المجلد الثاني
من كتاب الطهارة الى آخر كتاب المعيشة
ويتلوه كتاب النكاح في
المجلد الثالث

كتاب الطهارة ٣٤٢ ورق كتاب الحيض ٢٢ ورق كتاب [illegible] ٤٨ ورق كتاب الصلاة ١٣٨ ورق
كتاب الزكاة ٧٢ ورق كتاب الصوم ٦٢ ورق كتاب الحج ٢٣٣ ورق كتاب الجهاد ٤٧ ورق كتاب [illegible] ١٤٨ ورق

[illegible] ورق

بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً والصلوة علی سید الاولین والآخرین محمد وآله الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وبعد بعون فقیر
حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما بیاری توفیق اکبر و فرمان واجب الاذعان اعلیحضرت ظل الله اعنی نواب اشرف اقدس اعلی
مروج مذهب حق ائمه هدی [illegible] توفیقات [illegible] خادم [illegible] بنیان کفر و طغیان فارس مضمار دین
پروری حارس حصن ملت حیدری رافع لوای عدل و داد باسط بساط [illegible] سریر جهانبانی ابو المظفر شاه عباس حسینی موسوی
ثانی [illegible] در شوال سنه هزار و [illegible] هجری بشرح
شرح کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی رضی الله عنه [illegible] احادیث ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین است نمود شرح اصول آن که مشتمل است بر کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجه و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعا و کتاب
فضل القرآن و کتاب العشرة [illegible]

[illegible]

ما اطلقه العالم بقوله علیه السلام الا فرده الی کتاب الله فما وافق کتاب الله جل وعز فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه وقوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم وقوله علیه السلام خذوا بالمجمع علیه فان المجمع لا ریب فیه ونحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله ولا نجد شیئا احوط ولا اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلام وقبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایما اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این مقدمات شده در شرح خطبه

پنجم اینکه بنا بر آنچه منقول شد در شرح خطبه کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه باشد بسیار است اگرچه احادیث او بتقیه و احادیثی که ادای مضمون آنجا بر سر وجه باشد بسیار است

ششم اینکه جمیع کتب بهاء و فروع و فقه نوشته اند و از طرفین استدلالات طویله بکدیگر جمع کرده اند و آن کتب را کتب فقه نامیده اند و نسبت به آنها بحث صحیح لا اولی است و ما احتراز از آن طریقت میکنیم مگر اینکه از گفتگو در جایی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح ظاهر آن موقوف بر اندک گفتگو از طرفین باشد

هفتم اینکه گاهی گفته میشود که ظاهر این حدیث اینست و آن از قبیل فتوی در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوف است بر علم بحکم واقع و علم بظاهر حدیث باعث آن نمیشود و ایضا مستلزم جواز عمل بآن حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی جبری باشد و چون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که مخفی آن باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد

هشتم اینکه اگر در جایی چند احتمال ذکر کنیم آنچه را که ظاهرتر است مقدم میداریم بر ترتیب

باب اول اصل باب طهور الماء شرح الطهور بفتح طاء بی نقطه مصدر باب نصر یا کو مصدر بر وزن مفعول بضم فاء و فتح عین مطرد است و در امثال این صیغه الفعل از باب نصر یا باب ضرب یا باب منع باشد مثل قعود و جلوس و قنوع **یعنی** این باب بیان پاک بودن آب است و در این باب پنج حدیث است

اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الماء یطهر ولا یطهر **شرح** یطهر اول بصیغه معلوم باب تفعیلست و دوم بصیغه مجهول باب تفعیلست و او عاطفه است و میتواند بود که حالیه باشد و مراد این باشد که آب طاهر و مطهر بالاصالة است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که آب پاک میکند چیزی را که نجس است و پاک کرده نمیشود بچیزی که غیر آنست مراد اینست که غیر آب پاک نمیکند آب نجس را مثل زوال تغییر آن بوزیدن باد یا بردن یا بوقوع مشک یا کافور یا مانند اینها در آن **بدانکه** میتواند بود که این نیز داخل مراد باشد که آب چند که پاک و از یکجاری باشد پاک نمیکند آب نجس را تا بر اینکه حقیقت پاک کردن در صورتیست که آنچه پاک کرده شود باقی ماند بعد از پاک شدن و حال آنکه چون آب مخلوط شود یا متصل شود بمثل خود هر کدام از اینها معدوم میشود و موجودی دیگر حادث میشود و مباحث مجموع اینها و نظیر این گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم مولد النبی صلی الله علیه وآله و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث یا اول باب دوم گران ماء الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا زیرا که آن مجازست و بنا بر این احتمال این حدیث ابطال مذهب بعضی اهل سنت اعلام میکند **اول** اینکه آب مرکب باشد از اجزای لا تتجزی **دوم** اینکه آب مرکب باشد از اجسامی کوچک که هر کدام از اینها قابل قسمت ذهنیه باشد و قابل قسمت خارجیه نباشد موافق آنچه ذیمقراطیس گفت

دویم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر **شرح** یعلم بصیغه مجهول غایب باب علم است و اعلام نشان بر چیزی گذاشتن مثل تغییر آب در رنگ یا در بو یا در طعم و میتواند بود که یعلم از علم ثلاثی مجرد باشد و بنا بر این ظاهر منع جبر است که در حکم پاک باشد خواه پاک در واقع باشد و خواه نه و قذر بفتح قاف و کسر ذال و فتح و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه ناپاک **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام جمیع افراد آب پاک است مگر وقتی که متغیر شود بنجاست یا مراد اینست که در حکم پاک است مگر وقتی که دانسته شود که آن نجس است

سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر **شرح** این موافق سابق است

چهارم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن ماء البحر اطهور هو قال نعم **شرح** ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای دلالت بر اینست که تغیر آب بغیر نجاست باعث خروج آن از اصل نظیر پاک نمیشود چه جای خروج آن از اصل طهارت الطهور بفتح طاء آنچه باو پاک کرده شود چیزی مثل سحور بفتح سین آنچه بوقت سحر خورده شود **یعنی** روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آب دریا که شور و تلخ شده آیا پاک کننده است آن امام گفت که آری

پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن ماء البحر اطهور هو قال نعم **شرح** این موافق سابق است

باب دوم اصل باب الماء الذی لا ینجسه شیء شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث اول این باب و در این باب هشت حدیث است

اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء **شرح** کر بضم کاف و تشدید راء بی نقطه پیمانه ایست معین که بزرگ است و از بزرگی آن میتوانسته بوده که یکبار حاضر شود بلکه از تکرار جامه کوچکتر از آن جمع شود مثل الرطل و مثل الشعث قفیز و چون پیمانه مختلف میشود در شهرها و در بعض احادیث سوال از مقدار کر واقع شده مثل حدیث چهارم این باب و میتواند بود که کر و زنیه معین باشد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت اگر باشد آب بقدر کر نجس نمیکند آن را چیزی **بدانکه** جمعی از مجتهدین استدلال کرده اند بمفهوم شرط در امثال این حدیث بر اینکه کمتر از کر بملاقات نجس نجس میشود خواه معلوم باشد که متغیر شده و خواه معلوم باشد که متغیر نشده و خواه محل اشتباه باشد و ابن ابی عقیل و موافقانش منع این کرده اند و در سند میگویند که ایجاب جزئی سالبه کلیه است و صورت علم بتغیر بیرون رفته بدلیل اجماع پس باقی ماند صورت یکی صورت علم بعدم تغیر و دیگری صورت اشتباه در تغیر و عدم تغیر و چون نقیض سالبه کلیه موجبه جزئیه است اعتبار مفهوم شرط میشود باینکه در صورت اشتباه نجس شود اگرچه در صورت علم بعدم تغیر نجس نشود و میگویند این ظاهر میشود از ملاحظه امثال این حدیث با احادیثی که دلالت میکند بر اینکه کمتر از کر بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده و مثل آنچه می آید در حدیث شانزدهم باب جمل و ششم و مثل حدیثی که ظاهرست در اینکه اگر نجس شود آب قلیل نزد ده شود برای اینکه جایز است که بای کنند پاک میشود چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث یکم باب بالسجد علیه و ما یکره از ابواب سبت بخصوص است و احادیث امر باجتناب غیر از استعمال اگر با احادیث تجویز استعمال جمع شود للاطلاع امر را بر ندب و نهی را بر تنزیه حمل باید کرد نه بر فرض و نه بر تحریم زیرا که حمل تجویز بر تحریم ممکن نیست

دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الماء الذی تبول فیه الدواب وتلغ فیه الکلاب ویغتسل فیه الجنب قال اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء **شرح** تلغ بکسر و فتح لام و فتح غین با نقطه بصیغه مضارع غایبه مثل یقال ولغ الکلب فی الاناء و ولوغ بفتح و ضم از باب حسب و منع است الولوغ زبان زدن سگ و مانند آن در چیزی **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که در سر راه است بول میکنند در آن چارپایان و زبان میزنند در آن سگان و غسل میکنند در آن جنب امام گفت هرگاه باشد آب بمقدار کر نجس نمیکند آن را چیزی بتوضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث سابق

سیوم اصل عن زرارة قال اذا کان الماء اکثر من راویة لم ینجسه شیء تفسخ فیه او لم یتفسخ الا ان یجیء له ریح یغلب علی ریح الماء **شرح** زرارة از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است الراویة شتر یا استر یا دراز گوش که آب بران بار کرده و مجازا میگویند مشک آب مطلقا و مشک آبی که از دو پوست یا سه پوست باشد الکثر من راویة میتواند بود که منع راویه باشد و میتواند بود که شامل یک راویه و کسری باشد التفسخ بفاء و سین بی نقطه و خاء با نقطه مصدر باب تفعل پراکنده شدن موی میته والنسبة آن بمیته مجازست **یعنی** روایتست از زرارة که امام گفت اگر باشد آب بیشتر از راویه نجس نمیکند آن را چیزی از میته خواه متفرق شده باشد موی آن جسم در آن آب و خواه متفرق نشده باشد در آن مگر آنکه آید از آن جسم در آن آب بوی که غالب شود بر بوی آب مثل بوی مردار و بوی کبریت که در بعضی چشمها آب در اصل می باشد و مثل بوی که از آفتاب و مانند آن کسب کرده **بدانکه** صورت عدم غلبه اعم از آنست که معلوم باشد که اگر آب بوی نمیداشت متغیر بالفعل میشد و توضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث اول این باب **بدانکه** جمعی از مجتهدان حکم کرده اند باینکه احادیثی که در باب کر واقع شده تحقیقی است پس اگر یک قطره کم شود از کر ابو القاسم و جمعی دیگر التسلیم نمیکنند و ظاهر این حدیث و حدیث هشتم این باب اینست که خوب گفته اند و میگویند ظاهر اختلاف این دو حدیث با احادیث دیگر در مقدار کر اینست که کر را مقادیر مختلفه باشد و اقل مقادیر کر باید باشد و اوسط افضل از آن باشد و اکثر افضل از اوسط باشد و در توضیح کر تقریبی باشد و اما در موضعی که انحصار باشد بهر کدام که بهم رسد کافیست و عدول از آن بتیمم جایز نیست والله اعلم

چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان الماء ابیه ارطال ثلاثة اشبار ونصف فی مثله ثلاثة اشبار ونصف فی عمقه فی الارض فذلک الکر من الماء **شرح** ثلاثة اشبار و نصف عمقها **شرح** ثلثة الاشبار بنقط و کسر کاف و تشدید راء جمع رکیة بفتح راء و کسر کاف و تشدید یاء چاه و النصف و را دال مرفوع معطوف بر ثلثه است عمقها مرفوع و معطوف بیان ثلثه است ضمیر عمقها راجع بر رکیة است و النصف مرفوع و مجرورست و ضمیر مجرور راجع برکیه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد آب در چاهها کر نجس نمیکند آن را چیزی گفتم چه مقدارست کر گفت سه شبر و نیم عمق در موضع آن از آن چاهها باشد در سه شبر و نیم که فراخی قطر اینها باشد مخفی نماند که چون چاه مدور میباشد سه شبر و نیم عمق آن در سه شبر و نیم قطر آن نزدیک به سه شبر در سه شبر و نیم میشود پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث هفتم این باب بنا بر اینکه مقادیر کر در احادیث تقریبی است

بانه و مختلف و منفصل باشد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق **پنجم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن الکر من الماء کم یکون
قدره قال اذا کان الماء ثلثة اشبار و نصف فی مثله ثلثة اشبار و نصف فی عمقه فی الارض فذلک الکر من الماء **شرح** ثلثة در اول
منصوب بخبر اول کان است و در دوم منصوب بخبر دوم کان است و نصف بجر جایز است بجر جوار مثل جحر ضب خرب و معطوف است
بر ثلثة که منصوب است و این موافق جمعی است که میگویند شرط است در جر جوار آنکه حرف عطف متوسط میان متبوع و تابع نباشد مگر در جائی
که محل اشتباه باشد چنانچه مذهب ابن خالویه است در آیت و امسحوا برؤسکم و ارجلکم فی در فی مثله برای ظرفیت است و ظرف صفت ثلثة است یا لغو است و
متعلق بکان است باعتبار خبر اول و ضمیر راجع بالماء است المثل بفتح میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و سکون یاء نیز جایز است
در بنا و مانند آن و مراد اینجا مساحت است چنانچه در آب جاری باشد فی در فی عمقه برای ظرفیت است و ظرف ثلثة است که خبر دوم
کان است یا لغو و متعلق بکان است باعتبار خبر دوم فی الارض نیز بدل فی عمقه است و در بعضی نسخ من الارض است مضمون این
حدیث موافق حدیث سابق است و منافات با حدیث هفتم این باب ندارد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کر از
جمله آب که چندی باشد قدر آن گفت چون باشد آب سه شبر و نیم در جانب مساحت آن آب سه شبر و نیم در جانب عمق آن آب
در جانب زمین پس آن کر است از آب بدانکه در نسخ فی مثله بکسر میم و ثاء سه نقطه ساکنه است و آن تصحیف مینماید زیرا که بر این تقدیر
ظاهر این بود که ثلثه بغیر مرفوع راجع شلثة اشبار و نصف باشد و الضمایر این تقدیر اگر ثلثة در دوم منصوب بخبر دوم کان است اختلاف
سیاق میان فی مثله و میان فی عمقه خواهد بود زیرا که اول برای خبر … است و دوم برای محض ظرفیت است و اگر ثلثة در دوم
مجرور بدل مثله است اختلال در نظم این روایت بهم میرسد چنانچه استادی شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب حبل المتین بعد از
طعن در سند گفته که ربما یطعن فی متنها ایضا لخلوه عن بیان قدر العمق کما قاله شیخنا الشهید … و
انت خبیر بان الاکتفاء فی المثل … بالمقام و دلالة سوق الکلام شایع … یمکن توجیهها … باعادة الضمیر فی
قوله علیه السلام فی مثله الی ما دل علیه قوله علیه السلام ثلثة اشبار و نصف ای فی مثل ذلک المقدار … و کذا الضمیر فی
قوله علیه السلام فی عمقه ای فی عمق ذلک المقدار من الارض و هو اما حال من مثله او نعت لثلثة اشبار الذی هو بدل من مثله ولولا الحمل
علی هذا لصار قوله فی عمقه من الارض کلاما منقطعا متنافرا و حاشاهم عن التلفظ بمثله مخفی نماند که در آخر این کلام دقیقه هست
ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکر من الماء الف و مائتا رطل **شرح** رطل بفتح و کسر راء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه
پیمانه است معین چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب الفصل بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که
پیمانه دوم است که ارطال بمکیال العراق و آن در عراق و رطل یک صاع است و در مدینه شش یک صاع است چنانچه می آید در
کتاب الصیام در حدیث نهم باب … و باب الفطرة است و چون لفظ کر مخصوص لغة اهل عراق است چنانچه صاحب قاموس گفته
که والکر بالضم مکیال العراق پس ظاهر است که مراد برطل در این حدیث رطل عراقی باشد و … صاع … صاع باشد اگر
مراد رطل مدنی باشد … صاع پیمانه است که چهار مد جو و مانند آن در آن گنجد و زیاده بر آن نگنجد و مد بضم میم
و تشدید دال بی نقطه قدریست از جو و مانند آن که … کشیده متصل بیکدیگر گنجد و بیشتر از آن نگنجد و گاهی هم وزن رطل …
نیز رطل میشود خواه در عراق عرب و خواه در مدینه و بنا بر این صاحب مدارک شرح شرایع در بیان این حدیث گفته که اختلف
الاصحاب فی تعیین الارطال فقال الاکثر و منهم الشیخ فی النهایه والمبسوط والمفید فی المقنعة انه عراقی و قدره مائة و ثلثون
درهما علی الاشهر و قال المرتضی فی المصباح و ابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه انه مدنی و قدره مائة و خمسة و تسعون درهما …
اشارت القول الشیخ که گفته اند که وزن رطل عراقی … درهم است چنانچه مطرزی در مغرب از ابو عبیده نقل کرده و مراد
بدرهم هم وزن چهل و هشت دانه جو میانه است بدانکه چون وزن آبها تفاوت میدارد پس اگر این رطل در این حدیث از قبیل پیمانه
باشد وزن کر تفاوت خواهد کرد و اگر از قبیل وزن باشد مساحت کر تفاوت خواهد کرد و موافق باشد احادیث این باب که رطل
اینجا از قبیل پیمانه باشد و موید آنست ظاهر حدیث که گفتیم که می آید در کتاب الصیام در باب الفطرة زیرا که صاع البته پیمانه است واو زان

اجناس

اجناس آن مختلف میشود چنانچه بیان میشود در شرح آن لیکن جماعت مصنفان مشهور میگویند که در این حدیث … الحسب وزن شده
والله اعلم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کر از آب هزار و دویست رطل است بدانکه مکرر جو را شنیدیم در اصفهان
وزن کردیم و وزن چهل و هشت جو موافق نیم مثقال صیرفی شد و چون من تبریز شصد مثقال صیرفی است پس وزن الحساب رطل عراقیه و بنا بر
آنکه مراد برطل وزن باشد صد و سی و پنج من بوزن تبریز است که در این زمان شعار است در بلاد عجم لیکن چون جو متوسط عراق عرب
سنگین تر است بیشتر میشود پس بهتر آنست که اشرفی طلا را معیار سازیم زیرا که آن موافق مثقال شرعی است و موافق چهار …
و نیم مثقال صیرفی است پس چهار اشرفی سه مثقال صیرفی سازیم زیرا که آن موافق مثقال شرعی است و موافق چهار … است
و چون … مثقال تبریز بوزن ده درهم است پس میگوییم که وزن رطل عراقیه موافق نود و یک اشرفی است و وزن نود و یک اشرفی
موافق شصت و هشت مثقال صیرفی و یک سدس و نیم مثقال صیرفی است پس الحساب رطل عراقی صد و … نیم بوزن تبریز است
هفتم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن الماء الذی لا ینجسه شیء قال کر قلت و ما الکر قال ثلثة اشبار فی ثلثة اشبار **شرح** … **یعنی** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از آبی که نجس نمیکند آنرا چیزی گفت کر است گفتم و چیست کر گفت سه شبر در سه شبر یعنی که هر یک از عرض و طول و عمق
آن سه شبر است در حوض مربع و بر این قیاس است مساحت کر اگر حوض مربع نباشد **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکر من الماء
نحو حبی هذا و اشار الی حب من تلک الحباب التی تکون بالمدینة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کر از جمله آب
مانند این خم منست و اشارت کرد بخمی از آن خمها که … در مدینه میتواند بود که مراد سعت آب آن خم باشد در … باشد
یا مراد مساحت مجموع خم و آب آن باشد **باب سیوم اصل باب الماء الذی فیه قلة و الماء الذی فیه الجیف و الرجل یاتی الماء و یده قذرة** **شرح**
القله بضم قاف کوزه و بکسر قاف کم … اینجا مناسب است الجیف بکسر جیم و فتح یاء دو نقطه در پایین جمع جیفه یعنی حیوانی که مرده باشد
و بو گرفته باشد **یعنی** این باب بیان آبی است که در آن کوزه باشد مثل تغار و چراغ که بر سر راه عام گذاشته میشود و آبی که در آن
مردارها باشد و مردی که می آید نزد آب کم از کر و دستش نجس است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** سمعت اباعبدالله
علیه السلام یقول اذا اتیت ماء و فیه قلة فانضح عن یمینک و عن یسارک و بین یدیک و توضأ **شرح** قله بالضم و کسر قاف میتواند بود و حاصل
هر دو یکی است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون رسیدی در راه بآبی و در آن آب کوزه هست پس پاشش بجانب
دست راست خود و بجانب دست چپ خود و پیش خود و وضو ساز … مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این آب برای …
… بلکه انتفاع از آن جایز است در پر کردن ابریق خود برای آب … و جاروب کشیدن … در خود و وضو ساختن یا مراد
این باشد که مقید باین نباید بود که این قسم آب البته ملاقات با نجاست میکند چنانچه طریق وسواسیان است که از این قسم آب اجتناب
میکنند یا مراد این باشد که مقید باین نباید بود … دیگر بعد از من وارد اینجا شود و تشنه باشد و آب … شده باشد
پس در غیر تنگ … نباید کرد و تیمم باید کرد مخفی نماند که تقریر اول و سیوم مبنی بر آنست که امر برای اباحت باشد مثل اذا حللتم
فاصطادوا و تقریر دوم میتواند بود که امر برای استحباب باشد بنظر اینکه … واقع شده و جمعی مبنی بر دیگر …
این حدیث گفته اند **دوم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل الجنب ینتهی الی الماء القلیل فی الطریق و یرید ان
یغتسل منه و لیس معه اناء یغرف به و یداه قذرتان قال یضع یده ثم یتوضأ ثم یغتسل هذا مما قال الله عز و جل ما جعل علیکم فی الدین من حرج
شرح یده بلفظ مفرد است باینکه هر دو دست را نگذارد بلکه یک دست … دست دیگر را در بیرون پاک کند و بعد از آن بدست دیگر
دست اول را در بیرون پاک کند … ثم یتوضأ محمول بر معنی لغوی است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد جنب
میرسد بآبی کم از کر در راه و میخواهد که غسل کند از آن آب قلیل و نیست با آن مرد ظرفی که بردارد از آن آب بآن ظرف و دو دست
آن مرد نجس است امام گفت میگذارد آن مرد یک دست خود را در آن آب بعد از آن میشوید دو دست خود را بترتیب در بیرون آن آب
بعد از آن غسل میکند این از آنست که گفته الله عز و جل در سوره حج … نگردانیده الله تعالی بر شما در اطاعت … هیچ تنگی مخفی نماند
که مانند این گفتگو می آید در حدیث هفتم باب نهم و در حدیث چهارم باب بیست و یکم بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب

هم کرباب ان الائمه علیهم السلم شهداء الله عزوجل علی خلقه است که مخاطبان در این آیت اهل بیت رسول علیهم السلم اند و جمیع
جهل بمسئله از مسایل دین خواهد بود و مراد امام این خواهد بود که ما اینرا میدانیم و مخالفان ما نمیدانند و اگر بعضی از ایشان موافق
در این مسئله با ما کرده باشند از روی جهل و ظن خواهد بود نه از روی علم و بنابر تفسیر بعضی از مفسران این آیت را میکنند از مخالفان
امت رسول الله مثل آیت سوره مائده خواهد بود که ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و بیان میشود در حدیث چهارم باب نوزدهم و موافق
مضمون آیت سوره بقره خواهد بود که لا یکلف الله نفسا الا وسعها و مراد این خواهد بود که این حکم را اینجا بیان نمودم بجهت حرج لازم می
آید و تیمم رفع حرج نمیکند زیرا که در حکم نجاست آب کم از کر بملاقات نجاست مطلقا حرج بهم میرسد برای خلایق و این معلوم
هر کسیست که اختلاط با مردم کرده و احوال را وارسیده و این منافات ندارد با استحباب اجتناب از آن در خصوص وضو و نماز و
آنچه میدانیم مطلقا در غیر حوض الحمام آب در آن **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال کلما غلب الماء ریح الجیفة
فتوضأ من الماء واشرب واذا تغیر الماء وتغیر الطعم فلا توضأ ولا تشرب **شرح** اذا تغیر الماء یعنی اذا تغیر ریح الماء است و ذکر
تغیر طعم در شق دوم و عدم ذکر در شق اول آنست که تغیر ریح و تغیر طعم متلازمانند در وقت ملاقات جیفه **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم که او گفت هر وقت که غلبه کند آب بوی مردار را یعنی بو نیابد از آن آب وضو بساز و بیاشام و چون متغیر شود آب و بو و تغییر
شود مزه آب پس وضو مساز و میاشام بدانکه نزد ابن ابی عقیل و موافقانش لفظ کلما دلالت بر حکم آب کثیر و کر نمیدارد و جمیع
میگویند که الماء اینجا مطلق است و ملاحظه آن با مفهوم شرط که در حدیث اول و دوم باب سابق است باعث تقیید است و این محل اشکال است
نزد ابن ابی عقیل و موافقانش زیرا که مطلق با لفظ کلما عام میشود و تخصیص عام بمفهوم محل اشکال است و الف مفهوم شرط دلالت
بر عامه ایشان مضر ندارد چنانچه توضیح یافت در شرح حدیث اول باب سابق والله اعلم **چهارم اصل** سال رجل ابا عبد الله علیه السلم
وانا جالس عن غدیر اتوه و فیه جیفة فقال اذا کان الماء قاهرا ولا توجد فیه الریح فتوضأ **شرح** پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم
از برکه‌ای که من نشسته بودم از گودالی که قافله آمده نزد آن برکه‌ای که در آن مرداری است پس امام گفت اگر باشد آب غالب بر آن جیفه
و معلوم نشود در آن آب بوی مردار پس وضو بساز و هیچ نماند که گفتگو در این حدیث چنانست که گذشت در شرح حدیث سابق **پنجم**
اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الماء الساکن والاستنجاء منه والجیفة فیه فقال توضأ من الجانب الآخر ولا توضأ من جانب
الجیفة **شرح** توض از مجهول اللام است همزه آن منقلب بالف شده بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی لغوی است و اگر محمول بر
معنی شرعی باشد و مراد آنست که وضو جایز است جهت جای استنجا لیکن این در شق نهی نا خوش است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از آب ایستاده و استنجا از آن آب بر جائی که مردار در آن آبست پس گفت وضو ساز و استنجا از جانبی دیگر و وضو در آن مشو
از جانب مردار و مخفی نماند که نهی از وضو از جانب جیفه اگر برای تنزیه است پس صورت آنست که آب کر است و تغییر او معلوم نشده یا کم از کر است
و عدم تغییر معلوم شده و اگر نهی تحریم است در صورتیست که تغییر معلوم شده یا مشکوک فیه شده و گفتگو در این مانند گفتگو در حدیث سابق است
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الماء الآجن تتوضأ منه الا ان تجد ماء غیره فتنزه منه **شرح** الآجن بهمزه و الف
و کسر جیم ای که متغیر شده باشد رنگ و مزه آن و صاحب مغرب گفته و قیل اذا تغیرت رائحته من القدم **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در آب متغیر بغیر نجاست که وضو میسازی از آن مگر آنکه بیابی آبی که غیر متغیر باشد پس
نزاهت و دوری میکنی از آن و مخفی نماند که نهی از وضو لازم ندارد نهی از غسل و مانند آن چه میتواند بود که در
وضو احتیاط بیشتر باید کرد چنانچه ظاهر کلام سایل در حدیث اول باب آینده است **هفتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن الحیاض التی بین مکة والمدینة تردها السباع وتلغ فیها الکلاب ویغتسل منها الجنب أیتوضأ منه قال وکم قدر الماء قلت الی نصف
الساق والی الرکبة واقل قال توضأ **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حوضهای وسیع که میان مکه و مدینه است وارد
میشوند بر آنها درندگان و زبان میزنند در آنها سگان و غسل میکنند در آنها جنب آیا وضو ساخته میشود از آب آنها گفت
و چند است مقدار آب گفتم تا نصف ساق و تا زانو و کمتر از زانو یعنی که بالاتر از نصف ساق است و کمتر از زانو است گفت وضو بساز

مخفی نماند

مخفی نماند که نزد جمیع مفهوم این حدیث آنست که اگر کمتر از کر باشد وضو نباید ساخت و نزد جمعی از ایشان این محمول بر نهی تنزیه است و نزد جمعی
دیگر از ایشان محمول بر تحریم است و ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند که بر هر تقدیر دلالت بر نجاست آب کم از کر بملاقات نجاست بی تغییر
نمیکند زیرا که نهی از وضو لازم ندارد نهی را از استعمال آن مطلقا نظر بآنچه گذشت در حدیث سابق والله اعلم **باب چهارم اصل باب**
البئر وما یقع فیها شرح این باب بیان چاه آب و آنچه واقع شود در آنست و در این باب دوازده حدیث است **اول**
اصل کتبت الی رجل اساله ان یسال ابا الحسن الرضا علیه السلم عن البئر تکون فی المنزل للوضوء فیقطر فیها قطرات من بول
او دم او یسقط فیها شیء من عذرة کالبعرة ونحوها ما الذی یطهرها حتی یحل الوضوء منها للصلوة فوقع علیه السلم بخطه فی کتابی ینزح دلاء
منها **شرح** ظاهر کلام سایل اینجا آنست که سفارش در آب وضو بیشتر واقع شده از سفارش در آب غسل و مانند آن بجهت آنکه سقط و
تشدید الدم بصیغه مضارع باب خرجت الحلال الذی چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث هشتم باب و سیوم که باب
الدعاء للرزق است که نظر ابو جعفر علیه السلم الی رجل و هو یقول اللهم انی اسالک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر علیه السلم سالت قوت
النبیین ذکر للصلوة برای احتراز از وضو بمعنی لغوی که شستن دست و مانند آنست **یعنی** نوشتم بسوی مردی طلب میکردم از او که
سوال کند امام رضا علیه السلم را از چاهی که می باشد در سرا برای وضو یعنی که از اثر آن محافظت میکنند پس میچکد در آن چاه
چند قطره از بول یا خون یا می افتد در آن چاه چیزی از نجاست آدمی مانند پشکل و نزدیک بآن چیست آنچه پاک میکند آن چاه را تا
بجائی که بی دغدغه میشود وضو از آب آن چاه برای نماز پس نوشت امام علیه السلم بخط خود در مکتوب من که کشیده میشود چند دلو از آن
چاه تا رفع دغدغه شود **دوم اصل** وبهذا الاسناد قال ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر به **شرح** و باین
سند که مذکور شد در حدیث سابق امام رضا علیه السلم گفت آب چاه وسیع است یعنی که مانند کر است باعتبار ماده که دارد نجس نمیکند
آنرا چیزی مگر آنکه متغیر شود آن آب چاه بآن چیز و مخفی نماند که این استثنا مانند مفهوم شرط در حدیث اول و دوم باب سابق است و توضیح
آن شد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی الفارة والسنور والدجاجة والطیر والکلب قال ما لم یتفسخ او یتغیر طعم الماء
فیکفیک خمس دلاء فان تغیر الماء فخذ منه حتی یذهب الریح **شرح** فاره بفتح فاء و سکون همزه است و قلب همزه بالف جایز است سنور بکسر
سین بی نقطه و فتح نون مشدده و سکون واو است دجاجه بفتح و ضم و کسر دال بی نقطه است الطیر بفتح طاء و سکون یا جمع طایر و گاهی
واحد را نیز گاهی طیر میگویند چنانچه اینجاست ما علیه زمانیه است منصوب است محلا ظرف یکفیک باشد و ضمیر مستتر در یتفسخ راجع بمذکورات
که فاره و امثال آن باشد و میتواند بود که ما موصوله و مبتدا باشد و ضمیر یتفسخ راجع بما باشد و فیکفیک خمس دلاء خبر مبتدا باشد
و عاید بمبتدا محذوف باشد بتقدیر فیکفیک له التفسخ بفاء و سین بی نقطه و خاء با نقطه مصدر باب تفعل پراکنده شدن اجزای
میته و نسبت آن بمیته مجاز است یتغیر مجزوم و معطوف بر مدخول لم است و ذکر آن با وجود آنکه معطوف و معطوف علیه متلازمانند
در صورت ملاقات چاه و جیفه باعتبار آنست که غالبا حدوث علم بنجاست آب بسبب ملاقات جیفه بیکی از دو حس است حس باصره
که ادراک تفسخ میکند و حس ذائقه که ادراک طعم میکند زیرا که پیش از حدوث این علم آدمی استعمال آن آب میکند و ادراک باصره
و ذائقه سابق است غالبا بر ادراک شامه زیرا که زکام و برودت هوا و مانند آنها مانع ادراک شامه است و مانع ادراک باصره
و ذائقه نیست بتغیر الماء بتقدیر تغییر طعم الماء است یذهب الریح گفت بجای یذهب الطعم برای اشعار باینکه ذهاب طعم جیفه و ذهاب
ریح جیفه از آب متلازمانند و باینکه حدوث علم بطهارت آب بعد از نجاست آن بسبب ملاقات جیفه بحس شامه است غالبا زیرا که
طعم نوشته وارد از چشیدن آب بحسن تغییر ریح و طعم از جیفه **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در موش و گربه و مرغ خانگی
و مرغ هوا و سگ که در چاه آب افتند و بمیرد گفت مادام که نشده باشد اینکه میته پراکنده مو شود یا اگر نشده که متغیر شود مزه
آب پس کافیست ترا کشیدن پنج دلو پس اگر متغیر شد طعم آب پس بگیر از آن آب چندانکه برطرف شود بوی آن آب **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یفسد الماء الا ما کانت له نفس سائلة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نجس نمیکند
آب را از میته حیوانات مگر آنچه باشد برای آن خون روان از رگ مراد آنست که میته ماهی و مانند آن هر چند که بو و طعم آب را متغیر کند

باعث نجاست آب نمیشود **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی السام ابرص یقع فی البئر قال لیس بشیء حرک الماء بالدلو **شرح** السام
بسین بی نقطه و الف و تشدید میم مجرور و مضاف است یا مبنی بر فتح است و بنابر او الف و لام داخل مضاف شده بلکه مدخول آن مجموع
من حیث المجموع مضاف و مضاف الیه است ابرص بفتح همزه و باء یک نقطه ساکنه و فتح راء بی نقطه و صاد بی نقطه مفتوحه است و عدم
کسر با وجود الف و لام برای عدم انفصال الف و لام است با آن و در ظاهر مراد از سام ابرص کرباسه است و آن جانوریست مانند سوسمار
فرق آنست که سوسمار بزرگ نمیشود و آن پست جوهری گفته و سام ابرص من کبار الوزغ و هو معرفة الا انه تعریف جنس و هما
اسمان جعلا واحدا ان شئت اعربت الاول و اضفته الی الثانی و ان شئت بنیت الاول علی الفتح و اعربت الثانی باعراب ما لا
ینصرف **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در کرباسه که می افتد در چاه آب گفت نیست چیزی حرکت کند بجنبان آب را بدلو یعنی
که وقتی که بیرون میشود از آب آنرا بیرون تمام بکش تا آب چاه حرکت کند **ششم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عما یقع فی الابار
فقال اما الفارة و اشباهها فینزح منها سبع دلاء الا ان یتغیر الماء فینزح حتی یطیب فان سقط فیها کلب فقدرت ان تنزح
ماءها فافعل و کل شیء وقع فی البئر لیس له دم مثل العقرب و الخنافس و اشباه ذلک فلا باس **شرح** در مقابل ان یتغیر الماء
گفت حتی یطیب برای اشعار باینکه تغیر ریح و تغیر طعم متلازم مانند در وقت ملاقات جیفه و برای اشعار باینکه غالبا علم
بنجاست هم میرسد بحس باصره یا بحس ذائقه و غالبا علم بذهاب نجاست هم میرسد بحس شام چنانچه بیان شد در شرح حدیث
سیوم این باب **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه می افتد در چاههای آب پس گفت اما موش و مانند آن از
جانوران کوچک پس کشیده میشود بسبب آن هفت دلو مگر آنکه متغیر شود طعم آب پس کشیده میشود تا وقتی که خوشبو شود
چنانچه گذشت در حدیث سیوم پس اگر افتاده در چاه سگ پس قدرت بهم رسانیدی که بکشی آب آن چاه را پس چنان کن مراد
بکشیدن آب آن چاه کشیدن مقدار آنست پس اگر مردم بجای آنچه کشیده میشود آبی دیگر آید فرو نمیرسانند و هر چیزی که افتاد
در چاه بر جایی که نیست او را خونی مثل عقرب و این جانوران کلان سیاه و مانند آن پس پروا نیست **هفتم اصل** عن ابی
عبدالله علیه السلام قال اذا سقط فی البئر شیء صغیر فمات فیها فانزح منها دلاء و ان وقع فیها جنب فانزح منها سبع دلاء فان
مات فیها بعیر او صب فیها خمر فلتنزح **شرح** الجنب بضم جیم و ضم نون و باء یک نقطه بیک نقطه چنانچه در سوره نساء است و الجار
ذی القربی و الجار الجنب و مراد اینجا کسیست که فرمان دین نمیبرد مثل … و بعضی گفته اند مراد کسیست که بخروج منی و مانند
آن غسل بر او واجب شده باشد و بنابر این گفتگوها بر دارد و در از بر سر توجیه این حدیث کرده اند نظیر آنچه می آید در شرح
حدیث هم باب چهل و یکم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون افتاد در چاه چیزی که کوچک است پس مرد
در آن چاه پس بکش از آن چاه چند دلو و اگر فرود آمد در آن چاه اجنبی دین پس بکش از آن هفت دلو پس اگر مرد در آن شتری
یا ریخته شد در آن شرابی که مسکر است و اصل آن از انگور است پس باید که کشیده شود آب آن چاه و چنانچه بیان شد در شرح
حدیث سابق **هشتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل ذبح شاة فاضطربت فوقعت فی بئر
ماء و اوداجها تشخب دما هل یتوضأ من تلک البئر قال ینزح منها ما بین الثلثین الی الاربعین دلوا ثم یتوضأ منها و لا باس به **شرح**
روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که ذبح کرد گوسفندی را پس اضطراب کرد آن
گوسفند پس افتاد در چاه آبی و رگهای گردن آن گوسفند خون می پاشید آیا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت کشیده میشود
از آن چاه میان سی دلو تا چهل دلو باید که … و بیشتر افضل است تا چهل بعد از آن وضو ساخته میشود از آن چاه
و نیست پروای بآن **اصل** قال و سألته عن رجل ذبح دجاجة او حمامة فوقعت فی بئر هل یصلح ان یتوضأ منها قال ینزح
منها دلاء یسیرة ثم یتوضأ منها و سألته عن رجل یستقی من بئر فیرعف فیها هل یتوضأ منها قال ینزح منها دلاء یسیرة **شرح**
علی بن جعفر گفت و پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که ذبح کرد مرغ خانگی را یا کبوتر را پس افتاد در چاه آب آیا خوبست
اینکه وضو ساخته شود از آب آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن چند دلو کم نه زیاد از هفت و کمتر از ده بعد از آن وضو

ساخته

ساخته میشود از آن و پرسیدم امام را از مردی که آب میکشد از چاهی پس خون از بینی او میرود در آن چاه آیا وضو ساخته میشود از آن
چاه امام گفت کشیده میشود از آن چاه چند دلو کم **نهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت بئر یخرج فی مائها قطع جلود قال
لیس بشیء ان الوزغ ربما طرح جلده و قال یکفیک دلو من ماء **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را چاهی
بیرون می آید در آب آن پاره های پوست امام گفت نیست چیزی یعنی که پروای آن نیست بدرستی که کرباسه گاه است که می اندازد
پوست خود را و امام گفت کفایت میکند ترا یک دلو از آب که از آن چاه کشیده شود **دهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
سألته عن الحبل یکون من شعر الخنزیر یستقی به الماء من البئر هل یتوضأ من ذلک الماء قال لا باس **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از ریسمانی که از موی خوک باشد کشیده میشود بآن آب از چاه آیا وضو ساخته میشود از این
آب گفت پروای نیست بدانکه در اینجا چند احتمال است اول اینکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود چنانچه ابن ابی عقیل و جماعتی
میگویند دوم اینکه هرچه حیوة حلول در آن نکند از نجس العین پاک است چنانچه سید مرتضی رحمه الله میگوید سیوم اینکه آن ریسمان
متصل بر آینده دیگر باشد و تر نشود و الله اعلم **یازدهم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن العذرة تقع فی البئر فقال ینزح
منها عشرة دلاء فان ذابت فاربعون او خمسون دلوا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نجاست آدمی که می افتد در چاه
آب گفت کشیده میشود از آن چاه ده دلو پس اگر منحل شد در آن آب پس کشیده میشود چهل یا پنجاه دلو **دوازدهم اصل**
عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام بئر یستقی منها و یتوضأ به و غسل منه الثیاب و عجن به ثم علم انه کان فیها میت قال فقال لا باس
و لا یغسل منه الثوب و لا تعاد منه الصلوة **شرح** روایتست از ابو بصیر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چاهی که آب کشیده میشود از آن
و وضو ساخته میشود بآن آب و شسته میشود از آن آب جامها و خمیر کرده میشود بآن آب بعد از آن دانسته میشود که بوده در آن چاه مرده
راوی گفت پس امام گفت که پروای نیست و شسته نمیشود بسبب آنچه گفته آن جامه از بشره آلوده آن شده و اعاده کرده نمیشود بسبب
آن نمازی که با آب آن چاه وضوی آن ساخته شده

باب نهم اصل باب البئر تکون الی جنب البالوعة **شرح**

این باب بیان جاییست که می باشد در پهلوی آب ریز و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
سالته عن البالوعة تکون فوق البئر قال اذا کانت فوق البئر فسبع اذرع و اذا کانت اسفل من البئر فخمس اذرع من کل ناحیة و ذلک
کثیر **شرح** البالوعة بباء یک نقطه و الف و ضم لام و سکون واو و عین بی نقطه چاه آبریز یعنی چاهی که برای بول کردن و مانند آن کنده
میشود تا فرو برد آنچه را که در آن میریزند اذرع بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و ضم راء بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع بکسر ذال است
و آن از سر آرنج است تا سر انگشت میانین یا از آرنج است تا بند دست و آن مونث مستعمل میشود و تذکیر آن نیز جایز است …
ذلک … و اذا کانت اسفل من البئر است و آن برای رفع توهم آنست که چاه آب … باشد عمیق تر باشد از چاهی که در پهلوی
آنست … زیرا که بعضی زمین … که آب می باشد که در پهلوی آن نیست خواه زمین هموار باشد مثل چاه زمزم که بیان شده در
کتاب الحج در شرح حدیث دوم مولد ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام و خواه ناهموار چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده …
ذلک خمس اذرع است و اشارتست باینکه چهار ذراع و سه ذراع نیز کافیست چنانچه می آید در حدیث آینده و این افضل است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از چاه آبریز که می باشد بالای چاه آشامیدنی امام گفت اگر باشد
بالای چاه آشامیدنی پس هفت ذراع دوری لازم هست و اگر باشد پایین تر از چاه آشامیدنی پس پنج ذراع لازم است از هر طرف باشد
خواه جانب شمال و خواه جانب جنوب و خواه غیر اینها و پایین تر بودن آبریز از آشامیدنی بسیار است **دوم اصل** عن زرارة
و محمد بن مسلم و ابی بصیر قالوا قلنا له بئر یتوضأ منها یجری البول قریبا منها اینجسها قال فقال ان کانت البئر فی اعلی الوادی
و الوادی یجری فیه البول من تحتها و کان بینهما قدر ثلثة اذرع او اربعة اذرع لم ینجس ذلک شیء و ان کان اقل من ذلک نجسها و ان
کانت البئر فی اسفل الوادی و یمر الماء علیها و کان بین البئر و بینه تسعة اذرع لم ینجسها و ما کان اقل من ذلک فلا تتوضأ منه
شرح چون … سفارش بیشتر از آب غسل و مانند آنست شاید که نجس در این حدیث بمعنی کم فضیلت باشد

و تفاوت میان سه ذراع و چهار ذراع باعتبار تفاوت در رخاوت و صلابت باشد چنانکه ظاهر میشود از حدیث اول این باب … معلوم
مع البئر والبئر والبالوعة مجهول غایب والبئر نایب فاعل میتواند بود یعنی روایت است از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر گفتند گفتیم امام جعفر صادق
علیه السلام را از چاهی که وضو ساخته میشود از آن جاری میشود بول مردم در نزدیک آن آیا نجس میکند آن چاه را هرگاه … آن
گفت که پس امام گفت اگر باشد چاه در بالای دره و در دره جاری شود بول بعد از بیرون آن چاه و باشد میان بول و آن چاه مقدار
سه ذراع یا چهار ذراع نجس نمیکند آن چاه را چیزی از بول و اگر کمتر از سه ذراع یا چهار ذراع باشد نجس میکند آن بول چاه را از برای که
ترشح بول ببالا و پهلو میرود و با آن آمیخته میشود و اگر باشد چاه در پایین دره هرجایی که گذر کند بول بر بالای آن و باشد میان چاه و میان
بول نه ذراع نجس نمیکند آنرا و آنچه باشد کمتر از نه ذراع پس وضو نباید زیرا از آن آب وضو ساخته نمیشود از آن آب یعنی وضو ساز از آن
آب اصل قال زرارة فقلت له فان کان مجری البول بلزقها و کان لا یثبت علی الارض فقال ما لم یکن له قرار فلیس به باس و ان
استقر منه قلیل فانه لا ینقب الارض و لا قعر له حتی یبلغ البئر و لیس علی البئر منه باس فیتوضا منه انما ذلک اذا استنقع کله شرح
فان کان جمله شرطیه است و جزای آن محذوف است تقدیر … اللزق بکسر لام و سکون زای با نقطه و قاف پهلو یا در عالم یکن
شرطیه زمانیه میتواند بود و موصوله میتواند بود استنقع بنون و قاف و عین … معلوم باب استفعال است الاستنقاع جمع
شدن آب در جایی … فاعل است و ضمیر راجع ببول است و کله … است بقرینه مقابله آن با قلیل و میتواند بود که کله
منصوب و تابع مفعول مطلق باشد ضمیر راجع بمصدر استنقع باشد و در استنقع ضمیر مستتر راجع ببول باشد یعنی گفت زراره که پس
گفتم امام علیه السلام را اگر باشد جایی که جاری میشود در آن بول در پهلوی چاه و چسبانیده باشد آن بول بر آن زمین که پهلوی
چاه است یا بغیر که زمین سرشیب باشد و بول زود روان شود بجای دیگر آیا نجس میکند آن چاه را پس امام گفت مادام که نباشد
بول را قراری در پهلوی چاه باکی نیست با آن بول برای او و اگر قرار گرفت از آن بول در پهلوی چاه اندکی پس باکی نیست که آن بول را نجس
نمیکند و آن زمین را تا جایی که آب دارد و فرو رفتن نیست آن بول را تا آنکه برسد بآب چاه و نیست بر آن چاه از آن بول
پروایی پس وضو ساخته میشود از آن آب چاه و جز این نیست که آن پروا وقتی است که جمع شده باشد در پهلوی چاه تمام بول
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته کم ادنی ما یکون بین البئر بئر الماء و البالوعة فقال ان کان سهلا فسبع اذرع
و ان کان جبلا فخمس اذرع شرح ضمیر کان در هر دو جا راجع بما یکون است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را که چند است کمتر آنچه باشد میان چاه که چاه آب باشد و چاه … که برای بول و مانند آن است پس گفت اگر باشد آنچه
میان آنهاست نرم پس هفت ذراع و اگر باشد آنچه میان آنهاست سخت پس پنج ذراع اصل ثم قال ان الماء یجری الی القبلة
الی یمین و یجری عن یمین القبلة الی یسار القبلة و یجری عن یسار القبلة الی یمین القبلة و لا یجری من القبلة الی دبر القبلة شرح
الماء عبارت از آب بالوعه و مانند آنست مراد بالقبلة نقطه قطب جنوبی است زیرا که این سوال و جواب در مدینه واقع شده و
قبله مدینه موافق قطب جنوبی است … چنانکه بیان میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب النوادر الی یمین بول الی القبلة
است و مراد بیمین … است یعنی صاحب رکعت و عبارت از کعبه است … یاء و میم …
… لیکن در نسخ بنظر رسیده و الله اعلم و مراد بیمین در هر جای دیگر جانب راست است کسی است که متوجه قبله باشد و … از جانب
یمین قبله بسوی یسار قبله اعم است از جریان از جانب غرب الاعتدال بسوی شرق الاعتدال و از جریان از جانب میان قطب شمالی و
مغرب بجانب مقابل آن و این مشتمل است بر … و بر این قیاس است جریان از جانب یسار قبله بسوی یمین قبله یعنی بعد از آن امام
علیه السلام گفت آب … باشد و در آن فرو رود و فرو رفتن آن با نیرو … است که فرو میرود بجانب قطب جنوبی بجانب … قطب
جنوبی و فرو میرود از جانب دست راست متوجه قطب جنوبی بجانب دست چپ متوجه قطب جنوبی و فرو میرود از جانب دست چپ متوجه قطب
جنوبی بجانب دست راست متوجه قطب جنوبی و فرو نمیرود از جانب قطب جنوبی بجانب پشت متوجه قطب جنوبی که جانب قطب شمالی است
حاصل آنست که آب که متفرق میشود اکثر ابعاد در جانب قطب جنوبی بود در جانب مشرق و در جانب مغرب و در جانب میان قطب جنوبی

و شرق

و شرق یا میان قطب جنوبی و غرب است و متفرق نمیشود در جانب قطب شمالی و جانب … میان قطب شمالی و شرق و میان قطب شمالی یا غرب نزدیک
بآن جانب باشد نسبت با بالوعه پس کمتر از هفت ذراع و پنج ذراع نیز کافیست مثل چهار ذراع و سه ذراع که در حدیث اول گذشت
چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی البئر یکون بینها و بین الکنیف خمسة اذرع او اقل او اکثر یتوضا منها قال لیس یکره من قرب و لا بعد
یتوضا منها و یغتسل ما لم یتغیر الماء شرح یکون صفت البئر است چون الف لام البئر برای عهد ذهنی است و آن در حکم نکره است یتوضا منها
مضارع غایب مجهول باب تفعل صفت دیگر البئر است یکره بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بکنیف است …
حرام کردن … حرام کردن … استحباب … پس این حدیث منافات با احادیث سابقه ندارد و تقدیم قرب بر بعد برای …
کلام سابق است که اقل را بر اکثر مقدم داشته یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام در چاه آب که می باشد میان آن و میان
چاه بیت الخلاء پنج ذراع یا کمتر یا بیشتر و وضو ساخته میشود از آن چاه آب گفت آن کنیف نجس نمیکند در نزدیکی و نه دوری و وضو
ساخته میشود از آن چاه آب و غسل کرده میشود چندانکه تغییر نیافته باشد آب چاه برنگ یا طعم یا بوی نجاست باب ششم اصل باب
الوضوء من سؤر الدواب و السباع و الطیر شرح السؤر بضم سین بی نقطه و سکون همزه و در آخر راء بی نقطه باقیمانده حیوانی که حیوانی ملاقات
آن کرده باشد یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده چاروان و درندگان و مرغانست در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس ان یتوضا مما شرب منه ما یوکل لحمه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروایی نیست
بآنکه وضو ساخته شود از آبی که آشامیده باشد از آن حیوانی که خورده شود گوشت آن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
فضل الحمامة و الدجاجة لا باس به و الطیر شرح و الطیر بفتح طا و سکون یا جمع طایر مجرور است عطف بر الحمامة و الدجاجة و مراد
سایر الطیر است و فایده تخصیص اولا و التعمیم ثانیا اشارت است بآنکه طیر بر دو قسم است اول ماکول اللحم مثل حمامه و دجاجه و در فضل
آن باکی نیست اصلا و دوم غیر ماکول اللحم و فضل آن واسطه است میان فضل ماکول اللحم و میان فضل غیر ماکول اللحم از جمله غیر طیر پس میتوان
گفت که در آن باکی نیست چنانچه در حدیث پنجم است و میتوان گفت که در آن باکی است چنانچه ظاهر حدیث هفتم است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باقیمانده کبوتر و مرغ خانگی پروایی نیست بآن و باقیمانده مرغهای دیگر پروایی نیست بآن سیوم
اصل عن سماعة قال سالته هل یشرب سؤر شیء من الدواب و یتوضا منه قال اما الابل و البقر و الغنم فلا باس شرح روایت
از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که آیا آشامیده میشود باقیمانده چیزی از چاروایان و وضو ساخته میشود از آن
باقیمانده سماعه گفت که امام گفت اما شتر و گاو و گوسفند پس پروایی نیست مفهوم این آنست که در غیر اینها از چاروایان پروا هست
فی الجمله چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی کتاب علی علیه السلام ان الهر سبع فلا باس بسؤره و انی لاستحیی من الله ان ادع
طعاما لان الهر اکل منه شرح کتاب علی علیه السلام عبارت از جامعه است که بخط علی و املای رسول الله است و گذشت در کتاب الحجة در
حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام است الهر بکسر ها و راء بی نقطه و تشدید
راء بی نقطه … در خانه صاحب قاموس گفته …
گربه و مراد … از جمله اهل خانه و ملازم … در نسخ … سین بی نقطه … و سکون …
… است و آن تصحیف مینماید بنابر ظاهر آنچه می آید در حدیث چهارم باب … و شاید که وجه این تصحیف ملاحظه عنوان این
باب باشد … انیکه باز و صقر و عقاب که مذکور میشود در حدیث آینده داخل سباع نیست و الله اعلم فلا باس بسؤره تا … میتواند
بود که کلام امام جعفر صادق علیه السلام باشد و میتواند بود که ابتدای کلام او از و انی لاستحیی تا آخر باشد و میتواند بود که مجموع در کتاب
علی علیه السلام … که در کتاب علی علیه السلام است که گربه … خانگی است پس پروایی نیست بباقیمانده آن با آنکه وضو یا آب
باقیمانده آن میتوان ساخت و بدرستی که من هر آینه شرم میدارم از الله تعالی و آنکه ترک کنم خوردن طعامی را برای آنکه گربه
خورده باشد از آن اشارت است بآنکه این عمل از جمله تکبر است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن ما تشرب منه الحمامة
فقال کل ما اکل لحمه فتوضا من سؤره و اشرب و عما شرب منه باز او صقر او عقاب فقال کل شیء من الطیر توضا مما یشرب منه الا ان

یا منقاره دماً فان رایت فی منقاره دماً فلا تتوضأ منه و لا تشرب **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیده شد
از آنچه می آشامد از آن کبوتری پس گفت هر چه خورده میشود گوشت آن پس وضو بساز از باقیمانده و آن بیاشام و امام پرسیده شد
از آنچه آشامید از آن بازی یا چرغی یا عقابی پس امام گفت هر چیز از مرغ وضو میسازی از آنچه می آشامد از آن مگر آنکه ببینی در
منقار آن خونی پس اگر دیدی در منقار آن خونی پس وضو مساز از آن و میاشام توضیح امثال این اینها شده در شرح حدیث دوم باب سیوم
و حدیث دوم باب پنجم مخفی نماند که استعمال شرب در مرغان بعنوان مجازست و چون در کلام سائل واقع شده امام علیه السلام موافق آن گفته و
صاحب قاموس در افضل جار منقطا و ... الطیر الا رمسا و الا تقل تشرب **ششم اصل** سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن جرة وجد فیها خنفساء قد مات قال القه و توضأ منه و ان کان عقرباً فارق الماء و توضأ من ماء غیره **شرح** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از سبوی که یافته شد در آن جانور سیاه کوچک معروف که بتحقیق مرده امام گفت بیرون انداز آن را و وضو
ساز از آن و اگر باشد عقرب پس بریز آب را و وضو ساز از آبی غیر آن اشارتست بآنکه آن ریختن برای اثر زهر و مانند آنست
نه برای نجاست آن چنانچه ظاهر شد از حدیث چهارم باب چهارم پس اگر آب منحصر در آن باشد ریختن لازم نیست **اصل** و عن رجل
معه اناءان فیهما ماء وقع فی احدهما قذر لا یدری ایهما هو و لیس یقدر علی ماء غیره قال یهریقهما جمیعاً و یتیمم **شرح** و پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که با او دو ظرف است که در آنها آبست افتاده در یکی از آنها نجسی نمیداند که کدام از آن دو است آن نجس
در آن افتاده و قدرت ندارد بر آبی غیر آن آب که دارد در آن دو ظرف امام گفت میریزد آن دو آب را با هم و تیمم میکند و
بدانکه جمعی استدلال میکنند باین حدیث بر اینکه آب کمتر از کر بملاقات نجاست نجس میشود خواه معلوم باشد تغیر آن و خواه معلوم باشد
عدم تغیر آن و خواه مجهول باشد و این ... موافق لفظ جواب میگویند که اینجا استفهام انکاری ... بقرینه اینکه و
ریختن آب نجس دخل در صحت تیمم ندارد و در ریختن بسیار بعیدست ... سائل دلالت بران دارد
لیس یقدر ... و الفصیح میگویند ... میشود ... تغیر و عدم تغیر معلوم نباشد بقرینه احادیث
دیگر مثل آنچه گذشت در حدیث دوم و سیوم باب سیوم و الله اعلم **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یکره سور کل شیء لا یوکل لحمه
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او نفرت میکرد از باقیمانده هر چیز که خورده نمیشود گوشت آن بانیجی که وضو از آن
نمیساخت با وجود پاکی آن **باب هفتم اصل باب الوضوء من سور الحائض و الجنب و الیهودی و النصرانی و الناصب شرح**
الجنب بضم جیم و ضم نون بیگانه و کسی که منی از او بیرون آمده باشد یا در حکم آن باشد بنیوبه ... و مراد اینجا ...
و مراد بجنب در آیت سوره نساء و لا جنباً الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و آیت سوره مائده و ان کنتم جنباً فاطهروا ... اول است
مجاز چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث دوم باب جلی ... و بر هر تقدیر مساویست در آن مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث الناصب
بکسر صاد منقوطه دشمن اهل البیت علیهم السلام و آن کسی است که خود را از اهل اسلام میشمرد و اختیار مذهب مخالف مذهب شیعه امامیه کرده
با وجود آنکه مستضعف نیست بانیجی که فرق ... میگویند و مخالفان ایشان چه میگویند بیان مستضعف شده در کتاب الایمان
و الکفر در باب المستضعف که باب صد و هشتاد و دوم است **یعنی** این باب بیان وضو ساختن از باقیمانده حائض و جنب و جهود و ترسا و
دشمن اهل البیت علیهم السلام است در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اشرب من سور الحائض و لا
توضأ منه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیاشام از باقیمانده زن حائض و وضو مساز از آن در ... مکروه ...
در آن بیان شده زیرا که نهی اینجا و امثال اینجا برای تنزیه است نه تحریم **دوم اصل** عن العیص بن القاسم قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
هل یغتسل الرجل و المراة من اناء واحد فقال نعم یفرغان علی ایدیهما قبل ان یضعا ایدیهما فی الاناء قال و سالته عن سور الحائض فقال
لا توضأ منه و توضأ من سور الجنب اذا کانت مامونة و تغسل یدیها قبل ان تدخلهما فی الاناء و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یغتسل هو
و عائشة فی اناء واحد یغتسلان جمیعاً **شرح** روایتست از عیص بن القاسم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا غسل میکنند
مرد و زن از یک ظرف آب پس گفت آری با بر دستی که میشویند دستها بر خود را پیش از آنکه که در آرند دستها بر خود را در آن ظرف آب غسل

کفت و پرسیدم امام علیه السلام را از باقیمانده زن حائض پس گفت وضو مساز از آن و وضو بساز از باقیمانده زن جنب بشرط اینکه آن زن امین
باشد و شسته باشد دستهای خود را پیش از آنکه داخل کند آنها را در ظرف آب و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که غسل میکرد
او و عائشه در یک ظرف آب با هم غسل میکردند بانیجی که ریختن آب بود و تقدیم و تاخیر نبود **سیوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض
یشرب من سورها قال نعم و لا یتوضأ منه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حائض که آیا آشامیده میشود از باقیمانده او گفت
آری و وضو ساخته نمیشود از باقیمانده او **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام ایتوضأ الرجل من فضل المراة قال اذا کانت
تعرف الوضوء و لا یتوضأ من سور الحائض **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا وضو میسازد مرد از باقیمانده زن امام گفت
بشرط اینکه آن زن میشناخته باشد وضو را بانیجی که داند که در آب وضو سفارش بیشتر از آنهاست و دیگریست و داند که از آن آب وضو ساز
خواهد شد مثل اینکه بدها و گفته باشد که آب وضو بیار و وضو نمیسازد از باقیمانده حائض **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن سور الیهودی و النصرانی فقال لا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از باقیمانده جهود و ترسا پس گفت نه بانیجی که وضو ساز
از آن چنانچه مناسب عنوان این باب است یا بانیجی که بآن ترکیب ... ملکی در وضو و غیر وضو **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کره سور ولد الزنا و سور الیهودی و النصرانی و المشرک و کل ما خالف الاسلام و کان اشد ذلک عنده سور الناصب **شرح** ...
معلوم باب تفعیل ... مثل ... الکفر و الفسوق و العصیان **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او
حرام شمرد در وضو و غسل استعمال باقیمانده ولد الزنا را و باقیمانده جهود و ترسا را و مشرک را و هر که مخالفت دین اسلام
کرده بود بدتر از همه نزد او باقیمانده دشمن اهل البیت علیهم السلام که بیان شد در شرح عنوان این باب مخفی نماند که حرام بودن استعمال ...
در وضو و غسل منافات با جواز نماز با جامه که قطره از آن آب بان چکیده باشد ندارد و توضیح این میشود در شرح حدیث اول
باب دهم **باب هشتم اصل باب الرجل یدخل یده فی الاناء قبل ان یغسلها و الحد فی غسل الیدین من الجنابة و البول و الغائط و
النوم شرح** این باب بیان وقتی است که داخل میکند دست خود را در آب پیش از آنکه شوید آن را و بیان قرار داد در شستن
دست بسبب جنب شدن در وقت غسل و بسبب بول و بسبب غائط و بسبب خواب در وقت وضو در این باب شش حدیث است **اول
اصل** عن ابی بصیر عنهم علیهم السلام قال اذا ادخلت یدک فی الاناء قبل ان تغسلها فلا باس الا ان یکون اصابها قذر بول او جنابة فان
ادخلت یدک فی الاناء و فیها شیء من ذلک فاهرق ذلک الماء **شرح** جنابه بفتح جیم اینجا منی است **یعنی** روایتست از ابو بصیر که از
ائمه معصومین علیهم السلام شنیده ابو بصیر گفت چون داخل کردی دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشوئی دست خود را پس باکی نیست
مگر آنکه برخورده باشد آن دست را ناپاکی که بول است یا منی است پس اگر داخل کردی دست خود را در ظرف آب و در دست تو چیزی
از بول و منی هست پس بریز آن آب را بدانکه جمعی استدلال میکنند باین حدیث بر نجاست آب قلیل بملاقات نجاست و میگویند
بول او جنابة بعنوان مثالست و امر باهراق در صورت عدم احتیاج بآن آب و انحصار اناء و وضو در یکی است و دیگران در منع آن
شاید که امر باهراق بعنوان استحباب موکد باشد و مراد باهراق آن صرف آن در مصارف دیگر که غیر وضو و غسل و آشامیدن است باشد
مثل ریختن آب برای شستن دستها در خارج اناء برای رفع کراهت و موید این است ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم
باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب ... و هفتم است که آب نجس باشد و آب قلیل نجس کرده شود برای اینکه جای را که ... کنند ...
دوم اصل عن عبد الکریم بن عتبة قال سالت الشیخ عن الرجل یستیقظ من نومه و لم یبل ایدخل یده فی الاناء قبل ان یغسلها
قال لا لانه لا یدری این کانت یده فلیغسلها **شرح** روایتست از عبد الکریم بن عتبه که گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
از مردی که بیدار میشود از خواب خود و بول نکرده آیا داخل میکند دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشوید دست خود را گفت نه
زیرا که او نمیداند که کجا بوده دست او پس باید که بشوید آن را اشارتست بآنکه حکمت ... دست خود را اخورنی کرده باشد
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل الجنب یسهو فیغمس یده فی الاناء قبل ان یغسلها
انه لا باس اذا لم یکن اصاب یده شیء **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد جنب که فراموش میکند پس فرو میبرد دست

خود را و ز ظرف آب پیش از آنکه خود دست خود را بشوید برای آنکه اگر نجس کرده باشد دست او را چیزی از نجاسات **چهارم اصل**
عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یبول وهو یمسح یده فی الخبیثة الا ان قال نعم وان کان جنبا **شرح** روایت از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بول میکند و ملاقات نکرده است دست او را چیزی از نجاست آیا فرو میبرد دست خود را
در ظرف آب برای شستن بول خود مثلا گفت آری هر چند که جنب باشد **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل کم یفرغ الرجل
علی یده قبل ان یدخلها فی الاناء قال واحدة من حدث البول وثنتین من الغائط وثلثة من الجنابة **شرح** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد که چند بار آب میریزد مرد بر دست خود پیش از آنکه داخل کند دست خود را در ظرف آب که از آن وضو
یا غسل میکند امام گفت یکبار میریزد پیش از وضو بسبب حدث بول و دو بار میریزد پیش از وضو بسبب حدث غائط و سه بار میریزد پیش از
غسل بسبب حدث جنب شدن **ششم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یبلغ الکوز الذی یغرف به من الحب فی مکان قذر ثم یدخله
الحب قال یصب من الماء ثلثة اکف ثم یدلک الکوز **شرح** یغرف بغین بی نقطه و را منقوطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و حرکت قذر
بفتح قاف و کسر و سکون ذال بالنقطه و را منقوطه است بم بهرجا بکسر با منقوطه و تخفیف میم مفتوحه مرکب است از حرف جر و ما استفهامیه که الف آن افتاده
و استفهام در اول حقیقی است و در دوم انکاری است یدلک بدال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
مردی میگذارد کوزه را که آب بر میدارد بدان از خم در اثنای غسل جنابت مثلا در جایی که ناپاک است پس داخل میکند آن کوزه را در خم امام
گفت که میریزد از آن آب خم سه مشت آب بر کوزه بجهت آنکه کوزه را از اد بسبار حاجت است سه مشت آب برای اینکه از سیوم یا شست
اول و سیوم قائم مقام دست ... میرسد آن ... غالبا زیرا که در یک دست او کوزه است و بدست دیگر آب از خم بر میدارد
مردکاری حاضر باشد غالبا یا مراد کیست که حاجت است آلوده کوزه و ابدا آنکه بنا بر اینکه آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس نشود در یکی
شست آب برای دفع کراهت است و مناسبت الحدیث بعنوان این باب باعتبار آنست که ذکر کوزه از قبیل مثالست چنانچه ذکر رجل از قبیل مثال
پس شست دست و کاسه و مانند آنها حکم کوزه دارد چون بمحض ملاقات کند چنانچه این حکم نیز دارد یا باعتبار آنست که دلالت میکند بر اینکه اگر
در شست اول یا دوم ولک کند اعاده دست ... آب خم در یک ... نجس از شستن آن **باب چهارم اصل باب اختلاط ماء المطر بالبول وما یرجع فی**
الاناء من غسالة الجنب والرجل یقع ثوبه علی الماء الذی یستنجی به نجاسات این باب بیان مخلوط شدن آب باران است ببول و بیان چیزیست که بر
میگردد در ظرف آب از جهت آب غسل جنب و بیان مردیست که می افتد جامه او بر بالای آبی که استنجا از غائط میکنند بآن و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی میزابین سالا احدهما بالبول والآخر بماء المطر فاختلطا فاصاب ثوب رجل لم یضره ذلک **شرح**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در دو ناودان که روان شدند یکی از آنها بول است و دیگری آب باران است پس داخل یکدیگر شدند پس بجورد جامه
مردی را اینکه ضرر نرساند او را آن مرد را آن برخوردن بایستی که جامه او نجس نشد و مراد صورتیست که معلوم نباشد که آن مجموع متغیر شده ببول خواه معلوم باشد
عدم تغیر و خواه نه بنا بر اینکه آن باران در وقت باریدن حکم کرد و حکم آب جاری دارد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان
میزابین سالا احدهما میزاب بول والآخر میزاب ماء فاختلطا ثم اصابک ما کان به باس **شرح** از مراد بماء آب باران است چنانچه مناسب عنوان
این باب است مضمون این موافق سابق است خواه بعد و از مراد اعم است شاید که در صورتی باشد که معلوم باشد عدم تغیر مجموع ببول بقرینه احادیث
که گذشت در باب دوم والله اعلم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر اینکه دو ناودان روان شود یکی از آنها ناودان بول
بود و دیگری ناودان آب پس مخلوط بشد داخل یکدیگر میشد بعد از آن بر میخورد و ترا از بعد باکی بر توای بایستی که نجس میکرد ترا **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت ارخص الطریق فیسیل علیّ المیزاب فی اوقات اعلم ان الناس یتوضؤن قال لیس به باس لا تسال عنه **شرح**
اوقات بی تنوین است و مضاف بجمله است یا با تنوین است و جمله صفت است و عاید محذوف است بتقدیر یتوضؤن فیها زیرا که شرط است در جمله که صفت
باشد اشتمال بر عاید چنانچه شرط است در جمله که مضاف الیها باشد خلو از عاید یتوضؤن کنایه است از بول است زیرا که غالب وضو مقارن بول کردن میباشد
و بعد است اطلاع را متوضا نیز میگویند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت میگذرم در راه پس روان میشود بر من ناودان در اوقاتی
میدانم که مردم بول میکنند برای وضو دادی گفت امام گفت نیست باکی بر توای سوال مکن اهل آن خانه را از آب آن ناودان که آیا بول بود یا چیزی

دیگر اصل قلت ولیس ... من ماء المطر اری فیه التغیر واری فیه آثار القذر فتقطر القطرات علیّ وینتضح علیّ منه والبیت یتوضأ علی سطحه
فیکف علی ثیابنا قال ما بذا باس لا تغسله کل شیء یراه ماء المطر فقد طهر **شرح** ای هر جا بصیغه مضارع مجهول باب افعال است بینه الحکم و بنو انه
مجهول و در اول بصیغه معلوم باب منع باشد بنا بر اینکه تغیر اعم از تغیر نجاست باشد جمله والبیت عطف است بر جمله و لیس پس سوال مجدد است
فیکف بفتح یا و مضارعه و کسر کاف و تخفیف فا بصیغه مضارع مثل الفا واوی باب ضرب و خبر مبتدا راجع بالبیت است الوکف بفتح واو و سکون
کاف چکیدن خانه تراه بتا و دو نقطه و را بی نقطه و الف بصیغه معلوم ماضی باب تفعیلست الضریر ترگردن و مدو نسخه بیاره یا الا نقطه در یا میشود
و تخفیف لام است و شاید از تصحیف باشد و حاصل هر دو یکی است **یعنی** گفتم و روان میشود بر من از آب باران که کار میکنم و در آن تغیر را و
گمان میبرم و در آن اجزای نجس را پس میچکد چند قطره بر من و پاشیده میشود بر من بعضی آن آب و گفتم خانه بول کرده میشود بر بام
آن پس در وقت باران چکه میکند آن خانه بر جامهای ما امام گفت نیست باکی در این سوال هر یک آب بی مشوا اینرا بیان این آنکه هر چیزی که تر
کرد آنرا آب باران پس بتحقیق پاک شد **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام فی طین المطر انه لا باس به ان یصیب الثوب ثلثة ایام الا ان یعلم
انه قد نجسه شیء بعد المطر فان اصابه بعد ثلثة ایام فاغسله وان کان الطریق نظیفا لم تغسله **شرح** ای یصیب بالا خبر ثلثه و در اول طرف لا باس
است **یعنی** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام در گلی که بباران گل شده باشد اینکه نیست بر توای باینکه برخورد جامه را و سه روز مگر آنکه
دانی که آنرا بتحقیق نجس کرده چیزی بعد از باران پس اگر آن گل برخورد جامه را بعد از سه روز پس بشوی آن جامه را بایستی که بر توای بایی کرد
و این منافات با استحباب شستن ندارد و اگر پاک باشد راه یا پاکیزه نمیشوی جامه را **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اخرج من الخلاء
فاستنجی بالماء فیقع ثوبی فی ذلک الماء الذی استنجیت به فقال لا باس به **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بیرون می آیم از بیت الخلاء پس
استنجا میکنم باب پس می افتد جامه من در آن آبی که استنجا کردم بآن پس گفت نیست بروای بآن **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه
قال فی الجنب یغتسل فیقطر الماء عن جسده فی الاناء وینتضح الماء من الارض فیصیر فی الاناء انه لا باس بهذا کله **شرح** از بکسره و تشدید
نون و در امیر ان منقول قال فی الجنب است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت در جنبی که غسل میکند پس میچکد آب از بدن او در
ظرف آب و پاشیده میشود آب از زمین پس داخل میشود در ظرف آب بدرستیکه نیست بروای بهیچ اینکه مذکور شد خواه از بدن در ظرف آمده و خواه
از بدن بر زمین رو و از زمین بظرف رود **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل الجنب یغتسل فینتضح من الماء فی الاناء فقال
لا باس ما جعل علیکم فی الدین من حرج **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در مرد جنب که غسل میکند پس پاشیده میشود بعضی آن
آب در ظرف آب باید که نقل مذاهب مخالفان و ران کرد پس گفت نیست بروای که دانیده الله تعالی بر شما در دین هیچ تنگی بیان این آیت شده در
حدیث اول باب سیوم **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اغتسل فی مغتسل یبال فیه ویغتسل من الجنابة فیقع فی الاناء ما ینزو من الارض
فقال لا باس به **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که غسل میکنم در غسلخانه که بول کرده میشود در آن و غسل کرده میشود از جنابت پس می افتد
در ظرف آب آنچه میجهد از زمین پس گفت نیست بروای بآن **باب دهم اصل باب ماء الحمام والماء الذی تسخنه الشمس** **شرح**
این باب بیان آب حمام است و بیان آبیست گرم میکند آن را آفتاب و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال لا تغتسل من البئر التی تجتمع فیها غسالة الحمام فان فیها غسالة ولد الزنا وهو لا یطهر الی سبعة آباء وفیها غسالة الناصب وهو شرهما ان الله
لم یخلق خلقا شرا من الکلب وان الناصب اهون علی الله من الکلب **شرح** لا تغتسل بصیغه نهی حاضر است والبئر مجهول مضارع غایب میتواند بود
و حاصل هر دو یکیست آبا و اینجا استعاره شده برای اولاد خواه بواسطه و خواه بی واسطه باعتبار اینکه فرزند گویا مانند پدر است چه او علت بودن فرزند
او و بنابر این السلام پدر را بر فرزند خود میگذارد و در وقت ثنای او یا الی میگوید و نکته اینجا کمال مبالغه است در منع مردمان از زنا باعتبار اینکه
حق بسیار عظیم است بر آنکه فرزند که افساد پیران کند مانند کسیست که افساد پیران کرده باشد جمیع تعجب میکنند در اینکه ولد الزنا و اولاد او
باشند با وجود آنکه این نژاد او خواه در زنا پدر و مادر بود و خواه در زنای جد و جده پس جواب آنست که الله تعالی عالم ازلی دانسته که کدام
از مکلفان مومن خواهد شد باختیار خود خواه از پدر و مادر زنا حاصل شود و خواه نه و دانسته که کدام از مکلفان کافر خواهد شد
باختیار خود خواه از پدر و مادر زنا حاصل شود و خواه نه پس مناسبت جمیع اول را از پدر و مادر پاکیزه از زنا حاصل کرده و بعضی دوم را از

بر روی ماه و رزانید حاصل کرده چنان ناخن گذشت در شرح غسل باب هفتم شرکت بودن کلب یعنی شریک بودن آن جنس است از بابت اجناس بس بکافات حیوان
با اینکه مبلغ از بابت اجناس بدتر باشد از جنس کلب و شاید اثر بوده جنس کلب یعنی نجاست و بی اعتباری آن باشد زیرا که هر جانوری ماه وی
وارد سوای کلب که اکثر آن بی عادی و خوار است و از هر چیز رانده میشود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت
غسل مکن از آب جایی که جمع میشود در آن چاه آب شسته حمام چه بدرستیکه در آن چاه آب شسته فرزند زنا است و او پاک نمیشود تا هفت پدر که
او ولد او نیز بوده و از آن جهت است آب شسته ناصبی و او بدتر از آن دو کس است که یکی ولد الزنا است و دیگری ناصبی بدرستیکه الله تعالی نیافریده مخلوقی را
که بی اعتبارتر از سگ باشد و بدرستیکه ناصبی بی اعتبارتر است نزد الله تعالی از سگ برای اینکه سگ کافر است و او کافر است
نماند که بعضی ناصبیان الاحوال و اولاد و مانند آنها در زمان اینها باشند عجب است زیرا که بعضی پادشاهان دشمن خود را ناصبی نیز گفت
میبوسند برای سیاست تا سیاست ایشان قویتر شود **اصل** قلت اخبرني عن ماء الحمام يغتسل منه الجنب والصبي واليهودي و
النصراني والمجوسي فقال ان ماء الحمام كماء النهر يطهر بعضه بعضا **شرح** گفتم خبر ده مرا از آب حمام زیرا که خود در او میشوید از آن آب جنب و
طفل و جهود و ترسا و گبر پس امام گفت بدرستیکه آب حمام مانند آب نهر است پاک میکند بعضی آن بعضی دیگر را بدانکه در اینجا چند احتمالست
اول اینکه راوی چون نهی را شنیده خواست که داند که آن نهی برای نجاست آن آب است یا برای چیزی دیگر پس سوال کرد از غساله حمام
خواه قبل از آنکه داخل چاه شود و خواه بعد از آن و مراد شیخ است که با وجود اغتسال ولد الزنا و ناصبی انجاست نیز اغتسال از آن
میکنند پس آن بیدار کجس باشد و امام جواب داد که نهی از آن برای نجاست نیست چنانچه در حدیث چهارم این باب می آید و بیان کرده که ماده دارد
یا بعضی که هر که بجز آن از آن آب اغتسال میکنند پس مجموع آن آب متغیر بنجاست نمیشود مانند نهری که هر یک ملاقات با جزئی از آن کند و از این ظاهر میشود
که نظیر اینجا جاریست و مراد است که بعضی آن باعث عدم نجاست بعض دیگر است بسبب تغییر میشود دوم اینکه این سوال در آبی باشد که غساله حمام است
و معلوم است که ولد الزنا و ناصبی اغتسال از آن نکرده و اینجا غسل اغتسال کرده اند سیوم اینکه سوال در آبی باشد که در حوض کمتر از کر است
و ماده دارد که متصل باشد و هنوز نخورده و او است باکثرت است از کر و مجموع کر میشود و بنا مجموع نیز کر میشود و در جمیع این صور نیز احتمال است
کرده الله والعلم عند الله عند اهل الذکر علیهم السلام **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ماء الحمام لا باس به اذا کانت له مادة
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت آب حمام بر وی باکی نیست با هیچ کجس نیست اگر باشد برای آن ماده بدانکه مراد بماده آبی است
که آب حمام را مانند نهر کند باحتمال اول یا احتمال سیوم از احتمالاتی که مذکور شده در شرح حدیث سابق والله اعلم والفیاض کجس بودن منافات ندارد
با اینکه اغتسال از آن منهی عنه باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق **سیوم اصل** سمعت رجلا یقول لابی عبدالله علیه السلام انی ادخل الحمام
في السحر وفيه الجنب وغير ذلك فاقوم فاغتسل فينتضح علي بعد ما افرغ من مائهم قال اليس هو جار قلت بلى قال لا باس **شرح** اسم لیس ضمیر شان مستتر در است
و هو مبتدا است و جار خبر است یعنی راه رجل سایل و مانند او با آن اغتسال کرده یا اسم لیس راجع بآن آب است و هو تاکید است و جار بجیم و الف منقلب
از واو و وزان بالقرائن یعنی ماضی غایب معلوم باب نصر خبر مبتدا است و جمله خبر لیس است بنا بر احتمال اول و مراد اینست که هر کدام تا پای غسل میکنند
که غیر آب دیگر است پس هیچکدام متغیر نمیشود **یعنی** شنیدم از مردی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه من داخل حمام میشوم
در سحر و در حمام جنب است و غیر جنب است پس بر میخیزم پس غسل میکنم پس پاشیده میشود بر من بعد از فارغ شدن من بعضی آب ایشان
که با آن غسل میکنند امام گفت آیا نیست اینکه آن آب که تو اغتسال کردی با آن گذشت و هر کدام آب ایشان این دیگر است گفتم بلی
پس گفت نیست بروای **چهارم اصل** عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال سئل عن مجمع الماء في الحمام من غسالة الناس يصيب الثوب قال
لا باس **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت امام پرسیده شد از موضع اجتماع آب در حمام از آب شسته مردم که از آن بر بعضی
جامه را گفت نیست بروای بآن یعنی که بجس نیست اگر اغتسال با آن منهی عنه باشد چنانچه گذشت در حدیث اول این باب **پنجم اصل**
قال رسول الله صلى الله عليه وآله الماء الذي تسخنه الشمس لا توضؤوا به ولا تغتسلوا به ولا تعجنوا به فانه يورث البرص **شرح** گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله آبی که گرم میکند او را آفتاب متوضئ مسازید بآن و اغتسال مکنید بآن و خمیر مکنید بآن چه بدرستیکه آن آب باعث برص
میشود بدانکه هر یک از وضو و اغتسال میتواند بعید که محمول بر نهی یا شد یعنی شستن است و وضو شستن بدن و میتواند بعید که محمول

بلش

باشد و تقلیل مویدا احتمال اول است زیرا که تخمیر جایز راجح بالاتفاق است بدانکه جمع این نهی را حمل بر تنزیه کرده اند بنا بر اینکه باعث برص
شدن نیست این باشد که ظاهر باعث میشود و داین یا اکثری است فرق میان برص و بهق سفید باو جود آنکه هر دو از زرد شدن بلغم در
زیر پوست می باشد است که در برص قوه مغیره میرد و در اینجا نمی باشد و اگر سوزن را بران موضع زنند خون ظاهر میشود بر خلاف بهق بعید
باب یازدهم اصل باب الموضع الذي يكره ان يتغوط فيه او يبال شرح این باب بیان موضعی است که مکروه است
که غائط کرده شود در آن یا بول کرده شود و در این باب شش حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من فقه الرجل ان يرتاد موضعا لبوله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از زیرکی و کمال دانایی مرد است که انتخاب کند جایی را
برای بول خود مثل جایی که از نظر پنهان شده و از وزیدن باد دور و از برگشتن بول از زمین بجامه و بدن و مانند اینها محفوظ باشد
دوم اصل قال رجل لعلي بن الحسين عليه السلام اين يتوضأ الغرباء فقال تتقي شطوط الانهار والطرق النافذة وتحت الاشجار
المثمرة ومواضع اللعن فقيل له واين مواضع اللعن قال ابواب الدور **شرح** تو ضوا اینجا کنایت است از بول و غائط کردن تتقی بصیغه
غایب مؤنث راجع بغربا یا بصیغه مخاطب است المثمرة بصیغه اسم فاعل باب افعال درختان صاحب میوه و درختان میوه نهند و بنا بر اول میوه
موجود است در آن وقت و بنا بر دوم لازم نیست که در آن وقت موجود باشد ابواب مرفوع و منصوب میتواند بعید **یعنی** گفت مردی امام
زین العابدین علیه السلام را که کجا بول و غائط میکنند غریبان که بیت الخلا ندارند پس امام گفت پرهیز میکنند از کنارهای نهرها و راههای
شارع عام و زیر درختان میوه دار و جاهای دشنام پس گفته شد امام را که کجاست جاهای دشنام گفت آن نزدیک درها بر خانه است یعنی که
مقصود حصر در اینها نیست بلکه چون سوال در میان در آمده از باقی افراد ساکت شد چنانچه می آید در حدیث پنجم **سیوم اصل** سئل ابو الحسن
عليه السلام ما حد الغائط قال لا تستقبل القبلة ولا تستدبرها ولا تستقبل الريح ولا تستدبرها وروي ايضا في حديث آخر لا تستقبل الشمس ولا القمر
شرح اهل غائط یعنی زمین پست است و مراد اینجا بیت الخلا است **یعنی** پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام که چیست قرار داد بیت الخلا
است **یعنی** پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام که چیست قرار داد بیت الخلا امام گفت رو مکن بجانب قبله و پشت مکن بجانب قبله و رو
مکن بجانب باد و پشت مکن بجانب باد و روایت کرده شده نیز در حدیثی دیگر یعنی که در حدیث دیگر زیاده یا آنچه گذشت این نیز روایت
شده که رو مکن بجانب آفتاب و نه بجانب ماه **چهارم اصل** نهى النبي صلى الله عليه وآله ان يطمح الرجل ببوله من السطح او من الشيء المرتفع
في الهواء **شرح** يطمح بطاء مهمله و تشدید میم و حاء مهمله بصیغه معلوم باب تفعیل است في الهواء متعلق بيطمح است **یعنی** نهی کرد نبی
صلی الله علیه و آله از اینکه در وقت بول کردن در هوا اندازد مرد بول خود را از بام یا از موضع مرتفع مانند بام مراد نهی از بول کردن
از موضع بسیار مرتفع است زیرا که لازم دارد که آن بول او و کف کند در مسافت دور و آن باعث تشری است **پنجم اصل** خرج ابو حنيفة من عند
ابي عبد الله عليه السلام وابو الحسن موسى عليه السلام قائم وهو غلام فقال له ابو حنيفة يا غلام اين يضع الغريب ببلدكم فقال اجتنب افنية
المساجد وشطوط الانهار ومساقط الثمار ومنازل النزال ولا تستقبل القبلة بغائط ولا بول وارفع ثوبك وضع حيث شئت **شرح**
بیرون آمد ابو حنیفه که اختیار مذهب کرده از نزد امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بود و او طفل بود پس
گفت او را ابو حنیفه که ای پسر کجا میگذارد غریب در بیت الخلا اند او غائط را در شهر شما پس امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرهیز کن از فضاهای
درهای مسجدها و کنارهای نهرها و جاهای سقوط میوه ها از درختها و جاهای فرود آمدن مسافران و رو مکن بقبله بغائط و نه ببول و بردار جامه
خود را که در وقت نشستن در زمین نجس شود و بگذار هر جا که اختیار کردی **ششم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلث ملعون
من فعلهن المتغوط في ظل النزال والمانع الماء المنتاب وساد الطريق المسلوك **شرح** این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم
و دوازدهم باب صدور بانزدهم که باب في اصول الكفر واركانه است ثلث مبتدا است و ملعون من فعلهن خبر است پس المتغوط مرفوع و بدل
تفصیل ثلث است یا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر من المتغوط و اگر ملعون من فعلهن صفت ثلث است پس المتغوط خبر مبتدا است و بر تقدیر
المتغوط بتقدیر مضاف است بتقدیر خصلة المتغوط و بر این قیاس است المانع و ساد **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلت ملعون است
هر که کند آنها را اول خصلت غائط کننده در سایه که مسافران فرود می آیند دوم مانع آبی که بنوبت مردم بر سر آن می آیند و سیوم مسدود

کنند و راهی که دوم آمده شده دران میکنند و متروک شده باب دوازدهم اصل باب القول عند دخول الخلاء و عند الخروج و الاستنجاء
ومن نسیه والتسمیة عند الوضوء شرح این باب بیان سخنی است که نزد دخول بیت الخلاء باید گفت و سخنی که نزد خروج از بیت الخلاء باید
گفت و بیان استنجا است و بیان کسی است که فراموش کرده باشد استنجا را و بیان نام بردن الله تعالی نزد وضو است و درین باب هفده
حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا دخلت المخرج فقل بسم الله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث المخبث الرجس
النجس الشیطان الرجیم فاذا خرجت فقل بسم الله الحمد لله الذی عافانی من الخبیث المخبث واماط عنی الاذی واذا توضات فقل اشهد ان
لا اله الا الله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحمد لله رب العالمین شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون
داخل شدی در جای خروج بول و غایط از آدمی پس بگو میروم بجای مخرج در کار خود بنام الله خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از زشت کننده
و دور رسید که شیطان سنگسار کرده شده است اشارت است باینکه اگر خیال بدی فاسد در آن وقت بخاطر رسد یا تقصیری در احتراز از نجاست باشد در استنجا
و مانند آنها واقع شود باضلال شیطان میشود پس احتراز از شر او متضمن احتراز از جمیع اینهاست پس چون بیرون آمدی پس بگو میروم و
بجوهر در کار خود بنام الله سپاس الله راست که خلاصی داد مرا از زشت زشت کننده که شیطان است و دور کرد از من آزار را
یا چیزی که از درون بدن من دفع کرد چیزی را که ازاله آن دفع میکرد آزار حاصل میشد و از ظاهر بدن باستنجا دفع کرد نجاستی را که از دفع میکرد و آزار
وبا را از آن حرکت بنزد میبود و چون وضو سازی پس بگو گواهی میدهم که مستحق عبادتی نیست مگر الله خدایا بگردان مرا از جمله جمعی
که بسیار بازگشت کنندگان از باطلند و بگردان مرا از جماعتی که از نجاست پاکیزگی کنند که مانند و سپاس الله راست که صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیز است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سمیت فی الوضوء طهر جسدک کله واذا لم تسم لم یطهر من
جسدک الا ما مر علیه الماء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون بسم الله گفتی در وضو پاک شد بدن تو بجای آن و چون
بسم الله نگفتی در وضو پاک نشد از بدن تو مگر آنچه گذشت بر آن آب وضو مراد ازو دو دست است و شاید که بعضی سر و بعضی پاها را
نیز شامل باشد سیوم اصل سمعت الرضا علیه السلام یقول الاستنجاء ینقی ما ظهر منه علی الشرج ولا یدخل فیه الانملة شرح الشرج بشین
با نقطه و فتح را بی نقطه و جیم حلقه و بر انمله بفتح و کسر و ضم همزه و سکون نون و ضم و فتح و کسر میم سه لغت دارد یعنی بند انگشت دست
که ناخن در آنست یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت استنجا میکنی و میشوی آنچه را که ظاهر شد از غایط بر کنار موضع مخصوص
و داخل نمیکنی در آن سر انگشت را و داخل نمیکنی در آن سر انگشت را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل اذا
اراد ان یستنجی بایما یبدا بالمقعدة او بالاحلیل فقال [illegible] شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال مرد
چون خواست که استنجا کند باب آیا ابتدا میکند بنشست یا بسر ذکر گفت ابتدا میکند بنشست بعد از آن ابتدا میکند بسر ذکر [illegible] نماند
که غم چون برای ترافی [illegible] اشارت است باینکه اعتبار فاصله میان آن دو است و شاید که ابتدا با حلیل اشارت بقعود [illegible]
برای شستن بول باشد والله اعلم پنجم اصل نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یستنجی الرجل بیمینه شرح نهی کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله از اینکه استنجا کند مرد بدست راست خود و شاید که این حکم شامل زن نیز باشد والله اعلم ششم اصل عن علی
بن الحسین بن عبد ربه قال قلت له ما تقول فی الفص یتخذ من حجارة زمزم قال لا باس به ولکن اذا اراد الاستنجاء نزعه شرح روایت
از علی بن الحسین بن عبد ربه که از وکلای امام علی النقی علیه السلام بوده گفت گفتم او را که چه میگویی در نگین که تراشیده میشود از سنگ که از چاه
زمزم بیرون آمده باشد و میان [illegible] گفت پروای نیست بآن ولیکن صاحبش چون اراده کند استنجا را بیرون میکند آنرا
از دست خود و اگر در دستی باشد که استنجا بآن میشود زیرا که معلوم است یا مظنون است [illegible] مسجد الحرام [illegible]
شده [illegible] در بعضی نسخ بجای زمزم زمرد است هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاستنجاء
بالیمین من الجفاء وروی انه اذا کان بالیسار علة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت استنجا بدست راست از دوری
و نافهمیدگی است مصنف رحمه الله گفت که روایت کرده شده که استنجا بدست راست وقتی است که باشد با دست چپ علتی هشتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا انقطعت درة البول فصب الماء شرح الدره بکسر دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه روان شدن [illegible]

بعد دکی

بعد دکی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بریده شد روانه بول پس بریز آب را برای استنجا مراد بعد از
استبرا است و مقصود ابطال مذهب جمعی است که بعد از بول چند قدم حرکت میکنند و تنحنح و مانند آنها میکنند و بعد از آن استنجا میکنند
نهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له للاستنجاء حد قال لا حتی ینقی ماثمة قلت فانه ینقی ماثمه ویبقی الریح قال الریح لا
ینظر الیها شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت او را که برای استنجا قرار دادی هست که چه مقدار آب صرف باید
کرد گفت نه بیان این آنکه پاک میشود آنچه آنجاست مراد آنست که پاک شدن منظور است نه مقدار معین از آب گفتم پس بدرستی که ایشان
است که ظاهر پاک میشود آنچه آنجاست و باقی میماند بوی نجاست که از دست استنجا پاک شده بمشام میرسد امام گفت بو نظر کرده نمیشود
بسوی آن یعنی که پروای نیست بآن اشارت است باینکه آن بو از قبیل اجزای صغیره غایط است که در استنجا بالجمله زایل میباید دهم اصل
سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یبول فیصیب فخذه قدر نکتة من بوله فیصلی ثم یذکر بعد انه لم یغسله قال یغسله و یعید صلوته شرح پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلام از حال مردی که بول میکند پس برمیخورد ران او را بقدر نقطه از بول او پس نماز میکند بعد از آن یاد می آورد بعد از
نماز اینرا که نشسته بوده آنرا امام گفت میشوید آنرا و اعاده میکند نماز خود را یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل
یرید ان یستنجی کیف یقعد قال کما یقعد للغائط و قال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه و لیس علیه ان یغسل باطنه شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت گفتم او را مردی میخواهد استنجا کند چون می نشیند گفت چنانچه می نشینند برای قضای حاجت اشارت است باینکه گذشت در حدیث
سیوم باب سابق و امام گفت جز این نیست که واجب است بر آن مرد که شوید آنچه را ظاهر است از حلقه موضع مخصوص و واجب نیست بر او اینکه بشوید
درون آنرا دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قال لبعض نسائه مری نساء المومنین ان یستنجین بالماء
و یبالغن فانه مطهرة للحواشی و مذهبة للبواسیر شرح هر یک از مطهره و مذهبه بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم اسم مکان است برای کثرت
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله گفت بعضی زنان خود را که امر کن زنانی را که شوهرهای ایشان مومنند
باینکه استنجا کنند باب و مبالغه باشند در استنجای آب چه بدرستی که استنجای باب سبب پاکیزگی اطراف است و باعث برطرف شدن بواسیر است اگر
بهم رسیده باشد و باعث عدم حدوث آنست اگر نشده باشد مخفی نماند که اگر مراد بحواشی اطراف فرج است بنا بر اینکه بر زنان [illegible]
زود تحریر میباشد از و بر دوران بنا بر اینکه مراد آنست که ظاهر عضوی از شوهرهای ایشان بآنجا میرسد و بوی ازان بایشان میرسد و نفرت
میکنند و اگر مراد اطراف [illegible] و استنجای بغیر آب [illegible] اطراف [illegible]
وارد و بر هر تقدیر باعث بواسیر میشود کاهی سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز و جل ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه و آله وصنعه وانزل الله
فی کتابه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین شرح الکرسف بضم کاف و سکون را بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فا پنبه احدث بصیغه مجهول است
و وضو اینجا بمعنی استنجا بآب است و مراد از احداث عادت بوضو است بعد از نزول آیت امر بوضو است چنانچه در اهل مسجد قبا شده بوده
و در حق ایشان نازل شده آیت [illegible] ان یتطهروا والله یحب المطهرین و نزول سوره توبه بعد از سوره بقره است
[illegible] هو خلق کریم است
و حاصل [illegible] یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام [illegible] در قول الله عز و جل در سوره بقره [illegible]
[illegible] کتاب الایمان والکفر [illegible]
حدیث پنجم باب [illegible]
مردم این بود که استنجا به پنبه و احجار میکردند بعد از آن عادت [illegible] استنجا باب [illegible]
که استنجا باب خصلتی خوب [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
فرستاده [illegible] ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین [illegible]

که حکم برچهار استنجا بآب بعد از عادت اهل مسجد قبا بان بود و حکم آیه تابع عادت ایشان شد و حاصل الطال آیت که این حکم پیش از عادت
ایشان بود و مردم عمل بان نمیکردند الا ماده را و رسول خدا عمل بان میکرد بحکم آیت بقره و بعد از عادت ایشان نزول آیت تو [illegible] شد
برای تحسین نه برای احداث حکم **چهاردهم اصل** توضأت یوما و لم اغسل ذکری ثم صلیت فسالت اباعبدالله علیه السلام فقال اغسل ذکرک
واعد صلوتک **شرح** توضی در اینجا بمعنی استنجا بآب است یا بمعنی شستن بول و غائط است **یعنی** استنجا بآب کردم روزی و از ادوی [illegible]
نشستم ذکر خود را بعد از آن دست نماز گرفتم نماز کردم پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حکم آن پس گفت بشو ذکر خود را و اعاده
کن نماز خود را و ظاهر امر با اعاده اینست که قبل از فرج و در وقت باشد والله اعلم **پانزدهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام فی الرجل یبول فینسی غسل ذکره
ثم یتوضأ وضوء الصلوة قال یغسل ذکره ولا یعید الوضوء **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که بول میکند پس فراموش میکند
شستن ذکر خود را بعد از آن دست نماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را و اعاده نمیکند دست نماز را **شانزدهم اصل** عن
ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یبول و نسی ان یغسل ذکره حتی یتوضأ و صلی قال یغسل ذکره و یعید الصلوة و لا یعید الوضوء **شرح** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بول میکند و فراموش میکند که بشوید ذکر خود را تا آنکه دست نماز میکند و نماز میکند امام گفت
میشوید ذکر خود را و اعاده میکند نماز را و اعاده نمیکند وضو را ظاهر اعاده چنانست که مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم
هفدهم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام اذا دخلت الغائط فقضیت الحاجة فلم تهرق الماء ثم توضأت و نسیت ان تستنجی فذکرت
بعد ما صلیت فعلیک الاعادة و ان کنت اهرقت الماء فنسیت ان تغسل ذکرک حتی صلیت فعلیک اعادة الوضوء و الصلوة و غسل
ذکرک لان البول مثل البراز **شرح** مراد بغائط بیت الخلاست قضای حاجت عبارت از کردن بول و غائط است عدم اهراق ماء
عبارت از عدم استنجا بآب است خواه باستنجا در محل غائط با حجار باشد و خواه نه و بنا بر اول مراد باستنجی در ان تستنجی استنجا از بول
است و بنا بر دوم مراد استنجا از بول و غائط است و غسل ذکر معطوفست بر مفعول [illegible] و دلیل فرق میان صورت اول و دوم است مثل بکسر میم
و سکون ثاء [illegible] لغات البراز بکسر باء یک نقطه و راء بی نقطه و الف و زای با نقطه کنایت معروفه از [illegible] مثل البراز
بتقدیر مثل البراز عندک است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شوی در بیت الخلا پس بول و غائط کردی پس در صورت
وارد اول نریختی آب را بمعنی که استنجا بآب نکردی بعد از آن دست نماز کردی و فراموش کردی که استنجا کنی پس بیاد آوردی عدم
استنجا را بعد از آنکه نماز کردی پس واجبست بر تو اعاده نماز بعد از استنجا و اگر ریخته باشی آب را برای استنجا پس فراموش کرده
باشی که بشوی ذکر خود را تا آنکه نماز کرده باشی پس واجبست بر تو اعاده دست نماز و نماز با شستن ذکر خود چه بدرستیکه بول مثل براز
است نزد تو یعنی اگر کسی که قصد او این باشد [illegible] بول را نیز بشوید [illegible] فراموشی کند پس [illegible] بول مانند براز است
و در شستن [illegible] دست خود را بعد از فارغ شدن از استنجا محل براز [illegible] بمحل بول [illegible] دست او نجس میشود و با دست نجس [illegible]
[illegible] وضو را نیز اعاده میکند [illegible] در صورتیکه دست خود را بعد از فراغ از استنجا [illegible] نشسته باشد و شیخ طوسی رحمه
الله در تهذیب گفته [illegible] عن سلیمان بن خالد عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یتوضأ فینسی غسل ذکره قال یغسل ذکره ثم لا یعید الوضوء
محمول [illegible] الاستحباب [illegible] والله اعلم **باب سیزدهم اصل باب الاستبراء**
من البول و غسله و من لم یجد الماء شرح لم یجد بجیم و دال بی نقطه صیغه مضارع معلوم مثل [illegible] و وادی باب [illegible] الوجود [illegible]
قدرت مثل [illegible] در کتاب الصلوة در حدیث [illegible] باب [illegible] السجود و التسبیح [illegible] الاستغفار [illegible]
[illegible] در کتاب التوحید در کلام [illegible] باب چهاردهم که باب الارادة انها من صفات الفعل
الی آخره است که و کانا جمیعا فی الوجود و مراد بماء در اینجا آبی است که [illegible] و عدم قدرت بر ماء دو قسم است اول اینکه خود آب
نیابد دوم اینکه [illegible] و آب [illegible] که اگر مراد [illegible] در یافتن باشد و مراد بماء آبی باشد که برای شستن بول در کار است بعض
احادیث این باب مناسب این عنوان نخواهد شد **یعنی** این باب بیان طلب بری بودن از بول است [illegible]
و بیان شستن بول است و بیان کسیست که [illegible] قدرت بر آب ندارد [illegible]

ابول

بول بیرون بیاید یا تری از مقعد بیرون بیاید پس باشد در این باب ده حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام رجل بال و لم
یکن معه ماء فقال یعصر اصل ذکره الی طرفه ثلث عصرات و ینتر طرفه فان خرج بعد ذلک شیء فلیس من البول و لکنه من الحبائل **شرح**
ینتر بنون و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه صیغه مضارع معلوم باب [illegible] النتر [illegible] از روی قوت الحبائل بفتح حاء بی نقطه و باء یک نقطه
و الف و کسر [illegible] جمع حبال بفتح حاء و تخفیف باء رگهای ذکر **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی بول کرد و نبود با او آبی یعنی که دیگر
بول او بیاید چه باید کرد پس از استنجا گفت میفشرد بیخ ذکر خود را بر حالی که متوجه باشد بسوی سر ذکر سه فشردن و [illegible] میکند
سر ذکر را پس اگر بیرون آید بعد از آن چیزی پس نیست آن چیز از بول و لیکن آن از رگهای ذکر است **دوم اصل** سالت اباعبدالله
علیه السلام عن رجل بال ثم توضأ و قام الی الصلوة فوجد بللا قال لا یتوضأ انما ذلک من الحبائل **شرح** توضأ اینجا عبارت از مجموع [illegible]
و استنجا و دست نماز است یا عبارت از دست نماز است و حاصل هر دو یکی است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که بول کرد بعد از آن استبرا و استنجا و دست نماز کرد و ایستاد بنماز پس یافت تری را امام گفت از سر نمیگیرد وضو را چرا که این
تری که آن آب از رگهای ذکر است **سیوم اصل** سال الرضا علیه السلام رجل و انا حاضر فقال ان بی جرحا فی مقعدتی فاتوضأ
و استنجی ثم اجد بعد ذلک الندی و الصفرة من المقعدة افاعید الوضوء فقال و قد انقیت فقال نعم قال لا و لکن رشه بالماء و لا تعد الوضوء
شرح واو در و استنجی برای عطف تفسیر است برای افاده اینکه مراد بوضوء اینجا وضوی اصطلاحی نیست واو در و قد حالیه است
تقدیر اتجد و قد [illegible] **یعنی** پرسید امام رضا علیه السلام را مردی و من حاضر بودم با پیروی که گفت بدرستیکه با من جراحتی هست در
من یعنی که در درون [illegible] پس وضو میکنم یا پیروی که استنجا میکنم بعد از آن می یابم بعد از وضو نم را و زردی را [illegible]
بیرون آمده آیا پس اعاده کنم وضو را پس امام علیه السلام گفت آیا بر پای نم را بر حالیکه بتحقیق پاکیزه کرده بودی [illegible] را
باستنجا یعنی که چیزی از غائط در جراحت بند نشده بود گفت آری پاکیزه کرده بودم امام گفت اعاده نمیکنی و لیکن [illegible] او [illegible]
آن را با آب و اعاده مکن وضو را یعنی که حاجت بآبی در آن دست نیست برای ازاله اجزای نجاست مخفی نماند که چون زردی [illegible]
بود که خوناب باشد و میتواند بود که چرک باشد [illegible] آب محمول بر استحباب است و اگر معلوم باشد که خونابست از خون جراحت درون
حکم خون جراحت بیرون دارد در معفو بودن محمول بر استحبابست والله محمول است بر وجوب **چهارم اصل** سمعت رجلا سال اباعبد
الله علیه السلام قال ربما بلت فلم اقدر علی الماء و یشتد علی ذلک فقال اذا بلت و تمسحت فامسح ذکرک بریقک فان وجدت شیئا فقل هذا من
ذاک **شرح** واو در و لم اقدر عاطفه است و مراد بماء آب بول [illegible] الا شتد [illegible] بر کسی [illegible]
[illegible] الیه ذلک الطاهر [illegible] التمسح [illegible] خود کشیدن [illegible] از مقعد [illegible] این حدیث مشتمل است بر مضمون حدیث
اول این باب [illegible] استحباب [illegible] مسح [illegible] مجموع دست کشیدن از بیخ ذکر تا سر ذکر [illegible]
میگوید چنانچه گذشت در حدیث اول الریق بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف [illegible] الیه [illegible] است
ابتدائیه است [illegible] الیه ذلک [illegible] و مراد [illegible] چنانچه گذشت در حدیث اول **یعنی** شنیدم از مردی که پرسید امام
جعفر صادق علیه السلام را با پیروی که گفت بسا که بول کردم و توانایی نداشتم بر آب یعنی که هر چند بجا آوردم دیگر بول [illegible]
بعد از آن بر من آن آب یعنی که بی اختیار از ذکر من می آید پس امام گفت چون بول کردی و دست بر خود مالیدی پس بکش ذکر خود را
[illegible] خود یعنی که در [illegible] مسح [illegible] دیگر [illegible] مقابل آن [illegible] تا از بول در مجرای آن مانده باشد بیرون آید و بعد از آن
استنجا کن پس اگر بعد از آن یافتی آبی را آن آب بی اختیار [illegible] آب [illegible] از مثانه **پنجم اصل** عن منصور
بن حازم قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یقطر منه البول و لا یقدر علی حبسه قال فقال لی اذا لم یقدر علی حبسه فالله اولی بالعذر فلیجعل
خریطة **شرح** الخریطة بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه کیسه [illegible]
و مراد اینجا اینست که دسته داشته باشد [illegible] دسته رود [illegible] بی [illegible] **یعنی** روایتست از منصور بن
حازم گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی عارض میشود او را [illegible] بول و توانایی ندارد [illegible] آن را [illegible] امام

گفت چون تری آب بر ظاهر پوست باشد برطرف باید شستن بول لیس الله کافی است باینکه عذر خواهی که مومن کند بوضو در او فوت باید که آن مرد را
عذری که از بول خود داشت کیسه از پوست میسازد تا بول منتشر نشود و نماز باطل نمیشود بآمدن آن بول در اثنای نماز ششم اصل
کتبت الی ابی الحسن علیه السلام فی خصی یبول فیلقی من ذلک شدة و یری البلل بعد البلل قال یتوضا ثم ینتضح فی النهار مرة واحدة شرح
الانتضاح بنون و ضاد بانقطه و حاء بی‌نقطه مصدر باب افتعال پاشیدن آب بروی جامه و مانند آن و مراد اینجا شستن بول است باندک
آبی چنانچه می‌آید در حدیث ششم که ان الغسل بمثله من الماء یعنی نوشتم بسوی امام موسی کاظم علیه السلام در خواجه سرایی که بول میکند در
متوضا پس از آن بر میخورد از آن بول آزاری را و می‌بیند تری بعد از تری را امام گفت وضو میسازد بول و استنجا میکند بعد از آن می
پاشد بر محل بول از بدن و جامه خود آب را در روز و شب یکبار هفتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الجسد قال صب
علیه الماء مرتین شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول که بر میخورد بدن را گفت بریز بر آن آب را دو بار هشتم
اصل و روی انه یجزی ان یغسل بمثله من الماء اذا کان علی راس الحشفة و غیره شرح ضمیر انه راجع ببول و میتواند
بود اذا اگر برای محض ظرفیت است پس اذا کان تا آخر برای تعمیم است و اگر برای شرط است پس برای تخصیص است و مراد که مثله در
مثل بودن شرط است اعتبار قطره بودن و خشک شدن بول خواه بر سر سنتگاه و خواه غیر آن باید که اگر محض تری باشد بر سر
سنتگاه مثلا بتقدیر قطره بودن و خشک شده آن می باید کرد و مثل بودن را باعتبار آن منظوری باید داشت یعنی
و روایت کرده شده از امام علیه السلام که بول کافی است اینکه شسته شود بمقدار خود تری خواه وقتی که باشد آن بول بر سر سنتگاه و
خواه بر غیر سنتگاه مخفی نماند که میتواند بود که مثل بودن منظور باشد در هر شستن و میتواند بود که کافی باشد و مجموع دو شستن که در
حدیث سابق گذشت و بر هر تقدیر ظاهر این حدیث منافی اعتقاد وسواسیان است و دلالت میکند بر اینکه شستن بول مانند شستن
اعضای وضو است و حاجت بانفصال آب از آنچه شسته میشود ندارد و ظاهر حدیث ششم نیز موافق این بود نهم اصل
و روی انه لیس بوسخ فیحتاج ان یدلک شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام که بول نیست چرک بدن و جامه و مانند اینها تا
حاجت داشته باشد در تطهیر باینکه دست مالیده شود اشارت است باینکه در شستن بول محض ریختن آب کافیست دهم اصل
عن روح بن عبد الرحیم قال بال ابو عبد الله علیه السلام و انا قائم علی راسه و معی اداوة او قال کوز فلما انقطع شخب البول قال بیده هکذا
الی فناولته الماء فتوضا مکانه شرح الشخب بضم شین بانقطه و فتح خاء بانقطه و باء یکنقطه جمع شخبه بضم شین و سکون خاء و فیها
قال بیده اشارت است بکذا قول راوی است و در وقت این سخن دست خود را جنبانیده بوده بروش جنبانیدن امام دست خود را الی
متعلق بقال است توضو اینجا عبارت از مجموع استبرا و استنجا است یعنی روایت است از روح بفتح راء و سکون واو ابن عبد الرحیم
گفت بول کرد امام جعفر صادق علیه السلام و من ایستاده بودم بر سر او و با من مطهره بود یا روح گفت که کوزه بود پس چون بریده شد
دفعات بول اشارت کرد بدست خود چنین بسوی من پس دادم با او آب را پس استبرا و استنجا کرد همان جا مخفی نماند که چنانچه بعضی
مخالفان چند قدم حرکت میکنند و بعد از آن استنجا میکنند او نکرد باب چهاردهم اصل باب مقدار الماء الذی یجزی للوضوء و الغسل
و من تعدی فی الوضوء شرح این باب بیان مقدار آبی است که کافیست برای وضو و برای غسل و بیان کسی است که تجاوز
کرد در وضو از حد شرع در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یاخذ احدکم الراحة من الدهن فیملا بها
جسده و الماء اوسع من ذلک شرح الراحة براء بی‌نقطه و الف و حاء بی‌نقطه کف دست است و مراد کف شکم دست است یا مراد مجموع
شکم دست است الف و لام الماء برای عهد خارجی است یعنی مقداری از آب که مقرر شده برای وضو و مثل آن است آبی که برای غسل مقرر
شده مد که می‌آید در حدیث پنجم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرا میگیرد یکی از شما مقدار کف دست یا یک مشت از روغن
پس پر میکند اعضای جسد خود را و میرساند آن را و آبی که مقرر شده در وضو و غسل فراختر از آن است اشارت است بابطال اعتقاد وسواسیان که
آب را زیاده از مقرر میریزند با وجود آنکه مانند روغن مالی کافیست چنانچه می‌آید در باب آینده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال انما الوضوء حد من حدود الله لیعلم الله من یطیعه و من یعصیه و ان المؤمن لا ینجسه شیء و انما یکفیه مثل الدهن شرح یعلم

یعلم

بعینه معلوم میگردد پس از باب افعال است و حاصل هر دو یکی است و مراد دوستی مقربان درگاه الهی است چنانچه تحقیق شد در کتاب التوحید در
شرح عنوان باب البداء و مثل الدهن یعنی تشبیه بدهن است و مشبه به اقوی و یکی است یا موافق است الدهن بفتح دال و سکون ها روغن
مالی یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که وضو قرارداده‌ای است از قرارداده‌های الله تعالی تا داند الله تعالی که
کدام کس اطاعت او میکند و کدام کس عصیان او میکند و بدرستی که مومن را نجس نمیکند او را چیزی چنانچه کافر را پاک نمیکند چیزی مراد این نیست
که نیز حدث و جنابت در مومن بعنوان عادت و بر تقریر لازم است جز این نیست که کافی است او را مانند روغن مالی مخفی نماند که ظاهر آن عجیب
شیء است که مثل دهن کافی باشد و از آنکه هر کجا ترجیح این است که محسوس نباشد سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان
ابی کان یقول ان للوضوء حدا من تعداه لم یوجر و کان ابی یقول انما یتلدد فقال له رجل و ما حده قال تغسل وجهک و یدیک و تمسح راسک
و رجلیک شرح یتلدد بدو دال منقوط بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب تفعلت التلدد گردن کاری که شبیه بخصومت است و التفات
بجانب چپ و راست برای حیرت و اضطراب نفس و حدیث نهم این باب موید احتمال اول است مخفی نماند که راجع بامام جعفر صادق
علیه السلام است و میتواند بود که راجع بابی باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت پدرم میگفت بدرستی که برای وضو
قرارداده‌ای است که هر که تجاوز کند از آن ماجور نمیشود و پدرم میگفت که آنکه تجاوز میکند جز این نیست که خصومت الهی را ابرام میکند
یا بنحوی که داخل میکند در عمل شرعی چیزی را که عمل شرعی نیست پس اگر بقصد شرعی بودن است بدعت است و الا آن عمل شرعی از فضیلت می
افتد اگر باطل نشود یا مراد این است که اضطراب نفس و وسواس میورزد در احکام الهی و صاحب یقینی نیست پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام را مردی که چیست قرارداد وضو گفت اینکه بشوی روی خود را و دو دست خود را و مسح کنی سر خود را و دو پای خود را مراد
این است که بهالت که در قرآن است و زیاده بر آن خوب نیست و توضیح این میشود در ذیل حدیث نهم باب بعد از هم چهارم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنب ما جری علیه الماء من جسده قلیله و کثیره فقد اجزاه شرح ما شرطیه عبارت است مخبر عنه بالجنب
من برای تبیین ضمیر علیه است الجسد کل اعضای آدمی و مانند آن قلیله بدل التفصیل الا این است فا در فقد اجزاه جزائیه است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جنب اگر جاری شود بر کل اعضای او آب خواه آب کم و خواه آب بسیار پس بتحقیق کافی است
برای او پنجم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن وقت غسل الجنابة کم یجزی من الماء فقال کان رسول الله صلی الله
علیه و آله یغتسل بخمسة امداد بینه و بین صاحبته و یغتسلان جمیعا من اناء واحد شرح الوقت بفتح واو و سکون قاف حد
چیزی یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از قرارداد غسل جنابت
که چه مقدار کافی است از جمله آب پس امام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که غسل میکرد به پنج مد آب که مشترک بود
میان او و میان زنی که با او بود و غسل میکردند هر دو از یک ظرف آب خواه در یک وقت چنانچه گذشت در شرح حدیث سلام باب هفتم و
خواه بترتیب مخفی نماند که مد بضم میم و تشدید دال بی‌نقطه چهار یک صاع است و صاع هزار و صد و هفتاد درهم است و درهم
چهل و هشت جو میانه است و ما جو میانه قزوین و اصفهان را کشیدیم چهل و هشت آن بوزن نیم مثقال صیرفی شد و بنا بر این صاع
از من تبریز کمتر است بپانزده مثقال صیرفی و اگر جو متوسط عراق عرب یا مدینه سنگین‌تر باشد بیشتر میشود چنانچه گذشت در
شرح حدیث ششم باب سلام ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجزیک من الغسل و الاستنجاء ما ملکت یمینک شرح
ما با الف مقصوره است و موصوله است یا با الف ممدوده است ملکت بفتح با یکنقطه و تخفیف لام مفتوحه و سکون تاء تانیث بصیغه ماضی
معلوم معتل اللام واوی باب علم یا یائی باب ضرب است و عاید موصول محذوف است تقدیر ملکته یا تقدیر ملکت به البلاد
مثل یملک در نهج البلاغه در عهد محمد بن ابی بکر واقع شده که ملکه بلاد فلان یملک مرفوع و فاعل است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت کافی است تو را از غسل جنابت و مانند آن و از استنجای بول و غائط آنچه مباشر آن شده باشد دست راست
تو یا مخفی نماند که مانند آن شرط ریختن آب غسل نیست در ابریق و مانند آن شرط ریختن آب استنجا نیست هفتم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام فی الوضوء قال اذا مس جلدک الماء فحسبک شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در وضو گفت چون برسد

بسوال توان گفت که تراخی نمانده که ظاهرا این حدیث آنست که مورد التخلیل باید کرد مطلق علو اینکه ذکر جلد کی بعنوان مثال باشد و مراد
نفی حاجت بر تخلیل آن بسیار باشد و بر تقدیر ظهور حدیث دوم باب بجوهم مخصص گشت **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تلبث لم
ارجل الجنب من غسله الا ان ارتماسه واحدة فیجزیه ذلک من غسله کله **شرح** الارتماس فرو بردن یکدفعه جمیع اعضای خود را در آب خواه
مجتمعی و خواه متفرق تا مره در ارتماسه برای وحدت است و احتراز است از سه ارتماس که اول بقصد نشستن سر باشد دوم بقصد نشستن جانب راست
باشد سیوم بقصد نشستن جانب چپ باشد و احتراز است از اینکه یک ارتماس بترتیب واقع شود و جمع نشود جمیع اعضا باهم در آب در یکزمان
مثلا اینکه سر را فرو برد در آب و بیرون آورد و جانب راست را فرو برد و بیرون آورد و جانب چپ را فرو برد مخفی نماند که محال است
که حدوث این ارتماس بعنوان دفعه حقیقی نباشد زیرا که حدوث مجموع من حیث المجموع در وقت حدوث جز اخیر میشود و حدوث
جزو اخیر و ان غیر منقسم بفعل می آید و جمعی از وسواسیان خیال کرده اند که از ارتماسه واحده آنست که خود را پرتاب کرده از هوا
در آب اندازند لکهان اینکه چون حدوث بعنوان دفعه حقیقی ممکن نیست در دفعه عرفیه واقع شود **یعنی** روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مرد جنب میشود پس فرو میبرد جمیع اعضای خود را در آب یکمرتبه فرو بردن که جمیع اعضا جمع شود
باهم در آب و بیرون می آید آیا کافیست او را آن عمل از جهه غسل او گفت آری **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الله ملکا یکتب سرف الوضوء کما یکتب عدوانه **شرح** السرف بفتح سین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا تجاوز از قدر لایق یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه الله تعالی را فرشته ایست که مینویسد زیاد در ریختن آب وضو را مانند آنکه مینویسد عداوت
با الله تعالی را بیان این مقول شد در شرح حدیث سیوم این باب **باب پانزدهم اصل باب السواک شرح**
السواک بکسر سین بی نقطه و المسواک بکسر میم دندان مالی خواه چوب خواه مانند آن که مالیده میشود بر دندان و دهان به دندان
این باب بیان فضیلت مالیدن مسواک است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال رکعتان
بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت که بعد از مسواک باشد بهتر است
از هفتاد رکعت بی مسواک پیش از آنها مخفی نماند که گفت یک رکعت با مسواک بهتر از سی و پنج رکعت بی مسواک است تا توهم استحباب مسواک در میان
نماز نشود **اصل** قال و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو لا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک مع کل صلوة **شرح** مدخول مع مقدم
می باشد بر ما قبل آن باعتبار رتبه و متقدم باشد با آن در زمان اگر قرینه بر خلاف آن نباشد چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و
نمیگویند سافر المولی مع عبده پس مع اینجا برای اتحاد زمان مدخول آن و ماقبل آنست و دلالت بر عدم استحباب مسواک در اثنای نماز و قرائت
و ذکر میکند برای کمال اتصال جمیع میان مسواک و تلفظ الکلام و مشهور در محل این حدیث آنست که مع اینجا برای مقارنت در زمان است خواه
مدخول آن مقدم باشد و خواه موخر خواه متحد در زمان و امر بمعنی ایجاب است که در مقابل استحباب است والله اعلم **یعنی** امام گفت که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر نه این می بود که مشکل کنم بر امت خود هر اینه امر میکردم ایشان را بمسواک در نزد هر نمازی تا قرائتی
و ذکری بمسواکی تازه بفعل آید **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سنن المرسلین السواک **شرح** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت از جمله سنت های مشترک میان جمیع انبیاء سنت مسواک است **سیوم اصل** قال النبی صلی الله علیه و آله ما زال جبرئیل علیه السلام
یوصینی بالسواک حتی خفت ان احفی او ادرد **شرح** احفی بحا بی نقطه و فا و یا مضارع معلوم متکلم معتل اللام واوی باب افعال
است الاحفاء الاستقصاء یعنی کندن چیزی از بیخ آورد ادرد بدال بی نقطه و را بی نقطه و دال بی نقطه مضارع معلوم متکلم باب افعال است الادراد
برطرف کردن دندانها و در انتهام چند احتمال وارد اول اینکه این مخوف [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر گفته و در بعضی احفی گفته و در بعضی ادرد
اورد و گفته چنانچه شراح غریب الحدیث نقل کرده اند دوم اینکه او راوی اینجا یعنی برطرف کردن بعضی دندانها باشد و او برای تردید باشد
سیوم اینکه احفا اینجا یعنی برطرف کردن بعضی دندانها باشد و او بمعنی بل ترقیه باشد چهارم اینکه ذکر او جمیع بر شک بعضی راویان باشد
یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که همیشه جبرئیل علیه السلام سفارش میکرد مرا بمسواک کردن یا امر امت بمسواک کردن تا آنکه ترسیدم
که احفا کنم دندانهای خود یا دندانهای امت را یا ادراد کنم دندانهای خود را یا دندانهای امت را **چهارم اصل** علی بن ابراهیم عن

ابیه

ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی السواک قال لا تدعه فی کل ثلث ولو ان تمره مرة **شرح** نفی ثلث عبارت از سه روز
است یا عبارت از سه ساعت است **یعنی** روایت از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن بکیر از آنکه مذکور کرد ابن ابی
عمیر او را او روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام در مسواک که امام گفت وا مگذار مسواک را در هر سه نماز متواتر یا هر چند یا هر روز شبی باشد که بجای آنها
یکبار **پنجم اصل** علی بن ... قال ادنی السواک ان تدلکه باصبعک **شرح** تدلک بدال بی نقطه مضارع معلوم مخاطب باب تفعل است **یعنی** علی بن ابراهیم
گفته او که در حدیث سابق مذکور شد روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام که گفت کمتر مراتب مسواک آنست که بمالی دندان خود را با انگشت خود
ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن السواک بعد الوضوء فقال الاستیاک قبل ان یتوضأ قلت ارایت ان نسی حتی یتوضأ قال
یستاک ثم یتمضمض ثلاث مرات **شرح** ان یتوضأ بصیغه مجهول است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بصلوة است و چهار فعل دیگر بصیغه معلوم و ضمیر مستتر
راجع بمکلف است و میتواند بود که جمیع بصیغه مجهول باشد یا جمیع بصیغه معلوم باشد ثم بضم ثا برای عطف است و استیاک عبارت از مالیدن چوب
و مانند آنست و اعاده مضمضه برای جدا شدن حرکت از بیخ دندانها بسبب مسواک است و میتواند بود که ثم بفتح ثا اسم اشاره باشد و یتمضمض استیناف
بیانی باشد و افاده این کند که استیاک در وضو بمعنی تمضمض است والله اعلم **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مسواک بعد از
وضو پس گفت مسواک کردن پیش از آنست که وضو ساخته شود گفتم خبر ده مرا که اگر مکلف فراموش کند مسواک کردن را تا آنکه وضو سازد گفت
مسواک میکند بعد از آن مضمضه میکند سه بار ارشاد است بآنکه مضمضه در وضو پیش از وضو نیز سه بار است **هفتم اصل** و روی ان السنة فی
السواک فی وقت السحر **شرح** و روایت کرده شده از امام زمان علیه السلام بتوسط سواد که سنت در مسواک در وقت آخر شب است یعنی اگر
نماز شب بجا آورد استحباب آن بیشتر است باعتبار اینکه خواب باعث تغییر در دهن میشود و الف اخر مسواک آن وقت بماند برای هر نماز تا
وقت خواب دیگر **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا قمت باللیل فاستک فان الملک یأتیک فیضع فاه علی فیک فلیس من حرف تتلوه
و تنطق به الا صعد به الی السماء فلیکن فوک طیب الریح **شرح** استک بسکون کاف بصیغه امر حاضر معلوم باب افتعال است علی الفعل برای التقاء
ساکنین افتاده **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون برخاستی در شب پس مسواک کن پیش از شروع در سخن و تلاوت چه بدرستیکه
فرشته می آید نزد تو پس میگذارد دهان خود را بر دهان تو در شب هیچ حرفی که خوانی آنرا از قرآن و سخنی گوئی با آن در دعا و مانند آن مگر آنکه
بالا می برد آنرا بسوی آسمان پس باید که باشد دهان تو خوشبو **باب شانزدهم اصل باب المضمضة و الاستنشاق شرح**
این باب بیان گردانیدن آب در دهان و بر داشتن آب به بینی است برای وضو مخفی نماند که در ظاهر حدیث ششم باب سابق است که استحباب
مضمضه برای وضو سه بار است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المضمضة و الاستنشاق
امن الوضوء هی قال لا **شرح** ضمیر هی راجع بهر یک از مضمضه و استنشاق است و تانیث باعتبار تانیث اول آنهاست **یعنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو است آن یا نه گفت آیا فریضه است در محل
الصلوة و جوب کلم داخل است گفت نه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المضمضة و الاستنشاق قال لیس هما من الوضوء
هما من الجوف **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو اند یا نه
گفت نیستند آنها از وضو یا نیکو که فریضه نیستند و در آیت الصلوة و جوب کلم داخل نیستند بیان این آنکه محل آنها از جمله درون آدمی است
و وجوب شامل درون نیست بلکه مخصوص نمایانست **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس علیک مضمضة و لا استنشاق لانهما من
الجوف **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح اول و دوم **باب هفدهم اصل باب صفة الوضوء شرح** صفت اینجا بمعنی کیفیت است
یعنی این باب بیان کیفیت وضوئی است که از رسول علیه السلام و اوصیای او علیهم السلام صادر شده در این باب ده حدیث است و مصنف رحمه
الله هفت حدیث را توضیح کرده **اول اصل** حکی لنا ابو جعفر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بقدح فاخذ کفا من ماء
فاسدله علی وجهه ثم مسح وجهه من الجانبین جمیعا ثم اعاد یده الیسری فی الاناء فاسدلها علی یده الیمنی ثم مسح جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء
فصبها علی الیسری ثم صنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح بما بقی فی یده راسه و رجلیه و لم یعدهما فی الاناء **شرح** الاسدال بسین بی نقطه و دال
بی نقطه مصدر باب افعال فرو ریختن و استعمال اعاده در اول باعتبار اصل بودن است در اعقاب الیسری و بهمین است در اول مذکور است و در دوم

مذکور نیست ضمیر قاصدیها راجع بیده الیسری است و مضاف محذوف است بتقدیر ماء سد الماء ها و در ایشان ما است نصب در نسخ بره
و ارجاع ضمیر تثنیه در هر دو بید ها بان شده باعتبار اینکه در نصف دست است والله اعلم **یعنی** حکایت کرد برای ما امام محمد باقر علیه السلام وضوء
رسول الله صلی الله علیه و آله را پس طلب کرد ازگیل ظرف آبی را که از چوب بود پس گرفت مشتی از آن آب پس فرو ریخت آن را بر روی خود بعد از آن
دست مالید روی خود را از هر دو پهلوی روی خود تا آب بهم جا رسید بعد از آن بر گردانید دست خود را که عبارت از طرف آب است پس
ریخت آن را که بدست چپ گرفته بود بر دست راست خود بعد از آن دست مالید بهلو هام دست راست تا آب بهم جای آن رسید بعد از آن
بر گردانید دست راست خود را و از ظرف آب پس ریخت آن را که بان گرفته بود بر دست چپ بعد از آن بجا آورد و با دست چپ چنانچه بجا
آورده بود با دست راست بعد از آن مسح کرد با نچه باقی مانده بود در دست و از تری سر خود را و هر دو پای خود را بر حالی که نکردانیده بود
دست خود را در ظرف آب **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الا احکی لکم وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فاخذ
بکفه الیمنی کفا من ماء فغسل به وجهه ثم اخذ بیده الیسری کفا من ماء فغسل به یده الیمنی ثم اخذ بیده الیمنی کفا من ماء فغسل به
یده الیسری ثم مسح بفضل یدیه راسه و رجلیه **شرح** الفضل بفتح فاء و سکون ضاد بالنقطه تری که باقی مانده در چیزی
بعد از شستن آن چیز و از این ظاهر میشود که فضل راس در روایت عمر بن خلاد که گفت سألت ابا الحسن علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح
قدمیه بفضل راسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید فقال برأسه نعم یعنی آبیست که در سر مانده بواسطه شستن سر در انتهای شستن
رو از باب مقدمه و چون آن داخل آب وضو است مسح بآن جایز نیست زیرا که مسح بآن مسح بماء جدید است **یعنی** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام که راوی گفت که گفت آیا نقل نکنم برای شما وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گرفت بدست راست خود مقداری
از آب پس شست بان آب روی خود را بعد از آن گرفت بدست چپ خود مقداری از آب پس شست بان آب دست راست خود را
بعد از آن مسح کرد به باقیمانده تری در هر دو دست او سر خود را و هر دو پای خود را **سیوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال یاخذ
احدکم الراحة من الدهن فیملا بها جسده والماء اوسع **شرح** این گذشت در حدیث اول باب چهارم **اصل** الا احکی لکم وضوء
رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت بلی قال فادخل یده فی الاناء و لم یغسل یده فاخذ کفا من ماء فصبه علی وجهه ثم مسح جانبیه حتی مسحه
کله ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه علی یساره ثم غسل به ذراعه الایمن ثم اخذ کفا آخر فغسل به ذراعه الایسر ثم مسح راسه و رجلیه بما بقی
فی یدیه **شرح** و لم یغسل یده دلالت بر عدم استحباب غسل ید پیش از وضو نمیکند زیرا که در این تقیه لمحت چنانچه می آید در حدیث آینده
والغرض مقصود تقریر فرائض وضو است و نظیر این می آید در حدیث اول باب چهلم منافات نیست میان ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه
علی یساره و میان الحدیث سابق گذشت که ثم اخذ بیده الیسری کفا چه حکایت سابق در امری بوده و این در سری دیگر
حکایت سابق در وقتی بوده که آب اناء کم عمق بوده و این در بسیاری عمق آب و نیز اشارتست باینکه رسول الله صلی الله علیه و آله
گاهی چنان میکرده و گاهی چنین و هر کدام در وقتی افضل است الذراع بکسر ذال بالنقطه از آرنج تا سر انگشتان **یعنی** آیا
حکایت نکنم برای شما وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتم بلی حکایت کن محمد بن مسلم گفت پس داخل کرد دست خود را در ظرف
آب بر حالی که نشسته بود دست خود را پس گرفت مشتی از آب پس ریخت آن را بر روی خود بعد از آن دست مالید و جانبین او را تا
آنکه دست مالید روی خود را بجمیع روی خود بعد از آن گرفت مشتی دیگر را بدست راست خود پس ریخت آن را بر دست چپ خود
بعد از آن شست بان مشت آب ذراع راست خود را بعد از آن گرفت مشتی دیگر را از آب پس شست بان ذراع چپ خود را بعد از آن
دست مالید سر خود را و هر دو پای خود را بانچه باقی مانده بود در هر دو دست او از تری **چهارم اصل**
عن زرارة قال قال ابو جعفر علیه السلام الا احکی لکم وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فقلنا بلی فدعا بقعب فیه شیء من ماء فوضعه
بین یدیه ثم حسر عن ذراعیه ثم غمس فیه کفه الیمنی ثم قال هکذا اذا کانت الکف طاهرة ثم غرف ملاها ماء فوضعها علی جبینه ثم قال
بسم الله و سدله علی اطراف لحیته ثم امر یده علی وجهه و ظاهر جبینه مرة واحدة ثم غمس یده الیسری فغرف بها ملاها ثم وضعه علی مرفقه
الیمنی و امر کفه علی ساعده حتی جری الماء علی اطراف اصابعه ثم غرف بیمینه ملاها فوضعه علی مرفقه الیسری فامر کفه علی ساعده حتی جری الماء

علی الاطراف

علی اطراف اصابعه و مسح مقدم راسه و ظهر قدمیه ببلة یساره و بقیة بلة یمناه **شرح** القعب بفتح قاف و سکون عین بی نقطه و بای یک نقطه کاسه
چوبین حسر بحای بی نقطه و سین بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب و نصر است یعنی برهنه ساخت جزای اذا کانت محذوف است
محذوف است بتقدیر الحال یعنی هکذا ملاها بکسر میم و سکون لام و همزه است ماء منصوب بر تمیز ملاها است جبینه بفتح جیم و کسر بای یک نقطه و سکون
یای دو نقطه در پایین و نون است ضمیر منصوب در سدله راجع بملاها است جبینه بفتح جیم و سکون نون و فتح بای یک نقطه تثنیه جبین
است الساعد بسین بی نقطه و الف و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه میان آرنج و بند دست ببلة متعلق است بمسح باعتبار اینکه عامل
در ظهر قدمیه است نه در مقدم عطف علیه بنیة البلة بکسر باء و تشدید لام تری و التقدیم لیساره بر یمناه اشارتست بعدم اعتبار ترتیب است میان
پاها لیکن این در کلام راوی است و ظاهر همه حدیث رعایت ترتیب است و ذکر البقیة در البقیة بلة یمناه است اشارتست باینکه مسح سر را
بدست راست کرده است **یعنی** روایت است از زراره که گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام آیا حکایت نکنم برای شما وضوی رسول الله
صلی الله علیه و آله را پس گفتیم بلی حکایت کن پس طلب کرد قعبی که کاسه چوبین بزرگ است که در آن اندکی از آب بود پس گذاشت آن را
در پیش خود بعد از آن دور کرد جامه را از دو ذراع خود بعد از آن فرو برد در آن آب دست راست خود را بعد از آن گفت
حال چنین است اگر باشد دست پاکیزه با این معنی که اگر نجس یا چرکین باشد می باید که شسته شود پیش از داخل کردن آن در آب بعد
از آن جدا کرد قدری پری دست راست خود را از آب پس گذاشت دست راست خود را بر پیشانی خود بعد از آن گفت
بسم الله و فرو ریخت آن آب را بر جانبهای محاسن خود بعد از آن کشید دست خود را بر روی خود و ظاهر دو پهلوی روی خود
یکبار بعد از آن فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد با آن مقداری که پری آن از آب را بعد از آن گذاشت آن آب را بر آرنج دست
خود و کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه روان شد آب بر جانبهای انگشتان او بعد از آن جدا کرد بدست راست خود قدر
پری آن از آب پس گذاشت آن آب را بر آرنج چپ خود پس کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه روان شد آب بر جانبهای
انگشتان او و مسح کرد پیش سر خود را بدست راست خود و پشت هر دو پای خود را بتری دست چپ خود و باقیمانده تری دست راست
خود **اصل** قال و قال ابو جعفر علیه السلام ان الله وتر یحب الوتر فقد یجزئک من الوضوء ثلاث غرفات واحدة للوجه و اثنتان
للذراعین و تمسح ببلة یمناک ناصیتک و ما بقی من بلة یمینک ظهر قدمک الیمنی و تمسح ببلة یسارک ظهر قدمک الیسری قال زرارة
قال ابو جعفر علیه السلام سأل رجل امیر المؤمنین علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فحکی له مثل ذلک **شرح** الوتر بکسر
و فتح واو یک و عددی که نصف صحیح نداشته باشد و مراد اینجا مناسب است یجزئک بنون و جیم و زای بالنقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است
و ضمیر مستتر در آن راجع بالله است ثلث مفعول و مفعول است التجزئة الکمال رسانیدن چیزی بر وجهی که دیگر چیزی بعد از آن لازم نباشد
و میتواند بود که از باب علم و افعال باشد و ثلث مرفوع و فاعل باشد النجز بفتح نون و فتح جیم ادا شدن چیزی یا بیغ کردن از آن
چیزی است یک بار یک نقطه و حرف جر است برای ملابست و بنا بر احتمال دوم و سیوم میتواند بود که برای التقدیة باشد و اقول ان ثلث
غرفات مخاطب المجاز باشد من برای السببیت است یا برای ظرفیت است بدانکه در نسخ یجزیک بیا و وقف مضارعه و جیم و زای
بالنقطه و همزه و ضمیر مخاطب است و آن تصحیف است زیرا که ما قبل فا تفریعیه می باید که دخیل در ما بعد باشد و مجزی بودن چیزی
با مرجح بودن آن منافات ندارد و ایضا تقلیل مفهوم از قد که داخل بر مضارع شود مناسب مقام نیست غرفات بفتح غین با
نقطه و فتح را بی نقطه و بالجمع غرفه بفتح غین و سکون راء است یعنی مشتی از آب واحدة مرفوع و مبتدا است و تمسح مرفوع است و
خبر بمعنی امر است پس دلالت بر وجوب مسح ببله دارد بعضی برای منع این دلالت میگویند شاید که منصوب بتقدیر ان و معطوف
بر ثلث غرفات باشد و این محل اشکال است زیرا که معطوف بر مدخول فا تفریعیه می باید که مرتبط باما قبل فا باشد و این مرتبط نیست
و ما بقی بتقدیر و بما بقی است و در اینجا عطف بر معمولین عاملین مختلفین شده و لیکن اول مجرور است **یعنی** زراره گفت
که گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستیکه الله تعالی یکتا است و دوست میدارد یکی را مراد اینست یکی است و در موضعی که تفریع متعدد نکرده
باشد نظیر اینکه میگویند مطلق معروف بفرد کامل شود پس تحقیق لکمال ... باید الله تعالی با تو برای وضو سه مشت آب یکی برای

رو و جه برای دو ذراع مراد آیت کریمه در آیت لفظ ثم تکرار غسل اشده پس یکمرتبه برابر یکمرتبه است باعتبار و تر بودن و زیاد
از آن داخل مستحب نیست و لغو مکروه است چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم این باب و مسح میکنی بتری دست راست خود پیش سر خود
را و مسح میکنی بآنچه مانده از تری دست راست خود پشت پای راست خود را و مسح میکنی بتری دست چپ خود پشت پای چپ خود را
گفت زراره که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسید مردی امیر المؤمنین علیه السلام را از وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله
پس امیر المؤمنین علیه السلام حکایت کرد برای آن مرد مثل آنچه مذکور شد در صدر این حدیث **پنجم اصل** عن زرارة و بکیر انهما
سألا ابا جعفر علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بطست او تور فیه ماء فغمس یده الیمنی فغرف بها غرفة فصبها
علی وجهه فغسل بها وجهه ثم غمس کفه الیسری فغرف بها غرفة فافرغ علی ذراعه الیمنی فغسل بها ذراعه من المرفق الی الکف لا یردها
الی المرفق ثم غمس کفه الیمنی فافرغ بها علی ذراعه الیسری من المرفق و صنع بها مثل ما صنع بالیمنی ثم مسح راسه و قدمیه ببلل کفه
لم یحدث لهما ماء جدیدا ثم قال و لا یدخل اصابعه تحت الشراک **شرح** طست بفتح طاء و سکون سین بی نقطه و با نقطه ظرفیست معروف
که از مس است و تور بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون واو و راء بی نقطه ظرفیست برای آب خوردن غرفه بفتح غین با نقطه مصدر باب
نصر است مستعمل در معنی اسم مفعول است پس منصوب است بر مفعول به یا مستعمل در معنی خود است و مفعول مطلق است بیان ثم غمس کفه الیسری شد
در شرح حدیث سیوم این باب و واو در و لا یدخل حالیه است و عامل محذوف است و دلالت بر آن میکند بی آوردن مسح بر قدمین پس
تقدیر این است که مسح رسول الله صلی الله علیه و آله قدمیه و لا یدخل یدخل بضم یاء مضارع غایب باب افعال است و اصابعه مرفوع است یا از
باب افعال است و اصابعه منصوب است و بر هر تقدیر ضمیر راجع برسول الله صلی الله علیه و آله است و مراد باصابع انگشتان پاهاست و میتواند بود که مراد
انگشتان دست باشد **یعنی** روایت است از زراره و بکیر که ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت وضوی رسول الله صلی
الله علیه و آله پس طلب کرد آن حضرت طشتی یا جایی را که در آن آب بود پس فرو برد دست راست خود را پس جدا کرد بآن دست یک کف
آب را پس ریخت بر روی خود پس شست بآن یک کف آب روی خود را بعد از آن فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد بآن یک کف
آب را پس ریخت بر ذراع راست خود پس شست بآن ذراع خود را از آرنج تا دست بر جایی که نمیگردانید دست چپ خود را بسوی آرنج
دست راست در اثنای شستن آن تا جدا کرد آب سرپایین رود بعد از آن فرو برد در آب دست راست خود را پس فرو ریخت آن
آب را بر ذراع چپ خود از آرنج و بجا آورد با آن مثل آنچه بجا آورد با دست راست بعد از آن مسح کرد سر خود را و قدم خود را
بتری دست خود تازه نکرد برای سر و پاهای آبی را که نو باشد بعد از آن گفت مسح میکرد رسول علیه السلام چنین بر جای که داخل نمیکرد انگشتان
پای او را از زیر بند نعلین است یعنی اشارتست بآنکه از جمیع انگشتان پاها در زیر بند باشد چنانچه بوقع میکنند اعراب نعلین می باید کرد در وقت وضو
زیرا که مسح برای تقدیر متصل نمیشود از سر انگشتان تا کعبین و میتواند بود که مراد این باشد که جمیع انگشتان دست را داخل در زیر بند
نمیکرد بلکه بعضی انگشتان را داخل میکرد زیرا که لازم نیست که مسح احاطه و فراگیر باشد چنانچه بیان میشود در اواخر فقرات آینده از این
حدیث و میتواند بود که مراد این باشد که انگشتان دست را داخل در زیر بند که بر بند بالست میشود نمیکرد تا رخصت باشد بانکه آن موضع
بالای کعبین است والله اعلم **اصل** قال ثم قال ان الله عز و جل یقول اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم فلیس له ان یدع
شیئا من وجهه الا غسله و امر بغسل الیدین الی المرفقین فلیس له ان یدع شیئا من یدیه الی المرفقین الا غسله لان الله یقول اغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق ثم قال و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین فاذا مسح بشیء من راسه او بشیء من قدمیه ما بین الکعبین الی اطراف
الاصابع فقد اجزاه **شرح** ضمیر قال راجع بزراره است تا اشارت باشد که بکیر این مضمون را بلفظ دیگر روایت کرد و یا راجع ببکیر
است فاء در فاذا مسح برای تفریع است باعتبار اینکه با در برؤسکم برای الصاق است و در الصاق بفعل مجهول بالتمام نیست احاطه بلکه
گاهی مستعمل میشود با در الصاق بجای زایی مثل مررت بزید و ما در ما بین شرطیه غیر زمانیه است و فعل شرط محذوف است بتقدیر ما یکن بین و
میتواند بود که موصوله و بدل شیء من قدمیه باشد و بعضی تجویز این کرده اند و رایت ما بکم من نعمة فمن الله **یعنی** زراره گفت
که بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام در بیان اینکه کل وجه و یدین مغسولست و بعضی از سر و رجلین ممسوحست بدلالت قرآن قطع نظر از

الوضو

وضوی بیاید گفت که بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره مائده چون برخاستید بسوی نماز پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را تا
جایز نیست مکلف را اینکه واگذارد چیزی را از روی خود مگر اینکه شسته باشد آن را و امر کرد بشستن دو دست بر جای که آن دو دست تا
آرنج باشد پس اینکه واگذارد چیزی را از دو دست خود که تا آرنج است مگر اینکه شسته باشد از آنجا بدرستی که الله عز و جل میگوید
بشوئید روهای خود را و دستهای خود را بر جای که آن دستها تا آرنجها باشد بعد از آن الله تعالی گفته و مسح کنید سرهای خود و پاهای
خود بر جای که آن پاها تا دو کعب باشد پس اگر مسح کند بچیزی از سر خود یا بچیزی از پاهای خود آنچه میان دو کعب تا سرهای انگشتان پاست پس
کافیست او را و مخفی نماند که چون مقصود اینجا الکشف لقدر ظاهر از قرآنست نزد هر کس متوقف بر ابتدای غسل ید و انتهای آن [illegible]
در حدیث نهم باب آینده **اصل** قال فقلنا این الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقلنا هذا ما هو فقال هذا من عظم
الساق و الکعب اسفل من ذلک **شرح** در تعیین کعب در آیت وضو اختلاف بسیار است و اهل لغت عرب بمعنی بر آمده است و کعاب
قاموس گفته الکعب کل مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم و الناشزان من جانبیها الجمع اکعب و کعوب و کعاب و الذی یلعب به کالکعبة
جمع کعب و کعاب و کعبات و ظاهر تثنیه در کعبین با وجود جمع در مرافق اینست که در هر پا دو کعب باشد پس منطبق است بر یکی از دو معنی اول
برآمدگی که در بالای پشت پاست که داخل استخوانهای قدم است و با بیین آن دو زاویه دارد که در دو کوه استخوان باشند فرو رفته و در کتب
نمیکنند و بالای آن دو زاویه دارد که برآمدگی که آنها پیشتر از برآمدگی دو زاویه یا بیین است و میان آنها فاصله بقدر معتد به نیست
و هر کدام آنها فرو رفته در استخوانند از دو استخوان ساق که یکی انسی است و بزانو رسیده و دیگری وحشی است و بالای آن باریک
شده و بزانو نرسیده و این دو کعب و مفصل میان ساق و قدم است و حرکت میکند و مشهور است میان مردم زیرا که اطبا در معالجات
تکرار او میکنند جراحان برای جدا کردن قدم از ساق و حکام نیز در سیاسات گاهی امر بآن میکنند و حافران آن دو کعب را می بینند
و مذکور میکنند پس علم بآن مخصوص علمای تشریح نیست دوم حجاب یا کرد و جایب ظاهر آمده و ظاهر است و ظاهر این حدیث منطبق
بر معنی اول است زیرا که کلام سایل که این الکعبان گفت و ما الکعب نگفت و کلام امام که ههنا گفت و نیز الکعب دلالت بر این میکند که
کعبان در ظاهر بدن نباشند اگر گویی کعبین بمعنی بودن در ظاهر بدن نیست حالت که مسح منتهی بآن کعبین شود گویم الی اینجا برای
انتهای مسح نیست بلکه برای انتهای مغسولست که بعضی آن ممسوح است پس ظرف مستقر است و حالست از ارجلکم چنانچه بیان میشود
در ذیل شرح حدیث پنجم باب آینده در مبحث هفتم پس ذکر الی الکعبین برای تنصیص بر اینست که مراد برجلین اینجا قدمین است بنابر
اینکه رجل مشترکست میان چند معنی اول قدم دوم مرکب از قدم و ساق سیوم مرکب از قدم و ساق و ران
کعب پوشیده است یا موضع دیگر است از ساق که در پیش است **یعنی** زراره گفت پس گفتیم کجاست آن دو برآمدگی امام گفت اینجا و تعبیر خواست
بآن اسم اشاره بند میان ساق و قدم را که پایین استخوان ساق است پس گفتیم که این چه چیز است پس گفت این از استخوان ساق است
و کعب که در جلو می باشد از استخوان قدم است **اصل** فقلنا اصلحک الله فالغرفة الواحدة تجزی للوجه و غرفة للذراع قال نعم اذا
بالغت فیها و الثنتان تاتیان علی ذلک کله **شرح** چون اتیان متعدی بعلی شود بمعنی اهلاک می باشد و بمعنی مرور نیز می باشد مثل
هل اتی علی الانسان حین من الدهر و بنابر اول مراد اینجا برطرف کردن ثواب است چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم و بنابر دوم
مقصود تصریح باینست که غرفة للذراع بمعنی اینست که یک غرفه برای یک ذراع است و دو غرفه برای دو ذراع کافیست و بعضی میگویند مراد بیان
حسن دو غرفه برای هر یک از وجه و ذراع است و این منافی با بقیه احادیث است اگر چه منطبق است بر ظاهر لفظ **یعنی** پس گفتیم
نگاه دارد ترا الله تعالی پس یک مشت آب کافیست برای رو و یک مشت برای هر یک از کف و ساعد امام گفت آری اگر مبالغه کنی بآن خوبی و
تمام کنی چنانچه می آید در حدیث سیوم باب آینده و دو مشت آب برای یک عضو باطل میکند آنچه را که بعمل آمده بآن **ششم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الوضوء للصلوة فقال مرة مرة **شرح** مرة مرة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو برای نماز پس گفت آن یکبار یکبار است یعنی که اعضای مغسوله را یکبار می باید
شست و اعضای ممسوحه را یکبار می باید مسح کرد **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الوضوء واحدة واحدة و وصف الکعب

في ظهر القدم شرح واحدة واحدة مرفوع و خبر مبتدا است و موصوف آن محذوف است بتقدير مرة واحدة مرة واحدة يعني
روايت است از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت وضو يك شستن يك شستن است و امام عليه السلام بيان كرد كعب را در پشت پا يعني كه موضع
جاي از آن در پشت پا چنانچه مذكور شد در حديث پنجم اين باب بيست و هشتم اصل عن حماد بن عثمان قال كنت قاعدا عند ابي عبد الله
عليه السلام فدعا بماء فملأ به كفه فعم به وجهه ثم ملأ كفه فعم به يده اليمنى ثم ملأ كفه فعم به يده اليسرى ثم مسح على رأسه و
رجليه وقال هذا وضوء من لم يحدث حدثا يعني به التعدي في الوضوء شرح با و ربه در اول و پنجم براي الصاق است و در سه جاي ديگر براي
تعديه است لم يحدث بصيغه معلوم باب افعال است حدثا بفتح حاء بي نقطه و فتح دال بي نقطه و ثاء سه نقطه است يعني تازه و عبارت حماد است
تفسير به راجع بحدث است في الوضوء اشارت است باينكه اين منافات ندارد با استحباب مضمضه و استنشاق و مانند آنها زيرا كه آنها داخل
در وضو نيست و از مقدمات آن است چنانچه بيان شد در باب سابق يعني روايت است از حماد بن عثمان كه گفت بودم نشسته نزد امام
جعفر صادق عليه السلام پس طلب كرد آبي را پس پر كرد با آن آب دست خود را پس رسانيد آن آب را بجميع روي خود بعد از آن پر كرد دست
خود را پس رسانيد آن آب را بجميع دست راست خود بعد از آن پر كرد دست خود را پس رسانيد آن آب را بجميع دست چپ بعد از آن مسح
كرد بر سر خود و هر دو پاي خود و گفت اينست وضوي كسي كه احداث نكرده در عمل شرعي منقول از رسول عليه السلام از پيش خود تازه را
مراد امام عليه السلام بتازه در اينجا تجاوز است از آنچه منقول شده در وضو خواه تجاوزي كه مكروه باشد و باعث بطلان وضو نشود
و خواه تجاوزي كه حرام باشد چنانچه مذكور ميشود در توضيح مصنف رحمه الله مخفي نماند كه ظاهر اين است كه يك شستن بود و غرض بيان مكروه
باشد والله اعلم نهم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الوضوء فقال ما كان وضوء علي عليه السلام الا مرة مرة شرح
پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از وضو كه هر يك از رو و دست راست و دست چپ را چند بار بايد شست پس گفت نبود
وضوي امير المؤمنين عليه السلام مگر شستن يكبار يكبار توضيح مصنف اصل هذا دليل ان الوضوء انما هو مرة مرة لانه صلى الله عليه
و آله كان اذا ورد عليه امران كلاهما لله طاعة اخذ باحوطهما واشدهما على بدنه وان الذي جاء عنهم عليهم السلام انه قال الوضوء
مرتان انه هو لمن لم يقنعه مرة واستزاده فقال مرتان ثم قال ومن زاد على مرتين لم يؤجر وهو اقصى غاية الحد في الوضوء الذي من
تجاوزه اثم ولم يكن له وضوء وكان كمن صلى الظهر خمس ركعات ولو لم يطلق عليه السلام في المرتين لكان سبيلهما سبيل الثلاث شرح
اين عبارت مصنف رحمه الله تعالى است براي بيان مكروه بودن دو بار شستن در وضو و حمل امري كه مفهوم ميشود از الوضوء مرتان
بر محض تجويز مثل اذا حللتم فاصطادوا و حصر مفهوم در انما باعتبار حصر افضل افراد است مرة مرة مرفوع و خبر مبتدا است وان الذي
بفتح همزه و تشديد نون عطف بر ان الوضوء است ضمير عنهم از قبيل تعبير از واحد جماعت باسم آن جماعت است مثل و نادته الملائكة
زيرا كه منقول است كه منادي جبرئيل بوده و بنو احمر انه قال بلفظ مفرد راجع بمرجع ضمير عنهم شده انه بكسر همزه و تشديد نون
است و ضمير در اول راجع بصاحب الزمان عليه السلام است و روايت آن بتوسط يكي از سفراء رضوان الله عليهم يا بي واسطه است و ضمير
بود كه راجع بيكي از ائمه عليهم السلام باشد و بهر تقدير انه منصوب است بدل الذي باشد انه در دوم مرفوع و خبر ان الذي است و ضمير
راجع بوضوء است يا خبر ثالث و خبر بعد خبر فصل است يا راجع بوضوات لم يقنعه بقاف و نون و عين بي نقطه بصيغه مضارع معلوم
باب افعال يا باب تفعيل است ماخوذ است از قناعت بفتح قاف يعني رضا بقسمت اكر و ضمير مستتر راجع بوضوات و ضمير منصوب راجع
بمكلف است مرة منصوب و حال از فاعل لم يقنعه است و استزاده بزاي با نقطه و الف و دال بي نقطه عطف بر لم يقنعه است و ضمير مستتر راجع
بمكلف است و ضمير منصوب راجع بوضوات الاستزاده كوتاه شمردن چيزي و طلب زياده بر آن فقال عطف است براي بيان سبب براي
استزاده است يعني
بر سابق يعني فانه قال ... كلام مصنف است و عطف بر انه هو تا آخر است الذي صفت الوضوء است يا صفت اقصى است
اين حديث كه منقول شد از امام جعفر صادق عليه السلام دليل است كه افضل افراد وضو شستن يكبار يكبار است و ليس باين معني كه شستن
دوم مكروه است زيرا كه امير المؤمنين عليه السلام عادت اين بود كه چون بر ميخورد دو كار كه هر كدام آنها براي اطاعت خدا بود
عمل ميكرد به دشوارترين آنها از دو و شديدتر آنها بر بدن او و آنچه منقول شده از صاحب الزمان عليه السلام كه او گفته است

شستن

شستن دو بار است يعني كه اكتفا نمي كند بيك بار و دو بار ميشويد است كه آن وضو كه منقول از رسول است راضي نگشت اين مكروه
مكلف را طلب زيادتي بر آن شستن اختيار كرده بود يعني اينكه صاحب الزمان عليه السلام گفت كه دو بار اين را از آن گفت و هر كه طلب زياده كند بر دو بار
گو ماجور نشد يعني گو وضوي او باطلست اين اشارت است باينكه از اين تتمه روايت ظاهر ميشود كه شستن دو بار وضو را باطل نميكند زيرا
مكروه است و آن شستن دو بار نهايتي است كه قرار داده است و هر وضوي كه هر كه از آن گذشت در آن گناه كار شد و نشد براي او وضو
صحيح باشد و كسي است مانند كسي كه گزارد نماز ظهر را پنج ركعت و اگر رخصت نميداد امام عليه السلام در دو شستن هر آينه ميبود حكم دو شستن
مانند حكم سه شستن در اينكه وضو را باطل ميكرد مقتضاي اين احاديث نهم باب چهاردهم و حديث ششم و هفتم اين باب دهم
اصل وروى في رجل كان معه من الماء مقدار كف وحضرت الصلاة قال فقال يقسمه اثلاثا ثلث للوجه و ثلث لليد اليمنى و ثلث
لليسرى ويمسح بالبلة رأسه ورجليه شرح و منقول شده از صاحب الزمان عليه السلام بتوسط يكي از سفراء او يا بي واسطه از يكي از ائمه عليهم السلام
در مردي كه بود با او از آب بقدر يك كفي و حاضر شد وقت نماز او را گفت پس امام عليه السلام گفت قسمت ميكند آن آب را سه حصه برابر يك
حصه براي رو و يك حصه براي دست راست و يك حصه براي دست چپ و مسح ميكند بتري دست سر خود و پاي خود را اشارت است باينكه اگر
توانند رسانيد بجميع اين سه عضو بروشي كه اقل شستن مثل روغن مالي حاصل آيد ظاهر و الله رو و قسمت و رد شستن يعني هر يك از اعضا
موافق است با اطلاق لفظ قرآن كه فلم تجدوا ماء فتيمموا و ترك وضو بالكليه چنانچه مشهور است كه ما لا يدرك كله لا يترك كله باب حد
اصل باب حد الوجه الذي يغسل والذراعين وكيف يغسل شرح يغسل در اول بصيغه مجهول غايب است و در دوم بصيغه مجهول غايب است
چون راجع بخبر است و متوان اند بود كه بصيغه غايب باشد و راجع بكل واحد باشد الذراع بكسر ذال با نقطه مركب از كف و ساعد و نصف
عضوي كه ابتداي آن از آرنج است و انتهاي آن سر انگشتان است يعني اين باب بيان قدر روي است كه واجب است
كه شسته شود و قدر دو دست است كه واجب است كه شسته شود و بيان اينكه چون شسته ميشوند اين اعضا در اين باب هفت حديث است
اول اصل عن زرارة قال قلت له اخبرني عن حد الوجه الذي ينبغي له ان يوضأ الذي قال الله عز و جل فقال الوجه الذي
امر الله تعالى بغسله الذي لا ينبغي لاحد ان يزيد عليه ولا ينقص منه ان زاد عليه لم يؤجر وان نقص منه اثم ما دارت عليه السبابة والوسطى
والابهام من قصاص الرأس الى الذقن وما جرت عليه الاصبعان من الوجه مستديرا فهو من الوجه وما سوى ذلك فليس من الوجه قلت الصدغ
ليس من الوجه قال لا شرح يوضأ بصيغه مجهول باب تفعيل است خود از وضو است الذي دوم صفت ديگر الوجه است قال الله بتقدير
قاله الله است و قول اينجا بمعني ذكر است جمله ان زاد عليه تا آخر استيناف بيانيه جمله لا ينبغي تا آخر است و كل السبابه انگشت ... ابهام انگشت نر
مينامند و در كتب ديگر است و هم چنين است من الوجه در اول من قصاص بدل ما دارت است القصاص بفتح و ضم و كسر قاف رستنگاه موي
سر الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف زنخ مستديرا بصيغه اسم فاعل حال از ضمير عليه است الصدغ بضم صاد بي نقطه و سكون دال بي نقطه و غين با نقطه
جاي در ميان بالاي گوش و آخر ابرو است و گاهي اطلاق ميكنند بر جايي كه در بالا گوش است و موي آن ميرويد و جزو سر است و زلف را از آن
واطفال و اطفال زنان ميگذارند چنانچه شاعر گفته صدغ الحبيب و حالي كلاهما كالليالي و مراد اينجا معني دوم است و احتمال ميگويند و اين معني
اول است والله اعلم يعني روايت است از زرارة كه گفت گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه خبر ده مرا از قرار داد و كنار روي كه سزاوار است
براي آن رو كه شسته شود آن روي كه ذكر كرده است آن را الله عز و جل در آيت وضو پس امام گفت روي كه امر كرده است الله تعالى بشستن آن روي
كه سزاوار نيست هيچ يكي را اينكه زياد كند بر آن و سزاوار نيست اينكه كم كند از آن اگر زياد كند بر آن ماجور نميشود و اگر
كم كند از آن گناه كار ميشود عبارت است از دوره كه باشد بر آن انگشت ميانين دست و انگشت شهادت و انگشت نر از رستنگاه موي سر تا
زنخ و آنچه روان شد بر آن دو انگشت مذكور بر حالي كه آن دوري باشد يعني آنچه از رو كه در وسط آن دو انگشت مذكور در
وسط باشد در ميان قصاص و ذقن ثابت باشد و باقي آن دور زند احاطه آن ميكند پس آن از روست و هر چه غير آن است پس نيست از رو
گفتم صدغ از رو است گفت نه دوم اصل عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن الرجل يتوضأ أيبطن لحيته قال لا شرح
روايت است از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام كه راوي گفت پرسيدم او را از مردي كه وضو ميسازد آيا داخل ميرساند آب را بيخ موهاي ريش خود

کرامنظور مردم نمی آید گفت نه **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تضربوا وجوهکم بالماء اذا توضأتم ولکن شنّوا الماء شنّا
شرح شنّوا بضم شین با نقطه و تشدید نون یعنی بطرز ریختن متفرق کردن آب و مانند آن در چیزی بر روشی که همه آن طرف
آن خبر نشود **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله مزنید رویهای خود را با آب چنانچه آب از انبار کرسته و ریخته شود چون وضو سازید و لیکن
آب را بهمواری متفرق کنید در اجزای رو تا بیک جهت آب وی سیراب شود **چهارم اصل** کتبت الی الرضا علیه السلام اسئله عن حد الوجه
فکتب من اول الشعر الی آخر الوجه وکذلک الجبینان **شرح** در نسخه الجبینین بفتح جیم و کسر بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح نون
است و ظاهر آنست که بجای آن الجبنان باشد بفتح جیم و سکون نون و بای یک نقطه و الف و نون تثنیه مفعول این حدیث … عنوان حدیث
اول این باب شود و ما الحد … شرح میکنیم و میکوییم مشار الیه ذلک معنون من اول الشعر الی آخر الوجه است و الجبینین مجرور است بعطف
بر اول و توضیح این به بیان آنست که آدمی را یک جبهه می باشد در بالای میان دو ابرو تا رستنگاه موی پیش سر و در هر پهلوی جبهه یک جبین است
که پایین آن ابرو است و بالای آن زغنه است که عرض است و مو ندارد در اکثر مردم و در پهلوی هر یک جبین کوشت که میان بالای
کوش و آخر ابرو است و آنرا صدغ میگویند پس کاف تشبیه در کذلک افاده این میکند که اگر چه بالای دو جبین موی است لاکن …
آن بموی حد … جبهه است و برابر جبهه را اعتبار باید کرد **یعنی** نوشتم سوی امام رضا علیه السلام و پرسیدم او را از قرار داد
و کنار رو گفت از اول موی پیش سر است تا آخر دو طرف پایین زنخ است مراد از بالای جبهه است تا پایین ذقن و از دو جبین
تا آخر محاذی آن از رو و مانند آنچه مذکور شد در جبهه و رو یعنی که انجا نیز از اول موی است اما موی بتقدیری زیرا که در بالای جبین
موی باشد بلکه محاذی است موی طرفین میان منظور است و آن دو طرف یکی بالای جبهه است و دیگری بالای صدغ **پنجم اصل**
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق فقلت هکذا ومسحت من ظهر کفی الی المرافق فقال
لیس هکذا تنزیلها انما هی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم من المرافق ثم امر یده من مرفقه الی اصابعه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره مائده پس بشویید روهای خود را و دستهای خود را تا آرنجها است پس بر روش که گفتم آیا
چنین است و دست کشیدم از پشت دست خود تا آرنج پس امام گفت نیست چنین فرود آوردن آن آیت جز این نیست که آن آیت که پس بشویید
روهای خود را و دستهای خود را بر جایی که از آرنجها است بعد از آن امام علیه السلام کشید دست خود را از آرنج خود تا انگشتان خود
بر آنکه جواب امام علیه السلام در این حدیث دو احتمال دارد احتمال اول که ظاهر است اینکه اشارت باشد باینکه الی المرافق ظرف لغو
متعلق باغسلوا یعنی چنان میبود که سایل گمان کرده لیکن آن محالست چنانچه توضیح می یابد پس ظرف مستقر و حال از ایدیکم است و
و … ایا المرافق و میان من المرافق در انعام … و بنا بر این میکوییم تنزیل عبارت از تفسیر است با میکوییم معنی آیات
برد و قسم است اول مستعمل فیه و آنرا تنزیل مینامند باعتبار اینکه در وقت نزول آن آیات بعض از شب قدر رسول علیه السلام …
دانسته و او جایها از نیز … میدانستند پیش از شب قدر دوم اشارتی که مراد است اما خارج از مستعمل فیه است و آنرا تاویل
مینامند چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در باب صد و هفتم در شرح حدیث نود و یکم و بنا بر این احتمال ضمیر راجع به تنزیل …
و تانیث باعتبار مضاف الیه است احتمال دوم اینکه بیان قرائتی غیر مشهور باشد که قراءت اهل البیت علیهم السلام باشد نظیر آنچه می
آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است که در بعض القراءة حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطی وصلوة العصر وقوموا لله قانتین و شیخ طوسی در تهذیب این حدیث را حمل بر این معنی کرده و بنا بر این لازم می آید
که احادیث بسیار که موافق قراءت مشهوره است مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم باب سابق محمول بر مماشات با مخالفان باشد و بر آنکه
این آیت مکرر آمده موافق و مخالف است و تحقیق این آیت و این حدیث بنا بر احتمال اول بتوضیح چند مطلب میشود اول آنکه از جمله
در دو آیت تیمم یکی در سوره نساء و دیگری در سوره مائده و در آیت سرقه در سوره مائده یعنی الکف است و آن از سر انگشتان است
مانند میان ساعد و … دست و استعمال ایدی در این معنی حقیقت است و در معنی های دیگر مجاز است و بیان این میشود در حدیث
دوم باب چهلم و بعضی میگویند مشترک است و بنا بر تقدیر استعمال ایدی در اعضای که یک طرف آنها روس الاصابع است و طرف دیگر آنها مرفق

است احتیاج بقرینه دارد مثل اینکه گوییم ایدیکم الی المرافق یا گوییم ایدیکم من المرافق و لفظ … در معنی بیان این احتمال گذشت یعنی
اول ظاهر است باعتبار اینکه متعارف است که طرفی را که منفصل از غیر خود باشد و محفوظ باشد در جمیع استعمالات لفظی مبدء سازند و طرف
دیگر را منتها سازند و در این صورت الی برای انتها خواهد بود چنانچه ظاهر حاشیه آنست یا بمعنی مع خواهد بود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب اختیار
آن کرده و چند مثال برای آن ذکر کرده و بر تقدیر اول اگر مخاطب آنرا استنباط در معنی مثال اول اظهر است تمیز آن مثال دوم در کمال …
دوم اینکه جار و مجرور بر دو قسم است یکی آنچه محل از اعراب دارد مثل اینکه خبر مبتدا است مثل لو کان علی الله یا صفت است مثل رایت رجلا
اعلی فضلی یا حالست مثل خرج علی قومه فی زینته و در این هنگام آنرا ظرف مستقر بفتح قاف مینامیم و متعلق محذوف است مثل اینکه
توکل علی الله بتقدیر لو کان علی الله است دیگری آنچه محل از اعراب ندارد و آنرا ظرف لغو مینامیم و متعلق است بمذکور مثل مررت بزید
یا بآنچه در حکم مذکور است مثل بزید در جواب بمن مررت سیوم اینکه الی هرگاه بمعنی انتها باشد و ظرف لغو باشد و متعلق بفعل باشد
که متضمن معنی توجه یا رغبت یا مانند آنها نباشد از قبیل کتبت بهذا الی زید و رغبت زید الی الله و اوصلت زیدا الی بکر و مفعول آن
باشد مثل صحبت زیدا الی مکه می باید که آن فعل بعنوان تعلق بآن معمول مکرر شود و منتهی شود بمدخول الی پس اگر کسی مصاحبت زید
را در اثنای راه واگذاشته باشد و مصاحبت دیگری شده باشد تا مکه نمیتوانند گفت صحبت زیدا الی مکه بقصد ظرف لغو و بنا بر این
میکوییم الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا نمیتواند بود زیرا که الی برای انتها است و چون … حرف جر است داخل ممسوح شده و داخل مغسول
شده مکلف بغسل مجموع ید و مسح بعض رجلت و غسل مجموع ید متکرر نمیتواند شد تا مرفق خواه مراد به ید معنی حقیقی آن باشد و خواه معنی
مجازی و علمای مخالفان نیز اقرار باین کرده اند چنانچه ظاهر میشود از تامل در آنچه ابن هشام که از نحویان مخالفانست گفته در کتاب
مغنی اللبیب در باب خامس در جمله مواضع غلط اهل اعراب بسبب رعایت ظاهر نحو و عدم رعایت معنی کلام که کافی است قوله فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق فان المتبادر تعلق الی باغسلوا وقد رده بعضهم بان ما قبل الغایة لا بد ان یتکرر قبل الوصول الیها نحو ضربته
الی ان مات و یمتنع قتلته الی ان مات وغسل الید لا یتکرر قبل الوصول الی المرفق لان الید شاملة لرؤس الانامل والمناکب
و ما بینهما قال والصواب تعلق الی باسقطوا محذوفا ویستفاد من ذلک دخول المرافق فی الغسل لان الاسقاط قام الاجماع علی انه لیس
من الانامل بل من المناکب فقد انتهی الی المرفق والغالب ان ما بعد الی یکون غیر داخل بخلاف حتی واذا لم یدخل فی الاسقاط بقی
داخلا فی المأمور بغسله وقال بعضهم الایدی … فالشرع اسم للاکف فقط بدلیل آیة السرقة وانه قد صح الخبر باقتصاره علیه الصلوة والسلام
فی التیمم علی مسح الکفین فکان ذلک تفسیرا للمراد بالایدی کما فی آیة التیمم قال وعلی هذا فالی غایة للغسل لا للاسقاط قلت وهذا ان سلم
فلا بد من تقدیر محذوف ایضا ای … الغسل الی المرافق اذ لا یکون غسل ما وراء الکف غایة الغسل الکف انتهی … که این …
مخالفان و تقدیرات دیگر برای آنست که بسبب تعقب ادراک نمیکنند که الی با وجود آنکه برای انتها باشد ظرف مستقر و حال از ایدیکم
باشد و حاجت بتقدیری و الی المرافق قرینه مراد باشد و ایدیکم الی المرافق نظیر این باشد که گوییم اذرع الی رؤس الانامل و
باعتبار اینکه ذراع مشترک است میان ساعد و مرکب از ساعد و کف استعمال مشترک در واحد معنیین احتیاج بقرینه دارد چهارم
اینکه هرگاه الی المرافق ظرف مستقر و حال از ایدیکم باشد و الی برای انتها باشد معنی ایدیکم الی المرافق موافق معنی اذرع … خواهد
بود و بنا بر این معنی در شستن ذراع شروع از مرفق باید کرد چنانچه در شستن رو شروع از بالا بر رو می باید کرد اگر چه مراد در آیت …
برابر افتاده بر اینکه معروف در شستن هر عضوی آنست که شروع از بالای آن کنند نه از پایین آن و اگر کسی بخلاف این کند رجوع کند
باینکه در وقت غسل جنابت ذراع را و سایر اعضای خود را چون میشوید و توضیح این می آید در حدیث آینده و اگر الی بمعنی مع باشد و
وجوب شروع از مرفق ظاهرتر میشود زیرا که مدخول مع متبوع می باشد چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده
پس مدخول الی در آیت وضو تقدم دارد باعتبار وجوب شروع از آن در غسل از افعال وضو … پس بر تقدیر کشیده شده
امام علیه السلام دست خود را از مرفق تا اصابع برای بیان معنی من ابتدائیه نیست زیرا که لفظ … میان من و الی در انعام … پنجم اینکه
الی اگر بمعنی انتها باشد وجوب غسل اجزای از عضد از باب مقدمه است و اگر بمعنی مع باشد بعنوان اصالت است ششم اینکه از آنچه گفتیم

ظاهر شد که ظرف در آنچه مذکور شد در حدیث اول باب سیزدهم که وضو اصل ذکر آن ای ظرف لغو میتوانند بود بلکه حالست از ضمیر مستتر در [illegible]
متوجها الی طرفه زیرا که معلوم است از خارج که سر ذکر مبتدای اصل ذکر نیست و امثال این بسیار است در کلام عرب و منافات ندارد با آنچه گفتیم
زیرا که در این آیت دلیل از خارج است بر وجوب تقدیر چیزی بلکه [illegible] دعوت بامام مفترض الطاعة در هر زمان و عمل بما بلاغه او وجوب امام مفترض
الطاعة بشروع از مرافق بر طبق احادیثی که از ائمه اهل البیت منقولست مثل این حدیث و حدیث آینده موجب عدم تقدیر است [illegible]
الی الکعبین نظر بجار و مجرور که افاده تبعیض میکند داخل باقبل آن شده ظرف لغو میتواند بود و ما نیز که مذکور شد در بحث سیوم
اینجا جاری نیست اما نظر بمناسبت ایدیکم الی المرافق که ظرف مستقر است ظاهر است که این نیز مستقر باشد و نظر بتفسیر کعبین که گذشت در شرح حدیث
پنجم باب سابق ظرف لغو نمیتواند بود زیرا که مسح منتهی بکعبین که در میان مفصل است نمیتواند شد و آنچه گفتیم در بحث چهارم اینجا جاری نیست
پس امر در مسح رجلین موسع است چنانچه می آید در حدیث هفتم باب آینده ششم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال فرض الله علی
النساء فی الوضوء للصلوة ان یبتدئن بباطن اذرعهن و فی الرجال بظاهر الذراع شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت که واجب
کرده الله تعالی بر زنان در وضو برای نماز اینکه ابتدا کنند در شستن ذراعها از اندرون و در مردان اینکه ابتدا کنند بطرف بیرون
ذراع بدانکه این تقریر موافق فهمیده مجتهدانست و بعضی از ایشان میگویند که یعنی ابتدا آنست که این حکم مخصوص بذراع راست باشد
و در ذراع چپ بعکس این باشد و بعضی دیگر میگویند که این معنی ندارد بلکه این حکم در هر دو ذراع جاریست و بر تقدیر بنا بر این فهمیده در این
حدیث چند اشکالست اول اینکه لفظ فرض مناسب نمینماید دوم اینکه بجای باطن و ظاهر بطن و ظهر مناسبتر مینماید سیوم اینکه بجای [illegible]
[illegible] مناسبتر مینماید چهارم اینکه بجای الذراع اذرعهم مناسبتر مینماید پس بهتر آنست که گوییم این حدیث برای بیان آنست که گفتیم در شرح
حدیث سابق در بحث چهارم و مراد بباطن اذرعهن مرافق و سواعد است باعتبار اینکه واجب است بر زنان پوشیدن آن اینها در نماز
و مانند آن بخلاف کف و وجه و جمله و فی الرجال بظاهر الذراع حالیه است و تقدیر و هو فی الرجال بظاهر الذراع است و ضمیر راجع بابتدا
است و مراد بظاهر اعلای چیزیست چنانچه میگویند ظهر الارض یعنی اعلای الارض و مراد آنست که متعارف در مردان آنست که چون خواهند
که چیزی بخوانند یک ذراع خود را مثلا بشویند در غیر وضو برای نجاست [illegible] شروع از اعلای آن میکنند پس این حدیث برای دفع خیال ایشانست
که گویند که وجوب شروع از مرافق مدلول ظاهر آیت نیست زیرا که داخل موضوع له الفاظ آن نیست و حاصل دفع آنست که چنانچه زنان در محل
موضوع له الذین آمنوا نیستند و داخلند در مدلول ظاهر آیت عرفا هم چنان وجوب شروع از مرافق در مردان مدلول ظاهر آیت است عرفا و
بتوسط آن وجوب شروع از مرافق در زنان داخل در مدلول ظاهر آیت است عرفا و نظیر این از مدلولات عرفیه در کلام عرب و عجم بسیار است مثل
اقرأ سورة الفاتحة که دلالت میکند بر وجوب شروع از اول سوره هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الاقطع الید والرجل
قال یغسلهما شرح اقطع بفتح همزه و طاء در اصل یعنی مقطوع است و مقطوع چیزیست که بعضی اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده شده باشد بالتمام
تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم و در اینجا احتمالاتست اول اینکه مراد این باشد که دست و پا بریده شده باشند دست از [illegible]
انگشت و پا از کعب و بنا بر این ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بدو دست است یعنی که آن دو دست را که بریده شده و آنچه را که باقی مانده از دست
بریده میشوید زیرا که آن برای او بمنزله مجموع دست است و مسح ساقط است دوم اینکه مقطوع یعنی مجروح باشد و ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع
بالید والرجل باشد و مراد این باشد که پیش از شستن وضو دست خود را میشوید و پیش از مسح وضو پای خود را میشوید مخفی نماند
که [illegible] واجب باشد در موضع مسح است از شستن بسبیل وجوب است و الا استحباب میتواند بود و بر هر تقدیر مشروطست بعدم خوف ضرر
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حال کسی که بریده شده باشد دست و پای او گفت میشوید آن
دست را او و مسح ساقط است هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الاقطع قال یغسل ما قطع منه شرح ما موصوله است
و عبارت از [illegible] ساعد است که عضوی از اعضای وضو است یا عبارت است [illegible] گفت که [illegible] میان آن که گذاشته
میشود در سرقه چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب چهلم [illegible] الاقطع جدا کرده بعضی اجزای چیزی از
بعضی دیگر مستتر راجع بما است [illegible] برای تبعیض است ضمیر منه راجع بالاقطع است مخفی نماند که [illegible] مستتر در قطع راجع بالاقطع

و من ابتدائیه باشد و ضمیر مستتر راجع بما باشد دلالت [illegible] میکند از شستن محل [illegible] باشد و این خوبست [illegible]
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال کسی که بریده شده باعتبار اینکه دست او بریده شده و بعضی آن جدا از بند آن شده
گفت در وضو میشوید آن عضو وضو را که بریده شده از جمله آن مرد یا بعضی آن میشوید [illegible] چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول
این باب نهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال سألته عن رجل قطعت یده من المرفق کیف یتوضأ قال
یغسل ما بقی من عضده شرح مقطوع بوده یده یعنی آنست که دست او از ما بین [illegible] گذاشته شده و بعضی بر جا مانده چنانچه بیان
میشود در شرح حدیث دوم باب چهلم در شرح حدیث پنجم این باب ما بقی عبارت است از بعضی [illegible] من عضده برای ابتدائیه است و مدخول آن
خارج است از مدخول بالاتفاق که بعضی آن داخل باشد از باب مقدمه یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام گفت
پرسیدم او را از حال مردی که بریده شده دست او بر جائی که آن جدا است از آرنج است و چون وضو میسازد گفت میشوید آنچه را که باقی مانده از
جلد دست او و ابتدا میکند در شستن از بازوی او دهم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام ان اناسا یقولون ان بطن الاذنین من الوجه
وظهرهما من الراس فقال لیس علیهما غسل ولا مسح شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را [illegible] بجمیع سر را لازم میشمرند
میگویند که اندرون دو گوش [illegible] و پشت دو گوش داخل سر است پس امام گفت که نیست بر دو گوش شستن
و نه مسح [illegible] بلکه بطن آنها داخل رویست [illegible] خواه از سر باشند و خواه نباشد [illegible] باب نوزدهم اصل باب مسح
الراس والقدمین شرح این باب در مسح سر و مسح دو پاست و در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
یجزی من المسح علی الراس موضع ثلاث اصابع وکذلک الرجل شرح یجزی بضم یاء و زای بی نقطه [illegible] غائب معلوم از باب افعال [illegible] الاجزاء
کارسازی کردن و کفایه بودن و مراد آنست که مسح بر سر [illegible] انگشت [illegible] خواه بر موضع یک انگشت و خواه بر موضع دو انگشت
و خواه بیشتر [illegible] اینست که مسح بر موضع [illegible] انگشت لازم است خواه بطول یک انگشت و خواه [illegible] انگشت و خواه [illegible] بیشتر از آن لازم
نیست [illegible] برای تبعیض است ثلاث اصابع عبارت از [illegible] است و [illegible] اینها عبارت از مقدار عرض [illegible] انگشت است
[illegible] در میان مقدم سر [illegible] حدیث آینده [illegible] مقدار طول اصابع منظور نیست زیرا که طول محل مسح [illegible] بیشتر از طول آن
[illegible] انگشت است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کارسازی میکند برای مسح بر سر جای سه انگشت و هم چنین است با
میکند برای مسح بر پا جای سه انگشت از سر انگشتان تا کعبین مخفی نماند که [illegible]
[illegible]
بیان مقدم سر محل مسح است دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاذنان لیسا من الوجه ولا من الراس قال وذکر المسح
فقال امسح علی مقدم راسک وامسح علی القدمین وابدأ بالشق الایمن شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
[illegible]
مسح کن بر بالای پیش سر خود و مسح کن بر بالای دو پای خود [illegible]
در حدیث سابق [illegible] سیوم اصل [illegible] ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] شرح [illegible] یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]
[illegible]
کند انگشت خود را برای مسح سر چهارم اصل عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام الا تخبرنی من این علمت وقلت ان المسح ببعض
الراس وبعض الرجلین فضحک ثم قال یا زرارة قال رسول الله صلی الله علیه وآله ونزل به الکتاب من الله شرح [illegible]
[illegible] یعنی روایتست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا خبر نمیکنی مرا [illegible]
[illegible] که مسح در وضو ببعض سر است [illegible] پس امام علیه السلام خنده کرد [illegible]
[illegible]

بجد باشت اول بجو نقطی کری آیه و حدیث اول باب جبلم و جواب آن بیان میشود و لازم روایات گره و کتب معتبره مثل روایت زراره عن ابی
جعفر علیه السلام قال قلت کیف التیمم قال هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه ومرة للیدین و جواب
آنست که میتواند بود که نفض اینجا عبارت از مسح بر رو و دو دست باشد و مرة تا آخر متعلق بما بعد ثم باشد پس عدول از عمل بظاهر این آیت
و جواب این حدیث بعض اینها منقول است من رأسه ذلک التیمم است اجمع تاکید ذلک است لم یجز بسکون جیم و فتح را از سقط الصبیه مضارع مجهول
معتل اللام باب افعال برای تعریض است و الا از باب ضرب باشد یا از باب افعال بر این تحقیق باشد لا تجزی مبالغت چنانچه در بعض نسخ
است مجبر لانه تفسیر آن است و تعلیل برای لم یجز است و در نسخت معلوم داخل است با تعلیل برای علم است و در نسخت معلوم داخل است و
حاصل هر دو یکی است التعلیق یعنی بنقطه و قاف بصیغه مضارع معلوم باب علم است من الم است یعنی لوصق و فاعل التعلیق است و ارجع ضمیر مستتر
در التعلیق است ثم قال برای توضیح تعلیل مذکور در لانه علم با آورده است **یعنی** بعد از آن الله تعالی در سوره مائده گفت پس بنا فقیدید آن الا
پس قصد کنید سطح روی زمین را که پاکیزه باشد پس مسح کنید بروهای خود و به دستهای خود از جمله آن صعید طیب بیان این آنکه چون ساقط کرد
از مکلفان وضو را که با بنداب را گردانید بعض مغسول باب در وضو را مسوح الصعید در تیمم است دلیل اول آنکه بر آیت که الله تعالی گفته
بوجوهکم و با و الالف بر بعض میکند چنانچه بیان شده در فقره که متعلق بوضو است دوم اینکه بعد از آن ربط داده بوجوهکم ایدیکم را تا افاده
تبعیض پیشتر از تبعیض سابق کند سوم اینکه بعد از آن گفته منه یعنی اینکه از جمله آن مقصود از صعید طیب است تا من تبعیضیه افاده تبعیض بیشتر
از دو تبعیض سابق کند این گفتن منه برای افاده تبعیض ثالث بواسطه آنست که بر آیت الله تعالی دانسته که آن مقصود بیجا در هر فرد این
درآورده نشده که جاری شود هر روز اول الممسوحات در تیمم است چه جای دست که بعد از رو مسح میشود چه بر آیت که بچسبد بعض آن صعید بعض
دست که برداشته میشود و نچسبد آن بعض صعید بموضع دیگر دست بعد از آن الله تعالی برای فرق میان تبعیض سوم و تبعیض سابق گفته در
تتمه آیت که اراده نکرده الله تعالی برای اینکه گرداند بر شما هیچ حرجی و حرج عبارت از ضیق است که حاصل میشود از تکلیف بکاری با ضیق
کمال حال دست بر آن زده بر رو و دستها **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام المرأة یجزیها من مسح الراس ان تمسح مقدمه قدر ثلث
اصابع ولا تلقی عنها خمارها **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که زن را بسنده است از جمله مسح سر اینکه مسح کند جزئی از سر را مقدار سه انگشت و نینداز
سرپوش خود را مراد لقد رسکه گفت معالت که بیان شد در شرح حدیث اول این باب **ششم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن
المسح علی القدمین کیف هو فوضع کفه علی الاصابع فمسحها الی الکعبین الی ظاهر القدم فقلت جعلت فداک لو ان رجلا قال باصبعین من اصابعه هکذا فقال
لا الا بکفه **شرح** الی ظاهر القدم بدل اشتمال الی الکعبین است **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مسح بر بالای
دو پا که چون است آن پس گذاشت دست خود را بر انگشتان خود را بر انگشتان پا پس مسح کرد در انهار از اینجا تا کعبین تا بالای بلندی پا را مسح کرد به
دو طرف دیگر را پس گفتم قربانت شوم اگر اینکه مردی اشارت کند بدو انگشت از انگشتان خود دیگا برای پا مرد است و دیگری برای پای چپ
با پنج که دست را بپا نرساند بلکه نزدیک پا بگذارند چنانچه در الصاق مجازی میگویند مررت بزید یعنی مررت بمکان نزدیک مکان زید بس گفت امام
گفت نه جایز نیست مسح مگر بکف اشتی دست خواه بیک انگشت و خواه بیشتر مخفی نماند که استعاره قول برای اشارت اقرب است از استعاره آن برای
فعل مطلق و کف عبارت از دست است و مسح بکف اعم از آنست که بکف اشتی جمیع کف شود یا بکف اشتی بعض کف باشد و جمع میگویند که قول اینجا بمعنی فعل
مطلق است و مراد بکف که اشتی جمیع دست است و الله اعلم **هفتم اصل** اخبرنی من رای ابا الحسن علیه السلام یمسح ظهر قدمیه من اعلی القدم
الی الکعب ومن الکعب الی اعلی القدم و یقول الامر فی مسح الرجلین موسع من شاء مسح مقبلا ومن شاء مسح مدبرا فانه من الامر الموسع ان شاء الله
شرح الامر صیغه افعال و مانند آن ذکر کرده و هر دو اینجا مناسب است ذکر ان شاء الله برای محض تبرک است **یعنی** خبر داد مرا کسی که دید امام
موسی کاظم علیه السلام را در حینی بر حالی که مسح میکرد پشت دو پای خود را که ظاهر از سر پا تا کعب و ظاهر از کعب تا سر پا و میگفت امری که در مسح هر دو پاست
صاحب توسعه است هر که خواست مسح کرد در سر بالا و هر که خواست مسح کرد سرازیر پس الله در فامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین از جمله امرها
که مقارن تضییق نیست ان شاء الله بخلاف امر در فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق که در آنجا شروع از مرافق لازم است و تحقیق این
در شرح حدیث پنجم باب سابق **هشتم اصل** عن زراره قال قلت لابی جعفر الا تخبرنی من این علمت وقلت ان المسح ببعض الراس وبعض الرجلین فضحک ثم قال

جمیع رجلین را واجب میدانسته و آن مذهب طبری و جبائی است بعد از آن گفت ای زراره گفت این را رسول الله صلی الله علیه و آله و نازل
شد با این قرآن از جانب الله تعالی **اصل** لان الله عز و جل یقول فاغسلوا وجوهکم فعرفنا ان الوجه کله ینبغی ان یغسل ثم قال وایدیکم الی
المرافق ثم فصل بین الکلام فقال وامسحوا برؤسکم فعرفنا حین قال برؤسکم ان المسح ببعض الراس لمکان الباء **شرح** چه بر آیت که
خدای عز و جل میگوید در سوره مائده ای گروه مؤمنان بشوئید روهای خود را بالتمام قدامت کرد رویها که شسته شود بعد از آن گفت و
دستهای خود را بر جائی که تا آنجا باشد بعد از آن جدای در اسلوب داد میان سخن بایرونی که گفت و مسح کنید بسرهای خود پس الله تعالی
که گفت بسرهای خود دانستیم که مسح بعض سر است برای وجود با آنکه این استدلال مبنی بر این نیست که با برای تبعیض است بلکه
است بتغییر اسلوب زیرا که اگر مراد مسح مجموع سر بود آن را نیز بی با آورد چنانچه در رو و دست ذکر کرده خواه با برای تبعیض بیامده
باشد و در لغت عرب چنانچه از سیبویه منقولست در هفده موضع از کتاب او خواه آمده باشد چنانچه از اصمعی منقولست زیرا که
با برای الصاق متفق علیه است برای کافیست در استحکام تمام قرینه تغییر اسلوب زیرا که در الصاق که مفهوم شبه از با و مستفاد است معنی
آنکه با در مررت بزید برای الصاق است با وجود آنکه مرور بعنوان الصاق نیست مخفی نماند که اگر مراد اینجا این میبود که با اینجا برای
تبعیض است لفظ ما قبل آن و ما بعد آن لغو میبود و الفاظ زراره اینها با مخالفان نیست گفته زیرا که مخالف منع برای مخالفان مسح
بیشد و الفا بر این تقدیر بجای قول زراره ذکر المسح ببعض الراس گفتن المسح علی بعض الراس میشد مگر آنکه بعض را تاکید مدلول با
گیریم و تامل ... **اصل** ثم وصل الرجلین بالراس کما وصل الیدین بالوجه فقال وارجلکم الی الکعبین فعرفنا حین وصلها
بالراس ان المسح علی بعضها ثم فسر ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله للناس فضیعوه **شرح** تنبیه در که دلالت بر عطف بر برؤسکم بیکند
خواه ارجلکم مجرور باشد و خواه منصوب زیرا که عطف بر محل جائز است و اگر واو بمعنی مع باشد دلالت بر عدم وجوب تقدیم مسح راس بر مسح
رجلین میکند فعرفنا بصیغه ماضی معلوم غایب باب تفعیل و متکلم باب نصر میتواند بود فضیعوه بضاد و بالفظ و یاء و القطاع و با یعنی از
باب تفعیل یا افعال منقوط و نون محفوفه از باب منع است **یعنی** بعد از آن ربط داد و پا را بسر چنانچه ربط داد دست را برو با بحی
کو در برو فقره واو عاطفه است و معطوف علیه یکدیگر است و معطوف تکرار در بیان این آنکه گفت مسح کنید پاها خود تا دو برآمدگی
که بیان شده در حدیث پنجم باب سابق پس شناس وقتی که ربط داد رجل را بر اس اینکه مسح بر بعض از رجل است بعد از آن تفسیر
کرد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم پس ضایع کردند آن را با اختیار غسل یا اختیار مسح بر جمیع **اصل** ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا
صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما وضع الوضوء ان لم تجدوا الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم
ثم قال منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لم یجر علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله
لیجعل علیکم من حرج والحرج الضیق **شرح** التیمم قصد چیزی کردن الصعید روی زمین و در این لفظ اشارتست بانکه اگر دست بر آن میزنند
می باید که اجسام میزه منفصل از ما کست باشد بر دست که چسبیدن آنها بدست ممکن باشد پس سنگ عظیم و مانند آن کافی نیست الا که گفت
فتیمموا ارضا طیبه اثبت بنا سه نقطه و بار یکنقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال بجعل جعل است هر یکی از غسل و مسح اینجا
مصدر بمعنی اسم مفعولست لانه قال تا آخر استدلال است بر تبعیض بسه دلیل اول دخول با در بوجوهکم دوم عطف ایدیکم بر بوجوهکم تا مخفی نماند
که ذکر واو در وایدیکم اینجا با وجود اینکه مقصود ربط ایدیکم است برای اهتمام بنقل لفظ قرآنست برای اشعار باینکه در اینجا دو تبعیض
است یکی باعتبار وصل و دیگری باعتبار عدم ذکر الی المرافق چه حقیقت ایدی الکف است چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب جبلم و اشارت
باین باشد در شرح حدیث چهارم باب سابق سوم ذکر منه بنا بر اینکه من برای تبعیض است و ضمیر راجع بالصعید طیب است تیمم اینجا عبارت از صعید
طیب است پس مصدر بمعنی اسم مفعولست ضمیر لانه علم راجع بالله تعالی است و این کلام تعلیل است برای دلیل سوم و توضیح آنست پس ظرف
متعلق بقال منه است و اشارتست باینکه تبعیض که مفاد دلیل سوم است بیشتر تبعیض است از مفاد دلیل اول و لازم است زیرا که مفاد دلیل
سوم برای دفع وهم است پس چون آنکه میسر نشد از خاک تیمم بر دست چسبیده و تنها مانده نشود بهتر است و اگر رجوع یعنی بعد آن تبعیض جائی
نیست بخلاف مفاد دلیل اول و دوم بر آنکه جمع از مجتهدین حکم باستحباب نفض یعنی تکاندن دست بعد از مسح و جه بر روی کرده اند

لم يكن ذلك بوضوء ثم قال ابدأ بالمسح على الرجلين فان بدا لك غسل فغسلته فامسح بعده ليكون آخر ذلك المفترض **يعني** روايت است از زراره
که از راويان امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام است راوي ميگفت که امام گفت اگر اينکه تو وضو ساخته باشي پس اراده بنمايي مسح پاها
را شستن بايستي کرد دست ماليدن بر آنها را در غسل بالفعل آورده باشي يا بايستي که بجاي مسح آنها غسل آنها کرده باشي مثل اينکه چون انگشت
دست بپا رسانيده باشي از ابريق آب بپاي خود ريخته باشي بعد از آن در دل خود قرار داده باشي که آنچه کردي بجا لست مامور به
در قرآنست و از روي تقيه نيست که آنچه بعد آنچه کردي وضوي صحيح اما در صورت دست ماليدن پس ظاهر است و اما در صورت دست ماليدن
زيرا که حکم بايستي شستن مفترض است احتياط ... مخالف که اهل البيت است و مخالفان ايشان تراجيح عبادت کنند و اين دو وجه در صورت
اول نيز جاريست بعد از آن امام گفت در موضع تقيه ابتدا کن بدست ماليدن بر هر دو پا پس اگر ظاهر شود ترا شستن يا شستن
از دست رسانيدن مي بايد براي اينکه جمعي از مخالفان در کمين نشسته اند و نگاه ميکنند تا راه سخن بهم رسانند پس شسته باشي پا را پيش
از دست ماليدن پس دست بمال بعد از آن تا باشد آخر آن شستن آنچه مامور به است در قرآن اشارت است با اينکه وجوب مسح با آن پاها
اعضاء وضو مدلول صريح قرآن است بلکه مدلول سنت رسول و ائمه اهل البيت عليهم السلام است پس در موضع تقيه چون مدلول سنت ميسر نباشد مدلول
صريح قرآن را حفظ مي بايد کرد و از اينجا ظاهر ميشود که نسبت ميان غسل و مسح عموم و خصوص من وجه است **نهم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام
ياتي على الرجل ستون وسبعون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت وكيف ذاك قال لانه يغسل ما امر الله بمسحه **شرح** گفت امام جعفر صادق
عليه السلام که ظاهر ميگذرد بر مرد شصت سال و هفتاد سال بر حالي که قبول نکرده الله تعالى از او نمازي را گفتم چگونست اين گفت براي اينکه او
ميشويد بهوا و هوس و تاويل نامعقول آنچه را امر کرده الله تعالى مسح آن در صريح قرآن و بيان رسول عليه السلام **دهم اصل** سالت
ابا الحسن موسى عليه السلام قلت جعلت فداك يكون خف الرجل مخرقا فيدخل يده فيمسح ظهر قدمه أيجزيه ذلك قال نعم **شرح** مخرقا بضم ميم مفعول
باب تفعيل است براي مبالغه و مراد اينست که خف بسيار پاره مي باشد و مراد مسح از سر انگشتان تا کعبين است **يعني** پرسيدم امام موسى کاظم عليه السلام
را گفتم قربانت شوم که ظاهر مي باشد موزه مرد که مسح بران ميکند بغايت پاره پس داخل ميکند دست خود را پس مسح ميکند پشت پاي خود را
آيا کافيست او را آن مسح گفت آري **يازدهم اصل** توضا علي صلوات الله عليه فغسل وجهه وذراعيه ثم مسح على راسه وعلى نعليه ولم يدخل يده
تحت الشراك **شرح** وضو ساخت علي صلوات الله عليه پس شست روي خود را و دو ذراع خود را بعد از آن مسح کرد بر سر خود و بر نعلين
خود و داخل نکرد دست خود را در زير بند نعلين شايد که اينجا در موردي باشد که بند نعلين محيط بر پشت پا نشده باشد مثل اينکه از
پشت پا کشيده شده باشد بعقب پا و از اينجا بانگشت کوچک پا پس مراد اينست که در مسح با احاطه جميع عرض پشت پا لازم نيست و ميتواند بود
که مراد شراک بند بسته بر ساق پا باشد و مراد اين باشد که محل آن داخل پشت پا نيست **دوازدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في
الذي يخضب راسه بالحناء ثم يبدو له في الوضوء قال لا يجوز حتى يصيب بشرة راسه بالماء **شرح** حنا بکسر حاء بي نقطه و تشديد نون و الف
ممدوده بر وزن فعال صرف است غير منصرف و در يصيب راجع بالذي است باء در بالماء براي ملابست است يا براي تعديه است **يعني**
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام در مردي که رنگ ميکند سر خود را با حنا يعني که سر خود را تر ... پس ظاهر ميشود
او را وضو ساختن و وضويي بايد ساخت پيش از نشر حنا آيا جايز است وضو و مسح بر بالاي حنا يا نه امام گفت جايز نيست آن وضو
تا وقتي که برخورد با يقين که دست رساند پوست سر خود را با آب بنحوي که با قيمانده در دست از شستن اعضا **باب بيستم اصل باب
مسح الخف شرح** خف بضم خاء با نقطه و تشديد فا پوشش از پوست است که بر پشت پا نيز هست و در اکثر اوقات کنده ميشود و اکثر
با جميع آن ساق داري باشد و استفاده شده از خف ... که جزو پاي بوده است **يعني** اين باب بيان مسح دو خف است در وضو و در اين
باب چهار حديث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن المسح على الخفين هل فيه رخصة فقال لا **شرح** الف و لام المسح براي عهد
خارجيست و مراد مسح مخالفانست در وضو بر دو موزه و در بعضي نسخها المسح على الخفين است و بنابر اين لام الف براي جنس است **يعني**
پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از جايز آيا براي او رخصت هست در مسح بر دو موزه که مخالفان ميکنند در وضو گفت نه **دوم اصل**
عن زرارة قال قلت له في مسح الخفين تقية فقال ثلث لا اتقي فيهن احدا شرب المسكر ومسح الخفين ومتعة الحج قال زرارة ولم يقل الواجب

عليكم

عليكم ان لا تتقوا فيهن احدا **شرح** تا در نقله از غلط کاتب نسخ است زيرا که مراد او در مسئله است يعني شرب المسکر و در نظر آن مضاف مقدر است
و نگفت و ترک متعه الحج زيرا که مسئله مضاف بطرفين حق و باطل ميشود **يعني** روايت است از زراره که از راويان امام محمد باقر و امام جعفر
صادق عليهما السلام است گفت که گفتم امام عليه السلام را که آيا در مسح خفين تقيه هست پس امام گفت سه مسئله است که تقيه نميکنيم در آنها از
هيچکس اول مسئله شرب مست کننده مثل نبيذ دوم مسئله مسح خفين سيوم مسئله تمتع حج گفت زراره که امام نگفت که واجب است بر شما که
تقيه نکنيد در آن سه مسئله از هيچکس مخفي نماند که گذشت در کتاب الايمان والکفر در حديث دوم باب نود و هفتم که باب التقيه است که والتقية
في كل شيء الا في النبيذ والمسح على الخفين و در شرح آن مذکور شد که استثنا باعتبار ندرت حاجت بتقيه در آن دو چيز است نه عدم وجوب تقيه در هنگام
حاجت هر است زيرا که تفاوت ميان ... و آنچه مخالفان ميکنند نيست ... و عدم وجوب تقيه بر اکثر مردم در مسح خفين باعتبار اينست
که اکثر اوقات عدول از ان بغسل رجلين ممکنست و در غسل آن فرد فرد بالفعل مي آيد چنانچه بيان شد در حديث ششم باب سابق و عدم وجوب تقيه
در شرب مسکر بر اکثر مردم يا جميع مردم باعتبار اينست که بتجربه معلوم شده است که در طبع او بيماي قوي از ان هست هر گاه گرفتار تقيه در آن شده
چگونه گرفتار ميشوند ... و خود را آشناي آن ميکنند از آن والله اعلم **باب بيست و يکم اصل باب الجباير والقروح
والجراحات شرح** الجباير بفتح جيم و باء يک نقطه و الف و کسر همزه و راء بي نقطه جمع جبيره بفتح جيم و کسر باء و سکون ياء دو نقطه در پايين چوبهاي
که بر دور استخوان شکسته مي بندند تا محکم شود القروح بضم قاف و ضم راء بي نقطه و سکون واو و حاء بي نقطه جمع قرح بفتح و ضم قاف و سکون
راء و حاء و مانند آنها که از بدن بيرون مي آيد و چرک از ان مي آيد الجراحات بفتح جيم جمع جراحت بفتح جيم زخمهاي که ... باشد **يعني** اين باب بيان چوبهاي بسته بر استخوان شکسته و بيان دملها و مانند آنها و بيان زخمهاست و در اين باب چهار حديث است
اول اصل سالت ابا الحسن الرضا عليه السلام عن الكسير يكون عليه الجباير او يكون به الجراحة كيف يصنع بالوضوء وعند غسل الجنابة وغسل الجمعة
فقال يغسل ما وصل اليه الغسل مما ظهر مما ليس عليه الجباير ويدع ما سوى ذلك مما لا يستطيع غسله ولا ينزع الجباير ويعبث بجراحته **شرح**
الكسير بفتح کاف و کسر سين بي نقطه و سکون ياء دو نقطه در پايين و راء بي نقطه کسي که استخوان او شکسته باشد مانند مولود و مفعول بمفعل است
ذکر وصل بصيغه ماضي معلوم باب ضرب با وجود آنکه مقتضاي ظاهر مقام مضارع است براي اشعار بکمال احتياط است در حفظ ... يعني اينکه اگر موضع
جراحتي از بدن قبل از وضو و غسل آب بکنار رسيده باشد براي اينکه از خوف ضرر پس در وضو و غسل نيز مي بايد که آب بکنار رسد و اين از
کمال مهرباني الله تعالى است با بنده مومن و من در ما ظهر تبعيضيه است و افاده اين ميکند که اگر کسي دو جراحت داشته باشد و آب بيکي ضرر
نکند و ديگري را خوف ضرر باشد اول را ميشويد و دوم را نميشويد ما ليس عليه الجباير بدل ما ظهر است من در ما لا يستطيع بيانيه است و لا
ينزع بصيغه مضارع باب ضرب مجزوم بلا ناهيه است و يعبث بصيغه مضارع باب علم مجزوم معطوف بر مدخول لا ناهيه است و ميتواند بود که لا نافيه
باشد و هر دو فعل مرفوع باشد و خبر بمعني انشا باشد و حاصل هر دو احتمال يکي است **يعني** پرسيدم امام رضا عليه السلام را از حال شکسته استخوان
که مي باشد بر او چوبهاي بسته يا مي باشد با او جراحت چون ميکند با وضو که در موضع وضو باشد و چه ميکند نزد غسل جنابت و غسل جمعه امام گفت
ميشويد آنچه را که رسيده با آن شستن پيش از وضو و غسل يعني جايي که در شستن آن اصلا مضايقه نبود اگر چه بالفعل شسته نشده باشد
از جمله آنچه ظاهر است از جمله آنچه نيست بر آن چوبهاي بسته و وا ميگذارد هر چه را که غير آنست ... از وضو و غسل ... که آب
بکنار رسد و بايد که جدا نکند چوبهاي بسته را و بايد که بازي نکند با جراحت خود برسانيدن آب بران با وجود احتمال ضرر **دوم اصل**
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن الجرح كيف يصنع به صاحبه قال يغسل ما حوله **شرح** الجرح بضم جيم و سکون راء است **يعني** روايت است
از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت پرسيدم او را از جراحت که چون ميکند با آن صاحب آن در وضو و غسل گفت ميشويد دور آنرا
و وا ميگذارد آنرا بيان اين شد در حديث اول **سيوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجل يكون به القرحة في
ذراعه او نحو ذلك من موضع الوضوء فيعصبها بالخرقة ويتوضأ ويمسح عليها اذا توضأ فقال ان كان يؤذيه الماء فليمسح على الخرقة وان كان
لا يؤذيه الماء فلينزع الخرقة ثم ليغسلها قال وسالته عن الجرح كيف اصنع به في غسله قال اغسل ما حوله **شرح** قرحه بفتح و ضم قاف است
يعني ... غسل ما حوله ... بيان قروح و جروح ... زيرا که غالب در قروح اينست که آب ضرر نميکند [illegible]

میکند و غالب در وجوه آنست که آب ضرر میکند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شد از وی که می باشد با او [illegible]
او یا مانند آن ساعد و در موضع شستن وضو پس می بندد آن را بپارچه و وضو میسازد و مسح میکند بر آن پارچه چون وضو ساخت امام گفت اگر آزار
میرساننده باشد او را آب پس باید که مسح کند بر پارچه و اگر ضرر نرساننده باشد او را آب پس باید که مسح کند بر پارچه جدا کند پارچه را
باید که بشوید آن زخم را راوی گفت پرسیدم امام را از جراحت که چون کنم با آن در شستن آن امام گفت بشوی دور آن را و واگذار آن را **چهارم**
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام [illegible] یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله عز و جل
قال الله عز و جل ما جعل علیکم فی الدین من حرج امسح علیه **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتگو در این باب
در حدیث [illegible] باب سیوم **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که افتادم پس بریده شد ناخن دست من پس نهادم بر انگشت [illegible]
کنم با وضو گفت [illegible] این و مانند این از قرآن که در جای قرآنست بیان این [illegible] الله عز و جل [illegible]
علیه السلام [illegible] بر بالای آنچه نهادی بر انگشت [illegible]
در [illegible] مراد این [illegible] معلوم میشود و بنا بر این دلیل است که عمل بظاهر قرآن بی
[illegible] جایز است **باب بیست و هفتم اصل باب الشک فی الوضوء و من نسیه او قدم او اخر شرح**
این باب بیان شک در وضو است خواه شک در بقای آن چنانچه در حدیث اول این باب است و خواه شک در وقوع یعنی آن چنانچه در حدیث
دوم است و بیان حکم کسی است که فراموش کند بعضی وضو را یا کسی که مقدم داشت بعضی [illegible] را بر آنچه تاخیر آن از آن واجبست یا تاخیر کرد
بعضی اجزای وضو را از وقتش [illegible] بعمل بیاید در این باب نه حدیث است **اول اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام
اذا استیقنت انک قد احدثت فتوضأ و ایاک ان تحدث وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد احدثت **شرح** و ایاک [illegible]
بعض [illegible] دلالت میکند بر اینکه در هر نمازی وضوی واجب است [illegible]
حدیث اول باب [illegible] و وضو [illegible] رفع حدث یا استباحت صلوة [illegible] تجدید وضو است که
بی حدث جایز است برای هر نمازی **یعنی** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چون بعد از وضو یقین کردی که تو تحقیق حدث بول
و غایط و مانند آن کردی پس وضو بساز [illegible] بعد از وضو یقین کردی که تو تحقیق حدث بول غایط
و مانند آن کردی پس وضو بساز [illegible] رفع حدث یا استباحت نماز [illegible] یقین کنی که
تو تحقیق حدث کردی پس در صورت شک در حدث [illegible] رفع حدث یا استباحت صلوة نمیتوان کرد **دوم اصل** عن حماد بن عیسی
عن حریز عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کنت قاعدا علی وضوئک فلم تدر اغسلت ذراعیک ام لا فاعد علیهما و علی جمیع ما شککت
فیه انک لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء و فرغت منه و قد صرت فی حال اخری فی الصلوة او غیر صلوة
فشککت فی بعض ما سمی الله مما اوجب الله علیک فیه وضوءه فلا شیء علیک **شرح** اذا کنت قاعدا علی وضوئک عبارت از [illegible]
وضو در آن زمان [illegible] فعل آید [illegible] در حدیث پنجم این باب [illegible]
وضو نیز هست [illegible] جمیع [illegible] عبارت از [illegible]
غسل یا مسح آن [illegible] مشکوک فیه است [illegible] وجوب ترتیب در وضو [illegible]
آن جمیع [illegible] زمانست [illegible]
و این اشارتست باینکه اگر شک در حالت وضو باشد [illegible] اعاده بعد از خروج از حالت وضو باشد [illegible] حال الوضوء عبارت
از وقتی است که [illegible] وضو در آن وقت بفعل آید [illegible] بیان میشود در حدیث پنجم این باب
[illegible] خالی شدن و مراد اینجا خالی شدن

از حالت

از حالت وضو است و [illegible] بیان [illegible] اینه باشد [illegible] جوار حال
اخری عبارت از ضد حال الوضوء است فی صلوة [illegible] در [illegible] بیان [illegible]
ظرفیت است و دو مو عبارت از شستن است **یعنی** روایت است از حماد بن عیسی از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که [illegible]
باید نشست در وضو و جا صورت دارد **اول صورت** اگر باشی نشسته بر وضو خود [illegible] شستی دو ذراع خود را [illegible]
[illegible] بر هر ذراع و بر جمیع آنچه [illegible] شک کردی در آن [illegible] مسح نکردی [illegible]
آنچه نام برده است خدا [illegible] اعاده [illegible] باشی در حالت وضو **صورت دوم** پس اگر برخاستی از موضع وضو
و خالی شدی از حال وضو بیان این آنکه تحقیق کردی [illegible] نماز باشد و خواه در غیر نماز [illegible]
در بعض آنچه نام برده الله تعالی در آیت وضو [illegible] واجب ساخته الله تعالی بر تو در آن چیز [illegible]
باین شک [illegible] **اصل** و ان شککت فی مسح رأسک و اصبت فی لحیتک بلة فامسح بها علیه و علی ظهر قدمیک و ان لم تصب بلة فلا تنقض
الوضوء بالشک و امض فی صلوتک و ان تیقنت انک لم تتم وضوءک فاعد علی ما ترکت یقینا حتی تأتی علی الوضوء **شرح** مراد شک در مسح
[illegible] پیش از انتقال از حال وضو [illegible] فقرات سابقه زیرا که حکم شک بعد از انتقال معلوم میشود از فلا تنقض
الوضوء بالشک و [illegible] از حکم صورت [illegible] فقرات سابقه مذکور شده [illegible]
[illegible] لازم است که در جمیع اعضا [illegible] از باب [illegible]
[illegible] یقین در مقابل [illegible]
[illegible] **یعنی** و اگر در حال وضو شک کردی در مسح سر خود و یافتی در ریش خود تری را پس مسح کن بآن تری بر سر خود و بر
دو پای خود و اگر نیافتی تری را [illegible] پس مشکن وضو را بشک و اعتبار کن آن وضو را و نماز خود و اگر یقین کردی که
تمام نکردی وضوی خود را [illegible] ترک [illegible] آنچه ترک کردی [illegible] یقین تا آنکه
[illegible] و از حالت وضو [illegible]
وضو را از سر میگیری [illegible] و از حالت وضو [illegible]
از سر میگیری و الله اعلم **اصل** قال حماد و قال حریز قال زرارة قال له رجل ترک بعض ذراعه او بعض جسده فی غسل الجنابة فقال اذا شک
ثم کانت به بلة و هو فی صلوته مسح بها علیه و ان کان استیقن رجع و اعاد علیهما الماء ما لم یصب بلة فان دخله الشک و قد دخل فی حال اخری فلیمض فی
صلوته و لا شیء علیه و ان استیقن رجع فاعاد الماء علیه فان رآه و به بلة مسح علیه و اعاد الصلوة باستیقان و ان کان شاکا فلیس علیه فی
شکه شیء فلیمض فی صلوته **شرح** مراد ببعض ذراعه بعض ذراع چپ است و مراد ببعض جسده بعض جانب چپ است [illegible] غسل الجنابة متعلق
[illegible] مسح بها علیه [illegible] زیرا که مسح [illegible] اعاده [illegible]
معطوف [illegible] **یعنی** گفت حماد [illegible] گفت زراره که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی ترک
کرد بعضی ذراع خود را در وضو یا بعضی بدن خود را در غسل جنابت پس امام گفت چون ترک [illegible] شک و یقین دارد این چهار صورت دارد
زیرا که یا شک دارد و تری یا یقین دارد و تری [illegible] حکم هر یک از این چهار بیان میشود [illegible]
[illegible] پس بعد از آن [illegible]
[illegible] مسح میکند بآن تری بر آن بعض [illegible] غسل [illegible]
[illegible] حکم صورت [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]
صورت اول [illegible] باشد [illegible] در حالی دیگر [illegible] تری در آن

نمانده پس باید که روانه شود در نماز خود و هیچ چیز بر او نیست و اگر یقین کند وقتی که تری در او نمانده و برمیگردد از نماز و بهبود و شد آب برای
بعضی مخفی نماند که تکرار در هر چهار صورت سوم اینجا بتقریب مقابل گفت در یک قید چهارم پس بنابر مفهوم صورت دوم که مفهوم است با هر چهار صورت سیوم
اراده آن بعضی ترک شده را بر جائی که با او هست تری که در افعال غسل کافی باشد مسح میکند بر آن بعضی و اعاده میکند نماز را با یقین که کسب
کرده و اگر شک داشته باشد نداشته با او تری که کافی باشد در افعال پس نیست بر او در شک او چیزی پس باید که روانه شود در نماز خود مخفی نماند
که از این تقریر ظاهر شد که اول کلام شامل صلیس علیه بتقدیر آنست که دوم کلام شامل تمام یکی به بقیه صلیس علیه و این تکرار در هر چهار صورت سیوم
است بتقریب مقابل آنکه در سه صورت قید و الله اعلم **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ذکرت و انت فی صلوتک انک قد ترکت شیئا
من وضوئک المفروض علیک فانصرف و اتم الذی نسیته من وضوئک و اعد صلوتک یکفیک من مسح راسک ان تاخذ من لحیتک بللها اذا نسیت ان
تمسح راسک فتمسح به مقدم راسک **شرح** فتمسح منصوب بعطف بر تاخذ است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون یاد آوری
بر جائی که تو در نماز خودی این را که تو بتحقیق ترک کردی چیزی از وضوی خود را که بحکم قرآن واجب است بر تو پس بر گرد و تمام کن آنرا که فراموش
کردی آنرا از جمله وضوی خود و اعاده کن نماز خود را و کافیست ترا از جمله مسح سر تو اینکه فرا گیری از محاسن خود تری آنرا چون فراموش
کرده باشی که مسح کنی سر خود را پس مسح کنی با آن تری پیش سر خود را مراد از مسح مقدم راس گذشت و باید که مراد نسیان النسیان مسح است
پیش از مسح دو پا بار روشن که تری را در اطراف میگردد در جای دیگر صرف کرده و اراده شروع در مسح پا کرده و بنا بر احتمال دوم و یکفیک
تا آخر کلام مستانف است و متعلق بتوضیح بودن در اثنای نماز نیست **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا نسی الرجل ان یغسل یمینه و
فغسل شماله و مسح راسه و رجلیه و ذکر بعد ذلک غسل یمینه و شماله و مسح راسه و رجلیه وان کان انما نسی شماله فلیغسل الشمال و لا یعید علی ما کان
توضأ و قال اتبع وضوئک بعضه بعضا **شرح** اتبع بصیغه امر باب افعالست و مراد او بموالات است و بعضی میگویند که مراد او ترتیب است
و دیگران منع این میکنند بدو سبب اول اینکه ترتیب از سابق معلوم شده و تاسیس بهتر از تاکید است دوم اینکه اگر مراد او ترتیب
می بود ظاهر این بود که تعیین بعض کند در این فقره **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فراموش کرده باشد مرد که بشوید
ذراع راست خود را پس شسته باشد ذراع چپ خود را و مسح کرده باشد سر خود و دو پای خود را و بیاد آورده باشد بعد از آن واجب است
که بشوید ذراع راست خود را و ذراع چپ خود را و مسح کند سر خود را و دو پای خود را و اگر فراموش نکرده باشد مگر ذراع چپ خود را پس
باید که بشوید ذراع چپ را و بر نگرداند آنرا بر آنچه شسته و امام گفت که پی در پی کن وضوی خود را بعضی از آن متصل به بعضی و بکن با اتصال
مرتبه **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام تابع بین الوضوء کما قال الله عز و جل ابدا بالوجه ثم بالیدین ثم امسح الراس و الرجلین و لا
تقدمن شیئا بین یدی شیء تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع قبل الوجه فابدا بالوجه و اعد علی الذراع وان مسحت الرجل قبل الراس
فامسح علی الراس قبل الرجل ثم اعد علی الرجل ابدا بما بدا الله به **شرح** المتابعة موالات بمعنی پی در پی کردن و آن ضد تفریق است
و آن منع تبعیض است که می آید در حدیث … کما قال الله … مفعول مطلق … ابدا بالوجه استیناف بیانیست و لا تقدمن
بصیغه نهی باب تفعیل و نون تاکید ثقیله یا خفیفه عطف بر ابدا است و برای امر عبارت است و اشارت است بتغیر آیت سوره حجرات
یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم و تاکید برای آیت که و اتقوا الله و عیدست شامل
معقول است و این بیان معقولیست که محذوفست در آیت حجرات و مراد تشابه است که باعث تاخیر بعضی اجزای عبادت و انفصال آن از
اجزای دیگر شود خواه وجودی باشد مثل خوردن طعام در اثنای نماز و خواه عدمی باشد مثل سکوت طویل در اثنای نماز بقرینه لا تقدموا
در آیت و لا تقدمن در حدیث تنوین شیء برای تعظیم است و شیء عبارت از عبادت است و بین یدی شیء اشارت بتغییر بین یدی الله و رسوله
است که در آیت حجرات است زیرا که آدمی در اثنای عبادت در اطاعت الله و رسولش است پس گویا که در پیش الله و رسولش ایستاده و در حدیث
و حاصل آیت که در اثنای عبادت مشغول بچیزی دیگر نباید شد الا ما اوجبه … تخالف بصیغه مخاطب است و مرفوع و مجزوم و منصوب میتواند بود …
و در آیت سوره … لا تمنن تستکثر رفع بنابر آنست که حال از فاعل لا تقدمن باشد یا بتقدیر ان ناصبه و ابطال عمل آن باشد …
… سوره حجرات ان تحبط اعمالکم و جزم بنابر آنست که بدل لا تقدمن باشد … بصیغه مخاطب …

درآیت

در آیت جواب مخالفت مامور به شده برای اینکه بیشتر از تقدیم راجع با مر بود … میشود و فا در فان غسلت برای تفریع است بر وجوب رعایت ترتیب
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام موالات کن میان وضو بترتیبی که گفته الله عز و جل در آیت وضو بیان این ذکر ابتدا کن بر وی بعد از آن
بدو دست بعد از آن مسح کن سر را و دو پا را و البته تقدیم مکن چیزی دیگر را در اثنای عبادت و اطاعت خدا و رسولش بر حالی که مخالفت کرده
باشی آنچه را که مامور شدی با آن در آیت حجرات پس اگر شستی ذراع را پیش از رو پس ابتدا کن بر رو و بر گردان شستن را بر ذراع و اگر
مسح کردی پا را پیش از سر پس مسح کن بر سر پیش از پا بعد از آن بر گردان مسح را بر پا ابتدا کن بآنچه ابتدا کرده الله تعالی بآن در قرآن و
هر جا که باشد خواه در آیت وضو و خواه در غیر آن مراد جائیست که قرینه از قرآن یا سنت بر خلاف آن نیافته شده باشد و الله اعلم
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان نسیت فغسلت ذراعیک قبل وجهک فاعد غسل وجهک ثم اغسل ذراعیک بعد الوجه فان
بدات بذراعک الایسر قبل الایمن فاعد غسل الایمن ثم اغسل الیسار وان نسیت مسح راسک حتی تغسل رجلیک فامسح راسک ثم اغسل
رجلیک **شرح** ذکر بعد الوجه با وجود ذکر ثم برای افاده آنست که غسل ذراع متصل بغسل وجه باید تا رعایت موالات شده باشد ثم اغسل
برای محض افاده ترتیب است و تراخی در آن منظور نیست و فا در فان بدات برای محض ترتیب ذکریست زیرا که تفریع مناسب نیست و
میتواند بود که بجای آن واو باشد و الله اعلم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اگر فراموش کردی پس شستی دو ذراع خود را
پیش از روی خود پس بر گردان شستن روی خود را بعد از آن بشوی دو ذراع خود را بعد از رو پس اگر ابتدا کردی بذراع چپ خود پیش از
راست پس اعاده کن شستن راست را بعد از آن بشوی چپ را و اگر فراموش کردی مسح سر خود را تا آنکه مسح کنی دو پای خود را پس مسح کن سر خود را
بعد از آن مسح کن دو پای خود را مخفی نماند که در بعضی نسخ بجای فامسح رجلیک ثم اغسل رجلیک است و بجای ثم امسح ثم اغسل است و این مبنی بر آنست که
این فراموشی … موضع تقیه است که باعث اضطراب علما … بنابر این حدیث مخصوص خواهد بود بتقیه نزد جمعی از مخالفان
که ترتیب مذکور را واجب نمیدانند یا واجب نمیدانند اعاده آنرا … زیرا که جمعی از مخالفان ترتیب را واجب نمیدانند
و اگر کسی … عقیده بآن شود … و الله اعلم **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا توضات بعض وضوئک فعرضت لک حاجة
حتی تنشف وضوؤک فاعد وضوئک فان الوضوء لا یتبعض **شرح** … مفعول مطلق … منقوط
و سین منقوط بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسب است و در بعضی نسخ بجای آن تنشف است بنون و شین با نقطه و فا بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا بصیغه
مضارع مجهول یا معلوم باب نصر و علم التنشف و النشف فرو بردن جامه و مانند آن آب را … لازم … آب از جامه
و مانند آن … لا یتبعض بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التبعیض تفرقه … **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام چون وضو ساختی بعضی وضوی خود پس روداد ترا حاجتی تا آنکه خشک شد آب اعضای تو پس اعاده کن وضوی خود را چه بدرستی که وضو
تفریق کرده نمیشود اشارت باینکه موالات می باید و علامت موالات خشک نشدن آب عضو سابق است در هوای معتدل …
بسیار سرد و آب عضو … باشد که نه بسیار فراخ باشد و نه بسیار تنگ مثل آنچه گذشت در حدیث … در موضع … است
برای … **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ربما توضات فنفد الماء فدعوت الجاریة فابطات علی بالماء فیجف وضوئی
فقال اعد **شرح** … بصیغه ماضی معلوم باب علم است …
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که شروع در وضو کردم پس … خواندم کنیز را که آب بیار پس دیر وارد …
پس خشک میشود آب وضوی من پس امام گفت اعاده کن … **نهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل ینسی …
الذراع و الراس قال یعید الوضوء ان الوضوء یتبع بعضه بعضا **شرح** یتبع بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب افعالست …
… **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فراموش کرده از جمله وضو شستن ذراع و مسح سر را امام گفت اعاده میکند
وضو را بیان این آنکه وضو متصل می باشد بعض آن به بعض دیگر مراد آنست که این امر با اعاده در جائیست که موالات فوت شده باشد و خشک
شده باشد عضو سابق و الا اعاده احتیاج نیست آنرا که فراموش کرده و بعد از آن را بجای آورد **باب بیست و سیوم اصل باب** …

وما لا ينقضه شرح: این باب بیان چیزهایست که می‌شکند وضو را و آنچه نمی‌شکند وضو را و مخالفان اثرانا ناقض میشمرند در این باب بعضی حدیث‌ها است

اول اصل: عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس ینقض الوضوء الا ما خرج من طرفیک الاسفلین الذین انعم الله علیک بهما شرح: مراد بناقض وضو
اینجا موجب ضرورت وضو است و تفسیر آیت سوره مائده است که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الخ یا اظهار اینکه قیام در اذا قمتم کنایت است از
فراغ از بول یا غائط یا بادی که از اطراف پایین بیرون آید چنانچه خود کنایت می‌باشد از مشغول بودن به بول یا غائط یا آن یا خواه در آن وقت
آدمی ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه افتاده و الفاظ کنایات در امثال این بسیار است مثل بیت الخلاء که کنایت می‌باشد از محل غائط و محل
اکراه بر تقدیر و داده تحصن که مذکور است در آیت سوره النور که و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا که اول کنایت از منع زنان
جوانست از شوهر کردن و دوم کنایت است از اراده شوهر کردن وجه که این کنایت التمهید اند کلمات رکیکه در توجیه مفهوم شرط در ان اردن
گفته اند چنانچه جمعی که آیت سوره مائده را حمل بر کنایت نکرده اند کلمات رکیکه در توجیه مفهوم شرط عموم در اذا قمتم الی الصلوة گفته اند در حکم
الی الصلوة غیر جنب است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم باب بیست و نهم که باب صفة الغسل تا اوست الکبری که خواب نیز ناقض وضو است
با نمی چنانچه می آید در حدیث ششم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم این باب لیس حصر ناقض در این الا حصر درست گویم که مقصود حصر ناقض وضو
مطلقا در این سه چیز نیست بلکه مقصود حصر ناقض حقیقی وضو که مدلول ظاهر آیت سوره مائده است در این سه چیز است و خواب ناقض حقیقی وضو نیست
بلکه ملحق است بناقض به دلالت دلیلی از خارج که استفاده میشود از سنت رسول واد و حیات دعلیهم السلام و باین اشارت شده در روایتی که صحیح
شمرده شده در تهذیب در باب الاحداث الموجبة للطهارة مذکور است که عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا ینقض الوضوء الا حدث والنوم حدث
بنا بر اینکه حدث در اول بفتح حاء و فتح دال مخففه است و مراد حالتی است که حدوث آن از آدمی بعد از شباب نمود و از وقت ولادت او
تا قوت او ظهور باشد غالبا و اظهار آن در برابر یکجا نه عیب باشد و آن منحصر است در سه چیز بول و غائط و بادی که از اطراف پایین بیرون
آید و حدث در دوم بصیغه ماضی غائب مجهول باب تفعیل است و مراد تحدیث جبرئیل او در حکم حدث شمردن است یا حدث در دوم نیز اسم است و منون
است و مراد آنست که ناقض حقیقی وضو نیست مگر حدث که مذکور است در آیت سوره مائده و نوم در حکم آن حدث است نظیر آنچه می آید در
کتاب حج در حدیث چهارم باب نود و هفتم که باب ما یجوز للمحرم قتله تا اوست که الکلب العقور هو الذئب و موافق این دو احتمال است آنچه در
عیون اخبار الرضا است در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان نیشابوری انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام که و اما النوم فان
النائم اذا غلب علیه النوم یفتح کل شیء منه و کان اغلب الاشیاء علیه فی الخروج منه الریح فوجب علیه الوضوء لهذه العلة و احتمال اول و
ظاهرتر است و جمعی بنا بر احتمال دوم نهاده اند و استثنات بآیت سوره مائده نکرده اند و این دو آیت را حمل بر استدلال بر ناقض بودن
نوم کرده اند و کلمات رکیکه در توجیه صورت آن استدلال گفته اند و الفا غافل شده اند از اینکه اگر امام استدلال کند بر چیزی باید قطع
نظر از حجیت خود کرده خطابه بعد و در این کلام منع بر هر طرفه وارد است و نمیتوانند بود که حدث در دوم بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعیل باشد و مراد این باشد که ناقض بودن خواب در صدر اسلام نبوده و او خبر رسیده بعد از نزول آیت سوره مائده و این احتمال
بعید است و بر این قیاس است استحاضه قلیله که موجب وضو است و استحاضه کثیره و متوسطه که بعد از غسل استحاضه بیفتا صلوات شده
باشد و موجب و ضو شده باشد و از آنچه گفتیم معلوم شد که ظاهر اذا قمتم الی الصلوة شامل خروج منی و مس میت و مانند اینها از
اقسام حدث اکبر نیست بنا بر آنکه ناقض وضو کاهی مستعمل میشود بعنوان مجازه در منافی صحت نماز و آن اعم از موجب وضو است شامل اینکه جنابت
را کاهی ناقض وضو می خوانند پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث دهم باب یازدهم که باب ادب الصائم
است که دروغ بر الله تعالی و بر رسول او و بر ائمه علیهم السلام ناقض وضو است زیرا که آن دروغ مانند بول و غائط و باد از اطراف پایین است
و توبه از آن مانند وضو است و بر این قیاس است قهقهه در نماز که در بعض روایات در احادیث ناقض وضو شمرده شده و پوشیدن لباس
مغصوب یا نجس بودن در لباس مغصوب و امثال آنها یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست اینکه دلالت آیت سوره
مائده بشکند وضو را چیزی مگر آنچه بیرون آمده از دو طرف تو که پایین ترند از جای دیگر که انعام کرده الله تعالی بر تو بآنها دوم
اصل: سألت الرضا علیه السلام عما ینقض الوضوء فقال انما ینقض الوضوء ثلث البول والغائط والریح شرح

النوم

اینکه سور نون و الف و سین یسقط و کاهی بجای آن صاد یسقط می باشد و سکون دال و داو و داد یسقط چرا مثنی که در درون لشکاه آدمی
حصره و اینجا بقیه بر آنست که مراد بناقض اینجا موجب است و منی و مس میت موجب وضو نیست و شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول سیوم
اصل: قال ابو عبدالله علیه السلام ان الشیطان ینفخ فی دبر الانسان حتی یخیل الیه انه قد خرج منه ریح فلا ینقض الوضوء الا ریح تسمعها او تجد
ریحها شرح: ینفخ بنون و فاء و خاء بالنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است حتما بفتح حاء و سقوط تحقیق نون و الف منقلب از باء و کون
بالتقاء ساکنین بسبب تنوین مصدر باب خرابت بفتح بجا یندن با نفخ و پیچیده شدن و مصدر باب سالف زمانست تسل دانیه قدم الحاج
پس مراد وقت بجا یندن الله تعالی ریح از رکهای حوالی دبر و مانند آنست یا مراد وقت پیچیده شدن و اضطراب آنست و حاصل آن
یکی است یخیل بخاء بالنقط و یاء با دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بشیطان است و کلمه این
بیانی اسالی است پس مراد آنست که نفخ حقیقی از شیطان صادر نمیشود بلکه تعبیر از تخیل خروج ریح بنفخ شده بنوعی از مجاز و در اکثر نسخ
حتی بتشدید تاء دو نقطه در بالا و الف است و آن تصحیف مینماید و بنا بر آن یخیل بصیغه معلوم و مجهول باب تفعیل منصوب در مرفوع میتواند بود
از منصوب و مفعول است و بنا بر نسخه مشهوره مرفوع و باب فاعل نیز میتواند بعد و ضمیر بر این تا لشت راجع بمرجع ضمیر الیه است یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که شیطان کاهی میدمد در نشستگاه آدمی در وقت بجا یندن و اضطراب حوالی دبر بیان این انکه
بخیال آدمی می اندازد و این الکشان آنست که بتحقیق بیرون آمده از او بادی پس نمی‌شکند وضو را مگر بادی که بشنوی آنرا یا بیابی بوی آنرا
مراد آنست که در وقت اشتباه و احتمال نفخ شیطان این علامت منظور است نه مطلقا چهارم اصل: عن ابی عبدالله علیه السلام قال
لیس فی حب القرع والدیدان الصغار وضوء انما هو بمنزلة القمل شرح: الحب بفتح حاء و تشدید باء یکنقطه جمع حبه و اینجا القرع بفتح قاف
و سکون راء و عین بنقطه کدو حب القرع استعاره شده برای کرمهای کوتاه پهن الدیدان بکسر دال بنقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و دال بنقطه و الف جمع دود بضم دال و سکون واو الصغار بکسر صاد جمع صغیر کوچک ضمیر هو راجع به دود مطلق است که
مذکور است در ضمن دو نوع پس این حکم شامل جمیع انواع است صاحب ذخیره گفته که انواع کرم که از اندرون روده تولد کند چهار نوع است یکی
دراز است دوم کرد و مدور و کوتاه سیوم پهن و کوتاه آنرا کدو دانه گویند و بتازی حب القرع گویند چهارم خرد است القمل بفتح قاف
و سکون میم شپشی بضم قاف و تشدید میم مفتوحه نیز گفته اند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست در بیرون آمدن کرمهای
کدو دانه و کرمهای کوچک وضوئی جز این نیست که آنها مانند شپش است در اینکه متولد از رطوبات میشوند نه از غائط و بول و ریح تا منقبض شود
که حکم آنها باشند مثل خواب که بیان شده در شرح حدیث اول این باب ظاهر آنست که شپش نیز قبل از خروج از بدن بهم میرسد و موافق آنست قول اطبا
شارح اسباب و علامات گفته حدوث القمل یکون من خلط رطب و تبه لا تقبل تنقیة البدن ترفعها الطبیعة الی ظاهر الجلد او قریبا منه فلا تخرج علی الاتمام
تغلظ فلا فینبغ فی ثمن الجلد و بقی هنالک فیصیر حیوانا لان فی مثل هذا الموضع یمکن تولد الحیوان و شبهه و بعضی گویند که بتسلیه اغلب اوقات علیها
بسبب ادرانی الطبیعة عنها حیث لا مطلع لها فیها فتتولد عنها القمل پنجم اصل: عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یخرج منه مثل حب القرع
قال لیس علیه وضوء شرح: این ظاهر است از سابق فرق آنست که حب القرع در سابق استعاره بود و اینجا حقیقت است اصل
دروی اذا کانت متلطخة بالعذرة اعاد الوضوء شرح: تانیث ضمیر کانت باعتبار آنست که حب جمع حبه است و ضمیر جمع مونث است
یعنی و روایت کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلام در طریق دیگر این تتمه که چون باشد حب القرع آلوده بنجاست آدمی اعاده
میکند آن مرد وضو را و مراد آنست که کمی آن نجاست مانع نقض وضو نیست تا کسی خیال نکند که حکم نجاست مثل اجزای غائط که در دبر
میماند بعد از استنجاء با حجار ششم اصل: قلت لابی جعفر و لابی عبدالله علیهما السلام ما ینقض الوضوء فقالا ما یخرج من طرفیک الاسفلین
من الدبر والذکر غائط او بول او منی او ریح والنوم حتی یذهب العقل وکل النوم یکره الا ان تکون تسمع الصوت شرح: یکره بصیغه
مضارع غائب معلوم باب تفعیل است التکریه نا خوش کردن چیزی نزد کسی و مراد اینجا نا خوش کردن نماز است بنقض وضو تکون و تسمع
بصیغه مخاطب است یعنی گفتم امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام را که چه چیز میشکند وضو را خواه موجب آن باشد و خواه نه پس گفتند
آنچه بیرون می آید از دو طرف پایین تر تو که نشستگاه و ذکر باشد آن چیز غائط باشد یا بول باشد یا منی باشد یا باد باشد و خواب تا بجای

رو وقتی دیگر خواب شروع میکند نماز را یا نقض وضو است مگر اینکه بشنیده باشد آواز را **هفتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه
موسی علیه السلام قال سألته عن الرجل هل یصلح له ان یستند الی الحائط و هو جالس فیغفو و هو [illegible] لا ینقض الوضوء اذا [illegible] **شرح**
روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را دو سوال اول از مردی که آیا میشاید او را اینکه در آن کشتی خود
با دراحیل [illegible] بردارد و آیا [illegible] نماز کند و آن را با او باشد دوم آنکه [illegible] برداشتن [illegible] دو [illegible] میشکند وضو را
امام در جواب سوال دوم گفت نمیشکند وضو را و در جواب سوال اول گفت نماز نمیشاید او را [illegible] از [illegible] بوده است
توجه نماز حاصل نمیشود **هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتجشأ فیخرج منه الشیء ایعید الوضوء قال لا **شرح** تجشأ بجیم و شین
با نقطه و همزه بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیلت **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آروغ [illegible] بیرون می
آید از حلق که چیزی از طعامی که خورده آیا اعاده میکند وضو را گفت نه **نهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن القیء ینقض
الوضوء قال لا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قی کردن آیا میشکند وضو را گفت نه **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا قاء الرجل و هو علی طهره فلیتمضمض **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون قی کند مرد بر حالی که او بر وضوی خود است
و ناقضی از او سر نزده پس باید که آب در دهن گرداند تا رفع کراهت آن شود **یازدهم اصل** عن محمد الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یکون علی طهر فیأخذ من اظفاره او شعره ایعید الوضوء فقال لا و لکن یمسح رأسه و اظفاره بالماء قال قلت فانهم یزعمون ان
فیه الوضوء فقال ان خاصموکم فلا تخاصموهم و قولوا هکذا السنة **شرح** و قولوا امر است [illegible] **یعنی** روایت از
حلبی گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که با وضو باشد [illegible] ناخنهای خود یا موی خود را آیا اعاده میکند وضو را
پس امام گفت نه ولیکن مسح میکند سر خود را و ناخنهای خود را با آب حلبی گفت که گفتم پس به درستی که مخالفان دعوی میکنند
که در گرفتن ناخن و موی وضو لازم است پس امام گفت اگر مباحثه کنند با شما در این مسئله شما در جواب ایشان مباحثه مکنید و خود را [illegible] کنید و
[illegible] که چنین است [illegible] رسول علیه السلام [illegible] تغافل کنند [illegible]
توانند چنانچه [illegible] رسول [illegible] **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی القبلة و لا مس الفرج
و لا المباشرة وضوء **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست [illegible] زن [illegible]
بر بدن زن [illegible] وضوی [illegible] **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرعاف و الحجامة
و کل دم سائل فقال لیس فی هذا وضوء انما الوضوء من طرفیک اللذین انعم الله تعالی بهما علیک **شرح** رعاف [illegible] بکسر
است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از خون آمدن از بینی و حجامت کردن و هر خونی که روان
از حلق یا از زخم [illegible] پس گفت نیست در اینکه مذکور [illegible] وضوی [illegible]
که انعام کرده است [illegible] **چهاردهم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل به علة لا یقدر علی
الاضطجاع و الوضوء یشتد علیه و هو قاعد مستند بالوسائد فربما اغفی و هو قاعد علی تلک الحال قال یتوضأ قلت له ان الوضوء یشتد علیه
لحال علته فقال اذا خفی علیه الصوت فقد وجب الوضوء علیه و قال یؤخر الظهر و یصلیها مع العصر یجمع بینهما و کذلک المغرب و العشاء **شرح**
الوسائد [illegible] واو [illegible] جمع وساده [illegible]
[illegible] **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که با او دردی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بایخ

بایخ که مغرب را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن و بعد جمع میکند [illegible] **پانزدهم اصل** سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الخفقة و الخفقتین فقال ما ادری ما الخفقة و الخفقتان ان الله یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة ان علیا علیه السلام
کان یقول من وجد طعم النوم قائما او قاعدا فقد وجب علیه الوضوء **شرح** الخفقة بفتح خا با نقطه و سکون فا و قاف [illegible]
باب ضرب [illegible] ما ادری [illegible] بل الانسان مبتدا [illegible]
بصیرة خبر مبتداست [illegible] در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث [illegible]
[illegible] که آدمی [illegible]
[illegible]
[illegible] در اول سوره گفته لا اقسم بیوم القیمة و لا اقسم بالنفس اللوامة
[illegible]
دعوی [illegible] **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذنان [illegible] و لا تنام الاذنان [illegible]
ینقض الوضوء [illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
[illegible]
[illegible] **باب بیست و چهارم اصل باب الرجل یطأ علی العذرة او غیرها من القذر**
شرح [illegible] العذرة بفتح عین و کسر ذال [illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible] **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل یطأ علی العذرة
[illegible] **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دوم اصل** [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی [illegible]
[illegible]

بر وای کیست با هیچ گونه جامه از آن نجس شده ونه پا برهنه که از زمین پاک میکند بعض آن بعض دیگر را با هیچ گونه در حکم پاک میکند مراد آنست که از آن

تری نبود بجامه نرسانید اما پا را نجس میکرد و در راه رفتن بعد از آن در زمین پاک نجاست پاک شد او را میشد پس گویا زمین دوم زمین اول را

پاک کرده چون اثر نجاست آنرا از پا برطرف کرده **سیوم اصل** عن محمد الحلبی قال نزلنا فی مکان بیننا و بین المسجد زقاق قذر فدخلت

علی ابی عبد الله علیه السلم فقال این نزلتم فقلت نزلنا فی دار فلان فقال ان بینکم و بین المسجد زقاقا قذرا او قلنا له ان بیننا و بین المسجد زقاقا

قذرا فقال لا باس الارض تطهر بعضها بعضا قلت والسرقین الرطب اطأ علیه فقال لا یضرک مثله **شرح** ضمیر بیننا بجای عائد بموصوف است زیرا که

بجای بینه است الزقاق بالضم زای بالنقطه و قاف و الف و قاف کوچه السرقین بکسر سین منقوطه که هم مفتوح می باشد و سکون راء بی نقطه

و کسر قاف و یاء دو نقطه در پایین معرب سرگین بفتح سین و آن مرفوع و منصوب میتواند بود **یعنی** روایت است از محمد حلبی گفت فرود

آمدیم در مدینه در جای که میان آنجا و میان مسجد رسول علیه السلم کوچه بود که نجس بود پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت کجا

فرود آمدید پس گفتم فرود آمدیم در سرای فلان کس پس گفت بدرستی که میان شما و میان مسجد کوچه نجس است یا گفتیم او را که بدرستی که میان ما و میان

[illegible]

اینجا نعلیت که ترک آن بی عذر باعث استحقاق سرزنش شود غسل الجمعه می آید در حدیث ششم باب بیست و نهم خواه باعث استحقاق عذاب آخرت شود
اصلا و خواه نشود و بر هر تقدیر واجب در مقابل مستحب و مکروه و حرام و مباح است و معنی کبیره و صغیره گذشت در کتاب الایمان و الکفر در باب الکبایر
و باب الاقرار على النفس و در لغت واجب بمعنی ثابت و لازم است و آن قدر مشترک میان واجب اصطلاحی و سنت موکده است بیان این
آنکه مستحب سه مرتبه دارد اول و دوم اوسط و دوم در سنت مینامند سیوم را مستحب و ارکان واجب مینامند و جمیع این حدیث را اجل بر واجب
اصطلاحی حمل کنند و این منافی ظاهر حدیث پنجم باب بیست و هشتم است اصل قال و غسل الجنابة واجب و غسل الحائض اذا طهرت واجب و غسل المستحاضة
واجب و اذا احتشت بالکرسف فجاز الدم الکرسف فعلیها الغسل لکل صلوتین و للفجر غسل وان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الغسل لکل یوم مرة والوضوء
لکل صلوة و غسل النفساء واجب و غسل المولود واجب و غسل المیت واجب و غسل الزیارة واجب و غسل دخول البیت واجب و غسل
الاستسقاء واجب شرح و امام علیه السلام نه قسم غسل دیگر را داخل واجب بمعنی که مذکور شد شمرده گفت اول غسل جنابت ثابت و لازم است
مخفی نماند که واجب بودن بمعنی که مذکور شد منافات ندارد با اینکه فرض منصوص علیه در قرآن باشد دوم غسل زن حائض چون پاکیزه
شده باشد بانقطاع حیض او ثابت و لازم است سیوم غسل زنی که خون زرد آبی بیند برای کوفتی ثابت و لازم است بیان این
آنکه اگر برو داشته باشد چنانچه سابق مذکور شد بان خون از پنبه و خرقه را آلوده و جاری گردیده باشد پس واجب است بر آن زن غسل برای هر دو نماز از
آنها متصل بیکدیگر باشد در وقت مشترک میان آنها یا شد غسل نماز ظهر و عصر و غسل شام و خفتن و واجب است بر او برای نماز صبح یک غسل
مخفی نماند که الف لام جنس در الغسل داخل ساخته برای اشعار باینکه اگر جمع کند هر دو نماز را یا در میان دو نماز خود بر این عنوان بیامده باشد
یک غسل کافی است و الا غسلی باید برای هر نمازی علیحده و اگر در نگذشته باشد خون از پنبه بلکه بعض آن را احاطه میان پنبه کرده اما خرقه را آلوده
هیچ نکرده پس واجب است بر آن زن غسلی در هر روز یکبار خواه عادت غسل را برای نماز صبح قرار دهد و خواه برای غیر آن و واجب است
بر او وضو برای هر نمازی اگر خون مذکور را باکثر از ... نماز سابق دیده باشد چهارم و غسل النفساء بضم نون و فتح فاء و سین ...
و الف ممدوده یعنی زنی که در وقت زائیدن خون بیند ثابت و لازم است بدانکه جمعی میگویند که مراد خون آمدن از ظهور جزئی از ولادت و جمعی
میگویند اعم از آن و از مقارن است و موافق ... آید در کتاب الحیض در حدیث سیوم باب چهارم که باب النفساء است و بعضی میگویند
اعم از آنها و از مقدمات و جمعی میگویند زادن عبارت از خروج عضو ... گشت و بعضی میگویند خروج علقه و نطفه که علامت ... در
... او ... باشد و داخل زادن است و بعضی مخالفان زادن بی خون را نیز موجب غسل میشمرند پنجم و ششم و غسل آدمی در وقت ولادت
او و غسل او در وقت وفات او ثابت و لازم است بر دیگران مخفی نماند که در بعض نسخ واجب ... است و ... برای اشعار ... مناسبت
گویا که بر او تکمیل است هفتم و غسل زیارت ثابت و لازم است بیان این گذشت در شرح حدیث سابق هشتم و غسل اراده داخل شدن کعبه ثابت
لازم است نهم و غسل طلب باران در وقت حاجت شدید بآن ثابت لازم است اصل و غسل اول لیلة من شهر رمضان یستحب و غسل لیلة احدى
و عشرین و غسل لیلة ثلث و عشرین سنة لا تترکها فانه یرجى فی احدیهن لیلة القدر و غسل یوم الفطر و غسل یوم الاضحى سنة لا احب ترکها و غسل
الاستخارة یستحب العمل به فی غسل ثلاث اللیالی من شهر رمضان لیلة تسع عشرة و احدى و عشرین و ثلث و عشرین اصل میتواند بود که در اینجا از کاتبان
کلمه اسقاطی شده باشد و الا بعد از یستحب و پیش از و غسل حیض باید و غسل لیلة تسع عشرة زیرا که ضمیر لا تترکها راجع بلیله است ... جمع ...
که در قبل مذکور است ... باید که راجع ... باشد که سنة ... است و آنها ... دارد اول لیلة نیز داخل ... و ... نظام کلام ... غسل
بهم میرساند و مطابق حدیث ... غسل ... و ... دارد ... میگوییم در اینجا امام علیه السلام
هفت قسم دیگر غسل را مذکور ساخت که مرتبه ... از سه مرتبه که مذکور شد در شرح ... اول و آخر آنها در مرتبه ادنی است و او وسط
اوسط است ... فانه یرجی فی احدیهن لیلة القدر یعنی بر حمل بخصوص لیلة القدر زیرا که محالست که امام زمان از نزول ملائکه و روح در آن
شب بر او پنهان باشد برای آنکه حدیث آن شب را نموده اند و گذشت در کتاب الحجة در حدیث ... باب ... که باب شان انا انزلناه فی لیلة القدر و
تفسیرش است و در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر که لیلة القدر شب بیست و سیوم است مخفی نماند که آن را لیلة الجهنی مینامند چنانچه
آمده در کتاب الصیام در حدیث ... باب ... لیلة القدر که ... است باعتبار آنکه رسول علیه السلام برای مردی از قبیله جهینه فضل آن شب را گفته

و در حق

و در غسل مشهور شده که ... مقصود از این عبارت است که این دو شب یا یکی ... و عبادت آن شب ممهد مقدمه تا
است چنانچه اگر در یکی از آن دو شب عبادت مقبول شد البته توفیق ادراک فضیلت شب قدر میشود پس گویا که هر یکی از آن دو نیز شب قدر است
غسل الاستخاره مبتدا است یستحب خبر مبتدا است الف لام العمل برای عهد خارجی است و اشارت بعمل صالحات است و تفسیر عمل صالح بتصدیق امام مفترض
الطاعة از اهل البیت علیهم السلام گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است
العمل منصوب باغراء است بتقدیر ادراک العمل فی غسل ظرف لغو متعلق بالعمل است و میتواند بود که العمل مبتدا باشد و فی غسل خبر مبتدا باشد ...
تقدیر این جمله برای تاکید در غسل دوم و سیوم و چهارم از این هفت غسل است تا معلوم شود که مرتبه اوسط صاحب ... است شرح هفت غسل
از غیر مرتبه اعلی است اول و غسل شب اول از ماه رمضان مستحب است دوم و سیوم و چهارم و غسل شب نوزدهم و غسل شب بیست و یکم و غسل
شب بیست و سیوم مطابق رسول علیه السلام ... او و شیوه ایشانست ترک مکن آن سنت را زیرا که امید داشته میشود در یکی از آن شب ها شب
قدر باشد پنجم و ششم و غسل روز عید ماه رمضان و غسل روز عید قربان نیز سنت است دوست نمیدارم ترک آن را هفتم و غسل استخاره مستحب است
در باب عمل صالح ... در غسل آن سه شب که مذکور شد از ماه رمضان که شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم باشد اشارت است باینکه غسل این سه شب
علامت تصدیق ببقای شب قدر بعد از رسول علیه السلام و نزول ملائکه و روح در آن شب بر امام معصوم مفترض الطاعة از اهل بیت رسول علیهم السلام
است باب بیست و هفتم اصل باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع شرح الف لام الغسل از علما کاتبان مینماید این باب بیان خبر است از جمله غسلها که
کافی است یک غسل از آن چون متعدد و مجتمع شود در این باب سه حدیث است اول اصل عن زرارة قال اذا اغتسلت بعد طلوع الفجر اجزاک غسلک
ذلک للجنابة و الحجامة و عرفة و النحر و الحلق و الذبح و الزیارة و اذا اجتمعت علیک حقوق اجزاک عنها غسل واحد قال ثم قال و کذلک المرأة یجزیها
غسل واحد لجنابتها و احرامها و جمعتها و غسلها من حیضها و عیدها شرح روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
است امام گفت چون غسل کردی بعد از طلوع صبح صادق کافی است ترا آن غسل برای جنابت و جمعه اگر موافق جمعه افتد و روز عرفه نیز اگر نهم ذی الحجه باشد
و اگر دهم ذی الحجه باشد کافی است برای ... سینه شتر برای قربان آن و تراشیدن سر و بریدن حلق ... و طواف زیارت و چون
جمع شود بر تو چند غسل که هر کدام حقی باشد ... کافی است از جمیع آنها یک غسل زراره گفت که بعد از آن
امام گفت که همچنانست زن کافیست او را یک غسل برای جنابت او و احرام او و جمعه او و غسل او از حیض او و عید او بدانکه ظاهر این حدیث آنست
که اگر جنب باشد و نداند که جنب است و غسل جمعه کند مثلا و آخر داند که جنب بوده حاجت بغسل دیگر ندارد با وجود آنکه در نیت او نبوده و در بعض
روایات آمده است که اگر جنابت واسط شود میان غسل و فعل مثل احرام و حلق و ذبح و زیارت اعاده غسل باید کرد دوم اصل عن احدهما علیهما
السلام قال اذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر اجزأه ذلک الغسل من کل غسل یلزمه فی ذلک الیوم شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام اینکه او گفت چون غسل کرد جنب بعد از طلوع صبح صادق کافی شد از او آن غسل از هر غسلی که لازم است او را در آن روز بیان این مثل
سابق است باب بیست و هشتم اصل باب وجوب الغسل یوم الجمعة شرح واجب عبارت است از قدر مشترک میان سنت موکده و آنچه ترک آن بعنوان اقرار
گناه کبیره باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم یعنی این باب بیان ثابت لازم بودن غسل در روز جمعه است در این باب
نه حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن الغسل یوم الجمعة فقال واجب على کل ذکر و انثى عبد او حر شرح ...
و بیان تفصیل کل است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت پرسیدم او را از غسل در روز جمعه که چه حال دارد گفت ثابت لازم است بر هر مرد
و زن خواه بنده باشد و خواه آزاد و مراد وقتی است که میسر باشد چنانچه ظاهر میشود از احادیث آینده دوم اصل سألت الرضا علیه السلام عن غسل
یوم الجمعة فقال واجب على کل ذکر و انثى عبد او حر شرح این موافق سابق است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الغسل یوم الجمعة واجب على
الرجال و النساء فی الحضر و على الرجال فی السفر و لیس على النساء فی السفر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل روز جمعه ثابت لازم است
بر مردان و زنان در مجاورت و بر مردان در مسافرت و ثابت لازم نیست بر زنان در مسافرت چهارم اصل و فی روایة اخرى انه رخص للنساء فی
السفر لقلة الماء شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلام آمده است که شان این است که رخصت داده شده برای زنان در سفر برای کمی آب مراد آنست که
رخصتی که در روایت سابق است باعتبار غالب است پس اگر آب بسیار باشد برای ایشان نیز در سفر غسل بر ایشان نیز ثابت لازم است در سفر

پنجم اصل

سالت ابا الحسن الاول علیه السلم کیف صار غسل یوم الجمعة واجبا فقال ان الله تبارک و تعالی اتم صلوة الفریضة بصلوة النافلة واتم صیام الفریضة بصیام النافلة واتم وضوء الفریضة بغسل یوم الجمعة ما کان فی ذلک من سهو او تقصیر او نقصان **شرح** اضافه صلوة بالفریضة و نظایر آن از قبیل اضافه نوع بجنس است زیرا که فریضه اعم از صلوة و غیر صلوة است و مراد بفریضه عبادتیست که از نص قرآن وجوب باصطلاح فقها و اصولیین برای آن ثابت شده و مراد بنافله عبادتیست که وجوب مصطلح این را نداده اتمام فریضه بنافله مقدم بر فریضه می باشد چنانچه در نافله صبح و نافله ظهر و نافله عصر است و موخر از فریضه می باشد چنانچه در نافله شام و عشا است و ظاهر حدیث ششم این باب است که اتمام وضوء بغسل جمعه از قبیل اول باشد [illegible] مکان [illegible] غیر زمانیه است و من بیانیه [illegible] ناقص کامل است و میتواند بود [illegible] و مغصوب باشد محلا تا بدل اللفظ بر یکی از صلوة الفریضة و صوم الفریضة و وضوء الفریضة باشد و من بیانیه است باشد السهو تبدیل چیزی بچیزی دیگر [illegible] التقصیر کوتاهی در ادای چیزی بر وجه کامل [illegible] ترک [illegible] بزرگ [illegible] اکثر در اثنای عبادت **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از جهت گردیدن غسل روز جمعه با وجود آنکه داخل [illegible] لازم مانند آنکه فرض باشد پس امام گفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی کامل کرد نماز را از جمله فریضه بنماز از جمله نافله و کامل کرد روزه را از جمله فریضه بروزه از جمله نافله و کامل کرد روزه را از جمله فریضه بروزه از جمله نافله و کامل کرد وضو را از جمله فریضه بغسل روز جمعه اگر شده باشد در این نماز فریضه و روزه فریضه و وضوی فریضه [illegible] سهو یا تقصیر یا قرا [illegible] واد [illegible] از وجوب غسل جمعه از قبیل وجوب نوافل یومیه است و اینکه چون برای تلافی فریضه است تاکید تمام در آن است و ترک آن موجب استخفاف سرزنش است چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده و لهذا اگر فوت شود قضا دارد مانند نوافل یومیه **ششم اصل** کان امیر المومنین علیه السلم اذا اراد التوبیخ الرجل یقول والله لانت اعجز من التارک الغسل یوم الجمعة وانه لا یزال فی طهر الی الجمعة الاخری **شرح** واو در وانه حالیه است انه بکسر همزه است و ضمیر راجع بغسل یوم الجمعة و حمل در [illegible] حقیقت است زیرا که مراد [illegible] در کسب طهر است برای فاعلش یا مجاز است و باعتبار فاعل است **یعنی** عادت امیر المومنین علیه السلم این بود که چون میخواست که سرزنش کند مرد را میگفت بخدا قسم که هر آینه تو ضعیف تر [illegible] از ترک کننده غسل در روز جمعه و حال آنکه آن غسل در کار [illegible] برای صاحبش تا جمعه دیگر **هفتم اصل** عن الحسین بن موسی عن امه و ام احمد بن موسی قالتا کنا مع ابی الحسن علیه السلم بالبادیة و نحن نرید بغداد فقال لنا یوم الخمیس اغتسلا الیوم لغد یوم الجمعة فان الماء بها غدا قلیل فاغتسلنا یوم الخمیس لیوم الجمعة **شرح** روایتست از حسین بن موسی بن جعفر علیهما السلم از مادرش و از مادر احمد بن موسی که کنیز امام موسی کاظم علیه السلم بوده آن دو زن گفتند بودیم با امام موسی کاظم علیه السلم در صحرای [illegible] بر حالیکه ما اراده بغداد داشتیم پس گفت ما را در روز پنجشنبه که غسل کنید امروز برای فردا که روز جمعه است چه بدرستیکه آب در بادیه فردا کمست پس غسل کردیم روز پنجشنبه برای روز جمعه [illegible] نماند که حقیقت قیاس [illegible] برزنان و قیاس کلی است اسباب دیگر غسل بر کلی آن [illegible] که می آید در حدیث دهم باب بیست و ششم والله اعلم **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال لا بد من غسل یوم الجمعة فی السفر والحضر فمن نسی فلیعد من الغد **شرح** [illegible] مجهول [illegible] باب علم است و لیعد [illegible] باب منع میتواند بود چنانچه میگوید [illegible] **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت ناچار است از غسل روز جمعه در سفر و حضر پس هر که فراموش کرد پس باید که قضا کند در فردا بیان اینکه غسل جمعه حکم نوافل یومیه دارد در قضا گذشت در حدیث [illegible] این حدیث علم میکنند باینکه قضای غسل جمعه بعد از شنبه خوب نیست والله اعلم **نهم اصل** و روی فیه رخصة للعلیل **شرح** و روایت کرده شده است در قضای روز شنبه رخصت برای بیمار یا مخلح که بیمار قضای غسل جمعه ثابت لازم است [illegible] دیگران ثابت لازم است **باب بیست و نهم اصل باب صفة الغسل والوضوء قبله و بعده والرجل یغتسل فی مکان غیر طیب و ما یقال عند الغسل و تحویل** این باب بیان کیفیت غسل و بیان وضوی پیش از غسل و وضوی بعد از غسل و بیان مردی که غسل میکند در مکانی که نجس است و بیان آنچه گفته میشود در وقت غسل و بیان استحباب گردانیدن انگشتر از دستی بدستی دیگر در غسل است و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن غسل الجنابة فقال تبدا بکفیک فتغسلهما ثم تغسل فرجک ثم تصب علی راسک ثلثا ثم تصب علی سایر جسدک مرتین فما جری علیه الماء فقد طهر **شرح** کف عبارت از دست متعارف است که از آستین بیرون می باشد و ساعد تا آرنج است لیکن می آید در کتاب الجنایز در حدیث پنجم باب بیست و هم [illegible]

انتهی مقابله حسب الامکان

غسل الیست که نیم غسل پر به ثلاث مرات که غسل الانسان من الجنابة الی النصف انواع راس اینجا عبارت از مجموع است که گردن داخل سر است عنایتی ثلث غرف یا ثلث اکف است چنانچه صریح میشود در حدیث سیوم این باب و اشارتست باینکه شستن سر و گردن کمتر از مقدار سه مشت آب درین موضع فردیت خوب نیست در غسل جنابت چنانچه می آید در حدیث آینده و جمعی از اینحدیث گفته اند که مجموع سر و گردن را سه بار باید شست و شستن عبارت از جدا کردن جانب راست از جانب چپ و رعایت ترتیب است و جمعی گفته اند که این حدیث و حدیث سیوم دلالت میکنند بر اینکه هر یک از جانب راست و جانب چپ را دو بار باید شست و ظاهر خاطری تا آخر اینکار این دارد والله اعلم **یعنی** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را از کیفیت غسل جنابت پس گفت ابتدا میکنی بدو دست خود پس میشوی آنها را بعد از آن میشوی فرج خود را از منی بعد از آن میریزی بر سر و گردن خود سه مشت آب بعد از آن آب میریزی بر باقی بدن خود دو بار اول جانب راست از بالا تا پایین اول جانب چپ از بالا تا پایین پس هر جا از بدن که جاری شده در آن آب پس بتحقیق پاک شده است اشارتست بدو چیز اول اینکه آب غسل می باید که بجمیع بدن برسد که مذکور شد والله الموفق بدن خبیث و نا پاکیزه است و آن باعث بطلان نماز است دوم اینکه تکرار شستن یکعضو از بدن در کار نیست **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الجنب [illegible] راسه ثلثا ثم الکفر یه اقل من ذلک **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میریزد جنب بر سر و گردن خود آب را سه مشت کف یعنی است او و اکثر از مقدار سه مشت مراد است که مجموع سر و گردن کمتر از سه مشت شسته نمیشود در غیر وقت غرور [illegible] آب و سایر جسد قیاسی بر آنست و قیاس غیر جنب بر جنب چنانست که می آید در حدیث دهم باب بیست و ششم **سیوم اصل** عن زرارة قال قلت کیف یغتسل الجنب فقال ان لم یکن اصاب کفه شی غمسها فی الماء ثم بدا بفرجه فانقاه بثلاث غرف ثم صب علی راسه ثلث اکف ثم صب علی منکبه الایمن مرتین و علی منکبه الایسر مرتین فما جری علیه الماء فقد اجزاه **شرح** منکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و بای یک نقطه است در بعضی نسخ بعد از الایمن و تین ثلث و بعضی بعد از الایسر مرتین ثلث نیز [illegible] و مابعد آن بمانست که گذشت در شرح حدیث اول مفاد این کلام وجوب تقدیم ایمن بر ایسر است نظر آنچه در آیت وضوء بیان شده در شرح حدیث پنجم باب بیست و دوم و ضمیر مستتر در اجزاه راجع بمصدر جری است و ضمیر منصوب راجع بما است **یعنی** روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که امام را گفتم چگونه غسل میکند جنب پس گفت اگر رسیده باشد بدست او نجاستی فرو میبرد آنرا در آب قلیل پیش از آن ابتدا میکند بفرج خود پس میشوید آنرا سه مشت آب بعد از آن میریزد بر سر خود سه مشت آب سر و گردن باین شسته شود بعد از آن آب را میریزد بر دوش راست خود و بر دوش چپ خود دو بار دو بار رعایت ترتیب میکند اول جانب راست را میشوید و بعد از آن تمام جانب چپ را میشوید پس هر موضعی جاری شده بر آن آب خواه از سر و خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ پس بتحقیق آن جاری شده کافیست آن موضع را در احتیاج تکرار آب برای آن موضع نیست **چهارم اصل** عن علی بن الحکم عن بعض اصحابنا قال قال ابو عبد الله ان الحیاة فی غسل الجمعة الاله طهر قلبی من کل آفة تمحق بها دینی و تبطل عملی والقول فی غسل الجنابة اللهم طهر قلبی و زک عملی و تقبل سعیی واجعل ما عندک خیرا لی **شرح** علی بن الحکم از اصحاب امام محمد تقی علیه السلم است بالا اصحاب امام رضا نیز و او شاگرد ابی عمیر است و ملاقات کرده با بسیاری از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلم لیکن [illegible] قال و [illegible] باشد دو در دوم راجع بامام جعفر صادق علیه السلم باشد اختلاف میان دعای غسل جمعه و غسل جنابت مشعر باینست که در زمان مظلومی ائمه حق [illegible] در روز جمعه برای منسوبان باسلام زیرا که اکثر روسای ضلالت نماز جمعه و دوالکعتی در [illegible] میکنند و جمعی از فرود آت تقیه ترک نماز ظهر کرده اقتدا بایشان میکنند و بطلان عمل ایشان لازم می آید تمحق بصیغه مخاطب یا بصیغه غایب منسوب است تبطل بصیغه مخاطب یا بصیغه غایب است **یعنی** روایتست از علی بن الحکم از بعضی یاران ما که گفت که امام علیه السلم گفت میگوی در غسل جمعه که خدایا پاکیزه کن دل مرا از هر آفتی که محو میکنی بآن آفت دین مرا و باطل میکنی عمل مرا و میگوی در غسل جنابت که خدایا پاکیزه کن دل مرا و خالص کن عمل مرا و قبول کن سعی مرا در دین و بگردان آنچه را که نزد تست از ثواب آخرت بهتر برای من یعنی رغبت من در ثواب آخرت بیشتر از رغبت من در منافع دنیا باشد یا بیشتر که آنقدر از دنیا مرا که باعث غفلت از ثواب آخرت و عدم ادراک آن شود **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا ارتمس الجنب فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلک من غسله **شرح** این بیان شد در حدیث هشتم باب چهاردهم **ششم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلم قال سالته عن المراة علیها السوار والدملج فی بعض ذراعها لا تدری یجری الماء تحته ام لا کیف تصنع اذا توضات او اغتسلت قال تحرکه حتی یدخل الماء تحته او تنزعه **شرح** السوار بکسر سین بی نقطه و تخفیف واو و الف و راء بی نقطه دستبرنجن الدملج بضم دال بی نقطه و سکون میم و ضم و فتح لام و جیم زیوری که زنان عرب در بازو دارند [illegible]

خود میکنند و بعضی فقرا احتمال داده است و از این برای آنست که جای مقرر در بلع فراخ است الاکلاه و دان می باشد بسبب با چنین کردن و مانند آن
یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام گفت پرسیدم او را از مردی که بر او دست برنجی و نبود یا در جایی که در بعضی
ذراع او دست نمیداند که آیا جاری میشود آب در زیر آن یا نه چون میکند اگر وضو سازد یا غسل کند گفت حرکت بدهد آنرا تا داخل شود آب در زیر
آن اگر محکم باشد یا بیرون میکند آنرا اصل وعن الخاتم الضیق لایدری هل یجری الماء تحته اذا توضا ام لا کیف یصنع قال ان علم ان الماء
لا یدخله فلیخرجه اذا توضا شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتر تنگ که صاحبش نمیداند که آیا جاری
میشود آب در زیر آن چون وضو سازد یا نه چون میکند صاحبش امام گفت اگر داند که آب داخل زیر آن نمیشود پس باید بیرون کند آنرا چون
وضو سازد و بدانکه آن علم بعید آن منافی بحث لایدری است و از قبیل استعاره است زیرا که این صورت مانند آنست که معلوم باشد عدم وصول
آب و اگر چنین توجیه نشود جواب مطابق سوال نخواهد بود مگر آنکه گوییم مفهوم ان علم آنست که در صورت شک هم درش باشد بلا فرق و این محال
است والله اعلم هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اصابته جنابة فقام فی المطر حتی سال علی جسده ایجزیه ذلک من الغسل قال
نعم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که برخورد او را جنابت پس ایستاد در باران تا آنکه روان شد باران بر بدن او آیا
کافیست او را از غسل جنابت گفت آری بدانکه ظاهر آنست که این غسل ترتیبی باشد با نیت و شستن مثلا اول سر و گردن را بر نیت کند تا شسته
شود و بعد از آن جانب راست را بر نیت تا شسته شود و بعد از آن جانب چپ را بر نیت کند تا شسته شود و در غسل ارتماسی این بوده که مبادا
قدر جریان آب باران کافی نباشد در غسل ما اینکه مبادا که آمدن باران و شستن او از قبیل ترتیبی و دیگری آب ابر بودن او باشد وجهی این
حدیث را حمل بر غسل ارتماسی میکنند و کثرت باران باین حد مستبعد است مگر آنکه مراد ایشان این باشد که در این صورت وجوب رعایت ترتیب
ساقط است مانند غسل ارتماسی والله اعلم هشتم اصل ان علیا علیه السلام لم یر باسا ان یغسل الجنب راسه غدوة و یغسل سایر جسده
عند الصلوة شرح غدوه بضم غین با نقطه و سکون دال بی نقطه است یعنی بدرستیکه علی علیه السلام نمیدید پروائی از اینکه شوید جنب سر خود را
اول روز و شوید باقی بدن خود را نزد نماز ظهر بدانکه از ظاهر این دو خبر مستنبط شده اول اینکه موالات شرط نیست در غسل جنابت دوم اینکه
غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه واجب لغیره است والا تاخیر بعضی اجزای آن تا وقت نماز خواه وقت نماز زود باشد و خواه دیر جایز نمی‌بود
زیرا که تاخیر جزء لازم دارد تاخیر کل را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اغتسل من جنابة فلم یغسل راسه ثم بدا له ان یغسل راسه
لم یجد بدا من اعادة الغسل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که غسل کرد از جنابت پس نشست سر خود را و او را پیدا شد رأی تا
بعد از آن بجا طوری رسید که سر خود را بشوید نیافت چاره از اعاده غسل یعنی اعاده شستن اجزائی که بعد از سر شسته بود زیرا که از ظاهر این
حدیث مستنبط شده که واجب است در غسل جنابت تقدیم شستن سر بر شستن بقیه بدن دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یغتسل
من الجنابة ایغسل رجلیه بعد الغسل فقال ان کان یغتسل فی مکان یسیل الماء علی رجلیه بعد الغسل فلا علیه ان لا یغسلهما وان کان یغتسل فی مکان
یستنقع رجلاه فی الماء فلیغسلهما شرح یستنقع بیاء با نقطه است و بنون و قاف و عین بی نقطه بمعنی
غایب معلوم باب استفعال است الاستنقاع فرو رفتن در آب مراد با کار اینجا آبی است که غسل با آن جایز نیست مثل آبی که در حدیث آینده
و مثل غساله حمام که مذکور شده در حدیث اول باب سیم و میتواند بود که مراد اعم از آن باشد و دلالت بر این کند که آبی که بر جانب راست الخ بر آید
جانب چپ یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که غسل میکند از جنابت آیا میشوید پاهای خود را بعد از شستن بالای
آنها بترتیب پس امام گفت اگر غسل میکرده باشد در مکانی که روان میشود آب بالای پاهای او یعنی مراد ترتیب باشد که در وقت شستن جانب راست
بر پای راست روان میشود و بعد از آن در وقت شستن جانب چپ بر پای چپ روان میشود پس بر او نیست از اینکه نشوید علیحده پاهای
خود را اگر غسل میکرده باشد در مکانی که فرو میرود پاهای او در آب پس باید که شوید پاها را بترتیب مذکور یازدهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت له الرجل اغتسل فی الکنیف الذی یبال فیه وعلیه نعل سندیة فقال ان کان الماء الذی یسیل من جسده یصیب اسفل قدمیه
فلا تغسل قدمیه شرح سندیه بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه از مواضع بصره است و نعل آنجا از چوب میباشد و هر کدام دو پایه دارد
تا از زمین بلند باشد و آبی که در زمین باشد ملاقات با پا نکند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را که قربانت شوم

غسل میکنم

غسل میکنم در بیت الخلای که بول کرده میشود در آن و بر پشت نعل سندی تا آن بول ملاقات با پای من نکند آیا پاهای خود را علیحده باید شست بعد از شستن
بالا و پایین پس امام گفت اگر آبی که روان میشود از بدن تو بر میخورد به پایین قدمهای تو اگر جنبانیده نشده قدمها بترتیب تا آب بپایین آنها رسد پس نمیشوید
قدمهای خود را علیحده یعنی احتیاج بشستن نیست دوازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الوضوء بعد الغسل بدعة شرح مراد با غسل جنابت
است یا مراد به وضو اعم است از وضو قبل از غسل ترجیح و غیره و فرقی که با غیر غسل جنابت میباشد بر تقدیم است بقرینه اینکه با غسل جنابت وضو نیست اصلا نه پیش از آن
و نه بعد از آن و بیان میشود در شرح در حدیث آینده پس این حدیث منافات ندارد با اینکه صاحب حدث اصغر پیش از غسل غیر جنابت وضو
نکرده باشد بسبب فراموشی و مانند آن و بعد از آن اراده نماز فریضه کند مثلا بتجدید حدث بلکه فرق باشد برآن وضو و این نیز ظاهر میشود در شرح
حدیث آینده یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که وضو بعد از غسل جنابت بدعت و نامشروع است سیزدهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کل غسل قبله وضوء الا غسل الجنابة وروی انه لیس شیء من الغسل فیه وضوء الا غسل یوم الجمعة فان قبله وضوء وروی ای وضوء
اطهر من الغسل شرح مراد بوضو هر غسل وضوئیست که برای رفع حدث اصغر است یا اعم از آنست بنا بر اینکه وضو پیش از غیر غسل جنابت برای تحصیل
کمال الغسل مستحب باشد مطلقا خواه قصد نماز با آن داشته باشد خواه معلوم باشد که بعد از حدث نماز واقع نخواهد شد و وضو دادن سبب شستن از
تفصیلش وجه این حدیث با حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه با غسل جنابت وضو بدعت است خواه سابق بر آن و خواه بعد از آن الا گوییم که این منافات
ندارد با ظاهر آیت سوره مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا
زیرا که کسی که جمع میان حدث اصغر و جنابت کرده باشد نیز در تحت شرطیه اولی داخل است و شرطیه ثانیه تخصیص شرطیه اولی نمیکند گوییم که قیام در اذا قمتم
کنایت از فراغ از حدث اصغر است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است و الی در الی الصلوة
بمعنی لام است و مستعمل شده در معنی قرب مثل الی در الیک و سوء لک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک پس الی الصلوة بمعنی ظرف حیث است و ظرف حالست از
فاعل قمتم و قیدی است که غرض مقصود از کلام است چنانچه از شیخ عبد القاهر جرجانی نقل کرده در مطول در مبحث عطف بر مسند الیه گفته اذا کان
الشیء ولا یدل الدلیل علی ان المراد اذا دخل فی الکلام فیه تقیید بوجه ما توجه الی ذلک التقیید وکان الاثبات حمله الا وانه بما فی الکلام فیه امر زاید
بمجرد اثبات الشیء للشیء او نفیه عنه الا هو الغرض الخاص والمقصود من الکلام و بهذا لا سبیل الی الشک فیه انتهی کلامه و ان کنتم جنبا معطوف است بر
شرطیه اولی باعتبار غرض مقصود از آن پس مثل آنست که گفته باشد وان قمتم جنبا مثل اذا صلیت فی جماعة فلک بست و هفت صلوة وان کنت
منفردا فلک صلوة واحدة و از این ظاهر میشود که کسی که صاحب حدث اصغر و جنابت باشد در تحت شرطیه اولی داخل نیست اصلا پس مراد و صوابی که بیست ما ملا
زیرا که جنب بمعنی مکان نماز است مثل سوره والجار الجنب و مراد اینجا مکان نماز است بسبب حدث اکبر و ذکر الی الصلوة در شرطیه اولی
برای احتراز از آنست پس در تحت شرطیه اولی داخل نیست مگر کسی که غیر حدث اصغر حدثی نداشته باشد زیرا که صاحب حدث اصغر نیز و یک نماز است و رفع
مانع او بسهولت میسر است در شرطیه ثانیه داخل است هر کسی که صاحب حدث اصغر و حدث اکبر باشد و حکم کسی که صاحب حدث اکبر باشد و لیکن ظاهر میشود از
آیتی دیگر که در سوره نساء است که ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا اگر کسی که حایض و نفسا و صاحب استحاضه کثیره و متوسطه و کسی که مس میت کرده بعد از
برودت و پیش از غسل کرده باشد نیز بیگانه نماز است پس لازم می‌آید که با آن اغسال نیز وضو بدعت باشد و این منافات دارد با اینکه در غیر غسل جنابت
وضو سنت گوییم که منافات ندارد زیرا که مراد بغسل جنابت در این حدیث شامل غسل حیض و مانند آن نیز هست چنانچه جنب در آیت سوره مائده شامل
حایض و مانند آن نیز هست اگرچه خطاب با مردان است و این منافات ندارد با اینکه جنابت در کلام مستعمل شود در خصوص خروج منی و مانند آن و برای قیاسی
است استعمال جنب در آن مرد و در کلام امامست و نقل در روایت است که در میان مخالفان او است و در روایت دوم استدلال باستحسان است بر اینکه
با هیچ جنبه وضو نباید نه پیش از آن و نه بعد از آن نظر باستدلال مخالفان بر اینکه غسل رجلین بهتر است از مسح آنها و بطلان این قسم استدلال ظاهر است و میتواند
که بوده و روی در دوم کلام منضم نقل از ائمه هدی باشد برای بیان سر رجحان تقدیم وضو بر غسل غیر جنابت بر تأخیر آن با تردد که متردد است از ضعف
با قوت لایق است و حکمی بالایق نیست با بر این اینکه بیان کسی که بعد از وضو نماز مثلا غسل مستحب خواهد کند هم وضو با آن غسل شود لا محال آن غسل باعث
نماز روایتی است که شیخ طوسی در استبصار در باب سقوط فرض الوضوء عند الغسل من الجنابة ذکر کرده عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یغتسل للجمعة او غیر ذلک
ایجزیه من الوضوء فقال ابو عبد الله علیه السلام وای وضوء اطهر من الغسل و بنا بر این احادیث این باب بعده میشود اطهر افعل التفضیل باب تفعل

با کثر و حکم بطلان [illegible] طهارت بنوعی از مجاز است برای مبالغه مثل جلا بوده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر غسل پیش از ادا
وضو نیست مگر غسلی که در او شک است اکبر است و روایت کرده شده در میان مخالفان که گفت که نیست چیزی از غسل و در آن وضوی که هر غسل را روز جمعه هم
بوده است که پیش از آن وضوی است و ایضا روایت کرده شده در میان مخالفان [illegible] و وضو با کثر است در این غسل **چهاردهم اصل** سالت اباعبدالله
علیه السلام عن الخاتم اذا اغتسلت قال حوله من مکانه وقال فی الوضوء تدیره وان نسیت حتی تقوم فی الصلوة فلا آمرك ان تعید الصلوة **شرح**
پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام را از انگشتر چون غسل کنم گفت بگردان آن را از جای خود یعنی که در وقت شستن جانب راست در دست چپ
و در وقت شستن جانب چپ در دست راست کن و گفت در وضو در میدهی انگشتر را اما نگاه بدار است و احتیاج بتحویل از جای بجای است فرق
است که چون عضوی که محل غسل است [illegible] از عضوی است که محل وضو است [illegible] محل تعلق از تحریک انگشتر است بخلاف وضو و اگر فراموش کنی تحویل را
تا آنکه در نماز [illegible] امر نمیکنم ترا باینکه اعاده کنی نماز را از مضمون این مستفاد شده [illegible] در نماز باشد اعاده از شروع لازم است
[illegible] باشد بنا بر ظاهر میشود [illegible] آب بزیر انگشتر رسیده خواهد بود **پانزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
اغتسل ابی من الجنابة فقیل له قد ابقیت لمعة فی ظهرك لم یصبها الماء فقال له ما کان علیك لو سکت ثم مسح تلك اللمعة بیده **شرح** اللمعة بضم لام و سکون
میم و عین [illegible] استفهامیه است برای انکار و اگر نافیه باشد [illegible] اینکه [illegible] حکم
است چون [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل کرد پدرم از جنابت پس گفته شد او را که بتحقیق باقی گذاشتی پاره را
در پشت خود که نرسیده است آن را آب پس پدرم گفت او را چه باکی بود بر تو اگر ساکت میشدی بعد از آن مسح کرد آن پاره را بدست خود و [illegible] استفهام
انکاری دلالت برین میکند که آن شخص غلط کرده بوده [illegible] خشک شده بوده خیال کرده که نشسته شده و امام برای تعلیم او دست مالیده و جمع
کرده امام دانسته [illegible] بوده [illegible] و حکم این مسئله معلوم او شود و جمع میگویند که این از قبیل سهو امام است که جایز است بنابر آنچه
می آید در کتاب الصلوة [illegible] در باب [illegible] الصلوة [illegible] سهو و نسیان در محل
حکم شرعی جایز است [illegible] **شانزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
لا تنقض المرأة شعرها اذا اغتسلت من الجنابة **شرح** النقض بفتح نون و سکون قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر [illegible] و اوان موی بافته در یسمان
تابیده و مانند آنها **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وانمیکند زن موی خود را چون غسل کند از جنابت یعنی لازم نیست وا
کردن مو برای آنکه جمع میگویند [illegible] این حدیث [illegible] واجب نیست [illegible] و خلاف ظاهر حدیث ابو
است و شیخ بها الدین محمد رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین در شرح این حدیث [illegible] وجوب ایصال الماء الی
نفسه [illegible] من عدم وجوب نقضه عدم وجوب [illegible] القول بعدم وجوب غسل [illegible]
الاصحاب [illegible] عن ابی عبدالله علیه السلام
قال من ترك شعرة من الجنابة متعمدا فهو فی النار [illegible] عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال تحت کل شعرة جنابة
فبلوا الشعر وانقوا البشرة [illegible] التخلیل [illegible] ایصال الماء الی الشعر [illegible]
کما تری [illegible] وجوب غسل الشعر [illegible] والله اعلم **هفدهم اصل**
سالت اباعبدالله علیه السلام عما تصنع النساء فی الشعر والقرون فقال لم تکن هذه المشطة [illegible] **شرح**
[illegible] عبارت از واجب است بر زنان [illegible] در جواب [illegible] فی الغسل واقع شده [illegible]
[illegible] القرون [illegible] قاف [illegible] از [illegible] سر [illegible] شده از
[illegible] منسوب [illegible] المشطة بکسر میم و سکون شین [illegible] سر زنان [illegible]
یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] واجب است بر زنان [illegible] در اطراف سر [illegible]
رسول علیه السلام نبود [illegible] جمع میکردند زنان موی خود را [illegible]
علیه السلام بیان [illegible] زنان در زمان رسول علیه السلام [illegible] امام علیه السلام در جواب سوال

گفت

گفت مبالغه میکنند زنان در شستن موی بافته و بافتنها **باب ما یوجب الغسل علی الرجل والمرأة** **شرح** این باب
بیان چیزی است که باعث وجوب غسل جنابت میشود بر مرد و زن و در این باب [illegible] حدیث است **اول اصل** عن احدهما علیهما السلام قال سالته متی یجب الغسل
علی الرجل والمرأة فقال اذا ادخله فقد وجب الغسل والمهر والرجم **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
امام را که چه وقت واجب میشود غسل جنابت بر مرد و زن پس امام گفت چون داخل کرد ذکر خود را در فرج زن پس بتحقیق واجب شد غسل
بر هر دو و مهر بر مرد و سنگسار [illegible] از مرد و زن [illegible] زنا کرده باشند و محصن باشند [illegible] از دخول [illegible]
[illegible] و بنابر این [illegible] بیان [illegible] خیال کرده اند [illegible] وجوب غسل بر مرد و زن [illegible] الحشفة است
[illegible] غلط است بلکه [illegible] غسل و مهر و رجم است و آنچه مناط غسل تنها است [illegible] **دوم**
اصل سالت الرضا علیه السلام عن الرجل یجامع المرأة قریبا من الفرج فلا ینزلان متی یجب الغسل فقال اذا التقی الختانان فقد وجب الغسل فقلت
التقاء الختانین هو غیبوبة الحشفة قال نعم **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن نزدیک فرج پس انزال منی نمیکنند
[illegible] جماع [illegible] واجب میشود غسل بر هر یک از مرد و زن پس گفتم که ملاقات دو ختنه گاه عبارت از غایب شدن سر ذکر است تا
ختنه گاه گفت آری [illegible] **سیوم اصل** سالت ابا الحسن
علیه السلام عن الرجل یصیب الجاریة البکر لا یفضی الیها ولا ینزل علیها اعلیها غسل وان کانت لیست ببکر ثم اصابها ولم یفض الیها اعلیها غسل
قال اذا وقع الختان علی الختان فقد وجب الغسل البکر وغیر البکر **شرح** البکر مبتدا است و غیر البکر معطوف بر آنست و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر سواء
یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که دریابد کنیز بکر را بر حالی که داخل نمیکند ذکر را در فرج او [illegible] زایل شود و انزال
نیز بر آن کنیز نمیکند بلکه بعد از آن با زن خود [illegible] آیا بر آن کنیز غسل واجب است یا نه و اگر آن کنیز بکر نباشد بعد از آن
دریافته باشد آن کنیز را و داخل نکرده باشد ذکر خود را در فرج او [illegible] زایل شده باشد آیا بر آن کنیز غسل واجب است
امام گفت چون فرو آمد ختنه گاه مرد بر ختنه گاه زن چنانچه بیان شد در حدیث دوم پس بتحقیق واجب شد غسل بر آن کنیز بکر و غیر بکر [illegible] در این حکم
چهارم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن المفخذ علیه غسل قال نعم اذا انزل **شرح** مفخذ بفا و خا و ذال با نقطه اسم فاعل باب
تفعیل است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که ذکر خود را میان ران زن میمالد آیا واجب میشود بر او غسل گفت آری بشرط اینکه
انزال منی کند **پنجم اصل** سالت الرضا علیه السلام عن الرجل یمس فرج جاریته حتی تنزل الماء من غیر ان یباشر یعبث بها بیده حتی تنزل قال
اذا انزلت من شهوة فعلیها الغسل **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که دست میرساند فرج کنیز خود را تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند بی آنکه
جماع کند آن مرد با آن کنیز بیان این آنکه بازی میکند با آن کنیز بدست خود تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند امام گفت اگر آن کنیز انزال آب کرد
از روی شهوت و لذت چنانچه در جماع متعارف میباشد پس واجب است بر آن کنیز غسل و اگر از روی شهوت نیست پس آن آب منی نیست و غسل ندارد
ششم اصل سالت الرضا علیه السلام عن الرجل یجامع المرأة فیما دون الفرج وتنزل المرأة علیها غسل قال نعم **شرح** دون بمعنی نزدیک باشد و یعنی
غیری باشد و بنابر دوم مراد دبر است **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن در آنچه نزدیک فرج است و زن انزال
منی میکند آیا بر آن زن غسل واجب است گفت آری **هفتم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن المرأة تلاعب زوجها حتی تشتهی
فتاتیها الشهوة فتنزل الماء علیها الغسل او لا یجب علیها الغسل قال اذا جاءتها الشهوة فانزلت الماء وجب علیها الغسل **شرح** پرسیدم امام
رضا علیه السلام را از زنی که بازی میکند با شوهر خود از جانب آنکه شوهر پس آن زن میجنبد از شهوت [illegible] آن زن انزال [illegible] متعارف در جماع
پس آن زن انزال آب میکند آیا بر آن زن واجب است غسل یا واجب نمیشود بر او غسل امام گفت اگر آمد آن زن را لذت و ذوق متعارف
پس بعد از ساعت آب او واجب شد بر آن زن غسل زیرا که آن آب منی است **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اتی الرجل المرأة
فی دبرها فلم ینزل فلا غسل علیهما وان انزل فعلیه الغسل ولا غسل علیها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون آمد مرد نزد زن
در نشستگاه آن زن [illegible] انزال [illegible] غسل بر آن مرد و زن [illegible] انزال منی [illegible] بر آن مرد غسل [illegible]
زن بود و شیخ [illegible] رحمه الله علیه و تابعان او امثال این حدیث را تاویل میکنند و حمل بر صورت عدم غیبوبة حشفه میکنند و نقل اجماع بر وجوب غسل

درصورت غیبوبت حشفه در دبر زن میکنند وجمع نمیدانند وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر و فرق را اثبات میکنند باجماع مرکب و دعوی اتفاق میکنند
در اول قایل است بوجوب غسل در دوم نیز قایل است و هرکه در اول قایل نیست در دوم نیز قایل نیست و این اعتراف است بوقوع خلاف در اول
و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب عدة الاصول گفته که السید مرتضی را در اول اعتقاد این بوده که هرگاه قولی مشهور شود و مخالف آن ظاهر نشود حجت
علیه میشود و ابو از این اعتقاد برگشته و مخفی نماند که تا حال نتوانستیم مشخص کرد از تصانیف اهل علم که نزد جمعی که تجویز حکم از روی اجتهاد و برای
نمیکنند اجماع چه چیز و چه فایده دارد و نزد جمعی که تجویز حکم باجتهاد و برای ظن میکنند اجماع الت چون معلوم میشود بلکه چون مظنون میشود
و حال آنکه جمعی نیز داخل امتند و از هر کدام پرسیدیم و حصر برای اظهار ایشان بعد چون و آنکه در پرسیدیم نمیدانست و لا علاج گفتیم چنین است که میگویی
باب سی و یکم اصل باب احتلام الرجل والمرأة شرح این باب بیان احتلام مرد و زن است در خواب و در این باب هفت حدیث است
اول اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یری فی المنام حتی یجد الشهوة فهو یری انه قد احتلم فاذا استیقظ لم یر فی ثوبه الماء ولا فی
جسده قال لیس علیه الغسل وقال کان علی علیه السلام یقول انما الغسل من الماء الاکبر فاذا رأی فی منامه ولم یر الماء الاکبر فلیس علیه غسل **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می بیند جماع را در خواب تا آنکه می یابد لذت جماع را پس او گمان میکند که او بتحقیق جنب شده در خواب
پس چون بیدار شد ندید در جامه خود منی را و نه در بدن خود امام گفت واجب نیست بر او غسل و گفت امام که علی علیه السلام میگفت جز این نیست که غسل
جنابت در صورت خواب از آب بزرگتر است مراد منی است که از مذی و ودی بزرگتر است باعتبار اینکه آن ماده فرزند است بخلاف اینها پس اگر بیند
در خواب جماع را و نبیند آب بزرگتر را پس واجب نیست بر او غسل **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن رجل احتلم
فلما انتبه وجد بللا قلیلا فقال لیس بشیء الا ان یکون مریضا فعلیه الغسل **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی
که در خواب دید جماعی کرد پس چون بیدار شد یافت تری را اگرچه از بیدار شدن می آید و بیشتر احتلام نموده بوده پس امام گفت نیست آن تری چیزی
یعنی که آن منی نیست مگر اینکه آن مرد بیمار باشد پس در این صورت بر او واجب است غسل جنابت **سیوم اصل** عن زرارة قال اذا کنت مریضا
فاصابتک شهوة فانه ربما کان هو الدافق لکنه یجیء مجیئا ضعیفا لیس له قوة لمکان مرضک ساعة بعد ساعة قلیلا قلیلا فاغتسل منه **شرح**
ضمیر له راجع بمجی است ساعة ظرف یجی است **یعنی** روایت از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که امام گفت
چون باشی بیمار پس دریابد ترا لذت جماع در بیداری یا در خواب پس بدرستی که آنچه بیرون می آید بسا که آن آب جهنده باشد ولیکن آن را
آمدنی ضعیف که نیست آن آمدن را قوت برای وجود بیماری تو در ساعتی بعد از ساعتی آهسته آهسته پس غسل کن از آن آب که چون شهوت
با او همراه است آب منی است **چهارم اصل** عن ابن ابی یعفور قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یری فی المنام ویجد الشهوة
فیستیقظ وینظر فلا یجد شیئا ثم یمکث بعد فیخرج قال ان کان مریضا فلیغتسل وان لم یکن مریضا فلا شیء علیه قال فقلت له فما فرق ما
بینهما فقال لان الرجل اذا کان صحیحا جاء الماء بدفقة وقوة واذا کان مریضا لم یجئ الا بعد **شرح** فرق جمع فروق و مضاف است و ما زایده
است بینهما مجرور است بمضاف الیه فرق باشد مثل ولا سیما زید **یعنی** روایت از عبدالله بن ابی یعفور که گفت گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که مردی جماع را می بیند در خواب و می یابد لذت جماع را پس بیدار میشود و نظر میکند در جامه و بدن خود پس نمی
یابد چیزی را از تری منی را بعد از آن درنگ میکند بعد از مدتی پس بیرون می آید آب امام گفت اگر باشد بیمار پس باید که غسل کند و اگر
وجدان شهوت و اگر نباشد بیمار پس هیچ چیز بر او نیست ابن ابی یعفور گفت پس گفتم امام را که پس چیست فرق میان بیمار و غیر بیمار
با تمیز اینجا فرق برای چیست پس گفت برای اینکه مرد چون باشد صحیح می آید آب منی بجستن و قوت و چون باشد بیمار نمی آید مگر بعد
از مدتی **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن المرأة تری فی المنام ما یری الرجل قال اذا انزلت فعلیها الغسل وان
لم تنزل فلیس علیها الغسل **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که می بیند در خواب آنچه را که
می بیند مرد با تمیز که می بیند لذت جماع را امام گفت چون انزال آب منی کرد پس واجب است بر او غسل و اگر انزال نکرد پس نیست بر او غسل
ششم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن المرأة تری ان الرجل یجامعها فی المنام فی فرجها حتی تنزل قال تغتسل **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که می بیند که مرد جماع میکند او را در خواب در فرج او تا آنکه انزال منی میکند بعد از یافتن

لذت جماع گفت غسل جنابت میکند **هفتم اصل** وفی روایة اخری قال علیها غسل ولکن لا تحدثوهن بهذا فیتخذنه علة **شرح** و در روایتی دیگر از امام
علیه السلام آمده است که گفت واجب است بر آن زن غسل ولیکن چون این حالت در میان زنان نادر است خبر نکنید ایشان را باین حکم پیش از آنکه بر ایشان
آید و خود سوال کنند از حکم آن زیرا که آن خبر را دستاویز سازند برای خود علت یعنی بهانه میسازند و این حالت مکرر میشود در ایشان **هشتم اصل**
سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل ینام ولم یر فی نومه انه احتلم فیجد فی ثوبه وعلی فخذه الماء هل علیه غسل قال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که میخوابد و ندیده در خواب خود اینکه او جنب در خواب شده باشد پس بعد از بیداری می یابد در جامه خود و بر ران خود منی را آیا بر او غسل
هست گفت آری **باب سی و دوم اصل باب الرجل والمرأة یغتسلان من الجنابة ثم یخرج منهما شیء بعد الغسل شرح** این باب
بیان حکم مرد و زن است که غسل میکنند از جنابت بعد از آن بیرون می آید از ایشان چیزی بعد از غسل و در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن رجل اجنب فاغتسل قبل ان یبول فخرج منه شیء قال یعید الغسل قلت فالمرأة یخرج منها بعد الغسل قال لا تعید قلت فما
فرق ما بینهما قال لان ما یخرج من المرأة انما هو من ماء الرجل **شرح** ما در ما بینهما زایده است میان مضاف و مضاف الیه مثل ولا سیما زید پس من مجرور است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که جنب شده بانزال منی پس غسل کرد پیش از آنکه بول کند پس بیرون
آمد از او چیزی امام گفت اعاده میکند غسل را گفتم پس زنی که جنب شده بجماع و انزال منی پس بیرون می آید از او چیزی بعد از غسل جنابت گفت
اعاده نمیکند غسل را گفتم چیست فرق میان مرد و زن در این حکم که آن فرق برای چیست گفت برای اینکه آنچه بیرون می آید از زن جز این نیست که آن از آب
مرد است غالبا یا دائما **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئل عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلک بللا وقد کان بال قبل ان یغتسل قال
ان کان بال قبل الغسل فلا یعید الغسل **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که غسل میکند بعد از آن
می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد از غسل و بتحقیق بول کرده بود پیش از اینکه غسل کند امام گفت اگر بول کرده بود پیش از غسل پس اعاده
نمیکند غسل را **سیوم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن المرأة تغتسل من الجنابة ثم تری نطفة الرجل بعد ذلک هل علیها غسل قال لا **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که غسل میکند از جنابت بعد از آن می بیند آب منی مرد را که از آن زن بیرون می آید بعد از غسل آیا
بر آن زن واجب است غسل جنابت گفت نه **چهارم اصل** عن سماعة قال سألته عن الرجل یجنب ثم یغتسل قبل ان یبول فیجد بللا بعد ما یغتسل قال
یعید الغسل وان کان بال قبل ان یغتسل فلا یعید غسله ولکن یتوضأ ویستنجی **شرح** روایت از سماعه که گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
از مردی که جنب میشود بانزال منی بعد از آن غسل میکند پیش از آنکه بول کند پس می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد از آنکه غسل میکند امام گفت
اعاده میکند غسل را و اگر بول کرده باشد پیش از آنکه غسل کند پس اعاده نمیکند غسل خود را ولیکن وضو میسازد و استنجا میکند مخفی نماند که مراد از وضو
است که استبرا نکرده باشد و بنا بر این اگر بر ران یا جامه مثلا رسیده باشد آن را میشوید **باب سی و سیوم اصل باب الجنب یأکل ویشرب
ویقرأ ویدخل المسجد ویختضب ویدهن ویطلی ویحتجم شرح** و در هر جا که او است بر آن شد یدهن دال مفتوح مضارع
باب افتعال است یطلی تشدید طا مفتوح نیز از باب افتعال است **یعنی** این باب بیان حکم جنب است که چیزی بخورد و بیاشامد یا قرائت قرآن کند
یا داخل مسجد شود یا حنا بر خود کند یا روغن بر خود مالد یا نوره بر خود مالد یا حجامت کند و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنب اذا اراد ان یأکل ویشرب غسل یده وتمضمض وغسل وجهه واکل وشرب **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
جنب چون اراده خوردن و آشامیدن کند میشوید دست خود را و در دهان میگرداند آب را و میشوید روی خود را و میخورد و می آشامد **دوم اصل**
سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الجنب یأکل ویشرب ویقرأ القرآن قال نعم یأکل ویشرب ویقرأ ویذکر الله ما شاء **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنب
که آیا میخورد و می آشامد و قرائت قرآن میکند گفت آری میخورد و می آشامد و قرائت قرآن میکند و ذکر الله میکند چندانکه خواسته باشد **سیوم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال للجنب ان یمشی فی المساجد کلها ولا یجلس فیها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلی الله علیه وآله **شرح** لا یجلس معطوف
بر یمشی است یا مرفوع و جمله حالیه است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جایز است جنب را اینکه راه رود در مسجدها و نه نشیند در آنها
مگر مسجد صاحب حرمت که در مکه است و مسجد رسول صلی الله علیه وآله که در مدینه است که در آنجا راه رفتن یا نشستن نیز جایز نیست **چهارم اصل**
سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الجنب یجلس فی المساجد قال لا ولکن یمر فیها کلها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلی الله علیه وآله **شرح** مضمون این موافق

سابق است پنجم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الجنب یجلس فی المساجد قال لا ولکن یمر فیها کلها الا المسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله
علی قراءة المصحف و هو علی غیر وضوء قال لا بأس و لا یمس الکتاب شرح لا یمسه بضم سین مضارع غایب باب علم بفتح سین است [illegible]
اراده ما فیه باشد و خبر بمعنی نهی است و باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسی که تلاوت قران کند از روی مصحف بر جای او وضو
نداشته گفت پروای نیست و باید که دست نکند خط مصحف را خواه حدث [illegible] و خواه جنابت باشد و خواه بغیر آن ششم اصل قلت لابی
عبدالله علیه السلم الجنب یدهن ثم یغتسل قال لا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را جنب روغن بر خود میمالد بعد از آن غسل میکند گفت نه
یعنی کار این خوب نیست بلکه می باید که اول غسل کند تا آب بر بدن خوب جاری شود بعد از آن روغن بر بدن مالد هفتم اصل
قلت للرضا علیه السلم الرجل یجنب فیصیب جسده و رأسه الخلوق والطیب والشیء اللکد مثل علک الروم والطراز و ما اشبهه فیغتسل فاذا
فرغ وجد شیئا قد بقی فی جسده من اثر الخلوق والطیب و غیره قال لا بأس شرح خلوق بفتح خاء با نقطه و ضم لام و سکون واو و خاء
[illegible] از طیب است که از اقسام طیب جمع میکنند و آنرا عبیر بفتح عین و کسر با مینامند و [illegible] میگویند که یک از خلوق و جز [illegible] زعفران
است الطیب بکسر طا و سکون یا آنچه بوی خوش دارد و مراد اینجا مشک است اللکد بفتح لام و کسر [illegible] و سکون کاف و دال [illegible]
[illegible] العلک بکسر عین بی نقطه و سکون لام [illegible] و مانند آن که در عرف آنرا [illegible]
[illegible] الطراز بکسر طا [illegible] و الف و [illegible]
[illegible] یعنی
گفتم امام رضا علیه السلم را مردی جنب میشود پس میرسد به بدن او و سر او عبیر و خلوق و چیز [illegible] مثل [illegible] روم [illegible] آنچه
مانند آن باشد پس غسل میکند پس چون فارغ شد یافت چیزی را که [illegible] باقی مانده در بدن او و از اثر عبیر و خلوق و غیر آن گفت
پروای نیست [illegible] که مانع رسیدن آب به بشره نیست [illegible] بلکه بعد از ایام بر طرف میشود [illegible] والله اعلم
هشتم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الجنب والحائض یتناولان من المسجد المتاع یکون فیه قال نعم ولکن لا یضعان فی المسجد شیئا
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جنب و حائض که آیا برمیدارند از مسجد متاعی را که باشد از آن ایشان در مسجد گفت آری ولیکن
نگذارند در مسجد چیزی را [illegible] در باب سیوم کتاب الحیض نهم اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال لا بأس ان
یختضب الجنب و یجنب المختضب و یطلی بالنورة شرح [illegible] راجع بجنب است [illegible] بالنوره [illegible]
[illegible] یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم گفت پروای نیست بآنکه رنگ کند محاسن خود را جنب و بآنکه جنب شود کسی که رنگ
کرده محاسن خود را [illegible] و بآنکه جنب بر خود مالد نوره را دهم اصل و روی ایضا ان المختضب لا یجنب حتی یاخذ الخضاب فاما فی
اول الخضاب فلا شرح و روی ایضا برای اشعار بآنست که توهم منافات میان سابق و این میشود اما منافات نوارند زیرا که
اول مطلق است و دوم مقید و حمل مطلق بر مقید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی
[illegible]
نیست یازدهم اصل عن سماعة قال سالته عن الرجل یجنب ثم یرید النوم قال ان احب ان یتوضا فلیفعل و الغسل احب الی و افضل من
ذلک و ان هو نام و لم یتوضا و لم یغتسل فلیس علیه شیء ان شاء الله شرح مراد بوضو اینجا آنست که مذکور شد در حدیث سیزدهم باب
که مذکور شد [illegible] یعنی
روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که جنب میشود بعد از آن اراده خواب میکند گفت اگر خواهد [illegible]
[illegible]

عون [illegible] اراده خوابیده و وضو و غسل نکرده پس نیست بر او ضرری اگر خواسته باشد الله تعالی دوازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا بأس
ان یحتجم الرجل و هو جنب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پروای نیست [illegible] حجامت کند مردم در حالی که جنب باشد
سیزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا بأس ان یختضب الرجل و هو جنب و یجنب و هو مختضب و لا بأس ان یتنور الجنب و یحتجم
و یذبح و لا یذوق شیئا حتی یغسل یدیه و یتمضمض فانه یخاف منه الوضح شرح یختضب الرجل یعنی یختضب الرجل و هو جنب است و [illegible]
[illegible] یخاف الضمیر مجهول است ضمیر منه راجع به ذوق مذکور در ضمن لا یذوق است الوضح بفتح واو و فتح ضاد با
نقطه و حاء بی نقطه سفیدی برص [illegible] سفید [illegible] و فرق میان برص [illegible] مذکور شد در حدیث پنجم باب [illegible]
و [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پروای نیست بآنکه خضاب کند مرد در حالی که جنب باشد و بآنکه جنب
شود مرد و صاحب خضاب باشد و پروای نیست بآنکه نوره بر خود مالد جنب و حجامت کند و ذبح کند [illegible] و مانند آنها کند و نچشد جنب
چیزی را تا وقتی که بشوید دو دست خود را و مضمضه کند چه بدرستی که از آن ترسیده لا خوف [illegible] سفیدی است باب سی و چهارم اصل باب الجنب
یعرق فی الثوب او یصیب جسده ثوبه و هو رطب شرح [illegible] از باب [illegible] جسده منصوب [illegible] مرفوع [illegible]
[illegible] میان دو چیز [illegible] که [illegible] از آن [illegible] خواه در ضمن ثوب باشد [illegible] حدیث دوم است و خواه در ضمن
جسد باشد [illegible] حدیث ششم است یعنی این باب بیان جنب است که عرق میکند در جامه یا میرسد بدن او بجامه او
[illegible] در این باب شش حدیث است اول اصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الجنب یعرق فی ثوبه او یغتسل
[illegible] شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از
جنب که عرق میکند در جامه خود یا غسل میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
دوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم [illegible]
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیوم اصل عن علی بن ابی حمزة قال سئل ابو عبدالله علیه السلم و انا حاضر عن
رجل اجنب فی ثوبه فیعرق فیه فقال ما اری به باسا [illegible]
[illegible] شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم و من حاضر بودم [illegible]
که جنب شده در حالی که در جامه بود [illegible]
[illegible]
امام جعفر صادق علیه السلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
بنا بر این [illegible] والله اعلم چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا یجنب الثوب الرجل و لا یجنب الرجل

الثوب شرح جنابت اینجا بمعنی قدر مشترک میان منی و نجاست مختلف است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کسی که میکند نجاست منی
مردی که در بدن او منی باشد جامه را البرق و مانند آن پنجم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الثوب یکون فیه الجنابة فتصیبنی
السماء حتی یبتل علی قال لا باس شرح مراد بجنابت اینجا منی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جامه که منی باشد در آن منی
بسیار میخورد مرا باران تا آنکه تر میشود بر بدن من گفت بر او باکی نیست ششم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یبول و هو جنب ثم
یستنجی فیصیب ثوبه جسده و هو رطب قال لا باس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بول میکند و او جنب است بعد از آن خود را
میشوید پس بر میخورد جامه او بدن او را و بدن او تر است گفت باکی نیست بر وی زیرا که موضع منی با استنجا پاک شده و بدن جنب نجس نیست

باب بیست و پنجم اصل باب المنی و المذی یصیبان الثوب و الجسد شرح مناسبت میان منی و مذی آنست که منی بعد از وقوع
شهوت و لذت بیرون می آید و مذی بفتح میم و سکون ذال بالنقطه بعد از ملاعبه و تصور شهوت می آید یعنی این باب بیان حکم منی و مذی است
که بر میخورد بجامه و بدن را و این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته عن المنی یصیب الثوب قال ان عرفت
مکانه فاغسله و ان خفی علیک مکانه فاغسله کله شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حکم منی که بر
میخورد جامه را گفت اگر شناختی جای آن را پس بشوی آن را مثل آنکه دانی در این شق جامه است یا در این طرف جامه است پس بشوی آن را و اگر پوشیده باشد
بر تو جای آن پس بشوی جمیع جامه را دوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام الجاریة تغسل ثوبی من المنی فلا تبالغ غسله فاصلی فیه فاذا هو
یابس قال اعد صلاتک اما انک لو کنت غسلت انت لم یکن علیک شیء شرح تبالغ بضم تاء [illegible] است و آن متعدی بنفس میشود و مبالغه اگر بمعنی جهد
تقصیر است متعدی بفی میشود و اگر بمعنی بلوغ میتوان متعدی بنفس میشود چنانچه اینجاست ضمیر غسله و ضمیر فیه و ضمیر هو راجع بمنی است
و میتواند بود که ضمیر فیه راجع بثوب باشد و حاصل هر دو یکی است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که امر میکنم کنیز را پس میشوید جامه را
بسبب منی که ملاقی آن شده پس کنیز سعی نمیکند در شستن آن منی یعنی که جای دیگر را میشوید بغلط پس نماز میکنم در آن جامه پس ناگاه آن منی خشک
است یعنی که معلوم من میشود که کنیز غلط کرده و جای دیگر را شسته گفت اعاده کن نماز خود را آگاه باش که اگر تو خود شسته بودی
[illegible] این غلط را میکردی نمیبود بر تو چیزی از اعاده نماز زیرا که ظاهر این است که اعتماد بر کنیز در شستن منی جایز است و قیاس غیر
کنیز و غیر منی بر اینجا جایز نیست [illegible] حدیث دهم باب [illegible] افطار در ماه رمضان بعد از طلوع صبح با اعتماد بر قول غلط کنیز
که گوید صبح نشده و با اعتماد بر تفحص خود زیرا که در اول قضاء روزه لازم است بخلاف دوم بنابر [illegible] در حدیث سیوم باب من
اکل و شرب و هو شاک فی الفجر او بعد طلوعه سیوم اصل عن سماعة قال سالته عن المنی یصیب الثوب قال اغسل الثوب کله اذا خفی علیک
مکانه قلیلا کان او کثیرا شرح مضمون این موافق حدیث اول است قلیلا و کثیرا خبر کان است و ضمیر کان راجع بمکانه است و مقصود تعمیم
در خفی است زیرا که خفای مکان بنفی علم و علم بمکان است و تعمیم در نفی تخصیص در نفی است پس افاده این میکند که شستن جمیع مشروط است بجهل
بالکلیه پس اگر داند مثلا که مکان منی در این شق جامه است یا در این طرف جامه است شستن جمیع جامه لازم نیست از جهل بمکان منی و در است
باعتبار رفع اگر جزئی باشد باعتبار لفظ چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا احتلم الرجل فاصاب ثوبه شیء فلیغسل الذی اصابه
و ان ظن انه اصابه شیء ولم یستیقن ولم یر مکانه فلینضحه بالماء و ان استیقن انه قد اصابه ولم یر مکانه فلیغسل ثوبه کله فانه احسن شرح
فرق میان غسل و نضح [illegible] که آب در غسل بجمیع اجزای مغسول میرسد و در نضح بجمیع اجزا نمیرسد لم یر بضم یا مضارع [illegible] و فتح را و
سقوط الف [illegible] مضارع مجهول [illegible] باب افعال [illegible]
بباب افعال [illegible] مفعول [illegible] راجع بالرجل است [illegible]
[illegible]
میان ظن ملاقات و استیقان ملاقات [illegible] متعلق اول [illegible] و متعلق دوم [illegible] و آن اینست که اگر ظن ملاقات کرده
باشد ملاقات [illegible] و لم یر مکانه [illegible] و لم یستیقن [illegible]
اینست که مراد [illegible] در اینجا مسئله مذکور است و فانه احسن متعلق بجمیع [illegible] مسئلها است باعتبار مسئله دوم یعنی روایت از امام جعفر

صادق علیه السلام که گفت مسئله را اول چون محتلم شود مرد پس در یابد جامه او را چیزی پس باید که بشوید آنچه را که منی در یافته از او و صورت دیگر
در یافتن مکان منی یقین باشد دوم و اگر ظن کرد و نیز اگر شک است که در یافته جامه را چیزی از منی و یقین نکرد و ظن نکرد مکان منی را پس باید که
نضح کند جمیع آن جامه را با آب بر سبیل استحباب چنانچه معلوم میشود از قول امام در آخر که فانه احسن سیوم و اگر یقین کند اینکه رسیده آن را بتحقیق
در یافته منی آن جامه را و یقین و ظن نکند مکان آن را پس باید که بشوید جمیع جامه خود را آنچه مذکور شد حکم است مسلم [illegible]
پس در بعض با تنها مخالفت جایز است پنجم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن المذی یصیب الثوب قال لیس به باس شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مذی که بر میخورد جامه را گفت نیست باکی بآن و غسل نه ششم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لا تری فی المذی وضوءا
و لا غسلا ما اصاب الثوب منه الا فی الماء الاکبر شرح غسلا بفتح غین است ما موصوله مفعول است محلا یا مفعول غسلا باشد و ضمیر مستتر در اصاب
راجع بما موصوله است الثوب مفعول اصاب است و ضمیر منه راجع بمذی است و برای استثنای متصل است و در این احتمال است اول آنکه متعلق است بهر دو جمله
و مستثنی منه المذی است و این بر تقدیر یست که وضو بمعنی لغوی و شستن بدن باشد دوم اینکه متعلق است بجمله دوم و مستثنی منه ما موصوله است و
این بر تقدیر یست که وضو بمعنی اصطلاحی باشد که مذکور است در آیت اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الی آخر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت نمی بینیم ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله در مذی وضوئی نه شستن آنچه بر میخورد جامه را از جمله مذی مگر مذی که [illegible] باشد یعنی که مخلوط
بمنی شده باشد و ملاقات بدن یا جامه کرده باشد باب بیست و ششم اصل باب البول یصیب الثوب او الجسد شرح
این باب بیان حکم بول است که بر میخورد جامه را یا بدن را و در این باب ده حدیث است اول اصل سالته ابا عبدالله علیه السلام عن البول
یصیب الجسد قال صب علیه الماء مرتین فانما هو ماء و سالته عن الثوب یصیبه البول قال اغسله مرتین و سالته عن الصبی یبول علی الثوب قال تصب علیه
الماء قلیلا ثم تعصره شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سه مسئله اول از بول آدمی بزرگ که بر میخورد بدن را گفت بریز بر آن آب را
دو بار [illegible] پس نیست آن بول الا [illegible] آب [illegible] باشد چنانچه گذشت در حدیث
[illegible] دوم پرسیدم او را از جامه که بر میخورد آن را بول آدمی بزرگ گفت بشو آن را دو بار [illegible]
[illegible] سیوم پرسیدم او را از طفل شیرخواره [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
کرده در طعام [illegible] و در حدیث ششم این باب [illegible] دوم اصل
قلت للرضا علیه السلام الطنفسة و الفراش یصیبهما البول کیف یصنع بهما و هو ثخین کثیر الحشو قال یغسل ما ظهر منه فی وجهه شرح الطنفسة بفتح و ضم [illegible]
[illegible] و سکون نون و موافقت [illegible] نوع بساط است [illegible]
[illegible] یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نجس است و در حالت [illegible] نکند والله اعلم سیوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن الثوب یصیبه البول فینفذ الی الجانب الآخر
و عن الفرو و ما فیه من الحشو قال اغسل ما اصاب منه و مس الجانب الآخر فان اصبت مس شیء منه فاغسله و الا فانضحه بالماء شرح ینفذ بیاء و فاء
و ذال بالنقطه [illegible] مضارع [illegible]
[illegible] ما اصاب عبارت از بول است و ضمیر مستتر در اصاب راجع بما است و مفعول اصاب محذوف است بتقدیر اصاب الثوب و من تبعیضیه است
و ضمیر منه راجع ببول است [illegible]
[illegible]
بفتح و ضم میم و تشدید سین [illegible]

ست وضمیر منه راجع بکتابست یا من تبعیضیه است وضمیر منه راجع ببولست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از جامه که بر میخورد او را
بول پس گذارده میشود تا جانبی دیگر و پرسیدم از لباده بر بینه و آنچه در آنست از وروان کنده و که بول بر میخورد آنرا گفت در همه اینها صورت بشو
آنچه را که بجامه رسیده از جمله بول و در صورت دوم دست بکشد بر جانب دیگر لباده پس اگر بر میخورد دست بآن چیزی از بول را از آن
جانب پس بشو آن جانب را نیز و اگر بر نخورد پس بپاش آن جانب را باب چهارم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم ابول فلا اصیب الماء
وقد اصاب یدی شیء من البول فامسحه بالحائط والتراب ثم تعرق یدی فامسح وجهی او بعض جسدی او یصیب ثوبی قال لا بأس به شرح
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بول میکنم پس نمی یابم آبرا که بآن استنجا کنم در حالتیکه بتحقیق بر خورده دست مرا چیزی از بول پس میمالم آن
بول دست را بدیوار و خاک زمین بعد از آن عرق میکند دست من پس دست میمالم بروی خود یا بعضی بدن خود یا آن دست عرق دار
بر میخورد جامه مرا امام گفت نیست دغدغه بآن یعنی گویا سرایت نمیکند نجاست از دست بواسطه ملاقات بمجرد عرق دست پنجم اصل
فی کتاب سماعة رفعه الی ابی عبدالله علیه السلم ان اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتی تغسله شرح در کتاب سماعه است
بالا برده سند آنرا تا امام جعفر صادق علیه السلم اینکه اگر بر خورد جامه را چیزی از بول گربه پس صحیح نیست نماز در آن جامه تا وقتی که بشوی آن
جامه را ششم اصل سألت اباعبدالله علیه السلم عن بول الصبی قال تصب علیه الماء فان کان قد اکل فاغسله غسلا والغلام والجاریة فی
ذلک شرع سواء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بول طفل شیرخوار که شروع در خوردن طعام نکرده گفت میریزی بر آن آب را
و حاجت بفشردن نیست پس اگر بتحقیق خورده باشد طعام را پس بشو آنرا شستنی با فشردن چنانچه گذشت در مسئله سوم حدیث
اول این باب پسر و دختر در آنچه مذکور شد برابرند تفاوت اصلا نیست چون ذلک برای اشاره الیه بعیدست ظاهر این حدیث اینست که دختر
و پسر و خنثی با پسر شریک باشند والله اعلم ظاهر این حدیث و حدیث اول این باب ظاهر میشود که بول بر سه قسم است اول بول آدمی که از شیر برداشته
شده و آن چون بجامه رسد دوبار شستن میباید با فشردن بعد از اول و پیش از دوم دوم بول شیرخواره شروع در طعام کرده و آن چون
بجامه رسد یکبار شستن میباید با فشردن سیوم بول شیرخواره شروع در خوردن طعام نکرده و آن چون بجامه رسد یک آب ریختن بی فشردن کافیست
هفتم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم انی اغدو الی السوق فاحتاج الی البول ولیس عندی ماء ثم اتمسح واتنشف بیدی ثم امسحها بالحائط
وبالارض ثم احک جسدی بعد ذلک قال لا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستیکه من اول روز میروم ببازار پس محتاج میشوم
بسوی بول کردن و نیست نزد من آبی بعد از آنکه بول میکنم چیزی بر خود میمالم و بر می چینم آبرا از خود بدست خود بعد از آن میمالم دست خود را
بر دیوار و بر زمین تا خشک شود بعد از آن میخارم بدن خود را بعد از آنچه گفتم امام گفت باکی نیست هشتم اصل قلت لابی عبدالله
علیه السلم ادخل الخلاء وفی یدی خاتم فیه اسم من اسماء الله تعالی قال لا ولا تجامع فیه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم آیا داخل شوم
بیت الخلا را در حالی که در دست من انگشتری باشد که در آن نامی از نامهای الله تعالی نقش شده باشد گفت نه و جماع مکن در آن انگشتر
نهم اصل وروی ایضا انه اذا اراد ان یستنجی من الخلاء فلیحوله من الید التی یستنجی بها شرح وروی ایضا اشعار باینست
که این منافی ما سابق مینماید اما منافی نیست بدو وجه اول اینکه نهی در اول تنزیهی و برای کراهت باشد دوم اینکه امر بتحویل در دوم
منافات با حرمت دخول با آن ندارد و خواه فراموش کرده باشد و خواه عمدا شروع کرده باشد من بفتح میم و سکون نون خلا بفتح بیت الخلا
ست یا من برای ابتدا و مجاورت است و خلا بمعنی نجاست آدمی است یعنی و روایت شده نیز از امام علیه السلم که آن مرد که آن انگشتر
را با خود به بیت الخلا برده چون اراده استنجا در بیت الخلا کند پس باید که گرداند از دستی که استنجا بآن میکند اگر در آن باشد
باب بیست و هفتم اصل باب ابوال الدواب وارواثها شرح الدواب جمع دابه آنچه حرکت کند بر روی زمین از حیوانات و غالب شده
بر آنچه بهره و فایده از آن رکوبست از جمله حیوانات و آن اسب و استر و دراز گوش است و مراد اینجا غیر اول است بقرینه آخر حدیث هشتم و نهم
و در این باب بیست ذکر ارواثها از قبیل مجازست زیرا که آن در فضله حیوان غیر صاحب سم مستعمل نمیشود و ذکر مجاز او در حدیث ششم در این
باب تقریب است باعتبار مشابهت آب بینی دابه ببول دابه والله اعلم یعنی این باب بیان بولهای انواع چارپا و سرگینهای آنهاست
و در این باب ده حدیث است اول اصل عن زرارة انهما قالا لا تغسل ثوبک من بول شیء یؤکل لحمه شرح روایت شده از زراره که امام

محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم گفتند که مشو جامه خود را از بول چیزی که در متعارف خورده میشود گوشت آن مثل گوسفند و گاو و شتر بخلاف اسب
و استر و دراز گوش زیرا که اگر چه جایز باشد خوردن گوشت آنها اما متعارف نیست مراد نفی از شستن یا نفی القصد از اله النجاست نیست بل القصد از اله
چرک بقرینه حدیث آینده دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن البان الابل والغنم والبقر وابوالها ولحومها فقال
لا توضأ منه ان اصابک منه شیء او ثوبا لک فلا تغسله الا ان تتنظف شرح ضمیر منه راجع بمذکورست از شیرها و بولها و گوشتها او ثوبا لک عطف بر ضمیر
در اصابک است فادر فلا تغسله برای بیان است یا برای تفریع است و ضمیر راجع بشیء است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از
شیرهای شتر و گوسفند و گاو و بولهای آنها و گوشتهای آنها که بجای آلوده باشد پس گفت وضو مساز از آنچه مذکور شد اگر بر خورد ترا
یا جامه ترا از آن چیزی بیان این آنکه مشو آن چیز را مگر آنکه قصد از اله چرک از خود کنی اصل قال وسألته عن ابوال الدواب والبغال
والحمیر فقال اغسله فان لم تعلم مکانه فاغسل الثوب کله وان شککت فانضحه شرح مراد بدواب اینجا اسبانست یعنی محمد بن مسلم گفت و پرسیدم امام
علیه السلم را از بولهای اسبان و استران و دراز گوشان پس گفت بشو آنچه را که مذکور شد پس اگر ندانی جای آن را پس بشو جامه را همگی آن و اگر
اگر شک داشته باشی که آیا بر خورده بجامه یا نه پس بپاش آب بر آنچه شک داری سیوم اصل قال ابوعبدالله علیه السلم اغسل ثوبک من
ابوال ما لا یؤکل لحمه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم بشو جامه خود را از بولهای آنچه در متعارف خورده نمیشود گوشت آن چهارم اصل
عن زرارة عن احدهما علیهما السلم فی ابوال الدواب تصیب الثوب فکرهه فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی ولکن لیس مما جعله الله للاکل شرح
دواب اینجا عبارت از اسبان و استران و دراز گوشانست یا عبارتست از اسبانست فادر فکرهه برای عطف بر مقدر است تقدیر اینه
سئل عنه فکرهه او بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است مثل کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان یعنی روایت از زراره از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در بولهای چارپا که بر میخورد جامه را از اینکه پرسیده شد از آنچه مذکور شد پس مکروه داشت آنچه
را که مذکور شد پس گفتم آیا نیست گوشتهای آنها حلال گفت بلی حلالست ولیکن نیست آنچه مذکور شد از جمله آنچه گردانیده است آنرا الله تعالی
برای خوردن اشارتست بآیت سوره نحل والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة پنجم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم ما تقول فی
ابوال الدواب وارواثها قال اما ابوالها فاغسل ان اصابک واما ارواثها فهی اکثر من ذلک شرح دواب اینجا چارپایانست که از آنها
در شرح حدیث سابق مذکور شد اکثر افعل التفضیل است و اشاره بسوی ذکر امر الفعل است که مفهوم میشود از فاغسل یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را چه میگویی در بولهای چارپایان و سرگینهای آنها گفت اما بولهای آنها پس بشو اگر بر خورد ترا و اما سرگینهای آنها پس آنها بیشتر از
از آنست که امر بغسل آن توان کرد یا اشارتست باینکه آنها سبب چرک شدن و زیادتی باد اند اخلی خانها و اوانی و مانند آنها میشود در اکثر
اوقات ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا بأس بروث الحمر واغسل ابوالها شرح الحمر بضم حا و ضم میم جمع حمار یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست باکی بسرگین دراز گوشان و بشو بولهای آنها را هفتم اصل سألت اباعبدالله علیه السلم
عن الماء یخرج من منخر الدابة تصیبنی قال لا بأس به شرح المنخر بفتح میم و خاء با نقطه و ضم هر دو و کسر هر دو و فتح اول و کسر ثالث و سکون نون در
چهار صورت بینی است یعنی پرسیدم امام جعفر علیه السلم را از آنچه بیرون می آید از بینی چارپا و در وقت نفس کشیدن بر میخورد مرا گفت نیست
دغدغه بآن هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتی تغسله شرح
این موافق حدیث پنجم باب سابق است نهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال کل شیء یطیر فلا بأس ببوله وخرئه شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر حیوانیکه پرواز میکند پس دغدغه نیست ببول آن و فضله آن بتحقیق که پاکست هر چند گران برنده ماکول
اللحم نباشند برای آنکه جمیع بتحریم حدیث سیوم این باب منافی ظاهر این داده اند و تأویل میکنند طایر را با آنچه بهم زدن بال در آن بیشتر از
صف زدن بال باشد پس ماکول اللحم خواهد بود و جمعی میگویند حمل امر بر استحباب ظاهرتر است از حمل طایر بر این معنی والله اعلم دهم اصل
قلت لابی عبدالله علیه السلم انی اعالج الدواب فربما خرجت باللیل وقد بالت وراثت فیضرب احدها برجله او بیده فینضح علی ثیابی فاصبح
فاری فیها اثره فقال لیس علیک شیء شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستیکه من پرستاری چارپایان میکنم پس بسا که بیرون آیم
از خانه بسوی ایشان در شب در حالی که بتحقیق بول کرده اند و سرگین کرده اند پس میزند یکی از آنها بپای خود و یا دست خود پس پاشیده میشود

ازراه ان جدا شده بر جامه من پس لیصیح بر سر بسائی می بینم در ان جا بها اثری از بول و سرگین چاره ایشان پس گفت نیست بر تو چیزی با نجه کردم یا بها
از بول آنجا چنانچه گذشت در احادیث این باب برای کسی است که کار او با آنجا بنا شده یا با نجی که نمازی که با آن کردی اعاده ندارد چون در وقت نماز
نمیدانسته و آنچه در النجه والله اعلم باب بیست و هشتم اصل باب الثوب یصیبه الدم والمدة شرح المده بکسر میم
و تشدید دال بی نقطه چرکی که در زخمها می باشد یعنی این باب بیان حکم جامه است که بر میخورد آنرا خون و چرک و در این باب ده حدیث است
اول اصل عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام وهو یصلی فقال لی قائدی ان فی ثوبه دما فلما انصرف قلت له ان قائدی اخبرنی
ان بثوبک دما فقال ان بی دمامیل ولست اغسل ثوبی حتی تبرأ شرح الانصراف اینجا بمعنی سلام است بقصد خروج است باعتبار اینکه در ان رو ...
را است میکرد و سند بیان اینحال ای آید در کتاب الصلوة در شرح حدیث هشتم باب بیست ام که باب التشهد فی الرکعتین الاولتین والرابعة والتسلیم
است بجایست غسل نکنمت که لا اغسل برای اشعار بقبح شستن و مراد اشعار بقبح شستن در هر ساعت است نه قبح شستن در یک شبانه روز نیز
بقرینه آنچه می آید در حدیث آینده یعنی روایت است از ابو بصیر که اعمی بوده گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او نماز میکرد
پس گفت مرا عصاکش من که بدرستیکه در جامه او خونی است پس چون از نماز فارغ شد گفتم او را که بدرستیکه عصاکش من خبر داد مرا که با
جامه تو خونی است پس امام گفت بدرستیکه با من دملهاست و نیستم اینکه بشویم جامه را تا وقتی که اینها خوب شود بر آنکه ظاهر این است که ...
دملها خوب نشود و لیکن باقیماند شستن خون خوب شده و شستن خون باقیمانده از یک قبلیست والله اعلم دوم اصل عن سماعة قال سألته
عن الرجل به القرح او الجرح ولا یستطیع ان یربطه ولا یغسل دمه قال یصلی ولا یغسل ثوبه کل یوم الا مرة فانه لا یستطیع ان یغسل ثوبه کل ساعة
شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون را بی نقطه و حای بی نقطه و مانند ان الجرح بضم جیم و سکون را بی نقطه و حای بی نقطه زخم یربطه
از باب نصر و ضرب است لا یغسل ... است ولا نافیه است یا مجزوم است ولا ناهیه است و حاصل هر دو یکی است و دلالت بر قبح شستن میکند پس استثنای
الا مرة دلالت بر محض عدم قبح میکند و دلالت بر وجوب یا استحباب شستن هر روز یکبار نمیکند ظاهر تعلیل در فانه ... است که از ...
بر او سخت در عورت بران ننهاد و قبیحست مکرر دچاری که در دلیل علیحده بر حسن آن باشد یعنی روایت از سماعه گفت پرسیدم امام موسی
کاظم علیه السلام را از مردی که با او دمل یا زخم است و در جایست که دست ندارد آنکه ... چیزی بر ان بندد تا خون آن بجامه نرسد ... اینکه
... خون اثر اما امام گفت نماز میکند و نمیشوید جامه خود را هر روز الا یکبار چه بدرستیکه دست ندارد این را که بشوید جامه خود را در هر
ساعت که خون الوده شود سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت له الدم یکون فی الثوب علیّ وانا فی الصلوة قال ان رأیت وعلیک
ثوب غیره فاطرحه وصل وان لم یکن علیک غیره فامض فی صلوتک ولا اعادة علیک ما لم یزد علی مقدار الدرهم وما کان اقل من ذلک
فلیس بشیء رأیته قبل او لم تره واذا کنت قد رأیته وهو اکثر من مقدار الدرهم فضیعت غسله وصلیت فیه صلوة کثیرة فاعد ما صلیت فیه
شرح روایت از محمد بن مسلم گفت گفتم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را خون گاهی می باشد در جامه که بر من است بر حالی که من
در نماز باشم یعنی که در اثنای نماز معلوم من میشود که خون در ان بوده امام گفت این چهار صورت دارد اول که دیدی خون را اکثر از درهم
و ... بر تو جامه غیر آن است که ساتر عورت باشد پس بینداز ان جامه نجس را از خود خواه آن خون مساوی درهم باشد و خواه
... مراد بدرهم اینجا مسکوکی است مدور ... که بوزن چهل و هشت دانه جو متوسط است و آنرا درهم شاید و درهم ...
... و بیان انواع درهم می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است
دوم ... دیدی خون را اکثر از درهم نیست بر تو جامه غیر آن پس اتمام کن نماز خود را و اعاده نیست بر تو مادام که زیاد نشده
بر مقدار درهم یعنی که مادام که مساوی درهم باشد سیوم آنکه مفهوم دوم است و ان اینست که اگر دیدی خون را اکثر از درهم
و نیست بر تو جامه غیر آن و خون زیاد است بر مقدار درهم اعاده بر تو هست بر آنکه ... خلاف لا اعاده است پس این صورت
اعاده نماز بعد از اتمام آن لازم است خواه لا اعاده مخصوص بصورت دوم باشد چنانچه ظاهر است و خواه متعلق بصورت
... باشد و ... از ... و لا اعادة ... پس در اینصورت مخیرست میان بر هم زدن نماز و اعاده و ...
و میان اتمام نماز و اعاده بعد از اتمام چهارم آن خون که باشد کمتر از مقدار درهم پس نیست ... خواه

دیده باشی آنرا پیش از نماز و خواه ندیده باشی مکرر در اثنای نماز تفصیل برای اینجا می آید در حدیث هفتم این باب چون امام علیه السلام خارج شده
از چهار شق و شق سیوم را بعنوان مفهوم شق دوم بیان کرده بود برای توضیح سیوم گفت و اگر تحقیق دیده باشی خون را در اثنای نماز و آن اکثر
از مقدار درهم باشد و جامه غیر آن بر تو نباشد در اتمام نماز ... باشی پس ضایع کرده باشی شستن آنرا بعد از نماز برای اعاده نماز و گزارده
باشی در ان جامه نماز بسیار پس اعاده کن آنچه را که گزارده در ان جامه چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا صلوات
الله علیه کان لا یری بأسا بدم ما لم یذک یکون فی الثوب فیصلی فیه الرجل یعنی دم السمک شرح سکونی بفتح سین بی نقطه منسوبست بسکون که
پدر قبیله ایست از کنده و اسم سکونی اسمعیل است ما لم یذک ما موصوله و لم یذک بذال با نقطه و تشدید کاف بصیغه مضارع مجهول ...
باب تفعیل است التذکیة حلال کردن آدمی گوشت حیوان را بالتی که استعمال آن ... اسم آلت است مثل کارد در ذبح گوسفند و مثل حربه در نحر شتر و مثل
ارسال الکلب بر صید یعنی السمک کلام سکونی است برای تفسیر ما لم یذک ... که ما موصوله برای جنس خارجی باشد یعنی حیوان ماکول اللحم یعنی
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه علی صلوات الله علیه نمی دید باکی بخون حیوان ماکول اللحم که تذکیه نمیشود باستعمال التی در آن
شده بر حالی که آن خون بوده باشد در جامه پس نماز کند در ان جامه مرد و مراد امام جعفر صادق علیه السلام خون ماهی است که ... خود
بیرون اندازد و از دریا و بها نجامیرد حلال است پنجم اصل عن عمار الساباطی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل یسیل من انفه
الدم هل علیه ان یغسل باطنه یعنی جوف الانف فقال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه شرح یعنی جوف الانف عبارت عمار است و ضمیر مستتر راجع
با سائل است که مدلول سئل است یعنی روایت از عمار ساباطی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که روان میشود از بینی
او خون آیا واجب است بر او اینکه بشوید درون آنرا مراد درون بینی است پس امام گفت جز این نیست که بر اوست اینکه بشوید آنچه را ظاهر است
از بینی یعنی که اگر خون در میان بینی باشد نماز درست است و اگر چیزی ملاقی آن شود نجس میشود تا همراه آن بظاهر بیاید ششم اصل
عن العبد الصالح علیه السلام قال سألته ام ولد لابیه فقالت جعلت فداک انی ارید ان اسالک عن شیء وانا استحیی منه قال سلی ولا تستحیی قالت اصاب
ثوبی دم الحیض فغسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط ویذهب شرح روایت از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که پرسید او را
کنیزی از خاصان پدر او پس گفت قربانت شوم بدرستیکه من میخواهم که سوال کنم ترا از چیزی و من شرم میکنم از آن سوال گفت سوال کن
و شرم مکن کنیز گفت بر خورد در جامه مرا خون حیض پس شستم آنرا پس نرفت رنگ آن پس امام گفت رنگ کن آن جامه را بگل سرخ تا مخلوط با
یکدیگر شود و رنگ خون از نظر غایب شود و امر اینجا محمول بر استحباب است و اشارت است باینکه زوال عین بی زوال رنگ در طهارت کافی است
و نظیر اینست زوال عین بی زوال بو که گذشت در حدیث دهم باب دوازدهم هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال دمک
انظف من دم غیرک اذا کان فی ثوبک شبه النضح من دمک فلا بأس وان کان دم غیرک قلیلا او کثیرا فاغسله شرح در این حدیث تقسیم خون
کم از درهم است مذکور شده در صورت چهارم از چهار صورت که مذکور شد در حدیث سیوم این باب قلیلا او کثیرا اشارت باینکه در شق اول
... مفهوم است و مراد تعلیل است که مجموع آنها کمتر از مقدار درهم باشد نضح بفتح مصدر بمعنی اسم مفعول است بمعنی آنکه پاشیده شده باشد یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت خون تو برای تو پاکیزه ترست از خون غیر تو بیان اینکه اگر باشد در جامه
تو مانند آب پاشیده شده از خون تو که مجموع کمتر از درهم باشد پس باکی نیست و اگر باشد آن خون متفرق خون غیر تو خواه مجموع آن کمتر
از مقدار درهم باشد و خواه نه پس بشو آنرا هشتم اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن دم البراغیث یکون فی الثوب
هل یمنعه ذلک من الصلوة فیه قال لا وان کثر شرح روایت از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خون کیک که ... در
جامه آیا مانع میشود صاحب جامه را آن خون از نماز در ان جامه گفت نه هر چند که بسیار شده باشد اصل فلا بأس ایضا بشبهه من
الرعاف ینضحه فلا یغسله شرح ظاهر حدیث مقطوع است کلام حلبی باشد و فا در فلا بأس برای تفریع باشد از روی قیاس و میان این قیاس
و قیاسی که می آید در حدیث دهم این باب تفاوت باشد باعتبار اینکه این قیاس برای الحاق غیر مستقل فیه باشد بخلاف قیاس ...
می آید الرعاف بضم راء خونی که از بینی بیرون آید و بیرون آمدن خون از بینی و مراد اینجا بمعنی اول است ینضحه بیاء المنقوط و فتح و ضم
نون و سکون ضاد با نقطه و حاء بی نقطه و ضمیر راجع به رعاف است فلا یغسله مرفوع است و خبر برای بیان لا بأس است یعنی پس ...

نیز مانند خون کیکها از خون بینی که پاشیده شده آن باشد بر جامه بیان این آنکه فرمود به صاحب جامه آن خون کیک را بایستی که واجب
شستن آن نهم اصل وروی ایضا انه قیل بالرقیق شی الا الدم شرح وروی ایضا اشارت بآنست که منافات نیست
میان این و سابق اگرچه توهم منافات میشود بنابراینکه قلما باشی در سابق کلام امام باشد و غابرای تعقیب وراوی باشد و یغیح
بصیغه مضارع غایب باب ضرب باشد یا یغیض که آب می باشد بران خون و این خلاف است که در شرح آن گفتیم الرقیق بکسر راء و سقط
وسکون یاء دو نقطه در پایین فوت یعنی و روایت کرده شده نیز که شسته نمیشود بتقوت چیزی از نجاسات مگر خون یا یغیح
کالنضح و مانند آن و مراد از خون کافی نمی باشد و شستن قوی دران می باید دهم اصل عن محمد بن الریان قال کتبت الی الرجل
علیه السلام هل یجری دم البق مجری دم البراغیث فیصلی فیه وان یقیس علی نحوهما فیعمل به فوقع علیه السلام تجوز الصلوة فیه والطهر
منه افضل شرح محمد بن الریان بفتح راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و الف از اصحاب ابو الحسن ثالث علیه السلام است سایل
در اینجا سه سوال کرده که راجع به دو سوال میشود اول نقص مسئله از مسایل فروع فقه است و دوم عمل مسئله از مسایل اصول فقه است
یعنی مثالی از مثالهای مسئله جواز قیاس در استنباط هر لفظ قرآن یا حدیث برای عمل خود و سوم نقص مسئله از مسایل اصول فقه
است در باب عمل خود بلفظ هر آیتی یا حدیثی نه در باب فتوی یا قضا زیرا که معلوم است که این قیاس نیز در آنجا منع عنه است تجوز الصلوة
فیه جواب سوال اول است والطهر منه افضل جواب مسئله دوم و سوم است زیرا که هر دو فی الحقیقه یک سوال است و دوم تمهید سوم است
و لهذا انکار در عمل بجوز در سوم نشده الطهر بضم طاء بی نقطه و سکون هاء مصدر نجاست و تفصیل این جواب آنست که مستعمل فیه الفاظ قرآن
و حدیث یعنی آنچه متکلم اراده نمایاندن آن بمخاطب میکند در وقت خطاب بر دو قسم است اول منطوق و دوم مفهوم و قیاس جایز است
در استنباط قسم دوم برای عمل خود و جایز نیست برای فتوی یا قضا چنانچه جایز نیست در الحاق غیر مستعمل فیه بمستعمل فیه یعنی
روایت است از محمد بن الریان گفت نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام سه مسئله اول اینکه شنیده شده از شما که نماز در خون کیک
جایز است آیا جاری میشود خون پشه در مجرای خون کیکها در اینکه نماز در آن جایز باشد دوم اینکه آیا جایز است برای کسی که حکم خون
کیکها را شنیده باشد از شما و حکم خون پشه را علیحده نشنیده باشد اینکه قیاس کند خون پشه را بر خون کیکها پس نماز کند در خون
پشه بنا بر آنکه فتوی دهد به یکسان بجواز نماز در آن سیوم اینکه آیا جایز است برای کسی اینکه قیاس کند بر روی این قیاس خون
پشه بر خون کیکها پس عمل کند بآن قیاس نه فتوی مثل اینکه کسی در آیت سوره نساء و مائده و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد
منکم من الغائط او لامستم النساء فتیمموا هر یک از چهار شق را حمل بر مثال کند چنانچه می آید در شرح حدیث دوم باب جهل و دوم و مثل
اینکه چون در حدیث ششم این باب گذشت که اصبعه مشق کسی بتیمم ذلک کند و نماز کند در آن بنا بر اینکه ظاهر این الفاظ آنست که خصوص
مشق از قبیل مثال است نه از قبیل مناط حکم پس امام علیه السلام نوشت در جواب سوال اول که جایز است نماز در خون پشه و در جواب
سوال دوم و سیوم اینکه آلوده نشدن بآن افضل است برای اینکه این احوط است چون این قیاس برای تجویز است پس اگر برای
محض تحریم چیزی باشد نه یعنی که عمل بآن قیاس افضل باشد والله اعلم بحقیقة الحال که کراهت قیاس برای عمل خود در موضعی است که معلوم
نباشد که ذکر خصوصیت از قبیل مثال است و آیتی یا حدیثی که عمل بآن باید کرد نیز نباشد بلکه محض ظن از ظاهر لفظ باشد باب سی و نهم
اصل باب الکلب یصیب الثوب او الجسد و غیره مما یکره ان یمس شیء منه شرح این باب بیان حکم سگی که بر
میخورد جامه را یا بدن او و حکم غیر سگ که بر خورده باشد از آنچه ناخوش شمرده میشود در شریعت اینکه ملاقات کرده شود چیزی از جمله
آن در اینجا یا بار شستن حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مس ثوبک الکلب فان کان یابسا فانضحه وان کان رطبا فاغسله
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ملاقات کرد جامه ترا سگ پس اگر باشد آن سگ خشک پس بپاش آب بر آن جامه
و اگر باشد آن سگ تر پس بشوی آن جامه را دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الکلب یصیب شیئا من جسد الرجل قال
یغسل المکان الذی اصابه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگ که بر میخورد به چیزی از بدن مرد امام گفت میشوید جایی
که بر خورده سگ آنرا از ملاحظه ظاهر این حدیث با حدیث سابق ظاهر میشود فرق میان ملاقات با جامه و ملاقات با بدن مگر اینکه مراد

بحالیکه

اینجا سگ تر باشد والله اعلم سیوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال سألته عن الفارة الرطبة قد وقعت فی الماء تمشی علی الثیاب
ایصلی فیها قال اغسل ما رأیت من اثرها و ما لم تره فانضحه بالماء شرح موش خانگی که حلال است چنانچه می آید در کتاب حج در حدیث سیوم باب ما یجوز
للمحرم قتله یا [illegible] باب نود و پنجم است یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از موشی تر
بجای [illegible] افتاده باشد در آب میرفته باشد بر روی جامها آیا نماز کرده میشود در آن جامها امام گفت بشو آنچه را که دیدی از اثر آن موش در آن
جامها و آنچه نمیدیدی و شک داری پس بپاش آنرا با آب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل یحل ان یمس الثعلب او
الارنب او شیئا من السباع حیا او میتا قال لا یضره ولکن یغسل یده شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
که آیا [illegible] است اینکه دست کرده شود روباه یا خرگوش یا چیزی دیگر از درندگان زنده یا مرده گفت ضرر نمیرساند او را ولیکن میشوید
دست خود را پنجم اصل عن ابراهیم بن میمون قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یقع ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل فلا تغسل
ما اصاب ثوبک منه وان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه یعنی اذا برد المیت شرح این مضمون می آید در کتاب الجنایز در حدیث
باب غسل من غسل المیت غسل بضم غین ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است و در باب ما اصاب ضمیر مستتر راجع بجسد المیت است ما موصوله و ضمیر منصوب
محلا ما معلوم نباشد و عبارتست از طرفی که سرایت کرده باشد از جسد میت بجامه و جمع میگویند که سرایت بر دو قسم است یکی حقیقی و آن در صورت
تر بودن جسد میت است و دیگر حکمی و آن در صورت خشکی جسد و تری جامه است مثلا عاید ما موصوله ضمیر مستتر در اصاب است ثوبک منصوب و مفعول
اصاب است من در منه برای ابتدا و مجاورت است و ضمیر راجع بجسد المیت است یعنی اذا برد المیت کلام ابراهیم است یعنی روایت است از ابراهیم
بن میمون گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می افتد جامه او بر بدن آدمی مرده امام گفت اگر غسل داده شده باشد پس مشوی آنچه
را سرایت کرده بجامه تو از جسد میت و الا بشوی آن را طوبت راوی [illegible] وقتی است که سرد شده باشد میت اشارت است باینکه وقوع جامه پیش از سرد
شدن اعتبار ندارد ششم اصل عن موسی بن جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یصیب ثوبه خنزیر فلم یغسله فذکر و هو فی صلوته کیف یصنع قال ان
کان دخل فی صلوته فلیمض وان لم یکن دخل فی صلوته فلینضح ما اصاب من ثوبه الا ان یکون فیه اثر فیغسله شرح الا ان یکون استثنا از هر دو شق است
فیغسله مرفوع است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بر میخورد جامه او را خوک پس نشست آنرا تا وقتی دیگر نشوید
بیوفرا موش کرده و بیاد آورد در حالی که او در نماز خود است چه میکند امام گفت اگر داخل شده در نماز خود [illegible] پس باید
کرده شود در نماز و بر هم نزند آنرا و اگر داخل نشده باشد در نماز خود پس باید که آب بپاشد آنچه که خنزیر بر یافته آنرا از جمله جامه او مگر آنکه بوده
باشد در جامه او اثر ملاقات خنزیر یعنی که خنزیر تر بوده باشد و آب جسم او بجا مانده باشد پس میشوید آنرا خواه داخل نماز شده باشد و خواه نه
باب چهلم اصل باب صفة التیمم شرح این باب بیان کیفیت تیمم است و در این باب شش حدیث است اول اصل سألت ابا جعفر علیه السلام
عن التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعها فنفضها ثم مسح بها جبینه وکفیه مرة واحدة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کیفیت تیمم پس زد دو دست
خود زمین را پس برداشت دست خود را پس فشاند دست خود را پس مسح کرد بآنها پیشانی خود را و پشت دستهای خود را یکبار
میگویند این حدیث دلالت بر استحباب نفض دارد و استحباب نفض [illegible] این مشکل است زیرا که امام علیه السلام قصد تعلیم
راوی خود در افعال [illegible] کند بلکه قصد صورت تیمم داشته تا افعال تیمم معلوم شود باینکه ما بین جبین و ذراع داخل نیست و اینکه آنچه می آید در حدیث
چهارم این باب که [illegible] لازم نیست و خوب نیست زدن دو دست بر خاک و بر پلاسی که می آید در حدیث سیوم و چهارم [illegible]
دلیل استحباب نفض [illegible] میشود که آنچه را که گذشت در حدیث سیوم باب [illegible] غسل یده و دلیل استحباب عدم غسل ید پیش از وضو کند
این [illegible] باستحباب نفض و قطع نظر از آنچه مذکور شد در حدیث چهارم باب نوزدهم که لانه علم ان ذلک لم یجز الا الوجه
[illegible] بغایت عجیب است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن التیمم فتلا هذه الآیة والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما وقال
فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم الی المرافق قال فامسح علی کفیک من حیث موضع القطع وقال وما کان ربک نسیا شرح ضمیر قال در سه جا راجع با امام است
و کلام راوی است یا در اول و سیوم راجع بالله تعالی است و کلام امام است و در دوم راجع با امام علیه السلام است و کلام راوی است من در من حیث
برای تبیین است و حیث برای تعلیل است مراد بموضع القطع اینجا قطع [illegible] است و این اشارت است بتحقیق حق در آیت سرقه که اهل اشتباه مخالف و موافق

شده بیان این آنکه قطع در لغت عرب و بریدن در لغت عجم و امثال اینها و نیات و دیگر تعلق بچیزی میگیرد که بعضی از اجزای آن از بعض دیگر جدا کرده شده
باشد بالکلیه مثل کارد پس مقطوع در آیت سرقه مجموع من حیث المجموع است و اطلاق قطع بر اسقاط و اطلاق مقطوع بر سر قطع و جدا کرده
شده بر سبیل مجاز است و این ظاهر است در استعمالات عرب و عجم مثلا بنکه عرب میگوید قطعت ثوبا و عجم میگوید بریدم خربزه را و موضع قطع
و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر الکف موضع القطع زیرا که حیث مضاف بغیر جمله نمیباشد مگر نادرا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که
او پرسیده باشند از کیفیت تیمم پس خواند از سوره مائده جای آیت را که و ... کند و بعد از آن که ... کند پس ببرید دستهای ایشان را
و امام گفت بعنوان نقل از سوره مائده که بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را بر جائی که آن دست تا آرنجها باشد امام گفت پس بنا بر این
دو آیت مقتضای دو آیت تیمم یکی در سوره نسا و دیگری در سوره مائده که فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم باشد آیت از مسح کن بر پشت و کف خود از
این حیثیت که کف موضع قطع است در سرقه و امام گفت از سوره مریم که و ... صاحب کل اختیار تو فراموش کار ... آیت که در هر آیتی میداند که در
آیت سابق بر آن چه گفته و در لاحق چه خواهد گفت و چیزی که موافق سابق و لاحق نباشد نیکو نمیگوید مگر با قرینه **فصل** سید مرتضی رحمه الله تعالی
در کتاب انتصار و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان نقل اجماع شیعه امامیه کرده اند بر اینکه دست دزد از بیخ چهار انگشت بریده میشود
و موافق آیت الحجی آید و در کتاب التهذیب در احادیث باب حد القطع و کیف هو و مذهب علماء مخالفان اینست که محل کارد در سرقه بند میان ساعد
و پهنی دست است و مذهب خوارج اینست که محل کارد در منکب است و بعض ایشان موافق عامه اند و ظاهر این حدیث اینست که اگر کارد بر بند میان
ساعد و پهنی دست گذاشته شود چنانچه مذهب عامه مخالف است ذراع بریده شده نمیبود اگر بر مرفق گذاشته شود مرکب از ذراع و عضد بریده
شده نه ذراع و نه ید و ملاحظه این آیات باهم دلالت میکند بر اینکه حقیقت ید کف است و ساعد و مرفق و عضد خارج است از حقیقت ید و وجوب
شستن مرفق و ساعد در آیت وضو از الی المرافق فهمیده میشود نه آنکه آنها در حقیقت ایدی داخل باشند و توضیح الی المرافق شده در شرح
حدیث پنجم باب ... پس بنا بر مخالفان ... غلط و در ... قطع با غلط و ... اول کسی که این غلط کرد معاویه بود و چون عثمان بن
عفان نقل کرد عثمان تحسین آن برای او کرد و آن را مستمر و معمول کرد چنانچه می آید در باب حد القطع و کیف هو از کتاب التهذیب بدانکه سید مرتضی
و تابعان او رحمهم الله استدلال کرده اند بر مجمع علیه شیعه امامیه با اینکه ید گاهی مستعمل میشود در اصابع بدلیل آیت سوره بقره فویل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله و اقتصار بر اقل متفاوت در امثال انتقام اظهر است مخفی نماند که این استدلال محل بحث است
وجه از انجمله اینکه بنا بر آنچه گفتیم در تقریر این حدیث این دلیل اگر تمام میبود منافی مدعا می بود زیرا که قطع اصابع بالفعل ... بگذاشتن
کارد بر بیخ چهار انگشت بلکه بگذاشتن کارد بر بعض بندهای میان انگشتان بالفعل می آید **سیوم اصل** عن الحلبی قال سالته عن التیمم قال ضرب
بیدیه علی البساط فمسح بهما وجهه ثم مسح کفیه احدیهما علی ظهر الاخری **شرح** البساط بکسر با کلیم ... فرش کرده در خانه و مانند آن انداخته میشود ...
شود و میان خاک زمین و آدمی ... بساط ... کیفیت افعال تیمم است نه بیان آنچه تیمم بآن میشود در ... ضرورت
زیرا که بساط داخل صعید طیب نیست حقیقة **یعنی** روایت است از حلبی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم
امام علیه السلام را از کیفیت تیمم کامل گفت پس زد دو دست خود را بر فرش خانه پس مسح کرد بدو دست خود روی خود را بعد از آن مسح
کرد دو دست خود را بر جائی که یکی بر پشت دیگری باشد **چهارم اصل** عن ابی ایوب الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن التیمم فقال
ان عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة **شرح**
روایت است از ابو ایوب خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه و الف و زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام او گفت پرسیدم او را
از کیفیت تیمم پس گفت بدرستی که عمار بن یاسر دریافت او را جنابتی پس غلطید در خاک چنانچه میغلطد چارپا پس گفت او را رسول الله صلی
الله علیه و آله ای عمار غلطیدی در خاک چنانچه میغلطد چارپا و ... آنکه این نقل در اینجا برای انکار و اشارت است بر عمر بن الخطاب است چنانچه در
کتب مخالفان مثل ... اول صحیح مسلم نقل شده که این در سفری بوده و عمر نیز در آن سفر جنب شده بوده و نماز نکرده بود و رسول علیه السلام تعلیم
کرده کیفیت تمام را و بعد از وفات رسول عمر مصر بر ترک نماز با تیمم ماند و عبد الله بن عمر رواج آن داده و عمار چون این حکایت را بیاد عمر آورد
تهدید او کرد و ابو موسی چون آیت سوره مائده را که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بیاد عبد الله بن عمر آورد عبد الله بن عمر گفت اگر رخصت داده

شود

شود برای مردم که هرگاه ... آب کنند پس اگر آب سرد شود تیمم خواهند کرد و چون حکایت عمار را بیاد او آورد گفتند ... قبول نکرده ...
اهل سنتیم ما علی الذین یحرفون الکلم عن مواضعه **اصل** فقلت له کیف التیمم فوضع یده علی المسح ثم رفعهما فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف
قلیلا **شرح** المسح بکسر میم پلاس و وضع بر مسح برای آنست که صورت تیمم را بیان میکرده پس دلالت بر جواز وضع بر مسح در تیمم بی
ضرورت ندارد **یعنی** پس گفتم او را که چگونست تیمم پس گذاشت دست خود را بر پلاس بعد از آن برداشت از او پس مسح کرد روی خود را
بعد از آن مسح کرد بالای کف را اندکی ... مراد اینست که پشت دست را از آنجا که انگشتان است مسح کرد **پنجم اصل** عن النوفلی عن غیاث
بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله لا وضوء من موطأ قال النوفلی یعنی ما تطأ علیه برجلک **شرح**
مراد بوضوء اینجا طهارتست و شامل تیمم است موطأ بفتح میم و سکون واو و فتح طاء بی نقطه و همزه اسم مکان باب علم و ... میم و فتح واو و تشدید طاء
مفتوحه و همزه اسم مکان باب تفعیل جای پا گذاشتن **یعنی** روایت است از نوفلی از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین صلی الله علیه که پاکیزگی حاصل نمیشود از روی زمین که جای پا گذاشتن باشد گفت نوفلی که میخواهد بموطأ جائی را که میگذاری بر آن
پای خود مراد اینست که هیچ جا از روی زمین نیست که پای کسی بآن نرسیده باشد پس مراد اینست که در جائی وقت پا بر آن گذاشته باشند
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی امیر المؤمنین صلی الله علیه ان یتیمم الرجل بتراب من اثر الطریق **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه از اینکه تیمم کند مرد بجائی که جاده راه باشد مخفی نماند که خاک راه مخلوط می
باشد بسرگین چارپا و امثال آن ... صعید طیب بر آن نمیباشد **باب چهل و یکم اصل باب الوقت الذی یوجب**
التیمم و من تیمم ثم وجد الماء شرح این باب بیان وقتی است که باعث وجوب تیمم میشود و بیان کسی که تیمم کرد بعد از آن یافت
آب را و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سمعته یقول اذا لم تجد ماء و اردت التیمم فاخر التیمم الی آخر الوقت
فان فاتک الماء لم تفتک الارض **شرح** روایت است از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام میگفت چون نیابی
آب را برای وضو یا غسل و خواستی که تیمم کنی پس تاخیر کن تیمم را تا آخر وقت نماز بیان این آنکه اگر فوت شود از تو آب فوت نمیشود از تو
زمین میتواند بود که مراد آخر وقت فضیلت باشد و میتواند بود که آخر وقت اجزا باشد و بیان هر دو می آید در کتاب الصلوة در باب المواقیت
اولها و آخرها و افضلها که باب چهارم است **دوم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال اذا لم یجد المسافر الماء فلیطلب ما دام فی الوقت
فاذا خاف ان یفوته الوقت فلیتیمم و لیصل فی آخر الوقت فاذا وجد الماء فلا قضاء علیه و لیتوضأ لما یستقبل **شرح** روایت است از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون نیابد مسافر آب را پس باید که طلب کند آب را چندانکه در وسعت وقت است پس چون ترسد که
فوت شود از او وقت پس باید که تیمم کند و باید که نماز کند در آخر وقت پس چون یافت آب را پس قضای آن نماز بر او نیست و باید که وضو
سازد برای آنچه رو بآن دارد از نماز **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا لم یجد الرجل طهورا و کان جنبا فلیمسح من
الارض و لیصل فاذا وجد ماء فلیغتسل و قد اجزأته صلوته التی صلی **شرح** طهور بفتح طا ... اسم فاعل باب تفعیل مستعمل شده
در آنچه پاک کننده است چنانچه گفته در سوره فرقان و انزلنا من السماء ماء طهورا **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت چون نیابد مرد آبی را که بآن غسل کند و باشد جنب پس باید که مسح کند محل تیمم را از روی زمین و باید که نماز کند پس چون بیابد آب را
پس باید که غسل کند و بتحقیق کافی شده برای او آن نمازی که کرده **چهارم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام یصلی الرجل بوضوء واحد صلوة
اللیل و النهار کلها فقال نعم ما لم یحدث قلت فیصلی بتیمم واحد صلوة اللیل و النهار کلها قال نعم ما لم یحدث او یصب ماء **شرح** یصیب منصوب
است بتقدیر ان ناصبه برای اینکه او بمعنی الا ان است و در بعض نسخ مجزوم است معطوف بر مدخول لم **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را
آیا میکند مرد بیک وضو نماز شب و روز را همه آنها گفت آری مادام که حدثی نکرده باشد گفتم پس آیا میکند بیک تیمم نماز شب و روز را
همه آنها گفت آری مادام که حدثی نکرده باشد مگر آنکه برخورد بآبی **اصل** قلت فان اصاب الماء و رجا ان یقدر علی ماء آخر و ظن انه یقدر
علیه کلما اراد فعسر ذلک علیه قال ینقض ذلک تیممه و علیه ان یعید التیمم **شرح** گفتم پس اگر برخورد بآبی و امیدوار شود که قدرت بهم رساند بر آبی دیگر
در اثنای راه ... و گمان کرد که او قادر میشود بر آب هر وقت که اراده کند ... پس تنگ شد آب بر او امام گفت میشکند آن برخورد

آب تیمم او درا او واجب است براو بعد از یافتن آب اینکه اعاده کند تیممی را برای نمازی که میکند **اصل** قلت فان اصاب الماء وقد دخل فی الصلوة
قال فلینصرف ولیتوضأ ما لم یرکع فان کان قد رکع فلیمض فی صلوته فان التیمم احد الطهورین **شرح** طهور بفتح طاء مصدر است چنانچه گذشت در شرح عنوان
باب اول **یعنی** گفتم پس اگر برخورد آب در حالی که داخل شده در نماز امام گفت پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد چندانکه رکوع نکرده
باشد پس اگر رکوع کرده باشد پس باید که روانه شود در نماز خود چه بدرستی که تیمم یکی از دو طهارت است اول باب تمام شد **پنجم اصل** سالت
ابا عبدالله علیه السلم عن الرجل لا یجد الماء فیتیمم و یقیم فی الصلوة فجاء الغلام فقال هو ذا الماء فقال ان کان لم یکن رکع فلینصرف ولیتوضأ وان کان
قد رکع فلیمض فی صلوته **شرح** یقیم بضم یاء مضارع باب افعالست و معمول آن محذوف است بتقدیر یقیم عشیره فی الصلوة و مراد گفتن قد قامت
الصلوة است چه آن برای ترغیب مردم در شروع در نماز است هو مبتداست و راجع است بآنچه مطلوب مرد بوده و نیافته و ذا خبر مبتداست و
مشارالیه آن چیزیست که آورده و آن آب است الماء منصوب است باغراء بتقدیر خذ الماء یا ادرک الماء و میتواند بود که مرفوع و مبتدا باشد
و خبرش محذوف باشد بتقدیر الماء حاضر و جمله استیناف بیانی هو ذا باشد و میتواند بود که مرفوع و صفت ذا باشد و میتواند بود که هو ضمیر شان
باشد و ذا مبتدا باشد و الماء خبر مبتدا باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نمی یابد آب را پس تیمم میکند و قد قامت الصلوة
میگوید پس آمد غلام پس گفت اینچه میخواستی است در باب آب را پس امام گفت اگر رکوع نکرده پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد و اگر رکوع
کرده پس باید که روانه شود در نماز خود **ششم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلم اکون فی السفر و تحضر الصلوة ولیس معی ماء و یقال ان الماء
قریب منا افاطلب الماء و انا فی وقت یمینا و شمالا قال لا تطلب الماء ولکن تیمم فانی اخاف علیک التخلف عن اصحابک فتضل فیأکلک السبع **شرح**
هر یک از فتضل و فیأکلک منصوب است بتقدیر ان بعد فاء و عطف بر التخلف **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که هر گاه باشم در سفر و حاضر میشود نماز
با جمعی که رفقا در اثنای راه فرود می آیند و شروع در وضو و نماز میکنند و نیست با من آبی و گفته میشود که بدرستی که آب نزدیک است بما آیا بطلب
کنم آب را در حالی که من در وسعت وقت باشم در دست راست راه و چپ راه یعنی هر جا که آب را امام گفت نه طلب مکن آب را و لیکن تیمم کن و در وسعت
وقت با رفقا و نماز کن چه بدرستی که من میترسم بر تو اینکه پس مانی از رفقای خود پس گم شوی پس بخورد ترا درنده خواه آن وقت مطلب آن مشغول شوی یا
وحوده تا میسر تیمم کنی تا آن وقت و بعد از آن تیمم کنی و نماز کنی و رفقا هم بکنند برای تو **هفتم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الرجل
یمر بالرکیة ولیس معه دلو قال لیس علیه ان ینزل الرکیة ان رب الماء هو رب الارض فلیتیمم **شرح** الرکیة بفتح راء و کسر کاف و تشدید یاء چاه
در بیابان **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که گذر میکند بچاه آب و نیست با آن مرد دلوی برای آب و وجود دلو در سنت است
و مراد بعدم دلو عدم دلو و جاری مجرای دلو است چنانچه می آید در حدیث نهم امام گفت واجب نیست براو که فرود آید در چاه آب چه بدرستی که رب آب
همانست رب زمین پس باید که تیمم کند و نمازی که در وقتی همانست که تیمم کرده در وقتی دیگر پس باید که تیمم کند **هشتم اصل** سالت ابا عبدالله
علیه السلم عن رجل لا یکون معه ماء و الماء عن یمین الطریق و یساره غلوتین او نحو ذلک قال لا آمره ان یغرر بنفسه فیعرض له لص او سبع **شرح**
واو در و یساره بمعنی او است الغلوة بفتح غین بانقطه و سکون لام و فتح واو مقدار یک تیر پرتاب باشد و غلوتین منصوبست بنیابت مفعول مطلق
بتقدیر بعد غلوتین و عامل آن فعل مفهوم از عن است که برای بعد و مجاوزت است پس که منصوبست یغرر بضم یاء بانقطه و فتح غین بانقطه و راء مشدد
مفتوح باب تفعیل است برای مبالغه زیرا که بازی دادن خود کار بازی داد است باد ر نفسه زایده است بنوعی العبو معلوم باب
تعرض عطف بر یغرر است اللص بفتح و کسر و ضم لام دزد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نمی باشد با او آبی و آب در جانب
دست راست راه یا دست چپ راه است بقدر دو تیر پرتاب یا مانند آن تیر پرتاب امام گفت امر نمیکنم او را باینکه خود را بازی دهد و در
هلکه اندازد و پس برخورد او را دزدی یا درنده **نهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا اتیت البئر و انت جنب فلم تجد دلوا
ولا شیئا تغرف به فتیمم بالصعید فان رب الماء و رب الصعید واحد ولا تقع فی البئر ولا تفسد علی القوم ماءهم **شرح** روایت از امام جعفر
صادق علیه السلم تغرف بفتح تاء بانقطه و راء بی نقطه و فاء یعنی مخاطب باب نصر است الغرف جدا کردن **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون آمدی نزد چاه در حالی که تو جنب باشی و نیافتی دلو را و نه چیزی دیگر که آب را جدا کنی از چاه بوسیله آن پس تیمم کن بخاک از طرف آنکه
مگر با آب ساقی و بفتح تا آب غسل حاصل شود پس تیمم کن بخاک چه بدرستی که رب آب و رب خاک یکی است با جمعی که آنکه غسل کرده در وقتی همانست

تیمم فرموده در وقتی دیگر و فرو مشو در چاه و فاسد مکن بر قوم آب ایشان را چون آب از آن جا بنده آب است و از آن جا آب میگیرند
اهل آن و از آن خود بیفتد و چون فرو رود در آن چاه مرده باشد آب از انتفاع از آب آن چاه مشغول خود بهر نحوی مانند از قرینه برای ایشان
توهم اینچه حاضر نیستند عدم وجدان و نه مانند است بجز آنکه همه حمل کرده در اینجا بر اینکه او هم اعتبار اینکه اصل جنب آب چاه را نجس میکند
یا در حکم نجس میکند خواه آن غسل صحیح باشد چنانچه خیال جمعی است و خواه باطل باشد باعتبار اینکه بعد از آن شده نهی از عبادت مستلزم بطلان آن است
چنانچه خیال جمعی دیگر است با افساد باعتبار است که آبی که ملاقات بدن جنب کند نجس است چنانچه در قول جنب جمعی گفته اند با افساد باعتبار آن است
که بدن جنب نجس بوده نجاست منی و مانند آن با افساد باعتبار برهم خوردن آب و لای بهم رسانیدن است و اینجا خالی از اشکالی نیست زیرا که آن قوم
بر که حاضر نباشند در قول جنب معلوم ایشان نمیشود پس نهی از افساد در این حدیث نظیر لا امره ان یغرر بنفسه در حدیث سابق است و مثل این گفتگو
یا در آنچه گذشت در حدیث هفتم باب چهارم نیز کرده اند و رشاد بآن شده **دهم اصل** عن ابی بصیر قال سالته عن رجل کان فی سفر و کان
معه ماء فنسیه و تیمم و صلی ثم ذکر ان معه ماء قبل ان یخرج الوقت قال علیه ان یتوضأ و یعید الصلوة **شرح** روایت از ابو بصیر گفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم یا امام محمد باقر علیهما السلم را که از مردی که بوده در سفری و بوده با او آبی که وضو بآن تواند ساخت پس فراموش کرده
آب را او تیمم کرده و نماز کرده و بعد از آن بیاد آورده که با او آبی است پیش از آنکه بیرون رود وقت نماز امام گفت واجب است بر او که وضو سازد
و اعاده کند نماز را **اصل** قال و سالته عن تیمم الحائض و الجنب سواء اذا لم یجدا ماء قال نعم **شرح** ابو بصیر گفت پرسیدم امام را از
تیمم حائض و جنب که آیا مساوی یکدیگر است در صورتی که نیابند آب را امام گفت آری **باب چهل و هفتم اصل باب الرجل یکون**
معه الماء القلیل فی السفر و یخاف العطش شرح این باب بیان آن است که چه باشد با او آب کم در سفر با جمعی که بآن آب وضو
یا غسل میسر نیست او را و مهیا نماند که در بعضی نسخ و یخاف العطش است و آن خوب نیست چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث چهارم این باب و در این باب
چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم فی رجل اصابته جنابة فی السفر ولیس معه الا ماء قلیل و یخاف ان هو اغتسل ان
یعطش قال ان خاف عطشا فلا یهریق منه قطرة ولیتیمم بالصعید فان الصعید احب الی **شرح** یعطش از باب علم است العطش بفتح عین و فتح طاء
تشنگی **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که برخورد او را جنابت در سفر و نیست با او آبی مگر آب کم و میترسد اگر او غسل کند از
تشنگی امام گفت اگر ترسید از تشنگی پس نریزد از آن آب قطره را و باید که تیمم کند بخاک روی زمین چه بدرستی که خاک روی زمین محبوب تر است
بسوی من از آب در این وقت هیچ نمانده که احب اینجا از قبیل اعلم من الجدار است و نکته در این مقام اینست که نزد جمعی از فقها آن غسل و را فضولت
محبوب واجب است بنابر اینکه و رایت تیمم فلم تجدوا ماء عطف بر کنتم مرضی او علی سفر یا او باشد و بیان این در شرح احادیث آینده میشود
دوم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الرجل یجنب و معه من الماء قدر ما یکفیه لشربه ایتیمم او یتوضأ قال التیمم افضل الا تری انه انما جعل
علیه نصف الطهور **شرح** شرب بضم شین بانقطه و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه و ضمیر راجع بالرجل است و مراد شرب منسوب با او است تا وقتی
که بآبی دیگر رسد خواه از خود تشنه در شود و خواه از واجب النفقه او تو ضئا خود است از وضو بمعنی لغوی و مراد اینجا غسل است بتیمم
در دوم تقدیر آن ناحیه است و مبتدا است پس مرفوع و منصوب میتواند بود افضل خبر مبتدا است و در بعضی نسخ لفظ افضل نیست و بنابر این
بتیمم البته مرفوع است بخبر انه و ضمیر شان میتواند بود و راجع باکر مذکور است در اخی و معه من الماء قدر ما یکفیه لشربه میتواند بود داخل و خبر علیه
راجع بما و ضمیر است حصر که مدلول انما است و دلالت بر این میکند که افضل اینجا بنابر این نسخه اسم است از قبیل اعلم من الجدار است مثل احب
در حدیث سابق الطهور الغالب او مسقط معدود است چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول و عبارت از طهارت بآب است مثل وضو و غسل نصف الطهور
عبارت از تیمم است باعتبار اینکه مراد بعد از موردست است مانند نصف غسل و وضو است نظر باینکه از یکی حقو از که طلب داشته باشد و
استیعاب آن میسر نشود و مصالح تخفیف میکنند غالبا **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که جنب شده با او است از آب بقدر آن
بقدر آنچه کافیست او را برای آشامیدن آیا تیمم میکند یا غسل میکند در امیش و بدل گفت اینکه تیمم کند افضل است آیا نمی بینی ان است
جز این نیست که در قرآن گردانیده شده واجب بر مسافر نصف طهارت بی شرط عدم وجدان آب بنابر آنکه این استدلال است بآیت سوره نساء
و سوره مائده و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بنابر اینکه فلم تجدوا ماء عطف

برجا احد منکم من الغایط تا اخر باشد که سیاق ان غیر سیاق سابق است زیرا که ان معطوفست بر کنتم و سابق ان معطوفست بر مرضی یا علی سفر
تجدوا ماء متعلق بهر دو شق اخیر است که یکی او جاء احد منکم من الغایط است و دیگری او لامستم النساء است و این دو شق در صورت عدم
وجدان آبست مراد از شق اول صورت خوف تضرر بدن است به واسطه استعمال آب خواه در وضو و خواه در غسل و ذکر مرض بعنوان مثال است و
بنا بر غالب است زیرا که متضرر نشود با استعمال آب حکم مریض دارد و اگر مریض متضرر نشود مثل صاحب جروح و قروح حکم مریض دارد
چنانچه می آید در احادیث باب چهل و پنجم و مراد از شق دوم صورت خوف تضرر بدن است به واسطه تشنگی با استعمال آب خواه در وضو و خواه در غسل
و ذکر سفر بعنوان مثال است و مبنی بر غالب است زیرا که حاضر خوف تشنگی داشته باشد حکم مسافر دارد و مسافر اگر خوف تشنگی نداشته باشد حکم
حاضر دارد و بر این قیاس است او جاء احد منکم من الغایط که مثال حدث اصغر است و او لامستم النساء که مثال حدث اکبر است و شاید که جنب ... در
در صدر آیت سوره نساء و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا در صدر آیت سوره مائده و ان کنتم جنبا فاطهروا عبارت از صاحب حدث اکبر است مطلقا
زیرا که جنب ... مثل جنب است در ... در صدر این آیت مراد ... نماز است و آن شامل حایض و حایض و نفسا و مستحاضه است
زیرا که هر یک از ایشان صاحب حدث اکبر است ... و صاحب حدث اصغر ... نه آن که ... بلکه نزدیک ... و استعمال جنب در ... احادیث
در مقابل حایض و مانند آن قرینه است ... مشترک میان ... باشد و وجه این ... جنب ... مشترک میان
سلامتی و میان منی ... از او بیرون آمده باشد ... از او بیرون آمده باشد پس جنب مشترک است میان
... از او بیرون آمده باشد یا در حکم آن باشد والله اعلم حاصل آیت آنکه این چهار شق که مذکور است در این آیت ... شش
شق میشود اول اینکه از غایط آمده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خایف ضرر از استعمال آب باشد به واسطه مثل مرض دوم اینکه ملامسه
نساء کرده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خایف ضرر از استعمال آب باشد به واسطه مثل مرض سیوم اینکه از غایط آمده باشد مثلا و آب داشته
باشد اما خایف تشنگی باشد مثل مسافر چهارم اینکه ملامسه کرده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خایف تشنگی باشد مثل مسافر پنجم اینکه از غایط
آمده باشد مثلا و آب نداشته باشد ششم اینکه ملامسه نساء کرده باشد مثلا و آب نداشته باشد و در جمیع این شش صورت تیمم میکند و امر است
عوض وضو و در سه صورت عوض غسل والله اعلم **سیوم اصل** ... عن ابی عبد الله علیه السلام امام قوم اصابته جنابة فی السفر و لیس معه ماء یکفیه
للغسل ایتوضا بعضهم و یصلی بهم قال لا و لکن یتیمم و یصلی بهم فان الله عز و جل قد جعل التراب طهورا **شرح** طهور بفتح طا ... اسم فاعل باب
تفعیلست **یعنی** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که ... جمعی برخورد او را جنابتی در سفر و نیست با او آبی که کافی باشد او را برای غسل و زیاد
بر قدر شرب او باشد آیا وضو میسازد بعضی آن جمع و پیشنمازی میکند برای آن جمع امام گفت نه و لیکن آن پیشنماز تیمم میکند و پیشنمازی میکند برای
آن جمع چه به درستی که الله عز و جل به تحقیق در قرآن گردانیده خاک را پاک کننده برای صاحب عذر بدانکه تو هم منافات میشود میان این حدیث
و آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب ... و هکذا ... که صاحب التیمم المتوضئین و جواب ... است
که آنچه می آید محمول است بر صورت ... که رجحان ... یا مساوی باشد ... زیرا که مراد بقوم ... ان
است و التقدیم ... بسیار ... چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب ... و یکم که یتقدم القوم اقرأهم ... ان
تا آخر **چهارم اصل** عن عبد الله بن المغیرة قال ان کانت الارض مبتلة لیس فیها تراب و لا ماء فانظر اجف موضع تجده فتیمم من غباره او شیء
مغبر و ان کان فی حال لا تجد الا الطین فلا باس ان تتیمم به **شرح** عبد الله بن المغیرة ... راوی امام موسی کاظم علیه السلام است و از جمع
است که ... رحمه الله ... هر یک از ایشان ... که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و الاقرار له بالفقه ... مجرور ... عطف بر موضع است
بتقدیر او انظر اجف شیء مغبر تجده فتیمم من غباره ... راجع بموضع است لا تجد بصیغه مخاطب است و جمله صفت حال است ... مقدر
بتقدیر لا تجد فیها ... ان تتیمم بصیغه مخاطب است **یعنی** ... از عبد الله بن المغیرة ... اگر باشد زمین گل ... و آب ... خاکی
و نه آبی که وضو یا غسل بان توان کرد پس طلب کن خشک ترین موضع را که قدرت برای ... داری پس تیمم کن از غبار آن یا اگر ... طلب کن
خشک ترین چیزی که غبار داشته باشد مثل نمد زین و پالان ... پس تیمم کن از غبار آن بعد از ... اگر ... بر جایی که یابی با آن حال
مگر گل ... پس ... تیمم کنی با آن گل ...

حدیث عنوان این باب باعتبار آنست که کسی که گل را می یابد با او آب قلیل است چنانچه ... در حدیث دوم باب چهل و چهارم و این مؤید
آنست ... در عنوان این باب بنا به **باب چهل و سیوم اصل باب الرجل یصیبه الجنابة و لا یجد الا الثلج او الماء الجامد**
شرح این باب بیان ... آبی که ... باید ... **اول اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اجنب فی سفر و لم یجد الا الثلج او ماء جامدا فقال هو بمنزلة الضرورة یتیمم و لا اری ان یعود الی هذه الارض
التی توبق دینه **شرح** ... مهمل ... لم یجد ... موبق ... است ... این است که ... ماند
... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که ... جنب شده در سفری
در حالی که نمی یابد مگر برف را یا آب ... پس گفت آن مرد در مقام ضرورت است ... که ... تیمم میکند و
... برای ... و باید که عود کند بسوی این زمین که هلاک میکند دین او را ... باینکه تن جنب شدن او ... نامشروع است
... چنانچه مشهور است ... عثمان بن عفان ... ابوذر غفاری
... رضی الله عنه ... میکرد ... زیرا که ... اسلام ...
... رسول و ... مکه ... اول ... الله ... رسول ... حکم الله ... جنب
... **اول** ... غسل ... دارد ... آب ... حکم این در این حدیث
مذکور است **دوم** اینکه به وسیله تحصیل آب نتواند کرد اما خوف ضرر استعمال آن داشته باشد و ... خوف تلف نفس ... بلکه
باشد و حکم آن در حدیث دوم مذکور میشود **سیوم** اینکه به وسیله تحصیل آب نتواند کرد و خوف ... تلف نفس ... و حکم این ... حدیث
سیوم مذکور میشود ... که می آید در کتاب الصیام ... باب الرجل یجامع اهله فی السفر ... باب پنجاه و چهارم است ... سامر
... فقال ... الحلال ... الحرام ... و از این ظاهر میشود که حکم صورت ... حکم
احتلام است ... اختیار است **دوم اصل** ... قال ان اجنب فعلیه ان یغتسل علی ما کان منه و ان احتلم تیمم **شرح** راوی ...
سند حدیث ... روایت ... گفت که امام گفت اگر جنب شود ... در وقت سردی هوا ... و اجب است برای او غسل کند
... آب ... خوف تلف نفس ... بنابر ... با اختیار ... محتلم شده باشد تیمم
میکند برای خوف ضرر ... تلف نفس ... **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اصابته جنابة فی لیلة باردة یخاف
علی نفسه التلف ان اغتسل قال یتیمم و یصلی فاذا امن البرد اغتسل و اعاد الصلوة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که برخورد او را جنابتی با اختیار او در شبی که سرد است ... او را ... تلف ... غسل کند امام گفت
تیمم میکند و نماز میکند پس ... ایمن شود از سرمای که باعث خوف تلف نفس شود غسل میکند و اعاده نماز میکند ... اراده ...
خارج وقت بعنوان قضا و خواه در وقت ... باشد **باب چهل و چهارم اصل باب التیمم بالطین** **شرح**
این باب بیان تیمم بگل است و در این باب ... حدیث است **اول اصل** عن ابی ... عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت فی
حال لا تقدر الا علی الطین فتیمم به فان الله اولی بالعذر اذا لم یکن معک ثوب جاف او لبد تقدر ان تنفضه و تتیمم به **شرح** ...
... رباب ... ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ... حالی که قدرت نداری
... تیمم کن ... الله تعالی ... تو جامه خشک ...
... قدرت داشته باشی ... تیمم کنی ... **دوم اصل** و فی روایة اخری صعید طیب و ماء طهور **شرح**
این عبارت ... **یعنی** و در روایتی دیگر ... ابو بصیر است چنین است ... این حدیث ...
هم روی زمین پاکیزه است و هم آب پاک کننده است ... مقام هر یک از ... باعتبار اینکه ... آن دو با یکدیگر
رسیده **باب چهل و پنجم اصل باب الکسیر و المجدور و من به الجراحات و یصیبهم الجنابة** **شرح** ... از علتها است
یعنی این باب ... و صاحب ... که ... **اول اصل**

سألت ابا جعفر عليه السلام عن الرجل يكون به القرح والجراحة يجنب قال لا بأس بان لا يغتسل يتيمم **شرح** القرح بفتح و ضم قاف و سكون راء و حاء بی نقطه
وحاء بی‌نقطه دمل و مانند آن يتيمم بصيغه مضارع غایب ... و استيناف بيانيه لا بأس بان لا يغتسل است يا مقلوب و بدل لا يغتسل است **يعنى**
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که وی را باشد باد و دمل و زخم جنب میشود امام گفت پروایی نیست با اینکه غسل نکند باید که تیمم کند
مخفی نماند که اگر ... راجح است ... با اینکه ... تیمم بر سبیل مثالست چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل
دوم ... توهم میکنند که خصوصیت آن ... و بر سبیل مثال است **دوم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال يتيمم المجدور
والكسير بالتراب اذا اصابته الجنابة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت تیمم میکند صاحب آبله و شکسته عضو
... چون ... اجنابت ... تیمم ... در حکم ... شد در شرح حدیث سابق **سیوم اصل** عن ابى عبد الله
قال سألته عن مجدور اصابته جنابة قال ان كان اجنب هو فليغتسل وان كان احتلم فليتيمم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از صاحب آبله که ... در اجنابتی امام گفت اگر جنب شده باشد او با اختیار خود پس باید که غسل کند با وجود خوف ضرر
و اگر محتلم شده باشد پس باید که تیمم کند ... نماند که ... وجوب غسل ... باشد که ... خوف تلف نفس رسیده باشد
... خوف تلف نفس باشد تیمم کند و نماز کند و چون ایمن شود غسل کند و اعاده نماز کند ... گذشته در حدیث دوم و سیوم
باب چهل و سیوم والله اعلم **چهارم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال ان النبى صلى الله عليه وآله ذكر له ان رجلا اصابته جنابة على
جرح كان به فامر بالغسل فاغتسل فكز فمات فقال رسول الله صلى الله عليه وآله قتلوه قتلهم الله انما كان دواء العى السؤال **شرح**
ذکر بصیغه مجهول است جرح بضم جیم و سکون راء ... بصیغه مجهولست ... بالقط بصیغه معلوم ... الکزاز بضم کاف
والکزوزة بضم کاف ... بصیغه مجهولست الکزاز بضم کاف و تخفیف و تشدید زای دردی ... از شدت
سرما ... از شدت سرما ... بفتح عین بی‌نقطه و تشدید ... **يعنى** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
که نبی صلی الله علیه وآله گفته شد او را که مردی برخورد او را اجنابتی با وجود جراحتی که بود ... جانب ... سؤال ...
... با عدم ... مثال است ... وجوب غسل بر صاحب
جراحت میکند ... در شرح حدیث اول این باب ... غسل کرد پس تشنج کرد ... گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
آن جمع کشتند او را ... الله تعالی ... که علاج نفهمیدن سؤال از علما است ... حکم ... شده و آن نفهمیدن
سبب حکم از روی آن حرام است **پنجم اصل** عن محمد بن مسكين وغيره عن ابى عبد الله عليه السلام قال قيل له ان فلانا اصابته
جنابة وهو مجدور فغسلوه فمات فقال قتلوه الا سألوا الا يمموه ان شفاء العى السؤال **شرح** مسکین بکسر میم است و در کتاب رجال
با میم مضموم ... **يعنى**
روایتست از محمد بن مسکین و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام محمد بن مسکین گفت که گفته شد امام را که ... که فلانی برخورد او را اجنابت
بر جایی که او صاحب آبله بود پس غسل دادند او را پس مرد ... امام گفت ایشان او را کشتند او را چرا سؤال نکردند از حکم این مسئله چرا تیمم
ندادند او را بدرستی که علاج نفهمیدن سؤال علما است **ششم اصل** قال وروى ذلك فى الكسير والمبطون يتيمم ولا يغتسل **شرح**
ضمیر قال راجع بمحمد بن مسکین است روى بصیغه مجهولست ... اليه ذلك ... يتيمم ولا يغتسل ... بدل ذلك است ...
راجع ... **يعنى** محمد بن مسکین گفت و منقول شده مثل آنچه در مجدور منقول شده در شکسته عضو و صاحب
اسهال اینکه تیمم میکند هر یک از ایشان و غسل نمیکنند **باب چهل و ششم اصل باب النوادر شرح**
این باب احادیث غریب ... این باب ... حدیثست **اول اصل** عن الحسن بن على الوشاء قال دخلت على الرضا عليه السلام
وبين يديه ابريق يريد ان يتهيأ منه للصلوة فدنوت لاصب عليه فابى ذلك وقال مه يا حسن فقلت له لم تنهانى ان اصب على يدك
تكره ان اوجر قال توجر انت واوزر انا فقلت له وكيف ذلك فقال اما سمعت الله عز وجل يقول فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا

ولايشرك

ولا يشرك بعبادة ربه احدا وها انا ذا اتوضأ للصلوة وهى العبادة فاكره ان يشركنى فيها احد **شرح** الابريق بكسر همزه و سكون باء و كسر
... برای آب که از آن آب ریخته شود و مانند آن ... میوارد ... تهیأ ... متوضی است ... برای ابتدا است
یا برای سببیت و ضمیر راجع با بریق است ... بفتح میم و سکون ها اسم فعلست ... لا تفعل ... و توجر بصیغه مجهول ...
... بود ... است و او ... به تقدیر استفهام ... حرف مخصوص است ... این ... است ... اینکار ...
... در امثال این ... و بلکه جائز است ... آنچه می آید در کتاب الصید در حدیث سیوم باب ... که شیخ
رسول علیه السلام ... می کرد ... رسول علیه السلام ... گفت ... گفت ...
... دوم اینکه استعانت در بعضی مقدمات نماز جائز است ... **سیوم** اینکه موقوف علیه نماز ...
... اینکه ... تمام نماز ندارد و در ... استعانت حاصل نمیشود مثل طلب آب برای وضو ... تمام ... دارد مثل ... کتاب الایمان
... در حدیث ششم این باب ... این آیت ... در کتاب الایمان
والکفر در حدیث چهارم باب ... الریاء است ... است ... اسم اشاره ... است ...
راجع بالصلوة است ... مفهوم ... العبادة ... است که نماز ... عبادات است ... که در عبادت
... و شریک شود دیگری در عبادت ... دو قسم است یکی اینکه اعانت کند ... و در این حدیث مذکور است دیگری اینکه
معبود شود دیگری در آن عبادت و آن در حدیث چهارم باب الریاء مذکور شد **يعنى** روایت از حسن بن علی الوشاء که گفت داخل شدم بر
امام رضا علیه السلام ... برای نماز پس نزدیک رفتم که بریزم بر او آب ...
و گفت ... ای حسن ... گفتم ... ثواب ...
... اعانت بر عمل صالح ... از آیت سوره مائده و تعاونوا على البر والتقوى امام گفت ...
میشوم ... امام گفت آیا نشنیدی از الله عز وجل که میگوید در سوره الکهف ...
... در آیت سوره مطففین كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون ...
... باید ... و شریک نکند در عبادت صاحب ... اختیار ... با شیء ... نماز
... و با من در نماز ... **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله افتتاح الصلوة الوضوء و
تحريمها التكبير وتحليلها التسليم **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله اول مقدمات نماز که ... نماز ...
صاحب حدث ... حرام شدن ... از نماز است ... بر نماز ... حلال شدن آن ... نماز ...
تسلیم است مخفی نماند که ... وجوب تسلیم است **سیوم اصل** كنت عند ابى عبد الله عليه السلام فسأله رجل من المغيرية عن شئ من السنن
فقال ما من شئ يحتاج اليه احد من بنى آدم الا وقد جرت فيه من الله ومن رسوله سنة عرفها من عرفها وانكرها من انكرها **شرح** مغيرة بن سعيد
... بضم میم ... و سکون ... نقطه ... است ... بسکون ... منسوب ...
... محمد بن عبد الله بن الحسن ... احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث ... باب ... الفصل فيه بين دعوى
المحق والمبطل فى امر الامامة است **يعنى** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید او را مردی از زمره مغیره از جمله ...
آداب شرعیه پس امام گفت نیست هیچ چیز که محتاج میشود بسوی آن یکی از اولاد آدم مگر ... بتحقیق جاری شده ... از جانب
الله تعالی و از جانب رسول او ... که شناخت آن روش را ... و نشناخت ... از ...
... نزد ائمه حق ... **اصل** فقال رجل ما السنة فى دخول الخلاء قال تذكر الله وتتعوذ بالله من
الشيطان الرجيم فاذا فرغت قلت الحمد لله على ما اخرج عنى من الاذى فى يسر وعافية **شرح** ... روش ... دخول
شدن ... امام گفت اینکه ... ذکر الله تعالی ... پناه گیری بالله تعالی از شیطان ملعون پس چون فارغ شوی ...
... بیرون کرد ... **اصل** قال الرجل فالانسان يكون على تلك

عمال و الله [illegible] ینظر الی ما یخرج منه قال انه لیس فی الارض آدمی الا و معه ملکان موکلان به فاذا کان علی تلک الحال ثنیا برقبته ثم قالا یا ابن آدم
انظر الی ما کنت تکدح له فی الدنیا الی ما هو صائر شرح ینظر مرفوع است یا در برقبته برای تقویت است تکدح [illegible]
مخاطب باب منع است ما استفهامیه است یعنی گفت که نزد هر کسی آدمی می باشد بر آن حال و خبر میکنند تا انکه نگاه میکنند بسوی انچه بیرون می
آید از او از بول و غایط اگر مبتلا باشد امام گفت برای اینکه نیست آدمی در زمین مگر [illegible] که موکلند با او پس چون
آدمی باشد بر آن حال کج میکنند گردن او را بعد از آن بزبان حال میگویند ای فرزند آدم نگاه کن بسوی انچه سعی میکردی برای تحصیل آن در دنیا
که بسوی چه آن گردیده است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من توضا فتمندل کانت له حسنة و ان توضا و لم یتمندل حتی یجف
وضوءه کانت له ثلثون حسنة شرح [illegible] یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که وضو ساخت پس خشک کرد اعضای خود را بدستمال و مانند آن حاصل شد برای او یک حسنه
و اگر وضو ساخت و خشک نکرد اعضای خود را تا آنکه خود خشک شد آب اعضای او حاصل شد برای او سی حسنه پنجم اصل
قال ابو الحسن موسی علیه السلام من توضا للمغرب کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی من ذنوبه فی نهاره ما خلا الکبائر و من توضا لصلوة الصبح کان
وضوءه ذلک کفارة لما مضی من ذنوبه فی لیلته الا الکبائر شرح ما در ما خلا مصدریه است و مضاف محذوف است تقدیر وقت ما خلا و
خلا بمعنی جاوز است و ضمیر مستتر راجع بموصول سابق است [illegible] الکبائر منصوب است [illegible]
یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلام هر که وضو ساخت برای نماز شام خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان تجدید باشد آن وضوی او کفاره
برای انچه گذشت از گناهان او در آن روز مگر گناهان کبیره و هر که وضو ساخت برای نماز صبح خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان
تجدید شده آن وضوی او کفاره برای انچه گذشت از گناهان او در آن شب مگر گناهان کبیره ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال بینا امیر المومنین صلوات الله علیه قاعد و معه ابنه محمد اذ قال یا محمد ایتنی باناء من ماء فاتاه به فصبه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال
الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار شرح بینا در اصل
بین بوده الف باشباع فتحه بهم رسیده و مضاف است بجمله امیر مبتدا است قاعد خبر مبتدا است از ظروف مفاجاة است قال عامل در بینا است
و در مثل این ترکیب اقوال دیگر نیز هست ایتنی بکسر همزه و سکون یا [illegible]
[illegible] من در من ماء برای تبیین است ضمیر منصوب در فصبه راجع بماء است طهور [illegible]
[illegible] و او در و لم یجعله حالیه است النجس بفتح نون و فتح جیم ضد طهارت و ضد طاهر و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میان اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه نشسته بود با او بود پسر او محمد که مشهور است به ابن الحنفیه ناگاه
گفت ای محمد بیاور نزد من ظرف آبی را [illegible] و با آب بیاور پس آورد نزد او آنرا
پس ریخت آب آنرا [illegible] دست راست خود بر دست چپ خود [illegible] و بآن آب [illegible] دست
خود را پاکیزه کرد بعد از آن گفت سپاس الله راست که گردانیده آب را پاک کننده [illegible] و نگردانیده آنرا ناپاک بعد از آن استنجا کرد
یعنی از بول کرد [illegible] پس گفت در وقت استنجا که خدایا محفوظ دار فرج مرا از حرام و محفوظ دار آنرا از ناملایق و بپوشان عورت مرا
از نظر بیگانه و حرام کن آنرا بر آتش جهنم اصل ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و طیبها و ریحانها ثم
تمضمض فقال اللهم انطق لسانی بذکرک و اجعلنی ممن ترضی عنه شرح در تهذیب استنشاق و دعای آن بعد از مضمضه و دعای آن منقول است و
گذشت در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] که مضمضه و [illegible] و عمل اصحاب در استنشاق نیز [illegible] بکسر را و سکون یا [illegible]
و بو [illegible] مناسب است و [illegible] مراد بوی زمین و عمارات بهشت است یعنی بعد از آن آب در بینی کرد پس گفت خدایا حرام مکن
بر من نسیم بهشت را و گردان مرا از جمله آنکه بو میکند نسیم بهشت را و خوشی بوی او [illegible] در بهشت می باشد و ریحان را که در بهشت
میروید بعد از آن آب در دهان کرد پس گفت خدایا گویا کن زبان مرا بذکر تو و بگردان مرا از جمله آنکه راضی میشوی از او در روز سوال و جواب
اصل ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ثم غسل یمینه فقال اللهم اعطنی کتابی

بیمینی

بیمینی و الخلد بیساری ثم غسل شماله فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران شرح
[illegible] الخلد بضم خاء نقطه دار و سکون لام و دال
[illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] در بیان آیت سوره اعراف [illegible]
باب تفعیل عبارت از لباس های [illegible] چنانچه می آید در کتاب [illegible] در حدیث سیوم باب [illegible]
بهشت است که مذکور شده در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم باب [illegible]
[illegible] یعنی بعد از آن شست روی خود را پس گفت خدایا سفید کن روی مرا در روزی که سیاه شود رو های جمعی و سیاه مکن
روی مرا روزی که سفید میشود رو های جمعی بعد از آن شست ذراع راست خود را پس گفت خدایا بده بمن نامه اعمال مرا بدست راست من و
همیشگی در بهشت را بدست چپ من [illegible] و مرا [illegible] بهشت کن بعد از آن شست ذراع چپ
خود را پس گفت خدایا مده نامه اعمال مرا بدست چپ من و مگردان آن دست را غل کرده شده بگردن من و پناه میگیرم بتو از جامه های
بریده و دوخته که از آتش باشد اصل ثم مسح راسه فقال اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک ثم مسح علی رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی
الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی شرح ضمیر فیه [illegible] یعنی بعد از آن مسح کرد سر خود را پس گفت خدایا
فرو گیر مرا [illegible] برحمت تو و برکتهای تو و بخشایش تو بعد از آن مسح کرد بر دو پای خود پس گفت خدایا
استوار کن دو قدم مرا بر صراط در روزی که میلغزد در صراط قدمهای جمعی و بگردان سعی مرا در آنچه راضی میکند ترا از من اصل ثم التفت الی
محمد فقال یا محمد من توضا مثل ما توضات و قال مثل ما قلت خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و یکبره و یهلله و یکتب له ثواب ذلک
شرح بعد از آن رو آورد بسوی محمد بن الحنفیه پس گفت ای محمد هر که وضو بسازد مثل وضو ساختن من و گفت مانند انچه را که گفتم آفرید الله
تعالی برای آن کس از هر قطره فرشته که حمد کند الله تعالی را و تسبیح کند او را و تکبیر کند او را و تهلیل کند او را [illegible]
مکتوب شود برای آن کس ثواب آن ذکر هفتم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله
[illegible] جلس مع اصحابه حتی طلعت الشمس فجعل یقوم الرجل بعد الرجل حتی لم یبق معه الا رجلان انصاری و ثقفی فقال لهما رسول الله صلی الله
علیه و آله قد علمت ان لکما حاجة تریدان ان تسالا عنها فان شئتما اخبرتکما بحاجتکما قبل ان تسالانی و ان شئتما فسلا عنها قالا بل تخبرنا
قبل ان نسالک عنها فان ذلک اجلی للعمی و ابعد من الارتیاب و اثبت للایمان شرح اجلی بجیم افعل التفضیل [illegible]
[illegible] العمی بفتح عین بی نقطه و فتح میم کوری [illegible]
[illegible] پرده و ابر و مانند آنها یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صبح را بعد از آن نشست با یاران خود تا آنکه طلوع کرد آفتاب [illegible]
[illegible] مردی بعد از مردی تا آنکه نماند با او مگر دو مرد یکی از اهل مدینه و دیگری از طایفه ثقیف که در طایف می باشند [illegible] رسول الله
صلی الله علیه و آله که بتحقیق دانستم که شما را حاجتی است که میخواهید سوال کنید از آن پس اگر خواهید خبر کنم شما را بحاجت شما پیش از آنکه سوال کنید
[illegible] و اگر خواهید پس سوال کنید از آن حاجت آن دو مرد گفتند بلکه خبر بده ما را پیش از آنکه سوال کنیم ترا از آن حاجت چه بدرستی که آن خبر
کردن تو بر طرف کننده تر است کوری را و دور کننده تر است از شک در رسالت تو و مستحکم کننده تر است ایمان را اصل فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله اما انت یا اخا ثقیف فانک جئت تسالنی عن وضوئک و صلاتک و ما لک فی ذلک من الخیر اما وضوؤک فانک اذا وضعت یدک فی
انائک ثم قلت بسم الله تناثرت منها ما اکتسبت من الذنوب فاذا غسلت وجهک تناثرت الذنوب التی اکتسبتها عیناک بنظرهما و فوک فاذا غسلت
ذراعیک تناثرت الذنوب عن یمینک و شمالک فاذا مسحت راسک و قدمیک تناثرت الذنوب التی مشیت الیها علی قدمیک فهذا لک فی وضوئک
شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اما تو ای برادر قبیله ثقیف پس بدرستی که تو آمدی که سوال کنی مرا از وضوی تو و نماز تو و چیست
ترا در آن از جمله نفع اما وضوی تو پس بدرستی که تو چون گذاشتی دست خود را در ظرف آب خود بعد از آن گفتی بسم الله پراکنده شد از دست تو

آنچه کسب کرده از گناهان پس چون شستی روی خود را بر اکنده شد گناهانی که کسب کرده آنها را دو چشم تو بنگاه آنها و گناهانی که کسب کرده
راه های تو پس چون شستی دو ذراع خود را بر اکنده شد گناهان از دست راست تو و دست چپ تو پس چون مسح کردی سر خود را و قدم
های خود را پراکنده شد گناهانی که رفتی بسوی آنها برجای های خود پس این نفع است برای تو در وضوی تو مخفی نماند که تتمه حدیث که در بیان
نفع نماز است و در بیان سؤال و جواب القضاری است اینجا نقل نشده برای عدم مناسبت باین باب **هشتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الوضوء شطر الایمان **شرح** الشطر بفتح شین بالنقطه و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه جزو چه ایمان اینجا عبارت است از
مجموع اعمالی که از واجبات است و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب بعد بیم که باب شرائع الایمان مثبوت بجوارح از
طاعات است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وضو جزو ایمان است **نهم اصل** کنت عند ابی الحسن علیه السلام فصلی الظهر
و العصر بین یدی و جلست عنده حتی حضرت المغرب فدعا بوضوء فتوضا للصلاة ثم قال لی توضا فقلت جعلت فداک انا علی وضوء فقال
و ان کنت على وضوء ان من توضا للمغرب کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی من ذنوبه فی یومه الا الکبائر و من توضا للصبح کان وضوءه ذلک
کفارة لما مضی من ذنوبه فی لیلته الا الکبائر **شرح** الوضوء بفتح واو است و ان کنت وصلیه است **یعنی** بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام
پس گزارد نماز ظهر و نماز عصر را نزد من با یعنی که من اقتدا با او کردم در نماز و نشستم نزد او تا آنکه حاضر شد نماز شام پس طلب کرد آب وضو را پس
وضو ساخت برای نماز بعد از آن گفت مرا که وضو بساز پس گفتم قربانت شوم من وضو دارم پس گفت هر چند که وضو داشته باشی ...
طهارت است ... حدیث پنجم این باب **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطهر طهران **شرح** الطهر بفتح طا و سکون ها مصدر
باب نصر و حسن ضد نجاست و مراد اینجا وضو و غسل است ... برای آنها ... سبب نماز و فرع نمازی ... سابق و ...
بروز جمعه **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت طهارت ... طهارت بافت ده حسنه است **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا فرغ احدکم من وضوئه فلیاخذ کفا من ماء فلیمسح به قفاه یکون ذلک فکاک رقبته من النار **شرح** الفکاک بفتح فاء و کاف ...
بکسر هم باشد مصدر باب نصر ... فکاک ... مجازیست باعتبار اینکه باعث فکاک ... است ...
منقول ... اللهم فک رقبتی من النار ... باعتبار اینکه باعث فکاک ... رقبه خود را ... فاعلست ...
تقدیر نیز نسبت مجازی است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون فارغ شود یکی از شما از وضوی خود پس باید ... بگیرد
... آب ... دست خود ... چون بسیار سیده ... پس ... بآن آب ... آن آب که باقی مانده
در دست ... خود ... این آنکه می باشد آن عمل باعث اعتاق الله تعالی گردن او را از آتش جهنم **دوازدهم اصل** عن ابی الحسن
علیه السلام قال قلت له الرجل یغتسل بماء الورد و یتوضا به للصلاة قال لا باس بذلک **شرح** الورد بفتح واو و سکون راء ... گل ... شده
در گل سرخ که از آن گلاب میگیرند **یعنی** روایت از امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام راوی گفت گفتم او را که مردی غسل میکند
بآب گل و وضو میسازد ... آب گل برای نماز گفت ... مراد ... آب گل ... مطلق ... انداخته شده باشد
... در آن گل ... و بنابر این ... در این حدیث ... بوده ... گلاب باشد و بنابر احتمال دوم میگویم که
این مطلق است ... بصورت ... چنانچه گذشت در حدیث دهم این باب ... مراد ...
... باشد ... گلاب ... مطلق ... این عام است و مراد ... مخصوص گلاب است باعتبار اینکه ...
وضو ... غسل ... شامل ... گلاب ... میگویند ... مراد
... در آن شریک باشند ... قرار داده باشند ... را در نوبت ... و وضو و غسل ... مجیح است والله
اعلم **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن غسل ... المیت قال اذا جاز سنة فلیس به باس **شرح** المیت بتخفیف
... مرده ... بتشدید ... مشرف بر موت است ... میت ... جاز سنة ...
با مانند ... استخوان ... مانند ... از یک سال ... باشد ... باعتبار ...
باشد و اشارت باین میشود در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب السجود ... یعنی روایت از امام جعفر صادق

علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حکم کسی که دست بیفکند استخوان مرده را امام گفت چون گذشت آن استخوان از یک سال پس نیست بآن دست دادن
بروای **چهاردهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام اذا کان الرجل نائما فی المسجد الحرام او مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فاحتلم فاصابته جنابة فلیتیمم
و لا یمر فی المسجد الا متیمما حتی یخرج منه ثم یغتسل و کذلک الحائض اذا اصابها الحیض تفعل کذلک و لا باس ان یمرا فی سائر المساجد و لا یجلسان فیها **شرح**
گفت امام محمد باقر علیه السلام چون باشد مرد خوابیده در مسجد حرام که در مکه است یا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در مدینه است در خواب جماع
بیند ... جنابتی پس باید که تیمم کند و نگذرد در آن مسجد مگر تیمم کرده تا آنکه بیرون آید از آن مسجد بعد از آن غسل کند و هم چنین است حائض
چون ... حیض ... در یکی از این دو مسجد ... تیمم ... بر دو ... گذر کنند در سایر مساجد و ...
و نه نشینند در آن مساجد اصلا **پانزدهم اصل** عن ابی بصیر قال سالته عن جنب ... فادخل یده ... الماء ... منه قال ان ... وجدها ...
شرح روایت از ابو بصیر که او روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از ... داخل شد ... که در آن
آبی است ... امام گفت اگر ... باشد ... پس باید ...
... **شانزدهم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن رجل رعف فامتخط فصار بعض ذلک
الدم قطعا صغارا فاصاب اناءه هل یصلح له الوضوء منه فقال ان لم یکن شیئا یستبین فی الماء فلا باس و ان کان شیئا بینا فلا یتوضا منه قال
و سالته عن رجل رعف و هو یتوضا فقطر قطرة فی انائه هل یصلح الوضوء منه قال لا **شرح** رعف بصیغه معلوم باب نصر و علم و حسن میتواند بود
و بصیغه مجهول باب نصر میتواند بود ... بصیغه ماضی معلوم باب
... قاف ... طاء ...
... عقول ... این حدیث ... قلیل ... نجاست ... متغیر ...
... نشود ... نجس است والله اعلم **یعنی** روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم
او را از مردی که خون از بینی او آمد پس ... بینی ... ریزه ها ... برخورد
... آب ... امام گفت ... ظاهر شود ... آب ...
شدن بعضی آب بآن خون پس ... ظاهر است ... متغیر شدن بعضی آب بآن خون پس باید که
... آب ... در شرح حدیث اول باب ... حکم ... گفت ... پرسیدم
امام را از مردی که خون از بینی او آمد ... وضو ... قطره ... آب ... امام گفت ...
آب ... **هفدهم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن رجل احتاج الی الوضوء للصلاة و هو لا یقدر علی الماء فوجد بقدر ما یتوضا به بمائة
درهم او بالف درهم و هو واجد لها یشتری و یتوضا او یتیمم قال لا بل یشتری قد اصابنی مثل ذلک فاشتریت و توضات و ما یسرنی بذلک مال کثیر **شرح**
... **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که محتاج شد بسوی وضو
برای نماز ... آب ... درهم یا بهزار
درهم ... امام گفت ...
تیمم ... **هجدهم اصل** هذا آخر کتاب الطهارة من الکتاب الکافی للکلینی و تتلوه کتاب الحیض ان شاء الله **شرح** این از الحاقات کاتبان نسخ است **یعنی**
فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و اخوته و من یعنیه امره من شرح کتاب الطهارة ضحوة یوم الخمیس السادس
و العشرین من شهر شوال سنة تسع و ستین و الف هجریة حامدا مصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام ز ما بر محمد و آلش تمام

تمت تمام شد

کتاب الحیض

۲۴ ورق

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين **و بعد** چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عامله الله بلطفه شرح كافي
ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن يعقوب كليني رازي رحمه الله تعالى را بانجام رسانيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب
الايمان والكفر وكتاب الدعا وكتاب فضل القران وكتاب العشرة وكتاب الطهارة شروع نمود در شرح كتاب الحيض كه كتاب نهم است
بتاريخ شهر شوال سال هزار و شصت و نه هجري والله المستعان **اصل كتاب الحيض شرح** كتاب نهم از اين كتاب كافي
ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحق رازي مشتمل است بر آنچه كتاب احاديث متعلقه بحيض است در اين كتاب بيست و پنج باب است **اول** ابواب
الحيض **دوم** باب ادنى الحيض واقصاه وادنى الطهر **سيوم** باب المراة ترى الدم قبل ايامها او بعد طهرها **چهارم** باب المراة ترى
الصفرة قبل الحيض او بعده **پنجم** باب اول ما تحيض المراة **ششم** باب استبراء الحائض **هفتم** باب غسل الحائض وما يجزيها من
الماء **هشتم** باب المراة ترى الدم وهي جنب **نهم** باب جامع في الحائض والمستحاضة **دهم** باب معرفة دم الحيض من دم الاستحاضة
يازدهم باب معرفة دم الحيض والعذرة والقرحة **دوازدهم** باب الحبلى ترى الدم **سيزدهم** باب النفساء **چهاردهم** باب النفساء تطهر ثم
ترى الدم او رات الدم قبل ان تلد **پانزدهم** باب ما يجب على الحائض في اوقات الصلوة **شانزدهم** باب المراة تحيض بعد دخول
وقت الصلوة قبل ان تصليها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانى في الغسل **هفدهم** باب المراة تكون في الصلوة فتحس بالحيض **هژدهم**
باب الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة **نوزدهم** باب الحائض والنفساء تقرآن القرآن **بيستم** باب الحائض تاخذ من المسجد
ولا تضع فيه شيئا **بيست يكم** باب المراة يرتفع طمثها ثم يعود وحد الياس من المحيض **بيست دوم** باب المراة يرتفع طمثها من
علة فتسقى الدواء ليعود طمثها **بيست سيوم** باب الحائض تختضب **بيست چهارم** باب غسل ثياب الحائض **بيست پنجم** باب الحائض
تناول الخمرة او الماء **بدانكه** مقدمات شرح اين كتاب نيز مثل مقدمات شرح كتاب الطهارة است و براي قرب عهد احتياج و
تكرار آنها نيست **باب اول اصل ابواب الحيض شرح** ابواب بفتح همزه جمع باب است كه اشاره باين نيز ميتواند بمعني نوعهاي منع از
چيزي صاحب قاموس گفته والباب والبابة في الحساب والحدود ونحوها الغاية و مراد اينجا اين است كه هر دو است چنانچه ظاهر ميشود از لفظ
حد در حديث اول اين باب و مضاف محذوف است بتقدير باب ابواب **يعني** اين باب بيان نوعهاي حيض است يعني بيان
نوعهاي منع مردان از جماع و طلاق بسبب حيض كه در هر چند وقت يكباري باشد در اين باب دو حديث است **اول اصل**
سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول ان الله تبارك وتعالى حد للنساء في كل شهر مرة **شرح** لام در للنساء براي انتفاع است
زيرا كه منع مردان از جماع و طلاق براي مصلحت زنان است تا شايد كه رغبت مردان در زنان بيشتر شود و اراده طلاق كرده باشند

پشيمان شوند **يعني** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت بدرستيكه الله تبارك وتعالى منع كرده مردان را براي مصلحت زنان در هر ماهي
يكمرتبه **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم قال سالته عن قول الله عز وجل ان ارتبتم فقال ما جاز الشهر فهو ريبة **شرح** ما موصوله و
مبتدا است و عبارت از پاكي زن از حيض است جاز بجيم و الف و زاي با نقطه است و ضمير مستتر در آن عايد بما موصوله است الشهر منصوب
و مفعول جاز است و مراد بالشهر اينجا اعم از شهر حقيقي و حكمي است زيرا كه تجاوز از اول وقت عادت باعث شك ميشود و ايضا تجاوز از بيست
و هفت روز باعث شك ميشود زيرا كه تفاوت ميان آن و يكماه سه روز است كه اقل زمان حيض است جمله فهو ريبة خبر مبتدا است و خبر
راجع بمبتدا است ريبه بكسر راء و سكون ياء دو نقطه در پائين و باء يك نقطه بتقدير باعث ريبه است **يعني** روايت است از امام
جعفر صادق عليه السلم راوي گفت پرسيدم او را از قول الله عز وجل در سوره الطلاق واللائي يئسن من المحيض من نسائكم ان ارتبتم
فعدتهن ثلثة اشهر و زنانيكه بسبب رسيدن بسنيكه در آن حيض غير باشد ناامید شده اند از حيض از جمله زنان شما حكم ايشان در
طلاق اينست كه اگر شك كنيد در صدق دعوي ايشان كه بآن سن رسيده اند و ناامید شده اند و احتمال آبستني و مانند آن در
ايشان دهيد پس عده آن زنان سه ماه است پس امام گفت هر پاكي كه در گذرد از ماه پس آن باعث شك شوهران است مراد
اينست كه متعارف طمث زنان در هر يكماه يكنوبت است **بدانكه** ظاهر اين آيت چند چيز است **اول** اينكه عده حق شوهران است و
محض دعوي زنان در ناامیدي از حيض مقبول نيست **دوم** اينكه اگر ريبه نباشد و معلوم شوهران نيز باشد كه ناامیدي از حيض
حاصل شده اين عده نيست **سيوم** اينكه اگر ناامیدي از حيض حاصل شده باشد و دعوي آن زنان باطل باشد و حيض عده كنند پيش
از انقضاي سه ماه عده ايشان قسمي ديگر است **باب دوم اصل باب ادنى الحيض واقصاه وادنى الطهر شرح** اين باب بيان
كمتر ايام حيض و بيشتر ايام حيض و كمتر ايام پاكي از حيض است در اين باب پنج حديث است **اول اصل** سالت ابا الحسن عليه السلم عن
ادنى ما يكون من الحيض فقال ثلثة واكثره عشرة **شرح** ما موصوله است يكون از افعال تامه است من بيانيه است الحيض در اصل
مصدر است و بتقدير زمان الحيض است مثل رايت زيدا الحجيج الحاج **يعني** پرسيدم امام رضا عليه السلم را از كمتر آنچه مي باشد از زمان حيض
پس گفت سه شبانه روز است و بيشتر آنچه مي باشد از زمان حيض ده شبانه روز است **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم قال اقل
ما يكون من الحيض ثلثة ايام واكثر ما يكون عشرة ايام **شرح** اين ظاهر است از شرح سابق **سيوم اصل** سالت ابا الحسن عليه السلم
عن ادنى ما يكون من الحيض قال ادناه ثلثة وابعده عشرة **شرح** اين نيز ظاهر است **چهارم اصل** عن ابي جعفر عليه السلم قال لا يكون
القرء في اقل من عشرة ايام فما زاد اقل ما يكون عشرة من حين تطهر الى ان ترى الدم **شرح** القرء بفتح قاف و سكون راء بي نقطه
و همزه پاكي از حيض و حيض و مراد اينجا معني اول است ما در ما زاد موصوله است و مجرور است محلا و معطوف بر عشره است بعطف النسق
و مراد اينست كه كمتر از قدر مشترك ميان ده و بالاتر از ده غير باشد و فايده ذكر بالاتر تنبيه باينست كه بهيچ طهر مقدر ده شبانه روز
نيست اقل مبتدا است ما مصدريه است و يكون از افعال تامه است ما يكون بتقدير زمان ما يكون است چنانچه بيان شد در شرح حديث
اول عشره خبر مبتدا است من ابتدائيه است و ظرف مستقر است و صفت عشره است حين مضاف بجمله است **يعني** روايت است از
امام محمد باقر عليه السلم گفت غير باشد پاكي از حيض در كمتر از ده شبانه روز و در بيشتر از ده شبانه روز مي باشد بيان اين آنكه كمتر زمان
بودن پاكي از حيض ده شبانه روز است **پنجم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم قال ادنى الطهر عشرة ايام وذلك ان المراة اول ما
تحيض ربما كانت كثيرة الدم فيكون حيضها عشرة ايام فلا تزال كلما كبرت نقصت حتى ترجع الى ثلثة ايام فاذا رجعت الى ثلثة ايام
ارتفع حيضها **شرح** ادنى مبتدا است الطهر بضم طاء و سكون هاء مصدر باب حسن است بمعني پاكي و بتقدير زمان الطهر است چنانچه
بيان شد در شرح حديث اول عشره مرفوع و خبر مبتدا است مشار اليه ذلك ادنى الطهر است ان بفتح همزه و تشديد نون بتقدير لان
است مقصود استدلال نيست بلكه مقصود بيان باعث بر وقوع ادنى الطهر است باينروش كه چون زن كه در اول جواني و غلبه حرارت
بسيار خون مي باشد آن باعث اين ميشود كه كم طهر باشد حتي اينكه كاهي ده روز حيض و ده روز طهر ميدارد چنانچه در حديث سابق واقع
شده كه تخلل قطره دم بها يعني نصف دهرها اول مقرب ما مصدريه است و بتقدير زمان ما است و بالضم دال و تشديد يا و تخفيف يا مفتوح

وچند نوبت دیگر دارد و برای تفضیل است و میتواند بود که برای تکثیر باشد اسم لا تزال ضمیر مستتر راجع بمراة است و ضمیر ان جملت است
بصیغه ماضی معلوم باب علم است نقصت بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النقص کم کردن و کم شدن الغیب کیسه از چیزی و هر جا که
مناسب است ترجع بصیغه مضارع غایبه معلوم یا مجهول باب ضرب مرفوع و منصوب میتواند بود الرجوع برگشتن و الارجاع بفتح دال
و سکون جیم برگردانیدن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمتر زمان پاکی از حیض ده شبانه روز است
و آن بسبب آنست که زن در اول زمان حایض شدن اگر که باشد بسیار خون لیس می باشد حیض او ده شبانه روز و مساوی
زمان طهر او میشود پس همیشه این حال دارد که هر چند که بالا میرود سن او کم میکند حیض را تا اینکه بر میگردد آن زن بسوی
سه شبانه روز پس چیز برگشت بسوی سه شبانه روز بخلاف میشود حیض او بوصول بسن یاس اصل و لا یکون اقل من ثلثة
ایام فاذا رات المراة الدم فی ایام حیضها ترکت الصلوة فان استمر بها الدم ثلثة ایام فهی حائض وان انقطع الدم بعد ما
راته یوما او یومین اغتسلت و صلت وانتظرت من یوم رات الدم الی عشرة ایام فان رات فی تلک العشرة ایام من یوم
رات الدم یوما او یومین حتی یتم لها ثلثة ایام فذلک الذی راته فی اول الامر مع هذا الذی راته بعد ذلک فی العشرة هو من
الحیض شرح فا در فاذا برای تفریعست ایام حیضها عبارت از ایامی است که ممکن است که خون آن ایام حیض باشد مثل اینکه آن
زن بسن حیض رسیده باشد و در نگذشته باشد و آن خون زیاد بر ده روز نباشد و از اینجاست که فقها میگویند کلام یمکن
ان یکون حیضا فهو حیض یعنی که محل حایض و ان واجبست اگرچه آخر کاشف باید بسد که حیض نبوده انقطاع دم معلوم میشود
بالسرار که می آید در باب ششم ما مصدریه است انتظرت بمعنی نظرت است من یوم ظرف مستقر و حال از عشرة ایام است و چون
بعض عشره ایام گذشته است نمیتواند بود که من ظرف لغو متعلق است بانتظرت یا رات باشد مگر بنوعی از مجاز و بر این تقدیر
انتظرت بمعنی خود میتواند بود و یوم هر جا مضاف بجمله است الی ظرف لغو متعلق بانتظرت است احصر مجموع از ماکه خبر فصل است
نسبت بما بعد است پس میان ذلک الذی راته و هذا الذی راته نیز و احمل حیض است زیرا که طهر کمتر از ده شبانه روز نمی باشد
چنانچه مذکور شد و در صدر این حدیث یعنی و می باشد حیض در اکثر از سه شبانه روز متصل یا منفصل لیکن چیز دیگر زن خون را در ایامی
که ممکن است حیض باشد دران ایام ترک کند نماز را پس اگر مستمر شد بان زن خون در سه شبانه روز پس آن زن حایض است یعنی که نماز
او قضا ندارد و اگر بریده شد خون بعد از دیدن او خون را در یک روز یا دو روز غسل استحاضه میکند و نماز میکند و انتظار میکند بر
بصیرت بسوی ده روز هر جائی که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دیده خون را پس اگر دید دران ده روز هر جائی که آن ده
روز از ابتدای آن روزی باشد که دیده خون را روزی یا دو روز تا اینکه تمام شود برای آن زن سه روز خون از جمله آن ده روز پس
دیدن او آن را اول کار با اینکه دیده آن را بعد از آن در ده روز آن از حیض است یعنی که ما بعد آن استحاضه است اگر خون مستمر
شود چنانچه می آید در تتمه حدیث که ثم هی مستحاضه تعمل ما تعمل المستحاضه اصل وان مر بها من یوم رات الدم عشرة ایام ولم تر
الدم فذلک الیوم والیومان الذی راته لم یکن من الحیض انما کان من علة اما قرحة فی جوفها واما من الجوف فعلیها ان تعید الصلوة
تلک الیوم والیومین التی ترکتها لانها لم تکن حائضا فیجب ان تقضی ما ترکت من الصلوة فی الیوم والیومین شرح مر بصیغه ماضی
معلوم است من ابتدائیه است و ظرف مستقر است و حال از عشره است یوم مضاف بجملت است عشره مرفوع و فاعل مر است فذلک
بتقدیر قدوم ذلک است و افراد اشاره برای تغلیب صفت بر معطوف صفت او اودر والیومان نحو او است الذی صفت ذلک
است العله بکسر عین الجه عارض شود و بر خلاف مقتضای طبع معروف باشد اما بهر جا بکسر همزه و تشدید میم است قرحه مجرور و بدل
تفصیل علة است القرحه بفتح و ضم قاف و سکون را دمل و مانند آن که ماده جمع میکند و لا دو بیرون میدهد آخرا جوف ها بفتح جیم
و سکون واو وسط الجوف اندرون من در من الجوف تبعیضیه است و ظرف حملا مجرور است عطف بر قرحه الجوف بفتح جیم و فتح واو
وسیع شدن و مراد اینجا قدر مشترک میان جراحت و گشاده شدن دهن رگ عادل العین بمعجمه والف و کسر دال بی نقطه و تخفیف
لام مشهور است که خون استحاضه از آن رگ بر آید و مانند اینهاست ذلک مجلا منصوب است بظرفیت و عامل آن الصلوة است

نفاذ الیه

مضاف الیه باشد والف و لام الصلوة از تفرق کاتبان باشد و ظاهر است که بجای ذلک الیوم والیومین باید و از کاتبان سهو
شده باشد التی صفت الصلوة است یعنی و اگر گذشت بان زن از روزی که دید خون را ده روز و ندید خون را در تتمه آن ده روز پس
آن یک روز یا دو روز که دیده بود آنرا نبوده است از جمله حیض جز این نیست که بوده است از عارضه که آن عارضه یا دملیست در درون آن
زن یا چیزی از جمله زخم و مانند آن پس واجب است بر آن زن که قضا کند نماز آن یک روز یا دو روز را که ترک کرده آنرا زیرا که آن
زن در آن وقت نبوده است حایض پس واجب است که قضا کند آنرا که ترک کرده که نماز در آن یک روز یا دو روز باشد اصل
وان تم لها ثلثة ایام فهو من الحیض وهو ادنی الحیض ولم یجب علیها القضاء و لا یکون الطهر اقل من عشرة ایام شرح ضمیر هو بر ما راجع
بدم ثلثه ایام متفرقه است که مدلول سابق است ادنی اینجا بمعنی پست تر است پس این تکرار و لا یکون اقل من ثلثة ایام نسبت اقل منصوب
بر خبریت است و ظرف خبر یکون است مراد بعشرة ایام ده شبانه روز متصلست بقرینه اینکه ذکر اقل طهر اینجا با وجود آنکه در صدر حدیث
گذشت برای استدراک و رفع توهم قیاس ادنی الطهر بر ادنی الحیض است در تجویز تفرق یعنی و اگر درست شد برای آن زن سه روز از جمله
آن ده روز یعنی که رسید سه شبانه روز متفرق از جمله ده شبانه روز خون دید پس آنچه دیده در هر جائی آن ده روز از حیض است و کم
سه شبانه روز متفرق پست تر حیض است یعنی که ضعیف تر است از سه شبانه روز متصل و کمتر عدد ایام حیض است و واجب نیست بر آن زن
قضای نماز آن یک روز یا دو روز و نمی باشد پاکی از حیض کمتر از ده روز اصل واذا حاضت المراة وکان حیضها خمسة ایام
ثم انقطع الدم اغتسلت و صلت فان رات بعد ذلک الدم ولم یتم لها من یوم طهرت عشرة ایام فذلک من الحیض تدع الصلوة فان
رات الدم من اول ما رات الثانی الذی راته تمام العشرة ایام و دام علیها عدت من اول ما رات الدم الاول والثانی عشرة ایام
ثم هی مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة شرح واذا ابراء است و در بعض نسخ بجای رات الدم عدد اول مرفوع و فاعل انقطع است و در
جای دیگر منصوب و مفعول رات است یوم در ولم یتم لها من یوم طهرت مضاف است بجمله یعنی در طهرت دو احتمال است اول اینکه بجای
طهرت حاضت باشد و طهرت از تفرق کاتبان باشد بنا بر نسخه فا در فاذا حاضت و کان و اینکه آن برای تفریع بر ون یکون الطهر اقل من
عشرة ایام است دوم اینکه در این کلام اقتصاری باشد و تقدیر این باشد که لم یتم لها من یوم حاضت ثم طهرت بقرینه الذی راته
تمام العشرة ایام و مدعا علم الدم الحیض برای عبد جا حیث لیمنع حیض اول ما در ما رات مصدریه است الثانی مفعول و مفعول رات است
الذی صفت الثانی است تمام منصوب بظرفیت است و عامل آن راته است و دام عطف بر رات الدم است عدت بصیغه ماضی معلوم مضاعف
باب نصر ای فان رات است ما مصدریه است الدم مفعول رات است اول صفت الدم است والثانی عطف بر الاول است عشره
منصوب و مفعول عدت است یعنی و چون حایض شود زن باشد حیض او پنج شبانه روز مثلا بعد از آن بریده شود خون غسل میکند
و نماز میکند از پس اگر ببیند خون را و درست نشده باشد برای او از روزی که حایض شده و بعد از آن پاک از حیض شده ده شبانه
روز پس آن خون دوم از حیض است و وامیگذارد نماز را پس اگر ببیند خون را از اول دیدن او خون دوم را که دیده آنرا در تتمه ده شبانه روز
و مستمر شود آن خون دوم یعنی که از تتمه ده شبانه روز تجاوز کند میشمرد از اول دیدن او خون اول و دوم را ده شبانه روز یعنی که حکم
در آن ده شبانه روز حایض میشمرد و بعد از آن آن زن مستحاضه است بیان آنکه میکند از آنکه میکند مستحاضه و بیان آن میشود
در باب نهم اصل وقال کل ما رات المراة فی ایام حیضها من صفرة او حمرة فهو من الحیض وکل ما رات بعد ایام حیضها فلیس من الحیض شرح
ایام حیضها اینجا عبارت از حالتیست که مذکور شد در صدر این حدیث زیرا که اگر مراد ایام عادت باشد منافات دارد با آنچه می آید
در حدیث دوم باب آینده که فاذا کان اکثر ایامها او آخر یعنی و امام گفت هر چه دید زن در ایام حیض خود پیش از انقضای ده شبانه
روز از زردی یا سرخی پس آن از حیض است و هر چه دید بعد از انقضای ده شبانه روز پس نیست از حیض باب سیوم اصل باب
المراة تری الدم قبل ایامها او بعدها مراد بایامها اینجا ایام از قبل از انقضای ده روز و قبل از ایام عادت است و اول بیان میشود در حدیث
اول و دوم و سوم و مراد بعد ظهر اما از بعد انقضای ده روز و انقضای عادت است یعنی این باب ذکر است که می بیند خون را
پیش از ایام او یا بعد از انقضای ایام او که وقت عادت است بلکه درست و در این باب سه حدیث است اول اصل علی ابن ابی جعفر علیه السلام

قال اذا رأت الدم قبل عشرة فهو من الحيضة الاولى وان كان بعد العشرة فهو من الحيضة المستقبلة **شرح** روايت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت چو مسئله اول چون دید زنی که خون دیده باشد خون را پس از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از
حیض است اگر [illegible] حیض که [illegible] است و میان این و آن [illegible] داخل ایام حیض [illegible] و اگر باشد خون دوم بعد از انقضای ده شبانه
روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیض دیگر است بشرط اینکه میان آن و پاک شدن از خون اول ده شبانه روز گذشته
باشد چنانچه بیان شده در حدیث چهارم و پنجم باب سابق **دوم اصل** عن سماعة قال سألته عن المرأة ترى الدم قبل وقت حيضها فقال
اذا رأت الدم قبل وقت حيضها فلتدع الصلوة فانه ربما تعجل بها الوقت فاذا كان اكثر من ايامها التي كانت تحيض فيهن فلتتربص
ثلثة ايام بعد ما تمضي ايامها فاذا تربصت ثلثة ايام ولم ينقطع عنها الدم فلتصنع كما تصنع المستحاضة **شرح** وقت حيضها عبارت از
وقت عادت است [illegible] برای اباحت [illegible] است با تخفیف که زیاده بر سه روز حرام است چنانچه ظاهر میشود در حدیث نهم
باب نهم در شرح تستظهر [illegible] تعجل بصیغه مضارع معلوم باب تفعل است [illegible] برای ملابست است الوقت فاعل تعجل است فاء در فاذا كان
برای تعقیب ذکری است اسم کان ضمیر مستتر راجع بالدم است اکثر [illegible] منصوب [illegible] ظرف [illegible] خبر کان است ضمیر فیهن راجع
بالتی است [illegible] ایام است [illegible] غیر ذوی العقول [illegible] جمع مونث [illegible]
فلتتربص بصیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعل است [illegible] **یعنی** روایت است از سماعه که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است
گفت پرسیدم امام علیه السلام را از زنی که می بیند خون را پیش از وقتی که عادت حیض او ست پس گفت چو مسئله اول چون دید و
خون را پیش از وقت عادت حیض خود پس باید که واگذارد نماز را چه بسا است که [illegible] افتاده باشد با وقت
عادت او [illegible] خون حیض پیش از وقت عادت آمده باشد [illegible] میان فقها مشهور است که [illegible]
[illegible] حیضها فهو حیض چنانچه اشارت بآن شد در شرح حدیث پنجم باب سابق [illegible] چون دید خون را پیش از وقت عادت حیض خود
پس باید که واگذارد نماز را چه بسا است که [illegible] افتاده شد با وقت عادت پس چون باشد خون زن و اکثر
از ایام عادت او که حیض میبود در آنها باید که [illegible] در ایام عادت و بعد از آن [illegible] خون [illegible] پس باید که صبر کند و نماز نکند در سه
شبانه روز بعد از گذشتن ایام عادت او بشرط اینکه مجموع عادت و این سه شبانه روز زیاده بر ده شبانه روز [illegible] بعد از گذشتن
ایام عادت او [illegible] نباشد پس چون [illegible] روز و [illegible] خون پس باید که بجا آورد [illegible] بجای آورد مستحاضه
که بیان میشود در باب نهم [illegible] از انقضای ده روز [illegible] و این منافات ندارد با حدیث اول
این باب زیرا که این در صاحب عادت است و حدیث اول در غیر صاحب عادت است یا این در خون متصل است و حدیث اول
در خون متفرق است والله اعلم **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا كانت ايام المرأة عشرة ايام لم تستظهر فاذا
كانت اقل استظهرت **شرح** الاستظهار [illegible]
دوم این باب [illegible] منقطع است [illegible] از حیض [illegible]
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد ایام عادت زن در حیض ده شبانه روز [illegible]
در حدیث دوم [illegible] پس چون باشد کمتر [illegible] ده روز [illegible]
باب چهارم اصل باب المرأة ترى الصفرة قبل الحيض او بعده شرح این باب [illegible] زنی است که [illegible] زردی پیش از ایام عادت حیض
او یا بعد از ایام عادت [illegible] و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة ترى الصفرة
في ايامها فقال لا تصلي حتى تنقضي ايامها وان رأت الصفرة في غير ايامها توضأت وصلت **شرح** غیر ایامها [illegible] بعد ایام
[illegible] **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که می بیند زردی را در ایام عادت حیض خود پس گفت نماز نمیکند تا آنکه [illegible]
ایام عادت او و اگر بیند زردی را بعد از ایام عادت خود [illegible] نماز میکند **دوم اصل**

عن ابی عبد الله

عن ابی عبد الله علیه السلام في المرأة ترى الصفرة فقال ان كان قبل الحيض بيومين فهو من الحيض وان كان بعد الحيض بيومين فليس من الحيض
شرح ذکر یومین [illegible] غالب حال زنان است [illegible] احادیث آینده [illegible] تخصیص احادیث آینده باین شود [illegible]
تقدیر آنچه متقدم باشد [illegible] از حیض است [illegible] اکثر از ده شبانه روز باشد [illegible] آنچه زردی دیده [illegible] **یعنی** روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] زنی که می بیند زردی را [illegible] از حکم آن زن پس گفت اگر باشد آن زردی
پیش از عادت حیض بدو روز پس آن از حیض است و اگر باشد بعد از عادت حیض بدو روز پس نیست از حیض **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رأت المرأة الصفرة قبل انقضاء ايام عدتها لم تصل وان رأت صفرة بعد انقضاء ايام قرئها صلت
شرح العدة بکسر عین [illegible] آنچه شمرده میشود [illegible] باعتبار
[illegible] ایام عادت [illegible] سکون [illegible] حیض [illegible] **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیند زن زردی را پیش از آخر شدن ایام عادت خود نماز نمیکند [illegible] پیش
از شروع در ایام عادت [illegible] و اگر بیند زردی را بعد از آخر شدن ایام عادت حیض خود نماز میکند **چهارم اصل**
سئل ابو عبد الله علیه السلام وانا حاضر عن المرأة ترى الصفرة فقال ما كان قبل الحيض فهو من الحيض وما كان بعد الحيض فليس منه **شرح**
پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از حکم زنی که می بیند زردی را پس گفت آنچه باشد پیش از ایام عادت حیض پس آن از حیض است
و آنچه باشد بعد از ایام عادت حیض پس نیست از حیض **پنجم اصل** محمد بن ابی عبد الله عن موسی بن حکیم قال الصفرة قبل الحيض
بيومين فهو من الحيض وبعد ايام الحيض ليس من الحيض وهي في ايام الحيض حيض **شرح** ظاهر است که بجای محمد احمد باید زیرا که ابو عبد الله
کنیت محمد بن خالد برقی است [illegible] احمد بن ابی عبد الله است [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** روایت کرد احمد بن ابی عبد الله برقی
از موسی بن حکیم [illegible] امام رضا [illegible] علیهم السلام است [illegible] گفت اگر زردی باشد پیش از حیض
بدو روز پس آن از حیض است و بعد از ایام عادت حیض نیست از حیض و آن زردی در ایام عادت حیض حیض است **باب پنجم اصل**
باب اول ما تحيض المرأة شرح این باب بیان اول حیض [illegible] زن است و در این باب [illegible] حدیث است **اول اصل** عن سماعة
بن مهران قال سألته عن الجارية البكر اول ما تحيض فتقعد في الشهر يومين وفي الشهر ثلثة ايام يختلف عليها لا يكون طمثها في الشهر عدة
ايام سواء قال فلها ان تجلس وتدع الصلوة ما دامت ترى الدم ما لم يجز العشرة فاذا اتفق شهران عدة ايام سواء فتلك ايامها
شرح اول منصوب است بر ظرفیت [illegible] زیرا که الف لام آن برای عهد [illegible] در حکم نکره است [illegible]
[illegible] مصدر مضاف الیه اول است [illegible] تقعد [illegible] بصیغه مضارع غائبه باب [illegible] معطوف بر تحیض است
[illegible] دو روز و در [illegible] سه ایام [illegible] اول [illegible] شبانه روز باشد و این منافات ندارد با اینکه حیض [illegible] باشد
زیرا که زن در اول خون [illegible] و [illegible] خون [illegible] آنرا حیض میشمرد و بنا بر این الف لام [illegible] لا يكون طمثها في
الشهر برای جنس است و مراد ماه [illegible] از دو ماه است [illegible] اینکه [illegible] مثل قول [illegible] مذکور است در نهج البلاغه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

من دلیل میگویند اخی بی یا متکلم است و مضاف است بجا برکه آن بی یا متکلم است و این محل انتقال است زیرا که مناسب مقام
مدح حیان است اینکه او را برادر خویش توصیف کند تخفیف بصیغه مضارع معلوم غایب استیناف بیانیست یا جمله حالیست و بر بار
تقدیر غیر مستتر و ان راجع بمعدود تعقد با مصدر تخفیف است العدة بکسر عین عددی که کم از سه نباشد و زیاده از ده نباشد
و لهذا او تمیز آن ایام بلفظ جمع واقع شده عدة در اول خبر لا یکون است و در مادام تمیز از نسبت ما اتفق نهران است اسول الفتح
سین مهمله جار و مجرور و صفت ایام میتواند بود مفعول و صفت عدة میتواند بود و اصل آن مصدر است و تذکیر و تانیث در آن مساوی
است ما موصوله جار ظرفیه زمانیه است لم یجز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ضمیر مستتر راجع بالدم است
یعنی روایت است از سماعة بن مهران بکسر میم گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از دختر بکر در اول حیض دیدن او
با نیروی که می نشیند در ماهی دو روز و در ماهی سه روز مختلف میشود بر او نمی باشد حیض او در دو ماه چند روز برابر امام گفت
جایز است آن دختر را اینکه نشیند و ترک نماز کند مادام که می بیند خون را چند آنکه در نگذشته باشد خون از ده شبانه روز
ہام اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم المرأة تری الدم ثلثة ایام او اربعة قال تدع الصلوة قلت فانها تری الطهر ثلثة ایام
او اربعة قال تصلی قلت فانها تری الدم ثلثة ایام او اربعة قال تدع الصلوة تصنع ما بینها و بین شهر فان انقطع الدم عنها
و الا فهی بمنزلة المستحاضة **شرح** فرق میان این حدیث و حدیث اول اینست که اول در صورت اختلال با قل حیض است که سه
روز باشد و این در صورت اختلال با قل طهر است که ده روز باشد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که زن در اول
حیض دیدن می بیند خون را و سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را گفتم پس هر گاه که می بیند پاکی را در سه شبانه
روز یا چهار گفت نماز میکند گفتم پس هر گاه که او می بیند خون را سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را با وجود اینکه
اقل طهر نگذشته زیرا که ممکن است که خون اول حیض نباشد و این حیض باشد و بر خرده که ممکن است که حیض باشد حکم حیض دارد
چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب هشتم میکند آن زن آنچه را که مذکور شد میان ابتدای خون دیدن او و میان انتهای
یکماه پس اگر بریده شد خون از او بر و بر شک اقل طهر در میان دو خود ظاهر شود و جنوب والا پس آن زن در مرتبه مستحاضه
است یعنی که عمل مستحاضه میکند که بیان میشود در باب نهم **سیوم اصل** عن سماعة قال سألته عن جارية حاضت اول حيضها
فدام دمها ثلثة اشهر و هی لا تعرف ایام اقرائها فقال اقراؤها مثل اقراء نسائها فان كانت نساؤها مختلفات فاكثر جلوسها عشرة
ایام و اقله ثلثة ایام **شرح** روایت است از سماعة گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از دختری که حیض دید در اول حیض
دیدن او پس مستمر شد خون او در سه ماه و آن دختر نمیشناسد ایام حیضهای خود را یعنی که خون او همیشه بیک رنگ است و
نمیتواند که باختلاف رنگ خون بعضی را حیض شمرد و بعضی را استحاضه چنانچه مذکور میشود در حدیث اول باب نهم در سنت سیوم
پس امام گفت حیضهای او مثل حیضهای اهل قبیله او است که در سال او باشند پس اگر باشند آن اهل قبیله مختلف در ایام حیض
و وقت حیض پس بیشتر نشستن آن دختر ده روز است و کمتر نشستن او سه روز است **یعنی** در ینجا چند احتمال است اول
اینکه چون میان سه و ده شش و نیم است و رعایت کسر اشکال دارد مخیر است میان تعیین شش و تعیین هفت چنانچه
ظاهر حدیث اول باب نهم است در سنه و سیوم که تلجی و تحیضی فی کل شهر فی علم الله ستة ایام او سبعة مخفی نماند که بعد طعن بر این
احتمال میکنند با اینکه تخییر در فریضه معقول نیست جواب همینست که تخییر اینجا راجع باستحباب فریضه در روز هفتم میشود و اطلاق
فریضه بر این قسم نماز باعتبار فرضی بر او نیست بلکه باعتبار فرضی بر دیگر است چنانچه اگر کسی گوید فریضه برای زن در روز ششم
حرام است یعنی اعتبار است و توضیح این بوجه دیگر میشود در حدیث هفتم باب نهم در شرح استظهار **سیوم دوم** اینکه در یکماه شش را
تعیین کند و در ماهی دیگر هفت مخیر است در اینکه ابتدا بر کدام که خواهد یا سیم که مستحب است اختیار شش در ماه اول نظیر
آنچه مذکور شد در دفع طعن از احتمال اول و ممکن است حمل حدیث اول باب نهم بر این احتمال **سیوم** اینکه در یکماه سه روز
را تعیین کند و در ماه دیگر ده روز را **چهارم** اینکه اختیار دارد در هر ماهی میان سه تا ده در تعیین عدد و در تعیین وقت مادام

ذنافر

گرفته اند حالی که همه اهل قبیله او نباشد پنجم اینکه در هر ماه شش شبانه روز و نیم را تعیین کند و الله اعلم **باب ششم اصل باب استبراء**
الحائض شرح این باب در رسیدن حایض است خود را که آیا برای وی پاک از حیض شده یا نه و در این باب شش حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل عن امرأة انقطع عنها الدم فلا تدری اطهرت ام لا قال تقوم قائما و تلزق بطنها بحائط و تستدخل قطنة
بیضاء و ترفع رجلها الیمنی فان خرج علی راس القطنة مثل راس الذباب دم عبیط لم تطهر و ان لم یخرج فقد طهرت تغتسل و تصلی **شرح**
فالبیانیه است الا یدر بدال بی نقطه و الشد یدر را بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب نصر و ضرب است و بعد از آن همزه استفهامیه است و در بعض
نسخ فلا تدری بتا و غایبه مثل اللام باب حرب با همزه استفهام قائما حالی مؤکده است تلزق از باب افعال است العبیط بفتح
عین بی نقطه و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و طا بی نقطه خالص شرح بعض انکه از روایت خالص **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیده شد از زنی که بریده شده از او خون پس نمیداند که آیا پاک شده از حیض
یا نه امام گفت می ایستد ایستاده و میچسباند شکم خود را بر دیواری و بر میدارد در خود پاره پنبه سفید را و بر میدارد پای راست خود را
پس اگر بیرون آمد بر سر آن پاره پنبه مانند سر مگس خون خالص پاک نشده از حیض و اگر بیرون نیامد پس بتحقیق پاک شده غسل میکند
و نماز میکند **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا ارادت الحائض ان تغتسل فلتستدخل قطنة فان خرج فیها شیء من الدم فلا
تغتسل و ان لم تر شیئا فلتغتسل و ان رأت بعد ذلک صفرة فلتتوضأ و لتصل **شرح** فلا تغتسل مجزوم است فلتوضأ بصیغه مضارع
غایبه مجزوم اللام باب تفعل است که تا حذف شده و همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی لغوی است **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون خواهد حایض که غسل کند پس باید که بر دارد در خود پاره پنبه را پس اگر بیرون
آید در آن پنبه چیزی از خون حیض پس باید که غسل نکند و اگر نه بیند چیزی از حیض را پس باید که غسل کند و اگر ببیند بعد از آن غسل
زردی را بر روی پنبه با علیحده پس باید که خود را بشوید با زاله نجاست و غسل یا وضو و نماز کند **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قلت کیف تعرف الطامث طهرها قال تعمد برجلها الیسری علی الحائط و تستدخل الکرسف بیدها الیمنی فان کان ثم مثل راس الذباب
خرج علی الکرسف **شرح** تعمد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه غایبه باب نصر است العمد قصد چیزی کردن و مراد اینجا توجه بجانبی است
با در برجلها برای تعدیه است منافات نیست میان الیسری اینجا و الیمنی در حدیث اول زیرا که بعض را اولی آسانتر است و بعض را
دوم و هر کدام در بعض است و بنا بر اول دست چپ را بکار باید فرمود و تعدید عمر بعلی برای تعیین مینی وضع است **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که چون میشناسد حایض پاکی خود را از حیض امام گفت متوجه میسازد و میکند
پای چپ خود را بر دیوار و بر میدارد در خود پنبه را بدست راست خود پس اگر باشد در آنجا که پنبه را داخل آن کرده مانند سر
مگس از خون بیرون می آید بر پنبه **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم انه بلغه ان نساء کانت احداهن تدعو بالمصباح فی جوف اللیل
تنظر الی الطهر فکان یعیب ذلک و یقول متی کان النساء یصنعن هذا **شرح** متی استفهام انکاریست در کان اخبر شان مستتر است
و اسم آنست و جمله خبر کان است و در بعض نسخ کانت است باعتبار اینکه ضمیر شان کاهی تابع عمده در جمله میباشد در تانیث و تذکیر
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم که خبر رسید باو که جمعی از زنان عادت ایشان این بوده که یکی از ایشان میطلبید
چراغ را در میان شب نظر میکرده بسوی پاکی از حیض یعنی که پنبه میگذاشته و بیرون می آورده تا بیند که پاک شده یا نه پس امام
علیه السلم مذمت میکرد آن عمل را و میگفت که کی در زمان سابق کار زنان این بوده که میکرده باشند این را بیان وجه این می آید در
حدیث آینده **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه کان ینهی النساء ان ینظرن الی انفسهن فی المحیض باللیل و یقول انها
قد تکون الصفرة و الکدرة **شرح** ضمیر انها راجع بشان است و تانیث باعتبار آنست که عمده در جمله مؤنث است تکون از افعال
ناقصه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او منع میکرد زنان را از اینکه نظر کنند بسوی خود شان در موضع حیض
بگذاشتن پنبه و بیرون آوردن آن تا بدانند که آیا پاک شده اند از حیض یا نه در شب و میگفت بدرستیکه حکایت اینست که گاهی
می باشد زردی و تیرگی یعنی که در شب بسبب چراغ معلوم نمیشود که آنچه بر سر پنبه بیرون آمده زرد است یا تیره است و هر یکی حکمی

علم دارد چنانچه ظاهر شد در حدیث اول همین باب **ششم اصل** عن محمد بن علی البصری قال سالت ابا الحسن الاخیر علیه السلم
وقلت له ان ابنتی شهاب تقعد ایام اقرائها فاذا هی اغتسلت رأت القطرة بعد القطرة قال فقال مرها فلتقم باصل الحایط کما
یقوم الکلب ثم تأمر امرأة فلتغمز بین ورکیها غمزا شدیدا فانه انما هو شیء یبقی فی الرحم یقال له الاراقة وانه سیخرج کله **شرح**
البصری بکسر باء منسوب بصره بفتح باء و سات شهاب بکسر شین با نقطه است تام مجزوم است و در حالت وصل کسره برای التقاء
الساکنین لاحق آن میشود فلتغمز بغین با نقطه و زای با نقطه از باب ضرب الورک بفتح واو و کسر و سکون راء بی نقطه بکسر
و سکون راء بالای ران و بفتح واو و فتح راء استخوان بالای ران ضمیر هو راجع بخارج بعد از غسل است اراقه بکسر همزه و راء
بی نقطه و الف و قاف در اصل مصدر باب افعال است بمعنی ریختن کلام فرو و فاعل است با تاکید ضمیر مستتر در سیخرج است **شرح**
روایت است از محمد بن علی بن مهزیار که ساکن بصره است بوده گفت پرسیدم امام علی نقی را علیه السلم و گفتم او را که دختر شهاب
نشسته در ایام حیض همسر خود که ایام عادت اوست پس چون او غسل میکند می بیند قطره بعد از قطره را از خون مجمل گفت
گر بس امام گفت امر کن او را پس باید که بایستد در پیش دیوار چنانچه می ایستد سگ در وقت بول کردن با پیخی که یکبار خود را بر دارد
بعد از آن باید که امر کند زنی را پس باید که بمالد ران او را افشردن میان بالای رانهای او را افشردنی سخت چه بدرستی که آنچه می آید از قطره
بعد از قطره جز این نیست که آن چیزیست که میماند در زهدان از بقیه حیض که اثر اراقه مینامند و بدرستی که آن زود باشد
که بیرون آید همه آن بسبب این عمل و اصلا بقیه از آن در زهدان نماند **اصل** ثم قال لا تخبر بهذا اهلها او شبهه ذو رد عن
و علیهن القدرة قال فقلت بامراة ذکری قال فانقطع عنها الدم فما عاد الیها الدم حتی ماتت **شرح** بعد از آن امام گفت
خبر مده بدین زنان مخالف امامیه اند باین و مانند این از مسایل حیض و واگذار ایشان را با علت ایشان که نجس است بجهت
ایشان غیرت راست باینکه ندانند ایشان نماز و روزه و سایر عبادات مقبول گشت پس گفتی مسایل با ایشان عیب است گفت
پس گردان زن آنچه را که امام گفت پس بریده شد از او آن خون که قطره قطره می آمد پس برنگشت بسوی آن زن آن خون
قطره قطره تا وقت مرگ او **باب هفتم اصل باب غسل الحایض من الماء شرح** این بیان باب کیفیت غسل حایض است و آنچه
کافیست او را از جمله آب در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم
ان الناس یروون ان ... اليوم احدثن مشط ثم تورد احداهن الی القرامل من الصوف تفعله الماشطة تصنعه مع الشعر ثم تحشوه بالریاحین ثم تجعل
علیه خرقة رقیقة ثم تخیطه بمسلة ثم تجعله فی راسها ثم تصیبها الجنابة **شرح** المشط بکسر میم و سکون شین با نقطه و طاء بی نقطه نوعی از
مشط بفتح میم که با مصدر باب نصر است بمعنی درست کردن موی سر شانه کردن و بستن و مانند آنها القرامل بفتح قاف و راء بی نقطه
و الف و کسر میم جمع قرمل بکسر قاف و سکون راء و کسر میم طرابی که از ابریشم سیاه یا پشم سیاه یا مانند آنها ساخته میشود و در آنها را
با موهای سر زنان می بافند تا بیشتر و درازتر نماید ضمیر تفعله راجع بالصوف است تصنعه بعین بی نقطه و نون و عین بی نقطه است
و ضمیر مستتر راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بالصوف است الصنع کاری را گویند و مراد اینجا بافتن است ضمیر مستتر در تحشوه راجع با ماشطه
یا راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بصوف است اما باعتبار جنس نه باعتبار آنچه قرمل از آن قبل آمده زیرا که مراد انجاست
که بعضی از زنان عجم انرا و نکه می نامند و آن غیر طراهست المسلة بکسر میم و فتح سین بی نقطه و تشدید لام و سوزن بزرگ **یعنی**
روایت است از عبد الله بن یحیی که از قبیله کاهل است گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که زنان در این روزگار
اختراع کرده اند نوعی از سر بستن را بیان این آنکه قصد میکند یکی از ایشان بسوی طرهای از پشم که بکار می آورد آن پشم و مشاطه
بافد آن پشم را با موی سر زنان بعد از آن پر میکند پارچه ابریشم را از خوشبو بویها بعد از آن میگذارند بر آن پشم پارچه نازک را
شل دستار بعد از آن میدوزد آن پشم را با آن پارچه با سوزن بزرگ با پیخی که از طرفی بطرف دیگر حرکت میکند اعم
تا مستحکم شود بعد از آن میگذارند آن پشم را که دو نکه ساخته در سر زن بعد از آن بهم نمیخورد ان زن را جنابت آیا حکم آن زن
اصل فقال کان النساء الاول انما یمتشطن المقادیم فاذا اصابهن الغسل تقدر مرها ان تروی رأسها من الماء وتعصره

حتی اذا

حتی یروی فاذا روی فلا باس علیها قال قلت فالحایض قال تنقض المشط نقضا **شرح** ضمیر مستتر در کان ضمیر شان و الهمم کان
است و جمله خبر آنست النساء مبتدا است الاول الف بضمه و فتح واو جمع اولی است که مونث اول است و صفت النساء است خبر
ان جمله اجمله اخری است تقدر بقاف و دال بی نقطه و راء بی نقطه الصیغه مضارع غایبه باب ضرب است ان تروی الصیغه مضارع
غایبه باب تفعیل است حتی یروی الصیغه غایب باب علم است و ضمیر مستتر راجع براس است **یعنی** پس امام گفت شان این بود
که زنانی که در زمان سابق بودند جز این نبود که شانه در پیش میکردند موهای پیش سر را پس چون میرسید بایشان غسل
می بود بر ان غسل با آسانی امر کن یکی از ایشان را که عمل طرهای دو نکه کرده باشد باینکه سیراب کند سر خود را از آب و افشرد آنها تا سیراب
شود پس چون سیراب شد پس بر وای نیست برای آن زن با پیخی که احتیاج نیست بوا کردن موها عبد الله گفت که گفتم پس حایض چه حکم دارد
امام گفت وامیکند آن حیض یکی را و اگر داند مراد اینست که حکم او غیر حکم جنب است و مبالغه او در الازم نیست بعنوان استحباب بوجه
ظاهر حدیث چهارم است بالعنوان وجوب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الطامث تغتسل بتسعة ارطال من ماء
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حایض غسل میکند بنه رطل از آب مخفی نماند که بیان شد در کتاب الطهارة
در حدیث ششم باب هفتم که رطل عراقیه نه یک صاع است و رطل مدنیه شش یک صاع است و وزن رطل عراقیه صد و سی درهم است
و درهم بوزن جبل و هشت جو میانه است و وزن رطل مدنیه یک و نیم عراقی است و الله اعلم **سیوم اصل** سالت ابا جعفر علیه
السلم عن المراة الحایض تری الطهر و هی فی السفر و لیس معها من الماء ما یکفیها لغسلها و قد حضرت الصلوة قال اذا کان معها بقدر ما
تغسل به فرجها فتغسله ثم تتیمم و تصلی قلت فیاتیها زوجها فی تلک الحال قال نعم اذا غسلت فرجها و تیممت فلا باس **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن حایض که می بیند پاکی از حیض را و او در سفر است و نیست با او از آب بقدر که کافی
باشد او را برای غسل حیض او و بتحقیق حاضر شده نماز امام گفت اگر باشد با او آب بقدر آنچه شوید با آن فرج خود را پس میشوید
انرا بعد از آن تیمم میکند و نماز میکند گفتم پس جماع میکند با او شوهر او در آن حال گفت آری چون شست فرج خود را و تیمم کرد
پس پروای نیست بدانکه در اینجا چند مسئله است **اول** اینکه مفهوم اذا کان اینست که اگر آن قدر آب نیز نباشد که فرج خود را بشوید
تیمم کافی است **دوم** اینکه ظاهر قال نعم تا آخر مؤید قول سید مرتضی است که تیمم عوض غسل نمیکند بر او حدیث نیست از دو مول
خواه حدث اصغر و خواه اکبر و الا لازم می آید که این زن مجنب او خال حشفه در فرج او حایض شود **سیوم** اینکه مفهوم اذا غسلت
اینست که اگر فرج را نشسته باشد یا تیمم نکرده باشد در جماع باس است مگر در صورت شبق زوج که در الضرورة تتقدر بقدرها میشود چنانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث اول باب مجامعة الحایض قبل ان تغتسل که باب صد و هشتاد و یکم است و منشا این حکم
این حدیث باشد بروایت سوره بقره و یسالونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن
فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در این آیت چند احتمال است از آن جمله اینکه محیض اینجا اسم
مکان و عبارت از موضع حیض باشد و آن باطن فرج است چنانچه ظاهر شد در احادیث باب سابق و این منافات ندارد با
اینکه مراد بمحیض در آیت سوره الطلاق حیض باشد چنانچه بیان شده در حدیث دوم باب اول و مراد باذی باعث آزار در
آخرت یا دنیا برای شوهران است اگر جماع کنند در آن بقرینه فاء تفریعیه در فاعتزلوا و امر در فاعتزلوا برای ایجاب است
و نهی در و لا تقربوهن یعنی نهی از جماع مطلق است خواه در فرج و خواه در دبر پس معطوف است بر هو اذی تا آخر زیرا که اذی
بودن محیض داخل در نهی از جماع در دبر نیز دارد پس یطهرن اینجا برای تنزیه است طهارت در یطهرن عبارت از پاکی از حیض است
و تطهر عبارت از غسل یا جاری مجرای غسل است و امر در فاتوهن برای رفع کراهت است پس بعد از طهارت و قبل از غسل و جاری
مجرای آن جماع مکروه است و الله اعلم **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال الحایض ما بلغ بلل الماء من شعرها اجزاها
شرح الحایض مبتدا است جمله ما بلغ تا آخر خبر مبتدا است ما موصوله است و مبتدا است بلغ تفسیر بلغه است و ضمیر محذوف عاید
موصوله است بلل حرکت و فاعل بلغ است من بیانیه است و برای بیان موصوله است و میتواند بود که من تبعیضیه باشد اجزاها

خبر ما است و خبر مستتر راجع بما است و ضمیر منصوب راجع بالی الیقی است و نسبت اجزا بوی از تر شده باشد نسبت مجازیست و
مراد اجزای تری آن موست **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت حایض آنچه رسید بآن تری آب از موی سر او
باشد کافی است برای او در شستن آن مو برای غسل حیض **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الحایض تغتسل و بین
جسدها اثر الزعفران لم یذهب به الماء قال لا باس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در حایضی که غسل حیض میکند
و بر بدن او زعفران است نبرده آن زعفران را آب غسل امام گفت باکی نیست یا نقصی که غسل او صحیح است و آن زعفران مانع
غسل نیست **باب هشتم اصل باب المراة تری الدم و هی جنب** این باب بیان زنی است که ببیند خون حیض را و آن زن جنب
است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المراة یجامعها زوجها فتحیض و هی فی
المغتسل تغتسل او لا تغتسل قال قد جاءها ما یفسد الصلوة فلا تغتسل **شرح** المغتسل بفتح میم و فتح سین اسم مکان و مصدر میمی
باب افتعال میتواند بود تغتسل بتقدیر استفهام است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از حکم زنی که جماع میکند با او شوهرش پس حیض می بیند و حال آنکه او در موضع غسل جنابت است آیا غسل جنابت میکند
یا غسل جنابت نمیکند امام گفت تحقیق آمد نزد او آنچه باطل میکند نماز را پس غسل جنابت نمیکند بدانکه ظاهر این است
که غسل جنابت واجب لنفسه نباشد بلکه وجوب آن برای این باشد که شرط نماز است و موافق این گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث شستم باب صفة الغسل تا آخر است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المراة تحیض
و هی جنب هل علیها غسل الجنابة قال غسل الجنابة و الحیض واحد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از حکم زنی که حیض می بیند بر حالی که او جنب است آیا واجب است بر او غسل جنابت در آن وقت امام گفت غسل
جنابت و حیض یکی است یعنی که در آن وقت بر او واجب نیست غسل جنابت بلکه بعد از پاکی از حیض یک غسل میکند برای
جنابت و حیض **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام المراة تری الدم و هی جنب تغتسل من الجنابة او غسل الجنابة و الحیض
واحد فقال قد اتاها ما هو اعظم من ذلک **شرح** غسل منصوب است بر مفعول مطلق **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را زنی می بیند حیض
را و جنب است آیا در آن وقت غسل میکند از جنابت یا غسل میکند غسل جنابت با غسل حیض پس امام گفت تحقیق آمد نزد او
آنچه بزرگتر است از آنچه گفتی یعنی که برداشتن باطل است و در آن وقت اصلا غسل نمیکند **باب نهم اصل باب جامع فی الحایض
والمستحاضة شرح** این باب است که جمع کرده فواید بسیار را در بیان حکم زنی که حایض و مستحاضه شود و در این باب هفت حدیث
است **اول اصل** عن غیر واحد سالوا ابا عبد الله علیه السلام عن الحایض و السنة فی وقته فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
سن فی الحیض ثلث سنن بین فیها کل مشکل لمن سمعها و فهمها حتی لم یدع لاحد مقالا فیه بالرای **شرح** مراد از حایض زنی
است که حیض او متصل باستحاضه شده و مشتبه بهم رسانیده و ضمیر وقته راجع بحیض است که در ضمن حایض مذکور است و کل مشکل کنایت
است از حکم زنی که حافظ العدد و ناسیة الوقت یا بر عکس باشد از مجموع سنة اولی و سنة ثانیه مستنبط میشود لا یدع بصیغه غایب
مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بمصدر بین است و بنا بر دوم راجع برسول الله صلی الله علیه و آله است و بصیغه
غایبه منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول و دوم ضمیر مستتر راجع بثلث سنن است ضمیر فیه راجع بمشکل است **یعنی** روایت است
از جمعی که پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلام را از حایضی که مشتبه شود خون او و از طریقه رسول علیه السلام در تعیین وقت حیض در
این حکم پس گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد در آن حایض سه طریقه که بیان کرد در آن سه هر مشکلی را برای
کسی که گوش کرد آن سه را و فهمید آن سه را تا آنجا که وانگذاشت آن بیان برای هیچکس جای سخنی را در مشکل از پیش خود **اصل**
اما احدی السنن فالحایض التی لها ایام معلومة قد احصتها بلا اختلاط علیها ثم استحاضت و استمر بها الدم و هی فی ذلک تعرف ایامها
و مبلغ عددها **شرح** حمل در فالحایض مجازی است و مراد حیض در آن حایض است الاختلاط بخا و با نقطه و طا بی نقطه مشتبه شدن
و مراد اینجا مشتبه شدن است استحاضت اینجا و در بعض نسخ استحیضت بصیغه معلوم مثل استعیر بابی باب استفعال است و مجهول

این را

است که بصیغه مجهول باشد چنانچه در بعض دیگر نسخ آمده است و حقیقت این است که اصل حیض بمعنی روان شدن خون از درون
فرج زن است و غالب شده در روان شدن خون در ایام مقرری و استحاضه بمعنی طلب روان شدن خون است از درون فرج زن
در غیر ایام مقرری و چون شیطان حرکت کرده او را با آنچه باعث آمدن خون است در غیر ایام مقرری چنانچه مذکور میشود در حدیث
بعد از این پس گویا که شیطان طلب آمدن خون از او کرده در غیر ایام مقرری و چون این زن باختیار خود تابع شیطان شده و باعث
آن خون را تعلل آورده پس گویا که او از خود طلب کرده روان شدن خون را در غیر ایام مقرری و بنا بر مذهب جمعی از اهل عربیت که
میگویند استفعل بمعنی فعل است توجیه استحاضت معلوم آسان است زیرا که تجاوز از حد در آن شده **یعنی** اما یکی از آن سه
سنت پس در حایض است که او را روزهای حیض معلوم است بتحقیق نگاه داشته آن روزها را بی اشتباهی بر او بعد از آن صاحب استحاضه شده
و باقی مانده با او خون استحاضه بر وجهی که حیض و غیر حیض بهم متصل شده و آن زن در آن وقت میشناسد روزهای حیض خود را
که از چند ماه شروع میشود و میشناسد منتهای عدد حیض خود را **اصل** فان امراة یقال لها فاطمة بنت ابی حبیش استحاضت
فاتت ام سلمة فسالت رسول الله صلی الله علیه و آله عن ذلک فقال تدع الصلوة قدر اقرائها و قدر حیضها و قال انما هو عزف و امرها
ان تغتسل و تستثفر بثوب و تصلی **شرح** اقراء بفتح همزه جمع قرء بضم قاف و سکون را است و اما قرء و پس آن جمع قرء بفتح و ضم
قاف میتواند بود و قدر از قبیل عطف تفسیر است چون قرء مشترک است میان حیض و طهر و در بعض نسخ بجای واو او است و این
بنابر شک راویان از امام جعفر صادق علیه السلام است حیض بکسر حاء و فتح یا جمع حیضه بکسر حاء و سکون یا است و آن اسم
لقب جاریست که برای وره است العزف بفتح عین بی نقطه و سکون زای بانقطه و فا آواز و غوغای شیطان و از آن ماخوذ
است معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای یکی ساز که آلت لهو است مثل عود و طنبور و از آن عرف نیز میتواند عرف بتقدیم
از فرق است حقیقت این است که استحاضه فعل شیطان است و بر آن افعال و معصیت که زن مرتکب آن شده سبب آن است چنانچه گفته در
سوره شوری ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب صد و
نود و نهم که باب نادر الضیاء است و گفته در سوره نساء و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و هر گناهی بسبب غوغای ابلیس است
چنانچه الله تعالی با او گفته در سوره بنی اسرائیل است و اجلب علیهم بخیلک و رجلک الاستثفار بثا سه نقطه و فا و را
بی نقطه بستن زن پارچه بر میان دوران خود و محکم کردن اطراف آن بر بند ازار ماخوذ است از ثفر بفتح ثا و فتح فا
پاردم که در پس زین چاروا می باشد و بیان میشود در حدیث سیوم این باب **یعنی** چه بدرستیکه زنی که گفته میشد
او را فاطمه دختر ابو حبیش بضم حاء بی نقطه و فتح با یکنقطه و سکون یا و حا نقطه در پایش و شین بانقطه صاحب استحاضه شد
پس آمد برای عرض حال خود نزد ام سلمه رضی الله تعالی عنه که زوجه مومنه رسول الله صلی الله علیه و آله بود پس ام سلمه پرسید رسول
الله صلی الله علیه و آله از آنچه آن زن گفت پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که آن زن وا میگذارد نماز را در زمانی که مطابق
اقراء اوست و مطابق حیضهای اوست و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت جز این نیست که آنچه آن زن گفت اثر غوغای شیطان گشت
پس رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد آن زن را که بعد از آن ایام غسل کند و ببندد آن موضع را بپارچه تا خون در اثنای نماز جاری
نشود و نماز کند **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام هذه سنة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی التی تعرف ایام اقرائها لم تختلط
علیها الا تری انه لم یسألها کم یوم هی و لم یقل اذا زادت علی کذا یوما فانت مستحاضة و انما سن لها ایاما معلومة ما کانت من قلیل او کثیر
بعد ان تعرفها **شرح** کم استفهامیه است و ضمیر مبتدا است که مقدم شده و بمعنی الیوم مجرور است و جر آن باضافه است نزد زجاج و من
جاره است که مقدر است و جر با نزد فراء و ابن السراج و جمعی دیگر هی مبتدا است و راجع بایام اقراء است کذا کنایه از کاف تشبیه و اسم
اشاره است نزد جمعی و مشار الیه شش روز یا هفت روز است که می آید در سنه ثالثه بتوضیح آنچه می آید در سنه ثانیه که کلام یا م الدولی
بنا بر آنکه میتواند بود که حرف را به قدر مشترک میان ایام استحاضه و ایام اقبال دم باشد که مذکور میشود در سنه ثانیه یوما تمیز اسم اشاره است
ما در ما کانت اسمیه است نکره بمعنی الا ایام شی و آن منصوب است محلا خبر کانت باشد مقدم شده برای آنکه استفهام مقتضی تقدم

و کلام است غیر مستتر در کانت اسم است و راجع با یاما معلوم است من بیانیه است و برای بیان کانت **یعنی** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که این طریقت سنی است صلی الله علیه و آله و در زنیکه میشناسد ایام حیضهای خود را مشتبه نشده آنها بر آن زن
ایا نمی بینی که نبی صلی الله علیه و آله بر ام سلمه را گر چند روز است ایام او و نگفت که چون زیاده کند ایام او بر چنین عدد که
میشود مستحاضه و جز این نیست که قرار داد برای آن زن چند روز را که معلوم آن زن است هر چه باشد از کم یا زیاده بعد از آنکه
آن زن میشناخته باشد آن ایام را **اصل** وکذلک افتی ابی علیه السلام وسئل عن المستحاضة فقال انما ذلک عرق عابر
او رکضة من الشیطان فلتدع الصلوة ایام اقرائها ثم تغتسل وتتوضأ لکل صلوة قیل وان سال قال وان سال مثل المثعب
شرح واو در و سئل حالیه است فا در فقال برای عطف بر سئل است عرق بفتح عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و الف و
کسر باء یک نقطه و راء بی نقطه مجرور و مضاف الیه است یعنی شیطان ... رگی است و این موافق قول الله تعالی است در سوره اعراف
طائف من الشیطان رکضة بفتح راء بی نقطه و سکون کاف و ضاد با نقطه و تاء وحدت مرفوع و معطوف بر عرق است الرکض زدن سوار
پای خود را بر پهلوی چارپا تا تند تر رود من ابتدائیه است و ظرف صفت رکضة است و این اشارت است باینکه شیطان در اول
آمدن نزد مکلف باشد بغوغا و اثر میکند و اصلا از او کاری دیگر نمی اید و چون مکلف از غوغای او متاثر شد اصلا شیطان
از او در پی کار خود میرود و از مکلف ... که متاثر شد شیطان در می یابد او را و او تند که ... پا بر او میرساند و عبور میکند چنانچه
در سوره اعراف گفته اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا و اگر بار متاثر شد شیطان لازم او میشود بر او سوار میشود و
وجه او که غلط کند تند رشی میکند ثم تغتسل مجزوم است و او در و تتوضأ بمعنی او است بنا بر آنچه گذشت در کتاب الطهاره در
حدیث ها از دهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باب سیزدهم تتوضا نیز مجزوم است و مثل المثعب منصوب بر نیابت و
مفعول مطلق و بتقدیر سیلا مثل سیلان المثعب است پس موصوف مثل مقدر است و مضاف المثعب نیز مقدر است المثعب
بفتح ثاء با نقطه و سکون و فتح عین بی نقطه و باء یک نقطه آب جاری **یعنی** و هم چنان فتوی داد پدرم امام محمد باقر علیه السلام
بر جای آن پرسیده شد از حکم مستحاضه پس گفت جز این نیست که آن استحاضه اگر رگی است از محض غوغای شیطان که از کشند
است و اگر بسیار است اثر سوار شدن و مهمیز زدن بعد از غوغا از جانب شیطان است پس باید که واگذارد نماز را در
ایام حیضهای او و بعد از آن غسل کند یا وضو سازد برای هر نمازی گفته شد پدرم را که اگر چه خون روان شده باشد پدرم
گفت اگر چه روان شده باشد مانند آب جاری **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام وهذا تفسیر حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
وهو موافق له فهذه سنة التی تعرف ایام اقرائها لا وقت لها الا ایامها قلت او کثرت **شرح** مشار الیه هذا اول
از دو چیز است اول انما ذلک عرق عابر او رکضة من الشیطان که تفصیل قول رسول است که انما هو عرق بتقسیم آن بدو قسم چنانچه
بیان شد دوم ثم تغتسل وتتوضأ لکل صلوة که توضیح قول رسول است که مفهوم میشود از امر به آن تغتسل به بیان اینکه آن کثیر
استحاضه کثیره است چون سوال ... واقع شده ... ظاهر آن ... وضو میشود و هو موافق برای احتیاط است که ...
یکی از تفاوت در لفظ تفاوت در معنی خیال کنند **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این کلام پدرم تفسیر حدیث رسول
الله است صلی الله علیه و آله و آن موافق آن حدیث است پس اینکه مذکور است طریقت زنیست که میشناسد ایام حیضهای
خود را بیان این آنکه وقتی نیست برای حیض او مگر ایام عادت او خواه کم باشد و خواه طولانی باشد **اصل** واما السنة الثانیة التی
قد کانت لها ایام متقدمة ثم اختلط علیها من طول الدم فزادت ونقصت حتی اغفلت عددها وموضعها
من الشهر فان سنتها غیر ذلک **شرح** اختلط بصیغه مجهول است علیها نایب فاعل است و در بعض نسخ اختلط بصیغه معلوم است و بنا بر
این بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع با یام است اغفلت بغین با نقطه و فاء بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاغفال ترک
چیزی بفراموش کردن آن بالکلیه است ... از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است مثل الحاقة ما الحاقة پس ضمیر راجع بالتی است و ثان
سنتها برکجای خانها است که ضمیر راجع بسنت باشد **یعنی** و اما طریقت زنیکه بتحقیق بوده او را روزهای حیضی که پیشتر معلوم او بوده

بعد ازان

بعد از آن اشتباه واقع شده بر او از درازی روزگار خون پس بلکه خون خود گاهی زیاد کرده آن روزهای حیض را و بلکه خون خود گاهی دیگر
کم کرده آنها را تا بجائی رسید که بالکلیه فراموش کرد عدد آنها را و جای آنها را از جمله ماه پس بدرستیکه طریقت آن زن غیر آنست
که مذکور شد **اصل** وذلک ان فاطمة بنت ابی حبیش اتت النبی صلی الله علیه و آله فقالت انی استحاض فلا اطهر فقال النبی صلی الله
علیه و آله لیس ذلک بحیض انما هو عرق فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغسلی عنک الدم وصلی وکانت تغتسل فی
کل صلوة **شرح** فلا اطهر در بعض نسخ بر او است اطهر در نسخ بطاء با نقطه است و بنا بر این تشدید طاء و تشدید هاء بصیغه مضارع
معلوم باب تفعل است بمعنی لا اغتسل و یا تخفیف طاء و هاء بصیغه مضارع معلوم باب حسن و کرم است و میتواند بود که اظهر بظاء
بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال باشد ... اظهار حفظ چیزی ... القلب و مطلع کردن کسی را بر چیزی چنانچه گفته در سوره
جن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی الاقبال رو آوردن و مراد اینجا نزدیک شدن است حیضه بفتح حاء مصدر
برای مره و بکسر حاء اسم مصدر است و بر هر تقدیر مراد آنست که صفت حیض باشد در رنگ **یعنی** و آنچه مذکور شد برای اینست
که فاطمه دختر ابو حبیش که مذکور شد سابق باری دیگر آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ... ام سلمه رضی الله
عنها که بدرستیکه من صاحب استحاضه میشوم پس غسل نمیکنم و نماز نمیکنم پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که نیست ...
حیض جز این نیست که آن اثر غوغای شیطانست پس چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را و چون رو گردان شود پس بشوی از
خود خون را و نماز کن بعد از غسل مراد اینست که هر چه ... حیض است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود و هر چه غیر آنست
استحاضه است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود پس بعد از شنیدن این جواب غسل میکرد در هر نمازی ... که عمل بحکم استحاضه کثیره
میکرد بنا بر آنکه این جواب ... است که غالب در زنیکه عادت داشته باشد و از او فراموش کند ... اختلاف در کیفیت
خون او می باشد و او چون صاحب تجربه است ... و این منافات ندارد با اینکه از اختلاف ... واجب نباشد برای
اینکه رجوع بسنت ثالثه کند چنانچه می آید در آخر حدیث **اصل** وکانت تجلس فی مرکن لاختها وکان صفرة الدم تعلو الماء
شرح این برای بیان آنست که استحاضه او کثیره بوده مرکن بکسر میم و سکون راء بی نقطه و فتح کاف ظرفی است از سفال برای
آب که بزرگ است و سوراخی در پائین دارد که بسته و گشوده میشود و در آن جامها شسته میشود و از او بعضی لغات عجم ...
می نامند **یعنی** و عادت آن زن بعد از شنیدن این جواب این بود که برای ... از غسل می نشست در
سوئه که از خواهرش بود و از بسیاری خون که بر بدن او بود زردی خون ظاهر میشد در بالای آب آن سوئه **اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام اما تسمع رسول الله صلی الله علیه و آله امر هذه بغیر ما امر به تلک الا تراه لم یقل لها دعی الصلوة ایام
اقرائک ولکن قال لها اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغتسلی وصلی فهذا یبین ان هذه امرأة قد اختلط علیها
ایامها لم تعرف عددها ولا وقتها الا تسمعها تقول انی استحاض فلا اطهر **شرح** هر یک از هذه و تلک منصوب است محلا و مفعول به بنا بر
اجرای تغییر وصف مجرای تغییر ذات برای اشارت باینکه اگر مامور در این دو خطاب یک کس می بود این دلیل تمام می بود چه جای
اینکه مامور در هر جا یک کس است و میتواند بود که مشار الیه هذه فاطمه بنت ابی حبیش باشد و مشار الیه تلک ام سلمه باشد از باب
... فاطمه بوده و میتواند بود که هر یک منصوب بنزع خافض باشد ... هذه المرأة و تلک المرأة باشد الا تراه استیناف بیانی
است الا تسمعها استدلال دیگر است بر مدعا غیر دلیل سابق **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا نمیشنوی از رسول الله صلی
الله علیه و آله که امر کرد این فاطمه دوم را بغیر آنچه امر کرد بآن فاطمه اول را بیان این آنکه آیا نمی بینی رسول علیه السلام را که نگفت فاطمه
دوم را که واگذار نماز را در ایام حیضهای خود و لیکن گفت او را که چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را و چون رو گردان شود
پس غسل کن و نماز کن پس این کلام رسول علیه السلام ظاهر میکند که این فاطمه دوم زنی بود که بتحقیق مشتبه شده بر او روزهای
عادت حیض او نمیشناخته عدد آنها را و نه وقت آنها را آیا نمیشنوی از فاطمه دوم که میگوید که بدرستیکه من صاحب استحاضه
میشوم پس غسل و نماز نمیکنم **اصل** وکان ابی یقول انها استحیضت سبع سنین ففی اقل من هذا تکون الریبة والاختلاط فلهذا

احتاجت الی ان تعرف اقبال الدم من ادباره و تغیر لونه من السواد الی غیره و ذلک ان دم الحیض اسود یعرف **شرح** این قرینه

یا استدلال دیگر است بر آنچه مذکور شد و بنا بر اول یعنی تا او کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و بنا بر دوم تتمه کلام امام محمد باقر

است و بر هر تقدیر فا برای بیان است و تغیر بصیغه مصدر باب تفعل مجرور است معطوف بر ادباره یعرف بالعین بنقطه و را بی نقطه و ما بعد

مضارع غایب مجهول باب ضرب است و مراد آنست که شناخته میشود و مغایر سازد زنانی که صاحب تجربه است به رنگ آن یا با علم از آن رنگ و صفات

دیگر که مذکور میشود در باب معرفة الحیض من دم الاستحاضة یا بکثرت چنانچه می آید در حدیث سوم باب ولا از دو هم **یعنی** و بعد از آن گفت

که بعد از آنکه فاطمه صاحب استحاضه شد بعد سال بیان این آنکه در اکثر از بعد سال ای باشد تشکیک اشتباه و چه جای بعد سال ایکسال

است که محتاج شد فاطمه بسوی اینکه بشناسد روی آوردن خون را و آن روی پس رفتن خون و متغیر شدن از رنگ تغیر از سیاهی بسوی

غیر سیاهی و آنچه مذکور شد برای آنست که خون حیض سیاه است شناخته میشود به رنگ آن **اصل** و لو کانت تعرف ایامها ما احتاجت

الی معرفة لون الدم لان السنة فی الحیض ان تکون الصفرة و الکدرة فما فوقها فی ایام الحیض اذا عرفت حیضا کله ان کان الدم

اسود او غیر ذلک فهذا یبین لک ان قلیل الدم و کثیره ایام الحیض حیض کله اذا کانت الایام معلومة **شرح** الصفرة مرفوع و اسم تکون

است فوقها منصوب است و ظرف خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو فوقها و جمله حالیه است ضمیر فوقها راجع بکدرت است و مراد سواد

است فی ایام حال از صفره است اذا برای محض ظرفیت است و ظرف حال دیگر الصفرة است عرفت بصیغه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر

راجع به ایام الحیض است حیضا خبر تکون است کله منصوب و تاکید حیضا است و ضمیر راجع بحیضا است و این برای دفع توهم است که کسی گمان کند

مراد آن است که ایام یعنی حیض دانند با سیر در بعضی احکام حیض در آن جاری دانند و بعضی را جاری نداشتند ان کان الدم تا آخر برای آنست

نه برای آنست بلکه برای تعمیم است یعنی سواء کان الدم ایام منصوبست ظاهرا مرفوع است از اینجا چنانچه برای محض ظرفیت میتواند بود

برای شرط نیز میتواند بود بر این تقدیر جزای آن محذوف است و دلالت بر جزای آن میکند سابق آن **یعنی** و اگر میدانست اینکه

فاطمه میشناخت ایام عادت حیض خود را محتاج نمیشد بسوی شناختن رنگ خون زیرا که چه بدرستی که طریقت در حیض است که باشد

زردی و تیرگی و آنچه از آن بالای تیرگیست در ایام عادت حیض وقتی که شناخته شده باشد آن ایام حیض بتمامه آن خواه

خون سیاه و خواه غیر سیاه پس اینکه مذکور شد ظاهر میکند برای تو اینکه کم خون و بسیار خون در ایام حیض حیض است همه

آن وقتی که آن ایام معلوم باشد **اصل** فاذا جهلت الایام و عددها احتاجت الی النظر حینئذ الی اقبال الدم و ادباره و

تغیر لونه ثم تدع الصلوة علی قدر ذلک و لا اری النبی صلی الله علیه و آله قال اجلسی کذا و کذا یوما فما زادت فانت مستحاضة کما لم

یأمر الاولی بذلک **شرح** تغیر مجرور و معطوف بر ادباره است و مراد تغیر لون از سواد بغیر سواد است چنانچه در سابق گفت و تغیر لونه

من السواد الی غیره ثم تدع عطف بر احتاجت است مشار الیه ذلک اقبال الدم است و اداره و کذا یعنی اول است و اول عبارت از شش

روز و هفتم عبارت از هفت روز است که در سنه ثالثه مذکور میشود مشار الیه بذلک مامور به در اجلسی کذا و کذا یوما است چنانچه

اشارت شد بآن در قول امام در سنه اولی که و لم یقل اذا زادت علی کذا یوما فانت مستحاضة **یعنی** پس چون نداند خصوص ایام را و عدد آنها را محتاج میشود بسوی نظر در این هنگام بسوی روی آوردن خون و رو گردان شدن آن و متغیر شدن رنگ آن

بعد از آن وا میگذارد نماز را بر قدر آمدن خون و نمی بینم پیغمبر را صلی الله علیه و آله که گفته باشد بنشین چنین و چنین یا چنین روز

پس آنچه زیاد شد پس تو استحاضه داری در آن چنانچه امر نکرد زن اول را بآنچه مذکور شد یعنی که باید بنشین کلمه شش یا هفت روز و

چنین روز پس از آن استحاضه داری بلکه این امر مخصوص سنه ثالثه است **اصل** و کذلک ابی علیه السلام افتی فی مثل هذا و ذلک

ان امراة من اهلنا استحاضت فسالت ابی علیه السلام عن ذلک فقال اذا رایت الدم البحرانی فدعی الصلوة و اذا رایت الطهر و لو

ساعة من نهار فاغتسلی و صلی **شرح** بحرانی منسوب به بحر است بزیاده الف و نون مثل ربانی که منسوب برب است و مراد بحر آبی

است که بسیار عمیق باشد خواه دریا و خواه حوض طهر بضم طا و سکون ها عبارت از استحاضه است و لو وصلیه است ساعة منصوب

بر ظرف زمان است و ذکر نهار بعنوان مثال است پس اگر در شب باشد نیز همین حکم دارد **یعنی** و هم چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و آله منقول

شد و نوع

شد و نوع آن شد پدرم علیه السلام فتوی داد در مثل این سوال فاطمه دوم و آنچه گفتم برای آنست که زنی از دودمان ما صاحب استحاضه شد پس

سوال کرد پدرم را علیه السلام از آن پس پدرم گفت چون دیدی خون مانند آب بسیار عمیق را در کثرت و سیاهی رنگ پس واگذار نماز را

و اگر دیدی پاکی از حیض را هر چند که در یک ساعت از روزی باشد پس غسل کن و نماز کن بدانکه از اینجا ظاهر میشود که این قسم زنان میتوانند

که در ماهی هفتاد و پنج بار نماز فریضه کنند و هفتاد و پنج بار ترک نماز فریضه کنند زیرا که علی الاسم شبانه روز بیست و در هر شبانه روز

پنج نماز فریضه است و حاصل ضرب اینها در پنج صد و پنجاه میشود و النصف آن هفتاد و پنج است بدانکه در احادیث وجوب قضای بعض نمازها

بر این قسم زنان مذکور نیست و در آن دو احتمال است اول اینکه چون مامور است باینکه رعایت اقل طهر و اقل حیض نکند قضای نماز بر او

واجب نباشد دوم اینکه قضای بعض نمازها کند و شاید که آن بعض بقدر نماز بیست و سه شبانه روز باشد چهار شبانه روز باشد

که مذکور میشود در سنه ثالثه و الله اعلم **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام و اری جواب ابی علیه السلام هیهنا غیر جوابه فی المستحاضة الاولی

الا تری انه قال تدع الصلوة ایام اقرائها لانه نظر الی عدد الایام و قال هیهنا اذا رات الدم البحرانی فلتدع الصلوة فامرها هیهنا ان تنظر

الی الدم اذا اقبل و ادبر و تغیر **شرح** تدع الصلوة ایام اقرائها نقل بالمعنی است و هم چنین اذا رات الدم البحرانی فلتدع الصلوة

و تغیر عطف بر ادبر است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که می بینم جواب پدرم علیه السلام را در این موضع که بیان حکم مستحاضه دوم

است غیر جواب او در مستحاضه اول بیان این آنکه آیا نمی بینی که پدرم در مستحاضه اول گفت وا میگذارد نماز را در ایام عادت حیض خود

و برای اینکه پدرم نظر کرد در مستحاضه اول بسوی عدد ایام عادت یا بیان آنکه آن ایام معلوم مستحاضه اول است و گفت در این موضع

که چون دید خون بحرانی را پس باید که واگذارد نماز را پس امر کرد زن را در این موضع باینکه نظر کند در خون در وقتی که اقبال کند و

خون در وقتی که ادبار کند و متغیر شود **اصل** و قوله البحرانی شبه معنی قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان دم الحیض اسود یعرف و انما

سماه ابی بحرانیا لکثرته و لونه فهذه سنة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی التی اختلط علیها ایامها حتی لا تعرفها و انما تعرفها بالدم

الدم ما کان من قلیل الایام و کثیره **شرح** الشبه بکسر شین بالنقطه و سکون بای یکنقطه و ها و بفتح شین و فتح با مانند و زیاد

کردن لفظ شبه اینجا برای اشعار باینست که قول پدرم مرادف قول نبی است مانند الفاظ که مترادف باشند بلکه نزدیک بمعنی است و مراد

بمعنا اینجا تفسیر لفظ است غیر لکثرته و ضمیر لونه راجع بدم الحیض است باعتبار اینکه اکثر افراد حیض بسیار است و اکثر افراد استحاضه کم است

و چنانچه می آید در حدیث دوم باب ولا از دوم باز راجع به بحر است و مراد آنست که کثرت عمق آن باعث سیاه نمودن آنست و تشبیه در سیاهی است

نه در کثرت نیز ظاهر این حدیث آنست که بحرانی منسوب به بحر است بزیاده الف و نون مثل ربانی که منسوب برب است و مراد به بحر اینجا دریا است

و جوهری در صحاح گفته البحر خلاف البر یقال سمی لعمقه و اتساعه و گفته و کل نهر عظیم و گفته و البحر عمق الرحم و منه قیل للدم الخالص الحمرة باحر

و بحرانی مخفی نماند که بنا بر ظاهر این لفظ بحر مشترک است و مقرر است که اراده حقیقت تعبیر است از اراده مجاز و اراده مجاز

تعبیر است از اراده اشتراک لفظی ما در ما کان نوعی ای شئ است و منصوب است محلا تا خبر کان باشد و خبر کان مستتر راجع بالدم است

چنانچه بیان نظر این شد در شرح قول امام علیه السلام در این حدیث در سنه اولی که ما کانت من قلیل و کثیر ظاهر آنست که الایام اینجا از

غلط کاتبان باشد و بجای آن الدم باشد تا ضمیر کثیره راجع بآن شود **یعنی** و قول پدرم که البحرانی مانند تفسیر قول نبی است صلی الله علیه

و آله و سلم که بدرستی که خون حیض شناخته میشود و جز این نیست که نامیده خون حیض را پدرم بحرانی برای کثرت آن و رنگ آن پس اینکه

مذکور شد طریقت نبی است صلی الله علیه و آله و سلم در زنی که مشتبه شد بر او ایام عادت حیض او تا بحدی که نمی شناسد آن ایام را الا

و جز این نیست که میشناسد آن ایام را بخون بنوع کیفیت خون هر چه باشد آن خون از کم خون و بسیار خون **اصل** قال و اما

السنة الثالثة ففی التی لیس لها ایام متقدمة و لم تر الدم قط و رات اول ما ادرکت فاستمر بها فان سنة

سنة هذه غیر سنة الاولی و الثانیة الف لام الدم برای جنس است و ذکر و لم تر الدم تا آخر بعنوان مثال است پس این حکم

زنی است که خون را مکرر دیده باشد اما در هر ماه متصل بهم بیک روش نباشد و میتواند بود که الف لام برای عهد خارجی باشد یعنی

خونی که عادت شده باشد و بنا بر این الجزو الاول مثال نیست اول منصوبست ما مصدریه است **شرح** امام جعفر صادق علیه السلام گفت که و اما

موافقت پس در زیادت اکثریت اوراایام عادت حاصل شده باشد در زمان سابق و نیز خون را هرگز ندیده خون را در اول
دریافتن او خون را پس مشتبه شد با او آن خون چه بدرستیکه وظیفت این زن غیر وظیفت زن اول و زن دوم است اصل
و ذلک ان امرأة یقال لها حمنة بنت جحش اتت رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت انی استحضت حیضة شدیدة فقال
احتشی کرسفا فقالت انه اشد من ذلک انی اثجه ثجا شرح حمنة بفتح حاء بی‌نقطه و سکون میم و نون است جحش بفتح جیم و سکون
حاء بی‌نقطه و شین بانقطه است استحضت بصیغه ماضی متکلم معتل العین یای مجهول یا معلوم باب استفعال است حیضة اینجا
در معنی اعم از حیض حقیقی مستعمل شده و بیان این شد در این حدیث در شرح فقرات اولی در رسته اولی احتشی بحاء بی‌نقطه
و شین بانقطه بصیغه امر حاضره معتل اللام واوی باب افتعال است الاحتشاء بر داشتن زن پنبه و مانند آن را در
فرج خود کرسفا بضم کاف و سکون راء بی‌نقطه و ضم سین بی‌نقطه و فاء است اثجه بفتح ثاء سه نقطه و تشدید جیم مصدر باب نصر
روان کردن آب و مانند آن و مفعول مطلق اینجا برای نوع عظیم است در کثرت که افاده شده در آن بناشد تا رجوع بتمییز تنوین
کرده چنانچه می‌آید در اخر این حدیث یعنی و آنچه مذکور شد برای آنست که زنی که گفته میشد او را حمنه دختر جحش آمد نزد رسول
الله صلی الله علیه وآله پس گفت بدرستیکه من صاحب استحاضه شدم نوعی از روان شدن خون که سخت است پس رسول علیه السلم
گفت بر دار پنبه را زن گفت بدرستیکه آن خون سخت‌تر از آنست که بر داشتن پنبه بیرون بیاید بیان این آنکه بدرستیکه
من روان میکنم خون را روان کردنی عظیم اصل فقال تلجمی و تحیضی فی کل شهر فی علم الله ستة ایام او سبعة ثم اغتسلی غسلا و
صومی ثلثة و عشرین او اربعة و عشرین و اغتسلی للفجر غسلا و اخری الظهر و عجلی العصر و اغتسلی غسلا و اخری المغرب و عجلی العشاء
و اغتسلی غسلا شرح التلجم بجیم مصدر باب تفعل محکم بستن زن پارچه را بر خود در بالای پنبه که بر داشته التحیض مصدر باب
تفعل خود را حائض بحیض التوری شمردن فی علم الله یعنی بدانسته الله است زیرا که مشیت مشتمل است بر علم چنانچه بیان شد
در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیة والارادة است در شرح شاء و اراد یکون شیء الا بعلم و مراد
اینجا آنست که اختیار در تعیین وقت حیض و در تعیین یکی از این دو عدد از جمله ماه برای تست بهر وقت و عدد که در علم الله
تعالی گذشته باشد و الله تعالی از آن خواسته باشد بتعیین خواهی کرد ظاهر ثم اغتسلی غسلا و صومی آنست که غسل حیض پیش
از طلوع صبح شرط صحت روزه است و غسلهای دیگر که برای استحاضه است شرط صحت روزه نیست بلکه شرط صحت نماز است والله
اعلم ثلثة و عشرین او اربعة و عشرین نشر بر عکس ترتیب لف است واو در و اغتسلی غسلا در هر جا برای ترتیب نیست زیرا که غسل استحاضه
شرط نماز و مقدم بر آنست یعنی پس رسول علیه السلم گفت محکم بر خود ببند پارچه را بالای پنبه و خود را حائض شمر در دانسته الله تعالی
در هر ماهی شش شبانه روز یا هفت بعد از آن غسل کن غسلی که برای حیض است و روزه دار بیست و سه روز یا بیست و چهار روز و غسل
کن غسلی که برای حیض است و روزه دار بیست و سه روز یا بیست و چهار روز و غسل کن برای نماز صبح غسلی که برای استحاضه است و تاخیر
کن نماز ظهر را تا آخر وقت فضیلت آن یعنی اینکه آخر آن مقارن اول سوم روز شود و تعجیل کن عصر را در اول وقت فضیلت آن
و غسل کن غسلی که برای استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر وقت فضیلت آن و تعجیل کن نماز خفتن را
در اول وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای استحاضه است بدانکه در اینجا چند مسئله است اول اینکه جمع این خون با حدیث
سیوم باب پنجم است با بیرون نست که حمنه قبیله نداشته که رجوع بزنان ایشان تواند کرد و اگر زنی قبیله داشته باشد ارجاع
بزنان ایشان تواند کرد حکم او این نیست دوم اینکه بعضی میگویند که او در ستة ایام او سبعة برای تخییر نیست زیرا که تخییر در واجب
معقول نیست و تحقیق جواب این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم سیوم اینکه میتواند بود که این حکم مبنی بر غالب است در زنان
نورس که تجربه کار نشده و تمییز نمیتوانستند کرد پس اگر زنی که عادت نداشته استمرار خون را مختلف در رنگ بیند و تمییز کند حکم آن
دوم داشته باشد چنانچه مفهوم شد از لفظ سایل در حدیث سیوم باب پنجم که لا تعرف ایام اقرائها چهارم اینکه این تاخیر
و تقدیم در صورتیست که برای آن مشکل باشد که پنج غسل یا چهار غسل کند والا بعنوان استحباب است چنانچه ظاهر شد در کتاب

الطهارة

الطهارة از شرح حدیث سیوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل است پنجم اینکه وجوب غسل برای نماز ظهر و عصر مثلا در صورتی
که بعد از غسل صبح و پیش از آن نماز استحاضه کثیره آمده باشد اصل قال ابو عبد الله علیه السلم فاراه قد سن فی هذه غیر ما
سن فی الاولی و الثانیة و ذلک لان امرها مخالف لامر هاتیک الا تری ان ایامها لو کانت اقل من سبع و کانت خمسا او اقل
من ذلک ما قال لها تحیضی سبعا فیکون قد امرها بترک الصلوة ایاما وهی مستحاضة غیر حائض و کذلک لو کان حیضها اکثر من سبع و کانت
ایامها عشرا او اکثر لم یامرها بالصلوة و هی حائض شرح قد سن فی هذه غیر ما سن فی الاولی و الثانیة مدعا یست که جزو ارد
در خبر اول دلیل علیحده مذکور میشود و آن و ذلک لان تا آخر این فقرات الامر فرمودن و کار عهده و هر دو اینجا مناسب است هاتیک
مرکب از سه کلمه است اول ها حرف تنبیه است دوم تی بکسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین که اسم اشاره است
و برای مشار الیه مونث است سیوم کاف مفتوحه حرف خطاب مذکر است و الحاق آن برای اینست که مشار الیه بعید میباشد پس
مشار الیه اینجا الاولی است که بعید است سبعا بعنوان مثال است و بعضی نسخ لیال است و لیالی جمع لیله است و این اشارتست
باینکه مراد بیوم در حدیث رسول علیه السلم شبانه روز است و تعبیر از آن بلیله نیز میتوان کرد فیکون منصوبست و او در وهی
حالیه است ظاهر آنست که اینجا از کاتبان غلطی شده باشد و بجای عشرا السبع یا ثمانیا یا تسعا باید یا بجای او اکثر او اقل باید
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که پس می‌بینم رسول علیه السلم را که تحقیق قرار داده در این زن غیر آنچه را که قرار داد
در زن اول و دوم آنچه گفتم برای آنست که فرمان این زن بر خلاف فرمان آن دو زن اولست آیا نمی‌بینی ای ابو بصیر که ایام عادت زن
سیوم اگر می‌بود کمتر از هفت یعنی می‌بود مثلا پنج یا کمتر از آن نمی‌گفت او را که خود را حائض شمر هفت شبانه روز مثلا تا چنین دارد
که تحقیق امر کرده باشد او را بترک نماز در چند روز بر حالی که او مستحاضه باشد حائض نباشد و هم چنان اگر می‌بود عادت
حیض او بیشتر از هفت و می‌بود ایام عادت او ده یا بیشتر امر نمیکرد او را بنماز بر حالی که او حائض باشد مراد آنست که این تحیض
حکم رسول علیه السلم میشد که در زن اول گفته بود و تناقض در اقوال رسول علیه السلم محال است اصل ثم جاءت به ابیانا
قوله علیه السلم لها تحیضی و لیس یکون التحیض الا للمراة التی ترید ان تکلف ما تعمل الحائض الا تراه لم یقل لها ایاما معلومة و
تحیضی ایام حیضک شرح ثم برای تراخی در مرتبه است و هر این عطف بر و ذلک لان تا آخرست و این استدلالیست
بر هر دو جزو مدعی بنا بر اینکه در صورتیکه ظاهر قرآن بجز آنید باشد التحیض بکسر من در جا برای تنصیص است بیانا تمییز بذا است
و او در و لیس حالیه است تکلف بصیغه مضارع غائبه باب تفعل است و مبنا محذوف شده الا تراه استدلالیست بر
اینکه باب تفعل اینجا برای التکلف است به بیان اینکه اینجا قرینه صارفه از اراده تکلف نیست و این اشارتست باینچه
اهل عربیت گفته اند که ظاهر باب تفعل برای التکلف است مگر آنکه قرینه صارفه باشد که برای مبالغه و مانند آنست ایاما ظرف
تحیضی است که محذوف است اینجا و مذکور شده در قول رسول علیه السلم که تلجمی و تحیضی و مراد آنست که ایام فی کل شهر تا آخر تکلفست ایاما
معلومة جمله تحیضی ایام حیضک معطوف است بر جمله سابقه که تحیضی در آن محذوفست حیضک بفتح ذکر حاء و سکون یاء و ضاد
و ناء تانیث بتقدیر اقبال حیضک است که مذکور شده در زن ثانیه که فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة یعنی بعد از آن از
جمله آنچه زیاده میکند بیان این کلام در اقوال رسول علیه السلم است برای زن سیوم که خود را حائض شمار و حال آنکه نباشد
حائض شمردن خود مگر برای زنیکه میخواهد که بر خود بندد آنچه را که میکند حائض آیا نمی‌بینی رسول علیه السلم را که نگفت زن سیوم را
که خود را حائض شمار در چند یوم معلوم چنانچه در زن اول گفت و ایضا نگفت زن سیوم را که خود را حائض شمار در ایام
اقبال حیضه تو چنانچه در زن دوم گفت مقصود آنست که اگر یکی از این دو در امیگفت قرینه این می‌بود که مراد اینجا التکلف نیست
اصل و هذا یبین ان قوله لها فی علم الله لانه قد کان لها و ان کانت الاشیاء کلها فی علم الله شرح هذا اشاره الله و خبر مستتر
در کان راجع بتحیض است که در ضمن تحیضی مذکور است لام در لها برای ملکیت است و ظرف خبر کان است و ان وصلیه است میتواند
بود که واو حالیه باشد و ان مخففه از مثقله باشد و ضمیر شان در آن مستتر باشد یعنی و از جمله آنچه بیان میکند این کلام مدعی را

را قول رسول علیه السلام است زن سیوم را که علم الله زیرا که دلالت میکند بر اینکه حایض شدن خود بتحقیق بوده باعتبار
هرچند که بوده چیزی هیچ یکی اینها در علم الله [illegible] مراد است که از این معلوم میشود که زن سیوم عادت معلومه ندارد و خون او
که ابتدا نیز ندارد والا باعتبار او نمی‌باید زیرا که مختار بودن و منافات دارد با آنچه در زن اول گفت با آنچه در زن دوم گفت
اصل فهذا بين واضح ان هذه لم تكن لها ايام قبل ذلك فظاهر هذه السنة التي استمر بها الدم اول ما تراه اقصى وقتها
سبع واقصى طهرها ثلث وعشرون حتى يصير لها ايام معلومة فتنتقل اليها شرح البين بفتح باء و [illegible]
ما لفظ در اینجا ظاهر کننده و ظاهر و مراد اینجا معنی اول است زیرا که مراد دلیل است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر
علی ان است و هذه بتقدیر و ان هذه است اول منصوب بر ظرفیت یا مصدریه است و اقصی طهرها بتقدیر و اقصی طهرها چند
است یصیر منصوب است فتنتقل نیز منصوب است یعنی پس این دلیل ظاهر است بر اینکه این زن سیوم را نبوده ایام عادت
پیش از آنچه نقل کرده نزد رسول علیه السلام هرگز یعنی که نه عادت معلومه داشته و نه عادت غیر معلومه داشته در اینکه
این طریقت زینب است که مستمر شده باو خون در اول دیدن او خون را بیشتر وقت حیض او هفت شبانه روز است و بیشتر
زمان طهر او در این سنت هنگام که اختیار بیشتر حیض کرده باشد بیست و سه شبانه روز است تا زمانی که حاصل شود برای او
ایام عادتی که معلوم او شود پس منتقل شود بسوی آن ایام عادت و حکم زن اول بهم رساند اصل فجميع حالات المستحاضة
يدور على هذه السنن الثلاث لا تكاد ابدا تخلو من واحدة منهن ان كانت لها ايام معلومة من قليل او كثير فهي على ايامها و
خلقها الذي جرت عليه ليس فيه عدد معلوم موقت غير ايامها شرح یدور بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بجمیع است لا
تكاد بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بمستحاضه است و همچنین است تخلو الخلق بضم خاء بالنقطه و ضم و سکون لام
عبادت و عادت و هم در اینجا مناسب است الموقت بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یعنی پس جمیع احوال زنی که خون او
بیشتر از ده شبانه روز آید راجع میشود باین سه طریقت نزدیک نمیشود هرگز که خالی شود مستحاضه از یکی از آن سه
طریقت بیان اینکه اگر باشد او را ایام عادت که معلوم باشد خواه از جمله کم که از سه کمتر نیست خواه از جمله بسیار
که از ده بیشتر نیست پس او بر ایام خود است و بر عبادت خود است که عمل کرده بان نیست در عبادت او عددی که معلوم
معین باشد غیر عدد ایام عادت او یعنی که ایام عبادت او معلوم میشود از ایام عادت او اصل فان اختلطت الايام
عليها وتقدمت وتاخرت وتغير عليها الدم الوانا فسنتها اقبال الدم وادباره وتغير حالاته شرح ضمیر مستتر در تقدمت و
تاخرت راجع بایام است و اشارت بکیفیت ادبار و [illegible] اختلاط اگر خون در هر ماه موافق باشد در ابتدا یا در انتها یا در هر دو
آن ایام عادت فی الجمله معلوم میشود یعنی پس اگر مشتبه شود ایام عادت حیض بر او و گاهی پیش افتد آن ایام عادت و گاهی
پس افتد آن ایام عادت و متغیر شود بر آن زن خون باعتبار رنگها پس طریقت آن زن رعایت روآوردن خون
و روگردانیدن خون و متغیر شدن احوال خون است یعنی که هر چه سیاه مایل است حیض است و غیر آن استحاضه است و
اصل وان لم يكن لها ايام قبل ذلك واستحاضت اول ما رأت فوقتها سبع وطهرها ثلث وعشرون فان استمر بها
الدم اشهرا فعلت في كل شهر كما قال لها شرح و اگر نبوده باشد برای آن زن ایام عادت حیض پیش از آن زمان که او در است
و صاحب استحاضه شده در اول دیدن خون پس وقت حیض او هفت شبانه روز است و ایام طهر او بیست و سه شبانه روز است یعنی
که نماز سه شبانه روز را قضا میکند زیرا که در ماه اول اگر خون مستمر شود نماز در ده شبانه روز متروک میشود و واجب است
بر او قضای نماز چهار شبانه روز پس اگر مستمر شود باو آن زن خون در چند ماه که اقل آن دو ماه است پس آنچه ظاهر میشود از قول
امام و انما جعل تا آخر میکند در هر ماه مثل آنچه را که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله او را یعنی که مختار میشود در تعیین شش
و در تعیین عدد شش شبانه روز یا هفت شبانه روز چنانچه در قصه حمنه مذکور شد اصل وان انقطع الدم في اقل من سبع
او اكثر من سبع فانها تغتسل ساعة ترى الطهر وتصلي فلا تزال كذلك حتى تنظر ما يكون في الشهر الثاني فان انقطع الدم لوقته

بلغ [illegible]

في الشهر الاول سواء حتى توالى عليها حيضتان او ثلاث فقد علم الآن ان ذلك قد صار لها وقتا وخلقا معروفا تعمل
عليه وتدع ما سواه ويكون سنتها فيما تستقبل ان استحاضت قد صارت سنة الى ان تجلس اقراءها شرح ما او بسبع هفت
شبانه روز است که زنی که مستمر شده است خون او در چند ماه مخیر است میان اختیار آن و اختیار شش شبانه روز از جمله
آن و شروع در آن کرده است او در اول الاکثر من سبع یعنی بر شک راویان از امام جعفر صادق علیه السلام است یا مبنی بر
اختلاف ایشان در روایت است و بر هر تقدیر حق در این مقام احتمال اول است زیرا که مناسب این مقام است که دفع
توهم بقای اختیار در صورت انقطاع خون در کمتر از سبع شود و خصوصا اینکه کمتر از سه نیز باشد پس ما در تقریر انقطاع
این تردید میکنیم ساعة بی تنوین و مضاف است بجمله تری الطهر ما در ما یکون میتواند بود که استفهامیه باشد بعنوان تعلیق
نوع الحال علی تنظر در ان و میتواند که موصوله و مفعول تنظر باشد الشهر الثانی عبارت از ماهیست که بعد از ماه انقطاع دم
است و متصل باشد لام در لوقته بمعنی فی است و ضمیر راجع بانقطاع است الشهر الاول عبارت از ماهیست که بریده شد
خون آن زن در آن ماه و بریده شده بعد از ماه ماهی سابق بر آن سواء بفتح سین و الف ممدوده منصوب است بنابر است و
مفعول بتقدیر انقطاعا سواء توالی بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل است علم بصیغه مجهول ماضی است الآن منصوب بظرفیت است
مشار الیه ذلک انقطاع است یکون بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بانقطاع است سنتها منصوب و خبر یکون است
تستقبل بصیغه معلوم مضارع غایبه باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بآن زن است ان استحاضت جمله شرطیه است و جزای
آن مفهوم یکون سنتها فیما تستقبل است صارت بمعنی انتقلت است و ضمیر مستتر راجع بآن زن است سنة منصوب و ضمیر
مستتر در صارت است الى ظرف لغو متعلق بصارت است یعنی پس اگر در ماهی بریده شود خون زنی که مستمر شده باشد
خون او در چند ماه در کمتر از هفت شبانه روز پس باید که آن زن غسل میکند در ساعتی که دید پاکی را و نماز میکند مراد
اینست که اگر در شش شبانه روز بریده شود تخییر باطل میشود و اگر در کمتر از شش شبانه روز بریده شود اختیار نیز
باطل شود و پس مستمر میماند آن زن هم چنان یعنی که نماز میکند هر چند که خون آید و غسل کند تا آنکه نظر کند که چه میشود
در ماه دوم پس اگر بریده شد خون در وقت بریده شدن در ماه اول بریده شد یعنی که بی تفاوت است تا آنکه موافق
یکدیگر آید بر سر او دو حیض یا سه حیض پس بتحقیق دانسته شده در این دوم اینکه آن بریده شدن گردیده برای آن
باعث تعیین وقت حیض و عادتی که شناخته شده است بیان این آنکه عمل میکند بر آن و وا میگذارد آنچه را که
غیر آنست و می‌باشد آن بریده شدن خون طریقت آن زن در آنچه او بان میرود اگر صاحب استحاضه شود بیان این
آنکه بتحقیق منتقل شد طریقت آن زن بسوی اینکه بنشیند و ترک نماز کند در ایام حیضهای خود بر آنکه ابتدا زنی صاحب
عادت باعتبار آخر است نه باعتبار اول و آخر اصل وانما جعل الوقت ان توالى عليه حيضتان او ثلث لقول رسول الله
صلى الله عليه وآله للتي تعرف ايامها دعي الصلوة ايام اقرائك فعلمنا انه لم يجعل القرء الواحد سنة لها فيقول لها دعي الصلوة
ايام قرئك ولكن سن لها الاقراء وادناه حيضتان فصاعدا شرح جعل بصیغه مجهول است الوقت منصوب مفعول دوم جعل
است ان بفتح همزه و سکون نون مفعول اول جعل و نایب فاعل است تقدیم مفعول دوم بر اول برای طول مفعول اول و
قصر مفعول دوم است و میتواند بود که جعل اینجا ماخوذ از جعل بسیط باشد و یک مفعول داشته باشد یعنی گردن چنانچه مشهور است
که جعل بر دو قسم است یکی جعل مرکب و دیگری جعل بسیط مثل و جعل الظلمات والنور و بنابراین الوقت مرفوع و نایب فاعل است
و ان بکسر همزه شرطیه است و جزای آن مضمون جعل الوقت است مفعول منصوب ضمیر ادناه راجع بلفظ اقراء است یعنی آن و
الا [illegible] ادناه صاعدا منصوب حال محذوف است و تقدیر ما ذکره صاعدا مثل و دیار الاحبة که بتقدیر اذکر دیار الاحبة است
آنچه در بالا ذکر شده قبل سنت بود و شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در مبحث حال صاعدا را حال شمرده و گفته
مواضع وجوب حذف عامل حال قیاسا [illegible] من المواضع الذي يحذف فيها قياسا [illegible] على الوجوب ان يبين الحال ازدياد ثمن او

بغیره شیئا غشیا مقرونة بالف راوثم تقول فیه الثمن بشده برهم مضاعد او ثم نا نوای قد یجب الثمن مضاعد او از امرای اخذ ایشه
الازه یا و یقال فی اینه ذی اجزاء مع تعیب برسم والبوابه یا کتبه و یقول فی جزء الثمن قرات کل یوم جزء من القرآن مضاعدا و ثم
زاید الی نوبت القراءة زادمرة بان کانت کل یوم یه ازیاده فیخ نماند او این گفتگو مناسب این حدیث نیست **یعنی** و جزای آن یه اراده
شد با عشت یقین وقت حیض اینکه موافق یکدیگر آمده باشند بر او و هر حیض یا سه حیض برای قول رسول الله صلی الله علیه و آله زیرا که
میشناسد ایام عادت حیض خود را که والکذا در نماز را در ایام حیضها بر خود خواه ابتدای حیض و انتهای حیض مستحضر شده و مراد زن بیان آن
از رسول علیه السلام نکرد اینده یک حیض را طرفیت برای آن زن پس گفته باشد که والکذا در نماز را در ایام حیض خود و بیکن حد طریقت اراده
برای آن زن حیضها را و اصل لفظ حیضها و مرادفات آن و حیض است پس یاد کن بالای دو حیض را با نیخ که آن بالاعدا حمل اقل
نیست **اصل** وان اختلط علیها ایامها وزادت ونقصت حتی لا تقف منها علی حد ولا من الدم علی لون عملت باقبال الدم وادباره
ولیس لها سنة غیر هذا لقوله صلی الله علیه و آله اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلاة واذا ادبرت فاغتسلی ولقوله ان دم الحیض
اسود یعرف کقول ابی علیه السلام اذا رایت الدم البحرانی **شرح** یعنی مستمر و زادت و نقصت راجع بایام عادت است لا تقف یعنی غالبیه و
مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بایام عادت است منها و من الدم ابتدائیه است یعنی من جانبها و من جانب الدم و ضمیر جانبها
راجع بزن است لون یعنی لون واحد است **یعنی** و اگر مشتبه شود بر زن ایام عادت او و زیاد شود ایام عادت او نسبت بماه
سابق یعنی افتادن و در بریده شدن یا یک کدام و کم شود ایام عادت او نسبت بماه سابق یعنی پس افتادن و زود بریده
شدن یا یک کدام تا آنکه آن ایام نمی ایستد نسبت بآن زن بر طریقه که هر ماه و در آن طرف موافق یکدیگر باشد خواه طرف اول خواه
طرف آخر و نمی ایستد نسبت بخون بر یک رنگ عمل میکند آن زن برعایت روآوردن خون یعنی رنگین شدن خون و درکار و ایستادن
خون یعنی زرد شدن خون و نیست آن زن را طریقه غیر این رعایت اقبال و ادبار خون بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه و آله
و در خلال هم از خون روآوردن حیض پس واگذار نماز را و چون روگردان شود حیض پس غسل بکن و بدلیل قول رسول الله علیه السلام
که بدرستیکه خون حیض سیاه است شناخته میشود به رنگش مانند قول پدرم علیه السلام که چون ببینی خون بحرانی را تا آخر **اصل**
فان لم یکن الدم کذلک ولکن الدم اطبق علیها فلم تزل الاستحاضة دارة وکان الدم علی لون واحد وحالة واحدة فسنتها السبع
والثلث والعشرون لان قصتها کقصة حمنة حین قالت انی اثجه ثجا **شرح** این بار زیادت است که زنی صاحب عادت باشد
و فراموش کرده باشد عادت خود را و متی السنت یا نه عمل میکند که مختلف شود بر او رنگ خون پس اگر مختلف شود عمل السنت ثانیه
میکند و ظاهر این است که زن سیوم نیز اگر مختلف شود بر او رنگ خون عمل السنت ثانیه میکند و تخصیص ذکر السنت ثانیه با خامه
و ذکر السنت ثالثه بازن سیوم باعتبار غالب احوال آن دو قسم زنان است اطبق بطاء بی نقطه و بای یک نقطه و قاف یعنی شامل
مجهول باب افعال است و فاعل محذوف الله تعالی است الاطباق پوشانیدن یعنی مشتبه کردن فاد رعلم برای بیان است و کان
الدم علی لون واحد از تتمه بیان السنت و عطف بر لم تزل است و میتواند بود که اطبق بصیغه معلوم باشد الاطباق پوشانیدن یعنی
احاطه همه اوقات چنانچه در حمای مطبقه و در جنون مطبق می باشد و بنابر این وکان الدم علی لون واحد از تتمه بیان نیست و
عطف بر الدم اطبق علیها است یا جمله حالیه است بتقدیر قد داره بدال بی نقطه و الف و تشدید راء بی نقطه خبر لم تزل است الدر
بفتح دال و تشدید راء مصدر باب نصر و ضرب کثرت روان شدن خون و شیر و مانند اینها از بدن حیوان ذکر السبع والثلث
والعشرون بعنوان مثال است پس منافات ندارد با تجویز شش و هفت و چهار چنانچه در قصه حمنه بیان شد **یعنی**
پس اگر نباشد کار چنانچه مذکور شد و لیکن خون مشتبه کرده باشد بر آن زن با نیز و نحو که همیشه استحاضه روان شده و باشد
خون بر یک رنگ و یکحال با یعنی که مختلف در کمی و زیادتی نیز نشده پس طریقت آن زن در هر ماه حایض شدن خود در هفت
شبانه روز و پاک شدن او خود در بیست و سه شبانه روز است مثلا بجهت آنکه حکایت آن زن مانند حکایت حمنه است وقتی
که حمنه گفت بدرستیکه من روان میکنم خون را روان کردنی عظیم که نمیرود از آن نیست **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام

قال المستحاضة

قال المستحاضة تنتظر ایامها فلا تصلی فیها ولا یقربها بعلها فاذا جازت ایامها ورأت الدم یثقب الکرسف اغتسلت للظهر والعصر
تؤخر هذه وتعجل هذه وللمغرب والعشاء غسلا تؤخر هذه وتعجل هذه وتغتسل للصبح وتحتشی وتستثفر ولا تحنی وتضم فخذیها فی المسجد
وسائر جسدها خارج ولا یأتیها بعلها ایام قرئها وان کان الدم لا یثقب الکرسف توضأت ودخلت المسجد وصلت کل صلاة بوضوء
وهذه یأتیها بعلها الا فی ایام حیضها **شرح** لا یقربها از باب علم است والا کرسف و مجزوم میتواند بود و مراد قرب انجاماست
خواه در فرج و خواه در دبر و این نهی محمول بر تنزیه است باعتبار بعضی و بنزد جمعی بقرینه ذکر آن علیحده در آیت سوره و القره فاعتزلوا النساء
فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن و نزد جمعی دیگر محمول بر تحریم است ایامها مرفوع و منصوب میتواند بود یثقب بثاء سه نقطه و قاف
و بای یک نقطه از باب نصر است بیان استغفار می آید در حدیث آینده و لا تحنی بحاء بی نقطه و نون و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب
باب تفعیل است التحنیه چیزی را به رنگ حنا کردن و اینجا کنایت از دخول مسجد است و اشارت است باینکه داخل مسجد شود تا داو باعث
آلوده کردن مسجد بخون نمیشود و لیکن میگویند از باب تفعیل است یعنی اینکه خضاب بر خود نمی بندد و بنابر این کنایت آن بنا خلاف
رسم الخط است مگر آنکه همزه آن منقلب بالف شده باشد فرق میان لا یأتیها بعلها ایام قرئها و میان یأتیها بعلها الا فی ایام
حیضها این است که اول اشارت است بکراهت جماع در غیر ایام قرء و حرام اشارت است بعدم کراهت آن و تفصیل برای عدم کراهت در صورت
می آید در حدیث چهارم این باب توضأت و دخلت المسجد تا آخر محمول بر عموم نیست بلکه برای اشارت بآنست که بعضی صور این
شق این حال دارد بخلاف شق اول که اصلا وضو در آن نیست بیان این آنکه زنی که خون او کرسف را سوراخ نکند بر دو قسم است
یکی صاحب استحاضه قلیله و دیگری صاحب استحاضه متوسطه و این حکم در قسم اول است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت مستحاضه می باید ایام عادت حیض خود را پس نماز نمیکند در آنها و جماع نمیکند با او شوهر او پس چون گذشت
ایام عادت خون او و دید خون استحاضه را که سوراخ میکند پنبه را یعنی که آلوده خارج میکند بارچه را که بر بالای پنبه بر خود بسته
غسل میکند برای نماز ظهر و عصر بر حالی که تاخیر میکند ظهر را و تعجیل میکند عصر را و غسل میکند برای مغرب و عشاء بر حالی که تاخیر
میکند مغرب را و تعجیل میکند عشا را و غسل میکند برای صبح و بر میدارد در خود پنبه را و پارچه بر خود می بندد و بر نگ حنا نمیکند مسجد را
یا نمیخ که فرج خود را داخل مسجد نمیکند تا مبادا که خون آلوده کند مسجد را و بهم می آورد دو ران خود را با دو ساق خود در مسجد که جا
که باقی بدن او در بیرون مسجد باشد مراد بیرون بودن باقی در وقت غیر سجده است چه در وقت سجده از ناف تا سر نزد در
مسجد است و فرج در حوالی آن بر دست چنانچه در آینده در حدیث سوم باب سیزدهم که ابواب حائض و اسجد فیه و جماع نمیکند با او
شوهر او در ایام حیض او و اگر خون سوراخ نمیکرده باشد پنبه را وضو میسازد و داخل مسجد میشود و میکند ادا هر نماز برا با وضوی
علیحده و این زن را جماع میکند شوهر او مگر در ایام حیض او **سیوم اصل** عن محمد الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن المراة تستحاض فقال قال ابو جعفر علیه السلام سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن المراة تستحاض فامرها ان تمکث ایام حیضها لا
تصلی فیها ثم تغتسل وتستدخل قطنة وتستثفر بثوب ثم تصلی حتی یخرج الدم من وراء الثوب قال تغتسل المراة الدمیة
بین کل صلاتین والاستذفار ان تطیب وتستجمر بالدخنة وغیر ذلک والاستثفار ان تجعل مثل ثفر الدابة **شرح** حیضها لفتح حای
و سکون یا است پس این لفظ شامل هر قسم حایض است بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول این باب و میتواند بود بکسر حاء و
فتح یا باشد پس در لفظ صاحب عادت مذکور است بعنوان مثال و حاصل هر دو یکی است الا انکار فرع است تقدیرا و جمله حالیه است
یا منصوبه و بدل تمکث است ثم تغتسل منقولات و هم چنین است چهار فعل دیگر که معطوف بر آنست استذفار بذال با نقطه و فاء
و راء بی نقطه ماخوذ است از ذفر بفتح ذال و فتح فاء مصدر باب علم است یعنی تیزی بوی خوش بود یا چنانچه مشک اصلا اشک او فر
میباشد و بیان استغفار شده در اوایل شرح حدیث اول این باب حتی یخرج متعلق بمجموع پنج فعل مذکور بعد از ثم اول است باعتبار
فعل سیوم زیرا که استذفار برای مقاربت با شوهر است تا جماع واقع شود و جماع در وقت استحاضه کثیره مکروه است چنانچه
اشارت بآن شد در حدیث سابق ضمیر قال راجع بامام جعفر صادق است و میتواند بود که راجع بامام محمد باقر باشد علیهما السلام و میتواند بود

که راجع به رسول علیه السلم باشد اغتسال ذمیه یعنی شستن جمیع بدن است برای دفع اثر تو دیکه ظاهر تا جماع شوهر مسلمان با او جایز باشد
یا مکروه نیز نباشد مثل ذمیه که منکوحه مسلمانی شود یا شوهر او مسلمان شود و خودش مسلمان نشده باشد ظاهر پس کل صلوتین است
که اکتفا به اغتسال خوب نباشد هر چند که استحاضه او کثیره نباشد والا استذفار تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق یا امام
محمد باقر باشد و میتواند بود که کلام راوی باشد الوخشی بفتح دال بی نقطه و سکون خاء با نقطه و نون عتیقی از خوشبوها که چون در مجمره
میگذارند دود آن خانه را خوشبو میکند و اثر ادیره بفتح ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
نیز فیما مند و غیر مجرد در لطف برا الوخشه است [illegible] است با عقب و اینکه مذکور است **یعنی** روایت است از جمیل
جمیل از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از زنی که مستحاضه میشود پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم پرسیده
شد رسول الله صلی الله علیه و آله از زنی که مستحاضه میشود پس امر کرد آن زن را که درنگ کند در ایام حیض خود بر جایی که نماز نکند
در آنجا بعد از آن غسل کند و بر دارد پنبه را و استذفار کند و استثفار کند بپارچه بعد از آن نماز کند تا آنکه بیرون آید خون
از پس آن پارچه یا یعنی که آن پارچه را آلوده چرک کند چنانچه اگر تار کشد از پس آن بیرون آید و امام گفت که سرایی خود را
میشوید زنی که از اهل ذمه باشد و شوهر او مسلمان باشد میان هر دو وقت فضیلت نماز یا یعنی که چون آن زن نماز میکند جمع میان
دو نماز در او منتظر زینت و استذفار کیفیت که خود را خوشبو کند و خود را بمجمره دارد بندیره و غیر آن و استثفار کیفیت که سر را زیر
برای خود مانند یارم جار و او **چهارم اصل** عن سماعه قال قال المستحاضه اذا ثقب الدم الکرسف اغتسلت لکل صلوتین و
للفجر غسلا وان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الغسل لکل یوم مرة والوضوء لکل صلوة وان اراد زوجها ان یأتیها فحین تغتسل هذا اذا
کان دمها عبیطا وان کانت صفرة فعلیها الوضوء **شرح** غسلا مفعول مطلق اغتسلت است و یعنی غسلا واحدا است العبیط
بفتح عین بی نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه خالص تازه و اینجا کنایت است از صفرت زیرا که
غالب است که خون استحاضه اکثر است زرد و آب است والاصفر رنگین است و بر این قیاس کنیت صفره **یعنی** روایت است از
سماعه که از راویان امام موسی کاظم علیه السلم است گفت که امام گفت مستحاضه چون سوراخ کند خون پنبه را یا یعنی که پارچه را آلوده
چرک کند و غسل میکند برای هر دو نماز از چرک کند انبار او یک غسل میکند برای نماز صبح و اگر درنگ نشسته باشد خون از پنبه یا یعنی که
پارچه را آلوده چرک نکرده باشد پس واجب است بر او غسل در هر شبانه روز یکبار از وقت حدوث آن خون و واجب است
بر او وضو برای هر نمازی مراد نماز زیست که بعد از غسل و پیش از آن خون آمده باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول از دهم
باب بیست و نهم کتاب الطهاره که الوضوء بعد الغسل بدعة زیرا که مراد غسلیست که موجب وضو هم رسیده باشد بعد از آن غسل
و تحقیق منع ناقص وضو موجب وضوی حقیقت یا حکم گذشت در کتاب الطهاره و در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء ما
لا ینقضه که باب بیست و سیوم است و از خواهد شوهر او که با او جماع کند پس وقتی است که غسل کرده باشد مراد آنست که اگر غسل بر
او واجب باشد و نکرده باشد حکم حالضی دارد در منع از جماع و اینکه مذکور شد که غسل واجب است و جماع بی غسل جایز نیست
شرط آنست که باشد خون از سرخ رنگین یا یعنی که کم نباشد و اگر محض زردی باشد یا یعنی که کم باشد پس واجب است بر او
وضو یا یعنی که غسل بر او واجب نیست و جماع مطلقا جایز است **پنجم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه
السلم قال المستحاضه تغتسل عند صلوة الظهر وتصلی الظهر والعصر ثم تغتسل عند المغرب فتصلی المغرب والعشاء ثم تغتسل عند الصبح
فتصلی الفجر ولا بأس ان یأتیها بعلها اذا شاء الا ایام حیضها فیعتزلها زوجها قال وقال لم تفعله امرأة قط احتسابا الا عوفیت
من ذلک **شرح** مراد مستحاضه اینجا مستحاضه بالاستحاضة الکثیرة است بقرینه حدیث سابق لا بأس برای نفی حرمت است بقرینه آنچه مذکور
شد در شرح حدیث ششم این باب فیعتزلها مرفوع است **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان یک کس از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت مستحاضه که خون او بسیار باشد غسل میکند نزد ظهر و میگذارد نماز ظهر و عصر را بعد از آن غسل میکند نزد شام پس میگذارد نماز شام
و خفتن را بعد از آن غسل میکند نزد صبح پس میگذارد نماز صبح را و حرام نیست اینکه جماع کند با او شوهر او چون خواهد مگر در ایام

حیض او پس در آن ایام دوری میکند از جماع با او شوهر او عبد الله گفت که امام گفت که نکرد آنچه را که مذکور شد از واجبات مستحاضه زنی
برای رضای الله تعالی مگر آنکه شفا داده شده از آن آفت استحاضه است و آفت آنچه مذکور شد در حدیث اول رسید اولی که
استحاضه آفتی است و هر آفتی با غوای شیطان و ضلالت او بر نامشروع است و هر گاه وقوع شده علم رسیده و با اینکه این عبادت کفاره
نامشروع است و باعث دفع آن آفت است **ششم اصل** عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت له جعلت فداک اذا مکثت المرأة
عشرة ایام تری الدم ثم طهرت فمکثت ثلثة ایام طاهرة ثم رأت الدم بعد ذلک أتمسک عن الصلوة قال لا هذه مستحاضة تغتسل وتستدخل
قطنة بعد قطنة وتجمع بین صلوتین بغسل ویأتیها زوجها ان اراد **شرح** ثم در ثم رأت برای تعقیب است قطنة بعد قطنة مستند حکم فقها
بوجوب تغییر قطنه است در هر نمازی **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلم راوی گفت که گفتم او را قربانت شوم چون درنگ
کند زن در ده شبانه روز میدیده باشد در آنجا خون را بعد از آن پاک شود پس درنگ کند سه شبانه روز پاک از خون بعد از
آن بیند خون را بعد از آن آیا که آیا خودداری میکند از نماز امام گفت نه بیان این آنکه این زن مستحاضه است غسل میکند و در هر
نمازی تغییر پنبه میکند و جمع میکند میان دو نماز بیک غسل بنابر اینکه استحاضه کثیره داشته باشد و جماع میکند با او شوهر او اگر
خواهد یا یعنی که حرام نیست **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المرأة تحیض ثم یمضی وقت طهرها وهی تری الدم قال
فقال تستظهر بیوم ان کان حیضها دون العشرة ایام فان استمر الدم فهی مستحاضة وان انقطع الدم اغتسلت وصلت **شرح**
مضمون تستظهر بیوم ان کان حیضها دون العشرة ایام می آید در حدیث سیوم باب دهم نیز و این دو حدیث منافی نیست یکی ظاهر آنچه
گذشت در حدیث هفتم باب سیوم که علت اینکه بیش از این نبود آنچه در حدیث چهارم باب سیزدهم که استظهار یومین و حدیث اول و
دوم باب سیزدهم که در آنجا ترک استظهار است و جمع میان این احادیث با نیروی ممکن است که امر باستظهار که مفهوم میشود از بعضی
احادیث برای اباحت باشد و استظهار مطلقا مکروه باشد و تا سه روز جایز باشد پس در هر روز بهتر است از اینکه روز دیگر
بهتر از هر روز است پس فریضه در آن روزها مستحب است و ترک آن جایز است و تحقیق نظر این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم و ممکن
است دفع منافات میان این دو حدیث و احادیث امر باستظهار سه ایام یا استظهار یومین با نیروی که دون اینجا یعنی تحت نباشد
بلکه بمعنی امام بفتح همزه باشد پس دون العشرة مخصوص نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
سؤال کردم او را از زنی که حیض می بیند بعد از آن میگذرد وقت پاکی او از حیض که عادت پاک داشت و آن زن می بیند
خون را راوی گفت که پس امام گفت جایز است او را ترک نماز دیگر روز از حیض او کمتر از ده روز باشد پس اگر مستمر شد خون بعد از
یک روز نیز پس او مستحاضه است یا یعنی که عمل استحاضه میکند که مذکور شد در احادیث سابقه و اگر بریده شود خون غسل میکند
و نماز میکند **اصل** قال قلت له المرأة یکون حیضها سبعة ایام او ثمانیة ایام حیضها دائم مستقیم ثم تحیض ثلثة ایام ثم ینقطع عنها
الدم وتری البیاض لا صفرة ولا دما قال تغتسل وتصلی قلت تغتسل وتصلی وتصوم ثم یعود الدم قال اذا رأت الدم امسکت عن الصلوة
والصیام **شرح** راوی گفت که گفتم امام را که پس زنی باشد حیض او هفت شبانه روز یا هشت شبانه روز با نیروی که حیض
او مستمر است بر یک حالت بعد از آن در ماهی حیض می بیند سه شبانه روز بعد از آن بریده میشود از او خون و می بیند سفیدی
پنبه استبرا را نه زردی را و نه خون رنگین را امام گفت غسل میکند و نماز میکند گفتم غسل میکند و نماز میکند و روزه میدارد
بعد از آن عود میکند خون در ایام عادت او امام گفت چون بیند خون را نگاه میدارد خود را از نماز و روزه **اصل**
قلت فانها تری الدم یوما وتطهر یوما قال فقال اذا رأت الدم امسکت واذا رأت الطهر صلت فاذا مضت ایام حیضها واستمر
بها الطهر صلت فاذا رأت الدم فهی مستحاضة قد انتظمت لک امرها کله **شرح** گفتم پس بدرستیکه آن زن در ایام عادت خود می بیند
خون را در روزی و پاک میشود در روزی راوی گفت که پس امام گفت چون می بیند خون را در ایام عادت خود نگاه میدارد
خود را از نماز هر چند که یک وقت باشد زیرا که نمیداند که مستمر خواهد شد تا اقل حیض یا نه و ممکن است که مستمر شود و چون می بیند پاکی را
نماز میکند زیرا که نمیداند که خون عود خواهد کرد یا نه پس چون عود میکند در ایام عادت حیض او و مستمر میشود با او پاکی نماز میکند پس اگر ببیند

خون او مستمر شد بعد از ایام عادت پس آن زن عمل مستحاضه میکند بتحقیقی که در رشته تقریر کشیدیم برابر تو که مستحاضه صاحب عادت نیز اگر خون
بود در ایام عادت او متفرق آید یعنی آن با نیمه کی هیچ شیئ از شقوق آن که ماند احکام که بیان نشده باشد باب دوم اصل باب
معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة شرح من برای تمییز است مثل آیت سوره بقره والله یعلم المفسد من المصلح یعنی این باب شناختن
خون حیض است بروشی که ممتاز شود از خون استحاضه و در این باب سه حدیث است اول اصل عن حفص بن البختری قال دخلت
علی ابی عبد الله علیه السلم امرأة فسألته عن المرأة یستمر بها الدم فلا تدری حیض هو او غیره قال فقال لها ان دم الحیض حار عبیط
اسود له دفع وحرارة ودم الاستحاضة اصفر بارد فاذا کان للدم حرارة ودفع وسواد فلتدع الصلوة قال فخرجت وهی تقول والله
ان لو کان امرأة ما زاد علی هذا شرح حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و صاد بی نقطه است بختری بفتح باء یک نقطه و سکون خاء با نقطه
و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و تشدید یاء است ان در ان لو کان بفتح همزه و تخفیف نون و زایده است یعنی
روایت است از حفص بن البختری گفت داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلم زنی پس سوال کرد او را از زنی که مستمر میشود با او خون
پس نمیداند که حیض است حفص گفت پس امام گفت او را بدرستی که خون حیض گرم است [illegible] است یعنی [illegible] نیست یا
زرد شود و سیاه است آنرا تندی و گرمی هست و خون استحاضه زرد سرد است پس چون باشد خون را حرارت و دفع و سیاهی
پس باید که واگذارد نماز را حفص گفت پس آن زن بیرون رفت و او میگفت بخدا قسم که اگر او زن می بود زیاد نمیکرد برای
زن بر آنچه گفت مراد تحسین جواب است دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ان دم الاستحاضة والحیض لیس یخرجان من مکان
واحد ان دم الاستحاضة بارد وان دم الحیض حار شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که خون استحاضه و خون حیض
بیرون نمی آیند از یکجا مراد آنست که خون حیض از رحم است و خون استحاضه از غیر رحم است مثل رگی مسمی بعاذل بعین بی نقطه
و الف و کسر ذال با نقطه و تخفیف لام بیان این آنکه بدرستی که استحاضه سرد است و بدرستی که خون حیض گرم است برای رحم سیوم
اصل عن اسحق بن جریر قال سألتنی امرأة منا ان ادخلها علی ابی عبد الله علیه السلم فاستأذنت لها فاذن لها فدخلت
ومعها مولاة لها فقالت له یا ابا عبد الله قول الله زیتونة لا شرقیة ولا غربیة ما عنی بهذا فقال لها ایتها المرأة ان الله لم
یضرب الامثال للشجرة انما ضرب الامثال لبنی آدم سلی عما تریدین شرح روایت است از اسحق بن جریر بفتح جیم و کسر راء بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه گفت طلب کرد از من زنی از ما که داخل کنم او را بر امام جعفر صادق علیه السلم پس طلب
رخصت کردم برای آن زن پس رخصت داد برای او پس داخل شد و با او کنیزی از آن او بود پس آن زن گفت ای ابو عبد الله
قول الله تعالی یاد در توصیف شجره مبارکه در سوره نور که یکدرخت زیتون است نه شرقیه است و نه غربیه است چه خواسته باین پس امام
علیه السلم گفت ای زن بدرستی که الله تعالی نزده این مثلها را برای درخت برای توضیح نور خود زده و در این آیت برای درخت حقیقی
بعضی بیند خبر این آیت که زده این مثلها را برای اولاد آدم سوال کن از آنچه میخواهی که سوال کنی از فروعات مسایل خود بیان
شد در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که این مثلها برای ابراهیم و ذریت او است که اهل البیت معصومین من الله و چون زنان ناقص
عقل می باشند و زود [illegible] میکنند بتفصیل برای او بیان نکرده اصل فقالت اخبرنی عن اللواتی باللواتی ما حدهن فیه
قال حد الزنا انه اذا کان یوم القیامة اتی بهن وقد البسن مقطعات من نار وقنعن بمقانع من نار وسرولن من النار وادخل فی
اجوافهن الی رؤوسهن اعمدة من نار وقذف بهن فی النار شرح اللواتی دو جا بفتح لام و واو و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا
و تخفیف یاء احتمال دارد اول آنکه در اصل اللواتی تشدید یاء دو نقطه در بالا باشد چنانچه در الملتقات میگویند و بنابر
این جمع لاتیه است که در اصل لاتیه تشدید یاء است [illegible] بفتح لام و تشدید تاء [illegible] و بنابراین باللواتی متعلق به
اللواتی است و مراد آنست که هر کدام ایشان هم فاعل میشوند و هم مفعول و لفظ این عمل را مساحقه می نامند دوم آنکه جمع التی
باشد که اسم موصول برای مونث است و بنابراین لفظ صله اول و مجموع صله دوم محذوف است بتقدیر اللواتی یفعلن ما یفعلن باللواتی
یفعلن ما یفعلن و حذف صله جایز است در موضعی که قرینه باشد مثل قول شاعر [illegible]

و این مجمل است در توضیح که مفهوم صله قبیح و شنیع باشد مثل اینجا پس مراد زنانی است که میکنند آنچه میکنند با زنان دیگر که ایشان نیز میکنند
آنچه میکنند با زنان اول و حاصل هر دو احتمال یکی است یوم منصوب و مرفوع میتواند بود اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و با برای تقدیر است
و ظرف نایب فاعل است البسن بباء یک نقطه بصیغه ماضی جمع مونث مجهول باب افعال است مقطعات بصیغه اسم مفعول باب تفعیل جمع مقطعه
است و مراد لباس کوچک است که در سری باشد مثل [illegible] و سربند و این بجای [illegible] و خیاطت و برای اهل جهنم بجای تاج است
برای اهل جنت چنانچه بیان شده در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم باب دوم قنعن بقاف و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول جمع مونث باب
منع است القمع بفتح قاف و سکون میم میل آهن [illegible] گذاشتن و تیز کردن و خوار کردن و معنی اینجا مناسب است المقامع بفتح میم
اول و کسر میم دوم جمع مقمع بکسر میم و سکون قاف و فتح میم دوم میلهای آهن و مراد اینجا [illegible] است و این بجای [illegible] است
سرولن بسین بی نقطه و راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب فعلله است السربال بکسر سین و سکون راء پیراهن و مانند آن که
لباس وسط بدن است و ابتدای آن از دوش است اعمده بفتح همزه و سکون عین جمع عمود است و این بجای لباس [illegible] است
و مانند [illegible] که کلام در زنانی است که مساحقه ایشان با لتی است که معروف است قذف بقاف و ذال با نقطه
و فاء بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است بهن نایب فاعل است یعنی پس آن زن گفت خبر ده مرا از زنان طبق زن با یکدیگر که حد است
ایشان در آن عمل گفت حد زنا [illegible] سنگسار کردن است و الا صد تازیانه زدن است بدرستی که ایشان آنست
که چون شود جهان در روز قیامت آن زنان آورده میشوند بعرصات و پوشیده میشوند بجامهای سرهای ایشان از آتش
عظیم و [illegible] کرده میشوند نعلهای از آتش عظیم و جامه پوشیده میشوند از آتش و داخل کرده میشود در فرجهای ایشان تا سرهای
ایشان عمودهای از آتش عظیم و انداخته میشوند در آتش اصل ایتها المرأة ان اول من عمل بهذا العمل قوم لوط واستغنی
الرجال بالرجال فبقین النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن یستغنی بعضهن ببعض شرح قوم لوط عبارت از زنان قوم
لوط است ذکر واو در واستغنی برای آنست که مقصود افاده کمی گناه قوم لوط است در این عمل نسبت بغیر ایشان زیرا که قوم
لوط نزدیک باضطراب حالی داشته اند ضمیر بقین راجع القوم لوط است النساء مرفوع و بدل ضمیر است بغیر حال از ضمیر است و ال البقین
از افعال ناقصه باشد النساء منصوب و خبر البقین میتواند بود و مرفوع و بدل ضمیر میتواند بود و بنابر احتمال دوم بغیر خبر البقین است
مضمون بعضی این حدیث می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب السحق که باب صد و هشتاد و هشتم است و در آنجا فبقی النساء
است و آن بهتر است یعنی ای زن بدرستی که اول کسی که این عمل کرد زنان قوم لوط بودند و مستغنی شدند مردان [illegible]
با مردان پس ماندند آن زنان بی مردان پس کردند چنانچه کردند مردان ایشان یعنی که چنانچه مردان غیر محل شرعی شهوت را
محل شهوت خود کردند زنان نیز کردند تا مستغنی شوند بعضی ایشان ببعض اصل قالت له اصلحک الله ما تقول فی المرأة تحیض فتجوز
ایام حیضها قال ان کان ایام حیضها دون عشرة ایام استظهرت بیوم واحد ثم هی مستحاضة شرح فتجوز بصیغه غایب باب نصر و ضمیر
مستتر راجع بدم است که از تحیض فهمیده میشود و میتواند بود که بصیغه غایبه باشد و ضمیر مستتر راجع بالمرأة باشد و بر این دو تقدیر
ایام منصوب است و میتواند بود که بصیغه غایبه باشد و ایام مرفوع و فاعل آن باشد تحقیق استظهرت بیوم واحد شد در شرح حدیث
هفتم باب نهم یعنی آن زن گفت که نیکو دارد ترا الله تعالی چه میگویی در زنی که حیض می بیند پس در میگذرد خون او از ایام حیض
او امام گفت اگر باشد ایام حیض او کمتر از ده روز ترک نماز میکند یکروز بعد از آن عمل مستحاضه میکند که مذکور شد در باب سابق
اصل قالت فان الدم یستمر بها الشهر والشهرین والثلاثة کیف تصنع بالصلوة قال تجلس ایام حیضها ثم تغتسل لکل صلوتین
شرح آن زن گفت پس بدرستی که خون مستمر میشود با او یکماه و دو ماه و سه ماه چون میکند با نماز امام گفت ترک نماز میکند
در ایام عادت حیض خود بعد از آن غسل میکند برای هر دو نماز که جمع کند اصل قالت له ان ایام حیضها تختلف علیها وکان
یتقدم الحیض الیوم والیومین والثلاثة ویتأخر مثل ذلک فما علمها به قال دم الحیض لیس به خفاء هو دم حار تجد له حرقة ودم
الاستحاضة دم فاسد بارد شرح ما در فما استفهامیه است علمها بکسر عین و سکون لام است و تقدیر باعث علمها است یعنی

یعنی آن زن گفت او را که بدرستی که ایام حیض آن زن مختلف میشود و بعد از آن وقتی می افتاد حیض او یکروز و دو روز و سه روز
ولیس می یافت و مثل آنچه مذکور شد باید که اگر حیض [illegible] دیده ماه دو ماه متصل بهم موافق یکدیگر بشود حسب عادت شده پس
هست باعث علم آن زن بحیض خود باید که اگرچه علامت میتواند شناخت حیض خود را امام گفت خون حیض خفای ندارد آن خونیست
گرم آن زن چون [illegible] باید برای خون حیض سوزش است و خون استحاضه خونیست کم رنگ سرد **اصل** قال فالتفتت الی مولاتها
فقالت اتراه کان امرأة مرة **شرح** اتراه بفتح همزه و سکون تاء دو نقطه در بالا و را بی نقطه و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعال است
الا اقرار کردن کارهای بسیار که میان بعض از آنها فاصله باشد ضمیر مستتر راجع با امام جعفر صادق علیه السلام است و ضمیر بارز منصوب راجع بقول
حایض است که مفهوم از سابق میشود جمله کان امرأة مرة استیناف بیانیه اتراه است **یعنی** التفتت پس آن زن روآورد بسوی
کنیز خود پس گفت مکرر در هر ماه یکبار بجای آورده عمل حایض را بیان این آنکه بوده زنان در [illegible] در این کلام
تشبیه است بعنوان مبالغه [illegible] نماند که اتراه بهمزه استفهام و فتح تاء [illegible] خطاب نمیتواند بود زیرا که بجای آن اترینه بسکون یاء دو نقطه در
پایین و نون می باید **باب یازدهم اصل باب معرفة دم الحیض و العذرة و القرحة شرح** العذرة بضم عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه
و راء بی نقطه البکارت القرحة بفتح و ضم قاف و سکون راء بی نقطه و حاء بی نقطه دمل و مانند آن **یعنی** این باب شناخت خون حیض و بکارت
و دمل درون زن است و در این باب [illegible] حدیث است **اول اصل** عن خلف بن حماد الکوفی قال تزوج بعض اصحابنا جاریة معصرا لم
تطمث فلما اقتضها سال الدم فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام قال فاروها القوابل و من ظنوا انه یبصر ذلک من النساء فاختلفن
فقال البعض هذا من دم الحیض و قال بعضهن هو من دم العذرة **شرح** المعصر بمیم مضمومه و عین بی نقطه و صاد بی نقطه [illegible]
افعال و تفعیل دختر نو رسیده و آن مخصوص مونث است [illegible] تطمث [illegible]
مضارع معلوم غایبه باب نصر و علم است اقتضها بقاف و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است و کنایه از بکارت
[illegible] الفتح را از باب افعال است و ضمیر جمع راجع [illegible] اگرچه مذکور [illegible]
[illegible] میتواند بود که راجع با می ها باشد **یعنی** روایت است از خلف بن حماد کوفی که گفت خواست بعض یاران ما [illegible] دختری نو
رسیده را که حیض ندیده بود پس چون ازاله بکارت او کرد روان شد خون پس آن باقی ماند روان بریده نمیشد نزدیک ده شبانه
روز خلف گفت پس نمودند آن دختر را با ماماچیان و هر که گمان داشتند که میشناسد آن را از جمله زنان پس اختلاف کردند بعضی
گفتند که این از خون حیض است و گفتند بعضی که آن از خون بکارت است **اصل** فسألوا عن ذلک فقهاءهم کأبی حنیفة و غیره
من فقهائهم فقالوا هذا شیء قد اشکل و الصلاة فریضة واجبة فلتتوضأ و لتصل و لیمسک عنها زوجها حتی تری البیاض فان کان
دم الحیض لم تضرها الصلاة و ان کان دم العذرة کانت قد ادت الفریضة ففعلت الجاریة ذلک **شرح** ضمیر سألوا راجع بکوفیان
دختر است و میتواند بود که راجع با می ها باشد و بنا بر اول میتواند بود که مرجع آن ضمیر و ضمیر فقهائهم یکی باشد بنا بر اینکه خویشان دختر
از مخالفان باشند و میتواند بود که غیر یکدیگر باشند و بنا بر دوم غیر یکدیگر است زیرا که ضمیر فقهائهم راجع بمخالفان الواجب تابع
لازم و این اشارت باستدلال باستصحاب حال سابق است و لیمسک [illegible] باستدلال [illegible] احتمال حرمت و اباحت و ترجیح
جانب حرمت است هرچند که اباحت مظنون باشد لم یضرها از باب افعال و باب نصر میتواند بود و آن اشارت بآنست که در صورت
تعارض [illegible] رعایت جانب احتیاط بهتر است می باید کرد **یعنی** پس سوال کردند از آن مشکل مجتهدان مخالف را مانند ابوحنیفه
و غیر او از مجتهدان مخالفان پس گفتند که این چیزیست که بتحقیق مشکل شده و نماز فریضه است متحتم پس باید که وضو سازد
و باید که نماز کند و باید که خود را نگاه بدارد از جماع با او شوهر او تا آنکه ببیند که خون نمی آید پس اگر باشد خون حیض ضرر نمیرساند
او را نماز و اگر باشد خون بکارت ادا کرده خواهد بود فریضه الهی بجا آورد آن دختر آنرا که مجتهدان گفتند **اصل** فحججت فی تلک السنة فلما
و کیکه دفتری برطبق آنها و در میان مجتهدان مخالفان بسیار است و [illegible] با ینها تفاخر میکنند از کمال جهالت [illegible]
وجججت فی تلک السنة فلما صرنا بمنی بعثت الی ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فقلت جعلت فداک ان لنا مسألة قد ضقنا بها ذرعا

فان رایت ان تأذن لی فآتیک و اسألک عنها فبعث الی اذا هدأت الرجل و انقطع الطریق فاقبل ان شاء الله **شرح** منی بکسر میم و نون
و الف غیر منصرف است و منصرف نیز مستعمل میشود ضقنا بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی متکلم مع الغیر باب ضرب است ضمیر بها راجع
بمسأله است ذرعا تمیز ضمیر ضقنا است الذرع بفتح ذال با نقطه و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه مقدار و مراد اینجا طاقت است
و اصل معنی ذرع مرفق است تا سر انگشتان و از آن مقدار چیزها را معلوم میکنند در بعض بلاد ان رایت جمله شرطیه است فاتیک بمد
و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم مجهول الفاء متصل اللام باب ضرب مرفوع جزای
شرط است و میتواند بود که بفتح یاء دو نقطه در پایین منصوب باشد بعطف بر تأذن و جزای شرط محذوف باشد بتقدیر فهو حسن پس
فاسألک مرفوع و منصوب میتواند بود هدأت بدال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الهدء بفتح ها و سکون دال ساکن
شدن بخواب رفتن و مانند آن الرجل بکسر راء بی نقطه و جیم طایفه بزرگ از جلب ملخ و اینجا جمع است و مفرد ندارد و مانند این در کلام
عرب بسیار است و اینجا استعاره شده برای طایفه بزرگ از حاجیان که از اینجا مانند طایفه بزرگ ملخ که بهم آیند و از جای بجای
میروند و گاهی بجانب دریا میروند و جمیع غرق میشوند الف لام الرجل برای عهد خارجی است و مراد این طایفه مخالفانست که
بحج آمده اند اقبل بصیغه امر باب افعال است **یعنی** و حج کردم در آن سال پس چون رسیدیم بمنی بعد از عود از عرفات پیغام فرستادم
بسوی امام موسی کاظم علیه السلام با بیرون آن که گفتم قربانت شوم بدرستی که ما اهل کوفه را مسئله ایست که بتحقیق تنگ شد بآن و
طاقت ما بتحقیق که آن مسئله مشهور شد میان مردم کوفه و ایشان راه خلاصی از اشکال را نیافتند پس اگر صلاح دانید که رخصت
دهید پس بیایم نزد تو و سوال کنم ترا از آن مسئله پس پیغام فرستاد بسوی من که چون در خواب شوند این جماعت که راه و بریده
شود راه آمد و رفت ایشان پس بیا ان شاء الله **اصل** قال خلف فرعیت اللیل حتی اذا رایت الناس قد قل اختلافهم
بمنی توجهت الی مضربه فلما کنت قریبا اذا انا باسود قاعد علی الطریق فقال من الرجل فقلت رجل من الحاج فقال ما اسمک قلت
خلف بن حماد فقال ادخل بغیر اذن فقد امرنی ان اقعد هیهنا فاذا اتیت اذنت لک **شرح** گفت خلف که پس پاییدم شب
تا آنکه چون دانستم مردم را که بتحقیق کم شده آمد و رفت ایشان در منی متوجه شدم بسوی جای که خیمه او بجا زده شده بود
چون شدم نزدیک خیمه ناگاه رسیدم بغلامی سیاه که نشسته بود بر سر راه پس گفت کیست این مرد پس گفتم مردی از حاج گزاران
پس گفت چیست نام تو گفتم خلف بن حماد گفت داخل خیمه شو بی رخصت علیحده بیان این آنکه بتحقیق آقای من امر کرده مرا که بنشینم
در اینجا پس چون تو آیی رخصت دهم ترا **اصل** فدخلت و سلمت فرد السلام و هو جالس علی فراشه وحده ما فی الفسطاط غیره
فلما صرت بین یدیه سألنی و سألته عن حاله فقلت له ان رجلا من موالیک تزوج جاریة معصرا لم تطمث فلما اقتضها سال الدم
فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام و ان القوابل اختلفن فی ذلک فقال بعضهن دم الحیض و قال بعضهن دم العذرة
فما ینبغی لها ان تصنع **شرح** پس داخل خیمه شدم و سلام کردم پس جواب سلام گفت و او نشسته بود بر بالای جامه خواب خود
تنها نبود در خیمه غیر او پس چون رسیدم نزد او سوال کرد مرا از حال او و سوال کردم او را از حال او پس گفتم او را که بدرستی که مردی
از شیعه تو خواست دختری نو رسیده را که حیض ندیده بود پس چون ازاله بکارت او کرد روان شد خون پس ماند و
روان بریده نمیشد نزدیک ده روز و بدرستی که ماماچیان کوفه اختلاف کردند در آن خون با بیرون آن که گفت بعضی
ایشان که خون حیض است و گفت بعضی ایشان که خون بکارت است پس چه چیز سزاوار است آن دختر را که بجا آورد
اصل قال فلتتق الله فان کان من دم الحیض فلتمسک عن الصلاة حتی تری الطهر و لیمسک عنها بعلها و ان کان من العذرة فلتتق
الله و لتتوضأ و لتصل و یأتیها بعلها ان احب ذلک **شرح** امام گفت پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی با بیرون آن که معلوم
شود بسوال اهل البیت علیهم السلام که آن از خون حیض است پس باید که نگاه دارد خود را از نماز تا آنکه ببیند پاکی از حیض را و باید که
نگاه دارد خود را از جماع او شوهر او و اگر معلوم شود که آن از خون بکارت است پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی و باید که وضو سازد
و باید که نماز کند و جماع میکند با او شوهر او اگر خواهد آنرا **اصل** فقلت له و کیف لهم ان یعلموا مما هو حتی یفعلوا ما ینبغی قال فالتفت

بمينا وشأنا انه الفسطاط مخافة ان يسمع كلامنا احد قال ثم نهدأني فقال يا خلف سر الله سر الله فلا تذيعوه ولا تعلموا هذا الخلق اصول دين الله
بل ارضوا لهم ما رضي الله لهم من ضلال **شرح** ماده مخافت شفيف ميدست واثبات الف آن باعرف جرشاذست ببعد ثنون وه ال بسقط
لصيغه ماضي معلوم باب منع است النهد بفتح نون وسكون ها متوجه شدن از دي جدس الله خبر مبتداء محذوفست تبقدير هذا
سر الله وتكرار براي تاكيدست مخفي نماند كه اين تاكيد ومبالغه براي شهرت اين اشكال در كوفه است وادي جواب باعتبار آن سر
اسوشده زيرا كه اگر در انجا بروا گفته شود باعث تعظيم ميشود براي امام وشيعه او از جهت مخالفان چنانچه در آخر شد لا تعلموا
از باب افعال است الاعلام خبر دادن من رابعه نهد الخلق فقهاي كوفه است اصول دين الله عبارت از ائمه معصومين عليهم السلام است
و مقصود اينست كه مبادا اگر در كوفه از براي تفاخر بعلم امام خود اينرا اظهار كنيد رضا بكفو قسم است اول رضا با صل آن وا اين منهي
عنه است چنانچه گذشت در كتاب التوحيد در حديث پنجم باب بيست وششم كه باب المشية والارادة است كه شار وارد دو دوم كيب
ولم يرض لهم رضا بتقضاي آن وم اد ابني قسم است **يعني** پس گفتم او را كه چون حاصل شود براي ايشان اينكه دانسته كه از
كرام است آن خون نا كنند الجاز اگر سرا او است خلف گفت پس اگاه كرد در جانب راست وچپ در خيمه از ترس اينكه شنود
سخن او را كسي وخبر بگو ورسد خلف گفت بعد از آن حرف متوجه شد بسوي من پس گفت اين جواب كه ميگويم سر الله تعالى است الله
تعالى است نزد شما پس فاش مكنيد آنرا وخبر مكنيد اين خلق گمراه را بحال ائمه هدي بلكه راضي شويد براي ايشان بما بجد راضي
شده الله تعالى براي ايشان از گمراهي **اصل** قال ثم عقد بيده اليسرى تسعين ثم قال تستدخل القطنة ثم تدعها مليا ثم تخرجها
اخراجا رفيقا فان كان الدم مطوقا في القطنة فهو من العذرة وان كان مستنقعا في القطنة فهو من الحيض **شرح** عقد ليس بسقط
وتاف ودال بي نقط لصيغه ماضي معلوم باب ضرب است العقد والبودن صورت عددي بدست صورتي بود كه انگشت سر انگشت نهادت
روا ستبع خم شدت است تا صورت حلقه كوچكي بهم رسد واين صورت در دست چپ باشد براي نود است والكلام را او بجانب براست
كه اين در دست چپ نيز صورت نود باشد مخفي نماند كه مقصود امام عليه السلام از اين عقد تصوير سوراخ فرج زن است ودر اين وقت بكشت
نهادت دردست راست را اورخل آن حلقه كرده بوده تا بيان كند كه پنبه كه بر ميدارد مي بايد كه طولاني باشد وسر آن پنبه از محل بكارت
تجاوز كند تا فرق از وظاهر شود المليا بفتح ميم وكسر لام وتشديد يا ساعت طويل الرفيق بفتح را وبي نقط وكسر فا وسكون يا دو قاف
آهسته المطوق لصيغه اسم مفعول باب تفعيل الطوق ساخته شده واليجه طوق بر او نهاده شده است ومراد اينجا فيما ال است ومراد
در حديث امام عليه السلام است المستنقع بنون وكسر قاف وعين بي نقط چيزي كه جنبانند چيزي ديگر را **يعني** گفت پس بعد از آن دو انجو د
برست چپ عقد صورت نود در اليد ازان گفت بر ميدارد در خود پنبه را بعد از آن وا ميگذارد آن پنبه را از ماني كه دواند كه چون
دران بيرون آمده است بعد از آن بيرون مي آورد آن پنبه را بيرون آوردني كه هموار باشد پس اگر باشد خون طوق زده در
پنبه مثل حلقه پس آن از بكارت است واگر باشد حنا شده در پنبه پس آن از حيض است مخفي نماند اين حين بر اينست كه آن زن
در سن حيض بوده چنانچه صدر حديث دلالت بران ميكند باعتبار اختلاف تو ابل پس اگر چنين نباشد استحاضه وما نند آن
خواهد بود **اصل** قال خلف فاستخفني الفرح فبكيت فلما سكن بكائي قال ما ابكاك قلت جعلت فداك من كان يحسن هذا
غيرك قال فرفع يده الى السماء وقال والله اني ما اخبرك الا عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عليه السلام عن الله عز وجل
شرح استخفني بخاء بانقط وتشديد فا است الاستخفاف سبك كردن ومراد اينجا بار كردن غم از دل بردا شتن است بوسيله
تفاوت ميان غم وفرح ودر اصوات بحس بكار بي نقط وسين بي نقط ونون لصيغه مضارع معلوم باب افعال است بفتح براي التفات است
ورفع ومنصوب ميتواند بعد رفع يد بسوي آسمان براي اشارت بمخلوق عظيم الله تعالى است تا معلوم شود او قسم باو عظيم است براي
اسبت بنزول وحي از آسمانست كه بعد از آن مذكور شده **يعني** گفت خلف كه پس از جا در آورد مرا خوشحالي پس گريه
خوشحالي كردم پس چون ساكن شد گريه من امام گفت چه چيز باعث گريه تو شد گفتم قربانت شوم كه ميتوانست كه خوب ادراك كند
اين جواب را غير تست با آنكه اين جواب از كمال تندي فهم تو معلوم تو شده خلف گفت پس امام بالا برد دست خود را بسوي

آسمان وگفت بخدا قسم كه بدرستي كه من خبر نميدهم ترا باين جواب مگر از رسول الله صلى الله عليه وآله از جبرئيل عليه السلام از الله عز وجل مراد آنكه
غلط در اين مسئله از قبيل غلط در نفس حكم شرعي نيست بلكه از قبيل غلط در محل حكم شرعي است مثل اينكه غلط نكنند در اينكه آب كر
كر باشد بملاقات نجاست نجس نميشود اما غلط كنند در حساب مساحت آب غلان حوض وخيال كنند كه كرست واو كر نباشد با عكس وكلام
امام عليه السلام افاده اين ميكند كه الله تعالى برحمت خود با رسول او وجاي او وبيعي از رجال احكام شرعيه را از علم بي نياز احتياج بطول فكر
وارد علمه وحي كرده بر رسول عليه السلام واو با دحيار سانيده تا مار ايشان مشكل نشود ودر جواب سائل تا حيز نكنند والله اعلم
دوم اصل سئل ابو جعفر عليه السلام عن رجل افتض امرأته او امته فرأت دما كثيرا لا ينقطع عنها يوما كيف تصنع بالصلوة قال تمسك
الكرسف فان خرجت القطنة مطوقة بالدم فانه من العذرة تغتسل وتمسك معها قطنة وتصلي فان خرج الكرسف منغمسا بالدم فهو
من الطمث تقعد عن الصلوة ايام الحيض **شرح** افتض بقاف بالف وتشديد ضاد با نقطه لصيغه ماضي معلوم باب افتعال است فادرمان
خرجت القطنة براي تعقيب است ودر فان خرج الكرسف براي تفريع است زيرا كه ما بعد آن مفهوم شرط است كه در ما قبل مذكور است
بيان معطوف گذشت در شرح حديث سابق **يعني** پرسيده شد امام محمد باقر عليه السلام از مردي كه ازاله بكارت كرد از زن خود را
پس آن زن يا كنيز ديد خون بسيار كه بريده نميشود از او يكروز ونيم از روزي بيند چون ميكند با نماز امام گفت بر ميدارد پنبه را
پس اگر بيرون آيد آن پنبه طوق بر آن نهاده شده از خون پس بدرستيكه آن خون از بكارت است غسل جنابت ميكند وبر ميدارد
با خود پنبه تا خون بيرون نيايد ولباس او را آلوده نكند ونماز ميكند پس چون بيرون آيد پنبه آغشته بخون پس آن خون از حيض
است ترك نماز ميكند در ايام حيض تفصيلا كه مذكور شد در حديث اول باب نهم مخفي نماند كه اين جنين بر غالب است پس اگر آن زن
يا كنيز پس حيض نرسيده باشد آن خون استحاضه وما نند آن خواهد بود **سيوم اصل** قلت لابي عبد الله عليه السلام فتاة منا بها قرحة
في جوفها والدم سائل لا تدري من دم الحيض او من دم القرحة فقال مرها فلتستلق على ظهرها ثم ترفع رجليها وتستدخل اصبعها
الوسطى فان خرج الدم من الجانب الايمن فهو من الحيض وان خرج من الجانب الايسر فهو من القرحة **شرح** گفتم امام جعفر صادق
عليه السلام را كه چون جواني از ما با او است ريشي در درون او وخون روانست نميدانند كه از جمله خون حيض است يا از جمله خون ريش است
پس امام گفت امر كن او را پس بايد كه خوابد بر پشت خود بعد از آن بايد كه بر دارد دو پاي خود را وبايد كه داخل خود كند انگشت ميان خود
را پس اگر بيرون آيد خون از جانب راست انگشت كه جانب چپ زن است پس آن خون از جمله حيض است واگر بيرون آيد از جانب چپ
انگشت كه جانب راست زن است پس آن از ريش است مخفي نماند كه اين تقرير بنابر مشهور است كه حيض از جانب چپ بيرون مي آيد
وخون قرحه از جانب راست بيرون مي آيد وميتواند بود كه مراد از الايمن والايسر جانب راست وجانب چپ بيرون باشد والله اعلم
باب چهاردهم اصل باب الحبلى ترى الدم شرح اين باب بيان آن است كه زن آبستن ببيند خون ودر اين باب هفت حديث است **اول**
اصل عن الحسين بن نعيم الصحاف قال قلت لابي عبد الله عليه السلام فتاة منا بها قرحة في جوفها والدم سائل لا تدري من دم الحيض او من
دم القرحة فقال مرها فلتستلق على ظهرها ثم ترفع رجليها وتستدخل اصبعها الوسطى فان خرج الدم من الجانب الايمن فهو من الحيض وان خرج من الجانب
الايسر فهو من القرحة گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه جواني از ما با او است ريشي در درون او وخون روانست نميدانند كه از جمله
حيض است يا از جمله خون ريش است پس امام گفت امر كن او را پس بايد كه خوابد بر پشت خود بعد از آن بايد كه بر دارد دو پاي خود را وبايد
كه داخل خود كند انگشت ميان خود را پس اگر بيرون آيد خون از جانب راست انگشت كه جانب چپ زن است پس آن خون از جمله حيض است
واگر بيرون آيد از جانب چپ انگشت كه جانب راست زن است پس آن از ريش است مخفي نماند كه اين تقرير بنابر مشهور است كه حيض از جانب
چپ بيرون مي آيد وخون قرحه از جانب راست بيرون مي آيد وميتواند بود كه مراد از الايمن والايسر جانب راست وچپ باشد ان امام ولدي ترى
الدم وهي حامل كيف تصنع بالصلوة قال فقال لي اذا رات الحامل الدم بعد ما يمضي عشرون يوما من الوقت الذي كانت ترى فيه الدم من الشهر
الذي كانت تقعد فيه فان ذلك ليس من الرحم ولا من الطمث فلتتوضأ وتحتشي بالكرسف وتصلي **شرح** ما در ما يمضي مصدريه است مفهوم عشرين يوما
اينست كه كمتر از آن باشد از حيض است من در من الوقت ابتدائيه است ومراد من ابتداء الوقت است من در من الشهر تبعيضيه است ومراد

بشهر بس بابت ونه شبانه روز است که از ابتدای حیض باشد تا ابتدای حیض دیگر خواه موافق یکماه هلالی باشد وخواه بعضی آن از ماهی باشد وبعضی دیگر آن در ماهی دیگر باشد وفایده ذکر این آنست که در صورتیکه عادت حیض وطهر او ده کمتر از سی روز باشد بست ونه روز باشد این حکم ندارد ونشاید که در این صورت کمتر از بیست شبانه روز حکم بیست شبانه روز داشته باشد بشرط اینکه آن کم از اقل نقصان عادت مجموع حیض وطهر او باشد والله اعلم لیس من الرحم یعنی لیس من النفاس است وبیان اینکه خونیکه پیش از ولادت باشد داخل نفاس نیست می آید در حدیث سیوم باب چهاردهم ونحتشی مجزوم است معطوف بر متوضا والفصل فرع ومعطوف بر متوضا است وجبر یعنی امر است ونکته در عدول از جزم برفع اینجا آنست که طلب در جبر یعنی امر بعنوان جمله است بخلاف طلب الامر که پس امر او آنست که وضوء واحتشا اکاهی ساقط میشود در صورت عدم وجدان آب وپنبه بخلاف صلوة **یعنی** روایت است از حسین بن نعیم نون ونقع مبین صحاف گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کنیز خاصه من می بیند خون را واو آبستن است چون میکند با نماز حسین گفت که پس امام گفت مرا که چون دید آبستن خون را بعد از گذشتن بیست شبانه روز از ابتدای وقتی که میدید در آن خون حیض را از جمله ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس بدرستیکه آن خون از نفاس نیست چون پیش از ولادت است واز حیض نیز نیست پس باید که وضو سازد وبرادر پنبه را ونماز میکند ارو **اصل** واذا رات الحامل الدم قبل الوقت الذی کانت تری فیه الدم بقلیل او بعد الوقت من ذلک الشهر فانه من الحیضة فلتمسک عن الصلوة عدد ایامها التی کانت تقعد فی حیضها فان انقطع الدم عنها قبل ذلک فلتغتسل ولتصل **شرح** این بمنزله استثناء است از لیس من الرحم والدم من الطلث مراد بقلیل یکروز ودو روز است فلتمسک یعنی فلتوطن خالها یعنی الامساک است بقرینه فاء در فان انقطع که برای تعقیب است **یعنی** وچون دید آبستن خون را پیش از وقتی که عادت او این بود که میدید در آن وقت خون را از جمله آن ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس بدرستیکه آن خون از حیض است پس باید که نگاه دارد خود را از نماز در عدد ایام خود که ترک نماز میکرد در آنها در حیض خود اشارتست باینکه غالب اینست که خون او مستمر میشود در ایام عادت ومقدار انتهای آنها بریده میشود پس اگر بریده شود خون از او پیش از عدد ایام او پس باید که غسل حیض کند وباید که نماز کند **اصل** وان لم ینقطع الدم عنها الا بعد ما تمضی الایام التی کانت تری الدم فیها بیوم او یومین فلتغتسل ثم تحتشی وتستثفر وتصلی الظهر والعصر ثم لتنظر فان کان الدم فیما بینها وبین المغرب لا یسیل من خلف الکرسف فلتتوضا ولتصل عند وقت کل صلوة ما لم تطرح الکرسف فان طرحت الکرسف عنها فسال الدم وجب علیها الغسل وان طرحت الکرسف ولم یسل الدم فلتتوضا ولتصل ولا غسل علیها **شرح** ظاهر آنست که الا در الا بعد بمعنی حتی باشد یا از الفوف کامتیان باشد وبر هر تقدیر با در بیوم برای ملابست است وظرف متعلق به تمضی است ومراد بیوم او یومین یکروز ودو روز است که برای استظهار ترک نماز در آن میتواند کرد وذکر این بعنوان مثال است چه استظهار در سه روز نیز جایز است وترک استظهار بالکلیه بهتر است چنانچه بیان شده در شرح حدیث هفتم باب نهم پس افتسال بعد از گذشتن ایام عادت وپیش از یوم یا یومین بهتر است تحتشی مجزوم است وتستثفر نیز مجزوم است وتصلی مرفوع است ونکته در عدول از جزم برفع در امثال این بیان شده در شرح صدر این حدیث ذکر ظهر وعصر بعنوان مثال ومبنی بر غالب است واشارتست باینکه غالب زنانی که صاحب عادتند آخر عادت ایشان در میان صبح وظهر است زیرا که زمان میان وقت نماز صبح ومیان وقت نماز ظهر وعصر بیشتر است از وقت میان نماز ظهر وعصر ومیان نماز شام وخفتن واستبراد در شب ویش از روشنی روز اعتبار ندارد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب ششم پس زمان ظهور پاکی از حیض غالبا در میان صبح وظهر می باشد وآن آخر عادت است در اکثر برای زنانیکه صاحب عادت شده باشند بینهما بضمیر واحده راجع باین زمانست ومراد بین عشائین است ودر بعضی نسخ بضمیر تثنیه راجع بظهر وعصر است وبنابراین اگر استحاضه کثیره در اثنای آنکه نماز آید این حکم نخواهد داشت واین بعید است والله اعلم سیلان خون در خلف کرسف عبارت از استحاضه کثیره است کل صلوة عبارتست از باقیمانده بعد از ظهر وعصر است از جمله پنج نماز در یکشبانه روز زیرا که در استحاضه متوسطه در ظهر وعصر روزی دیگر غسل می باید کرد وقرینه بر این مراد قول امام است در تتمه این حدیث که فی کل یوم لیلة ما لم تطرح الکرسف فنافات ندارد با وجوب تغییر قطنه از آنچه مذکور شده در حدیث ششم باب نهم زیرا که تغییر قطنه ظاهر میشود بسببی از اسباب ودر آن وقت واجب نخواهد بود

برای ضرورت

برای ضرورت ظاهر فان طرحت الکرسف تا آخر آنست که مدار کثرت وتوسط وقلت استحاضه بر عروج خون از فرج است حقیقتا با حکما مثل آنکه پنبه آلوده بان شده باشد بسیار یا میانه یا اندک پس اگر خون بسیار در پس پنبه مانده باشد واندکی داخل پنبه شده باشد آن استحاضه قلیله است **یعنی** واگر بریده نشود خون از آن زن حتی بعد از گذشتن ایام عادت وگذشتن وقت استظهار نیز خواه یک روز وخواه بدو روز وخواه به سه روز پس باید که غسل حیض کند بعد از آن باید که پنبه بردارد یا ادم برجود بندد ومیکند ادا ظهر وعصر را بعد از آن باید که نظر در حال خود کند پس اگر خون در میان غسل آن زن ومیان شام روان نشود از پس پنبه پس باید که وضو سازد ونماز کند نزد هر نمازی تا ظهر روزی دیگر زیرا که در استحاضه متوسطه در شبانه روزی یک غسل کافی است وآن بغسل آلوده ودر استحاضه قلیله غسل نیست املاس الکتفا بوضو میکند چندانکه نینداخته از خود پنبه را پس اگر انداخت پنبه را ودر وان شد خون واجب شد بر او غسل واگر انداخت پنبه را وروان نشد خون پس باید که وضو سازد وباید که نماز کند وغسل واجب نیست براو **اصل** قال وان کان الدم اذا امسکت الکرسف یسیل من خلف الکرسف صبیبا لا یرقا فان علیها ان تغتسل فی کل یوم ولیلة ثلث مرات وتحتشی وتصلی تغتسل للفجر وتغتسل للظهر والعصر وتغتسل للمغرب والعشاء قال وکذلک تفعل المستحاضة فانها اذا فعلت ذلک اذهب الله بالدم عنها **شرح** وان کان عطف بر ان کان الدم فیما بینها تا آخر است صبیبا بصاد بی نقطه وباء یکنقطه فعیل بمعنی مفعول است لا یرقا برای سلب اوقاف والف منقلب از همزه بصیغه معلوم مضارع از باب منع است ودر بعضی نسخ بهمزه است تحتشی منصوب نقلها برفع مصروف میتواند بود وتغتسل هر سه جا مرفوع است تفعل خبر بمعنی امر است برای تاکید فانها استدلال بر مضمون تاکید است یا در بالدم برای تقویت است **یعنی** امام گفت واگر باشد خون بنحویکه چون نگاه دارد با خود پنبه را روان میشود از پس پنبه برجایی که ریخته شده است بند نمیشود یا بمعنی که استحاضه کثیره است پس بدرستیکه واجب است بر آن زن آنکه غسل کند در هر روز وشب سه بار وآنکه پنبه بردارد ونماز میکند بیان این آنکه غسل میکند برای صبح وغسل میکند برای ظهر وعصر وغسل میکند برای مغرب وعشا امام گفت وچنان می باید که کند صاحب استحاضه چه بدرستیکه او چون کند این را بر طرف میکند الله تعالی بالکلیه خون استحاضه را از او وبیان این شد در شرح حدیث پنجم باب نهم **دوم اصل** عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن المراة الحبلی قد استبان حبلها تری ما تری الحائض من الدم قال تلک الهراقة من الدم ان کان دما احمر کثیرا فلا تصلی وان کان قلیلا اصفر فلیس علیها الا الوضوء **شرح** الحبلی بفتح حاء بی نقطه وسکون باء یکنقطه مصدر از باب علم آبستنی الهراقة بکسر هاء منقلب از همزه یا تا قائم مقام همزه محذوف در او نقطه والف وقاف در اصل مصدر باب افعال است بمعنی ریختن ومراد اینجا بمعنی اسم مفعول است ان کان جمله شرطیه است وجزای آن مضمون تلک الهراقة من الدم است فاء در فلا تصلی برای تفریع است وان کان عطف بر تلک الهراقة تا آخر است فاء در فلیس جزائیه است وذکر اصفر او از قلیلا مبنی بر غالب است واداخل حیض نیست والدو روشنی دیگر میان نداد علم آن مذکور نباشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را از زن آبستن که بتحقیق ظاهر شده آبستنی او می بیند آنچه را که می بیند حائض از جمله خون امام گفت آن خون باقیمانده در رحم است که ریخته میشود اگر خون سرخ بسیار باشد پس نباید این نماز میکند واگر باشد خون کم زرد پس واجب نیست بر او مگر وضو زیرا که استحاضه قلیله است **سیوم اصل** عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن الحبلی تری الدم کما کانت تری ایام حیضها مستقیما فی کل شهر فقال تمسک عن الصلوة کما کانت تصنع فی ایام حیضها فاذا طهرت صلت **شرح** کما کانت تری تشبیه در عدد است مستقیما فی کل شهر بیان موافقت در وقت وعدد است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم امام را از آبستنی که می بیند خون سرخ چنانچه میکرد در ایام حیض غیر آبستنی پس چون پاک شود نماز میکند **چهارم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن الحبلی تری الدم وهی حامل کما کانت تری قبل ذلک فی کل شهر هل تترک الصلوة قال تترک اذا دام **شرح** دام بفتح دال بی نقطه وفتح همزه وتخفیف میم بصیغه ماضی معلوم باب منع است وگاهی همزه منقلب بالف میشود یا بفتح دال والف وفتح همزه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعلت ماخوذ است از ادوام بفتح دال وسکون همزه که گاهی منقلب بالف میشود وتخفیف میم والف ممدوده بصیغه دریا ومراد اینست که خون رنگین بسیار شود چنانچه گذشت در حدیث هشتم این باب بیان شد ودر سه تا به حدیث اول باب یازدهم که خون

حیض را دوم گرا ابتدا بر نامند **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از آبستن که می‌بیند خون را بر جای که او آبستنی است چنانچه
می‌دید پیش از آن در هر ماهی آیا ترک میکند نماز را امام گفت ترک میکند چون اینکه میشود خون او خواه در هر ماه و خواه در یکماه
چنانچه ظاهر حدیث آینده است **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن الحبلی تری الدم اتترک الصلوة فقال نعم ان الحبلی
ربما قذفت بالدم **شرح** الف لام الدم برای جنس و حامیت یا در بالدم برای تعدیت است **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از آبستن آیا که او از خون حیض را اشارتست بقاعده کلیه که کل دم یمکن ان یکون
حیضا فهو حیض چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب سیم **ششم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک الحبلی ربما طمثت
فقال نعم وذلک ان الولد فی بطن امه غذاؤه الدم فربما کثر ففضل عنه فاذا فضل دفعته فاذا دفعته حرمت علیها الصلوة **شرح**
الحبلی بتقدیر استفهام است و میتواند بود که استفهام مقدر نباشد و مقصود سوال از علم باشد و رب برهجا برای تقلیل است و ذلک ان
بتقدیر و ذلک لان است طمثت بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است فضل نیز بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است **یعنی** گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا آبستن بسا که حیض میدیده باشد پس امام گفت آری و آن برای اینست که غذای فرزند
در شکم مادر خون است پس بسا که بسیار شده باشد خون پس زیاد آمده باشد از فرزند پس چون زیاد آید دفع میکند آن زن آن خون را
از رحم خود پس چون دفع کند آن خون را حرام میشود بر آن زن نماز **هفتم اصل** وفی روایة اخری اذا کان کذلک تاخر
الولادة **شرح** این کلام مصنف رحمه الله است و شاید که روایة اخری عبارت از روایت بعضی سفرا از صاحب الزمان علیهم السلام
باشد **یعنی** و در روایتی دیگر آمده است که چون زن آبستن حیض بیند پس بسا که واقع شود غالبا از ایشان او مخفی نماند که اکثر زمان حمل نزد جمعی
دوازده ماه است **باب سیزدهم اصل باب النفساء شرح** النفساء بضم نون و فتح فاء و سین بی نقطه و الف ممدوده و
بفتح نون و سکون و فتح فاء نیز زائیده باشد **یعنی** این باب بیان حکم نفساء است و این باب شش حدیث است **اول اصل**
عن احدهما علیهما السلام قال النفساء تکف عن الصلوة ایام اقرائها التی کانت تمکث فیها ثم تغتسل وتعمل کما تعمل المستحاضة **شرح**
روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت نفساء زائیده خود داری میکند از نماز در ایام حیضهای خود که عادت او
این بود که در آنها مکث میکرد و از آنها بعد از آن غسل میکند و عمل میکند چنانچه عمل میکند مستحاضه مخفی نماند که ظاهر این حدیث است که استظهار
واجب نباشد و تحقیق این شد در شرح حدیث هفتم باب یازدهم **دوم اصل** عن عبدالرحمن بن اعین قال قلت له ان امراة عبدالملک
ولدت فعد لها ایام حیضها ثم امرها فاغتسلت واحتشت وامرها ان تلبس ثوبین نظیفین وامرها بالصلوة فقالت له لا تطیب نفسی
ان ادخل المسجد فدعنی اقوم خارجا عنه واسجد فیه **شرح** ظاهر این حدیث نیز است که استظهار واجب نباشد و ظاهرا مراد امر رسول و امیر المؤمنین
علیهما السلام است که استظهار مکروه باشد عد بصیغه ماضی معلوم است و ضمیر مستتر راجع بعبدالملک النظیف بفتح نون و کسر ظاء بالنقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و فاء ضد چرکین امر بپوشیدن ثوبین نظیفین کنایت از امر بجهت شدن برای رفتن بسوی مسجد است زیرا که زنان
در خانه مقید بپاکی جامه از چرک نمی باشند و در بیرون رفتن مقیدند باین می باشند لا تطیب بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه بصیغه نفی غایب باب ضرب است و این بر آن مبنی است چون عبدالملک پنداشته که آن زن را استحاضه کثیره دارد و خیال قلیله
کرده بوده امر بدخول مسجد نیز کرده بوده و بنا بر آن استفسار نکرده و این کلام زن اشارتست باینکه استحاضه کثیره است پس
رخصت در عدم دخول مسجد و اختیار توسط باید کرد و موافق این گذشت در حدیث دوم باب نهم که ولا تجنب ولا تقعد فی المسجد و لا تسجد
مسجد خارج **یعنی** روایت است از عبدالرحمن بن اعین که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است برادر
عبدالملک بن اعین است گفت گفتم امام علیه السلام را که زوجه عبدالملک بن اعین زائید پس عبدالملک شمرد برای او ایام عادت
حیض او و بعد از آن امر کرد او را پس غسل حیض کرد و پنبه برداشت بسبب اینکه استحاضه می‌آمد و امر کرد او را که بپوشید دو جامه پاکیزه
چنانچه زنانی که از خانه خود بیرون میروند و نیز او را امر کرد او را بنماز در مسجد پس آن زن گفت او را که قرار نمی‌یابد نفس من و
باینکه داخل مسجد شوم بگذار که استحاضه من کثیره است مبادا مسجد را آلوده کنم پس وا گذار مرا که بایستم در بیرون مسجد و سجده کنم در مسجد

نقفود

مسجد و طلب رخصت در عدم دخول مسجد است **اصل** فقال قد امر به رسول الله صلی الله علیه وآله قال فانقطع الدم عن المرأة ورات
الطهر وامر علی علیه السلام بهذا قبلکم فانقطع الدم عن المرأة ورات الطهر فما فعلت صاحبتکم قلت ما ادری **شرح** قبلکم بکسر قاف و فتح باء
عبارت از کوفه است چون امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه می بوده و عبدالرحمن کوفی است **یعنی** پس امام گفت بتحقیق امر کرد زن خود را
باینچه امر بان کرد عبدالملک رسول الله صلی الله علیه وآله امام گفت پس بریده شد خون استحاضه از آن زن رسول الله صلی الله علیه وآله
و دید پاکی را و امر کرد زن خود را علی علیه السلام باین در نزد شما پس بریده شد خون از آن زن و دید پاکی را از استحاضه پس چه کرد آن
زن که یار شما بود یعنی زن عبدالملک گفتم نمیدانم **سیوم اصل** سالت امراة
ابا عبدالله علیه السلام فقالت انی کنت اقعد فی نفاسی عشرین یوما حتی افتونی بثمانیة عشر یوما فقال ولم افتوک بثمانیة عشر یوما فقال رجل للحدیث الذی روی عن رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال
لاسماء بنت عمیس حین نفست بمحمد بن ابی بکر **شرح** فاء در فقالت برای تعقیب است و مشعر است بانکه سوال و جواب مشغول نشده اینجا و ظاهر
اینست که سوال از عدد ایام قعود در نفاس باشد و جواب این باشد که بقدر ایام حیض است پس برای سببیت است و میتواند بود که برای
علیت باشد نفست بصیغه زمان نفاس سها النفاس بکسر نون زائیدن خود که بسبب ابتدای آن زائیده زود الصیغه معلوم است و در بعضی نسخ بجای آن
روی الصیغه مجهول است جمله قال لاسماء حال است و بکر موصولست و بتقدیر حال است عمیس بضم عین بی نقطه و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در
پایین و سین بی نقطه است نفست بصیغه مجهول باب علم است بمعنی زائیدن النفاس چنانچه در آنجاست متعارف است مثل جد ربیع اصحابه
ابدی ربی و هم بمعنی احاد کجی رفته اند بود که الصیغه معلوم باشد **یعنی** سوال کرد زنی از امام جعفر صادق علیه السلام را و جواب شنید پس آن زن
گفت بتحقیق که من ترک نماز میکردم برای زائیدنم بیست روز تا آنکه فقهای مخالفان فتوی دادند هیجده روز پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلام و چرا فتوی دادند ترا هیجده روز پس گفت مردی از حاضران که برای حدیثی که روایت کرده اند از رسول
الله صلی الله علیه وآله که گفت از برای اسماء بنت عمیس وقتی که صاحب نفاس شد بسبب زائیدن محمد بن ابی بکر **اصل** فقال ابو عبدالله
علیه السلام ان اسماء سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وقد اتی بها ثمانیة عشر یوما ولو سالته قبل ذلک لامرها ان تغتسل وتفعل ما تفعل
المستحاضة **شرح** پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه اسماء پرسید رسول الله صلی الله علیه وآله را در حالی که بتحقیق گذشته بود
باو هیجده روز و اگر می پرسید او پیش از آن هر آینه امر میکرد او را باینکه غسل کند بعد ایام عادت حیض خود پیش از ایام استظهار
استحاضه با و بعد از آنها وجوبا و کند آنچه را که میکند صاحب استحاضه **چهارم اصل** عن زرارة قال قلت له النفساء متی تصلی
قال تقعد بقدر حیضها وتستظهر بیومین فان انقطع الدم والا اغتسلت واحتشت واستثفرت وصلت فان جاز الدم الکرسف
تعصبت واغتسلت ثم صلت الغداة بغسل والظهر والعصر بغسل والمغرب والعشاء بغسل وان لم یجز الدم الکرسف صلت بغسل واحد
شرح تحقیق استظهار بیومین شد در شرح حدیث هفتم باب نهم تعصبت بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
تفعل است و چون این باب برای تکلف است مراد اینست که مبالغه در بستن میکند اغتسلت لها وصلت بغسلها الا اغتسال است و غرض
تمرد و ثم صلت و میتواند بود که مراد این باشد که در شب و روزی که پاک شده از حیض برای نمازی که بعد از آن پاک از حیض شده غسل
میکند و این نماز را میکند و بعد از آن باین تفصیل غسل میکند برای پنج نماز خواه بعضی آنها در آن شبانروز باشد و خواه جمیع
آنها بعد از آن باشد و خواه بترتیبی که مذکور است باشد و خواه نباشد مثل اینکه نماز ظهر و عصر پیش از نماز صبح بکند و مراد از اینجا
تجاوز دم از کرسف صورت استحاضه متوسطه است بقرینه صلت بغسل واحد **یعنی** روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت گفتم امام علیه السلام را که زائیده باشد چه وقت نماز میکند امام گفت ترک نماز میکند بقدر عادت
حیض خود و جایز است او را که استظهار کند به دو روز مثلا پس اگر بریده شد خون حکم او ظاهر است و الا غسل حیض میکند و پنبه بر
میدارد و بار دوم می بیند و نماز میکند پس اگر گذشت خون از پنبه و استحاضه کثیره شد مبالغه در بستن یا دوم میکند و قرار غسل استحاضه با
خود میدهد بعد از آن میکند نماز صبح را بغسل و نماز ظهر و عصر را بغسل و نماز مغرب و عشا را بغسل و اگر نگذرد خون از پنبه یا تنها که استحاضه

متوسط شود نماز میکند بیک غسل در هر شبانه روزی و در چهار نماز بایک وضو میسازد اصل قلت فالحائض قال مثل ذلک سواء
فان انقطع الدم عنها و الا فهی مستحاضة تصنع مثل النفساء سواء ثم تصلی و لاتدع الصلوة علی حال فان النبی صلی الله علیه و آله قال
الصلوة عماد دینکم شرح فالحائض از نوعست بتقدیر فما الحائض ما حکمها مثل مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی مثل سواء الفتح
سین بیقط و الف ممدوده بر جا مفعول است و مفعول مطلق مثل است بتغییر لفظ آن و برای نوعست و میتواند بود که حال باشد السواء
بالتفاوت بودن و مثل در دوم منصوبست و حال از ضمیر مستتر در تصنع است پس مفعول تصنع محذوف بتقدیر تصنع ما ذکرت و میتواند بود
که مثل مفعول تصنع باشد و مثل النفساء بتقدیر مثل صنع النفساء باشد العماد بکسر عین ستون خیمه و مانند آن یعنی گفتم پس حائض
چیست حکم او امام گفت مثل آنچه گفتم در نفساء بی آنکه تفاوتی باشد اصلا پس اگر بریده شد خون از او بعد از ایام حیض و استظهار
حکم او ظاهر است و الا پس او صاحب استحاضه است میکند آنچه را که مذکور کردم مثل نفساء بی آنکه تفاوتی باشد اصلا بعد از آن نماز
میکند و وا نمیگذارد نماز را بر حالی خواه استحاضه او قلیله باشد و خواه متوسطه و خواه کثیره و خواه غسل میسر شود او را و خواه تیمم
کند و خواه بر داشتن پنبه و بستن پارچه میسر باشد و خواه نه بدرستیکه نبی صلی الله علیه و آله گفت که نماز ستون دین شماست چنانچه
خیمه با ستون بر پای است دین با نماز و در وقت وجوب آن بر پای است پنجم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول تجلس النفساء
ایام حیضها التی کانت تحیض ثم تستظهر و تغتسل و تصلی شرح ایام حیضها عبارت از عدد عادت حیض است خواه در وقت موافق باشد
و خواه نه تحقیق استظهار شد در شرح حدیث هفتم باب نهم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت ترک نماز میکند
زنیکه صاحب نفاس باشد در عدد ایام حیض خود که عادت حیض داشت و در اینجا بعد از آن جائز است او را ترک نماز و یک روز
و دو روز دیگر روز و غسل نفاس میکند و نماز میکند ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال تقعد النفساء ایامها التی کانت
تقعد فی الحیض و تستظهر بیومین شرح تحقیق و تستظهر بیومین شد در حدیث هفتم باب نهم و مفهوم این موافق سابق است باب چهاردهم
اصل باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رات الدم قبل ان تلد شرح تطهر بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسن است و
میتواند بود که از باب تفعل باشد بحذف یکتاء یعنی این باب بیان زن زائیده است که پاک از خون میشود بعد از ولادت و
بعد از آن می بیند خون را یا دید خون را پیش از ولادت مخفی نماند که نکته در تغییر سیاق و اتیان بلفظ مضارع اول و ماضی ثانیا
باعتبار آنست که وقت ولادت جاری مجرای زمان حالت در این باب یک حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلام
فی امراة نفست فترکت الصلوة ثلاثین یوما ثم تطهرت ثم رات الدم بعد ذلک قال تدع الصلوة لان ایامها ایام الطهر قد جازت
مع ایام النفاس شرح نفست بصیغه مجهول معلوم باب علم میتواند بود ثم برای تعجب است ایام الطهر منصوب بدل یا عطف بیان و
ایامها مع افاده تقدم مدخول آن میکند چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده یعنی روایت است
از امام موسی کاظم علیه السلام در زنیکه زائید پس ترک کرد نماز را در سی شبانه روز بعد از آن غسل کرد یا یعنی که پاک شد و غسل کرد
با وجود آن دید خون را بعد از غسل امام گفت وا میگذارد نماز را برای آنکه ایام او که ایام پاکی از نفاس است تحقیق در گذشته بعد از
ایام نفاس او دوم اصل سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن امراة نفست فمکثت ثلاثین یوما او اکثر ثم طهرت و صلت ثم
رات دما او صفرة قال ان کان صفرة فلتغتسل و لتصل و لاتمسک عن الصلوة شرح لاتمسک مجزوم و مرفوع میتواند بود و حاصل
هر دو یکی است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنیکه زائید پس درنگ کرد در خون سی شبانه روز یا بیشتر بعد از آن
پاک شد و نماز کرد بعد از آن دید خون رنگین را یا زردی را امام گفت اگر باشد زردی پس باید که غسل کند و مراد وضو است که
آن زردی بسیار یا میانه باشد و باید که نماز کند و باید که نگاه ندارد خود را از نماز مخفی نماند که مفهوم این آنست که اگر خون رنگین
باشد ترک نماز میکند سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی المراة یصیبها الطلق ایاما او یوما او یومین فتری الصفرة او
دما قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع ففاتتها صلوة لم تقدر ان تصلیها من الوجع فعلیها قضاء تلک الصلوة بعد ما تطهر شرح الطلق بفتح

طاء بیقط

طاء بیقط و سکون لام و فاقد درد ولادت ظاهر نفیها مالم تلد با وجود آنکه سایل او و ما گفته است که وقت طلق حیض نیست باشد از ما عوده که
مذکور شد در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زنیکه درد زائیدن بهم رسد او را در روز زائیدن چند
روز یا یک روز یا دو روز پس می بیند زردی را یا خون رنگین را امام گفت نماز میکند چند آنکه نزائیده باشد یعنی که چیزی از فرزند
بیرون نیامده یا باشد که مجموع فرزند بیرون نیامده و خلاف در این مسئله گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث سوم باب
بیست و ششم که باب انواع الغسل است پس اگر غالب شود بر او درد پس فوت شود از او نمازی که قدرت ندارد که ادا کند آن را از درد پس بر او
واجب است قضای آن نماز بعد از پاک شدن او باب نوزدهم اصل باب ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة شرح
این باب بیان چیزیست که لازم است بر حائض بعنوان استحباب در اوقات نماز و در این باب چهار حدیث است اول اصل
سالت اباعبدالله علیه السلام عن الحائض تطهر یوم الجمعة و تذکر الله قال اما الطهر فلا و لکنها توضأ فی وقت الصلوة ثم تستقبل القبلة و تذکر
الله شرح تطهر بتشدید بعد از صیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یک تاء و بتقدیر استفهام است الطهر بضم طاء و سکون هاء که
پاکیزگی و مراد اینجا غسل جمعه است و اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب وجوب الغسل یوم الجمعة که باب بیست و ششم
است که و انه لایتنزل الیه طهر الی الجمعة الاخری یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حائض که آیا غسل میکند در روز جمعه و ذکر الله
ادا میکند گفت اما غسل جمعه پس نمیکند و لیکن او وضو میسازد در وقت نماز بعد از آن رو بقبله می آورد و ذکر الله ادا میکند دوم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال تتوضأ المراة الحائض اذا ارادت ان تأکل و اذا کان وقت الصلوة توضأت و استقبلت
القبلة و هللت و کبرت و تلت القرآن و ذکرت الله عز و جل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وضو میسازد
زن حائض چون خواهد که چیزی خورد و چون شود وقت نماز وضو میسازد و رو بقبله می آورد و لا اله الا الله میگوید و الله اکبر میگوید
و تلاوت قرآن میکند و یاد الله عز و جل میکند بربوبیت مراد و بندگی الله اینجا صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث
دوم باب بیست و یکم که باب ما یجب من ذکر الله عز و جل فی کل مجلس است که ان ذکرنا من ذکر الله عز و جل و میتواند بود که مراد اعم از آن باشد
سیوم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ینبغی للحائض ان تتوضأ عند وقت کل صلوة ثم تستقبل القبلة و تذکر الله مقدار
ما کانت تصلی شرح هر یک از تستقبل و تذکر منصوب و مرفوع میتواند بود ما موصوله است و عبارت از نماز است یا عبارت از وقت است
و عاید محذوف است و بتقدیر تصلیه یا تصلی فیه یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سزاوار است برای حائض اینکه وضو
سازد نزد وقت هر نمازی بعد از آن رو بقبله کند و یاد کند الله تعالی را بقدر نمازی که عادت داشت که میکرد او را چهارم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کانت المراة طامثا فلا تحل لها الصلوة و علیها ان توضأ وضوء الصلوة عند وقت کل صلوة ثم تقعد فی
موضع طاهر فتذکر الله عز و جل و تسبحه و تهلله و تحمده کمقدار صلوتها ثم تفرغ لحاجتها شرح تقعد و مابعد آن منصوب و مرفوع میتواند
بود مراد بذکر در اینجا صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در حدیث دوم باب و تسبیح از قبیل ذکر خاص بعد از عام است کاف در
کمقدار برای اشارتست بتخمین است پس اراده که کمتر باشد قصوری ندارد و تفرغ از باب نصر و منع و علم است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که امام گفت چون شود زن حائض پس حلال نیست برای او نماز و لازم است بر او بعنوان استحباب
مؤکد اینکه وضو سازد مثل وضوی نماز نزد هر وقت نمازی بعد از آن بنشیند در جایی که پاک باشد پس یاد کند الله عز و جل را بر ربوبیت
بوسیله صلوة بر محمد و آل محمد یا بوسیله اعم از آن مثل تکبیر و دعا و یاد کند تنزیه او را و شکر او نماید و مانند اینها و سبحان الله گوید و لا اله
الا الله گوید و الحمد لله گوید مانند مقدار نماز بعد از آن فارغ شود برای کار خود باب بیستم اصل باب المراة تحیض بعد دخول
وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانی فی الغسل شرح او تطهر تا فی الغسل اشارتست بآنچه می آید در حدیث سیوم
این باب قبل اینجا اعم است از مقدم و از مقارن یا مراد مقدم است باعتبار اینکه مقارنت معلوم کسی نمیشود چنانچه ظاهر میشود از حدیث
سیوم این باب و بنا بر هر تقدیر بجای دخول وقتها نگفت خروج وقتها برای اشارت بتعمیم وقت نماز نسبت بزن ایام قسم و عدم وجوب
نماز در قسم دوم چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث اول این باب یعنی این باب بیان زنیست که حائض میشود بعد از دخول وقت نماز

دخول ام

پس از آنکه گزارده باشد اگر خواه بعد از خروج وقت باشد و خواه نه پاک از حیض میشود پس از دخول وقت نماز پس سعی و
کاهلی میکند در غسل تا آنکه وقت نمازی دیگر داخل میشود یا ضیق آن وقت منفرد میگذرد خواه وقت مضیق نیز گذشته باشد و
خواه نه و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سالت ابا الحسن الاول علیه السلام عن المراة ترى الطهر قبل غروب الشمس کیف
تصنع بالصلوة قال اذا رات الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تقضی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها وهی فی
الدم وخرج عنها الوقت وهی فی الدم فلم یجب علیها ان تقضی الظهر وما طرح الله عنها من الصلوة وهی فی الدم اکثر **شرح** ما در ما نحن
مصدریه است اقدام جمع قدم تقضی فا فی تقضی دال ساقط است و مراد بقدم مقداری است که میان پاشنه پا و سر انگشت مهین است و
گذشتن سایه شاخص از چهار قدم علامت خروج وقت ظهر است بدو شرط **اول** آنکه مقدار شاخص یک ذراع باشد بنا بر اینکه
شاخص رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر یک ذراع باشد باعتبار اینکه رحل او یعنی زین شتر او یک ذراع بوده و آن را او پیش نماز
خود میگذاشته تا ستره باشد و بآن تشخیص وقت فضیلت و وقت اجزای نماز ظهر و عصر میکرده چنانچه می آید در کتاب الصلوة
در حدیث سوم باب چهاردهم که باب ما یستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه است که کان طول رحل رسول الله صلی الله علیه و آله ذراعا
وکان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه و مراد بذراع مقداری است که میان سر استخوان آرنج و سر انگشتان میان دست
است و قد آدمی موافق چهار ذراع خودش است چنانچه می آید موافق هفت قدم خودش است در این زمانها و این منافات
ندارد با آنچه می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که ذراع آدم علیه السلام بسبع قامت او بوده و هم چنین ذراع حوا که قامت
او یک خمس و دو ثلث قامت آدم بوده زیرا که اختلاف استوای خلقت بحسب اختلاف زمانها ممکن است پس چهار قدم موافق
دو ذراع و دو سبع ذراع است پس اگر سایه شاخص یک ذراع باشد دو ذراع شود دیر شود وقت ادای نماز ظهر نگذشته چنانچه
می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر **دوم** آنکه این چهار قدم سوای مقدار سایه باشد که در وقت
زوال باقی مانده در جایی که آفتاب بسمت الراس نگذرد چنانچه مفصل میشود در هم کتاب الصلوة در شرح حدیث هفتم باب وقت
الظهر والعصر و واو در و ما طرح عاطفه است و حالیه میتواند بود و بر هر تقدیر ما موصوله است و من تبعیضیه است و اکثر منصوب بنا بر نقط
افعل التفضیل است و مفضل علیه محذوف شده برای ظهور و تقدیر اکثر مما اوجب الله علیها من الصلوة وهی فی الطهر و این اشارت
است بتربیه به بیان آنکه وقت نماز ظهر مثلا نسبت بزن بر سه قسم است **اول** آنکه زن در جمیع آن حایض است حقیقة یا حکما یا بحیث
که طهر مقداری که گنجایش نماز صحیح داشته باشد ندارد **دوم** آنکه زن در بعضی آن حایض است و در بعض دیگر حایض نیست
سیوم آنکه زن در جمیع آن پاک است و در قسم اول وجوب نماز بر طرف است و این منافات ندارد با استحباب نماز در قسم
دوم چنانچه حدیث چهارم این باب را حمل بر آن میتوان کرد والله اعلم و میتواند بود که ما در و ما طرح مصدریه باشد و اکثر بنا بر نصب
نقط باشد و مراد این باشد که طرح نماز از او بزرگتر از آنست که قضای آن واجب باشد و این اشارت باشد بآنکه گاهی نماز
واجب نیست و قضای آن واجب است مثل نماز کسی که در خواب بوده در جمیع وقت نماز والله اعلم **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را گفتم که زن را می بیند پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چون میکند با نماز گفت چون بیند پاکی را بعد از گذشتن
سایه شاخص یک ذراع باشد از ابتدای زوال آفتاب باین قدر چهار قدم قضا نمیکند مگر نماز عصر را چه بدرستی که وقت ظهر
داخل شده بر او و او در حیض بوده و بیرون رفته از او آن وقت و او در حیض بوده پس واجب نشده بر او اینکه
گزارد نماز ظهر او و آنچه انداخته الله تعالی در وقت نماز از آن زن از جمله نماز هر جایی که او در حیض باشد بیشتر است از آنچه واجب
ساخته الله تعالی در وقت نماز بر او از جمله نماز هر جایی که او در پاکی از حیض باشد **اصل** قال واذا رات المراة الدم بعد ما
یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلتمسک عن الصلوة فاذا طهرت من الدم فلتقض صلوة الظهر لان وقت الظهر دخل علیها وهی
طاهر وخرج عنها وقت الظهر وهی طاهر فضیعت صلوة الظهر فوجب علیها قضاؤها **شرح** امام علیه السلام گفت که چون ببیند زن
حیض را بعد از گذشتن چهار قدم از زوال آفتاب در وقتی که نماز ظهر نکرده پس باید که خود را نگاه دارد از نماز پس چون پاک شود

وقت ثم

ازحیض

از حیض پس باید که قضا کند نماز ظهر را چه بدرستی که وقت ظهر داخل شد بر او بر حالی که او پاک از حیض بود و بیرون رفت از او وقت ظهر بر حالی
که او پاک از حیض بود پس ضایع کرده است نماز ظهر را پس واجب است بر او قضای آن **دوم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن الحایض تطهر عند
العصر تصلی الاولی قال لا انما تصلی الصلوة التی تطهر عندها **شرح** عند بمعنی مقدم نزدیک است بنا بر آنچه مذکور شد در لغت که گذشت در
شرح حدیث اول و میتواند که شامل موخر نزدیک باشد بحیثیتی که فاصله گنجایش غسل و نماز نداشته باشد و الاولی عبارت از نماز ظهر است
و این راست باینکه می آید در کتاب الصلوة در اول باب وقت الظهر والعصر که اول صلوة افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه و آله الظهر **یعنی**
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از حایضی که پاک از حیض میشود نزد نماز عصر یعنی ربع چهارم روز آیا میگذارد نماز ظهر را گفت نه جز این نیست که میگذارد
نمازی را که پاک شده نزد آن **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رات المراة الطهر وقد دخل علیها وقت الصلوة ثم اخرت
الغسل حتی یدخل وقت صلوة اخری کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت فیها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
چون ببیند زن پاکی از حیض را بر حالی که بتحقیق داخل شده باشد بر او وقت نماز بعد از آن تاخیر کند غسل را تا آنکه داخل شود وقت
نمازی دیگر واجب میشود بر او قضای آن نمازی که تفریط و تقصیر کرده در آن مقصود دفع توهم آنست که زن تا غسل حیض نکرده باشد
در حکم حایض باشد در عدم وجوب نماز ظهر مفهوم این شرط آنست که اگر طهر او بعد از دخول وقت نماز باشد مطلقا یا بقدر اینکه
که غسل و نماز در آن نگنجد قضا واجب نیست والله اعلم **اصل** واذا طهرت فی وقت فاخرت الصلوة حتی یدخل وقت
صلوة اخری ثم رات دما کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت فیها **شرح** وجوه ثلثه او موسع است در وقت وجوب نماز مثل اصل
سیوم و زیرا که نماز ظهر پس تاخیر کند نماز را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر بعد از آن ببیند حیض را واجب میشود بر او
قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن مقصود دفع توهم آنست که فوت شدن نماز نه بتکلیف باشد در اسقاط قضا از زنی
که حیض ببیند بعد از آن **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما امراة رات الطهر وهی قادرة علی ان تغتسل
فی وقت صلوة ففرطت فیها حتی یدخل وقت صلوة اخری کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت فیها **شرح** واو در وهی
حالیه است و حال مقدره است یا مراد بقدرت ظن قدرت است باعتبار علم یا ظن بوسعت وقت و حصول اسباب غسل بنا بر اینکه
حقیقت قدرت بنده قبل از وقت فعل نمی باشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب الاستطاعة و میتواند بود که مراد حقیقت
قدرت باشد بنا بر اجرای مجاورت در زمان در مجرای مقارنت در زمان که مفهوم از واو حالیه است و فی وقت متعلق بتغتسل
است و مراد بوقت صلوة اینجا و در فقره آینده وقتی است که بعد از آن گنجایش صلوة در وقت خود هست **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت هر زنی که دید پاکی را و او قادر است بر فارغ شدن از غسل کند در وقت نمازی پس
تقصیر کرد در آن نماز بترک اغتسال مثلا تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجب است بر آن زن قضای آن نمازی که تقصیر
کرده در آن **اصل** وان رات الطهر فی وقت صلوة فقامت فی تهیئة ذلک فجاز وقت الصلوة ودخل وقت صلوة اخری
فلیس علیها قضاء وتصلی الصلوة التی دخل وقتها **شرح** و اگر دید پاکی را در وقت نمازی پس برخاست برای جمع اسباب آن غسل
پس گذشت وقت نماز و داخل شد وقت نمازی دیگر پس واجب نیست بر او قضای و میگذارد نمازی را که داخل شده وقتش **پنجم**
اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن المراة تکون فی صلوة الظهر وقد صلت رکعتین ثم ترى الدم قال تقوم من مسجدها ولا تقضی الرکعتین
وان کانت رات الدم وهی فی صلوة المغرب وقد صلت رکعتین فلتقم من مسجدها فاذا طهرت فلتقض الرکعة التی فاتتها من المغرب **شرح**
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زنی که می باشد در نماز ظهر بر حالی که بتحقیق گزارده دو رکعت را بعد از آن می بیند حیض را گفت
برمیخیزد از جای نماز خود و قضا نمیکند آن دو رکعت باقیمانده را و اگر ببیند حیض را بر حالی که او در نماز شام است بر حالی که بتحقیق
گزارده دو رکعت پس باید که برخیزد از جای نماز خود پس چون پاک از حیض شود پس باید که قضا کند آن رکعت را که نکرده از
نماز شام **بدانکه** در اینجا دو وجه احتمال است زیرا که وجه فرق میان ظهر و شام ظاهر نمیتواند بود **اول** اینکه این در زمانی است که
گزاردست و نافله ظهر بنا بر ظهور فعلیه میکند چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سیم و ششم که باب وجوب الغسل یوم الجمعة

ست و نافله ظهر پیش از ظهر است بخلاف نافله شام و امام اینکه اتمام برکعت شام بیشتر از اتمام به دو رکعت ظهر است و لهذا اول در رکوع ساقط
نمیشود بخلاف دوم و بر هر تقدیر تکلیف بقضا میتواند که بعنوان استحباب باشد و میتواند بود که بعنوان وجوب باشد و بر هر تقدیر قضای جزو
نماز میتواند بود که بعض قضای کل باشد و میتواند بود که علیحده باشد و میتواند بود که بعض قضای نافله ملاحظه کننده باشد والله اعلم باب هفدهم
اصل باب الصلوة تحتبس بالحیض شرح تحتبس بجای تسقط و ترشد یعنی سین میتقطر الصلوة مضارع معلوم غایب باب علم و نصر
است بمعنی باز ایستادن و تحیض بفتح حاء یقین ازوان بتجزیه و مراد اینجا ظن غالب است یعنی این باب بیان حکم زنیست که میباشد در نماز پس ظن غالب
میکند که حیض او آمده در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة تکون فی الصلوة فتظن انها قد حاضت
قال تدخل یدها فتمس الموضع فان رأت شیئا انصرفت و ان لم تر شیئا اتمت صلوتها شرح او خال قد تحقیقیه و ظنون برای افاده عدم علم
است تمس بفتح میم از باب علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که میباشد در نماز پس ظن غالب بهم میرساند
که او حایض شده امام گفت داخل میکند دست خود را پس دست میکند اینجا را پس اگر دید چیزی از حیض را بر میگردد از نماز
و اگر ندید چیزی را اتمام میکند نماز خود را باب هجدهم اصل باب الحایض تقضی الصوم و لا تقضی الصلوة شرح الحایض مرفوع و مبتدا است و جمله
مضاف الیه باب است و بنا بر اینکه مشهور است که غیر ظرف زمان مضاف بجمله صریح نمیشود مراد اینجا لفظ الحایض تا آخر و جاری مجرای آن
از الفاظ مراد و قات است و آن در حکم مفرد است و میتواند بود که الحایض مجرور و مضاف الیه باب باشد و تقضی صفت الحایض باشد
بنا بر اینکه الف لام الحایض برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا تقضی حال از حایض باشد بنا بر اینکه حال از غیر فاعل و مفعول
جایز باشد در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال الحایض تقضی الصیام و لا تقضی الصلوة
شرح روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند حایض قضا میکند روزه را و قضا نمیکند نماز را دوم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام الحایض تقضی الصلوة قال لا قلت تقضی الصوم قال نعم قلت من این جاء هذا قال ان اول من قاس ابلیس
شرح سوال من این جاء هذا و مانند این بر دو قسم است اول آنچه بعنوان استفهام انکاری است یا جاری مجرای انکار است مثل استفهام تعجبی
دوم آنچه محض استفهام است مثل آنچه می آید در باب بیستم و مراد و سایل اینجا قسم اول است چنانچه مذهب زیدیه است چنانچه می آید در حدیث چهارم
و لهذا امام علیه السلام در جواب سرزنش کرده یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حایض قضا میکند نماز را گفت نه گفتم قضا
میکند روزه را گفت آری گفتم از کجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود بیان این شد در کتاب العقل در حدیث
بیست و نهم و بیستم باب بیستم که باب البدع و الرای و المقاییس است سیوم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن قضاء الحایض الصلوة
ثم تقضی الصیام قال لیس علیها ان تقضی الصلوة و علیها ان تقضی صوم شهر رمضان ثم اقبل علی فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
کان یامر بذلک فاطمة علیها السلام و کانت تامر بذلک المؤمنات شرح مثل را اینه ذلک را اول قضا و صوم است و در امام از فاطمه
است باینکه مقصود با امر فاطمه علی فاطمه نبود بلکه مقصود تبلیغ فاطمه بود بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم مولد فاطمه علیها السلام
که ان بنات الانبیاء لا یطمثن پس با در اول جمله بیان است و در امام برای آلت است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از قضای حایض نماز را که واجب نیست بر او چه سبب قضا میکند روزه را امام گفت واجب نیست بر او که قضا کند نماز را و واجب
است بر او که قضا کند روزه ماه رمضان را امام اهنت که سوال از سر احکام الهی بی ادبی است چنانچه گذشت در کتاب العقل
در حدیث شانزدهم باب بیستم که باب البدع و الرای و المقاییس است بعد از آن رو آورد بمن پس گفت بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه و آله امر میکرد بقضای روزه فاطمه علیها السلام را دوام میکرد بوسیله آن امر فاطمه زنان مومنات را ادا لعض نسخ بجای
و کان یامر و در امام چنین است و کانت تامر یعنی که فاطمه امر میکرد با آن زنان مومنات را چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام
ان المغیرة بن سعید روی عنک انک قلت له ان الحایض تقضی الصلوة فقال ما له لا وفقه الله شرح مغیره از زیدیه است و
از دعیان محمد بن عبد الله بن الحسن که احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب هشتادم بوده و دروغ بر امام
بری میبسته یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که مغیره بن سعید روایت کرد از تو که گفتی او را که بدرستی که حایض

قضا میکند نماز را پس امام گفت چیست او را بخیر چه میخواهد از مال حرام ای و از روی ... را بر جای بیند و توفیق ندهد او را الله تعالی اصل
ان امرأة عمران نذرت ما فی بطنها محررا و المحرر للمسجد یدخله ثم لا یخرج منه ابدا فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی و لیس
الذکر کالانثی شرح در سوره آل عمران چنین است فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی
پس اسقاط واسطه برای اشارت بآنست که آن واسطه کلام الله تعالی است و ماقبل و مابعد کلام امرأة عمران است و مثل اینکه گذشت
در کتاب الحجة در باب پانصد و بیست و نهم یعنی بدرستی که زن عمران نذر کرد آنچه را که در شکم داشت از اولاد که دانند برای نماز در مسجد آزاد
کرده شده برای نماز در مسجد داخل مسجد میشود و بعد از آن بیرون نمی آید بقدر مقید باز آن بر گزیدن چون زائید آنرا که او دختر است
گفت ای صاحب کمال اختیار من بدرستی که من زائیدم او را ماده و نیست نر مانند ماده یعنی که ماده در رسول و مقتدای مردان نمیشود
چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب پانصد و بیست و نهم اصل فلما وضعتها ادخلتها المسجد فساهمت علیها الانبیاء فاصابت القرعة
زکریا فکفلها فلم تخرج من المسجد حتی بلغت فلما بلغت ما تبلغ النساء خرجت فهل کانت تقدر علی ان تقضی تلک الایام التی خرجت
و هی علیها ان تکون الدهر فی المسجد شرح وضعتها در اکثر نسخ بواو است و در بعض نسخ بی واو بسقط است و بر هر تقدیر مراد آنست
که از کنار خود دور کرد آنرا و از تربیت طفل او مستقل شد و احتیاج بکنار رفتن برای دادن شیر و قضای حاجت و مانند آنها
نداشت المسجد عبارت از مسجد اقصی است که در شام میباشد و آنرا بیت المقدس نیز می نامند المساهمة طلب جمع النصیب مع و را
از یکدیگر بعنوان قرعه و مانند آن ماخوذ است از سهم بفتح سین و سکون ها بمعنی نصیب و مفاعل اینجا برای مبالغه است الانبیاء
فاعل ساهمت است القرعه فاعل اصابت است زکریا با الف مقصوره و ممدوده مفعول اصابت است کفلها از باب نصر است
حتی برای انتهاست و ما بعد آن داخل در حکم ماقبل است و مراد ببلوغ رسیدن بحد تکلیف است و میتواند بود که حتی برای استثنا
باشد و ما بعد داخل در حکم ماقبل نباشد و مراد ببلوغ بلوغ بحیض باشد که بعد از آن مذکور میشود هل برای استفهام انکاری است
مراد بالقدرة استطاعت یعنی وسعت در کاری بی مشقت و در آن بود است زیرا که استطاعت جمله مناط التکلیف است چنانچه
گفته در سوره البقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها واو در و هی حالیه است و مقصود نفی وسعت در قدرت بر قضا از مریم است
فی الجمله با وجود آنکه همیشه در مسجد میبوده تا معلوم شود حال زنانی دیگر که در خانها میباشند و محل شهوت شوهرانند هر وقت
که شوهران اراده کنند و ضروریات خانه و اشتغال زیاد بر اشتغال مردان متعلق بایشان است و عدم وسعت در قدرت باعتبار
اینست که صاحب قضا بهیچ شغل مشغول نمیتواند شد مادام که قضای او تمام نشده باشد هی مبتدا است و راجع بمریم است یا بضمیر شان
است و راجع بقصه است و بر هر تقدیر جمله خبر مبتدا است علیها خبر مقدم بر مبتدا است ان تکون مبتدا است الدهر منصوب و ظرف
زمانست یعنی پس چون از کنار گذاشت مریم را داخل کرد او را در مسجد اقصی پس قرعه انداختند بر سر او انبیائی که در مسجد
حاضر بودند تا کدام کفالت و قیام بحفظ مریم کنند پس دریافت قرعه زکریا را پس او کفالت مریم کرد پس مریم بیرون نیامد از
مسجد حتی وقتی که بحد تکلیف رسید پس چون رسید بحیضی که میرسند زنان بآن بیرون آمد پس آیا مریم قدرت میداشت بر اینکه
قضا کند بعد از عود بمسجد نماز آن ایامی را که بیرون رفته بود از مسجد و حال آنکه بر مریم واجب بود اینکه باشد در مدت عمر خود در مسجد
سوای ایام ضرورت حاصل کلام اینست که چون نماز با شغل های دیگر جمع نمیشود و روزه جمع میشود و هر روز را نمازی علیحده است
قضای نماز گذشته اشکال دارد و قضای روزه گذشته آن اشکال ندارد و لهذا الله تعالی قضای نماز را بر کرده اند از
ایام حیض بر زنان واجب نکرده چون بی العقد و موافق این آنکه اکثر ضابطه که نماز نمیکنند در ماه رمضان مطلقا روزه
گرفتن ندارند بلکه بعلت آن در آن ایام بعض نماز نیز میکنند و از این تقریر ظاهر میشود که مقصود قیاسی با حکام الهی شرعیه
نیست یا قیاس زنان این نسخ بر مریم با عموم و شمول استطاعت مریم بحد محبت تکلیف بقضای نماز نیست تا منافات الذم آید و مخفی
نماند که توهم منافات میشود در میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم مولد فاطمه علیها السلام که ان بنات الانبیاء
لا یطمثن بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و بیست و نهم که بار بسا انه اذا قبل من الرجل شیئا ... تا آخرت که

اسه اوحى الى عمران انى واهب لك ذكرا ظاهر این است که عمران که پدر مریم است نبی بوده و در رفع منافات ممکن است تخصیص بنات
الانبیاء به بنات انبیاء اولو العزم که پنج کسند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا انبیا صاحب شریعت جدیده
که شش کس اند و آدم نیز داخل است لیکن ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معانی اسماء محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم
السلام گفت که النبی صلی الله علیه و آله سئل ما البتول فانا سمعناک یا رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمة بتول فقال البتول التی لم تر
حمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء و این خبر مضر نیست زیرا که مقصود ما اینجا رفع عدم منافات میان احادیث
کافیست باب یازدهم اصل باب الحائض والنفساء تقرآن القرآن شرح این باب بیان حائض و نفساء است که
قرائت قرآن کنند و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحائض تقرأ القرآن و تحمد الله شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حائض میخواند قرآن را و حمد میکند الله تعالی را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال تقرأ الحائض القرآن والنفساء والجنب ایضا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میخوانند حائض قرآن را و
زاینده و جنب نیز خواه آن جنب زن باشد و خواه مرد سیوم اصل سالت اباجعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة فقال ان
کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زن فقال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها
یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زن حائض که میشنود آیت سجده را پس امام گفت اگر باشد آن آیت از چهار سوره
که سجده در آنها واجب است و آنها سوره الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرأ است پس باید که سجده کند چون بشنود آن آیت
را و می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب بیست و سیوم که باب عزائم السجود است که شرط وجوب این سجده التفات است
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن التعویذ یعلق علی الحائض فقال نعم اذا کان فی جلد او فضة او قصبة
حدید شرح تعویذ بتاء الفوقانی عبارت از آیت قرآنست که نوشته میشود و بر گردن آویخته میشود برای حفظ از آفات
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از تعویذ که آیا آویخته میشود بر حائض پس گفت
آری اگر باشد در پوستی یا در نقره یا در لوله نی مقصود آنست که می باید که مستور باشد بدن او بخط آن نرسد پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن التعویذ یعلق علی الحائض قال نعم لا باس قال و قال تقرأه و تکتبه ولا تصیبه یدها شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از تعویذ از قرآن که آیا آویخته میشود بر حائض پس گفت آری
باکی نیست راوی گفت و امام گفت میخواند آن تعویذ را و مینویسد آن را و بر نمیخورد دست او ششم اصل و روی انها لا
تکتب القرآن شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه زن حائض نمی نویسد قرآن را و منافات نیست میان این و حدیث
سابق زیرا که این نهی محمول بر کراهت است باب بیستم اصل باب الحائض تاخذ من المسجد ولا تضع فیه شیئا شرح این باب بیان
اینست که حائض فرا میگیرد از مسجد و نمیگذارد در مسجد چیزی را و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته
کیف صارت الحائض تاخذ ما فی المسجد ولا تضع فیه فقال لان الحائض تستطیع ان تضع ما بیدها فی غیره ولا تستطیع ان تاخذ ما فیه
الا منه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که چون شد حائض بر این حال که فرا میگیرد آنچه را
که در مسجد است و نمیگذارد چیزی را در مسجد پس گفت برای اینکه حائض میتواند که گذارد آنچه را که در دست اوست در غیر مسجد و نمیتواند
که فرا گیرد آنچه را که در مسجد است مگر از مسجد مراد اینست که برای رعایت جانب حاجت است که در اکثر اوقات میباشد باب بیست
و یکم اصل باب المراة یرتفع طمثها ثم یعود وحد الایاس من المحیض شرح الایاس بکسر همزه مصدر باب افعال نا امیدی یعنی
این باب بیان زنیست که بر طرف میشود حیض او و بعد از آن بر میگردد و بیان اول نا امیدی از دیدن حیض است و در این باب پنج
حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امراة ذهب طمثها سنین ثم عاد الیها شیء قال تترک الصلوة حتی تطهر
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که بر طرف شد حیض او چند سال بعد از آن برگشت بسوی او چیزی که احتمال حیض
دارد امام گفت ترک میکند نماز را تا پاک شود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام المراة التی قد یئست من المحیض حدها خمسون سنة

شرح حد انتها بر حد ایاس پنجاه سال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام زنی که بتحقیق نا امید شد از دیدن حیض اول نا امیدی او پنجاه سال
است سیوم اصل و روی ستون سنة ایضا شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام شصت سال نیز و این منافی نیست
زیرا که مزاجهای زنان مختلف میباشد در گرمی و سردی و هر کدام را حقی جمع است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا بلغت المراة خمسین سنة لم تر حمرة الا ان تکون امراة من قریش شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون رسد
زن به پنجاه سال نمی بیند خون حیض الا آنکه باشد زنی از قریش که اهل مکه اند زیرا که مزاج ایشان گرم است پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد التی قد یئست من المحیض خمسون سنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم باب بیست و دوم
اصل باب المراة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها شرح تسقی بصیغه مجهول باب افعال است یعنی این باب بیان آن زنیست
که بر طرف میشود حیض او بسبب علتی پس آشامیده میشود دوا تا عود کند حیض او و در این باب سه حدیث است اول اصل سالت ابا
الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قلت اشتری الجاریة فتمکث عندی الاشهر لا تطمث ولیس ذلک من کبر واریها النساء فیقلن لیس بها
حبل افلی ان انکحها فی فرجها فقال ان الطمث قد تحبسه الریح من غیر حبل فلا باس ان تمسها فی الفرج قلت فان کان بها حبل فما لی منها
ان اردت قال ما دون الفرج شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم میخرم کنیز را پس درنگ میکند نزد من چند ماه که حیض نمی
بیند و نیست آن از پیری و مینمایم او را بزنان پس میگویند مرا که نیست با او آبستنی پس آیا مرا جایز است اینکه جماع کنم با او
در فرج او پس امام گفت بدرستی که حیض گاهی محبوس میکند او را باد بی آنکه آبستنی باشد پس پرواهی نیست با اینکه جماع کنی با او
در فرج گفتم پس اگر باشد با او آبستنی پس چه چیز جایز است مرا از او اگر خواهم گفت غیر فرج مخفی نماند که ظاهر این شامل مدت
حمل است دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اشتری الجاریة فربما احتبس طمثها من فساد دم او ریح فی رحم فتسقی دواء
له لذلک فتطمث من یومها اینجوز لی ذلک وانا لا ادری من حبل هو او من غیره فقال لی لا تفعل ذلک شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که میخرم کنیز را پس بسا که محبوس میشود حیض او بسبب فساد خون یا بسبب بادی که در رحم است پس آشامیده میشود دوا
برای آن پس حیض می بیند همان روز آیا پس جایز است مرا آن دوا دادن بر حالی که بدرستی که من نمیدانم که آیا بسبب آبستنی است آن
محبوس شدن حیض یا بسبب غیر آنست پس امام گفت مکن آن کار را یعنی که دوا دادن در این حالت جایز نیست یا مکروه است
اصل فقلت له انه انما ارتفع طمثها منها شهرا ولو کان ذلک من حبل انما کان نطفة کنطفة الرجل الذی یعزل فقال لی ان النطفة
اذا وقعت فی الرحم تصیر الی علقة ثم الی مضغة ثم الی ما شاء الله وان النطفة اذا وقعت فی غیر الرحم لم یخلق منها شیء فلا تسقها دواء اذا
ارتفع طمثها شهرا وجاز وقتها الذی کانت تطمث فیه شرح پس گفتم امام را که جز این نیست که بر طرف شده حیض او از ان یکماه و اگر
باشد آن آبستنی جز این نیست نخواهد بود که باشد نطفه مانند نطفه مردی که بیرون ریزد نطفه خود را در وقت جماع با کنیز خود و آن
جایز است پس چرا این جایز نباشد پس امام گفت مرا که چون نطفه قرار گیرد در رحم خون بسته میشود در یکماه بعد از آن مثل گوشت
خاییده میشود و بعد از آن آنچه خواسته باشد الله تعالی میشود و بدرستی که نطفه چون قرار گیرد در غیر رحم مخلوق نمیشود از آن چیزی
پس میاشامان او را دوا چون بر طرف شود حیض او یکماه و گذرد وقت آن کنیز که میدید حیض را در آن وقت سیوم اصل
سالنا ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اشتری جاریة مدرکة ولم تحض عنده حتی مضی لذلک ستة اشهر ولیس بها حبل قال ان کان مثلها
تحیض ولم یکن ذلک من کبر فهذا عیب ترد منه شرح المدرکة بصیغه اسم فاعل باب افعال زنیکه رسیده باشد بحد جماع با او و آن در نه
سالگی میشود و گرسن للتکلیف نه سالست یعنی پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید کنیزی را که بالغ شده و حیض ندید نزد
او تا آنکه گذشت بر آن شش ماه و نیست با او آبستنی امام گفت اگر باشد مثل او در سن بر این حال که حیض میدیده باشد و نباشد این
حیض نه دیدن او بسبب پیری پس این عیب است برگردانیده میشود بسبب آن مخفی نماند که ظاهر این حدیث عنوان این باب باعتبار
جزء اول است و پس داشتن ماننده آن مراد خلل ندارد باب بیست و سیوم اصل باب الحائض تختضب شرح
الاختضاب رنگ کردن با نقطه خاء و ضاد با نقطه و بار رنگ کردن خود را از رنگ کردن بوسمه و حنا و مانند آنها و باعث آنکه اختضاب بکسر خاء

کتاب الجنائز

میشاند **یعنی** این باب بیان حایض است که رنگ میکند خود را بخضاب و در این باب دو حدیث است **اول اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام
عن المراة تختضب وهی حائض قال لا باس به **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را از زنی که خضاب میکند جایی که او حایض
است گفت پروایی نیست با آن **دوم اصل** قلت لابی ابراهیم علیه السلام تختضب المراة وهی طامث قال نعم **شرح** گفتم امام موسی کاظم
علیه السلام را که خضاب میکند زن در حالی که او حایض باشد پس گفت آری **باب بیست و چهارم اصل باب غسل ثیاب الحائض**
شرح این باب بیان شستن جامهای حایض است در وقت اراده شروع او در نماز بعد از پاکی از حیض و در این باب سه حدیث است
اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المراة الحائض اتغسل ثیابها التی لبستها فی طمثها قال تغسل ما اصاب ثیابها من الدم
وتدع ما سوی ذلک قلت له وقد عرقت فیها قال ان العرق لیس من الحیض **شرح** لم بکسر لام و فتح میم استفهام و انکاری است یعنی از حکم جامه است
و واو در وقد حالیه است من در من الحیض برای تبعیض است و این قسم جواب مشتمل است بر مبالغه در عدم نجاست عرق حایض و اشارت است
با اینکه هرچه معلوم نیست نجاست آن بخطاب شارع و مانند آن پاک است و خطابی و مانند آن از شارع در نجاست عرق حایض علیحده واقع
نشده پس علم به نجاست اینجا منحصر است در اینکه معلوم شود که عرق حایض قسمی از حیض است و این ظاهر البطلان است **یعنی** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از زن حایض که آیا واجب است بعد از پاکی از حیض اینکه بشوید جامهای خود را که پوشیده بود در وقت حیض او
گفت واجب است که بشوید آنچه را که رسیده بجامهای او از جمله خون حیض و وا میگذارد غیر آن را خواه جامه باشد که خون بآن نرسیده اصلا
وخواه بعض جامه باشد که خون به بعض دیگر آن رسیده گفتم چرا نشوید و حال آنکه تحقیق عرق کرده در آن جامها گفت بدرستیکه عرق نیست
از جمله حیض **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحائض تصلی فی ثوبها ما لم یصبه دم **شرح** ما در ما لم یصبه شرطیه ظرفیه
است و ظاهر نیست که حرفیه باشد و جمعی از نحویان آنرا از اقسام اسمیه شمرده اند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
حایض نماز میکند در جامه خود یعنی شستن آن جامه در ملاقات نکرده باشد آن جامه را خون حیض **سیوم اصل** عن العبد الصالح علیه
السلام قال سالته ام ولد لابیه فقالت جعلت فداک انی ارید ان اسالک عن شیء وانا استحیی منه قال سلی ولا تستحیی قالت اصاب ثوبی دم
الحیض فغسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط ویذهب **شرح** این حدیث گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم
باب بیست و ششم که باب الثوب یصیبه الدم والمدة **باب بیست و پنجم اصل باب الحائض تناول الخمرة او الماء شرح**
تناول بضم لام مضارع غایب باب تفاعل است الخمرة بضم خاء و سکون میم و راء بی نقطه حصیرک کوچکی که میبافته اند برای سجده بر آن
در نماز و بالای فرش و مانند آن **یعنی** این باب بیان حایض است که میدهد برد محل سجده را یا آب را و در این باب یک حدیث است
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الحائض تناول الرجل الماء فقال قد کان بعض نساء النبی علیه السلام تسکب علیه الماء
وهی حائض وتناوله الخمرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حایض که میدهد برد آب را
پس امام گفت بتحقیق بعض زنان نبی علیه السلام میریخت بر او آب را برای ازاله نجاست و مانند آن بر جایی که آن زن حایض بود و
میداد بنبی علیه السلام محل سجده را **اصل** تم کتاب الحیض من الکتاب الکافی والحمد لله رب العالمین **شرح** این از زیادتی کاتبان
است **یعنی** تمام شد کتاب حیض از کتاب کافی و سپاس مر الله راست
که صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز است فرغ الشارح
خلیل بن الغازی القزوینی عفی عنهما
من شرحه هذا فی سنة سبعین والف
برادران دور و نزدیک را
سلام زیاد بر محمد وآلش
تمام

۲۳ ورقا

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني مامور شد بنوشتن شرح کافي ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن يعقوب کليني رازي رحمه الله تعالى و بانجام رسيد شرح کتاب العقل و کتاب التوحيد و کتاب الحجة و کتاب الايمان والکفر و کتاب الدعاء و کتاب فضل القران و کتاب العشرة و کتاب الطهارت و کتاب الحيض شروع نمود در شرح کتاب الجنائز که کتاب دهم است بتاريخ صفر سال هزار و هفتاد هجري والله المستعان

اصل کتاب الجنائز **شرح** الجنائز بفتح جيم و نون والف و همزه و زاي بالنقطه جمع جنازه بفتح و کسر جيم بمعني ميت بالفتح جيم بمعني ميت است و بکسر جيم بمعني تابوت است يا عکس است **يعني** کتاب دهم از جمله سي کتاب که جزو کتاب کافي ابو جعفر محمد بن يعقوب کليني رحمه الله تعالى است کتاب احاديث متعلقه باموات است و در اين کتاب نود و پنج باب است و بنا بر نسخه از نسخها که بنظر رسيده نود و چهار باب است زيرا که عنوان و احاديث باب سي و ششم در آن نسخه مذکور نيست چون نزديک است بمضمون باب هفتاد و دوم **اول** باب علل الموت وان المؤمن يموت بکل ميتة **دوم** باب ثواب المرض **سيوم** باب آخر منه **چهارم** باب حد الشكاية **پنجم** باب المريض يؤذن به الناس **ششم** باب في کم يعاد المريض وقدر ما يجلس عنده وتمام العيادة **هفتم** باب **هشتم** باب ثواب عيادة المريض **نهم** باب تلقين الميت **دهم** باب اذا عسر على الميت الموت واشتد عليه النزع **يازدهم** باب توجيه الميت الى القبلة **دوازدهم** باب ان المؤمن لا يکره على قبض روحه **سيزدهم** باب ما يعاين المؤمن والکافر **چهاردهم** باب اخراج روح المؤمن والکافر **پانزدهم** تعجيل الدفن **شانزدهم** باب نادر **هفدهم** باب الحائض تمرض المريض **هجدهم** باب غسل الميت **نوزدهم** باب تحنيط الميت وتکفينه **بيستم** باب تکفين المراة **بيست و يکم** باب کراهية تجمير الکفن وتسخين الماء **بيست و دوم** باب ما يستحب من الثياب للکفن وما يکره **بيست و سيوم** باب حد الماء الذي يغسل به الميت والکافور **بيست و چهارم** باب الجريدة **بيست و پنجم** باب الميت يموت وهو جنب او حائض او نفساء **بيست و ششم** باب المراة تموت وفي بطنها ولد يتحرک **بيست و هفتم** باب کراهية ان يقص من الميت ظفر او شعر **بيست و هشتم** باب ما يخرج من الميت بعد ان يغسل **بيست و نهم** باب الرجل يغسل المراة والمراة تغسل الرجل **سي ام** باب حد الصبي الذي يجوز للنساء ان يغسلنه **سي و يکم** باب غسل من غسل الميت ومن مسه وهو حار ومن مسه وهو بارد **سي و دوم** باب العلة في غسل الميت غسل الجنابة **سي و سيوم** باب ثواب من غسل مؤمنا **سي و چهارم** باب ثواب من کفن مؤمنا **سي و پنجم** باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا **سي و ششم** باب حد حفر القبر واللحد والشق وان رسول الله صلى الله عليه وآله لحد له **سي و هفتم** باب ان الميت يؤذن به الناس **سي و هشتم** باب القول عند رؤية الجنازة **سي و نهم** باب السنة في حمل الجنازة **چهلم** باب المشي مع الجنازة **چهل و يکم** باب کراهية الرکوب مع الجنازة **چهل و دوم** باب من يتبع جنازة ثم يرجع **چهل و سيوم** باب ثواب من شيع جنازة **چهل و چهارم** باب ثواب من حمل جنازة **چهل و پنجم** باب جنائز الرجال والنساء والصبيان والاحرار والعبيد **چهل و ششم** باب نادر **چهل و هفتم** باب الموضع الذي يقوم الامام اذا صلى على الجنازة **چهل و هشتم** باب من اولى بالصلوة على الميت **چهل و نهم** باب من يصلي على الجنازة وهو على غير وضوء **پنجاهم** باب صلوة النساء على الجنائز **پنجاه و يکم** باب وقت الصلوة على الجنازة **پنجاه و دوم** باب علة التکبير خمس على الجنازة **پنجاه و سيوم** باب الصلوة على الجنائز في المساجد **پنجاه و چهارم** باب الصلوة على المؤمن والتکبير والدعاء **پنجاه و پنجم** باب انه ليس في الصلوة على الميت دعاء موقت وانه ليس فيها تسليم **پنجاه و ششم** باب من زاد على خمس تکبيرات **پنجاه و هفتم** باب الصلوة على المستضعف وعلى من لا يعرف **پنجاه و هشتم** باب الصلوة على الناصب **پنجاه و نهم** باب الجنازة توضع وقد کبر على الاولى **شصتم** باب في وضع الجنازة دون القبر **شصت و يکم** باب نادر **شصت و دوم** باب دخول القبر والخروج منه **شصت و سيوم** باب من يدخل القبر ومن لا يدخل **شصت و چهارم** باب سل الميت وما يقال عند دخول القبر **شصت و پنجم** باب ما يبسط في اللحد ووضع اللبن والآجر والساج **شصت و ششم** باب من حثا على الميت وکيف يحثى **شصت و هفتم** باب تربيع القبر ورشه بالماء وما يقال عند ذلک وقدر ما يرفع من الارض **شصت و هشتم** باب تطيين القبر وتجصيصه **شصت و نهم** باب التربة التي يدفن فيها الميت **هفتادم** باب التعزية وما يجب على صاحب المصيبة **هفتاد و يکم** باب ثواب من عزى حزينا **هفتاد و دوم** باب المراة تموت وفي بطنها صبي يتحرک **هفتاد و سيوم** باب غسل الاطفال والصبيان والصلوة عليهم **هفتاد و چهارم** باب الغريق والمصعوق **هفتاد و پنجم** باب القتيل **هفتاد و ششم** باب اکيل السبع والطير والقتيل يوجد بعض جسده **هفتاد و هفتم** باب من يموت في السفينة ولا يقدر على الشط او يصاب وهو عريان **هفتاد و هشتم** باب الصلوة على المصلوب والمرجوم والمقتص منه **هفتاد و نهم** باب ما يجب على الجيران لاهل المصيبة واتخاذ المأتم **هشتادم** باب المصيبة بالولد **هشتاد و يکم** باب التعزي **هشتاد و دوم** باب الصبر والجزع والاسترجاع **هشتاد و سيوم** باب ثواب التعزية **هشتاد و چهارم** باب في السلوة **هشتاد و پنجم** باب زيارة القبور **هشتاد و ششم** باب ان الميت يزور اهله **هشتاد و هفتم** باب ان الميت يمثل له ماله وولده وعمله قبل موته **هشتاد و هشتم** باب المسألة في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل **هشتاد و نهم** باب **نودم** باب في ارواح المؤمنين **نود و يکم** باب **نود و دوم** باب في ارواح الکفار **نود و سيوم** باب **نود و چهارم** باب الاطفال **نود و پنجم** باب النوادر

بدانکه آنچه ميگوييم در توضيح آيات وحديث متشابهات بعنوان اظهار احتمال است و مقدمات اينجا نيز همان مقدمات است که در اول شرح کتاب الطهارة مذکور شد والله اعلم

باب اول اصل باب علل الموت وان المؤمن يموت بکل ميتة **شرح** ميتة بکسر ميم وسکون يا وحا بالنقطه [illegible] و يا بمعني مصدر باب [illegible] وعلم براي نوع است **يعني** اين باب بيان اسباب مرگ است و بيان آنست که مومن ميميرد به هر نوعي مردن در اين باب دو حديث است **اول اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال کان الناس يعتبطون اعتباطا فلما کان زمان ابراهيم عليه السلام قال يا رب اجعل للموت علة يؤجر بها الميت ويسلى بها عن المصاب قال فانزل الله عز وجل الموم وهو البرسام ثم انزل بعده الداء **شرح** يعتبطون [illegible] مضارع مجهول باب افتعال است الاعتباط کشتن ذبيحه و مانند آن در وقت صحت آن بي علتي که در آن باشد اعتباطا مفعول مطلق براي تاکيد است [illegible] و در آنست [illegible] بصيغه مضارع مجهول باب [illegible] و جمع [illegible] بيان ميشود در احاديث باب [illegible] بصيغه مضارع مجهول [illegible] باب [illegible] لازم وتخفيف [illegible] فراموش کردن [illegible] متعدي [illegible] فاعل مصدر [illegible] براي تقدير [illegible] بود

که تسلیت بصیغه مجهول باب افعال باشد و فاعل محذوف جمع باشند که برای تعزیت می آیند مصاب بضم میم مصدر میمی باب افعال است بمعنی
بر خوردن مرگ پس را موم بضم میم و سکون واو است برسام بکسر باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه و الف و میم
است که باعث هذیان میشود و این بجز برسام است زیرا که این از ورم حجابی است که میان جگر و معده است و برسام از ورم حجاب
دماغ است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت این بود که مردم میرانیده در وقت صحت میشدند میرانیدند
در وقت صحت پس چون شد زمان امامت ابراهیم علیه السلام گفت بار خدایا کاش که صاحب کمال اختیار من بگردان برای آنکه بسبب
که مرده او مشغول شود بان میت و فراموش کرده بان شود از بر خوردن مرگ امام گفت پس او را فرود آورد الله عز و جل موم را
و آن مرضی است که باعث هذیان میشود بعد از آن فرود آورد درد را پس اسلام و بکر و حش را **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال کان الناس یعتبطون اعتباطا فقال ابراهیم یا رب لو جعلت للموت علة یؤجر بها و یسلی عن المصاب قال فانزل الله عز و جل الموم
و هو البرسام ثم انزل الداء بعده **شرح** لو برای تمنی است یؤجر بصیغه مضارع مجهول باب ... و ضمیر مستتر راجع بموت است و
تسلی بصیغه مضارع معلوم غایبه باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بعلة است و مضمون این ظاهر است از شرح سابق و تفاوت
سهل است **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الحمی رائد الموت و هی سجن الله فی الارض و هی حظ المؤمن
من النار **شرح** رائد براء بی نقطه و الف و همزه و دال بی نقطه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت شنیدم از او میگفت تب پیشرو مرگ است غالب و آن زندان الله تعالی است در زمین و آن نصیب مومن است از آتش
جهنم مراد اینست که گرمی آن از جهنم است و مومن بغیر آن نصیب از جهنم ندارد **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
مات داود النبی علیه السلام یوم السبت مفجوءا فاظلته الطیر باجنحتها و مات موسی علیه السلام کلیم الله فی التیه فصاح صائح من السماء
مات موسی و ای نفس لا تموت **شرح** این حدیث مناسب و ان المؤمن یموت بکل میتة است المفجوء بفاء و جیم و همزه بصیغه اسم مفعول
باب منع و علم کسی را ناگاه دشمن بر سر او آمده باشد فاظلته برای تعقیب است و اشارت است بانکه ازجهه داود علیه السلام در راه
ماند یا وفات یافت امان لشکر او و فرج بعد از شدت یافته در تحت حکم سلیمان آمده بود که صاحب ملک عظیم و فرمان فرمای مرغان و جن
و انس بود التیه بفتح و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب راه گم کردن در بیابان و مانند آن و
بکسر تاء دو نقطه در بالا بیابانی که راه در آن گم میشود و هر دو اینجا مناسب است و اشارت است بانچه مشهور است در قرآن مذکور است که بنی اسرائیل
چهل سال در بیابان راه گم کرده و سرگردان میگشتند **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وفات یافت داود پیغمبر
علیه السلام در روز شنبه بر جای ... دشمن بر سر او ناگاه آمده بود پس با مر سلیمان سایه کرده بر او مرغان ببالهای خود و
وفات یافت موسی علیه السلام کلیم الله تعالی یعنی ... با او بی واسطه فرشته سخن گفته بود در اثنای راه گم کردن بنی اسرائیل در بیابان پس
فریاد زد فریاد زننده از ملائکه آسمان که وفات یافت موسی و کدام جاندار وفات نمی یابد و آنکه میتواند بود که این فریاد
از قبیل تحدیث باشد یعنی تذکر معلوم چنانچه بیان شده در کتاب الحجه در باب پنجاه و چهارم که باب ان الائمة محدثون مضمون است پس شنیده
آن مخصوص انبیا نباشد و میتواند بود که از قبیل اعلام باشد و شنیدن آن مخصوص انبیا باشد و میتواند بود که نسبت به بعضی از قبیل تحدیث
و نسبت به بعضی دیگر از قبیل اعلام باشد **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان موت الفجاءة تخفیف عن المؤمن و اخذة
اسف علی الکافر **شرح** فجاءة بضم فاء و جیم و الف و همزه و تاء مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن و بمعنی آنچه ناگاه آید نیز مستعمل میشود
و اینجا هر دو مناسب است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که مرگ ناگاه سبک کردن الله تعالی است از آزار
مومن و یک گرفتن از روی غضب است بر کافر **ششم اصل** عن الرضا علیه السلام قال اکثر من یموت من موالینا بالبطن الذریع **شرح**
بطن بفتح باء یک نقطه و فتح طاء بی نقطه است ذریع بفتح ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه است
یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت بیشتر آنکه میمیرد از خدا دوستان ما باسهال تند میمیرد **هفتم اصل** قال رسول
الله صلی الله علیه و آله الحمی رائد الموت و هی سجن الله فی ارضه و فورها من جهنم و هی حظ کل مؤمن من النار **شرح** الفور بفتح فاء و سکون واو

دراز نفس

را بی نقطه مصدر باب نصر جوشش **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تب پیشرو مرگ است و زندان الله تعالی است در زمین او و جوشش
آن از جهنم است اما بمعنی گرمی آنست از جهنم و آن نصیب هر مومن است از آتش جهنم **هشتم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ان المؤمن
یبتلی بکل بلیة و یموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که مومن مبتلا میشود بهر بلائی و میمیرد بهر
نوع مردنی غیر اینکه نمیکشد خود را مراد این است که ترک تقیه نمیکند با مر او اعم از آنست **نهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن میتة المؤمن فقال یموت المؤمن بکل میتة یموت غرقا و یموت بالهدم و یبتلی بالسبع و یموت بالصاعقة و لا یصیب ذاکر الله تعالی
شرح این حدیث گذشت در کتاب الدعاء در حدیث سیوم باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا و در حدیث دوم باب مذکور گذشت
که مضمون ما الهدم اکثر ما ... غرقا بفتح غین با نقطه و فتح راء بی نقطه مصدر باب علم مفعول له است الهدم بفتح هاء و فتح دال الابنیه
بی نقطه مصدر باب علم فرو ریختن دیوار و اطراف چاه و مانند اینها و بسکون دال مصدر باب ضرب فرود آوردن کسی خانه و مانند آن را
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نوع مردن مومن پس گفت میمیرد مومن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق شدن و میمیرد
بسبب فرو ریختن دیوار و مانند آن و گرفتار میشود بجانور درنده و میمیرد بصاعقه و نمیخورد صاعقه کسی را که در ذکر الله تعالی باشد **دهم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل یبتلی المؤمن بکل بلیة و یمیته بکل میتة و لا یبتلیه بذهاب عقله اما تری ایوب
کیف سلط ابلیس علی ماله و ولده و علی اهله و علی کل شیء منه و لم یسلط علی عقله ترک له لیوحد الله عز و جل به **شرح** مضمون این حدیث گذشت
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و هفتم باب صد و ششم که بابی شده است بلاء المؤمن است لیوحد مرفوع و منصوب میتواند بود و تقدیر
ان یوحده و آن باعتقاد خواص مقبول له است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل گرفتار میکند
مومن را بهر بلائی و میمیراند مومن را بهر نوع مردن و گرفتار نمیکند مومن را بر فتن خرد او آیا نمی بینی ایوب علیه السلام را که چون
مسلط شد ابلیس بر مال او و فرزندان او و بر زوجه او و بر هر چیز از او و مسلط نشد بر خرد او گذاشته شد خرد برای او تا
توحید الله عز و جل را بخرد خود **باب پنجاهم اصل یعنی ثواب المریض شرح** ثواب نصیحی است که در مقابل فعل اختیاری است حقیقة
یا حکما **یعنی** این باب بیان ثواب بیمارست بر انچه ... نکرده و در حکم گناه ... کرده باشد و در این باب ده حدیث است **اول اصل**
ان رسول الله صلی الله علیه و آله رفع راسه الی السماء فتبسم فقیل له یا رسول الله رایناک رفعت راسک الی السماء فتبسمت
قال نعم عجبت لملکین هبطا من السماء الی الارض یلتمسان عبدا صالحا مؤمنا فی مصلی کان یصلی فیه لیکتبا له عمله فی یومه و لیلته فلم یجداه
فی مصلاه فعرجا الی السماء فقالا ربنا عبدک فلان المؤمن التمسناه فی مصلاه لنکتب له عمله لیومه و لیلته فلم نصبه فوجدناه فی حبالک
فقال الله عز و جل اکتبا لعبدی مثل ما کان یعمله فی صحته من الخیر فی یومه و لیلته ما دام فی حبالی فان علی ان اکتب له اجر ما کان یعمله
اذ حبسته عنه **شرح** عجبت بصیغه ماضی معلوم متکلم باب علم است مومن یعنی کامل در ایمان است پس صالح اعم از مومن است علی یعمله
و مصلاه است لام در لیومه بمعنی فی است الحبال بکسر حاء بی نقطه و باء یک نقطه جمع حبل بفتح حاء و سکون باء ... ما کان یعمله احتمال
دارد دو امر اول اینکه عبارت از آن عمل باشد مطلقا دوم اینکه عبارت از آن عمل باشد بشرط اینکه الله تعالی داند که اگر صحیح می بود
میکرد و الله اعلم او برای تعلیل و برای الاخیت میتواند بود **یعنی** بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله برداشت سر خود را بسوی
آسمان پس لب خنده کرد پس گفته شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را بسوی آسمان پس لب خنده کردی گفت آری
شگفت آمدم برای دو فرشته که بحکم تو فرود آمده اند از آسمان بسوی زمین پس طلب میکردند بنده را که صلاحیت دخول جنت داشت
مومن بود در مصلای که عادت او آن بود که نماز میکرد در آن تا نویسند برای آن بنده عمل او را در روز ش و شبش نیافتند در مصلای او پس بالا رفتند
او را در مصلای او پس بالا رفتند بسوی آسمان پس گفتند ای صاحب کمال اختیار ما بنده تو فلان که مومن است طلب کردیم او را در مصلای
او تا نویسیم برای او عمل او را در مصلای او در روز ش و شبش پس بر نخوردیم او را آنجا پس یافتیم او را در بندهای تو که سبب بیماریها است
بود پس گفت الله عز و جل بنویسید برای بنده من مثل آنچه را که میکرد در تندرستی او از عمل خیر در مصلای خود در روز ش و شبش چندانکه
در بندهای من است چه بدرستی که لازم است بر من که نویسیم برای او ثواب آنچه را که میکرد در زمانی که منع کردم و واداشتم او را از آن **دوم اصل**

است بنابر اینکه جمله حالیه که مضارع مثبت باشد گاهی با واو و میتواند بود که عاطفه باشد و عدول از لفظ ماضی بلفظ مضارع برای افاده
زیادتی استمرار و تقویت جانب معطوف بر معطوف علیه باشد **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت چون بیمار شد مومن
وحی کرد الله عز وجل بسوی فرشته دست چپ که منویس بر بنده من چندانکه در منع من و بنده منست گناهی برابر حالی که وحی میکند بسوی
فرشته دست راست که بنویس برای بنده من آنچه را که مینوشتی برای او در تندرستی او از حسنات **هشتم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام
قال الحمى اذا الم برجل انشر ولا خير في جسد لا يمرض باشر **شرح** انشر بشین بالنقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است
بفتح و فتح شین بکسر باء و باشر برای مطالبست و ظرف مستقر حال است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
بر آدمی چون بیمار شود شکر میشود و خیری نیست در بدنی که بیمار نشود و بکثر باشد مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار آنست
که مرض باعث کسب ثواب میشود بعد از صحت **نهم اصل** عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال حمى ليلة تعدل عبادة سنة وحمى
ليلتين تعدل عبادة سنتين وحمى ثلث ليال تعدل عبادة سبعين سنة قال قلت فان لم يبلغ سبعين سنة قال فلامه وابيه قال قلت
فان لم يبلغا قال فقرابته قال قلت فان لم تبلغ قرابته قال فجيرانه **شرح** ليلة بمعنی یک شب مستعمل میشود و بمعنی یک شبانه روز مستعمل میشود
و اینجا بهر دو محتمل است تعدل بتا بنقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است التعديل استقامت دادن چیزی
بروشی که خالی از تفریط و افراط شود و بی عیب شود و اگر از باب ضرب باشد بمعنی اینکه هم وزن میشود و سوال و جواب بعد از آن ...
والله اعلم **یعنی** روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت تب یک شب بی عیب میکند عبادت یک ساله صاحبش را
یعنی اگر عیب و نقصی بوده در بعضی اجزای آن باشد تلافی و تدارک عیبهای آن میکند و تب دو شب بی عیب میکند عبادت دو ساله صاحبش را و تب
سه شب بی عیب میکند عبادت هفتاد ساله صاحبش را مخفی نماند که از این مستفاد میشود که زیادتی ازار شب سیوم بر هر یک از شب اول
و دوم بیشتر و بیش در جات و شاید که سر این آن باشد که ضعف قوای صاحبش و حاجت بطبیب و دوا در اکثر اینها باعتبار شب
سیوم است و در دو شب سابق تفاوت نیست والله اعلم ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر صاحبش نرسد بهفتاد سال یعنی اگر عبادت
ناقص او بقدر هفتاد سال نباشد چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای مادر او و پدر اوست ابو حمزه گفت گفتم
پس اگر ایشان نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای خویشان اوست ابو حمزه گفت گفتم پس اگر
خویشان او نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای همسایگان اوست مخفی نماند که گذشت در کتاب
العشره در باب حد الجوار که حد همسایگی چهل خانه است و شاید که مراد اینجا اوسع از آن باشد خواه متصل باو باشند
و خواه در شهری دیگر باشند بشرط الاقرب فالاقرب والا اینجا نیز کسانی باشند که اولی است والقاد در جمیع مراتب ملاحظه شرطست **دهم
اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال حمى ليلة كفارة لما قبلها ولما بعدها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تب یک شب
کفاره میشود برای گناهان پیش از آن شب و برای گناهان بعد از آن شب اگر چه اخبار بکفاره ما بعد بودن باعث اصرار بر معاصی
میشود و این قبیح مینماید گوییم لقاعدة ایمان شرطست و معاصی بر دو قسم است کبایر و صغایر و چون اصرار بر کبایر کفرست پس معلوم است که
این مخصوص است و اخبار باعث اصرار بر صغایر قبیح نیست زیرا که در آیات و احادیث بسیار اخبار بعفو از آن شده در حق مومن
و سر آن نیست که در آیات و احادیث دیگر بیان شده که در مراتب ثواب تارک آن و در مرتکب آن تفاوت بسیار است **باب سیوم
اصل باب آخر منه شرح** این باب دیگر است از تتمه باب سابق زیرا که احادیث این باب در بیان ثواب بیمار است
که ابتلا ورود خود نزد آن امراض نکنند و اینجا باب شصت حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله جل وعز من
مرض ثلاثا فلم يشك الى احد من عواده ابدلته لحما خيرا من لحمه ودما خيرا من دمه فان عافيته عافيته ولا ذنب له وان قبضته قبضته
الى رحمتي **شرح** ثلاثا عبارت از ثلث لیال است یا عبارت از ثلاث مرات است بیان حقیقت ابدلته لحما تا آخر می آید در حدیث
ششم این باب **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله جل و عز در حدیث قدسی هر که بیمار شود سه شب پس شکایت
بیماری خود نبرد بسوی هیچیک از جمعی که پرسش او می آیند بعوض او دهم او را گوشتی که بهتر است از گوشت او و خونی که بهتر است از خون او و اگر

قال النبي صلى الله عليه وآله ان المسلم اذا اغلبه ضعف الكبر امر الله عز وجل ان يكتب له في حاله تلك مثل ما كان يعمل وهو شاب نشيط صحيح
ومثل ذلك اذا مرض وكل الله به ملكا يكتب له في سقمه ما كان يعمل من الخير في صحته حتى يرفعه الله ويقبضه وكذلك الكافر اذا اشتغل بسقم في
جسده كتب الله له ما كان يعمل من شر في صحته **شرح** الكبر بكسر كاف و فتح با مكسوره مصدر باب علم بمعنی الضعیف است بفتح نون و شین بالنقط
در پایه جاری بالنقطه و با بی نقطه و طا بی نقطه کسی که بکند با نشاط در کار مثل منصوبست بنیابت مفعول مطلق وكل الله بتقدیر تو کیلا اشتغل ایکیست بمعنی
از باب علم جمله شرطیه است وکل الله جمله جزائیه است اشتغل بشین بالنقط و غین بالنقط بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است **یعنی**
گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که مسلمان چون غالب شود بر او ناتوانی پیری امر میکند الله عز وجل باینکه نوشته شود برای او
در آن حال او مثل آنچه عمل میکرد بر حالی که او جوان صاحب جد در عبادت تندرستی بود و هم چنان چون بیمار شود موکل میکند الله تعالی
با او فرشته را که نویسد برای او در بیماری او آنچه که عمل میکرد از خیر در تندرستی او تا آنکه بردارد او را الله تعالی از میان مردم
و قبض روح او کند و مانند آنچه گذشت که مذکور شد کافر بیان این آنکه چون ترک آنچه میکرد کند بسبب بیماری باو در بدن او منسوب الله
تعالی برای او آنچه را که میکرد از جمله شرور تندرستی او مخفی نماند که از وجوه احتمال که در شرح حدیث اول گذشت اینجا احتمال الام فی هم
نیست والله اعلم **سیوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الله عز وجل للملك الموكل بالمؤمن اذا مرض اكتب
له ما كنت تكتب له في صحته فاني انا الذي صيرته في حبالي **شرح** خطاب در اکتب و کنت تکتب جنس اجرای نوع در مجرای شخص است زیرا که
هر روز و هر شب ملکی دیگر موکل میشود هم در دست راست و هم چنین بر دست چپ و میتواند بود که مبنی بر احتمال الام باشد از دو احتمال
که مذکور شد در شرح حدیث اول **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میگوید الله عز وجل فرشته را که موکل است بمومن چون
بیمار شود آن مومن که بنویس برای او آنچه را که مینوشتی برای او از خیر و تندرستی او چه بدرستی که من کردم آن کسم که گردانیدم
او را در بند های خود که بر اعضای اوست بسبب بیماری **چهارم اصل** قال ابو جعفر عليه السلام سهر ليلة من مرض افضل من عبادة
سنة **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام بیداری شبی بسبب بیماری برای ما بهترست از عبادت یک سالی با تندرستی اگر گوییم نفع آنکه در
مقابل بیداریست و اخلی عوض خالی از ثواب است پس این حدیث مناسب عنوان این باب نیست گوییم نوع ثواب بهترست از نوع
خالی از ثواب و خصوصیت این عوض بهترست از خصوصیت این ثواب چنانچه نوع مرد بهتر از نوع زن است و بعضی زنان بهتر از مردانند
پس باب باعتبار این عوض خالی از ثواب و در حکم ثواب شده چنانچه از لفظ اجر در حدیث ششم ظاهر میشود **پنجم اصل** عن ابي
عبد الله عليه السلام قال اذا صعد ملكا العبد المريض الى السماء عند كل مساء يقول الرب تبارك وتعالى ماذا كتبتما لعبدي في مرضه فيقولان
الشكاية فيقول ما انصفت عبدي ان حبسته في حبس من حبسي ثم اسئله الشكاية اكتبا لعبدي مثل ما كنتما تكتبان له من الخير في صحته ولا تكتبا
عليه سيئة حتى اطلقه من حبسي فانه في حبس من حبسي **شرح** صعد از باب علم است عند كل مساء بمعنی برابر است که در هر شبانگاه
غیر دو ملک مسایی دیگر است فیقولان مبنی بر اجرای دو شخص از یک نوع در مجرای یک شخص است زیرا که نوشتن شکایت مخصوص ملک
دست چپ است و هم چنین است اکتبا زیرا که نوشتن اعمال صالحه مخصوص ملک دست راست است واما ما كنتما تكتبان پس مبنی بر اجرای
نوع در مجرای شخص است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بالا روند
دو فرشته که موکل بنده بیمار ند بسوی آسمان نزد هر شامی میگوید صاحب کل اختیار تبارک و تعالی که چه چیز نوشتید برای بنده من در بیماری
او پس میگویند اظهار درد پس میگوید انصاف نداده باشم بنده خود را اگر او را داشته باشم او را در بندی از بند های خود بعد از آن منع
کنم او را از اظهار درد و بنویسید برای بنده من آنچه را که مینوشتید برای او از خیر در تندرستی او و منویسید بر او بدی را تا وقتی
که رها بکنم او را از بند خود چه بدرستی که او در نوعی بندی از جمله منع منست **ششم اصل** عن احدهما عليهما السلام قال سهر ليلة
من مرض او وجع افضل واعظم اجرا من عبادة سنة **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث چهارم **هفتم اصل** سمعت ابا ابراهيم
عليه السلام يقول اذا مرض المؤمن اوحى الله عز وجل الى صاحب الشمال لا تكتب على عبدي ما دام في حبسي ووثاقي ويوحي الى صاحب
اليمين ان اكتب لعبدي ما كنت تكتب له في صحته من الحسنات **شرح** الوثاق بفتح و کسر واو بندی که با آن چیزی بسته میشود و اوحی و یوحی

گر گوشت این بیماری بهتر است از گوشت تندرستی سابق برای آنکه زیرا که با گوشت تندرستی گناه محسوب میشد و با این گوشت گناه محسوب نمیشود خواه
بعد از این تندرستی برسد و خواه نه بلکه کفارت گناهان ایام تندرستی سابق نیز هست چنانچه گذشت در حدیث آخر باب سابق و در ادام او خوشی
که بهتر است از خون او از پیش از بیماری داشت اگر تندرست کردم او را تندرست کردم بر خلاف آنکه دست گناهی با او و را اگر از دنیا بردم
او را که بردم او را بسوی رحمت خود **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله تبارک و تعالی ما من عبد ابتلیته ببلاء فلم یشک الی عواده
الا ابدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه فان قبضته قبضته الی رحمتی و ان عاش عاش و لیس له ذنب **شرح** مضمون این نزدیک
است بآنچه گذشت فرق اینست که در این حدیث قید ثلاثا نیست و در سابق بود و منافات نیست ... زیرا که تفاوت در کمال و نقصان
ثواب خواهد بود **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز و جل ایما عبد ابتلیته ببلیة فکتم ذلک عواده ثلاثا ابدلته
لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه و بشرا خیرا من بشره فان ابقیته ابقیته و لا ذنب له و ان مات مات الی رحمتی **شرح** مضمون این نزدیک
بحدیث اول است تفاوت اینست که اینجا و بشرا خیرا من بشره هست و اینجا نبود البشر بفتح با یکنقطه و فتح شین بانقطه و را بی‌نقطه
پوست آدمی و مراد اینجا پوست آدمی است و مضمون این ظاهر است **چهارم اصل** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من
مرض لیلة فقبلها بقبولها کتب الله عز و جل له عبادة ستین سنة قلت ما معنی قبولها قال لا یشکو ما اصابه فیها الی احد **شرح** قبلها بقبولها
ماضی باب علم است و ضمیر راجع بلیله است باعتبار آنچه در آن واقع شده لا یشکو تقدیر ان لا یشکو است پس منصوب است و رفع میتواند
بود و میتواند بود که بتقدیر ان لا یشکو نباشد بلکه جمله خبریه بمعنی انشائیه باشد و این احتمال ظاهر است در حدیث آینده باعتبار
عطف جمله فاذا اصبح تا آخر بر یصبر و بر این تقدیر مرفوع است **یعنی** روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
بیمار شد یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب نوشت الله عز و جل برای او عبادت شصت سال را گفتم چیست معنی
قبول لایق آن شب گفت اینکه شکایت نبرد آزاری را که بر خورده او را در آن شب بسوی هیچکس **پنجم اصل** عن الکوفی عن ابیه
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشتکی لیلة فقبلها بقبولها وادی الی الله شکرها کانت کعبادة ستین سنة قال ابی فقلت له ما
قبولها قال یصبر علیها و لا یخبر بما کان فیها فاذا اصبح حمد الله علی ما کان **شرح** مرزوم بفتح میم بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و فتح زا
بانقطه اسم یکی از پدران عبد الرحمن بن محمد است اشتکی بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است ضمیر قبلها و ضمیر کانت راجع بلیله است
باعتبار آنچه در آن واقع شده یصبر از باب ضرب است و بیان اعراب آن شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از مرزوم
از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بیمار شد در یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب و تادیه کرد بسوی
الله تعالی شکر آنرا باشد آن شب مانند عبادت شصت سال گفت پدرم که پس گفتم امام را چیست قبول لایق آن شب گفت می باید
که صبر کند در آن شب و خبر نکند بآنچه شد در آن شب پس چون صبح رسد حمد کند الله تعالی را بر آنچه شد ظاهر این آنست که میان شکر و
حمد عموم و خصوص من وجه باشد و این محل ماده اجتماع آنها باشد بنا بر اینکه شکر تعظیم منعم است برای نعمتش خواه بزبان و خواه
بغیر آن و حمد توصیف بزبان است در مقابل فعل اختیاری خواه در مقابل نعمت و خواه غیر آن پس این محل در هیچ شرکت باعتبار اینکه
توصیف است در مقابل نعمت اخروی زیرا که آزار دنیوی نعمت اخروی است و حمد است باعتبار اینکه وصف جمیل است بزبان در مقابل
فعل اختیاری **ششم اصل** عن ابی بصیر عن بعض اصحابه قال قال ابو عبد الله علیه السلام من مرض ثلاثة ایام فکتمه و لم یخبر به
احدا ابدل الله عز و جل له لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه و بشرة خیرا من بشرته و شعرا خیرا من شعره قال قلت جعلت فداک و
کیف یبدله قال یبدله لحما و شعرا و دما و بشرة لم یذنب فیها **شرح** روایت است از ابو بصیر از بعضی یاران او گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلام هر که بیمار شود سه روز پس پنهان کند آنرا و خبر نکند بآن هیچکس را یعنی که شکایت آن بسوی را ... نبرد
بعوض میدهد الله عز و جل برای او گوشتی بهتر از گوشت سابق پیش از بیماری او و خونی بهتر از خون سابق او و پوستی بهتر از
پوست او و مویی بهتر از موی او راوی گفت گفتم قربانت شوم و چون عوض میدهد او را ... باعتبار تغیر در
گوشت و خون و پوست و موست یا باعتبار تغیر در وصف آنهاست امام گفت عوض میدهد او را گوشتی و مویی و خونی و پوستی

که گناه نکرده در آنها مراد اختیار شق دوم است که تغیر در وصف آنهاست باعتبار اینکه گناه اثر کرده در گوشت و خون و پوست
سابق بر بیماری شده متغیر شده خواه تغیر در ذات شده باشد و خواه نه و گناه در بیماری محسوب نمیشود **باب چهارم اصل**
باب حد الشکایة شرح الشکایة بفتح شین بانقطه اظهار آزار خود نزد کسی **یعنی** این باب مرتبه شکایت مذموم است و این باب
یک حدیث است **اصل** عن جمیل بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن حد الشکاة للمریض فقال ان الرجل یقول حممت الیوم و
سهرت البارحة و قد صدق و لیس هذا شکاة و انما الشکوی ان یقول قد ابتلیت بما لم یبتل به احد و یقول لقد اصابنی ما لم یصب احدا
و لیس الشکوی ان یقول سهرت البارحة و حممت الیوم و نحو هذا **شرح** حممت بحاء بی‌نقطه بصیغه مجهول مجرد است سهرت بسین بی‌نقطه و را
بی‌نقطه بصیغه معلوم باب علم است البارحة بباء یکنقطه و الف و کسر را بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه شب گذشته را متصل است و قد صدق بصیغه
ماضی معلوم باب تفعیل است التصدیق اظهار رازی است اعتقادی باشد یا سخنی بود از صدق از باب نصر باشد و لیس الشکوی تا آخر تکرار مضمون ان
الرجل تا آخر خواهد بود پس حاصل جواب آنست که شکایت سه مرتبه دارد اول ادنی و آن در صورتیست که مخاطب اعتقاد مضمون آن کرده باشد
دوم اعلی و آن در صورت مبالغه است سیوم اوسط و آن ما عدای آنهاست و دوم مذموم است بخلاف دو مرتبه دیگر شکوی بفتح شین
بانقطه و سکون کاف نیز شکاة است ابتلیت بصیغه مجهول متکلم باب افتعال است لم یبتل بفتح لام بصیغه مجهول غایب باب افتعال است
یعنی روایت است از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت امام پرسیده شد از مرتبه شکایت مذموم برای بیمار پس
امام گفت بدرستی که مرد میگوید تب زده شدم امروز و بیداری کشیدم دوش بر حالی که بتحقیق التصدیق اعتقاد مخاطب کرده و نیست این
از قبیل شکایت مذموم و جز این نیست که شکایت مذموم آنست که گوید بدرستی که بتحقیق مبتلا شدم ببلایی که مبتلا نشد بآن بلا احدی و گوید
بدرستی که بتحقیق بر خورد مرا آنچه بر نخورد احدی را و نیست شکایت مذموم اینکه گوید بیداری کشیدم دوش و تب زده شدم امروز
و مانند این **باب پنجم اصل باب المریض یؤذن به الناس شرح** این باب بیان بیمار است که اعلام میکند بآن بیماری را
را در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ینبغی للمریض منکم
ان یؤذن اخوانه بمرضه فیعودونه فیؤجر فیهم و یؤجرون فیه قال فقیل له نعم هم یؤجرون فیه لمشیهم الیه فکیف یؤجر فیهم قال فقال
باکتسابه لهم الحسنات فیؤجر فیهم فیکتب له بذلک عشر حسنات و یرفع له عشر درجات و یمحی بها عنه عشر سیئات **شرح**
روایت است از عبد الله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سزاوار است برای بیماری از جماعت شما بیمار
اینکه اعلام کند برادران مومن خود را به بیماری خود پس اجر یابد بسبب اعلام او و عیادت او میکنند پس ماجور میشود آن بیمار بسبب
ایشان و ایشان ماجور میشوند بسبب او عبد الله گفت پس گفته شد امام را که آری ایشان ماجور میشوند بسبب او برای رفتن ایشان
بسوی او پس چون بیمار بسبب ایشان ماجور میشود بسبب ایشان عبد الله گفت پس امام گفت بسبب کسب او برای ایشان حسنات پس
ماجور میشود بسبب ایشان بیان اینکه نوشته میشود برای او بسبب آن کسب حسنات ده حسنه و برداشته میشود در رفعت
برای او ده درجه و برطرف کرده میشود بسبب حسنات ایشان که او باعث آنها شده از او ده سیئه **دوم اصل** قال ابو الحسن
علیه السلام اذا مرض احدکم فلیاذن للناس یدخلون علیه فانه لیس من احد الا و له دعوة مستجابة **شرح** گفت امام موسی کاظم یا امام
رضا علیهما السلام چون بیمار شود یکی از شما پس باید که رخصت دهد مردم را که داخل شوند بر او و عیادت او کنند چه بدرستی که نیست هیچ یک
از مردم خواه صالح و خواه غیر صالح که او را یک دعای مستجاب است شاید که آن دعا نصیب بیمار شود **سیوم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام اذا دخل احدکم علی اخیه عائدا له فلیسأله یدعو له فان دعاءه مثل دعاء الملائکة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون
داخل شود یکی از شما مومنان بر برادر مومن خود بر حالی که عیادت کننده او را پس باید که طلب کند از آن بیمار مومن که دعا کند برای
او چه بدرستی که دعای بیمار مومن مثل دعای ملایکه است در اینکه مستجاب میشود **باب ششم اصل باب ...**
[illegible]
[illegible]

و یاء منقلب از واو و مصدر باب نصر رفتن به دیدن بیمار یعنی این باب بیان آنست که در چند روز دیده میشود بیمار و بیان مقدار جلوس
نزد او و بیان کمال عیادت و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال العیادة ثلاثة ایام فمن
ولا تکون عیادة فی اقل من ثلاثة ایام فاذا وجبت فیوم ویوم لا فاذا طالت العلة ترک المریض وعیاله شرح لا عیادة مجاز است
زیرا که ذات عیادت متحقق میباشد در درد چشم و اقرب مجازات نفی جمیع احوال شرعیه آنست مثل ثواب و مشایعت ملائکه
شاید که وجه این آن باشد که صاحب درد چشم متنفر میشود غالبا از آمد و رفت مردم پس اگر متنفر نشود از عیادت [illegible] مطلوب
و مرغوب او باشد چنین نیست مثل انچه می آید در حدیث [illegible] باب [illegible] لا تکون العیادة فی اقل [illegible]
[illegible] آن خبر مستتر راجع است بعیادت عیادة منصوب و خبر لا تکون است پس مقصود آنست که عیادت کامل نمی باشد مراد
ایام سه روز اول مرض است [illegible] از اینکه بعنوان طول مدت باشد [illegible] فیوم [illegible] و مبتدا است
و خبرش محذوف است تقدیر فیوم یوم عیادة و یوم لا تقدیره و یوم لا یکون یوم عیادة است عیاله منصوب است و واو بمعنی مع است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت احکام عیادت نیست در درد چشم و عیادت کامل نمی باشد در کمتر از سه روز
پی در پی که هر روز یک عیادت واقع شود پس چون مستمر شود علت باید که زیاده از سه روز شود پس روزی روز عیادت است و روزی
روز عیادت نیست باید که یک در میان عیادت [illegible] نه هر روز و اگر طویل شود علت و اگر [illegible] میشود بیمار با عیالش باید که دیگر
عیادت مستحب نیست دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال العیادة قدر فواق ناقة او حلب ناقة الفواق بالضم مقدار است بر
پستان نهادن و برداشتن برای دوشیدن شتر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عیادت بقدر آنست که دست گذاشتن
و برداشتن بر پستان شتر ماده است یا بقدر دوشیدن شتر ماده است و مراد آنست که اول افضل و دوم آخر عیادت است اگر بیمار طلب
درنگ بیش ازان نکند سیوم اصل اخبرنی مولی لجعفر بن محمد علیه السلام قال مرض بعض موالیه فخرجنا الیه نعوده ونحن عدة من موالی جعفر
فاستقبلنا جعفر فی بعض الطریق فقال لنا این تریدون فقلنا نرید فلانا نعوده فقال لنا قفوا فوقفنا فقال مع احدکم تفاحة او سفرجلة
او اترجة او لعقة من طیب او قطعة من عود بخور فقلنا ما معنا شیء من هذا فقال اما تعلمون ان المریض یستریح الی کل ما ادخل به علیه
شرح نعوده [illegible] است و مفعول له است الاترجة بضم همزه و سکون تاء [illegible] نقطه
در بالا و ضم را بی نقطه و تشدید جیم ترنج اللعقة بضم و فتح لام و سکون عین بی نقطه و قاف اندکی از مایع که بیک انگشت توان برگرفت
[illegible] برای تعریف است یعنی خبر داد مرا پیروی از جعفر بن محمد علیه السلام گفت بیمار شد بعضی پیروان او پس بیرون رفتیم
بسوی آن بیمار تا عیادت کنیم او را و ما چند کس از پیروان جعفر بودیم پس برخورد ما را جعفر در اثنای راه پس گفت ما را کجا اراده
دارید پس گفتیم اراده داریم فلان کس را تا عیادت کنیم او را پس گفت ما را بایستید پس ایستادیم پس گفت ما را آیا با یکی از شما سیبی
یا بهی یا ترنجی یا اندکی از خوشبوی یا پاره چوب عود که بخور میکنند هست پس گفتیم نیست با ما چیزی ازین جنس پس گفت آیا نمیدانید
که بیمار میل میکند بسوی هرچه داخل کرده شود از روی رغبت برای او چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال تمام العیادة
للمریض ان تضع یدک علی ذراعه و تعجل القیام من عنده فان عیادة النوکی اشد علی المریض من وجعه شرح النوکی بفتح نون و سکون
واو و الف مقصوره جمع انوک احمق یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمال عیادت مریض آنست که
گذاری دست خود را بر ساعد او و زود برخیزی از نزد او چه بدرستی که عیادت احمقان که بسیار می نشینند و بیهوده میگویند با سؤال
از هر چیز و هر جا [illegible] سختتر است بر بیمار از درد او و مراد آنست که [illegible] ازان میشود که درد خود را
فراموش میکند پنجم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام تمام العیادة ان تضع یدک علی المریض اذا دخلت علیه شرح گفت امام
جعفر صادق علیه السلام کمال عیادت آنست که گذاری دست خود را بر بیمار چون داخل شوی بر آن بیمار و مراد گذاشتن بر ذراع است
چنانچه در حدیث سابق گذشت یا مراد اعم از آنست و آن افضل است ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه قال ان من اعظم العواد اجرا عند الله عزوجل لمن اذا عاد اخاه خفف الجلوس الا ان یکون المریض یحب ذلک ویریده

ویسأله ذلک شرح ذلک [illegible] اشارت است بالجلوس [illegible] و مراد [illegible] ازان میکند پس اراده آن
نکردد و ذکر سؤال بعد از اراده اشارت است که احمقان خود را محبوب القلوب میدانند و [illegible] منتظر ایشان اند
می نشینند و این خوب نیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بدرستی
که از جملهٔ بزرگترین عیادت کنندگان باعتبار ثواب نزد الله عزوجل هر آینه کسی است که چون عیادت کند برادر مؤمن خود را اندک
کند نشستن را مگر آنکه بیمار دوست دارد طول نشستن را و اراده آن داشته باشد و طلب کند آن طول نشستن را هفتم اصل
وقال علیه السلام من تمام العیادة ان یضع العائد احدی یدیه علی یدی المریض او علی جبهته شرح ضمیر یدیه راجع بعائد است الاخری بالضم همزه
و سکون خاء با نقطه و فتح راء بی نقطه و الف عبارت از دست دیگر بیمار است و مراد آنست که دست راست را بر دست چپ بیمار گذارد
یا دست چپ را بر دست راست بیمار گذارد یعنی و گفت امیر المؤمنین علیه السلام که از جمله کمال عیادت آنست که گذارد عیادت کننده
یکی از دو دست خود را بر دستی دیگر بیمار یا بر پیشانی بیمار باب هفتم اصل باب شرح این باب است بی عنوان و در آن بیان کمال و
نقصان عمر و کمال و نقصان بیماریست و در این باب دو حدیث است اول اصل کان ابوجعفر علیه السلام یقول من مات دون الاربعین فقد
اخترم وقال من مات دون اربعة عشر یوما فموته موت فجاءة شرح اخترم بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است
الاخترام بر بودن چیزی پیش از رسیدن بکمال [illegible] در قوت [illegible] و کمال در چهل سالگی است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
هشتم باب نود و دوم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است و در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلام فجاءة بضم فاء و جیم والف
ممدوده است یعنی عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که میگفت هر که بمیرد پیش از چهل سالگی پس بتحقیق بر بوده شده از کمال عمر
و امام گفت هر که بمیرد کمتر از چهارده روز بیماری پس مرگ او مرگ ناگاه است یعنی که بکمال بیماری نرسیده و تقصیر او در وصیت
زودتر بخشیده میشود از تقصیر رسیده بکمال [illegible] روز دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من مات فی اقل من اربعة عشر یوما
کان موته فجاءة شرح این ظاهر است از شرح سابق باب هشتم اصل باب ثواب عیادة المریض شرح
العیادة بکسر عین و یاء منقلب از واو و مصدر باب نصر رفتن به دیدن بیمار پس ذکر مریض جهت تجرید است یعنی این باب بیان
ثواب زیارت بیمار است و در این باب ده حدیث است اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من عاد امرءا مسلما فی مرضه صلی علیه
یومئذ سبعون الف ملک ان کان صباحا حتی یمسوا وان کان مساء حتی یصبحوا مع ان له خریفا فی الجنة شرح الخریف بفتح خاء با
نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء و فاء نقطه در بالا بر وزن فعیل بمعنی مفعول باب نصر است یعنی چیده شده و مراد گوشه است چنانچه
می آید در حدیث سیوم این باب و تسمیه سه ماه پاییز بخریف از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروف است زیرا که میوه‌های چیده شده از
درختان در آن فصل بسیار است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر که عیادت کند مردی را که مسلمان است در بیماری او
درود میکنند بر او در آن روز هفتاد هزار فرشته اگر بوده باشد آن عیادت در اول روز [illegible] تا وقتی است که با [illegible]
رسند و اگر در آخر روز است تا وقتی است که با اول روز فردا رسند با اینکه از آن عیادت کننده است گوشهٔ بهشت دوم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من عاد مریضا شیعه سبعون الف ملک یستغفرون له حتی یرجع الی منزله شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری را همراهی میکنند او را هفتاد هزار فرشته طلب آمرزش میکنند برای او تا
وقتی که برگردد بسوی منزل خود سیوم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما مؤمن عاد مؤمنا خاض الرحمة خوضا فاذا جلس
غمرته الرحمة فاذا انصرف وکل الله به سبعین الف ملک یستغفرون له ویسترحمون علیه ویقولون طبت وطابت لک الجنة الی تلک الساعة
من غد وکان له یا ابا حمزة خریف فی الجنة قلت وما الخریف جعلت فداک قال زاویة فی الجنة یسیر الراکب فیها اربعین عاما شرح
روایت است از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مؤمنی که عیادت کند مؤمنی را فرو میرود در رحمت فرو رفتنی اعم از اینکه
مریض باشد یا تمام پس چون بنشیند فرو میگیرد جمیع او را رحمت پس چون برگردد موکل میکند الله تعالی با او هفتاد هزار فرشته را طلب
آمرزش میکنند برای او و طلب رحمت میکنند برای او و میگویند پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت تا نزدیک [illegible] شدی و [illegible]

بر ابتلا نوشت این حالت برای او باقی است تا بهمان ساعت از فرو او مر باشد برابر ادای ابوحمزه عرض کردم گفتم چه چیز است گریف
زیارت شوم گفت گوشه ایست در بهشت که حرکت میکند سوار در ان گوشه چهل سال الخلاق خریف بفتح جدا کرده شده و زاویه یعنی
گوشه باعتبار اینست که باغی علیحده است که داخل اصل منزل نیست بلکه در بعض اطراف منزل است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ایما مومن عاد مومنا فی الله عز وجل فی مرضه وکل الله به ملکا من العواد یعوده فی قبره ویستغفر له الی یوم القیمة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر مومنی که عیادت کند مومنی را برای الله عز وجل در بیماری او موکل میکند الله تعالی
با و فرشته را از جمله عیادت کنندگان در قبر او عیادت میکند او را در قبرش و طلب امرزش میکند برای او تا روز قیامت و
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا من المسلمین وکل الله به ابدا سبعین الفا من الملائکة یغشون رحله و
یسبحون فیه ویقدسون ویهللون ویکبرون الی یوم القیمة نصف صلوتهم لعائد المریض **شرح** یغشون بفتح یا و سکون غین بانقط و شین بانقط
مفتوحه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب علم است الرحل بفتح را و بی نقطه و سکون حا و بی نقطه منزل و خبر و رحلا راجع است بمرجع موصول
است ذکر صلوتهم اینجا باعتبار اینست که ان از کار تمیمه صلوت است و صلوة اینجا عبارت از استغفار است چنانچه گفته در سوره مومن
یسبحون بحمد ربهم ویومنون به ویستغفرون للذین آمنوا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که عیادت کند
بیماری از مسلمانان را موکل میکند الله تعالی با کس همیشه هفتاد هزار از فرشتگان را با بیرون شی که فرو میکنند منزل آن کس را
و تسبیح الله میگویند و در ان منزل و الحمد لله میگویند و لا اله الا الله میگویند و الله اکبر میگویند تا روز قیامت لطف درود و استغفار
ایشان برابر عیادت کننده بیمار است و نصف دیگر برای سایر مومنان است **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
ایما مومن عاد مومنا مریضا فی مرضه حین یصبح شیعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة واستغفروا له عز وجل له حتی یمسی وان عاده
مساء کان له مثل ذلک حتی یصبح **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر مومنی که عیادت کند مومنی بیمار را در وقت بیماری
او در وقتی که در اول روز میرسد همراه می باشند او را هفتاد هزار فرشته پس چون بنشیند نزد آن بیمار فرو میگیرد او را رحمت
و طلب امرزش از الله عز وجل میکنند برای او تا باخر روز رسد و اگر عیادت کند در اخر روز می باشد برای او مثل ان تا باول روز
فردا رسد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا وکل الله عز وجل به ملکا یعوده فی قبره **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت هر که عیادت کند مومنی را موکل میکند الله عز وجل با و فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او **هشتم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایما مومن عاد مومنا حین یصبح شیعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة واستغفروا له حتی
یمسی وان عاده مساء کان له مثل ذلک حتی یصبح **شرح** این موافق حدیث ششم این باب است **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم
قال کان فیما ناجی به موسی ربه ان قال یا رب ما بلغ من عیادة المریض من الاجر فقال الله عز وجل اوکل به ملکا یعوده فی قبره
الی محشره **شرح** ما در ما بلغ استفهامیه است و منصوب است محلا مفعول بلغ باشد و ضمیر مستتر در بلغ راجع بان است که در کوز خلاف است
من در اول برای سببیت است و در دوم برای تبعیض است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بوده در آنچه مناجات
کرد بان موسی صاحب کل اختیار خود را اینکه گفت ای صاحب کل اختیار من بچه چیز رسیده ای بسبب عیادت بیمار از جمله ثواب
پس گفت صاحب کل اختیار عز وجل موکل میکنم بآن آدمی فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او تا روز حشر او **دهم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله من عاد مریضا نادی مناد من السماء باسمه یا فلان طبت وطاب ممشاک بثواب من الجنة **شرح**
ممشی بفتح میم اول و کسر و سکون میم و لام مصدر میمی است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که عیادت کند بیماری آواز
میکند او را کننده از آسمان بنام او که ای فلان پاکیزه شدی و خوش شد رفتن تو بسبب ثوابی از بهشت که الله تعالی بتو داد بسبب
رفتن بعیادت بیمار **باب نهم اصل باب تلقین المیت شرح** التلقین فهمانیدن و مراد اینجا بزبان کسی که گفتن چیزی است که
فهمیدن آن لازم است **یعنی** این باب بیان روش تلقین میت است نزدیک موت و در اینجا باب ده حدیث است **اول
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا حضرت المیت قبل ان یموت فلقنه شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

وان محمدا عبده ورسوله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون حاضر شدی نزد میت پیش از موت او
پس تلقین کن او را که اعتراف بکند بآنکه نیست مستحق عبادتی مگر الله که یکتا است برای اوست شریکی او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست
دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم وحفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلم قال انکم تلقنون موتاکم
عند الموت لا اله الا الله ونحن نلقن موتانا محمد رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** بختری بفتح بای یک نقطه و سکون
خا با نقطه و فتح تا و دو نقطه و را بی نقطه و یای نسبت اسم شیخی است و در اصل لغت منسوب بکسی که خرامان رفتار است تلقنون
جمله خبریه است و واو در و نحن حالیه است و مقصود رد است اکتفا بتلقین لا اله الا الله و اینکه خبر است که ایشان آن میکنند در تلقین
اینکه ان موتای خود را میخواهند صلی الله علیه وآله اینجا جمله خبریه است و اشارت است باینکه تلقین امامت آل او نیز میکنیم زیرا که الله تعالی
در جای کرده بر او و بر آل او با تبلیغ که تلقین کرده شده کان خود را در دور برای او جدا از درود بر او و در پی تشهد نماز و واجب
بر بندگان خود در درود بر آل او و راضی نمیشود بر درود بر او تنها و جدا کردن آنچه الله تعالی امر بوصل آن کرده مذموم است چنانچه گفته در سوره
بقره ویقطعون ما امر الله به ان یوصل **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم و از حفص بن البختری از
امام جعفر صادق علیه السلم که هر یک گفت بدرستیکه شما تلقین میکنید مردگان خود را در نزد مرگ لا اله الا الله با تبلیغ که اکتفا بان
میکنید در حالی که ما تلقین میکنیم مردگان خود را محمد رسول الله نیز در روح کرده الله تعالی در تشهد نماز بندگان بر محمد و آل او با تبلیغ
که تلقین میکنیم و بر او و بر آل او کرده پس شما نیز در تلقین جدا میکنید آل او را از او و تلقین امامت ایشان نمیکنید **سیوم اصل**
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین **شرح**
روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون دریافتی مرد را نزد جان کندن او پس تلقین کن او را سخنهای که باعث گشایش
کار و نجات از عذاب است اینها نیست کسی که مستحق عبادت باشد مگر الله که کیفر را اندکی به مهلت بخشاینده است نیست مستحق عبادتی
مگر الله که بلند مرتبه است بزرگ است تنزیه او از نقص میکنیم تنزیهی که لایق الله است که صاحب کل اختیار هفت آسمان است
و صاحب کل اختیار زمینها است که نه است این اشارت است بآیت سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن
و صاحب کل اختیار آنچه در ان سموات و ارضین است مثل ملائکه و کواکب مانند آنها و آنچه میان ان سموات و ارضین است مثل
انس و جن و الخیاز زمین و مانند اینها و بیان شد مفصلا در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اینجا مجملا میگوئیم
که سما بمعنی مرتفع است و ارض بمعنی منخفض است و سموات سبع عبارت است از هفت قسم از مدار کواکب که بالادی افق فلک ثوابت
و جمیع آنها ساکن است و حرکت کواکب در آنها بر روشی که بر عدد و حساب معلوم کرده اند مانند حرکت ماهی در آب و مرغ در هوا است و
صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ است که عبارت از جمیع مخلوقات باشد و عظمت آن باعتبار اینست که خلق هر کدام از ان منتهی است
بر معانی لا اله و الا ایجاد که معلوم غیر الله تعالی نبوده اند چنانچه گفته در سوره انبیا لا یسئل عما یفعل و سپاس الله را است که صاحب
کل اختیار هر کس و هر چیز است **اصل** قال و قال ابو جعفر علیه السلم لو ادرکت عکرمة عند الموت لنفعته فقیل لابی عبد الله علیه السلم
بما ذا کان ینفعه قال یلقنه ما انتم علیه **شرح** عکرمه بکسر عین بی نقطه و سکون کاف و کسر را بی نقطه مذکور میشود در حدیث پنجم این باب
یعنی زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم اگر در می یافتم عکرمه را نزد موت او هر آینه نفع میکردم او را پس گفته شد امام جعفر
صادق علیه السلم را که بچه چیز نفع میکرد او را گفت تلقین میکرد او را آن دینی که شما شیعه امامیه بر آنید **چهارم اصل** عن ابی بکر الحضرمی
قال مرض رجل من اهل بیتی فاتیته عائدا له فقلت له یا ابن اخی ان لک عندی نصیحة اتقبلها فقال نعم فقلت قل اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له فشهد بذلک فقلت قل وان محمدا رسول الله فشهد بذلک **شرح** حضرمی بفتح حا بی نقطه و سکون ضاد با نقطه
و فتح را بی نقطه منسوب بحضرموت **یعنی** روایت است از ابو بکر حضرمی گفت بیمار شد مردی از خانواده من پس آمدم نزد او بر حالی
که عیادت کننده بودم او را پس گفتم او را ای برادر زاده من بدرستیکه ترا نزد من نصیحتی است خالص آیا قبول میکنی آن را پس گفت آری

پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه مستحق عبادت نیست مگر الله به تنهایی شریکی نیست او را پس گواهی داد بآن پس گفتم بگو و اینکه محمد فرستاده
الله تعالی است بخلق پس گواهی داد بآن اصل فقلت ان هذا لا ینفعک الا ان یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین
فقلت تشهد ان علیا وصیه وهو الخلیفة من بعده والامام المفترض الطاعة من بعده فشهد بذلک شرح پس گفتم او را ابو بصیر
که این بهره مند نمیشوی بآن مگر اینکه باشد نسبت بتو بر نهج الطمینان خاطر تو پس مذکور کرد که آن نسبت باو بر نهج کمال [illegible]
ظاهرست پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه علی وصی اوست و اوست جانشین در زمان او و امامی که لازم کرده شده است [illegible]
برداری او بعض قرآن در زمان بعد از او پس گواهی داد باین اشارتست باینکه این شهادت بعض از شهادت اول است زیرا که بر نهج یقین
نیست اصل فقلت له انک لن تنتفع بذلک حتی یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین ثم سمیت الائمة علیهم السلم رجلا فرجلا فاقر
بذلک وذکر انه علی یقین فلم یلبث الرجل ان توفی شرح پس گفتم او را ابو بصیر که تو هرگز بهره مند نمیشوی بآن مگر اینکه باشد نسبت
بتو بر نهج یقین پس مذکور کرد که آن نسبت باو بر نهج یقین است بعد از آن نام بردم امامان را برای او علیهم السلم مرد بمرد پس اقرار
کرد بآنچه گفتم و مذکور کرد که آنچه گفتم بر نهج یقین است پس درنگ نکرد آن مرد بیمار تا اینکه گذشته شد از دنیا [illegible]
این اشارتست باینکه عدم یقین در امام آخر لازم دارد عدم یقین را در اول اصل فجزع اهله علیه جزعا شدیدا قال فغبت عنهم ثم
اتیتهم بعد ذلک فرأیت عزاء حسنا فقلت کیف تجدونکم کیف عزاؤک ایتها المرأة فقالت والله لقد اصبنا بمصیبة عظیمة بوفاة فلان
رحمه الله وکان مما سخی انفسنا برؤیا رأیتها اللیلة شرح جزع بجیم وزای منقوطه وعین بی نقطه [illegible] معلوم باب علم [illegible]
بفتح جیم و فتح زای [illegible] جزع بفتح عین بی نقطه و زای [illegible] بالفتح [illegible] مثل العین [illegible]
است [illegible] و کان راجع بفلان است [illegible] تبعیضیه است [illegible] مثل الکلام [illegible]
[illegible] یعنی پس غایب بودم از ایشان [illegible] پس گفت پس [illegible]
ایشان بعد از آن آمدم نزد ایشان بعد از آن [illegible] پس گفتم چون می یابید خود را [illegible]
گفت [illegible] بسبب وفات فلان رحمت کند او را الله تعالی [illegible]
گذشت [illegible] آن خوابی را که دیدم [illegible] اصل فقلت وما تلک الرؤیا قالت رأیت فلانا یعنی المیت
حیا سلیما فقلت فلان قال نعم فقلت له ما کنت مت فقال بلی ولکن نجوت بکلمات لقنیهن ابو بصیر ولولا ذلک کدت اهلک شرح
[illegible] کلام ابو بصیر [illegible] فلان خبر مبتدای محذوف است [illegible] و استفهام مراد
است [illegible] استفهام و حرف [illegible] یعنی پس گفتم و چیست آن خواب گفت دیدم فلان [illegible]
[illegible] پس گفتم آیا تو فلانی گفت آری پس گفتم او را [illegible] پس گفت بلی و لیکن نجات یافتم [illegible]
کلمه که تلقین کرد مرا آن چند کلمه ابو بصیر [illegible] نزدیک می بود که هلاک شوم [illegible]
حدیث [illegible] برای این است [illegible] برای آنست که [illegible] ابو بصیر [illegible]
از امامی [illegible] پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم قال کنا عنده وعنده حمران اذ دخل علیه مولی له
فقال له جعلت فداک هذا عکرمة فی الموت وکان یری رای الخوارج وکان منقطعا الی ابی جعفر علیه السلم فقال لنا ابو جعفر علیه السلم انظرونی
حتی ارجع الیکم فقلنا نعم شرح عکرمه مولای عبد الله بن عباس است و اصل او از بربر است و یکی از فقهای مکه است [illegible]
[illegible] و کان یری رای الخوارج [illegible]
مذهب خوارج است [illegible] امام [illegible] مفترض الطاعة [illegible] خروج [illegible]
[illegible] امام عادل جایز است منقطعا الی ابی جعفر [illegible] منقطعا عن الناس متوجها الی ابی جعفر [illegible]
[illegible] یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم [illegible] نزد امام علیه السلم [illegible]
نزد او حمران [illegible]

خوارج

بود [illegible] عکرمه [illegible] امام محمد باقر علیه السلم [illegible] [illegible]
امام محمد باقر علیه السلم بیا [illegible] اصل فما لبث ان رجع فقال اما انی لو ادرکت
عکرمة قبل ان تقع النفس موقعها لعلمته کلمات ینتفع بها ولکنی ادرکته وقد وقعت النفس موقعها فقلت جعلت فداک وما ذلک الکلام
فقال هو والله ما انتم علیه فلقنوا موتاکم عند الموت شهادة ان لا اله الا الله والولایة شرح وقوع النفس و موقع آن عبارت از [illegible]
آمدن آن در جای [illegible] وادی [illegible] ارواح منافقان و کافران است و می آید در حدیث سیوم و چهارم
و پنجم باب [illegible] ارواح الکفار است [illegible] عبارت از [illegible] آن [illegible]
در کتاب العقل [illegible] حدیث سیوم باب [illegible] العالم [illegible] عبارت از مفارقت روح از [illegible]
یعنی پس درنگ نکرد تا اینکه [illegible] پس گفت آگاه باشید [illegible] علم [illegible] از آنکه
[illegible] جان او [illegible] تعلیم میکردم او را چند کلمه [illegible] و لیکن [illegible]
که [illegible] جان او [illegible] پس گفتم [illegible] آن سخن [illegible] چند کلمه است [illegible]
آنچه [illegible] شیعه امامیه [illegible] اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی [illegible] پس تلقین کنید [illegible]
[illegible] سخن [illegible] اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی [illegible] سخن [illegible]
[illegible] زمان [illegible] امام محمد باقر علیه السلم [illegible] برای اینکه [illegible]
بود [illegible] ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من احد یحضره الموت الا وکل به ابلیس من شیاطینه
من یامره بالکفر ویشککه فی دینه حتی تخرج نفسه فمن کان مؤمنا لم یقدر علیه فاذا حضرتم موتاکم فلقنوهم شهادة ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله حتی یموت وفی روایة اخری قال فلقنه کلمات الفرج والشهادتین وتسمی له الاقرار بالائمة علیهم السلم
واحدا بعد واحد حتی ینقطع عنه الکلام شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم [illegible] حاضر شود او را [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] الکفر [illegible] دین حق خود [illegible] بیرون آید
جان او [illegible] ایمان [illegible] شیطان [illegible] پس چون حاضر شوید نزد مردگان خود پس تلقین کنید
[illegible] محمد فرستاده الله تعالی است بسوی خلایق [illegible] الله [illegible]
[illegible] در شرح حدیث [illegible] این باب [illegible] و در روایتی دیگر از امام علیه السلم [illegible]
[illegible] تلقین [illegible] در حدیث سیوم این باب [illegible] برای او [illegible]
[illegible] علیهم السلم [illegible] هفتم اصل
کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا حضر احدا من اهل بیته الموت قال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهما ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین فاذا قالها المریض قال اذهب فلیس علیک
باس شرح عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] حاضر میشد یکی از خانه واده او [illegible] بگو لا اله الا
الله [illegible] از شرح حدیث سیوم این باب [illegible] هشتم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم والله لو ان عابد وثن وصف ما تصفون عند خروج نفسه ما طعمت النار من جسده شیئا ابدا شرح [illegible]
معلوم [illegible] یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم [illegible] اقرار بامام
مفترض الطاعه [illegible] بیرون آمد جان او [illegible] آتش جهنم [illegible]
آتش جهنم [illegible] نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم ان رسول
الله صلی الله علیه وآله دخل علی رجل من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله قل لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا
الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین فقالها فقال له

رسول الله صلی الله علیه واله الحمد لله الذی استنقذه من النار **شرح** یقضی بقاف وضاد معجمه بر وزن یعطی مضارع معلوم باب ضرب است یقضی با خر رسانیدن چیزی و مراد اینجا باخر رسانیدن اجل است چنانچه گفته در سوره احزاب فمنهم من قضی نحبه **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه واله داخل شد بر مردی از بنی هاشم بر حالی که آن مرد باخر میرسانید عمر خود را پس او را رسول الله صلی الله علیه واله که بگو لا اله الا الله العلی العظیم ... پس گفت الحمد لله که نجات داد او را از آتش جهنم **دهم اصل** عن سالم بن ابی سلمه عن ابی عبدالله علیه السلام قال حضر رجلا الموت فقیل یا رسول الله ان فلانا قد حضره الموت فنهض رسول الله صلی الله علیه واله ومعه ناس من اصحابه حتی اتاه وهو مغمی علیه قال فقال یا ملک الموت کف عن الرجل حتی اسأله فافاق الرجل فقال النبی علیه السلام ما رایت فقال رایت بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا قال فایهما کان اقرب الیک فقال السواد فقال النبی صلی الله علیه واله قل اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک فقاله **شرح** روایت است از سالم بن ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حاضر شد مردی را مرگ پس گفته شد که ای رسول الله بدرستی که فلان کس را حاضر شده مرگ پس برخاست رسول الله صلی الله علیه واله و با او بودند مردمی از یاران او تا آنکه آمد نزد آن مرد و آن مرد بیهوش بود امام گفت که پس رسول الله صلی الله علیه واله گفت ای ملک الموت باز دار خود را از این مرد تا بپرسم حال او را پس بهوش آمد آن مرد پس گفت نبی علیه السلام چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار گفت پس کدام آن دو نزدیکتر بود بتو پس گفت سیاهی پس گفت نبی صلی الله علیه واله بگو خدایا بیامرز برای من بسیار را از جمله معصیت های خود و قبول کن از من اندک را از طاعت تو پس آن مرد گفت آنرا **اصل** ثم اغمی علیه فقال یا ملک الموت خفف عنه حتی اساله فافاق الرجل فقال ما رایت قال رایت بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا قال فایهما اقرب الیک فقال البیاض فقال رسول الله صلی الله علیه واله غفر الله لصاحبکم قال فقال ابو عبدالله علیه السلام اذا حضرتم میتا فقولوا له هذا الکلام لیقوله **شرح** بعد از آن آن مرد بیهوش شد پس رسول الله صلی الله علیه واله گفت ای ملک الموت سبک کن بار مرگ را از او تا بپرسم حال او را پس بهوش آمد آن مرد پس رسول الله صلی الله علیه واله گفت چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار گفت پس کدام آن دو نزدیکتر بود بتو پس گفت سفیدی پس گفت رسول الله صلی الله علیه واله بیامرزد مر این یار شما را سالم گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون حاضر شوید نزد میتی پس بگوئید او را این سخن تا گوید آنرا **باب سیم اصل باب اذا عسر علی المیت الموت واشتد علیه النزع** **شرح** باب بی تنوین است اذا ظرفیه متضمن معنی شرط است عسر بعین یا بضم معلوم باب علم وحسن است **یعنی** این باب بیان وقتی است که دشوار شد بر میت مردن و سخت شد بر او جان کندن و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** قال علی بن الحسین صلوات الله علیه ان ابا سعید الخدری کان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وکان مستقیما فنزع ثلاثه ایام فغسله اهله ثم حمل الی مصلاه فمات فیه **شرح** خدری بضم خاء با نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه و یاء نسبت منسوب بخدره و آن اسم طایفه ایست از انصار **یعنی** گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه بدرستی که ابو سعید خدری بود از یاران رسول الله صلی الله علیه واله و بود در راست در محبت امیر المومنین علیه السلام پس جان کند سه روز پس شستند او را اهل او برای ازاله نجاست و بعد از آن برداشته برده شد بسوی جای نماز او پس مرد در آنجا **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا عسر علی المیت موته ونزعه قرب الی مصلاه الذی کان یصلی فیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دشوار شود بر میت مرگ او و جان کندن او نزدیک کرده میشود بسوی جای نماز او که میکرد در آن نماز میکرد و مراد بتقریب بسوی مصلا گذاشتن در آن جاست اگر میسر شود و گذاشتن در نزدیک آنست اگر آن میسر نباشد **سیوم اصل** عن زراره قال اذا اشتد علیه النزع فضعه فی مصلاه الذی کان یصلی فیه او علیه **شرح** روایت است از زراره که از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون سخت شود بر آدمی جان کندن پس بگذار او را در جای نمازی که عادت او این بود که نماز میکرد در او یا در آنجا باید گذاشت اگر میسر شد مثل یک کره از منزل است پس او را در فرش یا حصیری که بر آن نماز میکرده می باید گذاشت **چهارم اصل** عن لیث المرادی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان ابا سعید الخدری قد رزقه الله هذا

الرای

الرای وانه اشتد نزاعه فقال احملونی الی مصلای فحملوه فلم یلبث ان هلک **شرح** روایت است از لیث مرادی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت بدرستی که ابو سعید خدری تحقیق روزی کرد او را الله تعالی این دین و اعتقاد کردن بحق امیر المومنین علیه السلام بدرستی که او سخت شد جان کندن او پس گفت بردارید و نقل کنید مرا بسوی جای نماز من پس برداشتند و بردند او را پس درنگ نکرد تا آنکه مرد **پنجم اصل** رایت ابا الحسن علیه السلام یقول لابنه القاسم قم یا بنی فاقرا عند راس اخیک والصافات صفا حتی تستتمها فقرا فلما بلغ اهم اشد خلقا ام من خلقنا قضی الفتی فلما سجی وخرجوا اقبل علیه یعقوب بن جعفر فقال له کنا نعهد المیت اذا نزل به الموت نقرا عنده یس والقران الحکیم فصرت تامرنا بالصافات فقال یا بنی لم تقرا عند مکروب من موت قط الا عجل الله راحته **شرح** یعنی قضی مذکور شد در شرح حدیث اول باب سابق سجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه ماضی مجهول معتل اللام باب تفعیل است التسجیه پوشانیدن کسی برده و مانند آن نعهد بنون بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب علم است و جمله نعهد تا الحکیم خبر کنا است تواتر بصیغه مجهول غایب باب منع جزای اذا است و مضمون مجموع شرط و جزا مفعول نعهد است یا بنی از قبیل تلطف و مهربانی است **یعنی** دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را میگفت پسر خود قاسم را که برخیز ای پسرک من پس بخوان نزد سر برادر خود سوره والصافات صفا را تا تمام کنی آنرا پس قاسم خواند پس چون رسید بفقره اهم اشد خلقا ام من خلقنا باخر رسانید آن جوان عمر خود را پس چون پوشانیده شد و مردم بیرون رفتند رو آورد بر امام علیه السلام یعقوب بن جعفر پس گفت امام را که میدیدیم در زمان سابق برای میت که چون نازل میشد با و مرگ خوانده میشد نزد او سوره یس والقران الحکیم پس گردیدی تو با بیرون رفتن که امر میکنی ما را بخواندن سوره والصافات پس امام علیه السلام گفت ای پسرک من خوانده نشد سوره والصافات نزد خسته از درد مرگ هرگز مگر آنکه شتاب کرد الله تعالی راحت او را **باب یازدهم اصل باب توجیه المیت الی القبله** **شرح** این باب بیان متوجه کردن میت است بسوی قبله در وقت موت و بعد از موت و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی توجیه المیت قال تستقبل بوجهه القبله وتجعل قدمیه مما یلی القبله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در متوجه کردن میت بسوی قبله در وقت موت و بعد از آن گفت مقابل میکنی روی او را بقبله و میگردانی پاهای او را از طرف قبله و از قبیل احکام برای اینست که روی میت را بقبله کردن اتفاقی دارد و اول آنکه بر پشت خوابانیده شده باشد و سر او در جای بلند باشد و پاهای او در طرف قبله باشد لازم آنکه بر پهلو خوابانیده باشد و روی او بطرف قبله باشد **دوم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبله **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از میت در وقت موت پس گفت مقابل کن کف پاهای او را بقبله **سیوم اصل** سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول اذا مات لاحدکم میت فسجوه تجاه القبله وکذلک اذا غسل یحفر له موضع المغتسل تجاه القبله فیکون مستقبلا بباطن قدمیه ووجهه الی القبله **شرح** المیت بفتح میم و تشدید یاء مکسوره مرده آدمی و مراد اینجا آدمی مشرف بر موت است مثل انک میت وانهم میتون و آن اخص از رستن از مرده غیر آدمی و کجا است گفت احمد برای اشعار باینکه هر کس مشرف بر موت است سجوه بفتح سین بی نقطه و ضم جیم مشدده بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است التسجیه پوشانیدن میت بجامه و مانند آن التجاه بفتح و کسر و ضم تاء دو نقطه بالای منقلب از واو و جیم و الف و هاء برابر بودن و نصب آن بر حالیت از مفعول سجوه است و اضافه آن لفظی است زیرا که در اصل مصدر باب مفاعله است و اینجا بمعنی اسم فاعل است یعنی مواجه القبله و کذلک مقام جزای اذا غسل است غسل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یحفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و جمله یحفر تا آخر استیناف است برای بیان و کذالک اذا غسل و از بیان آن بیان سابق بر آن نیز ظاهر میشود المغتسل بفتح سین بصیغه اسم مکان باب افتعال آنچه میت را بر آن خوابانند و شوینده مثل تخته که میت را بر آن میشویند و آن چهار پایه دارد دو در طرف سر و اینجا بلند است و دو در طرف پا و اینها کوتاه است و برای هر پایه گوی کنده میشود تا آن تخته بر پهلو نغلتد و آن گو ها موضع مغتسل است و صاحب قاموس گفته المغسل کمقعد ومنزل و المغتسل موضع غسل المیت و صاحب کتاب حبل المتین گفته و الظاهر ان المراد بموضع المغتسل الحفره التی یجتمع فیها ماء الغسل تجاه حال است از موضع فاء در فیکون برای بیان است مستقبل بفتح باء مصدر میمی است الی القبله خبر یکون است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون مرده باشد از یکی از شما مشرف بر موت پس برده بر روی او بنهید بر حالی که او مواجه قبله باشد و هم چنان بپوشانید او را و ...

قبله تکفین و مانند آن چون غسل داده شده باشد بیان این آنکه کرده میشود برای او جای تخته بر جایی که آن جا مواجه قبله باشد
استقبال کند پاهای آن میت و روی او بسوی قبله مراد اینست که در وقت غسل مواجه قبله واجب است و در وقت تکفین تغییر آن نیز باید داد
و بر این قیاس در وقت احتضار مواجهه قبله واجب است و در وقت تسجیه پس از غسل تغییر آن نیز باید داد باب هژدهم اصل باب
ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه شرح یکره بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی این باب بیان آنست که مومن مجبور نمیشود در وقت قبض
روح او با خیار قبض روح او بر رضای او میشود در این باب دو حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو ان مومنا
اقسم علی ربه ان لا یمیته ما اماته ابدا و لکن اذا کان ذلک او اذا حضر اجله بعث الله عز و جل الیه ریحین ریحا یقال لها المنسیة و ریحا
یقال لها المسخیة فاما المنسیة فانها تنسیه اهله و ماله و اما المسخیة فانها تسخی نفسه عن الدنیا حتی یختار ما عند الله شرح اقسم بصیغه ماضی
معلوم باب افعال است الاقسام قسم خوردن بچیزی و چون متعدی بعلی شود مراد قسم نهادن بر کسی است بجهة طلب چیزی از کسی بعنوان جبر
و توسل بچیزی که اعظم باشد مثل اینکه میگویم خدایا بپیامبر ما را الحق فهم والا کهم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر اینکه مومنی
الحاح کند بر الله تعالی برای اینکه نمیراند او را نمیراند او را هرگز و لیکن چون شود آن میراندن یا چون حاضر شود انتهای عمر او
از بعض را او یا است میفرستد الله عز و جل بسوی او دو نسیم النسیم که گفته میشود دارا فراموشکار رسانند و دیگری که گفته میشود
صاحب گذشت سازنده پس اما فراموشکار سازنده پس برایت که آن صاحب گذشت میکند نفس او را از دنیا تا اینکه
اختیار کند ثواب آنچه نزد الله است دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک یابن رسول الله هل یکره المومن علی
قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک فیقول له ملک الموت یا ولی الله لا تجزع فوالذی بعث محمدا
لانا ابر بک و اشفق علیک من والد رحیم لو حضرک افتح عینیک فانظر قال و یمثل له رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن
و الحسین و الائمة من ذریتهم علیهم السلام فیقال له هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام رفقاؤک
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم ای پسر رسول الله آیا مجبور میشود مومن بر قبض روح او گفت نه بخدا قسم بدرستی
که شان اینست که چون آید او نزد ملک الموت برای قبض روح او بیتابی میکند نزد آن پس میگوید او را ملک الموت ای دوست خدا بیتابی
مکن بحق آن کسی که قسم به آن که فرستاده محمد را البته من مهربانترم و ترسانتر از پدر مهربان تو صاحب رحم اگر حاضر بود
آن بود نزد تو بگشا دو چشم خود را پس نگاه کن امام گفت در صورت مثالی در آورده میشوند برای او رسول الله صلی الله علیه و آله
و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و بقیه ائمه که از اولاد ایشانند علیهم السلام پس گفته میشود آن مومن را که اینک رسول الله صلی الله علیه
و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و بقیه امامان علیهم السلام رفیقان تو اند بیان صورت مثالی گذشت در شرح حدیث اول کتاب
فضل القرآن اصل قال فیفتح عینیه فینظر فینادی روحه مناد من قبل رب العزة فیقول یا ایتها النفس المطمئنة الی محمد و اهل بیته
ارجعی الی ربک راضیة بالولایة مرضیة بالثواب فادخلی فی عبادی یعنی محمدا و اهل بیته و ادخلی جنتی فما شیء احب الیه من استلال روحه
واللحوق بالمنادی شرح یا ایتها النفس المطمئنة در سوره الفجر است یعنی امام گفت پس مومن میگشاید دو چشم خود را پس نگاه میکند
پس آواز میکند روح آن مومن را آواز کننده از جانب صاحب کمال اختیار و عزت پس میگوید ای جان قرار یافته بسوی محمد
و ائمه اهل بیت او برگرد از بدن خود بسوی صاحب کمال اختیار خود بر جای که راضی باشی به ثواب محمد و آل او و راضی کرده شده باشی به ثواب
پس داخل شو در بندگان من میخواهد بلفظ عبادی محمد و اهل بیت او را و داخل شو در بهشت من پس نیست چیزی محبوبتر بسوی آن مومن
از کشیده شدن روح او از بدنش و رسیدن بآنکه آواز کرد باب سیزدهم اصل باب ما یعاین المومن و الکافر شرح
این باب بیان چیزیست که می بیند بچشم خود مومن و کافر در وقت مردن و در این باب یازده حدیث است اول اصل عن عبد الله بن
عقبة عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین احدکم و بین
ان یری ما تقر به عینه الا ان تبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی بیده الی الورید ثم اتکی و کان معی المعلی فغمزنی ان اسأله فقلت یا ابن رسول
الله فاذا بلغت نفسه هذه ای شیء یری فقلت له بضعة عشرة مرة ای شیء فقال فی کلها یری لا یزید علیها شرح عقبة بضم عین و سکون قاف

با و نقطه دار است الا ان بفتح همزه و سکون یا و میم تقر بفتح تاء و قاف بصیغه مضارع معلوم غایبه باب علم است قر العین و رای با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب منع است الغمز اشارت کردن بچشم و ابرو و مانند آنها و زدن سر انگشت دست بر کسی آن بفتح همزه و سکون نون مصدریه است
یا مصدریه است بتقدیر لام و بنا بر اول اسال بصیغه امر است و بنا بر دوم بصیغه متکلم وحده منصوب است البضعة بفتح و کسر با و سکون ضاد
ضاد با نقطه و عین بی نقطه کسری که بعد از ده و پیش از بیست است یعنی روایت است از عبد الله بن عقبه از پدرش که گفت گفت مرا
امام جعفر صادق علیه السلام ای عقبه قبول نمیکند الله تعالی از بندگان در روز قیامت مگر این کار را که شما بر آنید و نیست میان یکی
از شما و میان اینکه ببیند چیزی را که روشن شود بآن چشم او مگر زمان اینکه رسد جان او بسوی این پس دراز کرد دست خود را بسوی
شاهرگ خود بعد از آن تکیه کرد و بود با من معلی پس اشاره کرد مرا اینکه بپرسم او را که چه چیز است پس گفتم ای پسر رسول الله پس چون
رسد جان او باینجا چه چیز را می بیند پس گفتم او را ده بار و کسری که چه چیز را می بیند پس گفت در هر بار که می بیند زیاد نمیکرد بر آن کلمه
چیزی اصل ثم جلس فی آخره فقال یا عقبة فقلت لبیک و سعدیک فقال ابیت الا ان تعلم فقلت نعم یا ابن رسول الله انما
دینی مع دینک فاذا ذهب دینی کان ذلک کیف لی یا ابن رسول الله کل ساعة و بکیت فرق لی فقال یراهما والله فقلت بابی و امی من
هما فقال ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام شرح فاذا ذهب ای فوت کان از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر شان
راجع بمصدر ذهب است و میتواند بود که تامه باشد ذلک بفتح ذال با نقطه و تشدید لام و کاف بفتح است و آن منصوب است یا مرفوع است میتواند
بود که تامه باشد ذلک بضم ذال با نقطه و تشدید لام و کاف بجر است و آن منصوب است یا مرفوع است و میتواند بود که خبر ای تعقیب باشد و کان
تامه است و ذلک بصیغه اسم اشاره باشد و مشار الیه آن ترک سوال امام و از مجهولات باشد کیف استفهام انکاری است و خبر مبتدای محذوف
است زیرا که لیک بتقدیر اللحوق بک است نظیر قول الله تعالی در سوره ... انی لا ادری کل منصوب بظرف زمان است یعنی بعد از آن
راست نشست در آخر مرات پس گفت ای عقبه پس گفتم لبیک و سعدیک پس گفت نخواستی مگر اینکه دانا شوی پس گفتم آری
ای پسر رسول الله بیان این آنکه جز این نیست که دین من موافق دین تست پس چون رود دین من با تخفیف اختیار ... گفتم
بسبب اینکه شکست و ای قوت شود دین من میشود و باعث خواری تو ... در سوره آل عمران و قالت طائفة
من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون حاصل اینکه کفار برای خواری رسول الله
یاران خود گفتند که ایمان بتوان آورید در اول روز و منکران شوید در آخر روز تا بدنام و سست شود دین محمد در نظر مومنان
که از او برگردند چون میسر است مرا رسیدن بتو ای پسر رسول الله در هر وقت برای سوالی که داشته باشم و گریه کردم پس امام علیه السلام
اشک چشم او برای من پس گفت می بیند آن دو کس را البته قسم گفتم فدای تو باد پدرم و مادرم کیستند آن دو کس گفت آنچه گفتم رسول الله
صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است اصل یا عقبة لن تموت نفس مومنة ابدا حتی تراهما قلت فاذا نظر الیهما المومن ایرجع
الی الدنیا فقال لا یمضی امامه اذا نظر الیهما مضی امامه فقلت له یقولان شیئا قال نعم یدخلان جمیعا علی المومن فیجلس رسول الله صلی الله علیه
و آله عند راسه و علی علیه السلام عند رجلیه فیکب علیه رسول الله صلی الله علیه و آله فیقول یا ولی الله ابشر انا رسول الله انی خیر لک مما
ترکت من الدنیا ثم ینهض رسول الله صلی الله علیه و آله فیقوم علی علیه السلام حتی یکب علیه فیقول یا ولی الله ابشر انا علی بن ابی طالب الذی کنت
تحب اما لانفعنک شرح یمضی استیناف است برای بیان لا اذا نظر استیناف است برای بیان نعم یکب بیاء با نقطه شده و بصیغه
مضارع معلوم مضاعف باب افعال است ابشر بیاء یک نقطه و شین با نقطه بصیغه امر باب افعال است ینهض بنون و ضاد با نقطه بصیغه مضارع
معلوم باب منع است یکب در دوم نیز مرفوع است اما بفتح همزه و تخفیف میم است لانفعنک بفتح لام موکد بنون تاکید ثقیله است یعنی
ای عقبه البته نمیمیرد جانداری که مومن باشد هرگز مگر اینکه ببیند آن دو کس را گفتم پس چون نظر کند بسوی ایشان مومن آیا برمیگردد بسوی
دنیا پس گفت نه بیان این آنکه میرود در برابر که در پیش دارد و بیان این آنکه چون نظر کرد بسوی ایشان میرود در برابر که در پیش دارد پس گفتم
او را آیا میگویند چیزی گفت آری بیان این آنکه داخل میشوند هر دو بر مومن پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه و آله نزد بالای سر او
و علی علیه السلام در پایین پای او پس سرنشیب میشود بر او رسول الله صلی الله علیه و آله پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت باش من

رسول الله ام بوراستی که من تبرم برای تو از آنچه دوست داشتی در دنیا به آن سر میدارد رسول الله صلی الله علیه و آله پس بر میخیزد علی علیه السلام
تا آنکه بر او میشود بر او پس میگوید ای دوست خدا منم جبرئیل بشارت باد ترا بآنکه علی بن ابی طالب که دوست میداشتی الحاح پس این نفع
میرساند ترا **اصل** ثم قال ان هذا فی کتاب الله عز و جل فقلت این جعلنی الله فداک هذا من کتاب الله فقال یونس قول الله
عز و جل فیها الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم **شرح**
قوله در روی یونس است یعنی اشارت باین بعد مذکور است یعنی آیت سوره یونس که گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم
باب صد و هفتم یعنی بعد از آن گفت بدرستی که این آیت بشارت است از آن مذکور است در کتاب الله عز و جل پس گفتم که این ادانه درا
الله فدای تو این از جمله کتاب الله گفت در سوره یونس در قول الله عز و جل در این که آنکه مومن شدند و تشان ایشان این
کار احتساب میکردند از جملهٔ حسنت و حزن که عبادتست از فلان و فلان و فلان برای ایشانست بشارت زندگی دنیا
و در زندگی آخرت تبدیلی سخنان الله تعالی را که در وعده و وعید گفته آنچه مذکور شد برای مومن تنها نیست مطلب بسیار بزرگ
مخفی نماند که این تقریر مبنی بر آنست که آنچه در این حدیث مذکور است تفسیر لهم البشری فی الحیوة الدنیا است و تفسیر بشری که در آخرت
می آید در حدیث آینده که فاذا اخرجت النفس من الجسد فیعرض علیها کما عرض علیه و هی فی الجسد و در کتاب الروضة در حدیث الاحلام
والحجة علی اهل ذلک الزمان و در کتاب من لا یحضره الفقیه تفسیر بشرای حیوة دنیا بخواب های حسنه شده **دوم اصل** عن ابی بصیر قال قال
ابو عبدالله علیه السلام اذا احیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله صلی الله علیه و آله و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن
یمینه و الآخر عن یساره فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک و اما ما کنت تخاف منه فقد امنت منه ثم
یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان شئت رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا و
فعند ذلک یبیض لونه و یرشح جبینه و تقلص شفتاه و تنتشر منخراه و تدمع عینه الیسری فای هذه العلامات رایت فاکتف بها **شرح**
حیل بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول متصل الیاء و اوی باب نصر است و فاعل ضمیر مستتر راجع بعبد
آنست بین منصوب بظرفیت و میتواند بود که بین نایب فاعل باشد و بر این تقدیر مرفوع و منصوب میتواند بود زیرا که اسماء لازم الظرفیت است
ضمیر بینه راجع بمومن است که مذکور نبوده در کلامی که سابق بر این بوده و اینجا نقل نشده من شاء الله عبارتست از امیر المومنین علیه السلام عن
یمینه و عن یساره منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق که عند راسه و عند رجلیه زیرا که هر کدام در دو موضع می نشینند اول آنچه
در حدیث سابق است دوم آنچه در این حدیث است از جمله جانب بشارت بمومن رسول امام اما جانب بفتح همزه و تشدید میم است والقیح بصیغه ماضی
مجهول باب منع است بر شح براء بی نقطه و شین با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است تقلص بقاف و صاد بی نقطه بصیغه
مضارع غایبه باب تفعل بحذف یکی از دو تا است چنانچه می آید در حدیث شانزدهم و میتواند بود که از باب ضرب باشد اشارتست بانکه
لبی که خوشحالی است لب بر خود راجع میکند و لبی که آزرده است آنها را اینجا می اندازد المنخر بفتح میم و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه و ضم میم
و ضم خاء و بکسر میم و کسر خاء و بفتح میم و کسر خاء سوراخ بینی تنتشر بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب منع و علم است الیسری
بفتح همزه و تشدید یاء که مطلوب است و منصوبست **یعنی** روایتست از ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون جدا کرده میشود
میان مومن و میان سخن در وقت مردن می آید نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و آنکه خواسته او را الله تعالی پس می نشیند رسول
الله صلی الله علیه و آله در جانب دست راست او و آن دیگری در جانب دست چپ او پس میگوید او را رسول الله صلی الله علیه و آله
اما آنچه امیدوار بودی پس آن اینکه در پیش روی تست و اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق ایمن شدی از آن پس گشوده میشود برای
آن مومن دری بسوی بهشت پس میگوید رسول الله که این جای تست از بهشت پس اگر خواهی بر میگردانیم ترا بسوی دنیا و حالی که ترا
باشد در دنیا طلا و نقره پس میگوید مومن که نیست حاجتی مرا در دنیا پس نزد آن سفید میشود رنگ او و عرق میکند پیشانی او و در هم
کشیده میشود دو لب او و وا میشود دو سوراخ بینی او و اشک میریزد چشم چپ او پس هر کدام این علامتها را دیدی پس اکتفا کن بآن
بآن علامت در دلیل بر ایمان و وصول به بهشت و رضوان **اصل** فاذا اخرجت النفس من الجسد فیعرض علیها کما عرض علیه و هی فی الجسد

الآخرة

الآخرة متمسلة فیمن یغسله و فیمن یقلبه فاذا ادرج فی الکفان و وضع علی السریر خرجت روحه تمشی بین ایدی القوم قدما و تلقاه
ارواح المومنین یسلمون علیه و یبشرونه بما اعد الله له جل ثناؤه من النعیم فاذا وضع فی قبره رد الیه الروح الی ورکیه ثم یسال عما یعلم فاذا
جاء بما یعلم فتح له ذلک الباب الذی اراه رسول الله صلی الله علیه و آله فیدخل علیه من نورها و بردها و طیب ریحها **شرح** علیها باب
فاعل بمرض است و هم چنین علیه و ضمیر مذکر راجع بمومن است تغسله در اول بصیغه مضارع غایبه باب ضرب یا باب تفعیل است و در دوم بصیغه
غایب است تقلبه در اول بصیغه مضارع غایبه باب ضرب یا باب تفعل یا باب افعال است و در دوم بصیغه غایب است القدم بضم قاف و
سکون و ضم دال بی نقطه و بفتح قاف و فتح دال شجاع تلقاه بتشدید قاف بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یکی از دو تا **بدانکه**
پس چون بیرون آید جان از بدن پس اطلاع داده میشود بر آن جان چنانچه بحذف یکی **یعنی** پس چون بیرون آید جان از بدن پس وا
نموده میشود بر آن جان چنانچه وا نموده شده بر مومن در حالی که جان او در بدن او بود پس اختیار میکند آن جان او ترا پس جان میشوید
مومن را در جمله جمعی که میشوید او را و میگرداند مومن را از پهلویی به پهلوی دیگر در جمله جمعی که میگردانند او را پس چون پیچیده شود
در کفن و بر جنازه گذاشته شود در تابوت خود بیرون می آید از غسل خانه جان او و میرود در پیش جمعی که متابعت جنازه میکنند و روحهای
اصحابش آنست و استقبال میکنند مومن را جانهای مومنان سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را بآنچه مهیا کرده الله تعالی
برای او از نعمت پس چون گذاشته شود در قبر خود برگردانیده میشود بسوی او جان از سر تا اوراک استخوان ران او و بعد از آن پرسیده میشود
از چیزی که او میداند پس چون آورد آنرا که میدانند گشوده میشود برای او آن در که نموده آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس داخل میشود
بر آن مومن از روشنی بهشت و خنکی بهشت و خوشبوی بهشت **اصل** قال قلت جعلت فداک فاین ضغطة القبر فقال هیهات ما علی المومنین
منها شیء والله ان هذه الارض لتفتخر علی هذه فتقول وطئ علی ظهری مومن و لم یمش علی ظهرک مومن و تقول له الارض والله لقد کنت احبک
و انت تمشی علی ظهری فاما اذ ولیتک فستعلم ماذا اصنع بک فتفسح له مد بصره **شرح** وطأ بطاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب
علم است ماذا مفعول استفهامیه است و ابطال حال مستعمل کرده یا موصول و مفعول مستعمل است تفسح بفاء و سین بی نقطه و حاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن یا باب افعال یا باب تفعل بحذف یکی از دو تا است یا بصیغه مجهول باب منع یا باب تفعل بحذف یکی از دو تا
است **یعنی** ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم پس کجاست فشردن قبر پس گفت دور است انکه گفتی امام گفت دور است خیال تو بیان این انکه
نیست بر مومنان از جمله فشردن قبر چیزی بخدا قسم بدان این زمین جزء زمین اگر مومنی بر آن رود فخر میکند برابر جزو دیگر زمین بال
مومنی بر آن نرود باین روش که میگوید بسر بان حال که پا زد بر پشت من مومنی و پا نزد بر پشت تو مومنی و میگوید مومن را بزبان
حال زمین قبر او که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر حالی که تو میرفتی بر پشت من خواه نزدیک من و خواه دور از من
پس اما وقتی که متصل بتو شدم پس زود باشد که دانی که چه نیکی میکنم با تو پس فراخ میشود زمین قبر او برای او چندانکه چشم او کار کند
سیوم اصل علی بن یونس بن یعقوب عن سعید بن یسار انه حضر احد ابنی سابور و کان لهما فضل و ورع و اخبات فمرض احدهما و لا
احسبه الا زکریا بن سابور قال فحضرته عند موته فبسط یده ثم قال ابیضت یدی یا علی قال فدخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و عنده
محمد بن مسلم قال فلما قمت من عنده ظننت ان محمدا یخبره بخبر الرجل فاتبعنی برسول فرجعت الیه فقال اخبرنی عن هذا الرجل الذی
حضرته عند الموت ای شیء سمعته یقول قال قلت بسط یده و قال ابیضت یدی یا علی فقال ابو عبدالله علیه السلام والله رآه والله
رآه والله رآه **شرح** یسار بفتح یاء و حاء نقطه در پایین و سین بی نقطه است ابنی بفتح همزه است حضر کان بی نقطه و ضاد با نقطه و راء
بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است احد منصوبست ابنی تثنیه ابن است و کان لهما سابور از کلام یونس بن یعقوب جمله
معترضه است اخبات بکاف با نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب افعال است فمرض بصیغه ماضی معلوم باب علم عطف
است بر کان تا آخر قال استیناف است برای بیان حضر احد ابنی سابور فحضرته عطف است بر جمله سابق بر آن که در اینجا نقل شده ضمیر
منصوب در حضرته راجع است باحد ابنی سابور اخبات بعبارت از کمال قرب سعیدی الجنة سیاهمت که مذکور شده در حدیث دهم باب
نهم از باب تلقین المیت است یا بنی الله سعیدی چنین نزدیک شده که دست من بآن رسیده و میتواند بود که مراد عبارت از دست جعفر او

باشد و سفید شدن آن عبارت از محو گشتن باشد **یعنی** روایت است از یونس بن یعقوب از سعید بن یسار از اینکه سعید حاضر شده بود نزد
یکی از دو پسر سابور و بود در آن دو فضیلت و پرهیزکاری و فروتنی پس بیمار شد یکی از آن دو و گمان ندارم او را مگر اینکه زکریا بن سابور
باشد بیان حضور سعید بن یسار اینکه سعید بن یسار گفت پس حاضر شدم نزد یکی از دو پسر سابور وقت مردن او پس پهن کرد دست خود را
بعد از آن گفت پس حاضر شدم نزد یکی از دو پسر سابور وقت مردن او پس پهن کرد دست خود را بعد از آن گفت سفید شد دست من ای علی
سعید گفت پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او محمد بن مسلم بود سعید گفت پس چون برخاستم از نزد امام علیه السلام گمان
کردم که محمد بن مسلم خبر خواهد داد امام را بخبر آن مرد که یکی از دو پسر سابور باشد پس امام علیه السلام طلب فرستاد رسولی از پی من
بسوی او پس گفت خبر ده مرا بخبر این مردی که حاضر شدی نزد او در وقت مردن چه چیز شنیدی که میگفت سعید گفت که گفتم پهن کرد
دست خود را و گفت سفید شد دست من ای علی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم که دیده بود او را بخدا قسم که دیده بود او را بخدا قسم
که دیده بود او را **چهارم اصل** حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول منکم والله یقبل ولکم والله یغفر انه لیس بین احدکم وبین
ان یغتبط ویری السرور وقرة العین الا ان تبلغ نفسه هاهنا واومأ بیده الی حلقه **شرح** یغتبط بغین با نقطه و بای یکنقطه
و طای بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است الاغتباط آرزوی مثل مرتبه کسی کردن القرة بضم قاف و تشدید رای بی نقطه
مصدر باب ضرب و علم [illegible] روشنی و الایماء اشاره است **یعنی** حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت از شما بخدا قسم مقبول میشود طاعت و برای شما بخدا قسم بخشیده میشود گناه بدرستیکه نیست میان یکی از شما و
میان اینکه آرزو کرده شود مثل مرتبه او و ببیند خوشحالی را که باعث روشنی چشم است مگر وقت اینکه برسد جان
او باینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود **اصل** ثم قال انه اذا کان ذلک واحتضر حضره رسول الله صلی الله علیه وآله
وعلی علیه السلام وجبرئیل وملک الموت فیدنو منه علی علیه السلام فیقول یا رسول الله ان هذا کان یحبنا اهل البیت فاحبه ویقول
رسول الله صلی الله علیه وآله یا جبرئیل ان هذا کان یحب الله ورسوله واهل بیت رسوله ویقول جبرئیل لملک الموت ان هذا کان
یحب الله ورسوله واهل بیت رسوله فاحبه وارفق به **شرح** ضمیر انه ضمیر شان است یا راجع باحدکم است و اشاره به ذلک رسیدن جان بحلق
است احتضر بحای بی نقطه و ضاد با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مجهول باب افتعال است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع باحدکم است و فاعل
محذوف موت است یا ملک الموت و مانند اوست از ملائکه یا اعم از ایشان و از رسول و اوصیاست احببه [illegible] بفتح همزه و کسر حای
بی نقطه و فتح بای یکنقطه مشدده و خبر است ارفق برای بی نقطه و فا و قاف بصیغه امر باب نصر و علم و حسن است **یعنی** بعد از آن امام گفت
بدرستیکه آن شان اگر چون شود آنچه گفتم و حاضر شود او را یعنی حاضر میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام
و جبرئیل و ملک الموت پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میگوید ای رسول الله بدرستیکه این مرد دوست میداشت ما خانواده
رسول را پس دوست دار او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه وآله ای جبرئیل بدرستیکه این مرد دوست میداشت الله تعالی
را و رسولش را و خانواده رسولش را و میگوید جبرئیل ملک الموت را بدرستیکه این مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش
را و خانواده رسولش را پس دوست دار او را و مدارا کن با او **اصل** فیدنو منه ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک
رقبتک اخذت امان براءتک تمسکت بالعصمة الکبری فی الحیوة الدنیا **شرح** اخذت و نظایر آن بتقدیر استفهام است الفکاک
بفتح و کسر فا مصدر باب نصر آزاد کردن فک رقبتک [illegible] آیت سوره البلد فک رقبة و بیان شده در کتاب الحجة در باب
سوم [illegible] در حدیث [illegible] الامان بفتح همزه مصدر باب علم است بی دغدغه بودن البراءة بفتح بای یکنقطه و رای بی نقطه و الف
و همزه مصدر باب علم [illegible] بیزار بودن [illegible] العصمة بکسر عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه مصدر باب ضرب
نگاه داشتن چیزی از فساد و مراد اینجا [illegible] که باعث نگاه داشتن ایمان است از فساد الکبری بضم کاف و سکون بای یک
نقطه و رای بی نقطه و الف مقصوره مونث اکبر است **یعنی** پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میگوید ای بنده خدا آیا فرا
گرفتی [illegible] آزاد کردن خود را [illegible] که آتش جهنم است آیا فرا گرفتی بی دغدغه بودن بری بودن ترا از آتش جهنم آیا چسبیدی

بالعصمة

[illegible] بزرگتر که ایمان در زندگانی دنیا **اصل** فیوفقه الله عز وجل فیقول نعم فیقول وما ذاک فیقول ولایة علی بن ابی طالب فیقول
صدقت اما الذی کنت تحذره فقد آمنک الله منه واما الذی کنت ترجوه فقد ادرکته ابشر بالسلف الصالح مرافقة رسول الله صلی الله علیه وآله و
علی وفاطمة علیهم السلام **شرح** اشاره به ذاک بهر یک از فکاک و امان و عصمت است زیرا که همه عبارت از یک چیز است السلف بفتح سین و فتح
لام گذشتگان [illegible] مفرد مذکور شده برای اینکه در اصل مصدر باب نصر است بمعنی گذشتن [illegible] الصالح برای موافقت با
موصوف در لفظ است مرافقة منصوب منون است و تمیز نسبت صالح السلف است نظیر حسن اولئک رفیقا رسول مجرور و بدل تفصیل
السلف است یا مرافقه مجرور و بی تنوین و بدل اشتمال السلف است و رسول مجرور مضاف الیه است **یعنی** امام گفت پس توفیق میدهد
آن مومن را الله عز وجل پس میگوید آری پس ملک الموت میگوید و چیست اینکه گفتی پس میگوید دوستی علی بن ابی طالب پس میگوید
تصدیق [illegible] اول پس ملک الموت میگوید راست گفتی اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق ایمن کرد ترا الله تعالی
و اما آنچه امید میداشتی از آن پس بتحقیق دریافتی آنرا بشارت [illegible] به گذشتگان که نیکو باشند باعتبار رفاقت رسول الله
و علی و فاطمه علیهم السلام باشند **اصل** ثم یسل نفسه سلا رفیقا ثم ینزل بکفنه من الجنة وحنوطه من الجنة بمسک اذفر فیکفن بذلک
الکفن ویحنط بذلک الحنوط ثم یکسی حلة صفراء من حلل الجنة **شرح** یسل بسین بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم باب نصر
است والنفس منصوب است یا بصیغه مجهول است و نفس مرفوع است ینزل بنون و زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است یا باب افعال
است با در بکفنه [illegible] من الجنة متعلق به ینزل است و حنوط بفتح حای بی نقطه و نون و طای بی نقطه عطف بر کفنه است
الحنوط خوشبوئی که با میت کنند مثل کافور با در بمسک برای تعدیه است یا برای تقریب است و بر هر تقدیر ظرف نایب فاعل
ینزل است الاذفر بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و فتح فا و رای بی نقطه نهایت خوشبو حله منصوب و مفعول دوم یکسی است حلة
بضم حای بی نقطه و تشدید لام لباسی را گویند که [illegible] ازار و ردا [illegible] یا مانند آنها باشد صفراء اینجا مانند قول
الله تعالی است در سوره البقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین **یعنی** بعد از آن ملک الموت میکشد جان او را کشیدنی
هموار بعد از آن فرود آورده میشود کفن او از بهشت و فرود آورده میشود [illegible] بغایت خوشبو
پس کفن کرده میشود با آن کفن و حنوط کرده میشود با آن حنوط [illegible] بعد از آن پوشانیده میشود حله زرد
از حله های بهشت [illegible] و با در بکفنه برای تعدیه یا تقریب باشد و این ظرف نایب فاعل باشد و با در
مسک برای ملابست باشد و مراد این باشد که کفنی دیگر و حنوطی دیگر برای او از بهشت آورده میشود لیکن برای
تقدیر [illegible] این میباید که بجای بکفنه گوید بکفن او بجای حنوطه گوید و حنوط و توجیه امثال این از شرح فقرات بعد
از این معلوم میشود والله اعلم **اصل** فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب الجنة یدخل علیه من روحها وریحانها ثم یفسح له
عن امامه مسیرة شهر وعن یمینه وعن یساره ثم یقال له نم نومة العروس علی فراشها ابشر بروح وریحان وجنة نعیم ورب غیر غضبان
شرح پس چون گذاشته شود در قبرش گشوده میشود برای او دری از درهای بهشت داخل میشود بر او از نسیم بهشت و بوی
خوش بهشت چنانچه گفته در سوره طه و سلک لکم فیها سبلا و بیان میشود در شرح حدیث اول باب [illegible] بعد از آن فراخ کرده
میشود برای او در جانب پیش او یکماه راه و از جانب دست راستش و از جانب دست چپ او [illegible]
یکماه راه فراخ میشود مخفی نماند که این فراخی مانند فراخی [illegible] در خواب [illegible] بنا بر این منافات
ندارد با اینکه در جانب [illegible] ارض [illegible] که زمین [illegible] منافات ندارد با آنکه دیگری
در پهلوی او مدفون باشد و برای او فراخ نشود مانند آنکس که در پهلوی هم خوابیده باشند و یکی فراخی در خواب بیند و دیگری
تنگی [illegible] بعد از آن گفته میشود [illegible] در باب [illegible]
[illegible] و بهشت [illegible] و صاحب [illegible] که غضبناک نباشد مراد [illegible]
اصل ثم یزور آل محمد فی جنان رضوی فیاکل معهم من طعامهم ویشرب معهم من شرابهم ویتحدث معهم فی مجالسهم حتی یقوم قائمنا اهل

البيت عليهم السلام فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا معه يلبون زمرا زمرا فعند ذلك يرتاب المبطلون ويضمحل المحلون وقليل ما يكونون

شرح اجبال الجبل جيم جمع جبل با جيم و با در جنان كوها و ديگر كوها رضوی بفتح راء بی نقطه و سكون ضاد با نقطه و الف مقصوره بعد از و
او كوهيست نزد ينبع و ميان آن و مدينه چهار مرحله است و در بعضی روايات شده است كه رضوی از كوههای بهشت است و اعتقاد كيسانيه اينست كه محمد بن الحنفيه در رضوی است زنده و روزی و قايست و ظاهر اين حديث اينست كه از ارواح ائمه عليهم السلام آنجاست
و تحقيق با جمهای ادیان متصل است كه گذشت در شرح فقره سابقه و ميتواند بود كه مراد با جمهای ينبع باشد زيرا كه در ينبع صدقات
عشيرتست و امير المؤمنين عليه السلام و ائمه باغات بسيار داشتند اقبلوا الصيغه جايز معلوم باب افعال از انفعال نافعيست و يلبون
بضم يا و مضارع و فتح لام و تشديد با بی نقطه معلوم الصيغه مضارع معلوم متصل اللام باب تفعيل خبر اقبلوا است و ماخوذ است از
تلبيه و حقيقت آن بيان ميشود در كتاب الحج در شرح عنوان باب التلبيه كه باب هشتاد و يكم و مراد اينجا اينست كه تعظيم شعائر الهی
ميكنند چنانچه كسی در احرام حج ميكند الزمر بضم زای با نقطه و فتح ميم و راء بی نقطه جمع زمره بضم زای و سكون ميم و الف و ذكر
جمع برای اينست كه مومنان بكرات دسته دسته می آيند و اوسط و اولياء و تكرار برای تعدد از منتها ائمه سابقين است يرتاب براى
بی نقطه و الف و بای يك نقطه الصيغه مضارع معلوم متصل العين و اوی باب افتعال است الارتياب حيران شدن و مانده شدن
و فاسد العقل شدن محلون بضم ميم و كسر حاء بی نقطه و تشديد لام الصيغه اسم فاعل باب افعال است الاحلال ضد احرام و مراد اينجا
اعتبار نكردن شعائر الهيست و اشارت است بقول الله تعالى در سوره مائده يا ايها الذين آمنوا لا تحلوا شعائر الله و ما در يا يكونون
مصدريه است و مصدر اينجا نايب ظرف زمانست يعنی بعد از آن زيارت ميكنند ائمه عليهم السلام را در با جمهای رضوی پس ميخورند
بارشان از طعام ايشان و می آشامند با ايشان از آشاميدنيهای ايشان و هم زبانی ميكنند با ايشان در مجالس ايشان تا آنكه
ظاهر شود القائم عليه السلام در اين جهت كنند و بجميع احكام الهی در رواج و غيره آنها در جميع خلايق از جمله ما ائمه اهل بيت رسول ايشان پس چون ظاهر
شود قائم ما عليه السلام برمی انگيزد ايشان را الله تعالى پس روی آورند با او و تعظيم احكام الهی ميكنند با او تا آنكه همه احكام را چنانچه
بايد معمول ميسازند طوايف طوايف پس نزد آن حيران ميشوند اهل دين باطل و بی اعتبار ميشوند جمعی كه بی اعتبار كرده اند
احكام الهی را و كم است زمان بودن ايشان در دنيا يعنی كه زود بپايان ميرسد قائم عليه السلام ميشوند اصل بلغت الحاجر و نجا
الفقر بون من اجل ذلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام انت اخی و ميعاد ما بينی و بينك وادی السلام شرح
چون كلام مذكور ظهور قائم عليه السلام شد اين فقره برای مذمت جمعی از شيعه است كه در انتظار ظهور را و استعجال ميكنند
نفيه والمكين عباد رفيعة چنانچه ظاهر ميشود در كتاب الروضه در ذيل حديث نوح صلى الله عليه كه من ابی جعفر عليه السلام قال المحرة
بها من امارة هلك المحاضير قلت جعلت فداك و ما المحاضير قال المستعجلون المحاضر بفتح ميم و حاء بی نقطه و الف و كسر صاد بی نقطه و
راء بی نقطه جمع محضر بفتح صاد اسم مكان باب علم است المحضر بفتح حاء و فتح صاد تنگ سينه و بيتاب بود و در كتاب الروضه بجای ميان
صاد و راء است و آن جمع محضور است و راجع با معنی ميشود و آنچه اينجا است بهتر است حيث اليه ذلك مذموم بودن استعجال و مخدوم
بودن تسليم است الميعاد بكسر ميم وعده گاه و زمان وعده و مراد اينجا يعنی اول است با موصوله است و عبارتست از احكام
الهی كه جميع اسرار رسول عليه السلام با امير المؤمنين عليه السلام تعليم كرده وادی السلام عبارتست از ظهر كوفه است كه وادی فرات اكنون است
چنانكه می آيد در شرح حديث اول باب نودم و قائم عليه السلام در اول ظهور از مكه با آنجا خواهد آمد و اقامت حدود الهی آنجا خواهد
خواهد كرد و گذشت در كتاب الحجه در حديث سيوم باب ما عند الائمه عليهم السلام من آيات الانبياء عليهم السلام از باب ايمانهم
و اشارت بآن شد در حديث چهارم مولد النبی صلى الله عليه وآله يعنی بلاد شده جمع از جاهای تنگ سينه اند و بيتابی ميكنند
برای تعجيل اينكه قائم عليه السلام موافق اشتهای ايشان ظهور خواهد كرد و نجات يافتند از فتنه ها مقربان درگاه الهی كه
اهل تسليم و رضا بقضا الهی اند و از برای آنچه مذكور شد گفت رسول الله صلى الله عليه وآله على را عليه السلام كه تو برادر منی و
وعده گاه ادای آنچه ميان من و تست از احكام الهی وادی السلام است مراد اينست كه چون وقت كه حدود الهی معطل شود و

شاهان مسلط شوند استعجال مكن و ...ظهور قائم عليه السلام در وادی السلام اصل قال و ابو الخضر الكلام حضوره رسول الله صلى الله
عليه وآله وعلي و جبرئيل و ملك الموت عليهم السلام فيدنو منه علي فيقول يا رسول الله ان هذا كان يحبنا اهل البيت فاحبه ويقول رسول الله صلى الله
عليه وآله يا جبرئيل ان هذا كان يحب الله و رسوله و اهل بيت رسوله فاحبه و يقول جبرئيل يا ملك الموت ان هذا كان يحب الله و رسوله
و اهل بيت رسوله فاحبه و ارفق عليه شرح العنف بعين بی نقطه و نون و فا ضد الرفق و فعلش از باب حسن است يعنی اما كافر چون حاضر شود كافر
را آنكه حاضر ميشود نزد او رسول الله صلى الله عليه وآله و علی و جبرئيل و ملك الموت عليهم السلام پس نزديك ميشود با او علی عليه السلام پس ميگويد
ای رسول الله بدرستی كه اين دشمن ميداشت ما اهل بيت را پس دشمن دار او را و ميگويد رسول الله صلى الله عليه وآله ای جبرئيل
بدرستی كه اين دشمن ميداشت خدا را و رسول خدا را و اهل بيت رسولش را با جميع دشمن اهل بيت لازم دارد دشمنی خدا و رسول را
چنانچه دشمنی شيعه اهل بيت لازم دارد دشمنی اهل بيت را پس دشمن دار او را و ميگويد جبرئيل ای ملك الموت بدرستی كه اين
دشمن ميداشت خدا را و رسولش را و اهل بيت رسولش را پس دشمن دار او را و با او ناهمواری كن برو اصل فيدنو منه ملك الموت
فيقول يا عبد الله اخذت فكاك رقبتك اخذت امان براءتك تمسكت بالعصمة الكبرى في الحياة الدنيا فيقول لا فيقول ابشر يا عدو
الله بسخط الله عز وجل و عذابه و النار اما الذي كنت تحذر فقد نزل بك شرح الرهان بكسر راء بی نقطه جمع رهن بفتح راء و سكون ها و
گروها و مراد اينجا جميع اعتقادات كه هر كدام از آتش جهنم است بسبب معاصی يعنی پس نزديك ميشود با او ملك الموت پس ميگويد ای بنده
خدا آيا فراگرفتی آزاد ساختن گرو خود را آيا فراگرفتی امان بری بودن تو از آتش جهنم را آيا چسپيدی بدستاويز كبرا كه امامانند
در زندگی دنيا پس ميگويد نه پس ملك الموت ميگويد مژده باد ای دشمن خدا بغضب الله عز وجل و عذاب او و آتش جهنم اما
آنچه ميترسيدی از آن پس بتحقيق فرود آمد بتو اصل ثم يسل نفسه سلا عنيفا ثم يوكل بروحه ثلثمائة شيطان كلهم يبزق في وجهه
و يتاذى بروحه فاذا وضع في قبره فتح له باب من ابواب النار فيدخل عليه من فيحها و لهبها شرح يوكل الصيغه مضارع مجهول
باب تفعيل است يبزق ببای يك نقطه و زای با نقطه الصيغه مضارع معلوم باب نصر است با در بروحه برای سببيت است يا برای تعديه
است الفيح بفتح فا و سكون يای دو نقطه در پايين و حاء بی نقطه بوی بد يعنی بعد از آن ميكشد جان او را كشيدنی بعنف و درشتی بعد
از آن موكل ميشود بروح او سيصد شيطان هر يك از آن شياطين آب دهن می اندازد در روی او و آزار ميكشد بسبب مجاورت روح
او پس چون گذاشته شود در قبر خود گشوده ميشود برای او دری از درهای آتش جهنم پس داخل ميشود بر او از بوی بد آتش
جهنم و زبانه آتش جهنم پنجم اصل قلت لابی جعفر عليه السلام حدثني صالح بن ميثم عن عباية الاسدي انه سمع عليا عليه السلام
يقول والله لا يبغضني عبد ابدا يموت على بغضي الا رآني عند موته حيث يكره و لا يحبني عبد ابدا فيموت على حبي الا رآني عند
موته حيث يحب فقال ابو جعفر عليه السلام نعم و رسول الله صلى الله عليه وآله باليمين شرح ميثم بكسر ميم و سكون يای دو نقطه
در پايين و فتح ثا سه نقطه است عباية بفتح عين بی نقطه و بای يك نقطه و الف و يای دو نقطه در پايين است ابدا ظرف لا يبغض
است و در ميان موصوف و صفت درآمده و رسول مقصور است بعطف بر محذوف تقديرش براه و يری الرسول الله و ميتواند بود
كه واو حرف قسم باشد و رسول مجرور باشد باليمين كلام امام است و يمين بمعنی دست راست است با كلام راوی است و يمين بمعنی قسم
است يعنی گفتم امام محمد باقر عليه السلام را حكايت كرد مرا صالح ابن ميثم از عباية اسدی كه او شنيد از علی عليه السلام ميگفت بخدا
قسم كه دشمن نميدارد مرا بنده هرگز كه بميرد بر دشمنی من مگر آنكه ديد مرا در وقت مردن خود در جايی كه نميخواهد بودن مرا آنجا و
دوست نميدارد مرا بنده هرگز پس بميرد بر دوستی من مگر آنكه ديد مرا نزد مردن خود در جايی كه ميخواهد بودن مرا آنجا پس گفت
امام محمد باقر عليه السلام آری می بيند علی را و می بيند رسول الله صلى الله عليه وآله را در جانب دست راست ششم اصل
سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في الميت تدمع عيناه عند الموت فقال ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله فيرى
ما يسره ثم قال اما ترى الرجل يرى ما يسره و ما يحب فتدمع عينه لذلك و يضحك شرح تدمع الصيغه مضارع معلوم غايبه باب منع
و علم است يعنی شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت در ميت كه اشك ميدهد هر دو چشم او نزد مردن انكشف آن نزد ديدن

رسول الله صلى الله عليه وآله است پس اگر ببیند خبری را که خوشحال میکند او را بخواند از آن امام گفت باش که چون مرد اگر ببیند خبری را
که خوشحال میکند او را و چیزی را که ناخوش میدارد پس اشک میدود بر چشم او برای آن دیدن و خنده میکند **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ان النفس لتؤاد فتبلغ الحلق اتاه ملک فقال له یا هذا او یا فلان اما کنت ترجو فابس
منه رجوع الی الدنیا واما ما کنت تخاف فقد امنت منه **شرح** فابس بکسر همزه و فتح یا و الف ممدود و باء و سین مهمله
بصیغه امر باب علم است همزه وصل افتاده در صورت خط همزه و بجای یا و بجای همزه است پس وزن آن فاعل است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت بدرستی که جان مومن چون رسید بحلق آمد نزد او ملکی پس
گفت او را ای مرد یا ای فلان کسی اما آنچه در ایام بیماری امید میداشتی پس نا امید شو از آن و آن برگشتن بسوی دنیا است و
نفع زوال مرض و اما آنچه میترسیدی از آن که احوال بعد از مرگ است پس بتحقیق ایمن شدی از آن **ششم اصل** عن عقبة انه
سمع ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الرجل اذا وقعت نفسه فی صدره رای قلت جعلت فداک و ما یری قال یری رسول الله صلی الله
علیه وآله فیقول له رسول الله انا رسول الله ابشر ثم قال ثم یری علی بن ابی طالب علیه السلم فیقول انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبه
تحب ان انفعک الیوم قال قلت له ایکون احد اذا رای **شرح** بعنی از ما هر ایشم در وقتی است که بسینه جان در اینجا مراد حلق است مثل پس گفت آری
اینجا بیشتری است بیان این آنکه چون شود آن بودن جان در حلق میآید نزد او پیغمبر خدا و میآید نزد او علی و میآید نزد او جبرئیل و
میآید نزد او ملکی از ملائکه که خوشحال روح آن بردار بعلا است که صاحب این مذهب بنا بر این حالت و این سلامتی و ایمنی است و پس تحقیق
است به خبر باران سخت پس میگوید آن ملک علی را که ای علی بدرستی که فلان کس بود دوست تو و اهل بیت تو پس علی میگوید ای الات و
بعد از آنکه مدارا و داری میکرد از دشمنان ما پس میگوید آن گفتگو را بعینه خدا برای جبرئیل پس بالا میبرد آن گفتگو را جبرئیل بسوی
الله عزوجل با بعضی از ملائکه مقربین را که در طبقات سماوات اند خبر دار از آن گفتگو میکنند **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه
السلم یقول اذا بلغت نفس احدکم هذه و اومی بیده الی حلقه قرت عینه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون رسد جان یکی
از شما شیعه امامیه و اشاره کرد بدست خود بسوی حلق خود روشن میشود چشم او بدیدن محمد و آل محمد علیهم السلم **دهم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلم قوله عزوجل فلولا اذا بلغت الحلقوم الی قوله ان کنتم صادقین فقال انها اذا بلغت الحلقوم ثم اری منزله من الجنة
فیقول ردونی الی الدنیا حتی اخبر اهلی بما اری فیقال له لیس الی ذلک سبیل **شرح** اینجا اشارت است بر پنج آیت از سوره الواقعه اول
فلولا اذا بلغت الحلقوم دوم و انتم حینئذ تنظرون سیوم و نحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون چهارم فلولا ان کنتم غیر مدینین
پنجم ترجعونها ان کنتم صادقین و در این آیات چند احتمال است از الجمله مناسب ظاهر این حدیث است که فا در فلولا اذا برای تفریع
است بر تکذیب زیرا که سابق این آیات چنین است افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون یعنی آیا پس قسم
عظیم بر سر گفتگو و اینکه آنچه نازل بر رسول است قرآن مشتمل بر حکمات تابعه از پیروی ظن است در میان مشابهی اگر دانی یا بعضی از آنرا
مکر هیچ آیات تطهیر و در آیات یا امثال آیات نازل شده باین گفتگو شما سهل انگار اینید بغیر تمییز به ظن خود و میگردانید راه
رزق خود را اینکه تکذیب میکنید بدوست رب العالمین را و شریک میتوانید در حکم از پیش خود با اجتهاد و فتوی از روی ظن و آنرا او سبب
انعام و وظایف یا و شاید از آن جابر میکنید لولا در اصل برای تحسین فعل است که ملکی بوفیر واقع است و چون فعل آن ماضی باشد برای
تندیم است و چون فعل آن مضارع باشد برای طلب است و اینجا استعاره شده برای تبکیت زیرا که فعل آن ممتنع است و چون فعل
آن مضارع است برای مانند طلب است و فعل آن محذوف است بقرینه فعل که گذشته بتقدیر فلولا تکذبون اذا بلغت الحلقوم مثل قول
شاعر تعدون عقر النیب افضل مجدکم بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا بتقدیر لولا تعدون عقر الکمی است و فا در فلولا ان کنتم برای
تعقیب است زیرا که سابق آن خطاب با مومنان با السلام است با اعتبار ایام زندگی و محبت ایشان و خطاب و رد الان با اعتبار
حالت احتضار ایشان و فعل لولا اینجا ترجعونها است جمله شرطیه در ترجعونها ان کنتم صادقین جزا یا ان کنتم غیر مدینین است و
اذا و ادوار اول و ذکر آن در اینها و جا برای تحقق وقوع شرط اول و عدم وقوع و ندرت وقوع شرط دوم و سیوم است و مراد

والستغلوان

دستگویان و در دعوی ایمان است و ایشان شیعه امامیه اند **یعنی** پس چرا تکذیب ما را میکنید و حاضر میشوید چون جان میرسد
بحلقوم و شما در آن هنگام نظر میکنید بسوی آن حالت و ما با عتبار ثواب و عقاب و با عتبار خلفا شمل نزدیک تریم بسوی او نزد آنکه ...
محتضر از شما و لیکن شما نمی بینید پس از آن چرا اگر مربوبان نیستید برنمیگردانید نفس خود را از حلقوم خود اگر باشید صادقان در
دعوی ایمان و جای خود را در بهشت دیده باشید تا مردم خود را بآن خبر دهید **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه میفرماید در قول
الله عزوجل فلولا اذا بلغت الحلقوم تا قول او ان کنتم صادقین مراد من سوال از نسبت پنج آیت و ذکر آنکه آیه سابق برابر
کمال ربط با آن چهار آیه است پس امام گفت بدرستی که جان او یعنی کسی که صادق باشد در دعوی ایمان رسید بحلق بنوازان نموده شود با و
منزل او از بهشت پس میگوید بملائکه موت را که برگردانید مرا بسوی دنیا تا خبر دهم اهل خود را بآنچه می بینم پس گفته میشود او را که نیست بآن چه
گفتی راهی اشاره است باینکه آن برگردانیدن خارق عادت است و چون از کسب ظاهر نشود معجز خواهد بود چنانچه گذشت در حدیث دهم
باب نهم اگر گوئی این حدیث منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب پانزدهم که جمیع خبر داران هنگام نزد مومن مجبور تخییر کرده
شده روح او نیست گویم مراد بآنچه گذشت است که از نه یکی دنیا را چنانچه بوده میخواهد اصلا و این منافات ندارد با اینکه برگردیدن بیکم
و پس را خواهد **یازدهم اصل** سهل بن زیاد عن غیر واحد من اصحابنا قال قال اذا رایت المیت قد شخص ببصره و سالت عینه الیسری
و رشح جبینه و تقلصت شفتاه و انتشرت منخراه فای شی رایت من ذلک فحسبک بها و فی روایة اخری و اذا ضحک ایضا فهو من الدلایل
قال و اذا رایته قد خمص وجهه و سالت عینه الیمنی فاعلم انه **شرح** غیر واحد من اصحابنا عبارت است از سفرا که نقل از صاحب الزمان
علیه السلم کرده اند یا عبارت است از جمعی دیگر که نقل از امامی دیگر کرده اند شخص بشین با نقطه و خا با نقطه و صاد بی نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب منع است الشخوص الفم شین از تفرع با در بصره برای تعدیه است مراد اینست که چشم را وا بگذارد و حرکتی و بر هم زدن آنرا
برطرف کند تقلصت بقاف و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است فا در فای برای جزای لو الات ای کلم شرطیت و مفعول
معمول رات است فا در فحسبک برای جزای ای است حسب بکلا بی نقطه و تشدید سین بی نقطه و با بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است
التحسیب کسی را صاحب ظن بچیزی کردن و ضمیر مستتر راجع بای است و ضمیر بها راجع بجبه است یا راجع بنجات است و هر کدام آنها از چهار سابق مذکور
است اما در کور خالا است و میتواند بود از حسب بالسکون اسم مصدر بعنی الکف باشد و ضمیر بها راجع بای باشد با اعتبار آنکه
علامت است نظیر آنچه گذشت در حدیث هم و فی روایة اخری اشارت است باینکه بعضی از اوپان فقره فاذا ضحک ایضا فهو من الدلایل را
نقل کرده و دیگران نقل نکرده اند و در ما قبل و ما بعد جمیع ایشان متفق اند خمص بفتح همزه و تشدید نون منفوحه بتقدیر انه هالک است **یعنی**
روایت کرد سهل بن زیاد از متعدد از یاران ما که متعدد و گفت که امام علیه السلم گفت چون ببینی محتضر بر موت را که تحقیق بالا
برد چشم خود را و بر هم نزد و روان شد چشم چپ او و عرق کرد پیشانی او و در هم کشیده شد هر دو لب او و برآکنده شد هر دو بینی او
پس هر چیز را دیدی از آنچه مذکور شد پس ما حسبان میکند ترا به بهشت برای آن میت و در روایتی دیگر است که چون میت با آنچه
مذکور شد خنده نیز کرد پس آن خنده او از جمله دلایل است بر بهشت برای او یا بعضی که مفید ظن نیست بلکه مفید یقین است امام گفت و
هر وقت که چون دیدی او را با نیر و ترش کرده روی او و روان شد چشم راست او پس بدانکه او از اهل جهنم است **باب بیست و دوم**
اصل باب اخراج روح المومن والکافر فیه این باب بیان کیفیت بیرون آوردن روح مومن و کافر است در این باب یک حدیث است
اول اصل عن ادریس القمی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الله عزوجل یامر ملک الموت فیرد نفس المومن لیهون علیه و یخرجها
من احسن وجهها فیقول الناس لقد شدد علی فلان الموت و ذلک تهوین من الله عزوجل علیه و قال لیرف عنه اذا کان ممن سخط الله
علیه او ممن ابغض الله امره ان یجذب الجذبة التی بلغتکم بمثل السفود من الصوف المبلول فیقول الناس لقد هون علی فلان الموت
شرح یامر بصیغه و یا مر است غیر دو بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یهون بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بملک
الموت است یخرجها منصوب معطوف بر یهون است قال الغلامی والف و تخفیف لام منون است و معطوف بر تهوین است القال مصدر مثل
العین و ادوی باب نصر مثل سجان من تعطف بالنور و قال به با بعضی که تنزیه میکنم تنزیه کسی که مهربانی کرد با بعض بوسیله نیکی و غالب

شد بقهر بر نوع دیگر یا بی اینکه یعرف بیا و نقطه در پایین بصیغه مضارع مجهول باب ضرب صفت حال است و حال قال یعرف عنه بذلک
محل مجاز است و مراد است که صفة حال است مثل اینکه گویند فقر المومن شریح فی عنه یا تعنیه که متوارد ضد شرت حذف واو در اذا کان و
برای اشعار بکمال انفصال آن از ماقبل است زیرا که ماقبل قضیه حملیه است و این قضیه شرطیه است او برای ذلک را اولست اشاره جزا ایه
اذا است المجد بفتح جیم و سکون ذال با نقطه منصوب بر مفعول مطلق است و تا برای وحدت ملتکم بیا و بی نقطه حرف جر که بمعنی فیه
است دهم لوم و فتح غین با نقطه و کسر تا دو نقطه در بالاست اللغة گفتگوی که هر قومی میان خود متعارف کرده اند و مخاطبان اینجا اهل
قم اند و این اشارتست باینکه این تشبیه برای تندی جدا کردن چیزی از چیزی متعارف اهل قم است و بر لطیفه ندارد و مثل بماه
بی نقطه حرف جر که برای آلت است و کسر میم و سکون ثا و سه نقطه است السفود بفتح سین بی نقطه و تشدید فاء مضمومه و سکون واو و دال
بی نقطه سیخ آهن یعنی روایت است از ادریس قمی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه الله عز و جل کاری امر میکند
ملک الموت را پس ملک الموت بر میگرداند و بتدریج قبض میکند روح مومن را تا آسان کند کار را بر مومن و بیرون کند روح را از بهر او
آن پس میگویند مردم نادان که سرا اینه بتحقیق سخت کرده شد بر فلان کس مرگ و آن قبض روح بتدریج آسان کردن است از جانب امر الله عز و جل
بر آن مومن و قهر است که بر کرد اینده میشود از آن مومن چون باشد مختصر از جمله آنکه غضب کرده الله تعالی بر او و با امام گفت از جمله آنکه دشمنی
است او را الله تعالی امر میکند الله تعالی کاتبی ملک الموت را … روح او را … که در گفتگوی اهل قم بمانند سیخ آهنی است
از پشم تر کرده شده و مراد است که در تندی مانند آهنست که سیخ لکن جز برا از پشم تر کرده شده جدا کنند در اینکه پشم تر را … جدا
کردن جزی که ملاصق است نمیشود پس میگویند مردم نادان که سرا اینه بتحقیق آسان کرده شد بر فلان کس کار **دوم اصل** دخل رسول الله
صلی الله علیه و آله علی رجل من اصحابه و هو یجود بنفسه فقال یا ملک الموت ارفق بصاحبی فانه مومن فقال ابشر یا محمد فانی بکل مومن رفیق و
اعلم یا محمد انی اقبض روح ابن آدم فیجزع اهله فاقوم فی ناحیة من دارهم فاقول ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه قبل اجله و ما کان لنا فی
قبضه من ذنب فان تحتسبوه و تصبروا توجروا و ان تجزعوا تاثموا و توزروا و اعلموا ان لنا فیکم عودة ثم عودة فالحذر الحذر **شرح**
الحذر بکسر حاء بی نقطه و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب علم احتیاط و آن منصوب است بفعل محذوف بتقدیر فخذوا الحذر و تکرار
آن برای تاکید است **یعنی** داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردی از یاران خود و او در کار جان دادن بود پس گفت ای
ملک الموت هواداری کن بیار من چه بدرستیکه او مومن است پس گفت ملک الموت مژده در باب ای محمد چه بدرستیکه من با هر مومنی هوادارم
و بدان ای محمد که من کاهی قبض میکنم روح فرزند بنی آدم را پس بیتابی میکنند اهل او پس می ایستم در طرفی از جمله خانه ایشان پس میگویم
چیست این بیتابی بیان این آنکه بخدا قسم که زود نبردیم او را پیش از اجلی که مقدر است برای او و نشد برای ما در قبض او هیچ گناهی
پس اگر باعث مطلب ثواب او فوت خود کنید او را و شکیبایی کنید ماجور میشوید و اگر بیتابی کنید گناهکار میشوید و صاحب وبال میشوید
و بدانید که برای ما در شما برگشتنی هست بعد از آن برگشتنی دیگر هست تا همه را ببریم از شما خانه پس فرا گیرید احتیاط خود را فرا گیرید احتیاط
خود را با هیچ که میباید مرگ شوید و دل بر دنیا نبندید تا بعد از آن کشید بعد از آن **اصل** انه لیس من بیت شعر ولا وبر ولا اهل بیت
مدر ولا وبر الا و انا اتصفحهم فی کل یوم خمس مرات و لانا اعلم بصغیرهم و کبیرهم منهم بانفسهم و لو اردت قبض روح بعوضة ما قدرت
علیها حتی یامر ربی بها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انما یتصفحهم فی مواقیت الصلوة فان کان ممن یواظب علیها عند مواقیتها
لقنه شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و نحی عنه ملک الموت ابلیس **شرح** انه تا حی یا مرسند
… در تحت مقول فقول … یا رسول علیه السلام … اینکه … در سیاق … در اینجا وحده است
… اینکه در حدیث آینده در اثنای این کلام با محمد مذکور است … مقول فاقول …
… اهل بیت مدر اهل شهرها … و اهل بیت … که در خیمه های مو … منهم و انفسهم راجع
… صغیرهم و کبیرهم است … مواقیت جمع موقت … محدود است و مراد
وقت محدود است و آن اول وقت فضیلت … میقات … وقت است **یعنی** و بدرستیکه ایشان … در مشرق

نعین

زمین و شب در مغرب زمین اهل خانه خفته … مگر بر حالی که من … ایشان بر او هر روز پنج بار و بدرستیکه من دانا ترم
بخوبیها ایشان و بزرگ ایشان از ایشان … و اگر خواهم قبض روح پشه … نمیتوانم بر آن پشه مگر آنکه امر کند مرا صاحب
کل اختیار من بآن پشه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که ملک الموت … ایشان بر او در اول وقت هر
نماز پس اگر باشد ملک از جمله کسی که محافظت میکند بر نماز در نزد مواقیت نماز ملک الموت در وقت مردن او بر زبان او میگذارد
گواهی … رسول الله است صلی الله علیه و آله و دور میکند از او ملک الموت عزازیل را با ایشان …
سیوم اصل حضر رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا من الانصار و کانت له حالة حسنة عند رسول الله صلی الله علیه و آله فحضره عند
موته فنظر الی ملک الموت عند راسه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ارفق بصاحبی فانه مومن فقال له ملک الموت یا محمد طب
نفسا و قر عینا فانی بکل مومن رفیق شفیق **شرح** طب بکسر طاء بی نقطه و سکون باء یک نقطه بصیغه امر باب ضرب است نفسا تمیز از نسبت است
قر بکسر و فتح قاف و تشدید راء بی نقطه مفتوحه و مکسوره بصیغه امر مضاعف باب ضرب و علم است عینا تمیز از نسبت است **یعنی** حاضر شد
رسول الله صلی الله علیه و آله نزد مردی از اهل مدینه و بود آن مرد را مرتبه خوب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بیان این آنکه
حاضر شد نزد آن مرد وقت مردن او پس نظر کرد بسوی ملک الموت نزد سر آن مرد پس گفت ملک الموت را رسول الله صلی الله علیه و آله که هواداری
کن یا یار من چه بدرستیکه او مومن است پس گفت او را ملک الموت ای محمد خوش باش باعتبار خاطر و خنک باش باعتبار چشم چه
بدرستیکه من با هر مومنی هوادار کار صاحب شفقتم **اصل** و اعلم یا محمد انی لاحضر ابن آدم عند قبض روحه فاقول لهم والله ما ظلمناه
ولا سبقنا به اجله ولا استعجلنا به قدره و ما کان لنا فی قبض روحه من ذنب فان ترضوا بما صنع الله تؤجروا و ان تحزنوا و تسخطوا
تاثموا و توزروا و ما لکم عندنا من عتبی و ان لنا عندکم الیها بقیة وعودة فالحذر الحذر **شرح** سبقنا بسین
بی نقطه و باء یک نقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم باب نصر است با در به برای تعدیه است … و مفعول اول شده پس اجله منصوب
و مفعول دوم است با در استعجلنا به نیز برای … است القدر بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و راء بی نقطه … در قبض روح که مانند آن
العتبی بضم عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه و الف مقصوره رضامندی … و مضمون این ظاهرست از شرح حدیث سابق
اصل فما من اهل بیت مدر ولا شعر فی بر ولا بحر الا و انا اتصفحهم فی کل یوم خمس مرات عند مواقیت الصلوة حتی لانا اعلم بهم
بانفسهم و لو انی یا محمد اردت ان اقبض نفس بعوضة ما قدرت علی قبضها حتی یکون الله عز و جل هو الآمر بقبضها و انی لالقن المومن
عند موته شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** مضمون این نیز ظاهر است از شرح حدیث سابق

باب نوزدهم اصل باب تعجیل الدفن شرح این بیان وجوب تعجیل دفن میت است و در این باب دو حدیث است **اول**

اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا معشر الناس لا الفین رجلا مات له میت لیلا فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له میت
نهارا فانتظر به اللیل لا تنتظروا بموتاکم طلوع الشمس ولا غروبها عجلوا بهم الی مضاجعهم یرحمکم الله فقال الناس و انت یا رسول
الله یرحمک الله **شرح** لا الفین … بفاء و یاء دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع متکلم وحده از افعال …
و اوی باب افعال است … از موجب آن … برای …
ست یا برای تعدیه است … **یعنی** گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله ای گروه مردم باید که نیابم البته مردی را که مرده باشد از او … میتی در شب پس انتظار کشیده باشد
با آن میت صبح را و نه مردی را که مرده باشد از او … میتی در روزی پس انتظار کشیده باشد با آن میت شب را
انتظار مکشید با مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را تعجیل کنید با ایشان بسوی خوابگاههای ایشان رحمت کناد شما را
الله تعالی پس گفتند مردم و تو ای رسول الله رحمت کناد ترا الله تعالی بدانکه ظاهر این حدیث تحریم نقل میت است از راه دور …
اگر … میشود در کتاب الروضة در حدیث الذی اضاف رسول الله صلی الله علیه و آله … که موسی علیه السلام نقل عظام
یوسف علیه السلام کرد از مصر بسوی شام معارض نیست که گوییم قیاس بر آن در این شریعت محل اشکال است **دوم اصل** قال رسول الله صلی

الله صلی الله علیه وآله اذا مات المیت فلا یقیل الا فی قبره شرح لا یقیل خبر منفی است و ضمیر مستتر راجع به اولیای میت است
یقیل بقاف و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم واوی باب قلت القیلة خواب نیم روز یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
چون مرد مشرف بر موت شد پس خواب نیم روز نمیکند مگر در قبر خود مراد آنست که اگر در اول روز مرده باشد انتظار عصر تا بر نکشید باب
شانزدهم اصل باب نادر شرح باب مضاف بنادر است یعنی این باب حدیثی است غریب تازه و در این باب یک حدیث است
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس من میت یموت ویترک وحده الا لعب الشیطان فی جوفه شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نیست هیچ مشرف بر موتی که میرد و وا گذاشته شود پیش از دفن تنها مگر آنکه بازی میکند شیطان در درون آن میت
مراد اینست که تنها گذاشتن او باعث تغافل و تاخیر در دفن او میشود و این فعل است که شیطان راضی بآن بوده چنانکه مشاهده شده در جمع که میت
خود را امانت در کنج میگذارند تا انتقال نمایند باب هفدهم اصل باب الحائض تمرض المریض شرح تمرض براء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه
مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است التمریض بیمارداری یعنی این باب بیان زن حائض است که بیمارداری میکند بیمار را و در این باب
یک حدیث است اصل قلت لابی الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند رأس المریض وهی حائض فی حد الموت فقال لا بأس ان تمرضه فاذا خافوا
علیه وقرب ذلک فلتتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتأذی بذلک شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که زن می نشیند نزد سر بیمار
بر حالی که آن زن حائض است در نزدیک مرگ آن بیمار پس امام گفت پروائی نیست در اینکه آن زن حائض بیمارداری او کند پس چون
ترسیدند بر بیمار و نزدیک شد آن مرد را مرگ پس باید که آن زن حائض دور شود از او و از نزدیک او با بیشتر که در آن خانه نباشد خواه
نزد او و خواه در کنج چه بدرستی که ملائکه آزرده میشوند از حضور زن حائض باب هجدهم اصل باب غسل المیت شرح
الغسل بفتح و ضم غین با نقطه و سکون سین بی نقطه مصدر باب ضرب شستن و بفتح میگویند و بضم غین اسم مصدر است یعنی این باب بیان
شستن میت است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت غسل المیت فاجعل بینک وبینه
ثوبا یستر عنک عورته اما قمیص واما غیره ثم تبدأ بکفیه ورأسه ثلاث مرات بالسدر ثم سائر جسده وابدأ بشقه الایمن فاذا اردت ان
تغسل فرجه فخذ خرقة نظیفة فلفها علی یدک الیسری ثم ادخل یدک من تحت الثوب الذی علی فرج المیت فاغسله من غیر ان تری عورته
فاذا فرغت من غسله بالسدر فاغسله مرة اخری بماء وکافور وشیء من حنوطه ثم اغسله بماء بحت غسلة اخری حتی اذا فرغت من ثلاث
غسلات جعلته فی ثوب ثم جففته شرح ورأسه منصوب است بفعل محذوف بتقدیر وتغسل رأسه چنانکه در بعضی کتب او ابواب ثلاث
مرات متعلق است بغسل رأس است سائر منصوب است بعطف بر رأسه وابدأ متعلق بسائر جسده است والشق بکسر شین با نقطه و قاف
مشدد است ومیتواند بود که بشین بی نقطه باشد وآن مخفف است یعنی بفتح سین بی نقطه و تشدید یای مکسوره و همزه باشد الحنوط بفتح حاء
بی نقطه و ضم نون و سکون واو وطاء بی نقطه بوی خوش است و مراد اینجا ذریره است واضافه آن بضمیر برای عهد خارجی است و اشارت
است باینکه مخالفان ذریره داخل آب میکنند پس الف لام عهد باشد داخل مرتبه یا بر اراده چنانکه می آید در حدیث آینده البحت بفتح باء
یک نقطه و سکون حاء بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا خالص یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کنی شستن میت
را پس حائل کن میان تو و میان او جامه را که بپوشاند عورت او را از تو آن جامه یا پیراهن است یا غیر آنست بعد از آن ابتدا میکنی
بشستن دو دست او و میشوئی سر او را سه بار بسدر بعد از آن میشوئی سه بار بسدر باقی بدن او را و ابتدا کن در شستن نیمه بدن
بجانب راست او پس چون اراده کنی که بشوئی فرج او را فراگیر پارچه را که پاک
باشد پس بپیچ آنرا بر دست چپ خود بعد از آن داخل کن دست خود را در پایین که بر فرج میت است پس بشو فرج او را بی آنکه ببینی عورت
او را پس چون فارغ شوی از شستن او بسدر پس بشو او را باری دیگر با آب و کافور و چیزی از بوی خوش میت که متعارف است میان
مخالفان و اثر آن آورده اند برای این میت بعد از آن بشو او را بآب خالص شستنی دیگر تا آنکه چون فارغ شوی از سه شستن که یکی با
سدر است و دیگری با آب کافور است و دیگری با آب خالص میگذاری او را در جامه بعد از آن خشک میکنی او را با آن جامه یعنی پیش از کفن او
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن غسل المیت فقال اغسله بماء وسدر ثم اغسله علی اثر ذلک غسلة اخری بماء وکافور

وذریرة ان کانت والغسلة الثالثة بماء قراح قلت ثلاث غسلات لجسده کله قال نعم قلت یکون علیه ثوب اذا غسل قال ان استطعت ان یکون
علیه قمیص فغسله من تحته وقال احب لمن غسل المیت ان یلف علی یده الخرقة حین یغسله شرح الاثر بفتح همزه و فتح ثاء با نقطه و کسر همزه
و سکون ثاء و راء بی نقطه بعد چنانکه مرتبه سابق هنوز بر طرف نشده باشد الذریره بفتح ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و راء بی نقطه ریزه کرده شده و مراد ریزه گیاهی است خوشبو که از هند آورند و قصب هم گویند و در آن کانت راجع بذریره است
یا راجع بسدر است و حاصل هر دو یکی است زیرا که اگر اولیای میت ذریره برای غسل میت حاضر کرده باشند موضع تقیه است خواه پیدا
چنانکه می آید در حدیث سیزدهم باب آینده که ان الحنوط الکافور ولکن اصنع کما یصنع الناس الثالثة منصوب بصفت مفعول مطلق
محذوف است بتقدیر اغسله الثالثة القراح بفتح قاف و راء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه خالص لجسده کله متعلق بغسلات ثوب است
وجزای شرط محذوف است یا جزای شرط است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از شستن
میت پس گفت بشو او را بآب سدر بعد از آن بشو او را بعد از آن شستن شستنی دیگر با آب کافور و ذریره اگر حاضر شده باشد و بشو او را
در سیوم بآب خالص گفتم سه شستن برای جمیع بدن است با آنکه هر یک از آنها برای جمیع بدن است گفت آری گفتم می باشد بر آن
میت جامه چون شسته شود گفت اگر توانی که باشد برای میت پیراهنی میشوئی او را در زیر آن پیراهن و امام گفت دوست میدارم
برای کسی که شست میت را اینکه بپیچد بر دست خود پارچه را در وقتی که میشوید او را اما برای غیر عورت زیرا که چرک او بپیچد بر طرف
میشود و اما برای عورت تا ملاقات عورت نشود نیز سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یغسل المیت ثلاث غسلات مرة
بالسدر ومرة بالماء یطرح فیه الکافور ومرة اخری بالماء القراح ثم یکفن وقال ان ابی کتب فی وصیته ان اکفنه فی ثلاثة اثواب احدها
رداء له حبرة وثوب آخر وقمیص قلت ولم کتب هذا قال مخافة قول الناس وعصبناه بعد ذلک بعمامة وشققنا له الارض من اجل انه کان
بادنا وامرنی ان ارفع القبر من الارض اربع اصابع مفرجات وذکر ان رش القبر بالماء حسن شرح یغسل بصیغه مضارع مجهول غایب باب
ضرب بالسدر اشعار باستحباب کثرت سدر است و مفید رحمه الله تقدیر آن برطل کرده و ابن البراج تقدیر آن برطل و نصف کرده والکافور
مضاف شود مضاف الیه یطرح بصیغه مضارع مجهول غایب باب منع است یکفن بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است الحبرة بکسر حاء
بی نقطه و فتح باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه قسمی از اقسام برد یمنی و می آید در شرح حدیث نهم باب آینده عصبنا
بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم باب ضرب است العمامه بکسر عین بی نقطه و تخفیف میم آنچه پیچیده شود بر سر زیر
فوق ران بند برای اشارت است که آن از تتمه غسل میت است چنانکه اشارت بآن میشود در حدیث پنجم این باب البادن بباء یک نقطه
و دال بی نقطه و نون بصیغه اسم فاعل باب حسن و نصر بزرگ بدن و ذکر مفرجات منافات ندارد با اینکه منفتحات اولی باشد چنانکه ظاهر
میشود از حدیث سلام باب نعت القبر و شستم که باب تربیع القبر است زیرا که در این مقام شاید تقیه است جهت مشهور و ذکر راجع بامام جعفر
صادق و امام محمد باقر میتواند بود و بنابر اول از کلام راوی است و بنابر دوم کلام امام جعفر صادق علیه السلام است الرش بفتح راء بی نقطه
و تشدید شین با نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام شسته میشود میت سه شستن باری بسدر و باری
بآب و انداخته میشود در آن کافور و باری دیگر بآب خالص بعد از آن کفن کرده میشود و گفت بدرستی که پدرم نوشت در وصیت او اینرا
که کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردائی او بود که حبره بود و آن سر تا سری است چنانکه ظاهر میشود از حدیث اول باب آینده و
جامه دیگر که لنگ شود و پیراهنی گفتم و چرا نوشت اینرا گفت از ترس گفتگوی مردم که کفن را زیاد بر سه جامه میکنند و بستیم او را
بعمامه اشارت است باینکه عمامه داخل کفن نیست و شکافتیم برای او زمین را برای اینکه او بود جسیم و پدرم امر کرد مرا که بلند کنم قبر را از
زمین بقدر چهار انگشت گشاده و مذکور ساخت که پاشیدن قبر بآب نیکو است چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن غسل
المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة حتی یکون وجهه مستقبل القبلة ثم تلین مفاصله فان امتنعت علیک فدعها ثم ابدأ بفرجه بماء
السدر والحرض فاغسله ثلاث غسلات واکثر من الماء فامسح بطنه مسحا رفیقا شرح باء در بباطن برای تعدیه است حتی یکون وجهه مستقبل
القبلة اشارت است باینکه کسی که بر پشت خوابیده باشد استقبال روی او قبله را منحصر است در صورت استقبال کف پای او قبله را

جای سر او بلند تر است از جای پای او یا باعتبار اینکه اگر نشسته رو باو القبله خوابانیده باشند بلینعو مضارع مخاطب باب تفعیل خبر یعنی
او است لغو جمله بتقدیر بحلل خبر است الحرص حا بی نقطه و فتح و را بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب علم و بفتح حا و سکون را مصدر
باب نصر و ضرب مبالغه تمام در کاری و ماخوذ از الست و حرص المومنین علی القتال وان معطوف است بر هانه بر السدر و بفتح و ضم حا
و سکون و فم را د میفرستند بمعنی نوعی از اشنان که تیز است و بر این تقدیر ذکر آن محمول است بر استحباب یا بر مورد وجوب تعینه یعنی
بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نشستن میت پس گفت رو بقبله کن که قدم پای او را بر پشت خوابیده تا شود روی او برابر قبله
بعد از آن نرم میکنی سر بند های او را مثل آرنج و زانو پس اگر نرم نشود پس واگذار آن را بس ابتدا کن بشستن فرج او باب سدر
و اشنان مبالغه تمام در شستن پس بشو فرج او را از شستن و لیکن اول بربزی آب بس دست بالا اشکم او دست مالیده بموار اصل
ثم تحول الی راسه وابدا بشقه الایمن من لحیته و راسه ثم ثن بشقه الایسر من لحیته و راسه و وجهه فاغسله برفق وایاک والعنف واغسله
غسلا ناعما ثم اضجعه علی شقه الایسر لیبدو لک الایمن ثم اغسله من قرنه الی قدمیه و امسح یدک علی ظهره و بطنه ثلاث غسلات شرح
لحیه بکسر لام و سکون حا است ثن بفتح ثا سه نقطه و تشدید نون مکسوره بصیغه امر معتل اللام یای باب تفعیل است اضجع بصیغه امر باب
افعال است القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و النون بلند تر اجزای چیزی و مراد اینجا سر و دوش است باعتبار اینکه ایشان بلند
تر باشند از سایر اعضای او و است تا آنکه پهلوی پیش برادمی را نیز قرن می نامند و در بیان یعلو لیس یعنی
عبد الرحمن این حدیث را حمل بر این کرده باشد چنانچه می آید در شرح حدیث آینده و قدمیه بلفظ تثنیه اینجا و در فقره آینده و
از آنست با اینکه پای میت را بر روی یکدیگر بگذارد زیرا که باعث غرقیت میت است و در این کلام پای با پشن بیشه اجل
شسته میشود اگر چه مقصود نباشد چنانچه بلفظ مفرد می آید و ترجمه این حدیث ثلث منصوب بر ظرفیت است و متعلق با مسح است
زیرا که مضاف بعدد او در حکم مصدر است و مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج یا ثلث مفعول مطلق امسح است
و بنا بر اول اشارت است با اینکه تثلیث غسلات در سر و جانبین مقرر است و احتیاج به بیان ندارد زیرا که غسل فرج تثلیث
با وجود استحباب چنانچه مذکور شد پس اینجا کرده است طریق اولی است یعنی بعد از آن بگرد بسوی سر او و ابتدا کن در شستن
او باب سدر و حرض که مذکور شد بطرف راست او از ریش او و سر او بعد از آن دوباره کن بشستن طرف چپ او از ریش او
و سر او و روی او پس بشو آنرا بهمواری و حذر دار خود را و ناهمواری زیرا که از یکدیگر بشو و او را بشستن نرم بعد از آن بخوابان
او را بر طرف چپ او تا ظاهر شود برای تو طرف راست او بعد از آن بشو او را از سر و دوش او تا هر دو پای او و بمال دست خود را
بر پشت او و شکم او در شستن اصل ثم رده علی جنبه الایمن لیبدو لک الایسر فاغسله کذلک من قرنه الی قدمیه وامسح یدک
علی ظهره و بطنه ثلث غسلات بماء السدر والحرض وامسح یدک علی بطنه مسحا رفیقا شرح در اینجا از کاتبان غلطی شده چه
بجای الکافور السدر می باید چنانچه در سابق مذکور شده و ما موافق اینکه مراد باید شرح میکنیم یعنی بعد از آن برگردان او را
بر پهلوی راست او تا ظاهر شود برای تو پهلوی چپ او پس بشو او را باب از سر و دوش او تا هر دو پای او و بمال دست خود را بر
پشت او و شکم او در شستن پهلوی چپ باب سدر و اشنان مبالغه تمام در شستن و بمال دست خود را بر شکم او مالیدنی
هموار اصل ثم تحول الی راسه فاصنع کما صنعت اولا بلحیته من جانبیه کلیهما و راسه و وجهه بماء الکافور ثلث غسلات
ثم رده الی جانبه الایسر حتی یبدو لک الایمن فاغسله من قرنه الی قدمه ثلث غسلات ثم رده الی الجانب الایمن حتی یبدو لک
الایسر فاغسله من قرنه الی قدمه ثلث غسلات وادخل یدک تحت منکبیه و ذراعیه و یکون الذراع والکف مع جنبه کلما غسلت
شیئا منه ادخلت یدک تحت منکبیه و فی باطن ذراعیه شرح المنکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و با یکنقطه سر بازو
که بکتف متصل است و مراد اینجا بازو است یعنی بعد از آن بگرد بسوی سر او پس بکن چنانچه کردی در بار اول بریش او از هر دو جانب
او و بهر کدام از ریش او سر او و روی او باب کافور سه شستن بعد از آن برگردان او را بسوی جانب چپ او تا ظاهر شود برای تو
جانب راست تا ظاهر شود برای تو جانب چپ پس بشو او را از سر و دوش او تا پایها و سه شستن و داخل کن دست خود را در بازوی

بازوی

ابازوی او و ساعد او و می باشد ساعد او و دست او با پهلوی او تا باعث غرقیت میت باشد هر بار که بشوئی چیزی از او را
خواه جانب راست و خواه جانب چپ خواه در شستن اول و خواه در شستن دوم و خواه در شستن سیوم داخل کردی دست خود را
در بازوی او و در شکم و ساعد او اصل ثم رده علی ظهره ثم اغسله بماء قراح کما صنعت اولا تبدا بالفرج ثم تحول الی
الراس واللحیه والوجه حتی تصنع کما صنعت اولا بماء قراح شرح تحول بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعل است که حرف یکی از دو
تای او حذف شده باشد و اول بر این یعنی بعد از آن برگردان او را بر پشت او بعد از آن بشو او را باب خالص چنانچه کردی در اول بیان این اول ابتدا
بکنی بشستن فرج بعد از آن میگردی بسوی سر و ریش و روی تا کنی چنانچه کردی در اول بآب خالص اصل ثم نزره بالخرقه ویکون
تحت الخرقه تحت القطن تذفره به اذفارا قطنا کثیرا ثم تشد فخذیه علی القطن بالخرقه شدا شدیدا حتی لا تخاف ان یظهر شیء وایاک ان تقعده
او تغمز بطنه وایاک ان تحشو فی مسامعه شیئا فان خفت ان یظهر من المنخرین شیء فلا علیک ان تصیر ثم قطنا وان لم تخف فلا تجعل فیه
شیئا ولا تخلل اظفاره وکذلک غسل المراه شرح ازر بهمزه و زای با نقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل یا باب افعال است مخوذ
است از ازار بکسر همزه و زای و الف و را یعنی لفاف ... ازار و المیزر ... صاحب ... بیند ... عورت او و ما بند
اینها قرینه بلی ... بالقطع مقلوب ... بنقطه و فا و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است و جمله حال از فاعل
از ارت الله فار و الا ذفار ... با ... برخیزد ... راجع ... از ارت ... نسبت است و بر هم
تقدیر مراد ... که کشف ستر عورت ... پس ... از فار را مفعول مطلق ... وطن
منصوب ... خاص ... بتقدیر ... ملابست ... زیرا ... تحت اذفار است ... بلفظ ... ازایی
نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ... بنقطه و شین با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم معتل اللام واوی باب
نصر است المسامع بفتح میم جمع مسمع بکسر میم گوشها و مستعمل در ... شده ... چه گذشت در کتاب الحیض ... و حدیث اول باب
جامع ... و المستحاضه ... المنخران بفتح میم و سکون نون و فتح خاء با نقطه و را بی نقطه و ضم میم
و ضم خا و بکسر میم و خا و بفتح میم و کسر خا ... تصیر بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است ثم بفتح ثا سه نقطه و تشدید میم
اسم اشاره ... تخلل ... بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است یعنی بعد از آن مستور العوره کن او را بپارچه می باشد در پایین آن
پارچه پنبه بجائی که پارچه بسته میگردد از برای ... عورت ... پنبه بسیار باشد یعنی کن ... سراسر پارچه
پنبه باشد بعد از آن بر هم می بندی دو ران او را بر بالای پنبه که گذاشته ... مانده پارچه که پارچه کردی با پنبه سخت تا نگی
ترسی که ظاهر شود از عورت او چیزی از نجاست ... و از آن ... او را ... او ... دور از خود را از
اینکه در دل کنی در گوشهای او چیزی پس اگر ترسیدی که ظاهر شود از دو سوراخ بینی او چیزی از خون پس باکی نیست برای تو از این که او
در آن پنبه و اگر نترسیدی پس مکن در آنجا چیزی ... ناخن ... زیرا که ... ناخن داخل باطن جسد است
و هم چنانست کیفیت از اول حدیث تا اینجا شستن میت زن باشد پنجم اصل عن یونس عنهم علیهم السلام قال اذا اردت غسل
المیت فضعه علی المغتسل مستقبل القبله فان کان علیه قمیص فاخرج یده من القمیص واجمع قمیصه علی عورته وارفعه من رجلیه الی فوق
الرکبه وان لم یکن علیه قمیص فالق علی عورته خرقه واعمد الی السدر فصیره فی طست وصب علیه الماء واضربه بیدک حتی ترتفع رغوته
واعزل الرغوه فی شیء وصب الآخر فی الاجانه التی فیها الماء شرح یونس بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما
السلام و مضمر قال راجع بیونس است پس ضمیر ... اشارت است با ینکه هر چه یونس در کتاب خود گفته بعنوان نقل از یکی از ائمه علیهم السلام است و یا باجتهاد
... جای شستن میت ... بی نقطه ... بصیغه امر باب ... الطست بفتح طا بی نقطه
و سکون سین ... بی نقطه ... الرغوه بفتح را و ضم و کسر را بی نقطه
و سکون غین با نقطه کف ... بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب ... بفتح خا و بکسر ... ماند ... اینجا
مناسب است الاجانه بکسر همزه و تشدید جیم والف و نون ظرفی بزرگ از سفال است و در آن رخت ها شوینده و از آن ... میکویند

یعنی روایت است از یونس از ائمه معصومین علیهم السلام یونس گفت چون اراده کردی شستن میت را بگذار میت را بر تخته رو به قبله
بانحوی که کف هر دو پای او بجانب قبله باشد چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب پس اگر باشد بر آن میت پیراهنی پس بیرون کن دست
او را از آن پیراهن و جمع کن پیراهن او را بر عورت او بانحوی که [illegible] تا ناف او و اگر [illegible] پیراهن بیرون کن دست او را از
پیراهن جمع کن پیراهن او را بر عورت او بانحوی تا مانند [illegible] او شود و [illegible] پیراهن [illegible] تا بالای سر زانو و اگر نباشد
بر میت پیراهنی پس بنه بر عورت او پارچه که ساتر آن باشد و متوجه شو بسوی سدر پس بریز آن را در طاسی و بریز بر آن آب [illegible]
و بزن آن را بدست خود تا آنکه بالا آید کف او و جدا بکن از آن کف را در ظرفی و بریز بر آن دیگر آن را در طاس [illegible]
در سوزنه کردن آب غسل میت است اصل ثم اغسل یدیه ثلث مرات کما یغسل الانسان من الجنابة الی نصف الذراع ثم اغسل فرجه و
نقه ثم اغسل راسه بالرغوة وبالغ فی ذلک واجتهد ان لا یدخل الماء منخریه ومسامعه ثم اضجعه علی جانبه الایسر وصب الماء من نصف راسه
الی قدمیه ثلث مرات وادلک بدنه دلکا رفیقا وکذلک ظهره وبطنه ثم اضجعه علی جانبه الایمن وافعل به مثل ذلک شرح الی در الی النصف
و در فقره آینده الی المرفقین برای انتهاست [illegible] افاده شروع از مدخول آن میکنند چنانچه تحقیق شده در کتاب الطهارة در حدیث
[illegible] باب [illegible] الوجه [illegible] و کیف تغسل است نقه بفتح نون و [illegible] بقاف مکسوره [illegible] اللام باب تفعیل
است با و در بالرغوة برای ملابست است و مراد آنست که باب سدر شسته شود در رغوه [illegible] من نصف راسه الی قدمیه
[illegible] اینکه موجود [illegible] خارج باشد و مدخول الی داخل باشد [illegible] نصف بدن است [illegible] از کوه بالای سینه است
[illegible] اینکه مدخول من داخل باشد در این نقل [illegible] باشد [illegible] چنانچه
بیان شده در شرح حدیث سابق [illegible] مضارع [illegible] باب [illegible] رفیقا [illegible] مفعول مطلق
است [illegible] مفعول [illegible] یعنی بعد از آن بشو دو دست میت را سه بار چنانچه [illegible] آدمی بسبب جنابت
تا نصف ذراع بعد از آن بشو فرج میت [illegible] بعد از آن بشو سر میت را با آب سدر [illegible] در آن شستن [illegible]
[illegible] آب سدر [illegible] بعد از آن [illegible] میت را بر جانب چپ او و بریز بر آن آب سدر را از طرف نصف
سر او تا پای او سه بار و بمال [illegible] بعد از آن بخوابان او را
بجانب راست او و بکن با او مثل آنچه مذکور شد [illegible] اصل ثم صب ذلک الماء
من الاجانة واغسل الاجانة بماء قراح واغسل یدیک الی المرفقین ثم صب الماء فی الآنیة والق فیه حبات کافور وافعل به کما فعلت
فی المرة الاولی ابدا بیدیه ثم بفرجه وامسح بطنه مسحا رفیقا فان خرج شیء فانقه ثم اغسل راسه ثم اضجعه علی جنبه الایسر واغسل جنبه الایمن
وظهره وبطنه ثم اضجعه علی جنبه الایمن واغسل جنبه الایسر کما فعلت اول مرة شرح بعد از آن بریز [illegible] آن آب سدر را از [illegible]
و بشو [illegible] بعد از آن بریز آب را در ظرف آب [illegible] در آن آب چند دانه
کافور را و بکن با میت آنچه کردی در بار اول بیان این آنکه ابتدا کن بشستن دو دست او تا نصف ذراع بعد از آن بشستن فرج او
و دست [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] بیرون آید چیزی از نجاست [illegible] بعد از آن بشو سر او را بعد از آن بخوابان او را
بر جانب چپ او و بشو پهلوی راست او و پشت او و شکم او را بعد از آن بخوابان او را بر جانب راست او و بشو پهلوی
چپ او را چنانچه کردی در اول بار [illegible] اصل ثم اغسل یدیک الی المرفقین والآنیة وصب فیه
ماء القراح واغسله بماء القراح کما غسلته فی المرتین الاولیین ثم نشفه بثوب طاهر واعمد الی قطن فذر علیه شیئا من حنوط وضعه
علی فرجه قبل ودبر واحش القطن فی دبره لئلا یخرج منه شیء وخذ خرقة طویلة عرضها شبر فشدها من حقویه وضم فخذیه ضما شدیدا ولفها فی
فخذیه ثم اخرج راسها من تحت رجلیه الی الجانب الایمن واغرزها فی الموضع الذی لففت فیه الخرقة وتکون الخرقة طویلة تلف فخذیه من حقویه
الی رکبتیه لفا شدیدا شرح اضافه در ماء القراح [illegible]

تکمیل است التشنیف [illegible] والقز [illegible] بالنقط و تشدید [illegible] معجمه [illegible]
[illegible] و کسر حاء مهمله و سکون تاف [illegible] استخوان [illegible] بالای ران [illegible] بضم لام [illegible] بالنقط و تشدید میم مفتوحه [illegible]
بضم لام و تشدید [illegible] مفتوحه [illegible] بالنقطه [illegible] یعنی بعد از آن بشو دو دست
خود را [illegible] و بشو آن ظرف را [illegible] و بریز در آن ظرف آب خالص [illegible] میت را با آب خالص چنانچه شستی او را در
بار اول بعد از آن خوب خشک کن او را [illegible] پس بپاش بر آن پنبه چیزی از خوشبوی میت که کافور
است و بگذار آن پنبه را بر فرج او قبل و دبر او [illegible] پنبه را در دبر او تا بیرون نیاید از آن چیزی از نجاست و بگیر پارچه دراز که [illegible]
پهنای آن پارچه یک وجب باشد پس ببند آن پارچه را از سر [illegible] استخوان ران او [illegible] بهم آورده ران او [illegible] در تحت و [illegible]
پارچه را بر دو ران او بعد از آن بیرون آور سر آن پارچه را از میان دو پای او در پیش زانو بسوی جانب راست و فرو کن آن را در جای
که پیچیده [illegible] آن پارچه را و [illegible] باشد آن پارچه دراز که بپیچد دو ران او را از [illegible] استخوان سر ران [illegible] زانوی او بپیچید [illegible]
نماند که ظاهر این کلام آنست که خرقه ملفوفه از تتمه غسل باشد و داخل کفن نباشد چنانچه اشارت بآن شده در شرح حدیث سیوم این باب
ششم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن المیت هل یغسل فی الفضاء قال لا باس وان ستر بستر فهو احب الی
شرح الفضاء بفتح فاء و ضاد بالنقط و الف ممدوده زمینی بی سقف و زمینی بی حصار مثل صحرا و هر جا اینجا مناسب است یعنی روایت است از علی
بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از میت که آیا شسته میشود در زمین بی سقف گفت ضرری ندارد و اگر پوشیده
شود بپرده که بجای سقف باشد پس آن محبوب تر است بسوی من باب نوزدهم اصل باب تحنیط المیت وتکفینه شرح التحنیط بحاء
مهمله و نون و یاء و طاء [illegible] باب تفعیل [illegible] کردن میت [illegible] یعنی این باب بیان
خوشبو کردن میت و کفن کردن میت است و در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن یونس عنهم علیهم السلام قال فی تحنیط المیت و
تکفینه قال ابسط الحبرة بسطا ثم ابسط علیها الازار ثم ابسط القمیص علیه وترد مقدم القمیص علیه ثم اعمد الی کافور مسحوق فضعه علی جبهته
موضع سجوده وامسح بالکافور علی جمیع مفاصله من قرنه الی قدمه وفی راسه وفی عنقه ومنکبیه ومرافقه وفی کل مفصل من مفاصله من الیدین
والرجلین وفی وسط راحتیه شرح [illegible] راجع بیونس است چنانچه بیان شده در شرح حدیث پنجم باب سابق [illegible]
که یونس در بحث تحنیط و تکفین میت از کتاب خود [illegible] چنانچه گذشت [illegible]
حبره بیان میشود در شرح حدیث نهم باب [illegible] الازار بکسر همزه و زای بالنقط و الف و راء [illegible]
[illegible] است و مراد اینجا [illegible] راجع [illegible] القمیص است [illegible] مجرور و معطوف [illegible]
[illegible] عاطف [illegible] از قلم کاتبان افتاده باشد [illegible] یعنی روایت است از یونس بن عبد الرحمن
از ائمه معصومین علیهم السلام یونس گفت در کتاب خود در بحث تحنیط میت و تکفین میت [illegible] پهن کن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در وقت [illegible] میت [illegible] بعد از آن
پهن کن [illegible] بعد از آن پهن کن پیراهن را بر بالای [illegible] پیراهن را بر پیراهن
[illegible] بعد از آن متوجه شو بسوی کافوری که سابیده شده باشد پس بگذار آن
کافور را بر پیشانی میت [illegible] و بمال آن کافور سابیده شده
بر جمیع بندهای میت از فرق سر میت تا پای میت و در سر میت و در گردن میت [illegible] و در هر بندی از بندهای
او از دو دست و دو پا و در میان هر دو کف دست او اصل ثم یحمل الثوب علی القمیص ویرد مقدم القمیص علیه ویکون القمیص غیر مکفوف ولا مزرور
ویجعل له قطعتین من بردی النخل رطبا قدر ذراع یجعل له واحدة بین رکبتیه نصف مما یلی الساق ونصف مما یلی الفخذ ویجعل الاخری تحت
ابطه الایمن ولا یجعل فی منخریه ولا فی بصره ومسامعه ولا علی راسه [illegible] ثم یعطف الشق الایمن علی الایسر والایسر علی الایمن ثم یلف
علی صدره شرح [illegible] مناسبت [illegible] مفعول

باب لفرست انزاد و حتی بند بر بیراهن و البستن بند بر بیراهن واحده بیج دکتیبه اوی مخالف احادیثی است که پیش گذشت در باب سیم
که باب بجرید است پس میتوان بود که این در صورت وجوب تقیه باشد بنا بر اینکه چون این جوف مقررست مخالفان متوجه آن
نمیشوند و اطلاع بر آن بهم نمیرسانند و موید آنست الفظ تحت در تحت الطا الالباط بکسر همزه و سکون با و کسر با بی نقطه و طا بی نقطه
زیر بغل یعنی مراد از آن بر داشته میشود پس گذاشته میشود بر بیراهن او و بر گردانیده میشود لفنف بیراهن از پیش است بر بالای
میت دری باشد آن بیراهن به یکجا و بد بند و میکرد انید برای میت دو پاره از شاخ خرما به حالیکه آن شاخ خرما تر باشند بر جانی
که هر یک از دو آن دو پاره بقدر مجموع ساعد و دست باشد میکرد انید برای او یک پاره را میان محاذ اتوی او لفیف در پهلوی ساق
باشد و لفیف در پهلوی ران باشد و میکرد انید پاره دیگر را در جای یکیدن زیر بغل راست او که متصل است بر پشت او تا پنهان باشد
و مخالفان مطلع بر آن نشوند و مکرر دانیده در سوراخ بینی او و نهد در چشم او و در گوشهای او و نهد بر روی او و بپیچید او را به کافور برابر العواذ آن
علامه کرده میشود بیان این آنکه گذشته میشود میان عمامه لبس پیچیده میشود آن عمامه بر سر او بود و در فرمودن عمامه با بیغ که ساتر فرق
میت میشود و میان عمامه لبس پیچیده میشود آن عمامه بر سر او بود و در فرمودن عمامه بالیغ که ساتر فرق میت نیشود بعد از آن انداخته میشود
در زباوی الفف راست عمامه بر جانب چپ میت الفف چپ عمامه بر جانب راست میت بعد از آن کشیده میشود بر سینه میت دوم

اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم عن رسول الله صلی الله علیه و آله بم کفن قال فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین و برد حبره شرح
این مقرون گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم باب از لیس شی من الحج یا ایر سه النساس اللاتی خج من عند الایم تا آخر که باب هفدهم است
که ازهم صاد بی نقطه و حاء بی نقطه و الف و را بی نقطه و یا است و ربن کردار جامهای خوب بافته میشود و البرو بضم با یکنقطه و سکون را ی
بی نقطه و دال بی نقطه جامه و سبع ارد رین بافته میشود و نیز از جاهای دیگر الحبره بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح بای یکنقطه و را بی نقطه جیسی
خوب از برد های یمن و بیان میشود در شرح حدیث دوم باب هفت دوم که آنکه بنا خانت تب میان این حدیث و میان حفر صنعو
از آنچه مر آیه در کتاب الحج در حدیث اول باب ما یلبس المحرم من الثیاب به مایکره له لباسه که باب هشتاد و سیوم است که عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کان ثوبا رسول الله صلی الله علیه و آله اللذین احرم فیهما یمانیین عبری و اظفار و فیهما کفن زیرا که میتواند بود که ثوبین صحاریین عبارت
باشد از یکی از دو جامه احرام که از اظفار کرده باشند یکی برای بیراهن و دیگری برای لنگ یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم
از رسول الله صلی الله علیه و آله که به چه چیز کفن کرده شد گفت در سه جامه دو جامه صحاری که یکی بیراهن او بود و دیگری لنگ بود و در جامه
و سیع حبیبه که تیم اعلای آن بجهه در سرتاسر پای او بود سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کفنت المیت فذر علی کل
ثوب شیئا من ذرارة و کافور شرح ذریعه ذال با نقطه و فتح و را بی نقطه مشدده در باب لفرست گذشت در شرح حدیث سلام باب سیم
که ذریره از جمله حنوط های مخالف است پس این حدیث در صورت وجوب تقیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
چون کفن کنی میت را پس بپاش بر هر جامه چیزی از ذریره و کافور چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اردت ان
تحنط المیت فاعمد الی الکافور فامسح به اثار السجود منه و مفاصله کلها و راسه و لحیته و علی صدره من الحنوط و قال حنوط الرجل و المراة
سواء و قال اکره ان یتبع بمجمرة شرح الاثار بضم همزه و الف و ثا سه نقطه و الف و را بی نقطه جمع اثر بفتح همزه و فتح ثا و را و اصل معنی
باب علم است بفتح بر گزیدن چیزی برای خود و مراد اینجا بر گزیده شده الله تعالی است برای خود و اضافه آن بسجود باعتبار آنست که بر
آن دین باین روشنست که آنست سجود اظهار شده علی صدره متعلق بمن است و تقدیم ظرف برای حصر است باعتبار عدم من الجم میم و
تشدید نون مفتوحه در باب الفرست المن بفتح میم عطاء و از آن حنوط منصوب و معمول من است و الف و لام آن برای عهد خارجیست
و مراد کافور است تتبع بصیغه مضارع مجهول باب سلام است و ضمیر مستتر راجع بمیت است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت چون اراده کنی خوشبو کردن میت را پس متوجه خوشبوی کافور شو پس دست بمال با کافور مواضع سجده را که پیشانی و شکم
دو دست و سر دو زانو و سر دو شست پاهاست و بندهای او را با همه آنها و سر او را و ریش او را و بر سینه میت منت نه و
عطا کن از آن خوشبو بسر او یعنی که جمیع آنچه را از کافور که زیاده آمد بر سینه اگذار و جای دیگر صرف مکن و امام گفت خوشبوی

وبت

وحیث وزن مثیه برابرست و امام گفت که راست میدارم که از پی میت مجمره برده شود میت پنجم اصل عن زرارة و محمد بن مسلم
قالا قلنا لابی جعفر علیه السلم العمامة للمیت من الکفن هی قال لا انما الکفن المفروض ثلثة اثواب و ثوب تام لا اقل منه یواری فیه جسده
کله فما زاد فهو سنة الی ان یبلغ خمسة اثواب فما زاد فمبتدع و العمامة سنة و قال امر النبی صلی الله علیه و آله بالعمامة و عمم النبی
صلی الله علیه و آله شرح الکفن مبتدا است المفروض خبر مبتدا است الف لام المفروض و لالت بر حصر میکند و بیان حصر حقیقی آید در
حدیث آینده ثلثة خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو ثلثة و ضمیر محذوف راجع به المفروض است و میتواند بود که ثلثة بدل
یا عطف بیان المفروض باشد ثوب مبتدا است و بتقدیر ثوب منها است تام خبر مبتدا است لا اقل منه صفت اقل و خبر است لا اقل خبر
دیگر مبتدا است و ضمیر منه راجع بتام است یواری بصیغه مضارع مجهول باب مفاعله است فما زاد فاعل زاد و در اول برای تعقیب ذکری
است و در ثانی برای تفریع است و میتواند بود که برای تعقیب باشد و بنا بر اول مبتدع بفتح دال قدر مشترک میان حرام و مکروه و
مباح است و میتواند بود که حرام باشد بنا بر اینکه چون سنت نیست تضییع مالست و آنچه می آید در حدیث سلام باب نعت و چهارم
که شوال الله در قبر رسول علیه السلم قطیفه انداخت موید احتمال سابق است و بنا بر دوم حرام است و میتواند بود که قدر مشترک باشد
یعنی روایتست از زراره و محمد بن مسلم گفتند که گفتیم امام محمد باقر علیه السلم را که آیا عمامه برای میت از جمله کفن است مراد
شان آنست که آیا داخل کفن باشد چرا نمود که ثابت در احادیث کفن رسول الله مثل حدیث دوم این باب که داخل نیست شاید
چرا امر بعامه میکنید امام گفت داخل کفن نیست بیان این آنکه جز این نیست که مراد بکفن مفروض است و مستحب است آن مفروض
سه جامه است و یک جامه از آن سه جامه سرتاسری است نه کمتر از سرتاسری پوشیده میشود با آن سرتاسری بدن میت یکجا آن
بر آن لبس آنچه زیاده باشد از سه جامه پس آن سنت است تا آنکه برسد به پنج جامه یعنی که عمامه و خرقه ران بند داخل سنت است
پس آنچه زیاده شود بر پنج جامه پس آن بدعت کرده شده است و عمامه سنت است و امام گفت امر کرد نبی صلی الله علیه و آله مردم را بعمامه
و عمامه کرده شد نبی صلی الله علیه و آله اصل و لعث الینا الشیخ و نحن بالمدینة لما مات ابو عبیدة الحذاء و اوصی بیاد و ام بالان اشتری
له حنوطا و عمامة فنفعلنا شرح این کلام زراره و محمد بن مسلم است الشیخ بفتح شین با نقطه مراد کرده اند و مراد اینجا امام جعفر صادق
علیه السلم است الحذاء بفتح حاء بی نقطه و تشدید ذال با نقطه و الف ممدود کفشگر یعنی و فرستاد و بسوی ما شیخ امامیه امام جعفر
صادق علیه السلم که بر جایی که ما در مدینه بودیم چون وفات یافت ابو عبیده خداء و بیاری فرستاد او را که خرید برای کنیم برای ابو عبیده
خوشبو برای او و عامه را لبس کردیم آنچه فرمود ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال المیت یکفن فی ثلثة سوی العمامة و الخرقة یشد بها
ورکیه لکیلا یبدو منه شیء و الخرقة و العمامة لابد منهما و لیستا من الکفن شرح تشد بصیغه مضارع مخاطب باب لفرست و جای صفت الخرقة است
چون در حکم نکره است زیرا که الف لام برای عهد ذهنی است و میتواند بود که جمله استیناف بیانیه باشد الورک بفتح و کسر واو و سکون را ی
بی نقطه و بفتح واو و کسر را ی بالای ران که سرین است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میت کفن کرده میشود در سه
جامه غیر عامه و خرقه که می بندی با آن خرقه دو سرین او را تا زانوها تا ظاهر نشود از میت چیزی از نجاست و خرقه ران بند و عامه چاره
نیست از آنها یعنی که سنت موکد است و نیست آن دو از جمله کفن بیان این در حدیث آینده است هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کتب ابی فی وصیته ان اکفنه فی ثلثة اثواب احدها رداء له حبرة کان یصلی فیه یوم الجمعة و ثوب آخر و قمیص فقلت لابی لم تکتب هذا
فقال اخاف ان یغلبک الناس و ان قالوا کفنه فی اربعة او خمسة فلا تفعل و عممنی العمامة و لیس تعد العمامة من الکفن انما یعد ما یلف به الجسد شرح
الحبرة بیان میشود در شرح حدیث نهم باب ست و لام و لیس تعد تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلم است الجسد بفتح جیم و فتح سین بی نقطه و دال
بی نقطه تنه که مرده تر و تحقیر اعضای حیوان است و آن صد و نه است و آن از آخر که آنست تا دو سرین و از آن اسبر و آنست که آن و
ها بازو و ران و مشابه این گذشته در کتاب الحج در حدیث سیوم مولود ابی عبد الله علیه السلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت نوشت پدرم در وصیت او بنویس که کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردای او بود او را که حبره بوده نماز میکرد در آن روز جمعه
و جامه دیگر که لنگ باشد و پیراهنی پس گفتم پدرم را چرا می نویسی این را پس گفت میترسم که غلبه کنند بر تو مردم و اگر مردم گویند که کفن کن او را

در چهار جامه یا پنج جامه پس بکن و عمامه کن ... و شمرده میشود عمامه از جمله کفن ... این انکه جزای ... میشود از کفن ...

باین نحو ... می آید در حدیث اول و پنجم باب هفتاد و ششم که از اعضای ادمی متفرق شده باشد نماز بر نه ... است ...

و این مبنی بر آنست که ... ایام ... پوشیده باشد از سر پا و ... محفوظ ...

باقی اعضا پوشیده نباشد ... **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم ...

... **شرح** ...

... **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را ...

[illegible]

رابع بکسر را است ... مجهول از باب ... یعنی روایت است از بعض یاران ما بالا برده سند را تا امامی که از او
شنیده راوی گفت پرسیدم امام را که چون کفن کرده میشود زن پس گفت چنانچه کفن کرده میشود مرد با بیفزا که در پنج جامه کفن کرده میشود و لفافه
اینست که می بندیم پستان او به پارچه را که میچسباند آن پستانها را بسوی سینه و بسته میشود آن فوق پیراهن زنان و ساخته میشود برای زن
بجای ازار ... از پنبه که ساخته میشود برای مردان و دانسته کرده میشود قبل و دبر زن به پنبه و خوشبو ... آن
میشود بهرهای زن پارچه ران بند استن سخت سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یکفن الرجل فی ثلثة اثواب والمراة اذا
کانت عظیمة فی خمسة درع ومنطق وخمار ولفافتین شرح مراد به تکفین ... است که مذکور شد در حدیث ... باب سابق
پس مراد بخمار جامه است که ... باشد و سینه وی ... را ... پوشانیده باشد الدرع بکسر دال بی نقطه و سکون را بی نقطه
و عین بی نقطه پیراهن المنطق بکسر میم و سکون نون و فتح طای بی نقطه کمربند ... اللفافه بکسر لام و تخفیف فا
آنچه ... مراد ... است و فتح لام ... مطلوب است یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت کفن کرده میشود مرد در سه جامه که هر کدام ... و زن چون ... باشد برای او
کفن کرده میشود در پنج جامه که هر کدام ... اول ... دوم ... سیوم ... چهارم
پنجم ... باب تجمیر الکفن وتسخین الماء شرح التجمیر بجیم و را بی نقطه مصدر باب
تفعیل ... خوشبو شود یعنی این باب مکروه بودن بخور کردن کفن و گرم کردن آب غسل میت با آتش است
و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تجمر الکفن شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بخور کرده نمیشود کفن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یسخن للمیت الماء ... شرح لا یسخن
بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل ... است ... نیست بلکه از قبیل ... است
چنانچه ظاهر میشود از شرح حدیث آینده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ... کرده نمیشود آب برای غسل میت
این ... کرده نمیشود ... میت ... بیان ... در شرح حدیث آینده سیوم
اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تجمروا الاکفان ولا تمسحوا موتاکم بالطیب الا بالکافور فان المیت بمنزلة المحرم شرح ...
کدام ... الطیب بکسر طا بی نقطه و سکون یا ... خوشبو ... المحرم بضم میم ... اسم فاعل
باب افعال ... یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بخور مکنید کفنها را ... مگر ... مردگان خود را ...
... که میت ... سوال قبر ... است ...
... رحمت ... و امثال ...
... چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله نهی ان تتبع جنازة بمجمرة شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه وآله نهی کرد از اینکه برده شود در عقب جنازه مجمره ... از شرح حدیث سابق باب
دوم ... باب ما یستحب من الثیاب للکفن وما یکره شرح این باب بیان چیزهایی است ... از جمله جامه ها برای کفن و چیزی که مکروه
است در این باب ... حدیث اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجیدوا اکفان موتاکم فانها زینتهم شرح
اجیدوا بجیم ... یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت نیکو کنید کفن مردگان خود را ... در حدیث ششم
دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیس من لباسکم شیء احسن من البیاض فالبسوه وکفنوا فیه موتاکم شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله نیست از جمله پوشش شما ... چیزی بهتر از سفید ... بپوشانید
بر مردگان خود سیوم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله لیس من لباسکم شیء احسن من البیاض فالبسوه وکفنوا فیه موتاکم

شرح مضمون

شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن عبد الله بن المغیرة عن بعض اصحابه قال یستحب الکفن
... فان ذلک یستحب ان یکون ... شرح عبد الله بن المغیره از راویان امام موسی کاظم
و امام رضا علیهما السلام است ... راجع ... یا راجع بعبد الله است ... راجع بامام است
... بفتح نون ... نقطه و سکون ... است
بفتح نون مصدر باب ... باب تفعیل است
بصیغه معلوم باب ... یعنی روایت است از عبد الله بن المغیره از بعضی یاران او گفت مستحب است
... کفن میت جامه که نماز میکرده در آن جامه مثل ردا و عمامه و جامه احرام ... آن جامه پاکیزه باشد ... که پاکیزه
است ... و در جامه که نماز میکرده ... در جامه ... مکروه است والله اعلم پنجم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام
عن رجل اشتری من کسوة الکعبة شیئا فقضی ببعضه حاجته وبقی بعضه ... قال یبیع ما اراد ویهب ما لم یرد ...
به ... ویطلب برکته قلت ایکفن به المیت قال لا شرح ... بضم و کسر کاف و سکون سین بی نقطه جامه یعنی پرسیدم امام موسی
کاظم علیه السلام از مردی که خرید از جامه کعبه چیزی را پس بجا آورد ... آن حاجت خود را ... و ماند بعضی آن ...
او ... میفروشد ... میکند ...
... کفن ... میت گفت ... چنانچه می آید در حدیث ... برای ...
چنانچه می آید در حدیث یازدهم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تنوقوا فی الاکفان فانکم تبعثون بها شرح تنوقوا بنون
... بصیغه امر از باب تفعل است ... خوش لباس بودن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوش لباسی کنید در کفن
... مبعوث میشوید در روز قیامت با آن کفن ها هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکتان کان لبنی اسرائیل
یکفنون به والقطن لامة محمد صلی الله علیه وآله شرح یکفنون استیناف ... است ... یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کتان ... در شریعت موسی ... بنی اسرائیل ... مانند ... بنی اسرائیل
کفن میکنند مردگان خود را ... پنبه برای امت محمد صلی الله علیه وآله ... است ... از ...
... خواه در کفن و خواه در غیر کفن ... در شریعت محمد صلی الله علیه وآله پنبه بهتر از ... خواه در کفن و خواه در غیر کفن هشتم اصل
عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سمعته یقول انی کفنت ابی فی ثوبین شطویین کان یحرم فیهما وفی قمیص من قمصه وعمامة کانت لعلی بن
الحسین علیهما السلام وفی برد اشتریته باربعین دینارا ... شرح ... بفتح شین با نقطه و طای بی نقطه ...
مقصوره ... الف ... البرد بضم با ... و سکون را ... جامه که
بسیار ... بافته شده باشد این حدیث ... در حدیث ... ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام یعنی
روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت ... کفن کردم پدرم را در دو جامه ... که
بود احرام میکرد در آن دو جامه ... و عمامه که بود از امام زین
العابدین علیه السلام ... دینار طلا ...
... دینار طلا نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام ان الحسن بن علی علیهما السلام کفن اسامة بن زید ببرد احمر حبرة وان علیا علیه السلام کفن سهل بن
حنیف ببرد احمر حبرة شرح احمر ... الحبرة بکسر ... و فتح ... جامه که بسیار ... بافته شده
... نقش ... بافته شده باشد ... بافته میشود از پنبه ... نقش ... دیوم
... حبره منسوب ... و حاصل ...
... یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام اینکه حسن بن علی علیهما السلام کفن کرد اسامة بن
زید را ... اینکه علی علیه السلام کفن کرد سهل بن حنیف را ... مذکور شد دهم اصل عن ابی

عبد الله علیه السلام قال الکفن یکون بردا فان لم یکن بردا فاجعله کله قطنا فان لم تجد عمامة قطن فاجعل العمامة سابریا **شرح** السابری بالسین
المهملة والالف والراء المهملة وتشدید یا بدو نقطه در پایین نوعی از جامهٔ سفید و نازک است والمنقبطة جامه **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت کفن می باید جامهٔ [illegible] باشد پس اگر نیابند چنان جامه را [illegible] بود
کفن را همگی از چیزی که بر هم دوخته میشود از پنبه پس اگر نیابد عمامه پس بکردان عمامه را [illegible] مراد [illegible]
نباشد برای عمامه هم [illegible] را که از پنبه باشد عمامه کن زیرا که چون عمامه چنین دارد [illegible] بر طرف میشود و الله اعلم **یازدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یکفن المیت فی السواد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کفن کرده نمیشود
میت در جامهٔ سیاه **دوازدهم اصل** عن الحسین بن راشد قال سألته عن ثیاب تعمل بالبصرة علی عمل القصب الیمانی من قز و قطن هل
یصلح ان یکفن به الموتی قال اذا کان القطن اکثر من القز فلا باس **شرح** القصب بفتح قاف و فتح صاد بی نقطه و با بیک نقطه جامهٔ نرم
که از ده [illegible] بافته شده باشد یعنی پنبه و دیگری کتان یا جامه منسوب یمن است بر زیاده الف و السبت و میتواند بود که مراد القصب یمانی
حبره باشد که بیان شد در شرح حدیث نهم این باب القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه ابریشم **یعنی** روایت است از حسین بن راشد که
از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از جامهای که بافته میشود در بصره به روش حبره تفاوت است که اگر
بصره بافته میشود از ابریشم و پنبه است آیا میشاید که کفن کرده شوند در آن مردگان امام گفت چون باشد پنبه اکثر از ابریشم پس پروای
نیست **باب بیست و سیوم اصل باب حد الماء الذی یغسل به المیت و الکافور شرح** یغسل بصیغهٔ مجهول باب فعل است و الکافور
مجرور و معطوف بر الماء است **یعنی** این باب بیان مقدار آبی است که شسته میشود به آن میت و بیان مقدار کافور برای میت است و در
این باب پنج حدیث است **اول اصل** علی بن محمد رفعه قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن غسل المیت [illegible] و قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال یا علی اذا انا مت فاستق لی ست قرب من بئر غرس فاغسلنی و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی و کفنی و تحنیطی
فخذ بجامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فوالله لا تسألنی عن شیء الا اجبتک فیه **شرح** این حدیث با اول تغییری که نشد از کتاب الحجة
در حدیث چهارم باب نهم و چهارم که باب مالیف الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است القرب بکسر قاف و فتح راء
بی نقطه و با یک نقطه جمع قربه بکسر قاف و سکون راء [illegible] غرس بفتح غین با نقطه و فتح راء جمع غرب بفتح غین و سکون راء بی نقطه یعنی
دلوهای بزرگ مثل سقف و سقف مناسب تر میبود لیکن نسخ موافق اول است غرس بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه
چاهی است در مدینه و تحنیط بعد از تکفین اشعار است که مراد به حنوط غیر آن باشد که در آب غسل انداخته میشود منافات نیست میان این
و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب هجدهم که دو ایک آن تعقده زیرا که جلوس نشستن برابر هم زبان نیست و مراد بالقعود نشستن بی هم
زبان است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر ده [illegible] آیا برای آب غسل میت حدی معین هست گفت به درستی که رسول الله صلی
الله علیه و آله گفت علی را صلوات الله علیه که چون من وفات یابم پس بکش برای من شش خیک از آب چاه غرس پس بشو مرا و کفن کن مرا
و کافور کن مرا پس چون فارغ شوی از شستن من و کفن کردن من و کافور زدن من پس بگیر کنارهای کفن مرا و بنشان مرا بعد از آن سؤال
کن مرا از هر چه خواستی پس به خدا قسم که سؤال نمیکنی مرا از چیزی مگر آنکه جواب گفتم ترا در آن یا نمیکنی را البته جواب بگویم **دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام یا علی اذا انا مت فاغسلنی بسبع قرب من بئر غرس **شرح** مضمون این
ظاهر است از شرح حدیث سابق و ذوات در سابق و سبع احتمال دارد که جمع برای باشد که ست برای اصل غسل است و سبع برای مجموع غسل
و مقدمات غسل است مثل بخوده سدر و شستن عورتین یا جمع برای باشد که ست سنت و کذلک و سبع سنت غیر مؤکدت و الله اعلم
سیوم اصل محمد بن یحیی قال کتب محمد بن الحسن الی ابی محمد علیه السلام فی الماء الذی یغسل به المیت کم حده فوقع حد غسل المیت
یغسل حتی [illegible] و کتب الیه هل یجوز ان یغسل المیت و ماؤه الذی یصب علیه یدخل الی بئر کنیف او الرجل یتوضأ وضوء
الصلاة ان یصب ماء وضوئه فی کنیف فوقع علیه السلام یکون ذلک فی بلالیع **شرح** البلالیع بفتح با یک نقطه جمع بالوعه چاههایی
که برای آب باران و مانند آن کنده شده و آن اسبار افرو میبرد **یعنی** روایت است از محمد بن یحیی گفت نوشت محمد بن الحسن بسوی امام حسن

جایی

عسکری علیه السلام در آبی که شسته میشود به آن میت چند است حد آن آب پس امام نوشت که حد غسل میت این است که شسته میشود میت تا آنکه
پاکیزه شود از خوابیده باشد ان شاء الله تعالی مراد این است که مختلف میشود باختلاف اموات در کثافت و مانند آن راوی گفت و نوشت محمد بن الحسن
بسوی امام علیه السلام آیا روا است اینکه شسته شود میت و آب او که ریخته میشود بر او داخل میشود بسوی چاه بیت الخلا را بر دی و نمور
میبازد و همچنین که برای نماز ساخته میشود آیا روا است اینکه ریخته شود آب وضوی او در چاه بیت الخلا پس امام علیه السلام نوشت که می
باشد آن آب غسل و وضو در بالوعها مراد این است که دخول آن در بیت الخلا مکروه است و در بالوعها مستحب است **چهارم اصل**
عن علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه قال السنة فی الحنوط ثلاثة عشر درهما و ثلث اکثره و قال ان جبرئیل علیه السلام نزل علی رسول الله صلی الله علیه
و آله بحنوط و کان وزنه اربعین درهما فقسمها رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثة اجزاء جزء له و جزء لعلی و جزء لفاطمة علیهم السلام **شرح**
مراد بحنوط اینجا غیر آن است که در آب غسل انداخته میشود چنانچه گذشت در حدیث اول یا مراد اعم از آن است به هر تقدیر مراد اینجا کافور است درهم
بوزن چهل و هشت جو میانه است و ده درهم بوزن هفت مثقال شرعی است و مثقال شرعی یک دینار طلا است و بیان این می آید در کتاب الزکاة
در شرح حدیث [illegible] باب سیوم که باب المعدن و ثلث اکثره عطف است بر ثلاثة عشر و اکثره خبر مبتدای محذوف است تقدیرش هذا اکثره **شرح** روایت است
که علی بن ابراهیم از پدرش بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است امام گفت سنت خوشبوی میت سیزده درهم و ثلث یک درهم
است اینها که گفتیم حنوط است یا بیشتر که زیاده بر این حد نیست و امام گفت بیان این آنکه به درستی که جبرئیل علیه السلام فرود آورد بر رسول الله صلی الله
علیه و آله حنوط و بود وزن آن حنوط چهل درهم پس قسمت کرد آن چهل درهم را رسول الله صلی الله علیه و آله سه حصه برابر حصه برای خود و حصه
برای علی و حصه برای فاطمه علیهم السلام مراد این است که اگر زیاده بر سیزده درهم و ثلث هست نمی باید جبرئیل می آورد از آن نیز **پنجم اصل**
عن ابن ابی نجران عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال اقل ما یجزئ من الکافور للمیت مثقال و فی روایة الکاهلی و حسین بن المختار عن
ابی عبد الله علیه السلام قال القصد من ذلک اربعة مثاقیل **شرح** نجران بفتح نون و سکون جیم و راء بی نقطه است و فی روایة تا آخر کلام ابن ابی
نجران است **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن ابی نجران از بعضی یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اقل آنچه کافی است از کافور
برای میت وزن یک مثقال است که یک دینار طلا باشد و در روایت کاهلی و حسین بن المختار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت میانه از جمله
کافور برای میت چهار مثقال است بدانکه بنا بر حدیث سابق قدر افضل کافور سیزده مثقال و ثلث مثقال است پس حقیقت میانه قدر مجزی و قدر
افضل چهار مثقال و سدس مثقال است و مراد به قصد اینجا میانه تقریبی مراتب فضل است و قدر مجزی خارج از آن مراتب و ملحوظ است و با تمام
آن پنج مثقال است **باب بیست و چهارم اصل باب الجریدة شرح** الجریدة بفتح جیم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال
بی نقطه شاخ درخت خرما که بی برگ باشد **یعنی** این باب بیان استحباب جریده است برای میت و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال توضع للمیت جریدتان واحدة فی الیمین و الاخری فی الایسر قال قال الجریدة تنفع المؤمن و الکافر **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذاشته میشود برای میت دو جریده یکی در راست و دیگری در چپ راوی گفت که امام گفت
جریده نفع میکند مؤمن را بدفع فشردن قبر و مانند آن که از گناهان هم میرسد و کافر را تخفیف یا تأخیر عذاب میکند مادام که جریده [illegible]
وارد **اصل** علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن یحیی بن عبادة المکی قال سمعت سفیان الثوری یسأله عن التخضیر فقال ان رجلا من الانصار هلک فاوذن رسول
الله صلی الله علیه و آله بموته فقال لمن یلیه من قرابته خضروا صاحبکم فما اقل المخضرین قال و ما التخضیر قال جریدة خضراء توضع من اصل الیدین
الی الترقوة **شرح** عبادة بضم عین بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه است التخضیر بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل
جریده سبز کردن الترقوة بفتح قاف و راء بی نقطه و باء یک نقطه خوانیدن و خورش و بنا بر اول من برای تبعیض است و بنا بر دوم من برای
سببیت است خضروا بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغهٔ امر باب تفعیل است فما برای بیان است ما نافیه است اقل بقاف
و تشدید لام بصیغهٔ ماضی متکلم وحده از باب افعال است الاقلال مقتر شدن المخضر بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه
بصیغهٔ اسم فاعل باب افتعال سبز شده تفسیر مختصر که جریده خضراء است دلالت دارد بر آنکه اطلاق مختصر در اینجا از قبیل وصف شیء بحال مجاور
آن است و بر سبیل حقیقت نیست مثلا اینکه میگویند فلان درخت سبز باشد با آنکه مجاور هم کمال سبز باشد البته از سرانگشتان تا بهدی

کیان کف و ساعد است و تحقیق این آنچه در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب چهلم که باب صفة التیمم است گذشت الترقوة بفتح تاء و لفظ
و را الف و سکون را و سقوط و ضم قاف و فتح واو چنبر گردن **یعنی** روایت است از یحیی بن عباده مکی که از راویان امام جعفر صادق علیه
السلام است گفت شنیدم از سفیان ثوری که می‌پرسید امام علیه السلام را از سبز کردن میت که اصل آن چیست و حقیقت آن چیست
پس امام گفت به راستی که مردی از انصار وفات یافت پس خبر کرده شد رسول الله صلی الله علیه و آله به وفات او پس گفت با ملکه که کار را
سکینه آن میت را از جماعت که از میت که سبز کنید یار خود را با آن این انکه کم و کاوس بخشم سبز که از ابی [illegible] که از اینکار عالم القدر
از سفیان گفت و چیست سبز شده امام گفت شاخ درخت خرما که سبز است گذاشته میشود از نزدیک چنبر گردن او تا
در دو پهلوی جسد میت دو جریده سبز می‌باید گذاشت به روشی که طول آنها موافق طول جسد باشد تا چنان شود که گویا جمع جسد سبز شده
و جمع جسد بیان شد در حدیث هفتم باب نوزدهم **دوم اصل** عن رجل عن یحیی بن عباده عن ابی عبد الله علیه السلام قال تؤخذ
جریدة رطبة قدر ذراع فتوضع و اشار بیده من عند ترقوته الی یده تلف مع ثیابه قال و قال الرجل لقیت ابا عبد الله علیه السلام بعد
فسألته عنه فقال انعم قد حدثت به یحیی بن عباده **شرح** روایت است از مردی از یحیی بن عباده از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت
جریده که تر باشد به قدری که ذراع تا سر انگشتان دست باشد پس گذاشته میشود و امام اشاره کرد به دست خود از نزد چنبر گردن او تا بندی
که میان ساعد و کف است بیان این شد در شرح حدیث سابق پیچیده میشود آن جریده با کفن‌های میت راوی گفت و گفت آن مرد که بر
خوردم امام جعفر صادق علیه السلام را بعد از آن پس پرسیدم او را از آنکه مذکور شد پس گفت آری تحقیق که خبر دادم به آن یحیی بن عباده
چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ارأیت المیت اذا مات لم تجعل معه جریدة قال یجافی عنه العذاب و الحساب ما دام العود
رطبا قال و العذاب کله فی یوم واحد فی ساعة واحدة قدر ما یدخل القبر و یرجع القوم و انما جعلت السعفتان لذلک فلا یصیبه عذاب و لا حساب
بعد جفوفهما ان شاء الله تعالی **شرح** ارأیت بفتح همزه و فتح را سقوط و فتح همزه و سکون یا و الف نقطه در یا و تی و فتح تا و الف لقطه
در یا یعنی اخبرنی است المیت مرفوع و مبتدا است اذا برای محض ظرفیت است لم بکسر لام و فتح میم است یجافی بجیم و فا و الف بصیغه مضارع
مجهول باب مفاعلت است التجافی جدا کردن العذاب مرفوع و نایب فاعل است و الف لام آن برای عهد خارجی است یعنی عذاب
القبر الحساب بکسر حا شمردن الف لام آن برای عهد خارجی است یعنی حساب القبر و آن عبارت است از شمردن دو ملک اصول دین را
در وقت سؤال میت از او الف لام العود برای عهد خارجی است کما در کلام نفخ کاف بمعنی سکین است و بودن اشتمال العذاب بالفعل
کاف بمعنی جمیع است یا بمعنی عمده است قدر مجرور و بدل یا عطف بیان الساعة است یا منصوب و ظرف زمان است ما مصدریه است السعفة بفتح سین
بسقوط و فتح عین بسقوط و فا شاخ درخت خرما **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را خبر ده مرا که میت وقتی که مرد جدا کرده میشود
با او شاخی از درخت خرما امام گفت جدا کرده میشود از میت عذاب قبر و حساب قبر چندانکه آن چوب تر است امام گفت و اعمال
عذاب قبر در یک روز است در یک ساعت است به قدری که داخل میت در قبر و برگشتن مردم و جز این نیست که گردانیده شده است آن
دو شاخ درخت خرما برای آن انتقال پس نمی‌رسد میت را در قبر عذاب و نه حسابی بعد از خشک شدن آنها اگر خواسته باشد الله تعالی
پنجم اصل عن جمیل بن دراج قال قال الجریدة قدر شبر توضع واحدة من عند الترقوة الی ما بلغت مما یلی الجلد و الاخری فی الایسر
من عند الترقوة الی ما بلغت من فوق القمیص **شرح** جمیل بفتح جیم است دراج بضم دال بسقوط و تشدید را بسقوط و الف و جیم است
الشبر بفتح شین با نقطه و سکون با یکنقطه و را بسقوط قدر و بکسر شین و جب و بنابر اول مراد قدر جسد آدمی است و آن یک ذراع
است تخمینا بنابر ثانی جسد که مذکور شده در شرح حدیث هفتم باب نوزدهم و بنابر دوم محمول بر وقت ضرورت است مثل تقیه چنانچه می‌آید
در حدیث ششم این باب و مثل فقدان جریده که به قدر ذراع باشد **یعنی** روایت است از جمیل بن دراج که از راویان امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام است گفت که امام گفت جریده به قدر جسد میت است گذاشته میشود یک جریده از نزد چنبر
گردن تا هر جا که رسید در پهلوی پوست بدن و جریده دیگر که گذاشته میشود در جانب چپ از نزد چنبر گردن تا هر جا که رسید در بالای
پیراهن میت **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال توضع للمیت جریدتان واحدة فی الایمن و الاخری فی الایسر **شرح**

ای الامر است

این ظاهر است از سابق **هفتم اصل** قیل لابی عبد الله علیه السلام لای شیء توضع مع المیت الجریدة قال انه یتجافی عنه العذاب ما دامت
رطبة **شرح** یتجافی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب **هشتم اصل**
عن سهل بن زیاد رفعه قال قیل له جعلت فداک ربما حضرنی من اخافه فلا یمکن وضع الجریدة علی ما رویتنا قال ادخلها حیث ما امکن **شرح**
رویتنا بتشدید و او و بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است و ضمیر منصوب مفعول اول آن است و مفعول دوم آن ضمیر محذوف راجع به ما موصوله است
از روایت کسی را به روایت تشفیع و او داشتن یعنی کسی سخن کسی را در دل شیء از خوب فهمیدن و توانستن نقل کردن حیث بفتح حاء بسقوط و سکون یا با دو نقطه
در پایین و ضم و فتح و کسر ثا اسم لفظ که مرکب است از حیث که ظرف مکان است و گاهی ظرف زمان می‌باشد و ما کافه که برای تعمیم معنی ظرف است
یعنی روایت است از سهل بن زیاد بالا برد سند حدیث را تا امام که روایت از او است راوی گفت که گفته شد امام علیه السلام را که قربانت
شوم بسا که حاضر میشود نزد من مخالفی که می‌ترسم از او پس ممکن نیست که گذاشتن جریده به روشی که تعلیم کردی ما را امام گفت داخل کن جریده را
با میت هر جا که ممکن باشد **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الجریدة توضع فی القبر قال لا بأس **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از جریده که گذاشته میشود در قبر بیرون کفن میت امام گفت باکی نیست مراد موضع فوق در
است مثل آنچه گذشت در حدیث سابق و مثل زیر موی و مثل زیر هم رسیدن جریده با او به جهت آن که اصل مستحب است والله اعلم **دهم اصل**
عن غیر واحد من اصحابنا قالوا قلنا له جعلنا فداک ان لم نقدر علی الجریدة فقال عود السدر قیل فان لم نقدر علی السدر فقال عود الخلاف
شرح جزای شرط اول محذوف است عود مرفوع یا منصوب و مفعول فعل محذوف است بقدیر فضع عود **یعنی** روایت است از متعدد
از یاران ما گفتند که گفتیم امام را که روایت از او است قربانت شویم اگر توانا نباشیم بر شاخ درخت خرما چه کنیم پس گفت بگذار چوب
سدر را به جای جریده گفته شد پس اگر توانا نباشیم بر چوب سدر چه کنیم پس گفت بگذار چوب بید را به جای جریده **یازدهم
اصل** عن علی بن بلال انه کتب الیه یسأله عن الجریدة اذا لم یجد یجعل بدلها غیرها فی موضع لا یمکن النخل فکتب یجوز اذا اعوزت
الجریدة و الجریدة افضل و به جاءت الروایة **شرح** بلال بکسر بای یکنقطه است اعوزت بعین بسقوط و زای با نقطه بصیغه ماضی باب
افعال است الاعواز نایاب شدن از اعوزت الجریدة اشارت است به آنکه غالبا نخل لازم نبوده تا نایاب جریده را و مناط این حکم
نایابی جریده است نه نایابی نخل ضمیر به راجع به مضمون جمله الجریدة افضل است **یعنی** روایت است از علی بن بلال که از راویان امام محمد
تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام است که او نوشت به سوی امامی که روایت از او است می‌پرسید امام را از شاخ درخت
خرما چون نیابیم آن را آیا بگذاریم به عوض آن غیر آن را در جایی که ممکن نیست درخت خرما پس امام نوشت که جایز است غیر شاخ درخت
خرما چون نایاب شود شاخ درخت خرما و شاخ درخت خرما بهتر است از غیر آن و به این بهتر بودن وارد شده روایت از رسول الله
صلی الله علیه و آله و اشارت است به آنکه شاخ درخت خرما اگر چه خشک باشد بهتر است از غیر آن اگر چه تر باشد زیرا که چوب هر چند که خشک شده
دارد هم از خاصیت آنکه رطوبتی دارد و آن رطوبت کافی است در دفع عذاب و حساب والله اعلم و در روایت کردن علی بن ابراهیم
در روایت دیگر که می‌تواند بود که از صاحب الزمان علیه السلام باشد و آنکه امام گفت که ظاهر کرده دانسته میشود عوض جریده چوب انار در جایی
که نایاب باشد جریده و ملاحظه است که اگر چوب سدر و چوب خلاف نیز نیابد شد چوب رمان قایم مقام است **سیزدهم**
اصل عن جمیل قال سألته عن الجریدة توضع من دون الثیاب او من فوقها قال فوق القمیص و دون الخاصرة فسألته من ای جانب
فقال من الجانب الایمن **شرح** الخاصرة بخاء بسقوط و الف و کسر صاد بسقوط و را بسقوط و تاء که برای نقل از صفت به اسمیت است تهیگاه
سری با اعتبار آنکه احاطه تام میکند بدان میت را **یعنی** روایت است از جمیل گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جریده
که آیا گذاشته میشود در پایین کفن‌ها یا در بالای کفن‌ها گفت در بالای پیراهن و پایین تهیگاه پس پرسیدم امام را که در کدام جانب
کدام جانب گذاشته میشود گفت در جانب راست جمع آنکه منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب زیرا که صریح
نیست در صورتی که دو جریده موجود باشد و این در صورتی که بیش از یک جریده نباشد **باب ده و نهم اصل باب المیت یموت و هو جنب او
حائض او نفساء** **شرح** این باب بیان میت است که بمیرد در حالی که او جنب است یا حائض است یا نفساء دیده

علیهم

۹۶

و در این باب سکه حدیث است **اول اصل** علی بن ابراهیم عن زرارة قال قلت له میت مات و هو جنب کیف یغسل و ما یجزیه من الماء قال یغسل غسلاً واحداً یجزی ذلک عنه لجنابته و لغسل المیت لانهما حرمتان اجتمعتا فی حرمة واحدة **شرح** ابن قدامه جاء بنقطه و سکون الا و ضم جیم و ... واجب است و استیناف بیانیه است و بجای نتیجه و دلیل است و کبرای دلیل مطوی است و حاصل دلیل این است که این اغسال غسل واجب است و هر دو غسل واجب متداخل است یا جمع میشود در یک واجب چنانکه گذشت در کتاب الطهارة در باب سبب و جمع که باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع است **یعنی** روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت گفتم امام را که مرد میتی بر حالی که او جنب بود چون شسته میشود و باب خالص ایا به بار جدا الا ازهم یا آب با یکبار و چه مقدار کافیست او را از آب خالص امام گفت گفت شسته میشود یا به آب خالص یک شستن کافیست آن شستن از میت است غسل جنابت او و برای غسل میت زیرا که غسل جنابت و غسل میت است غسل واجب است و هر دو غسل واجب جمع میشود در یک غسل بیان این آنکه این دو غسل جمع شده است در یک غسل واجب ظاهر این استدلال آنست که اغسال متعدده متعلق جمع شود در یک غسل میشود و ب

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة اذا ماتت فی نفاسها کیف تغسل قال مثل غسل الطاهر و کذلک الحائض و کذلک الجنب انما یغسل غسلاً واحداً فقط **شرح** غسل منصوب و نایب مفعول المطلق فعل محذوف است مقدر یغسل مثل غسل، بفتح غاف و فتح خاف و تخفیف طاء مهمله ساکنه ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که او میمیرد در نفاس او چون شسته میشود گفت شسته میشود مثل شستن یا نفاس و هم حائض و هم جنب جایز است این آنکه جز این نیست که شسته میشود هر یک از جنب و حائض و نفسا به آب خالص یک شستن بس است **سیوم اصل**

عن ابن محبوب و احمد بن محمد فی المرأة اذا ماتت نفساء و کثر دمها اوصلت الی الشر فی القطن او مثل الادم نظیف ثم تلبس بعد ذلک

شرح الادم ... **یعنی** روایت است از حسن بن محبوب که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و احمد بن محمد بن عیسی که از راویان امام رضا علیه السلام است یا احمد بن محمد بن ابی نصر که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است در زنی که میمیرد بر حالی که صاحب نفاس است و بسیار شود خون او داخل کرده میشود تا ناف در چیزی پوست یا مانند چیزی پوست غسل داده شود بعد از آن کفن کرده میشود بعد از آن **باب بیست و ششم اصل باب المرأة تموت و فی بطنها ولد یتحرک**

شرح این باب بیان زنیست که بمیرد و در شکم او کودک است که حرکت میکند بدانکه در نسخ ازین که بنظر رسیده عنوان و احادیث این باب موجود نیست و مثل این عنوان و احادیث می آید بعد از باب ثواب من عزی حزیناً بالسین و تمام شد حدیث میشود و در این باب تا به اتفاق شود ظاهر شود در این باب سه حدیث است **اول اصل** حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن محمد بن ابی حمزة عن علی بن یقطین قال سألت العبد الصالح علیه السلام عن المرأة تموت و ولدها فی بطنها قال یشق بطنها و یخرج ولدها **شرح** روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از محمد بن ابی حمزه از علی بن یقطین گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنی که میمیرد و فرزند او در شکم اوست امام گفت شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او و مخفی نماند که ظاهر این عموم دارد و تخصیص بولد زنده میتوان کرد

دوم اصل سهل بن زیاد عن اسماعیل بن مهران عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تموت و یتحرک الولد فی بطنها ایشق بطنها و یستخرج ولدها قال نعم و یخاط بطنها **شرح** و بعد روایت تا آخر کلام ابن ابی عمیر زاد و فیه یخرج الولد و یخاط بطنها بن زیاد است و اشارت است با آنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد و دوم **یعنی** روایت است از سهل بن زیاد از اسماعیل بن مهران از علی بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از زنی که میمیرد و حرکت میکند فرزند در شکم او آیا شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او امام گفت آری و در روایت ابن ابی عمیر از امام جعفر صادق علیه السلام زیاد کرده در این حدیث اینکه بیرون آورده میشود فرزند و دوخته میشود شکم آن زن **سیوم اصل** عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه

عن ابی

عن ابی وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا ماتت المرأة و فی بطنها ولد یتحرک یشق بطنها و یخرج الولد و قال فی المرأة یموت فی بطنها الولد فیتخوف علیها قال لا بأس ان یدخل الرجل یده فیقطعه و یخرجه **شرح** این حدیث مع حدیث تا اینجا آیند در حدیث کلام باب بیست و دوم در آنجا شرح میشود **باب بیست و هفتم اصل باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر** **شرح** کراهیة بفتح کاف و کسر ها و تخفیف یا است **یعنی** این باب بیان ناخوشی بودن اینست که چیده شود از میت ناخن یا موی در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یمس من المیت شعر و لا ظفر و ان سقط منه شیء فاجعله فی کفنه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دست زده نمیشود از میت موی و نه ناخنی و اگر بریده میشود و اگر افتاد از میت چیزی از موی و ناخن پس بگذار آن چیز را در کفن او **دوم اصل** که امیر المؤمنین علیه السلام ان یحلق عانة المیت اذا غسل او یقلم له ظفر او یجز له شعر **شرح** که بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب علم است قلم القاف بصیغه مضارع مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است یجز بجیم و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است **یعنی** ناخوش میشمرد امیر المؤمنین علیه السلام اینکه تراشیده شود موی زهار میت چون شسته شود یا چیده شود از او ناخنی یا بریده شود از او موی **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کره ان یقص من المیت ظفر او یقص له شعر او یحلق له عانة او یغمز له مفصل **شرح** که بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا باب علم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ناخوش شمرده شده است اینکه چیده شود از میت ناخنی یا چیده شود از او موی یا تراشیده شود از او موی زهار یا فشرده شود از او بندی یا انگشت **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المیت یکون علیه الشعر فیحلق عنه او یقلم قال لا یمس منه شیء اغسله و ادفنه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از میت که بر او باشد موی پس تراشیده میشود از میت یا چیده میشود ناخن میت امام گفت دست زده نمیشود از میت چیزی بشوی او را و دفن کن او را

باب بیست و هشتم اصل باب ما یخرج من المیت بعد ان یغسل **شرح** این باب بیان چیزیست که بیرون می آید از میت بعد از شستن او و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خرج من منخر المیت الدم او الشیء بعد الغسل و اصاب العمامة او الکفن قرضه بالمقراض **شرح** شیء عبارت از آنچه مخرج است مثل مو تا باسکون ایجا مشمول ... کسر تا و سکون را ... قرض بقاف و را ... بالنقط بصیغه امر ... حاضرت **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آید از سوراخ بینی میت خون خالص یا چیزی که آمیخته بخون باشد بعد از شستن میت و برخورد عمامه را یا کفن را قرض میکند آنرا بمقراض ... که شستن عمامه یا کفن واجب نیست اگرچه بعد از مقراض کردن پوشانیدن آنچه جدا شده از بدن میت بپارچه علیحده یا بعض اجزای عمامه یا کفن بر انجا واجب باشد و ظاهر سکوت از حکم بینی است که شستن آن نیز واجب نباشد و الله اعلم **دوم اصل** رفعه قال اذا غسل المیت ثم احدث بعد الغسل فانه یغسل الحدث و لا یعاد الغسل **شرح** باالله برور ادای سند حدیث را نامی که روایت از اوست امام گفت چون شسته شود میت بعد از آن بول یا غایط بیرون آید از او بعد از شستن او پس بدرستیکه آن شسته میشود آن بول یا غایط و اعاده کرده نمیشود شستن کل میت **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خرج من المیت شیء بعد ما یکفن فاصاب الکفن قرض منه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آید از میت چیزی که نجس باشد بعد از آنکه کفن کرده شود پس برخورد آنچه کفن را مقراض کرده میشود از کفن **باب بیست و نهم اصل باب الرجل یغسل المرأة و المرأة تغسل الرجل** **شرح** این باب بیان مردیست که میشوید زن او زنی است که میشوید مرد را در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل یموت و لیس عنده من یغسله الا النساء قال تغسله امرأته او ذو قرابته ان کانت له و تصب النساء علیه الماء صباً و فی المرأة اذا ماتت یدخل زوجها یده تحت قمیصها فیغسلها **شرح** قرابته بفتح قاف عبارت از محرم است که می آید در حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شده از مردی که میمیرد و نیست نزد او کسی که بشوید او را

مگر زنان امام گفت میشوید او را زن او یا صاحب حرم نبی نزدیک او باشد او را و میریزند زنان دیگر بر او آب را ریختنی که ...
لامس نشد بعنوان مورد صاحب حق است و میتواند بود که مراد بعنوان استقلال باشد و ... زن او و صاحب حرم نبی او نباشد
و مراد در ریختن آب بر دو کف او باشد نظیر آنچه می آید در حدیث پنجم این باب با بر دو کف و رو باشد نظیر آنچه می آید در حدیث سیزدهم
این باب و امام گفت در زن چون میرد داخل میکند شوهر او دست خود را در پاچین پیراهن او پس میشوید زیرا **دوم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل ایصلح ان ینظر الی امرأته حین تموت او یغسلها ان لم یکن عندها من یغسلها وعن المرأة
هل تنظر الی مثل ذلک من زوجها حین یموت فقال لا بأس بذلک انما یفعل ذلک اهل المرأة کراهیة ان ینظر زوجها الی ما
یکرهونه منها **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد که آیا می‌باشد او را اینکه نظر کند بسوی زن خود وقتی که میرد و آنکه
زن بشوید او را اگر نباشد نزد آن زن کسی که بشوید او را و پرسیدم امام را از زن که آیا نظر میکند بسوی مانند آنچه مذکور شد
از جانب شوهر خود وقتی که میرد شوهر مراد نظر زن بسوی مواضعی است از بدن شوهر که نظر بسوی آنها میکند غالباً در وقت
شستن پس مقصود سوال از نظر زن بسوی شوهر و شستن زن شوهر را است پس امام گفت باکی نیست با آنچه پرسیدی جز این نیست
که میکنند شستن زن را خویشان زن و شوهر زن وا میگذارند از برای نخواستن اینکه نظر کند آن شوهر آن زن بسوی چیزی
که نمیخواهند آن را اهل زن از اینکه میت زن بدشکل تر میشود از میت مرد و خویشان زن نمیخواهند آن بدشکلی را
و نمیخواهند نظر شوهر را بسوی آن بدشکلی را و نمیخواهند نظر شوهر را بسوی آن بدشکلی و این از روی جهل است چنانچه می آید
در حدیث هفتم و یازدهم این باب **سیوم اصل** عن محمد بن مسلم قال سالته عن الرجل یغسل امرأته قال نعم من وراء الثوب
شرح روایت است از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا بشوید
زن خود را امام گفت آری از پس جامه که ساتر عورتین آن زن باشد **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل
یموت ولیس عنده من یغسله الا النساء هل تغسله النساء فقال تغسله امرأته او ذات محرمه وتصب علیه النساء الماء صبا من فوق الثیاب
شرح المحرم بفتح میم و سکون حاء مهمله ... و فتح راء ... معصر ... حرام بودن نکاح **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که بمیرد و نیست نزد او کسی که بشوید او را مگر زنان آیا میشویند او را زنان پس گفت میشوید او را زن او
یا صاحب محرم او ... و میریزند بر او آب را ریختنی که از بالای جامه‌ها باشد مراد همان است که گذشت
در حدیث اول این باب **پنجم اصل** سمعت ... یسال ابا عبد الله علیه السلم عن المرأة تموت مع رجال لیس بینهم
ذو محرم هل یغسلونها وعلیها ثیابها فقال اذن یدخل ذلک علیهم ولکن یغسلون کفیها **شرح** یدخل بضم یاء مضارع معلوم غائب
باب افعال است ذلک فاعل است و مشار الیه ذلک مصدر یغسلونها است و مفعول محذوف است تقدیر ...
آنها **یعنی** شنیدم از یاری که بود ... پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از زنیکه میمیرد با مردانیکه نیست در ایشان صاحب
حرام بودن عقد نکاح آیا میشویند آن زن را با جامه‌های او پس امام گفت در این هنگام که بشویند
او را داخل میکند آن شستن بر ایشان قبیح را مثل نگاه باطل ... ولیکن میشویند دو دست او را ... نظر
بالمس ... این منافات ندارد با ... چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب
ششم اصل عن سماعة قال سالته عن المرأة اذا ماتت فقال یدخل زوجها یده من تحت قمیصها الی المرافق **شرح**
روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از زن وقتی که مرده باشد پس امام گفت داخل میکند شوهر
او دست خود را در پاچین پیراهن او تا آرنجها برای شستن او **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یموت
فی السفر او فی ارض لیس معه فیها الا النساء قال یدفن ولا یغسل وقال فی المرأة تکون مع الرجال بتلک المنزلة الا ان
یکون معها زوجها فان کان معها زوجها فلیغسلها من فوق الدرع ویسکب علیها الماء سکبا ولتغسله امرأته اذا مات والمرأة
لیست مثل الرجال المرأة اسوء منظرا حین تموت **شرح** الدرع بفتح همزه و کسر راء ... و خاء با نقطه ...

بابلو

باب ... زمین بسیار گیاه که چراگاه خوب است و زنان و مردان بآنجا میروند برای چرانیدن شتران و گوسفندان و مانند آنها و ...
... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که میمیرد در سفر یا در چراگاه بسیار علف
نیست با او در آن زمین مگر زنان امام گفت دفن کرده میشود و شسته نمیشود و امام گفت در زنی که باشد با مردان که او بجای
منزلت است یعنی که اگر میرد دفن کرده میشود و شسته نمیشود و هیچ نمانده که مراد عدم شسته شدن جمیع او است و این منافات ندارد با
شسته شدن دو دست او چنانچه گذشت در حدیث پنجم این باب مگر آنکه باشد با او شوهر او پس اگر باشد با او شوهر او پس باید که بشوید
او را از بالای پیراهن و میریزد شوهر بر او آب را ریختنی بانیکه محض ریختن میکند و نمیتواند نظر بسوی او میکند و در صورت اول
از آن او با او باشد باید که بشوید او را زن او چون مرده باشد ... بانیکه محض ریختن آب ... و زن مثل مرد نیست بجهت
آنکه زن بدشکل تر است از مرد وقتی که میمیرد **هشتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یخرج فی السفر و معه امرأته یغسلها قال
نعم وامه واخته ونحو هذا یلقی علی عورتها خرقة **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که از وطن بیرون میرود در سفر
و با او زن او است آیا میشوید زن خود را گفت آری و میشوید او را و مادر خود را و خواهر خود را و مانند اینها یعنی اینکه ...
محرم باشد می اندازد بر عورت او پاره را که ساتر عورت باشد اگر چه میت زن او باشد **نهم اصل** سمعت ... یسال ابا
عبد الله علیه السلم عن المرأة تموت مع رجال لیس بینهم ذو محرم هل یغسلونها وعلیها ثیابها فقال اذن یدخل ذلک علیهم ولکن یغسلون کفیها
شرح مضمون این موافق حدیث پنجم این باب است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی المرأة اذا ماتت ولیس معها امرأة
تغسلها قال یدخل زوجها یده تحت قمیصها فیغسلها الی المرافق **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در زن وقتی که مرده
باشد و نباشد با او زنی که بشوید او را امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را تا آرنجها در پاچین پیراهن او پس میشوید او را
یازدهم اصل عن محمد بن مسلم قال سالته عن الرجل یغسل امرأته قال نعم انما یمنعها اهلها تعصبا **شرح** روایت است از محمد بن مسلم که راوی
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید زن خود را گفت آری جز این نیست که وا میگذارند از
او شوهرش خویشان او برای تندی و تعصب **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الرجل المسلم یموت فی السفر
ولیس معه رجل مسلم ومعه رجال نصاری ومعه عمته وخالته مسلمتان کیف یصنع فی غسله قال تغسله عمته وخالته فی قمیصه ولا تقربه النصاری وعن
المرأة تموت فی السفر ولیس معها امرأة مسلمة ومعها نساء نصاری وعمها وخالها معها مسلمان قال یغسلانها ولا تقربها النصرانیة کما کانت
المسلمة تغسلها غیر انه یکون علیها درع فیصب الماء من فوق الدرع **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او پرسیده شد از مرد مسلمان
که میمیرد در سفر و نیست با او مردی که مسلمان باشد و با او مردانی که ترسا باشند و با او است عمه او و خاله او و ایشان مسلمانند چکار کرده
میشود در شستن او امام گفت میشوید او را عمه او و خاله او در پیراهن او و نزدیک او نمیشوند ترسایان و امام پرسیده شد از زنیکه میمیرد
در سفر و نیست با او زنی که مسلمان باشد و با او هستند زنانی که ترسا باشند و عموی او و خالوی او با او است و ایشان مسلمانند امام گفت
عمو و خالوی او میشویند او را و نزدیک او نمیشود زن ترسا شستن عمو و خالو چنان است که زن مسلمان میشسته باشد او را و تفاوت این است
که باشد بر او پیراهنی پس ریخته میشود آب از بالای پیراهن **اصل** قلت فان مات رجل مسلم ولیس معه رجل مسلم ولا امرأة مسلمة
من ذوی قرابته ومعه رجال نصاری ونساء مسلمات لیس بینه وبینهن قرابة قال یغتسل النصرانی ثم یغسله فقد اضطر **شرح** مراد بقوله
اینجا حرمت عقد نکاح است الاغتسال خود را شستن و ظاهر این است که شستن دست ... کافی باشد اضطر بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است
و ... فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است و افاده مبالغه میکند **یعنی** گفتم پس اگر بمیرد مردی مسلمان و نباشد با او مردی مسلمان و نه زنی
مسلمان از جمله صاحبان محرم او و با او مردان ترسایان باشند و زنانی مسلمان باشند که نیست میان او و آن زنان محرمی امام گفت
دست ... خود را میشوید مرد ترسا پس از آن میشوید او را بیان این آنکه بتحقیق بیچاره شده بیچارگی بانیکه ...
بدانکه این حدیث هر چند موثق است بعنوان احتمال اول آنکه شستن کافر ... در اباحت تخفیف نجاست او میشود و نجاست ...
مرده مسلم ... میشود دوم آنکه آب قلیل ... ملاقات نجاست نجس نمیشود سیوم آنکه در سقوط تکلیف ...

میت قریب است از فاعل آن زیرا که مقصود وقوع آن واجب است از هر که باشد پس شستن میت مثل شستن جامه است و مثل غسل جنابت و مانند
آن نیست پس اگر بی قصد یا با قصد حال دنیا میت را بشوید از دیگران ساقط میشود چنانچه اگر بی قصد کفن کند یا دفن کند سقوط میشود
والله اعلم **اصل** و عن المرأة المسلمة تموت ولیس معها امرأة مسلمة ولا رجل مسلم من ذوي قرابتها ومعها امرأة نصرانیة
و رجال مسلمون لیس بینها و بینهم قرابة قال تغتسل النصرانیة ثم تغسلها **شرح** عن المرأة متعلق بقیلت که مدلول قلت تا اول است
بتقدیر و سألته عن المرأة یا معطوف بر عن الرجل المسلم است و مضمون این نظیر سابق است و معلوم است از شرح سابق **اصل** و عن
النصرانیة یکون في السفر وهو مع المسلمین فیموت قال لا یغسله مسلم ولا کرامة ولا یدفنه ولا یقوم علی قبره **شرح** لا ادراک لا کرامة بر ای
نفی جنس است **یعنی** و پرسیدم از ترسا که در سفر باشد و در سفر و او با مسلمانان است پس بمیرد امام گفت نمیشوید او را مسلمانی و نیست عزتی ترسا
را و دفن نمیکنند او را و اگر مدفون شده باشد نمی ایستد بر قبر او بقصد دعا یا زیارت یا تعظیم **سیزدهم اصل** قلت لابي عبد الله علیه السلام
من غسل فاطمة علیها السلام قال ذاک امیر المؤمنین علیه السلام فکأنما استفظعت ذلک من قوله فقال لي کانک ضقت مما اخبرتک فقلت فقد کان
ذلک جعلت فداک فقال لا تضیقن فانها صدیقة لم یکن یغسلها الا صدیق اما علمت ان مریم علیها السلام لم یغسلها الا عیسی علیه السلام **شرح**
مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد الزهراء فاطمة علیها السلام **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که شست فاطمه
علیها السلام را گفت این امیر المؤمنین بود پس گویا رسوا شمردم آن سخن را از جهة قول امام علیه السلام که شستن مرد زن را چون جایز باشد
پس گفت مرا گویا که تو تنگدل شدی از آنچه خبر دادم ترا پس گفتم تحقیق شد آنچه گفتی قربانت شوم پس گفت البته دلتنگ متوجه مباش چه
که فاطمه معصومه بود جایز نبود که بشوید او را مگر معصومی و معصوم چون منحصر شود در شوهر و پسران شوهر اولی است چنانچه می آید در حدیث
هفتم باب چهل و هفتم که باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت است آیا نشنیدی که مریم علیها السلام نشست او را مگر عیسی علیه السلام و او است
که شستن مرد زن را محل اینقدر استبعاد نیست **اصل** قلت جعلت فداک فما تقول في المرأة تکون في السفر مع الرجال لیس فیهم لها ذو محرم
ولا معهم امرأة فتموت المرأة ما یصنع بها قال یغسل منها ما اوجب الله علیه التیمم ولا تمس ولا یکشف شيء من محاسنها التي امر الله عز وجل بستره
قلت کیف یصنع بها قال یغسل بطن کفیها و وجهها و یغسل ظهر کفیها **یعنی** گفتم قربانت شوم پس چه میگویی در زن که باشد در سفر با مردان
نیست در ایشان او را صاحب محرمی و نیست با ایشان زنی پس بمیرد آن زن چه کار کرده میشود با آن زن امام گفت شسته میشود از آن زن
آنچه واجب ساخته است الله تعالی بر آن تیمم را و در جای دیگر استعمال آب بر او در وضو یا غسل میسر نباشد دست مالیده نمیشود آن زن و گشوده
نمیشود چیزی از جاهای حسن او که امر کرده الله تعالی او را بپوشیدن آن در نماز و غسل سر کردن و ساعد گفتم چه کار کرده میشود با او یا نیست
که بجه ترتیب شسته میشود محل تیمم او گفت شسته میشود شکم هر دو دست او و روی او شسته میشود پشت هر دو دست او چیزی نماند که ظاهر این است که وجوب
مسح جمیع حالات در تیمم و گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم و چهارم باب چهل ام که باب صفة التیمم است **باب بیست و دوم اصل**
باب حد الصبي الذي یجوز للنساء ان یغسلنه **شرح** این باب بیان حد طفلی است که جایز است زنان بیگانه را اینکه بشویند او را
و در این باب یک حدیث است **اصل** قلت لابي عبد الله علیه السلام حدثني عن الصبي الی کم تغسله النساء فقال الی ثلث سنین **شرح** تغسله
مضارع غایب یا غایبه باب فعل است زیرا که النساء مفرد است در معنی جمع مونث و تذکیر آن جایز است مثل وقال نسوة في المدینة ما بعد الی داخل
در حکم ما قبل است غالبا و گاهی داخل نمی باشد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حکایت کن مرا از طفل که تا چند سال میشویند او را زنان
طرف ذوات محرم پس گفت تا سه سال **باب بیست و یکم اصل باب غسل من غسل المیت ومن مسه وهو حار ومن مسه وهو بارد**
شرح این باب بیان غسل کسی است که شسته میت را و کسی که عضو خود را رسانید بمیت بر جایی که میت هنوز گرم است و کسی که عضو خود را
رسانید بمیت بر جایی که میت سرد شده است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن حریز عن ابي عبد الله علیه السلام قال من غسل
میتا فلیغتسل قلت فان مسه ما دام حارا قال فلا غسل علیه واذا برد ثم مسه فلیغتسل قلت فمن ادخله القبر قال لا غسل علیه انما یمس الثیاب
شرح انما یمس الثیاب اشارت بانست که اگر میت بی غسل مدفون شود برای عذر و رسید غسل بر داخل کننده او در قبر نیست چه جای اینکه
غسل داده شده باشد **یعنی** روایت است از حریز از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت هر که شست میتی را پس باید که غسل کند گفتم پس

اگر عضو خود را رسانید بمیت چند انکه گرم است امام گفت پس غسل نیست بر او و چون سرد شود بعد از آن عضو خود را رسانید باو پس باید که غسل کند
پس گفتم کسی که داخل کند میت را در قبر امام گفت غسل نیست بر او بیان این آنکه بجز این نیست که عضو خود را میرساند بجامهای میت
دوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال قلت الرجل یغمض عین المیت علیه غسل قال اذا مسه بحرارته فلا ولکن اذا مسه بعد ما یبرد
فلیغتسل قلت فالذي یغسله یغتسل قال نعم قلت فیغسله ثم یکفنه قبل ان یغتسل قال یغسله ثم یغسل یدیه من العاتق ثم یلبسه اکفانه
ثم یغتسل قلت فمن حمله علیه غسل قال لا قلت فمن ادخله القبر علیه وضوء قال لا الا ان یتوضأ من تراب القبر ان شاء **شرح** یغمض
بغین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاغماض فرو خوابانیدن و آوردن العاتق بعین بی نقطه والف و کسر
تای دو نقطه در بالا دوش **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت که گفتم مردی فرودی آورد پلک
بالای چشم میت آیا بر او غسل است امام گفت چون عضو خود را رسانید بمیت با گرمی میت پس نیست بر او غسل ولیکن چون عضو خود را
رسانید بمیت بعد از آنکه سرد شود پس باید که غسل کند گفتم پس آنکه میشوید میت را آیا غسل میکند گفت آری گفتم پس آیا میشوید میت را
بعد از آن کفن میکند میت را پیش از آنکه غسل کند امام گفت میشوید میت را بعد از آن میشوید دست خود را از دوش بعد از آن میپوشاند
میت را کفن وی او بعد از آن غسل میکند گفتم پس کسی که بر دارد میت را آیا بر او غسل است گفت نه گفتم پس کسی که داخل کند میت را در
قبر آیا بر او شستنی است گفت نه مگر آنکه دست خود را بشوید از خاک قبر اگر خواسته باشد یا گیر کیرا **سیوم اصل** عن ابي عبد الله
علیه السلام قال الغسل الذي غسل المیت وان قبل المیت الانسان بعد موته وهو حار فلیس علیه غسل ولکن اذا مسه وقبله وقد برد فعلیه
الغسل ولا باس ان یمسه بعد الغسل ویقبله **شرح** برد بنای یکنقطه در اول و نقطه دار معلوم باب نصر است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل میکند آنکه شست میت را و اگر بوسه کند میت را شخصی بعد از موت او و او گرم باشد
پس نیست بر بوسه کننده غسل ولیکن چون عضو خود را با و مالد و بوسه کند او را بر حالی که او سرد شده باشد پس بر اوست غسل و پرواهی نیست
باینکه عضو خود را باو رساند بعد از غسل و بوسه کند او را **چهارم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یمس المیتة اینبغي ان
یغتسل منها قال لا انما ذلک من الانسان وحده قال و سألته عن الرجل یصیب ثوبه جسد المیت فقال یغسل ما اصاب الثوب **شرح** المیتة بفتح
میم و سکون یا و دو نقطه در پایین مرده غیر آدمی مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار انما ذلک من الانسان وحده است پس مراد
بیان آن است که باز دست مذکور میشود در شرح حدیث هشتم این باب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که عضو خود را میرساند بمرده غیر آدمی آیا سزاوار است او را اینکه غسل کند بسبب آن مرده گفت نه بجز این نیست که غسل کردن
بسبب مرده آدمی است و باز راوی گفت و پرسیدم او را از مردی که بر میخورد جامه او بجسد میت الامام گفت میشوید آنچه را که بر خورد
جامه او تفصیل که می آید در حدیث هشتم این باب **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام ینهی عن الغسل اذا دخل القبر **شرح**
ادخل بهمزه و سکون دال با نقطه است ادخل بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمیت است که مفهوم است از سابق و مفعول
اول محذوف است تقدیر ادخل المیت القبر **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که نهی میکرد کسی را از غسل مس میت و قتی
که داخل کرده بود آنکس میت را در قبر **ششم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قبل عثمان
بن مظعون بعد موته **شرح** مظعون بظا و با نقطه و عین بی نقطه است عثمان بن مظعون از قریش است و از سابقان در اسلام است
و او هجرت بحبشه کرده و در بدر حاضر بوده و بعد از سی ماه یا بیست و چهار ماه از هجرت رسول علیه السلام در مدینه وفات یافت و در
بقیع مدفون شد و او اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته و فاضل و متعبد بوده و نهد از رسول علیه السلام او را سلف صالح نامیده
چنانچه می آید در حدیث ششم باب هشتاد و هشتم و در حدیث چهل و پنجم از آن ابواب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بوسید عثمان بن مظعون را بعد از موت او **هفتم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام في
الرجل یقع طرف ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه وان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک
منه **شرح** این مضمون گذشت در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سیزدهم مامومه بهر جا معروف معمول به شده جایز نیست از ...

و مشهور رشته به رجا برای بعد و مجاورت است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فرود می آید کنار جامه او
بر جسد میت امام گفت اگر شسته شده است میت با آب خالص که بعد از شستن با آب سدر و با آب کافور است پس بشود رطوبت را اگر بر خورده میت
باشد جامه او سرایت کرده باشد از میت و اگر میت شسته نشده باشد پس بشود رطوبت را که بر خورده باشد جامه تو او از
مراد آنست که شستن جامه لازم نیست مگر آنکه رطوبت سرایت کرده باشد از میت بجامه و پیش از شستن میت باشد پس اگر بهیچ از
میت و جامه خشک باشد شستن جامه لازم نیست احتیاط و چگونه سرایت بر دو قسم است یکی موقع مثل اینکه میت تر باشد و جامه خشک
باشد دیگری بحکم مثل اینکه میت خشک باشد و جامه تر باشد و الله اعلم و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار آنست
که مس جامه کسی مانند مس آنکس است و او بمیت میت با روست چنانچه راوی القریح با آن کرد در ذیل این حدیث در کتاب الطهارة
در حدیث ... باب ... گفت یعنی اذا برد المیت و ظاهر حدیث ... باب النوادر است ... بدن آدمی میت باشد
اینجا باشد هر یکی حکمی علیحده داشته باشد والله اعلم **هشتم** **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له اغتسل من غسل الميت
قال نعم قلت من ادخله القبر قال لا انما يمس الثياب **شرح** مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب سی و دوم**
اصل باب العلة في غسل الميت غسل الجنابة **شرح** الغسل بفتح و ضم غین ... مصدر باب ضرب شستن یا بفتح مصدر است و بضم
اسم مصدر است غسل الجنابة مفعول مطلق برای تشبیه است **یعنی** این باب بیان علت شستن میت است مانند شستنی که برای جنابت
می باشد و در این باب یک حدیث است **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال دخل عبد الله بن قيس الماصر على ابي جعفر عليه السلام
فقال اخبرني عن الميت لم يغسل غسل الجنابة فقال له ابو جعفر عليه السلام لا اخبرك فخرج من عنده فلقي بعض الشيعة فقال له العجب لكم يا معشر
الشيعة توليتم هذا الرجل واطعتموه ولو دعاكم الى عبادته لاجبتموه وقد سألته عن مسألة فما كان عنده فيها شيء فلما كان من قابل
دخل عليه ايضا فسأله عنها فقال لا اخبرك بها **شرح** گذشت در حدیث چهارم باب اول کتاب الحجة که قیس ماصر از شیعه امامیه بوده
علم کلام را اخذ کرده از علی بن الحسین و باقی مانده تا زمان امام جعفر صادق علیه السلام و از این حدیث معلوم میشود که پسر او در کوفه
از مخالفان بوده و مخالفت او مذکور شده در کتاب الایمان والکفر در حدیث ... باب ... باب الکبائر است الماصر
بفتح میم و الف و کسر صاد مهمله ... تعلیم کننده ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت داخل
شد عبد الله بن قیس ماصر در موسم حج بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت خبر ده ما را از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که
برای جنابت است پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام خبر نمیدهم ترا پس بیرون رفت از نزد امام علیه السلام پس برخورد ببعضی
شیعه امامیه را پس گفت او را عجب حالی شما راست ای گروه پیرو شیعه امام خود دوستی این مرد را و فرمان بردار کردید او را
بسیار میخواندید شما را بسوی پرستش او هر آینه قبول میکنید او میکرد و تحقیق پرسیدم او را از مسئله پس نبود نزد او در آن
مسئله جواب پس چون شد در سال آینده در موسم حج داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام نیز پس پرسید او را از آن مسئله پس امام گفت
خبر نمیدهم ترا از آن مسئله **اصل** فقال عبد الله بن قيس لرجل من اصحابه انطلق الى الشيعة فاصحبهم واظهر عندهم موالاتك
اياهم ولعنتي والتبري مني فاذا كان وقت الحج فأتني حتى ادفع اليك ما تحج به وسلهم ان يدخلوك على محمد بن علي فاذا اخرت اليه
فسله عن الميت لم يغسل غسل الجنابة **شرح** پس گفت عبد الله بن قیس مردی را از یاران خود در کوفه که روانه شو بسوی شیعه امامیه
در کوفه پس یار ایشان باش و اظهار کن نزد ایشان دوستی تو ایشان را و لعن مرا و بیزار شدن از مرا پس چون شود وقت حج پس
بیا نزد من تا تسلیم کنم بتو آنچه را که حج کنی با آن و طلب کن از شیعه اینرا که داخل کنند ترا بر محمد بن علی باقر پس چون بردند رفتی بسوی
او پس سوال کن او را از میت که چرا شسته میشود مانند شستنی که از جنابت است **اصل** فانطلق الرجل الى الشيعة فكان معهم
الى وقت الموسم فنظر الى دين القوم فقبله بقبوله وكتم ابن قيس امره مخافة ان يحرم الحج فلما كان وقت الحج اتاه فاعطاه حجة
وخرج فلما صار بالمدينة قال له اصحابه تخلف في المنزل حتى نذكرك له ونسأله ان يأذن لك فلما صاروا الى ابي جعفر عليه السلام قال
لهم اين صاحبكم ما انصفتموه قالوا لم نعلم ما يوافق من ذلك فامر بعض من حضر ان يأتيه به **شرح** الموسم بفتح میم و سکون واو

سین مهمله اسم زمان و مکان و مصدر میمی از باب ضرب است و بنا بر اول اضافه وقت بآن از قبیل اضافه عام بخاص است مثل یوم
الاربعاء و الموسم اجتماع مردم برای حج و المرحم بمیم و فتح واو و تشدید سین مفتوحه حضور در مکه در وقت حج یحرم بجای منقوطه و رای
منقوطه بصیغه مضارع مجهول از باب ضرب و علم است و ضمیر مستتر مفعول اول او و نایب فاعل است و الحج منصوب و مفعول ثانی است حجة بکسر حای
منقوطه مصدر از باب نصر برای مره است و مراد اینجا آنست که وفا بیک حج کند **یعنی** پس روانه شد آن مرد بسوی شیعه امامیه پس
بود با ایشان تا وقت موسم پس ملاحظه کرد دین ایشان را پس قبول کرد آن دین را قبولی که لایق آنست و پوشانید از پسر
قیس کار خود را از ترس اینکه محروم شود از حج پس چون شد در وقت حج آمد نزد پسر قیس پس داد او را بقدر یک حج و بیرون
رفت از کوفه پس چون رسید بمدینه گفتند او را رفیقان او که بمان در منزل تا مذکور کنیم ترا برای امام علیه السلام و طلب کنیم
از او رخصت دخول را برای تو پس چون رسیدند بسوی امام محمد باقر علیه السلام گفت این نزار کجاست رفیق شما انصاف
نورزیدید با او گفتند ندانستیم آنچه را که موافق رای است از آن آوردن وی یا وی را پس امام علیه السلام امر کرد بعضی جماعت
را که حاضر شده بودند با اینکه آورد آن رفیق را **اصل** فلما دخل على ابي جعفر عليه السلام قال له مرحبا كيف رأيت ما انت فيه
اليوم مما كنت فيه قبل فقال يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله لم اكن في شيء فقال صدقت اما ان عبادتك يومئذ كانت اخف
عليك من عبادتك اليوم لان الحق ثقيل والشيطان موكل بشيعتنا لان سائر الناس قد كفوه اللهم اني ساخبرك بما قال
لك ابن قيس الماصر قبل ان تسألني عنه واصير الامر في توليته اياه اليك ان شئت اخبرته وان شئت لم تخبره **شرح** پس چون داخل
شد بر امام محمد باقر علیه السلام امام گفت او را خوش آمدی چون دیدی دینی را که تو در آنی امروز نسبت بدینی که بودی در آن پیش از این
پس گفت ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله نبودم پیش از این در چیزی که بکار آید پس امام گفت راست گفتی آگاه باش
بدرستی که عبادت تو در روزی که آن دین و آیین بود سبکتر بر تو از عبادت تو امروز زیرا که حق سنگین است و شیطان
موکل است بشیعه ما یعنی که ابلیس شیاطین خود را موکل شیعه میکند زیرا که باقی مردم بر طرف کرده اند آزار او را از خودشان را
باینکه از عبادت ایشان آزادی یا وی ... چون باطل است پس مضایقه از عبادت ایشان ندارد بدرستی که من زود
خبر میکنم ترا بآنچه گفت ترا پسر قیس ماصر یعنی جواب مسئله او بتو میگویم پیش از آنکه سوال کنی مرا و میکنم اختیار کار را
در شنوانیدن آن جواب او را بسوی تو اگر خواهی خبر کنی او را و اگر خواهی خبر نکنی او را **اصل** ان الله عز وجل
خلق خلاقين فاذا اراد ان يخلق خلقا امرهم فاخذوا من التربة التي قال في كتابه منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم
تارة اخرى فعجن النطفة بتلك التربة التي يخلق منها بعد ان اسكنها الرحم اربعين ليلة فاذا تمت لها اربعة اشهر قالوا يا رب
نخلق ماذا فيأمرهم بما يريد من ذكر او انثى ابيض او اسود فاذا خرجت الروح من البدن خرجت هذه النطفة بعينها منه
كائنا ما كان صغيرا او كبيرا ذكرا او انثى فلذلك يغسل الميت غسل الجنابة فقال الرجل يا ابن رسول الله لا والله ما اخبرت ابن قيس الماصر
بهذا ابدا فقال ذلك اليك **شرح** در سوره طه چنین است قال فما بال القرون الاولى قال علمها عند ربي في كتاب لا يضل ربي
ولا ينسى الذي جعل لكم الارض مهادا وسلك لكم فيها سبلا وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتى كلوا وارعوا
انعامكم ان في ذلك لآيات لاولي النهى منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى و در این آیت التفات است از لفظ غایب
این حدیث آنست که مهاد بکسر میم و الف چنانچه قراءت غیر کوفیین است جمع مهد بفتح میم و سکون هاء است بمعنی جوانگاه و مراد اینجا
قبرهاست السلک بفتح سین و سکون لام مصدر باب نصر داخل کردن رشته در سوراخ سوزن و مانند آن مثل اسلک ...
جعل سبلا عبارت است از راه های که از قبرها می باشند بسوی جنت یا جهنم چنانچه گذشت در احادیث باب سیزدهم ...
متکلم است و از تتمه کلام موسی نیست بلکه برای توضیح آنست به بیان اینکه از جمله مواد بدن آدمی نبات است که از باران بهم میرسد
چنانچه گفته خلق الازواج كلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا يعلمون زیرا که ما تنبت الارض یا خورده شده است مثل گندم و برنج
و میوه ها یا اصل خورده شده دیگر است مثل گوشت و روغن و لفظ عبارت از نطفه است که منقلب بر دو جا میشود و ما لا یعلمون عبارت از

از تربت اهل قبر است که خصوصیت اینجا مجهول و مطابق است مجبر ... بهایت و تقدیم ظرف برای حصر است نسبت بعوالم دیگر از زمین ...
به نبات و نطفه نیز و مراد آنست که هر شخصی مخلوق میشود از تربت معهد خودش که معلوم خلایق است نه معهد دیگران و اجزای دیگر زمین
والله اعلم خلاقین بخای با نقطه و تشدید لام و قاف صیغه مبالغه است یعنی نهایت تدبیر کنند کاملست بر آنکه لفظ خلاقین استعاره شده
اینجا برای افراد استحقاقات و بواعث تدبیر اگر در خلق او میان انسان یکی از این افراد در فردی از افراد نطفه آدمیت و باعث تدبیر
الهی را میتوان گفت بعنوان مجاز که این لفظ ملایکه نیز استعاره میشود چنانچه روایت شده در مجمع البیان در تفسیر ملائکه برات امرا
از سوره النازعات پس این منافات ندارد با اینکه تقدیر آدمی از الله تعالی صادر شده باشد بی واسطه پس وارد نمی آید اینکه اگر
خلاقین مجرد باشند پس مجرد معبود الله تعالی نخواهد بود و اگر مادی باشند قبل مادی میتوان گفت که فیکون خواهد بود و این هم
منافات دارد با مقدمه‌ای که در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید مذکور شد زیرا که جواب میگوییم که باعث تدبیر اگر از قبیل
جوهر است نه جوهر مجرد و نه جوهر مادی و فاعل چیزی نیست اصلا و نسبت مأمور بودن و مانند آن بان بعنوان استعاره تمثیلیه است
خلفا یعنی مخلوقات او هم یعنی او را وهم است و جواب قیاسی است نظر بر آن بعد ظرف یعنی است یا رب بلعم و کسر با و میتوانند بود و تشابه
لام متعقد برایی است و بر هر تقدیر قائل این هر کدام است یا نوح است یعنی منافات ندارد با اینکه نطفه منقلب بروح شده باشد
و صاحب علم و ادراک شده باشد خواه قائل باشیم بوجود صور نوعیه جوهریه و خواه نه **یعنی** یعنی بدرستی که الله عز و جل تدبیر کرد
نهایت تدبیر کنند کاملی چند پس چون خواهد که تدبیر کند مخلوقی از آدمی او میکند از خاک بیرون آر گفته
در کتاب خود در سوره طه که از آنجا تدبیر کردیم شما را و در آنجا بر میگردانیم شما را و از آنجا بیرون می آوریم شما را بار دیگر مراد
یعنی تربتی است که میت در آن مدفون میشود چنانچه می آید در باب ششم کتاب التربة الذی یدفن فیها المیت ... پس مخمر
کرده میشود نطفه بآن خاکی که مخلوق میشود از آن بعد از آنکه ساکن کرده باشد آن نطفه را در رحم مادر چهل شب پس چون تمام
شود برای آن نطفه چهار ماه میگویند آن نهایت تدبیر کنندگان که ای صاحب کمال اختیار ما تدبیر میکنیم چه چیز را پس او میکند
ایشان را آنچه اراده میکند از نر یا ماده سفید یا سیاه پس چون بیرون آید روح از بدن بیرون می آید این نطفه تمامی و تنهایی
از او مراد آنست که روح همان مجموع نطفه است که منقلب بروح شده هر چه باشد خواه کوچک و خواه بزرگ و خواه نر و خواه ماده
پس برای آنست که نشسته میشود میت مانند شستن که از جنابت است پس گفت آن مردی که ای پسر رسول الله نه که قسم که خبر میکنیم
قبطی حسر را با تو جواب پس کر پس امام گفت که اختیار راستگویی است این **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل
ما بال المیت یمنی قال النطفة التی خلق منها یرمی بها **شرح** یمنی بنون والف منقلب از یا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل
است که برای نسبت به اصل فعل است التمیه نسبت کسی یعنی بفتح میم و سکون نون که مصدر باب ضرب است یعنی بیرون دادن آب منی
و مراد اینجا غسل دادن بیرون شدن غسل جنابت است یا مراد تشبیه موت است با یمنی که موافق است در حرف اصول با اسم آب منی
زیرا که موت را منی بفتح میم و نون و الف مقصوره ... بفتح میم و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین منیا مندوب یعنی که میت را
باقی نیز نامند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد که چیست حال میت که نسبت داده میشود
بیرون دادن منی امام گفت که نطفه که مخلوق شده از آن می اندازد آنرا **سیوم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال
ان المخلوق لا یموت حتی یخرج منه النطفة التی خلق منها من فیه او من غیره **شرح** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام راوی
گفت که امام گفت بدرستی که آدمی نمیمیرد مگر آنکه بیرون آید از او نطفه که مخلوق شده از آن از دهن او یا از غیر دهن او مثل چشم
او چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب سیزدهم **باب سی و سیوم اصل باب ثواب من غسل مؤمنا و شرح**
این باب بیان ثوابی است که گفته شده میت مؤمنی را و این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما
مؤمن غسل مؤمنا فقال اذا قلبه اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک الا غفر الله
له ذنوب سنة الا الکبایر **شرح** الا بهمزه حرف برای استثنا است و مستثنی منه در اول محذوف است تقدیر ما فعل الا غفر و میتواند که

لکرم ...

کرام یعنی است و او عطف باشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مؤمنی که بشوید مؤمنی را پس گفت چون گرداند
او را از جانبی بجانبی که خدایا این بدن بنده مؤمن تست تحقیق بیرون کردی روح او را از آن و تفریق کردی میان آن دو پس طلب
میکنم عفو ترا برای او طلب میکنم عفو ترا برای او نکرده امر امکان ... ایشان اراده شده برای آن غسل گناهان یکساله مگر گناهان کبیره
مع ... کماله اگر کسی ایشان گناهان ... عبارتست از کم نکردن مرتبه مومن بسبب آنها **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من غسل میتا
فادی فیه الامانة غفر له قلت و کیف یودی فیه الامانة قال لا یخبر بما یری **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
هر که بشوید میتی را پس بجا آورد در او امین بودن را گناهان آمرزیده شده برای او گفتم و چون بجا آورد در او امین
بودن را گفت خبر ندهد به آنچه میبیند از آفت یا نجاست یا مانند آنها **سیوم اصل** عن ابی عبد الله قال ما من مؤمن یغسل مؤمنا
و یقول و هو یغسله رب عفوک عفوک الا عفا الله عنه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی که بشوید مؤمنی را
و گوید بر حالی که او میشوید او را که ای صاحب کمال اختیار من طلب میکنم عفو ترا برای میت طلب میکنم عفو ترا برای میت مگر آنکه عفو میکند
الله تعالی از فاسق گذشتن او را **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی الله به موسی علیه السلام ان قال یا رب ما لمن غسل
الموتی فقال اغسله من ذنوبه کما ولدته امه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی علیه السلام
صاحب کمال اختیار خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کمال اختیار من چیست از برای کسی که بشوید مردگان را پس الله تعالی گفت میشویم او را
از گناهان او چنانچه زاییده او را مادرش منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول زیرا که اول در شستن یک میت است و این در شستن
چندین میت است **باب سی و چهارم اصل باب ثواب من کفن مؤمنا شرح** این باب بیان ثواب کسی است که تکفین کند مؤمنی را و از
سال دیگری ... و این باب یک حدیث است **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام من کفن مؤمنا کان کمن کسوه الی یوم القیمة **شرح** روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام هر که تکفین کند مؤمنی را چنانکه از مال حلال شده باشد و میداده باشد پوشش آن مومن را تا روز قیامت **باب سی و پنجم**
اصل باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا شرح این باب بیان ثواب کسی است که کنده باشد برای مؤمنی قبری یا باعث شود یا برای او اجرت
حفار و مانند آن داده و این باب یک حدیث است **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من حفر لمیت قبرا کان کمن بوأه بیتا موافقا الی یوم القیمة
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که کند برای میت مؤمنی قبری چنانکه لایق او باشد او را در خانه که موافق حال
او باشد تا روز قیامت **باب سی و ششم اصل باب حد حفر القبر واللحد والشق و ان رسول الله صلی الله علیه و آله لحد له شرح**
اللحد بفتح لام و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب منع کندن شکاف در پهلوی قبر برای میت و بفتح و ضم لام شکاف در پهلوی
و قبر الشق بفتح شین با نقطه و تشدید قاف مصدر باب نصر ... بصیغه ماضی مجهول باب افعال است **یعنی**
این باب بیان مقدار کندن قبر است و بیان لحد و بیان شق و اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله لحد کرده شد برای او و در این
باب چهار حدیث است **اول اصل** سهل بن زیاد قال روی اصحابنا ان حد القبر الی الترقوة و قال بعضهم الی الثدی و قال بعضهم قامة
الرجل حتی یمد الثوب علی رأس من فی القبر و اما اللحد فبقدر ما یمکن فیه الجلوس قال و لما حضر علی بن الحسین الوفاة اغمی علیه فبقی ساعة
ثم رفع عنه الثوب ثم قال الحمد لله الذی اورثنا الجنة نتبوأ منها حیث نشاء فنعم اجر العاملین ثم قال احفروا لی و ابلغوا الی الرشح قال ثم
مد الثوب ... **شرح** یعنی منقول است که
در کتاب الحج در حدیث پنجم مولد علی بن الحسین علیهما السلام الرشح بفتح میم و سکون را و شین با نقطه و حاء بی نقطه ... اسم مکان
باب منع جای عرق و مراد اینجا موضعی است از زمین ... که چون حفار بآنجا رسد نم ظاهر میشود ... ذراع از روی زمین
... میشود در حدیث چهارم این باب ... یا بیت بنا ... که زود
... میکند **یعنی** گفت سهل بن زیاد که از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام است که روایت کردند یاران ما از امامان که
حد قبر تا چنبر گردن است و گفت بعضی یاران ما در روایت خود که تا پستان است و گفت بعضی یاران ما در روایت خود که تا قامت مرد است
تا کشیده شود جامه بر سر کسی که ایستاده است در قبر ... اما لحد پس بلندی سقف آن بقدر کسی است که تواند نشست ... سهل بن زیاد گفت

که چون حاضر شد علی بن الحسین را وفات بیهوش شد پس ماند یک ساعت بعد از آن برداشت از روی خود جامه را بعد از آن گفت آیت سوره زمر و الحمد
را که رسانید ما را بجنت را جا میکنیم از مواضع آن هر جا که میخواهیم پس خوب است مزد بجا آورندگان فرمان آنگاه بعد از آن علی بن الحسین گفت بکنید
برای من قبر را و برسید بحایل پس زیاد گفت بعد از آن کشید جامه را بر روی خود پس وفات یافت علیه السلام مخفی نماند که منافاتی میان
این روایات نیست زیرا که احادیث سابقه بشارت بقدر یک قامت است مطلق یا برای ازن چنانچه مفهوم میشود از لفظ حتی بلغ الغرف الاکتب
است و گاهی تا ثندی و گاهی تا ترقوه و مانند آنها **دوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام حین احتضر اذا انا مت فاحفروا لی و شقوا
لی شقا فان قیل لکم ان رسول الله صلی الله علیه و آله لحد له فقد صدقوا **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که حاضر شد او را وفات
که چون من مردم پس بکنید برای من قبر را و شق کنید برای من شقا که میسر نشد و از قدر قامت زیاده نشد پس اگر گفته
شود شما را که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله لحد ساخته شد برای او پس بتحقیق راست گفته اند مراد اینست که لحد مانع نباشد لحد
بهتر است و آنچه مانع نیست زیرا که امام عظیم الجثه بوده و لحد او بلحد میسر نبوده **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول
الله صلی الله علیه و آله لحد له ابو طلحة الانصاری **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
لحد ساخت برای او ابو طلحه انصاری **چهارم اصل** ان النبی صلی الله علیه و آله نهی ان یعمق القبر فوق ثلاثة اذرع **شرح** بدرستی که
نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه عمیق کنده شود قبر بالاتر از سه ذرع که هر کدام از ذراع تا سر انگشتان و مجموع آن موافق
در شرح است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس میتواند بعد از این که قرص متوسط باشد و الله اعلم **باب بیست و هفتم اصل باب**
ان المیت یوذن به الناس شرح یوذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعال است **یعنی** این باب بیان اینست که میت
اعلام کرده میشوند بموت او مردم تا جمع شوند بر جنازه او و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ینبغی لاولیاء المیت منکم ان یؤذنوا اخوان المیت بموته فیشهدون جنازته و یصلون علیه و یستغفرون له فیکتسب لهم الاجر و یکتسب للمیت الاستغفار
شرح فاء در فیشهدون برای بیان سزاوار بودن است یشهدون بصیغه مضارع معلوم باب علم است و ضمیر راجع باخوان است الجنازه
بکسر جیم ... که میت در آن باشد و یکتسب بسین بی نقطه بصیغه مجهول باب افتعال مرفوع و معطوف بر یشهدون است و ضمیر لهم راجع با
است و یکتسب للمیت بصیغه مجهول باب افتعال است مرفوع و معطوف بر یکتسب سابق است و یکتسب بصیغه معلوم باب افتعال است و ضمیر بار
تاکید ضمیر مستتر است و هر دو راجع بکل واحد از اولیاء است و نکته در عدول از ضمیر جمع بضمیر مفرد اشعار بفرق میان اجر اخوان و اجر
اولیاء است به بیان اینکه هر یک از اخوان اجر عمل خود را دارد و لیکن مجموع اخوان اجر مجموع عملهای خود را دارند و هر یک از
اولیاء اجر مجموع اخوان را دارد یعنی الا مراد از اخوان جمعی است که ... شود و نظیر این گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب
ثواب العالم و المتعلم ... ضمیر در فیهم برای المیت است و ضمیر راجع باخوان است ... در فیما نیز برای المیت است و ما موصوله است
بصیغه مجهول یا معلوم باب افتعال است ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای اولیاء
میت از جمله شما شیعه امامیه اینکه اعلام کنند برادران مؤمن میت را بموت او بجهت سزاوار بودن اینکه آن برادران حاضر شوند
جنازه میت را و نماز میکنند بر میت و طلب آمرزش میکنند برای میت پس کسب کرده میشود برای آن برادران ثواب و کسب کرده میشود
برای میت استغفار آن برادران و کسب میکند هر یک از اولیاء میت ثواب ... عملهای آن برادران چون او باعث آن عمل
شده و السبب ... کسب کرده شد برای میت او که استغفار برادران باشد چون او باعث این نیز شده **دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سالته عن الجنازة یوذن بها الناس قال نعم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
از جنازه که آیا اعلام کرده میشوند بآن مردم تا جمع شوند گفت آری **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الجنازة یوذن
بها الناس **یعنی** این ظاهر است از سابق **باب بیست و هشتم اصل باب القول عند رؤیة الجنازة شرح**
این باب بیان کلامیست که گفتن آن مستحب است نزد دیدن تابوت میت و در این باب سه حدیث است **اول اصل** کان علی بن الحسین
علیه السلام اذا رای الجنازة قد اقبلت قال الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم **شرح** السواد بفتح سین بی نقطه عدد بسیار و اکثر مردم

و مراد اینجا مناسب است زیرا که عدد مردگان بیشتر از عدد زندگان است المخترم بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افتعال هلاک کرده
شده از مرگ **یعنی** عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون میدید جنازه را که بتحقیق رو آورده باشد میگفت حمد الله را
که نگردانید مرا از جماعت مردگان که دیگر عمل صالحی از ایشان نمی آید **دوم اصل** کان ابو جعفر علیه السلام اذا رای جنازة قال الحمد لله
الذی لم یجعلنی من السواد المخترم **شرح** این ظاهر است از سابق **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من استقبل جنازة او رآها
فقال الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت
لم یبق فی السماء ملک الا بکی رحمة لصوته **شرح** مشار الیه هذا احوال میت است باعتبار سعادت یا شقاوت که بعد از موت می باشد و میتواند
بود که مشار الیه هذا موت باشد **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که رو آورد جنازه را یا ببیند جنازه را که رو آورد پس بگوید
الله بزرگتر است از اینکه موصوف شود این آنست که وعده کرده ما را الله و رسولش و راست گفت الله و رسولش خدایا زیاده کن ما را
باعتبار ایمان و قبول سخن حق سپاس الله را است که غالب عزیز شده بقدرت بر هر چیز و مغلوب کرده بندگان را بمرگ نمی ماند در آسمان
فرشته مگر آنکه گریه میکند از رحم برای آواز او **باب بیست و نهم اصل باب السنة فی حمل الجنازة شرح**
این باب بیان طریقه رسول و اهل بیت است در برداشتن جنازه و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی الحسن موسی علیه
السلام قال سمعته یقول السنة فی حمل الجنازة ان تستقبل جانب السریر بشقک الایمن فتلزم الایسر بکفک الایمن ثم تمر علیه الی الجانب الآخر
و تدور من خلفه الی الجانب الثالث من السریر ثم تمر علیه الی الجانب الرابع مما یلی یسارک **شرح** تستقبل بتاء و تشدید ... بصیغه مضارع
معلوم مخاطب باب استفعال است و الاستقلال برداشتن چیزی و در نسخ بقاف و باء یک نقطه و تخفیف لام است و آن تصحیف است
جانب ایمن یعنی کنج است الشق بکسر و فتح شین با نقطه و تشدید قاف طرف چیزی و نصف چیزی فاء در فتلزم برای بیان است یا برای
تعقیب است مراد بایسر سریر است که ایمن میت است الآخر بکسر خاء با نقطه یعنی موخرت و بفتح خاء یعنی دیگر است ...
است **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت که طریق در برداشتن تابوت میت اینست
که برداری کنج مقدم تابوت را بدوش راست خود ... بکنج چپ تابوت ... راست خود بعد از آن ...
و گذر کنی بر تابوت بسوی کنج موخر یعنی که کنج موخر را برداری بر دوش راست خود و ... بگردی از پس تابوت بسوی
کنج سیوم از تابوت یعنی که کنج سیوم را برداری بدوش چپ خود بعد از آن گذر کنی بر تابوت بسوی کنج چهارم که در پهلوی چپ
است یعنی کنج چهارم را برداری بدوش چپ خود **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال السنة ان تحمل السریر من جوانبه الاربع
و ما کان بعد ذلک من حمل فهو تطوع **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت طریقه لازمه اینست که برداری تابوت میت را
از چهار کنج آن و آنچه باشد بعد از آن چهار برداشتن از جمله برداشتن پس آن زیادتی فضل است و لازم نیست **سیوم اصل**
سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن تربیع الجنازة قال اذا کنت فی موضع تقیة فابدأ بالید الیمنی ثم بالرجل الیمنی ثم ارجع من مکانک
الی میامن المیت لا تمر خلف رجلیه البتة حتی تستقبل الجنازة فتاخذ یده الیسری ثم رجله الیسری ثم ارجع من مکانک لا تمر خلف الجنازة
البتة حتی تستقبلها تفعل کما فعلت اولا **شرح** المیامن بفتح میم و یاء دو نقطه در پایین و الف و کسر میم و نون جمع میمن بفتح میم
و سکون یاء یعنی برکت و مراد اینجا ... که در جانب راست ... متعلق است بارجع ...
تفعل بصیغه مضارع مخاطب مرفوع خبر ... رعایت ترتیب مخالفان لازم است زیرا که باعث
فوت تقیه است **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از طریق برداشتن جنازه از چهار جانب آن امام گفت چون باشی در موضع
وجوب تقیه پس ابتدا کن به برداشتن دوش راست میت بعد از آن به برداشتن پای راست میت بعد از آن برگرد از مکان خود
بسوی اطراف دست راست میت مگذر در عقب پاهای میت البته تا آنکه رو بروی جنازه شوی پس بگیری دوش چپ میت را
بعد از آن پای چپ میت را بعد از آن برگرد از جای خود مگذر در پس تابوت البته تا آنکه رو بروی جنازه شوی چنانکه
بار اول یعنی که دوش راست میت را بگیری و رعایت کنی ترتیب را که مذکور شد **چهارم اصل** قال ان لم تکن تتقی فیه فان تربیع الجنازة

الي جرت به السنة ان تبدا باليد اليمنى ثم بالرجل اليمنى ثم بالرجل اليسرى ثم باليد اليسرى حتى تدور حولها **يعني** پس اگر در موضع وجوب تقيه نباشد در تربيع جنازه پس بهتر است كه تربيع جنازه كه روا شده است بان كه سنت رسول و اهل بيت عليهم السلام است كه ابتدا كني بگرفتن دست راست ميت بعد از ان بگرفتن پاي راست ميت بعد از ان بگرفتن پاي راست ميت بعد از ان بگرفتن پاي چپ ميت بعد از ان بگرفتن دست چپ ميت تا گرد برگردي جنازه بيان اين شد و در شرح حديث اول اين باب **چهارم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال يبدا بتحمل السرير من الجانب الايمن ثم يمر عليه من خلفه الى الجانب الاخر ثم يمر حتى يرجع الى المقدم كذلك دور الرحا عليه **شرح** يبدا بصيغه مضارع غايب مجهول باب منع است و فاعل محذوف كلي واحد از حاملان است من الجانب نايب فاعل است و ميتواند بود كه يبدا بصيغه معلوم باشد و بنابراين قياس است نظاير ان و بنابر اول الى المقدم نايب فاعل هر يك از يمر و يرجع است بر سبيل و ميتواند بود كه نايب فاعل بر ضمير مستتر راجع بمصدر ان باشد كذلك نايب مفعول مطلق يرجع است و دور منصوب مفعول مطلق براي تشبيه است و عامل ان مجموع مبتدا و نظاير است و اشارت است باينكه اين صورت تربيع بهتر است از تربيع كه مخالفان ميكنند و مذكور شد در حديث سابق زيراكه مجموع حاملان از پي هم ميروند مانند اجزاي اسيا و رجوع نميكنند تا ايشان مزاحم يكديگر شوند **يعني** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت ابتدا كرده ميشود در برداشتن تابوت از جانب راست ميت باينكه اول پاي راست ميت برداشته ميشود بعد از ان گذر كرده ميشود بر ميت از پس او بسوي جانب ديگر از ميت باينكه پاي چپ ميت برداشته ميشود بعد از ان دست چپ ميت برداشته ميشود بعد از ان گذر كرده ميشود تا بر گرديده شود بسوي انچه اول گرفته شده بود چنانچه مذكور شد باينكه هر تربيع كرده ميشود بهمان ترتيب است مانند گرديدن اسيا بر دور ميت **باب چهلم اصل باب المشي مع الجنازة**

شرح اين باب بيان رفتن با جنازه است و در اين باب هفت حديث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال المشي خلف الجنازة افضل من المشي بين يديها **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت رفتن در پس جنازه بهتر است از رفتن در پيش جنازه و چرا اين مي ايد در حديث سيوم اين باب **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال امش امام جنازة المسلم العارف ولا تمش امام جنازة الجاحد فان امام جنازة المسلم ملائكة يسرعون به الى الجنة وان امام جنازة الكافر ملائكة يسرعون به الى النار **شرح** امش براي تجويز است پس منافات ندارد با حديث سابق و ايشان يسرعون بصيغه مضارع معلوم باب افعال است الاسراع شتاب كردن باو در به براي التعديه است و مراد شتاب كردن حركت ميت نيست بلكه مراد ان است كه تحفه ها از جنت براي مومن و تحفه ها از جهنم براي كافر باستقبال مي اورند چنانچه گويا برسيدن او بقبر مومن داخل جنت شده و كافر داخل جهنم شده **يعني** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت برو در پيش جنازه مسلماني كه شناخته باشد امام حق را و مرو در پيش جنازه منكر امام حق چه بدرستي كه در پيش جنازه ان مسلمان فرشته ها اند كه شتاب ميكنند او را بسوي جنت و بدرستي كه در پيش جنازه منكر فرشته ها اند كه شتاب ميكنند او را بسوي اتش **سيوم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال مرض النبي صلى الله عليه واله خلف جنازة فقيل له يا رسول الله ما لك تمشي خلفها فقال ان الملائكة رايتهم يمشون امامها ونحن تبع لهم **شرح** تبع بفتح تا و حرف نقطه دار بالا و فتح باي يك نقطه و حي نقطه دار اصل مصدر باب علم است بمعني رفتن كسي در پس ديگري و اينجا مستعمل شده در صيغه اسم فاعل پس افراد و جمع در ان مساويست **يعني** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت رفت پيغمبر صلى الله عليه واله در پس جنازه پس گفته شد او را اي رسول الله چيست ترا كه ميروي در پس جنازه پس گفت بدرستي كه فرشتگان را ديدم كه ميرفتند در پيش جنازه و ما رونده گانيم در پس ايشانيم **چهارم اصل** عن احدهما عليهما السلام قال سالته عن المشي مع الجنازة فقال بين يديها وعن يمينها وعن شمالها وخلفها **شرح** روايت است از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام راوي گفت پرسيدم او را از روش رفتن با جنازه گفت جايز است رفتن در پيش ان و از جانب راست ان و از جانب چپ ان و در پس ان **پنجم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال امش بين يدي الجنازة وخلفها **شرح** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت برو در پيش جنازه و در پس جنازه يعني هر دو جايز است اگرچه دوم بهتر باشد يا با جمع كردن اين دو شق بهتر است از رفتن از جانب ايمن **ششم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال من احب ان يمشي مشي الكرام الكاتبين فليمش جنبي السرير **شرح** روايت است از امام

محمد باقر عليه السلام گفت هر كه خواهد اينكه برود با تابوت روش رفتن ملائكه كاتبان صحيفه اعمال پس بايد كه برود در دو پهلوي تابوت يعني اين منافات ندارد با رجحان بودن رفتن در دو پهلوي تابوت باعتبار ديگر مثل مزاحمت حاملان **هفتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل كيف اصنع اذا خرجت مع الجنازة امشي امامها او خلفها او عن يمينها او عن شمالها فقال ان كان مخالفا فلا تمش امامه فان ملائكة العذاب يستقبلونه بالوان العذاب **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت كه امام پرسيده شد كه چكنم چون بيرون روم با جنازه ايا روم در پيش جنازه يا در پس جنازه يا از جانب راست جنازه يا از جانب چپ جنازه پس امام گفت اگر ميت مخالف اهل حق باشد پس مرو در پيش او چه بدرستي كه ملائكه عذاب استقبال ميكنند او را با قسام عذاب **باب چهل و يكم اصل باب كراهية الركوب مع الجنازة** **شرح** اين باب بيان مكروه بودن سوار رفتن با جنازه است و در اين باب سه حديث است **اول اصل** راى رسول الله صلى الله عليه واله قوما خلف جنازة ركبانا فقال ما استحيى هؤلاء ان يتبعوا صاحبهم ركبانا وقد اسلموه على هذه الحالة **شرح** ديد رسول الله صلى الله عليه واله جمعي را در پس جنازه سواران پس گفت شرم نكردند ايشان از اينكه روند در پس يار خود شان بر حالي كه سواران باشند و حال انكه بتحقيق واگذاشته اند يار خود را برين حالت و نداشتند **دوم اصل** مات رجل من الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله فخرج رسول الله صلى الله عليه واله في جنازته يمشي فقال له بعض اصحابه الا تركب يا رسول الله فقال اني لاكره ان اركب والملائكة يمشون وابوا ان يركب **شرح** وفات يافت مردي از اهل مدينه از ياران رسول الله صلى الله عليه واله پس بيرون رفت رسول الله صلى الله عليه واله در جنازه او پياده ميرفت پس گفت او را بعضي ياران او ايا سوار نميشوي اي رسول الله پس گفت بدرستي كه من هر اينه كراهت دارم اينكه سوار شوم و حال انكه ملائكه پياده ميروند و ابا كرد رسول الله از اينكه سوار شود **باب چهل و دوم اصل باب من يتبع جنازة ثم يرجع** **شرح** اين باب بيان كسي است كه از پي جنازه ميرود بعد از ان برميگردد و در اين باب سه حديث است **اول اصل** عن زرارة قال كنت مع ابي جعفر عليه السلام في جنازة لبعض قرابته فلما ان صلى على الميت قال وليه لابي جعفر عليه السلام ارجع يا ابا جعفر اولا تؤجر فانك تضعف عن المشي فقلت انا لابي جعفر عليه السلام قد اذن لك في الرجوع ولي حاجة اريد ان اسالك عنها فقال لي ابو جعفر عليه السلام انما هو فضل واجر فبقدر ما يمشي مع الجنازة يوجر الذي يتبعها فاما باذنه فليس باذنه جئنا ولا باذنه نرجع **شرح** ارجع بفتح همزه و سكون نون زايده است براي تاكيد الفعال زمان خبر انچه در شرط ولا ناهيه بواو عطف ارجع و ضعيف مضارع مخاطب مثل اللام باب ضرب يا باب تفعل كه حذف يكي از دو تا شده است الفاء تفريع جيي سقطو نون والف ممدوده و التيفي از او كشيدن بخير و اجر بهمراهي با جنازه ما مصدريه است يمشي بصيغه مضارع غايب است الذي فاعل يوجر فاما باذنه راانده است و ميدانكه از علم كاتبان باشد اما بپس بخير شان مستتر در ان است باذنه بهر دو جا از قبيل اقامت ظاهر در مقام ضمير است **يعني** روايت است از زراره گفت بودم با امام محمد باقر عليه السلام در جنازه از بعض خويشان او پس چون نماز گزارد بر ميت بهم زد گفت ولي ميت امام محمد باقر عليه السلام را كه برگرد اي ابو جعفر بر جاي كه صاحب اجر باشي و از رفتن چه بدرستي كه تو عاجزي از پياده رفتن پس گفتم من امام محمد باقر عليه السلام را بتحقيق رخصت داد ترا در برگشتن پس برگرد و مرا حاجتي است ميخواهم كه سوال كنم ترا از ان پس گفت امام عليه السلام جز اين نيست كه همراهي با جنازه فضيلتي است و باعث ثواب است پس باندازه رفتن با جنازه ماجور ميشود انكه همراهي جنازه ميكند پس اما رخصت او پس نيست اينكه بسبب آن امده باشيم و نه اينكه بسبب آن برگرديم **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اميران وليسا باميرين ليس لمن تبع جنازة ان يرجع حتى تدفن او يؤذن له ورجل حج مع امراة فليس له ان ينفر حتى تقضي نسكها **شرح** اميران فاعل فعل محذوف است بتقدير يكون اميران واو در وليسا حاليه است يا عاطفه است و بر هر تقدير مراد است كه دو تن قبول ميشوند چنانچه گويا كه صورت عزل ايشان در زمان حدوث امارت ايشان است يا متصل است بان و در محل مبتدا است تبلغ خبر مبتدا او دخول فاء در خبر مبني بر اين است كه مبتدا متضمن معني شرط است و اين كلي رجل است يا مبني بر مذهب اخفش است كه تجويز دخول فاء در خبر هر مبتدا او ينفر بنون و فاء و راء بي نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است النفر بفتح نون و سكون فاء فرو رفتن حاج از مني بعد از فراغ از واجبات حج و ان براي ابنيع كه كفاره بر ايشان لازم شده در روز دوازدهم ذي الحجه است و براي انبوه ديگر كه كفاره بر ايشان واجب شده در روز سيزدهم النسك بفتح و ضم و كسر نون و سكون سين بي نقطه و بضم نون و ضم سين عبارت و هر حقي از الله تعالى است بر بنده و حج

گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دو امیر باشند و حاکم نیستند بر حالی از احکام نیستند بان حاکم اول آنکه میت برای کسی که همراه جنازه شده باشد امیر است اراده
مگر آنکه دفن کرده شود جنازه یا رخصت شود از اوراثت آن جنازه یا شخصی که مانع بر او که معذور شود مثل زنی در وضع حملی و بیان حاکم دوم
آنکه هر زنی که حج کند با ... زیرا که کفاره بر آن زن واجب شده و در منی بماند تا روز سیزدهم پس شب آن مرد را اینکه بیرون رود
از منی مگر آنکه کند آن زن عبارت واجب مرد را در منی **سیوم اصل** عن زرارة قال حضر ابو جعفر علیه السلام جنازة رجل من قریش
و انا معه و کان فیها عطاء فصرخت صارخة فقال عطاء لتسکتن او لنرجعن فلم تسکت فرجع عطاء **شرح** عطاء بن ابی رباح بفتح با و الف و طا
در پایین و سین بی‌نقطه و الف و را بی‌نقطه از فقهای مخالفان و مشهور در مدینه بوده لتسکتن بفتح لام و سکون سین بی‌نقطه و ضم کاف و کسر تا
دو نقطه در بالا و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع معلوم مخاطبه باب نصر است لنرجعن بفتح لام و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع معلوم متکلم
الغیر باب ضرب است **یعنی** روایت است از زراره گفت حاضر شد امام محمد باقر علیه السلام جنازه مردی از قریش و من با او بودم و بود در آن
جنازه عطا پس فریاد زد زنی فریاد زدنی پس گفت عطا که هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه بر میگردیم البته پس آن زن خاموش نشد
پس برگشت عطا **اصل** قال فقلت لابی جعفر علیه السلام ان عطاء قد رجع قال و لم قلت صرخت هذه الصارخة فقال لها لتسکتن او لنرجعن فلم
تسکت فرجع فقال امض بنا فلو انا اذا رأینا شیئا من الباطل مع الحق ترکنا له الحق لم نقض حق مسلم **شرح** زراره گفت پس گفتم امام محمد باقر
علیه السلام را بدرستی که عطا بتحقیق برگشت امام گفت و چرا برگشت گفتم فریاد زد این زن فریاد زدنی که همراه جنازه است پس عطا گفت او را
هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه بر میگردیم البته پس این زن خاموش نشد پس عطا برگشت پس امام گفت روانه شو با ما جز این نیست که اگر ما چون
ببینیم چیزی از باطل همراه حق را با باطل آمدنی ترک کنیم برای آن باطل آمدنی حق را ادا نکنیم حق مسلمان را **اصل** قال فلما صلی
علی الجنازة قال ولیها لابی جعفر علیه السلام ارجع ماجورا رحمک الله فانک لا تقوی علی المشی فابی ان یرجع قال فقلت له قد اذن لک فی الرجوع
و لی لنا حاجة ارید ان اسألک عنها فقال امض فلیس باذنه جئنا و لا باذنه نرجع انما هو فضل و اجر طلبناه فبقدر ما یتبع الجنازة الرجل
یوجر علی ذلک **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب چهل و سیوم اصل باب ثواب من مشی مع جنازة**
شرح این باب بیان ثواب کسی است که همراه رفت با جنازه و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا دخل المؤمن
قبره نودی الا ان اول حبائک الجنة الا و ان اول حباء من تبعک المغفرة **شرح** الحباء بفتح حاء بی‌نقطه و با یک نقطه و الف ممدوده تحفه
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون داخل شود مومن در قبر خود آواز داده میشود که آگاه باش بدرستی که اول تحفه
تو بهشت است آگاه باش و بدرستی که اول تحفه کسی که همراهی جنازه تو کرد بخشایش گناهان است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من شیع جنازة مؤمن حتی یدفن فی قبره وکل الله عز و جل به سبعین ملکا من المشیعین یشیعونه و یستغفرون له اذا خرج من قبره
الی الموقف **شرح** وکل بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که همراهی
کند جنازه مومنی را تا آنکه مدفون شود در قبر خود موکل میکند الله عز و جل بان همراهی کننده هفتاد ملک را از ملایکه که همراهی
کنندگانند در روز حشر بیان این آنکه در آنجا همراهی میکنند او را و طلب آمرزش میکنند برای او چون بیرون آید از قبر
خود تا جای ایستادن خلایق برای دیوان بزرگ اکبر **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول ما یتحف به المؤمن
یغفر لمن تبع جنازته **شرح** یتحف بتا دو نقطه در بالا و حا بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است یغفر معلوم و مجهول
میتواند بود و تبعته بر آن ... و اهمال یا اعمال و این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال من شیع میتا حتی یصلی علیه کان له قیراط من الاجر و من بلغ معه الی قبره حتی یدفن کان له قیراطان من الاجر و القیراط مثل
جبل احد **شرح** مراد بمیت اینجا میت مومن است یصلی بصیغه مجهول است علیه نایب فاعل است قیراط بکسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین
و را بی‌نقطه و الف و طا بی‌نقطه ربع سدس است پس بیست و چهار یک چیزی است و اکثر استعمال آن در ربع سدس مثقال طلاست مثل آنچه
گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث پنجم باب ششم الف و لام الاجر برای عهد خارجی است مراد مجموع اجر اصل ایمان است و آن ثواب مومنانی است
که ادای ... مومنان باشد و ثواب الف و لام القیراط برای عهد خارجی است یعنی قیراط از ثواب اصل ایمان **یعنی** روایت است از

امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که همراهی کند میتی را که مومن باشد تا نماز گزارده شود بر او یعنی تا نماز گاه او همراه باشد چنانچه ظاهر میشود
از حدیث هفتم این باب می‌باشد برای آن همراهی کننده قیراطی از ثواب اصل ایمان و هر که رسید با آن میت بسوی قبر او تا آنکه مدفون شود
می‌باشد برای همراهی کننده دو قیراط از ثواب اصل ایمان یعنی که یک قیراط زیاد میشود و قیراط از مجموع ثواب اصل ایمان مثل کوه است که در
دنیا بحث کوه احد دینارهای طلا داشته باشد ... هر چه خواهد صرف کند **پنجم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من مشی
مع جنازة حتی یصلی علیها ثم رجع کان له قیراط من الاجر فاذا مشی معها حتی تدفن کان له قیراطان و القیراط مثل جبل احد **شرح** مضمون این
موافق سابق است **ششم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من تبع جنازة مسلم اعطی یوم القیامة اربع شفاعات و لم یقل شیئا
الا قال الملک و لک مثل ذلک **شرح** یعنی تابع بودن جنازه مسلم ... در شرح حدیث ... چهار شفاعت بازای چهار قیراط است که
می‌آید در حدیث ... ملک بفتح لام بمعنی فرشته و بکسر لام بمعنی پادشاه عالم میتواند بود **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
هر که بر وجه تمام همراهی کند جنازه مومنی را داده میشود در روز قیامت چهار شفاعت یعنی چهار قیراط که هر کدام را به هر که خواهد بخشد و بسبب
آن نجات یابد و در وقت همراهی جنازه هیچ دعایی برای میت نمیکند مگر آنکه میگوید فرشته که و برای تست مثل آنچه گفتی یعنی آنکه از تو
چیزی کم شود **هفتم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام من تبع جنازة کتب الله له اربع قراریط قیراط باتباعه و قیراط للصلوة
علیها و قیراط بالانتظار حتی یفرغ من دفنها و قیراط للتعزیة **شرح** مراد بتابع بودن در من تبع جنازه همراهی بر وجه تمام است و مراد
بجنازه جنازه مومن است و معنی قیراط همانست که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب یفرغ بصیغه مجهول باب نصر و منع و علم است
من دفنها نایب فاعل است **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که همراهی تمام کند جنازه مومنی را می‌نویسد الله تعالی برای او چهار
قیراط را از مجموع ثواب اصل ایمان قیراطی برای همراهی با او تا نماز گاه و قیراطی برای نماز بر آن جنازه و قیراطی برای همراهی و انتظار
تا آنکه از دفن آن فارغ شوند و قیراطی برای تعزیه اولیای میت بعد از دفن در سر قبر او یا بعد از برگشتن **هشتم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال کان فیما ناجی به موسی علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن شیع جنازة قال اوکل به ملائکة من ملائکتی معهم رایات یشیعونهم من قبورهم
الی محشرهم **شرح** حاصل ... قال یا رب است من شیع در لفظ مفرد است و در معنی جمع است و ... ضمیر مفرد و ضمیر جمع بان شده
المحشر بفتح میم و سکون حاء بی‌نقطه و فتح و کسر شین با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه اسم مکان باب نصر ... جای جمع خلایق است **یعنی** روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که در آنچه مناجات میکرد بان موسی علیه السلام صاحب کل اختیار خود را موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چه ثواب
است برای کسی که همراهی کند جنازه مومنی را گفت موکل میکنم با او جمعی از فرشتگان خود را که با ایشان است علمها ... همراهی میکنند ایشان را
از قبرهای ایشان تا جای جمع ایشان برای دیوان بزرگ الهی **باب چهل و چهارم اصل باب ثواب من حمل جنازة**
شرح این باب بیان ثواب کسی است که برداشت جنازه را و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال من حمل جنازة من اربع جوانبها غفر الله له اربعین کبیرة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که برداشت جنازه مومن
را از چهار کنج آن آمرزید الله تعالی برای او چهل گناه کبیره را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اخذ بقائمة السریر غفر الله
له خمسا و عشرین کبیرة و اذا ربع خرج من الذنوب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که مومن گرفت پایه تابوت را
آمرزید الله تعالی برای او بیست و پنج گناه کبیره را و اگر تربیع کند یعنی که بچهار پایه ... بیرون می‌آید از گناهان ... که
منافی ... بیان این و حدیث سابق چه میتواند بود که سابق در جنازه مسلم باشد یعنی صاحب دین حق که آلوده بگناهان کبیره شده
باشد ... پیش از توبه و این در جنازه مومن باشد یا سابق در جنازه مجهول الحال باشد و این در جنازه
معلوم الایمان باشد و الله اعلم **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من اخذ بجوانب السریر الاربعة غفر الله
له اربعین کبیرة **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **باب چهل و پنجم اصل باب جنائز الرجال و النساء و الصبیان**
و الاحرار و العبید شرح این باب بیان حکم نماز بر جنازه های مردان و زنان و اطفال و آزادگان و بندگانست و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته کیف یصلی علی الرجال و النساء فقال یوضع الرجل مما یلی الرجال و النساء خلف الرجال

شرح الف لام الرجل برای جنس خارجیت یعنی مردی که نماز با او گذارده شود بالذات و دیگران تابع او باشند یا باعتبار اینکه او افضل
در ایشان یا باعتبار دیگر چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده پس اسم اشاره و ضمایر که در دعاها واقع باشند ملفوظ میشود مذکرست من دون در ها
علیه یه است و ما موصوله عبارت از مکانست الرجال منصوبست و او در الف ... و ما ظرفیه الرجل میتواند بود و بنابر اول النساء مبتدا
ست و بنابر دوم معطوف بر نایب فاعل است خلف منصوب و ظرف مکانست ظرف خبر مبتداست یا متعلق بموضع است یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم از او که چون نماز کرده میشود بر جنازهٔ مردان و زنان که جمع شده باشند پس امام گفت که گذاشته
میشود مرد مومن کامل در جایی که متصل است بجنازهٔ مردان و ... او در میان نماز گذاران و مردان و میگذارند بر جایی که جنازه
زنان در پس مردان است یعنی که جنازهٔ مردان فاصله است میان نماز گذاران و میان جنازهٔ زنان و بر جمیع یکبار نماز میگذارند حدیث دوم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلم فی الرجل یصلی علی میتین او ثلثة موتی کیف یصلی علیهم قال ان کان ثلثة او اثنین او عشرة او اکثر من ذلک
فلیصل علیهم صلوة واحدة و یکبر علیهم خمس تکبیرات کما یصلی علی میت واحد و قد صلی علیهم جمیعا شرح کیف یصلی تقدیر قیل کیف یصلی است
تقدیم ذکر ثلثه بر اثنین با وجود آنکه در کلام سایل عکس است ... براهتمام بذکر حکم کثرت جنازه است و لهذا ... عشره
و را بعد مذکور است ... ذلک عشره است یا کل واحد از ثلثه و عشره است و یکبر مجزوم است ... میتواند بود کما یصلی ... یوم
لو ... واحد ... جایز است و اشارت است باینکه چنانچه در نماز جماعت قرائت امام قایم مقام قرائت ماموسین است اینجا
نماز بر جنازه مقدم قایم مقام نماز بر جنازه دیگرست ... برای تاکید و دفع توهم توعدم قیام نماز بر یکی در مقام نماز بر دیگر است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که نماز میکند بر دو میت یا سه میت گفته شد امام را که چون نماز میکند بر
ایشان امام گفت اگر میت یکی باشد یا دو باشد یا ده باشد یا بیشتر از آن باشد پس باید که نماز کند بر مجموع ایشان یک نماز و باید که تکبیر
گوید بر مجموع ایشان پنج تکبیر چنان میکند در اذکار و دعوات که در نماز بر میت واحد مومن میکند و بتحقیق نماز کرده بر ایشان یکبار اراده
همه ... مومن واحد که نماز بر اوست ... بخشیده شوند و در حکم او باشند ... عام و مانند آنها باشند
اصل یضع میتا واحدا ثم یجعل الآخر الی الیة الاول ثم یجعل راس الثالث الی الیة الثانی شبه المدرج حتی یفرغ منهم کلهم ما کانوا
فاذا سواهم هکذا قام فی الوسط فکبر خمس تکبیرات یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد شرح یضع تا آخر استیناف بیانی سابق است
میتا واحدا عبارت از میتی است که نماز بر اوست اولا و بالذات و باقی تابع او باشند یجعل الآخر تقدیر یجعل راس الآخر است بقرینه یجعل
راس الثالث الی الیة مونث الالیة بفتح همزه و سکون لام و یا و حرف انقطاع در پایین سرین و مراد اینجا جانب راست سرین است زیرا که
میت در وقت نماز بر او مستلقی است و سر میت در جانب راست نماز گذار است و پای میت در جانب چپ نماز گذار است شبه بکسر شین و سکون
و سکون با یا بکسر شین و فتح با منصوب و نایب مفعول مطلق یجعل است زیرا که شبه المدرج تقدیر جعلا شبه جعل المدرج است المدرج
بفتح و کسر میم و سکون دال و فتح را سقط و میم بضم است اسم مکان یا اسم آلت باب علم زینه پایه الدرج بفتح دال و فتح را پایه
رفتن و رتبه رتبه کلهم مجرور و تاکید ضمیر منهم است ما ظرفیه است و منصوبست محلا کانوا خبر کانوا باشد ... الوسط یعنی علیا است مثلا
لا اصلبنکم فی جذوع النخل الوسط بفتح واو و فتح سین ... ساقط ... مثل و کذلک جعلناکم امة وسطا و گذشت در کتاب ...
سوره ... اول است و اشارت باینکه باید از او
فاضلتر از باقی باشد و بر تقدیر شعری نماز گذار مخیر خواهد بود در تقدیم و تاخیر چنانچه در امام نماز جماعت مقرر است و جنازه را مانند زینه
پایه میگذارند تا یکی مانند امام باشد و باقی مانند ماموم باشند ... جمع ... باشد ... چنانچه ظاهر میشود از حدیث
چهارم این باب و نماز اولا و بالذات بر مقدم باشد و بایی اشارت کرد که گفت یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد بانیجع در اذکار
کار و دعوات و اسما اشاره و ضمایر تفاوت نیست میان نماز بر یک میت و نماز بر چند میت و الضمیر ... الصلوة ... باید
که داشتن بر کدام و بر داشتن آن ... یعنی بیان این آنکه میگذارد یک میت را که در سطح و در ان
ست بعد از آن میگذارند سر دوم ... مرد اول در جانب قبله بعد از آن میگذارند سر مرد سیوم را ... دوم در جانب

بقبله

قبله کرده اند چنانکه مذکور داشتند از زینه پایه است یعنی ... تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات بجای ... که باشند
پس چون میچیند ایشان را بر وضعی که مذکور شد میایستد برحسب اول که وسط و افضل اموات است پس تکبیر میگوید پنج تکبیر میکند و دعا
آن پنج تکبیر چنانچه میکند چون نماز کند بر یک میت با پنج که در اذکار و دعوات تفاوتی نیست اصلا اصل سئل فان کان الموتی رجالا و
نساء قال یبدا بالرجال فیجعل راس الثانی الی الیة الاول حتی یفرغ من الرجال کلهم ثم یجعل راس المراة الی الیة الرجل الاخیر ثم یجعل
راس المراة الاخری الی الیة المراة الاولی حتی یفرغ منهم کلهم فاذا استوی هکذا قام فی الوسط وسط الرجال فکبر و صلی علیهم کما یصلی علی
میت واحد شرح امام پرسیده شد که پس اگر باشند آن مردگان مردان و زنان چون کنند امام گفت ابتدا میکنند در چیدن بمردان
بانیروش که میگذارند سر مرد دوم را بر سرین مرد اول تا آنکه فارغ شود از چیدن مردان بجای ایشان بعد از آن میگذارند سر زنی را که
افضل زنانست بر سرین مرد آخر بعد از آن میگذارند سر زن دیگر را بر سرین زن اول تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات بجای ایشان
پس چون چیدند چنین ... الیه ... افضل مردانست تکبیر میگوید و نماز میگذارد بر مجموع اموات بهمان صورت که نماز میگذارد بر یک
مرد مرده باینکه تفاوت در اذکار و دعوات نیست چنانچه بیان شد در شرح فقرات سابقه اصل و سئل عن میت صلی علیه فلما سلم
الامام فاذا المیت مقلوب رجلاه الی موضع راسه قال یسوی و تعاد الصلوة علیه وان کان قد حمل ما لم یدفن فان کان قد دفن فقد مضت
الصلوة لا یصلی علیه و هو مدفون شرح صلی علیه بامر مجهول از باب تفعیل است و مراد میتیست صلی علیه میتی است از جمله اموات رجال
... که مقدم بر جمیع باقی میت و نماز بر او گذارده شده در ... نماز بر مقدم چنانچه بیان شد در شرح فقره سابقه سلم بضم جهول از باب
تفعیل است تسلیم بیرون و انجا سپرده شدن کنایت از برداشته شدن است امام بفتح همزه یعنی مقدم بر آن میت است خواه واحد باشد
و خواه متعدد و نظر انجمیع آینده در حدیث چهارم این باب اذا برای مفاجات است الی بمعنی مع است موضع راسه عبارت از سر یا میت سابق
بر اوست یعنی ایشان مجاز بسوی یعنی مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ان وصلیه است یعنی و امام پرسیده شد از میتی از جمله اموات
مذکوره که نماز گذارده شد بر او تبعیت نماز بر مقدم بر جمیع باقی پس چون برداشته شد آنچه از اموات که پیش از او بود و نوبت برداشتن
باو رسید ناگاه او مکوس بود باین روش که دو پای او در پهلوی سرین میت سابق بر او بود امام گفت آن میت درست کرده میشود و
اعاده کرده میشود نماز بر او باینمعنی که نماز بر سابق او صحیح است و نماز بر لاحق او اگر باشد صحیح است و نماز بر او صحیح نیست هر چند که برداشته شده
باشد مادام که مدفون نشده باشد پس اگر مدفون شده باشد پس بتحقیق گذشت نماز بر او باینمعنی که آن نماز بر او صحیح شد بیان این
آنکه نماز گذارده میشود بر او بر جایی که او مدفون باشد ... که ... اسم ... معلوم و امام بکسر همزه باشد مناسب این مقام نیست الا آنکه
تسلیم یعنی بیرون و کنایت از امام ببرداشتن باشد زیرا که حمل بر سلام نماز و اراده امام مخالف ... بعید مینماید و الله اعلم
سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان علی علیه السلم اذا صلی علی المراة و الرجل قدم المراة و اخر الرجل و اذا صلی علی العبد و الحر قدم العبد
و اخر الحر و اذا صلی علی الصغیر و الکبیر قدم الصغیر و اخر الکبیر شرح تقدیم و تاخیر اینجا نسبت بقبله است نه نسبت بنماز گزار پس منافات با حدیث
اول و دوم این باب ندارد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که عادت امیر المومنین بود که چون نماز میگذارد
بر زن و مرد بجانب قبله میکرد زن را و بجانب خود میکرد مرد را و چون نماز میگذارد بر بنده و آزاد بجانب قبله میکرد
بنده را و بجانب خود میکرد آزاد را و چون نماز میگذارد بر نابالغ و بالغ بجانب قبله میکرد نابالغ را و بجانب خود میکرد بالغ را
چهارم اصل عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن الرجال و النساء کیف یصلی علیهم قال الرجال امام النساء مما یلی الامام یصف بعضهم علی
اثر بعض شرح امام در اول بفتح همزه است و در دوم بکسر همزه است مما در ... ما عبارت از مکانست و ذا ... برای
تصحیح مراد ... تقدم بودن مراد آیت الامام منصوبست یصف بضم یا و فتح ... و تشدید فا ... مضارع غایب مجهول از باب ... الصف
علی ... آن چیز را ... مانند ... نایب فاعل یصف است اثر بفتح همزه و سکون ثا ... لفظ
یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردان و زنان که چون نماز گذارده
میشود بر ایشان امام گفت مردان در پیش زنانند در ... که متصل است بنماز گزار ... گذاشته میشود بعضی اموات در عقب بعضی دیگر

با هیچ کرامت زینه یا به چیده میشوند تا هر کدام بمنزله صفی علیحده باشند و هیچ موخر از هیچ باشند و چون هر کدام نسبت به پیشنماز مقدم است
و نسبت بقبله موخرست پس تعارض واقع شده پس تساوی و یکی باید مقدم شود تا فرار از پیشنماز تا تقدم آنکه نزدیک به پیشنماز است و غیر
نماز بر او اولی و بالذات باشد والله اعلم **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی جنائز الرجال والصبیان والنساء قال یضع
النساء مما یلی القبلة والصبیان دونهم والرجال دون ذلک ویقوم الامام مما یلی الرجال **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در
جنازهای مردان و اطفال ذکور و زنان که جمع شده باشد امام گفت نماز گزار میگذارد زنان را در جایی که نزدیک قبله است و اطفال ذکور
را پایین ایشان یعنی متصل بایشان در جانب مقابل قبله و مردان را پایین اطفال و می ایستد پیشنماز در جایی که متصل است بمردان بیان
کیفیت چیدن جنایز شد در شرح حدیث سوم این باب **ششم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن جنائز الرجال والنساء اذا
اجتمعت فقال یقدم الرجال فی کتاب علی علیه السلام **شرح** کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شد در کتاب الحجه در حدیث اول باب چهلم
که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است و مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است **باب چهل و ششم اصل**
باب نادر شرح باب مرفوع منون است نادر صفت آنست **یعنی** این بابیست غیر مشهور یا مثل آن که مضمون احادیث آن تازه و غریب
است و این باب سه حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل یصلی علی جنازة وحده قال نعم قلت فاثنان یصلیان
علیها قال نعم ولکن یقوم الآخر خلف الاول ولا یقوم بجنبه **شرح** آخر در اول بکسر خاء با نقطه است یعنی موخر در مرتبه و در دوم بفتح خاء با نقطه
است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که تنها نماز میگزارد بر جنازه تنها امام گفت آری گفتم پس اگر دو کس نماز میگزارند بر جنازه
گفت آری و لیکن می ایستد آنکه موخر در مرتبه است پس دیگری که افضل از اوست تا نماز جماعت کنند و نمی ایستد بپهلوی آن دیگر **دوم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال یصلی علی الجنازة بحذاء ولا بأس بالخف **شرح** حذاء بکسر حاء بی نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده در جمل
مصدر حذو اللام و او دوی باب ... علوست که مستعمل شده در پاپوشی از پوست که در مجالس کنده میشود و مثل نعلی که ساتر پشت پاست خواه
نعل عربی و خواه غیر عربی و مثل کفش که پشت پا را نیز میپوشاند و ساق ندارد و خف بضم خاء با نقطه و تشدید فاء پاپوش از پوست که پشت
پا را نیز پوشیده باشد و کم کنده شود و از اعجم موزه میخوانند مثل چکمه و مثل چاقشور که از تیماج یا مثل آن باشد و اکثر یا جمیع خف
ساق دار میباشد و در اصل استعاره شده از پوست پای شتر باعتبار مشابهت در کنده نشدن چنانچه گویا که جزو پاست یعنی
نماز گزار باید بی کفش میتواند بود که بعنوان عموم باشد و میتواند بود که مخصوص وقت ضرورت و تقیه باشد نظیر آنچه می آید در حدیث
سیوم باب دخول القبر والخروج منه والله اعلم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز گزارده نمیشود بر جنازه
بنعلین و بپوشانیدن موزه **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر الصفوف فی الصلوة المقدم وخیر الصفوف
فی الجنائز المؤخر قیل یا رسول الله ولم قال صارت سترة للنساء **شرح** تقدیم و تاخیر اینجا باعتبار نزدیکی بقبله و دوری از قبله
است مراد الصف در جنائز هر کدام از اینهاست چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب سابق السترة بضم سین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه
در بالا و راء بی نقطه باعث پوشیدن **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بهترین صفها در نماز جماعت صف مقدم است یعنی
صفی که پیش مردان پیش از صفهای زنان است در نماز جماعت و بهترین صفها در جنازهای که بر ایشان یکبار نماز گزارده میشود صف موخر
است یعنی طرف زنها بر مردان متصل است بنماز گزاردن و جنازهای زنان نزدیک قبله است گفته شد که ای رسول الله و برای چه آنست
گفت گردیده است این موقف پرده برای زنان محتمل است که از کلام ابن بابویه توهم میشود زیرا که در فقیه در باب الصلوة
علی المیت گفته که وافضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر والعلة فی ذلک ان النساء کن یختلطن بالرجال فی الصلوة علی الجنائز
فقال النبی صلی الله علیه وآله افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر فتاخرن الی الصف الاخیر فبقی فضله علی ما ذکره علیه السلام
باب چهل و هفتم اصل باب الموضع الذی یقوم الامام اذا صلی علی الجنازة شرح علی بصیغه مجهول و معلوم باب تفعیل میتواند بود **یعنی**
این باب بیان مکانیست که می ایستد در آن پیشنماز چون نماز گزارده شود بر جنازه و در این باب دو حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین
علیه السلام من صلی علی امرأة فلا یقوم فی وسطها ویکون مما یلی صدرها واذا صلی علی الرجل فلیقم فی وسطه **شرح** لا یقوم نفی بمعنی نهی است
برای مبالغه یا بنفی علی است یکون ... است و امر ... برای تجویز است ... از اصل ... منافات ندارد با مرجوح بودن

پس منافات

پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث آینده **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام کسی که نماز گزارده بر جنازه زنی بعنوان پیشنمازی از
پس باید نمی ایستد در میان آن زن و جایز است که باشد در محاذی متصل سینه آن زن است و چون نماز گزارد بر مرد پس جایز است او را که ایستد در میان
او **دوم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا صلیت علی المرأة فقم عند رأسها واذا صلیت علی الرجل فقم عند صدره **شرح** روایت است
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت چون نماز کنی بر جنازه زنی بعنوان پیشنمازی پس بایست نزد سر او و چون نماز گزاری بر مرد پس بایست نزد سینه
او **باب چهل و هشتم اصل باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت شرح** این باب بیان سزاوار تر است بنماز بر میت بعنوان
پیشنمازی یا به تنهایی و این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یأمر من
یحب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز میکند بعنوان پیشنمازی بر میت نزدیکتر خویشان یا مصاحبان با آن میت یا امر
میکند به پیشنمازی هر که را میخواهد **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له المرأة تموت من احق بالصلوة علیها قال زوجها قلت
الزوج احق من الاب والولد والاخ قال نعم ویغسلها **شرح** یغسلها بیاء مفتوح و میم مضموم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت گفتم او را که زن میمیرد کیست سزاوار تر بگزاردن نماز بعنوان پیشنمازی یا تنهایی بر او امام گفت شوهر او گفتم آیا شوهر سزاوار
ترست از پدر و فرزند و برادر گفت آری شوهر سزاوار ترست و میشوید زن خود را **سیوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئل
عن المرأة تموت من احق ان یصلی علیها قال الزوج قیل الزوج احق من الاب والاخ والولد قال نعم **شرح** مضمون این حدیث از شرح سابق
ظاهر است **چهارم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا حضر الامام الجنازة فهو احق الناس بالصلوة علیها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون حاضر شود امام معصوم بر جنازه میت را پس او سزاوار ترین مردم است بنماز بعنوان پیشنمازی بر آن میت یا هیچ کس نزدیکتر خویشان آن میت
آمده او را و میکند **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یأمر من یحب **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح
حدیث اول این باب **باب چهل و نهم اصل باب من یصلی علی الجنازة وهو علی غیر وضوء شرح** این باب بیان کسیست که نماز میگزارد بر میت و او بی
وضوست و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الجنازة اصلی علیها علی غیر وضوء فقال نعم انما هو تکبیر وتسبیح
وتحمید وتهلیل کما تکبر وتسبح فی بیتک علی غیر وضوء **شرح** ... راجع الصلوة است ... باعتبار ... در مصدر ...
مساوی است و حقیقت صلوة ... چنانچه بیان شده در کتاب الحجه در حدیث ... باب ...
و نیز ... در کتاب ... در شرح عنوان باب ... الصلوة علی النبی و اهل بیته علیهم السلام است ...
آنچه مشتمل است بر رکوع و سجود ... باشد و دیگری آنچه بخلاف آنست و در اول ... طهارت و غیره ...
چنانکه ظاهر میشود از حدیث پنجم باب آینده و نماز میت از قسم دوم است که تکبیر و تسبیح از قبیل ... است و مراد که تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل است ...
با یکدیگر ... تسبیح و تحمید و تهلیل ... میشود از تکبیر ... و نماز میت ... پنج تکبیر است چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث اول باب ...
... از نماز ... در مسجد افضل است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنازه که آیا نماز
گزارده میشود بر آن بی وضو ... آنچه در این نماز ... تکبیر ... و تسبیح ... و تحمید ...
و ... **دوم اصل** سئل ابو عبدالله علیه السلام عن الرجل ... در خانه خود بی وضو ...
جنازه ... **شرح** ... رسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ...
او در جنازه ... نماز بر جنازه امام گفت تیمم میکند و نماز میکند ...
حدیث سابق **سیوم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام الجنازة یخرج بها ولست علی وضوء فان ذهبت اتوضأ فاتتنی الصلوة ...
علیها وانا علی غیر وضوء فقال تکون علی طهر احب الی **شرح** ...
... **یعنی** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که جنازه بیرون ... و تیمم ...
پس ... نماز ... جنازه ... امام گفت ...
... تیمم ...

سیم بهتر است [illegible] تمام این باب **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل تفجأه الجنازة وهو علی غیر طهر قال
فلیکبر معهم **شرح** تفجأه [illegible] صلوة جنازه است [illegible]
وضوء دارد [illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که ناگاه برخورد
او را نماز جنازه و او بی وضو [illegible] امام گفت پس باید که نماز کند با ایشان **پنجم اصل** عن سماعة قال سألته عن رجل مرت به جنازة وهو
علی غیر وضوء کیف یصنع قال یضرب بیدیه علی حائط اللبن فیتیمم **شرح** اللبن بفتح لام وکسر باء [illegible] وبکسر لام وسکون باء [illegible]
[illegible] حائط اللبن [illegible]
از حائط [illegible] **یعنی** روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که گذشت بر او جنازه و او بی وضو
است چون میکند امام گفت میزند دو دست خود را بر دیوار خشت خام تیمم میکند **باب پنجاهم اصل باب صلوة النساء علی الجنائز**
شرح این باب بیان نماز زنان است بر جنازه‌ها و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سئل کیف تصلی النساء علی الجنازة اذا لم یکن معهن رجل فقال یصففن جمیعا ولا تتقدمهن امرأة **شرح** یصففن [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت از امام پرسیده شد که چون نماز میکنند زنان بر جنازه چون نباشد [illegible]
[illegible] **دوم اصل** عن ابی
جعفر علیه السلام قال اذا لم یحضر الرجل تقدمت امرأة وسطهن وقام النساء عن یمینها وشمالها وهی وسطهن تکبر حتی تفرغ من الصلوة **شرح** روایت
است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون حاضر نشود مرد در نماز جنازه [illegible]
[illegible] **سیوم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له تصلی الحائض علی الجنازة قال نعم ولا تقف معهم تقوم مفردة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام [illegible]
[illegible] **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض تصلی
علی الجنازة قال نعم ولا تقف معهم **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطامث تصلی علی الجنازة
لانه لیس فیها رکوع ولا سجود والجنب تیمم وتصلی علی الجنازة **شرح** الطامث [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible] نماز جنازه [illegible]
میکند و نماز میگزارد بر جنازه [illegible] **باب پنجاه ویکم اصل باب وقت الصلوة علی الجنائز شرح**
این باب بیان وقت نماز بر جنازه است ودر این باب [illegible] حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام هل یمنعک شیء من هذه الساعات
عن الصلوة علی الجنائز فقال لا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مانع میشود ترا چیزی از این اوقات که مکروه است [illegible]
نماز [illegible] مثل وقت طلوع آفتاب وغروب آفتاب از نماز بر جنازه‌ها پس گفت نه **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یصلی علی
الجنازة فی کل ساعة انها لیست بصلوة رکوع ولا سجود وانما تکره الصلوة عند طلوع الشمس وعند غروبها التی فیها الخشوع والرکوع والسجود
لانها تغرب بین قرنی شیطان وتطلع بین قرنی شیطان **شرح** التی صفت الصلوة است [illegible]
القرن بفتح قاف وسکون راء [illegible]
[illegible]
الصلوة [illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز
گزارده میشود بر جنازه در هر وقتی [illegible] نماز در طلوع

آفتاب

آفتاب و نزد غروب آفتاب آن نمازی که در آن فروتنی و رکوع و سجود است زیرا که آفتاب غروب میکند [illegible]
[illegible] در کتاب الصلوة [illegible]
[illegible] **باب پنجاه ودوم اصل باب علة التکبیر الخمس علی الجنازة شرح**
[illegible] **یعنی** این باب بیان سبب پنج تکبیر است بر جنازه مومن ودر این باب پنج حدیث است
اول اصل علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام لم جعل التکبیر علی المیت خمسا [illegible]
تکبیرة **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدر خود [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
امام گفت [illegible] **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله
صلی الله علیه وآله یکبر علی قوم خمسا وعلی قوم آخرین اربعا فاذا کبر علی رجل اربعا اتهم یعنی بالنفاق **شرح** اتهم [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible] رسول الله
صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] **سیوم اصل** [illegible] کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا صلی علی میت کبر وتشهد
ثم کبر ثم صلی علی الانبیاء ودعا ثم کبر ودعا للمؤمنین ثم کبر الرابعة ودعا للمیت ثم کبر وانصرف فلما نهاه الله عز وجل عن الصلوة علی المنافقین
کبر وتشهد ثم کبر وصلی علی النبیین صلی الله علیهم ثم کبر ودعا للمؤمنین ثم کبر الرابعة وانصرف ولم یدع للمیت **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیان شده [illegible] **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] فرض الصلوة
[illegible] **شرح** [illegible] **پنجم اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال قال ابو جعفر
علیه السلام یا ابا بکر تدری کم الصلوة علی المیت [illegible]
خمس صلوة من کل صلوة تکبیرة **شرح** حضرمی [illegible]
[illegible] **باب پنجاه وسیوم اصل باب الصلوة
علی الجنازة فی المسجد شرح** این باب بیان نماز بر جنازه‌ها در مسجد است ودر این باب یک حدیث است **اصل** عن ابی بکر بن عیسی بن احمد العلوی
قال کنت فی المسجد وقد جیء بجنازة فاردت ان اصلی علیها فجاء ابو الحسن الاول علیه السلام فوضع مرفقه فی صدری فجعل یدفعنی حتی اخرجنی من المسجد فقال یا
ابا بکر ان الجنائز لا یصلی علیها فی المساجد **شرح** روایت است از ابی بکر بن عیسی بن احمد علوی گفت بودم در مسجد [illegible] آورده شد جنازه
[illegible]
رفت از مسجد پس گفت ای ابا بکر [illegible] **باب پنجاه وچهارم باب الصلوة علی المؤمن [illegible]**

على المؤمن والتكبير والدعاء این باب بیان نماز بر میت مومن و تکبیر و اقسام دعاهاست و در این باب شش حدیث است **اول اصل**
عن سماعة قال سالته عن الصلوة على الميت فقال تكبر خمس تكبيرات تقول اول ما تكبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وال محمد وعلى ائمة الهدى واغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين
امنوا ربنا انك رءوف رحيم اللهم اغفر لاحيائنا وامواتنا من المومنين والمومنات والف بين قلوبنا على قلوب اخيارنا واهدنا لما اختلف
فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم **شرح** اول منصوب بنیابت ظرف زمان است زیرا که ما مصدریه است و مصدر
مضاف الیه است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته مقدم الحاج مضاف مصدر نیز نایب میشود بر انکه این صورت نماز
بر میت در موضع وجوب تقیه است چنانچه مذکور میشود در شرح فقرات اینده اختلف بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است با ذلک متعلق
باختلف است **یعنی** روایت است از سماعه که گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از نماز بر میت پس گفت تکبیر میگویی پنج تکبیر
میگویی در وقت اول تکبیر تو که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی بغیر الله تنها نیست شریکی او را و گواهی میدهم که محمد بنده او
و رسول اوست خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و بر امامان که راهنمایانند از آدم تا خاتم خود انبیا و خود و بیامرز گناهان را
برای ما و برای برادران ما که پیش افتند بر ما با ایمان و مگردان در دلهای ما کینه برای جمعی که گرویدند پروردگار ما ای صاحب کمال
اعتبار ما پروردگار ما تو شفقت مهربانی خدایا بیامرز گناهان را برای زندگان ما و مردگان ما که مردان مومن و زنان مومنه اند و الفت ده
دلهای ما را بر دلهای بهتران ما که معصومین باشند و راهنمایی کن ما را برای انچه اختلاف در ان شده از حق بحکم تو بدرستیکه
تو راهنمایی میکنی هر کرا میخواهی بسوی راه راست **اصل** فان قطع عليك التكبيرة الثانية فلا يضرك تقول اللهم عبدك وابن
عبدك وابن امتك انت اعلم به افتقر الى رحمتك واستغنيت عنه اللهم فتجاوز عن سيئاته وزد في حسناته واغفر له وارحمه ونور له في قبره
ولقنه حجته والحقه بنبيه صلى الله عليه واله ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده تقول هذا حتى تفرغ من خمس تكبيرات **شرح** فان قطع تا الله
تو گفتن جمله اجزای انچه بعد از تکبیر اول است در آمده برای اشارت باینکه این صورت نماز در مقام تقیه است و برای اینکه در مقام
تقیه بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم اکتفا بدعا برای میت میشود چنانچه احتمال ظاهرست از دو احتمالی که می آید در توضیح تقول اللهم الی آخره در صورت
غیر تقیه بعد از تکبیر اول اشهد تا رسوله است و بعد از تکبیر دوم اللهم صل تا الهدی است و بعد از تکبیر سیوم واغفر لنا مستقیم است و بعد از
تکبیر چهارم اللهم عبدک تا بعده است و بعد از تکبیر پنجم چیزی نیست موافق انچه گذشت در حدیث سیوم باب پنجاه و دوم قطع بقاف و طاء بی نقطه
و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است القطع جدا کردن اجزای از یکدیگر و مراد اینجا مانع شدن مخالفان از رفع یدین در تکبیر دوم و سیوم
و چهارم و پنجم است چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب و ان اشارت باینکه رفع یدین در تکبیرات بغیر اول جزو تکبیرات است و قرینه بر اراده
این است که بجای علیک تکلف عنک لا تحرمنا بخای بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب ضرب و علم و باب افعال میتواند بود لا تفتنا
بفا و تای دو نقطه در بالا و تشدید نون بصیغه نهی حاضر باب ضرب و باب افعال و باب تفعیل میتواند بود مشار الیه هذا اللهم عبدک تا بعده است
و مراد اکتفا باین است بعد از تکبیر دوم و بعد از تکبیر سیوم نیز و بعد از تکبیر چهارم نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث اینده است و میتواند
بود که مراد تمام این الی اخر باشد و ان تکبیرات نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث سیوم و چهارم این باب است پس هر دو فهم جایز است و تتمه
توضیح این می آید در شرح حدیث اول باب اینده **یعنی** پس بنا بر اینکه بعد از تکبیر اول رفع یدین در ان کفته باشی انچه را که بعد از تکبیرات
دیگر باید گفت اگر بریده شود بر تو تکبیر دوم مثلا باینکه رفع یدین در تکبیر دوم مثلا نتوانی کرد ضرر نمیرساند ترا میگویی بعد از تکبیر اول
نیز که خدایا این بنده تست و پسر بنده تست و پسر کنیز تست تو داناتری باو محتاج شده بسوی رحمت تو و بغایت بی نیاز شدی
از عذاب او خدایا پس درگذر از بدیهای او و زیاده کن در نیکیهای او و بیامرز گناهان را برای او و رحم کن او را و روشنی ده برای
او در قبر او و بر زبان او گذار حجت او را در وقت سوال نکیر و منکر بر زبان او و راه برسان او را به پیغمبر او صلی الله علیه و اله و محروم مکن ما را از ثواب
دادن او و گمراه مکن ما را بعد از ان او و میگویی این دعای مومن را بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم نیز تا فارغ شوی از پنج تکبیر
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام في الصلوة على الميت قال تكبر ثم الصلوة على النبي صلى الله عليه واله ثم تقول اللهم عبدك ابن

عبدك

عبدك وابن امتك لا اعلم الا خيرا وانت اعلم به اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وتقبل منه وان كان مسيئا فاغفر له ذنبه وافسح له في
قبره واجعله من رفقاء محمد صلى الله عليه واله ثم تكبر الثانية وتقول اللهم ان كان زاكيا فزكه وان كان خاطئا فاغفر له ثم تكبر الثالثة وتقول اللهم
لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده ثم تكبر الرابعة وتقول اللهم اكتبه عندك في عليين واخلف على عقبه في الغابرين واجعله من رفقاء محمد صلى الله عليه واله
ثم كبر الخامسة وانصرف **شرح** این طریق نماز بر میت نیز در موضع وجوب تقیه است چنانچه در شرح حدیث سابق مذکور شد زیرا که در این حدیث راجع
بطریق مذکور در حدیث سابق میشود زیرا که داخل است ثم و در ثم تقول و در ترک ثم و در نظر انها اشعار بترک شهادتین قبل از درود و اشعار
بدعا برای مومنین بعد از درود و دو زاکی بزای با نقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی و یایی از باب نصر و حسب مراد اینجا
پاکیزه روزگارست یعنی کسی که حسنات او زیاده بر سیئات اوست تزکیه زاکی عبارتست از زیاد کردن حسنات او الخاطی بخای با نقطه
و طای بی نقطه و همزه بصیغه اسم فاعل باب منع انکه گناه بسیار کرده است بی اصرار بر کبیره الغابرین بالف و غین با نقطه و بای یک نقطه و رای بی نقطه بصیغه
اسم فاعل باب نصر باقی مانده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مومن که گفت تکبیر میگویی بعد از ان درود میگویی بر پیغمبر
صلی الله علیه و اله بعد از ان میگویی خدایا این بنده تست و پسر بنده تست و پسر کنیز تست نمیدانم از او مگر خیر را که ایمانست و تو داناتری باو
خدایا اگر نیکوکارست پس زیاده کن در نیکیهای او و قبول کن از او نیکیهای او را و اگر بدکارست پس بیامرز گناه او را برای او و فراخی ده
برای او در قبر او و بگردان او را از رفیقان محمد صلی الله علیه و اله بعد از ان تکبیر میگویی بار دوم و میگویی خدایا اگر باشد پاکیزه پس پاکیزه تر کن
او را و اگر باشد خطاکار پس بیامرز گناه او را برای او بعد از ان تکبیر میگویی بار سیوم و میگویی خدایا محروم مکن ما را از ثواب دادن بار او
و گمراه مکن ما را بعد از او و بعد از ان تکبیر میگویی بار چهارم و میگویی خدایا بنویس او را نزد خود در مواضع نهایت بلند و جانشین باش بجای او
ماندگان از او در جهان باقی ماندگان و بگردان او را از رفیقان محمد صلی الله علیه و اله بعد از ان تکبیر بگو بار پنجم و روگردان شو **سیوم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن التکبیر علی المیت فقال خمس تقول في اولهن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اللهم صل على محمد وال
محمد ثم تقول اللهم ان هذا المسجى قدامنا عبدك وابن عبدك وقد قبضت روحه اليك وقد احتاج الى رحمتك وانت غني عن عذابه اللهم انا لا نعلم
من ظاهره الا خيرا وانت اعلم بسريرته اللهم ان كان محسنا فزد في حسناته وان كان مسيئا فتجاوز عن سيئاته ثم تكبر الثانية وتفعل ذلك
في كل تكبيرة **شرح** این طریق نیز در موضع وجوب تقیه است بقرینه حدیث اول این باب و در غیر تقیه راجح باحتمال دوم از دو احتمال مذکور در شرح
حدیث اول این باب میشود و ترک شهادت برسالت از قبیل اقتصارست یا درود قایم مقام ان میشود و ثم تقول اشعار بدعا برای مومنان بعد از
درود دارد المسجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده شده بپردها و مانند ان قدام بضم قاف و تشدید دال بی نقطه منصوب
و ظرف مکان است یعنی پیش و بایستی بار است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تکبر ثم تشهد ثم تقول انا لله وانا الیه راجعون
الحمد لله رب العالمين رب الموت والحيوة صل على محمد واهل بيته جزى الله محمدا عنا خير الجزاء بما صنع بامته وبما بلغ من رسالات ربه ثم تقول
اللهم عبدك ابن عبدك ابن امتك ناصيته بيدك خلا من الدنيا واحتاج الى رحمتك وانت غني عن عذابه اللهم انا لا نعلم الا خيرا وانت اعلم به اللهم ان
كان محسنا فزد في احسانه وتقبل منه وان كان مسيئا فاغفر له ذنبه وارحمه وتجاوز عنه برحمتك اللهم الحقه بنبيك وثبته بالقول الثابت في الحيوة
الدنيا وفي الاخرة اللهم اسلك بنا وبه سبيل الهدى واهدنا واياه صراطك المستقيم اللهم عفوك عفوك ثم تكبر الثانية وتقول مثل ما قلت
حتى تفرغ من خمس تكبيرات **شرح** این طریق نیز در موضع وجوب تقیه است بقرینه حدیث اول این باب و در غیر تقیه راجح باحتمال دوم حدیث
اول این باب میشود تشهد بصیغه مضارع مخاطب باب علم است یا از باب تفعل است بحذف یکی از دو تا انا لله وانا الیه راجعون می آید در حدیث
چهلم باب النوادر رسالات بکسر را و است الناصیه بنون و الف و کسر صاد بی نقطه و یای دو نقطه در پایین موی بالای پیشانی و بودن ناصیه
کسی بدست کسی کنایت است از کمال مقهوریت کسی اول نزد کسی دوم القول الثابت عبارتست از تصدیق ربوبیت رب العالمین و انچه
باید نه محض ظاهر و بیان این می آید در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله اسلک بسین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب نصر است السلک
بفتح سین و سکون لام و السلوک بضم سین و ضم لام رفتن براهی با در بنا و در به برای تعدیه است عفوک منصوب است بفعل محذوف
تقدیر اسال عفوک یا بتقدیر الزم عفوک یا مانند ان **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مومن که گفت تکبیر میگویی

بعد از ان شهادتین میگوی بعد از ان میگوی بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی الله تعالی باز گشت کنندگانیم سپاس الله
راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است صاحب کل اختیار را که زنده بیاست درود کن بر محمد و بر آل او خدایا و اهل او
محمد را از جانب ما اهل ایمان بهتر جزا البته که کرد با امت خود از وحیها و بیکها و البته که تبلیغ کرد آنرا که پیغام های صاحب کل اختیار
او باشد بعد از آن میگوی خدایا این بنده است پسر بنده است پسر کنیز است موی پیشانی او بدست قدرت تست افتاده از
دنیا و نیاز مند شد بسوی رحمت تو و تو بی نیازی از عذاب او خدایا بدرستی که ما در حق او نمیدانیم مگر بهتر را که اظهار ایمان
بر او بیت رب العالمین است و تو داناتری خدایا اگر باشد نیکوکار پس زیاد کن در نیکی او و قبول کن حسنات او و اگر باشد
بدکار پس بیامرز برای او گناه او را و رحم کن او را و درگذر از او برحمت تو خدایا برسان او را بپیغمبر تو و پایه جای کن او را
در لحد بسبب سخن را نیکو در زندگی دنیا و در زندگی آخرت خدایا روان کن ما را و او را در راه راست و راهنمایی کن ما را
و او را براه تو که راه راست است خدایا طلب میکنیم عفو ترا طلب میکنیم عفو ترا بعد از آن تکبیر میگوی بار دوم و میگوی مثل
آنچه را که گفتی تا آنکه فارغ شوی از پنج تکبیر یعنی که بعد از تکبیر سیوم و چهارم نیز مثل آنرا میگوی **پنجم اصل** سالت الرضا
علیه السلام قلت جعلت فداک ان الناس یرفعون ایدیهم فی التکبیر علی المیت فی التکبیرة الاولی ولا یرفعون فیما بعد ذلک فاقتصر
علی التکبیرة الاولی کما یفعلون اوارفع یدی فی کل تکبیرة فقال ارفع یدک فی کل تکبیرة **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام
را گفتم قربانت شوم بدرستی که مخالفان بر میدارند دستهای خود را در تکبیر نماز میت در تکبیر اول و بر نمیدارند دستهای خود را در
در تکبیرها که بعد از تکبیر اول است پس آیا اقتصار کنم بر برداشتن دست خود در تکبیر اول چنانچه مخالفان میکنند یا بردارم دست خود را
در هر تکبیری پس امام گفت بر دار دست خود را در هر تکبیری در غیر موضع وجوب تقیه **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی
الصلوة علی الجنائز تقول اللهم انت خلقت هذه النفس وانت امتها تعلم سرها وعلانیتها اتیناک شافعین فیها فشفعنا اللهم ولها ما
تولت واحشرها مع من احبت **شرح** شفعنا بشین بالنقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه امر حاضر از باب تفعیل است تشفیع قبول شفاعت
کسی **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر جنازهای مومنان میگو برگزیده دعا برای مومن خدایا تو آفریدی
این جان را او تو میرانیدی او را میدانی پنهان او را و آشکارا او را آمده ایم بدرگاه تو بر جای آنکه شفاعت کنندگانیم در حق او پس
قبول کن شفاعت ما را در حق او خدایا پیش آور او را آنچه خود پیش گرفته از دین حق یعنی که نزدیک ... الغیب او کن یا ببخش
که تلقین او کن دین حق را در وقت سوال نکیر و منکر و جمع کن او را با امامی که او را دوست داشت او را **باب پنجاه و نهم اصل باب انه لیس فی**
الصلوة علی المیت دعاء موقت وانه لیس فیها تسلیم شرح الموقت بقاف و تا دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل معین
یعنی این باب بیان آنست که نیست در نماز بر میت نو من دعای معین و اینکه نیست در ان نماز سلامی و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی الصلوة علی المیت قراءة ولا دعاء موقت تدعو بما بدا لک واحق الموتی ان
یدعی له المومن وان یبدا بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** مراد بقرائت نخواندن سوره فاتحه است یا مراد قرائت
قرآنست مطلق و منافات ندارد با حدیث اول باب پنجاه و هفتم که ای اقرا الایتین زیرا که آن بعنوان دعاست نه بعنوان
قرائت قرآن و بعد التکبیری در اول آن میشود مراد بمومن اینجا مجتنب الکبیره است بزرگ آن بالکلیه یا بتوبه از آن و مومن در مقابل
دارد و اول مستضعف که بیان میشود در باب پنجاه و هفتم هم نامست که بیان میشود در باب پنجاه و هشتم وان یبدا بفتح همزه و سکون
نون ان بصیغه مضارع مجهول از باب منع عطف است بر ان یدعی و در کلام اقتصار است تقدیره واحق الموتی بان یبدا فیه الدعاء
بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه وآله المومن **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست در نماز بر میت
خواندن سوره فاتحه و نه دعای معین دعا میکنی بآنچه بخاطر رسیده ترا و سزاوار تر مردگان بانکه دعا کرده شود برای او مومن
است و سزاوار تر مردگان بانکه ابتدا کرده شود در دعا برای او بدرود بر رسول الله صلی الله علیه وآله مومن است
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی الصلوة علی المیت تسلیم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست در نماز

١٠ابر

بر میت سلامی **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام وابی عبد الله علیه السلام قالا لیس فی الصلوة علی المیت تسلیم **شرح** مضمون این موافق
است **باب پنجاه و شصتم اصل باب من زاد علی خمس تکبیرات شرح** این باب بیان کسی است که زیاده کرد در نماز میت بر پنج
تکبیر در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله علیه وآله علی حمزة سبعین صلوة **شرح**
مراد بالصلوة اینجا تکبیر است بقرینه حدیث سیوم این باب و ارشاد است بانچه گذشت در باب پنجاه و یکم که هر تکبیری جای نمازی است از پنج تکبیر
جای نمازهای یومیه است و بانکه عمده نماز میت پنج تکبیر است و آنچه بعد از بعضی تکبیرات مذکور شود واجب غیر عمده است یا مستحب است که ...
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله بر عم خود حمزه هفتاد نماز یا پنج که هفتاد
بار پنج تکبیر ها را گفت **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کبر امیر المومنین صلوات الله علیه علی سهل بن حنیف وکان بدریا خمس
تکبیرات ثم مشی ساعة ثم وضعه وکبر علیه خمسا اخری فصنع ذلک حتی کبر علیه خمسا وعشرین تکبیرة **شرح** حنیف بضم حاء بی نقطه و فتح نون و سکون یا
و فا نقطه دار بامیر صاحب است سهل بن حنیف انصاری بدری است در جمیع غزوات رسول و امیر المومنین علیهما السلام حاضر بوده تا زمان وفات او
در کوفه والی بوده از جانب امیر المومنین در مدینه و بعد از آن در فارس و در روز احد ثابت قدم بوده و نکر گفته اند که بدری بود
او اشارت باول جهاد های او است و اشعار است از حال جمع که متاخر بودند در اسلام و جهاد **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت تکبیر گفت امیر المومنین صلوات الله علیه بر سهل بن حنیف که بود سهل بن حنیف از مجاهدان جنگ بدر پنج
تکبیر بعد از آن رفت امیر المومنین همراه جنازه ساعتی بعد از آن بر زمین گذاشت سهل بن حنیف را و تکبیر گفت بر او پنج دیگر
پس کرد آنچه را که مذکور شد مکرر تا آنکه تکبیر گفت بر او بیست و پنج تکبیر یعنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت **سیوم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال کبر رسول الله صلی الله علیه وآله علی حمزة سبعین تکبیرة وکبر علی علیه السلام عندکم علی سهل بن حنیف خمسا وعشرین
تکبیرة **شرح** عندکم عبارت از کوفه است و این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب **اصل** قال کبر خمسا خمسا کلما ادرکه
الناس قالوا یا امیر المومنین لم ندرک الصلوة علی سهل فیضعه فیکبر علیه خمسا حتی انتهی الی قبره خمس مرات **شرح** خمس مرات بیان کلما است
حاصل است و ما بین جمله معترضه است **یعنی** امام محمد باقر علیه السلام گفت که امیر المومنین تکبیر گفت پنج پنج هر بار که میرسیدند مردم
گفتند ای امیر المومنین در نیافتیم نماز را بر سهل پس میگذاشت سهل را پس تکبیر میگفت بر او پنج تکبیر تا آنکه رسید بسوی قبر او پنج
بار یعنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت **باب پنجاه و هفتم اصل باب الصلوة علی المستضعف وعلی من لا یعرف**
شرح المستضعف بصیغه اسم مفعول از باب استفعال ضعیف شمرده شده و مراد اینجا کسی است که در اصطلاح میان مومن و کافر و مراد
بمومن کسی است که از شیعه امامیه است از روی بصیرت و مجتنب از کبیره است یا بترک آن بالکلیه یا بتوبه از آن و مراد بکافر مصر
بر کبیره است یا بترک و بیان حق دانسته یا باصرار بر کبیره و دیگر لا یعرف بصیغه مضارع مجهول از باب نصر است **یعنی** این باب بیان اقسام
نماز است بر میت مستضعف و بر میتی که مجهول الحال است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن احدهما علیهما السلام قال
الصلوة علی المستضعف والذی لا یعرف الصلوة علی النبی صلی الله علیه وآله والدعاء للمومنین والمومنات تقول ربنا اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم الی آخر الایتین **شرح** لا یعرف بصیغه مجهول است الصلوة مرفوع و خبر مبتدا است و مراد است
که بعد از تشهد رقیق صلوة است و بعد از صلوة دعا برای مومنین و مومنات است تقول در نسخ بصیغه غایب است و خبر مستتر راجع
بنماز گزار است و میتواند بود که بصیغه خطاب باشد و بر هر تقدیر مراد آنست که ربنا تا آخر بجای دعا برای میت است خواه بجای دعا
برای مومنین و مومنات نیز باشد چنانچه ظاهر است و در بیان است در ... و خواه علیحده باشد چنانچه ظاهر حدیث دوم این
باب است و شاید که هر دو قسم خوب باشد والله اعلم در سوره المومن چنین است فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب
الجحیم و بعد از آن متصل بان دو آیت است اول ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم
انک انت العزیز الحکیم دوم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم پس مراد آنست که در دعا
تبدیل ما بر ربنا و مانند آن مثل اللهم کرده میشود و در حدیث آینده یاد کرده و این دو آیت را هم لیکن باید کرد و هم ...

و مصاحب و مانند ایشان در جمیع نماند که مادران و خواهران و مانند ایشان و دختران در حکم برادران واحکند یعنی روایت است
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نماز بر میت مستضعف هر کسی که معلوم نباشد که مومن است یا کافر [illegible]
است بعد از شهادتین و درود فرستادن بر نبی صلی الله علیه و آله و دعا برای مومنین و مومنات بیان این آنکه نماز گزار میگوید
ای صاحب کمال اختیار ما بیامرز گناهان را برای جمیع که بازگشت کردند از گناه و تابع شدند راه ترا و نگاه دار ایشان را از
عذاب جهنم ای صاحب کمال اختیار ما و داخل کن ایشان را در بهشتهای اقامت که وعده کردی ایشان را و داخل کن با ایشان
هر کرا که مستضعف قابل شفاعت باشد از پدران ایشان و همسایان ایشان و اولاد ایشان بدرستی که تو [illegible]
رعایت کننده مصالحی و نگاه دار آن صالحان را از گناهان تا بیان از اثر بدیهای ایشان و هر که نگاه داری او را از بدیها در روز
قیامت پس بتحقیق رحم کردی او را و آن محفوظ بودن از اثر بدیها و مرحوم بودن آنست مطلوب بسیار بزرگ دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صلیت علی المؤمن فادع له و اجتهد له فی الدعاء و ان کان واقفا مستضعفا فکبر و قل اللهم اغفر للذین تابوا
واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح الواقف بقاف و فاء ایستاده و مراد اینجا غیر مومن است مستضعف احتراز از کافر
است بگو و قل اشارت باینست که بعد از تکبیر چهارم بجای دعا بر میت همین را بگو و مراد گفتن آیت است تا آخر آیت چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون نماز گزاردی بر شخص [illegible] صاحب بصیرت [illegible]
تکبیر و پس بعد از تکبیر چهارم دعا کن برای او و جهد کن برای او در دعا و اگر آنکه نماز بر او میگزاری باشد غیر مومن مستضعف پس تکبیر
چهارم بگو و بگو اللهم اغفر تا آخر آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان کان مستضعفا
فقل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق اصل و اذا کنت لا تدری
ما حاله فقل اللهم ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه شرح الخیر بفتح خاء با نقطه و سکون یاء بی نقطه در اینجا [illegible] و مراد این
دین امامیه است و مراد با هل آن مومنانند و مومن بیان شد در شرح عنوان این باب و محب آنها بر دو قسم است اول مومن صالح که بیان
شد در شرح حدیث اول این باب یعنی و چون ندانسته باشی که حال میت آیا مومنست یا کافر است یا مستضعف است پس بعد از
تکبیر چهارم بگو خدایا اگر است دوست دارنده دین حق را و اهل آنرا پس بیامرز او را و رحم کن او را و در گذر از او اصل و ان کان المستضعف
منک بسبیل فاستغفر له علی وجه الشفاعة لا علی وجه الولایة شرح [illegible] و سبیل برای سببیت است و مراد بسبیل
از جمله [illegible] در آباء و دخول در ازواج و دخول در ذریات است یعنی و اگر باشد مستضعف از تو بسبب [illegible]
آن پس استغفار کن برای خصوص او بطریق دستگیری و درخواست گناه او نزد حاکم علی الاطلاق نه بطریق شراکت و وکالت
بیان میشود در شرح حدیث آینده چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الترحم علی جهتین جهة الولایة و جهة الشفاعة شرح
الترحم طلب رحمت برای کسی الولایة بکسر و فتح واو شراکت و وکالت که جاری مجرای [illegible] الشفاعة بفتح شین با نقطه دستگیری کردن
ضعیف [illegible] درخواست گناه او نزد حاکم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت طلب رحمت برای کسی بر دو طریق است طریق
شراکت و طریق دستگیری پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته و بیض وجهه و اکثر تبعه اللهم اغفر لی و ارحمنی و تب علی اللهم اغفر
للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم فان کان مومنا دخل فیها و ان کان لیس بمومن خرج منها شرح تبع بفتح تاء دو نقطه
در بالا و فتح باء یک نقطه و عین بی نقطه جمع تابع است [illegible] مستعمل میشود [illegible] ضمیر فیها و منها راجع است باللذین باعتبار
جماعت [illegible] آنست که اگر مومن نباشد کافر باشد و [illegible] بعد از الجحیم که مذکور شد در حدیث اول این باب خوانده نمیشود
پس این نماز بر مجهول الحالی است که معلوم است که مستضعف نیست و احتمال ایمان و کفر در او هست یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مجهول الحال که معلوم باشد که مستضعف نیست گفت میگوئی بعد از تکبیر اول [illegible]
[illegible] که محمد رسول الله است و بعد از تکبیر دوم خدایا درود کن بر محمد که بنده تو و رسول تست خدایا درود کن

بر محمد و آل محمد و قبول کن شفاعت او را و روشن کن روی او را و بسیار کن تابعان او را و بعد از تکبیر سوم خدایا بیامرز مرا و رحم کن مرا
و بازگشت کن بر من بتوبت و بعد از تکبیر چهارم خدایا بیامرز گناهان را برای جماعتی که بازگشت کردند از گناه و تابع شدند راه ترا و نگاه
دار ایشان را از عذاب دوزخ پس اگر میت مومن باشد داخل میشود در آن جماعت و اگر کافر باشد بیرون میرود از آن جماعت
ششم اصل کنت مع ابی جعفر علیه السلام فاذا بجنازة لقوم من جیرته فحضرها و کنت قریبا منه فسمعته یقول اللهم انک خلقت هذه النفوس
وانت تمیتها وانت تحییها وانت اعلم بسرائرها و علانیتها منا و مستقرها و مستودعها اللهم وهذا عبدک ولا اعلم منه سوءا وانت اعلم به
وقد جئناک شافعین له بعد موته فان کان مستوجبا فشفعنا فیه واحشره مع من کان یتولاه شرح الجیرة بکسر جیم و سکون یاء دو نقطه
در پایین و راء بی نقطه جمع جار همسایگان المستوجب بکسر جیم مستحق چیزی یعنی بودم با امام محمد باقر علیه السلام پس ناگاه رسیدیم بجنازه
برای جمعی از همسایگان او پس حاضر شد نزد آن جنازه که نماز کند و بودم نزدیک او پس شنیدم از او میگفت بعد از تکبیر چهارم
خدایا بدرستی که تو آفریدی این جانداران مستضعف را میمیرانی ایشان را و تو زنده میکنی ایشان را و تو داناتری به پنهانهای ایشان
و آشکارای ایشان از ما و داناتری از ما بقرارگاه ایشان که منزل بهشت یا دوزخ و بجای امانت گذاشته عاریت ایشان مثل قبرها
خدایا و این میت بنده تست و ندانسته ایم از او بدی را که موجب جهنم شود و تو داناتری باو و بتحقیق آمدیم بدرگاه تو شفاعت کنندگان
برای او بعد از مرگ او پس اگر باشد مستحق شفاعت یعنی اینکه داخل در صالحان باشد که مذکور شد در سوره آیت مومن که بیان شد
در شرح حدیث اول این باب پس قبول شفاعت ما کن در حق او و جمع کن او را با امامی که امام خود میدانست او را باب جنازه دشمن
اصل باب الصلوة علی الناصب شرح الناصب دشمن اهل دین حق مثل کسی که [illegible] محکمات کتاب الله و سنت رسول علیه السلام را که هر یک [illegible]
است [illegible] از پیروی ظن و وجود امام مفترض الطاعة در هر زمان و با وجه این ترک مذهب امامیه کرده باشد مثل علمای مخالفان و مانند ایشان
یعنی این باب بیان نماز بر دشمن اهل مذهب حق است و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لما مات عبد الله بن ابی بن سلول حضر النبی صلی الله علیه و آله جنازته فقال عمر لرسول الله صلی الله علیه و آله یا رسول الله الم ینهک الله
ان تقوم علی قبره فسکت فقال یا رسول الله الم ینهک الله ان تقوم علی قبره فقال له ویلک وما یدریک ما قلت انی قلت اللهم احش جوفه
نارا و املأ قبره نارا و اصله نارا قال ابو عبد الله علیه السلام فابدی من رسول الله صلی الله علیه و آله ما کان یکره شرح ابی بضم همزه و
فتح باء یک نقطه و تشدید یاء است سلول بفتح سین بی نقطه و ضم لام و سکون واو و اسم مادر ابی است و اسم پدر ابی مالک است [illegible]
سلول اسم مادر عبد الله است و بهر تقدیر عبد الله بن ابی خزرجی سردار منافقان بوده و پسرش حباب بضم حاء و تخفیف باء یک نقطه نام داشت
و رسول علیه السلام او را نیز عبد الله نام کرده و او منافق نبوده و رسول علیه السلام برای او حفظ ظاهر میکرد و عمر از آن غافل شده [illegible]
آزار رسول کرده یا قصد آزار رسول علیه السلام کرده الم ینهک اشارتست بآیت سوره توبه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره
پس [illegible] از قیام بر قبر از قبیل ایراد اعتراض بطریق اولی است [illegible] اشارتست باینکه [illegible] بر تو نیز نماز کند [illegible]
کرد [illegible] اشارتست باینکه اعتراض بر معصوم از غیر منافق سر نمیزند و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب [illegible]
باب [illegible] عنوان مقدم بر باب [illegible] ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها [illegible]
معلوم [illegible] باب افعال است [illegible]
السلم [illegible] حقیقت صلوة [illegible] چنانچه بیان شد در کتاب الحجة [illegible]
پس چنانچه صلوة منافقان در زندگی صورت صلوة است نه حقیقت صلوة مومنان برای ایشان در مردگی محض صورت است و منافی
باطن از حقیقت صلوة برای ایشان در قیام بر قبر عبارت از ایستادن بقصد دعا و تعظیم است پس اگر بقصد لعنت باشد داخل [illegible]
نیست ابدی [illegible] ما موصوله و مفعول ابدی است و [illegible]
است [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه چون مرد عبد الله بن ابی بن سلول حاضر شد نبی صلی الله علیه و آله نزد جنازه او با نیت که صورت نماز بر او کرد پس گفت عمر بن الخطاب

رسول الله صلی الله علیه وآله گرای رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول الله جواب نداد پس بار
دیگر عمر گفت ای رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول علیه السلام گفت او را وای بر تو و چه چیز دانا
میکند ترا که چه گفتم بدرستیکه من گفتم خدایا آکنده کن درون او را از آتش و پر کن قبر او را از آتش و بچشان او را آتش
گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس عمر بیرون آورد و ظاهر ساخت از رسول الله صلی الله علیه وآله آنچه را که رسول علیه السلام نخواست
ظاهر کند آنرا **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا من المنافقین مات فخرج الحسین بن علی صلوات الله علیهما یمشی معه
فلقیه مولی له فقال له الحسین علیه السلام این تذهب یا فلان قال فقال له مولاه افر من جنازة هذا المنافق ان اصلی علیها فقال له
الحسین علیه السلام انظر ان تقوم علی یمینی فما تسمعنی اقول فقل مثله فلما ان کبر علیه ولیه قال الحسین علیه السلام الله اکبر اللهم العن فلانا
عبدک الف لعنة مؤتلفة غیر مختلفة اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک واصله حر نارک واذقه اشد عذابک فانه کان یتولی اعداءک
ویعادی اولیاءک ویبغض اهل بیت نبیک **شرح** اخز بخاء با نقطه و زای با نقطه صیغه امر مثل الام یای باب افعال است التوطئة
امام جعفر خوار کردن و رسوا کردن و بهره اینجا مناسب است الا و بلاد را بمان و ولایت و بهره اینجا مناسب است **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام که مردی از منافقان مرد پس بیرون آمد حسین بن علی صلوات الله علیهما که میرفت با او پس برخورد او را
چاکری از آن او پس فرمود او از شنود که بر میگشت از همراه جنازه پس گفت او را حسین علیه السلام کجا میروی ای فلان امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پس گفت او را چاکر او میگریزم از جنازه این منافق از اینکه نماز کنم بر آن پس گفت او را حسین علیه السلام نگاه
کن که بایستی بر جانب راست من پس آنچه شنوی از من که گویم پس بگو مثل آنرا پس چون تکبیر گفت بر آن میت ولی او که پیشنماز بود
بماند گفت حسین علیه السلام الله اکبر خدایا لعنت کن فلان بنده ترا هزار لعنت همراه یکدیگر و دسته باشند خدایا رسوا کن
این بنده خود را در میان بندگان و در شهرها بر تو یعنی که مردم را بر حقیقت نفاق او مطلع کن تا همه لعن او میکرده باشند و بچشان
او را در گرمی آتش تو و بچشان او را سخت تر عذاب تو چه بدرستیکه او امام خود میشمرد دشمنان ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه
میورزید با دوستان نبی تو **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال مات رجل من المنافقین فخرج الحسین علیه السلام یمشی فلقیه
مولی له فقال له الی این تذهب فقال افر من جنازة هذا المنافق ان اصلی علیه فقال الحسین علیه السلام قم الی جنبی فما سمعتنی اقول فقل
مثله قال فرفع یدیه فقال اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک اللهم اصله حر نارک اللهم اذقه اشد عذابک فانه کان یتولی اعداءک
ویعادی اولیاءک ویبغض اهل بیت نبیک **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق ومیتواند بود که واقع باشد والله اعلم
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت علی عدو الله فقل اللهم ان فلانا لا نعلم الا انه عدو لک ولرسولک اللهم فاحش
قبره نارا واحش جوفه نارا وعجل به الی النار فانه کان یتولی اعداءک ویعادی اولیاءک ویبغض اهل بیت نبیک اللهم ضیق
علیه قبره فاذا رفع فقل اللهم لا ترفعه ولا تزکه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون نماز گزاری بر دشمن خدای
الله تعالی پس بگو خدایا بدرستیکه فلان نمیدانیم از او مگر اینکه او دشمنی است برای تو و برای رسول تو خدایا پس آکنده کن قبر او را
از آتش و آکنده کن درون او را از آتش و شتاب کن او را بسوی آتش چه بدرستیکه او امام خود میشمرد دشمنان ترا و دشمنی
میکرد با امامان تو و کینه میورزید با دوستان نبی تو خدایا تنگ کن بر او قبر او را پس چون بعد از نماز برداشته شود برای تشییع پس بگو
خدایا بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو و نیک نام مکن او را **پنجم اصل** عن حریز عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال ان
کان جاحدا للحق فقل اللهم املأ جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب **شرح** روایت است از حریز از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت اگر میت باشد منکر و انکار کننده حق را پس در نماز بر او بگو خدایا پر کن درون او را از آتش
و قبر او را از آتش و مسلط کن بر او ماران و کژدمان را **اصل** وذلک قال ابو جعفر علیه السلام لامرأة سوء من بنی امیة صلی علیها
ابی وقال نعره المقارنه? واجعل الشیطان لها قرینا قال محمد بن مسلم فقلت له لای شیء یجعل الحیات والعقارب فی قبرها فقال ان الحیات
یعضضنها والعقارب یلسعنها والشیطان یقارنها فی قبرها قلت وتجد الم ذلک قال نعم شدیدا **شرح** وذلک تا آخر کلام حریز است ودر

روایت از احدهما علیهما السلام داخل است وضمیر راجع بذلک اللهم تا العقارب است سو بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مضاف الیه است
صفت امراة است لها صیغه معلوم باب تفعیل صفت امراة است ابا بفتح همزه و فتح باء بی نقطه و تشدید یاء مرفوع و فاعل صلی است و اسم روای است از
منافقان که پیشنمازی کرده بر آن زن از بنی امیه ضمیر و قال راجع با ابو جعفر علیه السلام است و عطف است بر جمله ذلک قال تا آخر و ضمیر راجع است
بهر جمله و اجعل الشیطان لها قرینا است ضمیر له راجع با ابو جعفر علیه السلام یجعل صیغه مجهول غایبه و صیغه معلوم مخاطب میتواند بود الحیات والعقارب
مرفوع و منصوب میتواند بود یعضضنها بعین بی نقطه و دو ضاد با نقطه صیغه جمع مؤنث غایبه باب علم است یلسعنها بسین بی نقطه و عین بی نقطه
صیغه جمع مؤنث غایبه باب منع است وتجد بتقدیر استفهام است و سوال مبنی بر آنست که احوال قبر برزخ است میان احوال زنده بیدار
و احوال زنده خوابیده و در خوابگاه پیش که را مار یا عقرب گزد و شیطان با او باشد و الم در خود نیابد **یعنی** وآنچه مذکور شد
گفت آنرا امام محمد باقر علیه السلام برای زن بدی از بنی امیه که پیشنمازی کرد بر او ابی و امام محمد باقر گفت این سخن را نیز که بگرداند
آن شیطان را همراه او در قبر گفت محمد بن مسلم پس گفتم امام محمد باقر را که برای چه گردانیده میشوند ماران و کژدمان در قبر آن زن پس
امام گفت بدرستیکه ماران بدندان میگزند او را و کژدمان بر بهانیش نیش میزنند او را و شیطان همراه او میباشد در قبر
او گفتم و آیا می یابد درد آنرا گفت آری سخت **ششم اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال یقول اللهم اخز عبدک فی بلادک وعبادک
اللهم اصله حر نارک واذقه اشد عذابک فانه کان یعادی اولیاءک ویوالی اعداءک ویبغض اهل بیت نبیک **شرح**
احمد از راویان امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلام است و مضمون این گذشت در اول حدیث دوم این باب **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ماتت امرأة من بنی امیة فحضرتها فلما صلوا علیها ورفعوها وصارت علی ایدی الرجال قال اللهم
ضعها ولا ترفعها ولا تزکها قال وکانت عدوة لله قال ولا اعلمه الا قال ولنا **شرح** ضمیر قال در اول راجع است براوی یعنی
دوم و سیوم راجع است بامام و در چهارم راجع است براوی و در پنجم راجع است بامام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که مرد زنی از بنی امیه پس حاضر شد جنازه او را پس چون مردم نماز گزاردند بر او و بر داشتند او را
و گردید بر دستهای مردان امام گفت خدایا پست مرتبه کن او را و بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو مکن او را یعنی که نیکنام
مکن او را امام گفت و آن زن بود دشمن مر الله تعالی را راوی گفت و نمیدانم امام را مگر اینکه گفت و مر ما را نیز دشمن بود
باب بیست و نهم اصل باب فی الجنازة توضع وقد کبر علی الاولی شرح این باب در بیان جنازه ایست که گذاشته میشود
و شروع در نماز بر آن میشود در حالی که تکبیر گفته شده بر جنازه که پیش از آن گذاشته شده مراد بیان آنست که اگر تکبیر اولیای آن جنازه
شده مراد جنازه میرسد پس جنازه دوم که پنج تکبیر در این باب یک حدیث است **اصل** علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام
قال سألته عن قوم کبروا علی جنازة تکبیرة او تکبیرتین ووضعت معها اخری کیف یصنعون قال ان شاؤوا ترکوا الاولی حتی یفرغوا من
التکبیر علی الاخیرة وان شاؤوا رفعوا الاولی واتموا ما بقی علی الاخیرة کل ذلک لا بأس به **شرح** مصاحبت بود مرتبات بایعنی که
نسبت بقبله نه تقدم بر آنست و نه مؤخر پس مساعت آنست خواه بالای سر باشد و خواه پایین و خواه متصل بآن باشد و خواه اندکی
دور باشد ضمیر یصنعون و ضمیر شاؤوا و ضمیر ترکوا و ضمیر شاؤوا و ضمیر رفعوا راجع بقوم مذکور است ضمیر یفرغوا و ضمیر اتموا راجع باولیای
جنازه اخیره است تقدم شق اول و نیز پس اشارت است باینکه این تأخیر منافات با تعجیل دفن ندارد زیرا که اندکی است و آن
تکبیر قوم جنازه اخیره و جنازه اولی نیز میرسد الحاله پس بهتر است **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم
علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از جمعی که تکبیر گفتند بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و گذاشته شد در بالای سران یا پایین
آن جنازه دیگر که جمع دیگر شروع در تکبیر بر آن کردند چون میکنند آن قوم اول بعد از فراغ از تکبیرات بر جنازه خودشان امام
گفت اگر خواهند وا میگذارند جنازه اولی را تا جمع دوم فارغ شوند از تکبیرات بر جنازه اخیره و اگر خواهند بر میدارند جنازه
اولی را و جمع دوم تمام میکنند آنچه را که مانده بر جنازه اخیره هیچکدام از دو شق قصوری ندارد **باب سی ام اصل باب فی وضع
الجنازة دون القبر شرح** این بابیست در بیان گذاشتن جنازه پیش از رسیدن بقبر بانزدیک آن در این باب دو حدیث است

اول الحدیث قال ابو عبد الله علیه السلام لا تقدح میتک بالقبر ولکن ضعه اسفل منه بقدر ذراعین او ثلاثة او اربعة [illegible] یاخذ اهبته

شرح لا تقدح [illegible] القدح بفتح قاف و سکون دال [illegible]

[illegible]

یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

دوم الحدیث عن یونس [illegible]

شرح [illegible]

یعنی روایت است از یونس گفت حدیثی که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام [illegible]

باب [illegible]

اول الحدیث [illegible]

[illegible]

کرچند کس داخل آن میشوند برای دفن میت امام گفت اختیار آن بسوی صاحب اختیار میت است اگر خواهد داخل میکند بسیار و اگر
خواهد داخل میکند اندک را **پنجم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام مضت السنة من رسول الله صلی الله علیه و آله ان المرأة لا
یدخل قبرها الا من کان یراها فی حیوتها **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام که جاری شده است از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه
زن داخل نمیشود در قبر او مگر کسی که میدید او را در زندگی او مثل شوهر و پدر او **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الزوج احق
بامرأته حتی یضعها فی قبرها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شوهر سزاوارتر است برای همسر تا آنکه میگذارد او را در قبر
او یعنی که او سزاوارتر است از پدر و برادر و مانند ایشان در غسل و نماز و دفن **هفتم اصل** کنت مع ابی عبد الله علیه السلام
حین مات اسمعیل ابنه فانزل فی قبره ثم رمی بنفسه علی الارض مما یلی القبلة ثم قال هکذا صنع رسول الله صلی الله علیه و آله بابراهیم
ثم قال ان الرجل ینزل فی قبر والده و لا ینزل فی قبر ولده **شرح** بودم با امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که وفات یافت اسمعیل پسرش
پس فرود آورده شد اسمعیل در قبرش بعد از آن امام علیه السلام انداخت خود را بر زمین در جانب قبله بعد از آن امام گفت چنین کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله با ابراهیم بعد از آن امام گفت بدرستیکه مرد فرود میرود در قبر پدر و فرود نمیرود در قبر فرزند خویش
هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یدفن ابنه قال لا یدفنه فی التراب قال قلت فالابن یدفن اباه قال نعم لا
باس به **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **باب شصت و چهارم اصل باب سل المیت و ما یقال عند دخول القبر**
شرح السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام مصدر باب نصر کشیدن **یعنی** این باب بیان کیفیت کشیدن میت بسوی قبر است
و آنچه گفته میشود نزد داخل شدن میت در قبر در این باب یازده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
اتیت بالمیت القبر فسله من قبل رجلیه فاذا وضعته فی القبر فاقرأ آیة الکرسی و قل بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله
صلی الله علیه و آله اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله و قل کما قلت فی الصلوة علیه مرة واحدة من عند اللهم ان کان
محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و استغفر له ما استطعت قال و کان علی بن الحسین علیه السلام اذا ادخل
المیت القبر قال اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا **شرح** اتیت بصیغه ماضی مجهول خطاب بمعنی آوردن
متصل اللام یا بی با بغلبت باد و با در بالمیت برای تعدیه است القبر منصوب بنزع خافض است فسله بفتح سین و تشدید لام مفتوحه و مکسوره
و مضمومه بصیغه امر باب نصر است قبل بکسر قاف و فتح بای یک نقطه است ضمیر رجلیه راجع بقبر است ادخل بصیغه مجهول باب افعالست و ممکن
بود که صیغه معلوم باشد جاف بجیم و کسر فا صیغه امر مفاعله از باب مفاعلات **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت چون داده شد بتو میت در قبر پس بکش او را از جانب دو پای قبر پس چون گذاشتی او را در قبر پس بخوان آیة الکرسی را
که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم
و بگو این عمل بنام خداست و در راه خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه و آله خداوندا فراخی ده برای او در قبر او
و برسان او را به نبی او صلی الله علیه و آله و بگو چنانچه گفتی در نماز بر او یکبار از آنجا که خداوندا اگر نیکوکار است پس زیاده کن در
حسنات او و اگر گناهکار است پس بیامرز گناهان او را و رحم کن او را و در گذر از او و استغفار کن برای او هر چند تو
وسعت داشته باشی امام گفت و عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون داخل کرده میشد میت در قبر میگفت خداوندا دور
کن زمین را از دو پهلوی او و بالا بر عمل او را و برخوران او را از جانب خود خشنودی **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا سللت المیت فقل بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک فاذا وضعته فی
اللحد فضع یدک علی اذنه فقل الله ربک و الاسلام دینک و محمد نبیک و القرآن کتابک و علی امامک **شرح** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون کشیدی میت را بسوی قبر پس بگو این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بر ملت رسول الله است
صلی الله علیه و آله خداوندا بسوی رحمت تو کن او را نه بسوی عذاب تو و چون گذاشتی میت را در لحد پس بگذار دست خود را در گوش او

پس بگو

پس بگو الله صاحب کل اختیار است و نیز خبر ده از الله تعالی دین تست و محمد نبی تست و قرآن کتاب تست و علی امام تست **سیوم اصل**
سالت احدهما علیهما السلام عن المیت فقال تسله من قبل الرجلین و تلزق القبر بالارض الا قدر اربع اصابع مفرجات و تربع قبره **شرح** تلزق بزای
با نقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است مفرجات بفا و راء بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول است باب تفعیل است تربع براء بی نقطه و
بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل معطوف بر تسل است و در اکثر نسخ بجای با فا است و بنا بر این تقدیر بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب منع خواهد بود و حالیه خواهد بود با وجود آنکه دخول واو بر جمله حالیه که مضارع مثبت باشد نادر است و اشارت خواهد
بود باینکه قدر چهار انگشت مفرجات بیشتر نیست چنانچه می آید در حدیث هشتم باب شصت و ششم **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
را از دفن میت در قبر پس گفت میکشی میت را از جانب دو پای قبر و میچسبانی بالای قبر را بزمین تا مقدار چهار انگشت گشوده و چهار
گوشه میکنی قبر میت را نه با بنی که خراشیده میکنی چنانچه مخالفان میکنند **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسله سلا رفیقا فاذا ادخلته
لحده فلیکن اولی الناس مما یلی راسه و لیذکر اسم الله و لیصل علی النبی صلی الله علیه و آله **شرح** لیذکر بجزم و بر لیکن است و در بعضی
نسخ با واو عطف است و لیصل بجزم بحذف یا است و اگر یا از تصرف کاتبان باشد مجزوم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت میکشی میت را بسوی قبر کشیدنی با همواری پس چون که داخل کنی میت را در لحد او پس باید که باشد نزدیکترین مردم با آن میت در نزد سر او و باید
که ذکر کند نام الله تعالی را بر او و درود میکند بر نبی صلی الله علیه و آله **اصل** و یتعوذ من الشیطان و یقرأ فاتحة الکتاب
و المعوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی و ان قدر ان یحسر عن خده و یلزقه بالارض فعل و یتشهد و یذکر ما یعلم حتی ینتهی الی صاحبه
شرح یتعوذ مجزوم و معطوف بر یذکر است و این مضمون گذشت در حدیث سیوم باب شصت و یکم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
اردت ان تدفن المیت فلیکن اعقل من ینزل فی قبره عند راسه و لیکشف خده الایمن حتی یفضی به الی الارض و یدنی فمه الی سمعه
و یقول اسمع و افهم ثلث مرات الله ربک و محمد نبیک و الاسلام دینک و فلان امامک اسمع و افهم و اعدها علیه ثلث مرات هذا التلقین
شرح اعقل افعل التفضیل است و ماخوذ است از عقل یعنی بسیار زیرکتری که در روایت قبل خطا است و از آن مقتول میکنند و
مراد خویش نزدیکتر است بقرینه حدیث سابق یا بنا بر خردمندی ثلث مرات در اول متعلق با سمع و افهم است و ثانی در اول متعلق بگفتن
مجموع اسمع و افهم و گفتن الله ربک تا امامک پس مراد اینست که الله ربک تا آخر یکبار بگوید و در بار اول یعنی از آن سه بار بگوید
اسمع و افهم و دو مرتبه دیگر از دو بار دیگر یکبار بگوید اسمع و افهم ضمیر اعدها راجع بکلم است یعنی کلمات و آن عبارتست از اسمع و افهم الله
ربک تا آخر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون خواهی که دفن کنی میت را پس باید که باشد خویش نزدیکتر از جمله کسانی که
فرود میروند در قبر او نزد سر میت و باید که گشوده کنند پهلوی راست روی او را تا آنکه رسانند آنرا بسوی زمین و نزدیک میکند
دهن خود را بسوی گوش میت و سه بار میگوید بشنو و بفهم بعد از آن یکبار میگوید الله صاحب کل اختیار تست و محمد پیغمبر تست و نیز خبر ده
از الله تعالی دین تست و علی امام تست بشنو و بفهم و تکرار کن آن کلمه را بر میت سه بار اینست تلقین میت در قبر **ششم اصل** عن احدهما
علیهما السلام قال اذا وضع المیت فی لحده فقل بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله عبدک و ابن عبدک نزل بک و
انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبیه اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به فاذا وضعت علیه اللبن فقل اللهم صل وحدته
و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک و اذا خرجت من قبره فقل انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین
اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغابرین یا رب العالمین **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر
صادق علیهما السلام گفت چون گذاشته شود میت مومن در لحد او پس بگو این عمل بنام خداست و در راه خداست و بر دین رسول الله است
صلی الله علیه و آله بنده تو و پسر بنده تو فرود آمد بتو و تو بهترین کسی که فرود آیند بان خداوندا فراخی ده برای او در قبر او و برسان
او را به پیغمبر او خداوندا بدرستیکه ما نمیدانیم از او مگر نیکوئی و تو داناتری باو از ما پس چون گذاشتی خشت
را پس بگو خداوندا همراهی ده تنهائی او را و انس ده وحشت او را و ساکن ساز بسوی او از جمله رحمت تو رحمتی که بی نیاز کند او را از
رحمت غیر تو و چون بیرون آئی از قبر او پس بگو بدرستیکه ما از الله ایم و بدرستیکه ما بسوی او بازگشت کنندگانیم و الحمد لله

که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خدایا بلند کن پایه او را در علیین بلند تر و جانشین شو در بازماندگان او در میان باقی ماندگان
ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز **هفتم اصل** عن زرارة قال اذا وضعت المیت فی لحده قرات آیة الکرسی واضرب یدک علی
منکبه الایمن ثم قل یا فلان قل رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وآله نبیا وبعلی علیه السلام اماما وتسمی امام زمانه
شرح روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون گذاری میت را در لحد او
بخوان آیة الکرسی را و برزن دست خود را بر دوش راست او و بگو ای فلان بگو تحقیق راضی شدی بالله که صاحب کل اختیار تو
باشد و بدین اسلام که الله تعالی که دین تو باشد و بمحمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر تو باشد و بعلی علیه السلام که امام تو باشد و نام ببری امام
زمان او را یعنی نام ببری جمیع ائمه را تا امام زمان او **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما اقول اذا ادخلت المیت
منا قبره قال قل اللهم هذا عبدک فلان وابن عبدک قد نزل بک وانت خیر منزول به وقد احتاج الی رحمتک اللهم ولا نعلم منه الا خیرا
وانت اعلم بسریرته ونحن الشهداء بعلانیته اللهم فجاف الارض عن جنبیه ولقنه حجته واجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه واجعل هذا
القبر خیر بیت نزل فیه وصیره الی خیر مما کان فیه ووسع له فی مدخله وآنس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده **شرح**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه گوییم چون داخل کنیم میت را از جمله مومنان در قبر او پس گفت بگو خدایا این بنده تو فلان است و
پسر بنده تو است تحقیق فرود آمد بتو و تو بهتر کسی که فرود آیند باو و تحقیق نیازمند شد برحمت تو خدایا و ما نمیدانیم از او
مگر خیر را و تو داناتری به نهان او و ما گواهانیم بآشکار او خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی او و تلقین کن او را حجت او را از امام
او را وقت سوال نکیر و منکر و بگردان این روز را بهتر روزی که گذشته بر او و بگردان این قبر را بهتر خانه که فرود آمده در آن و برگردان
او را بسوی بهتر از آنچه بود در آن و فراخی ده برای او در آنچه داخل در آن شده و آرام کن رمیدگی او را و بیامرز گناه او را و محروم
مکن ما را از ثواب مصیبت او و گمراه مکن ما را بعد از او **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یشق الکفن من عند راس
المیت اذا ادخل قبره **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شکافته میشود کفن از نزد سر میت چون داخل شد
در قبر او و مراد گشودن بند سر است از روی میت و گذاشتن آن بر زمین است خواه بپاره کردن کفن باشد و خواه بغیر آن **دهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسل سلا **شرح** بیان مضمون این گذشت در شرح حدیث چهارم این باب **یازدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وضعت المیت فی القبر قلت اللهم عبدک ابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر
منزول به فاذا سللته من قبل الرجلین ودلیته قلت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم الی رحمتک لا الی
عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته وثبته بالقول الثابت وقنا وایاه عذاب القبر واذا سویت علیه التراب قل اللهم جاف الارض
عن جنبیه واصعد روحه الی ارواح المومنین فی علیین والحقه بالصالحین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
گذاری میت را در قبر بگوی خدایا بنده تو پسر بنده تو و پسر کنیز تو فرود آمده بتو و تو بهتر کسی که فرود آیند باو پس چون بکشی میت را
از جانب پای قبر و آویزی او را بگو این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بر دین رسول الله است صلی الله علیه و آله
خدایا متوجه کن او را بسوی رحمت خود نه بسوی عذاب تو خدایا فراخ کن برای او در قبر او و برسان او را امام او را و پا برجا کن
او را به سخن پا برجا و ما و او را از عذاب قبر و چون هموار کنی بر او خاک قبر را بگو خدایا دور کن زمین
را از دو پهلوی او و بلند کن روح او را بسوی ارواح مومنان در علیین و برسان او را بصالحان **باب شصت و نهم اصل باب ما**
یبسط فی اللحد ووضع اللبن والاجر والساج **شرح** این باب بیان چیزی است که گسترده میشود در لحد و بیان گذاشتن خشت و آجر
و تخته است در این باب یک حدیث است **اول اصل** کتب علی بن بلال الی ابی الحسن علیه السلام انه ربما مات المیت عندنا ویکون الارض
ندیة فنفرش القبر بالساج او نطبق علیه فهل یجوز ذلک فکتب علیه السلام ذلک جائز **شرح** نطبق بضم نون و سکون طا و کسر با یکنقطه و قاف
مضارع متکلم مع الغیر از باب تفعیل یا باب افعال است مأخوذ است از اطباق **یعنی** نوشت علی بن بلال

وسائل

وسائل و اسطه شده بسوی امام علی النقی علیه السلام بعبارت که گاه است که میرد میتی نزد ما و میباشد زمین بسیار نم پس فرش میکنیم
قبر را بتخته یا میگذاریم آجرهای بزرگ را بر قبر تا فرش آن باشد و کفن گل آلود نشود پس آیا جایز است آن پس نوشت امام علیه السلام
که آن جایز است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال القی شقران مولی رسول الله صلی الله علیه وآله فی قبره القطیفة
شرح شقران بضم شین بانقطه و سکون قاف و را بی نقطه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گسترانید
شقران غلام رسول الله صلی الله علیه و آله در قبر او قطیفه را **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول جعل علی علیه السلام علی
قبر رسول الله صلی الله علیه وآله لبنا فقلت ارایت ان جعل الرجل علیه آجرا هل یضر المیت قال لا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت گردانید علی علیه السلام بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله خشت خام را پس گفتم آیا دیدی اگر بگرداند مرد آجر را
که آیا زیان رساند میت را بر اینکه آتش دیده است گفت نه **باب شصت و هشتم اصل باب ما یحثی علی**
المیت وکیف یحثی **شرح** یحثی بفتح یا بی نقطه و سکون ثا سه نقطه و واو مصدر باب نصر و اعلی بفتح حا و سکون ثا مصدر باب
ضرب پاشیدن خاک **یعنی** این باب بیان آن است که پاشیده خاک را بر قبر و بیان اینکه چون پاشیده میشود آن خاک در این باب
پنج حدیث است **اول اصل** رایت ابا الحسن علیه السلام یقول ما شاء الله لا ما شاء الناس فلما انتهی الی القبر تنحی فجلس فلما
ادخل المیت لحده قام فحثا علیه التراب ثلث مرات بیده **شرح** دیدم امام رضا علیه السلام را همراه جنازه که میگفت میشود آنچه
خواسته باشد الله تعالی نه آنچه خواسته باشند مردم پس چون رسید بسوی قبر یک کناره رفت پس نشست پس چون داخل کرده شد
میت در لحد خود امام برخاست پس پاشید بر میت خاک را سه بار بدست خود ظاهر این حدیث آنست که این گفتن از پوشیدن لحد میخت
باشد و ظاهر حدیث سیوم آنست که بعد از آن باشد والله اعلم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حثوت التراب فقل
ایمانا بک وتصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله صلی الله علیه وآله قال وقال امیر المومنین علیه السلام سمعت رسول الله صلی الله
علیه وآله یقول من حثا علی میت وقال هذا القول اعطاه الله بکل ذرة حسنة **شرح** ایمانا مفعول له فعل محذوف است بتقدیر فعلنا
ما فعلنا ایمانا و مراد آنست که آنچه با میت کردیم مثل غسل و تکفین و دفن مواجه قبله در لحد بسبب ایمان است و میتواند بود که مفعول مطلق فعل
محذوف باشد بتقدیر آمنا ایمانا و بر این قیاس است تصدیقا و اینکه هذا اشارت است باعتبار اینکه خبره موعود است بعد از اینست
چنانچه گویا که آن نیز موعود است و این اقتباس است از سوره احزاب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بپاشی
خاک را بگوی پس بگو کردیم آنچه کردیم برای ایمان بتو و برای تصدیق برانگیختن تو این آنست که وعده کرده ما را الله و رسول
او صلی الله علیه و آله امام گفت که و گفت امیر المومنین علیه السلام که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت هر که خاک پاشید
بر میت و گفت این سخن را داد او را الله تعالی بهر ذره خاک حسنه **سیوم اصل** کنت مع ابی جعفر علیه السلام فی جنازة رجل من اصحابنا
فلان و فنره قام علیه السلام الی قبره فحثا علیه مما یلی راسه ثلثا بکفه ثم بسط کفه علی القبر ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبیه
واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمة من سواک ثم مضی **شرح** بودم با امام محمد باقر علیه السلام در جنازه مردی از یاران ما شیعه امامیه پس چون دفن کردند
او را ایستاد امام بر خاست امام علیه السلام بسوی قبر او پس خاک پاشید بر او در جانب سر او سه بار بدست خود بعد از آن صورت قبر
تمام شد پهن کرد و گذاشت دست خود را بر قبر بعد از آن گفت خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بلند کن بسوی خود روح او را
و بخوران او را از نور خشنودی و ساکن کن در قبر او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز کنی او را بآن از رحمت هر که غیر تست بعد از آن امام
رفت **چهارم اصل** عن عمر بن اذینة قال رایت ابا عبد الله علیه السلام یطرح التراب علی المیت فیمسکه ساعة فی یده ثم یطرحه ولا
یزید علی ثلثة اکف قال فسالته عن ذلک فقال یا عمر کنت اقول ایمانا بک وتصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله الی قوله تسلیما
هکذا کان یفعل رسول الله صلی الله علیه و آله وبه جرت السنة **شرح** ایمانا بیان شد در شرح حدیث دوم این باب **یعنی** روایت
از عمر بن اذینه گفت دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را بر میت خاک را میاندازد با نیروی شوی که نگاه میداشت خاک را ساعتی در دست خود
بعد از آن میریخت آن را و زیاد نمیکرد بر سه مشت خاک عمر گفت پس پرسیدم امام را از آن پس گفت ای عمر میگفتم در وقت ریختن خاک که

برای ایمان بتو و برای تصدیق بپیغمبر تو این است که وعده کرد ما را الله و رسول او و قول او در سوره احزاب که [illegible]
نیز گفتیم که صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما چنین میکرد رسول الله صلی الله علیه و آله و با آن روان شد [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله **پنجم اصل** مات لبعض اصحاب ابی عبد الله علیه و آله [illegible] روان شد [illegible] رسول الله صلی الله علیه
و آله ولد فحضر ابو عبد الله علیه السلام فلما الحد تقدم ابوه فطرح علیه التراب فاخذ ابو عبد الله علیه السلام بکفه وقال لا تطرح علیه التراب
فان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی ان یطرح الوالد او ذو رحم علی میته التراب فقلنا یا ابن رسول الله اتنهانا عن هذا وحده فقال
انهاکم ان تطرحوا التراب علی ذوی ارحامکم فان ذلک یورث القسوة فی القلب ومن قسا قلبه بعد من ربه **شرح** مشار الیه بهذا ریختن
خاک بدست است که بار وجه اعتراض است از ریختن خاک بجا رو و مانند آن برای پر کردن قبر **یعنی** وفات یافت پسری از بعضی یاران
امام جعفر صادق علیه السلام پس حاضر شد امام علیه السلام پس چون گذاشته شد در لحد پیش آمد پدر او و ریخت بر او خاک را بدست خود پس گرفت
امام علیه السلام بدست او تا بازو و گفت مریز و گفت مریز بر او خاک را و هرکه باشد خویش او پس باید که نریزد بر او خاک را چه بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده از آنچه که ریزد پدر یا خویش نزدیکتر بر میت خود خاک را پس گفتیم ای پسر رسول الله آیا نهی میکنی ما را
از این که بار در ریختن بدست و بس پس امام گفت نهی میکنم شما را از ریختن شما خاک را مطلق بر خویشان شما چه بدرستی که آن باعث و
سختی دل میشود و هر که سخت شد دل او دور شد از صاحب کل اختیار خود **باب شصت و هفتم اصل باب تربیع القبر و رشه**
بالماء وما یقال عند ذلک و قدر ما یرفع من الارض **شرح** این باب بیان چهار گوشه کردن صورت قبر است و بیان پاشیدن
قبر به آب و بیان آنچه گفته میشود نزد تربیع و پاشیدن آب و بیان قدر بلند کرده شدن قبر از زمین و در این باب یازده حدیث است
اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله سل ابراهیم ابنه سلا و ربع قبره **شرح** السل [illegible]
[illegible] باب نصر بیرون آوردن سلا مفعول مطلق برای نوع است ربع [illegible] [illegible]
[illegible] معلوم باب تفعیل است **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خود از جانب پا بیرون
آورد ابراهیم پسر خود را بیرون آوردنی که مانند [illegible] داد و بدست خود چهار گوشه کرد صورت قبر او را **دوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یستحب ان یدخل معه فی قبره جریدة رطبة و یرفع قبره من الارض قدر اربع اصابع مضمومة و
ینضح علیه الماء و یخلی عنه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که داخل کرده شود با میت در قبر او چوب خرما
که تر باشد و بلند کرده شود صورت قبر او از زمین مقدار چهار انگشت بهلوی هم و پاشیده شود بر قبر آب و واگذاشته شود
سیوم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن وضع الرجل یده علی القبر ما هو و لم صنع فقال صنعه رسول الله صلی
الله علیه و آله علی ابنه بعد النضح قال و سألته کیف اضع یدی علی قبور المسلمین فاشار بیده الی الارض و وضعها علیها ثم رفعها
وهو مقابل القبلة **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت پرسیدم امام
را از گذاشتن مرد دست خود را بر قبر که میت آن و برای چه کرده شده است پس امام گفت کرد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله
بر فرزندش بعد از آب پاشیدن عبد الرحمن گفت پرسیدم امام را که چون گذارم دست خود را بر قبرهای مسلمانان پس اشاره کرد بدست
خود در زمین یعنی [illegible] دست خود را بجانب زمین و گذاشت آن را بر زمین بعد از آن برداشت دست خود را در حالی که امام رو بقبله
بود **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصنع بمن مات من بنی هاشم خاصة شیئا لا یصنعه
باحد من المسلمین کان اذا صلی علی الهاشمی و نضح قبره بالماء وضع رسول الله صلی الله علیه و آله کفه علی القبر حتی تری اصابعه فی
الطین فکان الغریب یقدم او المسافر من اهل المدینة فیری القبر الجدید علیه اثر کف رسول الله صلی الله علیه و آله فیقول من
مات من آل محمد صلی الله علیه و آله **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که
میکرد با کسی که وفات می یافت از بنی هاشم و بس چیزی که نمیکرد آن را با هیچ یک از مسلمانان دیگر عادت او این بود که چون نماز گزارد
بر هاشمی و می پاشید قبر او را با آب میگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله دست خود را بر قبر تا آنکه دیده میشد از انگشتان او

دو کلی پس غریب یا اهل مدینه که آمده از سفر یا مسافر از اهل مدینه می آمد پس میدید بر قبر تازه اثر کف دست رسول الله صلی الله
علیه و آله پس میگفت که کی وفات یافت از خویشان محمد صلی الله علیه و آله **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابی
قال لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل المدینة حتی اشهدهم قال فادخلت علیه اناسا منهم فقال یا جعفر
اذا انامت فغسلنی وکفنی وارفع قبری اربع اصابع ورشه بالماء فلما خرجوا قلت یا ابه لو امرتنی بهذا صنعته ولم ترد ان ادخل
علیک قوما تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع **شرح** نزد یک باین گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب الاشارة
والنص علی ابی عبد الله علیه السلام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که پدرم گفت مرا در اثنای
روزی در بیماری او ای پسرک من داخل کن جمعی را از قریش از اهل مدینه تا گواه گیرم ایشان را امام گفت پس داخل کردم بر او
جمعی از قریش پس گفت ای جعفر چون من مردم پس غسل کن مرا و تکفین کن مرا و بلند کن قبر مرا چهار انگشت و بپاش قبر مرا
باب پس چون بیرون رفتند گفتم ای پدر اگر در خلوت امر میکردی مرا باین میکردم آن را و اراده نمیکردی این را که داخل
کنم بر تو جمعی را که گواه گیری ایشان را پس گفت ای پسرک من اراده کردم که تو را [illegible] ایشان را برای اینکه تو را اراده [illegible]
باینکه مخالفان در تربیع قبر و رش قبر باب مضایقه میکنند **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رش الماء علی القبر قال یتجافی
عنه العذاب ما دام الندی فی التراب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که در پاشیدن آب بر قبر گفت [illegible]
از میت عذاب چندانکه باقی است تری در خاک **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الرش علی القبر علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و آله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود پاشیدن آب بر قبر در زمان رسول الله صلی الله
علیه و آله [illegible] باینکه مخالفان بعد از آن بر طرف کردند **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فرغت من القبر
فانضحه ثم ضع یدک عند رأسه وتغمز کفک علیه بعد النضح **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون فارغ شدی از قبر پس بپاش
قبر را باب بعد از آن بگذار دست خود را نزد سر قبر و فرو بر کف دست خود را بر قبر بعد از پاشیدن آب [illegible]
بر جای نگه دار که آب [illegible] باشد **نهم اصل** قام ابو جعفر علیه السلام علی قبر رجل من الشیعة فقال اللهم صل
وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک ما یستغنی به عن رحمة من سواک **شرح** ایستاد امام محمد باقر علیه السلام بر قبر مردی از شیعه اما بعد
وقت تربیع قبر او و رش آن باب پس گفت خداوندا [illegible] تنهایی او را و آرام کن ترسیدگی او را و ساکن کن بسوی او از رحمت تو
را که بی نیاز شود باین از رحمت هر که غیر تست **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یدخل المیت علیه ان یدخل حفرته ویرفع القبر
فوق الارض اربع اصابع **شرح** یدخل بصیغه مجهول باب افعال یا معلوم باب [illegible] یرفع بصیغه مجهول باب منع معطوف بر یدخل
یا معطوف بر [illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت [illegible] داده میشود برای میت وقتی که داخل کرده میشود
در گور او و وقتی که بلند کرده میشود صورت قبر او و بالای زمین چهار انگشت **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
ما علی اهل المیت منکم ان یدروا عن میتهم لقاء منکر و نکیر قلت کیف یصنع قال اذا افرد المیت فلیتخلف عنده اولی الناس
به فیضع فمه عند رأسه ثم ینادی باعلی صوته یا فلان ابن فلان او یا فلانة بنت فلان هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه
من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله سید النبیین وان علیا امیر المؤمنین سید الوصیین
وان ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله حق وان الموت حق وان البعث حق وان الله یبعث من فی القبور قال فیقول منکر لنکیر
انصرف بنا عن هذا فقد لقن حجته **شرح** ما برای استفهام انکاری است آن بتقدیر بان است منکر بضم میم و سکون نون و فتح کاف
و او منقوطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مفعول باب افعال است نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه اسم
انکار است یا فعیل بمعنی مفعول است الانکار نه بیک و نشناختن چیزی و مراد اینجا دو فرشته است که برای امتحان میت می آیند
بقبر او و تسمیه ایشان باین دو اسم باعتبار آنست که هر دو در نگاه اول [illegible] یا باعتبار آنست که هر دو ناشناس اند یا باعتبار آنست
که هر دو از اعمال جوارح چیزی را نمی پرسند و مجهول ایشان ایمان است و نسبت این قول بمنکر باعتبار آنست که او در پیش است و نکیر در عقب

اوست و گذشت در شرح حدیث ششم از ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک غیر دو ملک اند که طالب بکامت است
لبصیغه مضارع مجهول باب منع است هر یک از عبده و رسوله و امیر المؤمنین مرفوع بخبریت و منصوب بعطف بیان میتوان بود و نیز
امیر المؤمنین بیان شده و در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب مولد نبی که باب ما در است آمد بشرح موافق حکایت الحرف
لفظیه از ماضی باب انفعال است باور ما برای ملابست است و سنا بیع یا لغرافات و ملابست یا ملابست ملک در بالکلات
امیر الحجة با آن غالب شوند و امام بر هر آنچه مناسب است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه انطالت بر خوانند
میت از جمله شعار شیعه امامیه باید که دفع کنند از میت ایشان ملاقات منکر و نکیر را گفتم چون میشود گفت چون مردم برگردند
از سر قبر و تنها گذاشته شود میت پس باید که والی میت بماند نزد او و نزدیکتر مردم باو پس میگذارد دو دهن خود را نزدیک سر میت بعد
از آن ندا میکند بلند تر آواز خود که ای فلان پسر فلان یا ای فلان دختر فلانه آیا تو بر همان پیمانی که جدا شدی از ما
بر آن پیمان که گواهیست باین که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده اوست و رسول او و
سید پیغمبران است و اینکه علی امیر المؤمنین و سید اوصیاء است و اینکه آنچه آورد محمد صلی الله علیه و آله
حق است و اینکه مرگ حق است و اینکه بعث حق است و اینکه الله تعالی زنده میکند هر که در قبر هاست و اینکه الله تعالی
اجلال الحکمت نمیکند پس منکر بنکیر میگوید بیا برویم پس بتحقیق تلقین کرده شد حجت او
این است چه تحقیق برهان او که آشنا شد حجت او **باب شصت و هشتم اصل باب تطیین القبر و تجصیصه شرح**
این باب بگل اندود کردن صورت قبر و گچ مالیدن آن است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا تطینوا القبر بغیر طینه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگل اندود مکنید قبر را بغیر گل خود یعنی
که جای شسته آب بر آن بهم رسیده چنانچه بیان شد در احادیث باب سابق مراد غیر از گل است و در کردن بخاک بیرون
آن خاک از آن قبر بیرون آمده باشد و زیاد مانده باشد و خواه از جای دیگر باشد و میتوانند بود که مراد غیر از شق جهاد
باشد موافق حدیث چهارم این باب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبر رسول الله صلی الله علیه و آله محصب
حصباء حمراء **شرح** محصب بکاف منقطه و صاد منقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل عنوان است التحصیب پوشاندن مکان
سنگ ریزه حصباء بفتح حاء و سکون صاد و باء یک نقطه و الف ممدوده منصوب و باب مفعول مطلق محصب است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که قبر رسول الله صلی الله علیه و آله سنگ ریزه پوشیده شده سنگ ریزه سرخ
مراد است که گل اندود و گچ اندود نشده **سیوم اصل** لما رجع ابو الحسن موسی علیه السلام من بغداد و مضی الی المدینة ماتت له
ابنة بفید فدفنها و امر بعض موالیه ان یجصص قبرها و یکتب علی لوح اسمها و یجعله فی القبر **شرح** فید بفتح فاء و سکون یاء دو نقطه زیر
یا بین دو الی انقطاع اسم موضعی است **یعنی** چون برگشت امام موسی کاظم علیه السلام از بغداد و رفت بسوی مدینه وفات یافت
از او دختری در فید پس دفن کرد او را و امر کرد بعض چاکران خود را باینکه گچ اندود کند قبر او را و بنویسد بر تخته سنگ نام
او را و بگذارند آن تخته سنگ را در قبر او یا بنحوی که بگیرد از آن لوح و کت نکند و لوح قرار او باشد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله نهی ان یزاد علی القبر تراب لم یخرج منه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که
پیغمبر صلی الله علیه و آله منع کرد از اینکه زیاد کرده شود بر قبر خاکی که بیرون آورده نشده باشد از آن **باب شصت و نهم اصل باب
التربة التی یدفن فیها المیت شرح** این باب بیان خاکیست که مدفون میشود در آن میت مراد چیزیست که مدفون شود
بکسی که سوخته شود و خاکستر شده بباد داده شود و داخل نیست در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن احدهما
علیهما السلام قال من خلق من تربة دفن فیها **شرح** تربه بضم خاکیست که از یکی باشد پس منافات ندارد با اینکه کسی که از خاک آدم باشد
باشد مدفون نشود **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت هر که مخلوق شود از خاکی مدفون میشود
در آن بیان این مرگ بعد و حدیث آینده **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان النطفة اذا وقعت فی الرحم بعث الله

اوزنی

رجلا ملکا فاخذ من التربة التی یدفن فیها فماثها فی النطفة فلا یزال قلبه یحن الیها حتی یدفن فیها فماثها فی النطفة فلا یزال قلبه یحن الیها حتی یدفن
فیها **شرح** ماث بالف و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی بگداخت و بتشدید نون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است **یعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه نطفه چون قرار گرفت در رحم مادر میفرستد الله تعالی فرشته ای پس میگیرد چیزی را
از جای خاکی که مدفون میشود در آن پس حل میکند آن را در نطفه بیان کیفیت این شد در شرح حدیث اول باب بیست و دوم از باب الحنوط و غسل
المیت فصل این است بسبب اینکه مخلوق از آن نطفه میل میکند بسوی آن تربت تا آنکه مدفون میشود در آن تربت مراد این است که ده کس
طالع او را بر آن میدارد که بجایی رود که چون اجل برسد در آن تربت مدفون شود **باب هفتادم اصل باب التعزیة و ما یجب علی صاحب
المصیبة و شرح** این باب بیان آداب صبر فرمودن صاحب مصیبت است و بیان آنچه لازم است بر صاحب مصیبت و در این
باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس التعزیة الا عند القبر ثم ینصرفون لا یحدث فی المیت حدث
فیسمعون الصوت **شرح** القبر بفتح قاف و سکون باء مصدر باب نصر دفن کردن و فیسمعون مرفوع است بعطف بر ینصرفون و منع ساعت است
زیرا که حدوث **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست تمام تعزیه مگر نزد دفن میت بعد از دفن برمیگردند بیان این
آنکه شاید اینکه حادث میشده باشد در میت حادثه پس شنیده باشند آواز آن مراد این است که بعد از دفن اتیاب و البعث است
ای اینکه بعد برای آن سنتی نخواهد گفت و تمام شدن این سنت آنجا و غیر این فایده منظور نیست **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال التعزیة لاهل المصیبة بعد ما یدفن **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تمام تعزیه برای اهل مصیبت بعد از دفن است
با حدیث که متصل با خود دفن است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق **سیوم اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت له التعزیة
الا عند القبر ثم ینصرفون لا یحدث فی المیت حدث فیسمعون الصوت **شرح** اسحق از راوی این امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما
السلام است و این حدیث بیان است از شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال التعزیة الواجبة
بعد الدفن **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تعزیتی که لازم است بعد از دفن است یعنی که گذشت در شرح حدیث
دوم این باب **پنجم اصل** لما مات اسمعیل بن ابی عبد الله علیه السلام خرج ابو عبد الله علیه السلام فتقدم السریر بلا حذاء و لا رداء
چون وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام پیش پیش تابوت رفت بی کفش و بی ردا
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی لصاحب المصیبة ان یضع رداءه حتی یعلم الناس انه صاحب المصیبة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت اینکه بگذارد ردای خود را تا بدانند مردم که او صاحب مصیبت
است و او را تعزیه کنند **هفتم اصل** عزی ابو عبد الله علیه السلام رجلا بابن له فقال الله خیر لابنک منک و ثواب الله خیر لک من ابنک فلما
بلغه جزعه بعد عاد الیه فقال له قد مات رسول الله صلی الله علیه و آله فما لک به اسوة فقال انه کان مرهقا فقال ان امامه ثلث خصال شهادة
ان لا اله الا الله و رحمة الله و شفاعة رسول الله صلی الله علیه و آله فلن تفوته واحدة منهن ان شاء الله **شرح** بعد بضم یعنی بعد از آن است و خبر
البیان محذوف است تقدیره بعد ذلک فالتقدیر استفهام است و ما نافیه است الاسوة بکسر و ضم همزه و سکون سین منقوطه الحجة و یعنی
تسلی شود الرهق بر آن منقوط و هاء و قاف بصیغه اسم مفعول باب تفعیل کسی که ارتکاب معصیت و او کند امام نفیح همزه است **یعنی** تعزیه کرد امام جعفر صادق
علیه السلام مردی را بوفات پسری از آن مرد با ما فرمود که گفت الله تعالی بهتر است از برای پسر تو از تو و ثواب الله تعالی بهتر است برای تو از پسر تو پس
چون رسید بامام علیه السلام بیتابی آن مرد بعد از آن بار گشت بسوی او پس گفت او را تحقیق وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله
تا السبب آن باعث تسلی پس آن مرد گفت بدرستیکه او صاحب معصیت بود پسر بدرستیکه پیش روی او سه خصلت است و برای آن بیتابی میکنم پس امام گفت
بدرستیکه در پیش او سه خصلت است اول شهادت اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله و دوم فضل و رحمت الله تعالی و سیوم شفاعت رسول الله
صلی الله علیه و آله پس البته فوت نمیشود از او یکی از آن سه **هشتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ینبغی لصاحب المصیبة ان لا یلبس رداء و ان یکون فی قمیص حتی یعرف **شرح** القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین
و صاد منقطه لباسی که در زیر رداست و زیر بالاپوش است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای صاحب

جهت اینکه نبوده، روای و اینکه با او بوش باشد تا شناخته نشود **نهم اصل** رایت موسی علیه السلام بین یدی ابی الحسن و بیده

شرح دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که تعزیه میکرد صاحب مصیبت را پس از دفن میت و بیرون از قبر **دهم اصل** کتب ابو جعفر
الثانی علیه السلام الی رجل ذکرت مصیبتک بعلی ابنک و ذکرت انه کان احب ولدک الیک و کذلک الله عز و جل انما یاخذ من الولد و غیره ازکی
ما عند اهله لیعظم به اجر المصاب بالمصیبة فعظم الله اجرک و احسن عزاک و ربط علی قلبک انه قدیر و عجل الله علیک بالخلف و ارجو ان یکون
الله قد فعل ان شاء الله تعالی **شرح** نوشت امام محمد تقی علیه السلام بسوی مردی این خبر که مذکور کردی در مکتوب خود مصیبت ترا در وفات
علی پسر تو بوده و مذکور کردی که او بود محبوبتر فرزندان تو بسوی تو و چنانست الله تعالی جز این نیست که میگیرد از پدر و غیر
پدر پاکیزه تر آنچه نزد اهل اوست تا بزرگ کند بسبب آن ثواب بر خورده شده بان مصیبت را پس بزرگ کند الله تعالی ثواب
ترا و نیکو کند صبر ترا و قوی کند دل ترا بر رضا که الله تعالی تواناست و زود تفضل کند الله تعالی بر تو بعوض رفته را و
امیدوارم که الله تعالی میکرده باشد ان شاء الله تعالی **باب هفتاد و یکم اصل باب ثواب من عزی حزینا شرح**
این باب بیان ثواب کسی است که صبر فرموده اندوهگینی را و در این باب دو حدیث است **اول اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة یحبر بها **شرح** الحلة بضم حاء بی نقطه و تشدید لام جامه که برای تشریف کسی دهند و آن
مرکب از دو جامه میباشد خواه جدا از هم مثل دو رشال و خواه متصل مثل جامه استردار یحبر بجای بی نقطه و بای یک نقطه و رای بی نقطه
بصیغه مضارع مجهول باب افعالست **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیه کند اندوهگینی را پوشیده میشود در موقف روز
قیامت حلة که مسرور میشود بان **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص
من اجر المصاب شیئا **شرح** شیئا مفعول مطلق ینتقص است بمعنی انتقاصا قلیلا **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که صبر فرماید صاحب مصیبتی را می باشد برای او مثل ثواب صاحب مصیبت بی آنکه کم شود از ثواب صاحب مصیبت چیزی اندکی **باب هفتاد
و دوم اصل باب المراة تموت و فی بطنها صبی یتحرک شرح** مضمون این عنوان مذکور شد پیش از این باب که آیة ان النفس …
طلوع و شروع پس ذکر تمام سند حدیث میشود در این باب تا به التفات و ظاهر تر شود **یعنی** این باب بیان زنیست که میمیرد و در شکم او کودک
زنیست که میجنبد و در این باب دو حدیث است **اول اصل** علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام
فی المراة تموت و الولد یتحرک فی بطنها ایشق بطنها و یخرج الولد قال فقال نعم و یخاط بطنها **شرح** الف و لام الولد برای عهد خارجیست و مراد
ولدی است که خوف هلاک او باشد چنانچه ظاهر آید در حدیث دوم این باب **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدر خود از ابن ابی عمیر از بعض
یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که بمیرد و فرزند حرکت میکند در شکم او آیا شکافته میشود شکم آن زن و بیرون آورده میشود
فرزند راوی گفت پس امام گفت آری و دوخته میشود شکم آن زن **دوم اصل** عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن وهب
بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا ماتت المراة و فی بطنها ولد یتحرک یتخوف علیه فشق بطنها و اخرج
الولد و قال فی المراة یموت ولدها فی بطنها یتخوف علیها قال لا باس ان یدخل الرجل یده فیقطعه و یخرجه اذا لم ترفق به النساء **شرح**
یتخوف بصیغه مضارع مجهول باب تفعل صفت ولد است و تحرک ها برای تعقیب است یا برای بیان است لم ترفق بصیغه مضارع معلوم باب نصر …
علم و حسن است از رفق بکسر را و سکون فا همواری کردن با … برای تقویت است و ضمیر راجع بمقدر مدخل است **یعنی** روایت کرد
جمعی از یاران ما از احمد بن محمد بن خالد از وهب بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام چون وفات یابد
زن و در شکم او فرزندی باشد که حرکت میکند پس ترسیده میشود بر آن فرزند بمعنی که امید زیستن و خوف مردن اوست پس
بشکافد شکم آن زن را و بیرون آورد فرزند را و امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در زنی که بمیرد فرزند او در شکم او پس ترسیده
میشود بر آن فرزند بمعنی که امید زیستن و خوف مردن اوست پس بشکافد شکم آن زن را و بیرون آورد فرزند را و امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که در زنی که بمیرد فرزند او در شکم او پس ترسیده میشود بر آن زن امیر المؤمنین علیه السلام گفت باکی نیست از اینکه داخل کند
مرد دست خود را پس پاره پاره کند آن فرزند را و بیرون آورد آنرا چون هموار نتوانند کرد این کار را زنان **باب هفتاد و سیوم**

اصل باب

اصل باب غسل الاطفال و الصبیان و الصلوة علیهم شرح الاطفال جمع طفل بکسر طا و سکون فا کودکان از شیر باز گرفته موافق حدیث سوم
این باب الصبیان بکسر صاد و سکون با جمع صبی بفتح صاد و کسر با یک نقطه و تشدید یا کودکان از شیر باز نگرفته موافق آیت سوره مریم
کیف نکلم من کان فی المهد صبیا و ظاهر هر کدام در معنی دیگری و در اعم از هر دو مستعمل میشود **یعنی** این باب بیان شستن کودکان خرد و کودکان
بزرگ است و بیان نماز بر ایشان و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال السقط اذا تم له اربعة اشهر
غسل **شرح** السقط بکسر و فتح و ضم سین و سکون قاف فرزندی که ناتمام از شکم مادر افتد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت از شکم افتاده چون تمام شده باشد برای او چهار ماه بالای شسته میشود **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه
سئل عن الصلوة علی الصبی متی یصلی علیه فقال اذا عقل الصلوة قلت متی تجب الصلوة علیه فقال اذا کان ابن ست سنین و الصیام اذا
اطاقه **شرح** عقل بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم باب ضرب و اول است العقل یا درک فهم و عقل صلوة مکلف میشود باختلاف
زیرا که اطفال در ابتدا آن در پنج سالگی است و انتهای آن در نه سالگی است و اکثری آن در شش سالگی است و ابتدا از آن اکثر …
در هفت سالگی است و بانها جمع میشود میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صلوة الصبیان و متی یوخذون
بها که باب شصت و سیوم است که انا نامر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا بنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة اذا کانوا بنی سبع سنین و آنچه می
آید در کتاب العقیقة در حدیث اول باب النشوء که باب سی و دوم است در کتاب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده
شد از نماز بر میت کودک کی نماز گزارده شود چه وقت نماز میت کرده میشود بر او پس امام گفت وقتی که یاد گرفت نماز را گفتم چه وقت لازم میشود
نماز بر خود … بمعنی که بر او وقت التکلیف نماز میکند چون قابل یاد گرفتن نماز است پس امام گفت چون شود فرزند شش ساله قمری و لازم
میشود بر او روزه در ماه رمضان وقتی که طاقت آن داشته باشد خواه کامل ماه و خواه بعضی ماه **سیوم اصل** عن زرارة قال رایت
ابنا لابی عبد الله علیه السلام فی حیوة ابی جعفر یقال له عبد الله فطیم قد درج فقلت له یا غلام من ذا الذی الی جنبک لمولی لهم فقال هذا مولای
فقال له المولی یمازحه لست لک بمولی فقال ذلک شر لک فطعن فی جنازة الغلام فمات فاخرج فی سفط الی البقیع فخرج ابو جعفر علیه السلام و علیه
جبة خز صفراء و عمامة خز صفراء و مطرف خز اصفر فانطلق یمشی الی البقیع و هو معتمد علی و الناس یعزونه علی ابن ابنه **شرح** الفطیم بفتح فا
و کسر طاء بی نقطه و سکون یا … از شیر باز گرفته … درج بدال بی نقطه و رای بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است ای
… مثل یجمعکم الی یوم القیمة … الحقاره بفتح حار بی نقطه و تخفیف … و الف و رای بی نقطه …
بکشکار چیزی و مراد اینجا … و پهلو از زیر بغل است تا تهیگاه و حقاره مضاف بغلام است و میتواند بود که مصدر باب نصر …
باشد و منون باشد … شدت و … و الغلام منصوب … باشد و در نسخ بجیم و نون و الف و زای با نقطه است و …
اینجا مناسب نمینماید السفط بفتح سین بی نقطه و فتح فا و طاء بی نقطه … مانند … که از برگ درخت خرما ساخته میشود و اینجا استعاره
شده برای تابوت کوچک الخز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه که تار آن ابریشم است و پود آن پشم است … المطرف بضم
میم و سکون طاء بی نقطه و فتح را … و فا … که مربع دارد و علمها دارد **یعنی** روایت است از زراره گفت دیدم پسری را
از امام جعفر صادق علیه السلام در زمان زندگی امام محمد باقر علیه السلام گفته میشد آن پسر را عبد الله تحقیق از شیر باز گرفته شده بود تحقیق نزدیک راه
میرفت پس گفتم او را ای پسرک کیست اینکه در پهلوی تست برای مملوکی که مملوک ایشان است پس آن پسر گفت این مملوک من است پس گفت او را
آن مملوک بعنوان خوش طبعی … مملوک تو نیستم پس آن پسر گفت اینکه تو مملوک من نباشی بدتر است برای تو پس آن مملوک … زد در پهلوی
آن پسر پس آن پسر مرد پس آن پسر از خانه بیرون آورده شد در تابوت کوچک بسوی بقیع پس بیرون آمد امام محمد باقر علیه السلام و بر او بود
لباده خز زرد و عمامه خز زرد و ردای خز زرد پس روانه شد می رفت بسوی بقیع و او تکیه کرده بود بر من و مردم تعزیه میکردند او را بسبب
وفات پسر پسرش **اصل** فلما انتهی الی البقیع تقدم ابو جعفر علیه السلام فصلی علیه و کبر علیه اربعا ثم امر به فدفن ثم اخذ بیدی فتنحی بی ثم
قال انه لم یکن یصلی علی الاطفال انما کان امیر المؤمنین علیه السلام یامر بهم فیدفنون من وراء و لا یصلی علیهم و انما صلیت علیه من اجل اهل المدینة
کراهیة ان یقولوا لا یصلون علی اطفالهم **شرح** با در بی برای ملابست و برای تعدیه و برای الصاق میتواند بود الف لام الاطفال برای عهد

البقیع

نماز میت بر اطفال کمتر از شش سال و در او نعیج واو و راء منقط و الف و همزه مضمومه و مکسوره و مفتوحه مبنی است و مضاف الیه آن محذوف
است یعنی بعد برو از الصلوة و مراد بوراء او اینجا پیش است و وراء ظرف یا ... و میتواند بود که ظرف بی تنوین باشد یعنی پس چون میت
رسید به بقیع پیش ایستاد امام محمد باقر علیه السلام پس نماز گزارد بر او و تکبیر گفت بر او چهار تکبیر پس امر کرد به دفن او پس مدفون شد بعد از آن
گرفت دست مرا پس یکسو رفت با من بعد از آن گفت به درستی که شان این است که نماز گزارده نمیشد بر این قسم اطفال و جز این نیست بیان این آنکه
امیر المومنین علیه السلام امر میکرد به دفن ایشان پس مدفون میشدند پیش از نماز و امیر المومنین علیه السلام نماز نمیگزارد بر ایشان و جز این نیست
که نماز گزاردم بر او از برای اهل مدینه برای کراهت آنکه گویند که رافضیان نماز نمیگزارند بر اطفال خود اصلا و حال آنکه نماز بر اطفال
منقول است از رسول علیه السلام مراد این است که چون مخالفان خلط کرده اند میان اطفال شش ساله و کمتر از آن پس ترک نماز بر کمتر از شش
ساله را بصورت ترک نماز بر اطفال مطلقا وا میگویند داشته **چهارم اصل** عن زرارة قال مات بنی لابی جعفر علیه السلام فاخبر
بموته فامر به فغسل وکفن ومشی معه وصلی علیه وطرحت خمرة فقام علیها ثم قام علی قبره حتی فرغ منه ثم انصرف وانصرفت معه
حتی انی لامشی معه فقال اما انه لم یکن یصلی علی مثل هذا وکان ابن ثلاث سنین کان علی علیه السلام یامر به فیدفن ولا یصلی علیه
ولکن الناس صنعوا شیئا فنحن نصنع مثله قال قلت فمتی یجب علیه الصلوة فقال اذا عقل الصلوة وکان ابن ست سنین **شرح**
بنی بضم باء یک نقطه و فتح نون و تشدید یاء التصغیر ابن است الخمرة بضم خاء با نقطه و سکون میم و راء بی نقطه حصیر کوچک که برای سجده
بر آن در نماز بافته اند و کان ابن ثلث سنین کلام زراره است و میتواند بود که کلام امام باشد الوجوب ثبوت علیه متعلق به یجب
است یا متعلق بالصلوة است **یعنی** روایت است از زراره گفت مرد پسری که از امام محمد باقر علیه السلام پس خبر داده شد بمردن او پس امر کرد
بکار او پس شسته شد و تکفین کرده شد و امام رفت با میت و نماز گزارد بر او و گسترده شد حصیر کوچک پس ایستاد بر آن حصیر در وقت
نماز بعد از آن ایستاد بر قبر میت تا آنکه فارغ شدند از کار او بعد از آن برگشت و برگشتم با او تا آنکه من هر آینه متصل با او میرفتم پس گفت
آگاه باش به درستی که شان این است که نماز گزارده نمیشد بر مثل این طفل و بود فرزند سه ساله چنان این آنکه علی علیه السلام امر میکرد بکار
او پس مدفون میشد و نماز نمیگذارد بر او و لیکن مخالفان بدعت کردند چیزی را پس ما میکنیم مثل آنرا برای تقیه زراره گفت که گفتم
پس کی واجب میشود بر طفل نماز گفت چون یاد گرفت نماز را و شد فرزند شش ساله **اصل** قال قلت فما تقول فی الولدان فقال
سئل رسول الله صلی الله علیه وآله عنهم فقال الله اعلم بما کانوا عاملین **شرح** زراره گفت که گفتم پس چه میگویی در اولاد
بالغ که چرا این ان پیش از بلوغ و ادراک و تکلیف بطاعات میمیرند پس امام گفت که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله
از آن پس گفت که الله تعالی داناتر است بآنچه میکردند اگر بالغ میشدند مراد این است که حکم ایشان بعد از مردن ایشان قبل از بلوغ مفصلا
معلوم غیر الله تعالی نیست چنانچه بیان میشود در احادیث باب الاطفال **پنجم اصل** عن سماعة عن ابی الحسن الاول علیه السلام
قال سالته عن السقط اذا استوی خلقه یجب علیه الغسل واللحد والکفن فقال کل ذلک یجب علیه **شرح** روایت است از سماعه از
امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از فرزندی افتاده پیش از تمام از شکم مادر که چون درست شود آفرینش او یا یعنی
که چهار ماهه شود پس روح حلول کند در او واجب میشود بر او شستن و لحد و کفن پس امام گفت جمیع اینها ثابت میشود برای او **ششم**
اصل کتبت الی ابی جعفر علیه السلام اساله عن السقط کیف یصنع به فکتب الی السقط یدفن بدمه فی موضعه **شرح** نوشتم بسوی
امام محمد تقی علیه السلام که می پرسیدم او را از بچه پیش از چهار ماه افتاده از شکم مادر چون کرده میشود با او پس نوشت بسوی من که آن
افتاده مدفون میشود با خون آن در جای آن مراد این است که غسل و کفن و لحد حاجت نیست بلکه در کوی از خانه دفن میشود و مخفی نماند
که بنا بر این تقریر منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق **هفتم اصل** سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول انه
لما قبض ابراهیم ابن رسول الله صلی الله علیه وآله جرت فیه ثلث سنن اما واحدة فانه لما مات انکسفت الشمس فقال الناس
انکسفت الشمس لفقد ابن رسول الله صلی الله علیه وآله فصعد رسول الله صلی الله علیه وآله المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال
ایها الناس ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله یجریان بامره مطیعان له لا ینکسفان لموت احد ولا لحیوته فان انکسفتا او واحدة

بمنا

منها فصلوا ثم نزل من المنبر فصلی بالناس صلوة الکسوف فلما سلم قال یا علی قم فجهز ابنی فقام علی علیه السلام فغسل ابراهیم وحنطه وکفنه
ثم مضی به **شرح** فقد بفتح فا و سکون قاف و دال منقط مصدر باب ضرب است یعنی یافتن چیزی که مضاف است بمفعول و فاعل آن
شمس است یعنی اثر بجریان بامره و مطیعان له خبر بعد از خبر ان است و مبنی بر علم و شعور شمس و قمر نیست بلکه از قبیل قالتا اتینا طائعین
استعاره تمثیلیه است پس حرکت ایشان منقاد را از الله تعالی است بی واسطه جمله لا ینکسفان استیناف بیانیه است برای آنکه تردید در انکسفتا
او واحدة منهما محل اشکال است نزد جمعی زیرا که وقوع شق اول مخالف گفته منجمان میباشد و جواب این بر چهار وجه است اول آنکه
از شک بعضی راویان است و در اینکه رسول علیه السلام گفت فاذا انکسفتا او واحدة منهما و مفاد شق اول همان
مفاد شق دوم است دوم آنکه انکساف هر دو در یکزمان بعنوان معیت منافی قاعده منجمان نیست زیرا که حصر انکساف شمس در حیلوله
قمر میان ارض و شمس و حصر انخساف قمر در حیلوله ارض میان شمس و قمر مقصود ایشان نیست و مستفاد از دلایل ایشان نمیشود مطلقا
پس جایز است که جسمی سیاه مخلوق شود و واسطه شود میان آدمی و شمس و جسمی سیاه دیگر واسطه شود میان آدمی و قمر بر وجهی که شمس و قمر
بشکل دلو منکسف شوند چنانچه بعضی گفته اند و در اشراط الساعات حمل کرده اند بر آن قول الله تعالی را در سورة القیمة وخسف القمر وجمع
الشمس والقمر مخفی نماند که اگر واو در وجمع واو حالیه باشد بتقدیر قد و جمع عبارت از بودن هر دو در فوق الارض باشد دلالت خواهد کرد
بر آنکه قمر منخسف میشود بی حیلوله ارض میان شمس و قمر و این در انقسام کافیست و موید این احتمال می آید در کتاب الصلوة در حدیث ششم
باب صلوة الکسوف که اذا انکسفت الشمس کلها واحترقت زیرا که عطف برای تفسیر است و فایده آن دفع توهم انحصار است در آنچه منجمان
میگویند سیوم آنکه انکساف هر دو عبارت است از آنچه منجمان آنرا کسوف شمس مینامند و انکساف یکی از آن دو عبارت است از آنچه منجمان
آنرا خسوف قمر مینامند باعتبار اینکه در وقت کسوف شمس آنچه دیده میشود از فلک قمر است یا از کره هوا از فلک است و منسوب بشمس میشود
بالوهم پس هر دو گرفته شده است چهارم اینکه مراد با انکساف انکساف در یکماه است برای رفع توهم اینکه دو نماز انکساف بهم نزدیکی
نباید کرد والله اعلم **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت به درستی که شان این است که چون از دنیا رفته شد ابراهیم پسر رسول
الله صلی الله علیه وآله جاری شد بسبب آن سه سنت یا یعنی که مسئله از رسول علیه السلام معلوم خلایق شد اما یکی پس آنست که او چون از دنیا رفت
شد آفتاب پس گفتند مردم که گرفته شد آفتاب بسبب نیافتن پسر رسول الله صلی الله علیه وآله پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه
وآله منبر را پس سپاس کرد الله را و ستایش کرد بر او بعد از آن گفت ای مردم به درستی که آفتاب و ماه دو علامت قدرت اند از
علامات قدرت الله تعالی روان میشوند بامر او بعنوان انکار نیکو فرمان بردار اند بیان این آنکه گرفته نمیشوند برای وفات هیچ کس و نه
برای زندگی هیچ کس اشارت است باینکه موت و حیوة بفعل الله تعالی است و انکساف شمس و قمر نیز بفعل الله تعالی است و محال است که حکیم
مطلق فعلی کند و اظهار عدم رضا بآن کند پس گرفته شوند یا رسول علیه السلام گفت پس چون گرفته شود یکی از اینها پس نماز گزارید بعد
از آن فرود آمد از منبر پس گزارد با مردم نماز آفتاب گرفتن را یا یعنی که آن نماز را بجاعت کرد پس چون سلام نماز داد گفت ای علی
برخیز پس کار سازی کن پسر مرا پس بر خاست علی علیه السلام پس شست ابراهیم را و کافور مالید او را و تکفین کرد او را بعد از آن بیرون
آورد او را **اصل** ومضی رسول الله صلی الله علیه وآله حتی انتهی به الی قبره فقال الناس ان رسول الله صلی الله علیه وآله نسی ان
یصلی علی ابراهیم لما دخله من الجزع علیه فانتصب قائما ثم قال یا ایها الناس اتانی جبرئیل علیه السلام بما قلتم زعمتم انی نسیت ان اصلی علی ابنی لما
دخلنی من الجزع الا وانه لیس کما ظننتم ولکن اللطیف الخبیر فرض علیکم خمس صلوات وجعل لموتاکم من کل صلوة تکبیرة وامرنی ان لا اصلی الا علی من
صلی **شرح** این برای بیان سنت دوم است ابراهیم هجده ماهه یا شانزده ماهه وفات یافته و در بقیع مدفون شده ظاهر حدیث اول از
باب که اذا عقل الصلوة وکان ابن ست سنین است که مراد بمن صلی من عقل الصلوة باشد محض شش ساله بودن کافی باشد و وقوع
نماز از او شرط نباشد و با این راجح میشود آنچه ظاهر میشود از حدیث آینده که من صلی یعنی من یجب علیه الصلوة است زیرا که وجوب
بمعنی ثبوت و لزوم است و تارک واجب یعنی مستحق عذاب است خواه عذاب اخروی مثل بالغ کافر و خواه عذاب دنیوی و تادیب مثل طفل
شش ساله والله اعلم **یعنی** و رفت رسول الله صلی الله علیه وآله با میت تا رسانید او را بسوی قبر او یا یعنی که اراده دفن او کرد پس

که نماز بر او کنند پس گفتند مردم به درستی که رسول الله صلی الله علیه و آله فراموش کرد که نماز گزارد بر ابراهیم برای آنچه داخل او شده از بی
تابی بر ابراهیم پس رسول الله صلی الله علیه و آله راست شد ایستاده بعد از آن گفت ای مردم آورد نزد من جبرئیل علیه السلام خبر را که گفتید
گمان کردید اینکه من فراموش کردم که نماز گزارم بر پسرم برای آنچه داخل شده مرا از بی تابی آگاه باشید به درستی که نیست چنانچه شما گمان
کردید و لیکن نماز که کاره انا اللازم کرد بر شما پنج نماز را و گردانید بر اموات شما از هر نمازی یک تکبیر و امر کرد مرا که نماز نکنم مگر بر کسی که
نماز کرده باشد یعنی رسیده به حد بلوغ مامور به نماز باشد **اصل** ثم قال یا جبرئیل انزل فالحد ابنی فنزل فالحد ابراهیم فی لحده فقال الناس
لا ینبغی لاحد ان ینزل فی قبر ولده اذ لم یفعل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله یا ایها الناس انه لیس
علیکم بحرام ان تنزلوا فی قبور اولادکم و لکنی لست آمن اذا حل احدکم الکفن عن ولده ان یلعب به الشیطان فیدخله عند ذلک من الجزع
ما یحبط اجره ثم انصرف صلی الله علیه و آله **شرح** این حدیث سیوم است **یعنی** بعد از آن گفت یا جبرئیل فرود رو پس در لحد
بگذار پسرم را پس فرو رفت پس گذاشت ابراهیم را در لحدش پس گفتند مردم به درستی که شایسته نیست ازین هیچ یک
اینکه فرو رود در قبر فرزندش برای اینکه نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله ای مردم
به درستی که نیست بر شما حرام اینکه فرو روید در قبرهای فرزندان شما و لیکن من ایمن نمی باشم چون بگشاید یکی از شما کفن
را از روی فرزند خود برای چیزی که دیدن آن در راست روی او نیز ایمن از اینکه بازی دهد او را شیطان پس داخل شود در او از جزع
از چیزی که باطل کند ثواب او را بعد از آن برگشت رسول الله صلی الله علیه و آله **هشتم اصل** قال للّٰه ابو عبد الله علیه السلام ان الناس یکلفونا
و یردون علینا قولنا انه لا یجب علی الطفل لانهم لم یصل فیقولون لا یصلی علی الطفل لانه لم یصل فیقولون لا یصلی الا علی من صلی فنقول لهم فیقولون
ارأیتم لو ان رجلا نصرانیا او یهودیا اسلم ثم مات من ساعته فما الجواب فیه **شرح** یکلفونا بصیغه مضارع معلوم جمع مذکر غایب باب تفعیل است و ادغام
و تشدید نون جایز است با ادغام نون جمع در نون متکلم و تخفیف نون جایز است به حذف نون جمع او برای تعمیم است و مراد ازین که بعضی از مخالفین
استفهام و طلب حقیقت حال آن نمی کنند و بعضی استفهام انکاری و نقض اجمالی میکنند انه بفتح همزه بدل یا عطف بیان قول است یا بکسر همزه
مقول قولنا است لا یصلی بر جا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است و در اول جمله خبریه است و در دوم به تقدیر استفهام است فما در فیقولون
در اول برای بیان لکلونا است و در دوم برای تعقیب است لو شرطیه است و جزای لو محذوف است به تقدیر صلیتم علیه ام لا و اراتیم
دال بر جزای است هر چند که مقدم شده ان بفتح همزه و تشدید نون است و جمله که در حکم مفرد است فاعل فعل محذوف است به تقدیر لو
وجد ان رجلا تا آخر فا در فما برای تفریع است و آن از کلام راوی است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام را به درستی که مخالفان
گفتگو و سوالی میکنند ما را یا ابطال میکنند و بر میگردانند بر ما سخنی ما را از این است که نماز گزارده نمیشود بر طفل کمتر از شش سال برای
اینکه نماز نکرده است با برو و دوش که میگویند آیا نماز گزارده نمیشود مگر بر کسی که نماز گزارده است پس میگوییم آری پس میگویند خبر دهید
ما را به حقیقت حال اگر اینکه مردی ترسا یا جهود مسلمان شود بعد از آن بمیرد در همان ساعت پس چیست جواب در آن **اصل** قال انظال
مقال قولوا لهم ارأیت لو ان هذا الذی اسلم الساعة ثم افتری علی انسان ما کان یجب علیه شیء فی تلك فانهم سیقولون یجب علیه الحد فاذا قالوا هذا
قیل لهم فلو ان هذا الصبی الذی لم یصل افتری علی انسان هل کان یجب علیه الحد فانهم سیقولون لا فیقال لهم صدقتم انما یجب ان یصلی
علی من وجب علیه الصلوة والحدود ولا یصلی علی من لم یجب علیه الصلوة ولا الحدود **شرح** ارایت از قبیل خطاب عام است پس کاف
اراتیم که گذشته شده و مراد اسم آنست و رسانست بر جمله لو ان هذا یا یهودی یا ترسا ثم مات من ساعته الذی خبر ان است و
الف لام ان غفه برای عهد خارجی است یعنی ساعتی که پیش گذشت و وجوب صلوة باشد به تبع مثل ساعات اول روز روشن بود که امام
و در آن ساعت ای گفتگو را اراده باشد پس از قبیل تغلیب حال او بر حال مامور به باشد الافتراء انسبت کسی به زنا فریه بکسر فا و سکون
را و اسم افتراست سیقولون در سیقولون برای تاکید است صدقتم بتشدید دال بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است انما بفتح همزه و
برای حصرست مثل آیت سوره الکهف یوحی الی انما الهکم اله واحد و امثلش بکسر همزه بودن تعبیر یافته برای اینکه مفعول به شده
در وقت نقل مقول آن و دانسته است به روایتی از رسول علیه السلام که مخالفان تصدیق آن کرده اند و عموم آن بسیار ظاهر است و

شامل

ان علی ما کنتم فیه است و الاصلاح تخصیص آن کرده اند و مع هذا التصدیق بما کنتم فیه نمیکنند و حال آنکه موافق است به درستی که مکلف نیست که ازان
تخصیص است زیرا که از تفصیل مفهوم از او نماز را دانسته بعد از آن بیانست که تفصیلات انواع حد ابطال سیر آرام ساخته شما که تکیه مسلّم دارند واقع
شده عموم داشته باشد و حال آنکه بسیار کار از جمله گردد به مذهب یکی از انواع نمیشود و در تقدیر تسلیم عموم حال لم یصل برایم که یجب
علیه الصلوة جنب که چنانچه بیان شده در شرح حدیث سابق مگفت **یعنی** پس امام گفت بگویید مخالفان را خبر دهید ما را اگر
اینکه این مرد ترسا یا یهودی که پیش باشد که مسلمان شد بعد از آن در اول روز بعد از آن تهمت زنا کرده باشد بر شخصی چه چیز لازم
لازم میشد برای او افترای او چه به درستی که ایشان البته میگویند که لازم میشود بر او حد پس هشتاد تازیانه است پس چون گویند
این جواب را گفته میشود ایشان را که پس آیا نیست اینکه این طفل نماز نکرده و کمتر از شش سال است تهمت زنا کرده باشد
بر شخصی آیا لازم میشد بر او حد به درستی که ایشان البته میگویند نه پس گفته میشود ایشان را که راست گفتید به درستی که حدیث متفق
علیه را که جواب این است که لازم است که نماز گزارده شود بر کسی که لازم شده بر او نماز و حدود و نماز گزارده نمیشود بر کسی که لازم
نمیشود بر او نماز و حدود و حاصل جواب این است که تصدیق این حدیث که ظاهر الدلالت بر عموم کرده اید و تخصیص آن کرده اید و هم به این
معنی تقیه میکنید با ما در تصدیق حدیث ما که اولی ظاهر دلالت دارد بر حدیث شما و شما منسوخ میکنید مخصص آن باید که مخصوص الدلالت
است بر عموم و این حماقت است **باب شصت و چهارم اصل باب الغریق و المصعوق و شرح** این باب
بیان کسی است که غرق شده باشد و مانند مرده شده باشد و سوال کسی که صاعقه دریافته باشد او را و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی المصعوق و الغریق قال ینتظر به ثلاثة ایام الا ان یتغیر قبل ذلک **شرح** ینتظر بصیغه
مضارع غایب مجهول باب افتعال است با در به برای لزوم است و ضمیر راجع به کل واحدست ثلثه ظرف و نایب فاعل است یا مفعول
و ظرف زمان و جار و مجرور نایب فاعل است و معمول به محذوف است و آن ظهور الحیوة و الموت است **یعنی** روایت است از
امام موسی کاظم علیه السلام که در صاعقه دریافته شده و در غرق شده گفت انتظار کشیده میشود به دیدن او تا افزون شدن از شبانه
روز یا تغییر کرده نمیشود پیش از آن مگر آنکه تغییری بهم رسد در او که دلالت به موت او کند پیش از افزون شدن از شبانه روز **دوم اصل**
عن اسحق بن عمار قال سألته عن الغریق ایغسل قال نعم و یستبرأ قلت و کیف یستبرأ قال یترک ثلاثة ایام
قبل ان یدفن و کذلک ایضا صاحب الصاعقة فانه ربما ظنوا انه مات و لم یمت **شرح** اسحق بن عمار از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است یستبرأ بیای نقطه دار و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال است و ضمیر مستتر
راجع به الغریق است الاستبراء طلب بری بودن چیزی از شک در آن **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار گفت پرسیدم
امام را از غرق شده در آب که آیا غسل داده میشود یا نه بلکه همان غرق شدن در آب کافیست امام گفت آری غسل داده میشود
و استبرا کرده میشود گفتم و چون استبرا کرده میشود گفت واگذاشته میشود در سه روز پیش از آنکه مدفون شود و چنین است
نیز کسی که صاعقه او را دریافته باشد یعنی که استبرای او نیز لازم است چه به درستی که مردم گاه که گمان کرده بخشند او مرده و نمرده
باشد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول الغریق یحبس **شرح** این ظاهر است
از شرح سابق **چهارم اصل** عن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال الغریق یحبس حتی یتغیر و یعلم انه قد مات ثم یغسل و یکفن قال
و سئل عن المصعوق فقال اذا صعق حبس یومین ثم یغسل و یکفن **شرح** روایت است از عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که امام
گفت غرق شده نگاه داشته میشود تا آنکه تغییر در او بهم رسد و دانسته شود که او به تحقیق مرده بعد از آن غسل داده میشود و تکفین
کرده میشود و عمار گفت و امام پرسیده شده از صاعقه دریافته شده پس گفت چون صاعقه دریافته شود نگاه داشته میشود دو شبانه روز
بعد از آن غسل داده میشود و تکفین کرده میشود و مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول و دوم این باب زیرا که
جواز غسل و تکفین پیش از انقضای سه روز منافات ندارد با وجوب تاخیر دفن تا انقضای سه روز و از این حدیث ظاهر میشود که پیش
از انقضای سه روز منافات ندارد با وجوب تاخیر دفن تا انقضای سه روز و از این حدیث ظاهر میشود که پیش از انقضای مدت استبرا

غسل و تکفین برای مصعوق جایز است و برای غریق جایز نیست زیرا که آب بر بدن او فرو رود برای غریق ضرر میکند و برای مصعوق
ضرر نمیکند **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام خمس ینتظر بهم الا ان یتغیروا الغریق والمصعوق والمبطون والمهدوم والمدخن
شرح خمس مبتدا است جمله ینتظر بهم خبر مبتدا است یا صفت مبتدا است والغریق خبر مبتدا است اعراب ینتظر بهم چنانست که مذکور شد
در شرح حدیث اول این باب المبطون بباء یک نقطه و طاء بی نقطه صاحب علت البطن یعنی با رو ... آفت شکم مثل اسهال [illegible]
و وبای ... قوی بهم میرسد المهدوم بدال بی نقطه بنای ویرانی شکسته شده و ریخته شده و کسی که ایستاده و شکسته شده باشد
و کسی که سرش ... زنده از زیر ... کشته شده و مانند آن و بنا بر اول المهدوم اینجا بتقدیر المهدوم علیه است المدخن بدال بی نقطه و خای
با نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل دود داده شده **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پنج کس انتظار کشیده میشود
بایشان تا وقتی که متغیر شوند غرق شده در آب و صاعقه دریافته شده و کسی که با اسهال قوی گرفتار شده باشد و کسی که در زیر
انبوه مانده باشد و کسی که بدود داده شده باشد **ششم اصل** عن علی بن ابی حمزة قال اصاب بمکة سنة من السنین صواعق
کثیرة مات من ذلک خلق کثیر فدخلت علی ابی ابراهیم علیه السلام فقال مبتدئا من غیر ان اسأله ینبغی للغریق والمصعوق ان یتربص
به ثلاثا لا یدفن الا ان یجیء منه ریح تدل علی موته قلت جعلت فداک کانک تخبرنی انه قد دفن ناس کثیر احیاء فقال نعم یا علی قد دفن
ناس کثیر احیاء ما ماتوا الا فی قبورهم **شرح** یتربص برای بی نقطه و بای یک نقطه و صاد بی نقطه مضارع غایب مجهول باب تفعل است
التربص انتظار و اعراب ثلثا چنانست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه گفت بر
خورد در مکه در سالی از سالها صاعقهای بسیار که مردند از آن خلقی بسیار پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت امام
بر حالی که ابتدا کننده بود بی آنکه سوال کنم او را که سزاوار است برای غرق شده و صاعقه دریافته شده اینکه انتظار کشیده شود
برای او تا سه روز مدفون نشود در آن سه روز مگر آنکه بیاید از او بویی که دلالت کند بر موت او گفتم قربانت شوم گویا که تو خبر
میدهی مرا باین که شان این است که بتحقیق مدفون شدند مردمی بسیار بر حالی که زندگان بودند پس امام گفت آری ای علی بتحقیق که مدفون
شدند مردمی بسیار بر حالی که زندگان بودند پس امام گفت آری ای علی بتحقیق که مدفون شدند مردمی بسیار در حالی که زندگان
بودند نمردند مگر در قبرهای ایشان **باب هفتاد و پنجم اصل باب القتلی شرح** القتلی بفتح قاف و سکون تا و فتح لام و الف مقصوره جمع
قتیل **یعنی** این باب بیان کشته شدگانست و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الذی یقتل
فی سبیل الله ایغسل و یکفن و یحنط قال یدفن کما هو فی ثیابه الا ان یکون به رمق ثم مات فانه یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه ان رسول الله
صلی الله علیه و آله صلی علی حمزة و کفنه لانه کان جرد **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که مقتول میشود در راه الله تعالی
یعنی جهاد کرد با امام زمان است آیا شسته میشود و تکفین کرده میشود و تحنیط کرده میشود بکافور امام گفت مدفون کرده میشود چنانچه او در آن
حالست در جامهای او مگر آنکه باشد بعد از انقضای جهاد با او رمقی بعد از آن بمیرد پس بدرستی که او شسته میشود و تکفین کرده
میشود و تحنیط کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز گزارد بر حمزه و تکفین کرد
او را برای اینکه او برهنه کرده شده بود مخفی نماند که ظاهر این آنست که بر شهیدی که رمقی با او باقی نباشد نماز نیز ساقط باشد
مگر آنکه برهنه کرده شده باشد و تکفین او باید کرد والله اعلم **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له کیف رأیت
الشهید یدفن بدمائه قال نعم فی ثیابه بدمائه ولا یحنط ولا یغسل و یدفن کما هو **شرح** رأیت بمعنی علمت است الشهید مفعول و جمله
یدفن بدمائه مفعول دوم است یدفن بدمائه بتقدیر استفهام است و مقصود سوال از شستن شهید است ... **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که چون دیدی شهید را آیا مدفون میشود با خونهای خود امام گفت آری
مدفون میشود در جامهای خود و تحنیط بکافور کرده نمیشود و شسته نمیشود و مدفون میشود چنانچه او بر آن حالست **اصل**
ثم قال دفن رسول الله صلی الله علیه و آله عمه حمزة فی ثیابه بدمائه التی اصیب فیها ورداه النبی صلی الله علیه و آله بردا فقصر عن
رجلیه فدعا له باذخر فطرحه علیه و صلی علیه سبعین صلوة و کبر علیه سبعین تکبیرة **شرح** ظاهر حدیث اول این باب آنست که حمزه برهنه و ...

دمایه

دمایه نیست ... راجع برسول الله صلی الله علیه و آله باشد باعتبار اینکه مقدار رسول الله علیه السلام در روز احد شکسته شده و حمزه
از زره او بجامهای او رسیده و دریں منافات نداره و یا اینکه در وقت نماز بر حمزه او را برهنه کردند از جامهای خود پوشانیده باشد زیرا که
ممکن است که بعد از نماز در خلوت جامهای خود را کنده باشد و آنها را لباس حمزه کرده باشد و میتواند بود که جامهای راجع بحمزه باشد و جمع
با برهنه کنده شده باشد اما برده نشده باشد یا بعضی جامهای او برده شده باشد و بعضی برده نشده باشد التی صفت ثیاب است رداه
براء بی نقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است **یعنی** بعد از آن امام گفت که دفن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله عم
خود حمزه را در جامهای خود با خونهای خود آن جامهایی که زخم رسیده با او در آنها و پوشانید حمزه را نبی صلی الله علیه و آله بردی که
پس ردا کوتاهی کرد از دو پای حمزه پس طلبید برای حمزه اذخری پس انداخت اذخر را بر حمزه یا بجنب گرد پای او و نماز گزارد با او هفتاد
... برای او انداخت و نماز گزارد بر حمزه هفتاد نماز ... گفت بر حمزه هفتاد تکبیر مخفی نماند که چون در نماز میت
سوی پنج تکبیر واجب است هفتاد تکبیر چهارده نماز میشود و تسمیه تکبیر بصلوة باعتبار آنست که عمده فرایض است از فرایض او
بر میت چنانچه مذکور شد در باب من زاد علی خمس تکبیرات **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الشهید اذا کان به رمق
غسل و کفن و حنط و صلی علیه و ان لم یکن به رمق دفن فی اثوابه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **چهارم**
اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ینزع عن الشهید الفرو والخف والقلنسوة والعمامة والمنطقة والسراویل الا ان یکون اصابه
دم فان اصابه دم ترک ولا یترک علیه شیء معقود الا حل **شرح** میتواند بود که مراد بالفرو ... و مانند آن باشد که از پنبه نیست و ضمیر
اصابه راجع بکل واحد است یا راجع بسراویل است **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلام کنده میشود از شهید پوستین و موزه و کلاه
و عمامه و کمر بند و شلوار مگر آنکه بخون خورده باشد از آنها چیزی و اگر خون خورده باشد گذاشته میشود و گذاشته نمیشود بر او چیزی که بسته شده
باشد مگر آنکه گشوده میشود **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الذی یقتل فی سبیل الله یدفن فی ثیابه ولا یغسل الا ان
یدرکه المسلمون و به رمق ثم یموت بعد فانه یغسل و یکفن و یحنط ان رسول الله صلی الله علیه و آله کفن حمزة فی ثیابه ولم یغسله ولکنه
صلی علیه **شرح** ادراک مسلمانان او را با رمق عبارتست از لقای رمق او بعد از انقضای جهاد و باقی ظاهر است از شرح حدیث
اول و دوم این باب **باب هفتاد و ششم اصل باب اکیل السبع والطیر والحریق والقتیل یوجد بعض جسده شرح**
این باب بیان خورده شده درنده است و خورده شده مرغان و سوخته شده و کشته شده که یافته میشود بعضی بدن او و در این
باب هفت حدیث است **اول اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یاکله السبع والطیر فتبقی
عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسل و یکفن و یصلی علیه و یدفن واذا کان المیت نصفین صلی علی النصف الذی فیه القلب **شرح**
روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میخورد او را درنده و مرغان پس
باقی میماند استخوانهای او که نیست ... چون کرده میشود با او امام گفت شسته میشود بر روشی که میسر باشد مثل محض ریختن آب بر آن
چنانچه بیاید در حدیث ششم این باب و تکفین کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او و مدفون میشود و وقتی که باشد میت دو نصف
نماز گزارده میشود بر نصفی که در آن بوده دل **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قتل قتیل فلم
یوجد الا لحم بلا عظم لم یصل علیه وان وجد عظم بلا لحم صلی علیه قال وروی انه لا یصلی علی الرأس اذا افرد من الجسد **شرح**
ضمیر قال در دوم راجع بمحمد بن مسلم است روی بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و مروی عنه امام
زین العابدین یا امام محمد باقر علیهما السلام است یا بصیغه مجهول است و حاصل هر دو یکی است یا ضمیر قال راجع بامام محمد باقر است و راوی امام
زین العابدین است و مروی عنه امام حسین علیه السلام یا راوی از جمله خلفا است و مروی عنه رسول الله صلی الله علیه و آله است
و بر این تقدیر اشارتست باینکه مراد راوی جبرئیل است که جانب حدیث رسیده است والله اعلم **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلام امام گفت چون کشته شود کسی که کشته شدن او مقدر است پس یافته نشود مگر گوشتی بی استخوان نماز گزارده نمیشود
بر آن گوشت و اگر یافته شود استخوانی بی گوشت نماز گزارده میشود بر آن مراد استخوان تمام عضوی است پس منافی حدیث ششم ...

شب محمد بن مسلم گفت در روایت کرده امام محمد باقر علیه السلام اینکه شان کیست که نماز گزارده نمیشود بر سر چون دو در کرده شده باشد از
با تحقیق که نماز بر او لازم است نزد ما از حیث مرده باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب چهل و هفتم پس اینجا روایت در مورد تیست که بوده
است [illegible] باشد و مشابه حدیث آینده است **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وجد الرجل قتیلا فان وجد له
عضو تام صلی علیه ودفن وان لم یوجد له عضو تام لم یصل علیه ودفن **شرح** مراد بعضو تام اعم از آنست که بعض استخوان عضو تام باشد یا گوشت نیز داشته
باشد پس مانند حدیث سابق است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون یافته شود مرد کشته پس چون یافته شود از او
عضوی که تمام باشد مثل سر و پا و دست و بشود آنرا نماز بر او باید کرد و کسی بر آن باید نماز بکند نماز گزارده میشود بر آن عضو تمام و مدفون میشود
و اگر یافته نشود از او عضوی که تمام باشد مثل پاره گوشتی نماز گزارده نمیشود بر او و مدفون میشود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله
قال اذا قطع من الرجل قطعة فهی میتة و اذا مسه الرجل فکل ما کان فیه عظم فقد وجب علی من مسه الغسل وان لم یکن فیه عظم فلا غسل علیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بریده شود از مردی پاره پس آن میته است با تحقیق که نجس است و چون مس
کند آنرا مردی پس هر چه باشد در آن استخوان پس بتحقیق لازم میشود بر کسی که ملاقات کند آنرا غسل و اگر نبوده باشد در آن استخوان پس نیست
غسل بر آن کس **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وسط الرجل بنصفین صلی علی الذی فیه القلب **شرح** وسط بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون میان بر شود مردی بدو نیم نماز گزارده میشود بر نیمی که در
آنست دل **ششم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سئل عن الرجل یحترق بالنار فامرهم ان یصبوا علیه الماء صبا وان
یصلی علیه **شرح** واو در وسئل حالیه است تقدیر فقد یحترق بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است ماده [illegible] برای بیان حال است
یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله در حالی که بتحقیق پرسیده شده بود از مردی که سوخته میشود بآتش پس [illegible] گفت که ام
کردند ایشان را با بریزند بر او آب را ریختنی با تحقیق که حاجت بمالیدن دست نیست یا با تحقیق که حاجت بغسل بسدر و غسل بکافور نیست
و امر کرد با اینکه نماز گزارده شود بر او بعد از تکفین **هفتم اصل** عن ابی خالد قال اغسل کل الموتی الغریق واکیل السبع
وکل شیء الا ما قتل بین الصفین فان کان به رمق غسل والا فلا **شرح** ابو خالد واسطی اسم او عمرو بن خالد است و از راویان
امام محمد باقر علیه السلام است و ضعیف [illegible] بزرگ **یعنی** روایت است از ابو خالد که گفت غسل بده هر چیز را از مردگان غرق شده را و خورده
شده درنده را و هر چیزی غیر اینها مگر آنچه کشته شده باشد میان دو صف و یکی صف مجاهد با امام زمان و دیگری صف دشمنان [illegible]
پس اگر باشد با مقتول رمقی بعد از انقضاء جنگ پیدا بودن آن دو صف شسته میشود و اگر رمقی نباشد پس شسته نمیشود [illegible]
باب بیست و هفتم اصل باب من یموت فی السفینة ولا یقدر علی الشط او یصاب وهو عریان شرح یقدر بصیغه مضارع مجهول باب
نصر و ضرب و علم یا باب افعال است القدرة توانایی والاقدار توانا کردن و بر هر تقدیر ظرف نایب فاعل است الشط لغتی بفتح با
نقطه و تشدید طاء بی نقطه کنار دریا و مانند آن **یعنی** این باب بیان کسی است که میمیرد در کشتی و توانا نیست بر کنار رابیم خورده
میشود و برگ و [illegible] نیست و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل مات فی السفینة
فی البحر کیف یصنع به قال توضع فی خابیة ویوکأ راسها ویطرح فی الماء **شرح** الخابیة بخا و با نقطه و الف و کسر بای یک نقطه
و یاء دو نقطه در پائین منقلب از همزه خم بزرگ یوکی بواو و الف مقصوره بصیغه مضارع غایب مجهول معتل الفاء واوی و معتل
اللام یایی باب ضرب یا باب افعال است **یعنی** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که مرده و در کشتی در دریا چون
کرده میشود با او امام گفت گذاشته میشود در خم بزرگ که بیرون آب است و بسته میشود سر آن خم و انداخته میشود در آب
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یموت مع القوم فی البحر فقال یغسل ویکفن ویصلی علیه ویثقل ویرمی
به فی البحر **شرح** [illegible] است با یک کلام امام طول داشته و مصدر آن اینجا منقول است **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفتگو کرده در بیان احکام مردی که میمیرد در حالی که با جماعتی است در دریا پس امام گفت غسل داده
میشود و تکفین کرده میشود و نماز گزارده میشود بر او و سنگین کرده میشود و انداخته میشود در دریا با تحقیق که آن جماعت

اینها را

اینها را میکنند **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات الرجل فی السفینة ولم یقدر علی الشط قال یکفن ویحنط فی ثوب
ویلقی فی الماء **شرح** تکرار قال از سهو راویست با تحقیق بعض کلام امام اینجا منقول نشده فی ثوب متعلق است باینکه خابیه که در حدیث اول این
باب مذکور شد و مانند آن و احتیاط با تحقیق مستحب است و مراد در حدیث ثوب کفن است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر گاه
بمیرد مردی در کشتی و توانایی نباشد بر کنار دریا امام گفت تکفین کرده میشود و تحنیط کرده میشود در جامه و انداخته میشود در
آب **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی قوم کانوا فی سفر لهم یمشون علی ساحل البحر فاذا هم برجل میت عریان قد
لفظه البحر وهم عراة لیس علیهم الا ازار کیف یصلون علیه وهو عریان ولیس معهم فضل ثوب یکفنونه فیه قال یحفر له ویوضع فی لحده و
یوضع اللبن علی عورته لتستر عورته باللبن ثم یصلی علیه ثم یدفن قال قلت فلا یصلی علیه اذا دفن قال لا یصلی علی المیت بعد ما یدفن
ولا یصلی علیه وهو عریان حتی توارى عورته **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه میگویی در جمعی که بودند در سفری با ایشان و [illegible]
[illegible] کنار دریا پس ناگاه ایشان رسیدند بمردی مرده برهنه بتحقیق که دریا انداخته او را در [illegible] و ایشان برهنه اند
نیست برای ایشان مگر [illegible] چون نماز میگزارند بر آن میت و او برهنه است و نیست با ایشان زیاده جامه که بپیچند او را در آن امام گفت
کنده میشود قبر برای او و گذاشته میشود در لحد و گذاشته میشود خشت مثلا بر عورت او تا پوشیده شود عورت او بخشت
بعد از آن نماز گزارده میشود بر او بعد از آن باید دفن او نیز پوشیده میشود بخشت مثلا چنانچه متعارف است راوی گفت گفتم پس
نماز گزارده نمیشود بر او چون مدفون شده باشد امام گفت نماز گزارده نمیشود بر میت بعد از مدفون شدن او و نماز گزارده
نمیشود بر او هم در حالی که او برهنه باشد مگر آنکه پوشیده شود عورت او مخفی نماند که ظاهر این حدیث که در لحد گذاشته شود بر پهلوی
راست و چون نماز گزاران عقب تر از او بند پهلوی چپ او [illegible] ایشان خواهد بود مانند آنچه در نماز میت متعارف است
باب بیست و هشتم اصل باب الصلاة علی المصلوب والمرجوم والمقتص منه این باب نماز است بر کسی که از حلق آویخته شده و کسی که سنگسار شده
و کسی که بقصاص کشته شده و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المرجوم والمرجومة یغسلان
ویحنطان ویلبسان الکفن قبل ذلک ثم یرجمان ویصلی علیهما والمقتص منه بمنزلة ذلک یغسل ویحنط ویلبس الکفن ویصلی علیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مردی که سنگسار شود و زنی که سنگسار شود غسل داده میشوند بآب و حکم شرع
چنانچه میت شسته میشود و خواه شوینده خودشان باشند و خواه دیگری و تحنیط کرده میشوند و پوشانیده میشوند کفن
پیش از سنگسار شدن بعد از آن سنگسار کرده میشوند و نماز گزارده میشود بر آن دو و کسی که بقصاص کشته میشود همان حکم دارد
بیان این آنکه شسته میشود و تحنیط کرده میشود و پوشانیده میشود کفن پیش از قصاص و نماز گزارده میشود بر او بعد از قصاص
دوم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال سألت الرضا علیه السلام عن المصلوب فقال اما علمت ان جدی علیه السلام صلی علی عمه
قلت اعلم ذلک ولکنی لا افهمه مبینا فقال ابینه لک **شرح** مراد از جدی مذکور است که مراد جد امام جعفر صادق علیه السلام و مراد بعم زید
بن علی بن حسین است که در کناسه کوفه مصلوب شد و این که [illegible] محل اشکال است زیرا که در آن اوقات امام جعفر صادق علیه السلام
در مدینه بوده و جواب آنست که شاید [illegible] و تعلیم شقوق آنست مبینا [illegible] در پائین
نون بصیغه اسم مفعول باب تفعیل حال از ضمیر بارز افهمه است ابینه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است التبیین
توضیح **یعنی** روایت است از ابو هاشم داود بن قاسم که از اولاد جعفر طیار است گفت پرسیدم امام رضا علیه السلام را از او که
شده بحلق آیا چون نماز بر او باید کرد پس امام گفت آیا ندانسته اینکه جدم امام جعفر صادق علیه السلام تعلیم کرد مردم را نماز بر عم
او [illegible] گفتم میدانم آنرا ولیکن نمی فهمم آنرا که مردم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکنند در آن مسئله بر
حالی که توضیح کرده شده باشد پس امام گفت توضیح میکنم آنرا برای تو **اصل** ان کان وجه المصلوب الی القبلة فقم علی منکبه
الایمن وان کان قفاه الی القبلة فقم علی منکبه الایسر فان بین المشرق والمغرب قبلة وان کان منکبه الایسر الی القبلة فقم
علی منکبه الایمن وان کان منکبه الایمن الی القبلة فقم علی منکبه الایسر **شرح** این بیان چهار شق است در صورتی که مصلوب [illegible]

باشد چون این سؤال الحاق واقع شده الف لام القبله برای عهد خارجیست و مراد جانبیست که بنای محراب مسجد مدینه موافق
وی آید در کتاب الصلوة و در شرح حدیث ششم باب علو او در باب عدم است اینکه اندک تیاسر در آن مسجد مستحب است بنا بر
اینکه آن محراب برابر نقطه جنوبست دیگر آنکه باید که مایل بجانب دست چپ ادی افتد تا بیک [illegible] مطلوب واسم
آنست قبله مرفوع و خبر آنست بین المشرق والمغرب عبارتست از افق از افق که مواجه وسط حقیقی کعبه مواجه وسط حقیقی آن
لفق باشد و اینجا بتغییر [illegible] برآیت که در مدینه و در اکثر بلاد یکطرف آن لفق و [illegible] افق می باشد والاینه دیگر [illegible]
قریب افق می باشد پس این منافات ندارد با اینکه در بعضی بلاد که مواجه وسط حقیقی کعبه در این مواجه القبله اعتدال شرقی
با نقطه الاعتدال غربی باشد بین الجنوب والشمال و در طرف کعبه و قبله باشد و قبله بودن بین المشرق والمغرب با نفی موافق نکند
آلیت که بیان شد در کتاب الایمان والکفر و در شرح حدیث هشتم باب اول [illegible] که در وقت [illegible] آن قبله است و فروع
اینجا نیست که مواجه وسط و دوش مطلوب اهم است از مواجه کعبه و حوالی کعبه در نظر است صورت اشتباه جهت کعبه [illegible]
آید در کتاب الصلوة در حدیث هشتم باب هشتم که باب وقت الصلوة یوم الغیم والریح و من صلی لغیر القبلة و ابن اثیر در نهایه
گفته که و فیه حدیث ابن عمر ما بین المشرق والمغرب قبله اراد به المسافر اذا التبست علیه قبلته فاما الحاضر فیجب علیه التحری والاجتهاد
و هذا انما یصح لمن کانت القبلة فی جنوبه او فی شماله و یجوز ان یکون اراد به قبلة اهل المدینه و نواحیها فان الکعبة جنوبها والقبله
ثنیة الاصل الجبه و اما الجبه [illegible] ظاهر میشود از این روایات حصول قبله مسجد مدینه باشد که مواجه وسط دوش است و نشود مواجه بین المشرق والمغرب
شده خواهد بود بخلاف اینکه مواجه وسط دوش چپ او شود پس از آنست مطلوب قبله مسجد مدینه باشد مواجه وسط دوش چپ
او می باید کرد **یعنی** اگر باشد روی مطلوب بسوی قبله مسجد در مدینه پس بالیست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد پشت او
بسوی آن قبله پس بالیست برابر وسط دوش چپ او و هر چه بر آنچه که میان مشرق و مغرب در جانب کعبه قبله است با نفی آنکه قبله مقطوعست اگر او
قبله متحیر نباشد و اگر باشد دوش چپ او بسوی آن قبله پس بالیست برابر وسط دوش راست او و اگر باشد دوش راست او بسوی
آن قبله پس بالیست برابر وسط دوش چپ او **اصل** و کیف کان منحرفا فلا تزایل مناکبه و لیکن وجهه الی ما بین المشرق والمغرب
ولا تستقبله ولا تستدبره البته قال ابو هاشم و قد فعلت ذلک و رسم بقعتک جمیعه و اهمه **شرح** این فقره برای بیان جمیع شقوق غیر
چهار شق سابق است در مدینه و بیان جمیع شقوق در جمیع مواضع غیر مدینه نیز المناکب جمع منکب است شاه و اراده آنچه ابریکی دو دوش است
در طرف آن ارض و ذکر مناکب بلفظ جمع اشاره است باینکه اراده باینست مطلوب مواجه بین کعبه باشد و آنچه مقتضیست که بنا بر آن در مسجد مدینه تمایل
مستحب است پس هیچکدام از دو وسط دوش او محاذی بین المشرق والمغرب باید که هم نخواهد بود و در این مقام برابر وسط دوش او
بنا بر استیاد و بلکه اندکی میل باید بود بجانب کعبه تا مواجه است بین المغرب والمشرق حاصل شود و در این صورت هر یک از مواجه بعضی دوش
راست او و مواجه بعضی دوش چپ او جایز است هیچ نماند که از این ظاهر میشود که در نماز میت مواجه دوش میت اهم است از مواجه کعبه
پس دلالت بر این میکند که میت در وقت نماز بر او در صورت اختیار مستلقی می باید باشد نه مثل ملحود و نیم [illegible] جالیه با فرض علوم مشکلم
و حمده از نابیه علم است و میان این اجله [illegible] فاصله شده بوده و ابو هاشم در آن زمان تامل و فهم جمیع شقوق کرده بوده و دوش
از آن طرف مفید دانسته **یعنی** و در قسمی که از شقوق باشد و دوش مطلوب از آن قبله پس بجا میشود از استقبال جزیری از اجزای دو دوش او
و باید که باشد روی او بسوی میان مشرق و مغرب در جانب کعبه و در هر دو شق مطلوب بر او بر پشت میشود و البته گفت ابو هاشم و
بتحقیق فهمیدم آن را و گفتم بجمیع شقوق است ایشان اسلام الله تعالی به از فاصله ابو هاشم گفت فهمیدم آن را بجمیع شقوق کنم **سیوم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقروا والصلوب لعنة [illegible] نیز آن و بعض فی **شرح** لا تقروا والقاف و تشدید را و سقط الیاء
جمع مذکر حاضر از باب افعالست الاقرار [illegible] باندازن چیزی بر حالی و مخاطبان انجماد ما ادعه حق برای تعلیل بر عدم اقرار است
بصیغه مضارع مجهول باب افعال مفعولیست و فاعل محذوف حالم ظالم است زیرا که غیر ظالم جاهل مسئله غیر باشد و زیاده از آن که از مطلوب
را باقی نگذارد و بس حاجت بعموم رعیت برای نهی ظالم نیست **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اقر مشوید باماندن مطلوب بجا آرد

بعد از آنکه ایشان

بعد از سه شبانه روز بجا آرد اینکه فرود آورده شود و مدفون شود **باب هفتاد و نهم اصل باب ما یجب علی الجیران لاهل المصیبه واتخاذ**
المأتم **شرح** المأتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تاء و نقطه در بالا مصدر میمی باب افعال اجتماع و مانند آن زنان نزد زنی که صاحب مصیبت
است **یعنی** این باب بیان آن چیزیست که لازم است بر همسایگان و دوستان نزدیک برای اهل مصیبت و بیان استحباب ساختن اجتماع و
مانند آن زنان همسایگان و آشنایان نزد زنی که صاحب مصیبت است برای تعزیت او و در این باب شش حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما قتل جعفر بن ابی طالب علیه السلام امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلام ان تتخذ طعاما لاسماء بنت
عمیس و تأتیها و نساءها و تقیم عندها ثلاثة ایام فجرت بذلک السنة ان یصنع لاهل المصیبه طعام ثلاثة **شرح** تا تیها منصوبست وواو
در و نساءها بمعنی مع است پس نساء منصوبست و ضمیر راجع بفاطمه است ان یصنع بدل لطف بیان ذلک است **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون کشته شد جعفر برادر امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را که
بسازد خوردنی برای زوجه جعفر اسماء بنت عمیس در سه شبانه روز و باینکه فاطمه آید نزد اسماء با زنان که منصوب بفاطمه اند پس آیند
فاطمه با آن زنان نزد اسماء در سه شبانه روز پس جاری شده بآن سنت یعنی گذاشته شد برای صاحب مصیبت خوردنی در سه شبانه روز
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یصنع لاهل المیت مأتما ثلاثة ایام من یوم مات **شرح** مراد بالمأتم اینجا مصدری میتواند
بود و مراد طعام آن میتواند بود و بنا بر اول میتواند بود که مراد محض امر باشد ساختن اجتماع باشد و میتواند بود که مراد امر بآن و بمقابله کنند که لازم
آنست باشد یا مضاف مقدر باشد و مأتما بتقدیر طعام مأتم باشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت میسازی برای اهل میت
اجتماع زنان و مانند آن سه شبانه روز از روزی که مرد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی لجیران صاحب المصیبه
ان یطعموا الطعام عنه ثلاثة ایام **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوارست برای همسایگان و آشنایان نزدیک
اهل مصیبت که اطعام طعام کنند از جانب صاحب مصیبت در سه شبانه روز یعنی که از مال خود خرج کنند منسوب باهل خوب [illegible] در
سه شبانه روز **چهارم اصل** اوصی ابو جعفر علیه السلام بثمانمائة درهم لمأتمه و کان یری ذلک من السنة لان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال اتخذوا لآل جعفر طعاما فقد شغلوا **شرح** درهم نقره است از نقره که بوزن چهل و هشت جو میانه است مشار الیه ذلک موضع مأتم است زیرا که
استحباب مصیبت بر آن مستفاد میشود از دلیل مذکور **یعنی** وصیت کرد امام محمد باقر علیه السلام بهشتصد درهم از مال خود برای اجتماع
زنان و مانند ایشان در مصیبت وفات او و امام علیه السلام میدید آن اجتماع زنان را از جمله سنت برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت بسازید برای اهل بیت جعفر طیار طعامی چه تحقیق مشغول شده اند و فرصت ساختن طعام ندارند بسبب اجتماع زنان مراد
که اجتماع زنان از سنت نمی باشد اطعام برای ایشان میکرد **پنجم اصل** عن عبد الله علیه السلام الکاهلی قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان
امرأتی و امرأة ابن مارد تخرجان الی المأتم فانهاها فتقول لی امرأتی ان کان حراما فانهنا عنه حتی نترکه وان لم یکن حراما فلای
شیء تمنعناه فاذا مات لنا میت لم یجئنا احد قال فقال ابو الحسن علیه السلام عن الحقوق تسألنی کان ابی علیه السلام یبعث امی و ام فروة تقضیان حقوق اهل
المدینه **شرح** المأتم بفتح میم و فتح همزه والف و کسر تاء و نقطه در بالا جمع مأتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تاء [illegible] مصدر باب نفع جا
اجتماع و مانند آن زنان نزد صاحب مصیبت مادر امام موسی کاظم علیه السلام حمیده بربریه است ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر مادر امام
جعفر صادق علیه السلام است **یعنی** روایت است از عبد الله کاهلی گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را به راستی که زن من و زن ابن مارد
بیرون میروند بسوی ماتمها پس نهی میکنم ایشان را از آن حرکت پس میگوید مرا زنم که اگر بیرون رفتن بسوی ماتمها حرام است پس نهی کن ما را از آن
تا ترک کنیم آن را و اگر حرام نیست پس برای چه چیز نهی میکنی ما را از آن پس اگر وفات یابد از ما میتی نمی آید نزد ما هیچکس مراد میت که این عمل از
جمله ادای حقوق است پس اگر حرام نباشد مستحب خواهد بود عبد الله گفت پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام که از ادای حقوق میپرسی بدرستیکه
که پدرم علیه السلام میفرستاد مادر مرا و ام فروه را که ادا میکردند حقوق اهل مدینه را **ششم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ردوا
[illegible] الیکم بالقول الحسن عند موتاکم فان فاطمة علیها السلام لما قبض ابوها علیه و آله السلام اسعدتها بنات هاشم فقالت اترکن التعداد و علیکن بالدعاء **شرح**
الا ایامی بفتح همزه و کسر لام و یاء و نقطه در پایین جمع ایم یعنی زوجه یا مخفف هر زنی که در خانه کسی باشد خواه زوجه و خواه غیر زوجه القول الحسن عبارتست

از سینه کسی که در ماتم نفع اثرت داشته باشد خواه زوجه و خواه غیر او به القول الحسن عبارت از سینه او در ماتم نفع اثرت داشته باشد

برای آنکه در حق او گفته میشود و برای گوینده نیز [illegible]

[illegible]

پس فاطمه علیها السلم گفت که ترک کنید عادت خود را [illegible] و طلب آمرزش کنید برای ایشان

نزد یاد ایشان **باب هشتادم اصل باب المصیبة بالولد** **شرح** این باب بیان مصیبت بوفات فرزندست و درین

باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ولد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یخلفهم بعده کلهم قد رکب الخیل و جاهد

فی سبیل الله **شرح** [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت فرزندی که پیش میرد

[illegible]

دوم اصل [illegible]

شرح [illegible]

یعنی [illegible]

سیوم اصل [illegible]

شرح [illegible]

باب هشتاد و یکم اصل باب التعزیة **شرح** [illegible]

اول اصل [illegible]

شرح [illegible] **یعنی** [illegible]

چهارم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

[illegible]

بسم الله [illegible]

پنجم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

ششم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

هفتم اصل [illegible]

هشتم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

نهم اصل [illegible] **یعنی** [illegible]

دهم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

باب هشتاد و دوم اصل باب المعزی **شرح** [illegible]

اول اصل [illegible] **شرح** [illegible] **یعنی** [illegible]

دوم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

یاد در فرزندت بسبب یاد خود آور گرفتاری خود را بوفات رسول الله صلی الله علیه و آله چه بدرستی که خلایق گرفتار شده‌اند بمصیبتی که مثل و مانند
رسول باشد هرگز و اشارتست باینکه خلفای ضلالت در دین او کردند آنچه کردند و میکنند آنچه میکنند **سیوم اصل** لما اصیب امیر المؤمنین
علیه السلام نعی الحسن الی الحسین علیهما السلام و هو بالمدائن فلما قرأ الکتاب قال یا لها من مصیبة ما اعظمها مع ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال من اصیب منکم بمصیبة فلیذکر مصابه بی فانه لن یصاب بمصیبة اعظم منها و صدق صلی الله علیه و آله **شرح** النعی بفتح نون و سکون
عین بی‌نقطه مصدر و تشدید اللام ... خبر مرگ کسی دادن و مراد اینجا خبر دادن ضربت ابن ملجم علیه اللعنة است بروشی که معلوم
است که منجر بمرگ شده ... یا قوم لها متعلق بفعل محذوف است بتقدیر اعجبوا و لها یا [illegible] تماشا
کنید آنرا [illegible] من بیانیه است [illegible] ما اعظمها صیغه تعجب است **یعنی** چون ضربت
خورد امیر المؤمنین علیه السلام خبر مرگ نوشت امام حسن بسوی امام حسین علیهما السلام و امام حسین در مداین بود پس چون خواند
مکتوب را گفت ای قوم تماشا کنید این حادثه را که مصیبتی است چه عظیم است با وجود آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که گرفتار
شود از جمله شما بمصیبتی پس باید که یاد کند گرفتاری خود را بوفات من چه بدرستی که او هرگز گرفتار نخواهد شد بمصیبتی که بزرگتر از آن باشد
و رسول الله راست گفت صلی الله علیه و آله **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما مات النبی صلی الله علیه و آله سمعوا
صوتا و لم یروا شخصا یقول کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و قال
ان فی الله خلفا من کل هالک و عزاء من کل مصیبة و درکا لما فات فبالله فثقوا و ایاه فارجوا و انما المحروم من حرم الثواب
شرح مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث نوزدهم مولد النبی که باب صد و دهم است کل نفس تا فقد فاز از سوره آل عمران
است چون مضمون کلام این شخص معلوم بوده ... از قبیل تنزیل و تحدیث است نه تعلیم و منافی انقطاع نبوت بعد از
رسول نیست فاء در فثقوا و در فارجوا برای تأکید فاء در فبالله است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون وفات یافت نبی صلی الله علیه و آله اهل البیت شنیدند آوازی و ندیدند کسی را که آواز میکرد و کسی میگفت هر جانداری
چشنده مرگست و جز این نیست که تمام داده میشوید اجر مصیبت خود در روز قیامت پس در آن روز هر که دور کرده شود از
آتش و داخل کرده شود در بهشت پس بتحقیق میرسد بمطلب خود و آنکس گفت بدرستی که در نزد الله تعالی ثوابی است که عوض هر
هالک شده و دلداری است از هر مصیبتی و تلافی است از آنچه فوت شده پس بالله تعالی و بس اعتماد کنید و او را
و بس امیدوار باشید و جز این نیست که بی نصیب حقیقی کسی است که بی نصیب باشد از ثواب بسبب کثرت بی تابی در مصیبت **پنجم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاءهم جبرئیل و النبی مسجی و فی البیت علی و
فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة
فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ان فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل
هالک و درکا لما فات فبالله فثقوا و ایاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب هذا آخر وطئی من الدنیا قالوا فسمعنا الصوت
و لم نر الشخص **شرح** المسجی بسین بی‌نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل کسی که برده بر او پوشیده شده باشد الحیوة الدنیا
یعنی زیستن [illegible] و متاع [illegible] فریب دادن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ... والله اعلم **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله

جارت

جارت التعزیة اتاهم آت یسمعون حسه و لا یرون شخصه فقال السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته کل نفس ذائقة الموت و انما توفون
اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و خلف من
کل هالک و درک لما فات فبالله فثقوا و ایاه فارجوا فان المحروم من حرم الثواب و السلام علیکم **شرح** جارت التعزیة یعنی آنکه آمد
آن تعزیه که الله تعالی اهل بیت را داده در قرآن و مانند آن اتاهم استیناف بیانی است الحس بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید سین بی‌نقطه آواز
و باقی این ظاهر است از شرح دو حدیث سابق **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام مثله و زاد فیه قلت من کان فی البیت قال علی
و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام **شرح** این ظاهر است **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه
و آله اتاهم آت فوقف بباب البیت فسلم علیهم ثم قال السلام علیکم یا آل محمد کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح
عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور فی الله خلف من کل هالک و عزاء من کل مصیبة و درک لما فات
فبالله فثقوا و علیه فتوکلوا و بنصره لکم عند المصیبة فاصبروا فانما المصاب من حرم الثواب و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و لم
یر واحدا فقال بعض من فی البیت هذا ملک من السماء بعثه الله عز و جل الیکم لیعزیکم و قال بعضهم هذا الخضر علیه السلام جاءکم یعزیکم
بنبیکم صلی الله علیه و آله **شرح** وقوف بباب البیت دلالت میکند بر اینکه این شخص از جنس ملائکه نیست و الا داخل خانه میشد
و بنصره لکم تا آخر دلالت برای میکند که این شخص بعد از آنکه جبرئیل از جانب الله تعالی آمده بود آمده فقال بعض من فی البیت تا آخر
دلالت میکند بر اینکه در وقت آمدن این شخص غیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی آمده بوده بآن خانه بعضهم در و قال
بعضهم عبارت از امیر المؤمنین یا دیگری از معصومین مذکور این است و باقی این ظاهر است از شرح احادیث سابقه **باب هشتاد و دوم**
اصل باب الصبر و الجزع و الاسترجاع شرح این باب بیان شکیبایی و بی‌تابی و گفتن انا لله و انا الیه راجعون نزد مصیبت است
و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم
الوجه و الصدر و جز الشعر من النواصی و من اقام النواحة فقد ترک الصبر و اخذ فی غیر طریقه و من صبر و استرجع و حمد الله عز و جل
فقد رضی بما صنع الله و وقع اجره علی الله و من لم یفعل ذلک جری علیه القضاء و هو ذمیم و احبط الله اجره **شرح** الصراخ بضم
صاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و الف و خاء بانقطه فریاد الویل بفتح واو و سکون یاء ... لفظ دعا بمعنی فرود آمدن بلا العویل بفتح عین
بی‌نقطه و کسر واو و سکون یاء ... لفظ و ... عطف بر الصراخ و عطف در این مواقع عطف السبب
عطف التفسیر ... اللطم بفتح لام و سکون طاء بی‌نقطه مصدر باب ضرب کوفتن بشکم دست بر رو و سینه و مانند اینها الجز
بفتح جیم و تشدید زای با نقطه مصدر باب نصر بریدن النواصی جمع ناصیه موی پیش از سر که متصل به پیشانی و دو پهلوی آن النواحة
بفتح نون و تشدید حاء و او و الف و حاء بی‌نقطه زنی که ماتم ... نوحه‌گری میکند تا زنان دیگر گریه کنند **یعنی** روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که ... بیتابی ... سخت ترین بیتابی فریاد ... و بلا و
[illegible] و سینه و بریدن موی [illegible]
[illegible] شکیبایی [illegible] و گفت انا لله و انا الیه راجعون و حمد گفت الله عز و جل را پس بتحقیق
شد با آنچه الله تعالی ساخت ... و هر که نکرد [illegible]
و اجر او [illegible] **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الصبر و البلاء
یستبقان الی المؤمن فیأتیه البلاء و هو صبور و ان الجزع و البلاء یستبقان الی الکافر فیأتیه البلاء و هو جزوع **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شکیبایی و بلا ... بسوی مؤمن پس میآید نزد مؤمن بلا در حالی که او
شکیباست [illegible]
بسوی کافر پس میآید نزد کافر بلا [illegible] **سیوم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ضرب المسلم یده علی فخذه عند المصیبة احباط لاجره **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله زدن مسلمان

درست خود را بر آن خود نزد مصیبت باعث نقص کردن ثواب اوست **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد یصاب بمصیبة
فیسترجع عند ذکره المصیبة ویصبر حین تفجأه الا غفر الله له ما تقدم من ذنبه وکلما ذکر مصیبته فاسترجع عند ذکر المصیبة غفر الله له کل ذنب اکتسب
فیما بینهما **شرح** جمله ویصبر عطف تفسیر جمله یسترجع است تفجأه بفاء و جیم و همزه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب منع و علم است الفجئ و
الفجأة والفجاءة بضم فا و الف ممدوده بهجوم آوردن چیزی و مراد اینجا هجوم آوردن غم مصیبت گذشته است در وقت یاد آن **یعنی** روایتست از
محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گرفتار شود بمصیبتی پس گوید انا لله وانا الیه راجعون نزد یاد او آن مصیبت را و شکیبائی کند وقتی
که هجوم آورد بر او غم آن مصیبت مگر آنکه آمرزید الله تعالی برای او آنچه گذشته است از گناه او و هر وقت که یاد کرد مصیبت را پس
گفت انا لله وانا الیه راجعون نزد یاد آن مصیبت بخشیده شد برای او هر گناهی که کسب کرده میان دو یاد کردن **پنجم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ذکر مصیبته ولو بعد حین فقال انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی
واخلف علیّ افضل منها کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صدمته **شرح** اجرنی بهمزه و الف و کسر جیم و راء ساقط الیاء امر معلوم
الفاء و باب افعال است و میتواند بود که بهمزه ساکنه و ضم و کسر جیم باشد از باب نصر و ضرب بحذف همزه وصل الذی بجا رود الا همزه و ادن
اخلف بقطع با لفظه همزه امر باب افعال است الاخلاف چیزی را جانشین چیزی کردن علی بحرف جر و ضمیر متکلم است افضل منصوب و
مفعول اخلف است من در منها صله افعل التفضیل است و ضمیر راجع بمصیبت است باعتبار قدر استحقاق ثواب بر آن پس مراد طلب تفضیل
است و میتواند بود که صله افعل التفضیل محذوف باشد تقدیر افضل مما فات منی و من برای تبعیض باشد و ضمیر راجع بمصیبت باشد و
باعتبار خود شی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که یاد کند مصیبت را هر چند که بعد از مدتی باشد پس گوید بدرستی که
ما از الله ایم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت کنندگانیم حقیقت معنی این می آید در حدیث چهلم باب النوادر و سپاس الله را است
که صاحب کل اختیار است بر کسی و بر هر چیز است خدایا مزد ده مرا بر مصیبت من و جانشین کن بجز تو ثوابی که بهتر باشد از قدر استحقاق
ثواب بر آن مصیبت می باشد برای او از ثواب مثل آنچه بود نزد اول کوفتن آن مصیبت او را **ششم اصل** عن اسحق بن عمار عن
ابی عبد الله علیه السلام قال یا اسحق لا تعدن مصیبة اعطیت علیها الصبر واستوجبت علیها من الله عز وجل الثواب انما المصیبة التی یحرم
صاحبها اجرها وثوابها اذا لم یصبر عند نزولها **شرح** اعطیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب افعال است استوجبت بصیغه ماضی معلوم
مخاطب باب استفعال است الاستیجاب استحقاق **یعنی** روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ای اسحق مشمار
حساب مصیبت مکن البته مصیبتی را که داده شدی بر آن صبر و مستحق شدی بر آن از جانب الله تعالی ثواب را جز این نیست که اصل
مصیبت مصیبتی است که محروم شود صاحبش از مزد آن و ثواب آن چون صبر نکرده باشد نزد فرود آمدن آن **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی الصیاح علی المیت ولا شق الثیاب **شرح** جمع میان این حدیث و آنچه گذشته در کتاب الحجه در حدیث
هشتم باب هشتاد و چهارم که باب الاشاره والنص علی ابی محمد علیه السلام است که او مشقوق الجیب بود و برای وفات برادرش کند وجه
ممکن است از آن جمله اینکه مراد شق ثیاب تجاوز از حد شق جیب تنها باشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
سزاوار نیست فریاد بر میت و نه دریدن جامه‌ها **هشتم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال ضرب الرجل یده علی فخذه
عند المصیبة احباط لاجره **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **نهم اصل** کنّا عند ابی عبد الله علیه السلام فجاءه
رجل فشکا الیه مصیبة اصیب بها فقال له ابو عبد الله علیه السلام اما انک ان تصبر تؤجر وان لا تصبر یمضی علیک قدر الله الذی قدّر
علیک وانت مأزور **شرح** قدر بصیغه مجهول باب نصر و ضرب یا باب تفعیل است المأزور بهمزه و زای بالنقط و راء بی نقطه اسم
مفعول باب ضرب گرانبار گناه کرده شده باشد و مراد اینجا محروم از ثواب صبر است **یعنی** بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام
پس آمد نزد او مردی پس شکایت آورد بسوی او از مصیبتی که گرفتار شده بود بآن پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باش که
تو اگر صبر کنی مزد داده میشوی و اگر صبر نکنی میرود بر تو حکم الله تعالی که مقدر کرده شده بر تو در حالی که تو محرومی از ثواب **دهم اصل**
عن قتیبة الاعشی قال اتیت ابا عبد الله علیه السلام اعود ابنا له فوجدته علی الباب فاذا هو مهتم حزین فقلت جعلت فداک کیف الصبی

فقال

فقال والله انه لما به ثم دخل فمکث ساعة ثم خرج الینا وقد اسفر وجهه وذهب التغیر والحزن قال فطمعت ان یکون قد صلح الصبی فقلت کیف
کیف الصبی جعلت فداک فقال قد مضی الصبی لسبیله فقلت جعلت فداک لقد کنت وهو حی مغتما حزینا وقد رایت حالک الساعة
وقد مات غیر تلک الحال فکیف هذا فقال انا اهل البیت انما نجزع قبل المصیبة فاذا وقع امر الله رضینا بقضائه وسلمنا لامره **شرح**
روایتست از قتیبه اعشی گفت آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام عیادت میکردم پسر او را پس یافتم امام را بر در خانه پس ناگاه او
غمگین و اندوهگین بود پس گفتم قربانت شوم چونست کودک گفت بخدا قسم بدرستیکه او برای آنست که با اوست یعنی نزدیک برای جان
کندن مخلوق شده و آن با اوست بعد از آن امام داخل خانه شد و درنگ کرد ساعتی بعد از آن بیرون آمد بسوی ما و بر جائی از تحقیق
گشاده شده بود روی او و رفته بود دگرگون شدن و اندوه قتیبه گفت پس طمع افتادم که صحت یافته باشد کودک پس گفتم چونست
کودک قربانت شوم پس گفت بتحقیق رفت کودک براه خود پس گفتم قربانت شوم هر آینه بتحقیق بودی در حالی که او زنده بود و غمناک و اندوه
گین و بتحقیق دیدم حال ترا در این ساعت و حال آنکه بتحقیق کودک مرد غیر آن حال سابق پس چیست این اختلاف حال پس امام
گفت بدرستیکه ما اهل بیت پیغمبر جز این نیست که بیتاب میشویم پیش از مصیبت پس چون فرود آمد حکم الله تعالی راضی میشویم بحکم او و گردن
می نهیم برای حکم او **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی الصیاح علی المیت ولا یصلح ولکن الناس لا یعرفونه والصبر
خیر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شایسته نیست فریاد بر میت و سزاوار نیست و لیکن مردم نمیدانند این را و
شکیبائی بهتر است **دوازدهم اصل** کنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلام اذ خرجت الصارخة من الدار فقام ابو عبد الله علیه السلام
ثم جلس فاسترجع وعاد فی حدیثه حتی فرغ منه ثم قال انا لنحب ان نعافی فی انفسنا واموالنا واولادنا فاذا وقع القضاء
فلیس لنا ان نحب ما لم یحب الله لنا **شرح** بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس فریاد زد زنی که فریاد زننده بود در مصیبت
از خانه امام علیه السلام پس برخاست امام جعفر صادق علیه السلام با شتاب که برود در خانه رفت بعد از آن آمد و نشست پس انا لله وانا
الیه راجعون گفت و برگشت در گفتگوئی که در میان داشت تا اینکه فارغ شد از آن بعد از آن گفت بدرستیکه ما دوست میداریم
که عافیت داده شویم در جانهای خود و اموال خود و اولاد خود پس چون واقع شود حکم الهی پس نیست ما را اینکه دوست داریم چیزی را
که معلوم کرده و باشیم که دوست نداشته است الله تعالی برای ما **سیزدهم اصل** عن بعض اصحابنا قال کان قوم اتوا ابا جعفر علیه السلام فوافقوا
صبیا له مریضا فرأوا منه اهتماما وغما وجعل لا یقر قال فقالوا والله لئن اصابه شیء انا لنتخوف ان نری منه ما نکره قال فما لبثوا ان
سمعوا الصیاح علیه فاذا هو قد خرج علیهم منبسط الوجه فی غیر الحال التی کان علیها فقالوا له جعلنا الله فداک لقد کنا نخاف مما نری
منک ان لو وقع ان نری منک ما یغمنا فقال لهم انا لنحب ان نعافی فیمن نحب فاذا جاء امر الله سلمنا فیما احب **شرح** جعل بصیغه
ماضی معلوم باب منع از افعال مقاربه است ولازم است بالصیغه مجهول است ماخوذ از جعل بمعنی تبدیل لا یقر بقاف و تشدید راء بصیغه
بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است ضمیر اصابه راجع بصبی است انا بکسر همزه است جمله جزای شرط است فرق میان تخوف و خوف اینست
که اول بعنوان مبالغه است و دوم بی مبالغه است و بهذا اول در جمله جزائیه است واقع شده ای بخلاف حال دوم که تخاف آن سوال
بفتح همزه و سکون نون بتقدیر برای است سوال است خبر مضمر راجع بصبی است لام در لقد موطئه قسم است بتقدیر والله لقد من در مما
برای سببیت است ان در ان لو بفتح همزه و تخفیف نون مفسره است زیرا که تخاف متضمن معنی قول است بقرینه فقالوا والله تا آخر و میتواند
بود که آن مصدریه باشد و معمول نخاف باشد بنظیر آیت سوره سبا و تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب و میتواند بود که مخففه از مثقله
باشد و اسم آن ضمیر شان محذوف باشد و خبر آن جمله شرطیه باشد و نمیتواند بود که آن زایده باشد اگر چه مذهب سیبویه و اخفش و غیر
ایشان جواز زایده بودن آن است میان فعل قسم و میان لو زیرا که این در صورتیست که جمله شرطیه جواب قسم تواند بود و اینجا خلاف است
ان در ان نری بفتح همزه و سکون نون زایده است و ما بعد آن جزای شرط است و زایده بودن آن اینجا موافق مذهب اخفش است
و میتواند بود که تکرار آن در ان لو باشد بنظیر فادر فیها الله [illegible] که گذشت در حدیث چهارم باب التعزی **یعنی** روایتست از بعض یاران
ما گفت در زمان سابق جمعی آمدند نزد امام محمد باقر علیه السلام پس موافق افتاد آمدن ایشان با کودکی از او که بیمار بود پس دیدند از امام علیه السلام

شیخ و غیره و کار شتی این بعید که قرار نمیگرفت راوی گفت پس آن جمع گفتند بخدا قسم که هر اینه اگر بمیرد کودک را چیزی بدرستیکه ما امید
بسیار میداریم که ببینیم از امام چیزی را که میخواهیم آنرا از بیت الله راوی گفت پس آن جمع درنگ نکردند تا آنکه شنیدند فریاد را بر آن کودک
پس ناگاه امام علیه السلام بتحقیق بیرون آمد از درون خانه بر آن جمع بر حالی که گشاده رو بود در غیر حالی که بود بر آن پس آن جمع گفتند
او را گرداناد الله فدای تو ما را قربان تو هر آینه بتحقیق خبر رسیدیم بسبب آنچه میدیدیم از تو اگر واقع شود آنچه واقع شد ببینیم از تو چیزی را
که مغموم کند ما را پس امام گفت ایشانرا بدرستیکه ما هر آینه دوست میداریم که عافیت داده شویم در آنکس که دوست میداریم پس چون آید حکم
الله تعالی گردن مینهیم در آنچه او دوست داشت **باب هشتاد و سیوم اصل باب ثواب التعزیة** **شرح** این باب بیان ثواب
واداشتن کسی دیگر را بر صبر در مصیبت است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی به موسی
علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن عزّی الثکلی قال اظلّه فی ظلّی یوم لا ظلّ الا ظلّی **شرح** اسم کان مؤول یا رب ما لمن عزی الثکلی استفهام است
والاحق از قبیل اضافت کلام در مقام جواب است بعنوان حسابی و اعتماد بر ظهور مراد الثکلی بفتح ثاء و ضم نقطه و سکون کاف و الف مقصوره
زنی که بمصیبت فرزند گرفتار باشد اظله بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است الظل سایه و مراد اینجا پناه است **یعنی** روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود در آنچه راز گفت با آن مرتبه موسی علیه السلام صاحب کمال اختیار خود را آنکه موسی گفت ای صاحب کمال اختیار
من چه ثواب است برای کسی که تعزیه کند زن فرزند مرده را الله تعالی گفت پناه میدهم او را در پناه خود در روزی که هیچ پناه
نیست مگر پناه من و آن روز قیامت است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزّی حزینا کسی فی الموقف حلّة یحبا بها **شرح** کسی بصیغه مجهول
معتل اللام واوی باب نصر است حلّه منصوب و مفعول دوم کسی است یحبا بیای بی نقط و باء یک نقطه بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب
نصر یا باب تفعیل الحبوه و التحبیه حالت چیزی یعنی نگاه داری آن از نقصان **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که
تعزیه کند اندوهگینی را پوشانیده میشود در عرصه قیامت حله که محفوظ از نقصان میمانند بآن **سیوم اصل** قال امیر المؤمنین
علیه السلام من عزّی الثکلی اظلّه الله فی ظلّ عرشه یوم لا ظلّ الا ظلّه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **چهارم**
اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزّی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص من اجر المصاب **شرح** گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله هر که تعزیه کند گرفتار مصیبتی را میباشد برای او مانند ثواب آن گرفتار بی آنکه کم شود از ثواب آن گرفتار چیزی
باب هشتاد و چهارم اصل باب فی السلوة **شرح** السلوه بفتح و ضم سین بی نقط و سکون لام اسم مصدر باب نصر و علم فراموش کردن مصیبت
فی الجمله یعنی این باب بیان کیفیت تسلی شدن مصیبت است در این باب یک حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان المیت اذا مات بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن و لولا ذلک لم تعمر الدنیا **شرح** مسح بمیم و سین
بی نقط و حاء بی نقط بصیغه ماضی معلوم باب منع یا باب تفعیل المسح و التمسیح مالیدن دست بر چیزی که آلوده باشد برای بر طرف
کردن آلوده گی آن اللوعه بفتح لام و سکون واو و عین بی نقط سوزش دل لم تعمر بعین بی نقط و را بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر و ضرب و علم است العمر بفتح عین و سکون میم و العماره بفتح عین آبادان شدن چیزی و بودن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت بدرستیکه میت چون وفات یابد میفرستد الله تعالی فرشته را بسوی دردناک ترین اهل او پس دست میمالد بر دل او پس فراموش
کار میکند او را با نیکه برطرف میکند از او سوزش اندوه را و اگر نبود آن باقی نمیماند دنیا **دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی تطوّل علی عباده بثلاث القی علیهم الریح بعد الروح و لولا ذلک ما دفن حمیم حمیما والقی علیهم السلوة و لو
لا ذلک لانقطع النسل والقی علی هذه الحبة الدابة و لولا ذلک لکنزها ملوکهم کما یکنزون الذهب والفضة **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی تفضل کرد بر بندگان خود به سه خصلت بیان این آنکه انداخت بر ایشان بوی
گند را بعد از مفارقت روح و اگر آن نمی بود دفن نمیکرد خویشی خویش را و انداخت بر ایشان تسلی شدن بعد از مصیبت را و
اگر نمی بود آن هر اینه بریده میشد نسل و انداخت بر این دانه که معاش مردم با آنست شپش گندم و جو و برنج جانور را در وقت نگاه
داری و اگر نمی بود آن هر اینه نگاه میداشتند آن دانه را پادشاهان ایشان چنانچه نگاه میدارند طلا و نقره را احتکار …

سمعت ابا عبد الله

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا مات المیت بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن و لولا ذلک لم تعمر الدنیا
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب هشتاد و پنجم اصل باب زیارة القبور** **شرح** این باب بیان
زیارت قبرهاست در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی زیارة القبور قال انهم یأنسون بکم فاذا غبتم
عنهم استوحشوا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زیارت قبرها گفت بدرستیکه اهل قبور انس میگیرند بشما در وقت زیارت
پس چون غایب شوید از ایشان دلگیر میشوند از تنهایی **دوم اصل** صحیح عن سماعة قال سألته عن زیارة القبور و بناء المساجد فیها
قال اما زیارة القبور فلا بأس بها ولا یبنی عندها المساجد **شرح** سماعة بن مهران از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
لا بأس بها اشارت است بآنچه منقولست که زیارت قبور در صدر اسلام منهی عنه بوده و بعد از آن ممنوع نشده **یعنی** روایت است از سماعه گفت
پرسیدم امام را از زیارت قبرها و از بنای مسجدها در مواضع آنها امام گفت اما زیارت قبرها و از بنای مسجدها در مواضع آنها امام گفت اما
زیارت قبر پس هیچ پروایی نیست بآن و بنا کرده نمیشود نزد قبرها مسجدها **سیوم اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته
یقول عاشت فاطمة علیها السلام بعد ابیها علیه السلام خمسة و سبعین یوما لم تر کاشرة ولا ضاحکة تأتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین الاثنین
و الخمیس فتقول ههنا کان رسول الله صلی الله علیه و آله ههنا کان المشرکون **شرح** کاشرة در نسخ بشین بالنقط است الکشر ظاهر ساختن
دندانها در سخن گفتن و مانند آن و مراد اینجا سخن گفتن از روی رغبت است زیرا که اهل رغبت در سخن دندانها بیشتر میکشایند از
غیر ایشان و میتواند بود که بسین بی نقط باشد الکسر تکیه کردن در وقت نشستن بر پاشنه و تا ماده شده باشد **یعنی** روایت است از
هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام هشام گفت شنیدم از او میگفت زنده ماند فاطمه علیها السلام بعد از پدرش علیه السلام هفتاد
و پنج روز دیده نشد در آن ایام که در سخن زدن دندانهای خود را ظاهر کرده باشد و نه آنکه خنده کرده باشد می آمد در آن ایام نزد
قبور شهدای احد در هر هفته دو بار روز دوشنبه و پنجشنبه پس میگفت اینجا بود رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا بودند مشرکان در
روز جنگ احد **چهارم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له المؤمن یعلم من یزور قبره قال نعم لا یزال مستأنسا به
ما دام عند قبره فاذا قام و انصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشة **شرح** روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم
علیه السلام اسحق گفت گفتم او را آیا مؤمن میداند کسی را که زیارت میکند قبر او را گفت آری همیشه آن مؤمن انس میگیرد با آنکس مادام که
نزد قبر اوست پس چون برخاست و برگشت از قبر او داخل شد آن مؤمن را از برگشتن او دلگیری از تنهایی **پنجم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف التسلیم علی اهل القبور فقال نعم تقول السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله
بکم لاحقون **شرح** نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و در اصل از باب علم است و در آن چهار لغت است اول آنچه مذکور شد
دوم موافق اصل سیوم بکسر نون و کسر عین چهارم فتح نون و سکون عین و فاعل آن ضمیر مستتر در آنست که راجع بالتسلیم است و تمیز
و مخصوص بالمدح محذوف است تقدیر نعم شیئا هو یا نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف التصدیق است یعنی که آری میگویم
الجواب اگر پرسیدی و بنا بر این کیف سؤال از روش التسلیم است موافق آنچه می آید در حدیث هشتم این باب الدیار بکسر دال و تخفیف
یا … و مراد اینجا قبرهاست و الف و لام برای عهد خارجیست من در من المؤمنین برای بیان اهل الدیار است
و احتراز است از غیر ایشان و میتواند بود که برای ابتداء غایت باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب مراد بمؤمن اینجا شیعه
امامی مجتنب از کبیره است خواه ترک آن بالکلیه و خواه بتوبه صحیح از کبیره و مراد بمسلم اینجا شیعه امامی آلوده بکبیره است الفرط
… بفتح فا و فتح را بی نقط و طاء بی نقط بشیر و … و واحد و تثنیه و جمع آن در آن … برای …
… **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چگونه است سلام بر اهل قبور … باینکه در صدر اسلام منهی عنه بوده چنانچه گذشت
در شرح حدیث دوم این باب پس امام گفت جواب … آن سلام میگوی سلام بر اهل این خانها که مؤمنان و مسلمانانند
شما برای ما … و ما وقتی که خواست الله تعالی بشما رسنده ایم **ششم اصل** عن عمرو بن ابی المقدام قال مررت مع ابی جعفر
علیه السلام بالبقیع فمررنا بقبر رجل من اهل الکوفة من الشیعة قال فوقف علیه فقال اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن

یه من رحمتك تستغنی بها عن رحمة من سواك والحقه بمن کان یتولاه **شرح** روایت است از عمرو بن ابی المقدام گفت گذشتم با امام محمد باقر علیه السلام ببقیع که قبرستان مدینه است پس گذشتیم بقبر مردی از اهل کوفه از شیعه پس امام ایستاد بر آن قبر پس گفت خدایا رحم کن غریبی او را و همراه ده تنهایی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن ساز بسوی او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز شود بآن از رحمت هر که غیر تست و برسان او را بامامی که او را دوست میداشت **هفتم اصل** عن منصور بن حازم قال تقول السلم علیکم من دیار قوم مؤمنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون **شرح** منصور بن حازم از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است من اینجا برای ابتدای غایت است و مراد آنست که سلام از جانب مؤمنان زنده است که در خانهای خود اند و مرده اند و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب **هشتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم کیف التسلیم علی اهل القبور قال تقول السلم علی اهل الدیار من المسلمین والمؤمنین رحم الله المستقدمین منا والمستأخرین وانا ان شاء الله بکم لاحقون **شرح** المستقدم والمستأخر بصیغه اسم فاعل باب استفعال پیش برونده و پس مانده و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب **نهم اصل** عن الرضا علیه السلم قال من اتی قبر اخیه ثم وضع یده علی القبر وقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر سبع مرات امن من یوم الفزع الاکبر او یوم الفزع **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلم گفت هر که آمد نزد قبر برادر مؤمن خود بعد از آن گذاشت دست خود را بر قبر و خواند سوره القدر را هفت بار ایمن شد از روز اضطراب بزرگ یا روز اضطراب شک از راوی است **دهم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلم زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه وعند قبر امه بما یدعو لهما **شرح** باء در بما برای مصاحبت است و ما مصدریه است و میتواند بود که موصوله باشد و عاید محذوف باشد بتقدیر بما یدعو به لهما **یعنی** گفت امیر المؤمنین علیه السلم زیارت کنید مردگان خود را چه بدرستی که ایشان خوشحال میشوند بزیارت شما باید که طلب کند یکی از شما حاجت خود را نزد قبر پدرش و نزد قبر مادرش مقارن دعایی که برای ایشان میکند **باب هشتاد و ششم اصل باب ان المیت یزور اهله شرح** این باب بیان آنست که روح میت زیارت میکند اهل خود را و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان المؤمن لیزور اهله فیری ما یحب ویستر عنه ما یکره وان الکافر لیزور اهله فیری ما یکره ویستر عنه ما یحب قال ومنهم من یزور کل جمعة ومنهم من یزور علی قدر عمله **شرح** یری بصیغه مضارع مجهول غایب بجهول الیمین مثل اللام باب افعالست یعنی بناء فاعل و نیز میتوان لست ما مفعول اول است یستر بصیغه مضارع مجهول غایب باب نصرت و ما نایب فاعلست ضمیر منهم راجع بمؤمنانست نظیر آنچه می آید در حدیث پنجم و میتواند بود که راجع بمؤمنان و کافران باشد بنابر اینکه چنانچه هر مؤمن که اطاعت او بیشترست زودتر زیارت میکند برای راحت او و هم چنان هر کافری که معاصی او بیشترست زودتر زیارت میکرده باشد برای آزار او **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که روح مؤمن هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود باو آنچه دلالت میدارد و پوشیده میشود از او آنچه کراهت دارد و بدرستی که روح کافر هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود باو آنچه کراهت دارد و پوشیده میشود از او آنچه دلالت میدارد و امام گفت و بعضی مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر هفته یکبار و از جمله مؤمنان کسی است که زیارت میکند بر قدر عمل خود یعنی که زودتر از هفته زیارت میکند چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من مؤمن ولا کافر الا وهو یاتی اهله عند زوال الشمس فاذا رأی اهله یعملون بالصالحات حمد الله علی ذلك واذا رأی الکافر اهله یعملون بالصالحات کانت علیه حسرة **شرح** مراد بمؤمن و کافر اینجا افضل مؤمنان و اشقای کافرانست که هر روز زیارت میکنند چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب و در حق مؤمن یا مراد بعند زوال الشمس اعم از آنست که هر روزه باشد یا بعض روزها باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچ مؤمنی و کافری مگر هر جایی که او می آید نزد اهل خود نزد زوال آفتاب پس چون دید مؤمن اهل را که عمل میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعة است حمد کرد الله تعالی را برآن و چون دید کافر اهل خود را که عمل میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعة است شد آنها براو حسرت که چرا من نکردم **سیوم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن

الاول قال سألته عن المیت یزور اهله قال نعم فقلت فی کم یزور قال فی الجمعة وفی الشهر وفی السنة علی قدر منزلته فقلت فی ای صورة یأتیهم فقال فی صورة طایر لطیف یسقط علی جدرهم ویشرف علیهم فان رآهم بخیر فرح وان رآهم بشر وحاجة حزن واغتم **شرح** مراد بمیت اینجا اعم است از چهار طایفه اول مؤمن یعنی شیعه امامی مجتنب از کبیره دوم مسلم یعنی شیعه امامی آلوده بکبیره سیوم کافر چهارم کافر غیر مؤمن پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب که او نامی مؤمنان هر هفته زیارت میکند اللطیف کوچک و غیر مرئی و بهتر آنجا مناسب است ان رآهم بخیر در حق دو قسم سابق واقع است و ان رآهم بشر در حق دو قسم اخیر واقع است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول این باب **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم امام را از میت که آیا زیارت میکند اهل خود را گفت آری گفتم در هر چند مدت یکبار زیارت میکند گفت در هفته و در ماه و در سال بر قدر مرتبه میت در ایمان و اسلام و در کفر و ضلالت پس گفتم در چه صورت می آید نزد ایشان روح او پس گفت در صورت مرغی کوچک که نشیند بر دیوارهای ایشان و مشرف میشود بر ایشان در خانهای ایشان پس چون دید ایشان را بحالی که خوب است شاد و خوشحال شد و اگر دید ایشان را بحالی که بدست یا بحاجتی گرفتار اند محزون و غمناک شد **چهارم اصل** عن عبد الرحیم القصیر قال قلت له المؤمن یزور اهله فقال نعم یستأذن ربه فیأذن له فیبعث معه ملکین فیأتیهم فی بعض صور الطیر یقع فی داره ینظر الیهم ویسمع کلامهم **شرح** عبد الرحیم بن روح القصیر از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است **یعنی** روایت است از عبد الرحیم کوتاه گفت گفتم امام را که آیا روح مؤمن زیارت میکند اهل خود را پس گفت آری طلب رخصت میکند از صاحب اختیار خود پس رخصت میدهد او را پس میفرستد با او دو فرشته را پس می آید نزد اهل خود در بعضی صورتهای مرغان در خانه خود نظر میکند بسوی ایشان و میشنود سخن ایشان را **پنجم اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت لابی الحسن الاول علیه السلم یزور المؤمن اهله فقال نعم فقلت فی کم فقال علی قدر فضائلهم منهم من یزور فی کل یوم ومنهم من یزور فی کل یومین ومنهم من یزور فی کل ثلثة ایام قال ثم رأیت فی مجری کلامه یقول ادناهم منزلة یزور کل جمعة قال قلت فی ای ساعة قال عند زوال الشمس ومثل ذلك قال قلت فی ای صورة قال فی صورة العصفور او اصغر من ذلك فیبعث الله عز وجل معه ملکا فیریه ما یسره ویستر عنه ما یکره فیری ما یسره ویرجع الی قرة عین **شرح** مراد بمؤمن اینجا شیعه امامی مجتنب از کبیره است و مراد بترك آن بالکلیه و خواه توبه از آن مجری بفتح میم و سکون جیم و راء بی نقطه و الف اسم مکانست **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا زیارت میکند مؤمنی که وفات یافته باشد اهل خود را پس گفت آری پس گفت در چند وقت پس گفت بر قدر اعمال صالحه مؤمنانست یعنی که هر کدام که عمل صالح بیشتر کرده زودتر زیارت میکند بیان این آنکه بعضی مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر روز یکبار و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر دو روز یکبار و بعضی مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر سه روز یکبار اسحق گفت بعد از آن دیدم در راه سخن او یعنی میان سخن او اینکه او میگوید که کمتر مؤمنان باعتبار مرتبه زیارت میکند در هر هفته یکبار اسحق گفت که گفتم در کدام ساعت گفت نزد زوال آفتاب و مانند آن یا پیشتر و اندکی پیشتر اسحق گفت که گفتم در کدام صورت گفت در صورت گنجشک یا کوچکتر از آن پس میفرستد الله عز وجل با او فرشته را پس فرشته مینماید باو آنچه سرور و خوشحال میکند او را و پوشاند از او آنچه را که نمیخواهد پس می بیند آنچه را که مسرور میکند او را و برمیگردد بسوی جایی که روشنی چشم او باشد یعنی که آزاد از دیدن بدیهای سبب خوشحال میشود غرض تدارک منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق که در آنجا ملکین بود زیرا که ملک واحد با کمترین مؤمنانست و دو ملک با بالاتر از آنست والله اعلم **باب هشتاد و هفتم اصل باب ان المیت یمثل له ماله وولده وعمله قبل موته شرح** یمثل بتاء سه نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعیل است التمثیل چیزی را بصورتی درآوردن خواه آن صورت جوهری باشد موجود در خارج و حکایت احوال صاحب صورت کند و خواه محض وجود ذهنی داشته باشد و سخن او بزبان حال باشد **یعنی** این باب بیان آنست که در صورت درآورده میشود برای میت مال و فرزندان او اگر داشته باشد و عمل او پیش از مرت او و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلم ان ابن آدم

نزد الكان في آخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الآخرة مثّل له ماله وولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول والله اني كنت عليك
حريصا شحيحا فما لي عندك فيقول خذ مني كفنك شرح مراد از حريص مبالغه كننده در جمع مالست ومراد از شحيح مبالغه كننده در امساك
مالست يعني گفت امير المومنين عليه السلام بدرستي كه فرزند آدم چون شود در آخر روزي از روزهاي دنيا و اول روزي از روزهاي
آخرت با نمودار كرده بدم از رسيدن صورت داده ميشود مال او و فرزندان او و عمل او پس روي آورد بسوي مال خود پس ميگويد
بخدا قسم كه بدرستي كه من بودم بر تو حريص بخيل پس چيست مرا نزد تو پس مال ميگويد فرا گير از من كفن خود را اصل قال فيلتفت الى
ولده فيقول والله اني كنت لكم محبا واني كنت عليكم محاميا فماذا عندكم فيقولون نؤديك الى حفرتك نواريك فيها شرح امير المومنين
عليه السلام گفت پس روي آورد بسوي فرزندان خود پس ميگويد بخدا قسم كه بدرستي كه من بودم شما را دوستدار و بدرستي كه من بودم بر شما
منع كننده حفظ كننده پس چيست مرا نزد شما پس ميگويند ميرسانيم ترا بسوي قبر تو و ميپوشانيم ترا در قبر اصل قال فيلتفت الى عمله
فيقول والله اني كنت فيك لزاهدا وان كنت علي لثقيلا فماذا عندك فيقول انا قرينك في قبرك ويوم نشرك حتى اعرض انا وانت
على ربك شرح مراد از عمل طاعت است اعم از اينكه موافق طريقت امام مفترض الطاعة باشد يا موافق طريقه امام ضلالت باشد ان در ان
كنت بكسر همزه و سكون نون مخففه از مثقله است ولام ان مخففه است يعني امير المومنين عليه السلام گفت پس روي آورد بسوي
طاعت خود پس ميگويد بخدا قسم كه بدرستي كه من بودم در تو هر آينه بي رغبت و بدرستي كه بودي بر من هر آينه سنگين پس چيست
نزد تو پس طاعت ميگويد من همراه توام در قبر تو و در روز زنده كردن تو براي حساب تا پيش كرده شوم من و تو بر صاحب
اختيار تو اصل قال فان كان لله وليا أتاه اطيب الناس ريحا واحسنهم منظرا واحسنهم رياشا فقال ابشر بروح وريحان وجنة نعيم
ومقدمك خير مقدم فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنة وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان يعجله شرح
اطيب الناس صفت بر مكانيست كه بصورت انسان مي آيد يا از قبيل يوسف حسن آخر تراست المنظر بفتح ميم و سكون نون و فتح ظاء با نقطه اسم
مكان از باب نصر آنچه نظر وارد آن مي افتد مثل روي آدمي الرياش بكسر راء بي نقطه و ياء دو نقطه در پايين و الف و شين با نقطه لباس
فاخر است ابشر بصيغه امر از باب افعال است الروح بفتح راء و سكون واو راحت و رحمت و نسيم الريحان بفتح راء بي نقطه و سكون ياء دو نقطه
در پايين رزق النعيم بفتح نون و كسر عين و سكون ياء دو نقطه در پايين نعمت بسيار و اندراج بود ليعرف بفتح ياء بي نقطه و واو
وفا بصيغه مضارع غايب معلوم باب تفعيل است التوليف پي در پي آمدن كسي را و كاري را ماخوذ است از عرف بضم عين و سكون راء
بمعني پي در پي كردن كاري و هر اندازه باشد موالات است در غسل بر بالا حال انما شده بنون و شين با نقطه و دال بي نقطه مصدر
باب مفاعله قسم دادن كسي را براي طلب كاري يا زاري در مجمع مشترد النجله از لكل و عدو از غاسل و حاملت و شنوانند لود كه راجع
بكلام او بشنود پس يعني امير المومنين عليه السلام گفت پس اگر ميت دوست خدا باشد و باشد شيعه امامي مجتنب از كبيره باشد مي آيد نزد
او خوشبوترين مردم و نيكو شكلترين مردم و نيكو لباسترين مردم پس ميگويد او را مژده در ياب براحتي و رزق و نعيم و بهشت با نعمت
عظيم و آمدن تو بهترين آمدنست پس ولي ميگويد او را چه كسي تو پس ميگويد من عمل صالح توام كوچ كن از دنيا بسوي بهشت و بدرستي
كه آن ولي هر آينه بر زبان حال حواللت ميشناسد شوينده خود را و قسم ميدهد بر دارنده خود را براي اينكه شتاب كند در بردن
او را اصل فاذا دخل قبره اتاه ملكا القبر يجران اشعارهما ويخدان الارض باقدامهما اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما
كالبرق الخاطف فيقولان من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول الله ربي وديني الاسلام ونبيي محمد صلى الله عليه وآله شرح مراد از ملكا
القبر منكر و نكير است و گذشت در شرح حديث بيست و ششم از ابواب كتاب فضل القرآن كه اين دو ملك غير از ... مانند اند
يجران بجيم و تشديد راء بي نقطه بصيغه مضارع معلوم باب نصر است يخدان بخاء با نقطه و تشديد دال بي نقطه بصيغه مضارع معلوم باب
نصر است باقدامهما بقاف و دال بي نقطه و ميم است منحات كنيت ميان ... در حديث ... باب المسألة في القبر و من يسأل
و من لا يسأل ... از زمين ... بماند ...
كنند ... القاصف بقاف و صاد بي نقطه و فاء بصيغه اسم فاعل باب ضرب

جبر او از

بلند آواز الخاطف بخاء با نقطه و طاء بي نقطه و فاء بصيغه اسم فاعل باب علم يا باب ضرب خيره كننده چشم يعني پس چون داخل شد
در قبر خود مي آيند نزد او دو فرشته قبر ميكشند مويهاي خود را بخاك يا مانند در زندگان بجلي ... مو دار ... بلند است
و شيار ميكنند زمين را بقدمهاي خود آوازهاي ايشان مانند رعد بلند آواز است و چشمهاي ايشان مانند برق خيره كننده چشم است
پس ميگويند ولي را كيست صاحب كل اختيار و چيست دين تو و كيست پيغمبر تو پس ولي ميگويد كه الله صاحب كل اختيار است و دين من
شريك از الله تعالى است و پيغمبر من محمد است صلى الله عليه وآله اصل فيقولان ثبتك الله فيما تحب وترضى وهو قول الله عز وجل يثبت
الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقولان له نم قرير
العين نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل يقول اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا شرح ثبتك بثاء سه نقطه و باء يك نقطه
و تاء دو نقطه در بالا بصيغه ماضي معلوم باب تفعيل است و جمله دعائيه است بقرينه آنچه در رب كه مي آيد و در حديث دوازدهم باب المسألة في القبر
التثبيت پا برجا كردن ... در فيما براي ظرفيت است تحب بصيغه مخاطب معلوم باب افعال است ما تحب عبارت است از آنچه مفهوم از ثم يفتحان له
بابا الى الجنة تا آخر و از تحفه بهشت كه مي آيد در حديث هشتم باب المسألة في القبر كه تحفه من روح الجنة ... و هو قول
الله عز وجل كلام امير المومنين عليه السلام است بالكلام و ملك است در سوره ابراهيم چنين است الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة
طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها ويضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت
من فوق الارض ما لها من قرار يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل
الله ما يشاء ربادر بالقول الثابت براي سببيت است و متعلق به يثبت است القول الثابت عبارت است از قول لا اله الا الله و محمد رسول الله
كه ماخوذ باشد از روي علم و بصيرت بروشي كه صاحبش عمل بمقتضاي آن كند به پيروي امام مفترض الطاعة در اعمال خود و آن مذهب
اماميه است و آن كلمه طيب است و زوال ندارد اصلا و قول غير ثابت همان قولست اما در مخالفان شيعه اماميه و آن كلمه خبيثه
است في الحيوة الدنيا متعلق بالثابت است ثبوت در حيوة دنيا عبارت است از استحكام حقيقت آن بروشي كه موذي شود بمعرفت امام
مفترض الطاعة در هر زمان و عدم اضطراب در آن بتشكيك شياطين انس و جن چنانچه در خطبه مصحف گذشت كه زالت الجبال
قبل ان يزول و ثبوت در حيوة آخرت عبارت است از عدم اضطراب در جواب سوال فرشته قبر و مانند آن بيان تتمه اين آيت مي آيد
در شرح حديث دوازدهم باب آينده فان تا آخر كلام امير المومنين عليه السلام بالكلام و ملك است مستقر مصدر ميمي است بمعني استقرار
روح در بدن در قبر براي سوال منكر و نكير مقيل مصدر ميمي است بمعني خواب در قبر بعد از قبض روح در قبر كه مانند خواب چاشت است از
روي تنعم يعني پس دو فرشته ميگويند ولي را كه پا برجا كناد ترا الله تعالى در آنچه دوست ميداري و راضي باشي باينكه قبض روح
تو در قبر باعث بريدن نعمت از تو نشود و آن پا برجا كردن مدلول قول الله عز وجل است در سوره ابراهيم كه پا برجا در
ثبت ميكند الله تعالى چيز اگر مومنان حقيقي شده اند بسبب سخني كه پا برجاست در زندگي دنيا و در زندگي آخرت بعد از آن گشاده
ميكنند براي ولي در قبر او بقدر كشادگي چشم و بعد از آن ميگشايند براي ولي دري بسوي بهشت بعد از آن ميگويند ولي را كه
بخواب روشن چشم مانند خوابيدن جوان صاحب تنعم باينكه قبض روح او ميكنند و اين ميرانيدن دوم است كه مذكور ميشود
در شرح حديث اول باب هشتاد و نهم چه بدرستي كه الله عز وجل ميگويد در سوره فرقان كه اهل بهشت در روز قيامت بهترند باعتبار
قرارگاه و بهترند باعتبار خواب اصل قال واذا كان لربه عدوا فانه ياتيه اقبح من خلق الله زيا ورئيا وانتنه ريحا فيقول
له ابشر بنزل من حميم وتصلية جحيم وانه ليعرف غاسله ويناشد حملته ان يحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا عنه اكفانه
ثم يقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت ولا هديت شرح الاكتفا بذكر ولي و عدو
واشارت است باينكه واسطه ميان مومن محض و كافر محض سوال نميشود در قبر چنانچه مي آيد در حديث اول باب المسألة في القبر ومن
يسأل ومن لا يسأل براي اينكه الله تعالى در وصيت ... است و آنچه ميخواهد ميكند و باين اشارت شده در آيات سابقه در سوره
ابراهيم ويضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء الزي بكسر زاي با نقطه و تشديد ياء دو نقطه در پايين هيات لباس از روي

بضم وکسر راء بی نقطه وکسر همزه وتشدید یاء دو نقطه در پایین منقوطه بکسر راء وسکون همزه وتخفیف یاء نیز بهمین معنی است مثلا ایت
برایم حسن اثاثا ور با النزل بضم نون وضم زای بانقطه و بفتح نون وسکون زای آنچه حاضر و مهیا کنند برای فرود آمدن مهمان
ودر اینجا از روی تهکم است چنانچه بشر از روی تهکم است الحمیم بفتح حاء بی نقطه وکسر میم غضب وآب جوشان [illegible]
[illegible]

بسوی شما از فرزندانی که از فرار کردم از آتش ای و ترجیح دادم ایشان را بر خود در نفقه دادند آن پس خوردند مال او را و اگر داشتند [illegible]
و خلعت می آوردم بسوی شما از مالی که بندادم و در آن حق الله تعالی را پس شد گناه آن بر من و شد نفع آن از برای غیر من و خلعت
می آوردم بسوی شما از خانه که جمع کردم میراث الله و خسته خود را و اردید بند ساکنان آن جمیع غیر من با آنکه هر کدام ایشان غیر مستحق
و خلعت می آوردم از بسیار لسیار مانند در قبری که ندا میکند بزبان حال که من خانه کرم و من خانه تاریکی و تنهایی و بیکام اصل
یا حوتاه فاحبسونی ما استطعتم واحذروا مثل ما لقیت فانه قد بشرت بالنار و بالذل والصغار وغضب العزیز الجبار واحسرتاه
علی ما فرطت فی جنب الله وباطول عولتاه فمالی من شفیع یطاع ولا صدیق حمیم یرحمنی فلو ان لی کرة فاکون من المؤمنین شرح
بشرت بصیغه ماضی متکلم مجهول باب تفعیل است الصغار بفتح صاد بی نقطه و غین با نقطه و الف و راء بی نقطه مصدر باب حسن [illegible]
بخواری خود و مراد اینجا قرار خواری ابدی است واوف ندا است و مخصوص صورت ندبه بمعنی ناله است بخلاف یا که مشترک است
میان ندبه و مثل یا طول ثوابا یا ه و غیر ندبه مثل یا زید و منادی اینجا متفجع منه است نه متفجع علیه یا مصدریه است فرطت از باب
تفعیل است تفسیر جنب الله بامیر المؤمنین علیه السلام گذشت در کتاب التوحید در حدیث نهم باب بیست و سوم که باب النوادر است
ثواباه بفتح یا و سه نقطه و فتح واو و الف و یاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه است و یاء الف یعنی این شد در شرح فقرات سابقه
حمیم بفتح حا و کسر میم خویش و مراد اینجا خویشی است که مومن باشد و برکت ایمان او حالی او خویشی او داخل جنت شوند چنانچه
در سوره مومن گفته و من صلح من ابائهم وازواجهم وذریاتهم لو برای تمنی است ان بفتح همزه و تشدید نون است و منصوب کرده
فاعل فعل محذوف است بتقدیر فلو کان ان فاکون منصوب است یعنی ای برادران من و دوستان من پرهیز کنید از آنکه توانید و حذر
کنید از مثل آنچه برخوردم ازان جهت که من شمرده داده شدم بآتش و بخواری و قرار خواری همیشگی و غضب بیشک که
صاحب کل غلبه است وای اندوه و ای پشیمانی بر تقصیر من در امام حق و وای درازی مانده وای درازی جهنم نیست برای من
هیچ شفیعی که مطاع شود در طلب خواستن خوش نیز مثل نیست و همی و نه دوست خویشی که رحم کند مرا اگر رستگاری مومن خویشی
کافر خود را دوست نمیدارد در رحم نمیکند پس کاش میبود اینکه برای من باز گشتنی بدنیا پس میشدم از جمله شیعه امامیه و
مجتنبین از کبیره سیوم اصل عن عمرو بن عثمان عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام مثله وزاد فیه فالقبر ینادی حتی یدخل قبره
فاذا دخل حفرته ردت الروح فی جسده وجاء ملکا القبر فامتحناه قال وکان ابو جعفر علیه السلام یبکی اذا ذکر هذا الحدیث
شرح روایت است از عمرو بن عثمان از جابر از امام محمد باقر علیه السلام مثل حدیث سابق و عمرو بن عثمان زیاد کرد در حدیث
سابق یعنی که حدیث سابق را روایت کرد از جابر با این زیادتی که آن کافر رشت میشود ندا میکند تا آنکه داخل میشود
در قبر خود پس چون داخل شد در قبر تنگ خود برگردانیده میشود روح بسوی بدن او و می آیند دو فرشته قبر پس امتحان
میکنند او را راوی گفت که امام محمد باقر علیه السلام گریه میکرد چون مذکور میکرد این حدیث را چهارم اصل عن جابر
قال قال علی بن الحسین علیه السلام ما ندری کیف نصنع بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله صلی الله علیه وآله ضحکوا
وان سکتنا لم یسعنا قال فقال ضمرة بن سعید حدثنا فقال هل تدرون ما یقول عدو الله اذا حمل علی سریره قال فقلنا لا شرح
روایت است از جابر گفت که گفت امام زین العابدین علیه السلام نمیدانیم که چون کنیم با مردم مخالف بیان این آنکه اگر حکایت کنیم
ایشان را با آنچه شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه وآله خنده میکنند و اگر ساکت شویم گنجایش ندارد ما را آن سکوت جابر گفت
که پس گفت ضمرة بن سعید که از مخالف بود حکایت کن ما را پس امام گفت آیا میدانید که چه میگوید دشمن الله تعالی چون برداشته
شود بر تابوت او جابر گفت پس گفتیم نه اصل قال فانه یقول لحملته الا تسمعون انی اشکو الیکم عدو الله خدعنی واوردنی
ثم لم یصدرنی واشکو الیکم اخوانا واخیتهم فخذلونی واشکو الیکم اولادا حامیت عنهم فاسلمونی واشکو الیکم دارا انفقت
فیها حریبتی فصار سکانها غیری فارفقوا بی ولا تستعجلوا شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق اصل قال فقال ضمرة
یا ابا الحسن ان کان هذا یتکلم بهذا الکلام یوشک ان یثب علی اعناق الذین یحملونه قال فقال علی بن الحسین علیه السلام

ان کان

ان کان ضمرة هزأ من حدیث رسول الله فخذه اخذة اسف قال فمکث اربعین یوما ثم مات فحضره مولی له شرح ابو الحسن کنیت امام زین
العابدین علیه السلام است یوشک بر او و شین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال از افعال مقاربه است یثب بثاء سه نقطه و با یک نقطه
بصیغه مضارع معلوم مثل الفاء واوی باب حسب است الوثوب جستن هزأ با زای با نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است اسف
بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و فاء مصدر باب علم است بمعنی غضب و بکسر سین صفت مشبه است و مراد اینجا مناسب است حقیقت این سابق
بیان شد در کتاب التوحید در حدیث ششم باب بیست و سوم که باب النوادر است مولی اینجا بمعنی بسر عم است و غیر آن از اقوام احتمال است
یعنی جابر گفت پس گفت حمزه ای ابا الحسن اگر بوده باشد این مرده با بیروش این سخن گوید باین سخن پس نزدیک است که بجهد
بر گردنهای جمعی که همراه این جنازه او میکنند جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلام خداوندا اگر بوده باشد ضمره با ریشخند
که استهزا کرده باشد با حدیث رسول تو پس بگیر او را گرفتن غضب جابر گفت پس ضمره درنگ کرد چهل روز بعد از آن مرد پس حاضر شد
نزد او پسر عم او اصل قال فلما دفن اتی علی بن الحسین علیه السلام فجلس الیه فقال له من این جئت یا فلان فقال من جنازة
ضمرة فوضعت وجهی علیه حین سوی علیه فسمعت صوته والله اعرفه کما کنت اعرفه وهو حی یقول ویلک یا ضمرة بن سعید الیوم خذلک کل خلیل
وصار مصیرک الی الجحیم فیها مسکنک ومبیتک والمقیل قال فقال علی بن الحسین علیه السلام اسال الله العافیة هذا جزاء من تهزأ من حدیث
رسول الله صلی الله علیه وآله شرح جئت من بصیغه کلمه ثم است الجحیم فارد در وصف و نشید که کاتبان تبدیل کرده باشند با ضاد را
زیاد کرده باشند و الله اعلم مصیر مصدر میمی است بمعنی از حمله مبیت و مقیل مصدر میمی و اسم مکان میتوانند و بنا بر اول الف لام المقیل
بر این عهد خارجیت زیرا که این سخن در روز بوده یعنی جابر گفت پس چون ضمره مدفون شد آمد آن پسر عم او نزد امام زین العابدین
علیه السلام نشست بسوی امام علیه السلام پس گفت او را که از کجا آمدی ای فلان پس گفت بودم با جنازه ضمره پس گذاشتم روی خود را بر قبر
او وقتی که هموار کرده شد خاک بر او پس شنیدم آواز ضمره را والله چنانچه میشناختم آن آواز را چنانکه میشناختم آنرا در حالیکه ضمره زنده
بود ضمره با خود میگفت وای بر تو ای ضمرة بن سعید امروز بی مدد گذاشت ترا هر دوستی و گردید بازگشت تو بسوی آتش جهنم و آن آتش
است مانند آن تو و خواب شب تو و این خواب روز جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلام طلب میکنیم از الله تعالی عافیت را
این جزای کسی است که استهزا میکند با حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله باب هشتاد و هشتم اصل باب المسألة فی القبر ومن یسأل
ومن لا یسأل شرح این باب بیان سوال در قبر است و بیان آنکه از کسی سوال میشود و کسی که از او سوال نمیشود و در این باب هفده
حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا والآخرون یلهون
عنهم شرح مردم بر چهار قسمند اول مومن خالص و آن شیعه امامی مجتنب از کبیره است دوم مومن غیر خالص که او را مسلم میخوانند و آن
شیعه امامی آلوده بکبیره است بی اصرار سیوم کافر محض است و آن مخالف شیعه امامیه است با وجود اطلاع بر شرایط ربوبیت و محکمات
کتاب الهی که در آنها بر از هر دوی طرف حق شده چهارم کافر غیر محض و آن ما عدای این سه قسم سابق است یلهون بفتح از بصیغه مضارع مجهول
مثل اللام واوی باب افعال است و جمع باب مقلت و راجع بملائکه است باعتبار اینکه نکیر و منکر از جمله ایشانند مثل و نادته الملائکه
در صورتیکه منادی یک ملائکه بوده یا باعتبار اینکه جمع مستعمل در اثنین میشود چنانچه گذشت در کتاب العقل در آخر حدیث اول باب جامع
الهالف والمستامر کرس بها الاقوال واو ناه حیث کان الا لمنه او ترک بلو چیزی فرمودن مخیر منهم راجع باخرون است یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلام پرسیده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرد ایمان را نوعی از خالص کردن یا کسی که خالص کرده کفر را و الحاد را نوعی از او با کسی که
خالص کرد کفر را نوعی از خالص کردن و دیگران معروف میشوند ملائکه از سوال ایشان سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لا یسأل فی قبره الا من محض الایمان محضا والکفر محضا واما ما سوی ذلک فیلهی عنه شرح عنه نایب فاعل یلهی است و میتواند بود که نایب فاعل
ضمیر مستتر راجع بما بلکه بعینه و این ظاهر است از شرح حدیث سابق پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان
والکفر محضا واما ما سوی ذلک فیلهی عنه شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل فی القبر
الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا شرح این نیز ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل

وهو مضغوط **شرح** یسئل بصیغه مضارع مجهول است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بمؤمن است یا راجع بکافر است یا راجع بقدر مشترک
میان آنها است و بتقدیر قد لیسئل است و واو حالیه است المضغوط بضاد با نقطه و غین با نقطه و طا بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب نصر
فشرده شده **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مؤمن مسئول میشود در قبر بر حالی که او فشرده شده است هیچ نماند که توهم منافات
میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب سیزدهم که مؤمن مضغوط قبر در زمین نمی آید و دفع این بدو وجه است اول آنکه
مراد مضغوط اینجا کسی است که قبر او بحال خود است و فراخ کرده نشده پس ضغطه قبر عبارت است از تنگی و تاریکی آن است دوم آنکه مراد
بآنچه گذشت عدم ادراک ضغطه بعد از سوال باشد یا مراد بمؤمن مؤمن کامل باشد که حلق نکرده باشد چنانچه می آید در حدیث آینده
و بنا بر اینکه ضمیر مستتر در یسئل راجع بکافر باشد دفع منافات ظاهر است **ششم اصل** عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله
عليه السلام أيفلت من ضغطة القبر احد قال فقال نعوذ بالله منها ما اقل من يفلت من ضغطة القبر ان رقية لما قتلها عثمان وقف رسول
الله صلى الله عليه وآله على قبرها فرفع رأسه الى السماء فدمعت عيناه وقال للناس اني ذكرت هذه وما لقيت فرققت لها واستوهبتها
من ضمة القبر قال فقال اللهم هب لي رقية من ضمة القبر فوهبها الله له **شرح** يفلت بجيم جانب فا و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم
یا مجهول از باب افعال است یا بصیغه ماضی معلوم از باب تفعل است الافلات رها شدن و رها کردن التفلت رها شدن ما اقل صیغه تعجب است
استوهبتها بواو و نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب استفعال است الاستیهاب بخشش خواستن و موافق این می آید در حدیث
هفدهم این باب و در نسخ بجای نون با و یا نقطه است و آن تحریف است والله اعلم **یعنی** روایت است از ابو بصیر که گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا رها میشود از فشردن قبر هیچکس راوی گفت که پس امام گفت پناه میگیریم بالله تعالی از فشردن قبر چه
کمست کسی که رها یابد از فشردن قبر بیان این آنکه بدرستی که رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله چون کشت او را عثمان ایستاد
رسول الله صلی الله علیه وآله بر قبر او پس برداشت سر خود را بسوی آسمان پس اشک ریخت دو چشم او و گفت مردم را بدرستی که من یاد آوردم
این رقیه را و آن آزاری را که دریافت از شوهر خود پس نرم شد دل من و رحم کردم برای او و متضمن شدم او را از فشردن قبر امام گفت که پس رسول
الله گفت خدایا ببخش برای من رقیه را از فشردن قبر پس بخشید رقیه را الله تعالی برای رسول الله صلی الله علیه وآله **اصل** قال وان
رسول الله صلى الله عليه وآله خرج في جنازة سعد وقد شيعه سبعون الف ملك فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه الى السماء
ثم قال مثل سعد يضم قال قلت جعلت فداك انا نحدث انه كان يستخف بالبول فقال معاذ الله انما كان من زعارة في خلقه على
اهله قال فقالت ام سعد هنيئا لك يا سعد قال فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله يا ام سعد لا تحتمي على الله **شرح** سعد بن معاذ
از اکابر انصار و از اوس بوده و وجه تشییع هفتاد هزار ملک گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث سیزدهم باب فضل القرآن
و باب سیزدهم است رفع رأسه بسوی آسمان برای استعاذه از فشردن قبر است مثل سعد بتقدیر استفهام تعجب است معاذ الله
بفتح میم است و منصوب است بر مفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر اعوذ معاذ الله الزعارة بفتح زای با نقطه و عین بی نقطه و را بی نقطه
مخففه و مشدده کج خلقی هنیئا بفتح ها و کسر نون و سکون یای دو نقطه در پایین و همزه منصوب و مفعول مطلق فعل محذوف است
بتقدیر رایت هنیئا و مانند آن التحتمی کراراوی تعجب لا تحتمی بجای بی نقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه نهی حاضره باب ضرب یا باب تفعل
است الحتم والتحتم راندن حکم بر کسی **یعنی** امام گفت و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بیرون رفت در جنازه سعد بر حالی
که بدرقه کرده بودند سعد را هفتاد هزار فرشته پس برداشت رسول الله صلی الله علیه وآله سر خود را بسوی آسمان بعد از آن
گفت آیا مثل سعد کسی فشرده میشود در قبر ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم بدرستی که ما خبر داده میشویم که سعد سهل میگرفت بول را
یا نجس کم ... پس امام گفت خدا نکند چنین است که بود آن فشردن قبر سعد بسبب کج خلقی
بر عیال خود امام گفت که پس گفت مادر سعد گوارا باد تو را ای سعد راوی گفت که پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله
جنازه کسی را ... امام گفت که پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله که ای مادر سعد
حکم مران بر الله تعالی ... **هفتم اصل** عن ابي عبد الله

عليهم

عليه السلام قال يجيء الملكان منكر ونكير الى الميت حين يدفن اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف يخطان الارض
بانيابهما ويطآن في شعورهما فيسئلان الميت من ربك وما دينك قال فاذا كان مؤمنا قال الله ربي وديني الاسلام فيقولان له **اصل** **شرح**
ما تقول في هذا الرجل الذي خرج بين ظهرانيكم فيقول اعن محمد رسول الله صلى الله عليه وآله تسئلاني فيقولان له تشهد انه رسول الله فيقول اشهد انه
رسول الله فيقولان له نم نومة لا حلم فيها ويفسح له في قبره تسعة اذرع ويفتح له باب الى الجنة ويرى مقعده فيها **شرح** ظهرانيكم
بفتح ظاء با نقطه و سکون ها و فتح را بی نقطه و فتح نون و سکون یای دو نقطه در پایین است و ظهران جمع ظهر بفتح ظا و سکون ها است
و علامت تثنیه داخل آن شده مثل بین یدی ... و مراد آنست که او در میان شما و در پشت شما بود
از روی اخلاص و اما مخالف از روی نفاق و طمع و مانند اینها این استعمال اصلی است و کنایت مستعمل میشود در ... بسبیل استعاره
و اما در جایی که بین اظهرکم مستعمل میشود چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و بعضی اهل لغت میگویند ظهرانی بفتح نون است و
مفرد است و زیادتی الف و نون برای تاکید است و مثل این گذشت در کتاب الدعا در حدیث سی و سیوم باب القول عند الاصباح
والامساء که باب چهل و هشتم است الحلم بضم حا و سکون لام مصدر باب نصر است لا حلم فيها مفتوح يثبت الله الذين امنوا است
که گذشت در حدیث اول باب ان الميت يمثل له ماله **یعنی** پس میگویند او را که چه میگویی در این مردی که بیرون آمد بسوی شما
میان شما پس میگوید آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله سوال میکنید مرا پس میگویند او را آیا گواهی میدهی که او رسول الله است پس
میگوید گواهی میدهم بآنکه او رسول الله است پس میگویند او را که بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشان نباشد و از قیامت و دراز
میشود برای او در قبرش نه ذراع و گشوده میشود برای او دری بسوی بهشت و می بیند جای نشستن خود را در آن **اصل**
وان كان الرجل كافرا دخلا عليه واقيم الشيطان بين يديه عيناه من نحاس فيقولان له من ربك وما دينك وما تقول في هذا الرجل
الذي قد خرج من بين ظهرانيكم فيقول لا ادري فيخليان بينه وبين الشيطان فيسلط عليه في قبره تسعة وتسعين تنينا ولو ان تنينا واحدا
منها نفخ في الارض ما انبتت شجرا ابدا ويفتح له باب الى النار ويرى مقعده فيها **شرح** النحاس بضم و فتح و کسر نون و حا بی نقطه
والف و سین بی نقطه مس گداخته و آتش و هیزم اینجا مناسب است التنین بکسر تای دو نقطه در بالا و تشدید نون مکسوره و سکون یای دو
نقطه در پایین و نون مار بزرگ **یعنی** و چون باشد مرد کافر داخل میشوند بر او و و اداشته میشود شیطان در پیش او
دو چشم شیطان از مس گداخته است پس میگویند او را که کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و چه میگویی در این مردی که بیرون
آمد در میان شما پس میگوید نمیدانم پس وامیگذارند او را با شیطان پس مسلط میشود بر او در قبر او نود و نه مار بزرگ
اگر اینکه یک مار از آن مارها بدمد در زمین نمیرویاند درختی را هرگز و گشوده میشود برای او دری بسوی جهنم و می بیند
جای نشستن خود را در آن **هشتم اصل** عن ابي بكر الحضرمي قال قلت لابي جعفر عليه السلام اصلحك الله من المسئولون في
قبورهم قال من محض الايمان ومن محض الكفر قال قلت فبقية هذا الخلق قال يلهى والله عنهم ما يعبأ بهم قال قلت وعم يسئلون
قال عن الحجة القائمة بين اظهركم **شرح** يلهى بصيغه مجهول و با یک نقطه و همزه بصیغه مجهول باب منع است بین اظهرکم بفتح همزه
و سکون ظا و ضم ها بیان آن شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از ابو بکر حضرمی که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که نگاه دارد ترا
الله تعالی کیانند مسئولان در قبرهای خود گفت هر که خالص کرد ایمان را و هر که خالص کرد کفر را راوی
گفت که گفتم پس باقیمانده این مخلوقان چه میشوند گفت معروف میشود بخدا قسم از ایشان بر داشته میشود با ایشان راوی گفت
که گفتم و از چه پرسیده میشوند گفت از امامی که ثابت است در میان شما یعنی از آن حضرت مراد امام مفترض الطاعه است مجمع
خانه که سوال از حجت و سوال از توحید در سوال یک چیز راجع میشود پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق
اصل فيقال للمؤمن ما تقول في فلان بن فلان فيقول ذاك امامي فيقال نم انام الله عينك ويفتح له باب من الجنة فما يزال يتحفه
من روحها الى يوم القيامة ويقال للكافر ما تقول في فلان بن فلان قال فيقول قد سمعت به وما ادري ما هو فيقال له لا دريت قال ويفتح

در باب من انشأ ملائكته الى تحيّة من مولاه الى يوم القيمة **شرح** فادر ميقالي در اول براي بيان است و در دوم و سيوم براي تعقيب
فلان بن فلان عبارتست از امام آن زمان بقرينه آنچه مي آيد در حديث دوازدهم اين باب که و لي الامر امام زمانه جلّه امام
الله عنك جل الله درجت و عاتبه است و بهذا اليقود در الله درجت مكرر شده با وجود اينكه بر سر افراد داخل شده في انزال البعيد غايب
و غير مستتر راجع بجناب است بالبعيد غايب است و ضمير مستتر راجع بجنبه است و براي قياسي است تحيّة الله اتحاف بتا و نقطه در بالا و حا
بنقطه و فا مصدر باب افعال بمعني تحفه دادن و استعمال اتحاف و كافر بر سبيل تهكم است **يعني** بيان اين آنكه گفته ميشود مومن
را كه چه ميگوئي در فلان ابن فلان پس ميگويد كه او امام منست پس گفته ميشود بخواب خوابا بادا الله خاتم چشم ترا و گشوده ميشود
براي او دري از بهشت پس ميرسد تحفه ميبرد او را از راحت بهشت تا روز قيامت و گفته ميشود كافر را كه چه ميگوئي در فلان ابن فلان
امام گفت پس كافر ميگويد بتحقيق شنيدم او را و نميدانم كه چيست پس گفته ميشود او را كه ندانستي بار از امام گفت گشوده ميشود براي
او دري بسوي آتش پس ميرسد تحفه ميبرد او را از گرمي آتش تا روز قيامت **نهم اصل** عن عمرو بن الاشعث انه سمع ابا عبد الله
عليه السلم يقول ... ان الرجل في قبره ... فاذا اثبت فسح له في قبره سبعة اذرع و فتح له باب الى الجنة و قيل له نم نومة العروس قرير العين
شرح اثبت بثا مثلثه ... و بنقطه ... و تا ... نقطه در بالا الصيغه ماضي معلوم باب افعال الاثبات شناختن چنانچه بايد و ثنا بر
سبعة اذرع ... مگر بالخمه گذشت در حديث هفتم اين باب و مي آيد در حديث آينده السبعة اذرع و در حديث اول باب
ان الميت يمثل له ماله ... زيرا كه اين بحسب اختلاف مراتب مومنان يا بحسب اختلاف خواهش ايشانست ... ميان
زن و مرد **يعني** روايتست از عمرو بن اشعث كه او شنيد از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت پرسيده ميشود مرده در قبر خود پس اگر خوب
شناخت امام خود را فراخ كرده ميشود براي او در قبرش هفت ذراع و گشوده ميشود براي او دري بسوي بهشت و گفته
ميشود او را بخواب خواب عروس بر جاي آرام و روشن چشم باش **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول اذا وضع
الرجل في قبره اتاه ملكان ملك عن يمينه و ملك عن يساره و اقيم الشيطان بين عينيه عيناه من نحاس فيقال له كيف تقول
في الرجل الذي كان بين ظهرانيكم قال فيفزع له فزعة فيقول اذا كان مومنا اعن محمد رسول الله صلى الله عليه و آله تسأل فيقولان له
نم نومة لا حلم فيها و يفسح له في قبره تسعة اذرع و يري مقعده من الجنة و هو قول الله عز و جل يثبت الله الذين آمنوا بالقول
الثابت في الحيوة الدنيا و في الآخرة فاذا كان كافرا قالا له من هذا الرجل الذي خرج بين ظهرانيكم فيقول لا ادري فيخليان بينه
و بين الشيطان **شرح** ظهرانيكم بيان شده در شرح حديث هفتم اين باب بلفظ از باب علم و منه فزعة بنا بر اول بفتح زاي
و بنا بر دوم بسكون زاي است الحلم بفتح جيم و سكون لام مصدر باب ضرب بر يوث آيت سوره ابراهيم بيان شده در شرح حديث اول
باب ان الميت يمثل له ماله **يعني** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت چون گذاشته شود مرده در قبر خود مي آيند نزد او دو
فرشته فرشته از جانب دست راست او و فرشته از جانب دست چپ او و وا داشته ميشود شيطان در پيش چشم او دو چشم آن شيطان
از مس گداخته است پس گفته ميشود آن مرد را كه چون ميگوئي در آن مردي كه بود ميان شما بعنوان شهرت امام گفت پس آن مرد خايف
دهشت ميشود براي آن سوال دهشتي پس ميگويد چون مومن حقيقي باشد كه آيا از رسول الله صلى الله عليه و آله سوال ميكنيد پس ميگويند
بخواب خوابي كه نبيند بر يون نعمت در آن تا روز قيامت و فراخ كرده ميشود براي او در قبر تش نه ذراع و مي بيند جاي نشستن خود را
در بهشت و آن بيدار نكردن و راحت مدلول قول الله عز و جل است در سوره ابراهيم ثابت ميكند الله قدم از محبوب و راحمي جمعي را كه مومنان
حقيقي شده اند بسبب سخن ثابت و غير متزلزل است در زندگي دنيا و در زندگي آخرت پس اگر آن مرد كافر حقيقي باشد ميگويند او را كيست
اين مردي كه بيرون آمد در ميان شما بعنوان شهرت پس ميگويد نميدانم پس وا ميگذارند او را با آن شيطان **يازدهم اصل**
عن ابي الحسن موسى عليه السلم قال يقال للمومن في قبره من ربك فيقول الله فيقال له ما دينك فيقول الاسلام فيقال من نبيك فيقول
محمد فيقال من امامك فيقول فلان فيقال كيف علمت بذلك فيقول امر هداني الله له و ثبتني عليه فيقال له نم نومة لا حلم فيها نومة
العروس ثم يفتح له باب الى الجنة فيدخل اليه من روحها و ريحانها فيقول يا رب عجّل قيام الساعة لعلّي ارجع الى اهلي و مالي **شرح**

بجلم

الجلم بفتح جيم و سكون لام مصدر باب ضرب بر يون و مراد اينجا بر طرف كردن نعمت است بسبب سوال زنده يا قبر كه براي سوال دو ملك
... بيان روح و ريحان گذشت در حديث اول باب سابق **يعني** روايتست از امام موسى كاظم عليه السلم گفت گفته ميشود مومن را در قبر شما
كيست صاحب كل اختيار تو پس ميگويد الله است پس گفته ميشود او را چيست دين تو پس ميگويد اسلام شريك در ربوبيت از الله تعالى
است تبرك نمود در اين و بيروي طريق پس گفته ميشود كيست پيغمبر تو پس ميگويد محمد است پس گفته ميشود كيست امام زمان تو پس ميگويد فلان است
پس گفته ميشود چون خوب دانستي اين را پس ميگويد كار ايست كه راه نمود مرا الله تعالى بسوي آن اشتباه در ربوبيت و در ميان آسمان
و المحكمات قرآن كرم كيست در نهى از بيروي ظن و با بر جا داشت مرا بر آن بتوفيق عمل بآن علم پس گفته ميشود او را بخواب خوابي كه
بر يون نعمت در آن تا روز قيامت بخواب خواب عروس بعد از آن گشوده ميشود براي او دري بسوي بهشت پس داخل ميشود
بسوي او از راحت بهشت و رزق بهشت پس ميگويد اي صاحب كل اختيار من شتاب كن در بر پاي او اشتي قيامت را تا شايد كه
باز گشت كنم بسوي اهل خود و آنچه مياشد براي من از مال ... حور عين است يا مراد خويشان مومنست **اصل** و يقال للكافر من
ربك فيقول الله فيقال من نبيك فيقول محمد فيقال ما دينك فيقول الاسلام فيقال من اين علمت ذلك فيقول سمعت الناس يقولون فقلته ثم اني
يقولون فقلته فيضربانه بمرزبة لو اجتمع عليها الثقلان الجن و الانس لم يطيقوها قال فيذوب كما يذوب الرصاص ثم يعيدان فيه
الروح فيوضع قلبه بين لوحين من نار فيقول يا رب اخّر قيام الساعة **شرح** مرزبه بيان شده در شرح حديث اول باب سابق ارجاعي
بفتح دال ... **يعني** و گفته ميشود كافر را كيست صاحب كل اختيار تو پس ميگويد الله است پس گفته ميشود و كيست پيغمبر تو پس ميگويد
محمد است پس گفته ميشود و چيست دين تو پس ميگويد اسلام است پس گفته ميشود و از كجا دانستي اين را پس ميگويد
شنيدم از مردم كه ميگفتند پس قبول كردم ... ميبرد حقيقت آن تبرك جهد رايي و بيروي ظن كه باعث شناخت امام حق و من الطاعتم
است در هر زمان مخفي نماند كه چون گفتن اين كلمات مجرد ظاهر نفع براي گوينده ندارد و وجود و عدم آن يكسانست
منافات نيست ميان اين حديث و بعضي احاديث اين باب كه دو آن لا ادري بود پس ميزنند آن كافر را بعصا آهني كه اگر جمع
شوند بر آن عصا دو طايفه سنگين كه جن و انس باشند طاقت برداشتن آن را نداشته باشند امام گفت پس گداخته ميشود چنانچه گداخته ميشود قلع
بعد از آن باز ميگذارند در او روح را پس گذاشته ميشود دل او ميان دو تخته از آتش پس ميگويد اي صاحب كل اختيار من تاخير
كن قيام قيامت را مخفي نماند كه منافات نيست ميان اين و آنچه گذشت در حديث اول باب سابق كه آرزوي قيام قيامت ميكند و
زيرا كه ... عذاب است مختلف ميباشد حال او كاهي ارزو ميكند بجهت الانقلاب لو علمنا و كاهي خلاف اين را ميگويد از علم اينكه
عذاب قيامت **دوازدهم اصل** عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان المومن اذا اخرج من بيته شيّعته الملائكة الى قبره يزدحمون
عليه حتى اذا انتهى به الى قبره قالت له الارض مرحبا بك و اهلا اما و الله لقد كنت احب ان يمشي علي مثلك لترين ما اصنع بك
فيوسّع له مدّ بصره و يدخل عليه في قبره ملكا القبر و هما قعيدا القبر منكر و نكير فيلقيان فيه الروح الى حقويه فيقعدانه و يسألانه و
يقولان من ربك فيقول الله فيقولان ما دينك فيقول الاسلام فيقولان من نبيك فيقول محمد صلى الله عليه و آله فيقولان
و من امامك فيقول فلان **شرح** با در به براي تعديه است و ظرف نايب فاعل انتهى است ... بفتح ميم و سكون را و با بنقطه و فتح حا
بنقطه و با بنقطه اسم مكانست بمعني جاي وسعت و معمول فعل محذوف است بتقدير اتيت مرحبا و در بك برا لالبيت است و
ظرف متعلق بمرحباست و اشارتست باينكه وسعت قبر بسبب مومن است و اگر كافر باشد تنگ ميشود اهلا عطف بر مرحباست و
لترين بفتح لام و فتح تا و نقطه در بالا و فتح را و بنقطه و فتح يا و نقطه در پايين و نون تاكيد ثقيله صيغه مضارع مخاطب معلوم
... منصل اللام ... ما استفهاميه و موصوله ميتواند بود القعيد بفتح قاف و كسر عين بنقطه كسي كه نشسته باشد از
روي التمام و براي جبه در كاري دو قعيد قبر در مقابل دو قعيد و ... مثل آنچه مذكور است در سوره ق عن اليمين و عن
الشمال قعيد و بيان شده در كتاب الايمان و الكفر در حديث اول باب ... كه ان للقلب اذنين ... عليها الملك و آن شيطان
است الحقو بفتح حا بنقطه و سكون قاف تهيگاه **يعني** روايتست از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلم گفت بدرستي كه مومن

تقدم

مؤمن چون بیرون آورده شود از خانه او جنازه را مشایعت میکنند او را فرشتگان تا قبر او و ازدحام میکنند برو برای تبرک تا آنکه چون رسیده شود او بسوی قبرش میگوید او را زمین قبر بزبان حال که آمدی بدوستی کاه بسبب تو و آمدی بروست مثل آمدن بکوزن ... باشی بکند قسم که برایم تحقیق دلالت میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد با تو پس فراخ کرده میشود برای او بقدر نگاه او در چشم او داخل میشوند بر او در قبر او دو فرشته قبر او ایشان دو حافظ سخن در قبر یعنی منکر و دیگری نکیر پس می انداز میکنند او را روح را تا حقویک و او پس مینشانند او را و سوال میکنند او را با نیر وش که میگویند کیست صاحب تو یعنی کیست تو پس میگوید الله است پس میگویند چیست دین تو پس میگوید دین تو پس میگوید بلغ شریک در ربوبیت از الله تعالی است پس میگویند کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد صلی الله علیه و آله پس میگویند کیست امام زمان تو پس میگوید فلان است **اصل** قال فینادی مناد من السماء صدق عبدی افرشوا له فی قبره من الجنة وافتحوا له فی قبره بابا الی الجنة والبسوه من ثیاب الجنة حتی یاتینا وما عندنا خیر له ثم یقال له نم نومة عروس نم نومة لا حلم فیها **شرح** صدق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب بر مرده است و مراد اینجا تعبیر لغت است ورث ارث بایت سوره ابراهیم یثبت الله الذین آمنوا و بیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله **یعنی** امام گفت پس ندا میکند منادی از جانب الله که راستگو شد مراد تصدیق بر بوبیت من کرد بنده من بگسترانید برای او در قبر او از بهشت و بگشایید برای او در قبر او دری بسوی بهشت و بپوشانید او را از جامه‌های بهشت تا وقتی که آید نزد ما و آنچه نزد ما است بهتر است برای او و بعد از آن گفته میشود او را که بخواب مانند خواب عروس در لغت بخواب خوابیدنی که نبینی تغییر لعت در آن **اصل** قال وان کان کافرا خرجت الملائکة تشیعه الی قبره یلعنونه حتی اذا انتهی الی قبره قالت له الارض لا مرحبا بک ولا اهلا اما والله لقد کنت ابغض ان یمشی علی مثلک لا جرم لترین ما اصنع الیوم بک فتضیق علیه حتی یلتقی جوانحه **شرح** لا در لا جرم برای نفی جنس است الجرم بفتح جیم و فتح راء و سکون راء بمعنی قطع و بضم جیم و سکون را جاره الجوانح بفتح جیم و نون و حاء مهمله جمع جانحه بکسر نون استخوانهای پهلو در طرف سینه **یعنی** امام گفت و اگر باشد میت که بیرون آورده میشود از خانه خود کافر بیرون می‌آیند فرشتگان مشایعت میکنند او را تا قبرش لعنت میکنند او را تا آنکه چون رسد بسوی قبرش میگوید او را زمین قبر بزبان حال که نیامدی بدوستی گاه و نه اهل آگاه باشی بکند قسم هر آینه تحقیق دشمن میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد امروز با تو پس زمین قبر تنگ میشود بر او تا آنکه بکدیگر میرسد استخوانهای سینه او **اصل** قال ثم یدخل علیه ملکا القبر وهما قعیدا القبر منکر ونکیر قال ابو بصیر جعلت فداک یدخلان علی المؤمن والکافر فی صورة واحدة فقال لا قال فیقعدانه ویلقیان فیه الروح الی حقویه فیقولان له من ربک فیتلجلج ویقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویقولان له ما دینک فیتلجلج فیقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویقولان له من نبیک فیقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویسالان عن امام زمانه **شرح** التلجلج بدو جیم مصدر باب تفعلل در هم گفتن سخن لا دریت جمله دعائیه و در حکم نفی مضارع است زیرا که نفی اگر داخل ماضی شود تکرار آن لازم است مثل لا صدق ولا صلی **یعنی** امام گفت بعد از آن داخل میشوند بر او دو فرشته قبر و ایشان دو حافظ سخن در قبر یکی منکر و دیگری نکیر گفت ابو بصیر قربانت شوم آیا داخل میشوند بر مومن و کافر در یک صورت پس امام گفت نه امام گفت پس مینشانند کافر را و می اندازند در او روح را تا حقویکاه او پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو پس در هم میگوید سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردم که میگفتند یعنی که ایشان میگفتند که الله است و من حقیقت آن سخن را نه دانستم پس میگویند او را که ندانی و میگویند او را که چیست دین تو پس در هم میگوید سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردم که میگفتند یعنی که ایشان میگفتند که اسلام است و من حقیقت اسلام را نه دانستم پس میگویند او را که ندانی و میگویند او را کیست پیغمبر تو پس میگوید بتحقیق شنیدم از مردم که میگفتند پس میگویند او را که ندانی و پرسیده میشود از امام زمانش **اصل** قال فینادی مناد من السماء ان کذب عبدی افرشوا له فی قبره من النار والبسوه من ثیاب النار وافتحوا له بابا الی النار حتی یاتینا وما عندنا شر له فیضربانه بمرزبة ثلاث ضربات لیس منها ضربة الا یتطایر قبره نارا لو ضرب بتلک المرزبة جبال تهامة لکانت رمیما وقال ابو عبد الله

ویسلط الله علیه فی قبره الحیات تنهشه نهشا والشیطان یغمه غما قال ویسمع عذابه من خلق الله الا الجن والانس **شرح** کذب از باب تفعیل است مرزبه بیان شده در شرح حدیث اول باب ... یتطایر بسقوط ... بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است ... مرفوع و فاعل است ... لیس ... حال است و مراد ... میشود آتش قبر او ... رمیم ... استخوان پوسیده ... نهش ... بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع است الشیطان مرفوع و معطوف بر الحیات است ... **یعنی** امام گفت و ندا میکند منادی از جانب الله ... که دروغگو شد مراد تکذیب ربوبیت من کرد بنده من بگسترانید برای او در قبر او از آتش و بپوشانید او را از جامه‌های آتش و بگشایید برای او دری بسوی آتش تا آنکه آید نزد ما و آنچه نزد ما است بدتر است برای او پس آن دو فرشته میزنند او را ... سه ضرب ... نیست از آنها ضربتی مگر آنکه پر میکند ... آتش قبر او ... اگر زده شود ... بآن گرز کوههای تهامه ... ریگ ... و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مسلط میکند الله تعالی بر او در قبر او مارها ... مسلط میکند شیطان را ... غم ناک میکند او را ... امام گفت و میشنود عذاب او را هر که آفرید الله تعالی مگر جن و انس **اصل** قال وانه لیسمع خفق نعالهم ونفض ایدیهم وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء **شرح** ضمیر انه راجع بمومن است یا راجع بقدر مشترک میان مومن و کافر است الخفق بفتح خاء با نقطه و سکون فاء و قاف آواز نعلین در وقت راه رفتن ضمیر نعالهم راجع بکسانیست که بر سر قبر تردد میکنند النفض بفتح نون و سکون فاء و ضاد با نقطه فشاندن ضمیر ... راجع است بمجموع آنچه ... مذکور شد در مومن و ... کافر و یفعل ... **یعنی** امام گفت و بدرستیکه مومن هر آینه میشنود آواز نعلهای جماعت را ... و فشاندن دستهای ایشان جماعت را از خاک قبر بعد از گذاشتن بر قبر برای دعا و قراءت سوره القدر و آنچه گذشت مدلول قول الله عز وجل است در سوره ابراهیم که ... ثابت میکند الله ... که ... جمعیت ... در زندگانی دنیا و در زندگانی آخرت ...

سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره کانت الصلوة عن یمینه والزکوة عن یساره والبر مطل علیه قال ویتنحی الصبر ناحیة فاذا دخل علیه الملکان اللذان یلیان مسائلته قال الصبر للصلوة والزکوة دونکما صاحبکم فان عجزتم عنه فانا دونه **شرح** مثل این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هشتم باب ... البر بکسر باء ... مطل ... مشرف ... ایمان حقیقی است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره بقره و لکن البر من آمن بالله والیوم الآخر و قول او در آن سوره ولکن البر من اتقی و بیان آن ... شد در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه که باب هفتم است المطل بضم میم و کسر طاء ... سایه انداز ... و اول مناسبتر است باعتبار ... فاذا ... حدیث پانزدهم این باب ... اهل البیت علیهم السلام است ... صبر ... بزرگ ... چنانچه گفته در سوره بقره والصابرین فی الباساء والضراء ... صبر ... مطلقا چنانچه گفته ... در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب الصبر ... و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون ... ان منصوب است بر مفعولیت ... صاحبکم مرفوع و مبتدا است ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شود مومن حقیقی در قبر خود میباشد نماز در جانب راست او و زکوة در جانب چپ او و ... امام گفت و گوشه گیر میشود صبر ... چون داخل شوند ... دو فرشته ... متولی

میشوند سوال و جواب او را میگوید ... از دریافتن او لبیب تقصیر او در حق شما داده باشد
و شما را ضعیف و ناقص بجا آورده باشد پس هرزه و بکلام میشوم با خفی که ملاپند ضعیف و النقصان شما میکنم و او را دریابم **چهاردهم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام اذا وضع المیت فی قبره تمثل له شخص فقال له یا هذا کنا ثلثة کان رزقک فانقطع بانقطاع اجلک وکان اهلک فخلفوک
وانصرفوا عنک وکنت عملک فبقیت معک اما انی کنت اهون الثلثة علیک **شرح** کان تامه است و جمله استیناف بیانیست جمله فخلفوک
بانقطع و نا انصرفوا عطف ... **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون گذاشته شود میت در قبرش بصورت درآورده
میشود شخصی پس میگوید او را ای اینکس بودیم سه چیز بیان آنکه بود رزق تو پس بریده شد ببریده شدن اجل تو و بودند
اهل تو پس باقی ماندند در روی زمین بعد از تو ... برگشتند از سر قبر و بودم عمل تو پس باقی ماندم با تو در قبر
تو آگاه باش بدرستیکه من بودم سهلتر آن سه بر تو ... در اصلاح رزق و اهل میکوشیدی در اصلاح من نمیکوشیدی
در شرح ... بآیت سوره الکهف المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا **پانزدهم**
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یسأل المیت فی قبره عن خمس عن صلوته وزکوته وحجه وصیامه وولایته ایانا اهل البیت فیقول و
الولایة من جانب القبر للاربع ما دخل فیکن من نقص فعلی تمامه **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده میشود میت در قبرش از پنج
عبادت از نماز او و زکوة او و حج او و روزه او و دوستی او ما را اهل بیت را پس میگوید ولایت ... قبر آن چهار را آنچه داخل شود
در شما از نقص ... پس بر منست تمام آن ... بآیت سوره طه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی
شانزدهم اصل عن یونس قال سألته عن المصلوب یعذب عذاب القبر قال فقال نعم ان الله عز وجل یامر الهوا ان یضغطه وفی روایة
اخری سئل ابو عبد الله علیه السلام عن المصلوب یصیبه عذاب القبر فقال ان رب الارض هو رب الهوا فیوحی الله عز وجل الی الهوا
فیضغطه ضغطة اشد من ضغطة القبر **شرح** یونس بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است ...
و قبل ... و در روایة اخری ... یونس است و ... بانکه ... روایت
از پدران اوست ذکر شده ... مقصود بیان قدرت الهیست ... **یعنی** روایتست از یونس گفت
پرسیدم امام را از کسی که حلق آویخته شده باشد آیا معذب میشود مانند عذاب قبر یونس گفت که پس امام گفت آری بدرستیکه الله عز وجل
امر میکند هوا را ... و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام ... امام جعفر صادق علیه السلام از
آویخته شده ... عذاب قبر ... امام گفت بدرستیکه صاحب ... زمین و صاحب ... هوا
بیان این آنکه وحی میکند الله عز وجل بسوی هوا ... سخت تر باشد از فشردن قبر ... عذاب
میت در برزخ ... راحت و عذاب ... در برزخ اقوی است ...
... اقوی ... و تتمه بیان این ... در شرح حدیث اول باب آینده ...
... احوال ... سوخته شده باشد و خاکستر او بباد داده شده باشد نیز جایز است والله
اعلم **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما ماتت رقیة ابنة رسول الله صلی الله علیه وآله قال رسول الله صلی الله علیه وآله
الحقی بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون واصحابه قال وفاطمة علیها السلام علی شفیر القبر تحدر دموعها فی القبر ورسول الله صلی الله
علیه وآله یتلقاها بثوبه قائم یدعو قال انی لاعرف ضعفها وسألت الله عز وجل ان یجیرها من ضمة القبر **شرح** عثمان بن مظعون
... اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافته و قبر او در بقیع است تحدر ... والا
... **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون وفات یافت رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله ملحق شو به ... عثمان بن مظعون و یاران اوست امام گفت و فاطمه علیها السلام بر لب قبر بود ...
اشکهای او در قبر و رسول الله صلی الله علیه وآله ... برای رقیه رسول الله گفت

بدرستیکه من ... میشناسم ... رقیه را و طلب کردم از الله عز وجل که پناه دهد او را از فشردن قبر **باب ششصد و نهم اصل**
باب شرح ... این بابست ... در این باب ... **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من موضع قبر الا وهو ینطق کل یوم ثلث مرات انا بیت التراب انا بیت البلی انا بیت الدود قال
فاذا دخله عبد مؤمن قال مرحبا واهلا اما والله لقد کنت احبک وانت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت بطنی فستری ذلک قال فیفسح له
مد البصر ویفتح له باب یری مقعده من الجنة ... مرات ... نماز صبح و نماز ظهر و نماز عصر ...
آدمی ... نمازی ... باعتبار ... در این حدیث ...
و در شرح حدیث ... مضارع مجهول باب افعال است و جمله استیناف بیانیست مقعده مفعول ...
است **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ موضعی که قبر ... شد برای مکلف زنده ...
بزبان حال در هر روزی سه بار که من خانه خاکم من خانه ... امام گفت پس چون داخل آن شود بنده مومن آن قبر
بزبان حال میگوید آمدی ... بتحقیق ... دوست میداشتم ... راه میرفتی بر پشت من
چه جای ... که داخل شده در شکم من ... امام گفت پس فراخ کرده میشود برای او بقدری ...
کار کند و گشوده میشود برای او دری ... که نموده میشود ... **اصل** قال ویخرج من ذلک رجل لم تر عیناه
شیئا احسن منه فیقول یا عبد الله ما رایت شیئا قط احسن منک فیقول انا رایک الحسن الذی کنت علیه وعملک الصالح الذی کنت تعمله **شرح** امام گفت و بیرون می آید
از آن موضع قبر شخصی ... نه دیده دو چشم آن مومن چیزی ... پس آن مومن میگوید ای
بنده خدا ندیدم ... پس آن شخص میگوید ... که بودی بر آن و عمل صالح توام که
میکردی آنرا **اصل** ثم یوخذ روحه فیوضع فی الجنة حیث رای منزله ثم یقال له نم قریر العین فلا تزال نفحة من الجنة تصیب جسده
یجد لذتها وطیبها حتی یبعث **شرح** ... نون و سکون فا و حا ... مراد از عذاب ... و مراد ...
... **یعنی** امام گفت بعد از آن ... روح او ... منزل خود را
بعد از آن گفته میشود ... روشن چشم ... نسیم ... وراحتی ...
آنرا ... قبر ... برای هریک از مومن و کافر ...
... سوال نکیر و منکر ...
نکیر و منکر و دیگری بود ... در سوره مومن ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین ...
... **اصل**
قال واذا دخل الکافر قالت لا مرحبا بک ولا اهلا اما والله لقد کنت ابغضک وانت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت بطنی ستری ذلک
قال فتضم علیه فتجعله رمیما ویعاد کما کان ویفتح له باب الی النار فیری مقعده من النار **شرح** امام گفت چون داخل قبر شود کافر زمین
میگوید بزبان حال ... دشمن میداشتم ترا ... جای تو
میرفتی بر پشت ... داخل شدی در شکم من ... امام گفت پس زمین تنگ میشود
بر او ... برای سوال نکیر و منکر ...
میشود برای او دری ... **اصل** قال ثم انه یخرج منه رجل اقبح من رای قط قال فیقول
یا عبد الله من انت ما رایت شیئا اقبح منک قال فیقول انا عملک السیئ الذی کنت تعمله ورایک الخبیث **شرح** امام گفت بعد از
... بیرون می آید شخصی ... امام گفت پس کافر میگوید که ای بنده خدا
کیستی ... امام گفت پس آن میگوید من عمل بد توام که میکردی آنرا ...
اصل قال ثم توخذ روحه فتوضع حیث رای مقعده من النار ثم لم تزل نفخة من النار تصیب جسده فیجد المها وحرها فی جسده الی

بدوم بعث وسلط علی روحه تسعة وتسعون تنینا تنهشه لیس فیها تنین ینفخ علی ظهر الارض فتنبت شیئا **شرح** امام گفت بعد از آن
بر انگیخته میشود پس روح او گذاشته میشود در جای گودیه جای خود را از آتش بعد از آن بچشه قطره از آتش بر میخورد بدن او را
بی باید آزار آن از گرمی آتش را در بدن خود تا روزی که بر انگیخته شود و مسلط میشود بر روح او نود و نه مار بزرگ چسبند او را
از جمله آن مارها ماری که دمد بر روی زمین پس زمین رویاند چیزی را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان للقبر کلاما
فی کل یوم یقول انا بیت الغربة انا بیت الوحشة انا بیت الدود انا القبر انا روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار **شرح**
الروضة بفتح راء بی نقطه و سکون واو و ضاد با نقطه الکا هر گودی و ان چمن و مرغزار است الحفر بضم حاء بی نقطه و فتح فاء و راء بی نقطه
جمع حفره بضم حاء و سکون فاء مذکوره مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق **سیوم اصل** عن عمرو بن یزید قال قلت لابی عبد
الله علیه السلام انی سمعتک وانت تقول کل شیعتنا فی الجنة علی ما کان منهم قال صدقتک کلهم والله فی الجنة قال قلت جعلت فداک
ان الذنوب کثیرة کبار فقال اما فی القیمة فکلکم فی الجنة بشفاعة النبی المطاع او وصی النبی ولکنی والله اتخوف علیکم فی البرزخ
قلت وما البرزخ قال القبر منذ حین موته الی یوم القیمة **شرح** البرزخ بفتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح زای با نقطه
و خاء با نقطه و واسطه میان دو چیز **یعنی** روایت است از عمرو بن یزید گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من شنیدم از تو
و تو میگفتی جمیع شیعه ما در بهشتند با وجود هر گناهی که صادر شده باشد از ایشان امام گفت راست گفتم ترا جمیع ایشان بخدا قسم
در بهشتند راوی گفت گفتم قربانت شوم بدرستی که گناهان بعضی شیعه امامیه بسیار است کبیره است مراد کبیره دینیه است یعنی اصرار
صادر شده زیرا که مصر بر کبیره در اهل شیعه نیست که کافر است اگر چه توبه مقبول و مات یافته باشد پس امام گفت اما در روز قیامت
پس جمیع شیعه امامیه در بهشتند بشفاعت پیغمبر مطاع یا وصی آن پیغمبر و لیکن من بخدا قسم بسیار میترسم بر ایشان در وسط میان
زندگی دنیا و زنده شدن قیامت گفتم و چیست واسطه گفت قبر است از وقت مردن هر مکلف تا روز قیامت **باب نودم اصل باب**
فی ارواح المؤمنین شرح این بابیست در بیان حال ارواح مومنان بعد از وفات در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
عن حبة العرنی قال خرجت مع امیر المومنین علیه السلام الی الظهر فوقف بوادی السلام کانه مخاطب لاقوام فقمت بقیامه حتی اعییت
ثم جلست حتی مللت ثم قمت حتی نالنی مثل ما نالنی اولا ثم جلست حتی مللت ثم قمت وجمعت ردائی فقلت یا امیر المومنین
المومنین انی قد اشفقت علیک من طول القیام فراحة ساعة ثم طرحت الرداء لیجلس علیه فقال لی یا حبة ان هو الا محادثة مومن
او موانسته **شرح** حبة بفتح حاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه است العرنی بضم عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و نون و تشدید
یاء منسوب بعرنه بضم عین و فتح راء و سکون یاء دو نقطه در پایین که قبیله است در یمن الظهر بفتح ظاء با نقطه و سکون هاء و راء
بی نقطه پشت کوفه جانب نهر فرات الوادی برای بی نقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام با بر باب ضرب است وادی السلام بالف و
لام مذکور شده در حدیث چهارم باب سیزدهم از میعاد ما بینه و بینک وادی السلام و مراد نهر فرات است مخاطب بکسر طاء بی نقطه
است و بفتح طاء میتواند بود لاقوام اشارت است با ینکه هر دو بجانبی ملتفت میشد برای خطاب جمعی دیگر اعییت بعین بی نقطه و
دو یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افعال است مللت بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است
راحة منصوب است بفعل محذوف بتقدیر اطلب راحة ان بکسر همزه و سکون نون نافیه است ضمیر راجع بباعث طول قیام بی ملال
و بی حکمت محادثه بمیم و حاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل یا مفعول است و شتای
مؤنث است و مرفوع و خبر مبتدا است او موانسته برای تقسیم است با ینکه البته بعضی مومنان محادثه است و بعضی دیگر مومنان
است و میتواند بود که او برای شک راوی باشد و موانسه نقل بالمعنی باشد **یعنی** روایت است از حبه عرنی گفت بیرون رفتم
با امیر المومنین علیه السلام بسوی پشت کوفه پس ایستاد در وادی السلام چنانچه او مخاطب میکرده باشد جماعتی چند پس ایستادم بایستادن
او تا مانده شدم بعد از آن نشستم تا آنکه دلگیر شدم بعد از آن ایستادم تا آنکه بر خورد مرا مثل آنچه بر خورد مرا اول بار از ماندگی
بعد از آن نشستم تا آنکه دلگیر شدم بعد از آن برخاستم و برچیدم ردای خود را از دوش خود پس گفتم یا امیر المومنین بدرستی که من

بتحقیق ترسیدم بر تو از درازی ایستادن که صاحب آزار بخوری باید بگیر خوشی پس طلب کن راحت ساعتی را و گستردم ردا را تا نشیند بر آن
پس گفت مرا ای حبه نیست این باعث طول قیام بی آزار مگر هم زبانی مومنی یا انس گرفتن مومنی **اصل** قال قلت یا امیر المومنین وانهم
لکذلک قال نعم ولو کشف لک لرأیتهم حلقا حلقا محتبین یتحادثون فقلت اجسام ام ارواح فقال ارواح وما من مومن یموت فی بقعة
من بقاع الارض الا قیل لروحه الحقی بوادی السلام وانها لبقعة من جنة عدن **شرح** وانهم بکسر همزه و تشدید نون بتقدیر همزه
استفهام است مشار الیه ذلک بودن مومنان است الحاضرون که محادثه یا موانسه ایشان باعث این مقدار طول قیام باشد کشف
بصیغه مجهول باب ضرب است لک نایب فاعل است حلقا بر اول حاء بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح لام جمع حلقه بفتح حاء و سکون و فتح لام و فتح
مفعول دوم رأیتهم است و دوم تاکید و ذکر آن برای آنست که آن حلقها بسیار بودند چنانچه می آید در حدیث سیوم باب آینده
در بعضی نسخ حلقا است محتبین بضم میم و سکون حاء بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر باء یک نقطه بصیغه جمع
مذکر اسم فاعل معتل اللام از باب افتعال نیز مفعول دوم رأیتهم است الاحتباء جامه بر گرد خود پیچیدن و این اشارت است
باینکه می آید در حدیث چهارم باب آینده که ارواح مومنان در حجره اند و بیان میشود در شرح آن حدیث یتحادثون بیاء بی نقطه و
دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفاعل نیز مفعول دوم رأیتهم است اجسام ابدان و مراد بجای ارواح در ابدان است
پس مراد از استفهام ارواح بی ابدان است **یعنی** حبه گفت گفتم ای امیر المومنین و آیا بدرستی که آن مومنان چنانند که گفتی گفت
آری و اگر پرده برداشته میشد برای تو هر آینه میدیدی ایشان را حلقها حلقها جامه بر خود پیچیده هم زبانی میکنند با یکدیگر پس گفتم ایشان
ابدانند یا ارواح اند پس گفت ارواح اند و نیست هیچ مومنی که بمیرد در موضعی از مواضع زمین مگر آنکه گفته شود روح او را که الحق
شو بوادی السلام یعنی برو بآنجا بر و بدرستی که وادی السلام موضعیست از بهشت اقامت مومنان که مذکور شده در سوره مومن و
و او خلهم جنات عدن التی وعدتهم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان اخی ببغداد و اخاف ان یموت
بها فقال ما تبالی حیثما مات اما انه لا یبقی مومن فی شرق الارض و غربها الا حشر الله روحه الی وادی السلام قلت و این وادی
السلام قال ظهر الکوفة اما انی کانی بهم حلق حلق قعود یتحدثون **شرح** ما در ما تبالی برای استفهام انکاری است و میتواند بود که نافیه
باشد فیها بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم و کسر و فتح ثاء سه نقطه و ما کافه برای مکانیت و متضمن معنی شرط است و ما
تبالی قائم مقام جزای آنست الا و الا حشر برای استثنای منقطع است ظهر منصوب بظرف مکانیت و اشارت است باینکه وادی
السلام جزء ظهر کوفه است و جزء در کل می باشد یا در هم ضبط مو است حلق حلق جمع آن شد در شرح حدیث سابق و اخبار مبتدای محذوف است
بتقدیر هم حلق حلق و جمله استیناف بیانی سابق است القعود بضم قاف و هم چنین بتقدیر جمع قاعد فرق بیان قاعد فرق و جالس آنست که
اول نشستن در موضع حالت است و دوم نشستن بعد حالت و این اشارت است بآنچه مذکور شده در شرح محتبین در حدیث سابق **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که بدرستی که برادر من در بغداد است و میترسم که وفات یابد در
بغداد و قبر او نزد قبر ما نباشد پس امام گفت چه پروا داری هر جا که وفات یافته باشد آگاه باش بدرستی که نیست که باقی
بماند مومنی در شرق زمین و غرب زمین لیکن جمع میکند الله تعالی روح او را بسوی وادی السلام گفتم امام را و در کجاست وادی السلام گفت
در پشت کوفه آگاه باش بدرستی که من چنانم که با ایشانم ایشان حلقها حلقها نشسته اند در جا با هم زبانی میکنند با یکدیگر **باب**
لد دو یکم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان برای مناسبت بباب سابق و در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت جعلت فداک یروون ان ارواح المؤمنین فی حواصل طیور خضر حول العرش فقال لا المؤمن اکرم علی
الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طیر لکن فی ابدان کابدانهم **شرح** الحواصل جمع حوصله بفتح حاء بی نقطه و سکون واو و فتح صاد بی نقطه
و تخفیف لام یعنی چینه دان جانور و الطیر جمع طائر الخضر بضم خاء با نقطه و سکون ضاد با نقطه و راء بی نقطه جمع اخضر سبز حول العرش
بیان شده در کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب بیستم است مراد بعرش اینجا و در جای دیگر که می آید در کتاب الصلوة
و در حدیث اول باب النوادر که باب چهارم است تخت است از نور که الله تعالی آن را آفریده بکمال صفا و در آن ساکن گذاشته بر دوش ملائکه و برای

مجالست کنند و از فوق چهار کس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار کس از آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام اول
و در حکم این باشند نه فرزند حسین که بعد از موافق الخبر بر آید و در کتاب حج در حدیث چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلام
[illegible] و چهارم است و اگر راویان مخالفان باشند [illegible] قصد اراده باشند موافق الخبر ابو قره خیال
کرده و گذشت در کتاب التوحید در حدیث [illegible] باب العرش و الکرسی ان یحمل العرش [illegible] معلوم است [illegible]
مرفوع است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم قربانت شوم مردم روایت میکنند که ارواح مؤمنان
در برزخ در حوصله های مرغان سبز باشد در دور عرش پس امام گفت نه چنان این است که مؤمن گرامی تر است بر الله تعالی از آنکه
گرداند روح او را در حوصله مرغ لیکن ارواح مؤمنان در بهشت مانند بدنهای ایشان است مراد آنکه [illegible] که هر روحی
بشکل [illegible] که در دنیا داشت چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم و ششم و هفتم این باب و باید راجع [illegible] که
ارواح در برزخ در ابدان مشابه اند پس [illegible] گذشت در حدیث اول باب سابق [illegible] اجسام ارواح قال
ارواح **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان ارواح المؤمنین لفی شجرة فی الجنة یاکلون من طعامها و یشربون من شرابها و
یقولون ربنا اقم لنا الساعة و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا **شرح** مراد طعام و شراب اینجا قسم غذای روح است مانند
آنچه مذکور است در سوره آل عمران یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه
ارواح مؤمنان هر آینه در درختی است در بهشت میخورند از خوردنی بهشت و میآشامند از آشامیدنی بهشت و میگویند
ای صاحب کل اختیار ما بر پا کن برای ما قیامت را و وفا کن برای ما آنچه وعده کردی ما را و ملحق کن آخر ما را باول ما یعنی
که آنجا باقی مانده اند از مؤمنان در پشت پدران و شکم مادران و در دنیا ایشان را بما برسان تا قیامت قائم شود **سیوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجرة فی الجنة تعارف و تسائل فاذا قدمت الروح
علی الارواح تقول دعوها فانها قد افلتت من هول عظیم ثم یسالونها ما فعل فلان و ما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا
ارتجوه و ان قالت لهم قد هلک قالوا قد هوی هوی **شرح** الشجر جمع شجرة درختان ظاهر حدیث [illegible] این باب آنست که تقول و
دعواهم [illegible] برای این باشد که بعض ارواح [illegible] کرده زود سوال میکنند و جواب میشنوند و بعد از آن [illegible] مهلت داده
میکنند هول عبارت از هول موت است چنانچه میآید در حدیث پنجم این باب و ظاهر آنست که این قدوم پیش از سوال است و بعد از آن
قدومی دیگر که با الهیان باشد میشود و هوی بصیغه ماضی معلوم مثل اللام [illegible] باب ضرب است [illegible]
و مراد اینجا افتادن در چاه بر هولست که [illegible] میشود در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب فی ارواح الکفار **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بدرستیکه ارواح در شکل بدنهایند [illegible]
در درختی اند در بهشت [illegible] سوال میکنند یکدیگر را [illegible] و چون وارد شود روحی بر ارواح میگویند
[illegible] که او بتحقیق رها شده از ترس بزرگ که در وقت جان کندن میباشد بعد از آن میپرسند او را [illegible]
[illegible] فلان کس [illegible] اگر گوید ایشان را که گذاشتم او را زنده امید وار میشوند آمدن او را [illegible]
و اگر گوید ایشان را بتحقیق وفات یافت میگویند بتحقیق افتاد افتاد در چاه بهبوت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن ارواح المؤمنین فقال فی حجرات فی الجنة یاکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعة و
انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا **شرح** الحجرات بضم حاء بی نقطه و ضم و فتح و سکون جیم و راء بی نقطه جمع حجره بضم حاء و سکون
جیم غرفها و مراد اینجا باید که مانند غرفات [illegible] درخت بهشت [illegible] روح جسم [illegible]
[illegible] دیگر شکل آن [illegible] تعالی القلوب [illegible]
شکل شود [illegible] در سوره الرحمن [illegible] ظاهر است از شرح حدیث [illegible] این باب **پنجم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات المیت اجتمعوا عنده یسالونه عمن مضی و عمن بقی فان کان مات و لم یرد علیهم قالوا قد هوی هوی

ابوی

دیقول [illegible] حتی [illegible] علیه من الموت **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون میرد [illegible]
ارواح مؤمنان نزد روح او می پرسند او را از هر که وفات یافته و از هر که زنده مانده و مراد آنست که بعض ارواح [illegible]
سوال میکنند پس اگر وفات یافته باشد و وارد نشده [illegible] میگویند بتحقیق افتاد افتاد در چاه بهبوت و میگویند [illegible]
[illegible] تا ساکن شود از اضطرابی که گذشت بر او بسبب جان کندن **ششم اصل** عن یونس بن ظبیان قال
کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین فقلت یقولون تکون فی حواصل طیور خضر فی قنادیل تحت العرش
فقال ابو عبد الله علیه السلام سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طیر یا یونس اذا کان ذلک اتاه محمد صلی الله
علیه و آله و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الملائکة المقربون علیهم السلام فاذا قبضه الله عز و جل صیر تلک الروح فی قالب کقالبه فی الدنیا
فیاکلون و یشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا **شرح** قالب بقاف و الف و فتح و کسر لام و باء
[illegible] صاحب [illegible] آن چیزی [illegible] صورت آن [illegible] مراد اینجا صورت [illegible]
[illegible] زیرا که قالب بدن [illegible] روح تا بر [illegible] ندارد **یعنی**
روایت از یونس بن ظبیان که گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت چه میگویند مردم در ارواح مؤمنان پس گفتم میگویند که
میباشند در حوصله های مرغان سبز در قندیلها در پایین عرش پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام از روی تعجب سبحان الله مؤمن
گرامی تر است بر الله تعالی از آنکه گرداند روح او را در حوصله مرغ ای یونس چون شود مرگ مؤمن می آید نزد او محمد صلی الله علیه
و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرشتگان [illegible] علیهم السلام پس چون قبض روح او کند الله عز و جل میگرداند آن روح را در صورتی
مانند صورت بدن او در دنیا پس میخورند [illegible] پس چون وارد شود بر ایشان وارد [illegible] او را [illegible]
در دنیا **هفتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نتحدث عن ارواح المؤمنین انها فی حواصل طیر خضر ترعی فی الجنة و تاوی الی
قنادیل تحت العرش فقال لا اذا ما هی فی حواصل طیر قلت فاین هی قال فی روضة کهیئة الاجساد فی الجنة **شرح** نتحدث بصیغه مضارع
مجهول متکلم مع الغیر [illegible] الطیر بفتح طاء و سکون یاء جمع طائر [illegible] و احد [illegible] بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه باب [illegible] بصیغه مضارع معلوم مثل اللام [illegible] باب [illegible] مقام جمله است [illegible]
[illegible] و در بعض نسخ بصورت [illegible] جمله استیناف بیانی [illegible] خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر [illegible] محذوف است بتقدیر [illegible] بفتح و کسر هاء و سکون
[illegible] کیفیت و مراد اینجا شکل است [illegible] حال [illegible] مبتدای محذوف
است [illegible] **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه ما حکایت کرده میشویم از ارواح مؤمنان که ایشان در
حوصله های مرغان سبز اند که میچرند آن مرغان در بهشت و ساکن میشوند بسوی قندیلها در پایین عرش امام گفت نه در این
که آن ارواح ارواح مؤمنان باشند بیان این آنکه [illegible] آن ارواح در حوصله های مرغان [illegible] گفتم پس در کجا اند آن ارواح
گفت [illegible] مانند شکل بدنها برجایی که آن بدنها در بهشت موعود باشند [illegible]
[illegible] چنانچه شکل اهل کمال [illegible] باشد **باب نود و دوم اصل باب فی ارواح الکفار شرح** این باب است
در بیان روحهای کافران [illegible] این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن ارواح المشرکین
فقال فی النار یعذبون یقولون ربنا لا تقم لنا الساعة و لا تنجز لنا ما وعدتنا و لا تلحق آخرنا باولنا **شرح** المشرک کسی که عبادت غیر
الله تعالی کرده باشد [illegible] از دنیا رفته باشد خواه معبود او از جمادات باشد و خواه [illegible] و مانند آن باشد
چنانچه گفته در سوره [illegible] اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و باقی ظاهر است از شرح حدیث [illegible] باب سابق **دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ارواح الکفار فی نار جهنم یعرضون علیها یقولون ربنا لا تقم لنا الساعة و لا تنجز لنا ما وعدتنا و لا تلحق
آخرنا باولنا **شرح** یعرضون بصیغه مضارع مجهول باب [illegible] بر چیزی و جمله استیناف بیانی [illegible]

و مراد اینست که پیش از قیام قیامت در جهنم موجود نیستند حقیقةً و لیکن اثر آن بایشان میرسد و این ظاهر است از شرح حدیث سابق
سیوم اصل قال امیر المومنین علیه السلام شر بئر فی النار برهوت الذی فیه ارواح الکفار **شرح** برهوت بفتح با بی نقطه و سکون
و فتح را بی نقطه و ضم ها و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا رود خانه عمیق است در حضرموت و استعمال بئر در آن
مبنی بر تشبیه آن بچاه است و آن ضد وادی السلام است که مذکور شد در باب فی ارواح المومنین و بودن آن در آتش باعتبار اینست
که اثر آتش جهنم بآن میرسد **یعنی** گفت امیر المومنین علیه السلام بدترین جایی که در آتش است برهوت است که در آن است ارواح کافران
پیش از قیام قیامت **چهارم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام شر ماء علی وجه الارض ماء برهوت و هو الوادی بحضرموت
یرده هام الکفار **شرح** هو راجع بماء برهوت است حضرموت بفتح حای بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه و فتح میم و سکون
واو و تاء دو نقطه در بالا اسم شهری است و بعضی آن مرکب است از دو اسم و در آن دو وجه جایز است اول اینکه اسم اول مبنی بر فتح
باشد و اسم دوم معرب باعراب غیر منصرف باشد دوم اینکه اسم اول معرب باعراب منصرف باشد و مضاف باشد باسم دوم مجرور و منون
باشد هام بالف و تخفیف میم جمع هامه بتخفیف میم است و آن بمعنی رئیس جماعت است و بمعنی مرغ است سیاه که در شب پرواز میکند
مانند جغد و او ازین استمرار دارد و هر دو اینجا مناسب است و بنابر دوم استعاره شده برای ارواح کافران **یعنی** گفت امیر المومنین علیه السلام
بدترین آبی که در روی زمین ظاهر است آب وادی برهوت است و آن آنست که در حضرموت است وارد میشوند بر آن روسای کافران
پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله شر الیهود یهود بیسان و شر النصاری نصاری نجران و خیر ماء علی وجه الارض ماء زمزم
و شر ماء علی وجه الارض ماء برهوت و هو واد بحضرموت یرد علیه هام الکفار و صداهم **شرح** بیسان بفتح بای یک نقطه و سکون یای
دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و الف موضعی است در یمامه و گاهی مستعمل میشود در دهی در شام نجران بفتح نون و سکون جیم و را بی نقطه
و الف موضعی است در یمن و گاهی مستعمل میشود در موضعی در بحرین و موضعی نزدیک دمشق و موضعی میان کوفه و واسط و در بعضی هام دو احتمال
مذکور شد در شرح حدیث سابق الصدا بفتح صاد بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف مقصوره دانا بمعنی کلاغ است و مانند آن و بمعنی رئیسی
که بیان شد در احتمال دوم شرح حدیث سابق و عطف صداهم بنابر احتمال دوم از قبیل عطف تفسیر است و تغییر عبارت بجهت ...
حسن بوده جایز است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدترین جهودان جهودان بیسانند و بدترین ترسایان ترسایان نجرانند
که اولاده مباهله را ابا کردند و بقبول جزیه مسلمان نشدند و بهترین آبی که بر روی زمین ظاهر است آب چاه زمزم است و بدترین آبی که بر
روی زمین ظاهر است آب برهوت است و برهوت رود خانه ایست در حضرموت وارد میشوند بر آن روسای کفار و علمای کفار یعنی
امام کفار **باب نود و سیوم اصل باب** **شرح** این بابیست بی عنوان برای مناسبت میان سابق و این باب احادیث است
اول اصل عن فرنیس الکناسی قال سالت ابا جعفر ان الناس یذکرون ان فراتنا یخرج من الجنة فکیف هو و هو یقبل من المغرب
و تصب فیه العیون و الاودیة قال فقال ابو جعفر علیه السلام و انا اسمع ان لله جنة خلقها الله فی المغرب و ماء فراتکم هذه یخرج منها
شرح فرنیس بضم ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است کناسی بضم کاف و تخفیف نون و الف و
سین بی نقطه موضعی است در کوفه هذه اسم اشاره و خبر مبتدا است و مشار الیه آن جنت است و مقصود اینست که سر آب فرات حکم آن
بهشت دارد چون از آنجا بیرون می آید پس یخرج منها استیناف بیانی سابق است و میتواند بود که هذه بکسر ها و تشدید ذال با نقطه
مفتوحه و ضمیر راجع بما باشد و مبتدا دوم باشد و یخرج بلفظ غایب باشد الهذه بکسر ها و تشدید ذال جمع هذه بکسر ها و تشدید ذال بمعنی
حرکت تند و تند از چیزی و بر تقدیر اول دفع منافات ظاهر است میان این حدیث و آنچه مذکور شد در حدیث اول باب فی ارواح المومنین
که و انها لیقوم من جنة عدن **یعنی** روایتست از فرنیس کناسی گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که براستی که مردم میگویند که فرات
ما بیرون می آید از بهشت پس چگونه است آن سخن و حال آنکه فرات بیرون می آید از جانب مغرب نسبت بکوفه و در آن ریخته میشود در آن چشمها و
رود خانها و او اینست که محسوس است که آن آب منبع معلومی و موادی مخصوصی در زمین دارد و او از آسمان نیست فرنیس گفت پس گفت
امام محمد باقر علیه السلام و من میشنیدم که براستی که الله تعالی را بهشتی است که آفریده او را الله تعالی در جانب مغرب نسبت بکوفه و آب

فرات شما

فرات شما همان بهشت است بیان این آنکه بیرون می آید از آن بهشت **اصل** و الیها تخرج ارواح المومنین من حفرهم عند کل
مساء فتسقط علی اثمارها و تاکل منها و تتنعم فیها و تتلاقی و تتعارف فاذا طلع الفجر هاجت من الجنة فکانت فی الهواء فیما بین السماء و الارض فی قطر
ذا بینه و جائیته و تعهد حفرها اذا طلعت و تتلاقی فی الهواء و تتعارف **شرح** و الیها کار حجت بیرون می آید و نیز ارواح مومنان از قبرها
اری ان نزد هر شامی پس می نشینند بر میوه های آن جنت و میخورند از آن میوه ها و تنعم میکنند و از آن جنت و با هم ملاقات میکنند و با هم
آشنایی میکنند پس چون طلوع میکند صبح ملاقی بر میخیزند از آن جنت و می باشند در فضا و میان آسمان و زمین میپرند بر جایی که در آن
اند بسوی آن جنت و بر جایی که می آیند کاشانه و از آن جنت بسوی قبرهای خود می آیند نزد قبرهای خود چون طلوع کند آفتاب و ملاقات با
یکدیگر میکنند در فضای بالای قبرها نیز و آشنایی با یکدیگر میکنند آنجا نیز **اصل** قال و ان لله نارا فی المشرق خلقها لیسکنها ارواح الکفار
و یاکلون من زقومها و یشربون من حمیمها لیلهم فاذا طلع الفجر هاجت الی واد بالیمن یقال له برهوت اشد حرا من نیران الدنیا کانوا
فیها یتلاقون و یتعارفون فاذا کان المساء عادوا الی النار فهم کذلک الی یوم القیمة **شرح** جمله کانوا استیناف بیانی سابق است
و از افعال ناقصه است خبر متعلق بتلاقون است و خبر کانوا است و ضمیر راجع بنار مشرقست و تقدیم ظرف برای حصر است تا افاده این
کند که در برهوت نه ملاقات و تعارف ندارند **یعنی** امام گفت و براستی که الله تعالی را آتشی است در جانب مشرق نسبت بکوفه آفریده آن
آتش را تا ساکن شوند در آن ارواح کافران امریکه و میخورند از زقوم آن آتش و می آشامند از آب سوزان آن آتش در تمام شب
خود پس چون طلوع کند صبح صادق بر میخیزند از آن آتش و میروند بسوی رود خانه در یمن که گفته میشود او را برهوت سخت ترست باعتبار
گرمی از آتشهای دنیا بیان این آنکه بودند در آتش مشرق با یکدیگر و با یکدیگر ملاقات میکردند و آشنایی میکردند و در برهوت
آنها را نمیتوانستند کرد از شدت گرمی پس چون شود شام بر میگردند بسوی آن آتش مشرق پس ایشان هم چنانند که مذکور شد تا
روز قیامت **اصل** قال فقلت اصلحک الله فما حال الموحدین المقرین بنبوة محمد صلی الله علیه و آله من المسلمین المذنبین الذین
یموتون و لیس لهم امام و لا یعرفون و لایتکم فقال اما هولاء فانهم فی حفرهم لا یخرجون منها **شرح** مذنبین بفتح میم و کسر دال بی نقطه و سکون
یای دو نقطه در پایین و کسر نون الصفة جمع اسم مفعول مثل الیمین یا من باب نصر است بمعنی متهور یا مخلوبین یا مانند آنها **یعنی** فرنیس گفت
که گفتم نکو بدارد ترا الله تعالی پس چیست حال اهل توحید که اقرار کرده اند به نبوت محمد صلی الله علیه و آله ایشان مثل آنانند که در زمان
ظلالانند مثل غلام و کنیز حبشی که مبتلی شده و تشنه سند امامت شمار پس امام گفت اما آن جماعت پس
بدرستی که ایشان در قبرهای خود اند بیرون نمی آیند از قبرهای خود **اصل** فمن کان منهم له عمل صالح و لم یظهر منه عداوة فانه یخد له خد
الی الجنة التی خلقها الله بالمغرب فیدخل علیه منها الروح فی حفرته الی یوم القیمة فیلقی الله فیحاسبه بحسناته و سیئاته فاما الی جنة و اما الی نار
فهولاء موقوفون لامر الله **شرح** عداوت ایمهٔ حق عبارتست از عدم اعتراف بامامت ایشان با وجود اطلاع بر معجزات محکمات قرآن که در آنها
نهی از اختلاف و پیروی ظنی مذکور شده و اطلاع بر تحقیق تجویز اختلاف و پیروی ظن در جمیع مدعیان امامت بغیر حق از ده امام موقوفون
لامر الله اشارتست بآیت سوره توبه و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم **یعنی** پس هر که باشد از جمله ایشان او را
عمل صالح که معتد به باشد و ظاهر نشده باشد از او دشمنی ما پس بدرستی که شان اینست که شکافته کرده میشود برای او شکافی بسوی بهشتی که
آفریده الله تعالی آنرا در مغرب پس داخل میشود بر او از آن بهشت راحت در قبر او تا روز قیامت پس میگذارد الله تعالی او را پس الله تعالی
حساب میکند او را بحسنات او و سیئات او پس یا میرود بسوی بهشت که در مرتبه بهشت مرضیان است یا بسوی آتش که در مرتبه آتش کافران است
پس آن جماعت و او گذاشته شده اند بر امر الله تعالی تا بیخبری که قاعده کلیه در حق ایشان آنست **اصل** قال و کذلک یفعل الله بالمستضعفین
و البله و الاطفال و اولاد المسلمین الذین لم یبلغوا الحلم **شرح** مشار الیه فذلک معلوم فانه یخد له الی یوم القیمة است و باید داخل
مشار الیه نیست و میتواند بود که داخل باشد باعتبار کاف تشبیه و ذکر بودن الاطفال مانند ایشان در تحت تکلیف الهی جایز نیست
در باب آنچه مراد از مستضعف باعتبار مومن حقیقی و کافر حقیقی است و بیان این شده در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث اول باب صد
و شصت و چهارم که باب اصناف الناس است و در شرح حدیث دوم باب صد و هشتم و دوم که باب الضلال است و عطف البله از قبیل

بالمستضعفین م

خاص بر عام است البله بضم با یک نقطه و سکون لام جمع ابله نافهمیدگان خواه بسبب جنون و خواه بسبب خرافت پیری و خواه بسبب کودنیت و
مراد باطفال اینجا کودکانست که از خوردی تمیز نیک و بد نمیتوانند کرد خواه از اولاد کفار باشند و خواه از اولاد مسلمانان **یعنی**
امام گفت و هم چنان میکند الله تعالی با سایر مستضعفان که محکمات قرآن نشنیده یا نفهمیده اند و از دیوانگان که قابل فهمیدن برهان نیستند
و کودکانی که تمیز و فرزندان مسلمانان که نرسیده اند بحد تکلیف اگر چه تمیز نیک و بد کرده اند **اصل** فاما المخالفون من اهل القبلة و
فانهم یخلدهم خدا فی النار التی خلقها بعینه فی المشرق فیدخل علیهم منها اللهب والشرر والدخان وفورة الحمیم الی یوم القیمة ثم مصیرهم الی
الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم این ما کنتم تدعون من دون الله این امامکم الذی اتخذتموه دون الامام الذی جعله الله للناس اماما
شرح اللهب بفتح لام و فتح و سکون ها زبانه آتش الشرر بفتح شین با نقطه و فتح را جمع شرره که از آتش جدا میشود الفورة
بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه جوشش در سوره مومن چنین است یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم این ما کنتم تشرکون من
دون الله السجر مصدر باب نصر [illegible] برافروختن تنور [illegible] این امامکم تا آخر تفسیر آیتی است
که مذکور شد بطنیه **یعنی** پس اما دشمنان شیعه امامیه از جمله اهل قبله پس بدرستی که الله تعالی مخلد کرده میشود برای ایشان
بسوی آتشی که آفریده است الله تعالی در مشرق پس داخل میشود برایشان از آن آتش زبانه و شراره و دود و جوشش آب سوزان تا روز قیامت
بعد از آن بازگشت ایشان بسوی آب سوزانست در آتش جهنم و در حلق ایشان ریخته میشود بعد از آن گفته شد ایشان را که کجاست آنکه میخواندید
و شریکی میکردید با او [illegible] کجاست امام شما که او را پیشوا کرده بودید و امام خود [illegible] کرده بودید الله تعالی برای مردم امام
دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن جنة آدم علیه السلم فقال جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الآخرة
ما خرج منها ابدا **شرح** تطلع فیها الشمس والقمر اشارتست بآنکه در بهشت آخرت طلوع و غروب آفتاب و ماه نمی باشد چنانکه در آسمانها ثابت
که بالای فلک نهم است و چنانچه در آیت است از فلک قمر ظهیر ما و لیس [illegible] در جنت از جدار آفتاب و ماه **یعنی** پرسیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم از بهشت آدم علیه السلم که در قرآن مذکور است پس امام گفت بهشتی است از بهشتهای دنیا طلوع میکند در آن آفتاب و ماه
و اگر می بود از بهشتهای آخرت بیرون نمی آمد از آن هرگز **باب نود و چهارم اصل باب الاطفال شرح**
این باب بیان حال اطفالست بعد از وفات و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته
هل سئل رسول الله صلی الله علیه وآله عن الاطفال فقال قد سئل فقال الله اعلم بما کانوا عاملین ثم قال یا زرارة هل تدری قوله الله
اعلم بما کانوا عاملین قلت لا قال لله فیهم المشیة **شرح** چهار سوال در اطفال مشهور است اول آنکه آیا اطفال از اهل بهشتند یا از اهل
دوزخ و هر کدام باشند بچه سبب است دوم آنکه اطفال چرا در طفولیت وفات یافته اند و بمرتبه تکلیف نرسیده اند سیوم آنکه عدم تکلیف
ایشان منافی مینماید با قول الله تعالی در سوره الذاریات و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون چهارم آنکه اگر حجت کبری ندارد روز قیامت
بر الله تعالی که چرا مرا بالغ و مکلف نکردی تا مومن شوم جوابش چه خواهد گفت و مقصود بالذات سایل اینجا سوال اول است و میتواند بود که سوال
دوم باشد و جواب سوال سیوم گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب اخرمنه است **نقل است** که ابو الحسن
اشعری در مجلسی سوال کرد از ابو علی جبایی که چه میگوئی در حق سه برادر که یکی مومن مرد و یکی کافر و یکی طفل اگر کودکی در روز قیامت
گر خدا را با چرا مرا بالغ نکردی تا مرتبه برادر مومن مخصوص ایمان شوم الله تعالی چه جواب خواهد گفت جبایی گفت جواب گفت که او را بالغ میکردم
کافر میشدی اشعری گفت پس اگر برادر کافر در جهنم فریاد برآورد که پس مرا چرا طفل نمیرانیدی تا بعذاب گرفتار نشوم الله تعالی چه جواب
گفت جبایی در جواب فرو ماند و از این حدیث معلوم میشود که جواب جبایی موافق حق نبوده و لهذا ملزم شده **یعنی** روایت است
از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت پرسیدم امام را که آیا پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق
جهنم یا چرا در طفولیت میمیرند پس امام گفت بتحقیق پرسیده شد پس گفت الله تعالی داناترست بآنچه اطفال میکردند اگر بالغ میشدند بعد از آن
امام گفت ای زراره آیا میدانی معنی قول رسول را که الله تعالی داناترست بآنچه میکردند گفتم نه گفت معنی آنست که برای الله تعالی است در
اطفال خواهش و اراده همان است که دیگر در مرتبه پنجم این باب و بنا بر اعتقاد امام زاده است که قاعده کلیه در بیان خصوصیت سر و حال

هر یک نیست بلکه در هر طفلی علی حده مشیتی است اینکه یکی از اطفال اگر بالغ شود کافری کند که اسلام از روی یقین بالکلیه برطرف شود و مثل
اینکه پدر و مادر او مومن حقیقی باشند یا بخیزند که چنین حال باشند بحسب حکمت الله تعالی و او اگر بالغ شود ایشان را کافر کند چنانچه در سوره الکهف
گفته و اما الغلام فکان ابواه مومنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما پس اینجا جواب
در جواب گفته مقرر است **اصل** وانه اذا کان یوم القیمة جمع الله عز وجل الاطفال والذی مات من الناس فی الفترة والشیخ
الکبیر الذی ادرک النبی صلی الله علیه وآله وهو لا یعقل والاصم والابکم الذی لا یعقل والمجنون والابله الذی لا یعقل وکل واحد منهم
یحتج علی الله عز وجل فیبعث الله الیهم ملکا من الملائکة فیؤجج لهم نارا ثم یبعث الله الیهم ملکا فیقول لهم ان ربکم یامرکم ان تثبوا فیها
فمن دخلها کانت علیه بردا وسلاما وادخل الجنة ومن تخلف عنها دخل النار **شرح** بنابر احتمال اول این فقره استیناف بیانی سابق
است و بنا بر احتمال دوم چون فارغ شد از جواب سوالی که مقصود بالذات سایل است بیان آن کرد که جواب بعضی دیگر که دفع
منافات از جواب سوال مقصود بالذات بالکلیه میشود چنانکه جواب آنها ظاهر شده باشد الفترة بفتح فا و سکون تا دو نقطه در
بالا و را بی نقطه زمان ضعف شیعه امامیه و عدم اشتهار برهان ایشان در میان خلایق مثل آنچه مابین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
بود بسبب مغلوب بودن اوصیای عیسی علیه السلم ملکا در اول بفتح لام است بقرینه ذکر من الملائکة یوجج بضم یا و جیم بصیغه مضارع معلوم باب
تفعیلست التاجیج افروختن آتش ملکا در دوم بکسر لام است یعنی امام بقرینه تعبیر بیافه و مراد امامیست که در زمان صاحب اجماع
بوده خواه نبی باشد و خواه وصی نبی پس مراد لیست چندین امامت هر کدام برای جمعی و میتواند بود که مراد امامی باشد از نبی صاحب شریعت
علی حده باشد و بنا بر این تقدیر نیز ائمه متعدد خواهند بود و میتواند بود که مراد امام واحد باشد بسوی جمیع ایشان خواه امامی از ائمه
و بنا مثل رسول آخر الزمان و خواه غیر او تثبوا بکسر تا دو نقطه و ضم با یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب جمع الغائب باب ضرب است
الوثوب جستن **یعنی** بدرستی که چون شود روز قیامت جمع میکند الله عز وجل هفت طایفه را اول اطفال و دوم هر که مرده باشد
از جمله مردم در سستی و عدم اشتهار برهان شیعه امامیه یعنی که جمیع بالغ باشد و در تمام عمر نشنیده باشد برهان او اگر میشنیده باشد
میفهمیده باشد خواه در این امت و خواه در امم سابقه و سیوم پیر کهن سال که دریافت نبی صلی الله علیه وآله را مثلا بر حالی
که او نمی فهمید هر امر او که بیست که پیش از رسیدن به نبی تازه یا دهر تازه بر دین حق باشد و بعد از آن خرف شود و چهارم کر
و مانند آن و پنجم گنگ که نمیفهمد برهان شیعه امامیه را اگر چه میشنود و ششم دیوانه و هفتم کودن که نمیفهمد برهان شیعه امامیه را و اگر چه
گوش و زبان دارد و هر یک از آن هفت طایفه حجت میگیرد بر الله عز وجل که چرا مرا بالغ صحیح فهیم غیر مستضعف نیافریدی تا مومن میشدم پس
مبعوث کند الله تعالی بسوی ایشان فرشته را از فرشتها پس برافروزد برای ایشان آتشی را بعد از آن مبعوث کند الله تعالی بسوی ایشان امامی را
پس میگوید ایشان را بدرستی که صاحب کل اختیار شما امر میکند شما را بآنکه بجهید در آن آتش پس هر که داخل شود در آن آتش میشود
آن آتش بر او خنکی و سلامتی و داخل کرده میشود در بهشت مثل سایر مومنان و هر که وا ماند از آن آتش داخل میشود در آتش جهنم
دوم اصل عن سهل بن زیاد عن غیر واحد رفعوه انه سئل عن الاطفال فقال اذا کان یوم القیمة جمعهم الله واجج لهم نارا
وامرهم ان یطرحوا انفسهم فیها فمن کان فی علم الله عز وجل انه سعید رمی بنفسه فیها وکانت علیه بردا وسلاما ومن کان فی علم الله انه شقی
امتنع فیامر الله بهم الی النار **شرح** غیر واحد میتواند بود که عبارت از سفرای صاحب الزمان علیه السلم باشد پس مسئول صاحب الزمان علیه
السلم خواهد بود والله اعلم **یعنی** روایت کرد سهل بن زیاد از راویان متعدد بالا برد سند حدیث را بسوی امام علیه السلم اینکه آن امام
پرسیده شد از اطفال که آیا مستحق بهشتند یا مستحق جهنم و هر کدام بچه سبب است پس امام گفت چون شود روز قیامت جمع میکند ایشان را الله
تعالی و برافروزد برای ایشان آتشی را و امر میکند ایشان را بآنکه انداز کنند خود را در آن آتش پس هر کدام که باشد در علم الله
عز وجل اینکه او عاقبت بخیر است یعنی که اگر بالغ مکلف میشد در دنیا مومن میشد می اندازد خود را در آن آتش و میشود آن آتش بر او
خنکی و سلامتی و هر که باشد در علم الله تعالی اینکه او نه عاقبت بخیر است سر وا میزند از آن آتش پس امر میکند الله تعالی ملائکه را بآن
که برده شوند بسوی آتش **اصل** فیقولون یا ربنا تامر بنا الی النار ولم تجر علینا القلم فیقول الجبار قد امرتکم مشافهة فلم تطیعونی فکیف لو ارسلت

ربیلا بانیت الیکم شرح لم تجر بسکون جیم و کسر را و نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب مثل اللام یای باب افعالست مشافهه مفعولست مفعول
مطلق از تکلم یا حال از فاعل تکلم است و مصدر بمعنی اسم فاعلست اشافه بهتر یا ای حجاب چنانچه گویا کرد طلب رسید و جهت اشتغال مشافهه با جنبی
و بیرون تقیه ست است و جهت استماع غیب باعتبار بذیرا تقیه ست است ولایه چنین هرایست کردید ان تقیه کیا یعبد یدان الله تعالی است یعنی پس اما که
چنین شد میگو نیدای صاحب کلام من از او میجی یا ر بر ده خویم بسوی آتش و حال آنکه جاری گردی [illegible] بنا بر عادت قلم تقلید امر او شان است
که از قلم جاری بر ما میکرد [illegible] میشدم پس میگوید فاعل [illegible] کن میگویم از تحقیق امر کردم شما را ای حجاب پس اطاعت نکردید مرا چون [illegible]
میشنید بدر اگر میشنوستادم رسولان خود را با وجود حجاب سیوم اصل و بیده رب اغرا ملا اطفال المومنین مانهم یلحقون باباءهم و اولاد
المشرکین یلحقون باباءهم و هو قول الله عز و جل بما الحقنا بهم ذریاتهم شرح ذراری بفتح ذال و تشدید یا جمع دراطفال مومنین و ترک آن ور و
اطفال مشرکین برای افاده آنست که هر یکی از اطفال مومنین ملحق بپدر میشوند بخلاف اطفال مشرکین که بعض ایشان ملحق بپدر میشوند و بعض
نمیشوند و این مبنی بر آنست که اما از کلمات شرطست و افاده عموم نمیکند ظاهر این حدیث اشاره بایمان متعلق بالحقنا بهم است و تقدیم ظرف
افاده حصر میکند و مراد بایمان ایمان پدران است یعنی و در حدیث دیگر از امام علیه السلام است که اما اطفال مومنان پس بحدیث آن ایشان
لاحق کرده میشوند به پدران خود و فرزندان مشرکان الا ما در لا حق کرده میشوند به پدران خود و آن مدلول قول الله عز و جل است در سوره
الطور بسبب ایمان و پس لاحق کردیم بمومنان جمیع فرزندان ایشان را بیان این آیه در شرح حدیث ششم این باب و تفسیر این آیت بوجهی
دیگر که منافی این نیست گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب سیاه هشتم که باب نسب الا الایمة صلوات الله علیهم ینوا العلم و الشجاعه دادا الله تعالی
ست زیرا که آیات قرآن ظهر و بطن است چهارم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن الولدان فقال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن الولدان
و الاطفال فقال الله اعلم بما کانوا عاملین شرح مراد بولدان کودکان بزرگ است و مراد باطفال کودکان کوچکست که بحد تمیز نرسیده
اند و بانیه ظاهرست از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن زراره قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ما تقول فی الاطفال الذین
ماتوا قبل ان یبلغوا فقال سئل عنهم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الله اعلم بما کانوا عاملین ثم اقبل علی فقال یا زراره هل تدری ما
عنی بذلک رسول الله صلی الله علیه و آله قال قلت لا شرح این ظاهرست از شرح اول این باب اصل فقال انما عنی کفوا
عنهم و لا تقولوا فیهم شیئا و ردوا علمهم الی الله شرح یعنی امام گفت مراد این آیت که خواست آنحضرت باز دارید خود را از حکم در اطفال و میگوید
در ایشان چیزی و برگردانید علم بحکم اطفال را بسوی الله تعالی و مراد آنست که قاعده کلیه برای حکم اطفال نیست که معلوم شود بیان اینکه جمیع
اطفال اهل بهشت اند چنانچه اکثر عوام اناس خیال میکنند یا معلوم شود که در وسط میان بهشت و جهنمند چنانچه جمعی دیگر خیال میکنند یا
معلوم شود که جمیع اهل جهنمند پس الله تعالی را در ایشان خود احتیاج نیست باینمعنی که در قیامت بعضی را توفیق عمل صالح میدهد و ایشان در بهشتند
و بعضی را خذلان میکند و ایشان در جهنمند ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز و جل و الذین امنوا
و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریاتهم قال فقال قصرت الابناء عن عمل الاباء فالحقوا الابناء بالاباء لتقر بذلک اعینهم شرح
ظاهر این حدیث آنست که الذین مبتداست و اتبعتهم بصیغه ماضی غایبه باب افتعال عطف بر امنوست الا تباع تابع بودن و مراد اینجا
وفات قبل از بلوغ است باعتبار اینکه هر تابع مستقل است در ایمان یا کفر و غیر تابع تابع پدر میباشد در حکم ایمان یا کفر چنانچه تحقیق شده
ذریتهم در اول بلفظ مفرد و ذریاتهم در دوم بلفظ جمع موافق قرائت نافع و ابو عمرو است و نکته اشاره بجمیع ذریت وفات یافته پیش
قبل از بلوغ اما جمیع آنچه وفات یافته اند قبل از بلوغ ملحق به پدران مومن میشوند بایمان متعلق بالحقنا بهم است چنانچه ظاهر شد از شرح
حدیث سیوم این باب ماصدق فقال اشارست باینکه کلام دیگر صادر شده از امام علیه السلام در تفسیر این آیت پیش از این کلام و اینجا
منقول نشده فالحقوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال در تفسیر الحقنا است و اشارست باینکه ضمیر متکلم مع الغیر در کلام الهی مبنی بر خلط ملایکه با
انبیا و اوصیا و مانند آنست یعنی روایتست از عبدالله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره الطور
و آنان که مومن شدند و وفات یافتند فرزندان ایشان پیش از بلوغ بسبب ایمان ایشان و پس لاحق کردیم بایشان جمیع آن فرزندان ایشان را که پیش
از بلوغ وفات یافته اند راوی گفت که پس امام گفت که کوتاهی کردند آن فرزندان از عمل پدران باینمعنی که عمل فرزند منحصر شده در کمیل ایشان و ثواب اشنوا

داده فیات

اد و زیان اسب چنانچه ظاهر شد در حدیث سیوم این باب پس لاحق کردند ملایکه که کارکنان اند ابناء فرزند ان را به پدران خود در جه کنند
تا روشن شود بآن چشمهای پدران او اگر کسی بعض فرزندان مومنان بعد از بلوغ کافر و جهنمی میشوند پس پدران بسبب آن آزرده خواهند شد
گویم آزرده یکی مومن در این صورت باطل است زیرا که محبت مومنان بافرزندان خود در مدتیست که نوع پدران ایشان شده یا مستقل با یمان
شوند و میان پدر مومن و پسر کافر محبت نمیماند پس هر جه شود شده باشد هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عمن مات
فی الفتره و عمن لم یدرک الحنث و المعتوه فقال یحتج الله علیهم یرفع لهم نارا فیقول لهم ادخلوها فمن دخلها کانت علیه بردا و سلاما و من ابی قال
ها انتم قد امرتکم فعصیتمونی شرح بیان فتره شد در شرح حدیث اول این باب الحنث بکسر حاء بی نقطه و سکون نون و ثاء سه نقطه گناه
و مراد اینجا تکلیف است زیرا که بر مکلف گناه نوشته میشود چنانچه ثواب نوشته میشود المعتوه بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و واو بصیغه اسم
مفعول باب نصر ناقص عقل ها بالف مقصوره حرف تنبیه است انتم مبتداست و خبرش محذوفست بتقدیر انتم هو لاء و جمله قد امرتکم استیناف
بیانیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از کسی که او در زمان شیعه نشیمن اما مید و عدم اشتهار برهان
ایشان وارکسی که در نیافت گناه را یعنی که پیش از رسیدن بتکلیف مرد و از ناقص عقل مثل مجنون و احمق و ابکم و ابله و پیر بی گاو خرف شده باشد
پس امام گفت حجت میگیرد الله تعالی بر ایشان بیان این آنکه بلند میکند و می افروزد برای ایشان آتشی را پس میگوید ایشان را که داخل آن آتش
شوید پس هر که داخل شود و آن میشود بر او خنکی و سلامتی و هر که ابا کند الله تعالی میگوید آگاه باشید شما آن جماعت یند از مستحق جهنم ابد بیان
این آنکه بتحقیق امر کردم شما را پس عصیان کردید مرا هشتم اصل و بهذا الاسناد قال ثلثه یحتج علیهم الابکم و الطفل و من مات فی الفتره فیرفع
لهم نار فیقال لهم ادخلوها فمن دخلها کانت علیه بردا و سلاما و من ابی قال تبارک و تعالی هذا قد امرتکم فعصیتمونی شرح یحتج بصیغه مضارع مجهول
باب افتعالست مراد با بکم اینجا ناقص عقل است مثل مجنون و احمق و الال و ابله و پیری که خرف شده باشند هذا منصوب بفعل محذوفست بتقدیر
خذوا هذا و مانند آن یا مبتداست و خبرش محذوفست بتقدیر هذا کاف فی استحقاق عذاب النار و باقی ظاهرست از شرح حدیث سابق باب
نود و پنجم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث تازه غیر مشهور است در این باب چهل و شش حدیث است اول اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته عن الجنب یغسل المیت او من غسل میتا اله ان یاتی اهله ثم یغتسل فقال سواء شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از دو مسئله اول اینکه آیا جنب را جایز است که بشوید میت را و دوم عکس آن و آن اینست که
کسی که شسته باشد میت را آیا جایز است او را اینکه جماع کند با اهل خود بعد از آن غسل کند برای مس میت و جنابت در هر دو صورت پس
امام گفت هر دو صورت برابرست باینمعنی که هر دو صورت جایزست اصل لا باس بان یکون الجنب غاسلا یتوضا و یغسل
ثم یغسل الجنب [illegible] واحدا ثم یغتسل من ذلک غسلا واحدا لهما شرح چون فارغ شد از بیان جواز هر دو صورت شروع کرد در بیان نزد عدم
کراهت در هر دو صورت لا باس بان یکون قائم مقام جزای اذا کان است جمله غسل بره تا از وصف جنبست و ان کان عطف بر اذا کان
ست ذکر اذا که برای تحقق وقوع است در شرط اول و ذکر ان که برای ندرت وقوع است در شرط دوم اشارتست بر جوع بودن صورت
دوم نسبت بصورت اول یعنی نیست پروایی و کراهتی در صورت اول چون باشد جنب کسی که شسته باشد دست خود را از نجاست یعنی و ضو
ساخته باشد بر وضعی که برای نماز میسازد و شسته باشد میت را و نیست پروایی و کراهتی در صورت دوم اگر کسی شسته باشد میت را بعد از آن
وضو ساخته باشد بر وضعی که برای نماز میسازد و بعد از آن جماع کرده باشد با اهل خود و کافیست او را در هر دو صورت یک غسل برای آن
کار که کرده دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان المیت اذا حضره الموت او ثقه ملک الموت و لو لا ذلک استقر شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه میت چون حاضر شود او را موت بند بر اعضای او میکند ملک الموت و اگر نبود آن بند گرا اتش
قرار نمیگرفت میت در وقت جان کندن سیوم اصل شکوت الی ابی عبدالله علیه السلام وجدا وجدته علی ابن لی هلک حتی خفت علی عقلی فقال
اذا اصابک من هذا شیء فافض من دموعک فانه یسکن عنک شرح الوجد بفتح واو و سکون جیم و دال بی نقطه اندوه وجدته بصیغه ماضی
متکلم وحده از باب ضربست و ضمیر منصوب مفعول مطلقست و راجع بوجدست حتی خفت بکسر خاست افض بفتح همزه و کسر فا و سکون ضاد با نقطه
ست یعنی شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از اندوهی که اندوهگین شدم آن قسم اندوه برای پسری از من که وفات یافت

تا آنکه ترسیدم بر قتل خود که مبادا او از این شود و دیوانه شوم پس امام گفت چون بخورد ترا از این اندوه چیزی پس بسیار از اشکبار کن چشم خود را
که آن اندوه ساکن میشود و تخفیف می یابد از تو **چهارم اصل** عنه عن ابراهیم رفعه قال لما مات ذر بن ابی ذر مسح ابو ذر القبر بیده
ثم قال رحمک الله یا ذر والله ان کنت بی بارا ولقد قبضت وانی عنک لراض اما والله ما بی فقدک وما علی من غضاضة وما لی الی احد
سوی الله من حاجة ولولا هول المطلع لسرنی ان اکون مکانک ولقد شغلنی الحزن لک عن الحزن علیک والله ما بکیت لک ولکن بکیت
علیک فلیت شعری ما ذا قلت وما ذا قیل لک ثم قال اللهم انی قد وهبت له ما افترضت علیه من حقی فهب له ما افترضت علیه من حقک فانت احق
بالجود منی **شرح** ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و اسم آن ضمیر شان محذوف است کنت بصیغه مخاطب است اما بفتح همزه
و تخفیف میم حرف تنبیه است ما نافیه [illegible] لیس است بی ببای یکنقطه حرف جر است و برای سببیت است ظرف خبر ما است فقدک مرفوع و اسم
ما است و از قبیل اضافه مصدر بمفعول است الفقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی نقطه یافتن [illegible] بمعنی لیس است علی بتشدید یا
مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است من حرف جر و زاید است برای تاکید عموم غضاضه مجرور است لفظا و مرفوع است محلا تا اسم ما باشد الغضاضه
بفتح غین با نقطه و دو ضاد با نقطه مصدر باب [illegible] برای [illegible] مکروه طبع و مراد اینجا مکروه طبع است الهول بفتح هاء
و سکون واو مصدر باب نصر بمعنی ترسانیدن المطلع بضم میم و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه و فتح لام و عین بی نقطه مصدر میمی باب افتعال
مشرف شدن بر چیزی و مراد اینجا مشرف شدن ملک الموت است برای قبض روح یا مراد مشرف شدن میت بر قبر است در وقت اراده
دفن او و بعضی میگویند اسم مکان است و بعضی میگویند اسم مفعول است یعنی مطلع علیه که احوال بعد از مرگ باشد مکانک منصوب است بر مفعول فیه
و عامل ظرف اکون است یا مکان مصدر میمی است و منصوب است بر مفعول مطلق و بر هر تقدیر اکون از افعال تامه است و نمیتواند که [illegible]
ناقصه باشد زیرا که لازم می آید که مکانک هم مفعول فیه و هم خبر اکون باشد لیت شعری بفتح شین با نقطه و سکون و فتح عین بی نقطه و راء بی نقطه
مصدر باب نصر و حسن دانستن شعری اسم لیت است و خبرش محذوف است بتقدیر لیت شعری حاصل و ما ذا اصل [illegible] نکیر
و منکر [illegible] از جواب میت میگویند از دعا و تعزیه چنانچه بیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله و ولده **یعنی** روایت است
از علی بن ابراهیم [illegible] رسیده که چون مرد ذر پسر ابو ذر غفاری مسح کرد ابو ذر قبر را بدست خود
یعنی که بدست خود قبر را هموار و مربع کرد یا [illegible] بعد از آن گفت که رحمت کند ترا الله تعالی ای ذر بخدا
قسم که بر [illegible] تو بودی مرا فرمان بردار و بدرستیکه تحقیق گرفته شدی از دنیا بر حالی که بدرستیکه من از تو راضی بودم آگاه باش بخدا
قسم نیست [illegible] از طرف شدن تو [illegible] بر من هیچ مکروه [illegible] غیر الله تعالی
هیچ حاجتی [illegible] و از موت تو نه خوشحالم [illegible] ترسانیدن
ملک الموت [illegible] در جای تو [illegible] بتحقیق [illegible]
مرا اندوه برای تو [illegible] برای تو گریه کردم [illegible]
و لیکن گریه کردم بر تو که چه حال [illegible] بعد از آن
گفت خدایا بدرستیکه من بتحقیق بخشیدم برای او [illegible]
حق تو [illegible]
پنجم اصل عن عدة من اصحابنا قال لما قبض ابو جعفر علیه السلام امر ابو عبد الله علیه السلام بالسراج فی البیت الذی کان یسکنه حتی قبض ابو
عبد الله علیه السلام ثم امر ابو الحسن علیه السلام بمثل ذلک فی بیت ابی عبد الله علیه السلام حتی اخرج به الی العراق ثم لا ادری ما کان **شرح** روایت است
از جمعی از یاران ما هر کدام گفت که چون گرفته شد از دنیا امام محمد باقر علیه السلام امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
شود در تمام شب در خانه که امام محمد باقر علیه السلام [illegible] تا آنکه گرفته شد از دنیا امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن
امر کرد امام موسی کاظم علیه السلام بمثل آن در خانه امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه امام موسی کاظم علیه السلام از مدینه بیرون برده شد بسوی بغداد
در بار اول یا بار دوم بعد از آن نمیدانم که چه شد **ششم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول من جعل له النعش

فاطمه علیها

فاطمه علیها السلام **شرح** النعش بفتح نون و سکون عین بی نقطه و شین با نقطه تخت که تابوت میت را در آن میگذارند و بجای قبر میبرند
و مردم تابوت را نه بینند **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه اول کسی که ساخته باشد برای او تابوت
او [illegible] فاطمه علیها السلام است **هفتم اصل** عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن المیت یبلی جسده قال نعم
حتی لا یبقی له لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة **شرح** یبلی بیاء یکنقطه
بصیغه مضارع غایب [illegible] باب علم یا مجهول باب افعال یا باب تفعیل بتقدیر استفهام است البلی بفتح باء و الف مقصوره و ممدوده
کهنه شدن و مراد اینجا معدوم شدن چیزی است خواه باعتبار بعض اجزا و خواه باعتبار هر یک از اجزا و این سوال برای استعلام امکان
زنده کردن ابدان مردگانست در روز قیامت چون فلاسفه دهریه استدلال میکنند بر امتناع آن بنا بر دعوی امتناع اعاده معدوم
و توضیح جواب اینست که در اعاده بدن آدمی که مرکب است از اجزای ارضیه و مائیه و ناریه و هوائیه چهار احتمال است اول آنکه بعد از موت و
تفرق اجزا بعض اجزا معدوم شود مثل آنکه جزء هوائی منقلب حقیقی شود به هوا و جزء ناری و جزء مائی منقلب بهوا شود و منقلب
حقیقی شود و در روز قیامت امثال اجزای معدومه منضم شود باجزای باقیه دوم آنکه بعضی اجزا معدوم شود و در روز قیامت اعاده آن
اجزا معدومه شود [illegible] منضم بیکدیگر شود سیوم آنکه هر یک از اجزای بدن معدوم شود با انقلاب حقیقی یا با انقلاب
و در روز قیامت [illegible] چهارم آنکه هر یک از اجزای بدن [illegible] منقلب نشود و منفصل حقیقی
[illegible] موجود باشد [illegible]
[illegible] و در روز قیامت اجزای بدن منضم بیکدیگر شود و ظاهر جواب امام [illegible] نه احتمال اول است [illegible] اعاده معدوم
[illegible] بنابر اینکه استدلال فلاسفه بر امتناع اعاده معدوم [illegible]
[illegible] هوای [illegible] حقیقی شود [illegible] عالم است [illegible] میان آن [illegible] اختلافات کثیره واقع شده
[illegible]
[illegible] از موضع اتصال [illegible] از اتصال [illegible]
[illegible] منقلب شده [illegible] منفصل [illegible]
[illegible] بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء [illegible]
[illegible] باب افتعال است منصوب است
[illegible] معدوم [illegible] **یعنی** روایت است از عمار
از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] گرفته شد امام علیه السلام از [illegible] معدوم میشود بدن [illegible]
آن بدن یا برای [illegible] از آن [illegible] معدوم نمیشود [illegible]
[illegible] معدوم شده [illegible] آفریده شود [illegible] آفریده شده اول بار [illegible]
ظاهر این حدیث است که بدن آدمی از اول خلقت تا وقت مرگ [illegible] و تبدلات [illegible] این شخص آن [illegible]
[illegible] آفریده شده [illegible] از اول تا [illegible]
[illegible] روز حشر [illegible] روز اول و بدن [illegible]
[illegible] **هشتم اصل** سال علی بن [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] **شرح** [illegible] از عثمان بن عفان بن ابی العاص
[illegible] عبد شمس ابن عبد مناف [illegible] بدال بی نقطه و راء بی نقطه [illegible] معلوم باب [illegible]

نوبت کردن چیزی المشربة بکسر میم و سکون شین با نقطه و فتح جیم و بای بی نقطه چوب که در طرفی از خانه تعبیه میشود و انرا تخته پوش میکنند و رخت و غیره را مانند آنها در بالای آن میگذارند و خانه تنگ میشود و آن اسم آلت باب نصر و علم است یعنی آلت بلاکش زیرا که چون خانه تنگ میشود مانند اینست که رخت خواب معدوم شده باشد با آن لحفه بحای بی نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم باب منع است اللحف پوشانیدن و ضمیر منصوب راجع بمشربه یا بمغیره است **یعنی** پرسید عیسی بن عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام را و من حاضر بودم با نیروش که گفت آیا پیروی میروند زنان برای جنازه و امام تکیه کرده بود پس راست نشست بعد از آن گفت بدرستیکه فاسق علیه لعنة الله جا داد در خانه خود عم خود مغیره بن ابی العاص را و او از جمله کسی بود که باطل کرده بود رسول الله صلی الله علیه و آله خون او را پس فاسق گفت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را که خبر مده پدر خود را بجای او و چنانچه فاسق یقین نداشته باشد با نیکه وحی می آید نزد محمد صلی الله علیه و آله پس دختر گفت از من نمی آید اینکه پنهان کنم از رسول الله صلی الله علیه و آله دشمن او را پس فاسق گردانید عم خود را در میان رخت خوابیکه در مشربه بود و او را پوشانید بآن رخت خواب را لحیفه **اصل** فاتی رسول الله صلی الله علیه و آله الوحی فاخبره فبعث الیه علیا علیه السلام و قال اشتمل علی سیفک ائت بیت ابنة ابن عمک فان ظفرت بالمغیرة فاقتله فاتی البیت فجال فیه فلم یظفر به فرجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاخبره فقال یا رسول الله لم اره فقال ان الوحی قد اتانی فاخبرنی انه فی المشربة **شرح** الاشتمال پوشیدن بالاپوش علی حرف جر است و سیفک مجرور است بقرینه الجمله که خذ سیفک و اشتمل علیه و میتواند بود که تشدید یاء اسم امیرالمومنین باشد بحذف حرف ندا و سیفک منصوب باشد **یعنی** پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وحی پس خبر داد او را بجای مغیره پس فرستاد بسوی او علی علیه السلام را و گفت به بند شمشیر خود را بر بالای آن جامه جنگ پوش بیا نزد خانه دختر پسر عموی خود پس اگر ظفر یابی بمغیره پس بکش او را پس علی علیه السلام رفت بآن خانه پس گردید در آن خانه پس ظفر نیافت بمغیره پس برگشت بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر داد رسول الله را بانیروشی که گفت ای رسول الله ندیدم او را پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستیکه وحی آمد نزد من بانیروشی که خبر داد مرا که او در میان رخت خوابست **اصل** ودخل فیها بعد خروج علی علیه السلام فاخذ بیده فاتی به النبی صلی الله علیه و آله فلما رآه کاد یموت فلم یلتفت الیه و کان النبی صلی الله علیه و آله حییا کریما فقال یا رسول الله هذا ابن عمی المغیرة ابن ابی العاص وقد والذی بعثک بالحق آمنته **شرح** آمنته بفتح همزه و تشدید میم مفتوحه و سکون نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است الامین کسی را مومن کردن **یعنی** و داخل آن خانه که مغیره در آنجا بود عثمان بعد از بیرون آمدن علی علیه السلام از آن خانه پس گرفت دست عم خود را پس آورد او را نزد نبی صلی الله علیه و آله پس چون دید عثمان را با مغیره سر در پیش افکند و التفات نکرد بسوی او و بود نبی الله صلی الله علیه و آله صاحب حیا و صاحب کرم پس عثمان گفت ای رسول الله این عموی منست این مغیره بن ابی العاص است و بتحقیق قسم بآن خدایی که فرستاده ترا بحق مومن کردم او را **اصل** فقال ابو عبد الله علیه السلام وکذب والذی بعثه بالحق ما آمنه و اعادها ثلاثا و اعادها ابو عبد الله علیه السلام ثلاثا انی امنته الا انه یاتیه عن یمینه ثم یاتیه عن یساره فلما کان فی الیوم الرابع رفع راسه الیه فقال قد جعلت لک ثلاثا فان قدرت علیه بعد ثالثة قتلته **شرح** واعادها ثلاثا عطف است بر ما آمنه و از کلام امام است و ضمیر منصوب راجع بکلمه است و آن عبارت است از هذا عمی المغیرة ابن ابی العاص وقد والذی بعثک بالحق امنته است و چون کلمه بمعنی کلام است ارجاع ضمیر مونث بآن شده و در فلما کان و اعادها ابو عبد الله کلام راوی است کرد میان اجزای کلام امام جمله معترضه شده و ضمیر منصوب در اینجا نیز راجع است بکلمه یعنی کلام و آن اینجا عبارتست از کذب والذی بعثه بالحق ما آمنه و اعادها ثلاثا انی بفتح همزه و تشدید نون و الف مقصوره استفهام انکاریست و کلام امام است آمنته بصیغه ماضی باب تفعیل است الا برای استثنای منقطع است انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر راجع بعثمان فاعل فعل محذوفست بتقدیر الا کان الامر انه یاتیه همزه جابجا او الی نقطه دار یا بی و سکون همزه و تای دو نقطه در بالا و یای دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بعثمان و ضمیر منصوب راجع بمغیره است و اتیان از جانب یمین عبارت از تکلیف بامری را یاسست و اتیان از جانب یسار عبارت از تکلیف با ستر او برکوست به بیان اینکه جمعی از بزرگان صحابه بنفاق زندگانی میکنند و واقعه او را نه **یعنی** پس گفت امام جعفر صادق

علیه السلام و عثمان دروغ گفت قسم بآن خدایی که فرستاده او را بحق که عثمان مومن نکرد مغیره را و عثمان اعاده کرد کلام خود را سه بار و اعاده کرد کلام خود را امام جعفر صادق علیه السلام سه بار کلام من کرده ام او را یعنی که مومن نکرده ام او را لیکن بعد از آن عثمان تکلیف باظهار ایمان میکرد مغیره را بعد از آن امتثال میکرد او را بتکلیف بنفاق پس چون رسید سخن عثمان نزد رسول الله در بار چهارم یعنی که سخن خود را در بار چهارم گفت برداشت رسول الله صلی الله علیه و آله سر خود را بسوی او پس گفت بتحقیق قرار دادم برای تو مهلت سه شب پس اگر دست یابم بر او بعد از شب سیوم میکشم او را **اصل** فلما ادبر قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم العن المغیرة بن ابی العاص والعن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه والعن من یسقیه والعن من یجهزه والعن من یعطیه سقاء او حذاء او رشاء او وعاء وهو یعدهن بیمینه **شرح** یحمله بحای بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الحمل برداشتن او را کسی را بر خود جهت قطع اوو خواه بسوار کردن او او خواه بدوش گرفتن او و خواه بنیر آنها التجهیز بجیم و زای با نقطه دادن براق خیل مثل زره و شمشیر مانند اینها بکسی السقاء بکسر سین بی نقطه و قاف و الف ممدوده خیک کوچک که در آن آب بشیر میکنند الحذاء بکسر حای بی نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده کفش و مانند آن الرشاء بکسر راء بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده ریسمان الوعاء بکسر واو و عین بی نقطه و الف ممدوده جوال و مانند آن ضمیر هو راجع برسول الله است یعدهن بیاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ضمیر هن راجع بسقاء و حذاء و رشاء و وعاء و مانند اینهاست و جمع مونث باعتبار ادوات بودنست **یعنی** پس چون عثمان پشت گردانید گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خداوندا لعنت کن مغیره بن ابی العاص را و لعنت کن کسی را که جا میدهد او را و لعنت کن کسی را که او را بر میدارد میکند او را و لعنت کن کسی را که او را خوراک میدهد او را و لعنت کن کسی را که آشامیدنی میدهد او را و لعنت کن کسی را که براق میدهد او را و لعنت کن کسی را که او را میدهد او را خیک یا پوشش پا یا ریسمان یا ظرف و حال آنکه او یعنی رسول الله میشمرد اینها را بدست خود **اصل** وانطلق به عثمان فآواه واطعمه وسقاه وحمله وجهزه حتی فعل جمیع ما لعن علیه النبی صلی الله علیه و آله من یفعله به ثم اخرجه فی الیوم الرابع یسوقه **شرح** یسوقه بسین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و جمله حالیه است السوق راندن **یعنی** و برد مغیره را عثمان پس جا داد او را و خوراک داد او را و آشامیدنی داد او را و برداشت او را و براق داد او را تا آنکه کرد جمیع آنچه را لعنت کرد برآن نبی صلی الله علیه و آله کسی را که میکرد آنرا با مغیره بعد از آن بیرون کرد او را از خانه خود مغیره را در روز چهارم بعد از شب سیوم که بجایی که میراندش او را یعنی که اورا میکرد او را بسرعت سیر یعنی که اراده میکرد او را اعانه او را میکرد تا شتاب رود **اصل** فلم یخرج من ابیات المدینة حتی اعطب الله راحلته ونقب حذاءه وورمت قدماه فاستعان بیدیه ورکبتیه واثقله جهازه حتی وجس به فاتی شجرة فاستظل بها لو اتاها بعضکم ما ابهره ذلک **شرح** اعطب بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعالست الاعطاب شکسته و مانده کردن نقب بنون و قاف و بای یک نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است النقب سوراخ کردن و بنابر اول معطوف بر اعطب است و بنابر دوم از ابیات مدینه بوده و بنابر دوم عطف بر فلم یخرج است تا آنکه یعنی بعد از فروج از ابیات مدینه بوده ورمت بفتح دال بی نقطه و کسر میم و تای دو نقطه در بالا ورم نقطه در پایین بصیغه ماضی باب علم است و معطوف فلم یخرج است الجهاز بکسر جیم و الف و زای با نقطه براق مثل زره و جنگ و مانند اینها و خرنجاه با نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب نصر است الوخز طعن بخنجر و مانند آن که فرو میرود در کسی و نفوذ میکند بطرف دیگر و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بمغیره است با در به است بمعنی السببیت است و ضمیر راجع بجهاز است ابهره بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و فتح ها و رای بی نقطه ماضی راجع بعضکم ماضی باب افعالست الابهار نفس کسی را تنگ کردن و ذلک فاعل ابهره است و اشاره بقصد آمدنست **یعنی** پس مغیره بیرون نرفت از خانهای مدینه تا آنکه مانده کرد الله شتر مرکوب او را و سوراخ کرد پاپوش او را و آماس کرد پاهای او پس مدد جست در رفتار بدو دست خود و دو زانوی خود و سنگینی کرد او را براق او تا آنکه زخم کرده شد بآن براق یعنی که فرو رفت در بدن او آمد نزد درختی پس سایه جست بآن درخت اگر بیاده می آمد نزد آن درخت بعضی از شما تنگی نفس نمیکرد آن بعضی را آن آمدن یعنی که میان خانه عثمان و آن درخت بسیار مسافتی نبود **اصل** فاتی رسول الله صلی الله علیه و آله الوحی فاخبره بذلک فدعا علیا علیه السلام فقال خذ سیفک وانطلق انت وعمار وثالث لهم فات المغیرة بن ابی العاص تحت شجرة کذا وکذا فاتاه علی علیه السلام فقتله **شرح**

شرح زانت بها لعدم امام جوهری که علیه السلام و الفعل با منیست **یعنی** پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و چون با بیرون شد از حجره داد

تا آنچه مذکور شد پس طلب کرد علی علیه السلام را پس گفت او را فرا گیر شمشیر خود را [illegible] شو تو او را بیرون با سر سوی آن تا آنکه پس برو نزد دختر عم

امامی با بیرون در خشم چنین و چنین پس گفت نزد او علی علیه السلام که کشت تا او را **اصل** فخرج عثمان بنت رسول الله صلی الله علیه و آله

و قال انت اخبرتنا بالک بکلمة حتی ثبت الی رسول الله صلی الله علیه و آله تشکو القتیب فارسلی الیها رسول الله صلی الله علیه و آله کی تفی

حیاء ک ما اقبح بالمرأة ذات حسب و دین فی کل یوم تشکو زوجها فارسلت الیه مرارا کل ذلک یقول لها ذلک فلما کان الیوم الرابع دعا علیا

علیه السلام **شرح** اقتیا بکسر همزه و سکون قاف و کسر نون و تخفیف یاء الفیاء در اصل اللام واوی باب ضرب دعلم است ما اقبح صیغه تعجب

و در اصل ما استفهامیه بوده و خبر مبتدا و اقبح فاعل و راجع بما بوده تشکو تقدیر ان تشکو است مفعول ما اقبح است پس الغیب تقدیر ب

در ان جا تر است کل ذلک است **یعنی** پس زد عثمان دختر رسول الله را صلی الله علیه و آله و زنم تقدیری بود از اینکه الکفت که تو خبر دادی

پدر خود را جای حقیره پس آن دختر فرستاد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت میکرد از آنچه آن دختر برخورد از او پس فرستاد بسوی

او رسول الله صلی الله علیه و آله که الکی چه از شرم حیوز احسبت بازنی که صاحب شرف و دین باشد هر روز در اینکه شکایت کند از شوهر خود

پس آن دختر پیغام فرستاد بسوی رسول الله چند بار در هر بار میگفت رسول الله او را آنچه را که در اول بار گفت پس چون الخفند پیغام فرستاد

در بار چهارم طلب کرد علی علیه السلام را **اصل** وقال خذ سیفک و اشتمل علیه ثم ائت بنت ابن عمک فخذ بیدها فان حال بینک و بینها احد فاحطمه

بالسیف و اقبل رسول الله صلی الله علیه و آله کالواله بین منزل و دار عثمان فاخرج علی علیه السلام ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله فلما نظرت

الیه رفعت صوتها بالبکاء و استعبر رسول الله صلی الله علیه و آله و بکی ثم ادخلها منزله و کشفت عن ظهرها فلما ان رای ما بظهرها قال ثلاث مرات

ما له قتلک قتله الله **شرح** احطم بحاء بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است احطم شکستن چیز خشک یا شد مثل استخوان و در اینجا کنایه

نفوذ کند از اطراف دیگر او حیا آنچه استخوانهای او شکسته و بریده شود ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال لما و لما استفهام

تعجبیه است و داخل مفعول قول است و مبتدا است و ظرف خبر مبتدا است **یعنی** و گفت فرا گیر شمشیر خود را و جامه بر بالای آن بپوش تا که بیاید

بدار او پس برو نزد دختر عم خود پس بگیر دست او را پس اگر مانع شود میان تو و میان او و شخصی بخیال آنکه شمشیر با تو نیست پس بکش او را

بشمشیر و روآورد رسول الله صلی الله علیه و آله مانند حیران از منزل خود بسوی سرای عثمان پس بیرون آورد علی علیه السلام دختر رسول

الله را صلی الله علیه و آله پس چون دختر نگاه کرد بسوی رسول الله بلند کرد آواز خود را بگریه و در اشک چشم آورد رسول الله صلی الله

علیه و آله و گریه کرد بعد از آن داخل کرد دختر را در منزل خود و دختر وا کرد پشت خود را پس چون الله دید رسول الله آنچه را از افزودن که

در پشت او بود گفت سه بار که چه بلا بر خط ام الغیب عثمان خرابی شد کشت ترا که خدا او را [illegible] از دست کشته شد عثمان بخوار بی

و زاری در دنیا و عذاب عظیم او در آخرت و استحقاق لعن **اصل** و کان ذلک یوم الاحد و بات عثمان متخلیا بجاریتها فمکثت

الاثنین و الثلثاء و ماتت فی الیوم الرابع فلما حضر ان یخرج بها امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلام فخرجت و نساء المؤمنین

معها **شرح** اشلثاء بفتح ثای سه نقطه و لام و الف و ثای سه نقطه و الف ممدوده منصوب است **یعنی** و بود آن که عدل دختر بجاز رسول

علیه السلام در روز یکشنبه بود در شب خواب بیند عثمان در زیر لحاف با کنیز آن دختر پس آن دختر ماند در روز دوشنبه و در سه شنبه و وفات یافت

در روز چهارم پس چون وقت شد که بیرون آورده شود امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را علیها السلام پس بیرون رفت برای جنازه

و زنان مؤمنان با او بودند **اصل** و خرج عثمان یشیع جنازتها فلما نظر الیه النبی صلی الله علیه و آله قال من اطاف البارحة باهله او

بفتاته فلا یتبعن جنازتها قال ذلک ثلاثا فلم ینصرف فلما کان فی الرابعة قال لینصرفن او لاسمین باسمه فاقبل عثمان متوکئا علی مولی

له ممسک ببطنه فقال یا رسول الله انی اشتکی بطنی فان رایت ان تاذن لی ان انصرف قال انصرف و خرجت فاطمة علیها السلام و نساء

المؤمنین و المهاجرین فصلین علی الجنازة **شرح** و بیرون آمد عثمان همراهی میکرد جنازه او را پس چون نگاه کرد بسوی او پیغمبر صلی الله

علیه و آله گفت هر که گرد زن یا کنیز خود یا خادم خود پس باید که همراهی نکند البته جنازه او را گفت این را سه بار پس برنگشت عثمان

پس چون شد آن سخن در بار چهارم گفت البته برمیگردد البته یا هر آینه نام میبرم بنام او پس رو آورد عثمان تکیه کننده بر غلام خود و نهاده

دلست خود

ات خود السلام خود پس گفت ای یا رسول الله بدرستی که من از درد دارم از شکم خود پس اگر صلاح بدانی که رخصت دهی مرا و اینکه برگردم خوب خواهد گفت

برگرد و بیرون آمد فاطمه علیها السلام و زنان مؤمنان و مهاجران پس نماز کردند بر جنازه **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا

اعد الرجل کفنه فهو ماجور کلما نظر الیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون مهیا کند مرد کفن خود را پس او مزد داده میشود هر بار

که نظر کند بسوی آن **دهم اصل** ان امیر المؤمنین علیه السلام اشتکی عینه فعاده النبی صلی الله علیه و آله فاذا هو یصیح فقال النبی

صلی الله علیه و آله اجزعا ام وجعا فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما وجعت وجعا قط اشد منه فقال یا علی ان ملک الموت اذا نزل

لقبض روح الکافر نزل معه سفود من نار فینزع روحه به فتصیح جهنم فاستوی علی علیه السلام جالسا فقال یا رسول الله اعد علی حدیثک فلقد انسانی

وجعی ما قلت ثم قال هل یصیب ذلک احدا من امتک قال نعم حاکما جائرا و آکل مال الیتیم ظلما و شاهد زور **شرح** عینه منصوب و مفعول به اشتکی

است جزعا منصوب و معمول له فعل محذوف است بتقدیر اتقیح جزعا و وجعا از باب علم است و کاهی از باب ضرب بر باشد السفود بفتح سین بی نقطه

و تشدید فاء مضمومه و سکون واو و دال بی نقطه سیخ است از آهن که بآن بریان میکنند توضیح عینه شاهد زور در شرح کتاب الایمان و الکفر در شرح

حدیث سی و سیوم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است **یعنی** بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام درد چشم داشت پس عیادت کرد او را

پیغمبر صلی الله علیه و آله پس ناگاه او فریاد میکرد پس گفت او را پیغمبر صلی الله علیه و آله فریاد میزنی از بی صبری یا از شدت درد پس گفت ای

رسول الله درمند نشدم دردی هرگز سخت تر از آن پس گفت ای علی بدرستی که ملک الموت چون نازل شود برای قبض روح کافر فرود می

آید با او سیخی از آتش پس میکشد روح او را با آن پس فریاد میزند جهنم از شدت آن کشیدن پس راست نشست علی علیه السلام پس گفت ای

رسول الله تکرار کن بر من حدیث خود را چه بدرستی که تحقیق از یاد من برد درد مرا آنچه گفتی بعد از آن گفت آیا میرسد آن شدت جان کندن

کسی را از امت تو گفت آری بکسی حاکمی که از راه حق بدر باشد و خورنده مال یتیم است از روی ظلم و گواه دروغ است **یازدهم اصل**

قال النبی صلی الله علیه و آله مستریح و مستراح منه اما المستریح فالعبد الصالح استراح من غم الدنیا و ما کان فیه من العبادة الی الراحة و نعیم الآخرة

و اما المستراح منه فالفاجر یستریح منه ملکاه اللذان یحفظان علیه و خادمه و اهله و الارض التی کان یمشی علیها **شرح** مستریح خبر

مبتدای محذوف است بتقدیر المکلف اما مستریح منه باب فاعل استراح است **یعنی** گفت نبی صلی الله علیه و آله مکلف میت از دو حال

یکی که میمیرد و دیگری کسی که میمیرند از او اما آنکه میمیرد پس بنده صالح است که راحت یافت از غم دنیا و از آنچه بود در آن از عبادت بسوی آرام

و نعمت زندگی آخرت و اما آنکه میمیرند از او پس فاسق است میرهند از او دو ملک او که نگاه میدارند حساب عمل او را بر او و خدمتکار

او و مردم خانه او و زمینی که میرفت بر آن **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اعد الرجل کفنه فهو ماجور کلما نظر الیه **شرح**

این موافق حدیث نهم این باب است **سیزدهم اصل** سمعت ابا الحسن الاول علیه السلام یقول اذا مات المؤمن بکت علیه الملائکة و بقاع الارض

التی کان یعبد الله علیها و ابواب السماء التی کان یصعد باعماله فیها و ثلم ثلمة فی الاسلام لا یسدها شیء لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة

لها **شرح** بیان تفصیل مضمون این گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث سیوم باب فقد العلماء که باب دهم است **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم

علیه السلام میگفت چون میمیرد مؤمن زاری و گریه میکنند بر او فرشتگان و قطعهای زمین که عبادت میکرد خدا را بر آنها و درهای آسمان که بالا برده میشد عملهای

او در آنها و رخنه کرده میشود رخنه در اسلام که مانند شهر است که محلات دارد و هر محله از آن حصاری علیحده دارد و پر نمیکند آن رخنه را چیز

اصلا چه بدرستی که مؤمنان دانایان حصارهای برای اسلامند مانند حصارهای که باید تا ماند انتظام شهر بسبب آنهاست **چهاردهم اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا احضر المیت اربعون رجلا فقالوا اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا قال الله عز و جل قد قبلت شهادتکم و غفرت له

ما علمت مما لا تعلمون **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون حاضر شوند نزد میت چهل مرد پس گویند که خدایا بدرستی که ما

نمیدانیم از او مگر خیر را میگوید الله عز و جل که بتحقیق قبول کردم گواهی شما را و بخشایش کردم برای او آنچه دانستم از گناهانی که شما نمیدانید

پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان علی قبر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله عذق لیظله من الشمس حیث ما دارت الشمس فلما یبس العذق درس القبر فلم یعلم مکانه **شرح** العذق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه درخت خرما بار دار در س

بدال بی نقطه و را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است الدروس بر طرف شدن نشان چیزی و الدرس بر طرف کردن

ن ع ن خبری **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بعد بر قبر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله در بقیع در شب
زمانی که سایه میکرد قبر را از آفتاب میگوید هر جا برگردیده باشد آفتاب پس چون خشک شد آن مدت از ما و کنده شد بی آن
شد قبر پس دانسته نشد جای آن که باتیغی بود بکردن نه ایستند **حدیث هژدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان البراء بن معرور
التمیمی الانصاری بالمدینة وکان رسول الله صلی الله علیه و آله بمکة و انه حضره الموت وکان رسول الله صلی الله علیه و آله والمسلمون
یصلون الی بیت المقدس فاوصی البراء اذا دفن ان یجعل وجهه الی رسول الله صلی الله علیه و آله الی القبلة فجرت به السنة
وانه اوصی بثلث ماله فنزل به الکتاب وجرت به السنة **شرح** براء بفتح باء یکنقطه و راء بینقطه و الف ممدوده ابن معرور بفتح
میم و سکون عین بینقطه و ضم راء بینقطه و سکون واو و راء بینقطه از جمله دوازده کس از انصار است که در شب در عقبه مکه
با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردند و طلب هجرت او به مدینه کردند و اول کسی است که گفت از جمله ایشان برای بیعت
معرور بعد وانت ... از انصار ... که ... پیش از قدوم رسول الله صلی الله علیه و آله
به مدینه بیگاه الکتف ... بسوی بیت المقدس ... که ... اول ... طرف ... القدوم بر آن
شده ... برای ... از حکم ... و موافق آن بعد ... چنین بر آن بیان شده
فنزل به الکتاب ... سوره بقره آیة کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة
للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین ... فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ...
فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم بیان و الدین گذشت در کتاب الایمان والکفر
در شرح حدیث ششم باب البر بالوالدین ... نزدیکتر ... داخل است ... در التاریخ ...
البیان چنین است و روی عن الصادق علیه السلام ... جنفا او اثما ... الوصیة ... الثلث و در تفسیر علی
بن ابراهیم مذکور ... منسوخ ... منافات ندارد با اینکه ... جاری شده باشد
والله اعلم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود براء بن معرور انصاری در مدینه و بود رسول الله صلی الله
علیه و آله در مکه پیش از هجرت ... که حاضر شد براء ... رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان نماز میکردند
بسوی بیت المقدس پس وصیت کرد براء ... روی او بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی کعبه چون مدفون شود
با ... روی او بسوی کعبه شود و این وصیت کرد برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله در آن جانب بود پس جاری باشد
با ... وصیت کرد ... جمیع اهل اسلام ... وصیت کرد ... رسول ...
او بود پس نازل شد ... او وصیت کرد قرآن و جاری شد بآن طریقه رسول از جمیع اهل اسلام **حدیث هفدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء جبرئیل علیه السلام الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد عش ما شئت فانک میت واحبب
ما شئت فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک ملاقیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد جبرئیل علیه السلام
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت ای محمد زندگانی کن چندانکه خواهی ... که ... و دوست دار هر که خواهی
... جدا میشوی از او ... هر چه خواهی ... که ... را ... اتمام ... جای ... ترک
اتمام ... دنیا ... برادران ... **حدیث نوزدهم اصل** عن ابی عبیدة قال قلت لابی
جعفر علیه السلام حدثنی ما انتفع به فقال یا ابا عبیدة اکثر ذکر الموت فانه لم یکثر ذکره انسان الا زهد فی الدنیا **شرح** روایت است از
ابو عبیده که گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بگو مرا سخنی که بهره مند شوم بآن پس گفت ای ابو عبیده ... یاد کن
بدرستی که ... یاد ... ملائکه ... **نوزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال منادیا ینادی
فی کل یوم ابن آدم لد للموت واجمع للفناء وابن للخراب **شرح** منادی ... مبتدا ... منصوب ... تقدیر حرف
ندا ... لد بکسر لام و سکون دال بینقطه ... الفاء ... باب ... لام ... وجه ... برای ... مجاز ... و ازآن

لام عاقبت میدانند **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت منادی بزبان حال ندا میکند در هر روز ای فرزند
آدم زاده شو برای مرگ و جمع مال کن برای برطرف شدن آن و بنا بر خانه و مانند آن کن برای ویران شدن **حدیث بیستم اصل** عن ابی
بصیر قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام الوسواس فقال یا ابا محمد اذکر تقطع اوصالک فی قبرک ورجوع احبابک عنک اذا دفنوک فی
حفرتک وخروج بنات الماء من منخریک واکل الدود لحمک فان ذلک یسلی عنک ما انت فیه قال ابو بصیر فوالله ما ذکرته الا سلی عنی ما انا فیه
من هم الدنیا **شرح** البنات بفتح باء یکنقطه و نون جمع بنت دختران و بنات الماء عبارت است از کرمی چند که از آب و رطوبت متولد شود
چون کنده شود ... که از رطوبت ... چون رطوبت ... از ... بیرون
می آید برای طلب ... **یعنی** روایت است از ابو بصیر که گفت شکایت کردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
از فکر ... پس گفت ای ابو محمد یاد کن پاره پاره شدن ... از قبر ... محبوب است از تو در وقت
پوشیده شدن ... و یاد کن برگشتن دوستان ... تو از قبر تو و یاد کن بیرون آمدن ... از جای ...
و ... خوردن کرمها گوشت ترا ... یاد کردن ... آنچه ... از ... دنیا
گفت ابو بصیر پس بخدا قسم که یاد نکردم آنرا مگر آنکه فراموش شد از من آنچه من در آن بودم از غم دنیا **حدیث بیست و یکم اصل** قلت لابی
عبد الله علیه السلام جعلت فداک یعلم ملک الموت علیه السلام بقبض من یقبض قال لا انما هی صکاک تنزل من السماء اقبض نفس فلان بن فلان
شرح نفس بفتح نون و سکون فاء و سین بینقطه منصوب و مفعول به یقبض است ... بفتح میم و سکون نون استفهامیه است ...
علم ... مضاف الیه ... یقبض بقاف و باء یکنقطه و ضاد با نقطه ... مضارع غایب معلوم ... میم ...
باسباب حدوث علم ملک الموت است که مفهوم میشود از جواب سؤال مذکور الصکاک بکسر صاد بینقطه و تخفیف کاف جمع صک بفتح
صاد و تشدید کاف مکتوبهاست و اینجا استعاره شده ... باعتبار اینکه ... نظر آنچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب اول ... کتاب ... علیین ... باینکه ...
... فرود می آید و ... علم غیب ندارد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام ... پیش از
وقت میداند ملک الموت علیه السلام ... از بیماران و ... ان ... هر وقت گفت نه ...
که اسباب علم او ... فرود می آید ... فلان بن فلان را **حدیث بیست و دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما من اهل
... ملک الموت ... کل یوم خمس مرات **شرح** مضمون این گذشت در حدیث ... باب ... **حدیث بیست و سوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ... موته ... **شرح** مضمون این ... است از شرح
حدیث ... این باب **حدیث بیست و چهارم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام عن ملک الموت یقال الارض بین یدیه کالقصعة یمد یده منها حیث یشاء
قال نعم **شرح** ... در حدیث ... این باب که مکان ملک الموت آسمان اول است **یعنی** پرسیده شد امام جعفر صادق
علیه السلام از ملک الموت ... زمین ... مانند کاسه است ... از آن ... ملک الموت
دست خود را ... زمین ... امام گفت آری ... **حدیث بیست و پنجم اصل** دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلام
... علیه ثم قال ان الله عز و جل نعی الی نبیه صلی الله علیه و آله نفسه فقال انک میت وانهم میتون وقال کل نفس ذائقة
الموت ثم انشأ یحدث فقال انه یموت اهل الارض ... لا یبقی احد ثم یموت اهل السماء ... لا یبقی احد الا ملک الموت و حملة العرش
و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام **شرح** ... بنون و عین بینقطه و الف ... معلوم ... بفتح نون و سکون
... حاملان عرش گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث اول ... باب العرش والکرسی
... **یعنی** ... امام جعفر صادق علیه السلام ... اسمعیل ...
بعد از آن گفت بدرستی که الله عز و جل رسانید بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله ... در سوره زمر ...
... در سوره عنکبوت ... بعد از آن شروع کرد ...

ورج الدولة

... در کتاب ... در ... سوره ... ما

حديث ميكويد كيفيت بدرستيكه كويد اين است كه ميميرند اهل زمين تا انكه نمياند هيچيك از ايشان بعد از ان ميميرند اهل آسمان تا انكه
نميماند هيچيك مگر ملك الموت وحاملان عرش از جمله ملايكه وجبرئيل وميكائيل عليهم السلام اصل قال فيجي ملك الموت حتي تقوم بين يدي
الله عز وجل فيقال له من بقي وهو اعلم فيقول يا رب لم يبق الا ملك الموت وحملة العرش وجبرئيل وميكائيل فيقال له قل لجبرئيل
وميكائيل فليموتا فيقول الملائكة عند ذلك يا رب رسولاك واميناك فيقول اني قد قضيت علي كل نفس فيها الروح الموت شرح
امام گفت پس مي آيد ملك الموت تا انكه مي ايستد نزد الله عز وجل بانحنيكه فارغ ميشود از قبض ارواح اهل آسمان كه مامور باين است ومنتظر
حكم الهي باشد پس گفته ميشود اورا كه مانده وكه نمانده وداناترست بانكه مانده مراد ازين اگاهي رسد تا سخن بصورت سوال ميگويد
بار پروردگار من نمانده مگر ملك الموت وحاملان عرش از جمله ملايكه وجبرئيل وميكائيل پس گفته ميشود اورا بگو جبرئيل وميكائيل را كه بايد كه بميرند بانحنيكه قبض روح ايشان نيز بكني برضاي ايشان
پس ميگويند ملايكه كه حاملان عرشند نزد ان حكم الهي كه اي صاحب كل اختيار ايا ميميرانيد دو رسول ودو امين خود را پس ميگويد بدرستيكه
من بتحقيق حكم كردم بر هر شخصي كه در او جان است مرگ را اصل ثم يجي ملك الموت حتي يقف بين يدي الله عز وجل فيقول له من بقي
وهو اعلم فيقول يا رب لم يبق الا ملك الموت وحملة العرش فيقول قل لحملة العرش فليموتوا شرح بعد از ان مي ايد ملك الموت تا
انكه مي ايستد نزد الله عز وجل بانحنيكه فارغ ميشود از قبض روح جبرئيل وميكائيل ومنتظر حكم الهي باشد پس گفته ميشود اورا كه
كه مانده وكه نمانده وداناترست بانكه مانده پس ملك الموت ميگويد كه اي صاحب كل اختيار من نمانده مگر ملك الموت وحاملان عرش پس الله تعالي
ميگويد كه بگو حاملان عرش را كه بايد بميرند اصل قال عليه السلام ثم يجي كئيبا حزينا لا يرفع طرفه فيقال من بقي وهو اعلم فيقول
يا رب لم يبق الا ملك الموت فيقال له مت يا ملك الموت فيموت ثم ياخذ الارض بيمينه والسموات بيمينه ويقول اين الذين كانوا
يدعون معي شريكا اين الذين كانوا يجعلون معي الها اخر شرح الكئيب بفتح كاف وكسر همزه وسكون ياء و الف قطاء ربا يعني اندوه بار كه
نقطه شكسته حال اخذ ارض وسموات عبارت از افناي انهاست ويمين عبارت است از قدرت كه مفهوم ميشود در كريمه وايما اشارت
بايت سوره زمر والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالي عما يشركون وچنان شد در كتاب فضل القران
در شرح حديث بيست ودوم باب سيزدهم كه باب فضل القران است در اينجا ميگويم كه تقديم ذكر افناء زمين بر ذكر افناء آسمان اشارت است باطال
حكم فلاسفه با متناع خلاء يعني گفت امام عليه السلام بعد از ان ملك الموت مي آيد شكسته حال اندوهگين بالا نميكند چشم خود را پس گفته ميشود
كه مانده وكه نمانده وداناترست بانكه مانده پس ملك الموت ميگويد اي صاحب كل اختيار من كسي نمانده مگر ملك الموت پس گفته ميشود اورا كه
بمير اي ملك الموت پس ميميرد بانحنيكه ميتوان گفت ميگويد بميرانند ورا بعد از ان بازميگيرد زمين را بقدرت ذاتي خود واسمانها را نيز
بقدرت ذاتي خود والله تعالي ميگويد كجا اند انكه جمع كه ميخواندند باين خبر بكبر الله ربوبيتكا اند ان جمع كه ميكردانيدند با من شريكي جاي خدائي
ديگر امر داده است كه ان افناي بجاي اين قول وتفخيم بني اين كلام است اگر چه قريب وكلام حقيقه باشد حديث ششم اصل قال رسول الله
صلي الله عليه واله اخبرني جبرئيل عليه السلام ان ملكا من الملائكة كانت له عند الله منزلة عظيمة فعتب عليه فاهبطه من السماء الي الارض
فاتي ادريس عليه السلام فقال ان لك من الله منزلة فاشفع لي عند ربك فصلي ثلاث ليال لا يفتر وصام ايامها لا يفطر ثم طلب الي الله
عز وجل في السحر في الملك شرح عتب بعين بي نقطه وتاء دو نقطه در بالا وباء يك نقطه بصيغه ماضي معلوم باب نصر وضرب است العتب يعني
عين وسكون تاء كتابي غيرمرضي بر كسي گرفتن لا يفتر بفاء وتاء دو نقطه در بالا ودراء بي نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر وضرب
حالست لا يفطر بفاء وطاء بي نقطه ودراء بي نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر وضرب يا باب افعال نيز حالست الفطر بفتح فاء وسكون
طاء رنگ افتي وخوردن يا اشاميدن روزه دار را والافطار خوردن يا اشاميدن روزه دار وبمراد اينجا مناسبست وبنابر اول
شكافتن روزه يعني خراب كردن ودر اين اظهر است وبنا بر دوم حال موكده است يا مقدره است ومراد روزه بر روزه بردن است
يعني گفت رسول الله صلي الله عليه واله كه خبر داد مرا جبرئيل عليه السلام كه فرشته از فرشتگان بود او را نزد الله تعالي مرتبه بزرگ پس عتاب
گرفت بر او پس فرو انداخت او را از آسمان بسوي زمين بر بستن بال او پس امد نزد ادريس عليه السلام پس گفت بدرستيكه تو را در درگاه الهي

مرتبه است رفيع پس شفاعت كن براي من نزد صاحب كل اختيار خود پس ادريس نماز گزارد در سه شب بر حالي كه سست نميشد ودر روزه داشت در ان
روز ان شبها بعد از ان شبها بر حالي كه نميشكافت روزه خود را الخراب ميان روز بعد از ان عرض حاجت كرد بسوي الله تعالي در سحر شب
چهارم در حق ان ملك اصل فقال الملك انك قد اعطيت سؤلك وقد اطلق لي جناحي وانا احب ان اكافيك فاطلب الي حاجة فقال تريني
ملك الموت لعلي انس به فانه ليس يهنيني مع ذكره شي فبسط جناحه ثم قال اركب فصعد به يطلب ملك الموت في السماء الدنيا شرح السؤال بضم
سين بي نقطه وسكون همزه مطلوب ترجيح بكسر راء بي نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين ونون وفاء بصيغه مضارع غايب معلوم از الانس متصل
اللام يا بر باب افعال بمعني اورست يا بتقدير ان ناصبه خبر مبتدا محذوف است بتقدير حاجتي ترنيني وبراين تقدير فتح ياء نيز
جايز است الانس بهمزه والف ونون وسين بي نقطه بصيغه مضارع متكلم وحده از باب نصر است وعلم وحسن است يعني بنون وهمزه و
نون وتاء بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب ونصر ومنع است جناح بفتح جيم است يعني پس گفت ان فرشته بدرستيكه تو بتحقيق
داده شدي حاجت خود وبتحقيق گشوده شد براي من بال من ومن دوست ميدارم كه تلافي كنم با تو پس طلب كن بسوي من حاجتي ادريس گفت
مينمايي مرا ملك الموت شايد كه من ارام گيرم باو چه بدرستيكه ارام نميدهد كه گوارا نيست مرا با ياد او چيزي پس ان فرشته پهن كرد بال خود را
بعد از ان گفت سوار شو پس بالا برد ادريس را طلب ميكرد ملك الموت را در اسمان پستتر ظاهرا اين است كه جاي متقرر ملك الموت سماء دنيا
است اصل فقيل له اصعد فاستقبله بين السماء الرابعة والخامسة فقال الملك يا ملك الموت مالي اراك قاطبا قال العجب اني تحت ظل
العرش حيث امرت ان اقبض روح ادمي بين السماء الرابعة والخامسة فسمع ادريس عليه السلام فامتعض فخر من جناح الملك فقبض روحه مكانه
وقال الله عز وجل ورفعناه مكانا عليا شرح اصعد بصيغه امر باب افعال يا باب علم وبصيغه ماضي مجهول يا معلوم باب افعال ميتواند بود وحاصل هم
يكيست الصعود بالا رفتن والاصعاد بالا بردن ودر مقابل رفتن وصاحب مكان بالا شدن ودرين تقدير كلام ملايكه آسمان اول است فخر شدن در استقبله
راجع با ادريس ورواج ان فرشته ميتواند بود وضمير منصوب راجع بملك الموت است بين ظرف ادريس يا فرشته است ومراد ان است كه بالا رفته او در جايي
اسمان پنجم بود ودر پايين تر او در اسمان چهارم بود مالي مركب است از ماء استفهاميه تعجبيه ولام حرف جار وضمير متكلم القاطب لقاف والف وطاء بي نقطه وباء يك نقطه رو در هم كشيده العجب مبتدا است ومقصود هست از انچه تو تعجب كردي از ان عجب نيست از من بلكه عجب اينست كه ميگويم اني
بفتح همزه ونون تشديد نون وضمير متكلم است يا بهمزه والف وكسر نون الف نقطه در بالا وسكون ياء وفتح ياء وبتقدير ان ناصبه است يا اهمال ان يا اعمال ان و
بر هر تقدير خبر مبتدا است وعبارت از جميع مخلوقات است وان جمع جسمانيات وجسمانيات است زيرا كه همه مخلوقات مجرد ومادي باشند پس مخلوقات از ان بيرون
نيست ومراد اينجا اسمان هفتم است كه وسط ان محاذي كعبه است زيرا كه با تبعيه اجسام در تحت است وظل العرش عبارت است از اسمان ششم زيرا كه
چون در پايين اسمان هفتم است مانند سايه است التحت ظل العرش عبارت است از اسمان پنجم حيث بفتح حاء بي نقطه وسكون ياء دو نقطه در
پايين وضم ثاء سه نقطه ظرف التحت است ومضاف است بجمله وميتواند بود كه بكسر جيم وسكون همزه وضم تاء دو نقطه در بالا بصيغه ماضي متكلم وحده
از مفعل العين يا بر وزن مهموز اللام باب ضرب باشد امرت بصيغه ماضي مجهول متكلم وحده از باب نصر است بين ظرف ادمي است امتعض بميم وعين
بي نقطه وضاد بانقطه بصيغه ماضي معلوم باب افتعال است الامتعاض ودر اشكال درماندن ودر بعضي نسخ تبعين بانقطه وصاد بي نقطه است الامتعاص
در دو شكم بهم برآمدن خر بخاء بانقطه وتشديد راء بي نقطه بصيغه ماضي معلوم باب نصر وضرب است يعني پس گفته شد فرشته را كه بالا بر ادريس
را پس رو برو شد ملك الموت را در ميان اسمان چهارم وپنجم پس گفت فرشته اي ملك الموت چيست مرا كه مي بينم ترا رو در هم كشيده گفت
عجب نيست از من در پايين سايه عرش در جايي كه مامور شده ام بانكه در اينجا بگيرم روح ادمي را كه در ميان اسمان چهارم وپنجم است
پس شنيد ادريس عليه السلام پس در اشكال درماند پس افتاد از بال ان فرشته بانحنيكه در اسمان چهارم قرار گرفت پس گرفته شد روح او در
جاي او وگفت الله عز وجل در سوره مريم وبالا برديم ادريس را در مكاني بلند حديث هفتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله
صلي الله عليه واله الموت الموت الا ولا بد من الموت جاء الموت بما فيه جاء بالروح والراحة والكرة المباركة الي جنة عالية لاهل دار
الخلود الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم وجاء الموت بما فيه بالشقوة والندامة وبالكرة الخاسرة الي نار حامية لاهل دار الغرور الذين
كان لها سعيهم وفيها رغبتهم شرح الموت منصوب است بفعل محذوف بتقدير اذكروا الموت وتكرار براي تاكيد است جاء از قبيل وضع ماضي در مقام

منفرع است بر این تحقق وقوع با اخبارات از رجال که مشکلان باور بالنسبه ولطا بر آن بر آن تقدیر است از روح نفخ را السبم المرو نفخ لطاف و انتهی
راه سقط و نا او وحدت نوعی از برگشتن و مراد اینجا نوعی است از برگشتن در روز حشر الی جنه متعلق بالکره است و اشارت است باینکه اهل جنت که باک
در دنیا نیز در جنه بوده اند و بر این قیاس است حال نار و اهل نار و اول متعلق بجا لیه است و در دوم متعلق بجامه است با بعد متعلق بجا است بجامه بجا او
سقط او الف کریم و نهم و غضبناک یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد کنید مرا یاد کنید مرگ را که شنید
و نیست چاره از آن که آید مرگ الخ را او در گشت آورد لشم را او واحد او برگشتن را که هر منزلت بسوی بهشت بلند مرتبه برای اهل سرای همیشگی
جعل کرد برای آن سرا بسیع ایشان و در آن سرا رغبت ایشان و آورد مرگ الخ را او در گشت آورد از او را الشقیا نیز او برگشتن زیان الغدی را بسوی
آتش غضبناک برای اهل سرای فریب خوردن جمع کرد برای آن سرا بسیع ایشان و در آن سرا رغبت ایشان **اصل** ثم قال و قال اذا استحقت ولایة
الله والسعادة جاء الاجل بین العینین و ذهب الامل وراء الظهر واذا استحقت ولایة الشیطان والشقاوة جاء الامل بین العینین و ذهب
الاجل وراء الظهر **شرح** استحقت بجای سقط او تشدید قاف بصیغه ماضی معلوم غایبه باب استفعال است لاستحقاق طلب حق خود کردن و مراد اینجا
متمکن شدن چیز لیست یعنی قرار یافتن آن بر روشی که مقتضی آن بر آن مترتب شود **یعنی** و بعد از آن امام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت چون متمکن شود در کسی ولایت الله تعالی و عاقبت بخیری می آید اجل میان دو چشم و میرود آرزوی دنیا پس پشت یا بعید که همیشه در فکر مرگ است
و آرزوی دنیا نمیکند اصلا و چون متمکن شود در کسی ولایت شیطان و نا عاقبت بخیری می آید آرزوی دنیا میان دو چشم و میرود اجل پس پشت
اصل قال وسئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای المومنین اکیس قال اکثرهم ذکرا للموت واشدهم له استعدادا **شرح** امام گفت و پرسیده
شد رسول الله صلی الله علیه و آله که کدام مومنان زیرکتر است گفت که مومن زیرکتر ایشانست باعتبار یاد مرگ و سختتر ایشانست باعتبار
یراق گیری برای مرگ **حدیث بیست و هشتم اصل** سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول عجب کل العجب لمن انکر الموت و هو یری من یموت کل یوم
ولیلة والعجب کل العجب لمن انکر النشاة الاخری و هو یری النشاة الاولی **شرح** عجبا بفتح عین و فتح جیم بصیغه مصدر باب علم مفعول
فعل محذوف است تقدیر اعجب عجبا کلا و دال منصوب و بدل یا عطف بیان عجبا است و در دوم مرفوع و بدل یا عطف بیان العجب الکار
چیزی عبارت از جهل بآن نیست بلکه عبارت از عدم عمل بمقتضای علم بآنست النشاة بفتح نون و سکون شین بی نقطه و همزه زندگانی است
و مراد اینجا متوفی و فراغت است **یعنی** شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت تعجب میکنم تعجبی از تمام تعجب است از کسی که روز فکر مرگ نیست
و او می بیند کسی را که می میرد در هر روز و شب بعضی بناگاه و بعضی بمانده و در زیر خرابه و بعضی بکشته شدن و مانند اینها و تعجب تمام تعجب از کسی
که در فکر نشاه آخرت نیست و او می بیند نشو و نمای دنیا که آمیخته بچندین آزار است **حدیث بیست و نهم اصل** عن عجلان ابی صالح قال قال لی
ابو عبد الله علیه السلام یا ابا صالح اذا انت حملت جنازة فکن کانک انت المحمول وکانک سالت ربک الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر ماذا تستأنف
قال ثم قال عجبا لقوم حبس اولهم عن آخرهم ثم نودی فیهم بالرحیل وهم یلعبون **شرح** عن در عن آخرهم برای سببیت است نداء رحیل عبارت است
از میراندن بعضی آشنایان و خویشان و همسایگان و مانند ایشان در هر روز و شب الرحیل بفتح را بی نقطه و کسر حاء بی نقطه و سکون یا دو
نقطه در پایین اسم از ارتحال کوچ کردن جاهلی **یعنی** روایت است از عجلان بفتح عین و سکون جیم کنیت ابو صالح است گفت که گفت
مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو صالح چون تو برداری جنازه را پس باش چنانچه گویا که تو آن بوده ای کشته شده و گویا تو طلب کرده ای از
صاحب کمال اختیار خود برگشتن بسوی دنیا را پس کرد مطلوب ترا پس نظر کن که از چه عمل را از سر میگیری راوی گفت که پس امام گفت تعجب میکنم
تعجبی از جمعی که محبوس در قبر مانده اند و محشور نشده اند که تر شتکی ان ایشان برای انتظار جمعی که هنوز نمرده اند از جمله ایشان بعد از آن
ندا در داده شده در ایشان بانکه رحلت می باید کرد و ایشان ببازیچه مشغول اند با بتیعی که در فکر دنیای بی اعتبار اند و در فکر مرگ
و آخرت نیستند **حدیث سیم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام ما انزل الموت حق منزلته من عد غدا من اجله
قال و قال امیر المومنین علیه السلام ما اطال عبد الامل الا اساء العمل وکان یقول لو رای العبد اجله وسرعته الیه لابغض الامل و طلب الدنیا
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام که فرود نیاورد مرگ را در جای آن که فرود آمدنگاه
آن است یعنی کسی که شناخت مرگ را چنانچه باید کسی که شمرد فردا را از عمر خود و کار امروز را بفردا انداخت امام گفت که گفت امیر المومنین

علیه السلام

علیه السلام که دراز نکرد بنده آرزو را مگر آنکه بدکار آورد کار را و امیر المومنین علیه السلام میگفت که اگر میدید بنده اجل خود را و شتاب کردن
آن را بسوی او هر آینه دشمن میداشت آرزو را برای طلب دنیا **حدیث سی و یکم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن لحظة ملک الموت فقال
اما رایت الناس یکونون جلوسا فتعتریهم السکتة فما یتکلم احد منهم فتلک لحظة ملک الموت حیث یلحظهم **شرح** روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از شان نگاه ملک الموت بسوی کسی پس گفت آیا نمیبینی مردم را که می باشند نشستگان با یکدیگر
برای صحبت پس عارض میشود ایشان را خاموشی با بیهوشی که کسی نمیگوید هیچ از ایشان پس آن خاموشی شان نگاه ملک الموت
است در جایی که می نظر می آورد ایشان را مراد آسمان اول است چنانچه ظاهر است از حدیث بیست و هشتم این باب **حدیث سی و دوم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن قول الله عز و جل وقیل من راق وظن انه الفراق قال فان ذلک ابن آدم اذا حل به الموت
قال هل من طبیب انه الفراق ایقن بمفارقة الاحباب قال والتفت الساق بالساق التفت الدنیا بالآخرة ثم الی ربک یومئذ
المساق قال المصیر الی رب العالمین **شرح** راق در اصل راقی بوده یعنی افسونگر و ظاهر این حدیث آنست که استعاره شده برای
طبیب حاذق و شاید که ذلک فاعل محذوف است در قیل از تکسیر همزه است در حدیث و این منافات ندارد با اینکه بفتح همزه باشد
در آیت زیرا که در حدیث مقول قول واقع شده و در آیت مفعول با یقین شده الیقین کلام امام است و اشارت است باینکه ظن در آیت
بمعنی یقین است و باینکه ابن آدم در اول طلب طبیب میکند و در ثانی حال مایوس میشود الساق بشدت ثم بفتح تا اسم اشاره است
وقت را ایه دم و گشت با جرای زمان و رجای مکان **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل
در سوره القیامه و گفته شد که کیست افسونگر و گمان کرد که آنچه عارض او شده مفارقت است امام گفت که این آنکه بدرستی که آن قایل
فرزند آدم است چون فرود آید باو مرگ میگوید که آیا هیچ طبیبی هست بدرستی که آنچه عارض من شده مفارقت است یقین کرد که جدا شدن از
دوستان امام گفت والتفت الساق بالساق یعنی که در هم پیچیده و آمیخته بهم شده شد دنیا و شدت آخرت الی ربک یومئذ
المساق امام گفت که یعنی بازگشت بسوی صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز است در روز مرگ **حدیث سی و سوم اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام قول الله عز و جل انما نعد لهم عدا ما هو عندک قال عدد الایام قال ان الاباء والامهات یحصون ذلک لا و لکنه عدد الانفاس **شرح**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه معنی دارد قول الله عز و جل در سوره مریم که جز این نیست که میشمریم برای کافران شمردنی امام گفت چیست معنی
آن نزد تو یا بمعنی که چه احتمال بخاطر تو میرسد گفتم شمردن عدد روزهای عمر ایشان امام گفت بدرستی که پدران و مادران میشمرند آن عدد ایام
را نه مراد آن نیست و لکن مراد شمردن عدد نفسهای عمر ایشانست **حدیث سی و چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الحیوة والموت خلقان
من خلق الله فاذا جاء الموت فدخل فی الانسان لم یدخل فی شیء الا وقد خرجت منه الحیوة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی
که زندگی و مرگ دو مخلوق اند از جمله مخلوق الله تعالی پس چون آید مرگ پس داخل شود در آدمی داخل نمیشود در جزیی از اعضای آدمی مثل پا و ساق
و زانو و مانند آنها مگر در حالی که بیرون می آید از آن زندگی **حدیث سی و پنجم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یقول استرا الله لفلان فقال
فانکره فقیل لفلان یکون بری من ثواب الله عز و جل وقد کان بها غنیا **شرح** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میگوید که برای
خود برد و اثبت الله تعالی فلان مومن را آیا این قول چه است پس امام گفت این ناخوش در بی ادبی است پس گفته شد که این قول چه است که فلان
مومن عطا کرد جان خود را پس گفت این تقصیری ندارد آیا نمی بینی مومن را که میبخشد یعنی بدرود مرگ جان خود را با رضا بار جان این انکه
آن گشودن باو رفتن است که عطا میکند جان خود را برای کار خیر پیش از ثواب الله عز و جل و تحقیق بود غنی از آن بکار خود بقول حاصل آنست
که جود عبارتست از اقباس بر غیر بر رضا و از اینجا متحقق است که جان قابض ملک الموت است نه الله تعالی بی ادبی نیست و استعمال این لفظ
حدیث سی و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان قوما فیما مضی قالوا لنبی لهم ادع لنا ربک یرفع عنا الموت فدعا لهم فرفع الله عنهم الموت و
کثروا حتی ضاقت علیهم المنازل و کثر النسل و صار الرجل یطعم اباه وجده وامه وجده ویوضئهم ویتعاهدهم فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا
سل لنا ربک ان یردنا الی حالنا التی کنا علیها فسال نبیهم ربه فردهم الی حالهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که جماعتی
در زمان گذشته گفتند پیغمبری که ایشان را بود دعا کن برای ما صاحب کمال اختیار خود را بردارد از ما مرگ را پس دعا کرد پیغمبر ایشان پس بر داشت

اعدائها از ایشان دور کرد پس رشید شدند تا آنکه تنگ شد بر ایشان خانها پس بسیار شدند اولاد و کرد بعد مردی با بیرون کشی که طعام میخورد [illegible]
وجود کشی را و مادر کشی را و جد مادر کشی را و بنشست ایشان را [illegible] و ما نمیدانند آن پس و ما نمیدانند کسب معاش ایشان پس گفتند طلب کنی
برای ما از صاحب کل اختیار خود آنکه برگرداند ما را بسوی حال ما که بودیم بر آن پس طلب کرد پیغمبر ایشان از صاحب کل اختیار خود پس برگرداند ایشان را
بسوی حال اول ایشان **سی و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان عیسی بن مریم جاء الی قبر یحیی بن زکریا علیه السلام وکان سأل ربه ان یحییه له فدعاه
فاجابه وخرج الیه من القبر فقال له ما ترید منی فقال له ارید ان تؤنسنی کما کنت فی الدنیا فقال له یا عیسی ما سکنت عنی حرارة الموت وانت ترید ان
تعیدنی الی الدنیا وتعود علی حرارة الموت فترکه فعاد الی قبره **شرح** یحیی [illegible] بود در زمان زندگانی عیسی مبعوث شد و مدتی
با عیسی بود تا وفات یافت تؤنسنی [illegible] نون و سین بنقطه بصیغه مضارع [illegible] باب افعال [illegible] الایناس آرام دادن [illegible]
حرارت بفتح میم و راء [illegible] است و در بعضی نسخ بجای میم حاء بی نقطه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه عیسی
پسر مریم آمد بسوی قبر یحیی پسر زکریا علیه السلام و عیسی طلب کرده بود از صاحب کل اختیار خود که زنده کند یحیی را برای عیسی پس عیسی خواند یحیی را
پس یحیی بلبیک جواب گفت عیسی را و بیرون آمد بسوی عیسی از قبر خود پس یحیی گفت عیسی را که چه میخواهی از من پس عیسی گفت او را که میخواهم که
آرام دهی مرا چنانکه بودی در دنیا پس یحیی گفت او را که ای عیسی ساکن نشد از من تلخی مردن و تو میخواهی که برگردانی مرا بسوی دنیا و برگردد در من
تلخی مردن پس عیسی واگذاشت او را پس برگشت بسوی قبر خود بدانکه توجیه این هر دو وجه ممکن است اول اینکه روح یحیی بی بدن بیرون آمده باشد
از قبر و طلب احیای او [illegible] او باشد و [illegible] در جواب سوال عیسی احیای یحیی [illegible]
احیای او میکنم [illegible] دوم اینکه روح یحیی متعلق به بدن شده باشد بعنوان عاریت و با بدن بیرون آمده باشد و مفارقت روح از بدن
در این صورت مرارت نداشته باشد [illegible] از سوال منکر و نکیر واقع میشود [illegible] مرارت **سی و هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان فتیة من اولاد ملوک بنی اسرائیل کانوا متعبدین وکانت العبادة فی اولاد ملوک بنی اسرائیل وانهم خرجوا یسیرون فی البلاد
لیعتبروا فمروا بقبر علی ظهر الطریق قد سفی علیه السافی لیس یتبین منه الا رسمه **شرح** الفتیة بکسر فاء و سکون تاء [illegible]
[illegible] در پایین جمع فتی [illegible] نو رسیدگان مانند [illegible]
التعبد مصدر باب تفعل [illegible] در عبادت وکانت العبادة [illegible] برای رفع تعجب است که اولاد ملوک این زمانها را دیده [illegible]
سفی بسین بی نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم [illegible]
و سکون سین [illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه نو رسیدگانی از فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل
بودند [illegible] عابدان و بود عبادت در فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل و بدرستیکه آن نو رسیدگان بیرون آمدند از شهر خود [illegible]
در شهرها تا عبرت گیرند از احوال روزگار پس گذشتند بقبری بر پشت راه [illegible]
از آن قبر مگر نشان آن [illegible] زیر ریگ مانده بود و از بلندی ریگ آن معلوم میشد که آنجا قبری است **اصل** فقالوا لو دعونا الله
الساعة فینشر لنا صاحب هذا القبر فسألناه کیف وجد طعم الموت فدعوا الله وکان دعاؤهم الذی دعوا الله به انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله
[illegible] البدیع الدائم غیر الغافل والحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شأن تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک **شرح** [illegible]
[illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی پس گفتند کاش دعا کنیم [illegible] پس زنده کند برای ما صاحب این قبر را [illegible]

پس دعا کردند

پس دعا کردند الله تعالی را و بود دعای ایشان [illegible] اینکه تو معبود مایی ای صاحب کل اختیار ما نیست ما را معبودی غیر تو
[illegible] و توئی ابتدا کننده عجایب [illegible] غیر غافل [illegible] زنده [illegible]
بی تعلیم [illegible] زنده کن برای ما این میت را بقدرت خود **اصل** قال فخرج من ذلک القبر رجل ابیض الرأس واللحیة ینفض رأسه من التراب
فزعا شاخصا بصره الی السماء فقال لهم ما یوقفکم علی قبری فقالوا دعوناک لنسألک کیف وجدت طعم الموت فقال لهم لقد سکنت فی قبری تسعة وتسعین
سنة ما ذهب عنی الم الموت وکربه ولا خرج مرارة طعم الموت من حلقی **شرح** ینفض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنکه از آسمان [illegible] **یعنی** امام گفت پس بیرون آمد از آن قبر مردی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** فقالوا له [illegible]
قال لا ولکن لما سمعت الصیحة [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من الاجداث کانهم جراد منتشر مهطعین الی الداع **یعنی** پس گفتند او را [illegible]
[illegible]
[illegible] **سی و نهم اصل** قال النبی صلی
الله علیه و آله [illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** گفت [illegible]
علیه و آله [illegible] **چهلم اصل** جاء امیر المؤمنین علیه السلام الی الاشعث بن قیس یعزیه بأخ له
یقال له عبد الرحمن فقال له امیر المؤمنین ان جزعت فحق الرحم اتیت وان صبرت فحق الله ادیت علی انک ان صبرت جری علیک القضاء وانت محمود وان جزعت جری
علیک القضاء وانت مذموم **شرح** حق در اول [illegible] و در دوم بفتح حاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
دوم با وجود [illegible] **یعنی** آمد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی اشعث بن قیس [illegible] وفات برادری که اشعث را بود [illegible]
میشد آن برادر را عبد الرحمن پس گفت اشعث را امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]

مرموی اصل فقال له الله شفت انا لله وانا الیه راجعون فقال له امیر المؤمنین علیه السلام توری حاتا و بلیها فقال الا شفت لانت تعزیه
الملم و منتهاه فقال له اما قولک انا لله فاقرار منک بالملک واما قولک وانا الیه راجعون فاقرار منک بالهلک شرح راجع اسم فاعل باب ضرب است وان
کاهی متعدی است و مصدر آن رجع بفتح را و سکون جیم است بمعنی برگردانیدن مثل وانکه اسنن حکم در جمیع مسایل باهل خانه ادوجی کنند بامنها واینان
تعلیم کنند او بجای خود را تا مردم در هیچ زمان بخود رای نکنند و حکم هر مسئله را برگردانند بسوی ایشان و کاهی لازم است و مصدر آن رجوع است بمعنی برگشتن
تعالی بعینه راه دار ... بازگشت کردن میگوید التاویل بمعنی خبر ای خبری فمرمونت و زنا و بلیها راجع بفقره است یا راجع بالعلم بمعنی کلام است یا راجع
بآیت است باعتبار اینکه این مذکورست در آیت سوره البقره الثانیه یعنی با نقطه والف و یا دانقطه در باسین نز زیاد و در شکر بمعنه میشود و
جمع شکر انتظار است مسافر ... منا سبت المنیه بضم اسم مفعول باب افتعال ... الملک بضم و فتح و کسر میم و سکون لام ملکی کردن
بمعنی ترک خود رای چنانچه گفته در سوره حمل ... المقدر ... و سکون لام باطل و ضعیف بودن ... سوره
القصص کل شیء هالک الا وجهه و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث اول باب النوادر که باب بیست و سیوم است یعنی که گفت او را اشعث که
بدرستی که ما از آن خداییم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت کنندگانیم پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام آیا میدانی که چیست معنی آن پس گفت
اشعث که نمیدانم تو ای نهایت دانش و منتهی دانش پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت اما قول تو که انا لله پس اقرار است از جانب تو بمملوک بودن تو
و اما قول تو که انا الیه راجعون پس اقرار است از جانب تو بباطل بودن ... امام مفترض الطاعه است که الله تعالی تعیین او کرده و
... دلالت است بر وجود امام مفترض الطاعه در هر زمان تا مردم خود رای نکنند و امور خود را با اولی الامر و اگذارند
و پیروی ... و دلیری از قضا و قدر ... باشند در تعیین امام و در سایر کارها ... لفظ ... لام دو لفظ
برای ملکیت است و مردم برای اختصاص ... فاعل ... که فاعل ... است ... منافات ندارد با توهم اینکه الله تعالی
فاعل موجب باشد ... مردم لازم ... منافات
ندارد با توهم تجویز اینکه ... و شاید که این گفتگوی امیر المؤمنین ... اشعث ... ابو بکر بوده ... قایل
قایل ... ابو بکر ... والله اعلم حدیث و یکم اصل عن امیر المؤمنین علیه السلام قال دعا نبی من الانبیاء ربه ... فسلط
علیهم عدوهم فقال لا ... فقال لا ... الطاعون شرح ... منصوب است
بفعل محذوف ... الموت ... ذال بالنقطه و کسر ... و سکون یا و ... در
یا ... مرگی که ... طاعون ... یعنی روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام گفت ... پیغمبری از پیغمبران
بر قوم خود ... پس گفته شد او را از جانب الله تعالی آیا مسلط کنم بر ایشان دشمن ایشان را پس گفت نه پس گفته شد او را آیا پس مسلط کنم
بر ایشان ... پس گفت نه پس گفته شد او را ... بر ایشان ... و ... کند مرد
... پس فرستاده شد بر ایشان طاعون حدیث و دوم اصل کان ابو عبد الله علیه السلام یقول عند المصیبة الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی فی دینی والحمد
لله الذی لو شاء ان یکون مصیبتی اعظم مما کانت والحمد لله علی الامر الذی شاء ان یکون فکان شرح ... عادت امام جعفر صادق علیه السلام این بود که میگفت
نزد مصیبت که سپاس الله راست که نگردانید مصیبت مرا در دین من ... سپاس الله راست که اگر میخواست میشد
مصیبت من ... سپاس الله راست ... حدیث و سیوم اصل ان ابا جعفر علیه السلام اشتکی ... فرس
... ثم قال الحمد لله ... یا جعفر ... ثم ... ثم قال الحمد لله یا جعفر
... شرح ... امام محمد باقر علیه السلام ... از اول ... ازو ... بعد از آن گفت
... بعد از آن گفت ای جعفر ... امام محمد باقر علیه السلام ... بعد از آن گفت
... بعد از آن گفت سپاس الله راست ای جعفر ... حدیث و چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم الی قوله تعملون قال ... ثم بعد الشهور ثم بعد الایام ثم بعد الساعات
ثم بعد النفس فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون شرح در سوره جمعه است ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون الی

عالم الغیب والشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون ... مضارع غایب معلوم باب ... و ضمیر مستتر راجع بموت است
راجع بالله تعالی است و بنابر اول اسناد مجازی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مرگی که میگریزید از آن پس
بدرستی که آن برمیخورد شما را تا قول الله تعالی که تعملون امام گفت میشمرد در وقت انتظار سالها را بعد از آنکه سالها تمام شد میشمرد ماهها را بعد
از آنکه ماهها تمام شد میشمرد روزها را بعد از آنکه روزها تمام شد میشمرد ساعتها را بعد از آنکه ساعتها تمام شد میشمرد نفس را پس چون آید
... نزدیک شود مرگ ایشان پس ... ساعتی ... حدیث و پنجم اصل عن النبی صلی الله علیه و آله
حین مات عثمان بن مظعون ... یا ابا السایب الجنه فقال النبی صلی الله علیه و آله وما علمک حسبک ان تقولی کان یحب الله عز و جل
و رسوله شرح ابو السایب بسین بی نقطه و الف و همزه و با ... کنیت عثمان بن مظعون است ... استفهامیه است ... مفعول است
و مراد تحقیر و تقلیل علم آن زن است زیرا که آن زن خیال کرده بوده که هر که ... بجنازه او حاضر شود از اهل بهشت است خواه محب خدا و رسول
باشد و خواه نه این غلط است یعنی شنید نبی صلی الله علیه و آله از زنی در وقتی که مرد عثمان بن مظعون و آن زن میگفت گوارا باد ترا ای ابو
السایب بهشت پس گفت نبی صلی الله علیه و آله ... تو بس است ترا اینکه گویی که او بود که دوست میداشت الله عز و جل و رسول او را
اصل فلما مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله هملت عین رسول الله صلی الله علیه و آله بالدموع ثم قال النبی صلی الله علیه و آله
تدمع العین و یحزن القلب ولا نقول ما یسخط الرب وانا بک یا ابراهیم لمحزونون ثم رای النبی صلی الله علیه و آله فی قبره خللا فسواه بیده ثم قال اذا
عمل احدکم عملا فلیتقن ثم قال الحق بسلفک الصالح عثمان بن مظعون شرح هملت بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الهمل روان شدن
... بالدموع برای تعدیه است تدمع بصیغه مضارع غایبه باب منع ... یحزن بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب نصر یا باب افعال ...
یعنی پس چون وفات یافت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله روان کرد چشم رسول الله صلی الله علیه و آله اشکها را بعد از آن
گفت نبی صلی الله علیه و آله اشک میدهد چشم و اندوهگین میشود دل و نمیگوییم آنچه غضبناک کند صاحب کل اختیار را و بدرستی که ما بوفات تو
ای ابراهیم هر آینه اندوهناکیم بعد از آن دید نبی صلی الله علیه و آله در قبر ابراهیم رخنه را پس هموار کرد آنرا بدست خود بعد از آن گفت چون بجا
آورد یکی از شما کاری را پس باید که محکم کند آنرا بعد از آن گفت در خطاب با ابراهیم که لاحق شو به پیشتر و صالح تو که عثمان بن مظعون است +
حدیث و ششم اصل کتب الی ابی جعفر علیه السلام رجل یشکو الیه مصابه بولده و شدة ما دخله فکتب علیه السلام الیه اما علمت ان الله
عز و جل یختار من مال المؤمن ومن ولده انفسه لیاجره علی ذلک شرح این گذشت در حدیث سیوم باب هشتادم اصل تم کتاب الجنایز
من الکتاب الکافی والحمد لله رب العالمین ویتلوه کتاب الصلوة شرح این از الحاقات کاتبان است یعنی تمام شد کتاب جنایز از کتاب
کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و بعد از این می آید کتاب الصلوه تم
کتاب الجنایز و فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی غفر الله له ولوالدیه ولاخوانه ولمن تبعه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات الصالحین
والصالحات من شرحه فی یوم الاحد الثالث والعشرین من شهر رجب المرجب سنة سبعین والف الهجریة
خامه الصلب صلی هزاران درود و هزاران سلام زما بر محمد
و آلش تمام
م

كتاب الصلوة

٣٧ ورق

حمداً لجاعل الصلوة عماد الاسلام تعظيماً للصلوة على محمد وآل محمد عليهم الصلوة والسلام **وبعد** چون نواب همیون اشرف اقدس اعلى احکم الله ملکه و سلطانه
باتمام العدل والاحسان الى قيام القائم من آل محمد عليهم السلام بالمنزلة العالية العاليه مامور ساخت داعى دولت قاهره خليل بن الغازى القزوينى را
بشرح كافى ابو جعفر محمد بن يعقوب كلينى رحمه الله بزبان فارسى وبانجام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا
وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز شروع شد در شرح كتاب الصلوة از كتاب بيازدهم ماه رجب سال
هزار وهفتاد و هجرى و على الله التوكل **اصل كتاب الصلوة شرح** صلوة اسميست از فعل الامام و اوى كه قائم مقام مصدر باب تفعيل ميشود تفعيل
وضع ما لايق از چيزى بمحافظت بران چيز بلند استعدى بعلى ميشود و مثل وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم و وضع نا لايق را در فارسى درود و ميانند چنانچه بكار
را درود را ميگويند و مراد اينجا علامتى است كه الله تعالى نوع آنرا مقرر كرده باشد در هر شبانه روز براى در و درهم سابقان در شريعتى كه بنى صاحب آن
شريعت و اوصياى او ميشد چنانچه گذشت در كتاب الحجة در حديث سى و ششم باب صد و هفتم خواه بنى آخر الزمان و اوصياى او در زمان اين شريعت و
خواه غير ايشان و در از منه شرايع ايشان چنانچه ظاهر ميشود در حديث اول باب اول پنهان نماند كه چنانچه اختلاف انواع صلوة بحسب اختلاف شرايع
اينها منافات ندارد با آنكه هر يك از آنها داخل در جنس صلوة باشد هم چنين اختلاف اصناف و اشخاص نوع صلوة در اين شريعت بحسب اختلاف
اوقات و احوال منافات ندارد با آنكه هر يك از آنها داخل در نوع صلوة در اين شريعت باشد و مراد بنوع صلوة در اين شريعت عبادتى است كه
مشتمل باشد بر فرض سهو و شروط آنها كه مى آيد در حديث پنجم باب سيوم خواه اشتمال متيقن و خواه اشتمال حكمى و اين تعريف صادق است بر صلوة ذى
و دران اكتفا بتكبير و تهليل و مانند اينهاست در وقت ضرورت چنانچه مى آيد در باب هشتاد و هفتم كه باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسايفة
است زيرا كه چون بمقتضاى ضرورت است حكم نماز مشتمل بر فروض سهو و شروط آنها وارد و بخلاف نماز ميت و بنابر اين مصنف آنرا داخل اين كتاب
علحده ذكر نكرده و در كتاب جنائز ذكر كرد **يعنى** كتاب يازدهم از كتب كافى ابو جعفر محمد بن يعقوب كلينى رحمه الله كتابيست كه در ان احاديث متعلقه
بنماز است و در اين كتاب صد و سه باب است **اول** باب فضل الصلوة **دوم** باب من حافظ على صلوته او ضيعها **سيوم** باب فرض الصلوة
چهارم باب المواقيت اولها و آخرها و افضلها **پنجم** باب وقت الظهر والعصر **ششم** باب وقت المغرب والعشاء الآخرة **هفتم** باب وقت الفجر
هشتم باب وقت الصلوة في يوم الغيم والريح ومن صلى لغير القبلة **نهم** باب الجمع بين الصلوتين **دهم** باب الصلوة التى تصلى فى كل وقت
يازدهم باب التطوع فى وقت الفريضة والساعات التى لا يصلى فيها **دوازدهم** باب من نام عن الصلوة او سهى عنها **سيزدهم** باب بناء
مسجد النبى صلى الله عليه وآله **چهاردهم** باب ما يستتر به المصلى ممن يمر بين يديه **پانزدهم** باب المرأة تصلى بحيال الرجل والرجل يصلى
والمرأة بحيالها **شانزدهم** باب الخشوع فى الصلوة وكراهية العبث **هفدهم** باب البكاء والدعاء فى الصلوة **هجدهم** باب بدء الاذان والاقامة و
فضلهما وثوابهما **نوزدهم** باب القول عند دخول المسجد والخروج منه **بيستم** باب افتتاح الصلوة والحد فى التكبير وما يقال عند ذلك **بيست و يكم**

باب قراءة القرآن

باب قراءة القرآن **بيست و دوم** باب عزائم السجود **بيست و سيوم** باب القراءة فى الركعتين الاخيرتين والتسبيح فيهما **بيست و چهارم** باب الركوع
وما يقال فيه من التسبيح والدعاء فيه واذا رفع الراس منه **بيست و پنجم** باب السجود والتسبيح والدعاء فيه فى الفرائض والنوافل وما يقال بين السجدتين
بيست و ششم باب ادنى ما يجزى من التسبيح فى الركوع والسجود واكثره **بيست و هفتم** باب ما يسجد عليه وما يكره **بيست و هشتم** باب وضع الجبهة على
الارض **بيست و نهم** باب القيام والقعود فى الصلوة **سى ام** باب التشهد فى الركعتين الاولتين والرابعة والتسليم **سى و يكم** باب القنوت
فى الفريضة والنافلة ومتى هو وما يجزى فيه **سى و دوم** باب التعقيب بعد الصلوة والدعاء **سى و سيوم** باب من احدث قبل التسليم **سى و چهارم**
باب السهو فى افتتاح الصلوة **سى و پنجم** باب السهو فى القراءة **سى و ششم** باب السهو فى الركوع **سى و هفتم** باب السهو فى السجود **سى و هشتم** باب
السهو فى الركعتين الاولتين **سى و نهم** باب السهو فى الفجر والمغرب والجمعة **چهلم** باب السهو فى الثلث والاربع **چهل و يكم** باب من سها
فى الاربع والخمس ولم يدر زاد او نقص او استيقن انه زاد **چهل و دوم** باب من تكلم فى صلوته او انصرف قبل ان يتمها او يقوم فى موضع الجلوس
چهل و سيوم باب من شك فى صلوته كلها ولم يدر زاد او نقص ومن كثر عليه السهو والسهو فى النافلة وسهو الامام ومن خلفه **چهل و چهارم** باب بقيه
من صلوة الساهى **چهل و پنجم** باب ما يقطع الصلوة من الحدث والضحك والاشارة والنسيان وغير ذلك **چهل و ششم** باب التسليم على المصلى والعطاس فى
الصلوة **چهل و هفتم** باب المصلى يعرض له شىء من الهوام فيقتله **چهل و هشتم** باب بناء المساجد وما يؤخذ منها والحدث فيها من النوم وغيره **چهل
و نهم** باب فضل الصلوة فى الجماعة **پنجاهم** باب الصلوة خلف من لا يقتدى به **پنجاه و يكم** باب من يكره الصلوة خلفه والعبد يؤم القوم ومن
احق ان يؤم **پنجاه و دوم** باب الرجل يؤم النساء والمرأة تؤم النساء **پنجاه و سيوم** باب الصلوة خلف من يقتدى به والقراءة خلفه وضمانه
الصلوة **پنجاه و چهارم** باب الرجل يصلى بالقوم وهو على غير طهر او لغير القبلة **پنجاه و پنجم** باب الرجل يصلى وحده ثم يعيد فى الجماعة او يصلى بالقوم
وقد كان صلى قبل ذلك **پنجاه و ششم** باب الرجل يدرك مع الامام بعض صلوته ومن احدث الامام فقدمه **پنجاه و هفتم** باب الرجل يخطو الى الصف
او يقوم خلف الصف وحده او يكون بينه وبين الامام ما لا يتخطى **پنجاه و هشتم** باب الصلوة فى الكعبة وفوقها وفى البيع والكنائس والمواضع
التى تكره الصلوة فيها **پنجاه و نهم** باب الصلوة فى ثوب واحد والمرأة فى كم تصلى وصلوة العراة والتوشح **شصتم** باب اللباس الذى
تكره الصلوة فيه وما لا تكره **شصت و يكم** باب الرجل يصلى فى الثوب وهو غير طاهر عالما او جاهلا **شصت و دوم** باب الرجل يصلى وهو متلثم
او مختضب او لا يخرج يديه من تحت الثوب فى صلوته **شصت و سيوم** باب صلوة الصبيان ومتى يؤخذون بها **شصت و چهارم** باب صلوة الشيخ الكبير والمريض
شصت و پنجم باب المغمى عليه والمريض الذى تفوته الصلوة **شصت و ششم** باب فضل يوم الجمعة وليلته **شصت و هفتم** باب التزين يوم الجمعة
شصت و هشتم باب وجوب الجمعة وعلى كم تجب **شصت و نهم** باب وقت صلوة الجمعة ووقت صلوة العصر يوم الجمعة **هفتادم** باب تهيئة الامام
للجمعة وخطبته والانصات **هفتاد و يكم** باب القراءة يوم الجمعة وليلتها فى الصلوات **هفتاد و دوم** باب القنوت فى صلوة الجمعة والدعاء فيه
هفتاد و سيوم باب من فاتته الجمعة مع الامام **هفتاد و چهارم** باب التطوع يوم الجمعة **هفتاد و پنجم** باب نوادر الجمعة **هفتاد و ششم**
ابواب السفر باب وقت الصلوة فى السفر والجمع بين الصلوتين **هفتاد و هفتم** باب حد المسير الذى تقصر فيه الصلوة **هفتاد و هشتم** باب من يريد
السفر او يقدم من سفر متى يجب عليه التقصير او التمام **هفتاد و نهم** باب المسافر يقدم البلدة كم يقصر الصلوة **هشتادم** باب صلوة الملاحين
والمكارين واصحاب الصيد والرجل يخرج الى ضيعته **هشتاد و يكم** باب المسافر يدخل فى صلوة المقيم **هشتاد و دوم** باب التطوع فى السفر **هشتاد
و سيوم** باب الصلوة فى السفينة **هشتاد و چهارم** باب صلوة النوافل **هشتاد و پنجم** باب تقديم النوافل وتاخيرها وقضائها وصلوة الضحى
هشتاد و ششم باب صلوة الخوف **هشتاد و هفتم** باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسايفة **هشتاد و هشتم** باب صلوة العيدين والخطبة فيهما
هشتاد و نهم باب صلوة الاستسقاء **نودم** باب صلوة الكسوف **نود و يكم** باب صلوة التسبيح **نود و دوم** باب صلوة فاطمة عليها السلام
وغيرها من صلوة الترغيب **نود و سيوم** باب صلوة الاستخارة **نود و چهارم** باب الصلوة فى طلب الرزق **نود و پنجم** باب صلوة الحوائج
نود و ششم باب صلوة من خاف مكروها **نود و هفتم** باب صلوة من اراد سفرا **نود و هشتم** باب صلوة الشكر **نود و نهم** باب صلوة من
اراد ان يدخل باهله ومن اراد ان يتزوج **صدم** باب النوادر **صد و يكم** باب مساجد الكوفة **صد و دوم** باب فضل المسجد الاعظم
بالكوفة وفضل الصلوة فيه والمواضع المحبوبة فيه **صد و سيوم** باب مسجد السهلة **بدانكه** اينجا نيز مثل كتاب طهارت احتياج بذكر چند مقدمات

اول اینکه آنچه معلوم و در توضیح آیات متشابهات و احادیث متشابهات بمحض اطناب و احتمال است باتفاق زوید که است اگر جا بقیه بیان نشود دوم
اینکه در شرح احادیث مجملات و مانند آنها احتیاج بنذر رسید است لکن بقدری که در توضیح منع حصر بیّنها موقوف بود از آن باشد بنا بر کلام مصنف رحمه
الله در خطبه کلام که این کتاب مشتمل است بر آثار صحیحه و سنن قائمه که آنست مدار عمل شیعه امامیه کلام مصنف اینست که در وقت انک کتب الی یکون عندک
کتاب کاف یجمع من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد و یأخذ منه من یرید علم الدین والعمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین
علیهم السلام والسنن القائمة التی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عز و جل و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و بعد از این بانوی فاصله گفته و قد یسر الله و له الحمد
تألیف ما سألت وارجو ان یکون بحیث توخیت و بیان شد در شرح خطبه **سوم** اینکه بنا بر آنچه منقول شده از مصنف که در خطبه ذکر کرد تقسیم
جمیع احادیث کافی را بصحیح و موثق و حسن و ضعیف خوب نمی‌نماید و اعتماد بر شهادت ثقة الاسلام شیخ کلینی که اینها همه صحیح و مدار علیه است لازم
است زیرا که این کتاب را در زمان غیبت صغری نوشته و در بغداد می‌بود و سفرا بوده وشاید که این کتاب کافی بنظر صاحب الزمان علیه السلام
رسیده باشد چون در زمان سفرا بوده سوای کتاب الروضه که آن جزو کافی نمی‌نماید وشاید که از قبیل املای یا تصنیف علیحده از مصنف باشد
پیش از وصول او بصحبت سفرا و ناحیه مقدسه وشاید که آن مصنف الحاق آن بکافی کرده باشند والله اعلم و مصنف رحمه الله تعالی در بعض مواضع
کافی وفی روایة اخری و مانند آن گفته و آن نقل است از صاحب الزمان علیه السلام مگر اینکه قرینه صارفه باشد و اعظم تصنیف نسبت بتصانیف
قبل و بعد نه دارد زیرا که آخر وصایای او حیات نظر آنچه مذکور میشود در حدیث دوم باب اول که نماز آخر وصایای انبیاست و اشتمال سند
بعض احادیث این کتاب بر فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که با حدیثی که از فاسق منقول شده باشد معمول به و معتمد علیه چنان شیعه امامیه
باشد برای حضور حقیقی از معلوم این ان بوده **چهارم** اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کتاب کفایه که حدیث معارض یکدیگر است و اگر در جایی یک
خیال معارضه کند از کمی فکر یا کوتاهی ابصرت اوست چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث پنجم باب ششم و مصنف رحمه الله تعالی کاهی اشعار بوضع توهم
منافات میکند بقول او که و روی ایضا و مانند آن چنانچه می‌آید در حدیث نهم باب ششم و هر حدیثی که در کتب دیگر باشد و معارض حدیثی باشد
که در کافی نیست مثل آنچه مذکور میشود در شرح حدیث سیوم باب هفتم بی اعتبار است بنا بر حصری که مفهوم میشود از تقدیم ظرف در قول ثقة الاسلام
شیخ کلینی رحمه الله در خطبه که علیها العمل و بها یؤدی فرض الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و مع هذا مصنف رحمه الله تعالی در خطبه برای
خلاصی از حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه از روی احتیاط گفته که در عبادات و مانند آنها که میان دو کس نزاع برای منافع دنیا
در آنها نمی‌باشد ترجیح اسناد احادیث صحیحه بعض بر بعض در کار نیست و عبارت مصنف در خطبه اینست که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز
شیء مما اختلف الروایة فیه عن العلماء علیهم السلام برأیه الا علی ما اطلقه العالم بقوله علیه السلام اعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله عز و جل
فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه و قوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم و قوله علیه السلام خذوا بالمجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه
و نحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله ولا نجد شیئا احوط ولا اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلام و قبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایما
اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این معضلات شد در شرح خطبه **پنجم** اینکه بنا بر آنچه منقول شد در کافی حدیثی که مضمون آن از روی
تقیه باشد نیست اگرچه احادیث امر بتقیه و احادیثی که ادای مضمون آن از روی تقیه نیست اگرچه احادیث امر آنها بر خود ایجاد شده برای
تقیه بسیار است **ششم** اینکه جمعی کتابهای در فروع فقه نوشته اند و از طرفین استدلالات طویله رکیکه عجیبه کرده اند و آن کتابها را
کتب فقه نامیده اند و تسمیه آنها بکتب جدل اولی است و ما احتراز از آن طریقت میکنیم مگر در جایی که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح
آن موقوف بر گفتگو از طرفین باشد و تطویل شرح باب وجوب الجمعة و علی کم تجب حسب الامر بعض اعزه است **هفتم** اینکه کاهی گفته میشود
که ظاهر این حدیث اینست و آن از قبیل فتوی و مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوفست بر علم بحکم واقع و علم بظاهر حدیثی باعث آن نمیشود و
ایضا مستلزم جواز عمل بآن ظاهر حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد و چون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که مخصص آن باشد
مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد **هشتم** اینکه اگر در جای چند جهتی ذکر کنیم آنچه را که ظاهرتر است مقدم میداریم بترتیب

باب اول اصل باب فضل الصلوة شرح این باب بیان فضیلت نماز است بعض مراتب ثواب آن و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل**
سألت ابا عبدالله علیه السلام عن افضل ما یتقرب به العباد الی ربهم و احب ذلک الی الله عز و جل ما هو فقال ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من

الصلوة

الصلوة ما بدو الصلوة الا تری ان العبد الصالح عیسی بن مریم علیه السلام قال و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا **شرح** احب محمول و ذکر و معطوف
بیان افضل است و مشتق از فعل مجهول است یعنی محبوب تر و آن عبارت از عبادتیست که تأکید در طلب آن بیشتر از تأکید در طلب سایر عبادات باشد
نفی علم در ما اعلم بمعنی نفی معلوم است بقرینه استدلال بر آن در الا تری تا آخر و نفی افضل و ارادهٔ شی که مساوی باشد در شرح آن گفته اند در
مثل لیس فی البلد افضل من زید و دفع شبهه افضل بودن غیر نماز میشود و در شرح حدیث هفتم این باب المعرفه مصدر میمی یا بمعنی شناختن و اراده
اینجا اعتراف بشی خفی شده است که ربوبیت رب العالمین باشد و علامت اعتراف بآن اقرار و تمجید امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام
در هر زمانست خواه نبی باشد و خواه وصی نبی تا مردم بخود رای و پیروی ظن شریک قرار ندهند برای الله تعالی در حکم حق را ما بعد الصلوة
نماز فریضه شبانه روز است که خالص باشد برای الله تعالی یعنی اینکه جامع شروط صحت و قبول باشد و از جمله شروط قبول آنست ادای زکوة فریضه
چنانچه می‌آید در کتاب الزکوة در باب اول و دوام و ادوماتی در سوره مریم است الزکوة خالص چیزی و حصه از مال که مستحق داده میشود و لکن مستعمل میشود در
دادن آن حصه از مال صاحب قاموس گفته الزکوة صفوة الشیء و ما اخرجته من مالک لتطهره به و ابن اثیر در نهایه گفته و اصل الزکوة فی اللغة الطهارة
والنماء والبرکة والمدح و کل ذلک قد استعمل فی القرآن و الحدیث و وزنها فعلة کالصدقة فلما تحرکت الواو و انفتح ما قبلها انقلبت الفا و هی من الا
الاسماء المشترکة بین المخرج والفعل فیطلق علی العین و هی الطائفة من المال المزکی بها و علی المعنی و هو التزکیة و من الجهل بهذا البیان اتی من ظلم نفسه بالطعن
علی قوله تعالی والذین هم للزکوة فاعلون ذاهبا الی العین و انما المراد المعنی الذی هو التزکیة مخفی نماند که میتواند بود که مراد بزکوة اینجا خالص عبادات
باشد خواه نماز و خواه غیر آن بلکه اینجا مناسب تر است از تقدیم ظرف در للزکوة فاعلون برای افاده حصر باشد و میتواند بود که مراد بزکوة
در آیت سوره مریم نیز خالص عبادات باشد مثل نمازی که رعایت شروط قبول در آن کرده و تهور در آن نشده باشد پس ذکر زکوة اینجا احتراز است از نماز باطل
بلکه اینجا مناسب تر است از عبادت در از مادمت حیا این باشد که در هر روز و شب مکرر شود و دلیل میگویند که مراد حصه از مال است و چون آن حصه مکلف
نیست و همین حیثیت سبب لا علاج میگویند که تقیید بر دوام در زکوة در وجه النصاب است و چون مشهور است که عیسی علیه السلام واجد نصاب نبوده و در مدت
عمر پس لا علاج میگویند که تقیید بر دوام بالزکوة است و بنا براین دلالت این آیت بر افضلیت نماز از زکوة باعتبار تقدیم ذکر آنست مثل آنچه که
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است لانه قرنها بها و بدأ بالصلوة قبلها و در ما دمت مصدریه است و مصدر
نایب ظرف زمانست مثل دابته قدوم الحاج و ظرف متعلق بمجموع من حیث المجموع الصلوة والزکوة است یا متعلق بهر یکی از الصلوة والزکوة است و صلوة
و زکوة در مدت دوام زندگی عبارتست از صلوة و زکوة در هر روز و شب زیرا که تکلیف الصلوة و الزکوة بعینها هلاک هر روز است نه تکلیف بالاتفاق است
پس مراد تجدید صلوة و زکوة است در اوقات متقاربه مضبوطه در شبانه روز **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از فاضلتر آنچه نزدیکی
میجویند بوسیله آن بندگان بسوی صاحب کل اختیار ایشان که محبوب تر است بسوی الله عز و جل از جهت آن فاضلتر و محبوب تر پس امام گفت نمیدانم چیزی را
بعد از معرفت ربوبیت الله تعالی فاضلتر از این نماز فریضه شبانه روزی که خالص باشد آیا نمی‌بینی که بنده صالح که عیسی بن مریم علیه السلام است گفت که
و سفارش کرد مرا بنماز و خالص عبادت چند انکه زنده باشم **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول احب الاعمال الی الله
عز و جل الصلوة و هی آخر وصایا الانبیاء علیهم السلام فما احسن الرجل یغتسل او یتوضأ فیسبغ الوضوء ثم یتنحی حیث لا یراه انیس فیشرف علیه و هو راکع او
ساجد ان العبد اذا سجد فاطال السجود نادی ابلیس یا ویله اطاعوا و عصیت و سجدوا و ابیت **شرح** آخر وصایا الانبیاء اشارتست باینکه آدمی
در وقت رفتن از دنیا سفارش چیزی میکند که فرور تر است ما احسن صیغه تعجب است الرجل منصوب و مفعول است او برای تنویع یعنی یا غسل کند و بعد از آن وضو و حلولت
و کذا است در کتاب الطهاره در احادیث باب سی و نهم که باب صفة الغسل و الوضوء قبله و بعده که با غسل جنابت وضو جایز نیست و در غسل دیگر وضو
بعض از اینها است و اگر نشده باشد پیش از آنها جایز نیست بعد از آنها یسبغ بسین بی نقطه و با یکنقطه و غین با نقطه یعنی وضو مقارن علوم باب افعال است
الاسباغ وسعت دادن الوضوء یعنی اوای که بآن تطهیر خود کنند و لام و فتح و او مصدر باب حسن است و مراد باسباغ وضو اینجا فراغ کردن از آداب است
بروشی که مستحبات بفعل آید خواه در غسل و خواه در وقت نماز و صاحب قاموس گفته اسبغ الوضوء ابلغه مواضعه و وفی کل عضو حقه حیث لا یراه انیس
عبارتست از خلوت زیرا که دوران احتمال ریا نمی‌باشد پس که یا در میان او و ابلیس حصار است که ابلیس خواهد که او را ابتعد بادش برحمت بالای
حصار رفت تا مشرف بر او شود طاهر و همو راکع او ساجد است که سجودی که مامور شده ملائکه بآن برای آدم بمعنی انحناء است و متحقق میشود برکوع نیز

پس مقصود سجود اصطلاحی نیست سجده در او ساجد بمعنی اصطلاحی است و در اذا سجد فاطال السجود بمعنی انحنا است در رکوع نیز متحقق میشود اطاله سجود
عبارتست از کثافت [?] او واجب است در سجود و احتراز است از سجود باطل یعنی انحنا که مانند بر چیدن [?] کلاغ است و اند انها اعتقاد و موافق آنچه گفته [?] در
حدیث ششم باب آینده یا ویلیه چهار احتمال دارد اول اینکه کلام ابلیس باشد و ویل منادی باشد یعنی حلول شر و ضمیر غایب راجع به ساجد باشد
و مراد تنها [?] از روی حیله … او باشد دوم اینکه کلام ابلیس باشد و منادی محذوف باشد و ویل بمعنی نفعت [?] باشد و منصوب بفعل محذوف
باشد … و ضمیر غایب بجای ضمیر متکلم باشد بعنوان نقل بالمعنی برای امتناع از نسبت ویل بخود بحسب ظاهر سوم اینکه کلام
امام باشد و ویل منادی باشد یعنی هلاک و ضمیر غایب راجع بابلیس باشد و جمله معترضه باشد چهارم اینکه کلام امام باشد و منادی محذوف باشد
و ضمیر راجع بابلیس باشد ظاهر اطلاقها آنست که سجده ملایکه برای آدم بمعنی سجده برای الله تعالی است شکرانه وجود آدم یا رو بآدم چنانچه
آدمی در نماز رو بکعبه سجده میکند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بهترین اعمال بسوی الله عز و جل
است و آن آخر سفارشهای پیغمبران علیهم السلام است پس چه نیکوست مردی که غسل کند یا وضو سازد و با نیکوئی [?] … کند آب … بلکوت [?]
رود جائی که نبیند او را … پس ابلیس مشرف شود بر او در حالی که او راکع یا ساجد باشد … بنده چون سجده کند پس طول بدهد [?] کند در
سجود ندا میکند ابلیس که ای ویلاه او اطاعت کرد و عصیان آدم … سجده … سجده آدم **سیوم اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول اقرب
ما یکون العبد من الله عز و جل و هو ساجد و ذلک قوله عز و جل واسجد واقترب **شرح** اقرب مرفوع و مبتداست ما مصدریه است یکون از افعال تامه
است و مصدر مضاف الیه است و نسبت اقرب بکون … مجاز است و مقصود نسبت … است العبد مرفوع و فاعل یکون است من متعلق بمصدر
اقرب است واو در و هو حالیه است و جمله حالیه قائم مقام خبر مبتداست که محذوف است و آن حین … ساجد … یکون الامیر قائما یعنی حین
هو قائم میتواند بود که مراد بساجد اینجا نمازگزار باشد و مناسب این می آید در حدیث چهاردهم و پانزدهم باب … که باب الصلوة فی الکعبه است
و حدیث یازدهم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است و میتواند بود که مراد گزارنده … بر زمین باشد و مناسب این
می آید در حدیث هفتم و یازدهم این باب و بهر تقدیر افضل بودن نماز مفهوم میشود **یعنی** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت نزدیکتر
وجود بنده نسبت به الله عز و جل بر حالتی است که او ساجد باشد و آنست معنی قول الله عز و جل در سوره العلق که اول سورت است در نزول
واسجد کن و طالب نزدیکی باش **چهارم اصل** سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا قام المصلی الی الصلوة نزلت علیه الرحمة من اعنان السماء
الی اعنان الارض وحفت به الملائکة و ناداه ملک لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة ما انفتل **شرح** الاعنان بفتح همزه و سکون عین بی نقطه
و نون جمع عنان بکسر یا بفتح عین اطراف حفت بحا بی نقطه و تشدید فا … معلوم غایبه باب نصر است ما در ما فی الصلوة استفهامیه و موصوله
میتواند بود **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون بر خیزد نمازگزار بسوی نماز فرود می آید بر او رحمت از نواحی آسمان تا نواحی
زمین و احاطه میکنند او را فرشتگان و ندا میکند او را فرشته که اگر بداند این نمازگزار که چه ثوابست در نماز … نمیشد از نماز **پنجم
اصل** عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قام العبد المؤمن فی صلوته نظر الله الیه او قال اقبل
الله علیه حتی ینصرف واظلته من فوق راسه الی افق السماء والملائکة تحفه من حوله الی افق السماء و وکل الله به ملکا قائما علی راسه یقول ایها
المصلی لو تعلم من ینظر الیک ومن تناجی ما التفت ولا زلت من موضعک ابدا **شرح** نظر الله و مانند آن کنایه است از اراده توفیق و ثواب و مانند
آنها باعتبار اینکه نظر … برای شک … و میتواند بود که برای … باشد …
که رسول علیه السلام این مضمون را مکرر گفته باشد **یعنی** روایت است از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله چون بایستد بنده مومن در نماز خود نظر میکند الله تعالی بسوی او یا گفت روی می آورد الله تعالی بسوی او تا آنکه برگردد از نماز و سایه
میکند او را رحمت الله تعالی از بالای سر او تا بالای آسمان و فرشتگان احاطه او میکنند از دور او تا کنار آسمان و موکل میکند الله تعالی
با او فرشته را که ایستاده باشد بر سر او میگوید او را که ای نمازگزار اگر میدانستی که کی نظر میکند بسوی تو و کرا خطاب میکنی در نماز خود را و
از دل آن نمیشدی [?] و نمیرفتی از جای نماز خود هرگز **ششم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الصلوة قربان کل تقی **شرح**
القربان بضم قاف باعث نزدیکی به الله تعالی و بکسر و ضم قاف نزدیکی و هر دو اینجا مناسب است کل تقی اشارتست بآیت سوره حجرات ان اکرمکم عند الله

اتقیکم

اتقیکم و مراد آنست که تفاوت در مراتب تقوی بحسب تفاوت در مراتب نماز است پس تفاوت متقربان در مراتب قرب ایشان بسبب تفاوت ایشان در وقت
و صفت نماز است **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام که او گفت نماز وسیله نزدیکی هر پرهیزکار است **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام صلوة
فریضة خیر من عشرین حجة وحجة خیر من بیت مملوء ذهبا یتصدق منه حتی یفنی **شرح** الحجة بکسر حا و یک حج بفتح حا و این از شواذ است **یعنی** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که محافظت نوعی از نماز که فریضه باشد بهتر است باعتبار ثواب از بیست حج و یک حج بهتر است باعتبار ثواب از یکی خانه پر از طلا که
تصدق کرده شود از آن طلا تا آنکه فانی شود و اگر گوئی هر حجی مشتمل است بر نماز واجب پس لازم می آید که ثواب جز بیشتر از ثواب کل باشد و ایضا
منافات دارد با آنچه منقول است که افضل الاعمال احمزها زیرا که حج مشکلتر از نماز است و زکوة مشکلتر از حج است چنانچه می آید در کتاب الزکوة
در حدیث سیوم باب اول که ما فرض الله علی هذه الامة شیئا اشد علیهم من الزکوة و فیها تهلک عامتهم گوئیم در این چند جواب است از آنجمله اینکه
که مراد الصلوة فریضة نمازی از پنج نماز فریضه یومیه باشد بقرینه حجة و فریضه و پنج نماز یومیه در ظاهر حدیث اول باب سیوم خواه باعتبار آنکه آنها
عمده است و خواه باعتبار دیگر و تنوین برای وحدت نوعی باشد و آنچه جز پنج است از حج یا فریضه است در عمری یکبار است و از حج … نافلات
و اصل فریضه … در سالی یکبار است بخلاف نوعی از فریضه یومیه زیرا که ادا هر شبانه روز مکرر میشود و بعد از بلوغ بحد التکلیف و مراد بیان
فضل محافظت بر آنست از جمیع عمر و مراد است هر فعلی مشکلتر است از فعل کثیر … چنانچه ظاهر میشود از حدیث هشتم باب چهارم … این می آید
در حدیث دوم باب پنجم و دوم که ان الصلوة المکتوبة فیه حجة مبرورة و ایضا مراد صلوة فریضه مقبوله است و ادای زکوة فریضه شرط قبول صلوة است
چنانچه می آید در کتاب الزکوة در باب اول در دوم **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال مر بالنبی صلی الله علیه و آله رجل و هو یعالج بعض
حجراته فقال یا رسول الله الا اکفیک فقال شانک فلما فرغ قال له رسول الله صلی الله علیه و آله حاجتک قال الجنة فاطرق رسول الله صلی الله
علیه و آله ثم قال نعم فلما ولی قال له یا عبد الله اعنا بطول السجود **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت گذر کرد بر نبی صلی الله علیه و آله
مردی در حالی که نبی اصلاح میکرد بعض حجرهای خود را پس آن مرد گفت ای رسول الله آیا کفایت نکنم ترا یا نمیخواهی که آیا دفع مشقت از تو کنم پس نبی گفت
در کار خود باش یا نمیخواهی که کفایت کنی پس چون آن مرد فارغ شد از کار گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله چیست حاجت تو از این کار که کردی
آن مرد گفت حاجت من بهشت است که ضامن شوی پس سر در پیش افکند رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت آری ضامن شدم پس چون آن مرد
پشت کرد و میرفت گفت او را که ای بنده خدا مدد کن ما را در این ضامنی باینکه دراز کنی سجده را یا میخواهی که نماز را دراز کنی یا میخواهی که ذکر سجود
را بسیار کنی در هر نماز و نظیر این گذشت در حدیث سیوم **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا
ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء **شرح** المثل بفتح میم و فتح ثاء سه نقطه
صفت الفسطاط بضم فا و سکون سین بی نقطه و طاء بی نقطه سراپرده الاطناب جمع طنب بضم طا بی نقطه و ضم نون و … طنابها **یعنی**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حال نماز نسبت بمعرفت الله و معرفت رسول و اوصیای او و معرفت قیامت حال ستون است نسبت بسراپرده بیان
این آنکه چون بجای خود باشد ستون نفع میکند طنابها و میخها و پرده و چون شکسته شود ستون نفع نمیکند طنابی و نه میخی و نه پرده مقصود تشبیه تصدیق
باحوال قیامت بطنابها و تشبیه تصدیق برسول و اوصیای او بمیخها و تشبیه تصدیق بربوبیت بسراپرده است و وجه
مناسبت آنکه چنانچه سراپرده مقصود اصلیست برای کسی که سایه خواهد از جمله مسافران دنیا تصدیق بربوبیت مقصود اصلیست برای کسی که راحت
خواهد از جمله مسافران آخرت و چنانچه طنابها باعث … سراپرده است … و تصدیق باحوال قیامت باعث شمول تصدیق به او
است … باعتبار متعلقش زیرا که احوال قیامت … اینکه غیر متناهی است و چنانچه میخها باعث استحکام سراپرده و
طنابهاست تصدیق برسول و اوصیای او باعث استحکام آن دو تصدیق دیگر است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
ان الحسنات یذهبن السیئات قال صلوة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله
عز و جل در سوره هود که بدرستی که عملهای نیکو برطرف میکنند عملهای زشت را امام گفت نماز مومن در شب میبرد آنچه را که کرده از گناه در روز …
که روز چون زمان اختلاط با مردم و معاملات است پس مظنه سخنهای بیجا و نگاههای بیجا و مانند اینهاست بخلاف شب پس نماز در شب … باران
گناهان و خالص است چنانچه گفته در سوره المزمل ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا و بیان میشود در حدیث ششم باب پنجم و دوم **یازدهم اصل**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قبل الله منه صلوة واحدة لم یعذبه ومن قبل منه حسنة لم یعذبه شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که قبول کند الله تعالی از او یک نماز را عذاب نمیکند او را و هر که قبول کند از او یک عبادت نیکو را عذاب نمیکند او را
مخفی نماند که می آید در کتاب الزکوة در باب اول که دوم اینکه ادای زکوة فریضه شرط قبول صلوة است و مراد بعذاب اینجا غیر نماز است
و نفی عذاب بسو را امثال انتقام بنابر آنست که مراد صورت هم صدور بر طرف کنند و اثر آن قبول عمل بعد از آنست مثل اینکه خاتم عمر کسی نمازی یا
با حسنه مقبول شود و ذا الحکم قبول حسنه بعد از ذا الحکم قبول صلوة برای تمرینات است با آنکه نماز اشرف از سایر حسنات است دوازدهم اصل
حدثنی من سمع اباعبد الله علیه السلام یقول من صلی رکعتین یعلم ما یقول فیهما انصرف و لیس بینه و بین الله ذنب شرح یعلم ما یقول اشارت است بآیت
سوره نسا حتی تعلموا ما تقولون و علم بمقول سه احتمال دارد اول التفات بمعنی الفاظ که غیر قرآنست مثل تشهد و ذکر رکوع و سجود بنابر اینکه قرآن معقول
معلومست بلکه مقرر است و مقول قول الله تعالی است و مشتمل است بر متشابهات از معانی آنها که اهل علوم [illegible] نمیتوانند بود دوم التفات بالفاظ
که جزء صلوة است خواه از قرآن و خواه از غیر قرآن یعنی که محض عادت زبان نباشد سیوم علم باینکه تبدیلی در الفاظ و اسقاط بعض
و اضافه و بطلانه واقع نشده یعنی حکایت کرد مرا کسی که شنیده از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که گزارد دو رکعت را بر حالی که داند
آنچه را که میگوید در آنها بر میگردد از نماز بر حالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی یعنی که جمیع گناهان گذشته او بخشیده میشود
سیزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصلوة میزان من وفی استوفی شرح المیزان وزنه کردن چیزی با سنجیده میشود و ترازو
و مراد اینجا معنی اول است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نماز وزنه ثواب است پس هر که بتمام بجا آورد نماز را انجام دری یابد
ثواب را اشارت است باینکه کمال نماز باعث کمال سایر عبادات است باب چهارم اصل باب من حافظ علی الصلوة او ضیعها شرح
این باب بیان کسی است که الله نگاه دارد بر نماز خود یعنی که نگاه داشت نماز را از نقصان و آنرا کامل کرد یا کسی که ناقص کرد نماز را و این باب
شانزده حدیث است اول اصل عن ابان بن تغلب قال کنت صلیت خلف ابی عبد الله علیه السلام بالمزدلفة فلما انصرف التفت الی فقال یا ابان
الصلوة الخمس المفروضات من اقام حدودهن وحافظ علی مواقیتهن لقی الله یوم القیامة وله عنده عهد یدخله به الجنة ومن لم یقم حدودهن ولم
یحافظ علی مواقیتهن لقی الله ولا عهد له ان شاء عذبه وان شاء غفر له شرح المزدلفة بضم میم و سکون زای بانقطه و فتح دال بی نقطه منقلب
از تاء باب افتعال و فتح لام و فا موضعی است وسیع معروف میان منی و عرفات الصلوة منصوبست بتقدیر ادراک الصلوة و جمله من اقام استیناف
بیانیست یا مرفوع و مبتدا است و جمله من اقام خبر است الاقامه بر پای داشتن و مراد اینجا تکمیلست و حدود جمع حد اطراف مراد باقامه حدود ترک
تفریط و ترک افراط است مثال تفریطی آید در حدیث ششم این باب و مثال افراط زیاد کردن رکوع و مانند آنست عمدا و در ولم یحافظ یعنی او
و میتواند بود که محافظت بر مواقیت تغییر اقامت حدود باشد یا لازم آن باشد هر چند که باعتبار اکثر اوقات باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم
این بابست که تغییر حدود و های او است یعنی روایت است از ابان بن تغلب گفت در زمان سابق نماز گزاردم در پی سر امام جعفر صادق
علیه السلام در مزدلفه پس چون گردید از نماز رو آورد بسوی من پس گفت ای ابان در باب نمازهای پنجگانه واجب لازم را بیان این آنکه هر که
بر پای دارد طرفهای آنها را و کامل کند وقتهای آنها را ملاقات میکند الله تعالی را در روز قیامت بر حالی که او را است نزد الله تعالی امان نامه
که داخل میکند او را بسبب آن در بهشت و هر که بر پای ندارد طرفهای آنها را یا کامل نکند وقتهای آنها را ملاقات میکند الله تعالی را بر حالی که نیست
امان نامه او را بیان این آنکه اگر خواهد عذاب میکند او را و اگر خواهد بخشایش میکند برای او دوم اصل عن ابان بن تغلب
قال صلیت مع ابی عبد الله علیه السلام المغرب بالمزدلفة فلما انصرف اقام الصلوة فصلی العشاء الآخرة لم یرکع بینهما ثم صلیت معه بعد
ذلک بسنة فصلی المغرب ثم قام فتنفل باربع رکعات ثم اقام فصلی العشاء الآخرة ثم التفت الی فقال یا ابان هذه الصلوات الخمس المفروضات
من اقامهن وحافظ علی مواقیتهن لقی الله یوم القیامة وله عنده عهد یدخله به الجنة ومن لم یصلهن لمواقیتهن ولم یحافظ علیهن فذلک الیه ان
شاء غفر له وان شاء عذبه شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و شین بانقطه و الف ممدوده زمانی که در میان غروب آفتاب و غروب شفق است و مراد
اینجا نماز فریضه در آن زمانست و آن دو نماز است یکی اول و دیگری آخر لم یرکع برای بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است
از رکیع گزاردن نافله و مثل این می آید در حدیث چهارم باب یکصد و پنجم و در حدیث دوم باب هشتاد و پنجم و وجه عدم نافله در بار اول وجود نافله

در بار دوم میتواند بود که کثرت شغل و مانند آن باشد و در بار اول بخلاف بار دوم بوده الصلوات منصوبست بمثل ما تقدیر ادراک بوده اشارتست باینکه اهمام
بنافله در مرتبه اهتمام بفریضه نیست و از فروع است حالیست و این اشارت لازم در لمواقیتهن بمعنی فی یا بمعنی عند است ضمیر علیهن راجع بنده الصلوات
است یا راجع بمواقیتهن است و حاصل هر دو یکیست حث را الیه ذلک مبتدا است و آن مبتدا است و الیه خبر مبتدا است تقدیر مفوض الیه است و فی ان شاء
بالله فاست جمله ان شاء غفر تا آخر استیناف بیانی سابق است و اشارتست باینکه غفران بجای داده عهد است و مضمون این موافق حدیث سابقی
سیوم اصل عن یونس بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له و انا حاضر الرجل یکون فی صلوته خالیا فیدخله العجب فقال اذا کان اول صلوته بنیة
یرید بها ربه فلا یضره ما دخله بعد ذلک فلیمض فی صلوته ولیخسأ الشیطان شرح العجب بضم عین بی نقطه و فتح جیم بار کنقطه آنچه بسبب آن معلوم نباشد
و مراد اینجا فکر باطل است که در اثنای نماز بدل آدمی می افتد بی آنکه سببش معلوم او باشد و آن از جانب شیطانست و لیخسأ بسکون لام امر غایب
و خاء بانقطه و سین بی نقطه و همزه بصیغه امر غایب معلوم باب منع است یعنی روایت است از یونس بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام یونس گفت که گفتم
با امام و او من حاضر بودم که مردی می باشد در نماز خود خالی یعنی از فکر باطل پس داخل میشود او را فکر باطل که غیر سبب پس امام گفت چون باشد
اول نماز او بقصدی که اراده میکند بآن قصد رضای صاحب کل اختیار خود را پس باطل نمیکند نماز او را آنچه داخل شود او را بعد از آن پس باید بجا آورد
اول پس باید که تمام کند نماز خود را و باید که دور کند از خود شیطان را یعنی که فکر باطل نکند هر چند آنکه نتواند یعنی که نماز را از سر نگیرد و بوسوسه شیطان
چهارم اصل سمعت اباجعفر علیه السلام یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله تعالی یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان
قبلت قبل ما سواها ان الصلوة اذا ارتفعت فی وقتها رجعت الی صاحبها وهی بیضاء مشرقة تقول حفظتنی حفظک الله واذا ارتفعت فی
غیر وقتها بغیر حدودها رجعت الی صاحبها وهی سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله شرح السهو غافل شدن از چیزی یعنی عدم التفات
بآنچه و توجه خاطر بغیر آن مراد بوقت وقت فضیلت است برای کسی که عذری نداشته باشد و وقت اداست برای کسی که عذر داشته باشد بقرینه آنچه
می آید در حدیث دهم باب دوازدهم که دلو کان ذلک کذلک لهلک سلیمان بن داود علیه السلام حین صلاها بغیر وقتها بیان کیفیت آن نماز و
ستی کفتن آن گذشت در حدیث اول کتاب فضل القرآن یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر غفلتی در نماز می اندازد از نماز یعنی
که مقداری از نماز که غفلت در آن شده بی ثواب میشود اگر چه مجموع نماز باطل نشود اینقدر هست که الله تعالی کامل میکند ثواب فریضه را بنوافل یعنی
که عوض ثواب آن مقدار را از فریضه که غفلت در آن واقع شده میشود بمقداری از نوافل که توجه در آن واقع شده باشد مخفی نماند که اگر اهل ترجیح
نوافل بیشتر باشد وی محل غفلت فریضه بسته اتفاقی ندارد و دو را تکمیل تلافی میکند اشکالی در صورتیست که کثرت باشد و ظاهر این حدیث آنست که
نیز تلافی کند بدرستی که اول آنچه حساب کرده میشود بآن بنده در روز قیامت نماز است پس اگر نماز مقبول شود مقبول میشود جمیع ما عدای آن از اعمال
بدرستی که نماز چون بالا رود در وقت مقرر خود بر میگردد در روز قیامت بسوی صاحب خود بر حالی که آن نماز سفید تابان است میگوید نگاه داری کردی
مرا نگاه داری کند ترا الله تعالی و چون بالا رود در غیر وقت مقرر آن بی رعایت آداب های آن بر میگردد در روز قیامت بسوی صاحبش
بر حالی که آن سیاه تاریکست میگوید ضایع کردی مرا ضایع کناد ترا الله تعالی پنجم اصل سألت عبدا صالحا علیه السلام عن قول الله عز وجل الذین
هم عن صلوتهم ساهون قال هو التضییع شرح پرسیدم امام موسی کاظم را علیه السلام از قول الله عز وجل در سوره ماعون چه کسانی اند از نماز
خود شان غافلان شدند امام گفت غفلت از نماز بمعنی ضایع کردن آنست مراد گزاردن آن در غیر وقت مقرر و بغیر رعایت حدود است چنانچه ظاهر
شد در حدیث سابق و میتواند بود که مراد عدم التفات باشد بنماز از اول تا آخر هر چند که در اول وقت فضیلت باشد مخفی نماند که از این
دو حدیث ظاهر میشود که فرقست میان سهو در نماز و سهو از نماز بایر روشی که نوافل تلافی اول میکند بخلاف ثانی ششم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال بینا رسول الله صلی الله علیه وآله جالس فی المسجد اذ دخل رجل فقام فصلی فلم یتم رکوعه ولا سجوده فقال صلی الله علیه وآله نقر کنقر
الغراب لئن مات هذا وهکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی شرح بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه نون بهم رسیده و آن ظرف زمان
و مضافست بجمله رسول مرفوع و مبتداست جالس خبر مبتداست اذ برای مفاجات است نقر بنون و قاف بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یا بفتح نون و سکون
قاف مصدر باب نصر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر رکوعه و سجوده نقر النقر رسانیدن سر و مانند آن بجانبی و بشتاب برداشتن آن از آن مکان
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت میان آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله نشسته بود در مسجد مدینه ناگاه داخل مسجد شد مردی پس

الیه و نماز میگزارد پس تمام نکرد رکوعش را و سجودش را با پیشتی کرد ما بینه را و ابطا نکرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که رسانید بجای رکوع
و سجود و اشتاب برآورده باشد رسانیدن کلاغ سر خود را بزمین در وقت چیدن دانه بدرستیکه اگر بمیرد این مرد بر حالی که چنین باشد نماز او هر اینه
خواهد مرد البته بر غیر دین من **هفتم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال لا تتهاون بصلوتک فان النبی صلی الله علیه و آله قال عند
موته لیس منی من استخف بصلوته لیس منی من شرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا و الله **شرح** الورود حاضر شدن نزد آب بقصد آشامیدن لا یرد علی الحوض جمله
واحدیت با راجع با خبر است علی الحوض ظرف متعلق است و ظرف حال است بمعنی وارد شدن است باینکه وارد میشود حوض را لکن ممنوع میشود از آن
بسبب اینکه گرامی و عزیز نیست بر من الحوض منصوب و مفعول لا یرد است **یعنی** روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت که کاهلی
مکن بنماز خود چه بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت نزد وفات او که نیست از من کسیکه سبک کند نماز خود را نیست از من کسیکه آشامد مست کننده را با بیان
آنکه وارد نمیشود بر حالی که عزیز باشد بر من حوض را در روز قیامت نه بخدا قسم که وارد نمیشود بر حالی که عزیز باشد بر من حوض را **هشتم
اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزال الشیطان ذعرا من المؤمن ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه فادخله فی
العظائم **شرح** الذعر بفتح ذال با نقطه و کسر عین بی نقطه و راء بی نقطه بر وزن کتف ما در ما حافظ مصدریه است و مصدر نائب ظرف زمان است یعنی مدة
محافظة تجرأ الجیم و راء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعّل است التجرؤ الجسارة العظائم جمع عظیمه کبایر **یعنی** گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله همیشه شیطان هراسان است از مؤمن چندانکه محافظت کند بر نمازهای پنجگانه بوجهی که باید پس هرگاه که ضایع کند اوقات و آداب آنها کند
بسیار ضایع کند آنها را از رعایت فضیلت آنها کند بی فتور کمال جرأت بهم میرساند بر او پس داخل میکند او را در گناهان کبیره **نهم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام و الله انه لیأتی علی الرجل خمسون سنة و ما قبل الله منه صلوة واحدة فای شیء اشد من هذا و الله انکم لتعرفون من جیرانکم
و اصحابکم من لو کان یصلی لبعضکم ما قبلها منه لاستخفافه بها ان الله عز و جل لا یقبل الا الحسن فکیف یقبل ما یستخف به **شرح** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام بخدا قسم که بدرستیکه آن امریست که هر آینه میگذرد بر مرد پنجاه سال بر حالیکه قبول نکرده الله تعالی از او یک نماز را پس چه چیز سخت تر است از این
بخدا قسم که بدرستیکه شما هر آینه میشناسید از همسایگان و یاران خود کسی را که اگر نماز میگزارد برای بعض شما قبول نمیکرد آنرا از او برای سبک داشتن
او بآن نماز مراد آنست که اگر همسایه یا یاری اراده این کند که نمازی کند با جماعه و خانه دار و ثواب آن را بشما بخشد آنرا قبول نمیکنید و از آن
خوشحال نمیشوید برای اینکه میدانید که نماز او سهل است بدرستیکه الله عز و جل قبول نمیکند مگر خوب را پس چون قبول میکند چیزی را که سبک کرده شود آن
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قام العبد فی الصلوة فخفف صلوته قال الله تبارک و تعالی لملائکته اما ترون الی عبدی کانه
یری ان قضاء حوائجه بید غیری اما یعلم ان قضاء حوائجه بیدی **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ایستد بنده در نماز
پس سبک و زود کند نماز خود را میگوید الله تبارک و تعالی ملائکه خود را یا ملائکه موکلین بآن بنده را که آیا نظر نمیکنید بسوی بنده من گویا که خیال
میکند که بر آوردن حاجتهای او بدست قدرت غیر منست آیا نمیداند که بر آوردن حاجتها مطلقا بدست قدرت منست **یازدهم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ادی الرجل صلوة واحدة تامة قبلت جمیع صلوته و ان کن غیر تامات و ان افسدها کلها لم یقبل منه شیء منها و لم یحسب
له نافلة و لا فریضة و انما یقبل منه النافلة و انما جعلت النافلة لیتم بها ما افسد من الفریضة **شرح** ما زائده است و ان وصلیه است غیر تامات
اعم از مستحبات و غیر مستحبات است و منافی این نیست قول امام و ان افسدها کلها تا آخر بنا بر اینکه تمام الاجزا بودن فریضه که مستلزم اتیان بجواز الفعل
نباید مثل اینکه در خاطر عزم باشد غالب شود بر فاسد بودن کل فریضه دیگر که سابق بر اوست و میتواند بود که غیر تامات بنحو معلومات باشد و الله اعلم
ضمیر افسدها و ضمیر کلها و ضمیر بها راجع بصلوة واحده است و او در و لا فریضة حالیه است و حال موکده است و لا برای نفی جنس است **یعنی** روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون بجا آورد مرد یک نماز فریضه تمام الاجزاء را با فرع آن از اول وقت فضیلت بجا آورد و دل او از اول تا آخر متوجه آن باشد
مقبول میشود جمیع نماز فریضه او با جمیع اجزاء نماز فریضه او هر چند که آن نمازهای فریضه تمام الاجزاء نباشد و اگر تمام کند یک نماز فریضه را
بجمیع اجزاء مثل اینکه دل از اول نماز تا آخر اصلا متوجه آن نباشد مقبول نمیشود از او چیزی از آن یک نماز فریضه نماز تا آخر اصلا متوجه آن نباشد
مقبول نمیشود از او چیزی از آن یک نماز فریضه و حساب کرده نمیشود برای او نافله که متعلق بآن فریضه است بر حالیکه نافله باشد و فریضه و جز این نیست که مقبول
میشود نافله بعد از آنکه مقبول شود فریضه و جز این نیست که چون بجا نیاورد مرد فریضه را اصلا نه تمام و نه ناقص مقبول نمیشود از او نافله و جز این نیست که

مشروع

مشروع شده است نافله برای اینکه تمام شود بسبب آن آنچه فاسد کرده شده است از جمله اجزای فریضه یعنی مخفی نماند که از این ظاهر میشود که کفاره نا تمام بودن
فریضه یعنی که از عامل آن صادر شود یکی از دو چیز است اول فریضه تمام الاجزاء دوم نافله و اما فاسد بودن جمیع اجزای فریضه پس ممکن است که تمام بودن نافله
بعد از آن کفاره آن شود و ممکن است که علاج آن منحصر در اعاده یا قضا باشد و الله اعلم **دوازدهم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل الذین
هم علی صلوتهم یحافظون قال هی الفریضة قلت الذین هم علی صلوتهم دائمون قال هی النافلة **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره
مؤمنون مطلب این است که جمعی که ایشان بر نماز خود محافظت میکنند یعنی که آنرا تمام الاجزاء میکنند امام گفت مراد از صلوة اینجا فریضه است گفتم چه معنی دارد
قول الله تعالی در سوره المعارج جمعی که ایشان بر نماز خود مستمرند گفت مراد از صلوة اینجا نافله است یعنی که مراد بدوام بر صلوة اینجا التزام نوافل
یومیه **سیزدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام قول الله تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا قال کتابا ثابتا و لیس ان عجلت قلیلا او اخرت قلیلا
بالذی یضرک ما لم تضع تلک الاضاعة فان الله عز و جل یقول لقوم اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا **شرح** بیان این آیه سابقا اول این
در حدیث چهارم باب سیوم و در حدیث دهم باب دوازدهم ناتمام شد مفعول است ان عجلت بفتح همزه و سکون نون اسم لیس است باء در بالذی زائده است
در خبر لیس ما مصدریه زمانیه است لم تضع بضم تاء و بالنقطه و ضاد منقوطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم با غایب مجهول اصل آن تضیع بای باب افعال چنانچه در بعض نسخ
است یا باب تفعیل است چنانکه در نسخ دیگر است تلک بجمله مخصوص و نائب مفعول مطلق برای نوعیت الاضاعة منصوب صفت تلک است
الاضاعه عبارتی است که از مخالفان صادر میشود و در مقام تعریض برای تقیه است مفعول مطلق برای تشبیه است و مراد بروی اهل ضلالت است
اختلاف در فتوی بسبب اختلافات اجتهادات کرده اند مراد بالشهوات ظنون اهل ضلالت است و اشارت است باینکه اگر آن ظنون هستند
بر روی گمانها چون خلاف محکمات کتاب و سنت است که در آنها نهی از بروی ظن صریح شده و از خواهش نفس خواهد بود و الا اعتقاد متعبد است که از خواهش نفس
بهم رسیده باشد و چه **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره نساء بدرستیکه نماز بوده در شرایع انبیای اولو العزم
واجبی نوشته شده امام گفت مراد این است که بوده واجبی مفروض که ترک آن گناه کبیره است و نیست چنین که اگر تو اخر کنی آنرا از وقتی که رسول علیه السلام ادا
میگزارده یا اول آن وقت که از آن وقت چیزی که ضرر کند ترا مادام که در آن تقدیم یا تاخیر بر روی فتوی اهل ضلالت نکرده باشی چه بدرستیکه
که الله عز و جل میگوید برای قومی در سوره مریم که ضایع کرده اند نماز را و تابع شده اند خواهشهای نفس را پس خواهند خورد ضلالتی را که پیش کرده اند بلا شک
جزای آنرا خواهند یافت مراد این است که از اتباع شهوات و ملاقات غی قرینه این است که مراد با ضاعه صلوة عمل بفتوای اهل باطل باشد و ما یلی آن میل است که
جمع نماز شام را تا پیش از ذهاب حمره مشرقیه میگزارند بر روی فتوای اهل ضلالت چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث پنجم باب ششم که باب وقت المغرب و العشاء
است **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما مؤمن حافظ علی الصلوات المفروضة فصلاها لوقتها فلیس هذا من الغافلین **شرح** ای مرفوع و مبتدا است
ما زائده است مؤمن مجرور و مضاف الیه است جمله حافظ صفت مؤمن است فاء در فصلاها برای بیان است لام در لوقتها برای توقیت است مراد از وقت
وقت اول است از جمله دو وقت که بیان میشود در شرح حدیث اول باب چهارم فاء در فلیس داخل خبر مبتدا شده برای اینکه مبتدا متضمن معنی شرط است
هذا از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مؤمنی که محافظت کند بر نمازهای فریضه یومیه پس بجا آورد هر یکی را که
گزارد آنها را در وقت فضیلت آنها پس نیست این مؤمن از جمله غافلان از ذکر الهی **پانزدهم اصل** قال ابو الحسن الاول علیه السلام انه لما حضر ابی
الوفاة قال لی یا بنی انه لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوة **شرح** گفت امام موسی کاظم علیه السلام بدرستیکه شان این است که چون حاضر شد پدر
مرا وفات گفت که ای پسرک من بدرستیکه شان این است که در نمی یابد شفاعت ما را کسی که سبک کند نماز را یعنی که فرایض یومیه را در اوقات فضیلت آنها
نکند بی عذری **شانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لکل شیء وجه و وجه دینکم الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه و لکل شیء انف و انف
الصلوة التکبیر **شرح** لا یشینن بشین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون اول بصیغه نهی غایب باب ضرب موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است الشین العیب
و سکون یاء زشت کردن الانف بفتح همزه و سکون نون اول چیزی از هر چیز و بمعنی بینی **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که برای
هر چیزی روییست که ظاهر است و روی اسلام شما نماز است پس باید که زشت نکند البته یکی از شما روی اسلام خود را و برای هر چیزی ابتدائیست و ابتدای
نماز تکبیرة الاحرام است و اشارت است باینکه تکبیر جزو نماز نیست بلکه شرط نماز است و میتواند بود که مراد تکبیر اخلاص در نیت باشد یا مرکب از آن و لفظ الاول
باشد **باب سیوم اصل باب فرض الصلوة** **شرح** فرض بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب است و اینجا بمعنی اسم مفعول است ای ما فرض

فرض الصلوة قدر مشترک میان اضافه جزء بکل و اضافه جزء بجزء است الصلوة النوم من الخ و شبیه بوده است اخوی بزرگ آنکه باشد املا چنانچه می آید در حدیث
اول باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است از این کتاب الیس کالنوافل من ترکها هلک و این بر دو قسم است اول ما فرضه الله با تبعیض التکلیف تا آن در
ظاهر قرآنست والا در این باب مذکور میشود مثل ما فرض رسول و آنچه می آید در حدیث چهارم باب هشتاد و نهم از باب صلوة المغرب و قسم اول بر دو قسم است
بجا آید در کتاب الحج در شرح حدیث هفتم باب المحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است **یعنی** این باب بیان منسوخ از جمله نماز است و این
باب هشت حدیث است **اول اصل** عن زرارة قال سألت ابا جعفر علیه السلام عما فرض الله عز و جل من الصلوة فقال خمس صلوات فی اللیل والنهار
فقلت فهل سماهن الله و بینهن فی کتابه فقال نعم قال الله تبارک و تعالی لنبیه صلی الله علیه و آله اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و دلوکها و
زوالها ففیما بین دلوک الشمس الی غسق اللیل اربع صلوات سماهن الله و بینهن و وقتهن و غسق اللیل هو انتصافه ثم قال و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا
فهذه الخامسة **شرح** لنبیه اشارتست باینکه مخاطب نبی علیه السلام است و امت تابع او بیند باجماع علماء در لدلوک بمعنی بعد است و ظرف لغو و متعلق باقم است
و ظرف در الی غسق لغو و متعلق بلطف اولست و چون التکلیف باقامه صلوة در زمان طویل بعنوان احاطه بجمیع اجزاء آن التکلیف بغوق استطاعت است
علاج تخصیص باید کرد بیکی از دو وجه اول تقسیم ازمان باقسام تا بر جمیع ادا متحقق در تقسیم تفضیل آید و اصل میان اراده لیلا مانع نشود و آن اقسام متعدد
باشد مثل آنکه از اول دلوک تا آخر ربع ثالث روز ظرف نماز ظهر باشد و از آخر ربع ثالث روز تا غروب آفتاب ظرف نماز عصر باشد و از غروب
آفتاب تا آخر ربع اول شب ظرف نماز مغرب باشد و بعد از آن تا نصف شب ظرف نماز خفتن باشد دوم قول باینکه قدر مشترک میان اجزای آن زمان ظرف یک
از نماز باشد اول و اقرب تحقیقا بالتفسیر حالا در لوک مصدر باب نصر کلا از نزدیکی چیزی بچیزی چنانچه گویا که مایل میشوند بیکدیگر و تفسیر دلوک شمس بزوال شمس
باعتبار است که شمس را در فوق الارض رحالت مناسبت بجا بیان این آنکه در وقت طلوع کمال دوری دارد از ما و مرتبه مرتبه نزدیک میشود تا در وقت
زوال بکمال نزدیکی بهم میرساند و باز شروع در دوری کرده سیکند تا در وقت غروب کمال دوری بهم میرساند ما موصوله و فیما بین دلوک الشمس الی غسق اللیل
عبارت از زمانست و در این فقره سه احتمالست اول اینکه بین بفتح باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین از ظرفها نباشد و بجای آن میم حرف
جر باید و دوم اینکه بین بمعنی بعد باشد و الی برای انتها باشد سیوم اینکه بین بمعنی میان باشد و الی بجای واو عاطفه باشد بحسب لغت یا بسبب غلط کاتبان
و بر تقدیر این فقره برای تفسیر دلوک الشمس الی غسق اللیل است الغسق مصدر باب علم شده تسلط تفسیر غسق لیل با انتصاف لیل باعتبار آنست که آدمی در آن
وقت در میان ظل مخروطی سایه زمین است و کمال دوری دارد از نور آفتاب که محیط ظل مخروطست و کلام غسق بی اضافه بلیل مستعمل میشود در
تاریکی اول شب چنانچه می آید در حدیث پنجم باب سیصدم که باب الشهادة است قرآن بمعنی جمع میان متعدد است و بمعنی میگویند که بمعنی خواندن شده است که
نمازی شده است بر رسول الله صلی الله علیه و آله و بنا بر اول و قرآن عطف بر محل لدلوک است یا واو بمعنی مع است و بنا بر دوم عطف بر الصلوة است
و مراد اول می آید در حدیث دوم باب هفتم و توهم آنچه مذکور شده در حدیث نوزدهم باب بیست و یکم المشهور و الضوء اسم مفعول باب علم الجمع نزد آن
حاضر باشد که **یعنی** روایتست از زراره گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از آنچه در ظاهر قرآن واجب لازم کرده الله عز و جل از جمله نماز
پس امام گفت پنج نماز است در شبانه روز پس گفتم که آیا نام برده آنها را الله تعالی و ظاهر کرده آنها را در کتاب خود امام گفت آری بیان این آنکه گفت
آنکه گفت الله تبارک و تعالی پیغمبر خود را در سوره بنی اسرائیل که بر پا دار نماز را بعد از کمال قرب آفتاب تا کمال ظلمت شب کمال قرب آفتاب زوال
آفتابست بمعنی رسیدن مرکز آفتاب بدایره نصف النهار در زمانیکه از زوال آفتاب تا کمال ظلمت شب است چهار نماز است و نام برده آنها را
الله تعالی و ظاهر ساخته آنها را و تعیین کرده آنها را و کمال ظلمت شب بنصف رسیدن شبست بعد از آن گفت که بر پا دار نماز را بالجمع فجر یا سواد
تفسیر است که جمع فجر بوده هیئة فجر و ملائکه شب و ملائکه روز پس این نماز پنجم است **اصل** و قال فی ذلک اقم الصلوة طرفی النهار و طرفاه المغرب
والغداة و زلفا من اللیل و هی صلوة العشاء الآخرة و قال تعالی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و هی صلوة الظهر و هی اول صلوة صلاها رسول
الله صلی الله علیه و آله و هی وسط النهار و وسط الصلوتین بالنهار صلوة الغداة و صلوة العصر و فی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین **شرح** نهار عبارتست از زمانیکه از طلوع شمس است تا غروب شمس و طرفی النهار عبارتست از دو قطعه
نیل که متصل به نهار است و بنا بر این نهار بر آن ناست یکی از غروب شمس است تا بر طرف شده سرخی و سفیدی از جانب مغرب و مذکور است در آیت سوره
و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون و بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب الیوم الذی یشک فیه من شهر رمضان که

باب هفتم

باب هفتاد است و دیگری از طلوع فجر است و جانب مشرق تا طلوع شمس و مذکور است در آیت سوره اعراف یغشی اللیل النهار و بیان شد در کتاب الحجة
در شرح حدیث اول باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و مؤید این آنچه می آید در کتاب الطلاق در حدیث پنجم
باب الظهار که باب صد و هشتادم است طرفی النهار مفعول فیه الصلوة است یا مفعول فیه اقم است و بر استقیاس است زلفا ظرفها المغرب والغداة
یعنی صلوة طرفیه صلوة المغرب و صلوة الغداة است و الغداة اینجا بفتح غین با نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف بمعنی صبح است و آن زمانیست میان فجر
و طلوع شمس است الزلف بضم زای با نقطه و فتح لام و جیم زلفة بضم زای و سکون لام چند ساعت مقدم خواه از جمله شب و خواه از جمله روز الحافظة
و فیما اولی از جزئی تا آن جزء به وجه کمال باشد مثل اتقاع نماز فریضه بجماعت در افضل اوقات آن و رعایت سایر مستحبات آن پس امر در حافظوا
محمول بر استحباب موکد است و سطی مؤنث اوسط است و آن افعل التفضیلست و ماخوذ است از واسطه و آن در اینجا قدر مشترک میان اکثر فردست اول
مقدم صاحب قاموس گفته که واسطه الکور و واسطه مقدمه دوم الجمة در وسط بفتح واو و فتح سین بی نقطه میانه جزئی باشد سیوم الجمة در وسط بفتح واو و سکون
سین بی نقطه میان چیزها باشد و فرقها میان میانه و میان آنست که میانه جزئی جزء است الخ است و میان چیزی جزء الخ نیست مثلا میگویند که زید میانه
قبیله خود است و در میان حلقه است مراد بالصلوة الظهر اینجا نماز ظهر در غیر جمعه است که جماعت و خطبتین شرط صحت آن نیست و بر چهار رکعت قرار یافته در حضر
و در دو رکعت است در سفر یا مراد نماز ظهر هر روز است و بنا بر احتمال اول ذکر این آیت در این مقام برای بیان فرض نماز ظهر است بنا بر بعض القراءة که
مذکور میشود و بیان فرض نماز ظهر هر روز است و احتیاج باین آیت ندارد زیرا که معلوم است از آیت اقم الصلوة لدلوک الشمس که مذکور شد و قول امام و هی
اول صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله برای بیان تحقق فرد اول واسطه است و قول امام و هی وسط النهار بفتح سین برای بیان تحقق فرد دوم
واسطه است و قول امام و وسط الصلوتین بالنهار بسکون سین برای بیان تحقق فرد سیوم واسطه است و لازم تحقق این سه فرد واسطه ظاهر میشود تاکید
تحقق معنی افعل التفضیل در صلوة ظهر و از آنچه گفتیم ظاهر شد که وسط در این حدیث در هر دو جا منصوب بر ظرفیت و خبر مبتداست مثل هو الله فوقنا او ایهم و در
بفتح سین است و در دوم بسکون سین است الصلوة در دوم بفتح عین بی نقطه جمع عادی است متجاوز از حد خود یا بمعنی دشمنان اهل البیت علیهم
السلام و حاصل هر دو یکیست و اشارتست باینکه نماز جمعه دو رکعت در حضر در زمان عدم استقلال امام مفترض الطاعة بدعتست و کار دشمنان اهل
البیت علیهم السلام است موافق آنچه در صحیفه کامله است در دعای روز الاضحی و روز جمعه که مذکور میشود در مقدمه شرح باب شصت و هشتم که باب وجوب الجمعة و علی
کم تجب است پس مراد همین است که مرتبه تاکید جماعت در نماز ظهر که جماعت شرط صحت آن نیست در میان مرتبه تاکید جماعت در نماز ظهر که جماعت شرط صحت آن نیست
در میان مرتبه تاکید جماعت در جمعه چهار رکعتی در حضر شیر و امثال آن و مرتبه تاکید جماعت در نماز عصر است اگر گوئی که تعبیر از نماز جمعه دو رکعتی در حضر بنماز متجاوزان
از حد خود یا جماعت دشمنان اهل البیت خوب نمی نماید زیرا که آن مشروع است بشرط استقلال امام مفترض الطاعة گوئیم که این تعبیر در زمان عدم استقلال امام
خوبست و نظیر این بسیار است از آنجمله آنچه می آید در حدیث سیزدهم باب سی و یکم که باب القنوت فی الفریضة والنافلة و متی هو و ما یجزی فیه است
که عن ابی عبد الله علیه السلام ما اعرف قنوتا الا قبل الرکوع بنا بر اینکه در جمعه دو رکعتی در حضر دو قنوت است یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری
در رکعت دوم بعد از رکوع چنانچه در صحیحه زراره مذکور است اگر گوئی چرا انسب نبود که الغداة در دوم نیز بفتح عین با نقطه باشد گوئیم برای اینکه حکم آن
در آیت اقم الصلوة طرفی النهار بعطف داخل نهار میشود و بعطف خارج نهار میشود و این ارکیک است و ایضا این منافات دارد با قول امام که و هی وسط
النهار زیرا که بنا بر این نماز ظهر در وسط النهار نخواهد بود و حضور تا بر تقدیری که مراد بالصلوة الظهر نماز ظهر هر روز باشد زیرا که وقت نماز ظهر در جمعه از
جمعه مثل وقت نماز عصر در روز غیر جمعه است چنانچه می آید در حدیث سیوم باب شصت و نهم که باب وقت صلوة الجمعة و وقت صلوة العصر یوم الجمعة است اگر گوئی
از آنچه گفتی لازم می آید که محافظت ظهر جمعه چهار رکعتی در حضر در زمان و مکان مخصوص آن افضل باشد از محافظت بر جمعه دو رکعتی در حضر در زمان و مکان صحت
آن گوئیم لازم نمی آید زیرا که کلام کاهی مبنی بر غالب احوال می باشد و الله تعالی دانسته که زمان استقلال امام مفترض الطاعة نادر خواهد بود و در آن زمان
نیز مکان صحت نماز جمعه دو رکعتی در حضر نادر است و صحت آن مخصوص مکان حضور امام مفترض الطاعة است چنانچه در احادیث می آید که المکان المطلقین
مع الامام و ایضا این اعتراض مبنی بر آنست که عطف در والصلوة الوسطی از قبیل عطف خاص بر عام باشد و این ممنوع است زیرا که میتواند بود که الف
لام الصلوة برای عهد خارجی باشد و عبارت باشد از سه نماز که مذکور است در آیت اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل والله اعلم و بنا بر بعض القراءة
اشارتست بقرائت اهل البیت و باینکه این قرائت حقست و مخالفان آنرا داخل قرائت ساخته و شهرت داده اند و از حاشیه نقل کرده اند و او در

و صلوة العصر و بعضی نسخ در دوم نیست و می باید که متعلق بقانتین است مراد از قنوت اینجا قنوت مستحب است که بیان میشود در باب سی و یکم و در باب هفتاد
و دوم اقرب بنیه اینکه امر و حافظوا محمول بر استحباب است و این منافات ندارد با اینکه اصل قیام فرض باشد چنانچه مذکور میشود در تفسیر توجه در حدیث پنجم
این باب **یعنی** و گفت الله تعالی در بیان آن پنج نماز در سوره هود که برپای دار نماز در دو طرف روز را و نماز در دو طرف روز نماز صبح و نماز
مغرب و نماز عصر است و برپای دار نماز در چند ساعت گذشته از شب را و آن نماز خفتن است و گفت الله تعالی در سوره البقره که محافظت کنید بر نمازها
و نماز وسطی و وسطی تر آن نماز ظهر روز جمعه است و آن اول نمازیست که گزارد آن را رسول الله صلی الله علیه و آله و فی که ماموره شد بآن در سوره بنی
اسرائیل که مکیه است در آیت اقم الصلوة لدلوک الشمس و نماز ظهر روز جمعه در میانه حقیقی روز است و در میان دو نماز است که در روز است یکی
نماز که در این زمان جماعتی و در آن از جمعه میگزارند در روز جمعه و یکی نماز عصر و در بعضی قراءت که قراءت اهل البیت است چنین است که محافظت
کنید بر نمازها و نماز وسطی تر و نماز عصر و اینست باینکه بنابر این قراءت جمع نمازها در ینجا نه جمع شده در قرآن و بالستید در نماز بر جائی که برای
الله تعالی ولیس قنوت میکرده باشید **اصل** قال و نزلت هذه الآیة یوم الجمعة و رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفر فقنت فیها رسول الله صلی الله
علیه و آله و ترکها علی حالها فی السفر والحضر و اضاف للمقیم رکعتین **شرح** الجمعة بضم جیم و سکون میم و ضم و فتح میم الفت و اجتماع مردم باینکه یکوه غائب
شده در باعث الفت و اجتماع و آن نماز ظهر روز آدینه است و مراد بجمعه اینجا غالب است بقرینه ارجاع ضمیر فیها و ترکها و حالها بجمعه سفر بفتح سین
سفیه و فتح فاء و راء بمنقطع قطع مسافت و در قنت تصغیر بالغ معلوم باب نصر است واو در و اضاف حالیه است و این آیت از سوره بقره مدنیه
است پس اضافه رکعتین در مدینه شده و موافق این ظاهر بعضی احادیث و این منافات ندارد با ظاهر بعضی دیگر که اضافه دیگر رکعت مغرب
در مکه شده و مذکور میشود در شرح حدیث دوم باب النوادر و ذکر للمقیم برای اشارت است باینکه ترک مسافر دو رکعت را بعنوان تجویز میت بلکه آن رخصی
است و این روایت بر بعضی مخالفان که میگویند که مسافر مخیر است میان قصر و اتمام و مراد این نیست که در اول وقت زیاد کرد دو رکعت برای مسافر
زیاد شده باشد چنانچه شیخ طبرسی در جوامع الجامع در تفسیر آیت سوره نساء واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة توهم
کرده و گفته که واجبت الطائفه علی انه لیس بقصر بل فرض الصلوة رکعتین رکعتین نه اینکه واو لعامه اللجامه الحضر زیرا که این منافات دارد با آنچه
می آید در حدیث دوم باب النوادر در بیان آیت سوره نساء می آید در شرح حدیث چهارم باب هشتاد و هفتم **یعنی** امام گفت که در نازل شد این آیت
سوره بقره در روز جمعه بر حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری بود یعنی قنوت کرد در ظهری که جمعه است رسول الله صلی الله علیه و آله با جمعی
که شروع در قنوت مستحب در نماز ها از آن نماز کرد و واگذاشت ظهری را که جمعه است بر حال خود در سفر و حضر و زیاد کرد برای مقیم دو رکعت را **اصل**
و انما وضع الرکعتان اللتان اضافهما النبی صلی الله علیه و آله یوم الجمعة للمقیم لمکان الخطبتین مع الامام فمن صلی یوم الجمعة فی غیر جماعة فلیصلها اربع
رکعات کصلوة الظهر فی سایر الایام **شرح** این فقره برای دفع اعتراض است و حاصل اعتراض اینست که امام مفترض الطاعة مبسوط الید در وقتی
که مقیم می باشد نماز جمعه را چگونه میگزارد با ماموماتی که مقیم می باشند و این منافات دارد با طلبی که مذکور شد و حاصل دفع اینست که در نماز جمعه امام مفترض
الطاعه مبسوط الید نیست به نماز مسافر و بیست زیرا که بعضی ماموماتی او در آن صورت مسافر بند بنابر اینکه از سر دو فرسخ آمده از دو ها نزو بر جاده و ند
و چهار فرسخ مسافت قصر رباعیه است در سفری که در مقاد ان هجوم خلایق باشد و غیر ایشان برای ضرورت موافقت با ایشان میکنند در قصر رباعیه چنانچه
مفصل میشود بعد از شرح احادیث باب شصت و هشتم و در ذیل اعتراض هشتم بر صاحب مختلف ایشان اما و الاخت و محل التقدیر الا لمکان است اضافت الصلوة
با فرمجموع باب فراست انتقال بباب من شده برای عرف حلقی یوم الجمعة و ظرف اضافهما است باعتبار مفعول لظا و محل للمکم بیلا الصیام الرفث الی نسائکم
للمقیم متعلق باضافهما است لمکان الخطبتین جا است و بجای لمکان الخطبتین مع الامام تکفت الخطبتین الامام با وجود اینکه این انحضرت برای افاده دو دل
دفع توهم اینکه خطبتین بدل رکعتین باشند حقیقه پس مراد اینست که باعث اسقاط دو رکعت در این جا ماموما خطبه است از جای بعضی ماموماتی تقدیر
دو فرسخ و آن باعث تقصر رباعیه ظهر جمعه میشود بخلاف رباعیه عصر چنانچه بیان میشود بعد از شرح احادیث باب شصت و هشتم و در ذیل اعتراض هشتم
بر صاحب مختلف و اگر مراد این می بود که خطبتین بدل رکعتین است اعتراض بر بیان این سر وارد می آمد که خطبتین چه منافات با رکعتین
دارد و دو وجه اسقاط آن و ادا کنند نشستن تکبیر افتتاح و سایر مستحبات نماز میکند و اسقاط رکعتین میکند و این فایده از زیاد کردن لفظ
مکان بهم رسیده دوم اینکه خطبتین لازم نیست که از امام صادر شود بلکه با مورد خصوصه از جانب او مثل دلیل او در وقت بیماری او حکم او دارد

واین فایده

و این فایده از زیاد کردن لفظ مع بهم رسیده فاء در فمن برای تفریع بر حضرت صلی الله علیه و آله است اراده الصلوة است فلیصلها یعنی آنست و در روایت ابن بابویه
در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها تا او جنین است که فمن صلی یوم الجمعة فی غیر جماعة تا اول چا و فتح جیم و تشدید میم الجمعة جا نوشت شده علامه
و مراد خطبتین جمعه امام مفترض الطاعه مبسوط الید است که برادر مان بیما از فرسخ در چهار فرسخ نفر بیار فرض است که جمع شوند نزد خطبتین جمعه او
برای استعلام اوامر و نواهی او که اطاعت آنها باعث انتظام امور مملکت و صلاح احوال رعیت است پس آن بجاست جمع کننده خلایق از اطراف و ازینک
است چنانچه ابن بابویه روایت کرده بطریق صحیح از امام رضا علیه السلام در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان
فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام مخفی نماند که اگر جماعه خفیف میم باشد لازم می آید که فرد جلی مذکور باشد و فرد خفی متروک باشد
و آن فرد خفی جا فیه است که جامع عدد و شروط جمعه و رکعه و در حضر باشند و این خلاف ظاهر است مگر آنکه مراد بجماعت ایمه هدی باشد چنانچه بیان
میشود در شرح حدیث ششم باب شصت و هشتم **یعنی** و واگذاشته شده آن چهار رکعتی که زیاد کرد آنها را نبی صلی الله علیه و آله در روز جمعه از ب
غیر مسافر برای دوری مکان دو خطبه با امام مفترض الطاعة است بمنزله بعضی ماموماتان پس هر که اراده گزاردن کند در روز جمعه بغیر خطبتین
امام مفترض الطاعة مبسوط الید که آنجاست جمع کننده است خلایق را پس باید گزارد نماز جمعه را چهار رکعت مانند نماز ظهر در باقی ایام هفته خواه آن نماز ظهر
جمعه چهار رکعتی بی خطبتین باشد برای عدم تحقق شروط خطبتین و خواه با خطبتین باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان الذی فرض الله
علی العباد من الصلوة عشر رکعات و فیهن القراءة و لیس فیهن وهم یعنی سهوا فزاد رسول الله صلی الله علیه و آله سبعا و فیهن الوهم و لیس فیهن
قراءة **شرح** یعنی سهو کلام راوی است و میتواند بود که کلام امام باشد و بر هر تقدیر سهو مرفوع است بر حکایت **یعنی** روایت است از امام محمد
باقر علیه السلام که گفت بود آنچه واجب لازم کرد الله تعالی بدلالت ظاهر قرآن بر بندگان از جمله نماز ده رکعت و در آن ده رکعت است قراءت قرآن
و نیست در آن ده رکعت شک یعنی غفلت مراد اینست که شک در آنها موجب تردید و باعث بطلان نماز میشود پس زیاد کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله بدلالت تاویل قرآن هفت رکعت را و در آن هفت رکعت سهو و شک و تردید در آن هفت رکعت قراءت قرآن با تعیین که شرط
صحت نماز نیست و این منافات ندارد با اینکه که ابر افضل باشد از تسبیحات اربع که جایز است چنانچه می آید در باب القراءة فی الرکعتین
الاخیرتین و التسبیح فیهما که باب بیست و سیوم است و در حدیث هم باب الرجل یدرک مع الامام بعض صلوة که باب پنجاه و ششم است اگر
کوی که دام آیت دلالت بر فرض ده رکعت میکند گوییم آیات قرآن منحصر در آنچه مشهور است نیست چنانچه بیان شد در اواخر کتاب فضل القرآن
و ایضا معنی آنچه مشهور است معلوم ما نیست مفصلا **سیوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام فرض الله الصلوة و سن رسول الله صلی الله علیه و آله
عشرة اوجه صلوة الحضر و السفر و صلوة الخوف علی ثلثة اوجه و صلوة کسوف الشمس و القمر و صلوة العیدین و صلوة الاستسقاء و الصلوة
علی المیت **شرح** الفعل للصلوة برای جمله خبریه و عبارتست از ده رکعت یومیه که بیان شد در شرح حدیث سابق آنچه مذکور است اینجا
یازده است باعتبار اینکه صلوة بر میت داخل صلوة حقیقی نیست چنانچه بیان شد در شرح عنوان کتاب الصلوة و بعد الطهارت در مبحث ان
نیت پس ذکر آن بعنوان مسامحه است صلوة خوف سه صورت دارد اول صورت صلوة ذات الرقاع و بیان میشود در باب هشتاد و ششم دوم
صورت صلوة المواقفه و المطارده و المناوشه که رکوع آن و سجود آن با شارت است سیوم صورت صلوة مسایفه که رکوع و سجود ندارد
بلکه بجای هر رکعتی تکبیری است و این دو صورت بیان میشود در باب هشتاد و هفتم منافات نیست میان این حدیث و میان آنچه می آید در حدیث
چهارم باب هشتاد و نهم که باب صلوة الکسوف است که او هم فریضه زیرا که فریضه در آنچه می آید اعم از فریضه اینجاست باعتبار اینکه اینجا ما
فرضه الله است و در آنچه می آید شامل ما فرضه الرسول نیز هست الاستسقاء در نسخ بسین سقط و قاف و غیره است و طلب آب کردن
از لضعیف که نبات و شبیه بانقطع و عین منقط و را منقط باید تلغ و جدا ان که خوف هم بسبب زاده ما نند آن از آفات سماویه
و ارضیه **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام واجب لازم کرد الله تعالی نماز ده رکعت یومیه را بدلالت ظاهر قرآن و قرار داد رسول الله صلی
الله علیه و آله بدلالت تاویل قرآن ده قسم نماز واجب را اول نماز یومیه حضر که هفده رکعتست دوم نماز یومیه سفر که یازده رکعت است
سیوم نماز خوف که نماز ذات الرقاع است چهارم نماز خوف که در وقت مواقفه و مطارده و مناوشه است پنجم نماز خوف که در وقت
مسایفه است ششم نماز کسوف آفتاب هفتم نماز کسوف ماه هشتم نماز عید ماه رمضان نهم نماز عید قربان دهم نماز تزلزل و ما نند آن و

و شاید که بطرف شدن باران بالکلیه از آن قبیل باشد و نماز بر میت را نیز قرار داد **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل
ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ای موجبا **شرح** بیان این آیت گذشت در حدیث سیزدهم باب سابق و می آید در حدیث دهم
باب [illegible] و اینجا میگوییم که در این حدیث اشارت است باینکه کتاب [illegible] مثل آیت سوره بقره حتی یبلغ الکتاب اجله بنا بر اینکه کتاب
بمعنی وجوب [illegible] چهار ماه و ده روز است و اجل [illegible] و وجه این است که کتاب مصدر بمعنی برای مفعول است و مصدر مبنی برای
فاعل کتب بفتح کاف و سکون تا است بمعنی الایجاب [illegible] بکسر نون و تاء [illegible] جیم [illegible] بفتح نون و سکون تا [illegible]
و الد و [illegible] دوم بمعنی ایلاد است پس حمل کتاب بر صلوة برای مبالغه در وجوب است نظیر زید عدل و موقوت مأخوذ است از وقت بمعنی
تضییق و آن بر دو قسم است اول باعتبار مبالغه در ایجاب [illegible] دوم باعتبار تعیین زمان [illegible] تا از آن پیش و پس نشود و قول امام که
ای موجبا برای بیان اینست که مراد بموقوت اینجا قسم اول است زیرا که مراد بموجب وجوبی است که مبالغه در آن شده باشد نه اینکه مراد قسم دوم
باشد و می آید در حدیث دهم باب [illegible] اگر گویی بنای اسم مفعول از فعل لازم جایز نیست [illegible] گوییم که آن در جائیست که مفعول
بنای فاعل شده باشد و در اینجا مصدر نایب فاعل است برای افاده مبالغه مثل [illegible] بنا بر اینکه [illegible] باشد و می آید
در کتاب الحج در حدیث اول باب [illegible] که باب فضل الحج و العمرة و ثوابهما است [illegible] و در شرح آن بیان میشود [illegible] نایب فاعل
و مراد [illegible] آیت که هر که [illegible] در وقت [illegible] مستحق بهشت است و هر که [illegible] مستحق جهنم است [illegible] از کبایر است نه از صغایر **یعنی** روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره نساء [illegible]
بمعنی [illegible] **پنجم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن الفرض فی الصلوة فقال الوقت و الطهور و القبلة و التوجه و الرکوع و السجود و الدعاء
قلت ما سوی ذلک قال سنة فی فریضة **شرح** طهور بفتح طاء [illegible] مصدر [illegible] خواه از حدث و خواه از خبث و مصدر بر وزن فعول بفتح
فاء و ضم عین [illegible] در امثال این [illegible] از باب [illegible] یا باب ضرب یا باب منع باشد مثل قعود و جلوس [illegible] استفهامیه است یا موصوله
است بتقدیر استفهام سوی بکسر سین و الف مقصوره [illegible] فریضه [illegible] **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
از آنچه واجب لازم شده در ظاهر قرآن در نماز پس گفت [illegible] اول وقت چنانچه مدلول آیاتیست که در حدیث اول این باب گذشت دوم
طهارت در سوره مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا و در سوره مدثر و ثیابک فطهر سیوم قبله در سوره بقره فول وجهک شطر المسجد الحرام چهارم توجه
[illegible] در قیام [illegible] در قیام در حدیث آخر
باب القیام و القعود فی الصلوة و می آید در آخر باب الصلوة فی ثوب واحد [illegible] در قیام در وقت
[illegible] وجهت وجهی للذی فطر السموات
و الارض [illegible]
[illegible] و الف الصلوة التکبیر [illegible] رکوع و سجود در سوره حج یا ایها الذین
آمنوا ارکعوا و اسجدوا [illegible]
آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در سوره المزمل و رتل القرآن ترتیلا [illegible] فاقرءوا ما تیسر من القرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال للصلوة اربعة
الاف حد و فی روایة اخری للصلوة اربعة الاف باب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برای نماز چهار هزار [illegible] است

ودر روایتی

و در روایتی دیگر گفت که برای نماز چهار هزار [illegible] است و حاصل هر دو یکی است [illegible]
[illegible] باشد **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال عشر رکعات رکعتان من الظهر و رکعتان من العصر و رکعتا الصبح و رکعتا المغرب
و رکعتا العشاء الآخرة لا یجوز الوهم فیهن من وهم فی شیء منهن استقبل الصلوة استقبالا و هی الصلوة التی فرضها الله عز و جل علی المؤمنین فی القرآن
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که ده رکعت [illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** [illegible]
[illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **هشتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الصلوة ثلثة اثلاث ثلث طهور و ثلث رکوع و ثلث سجود **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب چهارم اصل باب المواقیت اولها
و آخرها و افضلها شرح** المواقیت جمع میقات [illegible]
[illegible] **یعنی** این باب بیان وقت [illegible] **اول
اصل** عن زرارة قال کنت قاعدا عند ابی عبد الله علیه السلام انا و حمران بن اعین فقال له حمران ما تقول فیما یقول زرارة و قد خالفته فیه فقال
ابو عبد الله علیه السلام [illegible] **شرح** روایت است از زراره [illegible]
[illegible]

اوراد او ان قول پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این قول زراره و حمران گفت که زراره دعوی میکند که او وقت نماز بود و اگر [illegible]

رسول الله صلی الله علیه و آله اوست آنکه قرار داد آنها را **اصل** فقال ابو عبد الله علیه السلام ما تقول انت قلت ان جبرئیل علیه السلام اتاه

فی الیوم الاول بالوقت الاول و فی الیوم الاخیر بالوقت الاخیر ثم قال جبرئیل علیه السلام ما بینهما وقت **شرح** [illegible]

[illegible]

نماز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام را این بکلام مروی عاملی نبود به گفتم که عمر بن حنظله مذکور کرد از اینکه تو گفتی به درستی که اول و افضل نمازی که واجب
کرد آن را خدا بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله نماز ظهر است و آن مدلول قول الله عز و جل است در سوره بنی اسرائیل اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق الیل
مذکور شد در شرح حدیث اول باب سیوم پس چون زوال افتاب بکشد مانع نمیشود ترا از گزاردن نماز ظهر بعنوان فضیلت مگر نافله که هشت
رکعت است بعد از ان همیشه در وقت فضیلت نماز ظهری تا آنکه شود سایه شخص بقدر شخص و آن آخر وقت فضیلت نماز ظهر است پس چون گردد
سایه بقدر شاخص داخل شده وقت فضیلت عصر پس همیشه در وقت فضیلت عصری تا آنکه گردد سایه شاخص دو برابر شاخص و آن وقتی است که آخر
روز است با صنع که تاخیر نماز تا آن وقت مکروه است پس امام گفت که عمر بن حنظله راست گفت **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و ذلک الیک ان شئت طولت و ان شئت قصرت **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
زوال افتاب شود داخل میشود وقت فضیلت نماز ظهر مگر آنکه پیش نماز ظهر نافله است و اختیار کردن نافله بسوی تست اگر خواهی دراز میکنی و اگر خواهی
کوتاه میکنی مراد این است که افضل اوقات نماز ظهر اول وقت زوال است مگر برای کسی که نافله گزارد زیرا که افضل برای او تقدیم نافله است خواه
نافله کوتاه و خواه دراز به شرط آنکه تاخیر نماز ظهر از قدر قامت نشود چنانچه ظاهر حدیث اول این باب است **سیوم اصل** عن ذریح المحاربی
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام متی اصلی الظهر فقال صل الزوال ثمانیة ثم صل الظهر ثم صل سبحتک طالت او قصرت ثم صل العصر **شرح** این اول
از وقت فضیلت فریضه ظهر است و مبنی بر توهم است که ناشی میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب بنای مسجد النبی صلی الله علیه و آله که و کان
جداره قبل ان یظلل قامة و کان اذا کان الفیء ذراعا و هو قدر مربض عنز صلی الظهر و اذا کان ضعف ذلک صلی العصر ثم صل سبحتک محمول بر بیان
دخول وقت عصر است که بیان شد در حدیث اول این باب پس این برای دفع توهم است که ناشی میشود از آنچه منقول شد الان زیرا که آن توهم مشترک
است میان وقت ظهر و وقت عصر **یعنی** روایت است از ذریح محاربی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی میگزارم نماز ظهر را یعنی کی است افضل
اوقات آنست آیا اگر فارغ شوم از نافله و سایه بقدر ذراع نشده باشد شروع در فریضه کنم یا انتظار ذراع کشم پس امام گفت بگزار نافله زوال افتاب
را هشت رکعت بعد از ان بگزار نماز ظهر را خواه سایه بعد از زوال بقدر ذراع شده باشد و خواه نه بعد از ان بگزار نافله خود را که برای عصر است خواه
آن نافله دراز باشد و خواه کوتاه بعد از ان بگزار نماز عصر را خواه سایه بعد از ظهر بقدر دو ذراع شده باشد که مجموع سایه بعد از زوال سه(?)
ذراع باشد و خواه نه **چهارم اصل** عن ابن مسکان عن الحرث بن المغیرة و عمر بن حنظلة و منصور بن حازم قالوا کنا نقیس الشمس بالمدینة
بالذراع فقال ابو عبد الله علیه السلام الا انبئکم بابین من هذا اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و ذلک الیک ان شئت
طولت و ان شئت قصرت **شرح** قیاس ظل بذراع یعنی بر آنست که مذکور شد در شرح حدیث سابق پس برای تعیین وقت فریضه ظهر است بعد از
فراغ از نافله **یعنی** روایت است از عبد الله بن مسکان از حارث بن مغیره و عمر بن حنظله و منصور بن حازم گفتند که ما بودیم که میکردیم سایه افتاب را
در مدینه بذراع یعنی که بعد از فراغ از نافله ظهر انتظار میکشیدیم که سایه دیواری که بقدر قامت آدمی باشد و گویا که آن موافق دیوار مسجد(?)
النبی بوده باشد بیک ذراع رسد تا شروع در فریضه ظهر کنیم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام آیا خبر نکنم شما را ظاهرتر و بهتر از این که میکنید چون زوال
افتاب شود پس بتحقیق داخل شده وقت فریضه ظهر و سبقت کرده است کرده بر شئ(?) از ان فریضه نافله است و اختیار آن نافله بسوی تست اگر خواهی دراز
میکنی نافله را و اگر خواهی کوتاه میکنی مراد این است که اگرچه رسول علیه السلام فریضه ظهر را بعد از فراغ میکرده چنانچه می آید در حدیث اول باب سیزدهم
اما برای این میکرده که نافله او طول داشته بقدر آن و برای خصوصیات آن وقت نمیکرده و در بعض نسخ بعد از این حدیث چنین است و روی
عن علی بن الحسن عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن المغیرة النصری و عمر بن حنظلة و عن منصور مثله و فیه الیک فان کنت
خففت سبحتک فحین تفرغ من سبحتک و ان طولت فحین تفرغ من سبحتک **پنجم اصل** عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن القاسم
بن عروة عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلوتین الا ان هذه قبل هذه **شرح**
مراد الصلوتین فریضه ظهر و فریضه عصر است چنانچه تصریح بان میشود در حدیث ششم این باب آینده و این منافات ندارد که آن وقت نسبت بیکی از آنها
وقت بوده باشد و نسبت بدیگری که عصر است رخصت باشد چنانچه مفصل شد در شرح حدیث اول باب سابق و میتواند بود که مراد فریضه ظهر و نافله ظهر باشد
و اشارت باشد بانچه گذشت در حدیث سابق **یعنی** روایت است نزد جمعی از یاران ما از احمد ابن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن عروه از عبید

زراره

زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون زوال افتاب شود پس بتحقیق داخل میشود وقت دو نماز الا اینقدر است که ظهر پیش از عصر است در بعض نسخ
بعد از این حدیث چنین است و روی سعد عن الحسین بن سعید و محمد بن خالد البرقی و العباس بن معروف جمیعا عن القاسم و احمد بن محمد بن ابی نصر عن الربیع(?)
عن القاسم مثله و فیه دخل وقت الظهر و العصر جمیعا و زاد ثم انت فی وقت منهما جمیعا حتی تغیب الشمس و آخر این مناسب نمی آید بانچه گذشت در کتاب
الحجه در حدیث اول باب شانزدهم و منقول میشود در شرح هفتم این باب و این باعث ضعف این نسخه است **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال سأله ابان و انا حاضر فقال رجال و خلت المسجد و بعض اصحابنا یصلون العصر و بعضهم یصلون الظهر فقال انا امرتهم بهذا لو صلوا علی وقت واحد
عرفوا فاخذوا برقابهم **شرح** گزاردن نوعی نماز ظهر را و نوعی دیگر نماز عصر را مبنی بر آنست که خلفای جور سابق بر امام بتاخیر نماز ظهر میکرده اند تا آنکه وقت
عصر داخل میشده و نماز عصر را در اول وقت زود میکرده اند چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث چهارم باب سی و پنجم و جمعی دیگر از مخالفان بر
خلاف ایشان بوده اند و میتواند بود که این اختلاف در روز جمعه باشد برای جمع کردن نماز جمعه که حتی نرسیده باشند یا جامع شروط جمعه باشند و
مراد این باشد که پیش از آنکه سایه حادث بعد از زوال بقدر قامت شود نوعی نماز عصر را شروع میکنند و نوعی اکتفا بظهر میکنند و بهر تقدیر چنین این مسئله
نزد مخالفان محل اختلاف است امام علیه السلام خواسته که شیعه نیز از قبیل تقیه در صورت اختلاف باشند اخذ الصقو محمول بر باب افعل است بر قاعده باب
فاعلت **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسید او را شیخ و من حاضر بودم یا پیر و پیشی بر رسید که گفت ابان که داخل شدم
در مسجد مدینه بر حالی که بعضی یاران ما میگزارند نماز عصر را و بعضی یاران ما میگزارند نماز ظهر را پس امام گفت من امر کردم ایشان را باین اختلاف
بسبب ظاهر بیان این آنکه اگر اتفاق میکردند بر اینکه نماز میگزارند در یک وقت شناخته میشدند پس مخالفان بر حلق ایشان میچسبیدند **هفتم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأله ما جاء عن احد(?) شیئا صلی الظهر اذا کانت الشمس قامة و قامتین و ذراعا و ذراعین و قدما و قدمین
من هذا و من هذا **شرح** … است زیرا که جامعه اهل حدیث متفق بر قولست صلی الظهر … است …
اینجا نمع اباحت است برای دفع آنچه توهم میشود از بعضی احادیث مثل حدیث اول این باب و آن دو خبر است اول اینکه تاخیر نماز ظهر تا آنکه سایه به
شاخص دو برابر آن شود حرام باشد بنا بر توهم اینکه نماز عصر در آن وقت قضا میشود و چه جای نماز ظهر دوم اینکه تاخیر نماز ظهر تا آنکه سایه شاخص یک
برابر شاخص شود حرام باشد و در این حدیث دفع توهم دوم مقدم شده بر دفع توهم اول برای اینکه مقتضای ترتیب در دفع آخر علی مقتضای ترتیب
در اثبات … باشد و این دفع توهم برای تصحیح آنست که نماز ظهر را وقت است و آنچه در اینجا حدیث اول این باب است بیان آخر وقت اول
آنست تا آخر وقت آن مطلق و در بعض نسخ بجای صل صلّ الظهر … محمول بر تفضیل است و حاصل هر دو یکی است و در این حدیث اشارت است باینکه تاخیر
ظهر از وقت برابر شدن سایه با شاخص جایز نیست موافق آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب شانزدهم که باب المرأة تحیض بعد دخول وقت
الصلوة تا آخر … اذا رأت الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلا تقضی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها و هی فی الدم و خرج عنها الوقت
و هی فی الدم فلم یجب علیها ان تقضی الظهر و در شرح آن گفتیم که مراد معهود است که شاخص بقدر ذراع باشد و چهار قدم آدمی از هر ذراع منتهی است بقدر
دو سبع ذراع زیرا که چهار ذراع هفت قدم است که موافق قد آدمی است پس بقدر آن دو سبع ذراع وقت فضیلت ظهر است بر آنکه حجت استوای خلقت
متحقق شود باختلاف مطلق ها در زمانها پس منافات نیست میان اینطرق جمع میان این حدیث و اینکه ذراع آدم و حوا بقدر دو سبع قامت
ایشان بوده چنانچه می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که سألت ابا عبد الله علیه السلام کم کان طول آدم علیه السلام حین هبط به الی الارض
و کم کان طول حوا قال وجدنا فی کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ان الله عز و جل لما اهبط آدم و زوجته حوا علیهما السلام الی الارض
کانت رجلاه بثنیة الصفا و رأسه دون افق السماء و انه شکا الی الله عز و جل ما یصیبه من حر الشمس فاوحی الله … سبعین ذراعا بذراعه
و اغمز حوا غمزة فصیر طولها خمسة و ثلثین ذراعا بذراعها بیان این آنکه ثنیة الصفا عبارت است از دامنه کوه ابو قبیس در جانب صفا و مراد بافق
السماء کنار آسمان است که متصل مینماید بکوه ابو قبیس برای کسی که در مکه است پس طول آدم بیش از غمز نزدیک بوده بقدر کوه ابو قبیس …
… سایه میکشیده … افتاب … خواه در وقت خوابیدن و خواه در غیر آن پس از گرمی افتاب … میکنند
و سبعین بفتح سین و فتح عین … نون تثنیه … است و ذراعا عطف بیان یا بدل سبعین است و ضمیر بذراعه راجع باّدم است و مراد ذراع او …
از غمز است … و ضم میم … راجع بادم است و ثلثین بفتح … و سکون لام و فتح تا … نون تثنیه … است …

السحب لیس فلو ادعا عطف بیان یا بدل مجموع خمسه و ثلثین است و مراد بذراعها اقدام چهار انگشت از غرت مجموع ثمانیه لدا السبعین بفتح سین
و کسر عین و فتح نون یعنی هفتاد باشد لازم می آید که دست آدم بجایی رسد که از خمس بفتح خاء و تا و تاسیت یعنی پنج باشد و ثلثین بفتح ثاء
و فتح لام و الف و کسر تاء و لام و فتح نون یعنی سی باشد لازم می آید که قامت چهار نصف قامت آدم باشد بلکه کمتر از نصف قامت آدم است بنابر
اینکه قامت زن در اصل کمتر می باشد از قامت مرد پس انقطاع ایشان از یکدیگر بجای منقلب است قامه بقاف و الف و تخفیف میم در اصل
مصدر قمل العین و اوی باب نصرت یعنی ایستادن و مستعمل میشود در مقداری که چیزی در زیاد شدن یا در کم شدن یا در اصل خلقت با مقدار
رسیده باشد و ایستاده باشد یعنی که تجاوز نکرده باشد از آن مثل قدر شاخص که اینجا مراد است و مثل قدر سایه شاخص در وقت زوال
روزی که مخلف مر آن است و مثل قد آدمی که بکمال نمو رسیده باشد الذراع بکسر ذال با نقطه میان آرنج و سر انگشت میانین است القدم
بفتح قاف و فتح دال بی نقطه مقداری که از پاشنه تا سر انگشت شست پا است و اینجا شاخص و اول مراد است اینجا و در حدیثی که منقول شد از کتاب
الفقیه من ورمن بالکسر میم و سکون نون است و برای ابتدای است و شرایه بذا سایه شاخص در وقت زوال است و مقصود از تکرار این لفظ
افاده اشتیاد این ضابطه برای بیان زمان اباحت نماز ظهر است در مرتبه دو مانند آن از مواضع که عرض آنها زیاده بر میل کل است و شاخص
را در وقت زوال البته سایه می باشد و آن سایه روز بروز زیاده یا کم میشود و چون مرحول من البته اینجا خارج می باشد از مدلول آن پس مراد
از این کلام بیان جواز تاخیر نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص زیاد شود و بقدر مجموع که از سایه زوال و از قامت یا قامتین شود
خواه ابتدای زیادتی از این سایه وقت زوال باشد مثل سایه وقت زوال روزی که آفتاب در اول سرطان باشد و آن سایه در کمال کوتاهی
است و خواه ابتدای زیاده شد از سایه زوال وقتی دیگر باشد مثل سایه وقت زوال روزی که آفتاب در اول جدی باشد و آن سایه در کمال درازی
است و میتوان که عوارث را به بذا الشخص آدمی باشد و مقصود از تکرار این لفظ این باشد که لازم نیست که ذراع یا قدم از آدمی مستوی الخلقه
باشد زیرا که هر شخص بذراع خود یا قدم خود امتحان میکند و کلام سایل که می آید مبنی بر توهم است که اراده اول برای وجوب باشد و این
فقره برای بیان اول وقت نماز ظهر باشد و مراد بقامت قد آدمی باشد و البته شرایه بذا الشخص آدمی باشد و الفا مبنی بر غلط راوی
در زیاد کردن واو و در رو ذراعا خواه در لقب آن و اغلب نظر آن نیز غلط کرده باشد چنانچه می آید در جواب امام و خواه نکرده باشد
فرقی نیست که بطلان توهم سایل بنابر احتمال اول ظاهرتر میشود از احتمال دوم زیرا که واو عطف کاهی تفسیری باشد و الکلام **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از آنچه آمده در نقل از امام سابق که نماز ظهر را چون باشد سایه شاخص
یک قامت و دو قامت و یکذراع و دو ذراع و یکقدم و دو قدم خواه در این و خواه از این **اصل** فمتی بذا و کیف بذا و قد یکون الظل
فی بعض الاوقات نصف قدم **شرح** این کلام سایل است و مبنی بر توهم است که مقصود امام سابق بیان اول وقت نماز ظهر است و جایی
که سایه شاخص در وقت زوال معلوم نمیشود و بیان اینکه چون شاخص موافق قامت آدمی باشد اکثر آن سایه بقدر دو قامت
آدمی میشود و اقل آن بقدر یکقدم میشود و باء برای بیان بعض و ساطت است و این توهم مبنی بر توهم است که مراد بالشمس اینجا قامت
ظل الشمس باشد یعنی مقداری که سایه شاخص بقدر آدمی باشد در کمی از آن تجاوز نکرده باشد در روزی که مخلف از آنست و الفا مبنی بر
غلط راوی است مذکور شد فا در فمتی برای بیان کیفیت سوال است در وقت سوال نموده شرایه بذا اعتماد کان و رایکان الشمس
است متی بذا برای انکار است که در مدینه و عراق قامت سایه آدمی در زیاد شدن بجایی رسد که در وقت زوال بقدر دو قامت آدمی
شود چنانچه مستنبط میشود از آنچه میگوییم در عرض و قزوین و کیف بهذا برای استبعاد است که در مدینه چرا آن قامت سایه آدمی در کم
شدن تجاوز از یکقدم نکند و او در و قد یکون حالیه است و متعلق باستبعاد دوم است **یعنی** با بودن سوال اول که کی ممکن باشد
اینکه منقول شد و چون می باشد این و حال آنکه کاهی می باشد سایه قامت آدمی در وقت زوال در بعضی وقتها از سال بقدر نصف قدم
اصل قال انما قال الظل ظل قامه و لم یقل قامه الظل و ذلک ان ظل القامه یختلف مره یکثر و مره یقل و القامه قامه ابدا و الظل
یختلف **شرح** زمانا قال یعنی انما اراد بقوله الشمس الظل مرفوع است بعنوان حکایت زیرا که آن مقول الشمس است که در حدیث امام سابق
است ظل قامه بدل یا عطف بیان الظل است و مراد القامه قامت شاخص است و اضافه لامیه است و لم یقل یعنی و لم یرد بقوله الشمس قامه

الظل نیز

الظل نیز مرفوع است بعنوان حکایت و اضافه لامیه است و ذلک ان تا آخر بیان دلیل اراده اول و عدم اراده ثانی است ان بفتح همزه و تشدید
نون بتقدیر لام است اضافه در ظل القامه لامیه است و مراد بالقامه شاخص است اختلاف اینجا عبارت از آنکه سه مقدار است و چون ملحوظ در
وکت مجالست شرکی در مقدار یعنی مقداری از مقادیر او سالم بر سه القیه مره یکثر و مره یقل استیناف است برای بیان اختلاف و مراد است که در هر
روز هم زیاد شدن بتدریج و هم کم شدن بتدریج بهم میرساند تقدیم زیاد شدن بر کم شدن با وجود آنکه کم متقدم است بر اول الحب زمان باعتبار اهتمام
باول است زیرا که منظور در اینجا صحت سایه بعد از زوال است القامه قامه برای بیان خارجیت و مراد قامه الظل است قامه ابدا الا بیت
که در هر روزی یکشود قامه ظلت که در وقت زوال است و غیر آن نیست اصلا و الظل یختلف اشارت است که در روزهای سال نیز اختلاف بهم میرساند
شاروا اگر چه تبدیل افراد وارد لیس عملی است که روزهای سال با هر کدام از این مقدار یا که مذکور است موافق نیفتد چه جای اکثر ایام و چه جای
هر روز و حال آنکه لفظ اذا کانت الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه هر روز شمس کمتر از این مقدار ها می باشد و با مقدار ها میرسد و تجاوز
میکند مخفی نماند که بنابر این تقریر و الظل یختلف بواو تغیر مینماید و شاید که واو از قلم کاتبان افتاده باشد و الله اعلم امام گفت که
جز این نیست که ادعای که آن حدیث از او منقول است اراده که بلفظ الشمس سایه را که سایه شاخص است که آدمی لقب میکند از ابرای قوت
وقت و اراده نکرد قدر سایه وقت زوال را و آنچه گفتم بر لیل است که سایه شاخص در هر روز متحرک میشود بیان اینکه در بعضی روز زیاد
میشود بتدریج و در بعضی روز کم میشود بتدریج و قدر سایه زوال همان قدر سایه زوال است در هر روز و متحرک نمیشود در عرض سال نیز حاصل است که
لفظ اذا کانت الشمس تا آخر دلالت میکند بر اینکه شمس در هر روز کمتر از این مقدار ها می باشد و با این مقدار ها میرسد و تجاوز میکند و چون این
دلیل منقح شود با آنچه سایل نیز متفطن با آن شده که در بیان ضابطه وقت حواله با مری که در اکثر ایام بلکه در هیچکدام از ایام واقع نمیشود
معقول نیست پس کمال وضوح بهم میرساند اینکه این ضابطه برای بیان اول وقت زوال نیست **اصل** ثم قال فذراع و ذراعان و قدم
و قدمان فصار ذراع و ذراعان تفسیر القامه و القامتین **شرح** ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر بها ذراع و ذراعان
مرفوع و معطوف بر ذراع است بعطف السحاب و قدم مرفوع و معطوف بر ذراع است بعطف المفرد و قدمان مرفوع و معطوف بر ذراعان است
بعطف المفرد یا معطوف بر قدم است بعطف السحاب و این اشارت است باینکه در نقل از امام سابق راوی خطا کرده است در اینکه واو را زیاد
کرده است در و ذراعان و در اینکه این چهار لفظ را منصوب نقل کرده است فا در فصار برای تفریع است و تفسیر قامه بذراع برای آنکه است
زیرا که از شاخص بقدر قامت آدمی باشد مثل کردن زمین آن برای موقت نیست ظل آن شاخص چهار برابر آنست از شاخص بقدر ذراع
باشد و ایضا چون شاخص آدمی بقدر ذراع خودش باشد بمعنی آن سایه آن بذراع خودش برای موقت نسبت بسیار آنست بخلاف اینکه آن شاخص
بقدر قامت خودش باشد و مبنی بر آنست حدیث که شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده در تهذیب در باب اوقات الصلوة و علامه کل منها
اول قال ابو عبد الله علیه السلام الی القامه و القامتین الذراع و الذراعین فی کتاب علی علیه السلام دوم سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
القامه هی الذراع سیوم عن ابی عبد الله علیه السلام قال له ابو بصیر کم القامه قال فقال ذراع ان قامه رحل رسول الله صلی الله علیه و آله
کانت ذراعا **یعنی** بعد از آن امام سابق گفت ذراع و ذراعان و قدم و قدمان بی واو در اول و بعنوان رفع تا خبر مبتدای محذوف باشند
بتقدیر بها ذراع و ذراعان پس گردند ذراع و ذراعان تفسیر قامه و قامتین **اصل** فی الزمان الذی یکون فیه ظل قامه ذراعا
و ظل قامتین ذراعین **شرح** این فقره اشارت است باینکه قامه و قامتین در دو تفسیر دار و هر یک مقتضای زمانیست نظر اینکه جزئی دو مثال
داشته باشد که هر کدام توضیح آنچه کنند و هر کدام اوضح از دیگری باشد باعتبار عادت جاهلی و زمانه اول ذراع و ذراعان چنانچه در زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله عادت بوده زیرا که قامت رحل او که در سفر استعمال میبایست میکرده بقدر یکذراع بوده چنانچه مذکور شد دوم قدم
و قدمان و آن دو زمانیست که برای سهولت کار قامت شاخص را بقدم یکقدم علامت کنند پس میگوید قدم و قدمان تفسیر قامت و قامتین در
زمان که سایه زاید شاخص قامت و قدم میشود و سایه زاید یکی شاخص قامت دو قدم میشود یکون بالیاء مضارع معلوم غایب باب
نصر از افعال ناقصه است قامه منصوب و خبر یکون است ذراعا خبر دوم یکون است اضافه در ظل القامتین بیانیه است و ظل مرفوع و معطوف
بر الظل است ذراعین منصوب و معطوف بر ذراعا یا قامه است ظاهر آنست که در نسخ از کاتبان الکافی غلطی شده باشد و الف و لام الظل و الف

لدم القامتين از زيادتی کاتبان باشد ظل در دوم با تنوين باشد و ما بنا بر ظاهر شرح ميکنيم **يعنی** اين تغيير در زمانيست که شود دران
يک سايه زايد شخص بقدر يک قامت شاخص و بقدر يکذراع و سايه زايد ديگر شخص بقدر دو قامت شاخص و بقدر دو ذراع

اصل فيکون ظل القامة والقامتين مع الذراع والذراعين متفقين في کل زمان معروفين مفسرا احدهما بالآخر مسددا به **شرح**
فاء فيکون براي تفريعيت يکون بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر از افعال ناقصه است ظل مرفوع و اسم يکون است اضافه در ظل بيانيه
است والذراع بتقدير و ظل الذراع است و اضافه اينجا نيز بيانيه است متفقين خبر يکون است و تثنيه باعتبار اينست که يکی ظل القامة والقامتين
است و ديگری ظل الذراع والذراعين است در کلام لف و نشر مرتب است پس مراد اينست که قامت موافق ذراع است و دو قامت موافق دو ذراع
است في کل متعلق بمتفقين است و کل زمان عبارت است از زمان [illegible] و زمان [illegible] و [illegible] زمان بودن آفتاب در بروج شماليه و بودن
آن در بروج جنوبيه و زمان بودن مکلف در بلدی که عرض آن بسيار دارد و بودن او در بلدی که عرض بسيار ندارد و مانند اينها زيرا که هيچ زمانی نيست که ذراعی
که بآن امتحان سايه کنند حاضر نباشد نزد مکلف [illegible] پس اگر شاخص بقدر يکذراع باشد امتحان ظل آن بسيار آسان است و بر اينقياس است
اگر شاخص بقدر يکقدم باشد معروفين خبر دوم يکون است مفسرا بصيغه اسم مفعول باب تفعيل خبر سيوم يکون است مسددا بصيغه اسم مفعول باب
تفعيل خبر چهارم يکون است التسديد [illegible] و مراد اينجا [illegible] مشکل است و اشارت است بآنچه گفتيم در اينجا و در وجه تغيير
قامت بذراع در شرح [illegible] و ذراعان تغيير القامة والقامتين **يعنی** پس ميباشد ظل قامت و قامتين و ظل ذراع
و ذراعين موافق يکديگر در هر زمانی شناخته شده که تفسير کرده شده يکی از اينها بديگر راست کرده شده بآن ديگر **اصل** فاذا

کان الزمان يکون فيه ظل القامة ذراعا کان الوقت ذراعا من ظل القامة و کانت القامة ذراعا من الظل واذا کان ظل القامة
اقل او اکثر کان الوقت محصورا بالذراع والذراعين **شرح** اين فقرات جواب قول سايل است که وکيف هذا وقد يکون الظل في بعض
الاوقات نصف قدم بيان اينکه آن نصف قدم و امثال آن از ظل زوال داخل در قامت و قامتين نيست بلکه جدا و خارج از اينهاست
فاء در فاذا کان براي بيان است و کان از افعال ناقصه است الزمان مرفوع و اسم کان است يکون بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر است و
جمله خبر کان است لفظ القامة در اين فقرات چهار جا مذکور است و مراد بآن در اول و دوم و چهارم شاخص است که بقدر يکذراع است و مراد
بآن در سيوم قامتی است که در کلام امام سابق مذکور است پس الف و لام در سيوم براي عهد خارجيست کان الوقت جزای اذا است و کان از
افعال ناقصه است الوقت [illegible] قامت [illegible] بالاست و عبارت است از مبدا زمان اداء نماز ظهر و مضاف محذوف
است بتقدير ظل الوقت و مراد ظل وقت زوال است که پيشتر از آن [illegible] در من [illegible] براحتمال اول [illegible] در من ظل القامة تبعيضيه
است [illegible] و کانت معطوف است و کانت از افعال ناقصه است من در من الظل تبعيضيه است کان در واذا کان از افعال ناقصه است ظل
مرفوع و اسم کان است اقل منصوب و خبر کان است و مراد بآن اقل من الذراع است و مراد باکثر اکثر من الذراع است کان در کان الوقت از
افعال ناقصه است و جمله جزای اذا است المحصور [illegible] محصورا بصيغه اسم مفعول باب نصر احاطه کرده شده [illegible] الذراع
والذراعين براي عهد خارجيست و اشارت است بآنچه در کلام امام سابق است **يعنی** بيان آنچه مذکور شد اينست که چون باشد زمان بنحوی
که شود دران زمان سايه شاخص در وقت زوال يکذراع و کمتر از آن نشود ميشود سايه وقت زوال يکذراع از جمله سايه شاخص ميشود قامت
که در کلام امام سابق است يکذراع از جمله سايه شاخص و ميشود قامت که در کلام امام سابق است يکذراع از جمله سايه شاخص [illegible] که زمان
فضيلت نماز ظهر تا زمانيست که دران زمان سايه شاخص دو ذراع شود يکی سايه وقت زوال و ديگری سايه زايد و چون شود سايه شاخص
دران زمان در وقت زوال کمتر از يکذراع يا بيشتر از يکذراع ميشود سايه وقت زوال هرچه باشد احاطه کرده شده بيکذراع و دو ذراع
[illegible] که سايه وقت زوال در بيان اصل شاخص و بيان يکذراع و دو ذراع ميشود خواه آن سايه وقت زوال بقدر نصف قدم باشد خواه
بيشتر و خواه کمتر **اصل** فهذا تفسير القامة والقامتين والذراع والذراعين **شرح** فاء براي تفريع است بر انکار و استبعاد سايل و ورود
اعتراض بر حديث منقول از امام سابق بنا بر فهميده او و عدم ورود اعتراض بر آن بنا بر تقرير امام عليه السلام **يعنی** پس اينکه گفتيم تفسير قامت و
قامتين و ذراع و ذراعين است که مذکور است در حديث منقول از امام سابق مخفی نماند که احتياط [illegible] که قدر شاخص يکذراع يا يکقدم آدمی باشد

[illegible]

[illegible] است که شاخص بر زمين باشد زيرا که در اينصورت بخطوط ضبط اوقات ميتوان کرد که چه خطوط لازم است [illegible] زمين باشد [illegible] در صورتيکه [illegible]
باشد اکتفا بکمتر از قدم آدمی ميتوان کرد [illegible] زيرا که مقدار ظل وقت زوال مختلف ميشود
اختلاف اول اختلافيست که بسبب اختلاف بلادست در عرض دوم اختلافيست که بسبب اختلاف مرکز شمس است در ميل از [illegible] در جانب شمال [illegible]
[illegible] در جانب جنوب است و مراد بعرض بلد مقدار دوری سمت الراس است از دايره معدل النهار و مراد بميل مرکز شمس مقدار دوری مرکز شمس است از دايره
معدل النهار و تفصيل اين دو اختلاف باينروش ميشود که عرض هر بلدی را که دران واقع ميشويم تعيين کنيم و ميل شمس را نيز در هر روز [illegible]
باشد تعيين کنيم و چون ميل شمس شمالی باشد آنرا از عرض بلد کم کنيم و باقی را تا نود درجه مقدار ارتفاع آفتاب در وقت زوال دانيم و چون
ميل شمس جنوبی باشد آنرا بر عرض بلد افزاييم و بقيه را تا نود درجه مقدار ارتفاع آفتاب در وقت زوال دانيم و چون آفتاب ميل نداشته باشد
اصلا بقيه عرض بلد را تا نود درجه مقدار ارتفاع آفتاب در وقت زوال دانيم و تعيين کنيم که مقدار سايه شاخص در هر ارتفاعی که آفتاب را باشد
چند قدم است و مراد بالقدم اينجا سبع شاخص است مثلا ميگوييم که عرض قزوين و بلادی که در عرض مساوی قزوين است مثل اصفهان [illegible]
[illegible] و شش درجه است **وميل** آفتاب در روزی که در آخر جوزا و اول سرطان باشد و آنرا ميل کلی مينامند [illegible]
[illegible] درجه [illegible] دقيقه و هفده ثانيه است [illegible] چهار درجه [illegible] پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال
[illegible] هفتاد و [illegible] درجه [illegible] و چون ارتفاع آفتاب هفتاد و [illegible] درجه باشد سايه شاخص يکقدم و [illegible] دقيقه و [illegible]
ثانيه و [illegible] ثالثه است مراد بدقيقه اينجا ستين يکقدم است و مراد بثانيه ستين يک دقيقه است و مراد بثالثه ستين يک ثانيه است **وميل**
آفتاب در روزی که در وسط جوزا يا وسط سرطان باشد [illegible] درجه [illegible] تقريبا پس ارتفاع
آفتاب در وقت زوال از روز هفتاد و هفت درجه خواهد بود و در اينوقت سايه شاخص يکقدم و [illegible] دقيقه و پنجاه و [illegible] ثانيه و پنجاه
و [illegible] ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در اول جوزا يا آخر سرطان باشد [illegible] درجه تقريبا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز
هفتاد و چهار درجه خواهد بود تقريبا و در اينوقت سايه شاخص دو قدم و [illegible] و پنج ثانيه و نوزده ثالثه است **وميل** آفتاب در
روزی که در وسط ثور يا وسط اسد باشد [illegible] درجه است تقريبا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز هفتاد و يک درجه است تقريبا و
در اينوقت سايه شاخص [illegible] قدم و [illegible] دقيقه و [illegible] ثانيه و [illegible] ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در اول ثور يا آخر
[illegible] باشد يازده درجه است تقريبا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز شصت و پنج درجه است تقريبا و در اينوقت سايه شاخص [illegible] قدم و
پانزده دقيقه و پنجاه [illegible] ثانيه و پنجاه و هفت ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در وسط حمل يا وسط سنبله باشد [illegible] درجه است تقريبا
پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز شصت درجه است تقريبا و در اينوقت سايه شاخص چهار قدم و [illegible] دقيقه و [illegible] ثانيه و [illegible]
ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در اول حمل يا آخر سنبله باشد ميل ندارد اصلا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز [illegible]
و چهار درجه است و در اينوقت سايه شاخص پنج قدم و پنج دقيقه و هشت ثانيه و پنجاه [illegible] ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در وسط
حوت يا وسط ميزان باشد که از بروج جنوبيه است شش درجه است تقريبا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز [illegible] درجه است
تقريبا و در اينوقت سايه شاخص شش قدم و [illegible] دقيقه و [illegible] ثانيه است و چهل و يک ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در اول
حوت يا آخر ميزان باشد يازده درجه است تقريبا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز چهل و [illegible] درجه است تقريبا و در اينوقت سايه
شاخص هفت قدم و [illegible] دقيقه و [illegible] ثانيه و چهل و يک ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در وسط دلو يا وسط عقرب [illegible] درجه
است تقريبا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز [illegible] درجه است تقريبا و در اينوقت سايه شاخص [illegible] قدم و [illegible] دقيقه و
[illegible] ثانيه و [illegible] ثالثه است **وميل** آفتاب در روزی که در اول دلو يا آخر قوس باشد بيست درجه است تقريبا پس ارتفاع آفتاب
در وقت زوال از روز [illegible] درجه است تقريبا و در اينوقت سايه شاخص ده قدم و [illegible] دقيقه و چهل ثانيه و [illegible] ثالثه است
وميل آفتاب در روزی که در وسط جدی يا وسط قوس باشد بيست و [illegible] درجه [illegible] است و [illegible] درجه ميگيريم تقريبا پس
ارتفاع آفتاب در وقت زوال از روز [illegible] درجه است تقريبا و در اينوقت سايه شاخص يازده قدم و [illegible] دقيقه و [illegible] ثانيه

وپنجاه و یک ثانیه است **دلیل** آفتاب در روزی که در اول جدی و آخر قوس باشد میل آن بیست و سه درجه و نیم و کسری است و غایت دوری آن از سمت الرأس
تقریبا پس ارتفاع آفتاب در وقت زوال آن روز سی درجه است تقریبا و در آن وقت سایه شاخص دوازده قدم و هفت دقیقه و بیست و شش
ثانیه و چهل و یک ثالثه است و این نهایت کمی ارتفاع آفتاب و نهایت درازی سایه وقت زوال است پس در این روز بنا بر مقولۀ آنچه گذشت
آخر وقت ادای نماز ظهر وقتیست که مجموع سایه شاخص بعد از زوال است و هشت قدم و هفت دقیقه و بیست و شش ثانیه و چهل و یک ثالثه
باشد آنچه مذکور شد سیزده حد است و باید روزها را بقیاس بر اینها تخمین میتوان کرد چرا که سرّ او ادر است از آنجهت که سهولت ضبط وقت
فضیلت نماز ظهر و وقت فضیلت نماز عصر و وقت ادای نماز ظهر در هر وقت سال که باشد در هر مکان که باشد در عرض قزوین مثلا
تخته را که قابل النقل و التحویل باشد مسطح کنند و شاخص را که شکل مخروط باشد و مشتمل بر مرکز قاعده مخروط و راس مخروط باشد تعیین
کنند و سوای قدر شاخص در ته شاخص ملکوع قرار دهند و برای موضع شاخص در کنج آن تخته که میان جنوب و مشرق است شکلی که شکل ملکوب
ته شاخص باشد قرار دهند که ته شاخص در آن قرار گیرد تا گذاشتن و برداشتن شاخص آسان باشد و در وقت گذاشتن بیاد داشته باشند
آن حرکت نکند و برای آن تخته چهار ضلع قرار دهند سوای آنچه برای موضع شاخص احتیاج باشد ضلع اول از مرکز شاخص تا دوازده قدم
و هفت دقیقه و بیست و شش ثانیه و چهل و یک ثالثه برود چنانچه این ضلع عمود باشد بر سطح مستوی تا شاخص و در جانب مغرب این ضلع است ضلع
دوم از مرکز شاخص تا هفده قدم و بیست و نه دقیقه و سی و شش ثانیه و پنج و شش ثالثه بر وجهی که زاویه که میان این دو ضلع است حدود
چهار درجه باشد و اندکی کمتر از آن نیز گفته است زیرا که مقصود آنست که سایه راس شاخص در وقتی که آفتاب در اول سرطان باشد از این
ضلع بیرون نیفتد ضلع سیوم از منتهای ضلع اول تا جایی که سایه راس شاخص در وقتی که آفتاب در اول جدی باشد بآن رسد و میان آن و میان
زاویه دو ضلع اول بیست و هشت قدم و هفت دقیقه و بیست و شش ثانیه و چهل و یک ثالثه باشد بر وجهی که سایه راس شاخص در هیچ وقت
سال از این ضلع بیرون نیفتد ضلع چهارم میان منتهای این ضلع و منتهای ضلع دوم و بپای پرگار را در زاویه میان ضلع اول و دوم گذارند
بیست و هفت قوس بسر پرگار بر آن تخته رسم کنند از ضلع اول و سیوم تا ضلع دوم و چهارم بر وجهی که بعد قوس اول از آن زاویه یک قدم
و قوس از قوس دیگر یک قدم باشد و در رو زاراده ضبط اوقات مذکوره آن تخته را بر زمین مستوی گذارند و ضلع اول را موافق نصف
النهار گذارند خواه بآلتی که مسمی بقبله نماست و خواه بغیر آن پس چون سایه شاخص بضلع اول رسد اول وقت نماز ظهر است پس مقدار سایه
شاخص را در آن وقت ضبط کنند بمبدأ قوسهای مرسومه و اگر کسری داشته باشد ضبط نسبت آن بقدم نیز کنند پس چون سایه سر شاخص
بجایی رسد که میان آن و میان زاویه دو ضلع اول بقدر مجموع سایه وقت زوال و هفت قدم باشد وقت فضیلت ظهر گذشته است و چون
بجایی رسد که میان آن و میان زاویه بقدر مجموع ظل وقت زوال و چهارده قدم باشد وقت فضیلت عصر گذشته است اگر چه نزد ابو حنیفه
رحمه الله تعالی آن اول وقت فضیلت عصر است و چون بجایی رسد که میان آن و میان آن زاویه بقدر مجموع سایه وقت زوال و شانزده
قدم باشد وقت ادای نماز ظهر گذشته است و اگر بسبب ابر یا مانند آن میسر نشود که در اول وقت زوال ضبط مقدار اقدام ظل وقت
زوال بعمل آید در ضبط آن رجوع باید کرد بسیزده صورت که سابقا مذکور شد یا بقیاس بر اینها و از عرض بلدی که کمتر یا بیشتر از عرض قزوین
باشد عدد اقدام ضلع اول و ضلع دوم و عدد قوسهای مرسومه بقدر اقتضای آن کم یا زیاد میشود **هشتم اصل** علی بن سمیع بن عبد الملک
قال اذا صلیت الظهر فقد دخل وقت العصر الا ان بین یدیها سبحة فذلک الیک ان شئت طولت وان شئت قصرت **شرح** سمیع بزای و میان
امام جعفر صادق علیه السلام است و کاظم از امام محمد باقر و امام موسی کاظم علیهما السلام نیز روایت کرده و این کلام را در کتاب خود ذکر کرده و نقل
بالمعنی است و مقصود او دفع توهمی است که ناشی میشود از آنچه در آیه و در حدیث اول باب سیزدهم که واد امکان ضوف ذلک صلاة العصر فظاهر آن که
مذکور شد در شرح حدیث سیوم این باب اذا صلیت الظهر یعنی اذا صار ظل القامة قامة است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول این باب که فاذا
صار ظل القامة قامة است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول این باب که فاذا صار الظل قامة دخل وقت العصر و در این تعبیر اشارتست باینکه
اگر چه در عرف آن مدت فریضه ظهر را مکرر کرده باشد داخل نمیشود وقت عصر برای او **یعنی** روایت است از سمیع ابن عبد الملک گفت چون گزاردی
فریضه ظهر را و منقضی شود در آن روز بعد از زوال پس بتحقیق داخل میشود وقت فریضه عصر الا یقدر نمازیکه پیش از فریضه عصر نافله است یکتا

است پس اختیار آن نافله با تست اگر خواهد دراز میکند و اگر خواهد کوتاه میکند **باب ششم اصل باب وقت المغرب والعشاء الآخرة**
شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده زمان غروب آفتاب تا نصف شب و مراد اینجا نماز فریضه آن زمان است
و آن دو قسم است یکی اول و آن را مغرب مینامند هم و دوم آخر و آن فریضه خفتن است **یعنی** این باب بیان وقت فریضه شام و فریضه خفتن است
و در این باب سیزده حدیث است و کلام مصنف است بعد از حدیث نهم **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول وقت المغرب اذا
ذهبت الحمرة من المشرق فتدری کیف ذلک قلت لا قال لان المشرق مطل علی المغرب هکذا و رفع یمینه فوق یساره فاذا غابت هاهنا ذهبت الحمرة
من هاهنا **شرح** مراد از مشرق قدر محسوس است از جمله ربع دایره مانند آنجا که واسطه است میان ما و ربع آسمان که در فوق دایره افق است و در جانب
طلوع آفتاب است و میان دایره افق و دایره نصف النهار است و مراد بمغرب قدر غیر محسوس است از جمله ربع دیگر که در فوق دایره افق است المطل
بضم میم و کسر طاء بی نقطه و تشدید لام مشرف چنانچه کوهی بلندتر از کوهی دیگر است و میان آنها واسطه است مشرف بر آنست پس مراد بفوق اینجا
سمت الرأس است مراد بغایب شدن آفتاب گذشتن مرکز آفتاب است از دایره افق بقدر نصف قطر آفتاب تقریبا چنانچه طلوع آفتاب پس از
رسیدن مرکز آفتاب بدایره افق از جانب مشرق بالقدر نصف قطر آفتاب تقریبا و رفع یمینه فوق یساره کلام راویست که در میان اجزای
کلام امام درآمده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت وقت نماز شام وقتی است که رفته
باشد سرخی از مشرق و آیا میدانید که چون است آنچه گفتم گفتم نه گفت برای آنست که مشرق مشرف است بر مغرب این چنین و امام برداشت دست
راست خود را بالای دست چپ خود پس چون غایب شود اینجا که دست چپ است میرود سرخی از اینجا که دست راست است مخفی نماند که کلام
این حدیث و حدیث دوم و چهارم این باب این است که چون سرخی در ربع غربی آسمان ظاهر شود صبح قضا میشود و دلالت دارد بآنچه میآید در حدیث اول
باب بیست و دوم **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و
غربها **شرح** یعنی من المشرق کلام راویست که در میان اجزای کلام امام درآمده مراد بشرق الارض ربع آسمانست که در جانب مشرق
است و در فوق الارض است و میان دایره افق و نصف النهار است و مراد بغربها ربع دیگر است که در فوق الارض است **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون غایب شود سرخی از اینجا یعنی از مشرق پس بتحقیق غایب شده آفتاب از ربع شرقی آسمان که در فوق
الارض است و از ربع غربی آسمان که در فوق الارض است باین معنی که هیچ جزوی از آفتاب در هیچ یک از این دو ربع نیست **سیوم اصل** قال ابو
عبد الله علیه السلام ان الله خلق حجابا من ظلمة مما یلی المشرق و وکل به ملکا فاذا غابت الشمس اغترف ذلک الملک غرفة بیده ثم استقبل بها المغرب یتبع
الشفق و یخرج من بین یدیه قلیلا قلیلا و یمضی فیوافی المغرب عند سقوط الشفق فیسرح الظلمة ثم یعود الی المشرق فاذا طلع الفجر نشر جناحیه
فاستاق الظلمة من المشرق الی المغرب حتی یوافی بها المغرب عند طلوع الشمس **شرح** من در من ظلمة بیانیه است و من در مما ابتدائیه است و ظرف
صفت ظلمت است و مراد بمما یلی المشرق بعض آسمانست که ملک بفتح میم و فتح لام کنایه استعاره میشود برای حصه از قدرت الهی و میتواند بود که اینجا
از آن قبیل باشد پس ذکر توکیل بر سبیل اغتراف و جناح و مانند آن از لوازم یا از ملایمات مشبه به از قبیل تخییل یا از قبیل ترشیح است و
مقصود آنست که اثر قدرت الهی در صورت نور و ظلمت ظاهر است مثل اینکه ظاهر است که اگر حدوث هیچ کائن بسببی می بود که فلاسفه طبیعیین
ر یا منجمین خیال کرده اند میبایست که عمود باشد بلکه عرضی باشد زیرا که و ظرف آن از جمله محیط ظل مخروط بهم نزدیکتر از بعض آن که در بالا
است و بعضی دیگر آن که در پایین است الاغتراف بغین با نقطه و را بی نقطه و فاء مصدر باب افتعال گرفتن آب و مانند آن بدست الغرفه بضم غین
و سکون را قدری از آب و مانند آن که در دست گنجد و آن منصوب و مفعول به است ذکر اغتراف و غرفه در ظلمت و نشر جناح در ضد آن اشارت
بآنکه وسعت نور بیشتر از وسعت ظلمت است زیرا که مکان ظلمت بقدر ظل مخروط زمین است و باقی عالم مکان نور است یا در بیا برای تاکید است یتبع
حال از فاعل استقبل است و ضمیر مستتر راجع بملک است یخرج بضم یا مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بشفق است و ضمیر بیدیه راجع بملک است
غیر یتبع و ضمیر یوافی راجع بملک است و میتواند بود که راجع بشفق باشد یسرح بضم یا و سین بی نقطه و را بی نقطه و حا بی نقطه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
و ضمیر مستتر راجع بملک است و الظلمة منصوب و مفعول به است التسریح بفتح سین و سکون را پراکنده کردن و میتواند بود که در یسرح ضمیر مستتر نباشد و الظلمة
مرفوع و فاعل باشد التسرح پراکنده شدن **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله تعالی آفریده پرده را از آن تاریکی است که ابتدا میشود از

انچه متصل بمشرق است از جمله آسمان و موکل گردانیده بان حجاب ملکی را پس چون غایب شود آفتاب بدست خود میگیرد آن ملک تکمه ظلمت را بعد از آن مقابل
میکند اثر المغرب بر جای اثر آن ملک از پی شفق میرود و شفق بیرون میرود و از پیش آن ملک کم کم و ملک میرود پس ملک میرسد بمغرب نزد فرو رفتن
شفق پس آن ملک پراکنده در جمیع آسمان میکند تاریکی را بعد از آن آن ملک بر میگردد بسوی مشرق پس چون طلوع کند صبح جناحی باز میکند
دو بال خود را پس میراند تاریکی را از مشرق بسوی مغرب تا آنکه ملک میرسد بمغرب نزد طلوع آفتاب **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت
سقوط القرص و وجوب الافطار ان تقوم بحذاء القبلة و تتفقد الحمرة التی ترتفع من المشرق فاذا جازت قمة الراس الی ناحیة المغرب فقد وجب الافطار
و سقط القرص **شرح** وقت بفتح واو و سکون قاف مبتدا است ان تقوم مصدر است از باب ظرف زمان است و ظرف خبر مبتدا است و مراد بالقبلة اینجا
مرتبه و مانند آنست و مراد بالقیام بحذاء قبله آنست که محاذی و روبرو افتاب باشد در هر روز که حاجت افتد محاذی … تحقیق کرده بنا بر آنکه می آید در حدیث
ششم باب النوادر کتاب صوم است که جهت قبله وسعتی دارد پس تفاوتی که باعتبار فصول در مغرب آفتاب بهم میرسد و نهایت آن بقدر ضعف
میل کلی است منافات ندارد با آنکه در بعضی با وجود آنکه مغرب آن روز را بر یمین … کند مواجه قبله در موسم حاصل باشد و بر انقباض
است موقوف وقت مغرب در سایر بلاد زیرا که … آن بدست راست … آفتاب است در هر روز … حاجت نبود الحمرة بکسر حاء و
تشدید میم فرق سر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که وقت غروب قرص آفتاب ثابت شدن افطار روزه دار است که بایستی
در برابر قبله … مانند آن و ملاحظه کنی سرخی را که بلند میشود از مشرق پس چون آن سرخی گذشت از فرق سر بجانب مغرب پس تحقیق ثابت
شد افطار روزه دار و فرو رفت قرص آفتاب **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام وقت المغرب اذا غاب القرص فان رأیت بعد ذلک و قد
صلیت اعدت الصلوة و مضی صومک و تکف عن الطعام ان کنت اصبت منه شیئا **شرح** وقت بفتح واو و تشدید قاف مکسوره …
باب تفعیلست التوقیت بتعیین وقت برای چیزی در صورتی که علم بوقت آن بهم رسیده باشد المغرب … وقت است و بعضی مجتهدین
وقت المغرب را … خوانده اند و خیال کرده اند که این حدیث منافی حدیث سابق و مانند آنست و فتوی …
مضمون آن احادیث داده اند مراد بغیبوبت … اذا غاب القرص بغیبوبة … مانند آنست که حمرت مشرقیه با آن پیدا شده است …
… منافات است و معنی آنکه … و سکون … اعتقاد … اینجا مناسب است و بنا بر اول …
… خلاف ما وقت است و بنا بر دوم … القرص او الحمرة المشرقیة … وقت …
هر یکی از مصنف … است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام … نماز مغرب را چون ناپیدا شد قرص آفتاب
پس چون … خلاف … بجای … نماز شام … آن نماز را … روزه …
… خود را از طعام … از طعام چیزی را **ششم اصل** عن یزید بن خلیفة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان عمر بن
حنظلة اتانا عنک بوقت قال فقال ابو عبد الله علیه السلام اذا لا یکذب علینا قلت قال وقت المغرب اذا غاب القرص الا ان رسول الله صلی
الله علیه و آله کان اذا جد به السیر اخر المغرب و یجمع بینها و بین العشاء فقال صدق و قال وقت العشاء حین یغیب الشفق الی ثلث اللیل و وقت
الفجر حین یبدو حتی یضیء **شرح** … این حدیث بیان شد در شرح حدیث اول باب … و تکرار برای ربط کلام است
… سقوط قرص … حدیث چهارم این باب … سقوط … معلوم …
… **یعنی** روایت است از یزید بن خلیفه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
… عمر بن حنظله … وقت فضیلت نماز … آن … گفت …
جعفر صادق علیه السلام … عمر بن حنظله گفت وقت فضیلت مغرب … غایب شود قرص آفتاب از بلاد …
… رسول الله صلی الله علیه و آله … نماز شام را … و میان آن و میان
نماز خفتن … وقت نماز خفتن … الخ عمر بن حنظله
روایت کرده … وقت فضیلت نماز خفتن برای … وقت فضیلت نماز صبح

وقتی است که ظاهر شود فجر تا آنکه روشن کند عالم را تا آنکه منافات نیست میان اینکه وقت فضیلت عشاء داخل شود پیش از ربع دوم شب و میان
آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب چهارم که وقت اول برای عشاء بعد از انقضای ربع اول شب است و در حدیث سیوم باب چهارم که وقت اول
افضل از وقت دوم است مگر با عذر زیرا که … در تقدیم عشاء از ربع دوم شب ضروری باشند چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سیزدهم
این باب **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول وقت المغرب اذا غربت الشمس فغاب قرصها **شرح** وقت بسکون قاف مرفوع
و مبتدا است و وقت المغرب یعنی اول وقت المغرب است یا یعنی وقت فضیلة المغرب است اذا غاب قرصها خواه … باشد و خواه … باشد
و فیه اکتفا بغروب باصطلاح منجمان است و آن رسیدن مرکز آفتاب است بدایره افق حقیقی در جانب مغرب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت اول وقت نماز شام وقتی است که غروب کند آفتاب پس غایب شود قرص آفتاب از نصف آسمان که بالای دایره افق
حقیقی است **هشتم اصل** عن جریر عن زید الشحام قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن وقت المغرب فقال ان جبرئیل علیه السلام اتی النبی صلی الله علیه و آله
لکل صلوة بوقتین غیر صلوة المغرب فان وقتها واحد و ان وقتها وجوبها و رواه عن زرارة و الفضیل قالا قال ابو جعفر علیه السلام ان لکل صلوة وقتین غیر
المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق **شرح** وقتین عبارت از وقت اول و وقت دوم است که بیان شد در شرح
حدیث اول باب چهارم پس وقت اول برای ظهر ربع اول روز است و برای عصر ربع چهارم روز است و برای شام ربع اول شب است و برای خفتن
ربع دوم شب است و برای صبح قرآن الفجر است که پیش از روشن شدن جمیع آسمانست و وقت دوم برای ظهر بعضی ربع چهارم روز است و برای عصر بعضی ربع
سیوم روز است و شام وقت دوم ندارد و برای خفتن بعضی ربع اول شب است و برای صبح از روشن شدن جمیع آسمانست تا طلوع آفتاب که علامت
آن سرخی مشرق است منافات نیست میان این حدیث و اخبار بوقتین که جبرئیل آنجا و میان آنچه گذشت در حدیث اول باب چهارم که جبرئیل … بوده در تعیین
دو وقت زیرا که … منافات ندارد … مراد بوقت … وقت کمال فضیلت است … وقت اول است
و اگر مراد وقت اول … واحد … خبر مبتدا است و مصدر …
و سقوط … بنا بر اول … بمغرب است و بنا بر دوم … است …
و سکون … در … چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دهم باب … اینجا … فضیلت است …
اشعار باین هست که اگر در شام تاخیری واقع شود بقدری که … متصل بسقوط شفق شود … فضیلت ندارد …
… قضا میشود … چنانچه مصنف بیان میکند **یعنی** روایت است از … گفت پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از وقت نماز شام پس گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلام آورد نزد نبی صلی الله علیه و آله برای هر نمازی از فرائض … دو وقت را
مگر نماز شام … که وقت نماز شام یکی است و وقت کمال فضیلت آن وقت … است … اول وقت غروب آفتاب است …
روایت کرده … از زراره و فضیل که گفتند که گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که برای هر نمازی از فرائض … دو وقت است مگر نماز
… که برای هر نمازی از فرائض … وقت آن یکی است و وقت کمال فضیلت آن وقت … ابتدای وقت ادا بودن نماز مغرب
با فضیلت زمان فرو رفتن شفق مغربی است **نهم اصل** و روی ایضا ان لها وقتین آخر وقتها سقوط الشفق **شرح** … مراد …
صاحب الزمان علیه السلام باشد … و میتواند بود … از ائمه علیهم السلام باشد سقوط مرفوع و خبر مبتدا است و مصدر …
یعنی و روایت کرده شده نیز از امام علیه السلام که برای نماز شام دو وقت فضیلت است آخر وقت فضیلت آن وقت غروب سرخی مغرب است
کلام مصنف اصل و لیس هذا مما یخالف الحدیث الاول ان لها وقتا واحدا لان الشفق هو الحمرة و لیس بین غیبوبة الشمس و بین غیبوبة
الشفق الا شیء یسیر و ذلک ان علامة غیبوبة الشمس بلوغ الحمرة القبلة و لیس بین بلوغ الحمرة القبلة و بین غیبوبتها الا قدر ما یصلی الانسان
صلوة المغرب … و اصلاحها … و ذلک مقدار وقت المغرب **شرح** ان لها وقتا واحدا …
ان لها وقتا واحدا … زیرا که … کلام … مخالف … است که مراد … متصل بیکدیگر باشند …
منافات ندارد … در حدیث ششم باب … امام رضا علیه السلام تفرقی … میان آن چهار رکعت زیرا که …
بعنوان … کلام مصنف … میان حدیث هشتم و حدیث نهم است … وقت واحد …

که ربع اول شب است و مراد بحجه وقت شام در وجوب آن نه وقت کمال فضیلت شام است و در وجوب آن و آن حقیقی است و در حدیث نهم مراد بود وقت
و وقت اصل فضیلت است که مراد پیش از سقوط شفق است یکی مقدم کرده وقت کمال فضیلت نیز هست و دیگری را موخر کرده وقت فضیلت با کمال است پس جمع است
میان این دو حدیث نیست و ربع اول شب منقسم به سه قسم میشود قسم اول وقت کمال فضیلت که حقیقی است قسم دوم وقت اصل فضیلت و آن بعد از قسم اول
و پیش از سقوط شفق است قسم سوم وقت اصل اداء بود و آن از وقت سقوط شفق است تا آخر ربع اول شب بود و آنکه دفع مخالفت بر وجه دیگر ممکن
است و آن اختیار حدیث ششم باعتبار کمال فضیلت برای غیر صاحب عذر باشد و حدیث نهم باعتبار کمال فضیلت هم صاحب عذر باشد مثل مسافری
که شتاب داشته باشد چنانچه ظاهر شد در حدیث ششم این باب و حمل کلام مصنف برای نیز میتوان کرد و بنابر حدیث نهم از جمله آنکه
مخالفت وارد حدیث ششم را که برای نماز شام یک وقت است تا آخر کلام که دلالت میکند بر اینکه وقت کمال فضیلت شام حقیقی است بلکه مراد
واد شفق در حدیث نهم سرخیست و بنابر میان غایب شدن آفتاب از افق کمان که در بالای دایره افق حقیقی است و میان غایب شدن سرخی
مغرب از نظر خلایق مکرر زمانی اندک و آنچه گفتیم برای آنست که علامت غایب شدن آفتاب رسیدن سرخی مشرق است بقبله در مرئی و مانند
آن چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب و بنابر میان رسیدن سرخی بقبله و میان غایب شدن سرخی مغرب بمقدار گزاردن ادای نماز
شام را و نوافل آنرا چون گزارده آنها را العقود ن[illegible] و ادام و تحقیق وارد سوم آنرا اکثر رو باین سبب کرد وقت فرایض شام تنگ **دهم اصل**
سال عمار بن الساباطی ابا الحسن علیه السلام و نحن نسمع الشفق الحمرة او البیاض فقال الحمرة لو کان البیاض کان الی ثلث اللیل **شرح** الحمرة در دوم مرفوع
و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو الحمرة و ضمیر لو کان راجع بالشفق است البیاض منصوب بخبر کان است و ضمیر مستتر در کان دوم راجع بشفق خبر است
است که منقول است از رسول الله صلی الله علیه و آله که میکرده تا مباد امت مشقت برسد چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب پس مراد آنست
که عوده مقصد رسول در عدم تاخیر این بوده که مردم بعد از فراغ از نماز عشا در وقت بقیه روشنی بجاهای خود عود کنند و اگر از آن قصد میکرد
تاخیر میکرد و ثلث اللیل احتمال دارد و بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم این باب **یعنی** پرسید عمار بن ساباط امام رضا علیه السلام را و ما
میشنیدیم که آیا شفق که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از غایب شدن آن شروع در نماز خفتن میکرده سرخیست یا سفیدی پس امام گفت آن
شفق سرخیست بیان این آنکه اگر میبود آن شفق سفیدی میبود تاخیر رسول نماز خفتن را تا ثلث شب **یازدهم اصل** عن عمران بن
علی الحلبی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام متی تجب العتمة فقال اذا غاب الشفق والشفق الحمرة فقال عبید الله اصلحک الله انه یبقی بعد
ذهاب الحمرة ضوء شدید معترض فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الشفق انما هو الحمرة ولیس الضوء من الشفق **شرح** الضوء مرفوع و اسم لیس است
من تبعیضیه است و در بعضی نسخ بجای من الشفق مثل البیاض است و بنابر این اسم لیس ضمیر مستتر راجع بالشفق است و الضوء منصوب و خبر لیس است
و من بیانیه است **یعنی** روایت است از عمران بن علی الحلبی که برادر عبید الله است که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی ثابت میشود نماز خفتن
پس امام گفت وقتی که غایب شود شفق و شفق سرخیست پس گفت عبید الله که صلاح دهاد ترا الله تعالی بدرستیکه آن میماند بعد از رفتن
سرخی روشنی که سخت است و پهن است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که شفق نیست مگر سرخی و نیست روشنی از جمله شفق **دوازدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا غربت الشمس دخل وقت الصلوتین الا ان هذه قبل هذه **شرح** مراد الصلوتین فریضه شام و فریضه
خفتن است چنانچه صریح میشود در حدیث نوزدهم این باب و مراد فریضه شام و نافله است و نظیر این گذشت در حدیث پنجم باب سابق **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون غروب کند آفتاب داخل میشود وقت دو نماز الا اینقدر هست که یک نماز واجب است که مقدم باشد
بر نماز دیگر **سیزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لولا ان اشق علی امتی لاخرت العتمة الی ثلث
اللیل و روی ایضا الی نصف اللیل **شرح** اشق بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است ثلث بضم ثا و لام و سکون لام است و مراد بتاخیر
تا ثلث شب اینجا از ادای نماز است پر روشن است که آخر آن متصل باخر ثلث اول شب شود بر حالی که اول آن در اول دوم شب باشد و میتواند بود
که ثلث بفتح ثا [illegible] نقطه و لام و الف باشد و الف در رسم الخط افتاده باشد [illegible] باشد و مراد ربع شب باشد و مراد بتاخیر تا ثلث تاخیر
شروع باشد و بر هر تقدیر لیل عبارتست از زمانی که از غروب قرص شمس است در افق حقیقی تا طلوع قرص شمس است در افق حقیقی تا طلوع قرص شمس از
افق حقیقی و اشارت بیان شد در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سیوم است در دو جا و کلام امام محمد باقر علیه السلام است و اشارت

اداى

بسبب روایت مخالفان ذکر الضا بر آن اشارت است باختلاف روایت مخالفان با نیز و شیخ که بعضی مخالفان نصف روایت کرده اند و آن باطل است و بعضی
ثلث روایت کرده اند و آن حق است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر نه این بود که
گران کار را بر امت خود هر آینه میکشیدم نماز خفتن را تا دو ثلث شب و روایت کرده شده نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته میکشیدم
تا نصف شب **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که امام گفت وقت نماز شام در سفر تا چهار یک شب است یعنی که آخر نماز شام در سفر متصل باخر ربع اول شب میتواند شد نظیر آنچه گذشت
در شرح حدیث سابق و این تاخیر منافات ندارد با اصل فضیلت در سفر اگر چه در حضر منافات داشته باشد و مناسب این بحث می آید در حدیث پنجم باب
هفتاد و ششم **پانزدهم اصل** عن علی بن الریان قال کتبت الیه الرجل یکون فی الدار تمنعه حیطانها النظر الی حمرة المغرب و معرفة مغیب الشفق
و وقت صلوة العشاء الآخرة متی یصلیها و کیف یصنع فوقع علیه السلام یصلیها اذا کان علی هذه الصفة عند قصرة النجوم والمغرب عند اشتباکها و بیاض
مغیب الشمس قصرة النجوم بیانها **شرح** علی بن ریان بفتح راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین از راویان امام علی نقی و امام حسن
عسکری علیهما السلام است مغیب بفتح میم و کسر غین با نقطه در اول مصدر میمی است و در دوم اسم مکان است القصرة بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه و راء
بی نقطه و تاء وحده مصدر باب ضرب سفید کردن جامه و مانند آن و از آنست که گازر را قصار مینامند حقیقت آن جدا کردن جزئیست از آنچه مانند
پرده بر آن شده [illegible] مثل آنچه باعث خفای آن است و تاء وحدت برای افاده شمول قصرست جمیع ستارگان را چنانچه
میگویند ستارگان یکبار نمایان شده اند یعنی اینکه جمیع آنها نمایان شده اند پس اضافه قصره بنجوم اضافه مصدر بمفعول است القاء النجوم
برای [illegible] ستارگان [illegible] مانع دیدن آنها است الاشتباک الشین با نقطه [illegible] مصدر باب افتعال التباس و مراد اینجا
نمودار شدن بعضی [illegible] و پنهان بودن بعضی دیگر از جهت آنست بیاض مبتدا است و تقدیر [illegible] قصره خبر مبتدا است بیانها مرفوع و عطف
بیان یا بدل قصره است البیان بفتح با مصدر باب ضرب توضیح و وضوح و اینجا [illegible] اول مناسب است [illegible] اضافه از قبیل اضافه مصدر و
بمفعول است **یعنی** روایت است از علی بن ریان گفت نوشتم بسوی امام علیه السلام که مردی میباشد در سرای که مانع میشود او را دیوارهای آن از نظر بسوی
سرخی مغرب و شناختن غایب شدن شفق و وقت نماز خفتن چه وقت میگزارد نماز خفتن را و چون میکند پس نوشت امام علیه السلام که میگزارد نماز
خفتن را چون باشد بر این حال نزد سفید کردن الله تعالی جمیع آن ستارگان را و میگزارد نماز شام را نزد نمودار شدن بعضی آن ستارگان
و علامت سفید کردن ستارگان آنست که واضح ساختن آن ستارگان باشد **شانزدهم اصل** کتب الی الرضا علیه السلام ذکر
اصحابنا انه اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر والعصر واذا غربت دخل وقت المغرب والعشاء الآخرة الا ان هذه قبل هذه فی السفر والحضر
وان وقت المغرب الی ربع اللیل فکتب کذلک الوقت غیر ان وقت المغرب ضیق وآخر وقتها ذهاب الحمرة و مصیرها الی البیاض فی افق المغرب **شرح**
ظاهر [illegible] آنکه از قبیل استثنای منقطع باشد و وقت المغرب یعنی وقت فضیلة المغرب باشد و جمع بر استثنای متصل حمل میکنند والله اعلم **یعنی**
نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام که مذکور کرده اند یاران ما در روایات خود از ائمه علیهم السلام این را که شان اینست که چون زوال آفتاب شود پس بتحقیق داخل
میشود وقت فریضه ظهر و فریضه عصر و چون غروب آفتاب شود داخل میشود وقت فریضه شام و فریضه خفتن اینقدر هست که یکی از آن دو پیش از
دیگریست در هر دو صورت در سفر و حضر و این را که وقت شام تا ربع شب است یعنی که آخر آن متصل است باول ربع دوم شب پس امام نوشت که چنان
است وقت اینقدر هست که وقت فضیلت نماز شام تنگ است و آخر وقت فضیلت نماز شام وقت برطرف شدن سرخی مغرب و گردیدن آن بسوی
سفیدیست در افق مغرب **باب هفتم اصل باب وقت الفجر** **شرح** الفجر بفتح فا و سکون جیم مصدر باب نصر و آن شکافتن آب و مانند آن
مثل زره و آن ساختن الله تعالی سفیدی مشرق را در افق و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است و بتقدیر صلوة الفجر است **یعنی** این باب بیان وقت نماز
صبح صادق است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** کتب ابو الحسن بن الحصین الی ابی جعفر الثانی علیه السلام معی جعلت فداک قد اختلف
موالوک فی صلوة الفجر فمنهم من یصلی اذا طلع الفجر الاول المستطیل فی السماء و منهم من یصلی اذا اعترض فی اسفل الافق واستبان ولست اعرف
افضل الوقتین فاصلی فیه فان رایت ان تعلمنی افضل الوقتین وتحده لی وکیف اصنع مع القمر والفجر لا یتبین معه حتی یحمر ویصبح وکیف اصنع مع الغیم
وما حد ذلک فی السفر والحضر فعلت ان شاء الله **شرح** وکیف اصنع عطف بر افضل الوقتین است و عطف جمله بر مفرد در مفعول افعال قلوب جایز است

زیرا که هر یک از جلوه و صوره را که نجاد دیگر است بجیم و دال و را منقوط العین مضارع غایب معلوم باب منع یا باب افعالست بجهر دالا جار اظهار کرده
و در بعض نسخ بجهار منقوط و میم واشده است منقوط العین مضارع غایب معلوم باب افعالست الاجر ارسخ شدنا و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بالفجر است
یعنی اصبه و منقوط دیا مکنقط و حا منقوط العین مضارع معلوم غایب معلوم یا باب افعالست الصبح بفتح صاد و فتح با از هر یک سفیدی که اشعه بر طرف
شدن و الاصباح روشن کردن ملتی برای فاعل روایت است **یعنی** نوشتم ابو الحسن بن الحسین بسوی امام محمد تقی علیه السلام و مکتوب این بود که بر سلام کرد
قربانت شوم تحقیق اختلاف کردند دوستان تو در نماز فجر پس بعضی از ایشان کسی است که میگزارد هرگاه طالع میشود فجر اول که درازست در جانب بلندی آسمان
و بعض ایشان کسی است که میگزارد چون فجر پهن شود در پایین کنار آسمان و نمایان شود و بخوابیم اینم از خود بهترین دو وقت برای نماز گزاردم در آن
پس مارا تعلیم کنی ... بیان اول و آخر آن کنی برای من و اینکه چه کنم با ماه و فجر چه منشود با آن تا دقتی که علم را انکار کند
و آمیخته بسرخی شود و این زاده چون کنم با ابر و سپیدی اول وقت نماز فجر در سفر و در حضر میکنی ان شاء الله **اصل** مکتب علیه السلام بخط و قرائه الفجر یرحمک
الله هو الخیط الابیض المعترض لیس هو الابیض صعدا فلا تصل فی سفر و لا حضر حتی تبینه فان الله تبارک و تعالی لم یجعل خلقه فی شبهة من هذا
فقال کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر فالخیط الابیض هو المعترض الذی یحرم به الاکل و الشرب فی الصوم
و کذلک هو الذی یوجب به الصلوة **شرح** چون از کلام سایل مفهوم میشد که فجر دو فرد داشته باشد امام علیه السلام ابطال آن کرد بحصر فجر در یک فرد
هو الخیط الابیض اشارتست باینکه من در من الفجر بیانیه است پس دلالت بر حصر میکند صعدا بفتح صاد مهمله و سکون عین مهمله و دال منقوط الصعود
شبیه باب علم از ضمیر مستتر در الابیض است الصعود بالا رفتن تبینه بیا مکنقط و با و نقطه در پایین و نون العین مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است
یا باب تفعیل یا باب تفعل بحذف یکی از تاءها است التبین و الابانه و التبیین و التبین هر سه **یعنی** پس نوشت امام علیه السلام بخط خود و خواندم از آنکه
فجر رحمت کند ترا الله تعالی سپیدیست در رشته سفید پهن است فجر سفیدی که بالا رونده باشد پس مکن ازو نماز فجر را در سفر و نه در حضر تا وقتی که آشکار
شود برای تو که الله تعالی تبارک نگردانیده مخلوقین خود را در شبهه از این بیان این آنکه گفت در سوره بقره بخورید و بیاشامید تا وقتی که آشکار شود
برای شما رشته سفید ممتاز از رشته سیاه که آن از رشته سفید فجر است پس این رشته سفید که پهن است که حرام میشود با آن خوردن و آشامیدن
در روزه و همچنان آنست آنچه واجب کرده میشود با آن نماز فجر **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی بافضل المواقیت فی صلوة الفجر
الفجر فقال مع طلوع الفجر ان الله یقول و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی طلوع الفجر تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار فاذا صلی العبد
الصبح مع طلوع الفجر اثبتت له مرتین اثبتها ملائکة اللیل و ملائکة النهار **شرح** القرآن مصدر باب منع بمعنی جمع چیزی با چیزی دیگر مثل جمع کردن الله تعالی
خیط ابیض را با خیط اسود که بیان شد در حدیث سابق و ظاهر اینجا بیست که قرآن الفجر معطوف باشد بر محل دلوک در اقم الصلوة لدلوک الشمس
یا واو بمعنی مع باشد پس یعنی صلوة الفجر یعنی طلوع الفجر است و شاید که تبدیل طلوع الصلوة از قلم ناسخان باشد بقرینه ارجاع ضمیر مذکر در تشهده و
بقرینه فاء در فاذا صلی **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر ده مرا به بهترین اوقات در نماز فجر پس گفت بهتر آنست که با طلوع فجر باشد بیان این
آنکه بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره بنی اسرائیل و بر پا دار نماز را نزد جمع فجر با سواد شب بدرستی که جمع فجر بوده همیشه حاضر شده نزد آن میخواهد
این را که نزد طلوع فجر حاضر میشوند فرشتگان شب و فرشتگان روز پس چون گزارد بنده نماز صبح را با طلوع فجر ثابت کرده میشود برای آن بنده دو بار
ثابت میکنند آن را فرشتگان شب و فرشتگان روز **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصبح هو الذی اذا رایته معترضا کانه بیاض
سوراء **شرح** سوراء بضم سین بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصوره می باشد موضعیست از توابع بغداد که نهری دارد
و در کنار نهر خاک سفید ریخته شده و بطول نهر **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت صبح آن آنست که چون دیدی آن را پهن گویا آن سفیدی
نهر سوراء است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت الفجر حین ینشق الی ان یتجلل الصبح ... **شرح** مراد بوقت اینجا وقت فضیلت است ... تقریبا
حرکت آینده الفجر ... صلوة الفجر است حین ... است و اراده بوقت فضیلت باشد چنین ... بیند و بیا ... منقوط و دال منقوط ... واو
العین مضارع غایب معلوم باب ... ضمیر مستتر راجع بالفجر است ... داخل در حکم ما قبل است ... باللفظ و یا ... و در ... نسخه ...
غایب معلوم باب افعال ... ضمیر مستتر راجع بالفجر است و مراد ... تفاوت اینجا ... و نور ... شد است موافق آنچه در کتاب الصیام ...
نجم با ... بهم ... اسباب الفجر ما هو ... که سألت ابا عبد الله علیه السلام فقلت متی یحرم الطعام و الشراب علی الصائم و یحل الصلوة صلوة الفجر فقال اذا

اعترض الفجر و کان کالقبطیة البیضاء فثم یحرم الطعام و یحل الصیام و تحل الصلوة صلوة الفجر قلت افلسنا فی وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فقال
هیهات این یذهب بک تلک صلوة الصبیان و بیان میشود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقت فضیلت نماز فجر وقتیست که نمایان شود
فجر تا آنکه سفید و نورانی شود فجر **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء و لا ینبغی تاخیر ذلک
عمدا لکن وقت من شغل او نسی او نام **شرح** مدخول الی خارج از حکم ما قبل است اگر مراد بوقت وقت فضیلت باشد و داخل است اگر مراد ...
یتجلل بجیم العین مضارع غایب معلوم باب تفعل است التجلل فرا گرفتن چیزی را چیزی دیگر را الصبح بضم صاد منقوط و فتح با مکنقط و حا منقوط مصدر باب
علم سفیدی مایل بسرخی و مراد اینجا روشنی سپیدی است که بالای زمین است و ظاهر این است ضمیر ذلک راجع به دخول الی است یا اینکه اگر از فراموش نماز فجر و فراموش
ما قبل است بخلاف آنچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب دوازدهم که فلا تقضها الا بعد شعاع الشمس و بیان میشود **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت وقت فضیلت نماز فجر وقتیست که شکافته میشود فجر تا آنکه فرا گیرد روشنی فجر آسمان را و سزاوار نیست تاخیر نماز فجر دانسته لیکن وقت
فرا گرفتن روشنی فجر آسمان را وقت است برای کسی که بکاری ضرور مشغول شده باشد یا فراموش کرده باشد نماز صبح را مثلا یا خواب برده باشد **ششم**
اصل عن ابی الحسن العسکری علیه السلام قال اذا انتصف اللیل ظهر بیاض فی وسط السماء شبه عمود من حدید تضیئی له الدنیا فیکون ساعة ثم یذهب
و تظلم فاذا بقی ثلث اللیل ظهر بیاض من قبل المشرق فاضاءت له الدنیا فیکون ساعة ثم یذهب و هو وقت صلوة اللیل ثم تظلم قبل الفجر ثم یطلع الفجر
الصادق من قبل المشرق فقال و من اراد ان یصلی صلوة اللیل فی نصف اللیل فذلک له **شرح** بیاض در اول عبارتست از فرشته سفید نورانی
که در هر نصف شب فرود می آید از جانب الله تعالی که هل من سائل فاعطیه و مانند این و قیام رسول صلی الله علیه و آله برای نماز شب بعد از نصف شب می
آید و در حدیث چهلم باب هشتاد و چهارم از باب صلوة النوافل است و بیان استجابت دعا در سدس اول نصف دوم هر شب می آید در حدیث بیست و یکم
باب هشتاد و چهارم و ظهور آن بیاض عبارتست از آمدن آن فرشته با آسمان اول و بودن آن فرشته در وسط السماء یا باعتبار مناسبت با نصف
شب است و تشبیه او بستون از آهن باعتبار شکل نیست بلکه باعتبار کمال اعتماد بر سخن او است و یا باعتبار اینست که طول او در نصف شب در
وسط السماء است و سفیدی یا سفید و ظلمت چرخ نمی نماید بلکه مانند زنگ یعنی مخلوط بسیاهی می نماید برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان مثلا ادم در تفضی
و برای سپیدی بیت بلکه تضیئی است مثل ادام در آیت سوره بقره کلما اضاء لهم مشوا فیه و دنیا مونث ادنی است یعنی نزدیکتر مثل آیت سوره انفال اذ انتم بالعدوة
الدنیا و هم بالعدوة القصوی و تانیث اینجا باعتبار اینست که موصوف طائفه است و مراد مومنانست که نزدیکترند بدرگاه الهی و در آن وقت بحالتی مشغول
عبادت میشوند و ایشان را تابان مینمایند برای آن فرشته مانند اینکه ستارگان تابان می نمایند در شب برای اهل زمین و تظلم بصیغه مونث غائب معلوم باب
افعال و ضمیر راجع به بیاض است و اشارتست باینکه بعد از آن مومنان میخوابند لیظر کیفیت نماز شب رسول الله صلی الله علیه و آله که می آید در حدیث سیزدهم
باب هشتاد و چهارم و بیاض در دوم نیز عبارت از فرشته است سفید نورانی که آن ندا میکند قبل اینجا بکسر قاف و فتح با مکنقط است یعنی جانب
و بودن آن فرشته در جانب مشرق عبارتست از بودن او در موضعی از آسمان که میان آن و افق مشرق قدر ربع تقریبا فاصله است مناسبت
بقای دو سدس شب با عبارتست از بودن او در افق مشرق مناسبت اینکه میان او و آفتاب در ربع تقریبا فاصله است و آفتاب آن فاصله را
در چهار ساعت نجومی قطع میکند پس مانند کسیست که خبر آورده باشد از جانب مطلعی که چهار فرسنگ راه سپیده باشد برویت علوم تشبیه او در اینجا
بعمود حدید از قبیل التفاتست یا باعتبار اینست که طول او بقدر دو برج یا چهار برج تقریبا از وسط حقیقی فلک خط دایره می دور شده پس از ظل
مخروطی ارض بیرون آمده پس بیاض او مرئی شده برای کسی که نزدیک او باشد از فرشتگان فاضاءت له الدنیا اشارتست باینکه آن مومنان
بار دیگر بیدار شده و مشغول بتمه عبادت و دور و حرد میشوند مخیر و هو راجع بمجموع وقت بیاض اول و وقت بیاض دوم است بقرینه اینکه اگر راجع بوقت
بیاض دوم میبود پیش از ثم یذهب مذکور میشد و مراد بصلوة اللیل هشت رکعت است که چهار رکعت آن در وقت بیاض اول گزارده میشود و چهار
رکعت دیگر در وقت بیاض دوم گزارده میشود و ظاهر اینست که در ثم تظلم بجای تظلم بلام و میم تطلع بطا و را منقوط باید و از کاتبان کاتب سهو
شده باشد و ما بنا بر این شرح میکنیم قبل اینجا بضم قاف و سکون و ضم با است یعنی وجه موافق آنچه می آید در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم که ثم
یرقد حتی اذا کان فی وجه الصبح قام فاوتر ثم صلی الرکعتین و مراد با لفجر اینجا صبح صادق است یا مراد صبح کاذب است بطریق مجاز بقرینه وصف فجر
در دوم بالصادق و این فقره اشارتست باینکه در حوالی فجر کاذب نیز آن سفیدی ظاهر میشود و آن مومنان بر میخیزند برای سه رکعت و تر و دو رکعت

نافلهٔ صبح و تفصیل این بوقت خود می‌آید در کیفیت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث سیزدهم باب هشتاد و چهارم مخفی نماند که مناسبت این حدیث باین باب باعتبار دلالت بر تقدیم جمیع نوافل بر فجر صادق و القاء فریضهٔ صبح در اول فجر صادق است **یعنی** روایت است از امام علی النقی علیه السلام گفت چون بنصف رسد شب ظاهر میشود سفیدی در میان آسمان مانند استوانه از آهن روشن میگرداند برای او عبادت کنندگان آن وقت پس یک ساعت باشد آن سیاهی در ساعتی بعد از آن میرود و تاریک میشوند آن مومنان پس چون باقی ماند [illegible] شب ظاهر میشود سفیدی در جانب مشرق پس روشن میگرداند برای او آن مومنان چون بیدار میشوند پس [illegible] بعد از آن میرود و آنچه مذکور شد که وقت سفیدی اول و وقت سفیدی دوم است وقت فضیلت نماز شب است بعد از آن ظاهر میشود آن سفیدی نزدیک صبح و میماند تا آخر شب بعد از آن طلوع میکند صبح صادق از جانب مشرق امام گفت و هرکه اراده کند گزاردن مجموع نماز شب را در نصف شب پس آن جایز است او را و مراد آنست که آنچه سابق مذکور شد اگرچه افضل از آنست لیکن این افضل از سایر اقسام است **باب بیست و هشتم اصل باب وقت الصلوة فی یوم الغیم والریح و من صلی لغیر القبلة** **شرح** لام در لغیر بمعنی الی است و مراد بیان حکم کسی است که در نماز رو بچیزی کرده باشد که قبله نباشد خواه رو بقبله نکرده باشد اصلا و خواه رو بقبله نزدیک باشد چنانچه ظاهر است از ذکر حدیث سیزدهم در تحت عنوان این باب **یعنی** این باب بیان وقت نماز است در روز ابر و باد مثلا و بیان کسی که نماز گزارده باشد بسوی چیزی که قبله نیست در این باب سیزده حدیث است

اول اصل عن سماعة قال سألته عن الصلوة باللیل والنهار اذا لم تر الشمس ولا القمر ولا النجوم قال اجتهد رأیک و تعمد القبلة جهدک **شرح** سماعه از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است اجتهد بصیغهٔ امر از باب افتعال است الاجتهاد سعی و جد در کاری رأیک منصوب مفعول مطلق است [illegible] تعمد بصیغهٔ امر از باب تفعل است جهدک نیز مفعول مطلق است الجهد بفتح و ضم جیم و سکون ها طاقت **یعنی** روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام را از نماز در شب و روز چون دیده نشود آفتاب و نه ماه و نه ستارگان امام گفت سعی کن سعیی که بقدر رای تو باشد و متوجه قبله شو توجهی که بقدر طاقت تو باشد [illegible] جایز است بخلاف [illegible] حکم نفس شرعی مثل وجوب توجه بقبله در نماز

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال له رجل من اصحابنا ربما اشتبه الوقت علینا فی یوم الغیم فقال تعرف هذه الطیور التی عندکم بالعراق یقال لها الدیکة فقلت نعم قال اذا ارتفعت اصواتها و تجاوبت فقد زالت الشمس او قال فصله **شرح** الدیکه بکسر دال [illegible] جمع دیک بکسر دال و سکون یاء خروس است [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت او را مردی از یاران ما از اهل کوفه بسا که مشتبه شود وقت نماز بر ما در روز ابر پس امام گفت آیا میشناسی این مرغان را که نزد شما میباشند [illegible] در لغت عرب گفته میشود ایشان را دیکه پس گفتم آری امام گفت چون بلند شود آوازهای ایشان و جواب یکدیگر گویند پس بتحقیق زوال آفتاب شده امام گفت پس نماز بکن

سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت و انت علی غیر القبلة فاستبان لک انک صلیت و انت علی غیر القبلة و انت فی وقت فاعد فان فاتک الوقت فلا تعد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گزاردی نماز را بر حالی که تو بر غیر قبله بودی پس ظاهر شود ترا اینکه تو نماز گزاردی بر غیر قبله و تو در وقت ادا باشی [illegible] اعاده نماز [illegible]

چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن رجل صلی الغداة بلیل غره من ذلک القمر و نام حتی طلعت الشمس فاخبر انه صلی بلیل قال یعید صلوته **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که گزارد نماز صبح را در شب [illegible] پس خبر داده شد باینکه او نماز گزارده در شب امام گفت اعاده میکند نماز خود را [illegible] در تحت عنوان این باب [illegible] مناسبت برای آنچه باعث اشتباه [illegible]

پنجم اصل [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible] یوم الغیم [illegible] فقال اذا صاح الدیک ثلاثة اصوات ولاء فقد زالت الشمس و دخل وقت الصلوة **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]

پس امام

پس امام گفت چون فریاد کند خروس سه آواز پی در پی پس بتحقیق زوال آفتاب شده و داخل شده وقت نماز

ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صلی فی غیر وقت فلا صلوة له **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هرکه گزارد نماز را در غیر وقت پس نماز نیست او را [illegible] نماز او باطل است بخلاف آنکه بعضی نماز در وقت باشد چنانچه می‌آید در حدیث دوازدهم این باب

هفتم اصل قال ابو جعفر علیه السلام یجزی التحری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبلة **شرح** التحری بحاء مهمله [illegible] **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام کافیست اجتهاد و تحصیل ظن [illegible] نفس حکم شرعی

هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی رجل صلی علی غیر القبلة فیعلم و هو فی الصلوة قبل ان یفرغ من صلوته قال ان کان متوجها فیما بین المشرق والمغرب فلیحول وجهه الی القبلة ساعة یعلم و ان کان متوجها الی دبر القبلة فلیقطع الصلوة ثم یحول وجهه الی القبلة ثم یفتتح الصلوة **شرح** [illegible] مذکور شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

نهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یکون فی قفر من الارض فی یوم غیم فیصلی لغیر القبلة ثم تصحی فیعلم انه صلی لغیر القبلة کیف یصنع قال ان کان فی وقت فلیعد صلوته و ان کان مضی الوقت فحسبه اجتهاده **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]

دهم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن قبلة المتحیر فقال یصلی حیث یشاء **شرح** مراد بمتحیر [illegible] **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قبله [illegible]

یازدهم اصل و روی ایضا انه یصلی الی اربع جوانب **شرح** [illegible]

دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت و انت تری انک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلوة فقد اجزأت عنک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری [illegible]

سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی الی بیت المقدس قال نعم فقلت اکان یجعل الکعبة خلف ظهره فقال اما اذا کان بمکة فلا و اما اذ هاجر الی المدینة فنعم حتی حول الی الکعبة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میکرد بسوی بیت المقدس امام گفت آری [illegible]

ان وماننده آن ها ان جمع تبرئت زیرا که استقبال عظیم القدر در جمیع حالات مستحسن است بنظر آنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث شش ... باب
اشود در که ابواب مسجد ... در مدینه رو به رسول الله صلی الله علیه وآله که در آن وقت در مکه بود کنند باب پنجم

اصل باب الجمع بین الصلوتین شرح این باب بیان حکم جمع میان دو نماز است خواه ظهر و عصر و خواه شام و خفتن و این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله علیه وآله بالناس الظهر والعصر حین زالت الشمس فی جماعة من غیر علة وصلی بهم المغرب والعشاء الآخرة قبل سقوط الشفق من غیر علة فی جماعة وانما فعل ذلك رسول الله صلی الله علیه وآله لیتسع الوقت علی امته شرح علة بکسر عین ... میشود ... بنظر این گذشت در شرح حدیث سیوم باب چهارم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گزارد رسول الله صلی الله علیه وآله با مردم ظهر و عصر را وقتی که زوال آفتاب شد در جماعت گزاردن بی آنکه عذری را این عمل کند و گزارد با مردم نماز شام و نماز خفتن را پیش از افتادن و برطرف شدن سرخی مغرب بی آنکه عذری را این عمل کند در جماعت گزارد و جز این نیست که این را کرد رسول الله صلی الله علیه وآله تا فراخ شود وقت ظهر و خفتن بر امت او یعنی که رخصتی باشد برای امت تا اگر در صورتی که عذری داشته باشند اندازه کنند از زده نباشد دوم اصل شهدت المغرب لیلة مطیرة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله فحین کان قریبا من الشفق نادوا واقاموا الصلوة فصلوا المغرب ثم امهلوا الناس حتی صلوا رکعتین ثم قام المنادی فی مکانه فی المسجد فاقام الصلوة فصلوا العشاء ثم انصرف الناس الی منازلهم فسألت ابا عبد الله علیه السلام عن ذلك فقال نعم قد کان رسول الله صلی الله علیه وآله عمل بهذا شرح مطیره بفتح میم و کسر طا ... و سکون یا ... لفظ در پایین ... سقط بروزن ... مفعول است و اشتقاق آن از مطر مانند اشتقاق مجرور از جری است قریبا من الشفق عبارت است از آنکه پیش از وقت رسیدن سرخی از جانب مشرق بجانب مغرب که بیان شد در حدیث چهارم باب ششم و اشارت است بانکه اذان و اقامت را پیش از دخول وقت مغرب گفتند نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است مخصوص به مدح و فاعل آن محذوف است یعنی حاضر شدم نماز مغرب را ... دوم اینکه در شبی که باران داده شده بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله پس وقتی که بود نزدیک شفق در مغرب بهم رسد و از مشرق برطرف شود ندا کردند یعنی که اذان گفتند و اقامت کردند نماز را پس در اول دخول وقت برطرف شدن سرخی از مشرق گزاردند نماز مغرب را بعد از آن مهلت دادند مردم را تا آنکه گزاردند دو رکعت نافله را بعد از آن برخاست مؤذن در همانجا که بود در مسجد پس اقامت کرد نماز را ... گفت و اذان نگفت پس گزاردند نماز خفتن را بعد از آن برگشتند مردم بسوی منزلهای خود پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آن عمل که کردند پس گفت خوب است بتحقیق در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله عمل باین کرده در شب باران سیوم اصل عن محمد بن حکیم عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول اذا جمعت بین الصلوتین فلا تطوع بینهما شرح مراد بالصلوتین اینجا ظهر و عصر است بقرینه حدیث سابق که در میان شام و خفتن که جمع شده باشند نافله ... بالصلوتین شام و خفتن نیز باشد و مراد نهی ... لا تتطوع بصیغه نهی حاضر باب تفعل است و میتواند بود که لا برای نفی جنس باشد و تطوع بصیغه مصدر باشد یعنی روایت است از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت چون اراده جمع کنی میان نماز ظهر و نماز عصر یعنی که عصر را پیش از گذشتن ربع روز از اول زوال گزاری پس نافله عصر را مگذار میان آن دو چهارم اصل محمد بن حکیم قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الجمع بین الصلوتین اذا لم یکن بینهما تطوع فاذا کان بینهما تطوع فلا جمع شرح مراد بالصلوتین اینجا نیز مثل حدیث سابق است یعنی حکایت کرد محمد بن حکیم گفت شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت جمع میان فریضه ظهر و فریضه عصر جایز است بشرط آنکه میان آن دو فریضه نافله عصر نباشد پس اگر باشد میان فریضه ظهر و فریضه عصر نافله پس جایز نیست تقدیم فریضه عصر تا وقت عصر پنجم اصل صلی بنا ابو عبد الله علیه السلام الظهر والعصر عند ما زالت الشمس باذان واقامتین وقال انی علی حاجة فتنفلوا شرح گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلام فریضه ظهر و فریضه عصر را یعنی که پیشنماز ما شد در آنجا نزد زوال آفتاب بیک اذان برای ظهر و دو اقامت یکی برای ظهر و یکی برای عصر و گفت بدرستی که من کاری فرو رو ادم پس شما نافله ظهر و نافله عصر را بگزارید ظاهر این است که هرگاه پیشنماز عذری داشته باشد مأمومان رعایت جانب جماعت را ترجیح دهند بر رعایت تقدیم نوافل ظهر و عصر بر آنها خواه وقوع نوافل در این صورت بنیت قضا باشد و خواه بنیت ادا ششم اصل عن عباس الناقد

قال تفرق ما کان بیدی وتفرق عنی حرفائی فشکوت ذلك الی ابی محمد علیه السلام فقال لی اجمع بین الصلوتین الظهر والعصر تری ما تحب شرح اجمع بهمزه استفهام انکاری و صیغه متکلم مضارع مرفوع و مبتدا است الظهر مجرور و بدل تفصیل الصلوتین است تری بصیغه مضارع غایب معلوم باب فعال و خبر مبتدا است و ضمیر مستتر راجع بجمع است تحب بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب افعال یا مخاطب معلوم باب افعال است و در اینجا احتمال دیگر هست اول اینکه اجمع بصیغه امر باب منع باشد و مراد بالصلوتین دو فریضه باشد و الظهر مجرور و بدل تفصیل الصلوتین باشد و مراد بجمع تطویل تعقیب ظهر و رعایت آن تا وقت عصر و آن باعث وسعت رزق است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث سیوم و پنجم باب سی و دوم ابواب التعقیب بعد الصلوة والدعا است دوم اینکه اجمع بصیغه امر باشد و مراد بالصلوتین نافله و فریضه باشد و الظهر منصوب باشد بنزع زمان و بنا بر این دو احتمال تری بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع و مرفوع بالاستیناف بیانیه خواهد بود و این خلاف ظاهر است زیرا که ظاهر سیاق این است که جزم در جواب امر باشد والله اعلم یعنی روایت است از عباس نقاد گفت پراکنده شد آنچه بود در دست من از مال دنیا و پراکنده و جدا شدند از من هم پیشگان و شریکان من پس شکایت بردم آن را بسوی امام حسن عسکری علیه السلام پس گفت مرا که آیا جمع میان دو نماز که ظهر و عصر است ... که جمع میان آنها بی حاجت ... عادت شوم است از آن ترک کن تا برکت یابی باب دهم اصل باب الصلوة التی تصلی فی کل وقت شرح این باب بیان نمازها ست که گزارده میشود در هر وقت خواه اوقات مکروهه و خواه غیر آن و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خمس صلوات تصلیهن فی کل وقت صلوة الکسوف والصلوة علی المیت وصلوة الاحرام والصلوة التی تفوت وصلوة الطواف من الفجر الی طلوع الشمس وبعد العصر الی اللیل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پنج نماز میگزاری آنها را در هر وقت که باشد اول نماز کسوف آفتاب یا ماه و دوم نماز بر میت و سیوم نماز احرام عمره یا حج و چهارم نمازی که قضا میشود و پنجم نماز طواف که میگزاری آن را بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا شب مراد آنست که در این دو وقت غیر آن پنج نماز مکروه است و آنها مکروه نیست دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول خمس صلوات لا تترک علی کل حال اذا طفت بالبیت واذا اردت ان تحرم وصلوة الکسوف واذا نسیت فصل اذا ذکرت وصلوة الجنازة شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اربع صلوات یصلیهن الرجل فی کل ساعة صلوة فاتتك فمتی ما ذکرتها ادیتها وصلوة رکعتی طواف الفریضة وصلوة الکسوف والصلوة علی المیت هؤلاء یصلیهن فی الساعات کلها شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چهار نماز میکند آنها را بنده در هر ساعتی اول نمازی که فوت شده باشد از تو پس هر وقت که یاد آوری آن را بجای آوری آن را دوم نماز دو رکعت طواف فریضه و سیوم نماز گرفتن آفتاب یا ماه و چهارم نماز بر میت آن نمازها میگزاری آنها را در جمیع ساعتها مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که مقصود در اینجا مطلوبیت است و ... مطلوب باشد مراد و مقصود خواهد بود و باین اعتبار ... شده که برای اشاره بنوعی انتقال باشد و ترک نماز احرام و نماز طواف نافله باعتبار عدم بودن آنها برای امت که آدمی در اکثر اوقات تقدیم و تأخیر آنها میتواند کرد والله اعلم باب یازدهم اصل

باب التطوع فی وقت الفریضة والساعات التی لا یصلی فیها شرح این باب بیان نماز نافله در وقت فریضه است و بیان ساعتهایی است که ... گزارده میشود در آنها و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابن مسکان عن زرارة قال قال لی اتدری لم جعل الذراع والذراعان قال قلت لم قال لمکان الفریضة لك ان تتنفل من زوال الشمس الی ان یبلغ ذراعا فاذا بلغ ذراعا بدأت بالفریضة وترکت النافلة شرح ضمیر قال در اول راجع بزراره و در دوم راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و میتواند بود که راوی اول راجع بابن مسکان و در دوم راجع بزراره باشد ذراع عبارت است از گذشتن سایه دیوار که بنای آن موافق خط نصف النهار باشد از اول زوال بقدر ربع دیوار و آن ظرف نافله ظهر است و ذراعان عبارت است از گذشتن سایه دیوار از اول ربع چهارم روز بقدر دو ربع دیوار و آن ظرف نافله عصر است چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب بنا مسجد النبی صلی الله علیه وآله یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان از زراره گفت که امام گفت مرا که آیا میدانی که چرا مقرر شده از اول زوال برای نافله یک ذراع و از اول وقت عصر برای نافله دو ذراع راوی گفت گفتم چرا این مقرر شده امام گفت برای بودن فریضه یعنی که برای اهتمام بفریضه و عدم تأخیر آن زیاد از حد است بیان این آنکه مر ترا که نافله گزاری از زوال آفتاب تا آنکه سایه رسد بیک ذراع پس چون سایه رسد بیک ذراع ابتدا میکنی بفریضه ظهر و وا میگذاری نافله را یعنی تمام

نیمه شرح دوم

که برای استقبال ساعت دو ذراع نسبت بنافلهٔ عصر حاصل است که سایه دیواری که کوتاه‌تر از آن موافق خط نصف النهار باشد و ارتفاع آن بقدر آدمی باشد چون بگذرد از آن بقدر یک ذراع نافله ظهر قضا میشود و چون بگذرد بقدر شش ذراع نافله عصر قضا میشود و برای استقبال کم است دیوار بلندتر و کوتاه‌تر و غیر دیوار چنانچه مفصل شد در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر **دوم اصل** سالت اباعبد الله علیه السلام عن الوقت الذی لا ینبغی لی اذا جاء الزوال فالا ذراع الی المثل **شرح** ضمیر مستتر در جاء راجع بالوقت است و الزوال مرفوع و فاعل لا ینبغی است و مراد نافله ظهر است چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب پنجم ان اصل الزوال تا یک ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و محتمل نیز محذوف است بتقدیر هو وقت ذراع و ضمیر راجع بالوقت است و مراد بیان است که وقتیست که سایه دیواری که بقدر رفعت آدمی باشد و کونیای آن موافق خط نصف النهار باشد بقدر ذراع شود چنانچه ظاهر میشود در حدیث اول باب سیزدهم و چون ذراعی کافیست است سایه دیوار بلندتر و کوتاه‌تر برای استقبال ساعت الی برای انتهای غایتست و ضمیر مثله راجع به ذراع است و ضم الی مثله برای افاده اینست که فریضه ظهر را تطویل بدهد و نافله آخر آن سایه آن دیوار دو ذراع شده باشد و بعد از آن قضای نافله زوال می باید کرد اگر بفعل نیامده باشد و در وقت ادا **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وقتی که سزاوار نیست مرا چون آمده باشد آن وقت اینکه نافله زوال کرده شود اگر کرده نشده باشد امام گفت آن وقت وقتیست که سایه دیوار یکقامت موافق نصف النهار یکذراع شود تا وقتی که سایه آن دیوار دو ذراع شود **سیوم اصل** عن سماعة قال سالته عن الرجل یاتی المسجد وقد صلی اهله ایبتدی بالمکتوبة او یتطوع فقال ان کان فی وقت حسن فلا باس بالتطوع قبل الفریضة وان کان خاف الفوت من اجل ما مضی من الوقت فلیبدأ بالفریضة وهو حق الله ثم لیتطوع بما شاء **شرح** مراد باتیان مسجد اینجا اتیان بعد از گزاردن نافله یومیه در خانه است چنانچه مستحب است پس مراد تطوع غیر نافلهٔ یومیه است مثل نماز جعفر طیار و وقت حسن در مقابل خاف الفوت است مراد نفی باس اصل تجویز است پس منافات با کراهت ندارد چنانچه میشود از قول امام در فقرهٔ آینده که والفضل ان تبدأ تا آخر و مراد بخوف فوت خوف فوات وقت اولست که بیان شد در شرح حدیث اول باب المواقیت و میتواند بود که مراد خوف فوت اتمام از وقت اول و دوم باشد والله اعلم **یعنی** روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از مردی که می آید بمسجد بر حالی که گزارده اند فریضه را اهل آن مسجد آیا ابتدا میکند بفریضه یا بنافله گزاردن امام گفت اگر باشد در وقتی فراخ پس نیست باکی در گزاردن نافله پیش از فریضه و اگر ترسد بر فوت شدن وقت فضیلت فریضه را بسبب آنچه گذشته از جملهٔ وقت پس باید که ابتدا کند بفریضه چرا که آن لازم کرده است الله تعالی است بعد از آن باید که نافله گزارد بقدری که خواسته باشد **اصل** الا هو موسع ان یصلی الانسان فی اول الوقت اذا دخل وقت الفریضة بالنوافل الا ان یخاف فوت الفریضة والفضل اذا صلی الانسان وحده ان یبتدی بالفریضة اذا دخل وقتها لیکون فضل اول الوقت للفریضة ولیس بمحظور علیه ان یصلی النوافل من اول الوقت الی قریب من آخر الوقت **شرح** الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف تحقیق و تنبیه است و هو ضمیر شانست موسع بفتح اسم مفعول باب تفعیل خبر مقدم بر مبتدا است ان یصلی مبتدا است و مراد بوقت الفریضه وقت فضیلت فریضه است مثل وقتی که نافله یومیه متعلق بآن گزارده شده باشد یا تمام اذکار آن فریضه نماز ظهر یا عصر باشد مراد بالنوافل غیر نوافل یومیه است الا در نسخ بکسر همزه و تشدید لام حرف استثناست و ظاهر اینست که تخفیف لام و حرف تنبیه باید و نفی خوف فوت بیان شد در شرح فقرات سابقه فضل مصدر است که مستعمل شده در معنی مشتق برای مبالغه یعنی افضل است اذا صلی الانسان وحده اشارتست بانکه اگر که نوافل یومیه ظهر را مشغول کرده باشد و انتظار جماعتی داشته باشد ابتدا بنوافل کرده و افضل است از ابتدا بفریضه مراد بوقتها وقت فضیلت فریضه است و آن مرفوع و فاعل دخل میتواند بود و منصوب بظرف زمان میتواند بود که فاعل دخل ضمیر مستتر راجع بانسان باشد و تبعد بر داخل المسجد باشد مراد بفضل اینجا هم مصدر است مراد بوقت در آخر الوقت وقت اول میتواند بود و اعم از آن و از وقت دوم میتواند بود چنانچه گذشت در شرح ان کان خاف الوقت **یعنی** آگاه باش که شان اینست که جایز گردانیده شده است اینکه نماز گزارد آدمی در اول دخول وقت فضیلت فریضه بنوافل غیر یومیه تا آنکه ترسد فوت فضیلت فریضه را و افضل در وقتی که نماز گزارد آدمی بتنهای خود و انتظار نماز جماعت نکشد اینست که ابتدا کند بفریضه چون داخل شود وقت فضیلت فریضه تا باشد فضیلت اول وقت فضیلت برای فریضه است چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب چهارم که اول وقت فضیلت فریضه بهتر است از میان آن و آخر آن و نیست حرام بر آدمی اینکه گزارد نوافل غیر یومیه را از اول وقت فضیلت نماز دیگر

آخر وقت فضیلت بقدری که گنجایش فریضه در آن باشد نوع نوافل را و این حدیث اعم از نوافل یومیه گفته اند و میگویند که وقت نوافل یومیه برای ظهر مثلا ممتد است تا نماز دیگر آن تا آخر وقت ظهر والله اعلم **چهارم اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت اصلی فی وقت فریضة نافلة قال نعم فی اول الوقت اذا کنت مع امام تقتدی به فاذا کنت وحدک فابدأ بالمکتوبة **شرح** اسحق از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است مراد بوقت فریضه وقت فضیلت است مثل بعد از یک ذراع برای فریضه ظهر و بعد از شش ذراع برای فریضه عصر که بیان شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایتست از اسحق بن عمار گفت امام را گفتم آیا گزارم در وقت فضیلت فریضه نافله را گفت آری بگزار در اول وقت فضیلت فریضه چون باشی با امامی که اقتدا کرده میشود باو پس چون باشی تنها پس شروع بفریضه کن که حاصل اینست که اگر مثلا سایه دیوار یکذراع رسیده باشد نافله ظهر قضا میشود و نافله دیگر نیز در آن وقت خوب نیست مگر برای کسی که انتظار نماز جماعت کشد زیرا که ادراک وقتی تا جبر فریضه میکند و در آن وقت مشغول نافله ظهر یا نافله دیگر میتواند شد **پنجم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام اذا دخل وقت الفریضة اتنفل او ابدأ بالفریضة فقال ان الفضل ان تبدأ بالفریضة وانما اخرت الظهر ذراعا من عند الزوال من اجل صلوة الاوابین **شرح** وقت الفریضه عبارتست از اول زوال آفتاب برای فریضه ظهر و اول ربع چهارم روز برای فریضه عصر موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است و اول غروب آفتاب برای فریضه شام و اول ربع دوم شب برای فریضه خفتن موافق آنکه گذشت در حدیث سیزدهم باب وقت المغرب والعشاء الآخرة که باب ششم است و اول طلوع صبح برای فریضه صبح والفضل بفتح فا و سکون ضاد و بالفتح مصدر باب نصر و علم و اسم مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه یا بمعنی خود است و ان تبدأ بتقدیر بان تبدأ است و مراد تقدیم است و مخصوص بصورتیست که مانعی معارض ابتدا بفریضه نباشد مثل انکه منتظر جماعت باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول باب الرجل یطوف فیعیی او تقام الصلوة او یدخل علیه وقت صلوة که باب صد و سی ام است و انما اخرت تا آخر بمنزله استثناست و مراد بتاخیر ظهر در غیر روز جمعه است مراد بصلوة الاوابین نافله ظهر است در غیر روز جمعه که بعد از زوال آفتاب و پیش از فریضه ظهر گزارده میشود اواب بسیار رجوع کننده است بسوی امر و نهی کسی و مراد اینجا کسیست که خود را آماده میکند نافله ظهر غیر روز جمعه را بجز آن از نوافل و فرق میکند میان ظهر غیر روز جمعه و ظهر روز جمعه که افضل است از سایر فرایض و جماعت در آن افضل است از جماعت در سایر فرایض آیا نافله گزارم یا ابتدا کنم بفریضه پس گفت بدرستیکه بهتر اینست که ابتدا کنی بفریضه و جز این نیست که تاخیر کرده شده فریضه ظهر در غیر روز جمعه بقدر یکذراع از زوال آفتاب برای نماز جمعه که اوابین مطیعانند **ششم اصل** عن عدة من اصحابنا انهم سمعوا ابا جعفر علیه السلام یقول کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یصلی من النهار حتی تزول الشمس ولا من اللیل بعد ما یصلی العشاء الآخرة حتی ینتصف اللیل قال بعد الا انه لیس فی وقت صلوة فریضة ولا سنة لان الاوقات کلها قد بینها رسول الله صلی الله علیه وآله واما القضاء قضاء الفریضة وتقدیم النوافل وتاخیرها فلا باس **شرح** معنی بعد تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلام است و میتواند بود که کلام بعضی از راویان باشد **یعنی** روایتست از جمعی از یاران ما که ایشان شنیدند از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نماز نمیگزارد در روز تا آنکه زوال آفتاب میشد و نه در شب بعد از آنکه میگزارد نماز خفتن را تا آنکه نصف شب میشد معنی علی امیر المؤمنین علیه السلام اینست که آن وقت که مذکور شد نه وقت نماز فریضه و نه وقت نماز سنت بدلیل آنکه اوقات همگی آنها بتحقیق بیان کرده آنها را رسول الله صلی الله علیه و آله مراد اینست که برای این دو وقت بیان نمازی نکرده اما اول پس ظاهر است و اما دوم پس بنابر اینست که بعد از فراغ از نماز شام و نوافل آن و سقوط نصف شب بعد فریضه خفتن است تا آن تعجیل آمده باشد بعد از آن نماز دیگر نخواهد بود و اما قضای فریضه باشد و تقدیم نوافل یومیه از وقت متعارف آنها و قضای نوافل یومیه چون در وقت خود واقع شده باشد پس بر او باکی نیست در گزاردن آنها در این دو وقت اشارتست بآنکه تقدیم نوافل ظهر بر وقت زوال آفتاب میتوان کرد و تقدیم نماز شب بر وقت نصف شب میتوان کرد حقیقة یا حکما مثل نماز وتیره که بجا آورده میشود بعد از نماز خفتن برای احتیاط نماز شب که مبادا بمانع فوت شود چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم باب النوادر الی رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر که باب [illegible] **هفتم اصل** قال رجل لابی عبد الله علیه السلام الحدیث الذی روی عن ابی جعفر علیه السلام ان الشمس تطلع بین قرنی الشیطان قال نعم ان ابلیس اتخذ عرشا بین السماء والارض فاذا طلعت الشمس وسجد فی ذلک الوقت الناس قال ابلیس لشیاطینه ان بنی آدم یصلون لی **شرح** الحدیث مرفوع

و مسند است و خبرش محذوف است بتقدیر کیف الحدیث و اشارتست بانچه گذشت در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب وقت الصلوة علی الجنازه که لا صلوة
تغرب الشمس فانها تطلع بین قرنی شیطان الطلوع مصدر باب نصر بمعنی بالا رفتن و مراد اینجا حرکت آفتابست از دایره افق تا دایره
نصف النهار والقرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون مصدر باب ضرب بمعنی الصق و مراد اینجا همراهیست و همراه الشیطان دو جمعند جمعی آفتاب
پرستان و مانند ایشانند و جمع دیگر سنیان باستلا منه که بدعت نماز چاشت در غیر روز جمعه کرده‌اند و بدعت افضل بودن تاخیر نماز ظهر
عصر از اول وقت آن در جماعه کرده‌اند و آن مکروه است چنانچه بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر صاحب قاموس گفته و قرن الشیطان
و قرناه امته والمتبعون لرایه قوته و انتشاره و تسلطه و ابن اثیر در نهایه گفته و منه الشمس تطلع بین قرنی الشیطان ای ناحیتی راسه و جانبیه
و قیل القرن القوه ای حین تطلع یتحرک الشیطان و یتسلط و یکون کالمعین لها و قیل بین قرنیه ای امتیه الاولین والآخرین و کل هذا
تمثیل لمن یسجد للشمس عند طلوعها فکان الشیطان سول له ذلک فاذا سجد لها کان الشیطان مقترن بها انتهی نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل
مدح است و بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف التصدیق است در نحو ذلک برای التبعیض است پس قضای یومیه و مانند آن داخل در
تحت این نیست و میتواند بود که برای ظرفیت باشد و عدم دخول آنها بدلیل خارج باشد **یعنی** گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلام را
چه گفت حدیثی که روایت کرده شده از امام محمد باقر علیه السلام که آفتاب بالا میرود در میان دو شاخ شیطان گفت خواست بیان این که
ابلیس ساخت برای خود تختی میان آسمان و زمین پس چون بالا رود آفتاب و سجده کنند بسبب آن وقت مردم میگوید ابلیس شیطان خود
را بدرستی که فرزندان آدم نماز میگزارند برای من **هشتم اصل** قلت لابی الحسن الثالث علیه السلام انا نکون فی السوق فاعرف الوقت و یضیق
علی ان ادخل فاصلی قال ان الشیطان یقارن الشمس فی ثلثه احوال اذا ذرت و اذا کبدت و اذا غربت فصل بعد الزوال فان الشیطان
یرید ان یوقعک علی حد یقطع بک دونه **شرح** علی بتشدید یا مفتوحه مرکبست از حرف جر و ضمیر متکلم ادخل بدال بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه
مضارع متکلم وحده از باب نصر است و مراد دخول در پس دکان است یا مراد اعم از دخول در آن و مسجد و خانه است یا بی نقطه از باب
منع است الوحل در شدن از خرید و فروخت و مانند آن ادخال تا در نقطه مبنی بر آنست که اطلاع وقت زوال است ذرت بذال با نقطه و
تشدید را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه مضاعف باب نصر است اندر طلوع آفتاب و گیاه و مانند آن کبدت بتشدید با بی نقطه و
دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایبه باب تفعلست الکبید رسیدن آفتاب بمیان آسمان که دایره نصف النهار است یوقعک بقاف و عین بصیغه مضارع
مفعل الفاء واوی معلوم غایب باب افعالست حد بفتح حا بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بمعنی کنار است یقطع بقاف و طا بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم غایب باب منع است و ضمیر مستتر راجع بشیطان است و مفعول آن محذوف است بتقدیر یقطع الطریق با در بک ای ملابست
است دون بمعنی عند است ضمیر مجرور راجع بحد است **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را که ما باشیم در بازار پس شناسیم وقت نماز ظهر را و مشکل میاید
بر من اینکه داخل شوم پس دکان شوم پس نماز گزارم امام گفت بدرستی که شیطان همراه میشود آفتاب را در سه وقت با ینجهت که در آن سه وقت حرکت
در میان او و ستاره پرستی میکند در اضلال خلایق اول وقتی که برآید و بلند شود آفتاب دوم وقتی که بنصف النهار رسد آفتاب سیوم وقتی که فرو رود
آفتاب مراد آنست که در اول مردم را تحریص بعبادت باطل میکند و در دوم و سیوم منع از عبادت حق میکند با ینجهت که وسوسه میکند برای تاخیر
نماز ظهر و نماز مغرب پس نماز بگزار بعد از زوال آفتاب چه بدرستی که شیطان میخواهد که وادارد ترا بر کناری پس دور از آن [illegible]
زیاد کند با تو نزد آن کنار **باب دوازدهم اصل باب من نام عن الصلوة او سهی عنها شرح** این باب بیان کسیست که خواب بیدار از نماز یا غافل
شد از نماز با ینجهت که بسبب خواب یا بسبب غفلت ترک نماز کرد یا تاخیر نماز کرد و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** عن زراره عن
ابی جعفر علیه السلام قال اذا نسیت صلوة او صلیتها بغیر وضوء و کان علیک قضاء صلوات فابدا باولهن فاذن لها و اقم ثم صلها ثم صل
ما بعدها باقامه اقامه لکل صلوة **شرح** روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت چون فراموش کنی نمازی را یا بگذاری
آنرا بی وضو و باشد بر تو قضای نماز چند پس ابتدا کن بقضای اول آن نمازها پس اذان بگو برای آن نماز اول و اقامت بگو بعد از آن
بکن در آن نماز اول را بعد از آن بگزار نمازهای دیگر را بعد از آن اقامت بتنهایی یعنی که برای هر کدام اقامتی گوی بی اذان **اصل** و قال قال ابو جعفر
علیه السلام و ان کنت قد صلیت الظهر و قد فاتتک الغداه فذکرتها فصل الغداه ای ساعه ذکرتها و لو بعد العصر و متی ما ذکرت صلوه فاتتک صلیتها

شرح و زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام اگر بتحقیق گزارد نماز ظهر را و بتحقیق فوت شده باشد از تو نماز صبح پس بیاد آوری نماز
صبح را پس بگزار نماز صبح را در هر ساعتی که بیاد آورده باشی آنرا هر چند که بعد از گزاردن نماز عصر باشد و هر وقت که یاد آوری نمازی را که فوت شده
باشد از تو میگزاری آنرا **اصل** و قال اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذکرتها و انت فی الصلوة او بعد فراغک فانوها الاولی ثم صل العصر فانما هی اربع
مکان اربع و ان ذکرت انک لم تصل الاولی و انت فی صلوة العصر و قد صلیت منها رکعتین فانوها الاولی ثم صل الرکعتین الباقیتین ثم قم فصل العصر
شرح و امام گفت چون فراموش کنی نماز ظهر را تا آنکه گزاری نماز عصر را پس بیاد آوری نماز ظهر را در حالی که تو در آخر نماز عصر باشی یا بعد از فارغ
شدن تو از نماز عصر نیت باید باشی پس نیت کن آن نماز عصر را نماز ظهر با ینجهت که [illegible] پس بعد از آن بگزار نماز عصر را زیرا که جز این نیست که آن
نمازی که نیت عصر شده از روی غفلت چهار رکعتست که در جای چهار رکعت دیگرست با ینجهت که در وقت وجوب ظهر است و نیتی که از روی غفلت باشد
باعث بطلان آنچه واجب است نمیشود پس اگر یاد آوری این را که تو نگزاردی نماز ظهر را که اول نماز است که بر رسول واجب شده و حال آنکه
تو در نماز عصر باشی و بتحقیق کرده باشی از نماز عصر دو رکعت پس نیت کن آنرا نماز ظهر بعد از آن بگزار دو رکعت باقی مانده را بعد از آن برخیز پس بگزار نماز
عصر را اول و آخر ما در زمان ذکرت اشارتست با ینکه حکم دوم معلوم میشود از حکم اول بطریق اولی **اصل** و ان کنت قد ذکرت انک لم تصل العصر حتی دخل
وقت المغرب و لم تخف فوتها فصل العصر ثم المغرب و ان کنت قد صلیت المغرب فقم فصل العصر و ان کنت قد صلیت من المغرب رکعتین ثم ذکرت العصر فانوها
العصر ثم قم فاتمها رکعتین ثم سلم ثم تصلی المغرب **شرح** ضمیر فوتها راجع بمغربست و فوت آن عبارت از فوت وقت فضیلت آنست که تا سقوط شفق
مغربیت یا عبارت از فوت وقت اجزای آنست که تا ربع شب است یا بیشتر و بنا بر اول ظاهر میشود که اهتمام بمحافظت فضیلت مغرب بیشتر است از اهتمام
بتقدیم قضا بر ادا **یعنی** و اگر یاد آورده باشی این را که تو نگزاردی نماز عصر را تا آنکه داخل شد وقت نماز شام و نترسیدی از فوت نماز شام
پس بگزار نماز عصر را بعد از آن نماز شام را و اگر بتحقیق گزارده باشی نماز شام را پس برخیز پس بگزار نماز عصر را و اگر گزارده باشی از نماز شام دو رکعت
را بعد از آن یاد آورده باشی نماز عصر را پس نیت کن آن نماز عصر را بعد از آن برخیز و بگزار رکعتهای آنرا دو رکعت بعد از آن سلام بده بعد از آن
بگزاری نماز شام را **اصل** و ان کنت قد صلیت العشاء الآخره و نسیت المغرب فقم فصل المغرب و ان کنت ذکرتها و قد صلیت من العشاء الآخره
رکعتین او قمت فی الثالثه فانوها المغرب ثم سلم ثم قم فصل العشاء الآخره **شرح** و اگر بتحقیق گزارده باشی نماز خفتن را و فراموش کرده باشی نماز شام
را پس برخیز پس بگزار نماز شام را و اگر یاد آورده باشی نماز شام را و بتحقیق کرده باشی از نماز خفتن دو رکعت را یا برخاسته باشی در رکعت سیوم پس نیت
کن آن نماز را نماز شام بعد از آن سلام کن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز خفتن را **اصل** فان کنت قد نسیت العشاء الآخره حتی صلیت الفجر
فصل العشاء الآخره و ان کنت ذکرتها و انت فی الرکعه الاولی او فی الثانیه من الغداه فانوها العشاء ثم قم فصل الغداه و اذن و اقم **شرح** پس اگر بتحقیق
فراموش کرده باشی نماز خفتن را تا آنکه گزارده باشی نماز صبح را پس بگزار نماز خفتن را و اگر یاد آورده باشی نماز خفتن را و تو در رکعت
اول یا در رکعت دوم از نماز صبح باشی پس نیت کن آن نماز را نماز خفتن بعد از آن برخیز پس بگزار نماز صبح را و اذان و اقامت بگو برای
نماز صبح با ینجهت که اکتفا باذان و اقامت سابق ممکن اگر وسعت وقت باشد **اصل** و ان کانت المغرب و العشاء الآخره قد فاتتاک جمیعا
فابدا بهما قبل ان تصلی الغداه ابدا بالمغرب ثم العشاء **شرح** و اگر باشد نماز شام و نماز خفتن که هر دو بتحقیق فوت شده باشد از تو
پس ابتدا کن بآن دو نماز پیش از آنکه گزاری نماز صبح را ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز خفتن **اصل** فان خشیت ان تفوتک الغداه
ان بدات بهما فابدا بالمغرب ثم الغداه ثم صل العشاء فان خشیت ان تفوتک الغداه ان بدات بالمغرب فصل الغداه ثم صل المغرب و العشاء
ابدا باولهما لانهما جمیعا قضاء **شرح** پس اگر ترسی از اینکه فوت شود از تو نماز صبح در وقت فضیلت آن اگر آغاز کنی پیش از آن بنماز جمیع آنها است
اگر ابتدا کنی بنماز شام و نماز خفتن پس ابتدا کن بنماز شام بعد از آن بنماز صبح بعد از آن بگزار نماز خفتن را پس اگر ترسی که فوت شود از تو
وقت فضیلت نماز صبح اگر ابتدا کنی بنماز شام پس بگزار نماز صبح را بعد از آن بگزار نماز شام را و نماز خفتن را ابتدا کن باول آن دو برای
اینکه آن دو نماز هر دو قضا است مراد آنست که بسبب آن دو یکی بر مثل نسبت صبح با آن دو نیست که رعایت ترتیب باعث این شود که ادا قضا
یا مانند قضا شود **اصل** ایها ذکرت فلا تصلها الا بعد شعاع الشمس قال قلت لم ذاک قال لانک لست تخاف فوتها **شرح** ای الفجر بهمزه و
تشدید یا اداه شرط است و منصوب و مفعول ذکرت است مثل ایا ما تدعوا و مثل ایما الاجلین قضیت و مثل ایا ما تدعوا ضمیر تصلها راجع بنوافل است یا راجع بهر دو

نماز فوت شده است اول صورت فوت عشا و دوم صورت فوت هر یکی از مغرب و عشا و ذکر الصبح فی طلب فلا تصلیها الصبح مضارع ...
شرط است و لفظ بعض منصوب بدل بالغداة و تقدیر فلا تصلیها قبل الفاتحة وقت است بعد الفجر و المتقطع منصوب بظرفیت است و ان تنشع
شعاع آفتاب بضم شین بالنقطه چند معنی دارد یکی رد شیئی آفتاب که متفرق شده باشد و پراکنده باشد اکثر اهل سنت و این مراد است انجا چنانچه
ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهاردهم که ان تخلل الصبح السماء و دیگری آنچه ظاهر میشود مانند نیزه در جانب مشرق آسمان بعد از طلوع بعضی
بعض قرص آفتاب از افق حقیقی و ظاهر آنست که این مراد است و آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب چهل هم که باب الفجر ما هو ...
... ان یطلع شعاع الشمس فقال بجهالت این تذهب ... صاحب قاموس گفته که شعاع الشمس ... الذی تراه
کانه الحبال مقبلة علیک اذا نظرت الیها او الذی ینتشر من ضوئها او الذی تراه ممتدا کالرماح بعید الطلوع و ما اشبهه شعاع بضم شین بالنقط بمعنی
... و آن مضاف الیه است و مراد بعد از شعاع زمان ظهور سرخی آفتاب در مشرق است یعنی هرکدام از مغرب و عشا را اگر یاد آوردی پیش
از گزاردن نماز غداة پس بگزار ... غداة را پیش از آن مگر بعد از ظهور سرخی آفتاب در مشرق زراره گفت گفتم که برای چیست این تاخیر نماز غداة
تا وقت ظهور سرخی در مشرق امام گفت برای اینکه در این تاخیر نمیترسی از فوت نماز غداة اشارت باین است که اگر سرخی در مشرق ظاهر نشود و نماز غداة
را نگذاری خوف فوت آن هست بنابر اینکه ظهور سرخی در ربع آسمان که در جانب مغرب است نزدیک میشود و آن علامت طلوع آفتاب است چنانچه گذشت در شرح
حدیث اول باب ششم **دوم اصل** عن ابی بصیر قال سألته عن رجل نسی الظهر حتی دخل وقت العصر قال یبدأ بالظهر و کذلک الصلوات تبدأ بالتی
نسیت الا ان تخاف ان یخرج وقت الصلاة فتبدأ بالتی انت فی وقتها ثم تقضی التی نسیت **شرح** وقت الصلاة عبارت است از وقت اول که مقرر
شده برای نماز حاضر و میتواند بود که شامل وقت آخر نیز باشد بیان وقت اول و وقت آخر برای هر نماز گذشت در شرح حدیث اول باب
المواقیت اولها و آخرها و افضلها **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که فراموش کرد
نماز ظهر را تا آنکه داخل شد وقت عصر باینمعنی که سایه شاخص که حادث میشود بعد از زوال برابر شاخص شد امام گفت ابتدا میکند بنماز ظهر و همچنین
است حکم نمازها بیان این آنکه ابتدا میکند بآن نمازی که فراموش کرده مگر آنکه بترسد که بیرون رود وقت اول که مقرر شده برای آن نماز
حاضر پس ابتدا میکند بآن نمازی که تو در وقت اول برای آنی بعد از آن میگزاری نمازی را که فراموش کردی **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
انه سئل عن رجل صلی بغیر طهور او نسی صلوات لم یصلها او نام عنها فقال یقضیها اذا ذکرها فی ای ساعة ذکرها من لیل او نهار فاذا دخل وقت الصلاة
و لم یتم ما قد فاته فلیقض ما لم یتخوف ان یذهب وقت هذه الصلاة التی قد حضرت و هذه احق بوقتها فلیصلها فاذا قضاها فلیصل ما فاته مما قد مضی
و لا یتطوع برکعة حتی یقضی الفریضة کلها **شرح** قضا در نماز اقضا بمعنی بجا آوردن است پس شامل ادا نیز هست **یعنی** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که نماز گزارد بی وضو یا غسل یا تیمم یا فراموش کرد چند نماز را که نگزارد آنها را یا خواب بیدار از آنها
پس امام گفت قضا میکند نمازها را که یاد آورد هر ساعتی که یاد آورد در ده باشد انرا خواه از جمله شب خواه از جمله روز و چون داخل
شود وقت نمازی و هنوز تمام نشده باشد قضای آنچه فوت شده از او پس باید که قضا کند مادام که نترسد از اینکه بیرون رود وقت اول
مقرر برای این نمازی که بتحقیق حاضر شده و این نماز حاضر سزاوارتر است بوقت مقرر خود پس باید که گزارد آن نماز حاضر را پس چون بجا آورد
آن نماز حاضر را پس باید که گزارد تتمه آنچه را که فوت شده از او از جمله نمازهائی که بتحقیق گذشت و باید که نافله نگزارد یک رکعت تا آنکه قضا کند
نماز فریضه را بتمامه **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا فاتتک صلاة فذکرتها فی وقت اخری فان کنت تعلم انک اذا صلیت التی فا
تتک کنت من الاخری فی وقت فابدأ بالتی فاتتک فان الله عز و جل یقول اقم الصلاة لذکری و ان کنت تعلم انک اذا صلیت التی فاتتک فاتتک التی بعدها
فابدأ بالتی انت فی وقتها فصلها ثم اقم الاخری **شرح** وقت به تنوین است و مضاف است باخری ... از سوره طه خطاب بموسی چنین است فاعبدنی و اقم الصلاة
لذکری و ظاهر این حدیث آنست که مراد بعبادت در فاعبدنی صلاة حاضره است و ... نظیر آنچه گذشت از حکایت ... در حدیث اول باب ... و آنچه معطوف
بر آنست ... قضای صلاة فائته است پس اللام در لذکری ... اقم الصلاة لدلوک الشمس ... در شرح حدیث اول باب فرض الصلاة
الذکر یاد آوری اضافه ذکر بضمیر متکلم از قبیل اضافه مصدر بفاعل ... حقیقت است اگرچه فاعل نحوی ... باینکه ذکر او نسیان
مانند علم و جهل است و [illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون فوت شود از تو نمازی پس یاد

آوری

آوری آنرا در وقت نمازی دیگر پس اگر میدانسته باشی که تو چون گزاری نمازی را که فوت شده از تو می یابی بعد از آن نمازی دیگر در وقتی که مقرر
آنست پس ابتدا کن بآن نمازی که فوت شده از تو چه بدرستی که الله عز و جل میگوید برای تعلیم این احکام نقل حکایت موسی در سوره طه
که بر پا دار نماز برای آنکه فراموش کرده باشی یا بسبب خواب ترک آن کرده باشی بعد از یاد آوردن آن که از جانب منست و اگر میدانسته باشی که تو چون
گزاری نماز را که فوت شده فوت میشود از تو نمازی که بعد از آنست پس ابتدا کن بنمازی که تو در وقت آنی پس بگزار بعد از آن آن نمازی
دیگر را که فوت شده **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل نسی صلاة حتی دخل وقت صلاة اخری فقال اذا نسی الصلاة او نام عنها
صلی حین یذکرها فاذا ذکرها و هو فی صلاة بدأ بالتی نسی **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فراموش کرد نمازی را تا آنکه داخل
شد وقت نمازی دیگر پس امام گفت چون فراموش کند نماز را یا بسبب خواب غافل شود از آن میگزارد در وقتی که یاد می آورد آنرا پس چون یاد
آورد آنرا در حالی که او در اثنای نمازی باشد ابتدا میکند بآنچه فراموش کرده باینمعنی که نیت خود را میگرداند بآنچه ترک کرده و حساب قضا میکند و
چنانچه گذشت در حدیث اول این باب **اصل** و ان ذکرها مع امام فی صلاة المغرب اتمها برکعة ثم صلی المغرب ثم صلی العتمة بعدها و ان کان صلی
العتمة وحده فصلی منها رکعتین ثم ذکر انه نسی المغرب اتمها برکعة فتکون صلاة المغرب ثلث رکعات ثم یصلی العتمة بعد ذلک **شرح** ضمیر ذکرها راجع بصلاة
فائته است و آن اینجا عبارت است از فریضه عصر امام بکسر همزه و تنوین منکر است ظرف در فی صلاة حال ضمیر مستتر در ذکرها است ضمیر اتمها راجع بصلاة فائته
است اگر گوئی چرا در نماز مغرب اکتفا بصورت جماعت کرد و برای قیاس صورت انفراد بران و در نماز خفتن اکتفا بصورت انفراد کرد و برای قیاس
صورت جماعت بران گوئیم برای اشارت باینکه اهتمام بجماعت در نماز مغرب بسیار است بخلاف اهتمام بجماعت در نماز خفتن بنابر اینکه هر کس را
میسر است که بعد از نماز مغرب خود بمنزل خود کند و بعد از نماز خفتن میسر نیست مگر قلیلا ... و احسن ... [illegible]
[illegible] صلاة مغرب است و ثلاث ... منصوب ... بعد از خبر است ... **یعنی**
و اگر یاد آورد نماز را که فوت شده با امام در نمازی در حالی که او در نماز شام باشد تمام میکند نماز را که فوت شده بیک رکعت بعد از آن میگزارد نماز شام
را میگزارد و نماز خفتن را بعد از نماز شام و اگر باشد که گزارد نماز خفتن را تنها پس گزارد از جمله آن دو رکعت بعد از آن یاد آورد که
او فراموش کرده نماز شام را تمام میکند آن نماز را بیک رکعت پس میباشد آن نماز نماز شام سه رکعت بعد از آن میگزارد نماز خفتن را بعد از آن **ششم**
اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل نسی الظهر حتی غربت الشمس و قد کان صلی العصر فقال کان ابو جعفر علیه السلام او کان ابی علیه السلام یقول ان
امکنه ان یصلیها قبل ان تفوته المغرب بدأ بها و الا صلی المغرب ثم صلاها **شرح** روایت است از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که فراموش کرده نماز ظهر را تا آنکه غروب کرد آفتاب و بتحقیق کرده بود نماز عصر را پس امام گفت که امام محمد باقر علیه السلام یا امام گفت پدرم علیه السلام
میگفت که اگر میسر باشد او را اینکه گزارد نماز ظهر را پیش از آنکه فوت شود از او وقت فضیلت مغرب ... ابتدا میکند بنماز ظهر
و الا ... میگزارد نماز شام را بعد از آن میگزارد نماز ظهر را **هفتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل ام قوما فی العصر
فذکر و هو یصلی انه لم یکن صلی الاولی قال فلیجعلها الاولی التی فاتته و لیستأنف بعد صلاة العصر و قد مضی القوم بصلاتهم **شرح** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را در نماز عصر پس یاد آورد در حالی که او نماز میگزارد این را که نکرده بود نماز ظهر پس یاد آورد
در حالی که او نماز میگزارد این را که نکرده بود نماز ظهر را امام گفت پس باید که حساب کند آنرا نماز ظهری که فوت شده از او و باید که از سر گیرد
بعد از آنچه کرده نماز عصر را و بتحقیق بجا آورده اند آن جمع که اقتدا باو کرده اند نماز عصر خود را مراد آنست که نماز ایشان باطل نیست **هشتم اصل**
عن سماعة بن مهران قال سألته عن رجل نسی ان یصلی الصبح حتی طلعت الشمس قال یصلیها حین یذکرها فان رسول الله صلی الله علیه و آله رقد عن صلاة
الفجر حتی طلعت الشمس ثم صلاها حین استیقظ و لکنه تنحی عن مکانه ذلک ثم صلی **شرح** روایت است از سماعة بن مهران گفت پرسیدم امام جعفر صادق
یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از مردی که فراموش کرد که گزارد نماز صبح را تا آنکه بیرون آمد آفتاب امام گفت میگزارد آن نماز صبح را وقتی که یاد می آورد
آنرا چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید از نماز صبح تا آنکه بیرون آمد آفتاب بعد از آن گزارد آنرا وقتی که بیدار شد ولیکن از جای
خود برخاست و بمسجد رفت بعد از آن گزارد نماز صبح را **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله نام عن الصبح و الله
عز و جل انامه حتی طلعت الشمس علیه و کان ذلک رحمة من ربک للناس الا تری لو ان رجلا نام حتی تطلع الشمس لعیره الناس و قالوا لا تتورع لصلاتک فصارت

اسوة وسنة فان قال رجل لرجل انت عن الصلوة قال لا فقد ام رسول الله صلی الله علیه وآله فقد فارقت السنة و رحم رحم الله سبحانه بجا نزده الامة **یعنی**
لا تنوع براء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است الاسوة بضم و کسر همزه و سکون سین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب تفعلت الاسوة بضم و کسر همزه و سکون سین بی نقطه آنچه باعث تسلیه شود و بنمال شود و آنچه مردم بروی آن کنند مثل آیت سوره
احزاب لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم باب النوافل کتاب یکصد و چهارم است **یعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت خوابید رسول الله صلی الله علیه و آله از نماز صبح و الله عز و جل خوابانید او را تا آنکه طلوع کرد
آفتاب بر او و مراد این است که خوابانیدن او تا طلوع آفتاب با وجود کثرت ازواج و اصحاب خارق عادت بود طبق اسباب آن فعل الله تعالی
بوده نه فعل البشر اگر چه اصل هر نوم فعل الله تعالی باشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب بیست و سیوم و بود آن خوابانیدن رحمی از
جانب صاحب کمال اختیار تو برای مردم آیا نمی بینی که اگر اینکه مرد خوابید صبا شد تا آنکه طلوع کند آفتاب هر آینه سرزنش میکنند او را
مردم و میگویند بر پرهیزکاری نداری برای نماز خود پس گردید نماز صبح رسول الله بعنوان قضا باعث تسلیه او و هرگاه وطریقه که مردم بر روی
آن کنند پس اگر گوید مردی مرد دیگر را که خوابیدی از نماز صبح میگوید تحقیق خوابید رسول الله صلی الله علیه و آله پس گردید آن نماز باعث
تسلیه و رحمتی که رحم کرد الله سبحانه بان این امت را **دهم اصل** عن زرارة والفضیل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله تبارک اسمه ان
الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا قال یعنی مفروضا و لیس یعنی وقت فوتها اذا جاز ذلک الوقت ثم صلاها لم تکن صلوته مؤداة **شرح**
کتاب بمعنی مکتوب بوده است و مراد اینجا واجب است مثل حتی یبلغ الکتاب اجله الموقوت بصیغه اسم مفعول باب ضرب مجرد و بمعنی تنگ گرفته شده و
آنرا المضیق میناماند تنگ گرفتن واجب بر دو قسم است اول آنچه باعتبار خود تنگ است بوعید عذاب جهنم بر ترک آن و آن واجب را مفروض می
مینامند دوم آنچه باعتبار زمان ادای آنست و آن واجب را مجمل مینامند یعنی مفروضا تفسیر موقوتا است و مراد آنست که اینجا مراد قسم اول
است و مانند این گذشت در حدیث سیزدهم باب هم و حدیث چهارم باب سیوم یعنی براء حاء بی نقطه نون و یاء دو نقطه در پائین است
لیکن در اول بصیغه مضارع غائب معلوم معتل اللام یای باب ضرب است و غیر مشهور راجع بالله است العنایة بفتح و کسر عین خواستن و در دوم
بصیغه مضارع معلوم غائب معتل اللام واوی باب افعال یا باب تفعیلت الانشاء والتعیة حبس کردن و اسیر کردن وقت بفتح واو و سکون
قاف و تاء دو نقطه در بالا مرفوع و فاعل است فوتها بالفتح فاء تشدید واو و مفتوحه مضاف الیه است و مراد بوقت فوت نماز ابتداء زمان
فضیلت است مثل اول زمان غروب آفتاب برای فریضه شام و در نسخ فوتها بفتح فاء و سکون واو است آن تصحیف مینماید جلاء اذا جاز استیناف
بیانیه منفی است ذالیه ذلک الوقت وقت فوتها است ضمیر مستتر در صلاها و ضمیر بارز در صلوته راجع بمفعول بعض است که محذوف است زیرا که محل بحث
بر آن میکند مراد باداء در مؤداة ضد قضا است **یعنی** روایت است از زراره و فضیل از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی امر در سوره
نساء بدرستی که نماز بوده در شرایع اولوالعزم سابقین نیز بر مومنان واجب تنگ گرفته شده امام گفت مراد به تنگ گرفته شده آنست که خودش تنگ
گرفته شده بوده و نیست اینکه حبس کند مکلف را وقت فوت بودن آن با نیروش که چون در گذرد آن وقت فوت بودن بعد از آن گزارد مکلف
آن نماز را در قضا شود **اصل** و لو کان ذلک کذلک لهلک سلیمان بن داود علیه السلام حین صلاها لغیر وقتها و لکنه متی ما ذکرها صلاها **شرح**
مث را الیه ذلک مراد اول وقت فوتها است و در دوم مشغول در لیس یعنی است که مقرر شده بجمله اذا جاز نا آخر و لام در تعبیر یعنی بوده و یعنی میشود اند
بوده بنا بر اول مراد بعد در قول غیر وقتها نیز وقت فوتها یعنی بر فرض وقوع اراده معنی باطل است و این اشارت است بتفسیر آیت سوره ص و
وهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب
ردوها علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق و موافق این حدیث و بعنوان انها راجع اهمال میکویم از طرف اولالیت و مراد آنست که در این وقت که تاخیر
کرد نماز تا رجوع کننده بسوی صاحب کمال اختیار خود بوده چه جای اوقات دیگر و مراد بحق زوال وقت نماز نوافل است یا سقوط شفق جوهری در صحاح
گفته العشی والعشیة من صلوة المغرب الی العتمة و صاحب قاموس گفته العشی والعشیة آخر النهار الصافنات اسبانی که خوش ایستاده که ایستاده
بوده است بر یک پا و طرف سم پای دیگری ایستند و این معلوم میشود به بلندی محل بخود بارک استخوان ساق و مانند آنها الجیاد اسبان خوش رفتار
فقال انی احببت تا آخر یعنی گفت و مراد بالخیر نماز است چنانچه موذن میگوید حی علی خیر العمل و خیر بودن نماز منافات ندارد با اینکه شغل باسباب

جهاد نزد وی بهتر از ایقاع آن در اول وقت فضیلت آن باشد عن ذکر متعلق بالخیر است و عن برای سببیت است مثل ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک و مثل الا عن
موعدة وعدها ایاه یعنی به سبب یاد کردن و مراد بذکر و سبب علم در جمیع احکام الله تعالی است و آن بر اقسام است اول کتاب الهی مثل قرآن و تورات دوم رسول
مثل عن قول الله و الله عن الحکیم العلیم و مراد بذکر و سبب علم در جمیع احکام الله تعالی است
گر آن کتاب بر او نازل شده و سیوم اوصیای آن رسول چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح احادیث باب چهلم کتاب ان اهل الذکر الذین امر الله
الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام است و آن اینجا عبارت از تورات است که خیر بودن نماز از او مستنبط از آن است حتی متعلق بقال است و از تم
مقول قول است ضمیر توارت راجع بالصافنات الجیاد است مراد بالحجاب ظلمت شب است موافق آنچه گذشت در حدیث سیوم باب ششم و ها در ردوها بتقدیر قول
است و خطاب با موکلان بر اسبان است و ضمیر منصوب راجع بالصافنات الجیاد است و تقدیر آن اینجا باعتبار تعقیب منع صرفی است موافق اذ عرض علیه
مسح العادات از ما میدان دست است بالسوق ناظر بالصافنات است و الاعناق ناظر بالجیاد است پس دلالت الفاء و نشر مرتب است و چنین از خوف تفسیر
این آیات بر وجهی کرده اند در ملائم شان سلیمان و سیاق این آیات نیست یعنی موافق تفسیر خود و روایات ذکر کرده اند پس از آن و روایات صحیح
باشد محمول بر تقیه خواهد بود زیرا که عمر بن الخطاب اسقاط حی علی خیر العمل از اذان کرده بدعوی اینکه جهاد افضل از نماز است و ظاهر این روایت ابطال
دعوی او میکنند والله اعلم ها در فیه ها ذکرها راجع به وقت است و ذا بمعنی موافق معنی شرح لا نکار لیست و این اشارت است باینکه تاخیر نماز از اول وقت
فضیلت گاه افضل میشود برای رعایت مصلحتی عظیم مثل مهیا کردن اسباب جهاد و مانند آن **یعنی** اگر بعد آن وقت قوی بودن نماز چنان
او حبس کند مکلف او چون در گذرد نماز اداء باشد هر آینه هلاک میشد سلیمان بن داود علیه السلام وقتی که گزارد نماز عصر را بنا بر آن و فی بعد از
خروج وقت آن مراد آنست که این آیت برای مدح سلیمان است و اگر چنانچه بوده برای ذم میبود و لیکن حق آنست که مکلف هر وقت که موافق مصلحت
داند گزاردن نماز را از اوقات ادا کرده است میگزارد او را **اصل** قال ثم قال و متی ما استیقنت او شککت فی وقتها انک لم تصلها
او فی وقت فوتها انک لم تصلها صلیتها وان شککت بعد ما خرج وقت الفوت فقد دخل حایل فلا اعادة علیک من شک حتی تستیقن فان استیقنت
فعلیک ان تصلیها فی ای حالة کنت **شرح** ما در اول زایده صلب است و در دوم مصدریه است و در دوم برای شک را اولیت تقریبیه تکرار
انک لم تصل و میتواند بود که کلام امام باشد و بر تقدیر اول مراد بوقت وقت اداء است و بر تقدیر دوم مراد وقت فضیلت است و بر تقدیر
فوت بفتح فاء و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا است و مراد بوقت فوتها وقت قرب فوت بها است من در من شک برای سببیت است حتی برای انتهاء
منقطع است **یعنی** راوی گفت که بعد از آن امام گفت که و هرگاه یقین کنی یا شک کنی در وقت ادای نماز اینکه تو نکردی آنرا امام گفت که و هرگاه
یقین کنی یا شک کنی در وقت نزدیک شدن فوت نماز اینکه تو نکردی آنرا پس تحقیق داخل شده مانعی از اعتبار شک و واجب نیست اعاده بر تو بسبب شک
مگر اینکه یقین کنی پس اگر یقین کنی پس واجب است بر تو گزاردن آن در هر حالتی که باشی خواه شب و خواه روز و خواه نزدیک خواهد بود **یازدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل نام عن العتمة فلم یقم الا بعد انتصاف اللیل قال یصلیها و یصبح صائما **شرح** العتمة بفتح عین بی نقطه و فتح تاء دو
نقطه در بالا در زمانه از شب که بعد از غروب شفق است الا النصف شد مراد اینجا نماز فریضه خفتن است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که خوابید از نماز خفتن یا بیخبر کرد بسبب خواب غافل شد از نماز خفتن و ترک آن کرد و بیدار نشد مگر بعد از رسیدن نصف شب امام گفت
میگزارد نماز خفتن را بعنوان قضا و الصبح میرسد روزه دار یا یعنی که فردای آن شب را روزه میدارد **باب سیزدهم اصل باب بنای مسجد**
النبی صلی الله علیه و آله **شرح** این باب جای کیفیت بنای مسجد نبی صلی الله علیه و آله در مدینه مبارک است و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله بنی مسجده بالسمیط ثم ان المسلمین کثروا فقالوا یا رسول
الله لو امرت بالمسجد فزید فیه فقال نعم و امر به فزید فیه و بنی جداره بالانثی والذکر **شرح** السمیط بفتح سین بی نقطه و کسر میم
و سکون یاء دو نقطه بی نقطه آنچه یک صف باشد و میم در پهلو از خشته باشد مثل مروارید در رشته کشیده و برای تمثیل است السعید بفتح سین
بی نقطه و کسر میم بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و دال بی نقطه و تاء ربانیت باعتبار اینکه موصوف آن لبنه است خشتی که دو او ده شده
باشد بنصف خشتی در پهلوی آن تا عرض دیوار بیشتر شود و دیوار مستحکم تر شود الانثی والذکر یا ده و نر و مراد اینجا خشت است و خشت دوم ذکر
یکجا شده و دیگری در میان آن و النصف که اشنه شده تا دیوار دو خشته شود و در زیر دو زیر نیفتد خشت اول انثی است و خشت دوم ذکر
است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بنا کرد مسجد

خود را در مدینه بعنوان یک خشته بعد از آن چون شد که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند ای رسول الله کاش امر کنی مسجد پس زیاده کرده شود در آن
پس گفت آری و امر کرد مسجد پس زیاده کرده شد در آن و بنا کرد مسجد را بدیوار یک خشت و نیم بعد از آن چون شد که اهل اسلام بسیار شدند پس گفتند
ای رسول الله کاش امر کنی مسجد پس زیاده کرده شود در آن پس گفت آری و امر کرد مسجد پس زیاده کرده شد در آن و بنا کرده دیوار آنرا دو خشته اصل
ثم اشتد علیهم الحر فقالوا یا رسول الله لو امرت بالمسجد فظلل فقال نعم فامر به فاقیمت فیه سواری من جذوع النخل ثم طرحت علیه العوارض والخصف
والاذخر شرح العوارض بفتح عین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه جمع عارضه درختان بر پهلو افتاده الخصف بفتح خاء با نقطه و فتح صاد بی نقطه
و فاء جمع خصفه آنچه از برگ درخت خرما بافته میشود برای فرش و مانند آن یعنی بعد از آن سخت شد بر مسلمانان گرمای آفتاب پس گفتند ای
رسول الله کاش امر کنی مسجد پس سایه کرده شود پس گفت آری پس امر کرد مسجد پس واداشته شد در مسجد ستونها از تنه های درخت خرما بعد
از آن انداخته شد بر مسجد درختان بر پهلو افتاده و بافته از برگ درخت خرما و اذخر اصل فعاشوا فیه حتی اصابتهم الامطار فجعل المسجد یکف علیهم
فقالوا یا رسول الله لو امرت بالمسجد فطین فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله لا عریش کعریش موسی علیه السلام فلم یزل کذلک حتی قبض رسول الله
صلی الله علیه و آله شرح جعل بمعنی شرع است یکف بکسر کاف و فاء [illegible]

[illegible]

درحجاب شده باید چیزی تا حید او دانه بینه یا از اذب منع است وبنابراین دال مخففه ساکنه است و رای مخففه مفتوحه است الوا او دفع و مراد دفع
استتار است یا از باب افتعالست وبنابراین دال مشدده مفتوحه است ودال دوم منقلب از تا است و رای مخففه مکسوره است الوددر حجاب
شدن از کسی و رسم الخط موافق احتمال سیوم است زیرا که همزه ماقبل مکسور بیا نوشته میشود **یعنی** روایتست از عبد الله بن مسکان از عبد الله
بن ابی یعفور گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که آیا باطل و برطرف میکند نماز او را چیزی از آنچه میگذرد در پیش او پس امام گفت برطرف
نمیکند نماز مومن را چیزی ولیکن استتار کنید چندانکه وسعت و قدرت داشته باشید **چهارم اصل** وعنه روایة ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلم قال لا یقطع الصلوة شیء لا کلب ولا حمار ولا امرأة ولکن استتروا بشیء وان کان بین یدیک قدر ذراع رافعا من الارض فقد
استترت **شرح** وارد شده روایتی تا آخر اشارت باینست که مراد با نجد شیء حدیث سابقی بیکاست یعنی توهم کرده اند وچیزیست بنابراینکه او را
ودر حدیث سابق از باب منع باشد ومراد از منع مردم باشد از مرور در پیش نماز چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده **یعنی** ودر روایت ابن مسکان
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت برطرف نمیکند نماز را چیزی نه سگ و نه خر و نه زن ولیکن در حجاب شوید بچیزی واگر باشد در پیش تو
مقدار یک ذراع بر جای که بلند باشد از زمین پس بتحقیق در حجاب شدی نه اجلا یا تختی که قدر مستحب بفعل آمده **اصل** قال الحلبی والفضل بن
تستتر بشیء وتضع بین یدیک ما تتقی به من المار فان لم تفعل فلیس به بأس لان الذی یصلی له المصلی اقرب الیه ممن یمر بین یدیه ولکن ذلک ادب الصلوة
وتوقیرها **شرح** میتواند بود که این تتمه حدیث باشد ومیتواند بود که کلام مصنف باشد ودر بعضی نسخ در صدر این فقرات قال الحلبی هست وآن از
منافات است **یعنی** واصل فضیلت در این استتار اینست که استتار کنی بچیزی خواه بقدر یک ذراع و خواه کمتر و گذاری در پیش خود چیزی را که پرهیز کنی
بآن از گذر کننده پس اگر نکنی باکی نیست بآن بجهت آنکه نیست پروای برای اینکه آنکس که نماز میگذارد برای او نماز گزار در حقیقت نزدیکتر است باو از آنچه میگذرد
در پیش او ولیکن آن استتار روش نماز و تعظیم نمازست **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم قال دخل ابو حنیفة علی ابی عبد الله علیه السلم فقال له
رأیت ابنک موسی یصلی والناس یمرون بین یدیه فلا ینهاهم وفیه ما فیه فقال ابو عبد الله علیه السلم ادعوا لی موسی فدعی **شرح** فلا ینهاهم یعنی برای اینکه
منع نمیکرد در اثنای نماز باشاره ولفظ بدست وما نند آن بجهت منع گذر کننده میکنند یا مراد اینست که پیش از شروع در نماز تعیین ملاذ یا سترهٔ
گذر کنندگان باید کرد در جای که احتمال آن باشد **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم گفت داخل شد ابو حنیفه بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام را
که دیدم پسر موسی را که نماز میگذارد بر جای که مردم میگذشتند در پیش او پس نهی نمیکرد ایشان را ودر این عمل قصوریست که ظاهر است در آن پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلم بخوانید برای من موسی را پس خوانده شد و آمد **اصل** فقال یا بنی ان ابا حنیفة یذکر انک کنت تصلی والناس یمرون
بین یدیک فلم تنههم فقال نعم یا ابت ان الذی کنت اصلی له کان اقرب الی منهم یقول الله عز وجل ونحن اقرب الیه من حبل الورید قال فضمه
ابو عبد الله علیه السلم الی نفسه ثم قال بابی انت وامی یا مستودع الاسرار **شرح** ابه بفتح همزه و بای مکسوره والف منقلب از یاء متکلم وهای ساکنه
برای کمال ظهور الف است **یعنی** پس گفت ای پسرک من بدرستیکه ابو حنیفه میگوید که تو نماز میگذاردی بر جای که مردم گذر میکردند در پیش تو پس نهی نمیکردی
ایشان را پس گفت آری ای پدرم بدرستیکه آنکس که نماز میگذاردم برای او بود نزدیکتر بسوی من از ایشان بیان این آنکه میگوید الله عز وجل در کلام
حق و ما نزدیکتریم بسوی او از رگ گردن مراد اینست که التفات بردم در اثنای نماز برای نهی ایشان از مرور و خلاف ادب نمازست زیرا که توجه
خاطر بردم در اثنای نماز باعث ترک التفات بالله تعالی است که نزد یکترست از رگ گردن راوی گفت پس متصل کرد او را امام جعفر صادق علیه السلم
بسوی خود بعد از آن گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای محل امانت رازهای الهی **اصل** قال الکلینی وهذا تادیب منه صلی الله علیه وآله لا انه
ترک الفضل **شرح** میتواند بود که این کلام محمد بن مسلم باشد و میتواند بود که کلام مصنف باشد ودر بعضی نسخ در صدر این قال الکلینی هست وآن از بیان
کاتبان است و راجعه بهذا الکلام امام موسی کاظم علیه السلم است التادیب روش آموزی ومراد اینجا تنبیه ابو حنیفه است بر خطا زیرا که منع مردم
در اثنای نماز از مرور از قبیل ترک التفات بالله تعالی است که نزدیکترست از رگ گردن یا بسبب التفات بردم برای نهی ایشان از مرور و الغا
وام است نهی مردم از مرور در موضعی که مباح است انه ترا ضمیر منه راجع بامام موسی کاظم علیه السلم است لا انه بفتح لام والف و همزه مفتوحه
ونون است ولا عاطفه است وانه بتقدیر لا انه است وظرف معطوف بر خبر مبتدا است وضمیر راجع بامام موسی کاظم علیه السلم است ودر بعضی نسخ
لانه بکسر لام وفتح همزه ونون است وبنابراین ضمیر راجع با بو حنیفه است ومراد اینست که ابو حنیفه ترک کرد مستحب را که استتارست برای اینکه التفات

بمردم کنند و منع او ای کنند که منع ست مردم از مرور علم و منعو که مباح است انتهی **یعنی** واین گفتگو تادیبی است ابو حنیفه را از جانب امام موسی کاظم علیه السلم
برای اینست که امام موسی کاظم علیه السلم ترک استتار کرده بود از جهت تعریض بآن نکرده والتفات بتنبیه ابو حنیفه او بر خطا **باب یازدهم اصل باب المراة
تصلی الی جنب الرجل والرجل یصلی والمراة بحیاله** در بیان اذا المراة والرجل در حکم مکروهاتست زیرا که الف ولام آنجا برای جنس نیست **یعنی** این باب بیان زنیست
که نماز میگذارد در برابر یا بجانب مردی که نماز میگذارد و در برابر زن و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی المراة
تصلی الی جنب الرجل قریبا منه فقال اذا کان بینهما موضع رجل فلا بأس **شرح** الی بمعنی نایست چنانچه بعضی گفته اند در لیجمعنکم الی یوم القیمة قریبا
حالست از فاعل تصلی و ترک علامت تانیث در اینجا مثل ترک آن در ان رحمة الله قریب من المحسنین است بنابر اینکه قریب اگر باعتبار قرب نسب باشد
بلکه باعتبار قرب نسب نباشد بلکه باعتبار قرب مسافت باشد مذکر باشد برای فرق چنانچه ابن هشام در مغنی اللبیب گفته در باب چهارم در بیان
اموری که کسب میکند آنها را اسم بسبب اضافه که خامس تذکیر المونث کقوله اناره العقل مکسوف بطوع هوی وعقل عاص الهوی یزداد تنویرا قبل
ویحتمل ان یکون منه ان رحمة الله قریب من المحسنین ویبعده لعل الساعة قریب فذکر والوصف حیث لا اضافة ولکن ذکر الفراء انهم التزموا التذکیر
فی قریب اذا لم یرد قرب النسب قصد للفرق واما قول الجوهری ان التذکیر لکون التانیث مجازیا فوهم لوجوب التانیث فی نحو الشمس طالعة والموعظة
نافعة وانما یفترق حکم المجازی والحقیقی الظاهر من اللفظ بین وشیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه گفته که ظاهر لفظ که مذاکرات مستعمل میشود در
مونث حقیقی بتاویل شخص که ظاهر عکس میشود تبا ویل نفس و مناسب این گذشت در کتاب الجنائز در حدیث ششم باب الصلوة علی المومن والتکبیر
باب پنجاه و چهارم است که اللهم انت خلقت هذه النفس وانت اقبضها تا آخر و میتواند بود که قریبا در حدیث منصوب بظرف مکان باشد و مقابل
این می آید در شرح حدیث اول باب ششم رجل بفتح رای مسقط و سکون جیم منقطعست چنانچه در بعض نسخ است بالف جیم است چنانچه در بعضی
دیگرست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که نماز میگذارد در پهلوی مرد بر جای که نزدیک است یا آن مرد پس امام
گفت چون باشد میان آن زن و آن جای ازین شستن پس بروای نیست راد و صورتست که مرد نماز میکرده باشد پس این بعد برای رفع کراهت است
دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یصلی والمراة بحذاه عن یمینه او یساره فقال لا بأس به اذا کانت لا تصلی
شرح بحذاه بکسر حاء مهمله و سکون حاء منقطعه و ذال با نقطه و الف مقصوره ممدوده برابر **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگذارد در جای
که زن در برابر او نشسته در جانب راست او یا در جانب چپ او پس امام گفت پروای نیست با آن اگر زن نماز نمیگذارده باشد **سیوم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل والمراة یصلیان فی وقت واحد المراة عن یمین الرجل بحذاه قال لا الا ان یکون بینهما
شبر او ذراع **شرح** در این چند احتمال است اول آنکه یصلیان محمول باشد بر نماز گزاردن ایشان بعنوان جماعت با قتدای زن
بمرد بقرینه اینکه بودن زن در جانب راست مرد مذکور است و عکس آن مذکور نیست والا از برای اثبات حرمت باشد واستثنا در الا ان
یکون منقطع باشد و مراد صورت تاخر زن از مرد باشد بقدر شبری او ذراع یا بقدر ذراعی که افضل است دوم اینکه یصلیان محمول بر
نوبت باشد والا از برای اثبات کراهت باشد واستثنا متصل باشد سیوم اینکه یصلیان محمول بر نماز جماعت باشد والا برای اثبات حرمت
باشد والا برای استثنای متصل باشد و بینهما شبر یا نحو باشد که حجت میان ایشان باشد که بلندی آن بقدر شبر باشد **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی و زنی که نماز میگذارند در یک خانه بر جای که زن در جانب راست است مرد پس گفت جایز
نیست مگر اینکه باشد میان ایشان فاصله پیش ولیس بقدر یک وجب یا بقدر یک ذراع **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن
الرجل یصلی فی زاویة الحجرة وامراته او ابنته تصلی بحذاه فی الزاویة الاخری فقال لا ینبغی ذلک فان کان بینهما شبر اجزاه **شرح**
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که نماز میگذارد در کنج خانه کوچک بر جای که زن او یا دختر او نماز میگذارد
در برابر او در کنج دیگر گفت سزاوار نیست او را آن عمل پس اگر باشد میان هر دو آن چیزی مرد و پس زن بقدر شبری کافیست او را از منع نماز
کرد احتمال دیگر در شرح حدیث سابق مذکور شد اینجا نیز جاریست **اصل** قال وسالته عن المراة تزامل الرجل فی المحمل یصلیان جمیعا فقال
لا ولکن یصلی الرجل فاذا فرغ صلت المراة **شرح** راوی گفت و پرسیدم امام را از زنی که همراه میشود در ادراک او هر دو یک کجاوه و هر دو
دارند نماز میگذارند همراه هم پس امام گفت نه ولیکن نماز میگذارد مرد پس چون نماز گزارد مرد نماز میگذارد زن مراد صورتیست که انسب اینجا دو

بلکه برابر باشد یا کمی و مراد نزدیکتر باشد خواه بگاوه در زمین ساکن باشد و خواه در شتر باشد برای آنکه دست و قدم محاذی کردد در نماز
زن محمول بر استحباب است **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی و بحیاله امراة قائمة علی فراشها جنبیة فقال ان کا
قاعدة فلا بأس وان کانت تصلی فلا **شرح** قایمة در بعضی نسخ ثابت است و در بعضی نسخ بنون است القعود ترک خبر دادن و نشستن
و اینجا معنی اول مراد است بنا بر نسخه اول یعنی ترک نماز بالفعل است و بنا بر نسخه دوم معنی حقیقی است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد و برجای که در برابر او زنی است ایستاده بر فرش خود در پهلوی مرد پس گفت اگر باشد آن زن ترک
کننده نماز پس فرقی نمی رساند ایستادن آن زن او را و اگر آن زن نماز میگزارده باشد پس جایز نیست **ششم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی وعائشة نائمة معترضة بین یدیه وهی لا تصلی **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله نماز میگزارد و عائشه خوابیده و بعرض شده بود در پیش او و او نماز میگزارد یعنی که حائض
بود **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی والمراة تصلی بحذاه او الی جانبه فقال اذا کان سجودها مع رکوعه فلا بأس
شرح بحذاه دو احتمال دارد اول اینکه در جانب راست او یا چپ او باشد اما متصل باو نباشد و در نسخه دیگر الی جانبه مراد باشد دوم
اینکه در برابر قبله او باشد و امام در جواب نفی جواز شق اول کرده باشد بالکلیه و نفی جواز بعضی افراد شق دوم کرده باشد **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میگزارد و زن نماز میگزارد در برابر او یا در پهلوی او پس امام گفت اگر باشد
سجده زن با رکوع مرد یعنی که نرسد سر زن در سجده و سر مرد در رکوع بقبله برابر باشد پس پروا نیست **باب [illegible] اصل باب**
الخشوع فی الصلوة وکراهیة العبث شرح الخشوع بضم خاء با نقطه مصدر باب منع فروتنی الکراهیة بفتح کاف و تخفیف راء بی نقطه والفاء و کسر
و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مصدر باب حسن ناخوش بودن یا مصدر باب علم ناخوش شمردن و بنا بر اول اضافه مصدر بفاعل است و بنا بر دوم
بمفعول است العبث بفتح عین بی نقطه و فتح باء یک نقطه و ثاء سه نقطه مصدر باب علم بازیچه یعنی کردن کاری بی نفع معتد به **یعنی**
این باب بیان کیفیت فروتنی در نماز و بیان ناخوش بودن بازیچه است و در این باب نه حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام
اذا قمت فی الصلوة فعلیک بالاقبال علی صلوتک فانما یحسب لک منها ما اقبلت علیه ولا تعبث فیها بیدک ولا برأسک ولا بلحیتک ولا تحدث
نفسک ولا تتثائب ولا تتمط ولا تکفر فانما یفعل ذلک المجوس ولا تلثم ولا تحتفز وتفرج کما یتفرج البعیر ولا تقع علی قدمیک ولا تفترش
ذراعیک ولا تفرقع اصابعک فان ذلک کله نقصان من الصلوة **شرح** بلحیتک بکسر لام و سکون حاء بی نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین
و کسر یاء دو نقطه در بالا است بمعنی ریش یا بفتح لام و سکون حاء و فتح یاء دو نقطه در پایین اول مفتوح و دوم ساکن بصیغه تثنیه است یعنی
طرف زنخ که موی ریش از آن میروید و حاصل هر دو یکیست و مراد جنبانیدن آنست بی حاجت دست و الا مناسب تقدیم آن بر بیدک
می بود لا تحدث بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است نفسک منصوب و مفعول است لا تتثائب بتاء
سه نقطه و همزه و باء یک نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفاعل یا باب تفعل است لا تتمط بتشدید طاء بی نقطه مفتوح بصیغه نهی حاضر مقابل اللام واو
باب تفعل است و لا تکفر بفاء و راء بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل یا باب تفعل [illegible] التکفیر والتکفر بفتح کاف تعظیم اهل فرس پادشاه
خود را بوضع دست بر آنچه پست که گذاشتن یا گذاشتن دست بر هم که گذاشتن باشد یا بر شکم و سر و پیش افکندن در وقت ایستادن و بنا بر اول
نتوانند بود که مراد با مجوس مجوس بوده الا آنکه باشد و لا تلثم بثاء سه نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعل بحذف یکی از دو تاست و یا از باب [illegible] التلثم
واللثم بفتح لام بستن دهان بنقاب لا تحتفز بحاء بی نقطه و فاء و زاء بصیغه نهی حاضر باب افتعال است الاحتفاز جمع کردن و مانند آن تفرج بتفعل
براء بی نقطه و جیم بصیغه امر حاضر باب تفعل است التفرج دور کردن اعضای خود از یکدیگر در حال رکوع و سجود و لا تقع بقاف و عین بی نقطه
مکسوره بصیغه نهی حاضر مقابل اللام و از باب افعال است الاقعاء گذاشتن سرین بر دو پاشنه یا خواه بلند داشتن یعنی پا بر زمین باشد و خواه
بلند داشتن تیغه پا بر زمین باشد و آن مذکور گشت و بیان هر دو می آید در حدیث اول و سوم باب بیست و نهم و بعضی میگویند که اقعا
گذاشتن سرین و دو کف پا و دو کف دست بر زمین است چنانچه سگ میکند و علی قدمیک متعلق به نهی او است لا تفترش بفاء و راء بی نقطه
بصیغه نهی حاضر باب افتعال است [illegible] و از مفاصل انگشتان [illegible] مصدر باب [illegible] و کم کرده **یعنی** گفت امام محمد باقر

علیه السلام چون ایستی در نماز پس بر تو باد رو آوردن تمام دل بر نماز خود چه حساب کرده میشود برای تو از جمله نماز آنچه رو آورده باشی
بر آن تمام دل یعنی آنچه اقبال در آن شده مقبول است اگرچه بر نوافل تلافی آن ممکن است چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب چهارم و بازی
مکن در نماز بدست خود یعنی بجنبانیدن آن و نه بسر خود یعنی بجنبانیدن آن و نه بریش خود یعنی جنبانیدن آن [illegible] و گفتگو مکن با خود
[illegible] بلکه چون از نماز فارغ شوی [illegible] و تعظیمی که اهل فرس میکنند مکن و جز این نیست که میکنند
آن تعظیم را در نماز خود کبران و دهان بند مبند و حبس بول و غائط و مانند اینها مکن پیش از شروع در نماز و فراخ شود در رکوع و سجود چنانچه
فراخ میشود شتر در وقت خوابیدن و سرین مگذار بر دو قدم خود در وقت سجده و در وقت نشستن و مگستر دو ذراع خود را بر زمین در وقت
سجده و مشکن انگشتان خود را چه بدرستیکه آنچه مذکور شد هر یک از آن باعث نقصان چیزی از نماز است **اصل** ولا تقم الی الصلوة
متکاسلا ولا متناعسا ولا متثاقلا فانها من خلال النفاق فان الله نهی المؤمنین ان یقوموا الی الصلوة وهم سکاری یعنی سکر النوم و
قال للمنافقین واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا **شرح** مراد بتثاقل [illegible] که نماز را
بار گران بر خود میشمرد و در نماز فریضه شتاب میکند تا زود خلاص شود از زیر بار گران و تلافی نقصان نماز فریضه نمیکند بنوافل زیرا که
مکان نوافل خلوتست نه مسجد و منافقان بار ریا دارد و ذکر قلیل عبارتست از حال او الامت و این در مقابل حال جمعیست که الذین هم علی
صلوتهم دائمون در حق ایشانست چنانچه بیان شد در حدیث [illegible] باب [illegible] **یعنی** و بر مخیز بسوی نماز کاهلانه و نه پینکی زنانه و نه بار عظیم
بر خود قرار داده چه بدرستیکه اینها از خصلتهای نفاق است چه بدرستیکه الله تعالی نهی کرده در سوره نساء مومنان را از اینکه برخیزند بسوی
نماز در حالی که از ایشان مستان باشند یعنی مستی خواب را و گفت برای منافقان در سوره نساء که چون برخیزند بسوی نماز پس برخیزند در حالی
که کاهلانند و مینمایند مردم را اعمال خود و یاد نمیکنند الله تعالی را مگر کم **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله کره لکم
ایتها الامة اربعا وعشرین خصلة ونهاکم عنها کره لکم العبث فی الصلوة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستیکه الله تعالی
ناخوش شمرد برای شما ای امت بیست و چهار خصلت را و نهی کرد شما را از آنها بیان این است که ناخوش شمرد برای شما بازیچه را در نماز
بدانکه تتمه این در کتاب خصال ابن بابویه چنین است وکره المن فی الصدقة وکره الضحک بین القبور وکره التطلع فی الدور وکره النظر
الی فروج النساء وقال یورث العمی وکره الکلام عند الجماع وقال یورث الخرس یعنی فی الولد وکره النوم قبل العشاء الآخرة وکره الحدیث
بعد العشاء الآخرة وکره الغسل تحت السماء بغیر میزر وکره المجامعة تحت السماء وکره دخول الانهار الا بمیزر وقال فی الانهار عمار وسکان من
الملائکة وکره دخول الحمامات الا بمیزر وکره الکلام بین الاذان والاقامة فی صلوة الغداة حتی تنقضی الصلوة وکره رکوب البحر [illegible] وکره
النوم فوق سطح لیس بمحجر وقال من نام علی سطح لیس بمحجر فقد برئت منه الذمة وکره ان ینام الرجل فی بیت وحده وکره للرجل ان یغشی امرأته
وهی حائض فان غشیها فخرج الولد مجذوما او ابرص فلا یلومن الا نفسه وکره ان یغشی الرجل امرأته وقد احتلم حتی یغتسل من احتلامه الذی
رای فان فعل فخرج الولد مجنونا فلا یلومن الا نفسه وکره ان یکلم مجذوما الا ان یکون بینه وبین المجذوم قدر ذراع وقال فر من المجذوم
فرارک من الاسد وکره البول علی شط نهر جار وکره ان یحدث الرجل تحت شجرة وقد اینعت یعنی اثمرت وکره ان ینتعل وهو قائم وکره
ان یدخل الرجل البیت المظلم الا ان یکون بین یدیه نار وکره النفخ فی الصلوة **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت
فی صلوتک فعلیک بالخشوع والاقبال علی صلوتک فان الله عز وجل یقول الذین هم فی صلوتهم خاشعون **شرح** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون باشی در نماز خود بر تو باد که کمال فروتنی کنی و تمام دل رو آوری بر نماز خود چه بدرستیکه الله عز وجل میگوید
در سوره مؤمنون بتحقیق رستگار شدند مومنانی که ایشان در نماز خود فروتنی کنندگانند **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی
علیه السلام یقول کان علی بن الحسین صلوات الله علیه اذا قام فی الصلوة کانه ساق شجرة لا یتحرک منه شیء الا ما حرکت الریح منه **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم علیه السلام میگفت که بود علی بن الحسین صلوات الله علیه چون می ایستاد در نماز مانند ساق درخت
بیان این آنکه حرکت نمیکرد از او چیزی مگر آنچه حرکت میداده باشد از او باد از او مثل دامن جامه و گوشه ردا **پنجم اصل** کان علی
بن الحسین صلوات الله علیه اذا قام فی الصلوة تغیر لونه فاذا سجد لم یرفع رأسه حتی یرفض عرقا **شرح** یرفض براء بی نقطه و فاء [illegible]

نشده یعنی ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است … پاشیده شده عرق … عین بی نقطه و نیز راء بی نقطه و
قاف … است یعنی عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون بر میخاست از سجود نماز … که در آن اثر
سجده میکرد … سر خود را اگر آنکه پاشیده میشد عرق او ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا استقبلت القبلة بوجهک
فلا تقلب وجهک عن القبلة فتفسد صلوتک فان الله عز وجل قال لنبیه صلی الله علیه و آله فی الفریضة فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما
کنتم فولوا وجوهکم شطره واخشع ببصرک ولا ترفعه الی السماء ولیکن حذاء وجهک فی موضع سجودک شرح فی الفریضة اشارتست بانکه
مورد این آیت بعنوان فرضیت یا اشارتست بانکه این حکم در فریضه است و شامل نافله نیست و قول امام علیه السلام فتفسد صلوتک … احتمال
اول است فاء در فول برای تفریعیت و بیان حقیقت ایمانست در کتاب الحجه در شرح حدیث … باب … ان الائمه علیهم السلام شهداء
الله عز وجل علی خلقه … حیث ما کنتم باعتبار اجزای نماز است چنانچه ظاهر این حدیث است یا باعتبار اجزای زمین است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون برابر شوی قبله را برابر روی خود پس بگردان روی خود را از قبله که فاسد شود نماز تو چه بدرستی که
الله عز وجل گفت پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله بعنوان فرض در سوره بقره که پس بگردان روی خود را جانب مسجد حرام و هر جا که باشید
پس بگردانید روهای خود را جانب آن مسجد و فروتنی کن بچشم خود و بر مدار چشم خود را بسوی آسمان و باید که باشد چشم تو برابر روی تو در
جای سجده تو … نگاه بجانب … مکن و نگاه در موضع سجود خود کن هفتم اصل عن احدهما علیهما السلام انه قال … الرجل
… فی الصلوة … من الشیطان … شرح … بصیغه مضارع غایب باب … و ضمیر مستتر راجع بشیطان است و ضمیر بارز
راجع برجل … الملک بفتح … و ضم … و کسر میم و سکون لام قدرت تمام … یعنی
روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که او گفت … در نماز امام گفت آن عمل از جانب
شیطانست و شیطان مالک نمیشود … اختیار … در آن زیرا که اگر توجه تمام کند … شود …
… هشتم اصل کنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلام فسأله ناجیة ابو حبیب
فقال له جعلنی الله فداک ان لی رحی اطحن فیها فربما قمت فی ساعة من اللیل فاعرف من الرحی ان الغلام قد نام فاضرب الحائط لاوقظه فقال نعم
انت فی طاعة الله عز وجل تطلب رزقه شرح فاضرب خبر … بکسر نون و سکون عین و فتح میم از افعال … یا فاضرب بتقدیر استفهام است
و نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است یعنی بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید او را ناجیه بنون و
جیم و یای … بی نقطه … کنیت او ابو حبیب است … گفت … گرداند الله … فدای تو بدرستیکه مرا آسیابیست
که آرد میکنم در آن پس بسا که بر خاستم بنماز در ساعتی از شب پس میشناسم از آواز آسیا که غلام بتحقیق خوابیده است پس دست میزنم بر
دیوار تا بیدار کنم او را گفت خوب است تو در طاعت الله عز وجل طلب میکنی رزق او را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا قمت فی الصلوة فلا تعبث بلحیتک ولا برأسک ولا تعبث بالحصی وانت تصلی الا ان تسوی حیث تسجد فلا بأس شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بر خیزی در نماز پس بازی مکن بریش خود و نه بسر خود و بازی مکن بسنگ ریزه مسجد در حالی که تو نماز
میگزاری لیکن جایز است اینکه هموار کنی جای را که سجده میکنی … باب هفدهم
اصل باب البکاء والدعاء فی الصلوة شرح این باب بیان فضیلت گریه و دعا در نماز است و در این باب پنج حدیث است
اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ینبغی لمن یقرأ القرآن اذا مر بآیة من القرآن فیها مسألة او تخویف ان یسأل الله عند ذلک خیر
ما یرجو ویسأله العافیة من النار ومن العذاب شرح المسئلة بفتح میم و سکون سین و فتح همزه بصیغه اسم مکان … محل
… است … یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام سزاوار است کسی را که بخواند قرآن را خواه در نماز
و خواه در غیر نماز چون گذر کند بآیتی از قرآن که در آن مرغوب … یا ترسانیدن باشد اینکه طلب کند از الله تعالی بهتر آنچه
را که امید میدارد و طلب کند از او نجات را از آتش و از عذاب … دوم اصل قلت لابی عبد الله
… الرجل فی الصلوة فقال … ولو مثل رأس الذباب شرح … با نقطه … ودر ان

چند لغت است اول سکون خاء در هر دو دوم کسر خاء مخففه با تنوین در هر دو سیوم کسر خاء مشدده با تنوین در هر دو چهارم کسر خاء مخففه
با تنوین در اول و سکون خاء در دوم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را … خود را … در نماز پس امام گفت … چند
… مانند سر مگس باشد … سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یکون مع الامام فیمر بالمسألة او
بآیة فیها ذکر جنة او نار قال لا بأس بان یسأل عند ذلک ویتعوذ من النار ویسأل الله الجنة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از مردی که با امام باشد … نماز پس میگذرد … بمرغوب … یا بآیتی که در آن ذکر بهشت یا آتش
است امام گفت روا است اینکه طلب کند نزد آن حاجت خود را و پناه گیرد از آتش و طلب کند از الله تعالی بهشت را این اشارتست بانکه
این طلب منافات ندارد با آیت سوره اعراف واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن ذکر السورة من الکتاب ندعو بها فی الصلوة مثل قل هو الله احد فقال اذا کنت تدعو بها فلا بأس شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مذکور کردن سوره از قرآن که دعا کنیم بآن در نماز مثل سوره قل هو الله احد چنانچه گوییم در قنوت که اللهم انی اسئلک
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد تا آخر پس امام گفت چون دعا کرده باشی بآن پس روا است این اشارتست بانکه از این عمل
تکرار سوره در یک رکعت که منهی عنه است لازم نمی آید … دعا شده پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کلما کلمت الله به فی
صلوة الفریضة فلا بأس شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر حاجتی که گفتگو کنی با الله تعالی بآن در نماز فریضه پس روا
است خواه حاجت بزرگ و خواه حاجت کوچک چنانچه می آید در حدیث … باب السجود والتسبیح والدعاء فیه … بدانکه … میگویند …
این حدیث است که در نماز فریضه دعا … نیز توان کرد والله اعلم باب هجدهم اصل باب بدء الاذان والاقامة وفضلهما وثوابهما
شرح البدء بفتح باء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه مصدر باب منع کردن چیزی اول بار پس اضافه مصدر بمفعول است یعنی
این باب بیان ابتدای اذان و اقامت است و فضیلت آن دو و ثواب آن دو و در این باب … حدیث است اول اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال لما اسری برسول الله صلی الله علیه و آله الی السماء فبلغ البیت المعمور وحضرت الصلوة فاذن جبرئیل واقام فتقدم رسول الله
صلی الله علیه و آله وصف الملائکة والنبیون خلف محمد صلی الله علیه و آله شرح اسری بسین بی نقطه و راء بی نقطه و یاء بصیغه ماضی مجهول
باب افعال است الاسراء سیر در شب … برای تعدیه است ذکر فاء در فبلغ و واو در وحضرت و فاء در فاذن و فاء در فتقدم و واو
در وصف دلالت بر این میکند که این فقرات … وتتمه آن نقل شده اینجا … گذشت در حدیث … باب … نزدهم
زیرا که در جواب لما … آن مذکور نمیشود البیت المعمور خانه در آسمان در مقابل کعبه است و ظاهر آنچه می آید در حدیث اول باب النوادر
که باب … است اینست که آن در آسمان چهارم است و این منافات ندارد با آنکه در آسمان ششم نیز چنین خانه باشد … بیت المعمور
چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول و دوم باب … البیت والطواف که باب دوم است و بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث …
مولد النبی صلی الله علیه و آله … که تعبیر آن از لوح محفوظ میشود و الصلوة اینجا عبارت از نماز … است …
رفته باشد و … شب پیش از صبح عود نکرده باشد والله اعلم مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول باب … که
مشتمل است بر اینکه نماز ظهر گزارده … زیرا که میتواند بود که عروج آسمان مکرر واقع شده باشد چنانچه بیان میشود در شرح
حدیث اول باب … و این عروج … باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شب برده شد رسول الله صلی
الله علیه و آله بسوی آسمان پس رسید به بیت المعمور و حاضر شد نماز پس اذان گفت جبرئیل و اقامه گفت پس پیش ایستاد رسول الله صلی
الله علیه و آله و صف زدند فرشتگان و پیغمبران در پس محمد صلی الله علیه و آله دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما هبط
جبرئیل علیه السلام بالاذان علی رسول الله صلی الله علیه و آله کان رأسه فی حجر علی علیه السلام فاذن جبرئیل علیه السلام واقام فلما انتبه رسول
الله صلی الله علیه و آله قال یا علی سمعت قال نعم قال حفظت قال نعم قال ادع بلالا فعلمه فدعا علی علیه السلام بلالا فعلمه شرح
ظاهر اینست که این حدیث برای بیان ابتدای اذان در زمین باشد و حدیث سابق برای بیان ابتدای اذان در آسمان باشد بنا بر اینکه
اسراء پیش از اذان بلال واقع شده باشد و … در کتاب تنقیح گفته که حدوث اذان … زمین و تعلیم بلال بعد از

بوت در سال اول بوده لیکن باین عبارت وفیها رأی عبدالله ابن زید الانصاری الاذان فعلّمه بلالا و تکذیب امثال این جز ابو...
حدیث اول باب النوادر کتاب الصلوة است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون فرود آورد جبرئیل علیه السلام اذان را
بر رسول الله صلی الله علیه وآله بود سر او بر کنار علی علیه السلام پس اذان گفت جبرئیل علیه السلام و اقامت گفت پس چون بحال خود
آمد رسول الله صلی الله علیه وآله گفت ای علی آیا شنیدی گفت آری گفت آیا حفظ کردی گفت آری گفت بخوان بلال را پس تعلیم کن
او را پس خواند علی علیه السلام بلال را پس تعلیم کرد او را مخفی نماند که رسیدن آن از جبرئیل بگوش کسی مستلزم نبوت او نیست مگر آنکه او مخاطب
و مقصود بالذات در تعلیم باشد **سیوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الاذان والاقامة خمسة وثلثون حرفا فعدّ ذلک بیده
واحدا واحدا الاذان ثمانیة عشر حرفا والاقامة سبعة عشر حرفا **شرح** مراد بحرف کلمه است و مراد اینجا فقره است که وقف بر آن شود
پس از سابق و لاحق بر کنار خواهد بود **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که اذان و اقامت سی و پنج فقره و اذان
را هجده فقره باعتبار آنکه اذان بود تکبیر در اول و یک تهلیل در آخر زیاد بر اقامت است و اقامت بدو قد قامت الصلوة
زیاد بر اذان است **چهارم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول الاذان مثنی مثنی والاقامة مثنی مثنی **شرح** المثنی
بفتح و کسر میم و سکون ثاء سه نقطه و فتح نون مخففه و الف منقلب از یا که به تنوین ساقط میشود ظاهر ... جزئی که جزو جزئی
دیگر باشد و از باب تکرار اجزا باشد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اذان و اقامت ... دو بار باید
که بر هر فقره آن واقف بی باید کرد **پنجم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال یا زرارة تفتتح الاذان باربع
تکبیرات و تختمه بتکبیرتین و تهلیلتین **شرح** روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت ای زراره و
ابتدا میکنی اذان را بچهار تکبیر و ختم میکنی آنرا بدو تکبیر و دو تهلیل **ششم اصل** سالته اباعبدالله علیه السلام عن التثویب فی الاذان
والاقامة قال ما نعرفه **شرح** التثویب بثاء سه نقطه و بای یک نقطه مصدر معتل العین واوی باب تفعیل گفتن الصلوة خیر من النوم
در اذان و اقامت صبح دو بار و این از بدعتهای عمر بن الخطاب است که حی علی خیر العمل را از اذان و اقامت ساقط ساخته و
بجای آن در اذان و اقامت صبح این را احداث کرده **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از تثویب در اذان و اقامت
گفت نمیشناسیم آنرا یعنی معروف نیست پس منکر و حرام خواهد بود **هفتم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام اذا اذنت فافصح بالالف والهاء
وصلّ علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر فی اذان او غیره صلی الله علیه وآله **شرح** افصح بفاء و صاد بی نقطه و حاء بی نقطه صیغه
امر حاضر باب افعال است الفصیح بفتح فاء و سکون صاد ظاهر شدن باور بالالف برای تعدیه است و مقصود صریح کردن الف و هاست
هر کاه در آخر فقره باشد مثل اشهد ان و مثل حی علی الصلوة **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام چون اذان گوی پس صریح کن
در الف و ها را و درود کن بر نبی هر بار که ذکر کنی او را یا ذکر کند او را ذکر کننده دیگر خواه در اذان و خواه در غیر اذان یا مرو
کوی صلی الله علیه وآله **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اذنت واقمت صلی خلفک صفان من الملائکة واذا اقمت
صلی خلفک صفان من الملائکة واذا اقمت صلی خلفک صف من الملائکة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اذان
کوی و اقامه کوی نماز میگزارند پس تو دو صف از فرشتگان و چون اکتفا باقامت کنی نماز میگزارند در پس تو یک صف از فرشتگان
نهم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سألته ایجزی اذان واحد قال ان صلیت جماعة لم یجز الا اذان واقامة وان کنت
وحدک تبادر امرا تخاف ان یفوتک یجزیک اقامة الا الفجر والمغرب فانه ینبغی ان تؤذن فیهما وتقیم من اجل انه لا یقصر فیهما کما
لا یقصر فی سایر الصلوة **شرح** اذان مضاف است بواحد و مراد بواحد منفرد است یا یعنی که پیشتر است و نه مأموم و حاصل جواب
آنست که اذان منفرد برای نماز خود کویند کفایت نیست برای دیگری اصلا و موافق این می آید در حدیث سیزدهم این باب و میتواند
بود که اذان مضاف باشد بواحد صفت آن باشد یعنی منفرد از اقامت و بنا بر این حاصل جواب اینست که اذان بی اقامت
کفایت نیست نه برای منفرد و نه برای غیر او و تقصیر صیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التقصیر کوتاه کردن و مراد اینجا اختیار
نوافل نمازست در سفر یا مراد اینست که اختصار نوافل است و بر هر تقدیر من اجل نه برای بیان سرّست و الله اعلم نیست نه برای که

استه الا بقیاسی جابر بن یزید **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را که آیا کافی است
اذان شخصی که منفرد باشد اگر یکبار امام گفت اگر گزاری نماز جماعت را کافی نیست برای جماعت مگر اذان با اقامه و اگر نمیگزاری آن منفرد باشد و
اقامتی که غیر اقامت منفرد باشد و اگر باشی تنها بر خود بر جای که میباد در سختی کاری تو ... و اگر بترسی از اینکه فوت شود از تو کاری است
ترا اقامت باید گفت که اذان آنجا منفرد نبود تو نیز ... روایت ... این ... امام ... نماز صبح و نماز شام ... بر ترتیب آنها است ...
که اذان کوی در آن دو و اقامت کوی در آن دو از برای اینکه ... قصر کرده نمیشود در آن دو نماز چنانچه قصر کرده میشود در باقی
نمازها **دهم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام ایتکلم الرجل فی الاذان قال لا باس قلت فی الاقامة قال لا **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه
السلام را آیا سخن میگوید مرد با دیگری در اثنای اذان گفت پروای نیست گفتم آیا در اقامه میگوید گفت نه **یازدهم اصل** عن الحلبی قال
لا باس ان یؤذن الرجل من غیر وضوء ولا یقیم الا وهو علی وضوء **شرح** عبیدالله بن حلبی از راویان امام جعفر صادق علیه السلام
است کتابی را او تصنیف کرده و در فقره اول مصنفات شیعه است و آنرا عرض کرده بر امام جعفر صادق علیه السلام و امام تحسین او کرده و
گفته که مخالفان مثل این کتاب ندارند **یعنی** روایتست از حلبی که گفت در کتاب خود روای نیست اینکه اذان گوید مرد بی وضو و اقامت
نمیگوید مگر آنکه او بر وضو باشد **دوازدهم اصل** عن ابی بصیر قال سألته عن الرجل ینسی ای الاذان حتی یسلم قال لیس علیه ان یعید
الاذان فلیعد علی محمد نبیه اذا انهم قال وجبهم قد یعرفوا اعلام الاذان **شرح** روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که میر ... ... نماز وقتی که از ... سلام میدهد امام گفت نیست
بر آن مرد اینکه اعاده کند اذان را پس باید که داخل شود یا بگاف در لوذ ... باینکه شریک اذان ... و بر خود نماز
کند پس اگر با بدایت ... تحقیق متفرق شده اند اعاده میکند اذان را برای خود با اینکه اذان بعد از سلام و پیش از تفرق
صفوف ... رسیده باشد نیز اذان میگوید **سیزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئل عن الاذان هل یجوز ان یکون من
غیر عارف قال لا یستقیم الاذان ولا یجوز ان یؤذن به الا رجل مسلم عارف فان علم الاذان فاذن به ولم یکن عارفا لم یجز اذانه
ولا اقامته ولا یقتدی به **شرح** العارف کسی که ربوبیت رب العالمین را شناخته باشد و آن کسی است که شناخته باشد این را که خالی
نمی باشد هیچ زمان از امام معصوم مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی خواه رسول و خواه وصی رسول یا یعنی که تجویز اختلاف در روی
ظهور احکام شرعیه نکند الف لام الاذان در لا یستقیم الاذان برای عهد خارجی است یعنی اذان غیر عارف پس این جمله احتمال ... نفی
منفیست و عطف است یؤذن الاذان ... لفظ ... صیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاذان اعلام مردم یا در نماز برای
بیعت است و ضمیر راجع باذان است علم بصیغه معلوم مجرد است و ضمیر مستتر راجع برجل است فاذن ... و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعال
است لم یجز بجیم و زای ... بصیغه مضارع معتل العین باب افعال است لا یقتدی بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است ضمیر راجع برجل است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیده شد از اذان آیا روا است اینکه باشد از غیر شیعه امامیه گفت در راست نیست
آن اذان و جایز نیست که اعلام کند مردم را باذان مگر مردی که مسلمان باشد و شناخته باشد امام مفترض الطاعة را پس اگر مردی
اذان را پس اعلام کند مردم را باذان و نباشد شناسای امام مفترض الطاعة روا نیست اذان او و نه اقامت او و اقتدا کرده نمیشود باو
یا نمیتوان که اکتفا باذان او و باقامت او نتوان کرد در نماز جماعت چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم این باب یا نمیتوان که اعتماد بر اذان او
نمیتوان کرد در معرفت وقت نماز و مانند آن **اصل** وسئل عن الرجل یؤذن ویقیم لیصلی وحده فیجیء رجل آخر فیقول له نصلی جماعة
هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة قال لا ولکن یؤذن ویقیم **شرح** ضمیر مستتر در فیقول راجع بآخر است و ضمیر بارز در له
است راجع برجل آخر است و مکمل مخلت و بنا بر اول ضمیر بودن راجع بآخر است و اعاده اذان و اقامت برای توسط کلام است
و بنا بر دوم راجع برجل آخر است و آن اذان و اقامت برای توسط کلام ماموم میان اذان و اقامت امام در نماز او است و میتواند که
برای قصد الانفراد باشد در وقت اذان و اقامت **یعنی** و امام پرسیده شد از مردی که اذان میگوید و اقامت میگوید تا نماز گزارد
به تنهایی خود پس می آید مردی دیگر پس مرد اول میگوید او را که بگزاریم نماز جماعت پس آیا روا است که نماز گزارند باین اذان و اقامت

المستولال

الجلبی م

٣
٤
٥
٦
٦
٧
٨
٩

گفت نه ولیکن مراد اول اذان میگوید و اقامت میگوید خواه حقیقة و خواه حکما زیرا که اذان ماموم بجای اذان امام است چنانچه می آید در حدیث
بیست و پنجم این باب و لیبراز ان نماز جماعت میگزارند چهاردهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم انه قال سئل الرجل ینسی الاذان والاقامة حتی
یدخل فی الصلوة قال ان کان ذکر قبل ان یقرأ فلیصل علی النبی صلی الله علیه وآله ولیقم وان کان قد قرأ فلیتم صلوته شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم اینکه او گفت در مردی که فراموش میکند اذان را و اقامت را تا اینکه داخل میشود در نماز گفت اگر یاد آورده باشد پیش از آنکه
شروع در قرائت کند پس باید که درود کند بر نبی صلی الله علیه وآله و باید که اقامت گوید و اگر بعد از شروع در قرائت یاد آرد پس باید که تمام
کند نماز خود را و برود و عقب را نیست که باعث فوت محافظت با کفاره غفلت است والله اعلم پانزدهم اصل عن ابی عبدالله
علیه السلم قال من سها فی الاذان فقدم او اخر اعاد علی الاول الذی اخره حتی یمضی علی اخره شرح تا در فقدم بیاینیست اواخر بفتح
همزه و فتح واو والف و کسر خاء بانقط مخفف جمع آخره مضروب و مفعول قدم است آخره بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل و ضمیر راجع بالاول
بمعنی تارک است و این تفسیر بر این است که مراد باعاده ملازم دارد و مؤخر بودن انرا بوجهی و مقدم بودن انرا بوجه دیگر یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که غفلت کند در اذان باین روش که پیش انداخت زد فقرات را که بعد از تکبیر است بر مکرر در بر اول که تکفته آنرا
تا آنکه کذر کند بر آخر اذان و او دیست که ادا کند شبی از تکبیر تشهد و تبیین تا آخر اذان که گفته باشد تکبیر را بعد از انها میگوید و انها را بعد از تکبیر میگوید
شانزدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال یؤذن الرجل و هو جالس و لا یقیم الا و هو قائم و تؤذن و انت راکب و لا تقیم الا و انت علی الارض
شرح روایتست از امام رضا علیه السلم گفت اذان میگوید مرد بر حالی که او نشسته است و اقامت نمیگوید مگر بر حالی که او ایستاده است و اذان
میگویی بر حالی که تو سواری و اقامت نمیگویی مگر بر حالی که تو بر زمینی هفدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت له یؤذن الرجل و هو
علی غیر القبلة قال اذا کان التشهد مستقبل القبلة فلا باس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم امام را که آیا
اذان میگوید مرد در حالی که رو به قبله نباشد امام گفت چون باشد تشهد و تبیین رو بقبله پس باکی نیست یعنی که بابت رو بقبله باشد هجدهم
اصل سالت اباعبدالله علیه السلم عن المرأة اعلیها اذان و اقامة قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن که آیا بر او هست
اذانی و اقامتی گفت نه نوزدهم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول اقامة المرأة ان تکبر و تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
ورسوله شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بجای اقامت زن اینست که گوید الله اکبر و گوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله بیستم اصل عن ابی هرون المکفوف قال قال ابو عبدالله علیه السلم یا ابا هرون الاقامة من الصلوة فاذا اقمت فلا
تتکلم و لا تومئ بیدک شرح لا تومئ بسکون واو و کسر میم بصیغه نهی حاضر معلوم از افعال و اوی مهموز اللام باب افعال همزه آن منقلب
شده و بجزم افتاده یعنی روایتست از ابو هرون کور که گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای ابو هرون اقامت از جمله نماز است
پس چون اقامت گویی پس سخن مکن با دیگری و اشاره مکن بدست خود بیست و یکم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال لا یقیم احدکم الصلوة و هو ماش و لا راکب و لا مضطجع الا ان یکون مریضا و لیتمکن فی الاقامة کما یتمکن فی الصلوة فانه اذا اخذ فی
الاقامة فهو فی صلوة شرح مراد باقامت صلوة مجموع هفده فقره است و میتواند بود که مراد قد قامت الصلوة تا آخر باشد یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت باید که اقامت نکند یکی از شما نماز را با اینکه اقامت نگوید مگر بر حالی که او در رفتار باشد و نه بر حالی
که او سوار باشد و نه بر حالی که او پهلو بر زمین باشد مگر آنکه باشد بیمار و باید که قرار گیرد در اقامت چنانچه قرار میگیرد در نماز چه او بر است
که او چون شروع کند در اقامت پس او در نماز خود است یعنی که اقامت حکم نماز دارد و دلالت بر آن که قد قامت الصلوة باشد دروغ خواهد
بود بیست و دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا دخل الرجل المسجد و هو لا یأتم بصاحبه و قد بقی علی الامام آیة او آیتان فخشی
ان هو اذن و اقام ان یرکع فلیقل قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله ولیدخل فی الصلوة شرح [illegible]
دانسته [illegible] بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب افتعال است [illegible]
است اول و اگر نشنود اذان و اقامت بنابر اعتقاد بر خود او در نماز جماعت دوم و اگر نشنود قرائت بنابر اعتقاد بر شنیدن و مراد [illegible]
او الاستماع میتواند بود که مراد قسم دوم باشد در صورت تقیه [illegible]

بلمان

عبارت از بودن مسجد است زیرا که در اکثر مساجد و معلوم مسجدی باشند بنابر دوم عبارت از شنیدنست [illegible]
تواترست در صورت تقیه [illegible] خوف رکوع [illegible] زیرا که ادراک امام در رکوع [illegible]
و جواب [illegible] مطلوب ادراک [illegible] و تخفیف [illegible]
است و مصدر [illegible] شرطیه در میان دو جزو [illegible]
شرطیست [illegible] یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون داخل شود مردی در مسجد بر حالی
که او اکتفا باذان و اقامت موذن مسجد نمیکند [illegible]
و اقامت گوید از اینکه پیشنماز رکوع کند پس باید که بگوید [illegible] قد قامت الصلوة [illegible] الله اکبر [illegible] لا اله الا الله [illegible] داخل شود در نماز
جماعت [illegible] موذن مسجد [illegible]
از شیوه امامیه نیست [illegible] باذان و اقامت او [illegible] چنانچه بیان شد در حدیث [illegible] این باب [illegible] موذن [illegible]
اختلاف [illegible] اهل بیت [illegible]
مانده باشد بیست و سوم اصل سالت اباعبدالله علیه السلم عن الاذان قبل الفجر فقال اذا کان فی جماعة فلا و ان کان وحده فلا باس
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از اذان برای نماز صبح پیش از طلوع صبح صادق پس امام گفت اگر باشد در جماعت [illegible]
تنها پس پروا نیست بیست و چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال القعود بین الاذان والاقامة فی الصلوة کلها اذا لم یکن قبل الاقامة صلوة نصلیها
شرح روایتست از امام رضا علیه السلم گفت نشستن در میان اذان و اقامت هست در نمازها [illegible] اقامت [illegible]
نمازی [illegible]
نشستن [illegible] بیست و پنجم اصل عن اسمعیل بن جابر ان اباعبدالله علیه السلم کان یؤذن و یقیم غیره و قال کان یقیم و قد اذن
غیره شرح روایتست از اسمعیل بن جابر اینکه امام جعفر صادق علیه السلم [illegible] اذان میگفت و [illegible] اقامت میگفت دیگری و [illegible]
گفت [illegible] اقامت میگفت بر حالی که تحقیق اذان را گفته بود دیگری بیست و ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال الاذان ترتیل والاقامة
حدر شرح الحدر بفتح حاء بی نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب [illegible] یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت اذان [illegible] و اقامت [illegible]
که اقامت است بیست و هفتم اصل عن ابن ابی نجران رفعه قال قال ثلثة یوم القیامة علی کثبان المسک احدهم موذن اذن احتسابا شرح
[illegible] ابن ابی نجران [illegible] امام رضا و امام محمد تقی علیه السلم [illegible]
یعنی روایتست از ابن ابی نجران [illegible] گفت امام گفت [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] بیست و هشتم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول المؤذن یغفر
له مد صوته و یشهد له کل شیء سمعه شرح یغفر بصیغه مضارع مجهول [illegible]
[illegible]
[illegible]
شنوا باشد [illegible] یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت موذن [illegible]
رسالی [illegible] بیست و نهم اصل کان رسول
الله صلی الله علیه وآله اذا سمع المؤذن یؤذن قال مثل ما یقول فی کل شیء شرح عادت رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]
موذن [illegible] سیم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال من سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله فقال مصدقا محتسبا و انا اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]

عدد من اقر و عرف شرح من سمع مبتدا است الکفیة لعینه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعال است الا کتفا امر شدن بنفع و بر

زیاد از طلب نفع زاید بر آن مشتغل شده در الا کان نفع محذوف است بتقدیر لم تقبله الا کان و این خبر مبتدا است عدد مرفوع و اسم کان

و مثل عدد معطوف بر آنست و نکته در ترک مثل در اول و ذکر آن در دوم آنست که ثوابی که برای منکرین مقدر است متحقق میشود بعینه برای مردان

وابی که برای مقربین مقدر است محقق میشود بعینه برای مردان و ثوابی که برای مقربین مقدر است محقق میشود بعینه برای خود شان لیس ثواب

مردان مثل آن خواهد بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که شنید از مودن اذان میگوید که گواهی میدهم که نیست مستحق

عبادتی بجز الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله پس آن شنونده گفت بر حالی که رو کرده باشد بر حالی که برای ثواب خود

گفته باشد که من نیز گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله اکتفا میکنم از شهادت بر آن گفته از

نفع کسی را ابا کرد و منکر شده و مدد میکنم بآن شهادت هر که اقرار کرد و گواهی داد [illegible]

و سر باز زده مانند عدد کسی که اقرار کرد و اعتراف کرد حدیث دیگم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان طول حائط مسجد رسول الله صلی

الله علیه و آله قامة و کان یقول صلی الله علیه و آله لبلال اذا دخل الوقت یا بلال اعل فوق الجدار وارفع صوتک بالاذان فان الله قد و

کل بالاذان ریحا ترفعه الی السماء وان الملائکة اذا سمعوا الاذان من اهل الارض قالوا هذه اصوات امة محمد صلی الله علیه و آله بتوحید الله عز و جل

[illegible]

یک تکبیر است و آنکه تکبیرهاست هفت تکبیر فاضلتر است از سه تکبیر **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت اماما اجزأتک
تکبیرة واحدة لان معک ذا الحاجة والضعیف والکبیر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی پیشنماز کافیست ترا
یک تکبیر چه بدرستی که با تو جماعتی باشند که کار ضروری دارد و کسی که شکسته و بیمار و مانند آن دارد و کسی که پیر است **پنجم اصل**
علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال التکبیر فی الصلوة الفرض الخمس الصلوات خمس و
تسعون تکبیرة منها تکبیرات القنوت خمس ورواه الشیخ عن ابیه عن عبد الله بن المغیرة وفسّرهن فی الظهر احدی وعشرون تکبیرة وفی العصر
احدی وعشرون تکبیرة وفی المغرب ست عشر تکبیرة وفی العشاء الآخرة احدی وعشرون تکبیرة وفی الفجر احدی عشر تکبیرة وخمس تکبیرات
القنوت فی خمس صلوات **شرح** عبد الله بن المغیرة از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است و کتب او [illegible] علیهم السلام و عمل [illegible]
است باجماع شیعه چنانچه از کتب منقولست [illegible] و فسّرهن از کلام عبد الله است **یعنی** روایت کرده علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر
از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تکبیر در نماز فریضه اعنی پنج نماز یومیه نود و پنج تکبیر است از آنجمله تکبیرهای قنوت پنج
است علی بن ابراهیم روایت کرده از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن مغیره و در این روایت تفسیر کرده عبد الله بن مغیره او نود و پنج تکبیر
را که مذکور شده در کلام سابق با [illegible] که در نماز ظهر است و یک تکبیر یکی تکبیر احرام و [illegible] پنج تکبیر یکی پیش از رکوع و تکبیر پیش از سجود اول
و تکبیر بعد از سجود اول و تکبیر پیش از سجود دوم و تکبیر بعد از سجود دوم و در نماز عصر بیست و یک تکبیر و در نماز شام شانزده تکبیر و در نماز خفتن بیست و یک
تکبیر و در نماز صبح یازده تکبیر و پنج تکبیر قنوت در پنج نماز مخفی نماند که جدا کردن پنج تکبیر قنوت از باقی تکبیرات برای مناسبت کلام سابق است برای اینکه
تغییر نیست و جدا کردن آن اینجا [illegible] کلام [illegible] اهتمام به بیان آنهاست والله اعلم **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا افتتحت
الصلوة فارفع کفیک ثم ابسطهما بسطا ثم کبر ثلث تکبیرات ثم قل اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه
لا یغفر الذنوب الا انت **شرح** ظاهر [illegible] آنست که [illegible] بعد از برداشتن دو دست باشد و ظاهر [illegible] تکبیرات تا آخر است که
برداشتن دو دست برای هر تکبیری علیحده در کار نباشد و مشهور میان اصحاب ما خلاف اینست و شیخ بهائی رحمه الله در کتاب حبل المتین [illegible]
کرده که ثم اینجا برای تراخی و ترتیب نباشد و نقل اجماع [illegible] برای هر تکبیری علیحده کرده والله اعلم **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون ابتدا کنی نماز را پس بردار دو دست خود را بعد از آن پهن کن دو دست را پهن کردنی [illegible] دو دست رو
قبله باشد و انگشتان آنها متصل باشد چنانچه مشهور است بعد از آن تکبیر بگو سه تکبیر بعد از آن بگو خداوندا توئی پادشاه [illegible] نیست مستحق
عبادت مگر تو منزه میکنم منزه [illegible] لایق تو بدرستی که من ظلم کردم بر خودم پس بیامرز برای من گناه مرا بدرستی که نمی‌آمرزد گناهان
را مگر تو **اصل** ثم کبر تکبیرتین ثم قل لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک سبحانک
وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت **شرح** لبیک تثنیه لب بفتح لام و تشدید باء [illegible] است که مصدر [illegible] بمعنی ثابت
قدم بودن یا [illegible] و قصد چیزی کردن [illegible] یا بمعنی اخلاص و بهر تقدیر مضاف شده بضمیر مخاطب و نصب آن برای اینست که
معمول بفعل محذوفست بتقدیر اسألک لبیک و بعضی میگویند مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر الب لک لبیک تثنیه اینجا برای
تکرار بعنوان استمرار و دوام است و اضافه بضمیر مخاطب برای افاده اختصاص است و مراد استمرار ثابت قدم بودنیست که موافق امر الهی باشد
و [illegible] نباشد سعدیک بفتح سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه تثنیه سعد است که مصدر باب علم است [illegible]
بچیزی مضاف بضمیر مخاطب شده برای افاده اختصاص [illegible] تثنیه [illegible] نباشد و نصب آن برای اینست که
معمول بفعل محذوفست بتقدیر اسألک سعدیک و مراد [illegible] عبادتیست که [illegible] موافق فتوای اهل حق باشد [illegible]
که در آن بدعت و موافقت فتوای اهل ضلالت باشد مثل [illegible] که گذشت [illegible] باب دوم الملجأ بفتح میم و سکون لام
و فتح جیم و همزه مصدر میمی باب منع [illegible] پناه بردن [illegible] بفتح حاء بی نقطه و نون و الف و نون تثنیه حنان است که مصدر باب
ضرب است بمعنی رحمت یا [illegible] و نصب آن [illegible] سعدیک است **یعنی** بعد از آن تکبیر بگو دو تکبیر بعد از آن بگو میخواهم
از تو توفیق استمرار بر ثبات قدم بودن و طاقت [illegible] استمرار بر سعادت [illegible] باشد [illegible]

لبیکی و فراموش [illegible] متوجه بسوی تو نیست [illegible] از قبول لبیکی [illegible] نموده شده [illegible] اراده نموده باشد
او را بتوفیق [illegible] و ترک خود را پناه برده است از تو [illegible] بسوی تو منزه میکنم منزه [illegible] لایق تو و طلب میکنم
از تو دوام رحمت ترا [illegible] بلندمرتبه منزه میکنم منزه لایق تو ای صاحب کل اختیار [illegible] علیهم السلام **اصل**
ثم کبر تکبیرتین ثم قل وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین ثم تعوذ بالله من الشیطان الرجیم ثم اقرأ فاتحة الکتاب **شرح**
این دو تکبیر فاصله [illegible] چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب النوادر از ابواب سجود است [illegible] اسم مکان است
و مراد حالتیست که [illegible] آدمی بر آنحالت و احوالی [illegible] آدمی بر آنحالت باعتبار تشبیه آنها بمکان زندگی و مکان [illegible] **یعنی**
بعد از آن تکبیر بگو دو تکبیر بعد از آن میگوئی رو آوردم [illegible] خود را برای آنکه [illegible] آفرید آسمانها و زمین را و دانای نهان و آشکار
است [illegible] حالتیست که من خالص [illegible] و نیستم من از جمله مشرکان بدرستی که نماز من و عبادات من و آنچه بر آن زندگی میکنم
و آنچه بر آن میمیرم برای الله است که صاحب کل اختیار [illegible] نیست شریکی او را و به آنچه گفتم [illegible] مأمور شدم از جانب
الله [illegible] بعد از آن پناه بگیر بالله [illegible] از شیطان [illegible] بعد از آن بخوان سوره فاتحة الکتاب را **هفتم اصل**
عن حماد بن عیسی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یوما یا حماد تحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک
یا حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة فرکعت وسجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالرجل منکم
یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة **شرح** تحسن بحاء بی نقطه و سین بی نقطه و نون [illegible] مضارع معلوم
مخاطب باب افعال بتقدیر استفهام است [illegible] بفتح همزه و سکون نون [illegible] مفعول تحسن است حریز
بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و زاء بانقطه از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است و شیخ طوسی در
کتاب فهرست گفته حریز بن عبد الله السجستانی ثقة کوفی [illegible] رحمه الله [illegible] کتب منها کتاب الصلوة و کتاب الزکوة و کتاب النوادر و
[illegible] منصوب و مرفوع میتواند [illegible]
نماز [illegible] مستحبات نماز است **یعنی** روایتست از حماد بن عیسی که گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلام روزی که ای حماد آیا
خوب میتوانی نماز گزاری حماد گفت که گفتم ای آقای من یاد دارم کتاب حریز را که در بیان آداب نماز تصنیف کرده پس امام گفت [illegible]
و نیکو نیست بر تو [illegible] پس نماز بگزار حماد گفت پس ایستادم پیش امام رو بقبله پس ابتدا کردم نماز را پس رکوع کردم و سجود کردم [illegible]
که عادت [illegible] بود پس امام گفت که ای حماد خوب نمیتوانی که نماز گزاری چه زشت است [illegible] که بگذرد بر او شصت سال یا هفتاد سال
[illegible] و برپای ندارد یک نماز را با قرار دادن حدود آن [illegible] تمام **اصل** قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة
فقام ابو عبد الله علیه السلام مستقبل القبلة منتصبا فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه وقرب بین قدمیه حتی کان بینهما قدر ثلث اصابع
منفرجات واستقبل باصابع رجلیه جمیعا القبلة لم یحرفهما عن القبلة وقال بخشوع الله اکبر **شرح** آنچه [illegible] نماز [illegible]
[illegible] حدیث منقول شده [illegible] که حماد رعایت آنها نکرده بوده [illegible] آنچه حماد رعایت آن کرده بود مثل هفت تکبیر افتتاح و دعاهای [illegible]
مانند آنها منقول نشده اگرچه از امام صادر شده جمیعا [illegible] حال است [illegible] تأکید است [illegible] تثنیه و جمع مساوی
است [illegible] متعلق [illegible] بارسل است [illegible] جاریه است [illegible]
است [illegible] **یعنی** گفت حماد پس [illegible]
در خود [illegible] پس گفتم [illegible] تعلیم کن مرا نماز پس ایستاد امام جعفر صادق علیه السلام رو بقبله [illegible] پس فرو گذاشت
دو دست خود را [illegible] نزدیک یکدیگر [illegible] بر بالای دو ران [illegible] متصل کرده بود انگشتان خود را [illegible]
بود میان دو قدم خود تا آنکه بود میان آنها مقدار سه انگشت [illegible]
[illegible] **اصل** ثم قرأ الحمد بترتیل وقل هو الله احد ثم صبر هنیة بقدر ما یتنفس [illegible]

وهو قائم ثم رفع يديه حيال وجهه وقال الله اكبر وهو قائم ثم ركع وملأ كفيه من ركبتيه منفرجات ورد ركبتيه الى خلفه حتى استوى ظهره حتى لو صب

عليه قطرة من ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره ومد عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلاثا بترتيل فقال سبحان ربي العظيم وبحمده **شرح**

بضم ياء و فتح نون و تشديد ياء تحتانيه منقوطه بدو نقطه در پايين يعني اندكي تا اينكه و ان القبض بضم قاف و سكون باء و و او ضم و ضعف است

يعني است ان يفتح باء و فتح نون و تاء و تا ء ثبت يعني اندكي چيزي و لام الفعل ان ياء بوده و افتاده در القبض بوده و در بعضي نسخ بسيبه است

بقلب ياء با لام بهاء و منفرجات بفاء و راء بي نقطه و جيم بي نقطه جمع مونث اسم مفعول از باب تفعيل حال است از جمع كفيه و ركبتيه و مراد است كه رو از انكه

ما از هم دار كه و پس كرده است و ز انو ها را شد از دست و ز انو ي ديگر لم تزل بضم زاي با نقطه است و ضمير مستتر راجع بقطره است و فعل مانع فانحه

معلوم است عنقه منصوب و مفعول است غمض عينيه بالغين با نقطه و ضاد با نقطه بصيغه ماضي معلوم باب ضرب يا باب تفعيل است **يعني** بعد از ان خواند سوره فاتحه

را تمام و خواند سوره اخلاص را بعد از ان صبر كرد اندكي فيتي القدر نفس كشيدن بر جاي كه ايستاده بود بعد از ان برداشت دو دست

را برابر روي خود و گفت الله اكبر بر جاي كه ايستاده بود بعد از ان ركوع كرد و پر كرد دو دست خود را از دو زانوي خود بر جاي كه جدا بود ه است و

زانو دور كرده شده بود از دست و زانو ي ديگر و بر گردانيد زانو هاي خود را بسوي پس خود تا انكه برابر شد پشت او تا انكه اگر ريخته مي شد

بر پشت او قطره از آب يا روغن از جاي خود نمي رفت براي برابر بودن پشت او و كشيد گردن خود را و پوشيد دو چشم خود را بعد از ان تسبيح گفت

سه بار شمرده با نرمي گفت سبحان ربي العظيم و بحمده **اصل** ثم استوى قائما فلما استمكن من القيام قال سمع الله لمن حمده ثم كبر وهو قائم

ورفع يديه حيال وجهه ثم سجد وبسط كفيه مضمومتي الاصابع بين يدي ركبتيه حيال وجهه فقال سبحان ربي الاعلى وبحمده ثلث مرات ولم يضع

شيئا من جسده على شيء منه **شرح** بعد از ان راست شد ايستاده بس چون قرار گرفت در ايستادن گفت مستجاب كناد الله دعاي هر ان

كه سپاس كرد او را بعد از ان تكبير گفت بر جاي كه او ايستاده بود و برداشت دو دست خود را برابر روي خود بعد از ان سجده كرد و پهن كرد

دو دست خود را بر جاي كه متصل او بود و بسته بود انگشتان را پيش روي زانوي خود و برابر روي خود يعني كه برابر سر برابر زانو بود و هم

برابر روي يا بايد بگذارد اين دو دست بر زمين پيش از گذاشتن زانو بعد و برابر رو بود بعد از ان گفت سبحان ربي الاعلى و بحمده سه بار

نگذاشت چيزي از بدن خود را بر چيزي از بدن يعني كه دو بار از هم جدا كرده بود ران را از هم دور كرده بود و بازو را از

پهلو دور كرد و دو دست را از پهلوي رو دور كرده بود و يا شكم را از ران دور كرد **اصل** وسجد على ثمانية اعظم الكفين والركبتين

وانامل ابهامي الرجلين والجبهة والانف وقال سبعة منها فرض يسجد عليها وهي التي ذكرها الله في كتابه فقال وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله

احدا وهي الجبهة والكفان والركبتان والابهامان ووضع الانف على الارض سنة **شرح** انامل جمع انملة و در بعضي نسخ تثنيه است و نظر اين

در كتاب الصلوة در حديث اول باب جامع في الحائض والمستحاضة كه باب سيم است كه سي و يكم الاشتراك و ادناه ميقات التقليد اين آيت بيشتر

گذشت و در كتاب الحجة در حديث ششم و پنجم باب سي و هفتم كه باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية است و اين محل آن جمعيت را كه

قرار الكتاب بسيار است پس نبود ندبود كه لفظ المساجد مشترك است ميان چند معني يكي جمع مسجد بفتح ميم و كسر جيم و ديگري جمع سجد بكسر ميم و فتح

جيم و ديگري جمع مسجود مستعمل شود يكبار در جميع معاني خود **يعني** و سجده كرد بر هشت استخوان دو دست و دو زانو و دو بند انگشت ها و پيشاني و

بيني وامام گفت بعد از ان هفت از آن هشت عضو فرض است يعني از شكل آن فرض شده است يعني

كه مذكور شده در قرآن سجده كرده بر انها كه اين هفت آن است كه ذكر كرده است الله تعالى در كتاب خود با نبي خود گفته در سوره

جن و اينكه آلات سجده براي الله تعالى است پس مخوانيد با الله تعالى هيچكس را و آنها پيشاني است و دو دست و دو زانو و دو انگشت ابهام و گذاشتن بيني

بر زمين سنت است يعني مستحب است يعني كه مروي است و دليل آن گذشت كه پيغمبر صلى الله عليه وآله بجا آورده **اصل** ثم رفع رأسه من السجود فلما استوى

جالسا قال الله اكبر ثم قعد على فخذه الايسر وقد وضع ظاهر قدمه الايمن على بطن قدمه الايسر وقال استغفر الله ربي واتوب اليه ثم كبر وهو

جالس وسجد السجدة الثانية وقال كما قال في الاولى **شرح** بعد از ان برداشت سر خود را از سجده پس چون برابر راست نشسته گفت الله اكبر

بعد از ان نشست بر ران چپ خود بر حالي كه گذاشته بود پشت پاي راست خود را بر شكم پاي چپ خود و گفت استغفر الله ربي و اتوب اليه بعد

از ان تكبير گفت بر حالي كه او نشسته بود و سجده كرد سجده دوم و گفت در سجده دوم چنانچه گفته بود در سجده اول مخفي نماند كه ظاهر ثم قعد است كه

اول برجا باشد تشهد و بعد از ان كرده باشد **اصل** ولم يضع شيئا من بدنه على شيء منه في ركوع ولا سجود وكان متجنحا ولم يضع ذراعيه على الارض

و صلى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا الاصابع وهو جالس في التشهد فلما فرغ من التشهد سلم فقال يا حماد هكذا صل **شرح** المتجنح بجيم و نون و حاء

بي نقطه بصيغه اسم فاعل باب تفعل است يعني فرا نبندد يا جدا از جزئي از جزئي ديگر و مراد اينجا دور كننده اعضاي خود از يكديگر است **يعني** و نگذاشت

چيزي از بدن خود بر چيزي ديگر از بدن در ركوع و نه در سجود و بلكه جدا مي كند اعضاي خود را از يكديگر و نگذاشت دو ساعد خود را بر زمين و گزارد دو

ركعت را برين منوال و انگشتان دو دست او متصل كرده شده بود بر هم حالي كه او نشسته بود در تشهد پس چون فارغ شد از تشهد سلام

گفت پس گفت اي حماد چنين بگزار نماز را مخفي نماند كه امر اينجا براي استحباب مؤكد است چنانچه ظاهر ميشود و لذا گاهي آيد در حديث هشتم باب

بيست و چهارم و در نوع بعنوان تخيير و مستحب است زيرا كه مي آيد در حديث اول باب بيست و چهارم استحباب چهار كردن دو قدم از يكديگر

بقدر سه شبر در حال ركوع والله اعلم

باب بيست و يكم اصل باب قراءة القرآن و **شرح** اين باب بيان خواندن

قرآن است در نماز و در اين باب بيست و نه حديث است **اول اصل** قلت لابي عبد الله عليه السلام اذا قمت للصلوة اقرأ بسم الله الرحمن الرحيم

في فاتحة القرآن قال نعم قلت فاذا قرأت فاتحة القرآن اقرأ بسم الله الرحمن الرحيم مع السورة قال نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را آيا

البته براي نماز بخوانم بسم الله الرحمن الرحيم را در سوره فاتحه قرآن گفت آري گفتم پس چون خوانم فاتحه القرآن را بخوانم بسم الله الرحمن الرحيم

را با سوره كه بعد از فاتحه است گفت آري **دوم اصل** عن يحيى بن عمران الهمداني قال كتبت الى ابي جعفر عليه السلام جعلت فداك ما تقول في

رجل ابتدأ ببسم الله الرحمن الرحيم في صلوته وحده في ام الكتاب فلما صار الى غير ام الكتاب من السورة تركها فقال العباسي ليس بذلك بأس فكتب

بخطه يعيدها مرتين على رغم انفه يعني العباسي **شرح** وحده احتراز است از نماز ماموم با نماز امام يعني در من السورة بيانيه است و

عباسي بفتح عين بي نقطه و تشديد باء با يك نقطه و با بين و شين با نقطه است در بعضي نسخ بتشديد باء يك نقطه و سين بي نقطه است

و در نسخ ديگر ورتين نايب مفعول مطلق كتب است الرغم بفتح و ا بي نقطه و سكون غين با نقطه مصدر باب علم و منع رسيدن بخاك در رغم الف

كنايت از خواري است يعني العباسي كلام راوي است **يعني** روايت است از يحيى بن عمران الهمداني بسكون ميم و دال بي نقطه گفت نوشتم بسوي امام

محمد تقي عليه السلام كه قربانت شوم چه ميگويي در مردي كه ابتدا كرد بسم الله الرحمن الرحيم را در نماز خود كه تنها مي گزارد در فاتحه پس چون رسيد بسوره غير

فاتحه كه سوره ديگر باشد ترك كرد بسمله را پس گفت عباسي نيست باكي در آن ترك پس امام نوشت بخط خود كه اعاده ميكند نماز را اعاده ميكند

نماز را اعاده ميكند نماز را برغم عباسي و ذلت او **سيوم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول اول كل كتاب نزل من السماء

بسم الله الرحمن الرحيم فاذا قرأت بسم الله الرحمن الرحيم فلا تبالي الا تستعيذ واذا قرأت بسم الله الرحمن الرحيم سترتك فيما بين السماء والارض

شرح كتاب اينجا عبارت است از سوره قرآنيه و اين اشارت است باينكه انفال و براءة يك سوره است و باينكه هر سوره يكدفعه نازل شده چنانچه بيان

شده در كتاب فضل القرآن در شرح دوم باب چهارم كه باب فضل القرآن است **يعني** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام راوي گفت شنيدم از او كه

ميگفت اول هر سوره كه نازل شده از آسمان بسم الله الرحمن الرحيم است پس چون خواندي بسم الله الرحمن الرحيم را پس باكي نداري از اينكه استعاذه

نكني مراد اينست كه استعاذه جز سوره از سوره قرآنيه نيست در ابتداي آنها و اما بسمله ابتداي آنها كه خواهد بود و چون خواندي بسم الله الرحمن الرحيم

را مي پوشاند ترا و ميان آسمان و زمين مراد اينست كه آدمي بسبب مواضع بسيار دو رشيد كه اعتبار بسمله او را از بلاي كه مي دارد و

يرون در ميان آسمان و زمين كنايه از كمال ازين روايت چنانچه در دعا وارد شده اللهم لا تفضحني على رؤس الاشهاد **چهارم اصل**

قلت لابي عبد الله عليه السلام القراءة في الصلوة فيها شيء موقت قال لا الا الجمعة تقرأ فيها الجمعة والمنافقين **شرح** مراد بالصلوة نماز روز

جمعه است ضمير فيها راجع بالقراءة است و في يعني من است يا براي ظرفيت مجازي است و حاصل هر دو يكيست زيرا كه بعضي جزئي داخل در اينست

و موافق اينست انچه مي آيد در حديث اول باب هفتاد و يكم الجمعة في القراءة في ثبوت الا الجمعة الموقت بصيغه اسم مفعول باب تفعيل نكر است

گرفته شده يعني آنكه مفروض باشند مفروض باشد الا الجمعة مجرور و مستثناي معرع است و مستثني منه ان الصلوة است در جمله اول لولا اكثرت

و مذكور است و مراد بالجمعة نماز ظهر جمعه است خواه چهار ركعتي و خواه دو ركعتي تقرأ بصيغه مضارع مجهول غايب يا مخاطب است بالصيغه مضارع

معلوم است و بر هر تقدير اين حديث مخصص حديث نوزدهم اين باب است و بنابر اول الجمعة مرفوع است و او در والمنافقين براي

عطف است والمنافقین بعنوان حکایت است زیرا که عبارت است از سوره المنافقین با واو و فتح میم است بدانکه توقیت این دو سوره
در جمعه محمول بر استحباب یا غایت موکد است نزد جمعی و محمول بر فرض است نزد جمعی دیگر و بیان این مدعا در احادیث باب هفتاد و یکم یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قرائت در نماز فریضه یومیه آیا در آن چیزی که تحقیق باشد است گفت نه مگر در نماز جمعه بیان این آنکه
خوانده میشود در آن سوره جمعه در رکعت اول و سوره منافقین در رکعت دوم پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
ختم الامام قراءة الحمد فقل من ورائه الحمد لله رب العالمین ولا تقل آمین شرح آمین بهمزه و الف و تخفیف و تشدید میم و کوفی الف
و تخفیف میم و سکون یاء [illegible] و فتح نون اسم فعل است یعنی چنین کن یا چنین باد و بر تقدیر ذکر آن بعد از ذکر مغضوب علیهم و ضالین
مناسب مخالفانست زیرا که مغضوب بطلب غضب و ضلال میشود پس اگر بعد از قرائت اهدنا الصراط المستقیم باشد مثلا منبع بود چنانکه مدلول و
مفهوم شرط از ذکرش تا آخرت والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هرگاه باشی در پس پیشنماز پس خواند سوره حمد را و فارغ
شود از خواندن آن پس بگو تو که الحمد لله رب العالمین و مگو آمین که آن لقب مخالفان و متعارف ایشان است ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال لا یکتب من القرآن والدعاء الا ما اسمع نفسه شرح لا یکتب بصیغه مضارع مجهول باب [illegible] است [illegible] و نایب فاعل است اسمع بصیغه ماضی معلوم
باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بقاری و داعی است که مفهوم است از سابق و عاید موصول محذوف است بتقدیر اسمع نفسه ایاه و نفسه مفعول و مفعول
اول اسمع است و ضمیر راجع بقاری و داعی است النفس بفتح نون و سکون فاء [illegible] مناسب است و [illegible] مناسب عنوان است
عنوان این باب و حدیث پانزدهم و بیست و یکم این باب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نوشته و حساب کرده نمیشود
از جمله قرآن و دعا کسی که در نماز و غیر نماز مگر آنچه بشنواند آنکس خودش را یا مراد آنست که بشنواند [illegible] قرآن و دعا
باشد و التفات [illegible] باشد هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام [illegible] فی الفریضة فاتحة الکتاب
وحدها [illegible] شرح [illegible] برای شک راوی باشد و میتواند بود که برای تردید باشد
و مراد بشق اول شتاب برای طلب نفع [illegible] یا برای ضرورت خود باشد و مراد بشق دوم شتاب بجهت خوف از کسی باشد چنانکه [illegible]
در حدیث بیست و نهم این باب یا برای ضرورت دیگری باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا کافیست از من اینکه بخوانم در نماز
فریضه سوره الحمد را تنها [illegible] سوره چون [illegible] یا شتاب داشته باشم گفت [illegible] الحمد را تنها [illegible] از ضرورت [illegible]
پس امام گفت قصوری ندارد هشتم اصل صلی بنا ابو عبد الله علیه السلام الفجر فقرأ بالمعوذتین فی الرکعتین شرح معوذتین بضم میم و [illegible]
واو مکسوره عبارتست از سوره الفلق و سوره الناس و خواندن آنها برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای تعلیم است که [illegible] داخل
قرآنست چنانچه ظاهر میشود در حدیث بیست و هشتم این باب زیرا که جمعی خیال کرده اند که آنها داخل کتاب نیست پس منافاتی نیست میان این حدیث
و حدیث سیزدهم این باب یعنی گزارد با ما امام جعفر صادق علیه السلام نماز شام را پس خواند سوره الفلق را در رکعت اول و سوره الناس را
در رکعت دوم نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره ان یقرأ فی الفریضة فاتحة الکتاب وحدها و یجوز للصحیح فی قضاء
صلوة التطوع باللیل والنهار شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جایز است برای بیمار آنکه خواند در نماز فریضه سوره فاتحه را تنها بی
آنکه ضم سوره و جایز است آنچه مذکور شد برای تندرست در قضای نماز نافله یومیه در شب و روز دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
یکره ان یجمع بین السورتین فی الفریضة فاما النافلة فلا باس شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که ممنوعست اینکه جمع کرده شود
در یک رکعت میان دو سوره که غیر سوره الحمد باشد در نماز فریضه پس اما نافله پس قصوری ندارد جمع در آن یازدهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال یکره ان تقرأ قل هو الله احد فی نفس واحد شرح مضمون این گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث دوازدهم باب
نهم که باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ممنوعست اینکه خوانده شود سوره قل هو الله در
یک نفس [illegible] ترتیل [illegible] در قرائت دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا القراءة المکتوبة باقل من سورة ولا باکثر شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلام مخوان در نماز فریضه کمتر از یک سوره بعد از فاتحه و نه بیشتر از یک سوره سیزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
علیه السلام یقول صلوة الاوابین الخمسون کلها بقل هو الله احد شرح الاواب بفتح همزه و تشدید واو و الف و باء موحده بسیار بازگشت

کننده

کننده بسوی درگاه الهی و مراد اینجا کسیست که بجای نقصان نماز فریضه خود میکند نماز نافله را و در ادائم الصلوة میباشد چنانچه گذشت در حدیث
دوازدهم باب [illegible] الذین هم علی صلوتهم دائمون صلوة مبتدا است الخمسون عطف بیان یا بدلست و احتراز است از نماز روز جمعه
و شب آن زیرا که آن پنجاه و چهار یا پنجاه و دو رکعت است چنانچه میآید در احادیث باب هفتاد و چهارم که باب التطوع یوم الجمعه است پس منافات
نیست میان این حدیث و حدیث چهارم این باب جمله کلها خبر مبتدای دوم یا تاکید مبتدا و خبر اولست و ضمیر راجع بالصلوة است و بودن همه نمازها
با قل هو الله احد لازم ندارد این را که در هر رکعت آن قل هو الله احد باشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث دوازدهم و بیست و دوم
این باب [illegible] که در رکعت نشسته که بعد از نماز خفتن گزارده میشود داخل این پنجاه شده بنابر آنکه داخل نوافل یومیه است اصالةً بلکه
برای خوف ترک نماز شب [illegible] مذکور شد در حدیث ششم باب یازدهم که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نماز خفتن نافله میگزارده و
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت نماز بسیار بازگشت کنندگان که پنجاه رکعت است بفریضه و نافله با آن نافله ها که از آن
نمازها با قل هو الله احد است یعنی که افضل آنست که با قل هو الله احد باشد هر چند که در یک رکعت آن باشد چهاردهم اصل
عن ابی هارون المکفوف قال سال رجل ابا عبد الله علیه السلام وانا حاضر کم اقرأ فی الزوال فقال ثمانین آیة فخرج الرجل فقال یا ابا هارون
هل رایت شیخا اعجب من هذا الذی سالنی عن شیء فاخبرته ولم یسالنی عن تفسیره هذا الذی یزعم اهل العراق انه عاقلهم یا ابا هارون ان الحمد
سبع آیات وقل هو الله احد ثلث آیات فهذه عشر آیات والزوال ثمان رکعات فهذه ثمانون آیة شرح تقرأ بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب منع است و میتواند بود که بصیغه متکلم مع الغیر باشد مشهور آنست که سوره اخلاص چهار آیت است و [illegible] پنج گفته
اند و ظاهر این حدیث ابطال آنها میکند و اگر خواهیم که جمع میان این حدیث و آنچه مشهور است کنیم گوییم که مراد امام با عدای بسمله است [illegible]
آیه که سوره حمد [illegible] شود و این خوب بنماید یعنی روایتست از ابی هارون مکفوف گفت پرسید مردی امام
جعفر صادق علیه السلام را در حالی که من حاضر بودم که چند آیه میخوانم در نافله ظهر پس امام گفت هشتاد آیت پس بیرون رفت آن مرد
پس امام گفت ای ابو هارون آیا دیدی مرد پیری عجیب تر از این شخص که پرسید از چیزی پس خبر دادم او را و نپرسید از تفسیر
آن این مردیست که گمان می برند اهل کوفه و بصره و مانند آنها که او خردمند ایشانست مثل ابو حنیفه یا دیگری از مخالفان ای ابو هارون
بدرستی که سوره حمد هفت آیتست و سوره قل هو الله احد سه آیت است پس این ده آیت شده و نافله ظهر هشت رکعت است پس این هشتاد
آیت باشد پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته هل یقرأ الرجل فی صلوته و ثوبه علی فیه قال لا باس بذلک اذا اسمع اذنیه الهمهمه
شرح الهمهمه بفتح هر دو ها و سکون میم اول آوازی که جوهر آن ظاهر نباشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را که آیا قرآن میخواند مرد در نماز خود در حالی که جامه او بر دهن او باشد گفت پروایی نیست باین هرگاه شنواند بدو گوش خود را
آواز نهانی شانزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یجزیک من القراءة معهم مثل حدیث النفس شرح من در من القراءة برای بیانست
و تبعیضیه نیز میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام کافیست ترا عوض قرائت در پس سنیان مخالفان برای تقیه آنچه مانند فکر کردن باشد
[illegible] بی آنکه [illegible] حروف و آیات بترتیب [illegible] هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال [illegible]
الاخرس فی تشهده و قراءته للقرآن فی الصلوة تحریک لسانه و اشارته باصبعه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت لبیک گفتن
گنگ در وقت احرام حج یا عمره و تشهد گنگ و قرائت گنگ قرآن را در نماز جنبانیدن زبان خودست و اشارت اوست بانگشت خود
در صورتی که جنبانیدن زبان میسر نباشد و میتواند بود که مراد این باشد که در صورتی که [illegible] باید هجدهم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال [illegible] الرجل [illegible] من القرآن [illegible] وهو راکع هل یجوز له [illegible] قال لا و لکن اذا سجد
فلیقراه شرح ضمیر فاعل [illegible] امام [illegible] سجود [illegible] نماز باشد چنانچه گذشت در
شرح حدیث هشتم باب اول و میتواند [illegible]
هم است [illegible] زیرا که مجموع آیتها است
قرائت همان کافیست و اگر بعضی آیت [illegible] تمام آن بعضی باید کرد و میتواند بود [illegible] قرآن [illegible]

مل کو مفعول قال است یعنی روایت است از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام سکونی گفت در مردی که او را ... میکند
لبعض از قرآن اسم یاد میکرد و در جای که او در رکوع است آیا جایز است که خواندن آن بعض را در رکوع گفت نه ولیکن چون نماز را تمام
کند پس باید که خواند آنرا حدیث دوازدهم الاصل قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک انک کتبت الی محمد بن الفرج تعلمه ان افضل ما تقرأ
فی الفرائض انا انزلناه وقل هو الله احد وان صدری لیضیق بقراءتهما فی الفجر فقال علیه السلام لا یضیقن صدرک بهما فان الفضل والله
فیهما شرح تعلمه بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال جمله حالیه است ان بکسر همزه و تشدید نون است و آن و مدخولش مفعول دوم است
و مفعول اول تعلمه محذوف است برای دلالت کلام بر آن و میتواند بود که ان بفتح همزه و تشدید نون باشد و آن و مدخولش مفعول اول است
و مفعول دوم تعلمه باشد بعنوان تنازع افضل ما ... بود ... عارض شده باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث ...
دوم که در صورت تاخیر نماز صبح از وقت فضیلت قراءت سوره اخلاص و سوره جحد افضل است تقرأ بصیغه مجهول غایب یا معلوم مخاطب باب منع است
و دفع منافات میان این حدیث و حدیث چهارم این باب و آنچه می آید در باب جمعه و دیگر تخصیص فرائض ... است با عدای جمعه ...
آنست ... و قل هو الله احد محمول بر ترتیب است نزد بعض و موافق این است کلام ابن بابویه در فقیه در باب وصف الصلوة من فاتحتها الی
خاتمتها و این خلاف ظاهر حدیث اول باب النوادر که بعد باب ... است یعنی گفتم امام علی نقی علیه السلام را قربانت شوم بدرستیکه تو نوشتی
بسوی محمد بن الفرج در حالی که تعلیم میکردی او را بدرستیکه افضل آنچه خوانده میشود در نماز های فریضه سوره انا انزلناه و سوره قل هو الله احد
است و بدرستیکه سینه من بدرستیکه تنگی میکند از خواندن آن دو سوره در نماز صبح پس گفت امام علیه السلام باید که تنگی نکند البته سینه تو بآن دو سوره
پس بدرستیکه فضیلت بخدا قسم که در آن دو است ... تخصیص راوی صلوة فجر را ... بر توهم است که قرآن الفجر ... سوره ... کل
عبارت از نماز صبح باشد ... ترغیب ... طول قراءت در آن ... پس توهم غریب است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب
فرض الصلوة و در شرح حدیث دوم باب وقت الفجر حدیث سیزدهم الاصل صلیت خلف ابی عبدالله علیه السلام ایاما فکان اذا کانت صلوة لا یجهر فیها
جهر ببسم الله الرحمن الرحیم وکان یجهر فی السورتین جمیعا شرح نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلام چند روز را پس بود عادت او این
بود که هرگاه بود نمازی که جهر نمیکرد در آن جهر میکرد به بسم الله الرحمن الرحیم و جهر میکرد بآن در هر دو سوره یعنی هم در سوره حمد جهر میکرد و هم در
سوره که بعد از آنست و در ... رکعت ... میکرد و میتواند بود که مراد بسورتین ... سوره بعد از حمد در دو رکعت باشد بنا بر اینکه جهر بآن در حمد ... است
و حاجت بگفتن نیست حدیث چهاردهم الاصل عن سماعة قال سألته عن قول الله عز وجل ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها قال المخافتة ما دون سمعک
والجهر ان ترفع صوتک شدیدا شرح مخافتة مصدر باب مفاعله است و چون باب مفاعله در اصل میان دو کس میباشد ... باشد و گاهی
مستعمل میشود در ... یعنی روایت است از سماعه گفت پرسیدم امام
جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از قول الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل که و بلند مکن آواز را بنماز خود و بسیار آهسته مکن امام
گفت بسیار آهسته کردن آنست که خود نشنوی و بلند کردن آواز آنست که بر داری آواز خود را سخت حدیث پانزدهم الاصل عن ابی عبدالله
علیه السلام انه قال لا تدع ان تقرأ بقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون فی سبع مواطن فی الرکعتین قبل الفجر و رکعتی الزوال و رکعتین بعد
المغرب و رکعتین من اول صلوة اللیل و رکعتی الاحرام والفجر اذا اصبحت بها و رکعتی الطواف شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که او گفت وامگذار این را که قراءت کنی بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون در هفت جا در دو رکعت نافله پیش از فریضه صبح
و دو رکعت نافله ظهر و در دو رکعت نافله بعد از فریضه مغرب و در دو رکعت اول نافله شب و دو رکعت پیش از احرام حج یا عمره و فریضه
صبح ... در وقتی که مجموع آسمان روشن شده باشد و دو رکعت بعد از طواف حدیث شانزدهم الاصل و فی روایة اخری انه یبدأ
فی هذا کله بقل هو الله احد وفی الرکعة الثانیة بقل یا ایها الکافرون الا فی الرکعتین قبل الفجر فانه یبدأ بقل یا ایها الکافرون
ثم یقرأ فی الرکعة الثانیة بقل هو الله احد شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلام این است که ابتدا کرده میشود در هر
یکی آن بقل هو الله احد و در رکعت دوم خوانده میشود بقل یا ایها الکافرون مگر در دو رکعت پیش از فریضه صبح بدرستیکه در آن
ابتدا کرده میشود بقل یا ایها الکافرون و بعد از آن خوانده میشود در رکعت دوم بقل هو الله احد حدیث [illegible] الاصل سئل ابو عبدالله

علیه السلام

علیه السلام عن الرجل یؤم القوم فیغلط قال یفتح علیه من خلفه شرح یغلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الغلط ... بالفتح و
لام بسته شدن راه سخن بر کسی یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که پیش نماز جمعی میشود و بسته میشود بر او راه قراءت
امام گفت میگشاید بر او کسی که در پس اوست حدیث پنجم الاصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الرجل یصلی فی موضع ثم یرید
ان یتقدم قال یکف عن القراءة فی مشیه حتی یتقدم الی الموضع الذی یرید ثم یقرأ شرح روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه سکونی گفت در مردی که نماز میگزارد در جایی بعد از آن میخواهد که پیش رود بسببی مثل اینکه خوف افتادن دیواری
بهم رسیده باشد امام گفت باز میدارد خود را از قراءت در رفتار خود تا آنکه پیش رود بسوی آن جای که میخواهد بعد از آن قراءت میکند
حدیث ششم الاصل قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یقوم فی الصلوة فیرید ان یقرأ سورة فیقرأ قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون
فقال یرجع من کل سورة الا من قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی می ایستد در
نماز پس میخواهد که بخواند سوره دیگر را پس از روی غفلت میخواند سوره قل هو الله احد را و سوره قل یا ایها الکافرون را ... آیا
بر میگردد ... پس امام گفت بر میگردد نماز گزار از هر سوره که بغفلت شروع در آن کرده باشد مگر از سوره قل هو الله
احد و سوره قل یا ایها الکافرون حدیث هفتم الاصل صلی بنا ابو عبدالله علیه السلام فی صلوة المغرب فقرأ المعوذتین ثم قال هما من القرآن شرح
... نماز گزارد امام جعفر صادق علیه السلام در نماز شام پس خواند سوره الفلق و سوره الناس را بعد از آن گفت آن دو سوره از قرآنست
این اشارتست باینکه خواندن این دو سوره برای افضل بودن آنها نیست بلکه برای ابطال قول جمعیتست که ... کرده اند که آنها برای تعویذ امام
حسن و امام حسین علیهما السلام است و جزو قرآن نیست پس منافات با آنچه گذشت در حدیث ... ندارد حدیث هشتم الاصل قلت لابی عبد
الله علیه السلام علی الامام ان یسمع من خلفه وان کثروا فقال لیقرأ قراءة وسطا یقول الله تبارک وتعالی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بر امام هست اینکه در نماز جهریه بشنواند هر که در پس اوست قراءت را هر چند که بسیار باشند
پس امام گفت باید که امام قراءت کند میان پست و بلند بیان این آنکه میگوید الله تبارک و تعالی در سوره بنی اسرائیل و فریاد مکن بنماز خود
و بسیار آهسته مکن آواز را بنماز بیان این آیت شد در شرح حدیث ... دیگر این باب حدیث نهم الاصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الذی
لا یقرأ بفاتحة الکتاب فی صلوته قال لا صلوة له الا ان یقرأ بها فی جهر او اخفات قلت ایهما احب الیک اذا کان خائفا او مستعجلا یقرأ بسورة
او فاتحة الکتاب قال فاتحة الکتاب شرح الا برای استثناء منقطع است ... الفاتحه عبارت از خواندن آنست در اول هر یک از دو رکعت
اول ... مراد ... مستعجل شتابان ... بقرینه مقابله آن با خایف زیرا که آن عبارتست از شتابان
برای رفع ضرورت ... فاتحة الکتاب منصوب بفعل مقدر ... میتواند بود یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از کسی که قراءت نمیکند بفاتحة الکتاب در نماز خود گفت نماز او باطل است مگر آنکه ابتدا کند بفاتحة
الکتاب خواه در نماز جهریه و خواه در اخفاتیه گفتم کدام این دو محبوبتر است بسوی تو چون باشد ترسناک یا شتابان ... کاری ...
آیا قراءت میکند بسوره دیگر یا بفاتحة الکتاب امام گفت قراءت میکند فاتحة الکتاب را باب بیست و دوم اصل باب عزائم
السجود و شرح العزائم بفتح عین و زای و بالف و همزه جمع عزیمه ... فعیله بمعنی مفعول است ... مصدر باب ضرب اراده جزمی
بعنوان کمال جد ... اضافه عزائم بالسجود از قبیل اضافه لفظی است مثل حسن الوجه و مراد بعزائم السجود چهار سوره است که مذکور میشود در حدیث
اول این باب و گاهی عزائم بی اضافه بسجود مستعمل میشود در آنها و آن از قبیل اقتصار است یعنی این باب بیان سورهاییست که سجده نزد
قراءت آنها مفروض است در این باب شش حدیث است اول الاصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا قرأت شیئا من العزائم التی یسجد
فیها فلا تکبر قبل سجودک ولکن تکبر حین ترفع رأسک والعزائم اربع حم السجدة و تنزیل والنجم واقرأ باسم ربک شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چون بخوانی چیزی از عزائم را که سجده کرده میشود در آنها پس تکبیر مگو پیش از سجده خود و لیکن تکبیر میگو وقتی که بر
میداری سر خود را و عزائم چهار سوره است حم السجده که سوره فصلت است الم تنزیل که بعد از سوره لقمان است و سوره النجم و سوره اقرأ

باسم ربک **دوم اصل** عن ابی بصیر قال قال اذا قری شیء من العزائم الاربع فسمعتها فاسجد وان کنت علی غیر وضوء وان کنت جنبا وان کانت المرأة لا تصلی وسایر القرآن انت فیه بالخیار ان شئت سجدت وان شئت لم تسجد **شرح** روایت است از ابو بصیر که گفت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام چون خوانده شود سوره از عزائم که چهار سوره است پس بشنوی تو آنرا پس سجده کن هر چند که بی وضو باشی هر چند که باشی جنب هرچند که باشد زنی که نماز نمیکند که حائض باشد دیگر سوره قرآن که در آنها سجده هست تو در آن مختاری اگر خواهی

سجده میکنی و اگر خواهی سجده نمیکنی **سیوم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل سمع السجدة تقرأ قال لا یسجد الا ان یکون منصتا لقراءته مستمعا لها او یصلی بصلوته فاما ان یکون یصلی فی ناحیة وانت تصلی فی ناحیة اخری فلا تسجد لما سمعت **شرح** المنصت بنون وصاد بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل باب افعال ساکت برای استماع سخنی ظاهر تقدیم منصت بر مستمع موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب بیست و سیم که باب النوادر که فقال یا رسول الله صلی الله علیه وآله ما العلم قال الانصات قال ثم مه قال الاستماع اینست که و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا در آیت سوره اعراف و اذا قری القرآن فاستمعوا له وانصتوا عطف بر جزا نباشد بلکه عطف بر جمله مرکبه از شرط و جزا باشد و مراد امر بسکوت باشد در جای که اراده قرائت قرآن باشد تا آنکه شروع در آن نشود و منقطع نشود قرائت آنجا بغیر مقروء است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بشنید آیت سجده را که خوانده میشود امام گفت سجده نمیکند مگر آنکه بوده باشد ساکت برای استماع آنچه قاری قرائت میکند و گوش انداخته برای آن قراءت یا آنکه نماز میگزارده باشد نماز او با نماز که اقتدا کرده باشد بآن قاری مثل اینکه برای تقیه اقتدا بمخالف کرده باشد در فریضه چنانچه میآید در حدیث آینده هرچه که منصت و مستمع آن نباشد و خود قرائت میکرده باشد چنانچه میآید در احادیث باب پنجم این باب اینکه نماز میگزارده باشد در کناری و تو نماز میگزارده باشی در کناری دیگر پس سجده مکن برای آنچه شنیدی و آنکه ظاهر این حدیث اینست که امر در آیت فاستمعوا له وانصتوا متوجه ماموم در نماز است که امام در آن جهر میکند زیرا که دلالت میکند بر اینکه این امر منافات ندارد با عدم وجوب استماع و انصات در غیر نماز و ایضا منافات ندارد با صحت نماز و گوش بر دیگری نهادن

در صورت جهر بقرائت با وجود آنکه هیچکدام گوش بقرائت آن دیگر نینداخته **چهارم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان صلیت مع قوم فقرأ الامام اقرأ باسم ربک الذی خلق او شیئا من العزائم وفرغ من قراءته ولم یسجد فاوم ایماء والحائض تسجد اذا سمعت السجدة **شرح** ظاهر وفرغ من قراءته اینست که در غیر سوره اقرأ وقت سجده متحقق نباشد تا آخر آن تو آن سوره **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر نماز گزاری با جماعتی پس خواند پیشنماز سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق را یا چیزی دیگر از عزائم را و فارغ شد از قرائت آن و سجده نکرد پس تو اشارتی کن بجای سجده باشد ظاهر اینست که این در صورت اقتدا برای تقیه باشد و زن حائض سجده میکند چون بشنود آیت سجده را با آنکه ساکت نباشد و گوش ننداخته باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن الرجل یقرأ بالسجدة فی آخر السورة قال یسجد ثم یقوم فیقرأ فاتحة الکتاب ثم یرکع ویسجد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیده شد از مردی که در نماز نافله قرائت میکند آیت سجده که در آخر سوره است امام گفت سجده میکند بعد از آن می ایستد پس میخواند سوره فاتحه الکتاب بعد از آن رکوع میکند و سجده نماز میکند ظاهر این سوال و جواب اینست که اگر آیت سجده در آخر سوره نباشد بعد از سجده قرائت تتمه سوره کافی باشد و حاجت بقرائت فاتحة الکتاب نباشد **ششم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال لا تقرأ فی المکتوبة بشیء من العزائم فان السجود زیادة فی المکتوبة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت خوانده نشود در نماز فریضه چیزی از عزائم چه بدرستی که سجده برای آن زیاد کردن چیزیست در فریضه [illegible] بلکه زیاد کردن امثال این در فریضه باعث بطلان آنست بخلاف غیر فریضه **باب بیست و سیوم اصل باب القراءة فی الرکعتین الاخیرتین والتسبیح فیهما شرح** این باب بیان قرائت فاتحه در دو رکعت آخر و تسبیح در آن دو رکعت

در این

در این باب دو حدیث است **اول اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن القراءة خلف الامام فی الرکعتین الاخیرتین فقال الامام یقرأ فاتحة الکتاب ومن خلفه یسبح فاذا کنت وحدک فاقرأ فیهما وان شئت فسبح **شرح** الامام یقرأ الخ یعنی الامام افضل له ان یقرأ الخ و بر این قیاس است و من خلفه یسبح یعنی این مخصوص بماموم است که رکعت اول را با امام دریافته باشد و قرینه بآنچه میآید در حدیث دوم باب پنجاه و ششم و ظاهر فاقرأ فیهما تا آخر اینست که قرائت برای منفرد اگرچه افضل است لیکن مرتبه فضیلت قرائت برای پیشنماز نیست و مرتبه فضیلت ترک قراءت و اولی اکتفا بتسبیح مطلقا که گذشت در حدیث دوم و پنجم باب فرض الصلوة که باب سیوم است و میآید در حدیث سیم که مراد از تسبیح بر او جا چهار تسبیح است که میآید در حدیث آینده و میتواند بود که مراد در دو اول امام ازدان باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قرائت فاتحة الکتاب در پس پیشنماز در دو رکعت آخر در سوره که او در پیشنماز است امام گفت پیشنماز میخواند فاتحة الکتاب را و کسی که در پشت اوست تسبیح میگوید پس چون باشی به تنهایی خود پس بخوان فاتحه را در آن دو رکعت آخر و اگر خواهی تسبیح بگو **دوم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام ما یجزی من القول فی الرکعتین الاخیرتین قال ان تقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وتکبر وترکع **شرح** مراد بمجزی اینجا اقل واجب است پس منافات ندارد با اینکه قرائت فاتحه افضل باشد یا اینکه تسبیحات با استغفار [illegible] افضل از اکتفا بتسبیحات اربع باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث پنجم باب سیوم و با اینکه سه بار گفتن تسبیحات اربع افضل باشد از یکبار گفتن مراد از قول سخنی است که غیر قرآن باشد و میتواند بود که شامل قرآن نیز باشد و تکبر منصوب است و مراد تکبیر رکوع است و تاویل این برای تقریب است باینکه هم استغفار شرط صحت نماز نیست پس از این لازم نمیآید که تکبیر رکوع جزء واجب باشد **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را از چه چیز کفایت است از کلام در دو رکعت آخر گفت اینکه بگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و باید که تکبیر گوئی و رکوع کنی **باب بیست و چهارم اصل باب الرکوع وما یقال فیه من التسبیح والدعاء فیه واذا رفع الراس منه**

این باب بیان رکوع است و بیان آنچه گفته میشود در رکوع از تسبیح و بیان دعا در رکوع و در وقتی که برداشته شود سر از رکوع و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا اردت ان ترکع فقل وانت منتصب الله اکبر ثم ارکع وقل اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت وانت ربی خشع لک قلبی وسمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر سبحان ربی العظیم وبحمده ثلاث مرات فی ترتیل **شرح** واو در وانت منتصب برای عطف است و در وانت ربی حالیه است و غیر حال است از ظلمی است ثلاث مفعول مطلق فعل است و متعلق بتسبیح است و بلی الفرینه آنچه میآید در سجده در حدیث اول باب پنجاهم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خواهی که رکوع کنی پس بگو در حالی که تو راست ایستاده باشی الله اکبر بعد از آن رکوع کن و بگو در رکوع که خداوندا برای تو رکوع کردم و برای تو گردن نهادم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و تو صاحب کل اختیار منی فروتنی کرد برای تو دل من و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت من و خون من و مغز من و پی من و استخوانهای من و آنچه برداشته اند آنرا دو پای من در حالی که دل من ابا و امتناع ندارد از فروتنی و در حالی که بزرگی بر خود نبسته است و در حالی که ماندگی از فرمانبرداری ندارد و بگو سبحان ربی العظیم وبحمده سه بار شمرده خوانده **اصل** وتصف فی رکوعک بین قدمیک تجعل بینهما قدر شبر وتمکن راحتیک من رکبتیک وتضع یدک الیمنی علی رکبتک الیمنی قبل الیسری وبلغ اطراف اصابعک عین الرکبة وفرج اصابعک اذا وضعتها علی رکبتیک واقم صلبک ومد عنقک ولیکن نظرک بین قدمیک **شرح** تصف ایضا بی نقطه و تشدید فاء بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است الصف رده راست کردن است منصوب بمفعول به است زیرا که صف متعدی بنفسی است بین قدمیک فاصله میان دو جز تجعل حالیه است قدر شبر منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هشتم باب بیست و پنجم که میان دو قدم در رکوع بقدر سه انگشت کشاده می باید زیرا که آنچه گذشت بیان اقل است و این بیان اکثر است یعنی اقل آنچه مطلوب است در حالت قیام میشود و در حدیث اول باب بیست و نهم تکمیل بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل عطف بر تجعل است الراحة براء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه کف دست و بلغ بهاء یک نقطه و غین با نقطه بصیغه امر حاضر باب تفعیل عطف بر الصف است العین بفتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع عین بفتح عین وسکون بمعنای وسط هر چیز و او [illegible]

دست است از زانو چنانچه می آید در کتاب حج در حدیث شانزدهم فصل الحج والعمره و نوادر باب بیست و ششم است و ملائک ما اقبل به
مانند این فقرات می آید در حدیث اول باب بیست و نهم و شیخ بهاء الدین رحمه الله در کتاب الحبل المتین در شرح این گفته و المراد بالصف
بین القدمین فی الرکوع ان لا یکون احدهما اقرب الی القبلة من الآخر و بلغ اطراف اصابعک عین الرکبة
بالاعلام المشدده والعین المهمله من بلغ ای تحمل اطراف اصابعک کانها بالنون عین الرکبة وهذا کما تسمع یحتمل الرکوع من قوله علیه السلام
و تلقم باطراف اصابعک عین الرکبة ای تجعل عین الرکبة کاللقمة لاطراف الاصابع و ربما قرأ و بلغ بالعین المعجمة وهو تصحیف و بنا بر این تلقم
عین و سکون با مفرد است بمعنی مجموع و لیکن نظر بین قدمیک دلالت نمیکند بر استحباب گشودن چشم زیرا که این امر را تقدیر گشودن
چشم است و مکروه است چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب بیستم **یعنی** برابر میکنی در رکوع هر دو قدم خود را بانیکه جدا کنی
که فاصله سر دو پا بقدر فاصله دو پا نشیند باشد و یکی نزدیکتر بجهة القبله از دیگری نباشد بر جای گرداند میان دو قدم مقدار
یک وجب در دری و خوب متصل کنی دو کف دست خود را بر سر زانوی خود دارای دست راست خود را بر زانوی راست خود پیش از
گذاشتن چپ وجب در سان طرفهای انگشتان خود در اطراف زانو و کن ده که انگشتان خود را چون گذاری آنجا را با اطراف زانو
خود و راست دارد از مهره پشت خود را و بلکه گردن خود را و باید که باشد نظر تو میان دو قدم تو از چشم را وا کنی **اصل**
ثم قل سمع الله لمن حمده و انت منتصب قائم الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین تجهر بها صوتک ثم ترفع یدیک
بالتکبیر و تخر ساجدا **شرح** جمله الحمد لله معطوف است بر جمله سمع الله لمن حمده بحذف واو عاطفه تقدیر و قل الحمد لله **یعنی** بعد از آن
بگو قبول کند خدا عمل را برای کسیکه حمد او کند در حالی بگو این را که تو راست ایستاده باشی و بگو سپاس مر الله را است که صاحب
کمال اختیار هر کسی و هم عزت اهل کمال فرمان روا است و بزرگی مر الله راست که صاحب کمال اختیار هر کسی و هم عزت است حالا که
بلند میکنی بآن کلمات آواز خود را بعد از آن بر میداری هر دو دست خود را بتکبیر و می افتی سجده کنان **دوم اصل** سالت ابا
عبد الله علیه السلام قلت ما یقول الرجل خلف الامام اذا قال سمع الله لمن حمده قال یقول الحمد لله رب العالمین و یخفض من صوته **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را گفتم چه میگوید مرد در پشت پیشنماز چون پیشنماز گوید قبول کند الله ثواب عمل را برای کسی که سپاس
او کند امام گفت آهسته میگوید که سپاس مر الله را است که صاحب کمال اختیار هر کسی و هم عزت است و پست میکند یعنی مخفی نماند که ظاهر این
است که ماموم سمع الله لمن حمده را نمیگوید بخلاف امام و منفرد **سیوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام اذا اردت ان ترکع و تسجد فارفع
یدیک و کبر ثم ارکع واسجد **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام چون خواهی که رکوع کنی و سجود کنی پس بردار هر دو دست خود را و تکبیر بگو بعد از آن
رکوع کن و سجود کن یعنی که پیش از شروع در هر یک از رکوع و سجود تمام آن رفع یدین و تکبیر را **چهارم اصل** قال امیر المؤمنین
علیه السلام من لم یقم صلبه فی الصلوة فلا صلوة له **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که بجا نیاورد راست ایستادن را و راست نکند مهره پشت خود
را در نماز خواه بعد از رکوع و خواه در میان دو سجده و خواه در وقت قراءت و مانند آن پس نماز او باطل است **پنجم اصل**
رایت ابا الحسن علیه السلام یرکع رکوعا اخفض من رکوع کل من رایته یرکع و کان اذا رکع جنح بیدیه **شرح** جنح بجیم و نون و حاء مهمله
بصیغه ماضی معلوم باب منع و ضرب است والجنوح المیل و **یعنی** دیدم امام موسی کاظم یا امام
رضا علیه السلام را که رکوع میکرد رکوعی که پست تر بود از رکوع هر که دیدم او را در رکوع میکرد و عادت او این بود که چون رکوع میکرد دو
دست خود را از رکوع او پیشتر میشود **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا فرغت راسک من الرکوع فاقم صلبک
فانه لا صلوة لمن لا یقیم صلبه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بر داری سر خود را از رکوع پس راست ایستاده
کن مهره پشت خود را چه بدرستیکه نیست نماز صحیح برای کسی که راست ایستاده نمیکند مهره پشت خود را و تمام ضرورت است
مستحبات سوره الکوثر فصل الحج و بیان میشود در حدیث سیم باب بیست و سیوم است **هفتم اصل** گفت عند ابی جعفر علیه السلام
فمنزل بالمدینه فقال [illegible] **شرح** بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام در خانه او در مدینه [illegible]

بیان ابی عبد الله [illegible] ای انکه در جواب کسی باشد که بالنقصان کند رکوع خود را و تسلی میشود دارم و یکی در قبر **هشتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
یجزی عنی ان اقول مکان التسبیح فی الرکوع والسجود لا اله الا الله والله اکبر قال نعم **شرح** مفعول ابن عیسی از ابی عبد الله آید در حدیث پنجم باب
سیصد و شصتم ظاهر این است که واو در هر جا بمعنی او باشد و میتواند بود که در دوم برای جمعیت باشد و میتواند بود که در هر جا برای جمعیت باشد یا علاقه
لف و نشر مرتب باشد ملاحظات **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا کافی است از من اینکه گویم بجای تسبیح در رکوع یا در سجود
لا اله الا الله و الله اکبر گفت آری **نهم اصل** عن علاء بن عقبه قال رآنی ابو الحسن علیه السلام بالمدینه و انا اصلی وانکس برأسی
و اتمدد فی رکوعی فارسل الی لا تفعل **شرح** انکس بنون و سین مهمله بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است الانکس نگونسار کردن سر را
بالا و پائین آوردن و مراد اینجا مبالغه در سر فرو بردن است در رکوع بجهت زیادتی مبالغه است در رکوع متعلق نبرد و فعل است
و میتواند بود که متعلق بهر دو باشد **یعنی** روایت است از علاء بن عقبه گفت دید مرا امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه و من نماز میکردم و پس می
افکندم سر خود را و خود را بکشیدم یعنی که دست خود را راست میکردم در رکوع خود پس پیغام فرستاد بسوی من که مکن **باب هشت و پنجم**
باب السجود والتسبیح والدعاء فیه فی الفرائض والنوافل و ما این باب بیان سجود است و بیان تسبیح و بیان دعا در سجود و در نماز فرض و نفل
و در نمازهای نافله و بیان آنچه گفته میشود در میان دو سجده و در این باب بیست و پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا سجدت فکبر و قل اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره والحمد لله
رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین ثم قل سبحان ربی الاعلی و بحمده ثلث مرات **شرح** احسن الخالقین منافات ندارد با اینکه
الله تعالی خالق کل شیء باشد زیرا که مراد که بخلق تقدیر است و آن اعم است از ایجاد بی واسطه پس میتواند بود که خلق چندکس متعلق شود بیک مخلوق
بسیط ثلث مرات نایب مفعول مطلق فعل لازم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده سجده کنی پس تکبیر
بگو و در سجده بگو خداوندا برای تو سجده کردم و بتو گرویدم و برای تو تسلیم شدم و بر تو توکل کردم و تو صاحب کمال اختیار منی سجده کرد روی
من برای آنکه آفریدگار او است و شکافت گوش آن و چشم آن را و سپاس مر الله راست که صاحب کمال اختیار هر کسی و هم عزت است بیفع رسان
است الله که بهترین آفرینندگان است بعد از آن بگو سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار **اصل** فاذا رفعت راسک فقل بین السجدتین اللهم اغفر لی
وارحمنی واجبرنی وادفع عنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین **شرح** اجبرنی بجیم و را بصیغه امر حاضر از اجاره
و ادفع باب افعال است الاجاره پناه دادن و در بعضی نسخ بجای اجرنی اجبرنی بجیم و با و یک نقطه و راء بصیغه امر از باب نصر است جبر درست
کردن شکسته ام و لام در انی لما برای سببیت است و متعلق بفقیر است و من بیانیه است و این جمله بر اسلوب اظهار رضا بفقر سابق و حال و حسن طلب
زیاده آن در مستقبل است و مذکور است در حکایت کلام موسی علی نبینا و علیه السلام در سوره قصص **یعنی** پس چون برداری سر خود را از
سجود در میان دو سجده خداوندا بیامرز گناهان مرا برای من و رحم کن مرا و پناه ده مرا و دفع کن از من بلاها را بسبب اینکه فرود فرستادی
بسوی من که ایمان و عمل صالح است و بهر از عطای خود است شکسته حالم یعنی که از شکسته حالی خود را در این وقت شکایت اصلاح
ندارم زیرا که بسبب او لیست بنهایت مرغوب است پیفع رسان است الله که صاحب کمال اختیار هر کسی و هم عزت است **دوم اصل**
عن حفص الاعور عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی صلوات الله علیه و آله اذا سجد یتخوی کما یتخوی البعیر الضامر یعنی بروکه **شرح**
یتخوی بکاف بالنقطه بصیغه مضارع معلوم متمثل العین وادی و متمثل اللام یایی باب تفعل است التخوی دور کردن شکم از زمین و اعضای خود مثل دستها
و پاها در وقت سجده و مانند آن الضامر بالضاد بالنقطه والف و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و حسن شتری که لاغر از عقب از سم
کنند تا شکم او بهم کشیده شود و چابکتر و رونده تر شود و این قسم شتری در وقت خوابیدن شکم خود را از زمین دور و اعضا و پاهای خود را
از یکدیگر دور میدارد و یعنی بروکه کلام حفص است و ضمیر مستتر در یعنی راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و مفعول بروکه محذوف است تقدیر
یعنی تخوی البعیر بروکه منصوب بنا بر سباق زمان است و ضمیر مجرور راجع بیعیر است **یعنی** روایت است از حفص یک چشم از امام جعفر صادق
علیه السلام امام گفت عادت علی صلوات الله علیه و آله این بود که چون سجده میکرد دور میکرد اعضای خود را از یکدیگر چنانچه دور میکند شتر لاغر میان
اعضای خود و امام میخواست تخوی که آن شتر را در وقت خوابیدن آن شتر **سیوم اصل** رایت ابا الحسن علیه السلام اذا سجد یحرک ثلث اصابع من

اصابعه واحدة بعد واحدة تحركها خفيفا كانه يعد التسبيح ثم رفع راسه **شرح** دیدم امام رضا علیه السلام را او در سجده کرده بود که حرکت میداد
سه انگشت را از انگشتان خود یکی را بعد از دیگری حرکت دادنی سبک گویا که او میشمرد تسبیح سجود را بعد از ان برداشت سر خود را

چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول وهو ساجد اسالک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه وآله الا بدلت سیئاتی حسنات و
حاسبتنی حسابا یسیرا ثم قال فی الثانیة اسالک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه وآله الا کفیتنی مؤنة الدنیا وکل هول دون الجنة **شرح**
مراد بسجده در وهو ساجد سجده اول از نماز است که در کتب [illegible] نماز [illegible] الاکبر [illegible] لام والف در امثال این دو جا برای استثناست
[illegible] منه محذوف است و [illegible] ان که مثل ما حبست علیه حال یا استقبالست و [illegible] مصدر است بتقدیر ما اسالک الا ابدالک و ما اسالک الا
ان کفیتنی و چون ما برای نفی حال است مراد هر سوال در این وقت است پس منافات ندارد با عدم انحصار حاجات و هو قول الا و کل معطوف
معطوف برمونه است و دون بمعنی قبل است **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بر حالی که او در سجده اول از چهار سجده بود طلب میکنم
در اینوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه وآله طلب نمیکنم در اینوقت مگر این را که تبدیل کنی بدیهای مرا به نیکیها و این را که حساب کنی با من
حسابی که آسان باشد بعد از ان گفت در سجده دوم طلب میکنم در اینوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه وآله طلب نمیکنم در اینوقت مگر این
را که دفع کنی از من اندوه دنیا را و هر ترسی را که پیش از دخول بهشت است **اصل** وقال فی الثالثة اسالک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه
وآله لما غفرت لی الکثیر من الذنوب والقلیل وقبلت منی عملی الیسیر ثم قال فی الرابعة اسالک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه وآله لما ادخلتنی الجنة
وجعلتنی من سکانها ولما نجیتنی من سفعات النار برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد وآله **شرح** لما بفتح لام وتشدید میم و الف
بمعنی الا است که بیان شد در شرح صدر حدیث ذکر قلیل بعد از کثیر برای احتراز از [illegible] آنست که خبر [illegible] بعد از [illegible] کردن [illegible]
لبیان السکان بضم سین و تشدید کاف جمع ساکن [illegible] محروم بودن و کمال استقرارست سفعات بفتح سین بنقطه و فتح فاء
و عین بنقطه جمع سفعه بفتح سین و سکون فاء و تاء وحدة مصدر باب علم است و اضافه مصدر بفاعل است السفعة فوران زبانه
آتش کمال گرمی خود دیگری **یعنی** و گفت در سجده سیوم طلب میکنم در اینوقت از تو بحق محبوب تو محمد صلی الله علیه وآله طلب نمیکنم در اینوقت
مگر این را که آمرزی برای من بسیاری از گناهان و کم را و قبول کنی از عمل من اندک را بعد از ان گفت در سجده چهارم طلب میکنم در اینوقت
مگر این را که داخل کنی مرا در بهشت و گردانی مرا از ساکنان بهشت و این را که نجات دهی مرا از زبانه های کمال گرمی آتش بر نور رحمت ای
رحم کننده ترین رحم کنندگان و درود کناد الله تعالی بر محمد و آل محمد **پنجم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یذکر النبی صلی الله
علیه وآله وهو فی الصلوة المکتوبة اما راکعا واما ساجدا فیصلی علیه وهو علی تلک الحال فقال نعم ان الصلوة علی نبی الله صلی الله
علیه وآله کهیئة التکبیر والتسبیح وهی عشر حسنات یبتدرها ثمانیة عشر ملکا ایهم یبلغها ایاه **شرح** یذکر النبی مضارع غایب مجهول باب تفعیل
است و خبر مستتر نایب فاعل است النبی منصوب و مفعول دوم است فاء در فیصلی برای تعقیب است و میتواند بود که یذکر النبی معلوم باب نصر باشد
و فاء برای بیان باشد اگر مراد بذکر زبانی باشد یا برای تعقیب باشد اگر مراد بذکر بخاطر گذرانیدن باشد نعم بکسر نون و سکون عین و فتح
میم مثل مرحست [illegible] نون و فتح عین و سکون میم [illegible] الباقی بران بتقدیر استفهام [illegible] هر آنکه درود [illegible]
باشد که چنانچه مذکور شد در کتاب [illegible] در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم که باب [illegible] است موکل بر
جهنم نوزده فرشته است چنانچه گفته در سوره المدثر علیها تسعة عشر و بیان شده که یکی از آنها مالک است که فرمان [illegible] و باقی فرمان بردار
او و هر فرشته از آن هجده موکل است باهل شریعتی از شش شریعت که شریعت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم باشد یکی
برای منکران ربوبیت و دیگری برای منکران رسالت و دیگری برای منکران ولایت هم چنان بهشت نوزده فرشته موکل است [illegible]
که فرمان [illegible] است و باید که هجده [illegible] برای تعظیم نبی الله صلی الله علیه وآله که افضل انبیاست جمیع آن هجده مبادرت
بخدمت میکنند برای کسی که درود کند بر او چنانچه باید **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که یاد آورده میشود نبی صلی
الله علیه وآله را نزد او و میباشد بر حالی که در نماز واجب است یا بر حال رکوع یا بر حال سجود پس درود میکند بر او بر حالی که [illegible]
این آیا جایز است [illegible] در تشهد است جای آن درود دیگر پس امام گفت خوبست [illegible] درود بر نبی صلی الله علیه وآله مانند تکبیر و تسبیح

وآن درود ده

وآن درود ده حسنه است [illegible] البته که مبادرت میکنند بآن [illegible] هجده فرشته تا کدام از آن هجده برسانند آن ثواب
را بآن مرد **ششم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام ادعو وانا ساجد فقال نعم فادع للدنیا والآخرة فانه رب الدنیا والآخرة
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا دعا کنم بر حالی که من در سجده باشم پس گفت آری پس دعا کن برای دنیا و آخرت چه بدرستیکه
الله تعالی صاحب کل اختیار دنیا و آخرت است **هفتم اصل** عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله علیه السلام قال اقرب ما یکون العبد الی ربه
اذا دعا ربه وهو ساجد فای شیء تقول اذا سجدت قلت علمنی جعلت فداک ما اقول قال قل یا رب الارباب ویا ملک الملوک ویا
سید السادات ویا جبار الجبابرة ویا اله الآلهة صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا ثم قل فانی عبدک ناصیتی فی قبضتک ثم ادع بما شئت
واساله فانه جواد ولا یتعاظمه شیء **شرح** اقرب مبتدا است ما مصدریه است یکون از افعال تامه است العبد فاعل یکون است الی متعلق
باقرب است اذا برای محض ظرفیت خبر مبتدا است و مضاف است بجمله و هو ساجد جمله حالیه است لا یتعاظمه بعین مهمله و ظاء بنقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفاعل است التعاظم بزرگ بودن حاجت نزد آنکه از او میطلبند چنانچه گویا که عاجز گردد آنکس را **یعنی** روایت است
از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت نزدیکتر بودن بنده بسوی الله تعالی وقتیست که دعا کند صاحب کل اختیار خود را
بر حالی که آن بنده ساجد باشد پس چه میگوئی بر حالی که تو ساجد باشی گفتم تعلیم کن مرا قربان تو شوم آنچه گویم گفت بگو ای صاحب کل اختیار
جمعی که صاحب کل اختیار شمرده میشوند و ای پادشاه پادشاهان و ای سردار سرداران و ای نهایت فرمان روای فرمان روایان و
ای مستحق عبادت جمعی که مستحق عبادت شمرده میشوند درود کن بر محمد وآل محمد و بکن با من چنین چنین بعد از ان بگو من بنده توام موی بالای
پیشانی من در قبضه قدرت تست بعد از این اعتقاد و با استقلال بگو هر چیزی را از احوال خودم بعد از ان دعا کن به آنچه خواسته باشی و طلب کن از
او چه بدرستیکه او صاحب کرم است و بزرگ نمینماید بر او هیچ چیزی از حاجتها **هشتم اصل** عن محمد بن مسلم قال صلی بنا ابو بصیر فی طریق
مکة فقال وهو ساجد وقد کانت ضلت ناقة لجمالهم اللهم رد علی فلان ناقته قال محمد فدخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فاخبرته فقال
وفعل قلت نعم قال وفعل قلت نعم قال فسکت قلت فاعید الصلوة قال لا **شرح** روایت است از محمد بن مسلم گفت نماز گزارد ابو بصیر در راه
مکه پس گفت بر حالی که او در سجده بود و بتحقیق گم شده بود شتر ماده [illegible] جماعت ابو بصیر بود که خدایا باز گردان بر فلان شتر ماده او را
گفت محمد پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را پس گفت و کرد ابو بصیر آنرا گفتم آری باز گفت و کرد گفتم
آری محمد گفت که پس امام ساکت شد گفتم پس اعاده کنم آن نماز را گفت نه ظاهر است که تعجب امام از کمال [illegible] ابو بصیر [illegible]
از طعن مردم باشد **نهم اصل** قال لی ابو عبدالله علیه السلام انی کنت امهد لابی فراشه فانتظره حتی یاتی فاذا اوی الی فراشه ونام
قمت الی فراشی وانه ابطا علی ذات لیلة فاتیت المسجد فی طلبه وذلک بعدما هدا الناس فاذا هو فی المسجد ساجد ولیس فی المسجد غیره فسمعت حنینه
وهو یقول سبحانک اللهم انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک وتب علی
انک انت التواب الرحیم **شرح** اوی [illegible] مثل [illegible] یا از باب ضرب یا باب تفعیل است هدا بدال منقوطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب
منع است **یعنی** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه من میگستردم برای پدرم رخت خواب او را پس انتظار او میکشیدم تا آنکه می آمد پس
جاییکه میرفت بسوی رخت خواب خود و میخوابید بر میخاستم بسوی رخت خواب خود و بدرستیکه او دیر آمد بر من در یک شب از شبها پس آمدم بمسجد بطلب
او و آن بعد از آن بود که ساکن شده بودند مردم در منازل خود پس ناگاه او در مسجد در سجده بود و نبود در مسجد غیر او پس شنیدم ناله او را و او
میگفت تنزیه میکنم تنزیه تو خدایا تو صاحب کل اختیار منی حقا حقا سجده کردم ترا ای صاحب کل اختیار من از روی کمال فروتنی و بندگی
خدایا بدرستیکه عمل صالح من سست است پس چند برابر کن آنرا برای من خدایا نگاه دار مرا از عذاب تو در روزی که برمی انگیزی از قبرها بندگان
خود را و باز گشت کن بر من برحمت بدرستیکه توئی و بس باز گشت کننده بغایت رحم کننده **دهم اصل** سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام
وهو یقول اللهم انی اسالک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب یرددها **شرح** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام و او میگفت خدایا
بدرستیکه من طلب میکنم از تو راحت را نزد وفات و گذشتن را نزد حساب عمل تکرار میکرد آنرا در سجده **یازدهم اصل** عن عبدالله
بن هلال قال شکوت الی ابی عبدالله علیه السلام تفرق اموالنا وما دخل علینا فقال علیک بالدعاء وانت ساجد فان اقرب ما یکون العبد الی الله

وهو ساجد قال قلت فادعو به ذا الوظیفة واسه ساجد قال نعم قد فعل ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله فدعا علی قوم باسمائهم واسماء ابائهم و
فعله علی علیه السلام بعده شرح مصدر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث نهم این باب وهو ساجد جمله حالیه است از قایم مقام فاعل
شده یعنی روایت است از عبد الله بن بلال که شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از آنچه رسیده بود بما و آنچه وارد شده بر ما
از ظلم ظالمان پس امام گفت بر تو باد که دعا کنی بر جای که تو در سجده باشی چه بدرستی که نزدیکتر بودن بنده بسوی الله تعالی بر حالیست که او
در سجده است راوی گفت که گفتم پس آیا دعا کنم در نماز فریضه نام برم آنکس را که میخواهم نفرین کنم بر او گفت آری چنان این امر تحقیق
کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله با پیروشی که نفرین کرد بر جمعی بنامهای ایشان ونام پدران ایشان وکرد آنرا علی علیه السلام بعد
از او دوازدهم اصل کان رسول الله صلی الله علیه وآله عند عائشة ذات لیلة فقام یتنفل فاستیقظت عائشة فضربت بیدها فلم
تجده فظنت انه قام الی جاریتها فقامت تطوف علیه فوطئت علی عنقه صلی الله علیه وآله وهو ساجد باک شرح لتوبة تطوف بجای برای آن
کرسیه بر خاسته میکرد برای طلب کسی که خوابیده باشد منزل است بر او وطئت ... تقطه وضم و العنق ... غایبه معلوم باب علم است یعنی
بود رسول الله صلی الله علیه وآله نزد عائشه در شبی از شبها پس برخاست تا نماز نافله میگزارد پس بیدار شد عائشه پس زد بجای رسول را بدست
خود پس نیافت او را در جای خود پس گمان کرد که او برخاسته بسوی کنیز عائشه پس عائشه برخاست میکرد بجستجوی او پس با گذاشت پا بر گردن
او صلی الله علیه وآله بر حالی که او در سجده بود گریه میکرد اصل یقول سجد لک سوادی وخیالی وآمن بک فؤادی ابوء الیک بالنعم واعترف
لک بالذنب العظیم عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنب العظیم الا انت شرح السواد بکسر سین بی نقطه مصدر باب مفاعله از
گفتن با کسی و بفتح سین شخص الخیال بکسر خا بی نقطه مصدر باب مفاعله کمال بودن بکسی خبر ابوء بباء یکنقطه و واو و همزه صیغه مضارع متکلم
وحده از باب نصرت البوء بضم باء و ضم واو اول و سکون واو دوم وهمزه رجوع باور بالنعم برای تعدیه است نسبت معلوم گناه
بزرگ الخود باعتبار آنست که گناه پروان خود را الخود کرده یا باعتبار قسمی دیگر اینجا ذلت برای کمال فروتنی یعنی سکینت بسجده و خضوع
کرد برای تو ... من وکمان بردن من و دل من بر میگردانم بسوی تو نعمتهای ترا یعنی که رجیع آنها را از جانب تو میدانم و اقرار
میکنم برای تو بگناه بزرگ ... کردم بر و ظلم کردم خود را پس بیامرز گناه را برای من بدرستی که نشان نیست که بیامرزد گناه
بزرگ را کسی مگر تو اصل اعوذ بعفوک من عقوبتک واعوذ برضاک من سخطک واعوذ برحمتک من نقمتک واعوذ بک منک لا ابلغ مدحک
والثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک استغفرک واتوب الیک شرح پناه میگیرم ببخشایش تو از عقاب تو پناه میگیرم براضی
بودن تو از غضب تو و پناه میگیرم برحمت تو از انتقام تو پناه میگیرم بتو از تو نمیرسم بستایش تو وستایش بر تو تو چنانچه ستایش
کردی بر خودت در کتابهای خود مثل قرآن اشارت است بآنچه گذشت در کتاب التوحید در احادیث باب انه تعالی لا یعرف الا به و باب
وباب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که عقل ... در معرفت اسماء و صفات او جنانچه
باید طلب آمرزش میکنم از تو و باز گشت میکنم بسوی تو اصل فلما انصرف قال یا عائشة لقد اوجعت عنقی ای شیء خشیت
ان اقوم الی جاریتک شرح پس چون فارغ شد از نماز گفت ای عائشه هر آینه بتحقیق بدرد آوردی گردن مرا چه چیز را گمان کردی
آیا ترسیدی از اینکه برخیزم بسوی کنیز تو سیزدهم اصل قال ابو جعفر علیه السلام من قال فی رکوعه وسجوده وقیامه صلی الله علی محمد وآل محمد
کتب الله له بمثل الرکوع والسجود والقیام شرح ظاهر اینست که مراد از رکوع شروع در ... برای رکوع باشد و بر اینقیاس است سجود و قیام
مفعول به کتب محذوف است تقدیر کتب الله له رکوعه وسجوده وقیامه ... مثل برای مصاحبت است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام هر که
در وقت شروع در رکوع خود وسجود خود برخاستن خود در رکعت دیگر که درود کند الله تعالی بر محمد وآل محمد می نویسد الله تعالی برای او رکوع او
وسجود او وقیام او را با مثل آن رکوع و آن سجود وآن قیام یعنی که ثواب او دو برابر میشود چهاردهم اصل رایت ابا الحسن
علیه السلام وقد سجد بعد الصلوة فبسط ذراعیه علی الارض والصق جؤجؤه بالارض فی دعائه شرح فاء در فبسط برای تعقیب است جؤجؤ
بضم جیم و سکون همزه و ضم جیم دوم و همزه سینه و مراد اینجا پیش است و عبارت از مجموع سینه و شکم است وآن مضاف است بضمیر غایب مفعول
متعلق به بسط تا اینجا است و مراد اینست که در اول سجود پیش از شروع در دعا بسط والصاق نکرده بود و بعد از آن کرد یعنی دیدم امام موسی کاظم

علیه

علیه السلام بر حال السجده شکر کرده بود بعد از نماز پس پهن کرد دو ذراع خود را بر زمین و متصل کرد پیش خود را بر زمین در وقت دعای او پانزدهم اصل
رایت ابا الحسن الثالث علیه السلام سجد سجدة الشکر فافترش ذراعیه والصق جؤجؤه صدره وبطنه بالارض فسألته عن ذلک فقال کذا یجب
شرح جؤجؤه منصوب و ... بغیر غایب است صدره منصوب و بدل تفصیل جؤجؤه است وبطنه منصوب و معطوف بر صدره است یجب بجیم و تخفیف
باء یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم مثل الفاره واوی باب نصرت یا بجای شین نقطه و تشدید باء یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل
یا باب افعال است وحاصل هر دو یکی است زیرا که واجب در اصل یعنی ثابت و راجح است از قدر مشترک میان مستحب موکد و مفروض است یعنی
دیدم امام علی نقی علیه السلام را که سجده کرده سجده شکر پس گسترد دو ذراع خود را و متصل کرد پیش خود را که سینه او وشکم او باشد بزمین پس پرسیدم
او را از آنکه کرد پس گفت چنین می باید شانزدهم اصل کان ابو الحسن الاول علیه السلام اذا رفع راسه من آخر رکعة الوتر قال هذا مقام
من حسناته نعمة منک وشکره ضعیف وذنبه عظیم ولیس له الا رفقک ورحمتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل صلی الله علیه وآله
کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی وقل قیامی وهذا السحر وانا استغفرک لذنبی استغفار من لا یجد لنفسه
ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا ثم یخر ساجدا صلوات الله علیه وآله شرح ظاهر اینست که مراد بر رکعت رکوع باشد و وقع
این دعا بعد از برداشتن سر از رکوع باشد بقرینه ثم یخر ساجدا و زیاد کردن لفظ آخر باعتبار این باشد که مراد از وتر مجموع سه رکعت است
و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار این باشد که این دعا متصل بسجود است مذکور شده در شرح حدیث دوازدهم این باب
... وتقصیرات شیوه خود را الخود کرده اند واستغفار و عذر خواهی برای آنها کرده اند فعل مرفوع و مستثنای مفرغ
است تقدیر لیس له شیء الا رفقک الرفق بکسر را ومراد اینجا ... از عبادات الله ...
هر چند که مقصر و گناه کار باشد فاء در فانک برای بیان دخل در رحمتک است وظاهر سیاق این کلام مشعر بانست که واو در وبالاسحار
برای تقسیم باشد و امام علیه السلام خود را از قسم دوم شمرده باشد ... کانوا اسم کان است و راجع بمتقیان است که ...
این سخن را در حق ایشان ... آید در حدیث پنجم باب صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است آیت از قلیلا
ظرف زمان است وظرف خبر کانوا است ومن تبعیضیه است واللیل اسم جنس است و بجای اللیالی است وما مصدریه است و مصدر بدل اشتمال
خبر کانوا است الهجوع خواب بسیار در شب هم برای افاده حصر است واشارت است باینکه استغفار ایشان ... لا یجد ... و دال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم مثل الفاره واوی باب ضرب یعنی لا یستطیع است الوجود دست در قدرت یعنی و عادت امام
موسی کاظم علیه السلام این بود که چون بر میداشت سر خود را از رکوع آخر از جمله سه رکوع وتر میگفت اینجا جای کسی است که اعمال صالح او و نیکیهای او
از تو بنعمتی از توفیق است وشکر او برای نعمتهای تو سست است یعنی که عبادت او کمست وگناه او بزرگ است ونیست برای او امیدی مگر
حمایت تو وافضال تو ... رحمت تو ... بدرستی که تو گفتی در کتاب تو که فرو فرستاده شده است بر پیغمبر
تو که فرستاده شده است بخلایق صلی الله علیه وآله در سوره والذاریات که بودند پرهیزکاران در کمی از شبها خواب میکنند ایشان یا بعضی
که خواب میکنند بعض از جمله ایشان ... از شب بعد و در سحرها ایشان استغفار میکردند از گناه بزرگ اینکه
بعض دیگر از جملت ایشان ... با استغفار در سحرها میکردند ... خواب ... در بی خواب ... در تمام
شب ... وکم شد بر خاستن من بنماز واین سحر است ومن استغفار میکنم ترا برای گناهان خود واستغفار کسی که دوست ندارد برای خود ضرر
... نفع را ونه مردن را ونه زندگی را ونه زنده کردن بعد از مردن را یعنی که قادر باستقلال نیست بهیچکدام اینها بعد از آن می افتاده
بسجده کننده صلی الله علیه وآله هفدهم اصل سالت ابا الحسن الماضی علیه السلام عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا فیه فقال
قل وانت ساجد اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انک الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی وعلیا و فلانا
وفلانا الی آخرهم ائمتی بهم اتولی ومن عدوهم اتبرء اللهم انی انشدک دم المظلوم ثلاثا شرح انشدک بنون وشین بالنقطه ودال بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصرت ودم منصوب و مفعول دوم است المظلوم عبارت از امام حسین علیه السلام است یا عبارت از ...

ست کفتی بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب تفعیل ست التکلیه کور مادر زاد او فرمودن کسی را یعنی روایت ست از محمد بن سلیمان از پدرش که گفت بیرون
رفتم با امام موسی کاظم علیه السلام بسوی بعضی از املاک او بجهت بعضی حاجتها و مانند آنها پس چون خواست بسوی نماز ظهر پس چون فارغ شد افتاد برای سجده شکر
سجده کننده پس شنیدم از او که میگفت باواز بلند و آواز او گرفته بود بسبب اشک ریختن او که ای صاحب کمال اختیار من مخالفت کردم
ترا بزبان خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه گنگ میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بچشم خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کور
میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بگوش خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کر میکردی مرا اصل وعصیتک بیدی ولو شئت وعزتک
لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی ولیس
هذا جزاءک منی قال ثم احصیت له الف مرة وهو یقول العفو العفو شرح کنعتنی بتاء دو نقطه در بالا و عین بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل ست
التکنیع کسی را بی انگشتان کردن حقیقة یا حکما مثل اینکه انگشتان او بکف دست برگشته باشد و خشک شده باشد و بجای ناگاهی نون و یای ثانیه
جذمتنی بجیم و ذال نقطه دار و دال بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل ست التجذیم کسی را شل رفتار کردن و مراد اینجا بی رفتار کردن ست عقمتنی
بعین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل ست التعقیم کسی را نازا کردن و مراد اینجا بیکار کردن آلت مردی ست هذا خبر لیس ست که مقدم شده
جزاءک اسم لیس ست که موخر شده و مراد بجزا اینجا مکافات یعنی فعلی ست که در برابر فعلی باشد مثل شکر که در برابر انعام ست یعنی و مخالفت کردم
ترا بدست خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه کنع میکردی مرا و مخالفت کردم ترا بپاهای خود و اگر میخواستی قسم بعزت تو که هر آینه بی رفتار میکردی مرا
و مخالفت کردم و مخالفت کردم ترا بجمیع اعضای من که انعام کردی بآنها بر من و نیست این مکافات نعمت های تو از جانب من راوی گفت
بعد از آن شمردم از امام علیه السلام هزار بار و او میگفت العفو العفو اصل قال ثم الصق خده الایمن بالارض فسمعته وهو یقول بصوت
حزین بؤت الیک بذنبی عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای ثلث مرات شرح بؤت بباء یک نقطه
و سکون همزه بصیغه ماضی معلوم معتل العین واوی و مهموز اللام متکلم وحده از باب نصر ست باء در بذنبی برای مصاحبت ست اگرچه در حدیث
دانستیم این باب در البوء الیک بالذنب برای تعدیه بود یعنی راوی گفت بعد از آن متصل کرد پهلوی راست روی خود را بزمین پس شنیدم از
او و او میگفت بآوازی اندوهناک بازگشت کردم بسوی تو با گناه خود بجا آوردم بدی را و ستم کردم بر خود پس بیامرز مرا برای
چه بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را کسی غیر تو ای کارساز من سه بار گفت این را اصل ثم الصق خده الایسر بالارض فسمعته وهو یقول
ارحم من اساء واقترف واستکان واعترف ثلث مرات ثم رفع راسه شرح بعد از آن متصل کرد پهلوی چپ روی خود را بزمین پس شنیدم
از او و او میگفت رحم کن کسی را که بد کرد و کسب گناهان کرد و فروتنی کرد و اقرار کرد بگناهان خود سه بار گفت این را بعد از آن برداشت سر خود را
ظاهر این است که سجده دوم نکرده باشد هفدهم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک هذا الذی ظهر بوجهی
یزعم الناس ان الله عز وجل لم یبتل به عبدا له فیه حاجة فقال لا قد کان مومن آل فرعون مکنع الاصابع فکان یقول هکذا ویمد یده ویقول
یا قوم اتبعوا المرسلین قال ثم قال لی اذا کان الثلث الاخیر من اللیل فی اوله فتوضا ثم قم الی صلوتک التی تصلیها شرح این حدیث گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث سی ام باب صد و شصتم که باب شدة ابتلاء المومن ست و در کتاب الدعاء در حدیث چهارم باب پنجاه و ششم
الدعاء للعلل والامراض ست مومن آل فرعون حبیب نجار ست که از زمان موسی تا زمان عیسی مانده بود مکنع بتاء دو نقطه در بالا و کاف
و نون میباشد و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل ست و تکنیع بیان شد در شرح حدیث سابق فی اوله متعلق باذا ست
و در اینجا متعلق بالثلث ست یعنی روایت ست از یونس بن عمار که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را فدای تو شوم اینکه ظاهر شده بر رو
من و آن برص یا خوره ست دعوی میکنند مردم که الله عز و جل مبتلا نکرده بآن بنده را که خدا را در او حاجتی باشد یعنی که مومن باشد
پس امام گفت نه بتحقیق بوده هم که بتحقیق بود مومن آل فرعون که در سوره مومن مذکور ست انگشتان او کج شده بود پس میگفت چنین
و امام کشید دست خود را و آن مومن میگفت که ای جماعت من تابع شوید رسولان را چنانچه مذکور ست در سوره یس راوی گفت که بعد از آن
امام گفت که هرگاه شود چهار درجه و آنکه آغاز شب ثلث اول آن وضو بساز بعد از آن برخیز بسوی نماز شب که میگزاردی آنرا

به معنی ست قولنا متعلق بغفره اجزء ست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از آنچه گویم در سجده شکر بتحقیق اختلاف کرده‌اند
یاران ما در آن پس امام گفت بگو هرگاه که تو در سجده باشی خدایا بدرستیکه من گواه میگیرم ترا و گواه میگیرم فرشتگان ترا و پیغمبران ترا و
رسولان ترا و جمیع مخلوقات ترا بر اینکه تو آن مستحق عبادت مشهوری از خلق از دیگ آسمانها و زمین را صاحب کمال اختیار و بر اینکه
بودن برای تو مذهب ست و بر اینکه محمد پیغمبر ست و بر اینکه علی و حسن و حسین تا آخر ایشان را شمرده شود امامان منسوبان ان کمال
نزدیکی میکنیم و از دشمنان ایشان کمال دوری میکنیم خدایا بدرستیکه من طلب حاجت میکنم از تو بحق چون ستم رسیده سه بار بگو این را
اصل اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی
اسالک الیسر بعد العسر شرح الایواء بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه و واو و الف ضمه مصدر مهموز الفاء
و معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب افعال قرار دادن کسی را در منزل و مراد اینجا قرار دادن و لازم کردن چیزی بر خود ست منوال
قسم باشند ان تظفرنهم لام جواب قسم ست که مفهوم میشود از ایواء لتظفرنهم بظاء با نقطه و فاء و راء بی نقطه و تشدید نون بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب افعال یا باب تفعیل ست و نون تقیله ست المستحفظ بکار سین بی نقطه و فاء و ظاء با نقطه بصیغه اسم مفعول باب استفعال
کسی که علم کتاب الهی باو سپرده شده تا دین حق را حفظ کند و اشارت ست بآیت سوره مائده بما استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء
و بیان وجه تسمیه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا
ست من بیانیه ست یا لنا متعلق بغفره اجزء ست یعنی خدایا بدرستیکه من طلب میکنم از تو بسبب آنکه قرار دادی بر خود بر بندگان
ثم تضع خدک الایمن علی الارض وتقول ثلاثا یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت ویا باری خلقی رحمة بی وقد کان عن خلقی غنیا
صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد شرح تعیینی بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و کاهی عوض یاء اول نون میباشد بصیغه مضارع
معلوم غایبه باب افعال ست بلوغ برای ملابست ست و ما مصدریه ست الباری بباء یک نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در
پایین که منقلب از واو ست یا اصلیه ست آفریننده یعنی بعد از آن بگذار طرف راست روی خود را بر زمین بجای که گوی ای پناه
من وقتی که درمانده کنند مرا راهها و تنگ شود بر من زمین با وجود فراخی آن و ای تدبیر کننده وجود کننده اندام من برای رحم بمن بر حاشیه
که بتحقیق بودی بی نیاز از اندام من و درود فرست بر محمد و بر جمیع که طلب حفظ دین از ایشان شده که آل محمدند اصل ثم تضع خدک الایسر و
تقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی ثلاثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام ثلاثا شرح
بعد از آن بگذار طرف چپ روی خود را بر جای که گوی ای خوار کننده هر جبار و ای عزیز کننده هر خوار نزد خلایق بتحقیق قسم بعزت تو که رسیده
طاقت من سه بار میگوی این را بعد از آن میگوی ای بخشاینده مهربان ای نجات بخشنده از اندوهان دهنده از غمها بزرگ سه بار میگوی
این را اصل ثم تعود للسجود فتقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسال حاجتک ان شاء الله تعالی شرح بعد از آن بر میگردی برای سجده
یا شنیدم که بازگشت پیشانی خود را بر زمین میگذاری پس میگوی صد بار شکرا شکرا بعد از آن طلب میکنی حاجت خود را اگر خواسته باشد الله تعالی اشارت
ست باینکه الله تعالی در آن وقت حاجتی را بجا آورد اگر مستحق باشد و در قضای آن حاجت را خواسته باشد و آنچه را اگر خواسته باشد بجا آوردی اوراد
هجدهم اصل کتبت الی ابی الحسن علیه السلام فی سجدة الشکر فکتب الی مائة مرة شکرا شکرا وان شئت عفوا عفوا شرح نوشتم بسوی امام رضا یا امام
علی نقی علیهما السلام در سجده شکر که در آن چه باید گفت پس نوشت بسوی من صد بار شکرا شکرا و اگر خواهی صد بار عفوا عفوا نوزدهم اصل
عن محمد بن سلیمان عن ابیه قال خرجت مع ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام الی بعض امواله فقام الی صلوة الظهر فلما فرغ خر لله ساجدا فسمعته یقول بصوت
حزین وتغرغر دموعه رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک
لاصممتنی شرح التغرغر بدو غین با نقطه و دو راء بی نقطه بصیغه مصدر مضاعف باب تفعلل مجرور و معطوف بر صوت ست التغرغر آواز که از حلق
باشد از گریه و مانند آن و دموعه الفم دال و ضم میم و سکون واو و عین بی نقطه اکر مصدر باب منع ست بمعنی اشک ریختن ست و اگر جمع دمع ست بمعنی
اشک ست و بهر دو احتمال فاعل ست و بر هر تقدیر مجرور و مضاف الیه ست و اضافه مجاز از قبیل اضافه جزء الی السبب مجاز ست و ضمیر راجع بامام

کت

اصل فاذا كنت في السجدة الاخيرة من الركعتين الاولتين فقل وانت ساجد يا شيئا يا عظيم يا رحمن يا رحيم يا سامع الاصوات يا معطي الخيرات صل على محمد واهل بيت محمد واعطني من خير الدنيا والآخرة ما انت اهله واصرف عني من شر الدنيا والآخرة ما انت اهله واذهب عني هذا الوجع وسمه فانه قد غاظني واحزنني وألح في الدعاء قال فعجلت فما وصلت الى الكوفة حتى اذهب الله عني كله

شرح في السجدة الاخيرة عبارتست از سجده چهارم ومیتوانند بود که عبارت باشد از هر یک از دوم وچهارم **یعنی** پس چون باشی در سجده آخر از دو رکعت اول پس بگو در حالتی که تو در سجده باشی ای بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه ای مهربان بر کل عالم ای مهربان بر مومنان ای شنونده دعاها ای دهنده نیکیها درود فرست بر محمد واهل بیت محمد وبده مرا از خیر دنیا وآخرت آنچه تو اهل دادن آنی دیگری قادر بر آن نیست وبرگردان از من از شر دنیا وآخرت آنچه را که تو اهل برگردانیدن آنی دیگری قادر بر آن نیست وبرطرف کن از من این آزار را امام گفت ونام ببر آن آزار خود را چه بدرستی که آن بتحقیق خشمناک کرده مرا واندوهگین کرده مرا والحاح کن در دعا راوی گفت پس کردم آنچه را امام فرموده بود پس نرسیدم بکوفه تا آنکه برطرف کرد خدا از من جمیع آن آزار را

سجدت دیگر اصل عن سعدان عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان يقول في سجوده سجد وجهي البالي لوجهك الباقي الدائم العظيم سجد وجهي الذليل لوجهك العزيز سجد وجهي الفقير لوجهك ربي الغني الكريم العلي العظيم رب استغفرك مما كان واستغفرك مما يكون رب لا تجهد بلائي رب لا تشمت بي اعدائي رب لا تسيء قضائي

شرح سعدان بن مسلم که از راویان امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهما السلام است مراد برجل اینجا امام موسی کاظم علیه السلام است ومیتوانند بود که دیگری باشد وچون اینجا [illegible] البالی بباء یک نقطه بصیغه اسم فاعل مثل الدائم یای باب علم آنچه کهنه شده لا تجهد بجیم ودال بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعال است الاجهاد جهد فرمودن [illegible] بنهایت طاقت [illegible] لا تشمت بشین بانقطه وتا بانقطه [illegible] بصیغه نهی حاضر باب افعال است لا تسیء بسین بی نقطه وسکون همزه بصیغه نهی حاضر مثل [illegible] مهموز اللام باب افعال است **یعنی** روایتست از سعدان از امام موسی کاظم علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام امام موسی کاظم علیه السلام گفت که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام در سجود خود سجده کرد ذات من که کهنه شده است برای ذات تو که باقیست بر یک حال دایم است بزرگ مرتبه است سجده کرد ذات من که خوار است برای ذات تو که عزیز است سجده کرد ذات من که نیازمند است برای ذات صاحب کل اختیار من که بی نیاز [illegible] بلند مرتبه بزرگ است ای صاحب کل اختیار من طلب آمرزش میکنم از تو بسبب گناهی که گذشت وطلب آمرزش میکنم از تو بسبب گناهی که خواهد شد ای صاحب کل اختیار من [illegible] مکن بلای مرا ای صاحب کل اختیار من خوشحال مکن بمن دشمنان مرا ای صاحب کل اختیار من بد مکن قضا وقدر [illegible]

اصل رب انه لا دافع ولا مانع الا انت صل على محمد وآل محمد بافضل صلواتك وبارك على محمد وآل محمد بافضل بركاتك اللهم اني اعوذ بك من سطواتك واعوذ بك من جميع غضبك وسخطك سبحانك لا اله الا انت رب العالمين

شرح السطوات بفتح سین بی نقطه وفتح طای بی نقطه جمع سطوه بسکون طا بمعنی حمله [illegible] غضب بفتح غین بانقطه وفتح ضاد بانقطه وسخط بضم سین بی نقطه وسکون خا بانقطه وفتح سین وفتح خا [illegible] بمعنی خشم [illegible] وظاهر ذکر هر دو با هم است که مراد با اول مرتبه شدید باشد ومراد بدوم مرتبه ضعیف باشد **یعنی** ای صاحب کل اختیار من بدرستی که شان اینست که نیست دفع کننده بلا پیش از ورود ونیست منع کننده بلا بعد از ورود مگر تو درود کن بر محمد وآل محمد بافضل درودهای تو وبرکت کن بر محمد وآل محمد بافضل برکتهای تو خدایا بدرستی که من پناه میبرم بتو از حملهای تو وپناه میبرم بتو از جمیع غضب تو که قوی باشد وآنچه ضعیف باشد تنزیه میکنم تنزیه تو نیست مستحق عبادت مگر تو صاحب کل اختیار عالمیان

اصل وكان ابو الحسن عليه السلام يقول وهو ساجد ارحم ذلي بين يديك وتضرعي اليك ووحشتي من الناس وانسي بك يا كريم وكان يقول ايضا [illegible] فما شكرت عفوك عفوك يا كريم اسألك الراحة عند الموت واسألك العفو عند الحساب

شرح این کلام امام موسی کاظم علیه السلام است **یعنی** ومیگفت امیر المومنین علیه السلام در حالتی که در سجده بود رحم کن خواری مرا پیش تو وزاری مرا بسوی تو ورمیدن مرا از مردم وآرام مرا بتو ای صاحب کرم ومیگفت نیز [illegible] منع کردی [illegible] پس ممنوع نشدم [illegible] نعمت دادی مرا پس شکر نکردم طلب میکنم [illegible] ای صاحب کرم طلب میکنم از تو راحت را نزد مردن وطلب میکنم از تو بخشش را

نزد حساب اعمال **اصل** وكان ابو جعفر عليه السلام يقول وهو ساجد لا اله الا انت حقا حقا سجدت لك يا رب تعبدا ورقا يا عظيم ان عملي ضعيف فضاعفه لي يا كريم يا حنان اغفر لي ذنوبي وجرمي وتقبل عملي يا كريم يا جبار اعوذ بك من ان اخيب او احمل ظلما اللهم منك النعمة وانت ترزق شكرها وعليك يكون ما تفضلت به من ثوابها بفضل طولك وبكرم عائدتك

شرح این نیز کلام امام موسی کاظم علیه السلام است **یعنی** وامام محمد باقر علیه السلام میگفت در حالی که او در سجده بود نیست مستحق عبادت مگر تو حقا حقا سجده کردم برای تو ای صاحب کل اختیار من از روی کمال عبادت ومملوک بودن ای بزرگ مرتبه بدرستی که عمل صالح من سست است پس چند برابر کن آن را برای من ای صاحب کرم ای مهربان بیامرز برای من گناهان مرا وگناه مرا وقبول کن عمل مرا ای صاحب کرم [illegible] پناه میبرم بتو از آنکه ناامید شوم از مطلب خود یا بردارم بار ستم را خدایا از تست نعمت وتو روزی میکنی شکر آن را وبر تو می باشد آنچه تفضل کردی بآن از ثواب شکر نعمت بزیادتی بخشش تو وبکرم منفعت تو

سجدت دوم اصل كان ابو الحسن عليه السلام يقول في سجوده اعوذ بك من نار حرها لا يطفى واعوذ بك من نار جديدها لا يبلى واعوذ بك من نار عطشانها لا يروى واعوذ بك من نار مسلوبها لا يكسى

شرح لا يطفى بطاء بی نقطه وفا والف منقلب از همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است [illegible] بضم طا وضم فا وسکون واو فرو نشستن زبانه آتش ونسبت آن بحرها بعنوان مجاز است **یعنی** امام موسی کاظم علیه السلام میگفت در سجده خود پناه میبرم بتو از آتشی که حرارت آن فرو نمی نشیند وپناه میبرم بتو از آتشی که تازه آن کهنه نمیشود پناه میبرم بتو از آتشی که تشنه آن سیراب نمیشود [illegible] برطرف نمیشود [illegible] وپناه میبرم بتو از آتشی که برهنه کرده شده آن پوشیده نمیشود [illegible]

سجدت سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قرا احدكم السجدة من العزائم فليقل في سجوده سجدت لك يا رب تعبدا ورقا لا مستكبرا عن عبادتك ولا مستنكفا ولا متعظما بل انا عبد ذليل خائف مستجير

شرح لا در اول عاطفه است ودر دوم وسیوم برای تاکید نفی است الاستکبار دعوی بزرگی [illegible] **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون خواند یکی از شماها آیت سجده را از جمله چهار سوره که بیان شده در باب سجده [illegible] پس باید که بگوید در سجده خود سجده کردم برای تو ای صاحب کل اختیار من از روی غایت بندگی ومملوک بودن نه از روی بینیازی از عبادت تو [illegible] بلکه من بنده خوار ترسان پناه آورنده ام

سجدت چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال شكوت اليه علة ام ولد لي اخذتها فقال قل لها تقول في السجود في دبر كل صلوة مكتوبة يا ربي يا سيدي صل على محمد وآل محمد وعافني من كذا وكذا [illegible] جعفر بن سليمان من النار [illegible] يا رؤوف يا رحيم يا ربي يا سيدي افعل بي كذا وكذا

شرح اخذتها بصیغه ماضی معلوم غایبه باب نصر است [illegible] تقول بصیغه مضارع مفرد غایبه [illegible] جواب امر [illegible] الترام واستمرار بر دعا است بعد از نمازها یا باعتبار تکرار این دعا بعد از هر نمازی علیحده یا باعتبار آنکه زنان ضعیفند [illegible] **یعنی** روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شکایت بردم بسوی او از آفت کنیزی [illegible] امام گفت بگو او را [illegible] در سجده بعد از هر نماز [illegible] ای صاحب کل اختیار من ای بزرگ من درود کن بر محمد وآل محمد وعافیت ده مرا از چنین وچنین آفت چه با آن کلمات نجات یافت جعفر بن سلیمان از آتش [illegible] ای مهربان ای صاحب

کلا اختیار دعای متبرک من بکن بمن حنین و حنین از بر طرف کرده اند مراد آنست که این دعا از امام جعفر صادق علیه السلم نمی رسیده با بر فی
که در اول آن یا رؤف یا رحیم نیز باشد و در آخر آن بجای عافنی من کذا و کذا افعل بی کذا و کذا باشد لیکن چون زمان ضیق اند امام علیه السلم
اختصار کرده در اول برای کثرت اکتساب تر را برای کاد و گفته در آخر **بیست و پنجم اصل** عن ابن ابی عمیر عن زیاد القندی قال کتبت الی
ابی الحسن الاول علیه السلم علمنی دعاء فانی قد بلیت بشیء وکان قد حبس ببغداد حیث اتهم باموالهم فکتب الیه اذا صلیت فاطل السجود
ثم قل یا احد من لا احد له حتی ینقطع نفسک ثم قل یا من لا یزیده کثرة الدعاء الا جودا او کرما حتی ینقطع نفسک ثم قل یا رب الارباب
انت انت انت الذی انقطع الرجاء الا منک یا علی یا عظیم قال زیاد فدعوت به ففرج الله عنی وخلی سبیلی **شرح** بلیت بباء بکنفه طاء بصیغه
ماضی مجهول متکلم وحده معتل العین واوی باب نصرت البلو بفتح باء و سکون لام کسی را امتحان کردن وکان قد حبس تا آخر صدر عبارت
کلام ابن ابی عمیر است و ضمیر ... فکتب الیه تکلمت فکتب اینه اتهم بضم همزه و تشدید تاء از لفظ در باب افتعال مغرره وکسر ... بصیغه مجهول
معتل الفاء واوی باب افتعال است واو آن منقلب بتاء شده و در تای افتعال مدغم شده ضمیر اموالهم راجع باین مردمین است
زیرا که مشهور بوده که زیاد ... و کلاء امام موسی کاظم علیه السلم است و میتواند بود که راجع بشیعه امامیه باشد که اموال خود را میداده اند
شیعه که امام برساند جودا استثنای مفرغ است و تمیز مفعول به لا یزیده است انت اول مبتدا است و دوم و سیوم تاکید است والذی
خبر مبتدا است یا دوم خبر مبتدا است و سیوم مبتدای علیحده است والذی خبر آنست منک التفات ... وضع ضمیر مخاطب در موضع ضمیر غایب است
بجای ما انقطع بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است بسیط **یعنی** روایت است از ابن ابی عمیر از زیاد قندی که بفتح قاف و سکون نون زیاد
گفت نوشتم بسوی امام موسی کاظم علیه السلم که تعلیم کن مرا دعای چه بدرستی که من مبتلا شده ام بچیزی و زیاد در تحقیق محبوس شده بود در بغداد
جایی که تهمت زده شده بود بمالهای ایشان پس امام نوشت بسوی او که چون نماز گزاری پس دراز کن سجود را یعنی که تسبیح سجود را بسیار
بار بگو یا بخشنده ای کسی که نیست کسی وی را چندانکه بریده شود نفس تو بعد از آن بگو ای آنکه زیاد نمیکند او را بسیاری دعا مگر
باعتبار سهل گیری و بخشش چندانکه بریده شود نفس تو بعد از آن بگو ای صاحب کل اختیار جمیع که خود را صاحب کل اختیار میدانند
تو تو تو آنکه بریده شده امید مگر از تو ای بلند مرتبه ای بزرگ مرتبه گفت زیاد پس دعا کردم بآن پس گشایش داد الله تعالی از من محبس
را و رها کرده شدم **باب بیست و ششم اصل باب ادنی ما یجزی من التسبیح فی الرکوع والسجود والکثره شرح**
این باب بیان کمتر آنچه کافی است از جمله تسبیح در رکوع و سجود است و بیان اکثر آن و در این باب شش حدیث است و کلام مصنف بعد از حدیث
سیوم **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلم اتدری ای شیء حد الرکوع والسجود قلت لا قال تسبح فی الرکوع ثلث مرات سبحان ربی
العظیم وبحمده وفی السجود سبحان ربی الاعلی وبحمده ثلاث مرات فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته ومن نقص ثنتین نقص ثلثی
صلوته ومن لم یسبح فلا صلوة له **شرح** تسبح بتقدیر ان تسبح است و مرفوع و منصوب میتواند بود سبحان مفعول مطلق فعل محذوف است
بتقدیر اسبح سبحان و مصدر مضاف بمفعول است یا مضاف بفاعل است العظیم صفت ربی است واو در وبحمده برای عطف جمله بر جمله است
بتقدیر وبحمده اسبح و باء برای مصاحبت است و حمد مضاف بمفعول است یا مضاف بفاعل است و معنی کلام اینست که تنزیه از ناملایق میکنیم
تنزیه صاحب کمال اختیار خود که بزرگ است و با سپاس او تنزیه میکنیم و ابن هشام در مغنی اللبیب گفته وقد اختلف فی الباء من
قوله تعالی فسبح بحمد ربک فقیل للمصاحبة والحمد مضاف الی المفعول ای سبحه حامدا له ای نزهه عما لا یلیق به وقیل للاستعانة والحمد مضاف
الی الفاعل ای سبحه بما حمد به نفسه اذ لیس کل تنزیه بمحمود ... واختلف فی سبحانک اللهم وبحمدک فقیل جملة واحدة علی ان الواو
زایدة وقیل جملتان علی انها عاطفة ومتعلق الباء محذوف ای وبحمدک سبحتک وقال الخطابی والمعنی وبمعونتک التی هی نعمة توجب علی حمدک
سبحتک لا بحولی وقوتی یرید انه مما اقیم فیه المسبب مقام السبب وقال ابن الشجری فی فنسبحون بحمده هو کقولک اجبته بالتلبیة ای
فنسبحون بالتسبیح ... **یعنی** گفت امام محمد
باقر علیه السلم آیا میدانی که چیست قرار داد در رکوع و سجود گفتم نه گفت اینکه تسبیح کنی در رکوع سه بار که سبحان ربی العظیم وبحمده و در سجود
سبحان ربی الاعلی وبحمده سه بار پس هر که کم کند یکی را کم کرده است سیوم از ثواب نماز خود را و هر که کم کند دو را کم کرده است دو حصه

ثواب

ثواب نماز خود را و هر که تسبیح نگوید در رکوع یا در سجود پس نیست نمازی برای او و ذکر بجای آن و ذکر دیگر بگوید بقرینه آنچه گذشت در حدیث هشتم
باب بیست و چهارم و بیاید در حدیث پنجم این باب **چهارم اصل** دخلت علی ابی جعفر علیه السلم وهو یصلی فعددت له فی الرکوع
والسجود ستین تسبیحة **شرح** واو در والسجود برای عطف الرکوع است پس در هر یکی از رکوع و سجود سی تسبیح شمرده شده یا برای عطف رکعات
است پس در هر کدام سی تسبیح شمرده شده **یعنی** داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و او نماز میگزارد پس شمردم برای او در رکوع
و در سجود شصت تسبیح **سیوم اصل** عن حمزة بن حمران والحسن بن زیاد قال دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلم وعنده قوم فصلی بهم العصر
وقد کنا صلینا فعددنا له فی رکوعه سبحان ربی العظیم اربعا او ثلثا وثلثین مرة وقال احدهما فی حدیثه وبحمده فی الرکوع والسجود سواء **شرح**
سواء بفتح سین و الف ممدوده نایب مفعول مطلق محذوف است بتقدیر قولا سواء **یعنی** روایت است از حمزة بن حمران و حسن بن زیاد
گفتند داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلم و نزد او جمعی بود پس نماز گزارد با ایشان نماز عصر را و بتحقیق ما نماز گزارده بودیم پس شمردیم
برای او در رکوع او سبحان ربی العظیم را سی و چهار بار یا سی و سه بار و گفت یکی از آن دو در روایت خود و بحمده در رکوع و سجود برابر
... گفت یکی از آن دو راوی در روایت خود و بحمده را در رکوع و در سجود برابر یعنی که گفت شمردم در رکوع او سبحان
ربی العظیم وبحمده را سی و چهار بار یا سی و سه بار و شمردم در سجود او سبحان ربی الاعلی وبحمده را سی و چهار بار یا سی و سه بار **کلام مصنف**
اصل هذا اذا کان صلی الله علیه ... والا فاحتمال القوم لطول الرکوع والسجود فان ذلک انه روی ان الفضل للامام ان یخفف ویصلی
باضعف القوم **شرح** در بعض نسخ در صدر این نقل الکلینی هست و آن از الحاقات کاتبان مینماید هذا مبتدا است اذا خبر مبتدا است **یعنی**
این تطویل رکوع و سجود برای آنست که روایت کرده شده امام ... بود صلی الله علیه ... و کتاب اوردن الحاق را برای طول رکوع او و سجود او اگر
گفتیم برای آنست که روایت کرده شده است که فضیلت برای پیشنماز اینست که تخفیف دهد نماز را و بگزارد نماز را بموافقت سست ترین جماعتی که اقتدا
باو کرده اند چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیستم **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ادنی ما یجزی المریض من التسبیح
فی الرکوع والسجود قال تسبیحة واحدة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را کمتر آنچه کافی است بیمار را از تسبیح در
رکوع و در سجود چیست گفت یک تسبیح **پنجم اصل** عن هشام بن الحکم قال قال ابو عبد الله علیه السلم ما من کلمة اخف علی اللسان منها ولا
ابلغ من سبحان الله قال قلت یجزینی فی الرکوع والسجود ان اقول مکان التسبیح لا اله الا الله والحمد لله والله اکبر قال نعم کل ذا ذکر الله قال
شرح ... الحمد لله ولا اله الا الله ... فی تفسیر سبحان الله ... الا تری ان ... من الشیء قال سبحان الله
بعض ... این گذشت در حدیث ششم باب بیست و چهارم ما ... زائده است کلمه مبتدا است یا اسم ما است و بر هر تقدیر مجرور
بودن آن بنابر آنست اخف مرفوع است نزد بنی تمیم و نزد حجازیین نیز بنابر اینکه ابطال ان بکسر همزه و سکون نون عمل ما را
چون میان ما و معمولش زائده شده باشد برای محض توسط باشد پس ... اینجا متوسط شده مثل ... و منصوب است نزد
حجازیین بنابر اینکه ابطال ان عمل ما را ... بان نافیه باشد منها در نسخ بکسر میم و سکون نون و ضمیر مونث راجع بسبحان
الله است و این تصحیف مینماید زیرا که مشتمل است بر اضمار قبل از ذکر بی ضرورت چه تقدیم فقره دوم بر فقره اولی باندک تغییر
میسر بود و الظاهر اخف از سبحان الله بسیار است پس تکرار لا در ولا ابلغ ناخوش میشود و ظاهر اینست که منها بفتح میم و سکون
یاء ... و تنوین منصوب و حال از ضمیر مستتر در اخف ... الیه مصدر معتل العین یای باب ضرب استعمال ... برای
... بسیار رو مراد اینجا اشتمال لفظ بر معنی بسیار است و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل شده برای مبالغه و دو در
والحمد لله و در والله اکبر برای عطف القول است و مقصود گفتن یکی از این کلمات است الالف بفتح همزه و فتح نون و قاف بصیغه مصدر
باب علم است ... از کمال ... مانند این فقره گذشت در کتاب التوحید در حدیث ... باب
... باب معانی الاسماء و اشتقاقها است ... بصیغه ماضی معلوم باب علم است **یعنی** روایت است از هشام بن الحکم که گفت
امام جعفر صادق علیه السلم نیست هیچ کلمه سبکتر بر زبان بر حالی که آن کلمه مشتمل بر معنی بسیار باشد و نه رساتر از سبحان الله هشام گفت که
گفتم آیا کافیست مرا در رکوع و در سجود اینکه گویم بجای تسبیح لا اله الا الله و اینکه گویم الحمد لله و اینکه گویم الله اکبر امام گفت ...

این یاد الله تعالی است هشام گفت که گفتم الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تحقیق تسبیح گفتم معنی اینها را پس چیست تفسیر سبحان الله گفت آن جو...
و رنج و عاقبت که رسند چه میکنند برای الله تعالی از ملاحظه و التفات بعجایب خلق او در آسمانها و زمین آیا نیست این را که در جون ...
آیه از چیزی که مخلوق الله تعالی است میگوید سبحان الله یا یعنی که تنزیه میکنم از نقصان و قبیح تنزیهی که لایق الله تعالی است از جنس چیزی
آفریده مخفی نماند که هشام سوال از معنی الله اکبر نکرده و اینجا منقول شده و بیان آن شده در کتاب التوحید در حدیث نهم و نهم باب ...

ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت لابی امام مسجد ... فقال ... فقال اجبر ...
فان انقطع و الا فانتقب قائما **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را ... مسجد ...
میکنم ... سوم ... در کار آمده شده بر جای که من ... پس امام گفت انتظار آن ... بکش ...
خود که علامت ... و برابر کوع خود ... بریده شده ... خوب و الا پس راست شو ایستاده **باب ... **

اصل باب ما یسجد علیه و ما یکره شرح این باب بیان جزئیات سجده گاه میشود بر آن در نماز و بیان ... ممنوع
است سجده بر آن در نماز و در این باب چهارده حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لا تسجد الا علی الارض او ما انبتت الارض الا القطن و الکتان **شرح** لا تسجد بصیغه نهی حاضر معلوم یا نفی غایب مجهول است القطن منصوب و استثنا از ما ...
است کره کلام موجب است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام سجده مکن مگر بر زمین یا آنچه رویانیده باشد آن را زمین مگر پنبه و کتان

دوم اصل عن حریز عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له اسجد علی الزفت یعنی القیر فقال لا و لا علی الثوب الکرسف و لا
علی الصوف و لا علی شیء من الحیوان و لا علی طعام و لا علی شیء من ثمار الارض و لا علی شیء من الریاش **شرح** الزفت بکسر زای با نقطه
و سکون فاء و تاء دو نقطه ... یعنی القیر کلام حریز است القیر بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه چیزی سیاه و چسبنده
که آن را فرش حمام میکنند ... الطعام ... خوردنی ... خورده ... غذای بدن باشد بخلاف میوه که ...
خوردن آن لذت است الریاش بکسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و شین با نقطه لباس فاخر مثل آنچه ابریشم و اصل آن
جمع ریش بکسر راء و سکون یاء ... برای مرغان و ... اینجا مناسبت **یعنی** روایت از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام
زراره گفت که گفتم امام را آیا سجده کنم بر زفت مراد زراره قیر است پس امام گفت سجده مکن بر زفت و نه بر جامه که پنبه است و نه بر پشم
و نه بر چیزی از حیوان و نه بر نان و مانند آن و نه بر چیزی از میوهای زمین و نه بر چیزی از لباس فاخر مخفی نماند که توهم تناقض میشود میان
این حدیث و حدیث سابق و دفع تناقض ... حمل نهی در این حدیث بر تنزیه است ... در شدت و ضعف ... حمل نهی در حدیث
اول بر مرتبه شدید و حمل ... در حدیث دوم ... عدم استثنای نبات الارض در حدیث ... و ترجیح ... حمل ... بر ما عدای طعام و ثمار الارض ...
الارض بر ما عدای طعام و ثمار الارض است و ترجیح دیگر حمل نهی از سجده بر طعام و ثمار الارض است و ترجیح دیگر حمل نهی از سجده بر طعام و ثمار
الارض بر تنزیه است و الله اعلم **سیوم اصل** سال اباالحسن علیه السلام عن الجص یوقد علیه بالعذرة و عظام الموتی ثم یجصص به المسجد ایسجد
علیه فکتب علیه السلام الیّ بخطه ان الماء و النار قد طهراه **شرح** گچی که پخته میشود بر دو قسم است اول آنچه مانند خاک است و بر بالای زمین ...
آتش میافروزند تا آن پخته شود و بعد از آن آن را بیرون میآورند و دوم ... آنچه که بآن پخته میشود ملاقات با گچ میکند دوم
آنچه ... آورده میبرند و در این صورت آنچه که بآن پخته میشود ملاقات با گچ نمیکنند و مراد اینجا قسم اول است که گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث سیزدهم از ابواب این کتاب که عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الجص ... المیت قال اذا اجاز ... فلیس به باس ... برای ...
این است که استخوان مرده از پیش ... اسال ملاقات خود ... میکند ... چربی ظاهر باشد ... اینکه ملاقات آن خاک ...
خاک ... جذب ... میکند از آنچه ملاقات کند با آن پس ... که ملاقات استخوان شده پاک میشود ...
... مطهر است و مستقل در تطهیر زیرا که آتش ... میکند ... آب ... که ... در طهارت ...
آب ... بعد ... و ... آتش ... از ملاقات ... اشارت ... دقیقه باشد ...
... بر ... اقرب ... توهم استقلال هر کدام و این منافات ندارد با اینکه اجزای استخوان ... غالب ... بر ... نشود باشی ...

کذا آن

... را آن استعمال کرده و بعنوان استعمال پاک کرده بعد از آنکه اگر ... آب ... اینجا آنچه ... آن ... اثر میکنند و دلالت میکنند بر اینکه آب قلیل بملاقات
نجاست نجس میشود و تطهیر میکند نجس را اگر بر آن وارد شود و اگر ... آن نجس ... باشد پس ... خانه ... که جمیع ... خود را ... نجس ... و
زوال ... چنانچه ... میشود و ... از حدیث اول ... بابی ... و ... بعضی ایشان میگویند که نجاست ... اینجا حقیقی ... با وجود اینکه
میگویند که نجاست عذره و عظام موتی حقیقی است و تطهیر آتش آنها را نیز حقیقی است و میگویند که این داخل ... باین حدیث است
و بعضی دیگر میگویند که مراد با ما آب باران است اگرچه خلاف ظاهر است زیرا که محل سوال سجده ... علی ... است ... اینکه با وجود احتمال این حدیث و
تحقیق مذهب ابن ابی عقیل و موافقان او ... دعوی اجماع بر عدم تطهیر آب ... را ... میکنند ... این محض ... و الله اعلم ...
این حدیث ... که سجده بر گچ جایز باشد و موافق ... اینکه ... الله تعالی ... تیمم بر گچ کرده و الله اعلم **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم
یا امام رضا علیهما السلام را از گچ که آتش افروخته میشود بر بالای آن بنجاست آدمی و استخوانهای مرده ... از تجاوز ... ایشان ...
میشود و بآن مسجد آیا سجده کرده میشود بر آن گچ پس نوشت امام علیه السلام بسوی من بخط خود اینکه ... آب و آتش بتحقیق پاک کرده اند آن گچ را

چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام دعا ابی بالخمرة فابطأت علیه فاخذ کفا من حصی فجعله علی البساط ثم سجد **شرح** الخمرة بضم خاء با نقطه
و سکون میم و راء بی نقطه حصیری کوچک که برای سجده نماز ساخته میشده البساط بکسر باء ... فرش ... گسترده میشود ابطأت بصیغه ماضی
مجهول غایبه باب افعال است ... راجع بالخمرة است ... **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کرد پدرم خمره
را پس دیر آورده شد نزد او پس فرا گرفت ... سنگریزه را پس گذاشت آن را بر فرش بعد از آن سجده کرد **پنجم اصل** عن احدهما
علیهما السلام قال لا باس بالقیام علی المصلی من الشعر و الصوف اذا کان یسجد علی الارض فان کان من نبات الارض فلا باس بالقیام علیه و السجود علیه
شرح مراد بارض در علی الارض ... بعضی آن ... شده و ... موقوف ... مثل نبات ... فادر
فان کان برای تفریع ... **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام امام گفت باکی نیست بایستادن
بر جای نماز از موی و پشم ... سجده کرده میشده باشد ... زمین ... مثل حصیر پس باکی نیست بایستادن بر آن
و سجده کردن بر آن **ششم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال لا تسجد علی القیر و لا علی الصاروج **شرح** الصاروج
بصاد بی نقطه و الف و ضم راء بی نقطه و سکون واو و جیم آهکی ... از آهک و خاکستر برای فرش حمام و حوض و مانند آنها **یعنی**
روایت از امام رضا علیه السلام گفت سجده کرده نمیشود بر زفت و نه بر صاروج مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و میان ظاهر حدیث
سیوم این باب زیرا که اگرچه آهک مثل گچ ... و خاکستر ... مثل ... بلکه آن اگرچه داخل نبات الارض ...
... باشد ... چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم ... که بیان میشود در حدیث چهاردهم این باب **هفتم اصل**
عن سهل بن زیاد عن علی بن الریان قال کتب بعض اصحابنا الیه بید ابراهیم بن عقبة یسأله یعنی ابا جعفر علیه السلام عن الصلوة علی الخمرة المدنیة
فکتب صلّ فیها ما کان معمولا بخیوطه و لا تصل علی ما کان معمولا بسیورة قال فتوقف اصحابنا فانشدتهم بیت شعر لتأبط شرا العدوانی کأنها خیوط
ماریّة ... **شرح** ابا جعفر علیه السلام کلام سهل بن زیاد است ... کلام ... در اعراب
... مجرور ... جمع خیط ... و نون و شین با نقطه و دال بی نقطه خوانده ... و ... بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه
قبیله است ... بالف و راء بی نقطه و تشدید یاء ... و ... الخمرة ... پس کانها ... است
... بی نقطه بصیغه مضارع ... واوی و ... باب ... فتح طاء و تشدید ... در سفر
... بالقطاط و سکون میم و صاد بی نقطه جمع ... بفتح همزه و سکون خاء و فتح میم ... بفتح خاء و سکون میم
و الف ممدوده ... بفتح حاء بی نقطه ... بفتح حاء و کسر واو و تشدید یاء ... جای ... و مانند آن است
و آن مضاف الیه است ... با ... ریک ... شکم است ... جای ... است ...
است ... بی نقطه و الف و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول ... العین ... باب افعال است ... مستتر
راجع بخطوط است ... الاشاره ... و موافق مذهب ... است ...

حالیه میکنند در مضارع مثبت لفظ لفظ نه ... در باب مضارع غایب مجهول باب ... الفتل تابیدن ریسمان و مانند آن و مار تا
آنچه کلام علیه السلام است **یعنی** روایت است از سهل بن زیاد از علی بن ریان الفتح را سیقطه و تشدید یا و نقطه در پایین گفت که نوشت بعض
یاران ما بسوی امام علیه السلام پرسید ابراهیم بن عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و با یک نقطه پرسیده او را مراد علی بن ... ابو جعفر ... که
امام محمد تقی علیه السلام است از نماز بر چیزی که در مدینه بافته میشود پس امام گفت نماز کن در آن چیزی که بافته شده باشد بر ریسمان و نماز مکن بر آنچه
بافته شده باشد بر ... باعتبار اینکه پوست در دست میان آن مانند ... است و استعمال ... ممنوع است هر چند که ملاقات نکند با بدن
علی گفت ... وکر کرده یاران ما باعتبار اینکه اکثر استعمال ... و بسیار ... باشد پس خواندم برای ... ابی ... نوشت ... از آن
نزا ... و ... که مضمون آن این است که ... حکم ... اند که ... آنچه ریسمانهای ... مار ... است این
ریسمانها محکم تابیده میشود بر جای که تابیده میشود و مار که بود ... ریسمان ... را و این بود که ... تابیده ریسمانها را **هشتم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام السجود علی الارض فریضة و علی الخمرة سنة **شرح** مراد بفریضه جزئی است از تکلیف که مقارن وعید بر ترک آن باشد
و مراد بسنت جزئی است که تکلیف باو شده باشد بی وعید بر ترک آن و عمل بآن مستمر شده باشد از رسول و اهل بیت او علیهم السلام و ثواب
اول بیشتر از ثواب دوم است و مقصود اینجا بیان تفاوت در ثواب میان این دو و فریضه مثل تفاوت در ثواب میان فریضه و سنت است
مثلا اگر ثواب سنت ده برابر باشد ثواب فریضه صد برابر باشد ثواب سجده بر خمره صد برابر و ثواب سجده بر زمین هزار برابر خواهد
بود **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام ثواب سجده بر زمین مثل ثواب فریضه است و ثواب سجده بر خمره مثل ثواب سنت است **نهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال السجود علی الارض ... الله **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سجده بر زمین ...
بر طلا و نه بر نقره **دهم اصل** عن علی علیه السلام قال لا یسجد الرجل علی شیء لیس علیه سایر جسده **شرح** ... مراد بحل ... مثل آن
پس ... نیز هم چنین است و میتواند بود که مراد ... اینجا صاحب دین حق باشد ... باشد باینکه مخالفان ... اینکه صاحب
دین باطل را زندیق میگویند ... آن ... این است ... بکسر سین بی نقطه و تشدید ... از ... است و ...
است ... بکسر لام و سکون با یک نقطه و سین بی نقطه ... است و ... جسده صفت ... است و ...
... اسد ... بتشدید ... بفتح ... بالفتح و سکون یا ... خوانده ولیس بفتح لام و سکون یا ... نقطه در پایین از
افعال ناقصه خوانده و این حدیث را حمل کرده بر چیزی که ... و مانند آن است و گفته که این حدیث موافق مذهب بعض عامه است و
گفتیم در شرح عنوان کتاب الصلوة در مقدمه چهارم که در کافی ... حدیث ... یکدیگر باشد و ایضا گفتیم در مقدمه پنجم که در کافی حدیث
موافق مذهب مخالفان برای تقیه نمی باشد و بنا بر ... میگوئیم میتواند بود که مضمون این حدیث موافق مضمون حدیث چهارم ... باب
آینده باشد و الله اعلم **یعنی** روایت است از علی علیه السلام گفت سجده نمیکند مرد بر ... که باشد بر آن هم جنس لباس بدن
او مراد ... که البته بر بالای آن خمره و مانند آن میکند ... برای سجده ... که زیاد کردن لفظ ... برای ... که معلوم شود حکم
قالی و نمد و ... **یازدهم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال کان ابی یصلی علی
الخمرة یجعلها علی الطنفسة و یسجد علیها فاذا لم تکن خمرة جعل حصی علی الطنفسة حیث یسجد **شرح** الطنفسة بفتح طا ... و سکون نون
و فتح فا و سین ... و بضم طا و ... فا و بکسر طا و کسر فا و بکسر طا و فتح فا ... فرشی که ... باشد مثل قالی **یعنی** روایت است
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت پدرم نماز میکرد بر حصیر کوچکی که برای سجده است ... بر قالی و سجده میکرد
بر آن پس چون نبود حصیر کوچک میگذاشت سنگ ریزه را بر قالی جایی که سجده میکرد **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره
ان یسجد علی قرطاس علیه کتابة **شرح** کره ... معلوم باب علم یا باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه
او ناخوش داشت ... را که سجده کرده شود بر کاغذی که بر آن نوشته باشد هر چند که سجده بر غیر موضع نوشته باشد
این است ... السجود بر کاغذ غیر نوشته جایز باشد هر چند که ... باشد باعتبار اینکه ممسوح شده چنانچه می آید در حدیث چهاردهم این
باب **سیزدهم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یسجد علی الرطبة النابتة قال اذا

الحق جبهته بالارض فلا بأس و عن الحشیش النابت الثیل و هو یصیب ارضا جددا قال لا بأس **شرح** الرطبة بفتح را و سین بی نقطه و سکون طا و
... و با یک نقطه ... بنون و الف و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا ... و مراد اینجا ... است الحشیش بفتح حای بی نقطه
و کسر شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه گیاه الثیل بفتح نون و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره ... در بیابد
زمین را مثل گیاه که ساق آن قوی نباشد پس چون ... بر آن محکم کذارند بر زمین ... بجای نون ثا ... است و آن
گیاهیست ضعیف ساق الجدد بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و دال دیگر زمین هموار سخت **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم
گفت پرسیدم امام را از مردی که سجده میکند بر یونجه ... گفت اگر ... امام گفت چون چسبانید ... خود را بر زمین ... گذارد
را بر یونجه تا سر یونجه بر زمین رسد پس باکی نیست و پرسیدم امام را از مردی که سجده میکند بر گیاه بر آمده که ساق آن ضعیف است و زمین را ...
یابد و حال آنکه آن ... بر زمین ... هموار سخت است امام گفت باکی نیست **چهاردهم اصل** عن بعض اصحابنا قال کتبت الی ابی الحسن الماضی علیه السلام
... عن الصلوة علی الزجاج قال فلما نفذ کتابی الیه تفکرت و قلت هو مما انبتت الارض و ما کان لی ان اسأله عنه قال فکتب علیه السلام الی
لا تصل علی الزجاج و ان حدثتک نفسک انه مما انبتت الارض و لکنه من الملح و الرمل و هما ممسوخان **شرح** الزجاج بفتح و ضم و کسر زا با نقطه
و جیم ... نفذ بنون و فا و ذال با نقطه ... باب نصر ... کذرای ... و مراد اینجا ... است انبتت ... با نقطه
و بار یک نقطه ... غایب باب افعال است الاثبات ... و ... از ... آن مثل ...
سایر اجزای زمین و ... اثبات ... بیچ ... بر آن ... ممنوع است زیرا که ... حاصل ...
... ساخته شود حکم زمین ... طلا و نقره و امثال آنها از معدنیات
... آن ... و حیلیت ... است ... غایب باب تفعیل است ... الملح
... است که ... شده ... مثل ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... علی و علی ... و اصل ... که ... متصل بهم
مخلوق میشوند ... که ... که ... باشد ... الرمل بفتح را ... و فتح میم ... که
... کنند بآن ... سجده ... ماننده ... برای ... آن ... مثل ... و ... و مانند آنها و این لفظ ... در کتاب فضل القرآن
در حدیث اول باب ... ترتیل القرآن است و ... است ... انبتت الارض ... بر ... آن میکند ممسوخان ... بی نقطه
و خا ... بلفظ ... مفعول باب منع است ... آن ... شود ... که ... آن شده
یعنی روایت است از بعض یاران ما نوشت بسوی امام موسی کاظم علیه السلام ... بسید او را از نماز بر شیشه یعنی سجده بر شیشه در نماز بعض اصحاب
گفت پس چون ... از شد مکتوب من بسوی او ... کردم با خود گفتم که شیشه از جمله چیزهایی است که ... از زمین از سایر اجزای خود ...
... آن ... که آن حکم ... از اجزای زمین است و سجده بر آن جایز است و حاجت بسؤال نیست بعض اصحاب
گفت پس نوشت امام علیه السلام بسوی من که نماز مکن بر شیشه هر چند ... باشد ... که آن از جمله چیزهایی است که ... از زمین و ...
شیشه مثل نمک ... و آن ... کرده شده اند از اسم زمین **باب سیصد و ... اصل باب وضع الجبهة علی الارض**
شرح این باب بیان کیفیت ... سجده است ... زمین در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال الجبهة کلها من قصاص شعر الرأس الی الحاجبین موضع السجود فأیما سقط من ذلک الی الارض اجزأک مقدار الدرهم و مقدار طرف الانملة
شرح الجبهة بفتح جیم و سکون با یک نقطه ... مانند ... است در بالای دو ابرو و آن از بالای میان ... ابرو است تا بالای
میان ابروی دیگر ... و فتح و کسر قاف ... موی سر ... برای ... الف ... همزه و تشدید ... برای استفهام
... است و ... است ... و ... است و استفهام بر دو قسم است اول ... مثل ... سوره ... من
من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن ... مفعول ... خبر ... خلیل است بتقدیر ... الاسلام موافق آنچه گذشت
در کتاب الدعا در باب من قال لا اله الا الله مخلصا ... یوم القیمة ... الاولین و الآخرین ... الا من
منهم الله من کان ... و ... باشد ... و ... کند ... بر ... اختلاف ... از روی ... مثل ... کرد

مجنبه محیط یک تراب دارد و مجنبه محیط بقوت دارد و این لفظ مشترک میان واحد و تثنیه و جمع مستعمل در واحد باشد چنانچه گفته در سوره انعام
ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شیء و ایهم بتقدیر قایلین ایهم باشد و این جمله قرینه مقول محذوف باشد باعتبار دلالت و
براینکه هر یکی ازیشان از اهل عقوبت بوده و داخل جهنم میشوند بترتیب بنابر تفاوت در شدت و ضعف پس قایل الم السلام که برظاهر انشد میکنند
در حقیقت مخفی نماند که نسبت استفهام حقیقی بالله تعالی از قبیل مجاز در نسبت است و بنابر خلط خلفای او باوست قوم
مثل ای رجل مع الله هلک و اینجا قسم دوم مراد است اجزاک جز مبتدا است مقدار مرفوع بر فاعل فعل محذوف است بتقدیر اجزاک مقدار
استیناف بیانی است و حذف برای احتراز از صورت تکرار است نظر حذف مبتدا که هو است در ان الله هو القوم و درهم در زمان
بنی امیه سکه مدور بوده از نقره که وزن آن چهل و هشت جو میانه بوده و بیان میشود در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب
العلة فی وضع الزکوة علی ما وضعت الانملة بفتح و ضم و کسر همزه و سکون نون و فتح و ضم و کسر میم بند انگشت باشد
کرد انگشت خواه انگشت کوچک و خواه انگشت بزرگ و مراد اینجا سر انگشت سبابه است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که جمع آن از رستنگاه موی سر تا ابرو جای سجده است پس هر کدام که فرود آید از جمله اجزای پیشانی بسوی زمین کافی است
ترا بیان این آنکه کافیست تا قدر درهم و قدر طرف سر انگشت یعنی آنچه ملاقی زمین میشود و چون سر انگشت بزمین گذارند و فشرند
دوم اصل احمد بن محمد عن سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول لا صلوة لمن لم یصب انفه ما یصیب جبینه **شرح** صلوة اینجا محمول بر نماز کامل است نزد جمعی
و محمول بر نماز مطلق است نزد سید مرتضی و موافقانش ما یصیب یعنی ما یجوز ان یصیب است یا بتقدیر ما قد یصیب است و الا بجای آن مسکوت الجبین
بفتح جیم و کسر باء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون و آنچه میان پیشانی و مجموع است در دو پهلوی پیشانی و مراد اینجا یعنی اول است
مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث ششم باب فضل الحج و العمرة و ثوابهما که باب سیم و جبینک التراب **یعنی**
جزو اول آنکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که مسکوت نیست نماز کامل برای کسی که نرساند بینی و آنچه را که جایز است سجده او بران **سیوم**
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا وضعت جبهتک علی نبکة فلا ترفعها ولکن جرها علی الارض **شرح** النبکة بفتح نون و فتح و سکون باء یکنقطه
زمین مرتفع و مراد اینجا جایی است که ارتفاع آن از موضع قدم بیشتر از یک خشت باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این باب **یعنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون از روی خطا گذاری پیشانی خود را بر زمینی که بسیار مرتفع باشد پس بر مدار پیشانی خود را تا بجای سجده
در سجده نشود و لیکن بکش آنرا بر زمینی که برابر یا از یک خشت بلندتر نباشد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن موضع جبهة
الساجد یکون ارفع من قیامه قال لا ولکن یکون مستویا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از
جای پیشانی سجده کننده در نماز که آیا می باشد بلندتر از جای ایستادن او امام گفت نه و لیکن می باشد برابر و مراد نسبت بلندی و پستی
بجای خوب نیست مگر بقدر یک خشت زیرا که آن در حکم مساوات است چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده **پنجم اصل** و عنه فی حدیث آخر فی السجود
علی الارض المرتفعة قال اذا کان موضع جبهتک مرتفعا عن رجلیک قدر لبنة فلا بأس **شرح** و در حدیث دیگر در سجود در زمین بلند امام علیه السلام
گفت چون باشد جای پیشانی تو بالا از جای پاهای تو بقدر یک خشت پس باکی نیست **ششم اصل** عن مصادف قال خرج بی دمل فکنت اسجد
علی جانب فرأی ابو عبد الله علیه السلام اثره فقال ما هذا فقلت لا استطیع ان اسجد من اجل الدمل فانما اسجد منحرفا فقال لا تفعل ولکن احفر
حفیرة و اجعل الدمل فی الحفیرة حتی تقع جبهتک علی الارض **شرح** روایت است از مصادف گفت بر آمد مرا دملی در پیشانی پس سجده میکردم
بر پهلوی از دو پهلوی پیشانی که جبین است پس دید امام جعفر صادق علیه السلام اثر سجود را در جبین من پس گفت چیست این خاک که در
جبین تست پس گفتم نمیتوانم که سجده حقیقی کنم بسبب دمل پس جز این نیست که سجده میکنم او یده پس گفت مکن و لیکن بکن گودی پس بگذار
دمل را در آن گودی تا فرود آید پیشانی تو بر زمین **هفتم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام عمن بجبهته علة لا یقدر علی السجود علیها قال یضع
ذقنه علی الارض ان الله عز و جل یقول و یخرون للاذقان سجدا **شرح** الذقن بفتح ذال با نقطه و فتح قاف و بفتح ذال و سکون قاف زنخ
در سوره بنی اسرائیل چنین است ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا مشهور است که لام در للاذقان بمعنی علی است و برای استعلاء حقیقی است ظاهر این حدیث

که برای لیست

که برای لیست مجازی باشد زیرا که جمع میان او و در یخرون و میان سجدا در آنچه مقصود و نقل ... برای
دو فایده اول افاده اینکه معلوم میشود بقرینه تکرار یخرون للاذقان اینکه او بجهت اشتین زنخ گذاشتن لطف اوست بر وضع الصفائح نیز
بر زمین گذاشته شود چنانچه در سجده شکر متعارف است و این آیت برای بیان سجده شکر جمیعست و بعد از یخرون للاذقان مکرر شده و این مراد
است که کثیف رو را بر زمین میگذارند بر وضع زنخ نیز گذاشته شود چنانچه گویا که آن لطف و را بر زمین گذاشته برای کلا بجلد زنخ گذاشته
شود و الصفائح دیگر را بعد از آن میگذارند بجهت روش و مناسب این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هفتم باب نجاه و نهم که باب التواضع
است دوم اینکه معلوم شود که در هر دو صورت حقیقت سجده واقع است **یعنی** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از کسی که در پیشانی او آفتی
است قدرت ندارد بر سجده بر پیشانی امام گفت میگذارد زنخ خود را یعنی که اشتین لطف و بر زمین بیان این آنکه برابرست که الله عز و جل میگوید
در حق جمعی از اهل کتاب که داده شده اند علم انجیل که بسجده شکر میکنند چون خوانده میشود برایشان قرآن در سوره بنی اسرائیل که بر
می افتند برای گذاشتن زنخها بر زمین بر جای که سجده کنند کانند **هشتم اصل** رایت ابا عبد الله علیه السلام سوی الحصی حین اراد السجود
شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که هموار کرد سنگ ریزهای سجده گاه را وقتی که خواست سجده کند **نهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل ینفخ فی الصلوة موضع جبهته فقال لا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را که
آیا مرد او نفخ میکند در نماز جای پیشانی خود را پس گفت نه **دهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یسجد و علیه العمامة لا یصیب جبهته
الارض قال لا یجزیه ذلک حتی تصل جبهته الی الارض **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که سجده میکند بر جای که بر سر او
عمامه برپیچیده روی او بر زمین را امام گفت کافی نیست او را آن تا آنکه رسد پیشانی او بسوی زمین **باب بیست و یکم اصل باب القیام
و القعود فی الصلوة شرح** این باب بیان کیفیت ایستادن و نشستن در نماز است و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق قدمک بالاخری دع بینهما فصلا اصبعا اقل ذلک الی شبر اکثره و اسدل منکبیک و ارسل یدیک و لا تشبک
اصابعک و لتکونا علی فخذیک قبالة رکبتیک و لیکن نظرک الی موضع سجودک **شرح** اصبعا بدل الفصل فصلا است و مراد عرض اصبع است و
مبتدا نه لبعد که مراد طول اصبع باشد اقل مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو اقل و جمله معترضه است و برای قیاس است اکثره و مقصود
بنا بر این دو جمله تاکید افاده تخییر است و گاه ترک این تاکید میکنند چنانچه در اصحاب میگویند اکثره تلثین و دوا الی اربعین الی بر ...
انتهای معقولات مثل فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب حبل المتین گفته و اکثره مرفوع لفا علیه الظرف
کانه قوله تعالی و علی ابصارهم غشاوة او مبتدا و الظرف خبره اسدل بسین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه امر از باب نصر افعال ... قریب است یا لا تشبک
بشین با نقطه و باء یکنقطه بصیغه نهی حاضر از باب تفعیل است تشبیک غیر برابر ماند و دندانهای شانه کردن یعنی داخل کردن میان اجزای آن ماخوذ
است از شبک بفتح شین و فتح باء یعنی دندانهای شانه و مراد بتشبیک اصابع اینجا جدا کردن آنها از یکدیگر است القبالة بضم قاف و تخفیف باء
یکنقطه برابر بیان نظر و لیکن نظرک الی موضع سجودک گذشت در شرح حدیث اول باب بیست و چهارم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که
گفت چون ایستی در نماز پس متصل مکن پای خود را بپای دیگر و اگذار میان آن دو فاصله از یک انگشت که کمتر فاصلت است تا یک وجب که اکثر فاصلات
و فرو گذار دو دوش خود را و رها کن دو دست خود را و جدا از یکدیگر مکن انگشتان خود را و باید که باشند دو دست تو بر دو ران تو
در برابر دو زانوی تو و باید که باشد نگاه تو بسوی سجده گاه تو را که چشم گشوده باشد **اصل** فاذا رکعت فصف فی رکوعک بین قدمیک
تجعل بینهما قدر شبر و تمکن راحتیک من رکبتیک و تضع یدک الیمنی علی رکبتک الیمنی قبل الیسری و بلغ اطراف اصابعک عین الرکبة و فرج اصابعک اذا
وضعتها علی رکبتیک **شرح** معلوم این گذشت در حدیث اول باب بیست و چهارم **اصل** و ان وصلت اطراف اصابعک فی رکوعک الی رکبتیک
اجزاک ذلک و احب الی ان تمکن کفیک من رکبتیک فتجعل اصابعک فی عین الرکبة و تفرج بینها و اقم صلبک فتجعل اصابعک فی عین الرکبة و تفرج بینها
صلبک و مد عنقک ولیکن نظرک الی ما بین قدمیک **شرح** ظاهر و ان وصلت تا آخر آنست که اقل واجب در انحنای مرد مقدار است که مستحب است
زن چنانچه بیان میشود در حدیث دوم این باب و شیخ بهائی رحمه الله در کتاب الحبل المتین گفته و قوله علیه السلام فان وصلت اطراف اصابعک
بعدم وجوب الانحناء الی ان تصل الراحتان الی الرکبتین و وصلت بصیغه معلوم مخاطب است و الوصل رسانیدن و میتواند بود که بصیغه

باشد الوصول را رسیدن پس اطراف [illegible] میتواند بود [illegible] و مشدد است ای بتشدید یا و مفتوحه مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است

[illegible] بفتح همزه و سکون نون و میم مضارع معلوم [illegible] باب تفعیل خبر مبتدا است [illegible] بضم عین و فتح با [illegible] و سکون یا [illegible]

گذشت در حدیث اول باب [illegible] و چهارم ضمیر [illegible] راجع به رکبتیک است **یعنی** و ارسال [illegible] خود را در رکوع [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible] **شرح** [illegible]

[illegible] **یعنی** [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

الافتراش مصدر باب افتعال [illegible] **شرح** [illegible]

[illegible] **یعنی** [illegible]

اصل [illegible]

شرح [illegible]

یعنی [illegible]

[illegible] **اصل** [illegible] **شرح** [illegible]

از گذاشتن تمام سرین بر زمین باشد [illegible] پشت پا بر زمین باشد [illegible]

[illegible] **یعنی** امام گفت و چون [illegible]

[illegible]

دوم اصل [illegible]

[illegible]

شرح [illegible]

[illegible]

روایتست از زراره که از [illegible] امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام [illegible]

[illegible]

سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا

تقع بین السجدتین اقعاء **شرح** [illegible]

[illegible]

[illegible] والله اعلم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

زمین باشد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سجدت المراة [illegible] **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام

[illegible] **پنجم اصل** کان علی علیه السلام [illegible] **شرح** [illegible]

[illegible]

[illegible] **یعنی**

عادت امیر المومنین علیه السلام این بود که چون می افتاد و سجده کننده دور میکرد اعضای خود را از یکدیگر بر جایی که او میرسید بسبب دور کردن اعضا
از یکدیگر **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سجد الرجل ثم اراد ان ینهض فلا یعجن بیدیه فی الارض ولکن یبسط کفیه من غیر ان یضع
مقعدته علی الارض **شرح** لا یعجن بعین بی نقطه و جیم المضموم نون مفتوح معلوم غایب باب نصر باب قرابت العجن یکمه کردن برآیت انگشتان دست
کرده شده چنانچه خمیر گیر میکند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون سجده کند مرد و بعد از آن اراده کند که برخیزد پس مشت نکند
هر دو دست کرده شده خود را بر زمین و لیکن میگسترد هر دو دست خود را بی آنکه گذارد نشستگاه خود را بر زمین مراد یعنی از نماندن اقعا که
بیان شده در شرح حدیث سیوم این باب **هفتم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن جلوس المرأة فی الصلوة قال تضم
فخذیها **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از نشستن زنان در نماز
امام گفت متصل بیکدیگر میکنند ران خود را یعنی که تورک نمیکنند بلکه نوع دوم اقعا میکنند که بیان شده در شرح حدیث سیوم این باب اما بی
جدا کردن دو ران از یکدیگر **هشتم اصل** عن بعض اصحابنا قال المرأة اذا سجدت لصقت والرجل اذا سجد تفتح **شرح** روایت است از بعضی
شیعه امامیه که علامت اینان از پیش خود نیست بلکه نقل از امام مفترض الطاعت است گفت چون زن سجده کند اعضای خود را متصل بیکدیگر
میکند و مرد چون سجده کند اعضای خود را از یکدیگر جدا میکنند **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له فصل لربک وانحر قال
النحر الاعتدال فی القیام ان یقیم صلبه ونحره وقال لا تکفر فانما یصنع ذلک المجوس ولا تلثم ولا تحتفز ولا تقع علی قدمیک ولا تفترش ذراعیک **شرح**
النحر بفتح نون و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه صدر باب منع استعمال دو دست بر بالای سینه گیسه زدن و معنی اول مراد است اینجا و ماخوذ از معنی
دوم است بنا بر انچه صاحب قاموس گفته النحر الصدر او اعلاه کالمنحر بالفتح او موضع القلادة منه و نحره کمنعه نحرا اصاب نحره
و بعد از آن گفته والدار تنحر الدار تقابلها و نحر الدار الدار کمنع استقبلها والرجل فی الصلوة انتصب و نهد صدره او وضع یمینه
علی شماله او انتصب بنحره ازاء القبلة ان یقیم صلبه عطف بیان الاعتدال است و نحره بفتح نون و سکون حاء بی نقطه واو و ضمیر راجع بصلب منصوب
و معطوف بر صلبه است و مراد آنست که او انحنا را نیز راست نگاه دارد و میتواند بود که ضمیر راجع بان یقیم باشد و نحره مرفوع و معطوف بان
یقیم باشد و برای بیان این باشد که از اسم اقامت صلب مقصود چه چیز است که او اقامت صلب است و در نسخ براء بی نقطه است بلوفی واو
بنا بر این ضمیر راجع بصلب است و این تصحیف است لا تکفر بفاء و راء بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است التکفیر شکم دست راست را بر پشت
دست چپ گذاشتن بر سینه و آن عادت مجوس بوده در تعظیم بزرگان خود و مخالف قسم مجوس این امت اند که آن را شعار خود کرده اند در نماز
و اورده اند که روا حال بر التکلیف ... لا تلثم بتاء ... نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعل ... لا تحتفز بحاء بی نقطه و تاء و فاء و
زاء با نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعال است الاحتفاز اعضای خود را متصل بیکدیگر کردن چنانچه زنان در سجود میکنند لا تقع بصیغه نهی
الاقعاء واوی باب افعال است اقعاء بیان یافته در شرح حدیث سیوم این باب لا تفترش بفاء و راء بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افتعال است
افتراش ذراعین یعنی متصل کردن جمیع هر کدام از آنها است بر زمین در وقت سجود روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم
او را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره الکوثر که پس نماز بگذار برای صاحب کل اختیار بحق و نحر کن امام گفت نحر یعنی راست شدن
و راست ایستادن با تیر پشت که معلق است که مهره پشت خود را مانند آن از امام گفت که دست بر روی دست مگذار در نماز چه چیز این
... میکنند آن را مجوس این امت مراد آنست که هر که آن را کند بقصد عبادت مانند مجوس است و کافر است و این منافات ندارد
با آنکه اگر بقصد عبادت نباشد مکروه باشد و نماز را باطل نکند و همچنین بند میشود در نماز و اعضای خود را متصل بیکدیگر مکن در سجود
و مشین بر بالای هر دو پاشنه های پای خود در وقت تشهد و لیکن مکن بر زمین و مفروش مگردان خود را در وقت سجود **باب سی ام اصل باب**
التشهد فی الرکعتین الاولیین والرابعة والتسلیم شرح این باب بیان تشهد است در رکعت اول و دوم و در رکعت چهارم و سلام و ادای آن
در آخر نماز و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن التشهد فقال لو کان کما یقولون واجبا علی الناس
هلکوا انما کان القوم یقولون ایسر ما یعلمون اذا حمدت الله اجزأ عنک **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از تشهد که آیا واجب است
که همه آن را لازم میشمرند در تشهد و مادام که آن را فاسق میشمرند چه کسانی امام گفت اگر بودی چنانچه مخالفان میگویند واجب بر مردم

هلاک

هلاک میشدند مردم زمان رسول علیه السلام بیان این آنکه جز این نیست که بودند آن مردم با این روشی که میگفتند در تشهد آسانتر آنچه را که میدانستند
چون حمد کنی الله تعالی را بعد از تشهد کفایت میکند از تو مستغنی دعای تحیات را **دوم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام ای شیء اقول فی التشهد
والقنوت قال قل باحسن ما علمت فانه لو کان موقتا لهلک الناس **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را چه چیز گویم در تشهد و در قنوت امام گفت بگو
بهتر آنچه دانسته در ادای تشهد و تعیین در دعا چه بدرستی که شأن این است که اگر ای ما بلفظ که در تشهد یا قنوت باید گفت معین هر آینه هلاک میشدند
مردم زمان رسول علیه السلام **سیوم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن ادنی ما یجزی من التشهد فقال الشهادتان **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
را از کمتر آنچه کافی است از جمله تشهد پس گفت شهادت توحید و شهادت رسالت است اشارت است بانکه درود بر محمد و آل محمد واجب است علیحده
و جزو تشهد نیست مانند سلام **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اقرأ فی التشهد ما طاب فلله وما خبث فلغیره فقال هکذا
کان یقول علی علیه السلام **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بخوانم در ابتدای تشهد که آنچه نیکو است از جمله ما جهان از آن خدا تعالی
است و آنچه زشت است پس از غیر اوست پس امام گفت که چنین میگفت علی علیه السلام مخفی نماند که انجملون موافق مضمون الاسماء الحسنی کلها لله
است که می آید در حدیث اول باب النوادر **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للامام ان یسمع من خلفه التشهد ولا یسمعونه
هم شیئا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است پیش نماز را اینکه شنواند جمیع را که در پس او و نزدیک او بنیند
تشهد و نمیشنوانند پیش نماز را آنها که در جماعت چیزی **ششم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام کلما ذکرت الله به والنبی صلوات الله علیه واله
فهو من الصلوة فان قلت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فقد انصرفت **شرح**
کلما مرفوع و مبتدا است و ما موصوله است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر چه ثنا گفتی بعد از تشهد الله تعالی را با آن مثل اللهم انت السلام
ومنک السلام والیک یرجع السلام تا آخر و ثنا گفتی نبی را صلوات الله علیه واله مثل السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته پس آن از جمله
نماز است پس چون گفتی السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین پس برگشتی از نماز خواه پیش نماز باشی و خواه ماموم باشی و خواه منفرد باشی
مخفی نماند که ظاهر این آنست که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته باعث انصراف از نماز نشود بلکه بعد از انصراف گفته شود بتفصیلی که مذکور میشود
در شرح حدیث آینده و شاید که آنچه می آید در حدیث اول باب جامع و ششم که باب التسلیم علی المصلی است که هر دو سلام علیکم ولا تقول و علیکم السلام
مبنی بر این باشد که سلام بر خود باعث انصراف از نماز است و موافق آنست آنچه شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها
والمفروض من ذلک والمسنون روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلام قال شیئان یفسد الناس بهما صلوتهم قول الرجل تبارک اسمک وتعالی
جدک ولا اله غیرک وانما هو شیء قالته الجن بجهالة فحکی الله عنهم وقول الرجل السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین و ایضا در آن باب که عن
ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرکعتین الاولیین اذا جلست فیهما للتشهد فقلت وانا جالس السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
انصراف هو قال لا ولکن اذا قلت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فهو الانصراف **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا
کنت فی الصف فسلم تسلیمة عن یمینک وتسلیمة عن یسارک لان عن یسارک من یسلم علیک واذا کنت اماما فسلم تسلیمة وانت مستقبل القبلة
شرح مراد بتسلیم اینجا سلامی است که بعد از سلام انصراف است و چون آن در منفرد نمی باشد منحصر است در سه قسم که اشارت به آنها شده
در این حدیث اول سلام امام دوم سلام ماموم که در یسار او کسی باشد سیوم سلام ماموم که در یسار او کسی نباشد ... السنة للماموم
بر و تسلیمة عن یسارک و این اشارت است بانکه سلام بجانب یسار مشروط است ببودن کسی در یسار مطلقا بخلاف سلام بجانب یمین ... قول
از لفظ ما نفی بلفظ مضارع در یسلم علیک برای اشعار بانست که این سلام از قبیل جواب سلام است پس ترتیب در آن ملحوظ است و
بهذا ماموم جواب سلام امام علیحده نمیگویند **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون باشی در نماز جماعت در میان صف پس سلام
کن یک سلام جانب راست خود و یک سلام جانب چپ خود برای اینکه در جانب چپ تو کسی است که سلام میکند بر تو و چون باشی پیش نماز
پس سلام کن یک سلام در حالی که تو رو بقبله باشی یعنی که رو در این جانب راست و چپ مکن بدانکه ظاهر احادیث که در این باب است که سلام
بعد از سجده اخیر نماز بر سه قسم است اول آنچه بقصد انصراف از نماز است و آن بلفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و پیش گذشت
در حدیث سابق و بعنوان التفات بسمت راست است چنانچه می آید در حدیث آینده دوم آنچه پس از سلام انصراف است و آن مخل تشهد

است و آن بلفظ السلم علینا و علی عباد الله الصالحین است چنانچه بیان شد در حدیث سابق سیوم آنچه بعد از سلام الفراق است و آن در منفرد ...
و آن مقصود است در این حدیث و حدیث تتمه این باب و آن بلفظ السلم علیکم و رحمة الله و برکاته است و بر این محمول است روایت شیخ طوسی در تهذیب
در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک و المسنون عن علی بن جعفر قال رایت اخوتی موسی و اسحق و محمد بنی جعفر یسلمون فی
الصلوة عن الیمین و الشمال السلم علیکم و رحمة الله السلم علیکم و رحمة الله و این در زمانی بوده که جمیع ایشان ماموم بوده اند و اقتدا به امام ...
علیه السلم کرده بوده اند و اسقاط لفظ و برکاته از قبیل اقتصار است و قسم سیوم بر دو قسم است اول سلام کسی که ماموم است و بر دست چپ او
کسی ایستاده و او دو سلام میکند یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ دوم سلام کسی که ماموم باشد و بر دست چپ او ماموم دیگر نباشد و او
یک سلام میکند بعنوان التفات بجانب راست سیوم سلام کسی که امام جماعت باشد و او یک سلام میکند رو بقبله بقصد خطاب با مومنین و موافق
این تفصیل است روایت شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب کیفیة الصلوة و صفتها و ... و ترتیبها و الزیادة ... و التسبیح
فی رکوعها و سجودها و التشهد فیها و المفروض من ذلک و المسنون عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کنت اماما فانما التسلیم ان تسلم علی النبی صلی الله علیه
و آله السلم و تقول السلم علینا و علی عباد الله الصالحین فاذا قلت ذلک فقد انقطعت الصلوة ثم تؤذن القوم فتقول و انت مستقبل القبلة السلم علیکم
و کذلک اذا کنت وحدک تقول السلم علینا و علی عباد الله الصالحین مثل ما سلمت و انت امام فاذا کنت فی جماعة فقل مثل ما قلت و سلم علی من
بیمینک و شمالک فان لم یکن علی شمالک احد فسلم علی الذین علی یمینک و لا تدع التسلیم عن یمینک ان لم یکن علی شمالک احد مخفی نماند که در این روایت
تؤذن بهمزه و ذال بالنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب افعال یا از باب تفعیل برای اکثر است الایذان اعلام و مراد اینجا اعلام برجعت و اذن
دوم است برای اتمام شدن نماز و بر این محمول است روایت شیخ طوسی در باب کیفیة الصلوة و صفتها و المفروض من ذلک و المسنون عن ابی بصیر
قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن التسلیم ما هو فقال هو اذن و تفسیر سلام اذن می آید در حدیث هفتم باب پنجاه و هشتم و در شرح
حدیث اول و دوم باب صلوة الخوف که باب پنجاه و هشتم است و در حدیث اول باب بیستم که باب النوادر است و السلم علیکم از قبیل اقتصار است
در او السلم علیکم و رحمة الله و برکاته است چنانچه می آید در حدیث اول باب بیستم بدانکه از آنچه گفتیم ظاهر میشود که سلام کننده بر چهار قسم است
اول منفرد و او دو سلام میکند یکی سلام مستحب از جمله تشهد است مثل السلم علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته دیگری سلام واجب که سلام الفراق است
و آن بلفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و مستحب است که بعنوان التفات بجانب راست باشد دوم امام جماعت و او سه سلام میکند یکی مستحب
از جمله تشهد است دیگری واجب که سلام الفراق است دیگری مستحب که سلام ادب است در رو بقبله است و آن بلفظ السلم علیکم و رحمة الله و برکاته
است سیوم ماموم که در جانب چپ او کسی هست و او چهار سلام میکند یکی سلام مستحب از جمله تشهد است دیگری سلام واجب که سلام الفراق است
دیگری سلام مستحب بجانب راست دیگری سلام مستحب بجانب چپ و این دو سلام بلفظ السلم علیکم و رحمة الله و برکاته است چهارم ماموم که
در جانب چپ او کسی نیست و او سه سلام میکند یکی سلام مستحب از جمله تشهد است دیگری سلام واجب که سلام الفراق است دیگری سلام مستحب
بجانب راست که بلفظ السلم علیکم و رحمة الله و برکاته است **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا انصرفت من الصلوة فانصرف عن
یمینک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هرگاه برگردی از نماز پس برگرد جانب راست خود ذکر مصنف این حدیث را در تحت
عنوان این باب برای اشارت بآنست که مراد آنست که السلم علینا و علی عباد الله الصالحین را بعنوان التفات بجانب راست باید گفت
خواه امام جماعت باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و بعضی میگویند که مراد آنست که در وقت انتشار و رفتن از مصلی بجانب راست باید رفت
و موید او است آنچه می آید در حدیث بیست و چهارم باب شصت و چهارم که ثم سجد سجدتی السهو بعد ما ینصرف ... والله اعلم **نهم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یکون فی الصف خلف الامام و لیس علی یساره احد کیف یسلم قال یسلم واحدة عن یمینه **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که ایستاده در صف در پس امام نماز و کسی نیست بر دست چپ او چگونه سلام میکند امام گفت سلام میکند
یک سلام جانب راست خود مراد سلام بعد از سلام الفراق است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث هفتم این باب **دهم اصل** قال ابو
عبد الله علیه السلم اذا قمت من الرکعتین فاعتمد علی کفیک و قل بحول الله و قوته اقوم و اقعد فان علیا علیه السلم کان یفعل ذلک **شرح**
الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون واو ... و مراد اینجا ... از کار ... القوة زور ...

و اضافه این دو به الله تعالی باعتبار اینست که قوت عزم کسی در کاری و سستی عزم او از ... کار بسبب ارادت و قدرت و قضای الهی است و این رد
بر جبریه و قدریه چنانچه مفصل بیان شده در کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب سی ام که باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین است **یعنی** گفت امام جعفر
صادق علیه السلم چون برخیزی از دو رکعتی که تمام شده باشد پس تکیه کن بر دو دست خود و بگو بحول الله تعالی و قوته برمیخیزم و می نشینم چه بود امیر
علیه السلم عادت او این بود که میکرد آنرا برای رد قدریه چنانچه ابن ادریس ... نقل کرده **یازدهم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلم اذا جلست فی الرکعتین الاولتین فتشهدت ثم قمت فقل بحول الله و قوته اقوم و اقعد **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون نشستی در دو رکعت
اول و تشهد گفتی بعد از آن برخیزی پس بگو آنچه را که بیان شد در شرح حدیث سابق **باب بیست و یکم اصل باب القنوت فی الفریضة و النافلة**
و متی هو و ما یجزی فیه **شرح** القنوت بضم قاف مصدر باب نصر دعا بعنوان تضرع و مراد اینجا برداشتن دو دست و دعا است و اگر قنوت عبارت از
محض دعا باشد لازم می آید که در هر رکعت بعد از رفع راس از رکوع قنوت مستحب باشد زیرا که سمع الله لمن حمده جمله دعائیه است چنانکه گذشت در کتاب
الدعا در حدیث اول باب بیست و هفتم که باب التحمید و التمجید است و این منافات دارد با حدیث هفتم و سیزدهم این باب که قنوت کلام مستقلی میشود در
محل ... چنانچه اشارت بآن میشود در شرح حدیث دهم این باب صاحب قاموس گفته القنوت الطاعة و السکوت و الدعاء و القیام فی الصلوة
و الامساک عن الکلام و اقنت دعا علی عدوه و اطال القیام فی صلوته و ادام الحج و اطال الغزو و تواضع لله و ابن اثیر در نهایه گفته فیه تکرار ذکر
القنوت فی الحدیث و یرد بمعان متعددة کالطاعة و الخشوع و الصلوة و الدعاء و العبادة و القیام و طول القیام و
السکوت فیصرف فی کل واحد من هذه المعانی الی ما یحتمله لفظ الحدیث الوارد فیه و فی حدیث زید بن ارقم کنا نتکلم فی الصلوة حتی نزلت و قوموا لله
قانتین فامسکنا عن الکلام اراد به السکوت و قال ابن الانباری القنوت علی اربعة اقسام الصلوة و طول القیام و اقامة الطاعة و السکوت
یعنی این باب بیان قنوت است در نماز فریضه و نافله و بیان آنکه در چه وقت است قنوت و بیان آنچه کافیست در قنوت و در این باب
پانزده حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن القنوت فی الصلوة الخمس فقال اقنت فیهن جمیعا قال و سالت
ابا عبد الله علیه السلم بعد ذلک عن القنوت فقال لی اما ما جهرت فیه فلا تشک **شرح** لا تشک بشین بالنقطه و تشدید کاف مضموم یا مفتوح بصیغه
نهی حاضر مضاعف از باب نصر است الشک اضطراب خاطر و مراد اینجا ترس ضرر مخالفانست و اشارتست بآنکه در قنوت نماز جهر تقیه نیست و ... زیرا که
موافق مذهب مخالفانست بخلاف نماز اخفات چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب و علامه حلی رحمه الله در کتاب منتهی ... گفته
اما ما جهرت فیه فلا تشک محمول عند من قال بوجوب القنوت فی الجهر علی النهی عن الشک فی وجوبه او لا یمکن حمله علی النهی عن الشک فی استحبابه
لانه ... المقام و ذکر التفصیل عدم استحباب القنوت فی الاخفاتیة و هو خلاف الاجماع ... [illegible]
لا محذور فیه **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قنوت در نمازهای پنجگانه پس امام گفت قنوت کن در همه آنها گفت
محمد بن مسلم که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را بعد از آن از قنوت پس گفت هر آن نمازی که جهر کردی در آن پس مترس و اضطراب خاطر مکن در آن
... مخفی نماند که مفهوم این آنست که آن نماز که اخفات میکنی در آن قنوت مکن در آن ... در موضع تقیه اگرچه قنوت در همه مستحب
است **دوم اصل** عن صفوان الجمال قال صلیت خلف ابی عبد الله علیه السلم ایاما فکان یقنت فی کل صلوة یجهر فیها و لا یجهر فیها **شرح** روایت است از
صفوان شتردار گفت نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلم چند روز پس قنوت میکرد در هر نمازی خواه نمازی که بلند کرده میشود در آن و خواه
نمازی که جهر کرده نمیشود در آن **سیوم اصل** عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن القنوت فقال فیما یجهر فیه بالقراءة قال
فقلت له انی سالت اباک عن ذلک فقال فی الخمس کلها فقال رحم الله ابی ان اصحاب ابی اتوه فسالوه فاخبرهم بالحق ثم اتونی شکاکا فافتیتهم بالتقیة
شرح رحم الله ابی جمله خبریست ... تقیه ... این گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول
باب شصت و یکم که باب ان الائمة علیهم السلم ... است و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم باب اختلاف الحدیث
که باب بیست و دوم است از آنکه امام محمد باقر علیه السلم نیز گاهی فتوی از روی تقیه میداده چه آن اصحاب ... تا آخر استیناف بیانیست اتوه بهمزه و
... و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم ... از باب ضرب است شکاکا بشین و تشدید کاف ... و در آن سه احتمال است اول آنکه بفتح
شین بالنقطه باشد و حال باشد از مفعول اتونی ... در مقام ... رحم الله ابی ... دوم آنکه بضم شین حال از فاعل اتونی باشد سیوم آنکه بضم شین

عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا ... ام قوم ... [illegible]

واجب ... **شرح** [illegible]

استحباب ... وجوب ... [illegible]

مجهول ... [illegible]

است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر جا ... **سیوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ... [illegible]

... **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... **چهارم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **پنجم اصل** ... [illegible]

[illegible]

... **ششم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **هفتم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **هشتم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **نهم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **دهم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **یازدهم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **دوازدهم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **سیزدهم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **چهاردهم اصل** ... [illegible]

... **شرح** ... [illegible]

... **پانزدهم اصل** ... **شرح** ... [illegible]

سکوت کرد تسبیح فاطمه علیها السلام در هر روز از شب در عقب هر نماز فریضه محبوب تر است بسوی من از گزاردن هزار رکعت در هر روز از شب **شانزدهم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اقل ما یجزیک من الدعاء بعد الفریضة ان تقول اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت کمتر از آنچه کافیست ترا از جمله دعا بعد از نماز فریضه آنست که بگویی خدایا بدرستیکه من طلب میکنم از تو بخشیدن از هر خوبی که فرو گرفت بآن دانش تو خدایا بدرستیکه من طلب میکنم از تو عافیت ترا که از جانب تو باشد در کارهای من بیکبارگی و پناه میگیرم بتو از بلائی که باعث رسوائی و خواری باشد در دنیا و از عذاب آخرت **هفدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام یستجاب الدعاء فی اربعة مواطن فی الوتر وبعد الفجر وبعد الظهر وبعد المغرب **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام مستجاب میشود دعا در چهار جا در قنوت نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام مراد آنست که استجابت در این چهار جا بیشتر است از استجابت در قنوتهای دیگر و تعقیب امر دیگر **هجدهم اصل**

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تدع ان تقرأ فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی ومارزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها واعیذ نفسی ومارزقنی ربی برب الناس حتی تختمها **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] و امگذار در عقب هر نمازی این را اعیذ نفسی ومارزقنی ربی بالله الواحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واعیذ نفسی ومارزقنی ربی برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد واعیذ نفسی ومارزقنی ربی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بالله که یگانه روا آورده شده باو در حاجتها است نزاینده و زاده نشده و نبوده او را همتا هیچکس این روایت بر یهود و [illegible] که میگویند فاعل [illegible] و صدور معلولات او از او بایجاب است مانند فروغ [illegible] و حرارت بایجاب از فاعل تام و در مرتبه وجود او نیست همتا و نیست مانند اینکه زن که در مرتبه وجود شوهر است نه علت اوست و نه معلول او و پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بصاحب کل اختیار [illegible] از شر آنچه [illegible] کرده و از شر شب تاریک چون در آید و از شر [illegible] کنان در اعتقادات حق تا فسخ آنها کنند [illegible] و مانند آنها و از شر حسد کننده [illegible] در آیت سوره نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و بیان شده در کتاب الحجة در باب ان الائمة علیهم السلام هم الناس المحسودون چون ظاهر کند اثر حسد خود را باظهار میل بسوی زوال نعمت محسود و پناه میدهم خودم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار بصاحب کل اختیار مردم پادشاه مردم مستحق عبادت مردم از شر [illegible] وسوسه کننده که [illegible] است مردم را از قابلیت علم و اعلام الهی بسوی استحکام جهل و مرتبه [illegible] که وسوسه میکند در سینه‌های مردم از جمله جنیان و مردم **نوزدهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام لا تنسوا الموجبتین او قال علیکم بالموجبتین فی دبر کل صلوة قلت وما الموجبتان قال تسأل الله الجنة وتعوذ بالله من النار **شرح** لا تنسوا بفتح سین و ضم واو برای التقاء ساکنین نهی حاضر جمع مذکر معتل اللام یائی باب علم الموجبتین بکسر و فتح جیم میتواند بود یعنی دو کلمه لازم کننده بهشت برای گوینده آنها یا [illegible] لازم کرده شده بر مکلف [illegible] یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام فراموش مکنید دو کلمه لازم کننده بهشت را یا گفت دریابید دو کلمه لازم کننده در عقب هر نمازی گفتم چیست آن دو کلمه لازم کننده گفت اینکه طلب میکنم از الله تعالی بهشت را و پناه میگیرم بالله تعالی از آتش **بیستم اصل** عن سلیمان بن حفص المروزی قال کتب الی الرجل صلی الله علیه فی سجدة الشکر مائة مرة شکرا شکرا وان شئت عفوا عفوا **شرح** [illegible] سجدة الشکر داخل مکتوب باشد یا مفعول [illegible] **یعنی** روایت از سلیمان بن حفص مروزی که از راویان امام رضا علیه السلام است گفت نوشت بسوی من امام علیه السلام که در سجده شکر صد بار شکرا شکرا است و اگر خواهی بجای آن صد بار عفوا عفوا است **بیست و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سبقت اصابعه لسانه حسب له **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کس سابق شود انگشتان او بر زبان او در شمردن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و مانند آن حساب کرده میشود برای او یعنی که اگر کسی از روی خطا بر انگشت سبحان الله [illegible] ثواب آن دو با و داده میشود **بیست و دوم اصل**

سمعت ابا

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلث اعطین سمع الخلائق الجنة والنار والحور العین فاذا صلی العبد وقال اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی من الحور العین قالت النار یا رب ان عبدک قد سألک ان تعتقه منی فاعتقه وقالت الجنة یا رب ان عبدک قد سألک ایای فاسکنه وقالت الحور العین یا رب ان عبدک قد خطبنا الیک فزوجه منا **شرح** ثلث مبتدا است جملهٔ اعطین خبر مبتداست [illegible] صفت مبتدا است تا مبتدا نکره محض نباشد و خبر [illegible] سمع منصوب و مفعول دوم اعطین است السمع بفتح سین و سکون میم [illegible] الحور بحاء بی‌نقطه و سکون واو و راء بی‌نقطه جمع حوراء بفتح حاء و سکون واو و الف ممدوده زنانی که سیاهی چشم ایشان [illegible] خالص باشد العین بکسر عین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین جمع عیناء بفتح عین و سکون یاء و الف ممدوده زنانی که فراخ چشم و خوش چشم باشند اعتقنی بقطع همزه از باب افعال است و این اشارت بآیت سوره مریم است ان منکم الا واردها [illegible] و در اول و دوم مکسور نیز میتواند بود **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سه چیز داده شده‌اند شنوائی خلایق آن سه بهشت و آتش و حور عین است پس چون نماز گزارد بنده و گوید خدایا آزاد کن مرا از آتش جهنم و داخل کن مرا در بهشت و جفت من کن حور عین را میگوید آتش بزبان حال ای صاحب کل اختیار بدرستیکه بنده تو بتحقیق طلب کرد از تو این را که آزاد کنی او را از من پس آزاد کن او را و میگوید بهشت بزبان حال ای صاحب کل اختیار بدرستیکه بنده تو بتحقیق طلب کرد از تو مرا پس ساکن ساز او را در من و میگویند حور عین بزبان حال یا بزبان قال که ای صاحب کل اختیار بدرستیکه بنده تو بتحقیق خواستگاری کرد ما را بسوی تو پس جفت کن او را بیکی از ما **اصل** فان هو انصرف من صلوته ولم یسأل الله شیئا من هذا قلن الحور العین ان هذا العبد فینا لزاهد وقالت الجنة ان هذا العبد فینا لزاهد وقالت النار ان هذا العبد فینا لجاهل **شرح** [illegible] **یعنی** پس اگر او [illegible] از نماز و طلب نکند از الله تعالی چیزی از این را میگویند حور عین بدرستیکه این بنده در ما هر آینه بی‌رغبت است [illegible] و میگوید بهشت بدرستیکه این بنده در من هر آینه بی‌رغبت است و میگوید آتش بدرستیکه این بنده در من هر آینه جاهل است یعنی که از انواع عذاب که در من است و شدت آنها معلوم او نیست باعتبار اینکه علم با عمل [illegible] **بیست و سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام دعاء یدعی به فی دبر کل صلوة تصلیها فان کان بک داء من سقم ووجع فاذا قضیت صلوتک فامسح بیدک علی موضع سجودک من الارض وادع بهذا الدعاء وامر یدک علی موضع وجعک سبع مرات تقول یا من کبس الارض علی الماء وسد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا وارزقنی کذا وکذا وعافنی من کذا وکذا **شرح** دعاء مبتدا است با وجود آنکه نکره محضه است [illegible] و جمله خبر مبتدا است فاذا قضیت [illegible] مفتوحه [illegible] ابواب افعال است سبع مرات متعلق بهر یک از ادع و امر است [illegible] الکبس بفتح کاف و سکون باء [illegible] مانند آن بر چیزی تا فرو رود [illegible] است [illegible] بکسر کاف و سکون باء [illegible] خاک [illegible] علوم باب [illegible] و در این فقره اشارت است [illegible] خلاء در وجود [illegible] آتش در بالای کره هوا [illegible] اشارت است بمنافع وجود هوا در هر جای این فضا مثل تعیش حیوانات [illegible] تنفس هوا میکنند و مثل پرواز مرغان زیرا که اگر فضا خالی از هوا [illegible] چنانچه گفته در سورة الملک [illegible] زمین بسبب [illegible] او سائلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه دعائی که دعا کرده میشود بآن در عقب هر نمازی که میگزاری [illegible] از زمین و دعا کن باین دعا و بکش دست خود را بر جای درد [illegible] زمین را بر روی آب [illegible] بندگان [illegible]

ده مرا از چنین و چنین **حدیث چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال تسبح بیدک الیمنی علی جبینک و تقول فی دبر المغرب والصلوة و تقول بسم الله الذی لا اله الا الله هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن **شرح** تقدیم غیب بر شهادت با وجود آنکه ترتیب در ملک شهادت برابر است بجهت آن است که جهان حادث است پس پیش از آنکه اشیا در شود معلوم الله تعالی بوده فرق میان هم و حزن آنست که اول اندوه از دوم است العدم بضم عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه و بفتح عین و فتح دال مصدر باب علم نایابی الصغار بفتح صاد مصدر باب علم و حسن کوچکی و فرق میان صغار و ذل مثل فرق میان هم و حزن است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت میمالد دست راست خود را بر پیشانی خود و سایر روی خود در عقب نماز شام و سایر نماز ها و میگوئی بنام الله که نیست مستحق عبادت مگر او دانای پنهان و آشکار است و مهربان بر کل عالم است مهربان بمومنان است خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از اندوه و دلگیری و بیماری و نایافتن رزق و کوچکی رتبه و خواری و در سوا ماخوره آنچه ظاهر باشد از آنها و آنچه پنهان باشد

حدیث پنجم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن التسبیح فقال ما علمت شیئا موظفا غیر تسبیح فاطمة علیها السلام و عشر مرات بعد الغداة تقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یحیی بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر ولکن الانسان یسبح ما شاء تطوعا **شرح** عشر منصوب و نایب مفعول مطلق لتقول است **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از تسبیحی که مقرر است در نماز ها پس امام گفت نمیدانم چیزی را که مقرر و مستحب موکد باشد غیر تسبیح فاطمه علیها السلام و ده بار بعد از نماز صبح میگوئی که نیست مستحق عبادتی مگر الله به تنهائی نیست شریکی او را او راست پادشاهی و او راست سپاس ... اینکه مکلف نماز های مستحب بتوفیق عمل صالح واداده هر خیر بدست تو است و لیکن آدمی تسبیح میکند بعد از نماز چندانکه میخواهد از روی نفل ... در کتاب الدعاء در باب بیست و نهم

حدیث ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا فرغت من صلوتک فقل اللهم انی ادینک بطاعتک و ولایتک و ولایة رسولک و ولایة الائمة من اولهم الی آخرهم و تسمیهم ثم قل اللهم انی ادینک بطاعتک و ولایتهم والرضا بما فضلتهم به غیر منکر و لا مستکبر علی معنی ما انزلت فی کتابک علی حدود ما اتانا فیه و ما لم یاتنا **شرح** ادینک بضم الف و کسر دال ... و نون الصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب یا باب افعال است الدین بکسر دال و سکون یا ... تا در وقتی دیگر عوض آن گرفته شود الولایة بفتح و کسر واو کار فرمانبرداری مثل ... الرضا بما فضلتهم اشارت بآیت سوره نساء است ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و گذشت در کتاب الحجه در باب شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام ولاة الامر و هم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عزوجل ... غیر منکر ... علی معنی ما انزلت ... قرائت خواه تنزیل قرآن باشد و خواه تاویل قرآن علی حدود ... و در اینجا احتمال است اول اینکه ما اتانا عبارت از معلوم از جمله ما نیز قرآن باشد ... ما لم یاتنا عبارت از غیر معلوم از جمله مانند قرآن باشد دوم اینکه ما اتانا عبارت از قرآن مشهور باشد ... و ما لم یاتنا عبارت از بعض قرآن باشد که غیر مشهور است و محفوظ نزد امام علیه السلام است چنانچه گذشت در آخر کتاب فضل القرآن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون فارغ شوی از نماز خود پس بگو خدایا بدرستی که من معامله میکنم با تو بفرمانبرداری تو و غلامی تو و غلامی رسول تو و غلامی امامان از اول ایشان تا آخر ایشان و نام میبری امامان را اینکه گوئی علی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجة بن الحسن بعد از آن بگو خدایا بدرستی که من معامله میکنم با تو بفرمانبرداری تو و غلامی رسول و امامان و راضی شدن بآنچه ترجیح دادی امامان را بآن بر جمیع خلایق ... که منکر نیستم و متکبر نیز نیستم رضای من ... در کتاب خود ... در تفاصیل جزئیه که آمده نزد ما و در بعض کتاب تو ... که نیامده نزد ما

اصل مومن مقر مسلم بذلک راض بما رضیت به یا رب ارید به وجهک والدار الآخرة مرهوبا و مرغوبا الیک فیه فاحینی ما احییتنی علی ذلک و امتنی اذا امتنی علی ذلک و ابعثنی اذا بعثتنی علی ذلک و ان کان منی تقصیر فیما مضی فانی اتوب الیک منه و ارغب الیک فیما عندک **شرح** مسلم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل ... مرهوبا ... حال است ... علی ما ... **یعنی**

کرده ام اقرار کننده ام راضیم بآنچه ... بانچه مذکور شد راضیم بهرچه راضی شدی بآن ای صاحب کل اختیار من میخواهم بآنچه گفتم رضای ترا و خانه آخرت را ... بر حالی که ترسیده شده باشم و رغبت کرده شده بسوی تو باشم ... آنچه گفتم ... و اگر ... بدرستی که من باز گشت میکنم بسوی تو از آن تقصیر و رغبت میکنم بسوی تو در آنچه نزد تست از عطا و ثواب **اصل** و اسالک ان تعصمنی من معاصیک و لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا ما احییتنی لا اقل من ذلک و لا اکثر ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحمت یا ارحم الراحمین و اسالک ان تعصمنی بطاعتک حتی تتوفانی علیها وانت عنی راض و ان تختم لی بالسعادة و لا تحولنی عنها ابدا و لا قوة الا بک **شرح** لا اقل من ذلک ... تکلنی ... باب ضرب ... بعطف بر تعصمنی الوکل ... روح الشهوه است و بیان آنها شد در کتاب الحجه در باب ... و پنجم که باب فیه ذکر الارواح التی فی الائمة علیهم السلام ... طرفة بفتح طای بی نقطه و سکون را ... ابدا ... ظرف زمان ... و بیان ما حیینی ... ابدا ... ظرف زمان و بیان ما حییتنی است ... آنکه و کل در مقدار کمی از زمان مکروه طبع باشد ... اماره ... النفس ... و آن نفس ... استعمال ... بعنوان استعاره ... صیغه مبالغه ... باعتبار ... لوامه ...

یعنی و طلب میکنم از تو اینکه نگاه داری مرا از مخالفتهای تو و اینکه واگذاری مرا بسوی نفس من یک چشم بر هم زدن ... و واگذاری مرا بسوی نفس من هرگز ... زنده داری مرا نه کمتر از آن یک چشم بر هم زدن و نه بیشتر از آن ... این آنکه بدرستی که نفس آدمی ... امر کننده است صاحبش را ببدی ... مگر در وقتی که رحم کنی ... و طلب میکنم از تو اینکه را نگاه داری بطاعت تو تا آنکه بمیرانی مرا ... راضی باشی و اینکه ختم کنی مرا با سعادت ... و نیست قوتی مگر بتو

حدیث و هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تدع ان تقول فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی بالله الواحد الاحد الصمد ... حتی تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی برب الفلق حتی تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی ربی برب الناس حتی تختمها **شرح** این گذشت در حدیث بیستم این باب

حدیث هشتم اصل کتب محمد بن ابراهیم الی ابی الحسن علیه السلام ان رایت یا سیدی ان تعلمنی دعاء ادعو به فی دبر صلواتی یجمع الله لی به خیر الدنیا والآخرة فکتب علیه السلام تقول اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا والآخرة و من شر الاوجاع کلها **شرح** نوشت محمد بن ابراهیم ... بسوی امام موسی کاظم علیه السلام که اگر ... ای آقای من ... تعلیم کنی ... دعائی که دعا کنم بآن در عقب نمازهای من ... جمع کند الله تعالی برای من بآن دعا نفع دنیا و آخرت ... خواهد بود پس نوشت امام علیه السلام که میگوئی ... پناه میگیرم ... بحق ... گرامی است ... و ... و بتوانائی تو ... بازداشته نمیشود ... از شر دنیا و آخرت ... از شر دردها همه

باب سی و سیوم اصل باب من احدث قبل التسلیم شرح احدث از باب افعال است ... آنجا ... و مراد ... سر زد ... شروع در تسلیم است ... **یعنی** این باب بیان کیست که صاحب حدث شود ... یعنی از ... صادر شود از ... ناقض طهارت در آخر نماز پیش از سلام ... باب دو حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل یصلی الفریضة فلما فرغ و رفع راسه من السجدة الثانیة من الرکعة الرابعة احدث فقال اما صلوته فقد مضت و بقی التشهد و انما التشهد سنة فی الصلوة فلیتوضا و لیعد الی مجلسه او مکان نظیف فیتشهد **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که بگذارد نماز فریضه را ... رکعت اول چنانچه بیان شده در حدیث ... باب ... پس چون فارغ شد از فریضه و برداشت سر خود را از سجده دوم از جمله رکعت چهارم صاحب حدث شد پس امام گفت اما نماز او پس تحقیق گذشت ... که اعاده ندارد و باقی ماند تشهد و جز این نیست که تشهد سنت است در نماز پس باید که وضو سازد و باید که برگردد بسوی جای که در آن نشسته بود ... دیگر که پاکیزه باشد پس تشهد کند ... و قبلیت ... و از سلام نیز باید ... حدیث آینده اگر کوی ... این حدیث ...

بر محمد و آل محمد نیز فرض نباشد و این منافات دارد با آنچه مذکور شد اولا در تفسیر دعا در حدیث پنجم باب فرض الصلوة و با ظاهر آنچه می‌آید در حدیث
اول باب النوادر که وجه ما لحن فیه تشهد در رکعت چهارم است و آنچه فرض است در دو بود از رکعت تمام است یعنی میگوید کرد در دو در تشهد دوم
واجب نیست الصلوة والله اعلم **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یحدث بعد ما یرفع رأسه من السجدة الاخیرة قبل ان یتشهد قال
ینصرف فیتوضأ فان شاء رجع الی المسجد وان شاء ففی بیته وان شاء حیث شاء یقعد فیتشهد ثم یسلم وان کان الحدث بعد التشهد فقد مضت
صلوته **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که صاحب حدث میشود بعد از برداشتن او سر خود را از سجده آخر نماز پیش از آنکه تشهد کند
امام گفت روگردان میشود از نماز پس وضو میسازد پس اگر خواهد برمیگردد بسوی مسجدی که نماز در آن میکرد مثلا و اگر خواهد در خانه خود و اگر خو
و دران است هنه و اگر خواهد جای دیگر را آنجا که خواسته به هر تقدیر می‌نشیند پس تشهد میکند بعد از آن سلام میدهد و اگر باشد آن حدث بعد از تشهد
پس بتحقیق گذشت نماز او یعنی که سلام ساقط است از او و ظاهر آنچه گذشت در تفسیر دعا در حدیث پنجم باب فرض الصلوة آنست که مراد به تشهد
اینجا نیز تشهد دوم باشد **باب بیست و چهارم اصل باب السهو فی افتتاح الصلوة شرح** السهو بفتح سین و سکون ها و تخفیف واو و بضم
سین و ها و تشدید واو مصدر باب نصر غفلت خواه بفراموشی جزئی و خواه بشک در آن مراد با افتتاح ابتدای نماز است و آن تکبیر احرام است **یعنی**
این باب بیان غفلت در ابتدای نماز است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل ینسی تکبیرة الافتتاح
قال یعید **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که فراموش میکند یک تکبیر را که برای ابتدای نماز است امام گفت اعاده میکند نماز را
دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الرجل یصلی فلم یفتتح بالتکبیر هل یجزیه تکبیرة الرکوع قال لا بل یعید صلوته اذا حفظ انه لم یکبر
شرح هل یجزیه تا آخر استیناف بیانی سابق است و تقدیر سائل هل یجزیه است لیها مفعول قال و در اول محذوف است لیها **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که نماز میگزارد پس مفتتح نمیشود و ابتدا نکرده است به تکبیر احرام بیان این آنکه پرسیده شد
امام علیه السلام که آیا کافی است او را تکبیر رکوع گفت نه بلکه اعاده میکند نماز خود را چون متلفت باشد که او تکبیر احرام نگفته **سیوم اصل**
محمد بن یحیی رفعه عن الرضا علیه السلام قال الامام یحمل اوهام من خلفه الا تکبیرة الافتتاح **شرح** روایت کرده محمد بن یحیی بر حالیکه بالا برده سند روایت
را از امام رضا علیه السلام امام گفت که پیش نماز بر میدارد غفلتهای هر که را که در پس او است مگر غفلت در تکبیر احرام را و بدانکه اگر ماموم غفلت
کند در فریضه از فرائض و پیش نماز غفلت نکند در آن فرض نماز ماموم صحیح است مگر اینکه آن فرض تکبیر احرام باشد **باب بیست و پنجم اصل باب**
السهو فی القراءة شرح این باب بیان غفلت در خواندن سوره فاتحه و سوره دیگر که در نماز است و در این باب سه حدیث است **اول اصل**
عن احدهما علیهما السلام قال ان الله فرض الرکوع والسجود والقراءة سنة فمن ترک القراءة متعمدا اعاد الصلوة ومن نسی القراءة فقد تمت صلوته
ولا شیء علیه **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت به درستی که الله تعالی لازم کرده در ظاهر قرآن رکوع و سجود را در نماز
و قراءت سنت است یعنی که لازم است بتبدیل قرآن و بیان رسول صلی الله علیه و آله پس هر که ترک کند قراءت را دانسته اعاده میکند نماز را
و هر که فراموش کند قراءت را پس بتحقیق صحیح است نماز او و لازم نیست بر او چیزی بیان عدم فرضیت قراءت شد در شرح حدیث پنجم باب فرض الصلوة
و ظاهر این آیت که هر یک از سجده [illegible] بیان شد در شرح آن حدیث اگر ترک شود سهوا باعث اعاده نماز نیست بخلاف بقیه جزء **دوم اصل**
سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یسهو عن ام القرآن قال ان کان لم یرکع فلیعد ام القرآن **شرح** ام القرآن عبارت از سوره فاتحه است باعتبار
اینکه اول قرآنست [illegible] صراط مستقیم که علم باحکام الهی است [illegible] اهل آن علم که امامان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی**

والسهو

پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که در نماز فراموش کرد سوره را که او در قرآن است امام گفت اگر رکوع نکرده باشد پس باید که اعاده کند آن سوره
را **سیوم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام انی صلیت المکتوبة فنسیت ان اقرأ فی صلوتی کلها فقال الیس قد اتممت الرکوع والسجود قلت بلی
قال قد تمت صلوتک اذا کان نسیانا **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را به درستی که من گزاردم نماز فریضه را پس فراموش کردم این را که قراءت
کنم سوره حمد و سوره دیگر را در نماز من همگی آنها یعنی که در جمیع رکعتها تسبیحات اربع گفتم پس امام گفت آیا نیست اینکه درست بجای آوردی رکوع
را و سجود را گفتم بلی امام گفت بتحقیق صحیح شد نماز تو چون باشد ترک قراءت از روی فراموشی **باب بیست و ششم اصل باب السهو فی**
الرکوع شرح این باب بیان غفلت در رکوع است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل
یشک وهو قائم فلا یدری ارکع ام لم یرکع قال یرکع ویسجد **شرح** پرسیدم امام جعفر علیه السلام را از مردی که شک میکند در رکوع بر حالیکه او ایستاده است
نمیداند که رکوع کرده یا نکرده امام گفت رکوع میکند و سجود میکند مخفی نماند که ظاهر الفاظ این حدیث آنست که شامل ظن نیز باشد [illegible]
باشد تقریبه اینکه رکع بتقدیر رکعت مجموع هر دو برای تعیین یکی از دو طرف شک است **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته
عن رجل نسی ان یرکع حتی یسجد ویقوم قال یستقبل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که فراموش
کرد این را که رکوع کند تا اینکه سجده کند و ایستد گفت از سر میگیرد نماز را ظاهر این حدیث آنست که فرقی نباشد میان دو رکعت اول که فریضه است و میان
رکعت سیوم و چهارم که سنت است چنانچه گذشت در حدیث دوم باب فرض الصلوة **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا استیقن انه قد زاد
فی الصلوة المکتوبة رکعة لم یعتد بها واستقبل الصلوة استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا **شرح** ظاهر آنست که مراد به رکعت در این باب رکعت و
رکعت اینجا رکوع باشد و ضمیر لم یعتد بها راجع بالصلوة المکتوبة باشد استقبالا مفعول مطلق برای نوع است یعنی که احتیاج باعاده از اول است و
یقینا نیز مفعول مطلق برای نوع است یعنی که عدم معارضه وهمیه لازم نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون مکلف یقین کند
این را که او بتحقیق زیاد کرده در نماز فریضه یکی رکوع را اعتبار نمیکند بآن نماز فریضه و از سر میگیرد نماز را از سر گرفتنی چون یقین کرده باشد یا وضو
را یقین **باب بیست و هفتم اصل باب السهو فی السجود شرح** این باب بیان غفلت در سجود است و در این باب چهار حدیث
است **اول اصل** عن الحلبی قال سئل ابو عبدالله علیه السلام عن رجل سها فلم یدر سجدة سجد ام ثنتین قال یسجد اخری ولیس علیه بعد انقضاء الصلوة
سجدتا السهو **شرح** روایت است از حلبی گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که غافل شد پس ندانست که یک سجود کرده یا دو سجود امام گفت
سجده میکند باری دیگر و نیست بر او بعد از تمام شدن نماز دو سجده سهو **دوم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل شک فلم یدر اسجدة سجد ام
سجدتین قال یسجد حتی یستیقن انهما سجدتان **شرح** ضمیر انهما راجع بما صدر از مکلف است و تثنیه باعتبار خبر است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که شک کرد یا نیز دانست که آیا یک سجود کرده یا دو سجود امام گفت سجده میکند تا یقین کند که آنچه صادر شده از او دو سجده
است **سیوم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن رجل صلی رکعة ثم ذکر وهو فی الثانیة وهو راکع انه ترک سجدة من الاولی فقال کان
ابو الحسن علیه السلام یقول اذا ترکت السجدة فی الرکعة الاولی فلم تدر واحدة ام ثنتین استقبلت الصلوة حتی یصح لک انهما اثنتان **شرح**
اولی هر دو جا یعنی سابق است اعم از آنکه اول باشد یا دوم باشد یا سیوم باشد و میتواند بود که در کلام سائل یعنی اول باشد و میتواند بود که در کلام
امام نیز یعنی اول باشد واحده منصوب است بمفعولیت فعل محذوف بتقدیر سجدت واحدة سجدة و میتواند بود که مفعول لم یدر باشد و مراد این باشد و قوع یکی
سجده یا نیز معلوم نیست **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که گزارد یک رکعت بعد از آن بیاد آورد بر حالیکه
او در رکعت دوم است بر حالیکه او در رکوع کرده است این را که او ترک کرده یک سجود را از رکعت سابق پس امام گفت که امام موسی کاظم علیه السلام می‌گفت
چون ترک کنی سجده را در رکعت سابق و ندانی که یک سجود کردی یا دو سجود از سر میگیری نماز را تا یقین شود تو را که آنچه صادر شده از تو دو سجده است
چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل شبه علیه فلم یدر واحدة سجد ام ثنتین قال فلیسجد اخری **شرح** شبه بشین با نقطه و بای بی نقطه
بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است علیه نایب فاعل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که مشتبه بر او شد پس ندانست که یک سجده
کرد یا دو سجده امام گفت پس باید که سجده کند باری دیگر **باب بیست و هشتم اصل باب السهو فی الرکعتین الاولیین شرح**
این باب بیان غفلت در دو رکعت اول است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال لی ابو عبدالله علیه السلام اذا شککت فی الرکعتین

الاولیین فاعد شرح گفت پرا امام جعفر صادق علیه السلام چون شک کنی در دو رکعت اول پس اعاده کن نماز را دوم اصل عن سماعه قال سألته
عن السهو في الركعتين الاوليين من الظهر والعصر والعتمة ولم يدر واحدة صلى ام ثنتين فعليه ان يعيد الصلوة شرح روایت از سماعه که
از راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت چون غافل شود در دو رکعت اول از نماز ظهر و عصر و خفتن و
نداند که آیا یک رکعت گزارده یا دو رکعت پس بر او لازم است دیگر اعاده کند نماز را سیوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال قلت له رجل لا يدري ركعة

[illegible]

بقال تمام الاول و تم علیه بالتجار الاول عام ای استمر علیه فبنی بباء و نقطه و نون از باب ضربت لا فیه لیجین منقوط و تشدید یاء دال منقوط از باب
انفعال است در اینجا شش فقره مذکور است بعنوان لف و نشر مرتب باین روش که فقره چهارم ناظر است بفقره اول و فقره پنجم ناظر است بفقره
دوم و فقره ششم ناظر است بفقره سیوم و ما متناظرین را در پهلوی یکدیگر بیان میکنیم تا ظاهرتر شود **یعنی** و مناسب این دو مسئله که مسئله
است اول اینکه نماز گزار دفع نمیکند یقین را بشک و لیکن میشکند شک را بیقین مراد آنست که بعد از فراغ از نمازی که مجزی یقینی باشد
در وقت وقوع آن چون شکی عارض شود در عدد رکعات آن و مانند آن عمل بمقتضای یقین سابق خود میکند و شک را اعتبار نمیکند اعم از آنکه
خواه یقین بمجزی بودن مقارن الیقین بعد در رکعات باشد و خواه نباشد مثل دو مسئله سابق حاصل آنست که یقین را نمیشکند مگر یقین و مثل
این گذشت در حدیث دهم باب ثالث از دهم دوم اینکه داخل نمیکند شک را در یقین و لیکن ضمیمه میکند بر مثل آنچه یقین بآن داشته پس بنا
گذارد بر آنچه یقین داشته یعنی که لاحق را مطابق سابق میکند چنانچه بالای دیوار مطابق با پایین دیوار می باشد و اداشته که اگر شک
نماز ظهر را چهار رکعتی میداده باشد و مجزی باشد از او یقین چون رسد بوقت باز نماند که شک کند که آیا قد ظهر واجب است یا نه میماند بر اول
چهار رکعت مثل کسی که سوی کند و نداند که بحد ترخص رسیده یا نه و مثل کسی که بر در جمعه رسد و نداند که جمعه دو رکعتی بر او واجب است یا نه سیوم
اینکه آغشته نمیکند یقین و شک را بیکدیگر و بحساب عبادات خود در نمی آورد شک را در حالی از حالات خواه در نماز و خواه در زکوة و خواه
در روزه و خواه در حج و خواه در جهاد و خواه در غیر آنها مراد آنست که در بر باد دادن یقین بمجزی بودن بر جزئی از اجزای آن میباید و الا باطل
است خواه آن یقین مقارن الیقین بود در رکعات و مانند آن باشد و خواه نه اگر گوئی مسئله سیوم همان مسئله دوم است زیرا که اگر چه دو رکعتی
مثلا مشکوک فیه باشد چهار رکعتی نیز مشکوک فیه خواهد بود بدلیل اینکه شک در احد المتقابلین لازم دارد شک در دیگری را گوئیم از آنچه
گفتیم لازم می آید که حکم دارد بوجود چهار رکعتی مشکوک فیه باشد چون حکم دارد بوجود دو رکعت مشکوک فیه است و این منافات ندارد با اینکه حکم دارد
جمیع چهار رکعتی یعنی مجزی بودن آن یقینی شود بمقتضای این حدیث و بر اینقیاس است سایر عبادات که عمل کند بخبر واحد صحیح یا بظاهر قرآن
مجزی بودن آن یقینی است اگر چه حکم واقعی آن مجهول باشد چنانچه بیان شد در خطبه مصنف در شرح و الشرایع ان شاء الله جل ذکره فیها استجدیه
خلقه ان ابو داود اجمیع فرائضه بعلم و الیقین والغیره تا آخر **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل لا یدری رکعتین صلی ام
اربعا قال یتشهد و یسلم ثم یقوم فیصلی رکعتین و اربع سجدات یقرأ فیهما بفاتحة الکتاب ثم یتشهد و یسلم فان کان صلی اربعا کانت هاتان
نافلة و ان کان صلی رکعتین کانت هاتان تمام الاربع و ان تکلم فلیسجد سجدتی السهو **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که نمیداند که دو رکعت گزارده یا چهار رکعت گفت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن برمیخیزد پس میگزارد دو رکعت و چهار سجده و قرائت میکند
در آن دو رکعت بفاتحة الکتاب بعد از آن تشهد میکند و سلام میکند پس اگر گزارده باشد چهار رکعت شد این دو رکعت نافله و اگر گزارده باشد دو
رکعت شد این دو رکعت تتمه چهار رکعت و اگر سخن گفته باشد پیش از این دو رکعت پس باید که سجده کند دو سجده سهو **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم
قال انما السهو ما بین الثلث والاربع و فی الاثنتین والاربع بتلک المنزلة و من سها فلم یدر ثلثا صلی ام اربعا واعتدل شکه قال یقوم فیتم ثم یجلس
فیتشهد و یسلم و یصلی رکعتین و اربع سجدات و هو جالس فان کان اکثر وهمه الی الثنتین نهض فصلی رکعتین و یتشهد و یسلم **شرح** این فقرات عبارات محمد بن
مسلم است در کتابش بعد از ذکر حدیث سابق السهو مبتدا است ما موصول است محلا منصوب است بنا بر ظرفیت و ظرف متعلق بالسهو است و فی الاثنتین عطف بر ما بین است
بعطف النسق است مراد بیان شک در میان دو و سه و چهار است اگر چه در عبارت مسامحه واقع شده بتلک المنزلة خبر مبتدا است و مشار الیه آن مذکور
است در حدیث سابق و آن حکم صورت شک میان دو و چهار است و من سها تا فقد سها و سها من سهات و معطوف بر مبتدا است پس بتلک المنزلة خبر
این نیز واقع شده لفظا یا معنی پس مقصود آنست که ابتدا در صورت نیز مثل صورت شک میان دو و چهار است در وجوب بنا بر چهار و گزاردن نماز
احتیاط و او در و اعتدل حالیه است بتقدیر قد و مراد آنست که ابتدا صورت بشرط صورتیست که مذکور است در حدیث سابق بر حالی که در میانه صورت و
اعتدال شک باشد بعید قال راجع بمحمد بن مسلم است تقوم بضم مضارع غایب باب نصر است و این جمله برای بیان نماز احتیاط برای صورت شک در میان
سه و چهار است بتم بتاء و نقطه در بالا و تشدید میم بضم مضارع غایب باب افعال است و مراد با تمام گزاردن دو رکعت ایستاده است خواه در مکان که
برای تعریف بر جمله حالیه است و این کلام تا آخر متعلق بصورتیست که مذکور است در حدیث سابق ثم قرا فاتحة الکتاب تا و سلم و اداء او بجای آنچه اجابت

اوگفت

روایت است از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم از کسانی که او را این است که شک در میان دو و سه و چهار مانند شک
در میان دو و چهار است که مذکور شد در حدیث سابق در وجوب بنا بر چهار و گزاردن نماز احتیاط و هم چنین است شک کسی که شک کند و نداند که سه رکعت
گزارده یا چهار رکعت بر حالی که مساوی شده باشد شک او یا بمعنی که ظن نداشته باشد اصلا نه در صورت مذکور در حدیث سابق و نه در این صورت
محمد بن مسلم گفت که در صورت اول از این دو صورت برمیخیزد و بعد از تشهد و سلام پس تمام میکند دو رکعت ایستاده و بعد از آن می نشیند پس تشهد میکند و سلام
میکند برای احتمال دو رکعت بودن و میگزارد دو رکعت و چهار سجده در حالی که نشسته برای احتمال سه رکعت بودن پس اگر باشد در صورتی که مذکور است در حدیث سابق
بیشتر خاطر او مایل بسوی چهار رکعت تشهد میکند و سلام میکند بعد از آن بعنوان استحباب میخواند فاتحة الکتاب را و رکوع میکند و سجده میکند بعد از آن قرائت
فاتحة الکتاب میکند و سجده میکند دو سجده و تشهد میکند و سلام میکند مراد آنست که بعنوان استحباب دو رکعت ایستاده میکند اگر چه در عبارت محمد بن مسلم اینجا
بر غرض مع جهت و اگر باشد بیشتر خاطر او مایل بدو رکعت برمیخیزد و پس میگزارد دو رکعت و تشهد میکند و سلام میکند **ششم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی رجل صلی فلم یدر اثنتین صلی ام ثلاثا ام اربعا قال یقوم فیصلی رکعتین من قیام و یسلم ثم یصلی رکعتین من جلوس و یسلم فان کانت اربع رکعات کانت
الرکعتان نافلة والا تمت الاربع **شرح** اثنتین بفتح همزه استفهام و کسر ثاء سه نقطه و سکون نون میتواند بود و بکسر همزه وصل و سکون ثاء و فتح نون و
میتواند بود بتقدیر حرف استفهام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز گزارد و پس پیش از سلام ندانست که آیا دو رکعت گزارده یا سه
رکعت یا چهار رکعت امام گفت برمیخیزد و بعد از تشهد و سلام پس میگزارد دو رکعت ایستاده و سلام میدهد بعد از آن میگزارد دو رکعت نشسته و سلام
میدهد پس اگر باشد آنچه گزارده بود چهار رکعت میشود دو رکعت احتیاط نافله و اگر نباشد چهار رکعت تمام میشود چهار رکعت **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا لم تدر ثلثا صلیت او اربعا و وقع رأیک علی الثلث فابن علی الثلاث و ان وقع رأیک علی الاربع فسلم وانصرف و ان اعتدل وهمک فانصرف و صل
رکعتین و انت جالس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ندانی که سه رکعت گزاردی یا چهار رکعت و واقع شود ظن تو بر سه رکعت پس
بنا بگذار بر سه رکعت و اگر واقع شود ظن تو بر چهار رکعت پس سلام کن بعد از تشهد و برو یعنی که در انتهای سلام التفات بجانب یمین کن و اگر مساوی شود
خاطر تو در میان سه و چهار پس برگرد بعد از تشهد و سلام و التفات بجانب یمین و بگزار دو رکعت نشسته **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر
اثنتین صلیت ام اربعا و لم یذهب وهمک الی شیء فتشهد و سلم ثم صل رکعتین و اربع سجدات تقرأ فیهما بام القرآن ثم تشهد و سلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانتا
هاتان تمام الاربع و ان کنت صلیت الاربع کانتا هاتان نافلة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ندانی که آیا دو رکعت گزاردی یا چهار و نرود
ظن تو بسوی چیزی پس تشهد کن و سلام کن بعد از آن بگزار دو رکعت و چهار سجده را میخوانی در آن دو رکعت سوره فاتحة الکتاب بعد از آن تشهد کن و سلام
کن پس اگر باشی که گزارده باشی دو رکعت را میشود این دو رکعت آخر تتمه چهار رکعت و اگر باشی که گزارده باشی چهار رکعت
این دو رکعت آخر نافله **اصل** و ان کنت لا تدری ثلثا صلیت ام اربعا و لم یذهب وهمک الی شیء فسلم ثم صل رکعتین و انت جالس تقرأ فیهما بام
الکتاب و ان ذهب وهمک الی الثلاث فقم فصل الرکعة الرابعة ولا تسجد سجدتی السهو و ان ذهب وهمک الی الاربع فتشهد و سلم ثم اسجد سجدتی
السهو **شرح** و اگر باشی که ندانی که سه رکعت گزاردی یا چهار رکعت و نرود ظن
تو بسوی چیزی پس بعد از تشهد سلام کن بعد از آن بگزار دو رکعت نشسته میخوانی در آن دو رکعت سوره فاتحة الکتاب و اگر رود ظن تو بسوی سه رکعت
پس برخیز پس بگزار رکعت چهارم را و سجده مکن دو سجده سهو و اگر رود ظن تو بسوی چهار پس تشهد و سلام کن بعد از آن سجده کن دو سجده سهو **نهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی من لا یدری اثلاثا صلی ام اربعا و وهمه فی ذلک سواء قال فقال اذا اعتدل الوهم فی الثلاث والاربع فهو
بالخیار ان شاء صلی رکعة و هو قائم و ان شاء صلی رکعتین و اربع سجدات و هو جالس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام امام سخن گفت
در کسی که نداند که آیا سه رکعت گزارده یا چهار رکعت و خاطر او در آن برابر است راوی گفت که پس امام گفت که چون برابر شود خاطر در سه رکعت
و چهار رکعت پس او بعد از تشهد و سلام مخیر است اگر خواهد میگزارد یک رکعت ایستاده و اگر خواهد میگزارد دو رکعت و چهار سجده نشسته **اصل**
و قال فی رجل لم یدر اثنتین صلی ام ثلاثا ام اربعا فقال یصلی رکعتین ... و قال ان ذهب وهمک الی رکعتین
و اربع فهو سواء و لیس الوهم فی هذا الموضع مثله فی الثلاث والاربع **شرح** و امام گفت در مردی که نداند که آیا دو رکعت گزارده یا چهار رکعت و خاطر
او میرود بسوی چهار رکعت ... امام گفت که بعد از تشهد و سلام میگزارد دو رکعت و چهار سجده را امام گفت برای

ترجیح آنچه گمان شده که اگر زده خاطر تو بسوی چهار رکعت و چهار رکعت پس خاطر تو برابر است یا یعنی که ظن بهیچ کدام نداری و گشته شک را ای جای موضع مثل شک در سه
رکعت و چهار رکعت یعنی که در این موضع البته چهار رکعت ایستاده می باید بخلاف آخر زیرا که در آن آدمی مخیر است میان دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده **باب چهل**
و یکم اصل باب من سها فی الاربع والخمس و لم یدر زاد او نقص او استیقن انه زاد شرح واو در و لم یدر برای عطف تفسیر است و فقره اخیره میتواند
بود که واو برای عطف تفسیر نباشد و قرینه آن حدیث چهارم این باب است و بنا بر اول این اشارت است بحل حدیث اول این باب بنابر او حقیقی
عدم زیاده است **یعنی** این باب بیان کسی است که شک کرده میان چهار رکعت و پنج رکعت و ندانست که آیا زیاد کرده یا کم کرده یا کسی که یقین داشت
که او زیاد کرده و در این باب شش حدیث است **اول اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا شک احدکم فی صلوته
فلم یدر زاد او نقص فلیسجد سجدتین و هو جالس و سماهما رسول الله صلی الله علیه و آله المرغمتین **شرح** المرغمتین بسکون راء و بنقطه و کسر غین با نقطه
بصیغه اسم فاعل باب افعال و خاک مالنده شیطان چنانچه می آید در حدیث نهم باب آینده **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله چون شک کند یکی از شما در نماز خود و نداند که زیاد کرد یا زیاد نکرد پس باید که سجده کند دو سجده نشسته و نامید آن دو سجده
را رسول الله صلی الله علیه و آله خاک مالنده **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا استیقن انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد
بها و استقبل صلوته استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر نمازگزار یقین کند این را که او
زیاد کرده یک رکعت را در نماز خود که فریضه است حساب نمیکند آن نماز را و از سر میگیرد نماز خود را نوعی از سر گرفتن یعنی که اعاده او را واجب است
لازم نیست چون یقین کرده باشد زیاد کردن را نوعی از یقین شاید که مراد این باشد که ظن غالب اینجا مانند یقین حقیقی است **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت لا تدری اربعا صلیت او خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک ثم سلم بعدهما **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت چون نمیدانسته باشی که چهار رکعت گزاردی یا پنج رکعت پس سجده کن دو سجده سهو بعد از سلام تو بعد از آن سلام کن بعد از آن دو سجده
جمع میان ثم که برای تراخی است و میان بعد بهمان اشارت است بفاصله تشهد میان سجدتین و سلام **چهارم اصل** عن سماعة قال قال من حفظ سهوه
و اتمه فلیس علیه سجدتا السهو انما السهو علی من لم یدر زاد او نقص منها **شرح** روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است سماعه گفت که امام گفت کسی که نگاه بدارد سهو خود را از احتمال زیاد کردن یک رکعت مثل کسی که شک کند میان سه و چهار پس تمام
کند سهو خود را اگر ادا کند نماز احتیاط پس نیست بر او دو سجده سهو جز این نیست که سجده سهو بر کسی است که نداند که آیا زیاد کرده یک رکعت را یا کم کرده یک رکعت
را از نماز مثل کسی که شک کرده میان سه و چهار و پنج پس بنابر چهار میگذارد و نماز احتیاط میکند برای احتمال سه بودن و دو سجده سهو میکند برای
احتمال پنج بودن ممنوع نماند که حصر در انما باعتبار نیست که کلام در کسی است که احتمال نقصان میدهد پس منافات ندارد با وجوب سجده سهو بر کسی
که شک کند میان چهار و پنج و احتمال نقصان اصلا ندهد بهر تقدیر از این معلوم نمیشود حکم کسی که شک کند میان سه و پنج و احتمال چهار ندهد و این
مشکل است و العلم عند الله **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من زاد فی صلوته فعلیه الاعاده **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
هر که زیاد کرد یک رکعت را در نماز خود پس واجب است بر او از سر گرفتن نماز **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت
ام اربعا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک و انت جالس ثم سلم بعدهما **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **باب چهل و دوم**
اصل باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس شرح الانصراف برگردانیدن و مراد اینجا سلام است زیرا که
آن بعنوان برگردانیدن این جانب است چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب تشهد **یعنی** این باب بیان کسی است که سخن گفت در اثنای
نماز خود یا سلام داد پیش از تمام نماز یا ایستاد در جای نشستن و در این باب نه حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من حفظ
سهوه فاتمه فلیس علیه سجدتا السهو فان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی بالناس الظهر رکعتین ثم سها فسلم فقال له ذو الشمالین یا رسول الله انزل
فی الصلوة شیء فقال و ما ذاک قال انما صلیت رکعتین فقال رسول الله صلی الله علیه و آله أ تقولون مثل قوله قالوا نعم فقام فاتم
بهم الصلوة و سجد بهم سجدتی السهو **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام کسی که نگاه بدارد نماز خود را از زیاد کردن یک رکعت مثل سخن گفتن لیکن تمام
کرد غفلت خود را یعنی که تلافی آن کرد پس نیست بر او دو سجده سهو بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گزارد با مردم نماز ظهر را دو رکعت بعد از آن
غافل شد پس سلام داد پس گفت او را ذو الشمالین که یا رسول الله آیا فرود آمده در اثنای این نماز چیزی از وحی الله تعالی یا نقص شده باشد

بی اول

پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت و چیست که باعث این سخن گفتن شد آن گفت که گزاردی دو رکعت پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
دیگران را که آیا میگویید شما مثل سخن او را گفتند آری پس برخاست صلی الله علیه و آله پس اتمام کرد با ایشان آن نماز را و سجده کرد با ایشان دو سجده
سهو ظاهر آن تا آخر این است که چون حالیا بر وجوب چیزی بنا شده آن چیز واجب نمیشود و قیاس در امثال ما نحن فیه جایز نیست **اصل** قلت أرأیت
من صلی رکعتین و ظن انها اربع فسلم و انصرف ثم ذکر بعد ما ذهب انه انما صلی رکعتین قال یستقبل الصلوة من اولها قال قلت فما بال رسول الله
صلی الله علیه و آله لم یستقبل الصلوة و انما اتم بهم ما بقی من صلوته فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یبرح من مجلسه فان کان لم یبرح من
مجلسه فلیتم ما نقص من صلوته اذا کان قد حفظ الرکعتین الاولتین **شرح** ارأیت بهمزه استفهام و فتح تاء مخاطب بمعنی اخبرنی است لم یبرح بباء یک
نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب علم است **یعنی** راوی گفت که گفتم که خبر ده مرا از کسی که گزارده دو رکعت و گمان کرد
که نماز او چهار رکعت است پس سلام داد و گردید از نماز بعد از آن بخاطر رسانید بعد از آنکه رفت این را که او جز این نیست که گزارده دو رکعت را امام
گفت ابتدا میکند آن نماز را از اول آن راوی گفت که گفتم پس چیست حال رسول الله صلی الله علیه و آله که ابتدا نکرد نماز را و جز این نیست که اتمام
کرد با آن مردم آنچه را که باقی مانده بود از نماز او پس امام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله زایل نشد از جای نشستن خود پس اگر کسی
زایل نشود از جای نشستن خود پس باید که اتمام کند آنچه را که کم کرده از نماز خود اگر نگاه داشته باشد دو رکعت اول را [illegible] و یکی مثل نقص
و غیره **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال فی الرجل یصلی رکعتین من المکتوبة ثم ینسی فیقوم قبل ان یجلس بینهما قال فلیجلس ما لم یرکع و قد تمت صلوته
فان لم یذکر حتی رکع فلیمض فی صلوته فاذا سلم سجد سجدتین و هو جالس **شرح** ضمیر بینهما راجع بدو جزو است اول رکعتین اولیین که مذکور است دوم رکعتین
اخیرتین که در حکم مذکور است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت در مردی که میگزارد دو رکعت را از فریضه بعد از آن فراموشی میکند
پس برمیخیزد پیش از آنکه بنشیند برای تشهد میان دو رکعت اول و دو رکعت آخر امام گفت پس باید که بنشیند مادام که رکوع نکرده باشد و تحقیق تمام
شده نماز او یعنی که نقصانی ضرر بر او لازم نیست بخلاف شق دوم زیرا که در آن قضای تشهد بر او لازم است چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب و دلالت
این نیست که سجده سهو بر او لازم نیست بقرینه حدیث ششم این باب پس اگر یاد نیاورد تا آنکه رکوع کند پس باید که رود در نماز خود پس چون سلام کند
سجده کند دو سجده سهو در حالی که او نشسته باشد یعنی که نباید میان سلام و دو سجده برخیزد **سیوم اصل** قلت لابی الحسن الاول
علیه السلام سلم رسول الله صلی الله علیه و آله فی الرکعتین الاولیین فقال نعم قلت و حاله حاله قال انما اراد الله عز و جل ان یفقههم **شرح** واو در و حاله
حالیه است و تقدیر بر اعاده کلام سابق است **یعنی** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را از روی تعجب که آیا سلام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
در دو رکعت اول پس امام گفت آری گفتم آیا سلام کرد و حال آنکه مرتبه او آن مرتبه است که نبوت و عصمت است امام گفت جز این نیست که اراده
کرد الله عز و جل که دانا کند مردم را بحکم این سهو یعنی که دانند که سرزنش کسی برای سهو در نماز که بی اختیار است قبیح است **چهارم اصل**
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتکلم ناسیا فی الصلوة یقول اقیموا صفوفکم فقال یتم صلوته ثم یسجد سجدتین فقلت سجدتا السهو قبل التسلیم
هما او بعد قال بعد **شرح** بعد بضم دال مبنی بر ضم و قطع از اضافه است تقدیر بعد التسلیم **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که سخن
میگوید در حالی که فراموشی کرده در نماز میگوید راست کنید صفهای خود را پس امام گفت اتمام میکند نماز خود را بعد از آن سجده میکند دو
سجده پس گفتم دو سجده سهو پیش از سلام است یا بعد از سلام امام گفت بعد از سلام است **پنجم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال تقول فی سجدتی السهو بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد قال الحلبی و سمعته مرة اخری یقول بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته **شرح** تقول بصیغه حاضر بصیغه مخاطب و کلام امام است تفسیر سلام و تفسیر رحمة الله و تفسیر برکاته می آید در حدیث اول باب النوادر **یعنی**
روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت میگویی در دو سجده سهو که بنام خداست و بمدد خداست خداوندا رحمت کن بر محمد و آل محمد گفت حلبی
که و شنیدم از امام علیه السلام بار دیگر که میگوید در دو سجده سهو که بنام خداست و بمدد خداست سلام بر تو باد ای پیغمبر و رحمت خدا و برکات
مراد این است که هر کدام از این دو عبارت کافی است **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول صلی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم سلم فی
رکعتین فسأله من خلفه یا رسول الله احدث فی الصلوة شیء قال و ما ذاک قالوا انما صلیت رکعتین فقال أ کذلک یا ذا الیدین و کان یدعی
ذا الشمالین فقال نعم فبنی علی صلوته فاتم الصلوة اربعا **شرح** سهوی که در این حدیث مذکور است غیر سهوی است که در حدیث اول این باب است

و این بعید از آنست و چون دو رکعت [illegible] در اول جزءات نموده بود [illegible] و در فقرات آینده [illegible]

دو سوره اعلم ثم برای تعجب است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نماز را رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] سلام داد در [illegible]

[illegible]

اصل و قال ان الله [illegible]

شرح [illegible]

[illegible]

یعنی [illegible]

[illegible]

اصل [illegible]

شرح [illegible]

[illegible]

اصل [illegible]

شرح [illegible]

[illegible]

گزارده چهار رکعت و میگویند بزبان تسبیح را بجای فاتحه اول اگر بر جزیده میگویند بزبان تسبیح بجای فاتحه دوم که نشسته برای تشهد و سلام و شکها زمیل کننده است
یا یکی از آن دو بجای فاتحه یا مساویست خلاف او پس هر جزو واجب میشود بر شکها زجی که او پس او بیند از ماموم سهو او را بوسیله یقین داشتن از جانب
ایشان وقت بر رجوع که او پس شکها زند سهوی چون سهو نکرده باشد شکها زوجی باشد سهوی در نماز سهو یا یقین که او هر نماز احتیاط که سهو کند
بنا بر هر چه خواهد میتواند کند است و نیست در نماز شام و صبح سهوی و نه در دو رکعت اول از هر نمازی که رباعی باشد و نه در نماز نافله پس اگر اختلاف کنند بر
شکها رجوع کرد پس او بیند پس واجب است بر شکها زو بر آن جمع در احتیاط اعاده نماز و عمل بیقین **ششم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال لیس
علی السهو فی النافلة فقال لیس علیه شیء **شرح** روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از شک در
نافله پس گفت نیست در آن چیزی یا یقین که بنا بر هر چه خواهد میتواند کند است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس علی الامام
سهو و لا علی من خلف الامام سهو و لا علی السهو سهو و لا علی الاعادة اعاده **شرح** سهو در و لا علی السهو بفتح سین و ضم ها و تشدید واو
و دوست یعنی کسی که بسیار شک کند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست بر پیشنماز سهوی اگر ماموم حفظ کرده باشد و نیست بر
آنکه در پس پیشنماز است سهوی اگر پیشنماز حفظ کرده باشد و نیست بر کسی که بسیار سهو کند سهوی و نیست بر اعاده نماز اعاده دیگر یا یقین که او تکرار
سهو ها متصل بهم کثرت سهو حاصل میشود و صاحب او بنا بر هر چه میخواهد میگذارد **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کثر علیک
السهو فامض فی صلوتک فانه یوشک ان یدعک انما هو من الشیطان **شرح** کثرت سهو بیان شده در حدیث سابق یوشک بواو و شین بلفظ
مضارع از باب افعال است **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون بسیار شود بر تو شک پس برو در نماز خود چه
بدرستی که آن شک نزدیک میشود که وا گذارد ترا بسبب این که جز این نیست که آن شک از جانب شیطان است یا یقین که چون شیطان و
برده نشود دیگر بر میگردد و غالبا چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب **نهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن السهو فانه یکثر علی
فقال ادرج صلوتک ادراجا قلت فای شیء الادراج قال ثلث تسبیحات فی الرکوع و السجود **شرح** ادرج بدال مهمله و راء مهمله و جیم
باب افعال است الادراج بجز بر آن واجب چند باید بشتاب از یکدیگر کردن **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از علاج شک چه بدرستی که آن بسیار
میشود بر من پس گفت چنین باید که نماز خود را چنین باید کرد و ناگفتم چه چیز است چنین باید کردن گفت سه تسبیح در رکوع و سه تسبیح در سجود و مراد آنست که
پیشتاب کند در رکوع و سجود و در شک بسیار میکند بخلاف کسی که شتاب نکند **دهم اصل** و روی انه اذا سها فی النافلة بنی علی الاقل **شرح**
و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه چون شک کند کسی در نماز نافله بنا بگذارد بر کمتر و دلالت دارد که افضل بنا کردن بر کمتر است و
این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث ششم این باب **کلام مصنف اصل** فجمیع مواضع السهو التی عددناها فیما لا یوجب شیء
موضعا سهو منها یجب علی الساهی فیها اعادة الصلوة الذی یشک فی تکبیرة الافتتاح و الذی لم یدر کم صلی و الذی نسی الرکوع و السجود و الذی لا یدری رکعة
صلی ام رکعتین و الذی یسهو فی المغرب و الفجر و الذی یزید فی صلوته و الذی لا یدری زاد او نقص و الذی ینقص و هم بحالت و الذی ینصرف عن الصلوة
بکلیته قبل ان یتمها الاثنی بفتح همزه و فتح تا و سه نقطه و را بی نقطه آنچه چیزی باعث آن شده باشد و چیزی از منقول نشده باشد و الذی
بنا اول است بقرینه اینکه موضع سهوی که در آن نماز احتیاط واجب است در این هفده موضع مذکور نیست پس مراد اثر سهوست که بعد از قطع نماز اول باید که
بفعل آید بسبب سهو و آن اثر بر دو قسم است یکی اعاده نماز و دیگری دو سجده و از این تقریر ظاهر میشود که نماز احتیاط داخل اثر سهو نیست زیرا که آن از
تتمه نماز اول است پس بعد از قطع آن نیست و مراد بنده از اثر سهو بیان آنست که سهو جایی اثر دارد و در جایی اثر ندارد **شرح** پس بنا بر آنچه مذکور شد
از اول باب سی و چهارم که باب السهو فی افتتاح الصلوة است تا اینجا جمیع مراتب غفلت که ذکر کردیم در اینجا اثر سهو را وجود ایا نه در هفده موضع است
هفده موضع از جمله آنها واجب است بهر غفلت کننده در آنجا از سر گرفتن نماز اول حالی که فراموش میکند تکبیر احرام را و بیاد نمی آورد تا آنکه
رکوع میکند بحکم حدیث دوم باب سی و چهارم و دوم حالی که فراموش میکند رکوع را بحکم حدیث دوم باب سی و ششم یا فراموش میکند سجود
خود را بحکم حدیث سیوم باب سی و هفتم و سیوم حالی که نمیداند یک رکعت گزارده یا دو رکعت بحکم حدیث دوم و سیوم باب سی و هشتم و چهارم حالی که
غفلت میکند در نماز مغرب یا غفلت میکند در نماز فجر بحکم حدیث اول از چهارم باب سی و نهم و پنجم حالی که زیاد میکند رکعتی را در نماز خود بحکم حدیث

دوم و پنجم باب چهل و یکم و پنجم حالی که زیاد میکند رکعتی را در نماز خود بحکم حدیث دوم و پنجم باب چهل و یکم و ششم حالی که نمیداند که یا دو رکعت گزارده یا
زیاد یا بیش از آنکه خاطر او بر چیزی از عدد رکعات بحکم حدیث اول و دوم باب چهل و سیوم و هفتم حالی که رو میگرداند از قبله نماز پیش از اتمام نماز
بحکم حدیث اول باب چهل و دوم هر آنکه در موضع منافات میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث پنجم باب چهل و سیوم که در صورت اختلاف امام و ماموم و
اعاده نماز جهت یکی از دو وجه است اول اینکه آنچه گذشت بعنوان تخییر باشد یا یقین که جایز است ایشان را اعاده نماز برای دریافتن فضیلت جماعت
و جایز است قصد انفراد و عمل بر کلام یقین خود سهو نمود دوم اینکه مراد بخبر اینجا حصر حالی منفرد باشد و الله اعلم **اصل** و منها مواضع الایجب فیها اعادة
الصلوة و یجب فیها سجدتا السهو الذی یسهو فیسلم فی الرکعتین ثم یتکلم من غیر ان یحول وجهه و ینصرف عن القبلة فعلیه ان یتم صلوته ثم یسجد سجدتی السهو و الذی
ینسی التشهد و هو جالس فی الرکعتین و فاته ذلک حتی رکع فی الثالثة فعلیه سجدتا السهو و قضاء التشهد اذا فرغ من صلوته و الذی لا یدری اربعا صلی او
خمسا فعلیه سجدتا السهو و الذی یسهو فی بعض صلوته فیتکلم بالکلام الذی ینبغی له مثل امر و نهی من غیر تعمد فعلیه سجدة السهو و بعده ارتفع مواضع یجب فیها سجدتا السهو **شرح**
و از جمله آنها چند موضع است که واجب میشود در آنجا اعاده نماز و واجب میشود در آنجا دو سجده سهو اول حالی که غافل میشود پس سلام میکند در دو رکعت
در نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از دو رکعت است بعد از آن سخن میگوید بی آنکه بگرداند روی خود را برابر و دور از قبله پس واجب است بر او اتمام نماز خود
بعد از آن سجده میکند دو سجده سهو بحکم حدیث اول و ششم باب چهل و دوم و دوم حالی که فراموش میکند تشهد خود را و نمی نشیند در دو رکعت و فوت
میشود از او آن تشهد و نشستن تا آنکه رکوع میکند در رکعت سیوم پس واجب است بر او دو سجده سهو و قضای تشهد چون فارغ شود از نماز خود
بحکم حدیث هفتم باب چهل و دوم و مثل این می آید در حدیث بیست و چهارم باب صلوة النوافل که باب بیست و دوم است و سیوم حالی که نمیداند
که چهار رکعت گزارده یا پنج رکعت واجب است بر او دو سجده سهو بحکم حدیث اول و سیوم و ششم باب چهل و یکم و چهارم حالی که غافل میشود در بعضی
نماز خود پس سخن میگوید بسخنی که سزاوار است او را مثل امر و نهی بی آنکه دانسته باشد پس واجب است بر او دو سجده سهو بحکم حدیث چهارم باب چهل
و دوم پس اینها چهار موضع است که واجب است در آنها دو سجده سهو **اصل** و منها مواضع لایجب فیها اعادة الصلوة و لا سجدتا السهو الذی یسهو فی رکعتی
سهوه قبل ان یقوم مثل الذی کتابه ان یقوم فیجلس او یحتاج ان یجلس فیقوم ثم یذکر ذلک قبل الا یرجع حالته الاولی فیقعد لاسهو علیه و الذی یسلم فی
الرکعتین الاولتین ثم یذکر فیتم قبل ان یتکلم فلا سهو علیه و لا سهو علی الامام اذا حفظ علیه من خلفه و لا سهو علی من خلف الامام و لا سهو فی سهو و لا سهو
فی نافلة و لا اعادة فی نافلة فهذه ستة مواضع لا یجب فیها اعادة صلوة و لا سجدتا السهو **شرح** و از جمله آنها چند موضع است که واجب نیست در آنها
اعاده نماز و نه دو سجده سهو اول حالی که تدارک میکند غفلت خود را بعد ترک چیزی از واجبات از روی غفلت پیش از آنکه فوت شود از او وقت آن
تدارک مثل کسی که باید او بر خیزد پس می نشیند و یا کسی که باید بنشیند پس بر میخیزد و بعد از آن بیاد می آورد آنرا پیش از آنکه داخل شود در حالتی دیگر که مانع
تدارک است پس عود میکند آنرا است سجده سهو بر او بحکم حدیث چهارم باب چهل و یکم بحکم حدیث اول و دوم و هفتم و هشتم باب چهل و دوم و اما دو سجده
سهو در این دو صورت مستحب است بحکم حدیث نهم باب چهل و دوم و دوم حالی که سلام میکند در دو رکعت اول از جمله نمازی که عدد رکعات آن بیشتر از
دو رکعت است بعد از آن بیاد می آورد پس اتمام میکند نماز را پیش از آنکه سخن گوید پس نیست سجده سهوی بر او بحکم حدیث اول و مفهوم حدیث ششم باب
چهل و دوم و سیوم اینکه نیست سهوی بر پیشنماز چون نگاه بدارد عدد رکعات را برابر او آنکه در پس او است بحکم حدیث پنجم و هفتم باب چهل و سیوم و چهارم اینکه نیست
سهوی بر آنکه در پس پیشنماز است اگر پیشنماز حفظ کرده باشد بحکم حدیث پنجم و هفتم باب چهل و سیوم و پنجم اینکه سهوی نیست در نماز احتیاط که برای
سهو واقع شده باشد بحکم حدیث پنجم باب چهل و سیوم و ششم اینکه دو سجده سهو نیست در نافله و اعاده نماز نیز نیست در نافله بحکم حدیث ششم و دهم باب چهل
و سیوم پس اینها که مذکور شد شش موضع است که واجب نیست در آنها اعاده نمازی و نه دو سجده سهو **اصل** و اما الذی شک فی تکبیرة الافتتاح
فلا یدری اکبر ام لم یکبر فعلیه ان یکبر متی ما ذکر قبل ان یرکع ثم یقرأ ثم یرکع و ان شک بعد ما رکع فلم یدر کبر او لم یکبر تکبیرة الافتتاح فمضی فی صلوته و لا شیء علیه
فان استیقن انه لم یکبر اعاد الصلوة حینئذ **شرح** این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب سی و چهارم است که باب افتتاح الصلوة است و برای
تفصیل موضع اول است از هفده موضع که مذکور شد **یعنی** و اما آنکه شک میکند در تکبیر احرام یا نه پس نمیداند که تکبیر احرام گفته یا تکبیر احرام نگفته
پس واجب است بر او اینکه تکبیر احرام گوید هر وقت که بیاد آورد پیش از آنکه رکوع کند بعد از آن اینکه قرائت حمد و سوره کند بعد از آن اینکه رکوع کند و اگر

شک کند در تکبیر احرام در حالی که او در رکوع باشد یا بیرون شدن که نداند که تکبیر احرام گفت یا تکبیر احرام نگفت بیرون رود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه
سجده سهو و نه اعاده نماز پس اگر یقین کند یا یاد آرد که او تکبیر احرام نگفت اعاده میکند نماز را و در این هنگام رکوع نیز **اصل** فان شک و هو
قائم فلم یدر ارکع ام لم یرکع فلیرکع حتی یکون علی یقین من رکوعه فان رکع ثم ذکر انه قد کان رکع فلیرسل نفسه الی السجود من غیر ان یرفع راسه
من الرکوع فان مضی و رفع راسه من الرکوع ثم ذکر انه قد کان رکع فلیعد الصلوة لانه قد زاد فی صلوته رکوعا فان سجد ثم شک
فلم یدر ارکع ام لم یرکع فلیمض فی صلوته ولا شیء علیه فی شک الا ان یستیقن انه لم یکن رکع فان استیقن ذلک فلیعد الا ان یستقبل الصلوة
شرح این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب بیست و ششم است که باب السهو فی الرکوع است و برای تفصیل سهو در رکوع است از موضع دوم
از جمله مقصوده موضع که مذکور شد فی الرکوع متعلق به یرسل است الا ان یستیقن استثنای منقطع است **یعنی** پس اگر شک کند در حالی که او ایستاده
باشد یا بیرون شدن که نداند که رکوع کرد یا رکوع نکرد پس باید که رکوع کند برای اینکه باشد بر یقین از رکوع خود پس اگر رکوع احتیاطا کند
بعد از آن بیاد آورد یا پندارد که او به تحقیق رکوع کرده بود پس باید که رها کند خود را بسوی سجود بی آنکه بر دارد سر خود را از رکوع در همان
حالت رکوع احتیاطا پس اگر رود و بر دارد سر خود را از رکوع احتیاطا بعد از آن بیاد آورد یا پندارد که او به تحقیق رکوع کرده بود پس واجب است
بر او اینکه اعاده کند نماز را برای اینکه او به تحقیق زیاد کرده در نماز خود یک رکوع را پس اگر سجده کند بعد از آن شک کند یا بیرون شدن که نداند
که آیا رکوع کرد یا رکوع نکرد پس واجب است بر او اینکه رود در نماز خود و نیست چیزی بر او در شک او نه سجده سهو و نه اعاده نماز مگر آنکه یقین کند
یا پندارد که او رکوع نکرده بوده پس اگر یقین کند آن را پس واجب بر او اینکه از سر گیرد نماز را **اصل** فان سجد و لم یدر اسجد سجدتین ام سجدة فلیسجد
اخری حتی یکون علی الیقین من السجدتین فان سجد ثم ذکر انه قد کان سجد سجدتین فلیعد الصلوة لانه قد زاد فی صلوته سجدة فان
شک بعد ما قام فلم یدر اکان سجد سجدة ام سجدتین فلیمض فی صلوته ولا شیء علیه الا ان یستیقن انه لم یسجد الا واحدة فلیعد ان ینحط فیسجد
اخری ولا شیء علیه وان کان قد قرأ ثم ذکر انه لم یکن سجد الا واحدة فلیسجد اخری ثم تقوم فیقرأ او یرکع ولا شیء علیه وان رکع فاستیقن
انه لم یکن سجد الا سجدة او لم یسجد شیئا فعلیه اعادة الصلوة **شرح** این فقرات برای توضیح مضمون احادیث باب بیست و هفتم است که باب
السهو فی السجود است و برای تفصیل سهو در سجود است از موضع دوم از جمله مقصوده موضع که مذکور شد [illegible] سقط [illegible] ینحط
مضارع معلوم غایب باب انفعال است الانحطاط فرود آمدن **یعنی** پس اگر سجده کند و نداند که آیا سجده کرده دو سجده یا یک سجده پس واجب
است بر او اینکه سجده کند سجده دیگر برای اینکه باشد بر یقین از دو سجده پس اگر سجده احتیاطا کند بعد از آن بیاد آورد یا پندارد که او به تحقیق سجده
کرده بوده دو سجده پس واجب است بر او اینکه اعاده کند نماز را برای اینکه او به تحقیق زیاد کرده در نماز خود یک سجده را پس اگر شک کند بعد از
آنکه برخاست یا بیرون شد که نداند که آیا یک سجده کرده بوده یا دو سجده پس واجب است بر او اینکه رود در نماز خود و نیست چیزی لازم او نه سجده سهو
و نه اعاده نماز و اگر یقین کند و دانسته باشد این را که او سجده نکرده مگر یک سجده پس واجب است بر او اینکه فرود آید پس سجده کند سجده
دیگر و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر بوده باشد یا بیرون شد که به تحقیق برخاسته و قرائت کرده باشد بعد از آن بیاد آورد یا پندارد
که او سجده نکرده بوده مگر یک سجده پس واجب است بر او اینکه سجده کند سجده دیگر بعد از آن برخیزد پس شروع در قرائت کند و رکوع کند و نیست چیزی
بر او و اگر رکوع کند پس یقین کند این را که او سجده نکرده بوده مگر یک سجده یا این را که سجده نکرده بوده چیزی از سجده پس واجب است بر او اعاده
نماز **اصل** التشهد وان سها فقام من قبل ان یتشهد فی الرکعتین فلیعد ان یجلس فیتشهد ما لم یرکع ثم تقوم فیمضی فی صلوته ولا شیء علیه وان
کان قد رکع وعلم انه لم یکن تشهد مضی فی صلوته فاذا فرغ منها سجد سجدتی السهو ولیس علیه فی حال الشک شیء ما لم یستیقن **شرح** این فقرات برای
توضیح مضمون بعضی احادیث باب چهل و دوم است که باب من تکلم فی صلوته او انصرف قبل ان یتمها او یقوم فی موضع الجلوس است و برای تفصیل موضع سیوم
از جمله مقصوده موضع است و آن موضع دوم است از چهار موضع که در دو سطر مذکور شد مناسب این مبحث [illegible] و در حدیث [illegible] و چهارم باب صلوة النوافل
که باب [illegible] چهارم باب صلوة النوافل که باب [illegible] است و التشهد مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و در نسخه [illegible] نیز محذوف است تقدیر [illegible] باب
نسیان التشهد **یعنی** این بیان فراموش کردن تشهد است و اگر غافل شود یا بیرون شود که برخیزد پیش از آنکه تشهد کند در دو رکعت اول از نماز های

چهار رکعت که پیشتر از دو رکعت است پس واجب است بر او اینکه بنشیند و تشهد کند چند آنکه رکوع نکرده بعد از آن برخیزد و پس رود در نماز
خود و نیست چیزی بر او و اگر به تحقیق رکوع کرده باشد و داند این را که او تشهد نکرده بوده پیش رود در نماز خود پس چون فارغ شود از نماز سجده میکند
دو سجده سهو و واجب نیست بر او در حال شک در تشهد چیزی چند آنکه یقین نکرده باشد ترک تشهد را **اصل** السهو فی الثنتین والاربع ان شک
فلم یدر اثنتین صلی او اربعا فان ذهب وهمه الی الاربع سلم ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی انه صلی رکعتین صلی اخریین وان اعتدل وهمه فان استوی
وهمه سلم ثم صلی رکعتین یقرأ بفاتحة الکتاب فان کان صلی رکعتین کانت هاتان الرکعتان تمام الاربع وان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة
شرح این فقرات برای توضیح بعضی احادیث باب چهلم **یعنی** این بیان غفلت در میان دو رکعت و چهار رکعت است پس اگر شک کند یا بیرون شد
که نداند که دو رکعت گزارد یا چهار رکعت اگر رود خاطر او بسوی اینکه چهار رکعت سلام بدهد و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او بسوی اینکه
گزارده دو رکعت را میگزارد دو رکعت دیگر را و نیست چیزی بر او پس اگر برابر باشد خاطر او نسبت به دو رکعت و چهار رکعت سلام دهد بعد از آن
میگزارد دو رکعت احتیاط از ایستاده بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد دو رکعت احتیاط از ایستاده تتمه چهار رکعت و اگر گزارده
باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نماز نافله باعتبار ثواب **اصل** السهو فی الثنتین والثلاث فان شک فلم یدر رکعتین
صلی ام ثلاثا فذهب وهمه الی الرکعتین فعلیه ان یصلی اخریین ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی الثلاث فلیصل اخری واحدة ولا شیء علیه
وان استوی وهمه وهو متیقن خلال الرکعتین فعلیه ان یصلی رکعة وهو قائم ثم یسلم ویصلی رکعتین وهو قاعد بفاتحة الکتاب وان صلی رکعتین فالتی
قام فیها قبل تسلیم تمام الاربع والرکعتان اللتان صلاهما وهو قاعد مکان الرکعة وقد تمت صلوته وان کان صلی ثلاثا فالتی قام فیها تمام
الاربع وکانت الرکعتان اللتان صلاهما وهو جالس نافلة **شرح** این فقرات برای توضیح بعضی حدیث سیوم باب سی و هشتم است **یعنی**
این بیان غفلت در میان دو رکعت و سه رکعت است پس اگر شک کند یا بیرون شد که نداند که دو رکعت گزارده یا سه رکعت پس اگر رود خاطر او بسوی
دو رکعت پس واجب است بر او اینکه گزارد دو رکعت دیگر را و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او بسوی سه رکعت پس واجب است بر او اینکه گزارد
یک رکعت را و نیست چیزی بر او و اگر برابر شود خاطر او نسبت به دو رکعت و سه رکعت در حالی که او یقین داشته باشد در دو رکعت با تحقیق این شک بعد از تمام
دو رکعت سیوم باشد چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث سیوم باب سی و هشتم پس واجب است بر او اینکه گزارد یک رکعت را در حالی که او ایستاده باشد
بعد از آن سلام دهد بر او نیست که بنا بر سه میگزارد و بعد از آن میگزارد دو رکعت احتیاط را در حالی که او نشسته است بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده
باشد دو رکعت پس آن یک رکعت که گزارد پیش از سلام خود تتمه چهار رکعت است با تحقیق که رکعت سیوم است از جمله چهار رکعت و آن رکعتی که گزارده
در حالی که نشسته بود بجای یک رکعت است با تحقیق که بجای رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و به تحقیق تمام شد نماز او و اگر گزارده باشد سه رکعت پس آن
رکعتی که ایستاده در آن تتمه چهار رکعت است با تحقیق که رکعت چهارم از جمله چهار رکعت است و میشود آن دو رکعتی که گزارد آنها را در حالی که او نشسته بود بجای
نافله باعتبار ثواب **اصل** السهو فی الثلاث والاربع فان شک فلم یدر ثلاثا صلی ام اربعا فان ذهب وهمه الی الثلاث فلیصل اخری ثم یسلم
ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی الاربع سلم ولا شیء علیه وان استوی وهمه فی الثلاث والاربع سلم علی حال شک وصلی رکعتین من جلوس بفاتحة الکتاب
وان کان صلی ثلاثا کانت هاتان الرکعتان من جلوس تمام الاربع وان کان صلی اربعا کانت هاتان الرکعتان نافلة **شرح** این فقرات برای توضیح بعضی
دیگر احادیث باب چهلم است **یعنی** این بیان غفلت در میان سه رکعت و چهار رکعت است پس اگر شک کند یا بیرون شد که نداند که آیا سه رکعت گزارده
یا چهار رکعت پس اگر رود خاطر او بسوی سه رکعت پس واجب است بر او اینکه گزارد یک رکعت دیگر را بعد از آن سلام دهد و نیست چیزی بر او و اگر رود
خاطر او بسوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی بر او و اگر برابر شود خاطر او در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد در حال شک خود و با تحقیق که بنا بر
چهار میگزارد دو رکعت احتیاط را در حالی که نشسته باشد بسوره فاتحة الکتاب پس اگر گزارده باشد سه رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای یک رکعت
تتمه چهار رکعت و اگر گزارده باشد چهار رکعت میشود این دو رکعت احتیاط بجای نافله باعتبار ثواب **اصل** السهو فی الاربع والخمس فان شک
فلم یدر اربعا صلی او خمسا فان ذهب وهمه الی الاربع سلم ولا شیء علیه وان ذهب وهمه الی الخمس اعاد الصلوة وان استوی وهمه سلم وسجد سجدتی السهو
وهما المرغمتان **شرح** این فقرات برای توضیح احادیث باب چهل و یکم است **یعنی** این بیان غفلت در میان چهار رکعت و پنج رکعت است پس اگر شک
کند یا بیرون شد که نداند که چهار رکعت گزارده یا پنج رکعت پس اگر رود خاطر او بسوی چهار رکعت سلام میدهد و نیست چیزی بر او و اگر رود خاطر او بسوی

پنج رکعت اعاده میکند نماز را و اگر برابر شود خاطر او نسبت بچهار رکعت و پنج رکعت سلام میدهد و سجده میکند دو سجده سهو و آن دو سجده است

که خاک مالنده شیطان **باب چهل و چهارم اصل باب ما یقبل من صلوة الساهی شرح** ما استفهامیه ...

یعنی این باب بیان آنست که چه مقدار مقبولست از جمله نماز غفلت کننده و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** ... عن ابی عبد الله علیه السلام

ان عمار الساباطی روی عنک روایة قال و ما هی قلت ان السنة فریضة ...

[illegible]

واره اینکه جبر کند بر آن آیا شروع در نماز میکند بر آن حال یا شروع در نماز نمیکند راوی گفت پس امام گفت اگر برچیند ادرا جبر او میترسد از
زود خارج شدن از نماز پس باید که شروع در نماز کند اگر خواهد و باید که جبر کند با بیخی که نماز را انتساب نکند **چهارم اصل** عن ابی
جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام انهما کانا یقولان لا یقطع الصلوة الا اربعة الخلاء والبول والریح والصوت **شرح** الخلاء بفتح خاء با نقطه و تخفیف
لام و الف ممدوده مصدر مثل السلام و الکلام باب الفرحای بودن و مراد اینجا غایط است باعتبار اینکه در خلوت می باشد والریح بکسر راء
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه بوده و مراد اینجا خروج بادی است که بو داشته باشد چنانچه مراد از صوت خروج بادی است
که آواز داشته باشد و حصر خروج باد در این دو شق مقصود نیست بلکه برای اشارت است باینکه گاه هست که بر آدمی واقع میشود مانند اختلاج تقی
اعضا و آدمی خیال میکند که بادی بیرون آمده و آن ناقض وضو نیست بلکه نفخ شیطان است چنانچه گذشت کتاب الطهارة در حدیث سیوم باب
ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند که
باطل نمیکند نماز را از جمله چیزهائی که وقوع آنها در اثنای نماز متصور است مگر چهار چیز اول بیرون آمدن غایط دوم خروج بول سیوم خروج بادی که بو داشته
باشد چهارم خروج بادی که آواز داشته باشد مثلا **پنجم اصل** عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یمس انفه فی الصلوة فیری دما کیف
یصنع اینصرف فقال ان کان یابسا فلیرم به ولا بأس **شرح** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که دست میرساند
سوراخ بینی خود را در نماز پس می بیند بر سر انگشت خود خونی را پس چون میکند آیا رو گردان میشود از نماز برای شستن آن و بعد از آن
تتمه نماز پس امام گفت اگر آن خون خشک باشد پس باید که بیندازد آن را و نیست پروای … باینکه اگر تر باشد منصرف میشود **ششم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال القهقهة لا تنقض الوضوء و تنقض الصلوة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت خنده
قهقهه نمیشکند وضو را و میشکند نماز را اشارتست ببطلان مذهب بعضی مخالفان که میگویند وضو را نیز میشکند **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل یرید الحاجة و هو فی الصلوة فقال یومی برأسه و یشیر بیده و یسبح والمرأة اذا ارادت الحاجة
وهی تصلی تصفق بیدیها **شرح** تصفق بصاد بی نقطه و فاء و قاف بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیل است الصفق جنبانیدن باد در
رو و مانند آن از اقسام جنبانیدن که در آن تکرار هست و مراد اینجا جنبانیدن گهواره و مانند آنست برای خاموش شدن طفل و
بنا بر این میتواند بود که الف لام الحاجة در دوم برای جنس باشد و آنچه مذکور شد در جزای شرط بیان فرد خفی باشد تا … از آن
معلوم شود طریق اولی و میتواند بود که برای عهد خارجی باشد یعنی حاجتی که زن شیر ده را بسیار واقع میشود در اثنای نماز **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که میخواهد حاجتی را در حالی که او در نماز است امام گفت ایما میکند
بسر خود و اشاره میکند بدست خود و تسبیح میگوید و زن چون خواهد حاجت خود را در حالی که او نماز میکند میجنباند طفل خود را در نزد
بدست خود **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله سمع خلفه فرقعة فرقع رجل اصابعه فی صلوته فلما انصرف
قال النبی صلی الله علیه و آله اما انه حظه من صلوته **شرح** الفرقعة بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و فتح قاف و عین بی نقطه مصدر باب فعلله
شکستن انگشت که صدا دارد و جز آن و الفرقع … راجع به نبی است حظ بکسر حاء بی نقطه و تشدید طاء بی نقطه … اسم مصدر
باب افتعال است الحط بفتح حاء فرود آوردن و در بعضی نسخ بفتح حاء بی نقطه و تشدید ظاء با نقطه و ضمیر راجع برجل است و بنا بر اول … برای
تبعیض و برای ابتدا میتواند بود و بنا بر دوم برای ابتدا است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه و آله
شنید در پس سر خود صدای شکستن انگشت را شکست مردی انگشتان خود را در نماز خود پس چون … رو گردان شد از نماز گفت
نبی صلی الله علیه و آله آگاه باش بدرستی که آن عمل او باعث فرود آوردن بعضی نماز او است یعنی کم مرتبه نماز او کامل نیست بالکلیت
آن عمل او … از نماز او یعنی که ثواب نماز او را اصلا اگر چه باطل نشد و … کند **نهم اصل** سألت ابا جعفر
علیه السلام عن الرجل یأخذه الرعاف و القیء فی الصلوة کیف یصنع قال ینفتل فیغسل انفه و یعود فی صلوته فان تکلم فلیعد صلوته و لیس
علیه وضوء **شرح** ینفتل بنون و تاء … بصیغه مضارع معلوم باب انفعال است و در بعضی نسخ … بصیغه مضارع معلوم
باب انفعال است الانفتال پیچیده شدن و مراد بوضوء اینجا شستن نیست تا جواب سوال مذکور باشد و میتواند بود که مراد وضو دست نماز

باشد

باشد و از سکوت از جواب مسئله … معلوم میشود که شستن ضرری ندارد **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میگیرد او را خون … از
بینی … در نماز چون میکند امام گفت میرود … و میشوید خون را و برمیگردد در نماز خود … که بر سر
باید او از سر گیرد نماز را و نیست بر او … برای … باینکه … پاک است **دهم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل
ایقطع صلوته شیء مما یمر بین یدیه فقال لا یقطع صلوة المسلم شیء و لکن ادرأ ما استطعت قال و سألته عن رجل رعف فلم یرقأ رعافه حتی دخل وقت الصلوة
قال یحشو انفه بشیء ثم لیصل و لا یطیل ان خشی ان یسبقه الدم قال و قال اذا التفت فی صلوة مکتوبة من غیر فراغ فاعد الصلوة اذا کان الالتفات فاحشا
وان کنت قد تشهدت فلا تعد **شرح** المسلم بصیغه اسم فاعل باب افعال فرمان بردار و خالص کننده عمل و مراد اینجا کسی است که روی دلش با نماز است ادرأ امر
… و راء بی نقطه و همزه بصیغه امر باب منع است … قاف مفتوحه بصیغه مضارع … باب منع است همزه منقلب بالف شده و جزم
افتاده التفات از آنچه نماز بسوی آنست دو قسم است اول آنچه باعث خروج از جهت کعبه نمیشود دوم آنچه باعث آن میشود و مراد اینجا قسم اول است …
… التفات غیر فاحش که از قسم … باشد باعث بطلان نماز نمیشود خلاف … جهت کعبه داشته باشد که بیان میشود در شرح
حدیث ششم باب السهو و … التفات … باعث بطلان نماز او نمیشود میتواند بود که مراد بالتفات فاحش این باشد
که زیاده از نصف جهت باشد که بیان میشود در شرح حدیث ششم باب السهو … که مراد اینجا … شود **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر
صادق علیه السلام حلبی گفت پرسیدم او را از مردی که آیا باطل میکند نماز او را چیزی از آنچه میگذرد در پیش روی او پس گفت باطل نمیکند نماز کسی را که روی
دلش با نماز است چیزی و لیکن دفع کن چندانکه وسعت داشته باشی … اینست که چیزی در پیش نمازی باشد مثل دیوار و مانند
آن چنانچه گذشت در احادیث باب چهاردهم که باب السترة … حلبی گفت و پرسیدم امام را از مردی که … از
پس بند نشد خون بینی او تا آنکه داخل شد وقت نماز فریضه امام گفت پر میکند سوراخ بینی خود را بچیزی بعد از آن نماز میگذارد و دراز نمیکند نماز
را اگر ترسد که زور آورد بر او خون حلبی گفت که … امام گفت که چون رو گرداند در نماز فریضه بی آنکه فارغ شده باشد از آن پس از سر گیر نماز را چون
باشد آن رو گرداندن زیاد از حد و اگر تشهد کرده باشی پیش از التفات … پس از سر مگیر نماز را شاید که این در غیر
صورتی باشد که التفات در اثنای سلام باشد والله اعلم **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه کان یقول لا یقطع
الصلوة الرعاف و لا القیء و لا الدم فمن وجد اذی فلیأخذ بید رجل من القوم من الصف فلیقدمه یعنی اذا کان اماما **شرح** … برای تفریع است بر …
… آنچه گذشت از نماز الاذی بفتح همزه و تشدید ذال با نقطه مصدر باب … مثل آنچه از رعاف است بخلاف آنچه از … است
زیرا که آن پاک است و باعث … نمیشود الف لام الصف برای عهد خارجی است یعنی صف اول که اهل … از دیگران می باشند غالبا … اذا
کان … کلام امام جعفر صادق علیه السلام و ضمیر مستتر در یقدمه راجع بعلی صلوات الله علیه است و ضمیر مستتر در کان راجع بمن وجد است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه علی صلوات الله علیه میگفت که باطل نمیکند نماز را خون بینی و نه قی و نه خون … که باید
… که باعث … نشود مثل رعاف … پس باید که بگیرد بدست مردی از مردم از آن صف که اول است پس باید که
پیش نماز کند او را … این کار میکند چون باشد پیشنماز … که این کار برای آنست که ماموم معطل نمانند پس منافات ندارد
با آنکه خود … بعد از شستن خون تتمه نماز خود را بجا آورد … شرطیه که مذکور شد در حدیث دوم این باب **سیزدهم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یلتفت فی الصلوة قال لا ولا ینقض اصابعه **شرح** النقض بنون و قاف و ضاد با نقطه مصدر باب نصر
شکستن **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که آیا التفات میکند … بدست راست یا دست چپ در نماز
امام گفت نه و نمیشکند انگشتان خود را … حمل بر تنزیه است … التفات غیر فاحش باشد **باب چهل و ششم اصل باب**
التسلیم علی المصلی و العطاس فی الصلوة **شرح** العطاس بضم عین بی نقطه مصدر باب … **یعنی** این باب بیان سلام بر نماز گزار و بیان
عطسه در اثنای نماز است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یسلم علیه و هو فی الصلوة
قال یرد یقول سلام علیکم ولا یقول و علیکم السلام فان رسول الله صلی الله علیه و آله کان قائما یصلی فمر به عمار بن یاسر فسلم علیه عمار فرد علیه النبی صلی
الله علیه و آله هکذا **شرح** یسلم بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است علیه نایب فاعل است واو حالیه … و علیکم السلام دلالت بر سلام برخود نیز میکند

زیرا که تعقیب علینا و علیکم است و سلام بر جمیع صفوف ارواح از نمازست چنانچه بیان شد در حدیث ششم باب سلام **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که سلام کرده میشود بر او بر حالی که او در اثنای نمازست پس امام گفت جواب میدهد او را بگوید سلام علیکم و نگوید
و علیکم السلام چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود ایستاده بر جایی که نماز میگزارد پس گذشت باو عمار یاسر پس سلام کرد بر او عمار پس رد کرد سلام
بر او نبی صلی الله علیه و آله و چنین مذکور شد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا عطس الرجل فی صلوته فلیحمد الله **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون عطسه کند مرد در اثنای نماز خود پس باید که سپاس کند الله تعالی را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له اسمع العطسة و انا فی الصلوة فاحمد الله و اصلی علی النبی صلی الله علیه و آله قال نعم و اذا عطس اخوك و انت فی الصلوة فقل الحمد لله و صل علی
النبی و آله و ان کان بینك و بینه الیم صلی الله علیه و آله **شرح** واو در و اذا عطس برای افاده ایست که اهتمام بحکم و ورود در وقت شنیدن
معلوم الایمان مختص است از غیر آن پس مراد با خوك معلوم الایمان است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را
که آیا میشنوم عطسه را بر حالی که من در نمازم پس سپاس میکنم الله تعالی را و درود میکنم بر نبی صلی الله علیه و آله امام گفت آری و چون عطسه
کند برادر مؤمن تو بر حالی که تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله و درود کن بر نبی هر چند که باشد در میان تو و میان او دریا صلی الله علیه و آله

باب چهل و هفتم اصل باب المصلی یری فی الشیء من الهوام فیقتله شرح الهوام بفتح ها و تشدید میم جمع هامه بتشدید میم
جانورانند که قصد آزار کسی میکنند مثل مار و عقرب و شپش **یعنی** این باب بیان نماز گزار است که میبیند چیزی از موذیات پس میکشد
آنرا و در این باب شش حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون فی الصلوة فیری الحیة او العقرب یقتلهما
ان اذیاه قال نعم **شرح** اذیاه بهمزه و الف و ذال با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم تثنیه باب افعال است **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می باشد در نماز پس می بیند مار را یا عقرب را آیا میکشد آنها را اگر آزار کنند او را [illegible]
باشند و خوف آزار کردن باشد امام گفت آری **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یقتل البقة و البرغوث و القملة
و الذباب فی الصلوة اینقض صلوته و وضوءه قال لا **شرح** مدخول فی [illegible] الرجل یقتل [illegible] در حکم مفعول است از [illegible]
حکایت سوال سایل است و ظرف متعلق بقال است پس الرجل مرفوع و مبتداست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در باره مردی که میکشد
پشه را و کیک را و شپش را و مگس را در نماز آیا میشکند آن عمل نماز او را و وضوی او را امام گفت نه **سیوم اصل** عن سماعة قال سالته عن الرجل یکون
قائما فی الصلوة الفریضة فینسی کیسه او متاعا یتخوف ضیعته او هلاکه قال یقطع صلوته و یحرز متاعه ثم یستقبل الصلوة قلت فیکون فی الفریضة فتفلت
علیه دابة او تفلت دابته فیخاف ان تذهب او یصیب منها عنتا فقال لا باس بان یقطع صلوته **شرح** کیسه بکسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و سین
بی نقطه و ها وحدت [illegible] التوف ترس بسیار [illegible] یحرز [illegible] و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است تفلت [illegible]
بالفا و یا [illegible] بصیغه مضارع غایبه معلوم باب [illegible] لغت [illegible] بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال یا باب تفعلت
عنتا بفتح عین و فتح نون و تا [illegible] نقطه در بالا مصدر و مفعول یصیب است و در بعض نسخ رفع [illegible] فاعل یصیب است **یعنی** روایتست از سماعه که از
راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که می باشد ایستاده در نماز فریضه پس یاد [illegible]
[illegible] کیسه را یا متاعی را که بسیار [illegible] ناقص شدن آن یا هلاک شدن آن [illegible] امام گفت میبرد نماز خود را و حفظ
میکند متاع خود را [illegible] از سر میگیرد نماز را گفتم پس می باشد در نماز فریضه پس [illegible] جانوری [illegible]
[illegible] و دفع آن [illegible] در این باب مذکورست [illegible] میشود [illegible]
[illegible] برای کشتن جانور [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
چهارم اصل کان ابو جعفر علیه السلام اذا وجد قملة فی المسجد دفنها فی الحصی **شرح** عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که چون می یافت در
اثنای نماز شپشی را در مسجد پنهان میکرد آنرا در سنگریزه مسجد بعد از کشتن آن **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ذرعك الغثی و انت
فی الصلوة [illegible] فی الصلوة [illegible] الکلام [illegible]

روایت

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد [illegible] از جمله فریضه پس [illegible] دارد [illegible]
[illegible] مالی عظیم یا مار [illegible] از آن [illegible] بر نماز را و [illegible] **ششم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان وجدت قملة و انت تصلی فادفنها فی الحصی **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون یابی
شپشی را بر حالی که تو نماز میگزاری پس پنهان کن آنرا در سنگریزه مسجد بعد از کشتن آن **باب چهل و هشتم اصل باب بناء المساجد و ما**
یوخذ منها و الحدث فیها من النوم و غیره [illegible] من النوم برای [illegible] و مراد [illegible] مانند [illegible] نوم [illegible]
میشود و در حدیث [illegible] **یعنی** این باب بیان ساختن مساجد است و بیان آنچه جایز است که گرفته شود از جمله مساجد و بیان
در مساجد بسبب خواب و غیر [illegible] این باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول من بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة قال ابو عبیدة فمر بی ابو عبد الله علیه السلام فی طریق مکة و قد سویت باحجار مسجدا فقلت جعلت فداك نرجو
ان یکون هذا من ذلك فقال نعم **شرح** روایتست از ابو عبیده گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت [illegible] بنا کند مسجدی را
بنا میکند الله تعالی برای او خانه در بهشت گفت ابو عبیده که پس گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلام در راه مکه بر جایی که [illegible]
[illegible] مسجدی [illegible] امید دارم که باشد این از جمله آنچه گفتی پس گفت آری **دوم اصل** عن ابی الجارود قال
سالت ابا جعفر علیه السلام عن المسجد یکون فی البیت فیرید اهل البیت ان یتوسعوا بطائفة منه او یحولوه الی غیر مکانه قال لا باس بذلك
شرح روایتست از ابی الجارود گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مسجدی که می باشد در خانه [illegible] جای از جاهای خانه
خانه در آنجا نماز میگزارند و [illegible] از جاهای دیگر خانه برای ادراک فضیلت نماز در مسجد پس میخواهند اهل خانه
[illegible] فراخ کنند [illegible] نقل کنند آن مسجد را [illegible] جای آن گفت
پروای بآن [illegible] مسجد [illegible] خانه مانند مسجد [illegible] در عدم جواز [illegible] و تبدیل **اصل** قال و سالته عن
المکان یکون خبیثا ثم ینظف و یجعل مسجدا قال یطرح علیه من التراب حتی یواریه فهو اطهر **شرح** ظاهر اینست که مراد [illegible] مسجد خانه
باشد [illegible] **یعنی** راوی گفت و پرسیدم امام را از مکانی که می باشد ناپاک [illegible] پاکیزه کرده میشود
[illegible] مسجد خانه امام گفت که ریخته میشود بر آن مکان از خاک پاک [illegible] آن مکان [illegible]
پاکیزه ترست از سایر [illegible] خانه [illegible] داخل آن [illegible] خانه [illegible] نجاست و
[illegible] از آن مکان [illegible] **سیوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن البیع و الکنائس
هل یصلح نقضها لبناء المساجد فقال نعم **شرح** البیع بکسر با و فتح یا [illegible] و عین بی نقطه جمع بیعه بکسر با و سکون یا [illegible]
[illegible] عبادتخانه کوچک یهود و نصاری است [illegible] مسجد [illegible] اهل اسلام است کنائس بفتح کاف و نون و الف و کسر همزه و سین بی نقطه
جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون یا [illegible] و آن عبادتخانه بزرگ یهود و نصاری است [illegible] مسجد جامع اهل اسلام است [illegible]
[illegible] الکنیسة للنصاری و ایضا [illegible] للنصاری [illegible] یهود [illegible] الکنیسة متعبد الیهود او النصاری
او الکفار و ایضا [illegible] معبد النصاری [illegible] **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از عبادتخانه
[illegible] یهود و ترسایان و عبادتخانهای بزرگ [illegible] خراب [illegible] عبادتخانه برای بنای مسجد [illegible]
مراد [illegible] و مانند آنها [illegible] دیگر [illegible] مسجد [illegible]
تبدیل [illegible] مساجد [illegible] برای نماز اهل اسلام [illegible] و تبدیل [illegible]
برای ترویج حق [illegible] در سوره مائده [illegible] علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان **چهارم اصل**
عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن المساجد المظللة ایکره الصلوة فیها قال نعم و لکن لا یضرکم الیوم و لو قد کان العدل لرایتم کیف
یصنع فی ذلك قال و سالته ایعلق الرجل السلاح فی المسجد قال نعم فاما فی المسجد الاکبر فلا فان جدی علیه السلام نهی رجلا یبری مشقصا فی المسجد
شرح المظللة [illegible] اسم مفعول باب تفعیل [illegible] اسم مفعول باب تفعیل [illegible]

وتقع بنا کرده شده باشد بروشی که مقابله باشد از حوالی خود ماخوذ است از ظلل بفتح ظاء منقوطه و فتح لام مخففه بمعنی آنچه در نفع مانده و از آثار
که برطرف شده و شخصی که دی در ان ظلل میماند و مراد اینجا مساجد است که دیوارهای آن بسیار مرتفع است یا مراد مساجد است که سر دیوارهای
آن هموار نیست بلکه مانند حصار قلعه بلند و لبت است کنگره دار و مخفی نماند که اگر ظلل را با نقط و میم اسم مفعول باشد مناقات دارد با آنچه
گذشت در حدیث اول باب سیزدهم عرایش بفتح عین منقوطه و سکون دال مهمله عبارتست از قیام آل محمد علیهم السلام یعنی بضاد منقوطه و نون و عین
منقوطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است یلیق بعین منقوطه و قاف بصیغه مضارع معلوم باب علم است الحلق بفتح عین و فتح لام کاربرد است
نموداً کردن و از آن ماخوذ است علاقه بفتح عین و تخفیف لام بمعنی بند که حمایل بان کنند در اسلاح بکسر سین منقوطه و تخفیف لام و حاء منقوطه الف حرب
و مراد مسجد در اول مسجد خانه است و مسجد دوم عبارت از مسجد بر دولت که وقف عام است بیری بیاء بکسر نقطه و زای با نقط و یاء بصیغه مضارع معتل
اللام و اوی باب افعال است الابراء رات کردن که در نسخ برار بنقطه و یاء بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است ابری
بفتح باء و سکون راء از تر تراشیدن تیر المشقص بکسر میم و سکون شین با نقط و فتح قاف و صاد منقوطه تیری که پیکان آن عریض است
روایتست از حلبی که گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مساجد بلند که آیا ممنوع است نماز در آنها امام گفت آری و لیکن حرام نیست
امروز که زمان ظهور دولت باطل است و از تحقیق مردود ظهور دولت قایم آل محمد علیهم السلام آینه میبینی که چون میکرد در حق
مساجد حلبی گفت که و پرسیدم امام را که آیا میسازد دوات چادر را در مسجد گفت آری باکی نیست در مسجد خانه خادم در مسجد تیر را تراشیدن مساید
مهم پرست که امام زین العابدین علیه السلام منع کرد مردی را که تراشیدن میکرد تیری را در مسجد بیرون خانه **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من سمع رجلا ینشد ضالة فی المساجد فقولوا لا رد الله علیک فان المساجد لم تبن لهذا **شرح** ینشد بنون و شین با نقط و دال منقوطه
بصیغه مضارع معلوم باب افعال است قول در قولوا از قسم است اول آنکه بر وی نفرین کنند که گمشده را بیابد چون میشنود دوم آنکه الحقه باشد
در موضع لغو به یعنی دم الحجد رحمه الله از دامنه مسجد در موضع نشد تا لیقه فی ضمن الخبر در تقشید صاد با نقط صیغه ماضی معلوم باب نصر جلد عامرت
ابنها آن وقته ما مورد میتواند و بیان امر میتواند بود **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر کس که بشنید شخصی را که بخواند در مسجد
پس بگوید لا رد الله علیک زیرا که مسجد بنا کرده نشده برای آن **ششم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة فی المساجد المصورة فقال اکره ذلک و لکن لا یضرکم ذلک الیوم و لو قد قام العدل رأیتم کیف یصنع فی ذلک
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در مسجدهایی که صورتها بر آنها نقش کرده شده است پس گفت که ناخوش دارم آن را از آن نماز و لیکن ضرر
نمیکند شما را امروز که زمان ظهور دولت باطل است و از تحقیق ظاهر خواهید دید قائم آل محمد علیهم السلام میبینید که چون میکنند در آن **هفتم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن رطانة الاعاجم فی المساجد **شرح** الرطانه بفتح و کسر راء منقوطه
و طاء منقوطه و الف و نون کلامی که اکثر حاضران آن را نفهمند برای اینکه عجمی گفته میشود الاعاجم جمع اعجم بفتح همزه و سکون عین و فتح جیم
بصیغه صفت مشبهه جمع که زبان ایشان اعرابی دارد و مقدور نشود در عموم افراد بعضی حروف از مخارج آنها جوهری گفته و کل من لا یقدر علی
الکلام اصلا فهو اعجم و مستعجم و الاعجم ایضا الذی لا یفصح و لا یبین کلامه و ان کان من العرب میتواند بود که اعجم افعل التفضیل باشد و مراد
با آن ضد اقرا باشد که می آید در حدیث چهارم باب بیست و دوم که یتقدم القوم اقرأهم للقرآن و مراد بنهی از رطانه اعاجم در مساجد نهی از شنیدن عامی
عیب در قرائت است برای غیر صاحب عیب در آن یا برای کسی که عیب زبان او کمتر است باعتبار اینکه مساجد مواضع نماز جماعت خلائق
است و برای نماز جماعت در آنجا جمع میشوند غیر صاحبان عیب زبان نیز و میتواند بود که مراد برطانه الاعاجم قرائت قرآن باشد برخلاف
لحن اهل عرب باشد چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن و در حدیث سیوم باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن که باب دوم
است قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقرءوا القرآن بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی
اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجبه شانهم و بیان آن شد در شرح آن **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خواندن غیر عرب که بشمارند که عیب در زبان دارند
در مسجدها **هشتم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن سل السیف فی المسجد و عن بری النبل فی المسجد قال انما

بنی لغیر ذلک **شرح** السل بفتح سین منقوطه و تشدید لام کشیدن الابری بفتح باء یکنقطه و سکون راء منقوطه و یاء مصدر معتل اللام یائی
ضرب تراشیدن النبل بفتح نون و سکون باء یکنقطه جمع نبل تیر با پر منسوب در قال راجع به رسول میتواند بود و راجع با حدهما میتواند بود **یعنی**
روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از بیرون آوردن شمشیر از غلاف در مسجد و از
تراشیدن تیر در مسجد گفت چون اینست که مسجد بنا کرده شده است برای غیر این کار **نهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الوضوء
فی المسجد فکرهه من الغائط و البول **شرح** کره از باب تفعیل میتواند بود و تشدید یا مخفف و داشتن خیری میبرای لبیب است و اطراف متعلق
بقیه مقولیت باعتبار اینکه راجع بوضوء است یا حال است از ضمیر منصوب بمنزله حسابه زیرا که مقدار حاصل نیست حقیقه **یعنی** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو در مسجد پس مکروه شمرد وضو بسبب غائط و بول را و رخصت داد بانکه وضو بسبب خواب و مانند آن کرده
نشود **دهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن النوم فی المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله قال نعم این ینام الناس **شرح**
نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است الف لام الناس برای عهد خارجی است و اشارتست باهل اقطاف و مانند ایشان **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خواب در مسجد حرام که در مکه است و مسجد نبی صلی الله علیه و آله که در مدینه است گفت خوابست پس کجا بخوابند
آن مردم که مستمند اند **یازدهم اصل** عن زرارة بن اعین قال قلت لابی جعفر علیه السلام ما تقول فی النوم فی المساجد فقال لا باس به الا
فی المسجدین مسجد النبی صلی الله علیه و آله و المسجد الحرام قال و کان یاخذ بیدی فی بعض اللیل فیتنحی ناحیة ثم یجلس فیتحدث فی المسجد الحرام فربما
نام و نمت فقلت له فی ذلک فقال انما یکره ان ینام فی المسجد الحرام الذی کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فاما النوم فی هذا الموضع
فلیس به باس **شرح** روایتست از زرارة بن اعین گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چه میگویی در خواب در مسجدها پس گفت نیست باکی
بان مگر در دو مسجد یکی مسجد نبی صلی الله علیه و آله و دیگری مسجد حرام زراره گفت که و امام میگرفت دست مرا در بعض شب پس میرفت بجانبی
بعد از آن می نشست پس سخن میکرد در مسجد حرام پس بسا که میخوابید و میخوابیدم پس گفتم او را در آن عمل با خود که پرسیدم سر آن را گفت
جز این نیست که مکروهست اینکه خوابیده شود در مسجدی که بود در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فاما خواب در این موضع پس نیست باکی
بروای باعتبار اینکه مسجد نبوده و منضم بمسجد شده بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بر آنکه جمع میان این حدیث و حدیث سابق بدو وجه
ممکن است اول اینکه حمل نهی در این حدیث بر نهی غیر معتکفان و مانند ایشان باشد و تجویز در حدیث سابق برای معتکفان و مانند ایشان باشد
دوم اینکه حمل نهی در این حدیث بر عموم باشد در قدری از مسجدین که در زمان رسول بوده و تجویز در حدیث سابق محمول بر خارج از آن قدر باشد
و بنا بر این الف لام الناس در حدیث سابق محمول بر جنس خواهد بود بر آنکه ظاهر آنچه می آید در کتاب حج در حدیث سیزدهم باب هفتم که باب
حج ابراهیم و اسمعیل تا آخر است اینست که محیط مسجد حرام در زمان ابراهیم علیه السلام بشکل محیط دایره بوده و مسافت آن محیط بقدر مسافت
میان صفا و مروه بوده و نقطه وسط حقیقی کعبه مرکز آن دایره بوده پس از هر جانب بقدر نصف تقریبی مسافت میان صفا و مروه
منقطع وسط کعبه داخل مسجد حرام است و خارج از آن داخل مسجد الحرام نیست خواه بقدر کند یک دلو در خواه زیاد بر آن **دوازدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت للرجل یکون فی المسجد فی الصلوة فیرید ان یبزق فقال عن یساره و ان کان فی غیر صلوة فلا یبزق
حذاء القبلة و یبزق عن یمینه و یساره **شرح** یبزق بباء یکنقطه و زای با نقط و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است آب دهن انداختن
است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام او گفت که گفتم او را که مردی می باشد در مسجد در نماز پس میخواهد که آب دهن اندازد
پس امام گفت در جانب چپ خود می اندازد و اگر در مسجد در غیر نماز باشد پس آب دهن نیندازد در برابر قبله و آب دهن می اندازد در جانب
راست خود و چپ خود **سیزدهم اصل** رایت ابا جعفر الثانی علیه السلام یتفل فی المسجد الحرام فیما بین الرکن الیمانی و الحجر الاسود و لم یدفنه **شرح**
یتفل بتاء و فاء نقطه دار با دو فاء بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر و ضرب است **یعنی** دیدم امام محمد تقی علیه السلام را که آب دهن می انداخت
در مسجد حرام در برابر میان رکن یمانی و رکن حجر الاسود و پنهان نکرد آن را اشارتست باینکه در موضع مطاف نبود زیرا که در آنجا و
سنگریزه نمی باشد و شاید که از مسجدی که در زمان رسول علیه السلام بوده نیز خارج باشد **چهاردهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی لاکره الصلوة
فی مساجدهم فقال لا تکره فما من مسجد بنی الا علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعة رشة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها فاد فیها الفریضة

والنوافل والفضل فیها ما مانک شرح جز هم راجع با هل کتاب است و مساجد هم عبارتست از مساجدی که در مدینه و حوالی آن و مانند اینها

و اینها معابد یهود یا نصاری بوده پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان اسلام مساجد اهل اسلام شده خدا برای بیان است

مجهول الصفت مسجد ... وحدت پاره از آب و مانند آن که بر جای پاشیده شود یعنی گفتم امام

جعفر صادق علیه السلام ... از نماز در مساجدی که از اهل کتاب مانده پس امام گفت ...

پانزدهم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام قول الله عز و جل لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری فقال سکر النوم شرح

[illegible]

هفتم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لیکن الذین یلون الامام اولی الاحلام منکم والنهی فان نسی الامام او تعایا قوموه وافضل الصفوف اولها وافضل اولها ما دنی من الامام وفضل صلوة الجماعة علی صلوة الرجل فذاً خمس وعشرون درجة فی الجنة **شرح** الاحلام بفتح همزه وسکون حاء [illegible]

[illegible] **یعنی** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

[illegible] **هشتم اصل** عن سهل بن زیاد باسناده قال قال فضل میامن الصفوف علی میاسرها کفضل الجماعة علی صلوة الفرد **شرح** [illegible]

[illegible] **یعنی** [illegible]

[illegible] **نهم اصل** [illegible] **شرح** [illegible]

باب [illegible] **اول اصل** [illegible] **شرح** [illegible]

دوم اصل [illegible] **سیوم اصل** [illegible] **شرح** [illegible]

چهارم اصل [illegible] **پنجم اصل** [illegible] **شرح** [illegible]

[illegible]

ششم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

هفتم اصل [illegible] **شرح** [illegible]

روز جمعه و آن نماز میگزارند در وقت فضیلت ظهر روز جمعه که اول زوال الشمس چون کنیم اگر خواهیم که تاخیر نماز خود از اول وقت فضیلت آن
بکنیم پس امام گفت که نماز ظهر خود را بگزار بعد با ایشان پس برو لا رفت حمران بسوی زراره پس گفت او را که بتحقیق امام امر کرد ما را باینکه
نماز گزاریم با مخالفان موافقت نماز ایشان با یکدیگر خود گزاریم و در رکوع و سجود موافقت با ایشان کنیم با آنکه اقتدا بایشان نکنیم پس گفت
زراره که چنین باشد اینکه گفتی مگر تاویل غلط کرده در کلام امام کرده باشد پس گفت او را حمران برخیز تا آنکه خود بشنوی از امام جعفر
گفت پس داخل شدیم بر امام پس گفت او را زراره قریب بآنچه بشنوم بود رفت که حمران دعوی کرد این را که تو امر کردی ما را باینکه نماز گزاریم
با مخالفان پس منکر شدم آن دعوی را پس امام گفت ما را که عادت امام زین العابدین صلوات الله علیه و آله این بود که میگزارد با مخالفان
دو رکعت را پس چون مخالفان فارغ میشدند [illegible] پس قیام میکرد بسوی آنچه دو رکعت دیگر [illegible] موافقت مخالفان در صورت مبطل نماز
فریضه نیست بلکه لازم است در جای شدت تقیه اگر رعایت ادراک فضیلت وقت موقوف بر آن باشد پس منافات نیست میان این حدیث
و حدیث ششم این باب **باب بیست و یکم اصل باب من یکره الصلوة خلفه والعبد یؤم القوم ومن احق ان یؤم** یکره بصیغه مضارع مجهول باب
علم است والعبد مجرور است یؤم بهر دو جا بضمه و تشدید میم بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است من بفتح میم و سکون نون استفهامیه و موصوله میتواند
بود **یعنی** این باب بیان کسی است که مکروه و ناخوش است نماز در پس او و بیان بنده که پیشنمازی میکند جماعت را و بیان اینکه کیست سزاوار باینکه
پیشنمازی میکند جماعت را و بیان اینکه کیست سزاوار باینکه پیشنمازی کند در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال خمسة لا یؤمون الناس علی کل حال المجذوم والابرص والمجنون وولد الزنا والاعرابی **شرح** خمسه مبتدا است لا یؤمون خبر است با صفت است
والمجذوم [illegible] متعلق است [illegible] بقرینه آنچه می آید در حدیث سیوم این باب [illegible] تنزیه است [illegible] که برای تحریم
باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پنج کس پیشنمازی نمیکنند مردم را بر هر حال اول المجذوم بفتح میم و سکون جیم و ضم ذال
و سکون واو [illegible] صاحب جذام دوم الابرص بفتح همزه و سکون با [illegible] صاحب ابرص بفتح با [illegible]
[illegible] که از ریخته شدن بلغم در تحت جلد [illegible] مانند جای داغ می باشد [illegible]
ظاهر نمیشود بخلاف [illegible] و براق [illegible] خون یا خونابه ظاهر میشود سیوم دیوانه و چهارم ولد الزنا
و پنجم الاعرابی بفتح همزه و سکون عین [illegible] و الف و با [illegible] بادیه نشین از جمله عرب [illegible] که فقیه در
مسائل نباشد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سیوم این باب **دوم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر
المؤمنین لا یؤم المقید المطلقین ولا یؤم صاحب الفالج الاصحاء ولا صاحب التیمم المتوضئین ولا یؤم الاعمی فی الصحراء الا ان یوجه الی
القبلة **شرح** المقید بقاف [illegible] در اینجا [illegible] اسم مفعول باب تفعیل بند کرده شده یعنی کسی که قدرت بر برخاستن
یا نشستن یا رکوع یا سجود ندارد و خواه بسبب بند [illegible] و خواه بسبب [illegible] المطلق [illegible] اسم مفعول باب افعال [illegible]
مقید الفالج [illegible] [illegible] که باعث رخوت [illegible] از سر تا پا
و در قرارت صاحب آن [illegible] الاصحاء [illegible] جمع صحیح [illegible]
[illegible] پیشنمازی متیمم [illegible] برای متوضئین [illegible] مساوی باشد [illegible]
آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سیوم باب [illegible] که باب الرجل یکون معه الماء القلیل [illegible] و بیان شد
آن **یعنی** روایت است از سکونی [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که پیشنمازی نمیکند بند کرده
شده رها شده را و پیشنمازی نمیکند کسی که فالج داشته باشد صحیحان را و صاحب تیمم پیشنمازی نمیکند وضو داران را و پیشنمازی نمیکند کور از برای چشم
داران در صحرا مگر آنکه رو کرده شود بسوی قبله **اصل** [illegible] فقال [illegible] الاول [illegible]
صلوتها [illegible] فقال [illegible] واحد منها [illegible] صلوتها فاسدة [illegible] **شرح** هر یک [illegible] دعوی
[illegible] در صورت [illegible] برای تقیه [illegible] موافقت [illegible] تکبیر احرام [illegible] رکوع و سجود [illegible]
باشند و ظاهر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] اختلاف کردند [illegible] گفت یکی از ایشان

[illegible] بودم پیشنماز تو و گفت دیگری که من بودم پیشنماز تو پس امام گفت که نماز هر دو درست است گفتم پس اگر گوید هر کدام از ایشان که اقتدا کرده
بودم تو را امام گفت که نماز هر دو باطل است و باید که از سر گیرند **سیوم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له الصلوة
خلف العبد فقال لا باس به اذا کان فقیها ولم یکن هناک افقه منه قال قلت اصلی خلف الاعمی قال نعم اذا کان له من یسدده و کان افضلهم
شرح [illegible] **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که گفتم
که نماز در پس بنده چون است پس گفت نیست [illegible] باشد دانا [illegible] آزادی که از او دانا تر
باشد زراره گفت که گفتم آیا نماز گزارم در پس کور [illegible] امام گفت آری چون باشد برای او کسی که رو بقبله کند او را و او باشد آن کور
افضل جماعت **اصل** قال و قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یصلین احدکم خلف المجذوم والابرص والمجنون والمحدود وولد الزنا
والاعرابی لا یؤم المهاجرین **شرح** المحدود [illegible] اسم مفعول باب [illegible] کسی که حد [illegible] جاری شده
باشد و مراد [illegible] توبه او ثابت نشده باشد والاعرابی [illegible] کلام امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و کلام امام محمد باقر علیه السلام
میتواند بود [illegible] منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که مراد باعرابی در اول کسی است که جاهل
بمسائل نماز باشد [illegible] **یعنی** امام گفت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که باید که نماز نکند البته یکی از شما در پس صاحب جذام و صاحب برص و دیوانه و کسی که حد بر او جاری شده باشد و ولد الزنا و جاهل
[illegible] پیشنمازی نمیکند [illegible] **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن القوم من
اصحابنا یجتمعون فتحضر الصلوة فیقول بعضهم لبعض تقدم یا فلان فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال یتقدم القوم اقرؤهم للقرآن
فان کانوا فی القراءة سواء فاقدمهم هجرة فان کانوا فی الهجرة سواء فاکبرهم سنا فان کانوا فی السن سواء فلیؤمهم اعلمهم بالسنة
وافقههم فی الدین ولا یتقدمن احدکم الرجل فی منزله ولا صاحب سلطان فی سلطانه **شرح** الاقرء بقاف و را [illegible] و همزه بصیغه
افعل التفضیل باب [illegible] خواننده تر [illegible] للقرآن برای تقدیه است زیرا که افعل التفضیل [illegible]
[illegible] اقرءهم للقرآن [illegible] قرآن بیشتر [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در سوره یونس فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک [illegible] پیشنمازی [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
موافق [illegible] **یعنی** [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت پیشنمازی میکند جماعت را [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن [illegible]
علیهم السلام [illegible] پیشنمازی نکند البته یکی از شما [illegible]
[illegible] **شرح** **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بالغلام الذی لم یبلغ الحلم ان یؤم القوم وان یؤذن
[illegible] همزه و سکون نون
[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible] احتلام [illegible] پیشنمازی
کند جماعت را [illegible] پیشنمازی کند [illegible] در کتاب الحجة
در باب حالات الائمة علیهم السلام [illegible] امام محمد تقی علیه السلام [illegible] امام مفترض الطاعة شده چه جای پیشنمازی
باب بیست و دوم اصل باب الرجل یؤم النساء والمرأة تؤم النساء **شرح** این باب بیان مردیست که پیشنمازی میکند زنان را

و درین باب سه حدیث است **اول اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یؤم المرأة فی بیته فقال نعم تقوم وراءه **شرح**
نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف التصدیق است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی که پیشنمازی میکند زنی را در خانه خود پس امام گفت بلی می‌ایستد زن عقب مرد **دوم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن
المرأة تؤم النساء فقال اذا کن جمیعا امتهن فی النافلة و اما المکتوبة فلا و لا تتقدمهن و لکن تقوم وسطا منهن **شرح**
مفهوم شرط در اذا کن اینست که اگر آن زنان جمع نباشند پیشنمازی زن ایشان را در مکتوبه خوب باشد کن بضم کاف و تشدید نون مفتوحه
بصیغه ماضی معلوم معتل العین و ادای جمع مونث غایبه باب نصر از افعال ناقصه است و نون دوم ضمیر است و فی نون جمع است محلا و اسم آنست جمیعا
بصیغه فعیل بمعنی مفعول بابیست خبر کن است و افراد و تثنیه و جمع تذکیر و تانیث در آن مساویست بمعنی مجموع متفرق و مراد اینجا آنست که آن
زنان اهل یک خانه نباشند بلکه از اطراف جمع کرده شده باشند برای نماز مانند مردان که در مسجد جمع کرده میشوند [illegible] المکتوبه
ظاهر این حدیث آنست که پیشنمازی زن زنان را در نافله خوب باشد و از این لازم می‌آید که پیشنمازی مرد مردان را در نافله نیز خوب باشد وسطا
بفتح واو و سکون سین منصوبست بظرف مکان **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن که آیا پیشنمازی میکند زنان را پس
امام گفت چون آن زنان باشند جمع کرده شدگان از مواضع متفرقه پیشنمازی میکند ایشان را در نماز نافله و اما در نماز فریضه پس نمیکند
مراد اینست که چون زنان بیوه نشین نباشند و از خانهای خود بیرون آیند بسبب بری و مانند آن باید که بمسجد روند برای فریضه [illegible]
جماعت و در پس مردان نماز فریضه کنند و مقدم نمی‌ایستد زنی که پیشنماز زنانست بر آن زنان خواه در نماز نافله و خواه در فریضه اهل
یک خانه و لیکن می‌ایستد در میان صفوف آن زنان که مقدم بر باشد صفوف **سیوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل
یؤم النساء لیس معهن رجل فی الفریضة قال نعم و ان کان معه صبی فلیقم الی جانبه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که پیشنمازی میکند زنان را بر حالی که نیست با آن زنان مردی که ماموم باشد در نماز فریضه امام گفت خوبست و اگر باشد با آن پیشنماز پسر نابالغ
که ماموم باشد پس باید که بایستد در پهلوی پیشنماز و مراد جانب راست است **باب نود و سیوم اصل باب الصلوة خلف من یقتدی**
به و القراءة خلفه و ضمانة الصلوة این باب بیان نمازیست در پس کسی که اقتدا کرده میشود باو و بیان قرائت در پس او و بیان
ضامن بودن آن پیشنماز نماز ماموم را و این باب شش حدیث است **اول اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن الصلوة خلف
الامام اقرا خلفه فقال اما الصلوة التی لا یجهر فیها بالقراءة فان ذلک جعل الیه فلا تقرا خلفه و اما الصلوة التی یجهر فیها فانما
امر بالجهر لینصت من خلفه فان سمعت فانصت و ان لم تسمع فاقرا **شرح** یجهر [illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است یعنی اظهار [illegible]
آواز در وقت قرائت مانند آن و مراد نمازیست که امام جهر نمیکند در آن غیر حمد و سوره است از نمازهای یومیه خواه جهریه باشد و خواه
اخفاتیه زیرا که امام و منفرد در آنها مساویست در جهر و اخفات و مراد نمازیست که امام جهر در آن میکند حمد و سوره است زیرا که جهر
در آن مخصوص امام است و این منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث پنجم باب هفتاد و یکم [illegible]
فقال نعم زیرا که وحدی بمعنی صورتیست که [illegible] حاضر نباشند و [illegible] جماعت باشد و قرینه بر آنچه گفتیم ظاهر حصر در فانما امر است [illegible]
زیرا که دلالت میکند بر اینکه منفرد مامور بجهر در آن نیست و نکته در امر امام بجهر [illegible] مردم است در سوره حمد که مشتمل بر [illegible]
و مثال است و در سوره منافقین که مشتمل بر توبیخ منافقانست چنانچه می‌آید در حدیث چهارم باب هفتاد و یکم ینصت بنون و صاد
مهمله و تا [illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الانصات سکوت برای استماع سخنی **یعنی** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از نماز در پس پیشنماز که اهل حق است آیا قرائت کنم در پس او پس امام گفت اما نمازی که پیشنماز جهر نمیکند در آن [illegible]
یعنی که پیشنماز احتیاج ندارد از منفرد بجهر در آن بلکه اگر جهریه است [illegible] جهر میکند و اگر اخفاتیه است [illegible] اخفات میکند [illegible]
که آن قرائت گردانیده شده است بسوی آن پیشنماز یعنی که متعلق بقرائت پیشنمازست [illegible] پس قرائت مکن در پس او و اما نمازی
که پیشنماز جهر میکند در آن پس جز این نیست که مامور شده پیشنماز بجهر برای اینکه ساکت برای استماع سوره حمد و منافقین شوند جمعی که
در پس او [illegible] پس اگر شنیدی پس سکوت کن و اگر نشنیدی پس قرائت کن بسوره حمد و منافقین [illegible]

[illegible] و تقدیم الفات لازم است **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا صلیت خلف امام تاتم به فلا تقرا خلفه سمعت قراءته ام لم تسمع
الا ان تکون صلوة یجهر فیها و لم تسمع فاقرا **شرح** ظاهر سمعت قراءته او لم تسمع اینست که در نماز جهریه [illegible] ماموم قرائت نمیکند اصلا هر چند آواز
امام را نشنود و [illegible] بجهر بصیغه معلوم است و مراد الصلوة یجهر فیها نماز جهریه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گزاری در پس پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس قرائت مکن در پس او خواه شنیدی
قرائت او را و خواه نشنیدی مگر آنکه آن نماز باشد نمازی که پیشنماز جهر میکند در آن و نمی‌شنیده باشی قرائت او را پس قرائت کن و مراد
اینست که در نمازی که جهر در آن مخصوص پیشنمازست و منفرد جهر در آن نمیکند و آن نماز جهریه است واجب است بر ماموم یکی از دو چیز اول انصات
قرائت امام بسوره حمد و منافقین در صورتی که قرائت امام را می‌شنیده باشد دوم قرائت سوره حمد و منافقین آهسته در صورتی که قرائت
امام را نمی‌شنیده باشد **سیوم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال اذا کنت خلف امام تاتم به فانصت و سبح فی نفسک **شرح** روایت است از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون باشی در پس پیشنمازی که اقتدا میکنی باو پس سکوت کن [illegible]
خود و مراد صورتیست که [illegible] حدیث سابق و آینده **چهارم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا کنت خلف امام ترتضیه فی صلوة یجهر فیها بالقراءة فلم تسمع قراءته فاقرا انت لنفسک و ان کنت تسمع الهمهمة
فلا تقرا **شرح** یجهر بصیغه غایب معلوم است و مراد الصلوة یجهر فیها بالقراءة نماز جهریه است باعتبار اینکه جهر در آن مخصوص پیشنمازست [illegible]
جهر نمیکند در آن الهمهمة بفتح ها و سکون میم و فتح ها [illegible] که از شنیدن آن جمیع حروف آن شنیده نشود **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون باشی در پس پیشنمازی که [illegible] در نمازی که پیشنماز جهر میکند در آن [illegible]
قرائت او را پس قرائت کن تو برای خودت بسوره حمد و منافقین [illegible]
سماع و عدم سماع است که مذکور شد در حدیث اول و دوم این باب **پنجم اصل** سالت احدهما علیهما السلام عن الامام [illegible]
قال لا **شرح** [illegible]
[illegible]
این لازم دارد [illegible] **یعنی**
پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از پیشنمازی که آیا ضامن میشود نماز جمعی را که اقتدا باو میکنند [illegible]
بطهارت [illegible] **ششم اصل** کان امیر المومنین صلوات الله علیه یقول [illegible]
[illegible] الفطرة **شرح** الفطرة بکسر فا و سکون طا [illegible]
[illegible] در سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سوره روم فطرة الله التی فطر الناس علیها و بیان
آن شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث چهارم باب فطرة الخلق علی التوحید که باب سی و ششم است **یعنی** [illegible] امیر المومنین صلوات الله
علیه [illegible]
آن سوره اعراف است اذا قری القرآن فاستمعوا له و انصتوا [illegible]
[illegible] در حدیث اول و دوم این باب [illegible] **باب نود و چهارم**
اصل باب الرجل یصلی بالقوم و هو علی غیر طهر او لغیر القبلة **شرح** این باب بیان [illegible] نماز میکند با جمعی
بر حالی که او بر غیر طهارت [illegible] است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل ام قوما
و هو علی غیر طهر فاعلمهم بعد ما صلوا فقال یعید هو و لا یعیدون **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی
را بر حالی که او بر غیر طهارت [illegible] پس امام گفت [illegible] اعاده میکند [illegible]
اعاده نمیکنند آن جمع **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی الاعمی یؤم القوم و هو علی غیر القبلة قال یعید و لا یعیدون فانهم قد تحروا
شرح [illegible]

انجا رو بقبله کرده است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام از کوری از یهود و جمعی از شیعه نمازی میکنند جمعی را بجای که او بر غیر قبله
امام گفت که شیعه نماز را اعاده میکنند نماز را و اعاده نمیکنند آن جمع چه بر است که ایشان تحقیق رو بقبله کرده اند مراد مرتبت کلبیت طلب شد و ماند
آن نداسته باشند که امامی بر غیر قبله است پیش از نماز و نه در اثنای نماز چنانچه ظاهر شد در مسئلهٔ باب بیست و یکم **سیوم اصل**
سالت احدهما علیهما السلام عن رجل صلی بالقوم رکعتین فاخبرهم انه لم یکن علی وضوء قال یتم القوم صلوتهم فانه لیس علی الامام ضمان **شرح**
ضمان گذشت در شرح حدیث پنجم باب سابق **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که گزارد با جمعی ماموم ماکان دو
رکعت پس خبر داد ایشان را که او بی وضو بوده است امام گفت تمام میکنند آن جمع نماز خود را بر خود یا با قصد امام دیگری از خودشان از پیش امید
چه بر امام است که ایشان آن که بر شیعه نماز ضامن بودن نماز ماموم ان و ادراکت که چون ضمان که ناقص شغل ذمه است انجا ممتنع است بر یک
از ماموین مکلف است برعایت شروط و ارکان که بر خودش واجب است در حوالی که امام مکلف بر خود را بجا آورده و قربی نمی رساند نماز
او انکه نماز شیعه را باطل باشد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوم خرجوا من خراسان او بعض الجبال و کان یؤمهم رجل فلما صاروا
الی الکوفة علموا انه یهودی قال لا یعیدون **شرح** الجبال بکسر جیم و با یکنقطه عراق عجم مثل قزوین و ساوه و قم و کاشان و اصفهان **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در جمعی که بیرون آمدند از خراسان یا بعضی عراق عجم و امامت شیعه نمازی میکرد ایشان را مردی پس چون رسیدند
بکوفه دانستند که او یهودی بوده و سابق بیکرده امام گفت اعاده نمیکنند نماز را **باب بیست و پنجم اصل باب الرجل یصلی وحده ثم یعید فی**
الجماعة او یصلی بقوم و قد کان صلی قبل ذلک شرح این باب بیان روایتست که نماز میگزارد تنهای خود بعد از آن اعاده میکند در جماعت یا نماز
میگزارد با جمعی ماموان و حال تحقیق نماز گزارده بود پیش از آن و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی
الرجل یصلی الصلوة وحده ثم یجد جماعة قال یصلی معهم و یجعلها الفریضة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میگزارد
نماز را تنها پس میبیند جماعتی امام گفت نماز میگزارد با ایشان و میکند دوم را فریضه مراد آنست که نماز دوم افضل است از نماز اول با وجود آنکه مستحب است و بعد از اول اداء فریضه شده
است **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اصلی ثم ادخل المسجد فتقام الصلوة وقد صلیت فقال صل معهم یختار الله احبهما الیه
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که نماز فریضه میگزارم بعد از آن داخل مسجد میشوم پس برپا داشته میشود نماز جماعت و حال آنکه
بتحقیق نماز گزارده ام امام گفت نماز بگزار با ایشان بیان این آنکه میگزیند الله تعالی مقبول تر آن دو را بسوی او مراد آنست که دوم مقبول تر است
بسوی او بقرینه حدیث سابق **سیوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل دخل المسجد وافتتح الصلوة فبینا هو قائم یصلی اذ اذن
الموذن واقام الصلوة قال فلیصل رکعتین ثم یستأنف الصلوة مع الامام ولتکن الرکعتان تطوعا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی که داخل مسجد شد و ابتدا کرد نماز فریضه را پس در میان آنکه او ایستاده است نماز میگزارد ناگاه اذان گفت موذن و اقامت
نماز گفت امام گفت پس باید که گزارد دو رکعت را بعد از آن باید که از سر گیرد نماز را با شما و باید که باشد آن دو رکعت مستحب یعنی که او
آن دو رکعت نقل کند نیت خود را از فریضه بسوی تطوع **چهارم اصل** عن یعقوب بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک
تحضر صلوة الظهر فلا نقدر ان ننزل فی الوقت حتی ینزلوا و ننزل معهم فنصلی ثم یقومون فیسرعون فنقوم فنصلی العصر و نریهم کانا نرکع ثم
ینزلون للعصر فیقدمونا فنصلی بهم فقال صل بهم لا صلی الله علیهم **شرح** تحضر بکاف بی نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم
باب افعالست صلوة مرفوع و فاعل است و ننزل معهم مرفوع است لعطف بر لا نقدر فیسرعون بشین با نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ مضارع
غایب معلوم باب تفعیلست التسریع تفریق جماعت بزرگ بگروه جماعت کوچک یا عم از جمعه جماعت و فرادی و بدعت در دین و مراد اینجا مناسب
است و بنابر اول استعاره شده از تفریق شتران در وقت آب دادن آنها دسته دسته آب خورند و بجهت آنکه از آنها تشنه نماند چنانچه در
قاموس و در نهایه ابن اثیر منقول است در ذکر صلوات ثلاثه که گفته ان رسول الله … التسریع و مراد اینجا آنست که مخالفان در عصر بعد از آنکه
نوافل میکنند متفرق میشوند و دو رکعت اول … بنوافل جماعت یا فرادی میکنند و این بدعتست …
گفته که قال ابی حنیفة … رسول الله صلی الله علیه و آله الظهر و العصر رکعتین … و المغرب ثلث رکعات …
و بعد از رکعتین نریهم براء … بصیغهٔ مضارع معلوم … باب افعالست کانا

تشبیه و فتح همزه و تشدید نون و خبر متکلم مع الغیر است بحذف نکون و جمله مفعول سیوم نریهم است مفعول دوم محذوف است تقدیر نریهم ایانا کانا
نرکع نرکع براء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب تفعیل است از رکوع گزاردن نافله و آن در اصل بمعنی رکوع است و
باعتبار آنست که رکوع گزارده نافله مشهور است از رکوع اکتفا کنند بنافله فریضه و مثل این گذشت در حدیث سیم باب سی ام و یجلا بید در حدیث
دوم باب بیست و پنجم فیقدمونا بتشدید نون و تخفیف نون میتواند بود مثل دو قرائت در سوره ازمر افغیر الله تأمرونی … لا صلی الله علیهم جمله
دعائیه است و اشارتست باینکه تاخیر نماز ظهر تا آخر وقت فضیلت آن و تشریع بعد از آن و تاخیر نماز عصر تا بعد از خروج وقت فضیلت آن بقصد
مصادف … بدعت و باعث هلاک … است مخفی نماند که تاخیر نماز عصر تا بعد از آنکه سایهٔ شاخص دو برابر شاخص زیاد شود و موافق
مذهب ابو حنیفه رحمه الله است در حضر نیز **یعنی** روایتست از یعقوب بن یقطین گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که قربانت شوم حاضر میشود
نماز ظهر در سفر با مخالفان پس قدرت نداریم که فرود آییم در اول وقت فضیلت آن تا آنکه مخالفان فرود آیند و فرود می آییم با ایشان در
آخر وقت فضیلت آن پس نماز میگزاریم بعد از آن برمیخیزند تا تشریع میکنند پس برمیخیزیم پس میگزاریم نماز عصر را در اول وقت فضیلت آن
و مینماییم بایشان خود را مانند اینکه ما نافله میگزاریم بعد از آن فرود می آیند برای نماز عصر پس پیش میدارند ما را پس نماز میگزاریم با
ایشان با نیت که پیشنمازی ایشان میکنیم در نماز عصر پس امام گفت که پیشنمازی ایشان مکن در نماز عصر در وقتی و الله تعالی بر ایشان رحمت **پنجم**
اصل کتبت الی ابی الحسن علیه السلام انی احضر المساجد مع جیرتی و غیرهم فیامروننی بالصلوة بهم وقد صلیت قبل ان آتیهم و ربما صلی خلفی من یقتدی
بصلوتی و المستضعف و الجاهل و اکره ان اتقدم وقد صلیت لحال من یصلی بصلوتی ممن سمیت لک فمرنی فی ذلک بامرک انتهی الیه واعمل به ان شاء
الله فکتب علیه السلام صل بهم **شرح** من یقتدی بصلوتی عبارتست از کسی که حجت امامت را میداند عمل بان میکند اعتقاد پیشنمازی را
معلوم کرده و مستضعف بصیغهٔ اسم مفعول باب استفعال عبارتست از اطفال و زنان و مانند ایشان که بر مذهب باطلند و احتمال نجات دارند
است چنانچه گفته در سوره نساء الا المستضعفین و بیان شده در کتاب الایمان و الکفر در باب المستضعف که باب صد و هفتاد و دوم
است جاهل عبارتست از مقلد و مراد مخالف است در اینجا سه احتمال است اول آنکه واو در والمستضعف بمعنی مع باشد و الجاهل معطوف بر آن باشد
پس هر دو منصوب باشند دوم آنکه واو در والمستضعف عاطفه باشد و در والجاهل بمعنی مع باشد پس اول مرفوع و دوم منصوب باشد سیوم آنکه
واو در هر دو عاطفه باشد پس هر دو مرفوع باشد و برهم القدیم … من در ممن تبعیضیه است انتهی بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم وحده از باب افتعال
مرفوع است بتقدیر او استیناف بیانی سابق است جواب امری … مجزوم … **یعنی** نوشتم بسوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما
السلام که بدرستی که من حاضر میشوم در مسجدها با همسایگان خود و دیگران از مخالفان پس امر میکنند مرا بنماز با ایشان یعنی بپیشنمازی ایشان
و حال آنکه بتحقیق نماز گزارده ام پیش از آنکه آیم نزد ایشان و بسا که نماز گزارد در عقب من کسی که مومن است و اقتدا میکند بنماز من با کسی که مستضعف
است و کسی که جاهل است پس کراهت دارم از اینکه پیشنمازی کنم بر حالی که بتحقیق نماز گزارده ام برای حال آنکس که نماز میگزارد بنماز من از جمله
آن سه طایفه که نام بردم برای تو پس امر کن مرا در آن عمل بامر خود بیان کن این را که میرسم بسوی آن و عمل میکنم بان اگر خواهد الله تعالی
پس نوشت امام علیه السلام که نماز بگزار با ایشان **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صلی معهم فی الصف الاول کان کمن صلی خلف
رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که در ضرورت تقیه نماز گزارد با مخالفان در صف اول
شد در ثواب مانند کسی که نماز گزارد در عقب رسول الله صلی الله علیه و آله **هفتم اصل** عن سماعة قال سألته عن رجل کان یصلی فخرج
الامام وقد صلی الرجل رکعة من صلوة فریضة فقال ان کان اماما عدلا فلیصل اخری و ینصرف و یجعلهما تطوعا و لیدخل مع الامام فی صلوته
وان لم یکن امام عدل فلیبن علی صلوته کما هو و لیصل رکعة اخری معه و یجلس قدر ما یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله ثم یتم صلوته معه علی ما استطاع فان التقیة واسعة و لیس شیء من التقیة الا و صاحبها ماجور علیها ان شاء
الله تعالی **شرح** روایتست از سماعه که گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز میگزارد … امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهم السلام
پس بیرون آمد پیشنماز بر حالی که بتحقیق گزارده آن مرد یک رکعت را از نماز فریضه پس امام گفت که اگر آن پیشنماز عادل است یعنی که شیعی
است خواه امام مفترض الطاعه باشد و خواه غیر او پس باید که گزارد آن مرد رکعت دیگر و سلام دهد و برگرداند آن نماز را نافله و باید که داخل شود

باپیشنماز در نماز آن پیشنماز رود اگر بنا شد پیشنماز عادل پس باید که بنا نهد بر نماز خود که میکرد چنانچه او بیان بود و میگذارد رکعتی دیگر را با پیشنماز
در اعلام بیان این آنکه چون نشیند در رکعت دوم خود نشیند وقتی که پیشنماز برخیزد بقیه را اینکه گوید اصل تشهد را در رود و در این قسم مستحبات اتمام
بعد از آن باید که تمام کند نماز خود را با پیشنماز بر نحو او سبب در قدرت داشته باشد چه بر رأسی که تقیه فراخ است و نیت جزئی از تقیه مکرر
که صاحب آن فرو داده شده است بر آن تقیه اگر خواهد بر [illegible] مراد آنست که باید نوعی کند که مخالفان نفهمند که او اقتدا نکرده هر چند که ترک
احتمال بعض مستحبات یا واجبات باعفو و خا نشود هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من صلی فی منزله ثم اتی مسجدا من مساجدهم
فصلی معهم خرج بحسناتهم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نماز فریضه گزارد در خانه خود پس بعد از آن داخل شود مسجدی را از
مساجد مخالفان برای تقیه پس نماز گزارد با ایشان بیرون آید از آن مسجد با حسنات مخالفان یعنی آنچه مخالفان بجا آورده اند در صورت
حسنه برای این حسنه است حسنه میشود حقیقه برای آن مومن باب نود و نهم اصل باب الرجل یدرک مع الامام بعض صلوته و من احدث
الامام فقدمه شرح ضمیر صلوته راجع بالرجل است و من عطف است بر الرجل و در نسخ بجای و من واو است و آن از غلط کاتبانست و در بعضی
نسخ بجای و من احدث الامام فقدمه چنین است و یحدث الامام فیقدمه و آن نیز از غلط کاتبانست یعنی این باب بیان دو حکم است اول آنکه
کدری باید با پیشنماز بعض نماز خود را دوم کسی که صاحب عذر شد پیشنماز پس بجای خود پیشنماز کرد آنکس را خواه آنکس داخل ماموم باشد و خواه
خارج باشد چنانچه مذکور میشود در حدیث چهاردهم این باب در این باب یازده حدیث است اول اصل عن عبدالرحمن بن الحجاج قال
سألته اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یدرک الرکعة الثانیة من الصلوة مع الامام وهی له الاولی کیف یصنع اذا جلس الامام قال یتجافی ولا یتمکن
من القعود فاذا کانت الثالثة للامام وهی له الثانیة فلیلبث قلیلا اذا قام الامام بقدر ما یتشهد ثم یلحق بالامام شرح روایتست از
عبدالرحمن بن حجاج بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید جیم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که در یابد رکعت دوم را از نماز پیشنماز
و آن رکعت دوم برای او رکعت اول است چون میکند وقتی که نشیند پیشنماز برای تشهد و لازم است بر او اینکه نشیند با پیشنماز بموجب
تشهد بر او اگرچه مستحب باشد چنانچه می‌آید در حدیث سیوم این باب امام گفت که دور میشود از زمین یعنی که سر دو پنجه پا و سر دو کنده زانو
را بر زمین میگذارد تا ساقهای او بر زمین بنا شود و تمکن میشود از نشستن بر دو پاشنه یعنی که سنگینی خود را بر دو پاشنه کم میکند
پس چون شود رکعت سیوم برای پیشنماز و آن رکعت برای آنکس رکعت دوم است پس باید که درنگ کند برای تشهد اندکی چون برخیزد پیشنماز
بقدر اینکه اصل تشهد را بجای آورد و بی‌آنکه مستحبات تشهد بعد از آن لاحق شود بپیشنماز یعنی که برخیزد اصل قال سألته عن الذی
یدرک الرکعتین الاخیرتین من الصلوة کیف یصنع بالقراءة فقال اقرأ فیهما فانهما لک الاولیان ولا تجعل اول صلوتک آخرها شرح
مراد بقراءت در اقرأ فیهما بیان میشود در حدیث دهم این باب یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از آنکسی که در یابد دو رکعت آخر را از
نماز چهار رکعتی چون میکند با قراءت پس امام گفت قراءت کن در آن دو رکعت وقتی که تو چنین ماموم باشی چه بدرستی که آن دو رکعت برای
تو دو رکعت اول است و مگردان اول نماز خود را آخر آن مراد آنست که رد در رکعت آخر سوره مخوان چنانچه می‌آید در حدیث دهم این باب
و در بعضی نسخ بجای واو در و لا تجعل فاء است و لا اگر برای تعقیب است حاصل آن و آنچه مذکور شد یکی است و اگر برای تفریع است مراد آنست
که اگر در این دو رکعت قراءت نکنی و تسبیح کنی مثل ماموم [illegible] بوده اند چنانچه گذشت در حدیث اول باب بیست و سیوم لازم
میشود که در دو رکعت آخر قراءت کنی خصوصا اینکه پیشنماز در دو رکعت آخر خود کلام قراءت نمیکند و نماز بی سوره فاتحه صحیح نیست پس نماز تو خلل
خواهد شد دوم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام اذا لم تدرک تکبیرة الرکوع فلا تدخل فی تلک الرکعة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
چون در نیابی تکبیر رکوع را با پیشنماز مخالفان پس داخل مشو در آن رکعت زیرا که مذهب مخالفان اینست اگرچه بخلاف مذهب اهل حق است چنانچه
می‌آید در حدیث پنجم این باب سیوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک یسبقنی الامام بالرکعة فتکون لی واحدة وله ثنتان
فاتشهد کلما قعدت فقال نعم فانما التشهد برکة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible] سبقت میکند بر من پیشنماز برکعتی پس میباشد
رکعتی که با پیشنماز میکنم برای من یکی و برای پیشنماز دو تا پس تشهد کنم هر بار که نشستم برای انتظار پیشنماز و غیر آن پس امام گفت آری چه
بدرستی که تشهد باعث برکت است چهارم اصل عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا سبقک الامام

برکعة فاذا قرأت القراءة الاخیرة قرأت فی الثالثة من صلوته وهی ثنتان لک وان لم تدرک معه الا رکعة واحدة قرأت فیها وفی التی تلیها وان
سبقک برکعة جلست فی الثانیة لک والثالثة له حتی تعتدل الصفوف قیاما قال وقال اذا وجدت الامام ساجدا فاثبت مکانک حتی یرفع رأسه
وان کان قاعدا قعدت وان کان قائما قمت شرح القیام بکسر قاف [illegible] جمع قائم است [illegible] وان
جمع القیام است و مراد آنست که اگر پیشنماز نشسته باشد و تو گفتی تکبیر احرام را شروع در برخاستن کند یعنی روایتست از عبدالرحمن
بن ابی عبدالله از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون سبقت کرد بر تو پیشنماز برکعتی پس دریاب قراءت دوم پیشنماز را قراءت میکنی در
رکعت سیوم از نماز پیشنماز و آن دوم است برای تو و اگر در نیابی با پیشنماز مگر یک رکعت را در غیر نماز دو رکعتی قراءت میکنی در آن یک رکعت و در
رکعتی دیگر که متصل بآن است و اگر پیشنماز سبقت کرد بر تو یک رکعت می‌نشینی برای تشهد در رکعت دوم برای تو و سیوم برای پیشنماز تا آنکه
راست شوند صفها بر حالی که ایستادگان باشند یعنی نه اند که برای تشهد درنگ میکنی و زود ملحق میشوی راوی گفت که امام گفت که چون
دریابی پیشنماز را در سجده پس در جای خود باش تا بردارد سر خود را از دو سجده و اگر پیشنماز نشسته باشد برای تشهد بنشین یعنی که تکبیر احرام
را ایستاده میگوئی بقصد اقتدا و می‌نشینی برای انتظار برخاستن پیشنماز و میتواند بود که این فقره پیش از تکبیر احرام باشد [illegible] تکبیر احرام بعد از
برخاستن پیشنماز باشد و اگر پیشنماز شروع در برخاستن کند یعنی که در قیام خود بایست میمانی پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام
قال اذا ادرکت الامام وقد رکع فکبرت ورکعت قبل ان یرفع رأسه فقد ادرکت الرکعة فان رفع الامام رأسه قبل ان ترکع فقد فاتتک الرکعة شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دریابی پیشنماز را بر حالی که بتحقیق رکوع کرده باشد پس تکبیر احرام گوئی و رکوع کنی پیش از آنکه بردارد
خود را از حالت رکوع پس بتحقیق دریافته آن رکعت را پس اگر بردارد پیشنماز سر خود را پیش از آنکه رکوع کنی پس بتحقیق فوت شد از تو آن رکعت یعنی
نماز که بعد از تکبیر احرام گوئی ایستاده بقصد اینکه دریابد پیشنماز را در رکوع و بعد از شروع در یک شدن و پیش از وصول بحد رکوع پیشنماز سر خود
را از رکوع بردارد میتواند بود که آن تکبیر احرام او باطل شود و میتواند بود که باطل نشود و باید بایستد و برای انتظار برخاستن پیشنماز یا
باید پس نشست بموافقت در سجده والله اعلم ششم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام فی الرجل اذا ادرک الامام وهو راکع فکبر وهو مقیم
صلبه ثم رکع قبل ان یرفع الامام رأسه فقد ادرک شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که چون دریابد پیشنماز را بر حالی که آن پیشنماز
در رکوع باشد پس آن مرد تکبیر احرام گوید بر حالی که او راست و استاده باشد پشت خود را بعد از آن رکوع کند پیش از آنکه بردارد پیشنماز
سر خود را از حالت رکوع پس بتحقیق آن مرد دریافته آن رکعت را هفتم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یأتی المسجد وهم فی الصلوة
وقد سبقه الامام برکعة او اکثر فیعتل الامام فیأخذ بیده ویکون ادنی القوم الیه فیقدمه فقال یتم صلوة القوم ثم یجلس حتی اذا فرغوا
من التشهد اومأ الیهم بیده عن الیمین والشمال فکان الذی اومأ الیهم بیده التسلیم وانقضاء صلوتهم واتم هو ما کان فاته او بقی
علیه شرح یعتل بیای بی‌نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاعتلال عذری بهم رسانیدن خواه مرض و خواه
ناقض وضو و خواه غیر آن [illegible] بصیغه مضارع معلوم باب افعال است صلوة منصوب و معمول به است و التسلیم انجا
سلام اول است که بیان شده در شرح حدیث پنجم باب سی ام که باب التشهد فی الرکعتین الاولیین والرابعة والتسلیم است [illegible]
اولی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل مسجد میشود و مردم در نماز جماعتند بر حالی که سبقت گرفته است بر او
پیشنماز یک رکعت یا بیشتر پس صاحب علت میشود پیشنماز پس میگیرد دست آنکه در اوی باشد از نزدیکتر آن جماعت بسوی آن پیشنماز پس پیش میدارد
آن مرد را پس امام گفت که آن مرد تمام میکند نماز آن مردم را بعد از آن می‌نشیند تا آنکه چون فارغ شوند آن مردم از تشهد اشارت میکند
بسوی ایشان بدست خود از جانب راست و چپ پس میشود آنچه اشارت کرد بسوی ایشان سلام بر ایشان و آخر شدن نمازهای ایشان و تمام
میکند آن مرد آنچه را که فوت شده بود از او یا امام گفت آنچه را که باقی مانده بود بر او هشتم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام الرجل
مع قوم فی صلوتهم وهو لا ینوی بها صلوة فاحدث امامهم فاخذ بید ذلک الرجل فقدمه فصلی بهم ایجزئهم صلوتهم بصلوته وهو لا ینوی بها
صلوة فقال لا ینبغی للرجل ان یدخل مع قوم فی صلوتهم وهو لا ینوی بها صلوة بل ینبغی له ان ینوی بها صلوة فان کان قد صلی فان له صلوة
اخری والا فلا یدخل معهم قد تجزی عن القوم صلوتهم وان لم ینوها شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی داخل شد با جمع که نماز جماعت

میکنند در نماز و این در حالی که آن مرد نیت نمیکند آن نماز را نماز با جمعی که از او افتاده و بنا بر اینکه نماز فریضه خود را پیش از آن گزارده باشد پس صاحب حدث شد پیشنماز ایشان لیس کرفت دست آنمرد را لیس پیش داشت او را لیس نماز گزارد و با ایشان ایا کافیست آن جمع را نماز ایشان و این نماز آنمرد هر حالی که آن مرد نیت نمیکند آن نماز را نماز لیس امام دو مسئله گفت اول اینکه سزاوار نیست برای او که داخل شود با جمعی در نماز ایشان هر حالی که او نیت نمیکند آن نماز را نماز بلکه سزاوار است برای او اینکه نیت کند آن نماز را نماز لیس اگر باشند با بر روش که بتحقیق نماز گزارده باشد پیش نماز ایشان لیس بر رتبه که برای او است ثواب نمازی دیگر و اگر نیت نماز و بکر نکنند پس باید که داخل شود با ایشان دوم اینکه بتحقیق کافیست از آن جمع نماز ایشان هر چند که آنمرد نیت نکند آن نماز را نماز

نهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل ام قوما فصلی بهم رکعة ثم مات قال یقدمون رجلا آخر و یعتدون بالرکعة و یطرحون المیت خلفهم و یغتسل من مس

شرح یعتدون بفتح یا و سکون عین و فتح تا و تشدید دال مفتوحه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است الاعتداد الرکون برای کافی دانستن چیزی بجهت چیزی رکعت اول **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که پیشنمازی کرد جمعی را لیس گزارد با ایشان یکرکعت را بعد از آن مرد امام گفت پیش میدارند مردی دیگر را و بحساب نماز خود میکنند آن یکرکعت را که با مرد اول گزارده اند و می اندازند میت را در پس صفهای خود و غسل مس میت میکند هر که دست بیدن میت رسانیده باشد مراد آنست که بعد از سرد شدن او اگر کسی دست ببدن او رسانده غسل کند و نگوید که چون در اثنای نماز مرد حکم سایر اموات ندارد و فسخ نماند و این منافات ندارد با اینکه آن جمع که میت را در پس صفوف می اندازند غسل مس میت نکنند چون هنوز گرم باشد و الله اعلم

دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال لی کان یقول من قرا خلف امام یقتدی به فمات علی غیر الفطرة و فی الرجل الذی یفوته مع الامام رکعتان قال یقرا فیهما بالحمد و سورة فقال نعم الحمد وحده یجزی و قال لا تجعل آخر صلاتک اولها فاتحة الکتاب بعد کل رکعة

شرح ظاهر نوع کل رکعة بجای فیهما است که فاتحة الکتاب تنهایی خوانده شود در هر یک از چهار رکعت بلکه شیخ طوسی در استبصار حمل کرده کل رکعت را بر رکعتین اخیرتین ماموم بنا بر اینکه روایت کرده که عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا ادرک الرجل بعض الصلوة و فاته بعض خلف امام یحتسب بالصلوة خلفه جعل اول ما ادرک اول صلوته ان ادرک من الظهر او العصر او العشاء رکعتین و فاتته رکعتان قرا فی کل رکعة مما ادرک خلف الامام فی نفسه بام الکتاب و سورة و ان لم یدرک السورة تامة اجزاته ام الکتاب الی آخر الحدیث

یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که امام گفت که هر که میگوید این سخن را نه الله در روز قیامت محشور میشود از او با پیشنماز هم رکعت یا بخیج کرده و رکعت آخر را از در یابد به پیشنماز میکند گفتم که میگوید که میخواند در آن دو رکعت الحمد و سوره را پس امام گفت این عمل عکس میکند نماز او را بیان این آنکه میگرداند اول نماز را آخر نماز خواه در هر رکعت اول که با پیشنماز است فاتحة الکتاب تنها خوانده خواه تسبیح کند و خواه هیچ نخوانده گفتم پس چه میکند گفت بخواند فاتحة الکتاب را با سوره دیگر در هر رکعتی

یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت اجیء الی الامام و قد سبقنی برکعة فی الفجر فلما سلم وقع فی قلبی انی اتممت فلم ازل اذکر الله عز و جل حتی طلعت الشمس فلما طلعت نهضت فذکرت ان الامام کان سبقنی برکعة فقال ان کنت فی مقامک فاتم برکعة و ان کنت قد انصرفت فعلیک الاعادة

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم که می آیم بسوی پیشنماز در حالی که بتحقیق سبقت گرفته بر من برکعتی در نماز صبح پس چون پیشنماز سلام داد افتاد در دل من اینکه من دو رکعت را تمام کرده ام پس همیشه بودم ذکر کننده الله را عز و جل تا اینکه طلوع کرد آفتاب پس چون طلوع کرد برخاستم پس بیاد آوردم اینکه پیشنماز سبقت گرفته بود بر من برکعتی پس امام گفت اگر باشی در جای نماز خود پس تمام کن نماز خود را برکعتی و اگر بتحقیق رفته باشی بجای دیگر پس واجبست بر تو اعاده

دوازدهم اصل عن ابی بصیر قال سالته عن رجل صلی مع قوم و هو یری انها الاولی و کانت العصر قال فلیجعلها الاولی و لیصل العصر

شرح روایتست از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد با جمعی در حالی که او گمان میکند که آن نماز ظهر است و بود آن نماز عصر امام گفت پس باید که حساب کند آن نماز را نماز ظهر و باید که گزارد نماز عصر را

سیزدهم اصل و فی حدیث آخر فان علم انهم فی صلوة العصر و لم یکن صلی الاولی فلا یدخل معهم

شرح در حدیث دیگر از امام صلوات الله علیه آیت که روا کرده اند که آن جمع در نماز عصر بوده اند و او نگزارده باشد نماز ظهر را پس باید که داخل نشود با ایشان و این الخ آنست با اینکه فرقست میان صورت جهل و صورت علم و در اول نماز درست بخلاف دوم پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق

چهاردهم اصل

چهاردهم اصل سالت احدهما صلوات الله علیهما عن امام ام قوما فذکر انه لم یکن علی وضوء فانصرف و اخذ بید رجل و ادخله فقدمه و لم یعلم الذی قدم ما صلی القوم قال یصلی بهم فان اخطا سبح القوم به و بنی علی صلوة الذی کان قبله

شرح پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما را از پیشنمازی که پیشنمازی کرد جمعی را لیس یاد آورد اینکه او نبوده بر وضو لیس رو گردانده شد و گرفت دست مردی را که نماز نمیکرد و داخل کرد او را در نماز لیس پیشنماز کرد او را بجای خود و نه دانست آن مرد که پیشنماز کرده شد اینکه چه مقدار گزارده اند آن جمع با پیشنماز اول در رکعت چند بوده اند امام گفت پیشنمازی میکند ایشان را آنچه یاد دارد لیس اگر خطا کند تسبیح میکنند آن جمع با او تا معلوم او شود که از گفت چندم است و بنا میگذارد بر نماز پیشنمازی که پیش از او بوده تا مخفی نماند که ظاهر این حدیث است که پیشنماز دوم در تتمه نماز آن جمع پیشنمازی میکند و سلام میدهد خواه یکرکعت باشد و خواه نیم رکعت باشد و خواه بیشتر باشد لیس این نماز از نوافل پیشنماز دوم محسوب نمیشود و الله اعلم

پانزدهم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الذی یرفع راسه قبل الامام ایعود فیرکع اذا ابطا الامام ان یرفع راسه قال لا

شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که برمیدارد سر خود را از رکوع پیش از آنکه پیشنماز سر خود را بردارد آیا بر میگردد لیس رکوع میکند چون دیر کند پیشنماز در برداشتن سر خود امام گفت نه بر نمیگردد بلکه انتظار میکشد ایستاده

باب شانزدهم اصل باب الرجل یخطو الی الصف او یقوم خلف الصف وحده او یکون بینه و بین الامام ما لا یتخطی

شرح یخطو اکثر با نقط و طا بی نقط و واو بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است الخطو بفتح خا و سکون طا و گام گذاشتن یتخطی بجای با نقط و طای بی نقط و الف منقلب از واو بصیغه مضارع مجهول غایب باب تفعل است التخطی یک گام گذشتن از چیزی

یعنی این باب بیان مردیست که میرود در اثنای نماز بسوی صفی یا مردی که می ایستد در پس صف بتنهایی او یا مردی که می باشد میان او و میان پیشنماز او چیزی از دوری که زیاده بر یک گام است خواه در زمین هموار و خواه در زمین بلندی و پستی چنانچه مذکور شد از آن معلوم میشود در حدیث نهم این باب و ماموم در بلندی بنشیند چنانچه پیدا است

اول اصل رایت ابا عبد الله علیه السلم و دخل المسجد الحرام فی صلوة العصر فلما کان دون الصفوف ...

شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که داخل شد در مسجد الحرام که در نماز عصر لیس چون رسید نزدیک صفها رکوع کردند لیس امام رکوع کرد تنها او و سجده کرد دو سجده بعد از آن برخاست لیس رفت تا رسید بصفوف

دوم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت له الرجل یتاخر و هو فی الصلوة قال لا قال قلت فیتقدم قال نعم ماشیا الی القبلة

شرح تا خود در صورتیست که در مسجد در جانب قبله باشد چون که داخل شود جماعت برکوع روند داو و قبل رکوع کند و بعد از آن ملحق بایشان شود و تقوی

یعنی روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که گفتم امام را که مرد پس میرود در حالی که او در اثنای نماز است گفت نه گفتم پس پیش میرود گفت آری الا قدر کمی خواهد میرود بسوی قبله

سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یاتی الصلوة فلا یجد فی الصف مقاما ایقوم وحده حتی یفرغ من صلوته قال نعم لا باس یقوم بحذاء الامام

شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می آید نزد نماز جماعت لیس نمی یابد در میان صف جای خالی که ایستد آیا می ایستد تنهایی او تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت آری پروا نیست با اینکه ایستد در برابر پیشنماز یا بیکدر جانب علیحده دست راست او بیاستد

چهارم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال ان صلی قوم بینهم و بین الامام ما لا یتخطی فلیس ذلک الامام لهم بامام و ای صف کان اهله یصلون بصلوة امام و بینهم و بین الصف الذی یتقدمهم قدر ما لا یتخطی فلیس تلک لهم بصلوة و ان کان بینهم سترة او جدار فلیس تلک لهم بصلوة الا من کان من حیال الباب

شرح روایتست از زرارة از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون نماز گزارند جمعی در حالی که میان ایشان در وقتی که بسجده روند و میان پیشنماز قدری از دوری باشد که زیاده بر گام باشد لیس نیست آن پیشنماز برای ایشان پیشنماز و هر صفی که اهل آن نماز گزارند بنماز پیشنمازی و در حالی که میان ایشان در وقتی که بسجده روند و میان صفی که پیش از ایشان است قدری از دوری که زیاده بر گامی است باشد لیس نیست آن نماز برای ایشان نماز صحیح و اگر باشد میان صف مقدم و صف مقدم بر ایشان پرده یا دیواری لیس نیست آن نماز برای ایشان نماز صحیح مگر آنکه باشد در برابر در

اصل قال و قال هذه المقاصیر لم تکن فی زمان احد من الناس و انما احدثها الجبارون لیست لمن صلی خلفها مقتدیا بالصلوة من فیها صلوة قال و قال ابو جعفر علیه السلم ینبغی ان تکون الصفوف تامة متواصلة بعضها الی بعض و لا یکون بین صفین ما لا یتخطی یکون قدر ذلک مسقط جسد الانسان

شرح المقاصیر بفتح میم و قاف و الف و کسر صاد بی نقط و سکون یا و را بی نقط در ...

را مسقط جمع مقصوره نیز خانه از مسجد که مخصوص پیشنماز و مقربان اوست در وقت نماز جماعت ایجاد و احداث بعضی از خلفای بنی امیه و بنی عباس است که
[illegible] که مقصوره بنا کرده باشد [illegible] در آن است [illegible] جمله استیناف بیانی است
[illegible] در وقت سجده [illegible] از رکوع و [illegible]
[illegible] زراره گفت که امام گفت [illegible] مقصوره باشد در زمان [illegible]
[illegible] برای کسی که نماز کذارد در پس امام [illegible] اقتدا کنند [illegible] زراره گفت
گفت [illegible] در نماز جماعت [illegible] صف [illegible]
باشد [illegible] در وقت سجده [illegible]
آنکه [illegible] **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا دخلت المسجد والامام راکع [illegible] فکبر [illegible]
بالصف [illegible] **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شوی در مسجد در حالی که
پیشنماز در رکوع است [illegible] برسید [illegible] رکوع [illegible]
رکوع کن پس چون بردارد سر خود را از سجده رو [illegible] بعد از دو سجده [illegible]
بعد از دو سجده برای تشهد [illegible] **ششم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا اری بالصفوف بین الاساطین باسا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible] میان
ستونها [illegible] **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
الرجل یدرک الامام [illegible] خلف الرجل [illegible] قال لا یتقدم الامام [illegible]
خلف الامام فاذا سلم الامام قام الرجل فاتم الصلوة **شرح** روایت از امام جعفر علیه السلام [illegible]
پیشنماز [illegible] تشهد میکند خواه تشهد اول و خواه تشهد دوم [illegible]
[illegible] امام گفت [illegible]
[illegible] **هشتم اصل**
[illegible] ابا عبد الله علیه السلام [illegible] **شرح** [illegible] امام جعفر صادق
علیه السلام [illegible]
[illegible]
نماز امام علیه السلام [illegible] **نهم اصل** عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن الرجل یصلی بالقوم [illegible] الذی یصلون فیه فقال ان کان الامام [illegible]
من موضعهم لم یجز صلوتهم وان کان ارفع منهم بقدر اصبع او اکثر [illegible] **شرح** دکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی**
روایت [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم [illegible]
جای [illegible] امام گفت [illegible]
[illegible]

اصل [illegible]
[illegible] قام الامام [illegible] مبسوطة [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** [illegible]
[illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دهم اصل** محمد بن یحیی عن احمد بن محمد [illegible]
[illegible] **شرح** روایت کرد محمد بن یحیی [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب بیست و هشتم اصل باب الصلوة فی الکعبة**
وفوقها وفی البیع والکنائس والمواضع التی تکره الصلوة فیها **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** این باب [illegible]
[illegible]
اول اصل عن ابی عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة فی البیع والکنائس فقال رش وصل قال وسألته
عن بیوت المجوس فقال رشها وصل **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** روایت از عبد الله بن سنان گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در [illegible]
[illegible]
[illegible] **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة فی اعطان الابل فقال ان تخوفت الضیعة [illegible]
[illegible] **شرح** الاعطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در [illegible]
[illegible]
[illegible] **سیوم اصل** عن سماعة قال لا تصل [illegible]
شرح روایت از سماعه [illegible] امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام [illegible]

دخول آن **چهارم اصل** عن سماعة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المسجد ينز حائط قبلته من بالوعة يبال فيها فقال ان كان نزه من البالوعة فلا تصل
فيه وان كان نزه من غير ذلك فلا بأس به **شرح** ينز بنون و زای با نقطه صيغهٔ مضارع غايب معلوم از باب ضرب از نز بفتح نون بيرون دادن زمين
و مانند آن آب را كم كم و بالوعه بباء و فتح لام و عين بی نقطه جاهی كه برای آب ريختن است فرو برده **يعنی** روايت است از سماعه كه پرسيدم امام
جعفر صادق عليه السلام را از مسجد خانه و مانند آن كه ترشح ميكند ديوار در قبله آن از چاه آب ريزی كه بول ريخته ميشود در آن پس امام گفت اگر باشد ترشح
آلوده ميشود بآن آب پس امام گفت اگر باشد آب دادن آن ديوار از آن چاه آبريز پس نماز مگزار در آنجا و اگر باشد آب دادن آن ديوار
از غير آنچه مذكور شد پس نيست پروای باك مسجد يعنی گزاردن نماز در آن **پنجم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله عليه السلام قال سألته
عن الصلوة في مرابض الغنم فقال صل فيها ولا تصل في اعطان الابل الا ان تخاف على متاعك الضيعة فاكنسه و رشه بالماء و صل فيه **شرح**
مضمون اين كلام است از شرح حديث اول اين باب **اصل** و سألته عن الصلوة في ظهر الطريق فقال لا بأس ان تصلی في الظواهر التي بين الجواد
فاما على الجواد فلا تصل فيها قال وكره الصلوة في السبخة الا ان تكون مكانا لينا تقع عليه الجبهة مستوية **شرح** السبخة بفتح سين بی نقطه و فتح باء
با يك نقطه و خاء با نقطه زمين شوره تكون لغوی غايب است و ضمير مستتر راجع بسبخه است **يعنی** و پرسيدم امام را از نماز در پشت راه يعنی
جاهای راه كه كوبيده شده است امام گفت نيست پروای بنماز گزاردی در پشت های كه ميان جاده هاست فاما بر نفس جاده پس نماز مگزار در آنجا
امام گفت و مكروه است نماز در زمين شوره كه ميشود مگر آنكه باشد بر جای هموار كه واقع ميشود بر آن پيشانی هموار **اصل** قال و سألته
عن الصلوة في البيع فقال اذا استقبلت القبلة فلا بأس قال و رأيته في المنازل التي في طريق مكة يرش احيانا موضع جبهته ثم يسجد عليه رطبا كما
هو و ربما لم يرش المكان الذی يرى انه طيب **شرح** حلبی گفت و پرسيدم امام را از نماز در عبادت خانه يهود كه محراب آن بجانب بيت المقدس است امام
گفت چون رو كنی بسوی كعبه پس نيست پروای حلبی گفت و ديدم امام را در منزلهای كه در راه مكه است كه آب می پاشيد در بعضی اوقات جای پيشانی
خود را بعد از آن سجده ميكرد بر حالی كه تر بود چنانچه آن بود و بسيار بود كه آب نمی پاشيد در جائی كه ميگمان ميكرد در آن پاك است **اصل**
قال و سألته عن الرجل يكون في السفر فيدركه الصلوة فقال ان كان في حرب فانه يجزيه الايماء وان كان تاجرا فليقم ولا يدخل حتی يصلی **شرح** بحر بحاء بی نقطه
و فاء با نقطه صيغهٔ مضارع معلوم از باب نصر است الخوض فرو رفتن در آب و مانند آن و مراد اينجا بودن است در گشتی در وقت اضطراب دريا و ميتواند بود
كه مراد بودن در آب حقيقة باشد فليقم بضم ياء از باب افعال فعل الصيغه غايب مثال الياء واوی باب افعال است الا حاصيه كه واردان جزئی چنانچه بايد در ذكر آن و بنا بر
دوم مراد آنست كه از آب بيرون آيد بكنار شط اگر ميسر باشد و نماز گزارد بعد از آن داخل آب شود **يعنی** حلبی گفت و پرسيدم امام را از مردی
كه در كشتی باشد در وقت اضطراب دريا در می يابد او را وقت نماز پس امام گفت اگر باشد برای جهاد پس بدرستيكه كافيست او را اشاره باسر
كه ايستادن و ركوع و سجود برا او لازم نيست بلكه اشاره ميكند و اگر باشد سوداگر پس بايد كه اقامت كند واجبات نماز را با سمت تحقيق قيام و ركوع و سجود
را با وجود قرار در بدن بايد كه داخل آب نشود در طلب تا آنكه نماز گزارد و مراد آنست كه اگر وقت نماز داخل شده باشد باز داخل آب نشود تا نماز را ادا كند **ششم اصل** عن ابی عبد الله عليه السلام قال لا تصل في بيت فيه مجوسی ولا بأس بان تصلی وفيه يهودی او نصرانی **شرح** مجوس پيغمبری
و كتابی داشته اند و پيغمبر خود را كشته اند و كتاب خود را بالكليه برطرف كرده اند پس بهيچ طريقی نيستند حقيقة بخلاف يهود و نصاری **يعنی**
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت نماز مگزار در خانه كه در آن گبری باشد و نيست پروای بانيكه نماز گزاری بر حالی كه در خانه جهودی يا ترسائی
باشد **هفتم اصل** قلت لابی الحسن عليه السلام انا كنا في البيداء في آخر الليل فتوضأت واستكت وانا اهم بالصلوة ثم كأنه دخل قلبي شيء فهل
يصلی في البيداء في المحمل فقال لا تصل في البيداء قلت واين حد البيداء فقال كان ابو جعفر عليه السلام اذا بلغ ذات الجيش جد في السير ثم لا يصلی حتی يأتی
معرس النبی صلی الله عليه وآله قلت واين ذات الجيش فقال دون الحفيرة بثلاثة اميال **شرح** بيداء بفتح باء يك نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين
و دال بی نقطه والف ممدوده زمينی است سر بالا كه از مدينه بمكه رود و بعد از مسجد شجره با اول مسافت كوه و زمين هموار است با آن ميرسد و در
پهلوی آن كوه ها است ميان و سوق دارد و پيش از رسيدن به بيداء راست چپ راه معرس نبی صلی الله عليه وآله است و آخر اجزای
بيداء در جانب مكه ذات الجيش است كه جيش سفيانی در آنجا بزمين فرو خواهد رفت و ميان ذات الجيش و حفيره كه در جانب جنوب ذات الجيش
و طرف مكه است سه ميل است و يك فرسنگ باشد و ظاهر حديث دوم اين باب آنست كه ذات الجيش اسم جميع بيدا باشد استكت بسكون سين بی نقطه

ذرقم تا رد نقط در بالابضيه با نفی معلوم مثل امين و اوی متكلم وحده از باب افتعال است المعرس بضم ميم و فتح عين بی نقطه و راء با نقطه و سين بی نقطه اسم
از باب تفعيل يا باب افعال جای فرود آمدن مسافر در آخر شب برای استراحت دون الحفيرة يعنی پايين حفيره است و مراد آنست كه نزديك است بمعرس
از حفيره و حفيره بضم حاء بی نقطه و فتح فاء و سكون ياء و راء نقطه در پايين و راء بی نقطه است **يعنی** گفتم امام موسی كاظم عليه السلام را كه بوديم ما در بيداء
از راه بسوی مدينه آمديم بوديم در بيداء در آخر شب پس وضو ساختم و مسواك كردم بر حالی كه من قصد كردم كه نماز شب كنم در بيداء و بعد از آن گويا كه
داخل شده در دل من چيزی كه مانع نماز من شد مراد آنست كه ياد من آمد كه نماز در بيداء مكروه است پس آيا نماز گزارده ميشود در بيداء در كجاوه يعنی آيا
كراهت مخصوص نماز در زمين بيداء است يا شامل نماز در كجاوه نيز هست پس امام گفت نماز مگزار در بيداء خواه در زمين و خواه در كجاوه گفتم و كجاست
كنار بيداء پس امام گفت بود عادت امام محمد باقر عليه السلام در وقت آمدن از مكه بمدينه اين بود كه چون ميرسيد بذات الجيش شتاب ميكرد در رفتار
بعد از آن نماز نميگزارد تا می آمد نزد معرس نبی صلی الله عليه وآله گفتم و كجاست ذات الجيش پس گفت پايين حفيره است بسه ميل **هشتم اصل** قال ابو الحسن عليه السلام
كل طريق يوطأ و يتطرق كانت فيه جادة ام لم تكن لا ينبغی الصلوة فيه قلت فاين اصلی قال يمنة ويسرة **شرح** گفت امام رضا عليه السلام كه هر راهی كه لگد كوب ميشود
و آمد و رفت در آن ميشود خواه باشد در آن جاده مثل آنچه در زمين صلب می باشد خواه جاده نباشد مثل آنچه در ريگستانست كه در آن بجای جاده است
سزاوار نيست نماز در آن گفتم پس كجا نماز كنم گفت در جانب راست جاده و آنچه در حكم جاده است و جانب چپ **نهم اصل** عن ابی الحسن الاخير عليه السلام
قال قلت له تحضر الصلوة والرجل في البيداء فقال يتنحی عن الجواد يمنة ويسرة ويصلی **شرح** روايت است از امام علی نقی عليه السلام راوی گفت گفتم او را حاضر
ميشود نماز و مرد در بيداء است پس امام گفت دور ميشود از ميان جاده بطرف راست يا طرف چپ و نماز ميگزارد
و چپ و نماز ميگزارد **دهم اصل** عن معاوية بن عمار عن ابی عبد الله عليه السلام انه قال الصلوة تكره في ثلثة مواطن من الطريق البيداء وهی ذات الجيش
و ذات الصلاصل و ضجنان قال وقال لا بأس ان يصلی بين الظواهر وهی الجواد جواد الطريق ويكره ان يصلی في الجواد **شرح** الف و لام الطريق برای عهد خارجی
است يعنی راهی كه از مدينه بمكه است و بيداء ذات الجيش برای تعيين آنچه بيداء است برای آنكه كه از جانب مدينه بمكه رود و ذات الصلاصل بصاد و صاد بی نقطه
اول مفتوح است و دوم مكسوره است موضعی است ميان بيداء و ضجنان و ضجنان بفتح ضاد با نقطه و سكون جيم و نون كوهی است نزديك مكه الظواهر
بفتح ظاء با نقطه و كسر هاء و واو و راء بی نقطه جمع ظاهره مواضعی را امتياز دارد از غير آنها مثل پشته ها و مانند آنها كه بسبب كثرت آمد و رفت
خلايق پس مراد بظواهر اينجا غير مراد بآنست در حديث پنجم اين باب و منافاتی نيست ميان اين دو حديث **يعنی** روايت است از معاويه
بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام كه او گفت كه نماز مكروه است در سه موضع از راه ميان مدينه و مكه اول بيداء و آن ذات الجيش است و دوم
ذات الصلاصل و سيوم ضجنان معاويه گفت كه و امام گفت كه نيست پروای بانيكه نماز گزارده شود در ميان جاهايی كه لگد كوب شده و بلند
شده از غير خود و آن جاها جاده است كه جادهای راه است و مكروه است اينكه نماز گزارده شود در نفس جادها **يازدهم اصل** عن ابی عبد
الله عليه السلام قال لا تصل في وادی الشقرة **شرح** وادی الشقرة بضم شين با نقطه و سكون قاف و راء بی نقطه وادی است ميان مدينه و مكه و متصل
است ببيداء و ذات الصلاصل **يعنی** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت نماز مگزار در وادی الشقرة **دوازدهم اصل** عن ابی
عبد الله عليه السلام قال عشرة مواضع لا يصلی فيها الطين والماء والحمام والقبور ومسان الطريق وقری النمل ومعاطن الابل ومجری الماء والسبخ والثلج
شرح المسان بفتح ميم و سين بی نقطه و تشديد نون ... جمع مسن بفتح ميم و فتح سين و تشديد نون ... اسم مكان از باب نصر جای عبور خلايق يعنی
جاده ها القری بضم قاف و راء بی نقطه و الف مقصوره جمع قريه جايی كه موران در آنجا خاك جمع كرده اند المعاطن بفتح ميم و عين بی نقطه و كسر طاء بی نقطه
جمع معطن بفتح ميم و سكون عين و فتح و كسر طاء ... اسم مكان از باب ... جای خوابيدن شتران نزد آب بعد از آب خوردن السبخ بفتح سين بی نقطه
و فتح و سكون باء يك نقطه و خاء با نقطه جمع سبخه زمينهای شوره **يعنی** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت ده جا نماز گزارده نميشود در آنها
اول گل و دوم آب و سيوم حمام و چهارم قبرستان و پنجم جادهای راه و ششم خانه های مور و هفتم خوابگاههای شتران نزد آب و هشتم راه آب
روان و نهم زمينهای شوره و دهم برف **سيزدهم اصل** عن ابی عبد الله عليه السلام قال سألته عن الطين الذی لا يسجد عليه ما هو فقال
الذی تغرق الجبهة ولم تثبت على الارض **شرح** تغرق بغين با نقطه و راء بی نقطه و قاف صيغهٔ مضارع معلوم از باب علم است الجبهة مرفوع و فاعل است **يعنی**
روايت از امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت پرسيدم او را از گل كه سجده كرده نميشود بر آن كدام است امام گفت گلی كه فرو رود در آن

و وار یکدیگر بر زمین **اصل** و عن الرجل یصلی بین القبور فقال لا یجوز ذلک الا ان یجعل بینه و بین القبور اذا صلی عشرة اذرع من بین یدیه و عشرة
اذرع من خلفه و عشرة اذرع عن یمینه و عشرة اذرع عن یساره ثم لیصل ان شاء **شرح** و پرسیدم امام را از مردی
که نماز میگزارد میان قبرها پس امام گفت که جایز نیست آن مگر آنکه گرداند میان خود و میان قبرها چون نماز گزارد ده ذراع در پیش خود و ده
ذراع در پس خود و ده ذراع در جانب راست خود و ده ذراع در جانب چپ خود بعد از آن نماز گزارد اگر خواهد **چهاردهم اصل** سالت ابا
الحسن علیه السلام [illegible] فقال ان [illegible] فلا تسجد [illegible]
تسجد علیه **شرح** [illegible] در تحت عنوان این باب [illegible] که مراد [illegible] نماز باشد تا جواب مطابق سوال شود و موافق شود
با حدیث [illegible] و مناسب این [illegible] در حدیث یازدهم باب صلوة النوافل که باب بیست و چهارم است **یعنی** پرسیدم امام علی نقی علیه السلام
را گفتم [illegible] میروم در این جانب [illegible] که بوده باشد [illegible] نماز گزارم [illegible] امام گفت [illegible]
باشد [illegible] نماز گزاری بر بالای برف [illegible] نماز گزارد [illegible] نماز گزار بر بالای آن **پانزدهم**
اصل [illegible] **شرح** و در حدیث دیگر که منقول است از امام صادق علیه السلام [illegible]
که در این قسم [illegible] نماز گزاردن بر بالای جامه [illegible] و فرش و مانند آنها است که برای فاصله کردن میان
نماز گزار و برف است [illegible] سجده بر جامه جایز باشد [illegible] سجده بر برف جایز نیست **شانزدهم اصل**
و عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الرجل یصلی و بین یدیه مصحف مفتوح فی قبلته قال لا قلت فان کان فی غلاف قال نعم و قال
فی الرجل [illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] نماز میگزارد
حالی که در پیش او مصحف گشوده در جانب قبله او امام گفت خوب نیست آن نماز گفتم [illegible] امام گفت [illegible]
که نماز میگزارد مرد بر حالی که در جانب قبله او آتش باشد یا [illegible] باشد **اصل** و عن الرجل [illegible] قندیل معلق [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** و امام پرسیده شد از مردی که نماز میگزارد بر حالی که در پیش او قندیل
[illegible] قندیل [illegible] امام گفت [illegible] قندیل [illegible]
[illegible] نماز میگزارد در برابر آن قندیل **هفدهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن الرجل یصلی و السراج
موضوع بین یدیه فی القبلة فقال لا یصلح له ان یستقبل النار **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی
که نماز میگزارد بر حالی که چراغ گذاشته شده است در پیش او در جانب قبله پس امام گفت خوب نیست برای او [illegible] رو به آتش کند خواه چراغ
و خواه غیر چراغ **هجدهم اصل** و روی ایضا انه لا بأس به لان الذی یصلی له اقرب الیه من ذلک **شرح** و روایت کرده شده نیز
از امام صادق علیه السلام [illegible] که [illegible] در جانب قبله [illegible] که آنکه نماز میگزارد برای او نزدیکتر است
بسوی او از آن چراغ [illegible] میان این حدیث و حدیث سابق [illegible] در سابق [illegible]
[illegible] والله اعلم **نوزدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اقوم فی الصلوة
فاری قدامی فی القبلة العذرة فقال تنح عنها ما استطعت [illegible] **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible] نماز [illegible]
[illegible] در جانب قبله [illegible] امام گفت [illegible]
[illegible]
بیستم اصل عن احدهما علیهما السلام قال لا تصل المکتوبة فی الکعبة **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت [illegible] در نماز [illegible] **بیست و یکم اصل** و روی فی حدیث [illegible] الی ذلک **شرح**

در روایت

در روایت آورده شده در حدیثی دیگر از امام صلوات الله علیه که نماز میگزارد بسوی چهار رکن جانب کعبه چون مضطر شود بسوی آن [illegible]
[illegible] جانب کعبه [illegible] و دیوار کعبه [illegible]
باشد و اقرب به [illegible] کعبه [illegible] مختار است [illegible] هر کدام از چهار جانب [illegible]
از چهار جانب [illegible] کلام مصنف [illegible] میان این حدیث و حدیث سابق و عدم منافات
[illegible] **بیست و دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یصلی علی ابی قبیس مستقبل القبلة فقال لا بأس **شرح** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را [illegible] نماز میگزارد بر بالای کوه ابو قبیس [illegible] امام گفت [illegible] **بیست و**
سیوم اصل سالت احدهما علیهما السلام عن التماثیل فی البیت فقال لا بأس اذا کانت عن یمینک و عن شمالک و عن خلفک او تحت رجلیک فان
کانت فی القبلة فالق علیها ثوبا **شرح** التماثیل [illegible] در بالا [illegible] صورت
حیوانات مطلقا یا صورتهای آدمیان [illegible] صورتهای حیوانات و غیر حیوانات **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را
از صورتهای حیوانات در خانه که نماز گزارده میشود در آن امام گفت [illegible] در جانب راست تو و در جانب چپ تو و در
جانب پس تو [illegible] **بیست و چهارم اصل** عن الرضا علیه السلام
[illegible] فوق الکعبة [illegible] القبلة [illegible] السماء [illegible]
[illegible] **شرح**
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی**
[illegible]
روایت است از امام رضا علیه السلام [illegible] امام گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیست و پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیست و ششم اصل**
[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] **شرح** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیست و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز گزارده نمیشود در خانه که در آن باشد شراب انگوری یا مست
کننده دیگر خواه مایع و خواه جامد **بیست و هشتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن هذه المنازل التی [illegible]

والسرجين ويدخلها اليهود والنصارى كيف يصلي فيها قال صلّ على ثوبك شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از اين كاروان سرايها
كه فرود مى آيند در آنجا مردم بيان اين آنكه در آنجاست بولهاى چارپايان و سرگين و داخل آنجا ميشوند يهود و نصارى چگونه نماز
كرده ميشود در آنجا امام گفت نماز بگزار بر بالاى جامه خود و اين مانند حالتيست كه بيان شد در شرح حديث پانزدهم اين باب
شصت و نهم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال قال جبرئيل يا رسول الله انا لا ندخل بيتا فيه صورة انسان ولا بيتا يبال فيه ولا بيتا فيه كلب
شرح روايت از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه گفت جبرئيل كه اى رسول الله بدرستيكه ما فرشتگان غير حافظان اعمال داخل نميشويم خانه را
كه در آن صورت آدمى باشد و نه خانه را كه بول كرده ميشود در آن و نه خانه را كه در آن سگ باشد هفتادم اصل قال رسول الله صلى
الله عليه وآله ان جبرئيل عليه السلام اتاني فقال انا معاشر الملائكة لا ندخل بيتا فيه كلب ولا تمثال جسد ولا اناء يبال فيه شرح المعاشر جمع
معشر بفتح ميم و سكون عين بى نقطه و فتح شين با نقطه و راء بى نقطه گروه و مراد اينجا غير حافظان اعمال است تمثال بكسر تاء دو نقطه و ...
ست الجسد بفتح جيم و فتح سين بى نقطه و دال بى نقطه بدن آدمى و مانند آن يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستيكه جبرئيل
عليه السلام آمد نزد من پس گفت بدرستيكه ما گروه جماعت فرشتگان داخل نميشويم خانه را كه در آن سگ باشد و نه خانه را كه در آن صورت بدنى
باشد و نه خانه را كه در آن ظرفى باشد كه بول كرده ميشود در آن باب چهل و نهم اصل باب الصلوة في ثوب واحد والمرأة في كم تصلي
وصلوة العراة والتوشح شرح التوشح بشين با نقطه و حاء بى نقطه مصدر باب تفعل حمايل كردن جامه و آن دو قسم است اول
توشح ناتمام و آن مانند دو توشح است چنانچه بيان ميشود در شرح حديث اول اين باب بعنوان احتمال و مى آيد در حديث سيزدهم اين باب
دوم توشح تمام و آن دو قسم است قسم اول توشح بجامه كه غير آن جامه نيز هست و آن منهى عنه است چنانچه مى آيد در حديث چهارم و هفتم اين باب
قسم دوم توشح بجامه كه غير آن جامه نيست و آن منهى عنه نيست چنانچه مى آيد در حديث دهم اين باب و محتمل است در حديث اول اين باب يعنى
اين باب بيان نماز در يك جامه است و بيان اينكه زن در چند جامه نماز ميگزارد و بيان نماز برهنگان و بيان حمايل كردن جامه و در اين
باب شانزده حديث است اول اصل عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن الرجل يصلي في قميص واحد او قباء طاق او في قباء محشو
وليس عليه ازار فقال اذا كان عليه قميص صفيق او قباء ليس بطويل الفرج فلا بأس والثوب الواحد يتوشح به وسراويل كل ذلك لا بأس
به وقال اذا لبس السراويل فليجعل على عاتقه شيئا ولو حبلا شرح القباء بفتح قاف و باء يك نقطه و الف و همزه منقلب از واو پوشش كه ايستر
دارد و در سالست و در دو پهلوى آن دو چاك مى باشد از بالاى هر چاك متصل است بجاى كمربند الطاق بطاء بى نقطه و الف و قاف
جامه ولا چين طاق مجرد و صفت قباء است الصفيق بفتح صاد بى نقطه و كسر فاء و سكون ياء دو نقطه در پايين و قاف جامه كنده كه تن
نمايست الطويل الفرج بضم فاء و فتح راء بى نقطه و جيم جمع فرجه بضم فاء و سكون راء و جا يك جمع در اينجا مستعمل در اثنين شده و توشح بثوب واحد احتمال
دارد اول اينكه يك كناره را يسع باشد بر بازوى چپ و بالا كذرانيده شود و كوشه ديگر بر بغل است بر دوش چپ انداخته شود و كوشه ديگر
بر بغل راست بر دوش راست انداخته شود خواه در قفا اين دو كوشه با يكديگر گره شود و خواه نشود پس آن تنگ هم كار ازار را و هم
ردا و هم كار ردا و اين توشح ناتمام است و بصورت توشح مذكور ميشود در حديث سيزدهم اين باب و دوم اينكه يك كناره را يسع باشد با يسع
يك كناره بالاى بال ديگر گذرانيده شود و كوشه در بالاى بال يا نزديك آن تا در وقت سجود كشف عورت نشود چنانچه مى آيد در شرح
حديث دهم اين باب و بر هر تقدير منافات نيست ميان اين حديث و حديث چهارم و هفتم اين باب يعنى روايت از امام محمد باقر يا امام جعفر
صادق عليهما السلام راوى گفت پرسيدم امام را از مردى كه نماز ميگزارد در يك پيراهن و در قباى يك لا پنبه يا در قباى پنبه دار بر حالى كه نيست
بر او تنبان پس امام گفت چون باشد بر او پيراهن كنده يا قبائى كه چاكهاى آن دراز نباشد پس پروا نيست و يكجامه كه توشح كرده شود با آن
و تنبان هر يك ازينها كه مذكور شد پروا نيست با آن و امام گفت چون نماز گزارد پوشنده تنبان بايد كه كرداند بر دوش خود چيزى را اگرچه
رشته باشد دوم اصل رأيت ابا جعفر عليه السلام صلى في ازار واحد ليس بواسع قد عقده على عنقه فقلت له ما ترى الرجل يصلي في قميص
واحد فقال اذا كان كثيفا فلا بأس به شرح در نسخ واحد بحاء بى نقطه و دال بى نقطه بضم اسم فاعل است و آن تصحيف است بجاى آن
واز يا و عطف و همزه و الف و فتح خاء با نقطه و فتح راء بى نقطه و ياء بعد چنانچه مى آيد در حديث دهم اين باب ليس بواسع صفت ازار

بخرقوب

يكى مضروب در عقده راجع باذن است الرجل مبتدا و تقدير استفهام است يعنى ديدم امام محمد باقر عليه السلام را نماز گزارد در يك ازار كه فراخ نبود
بتحقيق گره كرده بود آن را بر گردن خود پس گفتم او را چه مى بينى آيا مرد نماز ميگزارد در يك پيراهن گفت اگر آن پيراهن كنده باشد پس پروا
نيست با آن اصل والمرأة تصلي في الدرع والمقنعة اذا كان الدرع كثيفا يعني اذا كان ستيرا قلت رحمك الله الامة تغطي رأسها اذا صلت قال
ليس على الامة قناع شرح الكثيف بفتح كاف و كسر ثاء سه نقطه غليظ الستير بكسر سين بى نقطه و فتح تاء دو نقطه و ياء دو نقطه در پايين و راء بى نقطه جامه پوشنده و مراد اينست كه بايد كه تن نمايان نشود السلام و خصوص كنند كه منظور نيست يعنى و زن نماز ميگزارد در
پيراهن و سرپوش چون باشد پيراهن كنده امام ميخواهد اين را كه چون باشد آن جامه پوشنده تن خود گفتم رحمت كناد ترا الله تعالى آيا كنيز مى پوشد
سر خود را چون نماز گزارد گفت واجب نيست بر كنيز سرپوش سيوم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل ام قوما في قميص ليس عليه
رداء فقال لا ينبغي الا ان يكون عليه رداء او عمامة يرتدي بها شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردى كه پيشنمازى كرد جمعى را در
بر حالى كه نيست بر او ردائى پس امام گفت لايق نيست او را پيشنمازى مگر اينكه باشد بر او ردائى يا عمامه كه رداء بر خود قرار دهد با آن عمامه با اينكه
طرف عمامه را بر دوش خود اندازد چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام انه قال اياك والتحاف الصماء قلت وما التحاف الصماء قال ان تدخل
الثوب من تحت جناحك فتجعله على منكب واحد شرح الالتحاف بحاء بى نقطه و فاء مصدر باب افتعال چادر و مانند آن بر خود پوشيدن الصماء بفتح
صاد بى نقطه و تشديد ميم و الف ممدوده مؤنث اصم يعنى كر و تأنيث اينجا باعتبار اينست كه موصوف آن محذوف است يعنى يك لنگ كه رخنه ندارد و اينجا
استعاره شده براى منكر باعتبار اينكه سخن در او اثر نميكند چنانچه در محذوف هم او چيزى اثر نميكند يا موصوف آن حالت است و مراد منكر است كه سخن در او
اثر نميكند پس گويا كر است و عادت ايشان اينست كه چون ردا را بر بالاى جامه بر دوش خود اندازند آن را حمايل ميكنند چنانچه اشارت بآن ميشود
در حديث هفتم اين باب يا بعضى از ايشان آن را بر يك دوش مى پوشانند و بعضى ديگر آن را زير بغل ميكنند و دو سر آن را در پيش سينه گره ميكنند مثلا يعنى
روايت از امام محمد باقر عليه السلام اينكه او گفت دور دار از خود ردا را از يكجا پيچيدن جامه بر خود گرفتن مثل كرا گفتم و چيست جامه بر خود گرفتن مثل كر امام گفت اينكه
داخل كنى جامه را از زير بغل خود پس گردانى آن جامه را بر يك دوش فقط و بمانند كه التحاف الصماء را تفسيرات ديگر كرده اند و احاديث منافى آنهاست
پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يصلي في سراويل ليس معه غيره قال يجعل التكة على عاتقه شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام
در مردى كه نماز ميگزارد در شلوار جامه نيست با او غير آن شلوار گفت ميكرداند بند شلوار را بر دوش خود اگر ميسر شود ششم اصل عن جميل
قال سأل مرازم ابا عبد الله عليه السلام وانا معه حاضر عن الرجل الحاضر يصلي في ازار مؤتزرا به قال يجعل على رقبته منديلا او عمامة يتردى به شرح
روايت از جميل گفت كه پرسيد مرازم امام جعفر صادق عليه السلام را و من با او حاضر بودم از مردى كه در حضر نماز ميگزارد در يك ازار بر حالى كه بر كمر
خود بسته آن را امام گفت ميگرداند بر گردن خود دستمالى را يا عمامه را كه ردا بر خود قرار ميدهد با آن عمل مراد اينست كه در ادا بر دوش كند كه دو طرف آن در پيش
آويخته شود و ميان آن قفا پس كردن باشد مانند آنچه مذكور ميشود در احاديث باب الصلوة الا بستفار هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال لا ينبغي ان تتوشح بازار فوق القميص وانت تصلي ولا تتزر بازار فوق القميص اذا انت صليت فانه من زي الجاهلية شرح تتزر بتشديد تاء دو
نقطه در بالا كه اول آن منقلب از همزه است و زاى با نقطه و راء بى نقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال و مراد است بتقدير ان يا مجزوم و صيغه
نهى است صاحب قاموس گفته والازار الملحفة ويؤنث كالمئزر والازر والازارة بكسرهما وائتزر به وتأزر ولا تقل اتزر وقد جاء في بعض الاحاديث
ولعله من تحريف الرواة الزي بكسر زاء با نقطه و تشديد ياء بهيئت و مراد بجاهليت طايفه جاهليت است كه بيان شد در شرح حديث چهارم اين باب و مراد نهى
معدل است نه تكبر يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت سزاوار نيست كه حمايل كنى يك لنگ را در بالاى پيراهن بر حالى كه تو نماز ميگزارده باشى
و نه اينكه لنگ خود بندى يك لنگ در بالاى پيراهن چون تو نماز ميگزارده باشى چه بدرستيكه هر كدام آنها از جمله روش اهل جاهليت تكبر است هشتم
اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال لا بأس ان يصلي احدكم في الثوب الواحد وازراره محللة ان دين محمد حنيف شرح الازرار بفتح همزه
و سكون زاى با نقطه و دو راء بى نقطه جمع زر بكسر زاء و تشديد راء تكمه كه بر پيراهن است الحنيف بفتح حاء بى نقطه و كسر نون و سكون ياء دو نقطه
در پايين و فاء مستقيم و مراد اينجا آسانى است يعنى روايت از امام محمد باقر عليه السلام گفت پروا نيست باينكه نماز گزارد يكى از شما در
يك جامه بر حالى كه تكمه هاى آن گشوده باشد بدرستيكه دين محمد صلى الله عليه وآله آسانست نهم اصل حدثني من سمع ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل

يصلي في ثوب واحد متزرا به قال لا بأس به اذا رفعه الى الثندوتين **شرح** الثندوة بفتح ثاء سه نقطه و سکون نون و ضم دال بی نقطه و واو
جای پستان **یعنی** حکایت کرد مردی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که نماز میگزارد در یک جامه به حالی که لنگ خود قرار داده
باشد آن امام گفت پروای نیست با آن چون بالا کند آن را تا جای دو پستان **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام سئل عن الرجل یصلی فی
یده ثوبه فقال ان کان علیه ثوب آخر ازار او سراویل فلا بأس و ان لم یکن فلا یجوز له ذلک و ان ادخل یدا واحدة و لم یدخل الاخری
فلا بأس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میگزارد به حالی که داخل میکند دو دست خود را در جامه خود یا یک دست
امام گفت اگر باشد بر او جامه دیگر خواه لنگ و خواه شلوار پس پروای نیست و اگر جامه دیگر نباشد پس جایز نیست او را آن عمل و اگر در صورتی
که جامه دیگر نباشد داخل کند یک دست را و داخل نکند دست دیگر را پس پروای نیست مراد تجویز توشح به ثوب واحد است چنانچه مذکور شد در شرح
حدیث اول و در احتمال دوم مخفی نماند می باید که مراد آن در بالای دوش باشد تا نزدیک آن باشد تا در وقت سجود کشف عورت نشود **یازدهم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام تصلی المرأة فی ثلاثة اثواب ازار و درع و خمار و لا یضرها بان تقنع بالخمار فان لم تجد فثوبین تتزر باحدهما و تقنع بالآخر
قلت فان کان درع و ملحفة لیس علیها مقنعة فقال لا بأس اذا تقنعت بملحفة فان لم تکفها فلتلبسها طولا **شرح** الخمار بکسر خاء با نقطه و
تخفیف میم و الف و راء بی نقطه آنچه ساتر سر باشد و مراد از خمار در اینجا آن است که زنان سر و گردن خود را با آن می پوشانند و التقنع بالقاف و النون با نقطه
و تشدید دال بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افتعال است و خبر مبتدا ثلاثة اثواب است و خبر بازار راجع به مراه است بان فعل
است تحقیق تقنع بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف یکی از دو تا التقنع پوشیدن از قناع یعنی خمار و مراد
اینجا کار دانیدن خمار است بر زیر زنخ تا جمیع ادن و آنچه بر ادن و مانند آن از گردن پوشیده باشد از سینه و مو پوشیده شود فثوبین بتقدیر
فلتصل فی ثوبین است الملحفة بکسر میم و سکون لام و فتح حاء بی نقطه و فاء بالا پوشش طولا بضم طاء بی نقطه منصوب و حال از ضمیر مفعول است و مصدر
بمعنی اسم فاعل است بمعنی طویله و مراد این است که وسط ملحفه را از اضلاع ملحفه که در از تر است از باقی اضلاع بر زیر زنخ گذارد و دو طرف آن را
از دو طرف سر برساند تا جمیع سر و گردن و مو پوشیده شود **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نماز میگزارد زن در سه جامه لنگ و
پیراهن و روپاک و آن خمار نمی رساند او را باینکه با پیچیدن زنخ را بپوشاند به روپاک پس اگر نیابد سه جامه را پس نماز میگزارد در دو جامه
لنگ خود قرار میدهد یکی از آن دو و روپاک بر خود قرار میدهد با آن دیگر گفتم پس اگر باشد پیراهن و بالا پوش به حالی که نباشد بر او آن
روپاک پس امام گفت پروای نیست چون بپیچد زنخ خود را بپوشاند به بالا پوش پس اگر بالا پوش کافی نباشد او را در پوشیدن پس
زنخ اگر آن بالا پوش را بر سر خود گیرد پس باید که بپوشد آن بالا پوش را به درازی **دوازدهم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
بأس بان یصلی الرجل و ثوبه علی ظهره و منکبیه فیسبله الی الارض و لا یلتحف به و اخبرنی من رآه یفعل ذلک **شرح** لیسبله بسین بی نقطه و باء
دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم باب افعال است و لا یلتحف عطف تفسیر است **یعنی** روایت است از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام گفت پروای نیست با اینکه نماز گزارد مرد در حالی که جامه او که بر بالای ثبک او مانند آن پوشیده بر پشت او و دو دوش او باشد
پس روانه کند آن را بسوی زمین یعنی از سینه خود نپوشاند با آن و خبر داد مرا کسی که دید امام را که میکرد آن را **سیزدهم اصل** عن سماعة
قال سألته عن الرجل یشتمل فی صلاته بثوب واحد قال لا یشتمل بثوب واحد فاما ان یتوشح فیغطی منکبیه فلا بأس **شرح** روایت است از سماعه که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که خود را می پوشاند در نماز خود بیک جامه به طریقی که یک جامه
که مثل قطیفه باشد اکتفا میکند و آن را بر دو دوش خود میگیرد امام گفت که خود را نمی پوشاند بیکجا و زیرا که در وقت سجود کشف عورت میشود
پس اما اینکه توشح کند یعنی دوش را بپوشاند و دو دوش خود را پس پروای نیست مراد ممنوعیت از توشح که مذکور شد در شرح حدیث اول این
باب است احتمال اول **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح للمرأة المسلمة ان تلبس من الخمر و الدروع ما لا یواری شیئا **شرح**
لا یصلح از باب منع یا حسن است الخمر بضم خاء با نقطه و ضم میم و راء بی نقطه جمع خمار بکسر خاء و الدروع بضم دال بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون
واو و عین بی نقطه جمع درع بکسر دال و سکون راء و پیراهن زن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب نیست برای زن مسلمان
باشد اینکه بپوشد از جمله روپاکها و پیراهن ها چیزی را که نپوشاند بپوشیدن خود چیزی را از بدن و در نماز در صورتی که مانع نباشد به تن می تواند بود مراد ازین **پانزدهم اصل**

عن سماعة قال سألته عن رجل یکون فی فلاة من الارض لیس علیه الا ثوب واحد و اجنب فیه و لیس عنده ماء کیف یصنع قال یتیمم و یصلی عریانا قاعدا
یومی ایماء **شرح** الفلاة بفتح فاء و تخفیف لام و الف و تاء تأنیث جای که از آبادانی دور است **یعنی** روایت است از سماعه گفت پرسیدم
امام را از مردی که باشد در جای وسیع از جمله زمین به حالی که نیست بر او مگر یک جامه و جنب شده در آن جامه و نیست نزد او آبی چه کار میکند امام گفت
تیمم میکند و نماز میگزارد برهنه نشسته و اشارت میکند بسر برای رکوع و سجود نوعی از اشارت با پیچیدن که برای سجود بیشتر خم میشود **شانزدهم اصل**
قلت لابی جعفر علیه السلام رجل خرج من سفینة عریانا او سلب ثیابه و لم یجد شیئا یصلی فیه فقال یصلی ایماء و ان کانت امرأة جعلت یدها علی فرجها و ان کان
رجلا وضع یده علی سوءته ثم یجلسان فیومیان ایماء و لا یرکعان و لا یسجدان فیبدو ما خلفهما تکون صلاتهما ایماء برؤوسهما قال و ان کانا
فی ماء او بحر لجی لم یسجدا علیه و موضوع عنهما التوجه فیه یومیان فی ذلک ایماء رفعهما توجه و وضعهما **شرح** خروج از کشتی بر هنه غالبا در صورتی
می باشد که کشتی را آفتی رسد و اهل آن شناوری و مانند آن متوجه کنار شوند سلب بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و آن دو مفعول میدارد و
بنابر اول ضمیر مستتر نایب فاعل و مفعول اول است و ثیابه منصوب و مفعول دوم است و بنابر دوم ثیابه مرفوع و نایب
فاعل است السوأة بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه و تاء تأنیث عورت و مراد اینجا آلت مردی است اللجی بضم و کسر لام و تشدید جیم و الیاء
یا آب بسیار که قعر نیر سی را رای پیش اول آنکه در ابتدای قعود بر رو افتادن از ان حاجت شناوری با شد و مراد توجه است بمعنی اعتدال
در قیام که مذکور شد در اول باب القیام و القعود فی الصلوة و گذشت در حدیث پنجم باب فرض الصلوة که توجه از فرایض سبع است در نماز و لفظ
رفعهما بفتح راء بی نقطه و سکون فاء مصدر باب منع و مرفوع و مبتدا است و جمله استیناف بیانی است و وجه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
و او مع ماسح ضمیر ما بصیغه مصدر باب ضرب است قبل باب منع شده و برای حرف جر منصوب مفعول مطلق است و اشارت است باینکه اگر رفع دو نقاب
وضع نشود توجه نمیکنند زیرا که آن حالت امتیازی از اوضاع اعتدال و تا قایم مقام توجه تواند شد **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی بیرون
آمده از کشتی برهنه یا تاراج کرده شد جامه های او و نیافت چیزی را که نماز گزارد در آن پس امام گفت نماز میگزارد به عنوان اشارت و اگر باشد آن کس زنی
میگذارد دست خود بر فرج خود و اگر باشد مردی میگذارد دست خود را بر آلت خود بعد از آن هر دو نشسته پس اشارت میکنند برای رکوع و سجود
نوعی از اشارت برای سجود بیشتر است در رکوع حقیقی نمیکنند و سجود حقیقی نمیکنند تا مبادا که ظاهر شود آنچه در پس ایشان است می باشد نماز
ایشان بعنوان اشارت بسر و سرایشان امام گفت و اگر بعد از افتادن کشتی مشغول شناوری باشند در آبی یا در دریائی که قعر ندارد سجده نمیکنند
بر آن آب و دو اکنده اشته شده از ایشان التکلیف باعتدال در قیام در آن آب بیان این آنکه اشارت میکنند در آن نوعی از اشارت بیان **باب تسعم**
این آنکه برداشتن ایشان سر خود را متوجه میکند ایشان را با پیچیدن که بجای اعتدال در قیامت با فرود آوردن ایشان سر خود را
اصل باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره شرح اللباس بکسر لام پوشش و آن شامل است همیان و مانند آن را
چنانچه ظاهر میشود از ذکر حدیث سیم و مانند آن در این باب تکره بصیغه مجهول باب علم است الکراهة بفتح کاف ناخوش شدن فعل خواه آن
فعل باعث استحقاق عذاب اخروی شود و خواه نه و تخصیص مکروه بشق دوم اصطلاح متاخرین است **یعنی** این باب بیان لباسی که مکروه
است نماز در آن و لباسی که مکروه نیست نماز در آن و در این باب سی و شش حدیث است **اول اصل** عن ابی بکیر قال سأل زرارة ابا عبد الله
علیه السلام عن الصلوة فی الثعالب و الفنک و السنجاب و غیره من الوبر فاخرج کتابا زعم انه املاء رسول الله صلی الله علیه و آله ان الصلوة
فی وبر کل شیء حرام اکله فالصلوة فی وبره و شعره و جلده و بوله و روثه و کل شیء منه فاسد لا تقبل تلک الصلوة حتی یصلی فی غیره مما احل الله
اکله **شرح** الثعالب جمع ثعلب و با بیهاد مراد اینجا پوست جانور روباه است یعنی پوستینها که از پوست روباه است و همچنین برای الفنک میباشد
مثل نواحی که بمعنی منسوبات لفظا است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب الاشارة و النص علی الحسین بن علی علیهما السلام که باب
نصف و سیم است الفنک بفتح فاء و فتح نون جانوری است که پوستین که از پوست آن گیرند بهتر است انواع پوستینها است و ضمیر غیره راجع به مذکور است
یا راجع به سنجاب است الوبر بفتح واو و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه پشم شتر و روباه و مانند اینها که نازکی است و کاهی مستعمل میشود در مرکب از لفظ دو
برو این مراد نیست در هر دو جا ضمیر اخرج راجع به امام علیه السلام است و ضمیر زعم راجع به زراره است زیرا که در اعتقاد آن با امام علیه السلام سوء
ادب است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هشتم باب الکذب که باب صد و نهم است و آن بکسر همزه و تشدید نون از حرف

مبتدا است یعنی تحقیق و بیان این قاعده کلیه که باعث این شود که گویند ان الصلوة فی وبر [illegible] فاسد [illegible]
اسمیت آنها مأخوذ است از حرف مشبه بفعل از برای تحقیق است و نظیر اینست آنچه مشهور است که برهان بر دو قسم است یکی برهان انی و دیگر برهان
لمی الصلوة مجرور و مضاف الیه است و وبر با تنوین است کل مرفوع و مبتدا است شیء مجرور و مضاف الیه است حرام مجرور و مرفوع میتواند
بود و بنابر اول صفت شیء است و اکله مرفوع و فاعل است و بنابر دوم خبر اکله است و جمله صفت شیء است و جمله فالصلوة تا آخر خبر کل است
باعتبار اینست که مبتدا متضمن معنی شرط است و جمله که از مبتدا و خبر جزء مبتدای اولست آن باشد و خالی از عاید است برای اسناد و حکم مسوغ است
و جمله هذا الکلام است مثل کلامی زید قائم فاسد الوقوع و خبر الصلوة است باعتبار اینست که الصلوة در اصل مصدر است و تذکیر و تانیث در آن
جایز است یا باعتبار اینست که الصلوة فعل است یا باعتبار اینست که در هر مؤنث غیر حقیقی تانیث و تذکیر جایز است جوهری در صحاح گفته و قوله
تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و لم یقل قریبة لانه اراد بالرحمة الاحسان و لان ما لا یکون تانیثه حقیقیا جاز تذکیره و قال الفراء اذا
کان القریب بمعنی المسافة تذکر و تونث و اذا کان بمعنی النسب یونث بلا اختلاف بینهم تقول هذه المرأة قریبتی ای ذات قرابتی و نقل ابن
هشام از فراء مخالف نقل جوهری است از او فی الجمله چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب یازدهم و اگر مجرور و صفت شیء است احتراز
باشد از چیزی که منفصل باشد مثل حیوان زنده پس جمله لا یقبل خبر مبتدا است و در این وجه ظاهر در موضع ضمیر شده و احتمال آخر در فقره آینده
منقول است **یعنی** روایت است از عبد الله بن بکیر ابن اعین گفت پرسید زراره بن اعین در حضور من امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز
در پوستینها روباه و پوستین فنک و پوستین سنجاب و غیر آنچه مذکور شد از پوستینها و بیرون آورد امام کتابی و املا کرد که زراره [illegible]
که آن گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است و بخط علی نوشته در آن مکتوب این بود که بیان این قاعده کلیه نماز در هر موی از و برا است
که هر حیوانی که حرام است خوردن آن پس نماز در وبر آن و موی آن و فضله آن و بول آن و سرگین آن و هر چیز از آن باطل است مقبول نمی
شود آن نماز تا آنکه کرده شود در غیر آن از جمله حیوانی که حلال کرده الله تعالی خوردن آن را **اصل** ثم قال یا زرارة هذا عن رسول
الله صلی الله علیه و آله فاحفظ ذلک یا زرارة فان کان مما یوکل لحمه فالصلوة فی وبره و بوله و شعره و روثه و البانه و کل شیء منه جایز اذا
علمت انه ذکی قد ذکاه الذبح و ان کان غیر ذلک مما قد نهیت عن اکله و حرم علیک اکله فالصلوة فی کل شیء منه فاسد ذکاه الذبح او لم یذکه
شرح الالبان بفتح همزه و سکون لام و با یک نقطه جمع لبن بفتح لام و فتح با [illegible] الذکی بفتح ذال با نقطه
و کسر کاف و تشدید یا [illegible] مبتدا است [illegible]
حیوان [illegible] الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون با [illegible] مصدر باب منع [illegible]
میان [illegible] باشد [illegible] بر دو قسم است اول [illegible]
تحریر و مقصود اینجا قسم دوم است **یعنی** بعد از آن امام گفت که ای زراره این از رسول الله صلی الله علیه و آله است پس حفظ کن آن را
ای زراره پس اگر باشد آن حیوان حلال از آنچه خورده میشود گوشت آن پس نماز در وبر آن و بول آن و موی آن و
سرگین آن و لبنیات آن و مثل آن [illegible] و هر چیز از آن جایز است چون دانستی که آن پاک کرده [illegible]
شده [illegible] و اگر باشد غیر آنچه [illegible] حرام کرده شد بر تو خوردن آن پس نماز در هر چیزی از آن باطل است خواه پاک کرده باشد
آن را ذبح و خواه پاک نکرده باشد **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة فی الفراء فقال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه
رجلا صردا لا تدفئه فراء الحجاز لان دباغها بالقرظ فکان یبعث الی العراق فیؤتی مما قبلکم بالفرو فیلبسه فاذا حضرت الصلوة القاه و القی
القمیص الذی یلیه فکان یسأل عن ذلک فیقول ان اهل العراق یستحلون لباس الجلود المیتة و یزعمون ان دباغه ذکاته **شرح** الفراء بکسر
فا و را بی نقطه و الف ممدوده جمع فرو بفتح فا و سکون را [illegible] صرد بفتح صاد بی نقطه و کسر را [illegible] دال بی نقطه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دارد [illegible] باشد و آن [illegible] ثنی [illegible] مأکول لحم [illegible]
اول است و [illegible] پوست [illegible] دباغت [illegible] مضارع مجهول باب [illegible]
[illegible] تعلیم [illegible] باعتبار اهل آن [illegible]
[illegible] از باب [illegible] القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یا [illegible]
[illegible] باب اللباس بکسر لام [illegible] پوشیدن و آنچه پوشیده شود [illegible]
[illegible] **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در پوستینها پس گفت که بود امام زین العابدین علیه السلام مردی سرمایی [illegible]
حجاز برای اینکه دباغت [illegible] پس میفرستاد [illegible] عراق [illegible]
پوستین [illegible] پس چون حاضر میشد وقت نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] **سیوم اصل** عن علی بن ابی حمزة قال سألت ابا عبد الله و ابا الحسن علیهما السلام
عن لباس الفراء و الصلوة فیها فقال لا تصل فیها الا فیما کان منه ذکیا قال قلت او لیس الذکی مما ذکی بالحدید فقال بلی اذا کان مما یؤکل لحمه
قلت و ما یؤکل لحمه من غیر الغنم قال لا بأس بالسنجاب فانه دابة لا تأکل اللحم و لیس هو مما نهی عنه رسول الله صلی الله علیه و آله اذ نهی عن کل ذی ناب و مخلب
شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را و امام موسی کاظم علیه السلام را از پوشیدن پوستینها و نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شو برایست کراهیی و را شیاء را اباحت است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکره الصلوة فی الفراء الا ما صنع فی ارض الحجاز
او ما علمت منه ذکاة شرح اهل حجاز پوست میته را به باعث پاک نمیشمرند بخلاف اهل عراق و عرب چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب او ما علمت
بصیغه مجهول عطف بر ارض الحجاز است و ذکاة مرفوع و نایب فاعل علمت است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروه و ممنوع
است نماز در پوستینها مگر آنکه ساخته شده باشد در زمین حجاز یا جایی که معلوم شده باشد از آنچه تذکیه یا تنفیه که اهل آنجا مانند اهل حجاز باشند
و در اینکه پوست میته را به دباغت پاک نشمرند پنجم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی ادخل سوق المسلمین اعنی
هذا الخلق الذین یدعون الاسلام فاشتری منهم الفراء للتجارة فاقول لصاحبها الیس هی ذکیة فیقول بلی فهل یصلح لی ان ابیعها علی انها ذکیة
فقال لا و لکن لا بأس ان تبیعها و تقول قد شرط لی الذی اشتریتها منه انها ذکیة قلت و ما افسد ذلک قال استحلال اهل العراق للمیتة و
زعموا ان دباغ جلد المیتة ذکاته ثم لم یرضوا ان یکذبوا فی ذلک الا علی رسول الله صلی الله علیه و آله شرح واو در زعموا حالیه است و مراد
اینست که محض استحلال باعث فساد نیست زیرا که باعث اختلاف عرف اهل حق و عرف مخالفان نمیشود و فایده ندارد ثم لم یرضوا
بر مقتضای عقل خود میکردند سهل می بود و باعث اختلاف حرام میان این دو فرقه نمیشد ان یکذبوا بتقدیر بان یکذبوا است و مراد
یعنی روایتست از عبد الرحمن بن الحجاج کوفی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من میروم کوفه داخل میشوم در بازار مسلمانان مراد

گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام پس بدرستی که الله تبارک و تعالی حلال کرده آنرا و کردانیده پاکیزه خوردن آنرا در آن چنانچه حلال کرده ماهیان را
و کردانیده پاکیزه کردن آنرا نماز کردن در آنها مراد آنست که جابر آنچه کفتیم خود و اعتبار دارد و اول اینکه دلالت کند بر اینکه اعتبار شریکست با دو
آب هوای و مانند سنجابست که مذکور شد در حدیث سیوم این باب بجهة اینکه حیوان آبیست و باین اعتبار شریکست با ماهیان در اینکه کاه
آن موت کشت و از این تقریر ظاهر میشود که منافاتی نیست میان احادیث و آنچه منقولست که از حیوانات آبی غیر ماهی حلال نیست مراد میتواند
بود که مراد آبی محض باشد با هیچ کردانیدن بشاشه والله اعلم **دوازدهم اصل** عن اسمعیل بن سعید الاحوص قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن
الصلوة فی جلود السباع فقال لا تصل فیها قال و سألته هل یصلی الرجل فی ثوب ابریسم فقال لا **شرح** روایتست از اسمعیل بن سعید بن الاحوص
گفت پرسیدم امام رضا علیه السلام را از نماز در پوستهای درندکان پس گفت که نماز مگزار در آنها راوی گفت و پرسیدم امام را که آیا نماز میگزارد
مرد در جامه ابریشم پس گفت نه **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یکون له السیف و هو یصلی فیه فقال لا بأس الا السیف غیر انه
سراویله مشدود او المفتاح یخاف علیه الضیعة او شیء وسط المنطقة فیها حدید قال لا بأس بالسکین والمنطقة للمسافر فی وقت ضرورة و کذلک
المفتاح یخاف علیه او فی النسیان و لا بأس بالسیف و کل آلة السلاح فی الحرب و فی غیر ذلک لا یجوز الصلوة فی شیء من الحدید فانه نجس ممسوخ **شرح**
الضیعة بفتح ضاد با نقطه و سکون یا و فتح عین بی نقطه و با پوشیدن از پوست آنست سائر آنست با تیر بمعنی و در اکثر اوقات کم کرده میشود و اکثر با جمیع آن ساق دارجی باشد
و استعاره شده از نفس ابلیر که خراب یا پای بوریست المنطقه بکسر میم و سکون نون و فتح طای بی نقطه و قاف کمر بند و مراد کمر بندیست که از فولاد است یا زوف
کرده و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هما و جمله استیناف بیانی سابقست و کل مجرور السلاح بکسر سین بی نقطه و حای بی نقطه آلتی که جمیع آلات
حربست بالحاق الست لا یجوز محمول بر کراهت مغلظ است چنانچه ظاهر میشود از حدیث شیشم این باب الممسوخ بسین بی نقطه و خای با نقطه ملاحظه
کرده شده و مراد اینجا آنست که نجس میکند چیزی را بملاقات برطوبت و در بعض نسخ بجای آن بالقطات است و آن تصحیفست **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که می باشد در شلوار وی و با او است کارد و در موزه او و بیان این آنکه مسافر تا نماز میگزارد باشد از
کاردی که با خود داشته باشد یا در لیف جامه او بر حالی که بسته شده به بند لیف جامه یا با او است کلیدی میترسد بر آن از ضایع شدن آن و از او چیز از
خود کند یا در کمر او کمر بندیست که در آن کمر بندیست آهنی امام گفت نیست باک در آن کارد و کمر بند برای مسافر در آنکه آنها در وقت ضرورت
است و هم چنانست کلید اگر ترسد بر آن از کم شدن آن را یاد رفراموش و نیست باک در آن شمشیر و همه آلات آهن در جنگ خواه در سفر و خواه در حضر و در غیر
آنچه مذکور شد جایز نیست نماز با چیزی از آهن چه بدرستیکه آهن نجسست که نجس کننده است **چهاردهم اصل** عن علی بن مهزیار عن ابی علی بن راشد
قال قلت لابی جعفر علیه السلام ما تقول فی الفراء ای شیء یصلی فیه فقال ای الفراء قلت الفنک و السنجاب و السمور قال فصل فی الفنک و السنجاب فاما
السمور فلا تصل فیه قلت فالثعالب یصلی فیها قال لا و لکن تلبس بعد الصلوة قلت اصلی فی الثوب الذی یلیه قال لا **شرح** الفراء بکسر فا و در اول
برای جمع فرو جمعیست و آن آنست که چیزیست متعارف که لبوده با قیمت بسیار داشته در آن زمان و در دوم برای جمع است ای در اول مرفوع است
و در دوم منصوب و معمول فعل محذوفست تقدیر ارنت سمور بفتح سین بی نقطه و تشدید میم مضموم السکون و او و را بی نقطه معروفست فاء در فاما جواب
برای تفریعست و این بنابر آنست که آنچه جملو نیده که فنک نوعی از روباه است که لباسهاست و ظاهر جواب امام ابطال آن میکند والله اعلم تلبس
بضم تا و سکون لام باب علم است والضمیر غایب مجهول میتواند بود **یعنی** روایتست از علی بن مهزیار از ابو علی بن راشد گفت که گفتم امام
محمد تقی علیه السلام را که چه میکوئی در این پوستینها که کدام چیز نماز کزارده میشود در آن پس امام گفت کدام پوستینها را اراده کردی گفتم فنک
و سنجاب و سمور را امام گفت پس نماز بگزار در فنک و سنجاب پس اما سمور پس نماز مگزار در آن گفتم آیا پس پوستینهای روباه نماز گزارده میشود
در آنها امام گفت نه و لیکن می پوشیده بود از نماز گفتم نماز بگزارم در جامه که پهلوی پوستین روباه است یا نه امام گفت
نه میتواند بود که تعبیر برای این جائز شد که سرایت چربی و مانند آن از قطع پوستین روباه آن زود میشود **پانزدهم اصل** عن سفیان بن السمط
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل اذا اتزر بثوب واحد الی ثندوته صلی فیه **شرح** اتزر بتشدید تا از لفظ در باب افتعال در اول با لفظ و را
بی نقطه الصیغه ماضی معلوم باب افتعالست و تا او اول آن منقلب از یا یا منقلب از همزه است ماخوذ است از ازار بکسر همزه بمعنی لنگ الا اتزر از
لنگ بر خود بستن الثندوه بضم و فتح تا و ثاء نقطه و سکون نون و ضم دال و واو و تاء تانیث جای پستان **یعنی** روایتست از سفیان بن السمط

از امام جعفر صادق امام گفت که مرد چون لنگ بر خود بندد بر یک جامه تا جای پستان خود نماز میگزارد در آن جامه مراد آنست که اکر با پیرهن نیز از آن
باشد نماز در آن مکروه است **اصل** قال و قرأت فی کتاب محمد بن ابراهیم الی ابی الحسن علیه السلام یسأله عن الفنک یصلی فیه فکتب علیه السلام لا بأس به
و کتب یسأله عن جلود الارانب فکتب علیه السلام مکروه و کتب یسأله عن ثوب حشوه قز یصلی فیه فکتب علیه السلام لا بأس به **شرح** مجموع این حدیث حدیث
اول این باب دلالت میکند بر اینکه فنک ماکول اللحم است پس مناسب و مخالف منافات نباشد بنابر حدیث سیوم این باب حشوه بفتح حای بی نقطه و
سکون شین با نقطه و ضم واو و مجرور عایب است القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه معرب کج و آن تیسج از جمله کرم ابریشم است که کرم آن سوراخ میکند
و بیرون می آید و تخم میریزد پس آن جمله را مانند پنبه و پشم حلاجی میکنند و مانند آنکه ابطال میبرند و در درون جامه که انسانی دوزد میدوزند و مانند آنها
و مطرزی در مغرب گفته که اما القز فضرب من الابریسم مغرب قال اللیث هو ما یسوی منه الابریسم و فی جمع التفاریق القز و الابریسم کالدقیق و الحنطة
ابن بابویه گفته در فقیه در باب ما یصلی فیه و ما لا یصلی فیه من الثیاب و جمیع الانواع که در کتاب ابراهیم بن مهزیار الی ابی محمد الحسن علیه السلام یسأله عن الصلوة
فی القز فقال لا تصلوا فیه فقول فی الصلوة فیه فکتب لا بأس مطلق و امیر بالله خال بصدق فی الکتاب حمد الله و ذلک ان لم یکن القز من ابریسم
محض و الذی نهی عنه هو ما کان من ابریسم محض و کتب الیه فی الرجل یجعل فی جبته بدل القطن قزا هل یصلی فیه فکتب نعم لا بأس به یعنی قزا لمعز لا قزالله
ابریسم و الاطلاق قز بر موی بز در کلام اهل لغت بنظر نرسیده و اینقدر هست که ترکان بز را کجی بکاف فارسیه و جیم فارسیه مینامند و از این متوهم میشود
که موی بز را کج کویند و قز معرب آن بز باشد و نهی از نماز در ابریشم محض منافات ندارد با تجویز نماز در قز زیرا که قز بالا ابریشم نمیکویند و ایضا و
ابریشم محض جامه ایست که از ابریشم بافته شده باشد و قز آنچه نابافته است والله اعلم **یعنی** سفیان گفت که پس خواندم در مکتوب محمد
بن ابراهیم که فرستاد بسوی امام موسی کاظم علیه السلام می پرسید او را از فنک که آیا نماز کزارده میشود در آن پس نوشت امام علیه السلام که نیست
باکی در آن و ایضا نوشت می پرسید امام را از پوستهای خرگوشها پس نوشت امام علیه السلام که مکروه و ممنوع است و ایضا نوشت می پرسید او را
از جامه که در درون آن کج محلوج است بجای پنبه آیا نماز گزارده میشود در آن پس نوشت امام علیه السلام که نیست باکی در آن **شانزدهم اصل**
سألت ابا الحسن علیه السلام عن الصلوة فی السمور و السنجاب و الثعلب فقال لا خیر فی ذا کله ما خلا السنجاب فانه دابة لا تأکل اللحم **شرح** پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از نماز در سمور و سنجاب و روباه پس امام گفت نیست خوبی در این همه آن سوای سنجاب چه بدرستیکه آن چارپائیست
که نمیخورد گوشت را **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره ان یصلی و علیه ثوب فیه تماثیل **شرح** التماثیل جمع تمثال بکسر
تا و نقطه در بالا و سکون میم و تا و الف نقطه صورتست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او منع کرد این را که نماز گزارد مکلف
بر حالی که بر او باشد جامه که در آن باشد صورتها **هجدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له الطیلسان یعمله المجوس اصلی فیه قال الیس
یغسل بالماء قلت بلی قال لا بأس قلت الثوب الجدید یعمله الحائک اصلی فیه قال نعم **شرح** الطیلسان بفتح طای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و فتح لام و سین بی نقطه چو خاو آن معرب تالشانه است و تالشانه اسم جامه ایست که چو خاو پوشند در میان ایشان متعارفست
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که چو خامیباف مغانرا آیا آن نماز کنم در آن امام گفت آیا نیست اینکه شسته میشود
بآب بعد از بیرون آمدن از دست جولاهان مجوس گفتم بلی گفت پروای نیست گفتم که جامه تازه میبافد آنرا جولاهه مسلمان نماز کنم در آن
امام گفت آری **نوزدهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی فی ثوب المرأة و فی ازارها و یعتم بخمارها قال نعم اذا کانت مأمونة
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد در جامه زن و در لنگ زن و برسر می پیچد مقنعه زن را امام گفت آری اگر
باشد آن زن خاطر جمع کرده شده باینکه از نجاسات احتراز میکرده باشد **بیستم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی
السود التی یتخذها من الرجل و هو موه فقال لا بأس اذا کانت موارا **شرح** السود بضم سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع
اسود سیاهها و مراد ازینجا و رامی است که صورت سرب دارد مثل آنچه از قرنک میآورند و در مقابل آن در اهم بیض است بکسر بای بی نقطه
و سکون یا و نقطه در پایین و ضاد با نقطه چنانچه آمده در کتاب المعیشه در حدیث اول باب الصدق و بعدهم کو باب الرجل یقرض الدراهم
و یأخذ اجود منها است و مراد در اهم است که سکه اسلام دارد و استعمال اسود و بیض بانسبت است که که خلط است واسلام نوریست المواراة
بصیغه اسم مفعول مصدر باب مفاعله بنهان کرده شده **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از درهم

که در آنجا صورتی است آیا نماز میگزارد و در هر جائی که آنجا بار او باشد پس امام گفت پروای نیست چون آن باشد پنهان کرده شده در میان و مانند آن

بیست و یکم اصل و فی روایة عبد الرحمن بن الحجاج عنه علیه السلام قال لا بأس ان تصلی و بین یدیک مصحف منشور ... من خلفه و لا یکون شیئا بینه و بین القبلة **شرح** و در روایت عبد الرحمن بن الحجاج از امام جعفر صادق علیه السلام عبد الرحمن گفت که امام گفت نیست پروا و دوم را از آنکه بردارد سر جامه‌ای خود پس ازو نماز کند و آنکه در آن سوی بالا باشد پس باید که باشد در پس سر او چیزی که نگردد چیزی از اینها را میان خود و میان قبله در چیزی که پنهان و درکیه باشد **بیست و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره الصلوة فی الثوب المصبوغ المشبع المفدم

شرح المشبع بشین با نقطه و با ء یک نقطه و عین بی نقطه اسم مفعول از باب افعال سیر کرده شده المفدم بفا و دال بی نقطه اسم مفعول از باب افعال بغایت سرخ کرده شده که مصبوغ پیش از مشبع و ذکر اکه دو پیش از مفدم مشعر باشد که مصبوغ مطلق نه ابلد کراهت وارد در کراهت مشبع مطلق پیش از ذکر است و کراهت مفدم پیش از دوم است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروه است نماز در جامه رنگ کرده شده سیر بغایت سرخ کرده شده **بیست و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اصلی فی منديلک الذی تتمندل به ولا اصلی فی منديل يتمندل به غيرک **شرح** المندیل بکسر و فتح میم زائده رومال که بآن عرق رو و کف دو بان و مانند آنها را پاک میکنند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز بگزار در رومال تو که بدان خود را پاک میکنی بآن و نماز مگزار در رومالی که بدان خود را پاک میکند یار تو غیر تو است باینکه بآن عرق و بول بران دیگری نماز نکنی **بیست و چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لا تصل فیما شف او صف یعنی الثوب الصقیل ... لا تصلی فی ثوب اسود فاما الخف او الکساء او العمامة فلا بأس **شرح** شف بشین با نقطه و تشدید فاء الصیغه ماضی معلوم باب نصرت ما تؤدیه ... از باب کرم و بمعنی نازک که جامه بر و بشره را بنماید سف لسین بی نقطه و تشدید فاء الصیغه ماضی معلوم باب نصرت ما تؤدیه است از سف بکسر و کرم سپس از نوعی جنبیت ازمارست که اشرار رقم میانه مینه و مقصود ... براق بوده است چون پوست مار براق می باشد یعنی کلام راوی است و تفسیر شق دوم است الصقیل بفتح صاد بی نقطه و کسر قاف و یاء الا نقطه و در یاء بی جلا داده شده مثل جامه مهره زده شده **یعنی**

گفت امام جعفر علیه السلام نماز مگزار در آنچه تنک باشد یا مانند مار باشد میخواهد امام جامه مهره زده را و روایت کرده شده از امام علیه السلام که نماز مگزار در جامه سیاه بیان این آنکه اما موزه و عبا و عمامه پس پروای نیست از آنکه سیاه باشد **بیست و پنجم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه سأل عن جلود الدارش التی تتخذ منها الخفاف قال فقال لا تصل فیها فانها تدبغ بخرء الکلاب **شرح** الدارش بدال بی نقطه والف وفتح یا کسر راء بی نقطه و شین با نقطه نوعی از تیماج که سیاه است و شاید که همان باشد که اکثرا سیاه و نمی میانه و صاحب قاموس گفته الدارش جلد معروف اسود کانه فارسی خرء بضم خاء با نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و در بعض خرو بضم خاء و سکون راء و همزه است **یعنی** روایت از امام رضا علیه السلام اینکه راوی پرسید او را از پوستهای دارش که ساخته میشود از آن موزه‌ها راوی گفت که پس امام گفت نماز مگزار در آن اینجا چه بدرستیکه آنها دباغت کرده میشود به پلیدی سگان **بیست و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الخز الخالص انه لا بأس به فاما الذی یخلط فیه وبر الارانب و غیر ذلک مما یشبه هذا فلا تصل فیه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در خز خالص اینکه نیست باکی بروای بان پس اما آنچه مخلوط میشود در آن موی خرگوشها یا غیر آن از آنچه شبیه است آنرا در اینکه از غیر ماکول اللحم است پس نماز مگزار در آن **بیست و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یکره ان یلبس القمیص المکفوف بالدیباج و یکره لباس الحریر و لباس الوشی و یکره المیثرة الحمراء فانها میثرة ابلیس **شرح** یکره بصیغه مجهول معلوم باب علم یا باب تفعیل است یلبس بصیغه مضارع مجهول باب علم است الوشی بفتح واو و کسر شین با نقطه و تشدید یاء الصیغه فعیل بمعنی مفعول فعل اللازم یای باب ضرب جامه نقش کرده شده مثل قلمکار و مثل آنچه بو قلمون از ابریشم و مانند آن منقش شود و مخفی نماند که کراهت سیوم برای تنزیه است بنا بر اینکه بخصوص آن می آید در کتاب الزی والتجمل در باب الوشی المیثرة بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در زیر بعد منقلب از واو و فتح ثاء سه نقطه و راء بی نقطه و تاء تانیث آنچه بر بالای جامه‌ها پوشند مثل بارانی و عبا و بعضی تفسیر بیالش بالای زین میکنند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او میخواست این را که پوشیده شود پیراهن سجاف کرده شده به دیبا و میخواست پوشیدن جامه حریر را و پوشیدن جامه قلمکار و مانند آنرا و میخواست بالا پوش سرخ را چه بدرستیکه آن بالا پوش ابلیس است **بیست و هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الخفاف عندنا فی السوق نشتریها

فاتری فی الصلوة فیها فقال صل فیها حتی یقال لک انها میتة بعینه **شرح** بعینه بیاء حرف جر و ضمیر راجع بقائل است او مفهوم میشود از یقال و یعنی بعینه چشم است و ظرف متعلق بمیتة است یا ضمیر راجع بخفاف است از قبیل تاکید است و ... تشخص است و ظرف حال از ضمیر مستتر در میتة است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که موزه‌ها در شهر ما در بازار می‌باشد میخریم آنها را پس چه میبینی در نماز در آنها پس امام گفت نماز بگزار در آنها تا آنکه گفته شود ترا که آنها میته است بچشم آنکه کو سیما بیع کرده پیش از مهد علیه یا که گویند که من دیدم که همین خف از میته است **بیست و نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره السواد الا فی ثلثة الخف و العمامة و الکساء **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروه است سیاهی مگر در سه چیز موزه و عمامه و عبا **سی ام اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اصلی فی القلنسوة السوداء فقال لا تصل فیها فانها لباس اهل النار **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که نماز گزارم در کلاه سیاه پس گفت نماز مگزار در آن چه بدرستیکه آن پوشش اهل جهنم است و اوست که لباس خاص جبابره ان است بخلاف عمامه سیاه که مشترک است یا مراد و اینکه لباس نصاری است یا مراد آنست که زی فساق است یا مراد آنکه لباس کفار خواهد بود در جهنم **سی و یکم** قلت لابی الحسن علیه السلام اعترض السوق فاشتری خفا لا ادری اذکی هو ام لا قال اصل فیه قلت فالنعل قال مثل ذلک قلت انی اضیق من هذا قال اترغب عما کان ابو الحسن علیه السلام یفعله **شرح** گفتم امام رضا علیه السلام را که بر میخورم بازار را پس میخرم موزه که نمیدانم که آیا پاکیزه کرده شده یا نه است آن یا نه امام گفت نماز بگزار در آن گفتم پس نعل چون است گفت مثل آنست گفتم بدرستیکه من دل تنگ میشوم از این امام گفت آیا دوری میکنی از آنچه امام موسی کاظم علیه السلام میکرد آنرا **سی و دوم اصل** عن ابراهیم بن مهزیار قال سألته عن الصلوة فی جرموق اتیته به من قبله صاحب القرم ... **شرح** الجرموق بضم جیم و سکون راء بی نقطه و ضم میم و سکون واو و قاف بالاپوش که بر بالای موزه‌ها پوشیده میشود و آن معرب سرموزه است **یعنی** روایت از ابراهیم بن مهزیار که از اصحاب امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری و از وکلای صاحب الزمان علیهم السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز در سرموزه و آوردم نزد او سرموزه را با سختیک کاتبرا بدخانه او آوردم پس فرستادم آن سرموزه را بسوی او پس گفت نماز گزارده میشود در آن **سی و سیوم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یصلی و فی کمه طیر قال ان خاف الذهاب علیه فلا بأس قال و سألته عن الخلاخل هل تصلح للنساء و الصبیان لبسها فقال اذا کانت صماء فلا بأس و ان کانت لها صوت فلا **شرح** روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیهم السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که نماز گزارد در حالی که در آستین او مرغی باشد امام گفت اگر ترسد که بگریزد آن مرغ پس پروای نیست راوی گفت و پرسیدم امام را از زیورهای که در ساق پای باشد آیا خوبست برای زنان و اطفال پوشیدن آنها در نماز پس امام گفت اگر باشد بی آواز پس پروای نیست و اگر باشد آنها را آوازی پس خوب نیست **سی و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلی الرجل و فی تکته مفتاح حدید **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز نگزارد مرد در حالی که در بند شیب جامه او کلید آهنی باشد و غیر حالی که مرد را کراهت مغلظ است **سی و پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یصلی الرجل و فی یده خاتم حدید **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نماز نمیگزارد مرد در حالی که در دست او انگشتر آهنی باشد مثل اینکه نگین آن فولاد باشد **سی و ششم اصل** و روی اذا کان المفتاح فی غلاف فلا بأس **شرح** ظاهر آنست که این حدیث مقدم هم سابق باشد **یعنی** و روایت کرده شده که چون باشد کلیدی که با نماز گزار است در غلاف پس پروای نیست **باب شصت و یکم اصل باب الرجل یصلی فی الثوب و هو غیر طاهر عالما او جاهلا** **شرح** این باب بیان روایت که نماز میگزارد در جامه بر جائی که آن جامه پاک نیست دانسته یا نادانسته و در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل صلی فی ثوب رجل ایاما ثم ان صاحب الثوب اخبره انه لا یصلی فیه قال لا یعید شیئا من صلوته **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز گزارد در جامه مردی بر جفت روز چند روز بعد از آن بدرستیکه مالک جامه خبر داد او را که آن جامه نماز گزارده نمیشود در آن یعنی که نجس است امام گفت اعاده نمیکند چیزی از نماز خود را **دوم اصل** عن فضالة بن ایوب عن عبد الله علیه السلام ابن سنان قال سأل ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی و فی ثوبه عذرة انسان او سنور او کلب ایعید صلوته فقال ان کان لم یعلم فلا یعید **شرح** روایت از فضالة بن ایوب از عبد الله بن سنان گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز میگزارد بر حالی که در جامه او است نجاست آدمی یا گربه

بالسکائی اعاده میکند نماز خود را پس امام گفت اگر میداند [illegible] پس اعاده نمیکند **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام او ابی جعفر علیه السلام
قال لا تعاد الصلوة من دم لم تبصره الا دم الحیض فان قلیله و کثیره فی الثوب ان رآه و ان لم یره سواء **شرح** [illegible]
[illegible] در اثنای نماز [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام
گفت که اعاده کرده نمیشود نماز [illegible] در اثنای نماز از غیر خون حیض [illegible]
[illegible] در اثنای نماز [illegible] **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] نماز گزاردی در آن جامه [illegible]
نماز خود را **پنجم اصل** عن خیران الخادم قال کتبت الی الرجل صلوات الله علیه اسأله عن الثوب یصیبه الخمر و لحم الخنزیر [illegible]
[illegible] فکتب علیه السلام لا تصل فیه فانه رجس
شرح خیران [illegible] امام محمد تقی علیه السلام [illegible] در کتاب الحجة [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] امام محمد تقی علیه السلام
[illegible] امام موسی کاظم علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این باب **یعنی** روایت است از خیران خادم گفت نوشتم بسوی امام صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] **ششم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
قال علیه ان یبتدئ الصلوة **شرح** روایت است از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] **اصل** قال و سالته عن رجل [illegible]
[illegible] **شرح** ابو بصیر گفت که پرسیدم امام را [illegible]
[illegible] **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
[illegible]
[illegible] **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **هشتم اصل**
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] **نهم اصل** سالت ابا
عبد الله علیه السلام عن رجل اصاب ثوبه جنابة [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دهم اصل عن ابن مسکان قال [illegible] الی ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] **شرح** روایت است از عبد الله بن مسکان [illegible]

نقل شد سوم مسئله بسوی امام جعفر صادق علیه السلام با ابراهیم بن میمون گفتم سوال کن امام را از مردی که بول میکند پس بیرون میآید از او مقدار نقطه
از بول او پس نماز میگزارد و بیاد می آورد بعد از آن پیش از خروج وقت این را که او نشست آن نقطه را پس امام گفت میشوید آن را و اعاده
میکند نماز خود را **یازدهم اصل** عن فضالة عن ابان عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی
وفی ثوبه عذرة من انسان او سنور او کلب ایعید صلوته فقال ان کان لم یعلم فلا یعید **شرح** این موافق است با حدیث دوم این باب و تکرار
برای اختلاف واسطه میان فضاله و امام علیه السلام است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اغسل ثوبک من ابوال کل ما لا یؤکل لحمه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بشوی جامه خود را از بول هر چه خورده نمیشود گوشت آن **سیزدهم اصل** سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن رجل یتقیأ فی ثوبه یجوز ان یصلی فیه ولا یغسله قال لا بأس به **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که قی میکند
در جامه خود آیا جایز است او را اینکه نماز گزارد در آن جامه بر حالی که نشوید آن را امام گفت پروای نیست بآن **چهاردهم اصل** عن علی بن مهزیار
قال قرأت فی کتاب عبد الله بن محمد الی ابی الحسن علیه السلام جعلت فداک روی زرارة عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام فی الخمر یصیب ثوب الرجل
انهما قالا لا بأس بان یصلی فیه انما حرم شربها وروی زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا اصاب ثوبک خمر او نبیذ یعنی المسکر
فاغسله ان عرفت موضعه وان لم تعرف موضعه فاغسله کله وان صلیت فیه فاعد صلوتک فاعلمنی ما آخذ به فوقع بخطه علیه السلام خذ بقول ابی عبد الله
علیه السلام **شرح** خمر و نبیذ بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب یعنی المسکر کلام راوی است خذ بقول ابی عبد الله علیه السلام اشارتست
باینکه منافات نیست میان این دو روایت و هر دو قول امام جعفر صادق علیه السلام است و این مبنی بر آنست که روایت اول در جامه ایست که برخورد
جامه او بعد از آن شسته میشود پس روایت او جامه مست نمیشود و اگر خمر در آن جامه چند روز باشد و خشک شود بلکه معنی شستن زایل میشود
و نماز در آن صحیح میشود بخلاف آدمی که شرب خمر کرده میشود و هر چند شسته شود اثر آن بر طرف نمیشود و در بعض روایات است که تا چهل روز
نماز او مقبول نیست و روایت ثانیه در جامه ایست که خمر و مانند آن برخورده باشد آن را و هنوز شسته نشده باشد پس حرم در انما حرم شربها
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و شربها مرفوع و فاعل است یا تحریم بالفتح گردانیدن چیزی بر کسی مثل و حرمنا علیه المراضع **یعنی** روایت است از علی
بن مهزیار گفت خواندم در مکتوب عبد الله بن محمد بسوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام که روایت نموده است زراره از امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در شراب انگور که میخورد جامه مرد را اینکه آن دو امام گفتند که پروای نیست باینکه نماز گزارد در آن جامه
بیان این آنکه جز این نیست که باطل کرده نماز را آشامیدن خمر بقدری که مست کند و روایت کرد زراره از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او گفت چون برخورد جامه ترا شراب انگور که یا نبیذی یعنی آنست نبیذ مست کننده را که بوده است پس بشو آن برخورده را اگر شناختی
جای آن را و اگر نشناختی جای آن را اصلا پس بشو جامه را همه آن و اگر نماز گزارده باشی در آن جامه پس اعاده کن نماز خود را پس اعلام
کن مرا آنچه عمل کنم بآن و از آن جدا نشوم پس امام موسی کاظم علیه السلام نوشت بخط خود علیه السلام که عمل کن بگفته امام جعفر صادق علیه السلام
و او اول دو روایت را بر آنست باینکه توهم منافات میان این دو روایت بنا بر خطای آنست که حرم را بصیغه مجهول و شربها را مرفوع خوانده
یا حرم را بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی و شربها را منصوب خوانده **پانزدهم اصل** عن ابی جمیل البصری قال کنت مع یونس
ببغداد وانا امشی معه فی السوق ففتح صاحب الفقاع فقاعه فقفز فاصاب ثوب یونس فرأیته قد اغتم لذلک حتی زالت الشمس فقلت له
یا ابا محمد الا تصلی قال فقال لیس ارید ان اصلی حتی ارجع الی البیت فاغسل هذا الخمر من ثوبی فقلت له هذا رأی رأیته او شیء ترویه فقال
اخبرنی هشام بن الحکم انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن الفقاع فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبک فاغسله **شرح** الفقاع بضم
فا و تشدید قاف و الف و عین بی نقطه بوزه مانند که اراده شده ما فقز القاف و فا و زای بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است ما در فاذا
اصابه اشارتست باستدلال بآیت سوره مائده چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب **یعنی** روایت است از ابو جمیل بصری که گفت بودم
با یونس بن عبد الرحمن در بغداد و من راه میرفتم با او در بازار پس گشود فقاع فروش فقاع خود را پس فقاع جست پس برخورد جامه یونس را
پس دیدم یونس را که بتحقیق غمناک شد برای آن تا وقتیکه زوال آفتاب شد پس گفتم او را که ای ابو محمد آیا نماز نمیگزاری ابو جمیل گفت پس یونس
گفت نمیخواهم که نماز گزارم تا وقتیکه برگردم بسوی خانه و بشویم این خمر را از جامه خود پس گفتم او را که آیا این اعتقادیست که از پیش خود اعتقاد کرده

بآن یا خبریست که روایت میکنی آن را از امامی پس یونس گفت که خبر داد مرا هشام بن الحکم که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از فقاع پس امام گفت میاشام
آن را چه بدرستیکه آن خمریست که نزد اکثر مردم مجهول است خمر بودن آن پس چون برخورد جامه ترا البته بشوی آن را **شانزدهم اصل** کتبت الی الرضا علیه السلام انی اعمل اغماد السیوف
من جلود الحمر المیتة فیصیب ثیابی فاصلی فیها فکتب علیه السلام الی اتخذ ثوبا لصلوتک فکتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام انی کتبت الی ابیک علیه السلام بکذا وکذا فصعب علی
ذلک فصرت اعملها من جلود الحمر الوحشیة الذکیة فکتب الی کل اعمال البر بالصبر یرحمک الله فان کان ما تعمل وحشیا ذکیا فلا بأس **شرح** اغماد بفتح همزه و سکون غین بانقطه
و دال بی نقطه جمع غمد بکسر غین و سکون میم غلاف شمشیر الحمر بضم حا و سکون میم و را بی نقطه جمع حمار البر بکسر بای یکنقطه و تشدید را بی نقطه نیکویی و نفع بار [illegible]
غلاف است **یعنی** نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام که بدرستیکه من میسازم غلافهای شمشیرها را از پوستهای خران مرده پس برمیخورد جامه های مرا پس
نماز میگزارم در آنها پس نوشت علیه السلام بسوی من که بگیر جامه علیحده برای نماز خود پس نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام که نوشته بودم بسوی پدر تو علیه السلام
چنین و چنین پس مشکل شد بر من آنچه امر کرده بود پس گردیدم میسازم آن غلافها را از پوستهای خران وحشی که ذبح کرده شده است پس امام نوشت بسوی من
که جمیع عملهای نیکو بوسیله الفت دادن خود از جراحات است رحمت کند ترا الله تعالی اشارتست باینکه هر که دعوی کند که از روی فرو ریب کسب حرام میکند
دروغ میگوید زیرا که صبر نمیکند خود را از حرام الله تعالی در رزق حلال و اگر خود را الله تعالی از روی صدق نیت در رزق حلال
گشوده میشود پس اگر باشد آنچه میسازی از پوست حیوان وحشی ذبح کرده شده پس پروای نیست اشارتست باینکه اصل منع با میته قطع نظر از نماز با جامه آلوده
بآن نیز قبیح است از جهت جواب مکتوب اول مذکور نیست والله اعلم **باب شصت و دوم اصل باب الرجل یصلی وهو متلثم او مختضب**
او لا یخرج یدیه من تحت الثوب فی صلوة **شرح** المتلثم بتا و ثا سه نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که دهن بند
بسته باشد بر خود یدیه بفتح با و یکنقطه و کسر دال بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین است بصیغه مثنی بمعنی فاعل مثل اللام والدی
آنکه پا بر می باشد [illegible] و بیشتر دو جهت **یعنی** این باب بیان حال کسیست که نماز میگزارد و بر حالی که او چیزی بر دهن
خود بسته یا رنگ بر خود گذاشته و پارچه بر بالای آن بسته یا بیرون نمی آورد دستهای خود را از پایین جامه در نماز خود و در این باب پنج حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ایصلی الرجل وهو متلثم فقال اما علی الارض فلا واما علی الدابة فلا بأس **شرح** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم او را آیا نماز میگزارد مرد بر حالی که او دهن بند دارد امام گفت اما بر زمین پس نه واما بر بالای چارپا پس پروای
نیست **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی وعلیه خضابه قال لا یصلی وهو علیه ولکن ینزعه اذا اراد ان یصلی قلت ان
حناءه وخرقته نظیفة فقال لا یصلی وهو علیه والمرأة تصلی وعلیها خضابها **شرح** الخضاب بکسر خا بانقطه و ضاد بانقطه و الف و با یکنقطه
آنچه او می آلاید بآن رنگ میکند دست خود را یا پای خود را یا ریش خود را یا ابروی خود را یا سر خود را **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که نماز میگزارد بر حالی که بر او است خضاب او گفت نماز نمیگزارد بر حالی که آن خضاب بر او باشد ولیکن بر میدارد آن را چون خواهد که نماز
گزارد گفتم بدرستیکه حنای او و پارچه او که بر بالای حنا است پاکست پس امام گفت نماز نمیگزارد بر حالی که آن خضاب بر او است و زن نماز
میگزارد بر حالی که بر او باشد خضاب او **سیوم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه عبد الملک القمی فقال اصلحک الله اسجد ویدی
فی ثوبی فقال ان شئت قال ثم قال انی والله ما من هذا وشبهه اخاف علیکم **شرح** من هذا متعلق است باخاف و تقدیم ظرف برای حصر است و اشارت است
بخوف وقوع از امامان و تفریط در دین از مخالفان که قایل شدند یا مطلق شیعه امامیه اند **یعنی** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او عبد
الملک قمی پس گفت نگاه دارد ترا الله تعالی آیا سجده کنم بر حالی که دست من در آستین جامه من باشد پس امام گفت اگر خواهی رخصت است باینکه از آن
بترست راوی گفت که بعد از آن امام گفت بدرستیکه من بخدا قسم نه از این و مانند این میترسم بر شما **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الرجل یصلی وهو یومی علی دابته قال یکشف موضع السجود **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میگزارد در حالی که او اشاره میکند
بجای رکوع و سجود بر بالای چارپای خود امام گفت میکشاید جای سجود را مراد پیشانی است بر وجه [illegible] **پنجم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام فی رجل صلی صلوة فریضة وهو معقص الشعر قال یعید صلوته **شرح** المعقص بعین بی نقطه و قاف و صاد بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل برای مبالغه است ماخوذ است از عقص بفتح عین و سکون قاف که مصدر باب ضرب است بمعنی بافتن موی سر یا تابیدن آن **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گزارد نماز فریضه را بر حالی که او را موی بافته شده موی سر بود گفت اعاده میکند نماز خود را

این باشد که موهای بافته شده که بر سر شان افتاده باشد مانع رسیدن پیشانی بر زمین است هر چند که بعضی پیشانی مکشوف باشد بخلاف موی نابافته
و ناتاسیده زیرا که مانع رسیدن اعلی پیشانی مکشوف است بر زمین نیست و لیکن در بعض روایات نیز کما تو تجویز آن شده والله اعلم باب شصت

و سیوم اصل باب صلوة الصبیان و متی یؤخذون بها شرح این باب بیان نماز اطفال است و اینکه چه وقت گرفتار
کرده میشوند بنماز و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم عن ابیه علیه السلم قال انا نامر صبیاننا بالصلوة اذا کانوا
بنی خمس سنین فمروا صبیانکم بالصلوة اذا کانوا بنی سبع سنین و نحن نامر صبیاننا بالصوم اذا کانوا بنی سبع سنین بما اطاقوا من صیام الیوم ان کان
الی نصف النهار او اکثر من ذلک او اقل فاذا غلبهم العطش و الغرث افطروا حتی یتعودوا الصوم و یطیقوه فمروا صبیانکم اذا کانوا بنی تسع سنین
بالصوم ما استطاعوا من صیام الیوم فاذا غلبهم العطش افطروا شرح الغرث بفتح غین با نقطه و فتح را و تاء سه نقطه مصدر باب
علم گرسنگی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم از پدرش علیه السلم گفت … که ما امر میکنیم اطفال خود را بنماز چون باشند
فرزندان پنج ساله پس شما امر کنید اطفال خود را بنماز چون باشند فرزندان هفت ساله و ما امر میکنیم اطفال خود را بروزه چون باشند فرزندان
هفت ساله با آنچه طاقت داشته باشند از روزه روز اگر باشد طاقت تا نصف روز یا بیشتر از آن یا کمتر پس چون عاجز کند ایشان را تشنگی و
گرسنگی افطار میکنند تا عادت کنند روزه را و طاقت داشته باشند پس شما امر کنید اطفال خود را چون باشند فرزندان نه ساله
بروزه چندانکه وسعت در قدرت داشته باشند از روزه روز پس اگر عاجز کند ایشان را تشنگی افطار میکنند دوم اصل کان
علی بن الحسین علیه السلم یامر الصبیان یجمعون بین المغرب و العشاء و یقول هو خیر من ان یناموا عنها شرح عادت امام زین العابدین علیه السلم
این بود که امر میکرد اطفال را که جمع میکردند میان نماز شام و نماز خفتن و میگفت آن جمع بهتر است از اینکه تاخیر کنند خفتن را و در خواب غافل
شوند از نماز خفتن و آنرا ترک کنند سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن الصبیان اذا صفوا فی الصلوة المکتوبة قال لا تؤخروهم
عن الصلوة المکتوبة و فرقوا بینهم شرح الصلوة المکتوبة عبارت است از اینکه صف اطفال در وسط شود میان دو صف بالغان …
با بالغان زیاد شود بر قدری که … خلاف مستحب یا خلاف جایز است لا تؤخروهم عن الصلوة المکتوبة نهی است از اینکه صف اطفال بعد از همه
صفوف بالغان باشد بنابر اینکه چون اطفال جمع شوند و ناظری بر ایشان نباشد بازی و خنده میکنند و فرقوا بینهم امر است باینکه جابجا
صف ایشان … توسط صفوف ایشان نیز خوب است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از اطفال که
… در نماز فریضه با هم که در یک صف … صف میان … بالغان باشد امام گفت موخر مدارید ایشان را از نماز فریضه
بالغان و تفریق کنید میان ایشان باب شصت و چهارم اصل باب صلوة الشیخ الکبیر و المریض شرح
این باب بیان نماز پیر کهنسال و بیمار است و در این باب سیزده حدیث است اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلم اصلی النوافل و انا قاعد
فقال ما اصلیها الا و انا قاعد منذ حملت هذا اللحم و بلغت هذا السن شرح حملت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب یا مجهول باب تفعیل است
و مشهور است که امام محمد باقر علیه السلم فربه بوده یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که آیا میگزاری نمازهای نافله را بر حالی که تو نشسته باشی پس گفت
نمیگزارم آنها را مگر بر حالی که من نشسته باشم از زمانی که برداشتم این گوشت فربهی را و رسیدم باین سن پیری دوم اصل عن ابی بصیر
عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له انا نتحدث نقول من صلی و هو جالس من غیر علة کانت صلوته رکعتین برکعة و سجدتین بسجدة فقال لیس هو هکذا هی
تامة لکم شرح مخاطب در لکم ابو بصیر یحیی بن القاسم الکور بوده و امثال او است از صاحبان انواع عذر لیس هو هکذا … معمول القول
است و مقصود اینست که مراد علت در این حدیث آن نیست که تو فهمیدی که بیماری و مانند آن از عذرها … باشد بلکه شامل کوری و امثال آن از
انواع عذرها است یعنی روایت است از ابو بصیر کور از امام محمد باقر علیه السلم ابو بصیر گفت که گفتم او را … که ما جماعت انواع عذر گفت و گو میکنیم با
یکدیگر میگوییم که هر که نماز گزارد بر حالی که او نشسته باشد بی بیماری و مانند آن میشود نماز او دو رکعت بجای یک رکعت و دو سجده بجای یک سجده پس
امام گفت نیست آن چنین که فهمیده بلکه آن نماز نشسته ثواب نماز ایستاده دارد برای شما کوران و امثال کوران مثل بیمار و پیر چنانکه گذشت در
حدیث سابق سیوم اصل عن جمیل بن دراج انه سال ابا عبد الله علیه السلم ما حد المریض الذی یصلی قاعدا فقال ان الرجل لیوعک و
یحرج و لکنه هو اعلم بنفسه و لکن اذا قوی فلیقم شرح یوعک بواو و عین بی نقطه بصیغه مضارع مجهول ثلاثی مجرد ماخوذ است از وعک بفتح واو

وسکون

و سکون عین بی نقطه اندک تب یحرج بحاء بی نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه مضارع مجهول باب ثلاثی مجرد ماخوذ است از حرج بفتح حاء و فتح راء بمعنی تنگی بسیار
یعنی روایت است از جمیل بن دراج انکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست مرتبه بیماری که نماز میگزارد او نشسته پس امام گفت بدرستیکه
مرد … اندک تب حاصل میکند و بسیار تنگ حال میشود و لیکن آن بیمار داناتر است بحال خود … اگر ضعف داشته باشد نشسته نماز
میگزارد و لیکن چون قوت بهم رساند در اثنای نماز پس باید که برخیزد چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل و المراة یذهب
بصره فیاتیه الاطباء فیقولون نداویک شهرا او اربعین لیلة مستلقیا کذلک یصلی فرخص فی ذلک و قال فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم
علیه شرح واو در و المراة بمعنی او است و ضمیر بصره راجع برجل است … باغ بمعنی طالب صید یعنی صید کننده بقصد تلذذ نه برای اصل
قوت عیال … عادی بمعنی سارق می آید در حدیث … باب بیست و هشتم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد یا زن که برطرف میشود
دیده او … پس می آیند نزد او طبیبان پس میگویند که علاج میکنیم ترا بمیل زدن و مانند آن در یک ماه یا چهل روز بر حالی
که تو بر پشت خوابیده باشی … چنان خوابیده نماز میگزاری پس امام علیه السلم رخصت داد در آن و گفت … از سوره بقره و سوره نحل که پس هر که
بیچاره شود بر حالی که غیر طالب صید باشد و غیر سارق باشد پس نیست گناهی بر او بدانکه در سوره بقره چنین است یا ایها الذین آمنوا کلوا من
طیبات ما رزقناکم و اشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد
فلا اثم علیه و در اینجا احتمالات بسیار است و از آن جمله اینست که مراد بطیب … از ماکول باشد که جایز الاکل باشد در این شریعت و مراد
بما رزقناکم چیزی باشد که مغصوب نباشد و حصر مفهوم از انما مبنی برین باشد که این چهار چیز در شریعت … حلال بوده و در این شریعت
حرام شده و هر چه غیر اینها است از حرامها در این شریعت حرمت آن مشترک است میان این شریعت و شریعت عیسی مثل خمر … طیبات
نیست اصلا بخلاف آن چهار چیز … اضطرار … باعتبار رعایت مفهوم شرط … دلالت خواهد کرد بر اینکه
هر … برای مضطر … این دو حال جایز است و ذکر امام این آیت را برای استدلال … خواهد بود … برای تقریب است پس ذکر امام
این آیت را برای تنشیط خواهد بود زیرا که استدلال بقیاس … جایز نیست والله اعلم ترجمه ای جماعتی که مومن شده اید …
محمد صلی الله علیه و آله بخورید از پاکیزه ها از آنچه روزی کرده ایم شما را و شکر کنید برای الله تعالی … طیبات در این شریعت …
باین روش که الله را … عبادت میکرد … بیان وسعت طیبات در این شریعت اینکه حرام نکرده الله تعالی بر شما از جمله طیبات شریعت عیسی
مگر مرده را و خون را و گوشت خوک را و آنچه نام غیر الله تعالی بر آن برده شده باشد در وقت ذبح آن پس بنابر حرام بودن آنچه مذکور شد اگر کسی
مضطر شود بر حالی که طالب صید نباشد و سارق نباشد پس نیست گناهی بر او و اگر باین روش مضطر نشود گناهکار است در خوردن غیر طیبات
این شریعت پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن المریض لا یستطیع القیام و السجود قال یومی براسه ایماء و ان یضع
جبهته علی الارض احب الی شرح ان یضع بفتح همزه و سکون نون مبتدا است احب خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت پرسیدم او را از بیمار چون وسعت در قدرت نداشته باشد ایستادن را و سجده را امام گفت اشارت میکند بسر خود اشارتی
و اشارت … که برای سجده بیشتر خم میشود از رکوع و اینکه گذارد پیشانی خود را بر زمین برای سجده اگر قدرت داشته باشد
محبوب تر است بسوی من ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المریض یومی ایماء شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم
گفت بیمار اشارت میکند نوعی از اشارت که بیان شد در شرح حدیث سابق هفتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم …
عن المبطون فقال یبنی علی صلوته شرح المبطون بمیم و با … و طا … کسی که علت شکم دارد ماخوذ است از بطن بفتح با و سکون
… علت شکم مثل اسهال یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از صاحب اسهال پس گفت بنا میگذارد بر نماز خود …
میکند بعد از طهارت … هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له الرجل یصلی و هو قاعد فیقرا السورة
فاذا اراد ان یختم قام فرکع باخرها فقال صلوته صلوة القائم شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفتم او را مردی نماز
میگزارد بر حالی که او نشسته است پس میخواند سوره را پس چون میخواهد که تمام کند آنرا بر میخیزد و رکوع میکند با آخر سوره پس امام گفت نماز او نماز ایستاده
است باینکه دو رکعت او بجای یک رکعت نیست نهم اصل عن معاویة بن میسرة انه سمع ابا عبد الله علیه السلم … عن الرجل یصلی احدی …

چه یره و هو جالس قال لا باس و لا اراه الا قال فی المشی و الراکب و فی حدیث آخر یصلی متربعا و مادا رجلیه کل ذلک واسع **شرح** میسره بفتح میم
و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه است سنان بکسر سین بی نقطه است لا اراه بضم همزه بصیغه مضارع متکلم مجهول
متصل اللام یا کاف باب افعال است بمعنی لا اظنه و نایب فاعل ضمیر مستتر است که مفعول اول است و ضمیر بارز مفعول دوم است راجع با امام علیه السلام
یعنی روایت است از حمزة بن میسره اینکه سنان پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میکشد یکی از دو پای خود را در پیش خود
بر حالتی که او نشسته است برای تشهد و مانند آن امام گفت پروایی نیست و گمان ندارم امام را مگر اینکه امام گفته باشد در کسی که علتی در پا داشته
باشد یا بیمار باشد و در حدیث دیگر امام جعفر صادق علیه السلام این است نیز همت که نماز میگزارد بر حالی که چهار زانو باشد و بر حالی که کشیده
باشد دو پای خود را هر کدام از آنچه مذکور شد جایز است **دهم اصل** عن سماعة قال سألته عن الاسیر یأسره المشرکون فتحضر الصلوة و یمنعه
الذی اسره منها قال یومی ایماء **شرح** روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم
امام را از اسیری که اسیر میکنند او را مشرکان پس حاضر میشود نزد او وقت نماز و منع میکند او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت اشاره
میکند برای رکوع و سجود نماز از اشاره که میسر باشد **یازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل الذین یذکرون الله قیاما
و قعودا و علی جنوبهم قال الصحیح یصلی قائما و قعودا المریض یصلی جالسا و علی جنوبهم الذی یکون اضعف من المریض الذی یصلی جالسا **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره آل عمران که خود میفرماید جمعی اند که یاد میکنند الله تعالی را بر حالی که ایستاده اند و بر
حالی که نشسته اند و بر حالی که بر پهلوهای خود افتاده اند خواه راست و خواه چپ و خواه پشت پس امام گفت مراد بقیاما این است که
کسی که صحیح است نماز میگزارد ایستاده و مراد بقعودا این است که مریض غیر ضعیف است نماز میگزارد نشسته و مراد بعلی جنوبهم بیان حال کسی است که
بیمار باشد و ناتوان تر از مریضی که نماز میگزارد نشسته **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یصلی المریض قاعدا فان لم یقدر صلی مستلقیا
یکبر ثم یقرأ فاذا اراد الرکوع غمض عینیه ثم سبح ثم یفتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع راسه من الرکوع فاذا اراد ان یسجد غمض عینیه ثم
سبح فاذا سبح فتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع راسه من السجود ثم یتشهد و ینصرف **شرح** غمض بغین با نقطه و ضاد با نقطه در اول
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و در دوم از باب تفعیل است برای مبالغه **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز میگزارد
بیمار غیر ضعیف نشسته پس اگر ناتوان شود نماز میگزارد بر پشت افتاده تکبیر احرام میگوید بعد از آن قرائت میکند پس چون خواهد
که رکوع کند بر هم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح رکوع میگوید بعد از آن میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم
او بجای برداشتن سر او از رکوع پس چون خواهد که سجده کند بسیار بر هم میگذارد دو چشم خود را بعد از آن تسبیح سجود میگوید پس چون تسبیح
گوید میگشاید دو چشم خود را پس میباشد گشودن دو چشم او بجای برداشتن سر او از سجود بعد از آن تشهد میگوید و در میگردد از نماز بجانب
راست برای السلام الفراق چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب سلام **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المریض و
ایحل له ان یقوم علی فراشه و یسجد علی الارض قال فقال اذا کان الفراش غلیظا قدر آجرة او اقل استقام له ان یقوم علیه و یسجد علی
الارض و ان کان اکثر من ذلک فلا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از بیمار که آیا حلال است
او را اینکه بایستد بر جامه خواب خود و سجده کند بر زمین راوی گفت که پس امام گفت که چون باشد جامه خواب کلفت بقدر یک
آجر یا کمتر خوب است او را اینکه بایستد بر آن و سجده کند بر زمین و اگر باشد بیشتر از آنچه مذکور شد پس خوب نیست **باب بیست و پنجم اصل**

باب صلوة المغمی علیه و المریض الذی تفوته الصلوة این باب بیان نماز بیهوش است و بیماری که فوت میشود از او نماز و در این باب هفت
حدیث است **اول اصل** عن مرازم بن حکیم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المریض لا یقدر علی الصلوة قال فقال کلما غلب الله علیه
فالله اولی بالعذر **شرح** مرازم بضم میم و راء بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه است حکیم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف و سکون یای دو نقطه
در پایین است کلما بضم کاف و فتح لام مشدد و کلمه شرط است برای عموم در زمان **یعنی** روایت است از مرازم بن حکیم گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از بیماری که قدرت ندارد بر نماز مرازم گفت که پس گفت هر گاه غالب کرده باشد الله تعالی آن بیمار را پس الله تعالی
سزاوارتر است بعذر خواهی یعنی که آن بیمار معذور است البته و اگر عذر خواهی مقصود باشد از جانب الله تعالی است نه از جانب بیمار و لهذا

تواتر

تر است آن عمل نکرده را امید بد **دوم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن المریض یقضی الصلوة اذا اغمی علیه فقال لا **شرح** پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از مردی بیمار که آیا قضا میکند نماز را چون بیهوش شود پس گفت نه **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل
اغمی علیه ایاما لم یصل ثم افاق ایصلی ما فاته قال لا شیء علیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بیهوش شد
چند روز نماز نگزارد بعد از آن بهوش آمد آیا میگزارد آنچه را که فوت شده از او امام گفت نیست چیزی بر او **چهارم اصل** عن احدهما علیهما
السلام قال سألته عن المریض یغمی علیه ثم یفیق کیف یقضی صلوته قال یقضی الصلوة التی ادرک وقتها **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را از بیماری که گاهی بیهوش میشود و بعد از آن بهوش می آید چون قضا میکند نماز خود را امام گفت قضا
میکند هر نمازی را که دریافته وقت آن را یعنی که بیهوشی آمده در مقداری از وقت آن که گنجایش وضو و نماز داشته باشد **پنجم اصل**
عن محمد بن مسلم قال قلت له رجل مرض فترک النافلة فقال یا محمد لیست بفریضة ان قضاها فهو خیر یفعله و ان لم یفعل فلا شیء علیه **شرح** روایت است از محمد
بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که مردی بیمار شد پس ترک کرد نماز نافله را پس امام گفت
ای محمد نیست آن نماز فریضه اگر قضا کند آن را پس آن عمل صالحی است که میکند و اگر نکند پس نیست چیزی بر او **ششم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل اجتمع علیه الصلوة السنة من مرض قال لا یقضی **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جمع آمد بر او نماز نافله بسیار
از بیماری گفت قضا نمیکند **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول فی المغمی علیه قال ما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر
شرح ما در ما غلب بمعنی مادام است و ضمیر علیه راجع بمغمی علیه است معنی این کلام ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب بیست و ششم اصل**

باب فضل یوم الجمعة و لیلتها **شرح** این باب بیان فضیلت روز جمعه و شب مقدم بر آن روز است و در این باب چهارده
حدیث است **اول اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما طلعت الشمس بیوم افضل من یوم الجمعة **شرح** با در بیوم برای ظرفیت است
و میتواند بود که برای مصاحبت باشد **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که طلوع نکرد آفتاب در
روزی که بهتر باشد از روز جمعه **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کان یوم الجمعة نزل الملائکة المقربون معهم قراطیس من فضة و اقلام
من ذهب فیجلسون علی ابواب المساجد علی کراسی من نور فیکتبون الناس علی منازلهم الاول و الثانی حتی یخرج الامام فاذا خرج الامام
طووا صحفهم و لا یهبطون فی شیء من الایام الا فی یوم الجمعة یعنی الملائکة المقربین **شرح** القراطیس بفتح قاف جمع قرطاس بکسر و فتح و ضم قاف
صحیفه که در آن چیزی نویسند خواه از کاغذ و خواه از غیر آن الکراسی بفتح کاف و تشدید یا جمع کرسی بضم کاف و تشدید یا تخت
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شود روز جمعه فرود می آیند ملائکه که مقرب باشند
با ایشان است صحیفها از نقره و قلمها از طلا پس می نشینند بر درهای مسجدها بر کرسیهای که از نور است پس می نویسند مردم را بر قدر مراتب ایشان
در سبقت بمسجد اول را اول می نویسند و دوم را دوم می نویسند و هم چنین تا وقتی که بیرون آید پیشنماز پس چون بیرون آید
پیشنماز می پیچند صحیفهای خود را و فرود نمی آیند در چیزی از روزها مگر در روز جمعه امام علیه السلام ملائکه مقربین را اشارت است باینکه در
روزهای دیگر ملائکه دیگر فرود می آیند بر درهای مسجدها و مراتب سبقت مردم را می نویسند **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یستحب اذا دخل و اذا خرج فی الشتاء ان یکون ذلک فی لیلة الجمعة و قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله تعالی اختار
من کل شیء شیئا فاختار من الایام یوم الجمعة **شرح** فی الشتاء متعلق بهر یک از دخل و خرج است زیرا که دخول
در اول زمستان میشود و خروج در آخر زمستان میشود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دوست میداشت چون داخل خانه میشد در اوایل زمستان برای شروع
باشد آن نقل مکان در شب جمعه و گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله تعالی برگزید از هر چیزی چیزی را
پس برگزید از روزهای هفته روز جمعه را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الساعة التی یستجاب فیها الدعاء یوم الجمعة ما بین
فراغ الامام من الخطبة الی ان یستوی الناس فی الصفوف و ساعة اخری من آخر النهار الی غروب الشمس **شرح** مراد بامام پیشنماز است
خواه مخالف و خواه موافق زیرا که برای صاحب ... مخالف ... موافق دارد ... است و ساعة عطف بر ما بین است

عبادتست از ساعات جمعه و هم از ساعات هر روز و مضاف محذوفست بتقدیر اول اخر النهار **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت ساعتی که مستجاب میشود در ان دعا در روز جمعه ان وقتیست اول انچه میان فارغ شدن پیشنماز از خطبه است تا اینکه راست شوند مردم در صفها با یکدیگر که هم بر خیزند بنماز و دوم ساعتی دیگرست که از اخر روزست تا فرو رفتن افتاب **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله ان الجمعة سید الایام یضاعف الله عز وجل فیه الحسنات ویمحو فیه السیئات ویرفع فیه الدرجات ویستجیب فیه الدعوات ویکشف فیه الکربات ویقضی فیه الحوایج العظام **شرح** ضمیر فیه با وجود ارجاع ان بجمعه باعتبار اینست که جمعه در اصل مصدر بمعنی اجتماع است چنانچه صاحب قاموس گفته که او ام الله جمعه با یشکا بالضم الجمعه ما یشکا و این مستعمل شده در زمان پیش بجای یوم الجمعه الکربات بضم کاف و ضم و فتح و سکون را بنقطه جمع کربه بضم کاف اندوهها و بزرگ الحوایج بیاء حطی بعد از الف جمع حاجت مطلب **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه واله بدرستیکه روز جمعه بزرگ روزهاست چند برابر میکند الله عز وجل در ان روز ثواب اعمال صالح را و برطرف میکند در ان روز گناهان گذشته را و بلند میکند در ان روز مراتب مومن را و قبول میکند در ان روز دعا او کشوده میشود در ان روز اندوه های بزرگ را و روا میکند در ان روز حاجت های را که بیم کردم انجا بزرگست **اصل** وهو یوم المزید لله فیه عتقاء وطلقاء من النار ما دعاه احد من الناس وعرف حقه وحرمته الا کان حقا علی الله عز وجل ان یجعله من عتقائه وطلقائه من النار فان مات فی یومه ولیلته مات شهیدا او بعث امنا وما استخف احد بحرمته وضیع حقه الا کان حقا علی الله ان یصلیه نار جهنم الا ان یتوب **شرح** المزید بفتح میم وکسر زای بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بینقطه مصدر میمی باب ضرب زیاد کردن و زیاد شدن و هر دو اینجا مناسبست زیراکه الله تعالی زیاد میکند ثواب حسنه و گناه سیئه را در ان روز و مستحبست برای مردم بیشک نفقه عیال را در ان روز زیاد کنند بر نفقه روزهای دیگر و اینجا زیاد میشود ثواب و گناه و العتقاء بضم عین و فتح تاء دو نقطه در بالا و قاف و الف ممدوده جمع عتیق بفتح عین بندگان ازاد کرده شده الطلقاء بضم طاء بینقطه و فتح لام و قاف و الف ممدوده جمع طلیق بفتح طاء بندگان سر داده شده و فرق میان عتیق و طلیق اینست که بندیکه ازاد شده از عتیق بالکلیه بخلاف طلیق زیراکه بنده ایست که مالک او متوفی او نمیشود و رجوع میتواند کرد بسوی عتقی او و مانند ان و باین اعتبارست که مراد بعد اشتمال او را طلقا حیث حنینه و فتقا عینا مینامند زیراکه در روز فتح مکه هم ایشان بنده شده اند و لیکن ایشان را ازاد کرد و من النار اشارت باینست که نار جهنم مانند مالک عاصیانست و الله تعالی در روز جمعه بسیاری را عتیق میکند از ان و بعض را طلیق میکند از ان رهاه براء بینقطه و عین بینقطه و الف بصورت یاء معلوم مفعول اللام یای باب فرقت الرعایة نگاهداری حرمت و مراد اینجا توقیر است و عرف عطف بر منفی است عطف تفسیری حق روز جمعه عبادتست از فزونی ثواب حسنات انروز ازانچه مخصوص انروزست از عبادات و حرمت انروز بضم حاء بینقطه و سکون راء بینقطه عبادتست از فزونی گناه سیئات انروز و استحقاق صاحبان جرات در انروز عقاب البسب ادلة اب الجنابة ان ینبغی فزاره تقدیم معرفت حق بر معرفت حرمت اشارت باینست که حرمت عمده تر از حق است چه سبب زیادتی بالعیا شده در جانب وجود و حرمت در جانب عدم مقتضی ترتیب علی اینست تقدیم استحقاق حرمت بر تضییع حق شده و ازین ظاهر میشود که واسطه میان این دو حق حرمت و ضیع عالت زاهو بتقدیر قد و عامل ان منفیست یصلیه از باب افعالست **یعنی** و انروز زیاد کردن است الله تعالی را است در انروز ازاد شدگان و سر داده شدگان از اتش جهنم یا نجس از بعض عاصیان را خلاص میشود بالکلیه و برای بعض با وجود عدم رضا قرار عدم عذاب بعید بر نوعیکه در انروز یکی از مردم با ایمان و حرمت شناخته باشد حق انروز او و حرمت انروز را مگر لازم شد حق بر الله عز وجل اینکه کرداند او را از جمله جمعیکه بعض ایشان عتقای اند و بعض دیگر طلقای اند از اتش جهنم پس اگر میرد در روز جمعه یا شب ان میمیرد مانند شهید و مبعوث میشود در روز قیامت ایمن از عذاب و سبک نکرده هیچیک حرمت روز جمعه بر حالیکه بتحقیق ضایع کرده باشد حق انرا مگر لازم شد حق بر الله تعالی اینکه واد دارد او را باتش جهنم مگر انکه توبه کند **ششم اصل** عن ابان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان للجمعة حقا وحرمة فایاک ان تضیع او تقصر فی شیء من عبادة الله تعالی والتقرب الیه بالعمل الصالح وترک المحارم کلها فان الله یضاعف فیه الحسنات ویمحو فیه السیئات ویرفع فیه الدرجات قال وذکر ان یومه مثل لیلته فان استطعت ان تحییها بالصلوة والدعاء فافعل فان ربک ینزل فی اول لیلة الجمعة الی السماء الدنیا فیضاعف فیه الحسنات

ویمحو فیه

ویمحو فیه السیئات وان الله واسع کریم **شرح** معنی حق و حرمت روز جمعه بیان شده در شرح حدیث سابق ان تضیع بتقدیر من ان تضیع ضمیر فیه با وجود انکه راجع بجمعه است بیان شده در شرح حدیث سابق که باعتبار اینست که جمعه در اصل مصدرست و مستعمل شده در زمان ارجاع ضمیر بوی بجمعه باعتبار ملاحظه معنی مصدر لیست مثل بتاء سه نقطه بضیغه ماضی معلوم باب تفعیل است ما خوذست از مثال بضم میم کرسی و باب حسن است یعنی تعلیق التمثیل جز بر اصحاب تعلیق کردن لیله منصوب مفعول است و در اول شب مقدم است در بعض نسخ مثل بیومه یاء بست و بنابراین مثل بکسر میم و سکون ثاء مبتدا است ولیلة مرفوع خبر مبتدا است و جملة خبران است نزول رب عبارتست از نزول اطلاق رحمت او مثل کشوده شدن درهای اسمانها تا اسمان دنیا چنانچه می اید در حدیث دهم این باب و نزول ملایکه رحمت تا اسمان دنیا و این قسم از مجازست مانند ایت سوره الفجر وجاء ربک والملک صفا صفا فیه در هر جای که فی راجع به نزول است و فیه برای لیسیه یا ظرفیت است یا راجع به اول است و فیه برای ظرفیت است **یعنی** روایتست از ابان از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستیکه روز جمعه را حق و حرمتیست پس نگاه دار از کلید کار خود را واین را که ضایع کنی یا تقصیر کنی در چیزی از عبادت الله تعالی و نزدیکی جستن بسوی او بعمل صالح و ترک حرامها بتمام زیرا که جمعه برابر کرا الله تعالی چند برابر میکند در ان روز ثواب حسنات را و برطرف میکند در ان روز سیئات گذشته را و بلند میکند در ان روز مراتب مومن را ابان گفت که و امام علیه السلم ذکر کرد که روز جمعه فاضل کرده شب جمعه را پس اگر وسعت و قدرت داشته باشی که زنده داری ان شب را بنماز و دعا پس بکن چه بدرستیکه علامت رحمت صاحب کمل اختیار تو فرود می اید در اول شب جمعه بسوی اسمان نزدیکتر با پس چند برابر میکند بسبب ان فرود امدن ثواب حسنات را و برطرف میکند بسبب ان فرود امدن سیئات گذشته را و بدرستیکه الله تعالی توانگر صاحب کرم است **هفتم اصل** عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال قال له رجل کیف سمیت الجمعة قال ان الله عز وجل جمع فیها خلقه لولایة محمد صلی الله علیه واله ووصیه فی المیثاق فسماه یوم الجمعة لجمعه فیه خلقه **شرح** سمیت بصیغه ماضی مجهول غایب باب تفعیل است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بجمعه است جمع بصیغه ماضی معلوم باب منع است حاصل جواب اینست که جمعه در اصل مصدر است مستعمل میشود در ظرفیت زمان ان مصدر یوم المیثاق الست که در ایت سوره اعراف مذکورست واذ اخذ ربک من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا و بیان ان شده در کتاب الایمان والکفر در باب دوم و سیوم و چهارم و پنجم و ششم و غیر اینها یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت امام را مردی که جمعه چون نامیده شد جمعه امام گفت بدرستیکه الله عز وجل جمع کرد در ان روز جمیع مخلوقین خود را برای تصدیق امامت محمد صلی الله علیه واله و تصدیق امامت هر که وصی اوست تا القراض دنیا در روز پیمان پس نامید الله تعالی انروز را روز جمعه از برای جمع او در ان روز مخلوقین خود را **هشتم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال سئل عن یوم الجمعة ولیلتها فقال لیلتها غراء ویومها یوم زاهر ولیس علی وجه الارض یوم تغرب فیه الشمس اکثر معافا من النار فمن مات یوم الجمعة عارفا بحق اهل هذا البیت کتب الله تعالی له براءة من النار وبراءة من عذاب القبر ومن مات لیلة الجمعة اعتق من النار **شرح** الغراء بفتح غین بانقطه و تشدید راء بینقطه و الف ممدوده مونث اغر بفتح همزه و فتح غین الابیض و سفید و اینجا استعاره شده برای مبارک الزاهر بزاء بانقطه و راء بینقطه بصیغه اسم فاعل باب منع سراپا تابان علی وجه خبر لیس است و یوم مرفوع و اسم لیس است جمله تغرب صفت یوم است اکثر منصوب و حال از ضمیر فیه است بنابر اینکه حال از غیر فاعل و مفعول جایزست یا اکثر مرفوع و صفت دوم یوم است معافا بضم میم بصیغه اسم مفعول متعلق الفاء واو ای باب مفاعلت و منصوبست بر تمییز از نسبت اکثر الغیر مستتر در ان و کتابت ان بالف منصوب بر اینست که کاه بر الف مفعول محذوف می باشد مثل یوم التلاق بجای یوم التلاقی و المعافات دفع الله تعالی مکروه را از کسی من النار متعلق بمعافات است و من تفضیلیه و مدخول ان محذوف است برای ظهور و تقدیر اکثر معافا من معافا من النار من یوم الجمعة **یعنی** روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم جابر گفت که امام پرسیده شد از روز جمعه و شب ان پس گفت شب ان مبارکست و روز ان روزیست سراسر تابان و نیست بر روی زمین روزی که فرو رود در ان روز افتاب بر حالیکه ان روز بیشتر باشد باعتبار بخشیده شده ها از اتش جهنم از روز جمعه هر کس بمیرد در روز جمعه بر حالیکه شناسا باشد حق این خانه واده پیغمبر که از شیعه امامیه باشد نوشت الله تعالی برای او برات از اتش جهنم و برات از عذاب قبر و هر که در شب جمعه ازاد کرده شد از اتش جهنم **نهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم فضل الله

۹

الجمعة علی غیرها من الایام وان الجنان لتزخرف وتزین یوم الجمعة لمن اتاها وانکم تتسابقون الی الجنة علی قدر سبقکم الی الجمعة وان ابواب السماء لتفتح
لصعود اعمال العباد شرح تزخرف بفتح لام صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعلل بحذف یکتا یا مجهول باب فعلل است از زخرف بالکاف زنگ
شدن یکی بیماری باغ و مانند آن و از زخرف زنگ کردن تزین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکتا یا مجهول باب تفعیل است از زین
آراسته شدن و آراستن و آراسته کردن تفتح بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است برای کثرت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ترجیح
داده الله تعالی روز جمعه را بر غیر آن از روزهای هفته و بدرستی که بهشتها هر آینه زنگ میشود و آراسته میشود در روز جمعه برای کسی که
آید نزد نماز جمعه و بدرستی که شما بر یکدیگر سبقت میگیرید بسوی بهشت بقدر سبقت شما بسوی نماز جمعه و بدرستی که درهای آسمان گشاده میشود برای
بالا رفتن عملهای بندگان دهم اصل عن جابر بن یزید عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له قول الله عز وجل فاسعوا الی ذکر الله قال اعملوا و
عجلوا فانه یوم مضیق علی المسلمین فیه وثواب اعمال المسلمین فیه علی قدر ما ضیق علیهم والحسنة والسیئة تضاعف فیه قال و قال ابو جعفر علیه السلام
والله لقد بلغنی ان اصحاب النبی صلی الله علیه وآله کانوا یتجهزون للجمعة یوم الخمیس لانه یوم مضیق علی المسلمین شرح جابر از کوفیین است و
مذهب اکثر آنست که مراد از نودی للصلوة من یوم الجمعة ابتدائیه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم باب نوزدهم پس حاصل سوال
آنست که سعی در روز جمعه بسوی ذکر الله چرا از منطوق خارج است و حاصل جواب آنست که خروج آن از منطوق قابلیت دو وجه است وجه اول اینکه
سعی در وقت نماز آن روز داخل مفهوم این آیت شود و لیکن ... اتمام شرایع سعی بسوی ذکر الله در آن روز بیشتر از اتمام سعی بسوی
ذکر الله در آن روز بیشتر از اتمام سعی بسوی آن در روزهای دیگر است و باین اشارت کرد امام علیه السلام که گفت فانه یوم مضیق تا آخر وجه دوم اینکه
سعی مطلق در آن روز مخصوص نیست در سعی بسوی ذکر الله که مطلق عبادت است بلکه سعی بسوی عبادت مطلقا مامور به است از اول روز تا آخر روز و باین
اشارت کرد امام علیه السلام که گفت والحسنة والسیئة تا آخر و تایید آن کرد که گفت والله لقد بلغنی تا آخر یوم در اول احتمال دارد یکی آنکه با تنوین
باشد و مضیق مبتدا باشد و فیه خبر مبتدا باشد و جمله صفت یوم باشد دیگری اینکه یوم بی تنوین باشد و مضاف باشد بمضیق و بر هر تقدیر
مراد بمضیق نماز ظهر جمعه است و تضییق آن بدو اعتبار است اول اینکه اتمام شرایع با آن بیشتر است از ظهر روزهای دیگر دوم اینکه در اول
زوال است و بنابر احتمال دوم ذکر فیه اشارت است باینکه تفاوت ندارد در کمالات نماز جمعه و ظهر جمعه ... در زمان دولت باطل زیرا که ضمیر فیه
راجع بیوم است و آن راجع بمضیق ... و ظرف نایب فاعل ... مضیق علی المسلمین ما در ما ضیق مصدریه است و ضیق بصیغه ماضی مجهول
باب تفعیل است یوم در یوم با تنوین است و مضیق صفت است یعنی روایت است از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیه السلام که گفت گفتم او را
چه وجه دارد خروج سعی یوم الجمعة بسوی ذکر الله از منطوق قول الله تعالی در سوره جمعه که پس سعی کنید بسوی یاد الله تعالی مراد است که آیا ما را
سعی نمی‌باید کرد در روز جمعه امام گفت که عمل صالح کنید در روز جمعه و پی در پی و بی‌فاصله کنید چه بدرستی که آن روزیست که نمازی تنگ کرده شده
است بر مسلمانان در آن روز است و ثواب عملهای مسلمانان در روز جمعه بقدر تنگ گرفتن بر ایشان است و حسنه و سیئه مضاعف میشود باعتبار
ثواب و عقاب در روز جمعه راوی گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلام بخدا قسم که هر آینه رسید بمن اینکه اصحاب نبی صلی الله علیه وآله عادت ایشان این
بود که یراق گری میکردند برای روز جمعه در روز پنجشنبه برای اینکه آن روزیست که تنگ کرده شده است بر مسلمانان بنابر اینکه مشغول شوند در آن روز
بعبادات بسیار برای مضاعف بودن ثواب عبادات آن روز و مضاعف بودن گناه سیئات آن روز مخفی نماند که بعضی میگویند که اعملوا و عجلوا
فانه یوم تا آخر بیان تفسیر منطوق آیت است و این بعید است زیرا که تعجیل در سعی در وقت ندا مکروه است بنابر اینکه سکینه و وقار مستحب است چنانچه
معلوم میشود از حدیث اول و چهارم باب آینده یازدهم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ما طلعت الشمس بیوم افضل من یوم الجمعة وان
کلام الطیر فیه اذا التقی بعضها بعضا سلام سلام یوم صالح شرح سلام در اول مرفوع است بتقدیر سلام علیک مثل آیت سوره ذاریات قال
سلام در دوم منصوب بمفعول مطلق است و نعت است بیوم که مجرور است صالح مجرور و صفت یوم است و میتواند بود که سلام در دوم مرفوع و
تکرار اول باشد و یوم نیز مرفوع باشد و این موافق روایت شیخ طوسی است در تهذیب در کتاب الصلوة در باب العمل فی لیلة الجمعة و یوم الجمعة و مقدم
بر ابواب الزیادات است که سلام سلام یوم صالح یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هر کدام گفت که طلوع نکرد آفتاب
در روزی که بهتر باشد از روز جمعه و بدرستی که سخن مرغان در آن روز چون بر خورند بعضی ایشان بعضی را این است که سلام بر شما باد سلام روزی که خوبست

دوازدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ساعة التی فی یوم الجمعة التی لا یدعو فیها مؤمن الا استجیب له قال نعم اذا خرج الامام قلت ان الامام
یعجل ویؤخر قال اذا زاغت الشمس شرح زاغت بزای با نقطه و الف و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین یائی باب ضربت الزیغ میل آفتاب
بجانب مغرب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آن ساعتی که در روز جمعه آن ساعت که دعا نمیکند در آن ساعت مؤمنی مگر آنکه مستجاب میشود مر
او کدام است گفت آری میگویم وقتی است که بیرون آید پیشنماز از خانه خود بسوی مسجد گفتم بدرستی که پیشنماز گاهی تعجیل میکند و گاهی تاخیر میکند یعنی
گاهی پیش از زوال بیرون می‌آید و گاهی بعد از زوال گفت وقتی است که زوال آفتاب شود سیزدهم اصل عن عمر بن یزید قال قال
لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر انه اذا کان لیلة الجمعة نزل من السماء ملائکة بعدد الذر فی ایدیهم اقلام الذهب و قراطیس الفضة لا یکتبون الی
لیلة السبت الا الصلوة علی محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله فاکثر منها وقال یا عمر ان من السنة ان تصلی علی محمد و اهل بیته فی کل یوم جمعة الف مرة و فی
سایر الایام مائة مرة شرح روایت است از عمر بن یزید که گفت گفت بمن امام جعفر صادق علیه السلام که ای عمر چون شود شب جمعه فرود می‌آیند از آسمان
فرشتگان بعدد موران کوچک در دستهای ایشان قلمهای طلا است و صحیفه‌ها از نقره است نمی‌نویسند تا شب شنبه مگر درود بر محمد و آل محمد صلی الله
علیه وآله پس بسیار کن از آن درود و امام گفت ای عمر بدرستی که از جمله سنت است اینکه درود فرستاده شود بر محمد و اهل خانواده او در هر روز
جمعه هزار بار و در باقی روزها صد بار چهاردهم اصل عن الرضا علیه السلام قال قلت له بلغنی ان یوم الجمعة اقصر الایام قال کذلک هو قلت
جعلت فداک کیف ذاک قال ان الله تبارک و تعالی یجمع ارواح المشرکین تحت عین الشمس فاذا رکدت الشمس عذب الله ارواح المشرکین برکود الشمس
ساعة فاذا کان یوم الجمعة لا یکون للشمس رکود رفع الله عنهم العذاب لفضل یوم الجمعة فلا یکون للشمس رکود شرح کیف ذاک سوال است از
کیفیت کوتاهی روز است پس کوتاهی پس مقصود است اگرچه جمع کوتاه است یجمع بجیم و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است الاجماع
جمع کردن آنچه متفرق است از جاها یعنی ... در بالا و حاء بی‌نقطه ... در بالا است عین الشمس یعنی جرم آفتاب است و ذکر این
برای آنست باینکه هر که در روی زمین است در شب در پایین شعاع آفتاب است زیرا که ظل مخروط زمین محاط شعاع آفتاب است پس
مراد این است که عذاب ارواح مشرکین در روزها بیشتر است از عذاب آنها در شبها باعتبار اینکه عمده تکذیب ایشان انبیا را و جهاد ایشان در روزها
بوده لیکن در روز جمعه عذاب ... ایشان در آن روز کمتر است از عذاب شبها نیز و مقرر است که زمان راحت کوتاه شمرده
میشود چنانچه ... گفته ... شب وصال ... اتفاق افتد ... شفق ... صبح ... آغاز ... الرکود مصدر باب نصر و سکون ...
ماندن ... فوق الارض است ... و اشارت است باینکه هیچ ساعتی از ساعات روز خالی نیست از عذاب مضاعف رفع الله ... استیناف بیانی
لا یکون للشمس رکود است پس ... بصیغه مضارع است زیرا که در حکم جزای شرط است فلا یکون للشمس رکود ... نتیجه استیناف بیانی اما معلوم
شود که رکود بعنوان مجاز مشهور است و بعنوان حقیقت نیست یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که رسید بمن از ائمه
علیهم السلام اینکه روز جمعه کوتاه‌ترین روزهاست امام گفت چنان است گفتم قربانت شوم چون است این امام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی
جمع میکند ارواح مشرکان را در پایین جرم آفتاب ... از اول روز تا آخر روز عذاب ایشان را مضاعف میکند بسبب ... چون میماند
آفتاب در فوق الارض عذاب مضاعف میکند الله تعالی ارواح مشرکان را بسبب ماندن آفتاب ساعت ساعت پس چون شود روز جمعه نمی‌باشد
برای آفتاب ماندن در بالای زمین بیان این است که بر میدارد از ایشان عذاب را برای فضیلت روز جمعه پس معلوم شد منع اینکه نمی‌باشد
برای آفتاب ماندن در روز جمعه بدانکه این از قبیل ... و ... مراد از کوتاهی بودن روز جمعه برای دیگران ظاهر است اما برای زندگان
مؤمن پس بیان شد در حدیث دهم این باب و اما برای زندگان از غیر مؤمن پس باعتبار آنست که فارغ می‌باشند در آن روز از شغلهای مشغول
عذاب و اما برای ارواح مؤمنان پس ظاهر است بقیاس بطریق اولی بر ارواح مشرکان باب شصت و هفتم اصل باب التزین یوم
الجمعة شرح التزین مصدر باب تفعل آراسته کردن خود یعنی این باب بیان آراسته کردن خود است در روز جمعه
در این باب ده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لیتزین احدکم یوم الجمعة یغتسل و یتطیب و یسرح لحیته و یلبس انظف ثیابه
و لیتهیأ للجمعة و لیکن علیه فی ذلک الیوم السکینة والوقار و لیحسن عبادة ربه و لیفعل الخیر ما استطاع فان الله یطلع علی الارض لیضاعف الحسنات
لیتزین بفتح لام و کسر لام میتواند بود بنابر اول لام برای ابتداء و تاکید است و فعل مرفوع است و بنابر دوم لام لام برای امر غایب است و فعل مجزوم است

حاصل ... یسقط ... مضارع معلوم غایب باب تفعیل است ... امر غایب باب تفعل است

التمهوس ساخته شدن برای کاری السکینه آرام اعضا والوقار نقیض ... آرام دل ... امر غایب باب افعال است ...

تشدید ... مضارع معلوم غایب باب افتعال است الاطلاع مشرف شدن ...

... در بیان آنچه در کتاب العقل ... باب فقد العلماء **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام ...

یکی از شما در روز جمعه ... غسل جمعه میکند و بوی خوش ...

[illegible]

اسد تعالی مشرف میشود ... اعمال صالح را **دوم اصل** عن ابی عبداللّه علیه السلام قال ...

یقول من اخذ من شاربه وقلّم اظفاره یوم الجمعة ثم قال بسم اللّه وعلی سنة محمد وآل محمد ...

یصیبه الا مرض الموت **شرح** ...

... **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام ...

... **سیوم اصل** عن ابی عبداللّه علیه السلام ...

[illegible]

چهارم اصل ...

[illegible]

پنجم اصل ...

[illegible]

ششم اصل عن ابی عبداللّه علیه السلام ...

[illegible]

هفتم اصل ...

[illegible]

[illegible]

هشتم اصل ...

[illegible]

نهم اصل ...

... **یعنی** روایت از ... امام محمد باقر علیه السلام ...

پس باید که اعاده کند ... روایت کرده شده است از امام محمد باقر علیه السلام در غسل جمعه رخصت برای صاحب علت ...

... **دهم اصل** عن ابی عبداللّه علیه السلام قال غسل الرأس بالخطمی ... امان من البرص والجنون **شرح** روایت از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که شستن سر به آب و خطمی در هر روز ... امنی است از برص و دیوانگی

بسم اللّه الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد للّه ... وصلی اللّه علی محمد وآله ... **وبعد** چون حکم ...

[illegible]

مقدمه ...

[illegible]

سورت نزاع تا وقتی که خلاف آن معلوم شود چنانچه در استصحاب گفتیم از جمله عمومات آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التفویض الی رسول الله صلی الله
علیه و آله و الی الائمة علیهم السلم [illegible] که باب پنجاه و دوم است که ثم ان الله عز و جل فرض الصلوة رکعتین رکعتین عشر رکعات فاضاف رسول الله صلی الله
علیه و آله الی الرکعتین رکعتین و الی المغرب رکعة فصارت عدیل الفریضة لا یجوز ترکهن الا فی سفر و افرد الرکعة فی المغرب فترکها قائمة فی السفر و الحضر فاجاز
الله تعالی له ذلک کله فصارت الفریضة سبع عشرة رکعة [illegible] و لم یرخص رسول الله صلی الله علیه و آله لاحد تقصیر الرکعتین اللتین ضمهما الی ما فرض الله
عز و جل بل الزمهم ذلک الزاما واجبا لم یرخص لاحد فی شیء من ذلک الا للمسافر و لیس لاحد ان یرخص ما لم یرخصه رسول الله صلی الله علیه و آله و امثال این
بسیار است **مخفی نماند** که چون دعوی اجماع بنا بر ذکر شد [illegible] آن محل بحث میشود در احتمال اذن داشتن استدلال با استصحاب و عمومات منافات ندارد با اینکه
حکم واقع معلوم نباشد تقویت کرده شده آن اجماع و استصحاب و عمومات و مدلول آنها با آیات بسیار و احادیث بسیار و دلیل عقلی محض اما آیات مثل آنچه
در سوره البقره است که و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک
الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد و حاصل آنکه الله تعالی بخطاب عام بیان کرده مومنان را و ایشان را فرموده [illegible] احتراز از مفسده [illegible]
و از مردمان می باشد کسی که خوش می آید ترا گفت او در امر زندگانی دنیا و گواه می آورد الله تعالی را بر اینکه آنچه در دل او است موافق خیر خواهی [illegible] و موافق گفته
رسول و خلفای او است و او کج بحث است [illegible] حق را و هر گاه واقع امر او شود و قبول نمیکنند و چون متولی امور میشود که با ایشان اجتماع خلایق
که مطیع باشند بر سر او شود سعی میکند در زمین تا فساد کند در آن و تاراج اموال و تعطیل زراعات و بیوه کردن زنان کند و یتیم و بیچاره کند فرزندان
و الله تعالی دوست نمیدارد فساد را و وجه دلالت اینکه تکلیف آنها بازیچه نیست بلکه برای آنست که اگر مکلفان اطاعت کنند ثواب آن را دریابند [illegible]
کنند که جزای آن گرفتار شوند پس الله تعالی تکلیف نمیکند عامه خلایق را به چیزی که اگر ایشان اطاعت در آن کنند باعث فساد در مملکت شود و معلوم است که اگر
متولی نماز جمعه بر خلایق فرض عین است و حضور نزد آن برای استماع خطبه و اطاعت امر و نهی در خطبه در هر هفته لازم شود که پادشاه نباشد و از موده و معتمد
علیه و مامور مخصوص در آن نماز از جانب پادشاه نیز نباشد و خلایق از لشکر و غیر لشکر در هر آدینه بر سر او جمع شوند [illegible] در مملکت میشود و
و از جمله آن آیاتست در سوره التوبه و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین و در سوره یونس ان الله لا یصلح عمل المفسدین
و یحق الله الحق بکلماته و لو کره المجرمون و تقریر اینها مانند تقریر سابق است و امثال اینها بسیار است و تدبر و تامل در آنها موجب یقین است در این
مسئله بلکه آنکه [illegible] بسبب حب جاه و ریاست و حمیت جاهلیت که باعث کراهت و نفرت از قبول حق [illegible] است چنانچه
الله تعالی در سوره محمد [illegible] از بیان حال [illegible] که خطه فساد در زمین [illegible] گفته که افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و در سوره
هود گفته [illegible] و از جمله آن آیاتست آیات بینات که در [illegible] از اختلاف در خود داری و اینکه فتنه و
اختلاف اشد از قتل است زیرا که معلوم است اینکه اگر جایز باشد که قدوه نماز جمعه بر خلایق فرض است حضور نزد آن بی امام مفترض الطاعة [illegible]
مامور مخصوص از جانب او باشد جایز خواهد بود که [illegible] بر خیزد و با جبر و دعوی کند که [illegible] اهل مملکت [illegible]
بر سایر خلایق فرض است که حاضر شوند نزد نماز جمعه و الا نماز و زکوة و صوم و حج و سایر عبادات ایشان باطل میشود چنانچه [illegible]
محوره [illegible] نماز جمعه [illegible] واقع میشود و طوایف عوام الناس تفسیق یکدیگر و حکم ببطلان نماز یکدیگر میکنند بنا بر اینکه میدانند که احادیث
بسیار [illegible] نماز جمعه دو رکعتی در حضر صحیح واقع شده [illegible] بر خلایق [illegible] حضور نزد آن و این
[illegible] بیان میشود در آخر مقدمه و این رسوای عظیم است در اسلام ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا
الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب و اما احادیث از آن جمله احادیثی است که دلالت میکند
بر اینکه نماز جمعه چهار رکعتی در حضر در زمان عدم استقلال امام مفترض الطاعة نماز تقی [illegible] از [illegible] دشمنان اهل البیت علیهم السلام است
مثل آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است که و وسط الصلوتین بالنهار صلوة الغداة و صلوة
العصر و بیان شد مفصلا [illegible] عین [illegible] عادی است [illegible] زیرا که در همین حدیث در تفسیر
آیت اقم الصلوة طرفی النهار نماز صبح را مانند نماز مغرب شمرده در اینکه در طرفین نهار اند و خارج از نهار اند و ایضا نماز ظهر را در وسط
النهار شمرده و دلیل بر اینکه ما بین طلوع فجر و طلوع شمس جزو نهار نیست و انتصاف النهار وقت زوال آفتاب است بسیار است [illegible]

که نماز ظهر روز جمعه که جماعت شرط صحت آن نیست صلوة وسطی است که مذکور است در آیت سوره بقره حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و مرتبه تاکید
جماعت در آن میان مرتبه تاکید جماعت در هر نماز و روز است و اول نماز جمعه چهار رکعتی در حضر که در زمان عدم استقلال امام مفترض الطاعة نماز تقیه [illegible]
از جهت خود با دشمنان اهل البیت علیهم السلم است و در زمان استقلال امام فرض عین است بشروط مقرره و جماعت شرط صحت آنست و اما نماز عصر روز جمعه
که جماعت شرط صحت آن نیست و تاکید استحباب جماعت در آن اکثر است از تاکید استحباب جماعت در ظهر جمعه و مثل آنچه در صحیفه کامله است در دعای
یوم الاضحی و یوم الجمعه که امام زین العابدین علیه السلم در وقت مشاهده [illegible] نماز [illegible] جمعه دو رکعتی در حضر از غیر خلیفه
اللهم گفته که اللهم ان هذا المقام لخلفائک و اصفیائک و بعد از آن در شکایت از مخالفان این منصب [illegible] گفته که مواضع امنائک فی الدرجة
الرفیعة التی اختصصتهم بها قد ابتزوها و بعد از آن در نفرین بر آن مخالفان [illegible] گفته که اللهم العن اعدائهم من الاولین و الاخرین و من
رضی بفعالهم و اشیاعهم و اتباعهم و اگر گوئی که نماز جمعه دو رکعتی در حضر چون بی اذن خلفا و اصفیا باشد [illegible] منافات ندارد با اختصاص المقام بخلفا
و اصفیا گوییم این مخصوص [illegible] نماز جمعه دو رکعتی در حضر [illegible] بلکه [illegible] از افعال [illegible] بی اذن خلفا و
اصفیا [illegible] و این [illegible] نماز جمعه دو رکعتی در حضر [illegible] اگر گوئی که [illegible] خلفا و
اصفیاست مانند وکیل ایشان در وقت [illegible] گوییم که [illegible] در غیر خلفا و اصفیا [illegible] میشود در تذنیب در
[illegible] احادیث این باب است و بیان میشود با احادیث موافق آنها و اما دلیل عقلی محض پس دو نوع است نوع
اول دلیل با آنچه دعوی اجماع بر آن شده و آن اینست که خلایق را ناچار است از پادشاهی که بوسیله انتظام امور مملکت و صلاح احوال رعیت شود و معلوم
است نزد اهل تجربه اینکه تجویز اجتماع خلایق در هر هفته بر سر یک کس که نه پادشاه باشد و نه مامور مخصوص از جانب پادشاه باشد برای استماع خطبه
او و اطاعت آنچه او در خطبه گوید از اوامر و نواهی [illegible] تجویز فساد در مملکت و عدم انتظام امور خلایق است و این مسئله از جمله مسایل وجوب
امام است که از اصول دین است و برهان عقلی محض در اینجا جاریست نوع دوم دلیل [illegible] اجماع [illegible] گفته میشود که آن عدم فساد بسبب [illegible]
که جمع کثیر بطلان [illegible] دیگر [illegible] باطل میشوند پس [illegible]
[illegible] مستقل
متمرد شوند زیرا که مظنه زوال دولت [illegible] بسیار است خواه دولت حق و خواه دولت باطل [illegible] آنچه [illegible] در کتاب عیون اخبار
الرضا که مامون با وجود آنکه خود امر کرده بود امام رضا علیه السلم را به نماز عید قربان چون اجتماع خلایق بر سر امام شد و آن خبر را [illegible] رسانیدند
و گفت که اگر امام رضا [illegible] پادشاه پشیمان شده [illegible] امام رضا علیه السلم را [illegible]
آن اجتماع ترسید چه جای هر هفته **نقض دوم** اینکه مجتمع میشوند خلایق در حج و عرفه و باعث فساد مملکت نمیشود و دفع آن اینست که آن اجتماع
در هر هفته نیست و بر سر یک کس که نه پادشاه باشد و نه مامور مخصوص از جانب او باشد بلکه هر سال [illegible] جمعی دیگر از غربا جمع میشوند که [illegible]
مانده اند [illegible] از ایشان [illegible] مختلف [illegible] اجتماع بر سر پادشاه آن زمان یا مامور مخصوص از جانب
اوست **نقض سیوم** اینکه شما تقویت کردید اجماع و استصحاب و عمومات را و مدلول آنها را با آیات و احادیث و دلیل عقلی محض و حال آنکه شما
تجویز میکنید اجتماع عظیم را [illegible] برای اینکه نماز جمعه چهار رکعتی را با خطبتین بجا آورند چنانچه ظاهر میشود [illegible] مذکور میشود در آخر
تذنیب و از تتبع خطب رسول الله صلی الله علیه و آله و خطب امیر المومنین علیه السلم که مذکور است در نهج البلاغه و غیر آن معلوم میشود که خطبتین مشتمل بر وعظ
است که [illegible] در هر وقت حاجت به آن مستحب است خواه وقت نماز باشد و خواه غیر آن وقت مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در
حدیث هفتم باب جوامع التوحید که باب بیست و دوم است که خطبه امیر المومنین علیه السلم [illegible] و ترغیب مومنان در آن نماز جمعه میکنند
و این تجویز فساد در مملکت است و دفع آن اینست که آن باعث فساد در مملکت نمیشود زیرا که آن اجتماع چون فرض نیست باعث استقلال [illegible] نمیشود
و مانع [illegible] نماز جماعت دیگر [illegible] مسجد [illegible] پس باعث فساد در مملکت نمیشود بخلاف نماز جمعه دو رکعتی [illegible]
مخفی نماند که تجویز تعدد نماز جمعه چهار رکعتی با خطبتین در یک مسجد منافات ندارد با کراهت تعدد آن [illegible] اجتماع آن [illegible]
[illegible] چنانچه بیان میشود در تذنیب [illegible] بیان این

این اثکه محمد بن ادریس در کتاب السرائر گفته که وقال بعض اصحابنا وهو شیخنا ابو جعفر فی نهایته لا باس بان یجتمع المؤمنون فی زمان التقیة بحیث لا
نرر علیهم فیصلوا جماعة بخطبتین فان لم یتمکنوا من الخطبة جاز لهم ان یصلوا جماعة لکنهم یصلون اربع رکعات فدل قوله دل علی انهم اذا صلوا فی
بخطبتین اجزاتهم صلوة رکعتین من الاربع و انعقدت جمعة وقال فی مسائل الخلاف من شرط انعقاد الجمعة الامام او من یامره الامام بذلک من
قاض او امیر و نحو ذلک و متی اقیمت بغیره لم تصح ثم قال دلیلنا انه لا خلاف انها تنعقد بالامام او من یامره و لیس علی انعقادها اذا لم یکن امام ولا من
امره دلیل ثم قال و ایضا علیه اجماع الفرقة فانهم لا یختلفون ان من شرط الجمعة الامام او من یامره ثم قال و ایضا فانه اجماع فان من عهد النبی صلی الله
علیه واله الی وقتنا هذا ما اقام الجمعة الا الخلفاء و الامراء و من ولی الصلوة فعلم ان ذلک اجماع اهل الاعصار و لو انعقدت بالرعیة لصلوها کذلک
ثم سال نفسه رضی الله عنه فقال فان قیل الیس قد رویتم فیما مضی و فی کتبکم انه یجوز لاهل القرایا والسواد والمؤمنین اذا اجتمع العدد الذین تنعقد بهم
ان یصلوا الجمعة فاجاب بجواب عجیب بان قال قلنا ذلک ماذون فیه مرغب فیه یجری ذلک مجری ان ینصب الامام من یصلی بهم قال محمد بن ادریس
نقول فی جواب السوال القرایا والسواد اذا اجتمع العدد الذین تنعقد بهم الجمعة فکان فیهم نواب الامام او نواب خلفائه و کل الاخبار علی ذلک فما قول
رضی الله عنه ذلک ماذون فیه مرغب فیه یجری ذلک مجری ان ینصب الامام من یصلی بهم فیحتاج الی دلیل علی هذه الدعوی و برهان لان الاصل براءة الذمة
من الوجوب والندب ولو جری ذلک مجری ان ینصب من یصلی بهم لوجبت الجمعة علی من یتمکن من الخطبتین ولا کان تجزیه صلوة اربع رکعات و هذا
لا یقول احد منا والذی یقوی عندی صحة ما ذهب الیه فی مسائل خلافه و خلاف ما ذهب الیه فی نهایته للادلة التی ذکرها من اجماع اهل الاعصار و
ایضا فان عندنا بلا خلاف بین اصحابنا ان من شرط انعقاد الجمعة الامام او من نصبه الامام للصلوة و ایضا الظهر اربع رکعات فی الذمة بیقین فمن
قال صلوة رکعتین تجزی عن الاربع یحتاج الی دلیل فلا یرجع عن المعلوم بالمظنون و اخبار الاحاد التی لا توجب علما و لا عملا و قد ذکر السید المرتضی رضی
الله عنه فی جواب المسائل المیافارقیات فقال السائل صلوة الجمعة هل تجوز ان تصلی خلف المؤالف و المخالف جمیعا و هل هی رکعتان مع الخطبة تقوم مقام
الاربع فقال المرتضی رضی الله عنه صلوة الجمعة رکعتان من غیر زیادة علیهما و لا جمعة الا مع امام عادل او من ینصبه الامام العادل فاذا عدم صلیت الظهر
اربع رکعات و ذکر سلار فی رسالته و لفقهاء الطائفة ایضا ان یصلوا بالناس فی الاعیاد و الاستسقاء فاما الجمعة فلا هذا اخر کلام سلار فی
رسالته و هو الصحیح مخفی نماند که کلام شیخ در نهایه موافق است با کلام او در خلاف و انچه را که در خلاف گفته در نهایه نیز پیش از کلامی که
منقول شد با ول فاصله کم ذکر کرده در باب الجمعة و احکامها الاجتماع فی صلوة الجمعة فریضة اذا حصلت شرائطه و من شرائطه ان یکون هناک امام عادل او من
نصبه الامام للصلوة بالناس اما ارجاع غیر شرائط اجتماع است با آنچه گفتیم که اجتماع خلائق بعنوان فرض هر یک کسی که از پادشاه باشد و زمان امور
مخصوصه از جانب پادشاه باشد قبیح و مستلزم فساد در مملکت است پس قول شیخ در نهایه یکی از دو توجیه دارد اول اینکه مقصود بیان
استحباب نوعی از تقیه باشد اگر میسر شود و راجح باشد عنوان جمعه و این بزیده و مضمون آنچه شیخ در مصباح ذکر کرده و غیر آن بیان میشود در تذنیب
در اعتراض سیوم بر صاحب مختلف دوم اینکه لکنهم یصلون اربع رکعات استدراک باشد از قول او که لا باس بان یجتمع المؤمنون تا آخر و مقصود
جاز لهم ان یصلوا جماعة نباشد و ایضا مخفی نماند که جواب شیخ سوال مودش عجب نیست و جمیع است و میگوئیم در بیان کلام شیخ که من قاض او امیر
و نحو ذلک اشارت است باینکه اگر امام منفرض الطاعة مستقل و مبسوط الید نباشد جایز نیست او را در ارکاب تقیه جمعه در حضر خواهی روایت محمد بن
مسلم که مذکور میشود در شرح حدیث پنجم این باب مقصد است رو بتیم براه منقطع شده به واو و یا و در نقطه در بابین العنوه ما خص معلوم باب التفصیل
است و ترویه در اصل نبع سیراب کردن است و مراد اینجا کمال تقویت است و ما نحن فیه معقول رو بتیم است و عبارت است از قول شیخ در سابق که من
شرط انعقاد الجمعة الامام او من یامره الامام بذلک من قاض او امیر و نحو ذلک و متی اقیمت بغیره لم تصح یا عبارت است از دلیل اول از جمله اول
ثلثه مراد مدعی است که مذکور شده یا عبارت است از مجموع ادله ثلثه و بنا بر اول مراد کمال تقویت مدعی باد له ثلثه است و بنا بر دوم مراد کمال تقویت
دلیل اول بدو دلیل لاحق است و بنا بر سیوم مراد کمال تقویت ادله ثلثه است باینکه بسیار روات و احادیث بسیار رو دلیل عقل محض که مذکور شده و
واو در و فی کتبکم حالیه است و کتبکم عبارت است از کتب اخبار ائمه صلوات الله علیهم انه یجوز لاهل القرایا تا آخر اشارت است باخبار متعدده
از ائمه معصومین علیهم السلام آنها متمسک منکران مدعی است که شیخ آنرا استدلال کرده و عمده آنها مذکور میشود در تذنیب قلنا ذلک ماذون فیه تا آخر
است بجواب اجمالی از استدلال بان اخبار و حاصل این است که احکام الله تعالی چنانچه بیان شده در کتب اصول فقه بر دو قسم است اول آنچه بعنوان

آنرا

ایت است مثل حرمت علیکم المیتة و مثل لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین دوم آنچه بعنوان اذن و رخصت است باعتبار حصول امر دیگر
مثل فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم و مثل الا ان تتقوا منهم تقاة و جواز جمعه اهل قرایا و سواد و سایر مؤمنان از قسم دوم
است زیرا که آن اخبار در زمان تقیه صادر شده و مدعای باد روقت غربت است بلی منافات نیست میان آنچه گفتیم و میان آنچه در کتب ما است و آنچه مراد
شیخ بیان جواز بعنوان غربت میکند چنانچه ابن ادریس فهمیده میبایست که بجای ذلک ماذون فیه گوید که ذلک ماذون فیه بهاذا در اسابق این عبارت
غلط من یامره الامام بذلک من قاض او امیر و نحو ذلک گفته و تکرار لفظ امر کرده و بر تقدیر تسلیم میگوئیم که مراد شیخ از سوال و جواب بیان حالت
ارکفتم در نقض سیوم و جواب آن پس بر این تقدیر بر جواب شیخ عجبی نیست مخفی نماند که ابن ادریس جواب اجمالی دیگر بر استدلال بان اخبار گفته
و جواب شیخ بهتر مینماید والله اعلم و ما برای استظهار جوابی علیحده از هر کدام عقلا میگوئیم بنا بر اینکه چون ظاهر در مقابل قاطع افتد واجب است
التاویل میشود بر آنکه لفظ جمعه در احادیث و غیر آنها مستعمل میشود در چند معنی اول اجتماع مردمان در ظاهر چنانچه می آید در کتاب الزیارة در حدیث
دوم باب دوازدهم باب الاوقات التی یکره فیها الزیارة کان علی بن الحسین علیهما السلام یامر غلمانه ان لا یذبحوا حتی یطلع الفجر یوم الجمعة و مراد از جمعه
در اینجا اجتماع مردمان است در عرفه سیوم مانند آنکه کاه بر اتفاق میگویند و حاجت نیست که گویند بسیار مثلا میشود دوم اجتماع
در باطن و اتفاق کلمه ایشان و آن ضد اختلاف و تفرق است که بسبب اختلاف اجتهادات در مسایل شرعیه است و استعمال لفظ جمعه در این حقیقت
است در عرف شرع و در غیر این نوعی از مجاز است باعتبار اینکه رابطه جمعه حقیقیه است و مقصود از تعیین امام برای رعیت جمعه یا حقیقت چنانچه در
علل تعیین امام مذکور است در کتاب عیون اخبار الرضا در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما
السلم که فان قال فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم قیل لعلل کثیرة تا قول او که و منها انا لا نجد فرقة من الفرق و لا ملة من الملل بقوا و عاشوا
الا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی امر الدین فلم یجز فی حکمة الحکیم ان یترک الخلق مما یعلم انه لا بد لهم منه و لا قوام لهم الا به فیقاتلون به عدوهم و یقسمون
فیهم و یقیم لهم جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم و تقریب الصحبت سند امثال این روایت کرده شیخ زین الدین در شرح شرایع در کتاب الصوم در
بحث کفاره جمع و بر این معنی محمول است حدیث ان الله قد فرض علیکم الجمعة و بیان آن میشود در تذنیب سیوم نماز مقارن خطبتین که شرط انعقاد
آن یا انعقاد و کیفیت آن است مثل دو رکعت در حضر با خطبتین در روز آدینه و مثل چهار رکعت با خطبتین در روز آدینه و مثل نماز عید چنانچه مستفاد
میشود از حدیث جعلی که منقول میشود در اول تذنیب و بیان میشود چهارم نمازی در روز آدینه که فرض است بر خلائق چهار فریضه در چهار فرسخ تقریبا
مگر جمع معدود و دانکه حاضر شوند نزد قدوه آن برای اطاعت او امر و نواهی او در خطبه و آن مراد است در عنوان این باب پنجم نماز ظهر آدینه که بعنوان
جماعت گزارده شود ششم نماز ظهر آدینه مطلقا و این استعمال در احادیث بسیار است مثل آنچه می آید در تذنیب او استدلال کرده موافقان صاحب
مختلف که صلوة الجمعة اربع رکعات هفتم هفته هشتم سوره جمعه نهم روز آدینه و بسبب اختلاف استعمالات لفظ جمعه بعضی مردم را اشتباه واقع
میشود در تذنیب مقصد باب شصت و هشتم اصل باب وجوب الجمعة و علامات تجب شرعه وجوب الجمعة بتقدیر و وجوب حضور الجمعه است دوم اذن جمعه
نماز است در روز آدینه که حرکت و رفتن بآن نمیرود و در یک ملک و آن دو رکعتی میباشد غالبا بتفصیلی که بیان میشود در تذنیب در ذیل
اعتراض هشتم بر صاحب مختلف و این اشارت است بآنچه می آید در احادیث اول و دوم و سیوم و ششم و هفتم این باب زیرا که در آنها بیان
میشود که حضور جمعه بر که واجب است و از که ساقط است علی بنائیه است کم استفهامیه است و الفاظ استفهام گاهی مستعمل میشود در آنچه در جواب
استفهام حقیقی می باشد مثل علمتکم عندک زیرا که علم با استفهام حقیقی جمع نمیشود و اینجا از آن قبیل است تجب منصوب یا مرفوع میتواند بود و
زیرا که بتقدیر آن تجب است و معطوف است بر وجوب الجمعة و این اشارت است بآنچه می آید در حدیث چهارم و پنجم این باب زیرا که در آنها
بیان میشود که وسیله انعقاد نماز جمعه که بر خلائق واجب میشود حضور نزد آن کیانند یعنی این باب بیان وجوب حضور نزد جمعه بر خلائق است
و بیان اینکه بنا بر چند نفر که وسیله آن جمعه شوند واجب میشود آن حضور بر خلائق نزد جمعه و در این باب هفت حدیث است اول
رصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز و جل فرض فی کل سبعة ایام خمسا و ثلثین صلوة منها صلوة واجبة علی کل مسلم ان یشهدها
الا خمسة المریض والمملوک والمسافر والمراة والصبی شرح و فی ابعاد بعضه ما فی معلوم باب است و ذکر مفرد فی علیه اینجا شده
بخلاف سیاق تمام آن که ذکر من تجب علیه الجمعة در اول شده برای اشارت باینکه این فرض بر بعضی مردم است پس منافات ندارد با اینکه آن

فرض مخصوص بامام معصوم مفترض الطاعة مبسوط الید یا ازو بوده و معتمد علیه و مامور بخصوصه از جانب او مثل وکیل او در وقت جاری او ... ایشان
اگرچه بر جمیع مکلفان مفروض است در هر هفته سی و پنج نماز مطلق لیکن مفروض نیست بر هر یک از ایشان این سی و پنج نماز مقید بانچه در تتمه این حدیث
مذکور است زیرا از جمله آنها صلوة تا آخر صفت جمعه و تثلیث صلوة است و از این ظاهر میشود که امام علیه السلام انجا فرض علی الناس گفت و در حدیث ششم
این باب مذکور میشود که فرض علی الناس و چون بعضی عزیزان از این دقیقه غافل شده اند این حدیث را حجت جواز نماز جمعه دانسته که در حضور غیر امام مفترض
الطاعة و مامور بخصوصه از جانب او کرده اند و معامله بر عکس است زیرا که در این حدیث استثنای اهل و اهل ... و امثال آنها شده پس معلوم
میشود که قدوه نماز جمعه را که در حضر کسی می باشد که معمول نباشد اختلاف در اینکه او اعدل و افقه و اصدق و اورع از جمیع ما عدای خود است و
محال است اینکه چند کس در یک ملک باشند و هر کدام از ایشان قدوه جمیع ما عدای خود باشند و ایضا وجوب حضور جمعه بر جمیع مکلفان مطلقا و قطعی
جمیع است که مقتدای آن کس باشند که باجتهاد مخالفت او نتوان کرد و نظیر اینکه شیعه امامیه استدلال کرده اند بر عصمت اولی الامر بآیت اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ... برادران عزیز ... مخفی نماند که حکم بفرض چیزی یا بوجوب چیزی ... خفیت
باینکه آن فرض یا وجوب بتقدیر لیست که ... مذکور است بعنوان مثال است پس دفع منافات میشود میان این
استثنا و استثنای که مذکور میشود در حدیث ششم این باب ... و مانند آنها در هیچکدام مذکور نیست ... انجا
... روایت ... در شرح حدیث ششم این باب ماخوذ است از صبوه ... صاحب قاموس گفته که الصبوة جهلة
الفتوة و استعمال ... در کتاب الطلاق در حدیث ششم باب ... ارباب ... و
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل فرض کرد بر بعضی مکلفان در هر هفته سی و پنج نماز را از ... اصحاب
آنها ... از جمله آنها نماز یست که واجب است بر هر مسلمان اینکه حاضر شود نزد آن و قدوه خود کند آن کسی را ... و علام و
هشت ... دوم اصل عن محمد بن مسلم و زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال تجب الجمعة علی من کان منها علی فرسخین شرح
روایت است از محمد بن مسلم و زرارة از امام محمد باقر علیه السلام گفت که واجب میشود حضور نزد جمعه در حضر با خطبتین ... قدوه ... و
کننده آن ... دلالت این حدیث بر اینکه قدوه نماز جمعه ... امام مفترض الطاعه ... از
شرح حدیث سابق سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الجمعة فقال تجب علی من کان منها علی راس فرسخین فاذا زاد علی ذلک فلیس علیه
شیء شرح مضمون این و دلالت این مثل سابق است و بیان ... در شرح حدیث ششم این باب چهارم اصل
عن زرارة قال کان ابو جعفر علیه السلام یقول لا یکون الخطبة و الجمعة و صلوة رکعتین علی اقل من خمسة رهط الامام واربعة شرح ... بر حضور
... جمعه بعد از خطبه ... نماز جمعه جایز نیست و دو صلوة رکعتین ... مستقل میشود
... چنانچه گذشت در ... رهط ...
... سوره ... مثل امام مفترض الطاعه
مبسوط الید و ... میشود
در شرح حدیث آینده ... مفترض الطاعه مستقل
... سلطنت ... زیرا که خطبه ... انتظام امور مملکت و صلاح احوال رعیت ...
... می باید ...
... ایمان ...
حقیقت ... روایت ابن بابویه از امام رضا علیه السلام در کتاب عیون اخبار الرضا در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان
انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام ... صلوة الجمعة اذا کانت مع الامام رکعتین واذا کانت بغیر امام رکعتین و رکعتین
قبل العلل شتی منها ان الناس یتخطون الی الجمعة من بعد فاحب الله عز و جل ان یخفف عنهم لموضع التعب الذی صاروا الیه ... قال علم

جعلت الخطبة قبل الا الجمعة ... فاراد ان یکون الامام سببا لموعظتهم و ترغیبهم ... و ترهیبهم من المعصیة ... علیها اراد من
دینهم و دنیاهم ... ما ورد علیه من الآفاق من الاهوال التی لهم فیها المضرة و المنفعة فان قال فلم جعلت خطبتین قیل لان یکون واحدة للثناء و
التحمید و التقدیس لله عز و جل والاخری للحوائج والاعذار و الانذار والدعاء وما یرید ان یعلمهم من امره ونهیه ما فیه الصلاح والفساد
و از این ظاهر میشود که گذاردن نماز جمعه ... و کم کردن دو رکعت از ... بسبب خطبه ... معلوم نیست ... او ... جانب
... یعنی روایت است از زرارة گفت که امام محمد باقر علیه السلام ...
... خطبه جمعه ... امام مفترض الطاعه و جابر ... دلالت این حدیث بر عدم
جواز جمعه ... در حضور که قدوه آن غیر امام مفترض الطاعه باشد ظاهر است ... زرارة که از اعاظم ثقات امامیه است و راوی این
حدیث ... حدیث دوم و ششم این باب و امثال این احادیث از امام محمد باقر علیه السلام نماز جمعه ... تا زمان امام جعفر صادق علیه السلام
... تقیه ... چنانچه روایت کرده
شیخ طوسی در تهذیب در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها ... زیادات ... بطریق صحیح ... عن زرارة قال حثنا
ابو عبد الله علیه السلام علی صلوة الجمعة حتی ظننت انه یرید ان ناتیه فقلت نغدو علیک فقال لا انما عنیت عندکم پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ... شرح ...
... واجب است بر اهل
اسلام حضور نزد قدوه ... واجب ... حضور ... واجب مطلق ...
... امام مفترض الطاعه مبسوط الید ... واجب ... بر قدوه
آن ... روایت کرده ابن بابویه
در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها ... محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من المؤمنین
ولا تجب علی اقل منهم الامام و قاضیه ... بین یدی الامام مخفی نماند که ... در این روایت
... حضور جمعه واجب مطلق ... امام مفترض الطاعه ...
... باشند
... حضور جمعه واجب مطلق ... امام ...
است که بیان شد در شرح حدیث سابق ...
آن ... امام ...
... مجلس امام ...
... در تهذیب در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها ...
...
... روایت ...
... روایات ...
... ابن ابی عمیر ... محمد بن مسلم ... مذکور است در
تهذیب در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها ... عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سالته
عن اناس فی قریة هل یصلون الجمعة جماعة قال نعم یصلون اربعا اذا لم یکن من یخطب ...
دو امام ...
سوال او ... تقیه ... جمعه چهار رکعتی ...

امام که بعیون از بعد و نیز ظاهر است بر آنچه گفتیم پس من یخطب در قول امام عبارتست از منصوب از جانب مخالفان برای خطبه و جمعه اگر کسی در ادا
کرد کردن در نماز منصوب از جانب مخالفان باشد آن اناس را جایز نیست جمعه چهار رکعتی بعنوان جماعت زیرا که منافات دارد به وجوب تقیه اگر
لو راد امام است زیرا که کلام آن اناس قادر بر خطبه نباشد نماز چهار رکعتی میکنند که بهم که آنچه از لفظ امام بجانب بعید است بکنید و جه اول اینکه
اگر امام مخالف و ادعی مسکوت که ادا فلم یکن فیهم یا اذا لم یکن احدهم من یخطب امام اینکه من موحد که از جمله معارف است و برای جمعه است پس منصوب
منصوب از جانب مخالفان میشود یا منصرف منصوب از جانب امام یا خلفای امام میشود و دراول تحت رتبه طول است و دوم مختار محمد بن ادریس
چنانچه بیان شده در مقدمه سیوم آنکه قدرت بر اقل خطبه هر کس دارد زیرا که خطبتین بر یاد بر حمد و درود و سفارش تقوی که شرط نماز دارد کسی
که الحمد لله و الصلوة علی محمد و آله و بعد از آن گوید که ایها الناس اتقوا الله پس خطبتین را کامل آورده پس هر که قادر است بر یاد از اقل واجب
نماز قادر است بر خطبتین پس اسقاط فریضه بسبب عدم قدرت بر خطبتین معقول است و ایضا بر تقدیر تسلیم میگوییم که شاید مراد این باشد که اگر تشخیص
که اعلام شود خطبه است در میان ایشان نباشد اکتفا بچهار رکعت میکنند و ارتکاب تاویل واجب است برای دفع منافات میان دو روایت
و السبب عدم ضرورت قطع چنانچه بیان شده در مقدمه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کمتر آنچه کفایت میکند در جمعه که واجب مطلق
است حضور نزد قدوه آن هفت نفر است و کمتر آنچه کفایت میکند در جمعه که واجب مشروط است حضور نزد قدوه آن پنج نفر است ششم اصل
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال فرض الله علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا و ثلاثین صلوة منها صلوة واحدة فرضها الله فی جماعة
و هی الجمعة و وضعها عن تسعة عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المریض و الاعمی و من کان علی رأس فرسخین
این حدیث مانند آنچه منقول است از محقق کامل در مقدمه و شکایت است از کم اداتی که مقام جماعتی را که اصفیا و خلفای الله تعالی اند جا حمی کرده اند
برور و بهتان دا فترا بر الله تعالی در کوشش ترتی هر جا جماعت و او منقوط و ضعوا با نقطه ایضه علیه مسلم است یا برای غلبت مراد بالناس انجا عیان است
مطلقا مثل حدیث لکن اکثر الناس یا مراد کم اداتست مثل آنچه می آید در کتاب حج در حدیث نهم باب اصناف حج که اذا وقفنا بین یدی
الله عز و جل قلنا یا رب اخذنا بکتابک و سنة نبیک و قال الناس رأینا برأینا و مردم استعمال در احادیث بسیار است واحدة و منع لکن اولی نظر
است مثل فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة جملة فرضها الله استیناف است برای بیان و حرف یا بعیت واحدة است و در جماعة برای سببیت
است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و مثل حدیث اوثق عری الایمان الحب فی الله و البغض فی الله جماعة بفتح جیم و تخفیف میم نکره است در کلام
موجب است پس ظاهر در عموم نیست و عبارتست از جمعی مخصوص که حامل اند جمیع احکام الله را در هر زمان و ایشان قرآن و فی بیان ایشان ولی الله و
رایت الله اصفیا و خلفای الله تعالی اند یکی بعد از یکی از زمان رسول تا انقراض التکلیف میتوان بود که عبارت باشد از امام زمان و شخص عامل
او که مذکور شد در روایت محمد بن مسلم و منقول شد در شرح حدیث سابق و بر هر تقدیر تنکیر برای تعظیم است مثل فاذنوا بحرب من الله پس حدیث راجع
میشود بمضمون روایت ابن بابویه در عقاب الاعمال در عقاب من ترک الجماعة و الجمعة عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال صلوة الجمعة فریضة
و الاجتماع الیها فریضة مع الامام فان ترک رجل من غیر علة ثلث جمع فقد ترک ثلث فرائض و لا یدع ثلث فرائض من غیر علة الا منافق و میتوانند
بود که جماعة بفتح جیم بمعنی مبالغه باشد و مراد خطبه جمعه امام مفترض الطاعه باشد نظر آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب
فرض الصلوة و نظر آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث اول باب المساجد التی لیصلی الا فیها و المعتکف فیها که باب شصت و هشتم است که قلت له
علیه السلام ما تقول فی الاعتکاف ببغداد فی بعض مساجدها فقال لا اعتکاف الا فی مسجد جماعة قد صلی فیه امام عدل بصلوة جماعة و لا بأس
ان یعتکف فی مسجد الکوفة و البصرة و مسجد المدینة و مسجد مکة و در شرح آن بیان میشود اینکه جماعة بضم جیم است و اینکه امام عدل که ترکیب
است و اینکه عدل یعنی امام مفترض الطاعه است از جهت ممتاز ان تعبیر از مخالفان که بنده اند از این غیر خود به دلیل آنچه می آید در کتاب حج
در حدیث سیوم و پنجم باب نوادر که باب صد و یازدهم است که قال الحق الرسول الله صلی الله علیه و آله و الامام من بعده ثم قال هذا مما اختلف
به الکتاب و بیان آن نیز میشود و در شرح آن که الله تعالی خبر و بیر راجع بصلوة واحدة است که موصوف باشد بصفت مذکوره تو نیز جز
لام در بیر الجمعة برای عهدست و اقرار است از آنچه که ادا میگذارند و آنرا جمعه نام میکنند مراد بصغیر اینجا کسی است که در اوایل بلوغ است و
عقل موی رو ندارد باعتبار اینکه داخل شده از دو جمع اهل علم جمع امام باعتبار عظمت است و قرینه بر این آنکه بر نایب غیر جمعه تعدد جمعی

اصلا و مراد بمجنون اینجا کسی است که جنون او دوری باشد و در وقت زوال روز جمعه احتمال جنون داشته باشد بقرینه اینکه بر صاحب جنون
دائمی غیر جمعه نیز مفروض نیست اصلا و مراد اینجا مسافر بمسافت فرسخ است بقرینه اینکه کسی که از سر دو فرسخ آمده باشد برای نماز جمعه مسافر
نیست و جمعه بر او واجب و قصر جمعه امام برای رعایت جانب او است چنانچه بیان میشود در توضیح اول اعتراض هشتم بر صاحب مختلف یعنی
دو روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مفروض کرده الله تعالی بر این مردمان از جمعه تا جمعه سی و پنج نماز را در میان آنها نماز است که
یک نماز است چنان است که مفروض کرده آنرا الله تعالی بسبب جمع اصفیای الله تعالی اند و او نبی ایشان و خطبه جمعه باعث انتظام امور مملکت
و صلاح احوال رعیت در دین و دنیاست و آن نماز یکی از سه جمعه دو رکعتی صحیح در حضر است آنچه که از ایشان آنرا جمعه نام میکنند و ساقط کرده است آن نماز یکی را
از نه کس از کودک و پیر ضعیف و دیوانه و مسافر و هشت فرسخ و غلام و زن و بیمار و کور و از هر دو جنس کسی که باشد بر سر زیاده تر از دو فرسخ
بر آنکه جمعه در میان ایشان بجای آن است که مفترض الطاعه باشند چنانچه پیغمبر خاتم در منع اشتیال انجمن کرده اند از آنجمله اینکه میگویند در نفی
جماعه برای ظرفیت است و جماعت شامل هر مجلس یا همت کس که با از آن خطبه توانند خواند است و از کسی از آن را برسد که از ادراک
دو فرسخ یا کمتر از آن جمعه جماعت چنان باشد که در آن مفترض الطاعه میشود در جواب نامربوط میگویند و باید حدیث عمل میکنند که ولا
میکنند بر اینکه بر هر که بر سر دو فرسخ باشد نسبت بجمعه صحیحه دو رکعتی در حضر فرض است حضور نزد آن و ایضا بر تقدیری که از یکدیگر دور باشند بقدر
دو فرسخ مثلا یا بر کدام از ایشان میگوییم که آیا جمعه صحیحه مخیر است و آنچه تو میکنی نماز مای دو جمعه شرکا باطل است یا نه بنا بر شق اول تو امام مفترض
الطاعه خواهی بود و بنا بر شق ثانی جمعه از تو ساقط خواهد بود چون دوری از جمعه صحیحه بقدر زیاده از دو فرسخ و توضیح این تقریر در بیان آنچه
گذشت در کتاب حجت در حدیث شانزدهم و هفدهم باب فی الغیبة که باب هشتاد و نهم است که صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت گاهی
در زمین مدینه در بین المسجدین که مسجد مدینه و مسجد مکه است می باشد و با او هفت کس از موالی او هستند پس میگوییم که اگر او نماز
جمعه دو رکعتی در حضر میکند با وجود عدم اطلاع مخالفان بر حال او و شیعه مخلص او که در بلاد دیگر ند موافقت او میکنند پس برای دیگران
جایز نخواهد بود اصلا مگر در صورت تقیه و اگر میکنند و در موضعی که جمعه دو رکعتی صحیح در حضر واقع میشود ساقط است از جمیع اهل بلاد دیگر که
دورتر اند از جمعه دو رکعتی صحیح در حضر بقدر زیاده تر از دو فرسخ پس باز از ایشان ساقط است و اول کسان ساقط بعلت استدلال اول
و اصل عدم التست تا معلوم شود هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال یکون بین الجماعتین ثلثة امیال یعنی لا یکون جمعة
الا فیما بینه و بین ثلثة امیال لیس یکون جمعة الا بخطبة قال فاذا کان بین الجماعتین فی الجمعة ثلثة امیال فلا بأس ان یجمع هؤلاء و یجمع
هؤلاء شرح ظاهر یکون است که ثلثة امیال اکثر بعد جایز میان دو جماعت شریک یکدیگر در یک جمعه باشند مثل صف اول و صف آخر در یک جمعه
جماعتین بتخفیف میم تثنیه است یعنی لا یکون جمعة الا فیما بینه و بین ثلثة امیال برای دفع توهم است که مراد بیان اقل بعد میان دو جماعت در دو
جمعه دو رکعتی در حضر علیحده باشد زیرا که ابطال آن میکند احادیث بسیار مثل حدیث دوم و سیوم و ششم این باب و ضمیر بینه راجع بامام است
و اشارت است باینکه موضع امام نیز محسوب است و تعبیر از متوقف در آن موضع بجماعت باعتبار کسی است که غایب در اکثر جماعت است که در بعیدی اول باز امام
نیز نامعلوم باشند و این تفسیر میتواند بود که کلام ابو جعفر علیه السلام باشد و میتواند بود که کلام محمد بن مسلم باشد و بر هر تقدیر مناسبت با حدیث
بعنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که وجوب حضور جمعه امام علیه السلام ساقط است از کسی که جا متواند یافت در اقصای کرمیان امام
و میان هر یک فرسخ است پس واجب برای چهار رکعت است خواه بانفراد و خواه با جماعت و لیس یکون جمعة الا بخطبة کلام ابو جعفر علیه السلام
است و مراد بجمعه ظهر اوست و دو رکعتی در حضرت است بخطبه بیاد حرف فیه برای سببیت است و فتح خاء با نقطه و سکون طاء بی نقطه و با بی نقطه و فیه
راجع بامام است خطبه شأن عالی و کار عمده و مراد انجا ظهور و استقلال قیام آل محمد علیهم السلام است که اشکر شن بغایت بسیار است و مقصود بنده از این
اینها رسم تحریر ترسیل میان دو صفت مخفی نماند از اینکه این فقره کلام محمد بن مسلم باشد یا اینکه بخطبه بضم خاء و تاء تانیث باشد چنانکه متبادر
بافهام کاتبان و اوهام عامیان است این فقره نامربوط میشود بما قبل و ما بعد و سیاق انحدیث رکیک میشود زیرا که خاء در فاذا کان برای تفریع
بر سابق است جمهور و جار باب تفعیل است و مراد تجمیع انجماز ادا اولی جمعه دو رکعتی در حضرت بر آنکه جمع از این اتفاق بر نافل شده انحدیث را اهل
بر دو جمع علیحده از منصوب بخصوصه از جانب امام کرده اند از آنجمله ابن حمزه رحمه الله تعالی در کتاب الوسیله در فصل نهم در بیان صلوة الجمعه گفته که کتاج

في الافق دالي الدار لو تيسر حضور السلطان العادل او من نصبه لذلك وحضور سبعة نفر فصاعدا تجب عليهم الجمعة وتكون بين
الجمعتين ثلثة اميال فصاعدا وتخطب خطبتان تشتملان على الثناء على الله تعالى والصلوة على النبي وآله عليهم السلام والوعظ للناس وقراءة
سورة خفيفة من القرآن **شرح** روايت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه اين باشد ميان دو جماعت اشتراك يك فرسخ ركعتي در حضر
باشند بگزارند ... جمعه را ... جمعه دو ركعتي جمعه در حضر ... مسافتي كه ميان امام و ميان شريك فرسخ است و ثابت اينكه شود جمعه
دو ركعتي جمعه در حضر ... بسبب ظهور واستقلال قيام آل محمد عليهم السلام و وفور لشكر امام گفت ... برای چون شود ميان دو جماعت در ان
جمعه بگزارند ... دو ركعتي در حضر گزارند ايشان كه در صف اولند و جمعه ركعتي در حضر گزارند اين ايشان كه در صف آخرند
... و از هر دو صحيح باشد **ترتيب** صاحب مختلف در منتهى و تذكره قايل است بحرمت جمعه ركعتي در حضر در وقت غيبت امام حضر
... **مسئله** قال ابو الصلاح لا تنعقد الجمعة
الا بامام الملة او منصوب من قبله او من يتكامل له صفات امام الجماعة عند تعذر الامرين واذان واقامة ففي هذا الكلام حكمان الاول حل
الجمعة في غيبة الامام مع تمكن الفقهاء من اقامتها والخطبة كما ينبغي وهذا الحكم قد خالف فيه جماعة قال السيد المرتضى في المسائل الميافارقيات
صلوة الجمعة ركعتان من غير زيادة عليهما ولا جمعة الا مع امام عادل او من ينصبه الامام العادل فاذا عدم صليت الظهر اربع ركعات ... بعدم التسوية
حال الغيبة وقال سلار ولفقهاء الطائفة ان يصلوا بالناس في الاعياد والاستسقاء فاما الجمع فلا وهذا اختيار ابن ادريس ... الشيخ في النهاية فانه
قال ولا بأس ان يجتمع المؤمنون في زمان التقية بحيث لا ضرر عليهم فيصلوا جماعة بخطبتين فان لم يتمكنوا من الخطبة جاز لهم ان يصلوا جماعة لكنهم
يصلون اربع ركعات وقال في الخلاف من شرائط انعقاد الجمعة الامام او من يأمره الامام بذلك من قاض او امير ونحو ذلك ومتى اقيمت بغير امره لم
يصح ثم نقل عدم الخلاف عن الجمهور ثم استدل بانه لا خلاف في انعقادها بالامام او بامره ولا دليل على انعقادها بدونهما ثم قال فان قيل اليس
قد روي فيما مضى وفي كتبكم انه يجوز لاهل القرايا والسواد والمؤمنين اذا اجتمع العدد الذي تنعقد بهم ان يصلوا الجمعة قلنا ذلك مأذون فيه مرغب
فيه يجري ذلك مجرى ان ينصب الامام من يصلي بهم ومنع ابن ادريس من ذلك كما ذهب اليه سلار والاقرب الجواز لنا عموم قوله تعالى اذا نودي للصلوة
من يوم الجمعة فاسعوا وما رواه عمر بن يزيد في الصحيح عن الصادق عليه السلام قال اذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلوا في جماعة وفي الصحيح عن منصور
عن الصادق عليه السلام قال يجمع القوم يوم الجمعة اذا كانوا خمسة فما زادوا فان كانوا اقل من خمسة فلا جمعة لهم والجمعة واجبة على كل احد لا يعذر الناس
فيها الا خمسة المرأة والمملوك والمسافر والمريض والصبي وفي الصحيح عن زرارة قال حثنا ابو عبد الله عليه السلام على صلوة الجمعة حتى ظننت انه
يريد ان نأتيه فقلت نغدو عليك فقال لا انما عنيت عندكم وفي الموثق عن زرارة عن عبد الملك عن الباقر عليه السلام قال قال مثلك يهلك
ولم يصل فريضة فرضها الله قال قلت كيف اصنع قال صلوا جماعة يعني صلوة الجمعة ولان الاصل عدم الاشتراط ولانه بدل عن الظهر فلا يزيد
حكمه على حكم المبدول ولا يقال ينتقض بالخطبتين لانا نقول انهما بدل من الركعتين ولا يشترط فيهما زيادة على الركعتين احتج ابن ادريس بان
من شرط انعقاد الجمعة الامام او من نصبه الامام للصلوة اجماعا ولان الظهر اربع ركعات ثابتة في الذمة بيقين فلا يبرأ المكلف الا بيقين
الا بيقين واخبار الآحاد مظنونة لا يجوز التعويل عليها والجواب عن الاول بمنع الاجماع على خلاف صورة النزاع وايضا فانا نقول بموجبه
لان الفقيه المأمون منصوب من قبل الامام ولهذا تمضي احكامه ويجب مساعدته على اقامة الحدود والقضاء بين الناس وعن الثاني ان اليقين
منتف ... واخبار الآحاد وان افادت الظن فان الحكم ... والاسقط اكثر ... **مختلف تمام شد** ...
اين گفتگو ... انچه گفتيم در مقدمه وغير ان ... دليل معارضه با براهين يقينيه ... لكن براى دفع ...
... بعضى وجوه ... اين گفتگو ... مخالفت ميان ابو الصلاح وسيد مرتضى وسلار وشيخ وابن ادريس
... استدلالات ... ابو الصلاح ... در حضر وچهار ركعتي با خطبتين ...
كلام او اين ظاهر است ... وابن ادريس ... مخالفت شيخ ...
... كلام شيخ را در نهايه ... در سوال وجواب ... در خلاف ... مخالف ... كلام شيخ است در دعوى اجماع وغير ان
... بر ان سوال وجواب ... در خلاف ... ابن ادريس ... چنانچه بيان شد در مقدمه ... اينكه و

استدلال بآيت كريمه جمعه عجيب است و در ان چند غلط است از انجمله اينكه مبنى بر غفلت از كتاب مغني ... من ابتدائيت ابن هشام در مغني
گفته است من تأتي على خمسة عشر وجها احدها ابتداء الغاية وهو الغالب عليها حتى ادعى جماعة ان سائر معانيها راجعة اليه ومن كه براى ابتدا باشد
مستعمل ميشود بجهت خلف مثل آيت سوره بقره واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى يعنى واتخذوا خلف مقام ابراهيم مصلى است چنانچه بيان ميشود
در كتاب حج در شرح حديث اول باب السهو في ركعتي الطواف ... و مثل حديث ...
... از زمان ... در وقت رفتن ...
... زمان ... ابتدائيه ... بخلاف كوفيين و
اخفش ... ابن هشام گفته ... من للابتدائية في غير الزمان عند البصريين ... الجمهور
... من ... الكوفيون ... في الزمان ايضا ... من اول يوم
اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة ... مذهب الكوفيين ... من مثل
... من اول الليل الى آخره ... در كتاب الصلوة در شرح حديث ... باب ... المسجد النبي صلى
الله عليه وآله ... امير المؤمنين عليه السلام ... كوفيين ... القول ...
و بنا بر ... اين آيت ... اذا نودي للصلوة يوم الجمعة ... بالصلوة جنس صلوة
است مطلق ... و ... معلوم ميشود مفهوم ...
فرب ... كتاب الصلوة در حديث چهارم باب القول عند دخول المسجد والخروج منه ... از قال رسول الله
صلى الله عليه وآله ... المكتوبة وخرج من المسجد ... بباب المسجد ثم ليقل اللهم دعوتني فاجبت دعوتك وصليت مكتوبتك وانتشرت في
ارضك ... من فضلك العمل بطاعتك واجتناب سخطك والكفاف من الرزق ... و بيان شد ... ابن بابويه ...
كرده كه سال ابو ايوب الخزاز ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله قال الصلوة
يوم الجمعة والانتشار يوم السبت ... مراد ... نماز جمعه ... مفهوم ...
... كتاب الفضل ...
... **حكايت** شيخ ...
... زمان غيبت امام عليه السلام ... مراد ... انتشار ...
... اين ... فاذا اطمأننتم ... خواهيم ...
... الصلوة ... استفهام ...
... و از انجمله ...
... احكام الله تعالى ... سوره فرقان ...
قرآن و تورية ... كتاب ... رسول الله ...
... سوره ...
... باب ...
... رسول الله صلى الله عليه وآله ...
الذكر واهل بيته عليهم السلام ... الذكر القرآن ...
ورسوله ... عليهم السلام ...
كه در سوره ... كتاب الصلوة ...
فضل القرآن ... تفسير آيت ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر ... اقم الصلوة لذكري ظاهر است در اينكه

ذکر الله غیر صلوة است و صلوة برای رعایت جانب سنت است و دعوی اجماع مغرب برانکه مراد از ذکر الله نماز جمعه با خطبه جمعه است مانند دعوی اجماع بر حقیّت
تفسیر امیر المؤمنین علیه السلام است الروح را که گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب بیست و ششم که باب الروح التی یسدّد الله بها الائمة علیهم السلام
است و ابتدای دعوی این اجماع از ذات الضاب نواصب است که مخالفت اهل البیت را که مذکور شد منشأ اجماع میشمردند چون ایشان از شیعه امامیه
اند و از الجمله اینست که مبنی بر غفلت از معنی صیغه افعل است زیرا که صیغه افعل حقیقت است در وجوب مطلق و آن قدر مشترک است میان مستحب و
موکد و میان مفروض و گذشت در مقدمه در کلام شیخ در خلاف که از نماز جمعه دو رکعتی در حضر نبودن و مول با امام مفترض الطاعة مبسوط الید یا
نایب مخصوص او از جانب او میسر نباشد نماز جمعه چهار رکعتی با خطبتین مرغّب فیه است برای رعیت و از آن نیز میسر نباشد جماعت ظهر ادینه چهار
رکعتی بی خطبتین حکم آن دارد و این ظاهر است از روایت عبد الملک و بیان میشود در اخبار حدیث ششم پس قدر مشترک میان نماز جمعه چهار
رکعتی با خطبتین و جمعه چهار رکعتی بی خطبتین واجب است بوجوب مطلق در سفر در جمعه و وجوب قدر مشترک در حضر لازم نمی آورد این را که جمعه
نیز واجب یا جایز باشد در هر روز جمعه هر چند که مول با امام مفترض الطاعة یا مأمور مخصوص از جانب او میسر نباشد سیوم اینکه روایت عرب
بن یزید متّهم وارد و در تهذیب در باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها که در ابواب الزیادات است چنین است که اذا کانوا سبعة یوم الجمعة فلیصلّوا فی جماعة
ولیلبس البرد والعمامة و یتوکّأ علی قوس او عصاء و لیقعد قعدة بین الخطبتین و یجهر بالقراءة و یقنت فی الرکعة الاولی منهما قبل الرکوع
و ذکر شده در نماز جماعت و ذات قنوت در رکعت اولی پیش از رکوع صریح است در اینکه مقصود امام علیه السلام در این حدیث ام مؤمنان است بنوعی از تقیه و آن
است که پنهان از نماز و خطب ایشان از خوف ایشان باشد اما در جمع مخالفان باشد و موافقت مخالفان نکنند در صورت در زمان شدت خوف و احتمال
معرفت کسی از مؤمنان باعتبار اینکه اجتماع ایشان در نماز جماعت علیحده در جائی از جماعات مخالفان واقع شود خطبه بشرت و خوف مظنّة بسیار است
بخلاف بکثرار هفت کس و این معنی بر غالب است باعتبار اینکه هفت اهل و عدد است که در آنها مناط تجمیع است چنانچه می آید در اول در انتهاء الاخبار
موافقان صاحب مختلف پس منافات ندارد با اینکه اکثر نیز خوف داشته باشند حکم هفت داشته باشند و اگر زیاده تر از آن خوف نداشته باشند
این حکم نداشته باشند و شیخ طوسی رحمه الله در مصباح پس از اشعار بحال این روایت برای استحباب این نوع تقیه کرده و در هر صورت اقرار کرده که مؤمنان
نباشند باشد ای این اسر تقیه کرده و مستحب فی زمان القوة والتقیة بحیث لا ضرر علیهم اذا اجتمع المؤمنون و بلغوا سبعة نفر ان یصلوا الجمعة رکعتین بخطبة
فان لم یکن من یخطب صلوا اربعا و منقول است در مقدمه از شیخ در نهایه که دلالت بر این دارد لا باس ان یجمع المؤمنون فی زمان التقیة بحیث لا ضرر علیهم فیصلّوا جماعة
بخطبتین فان لم یتمکنوا من الخطبة جاز لهم ان یصلّوا جماعة لکنهم یصلّون اربع رکعات و بیان شد که اینها منافات ندارد با کلام شیخ در کتاب خلاف
و ایمه علیهم السلام امر میکرده اند بعض شیعه خود را به جماعت نماز مخالفان بود در شدت تقیه مثل آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب جل جلاله
وحده ثم لیعید فی الجماعة که مثل بهم لا احیاء الله علیهم پس مراد جماعت و در این حدیث جماعتی از جماعات مخالفانست که ایشان در زمان عدم استقلال امام مفترض
الطاعة نماز جمعه دو رکعت در حضر میگذارند و دلیل برای اینکه قنوت شیعه امامیه در زمان عدم استقلال امام مفترض الطاعة مخصوص است در قنوت در
رکعت دوم پیش از رکوع چنانچه در جمعه مطلب است که تقنت فی الرکعة الثانیة و بیان میشود در اخر تهذیب و چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث
هفتم باب القنوت فی الفریضة والنافلة تا آخر که بابیست و بیان است که القنوت فی کل صلوة فی الرکعة الثانیة قبل الرکوع و بیان شد در شرح آن که اگر
امام مفترض الطاعة مبسوط الید نماز جمعه دو رکعتی در حضر کنند و قنوت میکنند یکی در رکعت اولی پیش از رکوع و دیگری در رکعت ثانیه بعد از رکوع پس اکتفا
بقنوت در رکعت اولی پیش از رکوع شعار مخالفان آن زمان بوده چنانچه بیان میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث دوم و سیوم باب القنوت فی الجمعة
چهارم اینکه تأمل در روایت منصور در ابطال مراد آن بیکدیگر چه آنکه سیاق آن برای بیان فرق است میان جمعه چهار رکعتی با خطبتین که از رعیت
صادر میشود و در یک شهر بلکه در یک روز چند جا واقع میتواند شد و میان جمعه دو رکعتی در حضر با خطبتین که مشروط است ان مخصوص امام مفترض الطاعة مبسوط
الید یا مأمور مخصوص او از جانب او است باینکه در اول سبعه بلکه خمسه کافیست بخلاف دوم زیرا که اطلاق سوای آن کل مستثنا واجب است حضور از دو
پس اکتفا بخمسه یا سبعه شود مبسوط الید و نافذ الحکم کم اند بود پس جمعه قدر مشترک میان جمعه چهار رکعتی با خطبتین و آن رکعتی است در جمعه بقدر امر
جمعه است و الف و لام آن برای عهد خارجیست و اشارتست بجمعه امام مفترض الطاعة مبسوط الید یا مأمور مخصوص او از جانب او پنجم اینکه روایت زراره
دلیل است بر جواز نماز اداء دلالت میکند برآنکه با وجود آنکه او از اجلای اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است جمعه دو رکعتی در حضر بجا نکرده

تا زمان

تا زمان امام جعفر صادق علیه السلام مأمور صورت تقیه در شهر او که کوفه است و آن نیز نادر بوده و لهذا امام علیه السلام حث بر تقیه کرده او را چنانچه گذشت
در شرح حدیث چهارم این باب ششم اینکه استدلال بروایت عبد الملک عجیب است زیرا که آن صریح است در اینکه برای ترغیب در مستحب موکد است و آن
ظهر آدینه چهار رکعتی در حضر و دو رکعتی در سفر است چه ظاهر اینکه عبد الملک از اجلای شیعه امامیه است چنانچه مثل او شاید
یا و دیگر جاها و تخفیف لازم است و اشارتست باینکه نماز منفرد موصول با امثال خود میشود و نماز جماعت موصول است و نیز مثل خود میشود باعتبار ثواب
چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در بعض احادیث باب فضل الصلوة فی الجماعة و فرضها از باب تفضیل است برای جمعه بودن و اشارتست باینکه ظهر روز آدینه اولی
و اهم فرائض یومیه است موافق آیت سورة البقرة حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة از ابواب الصلوة
است و از چنین الفقیم نمی بود عبد الملک بجای کیف اصنع بلک الفریضة و نیز صلوة الجمعة را که تفسیر معقول صلوات است که محذوف است و مراد الصلوة
الجمعة نماز ظهر آدینه است مطلق هفتم اینکه قول او و لان الاصل عدم الاشتراط الا کلامیست ظاهر مبنی بر ظن سقیم زیرا که اشتراط ارجاع میشود به تقاضای
سبیل بحال خود و عدم سقوط آن بیوست که متنازع فیه است پس اشتراط اصل است و الحاصل عدم اشتراط باطل است چنانچه گذشت در مقدمه در استدلال
باستصحاب و عمومات و اینجا معلوم است حمل باستحباب مذکور است در آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب چهلم از ابواب السهو فی الثلث
والاربع است و لا ینقض الیقین بالشک و لا یدخل الشک فی الیقین و لا یخلط احدهما بالآخر و لکنه ینقض الشک بالیقین و یتم علی الیقین فیبنی علیه
و لا یعتد بالشک فی حال من الحالات و بیان شد هشتم اینکه قول او و لانها بدل عن الظهر فلا یزید حکمها علی حکم المبدل الا انا نقول بانتقاض بالخطبتین
لانا نقول انها بدل من الرکعتین والاشتراط فیها زیادة علی الرکعتین کلامیست ناموجه زیرا که اگر مراد بدل قائم مقام است مطلقا پس نیز لازم
عدم زیادة حکم بدل بر حکم مبدل بسیار سخیف است زیرا که قراءت در نماز بدل قراءت مأمومان است و معهذا حکم آن زیاده است بر حکم مبدل آن
باعتبار عدالت و اقرار او و مانند آنها و امثال این بسیار است و اگر مراد بدل عوض است که شرط آن زیاده بر شرط معوض نباشد پس این استدلال
مصادره بر مطلوب است و اگر مراد بدل عوض است که فرع باشد و موقوف آن موافق اصل باشد پس این استدلال امثال استدلال سابق است و معهذا
بر این تقدیر حکم بعدم زیادتی شرط او از شرط مبدل عجیب است با وجود دعوی اینکه در جمعه دو رکعتی در حضر گذشته و عددی معین که پنج یا هفت باشد
شرط است بخلاف ظهر و اقرار باینکه مستحب است در قبله شرط است در خطبتین بخلاف در رکعت اخر الا و مراد اینست که اصل عدم زیادتی شرط بدل
بر شرط مبدل است لکن این موجه است زیرا که راجع میشود باستدلال سابق که حال آن معلوم شد فرق است که اقرار به بدل بودن و
استدلال سابق را فاسد تر کرده و آنچه از الکفیم در دفع آن توی تر کرده و الغا توجیه کلام مترقی است که مقصود بلا انتقال شده میتوان کرد باین روش
که منتقض نماز و سقوط باشد و مقصود موقوف علیه باشد که آن بدل ظهر است و حاصل منع این باشد که آن نوعی از ظهر است و سند منع این باشد
که آن ناقص میشود و لیس کل خطبه با جمعه که خطبه موجب شباهت نوعی از سفر است که موجب قصر است رباعیه ظهر است پس توهم اینکه خطبتین بدل رکعتین است
ساقط است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة و معهذا روایات دیگر واقع شده باینکه قصر جمعه بسبب آنست که جمعه امام در اجابت است
باینکه سید بعد خلایق از سرور در نیست مکان ارجح اخباری که از اطراف مملکت برای او وارد شده باشند باو اعلام کند و او وفق کند بمقتضای
آن تا باعث انتظام امور مملکت و اصلاح و احوال رعیت شود پس آن نماز مثل نماز مسافر است که چون سفر او مقارن بجوم خلایق است
شده بیست مسافت قصر از رباعیه را قدر چهار فرسخ است و دو فرسخ برای رفتن و دو فرسخ برای برگشتن در همان روز و این منافات ندارد با اینکه
حضور جمعه بر مسافر هشت فرسخ واجب نباشد برای اشتغال او بامور ریاست سفر و از جمله آن روایاتست آنچه ابن بابویه روایت کرده در عیون اخبار الرضا
در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام چنانچه منقول است در شرح حدیث چهارم این باب
و در آن روایت گفته که فان قیل فلم وجبت الجمعة علی من یکون علی فرسخین لا اکثر من ذلک قیل لان ما یقصر فیه الصلوة بریدان ذاهبا او بریدا ذاهبا و بریدا جائیا
والبرید اربعة فراسخ فوجبت الجمعة علی من هو علی نصف البرید الذی یجب فیه التقصیر و ذلک انه یجیء فرسخین و یذهب فرسخین فذلک اربعة فراسخ
و هو نصف طریق المسافر بر آنکه این روایت صحیح است چنانچه گفتیم در مقدمه و در این دو اشارتست بآنکه مسافر باعتبار مشقت سفر نوعی است
وسط او افراط و تفریط و مسافت قصر رباعیه در نوع اول دو برید است و مسافت قصر رباعیه در نوع دوم یک برید است و لهذا روایات واقع
شده که اهل مکه قصر رباعیه میکنند در وقت رفتن بعرفات در حج و سوم مثل آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب صد و نود و هفتم که باب الصلوة

مسجد منی و من یجب علیه التقصیر و اتمام مبنی است که قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اهل مکة یتمون الصلوة بعرفات فقال ویلهم او ویحهم ای سفر اشد منه
لا لا تتم و بر این محمول است الخبری آید در کتاب الصلوة در حدیث اول و دوم باب حد المسیر الذی یقصر فیه الصلوة که باب هشتاد و هفتم است که
قلت لابی عبد الله علیه السلام ادنی ما یقصر فیه المسافر فقال برید مخفی نماند که عدم قصر [illegible] برای آنست که بقای عموم خلایق در آن
لازم نیست پس مباشرت مشقت در آن بر طرف شده و مسافت قصر [illegible] در روز سیوم [illegible] منزل [illegible]
قصر با عید میکند و الا فلا چنانچه آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب صلوة الملاحین و المکارین [illegible] است دیگری [illegible]
چون [illegible] نفس واحده اند [illegible] امام مفترض الطاعه [illegible]
فرسخ آمده باشند [illegible] حکم آن [illegible] تخفیف مستحبات نماز [illegible] بالقدر طاقت [illegible]
مخفی نماند که بنا بر این محتمل است که امام مفترض الطاعه مبسوط الید نماز جمعه را با دو خطبتین گزارد [illegible]
فرسخ [illegible] گزارد [illegible] حکم [illegible] و الله اعلم [illegible] اجماع بر خلاف صورت
نزاع [illegible] از آیات و احادیث و دلیل عقلی محض در مقدمه [illegible] در خلاف [illegible] منقول شد [illegible]
ذکر برهان عقلی بر تحقق این اجماع کرده [illegible] کلام او [illegible] فانه اجماع باق من عهد النبی
صلی الله علیه و آله الی وقتنا هذا [illegible] و الله اعلم [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
آنچه مستنبط میشود از عمل فرقه ناجیه در عصر ظهور ائمه معصومین علیهم السلام یا از علامات مطلق [illegible] مستنبط میشود از تتبع
اقوال فضلا و اصحاب ائمه معصومین علیهم السلام [illegible] ایشان [illegible] از قسم اول است [illegible]
[illegible] است [illegible] استدلال [illegible] از زمان رسول تا حال [illegible] صحابه و تابعین و بعد از ایشان است در عصر ظهور
ائمه معصومین علیهم السلام [illegible] ائمه معصومین علیهم السلام است [illegible]
و امامت حق یا باطل [illegible] و این معلوم است [illegible] منقول [illegible]
[illegible] ائمه معصومین [illegible] احادیث [illegible] منقول شده و
[illegible] دلیل معلوم [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] رسالت [illegible] اجماع امامیه [illegible]
[illegible] مسایل شرعیه معلوم [illegible] اجماع [illegible] متواتر یا اخبار آحاد [illegible] است و
[illegible] در کتاب [illegible] اجماع امامیه بر جواز عمل با خبار آحاد [illegible]
[illegible] آیات یا احادیث منقوله از رسول الله صلی الله علیه و آله یا او صیا
او علیهم السلام [illegible] دلیل [illegible] اجماع منقول [illegible]
[illegible] معلوم شده [illegible] معلوم میشود [illegible] استدلال [illegible]
[illegible] استدلال [illegible] مقدمه [illegible]
[illegible] اخبار آحاد مطلقا [illegible] کلام او منقول شده [illegible]
اخبار الآحاد [illegible] اخبار آحاد بر دو قسم است اول آنچه موجب علم و موجب عمل است
[illegible] موجب علم است و نه موجب عمل است سیوم
آنچه [illegible] از قسم دوم [illegible]
[illegible] بین الناس [illegible] امام مفترض الطاعه [illegible]
[illegible] کتاب الحجة [illegible]
[illegible] امامت [illegible] کتاب الحجة

در حدیث اول و دوم باب ان الحکومة انما هی للامام که باب اول است و ابن بابویه در فقیه در کتاب القضایا و الاحکام در باب القضاء و الحکومة روایت
کرده از ابی عبد الله علیه السلام قال اتقوا الحکومة فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی و علی امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] مجلسا ما جلسه الا نبی او وصی نبی او شقی و چون واجب باشد [illegible] احکام و حدود [illegible]
[illegible] حکم [illegible] حکم [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] از اصحاب ما رضوان الله علیهم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] رضوان الله علیهم [illegible] مذهب [illegible]
امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام در هر زمان بنا بر اینکه مجتهد جامع الشرایط [illegible] اقامت حدود [illegible]
[illegible] روایت عمر بن حنظله که گذشت در کتاب العقل در حدیث [illegible] باب اختلاف
الحدیث و آن اینست که سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاکما الی السلطان و الی القضاة ایحل
ذلک قال من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت و ما یحکم له فانما یاخذ سحتا و ان کان حقا ثابتا له لانه اخذه بحکم الطاغوت و قد
امر الله ان یکفر به قال الله تعالی یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به قلت فکیف یصنعان قال ینظران من کان منکم
ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف
بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله [illegible]
[illegible] امام مفترض الطاعه [illegible] امام مفترض الطاعه
[illegible] در کتاب العقل در حدیث [illegible] باب البدع و الرای و المقاییس [illegible]
[illegible] روایت عمر بن حنظله [illegible] امام مفترض الطاعه [illegible]
موافق [illegible] در کتاب الاحکام در حدیث چهارم باب [illegible] منکم [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible] از جانب امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] کتاب الحجة [illegible]
[illegible] امام مفترض الطاعه [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] ابن بابویه در فقیه در باب وجوب الجمعة و فضلها [illegible]
[illegible] قلت لابی جعفر علیه السلام علی من تجب الجمعة قال تجب علی سبعة نفر من المسلمین و لا جمعة لاقل من خمسة من المسلمین احدهم الامام [illegible]
[illegible] واجب [illegible] خطبتین [illegible]
[illegible] خطبتین [illegible]
آنچه [illegible] در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب [illegible] الامام [illegible] ابن بابویه [illegible]
[illegible] روایت [illegible] در تهذیب [illegible] الجمعة [illegible]
[illegible] علی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] روایت [illegible] ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

من رغب عنها ثلث [illegible] فليس منى و نظاير اين بسيار است پس جمعه يعنى چهار ركعتى با خطبتين باتمام اركان نيز ميتواند بود سيوم روايتيست كه شيخ طوسى در تهذيب
در آخر باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها مقدم بر ابواب الزيادات بطريق موثق باصطلاح مجتهدين از محمد بن مسلم عن ابى جعفر عليه السلام قال تجب الجمعة
على من كان منها على فرسخين و معنى ذلك اذا كان امام عادل و قال اذا كان بين الجماعتين ثلثة اميال فلا باس ان يجمع هولاء و يجمع هولاء ولا
يكون بين الجماعتين اقل من ثلثة اميال جواب آنست كه اين حديث دلالت دارد بر اينكه جمعه يعنى قدر مشترك ميان دو ركعتى در ظهر با خطبتين و چهار ركعتى با خطبتين
است اول مخصوص امام مفترض الطاعة يا مأمور از جانب او است و در اين صورت بر مردمان چهار فرسخى در چهار فرسخى تقريبا واجب است كه نزد جمعه
او حاضر شوند دوم مخصوص ايشان نيست و مستحب است اينكه در كمتر از يك فرسخ مثل آن جمعه ديگر بنا شود پس مجموع آن [illegible] بايد كه يك جمعه نشود براى
كراهت [illegible] نداشته باشند يا وجود آنكه [illegible] است چنانچه گذشت در مقدمه و در كلام شيخ در خلاف چهارم روايت ابن بابويه در فقيه در باب
وجوب الجمعة و فضلها كه روى محمد بن مسلم عن ابى جعفر عليه السلام انه قال اذا كان بين الجماعتين ثلثة اميال فلا باس ان يجمع هولاء و هولاء ولا يكون بين
الجماعتين اقل من ثلثة اميال جواب آنست كه لا باس [illegible] است و تجميع بعنوان اداى جمعه چهار ركعتى با خطبتين است چنانچه بيان شد
در جواب سابق و لا يكون منصوب و معطوف است بر يجمع يا مرفوع و جمله حاليه است و بر هر تقدير اشارت است باينكه براى [illegible] جمعه است نيز يكون
[illegible] نه ميان دو حصار [illegible] مخفى نماند كه [illegible] در اول كلام لا يكون مستعمل در نفى [illegible] ميشود مثل
آنچه مى آيد در كتاب حج در حديث [illegible] باب [illegible] الاحرام و عقده [illegible] لا يكون [illegible] در صلوة مكتوبة [illegible]
پنجم روايت شيخ طوسى در تهذيب در باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها از ابواب الزيادات بطريق موثق باصطلاح مجتهدين از عن الفضل بن عبد
الملك قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا كان قوم فى قرية صلوا الجمعة اربع ركعات فان كان لهم من يخطب بهم جمعوا اذا كانوا خمسة نفر و
انما جعلت ركعتين لمكان الخطبتين جواب آنست كه ظاهر [illegible] آنست كه مقصود تقسيم جمع باشد كه نماز جمعه چهار ركعتى ميكنند و قسم اول
اينكه چهار ركعتى با خطبتين كنند دوم اينكه چهار ركعتى با خطبتين كنند كه آنرا تجميع مينامند و در صحت آن خمسه شرط است و در استحباب آن
سبعه شرط است [illegible] و انما جعلت [illegible] است كه مقصود استيناف بيان [illegible] سابق نيست بلكه مقصود بيان مسئله ديگر است مناسب اين مسئله است
و مكان [illegible] جماعت و اشارت است باينكه [illegible] دورى جاى خطبتين با امام مفترض الطاعة از منزل [illegible]
دو فرسخ چنانچه بيان شد در [illegible] صاحب مختلف [illegible] الخطبتين [illegible] جمعه [illegible] خطبتين با امام مفترض
الطاعة چنانچه گذشت در كتاب الصلوة در حديث اول باب فرض الصلوة ششم آنچه مى آيد در كتاب الصلوة در حديث چهارم باب [illegible]
از باب تهيئة الامام للجمعة است از سماعة قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الصلوة يوم الجمعة فقال اما مع الامام فركعتان و اما من يصلى وحده
فهى اربع ركعات بمنزلة الظهر يعنى اذا كان امام يخطب فاما اذا لم يكن امام يخطب فهى اربع ركعات و ان صلوا جماعة جواب آنست كه مراد با امام
اينجا امام مفترض الطاعة است و وكيل او حكم او دارد و تفسير و تخصيص آن [illegible] يخطب [illegible] مبنى بر آنست كه خطبه جمعه آن امام مخصوص بزمان استقلال
اوست براى امر خلايق بانچه موافق انتظام مملكت است [illegible] ايشان از [illegible] چنانچه روايت شده در عيون الاخبار [illegible] در شرح حديث
چهارم اين باب و تفسير [illegible] وحده باذا لم يكن امام يخطب شده براى تفهيم بقرينه مقابله پس در غير آن زمان نماز جمعه در حضر چهار ركعتى است
هر چند كه بعنوان جماعت باشد و [illegible] امام مفترض الطاعة باشد پس اين حديث دلالت ميكند بر [illegible] اين مستدل و موافق [illegible]
روايت شيخ طوسى در تهذيب در باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها از ابواب الزيادات از على عليه السلام قال لا جمعة الا فى مصر تقام فيه الحدود
بنا بر اينكه در زمان ظهور [illegible] امام مفترض الطاعة باشد [illegible] اقامت حدود [illegible] چنانچه مى آيد در
كتاب الزكوة در حديث اول باب ادب المصدق [illegible] امير المومنين صلوات الله عليه هفتم روايت
[illegible] خطبه طويله كه براى ترغيب جمعه است [illegible] ان الله تعالى قد فرض عليكم الجمعة فمن تركها فى حياتى او بعد موتى
استخفافا بها او جحودا لها فلا جمع الله شمله ولا بارك له فى امره الا ولا صلوة له الا ولا زكوة له الا ولا حج له الا ولا صوم له الا ولا بر له حتى
يتوب جواب آنست كه مراد بجمعه اينجا اتفاق كلمه [illegible] تفرق و اختلاف در فتوى [illegible] لفظ جمعه است در عرف [illegible] چنانچه گفتيم

در مقدمه

در مقدمه پس غرض [illegible] تفصيل است براى احياى الفة و تكثير و تقويت جمعه است و تأكيد آن بآيات محكمات بسيار از قرآن كه در آنها
نهى شده جمع از اختلاف [illegible] و امر به پيروى امام عالم بجميع احكام الهى مثل آيت سوره آل عمران ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من
بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظيم و آيت سوره نساء اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم و آيت سوره نحل و سوره انبياء فاسئلوا
اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون و آيت سوره يونس و سوره نجم ان الظن لا يغنى من الحق شيئا و شك نيست در اينكه [illegible] با امام مفترض
الطاعة عالم بجميع احكام الهى است و حضور نزد نماز جمعه او در هر هفته [illegible] باشد و شك نيست در اينكه مخالف آن محكمات [illegible]
نيست اما بايد شناخت كه آن اهل تفرق و اختلاف كيانند و بعد از آن حكمى بايد كرد [illegible] تارك جمعه [illegible] در تمام عمر نماز جمعه [illegible]
كرده باشند هشتم اينكه رسول الله صلى الله عليه و آله نماز جمعه دو ركعتى در حضر ميكرده و تأسى باو واجب است [illegible]
آيت سوره احزاب لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة و بدليل روايت [illegible] صلوا كما رايتمونى اصلى جواب آنست كه اين آيت دلالت
بر مدعاى شما ندارد زيرا كه [illegible] مثل [illegible] قومه [illegible] و مراد با سوة حسنة [illegible]
در صحاح گفته والاسوة والاسوة بالكسر والضم لغتان و هو ما يتاسى به الحزين اى يتعزى به [illegible]
[illegible] چنانچه بيان ميشود در كتاب الصلوة در شرح حديث [illegible] باب صلوة النوافل [illegible] و از جمله جواب
از استدلال بروايت [illegible] تسليم صحت آن [illegible] زيرا كه [illegible]
از ادوات تشبيه ظاهر در عموم وجه شبه نيست بلكه منصرف ميشود [illegible] مثلا در زيد كالاسد افاده [illegible]
اوصاف اسد است [illegible]
احسن كما احسن الله اليك و بنا بر اين [illegible] صلوة رسول الله صلى الله عليه و آله [illegible] و رعايت آداب صلوة است [illegible]
در حديث حماد و امام جعفر صادق عليه السلام [illegible] گفت كه يا حماد [illegible] در كتاب الصلوة در حديث [illegible] باب
باب افتتاح الصلوة [illegible] و رعايت آن آداب علامت توجه [illegible] در جميع افراد آن مطلوب است
بخلاف عدد ركعات [illegible]
[illegible] در تمهيد القواعد گفته كه قاعده [illegible] صلى الله عليه و آله [illegible] الامام [illegible] صلى الله عليه
[illegible] بالمومنين من انفسهم [illegible] الامام [illegible] و نظاير اين بسيار
است [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب مختلف [illegible] زراره [illegible] در شرح حديث چهارم اين باب [illegible]
[illegible] زراره خيال كرده كه امام [illegible] و بنا بر آن جمعه دو ركعتى
در حضر [illegible] چهار ركعتى [illegible]
[illegible] روايت ابن بابويه در فقيه [illegible] صلوة العيدين بطريق صحيح باصطلاح مجتهدين [illegible] عن ابى عبد الله عليه السلام انه قال
فى صلوة العيدين اذا كان القوم خمسة او سبعة فانهم يجمعون الصلوة كما يصنعون يوم الجمعة و قال تقنت فى الركعة الثانية جواب آنست كه تجميع اينجا
عبارت [illegible] جمعه يعنى نماز مقارن خطبتين است [illegible] نماز مقارن خطبتين [illegible] شرط است [illegible]
[illegible] كما تصنعون [illegible] خطبتين از نماز است [illegible] چهار ركعتى [illegible] چنانچه بيان شد در جواب
[illegible] قول امام عليه السلام [illegible] تقنت فى الركعة الثانية زيرا كه تقنت [illegible]
[illegible] و بنا بر [illegible] كما تصنعون يوم الجمعة است و قنوت در ركعت [illegible]
است [illegible] چهار ركعتى [illegible] در ركعت [illegible]

از رکوع اشارت بآن شده و اعتراض سیوم بر صاحب مختلف اینست که مقصود اینست که چون قنوت شیعه امامیه در این نماز یک قنوت است و آن در
دوم و پیش از رکوع است بنابر اینکه نماز جمعه ایشان در صورت عدم وجوب تقیه چهار رکعتی است پس باید غیر خطبتین از نماز جمعه میکنند و از این کلام ظاهر
میشود دلالت این حدیث و لا اقل بر جمله علی الحمد اول بآن میکنند مخفی نماند که چون خطبتین از نماز جمعه موقوف است پس محمل نماز جمعه موقوف بر خطبتین است
ظاهر این حدیث اینست که مستلزم نیز نباشد مانند جمعه چهار رکعتی بخلاف جمعه دو رکعتی و الله اعلم بالصواب باب شصت و نهم الاصل باب وقت
الصلوة الجمعة و وقت صلوة العصر يوم الجمعة شرح این باب بیان وقت نماز جمعه است خواه چهار رکعتی و خواه دو رکعتی و بیان وقت
نماز عصر است در روز جمعه و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت الظهر يوم الجمعة حين تزول الشمس شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقت نماز ظهر در روز جمعه وقتی است که زوال آفتاب شود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا
زالت الشمس يوم الجمعة فابدأ بالمكتوبة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون زوال آفتاب شود در روز جمعه پس ابتدا کن بنماز فریضه یعنی نافله
را مقدم مدار سیوم اصل سألته ابا عبد الله علیه السلام عن وقت صلوة العصر يوم الجمعة فقال في مثل وقت الظهر في غير يوم الجمعة شرح پرسیدم امام
امام جعفر صادق علیه السلام را از وقت فضیلت نماز عصر در روز جمعه پس گفت در مانند وقت فضیلت ظهر است در غیر روز جمعه و مراد آنست که در غیر روز جمعه نماز
ظهر گزارده میشود بعد از فراغ از نافله گفت نافله رسول علیه السلام آنقدر است مقدار یک ذراع از سایه بعد از زوال میکرده و وقت فضیلت نماز
عصر در روز جمعه بعد از ذراع از فراغ ظهر در اول وقت زوال و بحث گفت نافله است تفصیلش می آید در باب التطوع يوم الجمعة که باب هفتاد و
چهارم است چهارم اصل عن محمد بن خالد عن القاسم بن عروة عن محمد بن ابی عمیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة يوم الجمعة
فقال نزل بها جبرئيل عليه السلام مضيقة اذا زالت الشمس فصلها قال قلت اذا زالت الشمس صليت ركعتين ثم صليتها فقال ابو عبد الله
عليه السلام اما انا فاذا زالت الشمس لم ابدأ بشيء قبل المكتوبة شرح روایت است از محمد بن خالد از قاسم بن عروه از محمد بن ابی عمیر گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از نماز در روز جمعه پس گفت فرود آورد آنرا جبرئیل علیه السلام بر حالی که تنگ گرفته شده باشد چون زوال کند آفتاب
پس بگزار آنرا ابن ابی عمیر گفت که گفتم که چون زوال کند آفتاب میگزارم دو رکعت نافله را بعد از آن میگزارم فریضه را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که اما من پس چون زوال کند آفتاب ابتدا نمیکنم بچیزی پیش از فریضه اصل قال القاسم وكان ابن بكير يصلي الركعتين وهو شاك في الزوال فاذا
استيقن الزوال بدأ بالمكتوبة في يوم الجمعة شرح قال القاسم کلام محمد بن خالد است و مقصود بیان اینست که کلام ابن ابی عمیر منافی کلام امام علیه السلام
نیست زیرا که کلام او در صورت شک در زوال است و کلام امام علیه السلام در صورت علم بزوال است و شک نیست که در وقت امام بزوال
آفتاب پیشتر از وقت رعیت است چنانچه می آید در حدیث یازدهم باب هفدهم که باب النوادر است یعنی گفت قاسم بن عروه که عادت عبد الله بن
بکیر این بود که میگزارد دو رکعت نافله را بر حالی که او صاحب شک بود در زوال آفتاب پس چون یقین میکرد زوال آفتاب را ابتدا میکرد بفریضه در روز جمعه
باب هفتادم الاصل باب تهيئة الامام للجمعة وخطبته والانصات شرح التهيئة بفتح تاء دو نقطه و سکون هاء و کسر یاء دو
نقطه در پایین و فتح همزه مصدر تفعیل العین بای مهموز اللام باب تفعیل بر اقامه گری برای کاری با آماده کردن اسباب کمال آن کار و مصدر صفات است
یعنی عمل است در او با امام ایجاد قدر مشترک است میان امام مفترض الطاعه و میان غیر او در وقت خطبه و میان مؤمنی که برای نماز
مخالفان شود در جمعه چهار رکعتی و میان مؤمنی که پیش نماز موافقان شود در جمعه دو رکعتی و لام در للجمعة متعلق بتهیئة است یا متعلق بامام است مراد بجمعه
نماز جمعه است و خطبه عطف بر تهیئه است و ضمیر راجع بامام است یا راجع بجمعه است باعتبار اینکه او را اصل مصدر است و الانصات عطف بر تهیئه است
الانصات خاموش شدن برای استماع سخن یعنی این باب بیان مهیا گری پیشنماز برای جمعه است و بیان خطبه پیشنماز و بیان سکوت مردم برای استماع
خطبه و استماع قرائت پیشنماز در نماز جمعه و در این باب نه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ينبغي للامام الذي يخطب الناس يوم الجمعة
ان يلبس عمامة في الشتاء والصيف ويتردى ببرد يمني او عدني ويخطب وهو قائم يحمد الله ويثني عليه ثم يوصي بتقوى الله ويقرأ سورة من القرآن
صغيرة ثم يجلس ثم يقوم فيحمد الله ويثني عليه ويصلي على محمد صلى الله عليه وآله وعلى ائمة المسلمين ويستغفر للمؤمنين والمؤمنات فاذا فرغ من هذا اقام
المؤذن فصلى بالناس ركعتين يقرأ في الاولى بسورة الجمعة وفي الثانية بسورة المنافقين شرح این حدیث برای بیان کیفیت پیشنمازی ...

در دنی نظافت با امام از ان و از جمعه نزد موافقانست بشرط اینکه جمعه گزارد دلیل امام مفترض الطاعه باشد و بیان میگوید از امام از ان بر جمعیت دا عدا علم
ابرد بفتح با و سکون را و بنقط و دال بینقطه جامه در عربی یافته شده باشد و عدن بفتح عین بینقطه و نون شهریست معروف در یمن که از اعدن
ایمن میگوید مؤذن امینی پس او انجا برای فرائض را اولیت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام سزاوار است برای پیشنمازی از شیعه امامیه که خطبه گوید به
مخالفان مر او در روز جمعه اینکه بپوشد جامه در زمستان و در تابستان و در اندازد بردی که یمنی باشد یا عدنی باشد و خطبه گوید بر حالی که او ایستاده
باشد سپاس میگوید الله را و ستایش میکند او را و بسیار حسنه بعد از آن سفارش میکند بترس الله تعالی و میخواند سوره از قرآن که کوچک باشد بعد از آن
می نشیند بعد از ان بر میخیزد و سپاس میکند الله را و ستایش میکند بر او و درود میکند بر محمد صلی الله علیه و آله و بر امامان مسلمانان مراد در روز
بعنوان اجمال است اگر تقیه شدید نباشد و بعنوان تفصیل بر خلافت امام ضلالت از خلافت اگر تقیه شدید باشد و طلب آمرزش میکند برای مؤمنین
و مؤمنات پس چون فارغ شود از این اقامت میگوید مؤذن پس آن پیشنماز میگزارد با مخالفان دو رکعت را میخواند در رکعت اول سوره جمعه را
با سوره جمعه و در رکعت دوم سوره جمعه را با سوره منافقین دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خطب الامام يوم الجمعة فلا ينبغي لاحد
ان يتكلم حتى يفرغ الامام من خطبته فاذا فرغ الامام من الخطبتين تكلم ما بينه وبين ان تقام الصلوة وان سمع القراءة او لم يسمع اجزاه شرح
سمع بتشدید میم الجمعه باب معلوم باب تفعیل است التسمیع شنوانیدن و مراد اینجا جهر بقرائت است و ضمیر مستتر راجع بامام است و میتواند بود
که بصیغه مجهول باشد و ضمیر مستتر راجع بمأموم باشد و حاصل هر دو یکی است و بر اینقیاس است لم یسمع یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون خطبه گوید پیشنماز در روز جمعه پس سزاوار نیست برای هیچکس اینکه سخن گوید تا آنکه فارغ شود پیشنماز از خطبه خود پس چون فارغ شود پیشنماز
از دو خطبه سخن میگوید مأموم میان فارغ شدن امام و میان اینکه شروع کند مؤذن در اقامت نماز و اگر امام شنوانید قرائت را یا نشنوانید کافی
است امام را یا یعنی که نماز جمعه او بر هر دو تقدیر صحیح است و جهر بقرائت شرط صحت نماز جمعه نیست سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن
خطبة رسول الله صلى الله عليه وآله اقبل الصلوة او بعد فقال قبل الصلوة ثم يصلي شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله در روز جمعه که آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز پس امام گفت پیش از نماز بود خطبه میگفت
بعد از آن نماز میگزارد بدانکه این حدیث مخالف ظاهر روایت ابن بابویه است در فقیه در آخر باب وجوب الجمعة وفضلها که و قال ابو عبد الله علیه السلام
اول من قدم الخطبة على الصلوة يوم الجمعة عثمان لانه كان اذا صلى لم يقف الناس على خطبته وتفرقوا وقالوا ما نصنع بمواعظه وهو لا يتعظ بها وقد احدث
ما احدث فلما رأى ذلك قدم الخطبتين على الصلوة و در کتاب عیون اخبار الرضا در باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها انه سمعها من
الرضا علی بن موسی علیهما السلام روایت کرده که ان قال فان قيل لم جعلت الخطبة يوم الجمعة قبل الصلوة وجعلت في العيدين بعد الصلوة قيل لان الجمعة امر دائم
يكون في الشهر مرارا وفي السنة كثيرا فاذا كثر ذلك على الناس ملوا وتركوه ولم يقيموا عليه وتفرقوا عنه فجعلت قبل الصلوة ليحتبسوا على الصلوة
ولا يتفرقوا ولا يذهبوا واما العيدين فانما هو في السنة مرتين وهو اعظم من الجمعة والزحام فيه اكثر والناس فيه ارغب فان تفرق بعض الناس
بقي عامتهم وليس هو بكثير فيملوا ويستخفوا به بعد از ان گفته که قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله تعالى جاء هذا الخبر هكذا والخطبتان في الجمعة والعيدين
بعد الصلوة لانهما بمنزلة الركعتين الاخرتين وان اول من قدم الخطبتين عثمان لانه لما احدث ما احدث لم يكن الناس يقفون على خطبته
يقولون ما نصنع بمواعظه وقد احدث ما احدث فقدم الخطبتين ليقف الناس انتظارا للصلوة ولا يتفرقوا عنه مخفی نماند که این تعلیل جاری نیست در عیدین زیرا که نماز عید چهار رکعتی منقول نیست و
اعتماد بر روایت کلینی رحمه الله است چنانچه بیان شد در شرح عنوان کتاب الصلوة در مقدمه چهارم و جمع است میان روایات باینکه در روز جمعه
دو نوع خطبه می بوده یکی پیش از نماز و آن برای انتظام و نسق مملکت بوده و دیگری بعد از نماز و آن برای موعظه و مانند آن بوده چنانکه ظاهر
گذشت در کتاب التوحید در حدیث هفتم باب بیست و دوم که باب جوامع التوحید است که خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بود خطبه بعد العصر تا آخر و
عثمان هر دو نوع خطبه را تقدیم کرده بود حکایت وقتی که در اصفهان شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی و میر محمد باقر داماد رحمه الله تعالی هر کدام
نماز جمعه چهار رکعتی میگزاردند باعتقاد اینکه نماز جمعه دیگری باطل است و خطبتین شیخ را دیگری که میخواند و میان مریدان ایشان مباحثات
واقع میشد از انجمله روزی در بازار یکی از مریدان میر به مریدی شیخ گفت که خطبه بجای دو رکعت است پس جایز نیست که غیر پیشنماز آنها را
خواند مرید شیخ گفت که صحیح میبود نیت بقبله میبود جهارم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة يوم الجمعة فقال

ز ذی القعده

ابیع الامام رکعتان واما من صلیها وحده فهی اربع رکعات بمنزلة الظهر یعنی اذا کان امام یخطب فاما اذا لم یکن امام یخطب فهی اربع رکعات وان
صلوا جماعة **شرح** مراد با امام اینجا امام مفترض الطاعه است وتفسیر وتخصیص آن بامام یخطب مبنی بر آنست که امام مفترض الطاعه از اسباط الید
وصاحب مملکت نباشد خطبه نمیخواند پس نماز جمعه او چهار رکعتست هرچند که بعنوان جماعت بجا آورده باشد **یعنی** روایتست از سماعه که گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز در روز جمعه پس گفت اما آنچه از نماز جمعه با امام مفترض الطاعه است پس دو رکعتست اما آنچه از نماز
جمعه با امام مفترض الطاعه است پس دو رکعتست اما آنچه از نماز جمعه نماز کسی است که بگزارد در تنهایی بدون امام مفترض الطاعه است پس آن چهار
رکعتست مانند ظهر در غیر روز جمعه میخواهد این را که چهار رکعتست اگر باشد امام مفترض الطاعه که خطبه گوید پس اگر نباشد امامی مفترض الطاعه
که خطبه گوید پس آن چهار رکعتست هرچند که نماز گزارند بعنوان جماعت هرگاه نماز آن امام مفترض الطاعه باشد **پنجم اصل** عن جعفر عن ابیه
علیهما السلام قال الاذان الثالث یوم الجمعة بدعة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش که گفت اذان سیوم در روز جمعه بدعت
است مراد باذان سیوم اذان بعد از فراغ امام از خطبه است باعتبار اینکه اذان اول اذان فجر روز جمعه است و اذان دوم اذان ظهر جمعه است
پیش از شروع امام در خطبه و مناسبتر با حدیث بعنوان این باب باعتبار آنست که بعض مخالفان چنان میکنند که او باین اذان سیوم داخل
تهیه الامام للجمعة است و آن غلط است و اشارت بان هست در حدیث اول این باب که فاذا فرغ من هذا اقام المؤذنون و غیرهم ادراک در کتاب ایمه
گفته که ولا یجوز الاذان بعد نزول الامام فان الاذان الاول الذی عند الزوال فهذا هو الاذان المنهی عنه ویسمیه بعض اهل السنة الاذان و
الثالث فقال الاذان الثالث لا یجوز بدعة لانه اذان ثالث للاعلام الاقامة ظاهرا اذان آخر و صاحب مجمع البیان گفته که اهل السنة روایت
زید کان لرسول الله صلی الله علیه وآله مؤذن واحد بلال کان اذا جلس علی المنبر اذن علی باب المسجد فاذا نزل اقام الصلوة ثم کان ابو بکر
و عمر کذلک حتی اذا کان عثمان وکثر الناس وتباعدت المنازل زاد اذانا فامر بالتاذین الاول علی سطح دار له بالسوق یقال له الزوراء
وکان یؤذن له علیها فاذا جلس عثمان علی المنبر اذن مؤذنه فاذا نزل اقام الصلوة فلم یعب ذلک علیه و بنابر این میتوانند بود که اذان ثالث
نیز پیش از شروع در خطبه باشد بلکه میتواند بود که مراد باذان ثالث اذان زوراء و لفظ آن باشد با وجود آنکه دوم است که بجای آن زیرا که
سیوم است باعتبار اینکه اذان فجر و اذان وقت جلوس امام بر منبر مستمر بوده و این حادث شده **ششم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی
جعفر علیه السلام فی خطبة یوم الجمعة الخطبة الاولی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونستهدیه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهد
الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله انتجبه لولایته واختصه برسالته
واکرمه بالنبوة امینا علی غیبه ورحمة للعالمین وصلی الله علیه وآله وعلیهم السلام **شرح** جمع میکنند که این دو خطبه مذکور ترتیب که مومنی ابراهیم
شدت تقیه چنانکه از مخالفان شود در نماز جمعه و اکتفا بقرینه اینکه راوی آخر خطبه دوم بعد از دو بر رسول الله صلی الله علیه وآله میکویم که نقول
برای اشعار باینکه در وظایم حق را بر حق باید گفت که مخالفان نشنوند در جمع دیگر میگویند که این دو خطبه و امثال اینها برای نماز جمعه چهار
رکعتست اگر چنانچه از غیر امام مفترض الطاعه باشد بقرینه اینکه محمد بن مسلم که راوی این حدیث است روایت کرده که نماز جمعه را که ظهر میخوانی
امام مفترض الطاعه مستقل است چنانچه گذشت در شرح حدیث ...م باب وجوب الجمعة وعلی من تجب از باب نفقه و هشتم است و بقرینه اینکه عبد
الملک ابن اعین برادر زراره بن اعین که از اجلای راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اند نماز جمعه دو رکعتی نمیکرده اند چنانچه گذشت
الخ در آن باب و تدبیر جمع میکویند که خطبه با جمعه چهار رکعتی بدعتست و جواب دیگر آن است که آنچه در مطول است تا و نراعنا ابرار
التقوی و ایت یا مردان بالمعروف ... اکر و امثال اینها داخل باشند مستحب است در هر وقت و هر کیفیت که باشد الامام فی جمعة
و هرجا که نبه دیانت ... ترکیب اللغة التفصیل است الافضل جمع تقیه تقیه نون و سکون و فارو جیم و قصد ... و هر و رایج ... مناسب است
و بهر تقدیر بیان آنست باینکه نیت بد بهتر است از عمل بر خلاف آنچه نیت خوب بهتر است از عمل چنانچه روایت شده که نیة المؤمن خیر من عمله
ونیة الکافر شر من عمله من یهدی الله ... اشارتست بایت سوره اعراف من یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا انتجبه یعنی
و نجی را بلفظ میتوانند بود والولایة بفتح و کسر واو اولی معروف بودن یعنی امامت الرسالة بفتح و کسر راء یعنی اسم الرسالة پیغام فرستادن و
الغیب قضیه که ای علایم ... اختلاف ... دلیل ... و ... و مانند آنها که ... دانسته شده باشد **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر

در خطبه روز جمعه که دو خطبه است خطبه اول اینست سپاس مر خدا راست سپاس میکنیم او را وطلب مدد میکنیم از او وطلب آمرزش میکنیم از او وطلب راهنمایی
میکنیم از او و پناه میبریم بالله تعالی از بدیهای نفسهای ما و از زشتیهای عملهای ما هر که را راهنمایی کند او را الله تعالی پس نیست گمراه کننده برای او و یا بخیر کسی
را که بپیروی محکمات قرآن و عمل بمقتضای آنها کند بتوفیق الله تعالی پس پیروی طور اهل اختلاف میکنند که او را گمراه کنند و هر که گمراه کند او را الله
بخذلان و ترک توفیق پیروی محکمات قرآن و عمل بمقتضای آنها پس نیست راهنمایی او را یا بخیر که راهنمایی دیگر مثل تتبع کتب فلاسفه و مانند آنها راه علم
نیست و گواهی میدهم اینکه نیست مستحق عبادت مگر الله به تنهایی او شریکی نیست او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده او است الله تعالی برگزید او را برای
اولی بمعروف بودن خود و سرفراز کرد او را به پیغام فرستادن خود و گرامی کرد او را به پیغمبری در حالیکه امین بود بر غیب الله تعالی و رحمت بود برای عالمیان و درود
کند الله تعالی بر محمد و آل او و بر ایشان باد سلام **اصل** اوصیکم عباد الله بتقوی الله واخوفکم من عقابه فان الله ینجی من اتقاه بمفازتهم لا یمسهم
السوء ولا هم یحزنون ویکرم من خافه یقیهم شر ما خافوا ویلقیهم نضرة وسرورا وارغبکم فی کرامة الله الدائمة واخوفکم عقابه الذی لا انقطاع له ولا نجاة لمن استوجبه
فلا تغرنکم الدنیا ولا ترکنوا الیها فانها دار غرور کتب الله علیها وعلی اهلها الفناء فتزودوا منها الذی اکرمکم الله به من التقوی والعمل الصالح فانه لا
یصل الی الله تعالی من اعمال العباد الا ما خلص منها ولا یتقبل الله الا من المتقین **شرح** فان الله ینجی اشارتست بایت سوره الزمر وینجی
الله الذین اتقوا بمفازتهم ... اسم ظرف برای کثرت از باب تقی محل گذشت که مراد اینجا امام مفترض الطاعه است باراده پیروی امام مفترض الطاعه است و ظرف متعلق است
بالف ، یا متعلق است بینجی و باء برای مفازه مستعمل میشود در بیابان دور و رستگاری سوره آل عمران فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب و یلقیهم اشارتست بایت
سوره الدهر فانها دار غرور اشارتست بایت سوره آل عمران و سوره الحدید وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور فتزودوا اشارتست بایت سوره
البقرة وتزودوا فان خیر الزاد التقوی الذی اکرمکم اشارتست بایت سوره الحجرات ان اکرمکم عند الله اتقیکم العمل الصالح عبارتست از عملی که مبنی بر
پیروی امام مفترض الطاعه باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه که بابی ... است ولا یتقبل اشارتست
بایت سوره المائدة انما یتقبل الله من المتقین **یعنی** سفارش میکنم شما را ای بندگان الله تعالی بترسیدن از الله تعالی و میترسانم شما را از عذاب الله تعالی
چه بدرستی که الله تعالی نجات میدهد هر که بترسد از او بوسیله امام مفترض الطاعه ایشان ملاقات نمیکند ایشان را آزاری و نه ایشان
اندوهگین میشوند ای گرامی میکند هر که بترسد از او و نگاه میدارد ایشان را از شر آنچه ترسیده اند از آن و بر میخوراند ایشان تازگی روی
و خرسندی و رغبت میفرمایم شما را از ثواب او گرامی داری بودن نزد الله تعالی که آن دایم است و میترسانم شما را از عذاب او که نیست بریده شدن
برای آن و نیست نجاتی برای کسی که واجب ساخته باشد آن را برای خود بمقتضای عدل و حکمت الله تعالی پس فریب ندهد شما را دنیا و میل مکنید
بسوی دنیا چه بدرستی که دنیا سرای فریب است با هیچ که ... اهل ... میبندند بیان این آنکه نوشته الله تعالی بر دنیا و بر اهل دنیا فنا را
پس توشه بردارید از دنیا آنچه را گرامی کرده الله تعالی شما را بآن که تقوی است و عمل صالح است که مبنی بر پیروی امام مفترض الطاعه است چه بدرستی که نمیرسد
بالله تعالی نمیشود از عملهای بندگان مگر آنچه خالص باشد از جمله عملها و خوب قبول نمیکند الله تعالی عمل را مگر از پرهیزکاران از پیروی اهل ضلالت **اصل**
وقد اخبرکم الله عن منازل من آمن وعمل صالحا وعن منازل من کفر وعمل فی غیر سبیله فقال ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود وما نؤخره الا
لاجل معدود یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی وسعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما
شاء ربک ان ربک فعال لما یرید واما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ **شرح**
سبیله عبارتست از آنچه در سوره فاتحه است که صراط الذین انعمت علیهم و مراد از آن پیروی امام مفترض الطاعه و تابعان او است چنانچه گفته شده در
سوره نساء ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا و گذشت در
کتاب الحجه در حدیث پنجم مولد النبی ... زفیر آواز نفس کشیدن است و شهیق ... ما دامت السموات والارض الا
ربک چند احتمال است از آنجمله اینکه ما تابعه باشد و جمله معترضه باشد برای افاده ... بلکه مراد از خلود و دوامی خلود ... بلکه خلود دقیقست و
لیتحقق بدرستی که ... سموات و ارض ... عطاء منصوب و مفعول به یا مفعول مطلق ... بتقدیر اعطوا عطاء **یعنی**
و تحقیق خبر داد شما را الله تعالی از جاهای مرجع که مومن شده ... و عمل کرده ... جاهای مرجع کسی که کافر شده ... پس گفت در
سوره هود که روز قیامت روزیست که جمع کرده میشوند برای آن مردم و آن روزیست که حاضر میشوند مردم در آن روز و تاخیر نمیکنیم آن روز را مگر

برای ... شمرده شده است روزی که جزای عمل ... پس بعض مردم عاقبت بخیر شوند و بعضی عاقبت بخیر نشوند ...

[illegible]

اصل

[illegible]

شرح

[illegible]

یعنی

[illegible]

اصل

[illegible]

شرح

[illegible]

یعنی

[illegible]

اصل

[illegible]

شرح

[illegible]

اصل

[illegible]

الله حاجتهم كلما تشهد اذا فرغ من ذلك قال اللهم استجب لنا ويكون آخر كلامه ان قال ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء
والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون ثم يقول اللهم اجعلنا ممن يذكر فتنفعه الذكرى ثم ينزل **شرح** ضمير عدوه راجع بامام زمان است بيان ذي القربى
شده در كتاب الحجه در حديث پنجم آخر ابواب باب النوادر [illegible] و موصوف آن فاطمه عليها السلام است [illegible] مراد بذي القربى عليه السلام است
و ائمه اولاد او يكي بعد از ديگري قايم مقام او يند **يعني** بعد از ان خطيب دعا ميكند الله تعالى را بنفرين بر دشمن امام زمان و طلب حاجت ميكند براي خود
و براي ياران خود كه شيعه اماميه اند بعد از ان مردم بر ميدارند دستهاي خود را و طلب ميكنند از الله تعالى حاجت خود را [illegible] تا آنكه چون خطيب فارغ
شود از انچه مذكور شد گويد كه خدايا مستجاب كن براي ما و باشد آخر سخن خطيب با مردم اينكه گويد از سوره نحل كه الله تعالى امر ميكند بعدالت و نيكو
كاري و دادن حق صاحب قربى و نهي ميكند از خصلت زشت [illegible] و زياده روي كه خود را [illegible] اختلاف [illegible]
كه شما پند گيريد [illegible] بعد از ان خطيب ميگويد خدايا بگردان ما را از كسي كه [illegible] ميرساند او را آن [illegible] بعد از ان فرود
آيد از منبر و از آن [illegible] فرود آيد از منبر **هفتم اصل** عن محمد بن مسلم قال سالته عن الجمعة فقال باذان واقامة يخرج الامام بعد
الاذان فيصعد المنبر فيخطب ولا يصلي الناس ما دام الامام على المنبر ثم يقعد الامام على المنبر قدر ما يقرا قل هو الله احد ثم يقوم فيفتتح خطبته ثم ينزل فيصلي
بالناس ثم يقرا بهم في الركعة الاولى بالجمعة وفي الثانية بالمنافقين **شرح** مراد بجمعه اينجا جمعه و در [illegible] است كه موضع [illegible] براي شدت تقيه و
بقرينه اينكه مراد بخروج بعد از اذان خروج از مقصوره است [illegible] مخالفان است چنانچه گذشت در حديث چهارم باب پنجاه و هفتم بقرينه [illegible]
در فيفتتح خطبته زيرا كه اشارت است بانچه مذكور شد در شرح حديث سابق در خطبه دوم [illegible] حق [illegible] ميكند [illegible] نشوند و ميتوانند
بود كه مراد بامام امام مفترض الطاعه مبسوط اليد يا وكيل او باشد و مراد بخروج خروج از خانه باشد و اضافه در خطبته باعتبار اين باشد كه خطبه او
مناط انتظام امور مملكت و صلاح احوال رعيت در دين و دنيا است چنانچه گذشت در شرح حديث چهارم باب شصت و هشتم و اليضا خطبه او ابلغ و موثر
تر از خطبه ديگران مي باشد **يعني** روايت است از محمد بن مسلم كه از او يا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام است گفت پرسيدم امام را از نماز جمعه
كه براي مخالفان واقع ميشود [illegible] تقيه پس امام گفت كه آن باذان و اقامه است بيرون مي آيد پيشنماز از مقصوره بعد از اذان پس بالا مي رود
بر منبر پس خطبه ميگويد و نماز نميگذارند مردم چند آنكه پيشنماز بر منبر است بعد از ان مي نشيند پيشنماز بر منبر مقدار اينكه خوانده شود سوره قل هو الله
احد بعد از ان بر ميخيزد پس شروع ميكند خطبه خود را بعد از ان فرود مي آيد پس نماز ميگزارد با مردم بعد از ان ميخوانند با ايشان در ركعت اول
بسوره جمعه و در ركعت دوم بسوره منافقين **هشتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل خذوا زينتكم عند كل مسجد قال في
العيدين والجمعة **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام در قول الله عز وجل در سوره اعراف فراگيريد اي آدميان زينت خود را نزد هر محل فرود آمدن امام
گفت در نماز عيد فطر و عيد اضحى و نماز جمعه مخفي نماند كه اين آيت مذكور شده در كتاب الحجه در حديث ششم باب [illegible] كه باب معرفة الامام والرد اليه
است و در كتاب الايمان والكفر در حديث سيوم باب بيست و سيوم كه باب بي عنوان موخر از باب نسبة الاسلام است و بيان شده در شرح آن اينكه
مراد بزينت علم باحكام الهي است و مراد بمسجد امام عالم بجميع احكام الهي است و منافات نيست ميان آن و ميان اين حديث زيرا كه مراد در
اين حديث اين است كه هر كه محافظت تقيه كند بحضور عيدين و جمعه مخالفان ثواب او مانند ثواب كسي است كه رفته باشد بطلب علم دين نزد امام
مفترض الطاعه و اخذ علم دين كرده باشد نظير انچه گذشت در حديث ششم باب پنجاه و پنجم كه كان كمن صلى مع رسول الله صلى الله عليه وآله **نهم**
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل واعظ قبلة وكل موعوظ قبلة للواعظ يعني في الجمعة والعيدين وصلاة الاستسقاء في الموضع الذي يخطب فيه يستقبل الناس ان
يستقبلوه بوجوههم **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه هر پند دهنده قبله است ميخواهد
رسول الله صلى الله عليه وآله اين را كه چون خطبه كند پيشنماز مردم را روز جمعه سزاوار است مردم را اينكه متوجه شوند او را برو و روي خود تا
خوب گوش كنند **باب شصت و نهم اصل باب القراءة يوم الجمعة ليلتها في الصلوة** **شرح** اين باب بيان قرائت است در روز جمعه
و شب جمعه در نماز و در اين باب ده حديث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس في القراءة شيء موقت الا الجمعة تقرا بالجمعة
والمنافقين **شرح** الجمعة مجرور و منصوب ميتواند بود و مضاف محذوف است بتقدير الا قراءة الجمعة و مراد بجمعه اول نماز جمعه است [illegible] اين مقام
از شرح انچه گفتيم گذشت در حديث چهارم باب شصت و هفتم **دوم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام اقرا في ليلة الجمعة بالجمعة وسبح اسم ربك الاعلى
وفي الفجر بسورة الجمعة وقل هو الله احد وفي الجمعة بالجمعة والمنافقين **شرح** گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه قرائت كن در شب جمعه در هر يك از
شام و خفتن بسوره جمعه و سوره سبح اسم ربك الاعلى و در نماز صبح جمعه بسوره جمعه و قل هو الله احد و در ظهر جمعه بسوره جمعه و سوره منافقين **سيوم**
اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام بما اقرا في صلاة الفجر في يوم الجمعة فقال اقرا في الاولى بسورة الجمعة وفي الثانية بقل هو الله احد ثم اقنت
حتى تكونا سواء **شرح** اثبات الف در تكونا شاذ است **يعني** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چه سوره قرائت كنم در نماز صبح در روز جمعه پس امام
گفت قرائت كن در ركعت اول بسوره جمعه و در دوم بسوره قل هو الله احد بعد از ان قنوت كن بقدر تفاوت آن دو سوره تا شود آن دو ركعت
برابر **چهارم اصل** عن ابي جعفر عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله اكرم بالجمعة المؤمنين فسنها رسول الله صلى الله عليه وآله بشارة لهم و
المنافقين توبيخا للمنافقين ولا ينبغي تركها ومن تركها متعمدا فلا صلوة له **شرح** مراد بجمعه اينجا سوره جمعه است البشارة بضم و فتح باء يكنقطه
و شين بانقطه و الف و راء بي نقطه اسم مصدر باب افعال و باب تفعيل فرد و مراد دو مراد اينجا فرد و داد رسول الله است [illegible]
شده اثنا عشر براي امامت و المنافقين عطف است بر ضمير لهم و مراد سوره منافقين است التوبيخ بتاء و باء يكنقطه و خاء بانقطه مصدر
باب تفعيل سرزنش كردن و مراد بمنافقين و در دوم هم جمعه است و غاصبان حق ائمه اثنا عشر است و در همه زمان كه باشند و لا ينبغي مشعر است باستحباب
قرائت سوره جمعه و منافقين و ضمير ما در تركها راجع است بسنت رسول مطلقا يا راجع است بسنت مخصوص كه قرائت سوره جمعه و منافقين باشد
و من تركها در بعضي نسخ بفاء است بجاي واو و در هر تقدير دلالت ميكند بر اينكه تارك مستحب عمدا و عدوانا كافر است **يعني** روايت است از امام محمد باقر
عليه السلام گفت بدرستي كه الله تعالى گرامي داشت بسوره جمعه شيعه اماميه را پس سنت كرد سوره جمعه را در نماز جمعه رسول الله صلى الله عليه وآله
براي مژده دادن شيعه اماميه را بقدوم اوصياي عالمين كه كتاب و حكمت ياد گيرند از رسول الله صلى الله عليه وآله و سوره منافقين را در نماز جمعه
براي سرزنش خلفاي ضلالت و تابعان ايشان و سزاوار نيست ترك سنت رسول الله صلى الله عليه وآله و هر كه ترك كند سنت را دانسته بعمد پس
نيست نمازي براي او مخفي نماند كه بشارت در سوره جمعه اشارت است باين سوره و آخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم ذلك فضل الله يوتيه من
يشاء والله ذو الفضل العظيم زيرا كه اين در شان امير المومنين و يازده فرزند او عليهم السلام است بنا بر اينكه و آخرين عطف است بر رسولا پس دلالت
ميكند بر اينكه و آخرين عطف است بر رسولا پس دلالت ميكند بر اينكه امامت اوصيا از جانب الله تعالى است مانند نبوت او و چنانچه نبي صلى
الله عليه وآله مبعوث است از جانب الله تعالى برسالت اوصيا او مبعوث اند از جانب الله تعالى بامامت و من براي تبعيض است و ضمير منهم
و ضمير لما يلحقوا راجع باميين است و ضمير بهم راجع باميين است و ضمير يشاء راجع باليه و لما لحوق بامومنين است چنانچه گذشت در كتاب الايمان والكفر در شرح
حديث چهارم باب بيست و يكم كه باب تذاكر الاخوان است و دلالت ميكند بر اينكه توفيق لحوق در پيروي امامي كه مفترض الطاعه است از جانب الله
تعالى مبعوث اند بامامت فضل الله تعالى است ميدهد آن را بهر كه خواهد و آن مخصوص شيعه اماميه است و در حق جمعي كه با مثال اين آيت رشد و النجاة
يافته اند نمي كنند متصل باين گفته كه مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا و توبيخ در سوره منافقين گذشت در كتاب الحجه در حديث نود و يكم
باب صد و هفتم كه باب فيه نكت ونتف من التنزيل في الولاية است و در اينجا ميگويم كه ذلك بانهم آمنوا ثم كفروا فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون و اذا رايتهم
تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كانهم خشب مسندة و امثال آن در ان سوره در حق ايمه ضلالت است [illegible] بنا بر اينكه
ثم براي تراخي مرتبه است پس دلالت ميكند بر اينكه مراد بمنافقين اينجا جمعي اند كه مومن اند باعتباري و كافر اند باعتباري ديگر زيرا كه تصديق
نبوت ميكنند بظاهر دل و تكذيب ولايت ميكنند بظاهر و باطن دل و انتقسيم جماعت در ترس از دانش از جمعي كه مومن شده باشند املاء خشب
مسندة عبارت است از چوبهاي حمال كه در سقف خانه مي باشد پس دلالت ميكند بر اينكه آن منافقان رياست بهم خود بهم رسانيده و ايشان و
تابعان ايشان خالي اند از دانش مانند درخت حلال و در خشب سر و ديگر آنكه بر ان وارد شد در سقف خانه چنانچه اشارت باين ميشود در حديث چهارم
باب صد و يكم كه باب مساجد الكوفه است **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن القراءة في الجمعة اذا صليت وحدي اربعا اجهر بالقراءة
فقال نعم وقال اقرا بسورة الجمعة والمنافقين يوم الجمعة **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از قرائت در نماز جمعه چون گزارم به تنهائي خود چهار
ركعت آيا جهر كنم بقرائت پس امام گفت آري و امام گفت كه قرائت كن بسوره جمعه و سوره منافقين در روز جمعه مخفي نماند كه ظاهر من القراءة في
الجمعة اين است كه اطلاق جمعه بر ظهر چهار ركعتي روز آدينه حقيقت است و جايز است اينكه مراد بجمعه اينجا روز آدينه باشد و ذكر اربعا بعد از ذكر وحدي مشعر است

بانکه مراد توجه دی است که جبر از مخالفان باشد و جهر بقراءت در جمعه ایست که بعنوان مخالف باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب پنجاه و
سیوم پس این حدیث دلالت میکند بر اینکه منفرد در ظهر جمعه جهر کند والله اعلم **ششم اصل** عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یرید ان یقرأ
سورة الجمعة فی الجمعة فیقرأ قل هو الله احد قال یرجع الی سورة الجمعة **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که میخواهد
که قراءت کند سوره جمعه در نماز ظهر ادینه پس از روی غفلت قراءت میکند قل هو الله احد را امام گفت بر میگردد بسوی سوره جمعه مخفی نماند که اینجا دو
احتمال است اول مشهور و آن آنست که ضمیر یرجع راجع باجل است و مراد آنست که وا میگذارد قل هو الله احد را و سوره جمعه را میخواند دوم اینکه
ضمیر یرجع راجع بقل هو الله احد است و مراد آنست که ثواب خواندن سوره جمعه دارد بسبب برای نیت او والله اعلم **هفتم اصل** و روی ایضا
یتم بها رکعتین ثم یستأنف **شرح** و روایت کرده شده نیز از امام صلوات الله علیه که اتمام میکند آن نماز را دو رکعت بقصد نافله بعد از آن
از سر میگیرد و مقصود آنست که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که این حدیث در صورتیست که سوره قل هو الله احد را اتمام خوانده
باشد بخلاف حدیث سابق یا این حدیث در صورتیست که در وقت فضیلت وسعت باشد بخلاف حدیث سابق **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
من صلی الجمعة بغیر الجمعة والمنافقین اعاد الصلوة فی سفر او حضر **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که گزارد نماز ظهر ادینه را بغیر سوره جمعه
و سوره منافقین اعاده میکند نماز را خواه در سفر و خواه در حضر **نهم اصل** و روی لا بأس فی السفر ان یقرأ بقل هو الله احد **شرح**
و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه که نیست پروای در سفر باینکه قراءت کند بقل هو الله احد مقصود آنست که منافات نیست میان
این حدیث و حدیث سابق زیرا که امر در آنجا محمول است بر استحباب و فضل پس میتواند بود که فضیلت اعاده در حضر بیشتر باشد از فضیلت اعاده در سفر

باب هفتاد و دوم اصل باب القنوت فی صلوة الجمعة والدعاء فیه شرح این باب بیان قنوت در نماز ظهر ادینه و دعا در آن قنوت است و در این باب سه
حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال القنوت یوم الجمعة فی الرکعة الاولی بعد القراءة تقول فی القنوت لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اللهم
صل علی محمد کما هدیتنا به اللهم صل علی محمد کما اکرمتنا به اللهم اجعلنا ممن اخترته لدینک و خلقته لجنتک اللهم لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب **شرح** این حدیث محمول است بر بیان صورت تقیه و بی نمازی مومن برای مخالفان که مذهب ایشان در آن زمان شایع بود …
ترک رود بر آن … مثال آنچه منقول شد از فقه … در آخر شرح باب شصت و هشتم و قال تقنت فی الرکعة الثانیة پس القنوت مبتدا است
و فی القنوت عطف بیان است … متعلق بعطف بیان است و تقول خبر مبتدا است و فی القنوت از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمر است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قنوت که قنوت روز جمعه در رکعت اول بعد از قراءت باشد میگوئی در آن نیست مستحق عبادت
مگر الله که حلیم است و کریم است نیست مستحق عبادت مگر الله که بلند مرتبه بزرگ است نیست مستحق عبادت مگر الله که صاحب کمال اختیار هفت
آسمان و صاحب کمال اختیار هفت طبقه زمین است و آنچه در آنهاست و آنچه در فاصله آنهاست و صاحب کمال اختیار تخت پادشاهی بزرگ است
و سپاس الله راست که صاحب کمال اختیار همه عالم است خدایا درود کن بر محمد چنانچه راه نمودی ما را … و خدایا درود کن بر محمد چنانچه
گرامی کردی ما را … خدایا بگردان ما را از کسی که برگزیدی او را برای دین تو و آفریدی او را برای بهشت تو خدایا میل از حق مفرما دلهای
ما را بعد از وقتی که راه نمودی ما را و ببخش برای ما از جانب تو رحمتی بدرستی که تو ای بخشنده مخفی نماند که این از سوره آل عمران
است و حقیقت معنی آن بیان شده در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول فی قنوت الجمعة اذا کان اماما قنت فی الرکعة الاولی وان کان یصلی اربعا ففی الرکعة الثانیة قبل الرکوع **شرح** [illegible]
است … باینکه اگر … امام باشد … چهار رکعت گزارد مثل امامی که ماموم او کسی باشد
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در قنوت ظهر ادینه که چون در برابر مخالفان باشد قنوت میکند در رکعت اول و اگر در برابر مخالفان
نباشد و نماز چهار رکعت میکند پس قنوت در رکعت دوم است پیش از رکوع **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام القنوت یوم الجمعة
فقال انت رسولی الیهم فی هذا اذا صلیتم فی جماعة ففی الرکعة الاولی واذا صلیتم وحدانا ففی الرکعة الثانیة **شرح** مراد بجماعت اینجا جماعت مخالفان است
و مراد بوحدانا آنست که خواه منفرد باشد و خواه بعنوان جماعت باشد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قنوت در روز ادینه

چون است پس گفت تو رسول منی بسوی شیعه امامیه در این جواب یعنی آنچه میگویم بشیعه امامیه برسان که چون نماز ظهر ادینه گزارید در میان مخالفان پس قنوت
در رکعت اول است **باب هفتاد و سیوم اصل باب فی وقت صلوة الجمعة مع الامام** **شرح** مراد بامام اینجا پیشنماز
اهل خلاف است و در حال شدت تقیه است زیرا که بر بعض مومنان فرض میشود حضور نزد او و موافقت او چنانچه فرض است حضور نزد امام مفترض
الطاعة و موافقت او و بیان شد در شرح حدیث هشتم باب هفتاد و دوم و میتواند بود که مراد مثل امام مفترض الطاعة مستقل نیز باشد و این
بعید است چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث این باب **یعنی** این باب بیان کسی است که فوت شود از او نماز جمعه با پیشنماز و در این باب یک حدیث است
اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عمن لم یدرک الخطبة یوم الجمعة فقال یصلی رکعتین فان فاتته الصلوة فلم یدرکها فلیصل اربعا وقال
اذا ادرکت الامام قبل ان یرکع الرکعة الاخیرة فقد ادرکت الصلوة وان انت ادرکته بعد ما رکع فهی الظهر اربع **شرح** مراد بالخطبة اینجا خطبه
پیشنماز مخالفان است پس مراد به الامام اینجا پیشنماز مخالفان است بقرینه قبل ان یرکع زیرا که این موافق مذهب مخالفان است و مذهب اهل حق
آنست که ادراک رکعت حین رکوع ادراک کافی است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم و پنجم باب پنجاه و ششم و بقرینه تعریف الظهر زیرا که الف لام
برای حصر میکند و این اشعار بآنست که چهار رکعت ظهر صحیح است بالاصالة و دو رکعت صحیح نیست مگر برای تقیه و بالاصالة نیست اربع مرفوع و خبر
مبتدای محذوف است تقدیرش هی اربع و جمله استیناف بیانی سابق است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که در نیافت خطبه امام
مخالف ترا در روز جمعه پس گفت میگزارد دو رکعت پس اگر فوت شود از او نماز نیز با امام مخالفان یا نرسید که در یابد آن را پس باید که
گزارد چهار رکعت و گفت که چون در یابی امام را پیش از آنکه رکوع کند در رکعت آخر پس در یافتی نماز را و اگر تو در یابی او را بعد
از آنکه رکوع کرده باشد پس آن نماز ظهر صحیح واقع بیان این است که آن چهار رکعت است **باب هفتاد و چهارم اصل باب**
التطوع یوم الجمعة **شرح** این باب بیان نافله در روز جمعه است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** قال ابو الحسن علیه السلام
الصلوة النافلة یوم الجمعة ست رکعات بکرة و ست رکعات صدر النهار و رکعتان اذا زالت الشمس ثم صل الفریضة ثم صل بعدها ست رکعات **شرح**
البکرة بضم باء و سکون کاف … بامداد و آن بعد از طلوع آفتاب است تا نیم چاشت صدر النهار عبارت است از اول ربع دوم روز که بلند
شدن است برای آنکه ربع اول مانند سر و گردن است **یعنی** گفت امام رضا علیه السلام که نماز نافله در روز جمعه شش رکعت است بامداد
و شش رکعت در سینه روز و دو رکعت چون زوال آفتاب شود بعد از آن بگزار فریضه ظهر را بعد از آن بگزار بعد از فریضه ظهر شش رکعت
نافله گزاردن دو رکعت بعد از زوال برای کسی است که پیشنماز یا ماموم در جمعه چهار رکعتی باشد و انتظار بعضی ماموبین داشته باشد یا کسی
که شک در زوال آفتاب داشته باشد چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث دوم و سیوم این باب **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
اما انا فاذا کان یوم الجمعة وکانت الشمس من المشرق بمقدارها من المغرب فی وقت صلوة العصر صلیت ست رکعات فاذا انتفخ النهار صلیت
ستا فاذا زاغت او زالت صلیت رکعتین ثم صلیت الظهر ثم صلیت بعدها ستا **شرح** انتفخ بنون و تشدید … است و این بعد از کلامی
بوده که اینجا منقول نشده و مقصود بیان دو چیز است اول اینکه تاخیر شش رکعت از این وقت تا آنکه پیش از زوال جایز است اما افضل آن است
که اول ربع دوم روز است دوم اینکه چون من پیشنماز جمعه چهار رکعتی ام و انتظار بعضی ماموبین میکشم دو رکعت پیش از ظهر میگزارم
اگر کسی نبود آن دو رکعت را بعد از ظهر میگزاردم و وقت نماز عصر بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر یا نزدیک از اول ربع چهارم روز
است پس نظیر آن در جانب مشرق اول ربع دوم روز است فاء در فاذا انتفخ برای بیان است الفتح بفاء و تاء و خاء نقطه دار … و حاء بی نقطه بعوض
خاء معلوم باب انفعال است الانفتاح گشوده شدن و مراد اینجا حصول صدر النهار است که گذشت در حدیث سابق و در بعضی نسخ بنون و فاء و
خاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعال است و آن ماخوذ است از نفخ بفتح نون و سکون فاء و خاء با نقطه بمعنی ارتفاع … و حاصل هر دو یکی است
او در او زالت از شک راوی است و بر هر تقدیر منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب شصت و نهم که اما انا فاذا زالت
الشمس بدأت بالفریضة قبل المکتوبة زیرا که آنچه اینجا است بیان صورت انتظار کسی است چون امام مفترض الطاعة را شک در زوال آفتاب نمی باشد
چنانچه بیان میشود در حدیث باب … و آنچه گذشت در صورت عدم انتظار است **یعنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام اما من پس چون شود روز جمعه پس شود ارتفاع آفتاب در جانب مشرق بقدر ارتفاع آفتاب در جانب مغرب در وقت

نماز عصر میگزاردم شش رکعت ابروش چون گشوده شود روز میگزاردم شش رکعت پس چون مایل شود آفتاب بجانب مغرب یا امام گفت که زایل شود و آفتاب
از جانب مشرق میگزاردم دو رکعت بعد از آن میگزاردم فریضه ظهر را بعد از آن میگزاردم بعد از فریضه شش رکعت سیوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اذا
کنت شاکا فی الزوال فصل رکعتین فاذا استیقنت فابدا بالفریضة شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون باشی شک کننده در زوال روز جمعه پس
بگزار دو رکعت نافله پس اگر یقین حاصل کردی بزوال پس ابتدا کن بنماز فریضه ظهر جمعه یعنی مانند [illegible] دو رکعت را نکرده یقین کند که زوال شده بعد از
ظهر اضافه شش رکعت میشود تا مجموع هشت رکعت شود و میتواند بود که آن دو رکعت ساقط باشد و الله اعلم باب هفتاد و پنجم اصل باب
نوادر الجمعة شرح این باب بیان احادیث تازه غیر مشهور متعلق بجمعه است و در این باب ده حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول فی آخر سجدة من النوافل بعد المغرب لیلة الجمعة اللهم انی اسالک بوجهک الکریم و اسمک العظیم ان تصلی علی محمد و آل
محمد و ان تغفر لی ذنبی العظیم سبعا شرح وجه الله گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول و دوم و سیوم باب النوادر که باب بیست و سیوم است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که میگوئی در آخر سجده از جمله نافلها بعد از نماز شام در شب جمعه خدایا بدرستیکه من
طلب میکنم از تو براه تو که گرامی است و نام تو که بزرگ است اینکه درود کنی بر محمد و آل محمد و اینکه آمرزی برای من گناه مرا که بزرگ است هفت
بار میگوئی این دعا را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثروا من الصلوة علی فی اللیلة الغراء
و الیوم الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة فسئل الی کم الکثیر قال الی مائة و ما زاد فهو افضل شرح اکثروا بصیغه امر باب افعال است الغراء یعنی
بالفتح و تشدید راء منقوط و الف ممدوده مونث اغر و صفت مشبهه است یعنی نورانی یا سفید پیشانی و بر هر تقدیر مراد مبارک است الازهر
بفتح همزه و سکون زاء بالنقط و فتح هاء و راء منقوط صیغه صفت مشبهه باب علم و حسن تابان از کمال حسن یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار کنید از درود بر من در شب مبارک و روز تابان که شب جمعه و روز جمعه است پس پرسیده
شد که تا چند است آن بسیار گفت تا صد و آنچه زیاده باشد بر صد پس آن بهتر است سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من شیء یعبد
الله عز و جل به یوم الجمعة احب الی من الصلوة علی محمد و آل محمد شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ چیزی که عبادت کرده شود
الله عز و جل بآن در روز جمعه محبوب تر بسوی من از درود بر محمد و آل محمد یعنی مانند کلام این حدیث آنست که افضل اجزای نماز خواه فریضه و خواه
نافله صلوة بر محمد و آل محمد باشد و [illegible] و بیان این شد در کتاب الحجه در شرح [illegible] باب [illegible]
و [illegible] من التنزیل فی الولایه است و میتواند بود که مراد [illegible] به ما عدای نماز باشد چهارم اصل عن سهل بن زیاد رفعه
قال قال اذا صلیت یوم الجمعة فقل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و السلام علیه و
علیهم و رحمة الله و برکاته فانه من قالها فی اثر العصر کتب الله له مائة الف حسنة و محی عنه مائة الف سیئة و قضی له بها مائة الف حاجة و رفع له
بها مائة الف درجة شرح روایت است از سهل بن زیاد و بالا برد این حدیث را بسوی امام صلوات الله علیه سهل گفت که امام گفت که چون نماز گزاردی
در روز جمعه پس بگو خدایا درود کن بر محمد و بر آل محمد که جانشینان اند یعنی رسول از جانب الله تعالی و در [illegible] ایشان اند خدا و رسول و
مومنان به پیغمبر و دوام تو و برکت کن بر ایشان بهترین برکتها تو و سلام بر محمد و بر آل او و رحمت خدا و برکتهای خدا بر ایشان پس آن
آنست که هر که بگوید آن کلمات را در عقب نماز عصر روز جمعه می نویسد الله تعالی برای او صد هزار حسنه را و محو میکند از او صد هزار سیئه را
و برمی آورد برای او بسبب آن کلمات صد هزار حاجت را خواه [illegible] و خواه [illegible] و بلند میکند برای او بسبب آن کلمات صد هزار
درجه را در بهشت پنجم اصل و روی ان من قال [illegible] و کان [illegible] ذلک الیوم مقبولا
و جاء یوم القیمة و بین عینیه نور شرح و روایت کرده شده از امام صلوات الله علیه اینکه هر که گوید این کلمات را در عقب عصر روز
جمعه [illegible] الله تعالی برای او [illegible] حسنه او میشود عمل او در آن روز جمعه مقبول و می آید در روز قیامت بر حالی که در میان
دو چشم او نوری است ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول یستحب ان تقرأ فی دبر الغداة یوم الجمعة الرحمن کلها ثم تقول کلما قلت
فبای آلاء ربکما تکذبان قلت لا بشیء من آلائک رب اکذب شرح تقرأ بصیغه مضارع مخاطب است کلما برای رفع توهم است که آنچه
مذکور میشود در میان اجزای سوره باشد [illegible] برای [illegible] رفع آن توهم است کلما قلت تا آخر منصوب محلا و مفعول

تقول است

القول است پس قلت را اول صیغه مخاطب است و مخاطب آن الله تعالی است و دوم صیغه متکلم است الالاء جمع الی بفتح و کسر همزه و سکون لام و یاء
یا جمع الو بفتح همزه و سکون لام و واو و نعمتها مخاطب ربکما جن و انس است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت مستحب است اینکه
خوانده در عقب نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را یکبار [illegible] پیوسته خوانده شود آنرا و بعد از آن گوئی که هر بار که [illegible]
صاحب کل اختیار [illegible] جن و انس تکذیب میکنید گفتم که هیچ چیزی از نعمتهای تو ای صاحب کل اختیار من تکذیب میکنیم هفتم اصل عن علی
بن مهزیار عن ایوب بن نوح عن محمد بن ابی حمزة قال قال ابو عبد الله علیه السلام من قرأ الکهف فی کل لیلة جمعة کانت کفارة ما بین الجمعة الی الجمعة
قال و روی غیره ایضا فیمن قرأها یوم الجمعة بعد الظهر و العصر مثل ذلک شرح بین اینجا بجای من ما بینه است نظیر آنچه گذشت در حدیث اول
باب فرض الصلوة [illegible] است با تقدیر مضاف است چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم باب شصت و هشتم ضمیر مستتر در قال و روی غیره
راجع بایوب بن نوح است و میتواند بود که راجع بعلی بن مهزیار باشد یعنی روایت است از علی بن مهزیار از ایوب بن نوح از محمد بن ابی حمزه
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خواند سوره الکهف را در هر شب جمعه میشود کفاره گناهانی که در میان دو جمعه گذشته است تا جمعه آینده
ایوب بن نوح گفت که روایت کرد غیر محمد بن ابی حمزه نیز در کسی که خواند سوره الکهف را در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر مثل آنچه مذکور شد از ثواب
هشتم اصل کان ابو جعفر علیه السلام یبکر الی المسجد یوم الجمعة حین تکون الشمس قید رمح فاذا کان شهر رمضان یکون قبل ذلک و کان یقول ان لجمع
شهر رمضان علی جمع سایر الشهور فضلا کفضل شهر رمضان علی سایر الشهور شرح یبکر بباء موحده و کاف منقوط و راء بی نقطه صیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل یا باب افعال است القید بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و بکسر قاف میگویند مقدار یعنی
عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که زود می آمد بسوی مسجد در روز جمعه در وقتی که می آمد که میشد ارتفاع آفتاب مقدار نیزه پس چون میشد
ماه رمضان می بود زودتر آمدن او بمسجد پیش از آن وقت و میگفت که بدرستیکه برای جمعهای ماه رمضان بر جمعهای باقی ماهها زیادتی است
مانند زیادتی ماه رمضان بر باقی ماهها نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی رجل ادرک الجمعة و قد ازدحم الناس فکبر مع الامام
و رکع و لم یقدر علی السجود و قام الامام و الناس فی الرکعة الثانیة و قام هذا معهم فرکع الامام و لم یقدر هو علی الرکوع فی الرکعة الثانیة
من الزحام و قدر علی السجود کیف یصنع شرح فکبر مع الامام [illegible] امام اینجا پیشنماز مخالف است زیرا که مذهب ایشان اینست [illegible]
رکعت بادراک تکبیر رکوع نمی باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب هفتاد و سیوم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که
میگفت در جواب سوالی در مردی که دریافت نماز جمعه را بر حالی که تحقیق ازدحام کرده بودند مردم پس تکبیر گفت با پیشنماز و رکوع کرد و توانائی هم
نرسانید بسجده و برخاست پیشنماز و برخاستند مردم در رکعت دوم و برخاست این مرد نیز با ایشان پیش از آنکه سجده کند پس رکوع کرد پیشنماز
و توانائی هم نرسانید این مرد برکوع با ایشان در رکعت دوم از ازدحام مردم و توانائی هم رسانید بر سجده چون میکند اصل فقال ابو عبد
الله علیه السلام اما الرکعة الاولی فهی الی عند الرکوع تامة فلما لم یسجد لها حتی دخل فی الثانیة لم یکن ذلک لها فلما سجد فی الثانیة ان کان نوی
هذه السجدة انها للرکعة الاولی فقد تمت له الاولی فاذا سلم الامام قام فصلی رکعة یسجد فیها ثم یتشهد و یسلم و ان کان لم ینو ان تکون تلک السجدة
للرکعة الاولی لم تجز عنه الاولی و لا الثانیة شرح پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام اما رکعت اول پس آن تا نزد رکوع درست است پس چون سجده
نکرد برای رکعت اول تا آنکه داخل شد در رکعت دوم جایز نبود او را آن و او درست که بایستی بعد از برخاستن مردم در رکعت دوم او در سجده
کند و بعد از آن ملحق شود با ایشان پس چون سجده کرد در رکعت دوم ایشان اگر نیت کرده باشد این سجده را از بابت آنچه در رکعت اول است پس تحقیق
درست شد برای او رکعت اول پس چون سلام دهد پیشنماز او برمیخیزد و میگزارد دیگر رکعت که سجده میکند در آن رکعت بعد از آن تشهد میکند و سلام
میدهد و اگر نیت نکرده باشد این را که باشد آن سجده برای رکعت اول هیچ کفایت از او در رکعت اول و نه رکعت دوم و [illegible] که نماز را اعاده میکند
بعنوان چهار رکعت زیرا که مخالفان نیز در این قسم صورت مضایقه ندارند از چهار رکعت دهم اصل قیل لابی عبد الله علیه السلام زعم بعض ان
ان النورة یوم الجمعة مکروهة فقال لیس حیث ذهب ای طهور اطهر من النورة یوم الجمعة شرح الطهور بفتح طاء آنچه بآن پاک کرده شود چیزی مثل [illegible]
بفتح سین [illegible] سحر خورده شود [illegible] مصدر [illegible] استعمال مصدر [illegible] مبالغه است و هم چنین [illegible]
تفعیل است [illegible] یعنی گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که گمان میکنند بعضی مردم که نوره در روز جمعه مکروه است

پس امام گفت حتی تحب الخاکران یعنی رفته که ام باید پاکیزه که پاکیزه ترست از نوره در روز جمعه مراد آنست که اکراه است نوره در روز جمعه
مطلق نیست بلکه مقید است بوقتی که مانع حضور نماز جمعه باشد **باب هشتاد و ششم اصل باب ابواب السفر باب وقت الصلوة فی السفر**
والجمع بین الصلوتین شرح ابواب السفر عنوان است برای هشت باب که اول آنها باب وقت الصلوة فی السفر است و آخر آنها باب
الصلوة فی السفینة است **یعنی** اینها ابواب احادیث متعلقه بنماز در سفر است از آن جمله باب بیان وقت نماز در سفر است و بیان جمع
میان دو نماز در سفر و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن صفوان الجمال قال صلیت خلف ابی عبد الله علیه السلام عند الزوال
فقلت بابی و امی وقت العصر فقال وقت ما تستقبل الابل فقلت اذا کنت فی غیر سفر فقال علی اقل من قدم ثلثی قدم وقت العصر **شرح**
ما در ما تستقبل مصدریه است علاوة مسافران در آن زمان این بوده که از منزل کوچ میکرده اند بعد از وقت زوال و پیش از رسیدن وقت
عصر که بعد از زیاد شدن سایه شاخص بقدر دو سه قدم است بر سایه شاخص در وقت زوال چنانچه بیان شد در حدیث اول باب وقت الظهر
والعصر پس چند آنکه میسر باشد ایشان را اینکه اکثر تقدیم کنند نماز عصر را بر وقت آن در منزلی که از آنجا کوچ خواهند کرد بهتر است و صفوان
چون شتردار بوده و او را تأخیر میسر نبوده مگر تا وقتی که شتران او را ایشان رو بمنزل کنند از چراگاه زیرا که بعد از رسیدن شتران
بمنزل اشتغال او را شغل بسیار بهم میرسد بخلاف جماعت دیگر از اهل قافله پس استقبال اینجا بمعنی شروع در رو کردن شتران از چراگاه بسوی
منزل است علی اقل جز متعلق است متقدم شده بر مبتدا قدم بفتح قاف و فتح دال بمعنی یک شاخص است ثلثی عطف بیان اقل است وقت مرفوع
و مبتدا است العصر مجرور و مضاف الیه است و چون مقصود صفوان در سوال استکشاف از حد تقدیم نماز عصر از وقت مقرر آن برای
حاجبان شغل است امام در جواب سوال دوم بیان مقدار تقدیم کرده و آنرا دو ثلث قدم قرار داده برای اینکه پیش از فراغ یافتن
از نماز عصر وقت مقرر عصر داخل نشود **یعنی** روایت است از صفوان شتردار که گفت نماز گزاردم در پس امام جعفر صادق علیه السلام در سفر
نزد زوال آفتاب پس گفتم پدرم و مادرم فدای تو باد وقت نماز عصر کدام است برای من پس گفت وقت استقبال شتران تو پس گفتم
که چون باشم در غیر سفر چه مقدار تقدیم نماز عصر بر وقت مقرر آن میتوانم کرد برای شغل پس امام گفت بنابر کمتر از قدمی است که آن کمتر دو
ثلث قدم باشد وقت عصر برای تو مراد آنست که چون سایه شاخص شش قدم و یک ثلث قدم زیاده شده باشد بر سایه زوال میتوانی
شروع در عصر کنی برای شغل **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن وقت الظهر فی یوم الجمعة فی السفر فقال عند زوال الشمس
و ذلک وقتها یوم الجمعة فی غیر السفر **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وقت فریضه ظهر در روز جمعه در سفر پس گفت نزد زوال
آفتاب و آن زمان وقت فریضه ظهر است در روز جمعه در غیر سفر نیز **سیوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه
و آله اذا کان فی سفر او عجلت به حاجة یجمع بین الظهر والعصر و بین المغرب والعشاء الآخرة قال و قال ابو عبد الله علیه السلام لا باس بان تعجل العشاء الآخرة فی السفر قبل ان
یغیب الشفق **شرح** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون می بود در سفر یا
تعجیل میفرمود او را حاجتی جمع میکرد میان فریضه ظهر و فریضه عصر و میانه فریضه شام و فریضه خفتن حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست باکی با اینکه
تعجیل کنی نماز خفتن را در سفر پیش از آن که فرو رود سرخی مغرب **چهارم اصل** عن عبید بن زرارة قال کنت انا و [illegible] مترافقین
فیهم میسر فیما بین مکة والمدینة فارتحلنا و نحن نشک فی الزوال فقال بعضنا لبعض تمشوا بنا قلیلا حتی نتیقن الزوال ثم نصلی ففعلنا فما مشینا
الا قلیلا حتی عرض لنا قطار ابی عبد الله علیه السلام فقلت آتی القطار فرأیت محمد بن اسمعیل فقلت له صلیتم فقال لی امرنا جدی فصلینا الظهر والعصر جمیعا
ثم ارتحلنا فذهبت الی اصحابی فاعلمتهم ذلک **شرح** بعض احوال محمد بن اسمعیل بن جعفر مذکور شده در کتاب الحجة در حدیث هشتم مولد ابی الحسن
موسی علیه السلام و او را اسماعیلیه امام میشمرند بعد از امام جعفر صادق علیه السلام با وجود آنکه اسمعیل در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وفات یافت
یعنی روایت است از عبید بن زراره که گفت بودم من و جمعی از یاران ما رفیق یکدیگر در میان ایشان بود میسر بفتح میم و [illegible]
و تشدید سین منقوط [illegible] در منزلی میان مکه و مدینه پس کوچ کردیم بر حالی که ما شک داشتیم در زوال آفتاب پس گفتند
بعضی با بعضی راه روید با ما اندک وقتی تا یقین کنیم زوال آفتاب را بعد از آن نماز کنیم پس چنان کردیم پس راه نرفتیم مگر
اندک وقتی تا آنکه برخورد ما را قطار امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که بروم نزد این قطار پس دیدم محمد بن اسمعیل را پس گفتم او را که آیا نماز

حدیث سیم

کزاردید

گزارده اید پس گفت مرا که امر کرد ما را جد من که امام جعفر صادق علیه السلام است پس گزاردیم نماز ظهر و عصر را جمیعا بعد از آن کوچ کردیم پس رفتم بجانب یاران
خود پس اعلام کردم ایشان را بخبر محمد بن اسمعیل که گفت **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام وقت المغرب فی السفر الی ثلث اللیل و روی
الی نصف اللیل **شرح** گذشت در حدیث [illegible] باب [illegible] که وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل و جمع میان این دو حدیث بر دو وجه ممکن است
اول اینکه ثلث اینجا بفتح ثاء سه نقطه و لام و الف باشد و الف در رسم الخط افتاده و معنی ثلث ساعات شب باشد [illegible]
محمول بر فضیلت باشد و حدیث ثلث محمول بر مجزی بودن باشد و بر هر تقدیر و روی الی نصف کلام امام علیه السلام است [illegible] گذشت در حدیث سیزدهم
باب ششم **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقت نماز شام در سفر تا سه ساعت شب است یا مراد آنست که تا یک ثلث شب است و روایت کرده شده نیز
که تا نصف شب است یا یعنی که آخر آن موافق آخر ثلث یا آخر نصف باشد **باب هشتاد و هفتم اصل باب حد المسیر الذی تقصر فیه**
الصلوة شرح این باب بیان مقدار مسافتی است که تقصیر کرده میشود در آن نماز چهار رکعتی و در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال التقصیر فی برید والبرید اربع فراسخ **شرح** برید بفتح باء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال
بی نقطه است یک منزل [illegible] همان روز [illegible] و مراد اینجا آن مسافت است که یک برید است و [illegible]
شده **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که کوتاه کردن نماز چهار رکعتی در یک برید است و برید چهار فرسخ است که دوازده میل باشد بیان
این آید در شرح حدیث آینده **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ادنی ما یقصر فیه المسافر فقال برید **شرح** ادنی بودن برید
اشارت باینکه مشقت سفر [illegible] و مسافت تقصیر [illegible] بریدست و قسم دوم یک برید است
مثل رفتن بجانب نماز جمعه امام معصوم [illegible] در وقت هجوم خلایق از سر دو فرسخ و عود در همان روز و بیان شده در ذیل شرح
احادیث باب [illegible] که باب وجوب الجمعة و [illegible] مثل رفتن اهل مکه در موسم بجانب عرفات چنانچه روایات در وجوب تقصیر ایشان
وارد شده [illegible] می آید در کتاب الحج در حدیث پنجم باب [illegible] که باب الصلوة فی مسجد منی و من یجب علیه التقصیر والتمام
دو قسم سیوم چهار برید است [illegible] و در حدیث سیوم باب [illegible] که باب صلاة الملاحین والمکارین واصحاب الصید والرعاة [illegible]
الی صیغه است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کمتر مسافتی که تقصیر میکند در آن مسافر کدام است پس امام گفت برید است **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال بینا نحن جلوس و ابی عند وال لبنی امیة علی المدینة اذ جاء ابی فجلس فقال کنت عند هذا قبیل فسألهم عن التقصیر
فقال قائل منهم فی ثلث و قال قائل منهم یوم و لیلة و قال قائل منهم روحة **شرح** [illegible]
مضاف است بکلمه جلوس [illegible] جمع جالس است قبیل بضم قاف و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین [illegible] برای اینکه
[illegible] مضاف الیه آن محذوف است بتقدیر قبیل هذا الوقت [illegible]
قبیل هذا الوقت ضمیر منصوب در سألهم راجع بفقهاء مخالفان است اگرچه در لفظ مذکور نشده ثلث بفتح ثاء و لام و الف بمعنی سه ساعت
است و مراد آنست که حد مسافت تقصیر [illegible] روحه بفتح راء [illegible] و سکون واو و حاء بی نقطه [illegible]
بعد از زوال تا آخر روز **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت میان اینکه ما نشسته بودیم [illegible] حاکم [illegible] پیش
ازین وقت پس پرسید فقها را از حد تقصیر پس گفت گوینده از ایشان که در سه ساعت است و گفت گوینده دیگر از ایشان که روز و شب است
و گفت گوینده دیگر از ایشان که بعد از زوال تا شام است **اصل** فسألنی فقلت له ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما نزل علیه جبرئیل
علیه السلام بالتقصیر قال له النبی صلی الله علیه و آله فی کم ذاک فقال فی برید قال و ای شیء البرید فقال ما بین ظل عیر الی فیء عیر **شرح**
ابن جوزی در کتاب [illegible] ذکر کرده که تقصیر نماز در سال چهارم هجرت حادث شده و مناسب این می آید در حدیث دوم باب [illegible] که باب النوادر
[illegible] بفتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه کوهیست در قبله مدینه الفیء بفتح فاء و سکون یاء و همزه سایه
چیزی بعد از زوال آفتاب و آن عکس ظل است که عبارتست از سایه چیزی پیش از زوال [illegible]
[illegible] کوهیست در [illegible] اشارتست باینکه [illegible]
وراء [illegible] **یعنی** پس آن حاکم پرسید مرا پس گفتم او را که بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه

واکه کوه چه مقدار راه از مسافت است این تقصیر باشد که اصل آن کدام است پس جبرئیل گفت کوه بریدی است پس گفت و چه چیز است بریدی [illegible]
گفت آنچه میان پای کوه عیر تا پای کوه وعیر است و این دو کوه ظاهر میشود در کتاب حج در بعضی احادیث باب حد لیست و کیت و [illegible]
المدینه است **اصل** قال ثم عبر بذلک زمانا ثم ان بنی امیه یعلمون اعلاما علی الطریق وانهم ذرعوا ما بین ظلال ابو جعفر علیه السلام فذرعوا ما بین ظل عیر
الی فیء وعیر ثم جزاوه علی اثنی عشر میلا فکان ثلاثة آلاف وخمسمائة ذراع کل میل فوضعوا الاعلام فلما ظهر بنو هاشم غیروا امر بنی امیه غیره
لان الحدیث هاشمی فوضعوا الی جنب کل علم علما **شرح** عیر بعین بی‌نقطه و یا بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مصغر علم منظم ... باب [illegible]
رای بصیغه ماضی معلوم و مجهول میتواند بود و بنا بر اول مراد روایت قلب است یعلمون بتقدیر ان واحال آنکه بنا بر دوم مراد روایت [illegible]
است و یعلمون مفعول لام است با حال است از باب جاعل الاعلام بفتح همزه جمع علم بفتح عین و فتح لام [illegible] ... و انهم بکسر
همزه و تشدید نون عطف بر جمله ای است جزاوه بجیم و زاء با نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غایب باب تفعیل است کان از افعال ناقصه
است ثلثة جزا آنست مقدم شده و کل اسم آنست موخر شده مراد به بنو هاشم خلفای بنی عباس است عیره الثانی بالنقطه است و بعین بی‌نقطه نیز میتواند
بود بمعنی از جا زجره بفتح عین بالنقطه و سکون یا و حا بالنقطه در باب عیر و راء بی‌نقطه بصیغه مصدر باب علم مضروب مفعول له است **یعنی**
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بعد از آن گذشت زمانه بعد از آن علامت بنهاد و صادق علیه السلام بنو امیه این را که ساختند علامتی چند بر راه
تا مسافت تقصیر دانسته شود و بدرستیکه ایشان بجا آوردند آنچه را که سنی الهه بود بان امام محمد باقر علیه السلام پس بذراع در آورده اند
مسافتی را که میان سایه اول عیر و سایه دیگر وعیر است بعد از آن قسمت کردند آن مقدار را بر دوازده میل پس شد سه هزار و پانصد ذراع
هر میلی پس گذاشتند نشانها را پس چون غالب شدند بنو العباس تغییر دادند کار بنی امیه را برای آنکه بدرستیکه آن حدیثی که امام محمد
باقر علیه السلام گفت هاشمی بود یعنی که راوی آن از بنی هاشم است نه از بنی امیه پس بنا کرده شود در پهلوی هر نشانی نشانه دیگر یا بنحوی که [illegible]
همان مسافت بیست و چهار میل قرار دادند پس مقدار میل هاشمی هزار و هفتصد و پنجاه ذراع است و آن نصف مقدار میل بنی امیه است
و مردم از این غافل میشوند و جدال میکنند که اصل مسافت تقصیر هشت فرسخ است که دو برید باشد و حال آنکه آن وسط است بتفصیل [illegible]
شده در شرح حدیث سابق **چهارم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئل عن حد الامیال التی یجب فیها التقصیر فقال ابو عبدالله
علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله جعل حد الامیال من ظل عیر الی ظل وعیر وهما جبلان بالمدینه فاذا طلعت الشمس وقع ظل
عیر الی ظل وعیر وهما جبلان بالمدینه فاذا طلعت الشمس وقع ظل عیر الی ظل وعیر وهو المیل الذی وضع رسول الله صلی الله علیه وآله
التقصیر **شرح** مراد بظل اینجا سایه است مطلق خواه پیش از زوال و خواه بعد از زوال و فاء در فاذا برای بیان حد ظل است الی برای
انتهای غایت در حالت طلوع است بدانکه عیر در جانب جنوب مدینه است در راه مکه و در غرب آن متصل بان است و آن در جانب غربی است
ندارد اصلا پس تا اول زوال سایه آن بر زمین است و آن وقتی است که سایه وعیر بر زمین میافتد زیرا که آن در جانب شمالی مدینه است
در راه در جانب شرقی آن متصل بان است و آن در آنجانب دامنه ندارد اصلا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
که امام پرسیده شد از اندازه میلهایی که واجب میشود در آن تقصیر نماز مراد سوال از آنست که آیا مراد آنها دوازده است یا بیست
و چهار بنا بر آنچه گذشت در حدیث سابق که بنو عباس تغییر کار بنو امیه کردند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه رسول الله صلی الله
علیه وآله گردانیده قرار داد آن میلهای تقصیر را از سایه عیر تا سایه وعیر و آنها دو کوه است در مدینه چنانچه آنکه چون طلوع کند آفتاب
میافتد سایه عیر بر زمین تا وقتی که افتد سایه وعیر بر زمین و آن حد که مذکور شد میلی است که بنا گذاشت رسول الله صلی الله علیه وآله
بر آن تقصیر نماز را مراد آنست که نزاع در عدد آن میل که آیا دوازده میل است یا بیست و چهار میل نزاع لفظی است و باعث اختلاف در
مسافت تقصیر نمیشود **پنجم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن قوم خرجوا فی سفر فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب علیهم فیه التقصیر
قصروا من الصلوة فلما صاروا علی فرسخین او علی ثلثة فراسخ او اربعة تخلف عنهم رجل لا یستقیم لهم سفرهم الا به فاقاموا ینتظرون مجیئه
الیهم **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جمعی که بیرون رفتند برای سفری پس چون رسیدند بسوی موضعی که واجب است بر ایشان
در آن موضع تقصیر یعنی که مدتی مسافت تقصیر کردند بعض نماز را پس چون گردیدند بر دو فرسخ یا سه فرسخ یا چهار باز ایستاد از ایشان مردی که

ازو گاه که راست نمیشود برای ایشان سفر ایشان مگر بان او پس درنگ کردند بجایی که انتظار میکشیدند آمدن او را بسوی ایشان **اصل** وهم لا
یستقیم لهم السفر الا بمجیئه الیهم فاقاموا علی ذلک ایاما لا یدرون هل یمضون فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقیموا علی تقصیر
هم قال ان کانوا بلغوا مسیرة اربعة فراسخ فلیقیموا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا فان کانوا ساروا اقل من اربعة فراسخ فلیتموا **شرح** تکرار در عدم استقامت سفر ایشان
بدون آنکه و برای افاده این است که هر چند نماز میکنند تا شاید ایشان سفر بدون آن مرد هم راست نمیشود **یعنی** و آن جماعت این
نمیشود و برای ایشان آن سفر مگر بامدن آن مرد بسوی ایشان پس درنگ کردند بر آن انتظار چند روز بجایی که نمیدانستند که آیا خواهند رفت در سفر خود
یا خواهند برگشت آیا سزاوار است برای آن جماعت که تمام کنند نماز را یا سزاوار است آنکه باشند مانند تقصیر نماز خود امام گفت اگر رسیده باشند مسافت
چهار فرسخ پس باید برابر باشند مانند بر تقصیر نماز خود خواه درنگ کنند خواه برگشتن یعنی خواه روانه شوند و اگر رسیده باشند کمتر از چهار فرسخ
پس باید که اتمام کنند نماز را خواه درنگ کنند و خواه روانه برگشتن ایشان پس چون درنگ شوند در آن سفر بسبب آنکه یعنی آن جماعت
اگر بسوی آن جماعت پس باید که تقصیر نماز خود کنند **باب هفتاد و هشتم اصل باب من یرید السفر او یقدم من سفر متی یجب علیه**
التقصیر او التمام شرح یقدم بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است **یعنی** این باب بیان کسی است که اراده سفر میکند یا بر میگردد از سفری که چه
وقت واجب میشود بر او اول تقصیر یا بر دوم اتمام و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یرید
السفر متی یقصر قال اذا توارى من البیوت قال قلت الرجل یرید السفر فیخرج حین تزول الشمس قال اذا خرجت فصل رکعتین **شرح** روایت است از محمد بن مسلم
گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی اراده میکند سفر را چه وقت تقصیر نماز میکند امام گفت چون پنهان شود از خانها یعنی که دور او از خانها
بحدی شود که اهل آن خانها او را نبینند یا آنکه دیوارها یا تلی یا مانند اینها از امور عارضه حایل شده باشد مراد بتواری آنست که نشناخته
شود که کیست چنانچه در جای دیگر بیان شده و مراد اوی گفت گفتم که مردی اراده سفر میکند پس بیرون میرود تا آنکه زوال آفتاب شود یا نزدیک
که بعد از بیرون رفتن او متصل بان زوال آفتاب میشود امام گفت چون بیرون رفتی و بعد از آن زوال شد پس بگذار دو رکعت خواه زوال پیش
از زوال از بیوت بجهت حفظ شود و تاخیر نماز کنی تا حد ترخص خواه بعد از آن **دوم اصل** عن الرضا علیه السلام یقول اذا زالت الشمس وانت
فی المصر وانت ترید السفر فاتم فاذا خرجت بعد الزوال قصر العصر **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که چون زوال آفتاب شود در حالی که تو
در شهر باشی و قرار داده سفر را تو داشته باشی پس تمام کن نماز را پس چون روی بعد از زوال پیش از خروج وقت نماز تقصیر کن عصر را **سیوم اصل**
عن بشیر النبال قال خرجت مع ابی عبدالله علیه السلام حتی اتینا الشجرة فقال لی ابو عبدالله علیه السلام یا نبال قلت لبیک قال انه لم یجب علی احد من اهل هذا
العسکر ان یصلی اربعا غیری وغیرک وذلک انه دخل وقت الصلوة قبل ان نخرج **شرح** روایت است از بشیر که گفت بیرون آمدم از مدینه بسوی مکه با
امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه رسیدیم بمسجد شجره پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای بشیر گفتم لبیک گفت بدرستیکه هیچ یک واجب نیست
بر هیچ یک از اهل این لشکر که از مدینه بیرون آمده اند اینکه گزارند چهار رکعت بغیر من و غیر تو و این برای آنست که داخل شده وقت
نماز چهار رکعتی پیش از آنکه از مدینه بیرون آییم مراد آنست که سایر اهل این قافله پس از زوال آفتاب از مدینه بیرون آمده اند و ما و تو بعد از
زوال آفتاب بیرون آمده ایم **چهارم اصل** سألته یعنی ابا عبدالله علیه السلام عن رجل یدخل من سفره وقد دخل وقت الصلوة قال یصلی رکعتین
وان خرج الی سفره وقد دخل وقت الصلوة فلیصل اربعا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل شود از سفر خود در حالی
که پیش از آن داخل شده بود وقت نماز چهار رکعتی امام گفت بگزارد دو رکعت و هر گاه بیرون رود بسوی سفری در حالی که داخل شده باشد پیش
از آن وقت نماز پس باید که گزارد چهار رکعت هر چند که بحد ترخص رسیده باشد **پنجم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن
الرجل یکون مسافرا ثم یقدم فیدخل بیوت الکوفة ایتم الصلوة ام یکون مقصرا حتی یدخل اهله قال بل یکون مقصرا حتی یدخل اهله **شرح**
روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که باشد مسافر بعد از آن برگردد پس داخل خانهای کوفه میشود آیا اتمام
میکند نماز را یا میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود امام گفت بلکه میباشد تقصیر کننده تا آنکه داخل منزل خود شود **ششم اصل**
سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یصلی وهو مسافر فاتم الصلوة قال ان کان فی وقت فلیعد وان کان الوقت قد مضی فلا **شرح** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نماز گزارد در حالی که او مسافر بود پس اتمام کرد نماز چهار رکعتی را از روی غفلت امام گفت اگر باشد در وقت اداء [illegible]

او التمام

را اعاده کند و از وقت او بتحقیق گذشته باشد لیکن بعید است اعاده آن نماز **هفتم اصل** عن زرارة قال قلت له رجل فاتته صلوة من صلوة السفر
فذکرها فی الحضر قال یقضی ما فاته کما فاته ان کانت صلوة السفر اداها فی الحضر مثلها وان کانت صلوة الحضر فلیقض فی السفر صلوة الحضر کما فاتته **شرح**
روایت است از زراره که گفت از راوی یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام سؤال کردم امام را از مردی فوت شد از او نمازی از نماز سفر پس بیاد آورد آنرا
در حضر امام گفت قضا میکند آنچه را که فوت شده از او چنانچه فوت شده از وی بیان این آنکه اگر باشد آنکه فوت شده نماز سفر بجای آورد آنرا در حضر
مثل نماز سفر و اگر باشد نماز حضر پس باید قضا کند در سفر نماز حضر را چنانچه فوت شده آن نماز از او **هشتم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال
سألته عن الرجل یخرج فی سفره ثم یبدو له الاقامة وهو فی صلوته قال یتم اذا بدت له الاقامة **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی
گفت پرسیدم امام را از مردی که بیرون رفت در سفری بعد از آن بخاطرش رسید در ایستادن بر حالی که او در نماز خود است مراد سؤال از حالی است که
بحد ترخص رسیده باشد یا بحد مسافت چهار فرسخ رسیده و نخواهد رسیده که ترک آن سفر کند یا از حالی که رسیده از آنکه بجا فرسخ نیز رسیده باشد قصد
اقامه عشره مثلا کند در جای و در اثنای نماز امام گفت اتمام میکند آن نماز را چون بخاطرش رسید او را ایستادن **باب هفتاد و نهم اصل باب**
المسافر یقدم البلدة کم یقصر الصلوة **شرح** این باب بیان مسافریست که می آید بشهر چند وقت تقصیر میکند نماز چهار رکعتی را و در این
باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ارایت من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصرا و متی ینبغی له ان یتم
فقال اذا دخلت ارضا فایقنت ان لک بها مقام عشرة ایام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامک بها تقول غدا اخرج او بعد غد فقصر ما بینک وبین
ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة وان اردت ان تخرج من ساعتک **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم امام
را که چه وقت مسافری که آمد بشهری تا کی سزاوار است او را اینکه باشد تقصیر کننده نماز چهار رکعتی و کی سزاوار است او را اینکه اتمام کند پس امام گفت
که چون داخل شوی زمینی را پس یقین کنی اینکه برای تست در آن زمین درنگی در ده روز پس اتمام کن نماز را و اگر ندانستی چه قدر است درنگ تو
در آن زمین یا بیرون شدن میگویی که فردا بیرون بروم یا پس فردا پس تقصیر کن در زمانی که میان تست و میان اینکه بگذرد ماهی پس چون تمام شود
برای تو ماهی پس تمام کن نماز را هر چند که اراده داشته باشی که بیرون روی در همان ساعت **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل
یکون بالبصرة وهو من اهل الکوفة له بها دار ومنزل فیمر بالکوفة وانما هو مجتاز لا یرید المقام الا بقدر ما یتجهز یوما او یومین قال یقیم فی جانب المصر
ویقصر قلت فان دخل اهله قال علیه التمام **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می باشد در بصره و او از اهل کوفه است او را
در کوفه سرای و منزلی پس میگذرد بکوفه و جز این نیست که او راه گذرنده است اراده ندارد درنگ در کوفه را مگر بقدر آنکه براق کار خود نماید روز
یا دو روز امام گفت درنگ میکند در کنار شهر و تقصیر نماز میکند گفتم پس اگر داخل شود در منزل خود چون است گفت بر او است تمام نماز **سیوم اصل**
عن ابی ایوب قال سأل محمد بن مسلم ابا عبد الله علیه السلام وانا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ایام قال فلیتمم الصلوة وان لم یدر ما
یقیم یوما او اکثر فلیعد ثلثین یوما ثم لیتم وان کان اقام یوما او صلوة واحدة فقال له محمد بن مسلم بلغنی انک قلت خمسا فقال قد قلت ذلک قال
ابو ایوب فقلت انا جعلت فداک یکون اقل من خمس فقال لا **شرح** و اول از برای اشاره است رابعه قریب است بلکه نزدیک است بانکه الحاق خمس باقل
را تمام میشود ... و لیغ خیال کرده ... ای و اول ذلک علام است و اشاره ... بعید است و اگر ... تمام در اقامة عشره است و تمام
صریح است در خلاف این **یعنی** روایت است از ابو ایوب که گفت پرسید محمد بن مسلم امام جعفر صادق علیه السلام را در حالی که من می شنیدم از حال مسافر
که اگر قرار دهد با خود درنگ ده روز را امام گفت پس باید که اتمام کند نماز را و اگر نداند که چه قدر درنگ میکند روزی یا بیشتر پس باید که بشمرد
سی روز را بعد از آن باید اتمام کند هر چند که درنگ کند یک روز یا یک نماز پس گفت امام را محمد بن مسلم که رسید بمن اینکه تو گفتی پنج روز را جای که
دیگری سؤال کرد ترا از حکم قصد اقامت پنج روز را آیا باعث اتمام نماز میشود یا نه تو گفتی که باعث اتمام نماز میشود پس امام گفت بتحقیق گفتم
این را گفت ابو ایوب پس گفتم من که قربانت شوم آیا می باشد باعث اتمام نماز قصد اقامت کمتر از پنج روز پس گفت نه ... میان
و حدیث اول این باب باین روش ... که در صورت خمسه مخیر باشد و در صورت عشره واجب باشد اتمام زیرا که مفهوم شرط اول
حدیث اول دلالت میکند بر آنکه در ما فوق مقام خمسه و بعد ... تقصیر واجب باشد پس اتمام جایز باشد مطلقا الا ... الدلیل وان کمتر از
خمس است پس مفهوم شرط دوم مخصص مفهوم شرط اول است و در کتب دیگر کوفی روایات منقول شده بر خلاف آنچه مفهوم از این دو حدیث است و جمع

نموده شده و آن اعتباری ندارد چنانچه گفتیم در مقدمه چهارم در شرح عنوان کتاب الصلوة والله اعلم بالصواب **باب هشتادم اصل باب صلوة الملاحین**
والمکارین واصحاب الصید والرجل یخرج الی ضیعته **شرح** المکارین بضم میم و تخفیف کاف و الف و را و سقط مکسوره بصیغه اسم فاعل مثل العلام باب
مفاعله جمع مکاری بحذف یکی یاء الضیعة بفتح ضاد و بالنقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر و بعد از عین بی نقطه مستغل مثل زمین زراعت و دکان و مانند
آنها **یعنی** این باب بیان نماز کشتیبانان و چارواداران است که کرایه میدهند چاروا را و بیان جمعی که اهل شکار شوند و بیان بیرون رفتن مرد از
شهر بسوی مستغل خود و در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام اربعة قد یجب علیهم التمام فی السفر کانوا او فی الحضر المکاری
والکری والراعی والاشتقان لانه عملهم **شرح** قد اینجا برای تحقیق است با وجود آنکه داخل مضارع شده **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام که چهار
کسانند که بتحقیق واجب میشود بر ایشان تمام کردن نماز چهار رکعتی خواه در سفر باشند و خواه در حضر اول مکاری بضم میم و تخفیف کاف و الف و را
منقوطه مکسوره و تخفیف یاء ... دوم کری بفتح کاف و کسر را بی نقطه و تخفیف یاء صیغه صفت مشبهه مثل العلام یای باب علم ... کرایه
بیک جا میدهد و در اصل بمعنی دونده است سیوم راعی براء بی نقطه و الف و عین بی نقطه و تخفیف یاء رساننده اینکار مثل ...
و مثل ... و مانند آن ... چهارم اشتقان بضم همزه و سکون شین بانقطه و ضم تاء ... نقطه در بالا و قاف
والف و نون نویسنده ... که امین ... و جمع ... صاحب ذکری گفته الاشتقان امین البید ... البرید ... رسید
که آن سفر پیشه ایشان است **دوم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال لیس علی الملاحین فی سفینتهم تقصیر ولا علی المکاری والجمال **شرح**
روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت نیست بر کشتیبانان در کشتی ایشان تقصیر نمازی و نه بر چاروادار و نه شتردار **سیوم**
اصل وفی روایة اخری المکاری اذا جد به السیر فلیقصر قال ومعنی جد به السیر یجعل منزلین منزلا **شرح** و در روایتی دیگر از امام صلوات
الله علیه و آله آنست که چاروادار چون تند کند او را حرکت پس باید که تقصیر نماز کند امام گفت که معنی تند کند او را حرکت اینست که گرداند دو
منزل را یک منزل **چهارم اصل** سألت الرضا علیه السلام عن الرجل یخرج الی ضیعته فیقیم الیوم والیومین والثلثة ایقصر ام یتم قال یتم الصلوة
کلما اتی ضیعة من ضیاعه **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که بیرون میرود بسوی مستغل خود پس درنگ میکند یک روز و دو روز و سه روز
را آیا تقصیر نماز میکند اگر بر سر چهار فرسخ باشد یا اتمام میکند امام گفت اتمام میکند نماز را هر بار که آید نزد مستغلی از مستغلهای خود ظاهر این
است که در راه تقصیر کند و در مستغل اتمام کند **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتصید الیوم والیومین والثلثة ایقصر
الصلوة قال لا الا ان یشیع الرجل اخاه فی الدین وان التصید مسیر باطل لا تقصر الصلوة فیه وقال یقصر اذا شیع اخاه **شرح** الا برای استثنا
منفصل است ... برای ... و اشارت ... مراد اینست که مقصود مشایعت برادر مومن باشد
در آن سفر یا عوض صید مکرده باشد تقصیر میکند **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلب شکار میکند یک روز و دو روز و سه
روز آیا تقصیر میکند نماز را گفت نه مگر آنکه مشایعت کند برادر دینی خود را و بدرستی که طلب شکار حرکتی است باطل تقصیر کرده
نمیشود نماز در آن طلب صید و امام گفت که تقصیر نماز میکند اگر مشایعت کند برادر مومن خود را یا آنکه ... مشایعت باشد ...
مرجوح باشد یا مساوی باشد **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاعراب لا یقصرون وذلک ان منازلهم معهم **شرح** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بادیه نشینان عرب که حرکت میکنند از جوانب ... تقصیر نماز نمیکنند و آن برای اینست که خانهای ایشان با ایشان است
باینطور که ایشان خیمه نشینند بحسب عادت و خیمهای ایشان با ایشان است **هفتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یکون له الضیاع بعضها
قریب من بعض یخرج فیطوف فیها ایتم ام یقصر قال یتم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی میباشد او را مستغلات که بعض آنها نزدیک است
ببعضی باینطور که دوری هیچکدام از دیگری بمقدار چهار فرسخ نیست بیرون میرود از شهر خود پس میگردد در آن مستغلات آیا اتمام میکند نماز را
یا تقصیر میکند امام گفت اتمام میکند خواه در راه و خواه در منزل **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فمن اضطر
غیر باغ ولا عاد قال الباغی باغی الصید والعادی السارق لیس لهما ان یأکلا المیتة اذا اضطرا الیها هی حرام علیهما لیس هی علیهما کما هی علی المسلمین
ولیس لهما ان یقصرا فی الصلوة **شرح** ظاهر تقدیم ذکر باغی بر عادی اینست که باغی بدتر از عادی باشد ... از باب تفعیل ... اجمال
میتواند بود و بنا بر اول مراد ... کرده اند باینطور که سفر ایشان حرام است و بنا بر دوم ظاهر این حدیث اینست که این دو کس

مانند جمیع اینها بیرون از اسلام باشند اگرچه حقیقة بیرون نیستند بقرینه اینکه از غیر مسلم نماز جمعه یا جماعة تمام کنند خواه العلم و بابر دوم
نیز میتواند بود که المسلمین تتبعه بر سایر المسلمین باشد و در توضیح این آیت شده در شرح حدیث چهارم باب شصت و چهارم یعنی روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره البقره و سوره النحل که پس هر که مضطر شود یعنی لاچار شود بخوردن میته یا خون یا گوشت خوک یا
آنچه بنام غیر الله تعالی ذبح یا نحر شده باشد بر حالی که آن مضطر غیر باغی باشد و غیر عادی باشد امام گفت که مراد بباغی کسی است که طالب صید باشد
با سعی که از این عمل محظوظ باشد بلکه معاش او یا معاش عیال او موقوف بران باشد و مراد بعادی دزد است خواه دزد پنهان از صاحب مال و
خواه آشکارا نزد صاحب مال و پنهان از حاکم و مانند آن بیان این آنکه میته اینها را اینکه خوردن میته را اگرچه مضطر شوند بسوی آن اذن
میته حرام است بر آن دو کس مثل آنکه میته بر آن دو کس حلال که آن بر اهل تسلیم است و نیست برای آن دو کس اینکه تقصیر کنند در نماز نهم اصل
سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یخرج الی الصید ایقصر او یتم قال یتم لانه لیس بمسیر حق شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که بیرون میرود بسوی شکار برای تلذذ آیا تقصیر نماز میکند یا اتمام میکند امام گفت اتمام میکند برای آنکه آن خروج نیست در حقی بلکه در
امر لغو دهم اصل عن اسحق بن عمار قال سالته عن الملاحین والاعراب هل علیهم تقصیر قال لا بیوتهم معهم شرح روایت از اسحق
بن عمار که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از کشتی بانان و از چادرنشینان عرب که آیا بر ایشان
است تقصیر امام گفت نه بیان این آنکه خانهای ایشان همراه ایشان است یازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له
الرجل یخرج الی الصید مسیرة یوم او یومین یقصر او یتم فقال ان خرج لقوته وقوت عیاله فلیفطر ولیقصر وان خرج لطلب الفضول فلا ولا کرامة
شرح القوت بضم قاف و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا قدر قوتی است از روزی که اکتفا کنند از آن بحسب عرف یا بمعنی بدون شود الفضول
بضم فاء و ضاد جمع فضل بفتح فاء و سکون ضاد زیاده و بیهوده بر قوت چنانچه اهل عجم بکار میبرند الکرامة بفتح کاف و سکون را
مصدر باب حسن ضد لئیم بودن و نفی کرامت اشارت است بوجه اول اینکه اگر دو اصل بنی آدم نیست در مقام در سورت اصل است چنانچه
گفته در سوره بنی اسرائیل ولقد کرمنا بنی آدم و در سوره منافقین واذا رایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة حرام
اینکه بر او تعلق شده آن آمد دریت چنانچه گذشت در حدیث هشتم این باب یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که
گفتم امام را کسی که بیرون میرود بسوی شکار مسافت یک روز یا دو روز آیا تقصیر نماز میکند یا اتمام میکند پس امام گفت که اگر بیرون رود
برای قوت خود و قوت عیال خود پس باید که افطار روزه کند و باید که تقصیر نماز کند و اگر بیرون رود برای طلب زیاده و بیهوده پس افطار و
تقصیر نکند و نیست عزتی او را دوازدهم اصل عن محمد بن جزک قال کتبت الیه جعلت فداک ان لی جمالا ولی قوام علیها ولست اخرج
فیها الا فی طریق مکة لرغبتی فی الحج او فی الندرة الی بعض المواضع فما یجب علی اذا انا خرجت معهم ان اعمل ایجب علی التقصیر فی الصلوة والصیام فوقع علیه السلام اذا کنت لا تلزمها ولا
تخرج معها فی کل سفر الا الی مکة فعلیک تقصیر و فطور شرح القوام بضم قاف تشدید واو الستادها که کنند کار بر خرها مثل بار بانان الندرة
بفتح نون و سکون و فتح دال بی نقطه یا بی نقطه بعض ایام مراد بعض مواضع جاهایی است که رفتن بانجاها برای کرایه کشی نیست مثل دیه
نسخ که در حوالی شهر است و نبود او در جواب امام علیه السلام این شق مذکور نیست تتبعه میتواند بود که مراد امام از آنجا باشد که کل سفر متعلق بمنفی است
منقطع است ذکر مکه بعنوان مثال است یا نه که کل سفر متعلق بمثبت و استثنا منفصل است و بهر تقدیر مراد بسفر مطلق سفر است ذکر بعنوان مثال
است یا مراد سفر بعنوان کرایه کشی است و ذکر مکه بعنوان مثال است الفطور بفتح فاء و ضم طاء بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه اسم افطار بان کنند
از خوردنی و مانند آن یعنی روایت از محمد بن جزک بفتح جیم و فتح زای با نقطه که از راویان امام علی نقی علیه السلام است گفت نوشتم
بسوی امام علیه السلام که قربانت شوم بدرستی که مرا است شتران که برای ایشان هم و مرا است دارنده کار بر آن شتران و بتحقیق بیرون میروم
در آن شتران بسوی راه مکه برای خواهش در حج یا بیرون میروم در بعض روزها بسوی کا بعض مواضع پس آیا واجب است بر من تقصیر در نماز
و روزه پس نوشت امام علیه السلام که اگر عادت تو این باشد که با آن شتران همیشه نباشی و بیرون نروی با آنها در هر سفری لیکن بسوی مکه بیرون
میروی مثلا پس بر تست تقصیر در نماز و باعث افطار در روزه باب هشتاد و یکم اصل باب المسافر یدخل فی صلوة
المقیم شرح این باب بیان مسئله ایست که داخل میشود در نماز حاضر و این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله

علیه السلام

علیه السلام فی المسافر یصلی خلف المقیم قال یصلی رکعتین و یمضی حیث شاء شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مسافری که نماز میگزارد در عقب حاضر
امام گفت میگزارد دو رکعت و میرود هر جا که خواسته باشد دوم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن المسافر یصلی خلف الامام فیدرک من الصلوة
رکعتین ایجزی ذلک عنه فقال نعم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مسافری که نماز میگزارد در پس پیشنماز حاضر یا بیابد دو رکعت
آخر را آیا کافیست آن از او پس امام گفت آری ظاهر آنچه گذشت در حدیث دهم باب پنجاه و هشتم اینست که مسافر در ایصورت قرائت حمد میکند در دو رکعت
باب هشتاد و دوم اصل باب التطوع فی السفر شرح این باب بیان نماز نافله است در سفر و در این باب ده حدیث است
اول اصل عن سماعة قال سالته عن الصلوة فی السفر فقال رکعتین لیس قبلهما ولا بعدهما شیئ الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع
رکعات و یتطوع باللیل ما شاء ان کان نازلا وان کان راکبا فلیصل علی دابته وهو راکب ولیکن صلوته ایماء ولیکن راسه حیث یرید السجود اخفض
من رکوعه شرح رکعتین منصوب است بفعل محذوف بتقدیر الزم رکعتین و این اشارت است بانکه نفی الفضل بعد از ظهر در سفر تشریع میکنند بدو رکعت
چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب پنجاه و پنجم پس جمله لیس قبلهما صفت رکعتین است مراد بشیئ نافله متعلق بآن رکعتین است و استثنا منقطع است
زیرا که چهار رکعت بعد از شام تعلق بنماز خفتن ندارد و بامر او بشیئ ام از متعلق بآنست و استثنا متصل است و در زمان و بنحو کنقصانیه منصوب است
بحال و مفعول مطلق برای نوع است ذراجت باعتبار است که سواره روقت سجود و رو جنبید می باشند از غیر موضع وقت رکوع است یعنی روایت
از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز در سفر پس امام گفت لازم باش دو رکعتی را که نباشد
پیش از آن و بعد چیزی که روزانه بعد از آن دو نافله لیکن البته درست است شان اینکه سزاوار است برای مسافر اینکه گزارد بعد از نماز شام چهار رکعت
و باید که مسافر نماز نافله کند در شب چنانچه خواسته باشد اگر در منزل باشد و اگر سواره باشد پس باید که نماز شب گزارد بر سر چارپای خود بر حالی که او
سواره است و باید که باشد نماز او بعنوان اشارت و باید که باشد سر او در جایی که میخواهد که سجود در البته پستتر از جای رکوع او دوم اصل
قال ابوعبدالله علیه السلام اربع رکعات بعد المغرب لا تدعهن فی حضر ولا سفر شرح اربع منصوب و مرفوع میتواند بود لا تدعهن مجزوم و مرفوع
میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چهار رکعت بعد از نماز شام و اگذار آنها را در حضر و نه در سفر سیوم اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام قال الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما ولا بعدهما شیئ الا المغرب فان بعدها اربع رکعات لا تدعهن فی حضر ولا سفر ولیس علیک قضاء صلوة
النهار وصل صلوة اللیل واقضه شرح الفاء فی الصلوة برای عطف خارجیت و عبارتست از فریضه رباعیه استثنا الا المغرب منقطع است
پس دلالت نمیکند بر اسقاط نافلها و واقضه مجزیست بلکه امر است برای وقف یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز چهار
رکعتی در سفر دو رکعت است نیست پیش از آن و نه بعد از آن دو چیزی بخلاف نماز شام چه بدرستی که بعد از آن چهار رکعت است و امکند در آن چهار
رکعت او را حضر و نه در سفر و نیست بر تو قضای نافله روز و بگزار نماز شب را در سفر و قضا کن چهارم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام
ما تقول فی صلوة اللیل فی السفر فی المحمل قال ان الوقت ذلک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فوت شده از من نماز شب در سفر
آیا پس قضا میکنم آنرا در روز پس گفت آری اگر توانی آوری آنرا پنجم اصل عن الحلبی انه سال اباعبدالله علیه السلام عن الصلوة النافلة
علی البعیر والدابة فقال نعم حیث ما کنت متوجها قال قلت استقبل القبلة اذا اردت التکبیر قال لا ولکن تکبر حیث ما کان متوجها وکذلک فعل
رسول الله صلی الله علیه واله شرح روایت از حلبی که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز نافله بر شتر و اسب پس گفت آری خواه بهر
جانبی که باشی متوجه بآن جانب حلبی گفت که گفتم که رو کنم بقبله چون بخواهم که تکبیر احرام گویم امام گفت که نه ولیکن تکبیر میگویی بهر جا که رو کرده باشی متوجه
باشد و چنان کرد رسول الله صلی الله علیه واله مراد این است که شرط نیست استقبال در نافله در سفر و این منافات ندارد با اینکه استقبال افضل
باشد اگر آسان باشد ششم اصل عن ابان بن تغلب قال خرجت مع ابی عبدالله علیه السلام فیما بین مکة والمدینة فکان یقول اما انتم
فشباب تؤخرون واما انا فشیخ اعجل فکان یصلی صلوة اللیل اول اللیل شرح الشباب بفتح شین با نقطه و تخفیف با یک نقطه و الف و با
یک نقطه جمع شاب بتشدید با یعنی جوانان یعنی روایت از ابان بن تغلب گفت سفر کردم با امام جعفر صادق علیه السلام در مکه و مدینه پس میگفت اما شما
پس جوانانید تاخیر میکنید نافله شب را و اما من پس پیرم تعجیل میکنم نماز شب را پس عادت امام این بود که میگزارد نماز شب را در نصف اول شب بسبب اینکه
برخاستن پیران و بزرگان در نصف آخر شب و روز و رفتن بسوی مشقت خود مشکل است و رفیقان نمی باشند هفتم اصل سالت اباعبدالله علیه

السلم عن الرجل یصلی علی راحلته قال یومی ایماء و یجعل السجود اخفض من الرکوع قلت یصلی ماشیا و هو عطشان قال نعم یومی ایماء و یجعل السجود اخفض من الرکوع

شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نماز میگزارد در بر مرکوب خود امام گفت اشارت میکند اشارت کردنی و میگرداند سجود را پست تر از رکوع گفتم آیا نماز میکند در حالی که او راه میرود و او تشنه باشد گفت آری اشارت میکند اشارت کردنی و باید که گرداند سجود را پست تر از رکوع هشتم

اصل عن ابی الحسن علیه السلم فی الرجل یصلی النوافل فی الامصار و هو علی دابته حیث توجهت به فقال نعم لا باس شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم در مردی که میگزارد او نوافل را امام گفت آری باکی نیست بر وی نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم انه لم یکن یری باسا ان یصلی الماشی و هو یمشی ولکن لا یسوق الابل شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او نمیدید بر وی باکی که نماز گزارد پیاده در حالی که او راه میرفته باشد و لیکن نمیراند شتر را مراد آنست که راندن شتر که باعث سخن گفتن و [illegible] باشد در اثنای نماز نامطلوبست دهم اصل

سالت ابا عبد الله علیه السلم عن صلوة اللیل والوتر فی اول اللیل فی السفر اذا تخوف البرد و کانت علة فقال لا باس انا افعل ذلک شرح واو در و کانت [illegible] و میتواند بود که [illegible] او باشد و کانت از افعال تامست و علة بکسر عین مرفوع و فاعل است [illegible] و میتواند که [illegible] باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از نماز شب [illegible] و نماز وتر که [illegible] در اول شب در سفر چون ترسد از سرما و باشد عذری که باعث ترسیدن از سرما شود پس امام گفت نیست بر وی باکی من میکنم آنرا یازدهم اصل عن ابی الحارث قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن الاربع الرکعات بعد المغرب فی السفر یصلیها فی المحمل فقال یصلی الفرائض علی الارض فقلت الصلوة فی المحمل فقال نعم یصلی فی المحمل یصلی الصلوة مضارع معلوم باب افعالست [illegible] مضارع باب افعالست [illegible]

شرح روایتست از ابو الحارث گفت پرسیدم امام رضا علیه السلم را از آن چهار رکعت نافله که بعد از نماز مغربست در سفر [illegible] آیا میگزارم آنرا در کجاوه پس امام گفت آری بگزار آنرا در کجاوه دوازدهم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال صل رکعتی الفجر فی المحمل شرح روایتست از امام رضا علیه السلم گفت که بگزار دو رکعت نافله فجر را در کجاوه یعنی که [illegible] آنرا در کجاوه میتوان گزارد

باب هشتاد و سیوم اصل باب الصلوة فی السفینة شرح

این باب بیان نماز در کشتیست و در این باب پنج حدیثست اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یسال عن الصلوة فی السفینة فیقول ان استطعتم ان تخرجوا الی الجدد فاخرجوا فان لم تقدروا فصلوا قیاما فان لم تستطیعوا فصلوا قعودا و تحروا القبلة شرح الجدد [illegible] [illegible] روی زمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم در حالی که پرسیده میشد از نماز در کشتی [illegible] در قدرت دارید اینکه بیرون آیید بسوی روی زمین پس بیرون آیید پس اگر قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که ایستاده باشید پس اگر قدرت نداشته باشید پس نماز گزارید در حالی که نشسته باشید و طلب جانب قبله کنید [illegible] استقبال آن کنید دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الصلوة فی السفینة فقال یستقبل القبلة فاذا دارت و استطاع ان یتوجه الی القبلة فلیفعل و الا فلیصل حیث توجهت به قال فان امکنه القیام فلیصل قائما والا فلیقعد ثم لیصل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از نماز در کشتی پس امام گفت رو میکند بقبله پس چون کشتی گردد و قدرت داشته باشد اینکه رو کند بقبله پس چون کشتی گردد و قدرت داشته باشد اینکه رو کند بسوی قبله پس باید که کند و اگر استطاعت نداشته باشد پس باید که نماز گزارد بهر جانب که کشتی رو بآن جانب کرده او و امام گفت پس اگر ممکن باشد او را ایستادن پس باید که نماز گزارد ایستاده و اگر ممکن نباشد پس باید که بنشیند بعد از آن باید که نماز گزارد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یکون فی السفینة فلا یدری این القبلة قال یتحری فان لم یدر صلی نحو راسها

شرح معنی تحری گذشت در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که میباشد در کشتی پس نمیداند که کجاست قبله امام گفت بجد و جهد طلب میکند قبله را پس اگر ندانست نماز میگزارد بجانب سر کشتی که پیش روی کشتیست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الصلوة فی السفینة فقال اذا کانت محملة ثقیلة اذا قمت فیها لم تتحرک فصل قائما و ان کانت خفیفة تکفا فصل قاعدا شرح محملة کاف

ساقط الصوت اسم مفعول باب تفعیلست ام تتحرک بصیغه مضارع مخاطب باب تفعلست تکفا بفا و همزه بصیغه مضارع مجهول غایبه باب افعالست از اکفاء میل دادن چیزی بجانبی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز در کشتی پس امام گفت که چون باشد بار کرده شده و سنگین که چون ایستی در آن حرکت نکند پس نماز بگزار در ایستاده و اگر باشد سبک که میل داده میشود بطرفها پس نماز بگزار نشسته پنجم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال کنت مع ابی الحسن علیه السلم فی السفینة فی دجلة فحضرت الصلوة فقلت جعلت فداک الجماعة قال فقال لا تصلی فی بطن واد جماعة شرح روایتست از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت که بودم با امام علی نقی علیه السلم در کشتی در دجله بغداد پس حاضر شد نماز پس گفتم قربانت شوم نماز میگزاریم بجماعت راوی گفت پس امام گفت که نماز گزارده نمیشود در شکم رود خانه نمیتوان جماعت

باب هشتاد و چهارم اصل باب صلوة النوافل

شرح این باب بیان گزاردن نمازهای نافله است در این باب سه و هفت حدیثست اول اصل عن زرارة قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم و انا شاب فوصف لی التطوع والصوم فرای ثقل ذلک فی وجهی فقال لی ان هذا لیس کالفریضة من ترکها هلک انما هو التطوع ان شغلت عنه او ترکته قضیته انهم کانوا یکرهون ان ترفع اعمالهم یوما تاما و یوما ناقصا ان الله عز و جل یقول الذین هم علی صلواتهم دائمون و کانوا یکرهون ان یصلوا حتی یزول النهار ان ابواب السماء تفتح اذا زال النهار شرح الان و رایهم بکسر همزه است الا ان الله [illegible] بفتح همزه است بتقدیر لام ان ابواب بکسر [illegible] بفتح همزه است بتقدیر لان الابواب تفتح بفا و تا و نقطه در بالا و حا و سیقط الصوت مضارع مجهول غایبه باب تفعیلست برای کثرت و میتواند بود که از باب منع باشد یعنی روایتست از زراره گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم و من جوان بودم پس بیان کرد او برای من نماز نافله را و روزه نافله را پس دید گرانی آنرا در روی من پس امام گفت مرا بدرستی که این نیست مانند فریضه که هر کی ترک کند آنرا هلاک شود در جهنم جز این نیست که آن نماز نافلست اگر مشغول شوی از آن بکاری دیگر یا ترک کنی آنرا بسببی قضا میکنی آنرا بیان این آنکه بودند که عادت اهل حق این بود که کراهت داشتند این را که بالا برده شود عملهای ایشان روزی کامل و روزی ناقص برای اینکه الله عز و جل میگوید در سوره المعارج آن جمع که ایشان بر نماز خود مستمر اند بیان این شد در شرح حدیث دوازدهم باب سلام و عادت اهل حق این بود که کراهت داشتند از اینکه نماز نافله کنند پیش از زوال آفتاب برای اینکه درهای آسمان بسیار گشوده میشود چون زوال روز شود اشارتست باینکه مخالفان نماز چاشت را بدعت کرده اند و درهای آسمان بسبب آن بسته شده در آن وقت والله اعلم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الفریضة والنافلة احد و خمسون رکعة منها رکعتان بعد العتمة جالسا تعدان برکعة و هو قائم الفریضة منها سبع عشرة رکعة والنافلة اربع و ثلثون رکعة

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مجموع نماز فریضه و نماز نافله که در هر شبانه روزی میباشد پنجاه و یک رکعتست از جمله آن نماز دو رکعتست بعد از نماز خفتن نشسته شمرده میشود آن دو بیک رکعت بر حالی که نماز گزار ایستاده باشد بیان این آنکه نماز فریضه از جمله آن نمازها هفده رکعتست و نماز نافله سی و چهار رکعتست مراد آنست که نافله دو برابر فریضه میشود بنا بر اینکه دو رکعت نشسته بعد از نماز خفتن بیک رکعت ایستاده حساب میشود سیوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلم یقول کان رسول الله صلی الله علیه و آله لیصلی من التطوع مثلی الفریضة و یصوم من التطوع مثلی الفریضة شرح شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میکرد از جمله نماز نافله دو برابر نماز فریضه بیان این شد در حدیث سابق و روزه میداشت از جمله روزه نافله دو برابر روزه فریضه مثل اینکه در هر یک از ده ماه بعد از ماه رمضان سه روز را روزه میگرفته باشد پنجشنبه اول و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر و تمام ماه شعبان را روزه میگرفته باشد چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن افضل ما جرت به السنة من الصلوة فقال تمام الخمسین شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فاضلتر آنچه جاری شده با آن طریقت رسول صلی الله علیه و آله از جمله نماز پس گفت مجموع پنجاه رکعت در هر شبانه روز اشارتست باینکه دو رکعت نشسته بعد از خفتن نیز موافق سنتست لیکن داخل افضل نیست و بنابر آن گاهی ترک میکرده چنانچه می آید در شرح حدیث آینده پنجم اصل عن حنان قال سال عمرو بن حریث ابا عبد الله علیه السلم و انا جالس فقال له جعلت فداک اخبرنی عن صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله فقال کان النبی صلی الله علیه و آله یصلی ثمانی رکعات الزوال و اربعا الاولی و ثمانیا بعدها و اربعا العصر و ثلثا المغرب و اربعا بعد المغرب والعشاء الآخرة اربعا و ثمانیا صلوة اللیل و ثلثا الوتر و رکعتی الفجر و صلوة الغداة رکعتین قلت جعلت فداک و ان کنت اقوی علی اکثر من هذا ایعذبنی الله علی کثرة الصلوة فقال لا ولکن

ولکن یعذب علی ترک السنة **شرح** ثمان بفتح ثاء سه نقطه و تخفیف میم و الف و نون منصوب و مضاف است و آن اسم عدد است مبین و کنایه [illegible]
ملحق بآن میشود و مع هذا منصرف نباشد زیرا که جمع نیست مراد صلوة رسول الله نمازی است که در هر شبانه روز در حضر میگزارد و در جواب البته میکرده و لهذا
چهار رکعت نشسته از نماز خفتن را امام در جواب نه شمرده بنابر اینکه گاهی ترک آن میکرده چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق از زوال و تطاول
آن منصوب است بعطف بیان یا بر مفعول فیه و بنابر دوم الاولی بفتح الف و الاولی است مراد سنة نماز نافله است که مذکور شد و مراد بسنة تنزل السنة
در صورت کثرت صلوة یعنی صورت تنزل عدد رکعات نماز شبانه روزی که زیاد باشد از عدد رکعات نمازهای که مذکور شد مثل اینکه کسی هشت رکعت
نافله فجر را ترک کند بعد از فریضه چهار رکعت نافله کند به قصد قضا هر چند که بصورت نماز صحیح باشد و مثل اینکه بجای یک رکعت وتر هشت رکعت
کند و مانند اینها و متواب بر این عمل باعتبار رخصت که این بازیچه است باطل الا زیرا که نوافل یومیه برای اتمام فرائض است و فرد در وتر از سایر نوافل
است پس حال آنکه مثل ما سنت است که قضای فریضه در ذمه او باشد و نافله گزارد بجای آن **یعنی** روایت است از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون
گفت که پرسید عمرو بن حریث بضم حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه امام جعفر صادق علیه السلام را در حالی که
من نشسته بودم با شنودن سخن او پرسید که گفت امام را که قربانت شوم خبر ده مرا از نماز رسول الله صلی الله علیه و آله که در هر شبانه روز در حضر و اینست
البته میکرده و هیچ وقت ترک آن نکرده پس امام گفت عادت پیغمبر این بود که میگزارد هشت رکعت را که نافله زوال آفتاب است و چهار رکعت را که فریضه
ظهر است و هشت رکعت نافله را که بعد از فریضه ظهر است و چهار رکعت را که فریضه عصر است و سه رکعت را که فریضه شام است و چهار رکعت نافله را که بعد از
فریضه شام است و فریضه خفتن را که چهار رکعت است و هشت رکعت را که نماز شب است و سه رکعت را که وتر است و دو رکعت نافله صبح را و نماز فریضه صبح
را که دو رکعت است گفتم که قربانت شوم و اگر باشم با بیش از این طاقت داشته باشم بر بیشتر از این ثواب میکنند و الله تعالی بر بسیاری نماز پس امام گفت که نه
ولیکن عذاب میکنند بر واگذاشتن طریقه رسول در این صورت **ششم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام هل قبل العشاء الآخرة و بعدها شی
قال لا غیر انی اصلی بعدها رکعتین و لست احسبهما من صلوة اللیل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا پیش از فریضه خفتن و بعد از آن چیزی
از نماز نافله هست که مثل نافلهای فرائض دیگر باشد در تأکید امام گفت که نه اینقدر هست که من میگزارم بعد از فریضه خفتن دو رکعت و نمیشمارم آنکه
کنم آن دو را از نماز شب یعنی که از عدد ثلث عدد نماز شب نمیشمارم بسبب آنکه آن دو رکعت **هفتم اصل** نهانی ابو عبد الله علیه السلام ان اتکلم بین
الاربع رکعات التی بعد المغرب **شرح** نهی کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام از اینکه سخن گویم میان آن چهار رکعت که بعد از فریضه مغرب است شاید
که مراد کراهت سخن باشد میان دو رکعت و دو رکعت دیگر **هشتم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام ان اصحابنا یختلفون فی صلوة التطوع بعضهم یصلی
اربعا و اربعین و بعضهم یصلی خمسین فاخبرنی بالذی تعمل به انت کیف هو حتی اعمل بمثله فقال اصلی واحدة و خمسین ثم قال امسک و عقد بیده الزوال
ثمانیة و اربعا بعد الظهر و اربعا قبل العصر و رکعتین بعد المغرب و رکعتین قبل العشاء الآخرة و رکعتین بعد العشاء من قعود تعدان برکعة من قیام و ثمان
صلوة اللیل و الوتر ثلثا و رکعتی الفجر و الفرائض سبعة عشرة فذلک احدی و خمسون **شرح** امسک بسین بی نقطه امر باب افعال است [illegible]
لکاهداشتن چیزی و سکوت و هر دو اینجا مناسب است عقد به عین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العقد حساب که داران الزوال
و نظایر آن منصوب است بفعل محذوف و تقدیر احسب الزوال و مراد نافله زوال است نافله وقت زوال است تذکیر ثمانیة باعتبار آنست که رکعت در اصل مصدر است
و تذکیر و تأنیث در آن جایز است ثمان منصوب و مضاف است الصلوة **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را که برادران ما عمل بخلاف یکدیگر
میکنند در نماز نافله بعضی ایشان میگزارند مجموع فریضه و نافله را چهل و چهار رکعت و بعضی ایشان میگزارند پنجاه رکعت پس خبر ده مرا با آنچه عمل میکنی با آن
تو که چون است آن تا آنکه عمل کنم بمثل آن پس امام گفت که میگزارم پنجاه و یک رکعت را بعد از آن گفت حساب را نگاهدار و شمرد بدست خود با آنچه
عنوان که گفت میگزارم نافله زوال را هشت رکعت و چهار رکعت نافله را بعد از فریضه ظهر و چهار رکعت نافله را پیش از فریضه عصر و دو رکعت نافله
را بعد از فریضه شام و دو رکعت نافله را پیش از فریضه عصر و دو رکعت نافله را بعد از فریضه شام و دو رکعت نافله را پیش از فریضه خفتن و دو رکعت را
بعد از فریضه خفتن در حالت نشستن که شمرده میشوند بیک رکعت در حالت ایستادن و هشت رکعت نماز شب را و وتر را که سه رکعت و دو رکعت نافله صبح را
و فرائض را هفده رکعت پس جمع آنچه مذکور شد پنجاه و یک رکعت است **نهم اصل** عن حماد بن عثمان قال سألته عن التطوع بالنهار فذکر
انه یصلی ثمان رکعات قبل الظهر و ثمان بعدها **شرح** قبل منصوب است بظرفیت و مضاف الیه ثمان است **یعنی** روایت است از حماد بن عثمان که از

راویان

راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است گفت که پرسیدم امام را از نماز نافله در روز پس مذکور کرد که او میگزارد هشت رکعت را
پیش از فریضه ظهر و هشت رکعت بعد از فریضه ظهر را **دهم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام الزوال صلوة الاوابین **شرح** گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که هشت رکعت نماز نافله وقت زوال آفتاب نماز بنایست باز گشت کنندگان بسوی امر و نهی الله تعالی است بیان این شد در شرح حدیث پنجم
باب یازدهم که باب التطوع فی وقت الفریضة تا آخرست **یازدهم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له آناء اللیل ساجدا و
قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه قال یعنی صلوة اللیل قال قلت له و اطراف النهار لعلک ترضی قال یعنی التطوع بالنهار قال قلت له و ادبار النجوم
قال رکعتان قبل الصبح قلت و ادبار السجود قال رکعتان بعد المغرب **شرح** الآناء بفتح همزه و الف و نون و الف ممدوده جمع انی بفتح و کسر همزه
و سکون نون و یاء دو نقطه در پایین و انو بکسر همزه و سکون نون و واو و ساعات الاطراف جمع طرف مثل خزف و اشراف یا جمع طرف بفتح طاء و فتح
راء و تخفیف مثل ساعت اول زوال زیرا که درهای آسمانها در آن گشوده میشود چنانکه گذشت در حدیث اول این باب یعنی التطوع از قبیل
تعریج بنفوذ جمع است زیرا که فریضه داخل است بطریق اولی **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که گفتم امام را که چه
معنی دارد قول الله تعالی در سوره الزمر امن هو قانت آناء اللیل یعنی آیا کسی که از اهل جهنم کسی است که او بجا آورنده طاعت است در ساعت
های شب خواه در حال فروتنی و مطاوعه و خواه در حال ایستادن بطور اطاعت بیان اینکه متمیز سوا از عذاب آخرت و امید میدارد رحمت صاحب
کمال اختیار خود را بیان این آیت شده در کتاب الفضل در شرح حدیث دوازدهم باب اول امام گفت که میخواهد به قنوت در ساعات های شب نماز شب را او
زراره گفت که گفتم امام را که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره طه و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار
لعلک ترضی و تنزیه کن بالپاس صاحب کمال اختیار تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در ساعات های شب تنزیه کن و در ساعت های اطراف روز تا
شاید که تو خشنود شوی امام گفت میخواهد به تسبیح در اطراف نهار نماز نافله مقرره را در روز زراره گفت که گفتم امام را که چه معنی قول الله تعالی
در سوره الطور و سبح بحمد ربک حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم قراءت قراء هفتگانه بکسر همزه ادبار است قرارت قراء هفتگانه بکسر همزه
ادبار است و قراءت زید از یعقوب بفتح همزه است و تنزیه کن بالپاس صاحب کمال اختیار تو وقتی که بر میخیزی و در شب پس تنزیه کن او را در زمان پشت
گردانیدن ستارگان امام گفت که مراد تسبیح در وقت پشت گردانیدن ستارگان دو رکعت نافله است که پیش از نماز صبح است بنابر آنکه ادبار مصدر
یا بیظرف زمان است و عبارت است از شروع ستارگان در کمی نور و اختفا بسبب نزدیکی ظهور آفتاب گفتم که چه معنی قول الله تعالی در سوره ق فسبح
بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و من اللیل فسبحه و ادبار السجود قراءت نافع و حمزه و ابن کثیر ادبار بکسر همزه است و قراءت عاصم و کسائی و ابن
عامر و ابو عمرو بفتح همزه است و تنزیه کن بالپاس صاحب کمال اختیار تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب و در شب پس تنزیه کن او را در زمان پشت
گردانیدن سجود که نماز مغرب باشد یا در عقب سجود امام گفت مراد تسبیح در وقت ادبار السجود دو رکعت نافله است بعد از فریضه مغرب اینست یا بکسر
لام السجود برای عهد خارجی است و سجود عبارت است از فریضه مغرب که مفهوم است از و من اللیل فسبحه زیرا که تسبیح اینجا عبارت از نماز است و آن شامل است
از جمله چهار رکعت نافله نماز مغرب دو رکعت متصل بفریضه مراد باید و دو رکعت دیگر را تا خیر میتوان کرد تا آنکه متصل نماز خفتن شود چنانچه ظاهر شد
در حدیث هشتم این باب **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قمت باللیل من منامک فقل الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده
فاذا سمعت صوت الدیوک فقل سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت وحدک لا شریک لک عملت سوء و ظلمت
نفسی فاغفر لی و ارحمنی انه لا یغفر الذنوب الا انت **شرح** اکثر این حدیث با ذکر تغیری گذشت در کتاب الدعاء در حدیث دوازدهم باب الدعاء
عند النوم و الانتباه که باب چهل و هشتم است و بیان التفصیل سابق بود آن رحمت بر غضب گذشت در کتاب الدعاء در شرح حدیث سیم باب القول عند
الاصباح و الامساء که باب چهل و هشتم است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون بر خیزی در شب از خواب خود پس بگو ستایش
الله راست آنکه بر گردانید بر من جان تا سپاس گویم او را و پرستش کنم او را پس چون بشنوی آواز خروسان را پس بگو تنزیه خوبی سزا است
بغایت پاکیزه است صاحب کمال اختیار ملائکه و روح که در سوره القدر مذکور است پیش گرفت رحمت تو غضب ترا نیست مستحق عبادت مگر تو
به تنهایی تو نیست شریک ترا کردم بد را و ستم کردم خود را پس بیامرز گناهان را برای من و رحم کن و امر است که نیست که بیامرزد آن گناهان را
کسی مگر تو یا معنی که از کردم مطلع شوند خصوصیات گناهان بیخان من معذور نخواهند بود الا انت **اصل** [illegible] فاذا وقت فانظر الی آفاق السماء

و من الليل انه لا يواري منه ليل ساج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا بحر لجي [illegible]

[illegible] تغيب النجوم وتنام العيون وانت الحي القيوم لا تأخذك سنة ولا نوم سبحان رب العالمين واله المرسلين

والحمد لله رب العالمين **شرح** [illegible]

[illegible]

از قراب قصد که چنین کردند و گفتگوهای ناخوش کردند و جبال جبال بجو وراه دادند که رجوع بودن و وعده رسول را بر هم خوردن و دین اسلام [illegible]
بلکه بجهت شمول معجزات رسول و صدق وعدهای که مکرر او مانند آنها شامل امیر المؤمنین علیه السلام نیز بهمت کرده ان روز با رسول الله صلی الله علیه و آله
بود و عمرو بن عبد ود را کشت و بآن پشت اسلام قوی شد تا روز قیامت و بنور رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة
الجن والانس الی یوم القیمة و از این ظاهر میشود که استدلال جمع باین آیت برانکه هرچه رسول الله صلی الله علیه و آله کرده باشد واجبست بر امت
که مثل آن کنند الا ما اخرجه الدلیل لیبابد و درست **یعنی** بعد از آن امام گفت از سوره احزاب که و هر آینه تحقیق بود برای شما در رسول الله باشد
امید واری که خوب باشی است گفتم که چه وقت شب میخاست رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت بعد از دو ثلث شب بود آنکه ظاهر این آیت که
رسول الله صلی الله علیه و آله داشته تقدیم چهار رکعت اول نماز شب بر نصف دوم شب میکرد و این از خواص او است بنابر ظاهر آنچه گذشت در حدیث
ششم باب بعضم که بار برقت آخر سد میتوانند بود که در این برخاستن چهار رکعت اول نماز شب را تأخیر میکرده باشد تا بعد از نصف شب والله اعلم **چهاردهم**
اصل و منه قال منه حدیث آخر بعد نصف اللیل **شرح** این عبارت جلی است و ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است **یعنی** و امام گفت در
حدیث دیگر که رسول الله صلی الله علیه و آله بر میخاست بعد از نصف شب شاید است با اینکه منافات نیست میان این دو حدیث زیرا که چنانچه مراد
بعد نصف اصلا نیست هم چنین مراد دو ثلث شب پس گاهی بیشتر از نصف دوم بر میخاسته و گاهی در اول نصف دوم بر میخاسته و گاهی اندک بعد از اول نصف
دوم بر میخاسته چنانچه گفته در سوره المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه یعنی برخیز در همه شب مگر کمی از شب که آن نصف است
برخیز در نصف آن شب یا کم کن از نصف اندکی یا زیاد کن بر نصف و چنانچه گفته در میان سوره ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه
و ثلثه بدرستی که صاحب کمال اختیار تو میداند که تو گاهی بر میخیزی در کمتر از دو ثلث شب و گاهی بر میخیزی در نصف شب و گاهی بر میخیزی در ثلث باقی
مانده شب **پانزدهم اصل** و منه روایة اخری یکون قیامه و رکوعه و سجوده سواء و یسلم فی کل رکعتین ثم ینام من نومه و یقرأ الآیات من آل عمران
ان فی خلق السموات والارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد **شرح** این نیز کلام جلی است و میتواند بود که کلام مصنف باشد **یعنی** و در روایت
دیگر از امام علیه السلام آمده که می بود مقدار قیام رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز شب و مقدار رکوع او و مقدار سجود او برابر و سلام
میگرد در هر بار که بر میخاست از خواب تهجد میخواند آن آیات مشهوره را از سوره آل عمران که ان فی خلق السموات والارض تا قول او انک
لا تخلف المیعاد و چنانچه گذشت در شرح حدیث [illegible] این باب **شانزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة منها الوتر و رکعتا الفجر فی السفر و الحضر **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه
و آله این بود که میگزارد در شب سیزده رکعت از آن جمله بود سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح در سفر و در حضر **هفدهم اصل** عن الحارث بن المغیرة
النضری قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول صلوة النهار ست عشرة رکعة ثمان اذا زالت الشمس و ثمان بعد الظهر و اربع رکعات بعد المغرب یا حارث
لا تدعهن فی سفر و لا حضر و رکعتان بعد العشاء الآخرة کان ابی یصلیهما و هو قاعد و انا اصلیهما و انا قائم و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی ثلث
عشرة رکعة من اللیل **شرح** روایت است از حارث بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و سکون یاء و النضری بفتح نون
و سکون ضاد با نقطه و راء بی نقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نماز نافله روز شانزده رکعت است هشت رکعت وقت زوال
آفتاب و هشت رکعت بعد از فریضه ظهر است و چهار رکعت نافله است بعد از فریضه شام ای حارث وا مگذار آن چهار رکعت را در سفر و نه در حضر و دو رکعت
نافله است بعد از فریضه خفتن پدرم میگزارد آن دو را در حالی که او نشسته بود و من میگزارم این دو را در حالی که من ایستاده ام شاید که وجه عدم
موافقت در اینجا کثرت شغل امام جعفر صادق علیه السلام و اینکه بدن او بی بار نبوده بخلاف امام محمد باقر علیه السلام مخفی نماند که ظاهر احادیث که دلالت میکنند
بر اینکه نوافل یومیه پنجاه و یک رکعت است این است که در انا اصلیهما وانا قائم مسامحه شده باشد و مراد این باشد که بجای دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده
میکنم و عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میگزارد سیزده رکعت در شب چنان این شد در حدیث سابق **هجدهم اصل** قلت للرضا
علیه السلام کم الصلوة من رکعة فقال احدی و خمسون رکعة **شرح** کم استفهامیه است و من در من رکعة بیانیه است و مدخول آن تمیز کم است و مجرور شده
بمن **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را که چندست نماز باعتبار عدد رکعت پس امام گفت پنجاه و یک رکعت است **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام فی قول الله عز و جل ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا قال یعنی بقوله و اقوم قیلا قیام الرجل عن فراشه یرید به الله لا یرید به غیره **شرح**

تفسیر دیگر مناسب این گفت برای این آیت می آید در حدیث ششم باب صلوة فاطمه علیها السلام و غیرها من صلوة الترغیب که باب نود و دوم است و این آیت
استیناف است برای بیان تفریع که در آیت سابق گذشت که زنا نشئة علیک قولا ثقیلا زیرا که آن استیناف است برای بیان تعلیل که در
آیت سابق گذشت که زنا سانلقی بر آن که امر بقیام لیل است از نصف یا بیشتر از آن یا اندکی بعد از آن و مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم
این باب و در این آیات اختلاف بسیار است از آن جمله اینکه قول ثقیل عبارت است از سوره فاتحه و باقی آنچه مذکور میشود در حدیث ششم
باب نود و دوم در کیفیت گزاردن دو رکعت پس از نماز شب و آنچه بعد از سوره مزمل نازل شده بنابر آنچه صاحب مجمع البیان در تفسیر
سوره الا ان روایت کرده که اول ما انزل علیه اقرأ باسم ربک ثم ن والقلم ثم المزمل و ثقل آن قول عبارت است از عظمت شان آن و
احتیاج و حسن ترتیل آن بخلوص نیکو در مخاطبه آن و موافقت دل با زبان در ایاک نعبد و ایاک نستعین و مانند آن اما ناشئة مصدر بر
وزن فاعله بمعنی برخاستن است باعتبار طایفه مثل ناصبه و عاقبه که می آید در حدیث اول باب النوادر و بنابر دوم مراد به ناشئة اللیل ساعات
بر خاستن یا مراد ساعات که نشات است که در حوالی نصف شب در وسط السماء باشند بجای ساعات که در اول شب بجا بود چنانچه ظاهر
حدیث ششم باب نود و دوم است که بعد المغرب و حاصل هم یکیست و ذکر این موید احتمال اول است چنانچه بیان میشود و ایضا قول امام در
این حدیث که قیام الرجل عن فراشه موید احتمال اول است و صاحب قاموس با تبعیت گفته که ناشئة کل ما حدث باللیل و بدأ فهو ناشئة
او هی مصدر بمعنی فاعله او اول النهار واللیل او اول ساعات اللیل او کل ساعة قام بها قائم باللیل او القومة بعد النومة و مضاف
و تفسیر گفته ان ناشئة اللیل ای النفس التی تنشأ من مضجعها الی العبادة من نشأ من مکانه اذا نهض و بیضاوی در کتاب غریبین گفته
که و فرق ان ناشئة اللیل قال ابن عرفه کل ساعة قام بها قائم من اللیل فهی ناشئة و قال غیره کلما حدث باللیل و بدأ فقد نشأ و هو ناشئ و الجمع ناشئة
و قال الازهری ناشئة اللیل قیام اللیل مصدر جاء علی فاعلة و هو بمعنی النشء مثل العاقبة بمعنی العقوة و العافیة بمعنی العقب و الخاتمة بمعنی
الختم هر تقدیر فصل است برای حصر و آن دلالت است با اینکه اشد و اقوم محمول میشود بر فاعل ناشئة الخب حقیقت لغویه اما باعتبار ناشئة اسم فاعل گویا
که محمول است بر آن ناشئة و لیس نوعی از مجاز نظر آیت سوره انفال و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی الوطأ بفتح واو و سکون طاء و بعد
مصدر باب علم قدم بر جای گذاشتن در وقت رفتار و مانند آن و القیل اسم تمیز است از قلت و راشد و اشد بودن الوطأ بمعنی آنست
که قدم بر جای گذاشته شود که ملغزد و این استعاره است برای کمال استقرار عبادت که بجا شده باشد القیل بکسر قاف و سکون یاء و لام بی نقطه
و ربا معنی سخن و اقوم بودن سخن بمعنی آنست که با کمال موافقت دل است با زبان و تیقن تقوی تا آخر برای تفسیر ناشئة اللیل است و تعلیق آن با قوم
قیلا نوعی از مجاز است و باعتبار آنست که آن قرینه این تفسیر است زیرا که اگرچه اشد و طأ محمول بر غیر آنچه در تفسیر ناشئة اللیل مذکور است
میشود اما اقوم قیلا بر غیر آن محمول نمیشود چه شب خبری و کار شب برای مطالب دنیویه مثل وسعت رزق و مانند آن نخواست مستم میباشد
اما موافقت دل با زبان در ایاک نعبد و ایاک نستعین و مانند آن لیبا رضا رود و ظاهر این تفسیر آنست که ناشئة مصدر بمعنی برخاستن
بعد از خوابیدن بوده وراکت عبارت است و راینجا از برخواستن از خواب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل
در سوره المزمل بدرستی که برخاستن در شب آنست سخت تر باعتبار قدم نهادن و استواری عبادت و درست تر باعتبار سخن امام
گفت که میخواهد از ناشئة اللیل بقرینه قول او که و اقوم قیلا برخاستن مرد را از جامه خواب خود بر حالی که اراده کرده باشد بآن
برخاستن الله تعالی اراده نکرده باشد بآن غیر او را **بیستم اصل** عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العبد یوقظ
ثلث مرات من اللیل فان لم یقم اتاه الشیطان فبال فی اذنه قال و سألته عن قول الله عز و جل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون قال کانوا
اقل اللیالی تفوتهم لا یقومون فیها **شرح** روایت است از محمد بن مسلم گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده که اسیر
بیدار کرده میشود سه بار در شب از جانب الله تعالی برای نماز شب می آید نزد او شیطان پس بول میکند در گوش او یا بمعنی که او تنبل میشود
راوی گفت و پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره الذاریات که عادت ایشان این بود که در کمی از شب خواب میکردند امام
گفت که مراد این است که در کمی از شبها فوت میشد نماز شب از ایشان و بر نمی خاستند در آن شبهای کم بیان این آیت شد در حدیث
سیزدهم باب سب و چهارم این تفسیر موافق است با آیت سوره المزمل قم اللیل الا قلیلا بنابر اینکه الف لام اللیل برای استغراق

باشد و قلیل بعضی مکیلی از اجزاء شب بماند **حدیث بیست و یکم اصل** عن عمرو بن یزید انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فی اللیل لساعة
ما یوافقها عبد مسلم یصلی و یدعو الله فیها الا استجیب له فی کل لیلة قلت اصلحک الله فایة ساعة هی من اللیل قال اذا مضی نصف
اللیل فی السدس الاول من النصف الباقی **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الدعاء در حدیث نهم باب بیستم که باب الاوقات والحالات
التی ترجی فیها الاجابة است **یعنی** روایت است از عمرو بن یزید اینکه او شنیده از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که در شب ساعتی
ست که موافق آن نمیشود بنده مسلمانی که نماز گزارد و دعا کند در آن ساعت مگر آنکه مستجاب میشود برای او در هر شب که باشد گفتم اصلاحت
کند خدا پس کدام ساعت است آن گفت چون بگذرد نیمه شب در … اول از جمله شش جزء نیمه باقی مانده
مراد ساعت هفتم است از جمله دوازده ساعت موجود شب **حدیث بیست و دوم اصل** عن معویة بن وهب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان رجلا من
موالیک من صلحائهم شکا الی ما یلقی من النوم وقال انی ارید القیام الی الصلوة باللیل فیغلبنی النوم حتی اصبح فربما قضیت صلوتی الشهر متتابعا
والشهرین اصبر علی ثقله فقال قرة عین له والله قال ولم یرخص فی الصلوة فی اول اللیل وقال القضاء بالنهار افضل قلت فان من نسائنا
ابکارا الجاریة تحب الخیر واهله وتحرص علی الصلوة فیغلبها النوم حتی ربما قضت وربما ضعفت عن قضائه وهی تقوی علیه اول اللیل فرخص
لهن فی الصلوة اول اللیل اذا ضعفن وضیعن القضاء **شرح** روایت است از معویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم
امام را بدرستی که مردی از مخلصان تو از صالحان آن مخلصان شکایت آورد بسوی من از آنچه برمیخورد از سبب خواب و آن مرد گفت بدرستی
که من اراده میکنم در اول شب برخاستن را بسوی نماز در شب پس غالب میشود بر من خواب تا آنکه صبح میکنم پس بسا که قضا کردم نماز شب خود را
در یکماه پی در پی و دو ماه صبر میکنم بر سنگینی آن قضا پس امام گفت که روشنی چشم است برای او و بخدا قسم راوی گفت که امام اجازت نداد او را
… در نماز شب در اول شب و گفت قضای نماز شب در روز بهتر است گفتم که بدرستی که از جمله زنان ما دختران بکر … که
دوست میدارد خیر یعنی نماز شب را و اهل خیر را و حرص میورزد بر نماز شب پس غالب میشود او را خواب تا آنکه بسا که قضا کرد و بسا که سستی کرد
از قضای آن خیر و توانائی دارد بر خیز در اول شب پس امام رخصت داد برای آن دختران بکر در نماز شب در اول شب چون سستی میشوند
و وا میگذارند قضا را **حدیث بیست و سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام کان یکره ان یجعل الرجل ان یقوم من آخر اللیل فیصلی صلوته ضربة واحدة ثم ینام
ویذهب **شرح** یکره … مجهول … است **یعنی** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که عادت بوده در میان اهل حق اینکه … کرده شود مردی اینکه برخیزد در آخر شب پس گزارد نماز شب
خود را … بعد از آن خواب رود … **حدیث بیست و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت الرجل یصلی الرکعتین
من الوتر ثم یقوم فینسی التشهد حتی یرکع فیذکر وهو راکع قال یجلس من رکوعه فیتشهد ثم یقوم فیتم قال قلت الیس قلت فی الفریضة اذا ذکره
بعد ما رکع مضی ثم سجد سجدتی السهو بعد ما ینصرف یتشهد فیهما قال لیس النافلة مثل الفریضة **شرح** غرض … مثل … قوم
… قضای تشهد فراموش شده است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم … مرد میگزارد
دو رکعت … بعد از آن برمیخیزد … فراموش میکند تشهد را بعد از رکعت … پس یاد می آورد تشهد فراموش شده
را در حالی که او رکوع کننده است … پس امام گفت که می نشیند از رکوع خود پس تشهد میکند بعد از آن برمیخیزد … تمام میکند
… گفتم آیا نیست اینکه گفتی در نماز فریضه که چون یاد آورد تشهد را بعد از آنکه رکوع
کرده باشد میرود … بعد از آن سجده … سجده سهو بعد از آنکه سلام داده باشد … دو سجده سهو امام گفت
که نیست نافله مثل فریضه … این باب … سه رکعت وتر را … سلام … حکم فراموش
کردن تشهد در فریضه گذشت در کلام مصنف … **حدیث بیست و پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ساعات
الوتر فقال الفجر اول ذلک **شرح** الفجر مبتدا است … الخیط الابیض من الخیط
الاسود من الفجر … اول فجر … فریضه صبح … افضل
ساعات وتر ساعتی است … در آن ساعت … در فریضه فجر … اول … وقت

مستحبه

فجر باینعنی که وتر را در وقتی گزارد که چون از آن فارغ شود و دو رکعت نافله فجر نیز فارغ شود در اول طلوع صبح صادق باشد و این مختلف میشود
باختلاف اشخاص پس اگر شخصی ضبط ساعات شب کرده باشد یا اسباب شده از ستارگان و اندر ساعات را تا خبر میکند وتر را تا وقتی
که مذکور شد والا تقدیم میکند بر آن وقت احتیاطا و آن وقت که مذکور شد منطبق است غالبا بر اول طلوع صبح کاذب چنانچه در بعضی روایات
است زیرا که مشهور آنست که انحطاط آفتاب در اول طلوع صبح کاذب هیجده درجه است از دایره ارتفاع و بعضی نوزده درجه گفته اند و بعضی هفده
درجه گفته اند و انحطاط آفتاب در اول طلوع صبح صادق … در بعضی مصنفات قدیمه مذکور است که آن پانزده درجه است از دایره
ارتفاع پس بنا بر مشهور در صبح کاذب و مذکور در صبح صادق تفاوت میان صبحین سه درجه از دایره ارتفاع است و زمان قطع آفتاب
آن سه درجه را مختلف میشود بحسب اختلاف عروض اقالیم … و بحسب اختلاف فصول و اقل آن … که آفتاب … اول حمل یا اول
میزان باشد در خط استوا که عرض ندارد … و آن خمس ساعت مستویه است و آن گنجایش پنج رکعت که سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح است دارد
چه جای زیاده بر آن که مختلف میشود باختلاف اقالیم در عروض و اختلاف فصول … مراد … صبح کاذب باشد … افضل …
بوده … مراد … صبح کاذب صادق باشد … مبتدا … اشتمال … الفجر …
معهود … است … صادق است … **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بهترین
ساعتهای وتر پس امام گفت که فجر وقت اول آن است … که قرآن الفجر است …
با وجود توسط دو رکعت نافله فجر والله اعلم **حدیث بیست و ششم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ای ساعة کان رسول الله صلی الله علیه وآله
یوتر فقال علی مثل مغیب الشمس الی صلوة المغرب **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در کدام ساعت که متصل بوده آخر آن بصبح عادت رسول
الله صلی الله علیه وآله این بود که نماز سه رکعت وتر میگزارد پس امام گفت که آن ساعت بر مقداری بوده که مثل مقدار فرو رفتن آفتاب تا ادای سه رکعت
نماز فریضه شام باشد باینعنی که مقدار ساعت وتر او موافق مقدار زمان اذان و اقامت و مجموع سه رکعت فریضه شام بوده … زمان …
نیز داخل باشد … داخل در حکم ما قبل است … خارج باشد … مقدمات نماز فریضه
شام باشد والله اعلم **حدیث بیست و هفتم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام الرکعتان اللتان قبل الغداة این موضعهما فقال قبل طلوع الفجر فاذا طلع الفجر
فقد دخل وقت الغداة **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که دو رکعت نافله که پیش از فریضه صبح است کجاست جای آنها باینعنی که افضل اوقات
آنها کدام است پس امام گفت که پیش از طلوع صبح صادق است پس چون طلوع کند صبح صادق پس بتحقیق داخل میشود وقت فضیلت فریضه صبح …
که آن دو رکعت را گزارده باشد **حدیث بیست و هشتم اصل** صلیت خلف الرضا علیه السلام فی المسجد الحرام صلوة اللیل فلما فرغ جعل مکان الضجعة
سجدة **شرح** الضجعة بفتح ضاد بالنقطة … و سکون جیم … گذشت … حدیث …
این باب **یعنی** گزاردم در پس امام رضا علیه السلام باقتدا باو در مسجد حرام نماز شب را پس چون فارغ شد از چهار رکعت اول و از
چهار رکعت دوم گردانید بجای خوابیدن در میان دو وقت سجده را **حدیث بیست و نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اقوم آخر اللیل واخاف
الصبح قال اقرأ الحمد واعجل واعجل **شرح** اعجل … امر … است و تکرار برای تاکید است **یعنی** گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که بدرستی که من برمیخیزم در آخر شب و میترسم که صبح شود پیش از فراغ از نماز شب و وتر امام گفت بخوان سوره حمد را
و شتاب کن شتاب کن در رکوع و سجود و مانند آنها **حدیث سی ام اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن الرجل یقوم من آخر اللیل وهو
یخشی ان یفجاه الصبح ایبدأ بالوتر او یصلی الصلوة علی وجهها حتی یکون الوتر آخر ذلک قال بل یبدأ بالوتر وقال انا کنت فاعلا ذلک
شرح یفجاه … **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم
امام را از مردی که برمیخیزد در آخر شب … آیا ابتدا میکند … رکعت وتر برای … فضیلت استغفار
در سحر … قنوت وتر … نماز شب را … نماز وتر … امام گفت بلکه ابتدا میکند
و امام گفت که من میکردم آنرا **حدیث سی و یکم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن التسلیم فی رکعتی الوتر فقال نعم وان کانت لک حاجة فاخرج
واقض حاجتک ثم عد … **شرح** نعم … بالفتح نون و فتح عین و سکون میم … است **یعنی**

بپرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سلام در دو رکعت وتر که آیا خواندن باید یا نه پس امام گفت خواند است و اگر باشد ترا حاجتی پس بیرون رو از جای
اول از آن کار و العود از آن برگرد و بگذار دیگر گفت مخفی نماند که ظاهر این حدیث مانند حدیث بیست و چهارم این باب است که رکعت وتر را یک سلام
میتوان کرد **بیست و دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الوتر فی القراءة فیهن جمیعا قال اقرأ بقل هو الله احد فی ثلاثهن فقال **شرح** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از سه رکعت نماز وتر که چه سوره خوانده میشود در آنها پس امام گفت خوانده میشود سوره حمد با سوره قل هو الله احد گفتم
در هر سه رکعت پس امام گفت آری **بیست و سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن القنوت فی الوتر هل فیه شیء موقت یتبع ویقال
فقال لا اثن علی الله عزو جل وصل علی النبی صلی الله علیه وآله واستغفر لذنبک العظیم ثم قال کل ذنب عظیم **شرح** یتبع بطاء و القطع در ماله
و با مکسور و میم سقوط الصوت مضارع غایب مجهول باب افتعال است لا ایمام مقام جمله است اثن بثاء و لسقط الصوت امر مثل اللام بای باب
افعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه از وی پرسیده شد از قنوت در نماز وتر که آیا در آن چیزی معین هست که پیروی
کرده شود و گفته شود پس امام گفت که نه بیان این است که ثنا کن بر الله عزو جل و درود کن بر نبی صلی الله علیه وآله و طلب کن برای او نیز
درود و کن طلب استغفار و کن برای گناه تو که بزرگ است طلب از آن امام گفت که هر گناهی بزرگ است اشارت است باینکه العظیم صفت کاشفه است و کننده
جمیع بزرگ است برای اینکه نافرمانی خدای بزرگ است و این منافات ندارد با اینکه بعضی گناهان بزرگتر از بعضی دیگر باشد **بیست و چهارم
اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام القنوت فی الوتر الاستغفار و فی الفریضة الدعاء **شرح** مضمون این گذشت در حدیث نهم باب بیست و یکم
بیست و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال استغفر الله فی الوتر سبعین مرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت طلب آمرزش
کند از کسی که از الله تعالی در قنوت نماز وتر هفتاد بار مخفی نماند که کلام سبعین مستعمل میشود در عدد بسیار مطلق چنانچه می آید در شرح حدیث آخر
باب فضل المسجد الاعظم بالکوفة که باب هفتادم است **بیست و ششم اصل** جاء رجل الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فقال
یا امیر المؤمنین انی قد حرمت الصلوة باللیل فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله انت رجل قد قیدتک ذنوبک **شرح** حرمت بکاء سقوط
و راء سقوط الصوت ماضی مجهول متکلم وحده از باب ضرب و علامت قید تک بقاف و یا و دال سقوط در باب تفعیل و دال سقوط الصوت ماضی معلوم
غایب باب تفعیل است **یعنی** آمد مردی بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و آله که تو مردی که بتحقیق بند کرده است ترا گناهان تو **بیست و هفتم اصل** عن علی بن مهزیار قال قرأت فی کتاب رجل الی ابی جعفر علیه السلام الرکعتان
اللتان قبل صلوة الفجر من صلوة اللیل هی ام من صلوة النهار و فی ای وقت اصلیهما فکتب بخطه احشهما فی صلوة اللیل حشوا **شرح** احش
بکاء سقوط و شین بالنقط الصوت امر متصل اللام باب نصرت حشو الفتح حا و سکون شین مفعول مطلق برای تو کید است **یعنی** روایت است از علی
بن مهزیار گفت که خواندم در مکتوب مردی بسوی امام محمد تقی علیه السلام که آن دو رکعت نافله که پیش از نماز فریضه صبح است آیا از نماز شب است آن
یا از نماز روز است و در کدام وقت بگذارم آن نماز را پس امام علیه السلام نوشت بخط خود که داخل کن آن نماز را در نماز شب نوعی از داخل
کردن با مینجع که بعد از یازده رکعت نماز شب پیش از صبح صادق بگذارد و گذر **باب هشتاد و پنجم اصل باب تقدیم النوافل و تأخیرها
و قضائها و صلوة الضحی شرح** مراد از قضا بجای آوردن چیزی تمام است خواه در وقت مقرر آن و خواه در غیر آن پس حدیث نهم و هفتم
این باب مناسب این عنوان است **یعنی** این باب بیان حکم پیش گذاردن نمازهای نافله است از وقت مقرر آنها و پس گذاردن آنها از
وقت مقرر آنها از وقت مقرر آنها و بجای آوردن آنها و نماز چاشت و این باب بیست حدیث است **اول اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن
الرجل یشتغل عن الزوال ایعجل من اول النهار فقال نعم اذا علم انه یشتغل فیعجلها فی صدر النهار کلها **شرح** یعجل بجیم جالبی سقوط
و جیم سقوط الصوت مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التعجیل شتابانیدن چیزی در وقت مقرر آن **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
را از مردی که گرفتار کاری میشود که مانع او میشود از بجا آوردن هشت رکعت نافله زوال آیا پیش میاندازد در اول روز پس امام گفت آری چون
داند این را که او گرفتار کاری میشود پس پیش اندازد آن نافله را در اول روز همه آن نافله **دوم اصل** عن عمر بن یزید قال انا کان
یوم فتح مکة ضربت علی رسول الله صلی الله علیه وآله خیمة سوداء من شعر بالابطح ثم افاض علیه الماء من جفنة یری فیها اثر العجین ثم تحری
القبلة ضحی فرکع ثمانی رکعات لم یرکعها رسول الله صلی الله علیه وآله قبل ذلک و لا بعد **شرح** رکع برای سقوط و میم سقوط الصوت ماضی معلوم باب

تفعیل است الترکیع مبالغه رکوع و مراد اینجا گزاردن نافله است زیرا که رکوع گزارنده آن بیشتر است از رکوع الحفا کننده به فریضه و مثل این گذشت
در حدیث دوم باب دوم و حدیث چهارم باب پنجاه و پنجم بر این قیاس است اسلام بر کعبه و میتواند بود که از باب منع باشد نظیر آنچه گذشت در حدیث بیست و یکم
باب سابق مخفی نماند که چون نافله زوال روز سفر ساقط است حمل این بر تقدیم نافله زوال برای عذر میتوان کرد **یعنی** روایت است از عمر بن یزید
که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که چون شد روز فتح مکه زده شد بر رسول الله صلی الله علیه وآله خیمه سیاه از
موی را بطح بعد از آن ریخت بر خود آب با مینجع که غسل کرد از کاسه چوبینه که بود میدیده در آن کاسه اثر خمیر بعد از آن اختیار کرد با جتهاد جانب قبله را
در چاشت پس نافله گزارد هشت رکعت نگزارد در آن هشت رکعت چاشت را رسول الله صلی الله علیه وآله پیش از آن روز و نه بعد از آن روز **سیوم
اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اقض ما فاتک من صلوة النهار بالنهار و ما فاتک من صلوة اللیل باللیل قلت اقضی وترین فی لیلة فقال نعم اقض
وترا ابدا **شرح** قضا بر سه جا بمعنی بجا آوردن است تر بعبارت است از وتری که فوت شده و دو وتری که در شب حاضر است و ترا حال است اقض مفعوله
اقض که محذوف است بتقدیر اقض الوتر وترا **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بجا آور آنچه را که فوت شده از تو از نماز نافله روز در روز
و آنچه را که فوت شده از تو از نماز نافله شب در شب گفتم آیا بجا آورم دو نماز وتر را در یک شب پس امام گفت آری بجا آور بر حالی که آن وتر باشد
باشد همیشه با مینجع که طاق باشد و جفت نشده باشد با رکعتی دیگر مخفی نماند که اکتفا بذکر وتر باعتبار این است که آن نظر ندارد و زیرا که هیچ نمازی که
ابتدای باشد و نه از روی سهو نباشد بلکه گفته نمی باشد مگر مفرده و تر و هیچ نماز نافله ای که گفته نمی باشد مگر مفرده و ترو هیچ نماز نافله رکعتی نمی باشد
مگر سه رکعت و تر که بیک سلام باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث بیست و یکم باب سابق پس توهم این میشود که در صورت قضای آن هم الحق و بلکه باش
باشد بخلاف هشت رکعت پیش از وتر پس مراد قضای یازده رکعت است بترتیب چنانچه می آید در حدیث یازدهم این باب **چهارم اصل**
عن مرازم قال سأل اسمعیل بن جابر ابا عبد الله علیه السلام فقال اصلحک الله ان علی نوافل کثیرة فکیف اصنع فقال اقضها فقال له انها اکثر
من ذلک فقال اقضها قلت لا احصیها قال توخ قال مرازم وکنت مرضت اربعة اشهر لم اتنفل فیها فقلت اصلحک الله و جعلت فداک
اربعة اشهر لم اصل نافلة فقال لیس علیک قضاء ان المریض لیس کالصحیح کل ما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر فیه **شرح** ظاهر این است که قلت از غلط
کاتبان باشد و بجای آن قال باید توخ براء و تشدید خاء بالنقط مفتوحه الصوت امر متصل اللام باب تفعل است التوخی گزیدن
اولی لا تقر کل مرفوع و مبتدا است و مضاف است بما موصوله که عبارت از اصل است و خبر علیه راجع بما و مرفوع است جمله فالله خبر مبتدا است و دخول
فا برای اینست که مبتدا متضمن معنی شرط است و ضمیر فیه راجع بما است **یعنی** روایت است از مرازم میم در اول مفتوح و الف و کسر زای بالنقط گفت
که پرسید اسمعیل بن جابر امام جعفر صادق علیه السلام را و بعد از آن گفت که اصلاح حال دهاد ترا الله تعالی بدرستیکه بر ذمت من نوافل بسیار است پس چون کنم پس
امام گفت قضای آنها را پس اسمعیل گفت امام را بدرستیکه آنها بیشتر از آنست که قضای آن اسکان باشد پس امام گفت که قضای آنها را اسمعیل
بجای آر شمار آنها را امام گفت که بگزین با جتهاد خود عددی را که وسط باشد میان افراط و تفریط گفت مرازم که بیمار شده بودم چهار ماه
شده بودم مشتاق نافله نگزارده بودم در آن پس گفتم اصلاح حال دهاد ترا الله تعالی و قربانت شوم بیمار شدم چهار ماه نگزاردم هیچ نافله پس امام
گفت نیست بر تو قضا بدرستیکه بیمار نیست مانند تندرست هر چه غالب کند الله تعالی بر آن علل پس الله تعالی سزاوارتر است بعذر خواهی در آن
با مینجع که تارک از آن معذور خواهد بود باید که دانست که مراد عدم تاکید در استحباب این قضا باشد پس منافات ندارد با احتمالی که مذکور میشود در
شرح حدیث یازدهم این باب **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام افضل قضاء النوافل قضاء صلوة اللیل باللیل و صلوة النهار بالنهار
قلت فیکون وتران فی لیلة قال لا قلت ولم تأمرنی ان اوتر وترین فی لیلة فقال علیه السلام احدهما قضاء **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام
که بهتر قضای نوافل قضای نماز نافله شب در شب و قضای نافله روز در روز است گفتم پس آیا می باشد دو نماز وتر در یک شب امام گفت که نه گفتم
و چرا امر میکنی مرا باینکه بجا آورم دو نماز وتر را در یک شب پس گفت امام علیه السلام که یکی از آن دو وتر قضا است مراد اینست که منع آنچه گفتم این است
که دو وتر ادا در یک شب نمی باشد **ششم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل فاتته صلوة النهار متی یقضیها قال متی ما شاء
ان شاء بعد المغرب وان شاء بعد العشاء **شرح** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که فوت شده از او نماز نافله روز در چه
وقت قضا بکند آنرا امام گفت هر وقت که خواهد اگر خواهد بعد از فریضه شام و اگر خواهد بعد از فریضه خفتن مراد اینست که نافله روز را

ولایت قضا میتواند کرد و اگر هم افضل تأخیر آن باشد تا روز **هفتم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل یفوته صلوة النهار قال یصلیها
ان شاء بعد المغرب وان شاء بعد العشاء **شرح** در بعض نسخ النهار است بجای اللیل **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که فوت میشود از او نماز نافلهٔ روز امام گفت میگزارد آن را اگر خواهد بعد
بعد از فریضهٔ شام و اگر خواهد بعد از فریضهٔ خفتن **هشتم اصل** عن سیف بن عمیرة رفعه قال خرج امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله [illegible] رجل یصلی
الضحی فی مسجد الکوفة فغمز جنبه بالدرة وقال نحرت صلوة الاوابین نحرک الله قال فاترکها فقال أرأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی فقال له
عبد الله علیه السلام وکفی [illegible] علیه السلام نهیا **شرح** غمز بفتح غین منقوطه و [illegible] و سکون [illegible] و زاء [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام و ضمیر مستتر [illegible] راجع بسیف است [illegible] منصوب [illegible] راجع بروی است جملهٔ قال تا آخر استیناف
است برای بیان [illegible] راجع بسیف است الضحی بضم ضاد و بالقطع و حاء منقوطه والف وقت چاشت [illegible]
وقت در غیر روز جمعه [illegible] تقدیم نافلهٔ ظهر بر وقت زوال آفتاب افضل است در غیر روز جمعه [illegible]
قیاس بغیر روز جمعه [illegible] روایات مخالفان در این باب مختلف است و در بعض آنها افضلیت تقدیم مجموع [illegible] است و در بعض آنها
افضلیت تقدیم [illegible] و در بعض آنها افضلیت تقدیم [illegible]
[illegible] برای مبالغه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام است [illegible]
[illegible] صلوة الاوابین
[illegible]
بیان شده [illegible] تقدیم نافلهٔ ظهر بر وقت زوال
آفتاب [illegible] عن زید بن ارقم [illegible] من الضحی فقال [illegible] الصلوة
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله قال صلوة الاوابین حین ترمض الفصال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی روایت است از سیف بن عمیره [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] سیف گفت امام علیه السلام
[illegible] امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله [illegible] نماز چاشت [illegible] مسجد کوفه [illegible]
[illegible] نماز چاشت [illegible] امام جعفر
صادق علیه السلام [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] نماز چاشت [illegible] **نهم اصل** عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام ان رسول
الله صلی الله علیه وآله قال صلوة الضحی بدعة **شرح** [illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله
گفت که نماز چاشت بدعت است [illegible]
[illegible] حرام است **دهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قضاء الوتر بعد الظهر فقال [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] نماز وتر بعد از نماز ظهر [illegible]

[illegible] امام گفت [illegible] شب [illegible]
[illegible] نماز وتر [illegible] امام گفت آری [illegible]
شرح حدیث سیوم این باب **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابو جعفر علیه السلام [illegible] **شرح**
[illegible] مضارع معلوم [illegible] از باب افعال است [illegible]
[illegible] مراد قضای نماز [illegible] **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که امام محمد باقر علیه السلام [illegible] **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال [illegible]
[illegible]
الاول [illegible] وقال ابو جعفر علیه السلام [illegible]
اول اللیل [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
[illegible] امام محمد باقر علیه السلام گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
[illegible] قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل علیه من صلوة النوافل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** عبد الله بن سنان [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
مردی بر او هست از نماز نوافل [illegible]
[illegible]

بسیاری شغل او پس امام گفت که اگر باشد مستقل او و شغل او ترکیب حاجت کلوخ زدن است با اطفال و عیال او و یاد دادن حاجت برای برادر مومن لیکن یک حرکت برای او
واگر باشد شغل او برای دنیای که شغل آنرا بر خود بسته بضرورت حاجت باید رو گردان شد از نماز نافله پس بر اوست قضا و اگر قضا نکند بر خود
اسد کنکار را بر حال کسیکه گرفته باشد کار باطل کرده باشد فاعل که گذشته باشد طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله یا جفی که مرتبه عالی بود از دو ارثیت
اگرچه معذب نمیشود چنانچه می آید در حدیث سیوم باب مقدم **اصل** قلت فانه لا یقدر علی القضاء فهل یصلح له ان یتصدق فسکت ملیا ثم قال
نعم فلیتصدق بصدقة قلت فما یتصدق فقال بقدر طوله وادنی ذلک مد لکل مسکین مکان کل صلوة قلت وکم الصلوة التی تجب فیها مد لکل
مسکین فقال لکل رکعتین من صلوة اللیل و لکل رکعتین من صلوة النهار فقلت لا یقدر فقال مد لکل اربع رکعات فقلت لا یقدر فقال مد لکل صلوة
اللیل و مد لصلوة النهار والصلوة افضل والصلوة افضل **شرح** ملیا بفتح میم و کسر لام و تشدید یاء و نقطه در پایین منصوب است بر ظرف
زمان الملی ساعت طویل از روز سکوت طویل برای استخاره است یا بجهه آنکه واقع شده که نماز افضل است ظاهر فلیتصدق الصدقة [illegible]
که هرچه تصدق کند کافی باشد لیکن سایل الحاح کرده و سوال مانند الحاح [illegible] در سوال از کیفیت بقره تا آنکه سخت گرفتند بر ایشان
چنانچه مذکور است در سوره البقره الطول بفتح طاء بی نقطه و سکون واو فراخ دستی و ادنی یعنی اقرب است مقصود بیان افضل افراد تصدق
است که نزدیکتر باشد بنماز و فضیلت استغراق در لکل مسکین استغراق عرفی است و مراد مسکینان حاضر است در وقت اراده تصدق و اعلام
بان المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدری از گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را چون آن دو دست [illegible]
وکشیده [illegible] که جزئی [illegible] و آن چهار یک صاع است [illegible] منصوب است بر ظرفیت [illegible] سایل از حال
خود سوال میکرد پس تعبیر از خود بلفظ غایب بعد از این از قبیل التفات بعد از التفات است **یعنی** گفتم پس بدرستی که آن مرد توانایی
ندارد بر قضا یا نمیخواهد که [illegible] است بر او قضا پس آیا میرسد او را اینکه تصدق کند تا مستحق [illegible] مضیع نباشد پس امام ساکت شد [illegible]
بعد از آن گفت آری پس باید که تصدق کند بصدقه گفتم و چه چیز تصدق میکند پس امام گفت بقدر حال و دارای او و بهتران تصدق [illegible]
از طعام است برای هر مسکینی بجای هر نمازی گفتم و چند است آن نمازی که واجب است بر من در آن یک مد برای هر مسکینی گفت برای هر دو رکعت
خواه از نماز شب خواه از نماز روز پس گفتم که قدرت ندارد آن مرد پس امام گفت مدی برای هر چهار رکعت پس گفتم اگر قدرت ندارد
پس امام گفت مدی برای مجموع نماز شب و مدی برای نماز روز یعنی مجموع آن و نماز بهتر است و نماز بهتر است **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال اعلم ان النافلة بمنزلة الهدیة متی ما اتی بها قبلت **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت
که بدانکه نماز نافله مانند هدیه است هر وقت که آورده شود مقبول میشود خواه در وقت ادا و خواه در وقت قضا و خواه در وقت تقدیم
بسبب عذر **پانزدهم اصل** عن عدة من اصحابنا ان ابا الحسن الاول علیه السلام کان اذا اهتم ترک النافلة **شرح** روایت از جمعی از یاران
ما اینکه امام موسی کاظم علیه السلام عادت او این بود که چون مشغول فکری اهم میرسانید مثل قضای حاجت برادر مومن ترک میکرد نماز نافله
را و بعد از آن قضا کند **شانزدهم اصل** قال النبی صلی الله علیه و آله ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت فتنفلوا و اذا ادبرت
فعلیکم بالفریضة **شرح** گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که دلها را روآوردنی و روگردانیدنی است بسبب اهتمام بشغلهای ضروری و بسبب
تشویش خاطر و مانند آنها می باشد پس چون دلها روآورد پس نماز نافله کنید و چون پشت کردند پس بر شما باد که فریضه کنید و نافله را قضا
کنید در وقت اقبال دلها **هفدهم اصل** کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام تکون علی الصلوة النافلة متی اقضیها فکتب علیه السلام ای ساعة
شئت من لیل او نهار **شرح** نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام که می باشد بر من نماز نافله پس کی قضا کنم آنرا پس نوشت علیه السلام که در هر وقت که خواسته
باشی از شب یا روز **هجدهم اصل** سال ابو کهمس ابا عبد الله علیه السلام فقال یصلی الرجل نوافله فی موضع او یفرقها فقال لا بل یفرقها ها
هنا و ها هنا فانها تشهد له یوم القیمة **شرح** پرسید ابو کهمس بفتح کاف و سکون هاء و فتح میم و سین بی نقطه امام جعفر صادق علیه السلام را پس
گفت آیا لازم است که گذارد مرد نوافل خود را در یک جا یا لازم نیست و میتواند که تفریق کند آنها را یعنی هر نمازی از آنها را در جائی گذارد
پس امام گفت که لازم نیست یکجا گذاردن بلکه میتواند که تفریق کند آنها را در اینجا و اینجا بهتر است که مجموع آن جاها مانند یک گواه میشود و
گواهی میدهد برای او در روز قیامت بآنکه او مجموع نوافل را گذارده **نوزدهم اصل** کتبت الی ابی جعفر علیه السلام رجل [illegible]

صلوة

صلوة الخمسین فی المسجد الحرام او فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله او فی مسجد الکوفة أتحسب له الرکعة بما تضاعف لما جاء عن آبائک علیهم السلام فی هذه
ان جدد حتی یکثر له اذا کانت علیه عشرة الاف رکعة او اقل او اکثر وکیف یکون بحال فوقع علیه السلام یحسب بالضعف فاما
ان یکون تضییعا من صلوته بحال فلا یفعل بحوالی ازیاد حاقرب منه الی النقصان **شرح** [illegible]
[illegible] است یا نیچ برابر است کرده و رکعت بعد از نماز [illegible] حساب میشود مانند باید [illegible] در فضیلت چنانچه گذشت در حدیث
چهارم و پنجم باب صلوة النوافل **یعنی** نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام که مردی قضا میکند چیزی که نافله است از جمله نماز و اگر پنجاه
رکعت است در مسجد حرام که در مکه است یا در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله که در مدینه است یا در مسجد کوفه که فضل ما زوران می آید در باب
صد و دوم آیا حساب کرده میشود برای او بهر رکعت بر زیادتی ثواب که مذکور است در آنچه روایت شده از پدران تو علیهم السلام در این مسجد
بجهت آنکه [illegible] و اگر چون باشد برابر ده هزار رکعت اینکه گذارد صد رکعت یا کمتر یا بیشتر و چون میباشد حال آن مرد یا نیچ که این
قسم که اگر ترک قضا باشد نوافل کند یا مستخف [illegible] مذکور شده و حدیث [illegible] این باب بیست یانه پس نوشت امام علیه السلام حساب
کرده میشود برای او بآن زیادتی ثواب که در روایات آمده [illegible] آن حساب کردن باعث کوتاه کردن و اسقاط چیزی از نماز
او [illegible] آن مسجد در فضیلت پس باید که نکند آن کار را بیان این آنکه آن حساب کردن بسوی زیاد کردن نماز نزدیکتر است از آن بسوی
کم کردن نماز حاصل آنست که آنچه در روایات آمده حق است اما کردن قضا بسبب آن حرب نیست و منافات با استخفاف و تهاون و تضییع ندارد
زیرا که آن باعث آنست که زیاد بر قضا بنیز در المساجد گذارده شود **بیستم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل المستعجل ما
الذی یجزی من النافلة قال ثلث تسبیحات فی القراءة و تسبیحة فی الرکوع و تسبیحة فی السجود **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مرد
شتاب زده که چیست آنچه کافی است او را در نماز نافله گفت سه تسبیح در حین قرائت و یک تسبیح در رکوع و یک تسبیح در سجود **باب هشتاد و ششم**
اصل باب صلوة الخوف شرح این باب بیان نماز در وقت ترس است و این باب شش حدیث است **اول اصل**
سالته یا ابا عبد الله علیه السلام عن صلوة الخوف قال یقوم الامام و یجیء طائفة من اصحابه فیقومون خلفه و طائفة بازاء العدو فیصلی بهم الامام
رکعة ثم یقوم و یقومون معه فیمثل قائما و یصلون هم الرکعة الثانیة ثم یسلم بعضهم علی بعض ثم ینصرفون فیقومون فی مقام اصحابهم و یجیء الاخرون
فیقومون خلف الامام فیصلی بهم الرکعة الثانیة ثم یجلس الامام فیقومون هم فیصلون رکعة اخری ثم یسلم علیهم فینصرفون بتسلیمه **شرح** [illegible]
[illegible] مضارع غایب معلوم باب [illegible] است المثول [illegible] بضم میم و در هر دو [illegible] ایستادن و مراد [illegible] است تسلیم
بکسر میم و [illegible] راجع با امام است [illegible] مقصود الفاعل است و مراد سلام [illegible] است که امام میکند بر ایشان [illegible] سلام [illegible]
چنانچه بیان شد در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] که امام بعد از آنکه رو بجانب [illegible] السلام علینا و علی عباد الله الصالحین [illegible]
[illegible] میکنند و بر مومنین سلام میکند که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز ترس [illegible]
که نماز جماعت [illegible] امام گفت می ایستد پیشنماز و می آیند طایفه از لشکر او پس می ایستند در پس او و بر جائی که طایفه در برابر دشمن [illegible]
با طایفه اول پیشنماز یکرکعت را بعد از آن پیشنماز می ایستد و آن طایفه می ایستند با او پس پیشنماز بر جا میماند ایستاده پس آن طایفه میگذارند
[illegible] رکعت دوم را بعد از آن سلام میکنند بعضی از ایشان بر بعضی [illegible] بعد از آنکه گفته باشند رو بجانب [illegible]
[illegible] السلام علیکم و رحمة الله و برکاته [illegible]
[illegible] السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بعد از آن آن طایفه بر میگردند پس می ایستند در برابر دشمن در جای یاران خود پس می آیند آن
دیگران پس می ایستند در پس پیشنماز میگذارد با ایشان رکعت دوم را بعد از آن می نشیند پیشنماز در وقت تشهد پس میگذارند ایشان [illegible]
بعد از آنکه پیشنماز و ایشان گفته باشند که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین سلام میکند پیشنماز بر ایشان پس بر میگردند بسوی جای خود [illegible]
[illegible] سلام [illegible] امام **اصل** قال [illegible] یقوم الامام و یجیء طائفة فیقومون خلفه ثم یصلی بهم رکعة ثم یقوم و یقومون
فیمثل الامام قائما و یصلون الرکعتین فیتشهدون و یسلم بعضهم علی بعض ثم ینصرفون فیقومون فی موقف اصحابهم و یجیء الاخرون فیقومون خلف الامام
فیصلی بهم الرکعة یقرأ فیها ثم یجلس فیتشهد ثم یقوم و یقومون معه و یصلی بهم رکعة اخری ثم یجلس و یقومون هم فیتمون رکعة اخری ثم یسلم علیهم **شرح**

و ما یک رکعت دیگر در نماز شام مانند آنست بیان این آنکه می ایستند پیشنماز و می آیند طایفه از ایشان پس می ایستند در پس او بعد از آن پیشنماز یکی را
با ایشان یک رکعت را بعد از آن پیشنماز می ایستد و ایشان نیز می ایستند پس با بر جا میمانند پیشنماز ایستاده و ایشان یکی را میگذارند بقصد انفراد
رکعت دیگر پس تشهد میکنند و سلام میدهند بعضی ایشان بر بعضی بعد از آن بر میگردند پس می ایستند در موضع یاران خود و می آیند آن طایفه دیگر پس
می ایستند در پس پیشنماز پس پیشنماز میگذارد با ایشان یک رکعت را قراءت میکند در آن رکعت یا تسبیح میکند در وقتی که ایستاده است و انتظار میکشد
قراءت نمیکنند تا آمدن طایفه [illegible] بعد از آن پیشنماز تشهد میکند بعد از آن پیشنماز [illegible] و ایشان نیز می ایستند با او و پیشنماز
میگذارد با ایشان رکعتی دیگر را بعد از آن پیشنماز تشهد [illegible] ایشان پس تمام میکنند رکعتی دیگر را یا تسبیح رکعتی دیگر را میگذارند تا تمام
شود سه رکعت ایشان نیز بعد از آن پیشنماز سلام [illegible] میکند برای ایشان **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلی رسول الله صلی
الله علیه و آله باصحابه فی غزوة ذات الرقاع صلاة الخوف ففرق اصحابه فرقتین اقام فرقة بازاء العدو و فرقة خلفه فکبر و کبروا فقرأ وانصتوا
ورکع فرکعوا وسجد فسجدوا ثم استتم رسول الله صلی الله علیه و آله قائما وصلوا لانفسهم رکعة ثم سلم بعضهم علی بعض ثم خرجوا الی اصحابهم فقاموا بازاء
العدو وجاء اصحابهم فقاموا خلف رسول الله صلی الله علیه و آله فصلی بهم رکعة ثم تشهد و سلم علیهم فقاموا فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلم بعضهم علی بعض
شرح الغزوه بفتح غین با نقطه و سکون زای با نقطه و فتح واو و تاء وحدت یک جنگ با دشمن [illegible] ذات الرقاع بکسر راء
بی نقطه و قاف و الف و عین بی نقطه جمع رقعه [illegible] اضافه غزوه بذات الرقاع [illegible] و تسمیه آن غزوه بذات الرقاع باعتبار آنست که
پاهای لشکر [illegible] پاره های [illegible] پیچیده بوده اند برای اینکه آبله کرده بوده و بعضی گفته اند [illegible] رقاع اسم کوهیست [illegible]
و بعضی دیگر سفید و بعضی دیگر سیاه است و بنابر این اضافه لامیه میشود الانصات سکوت برای استماع سخن و الفاظ ماموین در صلاة
جهریه می باشد استتم بتاء دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است الاستتمام طلب تمام چیزی و مراد اینجا انتظار
با تمامه شرکت [illegible] انتظار رفتن نماز فرقه اولی است و حاصل [illegible] ثم تشهد و سلم علیهم منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
سابق زیرا که میتوانند بعد از پیشنماز مخیر باشند میان تعجیل تشهد و سلام چنانکه اینجاست و میان تطویل و تاخیر تشهد و سلام تا وقتی که با ما
موتمین فارغ شوند چنانکه در حدیث سابق است فسلم علیهم [illegible] ایشان جواب سلام گویند بغیر لفظ [illegible] بر خود باشند چنانکه بیان
شد در شرح حدیث اول باب چهل و ششم و میتوانند بود که جواب نگویند بنابر اینکه این سلام اذن است چنانکه بیان شد در شرح حدیث [illegible]
باب السلام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذارد رسول الله صلی الله علیه و آله با یاران خود در جنگ ذات
الرقاع نماز خوف [illegible] تفریق کرد یاران خود را دو فرقه بیان این آنکه [illegible] فرقه را در برابر دشمن و فرقه را در پی خود
پس تکبیر احرام گفت و ایشان نیز تکبیر احرام گفتند [illegible] قراءت کرد و ایشان گوش بآن دادند و رکوع کرد پس ایشان رکوع کردند و سجده کرد
پس ایشان سجده کردند بعد از آن انتظار کشید رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده پس ایشان گذاردند بقصد انفراد یک رکعت بعد از آن سلام
کرد بعضی ایشان بر بعضی [illegible] که بیان شد در شرح حدیث سابق بعد از آن ایشان رفتند بسوی یاران خود ایستادند در برابر دشمن و آمدند و
یاران ایشان پس ایستادند در پس رسول الله صلی الله علیه و آله پس گذارد با ایشان یک رکعت بعد از آن تشهد کرد و سلام کرد بر ایشان پس ایشان
برخاستند پس گذاردند بقصد انفراد یک رکعت را بعد از آن سلام کرد بعضی ایشان بر بعضی **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان
کنت فی ارض مخافة فخشیت لصا او سبعا فصل علی دابتک **شرح** ارض مخافة [illegible] المخافة فخشیت بفتح میم مصدر میمی باب علم [illegible] بفتح و
کسر لام و تشدید صاد بی نقطه دزد [illegible] قوی باشد [illegible] ضعیف باشد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اگر
باشی در زمینی ترس [illegible] پس ترسی از دزدی یا درنده پس نماز بگذار بر بالای ستور خود [illegible] اشارت برای رکوع و سجود **چهارم اصل**
عن سماعة قال سألته عن الاسیر یأسره المشرکون فتحضره الصلاة فیمنعه الذی اسره منها قال یومی ایماء **شرح** روایت است از سماعه که از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از اسیری که اسیر میکنند او را مشرکان پس حاضر میشود او را وقت نماز پس منع
میکند او را آنکه اسیر کرده او را از نماز امام گفت که اشارت میکند نوعی از اشارات [illegible]
[illegible] **پنجم اصل** عن محمد بن اسمعیل قال سألته قلت اکون فی طریق مکة فننزل للصلاة فی مواضع فیها الاعراب ایصلی المکتوبة علی

الارض

الارض فیقرأ ام الکتاب وحدها ام یصلی علی الراحلة فیقرأ فاتحة الکتاب والسورة فقال اذا خفت فصل علی الراحلة المکتوبة وغیرها وان قرأت
الحمد وسورة احب الی ولا اری بالذی فعلت بأسا **شرح** احب خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو احب و جمله جزای شرط است **یعنی**
روایت است از محمد بن اسمعیل بن بزیع که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است گفت پرسیدم امام را گفتم که میشوم در راه
مکه پس فرود می آییم برای نماز در مواضعی که در آنجا بادیه نشینان عرب هستند آیا میگذاریم نماز فریضه را بر زمین پس میخوانیم سوره فاتحه
را تنها یا میگذاریم بر بالای شتر سواری پس میخوانیم سوره فاتحه و سوره را پس امام گفت که چون ترسیدی پس بگذار بر بالای شتر سواری نماز فریضه
و غیر آن را و چون خواندی حمد و سوره را آن محبوب تر است بسوی من و نمی بینم باکی در آنچه کرده باشی برای اراده اینکه هر دو شق جایز است [illegible]
ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل فان خفتم فرجالا او رکبانا کیف یصلی وما یقول اذا خاف من سبع او لص کیف
یصلی قال یکبر ویومی ایماء برأسه **شرح** کیف یصلی اول بتقدیر قول است و استیناف است برای بیان سؤال و ما یقول عطف است بر کیف یصلی
و جمله اذا خاف استیناف نحوی است و جمله معلوم است کیف یصلی دوم جزای شرط است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول
الله عز وجل که در آیت [illegible] مذکور شده در حدیث اول باب سیوم در سوره البقره [illegible] پس اگر ترسیدید پس نماز گذارید بهر حالی که پیادگان باشید یا سواران
باشید گفتم [illegible] چون نماز میگذارد و چه میگوید چون ترسد کسی از درنده یا دزدی چون نماز میگذارد گفت تکبیر میگوید و اشارت میکند نوعی از
اشارات [illegible] سر خود برای رکوع و سجود **باب سیصد و هفتم اصل باب صلوة المطاردة والمعانقة والموافقة والمسایفة**
شرح المطارده بطاء بی نقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب مفاعله است [illegible] دو دشمن [illegible] یکدیگر [illegible]
المواقفه [illegible] مصدر باب مفاعله [illegible] بر جا بودن دو دشمن در برابر یکدیگر [illegible] شروع در جنگ و این قسم [illegible] از مطارده است و
صورت نماز هر دو یکی است و در بعضی نسخ بجای [illegible] المعانقه [illegible] بعین بی نقطه و نون و قاف است [illegible] دو دشمن و بنابر این نزدیک
[illegible] میشود و صورت نماز هر دو یکی است المسایفه شمشیر کشیدن دو دشمن بر یکدیگر **یعنی** این باب بیان صورت نماز [illegible]
رو برو بودن [illegible] دشمن در برابر یکدیگر [illegible] و بیان صورت نماز [illegible] شمشیر کشیدن بر یکدیگر است و در این باب [illegible] حدیث
است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا جالت الخیل تضطرب السیوف اجزأه تکبیرتان فهذا تقصیر آخر **شرح** این حدیث [illegible]
بیان صورت صلوة مسایفه است [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت چون بجولان آمدند اسپان [illegible] نماز گزار [illegible]
است [illegible] برای نماز [illegible] دو رکعت شده [illegible] رکوع و سجود [illegible] ساقط شده [illegible]
یکبار شده [illegible] **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال فی صلاة الخوف عند المطاردة والمناوشة [illegible]
منهم بالایماء حیث کان وجهه وان کانت المسایفة والمعانقة وتلاحم القتال فان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله لیلة صفین [illegible]
لیلة الهریر لم تکن صلاتهم الظهر والعصر والمغرب والعشاء عند وقت کل صلاة الا التکبیر والتهلیل والتسبیح والتحمید والدعاء فکانت تلک
صلاتهم لم یأمرهم باعادة الصلاة **شرح** المناوشه بنون و واو و شین با نقطه مصدر باب مفاعله [illegible] در جنگ و مراد اینجا مطارده
است [illegible] زخم زدن یکدیگر [illegible] ان در وان کانت شرطیه است و کانت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] جزای شرط [illegible]
صفین بکسر صاد [illegible]
[illegible] جمع مذکر سالم [illegible] مثل مصطفین [illegible]
و معاویه واقع شد الهریر [illegible]
و وجه [illegible] آنکه معاویه [illegible]
[illegible]

و مغلوب و طرف بخیه وقت التطهیر التکبیر و مطوفات بر ان مغضوب بر خراسانی است و کشته مرفوع است و اوده ر و التهلیل و التطاهر ان امامی است

است به ارتفع که ایجاف بجای او در رکعت قائم تکبیر کرده شد و تبلیغ او تهلیل کرده شد و تبلیغ و تسبیح کرده شد و تبلیغ او تحمید کرده شد و تبلیغ او درود بر محمد و آل محمد

کرده شد و مبلغ مختلف کرده شد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت در نماز خوف نزد تیر اندازی و زد و خورد و از دو در نماز

میگزارد هر شخص از لشکر اسلام باشد و هر طرف که باشد روی او و اگر باشد شمشیر بر یکدیگر کشیدن و دست در آستان یکدیگر شدن پس

در هم شده باشند جنگ پس کافی است یاد کردن تکبیر کفتی ذکر است چه بدرستی که امیر المومنین صلی الله علیه و آله نماز گزارد در شب صفین و نام آن شب لیلة الهریر

است بر جای که بجا گزارد ان لشکر اسلام نماز ظهر را و نماز عصر را و نماز مغرب را و نماز عشا را در آن وقت هر نمازی یک کفتن الله اکبر و کفتن

لا اله الا الله و کفتن سبحان الله و کفتن الحمد لله و کفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد پس بود آن ذکرها نماز ایشان و بیان این ذکر امیر المومنین

علیه السلام امر بعوارض نزد باعاده نماز بعد از فراغ از جنگ **سیوم اصل** عن عبد الله بن المغیرة قال سمعت بعض اصحابنا یذکر ان اقل

ما یجزی فی حد المسایفة من التکبیر تکبیرتان لکل صلوة الا المغرب فان لها ثلاثا **شرح** روایت از عبد الله بن المغیرة که از راویان امام

موسی کاظم علیه السلام و از جمله من اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه است گفت شنیدم از بعضی یاران ما ذکر میکرد که کمتر آنچه کافی است در جنگ

ما لوا از جمله تکبیر دو تکبیر است مثلا برای هر نمازی مگر نماز شام چه بدرستی که برای آن است سه تکبیر است مثلا **چهارم اصل** عن ابی عبد الله

علیه السلام فی قول الله عز و جل فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا قال فی الرکعتین ینقص منهما واحدة

شرح فی الرکعتین خبر مبتدای محذوف است تقدیر هذا فی الرکعتین و ذکر رکعتین از قبیل اکتفا به اقل است زیرا که رکعت مغرب نیز مثل این

حکم دارد ینقص بنون و قاف و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است التنقیص بفتح نون و سکون قاف کم کردن و جمله صفت الرکعتین

است زیرا که الف و لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا جمله استیناف بیانی است و سابق است و ذکر اینجا شده در رکعت عنوان این باب است

یا بیک منهما نایب فاعل است و واحدة منصوب بنا بر مفعول مطلق است بتقدیر نقصة واحدة و مراد این است که جمیع افراد نقص که ملحق باشد بیکبار یکی

واقع میشود بنظر آیت سوره نساء فیمیلون علیکم میلة واحدة پس مراد این است که بجای هر رکعتی یک تکبیر است مثلا و از این ظاهر میشود که مراد و خوف

در آیه و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح تا آخر شمشیر زدن و نیزه زدن و مانند آنها است و ذکر فی الارض برای دلالت بر توقف است

که در وقت مسایفه می باشد و نماز جماعت با آن ممکن نیست و تقدیر قصر من باب بود ذکر آن متعدی بنفسه است برای تضمین معنی النقص است و

مراد حالتی است که میان کوتاه کردن نماز و میان ترک نماز است و آن اکتفا بیک تکبیر است مثلا بجای یک رکعت و جمع در این آیت جایی

دیگر کرده اند و واحدة را در این حدیث مرفوع و نایب فاعل گرفته اند و گفته اند که مراد این است که بجای دو رکعت یک رکعت میشود و **یعنی**

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره نساء و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان

خفتم ان یفتنکم الذین کفروا و چون زد و خورد کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی از اینکه کوتاه کنید چنانچه گویا که رو داده آن میشوید

از نماز اگر ترسید که قتل کنند شما را جمعی که کافر شده اند امام گفت که آن آیت در دو رکعت است که کم کرده میشود از آنها یکبار دیگر **پنجم اصل**

عن سماعة قال سألته عن صلوة القتال فقال اذا التقوا فاقتتلوا فانما الصلوة حینئذ التکبیر و ان کانوا وقوفا لا یقدرون علی الجماعة

فالصلوة ایماء **شرح** روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز

جنگ پس امام گفت چون بیکدیگر برخورند پس جنگ کنند با یکدیگر و مانند آن پس بدرستی که نماز در این هنگام تکبیر است و بیجی که بجای

هر رکعتی تکبیر مثلا کافی است و اگر باشند ایستادگان و برابر یکدیگر بر جای که قدرت ندارند بر فرود آمدن و نماز جماعت گزاردن پس

نماز ایشان را اشارت است یعنی که بعوض نماز مطاوه است در رکوع و سجود و آن اشارت برست **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام

قال قلت له ارأیت ان لم یکن الموافق علی وضوء کیف یصنع و لا یقدر علی النزول قال یتیمم من لبده او سرجه او معرفة دابته فان

فیها غبارا و یصلی و یجعل السجود اخفض من الرکوع و لا یدور الی القبلة و لکن اینما دارت دابته غیر انه یستقبل القبلة باول تکبیرة حین

یتوجه **شرح** اللبد بکسر لام و سکون با یکنقطه و دال بی نقطه الکتود الموذ بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا العیبه

اسم مکانی برای گزیدن جای روییدن یال اسب با فورت است از عرف به لغم عین و سکون و ضم را بی نقطه موی یال اسب تکبیرة حبات و حرف منتها اند

لبده و لبود غبار بیشتر میتواند لبد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم امام را که خبر ده مرا اگر نباشد کسی که در برابر دشمن ایستاده

با بلندی وزد و در بر و خود چون میکند و حال آنکه قدرت ندارد بر فرود آمدن امام گفت تیمم میکند از نمد زین او یا زین او یا نمد یال اسب او چه بدرستی

که در آنها گرد هست و نماز میگزارد و میگرداند سجود را پست تر از رکوع و نمیگرداند روی خود را بجانب قبله و لیکن میگردد هر جا که گردد اسب او و سجده میگردد که پیشتر

خود میکند قبول را با اول تکبیری که میگوید وقتی که متوجه قبله تواند شد مراد این است که اگر اصلا متوجه قبله نتواند شد ساقط است از او و با قبله و اگر

نه قبله متوجه تواند شد باید که آن در وقت تکبیر احرام باشد **هفتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یلقی

السبع و قد حضرت الصلوة و لا یستطیع المشی مخافة السبع فان قام یصلی خاف فی رکوعه و فی سجوده السبع و السبع امامه علی غیر القبلة فان توجه الی القبلة

خاف ان یثب علیه الاسد کیف یصنع قال فقال یستقبل الاسد و یصلی و یومی برأسه ایماء و هو قائم و ان کان الاسد علی غیر القبلة **شرح**

روایت از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که برمیخورد در درنده را بر حالی که حاضر شده نماز و توانایی

ندارد رفتن را بجانبی که نماز در آن بتواند کند از ترس درنده پس اگر ایستد که نماز گزارد و بترسد در رکوع خود و در سجود خود از درنده

و درنده در پیش او است بر غیر جانب قبله پس اگر رو کند بسوی قبله بترسد که جهد بر او شیر مثلا چون کند راوی گفت که امام گفت که رو

میکند بشیر و نماز میگزارد و اشارت میکند بسر خود نوعی از اشارت که برای سجود است و رکوع باشد بر حالی که او ایستاده باشد هر چند که

شیر بر غیر جانب قبله باشد **باب هشتاد و هشتم اصل باب صلوة العیدین و الخطبة فیهما شرح** این باب

بیان نماز عید ماه رمضان و عید قربان و بیان خطبه در آنها است و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام

لیس فی یوم الفطر و الاضحی اذان و لا اقامة اذانهما طلوع الشمس اذا طلعت خرجوا و لیس قبلهما و لا بعدهما صلوة و من لم یصل مع امام فی جماعة فلا صلوة

له و لا قضاء علیه **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام نیست در روز عید ماه رمضان و عید قربان اذان و نه اقامتی برای نماز عید بجای اذان

آنها طلوع آفتاب است بیان این آنکه چون آفتاب طلوع کند مردم از خانهای خود بیرون میروند بجانب صحرا و نیست پیشی از نماز عید و نه بعد

از آنها نمازی و اراده صورت که در غیر مدینه باشد بقرینه حدیث یازدهم این باب و هر که نماز نگزارد با امام نمازی که در جماعتی است پس نیست نماز برای

او و نیست قضا بر او مخفی نماند که امام مستثنی است از عموم من لم یصل مع امام مثل استثنای الله از عموم الله خالق کل شیء و ظاهر امام بلفظ نکره این است

که شرط نباشد در انعقاد نماز عید بی حضور امام مفترض الطاعه و جایز باشد لفظ نماز عید در یک شهر و این منافات ندارد با اینکه واجب مطلق

باشد برای عیت حضور نزد نماز عید بی شرط جواز فعل و در حضر که از جمله آنها حضور امام مفترض الطاعه باشد و اینکه جایز نباشد تعدد در آن

صورت **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لا صلوة یوم الفطر و الاضحی الا مع امام **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست

نماز در روز عید ماه رمضان و عید قربان مگر با پیشنمازی خواه مفترض الطاعه و خواه غیر آن چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق

سیوم اصل عن معاویة قال سألته عن صلوة العیدین فقال رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء و لیس فیهما اذان و لا اقامة یکبر فیهما اثنتی عشرة تکبیرة

یبدأ فیکبر و یفتتح الصلوة ثم یقرأ فاتحة الکتاب ثم یقرأ و الشمس و ضحیها ثم یکبر خمس تکبیرات ثم یکبر و یرکع فیکون یرکع بالسابعة ثم یسجد سجدتین ثم یقوم فیقرأ

فاتحة الکتاب و هل اتیک حدیث الغاشیة ثم یکبر اربع تکبیرات و یسجد سجدتین و یتشهد و یسلم **شرح** روایت از معاویة بن عمار که از راویان امام جعفر صادق

علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از نماز عید فطر و عید اضحی پس گفت دو رکعت است نیست پیش از آنها نماز و نه بعد از آنها چیزی از نماز مراد و در غیر مدینه است بقرینه

حدیث یازدهم این باب و نیست در آنها اذانی و نه اقامتی تکبیر میگوید در آنها دوازده تکبیر در حال قیام در رکعت اول هفت تکبیر یکی تکبیر احرام و پنج

تکبیر برای پنج قنوت و یک تکبیر برای رکوع و در رکعت دوم پنج تکبیر چهار تکبیر برای چهار قنوت و یک تکبیر برای رکوع بیان این آنکه ابتدا میکند پس تکبیر میگوید

و افتتاح میکند نماز را بیعنی که هفت تکبیر میگوید و چهار افتتاح میکند چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب النوادر که باب سیوم است بعد از آن میخواند سوره

فاتحه و بعد از آن میخواند سوره و الشمس و ضحیها را بعد از آن تکبیر میگوید پنج تکبیر برای پنج قنوت بعد از آن تکبیر میگوید و رکوع میکند پس می باشد که برود

که رکوع کند به تکبیر هفتم بعد از آن سجده میکند دو سجده بعد از آن می ایستد پس میخواند سوره فاتحه را و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه بعد از آن تکبیر میگوید

چهار تکبیر برای چهار قنوت و سجده میکند دو سجده بعد از رکوع و تشهد میکند و سلام میکند **اصل** قال و کذلک صنع رسول الله صلی الله علیه و آله

و الخطبة بعد الصلوة و انما احدث الخطبة قبل الصلوة عثمان و اذا خطب الامام فلیقعد بین الخطبتین قلیلا و ینبغی للامام ان یلبس یوم العیدین بردا و یعتم

تا بیابان او ما نظر کرد ... الی البرحت ینظر الی آفاق السماء ... علی حصیر ... وقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یخرج الی البقیع فیصلی

بالناس **شرح** ابرز بالهمزه ... والبارز ... یافته میشود ... بمعنی ... بصیغه مضارع معلوم

غایب باب افعال است ... بالنقطه ... بالنقطه ... بصیغه اسم فاعل ... باب ...

است ... القاف ... بالنقطه ... بصیغه اسم فاعل باب ... تابستان است ... بالنقطه

و کسر ... و سکون ... بالنقطه ... میشود ... واو الحمله است ... **یعنی** امام

گفت ... مذکور شد ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... خطبه نماز عید بعد از نماز است ... از نماز

عید ... و چون خطبه عید ... پس باید ... برای نماز ... روز عید ...

او باشد ... و خواه در زمستان باشد و خواه در تابستان ... بیرون رود بسوی ... اطراف آسمان و نماز نکند ...

بر روی حصیری و سجده ... بر حصیری و تحقیق عادت رسول الله صلی الله علیه و آله ... بسوی بقیع ... نماز ...

چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل لرسول الله صلی الله علیه و آله یوم فطر او یوم اضحی لو صلیت فی مسجدک فقال انی لاحب ان ابرز

الی آفاق السماء **شرح** ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام ... گفته شد رسول الله صلی الله علیه و آله را در روز عید فطر یا در روز عید

قربان ... نماز عید ... در مسجد ... بسوی جائی که اطراف آسمان نمایان باشد **پنجم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی صلوة العیدین قال یکبر ثم یقرأ ثم یکبر خمسا و یقنت بین کل تکبیرتین ثم یکبر السابعة و یرکع بها ثم یسجد ثم یقوم فی الثانیة

فیقرأ ثم یکبر اربعا فیقنت بین کل تکبیرتین ثم یکبر و یرکع بها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز عید فطر و عید اضحی ... امام گفت که پیشنماز

تکبیر اول میگوید بعد از آن قرائت حمد و سوره میکند بعد از آن تکبیر میگوید پنج بار و قنوت میکند میان هر دو تکبیر بعد از آن تکبیر هفتم میگوید با نیت

... قنوت ... تکبیر هفتم میگوید و رکوع میکند ... سجده میکند بعد از آن بر میخیزد در رکعت دوم پس قرائت حمد و سوره

میکند بعد از آن تکبیر میگوید چهار بار ... قنوت میکند میان هر دو تکبیر بعد از آن تکبیر میگوید در عقب قنوت چهارم و رکوع میکند با آن

تکبیر **ششم اصل** عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یخرج السلاح فی العیدین الا ان یکون عدو حاضر **شرح** روایت است

از امام جعفر صادق ... علیهما السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه بیرون برده شود ... در عید فطر و عید اضحی مگر آنکه

باشد دشمن ... **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی ابی علیه السلام بالخمرة یوم الفطر فامر بردها ثم قال هذا یوم کان رسول الله

صلی الله علیه و آله یحب ان ینظر الی آفاق السماء و یضع وجهه علی الارض **شرح** الخمره ... بالنقطه و سکون میم ... حصیری کوچک ...

سجده یافته میشود ... **یعنی**

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ... پدرم علیه السلام ... روز عید فطر پس امر کرد ... بعد از آن گفت

که این روزیست که رسول الله صلی الله علیه و آله ... اطراف آسمان ... روی خود را بر زمین **هشتم اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجتمع عیدان علی عهد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فخطب الناس ثم قال هذا یوم اجتمع فیه عیدان فمن احب ان یجمع

معنا فلیفعل و من لم یفعل فان له رخصة یعنی من کان متنحیا **شرح** یجمع بصیغه مضارع معلوم غایب باب ... متنحیا بنون و حاء ...

بالنقطه ... بصیغه اسم فاعل باب تفعل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جمع شد ... عید ...

دو ... در زمان حکومت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله ... خطبه گفت ... نماز عید بعد از آن

گفت که این روزیست ... پس هر کس ... نماز جمعه کند با ما ... پس ...

... امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله ... منزل او ...

نهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع الامام من الصلوة ایام التشریق قال یتم الصلوة و یکبر **شرح** ... در کتاب

حج در ... باب التکبیر ایام التشریق ... عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل فاتته رکعة مع

الامام من الصلوة ایام التشریق قال یتم صلوته ثم یکبر ... بیان میشود ... برای ... اشارت ... تکبیر در

عقب آن تکبیرها باید گفت ... در فطر چهار نماز است ... و نماز عید ... در کتاب الصیام در حدیث اول باب التکبیر لیلة الفطر

و یومه که باب ... است ... و در اضحی برای ... پانزده نماز است و برای ... ده نماز است ... در احادیث باب ... کتاب حج

و بر هر تقدیر ... روز عید است ... تحت عنوان این باب باعتبار اشتمال بر حکم نماز عید فطر است التشریق ... بالنقطه ...

... از سایه خود ... برای ... و ایام التشریق ... میشود ... چند روز ...

... روز عید فطر و عید اضحی و چند روز بعد از ... مشغول میشود ... چند روز بعد از آن ... در کتاب الصیام

در شرح عنوان باب ... که باب صوم العیدین و ایام التشریق است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام

جعفر صادق علیهما السلام گفت که ... امام ... فوت شد ... باپیشنماز از جمله نمازی که در عقب آن تکبیر است در ایام التشریق ...

عید فطر امام گفت که تمام میکند نماز را و تکبیر میگوید ... پیشنماز ... تکبیر میگوید او ... تمام نماز خود تکبیر

میگوید **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال السنة علی اهل الامصار ان یبرزوا من امصارهم فی العیدین الا اهل مکة فانهم یصلون فی المسجد الحرام

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سنت بر اهل شهرها است که بیرون روند از شهرهای خود در عید رمضان و عید قربان مگر اهل مکه ...

که ... نماز عید میگزارند در مسجد حرام **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال رکعتان من السنة لیس تصلیان فی موضع الا بالمدینة قال تصلی فی

مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فی العید قبل ان تخرج الی المصلی لیس ذلک الا بالمدینة لان رسول الله صلی الله علیه و آله فعله **شرح** روایت

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دو رکعت از جمله سنت ... در موضعی ... در مدینه امام گفت بیان این آنکه میگزاری در مسجد

رسول الله صلی الله علیه و آله در روز عید پیش از آنکه بیرون روی بسوی مصلی ... در مدینه برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله کرد

آنرا ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... دلالت میکند بر اینکه ... قبل از نماز عید تخصیص ...

است **باب بیست و نهم اصل باب صلوة الاستسقاء** **شرح** این باب بیان نماز طلب باران است و در این باب چهار حدیث است **اول**

اصل علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن محمد بن مسلم و الحسین بن محمد عن عبد الله بن عامر عن علی بن مهزیار عن فضالة بن ایوب عن احمد

بن سلیمان جمیعا عن مرة مولی محمد بن خالد قال صاح اهل المدینة الی محمد بن خالد فی الاستسقاء فقال لی انطلق الی ابی عبد الله علیه السلام فسله ما

رأیک فان هؤلاء قد صاحوا الی فاتیته فقلت له فقال لی قل له فلیخرج قلت له متی یخرج جعلت فداک قال یوم الاثنین قلت کیف یصنع قال یخرج

المنبر ثم یخرج یمشی کما یمشی یوم العیدین و بین یدیه المؤذنون فی ایدیهم عنزهم حتی اذا انتهی الی المصلی یصلی بالناس رکعتین بغیر اذان و لا اقامة ثم یصعد

المنبر فیقلب رداءه فیجعل الذی علی یمینه علی یساره و الذی علی یساره علی یمینه **شرح** و الحسین عطف است بر علی ... مرفوع است ...

از محمد بن مسلم و احمد بن سلیمان ... بصیغه ماضی باب ... بصیغه ... باب ...

فاتحه است ... حال ... بلند تکبیر و تهلیل ... میخوانند ...

موافقت ... در حدیث ... العنزه ... بالنقطه ... نیزه ...

... نیزه دارد ... مؤذنان ... برای اینکه ...

و میتوانند ... **یعنی** روایت است از علی بن ابراهیم از

محمد بن عیسی از یونس از محمد بن مسلم و روایت است از حسین بن محمد از عبد الله بن عامر از علی بن مهزیار از فضالة ... ایوب از احمد بن سلیمان

... از مره ... محمد بن خالد والی مدینه ... اهل مدینه بسوی محمد بن خالد برای طلب باران

پس محمد بن خالد گفت مرا که روانه شو بسوی امام جعفر صادق علیه السلام پس سؤال کن ... این جماعت ... زیادی ...

بسوی من پس آمدم نزد او ... پس گفت امام ... که بیرون رود ... امام را که ... وقت بیرون

میرود ... امام گفت ... دوشنبه ... بیرون ... منبر ... بیرون میرود ... پیاده ...

میرود در روز عید رمضان و عید قربان و ... مؤذنان ... در دستهای ایشان ... نماز ...

گزارد با مردم چهار رکعت بعد از آن و بیا آغاز بعد از آن بالا رود بر منبر الیس برگرداند ردای خود را آنچه بر دوش راست بود و آنچه بر جانب راست است
بر جانب چپ خود و آنچه را که بر جانب چپ است بر جانب راست خود **اصل** ثم یستقبل القبلة فیکبر الله مائة تکبیرة رافعاً بها صوته ثم یلتفت
الی الناس عن یمینه فیسبح الله مائة تسبیحة رافعاً بها صوته ثم یلتفت الی الناس عن یساره فیهلل الله مائة تهلیلة رافعاً بها صوته ثم یستقبل الناس
فیحمد الله مائة تحمیدة ثم یرفع یدیه فیدعو ثم یدعون فانی لارجوان لا یخیبوا قال ففعل ذلک رجعنا قالوا ابوا من تعلیم جعفر **شرح** من بعد ذلک جانب
یعنی جانب منقولست محلا به طرف مکان و زیاده کردن آن برای اشتباه بیمین و یسار اسم و مقصود عبارت از جانب است که از باب تفعیل است
التحمید مبالغه در حمد بود که دلالت کند بر اینکه حمد دیگران نسبت بحمد او هیچ است چنانچه در لفظ الحمد مذکور است بنابر اینکه الف و لام برای استغراق است
و برای اختصاص است **یعنی** بعد از آن رو بقبله و پشت بمردم میکند پس تکبیر میکند الله تعالی را بگفتن الله اکبر صد تکبیر بر حالی که بلند کند بآن
صوت تکبیر او از خود را بعد از آن میگردد بسوی مردم جانب راست خود را که جانب راست است در وقتی که رو بقبله بود پس تسبیح میکند الله تعالی را بگفتن
سبحان الله صد تسبیح بر حالی که بلند کند بآن صدا تسبیح او از خود را بعد از آن میگردد بسوی مردم جانب چپ خود پس تهلیل میکند الله تعالی را بگفتن
لا اله الا الله صد تهلیل بر حالی که بلند کند بآن صدا تهلیل او از خود را بعد از آن رو بمردم میکند و پشت بقبله پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله صد
تحمید بعد از آن بر میدارد دو دست خود را پس دعا میکند و مردم دعا میکنند بطلب باران چه بدرستیکه من بهر آینه میدارم امید را که ناکام نشوند
مردم گفت راوی پس محمد بن خالد را چنانچه مذکور شد پس چون برگشتیم از مصلا مردم گفتند که این از تعلیم جعفر است و اراده آن است که محمد بن خالد و اتباع
او این مقدار دانش نداشتند **اصل** و فی روایة یونس فما رجعنا حتی اهمتنا انفسنا **شرح** این کلام مصنف رحمه الله تعالی است که تخصیص ذکر
یونس برای این است که این روایت از کتاب یونس نوشته شده و مراد وی مقدم بر اسناد روایت آن کتاب و خاتمه آن بوده است و مراد مرجع ضمیر جا باشد
منزل است بخلاف سابق چه مراد آنجا جوار شده از مصلا است اهمتنا تشدید میم بلفظ معلوم مغایبه باب افعال است از غسل فروع و فاعل انفسنا است **یعنی**
و در روایت یونس در آخر این حکایت این زیادتی است که پس برنگشتیم بمنزلهای خود تا آنکه بکار ایشان از خود در ماندیم از کثرت باران **دوم اصل**
عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن صلوة الاستسقاء فقال مثل صلوة العیدین یقرأ فیها و یکبر فیها یخرج الامام
و یبرز الی مکان نظیف فی سکینة و وقار و خشوع و مسکنة و یبرز الی مکان معه الناس فیحمد الله و یمجده و یثنی علیه و یجتهد فی الدعاء و یکثر من التسبیح
و التهلیل و التکبیر و یصلی مثل صلوة العیدین رکعتین فی دعاء و مسألة و اجتهاد فاذا سلم الامام قلب ثوبه و جعل الجانب الذی علی المنکب الایمن علی
الایسر و الذی علی الایسر علی الایمن فان النبی صلی الله علیه و آله کذلک صنع **شرح** مراد بخروج اینجا بیرون آمدن از خانه و خانقاه است و مراد به
بروز بیرون آمدن از شهر است و بهره و از باب نصرت بشی بشارت فقط و نون بلفظ معلوم باب افعال است بکثرت بناء مهمله نقطه دار است و سقط البعض
معلوم باب افعال است یعنی مستعداد و در و حال برای عطف تفسیر است و میتواند بود که مراد اینجا بیان تازه باشد و لفظ این گذشت در شرح حدیث
سابق **یعنی** روایت است از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از کیفیت نماز طلب باران پس امام گفت که مانند
نماز عید رمضان و عید قربان است بیان این آنکه قرائت میکند در نماز استسقاء و تکبیر میگوید و الان چنانچه قرائت میکند و تکبیر میگوید در نماز
عید با پنج که در رکعت اول بعد از سوره حمد و سوره و الشمس پنج تکبیر و پنج قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع و در رکعت دوم بعد از سوره حمد و سوره هل
اتیک حدیث الغاشیة چهار تکبیر و چهار قنوت میگوید پیش از تکبیر رکوع از خانه بیرون میرود در حیثی نماز و ظاهر میشود به بیرون شهر بسوی مکانی پاکیزه
باشد در آرام اعضا و آرام دل و فروتنی و شکستگی و بیرون از شهر می آید با او مردم پس تحمید میکند الله تعالی را بگفتن الحمد لله و تعظیم میکند الله
تعالی را بگفتن الله اکبر و ستایش میکند الله تعالی بگفتن اسمای حسنی و مبالغه میکند در دعا و اکثار میکند از تسبیح و تهلیل و تکبیر و میگزارد دعا مانند
نماز دو عید دو رکعت با دعا و طلب حاجت و مبالغه در آنجا پس چون سلام کند مشتاز برمیگرداند ردای خود را و میگرداند جانبی را که بر دوش راست
بر دوش چپ و جانبی را که بر دوش چپ است بر دوش راست چه بدرستیکه نبی صلی الله علیه و آله چنان بجا آورد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سالته عن تحویل النبی صلی الله علیه و آله ردائه اذا استسقی فقال علامة بینه و بین اصحابه یحول الجدب خصبا **شرح** العلامة بفتح عین و تخفیف
لام نشان است و مراد اینجا آیت و ابر آن را بیند از آن رو برای اینکه آن مجاب دید نزد خدا و ابر آن داشته باشد اشارت شود بتوبه و برگشتن از عمل
بد بسوی عمل خوب تا باعث استجابت دعا شود پس آن عمل در نبی صلی الله علیه و آله برای توبه خود نبوده و بالذات نبوده بلکه برای آنکه تا مجاب بوده الجدب

الکلینی

نفتح جیم و سکون دال بی نقطه و باء یک نقطه کم گیاهی و تنگی معاش الخصب بکسر خاء با نقطه و سکون صاد بی نقطه و باء یک نقطه بسیاری گیاه و فراخی معاش
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از برگردانیدن نبی صلی الله علیه و آله ردای خود را در وقتی که نماز
استسقا گزارد چه جهت دارد با وجود اینکه نبی صلی الله علیه و آله معصوم بود از گناه کبیره و صغیره پس امام گفت که نشانه بود میان او و میان اصحاب
او تا دانستند که برگرداند ابر را و علامت نیز برگرداند بیان این آنکه آن برگردانیدن ردا میکرداند تنگی را بفراخی **چهارم اصل**
و فی روایة ابن المغیرة قال یکبر فی صلوة الاستسقاء کما یکبر فی العیدین فی الاولی سبعا و فی الثانیة خمسا و یصلی قبل الخطبة و یجهر بالقراءة
و یستسقی و هو قاعد **شرح** عبد الله بن المغیرة از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است و کتابهای بسیار تصنیف کرده و کشی گفته اند که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و الاقرار له بالفقه **یعنی** و در روایت ابن المغیرة این است که امام گفت که پیشتر تکبیر میگوید در نماز استسقا
چنانچه تکبیر میگوید در نماز عید رمضان و عید قربان در رکعت اول هفت تکبیر یک تکبیر احرام و پنج تکبیر برای پنج قنوت و یکی تکبیر رکوع و در رکعت
دوم پنج تکبیر میگوید چهار تکبیر برای چهار قنوت و یکی تکبیر رکوع و نماز میگزارد پیش از خطبه و جهر میکند بقرائت و طلب باران میکند بر
حالی که او نشسته است بعد از فراغ از نماز و پیش از برخاستن برای صعود منبر **باب نوزدهم اصل باب صلوة الکسوف** **شرح**
الکسوف بضم کاف و سین بی نقطه و فاء مصدر باب ضرب گرفته شدن آفتاب یا ماه **یعنی** این باب بیان نماز گرفته شدن
آفتاب یا ماه است و این باب هشت حدیث است و کلام مصنف است بعد از حدیث هفتم **اول اصل** سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول
انه لما قبض ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله جرت فیه ثلاث سنن اما واحدة فانه لما مات انکسفت الشمس فقال الناس انکسفت
الشمس لفقد ابن رسول الله صلی الله علیه و آله فصعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال یا ایها الناس ان
الشمس و القمر آیتان من آیات الله یجریان بامره مطیعان له لا ینکسفان لموت احد و لا لحیوته فاذا انکسفتا او واحدة منهما فصلوا ثم
نزل فصلی بالناس صلوة الکسوف **شرح** این گذشت با تتمه در کتاب جنایز در حدیث هفتم باب غسل الاطفال و الصبیان و الصلوة علیهم که باب
هفتاد و سیوم است کفیتم که فقد مصدر مضاف بمفعول است و او در او واحدة منهما چهار احتمال دارد اول آنکه برای شک راوی باشد و مراد شک
اول نیز همان باشد دوم آنکه انکساف هر دو در یک زمان بعید است ممکن باشد و فائده منحصر نباشد زیرا که مراد
مراد با انکساف احتراق است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هشتم این باب سیوم اینکه انکساف هر دو عبارت باشد از آنچه منجمان آن را کسوف
شمس میخوانند و انکساف یکی از آن دو عبارت باشد از آنچه منجمان آن را خسوف قمر میخوانند چهارم اینکه مراد با انکساف انکساف در یک جا باشد بر ابی
وفق توهم اینکه دو نماز انکساف باید در یک جا بکند و الله اعلم **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بدرستیکه شان این است که وقتی
که وفات یافت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شد در او سه سنت اما یکی پس بدرستیکه شان این است که وقتی که مرد گرفته شد آفتاب
پس گفتند مردم که گرفته شد آفتاب برای نیافتن آفتاب پسر رسول الله صلی الله علیه و آله را پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله منبر را
پس حمد گفت الله تعالی را و ستایش کرد برای او بعد از آن گفت ای مردم بدرستیکه آفتاب و ماه دو نشان اند در نشانهای قدرت الله تعالی حرکت میکنند
بفرمان او و فرمان بردارند او را گرفته نمیشوند برای مردن کسی و نه برای زنده کردن او پس چون گرفته شوند یا گرفته شود یکی از آن دو پس نماز
گزارید بعد از آن از منبر فرود آمد و گزارد با مردم نماز کسوف را **دوم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن صلوة الکسوف کم هی رکعة و کیف
نصلیها فقال هی عشر رکعات و اربع سجدات تفتتح الصلوة بتکبیرة و ترکع بتکبیرة و ترفع راسک بتکبیرة الا فی الخامسة التی تسجد فیها و تقول سمع
الله لمن حمده و تقنت فی کل رکعتین قبل الرکوع و تطیل القنوت و الرکوع علی قدر القراءة و الرکوع و السجود فان فرغت قبل ان ینجلی فاقعد و ادع
الله عز و جل حتی ینجلی و ان انجلی قبل ان تفرغ من صلوتک فاتم ما بقی و تجهر بالقراءة **شرح** تطیل بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین
منقلب از واو و لفظ مضارع معلوم مخاطب باب افعال است القنوت منصوب و مفعول است و الرکوع در اول منصوب و معطوف بر القنوت است
عطف انفراد پس هر کدام را اطاله باید کرد بقدر قرائت و الرکوع در دوم مرفوع و مبتدا است و السجود مرفوع و معطوف میتواند بود و مثل صفة در کل اجل و
و بنا بر اول خبر مبتدا محذوف است بعد از و السجود تقدیر و الرکوع و السجود مثل ذلک و در این اشارت است باستحباب تساوی مقدار رکوع و سجود در هر نماز
نماز و بنا بر دوم و او بمعنی مع است و خبر مبتدا محذوف است یعنی ازو السجود بتقدیر و الرکوع مساو مع السجود و حاصل هر دو یکی است **یعنی** پرسیدم امام

صادق علیه السلام را از کیفیت نماز کسوف که چند رکعت آن نماز باعتبار رکوع و چون بگزاریم از آنحضرت امام گفت آن نماز ده رکوع و چهار سجود است بیان
آنکه ابتدا میکنی آن نماز را بیک تکبیر که تکبیرة الاحرام است و رکوع میکنی بعد از قرارت بیک تکبیر و بر میداری سر خود را بیک تکبیر مگر در رکوع پنجم که سجده
میکنی و در آن یعنی که بعد از برداشتن سر از آن سمع الله لمن حمده میگوئی در رکوع پنجم بجای تکبیر که سمع الله لمن حمده و قنوت میکنی در هر دو
رکوع پیش از رکوع یعنی که پیش از هر رکوعی که جفت است قنوت میکنی بعد از پیش از رکوع یعنی که پیش از هر رکوعی که جفت است قنوت میکنی بعد از
قرارت و دراز میکنی قنوت را و رکوع را بقدر قرارت یعنی که هر کدام را بقدر قرارت میکنی و رکوع و سجود مساوی یکدیگر باشند در هر
نمازی یعنی که سجود را نیز دراز کن بقدر قرارت پس اگر فارغ شوی پیش از آنکه تمام و دانسته شود آنچه گرفته شده پس بنشین و دعا کن الله عز و جل را
تا آنکه تمام گشوده شود و اگر تمام گشوده شود پیش از آنکه فارغ شوی از نماز خود پس اتمام کن آنچه را که باقی مانده و جهر میکنی بقرارت **اصل**
قال قلت کیف القراءة فیها فقال ان قرأت سورة فی کل رکعة فاقرأ فاتحة الکتاب وان نقصت من السورة شیئا فاقرأ من حیث نقصت ولا تقرأ فاتحة
الکتاب قال وکان یستحب ان یقرأ فیها بالکهف والحجر الا ان یکون اماما یشق علی من خلفه وان استطعت ان تکون صلوتک بارزا الی السماء فافعل
وصلوة کسوف الشمس اطول من صلوة کسوف القمر وهما سواء فی القراءة والرکوع والسجود **شرح** یشق بشین با نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است از الشق بفتح شین مشکل شدن و مشکل کردن و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بقرارت کهف و حجر است و بنا بر دوم راجع
بامام است و بنا بر دوم بصیغه مجهول نیز میتواند بود و بنا بر این نایب فاعل ضمیر راجع بقرارت است یا نایب فاعل ظرف است **یعنی** راوی گفت گفتم
که چونست قرارت در نماز کسوف امام گفت که اگر قرارت کنی سوره را باتمام پیش از هر رکوعی که باشد پس بخوان سوره فاتحة الکتاب را بعد از آن
رکوع و اگر ناقص کنی از آن سوره بعد از سوره فاتحة الکتاب بخوان چیزی را پس بخوان از جایی که کم کردی و نخوان سوره فاتحة الکتاب را امام گفت
که عادت امام این بود که راست داشته میشد در میان اهل حق اینکه قرارت کرده شود در نماز کسوف سورة الکهف و سوره حجر مگر آنکه باشد نماز
گزار پیشنمازی که مشکل میشود قرارت آنها بر کسی که در پس اوست و اگر توانست در قدرت داشته باشی که باشد نماز تو ظاهر در بیابان این آنکه
پوشاننده تو را چیزی پس بکن آنرا و نماز گرفته شدن آفتاب دراز تر است از نماز گرفته شدن ماه و آن دو نماز برابر یکدیگرند در عدد قرارت
و عدد رکوعها و عدد سجود **سیوم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام هذه الریاح والظلم التی تکون هل یصلی لها فقال کل اخاویف السماء من
ظلمة او ریح او فزع فصل له صلوة الکسوف حتی یسکن **شرح** الظلم بضم ظای با نقطه و فتح لام جمع ظلمه تاریکیها اخاویف بفتح همزه و خای با نقطه
و الف و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پایین و فای جمع اخوف است که جمع خوف بفتح خا و سکون واو است بمعنی ترسانیده مثل قول و اقوال
و اقاویل سما در اینجا بمعنی بالای زمین است و مراد هوا است فزع بفا و زای با نقطه عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر
راجع بکل است ظاهر معنی یسکن آنست که بعد از سکون قضا نداشته باشد **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که این بادهای صعب و تاریکیهای که واقع
میشود آیا نماز گزارده میشود برای آنها پس امام گفت که هر کدام از ترساننده های که در هوا واقع میشود خواه تاریکی باشد و خواه باد باشد
که با اضطراب اندازد مردم را پس نماز بگزار برای آن مانند نماز کسوف تا آنکه ساکن شود **چهارم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال و قت
صلوة الکسوف فی الساعة التی تنکسف عند طلوع الشمس و عند غروبها قال و قال ابو عبدالله علیه السلام هی فریضة **شرح** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که وقت نماز کسوف آفتاب مثلا در ساعتی است که گرفته میشود خواه نزد طلوع آفتاب باشد که ابتدای نماز
نافله در آن مکروه است و خواه نزد غروب آفتاب باشد که در آن نیز مکروه است راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آن نماز فریضه است
یعنی که تارک آن عمدا مستحق عقاب میشود مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سیوم باب سیوم زیرا که آنچه گذشت
نافله است و مراد باین ما فرض از رسول است **پنجم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن صلوة الکسوف فی وقت الفریضة فقال ابدا
بالفریضة فقیل له فی وقت صلوة اللیل فقال صل صلوة الکسوف قبل صلوة اللیل **شرح** مراد بالفریضه اینجا ما فرض بعد است **یعنی**
روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از نماز کسوف در وقت نماز فریضه پس امام گفت که ابتدا کن
بفریضه پس گفته شد امام را اگر نماز کسوف در وقت نماز شب است پس امام گفت که بگزار نماز کسوف را پیش از نماز شب **ششم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا انکسفت الشمس کلها و احترقت و لم تعلم ثم علمت بعد ذلک فعلیک القضاء وان لم تحترق کلها فلیس علیک قضاء

شرح الاحتراق

شرح الاحتراق سوخته شدن و مراد اینجا برنگ سوخته شدن است و ذکر آن برای دو فایده است اول دفع توهم اینکه انکساف بحسب تحقیق عبارت
در حایل شدن قمر میان شمس و میان ماه چنانچه از کلام منجمان متوهم میشود زیرا که اگر شمس برنگ سوخته شود بسبب دیگر مثل حایل شدن جسمی سیاه
متعلق شود و در نظر مقدار شمس باشد مثلا نماز کسوف واجب میشود دوم مبالغه در دفع توهم اینکه پنهان شدن در پس ابر تیره داخل در مراد
باشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گرفته شود آفتاب همگی آن و برنگ سوخته شود و ندانسته بعد از آن دانسته بعد از تمام
انجلاء واجب است بر تو قضای نماز و اگر برنگ سوخته نشده باشد جمیع آن پس واجب نیست بر تو قضا **هفتم اصل** وفی روایة اخری اذا علم بالکسوف
ونسی ان یصلی فعلیه القضاء وان لم یعلم به فلا قضاء علیه **شرح** و در روایتی دیگر از امام صلوات الله علیه وارد است که چون داند کسوف را و فراموش
کند این را که نماز گزارد پس واجب است بر او قضا و اگر نداند کسوف را پس نیست قضا بر او **کلام مصنف رحمه الله تعالی** یعنی اذا لم
یحترق کله **اول** این کلام مصنف است برای دفع منافات این حدیث و حدیث سابق و میتواند بود که تتمه روایت باشد **دوم** اینکه اگر نداند قضا ندارد
در صورتیکه برنگ سوخته نشده باشد جمیع قرص **هشتم اصل** عن عباس بن الفضل الواسطی قال کتبت الیه اذا انکسفت الشمس او القمر و انا راکب
لا اقدر علی النزول قال فکتب الیه صل علی مرکبک الذی انت علیه **شرح** روایتست از عباس بن فضل واسطی که از راویان امام رضا علیه السلام است
گفت نوشتم بسوی امام علیه السلام که چون گرفته شود آفتاب یا ماه بر حالی که من سوارم بر چارپا و قدرت نداشته باشم بر فرود آمدن چون کنم راوی گفت پس
نوشت بسوی من که نماز کن بر مرکب خود که تو بر آنی **باب نود و یکم اصل باب صلوة التسبیح** **شرح** التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص
و تسبیح خواه بلفظ سبحان الله باشد و خواه بلفظ دیگر باشد **یعنی** این باب بیان نماز کسی است که در آن تسبیح بسیار است مراد نماز جعفر
طیار رحمه الله است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لجعفر یا جعفر
الا امنحک الا اعطیک الا احبوک فقال له جعفر بلی یا رسول الله قال فظن الناس انه یعطیه ذهبا او فضة فتشرف الناس لذلک فقال له انی
اعطیک شیئا ان انت صنعته فی کل یوم کان خیرا لک من الدنیا و ما فیها وان صنعته بین یومین غفر لک ما بینهما او کل جمعة او کل شهر او کل سنة
غفر لک ما بینهما **شرح** الا بفتح همزه استفهام و حرف تنبیه است امنح بنون و حای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب منع یا باب ضرب
مرفوع است اعطی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال مرفوع است تقدیر احبوک بحای بی نقطه و بای یک نقطه و واو بصیغه مضارع معلوم متکلم
وحده از باب نصر مرفوع است تقدیر احبو بفتح حا و سکون با و واو الف منت و بی طلب عوض فتشرف بشین با نقطه و راء بی نقطه و فا بصیغه
ماضی معلوم باب تفعل است التشرف مشرف شدن بر چیزی برای تماشا که آن بین یومین عبارت است از ایشان داد و روز یعنی بینهما بر هر حال راجع
است بدو نماز تسبیح و بین اینجا بمعنی زمانیست که واسطه است میان دو چیز کل اجمعه جار و مجرور معطوف بر بین یومین است **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جعفر طیار را ای جعفر آیا نفع نرسانم ترا آیا نبخشم ترا آیا ندهم ترا ای کلا هم
ترا پس گفت او را جعفر بلی یا رسول الله امام گفت پس گمان کردند مردم این را که او میدهد جعفر را طلا یا نقره پس مشرف شدند مردم برای دیدن
تماشای آن پس گفت جعفر را که بدرستی که من میدهم ترا چیزی که اگر تو کنی آنرا در هر شبانه روزی باشد بهتر برای تو از دنیا و آنچه در دنیا است
و اگر کنی آنرا در اثنای دو روز یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز و آن نماز است یا اگر کنی در هر هفته یکبار یا در هر ماهی
یکبار یا در هر سالی یکبار بخشایش کرده میشود برای تو هر گناهی که میان این نماز و آن نماز است اگر گوئی چون بجا گزاردن این نماز در هر
سالی گناهان مابین بخشیده میشود پس فایده گزاردن در هر روز و مانند آن چیست گوئیم فایده اول اطمینان قلب است برای اینکه شاید اجل
امان ندهد و فایده دوم زیادتی بخشایش گناهان زیرا که بخشایش مختلف میباشد باعتبار شدت و ضعف و میتواند بود که مراد این باشد
که برای صاحبان شغل بسیار که مترددی باشد گزاردن در یک سال کافیست و از برای غیر ایشان در هر ماهیست یا در هر هفته ایست یا در
هر دو روز است بحسب تفاوت در کمی شغل **اصل** تصلی اربع رکعات تبتدی فتقرأ و تقول اذا فرغت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر تقول ذلک خمس عشرة مرة فاذا رکعت قلته عشر مرات فاذا رفعت رأسک من الرکوع قلته عشر مرات فاذا سجدت قلته عشر مرات
فاذا رفعت رأسک من السجود فقل بین السجدتین عشر مرات فاذا سجدت الثانیة فقل عشر مرات فاذا رفعت رأسک من السجدة الثانیة قلت
عشر مرات وانت قاعد قبل ان تقوم **شرح** بیان این آنکه میگزاری چهار رکعت و ابتدا میکنی پس قرارت میکنی و میگوئی چون از قرارت

فارغ شوی این را که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده بار پس چون برکوع روی میگویی آنرا ده بار پس چون برداری سر خود را از رکوع
میگویی آنرا ده بار پس چون بسجده روی پس بگو ده بار پس چون برداری سر خود را از سجده پس بگو در میان دو سجده ده بار پس چون بسجده روی بسجده دوم
پس بگو ده بار پس چون برداری سر خود را از سجده دوم میگویی ده بار بر حالی که تو نشسته باشی پیش از آنکه برخیزی اصل فذلک خمس وسبعون
تسبیحة فی کل رکعة ثلثمائة تسبیحة فی اربع رکعات الف ومائتا تسبیحة وتهلیلة وتکبیرة وتحمیدة ان شئت صلیتها بالنهار وان شئت صلیتها باللیل
شرح مشهور است که این چهار رکعت بدو سلام است تسبیحه را اول و دوم عبارت است از تسبیح بزرگ که مرکب است از چهار تسبیح کوچک و در
سیوم عبارت است از گفتن سبحان الله فی کل رکعة صفت خمس وسبعون است ثلثمائة بدل خمس وسبعون است فی اربع رکعات صفت ثلثمائة است
الف مرفوع و بدل ثلثمائة است یعنی پس جمع آنچه مذکور شد هفتاد و پنج تسبیح بزرگ در هر رکعتی است سیصد تسبیح بزرگ در چهار رکعت است هزار
و دویست تسبیح کوچک است که قدر مشترک است میان گفتن سبحان الله و گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر و گفتن الحمد لله اگر خواهی میگزاری
آن چهار رکعت را در روز و اگر خواهی میگزاری آنها را در شب دوم اصل وفی روایة ابن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن علیه السلام یقرأ
فی الاولی اذا زلزلت وفی الثانیة والعادیات وفی الثالثة اذا جاء نصر الله وفی الرابعة قل هو الله احد قلت فما ثوابها قال لو کان علیه
مثل رمل عالج ذنوبا غفرت ثم نظر الی فقال انما ذلک لک ولاصحابک شرح عالج بفتح عین بی نقطه والف و کسر لام و جیم موضعی است که ریگ در آن
بسیار است یعنی و در روایت ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلام آمده است که کسی که نماز تسبیح گزارد میخواند بعد از سوره
فاتحه در رکعت اول سوره اذا زلزلت را و در رکعت دوم سوره والعادیات را و در رکعت سیوم سوره اذا جاء نصر الله را و در رکعت
چهارم سوره قل هو الله احد را گفتم پس چیست ثواب آن نماز امام گفت که اگر باشد بر او مانند ریگ عالج باعتبار گناهان بخشیده
میشود برای او بعد از آن امام نگاه کرد بسوی من پس گفت جز این نیست که آن ثواب برای تو و برای یاران تست مراد آنست که مخصوص
شیعه امامیه است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تصلیها باللیل وتصلیها بالنهار وتصلیها فی السفر باللیل والنهار وان
شئت فاجعلها من نوافلک شرح ضمیر تصلیها راجع بنماز تسبیح است که در کلام سابق بوده و اینجا منقول نشده یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت میگزاری نماز تسبیح را در شب و میگزاری آنرا در روز و میگزاری آنرا در سفر در شب و در روز و اگر خواهی پس بگردان
آنرا از جمله نوافل تو که قضا شده چنانچه نوافل روز حاضر مراد آنست که اگر صاحب نوافل کند ترک آن نافله باعتبار اینکه میشود که
آنکس مستحق متهاون بتضییع سنت باشد چنانکه گذشت در حدیث سیزدهم باب هشتاد و پنجم چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من کان
مستعجلا یصلی صلوة جعفر مجردة ثم یقضی التسبیح وهو ذاهب فی حوائجه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر کس باشد صاحب شتاب
میگزارد نماز جعفر را بر حالی که بی تسبیح مقرر آن باشد بعد از آن قضا میکند آن تسبیح مقرر را بر حالی که بی تسبیح مقرر آن باشد بعد از آن قضا
میکند آن تسبیح مقرر را بر حالی که او سعی میکرده باشد در حاجتهای خود پنجم اصل عن علی بن سلیمان قال کتبت الی الرجل علیه السلام ما تقول
فی صلوة التسبیح فی المحمل فکتب علیه السلام اذا کنت مسافرا فصل شرح علی بن سلیمان مشترک است میان کسی که راوی از صاحب الزمان صلوات
الله علیه است و دیگری راوی از امام حسن عسکری علیه السلام است و دیگری راوی از امام علی نقی علیه السلام است یعنی روایت است از علی بن
سلیمان گفت نوشتم بسوی آن مرد که امام علیه السلام است که چه میگویی در نماز تسبیح در محمل پس نوشت علیه السلام که چون باشی مسافر پس بگزار
ششم اصل عن ابن محبوب رفعه قال تقول فی آخر رکعة من صلوة جعفر یا من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتکرم به یا من لا ینبغی
التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل یا ذا القدرة والکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی
الرحمة من کتابک وباسمک الاعظم الاعلی وکلماتک التامة ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا شرح حسن بن محبوب از راویان
امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و آنچه اینجا گفته حدیث است با آنکه روایت از او است مرفوع و در اول راجع بابن محبوب است
مقطوع است حدیث آینده که تعیین موضع این دعا سجده دوم از رکعت چهارم باشد لبس بفتح باء و کسر سین بی نقطه ماضی معلوم باب علم
است الوقار بفتح واو و قاف و الف مصدر باب ... و حسن ... عدم تعجیل در کارها التعطف بعین بی نقطه و طاء بی نقطه
مهربانی بکسی با وجود بی ادبی او التکرم مصدر باب تفعل ... بی ادبی ... گویا کرده بدعا زانکس

لبن

۹۲۸

نسبت باو واقع شده والطول بفتح طاء بی نقطه و سکون واو بی نیازی و وسعت در خرج المن بفتح میم و تشدید نون مصدر باب نصر و عطا
و دادن الفضل بفتح فاء و سکون ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم کامل بودن گذشت در کتاب الدعاء در شرح حدیث اول باب پنجاه و نهم کتاب
الدعاء و حفظ القرآن است توضیح اینکه معاقد العز من عرشک عبارت است از آیات محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن واقع شده و امر به پیروی
علم و اهل علم کرده شده از جمله قرآن و اینکه منتهی الرحمة من کتابک عبارت است از مجموع متشابهات که علم امام حق بآن رسیده سال بسال
از جمله قرآن اسمک الاعظم الاعلی عبارت است از ذات الله تعالی که از آن اسم مکنون مخزون میگویند چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث
اول باب پانزدهم که باب حدوث الاسماء است و موافق این گذشت در کتاب الدعاء در حدیث هفدهم از ابواب که باب دعوات موجزات
است کلماتک التامة عبارت است از محکمات کتب الهی یا از امامان مفترض الطاعة یعنی روایت است از ابن محبوب نسبت داده حدیث
را با امام علیه السلام ابن محبوب گفت که امام گفت که میگویی در رکعت آخر از رکعتهای نماز جعفر ای آنکه پوشیده لباس عزت و تمکین را ای
آنکه مهربان شد که بزرگی کرد و اینکه بزرگواری آنکه سزاوار نیست تنزیه از نقصان و قبیح مگر برای او ای آنکه احاطه کرده هر چیز را
دانش او ای صاحب نعمت و بی نیازی ای صاحب عطا و کمال ای صاحب قدرت و جود طلب میکنم از تو بجایهای بستن عزت از جانب عرش تو
بسند رحمت از جمله کتاب تو و بنام تو که بزرگتر بلندتر است و کلمهای تو که هر یک از آنها کامل است این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که کنی با من
چنین و چنین مراد آنست که حاجت خود را ذکر میکنی هر چه باشد هفتم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام الا اعلمک شیئا تقول فی صلوة
جعفر فقلت بلی فقال اذا کنت فی آخر سجدة من الاربع رکعات فقل اذا فرغت من تسبیحک سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد
وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم اللهم انی اسئلک بمعاقد
العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک واسمک الاعظم وکلماتک التامة التی تمت صدقا وعدلا صل علی محمد واهل بیته وافعل بی کذا وکذا شرح
التی تمت صدقا وعدلا اشارت است بآیت سوره انعام و بیان شده در کتاب الحجة در شرح احادیث باب نود و دوم که باب مواليد الائمة علیهم السلام
است و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام من صلی صلوة جعفر هل یکتب له من الاجر
مثل ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله لجعفر قال ای والله شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا هر که گزارد نماز جعفر را می نویسد
الله عز وجل برای او از مزد مثل آنچه را که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله برای جعفر که بیان شده در حدیث اول این باب امام گفت آری
بخدا قسم باب نود و دوم اصل باب صلوة فاطمة علیها السلام وغیرها من صلوة الترغیب شرح صلوة فاطمه عبارت است از چهار رکعت
که تفصیلش مذکور است در حدیث اول و دوم این باب الترغیب براء بی نقطه و غین با نقطه و باء یک نقطه مصدر باب تفعیل است و مراد بصلوة
الترغیب نمازیست که تعیین کرده الله تعالی و رغبت فرموده اند در آن بذکر ثواب آن یعنی این باب بیان نماز فاطمه زهرا علیها السلام و غیر
آنست از جمله نمازی که ذکر ثواب آن شده در احادیث ائمه معصومین از جانب الله تعالی در این باب یازده حدیث است اول اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من صلی اربع رکعات یقرأ فی کل رکعة خمسین مرة قل هو الله احد لم ینفتل وبینه وبین الله ذنب الا
غفر له شرح لم ینفتل بفاء و تاء دو نقطه در بالا صیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال است ... حدیث آینده که استثناء اینجا منقطع
باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که گزارد چهار رکعت را با دویست بار سوره قل هو الله احد در هر رکعتی پنجاه
بار پیچیده نمیشود از آن نماز بر حالی که میان او و میان الله تعالی گناهی مانده باشد لیکن آمرزیده میشود آن گناه برای او دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صلی اربع رکعات یقرأ فی کل رکعة قل هو الله احد خمسین مرة لم ینفتل وبینه وبین الله ذنب شرح
این ظاهر است از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صلی رکعتین یقرأ فیهما قل هو الله احد فی کل رکعة ستین
مرة انفتل ولیس بینه وبین الله ذنب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت هر که گزارد دو رکعت را با سوره قل
هو الله احد در هر رکعتی شصت بار پیچیده میشود از آن نماز بر حالی که نیست میان او و میان الله تعالی گناهی چهارم اصل عن ابی الحسن
علیه السلام قال من صلی المغرب وبعدها اربع رکعات ولم یتکلم حتی یصلی عشر رکعات یقرأ فی کل رکعة بالحمد وقل هو الله احد کانت عدل
عشر رقاب شرح العدل بکسر عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه همتا یعنی نظیر ... مراد اینجا هم وزن است باعتبار ثواب یعنی

روایت از امام رضا علیه السلام کفت هر که کزارد در شب نماز مغرب را و بعد از ان چهار رکعت نافله را و سخن نکوید تا انکه کزارد ده رکعت چنانکه خواند در هر
رکعتی از این ده رکعت سوره فاتحه و سوره قل هو الله احد میشود ان نماز هم وزن ده بنده که آزاد کرده شود در راه خدا پنجم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال من تطهر ثم اوی الی فراشه بات و فراشه کمسجده فان قام من اللیل فذکر الله تناثرت عنه خطایاه فان قام من آخر اللیل فتطهر
و صلی رکعتین و حمد الله و اثنی علیه و صلی علی النبی صلی الله علیه و آله لم یسأل الله شیئا الا اعطاه اما ان یعطیه الذی یسأله بعینه و اما ان یدخر له ما هو
خیر له منه شرح اوی بهمزه و واو و الف مختلف از باب ضرب یا باب تفعیل است آخر اللیل بکسر خاء و فتح خاء میتواند بود و بر هر
تقدیر مراد حوالی الصبح دوم شب است ظاهر آنست که این دو رکعت خارج از نماز شب باشد و بعضی از ان باشند بروشنی که در میان اول الصبح دوم شب و اول ثلث
سیوم شب باشد و آن ثلث سیوم وقت نماز شب است چنانچه کذشت در حدیث ششم باب هفتم یدخر بدال بی نقطه و خاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع
معلوم غایب باب منع یا باب افتعال است الذخر بضم ذال و سکون خاء و الادخار برکزیدن و نکاهداشتن چیزی شرح روایت از امام جعفر
علیه السلام کفت هر که وضو سازد و مشغول بعد از ان جا کیرد در جامه خواب خود شب میکذارند بر حالی که جامه خواب او مانند مسجد اوست پس اگر بیدار
شود در شب پس یاد کند الله تعالی را پراکنده میشود از او خطاهای او پس اگر برخیزد در آخر شب پس وضو سازد و مشغول دو رکعت و ستایش
کند الله تعالی را و ستایش کند برای او بذکر اسمای حسنی و درود کند بر نبی صلی الله علیه و آله طلب نکند از الله تعالی چیزی مگر انکه میدهد الله تعالی
او را یا بسیر و شتاب که دهد او را انچه میطلبد از الله بعینه یا بابس ... نکاهدارد برای او آنچه داد که بهترست برای او از انچه طلبیده
ششم اصل عن بعضهم علیهم السلام فی قول الله عز و جل ان ناشئة اللیل هی اشد وطاء و اقوم قیلا قال هی رکعتان بعد المغرب تقرأ فی اول رکعة بفاتحة
الکتاب و عشر من اول البقرة و آیة السخرة و من قوله و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات و الارض الی قوله لآیات لقوم
یعقلون و خمس عشرة مرة قل هو الله احد و فی الرکعة الثانیة فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و آخر البقرة من قوله لله ما فی السموات و ما فی الارض
الی ان تختم السورة و خمس عشرة مرة قل هو الله احد ثم ادع بعد بما شئت قال و من واظب علیه کتب له بکل صلوة ستمائة الف حجة شرح
کذشت در حدیث نوزدهم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة النوافل است که ناشئة اللیل عبارت است از قیام در شب برای الله تعالی پس احتمال
هر جا ناشئة اللیل معنی بر نوعی از مجازست زیرا که رکعتان مقارن ناشئة اللیل است و فایده آنکه تفسیر آن المغرب بفتح میم و سکون غین بی نقطه
و فتح و کسر راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مصدر میمی باب نصر و غروب غایب شدن و میتواند بود که بفتح غین بی نقطه و کسر راء بی نقطه باشد و بر هر
تقدیر معنی پنهان شدن ستارکان است که در اول شب در وسط السماء ظاهر بودند و آن علامت نزدیک شدن نصف شب است و ... نصف
شب است نظر آنچه کذشت در حدیث شانزدهم باب هشتاد و چهارم که غارت النجوم و نامت العیون و شاید که این دو رکعت همان باشند که در حدیث
سابق مذکور شد و مراد این باشد که اگر با این کیفیت باشد افضل است یعنی روایت از بعض ائمه معصومین علیهم السلام در قول الله عز و جل
در سوره المزمل که بدرستیکه بر انگیخته شدن در شب برای الله تعالی ان محکم ترست باعتبار قدم نهادن و درست ترست باعتبار سخن گفتن امام کفت
که ناشئة اللیل عبارتست از دو رکعت بعد از پنهان شدن ستارکان که در اول شب در بالای سر ظاهر بودند میخواند در رکعت اول سوره فاتحه
و ده آیت از اول سوره بقره سوای بسم الله الرحمن الرحیم اول الم دوم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین سیوم الذین یؤمنون بالغیب
و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون چهارم والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون پنجم
اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون ششم ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون هفتم ختم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم هشتم و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین نهم
یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون دهم فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون مخفی
نماند که بنا بر اینکه الم آیت علیحده باشد ده آیت تمام شود و اگر چنین بود قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون خواهد بود و میخواند آیت سخره را که
سین بی نقطه و سکون خاء با نقطه و راء بی نقطه از سوره اعراف که ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش
یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین و بیان شد در کتاب حج در شرح حدیث
اول باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و میخواند از سوره بقره که و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض
بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون و بیان شد در کتاب الفضل در شرح حدیث
چهاردهم باب اول و میخواند پانزده بار سوره قل هو الله احد را و در رکعت دوم میخواند سوره فاتحه را و آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی
القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و بیان شد در کتاب الدعاء در شرح حدیث ششم باب ...
... باب الصلوة که باب ... است و میخواند آخر سوره بقره را که لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم
به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله
لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا
و ارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین و میخواند پانزده بار سوره قل هو الله احد را بعد از ان دعا کند بعد از اینکه مذکور شد آنچه
خواستی امام کفت هر که مداومت کند بر آنچه مذکور شد نوشته میشود برای او بهر نمازی ششصد هزار حج هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اذا کان النصف من شعبان فصل اربع رکعات تقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و قل هو الله احد مائة مرة فاذا فرغت فقل اللهم انی
الیک فقیر و انی عائذ بک و منک خائف و بک مستجیر رب لا تبدل اسمی رب لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک
من سخطک و اعوذ برحمتک من عذابک و اعوذ بک منک جل ثناؤک انت کما اثنیت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون شرح
تبدیل اسم عبارتست از انتقال آنچه باعث لقب بد شود و تغییر جسم عبارتست از انتقال آفت در بدن یعنی روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام کفت چون شود شب پانزدهم شعبان پس بکزار چهار رکعت میخوانی در هر رکعتی سوره الحمد یکبار و سوره قل هو الله احد
را صد بار پس چون فارغ شوی پس بکو خداوندا بدرستیکه من بسوی تو نیازمندم و بدرستیکه من پناه کیرنده ام بتو و از تو ترسانم و بتو
... ای صاحب کمال اختیار من تبدیل مکن نام مرا ای صاحب کمال اختیار من تغییر مده بدن مرا ای صاحب کمال اختیار من ... مکن
بلای مرا پناه میکیرم ببخشایش تو از عذاب تو و پناه میکیرم بخشنودی تو از غضب تو و پناه میکیرم برحمت تو از عذاب تو و پناه
میکیرم بخشنودی تو از غضب تو و پناه میکیرم برحمت تو از عذاب تو و پناه میکیرم بتو از تو بزرکست
ستایش تو و تو چنانی که ستایش کردی در قران بر خود و بالای آنی که میکویند کویندکان از پیش خود در صفات تو اصل
قال و قال ابو عبد الله علیه السلام یوم السابع و العشرین من رجب نبئ فیه رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی فیه ای وقت شاء اثنتی عشرة
رکعة یقرأ فی کل رکعة بام القرآن و سورة ما تیسر فاذا فرغ و سلم جلس مکانه ثم قرأ ام القرآن اربع مرات و المعوذات الثلاث کل واحدة
اربع مرات شرح سوره مجرور و منون است ما موصوله است یعنی چیزی و صفت سوره است تیسر بصیغه ماضی معلوم غایب باب تفعل صفت
ما است المعوذات الثلاث بصیغه اسم فاعل باب تفعیل عبارتست از سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس و سوره قل
هو الله احد زیرا که در این سوره بنای تعوذ بر داشتن احتراز از شرک است چنانچه کذشت در حدیث ... باب التعقیب ... باب
آینده و میتواند بود که بجای سیوم سوره قل یا ایها الکافرون باشد زیرا که آن برای احتراز از شرک ... است یعنی راوی کفت
که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که روز بیست و هفتم رجب نبوت داده شد در ان رسول الله صلی الله علیه و آله هر که کزارد در ان روز
در هر وقتی که خواهد دوازده رکعت بر حالی که خواند در هر رکعتی سوره فاتحه و سوره از سورها که آسان باشد بر او پس چون فارغ شود
و سلام دهد بنشیند بجای خود بعد از ان خواند سوره فاتحه چهار بار و سه سوره را که هر کدام پناه دهنده است از شرها هر کدام را چهار بار
اصل فاذا فرغ و هو مکانه قال لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اربع
مرات ثم یقول الله الله ربی لا اشرک به شیئا اربع مرات ثم یدعو فلا یدعو بشیء الا استجیب له فی کل حاجة الا ان یدعو فی جائحة قوم او
قطیعة رحم شرح الجائحة بالجیم ... حاء ... و سکون ... آفت ... کرد

از کمال لیست مراد القربت چنانکه گفت و آن روایت شده از عزم کسی بسوی کاری لیست تقسیم استخاره بود و قسم مذکور شد در حدیث پنجم این باب ...

[illegible]

باب نود و سیوم از اصل باب صلوة الاستخاره

شرح این باب بیان نماز طلب خیرست ... اول اصل قال ابو عبدالله علیه السلام ...

[illegible]

[illegible] باب ضرب یا باب علم باشد [illegible] ساکن شدن [illegible] وصل و سکون [illegible]

[illegible] منقلب بالف شده [illegible]

[illegible] یعنی روایت است [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] نوح [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] اصل [illegible] السکینة [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] یعنی [illegible] اصل [illegible] شرح [illegible]

[illegible]

بنیه والا تجد احدا انشاء درو مکیف تصنع قال تشاور ربک قال قلت کیف قال انوالحاجة فی نفسک ثم اکتب رقعتین فی واحدة لا وفی واحدة نعم واجعلها
فی بندقتین من طین ثم صل رکعتین واجعلها تحت ذیلک و قل یا الله انی اشاورک فی امری هذا وانت خیر مستشار ومشیر فاشر علی بما فیه صلاح
وحسن عاقبة ثم ادخل یدک فان کان فیها نعم فافعل وان کان فیها لا تفعل هکذا تشاور ربک **شرح** ضمیر فیهم راجع بایمه معصومین علیهم السلام
ومراد در اینجا ازیکی از آن مثل و ناوه است الملایکه و بعد ازو جای ضمیر مفرد بر جمع ... بالنقطه ... معلوم غایب
معتل اللام یای باب ... بضم میم و کسر ضاد ... بعد رفتن و مراد اینجا ... و ضمیر مستتر راجع بمعنی اصحاب است واین از
قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است زیرا که بعضی اصحاب ... متکلم ... کفته ... در فعل تشاور تکرار سابق است برای
وقوع فاصله بسیار کیف ... تشاور ... بضم باء ... وسکون نون و ضم دال ... تا وحدت یک کره ...
... وکسر شین ... وسکون راء ... بیرون آوردن ... از کنده ... و اینجا استعاره
شده برای راهنمای کسی که مشورت کند ... استعلاست ... حاء وسکون سین ... عاقبه بقاف ...
و در بعضی نسخ ... وبا ... یا بیس است **یعنی** روایتست از یکی از معصومین علیهم السلام اینکه او کفت بعضی یاران خود را بر حالی که
تحقیق پرسیده بود امام را از کاری ... میکند ... مشورت کند یا او ... میکند امام کفت مشورت کن با صاحب کمال اختیار
خود را وی کفت پس آن بعضی یاران کفت امام را که چون مشورت کنم با صاحب کمال اختیار خود امام کفت که قصد کن آن حاجت را در دل خود
بعد از آن بنویس دو پارچه کاغذ در یکی لا و در یکی نعم و داخل کن ... آن پس از آن بعد از آن بکزار در کنده بکذاری ...
در زیر دامن خود ... مشورت میکنم ... مشورت کرده شده ای و بهتر راهنمای ... برمن کن
... داخل کن دست خود را در زیر دامن برای بیرون آوردن یک کره ... اگر باشد ...
و اگر باشد در آن لا ... چنین مشورت ... با صاحب کمال اختیار خود **باب نود و چهارم اصل باب الصلوة فی طلب الرزق**
شرح این باب بیان نماز در طلب روزی است و در این باب ... حدیث است **اول اصل** شکا رجل الی ابی عبد الله علیه السلام الحاجة
... فقال ... علی المدینة ... فامره ابو عبد الله علیه السلام ... مقام رسول الله صلی الله علیه وآله
بین القبر والمنبر فیصلی رکعتین و یقول مائة مرة اللهم انی اسالک بقوتک وقدرتک ... ان تیسر لی من التجارة اوسعها رزقا
واعمها فضلا وخیرها عاقبة قال الرجل ففعلت ... الا رزقنی الله عز و جل **شرح** ... بکسر ... وسکون
... بضم ... بهتر ... از قبیل تغلیب حال ... بحال ... وبتقدیر قول
است **یعنی** شکایت برد مردی در مدینه بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از بسیار ... در سود ... او کفت
... مکر آنکه تنک میشود ... پس امر کرد او را امام جعفر صادق علیه السلام باینکه رود نزد مقام رسول الله صلی الله علیه وآله
در میان قبر و منبر پس بکزارد دو رکعت ... بار که خدایا ... طلب میکنم ... خزینه تو ... احاطه
کرده ... از ... با اعتبار روزی ... با اعتبار فایده ...
با اعتبار آخر کفت آن مرد ... پس ... ازکسب ... روزی داد او را الله عز و جل
دوم اصل جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله انی ذو عیال وعلی دین وقد اشتدت حالی فعلمنی دعاء ادعو به
الله ... عز و جل ... وتستعین به علی عیالی فقال یا عبد الله توضا واسبغ وضوءک ثم صل رکعتین تتم الرکوع والسجود فیهما
ثم قل یا ماجد یا واحد یا کریم اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد یا رسول الله صلی الله علیه وآله انی اتوجه بک الی الله ربک ورب کل شیء
ان تصلی علی محمد وعلی اهل بیته واسالک نفحة من نفحاتک ... واسعا الم به شعثی واقضی به دینی واستعین به علی عیالی
شرح ... در کتاب الدعاء در حدیث ... باب الدعاء للرزق ... بیای ... ویسوم ... بفتح ...
... باب افعال ... بضم ... وسکون ... و ... اینجا ...
وفراخ کردن آب ... ازایشان ... و ... واستنشاق ... آب ... فراخ باشد ... که

اسراف از آن توان کرد ... واحد ... بضم جیم ... یعنی ... است ... بود ... استعمال محمد ... بیک
... بتقدیر ... باشد ومتعلق ... بر الوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة زیرا که ... بفتح نون وسکون
فاء و حاء ... تا وحدت ... شده برای ... وآوردن ... بفتح نون وفتح فاء ... است ... بتشدید
میم بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب ... بفتح ... الشعث بفتح شین ... بفتح عین ... تا ... نقطه پراکنده کار و
متفرق ... پراکنده ... است **یعنی** آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس کفت ای رسول الله بدرستی که من عیال دارم و مرا
است قرض ... سخت شد حال من پس تعلیم کن مرا دعایی که ... روزی کند مرا الله عز و جل ... قرض
خود را و ... پس نبی صلی الله علیه وآله کفت ... وضو ... آب ... بکزار دو
رکعت ... رکوع ... سجود ... دو رکعت پس بعد از آن بکو ای بزرگ ای یکانه ای صاحب کرم ... بسوی تو ... پیغمبر تو ...
رحمت ... ای رسول الله بدرستی که من روی آوردم بوسیله تو بسوی الله تعالی ... صاحب کمال اختیار تو ... پیغمبر ... است
باینکه ... و ... از ... پراکنده ... از ... ای ...
باشد در روزی ... باشد ... روزی فراخ ... کار ... قرض خود را ... **سیوم**
اصل عن ابی الطیار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انه کان ... متفرق ... فقال لی الک حانوت فی السوق
قلت نعم وقد ترکته فقال اذا رجعت الی الکوفة فاقعد فی حانوتک واکنسه فاذا اردت ان تخرج الی سوقک فصل رکعتین او اربع رکعات
شرح ... بکسر ... وسکون ... از باب ... بکسر ... وسکون ...
است ... سوق ... دکان شراب فروش ... دکان
... دکان ... **یعنی** روایتست از ...
ابی الطیار ... کفت ... امام جعفر صادق علیه السلام ... از مال ...
و ... سخت ... پس امام کفت ... در بازار ... اکر ... امام
کفت ... بسوی کوفه ... در دکان خود ... بیرون روی بسوی بازار خود
پس بکزار دو رکعت یا چهار رکعت **اصل** ثم قل فی دبر صلوتک توجهت بلا حول منی ولا قوة ولکن بحولک وقوتک ابرأ من الحول والقوة
الا بک فانت حولی ومنک قوتی اللهم فارزقنی من فضلک ... الطیب ... **شرح** ...
در ... است ... بضم ... وسکون واو ... القوة ... بتشدید
واو ... از ... اعتماد ... بحول وقوت خود ... الله تعالی ... از ...
... مستقل ... در کتاب التوحید در باب ... والقدر ... در باب الاستطاعة
و غیر آن ... بالنقطه ... **یعنی** بعد از آن بکو در عقب
نماز خود وقت اراده رفتن بسوی بازار که روی آوردم بسوی بازار ... از جانب من باشد ... از جانب من باشد
... ترک ... در بازار ... بوسیله ... مستقل ... خواهم
بود ... بیزارم ... بوسیله ... توئی
... بسوی ... قوت ...
... روزی کن ... از عطای تو که فراخ است روزی ... بسیار باشد پاکیزه باشد ... خوش ... بسبب ...
که بوسیله ... تو باشد ... **اصل** قال ففعلت ذلک وکنت
اخرج الی دکانی حتی خفت ان یاخذنی الجابی بأجرة دکانی وما عندی شیء قال فجاء جالب بمتاع فقال لی تکرینی نصف بیتک فاکریته نصف
بیتی بکراء البیت کله قال وعرض متاعه فاعطی بربحه ... **شرح** خفت بکسر خاء بالنقطه وسکون فاء بصیغه ماضی معلوم متکلم ... واوی متکلم

وهم از باب علم است لجاج بجیم و باء یکنقطه و یاء [illegible] اسم فاعل مثل الدام [illegible] باب ضرب و باب علم تحصیلدار خراج و مانند آن الاجرة
بضم همزه و سکون جیم و راء بی‌نقطه کرایه و مراد اینجا کرایه زمین است که در ارض خراجیه می‌باشد اگرچه عمارت آن کرایه ندارد یا مراد
خراج عمل است یعنی مالیه که حاکم میگیرد در برابر کار کرده هر کس [illegible] بازار در دکان الجالب بجیم و باء یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب ضرب آنکه
متاعی از دیاری بدیاری آورد برای فروختن تکریه براء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است و جزمش [illegible]
است الاکراء بکرایه دادن چیزی الکراء بکسر کاف و الف ممدوده کرایه عرض بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب تفعیل است التعریض چیزی را مهیای فروختن و مانند آن کردن باء در به برای مقابله است و ضمیر راجع بکرا است [illegible]
است و مراد آنست که [illegible] قدری از متاع [illegible] **یعنی**
ابن الطیار گفت که پس کردم آنچه را که امام فرموده و عادت من این بود که بیرون میرفتم بسوی دکان خود تا آنکه ترسیدم از اینکه بگیرد مرا
تحصیلدار خراج بکرایه دکان من بر حالیکه نباشد نزد من چیزی ابن الطیار گفت پس آورد آورنده متاعی را پس گفت مرا که کرایه بده
بمن نصف خانه دکان ترا پس بکرایه دادم باو نصف خانه دکان خود را [illegible] کرایه خانه را [illegible] بکرایه
دیدم ابن الطیار گفت که [illegible] متاع خود را برای فروختن پس داد در مقابل کرایه من چیزی از متاع [illegible]
اصل فقلت له [illegible] من متاعک [illegible] فقلت ذلک
اسد [illegible] فما فعل بذلک [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
کنی ابن الطیار گفت که گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
دنیا [illegible] **چهارم اصل** عن ابی الولید بن صبیح عن ابیه قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا ولید [illegible] فقلت
[illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
بجای [illegible] **یعنی** روایت است از عباس بن ولید [illegible]
و دال بی‌نقطه ابن صبیح [illegible] گفت امام جعفر صادق علیه السلام

ای ولید کجاست دکان تو در کوفه [illegible] پس امام گفت که چون اراده کنی [illegible] بدکان خود پس ابتدا کن بمسجد پس بگزار
در آن دو رکعت یا چهار رکعت [illegible] اول روز و وثوق کردم بحول الله و قوت او [illegible]
از جانب من و نه قوت من [illegible] تو ای صاحب [illegible] من [illegible]
[illegible] فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله [illegible] واسألوا الله من فضله [illegible]
[illegible] **پنجم اصل** عن رجل من اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال [illegible]
[illegible] بالمسجد الاعظم [illegible] بالکوفة [illegible] اربع رکعات [illegible] بحول الله وقوته [illegible]
[illegible] البرکة [illegible] اللهم [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible] **یعنی** روایت است [illegible] از امام جعفر
صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام [illegible] رکعتین [illegible]
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
[illegible] التشهد [illegible] اللهم [illegible] من فضلک [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] الصلوة [illegible]
والصلوة [illegible] فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
[illegible]
[illegible] والصلوة
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** ثم [illegible] التشهد [illegible]
[illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **باب نود و پنجم اصل باب صلوة الحوائج شرح**

احوال به فتح حاء بی نقطه و واو و الف و باء دو نقطه در پایین و جیم جمع حاجت جز از احتیاج با نما باشد **یعنی** این باب بیان نماز حاجت است

مد این باب یازده حدیث است **اول اصل** و علمت علی بن ابی عبد الله علیه السلام فقلت جعلت فداک انی اخترعت دعاء فقال دعنی من اختراعک

اذا نزل بک امر فافزع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و صل رکعتین تهدیهما الی رسول الله صلی الله علیه و آله قلت کیف اصنع قال تغتسل

و تصلی رکعتین تستفتح بهما افتتاح الفریضة و تتشهد تشهد الفریضة **شرح** و علمت به فتح دال بی نقطه و سکون عین بی نقطه نون و تاء و یاء

متکلم صیغه امر مخاطب القاء واوی باب منع است لو داع نفع و ادع کلمه اختراع و لفتید قرآن مفعول دوم من برای تجنس منه بتعید است افزع به

ز راء بانقطه و عین بی نقطه صیغه امر از باب علم و منع است الفزع به فتح فاء و فتح و سکون زای و بکسر فاء و سکون زای زاری کردن تهدیهما به

بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین صیغه مضارع مخاطب مثل الاسم ... باب افعال ... تغتسل ... غسل مستحب و ... مذکور

است و بیان این شد در کتاب الطهارة در احادیث باب صفة الغسل و الوضوء قبله و بعده تا آخر باب ... افتتاح منصوب

و مفعول مطلق برای تشبیه یا برای الوضع است و مراد آنست که هفت تکبیر چهار افتتاح کرد اول فریضه مستحب است چنانچه می آید در حدیث اول

باب النوادر اینجا نیز مستحب است تشهد در اول صیغه مضارع مخاطب باب تفعل بحذف یکتا از دو تاء است و دوم صیغه مصدر باب تفعل منصوب

و مطلق برای تشبیه یا برای نوع است و مراد هم مستحبات تشهد است چنانچه می آید نیز در حدیث اول باب النوادر **یعنی** و اصل شدم به

امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که قربانت شوم ابداع کردم من اختراع کردم دعائی را در طلب حاجت امام گفت که واگذار مرا از اختراع تو چون

فرود آید بتو حاجتی پس زاری و استغاثه کن بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و بگزار دو رکعت نماز که هدیه کنی آنها را بسوی رسول الله صلی

الله علیه و آله و بگزار دو رکعت نمازی که هدیه کنی آنها را بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم چون میکنم امام گفت غسل طلب حاجت میکنی و

میگزاری دو رکعت ابتدا میکنی مانند ابتدای فریضه و تشهد میکنی مانند تشهد فریضه **اصل** فاذا فرغت من التشهد و سلمت قلت اللهم انت السلام

و منک السلام و الیک السلام اللهم صل علی محمد و آل محمد و بلغ روح محمد و آل محمد منی السلام و ارواح الائمة الصادقین سلامی و اردد علی منهم

السلام و السلام علیهم و رحمة الله و برکاته اللهم ان هاتین الرکعتین هدیة منی الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاثبنی علیهما ما املت و رجوت فیک و فی

رسولک یا ولی المؤمنین **شرح** سلام به فتح سین بی نقطه در اصل مصدر است بمعنی آزاد بودن و مستعمل میشود در آنچه از جانب آن آزادی

بکسی برسد و بهره آزادی از بوسیله آن بکسی رسد از مخالفت آن باشد مثل عبد الله و مثل عبد الرحیم چنانچه گذشت در کتاب العشرة در حدیث چهارم

باب التسلیم که افشوا السلام ... سلام الله ... سلام الله لاوان ... و سلام چون محمول شود بر کسی مراد آنست که صاحب اعلام و ... و

... است پس بر کسی غیر الله تعالی محمول نمیشود و چون محمول شود بر خدا مراد آنست که مشتمل بر ... است ... بناء ... نقطه و باء تکنقطه و نون و

و یاء متکلم صیغه امر ... باب افعال است ... صیغه ... متکلم ... از باب ... باب تفعیل است فرق میان امل و رجا آنست که امل

متعلق بچیزی دوری باشد و رجا متعلق بنزدیک است **یعنی** پس چون فارغ شوی از تشهد و سلام دهی بگو ای خداوند تو سلامی و از جانب تست سلام

و بسوی تست سلام ... بر ... و لسوی تست سلام ... از ... حال ...

... درود بفرست بر محمد و آل محمد ... و برسان از جانب من سلام و برسان ارواح امامان راست گوی سلام من ... و بر

گردان بر من از جانب ایشان سلام را و سلام بر ایشان باد و رحمت خدا و برکتهای خدا خدایا بدرستی که این دو رکعت هدیه ایست از جانب

من بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس ثواب ده مرا بر آن دو رکعت آنچه را امید داشتم ... در تو و در رسول تو ای کارساز مؤمنان

اصل ثم تخر ساجدا و تقول یا حی یا قیوم یا حی لا یموت یا حی لا اله الا انت یا ذا الجلال و الاکرام یا ارحم الراحمین اربعین مرة ثم تضع خدک

الایمن فتقولها اربعین مرة ثم تضع خدک الایسر فتقولها اربعین مرة **شرح** تخر بخاء با نقطه و تشدید راء بی نقطه صیغه مضارع مخاطب باب نصر

یا ضرب است لا یموت صیغه مضارع مخاطب است زیرا که ... منصوب ... اربعین ... متعلق بمجموع یا حی یا قیوم تا آخر است

یعنی بعد از آن بیفتی سجده کنان و میگوی ای زنده ای پاینده ای زنده که نمیمیرد ای زنده نیست

مستحق عبادتی مگر تو ای صاحب بزرگی و گرامی کردن ای رحم کننده ترین رحم کنندگان چهل بار بعد از آن بگذار پهلوی راست روی

خود را بر سجده گاه پس میگویی آن کلمات را چهل بار بعد از آن بگذار پهلوی چپ روی خود را پس میگویی آن کلمات را چهل بار **اصل**

ثم ترفع راسک و تمد یدک فتقول اربعین مرة ثم ترد یدک الی رقبتک و تلوذ بسبابتک و تقول ذلک اربعین مرة ثم خذ لحیتک بیدک الیسری و ابک

او تباک و قل یا محمد یا رسول الله اشکو الی الله و الیک حاجتی و الی اهل بیتک الراشدین حاجتی و بکم اتوجه الی الله فی حاجتی ثم تسجد و تقول

یا الله یا الله حتی ینقطع نفسک صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا قال ابو عبد الله علیه السلام فانا الضامن علی الله عز و جل ان لا یبرح حتی

تقضی حاجته **شرح** کشیدن دستها در وقت دعا احتمال دارد و اول اینکه بعنوان اداء کردن آنها از رو باشد در جانب قبله چنانچه در

صورت ابتهال مذکور شد در کتاب الدعاء در حدیث اول باب چهاردهم که باب الرغبة و الرهبة تا آخر است دوم اینکه بعنوان دور کردن

باشد چنانچه در صورت رغبت می باشد و این نیز بیان شد در آن حدیث کتاب الدعاء و جنبانیدن ابی انگشت و انگشت در صورت تبتل

و تفرع نیز مذکور شد در آن حدیث کتاب الدعاء تلوذ به ذال بانقطه صیغه مضارع مخاطب مثل العین واوی باب نصر است اللوذ به فتح لام

و سکون واو پناه بردن بچیزی و مراد اینجا و کنایت از ملازمت پناه بردن با الله تعالی باشد یا برای آنکه است السبابة به فتح سین بی نقطه و تشدید

باء تکنقطه و الف و باء تکنقطه انگشتی است که بعلوی شست است طرف در الی الله و در الی اهل خبر مبتدا است و حاجتی مبتدا است و جمله

بیانه اشکو است **یعنی** بعد از آن بر میداری سر خود را و دراز میکنی دست خود را چنانچه در وقت زاری در دعا می باشد و میگویی چهل بار بعد از آن

بر میگردانی دست خود را بسوی گردن خود بعنوان چپ و راست یا بعنوان دیگر و پناه میبری بوسیله جنبانیدن انگشت شهادت خود و میگویی

این را چهل بار بعد از آن بگیر ریش خود را به دست چپ خود و گریه کن یا خود را بصورت گریه کننده کن و بگو ای محمد ای رسول الله شکایت میکنم پیش

الله بسوی الله تعالی و بسوی تست حاجت من و بسوی اهل بیت تست حاجت من و بوسیله شما متوجه میشوم بسوی الله تعالی در حاجت خود بعد از آن

سجده میکنی و میگویی ای الله ای الله تا اینکه بریده شود نفس تو درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من چنین و چنین و اظهار کن حاجت خود را امام گفت

که امام جعفر صادق علیه السلام که پس منم ضامن بر الله عز و جل این را که از مکان خود نرود تا آنکه بر آورده شود حاجت او **دوم**

اصل عن بعض اصحابنا رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال ان الرجل یجزنه الامر او یرید الحاجة قال یصلی رکعتین یقرا فی احداهما قل هو الله

احد الف مرة و فی الاخری مرة ثم یسال حاجته **شرح** مراد برفع اینجا غرض معنی است مثل آنچه گذشت در حدیث هشتم باب مستحاد و پنج پس حسن

قال در اول راجع به بعض اصحاب است و میتواند بود که مراد برفع بالا بردن سند حدیث باشد و ضمیر قال بهر دو جا راجع بامام باشد و دوم تکرار

اول باشد یجزنه بکار بی نقطه و زای بانقطه و نون صیغه مضارع معلوم غایب باب افعال یا باب نصر است **یعنی** روایت است از بعض یاران

ما که رفع کرد آنچه را مذکور میشود بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بیان این آنکه آن بعض اصحاب گفتگو کرد با امام در مردی که غمگین میکند او را

کاری عمده یا میخواهد حاجتی را امام گفت که میگزارد دو رکعت میخواند بعد از سوره فاتحه در یکی از آنها سوره قل هو الله احد را هزار و

در دیگری یک بار بعد از آن طلب میکند حاجت خود را **سیوم اصل** قلت للرضا علیه السلام جعلت فداک علمنی دعاء لقضاء الحوائج فقال اذا کانت

لک حاجة الی الله عز و جل مهمة فاغتسل و البس انظف ثیابک و شم شیئا من الطیب ثم ابرز تحت السماء فصل رکعتین تفتتح الصلاة فتقرا

فاتحة الکتاب و قل هو الله احد خمس عشرة مرة ثم ترکع فتقرا خمس عشرة مرة ثم تتمها علی مثال صلاة التسبیح غیر ان القراءة خمس عشرة مرة فاذا

سلمت فاقراها خمس عشرة مرة ثم تسجد فتقول فی سجودک اللهم ان کل معبود من لدن عرشک الی قرار ارضک فهو باطل سواک فانک انت الله الحق

المبین اقض لی حاجة کذا و کذا الساعة الساعة و تلح فیما اردت **شرح** ابرز بباء تکنقطه و راء بی نقطه و زای بانقطه صیغه امر

نصر یا علم است میتواند بود که خمس عشرة مرة هر جا متعلق بمجموع قراءت فاتحة الکتاب و قل هو الله احد باشد و میتواند بود که هر جا متعلق بقراءت

قل هو الله احد تنها باشد و مناسب حدیث آینده آنست که در اول متعلق بمجموع باشد و در باقی متعلق بقراءت قل هو الله احد تنها باشد لدن

به فتح لام و ضم دال بی نقطه و سکون نون اینجا ظرف مکان است و در آن لغات دیگر جایز است و مراد بعرش اینجا محیط بجمیع اجسام است القرار

به فتح قاف مصدر باب ضرب و علم ... مراد بقرار ارض اینجا مرکز ثقل زمین است خواه در خارج زمین باشد و خواه داخل الباطل الحادث ... زائل شدنی

و مراد اینجا آنست که عبادت آن کار نمی آید سوای ... استثناء متصل است و این لازم نمی آید ... الله تعالی مکانی باشد چنانچه ظاهر شد

در کتاب التوحید در حدیث ... از دهم باب الحرکة و الانتقال که باب نوزدهم است در تفسیر آیه سوره زخرف و هو الذی فی السماء اله و فی

الارض اله تلح به تاء دو نقطه ... و حاء بی نقطه صیغه مضارع مخاطب باب افعال است و مراد با الحاح مبالغه در دعا است مثل توسل ... و ... و ...

علیهم السلم چنانچه گذشت در کتاب المعاد حدیث یازدهم باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج [illegible] است **یعنی** گفت امام رضا علیه السلم [illegible]

تعلیم کن مرا دعائی برای برآوردن حاجتها پس امام گفت اگر چنان باشد ترا حاجتی [illegible]

پس نماز گزار دو رکعت [illegible] سوره فاتحة الکتاب و سوره قل هو الله احد را پانزده بار [illegible]

و میخوانی آنرا پانزده بار بعد از اتمام [illegible] مانند نماز جعفر طیار که بیان شده در باب صلوة التسبیح [illegible]

[illegible]

چهارم اصل [illegible]

[illegible]

شرح [illegible]

[illegible]

ان بوسیلة حاجت وا خدایا بوسیلهٔ تو بر آور برای من حاجت را بوسیلهٔ محمد بعد از آن طلب کن حاجت خود را **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الامر یطلبه الطالب من ربه قال تصدق فی یومک علی ستین مسکینا علی کل مسکین صاع بصاع النبی صلی الله علیه و آله فاذا کان اللیل اغتسلت فی الثلث الباقی و لبست ادنی ما یلبس من تعول من الثیاب الا ان علیک فی تلک الثیاب ازارا **شرح** قال و رد و تم [illegible] اول آیت الصاع [illegible] بنقطه و الف و صاد بنقطه جام آب خوری صاع النبی صلی الله علیه و آله عبارت است از پیمانه که جای [illegible] و مراد [illegible] از گندم و مانند آن که پر کند دو دست آدمی مستوی الخلقه را [illegible] در پهلوی یکدیگر گذارد و دو کشیده دارد [illegible] گنجایش چیزی بیشتر داشته باشد [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در کاری که طلب میکند [illegible] کننده از صاحب کل اختیار خود گفت تصدق کن در همان روز خود بر شصت مسکین بر هر مسکینی صاعی از گندم و مانند آن بصاع نبی صلی الله علیه و آله پس چون شود شب غسل میکنی در ثلث باقی مانده شب و می پوشی [illegible] **اصل** ثم تقوم [illegible]

[illegible]

شرح [illegible] **یعنی** [illegible]

[illegible]

کرده باشند و تم مقالت کلام را و لیست که در میان اجزای حکایت در آمده برای تعجب پس واو عاطفه است و میتواند بود که از اجزای حکایت باشد و واو حالیه باشد و قول ابنجا [illegible] باشد [illegible] و متعلق [illegible] الملحفه بکسر میم و سکون لام و فتح حاء بی نقطه [illegible] و مراد اینجا چادر زن است [illegible]

[illegible]

یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

باب بیست و ششم اصلی باب صلوة من خاف مکروها **شرح** این باب بیان نماز کسیست که ترسد از بلای در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی علیه السلام اذا هاله شیء فزع الی الصلوة ثم تلا هذه الآیة و استعینوا بالصبر و الصلوة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت علی علیه السلام این بود که چون [illegible]

[illegible]

دوم اصل [illegible]

[illegible]

باب [illegible] **اصل باب صلوة من اراد سفرا** **شرح** [illegible]

[illegible]

گزاردن آنها را چون اراده کند سفر را میگوید بعد از آن نماز یا در قنوت آن نماز که خدایا بدرستی که من میسپارم بتو خودم را و اهل خود را
و مال خود را و کار دین خود را و کار دنیای خود را و آخرت خود را و امانت خود را و خواتیم کار خود را پس اگر چنین کند نگاه دارد
الله تعالی او را آنچه طلب کرد

باب نود و هفتم اصل باب صلوة الشکر شرح الشکر بضم شین و سکون
کاف و را بی نقطه با دو شین نقطه یعنی این باب بیان نماز شکر است و در این باب یک حدیث است **اول الاصل** عن هارون
بن خارجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال فی صلوة الشکر اذا انعم الله علیک بنعمة فصل رکعتین تقرأ فی الاولی بفاتحة الکتاب وقل هو الله
احد وتقرأ فی الثانیة بفاتحة الکتاب وقل یا ایها الکافرون وتقول فی الرکعة الاولی فی رکوعک وسجودک الحمد لله شکرا شکرا وحمدا
وتقول فی الرکعة الثانیة فی رکوعک وسجودک الحمد لله الذی استجاب دعائی واعطانی مسألتی **شرح** شکرا مفعول مطلق فعل محذوف است
بتقدیر اشکر شکرا و تکرار برای تاکید و حمدا نیز مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر احمد حمدا و تنوین بهر دو جا برای تعظیم است **یعنی**
روایت است از هارون بن خارجه بخاء با نقطه و الف و کسر را بی نقطه و جیم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که امام گفت در نماز
شکر که چون انعام کند الله تعالی بر تو بنعمتی پس بگزار دو رکعت نماز بخوان در رکعت اول سوره فاتحة الکتاب را و سوره قل هو الله احد را و بخوان
در رکعت دوم سوره فاتحة الکتاب را و سوره قل یا ایها الکافرون را و میگوئی در رکعت اول در رکوع خود و سجود خود که سپاس الله تعالی راست
شکر میکنم شکری عظیم و حمد میکنم حمدی عظیم و میگوئی در رکعت دوم در رکوع خود و سجود خود که سپاس الله راست که مستجاب کرد
دعای مرا و عطا کرد مرا آنچه میخواستم

باب نود و نهم اصل باب صلوة من اراد ان یدخل باهله و من اراد ان یتزوج شرح یدخل بیا و دال بی نقطه و خای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است باء در باهله برای تعدیه است یتزوج بزای با نقطه و جیم
بصیغه مضارع غایب معلوم منقل العین واوی باب تفعل است **یعنی** این باب بیان نمازیست که خواهد که داخل سازد زن خود را در خانه
خود و کسی که خواهد که خواستگاری زنی کند و در این باب سه حدیث است **اول الاصل** سمعت جلالا یقول لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک انی
رجل قد اسننت وقد تزوجت امرأة بکرا صغیرة ولم ادخل بها وانا اخاف اذا ادخلت علی فراشی ان تکرهنی لخضابی وکبری فقال
ابو جعفر علیه السلام اذا ادخلت فمرهم قبل ان تصل الیک ان تکون متوضئة ثم انت لا تصل الیها حتی توضأ وتصلی رکعتین **شرح** اسننت بسین
بی نقطه و دو نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب افعال است الاسنان رسیدن بسن بالای بسیار ادخل بصیغه مضارع متکلم وحده از
باب افعال است باء در بها برای تعدیه است اذا ادخلت بها بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است و اذا کلمه داخل مضارع میشود
نه ... از نفرق ... داخل بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است و بها نایب فاعل باشد و بر هر تقدیر باء برای تعدیه است
الخضاب بکسر خاء با نقطه و تخفیف ضاد با نقطه و الف و بای یک نقطه زنگ الشیء مانند ان الکبر بکسر کاف و فتح بای یک نقطه و را بی نقطه
سالدار شدن و خلت بدال بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعل است التدخل ... داخل کردن کسی را بامر بدخول
او و مانند آن ضمیر مرهم راجع بمردم زن است ان بتقدیر بان است **یعنی** شنیدم از زردی و او میگفت امام محمد باقر علیه السلام را که قربان
شوم بدرستی که من مردیم که بتحقیق سالدار شده ام و بتحقیق خواستم زنی را که بکر کوچک است و داخل نکرده ام او را در خانه خود و من میترسم چون
داخل کنم او را بر خود پس ببیند مرا از اینکه ناخوش شود مرا برای رنگ کردن من و سالداری من پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون میخواهی داخل
کنی او را پس امر کن مردم را و زنان را از آنکه رسد بسوی تو با اینکه او باشد با وضو ساخته بعد از آن تو نرسی بسوی او تا آنکه وضو سازی و بگزاری
دو رکعت **دوم الاصل** ثم مجد الله وصل علی محمد وآل محمد ثم ادع الله ومر من معها ان یؤمنوا علی دعائک وقل اللهم ارزقنی الفها وودها ورضاها
ورضنی بها ثم اجمع بیننا باحسن اجتماع وانس ائتلاف فانک تحب الحلال وتکره الحرام ثم قال واعلم ان الالف من الله والفرک من الشیطان لیکره
ما احل الله **شرح** ان یؤمنوا بهمزه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الف الالف بکسر همزه و سکون لام ... و فا ... الود ...
و تشدید دال بی نقطه است رضاها بکسر را و بالف مقصوره است رضنی بفتح را بی نقطه و تشدید ضاد با نقطه مکسوره بصیغه امر مثل اللام واوی
باب تفعیل است اسر بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و تشدید را بی نقطه افعل التفضیل است ائتلاف بیاء منقلب از همزه و فا مصدر باب افتعال
مقابل الف است الفرک بکسر فا و سکون را بی نقطه و کاف دشمنی **یعنی** بعد از آن تعظیم الله تعالی کن بسپاسی و مانند آن و درود کن

بر محمد و آل محمد بعد از آن دعا کن الله تعالی را و امر کن جمعی را که با آن زن باشند که آمین گویند بر دعای تو و بگو خدایا روزی کن مرا الفت او و دوستی
او و راضی بودن او و راضی کن مرا بآن بعد از آن جمع کن میان ما به بهتر اجتماعی با یکدیگر و خوشحال کننده تر الفتی با یکدیگر چه بدرستی که تو دوست میداری حلال
را و ناخوش میداری حرام را بعد از آن امام گفت آن مرد را و بدانکه الفت میان مرد و زن از جانب الله تعالی است و دشمنی میان مرد و زن
از جانب شیطان است برای اینکه ناخوش شمرده شود آنچه حلال کرده الله تعالی **دوم الاصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا تزوج احدکم کیف یصنع
قلت لا ادری قال اذا هم بذلک فلیصل رکعتین ویحمد الله ثم یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فقدر لی من النساء اعفهن فرجا واحفظهن لی فی نفسها
وفی مالی واوسعهن رزقا واعظمهن برکة وقدر لی ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیاتی وبعد موتی **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چون
خواستگاری زن کند یکی از شما چون میکند گفتم که نمیدانم امام گفت که چون قصد کند آن را پس باید که بگزارد دو رکعت و باید که سپاس گوید
الله تعالی را بعد از آن میگوید که خدایا بدرستی که من میخواهم اینکه خواستگاری زن کنم پس تقدیر کن برای من از زنان عفیف ترین ایشان
را باعتبار فرج و نگاه دارنده ترین ایشان برای من در خودش و در مال من و فراخ ترین ایشان را باعتبار روزی و بزرگترین ایشان را باعتبار برکت
و تقدیر کن برای من فرزندی پاکیزه را که گردانی او را جانشین صالح در زندگی من و بعد از مردن من **سیوم الاصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال من اراد ان یحبل له فلیصل رکعتین بعد الجمعة یطیل فیهما الرکوع والسجود ثم یقول اللهم انی اسألک بما سألک به زکریا اذ قال رب لا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انک سمیع الدعاء اللهم باسمک استحللتها وفی امانتک اخذتها فان قضیت فی رحمها ولدا
فاجعله غلاما ولا تجعل للشیطان فیه نصیبا ولا شرکا **شرح** یحبل بحاء بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است الحبل بفتح
حاء و فتح با آبستن شدن از باب فاعل است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواهد که آبستن برای او شود پس باید که بگزارد
دو رکعت بعد از فریضه ظهر آدینه بر حالی که دراز کند در آن دو رکعت رکوع را و سجود را بعد از آن میگوید که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو
بحرمت آنچه طلب کرد از تو بحرمت آن زکریا وقتی که گفت و در سوره انبیاست که ای صاحب کمال مگذار مرا تنها و تو بهتر میراث
برانی خدایا ببخش برای من اولادی پاکیزه بدرستی که تو اجابت کننده دعای خدایا بنام تو حلال شمردم او را و در پناه تو گرفتم او را
پس اگر قرار دهی در رحم او فرزندی پس بگردان او را پسری و مگردان برای شیطان در او حظی و نه شرکتی اندک **باب صدم اصل**
باب النوادر شرح این باب بیان احادیث تازه کتاب است و در این باب پانزده حدیث است **اول الاصل** عن ابن اذینة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ما تروی هذه الناصبة فقلت جعلت فداک فی ماذا فقال فی اذانهم ورکوعهم وسجودهم فقلت انهم یقولون ان
ابی بن کعب رآه فی النوم فقال کذبوا فان دین الله عز وجل اعز من ان یری فی النوم قال فقال له سدیر الصیرفی جعلت فداک فاحدث لنا من
ذلک ذکرا **شرح** اذینة بضم همزه و فتح دال با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون است الناصبة بنون و الف و کسر صاد بی نقطه و بای یک نقطه
دوست ناصب ... که عداوت اهل البیت علیهم السلام دارد و کسی که تعیین امام را منوط بسوی رعیت داند مانند آن میشمرد و حاصلش
یکی است و تانیثش برای آنست که موصوف آن جماعت است و جمع آن نواصب است مثل رافضه و روافض ابی بضم همزه و فتح بای یک نقطه و
تشدید یاء دو نقطه در پایین است کعب ... راه راجع بمجموع اذان و رکوع و سجود است و مراد آنست که این عدد فصول اذان را که مشهور
است و این را که در نماز دو برابر بهر رکوعی دو سجود است ابی بن کعب در خواب دیده و برای رسول الله صلی الله علیه و آله حکایت خواب خود کرد
و او حکم کرد از روی خواب او و ابن جوزی که از علمای مخالفان است در کتاب منقح در سال اول الهجرت گفته که دیده است آن را عبد الله بن زید الانصاری
الاذان معهم بلال للالباس اینکه ابی بن کعب نیز او را در خواب دیده باشد مذهب بعض مخالفان است و گذشت در حدیث اول و دوم باب بیست و هفتم
از باب بدو الاذان والاقامة و فضلهما و ثوابهما بیان کیفیت ابتدای اذان مشهور سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه و
سکون یاء دو نقطه در پایین و را بی نقطه است الصیرفی بفتح صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح را بی نقطه و فاء
یا دو نقطه در پایین حرف ... بجاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه امر باب افعال است الاحداث تازه کردن چیزی
من برای تبعیض است و مرجع الیه ذلک و ایست در اذان و رکوع و سجود است الذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف و را بی نقطه سخنی که سخن
باشد یعنی که در خاطر و دل بماند **یعنی** روایت است از عمر بن اذینه از امام جعفر صادق علیه السلام که ابن اذینه گفت که امام گفت که چه روایت

روایت میکنند این طایفه نا به لبی کفتم که قربانت شوم در چه چیز پس امام گفت که در اذان ایشان و رکوع ایشان و سجود ایشان پس گفتم به راستی که [illegible]
میگویند که به راستی که ابی بن کعب الانصاری دید آنچه را که مذکور شده در خواب پس امام گفت که دروغ گفتند به راستی که الله عز و جل عزیز تر
تر از آنست که دیده شود در خواب پس [illegible] گفت امام [illegible] بر چه چیز [illegible] قربانت شوم پس تازه کن برای ما از جمله روایت [illegible]
و سجود سنتی مستحکم را اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز و جل لما عرج بنبیه صلی الله علیه و آله الی سموات السبع اما اولهن فبارک
علیه و الثانیة علمه فرضه شرح لما بالفتح لام و تشدید میم و الف بمعنی حین است و مضاف است بجمله و عامل آن بارک علیه علمه فرضه است عرج
بعین بی نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر است بنبیه بباء حرف جر است که برای التعدیه است اما بفتح همزه و تشدید میم و الف
برای تفصیل است و ترک تکرار اما در جمله دوم برای ظهور است مثل [illegible] و بیان شد
در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث اول باب [illegible] که باب [illegible] است و مقدم است بر باب [illegible] ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها
و اولهن بضم همزه و سکون واو و لام و الف منصوب است بتقدیر او ظرف زمانست و عامل آن نیز بارک است نظیر فاما الیتیم فلا تقهر و موصوف آن
درجه است که مقدر است یا ظرف زمانست و بر این قیاس است الثانیة که منصوب است و عامل آن علمه است و ضمیر اولهن راجع است بعد رجع باعتبار
اینکه معلوم است از عارج که آن دو درجه است چنانچه در سورة النجم است که و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی و بیان شده در کتاب التوحید
در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] ابطال الرؤیة است و گذشت در کتاب الحجة در حدیث [illegible] باب مولد النبی که سأل ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام
و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرتین [illegible] که مراد بان اثنین باشد معروف است
مثل آیت سورة ص و هل اتیک نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض [illegible]
استعمال صیغه جمع در اثنین معروف است مثل آنچه گذشت در کتاب [illegible] در حدیث اول باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تفصیل است [illegible]
است و اضافه برای [illegible]
[illegible]
[illegible]
مکرر بوده [illegible]
و خواه به الکفار [illegible]
نوع است و در تفسیر مجمع البیان مذکور است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که به راستی که الله عز و جل وقتی که بالا برد پیغمبر خود را به سوی
هفت آسمان خود اما در اول آن بالا بردن پس برکت کرد بر او [illegible] از اهل بیت او تا روز
قیامت و در درجه دوم از آن دو درجه تعلیم کرد او را فرائض او اصل فانزل الله محملا من نور فیه اربعون نوعا من انواع النور کانت محدقة
بعرش الله تغشی ابصار الناظرین اما واحد منها فاصفر فمن اجل ذلک اصفرت الصفرة و واحد منها احمر فمن اجل ذلک احمرت الحمرة و واحد منها ابیض
فمن اجل ذلک ابیض البیاض و الباقی علی سائر عدد الخلق من النور و الالوان فی ذلک المحمل حلق و سلاسل من فضة شرح [illegible]
تفصیل و بیان درجه اولی است و برای تعقیب رتبه است زیرا که این انزال پیش از درجه اولی [illegible] المحمل بفتح میم و سکون
حاء بی نقطه و کسر میم کجاوه و مانند آن المحدقة [illegible] بیان شده در کتاب
التوحید در شرح عنوان باب العرش و الکرسی [illegible]
[illegible] چهار کس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار کس از آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام

و در ظلم [illegible] حسین [illegible] در کتاب الحج در حدیث چهارم باب فضل زیارت ابی الحسن الرضا علیه السلام
[illegible] در کتاب التوحید در حدیث
اول باب العرش و الکرسی که باب [illegible] است که ان العرش خلقه الله تعالی من انوار اربعة نور احمر منه احمرت الحمرة و نور اخضر منه اخضرت الخضرة و نور
اصفر منه اصفرت الصفرة و نور ابیض منه البیاض [illegible]
التوحید جمیع مخلوقات است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باید کشیده باشد یعنی تفصیل این آنکه فرو فرستاد الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد اصل ثم عرج به الی السماء فنفرت الملائکة الی اطراف السماء و خرت سجدا و قالت سبوح قدوس ما اشبه هذا النور بنور
ربنا فقال جبرئیل علیه السلام الله اکبر الله اکبر ثم فتحت ابواب السماء و اجتمعت الملائکة فسلمت علی النبی صلی الله علیه و آله افواجا و قالت یا محمد
کیف اخوک اذا نزلت فاقرأه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
انواع النور [illegible] شرح عرج [illegible] معلوم یا مجهول باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در حدیث اول و دوم باب [illegible] که باب بدء الاذان و الاقامة و فضلهما و ثوابهما است [illegible]
و معلوم است که [illegible]
و کلید جمیع [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
در مرتبه اوست [illegible] میان مهاجرین و انصار [illegible]

شد وقتی که میان ما ... واقع شد اقرأ بالقاف و راء بی‌نقط و همزه بصیغه امر از باب منع است و قرائت سلام بمعنی رسانیدن
سلام است افتعرفونه استفهام حقیقی نیست بلکه برای محض اظهار خوشحالی است یا برای محض تعجب است اخذ بخاء و ذال با نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی
مجهول از باب افعال است میثاقک مرفوع و نایب فاعل است و میثاقه عطف بر آنست و میثاق شیعته نیز عطف بر آنست [illegible] وقت
صلوة کلام امام جعفر صادق علیه السلام است ثم زادنی بصیغه متکلم بتقدیر قولات یا مبنی بر تغلیب حال ماضی بر حال حکایت است لا تشبه بصیغه مضارع [illegible]
باب افعال است نور مرفوع و فاعل است الاولی منصوب و مفعول است و شاید که عدم اشتباه باعتبار این باشد که هر کدام جنس علیحده باشد که در تحت آن انواع
باشد **یعنی** بعد از آن بالا برده شد تا آسمان اول پس وقتی که نزدیک باسمان اول شد متفرق شدند ملایکه رفتند بسوی کنارهای آسمان از
هیبت آن نور و افتادند بسجده کنان و گفتند که صاحب کمال اختیار ما بنهایت منزه است بنهایت پاکیزه است چه بسیار می‌ماند این نور بنور صاحب
کمال اختیار ما پس گفت جبرئیل علیه السلام که الله اکبر الله اکبر بعد از آن گشوده شد درهای آسمان اول با تحیه که نبی صلی الله علیه و آله داخل آسمان اول
شد و جمع شدند آن ملایکه پس سلام کردند بر نبی صلی الله علیه و آله فوج فوج و گفتند که ای محمد چه حال دارد برادر تو چون فرود آیی بزمین پس
برسان او را سلام ما گفت نبی صلی الله علیه و آله که آیا پس می‌شناسید او را گفتند و چون نمی‌شناسیم او را و حال آنکه گرفته شد پیمان از تو و پیمان
دوستی او و پیمان دوستی شیعه او تا روز قیامت بر ما و بدرستی که ما هر آینه وامی‌رسیم بتفصیل روهای شیعه او در هر روز پنج بار
می‌خواستند وا رسیدن در هر وقت نمازی را و بدرستی که ما هر آینه درود می‌کنیم بر تو و بر او نبی صلی الله علیه و آله گفت که بعد از آن زیاده داد
مرا صاحب کمال اختیار من چهل قسم از اقسام نور که مانند نبود نوری از آنها نور اول را که در زمین داده بود و زیاده داد در اصناف و در [illegible]
بعد از اصناف و انواع نور دوم **اصل** و عرج بی الی السماء الثانیة فلما قربت من باب السماء الثانیة نفرت الملائکة الی اطراف السماء
و خرت سجدا و قالت سبوح قدوس رب الملائکة والروح ما اشبه هذا النور بنور ربنا فقال جبرئیل علیه السلام اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان
لا اله الا الله فاجتمعت الملائکة و قالت یا جبرئیل من هذا معک قال هذا محمد صلی الله علیه و آله قالوا و قد بعث قال نعم قال النبی صلی الله
علیه و آله فخرجوا الی شبه المعانیق فسلموا علی و قالوا اقرأ اخاک السلام فقلت اتعرفونه قالوا و کیف لا نعرفه و قد اخذ میثاقک و میثاقه
و میثاق شیعته الی یوم القیامة علینا و انا لنتصفح وجوه شیعته فی کل یوم و لیلة خمسا یعنون فی کل وقت صلوة قال ثم زادنی ربی اربعین نوعا
من انواع النور لا تشبه الانوار الاولی **شرح** عرج بصیغه مجهول باب نصر است و بتقدیر قولات یا مبنی تغلیب حال ماضی بر حال حکایت است
قربت بقاف و راء بی‌نقط و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب حسن است فاجتمعت مشتمل بر اختصار است و بتقدیر ثم فتحت ابواب
السماء الثانیة فاجتمعت الملائکة است نظیر آنچه گذشت در آسمان اول و قد بعث بتقدیر استفهام برای محض اظهار خوشحالی یا برای محض
تعجب است و می‌تواند بود که برای استفهام حقیقی باشد زیرا که بعثت او پیش از رسالت او بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث
سیوم باب سیم که باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث است و هم چنین بلوغ او بحد التکلیف و قابلیت علم پیش از نبوت او بوده پس ممکن
است که رسالت او و ابلاغ نبوت او را نیز هنوز ندانسته باشند اگرچه قابلیت علم او را بسبب آنکه او بمعراج داشته باشند شبه بکسر شین و
سکون باء یک نقطه منصوب و حال از ضمیر خرجوا است المعانیق بفتح میم و عین بی نقطه و الف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف جمع معنقه
بکسر میم و سکون عین و فتح نون و قاف که بمعنای ریگ و قیاس آنست که مفرد آن معناقه با الف میان نون و قاف باشد لیکن مستعمل نشده و این
اشارت است بانکه کثرت عدد هر فوج از افواج این ملایکه بیشتر از کثرت افواج ملایکه آسمان اول بود **یعنی** و بالا برده شدم بسوی آسمان
دوم پس وقتی که نزدیک شدم بسبب در آسمان دوم متفرق شدند ملایکه بسوی کنارهای آسمان دوم و افتادند سجده کنان و گفتند بنهایت منزه
است بنهایت پاکیزه است صاحب کمال اختیار ملایکه و روح که مذکور است در سورة القدر و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث ششم باب الروح التی
یسدد الله بها الائمة علیهم السلام که باب پنجاه و ششم است چه بسیار می‌ماند این نور بنور صاحب کمال اختیار ما پس گفت جبرئیل علیه السلام اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان لا اله الا الله پس جمع شدند آن ملایکه و گفتند که ای جبرئیل کیست این شخص با تو گفت این محمد است صلی الله علیه و آله و ملایکه
گفتند که و آیا مبعوث شد جبرئیل گفت که آری گفت نبی صلی الله علیه و آله که پس ملایکه بیرون آمدند بسوی من مانند گوه‌ها پس سلام کردند بر من
و گفتند که برسان برادر خود را سلام ما گفتم که آیا می‌شناسید او را گفتند و چون نمی‌شناسیم او را و حال آنکه بتحقیق گرفته شد پیمان دوستی تو و پیمان

دوستی او و پیمان دوستی شیعه او تا روز قیامت بر ما و بدرستی که ما هر آینه وامی‌رسیم بتفصیل روهای شیعه او در هر روز پنج بار می‌خواستند وا رسیدن
را در هر وقت نمازی نبی صلی الله علیه و آله گفت که بعد از آن زیاده داد مرا صاحب کمال اختیار من چهل نوع از انواع نور که مانند نبود نورهای سابق بود با هیچ
کدام جنس دیگر **اصل** ثم عرج بی الی السماء الثالثة فنفرت الملائکة و خرت سجدا و قالت سبوح قدوس رب الملائکة والروح ما هذا النور یشبه نور ربنا
فقال جبرئیل علیه السلام اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله فاجتمعت الملائکة و قالت مرحبا بالاول و مرحبا بالآخر و مرحبا
بالحاشر محمد خیر النبیین و علی خیر الوصیین **شرح** مرحبا بفتح میم و سکون راء بی نقط و فتح حاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مصدر میمی باب علم و حسن مفعول
فعل محذوف است بتقدیر اطلب مرحبا او رحب و استعمال ما برای ملاطفت است و ظرف صفت مرحبا است و صاحب قاموس گفته مرحبا و سهلا ای صادفت
سعة می‌تواند بود که مرحب اسم مکان باشد و حاصل هر دو یکی است استعمال اول در نبی صلی الله علیه و آله باعتبار آنست که او اول مخلوقات است
که باقی مخلوقات بطفیل او مخلوق شده هر چند که بعض از آنها سابق زمانی باشند پس اول بنظر آنان نیز خواهد بود و استعمال آخر باعتبار آنست که بعد از او
دیگری پیغمبری نخواهد بود الحاشر بحاء بی نقطه و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و ضرب جمع کننده و مراد اینجا آنست که او جامع جمیع علوم
کمالات انبیاء است ابن اثیر در نهایه گفته فی اسماء النبی علیه السلام قال ان لی اسماء و عد فیها و انا الحاشر هو الذی یحشر الناس خلفه و علی ملته دون ملة
غیره و قوله ان لی اسماء اراد ان هذه الاسماء التی عدها مذکورة فی کتب الله المنزلة علی الامم التی کذبت بنبوته حجة علیهم انتهی الحاشر بحاء و شین با نقطه
و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و ضرب جمع و متفرق کننده و مراد اینجا [illegible] جمیع علوم و کمالات او در او جمع است
سوای نبوت [illegible] باشد قول ملایکه که محمد خیر النبیین و علی خیر الوصیین **یعنی** بعد از آن بالا برده شدم بسوی آسمان سیوم
پس متفرق شدند ملایکه مانند آنچه در آسمان اول و دوم بود و افتادند سجده کنان و گفتند بنهایت منزه است بنهایت پاکیزه است صاحب کمال اختیار
ملایکه و روح چه بسیار می‌ماند این نور بنور صاحب کمال اختیار ما پس گفت جبرئیل علیه السلام اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پس جمع شدند
ملایکه مانند آنچه مذکور شد در آسمان اول و دوم و گفتند که خوش دولت باد یا اول مخلوقات و خوش دولت باد یا آخر انبیاء و خوش دولت باد
یا جمع کننده کمالات او در اوصیا محمد بهتر پیغمبران است و علی بهتر اوصیا است **اصل** قال النبی صلی الله
علیه و آله و سلم ثم سلموا علی و سألونی عن اخی فقلت هو فی الارض افتعرفونه قالوا و کیف لا نعرفه و قد نحج البیت المعمور کل سنة و علیه رق ابیض فیه
اسم محمد و اسم علی والحسن والحسین والائمة و شیعتهم الی یوم القیمة و انا لنبارک علیهم فی کل یوم و لیلة خمسا یعنون فی کل وقت صلوة و یمسحون رؤوسهم بایدیهم
قال ثم زادنی ربی اربعین نوعا من انواع النور لا تشبه تلک الانوار الاولی **شرح** در رق بفتح و کسر راء بی نقطه و تشدید قاف صحیفه سفید که چیزی
بر آن نوشته می‌شود [illegible] و اشارت است بعضی از آیات سورة الطور که و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور
نبارک بکسر راء [illegible] کلام امام جعفر صادق ملحق با کلام نبی علیه السلام است **یعنی** گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از آن سلام
کردند بر من و پرسیدند مرا از حال برادرم پس گفتم که او در زمین است آیا پس می‌شناسید او را گفتند و چون نمی‌شناسیم او را و حال آنکه بتحقیق حج می‌کنیم
بیت معمور را در هر سال و بر بیت المعمور است صحیفه سفید که در آنست نام محمد و نام علی و حسن و حسین و باقی ائمه و شیعه ایشان تا روز قیامت
و بدرستی که ما هر آینه برکت فرو می‌آوریم بر شیعه ایشان در هر روز و هر شب پنج بار می‌خواستند فرود آوردن برکت را در وقت هر نمازی و می‌مالند
سرهای شیعه را بدستهای خود برای برکت را در وقت هر نمازی و می‌مالند سرهای شیعه را بدستهای خود برای برکت در آن هنگام گفت نبی صلی الله علیه و آله
گفت که بعد از آن زیاده داد مرا صاحب کمال اختیار من چهل نوع از انواع نور که مانند نبود آن نورهای سابق را با هیچ کدام جنس دیگر **اصل**
ثم عرج بی الی السماء الرابعة فلم تقل الملائکة شیئا و سمعت دویا کأنه فی الصدور فاجتمعت الملائکة ففتحت ابواب السماء و خرجت الیّ شبه المعانیق
فقال جبرئیل علیه السلام حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فقالت الملائکة صوتان مقرونان معروفان فقال جبرئیل قد قامت الصلوة
قد قامت الصلوة فقالت الملائکة هی لشیعته الی یوم القیمة **شرح** لم تقل الملائکة شیئا یعنی هیچ چیز نگفتند که چون ملایکه ساکنان آسمان چهارم [illegible]
[illegible] مطلع بوده‌اند [illegible] و از این ظاهر می‌شود [illegible]
که بهیئت آسمان رسیده باشد و این امام علیه السلام در بیان [illegible] سماوات السبع [illegible] نبی صلی الله علیه و آله [illegible]
بی نقط و کسر [illegible] آواز [illegible] تسبیح ملایکه [illegible]

میکنند الصدر بالضم صاد بنقطه و ضم دال بنقطه و سکون واو و را بنقطه مصدر باب نصر و ضرب رجوع با مجیء صدر بالفتح صاد و فتح دال کرام صدر
از همان باب مثل اسد و اسود و از دوم استطراف الصدر [illegible] الوداع و بر هر تقدیر مقصود آنست که آن عقلا ملایکه از جای خود بیرون می آمد
و نزدیک من میشد بسبب آنکه ملایکه که بود در بیت معمور در اطراف بودند بقصد استقبال من [illegible] جبار است از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و آن خبر
مبتدای محذوف است بتقدیر [illegible] القاف و را بنقطه و نون بصیغه اسم مفعول باب [illegible] و این اشارتست بانکه حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح هرگز از یکدیگر جدا نخواهد شد بخلاف ما بعد آن زیرا که میان آن و میان این [illegible] خواهد شد [illegible]
بنقطه و را بنقطه و [illegible] بصیغه اسم مفعول باب [illegible] اشارتست بانکه این [illegible] خواهد شد بخلاف آنچه بعد از [illegible]
[illegible] الصلوة و مراد آنست که [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
نبی علیه السلام و حاصل [illegible] یعنی بعد از آن بالا برده شدم تا آنکه رسیدم باسمان چهارم پس نگفتند ملایکه ای چیزی و شنیدم [illegible]
که آن [illegible] ملایکه از بیت معمور [illegible] شدند آن ملایکه که در آسمان چهارم بودند [illegible] آسمان چهارم و ملایکه بیرون
آمدند بسوی [illegible] پس گفت جبرئیل علیه السلام حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح پس گفتند ملایکه [illegible]
[illegible] پس گفت جبرئیل [illegible] قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة پس گفتند ملایکه [illegible] نماز
[illegible] تا روز قیامت **اصل** ثم جمعت الملائکة [illegible] کیف ترکت اخاک فقال لهم و تعرفونه قالوا نعرفه [illegible]
حول عرش الله و ان فی البیت المعمور [illegible] من نور فیه کتاب من نور فیه اسم محمد و علی و الحسن و الحسین [illegible] و شیعتهم الی یوم القیامة [illegible]
رجل و لا ینقص منهم رجل [illegible] **شرح** مراد بملایکه [illegible] آسمان پنجم و آسمان ششم و آسمان هفتم [illegible]
که چون من باسمان چهارم [illegible] بیت معمور [illegible] نزول کردند برای ملاقات من **یعنی** بعد از آن جمع شدند ملایکه پس گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت معمور [illegible] صحیفه [illegible] از نور در آن نوشته است اسم محمد و علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام و شیعه ایشان [illegible]
تا روز قیامت زیاد نمیشود [illegible]
مکتوب [illegible] **اصل** ثم قیل لی ارفع راسک یا محمد فرفعت راسی فاذا اطباق السماء
قد خرقت و الحجب قد رفعت ثم قیل لی طأطئ راسک انظر ما تری فطأطأت راسی فنظرت الی بیت مثل بیتکم هذا و حرم مثل حرم هذا البیت لو القیت شیئا
من یدی لم یقع الا علیه فقیل لی یا محمد ان هذا الحرام و انت الحرام و لکل مثل مثال **شرح** الاطباق بفتح همزه و سکون طا بنقطه و با یکنقطه
و الف و قاف جمع طبق بفتح طا و فتح با [illegible] خرقت بخا بنقطه و را بنقطه و قاف بصیغه ماضی مجهول باب نصر و ضرب است الخرق بفتح خا و سکون
را [illegible] الحجب بضم حا بی نقطه و ضم جیم و با یکنقطه جمع حجاب بکسر حا [illegible] رفعت برا بنقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه
مجهول باب منع است طأطئ بفتح طا بی نقطه و سکون همزه و کسر طا [illegible] امر باب فعلله است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن باعتبار

آن باعتبار آنست که در سموات مثل آن باعتبار [illegible] و انت بفتح همزه و سکون نون و فتح تا [illegible] عطف [illegible] الحرام [illegible]
حا بنقطه و را بنقطه و الف عطف بر الحرام است [illegible] عظیم القدر [illegible] مثل المسجد الحرام و مثل الشهر الحرام [illegible]
[illegible] الف لام باعتبار آنست که او در میان افراد انسان افضل از جمیع ما سوای [illegible] بالتنوین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بالنهایت مانندست **یعنی** بعد از آن گفته شد مرا از جانب الله تعالی که بردار سر خود را [illegible] ای محمد پس برداشتم سر خود را [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] بعد از آن گفته شد مرا از جانب الله تعالی [illegible] سر خود را [illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** ثم اوحی الله الی یا محمد
ادن من صاد فاغسل مساجدک و طهرها و صل لربک فدنا رسول الله صلی الله علیه و آله من صاد و هو ماء یسیل من ساق العرش الایمن فتلقی رسول الله
صلی الله علیه و آله الماء بیده الیمنی فمن اجل ذلک صار الوضوء بالیمین **شرح** ادن بدال بنقطه و ضم نون بصیغه امر [illegible]
صاد بصاد بی نقطه و الف و سکون دال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** بعد از آن وحی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** ثم اوحی الله عز و جل الیه ان اغسل وجهک فانک تنظر الی عظمتی ثم اغسل ذراعیک الیمنی و الیسری
فانک تلقی بیدیک کلامی ثم امسح [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

معلوم متکلم وحده از باب افعال است [illegible]

[illegible] عبارتست از مقامی در روز قیامت [illegible]

[illegible]

انبیاء سابق [illegible]

گذشت و در کتاب الایمان والکفر [illegible]

[illegible]

برما بنيم من كرد الرحمن الرحيم است لسبب آنكه براى آن گردانيده شده بسم الله الرحمن الرحيم با تيغ كرده اول هر سوره واجب شد مجموع بسم الله الرحمن الرحيم
زيرا كه بعد از اتمام هر سوره آدمى در خوشه هيچ كسى سخنى گويد اخراج از قرآن باشد يا با تيغ كرد واجب شد در اول سوره كه بعد از سوره حمد در نماز
خوانده ميشود اصل ثم اوحى الله عز وجل اليه اقرا يا محمد نسبة ربك تبارك وتعالى قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد
ثم امسك عنه الوحى فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الله الواحد الاحد الصمد فاوحى الله اليه لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ثم امسك
عنه الوحى فقال رسول الله صلى الله عليه وآله كذلك الله كذلك ربنا شرح النسبة بكسر نون وسكون سين بنقطه و باء يك نقطه مصدر باب نصر
كه را به نسب او ذكر كردن يعنى نسبت دادن او به پدرش تا ممتاز شود از غير او و از اينجا از طريق مستقيم واضح بسوى معرفت رتبه كه است
از ساع الكنف باكى تواند كرد حاجت زياده بران نداشته باشد براى تميز او از جميع كه مشتبه باو بيند و از اين ماخوذ است يعنى بفتح نون
و سكون باء لفظ در باييدن يعنى طريق مستقيم واضح و مثل اين بيان شده در كتاب التوحيد در شرح عنوان باب النسبة ارباب يعنى قوم است جمله قل
هو الله احد تا آخر منقول است محلا و معطوف عطف بيان يا بدل النسبة است امسك يعنى بنقطه بصيغه ماضى معلوم يا مجهول باب افعال است الامساك
باز داشتن چيزى از كسى نسخ اينجا مختلف است و در نسخه چنين است كه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الله الواحد الاحد الصمد و در نسخه
چنين است كه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الواحد الاحد الصمد و در نسخه چنين است كه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الله الواحد
الصمد و بر هر تقدير مراد اينست كه رسول الله بعد از اتمام سوره اين كلام را گفت براى تصديق مضمون سوره پس خداى تعالى بيان فرمود براى تنبيه
بر اينكه تصديق تمام سوره نيز بايد كرد و بعد از رسول الله بجاى آنكه اول گفته بود گفت كذلك الله كذلك ربنا پس اشاره بذلك بجا مضمون
مجموع سوره است يعنى بعد از آن وحى كرد الله عز وجل بسوى او كه بخوان اى محمد نسبت صاحب اختيار خود را تبارك وتعالى قل هو الله احد
تا آخر است بعد از آن باز داشت از او وحى را تا آنكه مجموع آن سوره را خواند پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بعد از اتمام سوره كه الله
الواحد الاحد الصمد پس وحى كرد الله تعالى بسوى او كه لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد را نيز تصديق كن يعنى كه الان نيز باشد بعد از آن باز داشت
از او وحى را با تيغ كه تعيين آن لفظ نكرد پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كذلك الله كذلك ربنا يا تيغ كه اختيار اين لفظ كرد با وجود آنكه
مجمل بعد بيان آن الفاظ ديگر موافق مضمون آن باشد مثل آنچه گذشت در كتاب التوحيد در حديث چهارم باب النسبة كه كذلك الله ربى

الا تعلقات شده وکردانیدن بجانبی و این عبارتست از الفواف بجهة گفتن السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین رو بجانب چنانچه گذشت در حدیث
ششم و هشتم باب سیم و کود ... الفواف بانحروش می باید ادا با الف مقصوره ... باء در الصفوف برای ملابست
است و ظرف خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو الصفوف سلام ورسلم علیهم خبر سلام الفواف است و بعد از ان ... سلام ...
که بیان شده در شرح حدیث هفتم باب سیم انا ضمیر متکلم است و مرفوع است محلا و مبتدا است السلام مرفوع و خبر مبتدا است والتحیة مرفوع و معطوف
بر خبر مبتدا است حصر مفهوم از انا السلام والتحیة مبنی بر آنست که سلام در اصل مصدر است بمعنی آزار نبودن ... مشتمل میشود در ...
آزاری نباشد و ... بوسیله آن که بسبب مخالفت آن باشد مثل عدالت و مثل ... چنانچه گذشت در کتاب العشرة در ...
باب التسلیم که ... سلام الله ... سلام الله لا ینال الظالمین و سلام ... بر آن ... که صاحب ... عدالت ...
... مذکور شده در شرح حدیث اول باب ... و ... التحیة ... و او در ... برای
عطف جمله بر جمله است ... مرفوع و مبتدا است ... مرفوع و معطوف بر مبتدا است ... ضمیر مخاطب است ... خبر مبتدا است
... مرفوع و معطوف بر خبر مبتدا است ... امیر المؤمنین علیه
السلام ... چنانچه در سوره النور است ... مصباح ... در کتاب الحجة در شرح

[illegible]

آخر تعقیب که سجود است شکر را گفت **اصل** و قوله سمع الله لمن حمده لان النبی صلی الله علیه و آله سمع ضجة الملائکة بالتسبیح و التحمید و التهلیل فمن
اجل ذلک قال سمع الله لمن حمده **شرح** قوله مبتدا است ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... سمع الله لمن حمده منقولست محلا و مفعول قول است و گذشت در
کتاب ... در حدیث اول باب ... و هفتم که باب التحمید والتمجید است اینکه این جمله دعائیه است ... خبر مبتدا است ... بالنقطه و تشدید
جیم ... و حرف ... آواز جمعی که بیکبار ... **یعنی** و گفتن نبی بعد از برداشتن سر خود از رکوع ...
... برای آنست که نبی صلی الله علیه و آله شنید بعد از برداشتن سر از رکوع غوغای ملائکه را بگفتن سبحان الله و گفتن الحمد لله و گفتن
لا اله الا الله پس از برای آن گفت که سمع الله لمن حمده ... باینکه هر یک از تسبیح و تهلیل نیز حمد است ... مشتمل بر لفظ حمد نباشد **اصل**
و من اجل ذلک صارت الرکعتان ... **شرح** ... کلام سابق است باعتبار اشتمال
بر بودن صلوة ... دو رکعت ... شرطیه است ... مفعول ... جزا ...
... نقطه ... مجهول باب ... و ... مفعول مطلق است
و بنابر آن ... در احادیث باب ... باب السهو ...
است **یعنی** و از برای آنست ... در هر نماز ...

[illegible]

الحسين عليه السلم اضاف اليها ركعتين شكرا لله فرد جل تعالى الله كريمتين حفظ الله ابناؤ فترك بحالها على اليه الحضر والسفر ظاهر ميشود که زياد
کردن يک رکعت مغرب در مکه بوده واين منافات ندارد با اينکه زياد کردن هفت رکعت بعد از ولادت امام حسن وامام حسين عليهما السلم
باشد زيرا که مراد اينست که بعد از ولادت امام حسين عليه السلم مجموع من حيث المجموع آن هفت زياد شد هر چند که بعضي پيش از آن زياد شده
باشد در مدينه ودر مکه نيز يعني روايتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت که چون بالا برده شد بسوى آسمان رسول الله صلى الله عليه وآله فرود
آورد نماز شبانه روز را ده رکعت دو رکعت دو رکعت پس چون زاده شدند حسن وحسين عليهما السلم زياد کرد رسول الله صلى الله عليه وآله هفت
رکعت را براى شکر خدا پس روا کرد الله تعالى براى او آنرا يعني که مراعات او نيز واجب کرد بروش که اگر ترک کنند معذب شوند وا
گذاشت نافله صبح را زياد ذکر ميدارد براى تنگی وقت فضيلت آن براى اينکه شان اينست که حاضر ميشوند نافله صبح را فرشتگان شب و فرشتگان
روز **اصل** فلما امره الله بالتقصير في السفر وضع عن امته ست رکعات وترک المغرب لم ينقص منها شيئا وانما يجب السهو فيما زاد رسول الله
صلى الله عليه وآله فمن شک في اصل الفرض في الرکعتين الاولتين استقبل صلوته **شرح** ظاهر فلما امره الله بالتقصير اخر اينست که امر بتقصير
بعد از زياد کردن هفت رکعت باشد بر ملتفت غايب اينست اگر ابن جوزي در کتاب تنقيح گفته که قصر مسافر در سال چهارم هجرت حادث شد يعني
بجهم ونار کنيقط ليفو مضارع غايب معلوم ... روادي باب فرب است وجوب سهو يعني ثبوت سهو است وآن عبارتست از عدم البطلان
نماز بسبب سهو ما در هر چه زياد موصولست وبراى جمله خارجيت از عدم البطلان نماز بسبب سهو ما در هر چه زاد موصولست براى جمله خارجي
ست وان اشارتست بآن شش رکعت زيرا که يک رکعت مغرب را نيز رسول الله صلى الله عليه وآله زياد کرده اما در اين حکم داخل نيست في الرکعتين
الاولتين تغيير في اصل الفرض است ومراد باصل الفرض فرض اولست که مذکور شد در حديث سابق **يعني** پس چون امر کرد او را الله تعالى
بتقصير نافله رباعيه در سفر گذاشت از امت خود شش رکعت را وا گذاشت نافله مغرب را بحال اين آنکه کم نکرد از آن چيزى او جزاى اينست
که ثابت ميشود در سهو در آنچه زياد کرده رسول الله صلى الله عليه وآله يعني آن شش رکعت پس هر که شک کند در اصل فرض و در دو رکعت اول از هر يک
نماز را **سيوم اصل** وعنه قال قلت لابي عبد الله عليه السلم واتا اريد ان اساله عن صلوة الليل فقلت السلام عليک يا ابن رسول الله
فقال وعليک السلام اي والله انا لولده وما نحن بذوي قرابته ثلث مرات قالها ثم قال من غير ان اساله اذا لقيت الله بالصلوة الخمس
المفروضات لم يسالک عما سوى ذلک **شرح** اي بکسر همزه وسکون ياء مخففه حرف تصديق است واو براى قسم ولده بضم واو وسکون لام
ست واين اشارتست باينکه دختر زاده کسى از جمله اولاد اوست والا لازم مى آيد که عيسى بن مريم از جمله بني آدم نباشد القرابة
نقيض فاقه ... خويش کسى پسر کاو پدرى است زيرا که پسر را خويش پدر ... در عرف هم چنين پسر را
خويش پسر نميگويند در عرف ... منافات ندارد با اينکه اگر بعد کسى از بنى هاشم باشد ومادر کسى از ايشان باشد استحقاق
خمس نداشته باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حديث چهارم از ابواب در تفسير آيت سوره احزاب ادعوهم لآبائهم **يعني** داخل شدم
بر امام جعفر صادق عليه السلم ومن ميخواستم که سوال کنم او را از نماز شب که آيا اگر کسى ترک کند آنرا معذب ميشود يا نه گفتم السلام عليک
ای پسر رسول الله پس گفت و بر تو باد سلام آرى بخدا قسم که بدرستيکه ما هر آينه فرزندان اويم ونيستيم ما صاحبان خويشي او سه بار گفت آن
کلمه را آرى والله تا آخر باشد بعد از آن امام گفت بی آنکه سوال کنم او را از آنچه اراده داشتم که چون برخورى الله تعالى را بنمازهاى پنج گانه
که هر کدام آنها معروفست سوال نميکند ترا از آنچه غير آنست يعنى که عذاب نميکند اگر چه مرتبه علما نيز نمى يابى منافات نيست ميان اين حديث
وآنچه گذشت در حديث سيزدهم باب بيست و پنجم **چهارم اصل** ذکرت لابي عبد الله عليه السلم رجلا من اصحابنا فاحسنت عليه الثناء
فقال لي کيف صلوته **شرح** مذکور کردم براى امام جعفر صادق عليه السلم مردى را از ياران ما پس نيکو کردم بر او ستايش را بذکر خصال
حميده او پس امام گفت آيا که چونست نماز او يعنى که اگر نماز او پسنديده الله تعالى است خصال حميده او نيز پسنديده الله تعالى است
والا فلا يا بنيخ که اگر بروى ادا نمايد مفترض ... اتقان ورزيده باشد مقبولست خصال حميده او اعتبار دارد والا فلا
چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حديث بيست وهشتم باب صدو هفتم که باب فيه نکت ونتف من التنزيل في الولاية است در تفسير آيت سوره
المدثر قالوا لم نک من المصلين **پنجم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم قال سئل عن الواحدة والخمسين رکعة فقال ان ساعات النهار

اثنتا

اثنتا عشرة ساعة وساعات الليل اثنتا عشرة ساعة ومن طلوع الفجر الى طلوع الشمس ساعة ومن غروب الشمس الى غروب الشفق غسق فلكل ساعة رکعتان
وللغسق رکعة **شرح** مراد بنهار اينجا از طلوع جرم آفتاب است تا غروب مجموع آفتاب ومراد بليل از غروب شفق مغربست تا طلوع فجر صادق
پس زمان ليل کوتاه تر است از زمان نهار در وقتی که آفتاب در اول حمل يا در اول ميزان باشد پس ساعات ليل کوتاه تر است از ساعات نهار
مراد بشفق الحمرة سرخی باشد ساعت غسق کوتاه تر است از ساعتی که از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و اگر مراد بيان فضيلت آن ساعات مساوی
يکديگرست الغسق بفتح غين با نقطه و فتح سين بی نقطه و قاف تاريکی اول شب و شدت تاريکی شب و اول مرادست اينجا و دوم مرادست در حديث
اول باب فرض الصلوة **يعني** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم راوی گفت که امام پرسيده شد از نماز ... که نماز نافله است
در شبانه روز که چرا اين عدد قرار گرفته پس امام گفت بدرستيکه ساعتهای روز دوازده ساعتست و ساعتهای شب دوازده ساعت
است و از طلوع فجر صادق تا طلوع آفتاب يک ساعت و از غروب آفتاب تا غروب سرخی مغرب زمان تاريکی اول شب است پس برای هر ساعتی دو
رکعت هر چند که در غير خودش باشد و برای تاريکی اول شب يک رکعت است **ششم اصل** قيل لابي عبد الله عليه السلم لم صار الرجل ينحرف في
الصلوة الى اليسار فقال لان للکعبة ستة حدود اربعة منها على يسارک واثنان منها على يمينک فمن اجل ذلک وقع التحريف الى اليسار
شرح اين سوال در مدينه واقع شده و استحباب انحراف در نماز بجانب يسار مخصوص مسجد مدينه و مانند آن از مساجد و بناهاست و مراد
بحدود کعبه انحاجات کعبه است و مراد بجهة کعبه قوسيست از افق که استقبال حقيقی هر جزوی از آن قوس استقبال عرفی کعبه است بدانکه اين
حديث مبنی بر اينست که واجب کل استقبال عرفی کعبه و استقبال حقيقی جهة کعبه است چنانچه گفته در سوره البقره فول وجهک شطر المسجد الحرام وحيث
ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و گفته ولکل وجهة هو موليها تا قول او ومن حيث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام والغاء الى استقبال حقيقی کعبه
واجب ميبود نماز بعض صف مستطيل مستقيم که طول آن زياده باشد بطول کعبه باطل ميبود بر خلاف واجبی ابعد در مواضع دور از کعبه پس اگر کسی نماز کند مثلا
در کناری از آن صف ميکرد و نماز معتبر او در کنار ديگر آن صف ميکرد معلوم شد که نبود يکی از آن دو نماز بر خلاف واجبست و اين ظاهر البطلان است
واستقبال عرفی جزوی از مطلق از استقبال حقيقی است و بنابر استقبال عرفی است آنچه مشهورست که علما ... پس در
بنای مسجد ... وسط مجموع جهات کعبه ... مثل مسجد مدينه که بر اساس
سهولت معرفت بعض اوقات صلوات بنای آن موافق نصف النهار شده لهذا ... مجموع جهات کعبه منحرف شده از وسط آن مجموع بجانب يسار
زيرا که طول مکه بيشتر است از طول مدينه و عرض مدينه در جانب شمال بيشتر است از عرض مکه ...
ست پس انحراف يسار مستحب است برای کسی که نماز گزارد در آن مسجد و مانند آن از مساجد و بناها مثلا اگر مجموع جهات کعبه در مدينه دو برابر ميل
کلی باشد چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت در حديث چهارم باب ششم و آن چهل و هشت درجه است تقريبا تياسر بقدر هشت درجه تقريبا مستحب خواهد
بود و مثل مسجد سهله که در کوفه است و آنچه موافق آن باشد از مساجد و بناهای کوفه چنانچه احتمال آن مي آيد در حديث آخر باب صد و سيوم که باب
مسجد السهله است و از اينجا ظاهر ميشود که ميتواند بود که در بعضی مساجد که در شهرهای ديگرست تيامن مستحب باشد بنابر اينکه بنای آنها موافق
نصف النهار باشد و اينها ... منحرف باشد از وسط مجموع جهات کعبه بجانب مشرق و در بعضی ديگر که بنای آنها موافق وسط مجموع جهات کعبه باشد
نه تيامن مستحب باشد و نه تياسر **يعني** گفته شد امام جعفر صادق عليه السلم را که چرا ... مرد ... که منحرف ميشود در نماز در مسجد مدينه
و مانند آن بسوی جانب چپ پس امام گفت برای اينکه کعبه را شش جهت مساوی يکديگرست چهار از آنها در جانب چپ است و در وقتی
که موافق مسجد النبی و دو از آنها در جانب راست است پس برای آن واقع شد امر بانحراف بجانب چپ بعنوان استحباب بدانکه از اين
تقرير ظاهر شد که امر بانحراف بجانب چپ بعنوان ... غير مضمون حديث ضعيف است که شيخ طوسی روايت کرده در تهذيب در
باب القبله از مفضل بن عمر و خارجست از قياس و اعتبار و مجتهدان بغلط خيال کرده اند که مضمون هر دو يکيست و اين ظاهر ميشود
بنقل بعضی عبارات مجتهدان در قبله اهل عراق صاحب کتاب شرايع گفته ويستحب لهم التياسر الى يسار المصلی منهم قليلا و صاحب کتاب مدارک
که شرح کتاب شرايع است در شرح اين گفته هذا هو المشهور بين الاصحاب وظاهر عبارة الشيخ في النهاية والمبسوط والخلاف وجوبه ... واستدل
عليه في الخلاف باجماع الفرقة وما رواه المفضل بن عمر انه سال ابا عبد الله عليه السلم عن التحريف لاصحابنا ذات اليسار عن القبلة وعن السبب

ليه فقال ان الحجر الاسود لما انزل به من الجنة ووضع في موضعه جعل انصاب الحرم من حيث لحقه النور نور الحجر فهي عن يمين الكعبة اربعة اميال وعن يسارها ثمانية اميال كله اثنا عشر ميلا فاذا انحرف الانسان ذات اليمين خرج عن حد القبلة لقلة انصاب الحرم واذا انحرف ذات اليسار لم يكن خارجا عن حد القبلة وروى الحلبي عن علي بن محمد رفعه الى ابي عبد الله عليه السلام نحو ذلك والروايتان ضعيفتا السند جدا والعمل بهما لا يؤمن معه الانحراف الفاحش عن حد القبلة وان كان في اثنائه ابن السبيل والحكم فيه على ان البعيد يستقبل الحرم كما ذكره المصنف في النافع والعلامة في المنتهى واحتمل في المختلف ان المراد الحكم على القولين وهو بعيد اذ العلامات المذكورة بجهة لا تقتضي وقوع الصلاة على نفس الحرم ... [illegible]

... هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من تنفل ما بين المغرب الى العتمة ... [illegible] شرح ... [illegible]

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که نماز نافله کند ... [illegible]

... هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان العبد ليقوم في صلاته ... [illegible]

شرح ... [illegible]

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible]

... نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال شرف المؤمن صلاته بالليل وعز المؤمن كفه عن اعراض الناس شرح ... [illegible]

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible]

... دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الصلاة وكل بها ملك ... [illegible]

شرح ... [illegible]

... [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت ... [illegible]

... یازدهم اصل جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله اوصني فقال لا تدع الصلاة متعمدا فان من تركها متعمدا فقد برئت منه ملة الاسلام شرح ... [illegible]

... دوازدهم اصل عن ابي الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل ورهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله قال صلاة الليل شرح ... [illegible]

یعنی روایت است از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام ... [illegible]

... سیزدهم اصل سمعت الرضا عليه السلام يقول افضل مواضع القدمين للصلاة النعلان شرح ... [illegible]

چهاردهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل عليه السلام يا جبرئيل اي البقاع احب الى الله عز وجل قال المساجد ... [illegible] شرح ... [illegible]

... پانزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما من يوم سحاب يخفى فيه على الناس وقت الزوال ... [illegible] شرح ... [illegible]

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible]

... باب بیست و یکم اصل باب مساجد الكوفة شرح

این باب بیان مساجد کوفه است و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان بالكوفة مساجد ملعونة ومساجد مباركة ... [illegible]

فقتلوه ... وهو مسلوب ... ومسجد بني ظفر وهو مسجد السهلة ومسجد بالحمراء ومسجد جعفي وليس له اليوم مسجد ثم قال فاما المساجد الملعونة فمسجد
ثقيف ومسجد الاشعث ومسجد جرير ومسجد سماك ومسجد بالحمراء بني على قبر فرعون من الفراعنة **شرح** در بعضی از نسخ ... بنقطه ... [illegible]
... معلوم ... میتواند ... لازم ... آمده **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت ... [illegible]
است که ملعونست ... مسجد است که مبارکست پس اما مساجد مبارکه پس اول مسجد غنی بفتح غین بالنقطه ... [illegible]
از عطفان ... [illegible] ... کرده ... بیان شده ... [illegible]
... آن مسجد ... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... مسجد ...
... دوم مسجد بني ظفر بفتح ظاء بالنقطه وفتح فاء و راء بی نقطه ... از انصار ... [illegible]
است و آن مسجد سهله است بفتح سین بی نقطه و سکون ها و سیوم مسجد ... است بفتح حاء بی نقطه و سکون میم و راء بی نقطه والف ممدوده که
محله ایست در کوفه و چهارم مسجد جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فاء و تشدید یا ... طایفه ایست ... کوفه ... [illegible]
... لفظ است و ... آن مسجد امروز مسجد ... [illegible] ... پس اما مساجدی که ملعونست پس اول مسجد ثقیف بفتح ثاء ... نقطه
و کسر قاف ... سکون یا ... بی نقطه ... قبیله ایست ... و دوم مسجد اشعث ابن قیس بفتح همزه و سکون شین بالنقطه و فتح عین
بی نقطه و ثاء ... ابو بکر ... امیر المؤمنین علیه السلام بوده و منافق بوده و سیوم مسجد جریر بن عبد الله بجلی ... نفاق ...
با امیر المؤمنین علیه السلام ... جریر بفتح جیم و کسر راء بی نقطه و سکون یا ... بی نقطه ... است و چهارم مسجد سماک
بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم والف ... بیان میشود در حدیث سیوم این باب و پنجم مسجدی که در محله حمرا ... [illegible]

دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال جددت اربعة مساجد بالكوفة فرحا لقتل الحسين عليه السلام مسجد الاشعث ومسجد جرير
ومسجد سماك ومسجد شبث بن ربعي **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نو کرده شد چهار مسجد در کوفه برای خوشحالی از کشتن امام حسین علیه السلام
اول مسجد اشعث ... و دوم مسجد جریر و سیوم مسجد سماک ... میشود در حدیث آینده و چهارم مسجد شبث بفتح
شین بالنقطه و فتح با ... [illegible] ... ربعی ... [illegible]
... در زمان امیر المؤمنین علیه السلام **سیوم اصل** عن صفوان بن يحيى عن ... عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان امير المؤمنين
عليه السلام نهى بالكوفة عن الصلوة في خمسة مساجد مسجد الاشعث بن قيس ومسجد جرير بن عبد الله البجلي ومسجد سماك بن مخرمة ومسجد شبث بن ربعي
ومسجد التيم **شرح** روایت است از صفوان بن یحیی ... از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که امیر المؤمنین ... [illegible]
در پنج مسجد اول مسجد اشعث بن قیس دوم مسجد جریر بن عبد الله بجلی بفتح با ... و فتح جیم ... بجیله ... [illegible]
... سیوم مسجد سماک بکسر سین ... مخرمه ... [illegible]
است چهارم مسجد شبث بن ربعی و پنجم مسجد تیم بفتح تاء ... [illegible] **چهارم اصل**
... مسجد بني ... ومسجد ... ومسجد سماك ومسجد ثقيف ومسجد الاشعث **شرح** این کلام ... است
... کلام صفوان ... مسجد ... [illegible] **یعنی** ... [illegible]
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ... [illegible] ... اول مسجد بنی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
دیگر ... [illegible]
... [illegible] ... و دوم مسجد بنی عبد الله بن دارم ... [illegible]
و سیوم مسجد غنی ... [illegible] ... و چهارم مسجد سماک و پنجم مسجد ثقیف

و پنجم مسجد اشعث ... [illegible] ... والله اعلم **باب صد و دوم اصل باب**
فضل المسجد الاعظم بالكوفة وفضل الصلوة فيه والمواضع المحبوبة فيه شرح این باب بیان فضیلت مسجد بزرگ است در کوفه و
بیان فضیلت نماز در آن مسجد و بیان مواضع محبوبه در آن مسجد و در این باب ... حدیث است **اول اصل** عن سهل بن زياد عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبد الله
الخزاز عن هارون بن خارجة عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال لي يا هارون بن خارجة كم بينك وبين مسجد الكوفة يكون ميلا قلت لا قال افتصلي فيه الصلوات
كلها قلت لا فقال اما لو كنت بحضرته لرجوت ان لا تفوتني فيه صلوة وتدري ما فضل ذلك الموضع ما من عبد صالح ولا نبي الا وقد صلى في مسجد كوفان **شرح**
... بکسر میم و سکون یا ... [illegible] ... **یعنی**
روایت است از سهل بن زیاد از عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله خزاز ... از هارون بن خارجه
از امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible] ... میان خانه تو و میان مسجد کوفه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
اصل حتى ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اسرى الله به قال له جبرئيل عليه السلام تدري اين انت يا رسول الله الساعة انت مقابل مسجد كوفان قال
فاستأذن لي ربي حتى آتيه فاصلي فيه ركعتين فاستأذن الله عز وجل فاذن له **شرح** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] **یعنی** تا آنکه رسول الله صلى الله عليه وآله ...
... جبرئیل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] **اصل** وان ميمنته لروضة من رياض الجنة وان وسطه لروضة من رياض الجنة
وان مؤخره لروضة من رياض الجنة وان الصلوة المكتوبة فيه لتعدل الف صلوة وان النافلة فيه لتعدل خمسمائة صلوة وان الجلوس فيه بغير تلاوة
ولا ذكر لعبادة ولو علم الناس ما فيه لأتوه ولو حبوا **شرح** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] **یعنی** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] **دوم اصل** عن ابي عبد الله

علیه السلام قال جاء رجل الی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و هو فی مسجد الکوفة فقال السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته فرد علیه فقال
جعلت فداک انی اردت المسجد الاقصی فاردت ان اسلم علیک و اودعک فقال له و ای شیء اردت بذلک فقال الفضل جعلت فداک قال فبع راحلتک
و کل زادک و صل فی هذا المسجد **شرح** المسجد الاقصی عبارت از بیت المقدس است که در شام است و مذکور است در اول سوره بنی اسرائیل که اسری
المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله و اودعک از باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد مردی بسوی امیر المؤمنین صلی الله علیه
و آله بر حالی که او در مسجد کوفه بود پس گفت سلام بر تو باد ای امیر المؤمنین و رحمت خدا و برکت او پس جواب سلام او گفت پس آن مرد گفت که قربانت
بروم بدرستی که من قصد کردم بیت المقدس را پس خواستم که سلام کنم بر تو و وداع کنم ترا پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت آن مرد را که چه چیز قصد کردی از این
سفر پس آن مرد گفت زیادتی ثواب را قربانت شوم امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس بفروش شتر سواری خود را و بخور توشه خود را و نماز بگزار در این مسجد

اصل فان الصلوة المکتوبة فیه حجة مبرورة و النافلة عمرة مبرورة و البرکة منه علی اثنی عشر میلا یمینه یمن و یساره
مکر و فی وسطه عین من دهن و عین من لبن و عین من ماء شراب للمؤمنین و عین من ماء طهر للمؤمنین منه سارت سفینة نوح علیه السلام و کان فیه نسر و
یغوث و یعوق و صلی فیه سبعون نبیا و سبعون وصیا انا احدهم و قال بیده فی صدره ما دعا فیه مکروب بمسألة فی حاجة من الحوائج الا اجابه الله
و فرج عنه کربته **شرح** منافات نیست میان فان الصلوة المکتوبة فیه حجة و میان حدیث پنجم باب اول بنا بر آنچه بیان شد در شرح آن ظاهر [illegible]
منه علی اثنی عشر میلا [illegible] مسجد اقصی که مبارک است [illegible] میل باشد مراد بسیار مسجد است و برکت [illegible] بیان [illegible]
در شرح حدیث آینده مراد از انجا بسر و یغوث و یعوق [illegible] است که میان آدم و نوح بوده اند و بعد از وفات ایشان مردم [illegible] تمثال ساختند
هر یکی تمثال مردی از ایشان و اسم ایشان را بر آن تمثالها گذاشتند و قوم نوح عبادت آن تمثالها [illegible] از ایشان [illegible] بر آن تمثالها گذاشتند
و قوم نوح عبادت آن تمثالها کردند باغوای ابلیس چنانچه مذکور است در سوره نوح و منافات نیست میان سبعون اینجا و میان آنچه گذشت در
حدیث اول که هر عبد صالح و هر نبی در آن نماز کرده زیرا که سبعون عبارت از عدد بسیار است مطلق چنانچه مذکور است [illegible] در آیه [illegible]
لهم سبعین مرة و قال بیده فی صدره متعلق بسابق است و مراد آنست که در وقت گفتن انا احدهم دست [illegible] سینه خود گذاشت **یعنی** پس بدرستی که
نماز فریضه در آن برابر یک حج مقبول است در ثواب و نماز نافله برابر عمره مقبول است و برکت از آن برود از دو میل است که چهار فرسخ باشد از هر طرف
مجموع آن [illegible] فرسخ [illegible] آن مبارک بودن است بیان این شد در شرح حدیث سابق و جانب چپ آن محل [illegible]
است علیهم السلام [illegible] است و در میان مسجد یعنی آنچه احاطه کرده [illegible] بچهار دیوار آن چشمه ایست از روغن و چشمه ایست از شیر و چشمه
ایست از آب که [illegible] برای مومنان و چشمه ایست از آب که باعث پاکیزه [illegible] است برای مومنان مراد آنست که مومنی که در آن مسجد نماز کند
در بهشت این چهار چشمه را [illegible] از آن مسجد روان گشت کشتی نوح علیه السلام و بوده اند در آن مسجد نسر و یغوث و یعوق [illegible] عابد بوده اند
و در اینجا عبادت میکردند و نماز گزارده در آن مسجد بسیار پیغمبر و بسیار وصی پیغمبر من یکی از ایشانم و گذاشت دست خود در سینه خود و دعا نکرد
در آن مسجد غمگینی بسوالی در حاجتی از حاجتها مگر آنکه قبول دعای او کرد الله تعالی **سیوم اصل** عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول نعم المسجد مسجد الکوفة صلی فیه الف نبی و الف وصی و منه فار التنور و فیه نجرت السفینة میمنته رضوان الله و وسطه
روضة من ریاض الجنة و میسرته مکر فقلت لابی بصیر ما یعنی بقوله مکر قال یعنی منازل السلطان و کان امیر المؤمنین علیه السلام یقوم علی باب المسجد ثم یرمی
بسهمه فیقع فی موضع التمارین فیقول ذلک من المسجد و کان یقول قد نقص من اساس المسجد مثل ما نقص فی تربیعه **شرح** الف اینجا مانند سبعون است در حدیث سابق
عبارتست از عدد بسیار [illegible] آنچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب و مکر [illegible] میم و سکون کاف [illegible]
[illegible] سوره آل عمران و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
حکومت مثل آیت سوره نحل [illegible] باب المسجد عبارت از دروازه [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] در حدیث ششم این باب [illegible]

مسقط آنچه بنای دیوار بر آنست [illegible] مسقط [illegible] از باب تفعیل چهار دیوار [illegible] و مراد اینجا چهار
دیوار است **یعنی** روایت است از حسن بن علی بن ابی حمزة از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام ابو بصیر گفت شنیدم از امام علیه السلام که میگفت خوب مسجدیست
مسجد کوفه نماز گزارده در آن هزار پیغمبر و هزار وصی و از آن مسجد جوشید تنور که در سوره هود مذکور است و در آن مسجد تراشیده شد کشتی نوح جانب راست
آن [illegible] و میان چهار دیوار آن روضه ایست از روضهای بهشت و جانب چپ آن محل [illegible]
[illegible] پس گفتم ابو بصیر را که امام چه میخواهد به گفته او که مکر است ابو بصیر گفت که میخواهد [illegible]
و عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که [illegible] در آن مسجد [illegible] خرما فروشان
پس میگفت که این قدر از جمله مسجد قدیم است و عادت او این بود که میگفت که بتحقیق کم کرده شده از بنای قدیم مسجد مثل آنچه در میان چهار دیوار
آنست و اراده داشت [illegible] نصف مسجد را کم کرده اند در زمان عمر بن الخطاب [illegible] کوفه را آباد کردند **چهارم اصل** عن علی بن اسباط عن
علی بن شجرة عن بعض ولد میثم قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یصلی الی الاسطوانة السابعة مما یلی الابواب کندة و بینه و بین السابعة مقدار ممر عنز
شرح میثم بکسر میم و سکون یاء [illegible] از خواص امیر المؤمنین علیه السلام بوده کنده بکسر کاف و سکون نون و دال
[illegible] قبیله ایست از اهل یمن [illegible] و سکون نون و زای [illegible] بز ماده **یعنی** روایت است از علی بن اسباط از علی بن شجرة
از بعض فرزندان میثم گفت عادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که نماز میگزارد رو بسوی ستون هفتم از دری که در پهلوی [illegible] است
و میان او و میان آن ستون مقدار گذرگاه بز ماده بود **پنجم اصل** عن علی بن اسباط [illegible] انه کان
[illegible] ستون [illegible] **شرح** علی بن اسباط از راویان امام [illegible] و امام رضا
علیهما السلام است [illegible] عبادت از یکی از آن دو امام [illegible]
دارد اول [illegible] **یعنی** روایت است از علی بن اسباط [illegible]
حکایت [illegible] نماز میگزارند نزد آن ستون هفتم [illegible]
[illegible] **ششم اصل** عن سفیان بن السمط قال قال ابو عبد الله علیه السلام [illegible] الباب الثانی
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] الباب [illegible] الاسطوانة [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] **شرح** الباب [illegible] چنانچه بیان شد در شرح حدیث [illegible]
[illegible] باب الفیل [illegible] ستون [illegible]
[illegible] ستون پنجم [illegible] ستون چهارم است [illegible]
ستون چهارم [illegible] ستون پنجم در مقابل [illegible] **یعنی** روایت است از سفیان بن سمط [illegible]
و سکون میم [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] مسجد کوفه [illegible] ستون
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] ستون پنجم
[illegible] ابو العباس سفاح [illegible] عباسی [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] باب الفیل [illegible]
[illegible] ستون چهارم [illegible] ستون پنجم [illegible]
[illegible] ستون ابراهیم علیه السلام [illegible] **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الاسطوانة [illegible] مقام ابراهیم [illegible] مقام جبرئیل علیه السلام **شرح** مقام جبرئیل [illegible]
باشد [illegible] جبرئیل [illegible] در وقت نماز رسول الله صلی الله علیه و آله
در موضعی از مواضع آن مسجد [illegible] جبرئیل [illegible] نوح علیه السلام [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت ستون هفتم از دری که در پهلوی در قبیله کنده است رکن مقام ابراهیم است و پنجم مقام جبرئیل علیه السلام است منافات نیست میان این حدیث
و میان حدیث سابق زیرا که میتواند بود که مقام بعضی ایشان باشد بلکه چون ابراهیم [illegible] باشد که امیرالمومنین نزد ستون هفتم نماز خوانده بود
یا نمازی [illegible] باشد و در [illegible] میکرده باشد اگرچه خود مامور بنماز نزد ستون پنجم باب باشد والله اعلم **هفتم اصل** عن ابی اسمعیل السراج
قال قال معاویة بن وهب و اخذ بیدی و قال قال لی ابو حمزة و اخذ بیدی قال قال لی ابو حمزة و اخذ بیدی قال الاصبغ بن نباتة و اخذ
بیدی فارانی الاسطوانة السابعة فقال هذا مقام امیرالمومنین علیه السلام قال و کان الحسن بن علی علیه السلام یصلی عند الخامسة فاذا غاب امیرالمومنین
علیه السلام صلی فیها الحسن علیه السلام و هی من باب کندة **شرح** روایت است از ابو اسمعیل سراج گفت که گفت مرا معاویة بن وهب و گرفت دست مرا
تا [illegible] گفت مرا ابو حمزه و گرفت دست مرا ابو حمزه گفت گفت مرا اصبغ بن نباته و گرفت دست مرا پس نمود بمن ستون
هفتم مسجد کوفه را پس گفت این جای امیرالمومنین علیه السلام است اصبغ گفت و عادت امام حسن بن علی علیه السلام این بود که نماز میکرد
در ستون پنجم پس چون غایب میشد امیرالمومنین علیه السلام نماز میکرد در ستون هفتم امام حسن علیه السلام و این ستون هفتم است از در کنده
[illegible] که میان این ستون و میان دری که در پهلوی کوه کنده است شش ستون فاصله است و این هفتم است **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال مسجد کوفان روضة من ریاض الجنة صلی فیه الف نبی [illegible] و فیه عصا موسی علیه السلام و شجرة یقطین و خاتم سلیمان
علیه السلام و منه فار التنور و نجرت السفینة و هی سرة بابل و مجمع الانبیاء **شرح** ظاهر تعبیر از عدد بسیار بالف میشود و کلام [illegible]
[illegible] و میتواند بود که مراد [illegible] از قبیل [illegible] اشارت باینکه [illegible] سابقین صادر شده
و مراد یک چیز است والله اعلم [illegible] در حدیث سیوم این باب و نجرت [illegible] فار التنور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بابل اشارت است باینکه [illegible] قوم نوح [illegible]
ولایت بابل [illegible] مجمع الانبیاء [illegible] در آن وقت [illegible] در آن مسجد
بوده اند و سایر انبیای [illegible] از آن زمان [illegible] بوده اند **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت مسجد کوفه روضه ایست از
روضهای بهشت نماز گزارده در آن هزار پیغمبر و [illegible] پیغمبر [illegible] است برای مومنان و [illegible]
و در آن مسجد است عصای موسی علیه السلام [illegible] مذکور است در آیت سوره صافات و انبتنا علیه شجرة من یقطین و انگشتر سلیمان علیه السلام
مراد آنست که [illegible] مسجد [illegible] قائم آل محمد علیه السلام [illegible] عصا و خاتم نزد امام زمان می باشد چنانچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب [illegible] عند الائمة علیهم السلام من آیات الانبیاء علیهم السلام است و در حدیث اول باب [illegible]
[illegible] من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] و از آن مسجد [illegible] تنور در زمان نوح علیه السلام چنانچه مذکور است در کلام
[illegible] در آن مسجد [illegible] کشتی نوح علیه السلام [illegible] آن مسجد [illegible] بابل [illegible] **باب صد و سیوم اصل**

باب مسجد السهلة

شرح این باب بیان مسجد سهله است [illegible] در کوفه است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** دخلنا علی ابی عبدالله علیه السلام فسالنا [illegible] زید بن علی فقال رجل من القوم [illegible]
[illegible] معاویة بن اسحق الانصاری [illegible] الطلقوا [illegible] مسجد السهلة **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] معاویة بن اسحق الانصاری [illegible]
[illegible] در مسجد سهله **اصل** فقال ابو عبدالله علیه السلام [illegible]
[illegible] بیت ادریس النبی علیه السلام الذی کان یخیط فیه و منه سار ابراهیم علیه السلام الی الیمن بالعمالقة و منه سار داود علیه السلام الی
جالوت [illegible] کل نبی [illegible] **شرح**

دخل بغداد

و صلی بقیه [illegible] است و عطف است بر مقدر [illegible] مذکور است در [illegible] الطلقوا [illegible]
[illegible] ما دامت الاعاده [illegible] و اول [illegible] و دوم [illegible] در
دوم [illegible] باعتبار [illegible] سال [illegible]
[illegible] میان این و میان آنچه در حدیث سیوم این باب است [illegible] العمالقه [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible] امام جعفر
صادق علیه السلام [illegible] امام گفت [illegible]
[illegible] مسجد جای خانه ادریس
پیغمبر علیه السلام است [illegible] ابراهیم علیه السلام بسوی [illegible] عمالقه [illegible]
مراد آنست که برای [illegible] عمالقه روانه شد و از آن مسجد روانه شد داود علیه السلام بسوی جالوت که مذکور است در سوره البقره [illegible]
زمین آن مسجد [illegible] مسجد جای [illegible]
[illegible] خضر علیه السلام [illegible] **دوم اصل** قال ابو عبدالله علیه السلام
[illegible] مسجد السهلة [illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] قائم آل محمد علیهم السلام [illegible] قائم علیه السلام [illegible]
در کتاب الحجه در حدیث [illegible] باب [illegible]
[illegible] مسجد سهله [illegible]
ظهور قائم علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] در شرح حدیث سیوم باب [illegible]
[illegible] **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] مسجد سهله [illegible] که آن مسجد [illegible]
[illegible] **سیوم اصل** عن عبدالرحمن بن سعید الخزاز عن ابی عبدالله علیه السلام قال
قال بالکوفة مسجد یقال له مسجد السهلة لو ان عمی زیدا اتاه فصلی فیه و استجار الله لاجاره عشرین سنة [illegible]
النبی صلی الله علیه و آله [illegible] **شرح** [illegible] **یعنی** روایت است از
عبدالرحمن بن سعید خزاز [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت امام گفت که در کوفه مسجدیست [illegible] مسجد سهله [illegible]
زید [illegible] نماز میکرد در آن [illegible]
[illegible] خضر علیه السلام و خانه ادریس پیغمبر صلی الله علیه [illegible] نزد آن مسجد [illegible]
[illegible] **چهارم اصل** [illegible] مسجد السهلة [illegible] **شرح**
و این عبارت از [illegible] صاحب الزمان علیه السلام باشد [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] مسجد [illegible] مسجد است
[illegible] در حدیث [illegible] باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]

کتاب الزکوة

و فضو روحا و قرینه العوالی از وحاء طرف مشرق است و حزران است بقدر متوجه الی از وحاء با نفقه بر منه الی از وحاء و بنا بر اول مراد متوجه بر نواد

مسجد نبوی رو حاء است که اگر دیوار راست و چپ آن را بخط مستقیم اخراج کنیم بر وحاء رسد و اگر از دیوار محراب آن خط بعنوان عمود اخراج کنیم

بر وحاء رسد و بنا بر دوم مراد باستقامه طرف مسجد نبوی کاروحاء است بر که از مسجد میرسد بنا و همی که بر نهر عیب است **یعنی** و در روایت آمده است

از امام صلوات الله علیه اینکه مسجد سهله دیوار آن رو بسوی روحاء دارد **به انکه** این اشارت بجند جیز **اول** آنچه گذشت در کتاب الحجه

در حدیث شانزدهم باب ... که باب هفتاد و نهم است که صاحب الزمان صلوات الله علیه در زمان غیبت گاه در بعض المسجد ... باشد و گفتیم در شرح آن

حدیث که شاید که در روحاء باشد و این حدیث موید آن گشت و مناسب است احتمال اول در شرح آن ... تمام باید در حدیث سابق **دوم** آنچه گذشت

در شرح حدیث ششم باب صوم ... مساجد منحرف است از وسط جهت کعبه بسوی جهتی دیگر از جهت کعبه که در جانب غرب است برای آنکه عظیم داد از جمله

است مسجد سهله زیرا که روحاء نسبت بقافله که از کوفه بمدینه روند و روی ... راست و واقع است بجند ... **سیوم** اینکه قبله بودن کعبه باعتبار

است که مقرر است که گاه گاهی مانعی نباشد امام زمان مجاور آن جای بوده باشد و در ... حاضر شده باشد چنانچه گفته در سوره حج و اذن فی

الناس بالحج یاتوک و در سوره یونس و اجعلوا بیوتکم قبلة و در سوره البقرة اسجدوا لآدم و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث هفتاد و سوم باب

صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است ... معلوم باشد که در سالهای بسیار امام آخر الزمان ساکن خواهد داشت در جزئی

از مجموع جهات کعبه که غیر وسط جهات کعبه است بنا کسجد روبان جزء ... بوده و موافق است بنا کسجد سهله ... قبل از استقرار امام

صلوات الله علیه در روحاء ... مسجد سهله و موافق آن ... بناهای کوفه ... بوده ... از استقرار ... و

علم بانکه امام نزد کعبه است و الله اعلم **اصل** هذا آخر کتاب الصلوة من الکتاب الکافی لابی جعفر الکلینی رحمه الله و الحمد لله و صلی الله علی

محمد و آله و عترته الطاهرین و یتلوه کتاب الزکوة **شرح** این از الحاقات کاتبان است **یعنی** این آخر کتاب الصلوة است از الکتاب کافی که منسوب است

از ابو جعفر کلینی رحمه الله و سپاس الله راست و درود کند الله تعالی بر محمد و آل او و محبوبان او که پاکیزه کانند و در عقب آن می آید کتاب الزکوة

قد وفق الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما و عن جمیع المؤمنین

والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات لاتمام

شرح هذا الکتاب فی یوم الخمیس عاشر جمیدی

الثانی فی سنة احدی و تسعین و الف

من الهجرة النبویة بر ... و

... زمان ...

الشی تمام

تمت

تمام

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله اجمعین و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مامور شد بعبارت شرح کافی ثقة الاسلام
ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی و بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعاء و کتاب
فضل القرآن و کتاب العشرة و کتاب الطهارة و کتاب الحیض و کتاب الجنائز و کتاب الصلوة شروع نموده در شرح کتاب الزکوة
که کتاب دوازدهم است بتاریخ شهر جمادی الثانیه سال هزار و هفتاد و یک هجری والله المستعان اصل کتاب الزکوة شرح
زکوة بفتح زای با نقطه و تخفیف کاف و الف منقلب از واو و تاء تانیث در اصل مصدر باب تفعیل است بمعنی نمو و مراد اینجا حصه ایست از مال که [illegible]
[illegible] باعث نمو مال میشود یعنی کتاب دوازدهم از جمله سی و چهار کتاب که اجزاء کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی است کتاب
[illegible] احادیث متعلقه بزکوة مذکور میشود و در این کتاب نود باب است اول باب فرض الزکوة و ما یجب فی المال من الحقوق دوم باب
منع الزکوة سیوم باب العلة فی وضع الزکوة علی ما هی لم تزد ولم تنقص چهارم باب ما وضع رسول الله صلی الله علیه و آله علی اهل [illegible]
الزکوة علیه پنجم باب ما یزکی من الحبوب ششم باب ما لا یجب فیه الزکوة مما تنبت الارض من الخضر و غیرها هفتم باب اقل ما یجب فیه الزکوة
من الحرث هشتم باب ان صدقة الثمرة مرة واحدة نهم باب زکوة الذهب والفضة دهم باب انه لیس علی الحلی و سبائک الذهب والفضة
والجوهر زکوة یازدهم باب زکوة المال الغائب والدین والودیعة دوازدهم باب اوقات الزکوة سیزدهم باب [illegible] چهاردهم
باب المال الذی لا یحول علیه الحول فی ید صاحبه پانزدهم باب ما یستفید الرجل من المال بعد ان یزکی ما عنده من المال شانزدهم باب الرجل
یشتری المتاع فیکسد علیه والمضاربة هفدهم باب ما یجب علیه الصدقة من الحیوان وما لا یجب هجدهم باب صدقة الابل نوزدهم باب
اسنان الابل بیستم باب صدقة البقر بیست و یکم باب صدقة الغنم بیست و دوم باب ادب المصدق بیست و سیوم باب زکوة
مال الیتیم بیست و چهارم باب زکوة مال المملوک والمکاتب والمجنون بیست و پنجم باب فیما یاخذ السلطان من الخراج بیست و ششم باب
الرجل یخلف عند اهله من النفقة ما یکون فی مثلها الزکوة بیست و هفتم باب الرجل یعطی من زکوته من یظن انه معسر ثم یجده موسرا بیست و هشتم
باب الزکوة [illegible] بیست و نهم باب قضاء الزکوة عن المیت سی ام باب اقل ما یعطی من الزکوة و اکثر سی و یکم
باب ان یعطی عیال المومن من الزکوة اذا کانوا صغارا و یقضی عن المومنین الدیون من الزکوة سی و دوم باب تفضیل اهل الزکوة بعضهم
علی بعض سی و سیوم باب تفضیل القرابة فی الزکوة و من لا یجوز لهم ان یعطون من الزکوة سی و چهارم باب نادر سی و پنجم باب الزکوة
تبعث من بلد الی بلد او تدفع الی من یقسمها فتضیع سی و ششم باب الرجل یدفع الیه الشیء یفرقه و هو محتاج الیه یاخذ لنفسه سی و هفتم
باب الرجل اذا وصلت الیه الزکوة فهی کسبیل ماله یفعل بها ما یشاء سی و هشتم باب الرجل یحج من الزکوة او یعتق سی و نهم باب
القرض انه حمی الزکوة چهلم باب قصاص الزکوة بالدین چهل و یکم باب من فر بماله من الزکوة چهل و دوم باب [illegible]

الموفی

الوصی چهل و سیوم باب من یحل له ان یاخذ من الزکوة و من لا یحل له و من له المال القلیل چهل و چهارم باب من تحل له الزکوة فیمتنع من
اخذها چهل و پنجم باب العشار و الجداد چهل و ششم باب صدقة اهل الجزیة چهل و هفتم باب نادر چهل و هشتم باب الصدقة باب
فضل الصدقة چهل و نهم باب ان الصدقة تدفع البلاء پنجاهم باب فضل صدقة السر پنجاه و یکم باب صدقة اللیل پنجاه و دوم
باب فی ان الصدقة تزید فی المال پنجاه و سیوم باب الصدقة علی القرابة پنجاه و چهارم باب کفایة العیال والتوسع علیهم پنجاه و پنجم
باب من یلزم نفقته پنجاه و ششم باب الصدقة علی من لا تعرفه پنجاه و هفتم باب الصدقة علی اهل البوادی و اهل السواد پنجاه و هشتم
باب کراهیة رد السائل پنجاه و نهم باب قدر ما یعطی السائل شصتم باب دعاء السائل شصت و یکم باب ان الذی یقسم الصدقة
شریک صاحبها فی الاجر شصت و دوم باب الایثار شصت و سیوم باب من سأل من غیر حاجة شصت و چهارم باب کراهیة المسألة
شصت و پنجم باب المن شصت و ششم باب من اعطی بعد المسألة شصت و هفتم باب المعروف شصت و هشتم باب فضل المعروف شصت و نهم
باب [illegible] هفتادم باب ان صنائع المعروف تدفع مصارع السوء هفتاد و یکم باب ان اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة
هفتاد و دوم باب تمام المعروف هفتاد و سیوم باب وضع المعروف موضعه هفتاد و چهارم باب فی آداب المعروف هفتاد و پنجم باب من کفر المعروف
هفتاد و ششم باب القرض هفتاد و هفتم باب انظار المعسر هفتاد و هشتم باب تحلیل المیت هفتاد و نهم باب مؤونة النعم هشتادم باب حسن جوار
النعم هشتاد و یکم باب معرفة الجود والسخاء هشتاد و دوم باب الانفاق هشتاد و سیوم باب البخل والشح هشتاد و چهارم باب النوادر
هشتاد و پنجم باب فضل اطعام الطعام هشتاد و ششم باب فضل القصد هشتاد و هفتم باب کراهیة الاسراف والتقتیر هشتاد و هشتم
باب سقی الماء هشتاد و نهم باب الصدقة لبنی هاشم و موالیهم و صلتهم نودم باب نوادر باب اول اصل باب فرض الزکوة و ما یجب فی
المال من الحقوق شرح فرض بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه در اصل مصدر باب ضرب است و مراد اینجا [illegible]
که تکلیف بان در ظاهر قرآن باشد و تارک آن مستحق عقاب اخروی [illegible] و مراد اینجا [illegible]
الحقوق [illegible] یعنی این باب بیان [illegible] از جمله آنها زکوة است و بیان آنکه
واجب است در مال و از جمله مستحبات در مال و در این باب بیست حدیث است اول اصل عن زرارة و محمد بن مسلم انهما قالا لابی عبد الله علیه السلام
ارایت قول الله عز و جل انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل
[illegible] شرح ارایت بهمزه استفهام و فتح تا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معطوف است بر الرقاب برای اشارت باینکه مال نقد رهن نیز داده میشود و غالبا بلکه بقرض خواهان واداده میشود برای قرض واران که [illegible]
سبیل الله عبارت است از آنچه مامور به است در شریعت از پیروی علم و ترک پیروی ظن در احکام الهی است و از آن تعبیر شده در سوره فاتحه به [illegible]
و صراط اهل نعمت آنجا که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و در سوره نساء السبیل مومنین که و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
و یتبع غیر سبیل المومنین و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب سیزدهم که باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله است و در حدیث یازدهم
باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و در حدیث [illegible] الحسن بن علی علیهما السلام که مومنین [illegible] مستعمل میشود در ایام
عالمین بجمیع احکام الهی و می آید در حدیث اول باب الرجل یحج من الزکوة او یعتق اینکه حج داخل مراد و السبیل الله اینجا نیست تکرار شد اینجا برای
اشارت بتفاوت میان این دو مصرف و دو مصرف سابق بر این باعتبار اینکه دو مصرف سابق قابل اخذ مال باشند علی الجمله بخلاف این دو مصرف
زیرا که مصرف مال در وسایل حصول قوت و کثرت آنهاست مثل جهاد ظاهری و مثل تصنیف کتب احادیث اهل البیت علیهم السلام برای ارشاد خلایق
بسوی سبیل الله که جهاد باطنی است پس لام اینجا نیز برای سببیت است اللام و ابن السبیل برای [illegible] و اشارت است بسبیل الله و مراد
با بن السبیل کسی است که کار و شغل او طلب علم دین که سبیل الله است باشد مثل مجاهدان ظاهری و باطنی نظیر آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث
چهاردهم باب [illegible] که باب النوادر است که الناس ابناء ما یحسنون و در کتاب الایمان والکفر در حدیث [illegible] باب [illegible] که باب ذم
الدنیا والزهد فیها است که فکونوا من ابناء الآخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا و عطف آن بر سبیل الله مشعر بانست که صرف مال در اسباب حصول
کثرت ابن السبیل باشد مثل بنای مدارس و استکتاب کتب احادیث اهل البیت علیهم السلام و تصحیح آنها و وقف آنها برای ابن السبیل و کلام ابن السبیل
مستعمل میشود در مسافری که رسیدن او بوطن میسر نباشد و در [illegible] اینکه را با خرمان نفقه او را برده باشند پس کسی که ملازم راه و سفر شده
و با بینی است آنچه می آید در حدیث سیوم باب هفتاد و سیوم [illegible] و در اینجاست نیز حمل بر [illegible] میکنند و موافق است آنچه در بیان این حدیث
[illegible] منقول شده در شرح حدیث [illegible] این باب و فریضة حالست از ضمیر مستتر در ظرف که [illegible] خبر مبتدا است و [illegible] معطوف خبر مبتدا
ست و ضمیر فاعل انما است و راجعست بالصدقات و صاحب مجمع البیان گفته که قال الزجاج و فریضة منصوبة علی التوکید لان قوله انما الصدقات
لهولاء [illegible] فرض الله الصدقات لهولاء **یعنی** روایتست از زراره و محمد بن مسلم اینکه ایشان گفتند امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده
ما را که قول الله عز و جل در سوره توبه که جز این نیست که زکوات فراهم آورده شده برای نیازمندان است و [illegible] و کارکنان بر آنها و جمعی
که تالیف کرده میشود دلهای ایشان و در [illegible] مملوکان و قرض داران است و در [illegible] علم دین و طالبان علم دین است بر حالی که آن صدقات فریضه
باشد از جانب الله تعالی [illegible] آیا هر یک این جماعت داده میشود از زکوة و اگر چه
باشند و اهل شک و اضطراب در دین **اصل** فقال ان الامام یعطی هولاء جمیعا لانهم یقرون له بالطاعة قال قلت فان کانوا لا یعرفون
فقال یا زرارة لو کان یعطی من یعرف دون من لا یعرف لم یوجد لها موضع و انما یعطی من لا یعرف لیرغب فی الدین فیثبت علیه فاما الیوم فلا تعطها
انت و اصحابک الا من یعرف فمن وجدت من هولاء المسلمین عارفا فاعطه دون الناس ثم قال سهم المولفة و سهم الرقاب عام و الباقی خاص
شرح [illegible] اسم نکره در سیاق نفی است و افاده عموم میکند و مراد اینست که [illegible] باعتبار اینکه مولفة قلوبهم
اهل شک اند البته [illegible] الصدقات است [illegible] مولفة قلوبهم [illegible] اهل شک نیز باشند
در زمان ظهور دولت امام حق [illegible] **یعنی** [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible]
که امام حق در وقت ظهور دولت [illegible] زکوات [illegible] برای او بفرمان بردار
زراره گفت که گفتم [illegible] عارف بحقیقت اسلام نباشند چون داده شوند از زکوات فریضه پس امام گفت که ای زراره
[illegible] حقیقت اسلام را بخلاف آنکه [illegible] جز این آیت که داد
[illegible] امام حق [illegible] زکوة فریضه را
[illegible] بحقیقت اسلام [illegible]
[illegible]

بتوان کرد در زمان ظهور دولت امام حق [illegible] با اهل موقف در زمان ظهور دولت امام حق نیز **اصل** قال قلت فان لم
یوجدوا قال لا تعطی الزکوة [illegible] الله عز و جل لا یوجد لها اهل قال قلت فان لم تسعهم الصدقات فقال ان الله فرض للفقراء فی مال
الاغنیاء ما یسعهم ولو علم ان ذلک لا یسعهم لزادهم انهم لم یوتوا من قبل فریضة الله و لکن اتوا من منع من منعهم حقهم لا مما فرض الله لهم
ولو ان الناس ادوا حقوقهم لکانوا عایشین بخیر **شرح** [illegible] فریضه [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب الحجة در حدیث چهارم [illegible]
من ذلک شیء [illegible] حکم [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** زراره گفت [illegible] مستحقان زکوات فریضه [illegible] امام گفت [illegible]
[illegible] الله عز و جل [illegible] زراره گفت [illegible]
[illegible] زکوات فریضه [illegible] امام گفت [illegible] الله تعالی فرض [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] **اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام لما انزلت آیة الزکوة خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و انزلت فی شهر رمضان فامر رسول الله صلی الله علیه و آله
منادیه فنادی فی الناس ان الله فرض علیکم الزکوة کما فرض علیکم الصلوة **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] آیت زکوة در سوره توبه
[illegible]
[illegible] در ماه رمضان [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] **اصل** ففرض الله عز و جل علیهم من الذهب والفضة و فرض الصدقة من
الابل و البقر و الغنم و من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب فنادی فیهم بذلک فی شهر رمضان و عفا لهم عما سوی ذلک **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible]
حدیث دوم باب چهارم **اصل** قال ثم لم یتعرض لشیء من اموالهم حتی حال علیهم الحول من قابل فصاموا و افطروا فامر منادیه فنادی فی المسلمین
ایها المسلمون زکوا اموالکم تقبل صلوتکم قال ثم وجه عمال الصدقة و عمال الطسوق **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رمضان آینده و ظاهر این است که اول سال شروع ماه رمضان باشد و شاید که باعتبار ترتیب قمر باشد زیرا که احوال حوادث آینده در یک سال
در آن شب بر امام زمان ظاهر میشود چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب ششصت و نهم که باب شب لیلة القدر است طسوق بفتح طاء
منقوطه و تشدید سین بی نقطه مضمومه و سکون واو و قاف است و گاهی بجای قاف جیم می باشد و آن بمعنی ناحیه است یعنی موازی ربع و آنکه در هم
از جمله طسوس مسی [illegible] باشد و بعضی عجم آن را تسو بفتح تاء دو نقطه در بالا و تشدید سین بی نقطه مضموم و سکون واو مینامند و طسوق معرب
تسو است نظیر آنکه مستوق [illegible] معرب مستو [illegible] صاحب قاموس گفته که المستوقه بالضم من الدراهم معرب مستو و نظیر آنکه جر
موق بضم جیم و سکون واو [illegible] معرب سرموزه است صاحب قاموس گفته که الجرموق کعصفور الذی یلبس فوق الخف و مراد بطسوق اینجا [illegible] یعنی
اهل ذمت که در ناحیه می باشند و آنچه مقرر میشود بر ایشان و اهل آن مانند صدقه است چنانچه مصنف رحمه الله تعالی اشارت بآن میکند در عنوان
باب صدقة اهل الجزیه که باب چهل و ششم است و بعضی میگویند که طسوق بضم طاء و تخفیف سین است و آن جمع طسق بفتح طاء و سکون السین است و آن بمعنی
خراج زمین مقطوع المقدار است و موید احتمال اول است ذکر این بعد از ذکر قرار دادن زکوة و الفا موید احتمال اول است و صاحب قاموس گفته
که الطسوج کسنور الناحیه و ربع دانق معرب و گفته الطسق بالفتح [illegible] العادة [illegible] او ما یوضع من الخراج علی الجربان او شبه
فرتینه [illegible] و کانه مولد او معرب و مطرزی در مغرب گفته که الطسوج الناحیه کالقریة و نحوها معرب [illegible] **یعنی**
امام گفت که پس تعیین وقت نکرد برای [illegible] از مالهای مسلمانان که چه وقت زکوات آنها را بدهند تا آنکه تمام شد بر ایشان آن سال یعنی سال بسبب ماه
رمضان آینده پس روزه گرفتند و [illegible] عید افطار کردند پس امر کرد منادی [illegible] که ندا کند در مسلمانان که ای مسلمانان زکوة
دهید مالهای خود را تا مقبول شود نمازهای شما امام گفت که بعد از آن روانه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله عاملان زکوة اهل اسلام را و عاملان
ناحیه اهل ذمه را **سیوم اصل** عن رفاعة بن موسی انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ما فرض الله علی هذه الامة شیئا اشد علیهم من الزکوة
وفیها تهلک عامتهم **شرح** رفاعه بکسر راء بی نقطه و فاء و الف و عین بی نقطه است الامة بضم همزه و تشدید میم طایفه از جمله جمیع [illegible]
[illegible] **یعنی**
روایت است از رفاعة بن موسی [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که فرض نکرد الله تعالی بر این امت چیزی [illegible]
از زکوة و بسبب زکوة [illegible] جمیع ایشان [illegible] نماز ایشان [illegible]
[illegible] میشوند **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل جعل للفقراء فی اموال الاغنیاء ما یکفیهم و لولا ذلک لزادهم و انما یؤتون
من منع من منعهم **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالا فرض الله الزکوة
مع الصلوة **شرح** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که فرض کرد الله تعالی زکوة را با نماز [illegible]
فرض کرد [illegible] سوره مزمل و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة [illegible] سوره مزمل از [illegible] مکیات است [illegible] نماز فرض بوده اما
زکوة فرض نبوده بلکه در مدینه فرض شده چنانکه ظاهر حدیث دوم این باب است [illegible] زکوة [illegible] در وقت فرض نماز [illegible]
[illegible] تا خیر در اخذ آن شده تا وقت نزول سوره توبه در مدینه [illegible] می آید در کلام [illegible] در ذیل حدیث دوم باب چهارم **ششم**
اصل قال ابو الحسن علیه السلام ان الله عز و جل وضع الزکوة قوتا للفقراء و توفیرا لاموالکم **شرح** القوت بضم قاف و سکون واو [illegible]
[illegible] باب [illegible] و آنچه بآن معاش کنند و بنا بر اول قوتا مفعول له است و بنا بر دوم حال است و توفیرا [illegible]
[illegible] **یعنی** گفت امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل قرار داد زکوة را برای معیشت [illegible] و برای زیاد
کردن مالهای شما را **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل فرض الزکوة کما فرض الصلوة و لو ان رجلا حمل الزکوة
فاعطاها علانیة لم یکن علیه فی ذلک عیب و ذلک ان الله عز و جل فرض فی اموال الاغنیاء للفقراء ما یکتفون به و لو علم ان الذی فرض لا یکفیهم
لزادهم و انما یؤتی الفقراء فیما اتوا من منع من منعهم حقوقهم لا من الفریضة **شرح** کما فرض الصلوة اشارت است باینکه مانع الزکوة کافر است
مانند تارک الصلوة چنانچه بیان میشود در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] و لو [illegible] است و در [illegible] لو [illegible]
[illegible] و قوع [illegible] باب [illegible] است التحمل [illegible] جمیع اجزای چیزی که

برو شبیه که جمله واحده شود و مراد اینجا [illegible] دوم است و میتواند بود که بکار منقط باشد و باب تفعل برای کثرت مفعول باشد التحمل بر داشتن بار
بسیار خواه بر دوش خود و خواه بر غیر خود مثل بار کردن چیزهای بسیار بر حمالان بسیار و مانند آن [illegible] خود همراه باشد زیرا که از آن
نیز بر داشتن میگویند و در حرف [illegible] میتواند بود که بجای منقط از باب ضرب باشد موافق آنچه می آید در حدیث هفتم این باب [illegible] ذلک
برای ظرفیت است [illegible] ذلک مصدر اعطاها است و ظرف متعلق بعیب است یا متعلق بعلیه است [illegible] متعلق بعیب است العیب بفتح عین بی نقطه
و سکون تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه مصدر باب نصر و ضرب [illegible] سرزنش کردن و [illegible] اینجا مناسب است و در بعضی نسخ بیا دو نقطه
در پایین مصدر باب ضرب است و آن لازم و متعدی می باشد یعنی زشت [illegible] و زشت شمردن چیزی را و متعدی اینجا مناسب است و فرق میان
سرزنش و زشت شمردن اینست که اول متعلق بفاعل [illegible] میشود و دوم اعم است و ذلک ان [illegible] تقدیر ذلک [illegible] است و اشارت
ذلک [illegible] عیب است و آن وجوب رنجیدن خاطر فقرا است از کسی که زکوة فرض را پنهان دهد بسبب پنهان دادن و حاصل تعلیل
که چون فقرا آزار [illegible] میدانند که آن آزار [illegible] بعض [illegible] حق ایشان [illegible] است و چون تمیز نمیتوانند کرد ظالم خود را از غیر ظالم از
صورت [illegible] زکوة فریضه را [illegible] ظالم پنهان و پس خواهند رنجید از آن غیر ظالم نیز بلکه سرزنش نیز خواهند کرد و منع نماند که [illegible] تعلیل برای عدم
عیب [illegible] مناسب این [illegible] که بجای فرض [illegible] اموال الاغنیاء للفقراء ما یکتفون به گوید که لم یفرض [illegible] اموال الاغنیاء للفقراء ما یکتفون به کوید
که لم [illegible] اموال الاغنیاء للفقراء [illegible] ما یکتفون به و بر این قیاس است سیاقت این تعلیل تا آخر [illegible] همزه و تاء دو نقطه در بالا و الف
منقلب از یا [illegible] مضارع غایب مجهول باب ضرب است الاتیان آمدن و شخص [illegible] بعنوان تاراج و مانند آن الفقراء مرفوع و نایب فاعل است
[illegible] برای ظرفیت است [illegible] عبارت است از مینوا [illegible] محذوف است بتقدیر [illegible] همزه و ضم تاء دو نقطه در بالا و سکون واو و ضمیر جمع
[illegible] مجهول باب [illegible] است و این دو فعل مجهول مستعمل شده در امثال اینجا [illegible] فعل معلوم و مراد آزار کشیدن فقرا است [illegible] در اول
و مانع در دوم برای افاده دوم است نظیر آیت سوره المؤمنون و الذین یؤتون ما اتوا [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل فرض کرد زکوة را چنانچه فرض کرد نماز را و اگر اینکه مردی فراهم میکرد زکوة مال خود را پس میداد آن را
آشکارا [illegible] و در [illegible] دادن زکوة رنجش یا سرزنش [illegible] بخشش فقرا از او در باب دادن زکوة بانیروشی که چرا [illegible]
یا بانیروشی که چرا [illegible] بسبب پنهان دادن زکوة است و آن رنجش فقرا برای آن است که الله عز و جل فرض کرد در مالهای مالداران برای فقرا
[illegible] مقداری را که اکتفا میکنند فقرا بآن مقدار و اگر الله تعالی میدانست که آنچه فرض کرده کفایت نمیکند فقرا را هر آینه زیاد میداد فقرا را از مال اغنیا
و جز این نیست که آزار میکشند فقرا در آن [illegible] که آزار کشیدند [illegible] قدیم الایام بسبب ندادن آنکه ندادند ایشان را حقوق ایشان از زکوة
[illegible] از جانب زکوة فریضه **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لا
یحمدون الا باداءها و هی الزکوة بها حقنوا دماءهم و بها سموا مسلمین **شرح** [illegible] برای [illegible] است و مراد [illegible] افعال [illegible]
ادای زکوة [illegible] می آید در حدیث نهم این باب که [illegible] زکوة [illegible] [illegible] اسم [illegible]
که منع حقوق مالیه که غیر زکوة [illegible] است باعث [illegible] بودن خون و عدم [illegible] مسلم نمیشود [illegible] حقوق [illegible] هیچ چیز قایم مقام زکوة
فریضه نمیشود حتی نماز فریضه و این منافات ندارد با اینکه زکوة فریضه نیز قایم مقام نماز فریضه نشود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل فرض کرد برای فقرا [illegible] در مالهای مالداران فریضه [illegible] نمیشوند بچیزی از خصال حمیده
اهل اسلام مگر بسبب ادای آن فریضه و آن فریضه زکوة است و پس بیان این آنکه بآن فریضه [illegible] خونهای خود را و بآن [illegible] نام
نهاده شدند مسلمانان **اصل** و لکن الله عز و جل فرض فی اموال الاغنیاء حقوقا غیر الزکوة فقال عز و جل و فی اموالهم حق معلوم فالحق المعلوم
غیر الزکوة و هو شیء یفرضه الرجل علی نفسه فی ماله یجب علیه ان یفرضه علی قدر طاقته و سعة ماله فیؤدی الذی فرض علی نفسه ان شاء فی کل یوم و ان
شاء فی کل جمعة و ان شاء فی کل شهر **شرح** فرض در اول [illegible] معلوم باب تفعیل است برای [illegible] [illegible] و مراد [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] از مال خود [illegible] است که قدر مشترک است میان [illegible] [illegible]
و در باب [illegible] می آید در حدیث یازدهم این باب که لیس من الزکوة و الامر القصد [illegible] [illegible] که در حدیث

یازدهم این باب که لیس من الزکوة والاشیء بعدهم این باب که کل کمان فطر خاصا سرا ره افضل من اعلانه و حدیث بجدهم این باب که الا ان الزکوة
علانیة غیر سر در سورة المعارج چنین است که والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم و در سورة الذاریات چنین است که وفی اموالهم
حق للسائل والمحروم و ظاهر این است که آنچه در این حدیث است نقل از سورة الذاریات باشد و این قرائت غیر مشهور باشد و راجح باشد بر قرائت
مشهور چنانچه بیان شد میشود در شرح حدیث یازدهم این باب فا در رفاطق المعلوم برای تفریع است باعتبار اینکه معلوم است که این فقره
بعد از ترغیب در نماز شب و استغفار در سحر است و آن مستحب است و مناسب آن اینست که آن نیز مستحب و غیر زکوة فریضه باشد و ایضا تقدیم
سایل بر محروم که بمعنی فقیر است چنانچه ظاهر میشود از حدیث دوازدهم و سیزدهم این باب مناسب آیت زکوة نیست که بیان شد در شرح
حدیث اول این باب للسائل ظرف و در للسائل متعلق بمعلوم خواهد بود و صفت حق نخواهد بود مثل آنچه در آیت سورة المعارج است که بیان میشود
در شرح حدیث یازدهم این باب یقرضه مرهاجا لیعرضه مضارع غایب معلوم باب ضرب است فرض در اصل لغت بمعنی معلوم غایب باب ضرب است
الوفرض جدا کردن چیزی از بابتی اموال خواه در خارج باشد و خواه در ذهن باشد بتقرر اشتغال برای اخراج آن در وقتی دیگر **یعنی**
ولیکن الله عزوجل نسبت بجدا کردن واده ربایهای ما در اموال ما حقوقی دیگر غیر زکوة است با بیروش که گفت در سورة الذاریات که و در
اموالهم این از خاصه است که معلوم است سایل و محروم را … حق معلوم که انجا است غیر زکوة فریضه است و آن چیزی است که جدا میکند و قرار میدهد مر
آنرا او بر خود پیش در مال خود واجب است یا بنحو مستحب موکد است بر ان مرد که جدا کند و قرار دهد آنرا بر قدر دولت الا خود در وسعت مال خود
پس ادا میکند آنچه را که جدا کرد و قرار داد بر خود پیش اگر خواهد در هر روز و اگر خواهد در هر هفته و اگر خواهد در هر ماه **اصل**
وقد قال الله عزوجل ایضا اقرضوا الله قرضا حسنا وهذا غیر الزکوة وقد قال الله عزوجل ایضا ینفقون مما رزقناهم سرا و علانیة والماعون
ایضا هو القرض یقرضه والمتاع یعیره والمعروف یصنعه ومما فرض الله عزوجل ایضا فی المال من غیر الزکوة قوله عزوجل الذین یصلون ما
امر الله به ان یوصل **شرح** در سورة المزمل چنین است اقیموا الصلوة واتوا الزکوة واقرضوا الله قرضا حسنا پس لفظ ایضا در این حدیث
برای تفسیر واو در واقرضوا است برای اشارت باینکه اقراض غیر اداء زکوة فریضه است پس ایضا در اول حدیث میتواند بود که از جمله منقول
قول باشد و میتواند بود که از جمله مقول قول باشد و بر هر تقدیر … برای تفریع است تفسیر قرض حسن بصلة امام گذشت در کتاب الحجه
در باب صد و بیست و هفتم که باب صلة الامام است در حدیث دوم و سیوم و چهارم در سورة ابراهیم چنین است قل لعبادی الذین آمنوا
یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة و در سورة فاطر چنین است ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا
مما رزقناهم سرا و علانیة و شاید که آنچه اینجا است نقل بمعنی باشد والماعون منصوب و معطوف بر مفعول قال است و مراد چیزیست که در
دادن آن بدیگری نفقه باشد … بسبب … بر دیگری بر سد مثل قرض دادن بکسی که مضطر از احتیاج باشد و مثل عاریه دادن
چیزی بکسی که مضطر از احتیاج باشد و مثل کار اصلاحی که برای نفع مومنی کرده شود و غیر … ماعون است در سورة الماعون چنین است که
الذین هم یراؤن الناس و یمنعون الماعون جمع کار این خوبیها میکنند نزد مردمان مشهور با حاجات … و حال آنکه اینقدر … اند
که نمیدهند ماعون را چون آواز … فرض بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است چنانچه بیان شد در شرح صدر این حدیث **یعنی** و بتحقیق
گفت الله عزوجل در سورة المزمل نیز که قرض دهید الله تعالی را قرض نیکو که صلة امام مفترض الطاعه است پس این غیر زکوة فریضه است و
بتحقیق گفت الله عزوجل نیز این معنی را که مومنان مستحقان … آنچه روزی کردیم ایشان را پنهان و آشکارا و گفت ماعون را نیز در سورة
الماعون آن ماعون قرض است که کسی بقرض دهد آنرا بدیگری که مضطر از احتیاج است و یراق خانه است که عاریه دهد آنرا بکسی که مضطر از احتیاج
است و خوشخوئی است که بجا می آرد آنرا … و مانند آن و از جمله آنچه نسبت بجدا کردن داد الله عزوجل نیز در مال از غیر زکوة مر قول الله
عزوجل است در سورة رعد که جمع … میکنند بمال خود آنچه را امر کرده الله تعالی بآن که پیوند کرده شود مراد از صله رحم است **اصل** ومن ادی
ما فرض الله علیه فقد قضی ما علیه وادی شکر ما انعم الله علیه فی ماله اذا هو حمده علی ما انعم الله علیه فیما فضله به من السعة علی غیره ولما وفقه
لاداء ما فرض الله عزوجل علیه واعانه علیه **شرح** فرض بر اینجا از باب تفعیل است و میتواند بود که از باب ضرب باشد ما در ما انعم
موصوله است یا مصدریه است … دیگر مثل … و … از … است ما در ما انعم … است …

بیانیه است

بیانیه است وما موصوله است من در من السعة بیانیه است السعة بکسر سین … متعلق بسعة است ولما عطف است بر علی ما انعم الله و لام برای
… بیانیه است و افاده سببیت میکند و ما مصدریه است ما در ما فرض موصوله است ضمیر علیه در اول راجع بمکلف است و در دوم راجع بما و ادا است
یعنی و هر که ادا کرد آنچه را لازم نسبت بجدا کردن داد الله تعالی بر او خواه زکوة و خواه غیر زکوة از حقوق مالیه پس بتحقیق تمام کرد آنچه را که واجب
است بر او در مال او و بجای آورد شکر آنچه را که انعام کرد الله تعالی بر او در مال او چون … او سپاس کند الله تعالی را بسبب انعام الله تعالی بر او در مال
او که آن انعام چیزیست که ترجیح کرد الله تعالی او را با آن که کرم کرده است بر غیر او و بسبب توفیق الله تعالی او را برای ادای آنچه نسبت بجدا کردن داد او الله
عزوجل بر او و مدد کرد او را بر آن ادا حاصل اینست که ادای حقوق مالیه است وقتی شکر نعمت است که باعث عجب صاحبش نشود و داند که آن ادا
بتوفیق الله تعالی است و حمد بر آن توفیق کند تا خشوع او زیاد شود **نهم اصل** عن ابی بصیر قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام و معنا بعض اصحاب
الاموال فذکروا الزکوة فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الزکوة لیس یحمد بها صاحبها وانما هو شیء ظاهر انما حقن بها دمه وسمی بها مسلما ولو لم
یؤدها لم تقبل له صلوة وان علیکم فی اموالکم غیر الزکوة فقلت اصلحک الله وما علینا فی اموالنا غیر الزکوة فقال سبحان الله اما تسمع الله عزوجل
یقول فی کتابه والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم **شرح** مراد بطلب بر اینجا واجبی است که ادای آن ثواب بسیاری باشد پس مانند اعمال و
اضطرار به شود و در عدم استحقاق حمد مثل طعام خوردن در وقت کمال گرسنگی و آب نوشیدن در وقت کمال تشنگی زیرا که هر این قسم فعل … است
اگرچه آن فعل واجب است **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و با ما بود بعضی مالداران پس مذکور کردند
زکوة را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که زکوة سپاسی کرده نمیشود بآن دهنده آن … و دهنده آن علاجی …
و ادن نشود و بیان این آنکه زکوة چیزیست که ظاهر است جز این نیست که دهنده زکوة … زکوة خون خود را و نام نهاده شد بسبب زکوة
مسلمان و اگر ادا نکند زکوة را مقبول نمیشود از او نماز وی و بدرستی که واجب است بر شما در مالهای شما غیر زکوة پس گفتم که نگاه دارد ترا الله
تعالی و چیست بر ما در مالهای ما غیر زکوة امام از روی تعجب گفت که سبحان الله آیا نمیشنوی آنرا که الله عزوجل میگوید در کتاب خود در سورة المعارج
که وجمع که در مالهای ایشان حقی است معلوم برای کدا و کسی که داخل … میکند بیان این می آید در شرح حدیث یازدهم این باب
اصل قال قلت ماذا الحق المعلوم الذی علینا قال هو الشیء یعمله الرجل فی ماله یعطیه فی الیوم او فی الجمعة او فی الشهر قل او کثر غیر انه یدوم علیه وقوله
عزوجل ویمنعون الماعون قال هو القرض یقرضه والمعروف یصطنعه ومتاع البیت یعیره ومنه الزکوة فقلت له ان لنا جیرانا اذا اعرناهم متاعا
کسروه وافسدوه فعلینا جناح ان نمنعهم فقال لا لیس علیکم جناح ان تمنعوهم اذا کانوا کذلک **شرح** یعمله الرجل و تقدیم لام بر میم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است و میتواند بود که از ثلاثی مجرد باشد و در بعضی نسخ بتقدیم میم بر لام از باب علم است و قوله منصوب است و او برای عطف است
بر جمله الذین فی اموالهم ضمیر منه راجع بمتاع البیت است الزکوة بفتح و ضم و کسر زا … و سکون کاف … و او ظرف … از … است …
و برای اشیاء … است و آنرا … میامند و تخصیص ذکر آن برای دفع توهم تخصیص … و ذکوه از آلات … غالب …
هر دو جا بفتح همزه یا بکسر همزه است و بنا بر اول نصب … است و تقدیر … است و بنا بر دوم … جازم فعل است **یعنی** ابو بصیر گفت که پرسیدم چیست آن حق معلوم
که واجب است بر ما امام گفت که آن چیزیست که اعلام میکند آنرا مرد در مال خود یعنی که جدا میکند برای سایل و محروم را بدادن آن که در چه وقت
خواهد بود میدهد آنرا در هر روز یا در هر هفته یا در هر ماه خواه کم باشد و خواه بسیار … آنست که دوام … میانه بر آن و آیا نمیشنوی از الله
عزوجل که میگوید در کتاب او در سورة الماعون قول او را که … ماعون را امام در بیان آن گفت که آن قرضی است که اقراض میکند آنرا
و نیکی است که بجا می آورد آنرا و حاجت خانه است که عاریه میدهد آنرا و از جمله متاع خانه است … پس گفتم که بدرستی که ما را است همسایگانی
که چون عاریه دهیم ایشان را حاجتی میشکنند آنرا و ضایع میکنند آنرا پس آیا بر ما حرجی هست از اینکه ندهیم ایشان را پس امام گفت که نیست بر شما
حرجی از اینکه ندهید ایشان را چون باشند چنانچه گفتی **اصل** قال قلت له الذین یطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا قال لیس من الزکوة قلت
فقوله عزوجل الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة قال لیس من الزکوة قلت فقوله عزوجل ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان
تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم قال لیس من الزکوة وصلتکم قرابتکم لیس من الزکوة **شرح** تفسیر و یطعمون تا آخر می آید در شرح حدیث سیوم باب
کفایة العیال والتوسع علیهم که باب … و چهارم است و تؤتوها الفقراء اشارت است باینکه دادن صدقه بفقراء افضل است از دادن آن بمالکی

وبانیکه در صدقه آنها را داخل میشوند مساکین البته وفرق میان فقیر و مساکین می آید در حدیث هفدهم این باب **یعنی** ابو البصیر گفت گفتم امام را
که آیت سوره الدهر که و اطعام میکنند طعام را بنا بر دوستی الله تعالی مسکین را و یتیم را و اسیر را از کدام قسم است امام گفت که نیست از قسم زکوة
گفتم که قول الله عز و جل در سوره البقره که جمعی که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا از کدام قسم است امام گفت که نیست
از قسم زکوة گفتم که پس قول الله عز و جل در سوره بقره که اگر آشکارا کنید صدقات را پس خوب چیزیست آن صدقات و اگر پنهان ابدار او
و بدهید آنها را محتاجان که گدای میکنند پس آن عمل بهتر است برای شما از کدام قسم است امام گفت که نیست از قسم زکوة مراد این است که شق دوم از
زکوة نیست اگرچه شق اول متعلق بزکوة باشد چنانچه می آید در حدیث اول از ابواب صدقه که در شب پنهان خرد خویش شمار است از قسم
زکوة این اشارتست بآیت سوره رعد الصلوة ما امر الله به ان یوصل که گذشت در حدیث سابق **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول
الله عز و جل والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم هو سوی الزکوة فقال هو الرجل یؤتیه الله الثروة من المال فیخرج منه الالف والالفین
والثلاثة الاف والاقل والاکثر فیصل به رحمه ویحمل به الکل عن قومه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره
المعارج که جمعی که در مالهای ایشان حقیست معلوم برای گدا و کسی که دخل او و خارج او میکند آیا آن غیر زکوة است پس امام گفت که آن حال
مردیست که میدهد او را الله تعالی وسعت در مال پس بیرون میکند از مال خود هزار درهم را و دو هزار درهم را و سه هزار درهم را و کمتر را و
بیشتر را مناسب حال خود پس پیوند میکند بآن خویش نزدیک خود را و بر میدارد بآن بار گران را از ضیفان قبیله خود مراد این است که غیر زکوة
است و بیان این می آید در شرح حدیث آینده **یازدهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان رجلا جاء الی ابی علی بن الحسین علیهما السلام
فقال له اخبرنی عن قول الله عز و جل والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم ما هذا الحق المعلوم فقال له علی بن الحسین علیه السلام الحق المعلوم
الشیء یخرجه من ماله لیس من الزکوة ولا من الصدقة المفروضتین **شرح** مراد بصدقه اینجا ما عدای زکوة است بقرینه مقابله و مراد بفرض [illegible]
آنست که تکلیف بآن در محل قرآن باشد و تارک آن مستحق عقاب اخروی باشد المفروضتین صفت الزکوة والصدقة است و مراد بزکوة [illegible]
زکوة مال است که از ثمر جزو داده میشود چنانچه بیان شد در حدیث دوم این باب و مراد بصدقه مفروضه فطره است که در عید ماه مبارک رمضان داده
میشود و آن صاع گندم و مانند آنست بعدد هر که در نفقه آدمی مرد باشند **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستیکه مردی آمد
نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام پس آنمرد گفت پدرم را که خبر ده مرا از قول الله عز و جل در سوره المعارج که جمعی که در مالهای ایشان حقیست
معلوم برای گدا و کسی که داخل او و خارج او میکند چیست این حق معلوم پس گفت او را علی بن الحسین علیهما السلام که حق معلوم چیزیست که آدمی بیرون
میکند آنرا از مال خود نیست از جمله زکوة و نه از جمله صدقه که هر دو مفروض نیست **اصل** قال فاذا لم یکن من الزکوة ولا من الصدقة فما هو فقال
هو الشیء یخرجه الرجل من ماله ان شاء اکثر وان شاء اقل علی قدر ما یملک فقال له الرجل فما یصنع به قال یصل به رحما ویقوی به ضعیفا ویحمل به کلا
او یصل به اخا له فی الله او لنائبة تنوبه فقال الرجل الله اعلم حیث یجعل رسالاته **شرح** الفرض لازم الصدقة برای صدقه [illegible] صدقه
مفروضه [illegible] بصیغه ماضی معلوم باب افعال است [illegible] یقوی بقاف و راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است القری بکسر قاف و فتح راء و الف مقصوره و بفتح قاف و الف ممدوده بخانه خود فرود آوردن میهمان خواه مسافر و خواه غیر مسافر
ضیفا بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء است و در بعض نسخ یقوی [illegible] و بصیغه مضارع غایب معلوم باب التفعیل و ضیفا بصیغه
بی نقطه میان ضاد و یاء است نایبه بنون و الف و همزه و باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل [illegible] واوی باب [illegible] النوب بفتح نون و سکون
واو فرود آمدن کاری عمده که دفع آن احتیاج بمالی باشد الله اعلم اقتباس از سوره الانعام است و نظیر این اقتباس گذشت در کتاب التوحید
در حدیث پنجم باب نهم که باب نهی ابطال الرویه است **یعنی** آنمرد گفت پس چون نباشد از زکوة و نه از [illegible] پس چیست آن پس پدرم گفت
که آن چیزیست که بیرون میکند آنرا مرد از مال خود اگر خواهد بسیار بیرون میکند و اگر خواهد کم بیرون میکند بقدر آنچه در دست او دارد پس
گفت پدرم را آنمرد که پس چه میکند با آن پدرم گفت که پیوند میکند بآن با خویش نزدیک خود را و فرود می آورد بآن میهمان را و بر میدارد
باری که ابرار از ضیفان قبیله خود یا پیوند میکند بآن برادری مومن را که او برادر است در راه الله تعالی یا برای مهمی است که رو میدهد او را پس
آنمرد گفت که الله تعالی بهتر میداند در جای که میگذارد منصب پیغامبری خود را [illegible] خواه دل بیخبر باشند و خواه دل [illegible]

نداند ظاهرا این جواب و این تحسین مبنی بر آنست که بر خلاف دو سایل متعلق بمعلوم باشد و صفت حق نباشد پس مراد بحق معلوم سوای زکوة باشد
زیرا که زکوة در زمان ظهور امام حق با [illegible] جاهلان او تسلیم میشود و معلوم سایل و محروم نمیشود [illegible] و قرینه برین اینست که زکوة مخصوص سایل
و محروم نیست بلکه هشت صنف در آن حق دارند پس سکوت در این جواب از ذکر سایل و محروم برای ظهور آنست که آنها نیز مصرف این حق معلوم اند
و بیان آیت سوره الذاریات که مشابه این تقریر می آید که گذشت در شرح حدیث نهم این باب **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز و جل
للسائل والمحروم قال المحروم المحارف الذی قد حرم کد یده فی الشراء والبیع **شرح** المحارف بحاء بی نقطه و راء بی نقطه [illegible] بصیغه اسم مفعول باب مفاعله
کسی که برکت ندارد در دست رنج خود پس دخل او و خارج او میکند الکد بفتح کاف و تشدید دال بی نقطه [illegible] جیزی بکشند آن از حاصل
خود و مراد اینجا دست کسب است و آن منصوب بمفعول دوم حرم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره الذاریات
و سوره المعارج که برای که او محروم امام گفت که محروم بی برکت در کسب است که محروم شده از دست کسب [illegible] در خرید و فروخت مثلا مراد کسیست که او دخل
او و خارج او میکند در سوال نیز نمیکند پس فقیر است **سیزدهم اصل** وفی روایة اخری عن ابی جعفر علیه السلام وابی عبد الله علیه السلام قالا المحروم
الذی لیس بعقله باس ولم یبسط له فی الرزق وهو محارف **شرح** و در روایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام است که [illegible]
[illegible] محروم کسیست که [illegible] اما میسر است گسترده نشده است برای او در روزی او [illegible] برکتست در کسب [illegible]
او و خارج او نمیکند مضمون این مشابه حدیث سابق است زیرا که در حدیث سابق نیز [illegible] **چهاردهم اصل** گفت عبد الله
[illegible] ابی عبد الله علیه السلام [illegible] من الزکوة [illegible] الزکوة الظاهرة ام الباطنة ترید فقال اریدهما جمیعا فقال اما الظاهرة ففی کل الف
خمسة وعشرون واما الباطنة فلا تستاثر علی اخیک بما هو احوج الیه منک **شرح** الزکوة در دوم منصوب و مفعول به ترید است و تقدیم للاهتمام است و مراد بزکوة
ظاهره اینجا زکوة مفروضه است [illegible] ادا کننده آن سپاس کرده نمیشود در ادای آن چنانچه گذشت در حدیث نهم این باب که [illegible] ظاهر و مراد بزکوة باطنه
غیر مفروضه است [illegible]
[illegible] **یعنی** بودم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام پس رسید او را مردی [illegible] واجب میشود زکوة [illegible] زکوة می باید داد [illegible]
[illegible] زکوة ظاهره را یا زکوة باطنه را [illegible] امام گفت که اما زکوة ظاهره پس [illegible] هزار درهم بیست و
پنج درهم است و اما زکوة باطنه پس [illegible] بر برادر مومن [illegible] **پانزدهم**
اصل جاء رجل الی ابی عبد الله علیه السلام فقال له یا ابا عبد الله قرض الی میسرة فقال له ابو عبد الله علیه السلام الی غلة تدرک فقال الرجل لا والله
قال فالی تجارة تؤوب قال لا والله قال فالی عقدة تباع فقال لا والله فقال ابو عبد الله علیه السلام فانت ممن جعل الله له فی اموالنا حقا **شرح**
قرض بفتح قاف و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه خبر مبتدای محذوف است بتقدیر حاجتی قرض و الی ظرف صفت قرض است میسره بفتح میم و سکون [illegible]
[illegible] بصیغه اسم [illegible] باب [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] قراءت نافع [illegible] قراءت [illegible] در آیت سوره البقره وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة الغلة
بفتح غین با نقطه و تشدید لام حاصل کرایه و زراعت و مانند آنها تدرک بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است التجارة بکسر تاء [illegible]
مصدر باب [illegible] خرید و فروخت [illegible] مراد اینجا مالیست که [illegible] داده شده باشد تا بآن خرید و فروخت کنند [illegible] فروخته شده باشد [illegible]
تؤوب بهمزه و واو [illegible] بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است العقدة بضم عین [illegible] و سکون قاف [illegible] نقطه زمینیکه حاصل دارد
مثل دکان و کاروان سرا و زمین زراعت **یعنی** آمد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام را ای ابو عبد الله حاجت من قرضی
است تا محل کثرت سهولت کار پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که آیا تا حاصلیست که میرسد پس گفت او را آنمرد که نه بخدا قسم امام گفت پس آیا
تا سرمایه است که بر میگردد آنمرد گفت که نه بخدا قسم امام گفت پس آیا تا ملکیست که فروخته میشود پس آنمرد گفت که نه بخدا قسم پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام پس تو از جمله آنکسی که قرار داده است الله تعالی در سوره الذاریات و سوره المعارج برای او در مالهای ما حقی **اصل** ثم دعا بکیس فیه دراهم فادخل
یده فیه فناوله منه قبضة ثم قال له اتق الله ولا تسرف ولا تقتر ولکن بین ذلک قواما ان التبذیر من الاسراف قال الله عز و جل ولا تبذر تبذیرا

شرح القصفه بالضم و فتح قاف و سکون با ... [illegible]

اسراف و افتادن گناه کبیره است و وعید عذاب ... مثلا آنچه در سوره بنی اسرائیل است که وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر

تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا ... [illegible]

[illegible]

بهر زکوة حاصل خود را مگر آنکه بر گردن او می اندازد الله خاک زمین او را بیان این آنکه آن تربه طوق گردن او میشود از او که طرف هفت
طبقه زمین تا روز قیامت **پنجم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام دمان فی الاسلام حلالان من الله لا یقضی فیهما احد حتی یبعث الله قائمنا
اهل البیت فاذا بعث الله عز و جل قائمنا اهل البیت حکم فیهما بحکم الله لا یرید علیهما بینة الزانی المحصن یرجمه و مانع الزکوة یضرب عنقه **شرح**
دمان مبتدا است فی الاسلام صفت مبتدا است یا ظرف لغو است و متعلق بحلالان است بنا بر اینکه مبتدا نکره مخصصه نیست اند بعد حلالان بفتح حاء بی نقطه و
تخفیف لام اگر چه در وی اعتبار باشد و افراد آن برای آنست که در اصل مصدر بوده من در من الله برای سببیت است و مراد من وحی الله است که
قرآنست نظیر با در آیت سوره زلزال بان ربک اوحی لها و بیان شده در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم باب بیست و دوم و ظرف
صفت حلالان است و مراد آنست که حلال بودن آنها بسبب اقامه بینه نیست بلکه بسبب استنباط از قرآن است که تبیان کل شیء است و جمیع حوادث الی الامام
زمان از آن استنباط میتواند کرد اگر خواهد لا یقضی بفاء و ضاد بی نقطه و یاء و نقطه در یا مبنی للفاعل مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب افعال
است القضاء بفتح قاف و سکون ضاد جدا کردن حق از باطل و الافضاء تخلص از شبهات احد عبارت است از حاکمی که نافذ الحکم باشد یبعث بیاء و بی نقطه
و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه صیغه مضارع غایب معلوم باب منع است البعث بفتح باء و سکون عین بر انگیختن خواه برای ارسال و خواه برای
رعایت مثل آیت سوره جمعه هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم تا قول او که و آخرین منهم و بیان شده در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم
باب هفتاد و یکم که باب القراءة یوم الجمعة و لیلتها فی الصلوة است و مراد اینجا بر انگیختن بعنوان استقلال است اهل بیت منصوب است بر تقدیر
مثل العرب و نحن العرب لقری الضیف مراد بحکم الله حکم من الله است و مثل حلالان من الله است که بیان شد المحصن بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه
مفتوح اسم مفعول باب افعال مردی که زن داشته باشد و بر دوش که احتیاج بزنا نداشته باشد و در راندن شهوت **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که دو خون در اسلام بدرستیکه بسبب وحی الله تعالی در قرآن جدا میکند حق را از باطل در آن دو خون هیچ حاکمی تا آنکه مستقل کند الله تعالی قائم ما اهل
بیت را او را و صاحب الزمان علیه السلام است پس چون مستقل کند الله عز و جل قائم ما اهل بیت را حکم میکند در آن دو خون بحکمی که بسبب وحی الله تعالی
در قرآن است بیان این آنکه نمیخواهد بر آن دو خون شاهد یکی زانی محصن بیان این آنکه سنگسار میکند او را و دوم کسی که بازدارنده زکوة
فریضه بیان این آنکه میزند گردن او را **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما ادی احد الزکوة فنقصت من ماله و لا منعها احد
فزادت فی ماله **شرح** هر یک از نقص و زاد متعدی میباشد و لازم میباشد و مراد اینجا متعدی است و مفعول آن محذوف است بتقدیر شیئا و جمله
معطوف است بر منفی **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ادا نکرد هیچ کس زکوة را پس آن زکوة کم کرده باشد چیزی را از مال او و
منع نکرد زکوة را هیچ کس پس زیاد کرده باشد و آن زکوة چیزی را در مال او و مراد آنست که دادن زکوة باعث برکت در مال است و ندادن آن باعث
بی برکتی است **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من عبد یمنع درهما فی حقه الا انفق اثنین فی غیر حقه و ما من رجل یمنع حقا
من ماله الا طوقه الله عز و جل به حیة من نار یوم القیمة **شرح** فی غیر حقه راجع بالله تعالی است یا راجع ببنده است و بر هر تقدیر مراد ادای از زکوة فریضه
است و ارجاع ضمیر در هر مناسب نیست با اثنین فی غیر حقه ضمیر راجع بالله تعالی است یا راجع برجل است و بر هر تقدیر مراد منع حق ندادن زکوة
فریضه است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت نیست هیچ بنده که نگاه دارد درهمی را که در حق الله تعالی است مگر آنکه خرج میکند دو
درهم را در غیر حق الله تعالی و نیست هیچ مردی که نگاه دارد حقی را از مال الله تعالی که زکوة فریضه است مگر آنکه طوق گردن او میکند الله تعالی بسبب آن
منع حق ماری را از آتش در روز قیامت **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ملعون ملعون مال لا یزکی **شرح** گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله دور کرده شده از رحمت الله تعالی است دور کرده شده از رحمت الله تعالی است مالی که زکوة فریضه آن داده نشود و مراد آنست که
صاحبش ملعون است یا مراد آنست که آن مال بی برکت است **نهم اصل** عن علی بن عقبة عن ابی الحسن علیه السلام یعنی الاول قال سمعته یقول انه لا
زکوة مال نا قط فی ضیعه ... موضعها الا ... السماء من ابن الکسبه **شرح** روایت از علی بن عقبه از ابو الحسن علیه السلام یعنی ابو الحسن اول را که امام
موسی کاظم علیه السلام است گفت که شنیدم از امام میگفت که هرگز بیرون نکشد زکوة مال خود را در جای او پس گم کرد و در جای آن با بیخ که آن را قسم امام
زمان که مانع میشود و لا مستحق و اقتوا آن رساند بر سیده نمیشود که از مال ها سیدی مال خود او را مراد آنست که بر سیده نمیشود در روز قیامت
و ملال او بحساب نمیدانی و دلیل زود و داخل بهشت میشود بنا بر اینکه کسب کرد مال او را از حلال باشد توفیق وضع زکوة در موضع آن عزیز با بلکه اگر چه کلاهم

عنوان

عنوان ربا و بغیر مستحق آن عوامد بعید بمراد آنست که در دنیا بر مؤمن صاحب حقش لازم حمایت در خوردن مال اوی انفشن حق لطیف کند که خلاف قال
او خبر داد جابر در نهج البلاغه است که در من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف الانصاری و هو عامله علی البصرة و قد بلغه انه دعی الی ولیمة قوم من اهلها فمضی
الیها اما بعد یا ابن حنیف فقد بلغنی ان رجلا من فتیة اهل البصرة دعاک الی مأدبة فاسرعت الیها تستطاب لک الالوان و تنقل الیک الجفان و ما ظننت
انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعو فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتبه علیک علمه فالفظه و ما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه تا آخر **دهم**
اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة قال ما من عبد منع من الزکوة شیئا الا جعل الله
ذلک یوم القیمة ثعبانا من نار مطوقا فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب و هو قول الله عز و جل سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة قال ما بخلوا به من
الزکوة **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من منع قیراطا من الزکوة سأل الرجعة عند الموت
و هو قول الله عز و جل رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال صلوة مکتوبة خیر من عشرین حجة و حجة خیر من بیت مملوء ذهبا ینفقه فی بر حتی ینفد قال ثم قال و لا افلح من ضیع عشرین بیتا من ذهب
بخمسة و عشرین درهما فقلت و ما معنی خمسة و عشرین درهما قال من منع الزکوة وقفت صلوته حتی یزکی **شرح** مضمون صدر این حدیث گذشت در کتاب
الصلوة در حدیث هفتم باب اول لا افلح جمله دعائیه است پس در حکم مضارع است بقرینه اینکه از جمله خبریه است حاصل آنکه نفی است بتکرار نفی
واجب میشود مثل و صدق و لا صلی خمسه و عشرین از زکوة هزار درهم است و ذکر آن بعنوان مثال است چنانچه ظاهر میشود در حدیث اول باب نهم که اول ابواب دراهم
دولت و رحمت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نمازی فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه که پر باشد از زر
طلا که آدمی صرف کند آن را در نیکی تا آنکه آخر شود راوی گفت که بعد از آن امام گفت که رستگار مشو تا آنکه ضایع کرد بیست خانه از زر طلا را بسبب
بیست و پنج درهم مثلا پس گفتم که چیست بیست و پنج درهم امام گفت که باز گشت آن آیت که هر که نگاه دارد زکوة را مثل اینکه هزار درهم
دارد و بیست و پنج درهم آن را از زکوة ندادن ایستاده نماز او با بیخ از مقبول در کار او تا آنکه زکوة دهد **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ملعون ملعون مال لا یزکی **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من منع قیراطا من
الزکوة فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا **شرح** بیان قیراط شد در شرح حدیث سیوم این باب امر در فلیمت بجهت اظهار ریب در آیت مثل کونوا
حجارة او حدیدا و مثل اعملوا ما شئتم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که نگاه دارد و مستحق ندهد قیراطی از زکوة فریضه پس گو بمیرد
اگر خواهد یهودی یا ترسا **پانزدهم اصل** حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ما ضاع مال فی بر و لا بحر الا بتضییع الزکوة و لا یصاد من الطیر الا ما ضیع
تسبیحه **شرح** حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که ضایع نشد مالی در صحرا و نه در دریا مگر بضایع کردن نشتن زکوة فریضه یعنی
نرسانیدن آن بمستحق آن و شکار کرده نمیشود از مرغان مگر آنچه ضایع کرده است بنده تسبیح خود را یعنی که غافل شده باشد از ذکر الله تعالی فرقی نمانند
که مکلف بودن حیوان بتسبیح مستند نیست زیرا که آن لم از امر فطرت است چنانچه ظاهر میشود از قرآن در حکایت هدهد و مورچه با سلیمان **شانزدهم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول مانع الزکوة یطوق بحیة قرعاء تأکل من دماغه و ذلک قوله عز و جل سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة **شرح**
القرعاء بفتح قاف و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه و الف ممدوده مؤنث اقرع یعنی کچل یعنی بی موی سر که بجای در مار آن است که بسیاری زهر گشته الموعان
بکسر دال بی نقطه مغز سر **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که حبس کننده زکوة فریضه طوق کرده میشود بماری کچل که میخورد از مغز سر
او و آن مضمون قول الله عز و جل است در سوره آل عمران که البته طوق کرده میشوند آنچه بخیل کردند بآن در روز قیامت بیان این آیت شد در شرح حدیث
اول این باب **هفدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال وجدنا فی کتاب علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا منعت الزکوة منعت الارض
برکاتها **شرح** کتاب علی علیه السلام عبارت است از جامعه که بیان شده در کتاب الحجة در باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام
است منعت در اول صیغه ماضی مجهول غایبه ثلاثی مجرد است و الزکوة مفعول دوم آن و نایب فاعل است و مفعول اول آن محذوف است و آن مستحقین است و
در دوم صیغه معلوم است و الارض مرفوع و فاعل است و برکاتها بکسر تاء منصوب و مفعول به است و میتواند بود که در دوم نیز صیغه مجهول باشد و الارض
مفعول اول آن و نایب فاعل باشد و برکاتها مفعول دوم آن باشد **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که یافتیم در کتاب علی علیه السلام که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون داده نشود زکوة فریضه بمستحقین بر کتهای خود را با ز میگیرد حاصل زمین نقصان میکند **هجدهم اصل**

۱

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من طیر یصاد الا بترکه التسبیح وما من مال یصاب الا بترک الزکوة شرح مضمون این موافق حدیث پانزدهم این باب است
باب شانزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما من ذی مال ذهب او فضة یمنع زکوة ماله الا حبسه الله یوم القیمة بقاع قرقر وسلط علیه شجاعا اقرع یریده وهو یحید عنه
فاذا رای انه لا یتخلص منه امکنه من یده فقضمها کما یقضم الفجل ثم یصیر طوقا فی عنقه وذلک قول الله عز وجل سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة وما من ذی
مال ابل او غنم او بقر یمنع زکوة ماله الا حبسه الله یوم القیمة بقاع قرقر یطؤه کل ذات ظلف بظلفها وینهشه کل ذات ناب بنابها وما من ذی مال نخل او
کرم او زرع یمنع زکوتها الا طوقه الله ریعة ارضه الی سبع ارضین الی یوم القیمة شرح مال است ذهب مجرور و بدل یا عطف بیان است یمنع
بصیغه مضارع غایب معلوم ثلاثی مجرد صفت ذی مال است با در بقاع حرف جر و بمعنی فی است القاع بالقاف والالف منقلب از واو و عین بی نقطه
هموار که بلند و پست ندارد القرقر بفتح قاف و سکون راء بی نقطه و فتح قاف ثانی و راء بی نقطه هموار ... که صلب می باشد و در بعض نسخ بجای
آن قنو بفتح قاف و سکون فاء و راء بی نقطه است و معنی هر دو یکیست الشجاع بضم و کسر شین بالنقطه و جیم و الف و عین بی نقطه مار و ما در ... را
انجا مناسب است بیان اقرع شد در شرح حدیث نزدهم این باب ضمیر مستتر در یریده راجع بشجاع است و ضمیر بارز راجع بذی مال است یحید بحاء
بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است المحیص بفتح حاء و سکون یاء کنار کشیدن از چیزی بکرمحیص از
الخیر ... یتخلص بفتح میم و سکون خاء بالنقطه و فتح لام و صاد بی نقطه مصدر میمی باب تفعل ... امکنه بنون بصیغه ماضی معلوم باب افعال است
الامکان ممکن کردن کسی را از چیزی تا آنچه خواهد با او بکند فقضمها بقاف و ضاد بالنقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است القضم بفتح قاف و سکون ضاد
بدندان کندن چیزی از جای آن یقضم بصیغه مضارع مجهول است الفجل بضم فاء و سکون جیم ترب یطاه بطاء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم
معتل الفاء واوی باب علم است و حذف واو شاذ است و فتح یطا ... که در اصل مکسور العین بوده و مفتوح العین شده برای حرف حلقی الظلف
بکسر ظاء بالنقطه و سکون لام و فاء سم گاو و گوسفند مانند آنها از شکافته است ینهشه بنون و شین بالنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است
النهش بفتح نون و سکون هاء گزیدن بدندان نیش کردن شتر و مانند آن می باشد الناب بنون و الف و باء یکنقطه نیش کردن پهلوی دندان شتر
و مانند آن می باشد الریعة بفتح راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و عین بی نقطه و تاء تانیث زمینی که حاصل خیز باشد مثل زمین
درختان خرما و تاکهای انگور و زراعت ارضه مجرور و مضاف الیه است الی سبع ارضین ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث چهارم این باب الی یوم
متعلق بطوقه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست هیچ صاحب مالی زر یا سیم که حبس کند زکوة فریضه مال خود را مگر آنکه حبس میکند او را
الله تعالی در روز قیامت در جای هموار که بی پستی است و مسلط میکند بر او ماری کچل را و آن مار میخواهد او را و او میکشد از آن مار پس چون ببیند
اینکه رستگاری نیست رهایی او را از آن مار تسلط میکند آن مار را از دست خود پس آن مار بدندان میکند دست او را چنانچه بدندان
کنده میشود ترب از روی قصد اراده خوردن آن بعد از آن آن مار میگردد طوق شده در گردن او و این مضمون قول الله عز وجل است از سوره آل عمران
که البته طوق کرده میشوند آنچه بخل کردند بآن در روز قیامت و نیست هیچ صاحب مالی شتر یا گوسفند یا گاو که حبس کند زکوة فریضه مال خود را مگر آنکه
حبس میکند او را الله تعالی در روز قیامت در جای هموار که بی پستی است لگدکوب میکند او را هر صاحب سم شکافته بسم خود و میگزد او را هر صاحب
دندان نیش بنیش خود و نیست هیچ مالی درخت خرما یا تاک انگور یا زراعت که حبس کند زکوة آنها را مگر آنکه طوق میکند او را الله تعالی زمین حاصل خیز
از جمله زمین او تا طرف هفت طبقه زمین تا روز قیامت هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حبس عبد زکوة فزادت فی ماله شرح
این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب بیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من منع حقا لله عز وجل انفق فی باطل مثلیه شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که حبس کند حق الله تعالی را خرج میکند در باطل دو برابر آن را بیست و دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان الله تبارک و تعالی یبعث یوم القیمة ناسا من قبورهم مشدودة ایدیهم الی اعناقهم لا یستطیعون ان یتناولوا بها قیس انملة معهم ملائکة
یعیرونهم تعییرا شدیدا یقولون هؤلاء الذین منعوا خیرا قلیلا من خیر کثیر هؤلاء الذین اعطاهم الله فمنعوا حق الله فی اموالهم شرح
مشدودة ایدیهم الی اعناقهم اشارت است بآیت سوره بنی اسرائیل و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک القیس بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در
پایین و سین بی نقطه قدر الانملة بفتح همزه و کسر همزه و سکون نون و ضم و فتح و کسر میم و تخفیف لام سر انگشت التعییر بعین بی نقطه و یاء دو نقطه
در پایین و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش کردن منعوا بصیغه ماضی معلوم ثلاثی مجرد است الخیر بفتح خاء بالنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین

و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش کردن منعوا بصیغه ماضی معلوم ثلاثی مجرد است الخیر بفتح خاء بالنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مال خوب و
اینجا مناسب است من برای تبعیض است و ظرف صفت خیر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی
برمی انگیزد در روز قیامت آدمیانی را از قبرهای ایشان بر حالی که بسته شده باشد دستهای ایشان بسوی گردنهای ایشان و نتوانند در قدرت
سرانگشتی را که فرا گیرند بآن دستها قدری و بر ایشان اند فرشتگان که سرزنش میکنند ایشان را سرزنش سخت آن فرشتگان میگویند
که این جماعت آن جماعتند که حبس کردند مالی اندک را از جمله مال بسیار مراد بمال اندک چهل یک است مثلا و مراد بمال بسیار قدر نصاب است
این جماعت آن جماعتند که مال داد ایشان را الله تعالی پس حبس کردند حق الله تعالی را در مالهای خود بیست و سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
ان الله عز وجل قرن الزکوة بالصلوة فقال اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة فمن اقام الصلوة ولم یؤت الزکوة لم یقم الصلوة شرح قرن القاف و راء
بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است القرن بفتح قاف و سکون راء القرن چیزی بچیزی دیگر چسپانیدن و رشته بیکدیگر بستن تا از یکدیگر جدا نشوند
فاء در فقال برای بیان است مراد این است که این قرن مدلول این آیت است باعتبار اینکه امر در اقیموا و در آتوا در تحت یک نوع است از جمله امراء
امر و آن فرض است که مخالفت آن بی عذر مستحق عقاب دائم است بدلیل اینکه تارک الصلوة کافر است پس مانع الزکوة نیز کافر است هر چند که تارک
الصلوة نباشد زیرا که نماز او صحیح نیست چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است که اثافی
الاسلام ثلثة الصلوة والزکوة والولایة ولا تصح واحدة منهن الا بصاحبتیها زکوة که چون تکلیف بهر کدام علیحده است عدم صحت احدهما بدون
دیگری مدلول این آیت نخواهد بود بلکه آنچه مدلول آیت است عدم صحت بعضی اجزای نماز بودن با تادیه و عدم صحت بعضی اجزای زکوة بودن با نماز
ادا است گوییم این فرق میان جزو مکلف به تکلیف واحد و جزو مکلف به بیرون تکلیف که معلوم باشد در تحت یک نوع است باطل است زیرا که
مراد بالجمیع آیت که فاعلش مستحق عقاب دائم باشد اصلا پس هر کدام بدون دیگری صحیح نیست و اگر مراد این می بود که فاعلش مستحق عقاب
دائم نباشد بسبب ترک آن اگر چه بسبب دیگر مستحق شود پس هر دو قسم جزو مکلف به صحیح می باشد و اگر مراد این می بود که قضاء هر یک از آن موجب اعاده آن باشد
پس فرق حق می بود اما کافر بعد از ایمان اعاده آنچه کرده بجا نیاورده مانند مشرک بعد از اسلام و میتواند بود که ما برای تعقیب باشد یعنی دلالت نکند
بر اینکه این قرن مدلول این آیت باشد فاء در فقال برای تعقیب است بر قرآن یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل قرین ساخت
زکوة را با نماز بیان این آنکه در آیات متعدده مثل آیت سوره البقرة که خطاب با بنی اسرائیل است گفت بر پای دارید نماز را و بدهید زکوة
را پس هر که بر پای دارد نماز را بر صورت و نه بدهد زکوة را بر پای نداشته بر حقیقت نماز را باب سیوم اصل باب العلة فی وضع الزکوة
علی ما وضع لم تزد ولم تنقص شرح این باب بیان سبب است در تعیین زکوة بر نحوی که تعیین کرده شده که نه زیاد بر آن شده و نه کمتر از آن شده
در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قیل لابی عبد الله علیه السلام لای شیء جعل الله الزکوة خمسة وعشرین
فی کل الف ولم یجعلها ثلثین فقال ان الله عز وجل جعلها خمسة وعشرین اخرج من اموال الاغنیاء بقدر ما یکتفی به الفقراء ولو اخرج الناس زکوة
اموالهم ما احتاج احد شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که برای چه چیز گردانید الله تعالی زکوة زر و سیم
را بیست و پنج مثلا در هر هزار و نگردانید آن را سی از هر هزار پس امام گفت بدرستی که الله عز وجل گردانید زکوة را بیست و پنج بیرون کرد از مالهای
توانگران آن قدر را که اکتفا میکنند بآن فقیران مثلا و اگر بیرون میکردند مردمان زکوة مالهای خود در احتیاج نمی شد هیچ یک از محتاجی فقرا
دوم اصل عن حبیب الخثعمی قال کتب ابو جعفر المنصور الی محمد بن خالد وکان عامله علی المدینة ان یسأل اهل المدینة عن الخمسة فی الزکوة من المائتین کیف صارت
وزن سبعة ولم یکن هذا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وامره ان یسأل فیمن یسأل عبد الله بن الحسن وجعفر بن محمد علیهما السلام قال فسأل اهل المدینة
فقالوا ادرکنا من کان قبلنا علی هذا شرح خثعمی بفتح خاء بالنقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین بی نقطه و تشدید یاء منسوب بقبیله از معد
منسوب بکوهی که ساکنان او اند ابو جعفر منصور باعتبار دوم خلیفه عباسیه است و باعتبار دیگر سیوم ایشان است الخمسة المائتین برای عهد
خارجیت و عبارتست از پنج درهم که در آن زمان متعارف بوده و اینها را در اهم امویه و دراهم شامیه نیز مینامند زیرا که احداث آنها خلفاء
بنی امیه کرده اند و بای تخت ایشان شام بوده و هر کدام از اینها شش دانق است و دانق بدال بی نقطه و الف و کسر و فتح نون چهار است و هم وزن
هشت دانه جو متوسط پس هر کدام از آن دراهم هموزن چهل و هشت دانه جو متوسط است و بر این قیاس است المائتین و ظاهر است که مقصود

مقصود از این سوال این بود که تغییر دراهم امویه کنند بهانه اینکه زکوة آنها موافق نمیشود با زکوة درهم که در زمان رسول صلی الله علیه و آله بوده
و این میسر نشد بسبب جواب امام علیه السلام خبر عبارت راجع است بالحسنة ای زکوة من الماتین و خبر عبارت وزن سبعة است یعنی وزن ده
درهم باین وزن موافق هفت مثقال شرعی باشد مطرزی در مغرب گفته الدراهم اسم للمضروب المدور من الفضة کالدینار من الذهب و قولهم المعتبر من
الدنانیر وزن المثاقیل و من الدراهم وزن سبعة قال الکرخی فی مختصره هو ان یکون الدراهم اربعة عشر قیراطا و یکون العشرة وزن سبعة
مثاقیل و المثاقیل وزن مائة و اربعین مثقالا و کانت الدراهم فی الجاهلیة ثقالا مثاقیل و خفافا طبریة فلما ضربت فی الاسلام جمعوا الثقیل و
الخفیف فجعلوها درهمین فکانت العشرة منه بوزن سبعة مثاقیل و ذکر ابو عبیدة فی کتاب الاموال ان هذه الدراهم
کانت فی الجاهلیة بغلیة و طبریة و البغلیة ثمانیة دوانیق و الطبریة اربعة دوانیق و الاسلامی ستة دوانیق و الجمع و الفرق کان فی عهد بنی
امیة و طول القول فیه و فی مغرب النوب و اد البقیراطا در کلام ارمی العفیف عشرد بنارست و جو هری گفته قولهم وزن سبعة یعنون به سبعة مثاقیل
و میتواند بود که خبر عبارت راجع بالحسنة باشد و خبر عبارت محذوف باشد بتقدیر عبارت کونه کل عشرة عبارت زکوة من المائتین و وزن مضروب
و حال از خبر مستتر در عبارت باشد یعنی موازن و بهر تقدیر تذکیر برای آنست که در اصل مصدر است و اد و در دوم یکی حاصل سخن آنکه مراد از اول
وزن سبعة است حاصل سوال آنست که چون دولت درهم اموی موافق نصاب اول از نقره زمان رسول میشود بی کسری و چون بنجدرهم اموی موافق
زکوة نصاب اول از نقره زمان رسول میشود بی کسری احوال عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب گذشت در کتاب الحجة در حدیث
ششم باب ششتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة است و ضمیر الیه راجع است بعبد الله زکوة مذکور است
یعنی روایت از حبیب خثعمی گفت که نوشت منصور بسوی محمد بن خالد و بود محمد عامل منصور بر مدینه اینکه سوال کند فقهای مدینه را از دو یست
بنجدرهم اموی در زکوة از این دو یست درهم اموی که نصاب اول زر نقره است که چون که دیگران بنجدرهم در زکوة دو یست درهم وزن سبعة
با بنجیست درهم شش دانگی موافق زکوة و نصاب اول زمان رسول شد بی کسری و حال آنکه بنجدرهم وزن درهم شش دانگی در زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله و منصور امر کرد محمد را با اینکه سوال کند در جمله جمعی که سوال میکند ایشان را عبد الله بن الحسن را و جعفر بن محمد علیهما السلام را
حبیب گفت که پس محمد سوال کرد فقهای مدینه را پس گفتند که دریافتیم فقهای پیر را که بود پیش از ما در زمان بنی امیه برای این عمل مراد ایشان آنست
که موافقت زکوة و نصاب این دراهم را بی کسری با زکوة و نصاب زمان رسول صلی الله علیه و آله نمیدانیم **اصل** فبعث الی عبد الله بن الحسن و الی جعفر
بن محمد علیه السلام فسال عبد الله بن الحسن فقال کما قال المستفتون من اهل المدینة قال فقال ما تقول یا ابا عبد الله فقال ان رسول الله صلی الله علیه
و آله جعل فی کل اربعین اوقیة اوقیة فاذا حسبت ذلک کان علی وزن سبعة و قد کانت وزن ستة کانت الدراهم خمسة دوانیق قال حبیب فحسبناه
فوجدناه کما قال **شرح** المستفترون بضم میم و سکون سین و فتح تاء و سکون فاء و فتح تاء و الف نقطه دار و سکون واو و فتح نون بصیغه اسم مفعول
مثل الاسلام باب استفعال جمعی که سوال کرده از مسئله مشکل کل با تنوین است اربعین مفعول جعل است اوقیة بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید
یاء دو نقطه در پایین عبارت است از ده دانگ و چهل دانگ که هر دانگ بوزن هشت دانه جو میانه است و این بر دو جا مجرور و بدل یا عطف
بیان کل است و تکرار آن اشارت است باینکه رسول الله صلی الله علیه و آله اوقیه را چهل حصه برابر قرار داده در دو باب اول باب زکوة نقره
که نصاب اول است از پنج اوقیه کرده در زکوة آن از پنج چهل و یک اوقیه کرده و نصاب دوم را یک اوقیه کرده و چهل یک آن را زکوة آن کرده و بر این
قیاس است سایر نصابهای نقره چنانچه می آید در حدیث هفتم باب نهم و دوم باب چهارم و زیرا که منتهای بیم موضعات را دوازده اوقیه و نصف اوقیه
قرار داده و هر اوقیه را چهل حصه برابر قرار داده برای اینکه یک حصه موافق بیم حصه شود که صد تکبیر و صد تسبیح و صد تحمید و صد تهلیل
و صد صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث اول باب السنة فی المهور که باب چهل و چهارم است و از این ظاهر میشود که مقصود
رسول الله صلی الله علیه و آله از این بوده که درهم را شش دانگی کند و وقت بیابد و بعد از او موافق خواهش او شده هر اوقیه چهل درهم
شده چنانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب السنة فی المهور حسبت کاف نقطه دار و سین بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مای معلوم مخاطب
و اوست و ضمیر راجع به ذلک چهل جزء او قیه است و مضاف محذوف است بتقدیر دوانیق ذلک بجز کان راجع بذلک است وزن سبعة بیان شد در شرح
فقرات سابقه و مراد بوزن ستة درهمی است برای دراهم که ده درهم بآن وزن موافق شش مثقال شرعی شود و این بی کسر ممکن نیست زیرا که مثقال
شرعی هشت دانگ و چهار سبع دانگ است و چون درهم مثلا بوزن پنج دانگ شود ده درهم کمتر از شش مثقال میشود مگر آنکه مثقال موافق هشت
دانگ و ثلث دانگ شود و این باطل است زیرا که وزن مثقال تغییر نیافته در زمان بنی امیه و بنی عباس که زمان نقل روایات بود و اسطه از ائمه علیهم
السلام بوده و بعد از امام علیه السلام تغییر وزن سنه کرده باشند بیاید که گفته کانت الدراهم خمسة دوانیق و مراد آنست که وزن سنه تقریبی است
و این کسر است و موافق نیست اینکه لفظ عدد تمام را وزن سبعه میکنند و لفظ عدد ناتمام را وزن ستة میکنند صاحب قاموس گفته و وزن سبعه لقب و در میان
عجم بعدد صحیح کسر کنند میگویند که شش دانگ است ظاهر آنست که دراهم خمسة دوانیق آنست که آنچه مطرزی نقل کرده از کرخی و ابو عبیده در وزن
درهم سابق بر زمان بنی امیه غلط باشد زیرا که دراهم کانت ستة بود و جا عبارت از درهم است که در زمان رسول بوده و مراد آنست که در زمان رسول درهم
پنج دانگی بوده پس اگر چه بچهار درهم از نصاب اول و زکوة آن در دراهم کسر نمیکرده زیرا که نصاب اول دو یست و چهار درهم بوده و در زکوة آن شش درهم
بوده لیکن زکوة نصابهای دیگر نقره که هر کدام چهل و هشت درهم بوده کسری داشته زیرا که زکوة آن یک درهم و خمس درهم بوده پس کسی فرستاد
بسوی عبد الله ابن الحسن و امام جعفر صادق علیه السلام و این نیز از طلب کرد پس پرسید عبد الله بن الحسن را پس جواب داد چنانچه جواب داده بودند سوال کنندگان
سابق از فقهای مدینه حبیب گفت که پس محمد گفت که چه میگوئی ای ابو عبد الله پس امام علیه السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
گردانید در هر اوقیه اوقیه چهل حصه برابر خواه در باب زکوة و خواه در باب مهر پس چون حساب کنی دوانیق آنرا منطبق میشود بر دراهمی که
وزن آنها بوزن هفت مثقال است و تحقیق بود دراهم در زمان رسول و آنها بوزن شش مثقال تقریبا بیان این آنکه بود دراهم در آن
زمان رسول پنج دانگی حبیب گفت پس حساب کردیم آنرا پس یافتیم آنرا چنانچه امام علیه السلام گفت **اصل** فاقبل علیه عبد الله بن الحسن فقال من
این اخذت هذا قال قرأت فی کتاب امک فاطمة قال ثم انصرف فبعث الیه محمد بن خالد ابعث الی بکتاب فاطمة علیها السلام فارسل الیه ابو عبد الله علیه السلام
انی انما اخبرتک انی قرأته و لم اخبرک انه عندی قال حبیب فجعل محمد بن خالد یقول لی ما رایت مثل هذا قط **شرح** گذشت در کتاب الحجة در حدیث یکم
باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة است اینکه کتاب فاطمه کتابیست که مشتمل است بر احوال ملوک آینده و چون ملوک صاحبان
سکه می باشند در آن کتاب مذکور است که در هر زمانی تغییر سکه چون خواهد شد و زن هر سکه چه خواهد بود و نصاب و زکوة آن سکه چون خواهد شد الی
در اول بکسر همزه است و در دوم بفتح همزه است فجعل بفتح فرع است الی بفتح لام و تشدید یاء مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا الی یعنی
مقصود مثل الیمن و اولی مثل الادام یای باب قرب بجا بیندان و پنهان کردن حال و کار خود و مانند قرموده و یعنی دوم اینجا مناسبتر است رایت بصیغه
متکلم مفرد و استفهام است مشار الیه بهذا الی است و مقصود تعجب از جواب بعنوان عدم اقرار و عدم انکار است تا مبادا که کتاب را باید داد یا
دروغ باشد و میتواند بود که مشار الیه بهذا امام جعفر صادق علیه السلام باشد و مقصود تعجب از دانستن احوال هر یک از سکه ها در هر زمان باشد
یعنی پس رو آورد بسوی امام جعفر صادق علیه السلام عبد الله بن الحسن پس گفت که از کجا فرا گرفتی این حساب را امام گفت که خواندم در کتاب مادر تو
فاطمه زهرا علیها السلام حبیب گفت که بعد از آن امام علیه السلام برگشت بسوی خانه خود پس فرستاد بسوی امام علیه السلام محمد بن خالد که بفرست بسوی من کتاب
مادر کتاب فاطمه علیها السلام پس پیغام فرستاد بسوی او امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من خبر این ندادم جز آنکه ترا که من خواندم آنرا و خبر ندادم
ترا که آن کتاب نزد منست گفت حبیب پس شروع کرد محمد بن خالد میگفت که این پنهان کردن کار خود است آیا دیده که مثل این پنهان کردن را هرگز
اصل عن قثم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک اخبرنی عن الزکوة کیف صارت من کل الف خمسة و عشرین لم یکن اقل او اکثر ما وجهها
فقال ان الله عز و جل خلق الخلق کلهم فعلم صغیرهم و کبیرهم و غنیهم و فقیرهم فجعل من کل الف انسان خمسة و عشرین فقیرا و لو علم ان ذلک لا یسعهم لزادهم
لانه خالقهم و هو اعلم بهم **شرح** روایت است از قثم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را قربانت شوم خبر ده مرا از زکوة که چون گردید
از هر هزار درهم بیست و پنج درهم انشد کمتر یا بیشتر چیست وجه آن زکوة پس امام گفت که بدرستی که الله جل و علا آفرید آفریدگان را تدبیر آفریده کان را
همگی ایشان پس دانست که خرد ایشان را و بزرگ ایشان را و بی نیاز ایشان را و فقیر ایشان را اصلا پس بر گردانید از هر هزار آدمی بیست و پنج فقیر مثلا و اگر
میدانست این را که آن بیست و پنج درهم گنجایش ندارد و کفایت نمیکند ایشان را آینه زیاده میداد ایشان را چه بدرستی که الله تعالی آفریننده ایشان
است و او داناتر است بایشان چنانچه گفته در سوره الملک الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر **چهارم اصل** عن ابی جعفر الاحول قال
سالنی رجل من الزنادقة فقال کیف صارت الزکوة من کل الف خمسة و عشرین درهما فقلت له انما ذلک مثل الصلوة ثلث و ثنتان و اربع

قال فقيل منه ثم لقيت بعد ذلك ابا عبد الله عليه السلام فسألته عن ذلك فقال ان الله عز وجل حسب الاموال والمساكين فوجد ما يكفيهم من كل الف خمسة
وعشرين ولو لم يكفهم لزادهم قال فرجعت اليه فاخبرته فقال جاءت هذه المسألة على الابل من الحجاز ثم قال لو اني اعطيت احدا طاقة لاعطيت صاحب
هذا الكلام **شرح** ابو جعفر احول عبارت است از مؤمن الطاق که صراف بوده در طاق المحامل کوفه [illegible]

[illegible]

است که انگور با دانه‌ای که مویز نشده باشد زکوة نداشته باشد **سیوم اصل** عن علی بن مهزیار قال قرأت فی کتاب عبد الله بن محمد الی ابی الحسن
علیه السلام جعلت فداک روی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال وضع رسول الله صلی الله علیه وآله الزکوة علی تسعة اشیاء الحنطة والشعیر والتمر والزبیب
والذهب والفضة والغنم والبقر والابل وعفا رسول الله صلی الله علیه وآله الزکوة علی تسعة اشیاء الحنطة والشعیر والتمر والزبیب والذهب والفضة
والغنم والبقر والابل وعفا رسول الله صلی الله علیه وآله عما سوی ذلک فقال له القائل عندنا شیء کثیر یکون اضعاف ذلک فقال وما هو فقال له
الارز فقال له ابو عبد الله علیه السلام اقول لک ان رسول الله صلی الله علیه وآله وضع الزکوة علی تسعة اشیاء وعفا عما سوی ذلک وتقول عندنا
ارز وعندنا ذرة وقد کانت الذرة علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله فوقع علیه السلام کذلک هو والزکوة علی کل ما کیل بالصاع **شرح** مراد از
و در کذلک اشتمی چیزیست چنانچه هست و مراد بعفو برطرف کردن استرداد چیزیست که هست و ظاهر جواب امام علیه السلام حالیست که گفتیم در اقسام اول در شرح
حدیث اول و دوم باب سابق الفلام القیل برای بعد خود حجیت باعتبار اینکه روی کار اگرچه بصیغه مجهول است دلالت بر راوی میکند و بعنوان او نیستم خبر
گفته و روی غیره الرجل پس مراد ستم و اشتمی است موافق آنچه مذکور شد در حدیث اول باب سابق و عندنا ذرة تا آخر تتمه مقول القول نیست بلکه
کلام امام جعفر صادق علیه السلام است **یعنی** روایت است از علی بن مهزیار که گفت که خواندم در مکتوب عبد الله بن محمد بسوی امام موسی کاظم علیه السلام یا
امام رضا علیه السلام که تو بابت نوشتم روایت کرده کاشته از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که مقرر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله زکوة را بر نه چیز گندم و جو
و خرما و مویز و زر و سیم و گوسفند و گاو و شتر و برطرف کرد استرداد زکوة را رسول الله صلی الله علیه وآله از آنچه غیر آنست که مذکور شد پس گفت امام جعفر
علیه السلام را گوینده که راوی این حدیث است که نزد ما چیزی بسیار است که میباشد چند برابر آنچه گفتی پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که و چیست آن
پس آن گوینده گفت امام را که آن برنج است پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام از روی تعجب که میگویم ترا که بر استاد رسول الله صلی الله علیه وآله
مقرر کرد زکوة را بر نه چیز و برطرف کرد استرداد زکوة را از آنچه غیر آنست با وجود این میگوی که نزد ما در گیلان یا مازندران مثلا برنج هست و نزد ما در
مدینه نیز ذرت هست و بتحقیق بود ذرت در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله پس نوشت امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام که چنانست کلام امام
جعفر صادق علیه السلام بتحقیق که آنچه روایت شده از او درست است و زکوة بحکم الهی بر هر چیزیست که بپیمانه کرده میشد بصاع مراد آنست که منافات نیست میان
اینکه بحکم الهی زکوة بر برنج و ذرت و مانند آنها نیز فرض باشد بیان اینکه در دو معنی برای مصلحت آن وقت زکوة از آنها برطرف کرده شود مثلا اینکه رکوع
و سجود از جمله فرایض نماز است و در وقت مسایفه اکتفا کرده میشود در جای آن بگفتن تکبیری چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب هشتاد و یکم
که باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسایفة است **اصل** وکتب عبد الله وروی غیره الرجل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سأله عن الحبوب فقال
وما هی فقال السمسم والارز والدخن وکل هذا غلة کالحنطة والشعیر فقال ابو عبد الله علیه السلام فی الحبوب کلها زکوة وروی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال کل ما دخل القفیز فهو یجری مجری الحنطة والشعیر والتمر والزبیب قال فاخبرنی جعلت فداک هل علی هذا الارز وما اشبهه من الحبوب الحمص والعدس
زکوة فوقع علیه السلام صدقوا الزکوة فی کل شیء کیل **شرح** سوال در دو مادة اشعارست باینکه بعضی حبوب زکوة ندارد باعتبار اینکه بکیل در نمی آید مثل
و انار و به و لیب الغلة بفتح غین با نقطه و تشدید لام حاصل زمین و مانند آن و جمع آن غلات که خطه کیست که بهرجا پیمانه کرده میشود القفیز بفتح
قاف و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و زای با نقطه پیمانه که معروف است و آن گنجایش گندم بقدر تخم صد و چهل و چهار ذراع از زمین دارد و الحمص
بکسر حاء بی نقطه و کسر و فتح میم مشدده و صاد بی نقطه نخود و رو بر الحبوب است **یعنی** و نوشت عبد الله بن محمد بسوی ابو الحسن علیه السلام که روایت
کرده غیر این مرد که مذکور شد از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از دانه‌ها پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت
و چیست آن دانه‌ها گفت که کنجد و برنج و ارزن و همه اینها مذکور شده حاصلیست مانند گندم و جو در اینکه بپیمانه کرده میشود پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که در دانه‌ها همه آنها زکوة هست و روایت کرده شده نیز از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که هر آنچه داخل شده در قفیز مثلا پس او
جاری میشود در مجری گندم و جو و خرما و مویز عبد الله گفت در آن مکتوب که پس خبر ده مرا قربانت شوم که آیا بر این برنج و آنچه مانند آن شده از اینکه
پیمانه کرده میشود از جمله دانه‌ها نخود و عدس زکوة هست یا نه پس نوشت ابو الحسن علیه السلام که راست گفتند راویان این مسئله روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام زکوة هست در هر چیزی که پیمانه کرده شد **چهارم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام ان لنا رطبة وارزا فما الذی علینا فیها
فقال علیه السلام اما الرطبة فلیس علیک فیها شیء واما الارز فما سقت السماء العشر وما سقی بالدلو فنصف العشر من کل ما کلت بالصاع او قال وکیل بالمکیال

شرح الرطبة بفتح راء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه و باء یک نقطه یونجه سقت بفتح سین بی نقطه و فتح قاف بصیغه ماضی معلوم مثل الاول
باب ضرب است سماء اینجا عبارت از باران است یا عبارت از ابر است و بر هر تقدیر مثال قنات و چشمه و مانند آنها هست زیرا که اصل همه آنها
از ابر و باران است پس مراد و بلیغ سماء آنست که بی توسط دلو باشد العشر بتقدیر فیه العشر است سقی بصیغه مجهول است النصف العشر بتقدیر فنصفه العشر
است ذکر اصل برای اشعار بانست که برنج مانند گندم و جو و امثال آنها نیست زیرا که پوست دارد و گاه از آن جدا میشود و گاه باشد که با پوست بکوبند
رسیده ای آن نرسد و چون بعد از وقت کیل در خرمن با پوست می باشد پوست را نیز جزو نصاب باید ساخت و زکوة می باید داد هرچند که
بی پوست شود و بعد نصاب برسد کلت بکسر کاف و سکون لام بصیغه ماضی مخاطب معلوم مثل الحبیبی باب ضربست کیل بیاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی
غایب مجهول باب ضربست الکیل بفتح کاف و سکون یاء اسم جنس چیزی با پیمانه کردن و مانند آن مکتال بکسر میم و سکون کاف و تاء دو نقطه در بالا و الاسم آلت
است و مراد اینجا دلو است و ذکر آن بعنوان مثال و مبنی بر غالب است و مقصود اثبات آنست که آنچه باقی ماند بعد از وضع اخراجات زکوة دارد اگر بنصاب رسد والا
فلا و در نسخ بجای تاء و بار حاء بی نقطه در پایین هر دو جاء بیابرابر و او از تفرق کاتبان میباید والله اعلم **یعنی** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام
امام رضا علیه السلام را که بدرستی که ما را است یونجه و برنج پس چیست آنچه بر ماست در آن یونجه مثلا پس گفت امام علیه السلام که اما یونجه پس بر تو در آن چیزی از
زکوة نیست و اما برنج پس آنچه آب داده آن را باران در آن عشر است و آنچه آب داده شده بدلو در آن نصف عشر است از هر چه پیمانه کردی بصاع یا امام
گفت که پیمانه کرده شود با مکیال مثلا **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الحرث ما یزکی منه فقال البر والشعیر والذرة والارز والسلت
والعدس کل هذا مما یزکی وقال کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزکوة **شرح** الحرث بفتح حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و ثاء سه نقطه کشت
شود و باقی این ظاهرست از شرح حدیث اول و دوم این باب **باب ششم اصل باب ما لا یجب فیه الزکوة مما انبتت الارض من الخضر و**
غیرها شرح من در مما تبعیضیه است من در من الخضر بیانیه است بیان ما در ما لا تجب میکند بیان خضر شد در شرح حدیث دوم باب سابق
یعنی این باب بیان چیزیست که واجب نمیشود در آن زکوة از جمله آنچه میرویاند زمین که سبزیها و غیر آنها باشد و این باب شش حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس علی البقول ولا علی البطیخ واشباهه زکوة الا ما اجتمع عندک من غلته فبقی عندک سنة **شرح** البقول جمع
باء یک نقطه و ضم قاف و سکون واو و لام سبزیها و مراد اینجا سبزیهاست که عوض آنها منفعت آنهاست نه حاصل آنها مثل گندنا و پیاز و کاهو و نحو آن **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که نیست بر سبزیها و نیست بر خربزه و مانند آن خربزه که کدو و خیار و بادنجان و کرو و امثال آنها است
زکوة مگر آنچه جمع شده نزد تو از زر و سیم که حاصل خربزه است مثلا پس ماند نزدیک تو یک سال بشرط بلوغ نصاب **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
انه سئل عن الخضر فیها زکوة وان بیعت بالمال العظیم فقال لا حتی یحول علیه الحول **شرح** واو در وان از زیادتی کاتبان میباید زیرا که آن اینجا
وصلیه نمیتواند بود و حتی اینجا برای استثناست و میتواند بود که برای انتهای غایت باشد و مدخول آن خارج باشد از حکم ما قبل آن **یعنی** روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسیده شد از سبزیها که آیا در آنها زکوة هست اگرچه فروخته شود بمال بزرگ یعنی زر یا سیم که بحد نصاب رسد پس امام گفت که
نه مگر آنکه بگذرد بر آن مال عظیم سال **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما فی الخضر قال وما هی قلت القضب والبطیخ ومثله من الخضر قال لیس علیه شیء
الا ان یباع مثله بمال ویحول علیه الحول ففیه الصدقة وعن الغضاة من الفرسک واشباهه فیه زکوة قال لا قلت فثمنه قال ما حال علیه الحول من ثمنه
فزکه **شرح** سوال در دو مادة مبنی بر آنست که کاهی مراد از این لفظ سوال از قیمت خضر میباشد مخفی نمانده که تعبیر سایل خضر را باختلاف منافی است
اکثر استعمالات خضر بر شامل بیست البطیخ را و ما بعد آن را چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب سابق القضب بفتح قاف و سکون ضاد با نقطه و باء یک
نقطه یونجه العضاة بفتح عین بی نقطه و تخفیف ضاد با نقطه و الف زاید و هاء الاوم الفعل درخت بزرگ باراور می باید به یا شجره است و
میتواند بود بنوعی از مجاز الفرسک بکسر فاء و سکون راء بی نقطه و کسر سین بی نقطه قسمی از شفتالو و غیر آن اشباهه و غیر آن
بنوعی از مجاز **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چیست در سبزیها گفت و چیست آنها بتعیین که مراد تو چیست از خضر گفتم یونجه و خربزه و مانند
خربزه که خیار و کدو و بادنجان باشد مثلا امام گفت نیست بر آنچه گفتی چیزی مگر آنکه فروخته شود مثل آنچه گفتی بنقدی و بگذرد بر آن سالی پس در آن است
صدقه فریضه بشرط بلوغ نصاب و پرسیدم از درخت بزرگ از شفتالو و مانندهای آن که زردآلو و به و سیب و امرود و انارست مثلا که آیا در آن
درخت زکوة هست گفت نه گفتم پس قیمت نقد آن چونست امام گفت که هرچه گذشت بر آن سال از جمله قیمت نقد آن پس بده زکوة آن بشرط بلوغ نصاب

چهارم اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن الاشنان فیه زکوة فقال لا شرح اشنان بضم و کسر همزه و سکون شین بفارسی چوبک است که بآن
جامه شویند و عجم نیز آنرا باین نام میخوانند یعنی پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلم را از اشنان که آیا در آن زکوة هست پس امام گفت که
نه پنجم اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن القطن و الزعفران علیهما زکوة فقال لا شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم یا امام رضا علیه السلم را
از پنبه و زعفران که آیا بر اینها زکوة هست پس امام گفت که نه ششم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم فی البستان یکون فیه الثمار ما لو
بیع کان مالا هل فیه صدقة قال لا شرح البستان بضم باء یک نقطه و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا بر وزن سلطان باغ سبزی و درختان
میوه دار را ما موصوله بوده یا عطف بیان الثمار است یعنی بیع راجع بما موصول است و هم چنین ضمیر کان و محل مال بران بنحوی از مجاز است و ضمیر فیه نیز
راجع بما موصول است یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم در باغی که در آن باشد در آن انواع میوه که اگر فروخته میشد
بود نقد فرا دادن آیا در آن زکوة هست امام گفت که نه باب هفتم اصل باب اقل ما یجب فیه الزکوة من الحرث شرح
الحرث بفتح حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و ثاء سه نقطه کاشتنی تخم و تخمی که کاشته میشود و آنچه حاصل میشود از کاشتن تخم و مراد اینجا معنی سوم است
و آن شامل خرما و مویز نیز هست زیرا که بعضی اول و بعضی دوم از کاشتن تخم است و میتوانند بود که شامل اینها خوانند بنا بر اینکه جوز و فوفل و مویز
باشند که تخم را متفرق باشند چنانچه در گندم و جو است یعنی این باب بیان کمتر چیزی است که واجب میشود در آن زکوة از حاصل زراعت و این
باب هفت حدیث است اول اصل عن سماعة قال سالته عن الزکوة فی الزبیب و التمر فقال فی کل خمسة اوساق وسق و الوسق ستون صاعا
و الزکوة فیهما سواء فاما الطعام فالعشر فیما سقت السماء و اما ما سقی بالغرب و الدوالی فانما علیه نصف العشر شرح تفسیر وسق و صاع گذشت
در شرح حدیث سوم باب پنجم مخفی نماند که از این ظاهر میشود که در انصباب زکوة حرث وزن اعتبار ندارد بلکه مدار بر پیمانه است الطعام بفتح طاء
بی نقطه و عین بی نقطه آنچه خورده میشود و بعد از علاجی مثل گندم و جو که تا پخته نشود و بار نشسته نشود خورده نمیشود و بخلاف مویز و خرما و آنچه از
آنها یحیم در تفسیر طعام ظاهر میشود که منافات نیست میان این حدیث که دلالت میکند بر اینکه زکوة مویز و خرما بخیل است و احادیث که دلالت میکنند
بر اینکه زکوة آنها مثل زکوة جو و گندم است زیرا که چون مویز و خرما بعد از رسیدن بحد مویزی یا خرمائی بسیار خورده میشود و ضبط حساب آن بسیار
مشکل است پس این حدیث محمول است بر صورتی که حساب آنها مضبوط نشده باشد اصلا و احادیث دیگر محمول است بر صورتی که حساب آنها مضبوط شده
باشد و آنچه خورده شده باشد بحساب در آورده شده باشد و اجمله در شیخ طوسی در استبصار ذکر ... ایجد ... نایجاد بتقدیر تسلیم گفته
که محمول است بر استحباب یا محمول است بر حصه که بعد از اخراج زکوة و اخراج حصه سلطان در اموال حی باشد والله اعلم تفسیر ما سقت السماء گذشت در
شرح حدیث چهارم باب پنجم الغرب بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه جمع غرب بفتح غین و سکون راء دلوهای بزرگ مثل سقف و
سقف الدوالی بفتح دال بی نقطه دو واو زاید و الف و کسر لام و تخفیف یاء دو نقطه در پائین جمع دالیه و چرخهائی که با آنها آب از چاهها
و مانند آنها میکشند یعنی روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم ساعه گفت پرسیدم امام را از زکوة در
مویز و خرما پس امام گفت که در هر پنج وسق یکی وسق است و وسق شصت صاع است و زکوة در مویز و خرما برابر است با پنج که در هر یکی بخیل است
چون طعام بسیار خورده میشود و اما آنچه تا پخته نشود خورده نمیشود مثل گندم و جو پس زکوة در آن عشر است و در آنچه آب داده شد آبیاری
آب داده شده بدلوهای و چرخها پس بر این میت که بر آنست نصف عشر دوم اصل عن صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر قالا
ذکرنا له الکوفة و ما وضع علیها من الخراج و ما سار فیها اهل بیته فقال من اسلم طوعا ترکت ارضه بیده و اخذ منه العشر مما سقت السماء و الانهار
و نصف العشر مما کان بالرشاء فیما عمروه منها و ما لم یعمروه منها اخذه الامام فقبله ممن یعمره و کان للمسلمین و علی المتقبلین فی حصصهم العشر
و نصف العشر و لیس فی اقل من خمسة اوساق شیء من الزکوة شرح صفوان و احمد از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی
علیهم السلم ذکرنا ... حکم ... ما موصول است و ضم ... مجهول باب ... است که در اصل از باب ... بوده و نقل شده برای ...
راجع بکوفه است من بیانیه است و تبعیضیه میتواند الخراج بفتح و ضم خاء با نقطه و راء بی نقطه و الف و جیم مالیه پادشاه که بر زمین یا بر ارباب زمین
قرار میدهد و ما سار مصدریه است و میتواند که موصول باشد بحذف عاید بتقدیر ما سار به سار یعنی بی نقطه و الف و راء بی نقطه البیوة مانند
معلوم باب ضرب السیرة بکسر سین و سکون یاء دو نقطه در پائین روش و سلوک حاکم در میان رعیت ضمیر فیها راجع بکوفه است اهل مرفوع

و حاصل عبارت ضمیر بیته راجع است بر رسول خدا و اهل بیته عبارت است از بعضی بنی فاطمه که خروج کردند در کوفه اهل مسلط شدند و موسی حکم کردند
بنا بر آنچه اشارت بآن شده در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب ان الجن تاتیهم فیسالونهم عن معالم دینهم و یتوجهون فی امورهم علیهم السلم که با بنو مروان هفتم است
سار اینجا اخفی است از سار در حدیث سالت الشیخ ... بکسر راء بی نقطه و شین با نقطه و الف و همزه منقلب از واو ریسمان عمود ... بیهی نقطه و او
یا نقطه پائین ... معلوم باب نصر است و او در و ما لم یعمره برای عطف جمله بر جمله است پس ما موصوله و مبتدا است و جمله اخذه خبر مبتدا است و این اشارت
باینکه زمینی که در تصرف این طایفه باشد اما آنرا آباد نکرده باشند ملک ایشان نیست بلکه حکم سایر موات دارد و قبله بقاف و باء یک نقطه ... معلوم
باب تفعیل است التقبیل دادن صاحب اختیار زمینی آنرا بکسی بر روشی اجاره ... فرق ... است که در اجاره ... از ... و آنچه بکسی را باید داد ...
و در تقبیل ... التقبیل مصدر باب تفعل مطاوع تقبیل یعنی روایت است از صفوان بن یحیی و احمد بن محمد کی ابی النصر که گفتند ذکر کردیم برای امام علیه السلم
کوفه را و آنچه را که قرار داده شده بران از مالیات پادشاه و روش سلوک اهل بیت او را در کوفه پس امام در بیان اینکه کدام زمین خراج دارد
و کدام ندارد گفت که هر کس مسلمان شد از روی رضا و اکراه نشده بیرون زمین او که در تصرف مالکانه خود دارد در دست او و بعنوان زکوة گرفته میشود
از او عشر از آنچه آب میکند آنرا باران و نهرها و گرفته میشود نصف عشر از آنچه باشد آب دادن آن بریسمان از چاه و مانند آن در آنچه آباد کرده اند
آنرا از جمله زمین خود و آنچه آباد نکرده اند اینها از جمله زمین خود میگیرد آنرا امام زمان و میدهد آنرا بکسی که آباد کند آنرا و سال بسال مالیه آنرا تسلیم
کند و میشود بر آن مسلمانان که زمین آباد خود را در تصرف دارند و بر جمعی که زمین غیر خود را بتصرف گرفته اند از امام و آباد کرده اند در حصه خود
شان از حاصل زمین عشر و در آنچه آب داده باشد آنرا باران و نهرها و نصف عشر در آنچه آب دادن آن بریسمان باشد و نیست در کمتر از پنج وسق
که شصت صاع است چیزی از زکوة مراد آنست که در خراج زمین خراجی شرط نیست بلوغ پنج وسق بلکه شرط است از زکوة حاصل آن اصل
ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبله بالذی یری کما صنع رسول الله صلی الله علیه و آله بخیبر قبل سوادها و بیاضها یعنی ارضها و نخلها و الناس یقولون
لا تصلح قبالة الارض و النخل و قد قبل رسول الله صلی الله علیه و آله خیبر و علی المتقبلین سوی قبالة الارض العشر و نصف العشر فی حصصهم و قال ان
اهل الطائف اسلموا و جعلوا علیهم العشر و نصف العشر و ان مکة دخلها رسول الله صلی الله علیه و آله عنوة و کانوا اسراء فی یده فاعتقهم و قال
اذهبوا فانتم الطلقاء شرح چگونگی تقبیل رسول الله صلی الله علیه و آله خیبر را بیان میشود در کتاب المعیشه در حدیث اول و دوم باب قبالة الارضین
ما او کرا باب صدوره است و منتهم است بر یک سواد و بیاضها مصدر ... صفت شبیه است یعنی ارضها و نخلها که کلام راوی است و ضمیر مستتر راجع بر خیبر است
در فقرات سابقه تفسیر سواد و بارض و تفسیر بیاض بنخل در اضافی دارد اول اینکه مراد بسواد زمین نخلستان باشد باعتبار اینکه در سایه است
و مراد به بیاض درخت خرما موده باشد باعتبار اینکه در آفتاب است پس مراد آنست که برای هر یکی از زمین نخلستان که قابل زراعت علیحده است
و درختان خرما مبلغ علیحده قرار داد دوم اینکه مراد بسواد زمین غیر عمده باشد که خالی از نخل است و مراد به بیاض نخلستان باشد که عمده است و
چنانچه عمده اهل اسلام را بیضة الاسلام میخوانند و عمده سپاه را ابیض الوادی میخوانند قباله بکسر قاف و تخفیف باء یک نقطه و الف و تخفیف لام
مصدر باب علم است و القوم ... قبول کردن کار ... زمین را که باید ... از صاحب آن شرط اینکه آباد کند و تخم و گاو و مزد ... و حصه از
حاصل آنرا تسلیم صاحب کند و آنرا التقبیل بمعنی مصدر باب تفعل نیز میخوانند و بفتح قاف اسم مصدر است العنوة بفتح عین بی نقطه و سکون نون قهر
و غلبه و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و حال است از فاعل دخلها یعنی خود شان و مفعول است از قبیل قعدت من الحرب جبنا یا از قبیل ضربته
تادیبا و ضمیر کانوا راجع با اهل مکه است که مفهوم میشود از لفظ مکه و او در و قال برای عطف تفسیر است برای افاده اینکه مراد باعتاق اینجا اعتاق
حقیقی نیست بلکه مراد اطلاق است و آن آنست که کسی بنده خود را رخصت دهد در تصرف مانند که خواهد بی آنکه آزاد باشد حقیقتا مباد اگر ...
از سر خود کنند و مثل این گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم باب فضل یوم الجمعة و لیلته که باب شصت و ششم است یعنی و آنچه از زمینها
گرفته شد از مشرکان بشمشیر پس صاحب اختیار آن بسوی امام زمان است بیان این آنکه تقبیل میکند آنرا بآنکس که صلاح داند چنانچه کرد رسول الله
صلی الله علیه و آله بخیبر بیان این آنکه تقبیل کرد سواد خیبر را و بیاض خیبر را یعنی زمین آنرا و درختهای آنرا و مردمان جاهل میگویند
که خوب نیست قباله زمین و درخت خرما باعتبار اینکه موضع معین ندارد و حال آنکه بتحقیق تقبیل کرد رسول الله صلی الله علیه و آله خیبر را
و واجب است بر جمعی که متقبل شده اند سوای حق قباله زمین عشر و نصف عشر در حصهای آن ... از حاصل زمین و امام گفت که بدرستی که اهل

طایفه مسلمان شدند بطوع و کردانیده شد واجب بر خود شان عشر را و نصف عشر را با حقی که مانده برای زمینهای ایشان قرار داده شده و بود زمینهای
مکه داخل شده آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله بر جای که تمام بود و بودند اهل مکه اسیران مر دست او پس آزاد کرد ایشان را و گفت که بروید پس شما
گرفتاران و آزادکان باشید و از آزادکان حقیقی **سیم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام فی الصدقة فیما سقت السماء والانهار اذا کانت سیحا او کان
بعلا العشر وما سقت السوانیة والدوالی او سقی بالغرب فنصف العشر **شرح** سقت بسین بی نقطه و قاف صیغه ماضی معلوم مفعول العین با
باب ضربت و عاید با محذوف است و تقدیر سقته اذا کانت قید انهار است و ضمیر مونث مستتر در کانت راجع با انهار است السیح بفتح سین بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه آبهای جاری میشود در زمین الف و باء بجای خود و خلو آن از علامت تانیث برای آنست که در اصل مصدر است
بمعنی جاری شدن و این جمله شرطیه احتراز است از صورتی که نهرها ایستاده باشد و بجای خود آن نیز الف و باء نرود پس احتیاج شود به دلو و ایشان
او کان عطف است بر سقت چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و ضمیر مذکر مستتر در کان راجع است بما موصوله البعل بفتح باء یک نقطه و سکون
عین بی نقطه و لام اینجا استعاره شده برای درخت خرمای که در زمین نمناک باشد و احتیاج بآب دادن نداشته باشد السوانیة بفتح سین بی نقطه
و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع سانیه شتران آبکش الدوالی جمع دالیه چرخهای شتران آبکش الغرب بفتح غین با نقطه و ضم
راء بی نقطه و باء یک نقطه جمع غرب بفتح غین و سکون راء و دلو بزرگ و مراد اینجا دلوی است که برای باغ جاهی باشد **یعنی** گفت امام
جعفر صادق علیه السلام در زکوة که در آنچه آب داده آنرا باران و نهرها چون باشند آن نهرها آبهای روان بجای خود یا باشد آنجه نخل که از ریشه
آب خورد عشر است و آنچه آب داده اند آنرا شتران و چرخها و آب داده باشند بدلوهای بزرگ مثل آن پس زکوة آن نصف عشر است **چهارم اصل**
عن ابی بصیر و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انهما قالا له هذه الارض التی یزارع اهلها ما ترى فیها فقال کل ارض دفعها الیک السلطان فما حرثته فیها فعلیک
مما اخرج الله منها الذی قاطعک علیه ولیس علی جمیع ما اخرج الله منها العشر انما علیک العشر فیما یحصل فی یدک بعد مقاسمته لک **شرح** مشار الیه بهذه الارض
زمین مفتوح العنوة است یزارع برای بانقطه و راء بی نقطه و عین بی نقطه صیغه مضارع مجهول یا معلوم غایب باب مفاعلت است اهلها نایب فاعل یا فاعل
است المزارعه معامله از باب و برزگر با یکدیگر در زمینی آبادان که بعضی از حاصل آن زمین خواه تخم از جانب مالک باشد خواه از مساقاه نیز میباشد
و خواه از برزگر صاحب قاموس گفته المزارعة المعاملة علی الارض ببعض ما یخرج منها ویکون البذر من مالکها استفهامیه است ترى بفتح تاء است ما
در ما حرثته موصوله مبتدا است جمله فعلیک تا آخر خبر مبتدا است السلیس علیه مخذوف است بتقدیر مما اخرج الله ومن در مما تبعیضیه است و در بعضی نسخ فیما است
و ما حاصل هردو یکی است الذی فاعل قاطعک است و علیک است مر عبارت است از زکوة و ذکر آن بعنوان مثال است زیرا که در ربعی نصف عشر است **یعنی**
روایت است از ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام ایشان گفتند امام را که این زمینی که برزگری کرفته میشود متوطنان آن چه میبینی در آن
پس امام گفت که هر زمینی که بسپرد آنرا بسوی تو پادشاه پس آنچه کاشتی آنرا در آن زمین پس لازم است بر تو از جمله آنچه بیرون آورد الله تعالی
بسبب آن کاشتن از آن زمین آن حصه که مقاطعه کرد پادشاه با تو بر سر آن حصه و نیست بر جمیع آنچه بیرون آورد الله تعالی از آن زمین زکوة و مراد
اینست که اخراجات زراعت زکوة ندارد و اصلا و آنچه حصه سلطانست از چه زکوة وارد اما بر تو نیست چنانچه گذشت در کتاب الخمس در حدیث چهارم
از ابواب الخمس و آنچه مانده بعد از اخراجات و حصه سلطان ... پس لازم است بر تو زکوة بر آنچه حاصل میشود در دست تو بعد از قسم
مقاسمه پادشاه که آن حصه از حاصل که برای پادشاه قرار داده شده در آن معامله **پنجم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن اقل ما
یجب فیه الزکوة من البر والشعیر والتمر والزبیب فقال خمسة اوساق بوسق النبی صلی الله علیه و آله فقلت کم الوسق قال ستون صاعا قلت فهل
علی العنب زکوة او انما تجب علیه اذا صیره زبیبا قال نعم اذا خرصه اخرج زکوته **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از کمتر آنچه واجب میشود
در آن زکوة از گندم و جو و خرما و مویز پس امام گفت پنج وسق است بوسق نبی صلی الله علیه و آله پس گفتم که چند صاع است آن وسق امام گفت
شصت صاع است گفتم پس آیا بر انگور هست زکوة یا آنکه جز این نیست که زکوة واجب میشود بر انگور چون صاحبش گرداند آنرا مویز امام گفت
آری در انگور هست زکوة بیان این آنکه چون صاحبش تخمین کرد آنرا بیرون میکند زکوة مقرر آنرا اگر عشر است مثلا و مراد اینست که اگر بعضی از آن
انگور مویز شده و فوت شود مویز بقدری که آن نیز کم است در بلوغ نصاب گذشت در شرح حدیث اول این باب که اگر صاحبش تخمین نکرده باشد
اصلا زکوة آن فرض میشود بر آنکه انگور بر دو قسم است اول آنچه قابل مویز شدن نیست و صاحبش بعضی آنرا مویز میکند و حکم این قسم مذکور است

در این حدیث دوم آنچه قابل مویز شدن است اما صاحبش آنرا مویز نمیکند اصلا و ثابت حکم این قسم نیز در این حدیث و اصل نمیسوم
آنچه قابل مویز شدن نیست و دخول حکم این قسم در این حدیث محل اشکال است والله اعلم **ششم اصل** عن مرة بن شریح عن ابی عبد الله
فیما سقت السماء والانهار او کان بعلا العشر واما ما سقت السوانی والدوالی فنصف العشر **شرح** او کان عطف است بر سقت و شرح این ظاهر
است از شرح حدیث سیوم این باب **اصل** فقلت له فالارض تکون عندنا تسقی بالدوالی ثم یزید الماء فتسقی سیحا فقال ان ذا یکون عندکم
کذلک فلیت لم ما النصف والنصف نصف العشر ونصف العشر **شرح** سیحا بتقدیر بسیح است و مراد بسیح انهار جاری شده آب بجای
خود است و میتواند بود که مراد آب جاری بجای خود باشد و آن ذا او تقدیر استفهام تقریری است النصف خبر مبتدای محذوف است والنصف
معطوف است بر آن عطف الخاص بتقدیر الخاص مضاف النصف مبتدا است نصف العشر خبر مبتدا است این قیاس است والنصف العشر **یعنی**
پس گفتم امام را پس زمین میباشد نزد ما در زکوه با نیروی شتران آب داده میشود بچرخها بعد از آن زیاد میشود آب پس آب داده میشود
بکاری اشده آب بجای خود پس امام گفت که و بدرستیکه این آب داده بر این میباشد نزد شما چنان مختلف گفتم آری امام گفت که علاوه
نصف میشود نصف بحساب نصف عشر میشود و نصف بحساب عشر میشود و مراد آنست که زکوة آن غله پانزده یک میشود **اصل** فقلت الارض تسقی
بالدوالی ثم یزید الماء فتسقی السقیة والسقیتین سیحا قال فی کم تسقی السقیة والسقیتین سیحا قلت فی ثلثین لیلة او اربعین لیلة وقد مضت قبل
ذلک فی الارض ستة اشهر سبعة اشهر قال نصف العشر **شرح** السقیة بفتح سین و سکون قاف و تاء و حرف مفعول مطلق است **یعنی**
پس گفتم آن زمین آب داده میشود بچرخها بعد از آن زیاد میشود آب بجای آب داده میشود یک آب دادن یا دو آب دادن بجای اشده آب
خود امام گفت که در چند وقت آب داده میشود یک آب دادن و دو آب دادن بکاری اشده آب بجای خود گفتم در عرض سی یا چهل شب
و حال آنکه بتحقیق گذشته بیش از آن در آن زمین شش یا هفت ماه که بچرخ آب داده شده امام گفت که زکوة آن نصف عشر است **هفتم**
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التمر والزبیب ما اقل ما یجب فیه الزکوة فقال خمسة اوساق ویترک معافارة وام جعرور لا یزکیان
وان کثرا ویترک للحارس العذق والعذقان والحارس یکون فی النخل ینظره فیترک ذلک لعیاله **شرح** معافارة بکسر میم و عین بی نقطه و الف منقلب
از یاء و فاء و سکون همزه که آخر منقلب بالف میشود و راء بی نقطه و تاء اضافیست در اصل یعنی اوده موش است و عبارتست از نوعی از
خرمای بد که لاغر است و استخوان بزرگ است چنانچه می آید در حدیث نهم باب هشتاده و چهارم و ام جعرور بفتح همزه و تشدید میم و ضم جیم و سکون عین بی نقطه
و ضم راء بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه مرکب اضافیست و آن نوع دیگر از خرمای بدست که گوشت و استخوان بزرگ است و آنرا جعرور نیز
مینامند چنانچه می آید در حدیث نهم باب هشتاده و چهارم و جعرور ماخوذ است از جعر بفتح جیم و سکون عین بی نقطه که خشک بیرون آید از سرین آدمی
العذق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و قاف درخت خرما که بار آن چیده نشده باشد و بکسر عین خوشه خرما و او اینجا مناسبتر است ینظر
بنون و طاء بی نقطه و راء بی نقطه صیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است النظر بفتح نون و سکون طاء محافظت درخت خرما و امثال آن با لفظ
میتواند بود النظر بفتح نون و فتح ظاء الحفا مصدر جیزی و حاصل هردو یکی است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خرما و مویز که
چیست کمتر آنچه واجب میشود در آن زکوة از جمله آنها پس امام گفت که پنج وسق است و واگذاشته میشود خرمای که آنرا معافاره مینامند و خرمای
که آنرا ام جعرور مینامند زکوة داده نمیشود از آن دو با آنکه هر کدام از آنها در حساب پنج وسق شمرده میشود هر چند که بسیار شود آن دو و واگذاشته
میشود ایضا برای پاسبان بار یک درخت خرما و دو درخت خرما مثلا و پاسبان خرما بیان این آنکه محافظت میکند
آنرا پس واگذاشته میشود آنچه مذکور شد برای عیال او و اشارتست باینکه جمیع اخراجات ضروریه که صرف باشد موضوع است از قبیل مثل حصه
سلطان که مذکور شد در حدیث چهارم این باب و مثل مصرف موادی که یاری از خود بیاید و مثل لقمه القاه و مشهور اینست که اخراجات لغو
نیز در حکم جنس است والله اعلم **باب هشتم اصل باب ان صدقة التمر مرة واحدة شرح** التمر بفتح تاء دو نقطه و فتح میم و راء
بی نقطه میوه مثل مویز و خرما و ذکر این بعنوان مثال است پس حکم آن دارد حاصل زراعت مثل گندم و جو **یعنی** این باب بیان آنست که زکوة
حاصل زراعت یکبارست یعنی که در یک سال اول است ولیس در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما رجل کان
له حرث او ثمرة فصدقها فلیس علیه فیه شیء وان حال علیه الحول عنده الا ان یحوله مالا فان فعل ذلک فحال علیه الحول عنده فعلیه ان یزکیه والا

ملازست علیه وان نشت ذلک الف علم از ذلکان بعینه **شرح** ایان بفتح همزه و تشدید یا و حا نقطه دار یا بین معقوده دار اوره مبتدا است و خفاف است
بر جمل حال کان رنا اثر صفت رجل است حرکت بفتح حا بی نقطه و سکون را بی نقطه و ثا سه نقطه حاصل زراعت مثل گندم و جو سوقها بالضم جادت
نقطه و تشدید و دال بی نقطه مکسوره و قاف بالضم یا ماضی مجهول بابت تفعیل است و باب فاعل جمع مستتر راجع بر جمل است و ضمیر بارز منصوب متصل مفعول
دوم است التصدیق کسی را مالک چیزی کرده برداشتن که خالص او باشد و غش نه آمیخته باشد و ضمنا حاصل زکوة را صدق بالضم اسم فاعل باب تفعیل
میتواند با عقب اینکه چون زکوة مال کسی را میگیرد و او را ادا خالص آن مال میکند و ضمیر در ترجع راجع بثمره است و ذلکان بفتوان مثال است چنانچه مصنف
رحمه الله در عنوان ذکر کرده برای ثمره کرد حمل ملبس علیه اثر خبر مبتدا است ضمیر فیه و لفظ بیران راجع بحرث است لعنوان مثال کان و رادار کان تامه است
و خبر مستتر راجع بحرث است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر مردی که باشد او را حاصل زراعت یا میوه مثل جو و خرما پس زکوة
میوه مثلا گرفته میشود از او پس نیست بر آن مرد در آن حرث چیزی هر چند که بگذرد بر آن حرث سالها نزد او مگر آنکه گردانند آن حرث را مال نقد یعنی
که فروخته شود و بدل آن زر و سیم پس اگر کنند آن کار را پس بگذرد بر آن مال نقد سال نزد او پس بر اوست اینکه زکوة دهد آن مال نقد را و اگر کوتاهی
بحال نقد نکنند پس نیست بر او چیزی از زکوة هر چند که باقی ماند آن حرث نزد او سالی چون مانند بعینه **اصل** فاما الغلة فیه صدقة الغنم فاذا ادا مرة واحدة
فلا شیء علیه فیه حتی یحول له مالا و یحول علیه الحول و هو عنده **شرح** این تکرار سابق است برای زیادتی توضیح الغلة بفتح غ و کسر همزه و تشدید نون
مفتوحه و الف بعد از میم برای ضرورت اضافه در صدقة العشر بیانیه است و ذکر عشر بعنوان مثال است زیرا که کلام صدقه نصف عشر است **یعنی**
پس جز این نیست که بر آن مرد است در آن حرث زکوة عشر مثلا پس چون ادا کرد آن زکوة عشر را یکبار پس نیست چیزی بر او در آن حرث تا آنکه گرداند
آن حرث را مال نقد و بگذرد بر آن مال نقد سال بر حالی که آن مال نقد نزد آن مرد باشد **باب نهم اصل باب زکوة الذهب والفضة**
شرح این باب بیان زکوة زر و سیم است در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال فی کل مائتی درهم خمسة
دراهم من الفضة وان نقص فلیس علیک زکوة و من الذهب فی کل عشرین دینارا نصف دینار وان نقص فلیس علیک شیء **شرح** ظاهر اینجا باعتبار
نقود متداول است نه باعتبار نقود دولت یا نقود دیگر مثل ملبس مقصود بیان نصاب اول فضه و ذهب است و منافات ندارد با اینکه
نصاب دوم اینها ناقص باشد از دولت یا از بیست چنانچه می آید در بعضی احادیث این باب **یعنی** روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه
السلام سماعه گفت که امام گفت که در هر دویست درهم پنج درهم است از سیم و اگر کم میشود پس نیست بر تو زکوة و از زر در هر بیست
دینار نصف دینار است و اگر کم شود پس نیست بر تو چیزی یعنی تا نماند و این در صورتی که قیمت بیست دینار زر دویست درهم سیم باشد پس اگر کم
باز زیاد شود نصاب زر زیاد و یا کم میشود چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب **دوم اصل** سالت رجل ابا عبد الله علیه السلام فقال انی رجل
صائغ اعمل بیدی وانه یجتمع عندی الخمسة والعشرة ففیها زکوة فقال اذا اجتمع مائتا درهم فحال علیها الحول فان علیها الزکوة **شرح** پرسید مردی امام
جعفر صادق علیه را با من روشن کرد گفت بدرستی که من مردیم که کار کار میکنم بدست خود و بدرستی که نشان اینست که فراهم میآید نزد من پنج درهم و ده
درهم پس آیا در اینها هست زکوة پس امام گفت که چون فراهم آید دویست درهم پس بگذرد بر اینها سال پس بدرستی که بر اینها هست زکوة **سیم**
اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالا لیس فیما دون العشرین مثقالا من الذهب شیء فاذا کملت عشرین مثقالا ففیها نصف مثقال الی
اربعة وعشرین فاذا اکملت اربعة وعشرین ففیها ثلثة اخماس دینار الی ثمانیة وعشرین فعلی هذا الحساب کلما زاد اربعة **شرح** مشهور است که هفت مثقال
شرعی از ابو زان ده درهم سیم است و مثقال و دینار یکی دارد و مشهور است که درهم بوزن چهل و هشت جو میانه است و گذشت در شرح حدیث دوم
باب سیوم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که نیست در کمتر از بیست مثقال از زر چیزی از زکوة پس چون رسید زر
به بیست مثقال پس در اینهاست نصف مثقال تا بیست و چهار مثقال پس چون رسید زر به بیست و چهار مثقال پس در اینهاست سه خمس مثقال تا بیست
که برای آن چهار مثقال نصف خمس مثقال زیاد میشود تا بیست و هشت مثقال پس بر این حساب است هر بار که زیاد شود چهار مثقال یا مجموع هر بار نصف
خمس مثقال زیاد میشود و کمتر از چهار مثقال باعث تفاوت نمیشود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا جازت الزکوة العشرین دینارا
ففی کل اربعة دنانیر عشر دینار **شرح** مراد از زکوة اینجا جزئیست که زکوة در آن می باید داد پس از قبیل تسمیه کل باسم جزء یا تسمیه سبب باسم مسبب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بگذرد زر در بیست دینار پس در هر چهار دینار که زیاد شود عشر دینار است

برای زکوة **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الذهب کم فیه من الزکوة فقال اذا بلغ قیمته مائتی درهم فعلیه الزکوة **شرح** کم استفهامیه است
و خبر مبتدا است مقدم شده و ضمیر فیه راجع بذهب است من بفتح میم و تشدید نون مبتدا است و مضاف است و مراد من اینجا وزن است و مراد بزکوة اینجا جزئیست که
زکوة آنرا باید داد چنانچه در حدیث سابق گذشت و میتواند بود که زکوة اینجا بمعنی خودش باشد و اضافه بادنی ملابست باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از زر که چند است وزن آنچه که زکوة آنرا باید داد پس امام گفت که چون رسد قیمت آن به دویست درهم سیم پس بر آنست زکوة مراد
اینست که وزن تعیین ندارد بلکه مدار بر قیمت است مخفی نماند که از این حاصل میشود که اعلام مسکوک دو جهت دارد از جهتی نقد است و از جهتی دیگر جنس است و باعتبار
جهت اول است که زکوة دارد و باعتبار جهت دوم است که نصاب آن وزن تعیین ندارد بلکه مدار بر قیمت است بسیار که مثلا صد درهم و ده دینار که قیمت آن
صد درهم باشد داشته باشد و سالی بر آن بگذرد دو درهم و نیم و ربع دینار زکوة آنست چنانچه ظاهر میشود از حدیث هشتم این باب **ششم اصل** سالت ابا
الحسن علیه السلام عن کم وضع رسول الله صلی الله علیه و آله الزکوة فقال فی کل مائتی درهم خمسة دراهم وان نقصت فلا زکوة فیها وفی الذهب فی کل عشرین دینارا
نصف دینار فان نقصت فلا زکوة فیها **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **هفتم اصل** عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه
السلام عن الذهب والفضة ما اقل ما یکون فیه الزکوة فقال مائتا درهم وعدلها من الذهب قال وسالته عن النیف الخمسة والعشرة قال لیس علیه شیء حتی
یبلغ اربعین فیعطی من کل اربعین درهما درهم **شرح** العدل بکسر عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه همتا و مراد اینجا همتا در قیمت است النیف بفتح
نون و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره و سکون نیز جایز است و غایت ما میان دو عقد مثل عددی که زیاد شود بر صد تا مانند آن و مثل آن نرسد **یعنی**
روایت است از عبید الله بن علی حلبی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از زر و سیم مسکوک که چیست کمتر آنچه می باشد در آن زکوة پس امام گفت
دویست درهم از سیم و همتای آن در قیمت از زر راوی گفت که پرسیدم امام را از میان دو عقد یعنی عددی که زیاد شود بر دویست و الصدی و بیک برسد مثل اینکه
آن زیادتی پنج باشد یا ده باشد امام گفت که نیست بر آن چیزی از زکوة تا آنکه برسد بچهل درهم پس داده میشود از هر چهل درهم که زیاد شود یک درهم برای
زکوة آن زیادتی **هشتم اصل** عن اسحاق بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قلت له تسعون ومائة درهم وتسعة عشر دینارا اعلیها فی الزکوة شیء فقال
اذا اجتمع الذهب والفضة فبلغ ذلک مائتی درهم ففیها الزکوة لان عین المال الدراهم وکل ما خلا الدراهم من ذهب او متاع فهو عرض مردود ذلک الی الدراهم
فی الزکوة والدیات **شرح** عین اینجا بمعنی نقد رایج است و مال مراد قسم است اول نقد رایج و آن سیم مسکوک است که معامله است مثلا درهم و دوم نقد غیر رایج است
و آن زر مسکوک است که معامله است و مال التجارت است و مراد بمثل مذکور میشود در احادیث باب شانزدهم و سیم خالص مسکوک غیر مسکوک معامله است چنانچه مذکور میشود
در حدیث آینده و سیوم مالی که غیر اینها باشد از متاع بفتح میم و تا و دو نقطه در بالا و عین بی نقطه مالی که غیر زر و سیم مسکوک است معامله باشد العوض بفتح عین
بی نقطه و فتح راء بی نقطه و ضاد با نقطه جنس یعنی مالی که غیر نقد رایج باشد **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفتم
امام را که صد و نود درهم است و سیم و نوزده دینار زر که یکجا جمع باشد آیا بر اینهاست از زکوة چیزی پس امام گفت که چون فراهم آید زر و سیم مسکوک پس رسد
آن باعتبار قیمت به دویست درهم پس در اینهاست زکوة بواسطه اینکه نقد رایج مال در معاملات درهم است و هر چه غیر درهم است از زر مسکوک یا متاع پس آن جنس فی الجمله
است که رایج و نقد غیر رایج راه داده شده است بسوی درهمها باعتبار ملاحظه قیمت آن در زکوة و در دیتهای جراحتها و مانند آنها **نهم اصل**
عن زید الصائغ قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی کنت فی قریة من قری خراسان یقال لها بخارا فرایت فیها دراهم تعمل ثلث فضة وثلث مس وثلث رصاص
وکانت تجوز عندهم وکنت اعملها وانفقها قال فقال ابو عبد الله علیه السلام لا باس بذلک اذا کانت تجوز عندهم فقلت ارایت ان حال علیها الحول وهی
عندی وفیها ما یجب علی فیه الزکوة ازکیها قال نعم انما هو مالک **شرح** ثلث مبتدا است و بتقدیر ثلث منها است فضة خبر مبتدا است و جمله صفت دراهم است
و دراهم است مس بکسر میم و تشدید سین بی نقطه مس و بتخفیف سین است الرصاص بفتح راء بی نقطه و تخفیف صاد بی نقطه و الف و صاد بی نقطه قلع تجوز
بجیم و واو و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است ضمیر عندهم راجع باهل بخارا است انفقها بنون و فا و قاف بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده
از باب افعال است ارایت بفتح همزه و استفهام و فتح تاء مخاطب بمعنی اخبرنی است فیها بفتح میم و تشدید نون مجموعه مبتدا استعمار مفعوله خبر مبتدا است
و مراد بمن اینجا وزن است ازکیها بتقدیر استفهام است و ضمیر هو راجع بمن است **یعنی** روایت است از زید زرگر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
بدرستی که من بودم در شهری از شهرهای خراسان که نام آن بخارا است پس دیدم در آن شهر درهمها را که ساخته میشود و یک ثلث از اینها سیم است و یک ثلث مس
و دو ثلث قلع است و عادت اینها بود که آنها را رایج میکردند نزد ایشان و عادت من این بود که میساختم آنها را و خرج میکردم آنها را راوی گفت که پس گفت امام جعفر

جو صادق علیه السلام آنست برادای بیان ساختن و ترویج کردن چون علامت این باشد که آن درهمها رایج می‌افتاده باشد نزد ایشان پس گفتم که [illegible]

اگر گذرد بر آن درهمها سالی یا حالی که آنها نزد من باشد و وزن آنها وزنی باشد که واجب میشود بر من در آن وزن زکوة یا نه [illegible]

خالص باشند آیا زکوة میدهم آنها را با وجود آنکه وزن سیم خالص آنها کمتر از وزن دویست درهم خالص است امام گفت آری زکوة میدهم آنها را [illegible]

این آنکه جواب این است که آن وزن حال نقد است در آن شهر که آنها رایج باشد **اصل** قلت فان اخرجت الی بلدة لا ینفق فیها مثلها فمکثت

عندی حتی حال علیها الحول ازکیها قال ان کنت تعرف ان فیها من الفضة الخالصة ما یجب علیک فیه الزکوة فزک ما کان لک فیها من الفضة الخالصة من فضة

ودع ما سوی ذلک من الخبث قلت وان کنت لا اعلم ما فیها من الفضة الخالصة [illegible]

الا انی اعلم ان فیها ما یجب فیه الزکوة قال فاسبکها حتی تخلص الفضة وتحرق الخبث ثم تزکی ما خلص من الفضة لسنة واحدة **شرح** الخبث بفتح خا

بالنقطه و فتح باء منقوطه و ثاء سه نقطه غش من در من فضة برای تبعیض است و مراد آنست که زکوة آن می باید که از جمله فضه خالصه باشد **یعنی** گفتم

پس اگر بیرون آورم آن درهمها را بسوی شهری که رایج کرده نمیشود در آن شهر مثل آن درهمها و آن درهمها باقیماند نزد من تا آنکه گذرد بر آنها سال آیا

زکوة میدهم آنها را امام گفت که اگر باشی تو که بشناسی آنکه در آن درهمها از سیم خالص وزنی است که واجب میشود بر تو در آن وزن زکوة اگر

[illegible]

باب دهم اصل باب انه لیس فی الحلی و سبائک الذهب و نقر الفضة و الجواهر زکوة شرح

[illegible]

[illegible] آنکه گداخته شود **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال زکوة الحلی عاریته **شرح** العاریة بعین بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه و تشدید

یاء دو نقطه در پایین دادن چیزی بکسی تا منتفع شود از آن و الپس دهد آن چیز را [illegible] **یعنی**

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زکوة زیور دادن آن [illegible]

ششم اصل عن هارون بن خارجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان اخی یوسف ولی لهؤلاء القوم اعمالا اصاب فیها اموالا کثیرة وانه

جعل تلک الاموال حلیا اراد ان یفر به من الزکوة اعلیه الزکوة قال لیس علی الحلی زکوة وما ادخل علی نفسه من النقصان فی وضعه ومنعه نفسه فضله اکثر مما یخاف

من الزکوة **شرح** روایت است از هارون بن خارجه بخا بالنقطه و الف و کسر را بی نقطه و جیم از امام جعفر صادق علیه السلام هارون گفت که گفتم امام را که برادر من

[illegible]

هفتم اصل عن علی بن یقطین عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قلت له انه

یجتمع عندی الشیء فیبقی نحوا من سنة انزکیه قال لا کل ما لم یحل علیه الحول فلیس علیک فیه زکوة وکل ما لم یکن رکازا فلیس علیک فیه شیء قال قلت وما الرکاز

قال الصامت المنقوش ثم قال اذا اردت ذلک فاسبکه فانه لیس فی سبائک الذهب ونقار الفضة شیء من الزکوة **شرح** لم یحل بضم حای بی نقطه و سکون لام

[illegible]

بدرستیکه او [illegible] از طرف بهای آن بجای آن [illegible] رسید برسر آن مال بعینه چون زکوة میدهد آنرا امام گفت که زکوة میدهد آنرا برای یک سال از آن سال اول
چه بدرستیکه آن مال بود و در آن دو سال آخر بیرون از تصرف او و هرچند که او حبس کرده بود آن مال را از تصرف خود بسبب فراموشی [illegible] دوم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یغیب عنه ماله خمس سنین ثم یاتیه فلا یرد راس المال کم یزکیه قال سنة واحدة شرح مراد بغایب شدن اینجا
بیرون رفتن از قدرت تصرف است و در صورتیکه آن مال بعنوان تجارت [illegible] شده باشد [illegible] زکوة یک سال
بر صاحبش واجب میشد [illegible] خمس سنین [illegible] مجهول الفاعل
[illegible] الاستفهامیة منصوبست محلا [illegible] مفعول مطلق است بتقدیر زکوة کم یزکیه سنة منصوبست
[illegible] مفعول مطلق [illegible] بتقدیر یزکیه زکوة سنة یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که از تصرف او بیرون رود مال او پنج
سال بعد از آن می آید نزد او [illegible] سرمایه [illegible] چند سال زکوة میدهد آنرا امام گفت
از یک سال [illegible] است که [illegible] از پنج سال است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس فی الدین زکوة الا ان یکون صاحب الدین هو
الذی یوخره فاذا کان لا یقدر علی اخذه فلیس علیه زکوة حتی یقبضه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست در مالی که بعنوان
تجارت در دست دیگری باشد زکوة مگر آنکه باشد صاحب آن مال باعث تاخیر ادای آن پس اگر صاحب مال قدرت نداشته باشد بر گرفتن آن مال پس
نیست بر آن صاحب مال زکوة تا آنکه فرا گیرد آنرا چهارم اصل عن سماعة قال سالته عن الرجل یکون له الدین علی الناس تحتبس فیه الزکوة قال
لیس علیه فیه زکوة حتی یقبضه فاذا قبضه فعلیه الزکوة وان هو طال حبسه علی الناس حتی یتم لذلک سنون فلیس علیه زکوة حتی یخرج فاذا هو خرج زکاه
لعامه ذلک وان هو کان یاخذ منه قلیلا قلیلا فلیزک ما خرج منه اولا فاولا شرح مراد بدین اینجا مالیست که در دست دیگریست بعنوان تجارت
[illegible]
ذلک [illegible] یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که باشد او را دینی بر مردمان آیا واجب است در آن دین زکوة امام گفت
نه در آن دین زکوة نیست تا آنکه فرا گیرد آن دین را پس چون فرا گیرد آنرا [illegible]
[illegible]
[illegible] اصل وان کان متاعه ودینه وماله فی تجارته التی یتقلب فیها یوما بیوم
[illegible] ویبیع ویشتری فیه شبه العین فی یده فعلیه الزکوة ولا ینبغی له ان یغیر ذلک اذا کان حال متاعه وماله [illegible]
الزکوة شرح یتقلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنچه تارک آن مستحق عقاب دایم شود اگر اصرار کند بر اصرار بر آن یعنی که ترک آن [illegible] باشد چهارم آنچه مستحب موکد باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل استقرض مالا فحال علیه الحول وهو عنده قال ان کان الذی اقرضه یودی زکوته فلا زکوة علیه وان کان
لا یودی ادی المستقرض شرح مراد [illegible]
[illegible] یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ششم اصل عن زرارة قال
قلت لابی عبد الله علیه السلم رجل دفع الی رجل مالا قرضا علی من زکوته علی المقرض او علی المقترض قال لا بل زکوتها ان کانت موضوعة عنده حولا علی
المقترض [illegible]
[illegible] شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی روایتست از زراره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل [illegible]
[illegible]
[illegible] شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی زراره گفت
[illegible]
[illegible]

برای کیست آن خسارت و برکیست آن نقصان گفتم که برای آن قرض گیرنده است امام گفت که آیا پس برای اوست زیادتی و بر اوست نقصان و از اوست
اینکه زن خواهد و لباس پوشد از آن مال و خورد از آن مال و سزاوار اوست ادای زکوة و بعد از آن اسقاط زکوة میدهد پس آنرا چه برادرست که آن مال
برادر اوست باعتبار سود و زیان **هفتم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل علیه دین و فی
یده مال لغیره هل علیه زکوة فقال اذا کان قرضا فحال علیه الحول فزکّه **شرح** قرضا بفتح قاف و سکون را و بی نقطه و ضاد بانقطه یعنی حق و خاص است
و مراد اینست که موجل باشد باجل لازم که صاحبش پیش از انقضای آن اجل مطالبه نتواند کرد و احتمال غیر این هم هست و مراد اینست که آن
مال زیاده بر قدر دین چیزی باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث نهم این باب که او ذکر کان فیه فضل **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که بر اوست دینی و در دست تصرف اوست مالی که برای غیر دین است آیا بر آن
مرد هست زکوة نه در آن دین امام گفت چون باشد آن دین مؤجل پس زکوة بده برای آن مال پس زکوة بده آنرا **هشتم اصل** سألت ابا الحسن
علیه السلام عن رجل باع بیعا الی ثلث سنین من رجل ملی بحقه و ماله فی ثقة یزکیه ذلک المال فی کل سنة مرة او یزکیه اذا اخذه فقال لا بل یزکیه
اذا اخذه قلت له لکم یزکیه اذا اخذه قال لثلاث سنین **شرح** بیعا مفعول مطلق میتواند بود و مفعول به میتواند بود یعنی مبیعا و بنابر
اول الی متعلق ببیعا است و بنابر دوم متعلق بباع است و بر هر تقدیر باعتبار تعیین مدت تاخیر است در بیع زیرا که بیع مکرر نمیشود تا او سال
الملی بفتح میم و کسر لام و سکون یاء بانقطه در پایین و بهمزه مالداری که زود ادا کننده باشد حق مردم را الثقة بکسر ثاء سه نقطه و قاف
تا ء تانیث مصدر مقابل الفاء و اوی باب حسب یحسب و اینجا محل الیه است **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که چیزی
فروخت فروختنی تا سه سالی بمردی که مالدار زود ادا کننده است بحق او و مال آن مرد در محل اعتماد است آیا زکوة میدهد آن فروشنده
آن مال را در هر سالی که میگذرد بآن مال یا زکوة میدهد آن مال را چون باز یافت کند آن مال را امام گفت که نه هر سال زکوة نمیدهد بلکه زکوة
میدهد آنرا چون باز یافت کند آنرا گفتم امام را که برای چند سال زکوة میدهد آنرا چون باز یافت کند آنرا گفت برای سه سال یعنی که
زکوة سه سال را یکجا میدهد و مخفی نماند که جمع میان این حدیث و حدیث سیوم این باب بحمل این حدیث است بر صورتی که مشتری مضایقه از تو یدن
نقد بهای آن قیمت ندارد و بایع دانسته تاخیر داده یا مشتری بی مضایقه و تعجیل ادا میشود لیکن از انعقاد بیع **نهم اصل** سألت احدهما
علیهما السلام عن رجل علیه دین و فی یده مال و افر به وان المال لغیره هل علیه زکوة فقال اذا استقرض فحال علیه الحول فزکّه اذا کان
فیه فضل **شرح** و فی بفتح واو و کسر فاء و تشدید یاء دو نقطه در پایین و بصیغه فعیل یعنی فاعل مقابل الفاء واوی و مقابل اللام یای باب ضرب
مرفوع و صفت مال است و در بعض نسخ دفاع بفتح واو و الف ممدوده بصیغه مصدر یعنی فاعل است برای ابدال و حاصل هر دو یکی است و المال
بر حال است و الف لام برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است و غیر صفت المال است ضمیر راجع بدین است استقرض بتای دو نقطه و را و ضاد
بانقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب استفعال است و بنابر اول ضمیر مستتر راجع برجل است و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بمال یا راجع بدین است و مخفی فرض
گذشت در شرح حدیث هفتم این باب ضمیر راجع بمال است و مراد بفضل اینست که دو مقابل قدر زکوة کند و میتواند بود که مراد دین باشد که فاضل
روز از شب واجب النفقه نیز کند **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که بر اوست دینی و در دست اوست مالی که
خوب ادا کننده است بدین او و مالی که برای غیر او دین است آیا بر اوست زکوة در آن دین پس امام گفت چون قرض کند آن دین را یعنی که
موجل کند آنرا باجل لازم که صاحبش در آن اجل مطالبه نتواند کرد پس بگذرد بر آن دین سال پس زکوة آن دین بر آن مرد است چون باشد در آن مال
که برای غیر دین است زیادتی بقدر زکوة اشارتست باینکه اگر دین نباشد زکوة آن دین بر او نیست بنابر اینکه جایز نشود ادای دین و حال بر این است
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان عندک و دیعة تحرکها فعلیک الزکوة فان لم تحرکها فلیس علیک شیء **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون
باشد نزد تو مالی سپرده که میجنبانی آنرا برای ادوست خواه بر جهت مالکش و خواه با رخصت او و یا بی رخصت او مالکش گفته باشد که اگر احتیاج شود و داد
و ستد باآن کن و الا فلا پس بر تست زکوة آن مال و اگر نجنبانی آنرا پس نیست بر تو چیزی از زکوة مراد اینست که در شق اول زکوة بر مالکش نیست
از قبیل مالیست که در اثنای سال داد و ستد کردن شود لیکن قصد تجارت مالک آن و حکم آن بیان شد در حدیث هفتم باب سابق و در شق دوم زکوة بر مالک

یازدهم اصل عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه اسأله عن رجل علیه مهر امرأته لا تطلبه منه اما لرفق بزوجها و اما حیاء فمکث بذلک علی الرجل
عمره و عمرها یجب علیه زکوة ذلک المهر ام لا فکتب لا یجب علیه الزکوة الا فی ماله **شرح** روایت است از علی بن مهزیار که از راویان امام رضا و امام محمد تقی و
امام علی نقی علیهم السلام است گفت نوشتم بسوی امام علیه السلام و میپرسیدم او را از مردی که بر اوست مهر زن او و بر حالی که آن زن طلب نمیکند آن مهر را
از او یا برای مهر او نه یا شوهر خود یا برای شرم پس درنگ کرد آن مهر بآن روش بر مرد و در مدت عمر او و در مدت عمر آن زن پس آیا بر او
بوده آیا واجب است بر آن مرد زکوة آن مهر یا نه پس امام نوشت که واجب نیست بر آن مرد زکوة مگر در مال او و مراد اینست که زکوة آن مهر بر آن
مرد واجب نیست مخفی نماند که بنابر آنچه گذشت در حدیث سیوم این باب زکوة آن مهر بر آن زن واجب است بنابر اینکه آن مهر دین است و دائن
طلب آن برای شکر است و رخصت و آن مهر موجود است در دست مرد و اگر بعنوان ودیعت میبود چنان میبود که گذشت در حدیث سابق **دوازدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل ینسئ او یعین فلا یزال ماله دینا کیف یصنع فی زکوته قال یزکیه ولا یزکی ما علیه من الدین انما الزکوة علی
صاحب المال **شرح** ینسئ بنون و سین بی نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است الانساء فروختن چیزی را بدادن آنچیز در وقت
بیع و تاخیر گرفتن قیمت آن تا مدتی معین یعین بیای دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است التعیین
دادن مال کسی بعنوان عینه بکسر عین و سکون یاء و نون و تاء تانیث و آن اسم تجارتی است که مرکب است از دو عقد مثل اینکه خریده شود متاع از
کسی بنقد بقیمتی برای اینکه فروخته شود بدیگری نسیه بقیمتی بیشتر از قیمت اول و فروختن آن متاع و گرفتن آن مال بعنوان عینه یعنی میمانند
چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث پانزدهم باب هفتاد و دوم که باب الاشاره و النص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام است که فانطلق یا یعینه فقیس
له علیهم و می آید در کتاب المعیشه در حدیث اول باب العینه اینکه شرط جواز عینه اینست که امضای عقد اول را موقوف بر وقوع عقد دوم نکنند الف
لام الرجل و در و لا یزکی ما علیه من الدین برای عهد خارجیست یعنی دینی که مذکور شد که زکوة آنرا دهنده آن میدهد و در بعض نسخ من و ضمیر موجود
نیست و بنابر این ما موصوله مستعمل شده یعنی من موصوله و حاصل هر دو نسخه یکی است الف لام المال نیز برای عهد خارجیست یعنی مالی که مذکور شد که
صاحبش عینه در داد و ستد است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نسیه میفروشد یا بعینه خرید و فروخت میکند پس همیشه
مال او دین است یعنی که هیچ یک از مال او در تمام سال نزد او باقی نمیماند چون میکند در زکوة آن مال امام گفت که زکوة میدهد آن مال را
سال بسال و زکوة نمیدهد آنچه را که بر اوست از جنس آن دین که مذکور شد یعنی که اگر او نیز از مثل خودی جنسی خریداری نماید یا بعینه خریداری
نماید زکوة آن دین بر دهنده است بیان این آنکه جز این نیست که زکوة بر صاحب آن قسم مالیست **سیزدهم اصل** عن زرارة عن ابی
جعفر علیه السلام و ضریس عن ابی عبد الله علیه السلام انهما قالا ایما رجل کان له مال موضوع حتی یحول علیه الحول فانه یزکیه وان کان علیه من الدین
مثله و اکثر منه فلیزک ما فی یده **شرح** ای مرفوع و مبتدا است ما زائده است رجل مضاف الیه ای است مراد بمال موضوع سرمایه دیگریست که بآن
مرد واداده شده تا داد و ستد کند برای صاحبش چنانچه بیان شود در شرح حدیث ششم این باب فانه یزکیه جزء مبتدا است و آن و صلیه است فادر
فلیزک برای تاکید است **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام و روایت است از ضریس از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه آن دو امام
گفتند که هر مردی که باشد او را مالی نقد که گذاشته شده باشد تا آنکه بگذرد بر آن سال پس بدرستی که او زکوة میدهد آنرا هر چند که باشد بر او از
دین مثل آن مال و بیشتر از آن مال پس باید که زکوة دهد آنچه را که در دست تصرف اوست در داد و ستد میکند و صاحبش بری است از نفع و خسران
باب چهاردهم اصل باب اوقات الزکوة شرح این باب بیان وقتهای ادای زکوة است و در این باب نه حدیث است **اول اصل** سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الزکوة فقال انظر شهرا من السنة فانو ان تؤدی زکوتک فیه فاذا دخل ذلک الشهر فانظر ما نض یعنی ما حصل فی یدک
من مالک فزکه و اذا حال الحول من الشهر الذی زکیت فیه فاستقبل بمثل ما صنعت لیس علیک اکثر منه **شرح** مقصود سایل سوال است از حال تاجری
که سرمایه او گاه هر روز بروز زیاد میشود و گاه هم کم میشود و برای هر کدام ضبط تاریخی علیحده نمیتواند کرد تا در هر سالی زکوة آنرا علیحده دهد نض بنون
و تشدید ضاد بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است النض بفتح نون جاری شدن آب اندک اندک و اینجا استعاره شده برای حصول نفع
و زیاد شدن سرمایه بتدریج یعنی تا آخر کلام راوی است ما حصل تفسیر که عبارتست از سرمایه خواه مجموع آن نزد صاحبش حاضر باشد و خواه بعضی
آن دین باشد نزد مردم چنانچه ظاهر شد از حدیث چهارم باب سابق که فهو شبه العین یعنی من در من مالک عینه است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلام را از زکوٰة که چه وقت باید داد اگر تاریخ حدوث سود در زبان هر روز معلوم نباشد پس امام گفت که گزین کن ماهی را از سال قمری
پس باید قرار داده اینرا که ادا کنی زکوٰة سرمایه خود را در آن ماه پس چون داخل شود آن ماه که باید قرار دادی پس نگاه کن آنچه را
[illegible]
آن ماه که زکوٰة دادی در آن پس از سر گیر ادای زکوٰة را مثل آنچه کردی در سال سابق یعنی که سرمایه این وقت را نیز زکوٰة ده خواه
کمتر از سرمایه سال سابق باشد خواه بیشتر و خواه مساوی [illegible]

[illegible]

...دوم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یفید المال قال لا یزکیه حتی یحول علیه الحول شرح یفید بفا و یاء و نقطه دار با بیان
زوال ... مضارع ... باب افعال است ... فایده و ... اول است یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فایده حاصل میکند مالی پس امام گفت که زکوة نمیدهد آنرا تا وقتی که بگذرد بر آن سال سیوم اصل سالت اباعبدالله
علیه السلام عن الرجل کان له مال موضوع حتی اذا کان قریبا من راس الحول انفقه قبل ان یحول علیه الحول علیه صدقة قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که بود او را مالی گذاشته شده تا آنکه چون شد نزدیک بسر سال خرج کرد آنرا پیش از آنکه بگذرد بر آن سال آیا واجب است
بر او زکوة امام گفت که نه چهارم اصل عن حریز بن عبدالله عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام رجل کان عنده مائتا درهم غیر درهم احد
عشر شهرا ثم اصاب درهما بعد ذلک فی الشهر الثانی عشر فکملت عنده مائتا درهم اعلیه زکوتها قال لا حتی یحول علیه الحول و هی مائتا درهم فان کانت مائة
و خمسین درهما فاصاب خمسین بعد ان یمضی شهر فلا زکوة علیه حتی یحول علی المائتین الحول شرح ... منقطع ... است
یعنی روایت از حریز بن عبدالله از زراره که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی بود نزد او دویست درهم بجز یک درهم در یازده
ماه ... پس کامل شد نزد او دویست درهم ... آیا بر او است
زکوة آن دویست درهم امام گفت که نه تا وقتی که بگذرد بر او سال در حالی که او دویست درهم باشد پس اگر باشد صد و پنجاه درهم پس
پنجاه درهم را بعد از آنکه بگذرد یکماه ... صد و پنجاه درهم پس نیست زکوتی بر او تا وقتی که بگذرد بر آن دویست درهم سال اصل
... رمضان کانت عنده مائتا درهم ... قبل ان یحول ... علیه الحول علیه زکوة قال
... شرح ... است ... گذشتن ...
سال بر آن ... در ماه ... سال بر ...
جمع دویست درهم ... سوال زراره ... جواب امام علیه السلام ... زکوة ...
یازده ماه ... بر آن گذشته باشد و ساقط میشود ... وجوب زکوة ... دوازده ماه تمام نگذرد بر آن ... صاحب آن مال را ...
... دوازده ماه ... ساقط
میشود ... زکوة ... نوارد ... درم ...
... یعنی گفتم امام را ... دویست درهم ... بر آن ...
پیش از آنکه تمام شود یکماه ... آیا بر او ... امام گفت ...
نگذرد بر آن ... سال ... چیزی از زکوة ... اصل حماد قال زرارة و محمد بن مسلم قال ابو عبدالله علیه
السلام ایما رجل کان له مال و حال علیه الحول ... قبل ... فلیس علیه شیء ... قال زرارة ...
... رمضان ... الاخراج ... الکفارة التی وجبت
علیه شرح ... لام ... باب ... و جمله ... قبل ... شهر
... اینکه ... باشد ... باشد ... در
... الحدیث یعنی حریز گفت ... زراره و محمد بن مسلم ... امام جعفر صادق علیه السلام ... مردی که ... الفقر ...
... پس ... بر آن سال پس ... زکوة ... آن مال ... امام ... پیش از ... سال ... یکماه
... امام گفت ... زکوة ... ساقط میشود ... گفت ... زراره
از امام جعفر صادق علیه السلام ... گفت ... ماه رمضان ... روزی ... وقت
... از ... بیرون رفت ... بر ... کفاره ...
... اصل و قال انه حین رای
الهلال الثانی عشر وجبت علیه الزکوة ولکنه لو کان وهبها قبل ذلک لجاز و لم یکن علیه شیء ... شرح ... علیه الحال علیه ...

هشتم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یکون عنده المال ایزکیه اذا مضی نصف السنة قال لا ولکن حتی یحول علیه الحول و تحل علیه انه لیس لاحد
ان یصلی صلوة الا لوقتها و کذلک الزکوة و لا یصوم احد شهر رمضان الا فی شهره الا قضاء و کل فریضة انما تؤدی اذا حلت شرح شهر رمضان
منصوب بنزع ... مفعول مطلق ... تقدیر صوم شهر رمضان ... راجع ... الا قضاء استثنا از مفعول مطلق است باعتبار ...
آن ... استثنای ... این دو قسم قضا ... است یعنی گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را ... زکوة میدهد آنرا چون بگذرد نصف سال امام گفت که نه ولیکن ... تا آنکه بگذرد بر آن سال و
... زکوة بر آن مال بیان این آنکه ... نماز ... بعد از دخول وقت آن و چنانست زکوة
و روزه نمیدارد ... ماه رمضان ... ماه رمضان ... قضا بیان این آنکه ... فریضه ... میشود چون
... آید ... وقت ... حلال شود نهم اصل عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام ایزکی الرجل ماله اذا مضی ثلث السنة
قال لا ایصلی الاولی قبل الزوال و قد روی ... الزکوة ... قبل وقت الزکوة ... اوجاد و وقت
الزکوة ... اعاد الزکوة شرح ... کلام امام و کلام زراره و کلام مصنف ... تقدیم مراد
عدم منافات میان آن دو سابق است یعنی روایت از زراره که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که آیا زکوة میدهد مرد مال خود را
چون بگذرد ... سال امام گفت که نه و بیان این آنکه ... پیش از زوال آفتاب ... روایت کرده شده ...
... برای ادای زکوة ... وقت زکوة ... زکوة ... میشود
بیان این آنکه چون آید وقت زکوة ... زکوة ...
باب سیزدهم اصل باب شرح این باب ... عنوان ... باب سابق است باعتبار ... دلالت میکند ... وقت زکوة ...
از صاحب آن زکوة ... عنوان الاستحباب ... بلفظ الشرط ...
نسخ لفظ باب ... اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام
قال باع ابی ارضا من سلیمان بن عبدالملک بمال فاشترط فی بیعه ان یزکی هذا المال من عنده ست سنین شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که فروخت پدرم زمینی را بسلیمان بن عبدالملک که از خلفای بنی امیه است ... شرط کرد پدرم ... زکوة
... پدرم ... شش سال ... سلیمان ...
... شش سال ... زکوة ... وجوب زکوة ...
... باشد دوم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول باع ابی علیه السلام من هشام
بن عبدالملک ارضا بکذا و کذا الف دینار فاشترط علیه زکوة ذلک المال عشر سنین ... شرح کذا و کذا
... مثل احد عشر و احد و عشرین ... اشتراط در این حدیث ... یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که فروخت پدرم علیه السلام بهشام بن عبدالملک که از خلفای بنی امیه است زمینی ... دینار ...
زکوة آن مال را ده سال ... اشتراط را برای ... هشام ... زکوة ...
... باب چهاردهم اصل باب المال الذی لا یحول علیه الحول فی ید صاحبه شرح ...
این باب بیان ... سال ... حدیث است اول اصل سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل
یکون له الولد فیغیب بعض ولده فلا یدری این هو و مات الرجل کیف یصنع بمیراث الغائب من ابیه قال یعزل حتی یجیء قلت فعلی ماله زکوة فقال
لا حتی یجیء قلت فاذا هو جاء ایزکیه فقال لا حتی یحول علیه الحول فی یده شرح ظاهر این حدیث ... میراث ... بر حضور وارث
... باشد یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که ... غایب میشود ... فرزندان او
... امام گفت ... زکوة ...
... امام گفت ... تا وقتی که ... بر آن سال ...

مالم یحل علیه حوله سنو و الا یحل بر منع حال عشره فیأتی حول علیه **شرح** رویت هلال اثنا عشر عبارت است از حول اول وقت مغرب شب اول ماه دوازدهم
موافق انجه مرا ایراد داد دخل الشهر الثانی عشر پس ذکر رویت هلال بعنوان مثال است و منافات ندارد با اینکه اول ماه دوازدهم موافق شب
منقلد زیرا اگر میتوان نبود که بهم رسیدن نصاب برای آنکه در میان ماه اتفاق افتاده باشد پس ماه دوازدهم او صوری خواهد بود نه هلالی و ایضا
منافات ندارد با اینکه هلال دیده نشود بسبب ابر و مانند آن و ذکر این فقره برای تفصیل قول سایل است در مثال او لیکن که ظاهرست بسیار اینکه
آن در عرف دو صورت دارد اول آنکه بعد از رویت هلال اثنا عشر باشد دوم آنکه پیش از آن باشد و در صورت اول زکوة واجب
است و در صورت دوم واجب نیست و آنچه در جواب مذکور شد سابقا در صورت اول است و لیس حیله الا انه منع استیناف بیان سابق است بنابر فرق
میان دو صورت که مذکور شد و میان صورت هلال زکوة بانقضای ماه دوازدهم که در آن حیله نیز و الا منع قول و علی سقط الصیغه مضارع
معلوم ثلاثی مجرد است و ضمیر مستتر در آن راجع به رجل است که صاحب مال است و الحال بجاء مهمله و الف و تشدید لام منصوب و مفعول الا منع است بنون و عین
سقط الصیغه مضارع غایب معلوم ثلاثی مجرد است و ضمیر مستتر در آن راجع به رجل است که صاحب مال است الحال بجاء [illegible] و الف و تشدید لام منصوب و مفعول
لا منع بمنع مال زکوة که فرو دآمده باشد بر او بسبب انقضای ماه دوازدهم ثم یحل بجاء مهمله و تشدید لام مفتوح الصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل و ضرب است الا یحل بجاء مهمله و تشدید لام الصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب ماخوذ است از حلال که حرام است حل بجاء مهمله و تشدید لام الصیغه
ماضی معلوم باب نصر و ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمال [illegible] است **یعنی** و امام گفت که بدرستی که او وقتی که دید هلال ماه دوازدهم را واجب
شد براو زکوة و لیکن اگر میبخشید آن زکوة را در رمضان بخشیدن مال پیش از آن و بعد آن هر آینه جایز میبود و نمی بود بر او چیزی از زکوة مانند
مانند کسی که بیرون رفت بسفر در روز ماه رمضان بعد از آن افطار کرد و بیان این آنکه جزا چیست که [illegible] فرود آمده باشد بر او
شدن ماه دوازدهم پس امامی که فرود نیامده باشد بر او پس او زاید است نداد آن [illegible] از دو صورت که مذکور شد هلال میشود
و در ادای آن مال غیر خود در وقتی که بتحقیق فرو دآمده باشد آن مال بر او باقی شدن ماه دوازدهم مراد آنست که در این وقت قدر زکوة
از ملکیت او بیرون میرود و ملک مستحقان میشود **اصل** قال زراره و قلت له رجل کانت له مائتا درهم فوهبها لبعض اخوانه او ولده او
اهله فرارا بها من الزکوة فعل ذلک قبل حلها بشهر فقال اذا دخل الشهر الثانی عشر فقد حال علیها الحول و وجبت علیه فیها الزکوة قلت له فان
احدث فیها قبل الحول قال جایز ذلک له قلت انه فر بها من الزکوة قال ما ادخل علی نفسه اعظم مما منع من زکوتها **شرح** فرار بکسر فا مصدر باب
ضرب مفعول له است یا در بها برای تعدیه است حلها بفتح حاء مهمله و تشدید لام و ضمیر راجع بزکوة است حلال بجاء مهمله و الف و تخفیف لام است
و مراد بحلول رسیدن سال است که مانند گذشتن سال است در اینکه زکوة واجب میشود اگر چه مانند آن [illegible] در اینکه اگر بخشد زکوة ساقط
نمیشود اصلا **یعنی** گفت زراره که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بود او را دویست درهم پس بخشید آنها را برای بعضی برادران
خود یا فرزندان خود یا خویشان خود برای گریزانیدن آن درهمها از زکوة که کرد آن عمل را پیش از فرو دآمدن زکوة بیکماه پس امام گفت که
چون داخل شد ماه دوازدهم پس بتحقیق که گذشته باشد بر آن درهمها سال و واجب شد بر او در آن درهمها زکوة بایستی که نبخشد
آنها مثلا [illegible] اگر بخشد پیش از داخل شدن ماه دوازدهم زکوة ساقط شود یا نه امام گفت [illegible] پس اگر کاری کند در آن درهمها
بر بخشیدن و مانند آن پیش از سال که مذکور شد یعنی پیش از دخول ماه دوازدهم جایز است امام گفت جایز است آن عمل او را گفتم بدرستی که او
گریزانید آن درهمها را از زکوة امام گفت که آنچه داخل ساخت بر خود [illegible] محروم شدن از فضیلت [illegible] اعظم است از آنچه نداد از زکوة
آن درهمها باشد **اصل** فقلت له انه یقدر علیها قال فقال و ما علمه انه یقدر علیها و قد خرجت من ملکه قلت فانه دفعها الیه علی شرط فقال انه
اذا سماها هبة جازت الهبة و سقط الشرط و ضمن الزکوة قلت له و کیف یسقط الشرط و تمضی الهبة و یضمن الزکوة فقال هذا شرط فاسد و الهبة المضمونة
ماضیة و الزکوة له لازمة عقوبة له ثم قال انما ذلک له اذا اشتری بها دارا او ارضا او متاعا **شرح** عقوبة مرفوع و خبر [illegible] منصوب [illegible]
از ضمیر مستتر در لازمه [illegible] **یعنی** پس گفتم امام را که بدرستی که آن مرد قادر میشود بر آن درهمها که بخشید ببعض برادران یا فرزندان یا خویشان زراره
گفت که پس امام گفت که چه دانستی او را که قادر میشود بر آنها و حال آنکه بتحقیق بیرون رفت آن درهمها از ملک او [illegible]
رجوع از بخشش [illegible] پس گفتم [illegible] دادن درهمها [illegible] شرط که هر وقت که خواهد رجوع کند در بخشش خود پس امام

گفت

گفت که بورزش کار او چون نام برد آن درهمها را بخشش که مانند آن بخشش و ساقط باشد آن شرط و ضامن شد بخشنده زکوة را گفتم امام را که چون ساقط میشود
آن شرط و گذرانیده میشود بخشش و ضامن میشود زکوة را گفتم امام را که چون ساقط میشود آن شرط و گذرانیده میشود بخشش و ضامن میشود زکوة را پس امام گفت
که این شرطیست فاسد و آن بخشش که بعضی خویشان خود باشد گذرانیده است [illegible] رجوع از آن جایز نیست و زکوة او را لازم است عقوبت است برای او بعد از آن
امام گفت که جز این نیست که آن احداث جایز است او را چون خریده باشد با آن درهمها سرایی را یا زمینی را یا متاعی [illegible] که اسقاط زکوة در
امثال این سه صورت [illegible] ساقط نمیشود **اصل** علی زراره قلت له ان اباک قال لی من فر بها
من الزکوة فعلیه ان یؤدیها قال صدق ابی علیه ان یؤدی ما وجب علیه و ما لم یجب علیه فلا شیء علیه فیه **شرح** گفت زراره که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
بدرستی که پدر تو گفت مرا که هر که گریزانید آن درهمها را از زکوة پس بر اوست اینکه ادا کند زکوة را امام گفت که راست گفت پدرم بر آن مرد است
اینکه ادا کند آنچه را که واجب شده باشد بر او بدخول اول ماه دوازدهم و آنچه واجب نشده باشد پس نیست چیزی بر او در آن مراد آنست که کلام پدرم [illegible]
گریزانیدن پیش از دخول اول ماه دوازدهم نیست بلکه مخصوص است بگریزانیدن بعد از آن **اصل** ثم قال ارأیت لو ان رجلا اغمی علیه یوما ثم مات فذهبت صلوته
اکان علیه و قد مات ان یؤدیها قلت لا الا ان یکون افاق من یومه ثم قال لو ان رجلا مرض فی شهر رمضان ثم مات فیه اکان یصام عنه قلت لا قال فکذلک
الرجل لا یؤدی عن ماله الا ما حال علیه الحول **شرح** ارایت بهمزه استفهام و فتح تاء خطاب [illegible] اخبرنی است و استفهام باعتبار است که مقصود از حال [illegible] باشد
از مخاطب [illegible] باشد بعد از او پس تواند بود که شرط [illegible] واقع نشده باشد ضمیر علیه راجع برجل است مانند ضمیر مستتر در مات و میتواند بود که ضمیر علیه
راجع بولی میت باشد مفهوم است از کلام [illegible] اول اشارتست باینکه نماز قضا کردنی نیست و مانند او از جانب میت کند چنانکه [illegible] میت کرده باشد
ذمت میت بآن نماز و اما آنکه [illegible] شهید مرتضی رحمه الله [illegible] در کتاب [illegible] بخلاف است **یعنی** بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که خبر ده مرا که اگر اینکه مردی بیهوش میشد روزی بعد از آن میمرد پس برفت نمازها آیا می بود بر او و حال آنکه بتحقیق مرده باشد اینکه بجا آورد آن را
باعتبار ولی میت و مانند او گفتم که نه مگر اینکه باشد اینکه بیهوش آمده باشد در آن روز بعد از آن امام گفت که اگر اینکه مردی بیمار میشد در ماه رمضان
بعد از آن میمرد در آن مرض آیا می بود اینکه روزه گرفته شود از جانب او گفتم که نه امام گفت که پس همچنان آن مرد زکوة نمیدهد از مال خود مگر آن مالی که گذشته
باشد بر آن سال یعنی که داخل شده باشد بر آن مال اول ماه دوازدهم و او گریزانیده باشد آن مال را از زکوة مخفی نماند که امثال این از قبیل
استدلال بقیاس فقهی نیست بلکه از قبیل [illegible] مخاطب [illegible] زیرا که قول امام حجت است و احتیاج باستدلال [illegible] ندارد **ششم اصل**
عن اسحق بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن رجل ورث مالا و الرجل غایب هل علیه زکوة قال لا حتی یقدم قلت ایزکیه حین یقدم قال
لا حتی یحول علیه الحول و هو عنده **شرح** مقول این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب پانزدهم اصل باب الرجل یستفید المال بعد ان**
یزکی ما عنده من المال شرح این باب بیان چیزیست که فایده میکند آن را مرد از جمله مال بعد از آنکه زکوة دهد آنچه را که نزد اوست از جمله مال او و در این باب دو
حدیث است **اول اصل** قال ابو عبدالله علیه السلام [illegible] علیک المال فزکه [illegible] **شرح** [illegible] بجیم و تشدید [illegible]
الصیغه [illegible] معلوم باب [illegible] المال مرفوع و فاعل است فزکه [illegible] یا داخل مال [illegible] سرمایه رفته باشد [illegible] در وقت وجوب زکوة
آن سرمایه با وجود آنکه بر آن فایده سالی گذشته باشد هر چند که سرمایه بوده [illegible] بنصاب رسیده باشد و ظاهر این است که وجوب زکوة در مال
تجارت [illegible] استحباب مؤکد باشد و گذشت در شرح حدیث چهارم باب یازدهم پس منافات ندارد با احادیثی که دلالت میکند بر اینکه زکوة فرض است
بر النقدین [illegible] و در استقبال [illegible] برای التعدیه است مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم باب دوازدهم **یعنی** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که هر چیز که کشیده آن را بر تو مال التجارت پس زکوة ده آن را در وقت زکوة اصل مال التجارت هر چند که سال بر آن فایده نگذشته باشد
و هر چیزی که میراث گرفتی آن را یا بخشیده شد بتو پس [illegible] بر سال آینده [illegible] که زکوة آن واجب نیست تا آنکه بگذرد یک سال بر آن
دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی الرجل یکون عنده المال فیحول علیه الحول ثم یصیب مالا آخر قبل ان یحول علی المال الاول الحول قال اذا
حال علی المال الاول الحول زکاهما جمیعا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که باشد نزد او مال التجارت پس [illegible] سال بر آن
[illegible] زکوة آنرا [illegible] بعد از آن بسبب تجارت فایده میکند مالی دیگر را پیش از آنکه بگذرد بر مال اول سال دوم امام گفت که چون بگذرد بر مال اول
سال [illegible] زکوة مال اول و مال دوم را [illegible] هر چند که بر مال دوم سال نگذشته باشد [illegible] در شرح حدیث سابق **باب شانزدهم اصل باب**

الرجل یشتری المتاع فیکسد علیه و یطلب به التجارة یکسد بکسر سین بی نقطه و دال بی نقطه یعنی مضارع غایب معلوم باب نصر و حسن است الفقار سلیقه دان بالنقطه و دال بی نقطه
و با بی نقطه مصدر باب مفاعله معامله میان دو کس براوردن یکی مال را بدیگری تا تجارت کند بان و حصه معین از فایده از آن دیگری باشد و ماخوذ است از قرض بمعنی بریدن
زمین یعنی این باب بیان مردی است که میخرد متاع را پس نارواج میماند برادر و بیان مال مضاربه است و درین باب هشت حدیث است اول اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل اشتری متاعا فکسد علیه متاعه و قد کان زکی ماله قبل ان یشتری به هل علیه زکوة او حتی یبیعه فقال ان کان امسکه لیلتمس الفضل
علی راس المال فعلیه الزکوة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید متاعی را پس ناروا ماند بر او متاع او و تحقیق بود اینکه زکوة
داده بود مال خود را پیش از آنکه خرد بآن آیا بر ذمت زکوة یا آنکه صبر تا آنکه فروخته شد آن پس امام گفت که اگر بوده باشد نگاهداشته آن متاع را برای
اینکه طلب کند زیادتی برابر سرمایه پس بر او است زکوة والا فلا دویم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل اشتری متاعا
وکسد علیه وقد زکی ماله قبل ان اشتری المتاع متی یزکیه فقال ان کان امسک متاعه یبتغی به راس ماله فلیس علیه زکوة وان کان حبسه بعد ما یجد راس
ماله فعلیه الزکوة بعد ما امسکه بعد راس المال شرح مضمون این موافق سابق است اصل قال و سالته عن الرجل توضع عنده الاموال یعمل بها فقال
اذا حال الحول فلیزکها شرح راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که گذاشته میشود نزد او مالها تجارت میکند بانها پس امام گفت که چون گذرد بر آنها
سال پس باید که ادا کند زکوة و بدهد آنها را سیوم اصل عن سماعة قال سالته عن الرجل یکون عنده المتاع موضوعا فیمکث عنده السنة والسنتین
واکثر من ذلک قال لیس علیه زکوة حتی یبیعه الا ان یکون اعطی به راس ماله فیمنعه من ذلک التماس الفضل فاذا هو فعل ذلک وجب فیه الزکوة وان لم
یکن اعطی به راس ماله فلیس علیه زکوة حتی یبیعه وان حبسه ما حبسه فاذا هو باعه فانما علیه زکوة سنة واحدة شرح اعطی بصیغه مجهول است و ضمیر مستتر
مفعول اول و نایب فاعل است راس منصوب مفعول ثانی است فیمنعه منصوب است بعطف بر یکون و میتواند بود که مرفوع باشد بعطف بر اعطی و ان ترکیبه
است حبسه بصیغه ماضی معلوم غایب باب ضرب است ما نافیه است جمله ماحبسه جزای شرط است والا جمله شرط و جزا بنظر ابتر بوده الفاعلیت او مارحیث
اذا رحیت ولکن المدری و توضیح این آنکه کلام فعلیه اگر صادر شده باشد حقیقه از فاعلی نفی میکند اراده آن فاعل و مقصود تشبیه آن فعل است بفعلی
که از او صادر شده باشد بلکه از فاعلی دیگر زده باشد مثل آیت و مثل لا ادری کار ساچنجه شیخ رضی در بحث تمیز شرح کافیه بیان کرده یا از
فاعلی دیگر سر زده باشد مثل الحدیث زیرا که مراد آنست که حبس را بصورت حکم عدم حبس دارد و در بعض نسخ بجای ما ماست و بنابرین وصلیه
است و ما برای سببیت است و ما موصوله است و عبارتست از عدم اعطاء راس المال و عائد بما محذوف است و تقدیر ما حبسه به حاصل بود و نسخه
یکیست یعنی روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که بوده باشد
نزد او متاع گذاشته شده پس میماند نزد او یکسال و دو سال و بیشتر از آن چو است امام گفت که نیست بر او زکوة تا آنکه فروخته شد آنرا مگر آنکه بوده باشد
با بیرون کرده داده شده باشد بآن متاع سرمایه آن پس مانع شود او را از آن فروختن طلب زیادتی بر سرمایه پس چون او کند آن کار یعنی نگاهداشتن را
واجب میشود بر او زکوة و اگر نبوده باشد که داده شده باشد بآن متاع سرمایه آن متاع پس نیست بر او زکوة تا آنکه فروخته شد آنرا و اگر
نگاه داشته باشد آنرا برای طلب اصل سرمایه چندانکه نگاهداشته باشد آنرا باختیار خود یا بجهت آنکه مانده است که در اصل خریداری برای آن
متاع نبوده باشد پس چون او فروخته آن متاع را در صورت دوم دو در چند سال پس جز این نیست که واجب است بر او زکوة یکسال بعنوان و
استحباب و کرد اصل سماعة قال وسالته عن الرجل یکون معه المال مضاربة هل علیه فی ذلک المال زکوة اذا کان یتجر به فقال ینبغی له ان یقول لاصحاب
المال زکوه فان قالوا انا نزکیه فلیس علیه غیر ذلک وان هم امروه ان یزکیه فلیفعل قلت ارایت لو قالوا انا نزکیه والرجل یعلم انهم لا یزکونه فقال
اذا هم اقروا بانهم یزکونه فلیس علیه غیر ذلک شرح سماعه گفت که و پرسیدم امام را از مردی که میباشد با او مال بعنوان مضاربه آیا واجب است برا او
در آن مال زکوة اگر باشد آنکه با بیرون کرده تجارت میکرده باشد بآن مال پس امام گفت که سزاوار است برا او که بگوید صاحبان آن مال را که ادا کنید زکوة
و بیرون آن مال را پس اگر گویند که بدرستی که ما زکوة میدهیم آن مال را پس نیست برا او غیر این و اگر ایشان امر کنند او را بانکه زکوة دهد
آن مال را پس باید که بجا آورد گفتم خبر ده مرا اگر گویند ایشان که بدرستی که ما زکوة میدهیم آن مال را و مرد میداند که ایشان زکوة نمیدهند آن مال را
چه حالست پس امام گفت که چون ایشان اقرار کردند بانکه ایشان زکوة میدهند آن مال را پس نیست برا او غیر این اصل
وان هم قالوا انا لا نزکیه فلا ینبغی له ان یقبل ذلک المال ولا یعمل به حتی یزکوه وفی روایة اخری عنه الا ان تطیب نفسک ان تزکیه من ربحک قال و سالته

عن الرجل

عن الرجل یربح فی السنة خمسمائة درهم و ستمائة و سبعمائة هی نفقته واصل المال مضاربة قال لیس علیه فی الربح زکوة شرح و شاید راویه میتواند بود که کلام
سماعه باشد و میتواند بود که کلام مصنف باشد و بر هر تقدیر عدول از غیبت بخطاب در نفسک مثلا بنا برین است که سابق برآن بوده و این نقل
آن شده برای اینکه مضمون آن نقل شده یا از قبیل التفات است یعنی و اگر صاحبان مال گفتند که ما زکوة نمیدهیم آن مال را پس سزاوار نیست
او را اینکه قبول کند آن مال را و نه اینکه مضاربه کند بان مال تا زکوة دهند آن مال را و در روایتی دیگر از امام علیه السلام است که مگر آنکه راضی شود دل تو بانکه
زکوة دهی آنرا از فایده خود سماعه گفت که و پرسیدم امام را از مردی که فایده میکند در سالی پانصد درهم و ششصد و هفتصد که آن درهم ها خرج سالیانه
اوست و سرمایه بعنوان مضاربه است امام گفت که نیست بر آن مرد در آن فایده زکوة چهارم اصل عن یونس عن العلاء بن رزین عن محمد بن
مسلم انه قال کل مال عملت به فعلیک فیه الزکوة اذا حال علیه الحول قال یونس تفسیر ذلک انه کل ما عمل للتجارة من حیوان و غیره فعلیه فیه الزکوة شرح
محمد بن مسلم از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است غیر انه قال اراد به امام علیه السلام میتواند بود و ارجاع بمحمد بن مسلم میتواند بود یعنی
روایت است از یونس بن عبدالرحمن از علاء بفتح عین بی نقطه و الف ممدوده ابن رزین بفتح راء بی نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین از
محمد بن مسلم اینکه امام گفت که هر مالی که تجارت کنی بان پس واجب است بر تو در آن زکوة چون بگذرد بران یکسال گفت یونس که تفسیر آن سخن اینست که آن
که هر چه بعمل آورده شود برای تجارت خواه سواری که برای سواری است اما فروخته نمیشود و خواه غیر آن مثل خیمه و سایر آلات سفر پس واجب است برا او
زکوة بنا بر اینکه یعنی سرمایه صرف آنها میشود و وجوب اینجا در نفس استحباب مؤکد است پنجم اصل علی بن ابراهیم علیه السلام الرجل یشتری الوصیفة یثبتها
عنده لتزید و هو یرید بیعها اعلی ثمنها زکوة قال لا حتی یبیعها قلت فاذا باعها ایزکی ثمنها قال لا حتی یحول علیه الحول و هو فی یده شرح الوصیفة بفتح
واو و کسر صاد بی نقطه و سکون یاء با نقطه در پایین و فاء کنیز یثبتها بنون و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاثبات
رویانیدن و مراد اینجا تربیت و تعلیم هنر است و عوض نون تاء سه نقطه میتواند بود و حاصل هر دو یکیست تزید بزای با نقطه و باء یکنقطه و دال بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است از زید بفتح زای و فتح یا جالاک و دست بودن در کارها یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که مردی میخرد کنیز را
تربیت میکند او را نزد خود تا هنرمند شود و او اراده دارد فروختن آن کنیز را آیا بر قیمت آن کنیز در سالها که نزد او است زکوة هست امام گفت
که نه تا آن وقتی که فروخته شد او را گفتم پس چون فروخت او را زکوة میدهد بر قیمت او را امام گفت که نه تا آنکه بگذرد بر آن یکسال ابر حالی که آن در دست او باشد
شاید که عدم وجوب زکوة بر آن مرد در سالهای سابق باعتبار این باشد که او از اهل تجارت نیست بلکه از اهل صنعت است ششم اصل سالت ابا عبدالله علیه
السلام عن الزکوة فقال ما کان من تجارة فی یدک فیها فضل لیس یمنعک من بیعها الا لتزداد فضلا علی فضلک فزکه و ما کانت من تجارة فی یدک فیها نقصان فذلک
لیس تمسک من بیعها الا لتزداد فضلا علی الفضل فزکه و ما کانت من تجارة فی یدک فیها نقصان فذلک شیء آخر شرح تمسک بصیغه مضارع مخاطب معلوم
خلاف مجرد است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زکوة پس امام گفت آنچه باشد از متاع سوداگری در دست تو که در آن نفع باشد
و نباشد اینکه مانع شوی خود را از فروختن آن برای سببی مگر برای اینکه زیاد شود باعتبار نفع دیگر بر بالای نفع سابق تو باشد پس زکوة ده آنرا
و هر چه باشد از متاع سوداگری در دست تو که در آن نقصان باشد پس آن متاع چیزی دیگر است یعنی که حکم دیگر دارد و آن عدم وجوب زکوة است
مخفی نماند که واسطه میان دو شق هست آن اینست که نه نفع در آن باشد نه نقصان و بنا بر حدیث اول و دوم و هفتم این باب حکم شق اول دارد و شاید
که ترک ذکر آن اینجا برای اشارت باین باشد که تاکید زکوة در شق اول بیشتر از واسطه است اگر چه در هر دو واجب است هفتم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلام قال لا تعملن بمالک مضاربة الا مالا تزکیه او تزکیه صاحبه و قال ان کان عندک متاع فی البیت موضوع فاعطیت به راس مالک
فرغبت عنه فعلیک زکوته شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مکن البته مالی را بعنوان مضاربه مگر مالی را که زکوة دهی آنرا یا زکوة دهد آنرا
یا زکوة دهد آنرا صاحب آن و امام گفت که اگر باشد نزد تو متاعی از متاع سوداگری در خانه گذاشته شده پس داده شوی بان سرمایه خود را پس اعراض
کنی از آن سرمایه و نفروختی بان پس واجب است بر تو زکوة آن متاع هشتم اصل عن اسمعیل بن عبدالخالق قال سأله سعید الاعرج و انا اسمع
فقال انا نکبس الزیت والسمن نطلب به التجارة فربما مکث عندنا السنة والسنتین هل علیه الزکوة قال فقال ان کنت تربح فیه شیئا او تجد راس مالک
فعلیک زکوته وان کنت انما تربص به لانک لا تجد الا وضیعة فلیس علیک زکوة حتی یصیر ذهبا او فضة فاذا صار ذهبا او فضة فزکه للسنة التی اتجرت
فیها شرح نکبس بباء یکنقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب ضرب یا باب تفعیل برای کثرت است ماخوذ است از کبس بکسر کاف و سکون

یعنی خانه‌ای که از گل باشد مثل انبار و ازین بالفتح رای با نقطه و سکون بای با نقطه در پایین و تای دو نقطه در پایین و تای دو نقطه در بالا روغن زیتون
السمن بالفتح سین بی‌نقطه و سکون میم روغنی که از شیر گوسفند و مانند آن گرفته میشود والتجارة بکسر تا مصدر باب نصر و آن سوداگری و درهم
اینجا مناسب است و بنا بر اول حالت ذرتیه سمن است و بنا بر دوم معالق سوداری آنجاست مکمل بشارت لفظ بصیغه ماضی معلوم باب نصر و حسن است
تربص براء بی‌نقطه و بای یکنقطه و صاد بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعل است بحذف یکی از دو تا و بر برای ملابست یا برای تقدیر است الحکرة
بکسر همزه و تشدید تای دو نقطه در بالا مفتوحه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب افتعال است الاحتکار سوداگری **یعنی** روایت است از اسمعیل بن عبد الخالق
که از اولاد یاران امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسید امام را سعید بن عبد الرحمن اعرج و من میشنیدم پس گفت سعید که بدرستی
که در انبار میکنیم روغن زیتون و روغن مسکه را می‌طلبیم بآن حمل روای آنرا پس بسا که میماند نزد ما یکسال و دو سال آیا بر آن زکوة هست اسمعیل گفت که
پس امام گفت که اگر باشی با نیروشی که مایه میکرده باشی و در آن چیزی یافته باشی سرمایه خود را با دو چند دادن نیفزوده باشی پس لازمست و
زکوة آن و اگر باشی با نیروشی که جز این نیست که انتظار میکشی برای آنکه نفع یابی مگر نقصان را پس نیست بر تو زکوة آن تا آنکه گردد زر یا سیم
پس چون کردید زر یا سیم پس بده زکوة آنرا برای سالی که خریده و فروخت کردی بآن در آن سال **باب هفدهم اصل باب ما یجب علیه الصدقة من الحیوان**
وما لا یجب شرح این باب بیان چیزیست که واجب میشود بر آن زکوة خواه فریضه و خواه غیر فریضه از جمله حیوان و چیزی که واجب نمیشود
زکوة بر آن و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم و زرارة عنهما جمیعا علیهما السلام قالا وضع امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی
الخیل العتاق الراعیة فی کل فرس فی کل عام دینارین و جعل علی البراذین دینارا **شرح** الخیل بالفتح خاء با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین اسبان
العتاق بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف تای دو نقطه در بالا جمع عتیق اسبان نجیب که از جانب پدر و مادر البراذین بفتح باء یکنقطه و راء بی‌نقطه و الف و کسر ذال
با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع برذون بکسر باء و سکون راء و فتح ذال و سکون واو اسبان یابو از جانب پدر و مادر و مراد اینجا اعم است
از آن و از یابو از جانب مادر است و امام چنین میناسند و از یابو از جانب پدر و آنرا اخرق میناسند چنانچه گفته عتیق و برذون همین
دمتوف و کلهم الا العتیق برذون **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم و زراره از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هر یک از این دو امام گفتند که قرار
داد امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر اسبان نجیب از جانب پدر و مادر که در مجموع سال بچریده باشند در هر اسبی در هر سالی دو دینار طلا و قرار داد بر
یابو یک دینار **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام هل فی البغال شیء فقال لا فقلت فکیف صار علی الخیل و لم یصر علی البغال فقال لان
البغال لا تلقح و الخیل الاناث ینتجن و لیس علی الخیل الذکور شیء قال فما فی الحمیر فقال لیس فیها شیء قال قلت هل علی الفرس و البعیر یکون للرجل یرکبهما
شیء فقال لا لیس علی ما یعلف شیء انما الصدقة علی السائمة المرسلة فی مرجها عامها الذی یقتنیها فیه الرجل فاما ما سوی ذلک فلیس فیه شیء **شرح**
تلقح بفتح قاف و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب علم است اللقح بفتح لام و فتح قاف آبستن شدن الاناث بکسر همزه و تخفیف نون و الف
و ثاء سه نقطه جمع انثی بضم همزه و سکون نون و فتح ثاء الف ماده‌ها ینتجن بنون و تای دو نقطه در بالا و جیم بصیغه مضارع غایب جمع مونث معلوم یا
مجهول باب افعال یا مجهول باب نصر است الانتاج آبستن شدن و زاییدن و النتج بفتح نون و سکون تا زاییدن و زایانیدن و الحمیر جمع حمار خران
غایب است و این مبنی بر آنست که امام خود سوال کرده باشد ما جرا را بتمامی خود گوید چنانچه عادت استادانست در وقت تعلیم شاگردان و میتواند بود
که از غلط کاتبان باشد و قلت باید بجای قال الحمیر بفتح حاء بی‌نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه جمع حمار خران یعلف
بعین بی‌نقطه و فاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب و باب افعال است السائمة بسین بی‌نقطه و الف و همزه چرنده کالمرسلة بضم میم و فتح سین
بی‌نقطه است و ظاهر این است که اسبان را در چراگاه رها کنند و منع نکنند از چرا یعنی یله باشد زکوة بر آن اسبان او باشد المرج بفتح میم و
سکون راء بی‌نقطه و جیم چراگاه یقتنیها بقاف و نون و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است و
الاقتناء نگاه داشتن چیزی بغیر کار فرمودن آن **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا در استران هست چیزی از زکوة پس امام گفت
که نه پس گفتم که پس چون است که چیزی از زکوة بر اسبان و نه بر استران پس امام گفت که برای اینکه استران آبستن نمیشوند و اسبان
که ماده باشند آبستن میشوند و نیست بر اسبان که نر باشند چیزی امام گفت پس چه است در خران پس امام گفت که نیست در آنها چیزی راوی
گفت که گفتم که آیا هست بر اسب و شتری که داشته باشد برای مرد سواری میشود آنها را چیزی از زکوة پس امام گفت که نیست بر آنچه علف خود ایشان

میشود

میشود چیزی از زکوة جز این نیست که زکوة بر اسبان و شتران است که چرنده که سرداده شده که در چراگاه خود باشند در سالی که نگاه
میدارد آنها را آن مرد پس اما آنچه غیر آنست پس نیست در آن چیزی از زکوة **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس علی الرقیق زکوة
الا رقیق یبتغی به التجارة فانه من المال الذی یزکی **شرح** الرقیق بفتح راء بی‌نقطه و کسر قاف و سکون یاء و قاف با بیرون ... ... بنده
یعنی غلام و کنیز و یبتغی بیاء یکنقطه و غین با نقطه و الف منقلبه از یاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که نیست بر بنده زکوة مگر بنده‌ای که طلب کرده شود بخریدن او سوداگری یعنی از صاحبش داد و ستد باشد پس بدرستی
چه بدرستی که آن بنده از جمله مال تجارت است که زکوة داده میشود **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیهما السلام انهما سئلا عما فی
الرقیق فقالا لیس فی الراس شیء اکثر من صاع تمر اذا حال علیه الحول و لیس فی ثمنه شیء حتی یحول علیه الحول **شرح** مراد از صاع تمر فطره است و ذکر تمر
باعتبار آنست که قیمت تمر در آن زمان بیشتر بود از گندم و مانند آن پس تمر اکثر از باقی اجناس فطره است و میتواند بود که ذکر تمر بعنوان
تمثیل باشد و می آید در کتاب الصیام در حدیث سیوم باب هفتاد و پنجم که باب الفطره است که التمر فی الفطرة افضل من غیره لانه اسرع منفعة
حال علیه الحول دلالت ندارد بر اینکه در وجوب فطره شرط باشد ماندن یکسال زیرا که این قید مفصول علیه نیست بلکه قید مفصل است که مبلغ است
پس منافات ندارد با اینکه وجوب فطره پیش از گذشتن یکسال باشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان
پرسیده شدند از آنچه در بنده است از زکوة پس گفتند که نیست در سر آدم بیشتر از یک صاع خرما چون بگذرد بر او سالی و نیست در قیمت آن بنده
چون فروخته شود چیزی از زکوة تا وقتی که بگذرد بر آن سالی **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل لم یزک ابله او شاته عامین
فباعها علی من اشتراها ان یزکیها لما مضی قال نعم تؤخذ منه زکوتها و یتبع بها البائع او یؤدی زکوتها البائع **شرح** الابل بکسر همزه و کسر باء یکنقطه گله شتر
و آن مفرد است که در مقام جمع مستعمل میشود صاحب قاموس گفته و احد یقع علی الجمع لیس بجمع و لا اسم جمع اشاه بشین با نقطه و الف و هاء منقلب
از هاء گوسفند بسیار و آن جمع شاة بشین و الف و تای وحدت است که اصل آن شاه بوده بشین و الف و هاء و تای وحدت و هاء محذوف
در جمع لام الفعل رجع شاة فقد کثرت نکنند شیاه میگویند بکسر شین و یاء دو نقطه در پایین و الف و هاء و نیز میگویند که شاء به همزه اسم جنس است که در
مقام کثرت مستعمل میشود و یتبع بتاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یا در معنا برای
سببیت است و ضمیر راجع بزکوة است او بفتح همزه و سکون واو و حرف عطف است منصوب است باشد بعد از آن فعل مضارع بتقدیر آن و نزد
سیبویه او بمعنی الا است و نزد غیر او بمعنی الی است و بر هر تقدیر عطف بر یتبع است و بر تقدیر اول میتواند بود که عطف بر تؤخذ باشد بنا بر
اینکه استمرار فعلی که معطوف است علیه و اتصال آن بفعلی که معطوف است مقصود نباشد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی
زکوة نداد گله شتر خود را یا گله گوسفند خود را در دو سال پس فروخت آن گله را آیا بر کسی که خرید آن گله را هست اینکه زکوة دهد آنرا برای
زمانی که گذشت امام گفت که آری گرفته میشود از مشتری زکوة آن گله و از پی میرود آن مشتری بسبب آن زکوة بایع را مگر آنکه ادا کند
زکوة آن گله را بایع ظاهر این است که زکوة تعلق بعین مال میگیرد و بذمه تعلق نمیگیرد **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی
الرجل یکون له الابل او البقر او الغنم او المتاع فیحول علیها الحول فتموت الابل و البقر و الغنم و یحترق المتاع قال لیس علیه شیء **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که می‌باشد او را گله شتر یا گاو و یا گوسفند یا می‌باشد او را متاعی که مال تجارت است پس میگذرد بر آن سالی پس میمیرد
آن شتر و گاو و گوسفند و میسوزد متاع پیش از آنکه تقصیری از صاحبش بسبب تعطیل تاخیر زکوة واقع شود امام گفت که نیست بر او چیزی
از زکوة **هفتم اصل** عن ابن ابی عمیر قال کان علی علیه السلام لا یاخذ من صغار الابل شیئا حتی یحول علیها الحول و لا یاخذ من جمال العمل صدقة
و کانه لم یحب ان یاخذ من الذکورة شیئا لانه ظهر یحمل علیها **شرح** محمد بن ابی عمیر از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است
و از جمله من اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه است و مصنفات بسیار دارد الجمال بکسر جیم جمع جمل که در میان عرب می‌باشد و در حکم انها است و
عمر اشتر و دو کوهان نر است و اضافه آن بعمل برای افاده اینست که بعضی سالی علف داده شده‌اند کانه برای تشبیه است در حج ضمیر
علیه السلام است لم یحب بکاء بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الذکورة بضم ذال با نقطه و دال بی‌نقطه
عبارتست از نرها که در مجموع سال در چریده باشند و در بعضی نسخ بتاء است نظر آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث نهم باب

هشتم کتاب السجود علیه و ما یکره است و جمع غیر لازم ذکر است و تذکیر باعتبار [illegible] لفظ [illegible] بالنقطه و سکون [illegible] ساقط است [illegible]

[illegible] باعتبار [illegible] مثل [illegible] بخلاف [illegible] باعتبار [illegible]

گذشت و در حدیث دوم این باب [illegible] مضارع غایب مجهول باب [illegible]

بیانی است **یعنی** روایت است از ابی [illegible] گفت در کتاب [illegible] علیه السلام [illegible] از زکوة [illegible]

[illegible]

[illegible] **باب هیجدهم**

اصل باب صدقة الابل شرح این باب بیان زکوة [illegible] است **اول اصل** عن زرارة و محمد بن مسلم و ابی بصیر و برید العجلی والفضیل عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قالا فی صدقة الابل فی کل خمس شاة الی ان تبلغ خمسا و عشرین فاذا بلغت ذلک ففیها ابنة مخاض ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ خمسا و ثلثین فاذا بلغت خمسا و ثلثین ففیها ابنة لبون ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ خمسا و اربعین فاذا بلغت خمسا و اربعین ففیها حقة طروقة الفحل ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ ستین فاذا بلغت ستین ففیها جذعة **شرح** [illegible]

[illegible]

تر ذکر که دولت شود که در آن چهار حقه است لیکن بقرینه حدیث سابق مراد آنست که اگر نفع مستحقین در حساب پنجاه پنجاه باشد با عدد شتر از صد و بیست و یک گذشته
باشد چنین است و در غیر آن دو صورت چنین نیست مثلا در زیاده بر صد و بیست اگر نفع ایشان در چهل چهل باشد باید چنین کرد در هر چهل یک بنت لبون
داده شود و نفع ایشان در این باشد که مرکب از چهل و پنجاه حساب شود چنین نیست مخفی نماند که جمع میان نقل ظاهر اینجا و ظاهر حدیث سابق میتوان کرد به طریق
تمهید مقدمه آن اینست که مطلق بر سه قسم است اول مندوب بی تاکید دوم مندوب با تاکید اما بی وعید عذاب جهنم و این قسم را واجب مینامند سیوم مطلق
بر ما و وعید عذاب جهنم بر ترک آن و این قسم است که فرض مینامند که هر فرض واجب است [illegible] ظاهر حدیث سابق برای بیان عدم وجوب رعایت
نفع مستحقان تا رسیدن شتر بصد و بیست و وجوب رعایت نفع مستحقان بمعنی فرض در زیاده شدن بر صد و بیست شتر باشد و ظاهر این حدیث محمول بر عدم فرق
رعایت نفع مستحقان در بالاتر از نود باشد مطلقا بی تفاوت میان عدم رسیدن بصد و بیست و یک و میان رسیدن بآن والله اعلم **سیوم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی صغار الابل شی حتی یحول علیها الحول من یوم تنتج **شرح** یوم با تنوین و مضاف است تنتج بتاء دو نقطه
در بالا و جیم بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است یا باب افعال است النتج والاستنتاج [illegible] ناقه را [illegible] متعدی بدو مفعول میشود
و در اینجا مفعول اول محذوف شده و مفعول دوم که ضمیر مستتر راجع بصغار الابل است نایب فاعل شده **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
نیست در کرههای شتران چیزی از زکوة تا آنکه بگذرد بر آنها سالی از روزی که متولد میشود یعنی که بعد از یک سال داخل در ابتدای سالی میشود که در
آن وقت سال زکوة آنها واجب میشود **باب نوزدهم اصل باب اسنان الابل شرح** الاسنان بفتح همزه و سکون سین جمع سن بکسر سین و مراد اینجا نامهاست
باعتبار عمرها **یعنی** این باب بیان نامهای شتر است باعتبار عمرها [illegible] **اصل** من اول یوم تطرحه امه الی
تمام السنة حوار فاذا دخل فی الثانیة سمی ابن مخاض لان امه قد حملت فاذا دخل فی السنة الثالثة سمی ابن لبون وذلک ان امه قد وضعت وصار لها
لبن فاذا دخل فی السنة الرابعة سمی الذکر حقا والانثی حقة لانه قد استحق ان یحمل علیه فاذا دخل فی السنة الخامسة سمی جذعا فاذا دخل فی السادسة
سمی ثنیا لانه قد القی ثنیته فاذا دخل فی السابعة القی رباعیته وسمی رباعا فاذا دخل فی الثامنة القی السن التی بعد الرباعیة وسمی سدیسا فاذا
دخل فی التاسعة وطرح نابه سمی بازلا فاذا دخل فی العاشرة فهو مخلف ولیس له بعد هذا اسم والاسنان التی تؤخذ منها فی الصدقة من ابنة مخاض
الی الجذع **شرح** یوم بی تنوین و مضاف است [illegible] و ظاهر آنست که کلام در شتر است که آنرا جمل مینامند و ناقه
ناقه بقیاس بر آن معلوم میشود و نام ماده شتر باعتبار آنست که کلام در شتر نر است مرده است اول حوار بضم حاء و کسر حاء بی نقطه و تخفیف واو و الف
و راء بی نقطه و آن نام آنست از وقتی که از شکم مادر افتد تا تمام شدن یک سال دوم ابن مخاض بفتح میم و تخفیف خاء با نقطه و الف
و تخفیف ضاد با نقطه [illegible] و آن جمعیت که مفردی از لفظ خود ندارد و بجای مفرد آن خلفه بفتح خاء با نقطه و کسر لام و فاء مستعمل میشود
و این مخاض نام آنست چون داخل شود در سال دوم برای اینکه مادرش بتحقیق آبستن شده غالبا [illegible] از قبیل استعمال جمع
در موضع مفرد است مثل [illegible] سیوم ابن لبون بفتح لام و تخفیف باء یک نقطه مضمومه و سکون واو و نون و آن نام آنست چون داخل شود در سال
سیوم و آن برای آنست که مادرش بتحقیق وضع حمل کرده غالبا و حاصل شده برای آن مادر شیری چهارم حق بکسر حاء بی نقطه و تشدید قاف بمعنی مستحق
بکسر حاء ماده را حقه مینامند حق نام آنست چون داخل شود در سال چهارم برای اینکه آن بتحقیق مستحق شده که بار کرده شود بر آن [illegible]
[illegible] برای دفع توهم آنست که حق بمعنی مستحق آبستن شدن باشد و حذف علامت تانیث مثل [illegible] پنجم جذع بفتح جیم
و فتح ذال با نقطه و عین بی نقطه و آن نام آنست چون داخل شود در سال پنجم [illegible] ششم ثنی بفتح ثاء سه نقطه
و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین و آن نام آنست چون داخل شود در سال ششم برای اینکه آن بتحقیق انداخته ثنیه خود را بفتح ثاء سه نقطه
و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین یعنی [illegible] دندان پیش [illegible] در بالا و دو در پایین و جمع ثنیه ثنایاست هفتم رباع
[illegible] نون و الف [illegible] در پایین و الف [illegible] رباعیه [illegible] و تخفیف یاء [illegible] در پایین
[illegible] و آن نام آنست چون داخل شود در سال هفتم [illegible] رباعیه خود را [illegible] و تخفیف یاء
[illegible] و تخفیف و یاء [illegible] در پایین [illegible] دندان [illegible] در بالا و در پایین و جمع
رباعیه رباعیات است [illegible] هشتم سدیس بفتح سین [illegible] و کسر دال [illegible] در پایین و سین [illegible] و آن نام

الثنی چون داخل شود در سال ششم و انداز دو دندانی که بعد از دندان رباعیه است نهم بازل بباء یک نقطه و الف و کسر زای با نقطه و تخفیف لام و آن نام
آنست چون داخل شود در سال نهم و انداز دندان نیش خود را دهم مخلف بضم میم و سکون خاء با نقطه و کسر لام و فاء و آن نام آنست چون داخل شود در سال
دهم و نیست برای آن شتر بعد از این نام نامی و صاحبان سن را که گرفته میشود از جمله شتران در زکوة از بنت مخاض است تا جذعه که چهار قسم است **باب بیستم**
اصل باب صدقة البقر شرح این باب بیان زکوة گاو است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالا
فی البقر فی کل ثلثین بقرة تبیع حولی ولیس فی اقل من ذلک شی وفی اربعین بقرة مسنة ولیس فیما بین الثلثین الی الاربعین شی حتی تبلغ اربعین فاذا
بلغت اربعین ففیها بقرة مسنة ولیس فیما بین الاربعین الی الستین شی فاذا بلغت الستین ففیها تبیعان الی السبعین فاذا بلغت السبعین ففیها تبیع
ومسنة الی الثمانین فاذا بلغت ثمانین ففی کل اربعین مسنة الی التسعین فاذا بلغت التسعین ففیها ثلث تبایع حولیات فاذا بلغت عشرین ومائة ففی کل اربعین
مسنة **شرح** التبیع بفتح تاء دو نقطه در بالا و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه گوساله نر که کمتر از دو سال باشد و مسنه بضم میم و کسر سین بی نقطه
و تشدید نون گاو ماده دو ساله که پا در سال سیوم گذاشته باشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند در گاوان که در هر سی
یک گوساله نر یک ساله است و نیست در کمتر از آن چیزی و در چهل گاو ماده یک گاو ماده دو ساله است و نیست در میان سی و چهل چیزی تا آنکه برسد بچهل
پس چون برسد بچهل پس در آنجا یک مسنه است و نیست در میان چهل و شصت چیزی پس چون برسد بشصت پس در آنجا دو تبیع است تا هفتاد پس چون برسد
بهفتاد پس در آنجا یک تبیع و یک مسنه است تا هشتاد پس چون برسد بهشتاد پس در هر چهل یک مسنه است تا نود پس چون برسد بنود پس در آنجا سه تبیع
یک ساله است پس چون برسد بصد و بیست پس در هر چهل یک مسنه است **اصل** ثم ترجع البقر علی اسنانها ولیس علی النیف شی ولا علی الکسور شی ولا علی
العوامل شی انما الصدقة علی السائمة الراعیة **شرح** معنی این ظاهر است از شرح نظیر این که گذشت در حدیث اول باب صدقة الابل **اصل** وکل ما
لم یحل علیه الحول عند ربه فلا شی علیه حتی یحول الحول فاذا حال علیه الحول وجب علیه **شرح** معنی آن گذشت در اول باب **دوم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له فی الجوامیس شی قال مثل
ما فی البقر **شرح** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را آیا در گاومیشها چیزی از زکوة هست گفت مثل آنست که در
گاو است **باب بیست و یکم اصل باب صدقة الغنم** الغنم بفتح غین با نقطه و فتح نون گوسفندان خواه میش و خواه بز و خواه مخلوط و آن جمعیت که مفردی
از لفظ خود ندارد و بجای مفرد آن شاة مستعمل میشود **یعنی** این باب بیان زکوة گوسفند است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل**
عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالا فی کل اربعین شاة شاة ولیس فیما دون الاربعین شی ثم لیس فیها شی حتی تبلغ عشرین ومائة فاذا
بلغت عشرین ومائة ففیها مثل ذلک شاة واحدة فاذا زادت علی مائة وعشرین ففیها شاتان ولیس فیها اکثر من شاتین حتی تبلغ مائتین فاذا بلغت المائتین
ففیها مثل ذلک فاذا زادت علی المائتین شاة واحدة ففیها ثلث شیاه ثم لیس فیها اکثر من ذلک حتی تبلغ ثلثمائة فاذا بلغت ثلثمائة ففیها مثل
ذلک ثلث شیاه **شرح** الشاة بالشین بالنقطه والالف فهو منقلب از واو که شاة بالف و تاء وحدت که در اصل شوه بوده گوسفند آن بسیار
بوده حتی ببرجا داخل در حکم ما قبل است پس ما در شاذ برای تفریع است الشیاه بکسر شین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و هاء جمع شاة باقی
و تاء وحدت گوسفندانی که از سه کمتر نباشند و از ده بیشتر نباشند **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در زکوة گوسفندان که بر
در هر چهل گوسفند یک گوسفند است و نیست در کمتر از چهل چیزی از زکوة بعد از آن نیست در آن گوسفندان چیزی از زکوة زیاده بر سابق تا آنکه
برسند بصد و بیست پس چون برسند بصد و بیست پس در آنجا همان یک گوسفند است یعنی که چیزی زیاده بر زکوة چهل گرفته نمیشود پس چون زیاده شوند
بر صد و بیست پس در آنجا دو گوسفند است و نیست در آنجا بیشتر از دو گوسفند تا آنکه برسند بدویست پس چون برسند بآن دویست پس در آنجا همان
دو گوسفند است که بود پس چون زیاده شود بر آن دویست یک گوسفند پس در آنجا سه گوسفند است بود از آن بیشتر در آنجا چیزی از زکوة زیاده بر سابق
تا آنکه برسند بسیصد پس چون برسند بسیصد پس در آنجا مثل آنچه مذکور شد سه گوسفند است **اصل** فاذا زادت واحدة ففیها اربع شیاه حتی
تبلغ اربعمائة فاذا تمت اربعمائة کان علی کل مائة شاة وسقط الامر الاول ولیس علی ما دون المائة بعد ذلک شی ولیس فی النیف شی وقالا کل ما لم یحل
علیه الحول عند ربه فلا شی علیه فاذا حال علیه الحول وجب علیه **شرح** ماده حتی اینجا خارج است از حکم ما قبل آن باعتبار که بعد از چهارصد و نه شدن الف

بگر شمرده میشود و در اصل است باعتباری دیگر زیرا که قدر زکوة در چهار صد موافق قدر زکوة در سیصد و یک است پس فایده ان برای تنقیص میتواند
بود برای تفریع میتواند بود و اوم الدول عبارتست از اینکه زیاد شدن یکی باعث تغییر نصاب و زیاد شدن زکوة باشد تغییر یعنی که گذشت و
در شرح حدیث اول باب چهارم یعنی پس چون زیاد شود یکی بر سیصد پس در انها چهار گوسفند است تا انکه رسد بچهار صد پس اگر تمام شود چهار صد
باشد بر هر صد گوسفندی یک گوسفند و ساقط میشود ان کار اول یعنی حساب دیگر هم میرسد اگر چه قدر زکوة در بعضی صور این حساب
موافق قدر زکوة بعضی صور حساب اول باشد نیست برانچه کمتر از صد باشد بعد از ان رسیدن بچهار صد چیزی از زکوة نیست در انچه میان دو نصاب
باشد چیزی از زکوة و ان امام گفتند که هر چه نگذشته باشد بران سال نزد مالک خودش پس نیست چیزی از زکوة بران مالک و ان پس
چون گذرد بران سال واجب میشود چیزی از زکوة بران مالک تفصیلی که مذکور شد دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس فی
الاکیلة ولا فی الربی والربی التی تربی اثنین ولا شاة لبن ولا فحل الغنم صدقة شرح الاکیلة بفتح همزه و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه
در پایین گوسفندانی که مهیا کرده باشند انها را برای خوردن مثل گوسفندان نرخانه کشیده نظیر اینکه گذشت در حدیث هفتم باب هفدهم
گذشته ان نیز زکوة ندارند و میتواند بود که مراد باکیله گوسفندی باشد که مالکش جدا کرده باشد انها را برای خوردن خود و عیال
خود الربی بضم را بی نقطه و تشدید باء یک نقطه و الف مقصوره منقلب از واو و مراد اینجا نتاج گوسفند است یعنی زاده و بر غالب
آنچه که هنوز یکساله نشده یعنی الربی بفتح را بی نقطه و کسر باء یک نقطه مخففه و تشدید یا دو نقطه در پایین او دوم آن منقلب از واو
غذا داده شده و مراد اینجا علف داده شده است تربی براء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه و الف منقلب از واو و بصیغه مضارع مجهول
غایبه باب تفعیل است التربیة غذا دادن و مراد اینجا علف دادن است اثنین بکسر همزه و سکون ثاء سه نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه
در پایین و کسر نون منصوب و نایب مفعول مطلق محذوف است یعنی تربیتین و تذکیر باعتبار انست که در مصدر تذکیر و تانیث مساوی است و میتواند
بود که ظرف زمان باشد یعنی یومین الفحل بفتح فا و سکون حاء بی نقطه نر چارپادار که برای جستن بر ماده است مثل قوچ یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که نیست در پنج قسم گوسفند زکوة اول انچه مهیا کرده شده باشد برای خوردن دوم انچه نتاج گوسفند
شده باشد و یکساله نشده باشد سیوم انچه علف داده شده باشد دو بار در سالی چهارم گوسفندی که برای انتفاع از شیر ان باشد نه برای
انتفاع از نتاج ان پنجم گوسفند نر که برای تخم در گله گوسفند می باشد سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا توخذ الاکولة والاکولة الکبیرة
من الشاة تکون فی الغنم ولا والدة ولا الکبش الفحل شرح الاکولة بفتح همزه و ضم کاف و سکون واو و الهمزه منقلب از واو است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گرفته نمیشود بعنوان زکوة اکوله و اکوله یعنی پیر است از جمله گوسفندان یعنی باشد در گله گوسفند
و گرفته نمیشود گوسفندی که تازه زاییده باشد مشهور است که تا پانزده روز از زاییدن و گرفته نمیشود قوچی که برای جستن بر گوسفند
ان ماده است چهارم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام السخل متی تجب فیه الصدقة قال اذا اجذع شرح السخل بفتح سین بی نقطه و
سکون خاء با نقطه جمع کثرت سخله است میان بره و بزغاله و تبع جمع میکویند که جمع سخله است اجذع بجیم و ذال با نقطه و عین بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاجذاع شمرده شدن نتاج گوسفند در سال دوم و دخول نتاج گاو و اسب و استر و خر در سال سیوم و دخول نتاج
گاو و اسب و استر و خر در سال سیوم و دخول نتاج شتر در سال پنجم یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که نتاج گوسفند چه وقت ثابت
میشود در ان زکوة گفت چون یکساله شود یعنی که بعد از یکساله شدن در سال زکوة داخل میشود پس چون سال دیگر بران بگذرد زکوة
دران فرض میشود دانسته و والمقرر باب بیست و دوم اصل باب ادب المصدق شرح الادب بفتح همزه و فتح دال بی نقطه و باء یک نقطه
مصدر باب حسن روش خوب المصدق بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعیل زکوة گیرنده و مراد اینجا عامل زکوة
از جانب امام است بنابر اینکه گویا که راست گوئی میکنند در دادن زکوة در دعوی مالک یعنی ظاهر شدن حال خود را یا در دعوی ایمان شرح
این باب بیان روش خوب ساعی از جانب امام در گرفتن زکوة از مردمان در این باب شش حدیث است اول اصل عن برید بن معاویة
قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول بعث امیر المؤمنین علیه السلام مصدقا من الکوفة الی بادیتها فقال له یا عبدالله انطلق وعلیک بتقوی الله
وحده لا شریک له ولا تؤثرن دنیاک علی آخرتک وکن حافظا لما ائتمنتک علیه راعیا لحق الله فیه حتی تاتی نادی بنی فلان فاذا قدمت فانزل بمائهم

من غیر ان

من غیر ان تخالط ابیاتهم ثم امض الیهم بسکینة ووقار حتی تقوم بینهم وتسلم علیهم ثم قل لهم یا عباد الله ارسلنی الیکم ولی الله لآخذ منکم حق الله
فی اموالکم فهل لله فی اموالکم من حق فتؤدوه الی ولیه شرح بمائهم بمیم و همزه یعنی با آب ایشان و فتح را بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه
است البادیة بباء یک نقطه و الف و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و تاء تانیث جمع بادی بصیغه اسم فاعل مثل اللام و اودی بادیه
که در صحرا باشند و مراد اینجاست و وجه الحاجة مر حیوانات اهل آن ابادیها است و الحلوف بادیه است بر جوای و سیع باعتبار کثرت ابادیهاست
علیک اسم فعل است یعنی ملازم باش بادر تقوی زاید است برای تقویت التقوب بفتح تاء دو نقطه در بالا منقلب از واو و سکون قاف و واو
منقلب از یاء که لازم الفعل است و الف اسم مصدر باب افتعال و باب عز بر بر کاری که از چیزی و مراد اینجا ترس الله تعالی است که مبادا اعذاب کند
لا تؤثرن الا بهمزه و ثاء سه نقطه را بی نقطه و نون تاکید ثقیله مفتوحه یا خفیفه ساکنه بصیغه نهی حاضر باب افعال است ائتمنتک در اصل بدو همزه بوده
اول مکسوره و لام ساکنه و همزه دوم منقلب بیاء شده و چون همزه اول بوصل افتاده همزه دوم عود کرده و چون التقاء ساکنین شده میان الف
همزه که فاء الفعل است الف افتاده و چون موافق رسم الخط انست که هر کلمه را بصورت ابتدای بان و بصورت وقف بران بنویسند این کلمه همزه
مکسوره و یاء ساکنه نوشته شده النادی بنون و الف و دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین مفرد بادیه که بیان شد احوال و جوای دور ابادی
را بادی میا میدند باعتبار اینکه ظاهر است و چون حجارت انرا نپوشیده و در نسخ نادی بنون است یعنی محل جماعت و ان تصحیف نیامده ولی بعض
نایب منار که است و ان بر دو قسم است اول انچه از روی عزت ایشان است و انرا خلیفه و وکیل نیز میامند چنانچه گفته در سوره البقره انی جاعل فی
الارض خلیفة دوم انچه از روی خواری ایشان است مثل ولی الاطفال اول مراد است اینجا چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل ولم یکن له ولی من الذل
تؤده بهمزه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب مثل اللام یای باب تفعیل منصوب است بحذف نون جمع بسبب تقدیر ان ناصبه بعد از استفهام یعنی
روایت است از برید بن معاویه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام زکوة گیری را از کوفه بسوی صحرانشینان
کوفه با بیرون شدن که گفت او را ای بنده الله تعالی روانه شو ملازم باش ترس الله تعالی را در حالی که تنها باشد نیست هیچ شریکی او را
و ترجیح مده البته دنیای خود را بر آخرت خود و باش نگاهبان ان چه را که امین کردم ترا بر ان و رعایت کننده حق الله تعالی را در ان تا انکه برسی بمحل
بنی فلان پس چون آیی بایشان نازل شو در سر آب ایشان بی آنکه داخل شوی خانهای ایشان را با هیچ کس در میان خانهای ایشان فرود میا بعد از ان
روانه شو بسوی ایشان با ارام بدن و ارام دل که اثر ان ظاهر است در رو و چشم تا انکه بایستی در میان ایشان و سلام کنی بر ایشان بعد از ان بگو
ای مردان ای بندگان الله تعالی فرستاده مرا بسوی شما خلیفه الله تعالی برای اینکه فرا گیرم از شما حق الله را از الله تعالی است در مالهای شما پس آیا هست
الله تعالی را در مالهای شما هیچ حقی است تا رسانید ان حق را بسوی خلیفه الله تعالی اصل فان قال لک قائل لا فلا تراجعه وان انعم لک منعم فانطلق
معه من غیر ان تخیفه او توعده او تعسفه او ترهقه فخذ ما اعطاک من ذهب او فضة فان کان له ماشیة او ابل فلا تدخلها الا باذنه فان اکثرها له فقل
یا عبدالله اتاذن لی فی دخول مالک فان اذن لک فلا تدخل دخول متسلط علیه فیه ولا عنف به فاصدع المال صدعین ثم خیره ای الصدعین شاء فایهما اختار فلا تعرض له ثم اصدع الباقی صدعین ثم خیره
فایهما اختار فلا تعرض له ولا تزال کذلک حتی یبقی ما فیه وفاء لحق الله تبارک وتعالی من ماله فاذا بقی ذلک فاقبض حق الله منه شرح انعم بنون
و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الانعام گفتن نعم المتسلط بسین بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل است از حکومتی بر خود
بند و عنف بفتح عین بی نقطه و کسر نون و فاء مفتوح مجرور است بعطف بر متسلط و صفت مشبهه باب حسن است العنف بضم عین و سکون نون ناهموار
در سلوک خیره بیرا جیم بتاء است یا را جیم بتم است اصدع الصاد بی نقطه و دال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب منع است الصدع بفتح صاد و
سکون دال قسمت در قسم و دو قسم ولدت در هر جمیع لا تعرض بصیغه نهی حاضر باب تفعل است بحذف یکی یعنی پس اگر گوید ترا گوینده که نه
پس بر مگردان سخن را با او و اگر اری گوید ترا از جمله ایشان اری گوینده پس روانه شو با او بی انکه بترسانی او را یا وعده کنی او را که وعده
بخیر پس چون آیی نزد مال او پس داخل مشو در ان مال مگر بر رخصت او چه بدرستیکه اکثر ان مال از او است پس بگو ای بنده الله تعالی ایا رخصت
میدهی مرا در داخل شدن مال تو پس اگر رخصت دهد ترا پس داخل مشو در ان مال داخل شدن صاحب تسلط بر او و در ان مال و نه دخول ناهموار
کننده بان مال پس قسمت کن مال را دو قسم بعد از ان مخیر کن او را که کدام از دو قسم که خواسته باشد پس هر کدام ان را که اختیار کرد پس متعرض
مشو انرا بعد از ان قسمت کن باقی را دو قسم بعد از ان مخیر کن او را پس هر کدام از ان دو را که اختیار کرد پس متعرض مشو انرا و همیشه بیاش چنانچه

تا آنکه باقی نماند آنچه در ان و خاییست حتی اسد تبارک و تعالی را از جمله ... و لیس چون مانند آن حق لیس لنا کرحتی اسد تعالی ازاو **اصل** و ان الاشتقاق
فاعلو ثم احتلفهما و احتمع مثل ... حتی تاخذ حق اسد ... الا انها شقیقتها منها ... حق
احمد و کلاهما احتمع ... **شرح** الاشتقاق الشقاق مصدر باب استفعال طلب ... مصدر باب افعال
راندن و تقاتل کردن که را البسبب ... و انتساب الدو کول بود و نیز جامع باب تفعیل ... سقط دلون و فایجم
اسم فاعل باب تفعیل یا باب افعالست التعیف و الاعناق ... کردن و مراد اینجا شلاق زدن و دشنام دادن ...
کنند خاطر متعارف است میان ... و اتصال ... بکار ... و دال ... باب ...
دال رو و دنه کردن چیزی از جانب ... باب ... معقول احمد محذوفست بتقدیر احمد حق ... از کل ...
زمانست و ما که ... مصدر ... اسم ... نکره ... بنابر اول مصدر ... زمانست مثل ...
و مثل ... از ... خفا ... محلاو مضاف الیه ... مضاف ...
میباشد مثل یوم ... حد ... مستتر در اجتمع ... است و مراد ... کثرت ...
باو بیار ... و الفو و دال ... بیان ... شرح ... باحد ...
و دال ... مضارع متکلم ... باب تفعیل مجزومست در جواب امر **یعنی** و از طلب ... قسمت کنند ...
قسمت را ... حق اسد ... مثل ... دو اول ...
اسد را در مال ... لیس ... چون ...
شدن و مانند آن ... حیوان ... حق اسد ...
از هر جای که باشد ... اسد عز و جل ... المسالمین ...
و بیان شده حدیث اول باب اول **اصل** ...
فیقرة ذلک التفصیل ... الی جواد الطرق ...
التی فیها ... **شرح** ... بالفقط البیو امر باب
افعالست ...
تقتلو ... مضارع ... غایب معلوم باب تفعیل ... مضارع ... غایب
افعال ...
تمیز ... باب ...
مأخوذ ... مضارع معلوم بالمجهول
باب ...
لا ...
...
بکیاه ...
و منع ...
...
... مضارع غایب معلوم باب افعال ...
شتران ...
نقطه و یاد ... مضارع غایب معلوم ...

[illegible]

لعقه مضارع غایب مجهول ... باشد العنق بفتح عین و سکون ...
و در آن ... بفتح ... و سکون ...
اشارت ... شتران ...
جا میکرده باشند ...
اراحه و ... است ... سمعت ...
منقود ...
...
ان ...
الف و ...
سمعت ...
باب ... **یعنی** ...
حاصل ...
...
میان آن ...
کن ... شتران ...
شتران ... **اصل** ...
الله ... صلی الله علیه و آله ...
... صلی الله علیه و آله قال ...
و ... **شرح** ... مضارع معلوم غایب باب ...
و ...
دور ...
...
جمع مونث اسم مفعول باب افعالست ... اسم مفعول باب افعالست ...
بقسمن ... مضارع مجهول جمع مونث غایب باب ... باب تفعیل ...
و مراد ...
دار ...
دهد ...
باب ... مضارع معلوم غایب باب افعالست ...
الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا **یعنی** ... شتران ...
و ...
باشند ... صلی الله علیه و آله ...
سفارش ... شتران
و ... صلی الله علیه و آله ...

الله تعالی بسوی دوستان او از جائی که تسع میشود باید خوشی را الیوم از جانب برداری و خالص بودن برای الله تعالی و برای امام خود مگر آنکه شده باشد و رفیق
بلندتر باعتبار رتبه **اصل** قال ثم بكى ابو عبد الله عليه السلام ثم قال يا بريد لا والله ما بقيت حرمة الا انتهكت ولا عمل بكتاب الله ولا سنة
نبيه في هذا العالم ولا اقيم في هذا الخلق حد منذ قبض الله امير المؤمنين صلوات الله عليه واله ولا عمل بشيء من الحق الى يوم الناس هذا ثم قال
اما والله لا تذهب الايام والليالي حتى يحيي الله الموتى ويميت الاحياء ويرد الله الحق الى اهله ويقيم دينه الذي ارتضاه لنفسه ونبيه فابشروا ثم ابشروا
ثم ابشروا ثم ابشروا فوالله ما الحق الا في ايديكم **شرح** لا والله واو عطف جمله است مثل لا اقسم بيوم القيمة و مراد اینست که بجا آوردن
حیای که مردم ظاهر بین یا مشترک میکنند الحرمة بضم حاء و سکون راء و ضم و فتح راء بی نقطه انجا اهتمام بر رعایت آن باید کرد انتهکت بنون صیغه ماضی
مجهول غایبه از باب افتعال است الا استثنا از سبیل الکلام است منذ اسم است و بمعنی ابتدای زمان است نعت کلام و ظرف متعلق است بالعمل و احد از عمل
و اقیم مضاف است بجمله قبض القبض ... بر یکنقطه دخفه و بالقطب الیوم ماضی معلوم باب افعال است ... بیان با بدل الیوم الناس است ... هذه
و تخفیف هم و قرف استفتاح است و مراد با حیای الموتی زنده کردن مومنان و کافران است که ایمان و کفر ایشان بسیار نیکو بوده چنانچه گفته شد در سوره
از فزاد و اذ و جب الامر من القتالها و بیان شده در کتاب فضل القران در شرح حدیث بیست و چهارم باب سیزدهم که باب فضل القران است و مراد
باماته الاحیا اماته کافران است ... مومنان ... مراد با حیا غالب کردن و مراد باماته مغلوب کردن است ... الشروا ابشاره بیکنقطه و شین بالنقطه و راء
بی نقطه صیغه امر باب افعال است الاشارة خوشحال شدن بمژده دادن یافتن **یعنی** برید عجلی معاویه گفت که بعد از ان گریه کرد امام جعفر صادق علیه السلام
بعد از ان گفت که ای برید نه غلط است خیال مردمان ظاهر بین بیان این که بخدا قسم که باقی نمانده الله تعالی را حرمتی که اهتمام بر رعایت آن باید
کرد از احکام او مگر آنکه سبک داشته شد و عمل کرده نشد بکتاب الله تعالی و نه بسنت پیغمبر او در این جهان و برپای داشته نشد در این خلق
حدی از وقتی که فرا گرفت الله تعالی امیر المومنین را صلوات الله علیه ازین رو که امام حسن علیه السلام اگر چه چند روزی بحسب ظاهر حکومت
کرد اما مغلوب بود و قدرت بر اقامه حدود الهیه نداشت و عمل کرده نشد بچیزی از حق تا امروز مردمان که امروز است بعد از ان امام گفت که اگاه باش بخدا
قسم که برطرف نمیشود روزها و شبها تا آنکه زنده کند الله تعالی مردگان را و میراند زندگان را و برگرداند الله تعالی حق را بسوی اهل آن و برپای
دارد دین اسلام خود را که راضی بان شده برای خود و پیغمبر خود پس مژده دریابید بعد از ان مژده دریابید بعد از ان مژده دریابید پس
بخدا قسم که نیست حق در آن روزگار مگر در دست شما مراد اینست که در ان روز کار همین جمعیت حق شما میتوانید کرد **دوم** **اصل** عن ابي
عبد الله عليه السلام انه سئل اليجمع الناس المصدق ام ياتيهم على مناهلهم قال لا بل ياتيهم على مناهلهم فيصدقهم **شرح** المناهل بفتح ميم و نون جمع
منهل بفتح ميم و سکون نون و فتح هاء الصیغه اسم مکان از باب علم آبخورها که در صحرای باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او
پرسیده شد که آیا جمع میکنند مردمان را از جوانب در یکجا که تصدیق کننده است یعنی که عامل زکوة است از جانب امام یا می آید نزد ایشان
بر سر آبخورهای ایشان امام گفت جمع نمیکنند بلکه میآید نزد ایشان بر سر آبخورهای ایشان پس اصدیق میکند ایشان را یعنی زکوة را
میگیرد از ایشان تا آزار کشیده نشوند در دعوی مالک بودن مال خود نزد ایشان و در دعوی ایتان **سیوم** **اصل** عن علي عليه السلام انه قال لا تباع
الصدقة حتى تعقل **شرح** تعقل بضم یاء بی نقطه و قاف الصیغه مضارع مجهول غایبه باب نصر و ضرب یا باب تفعیل است العقل و التعقیل بستن زانوی
شتر بریسمانی و مراد اینجا تصرف نمودن و آوردن شتر است **یعنی** روایت است از علی علیه السلام اینکه او گفت که فروخته نمیشود شتری که از زکوة
است تا آنکه بتصرف مصدق در آورده شود مراد نهی از فروختن پیش است **چهارم** **اصل** کان علي صلوات الله عليه اذا بعث مصدقه قال له
اذا اتيت على رب المال فقل تصدق رحمك الله مما اعطاك الله فان ولى عنك فلا تراجعه **شرح** عادت علی صلوات الله علیه این بود که
چون فرستاد عامل زکوة خود را میگفت او را که چون آئی بر سر صاحب مال پس بگو که زکوة ده رحمت کناد ترا الله تعالی از آنچه داده ترا الله تعالی
پس اگر رو گردانید از تو پس برمگردان سخن را باو **پنجم** **اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج عن محمد بن خالد انه سأل ابا عبد الله عليه السلام
عن الصدقة فقال ان ذلك لا يقبل منك فقال اني احمل ذلك في مالي فقال له ابو عبد الله عليه السلام مر مصدقك ان لا يحشر من ماء الى ماء ولا
يجمع بين المتفرق ولا يفرق بين المجتمع فاذا دخل المال فليقسم الغنم نصفين ثم يخير صاحبها اي القسمين شاء فاذا اختار فليدفعه اليه **شرح**
محمد بن خالد عامل مدینه بوده از جانب منصور دوانیقی چنانچه گذشت در حدیث دوم باب سیوم پس او راوی این حدیث نیست بلکه عبد الرحمن بن حجاج

راوی این حدیث است و در مجلس گفتگو حاضر بوده و مراد بالصدقه اینجا تعیین عامل صدقه است الحال کما الحشر بسقط الصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است
الحال جمع بزور کشیدن بجا بسقط و شین بالنقطه و اه بسقط الصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است **یعنی** روایت است از عبد الرحمن
بن الحجاج از محمد بن خالد اینکه محمد پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از تعیین عامل صدقه پس امام گفت که بدرستی که ان تعیین عامل از تو قبول نمیشود
از تو یعنی که حصه از زکوة را ابای عامل نمیتوانی داد پس محمد گفت که بدرستی که من خرج میکنم آنرا در مال خود پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
که هر جائی امر کن عامل زکوة خود را باینکه نراند مردمان را از آبی بسوی آبی دیگر و جمع نکند میان اموالی که متفرق باشد باینمعنی که مالی که از دو کس است
بر سر هم حساب نکند تا زکوة را بر ان واجب شمرد با آنکه واجب نباشد و تفریق نکند میان مجتمع باینمعنی که مالی یک کس را مانند مال دو کس شمرد
تا نصاب زکوة را بر او واجب نشمرد پس چون داخل شود در مال پس باید که قسمت کند گوسفندان را دو قسم بعد از ان صاحب اختیار کند صاحب آنها را
هر کدام را که خواسته باشد پس چون اختیار کند یک قسم را پس باید که تسلیم کند آنرا بسوی او **اصل** فان تتبعت نفس صاحب الغنم من النصف الاخر
منها شاة او شاتين او ثلاثا فليدفعها اليه ثم ليأخذ صدقته فاذا اخذها فليقسمها فيمن يريد فاذا قامت على ثمن فان ارادها صاحبها فهو احق
بها وان لم يردها فليبعها **شرح** تتبعت بتاء دو نقطه در بالا و در بار یکنقطه و عین بی نقطه الصیغه ماضی معلوم غایبه باب تفعل است التتبع و السؤال
کرانه خم در ثم ليأخذ برای تراخی است و دلالت دارد بانکه آن نصف را نیز چند بار قسمت میکند تا آنکه از یک جای که موافق زکوة باشد نظر الخ
گذشت در حدیث اول این باب فليقسم بسکون لام دو قاف و سین بی نقطه الصیغه امر غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است و مراد بقسمت اینجا
جدا کردن مبیع است برای فروختن بسبب اینکه حاجت بان شده باشد مثل اینکه برای خرج نقل آنها خرج بسیار شود مثل اینکه از فرسخ بسیار از محل
نقل نتوان کرد من استفهامیه است و يريد بیاء بانقطه و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه الصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و مقصود
است و ضمیر مستتر در ان راجع بمن است و مفعول آن محذوف است و تقدیر يريد الغنم است و من يريد عبارت است از جماعه که محل خرید و فروخت است
باعتبار اینکه کسی چون چیزی در انجا میفروشند و آنچیز بقیمتی میرسد فریاد میزنند که من یزید یعنی که زیاد میکند قیمت را آنرا باو فروشم الی آخر
کسی زیاد کرد باو میفروشند اگر ارتفع باشد و الا بار دیگر فریاد میزنند تا فروشند بمبلغی که از ان زیاد نکند **یعنی** پس اگر نگران شود دل صاحب
گوسفندان از نصف دیگر از جمله آن دو نصف یک گوسفند را یا دو گوسفند را یا سه گوسفند را پس باید که عامل تسلیم کند آنرا بسوی او گوسفند
آن صاحب مال باینمعنی که آنرا داخل قسمت دوم مشتمل نکند باعتبار اینکه آن نصف زیاده بر قدر زکوة است بعد از ان قسمت تمام شود باید که
زکوة را گوسفند صاحب غنم را پس چون جمع کرد مال را پس باید که جمع کند یعنی آنرا در بازار برای فروختن پس چون رسید قیمت آن بمبلغی
باینمعنی که کسی قیمت را زیاد نکرد بر آنچه بان رسید پس اگر خواهد آنرا صاحب آن پس سزاوارتر است بان و اگر نخواهد آنرا پس باید که عامل فروشد
آنرا به دیگران **ششم** **اصل** عن علي بن يقطين قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن يا صدقة العشر على من لا باس به فقال ان كان ثقة
فمره يضعها في مواضعها وان لم يكن ثقة فخذها منه وضعها في مواضعها **شرح** علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بوده و والیان صدقات
در ان زمان سنی او را میشنیده اند بلا بیاء دو نقطه در پایین حرف جر و مصدر است مفتوحه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین الصیغه مضارع
غایب معلوم متصل الف او اوی و متصل الالام یای یابی جمع است الولایه بفتح و کسر و او صاحب اختیار چیزی بودن صدقة منصوب و منون
است العشر بهمزه استفهام و یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه و شین بالنقطه و راء بی نقطه الصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است
التعشیر ده یک گرفتن العشر بفتح عین و سکون شین که مصدر باب نصر است بمعنی ده یک گرفتن چیزی و از ان ماخوذ است عشیر بفتح عین و کسر شین و سکون
یاء دو نقطه در پایین بمعنی حصه و در نسخ العشر بالف و لام و ضم عین بی نقطه و سکون شین بالنقطه مضاف الیه صدقة است و آن تصحیف متبادر
بلکه صدقه بمعنی تصدق باشد و مراد قسمت زکوة غلات باشد که گاهی عشر است و گاهی نصف عشر و علی متعلق بصدقة باشد و این تکلیف بعید
است باعتبار لفظ و باعتبار معنی مقصود از سوال و جواب و باعتبار مناسبت این حدیث بعنوان این باب و ما بنا بر احتمال اول شرح میکنیم
یعنی روایت است از علی بن یقطین گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از کسی که والی میشود و زکوة تعشیر او را و مامور بقسمت آن میشود
برکسی که باکی نیست بهم رسانیدن او که آیا عامل صدقه را از جانب خود در ان را مطلع کنم بر شیوه امامیه تا زکوة را بایشان دهد پس امام گفت که اگر باشد
آن والی صدقه محل اعتماد باینمعنی که خیانتی را نمیکند پس امر کن او را باینکه گذارد آن صدقه را در جاهای لایق آن و اگر نباشد محل اعتماد

بسه و اگر آن صدقه را از او و بگذارد از او رجای لائق آن **هفتم اصل** عن محمد بن مقرن بن عبد الله بن زمعة بن سبيع عن ابيه عن جده ان
امير المؤمنين صلوات الله عليه كتب لهم كتابه الذي كتبه بخطه حين بعثه على الصدقات من بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وليست عنده جذعة
وعنده حقة فانه تقبل منه الحقة ويجعل معها شاتين او عشرين درهما ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست عنده حقة وعنده جذعة فانه يقبل منه
الجذعة ويعطيه المصدق شاتين او عشرين درهما ومن بلغت صدقته حقة وليست عنده حقة وعنده ابنة لبون فانه يقبل منه ابنة لبون ويعطي معها
شاتين او عشرين درهما **شرح** مقرن بالضم ميم و سكون قاف و كسر راء بنقطه و نون است زمعه بفتح زاي بالنقطه و فتح و سكون ميم و عين بنقطه
است سبيع بفتح سين بنقطه و بالضم سين و فتح باء و سكون ياء دو نقطه در پايين و عين بنقطه است من در من الابل براي تبيين است
صدقه مرفوع فاعل بلغت است الجذعه و ظاهر آن منصوب و مفعول بلغت است تعبير جذعه و حقه و ابنة لبون ظاهر شد از آنچه گذشت در باب
اسنان الابل مجبر فانه مجبر شاتين تقبل بصيغه مضارع مجهول غايبه يا غايب باب علم است الحقه مرفوع و نايب فاعلست تجعل بصيغه مضارع غايب
معلوم باب منع است و فاعل مستتر و راجع به جمع مستتر است و آن من بلغت است **يعني** روايت است از محمد بن مقرن بن عبد الله بن زمعه بن سبيع از
پدرش مقرن از جدش عبد الله اينكه امير المؤمنين صلوات الله عليه نوشت براي او در مكتوب خود كه نوشت آنرا براي او در كتاب خود وقتي
كه فرستاد او را بسر صدقات كه باز يافت كند آنها را از مردمان صاحب مال كه رسيد نزد او بسبب شتران صدقه جذعه يعني ناقه چهار ساله
پا در پنج و نيست نزد او جذعه و نزد او هست حقه يعني ناقه سه ساله پا در چهار پس بدرستيكه از آن كه گرفته ميشود از او آن حقه و همراه ميدهد با آن
حقه دو گوسفند را يا بيست درهم را و هر كه رسيد نزد او صدقه حقه و نيست نزد او حقه و نزد او هست جذعه پس بدرستيكه از آن كه گرفته ميشود
از او جذعه و ميدهد او را عامل صدقه دو گوسفند يا بيست درهم و هر كه رسيد صدقه او حقه و نيست نزد او حقه و نزد او هست ابنة لبون يعني ناقه
دو ساله پا در سه پس بدرستيكه از آن است كه گرفته ميشود از او ابنة لبون و ميدهد با آن ابنة لبون دو گوسفند را يا بيست درهم را **اصل**
ومن بلغت صدقته ابنة لبون وليست عنده ابنة لبون وعنده حقة فانه يقبل منه الحقة ويعطيه المصدق شاتين او عشرين درهما ومن بلغت
صدقته ابنة لبون وليست عنده ابنة لبون وعنده ابنة مخاض فانه يقبل منه ابنة مخاض ويعطي معها شاتين او عشرين درهما ومن بلغت صدقته
ابنة مخاض وليست عنده ابنة مخاض وعنده ابنة لبون فانه يقبل منه ابنة لبون ويعطيه المصدق شاتين او عشرين درهما **شرح**
و هر كه رسيد صدقه او بابنة لبون و نيست نزد او ابنة لبون و نزد او هست حقه پس بدرستيكه از آن است كه گرفته ميشود از او حقه و ميدهد او را عامل
زكوة دو گوسفند يا بيست درهم و هر كه رسيد صدقه او بابنة لبون و نيست نزد او ابنة لبون و نزد او هست ابنة مخاض يعني ناقه يك ساله پا در دو
پس بدرستيكه از آن است كه گرفته ميشود از او ابنة مخاض و ميدهد با آن دو گوسفند را يا بيست درهم را و هر كه رسيد صدقه او بابنة مخاض و نيست
نزد او ابنة مخاض و نزد او هست ابنة لبون پس بدرستيكه از آن است كه گرفته ميشود از او ابنة لبون و ميدهد با او عامل زكوة دو گوسفند يا بيست
درهم **اصل** ومن لم يكن عنده ابنة مخاض على وجهها وعنده ابن لبون ذكر فانه يقبل منه ابن لبون وليس معه شيء ومن لم يكن معه الا اربع
من الابل وليس له مال غيرها فليس فيها شيء الا ان يشاء ربها فاذا بلغ ماله خمسة من الابل ففيها شاة **شرح** على براي علاوه است وجهها و
جهيا دانست از شتر باعتبار اينكه راه وجوب ابنة مخاض است ذكر مرفوع و صفت موضحه است و مراد اينجا شتر نر است **يعني** و هر كه نباشد نزد او
ابنة مخاض با وجود راه وجوب آن و نزد او باشد ابن لبون كه نر است پس بدرستيكه از آن است كه گرفته ميشود از او ابن لبون و نيست با آن
چيزي يا نيست بر عامل زكوة چيزي ديگر از او بگيرد و نه باو ميدهد بنا بر اينكه تفاوت بقدر يكسال از اتفاق تفاوت ميان نر و ماده است
در قيمت زيرا كه قيمت نر كمتر است از قيمت ماده بقدر كمي قيمت ابنة مخاض از ابنة لبون و هر كه نباشد نزد او مگر چهار راس از جمله شتران و نباشد نزد
او شتري غير اينها پس نيست در اينها چيزي از زكوة مگر آنكه خواهد مالك اينها كه بعنوان استحباب زكوة دهد پس چون رسيد شتر او به پنج راس از جمله
شتران پس در اينها يك گوسفند است بعنوان فرض **هشتم اصل** عن رجل من ثقيف قال استعملني علي بن ابي طالب صلوات الله عليه على بانقيا
وسواد من سواد الكوفة فقال لي والناس حضور انظر خراجك فجد فيه ولا تترك منه درهما فاذا اردت ان تتوجه الى عملك فمر بي قال فاتيته فقال
لي ان الذي سمعت مني خدعة اياك ان تضرب مسلما او يهوديا او نصرانيا في درهم خراج او تبيع دابة عمل في درهم فانما امرنا ان ناخذ منهم
العفو **شرح** بانقيا بباء يك نقطه و الف و كسر نون و سكون قاف و ياء دو نقطه در پايين و الف اسم جائي است كه در عراق عرب است و از

نواح

نواح كوفه است و ابن ادريس در كتاب سرائر گفته بالقادسية و من والاها من اعمالها و انما سميت القادسية بدعوة ابراهيم الخليل عليه السلام
انه قال كوني مقدسة اي مطهرة من التقديس و انما سميت القادسية بالقادسية لان ابراهيم عليه السلام اشتراها بنحو من غنم لان ما به ... و
بقي شاه و بلفظ النبط السواد بفتح سين بنقطه و تخفيف واو و الف و دال بنقطه دهي چند كه تابع شهري است و اراده ميشود از آن اول بلوغ از
ديهات آن شهر باتفاق و مراد در دوم مجموع ديهات است و واو در الناس حاليه است و الف و لام براي عهد خارجي است يعني ... بالقياد و سواد
الحضور بضم حاء بنقطه و ضاد بالنقطه و راء بنقطه جمع حاضر گذشت در شرح حديث دوم باب سيوم از باب العلة في ترك الزكوة ...
در هم شبي از زمان نبي ... و خراج بفتح خاء بالنقطه و تخفيف راء بنقطه و الف و جيم آنچه سلطان ... مقاطعه ميگيرد ... از زمين
اراضي خراجي مفتوح العنوه و در تعريف آن گذشت جد بضم جيم و كسر جيم و تشديد دال بنقطه مفتوحه و مضمومه و مكسوره بصيغه امر مخاطب باب نصر و ضرب است
الجد بكسر جيم و تشديد دال ضد سهل الكاري ... و تشديد راء بنقطه مفتوحه و مضمومه و مكسوره بصيغه امر مخاطب باب نصر و ضرب است جد
بكسر جيم و تشديد دال ضد سهل الكاري ... و تشديد راء بنقطه مفتوحه و ... الخدعة بفتح و كسر خاء بالنقطه و سكون دال بنقطه
و عين بنقطه و تاء وحدت و بالضم خاء و سكون و فتح دال مصدر باب منع اظهار چيزي كردن و اخلاف است براي مصلحتي مثل آنچه گذشت در
جنگها و مانند آنها ضرور ميشود و لهذا ميگويند الحرب خدعة و تعيين حاكم براي امر و نهي جمع مانند جنگ است بالاتر ان الاقرب بتقدير والان
اقرب است ... براي سببيت است درهم مضاف خراج است تبيع بتاء ... و ياء بالنقطه در پايين و عين بنقطه منصوب معطوف بر تضرب
است و دابه مضاف عمل است و احتراز است از دابه كه داشتن آن ضرور نباشد براي صاحبش بلكه اينجا نيز براي سببيت است العفو ...
اشاره است باية سوره اعراف خذ العفو وامر بالعرف تفسير عفو ... آيه در حديث سيوم باب چهل و ششم كه باب فضل است **يعني**
روايت است از مردي از قبيله ثقيف كه گفت حاكم كرد مرا علي بن ابي طالب صلوات الله عليه بر بانقيا و سوادي ديگر از جمله سواد كوفه پس گفت مرا در حالي كه
مردمان حاضر بودند كه وارسي خراج خود را كه چه مقدار ميشود ... كن در تحصيل آن و وامگذار از آن درهمي را پس چون خواهي كه بروي از
از كوفه بسوي حكومت خود پس گذر كن بمن راوي گفت كه پس آمدم نزد او در خلوت پس گفت مرا كه بدرستيكه آنچه شنيدي از من اظهاري بود خلاف
ما في الضمير براي مصلحتي تا مبادا كه مردمان تعللي كنند در اداي خراج دور دار از يكديگر خود را از اينكه بزني مسلماني را يا جهودي را يا ترسائي را
بسبب درهم خراجي يا فروشي ستوري را بسبب درهمي چه جز اين نيست كه ما ائمه حق مامور شديم باينكه در زكوة و خراج و مانند آنها از حقوق لازمه
فرا گيريم از مردمان ميانه را كه افراط و تفريط در آن نباشد **باب سي و سيوم اصل باب زكوة مال اليتيم** **شرح**
اين باب بيان زكوة مال يتيم است و در اين باب هشت حديث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في مال اليتيم عليه زكوة فقال اذا كان
موضوعا فليس عليه زكوة فاذا عملت به فانت له ضامن والربح لليتيم **شرح** عليه بتقدير استفهام است و قول نيز مقدر است مفهوم شرط در اذا
كان ... آنست كه اگر تجارت بآن شود زكوة بر آن هست فاء در فاذا عملت براي تعقيب ذكري است و اشتراط جواز عمل يتيم با ولي ... عامل القدر كه
ومالكند بجميع آن مي آيد در كتاب المعيشة در اواخر احاديث باب التجارة في مال اليتيم والقرض منه كه باب چهل و پنجم است **يعني** روايت است از امام
جعفر صادق عليه السلام در مال يتيم گفته شد كه آيا بر آن زكوة هست امام گفت كه چون باشد وا گذاشته شده پس نيست بر آن مال زكوة پس چون
تجارت كني بآن پس تو آن مال را ضامني ... كه اگر نقصان كند تاوان آن بر تست و فايده براي يتيم است **دوم اصل** عن ابي العطارد
الحناط قال قلت لابي عبد الله عليه السلام مال اليتيم يكون عندي فاتجر به فقال اذا حركته فعليك زكوته قال قلت فاني احركه ثمانية اشهر و
ادعه اربعة اشهر قال عليك زكوته **شرح** اتجر بتشديد تاء دو نقطه در بالا و جيم و راء بنقطه بصيغه مضارع معلوم متكلم وحده از باب افتعال است
الاتجار سوداگري بقصد نفع خود ميتواند بود كه بتخفيف تاء و از باب نصر باشد التجر بفتح تاء و سكون جيم و التجارة بكسر تا سوداگري ظاهر فعليك
زكوته است كه زكوة آن از كيسه خود بدهي و ... كه ربح از يتيم باشد و نقصان از كيسه عامل ... چنانچه مي آيد در حديث پنجم اين باب **يعني**
روايت است از ابي عطارد حناط كه گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه مال يتيم مي باشد نزد من پس تجارت ميكنم براي خود بآن پس امام گفت كه چون
جنبانيدي آنرا پس بر تست زكوة آن راوي گفت كه گفتم كه پس بدرستيكه من ميجنبانم آنرا هشت ماه و وا ميگذارم آنرا چهار ماه امام گفت بر تست
زكوة آن **سيوم اصل** ... عن ابي عبد الله عليه السلام ... مال اليتيم زكوة ... **شرح** يتجر بتشديد تاء ...

مضارع غایب مجهول از باب افتعال است و الاتجار سوداگری بقصد نفع خود و میتواند بود که تخفیف تاء از باب نصر باشد و بنابر اول لام برای تقسیم است
و مراد لام عمل برای نفع یتیم است و بنابر دوم لام برای تعدیه است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا در مال یتیم زکوة هست امام گفت
نه مگر آنکه تجارت کرده شود با آن برای خود یا کار کرده شود با آن برای یتیم **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لیس فی مال الیتیم زکوة
و ان بلغ الیتیم فلیس علیه لما مضی زکوة و لا علیه فیما بقی حتی یدرک فاذا ادرک فانما علیه زکوة واحدة ثم کان علیه مثل ما علی غیره من الناس
شرح ما مضی و ما بقی عبارت است از مالی که سالهای آن خرج شده و مالی که باقی مانده و میتواند بود که عبارت باشد از زمان طفولیت و زمان بلوغ یدرک
بدال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع است بما بقی و الادراک رسیدن چیزی بوقت آن و مراد اینجا
رسیدن بحد حول است بوقت زکوة یعنی گذشتن یک سال تمام از ابتدای بلوغ و زکوة منون است و واحدة صفت آنست و میتواند بود که زکوة بی تنوین
و مضاف باشد و مراد بواحده سنه واحده باشد و حاصل هر دو یکی است و بر هر تقدیر برای دفع توهم آنست که چون شروع در دادن زکوة کند زکوة
سالهای پیش از بلوغ را نیز باید پس داد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست در مال یتیم زکوة و اگر بالغ شود یتیم پس نیست
بر او برای مالی که خرج شده در ایام طفولیت او زکوة و نیست زکوة بر او در مالی که باقی مانده تا آنکه آن مال برسد بوقتش که یک سال است پس چون برسید
بوقتش پس جز این نیست که بر او یک زکوة است بعد از آن شد بر او مثل آنچه بر غیر او است از مردمان **پنجم اصل** عن زرارة و محمد بن مسلم انهما قالا
لیس علی مال الیتیم فی الدین و المال الصامت شیء فاما الغلات فعلیها الصدقة واجبة **شرح** الدین بفتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر و نون چیزی
که بقرض داده اند و [illegible] و المال الصامت عبارت است از زر و سیم مسکوک واجبة مرفوع و خبر مبتدا است [illegible]
و حال الصدقة است و بنابر اول الصدقة مبتدا است و علیها متعلق بواجبة است و بنابر دوم الصدقة فاعل علیها است و علیها خبر مقدم است و آن جمله حال
و بر هر تقدیر بتقدیم ظرف افاده حصر میکند **یعنی** روایت است از زراره و محمد بن مسلم اینکه ایشان گفتند که نیست بر مال یتیم در حیوان و نقد چیزی از
زکوة پس اما گندم و جو و مویز و خرما پس بر آنها زکوة واجب است **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لیس فی مال الیتیم زکوة الا ان
یتجر به فان تجر به فالربح للیتیم و ان وضع فعلی الذی یتجر به **شرح** یتجر بتاء مشدده و جیم [illegible] بصیغه مضارع غایب
باب افتعال است لیکن در اول بصیغه مجهول است و در دوم بصیغه معلوم و الاتجار سوداگری بقصد نفع خود و میتواند بود که تخفیف تاء از باب نصر باشد
و بر هر تقدیر [illegible] باب افتعال است [illegible]
ناقص کردن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست در مال یتیم که غیر غلات باشد زکوة مگر آنکه تجارت کرده شود بقصد نفع خود با آن
پس اگر تجارت کرده شود بقصد نفع خود با آن پس آن نفع از یتیم است پس اگر ناقص کرده شود پس تاوان بر کسی است که تجارت بقصد نفع خود میکند با آن
هفتم اصل عن یونس بن یعقوب قال ارسلت الی ابی عبد الله علیه السلام ان لی اخوة صغارا فمتی تجب علی اموالهم الزکوة قال اذا وجبت علیهم الصلوة
وجبت الزکوة قلت فما لم تجب علیهم الصلوة قال اذا اتجر به فزکه **شرح** روایت است از یونس بن یعقوب گفت پیغام فرستادم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
که مرا برادران خرد است پس کی واجب میشود بر مالهای ایشان زکوة امام گفت که چون واجب شود بر ایشان نماز واجب
میشود زکوة گفتم پس چند آنکه واجب نشده باشد بر ایشان نماز چون است امام گفت چون تجارت کنی با آن بقصد نفع خود زکوة ده آن را **هشتم**
اصل عن محمد بن القاسم بن الفضیل قال کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام اساله عن الوصی ایزکی زکوة الفطرة عن الیتامی اذا کان لهم
مال قال فکتب علیه السلام لا زکوة علی یتیم **شرح** روایت است از محمد بن قاسم بن فضیل گفت نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام میپرسیدم او را از وصی که آیا
زکوة میدهد زکوة فطره از جانب یتیمان چون باشد ایشان را مالی راوی گفت که پس نوشت امام علیه السلام که نیست زکوة بر یتیم مراد [illegible]
و در حدیث پنجم این باب **باب بیست و چهارم اصل باب زکوة مال المملوک و المکاتب و المجنون شرح** المکاتب بلفظ اسم مفعول تاء دو نقطه در بالا و باء
[illegible] غلامی که با مالک خود قرار داده باشد که چون مبلغی معین در موعد معین تسلیم مالک کند آزاد باشد **یعنی** این باب بیان زکوة مال غلام
حر یا غلام مکاتب و دیوانه است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس فی مال المملوک شیء و لو کان له
الف الف و لو احتاج لم یعط من الزکوة شیئا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست در مال غلام چیزی از زکوة [illegible]
که باشد او را هزار هزار و اگر محتاج میشد داده نمیشد از زکوة چیزی مراد آنست که چون او واجب النفقه دیگری است چیزی نمیدهند

او باعث استحقاق او از سهم فقرا و مساکین نمیشود و این منافات ندارد با آنکه سهم دیگر برسد و شود بشروط مقرره چنانچه گذشت در شرح حدیث
اول باب اول در تفسیر [illegible] **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام امراة من اهلنا مختلطة علیها زکوة فقال ان کان عمل به فعلیها زکوة
و ان لم یعمل به فلا **شرح** مختلطه بخاء با نقطه و کسر لام و طاء بی نقطه است الاختلاط فاسد شدن عقل **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که زنی از خویشان ما دیوانه است آیا بر او هست زکوة پس امام گفت اگر باشد که کار کرده شود با مال او پس بر او هست زکوة و اگر کار کرده
نشود با آن مال پس زکوة نیست **سیوم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن امراة مصابة و لها مال فی ید اخیها هل علیه زکوة فقال ان کان اخوها
یتجر به فعلیه زکوة **شرح** المصابة بضم میم و صاد بی نقطه و الف و باء یک نقطه زنی که آسیب خورده باشد عقل در [illegible] یتجر بصیغه مضارع غایب معلوم
باب [illegible] **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنی که دیوانه است و او راست مالی در دست برادرش آیا بر آن مال هست زکوة
پس امام گفت که اگر برادر او تجارت میکرده باشد با آن مال پس بر آن مال است زکوة **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس فی مال المکاتب
زکوة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست در مال مکاتب که هنوز بالکلیه آزاد نشده زکوة **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه
السلام مملوک فی یده مال اعلیه زکوة قال لا قلت و لا علی سیده قال لا انه لم یصل الی سیده و لیس هو للمملوک **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
غلامی هست که در دست او مالیست آیا بر آن غلام هست زکوة امام گفت نه گفتم که آیا نیست مالک بر او نیز زکوة امام گفت نه بیان این آنکه آن مال
نرسیده بسوی مالک او و نیست آن مال از غلام اشارت است بآیت سوره نحل عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و مراد آنست که غلام اگر چه مالک چیزی نمیشود اما کاسب
مالی کسب میکند و در تصرف خود میدارد و مالک بنا بر رعایت مصلحت وقت نمیتواند که آن مال را از او انتزاع کند پس در آن مال زکوة نیست چند آنکه
ممکن نمیشود مالک را انتزاع آن **باب بیست و پنجم اصل باب فیما یاخذ السلطان من الخراج شرح** مراد بالسلطان اینجا پادشاه جابر است من تبعیضیه
است و [illegible] حاصل زمین است و میتواند بود که من بیانیه باشد و مراد بخراج حصه از حاصل زمین باشد که پادشاه میگیرد و بر هر
تقدیر مراد بیان حکم زکوة است که پادشاه جابر حاصل تعیین میکند و آن را بعنوان زکوة از مردمان میگیرد و [illegible] حدیث چهارم
باب [illegible] **یعنی** این باب بیان زکوة است که میگیرد آن را پادشاه و از حاصل زمین که آیا آن باعث اسقاط زکوة میشود یا نه
و در این باب شش حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان اصحاب ابی اتوه فسالوه عما یاخذ السلطان فرق لهم و انه
لیعلم ان الزکوة لا تحل الا لاهلها فامرهم ان یحتسبوا به فجال فکری و الله لهم فقلت له یا ابه انهم ان سمعوا اذا لم یزک احد فقال یا بنی حق احب
الله ان یظهره **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقت [illegible] **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العشور التی تؤخذ من الرجل [illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]
[illegible] **سیوم اصل** عن رفاعة بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته
عن الرجل [illegible] **شرح** روایت است از رفاعه [illegible]

جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میراث میگیرد زمین را یا میخرد ... ادا میکند زکوة ... بسوی پادشاه جایر که بزور

میگیرد ... **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم

... **شرح** ...

... **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم ...

... **پنجم اصل** عن سهل بن الیسع ...

... **شرح** سهل بن الیسع ... **یعنی** روایتست از سهل بن الیسع ...

[illegible]

فرح میکند و دو [illegible] هم را به غیر حق او و نیست هیچ مردی که باز دارد حق زکوة را در مال خود مگر آنکه طوق میکند او را الله تعالی ماری از آتش در روز قیامت را او
گفت که گفتم که مردی که شناسای امام نیست ادا کرد زکوة خود را بسوی غیر اهل آن مستحق آیا بر او هست آنکه ادا کند آن زکوة را باری دیگر بسوی اهل
آن چون داند این را که غیر اهل آن بوده است امام گفت که آری راوی گفت که گفتم که پس اگر نشناسد برای آن زکوة آن اهلی را پس ادا نکرده باشد
آن را با اهل آن یا نمیداند باشد که آن زکوة بر او هست یا نه که میداند که واجب است بر او آنکه از او بغیر شیعه امامیه بود پس دانست بعد از آن
امام گفت که ادا میکند آن زکوة را با اهل آن باری دیگر برای آنکه گذشته است **اصل** قال قلت له فانه لم یعلم اهلها فدفعها الی من لیس هو لها باهل
وقد کان طلب و اجتهد ثم علم بعد ذلک سوء ما صنع قال لیس علیه ان یؤدیها مرة اخری وعن زرارة مثله غیر انه قال ان اجتهد فقد برئ وان قصر
فی الاجتهاد والطلب فلا **شرح** راوی گفت که گفتم امام را که پس بدرستی که او ندانست اهل آن زکوة را پس داد آن را بکسی که نیست او آن را
اهل زکوة است پس داد آن زکوة را بسوی کسی که نیست او مر آن زکوة را اهل و طلب کرده بود و سعی کرده بود بعد از آن
دانست غلط خود را در آنچه کرده امام گفت که نیست بر او آنکه ادا کند آن زکوة را باری دیگر و وارد است از زرارة مثل آنچه از پیش گذشت جز آنکه
امام گفت که اگر چنانچه سعی کند پس بتحقیق بری الذمه میشود و اگر تقصیری کند در سعی در طلب پس بری الذمه نمیشود **سیوم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الصدقة والزکوة لا یحابی بها قریب ولا یمنعها بعید **شرح** لا یحابی بحاء بی نقطه و با یک نقطه والف منقلب از واو و لفظ مضارع
غایب مجهول از باب مفاعلة است المحاباة مصدر که در راه میل بسوی کسی کردن مراد از قریب اینجا خویشان است لا یمنعها بنون و عین بی نقطه لفظ
مضارع مجهول غایب ثلاثی مجرد است و ضمیر منصوب مفعول دوم است که مقدم شده و بعید مفعول اول است که نایب فاعل است و موخر شده برای اینکه
مفعول اول ضمیر متصل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که صدقه و زکوة میل کرده نمیشود بآن بخویشان بانیکه که مفعول
زکوة را بمخالف داد برای اینکه مراد او شود در قبول دین حق هر چند که آن مخالف خویش صاحب زکوة باشد و باز داشته نمیشود زکوة از بیگانه
اگر در دین حق باشد برای مرد خویش خود که مخالف است **چهارم اصل** عن ولید بن صبیح قال قال لی شهاب بن عبد ربه اقرأ ابا عبد الله السلام واعلمه
انه یصیبنی فزع فی منامی قال فقلت له ان شهابا یقرئک السلام ویقول لک انه یصیبنی فزع فی منامی قال قل له فلیزک ماله قال فابلغت شهابا ذلک
فقال لی فتبلغه عنی فقلت نعم فقال قل له ان الصبیان فضلا عن الرجال لیعلمون انی ازکی مالی قال فابلغته فقال ابو عبد الله علیه السلام قل له انک
تخرجها ولا تضعها فی مواضعها **شرح** اقرأ البصیرة او بهمزه الاملام باب منع است و مفعول دوم آن السلام است اعلمه الیصیبه از باب افعال است الفزع بفتح
فاء و فتح زای بالنقطه و عین بی نقطه مصدر باب علم و بفتح و کسر فاء و سکون زای مصدر باب منع اضطراب از ترس است فلیزک بلفظ مضارع غایب معلوم باب
افعال است فتبلغه بلفظ مضارع مخاطب باب افعال بتقدیر استفهام است **یعنی** روایت است از ولید بفتح واو ابن صبیح بضم صاد گفت که گفت مرا
شهاب بکسر شین ابن عبد ربه که بخوان امام جعفر صادق را سلام و اعلام کن او را اینکه میرسد بمن اضطراب در خواب من بار بخشی
که خوابهای بد میبینم ولید گفت که گفتم امام را که بدرستی که شهاب میخواند تو را سلام و میگوید تو را که بدرستی که شأن اینست که بمن میرسد
اضطرابی در خواب من امام گفت که بگو او را پس باید که زکوة دهد مال خود را ولید گفت پس رسانیدم شهاب را آن پیغام پس شهاب گفت مرا که آیا
پس میرسانی امام را از جانب من پیغامی پس گفتم آری پس شهاب گفت که بگو امام را که بدرستی که اطفال چه جای مردان هر آینه میدانند که من زکوة
میدهم مال خود را ولید گفت پس رسانیدم امام را آن پیغام پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بگو او را که بدرستی که تو بیرون میکنی زکوة را و
نمیگذاری آن زکوة را در جاهای آن که بایستی که مخیر اهل ولایت میدهی و آن باطل است **پنجم اصل** کتب الی ابو عبد الله علیه السلام ان کل عمل
الناصب فی حال ضلاله او حال نصبه ثم من الله علیه وعرفه هذا الامر فانه یوجر علیه ویکتب له الا الزکوة فانه یعیدها لانه وضعها غیر موضعها لانها
موضعها اهل الولایة واما الصلوة والصوم فلیس علیه قضاؤهما **شرح** الناصب و شمن اهل البیت علیهم السلام میخواهد که اطلاع شده باشد بر ابطال
محلات قرآن کرده آنها را بسبب پیروی علم و نیز از پیروی طریق حق شده و با وجود آن امامی از ائمه اثنا عشر علیهم السلام را تصدیق نکرده باشد در زمان
الضلال بفتح ضاد که البعد و الانجاه عدم التصدیق امام از ائمه اثنا عشر علیهم السلام پیش از اطلاع بر محکمات قرآن است **یعنی** نوشت بسوی من امام جعفر
صادق علیه السلام که بدرستی که هر کاری که عمل کرده از آن دشمن ائمه اهل البیت در حالی گمراهی او که پیش از حال دشمنی او بوده یا در حال دشمنی او بعد از آن
انعام کرد الله تعالی بر او و شناسا ساخت او را این کار که کار امامت ائمه اثنا عشر است پس بدرستی که او مزد داده میشود بر آن عمل و نوشته میشود

برای او و در دیوان عمل او مگر زکوة که حق اهل ولایت است چه بدرستی که او اعاده میکند زکوة را برای اینکه او گذاشته زکوة را در غیر جای آن چه جای آن
نیست از جای آن اهل ولایت است اشارت است باینکه اگر در این وقت اتفاقا با اهل ولایت داده باشد اعاده ندارد و اما نماز و روزه پس نیست که حق آن
است پس نیست بر او قضای آن **ششم اصل** عن اسمعیل بن سعد الاشعری عن الرضا علیه السلام قال سألته عن الزکوة هل توضع فیمن لا یعرف قال لا
ولا زکوة الفطرة روایت است از اسمعیل بن سعد اشعری از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زکوة مال که آیا گذاشته میشود در کسی که
نشناسد امام زمان خود را یعنی که در مختلف فیه بسوی او میکند بسوال از امیر شود و بسکوت و ترک عمل باطل از سوال امیر شود و چنانچه گذشت پس گفت
که نه و در باب بعضی از ابواب گذشته امام گفت که نه و نه زکوة فطره **باب ششم باب قضاء الزکوة عن المیت**
شرح این باب بیان قضای زکوة است از جانب میت و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل فرط
فی اخراج زکوته فی حیوته فلما حضرته الوفاة حسب جمیع ما کان فرط فیه مما لزمه من الزکوة ثم اوصی به ان یخرج ذلک فیدفع الی من یجب له قال جائز
یخرج ذلک من جمیع المال انما هو بمنزلة دین لو کان علیه لیس للورثة شیء حتی یؤدوا ما اوصی به من الزکوة **شرح** فرط بهم و جاء از باب تفعیل است
حسب از باب نصر است یخرج بمجهول المضارع مجهول باب افعال است مراد بجمیع المال اینجا دینی است که از روی مال گرفته باشد پس منافات ندارد با دینیکه زکوة
دین حقیقی باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که تقصیر کرده در بیرون کردن زکوة خود در وقت زندگانی خود پس چون حاضر
شد او را وفات حساب کرد همه آنچه را که تقصیر کرده در آن از آنچه لازم بود او را از زکوة بعد از آن وصیت کرد به آنکه بیرون کرده میشود آن پس داده شود
بسوی آنکه حق او است امام گفت که روا است بیرون کرده میشود آنچه وصیت کرده از اصل مال یا بیخ که اخراج از ثلث منظور نیست بلکه پیش از وصیت
کرده مانند دینی است که از مردمان گرفته باشد اگر بوده آن دین بر او نیست برای وارثان چیزی از میراث تا آنکه ادا کنند آنچه را که وصیت کرده بآن از
زکوة **دوم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام رجل لم یزک ابله وشاته عامین فباعها علی من اشتراها ان یزکیها لما مضی قال نعم تؤخذ منه زکوتها ویتبع بها البایع او یؤدی
زکوتها البایع **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی زکوة نداد مال خود را
پس بیرون آورد که خود را در راه خدا پس اداء کرد از آن مستحق آن آیا پس آن بیرون شی از جزی شود از او امام گفت که آری گفتم که پس اگر
کند بعضی از ثلث مال خود که تصدق کرده شود و او بوده باشد با بیرون شی که زکوة و داده باشد در زندگانی خود آیا مجزی است از او از زکوة او یا
آن واجب است و زکوة فریضه بر او باقی میماند امام گفت که آری حساب کرده میشود برای او از زکوة فریضه و فریضه است برای او و مانده بر حال که بر او باشد
فریضه **سیوم اصل** عن شعیب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان علی اخی زکوة کثیرة افاقضیها او اؤدیها عنه فقال لی وکیف لک بذلک قلت
احتاط قال نعم اذا تفرج عنه **شرح** او برای تردید است و مراد این بوده که برای شکل راوی باشد و بنابر اول مقصود شعیب است که آیا باب بقضا
کنیم یا نیت ادا و سکوت امام از تعیین احد هما اشارت است باینکه نیت احد هما در کار نیست بلکه آنچه در کار است دادن تمام زکوة است و بنابر
این اقول بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و بنابر دوم و او باد او قضا یکی است و بنابر این انعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف
تصدیق است و بر هر تقدیر اذا بکسر همزه و فتح ذال بالنقطه و سکون نون که بصورت تنوین نوشته شده و ظرف زمان است **یعنی** روایت است از شعیب
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که بر برادر من که وفات یافته زکوة بسیار است آیا پس از مال خود قضا کنیم آن زکوة را یا از مال خود
ادا کنیم آن را از جانب او پس امام گفت مرا که چگونه است تو را علم بآن بسیاری که من چون خواهم دانست مقدار آن را گفتم که احتیاط میکنم امام گفت که خوب
در این هنگام است و میدهی عوض ابراء او **چهارم اصل** عن معویة بن عمار قال قلت له رجل یموت وعلیه خمسمائة درهم من الزکوة وعلیه حجة الاسلام
وترک ثلثمائة درهم فاوصی بحجة الاسلام وان یقضی عنه دین الزکوة قال یحج عنه من اقرب ما یکون ویخرج البقیة فی الزکوة **شرح** روایت است از
معویة بن عمار که از راویان امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که مردی میمیرد و بر او است پانصد درهم از زکوة
و بر او است حجة الاسلام و وا گذاشته سیصد درهم پس وصیت کرد بحجة الاسلام و باینکه داده شود از جانب او دین زکوة امام گفت که حج کرده میشود
از جانب او از نزدیکترین آنچه حج از آنجا باشد و او میقات راه آن مرد است یا مراد اقرب مواقیت است نسبت بلد او بیرون کرده میشود باقی
در زکوة شاید که وجه تقدیم حج تقدیم آن در وصیت آن مرد باشد **پنجم اصل** قلت لابی الحسن الاول علیه السلام رجل مات وعلیه زکوة واوصی ان
تقضی عنه الزکوة وولده محاویج ان دفعوها اضر ذلک بهم ضررا شدیدا فقال یخرجونها فیعودون بها علی انفسهم ویخرجون منها شیئا فیدفع الی غیرهم **شرح**

المحاویج بتقدیم میم بر جیم جمع محوج بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول از باب افعال نیازمندان یا نیازمند کرده شده یا در بیابانی افتاده است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که مردی مرد و میراث گذاشت و وصیت کرد که داده شود از جانب او زکوة و فرزندان او محتاجند آیا بدهند زکوة را به ایشان فرزند میرساند آن را بایشان [illegible] پس امام گفت که بیرون میکنند آن زکوة را پس میراث اندازد خود شان و بیرون میکنند از آن چیزی را پس داده میشود الخبز یعنی بسوی غیر ایشان تا آنکه [illegible] اکثر آنست که معلوم شود که آنچه اعاده کرده میشود بعنوان میراث که لله است مثل حظ الانثیین است قسمت نمیشود بلکه بقدر استحقاق هر کدام است باب ششم ام اصل باب اقل ما یعطی من الزکوة و اکثر شرح اینجا باب بیان کمتر چیزیست که داده میشود بمستحق از جمله زکوة و بیان اکثر آن و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی ولاد الحناط عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لا یعطی احد من الزکوة اقل من خمسة دراهم و هو اقل ما فرض الله عز و جل من الزکوة فی اموال المسلمین فلا تعطوا احدا من الزکوة اقل من خمسة دراهم فصاعدا شرح پنج درهم شش دانگ موافق شش درهم [illegible] است که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بود چنانچه گذشت در حدیث دوم باب سیوم یعنی روایت است از ابو ولاد بفتح واو و تشدید لام گندم فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام علیه السلام میگفت که داده نمیشود مستحق از زکوة کمتر از پنج درهم و آن کمتر چیزیست که فرض کرده عز و جل از جمله زکوة در مالهای مسلمانان مراد آنست که زکوة نصاب اول در نقد پنج درهم نقره یا قیمت آن از طلاست و این باعتبار قیمت کمتر است از زکوة نصاب اول از شتر و گاو و گوسفند و جو و گندم و خرما و مویز پس میدهید مستحق را از زکوة کمتر از پنج درهم پس بالاتر از آن یعنی که در زکوة غیر نقد بر کمتر از زکوة نصاب اول میدهند با وجود آنکه قیمت آن بالاتر از پنج درهم است و میتواند بود که این نهی برای تنزیه باشد در صورتی که مال داران دیگر زکوة میداده باشند و مستحقان دیگر در آن حال نباشند و شاید که سر تنزیه این باشد که کمتر از پنج درهم [illegible] روز از شب [illegible] که عیالمند باشد حال اینجا پس محتاج میشود بطلب زکوة از جاهای دیگر و از شغل عبادت خود محروم میشود دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قلت له اعطی الرجل من الزکوة ثمانین درهما قال نعم و زده قلت اعطیه مائة قال نعم و اغنه ان قدرت ان تغنیه شرح روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که آیا دهم مرد را از زکوة هشتاد درهم امام گفت آری و زیاد کن او را گفتم دهم او را صد درهم گفت آری و بی نیاز کن او را اگر توانستی بی نیاز کنی او را یعنی که نفقه یک ساله او را [illegible] سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل کم یعطی الرجل من الزکوة قال قال ابو جعفر علیه السلام اذا اعطیت فاغنه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که از او پرسیده شد که چند داده میشود بیک مرد از زکوة امام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون زکوة دهی پس بی نیاز کن مستحق را یعنی که او را تا نفقه سال او را داده باشی چنانچه گذشت در حدیث سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تعطیه من الزکوة حتی تغنیه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میدهی مستحق را از زکوة تا آنکه بی نیاز کنی او را یعنی که اگر زکوة کم میدهی در یکدفعه نفقه سال مستحق است و زیاده بر آن مکروه است یا یعنی که چون نفقه سال دادی او را باز دیگر زکوة با وجود مادام که نفقه سال او [illegible] باشد زیرا که حرام است باب بیست و هفتم اصل باب انه یعطی عیال المؤمن من الزکوة اذا کانوا صغارا و یقضی عن المؤمنین الدیون من الزکوة شرح این بیان آنست که داده میشود عیال مؤمنی که وفات یافته باشد از زکوة چون باشند کوچکان و داده میشود از جانب مؤمنانی که وفات یافته باشند دینها از زکوة و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یموت و یترک العیال ایعطون من الزکوة قال نعم حتی ینشؤوا و یبلغوا و یسألوا من این کانوا یعیشون اذا قطع ذلک عنهم فقلت انهم لا یعرفون قال یحفظ فیهم میتهم و یحبب الیهم دین ابیهم فلا یلبثوا ان یهتموا بدین ابیهم فاذا بلغوا و عدلوا الی غیرکم فلا تعطوهم شرح [illegible] معلوم باب منع است [illegible] در مختلف فیه [illegible] امام حق است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در باب [illegible] باب موقف الامام [illegible] [illegible] مجهول [illegible] عیالست و در باطن نهی دیگر آنست مثل لا تأکلوا اموالکم و مثل لا تتبعوا خطوات الشیطان یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام

کرده

کرده [illegible] میمیرد و [illegible] آیا آن عیال داده میشوند از زکوة امام گفت آری تا آنکه بزرگ شوند و بالغ شوند و سوال کنند که [illegible] میکردند چون بریده میشد آن زکوة از ایشان پس گفتم بدرستی که ایشان نمیشناسند امام حق را امام گفت که رعایت کرده میشود در ایشان جانب میت ایشان و محبوب کرده میشود بسوی ایشان مذهب پدر ایشان پس باید که درنگ نکنند تا آنکه اهتمام کنند بمذهب پدران ایشان یعنی که باید که شتاب کنند که ایشان زود اهتمام بمذهب پدر خود کنند پس چون بالغ شوند و عدول کنند بسوی غیر شما پس زکوة مدهید ایشان را سیوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل عارف فاضل توفی و ترک علیه دینا قد ابتلی به لم یکن بمفسد و لا بمسرف و لا معروف بالمسألة هل یقضی عنه من الزکوة الالف و الالفان قال نعم شرح توفی بضم تاء و ضم واو و کسر فاء مشدده و فتح یاء بصیغه ماضی مجهول باب تفعلت بالفتح تاء و فتح واو و فتح فاء و الف بصیغه معلوم است [illegible] و بنا بر اول مراد [illegible] است و بنا بر دوم [illegible] تمام [illegible] و مانند آن [illegible] و حاصل [illegible] بصیغه ماضی مجهول باب افعال است [illegible] فرق میان آن در [illegible] در شرح حدیث یازدهم باب اول صلة معروف [illegible] تقدیر موصوف بالفقر و بالمسألة [illegible] [illegible] بآیت سوره البقره یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی شناسای امام حق صاحب فضیلت که وفات یافت و واگذاشت بر خود قرضی که [illegible] مبتلا شده بود [illegible] نه مفسد و نه مسرف [illegible] آیا داده میشود از جانب او از زکوة هزار درهم و دو هزار درهم امام گفت آری [illegible] ظاهر این آنست که چون [illegible] مقید بوده پس [illegible] او از انا ثالث و مانند آن [illegible] او بوده و دین او از زکوة داده میشود هر چند که [illegible] زیاد بر قدری [illegible] وارث او باشد والله اعلم سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذریة الرجل المسلم اذا مات یعطون من الزکوة و الفطرة کما کان یعطی ابوهم حتی یبلغوا فاذا بلغوا و عرفوا ما کان ابوهم یعرف اعطوا و ان نصبوا لم یعطوا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اطفال مرد مسلمان چون بمیرد داده میشوند از زکوة و فطره چنانچه داده میشد پدر ایشان تا آنکه بالغ شوند پس چون بالغ شوند و شناسند آنچه را که پدر ایشان میشناخت داده میشوند [illegible] امام حق شوند داده نمیشوند [illegible] مستضعف [illegible] عارف و ناصب [illegible] بنا بر آنست که گذشت در حدیث اول این باب که یحبب الیهم دین ابیهم [illegible] مستضعف [illegible] در کمال بلاهت باشند و آن نادر کالمعدوم است باب بیست و هشتم اصل باب تفضیل اهل الزکوة بعضهم علی بعض شرح بعضهم مجرور و بدل بعض اهل است یعنی این باب بیان ترجیح مستحقان زکوة است بعضی ایشان بر بعضی [illegible] و در این باب سه حدیث است اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلام انی ربما قسمت الشیء بین اصحابی اصلهم به فکیف اعطیهم فقال اعطهم علی الهجرة فی الدین و العقل و الفقه شرح الهجرة بکسر هاء و سکون جیم [illegible] اسم مصدر باب [illegible] و [illegible] چیزی و مراد اینجا [illegible] چیزیست که منعقد [illegible] بعبادت الله تعالی است چنانچه [illegible] و [illegible] باطل و [illegible] موجب [illegible] در تمیز [illegible] و اهل عقل [illegible] و مراد اینجا [illegible] عبادت حق است الفقه بکسر فاء و سکون قاف کثرت علم مسائل دین حق یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بسا است که من [illegible] چیزی از زکوة را در میان مستحقان یاران خود [illegible] پس چگونه دهم ایشان را امام گفت بده ایشان را بر قدر تفاوت ایشان در هجرت در اسلام یعنی که هر کدام که [illegible] بیشتر کرده زیاده تر بده و بر قدر تفاوت ایشان در عقل یعنی که چون مساوی باشند در هجرت هر کدام که عبادت بیشتر کند زیاده تر بده و بر قدر تفاوت ایشان در فقه یعنی که چون مساوی باشند در هجرت و عقل هر کدام که زیاده تر باشد در کسب علم مسائل دین زیاده تر بده دوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن الزکوة ایفضل بعض من یعطی ممن لا یسأل علی غیره قال نعم یفضل الذی لا یسأل علی الذی یسأل شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زکوة که آیا ترجیح داده میشود بعضی که داده میشود که کسی است که گدائی نمیکند بر غیر او امام گفت آری ترجیح داده میشود آنکه گدائی نمیکند بر آنکه گدائی میکند سیوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان صدقة الخف و الظلف تدفع الی المتجملین من المسلمین فاما صدقة الذهب و الفضة و ما کیل بالقفیز مما اخرجت الارض فللفقراء المدقعین قال ابن سنان قلت و کیف صار هذا هکذا فقال لان

مولود منجلوا لیستحیوا من الناس فیدفع الیهم اجمل الامرین عند الناس وکل صدقة **شرح** المحتشم بحا بی نقطه و تا با دو نقطه بالا و شین با نقطه مراد
اینجا صاحب حشمت است الطلق بکسر طا و با نقطه و سکون لام و حا اسم نطاقه و مراد صاحب خلق است و گاو و گوسفند باشد المتجمل بصیغه اسم فاعل
باب تفعل صاحب زینت در لباس و مانند آن و مراد اینجا فقیر است و آن فقیر است که شرم دارد از اینکه طلب چیزی کند یا آنکه بر حال او مطلع شوند المستحی
بدال بی نقطه و قاف و تا بی نقطه اسم فاعل باب افعال خاکسار و مراد اینجا مسکین است که شرم ندارد از طلب و از اطلاع مردمان بر حال او کل
مرفوع و منون و مبتدا است و تنوین آن عوض مضاف الیه است بتقدیر کل واحد منهما صدقة مرفوع و خبر مبتدا است **یعنی** روایت است از عبد الله بن
سنان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که زکوة شتر و گاو و گوسفند داده میشود بسوی اهل حشمت از مسلمانان پس اما زکوة طلا و نقره
و آنچه پیمانه کرده میشود بقفیز از جمله آنچه بیرون آورده از زمین پس برای فقرای است که خاک نشین باشند گفت ابن سنان که گفتم که چون این
قسمت با این روش پس امام گفت برای اینکه آن جماعت که اول مذکور شدند اهل حشمت اند شرم میدارند از مردمان پس داده میشود بسوی ایشان
خوبتر از آن دو چیز نزد مردمان و هر کدام از زکوة صدقه است **چهارم اصل** عن عثمان بن ابی حمزة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قلت له الرجل یعطی الالف
الدرهم من الزکوة یقسمها فیحدث نفسه ان یعطی الرجل منها ثم یبدو له فیعطیها غیره قال لا باس به **شرح** روایت است از عثمان بن ابی حمزة
از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که مردی میدهد هزار درهم را از زکوة بر حالی که قسمت میکند آنها را پس با خود میگوید
با خود که بدهم مرد را از آنها مبلغی بعد از آن پشیمان میشود و جدا میکند آن را پس میدهد بغیر او امام گفت که باکی نیست بآن تغییر رای **پنجم**
اصل عن عنبسة بن مصعب عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول اتی النبی صلی الله علیه و آله بشیء یقسمه فلم یسع اهل الصفة جمیعا فخص
به اناسا منهم فخاف رسول الله صلی الله علیه و آله ان یکون قد دخل قلوب الآخرین شیء فخرج الیهم فقال معذرة الی الله عز و جل و الیکم یا اهل الصفة
انا اوتینا بشیء فاردنا ان نقسمه بینکم فلم یسعکم فخصصت به اناسا منکم خشینا جزعهم وهلعهم **شرح** باء در بشیء برای تعدیه است الصفة بضم صاد
بی نقطه و تشدید فا موضعی از مسجد مدینه که اندکی مرتفع بوده و سقف داشته و اهل الصفة عبارت است از فقرای مهاجرین که در مدینه منزل نداشته
اند و در آن صفه می بوده اند و معاش بتصدقات میکرده اند خواه از اهل مکه و خواه از اهل مواضع دیگر معذرة بفتح میم و سکون
عین بی نقطه و کسر و فتح و ضم ذال با نقطه اسم مصدر باب افتعال منصوب و حال از ضمیر مستتر در قال است بمعنی معتذرا الاعتذار عذرخواهی
و میتواند بود که معذرة مفعول له باشد و میتواند بود که مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدیر اعتذر معذرة و میتواند بود که مرفوع و خبر مبتدای
محذوف باشد بتقدیر هذا معذرة و بنابر اول و دوم داخل معمول قال است و ظرف در الی الله متعلق است بمحذوف بتقدیر التوجه الی الله و
الیکم و ذکر الی الله برای استعانت بالله تعالی است تا سخن او مقبول اهل صفه شود و بنابر سوم و چهارم معذرة داخل معمول قال است
و ظرف لغو است و متعلق بمعذرة است یا مستقر است و صفت معذرة است خصصت بتخفیف صاد اول بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب
نصر است الهلع بفتح ها و فتح لام و عین بی نقطه شدت جزع **یعنی** روایت است از عنبسة بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح با یک نقطه
و سین بی نقطه ابن مصعب بضم میم و سکون صاد بی نقطه و فتح عین بی نقطه و با یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که شنیدم از
امام که میگفت که آورده شد نزد نبی صلی الله علیه و آله چیزی از صدقه که قسمت کند آن را پس گنجایش نداشت اهل صفه را همگی پس مخصوص
کرد بآن چیز جمعی از ایشان پس ترسید رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه تحقیق داخل شده باشد در دلهای دیگران چیزی از آزردگی
پس بیرون آمد از خانه بسوی اهل صفه پس گفت بر حالی که عذرخواه بود که متوجه میشوم بسوی الله عز و جل و بسوی شما ای اهل صفه بدرستی
که ما آورده شد نزد ما چیزی پس خواستیم که قسمت کنیم آن را میان شما پس گنجایش نداشت شما را پس مخصوص کردم بآن چیز جمعی از شما که ترسیدیم
از اضطراب ایشان و شدت اضطراب ایشان **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام او عن ابی الحسن علیه السلام فی الرجل یاخذ الشیء للرجل
ثم یبدو له فیجعله لغیره قال لا باس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که جدا میکند از جمله زکوة
چیزی را برای مردی بعد از آن پشیمان میشود پس میگرداند آن را برای غیر او امام گفت که باکی نیست **باب بیست و سیوم اصل باب تفضیل القرابة**
فی الزکوة و من لا یجوز منهم القرابة بفتح قاف و را بی نقطه و با یک نقطه خویشی و مستعمل میشود در خویش بنابر حذف مضاف و مفرد و مثنی و جمع مساوی
است چون در اصل مصدر بوده و مراد اینجا خویش است **یعنی** این باب بیان ترجیح خویشان است در زکوة و بیان آنکه جایز نیست از جمله

ان یعطوا من الزکوة
شرح م

خویشان آنکه زکوة داده شوند و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قلت له لی قرابة انفق
علی بعضهم و افضل بعضهم علی بعض فیاتینی ابان الزکوة افاعطیهم منها قال مستحقون لها قلت نعم قال هم افضل من غیرهم اعطهم قال قلت فمن ذا الذی یلزمنی
من ذوی قرابتی حتی لا احسب الزکوة علیهم فقال ابوک و امک قلت ابی و امی قال الوالدان والولد **شرح** مراد بقرابة بفتح قاف و را اول
خویش است و دوم خویشی است الابان بکسر همزه و تشدید با یک نقطه و الف و نون وقت چیزی یا اول وقت چیزی **یعنی** روایت است از
اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرا خویشان هستند که نفقه میکنم بر بعض ایشان و ترجیح میدهم بعض ایشان را بر بعضی
آید مرا وقت زکوة آیا پس میدهم ایشان را از زکوة امام گفت که آیا ایشان مستحق اند زکوة را با آنکه از شیعه امامیه اند و واجب النفقه تو
نیستند و بر ایشان گفتم آری امام گفت که ایشان بهترند از غیر ایشان بده ایشان را اسحق گفت که گفتم که پس کیست آنکه واجب میشود مرا نفقه
او از جمله صاحبان خویشی من تا حساب نکنم زکوة را بر ایشان پس امام گفت که پدرت و مادرت گفتم در میان سخن امام که پدرم و مادرم امام گفت
که دو زاینده تو خواه پدر و جد و خواه مادر و جده و زاده شده کمان از تو خواه پسر و پسرزاده و خواه دختر و دخترزاده **دوم**
اصل عن ابی بصیر قال سأله رجل و انا اسمع قال اعطی قرابتی من زکوة مالی و هم لا یعرفون قال فقال لا تعط الزکوة الا مسلما و اعطهم من غیر
ذلک ثم قال ابو عبد الله علیه السلام اترون انما فی المال الزکوة وحدها ما فرض الله فی المال من غیر الزکوة اکثر تعطی منه القرابة والمعترض لک ممن
یسألک فتعطیه ما لم تعرفه بالنصب فلا تعطه الا شیئا و تصدق فی مالک **شرح** ظاهر الا مسلما است که مراد
عارف امام حق است و مخالفین مسلم نیستند انما بفتح همزه ما زائده حصر میکند مثل اوحی الی انما الهکم اله واحد پس وحدها برای تاکید حصر است و در بعضی
نسخ ان ما منفصل از یکدیگر است و بنابر این وحدها برای اصل حصر است و میتواند بود که برای تاکید حصر مفهوم از تقدیم خبر و الف و لام باشد
ظاهر فرض بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است موافق آنچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب اول والمعترض لک است از زکوة را بمجهول
الحال نتوان داد **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را مردی و من میشنیدم آن مرد گفت که آیا دهم خویشان
خود را از زکوة مال خود و ایشان نمیشناسند امام حق را با ترجیح آنکه رد مختلف فیه بسوی او میکنند چنانچه گذشت در کتاب الحجة در باب
هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است ابو بصیر گفت که پس امام گفت که مده زکوة را مگر به مسلمان و بده ایشان خویشان را از غیر زکوة
بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا گمان میبرید که جز این نیست که در مال زکوة است تنها آنچه واجب کرده آن را الله تعالی در مال او
از غیر زکوة بیشتر است از زکوة میدهی از آن غیر زکوة خویشان را و آنکه برخورد ترا از کسی است که طلب میکند از تو پس میدهی بخورنده را
چندانکه نشناسی او را بدینی اهل البیت پس چون نشناسی او را بدینی پس چیزی مده او را مگر آنکه ترسی از زبان او پس واقع
میشود در او ناموس خود را از او و تا او طعن در آنها نکند **سیوم اصل** سألت الرضا علیه السلام عن الرجل له قرابة و موال و اتباع یحبون
امیر المؤمنین صلوات الله علیه ولیس یعرفون صاحب هذا الامر ایعطون من الزکوة قال لا **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که او را
است خویشان و غلامان آزاد کرده و تابعان که دوست میدارند امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و نیست اینکه شناسند صاحب این کار را که امامت است یعنی
که امام زمان خود را نمیشناسند آیا داده میشوند از زکوة امام گفت که نه با آنکه دوستی امیر المؤمنین صلوات الله علیه عبارت است از اقرار بامامت
او بی واسطه و عدم معرفت امام زمان عبارت است از عدم معرفت آنکه رد مختلف فیه بسوی امام مفترض الطاعة میباید کرد و در هر زمانی لازم میشود والا ترک
کتاب الله و ترک عمل بقطعی میباید کرد و این ابطال مذهب زیدیه و امثال ایشان است پس آنکه قایل بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام باشد و نشناسند
وجوب رد بامام زمان خود را نشناخته و اگر بعد از وفات امام سابق نشناسد خصوص امام زمان را برای بلندی امامت شناسد وجوب رد بامام
خود را شناخته فی الحقیقة چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب بیست و هشتم که باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام است **چهارم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یکون له الزکوة و له قرابة محتاجون غیر عارفین ایعطیهم من الزکوة فقال لا و لا کرامة لا یجعل الزکوة وقایة
لماله یعطیهم من غیر الزکوة ان اراد **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی میباشد او را زکوة و او را است خویشان محتاج که نشناسند
امام زمان خود را آیا میدهد ایشان را از زکوة پس امام گفت که نه و هیچ فرقی است نزد بیان این آنکه نمیکند زکوة را نگهدار برای مال
خود میدهد ایشان را از غیر زکوة اگر خواهد **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال خمسة لا یعطون من الزکوة شیئا الاب والام والولد والمملوک

والمرأة وذلک انهم عیاله لازمون له **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پنج کس داده نمیشوند از زکوة چیزی اول پدر صاحب زکوة خواه
پدر بیواسطه و خواه با واسطه دوم مادر خواه بیواسطه و خواه با واسطه سیوم فرزند خواه بیواسطه خواه با واسطه چهارم بنده پنجم زن و آن از
آنست که این جماعت عیال او و سیند لازم مند او را یا آنکه واجب النفقه صاحب زکوة اند **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یعطی من الزکوة
یعطی منها الاخ والاخت والعم والعمة والخال والخالة ولا یعطی الجد ولا الجدة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از زکوة داده
میشود از آن برادر و خواهر و عمو و عمه و خاله و خاله زاده و داده نمیشود جد خواه جد پدری و خواه جد مادری و نه جده خواه جده پدری و
خواه جده مادری **هفتم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام رجل من موالیک له قرابة کلهم یقولون بک وله زکوة ایجوز ان یعطیهم
جمیع زکوته قال نعم **شرح** گفتم امام علی نقی علیه السلام را که مردی از خاصان شیعه تو او را خویشان اند که جمیع ایشان اقرار میکنند بامامت
تو و او را است زکوة آیا روا است او را اینکه بدهد ایشان را جمیع زکوة خود امام گفت که آری **هشتم اصل** عن علی بن مهزیار عن ابی
الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یضع زکوته کلها في اهل بیته وهم یتولونک فقال نعم **شرح** روایتست از علی بن مهزیار از امام رضا
علیه السلام یا امام علی نقی علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میگذارد زکوة خود را همه آن در خویشان خود و ایشان امام خود میدانند
ترا پس امام گفت که خوبست **نهم اصل** عن عمران بن اسمعیل بن عمران القمی قال کتبت الی ابی الحسن الثالث علیه السلام ان لی ولدا رجالا
ونساء افیجوز ان اعطیهم من الزکوة شیئا فکتب علیه السلام ان ذلک جایز لک **شرح** روایتست از عمران بن اسمعیل بن عمران قمی گفت
که نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام که بدرستیکه مرا است فرزندانی که مرد اند و زنانند آیا پس جایزست اینکه دهم ایشان را از زکوة
چیزی پس نوشت امام علیه السلام که بدرستیکه آن جایزست ترا بدانکه تجویز آن برای عمران پنج احتمال دارد اول اینکه عمران عاملی که
و عاجز از او کسب نداشته باشد پس با وجود وجوب زکوة بر او مستحق زکوة دیگران بوده باشد و باین سبب اولاد او مستحق زکوة دو شده
باشند دوم اینکه اولاد او کبیر و فرورت نداشته و شوهر کردن رسیده باشند و چیزی نداشته باشند که خرج کنند و ازین رو آن
خرج بر پدر واجب نباشد سیوم اینکه پسران او زن خواسته باشند و نفقه زنان را نداشته باشند و نفقه زنان بر پدران ان واجب
نباشد پس زکوة بدهد را صرف زنان کنند بصرف خود چهارم اینکه فرزندان قرضی داشته باشند بنظیر آنچه در بیان در حدیث دوم باب
آینده پنجم اینکه عمران وکیل دیگری باشد در قسمت زکوة و از جانب خود نباشد و او و فرزندان مستحق زکوة باشند و مناسبت این باب باین
باب بعیدست **دهم اصل** عن محمد بن جزک قال سألت الصادق علیه السلام ادفع عشر مالی الی ولد ابنتی قال نعم لا بأس **شرح** روایتست از محمد بن
جزک بفتح جیم و فتح زای با نقطه که از اصحاب امام علی نقی است علیه السلام گفت پرسیدم امام را علیه السلام که آیا دهم ده یک مال خود را از زکوة
علاوت بسوی فرزندان دخترم امام گفت که آری باکی نیست توجیه این از شرح حدیث سابق ظاهر میشود زیرا که احتمال اول و سیوم و چهارم اینجا
نیز جاریست **باب بیست و چهارم اصل باب نادر شرح** این بابیست که غیر مشهورست باین معنی که مشتمل است بر احادیثی که غیر مشهورست در این باب
سه حدیث است **اول اصل** عن ابی محمد الوابشی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأله بعض اصحابنا عن رجل اشتری اباه من الزکوة زکوة ماله قال اشتری خیر
رقبة لا بأس بذلک **شرح** والوابشی بالف و کسر بای یکنقطه و شین با نقطه منسوب بسوی قبیله است **یعنی** روایتست از ابو محمد وابشی از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که پرسید امام را بعضی یاران ما از مردی که خرید پدر خود را از زکوة که زکوة مال خود بود امام گفت که خرید بهتر بنده ایست
باکی باین نیست و اولادیت که خریدار پدر جزو رشد است و حقیقی از جهت مصرف که در آیت زکوة مذکورست رقاب است و پدر او و اصل در این مثبت باد
دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل علی ابیه دین ولابیه مؤنة ایعطی اباه من زکوته یقضی دینه قال نعم ومن احق من ابیه **شرح**
المؤنة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون قدر نفقه از مال **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بر پدر او است دینی و بر پدر
پدر او خرج عیالی هست یا چیزی که زیاده بر قدر نفقه ندارد که ادای دین تواند کرد آیا میدهد پدر خود را از زکوة خود که ادا کند با آن دین خود را
امام گفت که آری و کیست سزاوارتر از پدر او و مراد آنست که از حصه غارمین میدهد نه از حصه فقرا و مساکین **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام رجل حلت علیه الزکوة ومات ابوه وعلیه دین ایؤدی زکوته في دین ابیه وللابن مال کثیر فقال ان کان ابوه اورثه مالا ثم ظهر
علیه دین لم یعلم به یومئذ فیقضیه عنه قضاه من جمیع المیراث ولم یقضه من زکوته وان لم یکن اورثه مالا لم یکن احد احق بزکوته من دین ابیه فاذا

اداها في دین ابیه علی هذه الحال اجزأت عنه **شرح** قضاه بالف ممدوده مفعول مطلق برای نوع است و ضمیر راجع بدین است یا راجع باین است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که مردی فرود آمد بر او زکوة یا آنکه وقت دادن زکوة او رسید پدرش مرد و بر ان پدرست دینی آیا
میدهد زکوة خود را در دین پدرش بر حالیکه برای پسر مال بسیاریست پس امام گفت اگر پدر او میراث داده باشد او را مالی بعد از آن ظاهر
شده باشد بر پدر دینی که دانسته نشده باشد در وقت وفات پدر و قسمت میراث پس میدهد دین را از جانب پدر و ادای آن دین را از زکوة
خود و اگر میراث نداده باشد او را مالی پس باشد هیچکس سزاوارتر بزکوة پسر از دین پدرش پس اگر ادا کند زکوة را در دین پدرش بر این حال
مجزی میشود از او **باب سی و پنجم اصل باب الزکوة تبعث من بلد الی بلد او تدفع الی من یقسمها شرح**
این باب بیان زکوتی است که فرستاده میشود از شهری بسوی شهری یا داده میشود بسوی کسی که قسمت کند آنرا و در این باب یازده حدیث است
اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل بعث بزکوة ماله لتقسم فضاعت هل علیه ضمانها حتی تقسم فقال اذا وجد لها موضعا فلم یدفعها
فهو لها ضامن حتی یدفعها وان لم یجد لها من یدفعها الیه فبعث بها الی اهلها فلیس علیه ضمان لانها قد خرجت من یده وکذلک الوصی الذی یوصی الیه یکون
ضامنا لما دفع الیه اذا وجد ربه الذی امر بدفعه الیه وان لم یجد فلیس علیه ضمان **شرح** خروج زکوة از ید اینجا عبارتست از عدم قدرت بر دفع
آن در موضعش بسبب عدم حضور مستحق آن در بلد مالک اینجا عبارتست از صاحب آن که موصی له است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی
فرستاد زکوة مال خود را بموضع دیگر تا قسمت کرده شود پس ضایع شد در راه آیا بر او هست ضامن بودن آن تا وقتی که قسمت کرده شود
یا نه امام گفت که هرگاه یافته باشد برای آن مستحق پس ندهد آنرا پس او ضامن است تا وقتی که دهد آنرا
مستحق و اگر نیابد برای آن مستحق را که بدهد آنرا بسوی او پس فرستد آنرا بسوی مستحق آن پس نیست بر او ضامن بودن زیرا که آن بتحقیق بیرون
رفته از دست قدرت او و همچنان وصی میت که وصیت کرده میشود بسوی او ضامن میباشد برای آن مالی که داده شده بسوی او چون یابد
صاحب آنرا که مامور شده بدادن آن بسوی آن صاحب و او تاخیر کند و اگر نیابد صاحبش را پس نیست بر او ضامن بودن در تاخیر
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا اخرج الرجل الزکوة من ماله ثم سماها لقوم فضاعت او ارسل بها الیهم فضاعت فلا شیء علیه
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که چون بیرون کند مرد زکوة را از مال خود بعد از آن نامزد کند آنرا برای جمعی از مستحقان پس ضایع
شود آن یا فرستد آنرا بسوی آن جماعت پس ضایع شود در راه پس نیست چیزی بر او یا بیشتر ضامن نیست اراده سود نیست که تاخیر او روی تقصیر نکرده
باشد بقرینه حدیث سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا اخرج صاحب المال ماله فذهبت ولم یسمها لاحد فقد بریء منها
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که چون مرد بیرون کند زکوة را از مال خود پس تلف شود بر حالی که نامزد نکرده
باشد آنرا برای کسی پس بتحقیق بری الذمه شده از آن زکوة مراد صورتیست که مذکور شد در شرح حدیث سابق و بیان میشود در حدیث
آینده **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل بعث الی اخ له زکوته لیقسمها فضاعت فقال لیس علی الرسول ولا علی المؤدی
ضمان قلت فانه لم یجد لها اهلا ففسدت وتغیرت ایضمنها قال لا ولکن ان عرف لها اهلا فعطبت او فسدت فهو لها ضامن حتی یخرجها **شرح**
لم یجد بجای سقط و شد بدال بی نقطه مفتوحه یا مضموم یا مکسوره بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الوطب بفتح عین بی نقطه و فتح طاء
بی نقطه و بای یکنقطه مصدر باب علم بلاک شدن و شکسته شدن آن و بهر دو اینجا مناسبست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که فرستاد بسوی برادر مومنی که او راست زکوة خود را تا قسمت کند آنرا پس ضایع شد در راه پس امام گفت که نیست بر او رسنده
و نه بر دهنده ضامن بودن گفتم که پس بدرستیکه آن مرد تعیین نکرد برای آن زکوة مستحق را یا نیافت که آنرا بان مرد مستحق نکرد پس فاسد شد و از
حالی بحالی گردید آیا ضامن میشود آنرا امام گفت که نه ولیکن اگر شناسد برای آن مستحق را در جای خود پس هلاک شود یا فاسد شود پس او
آنرا ضامن است تا آنکه باری دیگر بیرون کند آنرا **پنجم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یبعث بزکوته فتسرق او تضیع قال
لیس علیه شیء **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میفرستد زکوة خود را از شهری بشهری پس دزدیده میشود یا ضایع میشود
امام گفت که نیست بر او چیزی مراد صورتیست که مستحق یافت نشود چنانچه بیان شد در حدیث سابق و میتواند بود که مراد این باشد که زکوة
را در همان شهر بلازم خود میدهد و میفرستد بجاهای مستحقان آن شهر و عدم ضمان در اینصورت ظاهرست **ششم اصل** عن ابن ابی عمیر عن

اخیره من ورثت عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الزکوة یبعث بها الی بلد غیر بلده قال لا باس ان یبعث الثلث او الربع
شک ابو احمد اصل ابو احمد گفت محمد بن ابی عمیر است شرح روایتست از ابن ابی عمیر از کسی که خبر داد او را از مردی از امام جعفر
صادق علیه السلام اینکه امام گفت در زکوتی که میفرستد آنرا مرد بسوی شهری غیر شهر خودش امام گفت که نیست پروای باینکه بفرستد ثلث
را یا یکچهارم را شک کرده ابو احمد ابن ابی عمیر مخفی نماند که این حدیث احتمال دارد اول اینکه با وجود آنکه در شهر خود مستحق باشد اگر
ثلث یا ربع را فرستد بشهری دیگر و در راه ضایع شود ضامن نباشد بخلاف اینکه زیاده بر ثلث یا ربع را فرستد پس این حدیث مخصص
بعض احادیث سابق است دوم اینکه در صورتیکه در شهر خود مستحق باشد فرستادن ثلث یا ربع بشهر دیگر جایز است و
زیاده بر آن جایز نیست اگرچه اگر آن ثلث یا ربع ضایع شود ضامن باشد والله اعلم هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یعطی الزکوة
یقسمها اله ان یخرج الشیء منها من البلدة التی هو فیها الی غیرها فقال لا باس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که داده
میشود زکوة تا قسمت کند آنرا آیا جایز است او را اینکه بیرون کند چیزی از آنرا از شهری که او در آنست بسوی غیر آن شهر امام گفت
نیست پروای بیان این حدیث مثل بیان سابق است الا اینکه درین عبارت از ثلث یا ربع باشد یا نه بخفی که زیاده بر آن نباشد هشتم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقسم صدقة اهل البوادی فی اهل البوادی وصدقة اهل
الحضر فی اهل الحضر ولا یقسمها بینهم بالسویة انما یقسمها علی قدر ما یحضره منهم وما یری لیس فی ذلک شیء موقت شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که قسمت میکرد زکوة بادیه نشینان را در مستحقان بادیه نشینان
و زکوة ساکنان شهرها و مانند آنها را در مستحقان ساکنان آنها و قسمت نمیکرد آنرا در میان ایشان برابر در اجزا و قسمت میکرد بر قدر
آنچه حاضر میشد نزد او از جماعت ایشان و قدر آنچه صلاح میدید و نیست در آن قسمت چیزی که معین مراد آنست که عدم تفاوت در قدر آنچه بمستحقان
داده میشود منظور نبود مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب ادب المصدق که امیر المومنین علیه السلام زکوة
اهل بادیه را بشهر طلبید زیرا که میتواند بود که آن در صورتی باشد که در اهل بادیه مستحق نباشد یا در صورتی باشد که مستحقان اهل بادیه
بشهر آمده باشند و اثبات استحقاق خود میکرده باشند و آنرا بگرفته باشند نهم اصل عن وهیب بن حفص قال کنا مع ابی بصیر
فاتاه عمرو بن الیاس فقال له یا ابا محمد ان اخی بحلب بعث الی بمال من الزکوة اقسمه بالکوفة فقطع علیه الطریق فهل عندک فیه شیء فقال لم اسال
ابا جعفر علیه السلام عن هذه المسالة ولم اظن ان احدا یسالنی عنها ابدا فقلت لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک الرجل یبعث بزکوته من ارض الی ارض
فیقطع علیه الطریق فقال قد اجزات عنه ولو کنت انا لاعدتها شرح روایتست از وهیب بن حفص گفت که بودیم با ابو بصیر که کنیت دیگر
او ابو محمد است پس آمد نزد او عمرو بن الیاس پس گفت او را ای ابو محمد بدرستیکه برادرم در حلب فرستاد بسوی من مالی از زکوة تا قسمت کنم
آن مال را در کوفه پس بریده شد بر او راه یعنی که راه زنان مال او را بردند پس آیا نزد تو در آن چیزی از حدیث اهل البیت علیهم السلام است
پس ابو بصیر گفت که آری پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از این مسئله و گمان نداشتم که کسی بپرسد مرا از آن مسئله هرگز پس گفتم امام
محمد باقر علیه السلام را که قربانت شوم مردی میفرستد زکوة خود را از زمینی بسوی زمینی پس بریده میشود بر او راه پس امام گفت که بتحقیق که جزا داده
شد از او و اگر بودم من بجای او هر آینه اعاده میکردم آن زکوة را یا بتحقیق که بار دیگر میدادم مراد آنست که در زمین او مستحق مومن
نباشد مثل حلب دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تحل صدقة المهاجرین للاعراب ولا صدقة الاعراب للمهاجرین شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حلال نیست زکوة اهل شهرها مثلا بر بادیه نشینان عرب مثلا و نه زکوة بادیه نشینان عرب مثلا بر اهل
شهرها مثلا یازدهم اصل سال المداینی ابا جعفر علیه السلام قال ان لنا زکوة نخرجها من اموالنا ففی من نضعها فقال فی اهل ولایتک فقال انی فی
بلاد لیس فیها احد من اولیائک فقال ابعث بها الی بلدهم تدفع الیهم ولا تدفعها الی قوم ان دعوتهم غدا الی امرک لم یجیبوک وکان والله
الذبح شرح پرسید مداینی امام محمد باقر علیه السلام را گفت بدرستیکه ما راست زکوتی که بیرون میکنیم آنرا از مالهای خود پس در که گذاریم آنرا پس
امام گفت که در اهل دوستی تو با ما و ... مداینی گفت که بدرستیکه من در بلادیم که نیست در آنها کسی از دوستان
تو پس امام گفت که بفرست زکوة را بشهر دوستان من تا داده شود بسوی ایشان ... که چون خوانی ایشانرا فردا بسوی کار تو که امامت اجابت نکنند

مرادوی

قرآن خواندن است بجهة قسم بر بریدن و اراده نیست که با اطفال فقرای مخالفان مرده بخیال اینکه چون فرود آید ... بر بریدن حکم
و این چون احسان از من دیده اند قبول خواهند کرد زیرا که این قبول نخواهند کرد و البته ... مخفی نماند که ... تاکید
بلوغ برای آنست که ظاهر است که اطفال او را از او دعا نیش میکنند باب سی و ششم اصل باب الرجل یدفع الیه الشیء یفرقه و هو محتاج الیه
یاخذ لنفسه شرح این باب بیان مردی است که داده میشود بسوی او چیزی تا قسمت کند آنرا و او محتاج است بسوی آن چیز فرا میگیرد برای خود
و درین باب سه حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعطی الزکوة یقسمها فی اصحابه ایاخذ منها شیئا قال نعم شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که مردی داده میشود زکوة تا قسمت کند آنرا در یاران خود آیا فرا میگیرد از آن چیزی امام گفت که آری دوم اصل عن ابراهیم
... علیه السلام فی رجل اعطی مالا یفرقه فیمن یحل له اله ان یاخذ منه شیئا لنفسه و ان لم یسم له قال یاخذ منه لنفسه مثل ما یعطی غیره شرح روایتست از
امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که داده شد مالی تا قسمت کند در آنکه حلالست او را آیا جایز است او را اینکه فرا گیرد از آن مال چیزی را برای خودش
هر چند که نام برده نشده برای او امام گفت که فرا میگیرد از آن مال برای خودش مثل آنچه میدهد بغیر خود ... مخفی نماند که اگر ... تفاوت داده باشد
... اشکال در صورتیست که تفاوت بقدر استحقاق قرار داده باشد و ... بسبب استحقاق خود را باستحقاق ... شخص
کند و احتیاط در ... است که مقداری که بخود برمیدارد مساوی کمتر مقدارها باشد سیوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام
عن الرجل یعطی الرجل الدراهم یقسمها ویضعها فی مواضعها و هو ممن تحل له الصدقة قال لا باس ان یاخذ لنفسه کما یعطی غیره قال ولا یجوز له
ان یاخذ اذا امره ان یضعها فی مواضع مسماة الا باذنه شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که میدهد مردی دیگر را درهمها تا قسمت کند
آنها را و گذارد آنها را در جاهای آنها و او از جمعی است که حلال است بر او صدقه امام گفت که نیست پروای باینکه فرا گیرد برای خودش چنانچه
میدهد بغیر خود و ... در شرح حدیث سابق امام گفت که و جایز نیست او را که فرا گیرد چون امر کند او را که گذارد زکوة را در جاهای
نام برده شده مگر برخصت او که حادث شود باب سی و هفتم اصل باب الرجل اذا وصلت الیه الزکوة فهی کسبیل ماله یفعل
بها ما یشاء شرح السبیل بفتح سین ... و کسر با ... و سکون یاء دو نقطه در پایین راهی که شارع ... و اینجا استعاره
شده برای مال خالص که شریک ... صاحبش را از انواع تصرف در آن ... چنانچه در شرع عام ... باشد و انواع ...
... یعنی این باب بیان آنست که مرد چون رسید بسوی او زکوة پس آن مانند خالص مال اوست که شریکی در آن نیست ...
... و درین باب سه حدیث است اول اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اخذ الرجل الزکوة فهی کماله یصنع بها ما یشاء قال و قال
ان الله عز و جل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لا یحمدون الا بادائها و هی الزکوة فاذا هی وصلت الی الفقیر فهی بمنزلة ماله یصنع بها ما یشاء
فقلت فیتزوج بها و یحج منها قال نعم هی ماله قلت فهل یوجر الفقیر اذا حج من الزکوة کما یوجر الغنی صاحب المال قال نعم شرح روایتست از سماعه
از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون فرا گیرد مرد زکوة را پس آن مانند مال خالص اوست میکند با آن زکوة هر چه خواهد سماعه گفت
که امام گفت بدرستیکه الله عز و جل قرار داده برای فقرا در مالهای اغنیا فریضه را که سپاس کرده نمیشوند بادای آن و آن زکوة
است ... آنست که زکوة مال اغنیا نیست بلکه مال فقراست پس گفتن اینکه فلان زکوة داد مانند گفتن آنست که فلانی ...
... پس چون زکوة رسید بسوی فقیر پس آن مانند مال خالص اوست که شریکی در آن نیست ... میکند با آن زکوة هر چه خواهد پس گفتم که آیا
زن میخواهد با آن و حج میکند از آن امام گفت که آری آن مال اوست گفتم که پس آیا ماجور میشود فقیر چون حج کند از زکوة چنانچه ماجور میشود
توانگر صاحب مال امام گفت که آری دوم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان شیخا من اصحابنا یقال له عمر سال عیسی بن
اعین و هو محتاج فقال له عیسی بن اعین اما ان عندی من الزکوة و لکن لا اعطیک منها فقال له و لم فقال لانی رایتک اشتریت لحما و تمرا فقال انما ربحت درهما فاشتریت بدانقین
لحما و بدانقین تمرا و رجعت بدانقین لحاجة ... شرح ... الزکوة ... معنی
روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه پیری از یاران ما گفته میشود او را عمر طلب چیزی کرد از عیسی بن اعین
حال آنکه آن پیر محتاج بود پس گفت او را عیسی بن اعین که آگاه باش بدرستیکه نزد من است ... زکوة و لکن نمیدهم ترا از آن پس آن پیر
گفت او را که چرا نمیدهی پس عیسی گفت زیرا که من دیدم ترا که خریدی گوشت و خرما ... آنست که از زکوة ... بر گفت

جواب نیست که فایده کردم و بعیر الیسر خریدم بود و آنکه گوشت را و بره و آنکه شتر با پیر او باز گشت کردم بود و آنکه بر آن حاجتی دیگر او شی است
که انبار را از زکوة نخریدم بلکه از فایده تجارت خریدم و حلال مخلوط شده ام بزکوة **اصل** قال فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته ساعة ثم
رفع راسه ثم قال ان الله تبارک و تعالی نظر فی اموال الاغنیاء ثم نظر فی الفقراء فجعل فی اموال الاغنیاء ما یکتفون به ولو لم یکفهم لزادهم بل یعطیه ما یاکل
و یشرب و یکتسی و یتزوج و یتصدق و یحج **شرح** النظر بفتح نون و فتح ظاء با نقطه در اول و سقط مصدر باب نصر تامل در چیزی بر وجهی که باعث علم
بحال آن چیز شود و مراد اینجا علم است و ثم برای ترتیب در رتبه است باعتبار تفاوت میان حال اغنیا و حال فقرا پس منافات ندارد با اتحاد زمان و فا در
فجعل برای تفریع است **یعنی** ابو بصیر گفت که پس گذاشت امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را بر پیشانی خود یک ساعت یعنی کم زمانی پس بلند کرد
دست او بر پیشانی او بعد چنانچه کسی اظهار را ارزو می کند بعد از آن بر داشت سر خود را بعد از آن گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی نظر کرد در
مالهای بی نیازان بعد از آن نظر کرد در فقرا پس گردانید در مالهای بی نیازان برای فقرا آنچه اکتفا میکنند بآن و احتیاج بزیاده برآن ندارند
و اگر کافی نمی بود فقرا را هر آینه زیاده میکرد فقرا را از مالهای اغنیا بلکه میدهد بهر یک هر آنچه بخورد و بیاشامد و جامه بپوشد و زن خواهد و تصدق کند
و حج کند چه جای آنکه گوشت و خرما خریداری نماید **سیوم اصل** سال رجل ابا عبد الله علیه السلام و انا جالس فقال انی اعطی من الزکوة فاجمعه حتی
احج به قال نعم یاجرک الله من یعطیک **شرح** من در من الزکوة اسم است بمعنی بعض و مفعول دوم اعطی است و حج غیر اجیر است و این اظهر است بانکه احج
بمعنی حجة بعد زیاد بر الفقه سالیانه نیست احج منصوب یا مرفوع میتواند بود ثم بکسر لام و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و میتواند بود که بفتح نون و فتح
عین و سکون میم حرف تصدیق باشد از لفظ بتقدیر استفهام باشد **یعنی** پرسید مردی از امام جعفر صادق علیه السلام و من نشسته بودم با برادرش گفت
که بدرستی که من داده میشوم لیعنی زکوة بمن داده اند که از زکوة پس جمع میکنم آن را تا آنکه ادا نمایم که بکثیر از مقدار معاش که میکنم تا حج کنم بآن امام گفت که خوبست
ثواب میدهد ترا الله تعالی کسی را که میدهد ترا از آن زکوة یا بعین که او ثواب حج را نیز در می یابد بی آنکه از ثواب تو چیزی کم شود **باب سی و ششم اصل باب**
الرجل یحج من الزکوة او یعتق شرح الرجل یا حج عبارت است از مرد صاحب مال که دادن زکوة بر او واجب است یحج بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال است یعتق نیز بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است **یعنی** این باب بیان مردیست که حج میکند از زکوة مال خود یا بنده
آزاد میکند در این باب سه حدیث **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعطی الرجل من زکوة ماله یحج بها فقلت للاذن رجل مسلم اعطاه رجلا
مسلما فقال ان کان محتاجا فلیعطه لحاجته و فقره و لا یقول له حج بها یصنع بها ما یشاء **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی میدهد مرد دیگر را
از زکوة مال خود تا حج کند بآن امام گفت که حجت زکوة را اگر حج داده شود بآن مراد آنست که داخل حج از اصناف ثمانیه مصرف زکوة نیست پس گفتم
امام را که بنده مرد لیست مسلمان و او مردی مسلمان است پس امام گفت که اگر باشد کسی محتاج باینمعنی که فقیر است یا مسکین باشد پس باید که بدهد او را برای
حاجت او و فقر او و مسکنت او و نگوید او را که حج کن بآن میکند بآن زکوة بعد از فقیر الحد الکبیر بهر خواهد باشد خواه غیر **دوم اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل یجتمع عنده من الزکوة الخمس مائة و الستمائة یشتری بها نسمة و یعتقها فقال اذا یظلم قوما اخرین
حقوقهم ثم مکث ملیا ثم قال الا ان یکون عبدا مسلما فی ضرورة فیشتریه و یعتقه **شرح** الا بفتح همزه و کسر لام و تشدید یا حرف استثناء است بمعنی
و رواز از ورد الضرورة بفتح ضاد با نقطه شدت حاجت **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم امام را
از مردی که فراهم می آید نزد او از زکوة مال خود مثلا پانصد درهم و ششصد درهم میخرد بآنها بنده را آزاد میکند او را پس امام گفت که در این
هنگام ستم میکند جمع دیگر را حقهای ایشان یا بمعنی که ضایع میکند حق دیگران را بنابر اینکه صرف زکوة در خریدن غلام شرطی که نادرست بعد از آن
امام گفت و درنگ کرد ساعتی دراز بعد از آن گفت که مگر آنکه آن بنده باشد غلام مسلمان در سختی پس بخرد او را و آزاد میکند او را و مراد بیان آن شرط
نادرست **سیوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اخرج زکوة ماله الف درهم فلم یجد موضعا یدفع ذلک الیه فنظر الی مملوک یباع فیمن
یزیده فاشتراه بتلک الالف الدرهم التی اخرجها من زکوته فاعتقه هل یجوز ذلک قال نعم لا باس بذلک قلت فانه لما ان اعتق و صار حرا اتجر
و احترف و اصاب مالا ثم مات و لیس له وارث فمن یرثه اذا لم یکن له وارث قال یرثه الفقراء المؤمنون الذین یستحقون الزکوة لانه انما اشتری
بمالهم **شرح** من یزیده عبارت است از بازار چنانچه بیان شده در شرح حدیث پنجم باب ادب المصدق که باب سی و دوم است و من در اصل
استفهامیه بوده و یزیده بزای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم متصل الیه باب ضرب ثلاثی مجرد مفعوب بازاء ضمیر بار اجع مفعول است الالفاظ

لام و تشدید میم کلمه خطاب است الا بفتح همزه و سکون لام زایده است برای تاکید القول خبر ان شرط انجز بفتح همزه و تشدید تاء مفتوحه از باب افتعال است
احترف بحاء بی نقطه و را بی نقطه و فاء مفتوحه معلوم باب افتعال است الاحتراف تردد و سعی در کاری **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که بیرون کرد زکوة مال خود را هزار درهم پس پیدا نیافت مستحقی را که بدهد آن را بسوی او پس نظر کرد بسوی بنده که فروخته میشد در بازار پس خریدار را یافت
درهم که بیرون کرده بود آن را از جمله زکوة خود پس آزاد کرد او را آیا روا است آن امام گفت آری باکی نیست برو ای با آن گفتم که پس بدرستی که او چون آزاد
شد و گردید آزاده حانوت تجارت کرد برای خود و سعی کرد و دریافت مالی را بعد از آن مرد در حالی که نیست او را وارثی پس که میراث او را میبرد
چون بنا شد او را وارث امام گفت که میراث او را میبرند مثلا فقرا و مومنان که مستحق میشوند زکوة را زیرا که او خریده شده
بمال ایشان **باب سی و نهم اصل باب القرض انه حمی الزکوة شرح** انه بفتح همزه بدل اشتمال القرض است الحمی بکسر حاء بی نقطه و فتح
میم و الف منقلب از یا آنچه نگاه داشته میشود **یعنی** این باب بیان قرض دادنست اینکه آن نگاه دارنده مالست از نقصان و وجوب زکوة
در آن یعنی که در قرض ثواب زکوة هست بلکه بیشتر از زکوة و در این باب سه حدیث **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
قرض المؤمن غنیمة و تعجیل اجر ان ایسر قضاه و ان مات قبل ذلک احتسب به من الزکوة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که قرض
دادن مومن غنیمت است و شتابان کردن ثواب است بیان این آنکه اگر فراخدست شود وا پس میدهد بتو و اگر بمیرد پیش از فراخدستی حساب میکنی برای
خود بآن قرض از زکوة یا بمعنی که ثواب حصه غارمین میشود که مذکور شده در حدیث اول باب اول **دوم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال مکتوب علی باب الجنة
الصدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر **شرح** این ظاهر است از شرح عنوان باب **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من اقرض رجلا
قرضا الی میسرة کان ماله فی زکوة و کان هو فی الصلوة مع الملائکة حتی یقضیه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که قرض داد مردی را
قرضی تا وقت فراخدستی باشد مال او در زکوة یا بمعنی که ثواب دادن زکوة را دارد بی آنکه زکوة داده باشد و شد او در نماز با فرشتگان
تا وقتی که قرض خود را وا پس دهد بر او **باب چهلم اصل باب مقاصة الزکوة بالدین شرح** القصاص بکسر قاف و الا صاد با سقط مصدر باب
مفاعله با زیافت عوض چیزی بی اختیار دیگری **یعنی** این باب بیان بازیافت عوض قرضی است از زکوة یعنی نزد او آنکه زکوة
را عوض دینی شود که او بنزد مستحق زکوة داد و در این باب دو حدیث است **اول اصل** سالت ابا الحسن الاول علیه السلام عن دین لی علی قوم
قد طال حبسه عندهم لا یقدرون علی قضائه و هم مستوجبون للزکوة هل لی ان ادعه و احتسب به علیهم من الزکوة قال **شرح** پرسیدم امام موسی
کاظم علیه السلام را از قرضی که مرا است بر جمعی که دراز شده ماندن آن دین نزد ایشان قدرت ندارند بر وا پس دادن آن و ایشان مستحقان زکوة
را یا بمعنی که از زکوة بایشان را آیا جایز است مرا اینکه واگذارم آن دین را و حساب کنم برای خود بآن دین بر ایشان از زکوة خود امام گفت که آری
دوم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل یکون له الدین علی رجل فقیر یرید ان یعطیه من الزکوة فقال ان کان
الفقیر عنده وفاء بما کان علیه من دین من عرض من دار او متاع من متاع البیت او یعالج عملا یتقلب فیها بوجهه فهو یرجوا ان یاخذ منه ماله
عنده من دینه فلا باس ان یقاصه بما اراد ان یعطیه من الزکوة او یحتسب بها فان لم یکن عند الفقیر وفاء و لا یرجو ان یاخذ منه شیئا
فلیعطه من زکوته و لا یقاصه بشیء من الزکوة **شرح** وفاء بفتح واو و فاء و الف ممدوده است بمعنی آنچه خود را بآن نگاه دارد از تلف
و از ازار باد و بمعنی مع است من در من دین بیانیه است و بیان ما میکند و من در من عرض نیز بیانیه است و بیان وفاء میکند العرض
بفتح عین بی نقطه و سکون را و بی نقطه و ضاد با نقطه نقد یعنی آنچه زر و طلا و زر نقره نباشد من در من دار نیز بیانیه است و بیان
میکند العرض بفتح عین بی نقطه و سکون را و بی نقطه و ضاد با نقطه ضد نقد یعنی آنچه زر طلا و زر نقره نباشد من در من دار نیز بیانیه است
و بیان عرض میکند و آنچه مذکور است بعد از آن بعنوان مثال است من در من متاع تبعیضیه است و میتواند که بیانیه باشد و بیان متاع
کند المتاع بفتح میم و تاء و عین بی نقطه در باب اول و عین بی نقطه آنچه کار فرموده میشود مثل اثاث البیت او یعالج بتقدیر او ان یعالج است یکون مرفوع
و منصوب میتواند بود و معطوف است بر دار یا بیت خبر فیها باعتبار آنست که راجع است بعالجه یا راجع است بانشیا مذکوره که دار و متاع و عمل
است و مقصود یکی از اینها است یا در او بوجه بمعنی مع است و ضمیر راجع بفقیر است فاء در فهو برای بیان است و مقصود بیان کلام تقویه وفاء
است یا بمعنی که وفاء او مقیدیه باشد پس اگر وفاء او سهل باشد و اخل در شق دوم میشود او را یا حسب برای شک

روایت بعین بر حسب کردار او باحتساب آن شکار بر جای فقیر باشد و در بعضی نسخ بکام او آن است و بر این تقدیر عطف بجالست یعنی روایت
از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که می باشد او را دین بر مردی فقیر میخواهد که بدهد آن فقیر را از زکوة خود
پس امام گفت که اگر باشد آن فقیر با فروشی که باشد نزد او چیزی که بکار برد از خود را با آن و جمیع آنچه باشد بر او از دین از جنس مثل سرای یا متاع
از متاع خانه یعنی اثاث البیت یا در زیر بار کاری کار میکند در آن در زیر بار با وجود آبروی خود یعنی اینکه تحصیل معاش برای خود و عیال
خود میکند و آبروی خود را نمیریزد بیان این آنکه آنرا از او امید میدارد [illegible] آن فقیر آنچه را که [illegible] اوست نزد او که دین
او باشد پس نیست پروای باینکه قصاص کند آن دین را با آنچه بر او که ببرد او را از زکوة خود یا حساب کند برای خود آن زکوة پس اگر نباشد
نزد آن فقیر چیزی که [illegible] بیان این آنکه [illegible] آن فقیر چیز [illegible] باید که بدهد او را از زکوة
خود و باید که قصاص نکند آن دین را بچیزی از زکوة خود باب چهل و یکم اصل باب من فر بماله من الزکوة شرح
باو و بجا در برای التعدیه است یعنی این باب بیان کسی است که بگریزاند مال خود را از زکوة و در این باب یک حدیث است اصل قلت لابی عبدالله
علیه السلام رجل فر بماله من الزکوة فاشتری به ارضا او دارا اعلیه فیه شیء فقال لا ولو جعله حلیا او نقرا فلا شیء علیه فیه وما منع نفسه من فضله اکثر
مما منع من حق الله بان یکون فیه شرح ضمیر علیه راجع برجل است و ضمیر فیه راجع بمال است و شیء عبارت از زکوة است یا ضمیر فیه راجع بدار است
و شیء عبارت از کفاره است و بنابر احتمال دوم جواب امام علیه السلام [illegible] چنانچه گذشت در حدیث چهارم
باب چهارده هم الحلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یا و زیور [illegible] و بفتح حاء و سکون لام و تخفیف یا و زیور النقر بضم نون و فتح قاف جمع نقره [illegible]
و سکون قاف [illegible] لام است و در بعضی نسخ [illegible] لام است و بر هر تقدیر ما موصوله است و مبتدا است و عبارت است از [illegible]
منع بصیغه ماضی غایب معلوم [illegible] و ضمیر مستتر راجع برجل است نفسه مفعول منع است و ضمیر مجرور راجع برجل است من فضله متعلق بمنع
است ضمیر فضله راجع [illegible] خبر مبتدا است [illegible] تفضیل است و ما مصدریه
است منع بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع برجل است من متعلق بمنع است حق الله عبارت
از حصه زکوة است [illegible] بان یکون [illegible] غایب معلوم [illegible] و ضمیر مستتر راجع بحق الله است
و اسم یکون است [illegible] و ضمیر مجرور راجع بمال است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی که گریزانید مال خود را از زکوة [illegible]
که خرید بآن مال زمینی را یا سرایی را آیا بر او هست در آن مال چیزی از زکوة پس امام گفت که نه و اگر [illegible] زیور [illegible]
پس نیست چیزی از زکوة بر او در آن مال [illegible] آنچه باز داشت خود [illegible] از فضل آن بزرگتر است [illegible]
حصه زکوة بسبب بودن آن در مال او [illegible] اشارت است باینکه [illegible] حصه زکوة [illegible]
است باب چهل و دوم اصل باب الرجل یعطی عن زکوته العوض شرح این باب بیان مردی است که میدهد از زکوة خود عوض را و در این
باب دو حدیث است اول اصل کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام هل یجوز ان اخرج عما یجب فی الحرث من الحنطة والشعیر وما یجب علی الذهب دراهم
بقیمة ما یسوی ام لا یجوز الا ان یخرج من کل شیء ما فیه فاجاب علیه السلام ایما تیسر یخرج شرح [illegible]
[illegible]
و واو و الف منقلب از واو [illegible] مضارع غایب معلوم باب علم [illegible] ایما [illegible] بفتح همزه و تشدید یا و [illegible]
که مبتدا و مضاف است و ما ابهامیه [illegible] و مضاف الیه [illegible] صفت [illegible] یخرج بصیغه مجهول خبر مبتدا است یعنی نوشتم بسوی
امام محمد تقی علیه السلام که آیا جایز است [illegible] بیرون کرده شود از جانب آنچه واجب میشود در زراعت از گندم و جو و آنچه واجب میشود بر
زر طلا درهم چند که [illegible] از قیمت [illegible] باشد که برابر میشود با آنچه واجب است از گندم و جو و زر طلا یا جایز نیست مگر اینکه بیرون کرده
شود از هر چیزی آنچه در آن است پس جواب داد امام علیه السلام که هر چیز که آسان باشد بیرون کرده میشود دوم اصل سالت ابا الحسن
موسی علیه السلام عن الرجل یعطی عن زکوته عن الدراهم دنانیر و عن الدنانیر دراهم بالقیمة ایحل ذلک قال لا باس به شرح پرسیدم امام
موسی کاظم علیه السلام را از مردی که میدهد بعوض از زکوة خود [illegible] بعوض از دراهم دنانیر را و بعوض از دنانیر دراهم را

بعض

بقیمت واقع آیا حلال میشود آن امام گفت که نیست پروای بآن سیوم اصل عن سعید بن عمرو عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت یشتری الرجل من الزکوة
الثیاب والسویق والدقیق والبطیخ والعنب فیقسمه قال لا یعطیهم الا الدراهم کما امر الله تبارک و تعالی شرح البیات [illegible]
[illegible] مثل مویز و خرما و نخود بریان و بادام و پسته و مانند اینها است از جمله خوردنیها که اجزای آنها از یکدیگر ممتاز است
و هر یکی علیحده خورده میشود [illegible] مستعمل میشود در [illegible] که مرکب از دو جنس یا بیشتر باشد و مجموع آن بنصاب زکوة رسیده باشد مثل [illegible]
که مرکب از خرما و مویز باشد [illegible] نهایه تفسیر آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روایت است از سعید بن عمرو از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم [illegible] از زکوة [illegible]
[illegible] باب چهل و سیوم اصل باب من یحل له ان
یاخذ من الزکوة ومن لا یحل له ومن له المال القلیل این باب بیان کسی است که حلال میشود او را اینکه بگیرد از زکوة و کسی که حلال نمیشود او را و [illegible]
مال کم و در این باب پانزده حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول یاخذ الزکوة صاحب السبعمائة اذا لم
یجد غیره قلت فان صاحب السبعمائة تجب علیه الزکوة قال زکوته صدقة علی عیاله ولا یاخذها الا ان یکون اذا اعتمد علی السبعمائة انفدها فی اقل
من سنة فهذا یاخذها ولا تحل الزکوة لمن کان محترفا وعنده ما تجب فیه الزکوة ان یاخذ الزکوة شرح مراد بصاحب السبعمائة کسی است که هفتصد
درهم دارد خواه سال بر آن گذشته باشد بعنوان تجارت یا بعنوان [illegible] خواه سال بر آن نگذشته باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دوم آنکه نفع تجارت او و زیاد بر نفقه او و عیال او هست و این قسم زکوة بگیرد [illegible]
نکند یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گاهی میگیرد زکوة را صاحب هفتصد درهم چون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دوم اصل عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان الصدقة لا تحل لمحترف ولا لذی مرة سوی قوی فتنزهوا
عنها شرح [illegible]
[illegible] یعنی روایت است از زراره بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت شنیدم از امام علیه السلام
[illegible]
[illegible]
خود و عیال اگر توانائی داشته باشید سیوم اصل عن ابی بصیر قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل من اصحابنا له ثمانمائة درهم وهو رجل

خفاف و عیال کثیر و ان یاخذ من الزکوة فقال یا با محمد ایرب لمسند دراهم ما یقوت به عیاله و یفضل قال قلت نعم قال کم یفضل قلت لا ادری
قال ان کان یفضل من القوت مقدار نصف القوت فلا یاخذ الزکوة و ان کان اقل من نصف القوت اخذ الزکوة **شرح** و روایتست از ابو بصیر
که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی از یاران ما که او را سرمایه هشتصد درهم و او مردیست موزه
فروش و او را هست عیال بسیار آیا جایز است او را اینکه بگیرد از زکوة پس امام گفت که ای ابو محمد آیا افزود فایده میکند در درهمهای خود چیزی را
که خود را بهر نان عیال خود را و زیاده ماند برای لباس ایشان مقدار او ای گفت گفتم که آری امام گفت هر چند زیاده میاند گفتم که نمیدانم امام گفت
که اگر زیاده میاند باشد از خوراک مقدار نصف خوراک پس نگیرد زکوة را و اگر باشد اگر زیاده مانده کم از نصف خوراک بگیرد زکوة را اشارت
است باینکه در عرف خوراک عبارت از آنکه نفقه است و لباس و مانند آن و نه آنکه نفقه است غالبا **اصل** قلت فعلیه فی ماله زکوة تلزمه قال
بلی قلت کیف یصنع قال یوسع بها علی عیاله فی طعامهم و شرابهم و کسوتهم و ان بقی منها شیء یناوله غیرهم و ما اخذ من الزکوة فضه علی عیاله حتی
یلحقهم بالناس **شرح** و ان بقی تا آخر بیان احتمال شق اول است که زکوة نگیرد و ما اخذ من الزکوة تا آخر بیان شق دوم است که از زکوة میگیرد
الفض بفتح فاء و تشدید ضاد بالنقطه مصدر باب نصر شکستن مهر و اینجا مراد اینست که انفاق کند بر هر یکی از عیال یعنی از آن و اینست
بنا بر آنکه اختصاص زکوة بعوض عیال باعث دلگیری آن نمیشود **یعنی** گفتم که پس آیا بر او لازم است زکوة خواه از شق اول و خواه از شق دوم
در مال خود پس زکوة لازم باشد او را امام گفت بلی گفتم که چون میکند امام گفت که معاش او فراخ میکند بآن بر عیال خود در خوردنی ایشان
و آشامیدنی ایشان و پوشش ایشان مراد اینست که چیزی از آنرا صرف خود نمیکند و اگر باقی ماند از زکوة خود چیزی میدهد بر از آن بغیر ایشان
و آنچه گرفت از زکوة پس شکن میکند آنرا بر عیال خود تا آنکه لاحق کند ایشانرا در مال با مردمی که معاش ایشان را مانند معاش اوساط الناس
چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الزکوة هل تصلح لصاحب الدار و الخادم فقال نعم الا ان یکون داره دار غلة فیخرج له من غلتها
دراهم ما یکفیه لنفسه و عیاله فان لم تکن الغلة تکفیه لنفسه و عیاله فی طعامهم و شرابهم و کسوتهم و حاجتهم من غیر اسراف فقد حلت له الزکوة فان
کانت غلتها تکفیهم فلا **شرح** الخادم بخاء با نقطه و الف و کسر دال بی نقطه کنیز چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب و کلام در خلام ...
میشود ابن اثیر در نهایه گفته الخادم واحد الخدم و یقع علی الذکر و الانثی لاجرائه مجری الاسماء الغیر المأخوذة من الافعال و غلة النخلة بفتح غین
بالنقطه و تشدید لام منفعتی که حاصل شود از چیزی مثل کرایه خانه و دکان و حاصل زمین زراعت و مانند آنها فیخرج معلوم است با موجود مضاف
یا بدل از دراهم است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زکوة که آیا خوبست برای صاحب سرا و صاحب کنیز پس امام گفت که آری مگر آنکه
باشد سرای او سرای حاصل پس بیرون آید برای او از حاصل آن سرا درهمها قدری که کافی باشد او را برای خودش و برای عیالش پس اگر نباشد حاصل
سرا با نیروش که کافی باشد او را برای خوردنی و عیالش در خوردنی ایشان و آشامیدنی ایشان و پوشش ایشان و حاجت دیگر ایشان بی آنکه
اسراف باشد پس بتحقیق حلالست او را زکوة پس اگر باشد حاصل سرا با نیروش که کافی باشد ایشانرا پس حلال نیست زکوة ظاهر این حدیث اینست
که قیمت سرای که حاصل چیز باشد داخل نفقه سال نیست و هم چنین قیمت غلام و کنیز پس با وجود آنها زکوة میتوان گرفت بشرط آنکه حاصل آنها
و مانند آنها و فانفقه سال نکند **پنجم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال سالته عن الرجل یکون ابوه او عمه
او اخوه یکفیه مؤنته ایاخذ من الزکوة فیتوسع به ان کانوا لا یوسعون علیه فی کل ما یحتاج الیه فقال لا باس **شرح** الکفایة بکسر کاف کسی را
بس کردن بجای آنکس مانند آنچه و کیل کسی کند و آن متعدی میشود بدو مفعول بنفسه اما مفعول اول باعتبار اشتمال بر معنی جسمانی و اما مفعول دوم
باعتبار اشتمال بر معنی مکروه چه جسمانی کسی دفع مشقت آن کس میکند مونه بیان میشود در شرح عنوان باب مونه الزمن کرباب پنجاه و
نهم است و مراد اینجا از دارایست که از کمتر مقدار قوت است یعنی زیر آنکه ضرورت معاش باشد و زیاده بر آن نباشد ان کانوا لا یوسعون
نفی ان کان احدهم لا یوسع است و جمع چهارم است باب عم و اخ **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن حجاج از امام موسی کاظم علیه السلم گفت
پرسیدم امام را از مردی که می باشد پدر او یا عمو او یا برادر او با نیروش که جسمانی میکند او را و دفع میکند از او قوت او را آیا آن را
میگیرد از زکوة پس فراخ حال میشود بآن گر بتحقیق آن جماعت فراخ نکنند بر او در هر چه محتاج میشود بآن مثل نفقه زوجه او و قیمت کنابی که
خورد رس باشد و اجرت حمام و مانند آنها امام گفت که نیست هر وای در گرفتن او از زکوة **ششم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل

یکون له ثمانمائة درهم و له عیال و هو یحترف فلا یصیب نفقته فیها ایکب فیأکلها و لا یاخذ الزکوة او یاخذ الزکوة قال بل ینظر الی
فضلها فیقوت بها نفسه و من وسعه ذلک من عیاله و یاخذ البقیة من الزکوة و یتصرف بهذه لا ینفقها **شرح** یکب بتشدید با و بکسر یا بی نقطه مضارع
غایب معلوم باب افعال است الاکباب افتادن بر روی چیزی و روی چیزی آوردن **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می باشد او را
هشتصد درهم یا چهارصد درهم بر حالی که او را هست عیالی و او کسب میکند پس در نمی یابد نفقه خود را بسبب آن درهم یا یعنی که حاصل آنها فاخرج او نمیکند آیا
افتد در آن درهم پس میخورد آنها را و نمیگیرد زکوة را یا میگیرد زکوة را امام گفت که نمی افتد در آنها بلکه نظر میکند در حاصل آنها پس نفقه میکند
بسبب آن در حیات خودش را و کسی را که گنجایش دارد او را آن حاصل از جمله عیال او و میگیرد باقی نده نفقه عیال را از زکوة و کسب میکند بآن
درهم ها که مایه است خرج نمیکند آنها را ظاهر این حدیث اینست که لا یکفیهم کسی زیاده بر قدر البقیه نتواند گرفت از زکوة هر چند که در یک دفعه باشد **هفتم اصل**
عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم انهما سئلا عن الرجل له دار و خادم او عبد ایقبل الزکوة قال نعم ان الدار و الخادم لیسا بمال **شرح**
روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه ایشان هر دو پرسیده شدند از مردی که او راست سرای یا کنیزی یا غلامی آیا قبول میکند زکوة
را هر کدام از دو امام گفت که آری بیان این آنکه بدرستی که سرا و کنیز مثلا نیستند مال یعنی مالی که از آن خرج باید کرد **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلم رجل له ثمانمائة درهم و لابن له مائتا درهم و له عشر من العیال و هو یقوتهم فیها قوتا شدیدا و لیس له حرفة بیده و انما یستبضعها فتغیب عنه الاشهر ثم
یاکل من فضلها اتری له اذا حضرت الزکوة ان یخرجها من ماله فیعود بها علی عیاله یتسع علیهم بها النفقة قال نعم و لکن یخرج منها الشیء الدرهم **شرح** الاستبضاع
بضاعة گرفتن و بضاعت بکسر با بی نقطه و عین بی نقطه چیزی از سرمایه که تجارت خود را دهد بعوض منقولا و دال بی نقطه است یاد و بها برای قوت است السبع بسین بی نقطه
و بای بی نقطه و عین بی نقطه مضارع غایب معلوم باب افعال است با در بها برای استعانت است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی که او راست
هشتصد درهم و پسر او را پسری که او را دویست درهم است و او راست ده نفر از عیال و او نفقه میدهد ایشانرا بسبب آن درهمها نفقه سخت یعنی
که وسعتی ندارد و نیست او را کسبی بدست خود و جز این نیست که سرمایه تجارت خود میکند آن درهم ها را پس آن درهم ها غایب میشود از او چند ماه بعد از آن
میخورد از آن منفعت که از حاصل آنها آیا میبینی برای او چون حاضر شود وقت زکوة تجارت اینکه بیرون کند زکوة تجارت را از مال خود پس بگرداند
آن زکوة را بر عیال خود و فراخ سازد بآن بر ایشان نفقه را امام گفت که آری و لیکن بیرون میکند بعضی که مستحق دیگر غیر عیال است
زکوة چیز مراد او هم است **نهم اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال قد تحل الزکوة لصاحب السبعمائة و تحرم علی صاحب الخمسین درهما فقلت
له و کیف یکون هذا فقال اذا کان صاحب السبعمائة له عیال کثیر فلو قسمها بینهم لم تکفه فلیعف عنها نفسه و لیاخذها لعیاله و اما صاحب الخمسین فانه تحرم علیه
اذا کان وحده و هو محترف یعمل بها و هو یصیب منها ما یکفیه ان شاء الله **شرح** فلیعف بکون لام و عین بی نقطه و فا مشدده مضارع غایب معلوم باب
افعال است و جزای ادا کان است العفاف نگاه داشتن کسی را از نا حق و اراده آن است اینجا مراد اینست که اعانت بچیزی مظنون است و ملک است که در
نقد سال واقع نشود یا واقع شود و چون جمع بسیار شود کفایت نکند **یعنی** روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم که امام گفت که کاهی حلال
گردد زکوة برای مالک هفتصد درهم و حرام میشود بر مالک پنجاه درهم پس گفتم امام را که چون می باشد این پس امام گفت که چون باشد مالک هفتصد درهم
با نیروش که باشد او را عیالی بسیار پس اگر قسمت میکرده باشد آن هفتصد درهم را میان ایشان کفایت نمیکرده باشد ایشانرا پس باید که نگاه دارد
از زکوة خودش را و باید که فرا گیرد زکوة را برای عیال خود و اما مالک پنجاه درهم پس بدرستی که او حرام میشود زکوة بر او چون باشد تنهای خود بر
حالی که او صاحب کسب باشد عمل میکرده باشد بآنها و او در می یافته باشد از آنها آنچه او را کفایت میکند او را اگر خواهد الله تعالی **دهم اصل**
دخلت انا و ابو بصیر علی ابی عبد الله علیه السلم فقال له ابو بصیر ان لنا صدیقا و هو رجل صدوق یدین الله بما ندین به فقال من هذا یا با محمد الذی تزکیه
فقال العباس بن الولید بن صبیح فقال رحم الله الولید بن صبیح ما له یا با محمد قال جعلت فداک له دار تسوی اربعة آلاف درهم و له جاریة و له غلام یستقی
علی الجمل کل یوم ما بین الدرهمین الی الاربعة سوی علف الجمل و له عیال اله ان یاخذ من الزکوة قال نعم **شرح** من الجمع بمیم استفهامیه است الذی
بیان مایه بهر است با معنی عبارت بنابر آنکه توسط هر ایمان صفت و موصوف جایز باشد و ما استفهامیه است و ضمیر راجع بعباس است تسوی
بسین بی نقطه و واو و الف مقصوره از واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است یعنی بکسر سین و فتح واو و الف است **یعنی** داخل شدم من و ابو بصیر که
کنیت دیگر او ابو محمد است بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام را ابو بصیر که بدرستی که ما راست دوستی و او مردیست بغایت راستگو الخالق میکند

از نسخه ام م

... را با لجه با طاعت میکنم با آن با تنخ که از شیوه امامیه است پس امام گفت که کیست ابن ابی ابو محمد آنکه توصیف میکنی او را پس ابو البصیر گفت که عباس ...

... بیع واده کرده ام این بیع بفتح حا و کسر با و بالفتح صاد و فتح با و پس امام گفت که رحمت کناد او را خدا و بیع ... جمیع ... عباس رازی ...

ابو البصیر گفت که فرمایت شوم او را است سرای که می ارزد چهار هزار درهم و او را است کنیزکی و او را است طفلی ...

هر روز میان ... درهم تا چهار درهم ... **اصل**

... **شرح** ...

... **یعنی** ابو البصیر گفت که ...

[illegible]

سیزدهم اصل

[illegible]

۱۰ در محرم

مثل العوام و الوارم و القطاف و القطاف فكان ان العمال و العمال مطرود ان في كل مكان فيه منع وقت العمل شيئان في معاقبتهم بالاوان

والاوان والمعصر رعاء ذلك كله على الفعل مثل الجد والصرم والقطف **یعنی** این باب بیان چیدن زراعت و چیدن خرما و مانند آنست

باب شش حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی الزرع حقان حق تؤخذ به و حق تعطیه قلت و ما الذی اوخذ به و ما الذی

اعطیه قال اما الذی تؤخذ به فالعشر و نصف العشر و اما الذی تعطیه فقول الله عز و جل و آتوا حقه یوم حصاده یعنی من حضرك الشیء بعد الشیء ولا اعلمه

الا قال الضغث ثم الضغث حتی تفرغ **شرح** الضغث بکسر ضاد با نقطه و سکون غین با نقطه و ثاء سه نقطه دسته **یعنی** شنیدم از امام جعفر

صادق علیه السلام میگفت که در زراعت مثل جو و گندم دو حقست حقی که گرفتار میشوی بآن حق و حقی که میدهی آنرا باختیار خود گفتم که چیست آنچه

گرفتار میشوم بآن و چیست آنچه میدهم آنرا باختیار خود امام گفت اما آنچه گرفتار میشوی بآن پس زکوة فریضه است که عشر است در بعضی و نصف عشر

در بعضی دیگر و آنچه میدهی آنرا باختیار خود پس مدلول قول الله عز و جل است در سوره انعام که و بدهید حق آنرا در روز درویدن آن یعنی میخواهد

اینرا که هر که را حاضر شود نزد تو از جماعت اهل طلب چیزی بعد از چیزی و نمیدانم امام را مگر اینکه گفته باشد در بیان الشیء بعد الشیء که دسته

بعد از دسته دیگر تا وقتی که فارغ شوی از درویدن غله **دوم اصل** عن زرارة و محمد بن مسلم و ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل

و آتوا حقه یوم حصاده فقالوا جمیعا قال ابو جعفر علیه السلام هذا من الصدقة یعطی المسکین القبضة بعد القبضة و من الجداد الحفنة بعد الحفنة حتی یفرغ و یعطی

الحارس اجرا معلوما و یترك من النخل معافارة و ام جعرور و یترك للحارس یکون فی الحائط العذق و العذقان و الثلاثة لحفظه ایاه **شرح** یعطی بصیغه مضارع

غایب مجهول از باب افعال المسکین مرفوع و نایب فاعل است القبضة منصوب و مفعول دوم یعطی است القبضة بضم و فتح قاف و سکون باء یک نقطه و ضاد با نقطه

دسته یعنی آنچه یک دست آن گیرد از درویده زراعت و مانند آن من در من الجداد ابتدائیه است و تفسیر جداد گذشت در شرح عنوان این باب الحفنة

منصوب است الحفنة بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و نون و تاء دو دست یعنی آنچه در یک دست گنجد از خرما و مانند آن خواه اعطیه آن کند و اگر آن درست باشد خواه

بعنوان قبض باشد بقرینه اینکه بجای حفنه در حدیث ششم این باب قبضه مذکور میشود یفرغ بفاء و راء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول

باب نصر و منع و علم است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر یفرغ است هر یک از یعطی و یترك بصیغه مجهول است من در من النخل برای تبعیض است بیانیه اعطیه

حاصل چند آنکه در درخت است جزء آنست تفسیر معافاره و ام جعرور و عذق گذشت در شرح حدیث هفتم باب هفتم **یعنی** روایت است از

زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره انعام که و بدهید حق آنرا در روز درویدن آن پس گفتند همگی

که گفت امام محمد باقر علیه السلام که این از جمله صدقه است بیان این آنکه داده میشود مسکین از درویدن زراعت دسته بعد از دسته و از چیدن خرما دو مشت

بعد از دو مشت تا آنکه از چیدن فراغ حاصل شود و داده میشود نگهبان اجرتی معین که قرار یافته باشد و برای اهل حاجت واگذاشته میشود از

نخل خرمای معافاره و ام جعرور و واگذاشته میشود برای نگهبان که در باغ خرما یکدرخت و دو درخت و سه درخت برای نگاه داشتن او آن

باغ را با منع از آنکه از خوب نگاه داشته باشد بقدر آن حاصل با او باید کرد زیاده بر اجرت او **سیوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام

قال لا تصرم باللیل و لا تحصد باللیل و لا تضح باللیل و لا تبذر باللیل فانك ان تفعل لم یأتك القانع و المعتر فقلت ما القانع و المعتر قال القانع

الذی یقنع بما اعطیته و المعتر الذی یمر بك فیسألك و ان حصدت باللیل لم یأتك السؤال و هو قول الله عز و جل و آتوا حقه یوم حصاده عند الحصاد یعنی

القبضة بعد القبضة اذا حصدته فاذا خرج فالحفنة بعد الحفنة و کذلك عند الصرام و کذلك البذر لا تبذر باللیل لانك تعطی من البذر کما تعطی من

الحصاد **شرح** لا تصرم بصاد بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه نهی حاضر از باب نصر است الصرام بفتح و کسر صاد چیدن خرما و مانند آن لا تضح بضاد با نقطه و تشدید

حاء بی نقطه مکسوره بصیغه نهی حاضر مثل الادم و ادی از تفعیل است التضحیة قربانی کردن لا تبذر بباء یک نقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه نهی

حاضر از باب نصر یا باب تفعیل است هر یک از قانع بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب منع و معتر بعین بی نقطه و تشدید راء اسم فاعل

باب افتعال مذکور است در سوره حج که و اطعموا القانع و المعتر السؤال بضم سین بی نقطه و تشدید همزه و الف و تخفیف لام جمع سائل **یعنی** روایت است

از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خرما مچین در شب و درو مکن در شب و قربانی مکن در شب و تخم مپاش در شب چه بدرستیکه تو اگر کنی نمی آید

نزد تو قانع و معتر پس گفتم چیست قانع و معتر امام گفت که قانع کسی است که راضی میشود بآنچه دادی او را و معتر کسی است که گذر میکند بتو پس طلب

میکند از تو و اگر درو کنی در شب نمی آید بتو سائلان چنانکه بیان شده در حدیث هفدهم و نوزدهم باب اول و اگر درو کنی در شب

آیند

آیند نزد تو سائلان و آنچه گفتم مدلول قول الله عز و جل است در سوره انعام که و بدهید حق آنرا در روز درویدن آن مراد نزد درو کردن دادن است

دادن دسته را بعد از دسته چون درو کنی آنرا پس چون گندم مثلا بیرون آید از سنبل و پاک شود در خرمن پس مشت بعد از مشت باید داد و چنین

است نزد چیدن خرما و چنانست تخم پاشیدن تخم مپاش در شب برای آنکه تو میدهی بسبب تخم پاشیدن چنانچه میدهی بسبب درو کردن فرقی نیست که

آمدن سائل نزد تخم پاشیدن نادر است بخلاف نزد درو کردن **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و آتوا حقه

یوم حصاده قال تعطی المسکین یوم حصادك الضغث ثم اذا وقع فی البیدر ثم اذا وقع فی الصاع العشر و نصف العشر **شرح** البیدر بفتح باء

یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر و فتح دال بی نقطه و راء بی نقطه خرمن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل

در سوره انعام که و بدهید حق آنرا در روز درو کردن آن امام گفت که میدهی مسکین را در روز درو کردن او دسته و بعد از آن چون واقع شد

در خرمن مشت بعد از آن چون واقع شد در کیل عشر است در بعضی و نصف عشر است در بعضی دیگر **پنجم اصل** کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فی ارض له

و هم یصرمون فجاء سائل یسأل فقلت الله یرزقك فقال مه لیس ذلك لکم حتی تعطوا ثلاثة فاذا اعطیتم ثلاثة فان اعطیتم فلکم و ان امسکتم فلکم **شرح**

مه بفتح میم و سکون هاء اسم فعل است یعنی بس کن و مراد اینجا نهی از رد سائل است بی دادن چیزی باو **یعنی** بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در زمینی

که او را بود و مشغول بودند بچیدن خرما پس آمد سائلی سوال میکرد پس گفتم الله تعالی رزق دهد ترا پس امام گفت که چنین مگو روا نیست آن رد

سائل شما را تا آنکه بدهید سائل را سه چیز پس اگر بدهید سه پس روا است شما را و اگر باز دارید پس روا است شما را

ششم اصل عن ابن ابی نصر عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل و آتوا حقه یوم حصاده و لا تسرفوا قال کان ابی علیه السلام

یقول من الاسراف فی الحصاد و الجداد ان یتصدق الرجل بکفیه جمیعا و کان ابی اذا حضر شیئا من هذا فرأی احدا من غلمانه یتصدق بکفیه صاح به اعط

بید واحدة القبضة بعد القبضة و الضغث بعد الضغث من السنبل **شرح** یتصدق بتشدید صاد منقوطه که اول آن منقلب از تاء تفعل است و تشدید

دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و کان ابی اذا حضر تا آخر کلام ابی الحسن علیه السلام است و میتواند بود که تتمه کلام پدر

باشد و موید احتمال اول است آنچه می آید در حدیث سیوم باب چهل و یکم که امام جعفر صادق علیه السلام خرمای عیسی را مادر الفرج دیگر تصدق میکرد و

باعتبار اینکه وسعت در سرکار او بیشتر از وسعت در سرکار امام موسی کاظم علیه السلام بوده یا باعتبار دیگر القبضه بضم و فتح قاف اینجا عبارت

از دست بخلاف آنچه گذشت در حدیث دوم و سیوم این باب زیرا که اینجا عبارت از دسته است **یعنی** روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر از

امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره انعام که و بدهید حق آنرا در روز درو کردن آن و تجاوز از حد مکنید

مکنید امام گفت پدرم علیه السلام میگفت که از جمله اسراف در درو کردن و چیدن خرما است که تصدق کند مرد بهر دو دست

خود یکجا و بود پدرم که چون حاضر میشد نزد او چیزی از این قبیل پس میدید یکی را از غلامان خود که تصدق میکند بهر دو

دست فریاد میزد باو که بده بیک دست دسته بعد از دسته از خرما و دسته بعد از دسته از سنبل جو و گندم **باب چهل و هشتم اصل باب**

صدقة اهل الجزیة **شرح** الصدقة بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف مالی که داده میشود برای نجات از قهر یا دینا و مراد

اینجا فدیه است یعنی مالی که داده میشود برای نجات از قتل الجزیة بکسر جیم و سکون زاء با نقطه و یاء دو نقطه در زیر مالی که گرفته میشود

از اهل ذمه **یعنی** این باب بیان فدیه اهل جزیه

است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن حریز عن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما حد الجزیة علی اهل الکتاب

و هل علیهم فی ذلك شیء موظف لا ینبغی ان یجوز الی غیره فقال ذلك الی الامام یاخذ من کل انسان منهم ما شاء علی قدر ماله بما یطیق انما هم قوم

فدوا انفسهم من ان یستعبدوا او یقتلوا فالجزیة تؤخذ منهم علی قدر ما یطیقون له ان یاخذهم به حتی یسلموا فان الله تبارك و تعالی قال

حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون و کیف یکون صاغرا و هو لا یکترث لما یؤخذ منه حتی یجد ذلا لما اخذ منه فیألم لذلك فیسلم **شرح**

یجوز بجیم و واو و زاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بشیء است علی قدر متعلق بیاخذ است

از مال او و هم چنین است بما یطیق و ما یطیقون مصدر است اخذ در ان یاخذهم یعنی گرفتار کردن و از او کرده شده ضمیر راجع بقدر

حتی اینجا برای تعلیل است در سوره توبه چنین است قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله

دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون حتی اینجا برای تعلیل و برای انتهاء و برای استثنا میتواند بود
و عن برای مجاوزت است ید بمعنی قدرت است و ظرف مستقر است حال و حال از جزیه است یعنی صادرة عن قدرة و مراد آنست که جمع باید
کرد میان رعایت قدرت ایشان و رعایت صغار ایشان کیف برای استفهام انکاری است خبر یکون واجب است الخیار است ایشان مبهم واو در وهم
حالیه است لا یکترث بیای دو نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاکتراث بر داشتن چیزی و رنجی کشیدن برای
آن چیز است و در بعض نسخ کان عوض حتی لا یجد است و آن از تبدیل ما بتاء است زیرا که لا حتی یجدی باید بتقدیر لا و عطف علیه شیئا
بنیفع ان یجوز الی غیره حتی یجد و بنابر این حتی برای تعلیل است و این موافق منقول است در تفسیر علی بن ابراهیم است و تعبیر است از وجه
که مذکور شد و ما بنابر این شرح میکنیم **یعنی** روایت است از حریز از زراره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست قرارداد جزیه
بر اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوس اند و آیا بر ایشان هست در آنچه گرفته میشود از ایشان چیزی معین که زیاده از آن نتوان کرد بسوی
غیر آن یا نمیخ که زیاد و کم نشود پس امام گفت که آنچه گرفته میشود از ایشان موکول بسوی مصلحت امام زمان است میگیرد از هر شخصی از ایشان آنچه
را که خواسته باشد بر قدر مال آن شخص و آنچه تاب دارد بیان آنکه چرا این است که اهل کتاب جمعند که بمال نجات داده شده خود نه از دیگر
به بندگی گرفته شوند یا کشته شوند پس جزیه گرفته میشود از ایشان بر قدر تاب داشتن ایشان بیان این آنکه امام را هست که گرفتار کند
ایشان را بقدر تاب داشتن ایشان یعنی تمام تاب داشتن ایشان تا آنکه مسلمان شوند چه بدرستی که الله تبارک و تعالی گفته در سوره
توبه که تا آنکه دهند جزیه را از قدرتی که کدام ایشان دارد بحالی که ایشان ذلیلان باشند و چون چنین باشد هر کدام از دهندگان جزیه
دلیل بر حالی که او پروانه نیست باشد برای آنچه گرفته میشود از او نه مؤلف میشود برای این قدر جزیه تا هر کدام ایشان را باید خوار
و البته آنچه گرفته شده از او پس بدرد ناک شود برای آن پس مسلمان شود مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الجهاد در حدیث
چهارم از باب زوال که در من اقر بالجزیة لم یتعد علیه و لم یخفر ذمته و کلف دون طاقته زیرا که این باعتبار ملاحظه هر سال است و آنچه می آید
باعتبار ملاحظه سال اول است چنانچه بیان میشود در شرح آن **اصل** قال و قال ابن مسلم قلت لابی عبد الله علیه السلام ارأیت ما یأخذ هؤلاء
من هذا الخمس من ارض الجزیة و یأخذ من الدهاقین جزیة رؤسهم اما علیهم فی ذلک شیء موظف فقال کان علیهم ما اجازوا علی انفسهم و لیس للامام
اکثر من الجزیة ان شاء الامام وضع ذلک علی رؤسهم و لیس علی اموالهم شیء و ان شاء فعلی اموالهم و لیس علی رؤسهم شیء فقلت فهذا الخمس فقال انما
هذا شیء کان صالحهم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** ضمیر قال در اول راجع بزراره است و میتواند بود که راجع بحریز باشد و بنابر
احتمال دوم اولی آنست که این حدیث علیحده باشد تأخذ در اول بصیغه غایبه و غایب میتواند بود مشار الیه بهؤلاء خلفا و سلاطین است و
مراد بارض الجزیة زمین خراج است که در تصرف اهل جزیه است و داخل اموال ایشان نیست مانند زمین خراج که در تصرف مسلمانان باشد
تأخذ در دوم بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بهؤلاء است الدهاقین بفتح دال بی نقطه و تخفیف ها و الف و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه
در پایین جمع دهقان بکسر و ضم دال بی نقطه و سکون ها معرب دهگان صاحب ده است اند از اهل کتاب باعتبار اینکه اکثر در آن اوقات ایشان
در دهها می باشند اما بفتح همزه و تخفیف میم مرکب از همزه استفهام و مای نافیه است ضمیر علیهم راجع بدهاقین است هذا در فهذا مبتدا است الخمس
صفت آنست و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر فاینه الخمس **یعنی** گفت که گفت محمد بن مسلم که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده مرا
که آنچه میگیرند خلفای جور از این خمس حاصل از زمین خراج که در تصرف اهل جزیه است و میگیرند از اهل زراعت آن زمین جزیه سر شمار ایشان
آیا هست بر آن اهل زراعت در آنچه گرفته میشود از ایشان چیزی معین پس امام گفت که بود بر ایشان آنچه روا داشتند بر خودشان در امان
نامه و نیست امام را بیشتر از جزیه اگر خواهد امام قرار میدهد آن جزیه را بر سر شمار ایشان بر حالی که نیست بر مالهای ایشان چیزی و اگر خواهد پس
قرار میدهد بر مالهای ایشان بر حالی که نیست بر سر شمار ایشان چیزی مخفی نماند که شق اول در صورتیست که تفاوت در اموال ایشان نباشد
یا اندک باشد و شق دوم در صورتیست که تفاوت بسیار باشد پس گفتم که پس چیست این خمس حاصل زمین خراج که هر سال از ایشان گرفته میشود
پس امام گفت که جز این نیست که این چیزیست که مصالحه کرده بوده با ایشان بر آن رسول الله صلی الله علیه و آله و مراد آنست که مقتضی آن زمان
گرفتن خمس حاصل بوده بعنوان قباله زمین و چنان مستمر مانده و آن داخل جزیه نیست زیرا که زمین مال ایشان نیست بلکه در تصرف

ایشان

مسلمانان باشند نیز حق قباله از زمین بدو پس منافات ندارد با اینکه بر اهل ذمه غیر جزیه چیزی نیست **دوم اصل** حریز عن محمد بن مسلم قال سألته
عن اهل الذمة ماذا علیهم مما یحقنون به دماءهم و اموالهم قال الخراج فان اخذ من رؤوسهم الجزیة فلا سبیل علی ارضهم و ان اخذ من ارضهم
فلا سبیل علی رؤوسهم **شرح** فاء در فان اخذ برای تعقیب است و مراد آنست که بر ایشان دو چیز لازم است اول خراج که از زمین خراج در
تصرف ایشان باشد و این مشترک است میان ایشان و مسلمانان دوم جزیه و آن یا بعنوان سر شمار است یا بعنوان ملاحظه زمین ایشان
است اگر مالک زمین باشند **یعنی** روایت است از حریز از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام را از اهل ذمه که یهود و نصاری و مجوس اند که چه چیز بر
ایشان لازم است از آنچه حفظ میکنند بآن خونهای خود و مالهای خود را امام گفت که اول خراج پس از آن اگر امام گرفت از سر شمار ایشان جزیه
را پس راه گرفتن دیگری نیست بر زمین ایشان که ملک ایشان باشد و اگر امام گرفت از زمین ایشان که ملک ایشان باشد پس نیست راه
گرفتن دیگری بر سر شمار ایشان **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جرت السنة ان لا تؤخذ الجزیة من المعتوه و لا من المغلوب
علی عقله **شرح** المعتوه بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و ها بصیغه اسم مفعول باب نصر مجنون ظرف در علی عقله نایب فاعل مغلوب است
و مراد کسی است که عقلش ناقص باشد اگر چه بحد جنون نرسیده باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جاری شده طریقت
رسول الله صلی الله علیه و آله با اینکه گرفته نشود جزیه از دیوانه سرشار و از کسی که ناقص عقل باشد **چهارم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن المجوس اکان لهم نبی فقال نعم اما بلغک کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله الی اهل مکة ان اسلموا و الا نابذتکم بحرب فکتبوا الی رسول
الله صلی الله علیه و آله ان خذ منا الجزیة و دعنا علی عبادة الاوثان **شرح** ان بعد از جا بفتح همزه و تخفیف نون مفسره است زیرا که
کتاب متضمن معنی قول است نابذتکم بنون و با یک نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب مفاعلت است المنابذه رد و برگشتن
و دلس با یکدیگر در خصلت یا در بغض باشد یا مانند آنها **یعنی** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مجوس که آیا بود ایشان را پیغمبری که تصدیق
او کرده باشند پس امام گفت که آری آیا نرسیده ترا خبر نوشتن رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی اهل مکه که مسلمان شوید و اگر نه زود خورد
میکنم با شما بجنگ پس اهل مکه نوشتند بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله که فرا گیر از ما جزیه را و واگذار ما را بر پرستش بتان **اصل**
فکتب الیهم النبی صلی الله علیه و آله انی لست آخذ الجزیة الا من اهل الکتاب فکتبوا الیه یریدون بذلک تکذیبه زعمت انک لا تأخذ الجزیة
الا من اهل الکتاب ثم اخذت الجزیة من مجوس هجر فکتب الیهم النبی صلی الله علیه و آله ان المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه اتاهم
نبیهم بکتابهم فی اثنی عشر الف جلد ثور **شرح** الهجر بفتح ها و فتح جیم و راء بی نقطه شهر و قریه است و ان ضمیر جمع در فقتلوه راجع است بمجوس باعتبار
بعضی ایشان چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الجهاد در حدیث اول باب دخول عمرو بن عبید و المعتزلة علی ابی عبد الله علیه السلام که باب
هفتم است که و ان کانوا مجوسا لیسوا باهل الکتاب پس منافات ندارد با تصدیق اکثر ایشان آن نبی را و اهل مجوس یا در بکتابهم برای تعدیه است
یعنی پس نوشت بسوی اهل مکه نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که من نیستم گیرنده که گیرم جزیه را مگر از اهل تصدیق کتاب الهی پس اهل
مکه نوشتند بسوی او در حالی که اراده میکردند بآن نوشتن نسبت دروغ باو و از که دعوی کردی تو اینکه نمیگیری جزیه را مگر از اهل کتاب با وجود
آنکه گرفتی جزیه را از مجوس الهجر که کتاب ندارند پس نوشت بسوی ایشان نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که مجوس بود ایشان را پیغمبری
کشتند او را و بود ایشان را کتابی که سوختند آنرا بیان این آنکه آورد نزد ایشان پیغمبر ایشان کتاب ایشان را در دوازده هزار پوست
گاو نر و مراد آنست که کتاب ایشان چون بغایت طولانی و بزرگ بود نتوانستند که از آن نسخه بردارند و چون سوخته شد کتاب مانند نبودن
در اجتهادات کردند **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن صدقات اهل الجزیة و ما یؤخذ منهم من ثمن خمورهم و لحم خنازیرهم و میتتهم قال
علیهم الجزیة فی اموالهم تؤخذ منهم من ثمن لحم الخنزیر او خمر و کل ما اخذوا منهم من ذلک فوزر ذلک علیهم و ثمنه للمسلمین حلال یأخذونه فی جزیتهم **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گوسفندهای اهل جزیه و آنچه گرفته میشود از ایشان از جمله قیمت خمرهای ایشان و قیمت گوشت خوکهای ایشان
و قیمت گوسفندهای مرده ایشان پس امام گفت که بر ایشان است جزیه در مالهای ایشان یعنی میگذارد که گوسفند علیحده بر ایشان نیست آن جزیه گرفته میشود
از ایشان از قیمت گوشت خوک یا خمر و هر چه مسلمانان گرفتند از ایشان از جمله آن قیمت پس گناه آن بر ایشان است و قیمت آن برای مسلمانان
حلال است مسلمانان میگیرند آنرا در جزیه ایشان **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ارض الجزیة لا ترفع عنهم الجزیة و انما الجزیة

عطاء

تمه و حجه حتی انتهی الی سبعة عشر و عشرة و مثلها حتی انتهی الی السبعین **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب
بیست و سیوم که باب قضاء حاجة المؤمن است ... [illegible]
مرفوع است و جمله حالیه است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر آینه اینکه حج کنم یک حج محبوبتر است بسوی من از اینکه آزاد
کنم بنده ... [illegible]
[illegible]

بسوی زمین باینیغ الثقف وقدر اسد تجاست در آن روز مگر آنکه لطف میدارد او را الله تعالی از فراخه فرود می آید از آسمان بسوی زمین در ام روز
نیس مبادرت بصدقه باعث این میشود که او را از وز نکرده بیم باو نرسد او را بلا **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله لا اله الا هو لیدفع
بالصدقة الداء والدبیلة والحرق والغرق والهدم والجنون و عد رسول الله صلی الله علیه و آله سبعین بابا من السوء **شرح** لا اله الا هو جمله معترضه
است الدبیلة بضم دال بی نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین حرارت اندرون الحرق بفتح حای بی نقطه و فتح رای بی نقطه و قاف سوختن و
الغرق بفتح عین بی نقطه و فتح رای بی نقطه و قاف غرق ماندن در آب الهدم بفتح ها و فتح دال بی نقطه فرو ماندن در زیر خانه السوء بضم سین بی نقطه و سکون
واو و همزه مکروه طبع **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله تعالی که نیست معبودی بغیر او دفع میکند بسبب صدقه درد او
حرارت اندرون او را و سوختگی را و در آب غرق شدن او را و در زیر خانه ماندن او را و دیوانگی او را و شمرد رسول الله صلی الله علیه و آله هفتاد نوع را از ناخوشی
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر یهودی بالنبی صلی الله علیه و آله فقال السام علیک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله علیک فقال اصحابه
انما سلم علیک بالموت فقال الموت علیک فقال النبی صلی الله علیه و آله وکذلک رددت ثم قال النبی صلی الله علیه و آله ان هذا الیهودی یعضه اسود فی
قفاه فیقتله قال فذهب الیهودی فاحتطب حطبا کثیرا فاحتمله ثم لم یلبث ان انصرف **شرح** السام بسین بی نقطه و الف منقلب از واو و تخفیف میم مرگ
و یهود این لفظ را اراده میکردند و میگویند با مسلمانان که مشتبه بسلام شود و بعد الاصحاب گفتند انما سلم علیک بالموت یعنی اراده السلام کرد و سلام نبود القفا
بفتح قاف و فتح الف منقلب از واو پس گردن ان بفتح همزه و تخفیف نون مخففه مقدر الی ان است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذشت
یهودی بنبی صلی الله علیه و آله پس یهود گفت السام بر تو باد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بر تو باد پس گفتند اصحاب نبی که جز این نیست که سلام
کرد بر تو به مرگ یعنی ... گفت مرگ بر تو باد پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که و چنان بر گردانیدم ... پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که این
یهود میگزد او را ماری سیاه در پس گردن او و ... او را ... گفت که پس رفت آن یهود و ... هیزم جمع کرد ... بسیار ... پس ... خود ...
و دیر نکرد تا آنکه برگشت یعنی زود برگشت **اصل** فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ضعه فوضع الحطب فاذا اسود فی جوف الحطب عاض علی عود
فقال یا یهودی ای شیء عملت الیوم فقال ما عملت عملا الا حطبی هذا احتملته فجئت به وکان معی کعکتان فاکلت واحدة وتصدقت بواحدة علی مسکین
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله بها دفع الله عنه وقال ان الصدقة تدفع میتة السوء عن الانسان **شرح** الکعک بفتح کاف و سکون عین بی نقطه و کاف
و معرب قرص ... از نان ... مینامند و ... میگویند ... نان ... است و ... میگویند ... پخته میشود ... بهم ... تقدیر ... کعک ... و
... المیتة بکسر میم و سکون یای دو نقطه در پایین نوعی از مرگ السوء بفتح سین و سکون واو و همزه و مصدر ... است ... و آن مضاف الیه
است و مراد بمیتة السوء نوعی از مرگ است که باعث آزار مردمان ... است باعتبار اینکه ... بلای دنیا ... ان انسان
است ... بجای آن ... گفت ... و این ... مومن ... شمرده میشود و میتواند ... که مراد ... باشد و مراد ...
از دفع بالکلیه باشد **یعنی** پس گفت آن یهود در آن رسول الله صلی الله علیه و آله که بگذار هیزم را پس گذاشت هیزم را پس ناگاه ماری سیاه در میان
هیزم ... بود ... پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که ای یهود چه چیز کردی امروز پس یهود گفت که نکردم کاری
مگر اینکه هیزم را ... این ... بر دوش خود گرفتم ... پس ... و ... پس خوردم یکی را و تصدق کردم ... پس گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که بآن صدقه دفع بلا کرد الله تعالی از او و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بدرستی که صدقه دفع میکند مردن ...
را از مومن ... اینکه این قضیه معجزه است و دلالت میکند بر اینکه ان هذا الیهودی یعضه اسود فی قفاه فیقتله ... واقع باشد زیرا که ...
... و لازم ندارد ... در همان روز ... دفع ... الله تعالی ... است و صدق ان ... لازم
ندارد وقوع ... در مستقبل پس قبول نداریم که آن یهودی ... از آن روز گرفتار آن بلا نشده ... تسلیم میکنیم و میتواند بود
که نبی صلی الله علیه و آله این کلام گفته باشد ... قرینه آن در وقت گفتن نزد مخاطبان ظاهر نباشد و این جایز است در امور ... معلوم باشد
که قرینه مجاز ظاهر خواهد شد ... آنچه ... در حدیث یازدهم ... باب ... هشتاد و چهارم از باب ... گذشته گفت ... الا فی خیر کثیر
... قرینه مجاز بعد از ... ظاهر ... دلالت میکند بر اینکه حکم ... واجب ...
حکم شرعی جایز است ... است ... این ... آیت سوره ... و ... ام الکتاب که گذشت در کتاب التوحید

درحدیث

در حدیث سیوم باب ... باب ... چهارم است **چهارم اصل** قال علیه صلوات الله علیه کانوا یرون ان الصدقة یدفع بها عن الرجل الظلوم
شرح ضمیر کانوا راجع بنی اسرائیل ... این ... روایت شده که ... بنی اسرائیل ... ان ... این ... واقع میشود
... است ... علم است ... مجهول است ... الظلوم بفتح ظای بانقطه و ضم لام و سکون واو و ... است
ظالم ... است از ... چنانچه ظاهر است از آنچه می آید در حدیث ... باب ... هشتاد و ... است ... ظالم ... ازاد
و اشکال ... **یعنی** گفت ... صلوات الله علیه ... که ... صدقه دفع بلا کرده میشود ... از مرد ... ظالم ... دفع بلا
در دنیا ... است **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله باکروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها **شرح** باکروا ... بای یک نقطه و
کاف و رای بی نقطه ... از باب تفعیل ... ابتداء ... در اول ... در اول ... و مراد ... خلاف آنچه گذشت در حدیث اول
این باب ... و چون ... ماننده آن باشد ... تخطی ... بانقطه و طای بی نقطه و الف منقلب از واو ... صیغه مضارع
غایب معلوم ... تفعیل ... **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ابتدا کنید بصدقه یعنی ... صدقه ... اراده
داشته باشید ... بلا ... صدقه ... صدقه ... بلا است **ششم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان الصدقة لتدفع سبعین بلیة من بلایا الدنیا مع میتة السوء ان صاحبها لا یموت میتة السوء ابدا **شرح** ... السوء گذشت در شرح
حدیث سیوم این باب ... صاحبت ... است ... اضافه ... صاحب ... تقدیر ...
در موضع حالست از سبعین بلیة و مراد ... دفع میکند ... مفعول مطلق ... است و عامل ان لتدفع
است ... **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که صدقه هر آینه دفع میکند هفتاد بلا را از بلاهای دنیا با دور
... صدقه ... **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تصدق بصدقة حین یصبح اذهب الله عنه نحس ذلک الیوم **شرح** النحس بفتح نون و سکون حای بی نقطه و سین بی نقطه
بلا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ... تصدق کند بصدقه وقتی که صبح ... برطرف میکند الله تعالی از او بلای آن روز را
هشتم اصل قال ابو الحسن علیه السلام لاسمعیل ابن محمد و ذکر له ان ابنه صدق عنه قال انه رجل قال فمره ان یتصدق ولو بالکسرة من الخبز ثم قال
ابو جعفر علیه السلام ان رجلا من بنی اسرائیل کان له ابن وکان له محبا فاتی فی منامه فقیل له ان ابنک لیلة یدخل باهله یموت قال فلما کان تلک اللیلة
وبنی علیه ابوه توقع ابوه ذلک فاصبح ابنه سالما فاتاه ابوه فقال یا بنی هل عملت البارحة شیئا من الخیر قال لا الا ان سائلا اتی الباب وقد کانوا
ادخروا لی طعاما فاعطیته السائل فقال بهذا دفع الله عنک **شرح** واو ... حالیه است ... تقدیر ... معلوم ... است ...
باسمعیل است ضمیر له راجع بامام است ان بفتح همزه و تشدید نون ... مفعول ... است ... و
... و ... صدق ... دال ... و قاف ... باب تفعیل ... صدقه ... داد
مستحق ... و مراد ... التصدق ... طفل ... است ... امام ... است ... مرض شده ... اطفال
است ... راجع باسمعیل است ... راجع ... است ... راجع ... امام است الکسرة بکسر کاف و سکون سین بی نقطه و رای بی نقطه
... شکسته ... خشک ... بنی ... بالدو یای دو نقطه در پایین ... ماضی مجهول ... معروف و
است ... بای یک نقطه و نون و الف منقلب از ... صیغه ماضی معلوم ... زدن ... ادخروا ... زیرا که عادت عرب
این بوده که ... البارحة بای یک نقطه و کسر رای بی نقطه و حای بی نقطه ... تشدید دال
بی نقطه که اول ... منقلب ... بانقطه ... منقلب ... افتعال ... بانقطه و رای بی نقطه صیغه ماضی معلوم باب افتعال است
و ضمیر راجع ... است ... ماضی مجهول است و ضمیر راجع ... است **یعنی** گفت امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام اسمعیل پسر محمد
را در حالی که ذکر کرده بود برای امام ... پسرش ... او ... گفت ... اسمعیل گفت ... تصدق ... تواند کرد
... طفل است امام گفت پس امر کن او را ... تصدق کند هر چند که ... نان خشک باشد ... امام گفت امام محمد باقر علیه السلام که بود ...
که مردی از بنی اسرائیل بود او را پسری و آن مرد ... پسر را دوست ... آن مرد ... خواب خود ... در خواب نزد او ... پس

پس گفته شد او را که بدرستی که پسر تو در شبی که داخل میشود با اهل خود یعنی شبی که زفاف میشود میمیرد امام محمد باقر علیه السلام گفت که پس جوان شد آن کسب
و چشم زد بر او پدر اش خائف می بود پدر او و آنرا که در خواب دیده بود پس بعد رسید پسر او بسلامت پس آمد نزد او پدر او پس گفت که ای پسرک
من آیا کردی دوش چیزی را از خیر پس گفت که نه مگر اینکه سایلی آمد بعد خانه و تحقیق که ما به نشسته بودند برای من طعامی را پس دادم آنرا بسایل پس پدرش
گفت که باین دفع کرده شد از تو بدی ... آنکه کلام قایل در منام از قبیل مجاز نیست بنابر اعتماد بر ظهور قرینه باشد که وقتی میتواند بود چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سیوم این باب میتوان گفت که خواب دیدن قسمی از خیال است و حقیقت ندارد ولیکن تعبیری میدارد و آن تعبیر معلوم که
نمیشود بود می اماکه هم مظنون میشود در ما نحن فیه از قبیل مظنون است نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان بینی و بین رجل
قسمة ارض وکان الرجل صاحب نجوم وکان یتوخی ساعة السعود فیخرج فیها واخرج انا فی ساعة النحوس فاقتسمنا فخرج لی خیر القسمین فضرب
الرجل بیده الیمنی علی الیسری ثم قال ما رایت کالیوم قط قلت ویل الآخر وما ذاک قال انی صاحب نجوم اخرجتک فی ساعة النحوس وخرجت انا
فی ساعة السعود ثم قسمنا فخرج لک خیر القسمین شرح صاحب نجوم بتقدیر صاحب علم نجوم است و ... منجمان بعلم باعتبار علم ایشان
است بصورت قواعدی که اختراعی امثال ایشان است در احکام پس مانند علم باصطلاح حالات و مناسبات ندارد و با اینکه قواعد ایشان در تعیین
سعد و نحس مانند آنها باطل باشد پس ... امام برای دفع ... مظنون ایشان نیست بلکه برای دفع ... است که بقضا و قدر راضی باشد
خواه موافق مظنون ایشان شود و خواه نشود ... بالقطع ... از ... مضارع غایب معلوم باب تفعل است ... توخی
یا بیدان چیزی که مقصود عمده باشد السعود بضم سین منقطه و ضم عین بی‌نقطه و سکون واو و دال منقطه جمع سعد بفتح سین و سکون عین بی‌نقطه
و در اصطلاح منجمان ستاره‌هائی است که چون قمر با بعضی از آنها جمع شود نزد منجمان مبارک است برای شروع در کارها جوهری در صحاح گفته که و سعود النجوم عشرة اربعة
منها فی برج الجدی والدلو ینزلها القمر وهی سعد الذابح وسعد بلع وسعد السعود وسعد الاخبیة وسعد السعود وهو کوکب منفرد نیر واما الستة التی لیست من المنازل فسعد
ناشرة وسعد الملک وسعد البهام وسعد الهمام وسعد البارع وسعد مطر وکل سعد منها کوکبان بین کل کوکبین فی رأی العین قدر ذراع وهی
متناسقة واما سعد الاخبیة فثلثة انجم کانها اثافی ورابع تحت واحد منهن وارادت ساعة السعود ساعة اجتماع القمر مع بعض السعود است فیخرج بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعل منصوب است بتقدیر ان بعد از فاء برای سببیت است زیرا که توخی متضمن معنی تمنی یا ترجی است بنظر قول شاعر یا ناق سیری عنقا فسیحا
الی سلیمان فنستریحا زیرا که سین استقبالیه متضمن معنی تمنی یا ترجی است و فیخرج ... که الف ما ستریحا برای اطلاق است و اخرج بصیغه
مضارع مجهول متکلم وحده از باب افعال منصوب و معطوف بر مفعول فاعل است اول و از این مفهوم میشود که آن مرد از بزرگان دنیا بوده و حکومتی داشته
النحوس بضم نون و ضم حاء بی‌نقطه و سکون واو و سین بی‌نقطه جمع نحس بفتح نون و سکون حاء ضد سعود و آن ستاره‌هائی است که چون قمر با بعضی از آنها جمع شود
نزد منجمان خوب نیست برای شروع در کارهای عمده کاف در کالیوم بمعنی مثل است و منصوب است محلا و مفعول ما رایت است و ویل بفتح واو و سکون
یاء دو نقطه در پایین و کاف مفتوحه در لک است از وی که اسم فعلیت بمعنی التعجب و کاف خطاب و ... که ... دارد و یکی در اصل ویلک بوده
پس وی منصوب است بتقدیر او مفعول فعل محذوف است بتقدیر الزم و لک بمعنی اینکه ملازم باش ویل خود را و کاف مجرور در و مضاف الیه است الآخر
بکسر همزه و الشد به لام حرف استفتاح است حرک بفتح خاء با نقطه و فتح باء یکی نقطه و راء بی‌نقطه منصوب و منادی مرخم و عامل آن محذوف است
بتقدیر لا ارید الاخبرک ذاک اسم اشاره است و منصوب است محلا و صفت حرک است و کاف مفتوحه حرف خطاب است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود میان من و میان مردی قسمت زمینی و بود آن مرد صاحب علم نجوم پس بود که بر میداشت گویی باید ساعت اجتماع
قمر با کسیها یعنی سعود منجمان پس قسمت کردیم آنرا پس بیرون آمد برای من بهتر دو قسم پس زد آن مرد دست راست خود را بر پشت دست چپ
خود با پشت گویی که دست چپ خود را در پایین گرفته و دست راست خود را بالا برده فرود آورده بر دست چپ چنانچه اهل مصیبت میکنند و این
بخلاف برابر یکدیگر داشتن دو دست و بر یکدیگر زدن است که در وقت خوشحالی باشد بعد از آن گفت که ندیدم مثل امروز را هرگز گفتم
لایق میکنم ... مطلوب حکایت ترا مراد آنست که خبر ده مرا که چه واقع است بر دست زدن آن مرد گفت که بدرستی که من صاحب علم نجوم بیرون
کردم ترا در ساعت نحس ها و بیرون آمدم من در ساعت سعدها بعد از آن قسمت کردیم پس بیرون آمد برای تو بهتر دو قسم اصل فقلت الا احدثک
بحدیث حدثنی به ابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سره ان یدفع الله عنه نحس یومه فلیفتتح یومه بالصدقة یذهب الله بها عنه نحس یومه

ومن احب ان یذهب الله عنه نحس لیلته فلیفتتح لیلته بالصدقة یدفع الله عنه نحس لیلته ثم قلت وانی افتتحت خروجی بالصدقة فهذا خیر لک من علم النجوم
شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام مرکب از حرف استفهام و حرف نفی است یذهب در اول بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مجزوم است چون در جواب
امر است و مکسور شده برای التقاء ساکنین و هم چنین است یدفع در دوم ماء در فهذا برای تفریع است و هذا اشاره بعلم بهذا الحدیث است یعنی
پس گفتم که آیا خبر ندهم ترا بخبری که خبر داد مرا بآن پدرم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که خوشحال کند او را اینکه دفع کند الله
از او مکروه روزش را پس باید که ابتدا کند روزش را بصدقه تا برطرف کند الله تعالی بآن صدقه از او مکروه روزش را و هر که دوست دارد اینکه
برطرف کند الله تعالی از او مکروه شبش را پس باید که ابتدا کند شبش را بصدقه تا دفع کند الله تعالی از او مکروه شبش را بعد از آن گفتم که من بودم
که من ابتدا کردم بیرون آمدن خود را از شهر بصدقه پس دانستن این حدیث که منقول شده از رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر است برای تو از علم نجوم
دهم اصل عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول کان رجل من بنی اسرائیل ولم یکن له ولد فولد له غلام وقیل له انه
یموت لیلة عرسه فمکث الغلام فلما کان لیلة عرسه نظر الی شیخ کبیر ضعیف فرحمه الغلام فدعاه فاطعمه فقال السائل احییتنی احیاک الله قال فاتاه
آت فی النوم فقال له سل ابنک ما صنع فسأله فخبره بصنیعه قال فاتاه الآتی مرة اخری فی النوم فقال له ان الله احیی لک ابنک بما صنع بالشیخ شرح
روایت است از حسن بن علی الوشاء که ... بوده از امام رضا علیه السلام گفت شنیدم از امام که گفت که بود مردی از جمله بنی اسرائیل و نبود او را فرزندی
پس زاده شده برای او پسری پس در خواب گفته شد او را که بدرستی که آن پسر میمیرد در شب عروسی او پس درنگ کرد آن پسر تا ... به
هنگام بلوغ رسید پس چون شد شب عروسی او نگاه کرد بسوی پیر مردی بزرگ ضعیف پس رحم کرد او را آن پسر پس خواند او را پس طعام داد او را
پس گفت آن سایل که زنده کردی مرا زنده کناد ترا الله تعالی امام گفت که پس آمد نزد پدرش آینده در خواب پس گفت پدرش را که سوال کن پسرت را
که چه کرد پس سوال کرد او را پس خبر داد پدر را بکرده خود امام گفت که پس آمد نزد پدرش آن آینده باری دیگر در خواب پس گفت او را که بدرستی
که الله تعالی زنده داده برای تو پسرت را بسبب آنچه کرد با پیر مرد گذشت بیان خواب و تعبیر آن در شرح حدیث هشتم این باب یازدهم اصل
عن محمد بن مسلم قال کنت مع ابی جعفر علیه السلام فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله فسقطت شرفة من شرف المسجد فوقعت علی رجل فلم تضره واصابت
رجله فقال ابو جعفر علیه السلام سلوه ای شیء عمل الیوم فسألوه فقال خرجت وفی کمی تمر فمررت بسائل فتصدقت علیه بتمرة فقال ابو جعفر علیه السلام
بها دفع الله عنک شرح الشرفة بضم شین با نقطه و سکون راء و فتح فاء کنگره و آن قطعه‌ایست از سر دیوار که مرتفع است نسبت بدو طرف
آن و در سر دیوار قلعه‌ها مانند آن کنگره‌ها میباشد و اینجا در سر دیوار مسجد مکروه است لیکن بنی امیه کرده بوده اند شرف بضم شین و فتح راء
جمع شرفه است لم تضره از باب نصر و باب افعال میتواند بود واو در واصابت حالیه است بتقدیر قد و رجله بکسر راء بی نقطه و سکون جیم اینجا عبارتست
از ... از ران و زانو تا قدم و از این ظاهر میشود که آن مرد نشسته بوده یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که بودم با امام محمد باقر علیه السلام
در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله که در مدینه است پس افتاد کنگره از کنگره‌های مسجد پس فرود آمد بر مردی پس آزار نکرد او را و حال آنکه
تحقیق برخورده بود بپای او را پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که سوال کنید او را که چه چیز را از خیر کرده امروز پس پرسیدند او را پس گفت که از
خانه بیرون آمدم و حال آنکه در آستین من خرما بود پس گذر کردم بگدائی پس تصدق کردم بر او یک خرما پس گفت امام محمد باقر علیه السلام از تو را
که بآن یک خرما دفع فرمود الله تعالی از تو باب پنجاهم باب فضل صدقة السر شرح این باب بیان فضیلت صدقه مستحبه پنهانیست و این
باب سه حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله صدقة السر تطفئ غضب الرب شرح تطفئ بطاء بی نقطه و فاء و همزه بصیغه
مضارع معلوم غایبه باب افعال است الاطفاء خاموش کردن آتش یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که صدقه مستحبه پنهانی خاموش میکند
آتش غضب صاحب کل اختیار را دوم اصل عن عمار الساباطی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمار الصدقة والله فی السر افضل من
الصدقة فی العلانیة وکذلک والله العبادة فی السر افضل منها فی العلانیة شرح روایتست از عمار ساباطی که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام که ای عمار صدقه مستحبه بخدا قسم که در پنهانی بهتر است از صدقه مستحبه در آشکار و هم چنان بخدا قسم که عبادت مستحبه در پنهانی بهتر است
از آن عبادت مستحبه در آشکار سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله صدقة السر تطفئ غضب الرب تبارک و تعالی شرح
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول باب پنجاه و یکم باب صدقة اللیل شرح این باب بیان صدقه مستحبه شب است و در این باب سه

حدیث است **اول اصل** عن هشام بن سالم قال کان ابو عبدالله علیه السلام اذا اعتم و ذهب من اللیل شطره اخذ جرابا فیه خبز و لحم و الدراهم فحمله علی
عنقه ثم ذهب به الی اهل الحاجة من اهل المدینة فقسمه فیهم و لا یعرفونه فلما مضی ابو عبدالله علیه السلام فقدوا ذلک فعلموا انه کان ابا عبدالله صلوات الله علیه
شرح اعتم بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و تخفیف میم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع با امام علیه السلام است الاعتام گزاردن
نماز خفتن الشطر بفتح شین با نقطه و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه النصف جزء و اینجا مراد دوم مراد است که صبر میکرد تا اینکه مردم نماز گزارده
اند متفرق شوند الجراب بکسر و فتح جیم و راء بی نقطه و الف و باء یک نقطه انبان العنق بضم عین بی نقطه و سکون نون و قاف گردن
دو شب و انبان بلفظ جمع باعتبار اجزاء دوش است و اخذ است بر بزرگی انبان بر دوش که جمیع اجزاء دوش را ملاقات کرده یا باعتبار اجزاء او بر داشتن
است در شب که انبان بر دوش که مکرر از این دوش بر آن دوش میگرفته و به میکرد اینده و میتواند بود که جمع انجا معنی تثنیه باشد نظیر انچه
گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب نهم که باب جامع فی الحائض و المستحاضه است که سن بلغ الاقراء و ادناه و حیضتان فصاعدا و میتواند بود
که الفم بودن باشد یعنی گرفتن دو انبان بر دوش به بزرگی که انبان بر دوش که بعضی آن بر او آن کج شده باشد **یعنی** روایت است از هشام بن سالم گفت که عادت
امام جعفر صادق علیه السلام این بود که چون نماز خفتن میگذارد و میگذشت از شب نصف آن فرا میگرفت انبانی را که در آن بود نان و گوشت و درهم
پس بار میکرد آنرا بر دوش خود پس میبرد آنرا بسوی محتاجان از اهل مدینه پس بخش میکرد آنرا در ایشان بر حالی که نمی شناختند او را پس چون
وفات یافت امام جعفر صادق علیه السلام نیافتند آنرا پس دانستند که او بود امام جعفر صادق صلوات الله علیه **دوم اصل** قال رسول الله صلی
الله علیه و آله اذا طرقکم سائل ذکر بلیل فلا تردوه **شرح** طرق بطاء بی نقطه و راء بی نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است الطرق بفتح
طاء و سکون راء و الطروق بضم طاء و ضم راء آمدن در شب ذکر بذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب التفعیل است خدا را یاد
آوردن یا اسم است بمعنی مرد پس مرفوع خواهد بود بلیل متعلق بطرق است پس جمله بر تجرید است یا متعلق بذکر است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که چون آید نزد شما گدائی که خدا را یاد آورد در شب پس رد مکنید او را و ادای دادن چیزی **سیوم اصل** عن معلی بن خنیس قال خرج ابو
عبدالله علیه السلام فی لیلة قد رشت و هو یرید ظلة بنی ساعدة فاتبعته فاذا هو قد سقط منه شیء فقال بسم الله اللهم رده علینا قال فاتیته فسلمت
فقال معلی قلت نعم جعلت فداک فقال لی التمس بیدک فما وجدت من شیء فادفعه الی فاذا انا بخبز منتثر کثیر فجعلت ادفع الیه ما وجدت فاذا انا بجراب
اعجز عن حمله من خبز فقلت جعلت فداک احمله علی راسی فقال لا انا اولی به منک و لکن امض معی **شرح** رشت براء بی نقطه و تشدید شین با نقطه
بصیغه ماضی معلوم غایبه باب نصر است الرش بفتح راء باریدن باران اندک و مانند آن و اسناد آن بلیل است مجازا الظلة بضم ظاء با نقطه
و تشدید لام سایه بان و جای که در بالای آن سقف باشد و آنرا سقیفه نیز مینامند بنی ساعده عبارت است از طایفه از قبیله خزرج که در مدینه
می بوده اند اتبعته بتشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی متکلم وحده از باب افتعال است الاتباع روانه شدن از پی کسی او برای جاه
است و ضمیر راجع باو بسم الله برای استعانت است و اسم بمعنی اسماء و مجرد است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب
شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است رده بضم راء بی نقطه و فتح و ضم و کسر دال بی نقطه مشدده بصیغه امر باب نصر است علینا بفتح
عین بی نقطه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون منصوب منون و صفت مفعول مطلق محذوف است بتقدیر ردا علیا العلین
ظاهر کردن و در آن بیان است و میتواند بود که بفتح لام باشد مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم مع الغیر باشد باعتبار اینکه آن شیء باو بوده و برادر بر
ملائکه که مرد کار او بوده اند معلی خبر مبتدا محذوف است بتقدیر انت معلی و استفهام نیز مقدر است احمله بصیغه امر باب ضرب است و میتواند
بود که بصیغه مضارع متکلم وحده باشد **یعنی** روایت است از معلی بن خنیس بضم خاء با نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه
گفت که از خانه بیرون رفت امام جعفر صادق علیه السلام در شبی که بتحقیق اندک باریدن کرده بود بر حالی که اراده کرده بود سقیفه بنی ساعده را
پس بیرون رفتم از پی او پس ناگاه شان این بود که بتحقیق افتاد از او چیزی پس گفت بسم الله خداوندا رد کن آنرا بر ما
گردان افتاده را برگردانیدنی گفت معلی آمدم نزد او پس سلام کردم بر او پس بعد از جواب گفت
که آیا تو معلی گفتم آری قربانت شوم پس گفت مرا که جست و جو کن بدست خود پس هر چه یافتی از چیزی که افتاده پس بده آنرا بسوی من پس
ناگاه من بودم با نانی پراکنده بسیار پس شروع کردم میرسانیدم بسوی او آنچه را که می یافتم پس ناگاه من بودم با انبانی که عاجز بودم از

برداشتن بخودی خود از نان پس گفتم قربانت شوم بار کن آنرا بر سرم پس گفت که نه من سزاوارترم بکشیدن آن از تو و لیکن روانه شو با من
اصل قال فاتینا ظلة بنی ساعدة فاذا نحن بقوم نیام فجعل یدس الرغیف و الرغیفین حتی اتی علی آخرهم ثم انصرفنا فقلت جعلت فداک یعرف
هؤلاء الحق فقال لو عرفوه لواسیناهم بالدقة و الدقة هی الملح ان الله تبارک و تعالی لم یخلق شیئا الا و له خازن یخزنه الا الصدقة فان الرب یلیها بنفسه
و کان ابی علیه السلام اذا تصدق بشیء وضعه فی ید السائل ثم ارتده منه فقبله و شمه ثم رده فی ید السائل **شرح** یدس بیاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است الدس بفتح دال پنهان کردن چیزی در زیر چیزی و مانند آن لواسیناهم بفتح لام تاکید و واو منقلب از همزه و الف و فتح سین
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مجزوم و او از باب مفاعله است المواساة مدد
کردن کسی را بمال الدقة بضم دال بی نقطه و تشدید قاف هر چیز از اسباب طعام که در مثل چرب نبوده میشود مثل گوشت و کره و مانند آنها که
با نمک خورده میشود صاحب قاموس در ... گفته که و التوابل من الابزار و الملح مع ما خلط به من ابزار او الملح المدقوق و بنا بر آنچه گفتیم ظاهر است
که والدقة هی الملح کلام امام باشد و ملح بکسر میم و سکون لام و حاء بی نقطه بمعنی نمک و دور است داشتن آن که از صاحب قاموس گفته که در اینجا ملح و ظاهرش
این کلام برای تفسیر لفظ دقه نیست بلکه برای بیان حال جمع دقه است **یعنی** معلی گفت که پس آمدیم نزد سقیفه بنی ساعده پس ناگاه ما بودیم
با جمعی که خوابیده بودند پس امام شروع کرد که پنهان میکرد در زیر رخت ایشان یک گرده و دو گرده تا اینکه آمد بر سر آخر ایشان بعد از آن برگشتیم
پس گفتم که قربانت شوم آیا میشناسند اینجماعت حق امام مفترض الطاعه را پس امام گفت که اگر میشناختند حق را هر آینه مدد میکردیم ایشان را
بر نمک و در نمک خوش آمد و مخصوص اهل حق است مراد آنست که این قوم مستضعف اند یا مجهول الحال اند یا از برای اینکه در قسم اند
پس شیء صدقه به تعظیم و از اهل حق بودند تعظیم ایشان بر نمک خوش میکردیم صدقه بدرستی که خدا تبارک و تعالی نیافرید چیزی را مگر اینکه مر آنرا
که آنرا حافظ و حفظ میکند آنرا مگر صدقه پس بدرستی که صاحب کل اختیار کار سازی آن میکند بخودی خود و عادت پدرم علیه السلام این بود
که چون انفاق میکرد بچیزی میگذاشت آنرا در دست سائل بعد از آن واپس میگرفت آنرا از سائل پس می بوسید آنرا و بو میکرد آنرا برای کمال
شرف بخشیدن بعد از آن بر میگردانید آنرا در دست آن سائل **اصل** ان صدقة اللیل تطفئ غضب الرب و تمحو الذنب العظیم و تهون الحساب و صدقة
النهار تثمر المال و تزید فی العمر ان عیسی بن مریم علیه السلام لما ان مر علی شاطئ البحر رمی بقرص من قوته فی الماء فقال له بعض الحواریین یا روح الله و کلمته
لم فعلت هذا و انما هو من قوتک قال فقال فعلت هذا لدابة تاکله من دواب الماء و ثوابه عند الله عظیم **شرح** ان در لما ان بفتح همزه و سکون نون
زائده است برای تاکید اتصال جزاء بشرط روح الله و کلمته موافق است با مضمون آیت سوره نساء و کلمته القاها الی مریم و روح منه و مراد امام مفترض
جان الله تعالی است که بخلایق داده زیرا که هیچ زمین خالی از او نباشد یکبار نزد زمین نمیماند و ایضا مصداق کلمه الله تعالی است که گفته که زمین را
خالی از خلیفه خود نمیگذارم **یعنی** بدرستی که صدقه شب خاموش میکند آتش غضب صاحب کل اختیار را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را
روز قیامت را و صدقه روز بار آور میشود مال را و زیاد میکند در عمر بدرستی که عیسی بن مریم علیه السلام چون گذشت در کنار دریا بینداخت
قرصی را که بقوت خود در آب پس گفت او را بعضی حواریین که ای جان الله تعالی که بخلایق داده و امام مفترض الطاعه چرا کردی این را و حال
آنکه جز این نیست که آن قرص از جمله قوت تست پس گفت که کردم آنرا برای جنبنده که میخورد آنرا از جمله جنبندگان این آب و ثواب آن نزد الله
تعالی بزرگ است مراد از نقل این حکایت بیان آنست که مستضعفان و مانند ایشان مثل دواب آبند در اینکه چون گرسنه باشند دادن صدقه بایشان
ثواب عظیم دارد **باب نهم** **اصل** **باب فی ان الصدقة تزید فی المال** **شرح** این بابیست در بیان اینکه صدقه زیاد میکند در مال
و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الصدقة تقضی الدین و تخلف بالبرکة **شرح** تخلف بصیغه مضارع معلوم
غایبه باب نصر است الخلافة جانشین شدن باء در بالبرکة برای تعدیه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که صدقه ادا میکند
قرض را و جانشین خود میکند برکت را **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثروا فان الصدقة
تزید فی المال کثرة فتصدقوا رحمکم الله **شرح** کثرة منصوب مفعول تمیز است و قوله فتصدقوا رحمکم الله تتمه کلام رسول است یا خطاب امام جعفر صادق علیه السلام
با اصحاب خود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که انفاق کنید چه بدرستی که صدقه زیاد میکند
در مال بسیار را پس تصدق کنید رحمت کناد شما را الله تعالی **سیوم اصل** قال ابو عبدالله علیه السلام لمحمد ابنه یا بنی کم فضل معک من تلک النفقة قال اربعون

و دینار فقال اخرج و تصدق بها فقال انه لم یبق معی غیره قال تصدق بها فان الله عز و جل یخلفها اما علمت ان لکل شیء مفتاحا و مفتاح الرزق الصدقة فتصدق بها ففعل فما لبث ابو عبد الله علیه السلام الا عشرة ایام حتی جاءه من موضع اربعة الاف دینار فقال یا بنی اعطینا لله اربعین دینارا فاعطانا الله اربعة الاف دینار **شرح** یخلفها بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است و مفعول اول آن محذوف است برای نظم تقدیر یخلفها الاعطاء **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام محمد را که پسر او بود که آیا پسرک من چه زیاد مانده با تو از آن خرجی گفت چهل دینار طلا امام گفت که بیرون کن و تصدق کن بآنها محمد گفت که بغیر از آن نمانده با من غیر آنها از نقد امام گفت که تصدق کن بآنها چه بدرستی که الله عز و جل جانشین میکند آنها را مالی عظیم آیا نه دانستی که هر چیزی را کلیدیست و کلید رزق صدقه است پس تصدق کن بآنها پس چنین کرد پس درنگ نکرد امام جعفر صادق علیه السلام مگر ده روز تا آنکه آمد از جای چهار هزار دینار طلا پس امام گفت که ای پسرک من دادیم الله تعالی را چهل دینار پس داد ما را الله تعالی چهار هزار دینار و این رعایت کم عوض یکی صد داد **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال استنزلوا الرزق بالصدقة **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت فرود آرید رزق را از آسمان بسبب دادن صدقه **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یا حسن عبد الله قد تنزل الرزق احسن الله الخلافة علی ولده من بعده و قال حسن الصدقة تقضی الدین و تخلف بالبرکة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیکو کرد بنده صدقه را در وقت زندگی دنیا مگر آنکه نیکو کرد الله تعالی جانشینی را بر فرزندان او بعد از وفات او و امام گفت که نیکو صدقه ادا میکند قرض را و جانشین خود میکند برکت را **باب بیست و سیوم اصلها باب کفایة العیال والتوسع علیهم** العیال بفتح عین و یاء مشدد و الف و دال بی نقطه جمع عائل و آن در اصل مصدر باب حسب و علم است و بنا بر اول بمن متعدی میشود و بنا بر دوم بنفس متعدی میشود و بر هر تقدیر مصدر اینجا مستعمل شده در معنی اسم فاعل برای مبالغه پس افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث در آن مساویست **یعنی** این باب بیان تصدق بر خویشان نزدیک است و این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من وصل قریبا بحجة او عمرة کتب الله له حجتین و عمرتین و کذلک من حمل عن حمیم یضاعف الله له الاجر ضعفین **شرح** الحمیم بفتح حاء بی نقطه و کسر میم خویش و کذلک آخر تتمه کلام رسول است و میتواند بود که کلام امام باشد **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که پیوند کند خویش خود را بمالی که بسبب آن حج یا عمره بکند او نوشته میشود الله تعالی برای او دو حج و دو عمره که دیگران کنند بمال او و همچنین هر که بردارد از خویش خود باری از اثقال قرض یا غیره میکند الله تعالی برای او مزد او را برابر مزد برداشتن بار از دیگران **دوم اصل** سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای الصدقة افضل قال علی ذی الرحم الکاشح **شرح** الرحم بفتح راء بی نقطه و کسر حاء خویش الکاشح بکسر شین بانقطه و حاء بی نقطه کسیست که پهلو خالی میکند از آنکس بسبب اینکه عداوت در دل او دارد و آن مجرور صفت ذی الرحم است **یعنی** پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله که کدام صدقه بهتر است گفت صدقه بر صاحب خویشی باشد که پهلو خالی کند **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر و صلة الاخوان بعشرین و صلة الرحم باربعة و عشرین **شرح** فرق میان صدقه و صله اخوان اینست که صدقه بکار نیست تعلق میگیرد و بمستضعف و مجهول الحال چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب پنجاه و یکم بخلاف صله اخوان زیرا که آن البته متعلق بمعلوم الایمان است و ظاهر بعنوان صدقه نیست و ظاهر بعنوان ارسال هدیه است و ظاهر بعنوان دیگر است صلة الرحم بتقدیر صلة ذی الرحم است بقرینه حدیث سابق **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که صدقه ده برابر حساب میشود و قرض دادن هجده برابر حساب میشود و پیوند برادران مومن بعد از آن بیست برابر حساب میشود و پیوند خویشان بیست و چهار برابر حساب میشود مخفی نماند که از این ظاهر میشود که نفع صدقه نه برابر اصل است و نفع قرض هفده برابر نفع صدقه است پس بعید است اصل خواهد بود و چون صدقه و الیس گرفته نمیشود در دنیا پس با داوت آن نیز حساب میشود و مجموع اصل و نفع ده برابر میشود بخلاف قرض که اصل آن در دنیا و الیس گرفته میشود و بعد ابنود و ده برابر حساب نمیشود و الفاظ بر میشود که نفع صله اخوان دو برابر یک نسخ نفع صدقه است و نفع صله رحم دو برابر نسخ نفع صدقه است زیرا که در این دو صورت نیز اصل و الیس گرفته نمیشود در دنیا **باب پنجاه و چهارم اصلها باب کفایة العیال والتوسع علیهم** **شرح** الکفایة بکسر کاف مصدر مثل اللام باب ضرب خارج کردن کسی را از مشقت و آن دو مفعول میدارد و مفعول اول آن اینجا مضاف الیه شده و مفعول دوم محذوف شده تقدیر کفایة العیال مؤنتهم العیال بکسر عین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین کل اهلیه و منقطع از زراد و میتواند بود جمع عائل که نفقه اش بر او واجب است و آن مفرد است بمعنی جمع مثل قوم و رهط و جمع آن عالات بتخفیف

و عیالات

الصدقة علی القرابة [illegible]

عیالات است التوسع بتاء و سین منقوط و عین بی نقطه مصدر باب تفعل فراخ شدن و مراد اینجا فراخ دست بودن و خرج است **یعنی** این باب بیان فراخ کردن عیال از مشقت ایشان و بیان فراخ دست بودن بر ایشانست و این باب چهارده حدیث است **اول اصل** عن علی بن الحسین علیه السلام قال ارضاکم عند الله اسبغکم علی عیاله **شرح** ارضاکم افعل التفضیل از فعل مجهول مثل اللام و اوی باب علم است اسبغ بسین بی نقطه و باء یک نقطه و غین با نقطه افعل التفضیل از فعل معلوم باب نصر است السبوغ فراخ دست بودن در انفاق **یعنی** روایتست از امام زین العابدین علیه السلام گفت که مقبول ترین شما نزد الله تعالی فراخ دست ترین شماست بر عیال خود **دوم اصل** قال رجل لابی جعفر علیه السلام ان لی ضیعة بالجبل استغلها فی کل سنة ثلاثة الاف درهم فانفق علی عیالی منها الفی درهم و اتصدق منها بالف درهم فی کل سنة فقال ابو جعفر علیه السلام ان کانت الالفان تکفیهم فی جمیع ما یحتاجون الیه لسنتهم فقد نظرت لنفسک و وفقت لرشدک و اجریت نفسک فی حیوتک بمنزلة ما یوصی به الحی عند موته **شرح** الضیعة بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه زمین حاصل خیز مثل مزرعه الجبل بفتح جیم و فتح باء یک نقطه و تخفیف لام کوه و مراد اینجا کوهستان است الاستغلال بغین با نقطه مصدر باب استفعال کسب حاصل از زمین اجریت بجیم بی نقطه و راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه معلوم مخاطب باب افعال ماخوذست از جری بفتح جیم و تخفیف راء و الف منقلب از یاء و بمعنی سزاوار با و بمنزلة صله اجریت است و راء و بمنزلة در بسته قرار است **یعنی** گفت مردی امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که مراست ملکی در کوهستان که کسب حاصل آن میکنم در هر سالی سه هزار درهم پس خرج میکنم بر عیال خود از آنها دو هزار درهم را و تصدق میکنم از آنها هزار درهم در هر سالی پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر باشد آن دو هزار درهم بس ایشان را کافی باشد در همه چه محتاج میشوند بسوی آن در سال ایشان پس بتحقیق نظر کردی برای خود و موفق شدی برای راه نجات خود و لایق ساختی خود را در زندگی خود بمرتبه ثواب آنچه وصیت میکند بآن زنده نزد مردن و مراد اینست که مرتبه ثواب وصیت بثلث مال جمع ترکه حاصلست برای تو با آنکه ثلث جمیع مال خود را او داده باشی زیرا که اصل میوه نیز داخل مال است مخفی نماند که این تفاوت بسبب بقا و نماء ذی کلست و این است که این مرد قطع نظر از میوه خود نکرده بخلاف آنکه وصیت میکند و در این اشارتست باستحباب وصیت بثلث مال برای التصدق **سیوم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال ینبغی للرجل ان یوسع علی عیاله لئلا یتمنوا موته و تلا هذه الآیة و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا قال الاسیر عیال الرجل ینبغی للرجل اذا زید فی النعمة ان یزید اسراءه فی السعة علیهم ثم قال ان فلانا انعم الله علیه بنعمة فمنعها اسراءه و جعلها عند فلان فذهب الله بها قال معمر و کان فلان حاضرا **شرح** معمر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح میم مفتوحه و راء بی نقطه است فلان بفتح فاء بانقطه و تشدید لام و الف و دال بی نقطه است بمعنی جبر و راجع بالله تعالی است پس علی حبه است با راجع الطعام است پس علی بمعنی مع است مثل آیت سوره رعد و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم حاضر بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه اسم فاعل باب نصر و یا نیز بمعنی حافظ و محکم کار است پس مراد الفلان مرد دوم است یا از باب علم بمعنی بخیلست پس مراد الفلان مرد اول است و از حاضر الفناء بانقطه باشد بمعنی حاضر در مجلس امام فلان اضافی بهره دارد **یعنی** روایتست از معمر بن خلاد از امام رضا علیه السلام گفت که سزاوار است مرد را اینکه فراخ کند نفقه را بر عیال خود برای اینکه آرزو نکنند مردن او را و امام خواند این آیت را از سوره الدهر که و اطعام طعام میکنند با بودن چه او کرا راه دی بود را و بینید را امام گفت که بندی عیال مرد است سزاوار است مرد را چون زیاد داده شود در نعمت اینکه زیاده بهره بیندیاه خود را فراخ دستی بر ایشان بعد از آن امام گفت بدرستی که فلان کس انعام کرد الله تعالی بر او نعمتی پس باز داشت آنرا از عیال خود و پیرداختن نزد فلان کس پس برطرف کرد الله تعالی آن نعمت را گفت معمر که بعد فلان کس حاضر بانقطه بمعنی که با وجود آنکه امانت را بسیار خواب کالعدم ساختن مال تبذیر او مانا رفت **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الید العلیا خیر من الید السفلی و ابدأ بمن تعول **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که دست دهنده بهتر است از دست گیرنده در دنیا و آخرت و ابتدا کن در دادن بکسی که نفقه او برتست مراد اینست که چون عیال تو نیکی باشند باز داشتن چیزی از ایشان و دادن بدیگران معقول نیست **پنجم اصل** عن ابن ابی نجران عن الرضا علیه السلام قال صاحب النعمة یجب علیه التوسعة علی عیاله **شرح** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام روای گفت که امام گفت که صاحب فراخی معیشت واجب است بر او فراخ کردن معیشت بر عیال خود **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله المؤمن یاکل بشهوة اهله و المنافق یاکل اهله بشهوته **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مومن طعام میخورد باشتهای عیال خود و منافق طعام میخوراند عیال او را باشتهای او

او را دانسته که مومن تابع عیالست در تعیین وقت طعام خوردن و قدر طعام و خواهش طعام و منافق برعکس است هفتم اصل عن علی بن اسباط
عن ابیه ان ابا عبد الله علیه السلام سئل ایکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقوت عیاله قوتا معروفا قال نعم ان النفس اذا عرفت قوتها قنعت به
ونبت علیه اللحم شرح یقوت بقاف و واو و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است القوت بضم قاف نفقه و اول
الیوم فاقه نفقه الموصوف منه منکر النفس بفتح نون و سکون فاء و سین بی نقطه آنچه در آدمی جان باشد و در اینجا مراد میکند بسیار کردن چنانچه
گفته در سوره یوسف ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی اضافه در قوتها اضافه مصدر بمفعولست ضمیر راجع بقوتست نبت بنون و باء
یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرست و میتواند بود که بجای تاء سه نقطه نون باشد ضمیر علیه راجع بقوت
است اللحم بفتح لام و فتح حاء بی نقطه و تخفیف میم جمع لحم بضم لام و سکون حاء و دو سیناه گوشت و مانند آنها از رطوبتهای بدن باشد
و آن مرفوع و فاعل نبت است یعنی روایتست از علی بن اسباط از پدرش اینکه امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شد که آیا بود رسول الله
صلی الله علیه وآله با پرورش که نفقه میداده باشد عیال خود را نفقه اوسط که پسندیده شده عیال باشد امام گفت که آری بیان این آنکه نفس
آدمی چون بشناسد نفقه داده که دیگری او را آرام میگیرد و بآن و با هر جا میماند بنابر آن دوستی و ربطها میان عیال و میان نفقه دهنده
ایشان هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کفی بالمرء اثما ان یضیع من یعوله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همین
بس است مرد را باعتبار گناه اینکه بی نفقه واگذارد کسی را که نفقه میدهد آنکس را یعنی کسی که واجب النفقه اوست نهم اصل قال رسول
الله صلی الله علیه وآله ملعون ملعون من القی کله علی الناس ملعون ملعون من ضیع من یعول شرح الکل بفتح کاف و تشدید لام بار سنگین و سختی
و هر دو اینجا مناسب است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ملعونست ملعونست کسی که اندازد بار سنگین خود را بر مردمان مثل کسی که قادر
بر کسب نفقه خود باشد و کسب نکند تا نفقه او را دیگری دهد ملعونست ملعونست هر کسی که نفقه نگذارد واجب النفقه خود را دهم اصل
قال علی بن الحسین علیه السلام لان ادخل السوق ومعی دراهم ابتاع به لعیالی لحما وقد قرموا احب الی من ان اعتق نسمة شرح قرموا بقاف و واو
بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است القرم بفتح قاف و فتح راء شدت اشتهای گوشت النسمة بفتح نون و فتح سین بی نقطه بنده خواه غلام باشد
و خواه کنیز یعنی گفت امام زین العابدین علیه السلام که هر آینه اینکه داخل شوم بازار را بر حالی که با من باشد درهمی چند که خریداری نمایم با آنها
برای عیال خود گوشتی را بر حالی که تحقیق بسیار میل گوشت داشته باشند بهتر است بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را یازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیه السلام اذا اصبح خرج غادیا فی طلب الرزق فقیل له یا ابن رسول الله این تذهب فقال اتصدق
لعیالی قیل اتتصدق قال من طلب الحلال فهو من الله عز وجل صدقة علیه شرح الاصباح رسیدن بوقت طلوع آفتاب غادیا بغین بی نقطه
و الف و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو بصیغه اسم فاعل باب نصر حالست از فاعل خرج الغادی کسی که کاری در اول
روز کند اتتصدق استفهام انکاریست یعنی که تو در کار تصدق کردن نیستی ضمیر هو راجع بمصدر طلب است من برای نسبت است
علیه بفتح عین بی نقطه و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین مرفوع و صفت صدقه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود امام زین العابدین علیه السلام با پرورش که گاهی چون میرسید بوقت طلوع آفتاب از خانه بیرون میرفت بر حالی که در اول روز
بیرون میرفت برای کسب روزی پس گفته شد او را که ای پسر رسول الله کجا میروی پس گفت که تصدق میکنم برای عیال خود یعنی که بدرستی که تصدق
میکنم گفته شد او را که آیا در کار تصدق کردنی امام گفت که هر که کسب کند حلال را پس آن کسب او نسبت با الله عز وجل تصدقیست بلند مرتبه دوازدهم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان المؤمن یاخذ بادب الله اذا وسع الله علیه اتسع واذا امسک علیه امسک شرح یاخذ بهمزه و خاء
با نقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر بمعنی عمل است الادب بفتح همزه و فتح دال بی نقطه و باء یکنقطه روش خوب و اضافه
آن بالله باعتبار آنست که او تعلیم آن میکند چنانچه سوادست تعلیم آن میکند که گاهی فراخ کردن طعام تا کام را فراخ گذارد و گاهی تنگ
طعام تا کام را تنگ گذارد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که مؤمن عمل میکند بروشی که الله تعالی او را تعلیم آن میکند بیان این آنکه
چون فراخ کرد الله تعالی بر او روزی را فراخ کام میشود در نفقه دادن بعیال و چون تنگ گیرد بر او تنگ میگیرد در نفقه دادن بعیال سیزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سعادة الرجل ان یکون القیم علی عیاله شرح من برای تبعیض است السعادة بفتح سین بی نقطه

عاقبت بکبری القیم بفتح قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره بصیغه صفت مشبهه کارکن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که از جمله عاقبت بکبری مرد است اینکه باشد کارکن از برای عیال خود یعنی که نفقه ایشان را خود وارسد تا مبادا که آزار کشند چهاردهم اصل
سمعت الرضا علیه السلام یقول ینبغی للمؤمن ان ینقص من قوت عیاله فی الشتاء و یزید فی وقودهم شرح الوقود بفتح واو افروزینه آتش که هیزم است
و شاید که مراد اینجا باعث حرارت باشد مانند لباس پوستین و مانند آن نیز باشد یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که سزاوار است
برای مومن اینکه کم کند از خوراک عیال خود در زمستان و زیاده کند در افروزینه و باعث حرارت ایشان چرا که باینکه در زمستان اکثر
میوه ها مانند انجیر نیز باشد پس خرج خوراک اکثر میتواند کرد و لیکن خرج هیزم و مانند آن علاوه آن میشود باب پنجاه و پنجم اصل باب من یلزم
نفقته شرح در این باب بیان کسی که لازم میشود نفقه دادن او بر انسان و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له من الذی اجبر علیه و تلزمنی نفقته قال الوالدان والولد والزوجة شرح والدان شامل جد
و جده نیز هست و ولد بفتح واو و فتح لام شامل فرزند زاده نیز هست و لزوم نفقه منافات ندارد با اشتراط بعضی شروط و الا لازم می
آید که هر یکی از پدر و مادر و از پسر مالدار واجب النفقه آن دیگر باشد جبر بر نفقه زوجه مطلق نیست بلکه بر نفقه مطیعه است که طلاق نشده و لیکن منافات
ندارد با آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث ششم باب حق المرأة علی الزوج که باب صد و پنجاه و دوم است که لا یجبر الرجل الا علی نفقة الابوین
والولد بیان میشود یعنی روایتست از حریز از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که کیست آنکه مجبور میشوم بر او و لازم میشود مرا نفقه
دادن امام گفت که پدر و مادر و فرزند و زن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیتیم فقال
خذوا بنفقته اقرب الناس منه من العشیرة کما یاکل میراثه شرح اتی بصیغه مجهولست باء در بیتیم برای تعدیه است خذوا بصیغه امر مجهولست اقرب
منصوب و مفعول خذوا است و مراد باقرب مادرست و اگر باشد و الا جد و جده است اگر باشند و شاید که عمر ... شامل بنده ار
زن ای غنا شدند و بنابراین حصری که مفهوم است از حدیث سابق و حدیث آینده تخصیص خواهد بود ... یتیم من در منه ... است خبر
مستتر در یاکل راجع باقربست ضمیر میراثه راجع بیتیم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نزد امیر المؤمنین صلوات
الله علیه یتیم که مالی نداشت پس گفت تکلیف کنید نفقه دادن او کسی را که نزدیکتر مردم باشد و نسبت با آن یتیم از جمله خویشان چنانچه میخورد
میراث آن یتیم را اگر میرد و مالی از او ماند سیوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له من یلزم الرجل من قرابته ممن ینفق
علیه قال الوالدان والولد والزوجة شرح من بفتح میم و سکون نون استفهامیه است یلزم بصیغه معلوم باب علم است و ضمیر مستتر در آن فاعل و
راجع بمن است و مراد بلزوم کسی لزوم نفقه آنکس است الرجل منصوب و مفعول یلزم است و میتواند بود که یلزم بصیغه مجهول باب افعال باشد
و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل باشد و الرجل مفعول دوم باشد من در من قرابته برای تبعیض است القرابة بفتح قاف خویشی و ضمیر مستتر در ینفق
راجع بمن موصوله است و ضمیر علیه راجع بمن استفهامیه است و میتواند بود که من در من قرابته برای تبعیض باشد و قرابة بمعنی خویشان باشد
و ضمیر قرابته و ضمیر ینفق راجع بالرجل باشد و ضمیر علیه راجع بمن موصوله باشد یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفتم امام را که کیست که لازم میشود مرد را بسبب خویشی او نسبت بکسی که نفقه میکند بر او امام گفت که پدر و مادر و فرزند و زن باب پنجاه
و ششم اصل باب الصدقة علی من لا تعرفه شرح این باب بیان تصدق است بر کسی که نمیشناسی او را و در این باب دو حدیث است اول اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام اطعم سائلا لا اعرفه مسلما فقال نعم اعط من لا تعرفه بولایة ولا عداوة للحق ان الله عز وجل یقول وقولوا للناس
حسنا ولا تطعم من نصب لشیء من الحق او دعا الی شیء من الباطل شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا طعام دهم سائلی را که نمیشناسم
او را که مسلمانست یا نه پس امام گفت که آری بده کسی را که نمیشناسی او را بدوستی و نه بدشمنی برای دین حق بدرستی که الله عز وجل میگوید
در سوره البقرة که گویید برای مردمان نیکی را یعنی که نسبت نیک دهید بایشان ... در طعام سلوک چنان کنید ... ظاهر نشده است
و طعام مکن کسی را که عداوت کند چیزی را از دین حق یا خواند مردمان را بسوی چیزی از دین باطل دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه
سئل عن السائل یسأل ولا یدری ما هو فقال اعط من وقعت له الرحمة فی قلبک وقال اعط دون الدرهم قلت اکثر ما یعطی قال اربعة دوانیق
شرح تفسیر دوانیق گذشت در شرح حدیث سوم باب سیوم و مراد بدانیق ... که ایجا ... نقره سکوک ... خواه نقد و خواه

بجنس یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از سایلی که سوال میکند در لقمه میشود اجابت او بانچه [illegible] یا
نه در و امام گفت که بده کسی را که افتاد برای خدا در هم در دل تو و امام گفت بده این قسم سایل را که از رحم گفت اجابت است اکر داده شود
این قسم سایل امام گفت که چهار دانک باب بیست و هفتم اصل باب الصدقة علی اهل البوادی و اهل السواد شرح السواد بفتح سین بی نقطه و
واو و الف و دال بی نقطه عامه مردمان [illegible] که [illegible] میکنند که ظاهر [illegible]
در روستا و آن جماعت دور شهرست یعنی این باب بیان الصدقه بر اهل صحرا و اهل سواد است و این باب دو حدیث است اول اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصدقة علی اهل البوادی و السواد فقال الصدقة علی الفیافی و الف [illegible] و الزمنی و الضعفاء و الشیوخ و کان
ینهی عن اولئک الجانبین یعنی اصحاب السور شرح الزمنی بفتح زای با نقطه و سکون میم و نون و الف مقصوره جمع زمین بفتح زای و کسر میم و یاء
دو نقطه در پایین صاحبان آفت مثل کور و کر و فلک و مانند آنها و یکی از آن است بجهت که [illegible]
و تشدید میم و الف و نون و یاء دو نقطه در پایین و نون جمع [illegible] مردمان که [illegible] الشیوخ [illegible]
و ضم عین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه مصدر باب [illegible] یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از الصدقه بر اهل صحرا و سیاه
[illegible] امام گفت که الصدقه [illegible] و [illegible]
و عادت امام علیه السلام این بود که نهی میکرد از الصدقه بر [illegible]
دوم اصل عن مهنال القصاب قال قال ابو عبد الله علیه السلام اعط الکبیر و الکبیرة و الصغیر و الصغیرة و من وقعت له فی قلبک رقة و ایاک
و کل و قال بیده هکذا شرح [illegible]
میان مضاف و مضاف الیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
است [illegible] یعنی روایت است از مهنال
قصاب که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
و در دل تو [illegible]
[illegible] سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه
السلام ان اهل السواد یقتحمون علینا و فیهم الیهود و النصاری و المجوس فنتصدق علیهم فقال نعم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را اینکه
که اهل [illegible]
باب پنجاه و ششم اصل باب کراهیة رد السائل شرح این باب بیان مکروه بودن برگردانیدن [illegible] در این باب
سه حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقطعوا علی السائل مسالته فلولا ان المساکین یکذبون ما افلح من رده
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] دوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اعطوا السائل و لو کان علی
ظهر فرس شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام [illegible] سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
کان فیما ناجی الله عز و جل به موسی علیه السلام قال یا موسی اکرم السائل ببذل یسیر او برد جمیل لانه یاتیک من لیس بانس و لا جان ملائکة من
ملائکة الرحمن یبلونک فیما خولتک و یسالونک عما نولتک فانظر کیف انت صانع یا ابن عمران شرح الانس بکسر همزه و سکون نون و سین
بی نقطه اسم جنس [illegible] و الف و تشدید نون اسم جمع جن [illegible]
ملائکة [illegible]
بالنقط الصیغه [illegible] از باب تفعیل است التنویل

داوان

التنویل و اداوان [illegible] یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که بود در آنچه راز گفت الله عز و جل با آن موسی علیه السلام
[illegible] الله تعالی گفت که ای موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] چهارم اصل [illegible] علی بن الحسین علیه السلام
[illegible] شرح [illegible] امام زین العابدین علیه السلام
[illegible]
[illegible] پنجم اصل عن ابی اسامة زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] شرح [illegible]
یعنی روایت است از ابو اسامه زید [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] شرح
[illegible]
الظلف بکسر ظاء با نقطه و سکون لام [illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی گفت [illegible]
[illegible] باب پنجاه و
هفتم اصل باب قدر ما یعطی السائل شرح القدر بفتح قاف و فتح دال بی نقطه [illegible]
[illegible]
السائل مطلوب یعنی این باب بیان [illegible] در این باب دو حدیث است اول اصل عن الولید بن صبیح
قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فجاءه سائل فاعطاه ثم جاءه آخر فاعطاه ثم جاءه آخر فقال یسع الله علیک ثم قال ان رجلا لو کان
له مال یبلغ ثلثین او اربعین الف درهم ثم شاء ان لا یبقی منها الا وضعها فی حق لفعل فیبقی لا مال له فیکون من الثلثة الذین یرد
دعاؤهم قلت من هم قال احدهم رجل کان له مال فانفقه فی وجهه ثم قال یا رب ارزقنی فیقال له الم اجعل لک سبیلا الی طلب الرزق
شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تحمل لک السبیل الی طلب الرزق [illegible] یعنی روایت [illegible] نزد امام
جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ان با نجف کنند بیرا اثر ابیانه روی نکرو بعد از ان کفت که ای صاحب کل اختیار من روزی ده مرا بس کفته میشود او را از جانب الله تعالی

که آیا روزی ندادم ترا و روی که نفس من کردم بر زن خود بحال که اولاد را اطعام است پس کفته میشود او را از جانب الله تعالی که آیا نکرد ابتدا

کار او را بدست اختیار تو ان رشته با نیکه طلاق او در دست تو بعد از رعایت آداب میکردی و رسیا مهر وادای آن پس مشی از خلال و ارد

کذشت در خانه خود و کسب روزی نکرد و کفت که ای صاحب کل اختیار من روزی ده مرا پس کفته میشود او را از جانب الله تعالی که آیا نکرد ابتدا

راه طلب روزی **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ... السؤال ... ان تزداد و ... اقعد ادیتم حتی

شرح السؤال بضم سین ... **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت ...

هر کس را اکر خواهید ... زیاد کنید ... **باب شصتم اصل باب دعاء**

السائل شرح این باب بیان دعاء سائل است برای کسی که چیزی با و دهد ... **اول اصل** ... زیاد القندی

... **شرح** ...

[illegible]

شان این هرچند که باشد بال این احتیاج ابای می نماید از انجام نفقه عظیم را در گفتگو در نسخ و عدم نسخ این آیات گذشت در شرح حدیث اول
باب **باب شصت و سیوم اصل باب من سأل من غير حاجة** **شرح** این باب بیان کیست که گدایی کند بی احتیاج با آن و در این باب سه حدیث است
اول اصل قال علي بن الحسين عليهما السلام ضمنت على ربي انه لا يسأل احد من غير حاجة الا اضطرته المسألة يوما الى ان يسأل من حاجة **شرح**
گفت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام که ضامن شدم بر صاحب کل اختیار خود بر اینکه نیست کسی که گدایی نکند بی هیچ احتیاج مگر آنکه
بیچاره میکند او را آن گدایی روزی بسوی اینکه گدایی کند از روی احتیاج **دوم اصل** قال امير المؤمنين صلوات الله عليه اتبعوا
قول رسول الله صلى الله عليه و آله فانه قال من فتح على نفسه باب مسألة فتح الله عليه باب فقر **شرح** اتبعوا به تشدید تا و کسر [illegible] در باب الافعال
که منقوط الصوا از باب افتعال است **یعنی** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که پیروی کنید قول رسول الله صلی الله علیه و آله را بیان این
آنکه بدرستی که او گفت هر که گشود بر خود در سوال را گشود الله تعالی بر او در احتیاج را مراد آنست که هر که بی حاجت گدایی کند محتاج بگدایی
میشود چنانچه گذشت در حدیث سابق **سیوم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام ما من عبد يسأل من غير حاجة فيموت حتى يحوجه الله اليها
ويثبت الله له بها النار **شرح** ما مشابه بلیس است و من زایده است برای تأکید عموم عبد مجرور است لفظا و مرفوع است محلا و اسم ما ست
يسأل خبر ما ست فيموت مرفوع بعطف بر يسأل است حتى برای استثنا منقطع است بنابر اینکه فاء در فیموت برای تعقیب بی فاصله نباشد نظیر
قول شاعر ليس العطاء من الفضول سماحة حتى تجود و ما لديك قليل يثبت بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در باب الافعال مضارع غایب
معلوم باب افعال منصوب معطوف بر یحوجه است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست هیچ بنده با بزرگی که گدایی کند بی حاجت پس
بی فاصله لیکن محتاج میکند او را الله تعالی بسوی که امر ثابت میکند در دیوان جزای عمل او الله تعالی برای او بسبب آن گدایی آتش جهنم را
اشاره است به آیت سورة البقرة لا يسألون الناس الحافا **باب شصت و چهارم اصل باب كراهية المسألة** **شرح**
الكراهة بفتح کاف و راء بی نقطه و الف و کسر هاء و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مصدر باب علم ناخوش شمردن چیزی و اینجا مصدر مضاف
بمفعول است **یعنی** این باب بیان مکروه شمردن گدایی است بی حاجت که ناخوش شمرده شده بنابر آنکه اینجا باید کرده و در این باب هفت حدیث است
اول اصل عمن سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول اياكم و سؤال الناس فانه ذل في الدنيا و فقر تعجلونه و حساب طويل يوم القيامة **شرح** روایت است
از کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت دور دارید یکدیگر را از طلب چیزی از مردمان چه بدرستی که آن طلب باعث خواری
در دنیا و باعث حاجتی است که شتاب میکنید آنرا برای خود و باعث حساب دراز است در روز قیامت **دوم اصل** عن محمد بن مسلم
قال قال ابو جعفر عليه السلام يا محمد لو يعلم السائل ما في المسألة ما سأل احد احدا و لو يعلم المعطي ما في العطية ما رد احد احدا **شرح** روایت است از محمد
بن مسلم که گفت امام محمد باقر علیه السلام که ای محمد اگر بداند گدا آنچه هست در طلب از نقصان مرتبه طلب نمیکرد کسی از کسی و اگر میدانست
دهنده که چیست در دادن از کمال مرتبه رد نمیکرد کسی کسی را **سیوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه و آله الايدي ثلاث يد الله العليا
و يد المعطي التي تليها و يد المعطى اسفل الايدي و استعفوا عن السؤال ما استطعتم ان الارزاق دونها حجب فمن شاء قنى حياءه و
اخذ رزقه و من شاء هتك الحجاب و اخذ رزقه و الذي نفسي بيده لان ياخذ احدكم حبلا ثم يدخل عرض هذا الوادي فيحتطب حتى
لا يلتقي طرفاه ثم يدخل به السوق فيبيعه بمد من تمر و ياخذ ثلثه و يتصدق بثلثيه خير له من ان يسأل الناس اعطوه او حرموه **شرح**
تقسیم ایدی به سه قسم بر دانست و دیگری آید در حدیث ششم باب الانفاق که با ربیع گذشت و کلام است دونها بضم دال بی نقطه و سکون واو و نون مفتوحه
ظرف مستقر خبر مقدم مبتدا است حجب بضم حاء بی نقطه و ضم جیم و باء یک نقطه جمع حجاب مرفوع و مبتدا است و جمله خبر ان است و مراد
اینست که پیش از وصول ارزاق بمردمان بر زمینهای خود حجابها چند بر روی ایشان هست و آنها حیاهای ایشان است صاحب قاموس گفته که [illegible]
[illegible] فيقبل ان الفصل اليه قنى بفتح قاف و نون و یاء منقلب از واو [illegible] معلوم از باب علم است یا با الف منقلب از یاء از باب ضرب
است [illegible] اینجا عبارت است از [illegible] که حیاء را ندارد و عدم انقباض طبیعی [illegible] از کشیدن آن و ننگ [illegible] حاجات
ندارد با امکان اکراه کردن آن و بدست گرفتن بعض آن در وقت نقل آن بسوی بازار و ذکر این برای بیان آنست که با وجود
سنگینی بار [illegible] کشیدن آن بر وی بهتر است از سوال چنانچه ذکر التصدق [illegible] برای بیان آنست که با وجود آنکه هر روز یکبار [illegible] باری برای

بجالنه

جابجا شده و بگیری برای [illegible] این با گران کشیدن آن بهتر است از سوال زیرا که اگر تصدق نکند ذخیره نزد او جمع میشود و محتاج نمیشود بانیکه از [illegible]
بضم جیم بی نقطه و سکون را و میم بی نقطه و [illegible] بالنقطه غیر مبنی [illegible] الاتفاق افتد از [illegible] و مانند آن **یعنی** گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله دستها سه است اول دست قدرت و فضل الله تعالی که بلندتر است و دوم دست دهنده که چون بلند است نزدیک دست اول است و
دست گیرنده و آن سیوم است پایینتر دستهاست و خودداری کنید از طلب چیزی از مردمان چندانکه بتوانید بدرستی که روزی [illegible]
ایشان که بدرستی که روزیها میان صاحبان آنها و آنها حیاهاست که پرده ها است صاحبان آنهاست پس هر که خواست نگاه داشت حجاب
خود را و فرا گرفت روزی خود را و هر که خواست درید آن حجاب حیا را و فرا گرفت روزی خود را مراد آنست که هر یک از عفیف و سایل
خود میرسد فرق آنست که عفیف عرض خود را نگاه داشته و سایل عرض خود را بباد داده و این تفاوت عظیم است و بعد از بیان این تفاوت
گفت که قسم بآنکه جان من بدست قدرت اوست که هر آینه اینکه فرا گیرد و فرو شمار [illegible] از آن داخل شود در هر جا که اتفاق افتد
از آبادیها [illegible] که هیزم زار است پس هیزم جمع کند تا آنکه بیکدیگر برسد دو سر آن ریسمان از بسیاری هیزم بعد از آن داخل کند آن هیزم
را در بازار پس فروشد آنرا بچهار یک صاع از خرما و فرا گیرد برای خود سه دانگ آنرا و تصدق کند بچهار دانگ آن بهتر است برای او از
اینکه طلب چیزی کند از مردمان خواه دهند او را و خواه محروم کنند او را **چهارم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان الله تبارك
و تعالى احب شيئا لنفسه و ابغضه لخلقه ابغض لخلقه المسألة و احب لنفسه ان يسأل و ليس شيء احب الى الله عز و جل من ان يسأل فلا يستحيي احدكم ان
يسأل الله من فضله و لو بشسع نعل **شرح** الشسع بکسر شین بالنقطه و سکون سین بی نقطه و عین بی نقطه بند نعل که در میان انگشت میانین
پا و انگشت پهلوی آن است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله تعالی دوست داشته چیزی
از بندگان برای خود و دشمن داشته آنرا برای مخلوق او بیان این آنکه دشمن داشته برای مخلوق او طلب چیزی را با اینکه کرد دشمن
داشته اینرا که طلب کرده شود چیزی از مخلوق الله تعالی و دوست داشته برای خود اینرا که طلب کرده شود چیزی از او و نیست چیزی
محبوبتر بسوی الله عز و جل از اینکه طلب کرده شود چیزی از او چنانچه گفته در سوره فرقان قل ما يعبؤ بكم ربي لولا دعاؤكم پس باید که شرم
نکند یکی از شما از اینکه طلب کند از الله تعالی از جمله فضل او هر چند که بند نعل باشد **پنجم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاءت فخذ من
الانصار الى رسول الله صلى الله عليه و آله فسلموا عليه فرد عليهم السلام فقالوا يا رسول الله لنا اليك حاجة فقال هاتوا حاجتكم قالوا انها حاجة
عظيمة فقال هاتوها ما هي قالوا تضمن لنا على ربك الجنة قال فنكس رسول الله صلى الله عليه و آله رأسه ثم نكت في الارض ثم رفع رأسه فقال افعل
ذلكم على ان لا تسألوا احدا شيئا قال فكان الرجل منهم يكون في السفر فيسقط سوطه فيكره ان يقول لانسان ناولنيه فرارا من المسألة فينزل
فيأخذه و يكون على المائدة فيكون بعض الجلساء اقرب الى الماء منه فلا يقول ناولني حتى يقوم فيشرب **شرح** الفخذ بفتح فاء و کسر و سکون
خاء بالنقطه و دال بالنقطه و بکسر فاء و سکون خاء طایفه از جمله قبیله [illegible] با الف و ضم تاء دو نقطه در باب الاجوفات بکسر تاء است و آن اسم فعل
[illegible] تقدیر آن [illegible] است و در مثل این رفع و نصب جایز است نکس بنون و سین بی نقطه [illegible] معلوم باب [illegible] نکت بنون
و تاء دو نقطه در باب [illegible] معلوم باب [illegible] نقش کرد [illegible] در زمین [illegible] چوب یا انگشت [illegible] برای استثنا منقطع است [illegible]
مفعول است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که آمدند طایفه از اهل مدینه بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس سلام
کردند بر او پس جواب سلام ایشان داد پس گفتند ای رسول الله ما را بسوی تو حاجتی است پس گفت که بدهید حاجت خود را یعنی بگویید حاجت
خود را گفتند که بدرستی که آن حاجتی است بزرگ پس گفت که بدهید آنرا چیست آن حاجت گفتند اینکه ضامن شوی برای ما بر صاحب کل
اختیار تو بهشت را امام گفت که پس سر در پیش افکند رسول الله صلی الله علیه و آله سر خود را بعد از آن نقش کرد در زمین چنانچه کسی که فکری
دارد میکند بعد از آن برداشت سر خود را پس گفت میکنم آنرا با شما بر شرط اینکه طلب نکنید از هیچکدام از مخلوقین چیزی را امام گفت پس
بود مرد از جمله ایشان [illegible] که بود در سفر پس [illegible] افتاد تازیانه او پس نمیخواست که گوید کسی را که بده بمن آنرا برای گریز از
طلب فرود می آمد پس خود بر میداشت آنرا و بود بر سفره پس می بود بعض هم نشینان نزدیکتر بسوی آب از او پس نمیگفت که بده بمن
تا اینکه برخاست [illegible] **ششم اصل** عن الحسين بن ابي العلاء قال قال ابو عبد الله عليه السلام رحم الله عبدا عف و تعفف و كف

من المشقة فانه يتحمل الدينية في الرجا والاتفاق الناس عنه شيئا قال ثم تمثل ابو عبد الله عليه السلام ببيت حاتم اذا ما عرفت اليأس ألفيته الغنى
اذا عرفته النفس والطمع الفقر شرح [illegible]

[illegible]

ومعنی

اورا او نزد عرض حاجتهای خود بسوی او **اصل** فمن فعل بهذا باخیه المسلم وقد عرف انه موضع لصلته ومودته فلم يصدق الله فيه وعاداه له
حيث يتخير ذا الجنة طلب له ويجعل عليه بالطعام من ماله وذلك ان العبد قد يقول في دعائه اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات فاذا دعا لهم بالمغفرة
فقد طلب لهم الجنة فما انصف من فعل هذا بالقول ولم يحققه بالفعل **شرح** استعمال صدق وکذب در دعا که از قبیل انشا است باعتبار لازم
آنست وآن اخبار موافقت دل با زبانست الطعام بکسر طا وخاء منقوطه بنزه **یعنی** هر که کند اینرا با برادر خود که مسلمانست بر حالی که
بتحقیق شناخته باشد اینرا که او لایق است برای بهم رسانیدن او واحسان او دروغ نگفته است الله تعالی را در دعای خود برای او ودر جای که ازو
میکند برای او بهشت را بزبان خود و بخیل میکند بر او بهره از مال خود وآنچه گفتم برای آنست که بنده گاهی میگوید در دعای خود که خدایا بیامرز
بیامرز برای مومنین ومومنات پس چون دعا کند برای ایشان بآمرزش گناهان پس بتحقیق طلب میکند برای ایشان بهشت را پس انصاف نورزید
آنکه کرد اینرا بگفتن وتحقیق نکرد آنرا بکردار **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الموذی ابتدأ رغائب من الطلبة لیدالسئلة فاذا کان فیه
جانبا لک من وجهه یبیت لیلته اذا متململا یمیل بین الرجاء والیاس ولا یدری این یتوجه بحاجته ثم یعزم بالقصد لها فیأتیک وقلبه یرجف
وفرائصه ترعد قد تری دمه فی وجهه لا یدری ایرجع بکآبة ام بفرح **شرح** یبیت بیا ومکسوره ویاء ونقطه در بایین وتاء دو نقطه در بالا
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل استیناف بیانیست لیق سب البیتوتة تدبیر کاری در شب لیلته منصوب بر ظرفیت الارق بفتح همزه
وکسر رای بی نقطه وقاف یا بالف میان همزه ورای وقنک والفاظ نیز بهمین معنی دارد والتململ بصیغه اسم فاعل باب تفعلل است که از تملو بعلو
و اینجا استعاره شده برای کسی که متوجه جابجا شود واز هر کدام بر گردد یمیل بشاد سا نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التحیل
قرار دادن میان دو چیز ومراد اینجا اینست که اراده اینرا کجا خود میرساند وقرار مید بدکه آنرا مانند که نماند در اینکه نشیکری میکنند یا در
برای القدید وبرای مطالبت میتواند بود یعزم بعین منقوطه وزای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است برجف براء بی نقطه وجیم
وفا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرت الفرایص بفتح فا وراء بی نقطه والف وکسر همزه وصاد بی نقطه جمع فریصه گوشتیست میان شانه
وزیر بغل است و در زاده از اضطراب لرزش میشود جمع اینجا بجای تثنیه مستعمل شده وآن جایز است ترعد براء بی نقطه وعین بی نقطه ودال بی نقطه
بصیغه مضارع مجهول غایبه باب افعال است الارعاد لرزانیدن ترای براء بی نقطه وتشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعل است
التراءی تبادل روزنه مخضوب ومفعول است مراد بیرون آمدن خون است که از رنگ چهره خود را از رو کرده از ترس وجه ظرف لغو است الکآبة
بفتح کاف وهمزه والف وباء یک نقطه وکاهی بالف بسکون همزه می باشد مصدر باب علم ازرده کی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که احسان مهم آنست که بی سوال ابتدا پیش طالب باشد پس اما کسی که دادی او را بعد از طلب پس جز این نیست که عوض دادی او را بسبب آنکه دادی
ترا از روی او دست بیان این آنکه تدبیر میکند در شب خود بر حالی که در تنگ است بر میگردد از جانبی بجانبی بیان این آنکه برابر قرار
مید بد میان مردان وزنان نمید اند که کجا متوجه کند حاجت خود را بعد از آن جزم میکند بقصد او آن حاجت را پس میآید بر تو وهر وقت که می آید
نزد تو بر حالی که دل او میلرزد و گوشتهای میان شانه وزیر بازوی او لرزانیده میشود بتحقیق بالکلیه برگردانیده خون خود را در راه
خود که نزد تو می آید بیان این آنکه نمیداند که آیا برمیگرد د از این راه با آزردگی یا با خوشحالی **سیوم اصل** کنت فی مجلس ابی الحسن الرضا
علیه السلام اذ دخل علیه رجل آدم طوال فقال السلام علیک یا ابن رسول الله رجل
من محبیک ومحبی آبائک واجدادک علیهم السلام مصدری من الحج وقد افتقدت نفقتی وما معی ما ابلغ به مرحلة فان رایت ان تنهضنی الی بلدی
ولله علی نعمة فاذا بلغت بلدی تصدقت بالذی تولینی عنک فلست موضع صدقة **شرح** الادم بفتح همزه والف وفتح دال بی نقطه وتخفیف
میم گندم گون الطوال بضم طاء بی نقطه وتخفیف واو دراز بالا آبائک اینجا عبارتست از رسول الله صلی الله علیه واله تا امام موسی کاظم علیه السلام
واجدادک عبارتست از ابراهیم علیه السلام تا عبد الله بن عبد المطلب فاذا بلغت جزای شرط اول است پس و لله علی نعمة جمله معترضه است و میتواند
بود که جزای شرط اول محذوف باشد بتقدیر کان حسنا وجمله ولله علی نعمة استیناف نحوی باشد وفا در فاذا بلغت برای تفریع بر آن باشد **یعنی**
بودم در مجلس امام رضا علیه السلام در مدینه گفتگو میکردم با او وبتحقیق فراهم آمده بودند بسوی او جمعی بسیار که می پرسیدند او را از مسایل حلال
وحرام ناگاه داخل شد بر او مردی گندم گون ودراز بالا پس گفت که سلام بر تو باد ای پسر رسول الله من مردی ام از دوستان تو ودوستان

پدران تو واجداد تو علیهم السلام بازگشت من از حج است وبتحقیق گم کردم خرجی خود را ونیست با من آنچه برسم بوسیله آن بیک کوچ پس اگر است
اینرا که بکوچانی مرا بسوی شهر من والله را بر من نعمتی است پس چون برسم بشهر خود تصدق میکنم بآنچه عطا میکنی مرا از جانب تو چه نیستم مستحق
صدقه در شهر خود **اصل** فقال له اجلس رحمک الله فاقبل علی الناس یحدثهم حتی تفرقوا وبقی هو وسلیمان الجعفری وخیثمة وانا فقال اتاذنون لی فی
الدخول فقال له سلیمان قدم الله امرک فقام فدخل الحجرة وبقی ساعة ثم خرج ورد الباب واخرج یده من اعلی الباب وقال این الخراسانی فقال
ها انا ذا فقال خذ هذه المائتی دینار واستعن بها فی مؤنتک ونفقتک وتبرک بها ولا تصدق بها عنی واخرج فلا اراک ولا ترانی ثم خرج **شرح**
خیثمة بفتح خاء با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح ثاء سه نقطه است غرض از بیان او معلوم نشده از آنچه **یعنی** پس امام گفت مرد را که
بنشین رحمت کند ترا الله تعالی پس روآورد بر مردمان گفتگو میکرد با ایشان تا آنکه پراکنده شدند وباقی ماند آن مرد وسلیمان که از اولاد جعفر طیار است
وخیثمه ومن پس امام گفت که آیا رخصت میدهید مرا در داخل شدن در منزل پس گفت او را سلیمان که مقدم داشته الله تعالی فرمان ترا یا پیش کرد
توی امام معتبر فی الطاعه پس برخاست پس داخل شد در منزل وماند ساعتی بعد از آن متوجه بیرون شد برگردانید در حجره را وبیرون
کرد دست خود را از بالای در ودر کفت کجاست خراسانی پس خراسانی گفت که اینکه من حاضرم پس امام گفت که بگیر این دویست دینار طلا را
ومدد جو بآنها در فروری خود وخرج خود وطلب برکت کن بآنها وتصدق مکن بآنها از جانب من پس بیرون رو تا نه بینم ترا و نه بینی مرا بعد از آن امام بیرون آمد **اصل** فقال سلیمان جعلت فداک لقد اجزلت ورحمت
فلماذا سترت وجهک عنه فقال مخافة ان اری ذل السؤال فی وجهه لقضائی حاجته اما سمعت حدیث رسول الله صلی الله علیه واله المستتر بالحسنة
یعدل سبعین حجة والمذیع بالسیئة مخذول والمستتر بها مغفور له اما سمعت قول الاول متی آته یوما لاطلب حاجة رجعت الی اهلی ووجهی بمائه **شرح**
ترکیب صیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است المستتر تا مغفور له گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب ستر الذنوب مستار
والم کتاب ستر الذنوب است ودر اینجا بجای حجة حسنة بود ومستتر بهر دو جا بصیغه اسم فاعل باب افتعال است وبا هر دو جا برای مصاحبت است
یعدل از باب تفعیل یا باب ضرب است التعدیل والعدل چیزی برابر راست کردن الاول بفتح همزه وتشدید واو مفتوحه وتخفیف واو مکسوره
میتواند بود وبر هر تقدیر صفت سابق است ومراد اینجا شخص شاعر است و شاعر آنست که آن امرؤ القیس باشد صاحب قاموس گفته اول کسی
سبق ومیتواند بود که مراد نوح نوح حرفش اسبق باشد هر چند که در همین بیت باشد خبر منصوب است در اینجا است بمدوح ایجاد هرزه ای با
برای اشعار باینست که در شب چون سایل دو حروف روی یکدیگر نمی بینند آبرو او ریخته نمیشود اما در روز چون میبیند مشاهد روی خود را پنهان
میکند تا آبروی سایل نریزد یا برای اشعار باینست که در یکدیگر نیز چند که تکرار سوال کنم آبروی من نمیریزد **یعنی** پس گفت سلیمان که قربانت
شوم هر آینه بتحقیق بسیار دادی ورحم کردی پس چرا پوشیدی روی خود را از او پس امام گفت که از ترس اینکه ببینم در روی او خواری طلب
را در روی او برای بر آوردن تمام حاجت او ومراد آنست که اگر عطا سهل میبود خجالت او نیز سهل میبود وچون عطا بسیار شد نمودن روی
خود با وقسمی از منت نهادنست وآن باعث خجالت ومذموم است چنانچه گذشت در باب سابق آیا نشنیده حدیث رسول الله صلی الله
علیه واله که پنهان کننده خود بحسنه برابر است میکند هفتاد حج را وفاش کننده خود با سیئه بی توفیق است وپنهان کننده خود با سیئه
شده برای اوست یا نشنیده که توفیق تو می باید آیا نشنیده قول شاعر سابق را که هر وقت که آیم نزد او روزی تا طلب کنم حاجتی را برگردم
بسوی اهل خود بجای که روی من با آب خود است ومراد آنست که ممدوح هر وقت عطیه مید هد که آبروی من نمیریزد **چهارم اصل** عن الحارث الهمدانی
قال سامرت امیر المؤمنین علیه السلام فقلت یا امیر المؤمنین عرضت لی حاجة قال فرایتنی لها اهلا قلت نعم یا امیر المؤمنین قال جزاک الله عنی خیرا
ثم قام الی السراج فاغشاها وجلس ثم قال انما اغشیت السراج لئلا اری ذل حاجتک فی وجهک فتکلم فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه
واله یقول الحوائج امانة من الله فی صدور العباد فمن کتمها کتب الله له عبادة ومن افشاها کان حقا علی من سمعها ان یعینه **شرح**
همدان بفتح ها وسکون میم ودال بی نقطه والف ونون قبیله ایست در یمن الحارث مره لیس منقوطه وراء بی نقطه مصدر باب مفاعله هم زبانیست
در شب فرایتنی بتقدیر استفهام است اغشی الحاجب با نقطه وشین با نقطه والف بصیغه ماضی معلوم باب افعال است وضمیر مونث راجع
بسراج است **یعنی** روایتست از حارث همدانی که گفت که هم زبانی در شب کردم با امیر المؤمنین علیه السلام پس گفتم ای امیر المؤمنین ورسیده است مرا

پس حقیقه گفت آیا پس دیدی مرا برای آن اهل با حقیقه که از افعال این دانسته که تو حاجت خود کنی می گفتم آری ای امیر المؤمنین پس گفت جزاک الله [illegible]
از جانب من خیر بود ازان بر حاجت تو [illegible] پس در جواب کرد [illegible] گفت که [illegible] در جواب [illegible] چرا [illegible] خادی
حاجت ترا در روی تو [illegible] بکوچه [illegible] که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] حاجتها [illegible] از جانب الله تعالی [illegible]
بندگان [illegible] که [illegible] با الله تعالی [illegible] براى او [illegible] اظهار [illegible]
نزد دیگری میشود [illegible] **پنجم اصل** عن بندار بن عاصم رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما توسل الی
احد بوسیلة ولا تذرع بذریعة اقرب له الی ما یریده منی من رجل سلف الیه منی ید اتبعتها اختها و احسنت ربها فانی رایت منع الاواخر یقطع
لسان شکر الاوائل ولا سمحت نفسی برد بکر الحوائج وقد قال الشاعر واذا ابتلیت ببذل وجهک سائلا فابذله للمتکرم المفضال ان الجواد اذا
حباک بموعد اعطاکه سلسا بغیر مطال واذا السؤال مع النوال وزنته رجح السؤال وخف کل نوال **شرح** بندار [illegible] نون
و دال [illegible] و الف [illegible] باب تفعل است فرق میان [illegible]
[illegible] باعث [illegible] کننده [illegible] بتقدیر [illegible]
[illegible] جمله [illegible] بیان [illegible]
[illegible] بالنقط [illegible] بالنقط [illegible]
[illegible] باب [illegible]
دیگر و زیاده کردن چیزی [illegible] مناسب است الاواخر جمع آخره [illegible]
[illegible] صیغه [illegible] باب [illegible]
عدم تکرار [illegible] لازم است [illegible]
تکرار [illegible] سؤال ابتدائی [illegible] بیت [illegible]
[illegible] باب [illegible] المفضال بکسر
میم و سکون فاء [illegible] مبالغه [illegible]
[illegible] غایب معلوم باب [illegible] منصوب [illegible]
[illegible] المطال بکسر میم [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از بندار بن عاصم [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
گفت [illegible] نزدیک کننده [illegible]
[illegible] از جانب من [illegible] بیان [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] حاجتها [illegible]
[illegible] فاضل [illegible]
[illegible] **باب شصت و هفتم اصل باب المعروف شرح**
المعروف کاری [illegible] نزد عقلا [illegible]
[illegible] **یعنی** این باب [illegible] مراد بیان [illegible]
باب [illegible] **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان من بقاء المسلمین و بقاء الاسلام ان تصیر الاموال عند من یعرف فیها الحق
و یصنع فیها المعروف **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] مسلمانان و باقی ماندن اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] **دوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ان الله عز و
جل جعل للمعروف اهلا من خلقه حبب الیهم فعاله و وجه لطلاب المعروف الطلب الیهم و یسر لهم قضاءه کما یسر الغیث الارض المجدبة لیحییها و یحیی
بها اهلها و ان الله جعل للمعروف اعداء من خلقه بغض الیهم المعروف و بغض الیهم فعاله و حظر علی طلاب المعروف الطلب الیهم و حظر علیهم قضاءه
کما یحرم الغیث علی الارض المجدبة لیهلکها و یهلک اهلها و ما یعفو الله اکثر **شرح** حبب [illegible] غایب معلوم
باب تفعیل است [illegible]
[illegible] باب افعال زمین خشک [illegible]
[illegible] باب تفعیل است [illegible]
[illegible] غایب معلوم باب [illegible] **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی
که الله عز و جل گردانید برای احسان اهلی از جمله مخلوق خود [illegible]
[illegible] احسان [illegible]
احسان [illegible] زمین خشک
خالی تا زنده کند [illegible] زمین [illegible] الله تعالی [illegible]
احسان [illegible]
[illegible] احسان [illegible]
[illegible] زمین خشک [illegible] زمین [illegible]
[illegible] الله تعالی از جمله گناهان [illegible] **سیوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول ان من احب عباد الله الی الله لمن حبب الیه المعروف و حبب الیه فعاله **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که
از جمله محبوبتر بندگان الله تعالی بسوی الله تعالی [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] دوست میدارد [illegible] **باب شصت و هشتم اصل باب فضل
المعروف شرح** این باب [illegible] و این باب دوازده حدیث **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
کل معروف صدقة و افضل الصدقة صدقة عن ظهر غنی و ابدأ بمن تعول و الید العلیا خیر من الید السفلی و لا یلوم الله علی الکفاف **شرح** افضل مبتدا
[illegible] مبتدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل معروف صدقة
[illegible] **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال رایت المعروف کاسمه و لیس شیء افضل من المعروف الا ثوابه و ذلک یراد

وليس كل من يحب ان يصنع المعروف اليه الناس يصنعه وليس كل من يرغب فيه يقدر عليه ولا كل من يقدر عليه يؤذن له فيه فاذا اجتمعت الرغبة والقدرة والاذن فهنالك تمت السعادة للطالب والمطلوب اليه شرح [illegible] المعروف كاسم استعمال دارد اول اینکه معروف در اصل بمعنی پسندیده است [illegible]

[illegible]

السماء الدنيا [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی این باب بیان آنست که اهل احسان در دنیا ایشان اهل احسان‌اند در آخرت یا بتحقیق که مردمان بهره می‌یابند
از ایشان مثل اینکه از بوی ایشان بهره یابند چنانچه در حدیث اول این باب است یا از شفاعت ایشان بهره یابند یا از بخشیدن حسنات بهره یابند
و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یا رسول الله فداک آباؤنا
و امهاتنا ان اصحاب المعروف فی الدنیا عرفوا بمعروفهم فبم یعرفون فی الآخرة فقال ان الله تبارک و تعالی اذا ادخل اهل الجنة الجنة امر ریحا عبقة
طیبة فلزقت باهل المعروف فلا یمر احد منهم بملاء من اهل الجنة الا وجدوا ریحه فقالوا هذا من اهل المعروف **شرح** العبقة بفتح عین بی‌نقطه و کسر باء
یک‌نقطه و قاف آنچه لازم باشد و جدا نشود و لزقت بزای بانقطه و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفتند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که ای رسول الله فدای تو باد پدران ما و مادران ما بدرستی که اهل احسان در دنیا شناخته
شده‌اند باحسان ایشان پس بچه چیز بهره‌مند شوند از ایشان … بچه چیز شناخته میشوند در آخرت پس گفت که بدرستی که الله
تبارک و تعالی چون داخل کند اهل جنان را در بهشت امر میکند بادی را که ملازم باشد خوشبو باشد پس بچسبد باهل احسان در دنیا پس
نمیگذرد یکی از ایشان بجمعی از اهل بهشت مگر آنکه می‌یابند بوی او را … پس میگویند که این از اهل احسان در دنیاست
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة یقال لهم ان ذنوبکم قد غفرت لکم فهبوا حسناتکم
لمن شئتم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اهل احسان در دنیا ایشان اهل احسان‌اند در آخرت گفته میشود ایشان را که بدرستی
که گناهان شما بتحقیق آمرزیده شد برای شما پس ببخشید حسنات خود را بهر که خواستید **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله اهل
المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة و اهل المنکر فی الدنیا هم اهل المنکر فی الآخرة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اهل احسان
در دنیا ایشان اهل احسان‌اند در آخرت و اهل آزار در دنیا ایشان اهل آزارند در آخرت مثل اینکه هر که در پهلوی ایشان باشد در جهنم آزار
کشد از بوی بد ایشان **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان للجنة بابا یقال له المعروف لا یدخله الا اهل المعروف و اهل المعروف
فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بهشت را دریست که گفته میشود آنرا معروف
داخل آن در نمیشود مگر اهل احسان در دنیا و اهل احسان در دنیا ایشان اهل احسان‌اند در آخرت مراد اینست که جمعی که داخل آن در میشوند از آن در
شفاعت عاصیان می‌یابند و شفاعت میکنند **باب هفتاد و دوم اصل باب تمام المعروف شرح** این باب بیان کمال احسان است
و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال رأیت المعروف لا یصلح الا بثلث خصال تصغیره و تستیره و تعجیله
فانک اذا صغرته عظمته عند من تصنعه الیه و اذا سترته تممته و اذا عجلته هنأته و ان کان غیر ذلک سخفته و نکدته **شرح** سخفته از باب
تفعیل است نکدته از باب تفعیل و باب نصر میتواند بود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دیدم احسان را که نیکو
نمیشود مگر بسه خصلت کوچک وانمودن آن و مبالغه در پوشیدن آن و شتاب کردن آن چه بدرستی که تو چون کوچک وانمائی آنرا …
بیکی آنرا نزد آنکه بیکی آنرا بسوی او و چون مبالغه در پوشیدن آن کنی کامل بیکی آنرا و چون شتاب بکنی آنرا گوارا بیکی آنرا …
باشد ضد آنچه مذکور شد باعتبار بیکی آنرا و منغص بیکی آنرا برکننده آن **دوم اصل** عن عمران عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول
لکل شیء ثمرة و ثمرة المعروف تعجیل السراح **شرح** السراح بفتح سین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و الف و حاء بی‌نقطه اسم تسریح است و مراد آن چیزیست
یعنی روایت است از عمران از امام محمد باقر علیه السلام گفت شنیدم از امام میگفت که برای هر چیزی میوه ایست و میوه احسان شتاب در فرستادن …
باب هفتاد و سیوم اصل باب وضع المعروف موضعه شرح این باب بیان فضیلت گذاشتن احسان در جای لایق آنست و در این
باب سه حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام للمفضل بن عمر یا مفضل اذا اردت ان تعلم اشقی الرجل ام سعید فانظر بره
و معروفه الی من یصنعه فان کان یصنعه الی من هو اهله فاعلم انه الی خیر و ان کان یصنعه الی غیر اهله فاعلم انه لیس له عند الله خیر **شرح** السیب
سین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک‌نقطه مصدر باب ضرب روان شدن و مراد اینجا مصاحبت و همراه بودن است **یعنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام مفضل بن عمر را که ای مفضل چون خواهی که دانی که آیا ناعاقبت بخیر است مرد یا عاقبت بخیر است پس نگاه کن مصاحبت
او را و احسان او را که بسوی که میکند آنرا پس اگر میکند باشد آنرا بسوی کسی که لایق آنست پس بدانکه او رو بسوی خیر دارد و اگر میکند باشد

او الیسا

آنرا بسوی غیر لایق آن پس بدانکه نیست او را نزد الله تعالی چیزی **دوم اصل** عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام
یا مفضل اذا اردت ان تعلم الی خیر یصیر الرجل ام الی شر انظر این یضع معروفه فان کان یضع معروفه عند اهله فاعلم انه یصیر الی خیر و
ان کان یضع معروفه عند غیر اهله فاعلم انه لیس له فی الآخرة من خلاق **شرح** الخلاق بفتح خاء بانقطه … مثل الفعال و اوی است
خلاق بفتح خاء بانقطه و تخفیف لام النصیب معنی این حدیث ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** عن ابی مخنف الازدی قال اتی امیر
المؤمنین علیه السلام رهط من الشیعة فقالوا یا امیر المؤمنین لو اخرجت هذه الاموال ففرقتها فی هؤلاء الرؤساء و الاشراف و فضلتهم علینا
حتی اذا استوسقت الامور عدت الی افضل ما عودک الله من القسم بالسویة و العدل فی الرعیة **شرح** مخنف بکسر میم و سکون خاء
بانقطه و فتح نون و فاء است ازد بفتح همزه و سکون زای بانقطه و دال بی‌نقطه پدر قبیله است از یمن و الفاظ که از اولاد او بند لو
برای تمنی است استوسقت بسین بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم غایبه مثل الفاء و اوی باب استفعال است الاستیساق اجتماع و
انتظام عودک بعین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التعوید بهره‌مند کردن و مراد اینجا تعلیم است القسم بفتح
قاف و سکون سین بی‌نقطه مصدر باب ضرب جدا کردن چیزی **یعنی** روایت است از ابو مخنف ازدی گفت که آمدند قومی از ضعفاء شیعه
نزد امیر المؤمنین علیه السلام در اول حکومت او پس گفتند که ای امیر المؤمنین کاشکی بیرون کنی از بیت المال این مالهای مسلمانان را پس تقسیم
کنی آنها را و این سرداران و بزرگان و ترجیح دهی ایشان را بر ما چنانچه عمر میکرد برای حکومت دنیا تا آنکه چون انتظام بپذیرد کارهای
حکومت برگردی بسوی بهتر آنچه تعلیم کرده ترا الله تعالی از قسمت بالسویه و عدالت در رعیت است مراد اینست که قسمت و عدالت که لابد از آنست انتظام
امور که بهتر است از قسمت و عدالت که حال … **اصل** فقال امیر المؤمنین علیه السلام اتامرونی ویحکم ان اطلب النصر بالظلم و الجور فیمن ولیت
علیه من اهل الاسلام لا و الله لا یکون ذلک ما سمر السمیر و ما رأیت فی السماء نجما و الله لو کانت اموالهم مالی لساویت بینهم فکیف و انما هی اموالهم
شرح تامرونی به تشدید نون و تخفیف نون میتواند بود ویح بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی‌نقطه بمعنی رحمت است و ویحکم مفعول
بتقدیر الزم است و این جمله دعائیه است یعنی رحمت بر شما باد و این دعا چنانچه در مقام تحسین می‌باشد در مقام تقبیح نیز می‌باشد و لیت بصیغه
ماضی مجهول متکلم باب تفعیل است ما در اینجا مصدریه دوام است سمر بسین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است السمر بفتح سین
و سکون میم … باشد در شب السمیر بفتح سین و کسر میم مخفف و سکون یاء و راء بی‌نقطه کسی باشد که افسانه … در شب و بکسر سین و تشدید میم … خوان
در شب و بیدار و اینجا مناسب است **یعنی** پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام آیا امر میکنید مرا رحمت بر شما باد باینکه طلب کنم یاری را بوسیله ستم و …
در آنکه حکومت داده شده‌ام بر او که اهل اسلام باشند نه بخدا قسم نمی‌باشد آنچه گفتید چندانکه هم زبانی … کنند هم زبانان شب و چندانکه
ببینم در آسمان ستاره را بخدا قسم که اگر می‌بود مالهای مسلمانان مال من هر آینه قسمت بالسویه میکردم میان ایشان پس چون قسمت بالسویه نکنم و حال
آنکه جز این نیست که آنها مالهای ایشانست اگر گوئی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در قسمت گاهی ترجیح میداد مؤلفه قلوبهم را بر دیگران چنانچه ظاهر است
از آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب صد و هفتاد و ششم که باب المؤلفة قلوبهم است و هم چنین میکرد در زکوة چنانچه ظاهر است
از آنچه گذشت در احادیث باب سی و دوم که باب تفضیل اهل الزکوة بعضهم علی بعض است گوئیم که کلام اینجا در مالیست که داخل بیت المال شده
باشد و غنیمت و زکوة آن داخل نیست **اصل** قال ثم ازم ساکتا طویلا ثم رفع رأسه فقال من کان فیکم له مال فایاه و الفساد فان اعطاه
فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع ذکر صاحبه فی الناس و یضعه عند الله و لم یضع امرؤ ماله فی غیر حقه و عند غیر اهله الا حرمه الله شکرهم و کان
لغیره ودهم **شرح** ازم بهمزه و زای بانقطه و تخفیف میم بصیغه ماضی غایب باب ضرب است الازوم بضم همزه و ضم زای در خود فرو رفتن
و سر در پیش افکندن تفسیر … گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب النوادر الکتاب و السنة
تا آخر تفسیر تبذیر و اسراف گذشت در شرح حدیث پانزدهم باب … است **یعنی** ابو مخنف گفت که بعد از آن در
خود فرو رفت بر حالی که خاموش بود زمانی دراز بعد از آن برداشت سر خود را پس گفت که هر که باشد در میان شما با بر حذر باشد او را از …
پس باید که دور کند از … خود را از ضایع کردن مال را چه بدرستی که دادن مال در غیر جای آن … و گناه است و آن
عمل بلند میکند آوازه صاحبش را در مردمان و پست میکند مرتبه او را نزد الله تعالی و نگذاشت مردی مال خود را در غیر جای آن و نزد

غیر لایق آن مگر آنکه محروم کرد او را الله تعالی از شکر آن و شد برای غیر او ذات این **اصل** فان ابتغوه منهم لبغیة ممن [illegible]

د ویر یو النفع فان ذلک ملق منه و کذب فان زلت لصاحبهم النعل ثم احتاج الی موتهم و مکافاتهم فالام خلیل و خیر [illegible] **شرح**

فان [illegible] تا آخر [illegible] آنچه مذکور شد باعتبار غالب است [illegible] بیانیه است [illegible] بای مفتوحه [illegible]

غایب معلوم [illegible] اللام بالا باب افعالست النعل بضم نون و سکون صاد [illegible] خالص بودن [illegible]

لام و قاف اظهار دوستی بزبان [illegible] زلت بفتح زای با نقطه و تشدید لام [illegible]

[illegible]

[illegible] باعتبار اینکه [illegible] برای [illegible]

لام و فتح همزه دوم و تخفیف میم [illegible] مرفوع و خبر مبتدای محذوفست [illegible]

با نقطه و کسر دال [illegible] **یعنی** پس اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اصل** [illegible]

[illegible]

ایست لکوفی بپانزده برابرست **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما من مؤمن اقرض مؤمنا یلتمس به وجه الله الا حسب الله له اجره بحساب
الصدقة حتی یرجع الیه ماله **شرح** یرجع فعل لازم است یا متعدی است و بر تقدیر اول مال از نوع و فاعل است و بر تقدیر دوم ضمیر مستتر در آن
راجع بمؤمن دوم یا راجع بمؤمن اول است و مال منصوب مفعول است و بر هر تقدیر میتواند بود که ما موصوله باشد و لام مفتوحه و جمله ظرف
صله موصول باشد **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست هیچ مؤمنی که قرض داده باشد مؤمنی را در حالی که طلب میکرده باشد بآن
رضای الله تعالی را مگر آنکه حساب کرد الله تعالی برای او مزد او را بحساب مزد صدقه تا آنکه برگردد بسوی قرض دهنده مال او [illegible]
والیس گرفتن آن ثواب صدقه بعد ایام پاس ساعت یا مانند آنها و احتمال اول مناسبتر است بآنچه می آید در حدیث چهارم باب آینده
و بر هر تقدیر منافات ندارد با اینکه اول آن بحساب هجده باشد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز و جل لا خیر فی کثیر من
نجویهم الا من امر بصدقة او معروف قال یعنی بالمعروف القرض **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل که
نیست هیچ خوبی در بسیاری از جمله گفتگوی پنهان ایشان در حق مردمان مگر گفتگوی کسی که امر کرد بصدقه دادن یا باحسان امام گفت
که مراد باحسان اینجا قرض دادنست بقرینه مقابله آن با صدقه و این آیت گذشت در کتاب العقل در حدیث [illegible] باب [illegible] الی الکتاب
والسنة آورده است **چهارم اصل** عن عقبة بن خالد قال دخلت انا والمعلی و عثمان بن عمران علی ابی عبد الله علیه السلام فلما رآنا قال مرحبا بکم وجوه
تحبنا و نحبها جعلکم الله معنا فی الدنیا والآخرة فقال له عثمان جعلت فداک فقال له ابو عبد الله علیه السلام نعم مه قال انی رجل موسر فقال له بارک
الله لک فی یسارک قال ویجیء الرجل فیسألنی الشیء ولیس هو ابان زکوتی **شرح** عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و بای یک نقطه است مرحبا بکم مفعول
باب علم حسن است یعنی وسعت جای منصوب است بفعل محذوف و تقدیر صادفت رحبا و تکرار برای تأکید است باء در بکم برای سببیت است وجوه خبر
مبتدای محذوف است و تقدیر وجوهکم وجوه مه بفتح میم و سکون ها منقلب از الف برای استفهامست و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ما تطلب
ابان بکسر همزه و تشدید بای یک نقطه و الف وقت مقرر چیزی **یعنی** روایتست از عقبة بن خالد گفت داخل شدم من و معلی و عثمان بن عمران
بر امام جعفر صادق علیه السلام پس چون دید ما را گفت بر خوردم وسعت جا را وسعت جا را بسبب روهای شما روهائی است که دوست میداریم آنها را
و دوست میدارند ما را و گرداند شما را الله تعالی با ما در دنیا و آخرت پس گفت امام را عثمان که قربانت شوم پس گفت او را امام جعفر صادق
علیه السلام که آری شنیدم پس چیست مطلوب تو عثمان گفت که بدرستی که من مردیم صاحب وسعت در مال پس امام گفت او را که برکت کند الله تعالی
برای تو در وسعت مال تو عثمان گفت که مردی می آید نزد من و درخواست میکند از من چیزی را از زکوة در حالی که نیست آن وقت مقرر زکوة
من پس چه گویم **اصل** فقال له ابو عبد الله علیه السلام القرض عندنا بثمانیة عشر والصدقة بعشرة و ماذا علیک اذا کنت کما تقول موسرا اعطیته
فاذا کان ابان زکوتک احتسبت بها من الزکوة یا عثمان لا ترده فان رده عند الله عظیم یا عثمان انک لو علمت ما منزلة المؤمن من ربه ما توانیت
فی حاجته ومن ادخل علی مؤمن سرورا فقد ادخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قضاء حاجة المؤمن یدفع الجنون والجذام والبرص **شرح**
پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که قرض با اعتقاد ما بهیجده برابر حساب میشود و صدقه بده برابر حساب میشود و چه ضررست بر تو چون باشی
چنانچه میگوئی صاحب وسعت در مال دهی او را درهم بعنوان قرض پس چون شود وقت مقرر زکوة تو با خود حساب کنی آن درهم از زکوة ای عثمان
برمگردان آن مرد را بی قضای حاجت او چه بدرستی که برگردانیدن او نزد الله تعالی قبیح بزرگ است ای عثمان بدرستی که تو اگر میدانستی که چیست مرتبه
مؤمن نسبت بصاحب کل اختیار او سستی نمیکردی در حاجت او و هر که داخل کند بر مؤمنی خوشحالی پس بتحقیق داخل کرده بر رسول الله صلی
الله علیه و آله و برآوردن حاجت مؤمن دفع میکند دیوانگی و خوره را و لکه پیسی را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قرض المؤمن
غنیمة و تعجیل خیر ان ایسر اداه وان مات احتسب به من الزکوة **شرح** الغنیمة کسب فایده بی مشقت **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که قرض دادن بمؤمن غنیمت است و پیش انداختن چیزیست [illegible] اگر صاحب وسعت در مال شود [illegible] میدهد آنرا و اگر میمیرد
پیش از وسعت در مال حساب کرده میشود از زکوة **باب هفتاد و هفتم اصل باب انظار المعسر** **شرح** این باب بیان مهلت دادن
تنگدست است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اراد ان یظله الله یوم لا ظل الا ظله
قالها ثلاثا فهابه الناس ان یسألوه فقال فلینظر معسرا او لیدع له من حقه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خواهد

سایه رحمت کند او را الله تعالی در روزی که نیست سایه مگر سایه رحمت او و دید امام که آن مردمان کلام را بسیار بزرگ شمردند از بزرگی او و مردمان که سوال کنند او را که
چگونه کسی خود را کند گفت که پس باید که مهلت دهد تنگدست را یا باید که واگذارد برای او بعضی حق خود را **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی یوم حار وحنا کفه من احب ان یستظل من فور جهنم قالها ثلاث مرات فقال الناس فی کل مرة
نحن یا رسول الله فقال من انظر غریما او ترک المعسر ثم قال لی ابو عبد الله علیه السلام قال لی عبد الله بن کعب بن مالک ان ابی اخبرنی انه لزم غریما له فی المسجد
فاقبل رسول الله صلی الله علیه و آله فدخل بیته ونحن جالسان ثم خرج فی الهاجرة فکشف رسول الله صلی الله علیه و آله ستره وقال یا کعب ما زلتما جالسین
قلت نعم بابی وامی قال فاشار رسول الله صلی الله علیه و آله بکفه خذ النصف قال فقلت بابی وامی ثم قال اتبعه ببقیة حقک قال فاخذت النصف ووضعت
له النصف **شرح** حنا بحاء بی نقطه و نون و الف منقلب از واو یعنی ماضی غایب معلوم باب نصر است و حنو کج کردن و مقصود از کج کردن دست اینست که اشاره
بسر نمود من اینجا استفهامیه است الفور بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه جوشیدن من اینجا موصوله است و خبر مبتدای محذوف است و بتقدیر هو من
انه لزم غریما از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است و مضمون اینست که ابی لازمت غریما لی و نظیر ما بعد این بلفظ متکلم است الهاجرة بکسر جیم و را بی نقطه
شدت گرما اتبعه ببقیة امر از باب علم است **یعنی** روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی
الله علیه و آله گفت در روزی گرم در حالی که کج کرده دست خود را که کیست که دوست داشته که پناه گیرد از جوش جهنم یعنی زبانه آتش جهنم گفت آن
کلام را سه بار پس گفتند مردمان در هر باری که ماییم ای رسول الله پس گفت که آن کس کسی است که مهلت داد قرض دار را یا واگذاشت حق خود را برای
تنگدست بعد از آن گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت مرا عبد الله بن کعب بن مالک که بدرستی که پدرم خبر داد مرا که من چسبیدم قرض دار خود را
بود در مسجد مدینه پس از جای آمد رسول الله صلی الله علیه و آله پس داخل شد خانه خود را در حالی که ما نشسته بودیم بعد از آن از خانه بیرون
آمد در شدت گرما با بیرون رفتن که برداشت رسول الله صلی الله علیه و آله پرده در خانه خود را پس گفت که ای کعب آیا پیوسته بودید نشستگان گفتم که
آری فدای تو باد پدرم و مادرم مراد نفی اینست که ما از دست این خلاصی کن پدرم گفت که پس اشارت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بدست
خود که فرا گیر نصف حق را پدرم گفت که پس گفتم که فدای تو باد پدرم و مادرم مراد نفی اینست که قبول کردم بعد از آن گفت که از پی او برو برای باقیمانده حق
تو پدرم گفت که پس فرا گرفتم نصف را و واگذاشتم برای او نصف را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال خلوا سبیل المعسر کما خلاه الله **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خالی از مانع کنید راه دست تنگ را یعنی که مهلت دهید قرضدار را اگر عاجز باشد چنانچه خالی از مانع کرده
است او را الله تعالی در سوره البقره که وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال صعد رسول الله صلی الله علیه و آله
المنبر ذات یوم فحمد الله واثنی علیه وصلی علی انبیائه صلی الله علیهم ثم قال ایها الناس لیبلغ الشاهد منکم الغائب الا ومن انظر معسرا کان له علی الله فی کل
یوم صدقة بمثل ماله حتی یستوفیه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون انه معسر فتصدقوا علیه بمالکم علیه
فهو خیر لکم **شرح** ذات بذال بی نقطه و الف و تای دو نقطه در لغت حقیقت است و اینجا استعاره شده برای میان بنابر اینکه ظرف چیزی مانند
خارج از حقیقت است اثنی بثای سه نقطه و نون و الف منقلب از یا ماضی معلوم باب افعال است الاثناء والثناء بفتح ثا و الف ممدوده تکرار حمد و آفرین ستایش
مالکم بفتح لام مرکب از ما موصوله و لام حرف جر و ضمیر است یا بکسر لام مرکب از ما نافیه و ضمیر است مالکم بفتح لام مرکب است از ما موصوله و لام حرف جر و ضمیر
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله منبر را در اثنای روزی پس سپاس کرد الله تعالی را و ستایش
کرد او را و درود گفت بر پیغمبران او صلی الله علیهم بعد از آن گفت که ای مردمان باید که برساند حاضر از جمله شما بغایب آگاه باشید و هر که مهلت داد تنگدست
را باشد برای او بر الله تعالی در هر روزی از روزهای که مهلت داده صدقه بمثل آنچه او راست از حق تا وقتی که تمام گیرد حق خود را بعد از آن
گفت امام جعفر صادق علیه السلام از سوره البقره که و اگر باشد صاحب تنگدستی پس آنچه واجب است بر او انتظار است تا وقت [illegible] طلب
مهلت داد [illegible] حاصل هر دو یکی است و توضیح این می آید در کتاب المعیشة در شرح حدیث پنجم باب الدین که باب نوزدهم است و اینکه تصدق
کنید بهترست شما را اگر باشید با خبر روشن که وا بیند [illegible] تنگدستست پس تصدق کنید بر تنگدست بآنچه شما راست بر او پس آن تصدق بهترست شما را
باب هفتاد و هشتم اصل باب تحلیل المیت **شرح** این باب بیان ابراء ذمه میت است از حقی که بر او باشد خواه آن ابراء صادر شود از مخلوق

چنانچه در حدیث اول این باب است و مراد صادر شود از الله تعالی چنانچه مفهوم می‌شود از حدیث سلام این باب و دو حدیث است **اول اصل**

قلت لابی عبدالله علیه السلام ان عبدالرحمن بن سیابة دینا علی رجل قد مات وقد کلمناه ان یحلله فابی فقال ویحه اما یعلم ان له بکل درهم عشرة اذا حلله واذا

لم یحلله فانما له درهم بدل درهم **شرح** سیابه بفتح سین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف و باء یک نقطه است [illegible]

سیوم **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که عبدالرحمن بن سیابه را قرضی است بر مردی که به تحقیق مرد و به تحقیق گفتگو کردیم با عبدالرحمن که حلال کند

او را پس او امتناع کرد پس امام گفت که رحمت بر عبدالرحمن باد آیا نمی‌داند که او را است بهر درهمی ده درهم چون حلال کند او را و چون حلال نکند او را پس نیست

این نیست که او را درهم است عوض درهمی **دوم اصل** وعن محمد بن بشر الوشاء عن ابی عبدالله علیه السلام [illegible]

[illegible]

بسوی او امام گفت که وعلی علیه السلام سکوت کرد کست اینکه لشت را دانینده باشد چیزی که لیس از آن روا آورده باشد **باب بخشش و کرم اصل باب**

معرفة الجود والسخاء **شرح** فرق میان جود و سخا آنست که جود اعم از سخاوت است باعتبار اینکه جود کرم مطلق است خواه از خالق و خواه از
از مخلوق و سخا کرم مخلوق است و لهذا الله تعالی را بسخی نمیگویند فرق دیگر اینکه جود مخلوق اعم است از سخای مخلوق زیرا که در اول ادای واجب الهی
فرض است کافیست چنانچه می آید در حدیث اول این باب و در دوم اطعام طعام و مانند آن از واجبات که غیر واجب الهی است نیز معتبر است چنانچه ظاهر
میشود از حدیث چهارم این باب **یعنی** این باب بیان شناخت کرم و جوانمردیست و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** سال رجل
ابا الحسن الاول علیه السلام وهو فی الطواف فقال له اخبرنی عن الجواد فقال ان لکلامک وجهین فان کنت تسال عن المخلوق فان الجواد الذی یؤدی
ما افترض الله علیه وان کنت تسال عن الخالق فهو الجواد ان اعطی وهو الجواد ان منع لانه ان اعطاک اعطاک ما لیس لک وان منعک منعک ما لیس
لک **شرح** حصر مفهوم از تعریف خبر باللف و اللام در هو الجواد برای اشعار بانست که جود مخلوق مناسبت بجود او ندارد زیرا که آنچه میدهد مال خود نیست
بلکه مال مستحق است اعطی بتقدیر اعطی لعله مجهول است و بر این قیاس است منع اعطاک در اول بتقدیر اعطاک مجهول است و منعک نیز در اول
بتقدیر منعک مجهول است پس در اول بفتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است و در دوم بضم لام و کسر یاء ملبس شده
و سین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است از تلبیس بخلاف آن و النوال و مراد اینجا منوط المحبوب و النوال است و قید مال تمام
نظر بتقدیر در آیت سوره نساء است که و لکن شبه لهم و ارث است بلکه هر محبوبی نزد کسی را الله تعالی از او انزاده لا لابق است که منفور نزد آن کس
باشد پس منع آن می باید که محبوب نزد آن کس باشد پس حقیقت جود در منع آن متحقق است لیکن چون سرقت و قدر الله تعالی را حمید الله انزاده محبوب
مود کرده چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا نظیر اینکه گفته اند که من علم سر الله فی القدر
علیه الصائب **یعنی** پرسید مردی امام موسی کاظم علیه السلام را در حالی که امام در طواف کعبه بود با بزرگی که خبر ده مرا از کریم که حرمت و کسب
پس امام گفت که بدرستی که سخن ترا دو وجه است پس اگر می پرسیده باشی از کریم از مخلوق باشد پس بدرستی که کریم کسیست که میدهد آنچه را
که فرض کرده الله تعالی بر او و مراد اینست که اگر ادای فرض نکند لئیم است هرگاه ادای فرض کند و ادای واجبات دیگر نکند لئیم نیست اگرچه سخی نیست
و اگر می پرسیده باشی از کریمی که خالق است پس او است کریم اگر دهد کسی را محبوب او و او است کریم اگر نه دهد کسی را محبوب او زیرا که او اگر داد ترا
چیزی که گشته برای تو باعث شد که تو مالک آن نیستی و اگر نداد ترا محبوب تو نداد ترا چیزی که تلبیس کرده شده برای تو در حقیقت تو آنرا **دوم**
اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما حد السخاء فقال تخرج من مالک الحق الذی اوجبه الله علیک فتضعه فی موضعه
شرح روایت است از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که حد چیست و ار داد جوانمردی را امام گفت اینکه بیرون کنی از مال
خود حقی را که واجب کرده آنرا الله تعالی بر تو پس بگذاری آنرا در مستحق آن مراد حقوقیست که مذکور شده در باب اول خواه فرض باشد و خواه مستحب
موکد **سیوم اصل** عن جعفر عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال السخی محبب فی السموات محبب فی الارض خلق من طینة عذبة
و خلق ماء عینیه من ماء الکوثر والبخیل مبغض فی السموات مبغض فی الارض خلق من طینة سبخة و خلق ماء عینیه من ماء العوسج **شرح** المحبب
بجای بی نقطه دو باء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل محبوب کرده شده و فاعل آن الله تعالی الکوثر بفتح کاف و سکون واو و زاء و فتح تاء
سه نقطه و راء بی نقطه جوی در بهشت که اصل نهرهای بهشت است المبغض بیاء یک نقطه و غین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
ضد محبب دشمن کرده شده است السبخة بفتح سین بی نقطه و فتح سکون باء یک نقطه و خاء با نقطه زمین شوره العوسج بفتح عین بی نقطه و سکون
واو و زاء و فتح سین بی نقطه و جیم قسمی از درخت خار که کم آب است و حاصل آن مدور است مانند مهره عقیق و برگ آن درخت را اوقو مینامند بفتح
عین با نقطه و سکون واو بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق از پدران خود علیهم السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه
وآله گفت که جوانمرد محبوب کرده شده است در آسمانها و محبوب کرده شده است در زمین آفریده شده از گل خوشگوار و آفریده شده آب چشم
او از آب کوثر باعث اینکه نازک دلست چون بینوا را ببیند زود اشک چشم میکند و رحم میکند و بخیل مبغوض کرده شده است در آسمانها مبغوض کرده
شده است در زمین آفریده شده از گل شوره و آفریده شده آب چشم او از آب عوسج باعث اینکه سخت دلست و اشک از چشم او بر نمی آید
چون بینوا را ببیند **چهارم اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال السخی الحسن الخلق فی کنف الله لا یتخلی الله منه حتی یدخله الجنة وما بعث الله

عزوجل نبیا ولا وصیا الا سخیا وما کان احد من الصالحین الا سخیا وما زال ابی علیه السلام یوصینی بالسخاء حتی مضی وقال من اخرج من ماله الزکاة تامة فوضعها
فی موضعها لم یسال من این اکتسبت مالک **شرح** الکنف بفتح کاف و فتح نون و فاء پناه تخلی بخاء با نقطه و الف منقلبه از واو و الصیغه مضارع غائب معلوم
باب تفعل التخلی کناره جستن از کسی **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام
گفت که جوانمرد نیکو خوی در پناه الله تعالی است و کناره نمیشود الله تعالی از او تا آنکه داخل کند او را در بهشت باعث اینکه توفیق او میدهد و برنگیخت الله
عزوجل پیغمبری را و نه وصی پیغمبری را مگر در حالی که جوانمرد بود و نبود هیچ یک از صالحان مگر جوانمرد و پیوسته پدرم علیه السلام سفارش میکرد مرا بجوانمردی تا آنکه
از دنیا رفت و امام گفت که هر که بیرون کند از مال خود زکوة را بر جایی که کامل باشد پس گذاشت آنرا در مستحق آن پرسیده نشد از آنجا که کسب کردی مال
خود را بیان این است در شرح حدیث نهم باب ... **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی رسول الله صلی الله علیه وآله وفد من الیمن وفیهم رجل
کان اعظمهم کلاما واشدهم استقصاء فی محاجة النبی صلی الله علیه وآله فغضب النبی صلی الله علیه وآله حتی التوی عرق الغضب بین عینیه وتربد وجهه
واطرق الی الارض فاتاه جبرئیل علیه السلام فقال ربک یقرئک السلام ویقول لک هذا رجل سخی یطعم الطعام فسکن عن النبی صلی الله علیه وآله الغضب
شرح الوفد بفتح واو و سکون فاء و دال بی نقطه جمع وافد جماعتی بیگانه که نزد کسی وارد شوند از راه دور برای مطلبی بنوعی که سخن عبارت است از
درشت گوی یا بلند گوی یا گزاف گوی الاستقصاء بقاف و صاد بی نقطه مصدر معتل اللام وادی باب استفعال است مبالغه بسیار در گفتگو المحاجة
بحاء بی نقطه و تشدید جیم مصدر باب مفاعله گفتگو بقصد غالب شدن التربد براء بی نقطه و باء یک نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب تفعل است
التربد متغیر شدن رنگ و برهم کشیده شدن آن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه وآله جمعی
وارد آن از جانب یمن و در ایشان بود مردی که بود بزرگترین ایشان باعتبار سخن و سخت ترین ایشان باعتبار مبالغه در جنگ گیری به پیغمبر صلی الله علیه
وآله پس خشمناک شد پیغمبر صلی الله علیه وآله تا اینکه پیچیده شد رگ خشمناک در میان دو چشم او باعث اینکه در بالای بینی او رگ محاذی چشم است او را
دو طرف رگ غضب بر حالت و متغیر و برهم کشیده شد روی او و سر افکند بسوی زمین پس آمد نزد او جبرئیل علیه السلام پس گفت که صاحب کل
اختیار تو میخواند ترا سلام و میگوید ترا که این مردی جوانمرد است اطعام طعام میکند پس فرو نشست از پیغمبر صلی الله علیه وآله غضب **اصل**
ورفع راسه وقال له لولا ان جبرئیل اخبرنی عن الله عزوجل انک سخی تطعم الطعام لشردت بک وجعلتک حدیثا لمن خلفک فقال له الرجل وان ربک
لیحب السخاء فقال نعم فقال انی اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله والذی بعثک بالحق لا رددت عن مالی احدا **شرح** لشردت بفتح لام تاکید
و شین بانقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم باب تفعیل است التشرید متفرق کردن جماعت که تابع کسی باشند در یک جا برای
سببیت بتقدیر بنا و لیکن معمول محذوف است بتقدیر من خلفک الحدیث حکایت و مراد اینجا باعث حکایت است یعنی کسی که نقل احوال او کنند
وان ربک بتقدیر استفهام است للاردوت در صورت ماضی است و در معنی مستقبل و لهذا النفی مکرر شده مثل والله لا فعلت کذا **یعنی** و برداشت
خود را و گفت او را اگر نه اینکه جبرئیل خبر داد مرا از جانب الله عزوجل اینکه تو جوانمردی اطعام طعام میکنی هر اینه متفرق میکردم بسبب رسوا کردن
تادیب تو جماعت ترا که در پی سر تواند و میگردانیدم ترا داستان گفتگو برای جمعی که در پی سر تواند پس گفت او را آن مرد که آیا و بدرستی که صاحب کل اختیار
تو هر آینه دوست میدارد جوانمردی را پس گفت آری پس آن مرد گفت که بدرستی که من گواهی میدهم اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه تو رسول الهی قسم
بر آن کس که فرستاد ترا بحق که بر نمیگردانم از مال خود هیچ یک از سائلان را ابدا از این **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابراهیم صلی الله علیه وآله
کان ابا اضیاف فکان اذا لم یکونوا عنده خرج یطلبهم واغلق بابه واخذ المفاتیح یطلب الاضیاف وانه رجع الی داره فاذا هو برجل او شبه رجل
فی الدار فقال یا عبد الله باذن من دخلت هذه الدار قال دخلتها باذن ربها یردد ذلک ثلاث مرات فعرف ابراهیم انه جبرئیل علیه السلام فحمد الله
ثم قال ارسلنی ربک الی عبد من عبیده یتخذه خلیلا قال ابراهیم فاعلمنی من هو اخدمه حتی اموت قال فانت هو قال ومم ذلک قال لانک
لم تسال احدا شیئا قط ولم تسال شیئا قط فقلت لا **شرح** او در او شبه رجل باعتبار شک ابراهیم است زیرا که او تجویز میکرده که او جبرئیل
باشد ضمیر ربها راجع بعبد الله است و مراد اینست که ابراهیم یک رکعت داد و سه بار جواب داد لم تسال در اول بصیغه معلوم است و در دوم بصیغه
مجهول است فقلت بصیغه مخاطب عطف بر منفی در دوم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ابراهیم صلی الله علیه وآله
بود دوستدار مهمانان پس عادت او این بود که چون مهمانان نمی بودند نزد او بیرون میرفت و طلب میکرد ایشان را و میبست در سرای خود را و با خود

کرفت کلبه را طلب میکرد و مهمان ... او بدرست که او بر گشت بسوی سرای خود پس ناگاه او شد با مردی یا مانند مردی در سرای پس گفت ای بنده خدا
بر حقیقت که داخل شدی این سرا را گفت داخل شدم او را بر حقیقت صاحب کل اختیار آن بر حالی که تکرار میکرد آن جواب را سه بار پس شناخت
ابراهیم امر او را جبرئیل علیه السلام است پس ابراهیم سپاس کرد الله تعالی را پس از آن جبرئیل گفت که فرستاد مرا صاحب کل اختیار تو بسوی
بنده از بندگان او فرا میگیرد او را دوست و دوستی گفت ابراهیم که اعلام کن مرا که کیست او تا خدمت کنم او را تا وقتی که بمیرم جبرئیل گفت
که پس تو اوی ابراهیم گفت که بسبب چیست آن جبرئیل گفت بسبب اینکه تو نطلبیدی از هیچیک غیر الله تعالی چیزی هرگز و طلب کرده نشد از تو
چیزی هرگز پس گفته باشی که نه **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی رجل النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله ای الناس
افضلهم ایمانا قال ابسطهم کفا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله
کدام از جمله مردمان مومن فاضلتر ایشانست باعتبار ایمان گفت گشاده تر ایشان باعتبار دست **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه و آله یؤتی یوم القیمة برجل فیقال له احتج فیقول یا رب خلقتنی و هدیتنی فاوسعت علی فلم ازل اوسع علی خلقک و ایسر علیهم لکی تنشر علی هذا الیوم
رحمتک و تیسره فیقول الرب جل ثناؤه و تعالی ذکره صدق عبدی ادخلوه الجنة **شرح** یؤتی بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است باء در برجل برای
تعدیه است احتج بحاء بی نقطه و تشدید جیم مفتوحه بصیغه امر باب افتعال است اوسع بصیغه مضارع متکلم باب افعال است ایسر بیاء دو نقطه در پایین
و سین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم باب تفعیل است تنشر بنون و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب [illegible]
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آورده میشود در روز قیامت مردی که پس گفته میشود که حجت دخول بهشت بگو برای خود پس
میگوید که ای صاحب کل اختیار من آفریدی که مرا و راه نمودی مرا بدین حق پس فراخ کردی معاش مرا بر من پس همیشه فراخ میکردم معاش را بر
خلق تو و آسان میکردم خطور ایشان را برای اینکه پهن کنی بر من امروز رحمت خود را و آسان کنی امروز را پس میگوید صاحب کل اختیار جل
ثناؤه و تعالی ذکره که راست گفت بنده من داخل کنید او را در بهشت **نهم اصل** عن الحسن بن علی الوشاء قال سمعت ابا الحسن علیه السلام
یقول السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس قال و سمعته یقول السخاء شجرة فی الجنة من تعلق بغصن من اغصانها دخل الجنة **شرح**
روایت از حسن بن علی وشاء گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که جوانمرد نزدیکست بالله تعالی نزدیکست ببهشت
نزدیکست به مردمان راوی گفت که و شنیدم از امام میگفت که جوانمردی درختیست که در بهشت است هر که چسپید بشاخی از شاخهای
آن داخل شد بهشت را از اینرو **دهم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال السخی یاکل من طعام الناس لیاکلوا من طعامه و البخیل لا یاکل
من طعام الناس لئلا یاکلوا من طعامه **شرح** روایت از امام رضا علیه السلام گفت که جوانمرد میخورد طعام مردمان را که تکلیف کنند برای اینکه بخورند
از طعام او و بخیل نمیخورد از طعام مردمان برای اینکه نخورند از طعام او **یازدهم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام لابنه الحسن علیه السلام یا بنی
ما السماحة قال البذل فی الیسر و العسر **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام پسر خود حسن را علیه السلام که ای پسرک من چیست جوانمردی گفت
دادن آنچه لایق باشد خواه در فراخ حالی و خواه در تنگدستی **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لبعض جلسائه الا اخبرک بشیء یقرب من
الله و یقرب من الجنة و یباعد من النار فقال بلی فقال علیک بالسخاء فان الله خلق خلقا برحمته لرحمته فجعلهم للمعروف اهلا و للخیر موضعا و للناس
وجها یسعی الیهم لکی یحیوهم کما یحیی المطر الارض المجدبة اولئک هم المومنون الآمنون یوم القیمة **شرح** الرحمة بفتح راء بی نقطه و سکون
حاء بی نقطه و فتح میم بی نقطه مصدر باب علم آمرزگاری و آن دو اطلاق وارد شده یکی از صفات ذات است و دیگری از صفات [illegible]
از صفات فعل است و بیان این دو قسم صفت شده در کتاب التوحید در باب چهاردهم که باب الاراده انها من صفات الفعل و سایر صفات
الفعل است و اول مراد است در اول و دوم مراد است در دوم و چهار لفظ واو و فتح جیم و الف ممدوده و جیم
بفتح واو و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین است یعنی بزرگانی که پناه بیچارهها باشند که روبایشان دارند با فتح واو و سکون جیم
و تنوین است یعنی بزرگی که پناه مردم است که رو باو دارند و حاصل هر دو یکیست یسعی بسین بی نقطه و عین بی نقطه و الف منقلب از یاء بصیغه
مضارع غایب باب منع است و ضمیر مونث مستتر راجع است بالناس باعتبار جماعت المجدبة بجیم و دال بی نقطه و باء یک نقطه زمین خشک محتاج بباران
المومنون یوم القیمة اشارت است بآیت سوره نمل که و هم من فزع یومئذ آمنون **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام

سبب ایشان خود و اگر این خبر شد هم ترا بچیزی که نزدیک میکند نسبت بالله تعالی و نزدیک میکند نسبت به بهشت و دور میکند نسبت بآتش
جهنم پس آن بعض گفت که بلی پس امام گفت که بر تو باد [illegible] جوانمردی چه بدرستی که الله تعالی آفریده آفریدگانی را بسبب آمرزگاری خود برای
آنکه آمرزد که ایشان را پس گردانید ایشان را برای احسان لایق و برای خیر مستحق و برای مردمان پناه بیچارهها مراد است که ان احسان
بمردمان میکنند و الله تعالی خیر بسبب ایشان میکند و پناه مردمان محتاج میشوند بیان این آنکه مردمان سعی میکنند بسوی ایشان برای اینکه ایشان
زنده کنند آن مردمان را بخاک از درد رمانده که همچنانچه زنده میکند باران زمین تشنه را آن گروه آن جماعت ایمنی کنند که ایمانند در روز قیامت
سیزدهم اصل علی بن ابراهیم رفعه قال اوحی الله عز و جل الی موسی علیه السلام ان لا تقتل السامری فانه سخی **شرح** خبر نشد در رفع راج
بعلی بن ابراهیم است و ضمیر بارز راجع بحدیث است که معلوم است بقرینه مقام و مراد برفع حدیث نسبت آن بسوی امام معلوم است و نسبت آوردن
اینجا نسبت حدیث بصاحب الزمان علیه السلام بتوسط کسی که معلوم نیست باشد **یعنی** علی بن ابراهیم بالا برده حدیث را بسوی امام علیه السلام امام گفت که وحی
کرد الله عز و جل بسوی موسی علیه السلام که مکش سامری را چه بدرستی که او جوانمرد است انست تفسیر آیت سوره طه ان لک فی الحیوة ان تقول
لا مساس یا به سزای کردم برای انتفاع و مراد بمساس فرار است یعنی ازار کردن در ابتدای حال که موت زند که و بیانست **چهاردهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال شاب سخی مرهق فی الذنوب احب الی الله من شیخ عابد بخیل **شرح** المرهق براء بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل کسی که گمان بد کرده باو برند با نجیه که بد کرده او در رنجانده باشد و در سوای نکند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جوانمرد
که گمان برده شود در گناهان محبوبتر است بسوی الله تعالی از پیر عابد که بخیل باشد **پانزدهم اصل** عن جمیل بن دراج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول اخیارکم سمحاؤکم و شرارکم بخلاؤکم و من خالص الایمان البر بالاخوان و السعی فی حوائجهم و ان البار بالاخوان لیحبه الرحمن و فی ذلک مرغمة
للشیطان و تزحزح عن النیران و دخول الجنان یا جمیل اخبر بهذا غرر اصحابک قلت جعلت فداک من غرر اصحابی قال هم البارون بالاخوان
فی العسر و الیسر ثم قال یا جمیل اما ان صاحب الکثیر یهون علیه ذلک و قد مدح الله عز و جل فی ذلک صاحب القلیل فقال فی کتابه و یؤثرون علی انفسهم
و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون **شرح** دراج بضم دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف و جیم است المرغمة بفتح میم و
سکون راء بی نقطه و فتح غین با نقطه خواری التزحزح بدو زای با نقطه و دو حاء بی نقطه دور شدن الجنان بکسر جیم جمع جنة باغهای بهشت الغرر
بضم غین با نقطه و فتح راء بی نقطه اول جمع اغر بفتح همزه و فتح غین و تشدید راء و در سفیدان و نجیبان یهون بصیغه مضارع غایب معلوم [illegible]
وادی باب نصر است الشح بضم و فتح و کسر شین با نقطه و تشدید حاء بی نقطه بخل بلکه طمع کسی از دادن مال و علامت آن آنست که مضایقه کنند
از انفاق دیگران نیز مثل اینکه گوید که ایثار اهل خصاصت دیگرانرا بر خود خوب نیست پس شح اخص مطلق است از بخل چنانچه می آید در حدیث
هفتم باب البخل و الشح **یعنی** روایت از جمیل بن دراج گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بهتران شما جوانمردان شمااند
و بدتران شما بخیلان شمااند و از جمله خالص اعمال ایمان نیکیست با برادران مومن و سعی در حاجتهای ایشان و بدرستی که نیکی
کننده با برادران مومن هر آینه دوست میدارد او را رحمن و در آن نیکی کردن خواریست برای شیطان و دور شدنست از آتشهای جهنم و دخول
باغهای بهشت ای جمیل خبر کن باین روسفیدان یاران خود را گفتم که قربانت شوم کیانند روسفیدان یاران من گفت که ایشان نیکی
کنندگانند با برادران مومن در تنگی و فراخی بعد از آن امام گفت که ای جمیل آگاه باش بدرستی که صاحب مال بسیار سهل میکند بر او آن
نیکی کردن و بتحقیق نوازش کرده الله عز و جل در آن نیکی کردن صاحب مال کم را با بیرون کشیدن که گفته در کتاب خود در سوره حشر که در حال مدح جمعی
دیگرانرا بر خود شان اختیار میکنند هر چند که باشد با ایشان احتیاج و هر که نگاه داشته شود از مضایقه طبیعت خود پس ایشان رستگاران عطاء [illegible]
جمع است که خیال میکنند که انفاق اهل خصاصت خوب نیست و مناسب این مذکور شد در شرح حدیث اول باب شفقت و هشتم که باب فضل المروت
و گفتگو در شح و عدم شح این آیت گذشت در شرح حدیث اول باب شفقت و دوم که باب الایثار **باب هشتاد و دوم اصل باب**
الانفاق **شرح** این باب بیان فضیلت انفاق و دادن عیال و مانند آنست و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان الشمس لتطلع و معها اربعة املاک ملک ینادی یا صاحب الخیر اتم و ابشر و ملک ینادی یا صاحب الشر انزع و اقصر و ملک ینادی اعط
منفقا خلفا و آت ممسکا تلفا و ملک ینضحها بالماء و لولا ذلک اشتعلت الارض **شرح** اتم بفتح همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید میم

مفتوحه العین از باب افعالت و هم چنین است النشر بفتح همزه و سکون با یکنقطه و کسر شین بالنقطه و راء بی نقطه النزع بنون و زای بالنقطه و عین
بی نقطه العین از باب ضرب است النزوع بضم نون و ضم زای باز ایستادن از کاری اقصر بقاف و صاد بی نقطه و راء بی نقطه العین از باب ضرب یا باب
افعال است القصر و الاقصار کوتاه کردن اجمله بفتح همزه و سکون جیم بی نقطه و کسر طاء بی نقطه العین از باب افعالت و هم چنین است [illegible]
و الف و کسر یاء دو نقطه در پایان منفقا و ممسکا [illegible] ممسک است مثل [illegible] خلفا بفتح خاء بالنقطه و فتح لام و فاء است اعط
منفقا خلفا اشارت است بآیت سوره سبا و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین و بیان آن و شرط آن شده در کتاب [illegible] در حدیث
هشتم باب نوزدهم که باب [illegible] و بعد از باب [illegible] است که عنوان [illegible] الکتب [illegible] الفقه [illegible] در [illegible]
علیه تلفا بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح لام و فاء است [illegible] بنون و ضاد بالنقطه و حاء بی نقطه العین [illegible] از باب ضرب است النضح
کردن چیزی [illegible] پاشیدن آب و مانند آن [illegible] استعاره شده باشد برای [illegible] تجار از دریای محیط و مانند آن و [illegible]
اینها از اسباب [illegible] میان زمین و آفتاب **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که آفتاب هر گاه طلوع میکند [illegible]
چهار فرشته ندا میکنند [illegible] ای صاحب خیر [illegible] باش [illegible] و فرشته ندا میکند که ای صاحب شر [illegible]
و کوتاه کن و فرشته ندا میکند [illegible] عطا کن [illegible] و دو فرشته [illegible]
آفتاب [illegible] شعله میکشد زمین **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل کذلک یریهم الله اعمالهم
حسرات علیهم قال هو الرجل یدع ماله لا ینفقه فی طاعة الله بخلا ثم یموت فیدعه لمن یعمل فیه بطاعة الله او بمعصیة الله فان عمل به فی طاعة الله
راه فی میزان غیره فراه حسرة و قد کان المال له و ان کان عمل به فی معصیة الله قواه بذلک المال حتی عمل به فی معصیة الله **شرح** در سوره البقره
چنین است و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار [illegible]
در کتاب الحجه در حدیث یازدهم باب من ادعی الامامة و لیس لها باهل [illegible] در حدیث [illegible] در ایمه ظلم و اتباع ایشان [illegible]
و بنا بر آن [illegible] از قبیل [illegible] منطوق [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل [illegible]
[illegible] حسرت اعتقاد باطل [illegible] داشت هم چنان [illegible] نزد الله تعالی [illegible] امام گفت
که آن بیان حال مردی است که [illegible] مال خود را و نفقه نمیکند [illegible] در طاعت الله تعالی [illegible]
وارث [illegible] عمل میکند در آن مال بطاعت الله تعالی یا در معصیت الله تعالی پس اگر وارث عمل کند بآن در طاعت الله تعالی می بیند آن مرد آن مال را
در ترازوی غیر خود پس می بیند [illegible] حسرت [illegible] آن مال [illegible] وارث عمل کرده باشد بآن مال در معصیت الله تعالی حسرت [illegible]
میشود [illegible] قوت داده [illegible] آن مال [illegible] عمل کرده بآن مال در معصیت الله تعالی [illegible]
[illegible] **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة **شرح** الایقان [illegible]
اینجا موافقت [illegible] آیت سوره سبا است که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که یقین کرد
بعوض جوانمردی کرد دل او بنفقه کردن مال در راه الله تعالی **چهارم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله [illegible]
[illegible] یخلف الله [illegible] **شرح** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در جمله کلامی که او را [illegible]
[illegible] دست خود را باحسان [illegible] الله تعالی برای او [illegible] نفقه کرده در دنیای او [illegible]
برابر میکند برای او در ثواب آخرت او **پنجم اصل** عن ابن ابی نصر قال قرأت فی کتاب ابی الحسن الرضا علیه السلام الی ابی جعفر علیه السلام یا ابا جعفر بلغنی
ان الموالی اذا رکبت اخرجوک من الباب الصغیر و انما ذلک من بخل بهم لئلا ینال منک احد خیرا و اسألک بحقی علیک لا یکن مدخلک و مخرجک الا من الباب
الکبیر فاذا رکبت فلیکن معک ذهب و فضة ثم لا یسألک احد شیئا الا اعطیته و من سألک من عمومتک ان تبره فلا تعطه اقل من خمسین دینارا و الکثیر
الیک و من سألک من عماتک فلا تعطها اقل من خمسة و عشرین دینارا و الکثیر الیک انی انما ارید بذلک ان یرفعک الله فانفق و لا تخش من ذی العرش اقتارا
شرح روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که خواندم در مکتوب امام رضا علیه السلام بسوی امام محمد تقی علیه السلام که ای ابو جعفر خبر رسید بمن اینکه غلامان
چون اراده سواری کنی بیرون میکنند ترا از در کوچک [illegible] اینکه اهل [illegible] برای [illegible]

از ذلک

از تو کسی چیزی را طلب بکنم از تو بوسیله حق من بر تو میان این که باید که نباشد دخول تو و خروج تو مگر از در بزرگ پس چون اراده سواری کنی پس باید
که باشد با تو طلا و نقره بعد از آن باید که طلب نکند از تو کسی چیزی را مگر آنکه دهی او را و هر که طلب کند از تو از جمله عموهای تو اینکه [illegible] او
اور اکمتر از پنجاه دینار طلا و بسیار آن مفوض است بسوی تو [illegible] هر چند که بسیار [illegible] و هر که طلب کند از تو از جمله عمهای تو پس مده او را
کمتر از بیست و پنج دینار طلا و بسیار آن مفوض است بسوی تو بدرستی که من [illegible] اراده میکنم بآن امر بعد از آن [illegible] بلند مرتبه کند ترا الله تعالی
[illegible] مردمان [illegible] از صاحب عرش [illegible] و ترس از صاحب
تخت پادشاهی [illegible] تنگ گرفتن را **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الایدی ثلثة سائلة و منفقة و ممسکة و خیر الایدی المنفقة
شرح تقسیم ایدی [illegible] قسم [illegible] دیگر [illegible] در [illegible] حدیث [illegible] که باب [illegible] چهارم است و منافات نیست [illegible] منفقة
[illegible] اسم مفعول [illegible] موصوف [illegible] و تذکر [illegible]
[illegible] جایز است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که دستها سه قسم است یکی طلب کننده و دیگری دهنده و دیگری مضایقه کننده از
[illegible] و بهتر آن دستها دست دهنده است **هفتم اصل** عن الحسن بن الجهم عن ابی جعفر علیه السلام قال قال یا حسن انفق و ایقن بالخلف من الله
[illegible] **شرح** روایت است از حسن بن الجهم از امام محمد باقر علیه السلام
[illegible] امام گفت که ای حسن نفقه کن در راه الله تعالی و یقین کن بعوض از جانب الله تعالی [illegible] در راه
[illegible] **هشتم اصل** عن عمر بن اذینة رفعه الی [illegible]
علیهم السلام [illegible] قال ینزل الله المعونة من السماء الی العبد بقدر المؤونة فمن ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة **شرح** روایت است از عمر بن اذینه
[illegible] روایت [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام امام گفت که فرود می آورد الله تعالی مدد را از آسمان بر بنده بمقدار
[illegible] پس هر که یقین کرد بعوض جوانمردی کرد دل او بنفقه دادن در راه الله تعالی **نهم اصل** عن صفوان بن یحیی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال
دخل علیه مولی له فقال له هل انفقت الیوم شیئا فقال لا و الله فقال ابو الحسن علیه السلام فمن این یخلف الله علینا انفق و لو درهما واحدا **شرح**
روایت است از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام راوی گفت که داخل شد بر امام علیه السلام غلامی که او را بود پس امام گفت او را که آیا نفقه کردی در
راه الله تعالی امروز چیزی را پس غلام گفت که نه بخدا قسم پس گفت امام رضا علیه السلام که پس از کجا عوض میدهد الله تعالی بر ما نفقه کن هر چند که یک درهم باشد
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من یضمن اربعة باربعة ابیات فی الجنة انفق و لا تخف فقرا و افش السلام فی العالم
و اترک المراء و ان کنت محقا **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم باب الانصاف و العدل که باب ششم است **یعنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ضامن میشود چهار کار را [illegible] که بیان [illegible] آنکه نفقه کن در راه الله تعالی
و ترس [illegible] و انصاف بده [illegible] و سلام را در جهان [illegible] هر چند که باشی صاحب حق
باب پنجاه و سیوم اصل باب البخل و الشح **شرح** البخل بضم با یکنقطه و سکون خاء بالنقطه مصدر باب علم مضایقه بمال در جای لایق الشح
بضم و فتح و کسر شین بالنقطه و تشدید حاء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب و علم بخل که طبیعی باشد و علامت آن آنست که صاحبش مضایقه کند در دادن
دیگری نیز چنانچه بیان میشود در حدیث هفتم این باب **یعنی** این باب بیان بخل مطلق و بیان بخل طبیعی است و در این باب هشت حدیث است **اول**
اصل عن جعفر عن ابیه علیهما السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله سمع رجلا یقول ان الشحیح اعذر من الظالم فقال له کذبت ان الظالم
قد یتوب و یستغفر و یرد الظلامة علی اهلها و الشحیح اذا شح منع الزکوة و الصدقة و صلة الرحم و قری الضیف و النفقة فی سبیل الله و ابواب البر و حرام
علی الجنة ان یدخلها شحیح **شرح** الظلامة بضم ظاء و [illegible] آنچه بظلم از کسی گرفته شود [illegible] میم [illegible] الفوائد [illegible]
قاف و راء بی نقطه و الف ممدوده و بکسر قاف و الف مقصوره مصدر [illegible] باب ضرب مهمان کردن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
از پدر خویش علیهما السلام که امیر المؤمنین صلوات الله علیه شنید از مردی که میگفت که بدرستی که بخیل طبیعی معذورتر است از ظلم کننده پس گفت او را
که دروغ گفتی بدرستی که ظالم گاهی توبه میکند و استغفار میکند و بر میگرداند مظلمه را بر اهلش و بخیل طبیعی چون بخیل طبیعی شد باز داشت زکوة را و صدقه دادن را
و پیوند خویش را و مهمانی کردن مهمان را و خرج را در راه الله تعالی که جهادست و راههای نیکو کردن را و حرام است بر بهشت اینکه داخل شود در او بخیل طبیعی

مراد هست که چون بخیل طبیعه شد مانع توفیق تو بشود **دوم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه اذا لم یکن لله فی عبد حاجة ابتلاه بالبخل **شرح** لیست حاجت بالله تعالی بعنوان مجازست و مراد لیست علم بعاقبت بخیر کسیست **یعنی** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که چون نباشد الله تعالی را در بنده نظری کار فضیلت رحمت میکند او را به بخل بسبب ترک توفیق او **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لبنی سلمة یا بنی سلمة من سیدکم قالوا یا رسول الله سیدنا رجل فیه بخل فقال صلی الله علیه وآله وای داء ادوی من البخل ثم قال بل سیدکم الابیض الجعد البراء بن معرور **شرح** سلمه بفتح سین بی‌نقطه و کسر لام است و بنو سلمه طایفه از انصار [illegible] دال بی‌نقطه و واو و الف منقلب از یا صیغه افعل التفضیل است [illegible] الابیض الجعد [illegible] و سفید میگویند چنانچه گذشت در حدیث پانزدهم باب [illegible] البراء بفتح با [illegible] والف ممدوده است معرور بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و ضم را بی‌نقطه و سکون واو و را بی‌نقطه است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بنی سلمه را که ای بنی سلمه کیست بزرگ شما گفتند که ای رسول الله بزرگ ما مردیست که در او بخیلیست پس گفت صلی الله علیه وآله که کدام مرض بدتر از بخل است بعد از آن گفت که بلکه بزرگ شما آن [illegible] است که براء بن معرور باشد شاید که این گفتگو پیش از هجرت [illegible] واقع شده باشد بنابر اینکه براء بن معرور پیش از هجرت بیکماه در مدینه وفات یافته [illegible] در کتاب الحجه [illegible] اولاد او باشد مثل بشر و مبشر بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجه در باب [illegible] اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه وکان فی ولده او ولد ولده فانه هو الذی قیل فیه است **چهارم اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال البخیل من بخل بما افترض الله علیه **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بخیل [illegible] کسیست که بخیلی کند بآنچه فرض کرده الله تعالی [illegible] و در غیر آن سهل است **پنجم اصل** عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما محق الاسلام محق الشح شیء ثم قال ان لهذا الشح دبیبا کدبیب النمل وشعبا کشعب الشرک و فی نسخة اوی الشوک **شرح** [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیس بالبخیل الذی یودی الزکوة المفروضة من ماله ویعطی البائنة فی قومه **شرح** [illegible] **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] **هفتم اصل** عن الفضل بن ابی قرة قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام تدری ما الشحیح قلت هو البخیل قال الشح اشد من البخل ان البخیل یبخل بما فی یده والشحیح یشح علی ما فی ایدی الناس وعلی ما فی یده حتی لا یری مما فی ایدی الناس شیئا الا تمنی ان یکون له بالحل والحرام ولا یقنع بما رزقه الله **شرح** تحقیق فرق میان شحیح و بخیل [illegible] **یعنی** روایت است از فضل بن ابی قره [illegible]

بانچه

بانچه روزی کرده او را الله تعالی **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیس البخیل من ادی الزکوة المفروضة من ماله واعطی البائنة فی قومه انما البخیل حق البخیل من لم یود الزکوة المفروضة من ماله ولم یعط البائنة فی قومه وهو یبذر فیما سوی ذلک **شرح** [illegible] حدیث ششم این باب [illegible] [illegible] **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] **باب صد و هشتاد و چهارم اصل باب العسر** [illegible] این باب احادیث [illegible] **اول اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال یاتی علی الناس زمان من سال الناس عاش ومن سکت مات قلت فما اصنع ان ادرکت ذلک الزمان قال تعینهم بما عندک فان لم تجد فبجاهک **شرح** [illegible] **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله افضل الصدقة صدقة عن ظهر غنی **شرح** [illegible] **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله افضل الصدقة صدقة تکون عن فضل الکف **شرح** [illegible] **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه صلوات الله علیهم فی قول الله عز وجل واطعموا البائس الفقیر قال هو الزمن الذی لا یستطیع الخروج لزمانته **شرح** الزمن بفتح زای [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی بان الله عز وجل یعطی بالواحدة عشرة الی مائة الف فما زاد فسنیسره للیسری قال لا یرید شیئا من الخیر الا یسره الله له واما من بخل واستغنی قال بخل بما اتاه الله عز وجل وکذب بالحسنی بان الله یعطی بالواحدة عشرة الی مائة الف فما زاد فسنیسره للعسری قال لا یرید شیئا من الشر الا یسره له وما یغنی عنه ماله اذا تردی قال اما والله ما هو تردی فی بئر ولا من جبل ولا من حائط ولکن تردی فی نار جهنم **شرح** [illegible] این آیات گذشت در کتاب [illegible] [illegible] للعسری است

لیسری و عسری موت الیسر و العسر است که اصل التفضیل است بمعنی بسیار آسانتر و دشوارتر و تانیث باعتبار آنست که موصوف آن حالتست یعنی که راه
عبارتست از حالتی که جامع افعال خیر است و عسری عبارتست از حالتی که جامع افعال شر است پس در الیسری و العسری از شق اول میتواند بود و از
شق دوم میتواند بود و بنابر اول خبر اول راجع بمطلق است و خبر دوم راجع بشیأ است و بنابر دوم از جامع بخیرین برعکس است آماده گرفتیم
و تشدید تاء و نقطه در بالا و الف لینه صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و الف آن منقلب از واو است اتابیته قرار دادن استعداد
چیزی یا الف آن منقلب از یا است اتابیته آسان کردن طریق چیزی ترد و بر سه جا لیبه صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و در رد جا کاد در کلام
امام است بعنوان حکایت است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره اللیل که فاما من اعطی و اتقی که داد صدقه و نیابر قوم
خود او پرهیزکاری کرد از عذاب جهنم با ینکه کردار العداوان تصدیق یا مثلا نکرد و تصدیق کرد که عطیه بهتر با ینکه الله عز و جل میدهد بهر یک حسنه او ده
عطیه را تا صد هزار عطیه پس آنچه بیشتر باشد پس زود و مستطیع میکنیم او را برای حاله بسیار آسانتر است امام گفت که مراد آنست که اراده نمیکند چیز
از جمله خیر الا آنکه مستطیع کرد او را الله تعالی برای آن و اما آنکه مضایقه کرد در دادن صدقه و نیابر قوم خود کرد و اظهار مالداری کرد و بخل کرد از ادای
مال در غیر زکوة فریضه مانند آن کرد برای خودنمای چنانچه گذشت در حدیث ششم باب سابق امام گفت که بخیل او بانچه قرار داد آنرا الله فرد بخل
از زکوة فریضه و مانند آنست و تکذیب کرد بعطیه که بهتر است با ینکه الله تعالی میدهد بهر یک حسنه ده عطیه تا صد هزار عطیه پس آنچه بیشتر باشد پس
مستطیع میکنیم او را برای حالتی که دشوارتر است امام گفت که اراده نمیکند از چیزی از بهتر الا آنکه مستطیع کرد او را الله تعالی برای آن و دفع نمی
نیکند از او مال او چون فرو افتد امام گفت که آگاه باش بخدا قسم نیست آن آنکه فرو افتد در چاه و نه از کوه و نه از دیوار که لیکن آن اینست که در
افتد در آتش جهنم خواه در قبر و خواه در روز قیامت **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی یقول ما من شیء الا و قد
وکلت به من یقبضه غیری الا الصدقة فانی اتلقفها بیدی تلقفا حتی ان الرجل لیتصدق بالتمرة او بشق تمرة فاربیها کما یربی الرجل فلوه و فصیله
فیلقاه یوم القیامة و هو مثل احد او اعظم من احد **شرح** وکلت از باب تفعیل است متعلق لقاف و فا صیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعل است
التلقف ربودن چیزی بدست بکسر دال و سکون یا و متکلم میتواند بود و بفتح دال و تشدید یا و فتح یا میتواند بود و ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه
است ازین جا برا بینقطه و با یک نقطه و یا دو نقطه در پایین صیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است مثل ابتک و ره لیوه و ...
میتواند بود که از باب تفعیل باشد الفلو بکسر فا و سکون لام و تخفیف واو و بفتح و ضم فا و ضم لام و تشدید واو کره اسب که تازه از شیر باز
گرفته شده باشد الفصیل بفتح فا و کسر صاد بینقطه و سکون یا دو نقطه در پایین کره شتر وقتی که از شیر باز گرفته شده باشد **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه الله تبارک و تعالی میگوید در حدیث قدسی که نیست هیچ چیزی از عبادات مگر بر حالی که تحقیق موکل کردم
بآن کسی را که قبض میکند آنرا غیر من مگر صدقه چه بدرستیکه من میربایم صدقه را بدست قدرت خود ربودنی تا بحدی که بدرستیکه مرد هر آینه تصدق
میکند بیک خرما یا بنصف خرمای پس نمو میدهم آن صدقه را چنانچه نمو میدهد مرد کره اسب خود را و کره شتر خود را پس نو کرده و بر میخورد در روز
قیامت بحالی که آن مانند کوه احد است در بزرگی یا بزرگتر از کوه احد است چون بیت خالقی باشد **هفتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام
قال جاء رجل الی الحسن و الحسین علیهما السلام و هما جالسان علی الصفا فسالهما فقالا ان الصدقة لا تحل الا فی دین موجع او غرم مفظع او فقر مدقع
ففیک شیء من هذا قال نعم فاعطیاه و قد کان الرجل سال عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر فاعطیاه و لم یسالاه عن شیء فرجع الیهما فقال
لهما ما لکما لم تسالانی عما سالنی عنه الحسن و الحسین علیهما السلام و اخبرهما بما قالا فقالا انهما غذیا بالعلم غذاء **شرح** الصدقة اینجا بمعنی طلب الصدقه است
و شاید که اینجا از کاتبان که سهوی شده باشد و المسئلة باید بجای الصدقة چنانچه ابن اثیر در نهایه در غرم و در دفع و در فظع نقل کرده بسبب اینکه
سبب است الدین بفتح دال بینقطه و سکون یا دو نقطه در پایین مالی که در ذمه باشد و اجل داشته باشد و آنکه اجل ندارد قرض است موجع اسم فاعل
است از ... با واو و جیم و عین بینقطه صیغه اسم فاعل از باب افعالست الغرم بضم غین با نقطه و سکون را بینقطه تاوان مثل آنچه دادن آن لازم بشود
در قتل خطا المفظع بفا و ظا با نقطه و عین بینقطه صیغه اسم فاعل از باب افعال در سختی انداز شده المدقع بدال بینقطه و قاف و عین بینقطه صیغه اسم
فاعل از باب افعال خاک را کنند غذیا بغین با نقطه و دال با نقطه و یا دو نقطه در پایین صیغه ماضی غایب مجهول از باب تفعیل است التغذیة غذا دادن
و ادا اینجا عبارتست از پروردن غذا بکسر غین با نقطه و دال با نقطه و الف ممدوده منصوب و نایب مفعول مطلق است مثل انبتت الارض نباتا از براکه

دا اصلی

ادا اصلی یعنی خبر است که تو بدان بانست از خوردن غذا و آشامیدنها **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی بسوی امام حسن
و امام حسین علیهما السلام بر حالی که ایشان نشسته بودند بر صفا در مکه پس طلب صدقه کرد از ایشان گفتند که بدرستیکه طلب صدقه حلال و بیدغدغه
نمیشود مگر بسبب دینی که بدرد آورنده باشد یا تاوانی که در سختی اندازنده باشد یا فقری که خاکسار کننده باشد پس آیا در تست چیزی از این گفت
آری پس دادند او را و تحقیق طلب کرده بود آن مرد از عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر پس داده بودند او را و نپرسیده بودند او را
از چیزی پس برگشت بسوی ایشان پس گفت ایشان را که چیست شما را که نپرسیدید مرا از آنچه پرسیدند مرا از آن حسن و حسین علیهما السلام و خبر داد ایشان را
بانچه حسن و حسین علیهما السلام گفتند پس ایشان گفتند که بدرستیکه حسن و حسین غذا داده شده اند بعلم نوعی از غذا دادن عظیم است **هشتم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو ان امتی یعلمون ما فی المسألة ما سأل احد احدا **شرح** امتی اینجا بضم همزه و تشدید میم مفتوحه و تا دو نقطه در بالا که
لام الفعل است جماعت است بهمزه و الف و کسر میم بصیغه اسم فاعل باب مفاعله است بمعنی قصد کننده که ان یا تبار ... بصیغه مفردات بمعنی جمع که اهل کو
ای جمع شده باشند و بنابر اول امتی عبارتست از طالبان علم دین که جمع میشوند در مجلس علم برای درس و استماع و حفظ و مانند آنها
نهی از سوال ایشان برای آنست که سوال مانع است ایشان را از مقصود خود و ایضا اکثر ایشان جاهل می باشند و بنابر دوم تعبیر از مسئولان بامتی
مشعر است بر مبالغه در نهی از سوال چنانچه گویا سایلان داخل امت او نیستند موافق آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث نهم باب من امکن من
نفسه که باب سی و هشتم است که ما کان منه تشیع علم ... تا آخر و نهی از سوال ایشان در مجالس ایشان برای
آنست که چون جمع در مجلس نشسته باشند و کسی از جمیع ایشان چیزی طلب کند باعث این میشود که بعض ایشان که چیزی ندهد برای اینکه حاضر نیست
بانچه منهم بخل شود و شرمنده و شکسته دل شود تجالوا بجا و یک نقطه و خا با نقطه صیغه مضارع مخاطب باب تفعل است التجمل که را منسوب بجمل کردن
و متواند بود که بنون و حا و لام لفظ صیغه مضارع مخاطب باب افعال باشد الاتکال لاغر او دن و مراد اینجا ضعیف و شکسته دل کردنست **یعنی** گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله که چیزی طلب کنید از امت من در مجلس ایشان پس بسبب آن بخل دهید ایشان را **نهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام
فی قول الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون قال کان رسول الله صلی
الله علیه و آله اذا امر بالنخل ان یزکی یجیء قوم بالوان من التمر و هو من اردی التمر یؤدونه من زکوتهم تمرا یقال له الجعرور و المعافارة قلیلة اللحاء
عظیمة النوی فکان بعضهم یجیء بها عن التمر الجید فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تخرصوا هاتین التمرتین و لا تجیئوا منهما بشیء و فی ذلک نزل و لا
تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه و الاغماض ان تاخذ هاتین التمرتین **شرح** ضمیر منه راجع بما اخرجنا است پس ظرف حال از
خبیث است و تنفقون حال از ضمیر لا تیمموا است یا ضمیر منه راجع بالخبیث است پس ظرف متعلق بتنفقون است و تقدیم ظرف برای حصر است و جمله حال
از الا الخبیث یا حال از ضمیر لا تیمموا است و ظاهر این حدیث موافق احتمال اول و دومست یا در یا بودن برای تقدیم بیان الاموال المضاف است و جمع مستعمل
شده اینجا در حقیقه لیطرا آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب نهم که باب جامع است در الحایض و المستحاضه است که سن لها الاقراء و اد ناه
مقیاس ... بفتح میم و تشدید نون در اصل مصدر باب نصر است بمعنی ناقص کردن چنانچه در قول اعلام جوهر است یا بمعنی نقصان چنانچه ظاهر کلام صاحب
قاموس است و بنابر اول اینجا مستعمل شده در باعث نقصان و بنابر دوم اینجا مستعمل شده در اسم فاعل برای مبالغه و بر هر تقدیر آن مضاف است
و هو راجع بالتمر است مصدر و دوم بکسر میم حرف جر است برای تبعیض اردی برای منقط و دال منقط و الف منقلب از یا بمعنی فاسدتر است با همزه
بمعنی الکثرت و حاصل هر دو یکی است و بنابر اول الف آن محذوف است میشود بالتقاء الساکنین و ضمیر منصوب در لیودونه راجع بما ... التمر است
و ... الرسوم بکسر میم حرف جر است و برای سببیت است زکوتهم مصدر است بمعنی ترکیتهم و تقدیر اراده زکوتهم مصدر است بمعنی ترکیتهم و تقدیر اراده
زکوتهم است ترا مفعول زکوتهم است ضمیر له راجع بما تمر است تفسیر جعرور و معافاره گذشت در شرح حدیث هفتم باب ... هفتم و معافاره مجرور و منون است
با وجود الف و لام نظیر التسع آیات که می آید در حدیث اول کتاب الصیام زیرا که الف و لام داخل بر اول شده و در معافاره هر آنچه داخل مجموع است
و در میانه قلیلة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و تقدیر هی قلیلة و ضمیر محذوف راجع بالوان است اللحا بکسر لام و حاء بینقطه و الف ممدود و
پوست درخت و استعاره شده اینجا برای گوشت خرما مانند پوست است النوی بفتح نون و تخفیف واو و الف مقصوره جنس استخوان خرما و جز آن
تا در حدیث داخل شود یعنی یک استخوان خرما است ضمیر بها راجع بالوان است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل

در سورة البقره کرای جمع کرده بود صدقه دهید از جمله پاکیزه‌های آنچه بدست آورده اید و از جمله آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین و قصد مکنید بد را
از جمله آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین برحالی که صدقه میداده باشید امام گفت که بود اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله چون امر میکرد بکامل
اینکه زکوة داده شود می‌آوردند چهار قسم باعث نقصان خرما را و آن باعث از جمله فاسدترین خرمات میداده‌اند آنرا اللب ارادهٔ زکوة دادن
ایشان خرما را گفته میشود آن باعث نقصان از جرور و معافاره باعث که قسمی ازان جرور است و قسم دیگر معافاره است آن الوان کم پوست است
بزرگ استخوان است و بود اینکه بعضی ازان قوم می‌آورد آن الوان را عوض از خرماهای خوب پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حساب و تخمین مکنید این
دو قسم خرما را و میاورید ازان دو قسم هیچ چیز را و درآن نازل شده و قصد مکنید بد را از جمله آن برحالی که صدقه دهید و نیستید گیرندگان آن مگر
اینکه اغماض کنید درآن و اغماض آنست که گیری این دو قسم خرما را اگرچه و هر ترا عوض طلب نمود مانند آن **دهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام
فی قول الله تعالی انفقوا من طیبات ما کسبتم فقال کان القوم قد کسبوا مکاسب سوء فی الجاهلیة فلما اسلموا ارادوا ان یخرجوا من اموالهم لیتصدقوا
بها فابی الله تبارک و تعالی الا ان یخرجوا من اطیب ما کسبوا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سورة البقره انفقوا کنید
از پاکیزه‌ها آنچه بدست آورده اید پس امام گفت که بودند الجماعت که پیدا از شرک مسلمان شده بودند با بیرون ... بدست آورده بودند بدست
آورده هم بر برادر روزگار شرک پس چون مسلمان شدند خواستند که بیرون کنند آنها را از مالهای خود تا تصدق کنند با آنها پس ابا کرد خدا تعالی
و نخواست مگر اینکه بیرون کنند از پاکیزه‌تر آنچه بدست آورده‌اند **یازدهم اصل** جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال انی شیخ کثیر العیال
ضعیف الرکن قلیل الشیء فهل من حرفة علی فانه منظر رسول الله صلی الله علیه و آله الی اصحابه و نظر اصحابه الیه و قال قد اسمعنا القول و اسمعکم فقام
الیه رجل فقال انت مثلک ما اعطی ثم مضی الی منزله فاعطاه مرودا من تبر کانوا ینسابون بالتبر و هو الذهب و الفضة فقال الشیخ هذا کله
قال نعم فقال الشیخ اقبل تبرک انما لست کحیی و لا انی و لکنی رسول من الله الا ابوک فوجد تلک شیئا اجزاک الله خیرا **شرح** الرکن بضم او سقط
سکون قاف آنچه اعتماد بران کنند مثل کسب آدمی از تجارت و مانند آن کنت بفتح کاف و تشدید نون مفتوحه و تشدید تا حرف افعال در بالای حرف
لصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل ماخوذ است از کنوت بضم کاف و ضم نون و سکون واو و تا حرف افعال در بالا یا از کنت بضم کاف و سکون نون
و تا حرف افعال در بالا مصدر باب لغو نفع قوی شدن یا ماخوذ است از کنت بفتح کاف و فتح نون و تا حرف افعال در بالا مصدر باب علم بمعنی خوشحال
شدن و حاصل هر دو یکی است مثلک بکسر میم و سکون ثا حرف افعال مضروب و مفعول کنت است المرود بکسر میم و سکون را و فتح واو و دال ابی نقطه
میل التبر بکسر تا حرف افعال در بالا و سکون با ایکه نقطه در زیر حرف ساقط طلا یا نقره به سکه حاضر نیست که که کیسه ان میل از طلا بوده **یعنی**
آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت که بدرستی که من پیرم بسیار عیال ضعیف کسبم کم چیز پس آیا هست هیچ مردی بتر دکار من لیس نظر کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی اصحاب خود و نظر کردند اصحاب او بسوی او با یکدیگر که هیچکدام از ما چیزی توقع جهان با او داده و دنیا گفت که بتحقیق
شنوانیده ما ان سخن و شنوانیده شما را نیز مراد هست از ما بر هر پس برخاست بسوی او مردی پس گفت که قوی و خوشحال کردم مثل ترا او بیرون رفت
است که خیال مکن که قوی و خوشحال کردن تو بر من مشکل است پس شرمنده میباشی از من پس برو سایر البیوت خانه خود پس داد او را میلی از جمله
زر و سیم بی سکه و عادت ایشان این بود که خرید و فروخت میکردند بنقد بی سکه نیز و آن طلا و نقره است پس گفت آن مرد آیا همگی مال
منست گفت آری پس گفت آن پیر که قبول کن نقد بی سکه خود را که برادر که من نیستیم جنی و نه انسی و لیکن من فرستاده شده‌ام از جانب الله تعالی
تا آزمایم ترا پس یافتم ترا شکرگذار پس جزا دهد ترا الله تعالی خیرا اگر گوی که کلام فرشته که انی شیخ کثیر العیال تا آخر دروغ است گویم در دروغ نیست
زیرا که شبیه است مثل زیرا اسوار چه قرینه آنرا اصحاب نداشته‌اند و این قسم سخنی جایز است برای مصلحتی نظیر قول ابراهیم که انی سقیم و قول او که بل فعله
کبیرهم و بیان پیروی شده در کتاب الایمان و الکفر اول در حدیث سیوم باب نود و هفتم که باب التقیه است و دوم در حدیث هفدهم باب صدق و اداء الامانة
که باب الکذب است **دوازدهم اصل** عن مسمع بن عبدالملک قال کنا عند ابی عبدالله علیه السلام بمنی و بین ایدینا عنب ناکله فجاء سائل فسأله فامر بعنقود
فاعطیه فقال السائل لا حاجة لی فی هذا ان کان درهم قال یسع الله علیک فذهب ثم رجع فقال ردوا العنقود فقال یسع الله علیک و لم یعطه شیئا
ثم جاء سائل آخر فاخذ ابو عبدالله علیه السلام ثلث حبات عنب فناولها ایاه فاخذها السائل من یده ثم قال الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی فقال
ابو عبدالله علیه السلام مکانک فحشا ملا کفیه عنبا فناولها ایاه فاخذها السائل من یده ثم قال الحمد لله رب العالمین فقال ابو عبدالله علیه السلام مکانک

مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم و عین بی نقطه است مسمع بفتح سین بی نقطه و عین بی نقطه صیغه مضارع غایب معلوم فعل افعال و اولی باب
علامت السعة بکسر سین فراخ شدن و مراد اینجا سعهٔ اولست و جلوه مایه است منکانک منصوب است بتقدیر الزم مکانک چنانچه سقط و تنازل نقطه و
الف مفعل الی واو الصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرت الحثو بفتح حا و سکون ثا بر داشتن چیز متفرق بدست امین شده ملا بکسر میم و سکون لام و همزه مقدار
که بکنجد بر او آن منصوب بمفعول اسناد است و مضاف است و کتابه بعمره آن بالف خلاف اسم المخاطب است علیهما تثنیه ملا است **یعنی** روایت است از مسمع
عبدالملک گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در منی و در پیش ما انگوری بود میخوردیم آنرا پس آمد سایلی پس سوال کرد امام را پس امام امر کرد بخوشه پس
داد او را پس گفت سایل که نیست حاجتی مرا درین اگر باشد درهمی خوب است امام گفت که فراخ کند الله تعالی روزی را بر تو پس سایل رفت بعد ازان
برگشت پس گفت که باز گردانید آن خوشه را پس امام گفت که فراخ کند الله تعالی بر تو و نداد او را چیزی بعد ازان آمد سایلی دیگر پس گرفت امام جعفر
صادق علیه السلام سه دانه انگور را پس داد آنها را با او پس گرفت آن سایل از دست امام بعد ازان سایل گفت که حمد الله راست که صاحب کمال و اختیار
عالمیان است و هر چیزیست که روزی داد مرا پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که لازم باش جای خود را پس برداشت بدستهای قدر پری کف دست خود را
از انگور پس داد آن را با او پس گرفت آنرا سایل از دست امام بعد ازان سایل گفت که الحمد لله رب العالمین پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
لازم باش جای خود را **اصل** یا غلام ای شیء معک من الدراهم فاذا معه نحو من عشرین درهما فیما حزرناه او نحوها فناولها ایاه فاخذها ثم قال
الحمد لله رب هذا منک وحدک لا شریک لک فقال ابو عبدالله علیه السلام مکانک **شرح** یا غلام خطاب بافته منکرا را امام است نحو بفتح طا لیقت است
تمام برای تبیت است و مراد است که چیزی بود که احتمال است درهم و ازان مرفت یا مصدریه است حرزنا بحا بی نقطه و زای با نقطه و را بی نقطه
ماضی معلوم باب نصر و الست خبر منصوب راجع الی مستاد نحوا از شک بعضی راو یانست و مراد بیان شک راویست ار سم نحو من عشرین گفت
با نحو من عشرین گفت پس خبر مونث راجع بعشرین است و مقصود نقل بالمعنی است منک بفتح میم و تشدید نون مفتوحه میتواند بود و بکسر میم و سکون نون
میتواند بود **یعنی** ای پسر چه چیز با تست از درهم پس ناگاه با آن پسر درهمی بود نسبت بیست درهم در تخمین ما یا چیزی که با او بود بیست درهم
که او را بیست درهم بود در تخمین ما اگر او حاصل بر هر یکی است پس غلام داد آن درهم را با سایل پس سایل گرفت آنها را بعد ازان گفت
حمد الله راست این عطا است تنها از تو نیست شریکی ترا در استقلال بقدرت بر عطا پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که لازم باش جای
خود را **اصل** فخلع قمیصا کان علیه فقال البس هذا فلبسه ثم قال الحمد لله الذی کسانی و سترنی یا ابا عبدالله و قال جزاک الله خیرا لم
یدع لابی عبدالله علیه السلام الا بذا ثم انصرف فذهب قال فظننا انه لو لم یدع له لم یزل یعطیه لانه کلما کان یعطیه حمد الله اعطاه **شرح**
خلع بخا و لام با نقطه و عین بی نقطه صیغه ماضی غایب معلوم باب منع است القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یا حرف افعال در پایین و صاد
بی نقطه براهن سترنی بتشدید یا در است سقط است و در نسخ تبار حرف افعال در بالا و راو مخففه است و آن تصحیف مینماید او فال از شک مسمع است
در اینکه سایل یا با عبدالله گفت یا نگفت و مع الکتفا بدعا کردن بضمیر لانه راجع بسایل است کلما در کلما منصوب است بظرفیت زمان زیرا که ما مصدریه است
و مصدر مضاف الیه کل است و نایب ظرف زمانست چنانچه مصدر حرکم بایست خلاف زمان ای باشد مثل را تیه مجی الحاج و عامل کل اعطاه است که جزا است
نقطات در دفع زیرا که کلام متضمن معنی شرط است کان زایده است و ضمیر مستتر در او راجع بسایل است یعطیه بیا حرف در و فتح عین بی نقطه در
طا بی نقطه و تشدید یا حرف افعال در پایین و تا حرف افعال مفتوح که جهت العطیه الخ داده شود یک دارد عطا بالف مقصوره و ممدوده نیز آمده است
و انقیاد طرف برای افاده حصر است تا دانسته شود با اینکه هر چند مقصود عطای است اما قول این خبر برای مجموع عطا است و بعد از فراغ از آنها
چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث سیوم باب هفتاد و یکم که باب التکبیر لیلة الفطر و یومه است که شب عید ماه رمضان شب جزای عمل روزه
است حمد الله صیغه ماضی معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بسایل است الله منصوب است بمفعولیت ضمیر مستتر در اعطاه راجع بامام است ضمیر منصوب راجع بسایل است
یعنی پس امام از بر خود بیرون کرد پیراهنی را که بر او بود پس گفت که بپوش این را پس پوشید آنرا بعد ازان سایل گفت که حمد الله راست
لباس داد مرا و خوشحال کرد مرا ای ابو عبدالله یا بعد از حمد الکتفا یا ابو کرد گفت جزا دهد ترا الله تعالی خیر دعا نکرد برای امام جعفر صادق علیه السلام
مگر باین بعد ازان رو گردانید پس رفت مسمع گفت که پس گمان کردیم ما اینرا که اگر دعا نمیکرد امام را پیوسته میداد او را زیرا که سایل در هر
وقت دیگر که عطا حمد میکرد الله تعالی را امام میداد او را **سیزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا ضاق احدکم فلیعلم اخاه و لا یعین

... شرح ... یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون صاحب ... [illegible]

... چهاردهم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... [illegible]

... یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... [illegible]

... پانزدهم اصل عن زراره قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام ... [illegible]

... شرح ... یعنی روایتست از زراره گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible]

... شانزدهم اصل ... [illegible]

[illegible]

پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام
قال النبی ... اطعام الطعام
وافشاء السلام والصلوة
باللیل والناس نیام
این ... [illegible]
شرح حدیث سیوم ...
باب
م

[illegible]

بجو صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که روزی نشسته با شربت بسوی آنکه بخوراند خود و دیگر [illegible]

شتر **یازدهم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من موجبات مغفرة الرب تبارک و تعالی اطعام الطعام

شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **دوازدهم اصل** کان ابو الحسن الرضا علیه السلام اذا اکل اتی بصحفة فتوضع بقرب مائدته

فیعمد الی اطیب الطعام مما یوتی به فیاخذ من کل شیء شیئا فیضع فی تلک الصحفة ثم یامر بها للمساکین ثم یتلو هذه الآیة فلا اقتحم العقبة ثم یقول

علم الله عز و جل انه لیس کل انسان یقدر علی عتق رقبة فجعل لهم السبیل الی الجنة **شرح** الصحفة بفتح صاد بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و فا کاسه [illegible]

و [illegible] گوید که جمعی را سیر کند یعمد بفتح یا و سکون عین و کسر میم و دال بی نقطه مضارع غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** عادت امام رضا علیه السلام این بود که

چون اراده خوردن میکرد آورده میشد نزد او کاسه بزرگی پس گذاشته میشد در نزدیک سفره او پس قصد میکرد بسوی پاکیزه تر خوردنی از جمله

آنچه نزد او آورده میشد پس فرا میگرفت از هر طعامی چیزی کمی پس میگذاشت در آن کاسه بزرگ پس امر میکرد به آن کاسه بزرگ برای

مسکینان بعد از آن میخواند این آیت را از سوره البلد که فلا اقتحم العقبة بعد از آن امام گفت که دانست الله عز و جل که نیست [illegible]

رقبت اینکه هر شخصی توانا شود بر آزاد کردن کردنی از بند آتش جهنم یا قید بنده که [illegible] برای مردمان راه و السبیل

بهشت به بخشیدن طعام را مانند عتق رقبه کرد تا اکثر مردم را آسان باشد اقتحام عقبه راه بهشت **باب بیست و ششم اصل باب**

فضل القصد **شرح** القصد بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب ضرب میانه روی در خرج [illegible] **یعنی** این باب

فضیلت میانه روی در خرج است و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** قال علی بن الحسین صلوات الله علیهما لینفق

الرجل بالقسط و بلغة الکفاف و یقدم منه الفضل لآخرته فان ذلک ابقی للنعمة و اقرب الی المزید من الله عز و جل و انفع فی العاقبة **شرح**

لینفق بکسر لام امر غایب باب افعال است القسط بکسر قاف و سکون سین بی نقطه و طاء بی نقطه مصدر باب نصر [illegible] میانه روی

البلغة بضم با و سکون لام و فتح غین با نقطه آنچه کافی باشد در معاش و زیاده بر آن نباشد الکفاف بفتح کاف و تخفیف فا مالی که با آن از

حاجت بی نیاز گردد خواه زیاد از قدر کفایت باشد و خواه زیاد نباشد و اما مستعمل میشود در آنچه زیاد نباشد از قدر کفایت چنانکه گذشت

در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب الکفاف که باب شصت و چهارم است یقدم بضم مضارع غایب معلوم باب تفعیل [illegible]

منه راجع به کفاف است اللام در لآخرته برای تقدیر است **یعنی** گفت امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما که باید که خرج کند

و آنچه کافی باشد از جمله کفاف و باید که پیش فرستد از جمله کفاف زیادتی را از برای آخرت خود [illegible] چه بدرستی که آن عمل

دارنده تر است نعمت را و نزدیکتر است بسوی زیاد کردن نعمت از جانب الله جل و عز و نافع تر است در آخر کار **دوم اصل** عن ابی عبد الله

علیه السلام قال ان القصد امر یحبه الله و ان السرف امر یبغضه الله حتی طرحک النواة فانها تصلح لشیء و حتی صبک فضل شرابک **شرح**

السرف بفتح سین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا مصدر باب نصر افراط در خرج حتی برای انتهای غایت [illegible]

عطف میتواند بود [illegible] منصوب میتواند بود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که میانه روی در

خرج کاری است که دوست میدارد آن را الله تعالی و بدرستی که افراط در خرج کاری است که دشمن میدارد آن را الله تعالی حتی انداختن

تو یک استخوان خرما را چه بدرستی که آن بکار می آید برای چیزی در بعضی اوقات و تا ریختن تو باقیمانده آشامیده ترا **سیوم اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو قال العفو الوسط **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام

در قول الله عز و جل در سوره البقره که سوال میکنند ترا که چه چیز را نفقه کنند بر عیال بگو که عفو را امام گفت که مراد به عفو میانه افراط و تفریط

است نسبت بحال نفقه کننده و حال عیال **چهارم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام القصد مثراة و السرف متواة **شرح** مثراة بفتح

میم و سکون ثاء سه نقطه و را بی نقطه و الف منقلب از واو و تا اسم مکان باب نصر است [illegible]

اینکه متحقق چیزی گویا که مکان آن چیز است بر وجه اتم پس تا برای نقل از وصفیت باسمیت است الثروة بفتح ثاء و سکون را و بسیاری مال

السرف بفتح سین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا است متواة بفتح میم و سکون تاء دو نقطه در بالا و واو و الف منقلب از یاء و تا اسم مکان

[illegible] متحقق چیزی چنانچه احوال مذکور شد التوی بفتح تا و تخفیف واو و الف مقصوره هلاک **یعنی** گفت امیر المومنین علیه السلام که

روی در خرج باعث بسیاری مال است و زیاده روی در خرج باعث هلاک است **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث منجیات

فذکر الثالث القصد فی الغنی و الفقر **شرح** القصد منصوب و مفعول دوم ذکر است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سه صفت باعث

نجات است پس ذکر کرد صفت سیوم را میانه روی در بی نیازی و نیازمندی **ششم اصل** عن مدرک بن الهزهاز عن ابی عبد الله

علیه السلام قال سمعته یقول ضمنت لمن اقتصد ان لا یفتقر **شرح** روایت از مدرک بضم میم و کسر را ابن الهزهاز بفتح ها و سکون زای با نقطه

اول از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که شنیدم از او میگفت که ضامن شدم برای کسی که میانه روی کند در خرج اینکه

نیازمند نشود **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان رجلا انفق ما فی یدیه فی سبیل من سبیل الله ما کان احسن و لا وفق الیس

یقول الله عز و جل و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین یعنی المقتصدین **شرح** رجلا اینجا عبارت است از مردی که صاحب عیال

است پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سیوم باب الایثار که باب شصت و هفتم است که جهد المقل افضل است وفق بصیغه ماضی

مجهول باب تفعیل است مفعول لا تلقوا محذوف است تقدیر لا تلقوا انفسکم باء در بایدیکم برای سببیت است ایدی اینجا عبارت است از انفاقها زیرا که اکثر انفاق

بدست می باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر اینکه مردی صاحب عیالی خرج میکرد آنچه را که در دو دست اوست در بعضی

[illegible] خرج میکرد در راهی از راههای پسندیده نزد الله تعالی نمی بود هرگز اینکه او نیکوکاری کرده باشد و نه اینکه توفیق یافته باشد آیا نیست

اینکه میگوید الله عز و جل در سورة البقره و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا [illegible] خرج کنید در راه الله تعالی و میندازید عیال خود را بسبب خرجهای خود

بسوی هلاکت و نیکوکاری کنید با عیال خود در خرج بدرستی که الله تعالی دوست میدارد نیکوکاری کنندگان را یعنی میانه روان در خرج **هشتم اصل**

عن مدرک بن عبید عن ابیه عبید قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا عبید ان السرف یورث الفقر و ان القصد یورث الغنی **شرح** مدرک بضم

میم و سکون دال بی نقطه و فتح را و تخفیف کاف است و ظاهر است [illegible] که بجای واو دال بی نقطه باشد و میم زائده باشد عبید بضم

عین و فتح باء [illegible] **یعنی** روایت از مدرک بن عبید از پدرش عبید گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای عبید بدرستی که زیاده

روی در خرج باعث فقر و نیازمندی است و بدرستی که میانه روی در خرج باعث توانگری است **نهم اصل** قال ابو الحسن علیه السلام ما عال امرء فی

اقتصاد **شرح** عال بعین بی نقطه و الف منقلب از یاء العیلة ماضی معلوم باب ضرب است العیل بفتح عین و سکون یا نیازمندی **یعنی** گفت امام موسی

کاظم علیه السلام که نیازمند نشد هیچ مردی در میانه روی در خرج **دهم اصل** عن اسحق بن عبد العزیز عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام انه

قال انا نکون فی طریق مکة فنرید الاحرام فنطلی و لا یکون معنا نخالة نتدلک بها من النورة فنتدلک بالدقیق و قد دخلنی من ذلک ما الله اعلم

به فقال امخافة الاسراف قلت نعم فقال لیس فیما اصلح البدن اسراف انی ربما امرت بالنقی فیلت بالزیت فاتدلک به انما الاسراف فیما افسد المال

و اضر بالبدن قلت فما الاقتار قال اکل الخبز و الملح و انت تقدر علی غیره قلت فما القصد قال الخبز و اللحم و اللبن و الخل و السمن مرة هذا و مرة هذا **شرح**

نطلی بتشدید طا بی نقطه مضارع متکلم مع الغیر از باب افتعال است نتدلک بدال بی نقطه مضارع متکلم مع الغیر از باب تفعل است مخافة

مرفوع و خبر مبتدای محذوف است تقدیر هو مخافة و خبر محذوف [illegible] و میتواند بود که مخافة منصوب و مفعول له باشد [illegible]

مفعول له باشد که فاعل آن و فاعل فعل معلل به آن یکی باشد قلت کلام اسحق است چون حاضر بوده در وقت سوال از جانب سائل جواب داده

النقی بکسر نون و سکون قاف خبز [illegible] بیخته است که مغز گندم است یلت بتشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است

اللت [illegible] آرد و مانند آن [illegible] از خرج مال به ملاحظه نفع معتدبه نسبت با آن مال و نسبت بحال خرج کننده [illegible]

[illegible] مراد بیان صورتی است که نفع معتدبه در خرج باشد اما باعث فقر [illegible] نشود مثل اینکه [illegible] باشد و مراد با کل خبز و ملح

[illegible] نفقه عیال باشد [illegible] با اینکه آنچه مذکور شد برای رعیت است نه برای امام معصوم

[illegible] باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب [illegible] که باب سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم و الملبس اذا ولی الامر است که

امیر المومنین علیه السلام خوراک خود را موافق خوراک فقیران و محتاجان میکرد تا [illegible] **یعنی** روایت از اسحق بن عبد العزیز از بعضی

یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او [illegible] گفت که بدرستی که ما میباشیم در راه مکه پس اراده میکنیم احرام را [illegible]

برحالی که نمی باشد با ما سبوس که [illegible] با آن بسبب نوره پس [illegible] و بتحقیق داخل شد مرا بسبب آن آنچه الله تعالی داناتر

بیان با جمعی که از بسیاری آن شرح نمی‌توانم کرد پس امام گفت که آیا اگر دانه‌ای افتاد شد ترس اسراف است گفتم آری پس امام گفت که نیست در آنچه فایده رساند
بدن را اسرافی بدرستی که من بسا که امر کردم بادرنجبویه پس بیخته کرده میشد بروغن زیتون پس مالیده میکردم خود را بآن بخواهی نیست که اسراف
در چیزیست که ضایع کند مال را یا ضرر رساند بدن را گفتم الهی چیست میانه روی امام گفت که آن خوردن نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن است
یاری این با جمعی که گاهی نان خورش گوشت باشد و گاهی شیر باشد و برای قیاس کن **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله جواد
تبارک و تعالی علیکم جودوا واذا امسک علیکم فامسکوا ولا تجاودوا الله فهو الاجود **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون
بخشش کند الله تعالی بر شما بوسعت مال پس بخشش کنید بر عیال و مانند ایشان و اگر باز دارد بخشش را از شما پس باز دارید مراد این است که فراخی
میکنید برای زیاده خرج بیا و معارضه در جود مکنید با الله تعالی چه او است جواد تر مراد آنست ادعا جواد است در بخشیدن و در باب [illegible] جنانچه گذشت
در حدیث اول باب معرفة الجود والسخاء از ابواب ششصد و یکم است **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اقتصد فی معیشته رزقه الله ومن
بذر حرمه الله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که میانه روی کرد در خرج معاش خود روزی فراخ داد او را الله تعالی و هر که زیاده خرجی
کرد محروم کرد او را الله تعالی از روزی فراخ **سیزدهم اصل** سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول الرفق نصف العیش وما عال امرء فی اقتصاد
شرح شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که خوشخوئی نصف معاش است و نیاز مند نشد هیچ مردی بسبب میانه روی در خرج مراد آنست الرفق
دیگر اقتصاد است پس اگر رفق و اقتصاد دو داشته باشد معاش کامل دارد **باب ششصد و هفتم اصول باب کراهیة الاسراف والتقتیر شرح**
السرف بفتح سین مهملة و فتح را [illegible] در باب علم اسراف یعنی زیاده روی در خرج و التقتیر [illegible] در باب [illegible] اقتار
یعنی تنگ گرفتن در خرج **یعنی** این باب بیان بدی زیاده روی و تنگ گیری در خرج است و در این باب یازده حدیث است **اول اصل**
عن عبد الملک بن عمرو الاحول قال تلا ابو عبد الله علیه السلام هذه الآیة والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما قال
فاخذ قبضة من حصی و قبضها بیده وقال هذا الاقتار الذی ذکره الله عز وجل فی کتابه ثم قبض قبضة اخری و ارخی کفه کلها ثم قال هذا الاسراف ثم اخذ قبضة
اخری فارخی بعضها و امسک بعضها وقال هذا القوام **شرح** لم یقتروا در قرائت [illegible] از باب افعال است و در قرائت [illegible] از باب [illegible]
است و قول امام هذا الاقتار موافق قرائت اولست **یعنی** روایت است از عبد الملک بن عمرو احول گفت که خواند امام جعفر صادق علیه السلام این آیت را از
سوره فرقان که و جمعی که چون خرج کنند زیاده روی نمیکنند و تنگ گیری نمیکنند و میشود انفاق ایشان میان آنچه مذکور شد مستقیم راوی گفت که پس امام
فرا گرفت مشتی را از سنگ ریزه و نگاه داشت آنرا بدست خود و گفت این تنگ گیری است که ذکر کرده آنرا الله تعالی در کتاب خود بعد از آن امام
فرا گرفت مشتی دیگر را و سست کرد دست خود را بالکل آن با جمعی که دست خود را بروش سست کرد در دست او سنگ ریزه نماند بعد از آن گفت که اینست
نمونه اسراف بعد از آن فرا گرفت مشتی دیگر را پس سست کرد بعضی دست خود را و نگاه داشت بعضی را و گفت که اینست نمونه میانه روی مستقیم است
دوم اصل سألت ابا الحسن الاول علیه السلام عن النفقة علی العیال فقال ما بین المکروهین الاسراف والاقتار **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از قرار داد نفقه بر عیال پس گفت که آنچه میانه دو بد باشد که یکی زیاده خرجی است و دیگری تنگ گیری است **سیوم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام ان مع الاسراف قلة البرکة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که با زیاده خرجی کمی برکت است با جمعی که [illegible]
ماحصل است میشود بخلاف صاحب اقتصاد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال رب فقیر هو اسرف من الغنی ان الغنی ینفق مما اوتی
والفقیر ینفق من غیر ما اوتی **شرح** مضمون این گذشت در حدیث یازدهم باب [illegible] و سیوم **پنجم اصل** عن هشام بن المثنی قال سأل رجل ابا
عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل واتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین فقال کان فلان بن فلان الانصاری سماه وکان
له حرث وکان اذا اخذ یتصدق به و یبقی هو و عیاله بغیر شیء فجعل الله عز وجل ذلک سرفا **شرح** کان در اول تامه است و در دوم و سیوم ناقصه است
سماه کلام راوی است و ضمیر مستتر راجع به امام است و ضمیر بارز راجع به فلان است و مراد آنست که امام نام برد او را با پدرش و من فراموش کردم **یعنی**
روایت است از هشام بن مثنی بضم میم و فتح ثاء سه نقطه و تشدید نون و الف گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره
انعام که بدهید حق آنرا روز درو آن و اسراف مکنید بدرستی که الله عز وجل دوست نمیدارد مسرفان را پس امام گفت که بود فلان بن فلان انصاری
امام برد نام او را و بود او را زراعتی و عادت داشت این که هر گاه فرا میگرفت حاصل را تصدق میکرد بآن و میماند خودش و عیالش بی چیزی پس گردانید

الله عز وجل

الله عز وجل آنرا اسراف **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد
ملوما محسورا قال الاحسار الفاقة **شرح** محسور اسم مفعول باب نصر و ضرب است الحسر بفتح حاء و سکون سین برهنه کردن و مانده کردن و هر دو اینجا محتمل
است موافق [illegible] آنچه مراد باید در باب اول کتاب المعیشة در تفسیر این آیت و مطلع آن الحسار است که مصدر باب انفعال است بمعنی برهنه یا
مانده گردیدن و در نسخ الاحسار است که مصدر باب افعال است و آن از غلط کاتبان است میباید الفاقة [illegible] منقلب از واو و قاف حاجتمندی **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل که و مکن آن دست خود را غل کرده شده بسوی گردن خود و مانند
کسی که اوراش غل کرده بر گردن او دست و از دادن نفقه که بخیل است و مکن دست خود را گشودن کمال گشودن که هیچ مال در دست تو نماند پس بنشینی ملامت کرده
شده از طلب برهنه کرده شده امام گفت که برهنگی استعاره شده برای حاجتمندی **هفتم اصل** عن عجلان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فجاء
سائل فقام الی مکتل فیه تمر فملأ یده فناوله ثم جاء آخر فسأله فقام فاخذ بیده فناوله ثم جاء آخر فسأله فقام فاخذ بیده فناوله ثم جاء آخر فقال
الله رازقنا و ایاک ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان لا یسأله احد من الدنیا شیئا الا اعطاه فارسلت الیه امرأة ابنا لها
فقالت انطلق الیه فاسأله فان قال لیس عندنا شیء فقل اعطنی قمیصک قال فاخذ قمیصه فرمی به الیه و فی نسخة اخری فاعطاه فادبه الله تبارک
و تعالی علی القصد فقال ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا **شرح** المکتل بکسر میم و سکون کاف و فتح
تاء [illegible] زنبیل بزرگ که گنجایش پانزده صاع دارد [illegible] و در نسخه اخری فاعطاه کلام مصنف است [illegible]
اخری عبارت است از نسخ [illegible] بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم باب الاشارة و النص علی ابی الحسن الثالث علیه السلام
و سیوم است و مقصود آنست که در نسخ [illegible] بجای فرمی به الیه فاعطاه است کلام مصنف است نسخه اخری عبارت است از نسخه [illegible]
در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم باب الاشارة و النص علی ابی الحسن الثالث علیه السلام که باب هشتاد و سیوم است و مقصود آنست که در نسخه [illegible]
بجای فرمی به الیه فاعطاه است **یعنی** روایت است از عجلان گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آمد سائلی پس امام برخاست بسوی زنبیل
بزرگی که در آن بود خرما پس پر کرد دست خود را پس داد باو بعد از آن آمد سائلی دیگر پس طلب کرد از او پس برخاست پس فرا گرفت بدست خود
پس داد او را بعد از آن آمد دیگری پس طلب کرد از او پس برخاست پس فرا گرفت بدست خود پس داد او را بعد از آن آمد دیگری پس امام گفت که الله
روزی دهنده ما است بعد از آن امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله عادت او این بود که طلب نمیکرد از او هیچ کس از مال دنیا
چیزی مگر آنکه میداد او را [illegible] پس فرستاد بسوی او زنی پسر [illegible] او را [illegible] پس گفت که برو [illegible] از او [illegible] اگر
گوید نزد ما چیزی نیست بگو که بده مرا پیراهن خود امام گفت [illegible] پیراهن خود [illegible] و در نسخه دیگر فاعطاه است
[illegible] ادب کرد او را الله تبارک و تعالی بر میانه روی [illegible] **هشتم اصل**
عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز وجل وکان بین ذلک قواما قال القوام هو المعروف علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره علی قدر عیاله
و مؤونتهم التی هی صلاح له ولهم لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها **شرح** آیت وکان بین ذلک گذشت در حدیث اول این باب و آیت لا یکلف [illegible]
الطلاق است و گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب سی و دوم که باب البیان والتعریف ولزوم الحجة است **یعنی** روایت است از امام
موسی کاظم علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره فرقان که و بوده انفاق ایشان در میان آن مستقیم امام گفت که مستقیم آنست پسندیده بیان
این آنکه بر صاحب وسعت قدر لایق خودش است و بر صاحب تنگی قدر لایق خودش است بیان این آنکه بر قدر عیال هر کدام از ایشان و مقدر
و قدر ما یحتاج عیال است که آن ما یحتاج موافق مصلحت باشد برای او و برای عیال تکلیف نمیکند الله تعالی کسی را مگر آنچه داده باشد الله تعالی
آنکس را **نهم اصل** عن عبد الله بن سنان فی قوله تبارک و تعالی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما فبسط کفه
وفرق اصابعه وحناها شیئا وعن قوله ولا تبسطها کل البسط فبسط راحته وقال هکذا وقال القوام ما یخرج من بین الاصابع ویبقی فی الراحة
منه شیء **شرح** عبد الله بن سنان بکسر سین راوی امام جعفر صادق علیه السلام است یا امام موسی کاظم علیه السلام نیز و بر هر تقدیر آنچه در کتاب [illegible]
ذکر کرده [illegible] از امام علیه السلام است [illegible] ساقط [illegible] کاهی متعلق بکف میشود [illegible]
الی الآخر و کاهی متعلق ببسط میشود [illegible]

زیرا که کف در اصل بمعنی دفع است و دفع چیزی به پشت دست می باشد غالبا و مراد در دوم عطا دادن است و مراد در سیوم رد لبیب کردن شکم است
ست زیرا که راحت در اصل بمعنی انتفاع است و انتفاع آدمی بشکم درست می باشد غالبا در خوردن طعام و مانند آن قرآن انفاق و والا سقط
ولون بصیغه ماضیه غایب معلوم باب افعال است حا و جار سقط و نون و الف منقلب از واو یا از یا و بصیغه ماضی باب تفعیل است و صیغه معنوب
راجع بکف است شیبا نایب مفعول مطلق است و مراد اند کیست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان که در کتاب خود گفت بعنوان اتفاقی از
امام علیه السلم در قول الله تبارک و تعالی در سوره فرقان که در صفت کسانیکه خرج کنند زیاده روی نمیکنند و تنگ گیری نمیکنند و میشود خرج ایشان
میانه آنچه مذکور است مستقیم پس امام علیه السلم در مشت را و پشت دست خود را و مفصل پیکر کرد انگشتان خود را و کم کرد در دست خود را امر ساکتا
تا نمونه قوام شود و امام برسیده شد از قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل که دست خود را گشاده تمام مکن پس امام رد لبیب کرد شکم دست
خود را و گفت چنین است و امام برای بیان نمونه دیگر قوام گفت که قوام آنست که بر دوان آید از میان انگشتان و باقی ماند در شکم دست از
آنچه در دست است چیزی **دهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم ادنی ما یجی من حد الاسراف فقال ابتذالک ثوب صونک و اهراقک
فضل انائک و اکلک التمر و رمیک النوی ههنا و ههنا **شرح** الابتذال بباء یک نقطه و ذال با نقطه مصدر باب افتعال است بمعنی به اعتبار کردن
الصون بفتح صاد بی نقطه و سکون واو و نون مصدر باب نصر اعتبار کردن **یعنی** گفتم که امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست کمتر آنچه بر او
می آید از مرتبه اسراف پس امام گفت کم به اعتبار کردن تو جامه اعتباری خود را یعنی کار فرمودن جامه بیرون ابرد در خلوت و ریختن تو
زیاده مانده ظرف آب خود را و خوردن تو خرما را و انداختن تو استخوان او را اینجا و آنجا یعنی ترک ضبط استخوان خرمای که خورده شود
در موضعی که انتفاع با آن میرسد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب سابق **یازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم اربعة لا یستجاب
لهم دعوة رجل کان له مال فافسده فیقول یا رب ارزقنی فیقول الله عز و جل الم امرک بالاقتصاد **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که
چهار کس دعا مستجاب نمیشود برای ایشان یا بیرون که در تحت آیت ادعونی استجب لکم داخل نیستند یکی از ایشان مردی بود و او را مالی بسیار که
او را بزیاده روی در خرج تلف کرد پس میگوید که ای صاحب کل اختیار من روزی ده مرا پس میگوید الله عز و جل که آیا امر نکردم ترا میانه روی در خرج

باب هشتاد و هشتم اصل باب سقی الماء **شرح** این باب بیان فضیلت آب نوشانیدن است تشنگان را و این باب شش حدیث
است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله اول ما یبدا به فی الآخرة صدقة الماء یعنی فی الجنة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که اول آنچه ابتدا کرده میشود با آن در آخرت
صدقه آب است بجواهر ابتدا کرده میشود در ثواب آن عمل با نوشانیدن آب از حوض کوثر مثلا **دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلم قال افضل الصدقة ابراد کبد حری **شرح** کبد بفتح و کسر کاف و سکون بای یک نقطه و بفتح کاف و کسر با مونث است و کنایه از جگر
میباشد حری بفتح حای بی نقطه و تشدید را و یای ساقط و الف مقصور مونث حران بتشدید را و تشنه **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که افضل صدقه خنک کردن جگری است که تشنه باشد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من سقی الماء
فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة و من سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیا نفسا و من احیاها فکانما احیا الناس
جمیعا **شرح** این حدیث با لفاظ و تنها گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هفتم باب اطعام المؤمن که باب هشتاد و ششم است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که آشامانید تشنه را آب در جائی که یافت میشود و آب میشود مانند کسی که آزاد
کرد بنده را و هر که آشامانید تشنه را آب در جائی که آب عزیز الوجود است میشود مانند کسی که زنده کرده باشد مرده را و هر که زنده
کند مؤمنی را پس چنانست که زنده کرده باشد مردمان را همه چنانچه در سوره مائده است **چهارم اصل** عن معاذ قال کنت مع ابی عبد الله
علیه السلم بین مکة و المدینة فمررنا علی رجل فی اصل شجرة و قد القی بنفسه فقال مل بنا الی هذا الرجل فانی اخاف ان یکون قد
اصابه عطش فملنا الیه فاذا رجل من الفراسین طویل الشعر فسأله اعطشان انت فقال نعم فقال لی انزل یا معاذ فاسقه فنزلت و
سقیته ثم رکب و سرنا فقلت هذا نصرانی فتتصدق علی نصرانی فقال نعم اذا کانوا فی مثل هذا الحال **شرح** الفراسین بفتح فا و
تخفیف را و سقط دال الف و کسر سین سقط و سکون یا و ذال نقطه در یا بیمیا و نون جمع بکسر فرسان بکسر فا و سکون را و در اصل

ثانی

فرناسی بوده و قلب شده نون بجای سین و سین بجای نون رفته روستای زارعان در صحیح اکثر ساربانان اکابران ابل بوده اند غالبا صاحب مواشی
که الفراسین رئیس امراد القری **یعنی** روایتست از معاذ گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم در میان مکه و مدینه پس گذشتیم بمردی که بیخ درختی
تکیه انداخته بود خود را پس امام گفت میل کن بما بسوی این مرد چه بدرستی که من میترسم که باشد که تشنگی برخورده باشد او را پس میل کردیم بسوی
آن مرد پس ناگاه مردی بود از روستای زارعان ترسایان دراز ریش بود پس امام پرسید او را که آیا تشنه تو پس گفت آری پس امام گفت مرا که فرود آی ای معاذ
و بیاشامان او را پس فرود آمدم پس آشامانیدم او را بعد از آن سوار شد و رفتیم پس گفتم که این مرد ترسا است پس آیا تصدق میکنیم بر ترسای پس امام
گفت که آری چون باشند بر مانند این حال **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و آله فقال علمنی عملا ادخل
به الجنة فقال اطعم الطعام و افش السلام قال لا اطیق ذلک قال فهل لک ابل قال نعم قال فانظر بعیرا فاسق علیه اهل بیت لا یشربون الماء
الا غبا فلعلک لا ینفق بعیرک و لا ینخرق سقاؤک حتی تجب لک الجنة **شرح** ینفق بنون و فا و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و علم است النفاق
بفتح نون ضعیف شدن ستور و مردن آن ینخرق بخا با نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب باب انفعال یا باب تفعل است سقاء بکسر سین بی نقطه
قاف و الف ممدوده است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که آمد جوان نشین از عرب بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که تعلیم کن مرا عملی
که داخل شوم با آن در بهشت پس گفت که بخوران خورد نیها را و فاش کن سلام را امام گفت که پس اعرابی گفت که طاقت ندارم آن را امام گفت که
خوای من و دیگران بعضا شنیدند نبی صلی الله علیه و آله گفت که پس آیا ترا هست کلاه شتری پس گفت آری گفت پس نگاه کن شتری را و بیاشامان بر آن
خانه
خانواده را که نمی آب میدهند ایشان را مگر یکروز در میان یکروز که در روز غیر نوبت آب ایشان را آب نه و هیچ شاید که تو شان این باشد که ضعیف نشود شتر تو و پاره
نشود مشک تو تا آنکه ثابت شود برای تو بهشت **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله تبارک و تعالی یحب ابراد الکبد الحری و من سقی
کبدا حری من بهیمة و غیرها اظله الله یوم لا ظل الا ظله **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که صاحب تبارک و تعالی دوست میدارد
خنک کردن جگری را که تشنه باشد و هر که آشامانید جگری تشنه را از ستوری و غیر آن پناه میدهد او را الله تعالی در رحمت میدارد در روزی که نباشد
پناهی مگر پناهی که او داده باشد

باب هشتاد و نهم اصل باب الصدقة لبنی هاشم و موالیهم و صلتهم **شرح**
این باب بیان صدقه است برای بنی هاشم و خدمتکاران ایشان و پیوند بنی هاشم و خدمتکاران ایشان بمال و مانند آن و در این باب ده حدیث
است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان اناسا من بنی هاشم اتوا رسول الله صلی الله علیه و آله فسألوه ان یستعملهم علی صدقات
المواشی و قالوا یکون لنا هذا السهم الذی جعله الله للعاملین علیها فنحن اولی به فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا بنی عبد المطلب ان الصدقة
لا تحل لی و لا لکم و لکنی قد وعدت الشفاعة ثم قال ابو عبد الله علیه السلم و الله لقد وعدها صلی الله علیه و آله فما ظنکم یا بنی عبد المطلب اذا اخذت بحلقة
باب الجنة اترونی مؤثرا علیکم غیرکم **شرح** عبد المطلب پسر هاشم است و از هاشم غیر اولاد عبد المطلب اولادی نمانده بهای سهم عاملین
در حدیث اول باب اول ... عدت بصیغه ماضی مجهول متکلم باب ضرب است الشفاعه منصوب و مفعول دوم است فما ظنکم تتمه کلام رسول الله صلی الله علیه و آله
حقیقت دست زدن بحلقه در بهشت ... در شرح حدیث آینده موثرا بضم میم و ... بفتح و کسر ... اسم فاعل باب افعال است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که جمعی از بنی هاشم آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس طلب کردند از او اینکه عامل کند ایشان را
بر زکوة چهارپا و گوسفند و شتر و گفتند که میباشد برای ما این حصه که گردانیده است الله تعالی برای عاملان بر آنها چه ما سزاوارتریم بآن حصه پس گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که ای بنی عبد المطلب بدرستی که زکوة فریضه حلال نمیشود مرا و نه شما را و لیکن من بتحقیق وعده کرده شده ام از جانب
الله تعالی شفاعت بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بخدا قسم هر آینه بتحقیق وعده کرده شده شفاعت را صلی الله علیه و آله پس چیست گمان شما
عظیم وعده کرده شده پس چیست گمان شما ای بنی عبد المطلب چون دست زنم بحلقه در بهشت برای شفاعت آیا می بینید مرا که ترجیح دهنده بر شما
غیر شما را از مؤمنان مراد آنست که اول شفاعت شما خواهم کرد **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الصدقة اوساخ ایدی
الناس و ان الله قد حرم علی منها و من غیرها ما قد حرم و ان الصدقة لا تحل لبنی عبد المطلب ثم قال اما و الله لو قد قمت علی باب الجنة ثم اخذت
بحلقته لقد علمتم انی لا اوثر علیکم فارضوا لانفسکم بما رضی الله و رسوله لکم قالوا قد رضینا **شرح** او آشامانیدیه اشارتست بآنکه شفاعت کسی
شفاعت در عرصه قیامت خواهد شد و مقبول خواهد شد پیکار کس احتیاج نیست بایستادن در در بهشت و چسبیدن بحلقه آن در نیست که شفاعت

از شفاعت او مقبول نشده باشند بسبب بسیاری گناه شفیع درخواهد که داخل بهشت کنند او را و او امتناع کند و بحلقه در چسبیده نرود داخل
نکنند والحجه قبول نکرده اند قبول کنند **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای بنی عبد المطلب [illegible]
[illegible]
سیوم اصل عن جعفر بن ابراهیم الهاشمی عن ابی عبد الله علیه السلم قال [illegible]
[illegible] **شرح** روایت است از جعفر بن ابراهیم هاشمی از امام جعفر صادق علیه السلم [illegible]
[illegible] **چهارم اصل** [illegible]
[illegible]

کتاب الصیام

و مفعول ینفقونها است مراد بموصوف مشهورات و ... زکوة فریضه است و مراد بکنز زر طلا و نقره است که زیاده بر قدر انفاق ... ذخیره شده باشد ... مطلوب

و لا ینفقونها [illegible] احدی ... زیرا که ... و الفضه ... اوست ... آیت ... ظاهر آن آیت که هیچ قدری از

ذهب و فضه را ذخیره نتوان کرد ... دو دلیل قائم است بر اینکه قبل از ظهور امام علیه السلام ... ذخیره میتوان کرد اول عموم این

آیت مخصوص وقتی است که امام زمان طلب کرده باشد ... منافات ندارد با آنچه گذشت در بیان کبایر در کتاب الایمان و الکفر ...

از جمله الکبایر ... منع الزکوة المفروضة لان الله عز و جل یقول ... جباههم و جنوبهم و ظهورهم ...

دوم آیت متعلق بآیت سابقه است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که حلال کرده شده است بر شیعه ما اینکه خرج کنند در راه

الله تعالی یعنی آنچه را که در دست ایشانست [illegible] قائم ما علیه السلام حرام میکند بر هر

صاحب ذخیره از زر و سیم ذخیره او را تا آنکه آورد نزد او [illegible] مدلول قول الله عز و جل است در سوره

توبه که جمع کرده ذخیره میکنند زر و طلا و سیم را و خرج نمیکنند آنرا در راه الله تعالی [illegible] امام

زمان طلب کند [illegible] **پنجم اصل**

عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام قال حصنوا اموالکم بالزکوة **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که حفظ کنید مالهای خود را از

حادثات زمانه بسبب دادن زکوة فریضه **اصل** تم کتاب الزکوة والحمد لله وحده و صلی الله علی سیدنا محمد النبی و آله الائمة الطاهرین

شرح این از الحاقات کاتبان مینماید **یعنی** تمام شد کتاب الزکوة و سپاس مر الله را است تنها او و درود کند الله [illegible] بر بزرگ ما محمد که پیغمبر

است و آل او که امامان پاکیزه اند از گناه [illegible] فرغ [illegible] خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عن

جمیع المؤمنین والمؤمنات عن شرح کتاب الزکوة فی لیلة [illegible] و الثالث

والعشرین من شهر ربیع الاول سنة اثنتین و سبعین و الف

هزاران درود و هزاران سلام

زما بر محمد و آلش تمام

تمت تمام شد

۲۷ ورق

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي جعل الصوم جنة من النار وصلى الله على محمد وآله الابرار **وبعد** چون واثق دولت قاهره خليل بن الغازي القزويني عفا عنهما بالنبي والوصي مامور شد از جانب نواب همايون اشرف اقدس اعلى الشيخ كتاب كافي ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق رازي كليني رضي الله عنه را شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعاء وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة را شرح كرد بتاريخ ربيع الآخر سال هزار و هفتاد و دو در شرح كتاب الصيام كه كتاب سيزدهم است از كتب كافي وعلى الله التوكل وهو المستعان **اصل كتاب الصيام شرح** الصيام بكسر صاد سقط وتخفيف ياء نقط دار با يبين مصدر باب نصر روزه داشتن يا مصدر باب مفاعله اقام بروزه داشتن يا جمع صايم مثل قوام كه جمع قايم است روزه داران و احتمال دوم مبني بر اينست كه باب مفاعله براي مغالبه است ومصدر مغالبه مبالغه مي باشد غالبا پس كلام مستعمل ميشود در محض مبالغه مثل جاوز نا ببني اسرائيل البحر **يعني** اين كتاب احاديث متعلقه بروزه داشتن است و اين كتاب هشتاد و سه باب است **اول** باب ما جاء في فضل الصوم والصايم **دوم** باب فضل شهر رمضان **سيوم** باب من فطر صايما **چهارم** باب في النهي عن قول رمضان بلا شهر **پنجم** باب ما يقال في مستقبل شهر رمضان **ششم** باب الاهلة والشهادة عليها **هفتم** باب في **هشتم** باب **نهم** باب اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان هو او من شعبان **دهم** باب وجوه الصيام **يازدهم** باب ادب الصايم **دوازدهم** باب صوم رسول الله صلى الله عليه وآله **سيزدهم** باب فضل صوم شعبان وصلته برمضان وصيام الثلثة ايام في كل شهر **چهاردهم** باب انه يستحب السحور **پانزدهم** باب ما يقول الصايم اذا افطر **شانزدهم** باب الوصال وصوم الدهر **هفدهم** باب من اكل او شرب وهو شاك في الفجر او بعد طلوعه **هجدهم** باب الفجر ما هو ومتى يحل ومتى يحرم الاكل **نوزدهم** باب من ظن انه ليل فافطر قبل الليل **بيستم** باب وقت الافطار **بيست و يكم** باب من اكل او شرب ناسيا في شهر رمضان **بيست و دوم** باب من افطر متعمدا من غير عذر او جامع متعمدا في شهر رمضان **بيست و سيوم** باب الصايم يقبل او يباشر **بيست و چهارم** باب فيمن اجنب بالليل في شهر رمضان وغيره فترك الغسل الى ان يصبح او احتلم بالليل والنهار **بيست و پنجم** باب كراهية الارتماس في الماء للصايم **بيست و ششم** باب المضمضة والاستنشاق للصايم **بيست و هفتم** باب الصايم يتقيأ او يذرعه القيء او يقلس **بيست و هشتم** باب في الصايم يحتجم ويدخل الحمام **بيست و نهم** باب في الصايم يسعط ويصب في اذنه الدهن او يحتقن **سيم** باب الكحل والذرور للصايم **سي و يكم** باب السواك للصايم **سي و دوم** باب الطيب والريحان للصايم **سي و سيوم** باب مضغ العلك للصايم **سي و چهارم** باب في

الصايم يذوق القدر ويزق الفرخ **سي و پنجم** باب في الصايم يزدرد نخامته ويدخل حلقه الذباب **سي و ششم** باب الرجل يمص الخاتم والحصاة والنواة **سي و هفتم** باب الشيخ والعجوز يضعفان عن الصوم **سي و هشتم** باب الحامل والمرضع يضعفان عن الصوم **سي و نهم** باب حد المرض الذي يجوز للرجل ان يفطر فيه **چهلم** باب من توالى عليه رمضانان **چهل و يكم** باب قضاء شهر رمضان **چهل و دوم** باب الرجل يصبح وهو يريد الصيام فيفطر ويصبح وهو لا يريد الصوم فيصوم في قضاء شهر رمضان وغيره **چهل و سيوم** باب الرجل يتطوع بالصيام وعليه من قضاء شهر رمضان **چهل و چهارم** باب الرجل يموت وعليه من صيام شهر رمضان او غيره **چهل و پنجم** باب صوم الصبيان ومتى يؤخذون به **چهل و ششم** باب من اسلم في شهر رمضان **چهل و هفتم** ابواب السفر باب كراهية السفر في شهر رمضان **چهل و هشتم** باب كراهية الصوم في السفر **چهل و نهم** باب من صام في السفر بجهالة **پنجاهم** باب من لا يجب له الافطار والتقصير في السفر ومن يجب له ذلك **پنجاه و يكم** باب صوم التطوع في السفر وتقديره وقضائه **پنجاه و دوم** باب الرجل يريد السفر او يقدم من سفر في شهر رمضان **پنجاه و سيوم** باب من دخل بلدة فاراد المقام بها او لم يرده **پنجاه و چهارم** باب الرجل يجامع اهله في السفر او يقدم من سفر في شهر رمضان **پنجاه و پنجم** باب صوم الحائض والمستحاضة **پنجاه و ششم** باب من وجب عليه صوم شهرين متتابعين فعرض له امر يمنعه من اتمامه **پنجاه و هفتم** باب صوم كفارة اليمين **پنجاه و هشتم** باب من جعل على نفسه صوما معلوما ومن نذر ان يصوم في شكر **پنجاه و نهم** باب كفارة الصوم وفديته **شصتم** باب تاخير صيام الثلثة الايام من الشهر الى الشتاء **شصت و يكم** باب صوم عرفة وعاشوراء **شصت و دوم** باب صوم العيدين وايام التشريق **شصت و سيوم** باب صيام الترغيب **شصت و چهارم** باب فضل افطار الرجل عند اخيه اذا سأله **شصت و پنجم** باب من لا يجوز له صيام التطوع الا باذن غيره **شصت و ششم** باب ما يستحب ان يفطر عليه **شصت و هفتم** باب الغسل في شهر رمضان **شصت و هشتم** باب ما يزاد من الصلوة في شهر رمضان **شصت و نهم** باب في ليلة القدر **هفتادم** باب الدعاء في العشر الاواخر في شهر رمضان **هفتاد و يكم** باب التكبير ليلة الفطر ويوم **هفتاد و دوم** باب يوم الفطر وليلته **هفتاد و سيوم** باب ما يجب على الناس اذا صح عندهم الرؤية يوم الفطر بعد ما اصبحوا صائمين **هفتاد و چهارم** باب النوادر **هفتاد و پنجم** باب الفطرة **هفتاد و ششم** باب الاعتكاف **هفتاد و هفتم** باب انه لا يكون اعتكاف الا بصوم **هفتاد و هشتم** باب المساجد التي يصلح الاعتكاف فيها **هفتاد و نهم** باب اقل ما يكون الاعتكاف **هشتادم** باب المعتكف لا يخرج من المسجد الا لحاجة **هشتاد و يكم** باب المعتكف يمرض والمعتكفة تطمث **هشتاد و دوم** باب المعتكف يجامع اهله **هشتاد و سيوم** باب النوادر **باب اول اصل باب ما جاء في فضل الصوم والصايم شرح** اين باب بيان جزئيست از منقول شده از ائمه عليهم السلام در فضيلت روزه و روزه دار و در اين باب هفده حديث است **اول اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال بني الاسلام على خمسة اشياء على الصلوة والزكوة والحج والصوم والولاية وقال رسول الله صلى الله عليه وآله الصوم جنة من النار **شرح** اين مضمون گذشت در كتاب الايمان والكفر و بعضي احاديث باب دعائم الاسلام از باب هيجدهم است **يعني** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه بنا كرده شده اسلام بر پنج چيز بر نماز و زكوة و حج و روزه و پيروي امام مفترض الطاعة وگفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه روزه سپريست كه نگاه ميدارد از آتش جهنم **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابائه عليهم السلام ان النبي صلى الله عليه وآله قال لاصحابه الا اخبركم بشيء ان انتم فعلتموه تباعد الشيطان منكم كما تباعد المشرق من المغرب قالوا بلى قال الصوم يسود وجهه والصدقة تكسر ظهره والحب في الله والموازرة على العمل الصالح يقطع دابره والاستغفار يقطع وتينه ولكل شيء زكوة وزكوة الابدان الصيام **شرح** تباعد صيغه غايب معلوم باب تفاعل براي محض مبالغه است الموازرة بهمزه وزاي يا بالقلب واو سقط و بهمزه آن كلام مستقبل او ميشود ومواوت ارشاد است بانيت كرده مامور به ناه تواعد على البر والتقوى الدابر بدال سقط وكسر باء يكنقط و راء سقط آخر و تابع واصل دهم اينجا مناسب است الوتين بفتح واو وكسر تاء دو نقطه و بالاء و سكون ياء دو نقطه در پايين و نون رگيست در دل كه چون بريده شود ميميرد صاحبش **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام از پدران آنحضرت عليهم السلام كه نبي صلى الله عليه وآله گفت بياران خود آيا خبر دار كنم شما را بچيزي كه اگر بكنيد آنرا دور ميشود شيطان از شما چنانچه دور شده مشرق از مغرب گفتند كه بلي خبر دار كن گفت كه روزه سياه ميكند روي شيطان را وصدقه ميشكند پشت او را و دوستي در راه الله تعالى ومدد كردن بر عمل صالح ميبرد دنباله او را واستغفار ميبرد رگ دل او را وبراي هر چيزي زكوتي است وزكوة بدنها روزه است **سيوم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام ان الله تبارك وتعالى ....

فلقت به خلل اصله الصلوة و فرعه الزكوة و ذروته و سنامه الجهاد في سبيل الله الا اخبرك بابواب الخير الصوم جنة **شرح** اصل اینجا عبادتست از
ساق درخت بنابر تشبیه اسلام بدرختی و مراد بالسلام اینجا عبادات ظاهره است پس منافات ندارد با اینکه اصل اسلام بنابر اثم الصدیق تطبیقی باشیاء
مخصوصه باشد و آن مانند ریشه درخت باشد که پنهانست و فرع عبارتست از شاخ درخت ذروه بضم و کسر ذال بالنقطه و سکون را و بنقطه
و واو بلندترا جزای چیزی السنام بفتح سین بی نقطه و تخفیف نون و الف و تخفیف میم میان چیزی و جمع آن باذروه باعتبار آنست که چون میان
درخت بلندتر از سایر شاخهای آن باشد موزون میشود و الا ناموزون است **یعنی** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ایا خبر دادکم ترا
باساق درخت اسلام و شاخ آن و بلندتر آن و میان آن گفتم بلی و خبر داد که گفت که ساق آن نمازست و شاخ آن زکوة است و بلندتر آن و میان
آن جهاد است در راه الله تعالی آیا خبر دادکم ترا بدرهای خیر براستیکه روزه سپر است که نگاه میدارد از آتش جهنم بقیه ابواب خیر الخ در اینجا
منقول نشده و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پانزدهم باب دعائم الاسلام که باب سیزدهم است **چهارم اصل** عن موسی بن
بکر قال الکل شیء زکوة و زکوة الاجساد الصوم **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
قال ان الرجل لیصوم یوما تطوعا یرید ما عند الله عز و جل فیدخله الله به الجنة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه مرد
هر اینه بظاهر روزه میدارد روزی را برای عبادت و در اطاعت میخواهد بان عمل ثوابی را که نزد الله تعالی است پس داخل میکند او را الله تعالی بسبب آن
در بهشت یا میخواهد داخل میکند او را که چون کفاره گناهان او میشود و برای حساب بسیار توقف نمیکند **ششم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی یقول الصوم لی و انا اجزی علیه **شرح** اجزی بجیم و زای بالنقطه و یای صیغه مضارع متکلم از باب ضرب است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه الله تبارک و تعالی میگوید در حدیث قدسی که روزه برای منست و من جزا میدهم
بران اشارتست باینکه روزه از جمله عبادات پوشیده دور تر میباشد غالب النسبت بسایر عبادات از ریا و باین اعتبار رجحان دارد بر باقی عبادات
و این منافات ندارد با اینکه نماز خالص افضل از روزه باشد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و استعینوا
بالصبر قال الصبر الصیام قال اذا نزلت بالرجل النازلة و الشدیدة فلیصم فان الله عز و جل یقول و استعینوا بالصبر یعنی الصیام **شرح**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل وارد و جاء از سوره البقره که در مردم میگوید برای خود شکیبائی گفت که شکیبائی روزه است
و گفت که چون فرود آید بمرد بلا و سختی پس باید که روزه دارد چه بدرستیکه الله عز و جل میگوید که مدد جوئید بشکیبائی میخواهد روزه را
هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من صام لله عز و جل یوما فی شدة الحر فاصابه ظمأ و کل الله به الف ملک یمسحون وجهه و یبشرونه
حتی اذا افطر قال الله عز و جل ما اطیب ریحک و روحک ملائکتی اشهدوا انی قد غفرت له **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که روزه
دارد برای الله عز و جل روزی در سختی گرما پس برسد او را تشنگی موکل میکند الله تعالی باو هزار فرشته را که دست مالی میکنند روی او را و خبر ده
میدهند او را ببهشت تا آنکه چون افطار کند میگوید الله عز و جل او را که چه پاکیزه است بوی تو و آسایش تو ای فرشتگان من گواه باشید ابر آنکه
من بتحقیق آمرزیدم گناهان او را برای او وشاید که اشهاد ملائکه بسبب قول ملائکه باشد که اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء موافق الحدیث ایه
در کتاب الحج در حدیث اول باب البیت و البیت الحرام و الطواف که باب دوم است و حدیث سیزدهم باب فضل الحج و العمرة و ثواب هما که باب سیوم است
نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصایم فی عبادة و ان کان علی فراشه ما لم یغتب مسلما **شرح** لم یغتب بکسر لام و غین با نقطه و
فتح تای دو نقطه در بالا و سکون بای یک نقطه صیغه مضارع غایب معلوم معتل العین یایی باب افتعال است الاغتیاب یاد کسی ببدی کردن در غیاب
او و تخصیص ذکر اغتیاب باعتبار آنست که آن نوعی از اکل است چنانچه گفته در سوره حجرات و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه
میتا **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که روزه دار در عبادتست هرچند که بخسبد در رخت خواب خود مادام که غیبت نکند مسلمانی را
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کتم صومه قال الله عز و جل لملائکته عبدی استجار من عذابی فاجیروه و وکل الله عز و جل ملائکته
بالدعاء للصائمین و لم یامرهم بالدعاء لاحد الا استجاب لهم فیه **شرح** کتمان روزه مستحب است خواه در صورت افطار آن بسبب تکلیف خوردن
باشد و خواه در صورت عدم افطار بسبب عدم تکلیف باشد ظاهر این حدیث آنست که در اظهار عبادات مستحب ضرورت که پنهان داشتن آن احتمال
باشد احتمال عذاب است زیرا که احتمال ریا دارد و در باز ترک حفظست پس از جمله مستحب آنچه پوشیده است از آتش جهنم روزه پنهان است و میتواند بود

[catchword:] لکوه النخ

اگر خواب شود به افضلیت پنهان **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هرگاه یون نه روزه خود را میگوید الله عز و جل فرشتگان خود را
ارنده من طلب پناه کرد از عذاب من پس پناه دهید او را و موکل کرده الله عز و جل فرشتگان خود را بدعا برای روزه داران و امر نکرد آن
فرشتگان را بدعا برای هیچکس مگر آنکه مستجاب کرد برای ایشان دعا او را آنکس **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابائه علیهم السلام ان النبی
صلی الله علیه و آله قال ان الله عز و جل و کل ملائکته بالدعاء للصائمین و قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام عن ربه انه قال ما امرت ملائکتی بالدعاء لاحد
من خلقی الا استجبت لهم فیه **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نوم الصائم عبادة و نفسه تسبیح
شرح نفس بفتح فا است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خواب روزه دار عبادتست یعنی که ثواب باعث تعطیل استحقاق
ثواب روزه نمیشود و نفس او ثواب تسبیح دارد خواه در بیداری و خواه در خواب **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوحی الله الی موسی
علیه السلام ما یمنعک من مناجاتی فقال یا رب اجلک عن المناجاة لخلوف فم الصائم فاوحی الله الیه یا موسی لخلوف فم الصائم اطیب عندی من ریح المسک
شرح اجلک بضم همزه و کسر جیم و تشدید لام و فوقست الخلوف بضم خای با نقطه و ضم لام مخففه و سکون واو و فا مصدر باب نصر متغیر شدن بوی دهن
و مراد اینجا بوی متغیر است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وحی کرد الله تعالی بسوی موسی علیه السلام که چه چیز مانع میشود ترا از مناجات
من پس موسی گفت که ای صاحب کل اختیار من بزرگ میشمرم ترا از مناجات بالبوی دهن روزه دار پس وحی کرد الله تعالی بسوی او که ای موسی هر آینه
بوی دهن روزه دار پاکیزه تر است نزد من از بوی خوش که با روزه دار باشد **چهاردهم اصل** قال ابو الحسن علیه السلام قیلوا فان الله یطعم
الصائم و یسقیه فی منامه **شرح** قیلوا بکسر قاف و سکون یای دو نقطه در پایین و ضم لام صیغه امر باب ضربست القیل بفتح قاف و سکون یای خواب چاشت
از وقت زوال آفتاب و آن مستحب است بر آنکه که نماز شب گزارده باشد **یعنی** گفت امام موسی کاظم علیه السلام که خواب چاشت کنید در روزه چه بدرستیکه
الله تعالی طعام میدهد روزه دار را و آب میدهد او را در خواب او یا میخورد در خواب از ایشان تشنگی برطرف میشود و لهذا آن نیز تا مرتبه خود نمیکند
پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه **شرح** الفرحة بفتح فاء و سکون راء بی نقطه
مصدر باب علم که برای وحدت باشد خوشی است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت که برای روزه دار دو خوشی است یکی خوشی
نزد روزه گشودن او یک خوشی نزد دیدن خوردن صاحب کل اختیار او در روز مرگ یا در روز قیامت **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا رای الصائم قوما یاکلون او رجلا یاکل سبحت کل شعرة منه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون ببیند روزه دار جمعی را که میخورند
یا مردی را که میخورد تسبیح میکند هر موی از او یا یعنی که ثواب هر موی که در بدن دارد ثواب تسبیح برای او مینویسند **هفدهم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام من صام لله یوما فی شدة الحر فاصابه ظماء و کل الله عز و جل به الف ملک یمسحون وجهه و یبشرونه حتی اذا افطر قال الله عز و جل ما اطیب
ریحک و روحک ملائکتی اشهدوا انی قد غفرت له **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب **باب دوم اصل باب فضل شهر رمضان**
شرح این باب بیان فضیلت ماه رمضانست و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الشهور عند الله اثنا
عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض فغرة الشهور شهر الله عز ذکره و هو شهر رمضان و قلب شهر رمضان لیلة القدر و نزل القرآن فی
اول لیلة من شهر رمضان فاستقبل الشهر بالقرآن **شرح** ان الشهور الخ در نسخ کافی واقع شده و قرائت مشهوره در سوره توبه ان عدة الشهور است
الله حالیه از جمله اجزای چیزی که علاوه شمرده شود برای رعایت مصلحتی ذکر شهر ابر اول و ترجم است که آن حالیه ابتدا کرده شود از بعض شهرها
و آخر شود در بعض شهری دیگر این آیت استیناف بلند آیت سابقه بر آنست که بیان شده در کتاب الزکوة در حدیث چهارم اخوا ابواب مراد بیان
سبیل الله است که در آیت سابقه مذکور است باینکه عبارتست از امام مفترض الطاعة که عالمست بجمیع متشابهات قرآن در جمیع احکام آنهم و مراد در این
آیت تمثیل عدد امامان مفترض الطاعة بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله است بکمال شهور در عدد پس رسول مانند آفتاب است و ایمه مانند شهور
که دوازده اند و بیشتر و کمتر نیستند چنانچه مکرر منقول شده در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز از کتب مخالفان و این تمثیل بنظر تمثیلات که گذشت در کتاب
الحجة در حدیث ششم باب حدوم که باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمة تا آخر است که آن نحکم ثم اما کانت نجوم و نزلت
من السماء فانبتت من اصلها کان نجوه و ما کان من لقاط فیولون و ایضا مراد بیان شان امام مفترض الطاعة است باینکه در شب قدر کتاب ابراد
نازل میشود با ملائکه و روح ظاهرا اینجا نیست که نه در کتاب الله برای تمثیل باشد مثل فهذا الکلی الذی تحتنه فیه و موله بکتب الله و الالست باعتبار

بیکه نزول ملایکه و روح در ماه رمضان برای استنباط امام زمانست احکام حوادث را از قرآن پس بسبب کثرت ملایکه یوم متعلق است بعید العهد یا
متعلق است بلفظ کتاب الله تتمه آیت اینست منها اربعة حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا
ان الله مع المتقین و مناسب بتحدیث اینست که اشاره الیه ذلک الطریق بتعلیل مذکور در فی کتاب الله باشد و ضمیر فیهن راجع باشد بآیات متشابهات
که بعض کتاب الله است چنانچه مذکورست در آیت سوره آل عمران که و اخر متشابهات زیرا که نه که ملایکه در شب قدر برای استنباط حوادث است
و اگر راجع می بعید بار بود الشبه این می بود که گوید فیها زیرا که اربعة برای جماعت منع است پس مراد بظلم نفس تغییر متشابهات بظن خود بی
سوال از راسخان در علم و آنچه گفتیم بعنوان احتمالست والله اعلم بالصواب فا در فقره برای تفریعیت بر تعلیل که مذکور شد مراد آنست
که چون دوازده بودن ماهها بسبب کتاب الهی است تا نزول ملایکه و روح بر امام زمان در شب قدر بسیار بعید العهد نشود و آن در ماه رمضان
جبانشد پس اول و افضل آنها ماه رمضانست اگرچه چهار ماه دیگر نیز بعلت صاحب حرمت باشد حرم بضم حا بالفظ و تشدید را السقط
در اصل بمعنی سعیدی چند است و اینجا استعاره شده برای اول و افضل اجزای چیزی که با آن ممتاز است از باقی اجزا از قلب
شهر رمضان لیلة القدر است با آنکه لیلة القدر شب اول و آخر نیست بلکه در اثنای است مانند آنکه دل آدمی در با دو در سر نیست منافات
نیست میان نزل القرآن فی اول لیلة من شهر رمضان و میان انا انزلناه فی لیلة القدر و انا انزلناه فی لیلة مبارکة و آنچه مراد در احادیث
باب شعث و نهر کتاب فی لیلة القدر است که شب قدر در عشر آخر است زیرا که مراد اینجا تفسیر آیت سوره بقره است که شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن بیان این آنکه مقصود این آیات برای تعلیلست و ضمیر مجرور در فیه در آیت سوره بقره است راجع بمجموع شهر رمضان است
زیرا که مراد ترغیب در روزه مجموع آنست و تعلیل بر مجموع چیزی لازم دارد تعلیل بر هر جزء آن را پس هیچ شبی آن افضل است و ذکر اول
در این حدیث از قبیل ذکر فرد خفی است زیرا که شب اول دور ترست از شب قدر نسبت بباقی شبهای ماه رمضان و ایضا چون دقت در روزه
روز نشست توهم این میشود که شب جزو علت انزال قرآن نباشد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ماهها نزد
الله تعالی دوازده ماه است برای رعایت مصلحت کتاب الله تعالی در روزی که تدبیر کرد آسمانها را و زمین را و مراد وقت احداث آنست که
اول دوازده مانند حوادث است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب سیم که باب الکرسی و العرش است پس اول و افضل
ماهها ماه الله عز ذکره است و آن ماه رمضانست که نزول قرآن برای آن شده و دل ماه رمضان شب قدرست یعنی که از خواص فوائد
آن ماه شب قدرست باعتبار آنکه نزول ملایکه و روح بر امام زمان برای کثرت و استنباط احکام حوادث سالیانه از قرآن در آن شب
میشود و نازل شد قرآن برای آن شب اول نیز از ماه رمضان پس رو برو کن آن ماه را بتلاوت قرآن **دوم اصل** عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلام یومی دوده اذا دخل شهر رمضان فاجهدوا انفسکم فان فیه تقسم الارزاق و تکتب الآجال و فیه یکتب وفد الله الذین
یفدون الیه و فیه لیلة العمل فیها خیر من العمل فی الف شهر **شرح** روایتست از سعید بکسر میم و سکون سین سقوط و فتح میم و تخفیف جیم سقط
که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام سفارش میکرد از فرزندان خود را که چون داخل شود ماه رمضان پس بتعب اندازید خود را از
بکثرت عبادت چه بدرستی که در آن ماه قسمت کرده میشود رزقها و نوشته میشود اجلها و در آن ماه نوشته میشوند واردان خانه
خدا چه او وارد میشوند بسوی او بحج و در آن ماه شبیست که عمل صالح در آن شب بهترست از عمل صالح در هزار ماه **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لم یغفر له فی شهر رمضان لم یغفر له الی قابل الا ان یشهد عرفة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر که آمرزیده نشود گناهان برای او در ماه رمضان آمرزیده نمیشود برای او تا سال آینده مگر آنکه حاضر شود عرفه را در وقت وقوف
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال خطب رسول الله صلی الله علیه و آله الناس فی آخر جمعة من شعبان فحمد الله و اثنی علیه ثم قال
ایها الناس انه قد اظلکم شهر فیه لیلة خیر من الف شهر و هو شهر رمضان فرض الله صیامه و جعل قیام لیلة فیه بتطوع صلوة کتطوع صلوة
سبعین لیلة فیما سواه من الشهور و جعل لمن تطوع فیه بخصلة من خصال الخیر و البر کاجر من ادی فریضة من فرایض الله عز و جل و من ادی فیه
فریضة من فرایض الله عز و جل کان کمن ادی سبعین فریضة من فرایض الله فیما سواه من الشهور و هو شهر الصبر و ان الصبر ثوابه الجنة و هو شهر
المواساة و هو شهر یزید الله فی رزق المؤمن فیه **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

مردم ما نزاد را آخر آدینه از شعبان پس ستایش کرد الله را و ستایش کرد برای او بعد از آن گفت که ای مردمان بدرستی که آن اینست که سایه
بر شما انداخت ماهی که در آنست شبی که بهترست از هزار ماه و آن ماه رمضانست فرض کرده الله تعالی روزه آن را و گردانیده بر خاستن شب را در آن
بنافله نمازی مانند نافله نماز هفتاد شب در غیر آن از ماهها و گردانیده برای کسی که نافله کند در آن از خصلتهای خیر و صلاح مانند ثواب کسی که
بجا آورد فریضه را از فریضهای الله عز و جل و هر که بجا آورد در آن فریضه را از فریضهای الله عز و جل میشود مانند کسی که بجا آورد هفتاد فریضه
را از فرایض الله تعالی در غیر آن از ماهها و آن ماه شکیبائیست بدرستی که شکیبائی ثواب آن بهشت است مراد بشکیبائی روزه است چنانچه گذشت
در حدیث هفتم باب سابق و ماه مدد کردن بمالست و آن ماهیست که زیاده میکند الله تعالی در روزی مومن در آن ماه **اصل** و من فطر فیه
مومنا صائما کان له بذلک عند الله عتق رقبة و مغفرة لذنوبه فیما مضی قیل یا رسول الله لیس کلنا یقدر علی ان یفطر صائما فقال ان الله
کریم یعطی هذا الثواب لمن لم یقدر الا علی مذقة من لبن یفطر بها صائما او شربة من ماء عذب او تمرات لا یقدر علی اکثر من ذلک **شرح** فطر ایضا
و افطار متعدی و را ستقط الصو یا فتح غایب معلوم از باب تفعیل است الفطر انسقط خورانیدن روزه دار در وقت آخر شدن روز یا بعد
و اول مواقعت باحوت شلام باب آینده المذقه بکسر میم و سکون ذال با نقط و قاف با ره که جدا کرده شود از چیزی و مراد اینجا اندکی است
یعنی و هر که خوراند در ماه رمضان مومنی روزه دار را میشود برای او بسبب آن نزد الله تعالی ثواب آزاد کردن بنده و آمرزش گناهان
او را در زمان گذشته گفته شد که ای رسول الله نیست اینکه هر کدام ما قدرت داشته باشد بر اینکه خوراند بآن روزه دار پس گفت که
بدرستی که الله تعالی کریم است میدهد این ثواب را بکسی که قدرت نداشته باشد مگر بر اندکی از شیر که خوراند بآن روزه دار یا بر شربت آب از
آب خوش مزه یا بر چند دانه خرما بیان این آنکه قدرت ندارد بر بیشتر از آنچه مذکور شد مراد اینست که چون قصد بیشتر دارد و قدرت ندارد
ثواب آن نیز می یابد **اصل** و من خفف فیه عن مملوکه خفف الله عنه حسابه و هو شهر اوله رحمة و اوسطه مغفرة و آخره الاجابة و العتق من
النار و لا غنی بکم عن اربع خصال خصلتین ترضون الله بهما و خصلتین لا غنی بکم عنهما فاما اللتان ترضون الله عز و جل بهما فشهادة ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و اما اللتان لا غنی بکم عنهما فتسئلون الله فیه حوائجکم و الجنة و تسئلون العافیة و تعوذون به من النار **شرح**
غنی بر سه جا بکسر غین بالنقط و نون و الف مقصوره است ترضون بضم تا با نقط بصیغه مضارع جمع مخاطب معلوم باب افعال است **یعنی** و هر که سبک
کند بار را در ماه رمضان از مملوک خود که غلام و کنیز و چارپا است سبک میکند الله تعالی از او حساب او را در روز قیامت و آن ماهیست که
اول آن وقت رحمت الله تعالی است بفراخ کردن رزق و میان آن وقت آمرزش گناهانست بسبب حسنات که کفاره سیئات است چنانچه گفته
ان الحسنات یذهبن السیئات و آخر آن وقت اجابت دعوات و آزادی در حرفی آن سال و آزاد کرده از آتش جهنم است و نیست بی نیازی
با شما از چهار خصلت دو خصلت راضی میکنید الله تعالی را با آنها یعنی که داخل اصول دینست و دو خصلت نیست بی نیازی شما را از آنها
یعنی که مخصوص این است و داخل اصول دین نیست پس لازم می آید که قسم چهارم نباشد پس اما آن دو که راضی میکنید الله عز و جل را با آنها
پس گواهی اینست که نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد رسول الله است و اما آن دو که نیست بی نیازی شما را از آنها پس اینکه طلب کنید
از الله تعالی در آن ماه حاجتهای خود را و بهشت را و اینکه طلب کنید آزار بر او پناه گیرید با الله تعالی از آتش جهنم **پنجم اصل** قال رسول
الله صلی الله علیه و آله لما حضر شهر رمضان و ذلک فی ثلث بقین من شعبان قال لبلال ناد فی الناس فجمع الناس ثم صعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه
ثم قال ایها الناس ان هذا الشهر قد خصکم الله به و حضرکم و هو سید الشهور و لیلة فیه خیر من الف شهر تغلق فیه ابواب النار و تفتح فیه ابواب
الجنان فمن ادرکه و لم یغفر له فابعده الله و من ادرک والدیه و لم یغفر له فابعده الله و من ذکرت عنده فلم یصل علی فلم یغفر الله له فابعده الله
شرح قال در دوم تکرار اولست جمع بصیغه مجهول باب منع است ظاهر خصکم الله ساختن روزه ماه رمضان بود از امم سابقه فرض نبوده اصلا سید الشهور
ارشادست بآنچه گذشت در حدیث اول باب دوم لیلة فیه خیر لیلة است در او شب قدرست که شب بیست و سیوم است ابعده الله اسم جا
جلالت بدست یا خبر بدست بنا بر اول طلب حقیقی نیست بلکه نوعی از دشنام است مثل قتل الخراصون و بنا بر دوم مراد اینست که از راه نزدیکی
مغفرت را از دست داده و دوری پیش آمده او را القیضا و قدر اکبر **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون نزدیک شد ماه رمضان
و آن در سه شب بود که باقیمانده بود از ماه شعبان یعنی که در روز بیست و هفتم شعبان بود که بعد از آن سه شب از ماه شعبان است اگر

آن سه بار گفت بلال را که ندا کن در مردمان پس مجتمع شدند مردمان بجوار آن بالا رفت بر منبر پس حمد کرد اللّه تعالی را و ثنا گفت بر او پس بعد از آن
گفت ای مردمان بدرستیکه این ماه تخصیص مخصوص کرد شمارا اللّه تعالی بآن و نزدیک شد شمارا و آن بهتر ماه‌ها است شبی در آن بهتر است از هزار ماه و بیان
این معنی آیه در شرح حدیث چهارم و نهم باب شصت و نهم کرده شد لیلة القدر است بسته میشود در آن ماه درهای آتش جهنم گشوده میشود در آن درهای و
بهشت پس هرکه دریابد آن را و آمرزیده نشود برای او که دور کند او را پس دور گرداند او را اللّه تعالی و هرکه دریابد مادر و پدر خود را و آمرزیده
نشود برای او که دور کند او را پس دور گرداند او را اللّه تعالی و هرکه مذکور شوم نزد او پس درود نکند بر من پس بیازرد اللّه تعالی برای او که دور کند او
را پس دور گرداند او را اللّه تعالی **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله یقبل بوجهه الی الناس فیقول
یا معاشر الناس اذا طلع هلال شهر رمضان غلّت مردة الشیاطین وفتحت ابواب السماء وابواب الجنان وابواب الرحمة وغلقت ابواب النار واستجیب
الدعاء وکان فیه عند کل فطر عتقاء یعتقهم اللّه من النار وینادی منادٍ کل لیلة هل من سائل هل من مستغفر اللهم اعط کل منفق خلفا واعط
کل ممسک تلفا حتی اذا طلع هلال شوال نودی المؤمنون ان اغدوا الی جوائزکم فهو یوم الجائزة ثم قال ابو جعفر علیه السلام اما والذی نفسی بیده ما هی
بجائزة الدنانیر والدراهم **شرح** المردة بفتح میم و فتح رای بی‌نقطه و دال بی‌نقطه جمع مارد و اسم فاعل باب نصر و حسن تجاوز کننده کان از
حد فرق میان استجابت دعا و اجابت دعا آنست که اثر در اجابت عاجل است و در استجابت اعم از عاجل و آجل است مضمون اعط کل منفق خلفا گذشت
در کتاب الزکوة در حدیث اول باب الانفاق که باب هشتاد و دوم است بیان شد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عادت رسول اللّه صلی
اللّه علیه وآله این بود که رو می‌آورد برای خطبه بسوی مردم پس میگفت که ای گروه مردم چون نمایان شود هلال ماه رمضان در بند کشیده میشوند و
تجاوز کنندگان از حد از جمله شیاطین و گشوده میشود درهای آسمان و درهای بهشتها و درهای رحمت و بسته میشود درهای آتش جهنم و مستجاب میشود دعا
میشوند در آن ماه نزد هر روزه واکردنی آزاد کردگان که آزاد میکند ایشان را اللّه تعالی از آتش جهنم و ندا میکند ندا کننده از ملائکه در هر شب که آیا
هیچ طلب کاری هست آیا هیچ آمرزش طلب کننده هست خدایا بده هر خرج کننده را عوضی و بده هر امساک کننده را تلفی تا آنکه چون نمایان شود
هلال شوال ندا کرده میشوند مومنان که مبادرت کنید بسوی عطاهای خود پس آن وقت عطا است بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که آگاه باشید قسم بآنکه
جان من بدست قدرت او است که نیست آن عطای دینارها و درهم‌ها مراد آنست که آن عطا بهشت و رضوان است **هفتم اصل** سمعت ابا عبد اللّه
علیه السلام یقول ان اللّه عز وجل فی کل لیلة من شهر رمضان عتقاء وطلقاء من النار الا من افطر علی مسکر فاذا کان فی آخر لیلة منه اعتق فیها مثل
ما اعتق فی جمیعه **شرح** فرق میان عتیق و طلیق آنست که عتیق آزاد بالاصالت است و طلیق آنکه اسیر شده است از کفار آزاد شده الا برای
استثنا منقطع است زیراکه عتقا و طلقا عموم ندارد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستیکه اللّه عز وجل را در هر شب
از ماه رمضان آزادان و سر دادگان است از آتش جهنم لیکن کسی که افطار کند بمست کننده نه عتیق است و نه طلیق است پس چون چنان شود
در آخر شب از ماه رمضان آزاد کرده میشود در آن شب مثل آنچه آزاد شد در جمیع آن ماه باعتبار عدد **باب سیوم و هفتاد باب من فطّر
صائما** **شرح** فطر بفاء و طای بی‌نقطه و رای بی‌نقطه و تشدید طا غائب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است الفطر بفتح و سکون طا و التفطیر خورانیدن
روزه دار در وقت آخر شدن روزه او **یعنی** این باب بیان کسی است که خوراند روزه دار را و این باب چهار حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال من فطّر صائما فله مثل اجره **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هرکه
خوراند روزه دار را پس او راست مثل مزد آن روزه دار بی آنکه از او چیزی کم شود ظاهر آنست که این در روزه مستحب باشد بنابر آنکه ثواب
مستحب بانزد ثواب فریضه نمیباشد غالبا **دوم اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال فطرک اخاک الصائم افضل من صیامک **شرح** روایت
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که خورانیدن تو برادر مومن خود را که روزه دار باشد بهتر است از روزه داشتن تو باعتبار ثواب مخفی نماند که این نیز محمل
سابق در روزه مستحب است و منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیراکه بودن مثل چیزی منافات ندارد با بودن زیاده بر آن نیز **سیوم**
اصل عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیه السلام اذا کان الیوم الذی یصوم فیه امر بشاة فتذبح وتقطع اعضاؤها وتطبخ فاذا کان
عند المساء اکبّ علی القدور حتی یجد ریح المرق وهو صائم ثم یقول هاتوا القصاع اغرفوا لآل فلان واغرفوا لآل فلان ثم یؤتی بخبز وتمر فیکون ذلک
عشاءه صلی اللّه علیه وآله علی آبائه **شرح** تقطع بقاف و طای بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بلفظ مضارع غائبه مجهول باب تفعیل برای مبالغه یا باب

اعضاء

اعضا منصوب و تمییز از نسبت است و مراد آنست که هر عضوی از آن چند پاره میشد تا عدالت در قسمت بر قرار شود المساء بفتح میم و سین بی‌نقطه
و الف ممدوده وقت شام اکبّ بتشدید بای یکنقطه بلفظ ماضی غائب معلوم باب افعال است الاکباب روی نشیب شدن بجهت فرو خم و منصوب
میتواند بود بنابر اول مراد آنست که آن بو فرو برد روزه نیز رساند و بنابر دوم مراد آنست که بخوبی اشتها آن بو را بشنود برای امتحان خالی و
تنبیه یا برای فضیلت آن عمل اغرفوا بالغین با نقطه و رای بی‌نقطه و فا بلفظ امر باب ضرب است الغرف جدا کردن یا از باب افعال و غرب نیز میتواند بود
الغرف برداشتن مایع بکچه و مانند آن یؤتی بلفظ مضارع غائب مجهول باب ضرب است با در بخبز برای التعدیه است القصاع بالفتح عین بی‌نقطه و شین
با نقطه و الف ممدوده طعام شام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون
میشد روزی که روزه میداشت در آن امر میکرد بگوسفندی پس ذبح کرده میشد و پاره پاره کرده میشد باعتبار عضوهای آن و پخته میشد
پس چون میشد نزدیک شام سر نشیب میشد بر دیگها تا آنکه می‌یافت بوی شوربا را در حالی که او روزه دار بود بعد از آن میگفت که بیارید کاسه‌ها
را جدا کنید برای خانواده فلان و جدا کنید برای خانواده فلان بعد از آن آورده میشد نزد او نان و خرما پس میبود آن شام او
درود کند اللّه تعالی بر او و بر پدران او **چهارم اصل** عن ابی عبد اللّه علیه السلام عن ابیه علیهما السلام قال دخل سدیر علی ابی علیه السلام فی شهر رمضان
فقال یا سدیر هل تدری ای لیال هذه فقال نعم فداک ابی هذه لیالی شهر رمضان فما ذاک فقال له أتقدر علی ان تعتق فی کل لیلة من هذه
اللیالی عشر رقبات من ولد اسماعیل فقال له سدیر بابی انت وامی لا یبلغ مالی ذاک فما زال ینقص حتی بلغ به رقبة واحدة فی کل ذلک یقول
لا اقدر علیه فقال له أفما تقدر ان تفطر فی کل لیلة رجلا مسلما فقال له بلی وعشرة فقال له ابی فذاک الذی اردت یا سدیر ان افطارک
اخاک المسلم یعدل رقبة من ولد اسماعیل صلی اللّه علیه وآله **شرح** تعتق بعین بی‌نقطه و تای دو نقطه در بالا و قاف بلفظ مضارع مخاطب معلوم باب
افعال است الاعتاق آزاد کردن از رقیت یا از بندگی یا از مانند اینها و مراد اینجا شق اول است اگر خطاب آنست که مخاطب شود تو عدم را و
فهمیده باشد بنابر آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نوزدهم باب هشتاد و ششم که باب اطعام المومن است که کان له عدل رقبة
من ولد اسماعیل مقیده من الذبح بود که اسمعیل اشارت است که عرب از اولاد او بنده و از جمله ایشانند رسول اللّه و اهل بیت او علیهم السلام
پس این اشارت است بفضیلت از ما عدای خود تفطر بلفظ صیغه مخاطب باب افعال است الافطار خورانیدن روزه دار در وقت آخر شدن روزه او
یعدل بیای دو نقطه و عین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است العدل بفتح عین و سکون دال فدا دادن کسی را بچیزی و دادن چیزی
برای اینکه آنکس آزاد شود از کشتن یا مثل آن یا نظر او اسناد مجازی است و از قبیل استعاره تمثیلیه است مثل ارفق زید بقتل عمرو **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام امام محمد باقر علیه السلام گفت که داخل شد سدیر صیرفی بر پدرم در ماه رمضان پس پدرم گفت
که ای سدیر آیا میدانی که کدام شبها است این شبها پس سدیر گفت آری فدای تو باد پدرم اینها شبهای ماه رمضان است پس چیست این
گفت پس پدرم گفت او را که آیا قدرت داری بر اینکه آزاد کنی در هر شب از این شبها ده گرفتار را از فرزندان اسمعیل پس گفت او را سدیر
که فدای تو باد پدرم و مادرم نمیرسد مال من بآن پس همواره پدرم کم میکرد تا رسانید سدیر را بیک گرفتار در هر یک از آن گفتگو میگفت که قدرت
ندارم بر آن پس پدرم گفت او را پس آیا قدرت نداری که خورانی در هر شب مردی مسلمان را پس گفت او را که بلی و ده کس را نیز قدرت
دارم پس گفت او را پدرم که آنست آنچه اراده کردم ای سدیر بدرستیکه خورانیدن تو برادر خود را که مسلمان باشد فدا میشود برابر آزاد کردن گرفتاری
از فرزندان اسمعیل صلی اللّه علیه وآله **باب چهارم و هفتاد باب النهی عن قول رمضان بلا شهر**
این باب بیان نهی است از گفتن رمضان بی اضافه شهر که آیا آن نهی برای حرمت یا برای کراهت و در این باب سه حدیث است **اول اصل** قال
امیر المؤمنین علیه السلام لا تقولوا رمضان ولکن قولوا شهر رمضان فانکم لا تدرون ما رمضان **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام که مگویید
رمضان ولیکن گویید شهر رمضان چه بدرستیکه شما نمیدانید که چیست رمضان اشارت است بآنچه می‌آید در حدیث آینده که رمضان اسمی از اسماء اللّه تعالی
است یعنی سوزاننده گناه و رایج میشود بمعنی غافر الذنب و استعمال آن در ماه مخصوص مخصوص است باعتبار دیگر اسم است باعتبار دیگر لفظ است
الربیع البقل زیراکه اگر قصد مجاز نکنند رایج بمذهب دهریه میشود و آن کفر است و اگر قصد مجاز کنند صحیح است و لهذا این نهی برای مخاطبان
که حقیقت آن نمیدانستند واقع شده با وجود آنکه در بعض احادیث ائمه علیهم السلام رمضان واقع شده بی اضافه شهر **دوم اصل**

عن سعد عن ابی جعفر علیه السلام قال کنا عنده ثمانیة رجال فذکرنا رمضان فقال لا تقولوا هذا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان رمضان
اسم من اسماء الله عز وجل لا یجیء ولا یذهب وانما یجیء ویذهب الزائل ولکن قولوا شهر رمضان فالشهر مضاف الی الاسم والاسم اسم الله عز ذکره
وهو الشهر الذی انزل فیه القرآن جعله مثلا وعیدا **شرح** المثل بفتح میم و فتح ثاء سه نقطه حجت الوعید بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و دال بی نقطه وقت خوشی ... از جمله هر سال **یعنی** روایت است از سعد خفاف از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بودیم نزد امام هشت کس پس ذکر
کردیم رمضان را پس امام گفت که مگویید که این رمضان است و نه اینکه رفت رمضان و نه اینکه آمد رمضان چه بدرستی که رمضان نامی است از
نامهای الله عز وجل بیان این شد در شرح حدیث سابق آید و میرود حقیقة و بی واسطه کم آید و میرود آنچه از حالی بحالی میگردد ولیکن
گویید که شهر رمضان پس ماه مضاف است با آن اسم و آن اسم اسم الله عز ذکره است و آن ماهیست که فرو آورده شده برای آن قرآن بیان
این شده در شرح حدیث اول باب دوم گردانید الله تعالی آن ماه را حجتی بر کافران و عیدی برای مومنان **باب پنجم اصل باب ما یقال**
مستقبل شهر رمضان شرح مستقبل بفتح باء یک نقطه مصدر است کنایه از ظرف زمان شده مثل رایته قدوم الحاج **یعنی** این باب بیان
چیزیست که گفته میشود در وقت روآوردن ماه رمضان در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله
علیه وآله اذا اهل هلال شهر رمضان استقبل القبلة ورفع یدیه فقال اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والعافیة المجللة والرزق
الواسع ودفع الاسقام اللهم ارزقنا صیامه وقیامه وتلاوة القرآن فیه اللهم سلمه لنا وتسلمه منا وسلمنا فیه **شرح** اهل بتشدید لام بصیغه ماضی غایب
مجهول یا معلوم باب افعال است الاهلال نمایان کردن هلال و نمایان شدن هلال اهله بفتح همزه و کسر هاء و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب افعال است
مجلله بجیم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است التجلیل فرو گرفتن چیزی مجموع چیزی دیگر را ... مکرر باشد سلمنا بصیغه امر باب تفعیل است و مراد طلب عدم
اشتباه در طلوع صبح هر روز و غروب آفتاب هر شب و عدم اشتباه در عدد روزها بسبب ابر در شب عید و مانند اینها است زیرا که اشتباه در اینها
واقع نشود افطار در وقت امساک یا امساک در وقت افطار واقع میشود از روی جهل تسلمه منا بصیغه امر باب تفعل است و مراد طلب قبول الله تعالی
است روزه آن ماه را و سایر طاعات آن ماه را سلمنا فیه بصیغه امر باب تفعیل است و مراد طلب نگاه داشتن از آفت معصیت است و آنچه مراد طلب
نگاه داشتن از اثم از آفت معصیت و مرض و ضرورت سفر و مانند اینها است لیکن بنابر احتمال اول ظاهر تقدیم این فقره است بر فقره اول و در
روایت فی الفقیه بروش دیگر است ابن اثیر در نهایه گفته که در حدیث کان یقول اذا دخل شهر رمضان اللهم سلمنی من رمضان وسلم رمضان لی وسلمه منی
قوله علیه السلام سلمنی منه ای لا یصیبنی فیه ما یحول بینی وبین صومه من مرض او غیره وقوله علیه السلام سلمه لی هو ان لا یغم علیه الهلال فی اوله او آخره
فیلتبس علیه الصوم والفطر وقوله علیه السلام وسلمه منی ای یعصمه من المعاصی فیه **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که عادت رسول الله صلی
الله علیه وآله این بود که چون ظاهر کرده میشد هلال ماه رمضان رو بقبله میکرد و بر میداشت دو دست خود را و میگفت که خداوندا ظاهر کن این را بر ما با ...
و ایمان و بی آفت بودن ... و روزی کن ما را روزه داشتن آن
و شب خیزی آن و خواندن قرآن در آن خداوندا بی آفت کن آن را برای ما و قبول کن عبادت آن را از ما و بی آفت کن ما را در آن **دوم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کان اول لیلة من شهر رمضان فقل اللهم رب شهر رمضان ومنزل القرآن هذا شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن و
انزلت فیه آیات بینات من الهدی والفرقان اللهم ارزقنا صیامه واعنا علی قیامه اللهم سلمه لنا وتسلمه منا فی یسر منک ومعافاة **شرح**
... جار برای تعلیل است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب ... قرآن اعم از محکم و متشابه است آیات بینات عبارت است از
جمیع آیات قرآن زیرا که این اشارت است بآیت سوره بقره که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان
وبینات در این آیت حالت از مجموع قرآن است که هیچ از این آیت نازل شده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب ... من
الهدی برای تعلیل است و مراد بهدی اینجا امام عالم بجمیع قرآن است و مراد بفرقان آیات محکمات واجب العمل است از جمله قرآن چنانچه گذشت در
کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب چهاردهم که باب النوادر است پس مراد بآیات جمیع آیات قرآن خواه محکم و خواه متشابه واضح الدلالة
است بسبب مجموع مرکب از امام عالم بجمیع آن و ... که فرق میکند میان امام حق و امام باطل مثل آیات بسیار که صریح است در نهی از پیروی ظن
و امر به پیروی علم بیان تسلیم و تسلم گذشت در شرح حدیث سابق **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون شود اول شب از شبهای ماه رمضان

پس بگو

پس بگو که خداوندا ای صاحب کمال اختیار ماه رمضان و فرو فرستنده قرآن این ماه رمضان است که فرو فرستادی برای آن قرآن را و فرو فرستادی برای آن آیات
... که ... بسبب امام ... و فرق کننده میان امام راه نما و امام ضال مضل خداوندا روزی کن ما را روزه آن ماه و مدد کن ما را بر شب خیزی آن
ماه خداوندا بی آفت کن آن را برای ما و قبول کن طاعت آن را از ما در آسانی که از جانب تو باشد و عافیت دادنی **اصل** واجعل فیما تقضی وتقدر من
الامر المحتوم فیما یفرق من الامر الحکیم فی لیلة القدر من القضاء الذی لا یرد ولا یبدل ان تکتبنی من حجاج بیتک الحرام المبرور حجهم المشکور سعیهم المغفور
ذنوبهم المکفر عنهم سیئاتهم واجعل فیما تقضی وتقدر ان تطیل لی فی عمری وتوسع علی من الرزق الحلال **شرح** هر یک از تقضی و تقدر بصیغه مضارع مخاطب
باب ضرب است من در اول و دوم بیانیه و تبعیضیه میتواند بود و در سیوم و چهارم تبعیضیه است ... و مراد باول عبارت است از حوادث
سالیانه و در دوم عبارت است از متشابهات قرآن چنانچه بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ... انا انزلناه
فی لیلة القدر و تفسیرها ... یفرق بصیغه مضارع غایب مجهول یا مخاطب معلوم باب ضرب است و اول مناسب تر است بآیت سوره الدخان که فیها یفرق کل
امر حکیم و دوم مناسب تر است با تقضی و تقدر ... لا یرد نیز بصیغه مجهول غایب باشد القدر ... و مراد ... آیت متشابه است ... هر
ولا یبدل بصیغه مضارع غایب مجهول است و مراد آنست که محتوم بودن باعتبار آنست که چون معلوم امام زمان شده بداء در آن نمیرود پس منافات
ندارد با اینکه قضای الهی مطلقا مردود و مبدل نتواند شد المبرور مجرور و صفت حجاج است حجهم مرفوع و نایب فاعل المبرور است و بر این قیاس
است باقی فقرات **یعنی** و بگردان در آنچه قطع و فصل میکنی و اندازه قرار میدهی از آن کار محتوم است و اجرا کرده شده در آنچه جدا کرده
میشود که آن آیت متشابهی است موافق رعایت مصالح است در شب قدر از جمله قضای که رد کرده نمیشود و تبدیل کرده نمیشود اینکه بنویسی مرا از جمله
حاجیان خانه تو که صاحب حرمت است حج ایشان مقبول است و سعی ایشان پاداش داده شده است و گناهان ایشان بخشیده شده است گناهان ایشان
برطرف کرده شده است بدیهای ایشان و بگردان در آنچه قطع و فصل میکنی و اندازه قرار میدهی اینکه دراز کنی برای من عمر مرا و فراخ کنی بر من
از روزی حلال **سیوم اصل** عن عثمان بن عیسی عن سماعة عن عبد صالح علیه السلام قال ادع بهذا الدعاء فی شهر رمضان مستقبل دخول السنة وذکر انه
من دعا به محتسبا مخلصا لم تصبه فی تلک السنة فتنة ولا آفة یضر بها دینه وبدنه ووقاه الله عز ذکره شر ما یاتی به تلک السنة **شرح** ... بکسر
راء بی نقطه و تخفیف همزه و الف و باء یک نقطه است عبد صالح عبارت است از امام موسی کاظم یا امام جعفر صادق علیهما السلام مستقبل بفتح باء یک نقطه
مصدر میمی است و کنایه از ظرف زمان است بمعنی وقت روآوردن پس وقت این دعا نزدیک غروب آفتاب است در آخر ماه شعبان بروشی که بعض آن
بعد از غروب واقع شود بقرینه فی شهر رمضان بنابر اینکه اول سال مطابق اول ماه رمضان است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب دوم محتسبا
بحاء بی نقطه و سین بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال است الاحتساب کردن کاری برای حساب آن در روز قیامت الفتنة الذنب
که از اختلاف و اجتهادات بهم میرسد یضر بضاد با نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر یا باب افعال است ... و در وقوع
میتواند بود و بنابر اول در یاتی ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و تلک منصوب است محلا بر ظرف زمان بودن و بنابر دوم تلک مرفوع است محلا و فاعل یاتی
است باسناد مجازی **یعنی** روایت است از عثمان بن عیسی از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلام که امام گفت که دعا کن باین دعا که مذکور میشود در ماه رمضان در
وقت روآوردن و داخل شدن سال نو و امام مذکور کرد از شان آنکه هر که دعا کند بآن برحالی که برای حساب روز قیامت کند خالص کننده
نیت باشد نرسد باو در آن سال آشوبی و نه آزاری که ضرر رسانیده شود بآن دین او و بدن او و نگاه دارد او را الله عز ذکره از شر آنچه
میاورد آن را در آن سال **اصل** اللهم انی اسالک باسمک الذی دان له کل شیء وبرحمتک التی وسعت کل شیء وبعزتک التی قهرت بها کل شیء وبعظمتک
التی تواضع لها کل شیء وبقوتک التی خضع لها کل شیء وبجبروتک التی غلبت کل شیء وبعلمک الذی احاط بکل شیء یا نور یا قدوس یا اول قبل کل
شیء ویا باقیا بعد کل شیء یا الله یا رحمن **شرح** اسمک عبارت است از ذات الهی که اسم مکنون مخزون است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث
اول باب پانزدهم که باب حدوث الاسماء است و گفتیم که در شرح آن که استعمال اسم در ذات الهی باعتبار آنست که چون اسم برای ذات او وضع
شده پس گویا خود ذات اسم ... گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سیوم باب ... که باب فیه نکت ونتف من
التنزیل فی الولایة است که رحمت ... عبارت است از امام محمد زمان که عالم است بهر چیزی که رعیت حاجت بآن داشته باشند نور عبارت است از
هادی چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء واشتقاقها است اول مرفوع و منادی مفرد معرفه

قبل عطف بیان است لیس الا اضافه آن منوی است منصوب است و الا لفظ است و در علم خود است مرفوع بنا بر لفظ و منصوب بنا بر محل میتواند بود با لفظ
لسکون یا در است ابعد منصوب و مرفوع میتواند بود مثل قبل **یعنی** خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بنام تو که زمان بردارند برای آن هر چیزی
با خضوع که هر چیز در تحت قضا و قدر داشت و برحمت تو که گنجایش کرده هر چیز را و بی نشکافتو که خوار کرده هر چیز را و به بزرگی تو که فروتنی برای آن
کرده هر چیزی و بجلال قدرت تو که گردن بنهاد برای آن هر چیزی و بنکبه تو که غالب شده هر چیز را و به دانش تو که احاطه کرده هر چیزی ای
نهایت پی عیبای اول چیزها از هر چیزی و ای مانده بعد از هر چیزی ای آن مستحق عبادت معروف ای تدبیر کننده غیر خود **اصل** صل علی محمد
وآل محمد واغفر لی الذنوب التی تغیر النعم واغفر لی الذنوب التی تنزل النقم واغفر لی الذنوب التی تقطع الرجاء واغفر لی الذنوب التی تدیل
الاعداء واغفر لی الذنوب التی ترد الدعاء واغفر لی الذنوب التی یستحق بها نزول البلاء واغفر لی الذنوب التی تحبس غیث السماء واغفر لی
الذنوب التی تکشف الغطاء واغفر لی الذنوب التی تعجل الفناء واغفر لی الذنوب التی تورث الندم واغفر لی الذنوب التی تهتک العصم والبسنی
درعک الحصینة التی لا ترام وعافنی من شر ما احاذر باللیل والنهار مستقبل سنتی هذه **شرح** نظیر الفقرات در فقرات گذشته در کتاب الوداع
در حدیث ... اخر الابواب و توضیح یافت و در شرح ان الدرع بکسر دال و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه زره الحصینة بفتح حا بی نقطه
وکسر صاد بی نقطه و نون مستحکم و مراد بزره مستحکم اینجا تقوی است یا عافیت از هر بلا است چنانچه حال خاصان آن است که نگاه میدارد
از بلاء دنیا و آخرت در جمیع احوال **یعنی** درود کن بر محمد و آل محمد و بیامرز برای من گناهانی را که تغییر میدهد نعمتها را و بیامرز برای من
گناهانی را که فرود می آورد عذابها را و بیامرز برای من گناهانی را که میبرد امید را و بیامرز برای من گناهانی را که دولت میدهد دشمنان را و
بیامرز برای من گناهانی را که بر میگرداند دعا را و بیامرز برای من گناهانی را که سزاوار میشود بآنها فرود آمدن بلا و بیامرز برای من گناهانی
را که باز میدارد باران آسمان را و بیامرز برای من گناهانی را که بر میدارد پرده را از عیبهای پنهان و بیامرز برای من گناهانی را که
شتاب میکند فنا را و بیامرز برای من گناهانی را که باعث پشیمانی میشود و بیامرز برای من گناهانی را که میدرد لباسهای عافیت را و
بپوشان مرا زره تو که مستحکم است زرهی که قصد کرده نمیشود که آلوده شود یا باطل کرده شود و فراغت ده مرا از شر آنچه احتراز میکنم
در شب و روز در وقت رو آوردن این سال من **اصل** اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم
ورب السبع المثانی والقرآن العظیم ورب اسرافیل ومیکائیل وجبرئیل ورب محمد صلی الله علیه و آله سید المرسلین وخاتم النبیین اسألک
بک وبما سمیت به نفسک یا عظیم انت الذی تمن بالعظیم وتدفع کل محذور وتعطی کل جزیل وتضاعف من الحسنات بالقلیل والکثیر وتفعل ما
تشاء یا قدیر یا الله یا رحمن یا رحیم صل علی محمد واهل بیته **شرح** رب السموات السبع ورب الارضین السبع اشارت بآیت سوره طلاق و
الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن و بیان شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث ... باب اول و اینجا مجملا میگویم که سموات
سبع عبارت است از هفت قبه که بالای افق حقیقی کوه است و ارضین سبع عبارت است از هفت حکمی قبه که پایین افق حقیقی کوه است سبع المثانی
ترکیب اضافی است و عبارت است از هفت آیت سوره فاتحه که از جمله مثانی است یعنی آیاتی که در آنها ثنا بر الله تعالی است و ...
چنانچه بیان شده در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب النوادر که باب بیست و سیوم است و القرآن العظیم عبارت است از محکمات ...
نه از اختلاف از روی ظن ... باعتبار اینکه ام الکتاب است و ... معلوم میشود چنانچه در آیت سوره آل عمران است
آیات محکمات هن ام الکتاب و این اشارت است بتفسیر آیت سوره حجر ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم **یعنی** خداوندا ای صاحب
کل اختیار آسمانهای هفتگانه و صاحب کل اختیار زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها است و آنچه در میان آنها است مثل ابرها و هواها و صاحب
کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ که مجموع مخلوقات است و صاحب کل اختیار هفت آیت از جمله مثانی و قرآن بزرگ قدر و صاحب کل اختیار
اسرافیل که صاحب صورت و میکائیل که صاحب جاه نزد الله تعالی و مرتبه بلند از طاعت الله تعالی است و جبرئیل که امین بر وحی الله تعالی است و
مطاع در اهل آسمانها است و صاحب کل اختیار محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت که مهتر رسولان است و خاتم پیغمبران است طلب میکنم از تو بذات
تو و بآنچه نام بردی بآن خود را ای بزرگ تو آنی که بخشش میکنی بنوال بزرگ و دفع میکنی هر خوف را و میدهی هر عطای بسیار را و چند برابر میکنی
از حسنات بسبب طاعت کم و بسیار و میکنی آنچه را میخواهی ای قادر ای توانای ای آن مستحق عبادت معروف ای مدبر غیر خود ای مهربان بر مؤمنان و

و درود کن بر محمد و اهل بیت او **اصل** والبس فی مستقبل هذه السنة سترک واضیء لوجهی بنورک واحببنی بمحبتک وبلغنی رضوانک وشریف کرامتک وجزیل
عطائک من خیر ما عندک ومن خیر ما انت معطیه احدا من خلقک والبسنی مع ذلک عافیتک یا موضع کل شکوی ویا شاهد کل نجوی ویا عالم کل خفیة ویا دافع
ما یشاء من بلیة یا کریم العفو یا حسن التجاوز توفنی علی ملة ابراهیم وفطرته وعلی دین محمد وسنته وعلی خیر الوفاة فتوفنی موالیا لاولیائک معادیا لاعدائک
شرح و بپوشان مرا در وقت رو آوردن این سال پرده تو را و تابان کن روی مرا بروشنی تو و محبوب نزد خلایق کن مرا بدوستی تو و برسان
بر رضای تو و مرتبه عالی گرامی بودن تو نزد تو و بسیار عطای تو از بهتر آنچه نزد تو است و از بهتر آنچه تو دهنده آنی کسی را از جمله خلق تو و بپوشان مرا با وجود
آن لباس عافیت ترا ای جای هر شکایت و ای حاضر نزد هر راز و ای داننده هر پنهان و ای دفع کننده آنچه میخواهد دفع آنرا از بلاها ای
عفو ای خوب در گذشتن از گناه بمیران مرا بر ملت ابراهیم و خلقت او که اسلام است یعنی نفی شریک از الله تعالی و بر فرمان بردار
محمد و طریقت او که احکام شرعیه است در اعمال و مختلف میشود باختلاف شرایع و بر بهتر مردن پس بمیران مرا بر حالیکه دوست دارم اماما ترا
و دشمن باشم دشمنان ترا اصل اینکه ملاقات کنند **اصل** اللهم وجنبنی فی هذه السنة کل عمل او قول او فعل یباعدنی منک واجلبنی الی کل عمل او قول او فعل
یقربنی منک فی هذه السنة یا ارحم الراحمین وامنعنی من کل عمل او فعل او قول یکون منی اخاف ضرر عاقبته واخاف مقتک ایای علیه حذار ان تصرف
وجهک الکریم عنی فاستوجب به نقصا من حظ لی عندک یا رؤوف یا رحیم **شرح** جنبنی بجیم و نون و بای یک نقطه از باب تفعیل است اجلبنی بجیم و با
یک نقطه از باب افعال است **یعنی** خداوندا دور کن مرا در این سال از هر کار گفتنی یا سخنی یا کاری که دور میکند مرا از تو و نزدیک کن
مرا بسوی هر کار گفتنی یا سخنی یا کاری که نزدیک میکند مرا بتو در این سال ای ارحم کننده ترین رحم کنندگان و باز دار مرا از هر کار گفتنی یا کاری
یا سخنی که باشد از من میترسم ضرر بازگشت آنرا و میترسم از غضب تو مرا بر آن کار احتراز از اینکه اورانی در روی خود از من پس
مستوجب شوم بآن که کم کرده شود نصیبی از آنچه هست نزد تو یا سخنی که باطل و بی ثواب شود بعضی حسنات من بسبب گناهان ای مهربان ای
رحم کننده **اصل** اللهم اجعلنی فی مستقبل هذه السنة فی حفظک وفی جوارک وفی کنفک وجللنی ستر عافیتک وهب لی کرامتک عز جارک وجل ثناؤک ولا اله
غیرک **شرح** الجوار بکسر و ضم جیم همسایگی و بکسر جیم پناه دادن الکنف بفتح کاف و فتح نون ... پناه الثناء بکسر ثا و ... و نون و الف ممدوده ستایش
وسیع کردن ... درگاه خانه ... یعنی خداوندا بگردان مرا در
رو آوردن این سال در نگاهداری تو و همسایگی تو و پناه تو و بپوشان مرا پرده عافیت تو و ببخش مرا گرامی بودن نزد تو غالب شد همسایه تو و بزرگ است
درگاه امام تو و سایش که عبادت شایستگان اوراد و ستایش تو نیست معبود مستحق عبادتی غیر تو **اصل** اللهم اجعلنی تابعا لصالحی من مضی
من اولیائک والحقنی بهم واجعلنی مسلما لمن قال بالصدق علیک منهم واعوذ بک اللهم ان تحیط بی خطیئتی وظلمی واسرافی علی نفسی واتباعی لهوای واشتغالی
بشهواتی فیحول ذلک بینی وبین رحمتک ورضوانک فاکون منسیا عندک متعرضا لسخطک ونقمتک اللهم وفقنی لکل عمل صالح ترضی به عنی وقربنی به الیک زلفی
شرح خداوندا بگردان مرا پیرو برای خوبان گذشته از دوستان تو و پیوسته کن مرا بایشان و بگردان مرا قبول کننده سخن برای آنکه سخن گفت
براستی بر تو از جمله دوستان تو و پناه میگیرم بتو ای مستحق عبادت من از اینکه فرو گیرد مرا خطاهای من و بیجا کردن من و زیاده روی من بر خودم و
پیروی من برای خواهش نفس و مشغول شدن من بلذتهای من پس حجاب شود آنچه مذکور شد میان من و میان رحمت تو و رضای تو پس شوم فراموش
نزد تو جای ... برای غضب تو و عذاب تو خداوندا توفیق ده مرا برای هر عمل خوب که راضی میشوی بآن از من و نزدیک کنی مرا بآن بسوی تو منزلتی عالی **اصل**
اللهم کما کفیت نبیک محمدا صلی الله علیه و آله هول عدوه وفرجت همه وکشفت غمه وصدقته وعدک وانجزت له عهدک اللهم فبذلک فاکفنی هول هذه السنة
وآفاتها واسقامها وفتنتها وشرورها واحزانها وضیق المعاش فیها وبلغنی برحمتک کمال العافیة بتمام دوام النعمة عندی الی منتهی اجلی **شرح** کفیت بفتحتین و با
دو نقطه در پایین بلغت معلوم مخاطب معلوم باب ضرب است الکفایة بکسر کاف کارسازی کسی بدفع ضرر از او فرجت بفا و را و جیم بی نقطه ماضی مخاطب معلوم
باب تفعیل است فرق میان هم و غم این است که هم اندوهی است که سبب آینده یا حالت و غم اندوهی است که سبب گذشته است و انجزت بنون و جیم
که ... میعاد داشته باشد و هم الشک ... باشد صدقته بلفظ ماضی مخاطب معلوم باب افعال است الوعد بفتح واو و سکون عین
در زمان آینده مثل اوعدکم الله احدی الطائفتین انجزت بنون و جیم و زای بلفظ ماضی مخاطب معلوم باب افعال است الموعد بفتح میم و سکون
واو و کسر عین خبر کردن باسارت در زمان آینده و مراد اینجا خبر کردن باسارت یا دشمن ... در زمان آینده چنانچه گفته سیهزم الجمع ویولون الدبر

باو دعید برای الت است العید بفتح عین و سکون یاء بمعنی پیمان و ظاهر عبارت است از مقامات مثل لا ینال عهدی الظالمین و مراد اینجا خلیفه الهی است
کروحی رسول رب العالمین است و آن امیر المومنین علیه السلام است که در بیعت جهادی فتح از او بود و جبرئیل و میکائیل بر دست او بود و نیز
چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث ششم مولوا امیر المومنین علیه السلام الیهم در دوم تکرار اولست باو دعید لک برای الت است و متعلق است
با کفیته و این در مقام قسم دادنست و مشار الیه ذلک عهدک است یا مجموع کفایت و ما بعد گفت یعنی خدایا چنانچه کفایت کردی پیغمبر را محمد
صلی الله علیه و آله ترس دشمن او در روز بدر در روز احزاب و مانند آنها و کن دوادی آنرا که او را و برداشتی اندوه را و راست
کفیتی او را وعده احسان که باو کردی و بجا آوردی برای او نکبت دشمنان او را بوسیله امام تو خدایا بوسیله و بحق آن امام پس
کفایت کن مرا ترس این سال و آفت هر آنچه از او بجا ربمای آنچه از او محنت آنچه و بدیهای آنچه او اندوه های آنچه او تنگی معاش در آنها
و برسان مرا بوسیله رحمت تو که امام زمانست صلوات الله علیه بکمال فراغت بتمام بودن استمرار نعمت نزد من تا آخر وقت عمر من **اصل**
اسالک سوال من اسار دخلم و استکلان واعترف واسالک ان تغفر لی ما مضی من الذنوب التی حفرتها حفظتک واحصتها کرام ملائکتک
وان تعصمنی اللهم من الذنوب فیما بقی من عمری الی منتهی اجلی یا الله یا رحمن صل علی محمد و علی اهل بیت محمد واتنی کلما سالتک و رغبت الیک
فیه فانک امرتنی بالدعاء و تکفلت لی بالاجابه **شرح** طلب میکنم از تو طلب کسی که بر کرد و بیچاره گرد و زاری کرد و اعتراف کرد بگناه خود و طلب
میکنم از تو اینکه آمرزی برای من آنچه گذشت از گناهانی که احاطه کرده اند آنها را حافظان اعمال از جانب تو و شمرده اند آنها را و
کرامیان ملائکه تو بر من و اینکه لطفی بداری مرا ای مستحق عبادت من از گناهان در آنچه مانده از عمر من تا آخر وقت مرگ ای الله ای مستحق و
علامت حروف های تدبیر کننده جمیع چیز خود درود کن بر محمد و بر خانواده محمد و بده مرا آنچه طلب کردم از تو و توجه کردم بسوی تو در آن مطلب
چه بدرستی که تو امر کردی مرا به دعا و ضامن شدی که اجابت کنی اشارتست بایه سوره مومن ادعونی استجب لکم و بیان آن شد در کتاب الدعا در شرح
حدیث هفتم باب شانزدهم **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان امیر المومنین صلوات الله علیه اذا اهل هلال شهر رمضان اقبل
الی القبله ثم قال اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامه والاسلام والعافیه المجلله اللهم ارزقنا صیامه وتلاوه القرآن فیه اللهم سلمه لنا
وتسلمه منا وسلمنا فیه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان اذا اهل هلال شهر رمضان
قال اللهم ادخله علینا بالسلامه والاسلام والیقین والایمان والبر والتوفیق لما تحب وترضی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه
او بود با بیرون شد که چون نموده میشد هلال ماه رمضان میگفت که خدایا داخل کن آن ماه را بر ما با سلامت از آفتها و نفس تسلیم از الله تعالی
و اطمینان خاطر بحق و گرویدن بربوبیت رب العالمین و نیکی کردن و توفیق برای آنچه دوست میداری و راضی میشوی **ششم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا حضر شهر رمضان فقل اللهم قد حضر شهر رمضان وقد افترضت علینا صیامه وانزلت فیه القرآن هدی للناس و
بینات من الهدی والفرقان اللهم اعنا علی صیامه اللهم تقبله منا وسلمنا فیه وسلمه منا فی یسر منک وعافیه انک علی کل شی قدیر یا ارحم
الراحمین **شرح** در فیه برای تعلیلست هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان اقتباس است از آیت سوره بقره که مذکور شد
در شرح حدیث دوم این باب هدی منصوبست تقدیرا و حال مقدره القرآن است الهدی مصدر باب ضرب است بمعنی نمودن و مصدر اینجا بمعنی
اسم فاعل است برای مبالغه و بینات بکسر یا عطف تفسیرست اگر گویی که حال بودن هدی ممکن است باعتبار اینکه مجموع قرآن نازل شده
پیش از این آیت مشتمل است بر محکمات و آنها هدی است و مرکب از هدی و غیر هدی نیز هدی است اما حال بودن بینات مشکل است زیرا که بعضی
آن قرآن متشابهات است پس غیر بینات است و مرکب از بینات و غیر بینات غیر بینات است گوییم تقیید بینات بمن الهدی والفرقان دفع
این اشکال میکند زیرا که من برای بیعیت است و مراد بهدی در دوم امام مفترض الطاعه عالم بجمیع متشابهات قرآن است [illegible]
خلایق و آن متشابهات است اگر سوال کنند او را و مراد بفرقان محکم قرآنست چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب وقد ذکر من الهدی
والفرقان بکسر را و خرطست و مراد آیت که در هر آیتی از متشابه قرآن اگر رجوع کنند بسوی هدی و فرقان آن آیت واضح میشود والا فلا **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون حاضر شود ماه رمضان پس بگو که خدایا بتحقیق حاضر شد ماه رمضان و بتحقیق فرض کردی
بر ما روزه آنرا و فرو فرستادی برای آن قرآن را در حالی که راه نما باشد مردمان را و در حالی که [illegible] باشد بوسیله دو چیز اول امام

الثمالي

را انجا مردمان که عالم است بمتشابهات قرآن دوم محکم قرآن که باعث فرقت میان امام راه نما و امام ضال و مضل [illegible] که هم از هر دو
کن در اینجا معلوم شده و آیاتی که امر به بر دی علم در آنها معلوم شده خدایا مدد کن ما را بر روزه داشتن آن خدایا قبول کن آن روزه را از ما
و یافت کن ما را در آن و قبول کن عبادت آنرا از ما در آسایشی که از جانب تو باشد و فراغتی بدرستی که تو بهر چیز نهایت توانایی ای رحم کننده تر
رحم کنندگان **هفتم اصل** عن ابی بصیر قال کان ابو عبد الله علیه السلام یدعو بهذا الدعاء فی شهر رمضان اللهم انی بک ومنک اطلب حاجتی
ومن طلب حاجته الی الناس فانی لا اطلب حاجتی الا منک وحدک لا شریک لک واسالک بفضلک ورضوانک ان تصلی علی محمد و علی اهل بیته وان تجعل
لی فی عامی هذا الی بیتک الحرام سبیلا حجه مبروره متقبله زاکیه خالصه لک تقر بها عینی وترفع بها درجتی **شرح** باو در بک برای استعانت است
و ظرف متعلق باطلب است من بفتح میم و سکون نون موصوله است و متعلق [illegible] شرطیت الیه ای تعیین حقوق توجه است فانی لا اطلب از قبیل وضع دلیل
جزا در مقام جزا است تقدیر فانی لا اطلب الا منک لانی لا اطلب حجه بکسر حا منصوب و بدل سبیلا است تقر بفتح قاف و تشدید را و سقط بصیغه مضارع معلوم
غایبه باب ضرب است یا باب علم است و میتواند بود که بصیغه مخاطب معلوم باب افعال باشد و بنا بر اول عینی فاعل است و بنا بر دوم مفعول ترفع بر او سقط
و فا و عین سقط بصیغه مضارع غایبه مجهول باب فتح است و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد و بنا بر اول درجتی نایب فاعل است و بنا بر دوم مفعول است
یعنی روایت است از ابو بصیر گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام با بیرون شد که دعا میکرد باین دعا در ماه رمضان خدایا بدرستی که من بمدد تو و از
تو طلب میکنم حاجت خود را و هر که طلب کرد حاجت خود را و متوجه شد بسوی غیر تو پس بدرستی که من موافقت او نمیکنم زیرا که من طلب نمیکنم و
حاجت خود را مگر از تو تنهای تو شریک نباشد ترا طلب میکنم از تو بوسیله فضل تو که عظیم است برای اهلش و رضای تو از اهل رضا اینکه درود
کنی بر محمد و بر خانواده او و اینکه بگردانی برای من در این سال من بسوی خانه تو که حاجی محترمست راهی که حج باشد قبول داده شده و ثواب
قبول کرده شده صاحب نمو خالص برای تو که روشن شود باین چشم من و بلند کرده شود باین مرتبه من در بهشت **اصل** وترزقنی ان اغض
بصری وان احفظ فرجی وان الکف بها عن جمیع محارمک حتی لا یکون شی آثر عندی من طاعتک وخشیتک والعمل بما احببت والترک لما
نهیت عنه واجعل ذلک فی یسر ویسار وعافیه وما انعمت به علی **شرح** ترزقنی بصیغه مضارع مخاطب باب نصر معطوف است بر تجعل اغض
بفتح با و تشدید ضاد و بالقطع بصیغه مضارع معلوم متکلم باب نصر است الکف بتشدید فا بصیغه مضارع معلوم متکلم باب نصر است الکف از دیدن
از کارها یاد در بها برای القدیه است و ظاهر آنست که [illegible] شده باشد و بجای بها [illegible] باید تا
راجع باشد بصر و فرج آثر بهمزه و الف و ثا [illegible] نقطه و را سقط افعل التفضیل است الیسر [illegible] بمیم و سکون [illegible] سین
سقط و را سقط [illegible] الیسار بفتح یا و بی نیازی اعنی بفتح همزه و سکون [illegible] سقط و نون و الف منقلب از یا یا از واو افعل التفضیل
است مجرور و مضاف الیه است و مضاف است بما موصوله **یعنی** و اینکه روزی کنی مرا اینکه بپوشانم چشم خود را او اینکه نگاه دارم
عورت خود را و اینکه برگردانم بصر و فرج را از جمیع حرامهای تو تا اینکه نباشد چیزی راجح تر نزد من از فرمان برداری تو و ترس تو و
رنجبری با آنچه دوست داشتی و ترک آنچه نهی کردی از آن و بگردان آنچه را طلب کردم با آسانی و مالداری و فراغت و تعهد بر شکر
آنچه نعمت دادی بآن بر من **اصل** واسالک ان تجعل وفاتی قتلا فی سبیلک تحت رایه نبیک صلی الله علیه وآله مع اولیائک واسالک
ان تقتل بی اعداءک واعداء رسولک واسالک ان تکرمنی بهوان من شئت من خلقک ولا تهنی بکرامه احد من اولیائک اللهم اجعل لی مع
الرسول سبیلا حسبی الله ما شاء الله **شرح** رایه بفتح را و سقط و سکون همزه و اکثر منقلب بالف میشود و با دو نقطه در پایین علم
لشکرگاه میباشد رایه نبیک عبارتست از آنچه بمیراث مانده از او و نزد امام زمان محفوظ است و در زمان قایم علیه السلام راست خواهد شد
اگر امام جعفر صادق علیه السلام میدانست که در تحت آن علم کشته نخواهد شد پس چرا طلب آن کرده گوییم که این طلب حقیقی نیست بلکه از قبیل اظهار [illegible]
است و آن گاهی تعلق بمحال میگیرد و باعث ثواب میشود مثل توبه که آرزوی عدم وقوع گناه واقع در زمان گذشته است بعد از وقوع آن پس
تعلق آن ممکن است در زمان آینده و جایز است بطریق اولی مع الرسول سبیلا اشارتست بایه سوره فرقان یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا و ما
شاء عطف بر الله است و در بعضی نسخ واو نیست و بنابران تقدیر ما شاء الله کان است **یعنی** و طلب میکنم از تو اینکه بگردانی وفات
مرا کشته شدن در راه تو در زیر علم نبی صلی الله علیه و آله با دوستان تو و طلب میکنم از تو اینکه کشته بوسیله من دشمنان ترا و دشمنان رسول ترا

و طلب میکنم از تو اینکه گرامی کنی مرا بجواری آنکه خواستی خواری او را از جمله مخلوق تو و خوار نکنی مرا بگرامی شدن یکی از جمله دوستان تو
خدایا گردان برای من یاد رسول را راهی بسوی تو مراد الله تعالی باینکه خواست الله تعالی **هشتم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی بشیر عن بعض
رجاله ان علی بن الحسین صلوات الله علیه کان یدعو بهذا الدعاء فی کل یوم من شهر رمضان اللهم ان هذا شهر رمضان وهذا شهر الصیام
وهذا شهر الانابة وهذا شهر التوبة وهذا شهر المغفرة والرحمة وهذا شهر العتق من النار والفوز بالجنة اللهم فسلمه لی وتسلمه منی واعنی علیه
بافضل عونک ووفقنی فیه لطاعتک وفرغنی فیه لعبادتک ودعائک وتلاوة کتابک واعظم لی فیه البرکة واحسن لی فیه العافیة واصح
لی فیه بدنی واوسع فیه رزقی واکفنی فیه ما اهمنی واستجب لی فیه دعائی وبلغنی فیه رجائی **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن بشیر
از بعض استادان او که امام زین العابدین صلوات الله علیه باین روش که دعا میکرد باین دعا در هر روزی از ماه رمضان خدایا بدرستیکه
که این ماه رمضان است و این ماه روزه است و این ماه اخلاص است و این ماه پشیمانی است از گناهان است و این ماه آمرزیدن گناهان و
رحمت است و این ماه آزاد شدن از آتش جهنم و رسیدن به بهشت است خدایا پس بی آفت کن آن ماه را برای من و قبول کن عبادت
آن ماه را از من بیان این دو فقره شد در شرح حدیث اول این باب و مدد کن مرا بر عبادت در آن ماه به بهترین مدد تو و توفیق ده مرا
در آن ماه برای فرمان برداری تو و فارغ از شغل دنیا کن مرا برای عبادت تو و دعای تو و خواندن کتاب تو و بزرگ کن مرا برای من در این
ماه برکت را و نیکو کن برای من در آن ماه بی آزاری را و بهم رسان برای من در آن ماه بدن مرا و فراخ کن در آن ماه روزی مرا و کفایت کن
مرا آنچه بتشویش خاطر انداخت مرا و مستجاب کن برای من در آن ماه دعای مرا و برسان مراد در آن ماه با امید من **اصل** اللهم اذهب عنی فیه النعاس
والکسل والسأمة والفترة والقسوة والغفلة والغرة اللهم جنبنی فیه العلل والاشغال والهموم والاحزان والاعراض والامراض والخطایا
والذنوب واصرف عنی فیه السوء والفحشاء والجهد والبلاء والتعب والعناء انک سمیع الدعاء **شرح** اذهب بعنی از باب افعال است نعاس بضم نون
و عین بی نقطه و الف و سین بی نقطه است کسل بفتح کاف و فتح سین بی نقطه است سأم بفتح سین بی نقطه و سکون همزه و گاهی همزه والف میباشد
مصدر باب علم است فترة بفتح فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب است قسوة بفتح قاف و سکون سین بی نقطه مصدر
باب نصر است غفلة بفتح غین بالنقطه و سکون فاء است غرة بکسر غین بالنقطه و تشدید راء بی نقطه اسم مصدر باب ضرب است و مصدر آن غراره است بفتح
غین یعنی بی تجربه بودن جنبنی بجیم و نون و با یکنقطه است از باب تفعیل است علل بکسر عین بی نقطه و فتح لام است اشغال بفتح همزه و سکون شین
بالنقطه و غین بالنقطه است اعراض بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه و الف و ضاد بالنقطه جمع عرض بفتح عین بی نقطه و فتح راء و حوادث و
روزگار را اتفاق می افتد و دوای ندارد [illegible] سوء بضم سین بی نقطه و سکون واو و همزه است جهد بفتح جیم و ضم جیم و سکون هاء و دال بی نقطه است
تعب بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح عین بی نقطه و باء یکنقطه است عناء بفتح عین بی نقطه و نون و الف و همزه منقلب از واو است **یعنی**
خدایا برطرف کن از من در آن ماه پینکی در وقت عبادت را و کاهلی را و ملول شدن را و سست شدن را و سخت دلی را و فراموشی را و بازی خوردن را
خدایا دور دار مرا در آن ماه از آفتهای که استمرار میدارد مثل کوری و لنگی و از شغلهای دنیا که بسبب حاجتمندی می باشد و از دردهائیکه بسبب حال
با خوف آینده می باشد و از اندوهای که بسبب گذشته می باشد و از حوادث روزگار و از بیماریها و از غلطها و از گناهان و بگردان از من
در آن ماه آزار کردن مسلمانان مرا و غفلت [illegible] در حکم اکبر است و مشقتها و بلاها را و ماندگی را و اسیر شدن را بدرستیکه تو
شنونده دعای **اصل** اللهم اعذنی فیه من الشیطان الرجیم وهمزه ونفخه ونفثه ووسواسه وتثبیطه وکیده ومکره وحیله وامانیه وخدعه
وغروره وفتنته ورجله وشرکه واعوانه واتباعه واخدانه واشیاعه واولیائه وشرکائه وجمیع کیدهم **شرح** همز بفتح هاء و سکون میم و زای
بالنقطه مصدر باب نصر و ضرب است لمز بفتح لام و سکون میم و زای بالنقطه مصدر باب نصر و ضرب است نفث بفتح نون و سکون فاء و ثاء سه نقطه
مصدر باب نصر و ضرب است نفخ بفتح نون و سکون فاء و خاء بالنقطه مصدر باب نصر است کید بفتح کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال
بی نقطه است خیل بفتح خاء بالنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع خائل است بمعنی سواران با مفردی ندارد و میتواند بود که بفتح خاء بالنقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه است خیل بفتح خاء بالنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع خائل است بمعنی سواران با مفردی
ندارد و میتواند بود که بفتح خاء بالنقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر و ضرب باشد بمعنی گول کردن امانی بفتح همزه و تخفیف میم و الف

ونون

ونون و تشدید یاء دو نقطه در پایین جمع امنیه است بضم همزه و سکون میم و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین خدع بضم خاء بالنقطه و فتح دال
و عین بی نقطه جمع خدعه است بضم خاء و سکون دال و میتواند بود که بفتح خاء و سکون دال مصدر باب منع باشد بمعنی بازی دادن غرور بضم غین بالنقطه
و ضم راء بی نقطه مصدر باب نصر است فتنه بکسر فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا و نون مصدر باب ضرب است رجل بفتح راء بی نقطه و کسر جیم و تخفیف لام صفت
مشبهه باب علم است شرک بفتح شین بالنقطه و فتح راء بی نقطه است اخدان بالخاء بالنقطه و دال بی نقطه جمع خدن بکسر خاء و سکون دال است **یعنی** خدایا
پناه ده مرا از شیطان سنگسار رانده شده در آن ماه و از سیخ زدن او و دمیدن او و گفتگوی او مثل خواهشات و بادی بجای او و وسوسه او و خبث او و فریب
او و سواران لشکر او و آرزوهای او و فریب دادن او و بازی دادن او و تشویش انداختن او و پیادگان لشکر او و دام او و مددکاران او و تابعان
او و مصاحبان او و پیروان او و دوستان او و شریکان او و جمیع اقسام بد ذاتی ایشان **اصل** اللهم ارزقنی فیه تمام صیامه وبلوغ الامل فی قیامه
واستکمال ما یرضیک فیه صبرا وایمانا ویقینا واحتسابا ثم تقبل ذلک منا بالاضعاف الکثیرة والاجر العظیم اللهم ارزقنی فیه الجد والاجتهاد والقوة
والنشاط والانابة والتوبة والرغبة والرهبة والجزع والخشوع والرقة وصدق اللسان والوجل منک والرجاء لک والتوکل علیک والثقة بک
والورع عن محارمک بصالح القول ومقبول السعی ومرفوع العمل ومستجاب الدعاء ولا تحل بینی وبین شیء من ذلک بعرض ولا مرض ولا غم برحمتک یا ارحم الراحمین
شرح نشاط بفتح نون و شین بالنقطه و الف و طاء بی نقطه مصدر باب علم است **یعنی** خدایا روزی کن مرا در آن ماه کامل بودن روزه داشتن آن
و رسیدن با امید در شب خیزی آن و طلب کمال آنچه راضی میکند ترا در آن ماه بسبب شکیبائی و گرویدن و اطمینان خاطر و داخل حساب او زیادت کردن
بعد از آن قبول کن آنرا از ما بچندین برابر بسیار و ثواب بزرگ خدایا روزی کن مرا در آن ماه سعی در عبادت و رنج بردن بقدر طاقت و قوی بودن بر
عبادت و خواهش عبادت و توجه بسوی تو و پشیمان شدن از گناهان و میل بسوی ثواب و ترس عذاب و زاری و فروتنی و نازکی دل و راستی زبان و ترس از
خذلان تو و امید برای توفیق تو و توکل بر تو و خاطر جمع بتو و پرهیز از حرامهای تو با خواهش جمله سخن که متعلق توحید است و مقبول از جمله سعی که بلند مرتبه
کرده شده از جمله کارها و مستجاب از جمله دعا و حایل مکن میان من و میان چیزی از آنچه مذکور شد بجانی و نه بیماری و نه اندوهی برحمت
تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان **نهم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا رایت الهلال فلا تبرح وقل اللهم انی اسألک خیر هذا الشهر وفتحه
ونوره ونصره وبرکته وطهوره ورزقه واسألک خیر ما فیه وخیر ما بعده واعوذ بک من شر ما فیه وشر ما بعده اللهم ادخله علینا بالامن والایمان
والسلامة والاسلام والبرکة والتوفیق لما تحب وترضی **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام که هرگاه دیدی ماه نو را پس از جا مرو و بگو که خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو خیر این ماه را و گشایش آنرا و روشنی آنرا و یاری دادن آنرا و برکت آنرا و پاکی آنرا و روزی آنرا و طلب میکنم از تو خیر آنچه را که
در آنست و خیر آنچه را که بعد از آنست و پناه میگیرم بتو از شر آنچه در آنست و شر آنچه بعد از آنست خدایا داخل کن آن ماه را بر ما با ایمنی و گرویدن بخدا
و درستی و بی آفت بودن و تسلیم کردن و برکت و توفیق برای آنچه دوست میداری و راضی میشوی بآن **باب ششم اصل باب الاهلة**
والشهادة علیها شرح اهله بفتح همزه و کسر هاء و تشدید لام جمع هلال بکسر هاء و تخفیف لام است و اهلال بمعنی ظاهر شدن است و معروف
شده در قمر باعتبار اول ظهور آن بعد از تحت الشعاع و مقصود در این باب بیان حکم دو امر است اول اینکه هلال اهله اشتباه شود بسبب علم ابر و مانند
آن و حدیث اول و پنجم و ششم این باب برای بیان آنست دوم اینکه هلال مشتبه شود نزد مکلف و حاجت بدلالت دیگری شود مثل شهادت شاهدان و حدیث
دوم و سیوم و چهارم و هفتم و هشتم و نهم و یازدهم و دوازدهم این باب برای بیان آنست و حدیث دهم این باب برای بیان هر دو صورت است +
یعنی این باب بیان دو چیز است اول ماههای که چون بی اشتباه شود دوم گواه دادن برای آنها هلال چون مشتبه شود و در این باب دوازده حدیث است
و در بعض نسخ حدیث هشتم نیست و بنابراین یازده حدیث میشود **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الاهلة فقال هی اهلة الشهور
فاذا رایت الهلال فصم واذا رایته فافطر **شرح** اهله بیان شد در شرح عنوان این باب اهلة الشهور در بعض نسخ بهاء است و ظاهر آنست که بجای الاهلة لفظ الشهور
بدال بی نقطه باید و مراد این باشد که اول هر ماهی ابتدای شب است که هلال در آن شب پیدا شود و در شب متقدم بر آن پیدا نشود و ما بنابراین شرح میکنیم و حکم
که این اشارتست بتفسیر آیت سوره بقره یسألونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج بنابر اینکه مواقیت جمع میقات باشد که اسم آلت است و ماخوذ
از وقت بفتح واو و سکون قاف که مصدر باب ضرب است بمعنی تحدید و تعیین زمان چیزی و حج اسم جمع حاج باشد یا حاجی باشد چنانچه در قاموس مذکور است
مثل رکب و راکب و از مصدر باشد و الحج بتقدیر و اهل الحج خواهد بود زیرا که حج بمعنی مصدر [illegible] نیست پس مراد آنست که اهله مواقیت است برای جمیع

مکلفان باعتبار عبادات عامه و برای بعض ایشان باعتبار عبادات خاصه که قصد بیت است و [illegible] برای لفرایع است مراد برویت اینجا علم است
پس این حکم شامل کور و بینایی که نزد او شهر هلال ثابت شود بتواتر نیز هست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد
از هلال جایی که اشتباه بسبب ابر و مانند آن و آنجا جایز نشد پس گفت که اینک لیل ابر با بیماست پس چون دانستی هلال ماه رمضان را مشکل پس روزه
دار برای ماه رمضان و چون دانستی هلال شوال را مشکل پس افطار کن در فردای آن که اول شوال است بدانکه این حکم در شریعت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله شده و در شرایع انبیای گذشته مدار حساب شهور و سنین موافق اصطلاح منجمان بوده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب
آینده **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی صلی الله علیه و آله یقول لا اجیز فی الهلال الا شهادة رجلین عدلین **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود علی صلی الله علیه و آله با بیرون [illegible] که میگفت که قبول نمیکنم در روایت هلال شهادتی را مگر شهادت دو مرد عادل را مخفی
نماند که این منافات ندارد با اینکه اگر خبر رویت هلال متواتر شود بی عدلین مقبول شود زیرا که قبول آن در این صورت باعتبار شهادت
نیست بلکه باعتبار علم است که مانند رویت خود است **سیوم اصل** عن محمد بن مسلم قال لا تجوز شهادة النساء فی الهلال **شرح** روایت است از محمد
بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که روا نمیشود شهادت زنان در رویت هلال مراد غیر صورت تواتر است
چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق **چهارم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام لا تجوز شهادة النساء فی الهلال و لا تجوز الا شهادة رجلین
عدلین **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم و سیوم **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لیس علی اهل القبلة الا الرویة لیس علی المسلمین
الا الرویة **شرح** اهل القبلة عبارت است از مسلمین پس ذکر فقره دوم برای مبالغه و تاکید است و این اشارت است باینکه در شرایع انبیای گذشته چنین
نبوده بلکه مدار حساب ماه و سال موافق اصطلاح منجمین بوده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب آینده مراد برویت همانست که
گذشت در شرح حدیث اول این باب **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست بر اهل قبله مگر دانستن هلال نیست بر مسلمانان مگر دانستن هلال
چون ابر و مانند آن مانع نباشد **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا رایتم الهلال فصوموا و اذا رایتموه فافطروا **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث اول و پنجم **اصل** و لیس بالرای و لا بالتظنی و لیس الرویة ان یقوم عشرة نفر فیقول واحد هو ذا و ینظر
تسعة فلا یرونه و لکن اذا راه واحد راه الف **شرح** ضمیر مستتر در لیس راجع است بقدر مشترک میان صوم و افطار الرای بفتح را و
سکون همزه و گاهی منقلب بالف میشود و بیان گمان چیزی کردن به استناد بغیر کتاب خدا و سنت رسول و ائمه معصومین علیهم السلام التظنی
بفتح تا با نقطه و کسر نون مشدده و یا منقلب از نون تقلید اهل ظن و آن در اصل تظنن بوده که مصدر باب تفعل است بمعنی
ظن دیگری بر خود بکار فرمودن آن در خود چنانچه در تقلید اهل ظن می باشد فیقول منصوب است و ینظر نیز منصوب است واو در و لا یرونه
حالیه است **یعنی** روایت صوم یا افطار بگمان خود و نه بتقلید و نیست دانستن هلال اینکه ببینند ده نفر مانند یکدیگر پس گوید یکی که اینک
مطلعیه است که دیدیم و نگاه کنند نه نفر هر جایی که نمی بینند آنرا و لیکن چون ببیند آنرا یکی می بیند آنرا هزار کس که مانند او باشند در نظر و قوت
دیدن و ابر و مانند آن مانع نباشد **هفتم اصل** عن الصلت الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا غاب الهلال قبل الشفق فهو للیلة
و اذا غاب بعد الشفق فهو للیلتین **شرح** صلت بفتح صاد مهمله و سکون لام و تا دو نقطه در بالا و خزاز بفتح خا با نقطه و تشدید زای با
نقطه و الف و زای با نقطه است **یعنی** روایت از صلت خزفروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فرو رود هلال پیش از فرو رفتن
سرخی مغرب پس آن برای همان شب خود است یعنی که یک شبه است و چون فرو رود بعد از فرو رفتن سرخی پس آن دو شبه است **هشتم اصل**
عن اسمعیل بن الحر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا غاب الهلال قبل الشفق فهو للیلة فاذا غاب بعد الشفق فهو للیلتین **شرح** این موافق سابق است
و تکرار برای اختلاف سند و تبدیل واو در و اذا بفا برای تفریع بر مفهوم شرط است و در بعض نسخ کافی این حدیث نیست **نهم اصل** عن ابی عبد
الله علیه السلام قال اذا اصبحت هلال شهر رجب فعد تسعة و خمسین یوما و صم یوم الستین **شرح** مراد بصحت هلال رجب اینجا اختزال روز اول [illegible]
است از رجب صورتی که ابر و مانند آن نباشد و هلال رجب دیده نشود و معنی اختزال می آید در شرح حدیث دوم باب آینده و وجوب صوم
یوم الستین مبنی بر سه مقدم است اول اینکه میان دو خروج الشعاع متوالی مقدار بیست و نه شبانه روز و نیم و چهل و چهار دقیقه است چنانچه بیان
میشود در شرح حدیث سیوم باب هشتم دوم اینکه ممکن است رویت هلال پیش از خروج الشعاع بهشتاد و هشت دقیقه ساعتی که لیل ساعت مستوی

و هشت

و هشت دقیقه میشود بنابر اینکه مراد بخروج الشعاع دوری قمر است از شمس بعد از اجتماع وسطی بدوازده درجه باعتبار حرکت وسطی قمر و
در آن وقت مختلف میشود باختلاف بسبب آن الشمس یعنی که گاهی پیش از آن ممکن الرویه است و گاهی بعد از آن نیز ممکن الرویه نیست تا وقتی که ممکن الرویه
شود پس میتواند بود که چون در شب یوم الستین ابر و مانند آن نباشد هلال دیده شود و هم اینکه سیوم اینکه یوم الشک را داخل ماه رمضان می باید
کرد چنانچه می آید در شرح احادیث باب آینده مخفی نماند که از آنچه گفتیم ظاهر میشود که میتواند بود اینکه اگر اختزال معلوم نباشد روز پنجاه و نهم یوم الشک
شود و روزه آن نیز واجب شود زیرا که ممکن است که خروج الشعاع پیش از شب اول رجب شده باشد بر مبانی انبیا چنانچه مفصل میشود در شرح حدیث
سیوم باب هشتم و اینکه اگر اختزال معلوم باشد و کسی ضبط نسبت قمر بشمس کرده باشد و داند که در شب شصتم ممکن الرویه نیست روزه آن روز
بر او واجب نباشد و الله اعلم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون تندرست [illegible] و بی اشتباه شود هلال ماه رجب و شمرده شود
هلال شعبان و هلال ماه رمضان اینست شماره کن پنجاه و نه روز را و روزه دار برای ماه رمضان در روز شصتم **دهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
عد شعبان تسعة و عشرین یوما فان کانت متغیمة فاصبح صائما و ان کانت مصحیة و تبصرته و لم تر شیئا فاصبح مفطرا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که شمار کن شعبان را بیست و نه روز پس اگر آسمان باشد ابردار پس صبح کن در حالی که روزه دار باشی بقصد ماه رمضان و اگر باشد آسمان صاف و طلب
دیدن هلال کنی و نه بینی چیزی را پس صبح کن در حالی که افطار کنی یا بعضی که روزه کنی بقصد فرض [illegible] باشد تا آنکه شق اول مبنی بر مقدمه اول و سیوم
است که مذکور شد در شرح حدیث سابق و برای شق اول تفصیلی می آید باعتبار صورت وجوب نیت در حدیث ششم باب نهم که آن ما جاء فی یوم الشک
من شعبان تا آخر و در حدیث اول باب دهم که و صوم یوم الشک از رمضان است تا آخر **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رایت
الهلال قبل الزوال فهو للیلة الماضیة و اذا رایته بعد الزوال فهو للیلة المستقبلة **شرح** ظاهر اذا رایت و اگر دیدیت که اگر یک کس یا دو کس هلال را ببینند
اینجا کافی است تنها باشد ببیند و دیگران نه ببینند اعتبار نداشته باشد در حق بیننده نیز و ظاهر توفیق احادیث این باب خلاف مذهب [illegible]
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون مردم ببینند هلال را پیش از زوال آفتاب پس آن برای شب گذشته است و چون ببیند
آنرا بعد از زوال آفتاب پس آن برای شب آینده است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا تطوق الهلال فهو للیلتین و اذا
رایت ظل راسه فیه فهو لثلث لیال **شرح** ذکر راس باعتبار آنست که [illegible] آن برای امتحان دیدن سایه آسمان است **یعنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون دوری شود هلال پس آن دو شبه است و چون ببینی سایه سر خود را در ماهتاب پس آن سه شبه
است **باب هفتم اصل باب نادر شرح** این باب بیان حقوقیت که غریب است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال شهر رمضان ثلثون یوما لا ینقص ابدا **شرح** لا ینقص استیناف بیانی سابق است برای دفع توهم اینکه مراد سی روز بودن در هر سال است
خواه اشتباه هلال باشد و خواه نه ابدا بهمزه و الف و کسر باء یک نقطه و دال بی نقطه اسم فاعل باب افعال و نسبت بمعنی ناپیدا و وحشی جوهری
گفته که ابدت البهیمة تابد و تابد ای توحشت و الاوابد الوحوش و میتواند بود که ابدا بفتح همزه و فتح باء یک نقطه و دال بی نقطه مصدر باشد
بمعنی ناپیدا و وحشی بودن و مصدر اینجا نایب ظرف زمان باشد مثل اتیته قدوم الحاج و میتواند بود که بفتح همزه و کسر باء الصفة مشبهه باشد
و بر تقدیر اول و سیوم حال از فاعل لا ینقص است و بر هر تقدیر امثال این حدیث برای ابطال مذهب دو طایفه است اول مخالفان که
روزه یوم الشک را حرام میشمرند دوم جمعی که مانند مخالفان روزه یوم الشک را واجب نمیشمرند اگر روزه دارند بنیت استحباب میکنند و
چنانچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه در کتاب الصوم در باب النوادر بعد از نقل امثال این حدیث گفته که من خالف هذه الاخبار و
ذهب الی الاخبار الموافقة للعامة فی ضدها اتقی کما یتقی العامة و لا یکلم الا بالتقیة کائنا من کان الا ان یکون مسترشدا فیرشد و یبین له فان
البدعة انما تمات و تبطل بترک ذکرها و لا قوة الا بالله و بیان راه درشت و مسترشد می آید در حدیث آینده در شرح لا یکون فرایضنا ناقصة
تا آخر و بعضی خیال میکنند که ابدا بفتح همزه و فتح باء یعنی هرگز است و اعتراض میکنند که این حدیث خلاف محسوس است زیرا که معلوم است که گاهی ماه
رمضان بیست و نه روز می باشد و میتوان گفت که بر این تقدیر نیز اعتراضی وارد نیست زیرا که میتواند بود که مراد جمیع صور اشتباه باشد بقرینه
مقام و سایر احادیث **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ماه رمضان سی روز است بیان این آنکه کم نمیشود از آن روز در حالی
که ناپیدا باشد یعنی که بسبب ابر و مانند آن اولش مشتبه شود و بدانکه در روایت [illegible] دیگر است ابن اثیر در نهایه گفته که فیه شهرا

[illegible]

اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل خلق الدنيا في ستة ايام ثم اختزلها عن ايام السنة والسنة ثلثمائة واربع وخمسون يوما

شعبان لا يتم ابدا ورمضان لا ينقص والله ابدا ولا تكون فريضة ناقصة ان الله عز وجل يقول ولتكملوا العدة وشوال تسعة وعشرون يوما و

ذو القعدة ثلثون يوما لقول الله عز وجل وواعدنا موسى ثلثين ليلة واتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة وذو الحجة تسعة وعشرون يوما والمحرم

ثلثون يوما ثم الشهور بعد ذلك شهر تام وشهر ناقص شرح قوم در امثال اين حديث گفتگو كرده اند [illegible] اراده اطلاع بر آنها داشته باشد رجوع

كند بكتاب تهذيب الاحكام كه از مصنفات شيخ طوسى رحمه الله تعالى است و اينجا ميگويم كه مقصود در اين حديث بيان [illegible]

[illegible]

محکم بودن محکمات قرآن که راه علم بود ایت آن امام است در هر زمان تا انقراض دنیا چنانچه مراد در شرح حدیث اول باب الیلیة لیلة القدر و اوم الی
منفرق است ذو القعده بفتح قاف است و بکسر نیز جایز باشد استدلال بآیت و واعدنا با عتبار آنست که جواز دادن ان شهر ماه ده شده و عدم اکتفا
چهل شب مجمل چنانچه در سورة البقره است که و اذ واعدنا موسی اربعین لیلة برای دلالت بر آنست که آن چهل شب عبارتست از شهری که ازین کثرتی
باشد و امتیازی ظاهر دارد از سابق و لاحق چنانچه عشر چنانکه ازو بدو ذو الحجه که امتیازی ظاهر دارد از سابق و لاحق و بعد از کفتن او و الفجر
و لیال عشر الیست عشر جمع عشر بفتح شین مانند است الیوم اکملت لیلیع و از ین ظاهر میشود که بشش لیلة بجای شهر ذو القعده مستعمل شده و این
مبنی بر آنست که بسیاری از حدوث احکام این شریعت و رعایت اهله در مبادی شهور مدار حساب شهور و سنین موافق اصطلاع منجمان بوده چنانکه مراد از
و الا بآنچه گذشت و در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که باب کراهیة التوقیت است که موسی علیه السلام و عده بنی اسرائیل با قوم خود کرده بود
قرینه نیست بر احتمال زیاده بران بوده و آن قرینه لا انشطر زان اختصر شد بغیر خواهی خود برای علم او با اینکه اکثر احتمالات بوده اندر با
برای مصلحتی دیگر نظر آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب ان الصدقة تدفع البلاء که قال النبی صلی الله علیه و آله ان هذا الیهودی
لیقوی السودنة فقد ه و لقیته قال فذهب الیهودی فاحتطب حطبا کثیرا فاحتمله ثم لم یلبث ان انصرف تا آخر و الحجه بکسر حاء و الثلیة بکسر باء و تحقیقه
حرف جر و فتح میم بی نقطه و تشدید دال بی نقطه است یا بفتح با و سکون میم و تخفیف دال نکره منون تمام است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که براستی که الله عز و جل آفرید دنیا را در شش روز که اول آنها یک شنبه است و آخر آنها جمعه است بعد از آن جدا کرد آنها
را از روزهای سال قمری و سال قمری که عبارتست از سیصد و پنجاه و چهار شبانه روز است شعبان تمام نمی باشد بر حالی که گذشته شود بهلال آن
در رمضان تا نقص از سی روز نمیباشد هیچ قسم بر حالی که گذشته شود بهلال آن و نمی باشد هیچ فریضهٔ ناقص بیان این آنکه بدرستی که الله تعالی
میگوید در سورة البقره که و ایام معدودات که روزه آنها مفروض است بخبری معین شده برای اینکه اکمال کنند عدد را و چون
منسبته شود و شوال است و نه روز است در شرح السابقه و ذو القعده سی روز است در شرح السابقه برای قول الله عز و جل در سورة اعراف
او وعده انزال توریت و الواح کردیم موسی را سی شبانه روز که ذو القعده است و اتمام کردیم آن را بده شبانه روز از ذو الحجه تا تمام شود
علامت وقت صاحب کمال اختیار او برای نزول توریت و الواح چهل شبانه روز و ذو الحجه است و نه روز است در شرح السابقه دوم سی روز
است در شرح السابقه بعد از آن ماهها بطریق التنصیف که مذکور شد ماهی سی روز است و ماهی بیست و نه روز است مراد بشی از حدوث احکام
بمعنی فراز زمان محمد صلی الله علیه و آله است که مدار شهور و سنین موافق اصطلاح منجمان بوده زیرا که بعد از آن مدار بر رؤیت هلال است

سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شهر رمضان ثلثون یوما لا ینقص و الله ابدا شرح مضمون این موافق حدیث اول این
باب است باب پنجم اصل باب شرح این بابیست بعنوان که مناسب باب سابق است در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن عمران الزعفرانی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان السماء تطبق علینا بالعراق الیومین و الثلثة فای یوم نصوم قال انظر الیوم
من السنة الماضیة و عد الیوم الخامس شرح مراد بالسماء آسمان است یا مراد ابر است و بنا بر اول تطبق بصیغه مجهول باب تفعیل است و بنا بر دوم
بصیغه معلوم باب تفعیل است التطبیق بطا بی نقطه و با یک نقطه و قاف پوشانیدن چیزی بمجموع چیزی دیگر را الیوم الخامس اضافه بیانیه است و در بعض
نسخ الیوم الخامس است یعنی روایت است از عمران زعفرانی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که آسمان پوشیده میشود بابر بر ما در
دو روز و سه روز پس کدام روز را روزه میداریم برای ماه رمضان امام گفت که نظر کن روز سر اول روزه داشتی امسال از سالی که گذشته در آن
و روز پنجم را مراد داشت که اگر در سالی که گذشته اشتباهی در هلال ماه رمضان نشده باشد و یکشنبه مثلا اول ماه رمضان باشد امسال پنجشنبه اول
ماه رمضان میتواند بود زیرا که سال قمری وسطی سیصد و پنجاه و چهار شبانه روز و هشت ساعت مستویه و چهل و هشت دقیقه است و بعضی شصت
شصت دقیقه است پس عدد ایام سال بیش از پنجشنبه گذشته خواهد بود بنا بر اینکه آن عدد موافق پنجاه هفته و چهار روز است و پنجاه هفته
از یکشنبه میگذرد و بعد از آن تا آخر چهار شنبه چهار روز نیز میگذرد پس اگر در سال سابق میان فرود آمدن شمس و میان غروب آفتاب شب اول ماه رمضان
فاصله بسیار باشد هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه نیز گذشته بجز آن بوده و پنجشنبه داخل ماه رمضان خواهد بود و الا فلا بر آنکه این مبنی بر آنست
که یوم الشک را داخل فریضه میباید داد چنانچه مذکور شد در شرح احادیث باب سابق و تفصیل این می آید در حدیث باب بعد در شرح دوم

وبنابر

و اینها علیه تا آخر دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صح هلال شهر رجب فعد تسعة و خمسین یوما و صم یوم الستین شرح مستقبل بفتح ذکر
شده اند لعبد یوم و دهی یوم با تنوین است علم مضاف و منصوب است بر ظرفیت اول مجرور و منون و معطوف الیه است یعنی گذشته و میان و مضاف الیه
عموم و خصوص من وجه است مثل خاتم فضه و مضمون این موافق حدیث سابق سیوم اصل عن السیاری قال کتب محمد بن الفرج الی العسکری
علیه السلام یسأله عما روی من الحساب فی الصوم عن آبائک فی عدد خمسة ایام بین اول السنة الماضیة و السنة الثانیة التی تأتی فکتب صحیح و لکن عد فی کل
اربع سنین خمسا و فی السنة الخامسة ستا فیما بین الاولی و الحادث و ما سوی ذلک فانما هو خمسة خمسة شرح سیاری بفتح سین بی نقطه و تشدید یا و
دو نقطه در پایین و الف و را بی نقطه احمد بن محمد بن سیار است و فرج بفتح فاء و فتح را بی نقطه و جیم است عسکری امام ساکن است و آن موضعیست
معروف در عراق عرب و عسکری اینجا عبارتست از امام علی النقی علیه السلام چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم مولد ابی الحسن
علی بن محمد علیهما السلام ابائک جمع بر تغلیب حاملهای بر جال الحساب است و الاربع غایت می بود عدد بفتح عین و فتح دال اسم مصدر باب تفعیل
شروع خمسا و ستا باعتبار لیله است زیرا که ابتداء ماه از شب حساب میشود یعنی روایت است از سیاری گفت که نوشت محمد بن الفرج بسوی امام
علی النقی علیه السلام می پرسید او را از آنچه روایت کرده شده از حساب در روزه از پدران تو در شمردن پنج روز میان اول سال گذشته و سال
بعد از آن که می آید یعنی اینکه روز پنجم را اول سال دوم حساب باید کرد احتیاطا چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب پس نوشت که
صحیح است و لیکن بشمر در هر چهار سال پنج شبانه روز او در سال پنجم شش شبانه روز را در میان سال گذشته و اول سال نو و آنچه غیر آنست
پس جز این نیست که آن حساب پنج روز پنج روز است مراد آنست که هر چهار سال که در هلال ماه رمضان سال اول آنها اشتباه نباشد اصلا
و در هلال ماه رمضان تمام آنها اشتباه شود در روز پنجم اول سال اول را داخل ماه رمضان سال دوم می باید کرد و احتیاطا چنانچه
گذشت در شرح حدیث اول این باب و چون در هلال ماه رمضان سال سیوم آنها نیز اشتباه واقع شده روز پنجم اول سال دوم
را داخل ماه رمضان سال سیوم می باید کرد احتیاطا و چون در هلال ماه رمضان سال چهارم آنها نیز اشتباه شده روز پنجم اول
سیوم را داخل ماه رمضان سال چهارم می باید کرد احتیاطا اگر در هلال ماه رمضان سال پنجم نیز اشتباه شود این احتیاط نمی باید
کرد بلکه روز ششم اول سال چهارم را داخل ماه رمضان سال پنجم می باید کرد احتیاطا اصل قال السیاری و بهذا من جهة الکبیسة قال
و قد حسبه اصحابنا فوجدوه صحیحا قال و کتب الیه محمد بن الفرج فی سنة ثمان و ثلثین و مائتین شرح الکبیسة بفتح کاف و کسر باء یک نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه فعیله بمعنی مفعوله از باب ضرب ساعات و دقایق که کسر شبانه روزهای سالی باشد و پنهان کرده
شود در آن سال تا غلط بر کرده شود در سالی دیگر اصطلاحا و آن سال دیگر را سنة الکبیسه مینامند بعنوان اضافه و چنانچه در تتمه کلام
سیاری می آید و گویا اثر السنة الکبیسه مینامند بعنوان توصیف و علما را بر خبره در شرح تذکره این اعتقاد دارد و این موافق ظاهر
کلام جوهری و صاحب قاموس است که السنة الکبیسة التی یسترق منها یوم و ذلک فی کل اربع سنین حسبه بحاء بی نقطه و سین بی نقطه و با یک
یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یعنی گفت سیاری که این سالهای که امام آنها را جدا از سابق و لاحق کرده از جانب
کبیسه است سیاری گفت که و تحقیق حساب کردند آن جواب امام را یاران ما که معرفت حساب شهور و سنین دارند پس یافتند آن را
صحیح و سیاری گفت که نوشت بسوی امام علیه السلام محمد بن الفرج در سال دویست و سی و هشت هجری مراد آنست که این مکاتبه در آن
سال رواج شده اصل هذا الحساب لا یتهیأ لکل انسان ان یعمل علیه انما هذا لمن یعرف السنین و من یعلم متی کانت السنة الکبیسة ثم
یصح له هلال شهر رمضان اول لیلة فاذا صح له الهلال للیلته و عرف السنین صح له ذلک ان شاء الله شرح این تتمه کلام سیاری است و
برای عذر خواهی آنست که این حساب را خود ذکر و فاوجه محل این جواب را داشتن تقدیر ان یعمل است بصیغه مجهول و مفعول میتواند بود و
مصدر فاعل یتهیأ است یعنی این حساب که در جواب امام علیه السلام میسر نمیشود برای هر شخصی اینکه عمل کند بران بخواهی نیست که آن حساب
میسر است برای کسی که میشناسد سالها را یعنی که میشناسد که چند سال است که می باید که جدا کرده شود از سابق و لاحق برای ضبط کبیسه و کسی
که میداند که کی شد سال کبیسه باصطلاح منجمان بعد از آن بی اشتباه شود برای او هلال ماه رمضان در اول شب از شبهای آن پس چون
بی اشتباه شد برای او هلال در شب آن یعنی اینکه دانست این را هلالی که نمودار شده یکشنبه است در ماه رمضان سالی و شناخت سالها را

می انشاء میشود برای او و آن حساب است و الله العالم بدانکه ظاهر سیاق کلام بسیاری و ضبط تاریخ ملاحظه و را استفهام نشده خیال کرده باشد که جواب امام مبنی بر آنست که در هر چهار سالی از تاریخ مضبوط سال چهارم آنها سال کبیسه است و در سال پنجم استیناف عمل می باید کرد چنانچه در کلام جوهری و صاحب قاموس که منقول شد نیز همست و این غلط و مخالف قاعده حساب اهل نجوم است و الیضا مخالف قاعده اهل این شریعت است که بنای ماه و سال را بر اهله میگذارند و ما توضیح این میکنیم بر او دو مبحث تا معلوم شود که حسابی که اصحاب کرده اند و جواب امام علیه السلام را بنا بر آن جمع یافته اند مخالف قواعد منجمان است مبحث اول اینکه جواب امام علیه السلام مبنی بر آنست که سال قمری وسطی که عبارت است از دوازده ماه قمری وسطی سیصد و پنجاه و چهار شبانه روز و هشت ساعت مستویه و چهل و هشت دقیقه است بنا بر اینکه ماه قمری وسطی عبارت باشد از زمانی که میان دو اجتماع شمس و قمر متوالی یا میان دو خروج الشعاع متوالی یا مانند آنها متوالی باشد و آن بیست و نه شبانه روز و دوازده ساعت مستویه و چهل و چهار دقیقه است و شبانه روزی بیست و چهار ساعت مستویه است و ساعت مستویه شصت دقیقه است و ماه قمری باصطلاح اهل اسلام عبارت است از زمانی که میان دو اول شب هلال متوالی باشد و آن گاهی بیست و نه شبانه روز است و گاهی سی شبانه روز است و ابتدای خروج الشعاع عبارت است از وقتی که قمر بعد از اجتماع آن با شمس به دوازده درجه رسیده باشد و رویت هلال مختلف میشود گاهی پیش از ابتدای خروج الشعاع می باشد و گاهی مقارن آن می باشد و گاهی بعد از آن می باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب شانزدهم و ممکن است که خروج الشعاع ماه رمضان مثلا پیش از شب اول آن ماه باشد به یک و شش ساعت مستویه و بیست و چهار دقیقه ساعتی و بنا بر این مقدمات میگوییم که جواب امام مبنی بر کبیسه بلکه مبنی بر جبر است که کبیسه نیز مبنی بر آنست و ایضا جواب امام مبنی بر آنست که در ماه رمضان که هلال آن

[illegible]

سألته عن صوم یوم الشک فقال صمه فان یک من شعبان کان تطوعا وان یک من شهر رمضان فیوم وفقت له **شرح** مضمون این کلام است بار تصریحا
حدیث دوم این باب **ششم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل صام یوما ولا یدری امن شهر رمضان هو او من غیره فجاء قوم فشهدوا
انه کان من شهر رمضان فقال بعض الناس عندنا لا یعتد به فقال بلی فقلت انهم قالوا صمت وانت لا تدری امن شهر رمضان هذا ام من
غیره فقال بلی فاعتد به فانما هو شیء وفقک الله له **شرح** خطاب در کلام امام مبنی بر آنست که امام میدانسته که مراد سایل بر جل خود سایل است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی روزه داشت روزی را بر حالی که نمیدانست که آیا از ماه رمضانست آن یا از غیر ماه رمضانست
پس آمدند جمعی پس گواهی دادند که آن بود از ماه رمضان پس گفتند بعضی مردم نزد ما که حساب مکن با نیت اتفاقی آنرا پس امام گفت که چرا
حساب میکنی آنرا پس گفتم که براستی که ایشان گفتند که روزه داشتی بر حالی که نمیدانستی که آیا از ماه رمضانست این یا از غیر ماه رمضان
پس امام گفت که بلی پس حساب کن بآن بیان این آنکه آن چیزیست که توفیق داد ترا الله تعالی برای آن **اصل** انما یصام یوم الشک من
شعبان ولا تصومه من شهر رمضان لانه قد نهی ان ینفرد الانسان بالصیام فی یوم الشک وانما ینوی من اللیلة انه یصوم من شعبان فان کان
من شهر رمضان اجزأ عنه بتفضل الله عز وجل وبما قد وسع علی عباده ولو لا ذلک لهلک الناس **شرح** این بیان صورت وجوب تقیه است بنابر
اینکه مخالفان روزه یوم الشک را حرام میشمرند و مراد بروزه یوم الشک بقصد شعبان آنست که قصد کند که اگر با مخالفان در سر یک سفره طعام
خورد مانند آنچه در روزه مستحب در شعبان می باشد و احتمالی دیگر در این مسئله مذکور میشود در شرح حدیث باب آینده مادر بما قصد به آنست
یعنی جز این نیست که در صورت وجوب تقیه روزه داشته میشود یوم الشک بقصد شعبان و روزه نمیدارد آنرا بقصد ماه رمضان برای اینکه
شأن این است که نهی کرده شده است از اینکه جدا شود آدمی از مخالفان در سر سفره به روزه در یوم الشک و جز این نیست که قصد میکند از شب آنرا
که او روزه میدارد از شعبان پس اگر باشد از ماه رمضان کافی کرده میشود از او بسبب تفضل الله عز وجل و بسبب اینکه بتحقیق توسیع کرده در صورت
وجوب تقیه بر بندگان خود و اگر نمی بود آنچه گفتیم هر آینه هلاک میشدند مومنان بسبب ضرر مخالفان **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال دخلت علی ابی العباس بالحیرة فقال یا ابا عبد الله ما تقول فی الصیام الیوم فقلت ذاک الی الامام ان صمت صمنا وان افطرت افطرنا فقال
یا غلام علی بالمائدة فاکلت معه وانا اعلم والله انه یوم من شهر رمضان فکان افطاری یوما وقضاؤه ایسر علی من ان یضرب عنقی ولا یعبد
الله **شرح** ابو العباس لقب سفاح و اسم او عبد الله بن محمد است و او اول خلفای عباسیه است باعتباری و دوم است باعتباری دیگر زیرا که
برادرش ابراهیم بن محمد پیش از او دعوی خلافت کرد و زود کشته شد حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه شهریست
معروف در عراق عرب نزدیک کوفه علی بفتح عین بی نقطه و فتح لام و تشدید یاء مفتوحه در اول اسم فعلست یعنی بیار نزد من و در دوم مرکب
از حرف جر و ضمیر متکلم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که داخل شدم بر سفاح در حیره پس گفت که ای ابو عبد الله چه میگوئی
در روزه داشتن در امروز که یوم الشک است پس گفتم که اختیار آن بسوی امامت اگر روزه میداری روزه میداریم و اگر میخوری میخوریم
پس گفت که ای پسر بیار نزد من سفره را پس خوردم با او بر حالی که من میدانستم بخدا قسم اینکه آن روزیست از ماه رمضان بسبب وجوب تقیه
واجب چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب هفتم با غیر آن و بود خوردن من روزی را و قضای آن آسانتر بر من از اینکه زده شود
گردن من بر حالی که عبادت کرده نشود الله تعالی مراد آنست که ترک تقیه حرام است **هشتم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن الیوم الذی یشک
فیه فان الناس یزعمون ان من صامه بمنزلة من افطر یوما من شهر رمضان فقال کذبوا ان کان من شهر رمضان فهو یوم وفق له وان کان من غیره فهو
بمنزلة ما مضی من الایام **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از روزی که شک کرده میشود در آن که آیا از ماه رمضانست یا از شعبان چه
بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که هر که روزه دارد آنرا مانند کسیست که خورده باشد روزی را از ماه رمضان پس امام گفت که دروغ گفتند بیان
این آنکه اگر باشد از ماه رمضان پس آن روزیست که توفیق داده شده برای روزه آن و اگر باشد از غیر ماه رمضان پس آن مانند
چیزیست که گذشت از روزها با نیت که تطوعست **نهم اصل** عن داود بن الحصین عن رجل من اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال
وهو بالحیرة فی زمان ابی العباس انی دخلت علیه وقد شک الناس فی الصوم وهو والله من شهر رمضان فسلمت علیه فقال یا ابا عبد الله اصمت الیوم
فقلت لا والمائدة بین یدیه قال فادن فکل قال فدنوت فاکلت قال وقلت الصوم معک والفطر معک فقال الرجل لابی عبد الله علیه السلام تفطر

یوما من شهر رمضان فقال ای والله افطر یوما من شهر رمضان احب الی من ان یضرب عنقی **شرح** ظاهر است که این واقعه غیر آنچه مذکور شد
در حدیث هفتم این باب حصین بفتح حاء بی نقطه و کسر صاد بی نقطه یا بالضم حاء و فتح صاد و سکون یاء دو نقطه در پایین است افطر بصیغه متکلم ان افطر
پس مرفوع و منصوب میتواند بود و مصدر مبتدا است **یعنی** روایتست از داود بن حصین از مردی از یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام که
امام گفت بر حالی که او در حیره بود در زمان سفاح که بدرستی که من داخل شدم بر سفاح بر حالی که بتحقیق شک کرده بودند مردم در روزه و آن روز
بخدا قسم که از ماه رمضان بود پس سلام کردم بر سفاح پس گفت که ای ابو عبد الله آیا روزه گرفتی امروز را پس گفتم که نه بر حالی که سفره در پیش او بود
پس گفت که نزدیک سفره شو پس بخور امام گفت که پس نزدیک شدم پس خوردم امام گفت که و گفتم که روزه داشتن یوم الشک با تست و خوردن یوم الشک
با تست پس گفت آن مرد که از یاران و دوست امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا میخوری روزی را از ماه رمضان پس امام گفت که آری بخدا قسم بیان این آنکه
افطار کنم روزی را از ماه رمضان محبوبتر است بسوی من از اینکه زده شود گردن من **باب وجوه الصیام** **شرح**
این باب بیان اقسام روزه است و این باب یک حدیث است **اصل** عن الزهری عن علی بن الحسین علیهما السلام قال قال لی یوما یا زهری من این جئت
فقلت من المسجد قال فیم کنتم قلت تذاکرنا امر الصوم فاجتمع رأیی ورأی اصحابی علی انه لیس من الصوم شیء واجب الا صوم شهر رمضان فقال یا زهری لیس کما
قلتم الصوم علی اربعین وجها فعشرة اوجه منها واجبة کوجوب شهر رمضان وعشرة اوجه منها صیامهن حرام واربعة عشر منها صاحبها بالخیار ان شاء صام
وان شاء افطر وصوم الاذن علی ثلاثة اوجه وصوم التأدیب وصوم الاباحة وصوم السفر والمرض قلت جعلت فداک فسرهن لی **شرح** زهری بالضم زای بی نقطه
و سکون هاء و راء بی نقطه منسوبست به زهره که از اجداد اوست و اسم او محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن حارث بن شهاب بن زهرة بن کلاب است
[illegible] از زیادتی کاتبان مینماید و میتواند بود که غلط در رسم الخط شده باشد و صیام مرفوع و منون باشد و خبر مبتدای باشد [illegible] و تخفیف
نون مرفوع و منون باشد و صفت صیام باشد یعنی طیب و حرام صفت دوم صیام باشد [illegible] کلمه چند است که مذکور شد
[illegible] ذوی العقول [illegible] **یعنی** روایتست از زهری از امام زین العابدین علیه السلام که زهری
گفت که امام گفت مرا روزی که ای زهری از کجا آمدی پس گفتم که از مسجد پس امام گفت که در چه گفتگو بودید گفتم که گفتگو کردیم کار روزه را پس اتفاق
کرد رای من و رای یاران من بر اینکه شأن اینست که نیست از روزه چیزی که واجب باشد مگر روزه ماه رمضان پس امام گفت که ای زهری روزه
[illegible] چنانچه گفتید بیان این آنکه روزه بر چهل قسم است پس ده قسم از آنها واجب است مانند وجوب روزه ماه رمضان در اینکه تارک آنها مستحق
عقاب میشود و ده قسم از آنها حرام است و چهارده قسم از آنها صاحب آنها مختار است اگر خواهد روزه میدارد و اگر خواهد میخورد و روزه در خصلت
[illegible] قسم است و از جمله اقسام آنها روزه تأدیب است و روزه اباحت است و روزه سفر و مرض است گفتم که قربانت شوم تفسیر کن همه را از جهت
برای من **اصل** قال اما الواجبة فصیام شهر رمضان وصیام شهرین متتابعین فی کفارة الظهار لقول الله عز وجل الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون
لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین **شرح** دخول شهر رمضان در ده قسم منافات ندارد با تشبیه که گذشت
در این حدیث که کوجوب شهر رمضان زیرا که تشبیه صلوة بر جزء الصلوة بر کل در اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم وارد شده
[illegible] اعم از حقیقی و حکمی است بقرینه آنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد و نهم که خان علیها ما علی المظاهر و در حدیث اول باب هشتاد و دوم [illegible]
ما علی المظاهر و می آید در حدیث دوم [illegible] که هو بمنزلة من افطر یوما من شهر رمضان الظهار بکسر ظاء [illegible] مصدر باب مفاعله [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** امام گفت که
اما واجب پس اول روزه ماه رمضانست و دوم روزه دو ماه پی در پی است در کفاره ظهار برای قول الله عز وجل در سوره مجادله که
[illegible] از زنان خود میکنند مثل اینکه [illegible] زن خود را که تو [illegible] بر من مانند مادر منی [illegible] از آن باز گشت میکنند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اقرار میکنند که گفتیم [illegible] پس آن قول ایشان از قبیل لغو نبوده بلکه [illegible]
[illegible] اعتباری ندارد [illegible] آنچه گفته در سوره بقره و سوره مایده که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم [illegible] و بیان میشود در کتاب الایمان و النذور
والکفارات [illegible] آزاد کردن بنده [illegible] زن [illegible] پس [illegible] آزاد کردن بنده

و اول نیست روزه دو ماه پی در پی مخفی نماند که تتمه این در سوره مجادله چنین است من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا و
مذکور نشده برای عدم حاجت و آنچه در شرح گفتیم بعنوان اظهار احتمال است **اصل** وصیام شهرین متتابعین فیمن افطر یوما من شهر
رمضان وصیام شهرین متتابعین فی قتل الخطأ لمن لم یجد العتق واجب لقول الله عز و جل ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة ودیة
مسلمة الی اهله الی قوله عز و جل فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله وکان الله علیما حکیما **شرح** مراد بمن افطر یوما من شهر رمضان
اعم است از حقیقی و حکمی نظیر آنچه گذشت در کفاره ظهار بقرینه آنچه می آید در حدیث دوم باب هشتاد و دوم که هو فیمن افطر یوما من شهر
رمضان بدانکه نمی گویند که کفاره افطار عمد در روز ماه رمضان عتق بنده است و اگر عاجز از آن شود روزه دو ماه پی در پی است و اگر عاجز از آن شود اطعام
شصت مسکین است مانند کفاره ظهار و لیکن می گویند بعنوان تخییر است میان آن سه چیز و بیان می شود در شرح حدیث اول باب یکصد و دوم و لفظ در آیت این است
که ان کان من قوم عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة فمن لم
کفاره قتل عمدا نیز مذکور نیست و شاید که باعث بر این باشد که در آن تفصیل است زیرا که عمد منقسم است بر دو قسم اول عمد حرام و غیر آن دوم قسم است اول مذکور است
در سوره نساء بعد از این آیت و جزای آن خلود در جهنم است پس کفاره علاج آن نمیکند و کفاره قسم دوم مجموع عتق رقبه و صیام شهرین متتابعین و اطعام
شصت مسکین است و این تفصیل می آید در کتاب الدیات در حدیث اول و دوم و سیوم باب ان من قتل مؤمنا علی دینه فلیست له توبة که باب سیوم است
والله اعلم **یعنی** و سیوم روزه دو ماه پی در پی است در کسی که افطار کرد روزی را از ماه رمضان بی عذر و چهارم روزه دو ماه پی در پی در قتل خطا برای کسی که
نیافت آزاد کردن بنده را واجب است برای قول الله عز و جل در سوره نساء و هر که کشت مؤمنی را از روی خطا پس بر اوست آزاد کردن بنده
مؤمن … تسلیم کرده شود بسوی اهل آن مقتول تا قول او عز و جل که پس هر که نیافت آزاد کردن را پس بر اوست روزه دو ماه پی در پی بر جای
که آن روزه توبه الیست از جانب الله تعالی یعنی که الله تعالی صیام شهرین متتابعین را قائم مقام توبه صاحبش میکند و جمیع گناهان او را می آمرزد چنانچه
می آید در بعض احادیث باب سیزدهم که باب فضل شعبان و صلته برمضان تا آخر است و همیشه بوده الله تعالی دانا رعایت کننده مصلحتهای مخفی نماند
که این از قبیل الکفر با قول است پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث نهم باب پنجاه و ششم که باب من وجب علیه صوم شهرین متتابعین تا آخر
که ظاهر جمع میان عتق و صوم شهرین متتابعین می باید کرد **اصل** وصوم ثلثة ایام فی کفارة الیمین واجب قال الله عز و جل فصیام ثلثة ایام
ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم فهذا لمن لم یجد الاطعام کل ذلک متتابع ولیس بمتفرق وصیام اذی حلق الرأس واجب قال الله عز و جل فمن کان منکم
مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک فصاحبها فیها بالخیار فان صام صام ثلثة ایام **شرح** ظاهر آنچه می آید در حدیث پنجم
باب چهل و دوم که باب الرجل وهو یرید الصیام تا آخر است این است که مراد به یمین قسم و مانند قسم است پس منافات ندارد با اینکه صوم ثلثة ایام
در مخالفت نذر صوم و در افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال آفتاب نیز واجب باشد و کل ذلک متتابع منافات ندارد با اینکه بعضی غیر آنها نیز
متتابع باشد چنانچه می آید در حدیث سیوم باب پنجاه و هفتم که باب صوم کفارة الیمین است **یعنی** و پنجم روزه سه روز کفاره قسم واجب است
گفت الله عز و جل در سوره مائده که پس بر اوست روزه سه روز آنچه مذکور شد کفاره قسمهای شماست چون قسم … شد و
مخالفت کنید این روزه برای کسی است که نیافت اطعام ده مسکین را و جامه ایشان و آزاد کردن بنده که مذکور است در صدر آیت
جمیع آن پنج قسم که مذکور شد پی در پی است و نیست متفرق و ششم روزه آزاری که باعث تراشیدن سر میشود در احرام واجب است گفت الله
عز و جل در سوره بقره که پس هر که باشد از جمله شما بیمار یا با او باشد آزاری در سر او پس بر اوست جزای از روزه یا صدقه یا قربانی پس
صاحب آن … در آنها مختار است پس اگر روزه گیرد روزه میگیرد سه روز را **اصل** وصوم المتعة واجب لمن لم یجد الهدی قال الله تعالی فمن
تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة **شرح** المتعة بضم میم و سکون تاء
دو نقطه در بالا و عین … اسم تمتع یعنی بهره مند شدن … الهدی بفتح هاء و سکون دال … آنچه قربانی شود برای تعظیم کعبه و فی
تمتع خبر مبتدای محذوف است و مضاف نیز محذوف بتقدیر … الحج والعمرة حال … تمتع و تفصیل اعراب این آیت و معنی آن می آید در کتاب
الحج در حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب چهل و نهم است … میکنیم که مراد بثلثة ایام فی الحج هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه است … که
آید در کتاب الحج در حدیث اول باب صوم المتمتع اذا لم یجد الهدی که باب صد و نود و یکم است **یعنی** و هفتم روزه حج تمتع واجب است برای

کسی که نیافت

کسی که نیافت قربانی را گفت الله تعالی در سوره بقره که چون ایمن شدید پس هر که بهره مند شد … پس اتمام حج و عمره شما حاصل است که بهره مند شد
بسبب عمره بر جای که آن عمره منضم بسوی حج باشد یعنی که گزارده … بیرون رفتن از مکه تا احرام حج چنانچه بیان میشود در کتاب
الحج در حدیث اول باب المتمتع … خارج … مکه بعد احلاله که باب صد و چهل و هشتم است پس … آسان شد از جنس قربانی است
پس هر که نیافت … از جمله شما بجای هدی اوست روزه سه روز در حج و روزه هفت روز چون برگشتید بجانبهای خود … برگشتن کنید
از منی آنها ده کامل است یعنی که بهترین صور تمام این روزه است که مذکور شد پس اگر این روزه ده روز … یکجا …
کامل … جزای باشد چنانچه … بیان میشود در کتاب الحج در حدیث اول باب صوم المتمتع اذا لم یجد الهدی … میگویند … از این
برای دفع توهم است … **اصل** وصوم جزاء الصید واجب قال الله عز و جل ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من
النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما او تدری کیف یکون عدل ذلک صیاما یا زهری فقال قلت
لا ادری قال یقوم الصید قیمة عدل ثم تفض تلک القیمة علی البر ثم یکال ذلک البر اصواعا فیصوم لکل نصف صاع یوما **شرح** ظاهر آنکه صوم جزاء
الصید واجب نیست که اضافه صوم بیانیه نباشد بلکه باعتبار این باشد که صوم قائم مقام جزاء است پس در این کلام اشارت است باینکه …
افضل است از دو شق دیگر با وجود تخییر میان آن سه شق و در این آیت چند احتمال است از آنجمله اینکه جزاء مبتدا باشد و خبر محذوف باشد
بتقدیر علیه جزاء و جمله خبر من موصوله باشد و مثل مرفوع و بدل جزاء باشد و من تبعیضیه باشد و ظرف صفت مثل باشد و مراد بنعم قدر مشترک
میان شتر و گاو و میش و بز و شتر بچه و گوساله و بره و بزغاله باشد و جمله یحکم صفت … باشد و … باعتبار تماثل که خصوص است
از مثل و مراد تماثل باعتبار … باشد و مراد بذوا عدل دو کس از شیعه امامیه باشد موافق آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سیوم و پنجم
باب نوادر که باب صد و پانزدهم … حال از ضمیر به باشد چون مفعول به … حرف جر است یا مفعول به فعل محذوف باشد بتقدیر اعنی
هدیا و مراد ببلوغ کعبه این باشد که … کعبه شود پس اگر در احرام عمره است ذبح در مکه شود و اگر در احرام حج است ذبح در منی شود
چنانچه بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث دوم باب المحرم یصید الصید من این یفدیه و این یذبحه که باب صد و هشتم است و او کفارة عطف
بر جزاء باشد و او برای تخییر باشد چنانچه مفصل میشود در کتاب الحج در شرح حدیث سیوم باب کفارات ما اصاب المحرم من الوحش که باب صد و نهم
است و بدل تفصیل کفاره باشد و او عدل عطف بر طعام باشد و صیاما تمییز ذلک طعام باشد پس کفاره منقسم باشد بر دو قسم یکی طعام و دیگری عدل
ذلک و الله اعلم یقوم … مضارع غایب مجهول باب تفعیل است قیمة مفعول … مطلق است و مضاف است تفض …
… مضارع غایب یا غایب مجهول باب … الفض شکستن چیزی بعنوان متفرق کردن و مراد اینجا قسمت … است
تقدیر اینکه ثلث آن قیمت گندم اعلا خریده شود و ثلثی دیگر گندم وسط خریده شود و ثلثی دیگر گندم
ادنی خریده شود زیرا که گندم در این صورت بیشتر میشود از گندم … که مجموع آن قیمت گندم وسط خریده شود مثلا اگر گندم اعلا
… درهم باشد و گندم وسط … درهم … و گندم ادنی … درهم باشد مجموع شصت درهم … وسط میشود
و اگر اینها را حصه کنیم مجموع آن … میشود مراد بکیل … کیل ذهنی … **یعنی** و هشتم روزه سزای صید در حالت
احرام واجب است گفت الله عز و جل در سوره مائده که و هر که کشت صید را از جمله شما دانسته پس بر اوست سزای مثل آنچه کشت از جنس شتر
و گاو و گوسفند حکم میکند بآن مثل بودن دو صاحب عدل از جمله شما برجای که آن محکوم به قربانی باشد که رسد بکعبه یا کفاره که طعام مسکین
موافق قیمت صید است یا برابر آن طعام است باعتبار روزه … برابر آن طعام باعتبار روزه ای از …
گفت … میدانم امام گفت که قیمت کرده میشود صید … بعد از آن پراکنده کرده میشود آن قیمت بر گندم بعد از آن کیل کرده
میشود آن گندم چند صاع پس روزه میدارد برای هر نصف صاعی روزی این بیان اقل مجزی است … ندارد
منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سیوم باب صد و نهم که باب کفارات ما اصاب المحرم من الوحش است از ابی عبدالله
علیه السلام فی قول الله عز و جل او عدل ذلک صیاما قال یثمن قیمة الهدی طعاما ثم یصوم لکل مد یوما فاذا زادت الامداد علی شهرین …
… در دفع المنافات و در شرح آن مفصل میشود بدانکه آنچه اینجا مذکور شد مثالیست برای صوم جزاء الصید بنابر آنچه می آید در کتاب الحج

در بعضی احادیث باب مذکور که کاهی صوم جزاء الصید [illegible] و کاهی [illegible] بیان میشود اصل
وصوم النذر واجب وصوم الاعتکاف واجب شرح و نهم روزه نذر واجب است خواه نذر مطلق و خواه نذر معین [illegible]
اعتکاف واجب است بیان اعتکاف و شروط صحت آن می آید در احادیث باب الاعتکاف و چند باب بعد از آن اصل واما الصوم
الحرام فصوم یوم الفطر ویوم الاضحی وثلثة ایام التشریق شرح التشریق [illegible] بالقطع و راء بی نقطه و قاف [illegible] تفعیل از [illegible]
خود و بیرون آمدن بجانب آفتاب برای [illegible] و اکثر ایام آن بعد از یکی از دو عید سه روز است و آنها روزهای یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم [illegible] و دوم و سیوم و چهارم است [illegible] بیان میشود مفصلا در شرح
باب صوم العیدین و ایام التشریق که باب شصت و دوم است یعنی واما روزه حرام پس اول روزه روز عید رمضان و دوم روزه
عید قربان و سیوم و چهارم و پنجم روزه سه روز تشریق است اصل وصوم یوم الشک امرنا به ونهینا عنه امرنا به ان نصومه مع صیام
شعبان ونهینا عنه ان ینفرد الرجل بصیامه فی الیوم الذی یشک فیه الناس فقلت له جعلت فداک فان لم یکن صام من شعبان شیئا کیف
یصنع قال ینوی لیلة الشک انه صائم من شعبان فان کان من شهر رمضان اجزأ عنه وان کان من شعبان لم یضره فقلت له وکیف یجزی صوم
تطوع عن فریضة فقال لو ان رجلا صام یوما من شهر رمضان تطوعا وهو لا یعلم انه من شهر رمضان ثم علم بعد ذلک لاجزأ عنه لان الفرض
انما وقع علی الیوم بعینه شرح مراد بیوم الشک روزیست که بسبب ابر مثلا معلوم نمیشود که از شعبان است یا از ماه رمضانست باعتبار
اینکه معلوم نباشد که اگر ابر نمی بود هلال [illegible] و بنا بر اول [illegible]
[illegible] و بر هر تقدیر در انجام دو احتمال است اول اینکه مقصود
بیان روزه یوم الشک در صورت وجوب تقیه است [illegible] حدیث [illegible] باب سابق که روزه یوم الشک [illegible] ماه رمضان
[illegible] ینفرد الرجل بصیامه تا آخر پس مراد بصوم یوم الشک مع شعبان [illegible] با مخالفان بر سر یک
سفره حاضر شود [illegible] روزه [illegible] در شعبان باشد و چون راوی [illegible] غافل شده سوال کرده و امام در جواب سوال
اول [illegible] چنانچه مذکور شده در شرح حدیث [illegible] باب سابق و جواب سوال دوم را بعنوان تنزل
گفته [illegible] اینکه آنچه گفتیم منافات ندارد با وجوب قصد فرض زیرا که [illegible] با مخالفان [illegible] اختلاط داشته حتی اینکه مخالفان
او را از فقهای خود میشمردند دوم اینکه مقصود بیان روزه یوم الشک مطلقا است [illegible] مع شعبان مبنی بر [illegible]
[illegible] نیت رمضان [illegible]
بر اعتبار هلال [illegible] بلکه مبنی بر اعتبار عدد [illegible] چنانچه بیان شود در شرح حدیث دوم باب [illegible]
پس آن [illegible] منافات ندارد با اینکه با وجود این نیت وجوب باید کرد بنا بر اینکه مقدمه واجب واجب است چنانچه
بیان شود در شرح حدیث دوم باب هفتم [illegible] لان الفرض انما وقع علی الیوم بعینه آنست که قصد فرض بودن در هیچ عبادتی شرط صحت آن
عبادت نباشد [illegible] واجب بوده مجزی خواهد بود زیرا که فرض متعلق
است بان عمل بعینه و قصد فرض بودن داخل در مفهوم فرض نیست یعنی و ششم روزه یوم الشک مامور شدیم بان باعتباری و منهی شدیم
از آن باعتباری دیگر [illegible] مامور شدیم بان اینکه روزه داریم [illegible] روزه شعبان و منهی شدیم از آن اینکه جدا شود مرد [illegible]
بروزه آن در روزی [illegible] پس گفتم امام را [illegible]
[illegible] روزه گرفته باشد از شعبان [illegible] امام گفت [illegible] روزه دار است از شعبان
[illegible] پس اگر باشد از ماه رمضان مجزی میشود [illegible] و اگر باشد از شعبان [illegible] امام را که چون مجزی
روزه [illegible] پس امام گفت که اگر [illegible] روزه میداشت روزی را از ماه رمضان [illegible]
که او نمیداند که آن روز از ماه رمضانست [illegible] آن روزه [illegible]
ماه رمضان بوده [illegible] مجزی می بود [illegible] زیرا که فرض [illegible] قصد فرض نیز اصل

وصوم

وصوم الوصال حرام وصوم الصمت حرام وصوم نذر المعصیة حرام وصوم الدهر حرام شرح و هفتم روزه وصال بکسر واو و صاد [illegible]
است [illegible] بقصد عبادت [illegible] شرع حرام کرده و تفسیر وصال می آید در باب شانزدهم که باب الوصال
وصوم الدهر است و هشتم روزه خاموشی که در شریعت انبیای سابق بوده حرام است در این شریعت و این نیز می آید در باب شانزدهم
و تفسیر صوم صمت ظاهر میشود در شرح حدیث سیوم باب آینده [illegible] ترک سخن است بالکلیه از اول روز [illegible] خواه سخن موافق
حکمت و خواه سخنی لغو و نهم روزه نذر معصیت است حرام است مثلا اینکه کسی نذر کند که اگر [illegible] میسر شود [illegible] روزه دارد
دهم روزه همیشگی حرام است [illegible] در جمیع ایامی [illegible] روزه دارد خواه در سفر [illegible]
باشد و خواه در حضر و خواه در ایام تشریق و در غیر [illegible] و اکل و شرب است و خواه در غیر [illegible]
در غیر روزه واجب [illegible] حرام [illegible] وصوم الدهر مذکور میشود
در باب شانزدهم [illegible] در کتاب الحج در حدیث [illegible] که باب [illegible] و چهارم است که
[illegible] العیدین والا ثلثة التشریق
[illegible] در حدیث اول باب [illegible]
[illegible] حدیث اول [illegible] و بعد از باب [illegible]
[illegible] اصل واما الصوم الذی صاحبه فیه بالخیار فصوم یوم الجمعة والخمیس وصوم البیض وصوم ستة
ایام من شوال بعد شهر رمضان وصوم یوم عرفة وصوم یوم عاشوراء فکل ذلک صاحبه فیه بالخیار ان شاء صام وان شاء افطر شرح
در [illegible] مذکور شده [illegible] چهارده است پس [illegible] ساقط شده [illegible]
[illegible] است [illegible] و یوم الخمیس را [illegible]
[illegible] صوم البیض را [illegible] و صوم سته ایام [illegible]
[illegible] و بر هر تقدیر [illegible] امام علیه السلام [illegible] عاشورا [illegible] منافات ندارد با اینکه
[illegible] اول صوم پنجشنبه اول [illegible] و صوم چهارشنبه اول [illegible] از ماه و صوم پنجشنبه آخر ماه چنانچه مذکور میشود
در حدیث اول باب دوازدهم [illegible] صوم رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] صوم یوم مولد النبی صلی الله علیه وآله [illegible] صوم یوم الغدیر
چهارم صوم یوم دحو الارض پنجم صوم اول ذی الحجة ششم صوم [illegible] و هفتم رجب [illegible] مذکور میشود در شرح حدیث اول و دوم باب [illegible]
[illegible] هفتم صوم شعبان که مذکور میشود در حدیث [illegible] باب دوازدهم هشتم صوم [illegible] مذکور میشود در حدیث اول باب دوازدهم
و چون این خصوصیت [illegible] نمی تواند بود [illegible] صوم یوم المباهله [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] ذی الحجة [illegible] از غیر ندارد [illegible]
[illegible] مذکور میشود در شرح حدیث [illegible] باب [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] الفقیه [illegible] صوم یوم الجمعة [illegible] و صوم البیض [illegible]
[illegible] در حدیث سیوم باب دوازدهم [illegible] بنا بر این [illegible]
[illegible] و الله اعلم یعنی و اما روزه [illegible] پس اول روزه [illegible]
است [illegible] روزه حرام یا روزه واجب [illegible] روزه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است [illegible]
[illegible] ایام التشریق [illegible] و سیوم روزه شش روز از شوال بعد از ماه رمضان است [illegible] بعد از عید فطر است [illegible]
[illegible] چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث دوم باب صوم العیدین و ایام التشریق که باب شصت و دوم است
چهارم روزه [illegible] ذی الحجه است [illegible] مذکور میشود در بعضی احادیث باب شصت [illegible] روزه روز دهم محرم است [illegible]
[illegible] چنانچه مذکور میشود در حدیث چهارم و پنجم باب شصت [illegible] مذکور [illegible]

روزه میدارد و اگر خواهد میخورد و **اصل** واما صوم الاذن فالمرأة لا تصوم تطوعا الا باذن زوجها والعبد لا یصوم تطوعا الا باذن مولاه

والضیف لا یصوم تطوعا الا باذن [illegible] **شرح** جدا کردن این اقسام و آنچه بعد ازین مذکور میشود از سه و چهار قسم اول مذکور شد مبنی بر آنست که مراد از اقسام سابقه قیدی هست که تخصیص کند آنها را بما عدای این اقسام والا چهل قسم نخواهد بود بهر تقدیر **یعنی** واما روزه که موقوفست بر رخصت است و خواهش مختار در آن نیست پس اول زن روزه تطوع نمیدارد مگر برخصت شوهرش و دوم بنده روزه تطوع نمیدارد مگر برخصت مالکش و سیوم مهمان روزه تطوع نمیدارد مگر برخصت یا رضای کسی که براو فرود آمده و بیان این آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرود آید بر جمعی پس روزه تطوع ندارد مگر برخصت ایشان و می آید در حدیث دوم باب شصت و پنجم که [illegible] لا یصوم تطوعا الا باذن [illegible] تا [illegible] آن اینجا [illegible] بنوعی از مجاز **اصل** واما صوم التأدیب فان یؤخذ الصبی اذا راهق بالصوم تأدیبا ولیس بفرض وکذلک من افطر لعلة من اول النهار ثم قوی بقیة یومه امر بالامساك بقیة یومه ولیس بفرض **شرح** واما روزه ادب آموزی که قسم پنجم است از جمله چهل قسم است پس آنست که گرفته شود طفل چون نزدیك ببلوغ رسد بروزه داشتن در ماه رمضان برای ادب آموزی و نیست آن روزه فرض و هم چنانست مسافر چون خورده باشد در اول روز بعد از آن آمده باشد نزد اهل خود مأمور میشود بترك خوردن در باقی مانده روز او و نیست آن فرض مخفی نماند که چون اطلاق صوم بر امساك این مسافر مجازست قسم علیحده شمرده نشده **یعنی** واما صوم الاباحة لمن اکل او شرب ناسیا او قاء من غیر تعمد فقد اباح الله ذلك له واجزأ عنه صومه **اصل** الاباحه بیا و الخلیط و حاء منقطعات مصدر معتل العین واوی باب افعال آمیخته کردن چیزی بعد از آن چنانچه آن چیز ناپیدا شود و نیز معمول کردن عبادت آمیخته بعد از آن ظاهر آنست که غلطی باید بجای من وقاء در فقره چرا که [illegible] بلکه منافی باشد **شرح** واما روزه آمیخته کردن پس برای کسیست که خورد و یا آشامید بر جای فراموشی یا قی کرد بی اختیار بیان این آنکه تحقیق آمیخته [illegible] والله تعالی آن روزه را برای او و مجزی از روزه او **اصل** فاما صوم السفر والمرض فان العامة قد اختلفت فی ذلك فقال قوم یصوم وقال آخرون لا یصوم وقال قوم ان شاء صام وان شاء افطر واما نحن فنقول یفطر فی الحالین جمیعا فان صام فی السفر او فی حال المرض فعلیه القضاء فان الله عز و جل یقول فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر فهذا تفسیر الصیام **شرح** فاما روزه سفر در ماه رمضان که قسم سی و نهم است و روزه مرض در ماه رمضان که قسم چهلم است پس بدرستیکه عامیان یعنی اهل اجتهاد و اتباع مجتهدان غیر اهل البیت معصومین [illegible] اختلاف کرده اند در آن پس گفتند جمعی از روی اجتهاد که روزه میدارد هر کدام از سفر و مرض و گفتند دیگران از روی اجتهاد که روزه نمیدارد و گفتند دیگران از روی اجتهاد که اگر خواهد روزه میدارد و اگر خواهد میخورد و اما ما اهل البیت پس میگوییم از روی علم که میخورد در این دو حال پس اگر روزه داشت در سفر یا در حال مرض پس بر اوست قضا چه بدرستیکه الله عز و جل میگوید در سوره بقره که پس هر که باشد از جمله شما بیمار یا بر سفر پس ماه روزه او شمرده شده چند است از روزهای دیگر بیان این گذشت در شرح حدیث دوم باب هفتم پس اینست تفسیر اقسام روزه

باب یازدهم اصل باب ادب الصیام

شرح این باب بیان روش لایق روزه دارست و در این باب یازده حدیث است

اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا صمت فلیصم سمعك وبصرك وشعرك وجلدك وعدد اشیاء غیر هذا وقال لا یکون یوم صومك کیوم فطرك **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون روزه داشتی پس باید که روزه دار شود گوش تو و چشم تو و موی تو و پوست تو و تمام تن و [illegible] و شمرد امام چیزهای بسیار غیر آنچه مذکور شد و امام گفت که نباشد روز روزه تو مانند روز خوردن تو مراد آنست که اهتمام و احتیاط در رعایت آداب شرعیه که متعلق است بافعال [illegible] در وقت روزه بیشتر باید کرد [illegible] **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لجابر بن عبد الله یا جابر هذا شهر رمضان من صام نهاره وقام وردا من لیله وعف بطنه وفرجه وکف لسانه خرج من ذنوبه کخروجه من الشهر فقال جابر یا رسول الله ما احسن هذا الحدیث فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا جابر وما اشد هذه الشروط **شرح** الورد بکسر واو و سکون را [illegible] **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جابر بن عبد الله انصاری را که ای جابر این ماه رمضانست هر که روزه داشت روز

[illegible] زبان خود را [illegible] بیرون رفت از گناهان خود مانند بیرون رفتن او از آن ماه پس گفت جابر که ای رسول الله چه خوبست این حدیث پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای جابر و چه سخت است این شرطها **سیوم اصل** عن جراح المدائنی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الصیام لیس من الطعام والشراب وحده ثم قال قالت مریم انی نذرت للرحمن صوما ای صمتا وفی نسخة ای صوما صمتا فاذا صمتم فاحفظوا السنتکم وغضوا ابصارکم ولا تنازعوا ولا تحاسدوا قال وسمع رسول الله صلی الله علیه و آله امرأة تسب جاریة لها وهی صائمة فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقالت انی صائمة فقال کیف تکونین صائمة وقد سببت جاریتك ان الصوم لیس من الطعام والشراب قال وقال ابو عبد الله علیه السلام اذا صمت فلیصم سمعك وبصرك من الحرام والقبیح ودع المراء واذی الخادم ولیکن علیك وقار الصیام ولا تجعل یوم صومك کیوم فطرك **شرح** جراح بفتح جیم و تشدید را و بی نقطه و الف و حاء بی نقطه است [illegible] و نادر [illegible] مدائن بفتح میم [illegible] برای ظرفیت است [illegible] زمان [illegible] و حاء بی نقطه [illegible] والف منقلب از یا [illegible] باب افعال است [illegible] انتقاد [illegible] بیان احکام [illegible] و سکوت از موعظه و بیان احکام [illegible] بهر تقدیر [illegible] مراد از اول روز تا شب [illegible] در سوره مریم [illegible] در حدیث اول باب [illegible] و در حدیث اول باب شانزدهم که باب الوصال و صوم الدهر است [illegible] و بنا بر این برای ظرفیت است [illegible] شده در کتاب الحجه در حدیث سیوم باب [illegible] که باب هفتاد و سیوم است [illegible] **یعنی** روایتست از جراح مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت [illegible] روزه نیست [illegible] خوردنی و آشامیدنی تنها [illegible] پس امام گفت که گفت مریم که بدرستیکه من نذر کرده ام برای خدای [illegible] روزه را [illegible] خاموشی است [illegible] روزه دارید پس نگاه دارید زبانهای خود را از گفتار حرام و ناشایسته و بپوشانید چشمهای خود را از نظر حرام و ناشایسته و نزاع با یکدیگر مکنید و حسد بر یکدیگر مبرید امام گفت که و شنید رسول الله صلی الله علیه و آله از زنی که دشنام میداد کنیز را از او [illegible] و روزه دار بود پس طلب کرد رسول الله صلی الله علیه و آله طعامی را پس گفت او را که بخور پس گفت که بدرستیکه من روزه دارم پس گفت که چون میباشی روزه دار و حال آنکه بتحقیق دشنام دادی کنیز خود را [illegible] و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون روزه داری پس باید که موافق روزه شود گوش تو و چشم تو در خودداری از حرام و ناشایسته و واگذار نزاع را [illegible] بر تو [illegible] روزه داری [illegible] روز روزه خود را مانند روز خوردن خود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صام احدکم الثلثة الایام من الشهر فلا یجادلن احدا ولا یجهل ولا یسرع الی الحلف والایمان بالله عز و جل فان جهل علیه احد فلیتحمل **شرح** حلف عبارت از قسم عمدیست که کفاره میدارد و ایمان بفتح همزه اینجا عبارت از قسم های لغویست که کفاره نمیدارد چنانچه گفته در سوره مائده ذلك کفارة ایمانکم اذا حلفتم و گفته لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون روزه دارد یکی از شما سه روز را از ماه که پنجشنبه اول و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخرست پس باید که نزاع نکند با کسی و سفاهت نکند و نه شتاب کند بسوی قسم عمد و قسم لغو بالله عز و جل پس اگر سفاهت کند بر او یکی پس باید که بردباری کند **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من عبد صائم یشتم فیقول انی صائم سلام علیك لا اشتمك کما تشتمنی الا قال الرب تبارك وتعالی استجار عبدی بالصوم من شر عبدی قد اجرته من النار **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست هیچ بنده صائمی که دشنام داده شود پس گوید بزبان حال یا بزبان قال که بدرستیکه من روزه دارم

سلام بر تو باد و دشنام میدهم ترا چنانچه دشنام میدهی مرا مگر آنکه گفت صاحب کلی اعتبار بتاری الاصوات اشباه حیث بنده می برود و از شر بنده
من تحقیق پناه دارم او را از آتش جهنم **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینشد الشعر بلیل و لا ینشد فی شهر رمضان بلیل
و لا نهار فقال له اسمعیل یا ابتاه فانه فینا قال و ان کان فینا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوانده نمیشود شعر در شب
و خوانده نمیشود در ماه رمضان در شب و نه در روز پس گفت او را اسمعیل ای پدر من که اگر چه در ما باشد آن شعری که خوانده میشود گاهی در مدح
ماست امام گفت و هر چند که در مدح ما باشد **هفتم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه علیکم فی شهر رمضان بکثرة الاستغفار
و الدعاء فاما الدعاء فیدفع به عنکم البلاء و اما الاستغفار فیمحی ذنوبکم **شرح** یمحی بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است **یعنی** گفت امیر المومنین
صلوات الله علیه که بر شما باد در ماه رمضان به بسیاری استغفار و دعا پس اما دعا پس دفع کرده میشود به آن از شما بلا و اما استغفار پس برطرف
میکند گناهان شما را مراد آنست که آنها در ماه رمضان اقرب است بقبول **هشتم اصل** کان علی بن الحسین علیهما السلام اذا کان شهر رمضان لم
یتکلم الا بالدعاء و التسبیح و الاستغفار و التکبیر فاذا افطر قال اللهم ان شئت ان تفعل فعلت **شرح** بود امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما
السلام با بزرگی که چون میشد ماه رمضان سخن نمیگفت بغیر دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر پس چون افطار میکرد میگفت خداوندا اگر
خواهی که کنی میکنی مراد آنست که اعتماد بر عبادت خود ندارم پس اگر خواهی که قبول کنی میکنی و الا فلا **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان الصیام لیس من الطعام و الشراب وحده ان مریم علیها السلام قالت انی نذرت للرحمن صوما ای صمتا فاحفظوا السنتکم و غضوا ابصارکم
شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **اصل** و لا تحاسدوا و لا تنازعوا فان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب
شرح و حسد بر یکدیگر مبرید و نزاع با یکدیگر مکنید بنا بر حسد چه بدرستی که حسد میخورد ایمان را چنانچه میخورد آتش هیزم را **دهم اصل**
عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الکذبة تنقض الوضوء و تفطر الصائم قال قلت هلکنا قال لیس حیث تذهب انما ذلک الکذب
علی الله عز و جل و علی رسوله علیه السلام و علی الائمة علیهم السلام **شرح** کذبه بکسر کاف و سکون ذال با نقطه و بای یک نقطه مصدر باب ضرب برای مرة
است و برای وحدت نیز بر بعض وزان میباشد نقض بودن کذبه وضو را و روزه را باعتبار آنست که منافی ایمانست پس منافی
صحت نماز و روزه است پس نسبت بخار مانند بول و غایط و باد از طرف پایین است و توبه از آن مانند وضوست پس لازم نیست
که موجب وضو باشد چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در شرح حدیث اول باب بیست و سیوم که باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه
است تفطر بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال یا باب تفعیل یا باب نصر یا باب قربت **یعنی** روایت از ابو بصیر گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نوعی از دروغ میشکند وضو را و میخوراند روزه دار را یعنی که روزه نیز میشکند راوی گفت که
گفتم که هلاک و هیچ شدیم چنانکه نیست آنکه کذبه برای وحدت است و آن گاهی صادر میشود از ما بعد از وضو و پیش از نماز و در
روز ماه رمضان امام گفت که نیست مراد من آنجا که میروی بجای آن نیست که مراد بآنچه گفتم دروغ بر الله عز و جل بر رسولش علیه السلام و بر امامان
علیهم السلام است **یازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله کره لی ست خصال ثم کرههن للاوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی الرفث
فی الصوم **شرح** در روایت ابن بابویه در فقیه و در کتاب خصال بجای ثم واو است و بر هر تقدیر توجیه الاوصیاء من ولدی آنست که
امیر المومنین علیه السلام قایم مقام فاطمه علیها السلام است چنانچه در سورة النور است کمشکوة فیها مصباح و بیان شد در کتاب الحجة در شرح
حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است الرفث بفتح را و سه نقطه و فتح فا و سه نقطه مصدر باب نصر و حسن در اینجا
اراده … **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله تعالی نخواست برای من شش خصلت را بعد از آن نخواست آنها را
برای اوصیا از جمله اولاد من و پیروان ایشان بعد از من از آنجمله سخن بیرون از اندازه است در روزه و در روایت ابن بابویه چنین
است العبث فی الصلوة و الرفث فی الصوم و المن بعد الصدقة و اتیان المساجد جنبا و التطلع فی الدور و الضحک بین القبور **باب دوازدهم**
اصل باب صوم رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** این باب بیان روزه رسول الله صلی الله علیه و آله و در این باب هفت
حدیث است و کلام حقیقی جواد تعالی بعد از حدیث ششم است و در بعضی آن حدیث دیگر مذکور میشود **اول اصل** عن حماد بن عثمان عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سمعته یقول صام رسول الله صلی الله علیه و آله حتی قیل ما یفطر ثم افطر حتی قیل ما یصوم ثم صام صوم داود علیه السلام یوما و یوما

لا ثم قبض علی صیام ثلثة ایام فی الشهر قال انهن یعدلن صوم الدهر و یذهبن بوحر الصدر قال حماد فقلت و ای الایام
هی قال اول خمیس فی الشهر و اول اربعاء بعد العشر منه و آخر خمیس فیه فقلت کیف صارت هذه الایام التی تصام فقال ان من قبلنا من الامم
کان اذا نزل علی احدهم العذاب نزل فی هذه الایام فصام رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الایام المخوفة **شرح** یوما و یوما لا بتقدیر یصوم یوما
یصوم و یوما لا یصوم است و جمله استیناف بیانی سابق است ثلث بی جیم مونث … و نظر آنکه اربع ایام است باعتبار اینکه معدود است
شهر و ایام … و تانیث باعتبار آیت که … من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها است و صوم الدهر عبارت است از صوم ما عدای ماه رمضان زیرا که آن مقرر است … اینکه صوم الدهر حقیقة حرام باشد
و صوم الدهر بتقدیری مرغوب باشد و حر بفتح واو و فتح حا بی نقطه و را بی نقطه در اصل مصدر باب حسب … یعنی کینه و خشم و ناخوشی
آن بوسوسه شیطان باعتبار آنست که آن باعث این صفاتست خمیس بفتح خا با نقطه و کسر میم و سکون یا و سین بی نقطه
است اربعاء بفتح همزه و سکون را بی نقطه و فتح و کسر و ضم بای یک نقطه و عین بی نقطه و الف ممدوده است **یعنی** روایت است از حماد بن عثمان
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از امام علیه السلام میگفت که روزه داشت رسول الله صلی الله علیه و آله پیوسته تا آنکه گفته شد گمان که افطار
نخواهد کرد و غیر حرام را بعد از آن افطار کرد پیوسته تا آنکه گفته شد گمان که روزه نخواهد داشت غیر واجب را بعد از آن روزه داشت روزه
داود علیه السلام بیان این آنکه روزی که روزه میداشت و روزی که روزه نمیداشت در غیر حرام و واجب بعد از آن گرفته شد از دنیا بر مداومت و
سه روزه در هر ماه امام گفت که آنها برابری میکند روزه جمیع عمر را باعتبار ثواب و میبرد … را گفت حماد که و عبارت از وسوسه شیطانست
گفت حماد که پس گفتم که کدام روزهاست آنها امام گفت اول پنجشنبه در ماه و اول چهارشنبه بعد از ده روز از ماه و آخر پنجشنبه در ماه پس گفتم که چرا
گردید این روزها روزهایی که روزه داشته میشود پس امام گفت که بدرستی که جمعی که پیش از ما بودند از اصناف امتها با بزرگی بودند که چون نازل میشد
بر یکی از ایشان عذاب نازل میشد در این روزها پس روزه داشت رسول الله صلی الله علیه و آله این روزهای ترسیده شده را **دوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما بعث یصوم حتی یقال ما یفطر و یفطر حتی یقال ما یصوم ثم ترک ذلک
و صام یوما و افطر یوما و هو صوم داود علیه السلام ثم ترک ذلک و صام الثلثة الایام الغر ثم ترک ذلک و فرقها فی کل عشرة یوما خمیسین بینهما اربعاء
فقبض صلی الله علیه و آله و هو یعمل ذلک **شرح** الغر بغین با نقطه و تشدید را بی نقطه جمع غره … سفیدی … که در اصل
اول باشد و وصف سه روز از ماه که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است باعتبار آنست که شبهای آنها … اول ماه است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله در اوائل مبعوث شدن او با بزرگی که روزه
میداشت تا آنکه گفته میشد که افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه گفته میشد که روزه نمیدارد بعد از آن ترک کرد آن عادت را و روزه
داشت روزی را و افطار کرد روزی را و آن روزه داود علیه السلام است بعد از آن ترک کرد آن را و روزه داشت آن سه روز تابان مقدم را
که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است بعد از آن ترک کرد آن را و تفریق کرد سه روز را در هر ده روز روزی را روزه میداشت و پنجشنبه که میان
آنها چهارشنبه باشد پس گرفته شد از دنیا علیه و آله السلام و او عمل میکرد آن را **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان رسول الله
صلی الله علیه و آله یصوم حتی یقال لا یفطر ثم صام یوما و افطر یوما ثم صام الاثنین و الخمیس ثم آل من ذلک الی صیام ثلثة ایام فی الشهر الخمیس
فی اول الشهر و الاربعاء فی وسط الشهر و الخمیس فی آخر الشهر و کان یقول ذلک صوم الدهر و قد کان ابی علیه السلام یقول ما من احد ابغض الی من
رجل یقال له کان رسول الله صلی الله علیه و آله یفعل کذا و کذا فیقول لا یعذبنی الله علی ان اجتهد فی الصلوة کانه یری ان رسول الله
صلی الله علیه و آله ترک شیئا من الفضل عجزا عنه **شرح** مناسب مضمون و قد کان ابی علیه السلام تا آخر گذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب
صلوة النوافل که باب هشتاد و چهارم است الاجتهاد … و سعی در کاری … یری بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع و مجهول باب افعال
و معلوم باب افعال … **یعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله با بزرگی که روزه میداشت تا آنکه گفته میشد که افطار نمیکند
بعد از آن روزه داشت روزی را و افطار کرد روزی را بعد از آن روزه داشت دوشنبه و پنجشنبه را از هر هفته بعد از آن برگشت از آن

بود روزه سه روز در ماه پنجشنبه در اول ماه و چهارشنبه در میان ماه و پنجشنبه در آخر ماه و بود با پیروشی که میگفت که آن بجای روزه جمیع
عمرست و تحقیق بود پدرم امام محمد باقر علیه السلام با پیروشی که میگفت اینست که بعضی از مردمان میگویند که بود من از مردی که گفته میشود
او را که بود رسول الله صلی الله علیه وآله با پیروشی که میکرد چنین و چنین پس میگوید که عذاب کند خدا او را و مراد الله تعالی برا اینکه بنده و مع کم در نماز
مشغول بود او کمان میبرد که رسول الله صلی الله علیه وآله ترک کرده چیزی را از سنت برای عاجز شدن و رای او از آن با یقینی که او بندگی خود کرد
و من میکنم و در این حدیث اشارتست باینکه صوم الدهر را امام صادق علیه السلام شمردن حرام است چنانچه گذشت در باب وجوه الصیام که باب دوم است
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل النبی صلی الله علیه وآله اذا کان علیهن صیام اخرن ذلک الی شعبان کراهة ان یمنعن رسول الله
صلی الله علیه وآله فاذا کان شعبان صمن وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول شعبان شهری شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که زنان نبی صلی الله علیه وآله چون بود بر ایشان روزه تاخیر میکردند آنرا تا شعبان برای ناخوش شمردن اینکه منع کنند رسول الله
را صلی الله علیه وآله اگر اراده جماع در روز جماع در روز کنند پس چون میشد شعبان روزه میداشتند زیرا که حلال است این چه بود که او
روزه میداشت و بود رسول الله صلی الله علیه وآله با پیروشی که میگفت که شعبان ماه منست با یقینی که من مجموع آنرا روزه میدارم پنجم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام هل صام احد من آبائک شعبان قال خیر آبائی رسول الله صلی الله علیه وآله صامه شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که آیا روزه داشت یکی از پدران تو مجموع شعبان را گفت بهتر پدران من که رسول الله است صلی الله علیه وآله روزه
داشت آنرا ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام هل صام احد من آبائک شعبان قط قال صامه خیر آبائی رسول الله صلی الله علیه وآله
شرح مضمون این ظاهرست از شرح سابق کلام مصنف اصل فاما الذی جاء فی صوم شعبان انه سئل علیه السلام عنه فقال ما صامه رسول
الله صلی الله علیه وآله ولا احد من آبائی فان ذلک ان قوما قالوا ان صیامه فرض مثل صیام شهر رمضان و وجوبه مثل وجوب شهر رمضان
وان من افطر یوما منه فعلیه من الکفارة مثل ما علی من افطر یوما من شهر رمضان وانما قول العالم علیه السلام ما صامه رسول الله صلی الله علیه
وآله ولا احد من آبائی ای ما صاموه فرضا واجبا تکذیبا لقول من زعم انه فرض وانما کانوا یصومونه سنة فیها فضل ولیس علی من لم
یصمه شیء شرح پس اما آنچه آمده در روزه مجموع شعبان اینکه امام پرسیده شد علیه السلام از روزه مجموع شعبان پس گفت که روزه نداشت
آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله و نه یکی از پدران من پس بدرستی که آن سخن برای آنست که جمعی از مخالفان گفتند که بدرستی که روزه
شعبان مفروض است مانند روزه ماه رمضان و وجوب روزه شعبان مانند وجوب روزه ماه رمضانست در شدن و ضعف و سوای
که هر که افطار کرد روزی از شعبان را پس بر اوست از کفاره مانند آنچه بر کسی است که افطار کرد روزی را از ماه رمضان و جز این
نیست که گفتن امام عالم علیه السلام که روزه نداشت شعبان را رسول الله صلی الله علیه وآله و نه یکی از پدران من با یقینی است که روزه
نداشتند شعبان را بالقصد فرض واجب برای دروغ گو شمردن کسی که دعوی کرد که روزه شعبان مفروض است و جز این نیست که ایشان
روزه میداشتند آنرا بالقصد سنت که در آن سنت فضیلتی هست و نیست بر کسی که روزه ندارد آنرا چیزی از کفاره و گناه هفتم
اصل عن عنبسة العابد قال قبض النبی صلی الله علیه وآله علی صوم شعبان و رمضان و ثلثة ایام فی کل شهر اول خمیس و اوسط اربعاء
و آخر خمیس وکان ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام یصومان ذلک شرح عنبسه بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح باء یک نقطه و سین بی نقطه
است عابد بعین بی نقطه و الف و کسر باء یک نقطه و دال بی نقطه است یعنی روایتست از عنبسه عابد که از راویان امام محمد و امام جعفر
صادق علیهما السلام است گفت در کتاب خود که گرفته شد از دنیا پیغمبر صلی الله علیه وآله بر مداومت روزه شعبان و ماه رمضان و سه روزه
در هر ماه اول پنجشنبه و میان چهارشنبه و آخر پنجشنبه و بود امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام با پیروشی که روزه میداشتند آنرا که
مذکور شد باب سیزدهم اصل باب فضل صوم شهر شعبان و صلته برمضان و صیام ثلثة ایام فی کل شهر شرح
این باب بیان فضیلت روزه شعبان و پیوند کردن آن بر رمضان و روزه آن سه روز مشهور در هر ماهی است و در این باب سیزده حدیث
است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول صوم شهر شعبان و شهر رمضان متتابعین توبة من الله شرح شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که روزه شعبان و ماه رمضان بر حالی که هر کدام از آن دو پیوسته باشد با یکدیگر که هیچ روزی از شعبان

و هیچ روزی از ماه رمضان خورده نشود باز گشتنی از گناهانست که از جانب الله تعالی است بجهة آنکه مراد آنست که الله تعالی آنرا بجای توبه آن
روزه دار و امیدار و جمیع گناهان او را می بخشد و این اشارتست بآیت سوره نساء فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله و بیان شد
در باب وجوه الصیام دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول شعبان و شهر رمضان متتابعین توبة من الله شرح این ظاهرست از شرح
سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیهما السلام یصل ما بین شعبان و شهر رمضان و یقول صوم شهرین متتابعین توبة
من الله شرح ما موصوله مفعول یصل است و بین منصوب بر ظرفیت است و ظرف صله موصول است و جواب مقدر بکلامست مراد بشعبان اول شعبان است
و برای بیان اینست شهر رمضان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام با پیروشی که
پیوسته میکرد روزه زمانی را که میان اول شعبان و اول ماه رمضانست و میگفت که روزه دو ماه پیوسته توبه ایست از جانب الله تعالی چهارم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصوم شعبان و شهر رمضان یصلهما و ینهی الناس ان یصلوهما وکان یقول هما
شهرا الله وهما کفارة لما قبلهما ولما بعدهما من الذنوب شرح وصل اینجا عبارتست از اینکه در شب اول رمضان افطار واقع نشود و اصلا
پس نهی از وصل جهت بر آنست که صوم وصال مخصوص نبی صلی الله علیه وآله باشد و بر دیگران حرام باشد و میتواند بود که وصل عبارت باشد
از عدم افطار از روزهای شعبان و نهی ناس از وصل عبارت باشد از نهی از فرض شمردن وصل نظیر آنچه گذشت در باب سابق در کلام
مصنف که فاما الذی جاء تا آخر پس منافات ندارد با اینکه وصل مستحب موکد باشد برای دیگران نیز و موید احتمال اول است حدیث آینده
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله با پیروشی که روزه میداشت شعبان را و ماه رمضان را
و پیوند میکرد آنها را و نهی میکرد مردم را از اینکه پیوند کنند آنها را و بود با پیروشی که میگفت که آنها ماه الله تعالی است و آنها کفاره است
برای آنچه پیش از آنهاست و برای آنچه بعد از آنهاست از گناهان با یقینی که آنها باعث این میشود غالبا که گناه از صاحب آنها صادر نشود
پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی الرجل یصوم شعبان و شهر رمضان قال هما الشهران اللذان قال الله تبارک و تعالی
شهرین متتابعین توبة من الله قلت فلا یفصل بینهما قال اذا افطر من اللیل فهو فصل وانما قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا وصال فی صیام
یعنی لا یصوم الرجل یومین متوالیین من غیر افطار وقد یستحب للعبد ان لا یدع السحور شرح الف لام الشهران برای حصر کفاره بودن در صوم
شعبان و ماه رمضان نیست بلکه مقصود حصر افضل افراد صوم شعبان و ماه رمضانست در صورت تتابع آنها مانند آنچه الله تعالی در کفاره قتل
خطا گفته فلا یفصل بینهما اعتراضی است با پیروشی که تتابع صوم شعبان و ماه رمضان ایشان بجبر ایست که نبی صلی الله علیه وآله نهی از آن کرده
و دیگر انبیاء چنانچه گذشت در حدیث سابق و جواب امام اینست که تتابع لازم ندارد صوم وصال که منهی عنه است السحور بفتح سین بی نقطه و ضم حاء
بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه آنچه در آخر شب خورده شود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوئی در مردی که روزه میدارد
شعبان را و ماه رمضان را گفت که آنها آن دو ماه است که گفت الله تبارک و تعالی در کفاره قتل خطا در سوره نساء که فصیام شهرین متتابعین
توبة من الله بیان این شد در شرح حدیث باب وجوه الصیام که باب دوم است گفتم پس فصل نمیکند میان آنها امام گفت که چون افطار کرد در شب
پس آن فصل است و جز این نیست که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست وصال در روزه میخواهد این را که روزه نمیدارد مرد دو روز
پی در پی از آنکه افطار کند و در شب که آن مستحب است برای بنده اینکه واگذارد سحور را مراد آنست که چون کسی خواهد که شب چیزی نکند
کمتر چیزی خوردن مستحب است برای او سحور بخلاف کسی که در اول شب افطار کرده و در آخر شب تنفل داشته باشد ششم اصل عن الحلبی عن ابی
عبد الله علیه السلام انه سئل عن الصوم فی الحضر فقال ثلثة ایام فی کل شهر الخمیس من جمعة والاربعاء من جمعة والخمیس من جمعة اخری وقال امیر المؤمنین علیه
السلام صیام شهر الصبر وثلثة ایام من کل شهر یذهبن ببلابل الصدور وصیام ثلثة ایام من کل شهر صیام الدهر ان الله عز و جل یقول من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها شرح اخری بضم همزه و سکون خاء با نقطه و راء بی نقطه و الف مقصوره آخر همزه و الف و کسر خاء است و این قرینه است
که اول و وسط در دو جمعه سابق واقعست صیام مبتداست شهر مضاف الیه و مضاف است و خبر یعنی صیام است چنانچه گذشت در حدیث هفتم
باب اول در تفسیر آیت سوره البقرة واستعینوا بالصبر شهر الصبر ماه رمضانست چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب دوم و این اینست در جای
کلف که در حدیث الصوم ... شهر الصبر هو شهر رمضان واصل الصبر الحبس فسمی الصوم صبرا لما فیه من حبس النفس عن الطعام والشراب والنکاح و...

قاموس گفته که و شهر الصبر شهر الصوم ثلثة مجرور و معطوف بر شهر است و ضمیر جمیع مونث است و بنابر این راجع الصیام است باعتبار اینکه مقصود است ایام شهور و ایام مراد می و تانیث باعتبار است که مذکر از غیر ذوی العقول احکام مونث میدارد و این از قبیل اسناد مجازی است و در حقیقت فاعل قوم ثبت بلکه فاعل الله تعالی است و آنها وسیلت اند بلابل بل برای التقدیر است البلابل بفتح باء یکنقطه و تخفیف لام و الف و کسر باء یکنقطه جمع بلبله بفتح باء و سکون لام و فتح باء و تخفیف لام وساوس شیطان و اندوه بسیار است یعنی سبب آن خاطر **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه حلبی پرسید امام را از روزه در غیر ماه رمضان پس امام گفت که روزه سه روز است در هر ماه پنجشنبه از هفته و چهارشنبه از هفته و پنجشنبه از هفته آخرین و امام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که روزه داشتن ماه رمضان که روزه آن مقرر و فریضه است و سه روز از هر ماه برطرف میکنند وسواسهای سینه را و روزه سه روز از هر ماه بجای روزه تمام عمر است یا بدرستی که از صوم الدهر جایز میگیرد تو را امید است و چون جایز نیست آن ثواب تقدیر اینرا روزه سه روزه دارد بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره انعام که هرکه آورد حسنه را پس او راست ده برابر آن **هفتم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن الصیام فی الشهر کیف هو فقال ثلثة فی الشهر فی کل عشر یوم ان الله تعالی یقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلم را از روزه داشتن در ماه که مستحب است چون است آن پس گفت که سه روز است در ماه در هر ده روزی یک روز بدرستی که الله تبارک و تعالی میگوید که هرکه آورد حسنه را پس او را است ده برابر آن این راست بانچه گذشت در حدیث سابق که آن صوم الدهر است **هشتم اصل** عن ابی حمزة عن ابی جعفر عن ابیه علیهما السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صام شعبان کان له طهرا من کل زلة و وصمة و بادرة قال ابو حمزة قلت لابی جعفر علیه السلم ما الوصمة قال الیمین فی المعصیة و النذر فی المعصیة قلت فما البادرة قال الیمین عند الغضب و التوبة منها الندم **شرح** الطهر بضم طاء بی نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه مصدر باب نصر و حسن یا که و اینجا اقامت مسبب در مقام سبب شده از لة بفتح زای با نقطه و تشدید لام و تاء در حدت مصدر باب ضرب و علم لغزش الوصمة بفتح واو و سکون صاد بی نقطه و تاء و حدت لکه و عیب و عاری و بنابر اول استعاره شده برای چیزی که مانند که است و آن قسم و نذر است البادرة بباء یکنقطه و الف و کسر دال بی نقطه و راء بی نقطه تولی یا فعلی که از روی تندی در وقت غضب باشد **یعنی** روایت از ابو حمزه از امام محمد باقر از پدرش علیهما السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که روزه داشت شعبان را شد او را باعث پاکی از هر لغزش و از هر عیب و تندی گفت ابو حمزه که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که چیست که گفت قسم برای گناه و نذر برای گناه پس گفتم چیست تندی که گفت قسم در وقت غضب و توبه از آن قسم پشیمانی است و مراد اینست که مخالفت آن کفاره ندارد **نهم اصل** عن زرارة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن افضل ما جرت به السنة فی التطوع من الصوم فقال ثلثة ایام فی کل شهر الخمیس فی اول الشهر و الاربعاء فی وسط الشهر و الخمیس فی آخر الشهر قال قلت له هذا جمیع ما جرت به السنة فی الصوم فقال نعم **شرح** جریان سنت الصوم جاری است از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله انرا در هر ماه کرده باشد همیشه **یعنی** روایت از زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بهترانچه جاری شد با آن سنت رسول صلی الله علیه و آله در مستحب از روزه پس امام گفت که سه روز در هر ماهی پنجشنبه در اول ماه و چهارشنبه در میان ماه و پنجشنبه در آخر ماه زراره گفت که گفتم امام را که آیا این جمیع چیزیست که جاری شده با آن سنت در روزه پس گفت آری یا بخیف که هیچ صوم مستحب که در هر ماه مکرر شود برابر این نیست پس افضل آن منحصر است در این **دهم اصل** عن جریر قال قیل لابی عبد الله علیه السلم ما جاء فی الصوم فی یوم الاربعاء فقال قال امیر المومنین علیه السلم ان الله عز و جل خلق النار یوم الاربعاء فاوجب صومه لیتعوذ بالله من النار **شرح** روایت از جریر گفت که گفته شد امام جعفر صادق علیه السلم را که چه چیز آمده در روزه در چهارشنبه مراد اینست که چه چیز منقول شده از ائمه سابقین در روزه چهارشنبه میان ماه که مستحب موکد است پس امام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که بدرستی که الله عز و جل آفرید آتش را در چهارشنبه پس لازم ساخت یعنی او استحباب موکد روزه آنرا تا پناه جسته شود بالله تعالی از آتش **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله سئل عن صوم الخمیس فقال اما الاربعاء فقال اما الخمیس فیوم تعرض فیه الاعمال و اما الاربعاء فیوم خلقت فیه النار و اما الصوم فجنة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده شد از روزه دو پنجشنبه که میان آنها چهارشنبه است که آیا چرا صوم این سه روز مستحب موکد شده پس گفت که اما پنجشنبه پس از آن روزیست که عرض میشود

دران

دران علمها بر بندگان بر الله تعالی با بیخبه که ثواب و عقاب آنها را ملایکه و دران روز میتویسند یا مراد چهارشنبه پس روزیست که آفریده شد دران آتش جهنم و اما روزه پس سپر است که دفع آتش جهنم میکند پس تخفیفی آن لیکروز از جمله آن سه روز به برای اینست که باعث این نشود که در پنجشنبه عقاب با آن تخفیف که در چهارشنبه مخلوق شده نوشته نشود **دوازدهم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله تعالی یعذب الامم یوم الاربعاء الا انه لم یعذب امة فیما مضی الا فی یوم الاربعاء وسط الشهر فیستحب الصیام ذلک الیوم **شرح** روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم روای گفت که امام گفت که جز این نیست که روزه داشته میشود در روز چهارشنبه برای اینکه نشد امتی معذب در آن زمان که گذشت پیش از امت رسول الله صلی الله علیه و آله مکر در روز چهارشنبه در میان ماه پس مستحب است که روزه داشته شود آن روز **سیزدهم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلم اذا کان فی اول الشهر خمیسان فصم اولهما فانه افضل و اذا کان فی آخر الشهر خمیسان فصم آخرهما فانه افضل **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که چون باشند در ماه اول ماهی دو پنجشنبه پس روزه دار اول آن دو را چه بدرستی که آن افضل است و چون باشند در آخر ماه دو پنجشنبه پس روزه دار آخرین آن دو را چه بدرستی که آن افضل است این اشارتست باینکه اگر تاخیر در اول یا تقدیم در آخر کند مجزیست و اگر مکروه شد باعث نشده باشد باعث نقصان فضیلت نمیشود **باب چهاردهم اصل باب انه یستحب السحور شرح** السحور بفتح سین بی نقطه الچه در آخر شب خورده شود یا آشامیده شود **یعنی** این باب بیان اینست که مستحب است بکار بردن سحور و در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن السحور لمن اراد الصوم او اجب هو علیه فقال لا باس بان لا یتسحر ان شاء و اما فی شهر رمضان فانه افضل ان یتسحر یحب ان لا یترک فی شهر رمضان **شرح** وجوب اینجا بمعنی استحباب موکد است التسحر مصدر باب تفعل بکار بردن سحور **یعنی** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که پرسیدم امام را از سحور برای کسی که اراده دارد روزه را که آیا واجب است آن بر او پس گفت که نیست پروای باینکه بکار نبرد سحور را اگر خواهد ترک کردن او اما در ماه رمضان پس بدرستی که شان اینست که افضل است اینکه بکار برد سحور را از بکار بردن سحور در غیر ماه رمضان بیان اینکه واجب است اینکه ترک نکند سحور را در ماه رمضان بغیر ورت **دوم اصل** عن سماعة قال سالته عن السحور لمن اراد الصوم فقال اما فی شهر رمضان فان الفضل فی السحور و لو بشربة من ماء و اما فی التطوع فمن احب ان یتسحر فلیفعل و من لم یفعل فلا باس **شرح** روایت از سماعه که از راو یا از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از سحور برای کسی که اراده کرد روزه را پس گفت که اما در ماه رمضان پس بدرستی که فضیلت روزه در سحور است هر چند بقدر آشامیدن از آب باشد و اما در روزه مستحب پس هر که دوست داشته که بکار برد سحور را پس باید بکند و هرکه نکند پس نیست پروای مراد اینست که مستحب موکد نیست اگر چه مستحب فی الجمله باشد از اظن این داشته باشد که فرود آمده او را تکلیف نخواهد کرد **سیوم اصل** عن جعفر عن ابائه علیهم السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله السحور برکة قال و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تدع امتی السحور و لو علی حشفة **شرح** الحشف بفتح حاء بی نقطه و فتح شین با نقطه و فاء و تاء وحدت یک خرما که از جنس زبون باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سحور باعث وسعت معاش است و امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باید که وا نگذارد امت من سحور را هر چند که بر یک خرمای زبون باشد **باب پانزدهم اصل باب ما یقول الصایم اذا افطر شرح** این باب بیان چیزیست که میگوید آنرا روزه دار چون افطار کند در شام و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن جعفر عن ابائه علیهم السلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان اذا افطر قال اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبله منا ذهب الظماء و ابتلت العروق و بقی الاجر **شرح** الظماء بفتح ظاء با نقطه و فتح میم و همزه که گاه میان میم و همزه الف میباشد مصدر باب علم تشنگی **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم از پدران خود علیهم السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود با این خوی که چون افطار میکرد میگفت که خدایا برای تو روزه داشتیم و بر روزی تو افطار کردیم پس قبول کن آن عمل را از ما رفت تشنگی و تر شدند رگها و باقی ماند ثواب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال تقول فی کل لیلة من شهر رمضان عند الافطار الی آخره الحمد لله الذی اعاننا فصمنا و رزقنا فافطرنا اللهم تقبله منا و اعنا علیه و سلمنا فیه و تسلمه منا فی یسر منک و عافیة الحمد لله الذی قضی عنا یوما من شهر رمضان **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که میگوئی هر شب در ماه رمضان نزد افطار تا آخر آن ماه که سپاس الله را که یاری کرد ما را پس روزه داشتیم و روزی [illegible]

و او مار البس افطار کردیم خدایا قبول کن از ما و مرد کن ما را بر این ماه و بیا آنست کن ما را در این ماه و فر اکبر آن ماه را از ما و راستای از
جانب تو و خواست سپاس الله درست که بجا آورد از ما و در زیر او [illegible] از ماه رمضان یا یعنی که توفیق بجا آوردن روزه آن داد
ما را **باب شانزدهم اصل باب الوصال و صوم الدهر شرح** وصال بکسر واو و صاد بی نقطه مصدر باب مفاعله
وصل است یعنی بنهایت پیوند کردن روزه بروزه و آن دو قسم است اول ترک افطار در میان دو روزه بالکلیه و آن جایز نیست برای آنکه
چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب سیزدهم و حدیث اول این باب برای بیان آنست دوم ترک افطار پیش از سحر و آن جایز است و حدیث
دوم و سیوم این باب برای بیان آنست **یعنی** این باب بیان جایز نبودن وصل روزه بروزه و بیان روزه همیشه است و در این باب سه
حدیث است **اول اصل** عن حسان بن مختار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما الوصال فی الصیام قال فقال ان رسول الله صلی الله علیه
و آله قال لا وصال فی صیام و لا صمت یوم الی اللیل و لا عتق قبل ملک **شرح** [illegible] الوصال است و ظاهر آنست که الوصال بلام [illegible]
[illegible] و سیوم [illegible] میتواند بود و برای نفی جنس میتواند بود الملک بفتح میم و کسر لام و سکون لام مصدر باب ضرب صاحب چیزی شدن
یعنی روایت است از حسان بن مختار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست وصال یا یعنی که چرا حرام است پس امام گفت که بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که نیست وصال در روزه و نه خاموش شدن روزی تا شب و نه آزاد کردن بنده پیش از مالک شدن **دوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الوصال فی الصیام ان یجعل عشاءه سحوره **شرح** الف [illegible] بفتح عین بی نقطه و شین بالنقطه [illegible]
طعام شام السحور بفتح سین بی نقطه و ضم حاء بی نقطه [illegible] طعام سحر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وصال در
روزه که جایز نیست آنست که گرداند روزه دار شام خود را سحور خود یا یعنی که شام نخورده بجای آن سحور خورد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال المواصل فی الصیام یصوم یوما و لیلة و یفطر فی السحر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وصال کننده در روزه
روزه میدارد روزی و شبی و افطار میکند در آخر شب یا یعنی که این قسم وصال جایز است **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن صوم
الدهر فقال لم نزل نکرهه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از روزه همیشه پس گفت که همیشه ما کراهت داشتیم آنرا **پنجم اصل**
عن سماعة قال سالته عن صوم الدهر فکرهه و قال لا باس ان یصوم یوما و یفطر یوما **شرح** [illegible] غایب معلوم باب تفعیل یا باب [illegible]
یعنی روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از روزه همیشه پس
ناخوش شمرد آنرا و گفت که نیست پروای باینکه روزه دارد روزی و روزی افطار کند و زیرا مراد آنست که اگر مراد بصوم الدهر این باشد جایز است
و اگر مراد آن باشد که بیان شد در شرح حدیث باب وجوه الصیام حرام است **باب هفدهم اصل باب من اکل او شرب و هو
شاک فی الفجر او بعد طلوعه شرح** این باب بیان کسی است که خورد یا آشامید بر حالی که او شک دارد در طلوع صبح صادق و شک
او برطرف نشد یا کسی که خورد یا آشامید بعد از طلوع فجر بخیال اینکه هنوز طلوع نکرده و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل تسحر ثم خرج من بیته و قد طلع الفجر و تبین قال یتم صومه ذلک ثم لیقضه فان تسحر فی غیر شهر رمضان بعد الفجر
افطر ثم قال ان ابی کان لیلة یصلی و انا آکل فانصرف فقال اما جعفر فقد اکل و شرب بعد الفجر فامرنی فافطرت ذلک الیوم فی غیر شهر رمضان
شرح الفراف [illegible] از گفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین در کتاب الصلوة در حدیث [illegible]
و هشتم باب [illegible] التشهد فی الرکعتین الاولیین و الرابعة و التسلیم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده
شد از مردی که سحور خورد در ماه رمضان بعد از آن بیرون آمد از خانه خود بر حالی که بتحقیق طلوع کرده بود صبح صادق و روشن شده
بود مراد آنست که در وقت سحور خوردن صبح صادق طلوع کرده بود امام گفت که تمام میکند آن روزه خود را بعد از آن باید که قضا
کند آنرا پس اگر سحور خورد در غیر ماه رمضان بعد از فجر افطار میکند بعد از آن امام گفت که بدرستی که پدرم بود که نماز شب
میگزارد بر حالی که من میخوردم پس سلام الفراف داد پس گفت که اما جعفر پس بتحقیق خورد و آشامید بعد از طلوع صبح صادق پس امر کرد مرا
پس افطار کردم آن روز را در غیر ماه رمضان **دوم اصل** عن سماعة بن مهران قال سالته عن رجل اکل او شرب بعد ما طلع الفجر فی
شهر رمضان فقال ان کان قام فنظر فلم یر الفجر فاکل ثم عاد فرای الفجر فلیتم صومه و لا اعادة علیه و ان کان قام فاکل و شرب ثم نظر الی الفجر

رای انه قد طلع الفجر فلیتم صومه و یقضی یوما آخر لانه بدا بالاکل قبل النظر فعلیه الاعادة **شرح** روایت است از سماعه بن مهران که از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که خورد و آشامید بعد از طلوع فجر در ماه رمضان
پس امام گفت که اگر باشد برخاسته بود پس نگاه کرد پس ندید فجر را پس خورد بعد از آن برگشت پس دید فجر را باید تمام کند روزه
خود را و نیست اعاده بر او و اگر باشد برخاسته بود پس خورد و اگر اول غلط کرده بوده یا اینکه طلوع کرده در اثنای خوردن پس باید که تمام کند روزه خود را و نیست اعاده بر او و اگر
برخاسته که در نگاه کرد پس خورد و آشامید بعد از آن نگاه کرد بسوی فجر پس دید اینکه آن بتحقیق طلوع کرده بوده پس باید که تمام کند روزه
خود را و قضا میکند روزی دیگر را برای اینکه او ابتدا کرد بخوردن پیش از نگاه کردن پس بر اوست اعاده روزه **سیوم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام آمر الجاریة ان تنظر طلع الفجر ام لا فتقول لم یطلع فآکل ثم انظر فاجده قد طلع حین نظرت قال اتم یومک ثم اقضه
اما انک لو کنت انت الذی نظرت ما کان علیک قضاؤه **شرح** [illegible] مخاطب [illegible] نظرت بجای [illegible] غایب که عاید موصول باشد از قبیل تغلیب حال حکایت
بر حال حکایت نظیر انا الذی سمتنی امی حیدره **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که امر میکنم کنیزک را که نگاه کند که آیا طلوع کرده فجر یا نه پس
میگوید که طلوع نکرده پس میخورم بعد از آن نگاه میکنم آنرا پس می یابم آنرا بر روشنی که بتحقیق طلوع کرده بوده در وقت نگاه کنیز امام گفت
که اتمام میکنی امروز خود را و قضا میکنی آنرا آگاه باش بدرستی که تو اگر می بودی آنکه نظر میکردی نمی بود بر تو قضای آن شاید که این مستنبط
باشد از زیاد کردن لفظ لکم در آیت سوره بقره حتی یتبین لکم الخیط الابیض و نظیر این مسئله گذشت در کتاب الطهارة در حدیث دوم باب
المنی و المذی لیصیبان الثوب و الجسد که باب سی و پنجم است **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجلین خرجا فی شهر رمضان و اصحابهما
یتسحرون فی بیت فنظر الی الفجر فناداهم فکف بعضهم و ظن بعضهم انه یسخر فاکل فقال یتم صومه و یقضی **شرح** یسخر بسین بی نقطه و خاء بالنقطه
و راء بی نقطه مضارع غایب معلوم باب علم است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از خانه بیرون رفت در ماه رمضان
بر حالی که یاران او سحور میخوردند در خانه پس نگاه کرد بسوی فجر پس فریاد زد ایشان را پس دست کشید بعض ایشان و گمان کرد بعض ایشان اینکه او
که او خوش طبعی میکند پس خورد پس امام گفت که آنکه خورد اتمام میکند روزه خود را و قضا میکند **پنجم اصل** قلت لابی ابراهیم علیه السلام
یکون علی الیوم و الیومان من شهر رمضان فاتسحر مصبحا افطر ذلک الیوم و اقضی مکان ذلک یوما آخر او اتم علی صوم ذلک الیوم و اقضی یوما
آخر فقال لا بل تفطر ذلک الیوم لانک اکلت مصبحا و تقضیه یوما آخر **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که می باشد بر من یک روز و دو روز از قضای
ماه رمضان پس سحور میخورم بر حالی که صبح رسیده آیا افطار کنم آن روز را و قضا کنم بجای آن روزی دیگر را یا تمام کنم بر روزه آن روز
و قضا کنم روزی دیگر را نیز پس امام گفت که نه بلکه نمیمانی بر آن روزه بلکه افطار میکنی آن روز را برای اینکه تو خوردی بر حالی که صبح رسیده
بوده و قضا میکنی روزی دیگر را **ششم اصل** عن علی بن ابی حمزة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سالته عن رجل شرب بعد ما طلع الفجر
و هو لا یعلم فی شهر رمضان قال یصوم یومه ذلک و یقضیه یوما آخر و ان کان قضاء لرمضان فی شوال او غیره فشرب بعد الفجر فلیفطر یومه ذلک
و یقضی **شرح** روایت است از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که آشامید بعد از طلوع فجر بر حالی
که او نمیداند در ماه رمضان امام گفت که روزه میدارد امروز خود را و قضا میکند روزی دیگر و اگر باشد قضا برای رمضان
در شوال یا غیر شوال پس آشامید بعد از فجر پس باید که افطار کند امروز خود را و قضا میکند **هفتم اصل** عن سماعة بن مهران
قال سالته عن رجلین قاما فنظرا الی الفجر فقال احدهما هو ذا و قال الآخر ما اری شیئا قال فلیأکل الذی لم یستبن له الفجر و قد حرم علی الذی
زعم انه رای الفجر ان الله عز و جل یقول کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر **شرح** روایت است از سماعه
بن مهران گفت که پرسیدم امام را از دو مرد که برخاستند پس نگاه کردند بسوی فجر پس گفت یکی از آن دو که این است که پیداست و گفت
آن دیگر که نمی بینم چیزی را امام گفت که باید که خورد آنکه ظاهر نشد برای او فجر و بتحقیق خوردن حرام شد بر آنکه دعوی کرد که دید آنرا و دید
بجز ایمان این آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره البقره که بخورید و آشامید تا ظاهر شود برای شما رشته سفید از رشته
سیاه آن رشته سفید فجر است **باب هجدهم اصل باب الفجر ما هو و متی یحل و متی یحرم الاکل شرح**
این باب بیان فجر است که چیست آن و کی حلال میشود و کی حرام میشود خوردن مثلا و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن علی

جبرئیل علیه السلام قال اذن ابن ام مکتوم لصلوة الغداة ومر رجل برسول الله صلی الله علیه وآله وهو یتسحر فدعاه ان یاکل معه فقال یا رسول الله
قد اذن المؤذن للفجر فقال ان هذا ابن ام مکتوم وهو یؤذن بلیل فاذا اذن بلال فعند ذلک فامسک **شرح** ابن ام مکتوم نابینا بوده
و مکتوم یعنی نابینا نیست و او پسر خاله‌ی خدیجه بنت خویلد بوده و اسم او عمرو بن قیس بن زائده بن الاصم بوده است و اسم مادرش عاتکه
بنت عبدالله مخزومی بوده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اذان گفت ابن ام مکتوم برای نماز صبح و گذشت مردی
برسول الله صلی الله علیه وآله بر حالی که او سحور میخورد پس خواند آنحضرت او را برای اینکه بخورد با او پس آن مرد گفت یا رسول الله تحقیق اذان
گفت اذان گوینده برای نماز صبح پس گفت که بدرستی که این ابن ام مکتوم است و او اذان میگوید در شب پس چون اذان گوید بلال پس نزد
آن پس دست از خوردن باز دار [illegible] آنست که چون پیش از طلوع فجر اکثر مردم در خواب می‌باشند و نزدیک شدن آن مجهول می
باشد و جایز است که برای نماز صبح دو مؤذن باشند که امتیاز بسیار میان آواز ایشان و هر کدام وقتی معین داشته باشند تا در اذان اول مردم
مهیا شوند برای نماز و در اذان دوم حاضر شوند در مسجد و فایده تکرار این اذان در ماه رمضان برای سحور خوردن بسیار است **دوم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال الفجر هو الذی اذا رایته معترضا کانه بیاض سوراء **شرح** این گذشت در کتاب الصلوة در باب وقت الفجر که باب ششم
است سوراء بضم سین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه و الف ممدوده و مقصوره نیز میباشد موضعی است از قرای بغداد و حالی نهر آن سفید
مایل است و از دور بر کنار آن نهر نمایان است و اول صبح صادق مانند آن نمایان میشود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فجر که
میباید حرام شدن اکل و شرب و مانند اینهاست در ماه رمضان آن است که چون ببینی اثر آن را گویا که آن سفیدی نهر سوراء است **سیوم اصل**
سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الخیط الابیض من الخیط الاسود فقال بیاض النهار من سواد اللیل قال وکان بلال یؤذن للنبی صلی الله علیه وآله
وابن ام مکتوم وکان اعمی یؤذن بلیل ویؤذن بلال حین یطلع الفجر فقال النبی صلی الله علیه وآله اذا سمعتم صوت بلال فدعوا الطعام والشراب
فقد اصبحتم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از معنی الخیط الابیض من الخیط الاسود که در سوره البقره مذکور است پس امام گفت که مراد
سفیدی روز از سیاهی شب است اشارتست بانکه من الفجر بعد از آن مذکور است بیانیه است بیان الخیط الابیض میکند امام گفت که
و بود بلال با نیروی شنی که اذان میگفت برای نبی صلی الله علیه وآله و ابن ام مکتوم نیز اذان میگفت و بود نابینا اذان میگفت در شب و اذان
میگفت بلال وقت طلوع فجر پس گفت نبی صلی الله علیه وآله که چون شنیدید آواز بلال را پس دست از خوردن و آشامیدن بردارید بتحقیق رسید
صبح **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلام فی قول الله عز وجل احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم الآیة فقال نزلت فی خوات بن جبیر الانصاری
وکان مع النبی صلی الله علیه وآله فی الخندق وهو صائم فامسی وهو علی تلک الحال وکانوا قبل ان تنزل هذه الآیة اذا نام احدهم حرم علیه
الطعام والشراب فجاء خوات الی اهله حین امسی فقال هل عندکم طعام فقالوا لا تنم حتی نصلح لک طعاما فاتکأ فنام فقالوا له قد فعلت قال نعم
فبات علی تلک الحال فاصبح ثم غدا الی الخندق فجعل یغشی علیه فمر به رسول الله صلی الله علیه وآله فلما رای الذی به اخبره کیف کان امره فانزل
الله عز وجل فیه الآیة وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر **شرح** الرفث مصدر باب نصر و علم و حسن [illegible]
بسوی زن [illegible] بقصد جماع و مراد اینجا [illegible] است چنانچه [illegible] در حدیث سیوم باب النوادر که آخر ابواب است الآیة منصوب است بتقدیر اتلوا
الآیة تمام آیت این است هن لباس لکم وانتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله
لکم وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد
تلک حدود الله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون ظاهر این حدیث آنست که در این آیت نسخ حرام بودن جماع در شب بلکه
ایضا نسخ حرام بودن اکل و شرب بعد از نوم است و در تفسیر علی بن ابراهیم منقول شده که جماع در شب در ماه رمضان مطلقا نیز حرام بوده
و باین آیت منسوخ شده و بنابر احتمال اول [illegible] رفع کراهت است [illegible] لیلة برای وحدت است و لیلة الصیام عبارتست از شب اول
ماه رمضان و این اشارتست بانکه جماع در شب اول ماهها مکروه است بخلاف شب اول ماه رمضان زیرا که جماع در آن مستحب است چنانچه
می‌آید در حدیث سیوم باب النوادر طبرسی در مجمع البیان گفته که روی عن ابی جعفر وابی عبدالله علیهما السلام کراهة الجماع فی اول لیلة من کل شهر
الا اول لیلة من شهر رمضان فانه یستحب ذلک لمکان الآیة لباس استعاره شده برای باعث عفت از زنا و مانند آن باعتبار اینکه [illegible]

عفت

عفت از زنا و مانند آن باعتبار اینکه [illegible] از [illegible] و غالبا و چون احلال جماع برای هر دو مستلزم احلال آن برای زن است
پس گویا که آن نیز بعد از این مذکور شده و بیان مصلحت هر دو شده بطریق لف و نشر مرتب پس هن لباس لکم برای بیان مصلحت احلال برای
مرد است و انتم لباس لهن برای بیان مصلحت احلال برای زنان است و جمله علم الله برای بیان علت اول است و مراد [illegible] انفسکم
میشود وقت غروب [illegible] برای تفریع بر جنایت [illegible] مذکور است و الآن عبارتست از زمان [illegible] امر در باشروهن
برای تتمیم است و مراد اینست که در جمیع شبهای ماه رمضان جماع [illegible] اول آن و رفع کراهت جماع در شب اول ماه رمضان باعتبار
اینست که [illegible] صوم محبوب است چنانچه گذشت در احادیث باب ادب الصیام که باب یازدهم است خوات بفتح خاء با نقطه و تشدید واو و الف
و تاء دو نقطه در بالاست جبیر بضم جیم و فتح باء یک نقطه است و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است حرم بصیغه ماضی معلوم باب حسن
یا مجهول باب تفعیل است الا فتم مرکب است از لاء نافیه که بجای جمله است و فاء تفریعیه و فعل امر که بکسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید میم مفتوحه یا
مکسوره است اتمم بفتح و کسر و ضم تاء و تشدید میم مصدر باب ضرب بایستادن بر حال خود و در بعض نسخ لا تنم است بنون مفتوحه و سکون میم
بصیغه نهی مخاطب مثل العین واوی باب علم یعنی خواب مکن و حاصل هر دو یکی است اتکأ بتشدید تاء دو نقطه در بالا و تخفیف کاف و الف منقلب
از همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است جعل بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب منع است یغشی بغین با نقطه و شین با نقطه و الف منقلب از
یاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است علیه نایب فاعل است و کلوا تا آخر [illegible] است بانکه نزول این آیت در خوات بن جبیر
باعتبار استثناء این فقره است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در قول الله عز وجل در سوره بقره که حلال کرده شد
برای شما در شب که بعد از آنست روزه رسیدن بسوی زنان خود [illegible] مجموع آیت را پس امام گفت که نازل شده در خوات بن جبیر انصاری
و بود با نبی صلی الله علیه وآله در حفر خندق بر حالی که او صایم بود پس [illegible] رسید بر حالی که او بر آن حال حفر خندق بود و اهل اسلام
پیش از نزول این آیت با نیروی شنی که چون خواب میکرد یکی از ایشان حرام میشد بر او خوردنی و آشامیدنی پس آمد خوات بسوی زن خود وقتی
که [illegible] رسید پس گفت که آیا نزد شما هست طعام پس گفتند که نه پس بحال خود باش تا آنکه [illegible] برای تو طعامی پس تکیه کرد پس خواب کرد
پس گفتند او را که آیا بتحقیق خواب کردی گفت آری پس گذرانید شب را بر آن حال [illegible] پس صبح رسید بعد از آن اول روز رفت بسوی
خندق پس شروع کرد [illegible] او بیهوش میشد پس گذشت باو رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] رسول الله دید اثر او را [illegible]
[illegible] خبر داد خوات رسول را که چون شد کار او پس نازل کرد الله عز وجل در او این آیت را [illegible] جمیع شب ماه رمضان
تا آنکه ظاهر شود [illegible] رشته سفید از رشته سیاه که آن رشته سفید فجر است **پنجم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام فقلت متی یحرم الطعام
والشراب علی الصائم وتحل الصلوة صلوة الفجر فقال اذا اعترض الفجر وکان کالقبطیة البیضاء فثم یحرم الطعام ویحل الصیام وتحل الصلوة
صلوة الفجر قلت فلسنا فی وقت الی ان یطلع شعاع الشمس فقال هیهات این تذهب تلک صلوة الصبیان **شرح** [illegible]
تا آخر برای بیان [illegible] وقت نماز صبح است [illegible]
وارد و بعد از آن [illegible] القبطیة بضم قاف و [illegible] جامه‌ای که [illegible] مصر [illegible]
اهل مصر [illegible] الی آخر [illegible] از حکم ما قبل آن و میتواند [illegible] و بنابر احتمال اول شعاع بضم شین با نقطه [illegible]
که مانند نیزه [illegible] مشرق ظاهر میشود و بعد از طلوع [illegible] آفتاب [illegible] وقت نماز [illegible] در جانب مغرب [illegible]
است و این ظاهر میشود از حدیث اول و دوم [illegible] باب وقت الافطار است و بنابر احتمال دوم شعاع عبارتست از روشنی آفتاب
که منتشر شده باشد و احاطه کرده باشد اکثر آسمان را چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث اول باب دوازدهم که باب [illegible]
الصلوة [illegible] الا بعد شعاع الشمس [illegible] و مؤید احتمال اول است [illegible] صاحب قاموس گفته که شعاع
الشمس [illegible] الذی تراه کانه الحبال [illegible] والذی تراه ممتدا کالرماح بعید
الطلوع وما اشبهه **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را با نیروی شنی که گفتم که چه وقت حرام میشود خوردن و آشامیدن بر صایم و روا
میآید نماز که نماز فجر است پس گفت که چون پهن شود فجر و چون شود مانند جامه‌ای بافته اهل مصر سفید باشد پس آنجا [illegible] وقت حرام میشود

خورد و شد فرود می آید روزه و فرود می آید نماز که نماز فریضه است گفتم آیا پس آیا نیتم در وقتی از نماز فریضه تا آنکه طلوع کند شعاع آفتاب پس امام گفت
که درست آنچه گفتی بگیر برو که آن نماز که گفتی نماز اطفال است و مردان و زنان را اول طلوع صبح صادق نماز میکنند باب نوزدهم اصل باب
من حل له ان یتم ما فطر قبل اللیل شرح این باب بیان کسیست که گمان کرد او را آن وقت که در آنست شب است پس افطار کرد پیش
از شب و در این باب دو حدیث است اول اصل عن سماعة قال سألته عن قوم صاموا شهر رمضان فغشیهم سحاب اسود عند غروب
الشمس فظنوا انه لیل فافطروا ثم ان السحاب انجلا فاذا الشمس فقال علی الذی افطر صیام ذلک الیوم ان الله عز و جل یقول و اتموا الصیام
الی اللیل فمن اکل قبل ان یدخل اللیل فعلیه قضاؤه لانه اکل متعمدا شرح مشهور در سوره بقره ثم اتموا است و ما موافق آن شرح میکنیم یعنی
روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام علیه السلام را از جمعی که روزه
داشتند ماه رمضان را پس فرو گرفت ایشان را ابر سیاه نزدیک فرو رفتن آفتاب پس گمان کردند که آن شب است پس افطار کردند بعد از آن
بدرستی که آن ابر گشوده شد پس ناگاه قرص آفتاب ظاهر شد پس امام گفت که بر آنکه افطار کرد روزه آن روز واجب است بعنوان قضا بدرستی که
الله عز و جل میگوید در سوره بقره که بعد از آن با تمام رسانید روزه را تا شب پس هر که خورد پیش از آنکه داخل شود شب پس بر اوست
قضای آن زیرا که او خورد بی فراموشی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوم صاموا شهر رمضان فغشیهم سحاب اسود عند
غروب الشمس فرأوا انه اللیل فافطر بعضهم ثم ان السحاب انجلا فاذا الشمس قال علی الذی افطر صیام ذلک الیوم ان الله عز و جل یقول و اتموا
الصیام الی اللیل فمن اکل قبل ان یدخل اللیل فعلیه قضاؤه لانه اکل متعمدا شرح این ظاهر است از شرح سابق باب بیستم اصل باب وقت
الافطار شرح این باب بیان وقت گشودن روزه است و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال وقت
سقوط القرص و وجوب الافطار من الصیام ان تقوم بحذاء القبلة و تتفقد الحمرة التی ترتفع من المشرق فاذا جازت قمة الرأس الی ناحیة
المغرب فقد وجب الافطار و سقط القرص شرح این گذشت در کتاب الصلوة در باب وقت المغرب و العشاء الآخرة که باب ششم است تتفقد
بالقاف و دو دال بی نقطه یعنی مطلب که مخاطب باب تفعل متعدیست قمه بکسر قاف و تشدید میم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که وقت غروب قرص آفتاب و ثابت شدن افطار از روزه وقت ایستادن تو در برابر قبله و یافتن سرخی است که بلند میشود از
مشرق پس چون گذشت سرخی از فرق سر بسوی جانب مغرب پس بتحقیق ثابت شد افطار و غروب کرد قرص آفتاب مخفی نماند که ظاهر این حدیث
و حدیث آینده آنست که وجود سرخی در جانب مشرق علامت عدم غروب مجموع قرص است پس وجود سرخی در جانب مغرب بعد از رفع علامت
طلوع بعض قرص است دوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من ناحیة المشرق فقد غابت الشمس من
شرق الارض و غربها شرح این نیز گذشت در کتاب الصلوة در باب وقت المغرب یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که
چون غایب شود سرخی از این جانب یعنی از مشرق پس بتحقیق غایب شده آفتاب از ربع شرقی آسمان که در فوق الارض است و ربع
غربی آسمان که در فوق الارض است یعنی که هیچ جزو جرم آفتاب در هیچ کدام از این دو ربع نیست سیوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سئل عن الافطار قبل الصلوة او بعدها قال ان کان معه قوم یخشی ان یحبسهم عن عشائهم فلیفطر معهم و ان کان غیر ذلک
فلیصل و لیفطر شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از گشودن روزه که آیا پیش از نماز
مغرب بهتر است یا بعد از آن امام گفت که اگر باشند با صائم جمعی که بترسد که باز دارد ایشان را از شام ایشان پس باید که افطار کند با
ایشان و اگر باشد غیر آنچه مذکور شد پس باید که نماز کند و افطار کند بعد از آن ظاهر آنست که قوم مثال است پس انتظار دو کس و یک کس
نیز حکم انتظار قوم داشته باشد والله اعلم باب بیست و یکم اصل باب من اکل او شرب ناسیا فی شهر رمضان شرح
یعنی این باب بیان کسیست که خورد یا آشامید بر حالی که فراموشکار است در ماه رمضان و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل نسی فاکل و شرب ثم ذکر قال لا یفطر انما هو شیء رزقه الله عز و جل فلیتم صومه شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که فراموش کرد که روزه دارد پس خورد و آشامید بعد از آن بیاد
آورد امام گفت که نمیخورد و نمی آشامد بیان این آنکه آن چیزیست که روزی کرد او را الله عز و جل پس باید که باقی دارد روزه خود را

تا شب دوم اصل عن سماعة قال سألته عن رجل صام فی شهر رمضان فاکل و شرب ناسیا قال یتم صومه و لیس علیه قضاؤه شرح
روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که روزه داشت ماه
رمضان پس خورد و آشامید بر حالی که فراموشکار بود امام گفت که باتمام میرساند روزه خود را تا شب و نیست بر او قضای آن سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل ینسی فیاکل فی شهر رمضان قال یتم صومه فانما هو شیء اطعمه الله شرح این ظاهر است از
شرح حدیث اول این باب باب بیست و دوم اصل باب من افطر متعمدا من غیر عذر او جامع متعمدا فی شهر رمضان شرح این باب بیان
کسیست که روزه را خورد دانسته بی عذر یا جماع کرد دانسته در ماه رمضان و در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام فی رجل افطر فی شهر رمضان متعمدا یوما واحدا من غیر عذر قال یعتق نسمة او یصوم شهرین متتابعین او یطعم ستین مسکینا
فان لم یقدر تصدق بما یطیق شرح مقتضای جمع میان حدیث اول و حدیث دوم باب هشتاد و دوم که باب المعتکف یجامع اهله است
و ظاهر آنچه می آید در حدیث آینده که انه بدأ بالعتق آنست که این کفاره مرتبه باشد مانند کفاره ظهار و لیکن میگویند بعنوان التخییر است
و بنا بر اول او در اول الصوم و بعد از آن برای فقر مشترک میان ترتیب و تخییر است و محقق در شرایع گفته که الکفارة فی رمضان عتق رقبة
او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا مخیرا فی ذلک و قیل بل هی علی الترتیب و قیل یجب بالافطار بالمحرم ثلث کفارات و با
المحلل کفارة و الاول اکثر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که روزه را خورد در ماه رمضان دانسته یک روز از روی
بی عذری امام گفت که آزاد میکند بنده را یا روزه میدارد دو ماه پی در پی یا طعام میدهد بشصت مسکین مستحق زکوة را پس اگر توانا نباشد
بر جمله ام اینها تصدق میکند بقدری که طاقت آن داشته باشد دوم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل
عن رجل افطر یوما من شهر رمضان متعمدا فقال ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال هلکت یا رسول الله فقال مالک قال النار
یا رسول الله قال و مالک قال وقعت علی اهلی قال تصدق و استغفر فقال الرجل فو الذی عظم حقک ما ترکت فی البیت شیئا لا قلیلا و لا
کثیرا قال فدخل رجل من الناس بمکتل من تمر فیه عشرون صاعا یکون عشرة اصوع بصاعنا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله خذ هذا
التمر فتصدق به فقال یا رسول الله علی من اتصدق به و قد اخبرتک انه لیس فی بیتی قلیل و لا کثیر قال فخذه و اطعمه عیالک و استغفر الله قال
فلما خرجنا قال اصحابنا انه بدأ بالعتق فقال اعتق او صم او تصدق شرح دراج بفتح دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف و جیم است
النار مرفوع است بتقدیر النار لی المکتل بکسر میم و سکون کاف و فتح تاء دو نقطه در بالا زنبیل بزرگ که مانند پانزده صاع میگنجد
صاع عراق بوده یعنی روایتست از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام پرسیده شد از مردی که
روزه دار پس خورد دانسته بعد از آن بیاد آورد امام گفت که مردی آمد نزد پیغمبر
الله عز و جل پس باید که باقی دارد روزه خود را تا شب خورد روزی از ماه رمضان دانسته پس امام گفت که بدرستی که مردی آمد نزد پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس گفت که هلاک شدم ای رسول الله پس گفت که چیست ترا گفت که آتش ای رسول الله گفت که چیست ترا گفت که جماع کردم
با زن خود گفت که تصدق کن و استغفار کن پس گفت آن مرد که پس قسم بآنکه بزرگ کرده حق ترا که نگذاشتم در خانه خود چیزی اندک و نه بسیار
و نه بسیار را امام گفت که پس داخل شد مردی از مردم با زنبیل بزرگی از خرما که در آن بیست صاع بود که باشد ده صاع بصاع ما که در
عراق متعارف است پس گفت آن مرد را رسول الله صلی الله علیه و آله که فرا گیر این خرما را پس تصدق کن بآن پس گفت که ای رسول الله
بر که تصدق کنم بآن و حال آنکه بتحقیق خبر دادم ترا که نیست در خانه من کم و نه بسیار گفت پس فرا گیر آنرا و بخوران آنرا
عیال خود و استغفار کن الله تعالی را جمیل گفت که پس وقتی که بیرون آمدیم از مجلس امام علیه السلام گفتند یاران ما که بدرستی که امام علیه السلام
در این حکایت ابتدا کرد بآزاد کردن بنده چنانچه نیز روشن است که گفت که آزاد کن بنده را یا روزه دار یا تصدق کن مراد جمیل اینست که یعنی
آنچه امام گفته بوده من نشنیدم اما یاران ما شنیده بودند و مراد بروزه روزه دو ماه پی در پی است و شاید که آن مرد در مجلس
رسول صلی الله علیه و آله اظهار عجز از عتق و صوم نیز کرده باشد و آنجا منقول نشده باشد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل وقع علی اهله فی شهر رمضان فلم یجد ما یتصدق به علی ستین مسکینا قال یتصدق بقدر ما یطیق شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام

با مردی که جماع کرده با زن خود در ماه رمضان پس بعد از عجز از عتق و صوم شهرین متتابعین یافت الحال که تصدق کند بآن بر شصت مسکین مستحق زکوة امام گفت که تصدق میکند بقدر آنچه تاب میآورد **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یعبث باهله فی شهر رمضان حتی یمنی قال علیه من الکفارة مثل ما علی الذی یجامع **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بازی میکند با زن خود در ماه رمضان تا آنکه آب منی میجهد امام گفت که بر اوست از کفاره مثل آنچه بر کسیست که جماع میکند **پنجم اصل** سئل ابو جعفر علیه السلام عن رجل شهد علیه شهود انه افطر من شهر رمضان ثلثة ایام قال یسئل هل علیک فی افطارک فی شهر رمضان اثم فان قال لا فان علی الامام ان یقتله وان قال نعم فان علی الامام ان ینهکه ضربا **شرح** حکم بقتل در حق او مقید است بقیدی که ظاهر میشود از حدیث آخر از اخر ابواب ینهکه بنون و ها و کاف ضمیر راجع برجل بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم یا باب افعال است الانهاک بفتح نون و سکون ها و الانهاک آزار بسیار کردن کسیرا در ضرب معمول است **یعنی** پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از مردی که گواهی دادند بر او گواهان که او افطار کرده از ماه رمضان سه روز را امام گفت که آن مرد پرسیده میشود که آیا بر تو هست در افطار تو در ماه رمضان گناهی پس اگر گوید که نه پس بر است که بر امام است اینکه بکشد او را و اگر گوید که آری پس بر است که بر امام است که آزار بسیار کند او را در زدن **ششم اصل** عن سماعة قال سألته عن رجل وجد فی شهر رمضان وقد افطر ثلث مرات وقد رفع الی الامام ثلث مرات قال یقتل فی الثالثة **شرح** روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که یافته شد در ماه رمضان در حالی که بتحقیق افطار کرده سه بار و حد سه روز و تحقیق برده شده بسوی امام سه بار امام گفت که کشته میشود در بار سیوم **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یلاعب اهله او جاریته وهو فی قضاء شهر رمضان فیسبقه الماء فینزل قال علیه من الکفارة مثل ما علی الذی یجامع فی شهر رمضان **شرح** تسبقه بشین بالنقطه و بای یکنقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است ماخوذ است از شبق بفتح شین و فتح با که مصدر باب علم است بمعنی حرص در جماع و اوان مراد بانزال در فینزل استمنا بید و مانند آنست که حرام است و اصل چنانچه می آید در کتاب النکاح در بعض احادیث باب الخضخضة و اتیان البهیمه که باب صد و هشتاد و سیوم است پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث پنجم باب الرجل یعبث وهو یرید الصیام که باب چهل و دوم است زیرا که انزال که اینجا مذکور است حرام بالاصاله است و آنچه می آید در جماع بالاصاله است و میتواند بود که دفع منافات باین روش باشد که مراد بآنچه می آید جماع بی انزال باشد و مراد بانزال فینزل باشد از آن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بازی میکند با زن خود یا کنیز خود در حالی که او در قضای ماه رمضان است پس بجهد انزال میاید از داو آب منی باینکه منی در او حرکتی میکند پس انزال میکند دانسته است خود را مانند آن امام گفت که بر اوست از کفاره مثل آنچه بر کسیست که جماع میکند در ماه رمضان و کفاره آن مذکور شد در حدیث پنجم باب نهم که باب وجوه الصیام است **هشتم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن رجل افطر یوما من شهر رمضان متعمدا قال یتصدق بعشرین صاعا ویقضی مکانه **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که افطار کرد در روزی از ماه رمضان دانسته امام گفت که تصدق میکند به بیست صاع مراد صاع مدینه است بتخفیف که گذشت در حدیث دوم این باب و قضا میکند بجای آن **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اتی امرأته وهو صائم وهی صائمة فقال ان کان استکرهها فعلیه کفارتان وان کانت طاوعته فعلیه کفارة و علیها کفارة وان کان اکرهها فعلیه ضرب خمسین سوطا نصف الحد وان کانت طاوعته ضرب خمسة وعشرین سوطا وضربت خمسة وعشرین سوطا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که جماع کرد با زن خود در حالی که او روزه دارد و آن زن نیز روزه دار در ماه رمضان پس امام گفت که اگر باشد بزوری که جبر کرده باشد آن زن را پس بر اوست دو کفاره و اگر آن زن باشد بی زوری که خواسته باشد کار را پس بر اوست یک کفاره و بر آن زن است یک کفاره و اگر باشد آن مرد بزوری که جبر کرده باشد آن زن را پس بر اوست زدن پنجاه تازیانه که نصف حد زناست و اگر آن زن باشد بی زوری که خواسته باشد کار را زده میشود آن مرد بیست و پنج تازیانه و زده میشود آن زن بیست و پنج تازیانه

باب بیست و سیوم اصل باب الصائم یقبل او یباشر **شرح** یقبل بقاف و بای یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است **یعنی** این باب بیان روزه داریست که بوسه میکند و دست میمالد زن

رامالد

پیوسته بوده و در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل یمس من المرأة شیئا ایفسد ذلک صومه او ینقضه فقال ان ذلک یکره للرجل الشاب مخافة ان یسبقه المنی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که دست میرساند از زن چیزی را آیا باطل میکند آن روزه او را یا نقض میکند آنرا پس امام گفت که بدرستی که آن مکروه است برای مرد جوان از ترس اینکه مبادرت کند او را منی **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تنقض القبلة الصوم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمیشکند بوسه روزه را **سیوم اصل** عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی الصائم یقبل الجاریة والمرأة فقال اما الشیخ الکبیر مثلی ومثلک فلا بأس واما الشاب الشبق فلا لانه لا یؤمن والقبلة احدی الشهوتین قلت فما تری فی مثلی تکون له الجاریة فیلاعبها فقال لی انک لشبق یا ابا حازم کیف طعمک قلت ان شبعت اضرنی وان جعت اضعفنی قال کذلک انا فکیف انت والنساء قلت ولا شیء قال ولکنی یا ابا حازم ما اشاء شیئا ان یکون ذلک منی الا فعلت **شرح** حازم بحاء بی نقطه است و الف و کسر زای با نقطه است **یعنی** روایت است از منصور بن حازم که کنیت او ابو حازم است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوی در صایم که بوسه میکند کنیز را و زن را پس امام گفت که اما پیر کلان سال مثل من و مثل تو پس باکی نیست بر وی و اما جوان تند شهوت پس نه چه بدرستی که او مامون نیست باینکه که بر او ترس انزال است و بوسه یکی از دو شهوت است باینکه که زن و یکیست با انزال گفتم پس چه میبینی در مثل من که میباشد او را کنیز پس بازی میکند با او پس امام گفت مرا که بدرستی که تو هر آینه مایل بجماع ای ابو حازم چون است خوردن تو گفتم که اگر از وسط مایل بجانب سیری میشوم ضرر میرساند مرا و اگر مایل بجانب گرسنگی میشوم ضعیف میکند مرا امام گفت که چنانم من نیز پس چونست تو و زنان باینکه که آیا جماع میکنی با ایشان گفتم که و نیست چیزی از حرکت امام گفت که ولیکن من ای ابو حازم نمیخواهم چیزی از جماع را اینکه باشد و بشود آن از من مگر آنکه کردم

باب بیست و چهارم اصل باب فیمن اجنب باللیل فی شهر رمضان وغیره فترک الغسل الی ان یصبح این باب است در بیان آنکه جنب دانسته شده در شب در ماه رمضان و غیر آن پس ترک کرد غسل را تا آنکه صبح داخل شود در شب و روز و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل احتلم اول اللیل او اصاب من اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا افطر شهر رمضان و یستغفر ربه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که محتلم شده در اول شب یا جماع کرد با زن خود بعد از آن خوابید دانسته در ماه رمضان تا آنکه صبح رسید امام گفت که تمام میسازد آن روزه خود را تا شب بعد از آن قضا میکند از آن چون افطار کند ماه رمضان را باینکه که چون در روز عید فطر افطار میکند بعد از آن در شوال بجای او و استغفار میکند صاحب کل اختیار خود را مراد اینست که این عمل حرام است اما کفاره ندارد بلکه محض قضا وارد **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یصیب الجاریة فی شهر رمضان ثم ینام قبل ان یغتسل قال یتم صومه و یقضی ذلک الیوم الا ان یستیقظ قبل ان یطلع الفجر فان انتظر ماء یسخن او یستقی فطلع الفجر فلا یقضی یومه **شرح** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که جماع میکند با کنیز در شب در ماه رمضان بعد از آن میخوابد پیش از آنکه غسل کند امام گفت که تمام میسازد روزه خود را تا شب و قضا میکند آن روز را مگر آنکه بیدار شود پیش از آنکه طلوع کند فجر پس اگر انتظار کشد آبی را که گرم کرده شود یا از چاه کشیده شود پس طلوع کند فجر پس قضا نمیکند آن روز خود را اشارت است باینکه اگر اراده غسل نداشته باشد اصلا قضا میکند آن روز را و ظاهر این حدیث و حدیث سابق اینست که بر هر تقدیر کفاره ندارد والله اعلم **سیوم اصل** عن ابن بکیر قال سألت ابا عبد الله عن الرجل یجنب ثم ینام حتی یصبح ایصوم ذلک الیوم تطوعا فقال الیس هو بالخیار ما بینه وبین نصف النهار قال وسألته عن الرجل یحتلم بالنهار فی شهر رمضان یتم یومه کما هو فقال لا بأس **شرح** روایت است از عبد الله بن بکیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جنب میشود دانسته بعد از آن میخوابد تا آنکه صبح رسد آیا روزه میدارد آن روز را بطوع امام گفت پس گفت که آیا نیست اینکه او مختار است در روزه نافله در زمانی که میان او و میان نصف روز است اشارت است باینکه آن روز را روزه میدارد باینکه ابطال روزه تطوع بعد از زوال آفتاب کراهت مغلظه دارد ... گفت که و پرسیدم امام را از مردی که محتلم میشود در روز در ماه رمضان پس تمام میسازد روز خود را چنانچه او بر آنست باینکه که جنب میماند دانسته پس امام گفت که

او احتلم باللیل او بالنهار
نسخه ام

نیت بروای **سیوم اصل** عن ابن سنان قال کتب ابی الی ابی عبد الله علیه السلام وکان یقضی شهر رمضان وقال انی اصبحت بالغسل واصابتنی
جنابة فلم اغتسل حتی طلع الفجر فاجابه علیه السلام لا تصم هذا الیوم وصم غدا **شرح** ابن سنان بکسر سین نام اصحاب عبد الله دارد واحتمال هم دارد
الغسل بکسر غین بالنقطه وسکون سین بی نقطه آبی که مهیا باشد برای غسل الف ضمیر واو در واصابتنی حالیه است پس تقدیر و قد اصابتنی است
فلم اغتسل عطف است بر اصابتنی **یعنی** روایت است از ابن سنان گفت که نوشت پدرم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام و بود پدر من که قضا
میکرد ماه رمضان را و گفت در آن مکتوب که و بدرستی که من صبح رسیدم با آب غسل بر حالی که جنابتی برخورده بود مرا جنابتی پس غسل نکردم تا آنکه
طلوع کرد فجر مراد آنست که اراده غسل داشتم و میسر نشد تا طلوع فجر پس جواب داد امام علیه السلام که روزه مدار آن روز را و روزه دار فردا
را **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یجنب باللیل فی شهر رمضان ثم ینسی ان یغتسل حتی یمضی بذلک جمعة او یخرج شهر رمضان
قال علیه قضاء الصلوة والصوم **شرح** یمضی مرفوع تقدیری و منصوب لفظی میتواند بود جمعه اینجا بمعنی هفته است یخرج مرفوع لفظی منصوب لفظی
میتواند بود **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جنب میشود در شب در ماه رمضان پس فراموش میکند اینکه غسل کند تا
آنکه میگذرد بآن فراموشی هفته یا بیرون میرود ماه رمضان امام گفت که بر اوست قضای نماز و روزه **باب بیست و پنجم اصل باب**
کراهیة الارتماس فی الماء للصائم شرح الارتماس بفتح کاف و راء بی نقطه والف و کسر هاء و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مصدر باب علم ناخوش فرو
یعنی این باب بیان ناخوش شمردن فرو رفتن در آب برای صایم است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
قال الصایم یستنقع فی الماء ولا یرمس راسه **شرح** یستنقع بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است
الاستنقاع قرار گرفتن در آب نافیه و ناهیه میتواند بود و حاصل هر دو یکی است و بر هر تقدیر راسه مرفوع است **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرو میرود صایم و فرو نمیبرد سر او را در آب **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الصایم یستنقع فی
الماء ویصب علی راسه ویتبرد بالثوب وینضح بالمروحة وینضح البوریا تحته ولا یغمس راسه فی الماء **شرح** یصب بیاء بی نقطه و تشدید
باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب نصر است و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بماء است و بنابر دوم راجع بصایم است و مفعول محذوف
است و بتقدیر یصب الماء ینضح بنون و ضاد بالنقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و در دوم بصیغه معلوم نیز میتواند
بود النضح بفتح نون و سکون ضاد آب پاشیدن چیزی را المروحه بکسر میم و سکون راء بی نقطه و فتح واو و حاء بی نقطه باد زن البوریا
بضم باء یک نقطه و سکون واو و کسر راء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین والف ممدوده آنچه بافته میشود از نی و مانند آن **یعنی**
بالنقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که صایم قرار میگیرد در آب و
ریخته میشود آب بر سر او و خنک میگردد بجامه تر و او بعد از فشردن است بقرینه حدیث آینده و آب پاشیده میشود بباد زن و بر زیر او بوریا
و او فرو نمیبرد سر خود را در آب **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تلزق ثوبک الی جسدک
و هو رطب و انت صایم حتی تعصره **شرح** لا تلزق بزای بالنقطه و قاف بصیغه نهی مخاطب باب افعال است تعصر بعین بی نقطه و صاد بی نقطه
و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب منصوب است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که مچسبان جامه خود را ببدن
خود بر حالی که آن جامه تر باشد و تو صایم باشی تا آنکه بفشری آن جامه را اگر گویی که تجویز قرار گرفتن در آب لازم دارد تجویز
ازاق بی عصر را گوییم که این حکم قیاسی است و باطل است چنانچه میاید در حدیث پنجم باب سی و دوم **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الصایم یستنقع فی الماء قال لا باس ولکن لا ینغمس فیه والمراة لا تستنقع فی الماء لانها تحمل الماء بقبلها **شرح** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از صایم که قرار میگیرد در آب گفت که نیست پروائی و لیکن فرو نمیرود در آب و زن قرار نمیگیرد در آب زیرا که زن
برمیدارد آب را بفرج خود ظاهر این حدیث کراهت قرار گرفتن زن در آب است مانند مرد و شاید که مراد بالا بردن آب باشد زیرا که آب بالا نمیرود از سوراخ
مگر بعد از سطح بالای آن و الله اعلم **ششم اصل** عن مثنی الحناط والحسن الصیقل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصایم
یرتمس فی الماء قال لا ولا المحرم قال وسالته عن الصایم یلبس الثوب المبلول قال لا **شرح** افراد ضمیر قال اشاره است با ینکه لفظ
حدیث از یکی از راوی است و دیگری بلفظ دیگر نقل کرده پس میتواند بود که مرجع ضمیر راوی اول یا راوی دوم باشد و میتواند بود که افراد

یعنی باعتبار

یعنی باعتبار ارجاع آن بکل واحد باشد **یعنی** روایت است از مثنی گندم فروش و حسن جلادهنده شمشیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی صایم که آیا فرو میرود در آب گفت که نه و نه محرم راوی گفت که و پرسیدم امام را از صایم که آیا میپوشد جامه تر کرده
شده را که فشرده نشده باشد امام گفت که نه **باب بیست و ششم اصل باب المضمضة والاستنشاق للصایم شرح**
این باب بیان آب در دهن گردانیدن و آب در بینی کردن برای صایم است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الصایم یتوضا للصلوة فیدخل الماء حلقه فقال ان کان وضوءه لصلوة فریضة فلیس علیه شیء وان کان وضوءه لصلوة نافلة فعلیه القضاء **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در صایم که وضو میسازد برای نماز پس داخل میشود آب در وقت مضمضه حلق او را بی اختیار او پس امام گفت
که اگر باشد وضوی او برای نمازی که فریضه است پس نیست بر او چیزی و اگر باشد وضوی او برای نمازی که نافله است پس بر اوست قضا
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الصایم یتمضمض قال لا یبلع ریقه حتی یبزق ثلث مرات **شرح** یبلع بیاء یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب علم است ریقه بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف آب دهن است یبزق بباء یک نقطه و زای بالنقطه
و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر منصوب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در صایم که مضمضه میکند امام گفت که فرو نمیبرد
آب دهن خود را تا آنکه آب دهن اندازد سه بار **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الصایم یتمضمض ویستنشق قال نعم ولکن لا یبالغ
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در صایم که آیا مضمضه میکند و استنشاق میکند گفت آری و لیکن مبالغه نمیکند در آنها تا جایی که
آب بحلق او برسد از راه دهن یا از راه بینی **چهارم اصل** عن یونس قال الصایم فی شهر رمضان یستاک متی شاء وان تمضمض فی وقت
فریضة فدخل الماء حلقه فلیس علیه شیء وقد تم صومه وان تمضمض فی غیر وقت فریضة فدخل الماء حلقه فعلیه الاعادة والافضل للصایم
ان لا یتمضمض **شرح** یونس بن عبد الرحمن از ثقات راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام و آنچه او در کتاب خود گفته نقل از
ایمه علیهم السلام است الف لام در للصایم برای عهد خارجیست یعنی صایمی که آب بی اختیار او بحلق او رسیده باشد در وقت مضمضه و میتواند
بود که برای جنس باشد **یعنی** روایت است از یونس گفت در کتاب خود که صایم در ماه رمضان مسواک میکند هر وقت که خواهد و اگر مضمضه کند در
وقت نماز فریضه پس داخل شود آب حلق او را پس نیست بر او چیزی و بتحقیق باتمام رسانده بکمال خود روزه او را و اگر مضمضه کند در غیر وقت
نماز فریضه پس داخل شود آب حلق او را پس بر اوست قضا و بهتر برای آن قسم صایم آنست که مضمضه نکند در بار دیگر **باب بیست و هفتم**
اصل باب الصایم یتقیا ویذرعه القیء او یقلس شرح یتقیا بقاف و یاء دو نقطه در پایین و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است
یذرعه بذال بالنقطه و راء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است یقلس بقاف و سین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب است القلس بفتح قاف و سکون لام بیرون انداختن کمی چیزی را از معده خود بسبب امتلاء معده و برهم خوردن
طبع و مراد اینجا رسانیدن چیزی از معده بحلق است بی آنکه داخل فضای دهن شود **یعنی** این باب بیان صایم است که باختیار قی
میکند یا بی اختیار می آید او را قی یا میرساند چیزی را از معده بحلق و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا تقیا الصایم فعلیه قضاء ذلک الیوم وان ذرعه من غیر ان یتقیا فلیتم صومه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که چون باختیار قی کند صایم پس بر اوست قضای آن روز و اگر قی آید او را بی آنکه باختیار قی کند پس باید که باقی دارد روزه
خود را مراد آنست که قضا بر او نیست زیرا که اتمام در شق اول نیز ماموربه است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا تقیا الصایم
فقد افطر وان ذرعه من غیر ان یتقیا فلیتم صومه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باختیار قی کند روزه دار
پس بتحقیق افطار کرده یعنی که بر اوست قضای آن و اگر قی آید او را بی آنکه باختیار قی کند پس باید که باقی دارد روزه خود را او
یعنی که قضا بر او نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الذی یذرعه القیء وهو صایم قال
یتم صومه ولا یقضی **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل** عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل
یخرج من جوفه القلس حتی یبلغ الحلق ثم یرجع الی جوفه وهو صایم قال لیس بشیء **شرح** قلس بفتح قاف و سکون لام و سین بی نقطه اینجا عبارت است
از طعامی که از معده بالا آید **یعنی** روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که بیرون می آید

از معده او طعام تا آنکه میرسد بحلق او یعنی از آن میگیرد و بسوی معده او بر جای آن در صیام است امام گفت که نیست چیزی یا بحثی که افطار نماید او هم
اصل سئل ابو جعفر علیه السلام عن القلس یفطر الصائم قال لا شرح قلس اینجا احتمال مصدر دارد و چنانچه در شرح عنوان باب مذکور شد و
احتمال طعام دارد و چنانچه در شرح حدیث سابق مذکور شد یفطر بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعال و قرب افعال و تفعیل است میتواند بود یعنی
پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از قلس که آیا میگرداند صائم را گفت که نه مراد اینست که قضا ندارد ششم اصل عن سماعة قال سألته عن
القلس و هو الذی یخرج من فضل الطعام من جوف الرجل من غیر ان یکون تقیأ و هو قائم فی الصلوة قال لا ینقض ذلک وضوءه و لا یقطع صلوته و لا
یفطر صیامه شرح ایجشأ بالضم میم و شین بانقط و الف ممدوده آروغ برهم خوردن معده لا ینقض بنون و قاف و ضاد منقوطه متعدی است
و میتواند بود که لغاد بانقط باشد و بر هر تقدیر بصیغه غایب معلوم باب نصر است یعنی روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از قلس و آن آروغ است بیان کرد آنکه بالا می‌آید طعام از معده مرد بی آنکه
قی کند در حالی که او ایستاده است در نماز است امام گفت که ناقض نمیکند آن وضوی او را و نمی‌برد نماز او را و نمی‌شکند روزه او را باب
بست و هشتم اصل باب فی الصائم یحتجم و یدخل الحمام شرح این باب است در بیان صائم که حجامت میکند و داخل میشود
حمام را و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الصائم ایحتجم فقال انی اتخوف علیه
اما یتخوف علی نفسه قلت ماذا یتخوف علیه قال الغشیان او تثور به مرة قلت أرأیت ان قوی علی ذلک و لم یخش شیئا قال نعم ان شاء
شرح غشیان بفتح غین بانقط و فتح شین بانقط و یاء دو نقطه در پایین است تثور بتاء دو نقطه و واو و راء بی نقطه بصیغه مضارع
غایب یا غایبه باب نصر معلوم و مرفوع میتواند بود زیراکه بتقدیر ان منصوب است و در به برای ملابست است و ضمیر راجع بصائم است المرة
بکسر میم و تشدید راء بی نقطه صفراء یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام و ضمیر راجع بحلبی گفت که پرسیدم امام را از صائم که آیا
حجامت میکند امام گفت که بدرستی که من میترسم بر او آیا نمیترسد بر خودش گفتم که چه چیز را میترسد بر او گفت بیهوشی را یا اینکه برانگیخته شود
با و صفراوی و باعث این شود که علاج او کنند بخورانیدن چیزی گفتم خبر ده مرا اگر قوت داشته باشد بر آن عمل و نترسد چیزی را آیا حجامت
میکند گفت آری اگر خواهد دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الحجامة للصائم قال نعم اذا لم یخف ضعفا شرح حجامه بکسر حاء
بی نقطه است نعم بکسر نون و سکون عین بی نقطه و فتح میم از افعال مدح است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حجامت برای
صائم گفت خوب است چون نترسد ضعف را بیان این شد در شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن الرجل یدخل
الحمام و هو صائم فقال لا باس ما لم یخش ضعفا شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که داخل میشود
حمام را در حالی که او صائم است پس گفت که نیست پروائی مادامی که نترسد ضعف را چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل
یدخل الحمام و هو صائم فقال لا باس شرح این ظاهر است از شرح سابق باب بست و نهم اصل باب فی الصائم یسعط و یصب فی
اذنه الدهن او یحتقن شرح یسعط بسین بی نقطه و عین بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و منع و افعال است
یصب بصاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و منع و افعال است یصب بصاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغه
مضارع غایب مجهول باب نصر است یحتقن بحاء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است یعنی این باب است در بیان صوم
کسی که داخل کرده میشود در بینی او دوائی و ریخته شود در گوش او روغن یا حقنه کند و در این باب شش حدیث است اول اصل عن حماد بن عثمان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الصائم یشتکی اذنه یصب فیها الدواء قال لا باس به شرح یشتکی بالشین بانقط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افتعال است اذنه منصوب بمفعولیت یشتکی است یصب بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود یعنی روایت است از حماد بن عثمان
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از صائم که شکایت میدارد گوش خود را یعنی که گوش او درد میکند آیا ریخته میشود
در آن دوا امام گفت نیست پروائی بآن سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصائم ایصب فی اذنه الدهن قال لا باس به شرح
این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن احمد بن محمد انه سأله عن الرجل یحتقن تکون به العلة فی شهر رمضان فقال الصائم لا یجوز
له ان یحتقن شرح روایت است از احمد بن محمد بن عیسی که از راویان امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است اینکه او پرسید امام را

دوم

از مردی

از مردی که حقنه میکند میباشد با او الم در ماه رمضان پس امام گفت که صائم روا نیست او را اینکه حقنه کند مراد آنست که حقنه را باید که ترک
کند چون ضرور نیست در تعجیل آن زیرا که علت جاری است از ازاله که استمرار میدارد چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصائم
یحتجم و یصب فی اذنه الدهن قال لا باس الا السعوط فانه یکره شرح السعوط بفتح سین بی نقطه و ضم عین بی نقطه و سکون واو و طاء بی نقطه
دوائی که در بینی ریخته شود و آن مصدر و مشتق منه یسعط است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از صائم که حجامت میکند و ریخته میشود در گوش
او روغن گفت که نیست پروائی با آنچه گفتی لیکن سعوط چنان که گفتیم بدرستی که آن مکروه است پنجم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر
علیه السلام قال سألته عن الرجل و المرأة هل یصلح لهما ان یستدخلا الدواء و هما صائمان قال لا باس شرح روایت است از علی بن جعفر از برادرش موسی
بن جعفر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد و از زن که آیا خوب است نزد ایشان اینکه داخل خود کنند دوا را در حالی که ایشان روزه دار
باشند امام گفت که نیست پروائی ششم اصل عن محمد بن الحسین عن ابیه قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام ما تقول فی اللطف یستدخله الانسان
و هو صائم فکتب لا باس بالجامد شرح اللطف بفتح لام و فتح طاء منقوطه اندک چیزی یعنی روایت است از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از پدرش
گفت که نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام که چه میگویی در اندک چیزی که داخل خود میکند آنرا آدمی از راه پایین در حالی که او صائم است پس نوشت
که پروا نیست با منجمد باب سیام اصل باب الکحل و الذرور للصائم شرح الذرور بفتح ذال بانقط و ضم راء و
سکون واو و راء بی نقطه دارد که در چشم پاشیده میشود یعنی این باب بیان سرمه دارو است برای صایم و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی الصائم یکتحل قال لا باس به لیس بطعام و لا شراب شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در صائم که
سرمه میکند گفت که نیست پروائی بآن بیان این آنکه سرمه نیست خوردنی و نه آشامیدنی دوم اصل عن سعد بن سعد الاشعری عن ابی الحسن
الرضا علیه السلام قال سألته عمن یصیبه الرمد فی شهر رمضان هل یذر عینه بالنهار و هو صائم قال یذرها اذا افطر و لا یذرها و هو صائم شرح
روایت است از سعد بن سعد اشعری از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کسی که بر میخورد او را درد چشم در ماه رمضان آیا دارو میکند چشم
خود را در روز در حالی که او صائم است امام گفت که دارو میکند چشم چون افطار کند و دارو نمیکند چشم را در حالی که او صائم است مراد آنست
که دارو در چشم بریزد لیکن روزه ضرر بآن نمیرساند تا خبر دارد که آن تا بعد از افطار نافع است سیوم اصل عن سماعة بن مهران قال سألته
عن الکحل للصائم فقال اذا کان کحلا لیس فیه مسک و لیس له طعم فی الحلق فلا باس به شرح روایت است از سماعة بن مهران که از راویان امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از سرمه برای صایم پس گفت که چون باشد سرمه که نیست در آن مشک و نیست از آن
مزه در حلق چنانچه در سرمه که چه دارو میباشد پس نیست پروائی بآن باب سی و یکم اصل باب السواک للصائم شرح
این باب بیان مسواک کردن است برای صیام و در این باب چهار حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن السواک للصائم فقال نعم یستاک
ای النهار شاء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مسواک کردن برای صایم پس گفت که خوب است مسواک میکند در هر وقت روز که
خواست دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الصائم یستاک قال لا باس به و قال لا یستاک بسواک رطب شرح
روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از صایم که مسواک میکند گفت که نیست پروائی بآن و گفت که مسواک نمیکند بمسواکی
که تر باشد بآب یا بلعاب یا مانند آنها سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره للصائم ان یستاک بسواک رطب و قال لا یضر ان یبل سواکه
بالماء ثم ینفضه حتی لا یبقی فیه شیء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش شمرده برای صایم اینکه مسواک کند بمسواکی
که تر باشد و گفت که ضرر نمیرساند اینکه تر کند مسواک خود را بآب پس بعد از آن افشاند آنرا تا آنکه باقی نماند در آن چیزی غیر نم چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الصائم ینزع ضرسه قال لا و لا یدمی فاه و لا یستاک بعود رطب شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در صایم که آیا میکند دندان خود را گفت که نه و خون آلود نمیکند دهن خود را و مسواک نمیکند بمسواکی که تر باشد بیان این شد در
حدیث سابق باب سی و دوم اصل باب الطیب و الریحان للصائم شرح طیب بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه دو اصل مصدر باب ضرب است بمعنی خوشحالی و تنعم و مستعمل میشود در خوشبوی یعنی آنچه بوی خوش دارد و مانند مصدر لیست که تمام
بادمیت باعتبار اینکه غالب نفع آن مالیدن بدن خود یا جامه خود و مانند آنست مثل بخور کردن و بوی کار نه ادراک آن او ادراک میکنند

وصاحبش باو داری میکند مکروه را واهل خانه او مراد اینجا ... دوم است الریحان بفتح را وسقط و سکون یا ... در باب بین و حا ... ببوی
خوش دارد و از قبیل طیب که مذکور شد نیست مثل نرگس و گل گلاب و گیاهی معروف ... آن خوشبو ... ریحان مینامند

شرح این باب بیان خوشبو و بیان استشمام ریحانست برای صایم و در این باب پنج حدیث است یعنی روایتست از امام جعفر صادق از
پدرش علیهما السلام اینکه ... صلوات الله علیه ... خوشبو کنند بان صایم **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
ینهی عن النرجس فقلت جعلت فداک لم ذلک فقال لانه ریحان الاعاجم واخبرنی بعض اصحابنا ان الاعاجم کانت تشمه اذا صاموا وقالوا انه
یمسک الجوع **شرح** مراد باعاجم اینجا مجوس است ... **یعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام نهی میکرد از بو کردن نرگس برای صایم پس گفتم ...
... **سیوم اصل** کان ابو عبد الله علیه السلام اذا صام تطیب بالطیب
ویقول الطیب تحفة الصایم **شرح** ...

[illegible]

استخوان نرمالیس خوب نیست زیرا که ابو ازادن جدا میشود و مزه میدهد بخلاف انگشتره بادانه سنگ ریزه که در عنوان باب مذکور است باب سی و
هفتم اصل باب الشیخ والعجوز الضعیفان عن الصوم شرح اگر شیخ و عجوز اینجا عنوان اصل است اما بقرینه حدیث ششم و هفتم این باب مراد
هر کسی است که فرو رفته شود او را افطار برای حفظ خودش و داخل نیست در این حامل و مرضع که مذکور میشود در باب آینده زیرا که افطار آنها
برای حفظ غیر است و بمداد در افطار مانند شیخ و عجوز اندازه معتبر است بخلاف افطار حامل و مرضع چنانچه مذکور میشود یعنی این باب بیان پیر
مرد و پیر زن است که سست میشوند از روزه و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل و علی الذین
یطیقونه فدیة طعام مسکین قال الشیخ الکبیر والذی یاخذه العطاش و عن قوله عز و جل فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا قال من مرض او
عطاش شرح یطیقونه در قراءت مشهوره بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر منصوب راجع الصیام ایام معدودات است
پس جمع مساکین باعتبار جمع در ایام است و بقرینه حدیث آینده الاطاقه چیزی را مانند طوق کردن در حالی بودن میان آن و قدرت بر چیزی
با وسعت و قدرت بر آن الیس آن چیز واجب نخواهد بود بدلالت آیت سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها و اینجا مراد ممکن است و اول
مناسب‌تر است با الجی آینده در حدیث چهارم و ششم و هفتم این باب طبرسی در مجمع البیان گفته که قرا ابو جعفر و نافع و ابن عامر فدیة طعام مساکین
علی اضافة فدیة الی الطعام و جمع المساکین و قرا الباقون فدیة منونة طعام رفع مسکین موحد مجرور و العطاش [illegible] سقط و تخفیف طا
بعض سوز شده در دل برداشته که صاحبش چیزی بر تشنگی نتواند کرد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره که در
که میان خالی میکنند روزه ایام ماه رمضان را فدای طعام چند مسکین مستحق زکوة امام گفت که مراد پیر کهن سال است و آنکه فرا میگیرد او را درد
تشنگی مراد آن است بانکه روزه [illegible] طاقت بالکلیت و نقصان دارد اما چون میان خالیست برای فرو رفتن طاقت بیدار دارد و پر رسیده
قول الله عز و جل در سوره مجادله که پس هر که وسعت و قدرت نداشته باشد صیام شهرین متتابعین را پس واجب است بر او طعام دادن شصت
مسکین است گفت که عدم استطاعت از بیماری است یا از درد تشنگی است دوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن الشیخ الکبیر والعجوز الکبیرة
التی تضعف عن الصوم فی شهر رمضان قال تصدق فی کل یوم بمد حنطة شرح تا تانیث التی و تانیث تصدق که در اصل تتصدق بوده است
باعتبار عجوز است و حکم شیخ کبیر نیز از آن معلوم میشود یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از پیر مرد کهن سال و پیر زن کهن سالی که سست
میشود از روزه ماه رمضان امام گفت که تصدق میکند در هر روزی که میخورد بچهار یک صاع گندم سیوم اصل عن عبد الله بن سنان قال
سالته عن رجل کبیر ضعف عن صوم شهر رمضان قال یتصدق کل یوم بما یجزی من طعام مسکین شرح روایت است از عبد الله بن سنان که
از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است یا از امام موسی کاظم علیه السلام نیز گفت پرسیدم امام را از مردی کهن سال که سست شد از روزه
ماه رمضان امام گفت که تصدق میکند در هر روز بانچه کفایت میکند از طعام مسکینی چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الشیخ الکبیر والذی
به العطاش لا حرج علیهما ان یفطرا فی شهر رمضان و یتصدق کل واحد منهما فی کل یوم بمد من طعام ولا قضاء علیهما فان لم یقدرا فلا شیء علیهما شرح
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که پیر کهن سال و آنکه با اوست درد تشنگی نیست حرجی بر ایشان در اینکه نخورند در ماه رمضان و تصدق
میکند هر یکی از ایشان در هر روزی بچهار یک صاع از گندمی و نیست قضا بر ایشان پس اگر قدرت نداشته باشند بر تصدق پس نیست چیزی بر ایشان
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین قال الذین کانوا یطیقون الصوم
فاصابهم کبر او عطاش او شبه ذلک فعلیهم لکل یوم مد شرح کانوا یطیقون اخبار است از زمان نزول آیت و فا در فاصابهم بیانیه است
مثل نادی نوح ربه فقال و بعضی میگویند که کانوا یطیقون اخبار را از زمان گذشته بر حجه کسی در آنان است و فا در فاصابهم برای تعقیب
است صاحب مجمع البیان نقل کرده این احتمال را در تفسیر این آیت از سدی و حمل کرده این حدیث را بر آن مخفی نماند که حمل آیت بر این احتمال
بنابر خلاف ظاهر است و مبنی بر توهم آنست که الاطاقت بمعنی وسعت در قدرت است و این باطل است زیرا که اطاقه ماخوذ است از طوق بفتح طا
و سکون واو و آن دو معنی دارد اول قلاده دوم نوعی از قدرت که بغایت ضعیف است ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث عامر بن
فهیرة کل امرئ مجاهد بطوقه ای اقصی غایته و هو اسم لمقدار ما یمکن ان یفعله بمشقة منه و قد تکرر فی الحدیث یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله عز و جل که مذکور شد در حدیث اول این باب امام گفت که مورد آیت جمعی که در اول آیت میان خالی میکرده روزه را

بیان این آنکه بر خورده بوده ایشان را کهن سالی و درد تشنگی مانند آنچه مذکور شد پس بر ایشان است برای هر روزی بچهار یک صاع که تصدق
کنند ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصیبه العطاش حتی یخاف علی نفسه قال یشرب بقدر ما یمسک رمقه ولا یشرب حتی
یروی شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بر میخورد او را درد تشنگی تا آنکه میترسد بر خودش گفت که میآشامد بقدر
آنچه نگاه دارد زنده که او را و نمی آشامد تا آنکه سیراب شود هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لنا فتیات و شبانا لا یقدرون
علی الصیام من شدة ما یصیبهم من العطش قال فلیشربوا بقدر ما تروی به نفوسهم و ما یحذرون شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که برای
ما دارست دختران و پسران که قدرت ندارند بر روزه از سختی آنچه بر میخورد ایشان را از تشنگی امام گفت که پس باید که آشامند بقدر
آنچه سیر شود بآن نفوس ایشان او بقدر آنچه میترسند که اگر نیاشامند ضرر عظیم باشد باب سی و هشتم اصل باب الحامل والمرضع
الضعیفان عن الصوم شرح این باب بیان زن آبستن و زن شیر ده است که سست میشوند از روزه و در این باب یک حدیث است
اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الحامل المقرب والمرضع القلیلة اللبن لا حرج علیهما ان تفطرا فی شهر رمضان لانهما لا تطیقان
الصوم و علیهما ان یتصدق کل واحد منهما فی کل یوم یفطر فیه بمد من طعام و علیهما قضاء کل یوم افطرتا فیه تقضیانه بعد شرح
المقرب بقاف و را بی نقطه و با یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال زن آبستن که زائیدن را نزدیک کرده باشد نفی حرج اینجا غیر نفی حرج
است در حدیث چهارم باب سابق زیرا که مراد اینجا نفی حرج در عقد از افطار است و در آنچه گذشت در اصل افطار است بقرینه حدیث ششم
و هفتم باب سابق الا آنکه اینجا بمعنی میان خالی کردن است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق و وجوب التصدق و قضا مبنی بر آنست
که حامل و مرضع مانند شیخ و عجوز نیستند باعتباری و مانند مریض و مسافر نیستند باعتباری دیگر زیرا که ضرورت افطار ایشان بجا نخواهد بود که بر طرف
میشود شنیدم یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که زن آبستن که نزدیک کرده باشد زائیدن را و زن شیر ده که کم شیر باشد
نیست حرجی بر ایشان در اینکه افطار کنند در ماه رمضان بهر مقدار که خواهند زیرا که ایشان میان خالی نمیکنند روزه را با تنگی که
چون روزه ایشان را [illegible] نیست اصلا بطاقت میخورند و بر ایشان است اینکه تصدق کنند هر یکی از ایشان در هر روزی که افطار میکنند
در آن بچهار یک صاع از گندم و بر ایشان است قضای هر روزی که افطار کرده در آن بیان این آنکه قضا میکنند آنرا بعد از خارج شدن
از آن مانع باب سی و نهم اصل باب حد المرض الذی یجوز للرجل ان یفطر فیه شرح این باب بیان آن
مرض است که روا میشود مرد را مشغول اینکه افطار کند در آن و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن الولید بن صبیح قال حممت
بالمدینة یوما فی شهر رمضان فبعث الیّ ابو عبد الله علیه السلام بقصعة فیها خل و زیت و قال افطر و صل و انت قاعد شرح ولید بفتح
واو و کسر لام است صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر با یک نقطه است حممت بحا بی نقطه بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از ثلاثی مجرد است و معلوم
آن معلوم نیست یعنی روایت است از ولید بن صبیح گفت که تب کردم در مدینه یک روز در ماه رمضان پس فرستاد بسوی من امام جعفر صادق
علیه السلام کاسه را که در آن سرکه و زیتون روغن بود و گفت که افطار کن و نماز کن در حالی که تو نشسته باشی دوم اصل عن ابن اذینة
قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اساله ما حد المرض الذی یفطر فیه صاحبه والمرض الذی یدع صاحبه الصلوة من قیام قال بل الانسان
علی نفسه بصیرة و قال ذاک الیه هو اعلم بنفسه شرح اذینه بضم همزه و فتح ذال با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون است بل الانسان
مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است و این از سوره القیامه است و مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب حد
ورع نوزدهم و در کتاب الطهارة در حدیث پانزدهم باب بیست و سیوم و در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب شصت و چهارم یعنی روایت
از عمر بن اذینه گفت که نوشتم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیدم او را که چیست مرتبه مرضی که افطار میکند در آن صاحبش و مرضی
که وا میگذارد صاحبش نماز را ایستاده امام گفت که بلکه آدمی بر نفس او است بصیرت که حجت است میان او و الله تعالی و گفت که آن
مرتبه مفوض است بسوی او و او داناتر است بحال خودش مراد آنست که اگر خوف داشته باشد در نفس او دهشت از ضرر روزه و نماز ایستاده ترک آن
میکند والا فلا سیوم اصل عن سماعة قال سالته ما حد المرض علی صاحبه فیه الافطار کما یجب علیه فی السفر کان مریضا او علی سفر قال هو
مؤتمن علیه مفوض الیه فان وجد ضعفا فلیفطر وان وجد قوة فلیصمه کان المرض ما کان شرح ضمیر علیه راجع بحد است و الف [illegible] فاعل

ینسب بلکه نایب فاعل ضمیر مستتر در موتمن است و ضمیر الیه راجع بمرجع ضمیر هو است و ظرف انجا نایب فاعلست یعنی روایت از سماعه که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امامرا از صحت مریضی که واجب میشود بر صاحبش در ان افطار
چنانچه واجب میشود بر او در سفر بایت سوره بقره که من کان منکم مریضا او علی سفر بیان این شد در شرح حدیث دوم باب هفتم امام گفت که
امین کرده شده است بر ان تفویض کرده شده بسوی اوست پس اگر یابد سستی را از خوف ضرر پس باید که افطار کند و اگر یابد قوت
را پس باید که روزه دارد ماه رمضانرا باشد مرض هر چه باشد مراد مرضیست که مرض گاهی شدت دارد و امساک ضرر نمیرساند بلکه
نفع میرساند و گاهی مرض شدت ندارد و امساک ضرر میرساند پس مدار بر اطمینان و عدم اطمینان خاطر صاحب انست چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الصائم اذا خاف علی عینیه من الرمد افطر شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که صایم چون
ترسد بر دو چشم خود بسبب درد چشم افطار میکند پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم عن الرجل یجد فی راسه وجعا من صداع شدید
هل یجوز له الافطار فقال اذا صدع صداعا شدیدا و اذا حم حمی شدیدة و اذا رمدت عیناه رمدا شدیدا فقد حل له الافطار
شرح صدع درد سر بصیغه ماضی مجهول ثلاثی مجرد است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که می یابد در سر خود درد
از درد سری که سخت است ایا روا میشود او را افطار امام گفت که چون بدرد سر مبتلا شده درد سری سخت و چون تب کند تبی سخت و
چون درد مال شود دو چشم او درد چشم سخت پس بتحقیق حلال شده بر او افطار ششم اصل عن سیف بن عمیرة عن بکر بن ابی
بکر الحضرمی قال سالته یعنی ابا عبد الله علیه السلم ما حد المرض الذی یترک منه الصوم قال اذا لم یستطع ان یتسحر شرح
عمیره بفتح عین بی نقطه است و کسر میم است حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون ضاد بانقطه و راء بی نقطه منسوب بحضرموت که شهریست در یمن
یعنی ابا عبد الله علیه السلم کلام سیف است و ضمیر مستتر راجع به بکر است یعنی روایت از سیف بن عمیره از بکر بن ابی بکر حضرمی که گفت
پرسیدم امامرا یعنی امام جعفر صادق علیه السلم را از حال که چه چیزست حد مرتبه مرضی که ترک کرده میشود بسبب آن روزه امام
گفت که چون وسعت و قدرت نداشته باشد که سحور خورد و دفع ضرر روزه باین کند مراد انست که ضرر روزه گاهی دفع میشود از بیمار
بانیروشی که سحور خورد پس برای این قسم مریض جایز نیست افطار مگر آنکه مانع از سحور خوردن داشته باشد هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اشتکت ام سلمة رحمة الله علیها عینها فی شهر رمضان فامرها رسول الله صلى الله علیه وآله ان تفطر وقال عشاء اللیل لعینک ردی
شرح عینها منصوب و مفعول اشتکت است عشاء بفتح عین بی نقطه و شین بانقطه و الف ممدوده است ردی بفتح راء بی نقطه است و کسر دال
بی نقطه و سکون یاء و همزه است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد ام سلمه رحمة الله علیها از چشم
باینمعنی که درد چشم بهم رسانید در ماه رمضان پس امر کرد او را رسول الله صلى الله علیه وآله باینکه افطار کند و گفت که شام شب
برای چشم تو بد است هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم ما حد المریض اذا نقه فی الصیام قال ذلك الیه هو اعلم بنفسه اذا قوی
فلیصم شرح نقه بنون و قاف و هاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع یا علم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست
مرتبه بیمار چون صحیح شود در روزه امام گفت که آن مفوض بسوی اوست او داناترست بحال خودش چون قوت بهم رساند و خاطرش
جمع شود از ضرر پس باید که روزه دارد باب پنجم اصل باب من توالی علیه رمضانان شرح این باب
بیان کسی است که پیوسته شد بر او دو رمضان باینمعنی که قضای رمضان سابق را نکرد تا رمضان دیگر در این باب سه حدیث است اول اصل
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم قال سالتهما عن رجل مرض فلم یصم حتی ادرکه رمضان آخر فقال ان کان برا ثم توانی
قبل ان یدرکه رمضان الآخر صام الذی ادرکه و تصدق عن کل یوم بمد من طعام علی مسکین و علیه قضاؤه وان کان لم یزل مریضا حتی
ادرکه رمضان آخر صام الذی ادرکه و تصدق عن الاول لکل یوم مد علی مسکین و لیس علیه قضاؤه شرح براء بباء بی نقطه و راء
بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع است و از باب علم و حسن نیز میباشد توانی بواو و نون و الف منقلب از یاء بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفاعل است یعنی روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم ایشانرا از
مردی که بیمار شد پس روزه نگرفت تا آنکه دریافت او را رمضان دیگر پس گفتند که اگر بوده باشد که صحیح شد بعد از ان سستی کرد

سستی کرد

است باینمعنی که کاهلی کرد پیش از آنکه دریابد او را آن رمضان دیگر روزه میدارد آن رمضانرا که دریافت او را و تصدق میکند از هر روز
بیچاره یک صاع از گندم مثلا بر مسکینی و بر اوست قضای رمضان گذشته و اگر بوده باشد بانیروشی که پیوسته بیمار بوده تا آنکه دریافت او را رمضان
دیگر روزه میدارد آن رمضانرا که دریافت او را اگر صحیح شد و تصدق میکند از رمضان اول بهر یک روز بیچاره یک صاع بر مسکینی و نیست
بر او قضای دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل یمرض فیدرکه شهر رمضان و یخرج عنه و هو مریض و لا یصح حتی یدرکه شهر رمضان آخر قال
یتصدق عن الاول و یصوم الثانی فان کان صح فیما بینهما و لم یصم حتی ادرکه شهر رمضان آخر صامهما جمیعا و یتصدق عن الاول شرح
روایت از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که بیمار میشود پس در می یابد او را ماه رمضان و بیرون میرود از او بر حالی که او بیمار است و صحیح
نمیشود تا آنکه در می یابد او را ماه رمضان دیگر امام گفت که تصدق میکند از رمضان اول و روزه میدارد دوم را اگر صحیح باشد پس اگر باشد باینمعنی
بانیروشی که صحیح شده در میان آن دو رمضان و روزه نداشت تا آنکه دریافت او را ماه رمضانی دیگر روزه میدارد و رمضانرا یعنی
که رمضان حاضر را روزه میدارد و بعد از آن رمضان اول را قضا میکند و تصدق میکند از رمضان اول سیوم اصل سالت ابا
عبد الله علیه السلم عن رجل علیه من شهر رمضان طائفة ثم ادرکه شهر رمضان قابل قال علیه ان یصوم و ان یطعم کل یوم مسکینا فان کان مریضا فیما بین
ذلك حتی ادرکه شهر رمضان قابل فلیس علیه الا الصیام ان صح فان تتابع المرض علیه فلم یصح فعلیه ان یطعم لکل یوم مسکینا شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بر او است از ماه رمضان طائفه بعد از آن دریافت او را ماه رمضان آینده امام گفت که بر اوست اینکه روزه
دارد و اینکه طعام دهد در هر روزی که روزه را ترک کرده مسکینی را چون کاهلی کرده پس اگر باشد بیمار در آن زمانی که میان آن دو رمضان
است تا آنکه دریابد او را ماه رمضان آینده پس نیست بر او دیگر روزه رمضان حاضر اگر صحیح شود در آن یا بعد از آن مراد این نیست
که تصدق بر او نیست از رمضان سابق بلکه مراد اینست که قضای رمضان سابق بر او نیست پس اگر پیوسته شود بیماری بر او پس صحیح نشود تا رمضان
سیوم نیز پس بر اوست اینکه طعام دهد برای هر روزی از رمضان دوم نیز مسکینی را باینمعنی که قضا بر او نیست اینجا نیز باب چهل و یکم
اصل باب قضاء شهر رمضان شرح این باب بیان قضای ماه رمضان است و در این باب شش حدیث است اول اصل
سالت ابا الحسن علیه السلم عن الرجل یکون علیه ایام من شهر رمضان ایقضیها متفرقة قال لا باس بتفریق قضاء شهر رمضان انما الصیام الذی
لا یفرق کفارة الظهار و کفارة الدم و کفارة الیمین شرح مراد بکفاره الظهار اعم از آنست که کفاره ظهار باشد حقیقة یا کفاره احکام
و آنست کفاره قتل خطا و کفاره افطار در روزی از ماه رمضان عمدا باعتبار اینکه کل واحد از انها صوم شهرین متتابعین است و مراد
بکفاره الدم کفاره روزه بدل هفت روز عوض هدی تمتع است که هر یک از انها متتابع است چنانکه می آید در حدیث سیوم باب پنجاه و هفتم یعنی
پرسیدم امام رضا علیه السلم را یا امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که می باشد بر او چند روزی از ماه رمضان ایا قضا میکند انها را پراکنده
امام گفت که باکی نیست پروای پراکنده کردن قضای ماه رمضان جز این نیست که روزه که پراکنده کرده نمیشود کفاره ظهار و مانند آنست و کفاره
است که بدل هدی تمتع است و کفاره قسم است بیان اینها شده در شرح حدیث باب وجوه الصیام دوم اصل عن سماعة قال سالته عن من
یقضی شهر رمضان منقطعا قال اذا حفظ ایامه فلا باس شرح منقطعا بصیغه اسم فاعل باب تفعل است و از باب افعال نیز میتواند
بود یعنی روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم گفت پرسیدم امام را از کسی که قضا میکند ماه
رمضانرا پراکنده امام گفت که چون نگاه دارد عدد ایام را پس نیست پروای سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من افطر
شیئا من شهر رمضان فی عذر فان قضاه متتابعا افضل و ان قضاه متفرقا فحسن و لا باس شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که هر که افطار کند چیزی را از ماه رمضان بعذری پس بهتر است که قضای آن پیوسته افضل است و اگر قضا کند آنرا
پراکنده پس خوبست و نیست پروای چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کان علی الرجل شیء من صوم شهر رمضان فلیقضه
فی ای شهر شاء ایاما متتابعة فان لم یستطع فلیقضه کیف شاء و لیحص الایام فان فرق فحسن وان تابع فحسن شرح روایت از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت چون باشد بر مرد مثلا چیزی از روزه ماه رمضان پس باید که قضا کند آنرا در هر ماهی که خواسته چند روز پیوسته پس اگر
وسعت و قدرت نداشته باشد باینمعنی که اتفاق نیفتد پس باید که قضا کند آنرا چنانچه خواسته و باید که شمرد آن روزها را اگر پراکنده

کند پس خوبست و اگر نتوانسته کند پس خوبست **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قضاء شهر رمضان فی ذی الحجة و اقطعه قال اقضه فی ذی الحجة و اقطعه ان شئت **شرح** اقطعه و ادول تشدید ان اقطعه است پس مطلوب به حرف و جز تا نبود و در دوم ایضا امرست **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قضای که ماه رمضان در ذی الحجة که عید اضحی خاصه نبود البته و از ان نیکو باز گنده گفتم این قضا را در غیر
ذی الحجة امام گفت که قضا کن آنرا در ذی الحجة و بر اکنده کن آنرا در غیر ذی الحجة نیز اگر خواهی **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل جعل
فی شهر رمضان فلما اراد الکفاره یضع لقضاء الصوم قال اذا رجع فلیصم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بیمار شده در ماه
رمضان پس چون صحیح شد اراده کرد که حج را حج میکند یا قضای روزه گفت که چون برگردد پس باید که روزه و دارد آنرا اما در صورتیکه
حج تواند شد با قضای حج بارز مضایق و یکروز را حج نتوانسته و ان حج حجة الاسلام باشد محل اشکال است **باب چهل و دوم اصل باب**
الرجل یصبح و هو یرید الصیام فیفطر و یصبح و هو لا یرید الصوم فیصوم فی قضا این باب بیان حکم کسیست که صبح میرسد و او
اراده روزه دارد پس افطار میکند و مردی که صبح میرسد و او اراده ندارد روزه را پس روزه میدارد در قضای ماه رمضان
و غیر ان در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل یصبح و هو یرید الصیام
ثم یبدو له فیفطر قال هو بالخیار ما بینه و بین نصف النهار قلت هل یقضیه اذا افطر قال نعم لانها حسنة اراد ان یعملها فلیتمها قلت فان
رجلا اراد ان یصوم ارتفاع النهار ایصوم قال نعم **شرح** یبدو به باء یکنقط و دال بی نقطه و واو بلفظ مضارع غایب معلوم باب نصر است
البداء الفتح با و دال بی نقطه و الف ممدوده ظاهر شدن و مراد اینجا اراده جدیدست که بر خلاف سابق حادث شده ضمیر لانها راجع به الصوم است و تانیث
آن باعتبار خبر لیست ارتفاع منصوب و نایب ظرف زمانست و اضافه آن به نهار بعنوان مجازست زیرا که مراد ارتفاع الشمس فی النهار است **یعنی**
روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که صبح میرسد بر حالی که او اراده دارد روزه پس ظاهر میشود او را اراده
خلاف آن میکند پس افطار میکند این تکلیف کیست امام گفت که او مختارست در زمانی که میان او و میان نصف روزست یا باید که بعد از
نصف و از افطار این تکلیف کراهت مغلظه دارد و گفتم که آیا قضا میکند آنروز را چون افطار کند گفت آری زیرا که آن روزه حسنه
الیست که اراده کرد که بجا آورد آنرا پس باید که اتمام کند آنرا گفتم که پس چه چیزست که مردی که او اراده کرد که روزه دار در وقت بلند
شدن آفتاب روز آیا روزه میدارد گفت آری **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصائم المتطوع تعرض له الحاجة قال هو
بالخیار ما بینه و بین العصر و ان مکث حتی العصر ثم بدا له ان یصوم و ان لم یکن نوی ذلک فله ان یصوم ذلک الیوم ان شاء **شرح** ظاهر عبارت
از اول ربع چهارم روز و منافات نیست میان این و حدیث سابق زیرا که غلظت کراهت افطار بعد از زوال و پیش از عصر کمترست از غلظت
کراهت افطار بعد از آن **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که روزه نافله میدارد و بر میخورد او را حاجتی که باعث افطار
میشود این تکلیف و یا ضرورت امام گفت که او مختارست در زمانی که میان او و میان عصرست و اگر درنگ کند تا عصر باینمعنی که صبحانه
روزه الفعل بنا و ربعد از آن بخاطر رسد او را اینکه روزه دارد و اگرچه نبوده باشد نیت کرده باشد آن روزه را پس او را
اینکه روزه دارد آنروز را اگر خواهد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصائم بالخیار الی زوال الشمس قال فان ذلک فی الفریضة
فاما النافلة فله ان یفطر ای ساعة شاء الی غروب الشمس **شرح** ضمیر قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و مراد آنست که این قول را
مکرر گفته بوده و در این وقت تفسیر آن کرده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که روزه دار مختارست تا زوال
آفتاب که افطار کند یا نه و این روزه فریضه است مثل قضای ماه رمضان و مثل نذر مطلق پس اما روزه نافله پس
صایم راست اینکه افطار کند در هر ساعتی که خواست تا غروب آفتاب و مراد آنست که افطار او جایزست نه اینکه از کراهت خالیست از زوال
آفتاب که ابتدای آن دارد و بعد از آن تا عصر کراهت غلیظ میشود و بعد از آن غلیظتر میشود چنانچه مفهوم شد از دو حدیث
سابق **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام فی الرجل یبدو له بعد ما یصبح و یرتفع النهار فی صوم ذلک الیوم لیقضیه من شهر رمضان و لم
یکن نوی ذلک من اللیل قال نعم لیصمه و لیعتد به اذا لم یکن احدث شیئا **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که حال میرسد او را
بعد از رسیدن صبح و ارتفاع روز روزه داشتن آن روز تا قضا کند آنرا از ماه رمضان بر حالی که نبوده باشد نیت کرده باشد آنرا از شب

امام گفت

امام گفت که خوبست باید که روزه دارد آنرا و باید که حساب قضا کند اگر نبوده باشد باینمعنی که احداث کرده باشد چیزی از منافی صوم
پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل اتی اهله فی یوم یقضیه من شهر رمضان قال ان کان اتی اهله قبل زوال الشمس فلا شیء علیه الا
یوم مکان یوم و ان کان اتی اهله بعد زوال الشمس فان علیه ان یتصدق علی عشرة مساکین فان لم یقدر صام یوما مکان یوم و صام
ثلاثة ایام کفارة لما صنع **شرح** علیه ان یتصدق بتقدیر علیه الصدقة ان یتصدق است زیرا که یوم مکان یوم اینجا نیز واجبست و این
از قبیل الکفه بالفعل واجبست زیرا که الجزء واجبست اطعام عشرة مساکین یا کسوه ایشان یا تحریر رقبه است چنانچه ظاهر شد از آنچه گفتیم
در حدیث بابی هم که باب وجوه الصیام است در شرح و صوم ثلاثة ایام فی کفارة الیمین تا آخر و این حدیث منافات ندارد با آنچه
گذشت در حدیث هفتم باب سبب و جوه که علیه من الکفارة مثل ما علی الذی یجامع فی شهر رمضان چنانچه مذکور شد در شرح آن **یعنی**
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که جماع کرد با زن خود در روزی که قضا میکند آنرا از ماه رمضان امام گفت که اگر بوده
باشد با زن خویش که جماع کرده باشد با زن خود پیش از زوال آفتاب پس نیست چیزی بر او مگر روزی بجای آن روزی و اگر بوده باشد با زن خویش
که جماع کرده باشد با زن خود بعد از زوال آفتاب پس بدرستیکه بر اوست نیز اینکه تصدق کند بر ده مسکین پس اگر نتواند که نداشته باشد
روزه میدارد روزی بجای روزی و روزه میدارد سه روز که کفاره باشد برای آنچه کرده **ششم اصل** سالت ابا
عبد الله علیه السلام عن المرأة تقضی شهر رمضان فیکرهها زوجها علی الافطار فقال لا ینبغی ان یکرهها بعد الزوال **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که قضا میکند ماه رمضان را پس جبر میکند او را شوهر او بر افطار امام گفت که نسزد او را اینست
و او را اینکه جبر کند آن زن را بعد از زوال آفتاب **هفتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل ینوی الصوم فیلقاه اخوه
الذی هو علی امره فیسأله ان یفطر قال ان کان تطوعا اجزاه و حسب له و ان کان قضاء فریضة قضاه **شرح** الذی بدل یا عطف بیان
اخوه است از مجلی که عهده است و مراد اینجا اعتقاد شیعه امامیه است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نیت
صوم را پس بر میخورد و تکلیف میکند او را برادر مومن او تا افطار میکند امام گفت که اگر روزه نافله است چیزی نیست و اگر
کند که بهرای او مرادست آری باید که افطار کند و اگر قضای روزه ماه رمضان قضا میکند آنرا یا بهتر است که تکلیف او قبول کند
هر چند که پیش از زوال باشد یا بعد از چون خورده باشد باید که عوض دارد زیرا که آنچه گرفته بوده محسوب نمیشود **باب چهل و سیوم**
اصل باب الرجل یتطوع بالصیام و علیه من قضاء شهر رمضان شیء این باب بیان حکم کسیست که روزه نافله میدارد بر حالی که
بر اوست چیزی از قضای ماه رمضان و در این باب دو حدیث است **اول اصل** سالته ابا عبد الله علیه السلام عن رجل علیه من شهر رمضان
ایام ایتطوع فقال لا حتی یقضی ما علیه من شهر رمضان **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بر اوست از ماه رمضان
چند روز آیا روزه نافله میدارد پس امام گفت که نه تا آنکه قضا کند آنچه را که بر اوست از ماه رمضان **دوم اصل** سالت ابا
عبد الله علیه السلام عن الرجل علیه من شهر رمضان طائفة ایتطوع فقال لا حتی یقضی ما علیه من شهر رمضان **شرح** این ظاهرست از شرح
سابق **باب چهل و چهارم اصل باب الرجل یموت و علیه من صیام شهر رمضان او غیره** این باب بیان حکم کسیست که میمیرد بر حالی که بر
اوست چیزی از روزه ماه رمضان یا غیر آن روزه و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله
علیه السلام فی الرجل یموت و علیه صلاة او صیام قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه قلت فان کان اولی الناس به امرأة فقال لا
الا الرجال **شرح** حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و صاد بی نقطه است بختری بفتح باء یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه
در بالا و راء بی نقطه است **یعنی** روایتست از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میمیرد بر حالی که بر اوست نمازی
یا روزه امام گفت که قضا میکند از جانب او اولی ترین مردم بمیراث او گفتم که پس اگر باشد اولی ترین مردم بمیراث زنی چون است
امام گفت که قضا نمیکند از جانب او مگر مردان یعنی اولی از جمله مردان **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال
سالته عن رجل ادرکه رمضان و هو مریض فتوفی قبل ان یبرأ قال لیس علیه شیء و لکن یقضی عن الذی یبرأ ثم یموت قبل ان
یقضی **شرح** لیس علیه یعنی لیس علی ولیه لا جماعست یقضی بصیغه مجهول است و بصیغه معلوم میتواند بود **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم

از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که دریافت او را رمضان بر حالی که او بیمار گشت
پس وفات یافت پیش از آنکه صحیح شود امام گفت که نیست بر او چیزی از قضای روزه و ولیکن قضا کرده میشود روزه از آنکه صحیح میشود
بقدری که گنجایش قضا داشته باشد بعد از آن بمیرد و پیش از آنکه قضا کند **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات الرجل
شیئا من شهر رمضان ثم لم یزل مریضا حتی مات فلیس علیه شیء وان صح ثم مرض حتی مات وکان له مال تصدق عنه مکان کل یوم بمد وان
لم یکن له مال صام عنه ولیه **شرح** تصدق بصیغه ماضی مجهول باب تفعل بتقدیر التصدق فی الغایات زیرا که در این صورت نیز قضا واجب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون روزه دار در مرد چیزی را از ماه رمضان بعد از آن همیشه بیمار باشد تا آنکه بمیرد
پس نیست بر او چیزی و اگر صحیح شود بقدری که گنجایش قضا داشته باشد بعد از آن بیمار شود بعد از آن بمیرد و باشد او را مالی تصدق کرده
میشود نیز از جانب او بجای هر روزی بچاریک صاع از گندم مثلا و اگر نباشد او را مالی همین روزه میدارد از جانب او کارساز
او یعنی لا اقرب مردم بمیراث او از اقربای او **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یموت وعلیه من شهر رمضان من
یقضی عنه قال اولی الناس به قلت وان کان اولی الناس به امرأة قال لا الا الرجال **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که بمیرد و بر حالی که بر او است از ماه رمضان که قضا میکند از جانب او گفت لا اقرب مردم باو
گفتم که هرچند که باشد لا اقرب مردم باو زنی گفت که نه قضا نمیکند از جانب او مگر مردان **پنجم اصل** کتبت الی الاخیر علیه السلام
رجل مات وعلیه قضاء من شهر رمضان عشرة ایام وله ولیان هل یجوز لهما ان یقضیا عنه جمیعا خمسة ایام احد الولیین وخمسة ایام
الآخر فوقع علیه السلام یقضی عنه اکبر ولییه عشرة ایام ولاء ان شاء الله **شرح** ولاء بالفتح واو مصدر باب حسب است یعنی ولایت از اهل
بتعرف بود است و بکسر واو مصدر باب مفاعله است یعنی پی در پی کردن و بنا بر اول مفعول له یقضی است و بنا بر دوم حال از عشرة ایام
است یعنی ذات ولاء و محمول بر استحباب است چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث اول باب چهل و یکم که باب قضای شهر رمضان است
یعنی نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلام که آخر ائمه است مطلقا یا مراد آنست که نوشتم بسوی امام حسن عسکری که آخر ائمه است که ظاهر
بوده اند که مردی مرد در حالی که بر او است قضای از ماه رمضان ده روز و او راست دو ولی بمیراث که تفاوت در میراث ایشان
نیست آیا جایز است ایشان را آنکه قضا کنند از او هر یک پنج روز را یکی از دو ولی در پنج روز اول و دیگری نوشت علیه السلام که قضا
میکند از او بزرگتر دو ولی او ده روز را پی در پی بودن آن اگر خدا خواهد **ششم اصل** عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی
الحسن الرضا علیه السلام قال سمعته یقول اذا مات رجل وعلیه صیام شهرین متتابعین من علة فعلیه ان یتصدق عن الشهر الاول ویقضی
الثانی **شرح** شهرین متتابعین عبارت است از دو شهر رمضان که متوالی باشد چنانچه گذشت در باب من توالی علیه رمضانان من
برای السببیه است علة بکسر عین یعنی بیماری پیوسته است علیه یعنی علی ولیه الاجل است **یعنی** روایت است از حسن بن علی الوشاء از
امام رضا علیه السلام گفت شنیدم از امام میگفت که چون میرد مردی بر حالی که بر او باشد روزه دو ماه رمضان پی در پی بسبب بیماری که از
قضا نداده باشد پس بر ولی او است برای او اینکه تصدق کند از ماه رمضان اول یک مد طعام و قضا کند ماه رمضان دوم را
باب چهل و پنجم اصل باب صوم الصبیان ومتی یؤخذون به شرح این باب بیان روزه اطفال است که برای عادت
فرمودن است و بیان اینکه گرفتار کرده میشوند بر روزه فریضه و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انا نأمر صبیاننا بالصیام اذا کانوا بنی سبع سنین بما اطاقوا من صیام الیوم وان کان الی نصف النهار او اکثر من ذلک او اقل
فاذا غلبهم العطش والغرث افطروا حتی یتعودوا الصوم ویطیقوه فمروا صبیانکم اذا کانوا ابناء تسع سنین بما اطاقوا من صیام
فاذا غلبهم العطش افطروا **شرح** الاطاقة مصدر باب افعال وسعت بودن قدرت و بسیار قدرت و مراد اینجا معنی اول است و مو قدم
مذکور شد در آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم باب ... الغرث بفتح غین بالنقطه و فتح راء بی نقطه و ثاء سه نقطه مصدر باب علم
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ما امر میکنیم اطفال خود را بروزه چون باشند در هفت سالگی به
آنچه طاقت دارند از روزه روز هرچند که باشد تا نصف روز و بیشتر از آن یا کمتر پس چون غالب شود بر ایشان تشنگی و گرسنگی افطار میکنند

تا آنکه عادت

تا آنکه عادت کنند روزه را و تاب آورند آن را پس امر کنید اطفال خود را چون باشند فرزندان نه ساله بآنچه تاب آورند از روزه پس چون غالب شود
از او کنند ایشان تشنگی مثلا افطار کنند **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام فی کم یؤخذ الصبی بالصیام قال ما بینه وبین خمس عشرة سنة
واربع عشرة سنة فان هو صام قبل ذلک فدعه ولقد صام ابنی فلان قبل ذلک فترکته **شرح** بلوغ بحد تکلیف امری است که میتواند فرض مختلف میشود
باختلاف خلقت آدمی مثل گاهی در پانزده سالگی است و گاهی در چهارده سالگی است و گاهی در سیزده سالگی میباشد چنانچه میآید در کتاب الوصایا
در حدیث ششم آخر ابواب پس مراد به قبل ذلک سیزده سالگی است شاید که مراد از فلان امام موسی کاظم علیه السلام باشد زیرا که چون عقل رجل باشد
بلوغ او زودتر میشود والله اعلم **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که در چند سالگی گرفتار کرده میشود طفل مذکر بر روزه فریضه گفت میان
که میان او و میان پانزده سالگی است و چهارده سالگی است یعنی اینکه گاهی در سن پانزده سالگی است اگر احتلام یا روییدن موی درشت مثلا پیشی
از آن شده باشد و گاهی در سن چهارده سالگی است اگر یکی از اینها شده باشد پس اگر او روزه فریضه دارد پیش از آنچه مذکور شد پس وا
گذار او را یعنی که چون بلوغ ممکن است پیش از آن اگرچه نادر است پس واگذار او را و بتحقیق روزه فریضه داشت پسر من فلان پیش
از آن وقت پس واگذاشتم او را **سیوم اصل** عن سماعة قال سألته عن الصبی متی یصوم قال اذا قوی علی الصیام **شرح** روایت است از سماعة
که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از طفل که چه وقت روزه میدارد برای عادت کردن امام
گفت که چون قوت بهم رساند بر روزه **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اطاق الغلام صوم ثلاثة ایام متتابعة فقد وجب علیه
صیام شهر رمضان **شرح** واجب اینجا اعم از مفروض است زیرا که واجب آنست که تارک آن مستحق سرزنش شود خواه مستحق عذاب آخرت
نیز شود و خواه نشود و مفروض آنست که تارک آن مستحق عذاب آخرت شود و بالجمله پس بنا بر این نوعی واجب میباشد اما مفروض نمیباشد
نظیر اینکه نوافل یومیه و غسل جمعه و مانند اینها بر بالغ واجب اما مفروض نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون طاقت
و قدرت بهم رساند پسر بر روزه سه روز پی در پی را پس بتحقیق واجب میشود بر او روزه ماه رمضان اگرچه فرض نشده باشد **باب چهل**
و ششم اصل باب من اسلم فی شهر رمضان شرح این باب بیان کسی است که مسلمان شده در ماه رمضان و در این باب سه حدیث
است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل اسلم فی النصف من شهر رمضان ما علیه من صیامه قال لیس علیه الا ما اسلم فیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه از او پرسیده شد از مردی که مسلمان شده در نصف از ماه رمضان چیست بر او از روزه آن
ماه امام گفت که نیست بر او مگر روزه آنکه یعنی که مسلمان شده در آن مراد آنست که قضای روزه نصف اول بر او فرض نیست **دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه علیهم السلام ان علیا علیه السلام کان یقول فی رجل اسلم فی نصف شهر رمضان انه لیس علیه الا ما یستقبل **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق از پدران او علیهم السلام اینکه علی علیه السلام بود که میگفت در مردی که مسلمان شده در نصف ماه رمضان
که بر او نیست از آن چیزی که نیست بر او روزه مگر آنچه رو بما آورد **سیوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قوم اسلموا فی شهر رمضان
وقد مضی منه ایام هل علیهم ان یقضوا ما مضی منه او یومهم الذی اسلموا فیه فقال لیس علیهم قضاء ولا یومهم الذی اسلموا فیه الا ان یکونوا
اسلموا قبل طلوع الفجر **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جمعی که مسلمان شده اند در ماه رمضان بر حالی که بتحقیق گذشته بود از آن
ماه روزی چند آیا بر ایشان است اینکه روزه دارند آنچه را که گذشت از آن ماه یا روزه دارند روز خود را که مسلمان شده اند
در آن پس امام گفت که نیست بر ایشان قضای برای ایام گذشته و نه روزه روز آن روز که مسلمان شده اند در آن مگر اینکه باشند
باین روش که مسلمان شده باشند پیش از طلوع صبح صادق **باب چهل و هفتم اصل ابواب السفر باب کراهیة السفر فی شهر رمضان**
شرح این هفت باب با جامی متعلق بسفر است از آنجمله باب بیان ناخوش شمردن سفر در ماه رمضان است و در این باب دو حدیث
است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخروج اذا دخل شهر رمضان قال لا الا فیما اخبرک به خروج الی مکة او غزو
فی سبیل الله او مال تخاف هلاکه او اخ ترید وداعه وانه لیس اخا من الاب والام **شرح** خروج مرفوع و خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر هو خروج و خبر محذوف راجح است یعنی خروج حسن او مستثنی است که غزو و ما بعد آن مجرورات بعطف بر مکة **یعنی** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از بیرون رفتن بسفر چون داخل شود ماه رمضان بر رویت هلال آن مثلا امام گفت که خوب نیست مگر در آنچه

خبر جید هم ترا بایان نحو و احرب فرد حیث لبوس ملکه یا لبوس جادوی در راه اسلاغ یا لبوس مالی که ترس ضایع شدن انرا یا لبوس برادری
که میخواهی وداع او را چون سفر رفتنی باشد و بهر رسته که آن برادر دینی برادری که از پدر و مادر باشد بلکه مراد برادر دینی و ایمانی است

دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یدخل شهر رمضان و هو مقیم لا یرید براحا ثم یبدو له بعد ما یدخل شهر رمضان
ان یسافر فسکت فسألته غیر مرة فقال یقیم افضل الا ان تکون له حاجة لا بد من الخروج فیها
او یتخوف علی ماله شرح غیر منصوب و نایب مفعول مطلق است و مضاف است یقیم مبتدا است و افضل خبر و جایز است که تکون را
افعال ناقصه جاجة مرفوع است و در بعض نسخ بجای آن حاجة است یتخوف صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل منصوب است یعنی روایت از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که داخل میشود ماه رمضان بر حالی که او مقیم است نمیخواهد سفر را بعد از آن
بخاطرش میرسد او را بعد از آنکه داخل میشود ماه رمضان اینکه سفر کند پس امام ساکت شد پس پرسیدم او را چند بار پس امام گفت که اینکه
اقامت کند فضل است مگر اینکه باشد حاجتی که نیست چاره از بیرون رفتن در آن یا بترسد که قافله بر سر راه باشد که اگر با ایشان نرود
قافله دیگر بهم نرسد و حاجت ضروری او فوت شود یا بترسد بر مال خود باب چهل و هشتم اصل باب کراهیة الصوم فی
السفر شرح ++ این باب بیان ناخوش شمردن روزه داشتن است در سفر و در این باب شش حدیث است اول اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام قول الله عز وجل فمن شهد منکم الشهر فلیصمه قال ما ابینها من شهد فلیصمه و من سافر فلا یصمه شرح ما ابینها ما بیان تعجب و یا اوله
نقطه در یا بین و نون ابینها ماضی غایب معلوم باب افعال فعل تعجب است و ضمیر راجع به آیت است زیرا که مقصود سایل سوال از روزه مسافر
است که در همه آیت است و کافی در موضوع این آیت باعتبار شمار آن فمن بر ما تقدم است که دلالت میکند بر اینکه شهود شهر عبارت است از علم بدخول
آن شرعی اقامت در آن زیرا که بنا بر این تقدیر تفریع است ما بعد آن بر سابق معقول میشود و ایضا اگر مراد آن می بود بایستی که بجای من
شهد منکم کوید و من شهد منکم زیرا که چنانچه مسافر روزه نمیدارد مریض نیز روزه نمیدارد و برای تقویت این دلالت تقدیم مریض
بر مسافر شده پس ذکر و من کان مریضا تاکید است چنانچه بیان شده در شرح حدیث دوم باب هفتم یعنی گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که قول الله عز و جل در سوره بقره که پس هر که دریافت از جمله شما ماه رمضان را پس باید که روزه دارد انرا تا آخر آیت
امام گفت که چه ظاهر است آن آیت بیان این آنکه هر که دریافت پس باید که روزه دارد و آنرا و هر که سفر کرد با وجود دانستن آن پس
باید که روزه ندارد انرا مانند مریض دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز وجل تصدق علی مرضی امتی و مسافریها
بالتقصیر و الافطار أیسر احدکم اذا تصدق بصدقة ان ترد علیه شرح تقصیر ایجاب عدم خوردن روزه است پس و الافطار
عطف تفسیر تقصیر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله عز و جل تصدق کرد بر بیماران امت من و مسافران ایشان
بکوتاه کردن روزه و خوردن آن آیا خوشحال میکند یکی از شما را چون تصدق کند بصدقه اینکه برگردانیده شود بر او مراد این است که صوم
مریض و مسافر حرام است و الله تعالی را غضب می آورد مانند صوم عید فطر و اضحی بنا بر اینکه گفته در سوره اعراف قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصائم فی السفر فی شهر رمضان کالمفطر
فیه فی الحضر ثم قال ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اصوم شهر رمضان فی السفر فقال لا فقال یا رسول الله انه
علی یسیر فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز وجل تصدق علی مرضی امتی و مسافریها بالافطار فی شهر رمضان أیحب احدکم لو
تصدق بصدقة ان ترد علیه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت روزه دارنده در سفر در ماه رمضان مانند افطار کننده در
ماه رمضان در حضر است باعتبار اینکه روزه مخالفت کرده است مقتضای آیت سوره بقره را که مذکور شد در حدیث اول این باب بعد از آن
امام گفت که بدرستی که آمد مردی نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای رسول الله آیا روزه میدارم ماه رمضان را در سفر پس گفت نه
پس آن مرد گفت که ای رسول الله بدرستی که آن روزه در سفر بر من آسان است پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله عز و جل تصدق کرد
او بر بیماران امت من و مسافران ایشان بخوردن روزه در ماه رمضان آیا خوش می آید یکی از شما را اگر تصدق کند بصدقه اینکه بر
او ردّ کرده شود بسوی او چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیار امتی الذین اذا سافروا افطروا و قصروا و اذا احسنوا

استبشروا و اذا اساؤوا استغفروا و شرار امتی الذین ولدوا فی النعیم و غذوا به یاکلون طیب الطعام و یلبسون لین الثیاب و اذا تکلموا لم
یصدقوا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بهتران امت من جمعی اند که چون سفر کنند خورند روزه را و کوتاه کنند نماز را و چون
نیکی کنند که ده روی کنند و خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار کنند و بدتران امت من جمعی اند که زاده شده اند در نعمت و غذا داده
شده اند بآن نعمت میخورند پاکیزه خوردنی را و می پوشند نرم جامه را و چون سخن گویند راست نمیگویند چنانچه متعارف است در اکثر
اهل نعم پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خرج الرجل فی شهر رمضان مسافرا افطر و قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
خرج من المدینة الی مکة فی شهر رمضان و معه الناس و فیهم المشاة فلما انتهی الی کراع الغمیم دعا بقدح من ماء فیما بین الظهر و العصر فشربه
و افطر ثم افطر الناس معه و تم اناس علی صومهم فسماهم العصاة و انما یؤخذ باخر امر رسول الله صلی الله علیه و آله شرح کراع الغمیم کاف
تخفیف را و سقوط و الف و عین بی نقطه و غین نقطه دار تا کسی که این اسم بیرون آمده و باریک شده غمیم بفتح غین با نقطه و کسر
میم و سکون یا و دو نقطه و در پایین اسم سنگستانی است که نزدیک مدینه است و رسیدن مسافر از مدینه بکراع آن بملاحظه رسیدن او بحد
ترخص است و در حوالی مدینه دو سنگستان بزرگ است که دور انرا فراگرفته و جمعی تفسیر کراع الغمیم را مختلف کرده اند صاحب قاموس گفته
که کراع الغمیم موضع علی ثلاثة امیال من عسفان و گفته که کراع الغمیم کامیر وادی بین الحرمین علی مرحلتین من مکة و جوهری گفته که کراع الغمیم موضع
بالحجاز و ابن اثیر در نهایه گفته که و فیه خرج عام الحدیبیة حتی بلغ کراع الغمیم هو اسم موضع بین مکة و المدینة و الکراع جانب مستطیل من
الحرة تشبیها بالکراع و هو ما دون الرکبة من الساق و الغمیم بالفتح واد بالحجاز و در کتاب خلاصة تاریخ المدینة گفته است که الغمیم بالفتح
موضع بین رابغ و الجحفة اقطعه النبی صلی الله علیه و آله او نفرا من موالیه یضاف الیه کراع الغمیم و هو جبل اسود الغمیم قال المجد و قال ابن
شبابة الغمیم بین عسفان و ضجنان و قال عیاض هو واد بعد عسفان بثمانیة امیال و الکراع جبل اسود بطرف الحرة یمتد الی الوادی یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بیرون رود مرد در ماه رمضان بر حالی که مسافر باشد افطار میکند و امام گفت
که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت از مدینه بسوی مکه در ماه رمضان و با او بودند مردم و در میان ایشان
بودند پیادگان پس وقتی که رسید بموضع ترخص که کراع الغمیم است طلب کرد قدحی از آب را در میان ظهر و عصر پس آشامید آنرا و خورد روزه را
بعد از آن خوردند مردم با او و باقی ماندند جمعی بر روزه خودشان پس نام نهاد ایشان را عاصیان باین معنی که تا آخر عمر ایشان را عاصیان
میگفت و جز این نیست که چیده میشود بآخر کار رسول الله صلی الله علیه و آله اشارت است باینکه اگر مخالفان دعوی نسخ حرمت صوم در سفر
کنند باطل است زیرا که این قضیه در آخر کار بوده ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمی رسول الله صلی الله علیه و آله قوما صاموا
حین افطر و قصر عصاة و قال هم العصاة الی یوم القیامة و انا لنعرف ابناءهم و ابناء ابنائهم الی یومنا هذا شرح روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نام نهاد رسول الله صلی الله علیه و آله جمعی را که روزه داشتند در وقتی که او افطار کرد و کوتاه کرد نماز را
عاصیان و گفت که ایشانند عاصیان تا روز قیامت باین معنی که تا روز قیامت موافقت ایشان در این بدعت یا بو عمر دیگر کنند باعث
گناهی علیحده برای ایشان میشود و بدرستی که ما هر آینه میشناسیم پسران ایشان را و پسران پسران ایشان را تا امروز هفتم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لو ان رجلا مات صائما فی السفر ما صلیت علیه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که
اگر اینکه مردی میمیرد روزه دار در سفر در ماه رمضان در حضور من نماز میگزاردم بر او باب چهل و نهم اصل باب من صام
فی السفر بجهالة شرح این باب بیان کسی است که روزه داشت در سفر در ماه رمضان از روی نادانی و در این باب سه حدیث
است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له رجل صام فی السفر فقال ان کان بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و آله
نهی عن ذلک فعلیه القضاء و ان لم یکن بلغه فلا شیء علیه شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را
که مردی روزه داشته در سفر چون است پس امام گفت که اگر باشد که رسیده باشد او را اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نهی
کرده از آن روزه خواه بعنوان آیت سوره بقره که مذکور شد در حدیث اول باب سابق و خواه بروایت دیگر مثل تواتر آن از ائمه
اهل البیت علیهم السلام پس بر او است قضا و اگر نرسیده باشد بوی که روزه باطل است پس نیست چیزی از قضا بر او دوم اصل عن ابی عبد الله

عليه السلام قال من صام في السفر بجهالة لم يقضه **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که هر که روزه داشته در سفر در ماه رمضان با جهل
بمسئله قضا نميکند آنرا **سوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سافر الرجل في شهر رمضان افطر وان صامه بجهالة لم يقضه   اين ظاهر است
از شرح سابق **باب پنجاهم اصل باب من لا يجب له الافطار والتقصير في السفر ومن يجب له ذلك شرح**
اين باب بيان کسي است که ثابت نيست براي او افطار روزه و کوتاه کردن نماز در سفر و بيان کسي که ثابت است براي او و آنچه مذکور شده در اين باب
هفت حديث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال المكاري والجمال الذي يختلف وليس له مقام يتم الصلوة ويصوم شهر رمضان **شرح**
المكاري بضم ميم و تخفيف كاف والفتح كسر را و اسقاط و تخفيف ياء الانقطاع و يا سبيل کسي که کار او کرايه دادن ستور و همراه آن بودن است
الاختلاف آمد و رفت مقام بضم ميم مصدر باب افعال است بمعني درنگ کردن و مراد اينست که درنگ او بقدر کار سازي است و توطن نيست زيرا که
شغل او تردد است چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حديث اول باب هشتادم که باب صلوة الملاحين والمکارين ... عليهم له
يعني روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که ستوردار و ساربان که تردد ميکند با ستور يا با شتر و نيست او را در جائي توطن تمام
ميکند نماز را و روزه ميدارد در ماه رمضان مراد اينست که سفر که مذکور است در آيت سوره بقره شامل حال او نيست زيرا که شغل او تردد است **دوم**
اصل عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه قال لا يفطر الرجل في شهر رمضان الا في سبيل حق **شرح** گفته در مجمع ابن ابي عمير گفته که انه ممن اجمع اصحابنا
علی تصحيح ما يصح عنه و اقروا له بالفقه والعلم و او از راويان امام رضا و امام محمد تقي عليهما السلام است **يعني** روايت از محمد بن ابي عمير از بعض
ياران او گفت که افطار نميکند مرد در ماه رمضان مگر در راهي که آن راه امري حق باشد مراد اينست که در سفر باطل افطار نميتواند کرد **سيوم**
اصل عن محمد بن مروان عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول من سافر قصر وافطر الا ان يكون رجلا سفره الى صيد او في معصية الله او رسولا
لمن يعصي الله او في طلب شحناء او سعاية ضرر علی قوم مسلمين **شرح** ... اجحاف اخبار مذهب ائمه ضلالت و ترويج دين باطل است که باعث
تعدي حدود الله ميشود چنانچه گفته در سوره نساء و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده ... اينکه باعث شقاق ...
الشحناء بفتح شين ... بالقطع و سكون حاء بي نقطه و نون والف ممدوده دشمني ... جمع السعاية بکسر سين بي نقطه و عين بي نقطه والف و ياء دو
نقطه در پائين کسب چيزي **يعني** روايت از محمد بن مروان از امام جعفر صادق عليه السلام گفت شنيدم از امام ميگفت که هر که سفر کند کوتاه ميکند
نماز و روزه را مگر آنکه باشد مردي که سفر او بسوي صيد است بمعني که صيد لهو مطلب او باشد ... طلب ...
مذهب باطل باشد يا باشد آن مرد فرستاده از جانب کسي که ترويج مذهب باطل ميکند يا در طلب عداوت ميان مردم باشد ...
... براي جمعي مسلمانان ... باشد **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يشيع اخاه في شهر رمضان ...
مسيرة يوم او يومين من اخوانه ايفطر او يصوم قال يفطر **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردي که همراهي ميکند برادر خود را در ماه
رمضان پس ميرسد بمسافت روزي يا با مردي از برادران مؤمن خود را يا افطار ميکند يا روزه ميدارد امام گفت که افطار ميکند مراد
اينست که اين سفر باطل نيست **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام في الرجل يشيع اخاه مسيرة يوم او يومين او ثلثة قال
ان كان في شهر رمضان فليفطر قلت ايهما افضل يصوم او يشيعه قال يشيعه ان الله عز وجل قد وضعه عنه **شرح** روايت از محمد بن مسلم از
امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليه السلام در مردي که همراهي ميکند برادر خود را در مسافت يکروز يا دو روز يا سه روز امام گفت
که اگر باشد در ماه رمضان پس بايد که افطار کند گفتم که کدام افضل است اينکه روزه دارد يا اينکه همراهي کند او را امام گفت اينکه
همراهي کند او را بدرستيکه الله عز وجل گذاشته روزه را از او و بيان اين مي آيد در شرح حديث آخر اين باب **ششم اصل**
قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل من اصحابي قد جاءني خبره من الاعوص وذلك في شهر رمضان اتلقاه وافطر قال نعم قلت اتلقاه وافطر
او اقيم واصوم قال تلقاه وافطر **شرح** الاعوص بفتح همزه و سكون عين بي نقطه و فتح واو و صاد بي نقطه موضعي است در جانب مشرق
مدينه **يعني** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که مردي از ياران من تحقيق آمده خبر او از اعوص که از سفر بازگشته و بانجا رسيده و آن
در ماه رمضان است آيا جائز است اينکه برخورم او را باستقبال و افطار کنم امام گفت که آري گفتم که آيا برخورم او را و افطار کنم يا درنگ
کنم و روزه دارم امام گفت که برخور او را و افطار کن **هفتم اصل** عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت الرجل يشيع اخاه

شهر رمضان اليوم واليومين قال يفطر ويقضي قيل له فذلك افضل او يقيم ولا يشيعه قال يشيعه ويفطر فان ذلك حق عليه **شرح** روايت از زراره
از امام محمد باقر عليه السلام گفت که گفتم امام را که مردي همراهي ميکند برادر خود را در ماه رمضان يکروز و دو روز امام گفت که افطار ميکند و قضا ميکند
گفته شد امام را که پس آيا آن افضل است يا اينکه درنگ کند و همراهي نکند گفت اينکه همراهي کند او را و افطار کند بجهت اينکه آن حقيست براو و مراد
اينست که آن مستحب و حق اخوت است و ترک سفر در ماه رمضان مستحب و حق الله است اول مقدم است بر دوم چون معارض واقع شود **باب پنجاه**
و يکم اصل باب صوم التطوع في السفر وتقديمه وقضائه شرح اين باب بيان روزه نافله در سفر است و بيان تقديم آن روزه
در سفر و بيان قضاي آن روزه بعد از فراغ از سفر و در اين باب پنج حديث است **اول اصل** خرج ابو عبد الله عليه السلام من المدينة في ايام بقين
من شعبان فكان يصوم ثم دخل عليه شهر رمضان وهو في السفر فافطر فقيل له تصوم شعبان وتفطر شهر رمضان فقال نعم شعبان الي ان شئت
صمت وان شئت لا وشهر رمضان عزم من الله عز وجل علي الافطار **شرح** العزم بفتح و ضم عين بي نقطه و سكون زاي بالقطع مصدر باب ضرب
خواستن چيزي بعنوان جزم و اين اشارت است بآيت سوره بقره که بيان شده در شرح حديث اول باب چهل و هشتم که باب کراهية الصوم في السفر است
يعني بيرون رفت امام جعفر صادق عليه السلام از مدينه در چند روز که مانده بود از شعبان پس بود امام که روزه ميداشت بعد از آن داخل
شد براو ماه رمضان و او در سفر بود پس افطار کرد پس گفته شد او را که آيا روزه ميداري شعبان را و افطار ميکني ماه رمضان را پس گفت که
آري بيان اين آنکه شعبان مفوض بسوي من است اگر خواهم روزه ميدارم و اگر خواهم نميدارم و ماه رمضان حکم جزم است از جانب الله
عز وجل بيان اينکه فرض است بر من افطار **سيوم اصل** عن عذافر قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اصوم هذه الثلثة الايام في الشهر
فربما سافرت وربما اصابتني علة فيجب علي قضاؤها قال فقال لي انما يجب الفرض فاما غير الفرض فانت فيه بالخيار قلت بالخيار في السفر والمرض
قال فقال المرض قد وضعه الله عز وجل عنك والسفر ان شئت فاقضه وان لم تقضه فلا جناح عليك **شرح** عذافر بضم عين بي نقطه و تخفيف ذال با نقطه
والفاء بكسر فاء و را بي نقطه است و واجب انچنانچه چيزيست که تارک آن مستحق عذاب آخرت ... روزه ماه رمضان
و قضاي آن و خواه نذر شرعي و دوم مستحب مؤکد است پس مستحب غير مؤکد مثل قضاي روزه سه روز که در سفر خورده باشد مستحب است اما واجب نيست
بخلاف قضاي سه روز که در مرض خورده شده باشد که مستحب نيست اصلا بمعني که قضاي قضا مستحب نيست اگرچه اصل روزه مستحب باشد **يعني** روايت
از عذافر گفت که گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که روزه ميدارم اين سه روز را در ماه که پنجشنبه اول و چهارشنبه ميان و پنجشنبه آخر است پس بسا که
سفر کردم و بسا که برخورد مرا مرضي پس آيا واجب ميشود بر من قضاي آنها راوي گفت که پس امام گفت مرا که جز اين نيست که واجب ميشود قضاي
فرض چون در سفر يا مرض خورده شود پس اما غير فرض پس تو در قضاي آن مختاري گفتم که آيا مختارم در سفر و مرض راوي گفت که پس امام گفت
اما مرض تحقيق و الحق انداخته آنرا الله عز وجل از تو و سفر اگر خواهي پس قضا کن آنرا و اگر قضا نکني آنرا پس نيست گناهي بر تو **سيوم اصل**
عن سعد بن سعد الاشعري عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سالته عن صوم ثلثة ايام في الشهر هل فيه قضاء علي المسافر قال لا **شرح** روايت از سعد بن
سعد اشعري از امام رضا عليه السلام گفت پرسيدم امام را از روزه سه روز در ماه آيا هست در آن قضائي بر مسافر چون از سفر باز آيد گفت که نه
مراد اينست که واجب نيست اگرچه مستحب غير مؤکد است چنانچه بيان شد در شرح حديث سابق **چهارم اصل** قلت للرضا عليه السلام اريد السفر
فاصوم الشهر الذي اسافر فيه قال لا قلت فاذا قدمت اقضيه قال لا كما لا تصوم كذلك لا تقضي **شرح** گفتم امام رضا عليه السلام را که اراده
سفر ميکنم پس آيا روزه دارم بعنوان تقديم سه روز ماه را براي ماهي که سفر خواهم کرد در آن امام گفت که نه گفتم که پس چون باز آيم از سفر
قضا ميکنم آن روزه را گفت که چنانچه روزه نميداري هم چنان قضا نميکني مراد اينست که روزه سه روز اگرچه در حضر واجب است اما در سفر
واجب نيست و قضاي آن نيز واجب نيست اگرچه مستحب غير مؤکد باشد چنانچه بيان شد در شرح حديث دوم اين باب **پنجم اصل** عن رجل قال
كنت مع ابي عبد الله عليه السلام فيما بين مكة والمدينة في شعبان وهو صائم ثم رأينا هلال شهر رمضان فافطر فقلت جعلت فداك امس كان من
شعبان وانت صائم واليوم من شهر رمضان وانت مفطر فقال ان ذلك تطوع ولنا ان نفعل ما شئنا وهذا فرض فليس لنا ان نفعل الا
ما امرنا **شرح** مضمون اين ظاهر است از شرح حديث اول اين باب **باب پنجاه و دوم اصل باب الرجل يريد السفر او يقدم من سفر**
في شهر رمضان شرح اين باب بيان وقتيست که اراده ميکند سفر را يا مي آيد از سفري در ماه رمضان و در اين باب نه حديث است

اول اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجل يخرج من بيته يريد السفر و هو صائم قال فقال ان خرج من قبل
ان ينتصف النهار فليفطر و ليقض ذلك اليوم و ان خرج بعد الزوال فليتم يومه شرح روايت از حلبي از امام جعفر صادق عليه السلام
اينكه او پرسيده شد از مردي كه بيرون ميرود از خانه خود بر جايي كه اراده ميكند سفر را و او صايم است راوي گفت پس امام گفت
كه اگر بيرون رود از خانه خود پيش از آنكه منتصف رسد روز پس بايد كه افطار كند بعد از وصول بحد ترخص هر چند كه آن بعد از زوال
باشد و بايد كه قضا كند آن روز را و اگر بيرون رود بعد از زوال آفتاب پس بايد كه اتمام كند روزه را در روز خود دوم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا خرج الرجل في شهر رمضان بعد الزوال اتم الصيام و اذا خرج قبل الزوال افطر شرح اين ظاهر
است از شرح سابق سيوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يسافر في شهر رمضان يصوم او يفطر قال ان خرج قبل الزوال
فليفطر و ان خرج بعد الزوال فليصم شرح مضمون اين موافق سابق است اصل و قال يعرف ذلك بقول علي عليه السلام اصوم و افطر حتي
اذا زالت الشمس عزم علي الصيام شرح عزم الصوم مجهول باب تعب است و بيان شده در شرح حديث اول باب ما ياتي في الصيام كلام
امام جعفر صادق عليه السلام است براي تفسير ضمير مستتر در عزم الصيام منصوب و مرفوع ميتواند بود يعني و امام گفت كه شناخته ميشود آن
از قول علي عليه السلام كه در روزي كه اراده سفر ميكنم روزه ميدارم پيش از شروع در سفر و افطار ميكنم بعد از آن تا آنكه چون زوال
آفتاب شود پيش از شروع در سفر عزم مي شود بر من منع اين روزه را چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سافر
الرجل في شهر رمضان فخرج بعد نصف النهار عليه صيام ذلك اليوم و يعتد به من شهر رمضان فاذا دخل ارضا قبل طلوع الفجر و هو يريد
الاقامة بها فعليه صوم ذلك اليوم و ان دخل بعد طلوع الفجر فلا صيام عليه و ان شاء صام شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت كه چون سفر كند مرد در ماه رمضان پس بيرون رود از خانه خود بعد از نصف روز پس بر اوست روزه آن روز و حساب
ميكند آن را از ماه رمضان پس چون داخل شود زميني را پيش از طلوع فجر صادق بر حالي كه او اراده دارد درنگ در آن جا بگيرد
روزه آن روز و اگر داخل شود بعد از طلوع فجر پس نيست روزه بر او و اگر خواهد روزه ميدارد مراد اينست كه اگر خواهد پيش از دخول
افطار ميكند و روزه نميدارد و اگر خواهد افطار نميكند و روزه ميدارد پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يقدم في شهر رمضان من سفر حتي يري انه سيدخل اهله ضحوة او ارتفاع النهار فقال اذا طلع الفجر و هو خارج و لم يدخل اهله فهو
بالخيار ان شاء صام و ان شاء افطر شرح الضحوة بفتح ضاد با نقطه و سكون حاء بي نقطه و فتح واو روز كه بعد از طلوع آفتاب و
از بلند شدن آفتاب است بنا بر تفسير جوهري ليكن صاحب قاموس تفسير آن با ارتفاع النهار كرده و بنا بر اين او از شك راوي خواهد
بود و ارتفاع منصوب و نايب ظرف زمان است و مراد به نهار علامات نهار است كه آفتاب باشد و لم يدخل اهله از قبيل عطف تفسير است يعني
پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردي كه مي آيد در ماه رمضان از سفري تا آنكه گمان ميدارد كه او عنقريب داخل ميشود خانه
خود را در اول روز يا وقت بلند شدن آفتاب روز پس امام گفت كه چون طلوع كند فجر بر حالي كه او در بيرون باشد و داخل نشده
باشد خانه خود را پس او مختار است اگر خواهد چيزي نميخورد و روزه ميدارد و اگر خواهد ميخورد ششم اصل سألنا ابا جعفر عليه السلام
عن الرجل يقدم من سفره في شهر رمضان فيدخل اهله حين يصبح او ارتفاع النهار قال اذا طلع الفجر و هو خارج و لم يدخل اهله فهو بالخيار
ان شاء صام و ان شاء افطر شرح مضمون اين موافق سابق است هفتم اصل سألت ابا الحسن عليه السلام عن الرجل قدم من
سفره في شهر رمضان و لم يطعم شيئا قبل الزوال قال يصوم شرح مضمون اين ظاهر است از شرح سابق هشتم اصل عن سماعة قال
سألته عن مسافر دخل اهله قبل زوال الشمس و قد اكل قال لا ينبغي له ان ياكل يومه ذلك شيئا و لا يواقع في شهر رمضان ان كان له اهل
شرح و لا يواقع منصوب و در لفظ في شهر رمضان براي تطويل است يعني روايت از سماعه كه از راويان امام جعفر صادق و امام موسي كاظم
عليهما السلام است گفت پرسيدم امام را از مسافري كه داخل شد خانه خود را پيش از زوال آفتاب بر حالي كه بتحقيق خورده بود امام گفت
كه سزاوار نيست او را اينكه خورد در آن روز خود چيزي را و نه اينكه جماع كند در ماه رمضان اگر باشد او را زن مراد اينست كه در تمام
روز مستحب است او را امساك از جمله صوم نهم اصل عن محمد بن عيسي بن عبيد عن يونس قال قال في المسافر الذي يدخل

شرح دوم

اهله و هو جنب قبل الزوال و لم يكن اكل فعليه ان يتم صومه و لا قضاء عليه يعني اذا كانت جنابته من احتلام يعني يونس بن عبد الرحمن
از راويان امام موسي كاظم و امام رضا عليهما السلام است و كتاب او معتمد عليه است زيرا كه هر چه در آن گفت مسموع او از امام است پس قال
در اول راجع بمحمد و در دوم راجع بيونس است يا در اول راجع بيونس و در دوم راجع بامام است كه روايت از او است قال در
سيوم تكرار دوم است يعني تا آخر كلام محمد يا كلام يونس است يعني روايت از محمد بن عيسي بن عبيد از يونس گفت كه گفت در مسافري
كه داخل ميشود خانه خود را در ماه رمضان بر حالي كه بتحقيق خورد چيزي پيش از دخول او گفت كه باز ميدارد از خوردن در
باقيمانده روز خورده بر اوست قضا و گفت در مسافري كه داخل ميشود خانه خود را بر حالي كه او جنب است پيش از زوال
آفتاب بر حالي كه نخورده باشد چيزي را خورده باشد پس بر اوست اينكه اتمام كند روزه خود را و نيست قضا بر او ميخواهد يونس كه
چون باشد جنابت او از احتلام اشارت است باينكه جنابت باختيار منافي خوردن طعام است باب هشتاد و سيوم اصل باب
من دخل بلدة فاراد المقام بها او لم يرد شرح مقام بضم ميم مصدر باب افعال است يعني اين باب بيان كسي است كه داخل شد
شهري را در سفر پس اراده كرد درنگ را يا اراده نكرد و در اين باب دو حديث است اول اصل عن ابي بصير قال اذا قدمت
ارضا و انت تريد ان تقيم بها عشرة ايام فصم و اتمم و ان كنت تريد ان تقيم اقل من عشرة ايام فافطر ما بينك و بين شهر فاذا
بلغ الشهر فاتم الصلوة و الصيام و ان قلت لم قلت غدوة شرح اكتفا بافطار در قول امام عليه السلام كه فافطر اشارت است باينكه
نقص صلوة در بعض اين صورت واجب نيست مثل اينكه قصد اقامت هشت ايام كرده باشد زيرا كه در آن صورت مخير است بنابر آنچه
گذشت در كتاب الصلوة در حديث سيوم باب المسافر يقدم البلدة كم يقصر الصلوة كه باب هفتاد و نهم است مراد از شهر سي شبانه روز
است بنابر ظاهر آنچه گذشت در كتاب الصلوة در حديث سيوم باب هفتاد و نهم كه فليعد ثلثين يوما يا مراد از شهر مشترك ميان آن
و ميان مدتي است كه از اول ماه بهلال تا ميانه دو آن كه ماهي است و نه شبانه روز مي باشد ضمير مستتر در بلغ راجع بان يقيم است الشهر منصوب
است و ان قلت اصليه است الغدوه بضم غين با نقطه و سكون دال بي نقطه اول روز يعني روايت از ابو بصير كه از راويان
امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام است گفت كه چون آيي زميني را بر حالي كه تو اراده داري اينكه درنگ كني در آن مقدار
ده شبانه روز پس روزه دار و اتمام كن نماز را و اگر باشي بر روشي كه اراده كني اينكه درنگ كني كمتر از مقدار ده شبانه
روز پس افطار كن در ميان تو و ميان يكماه پس چون درنگ رسد يكماه پس اتمام كن نماز را و روزه را هر چند كه با خود گويي كه
كوچ ميكنم در اول روز دوم اصل عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الرجل يدركه شهر رمضان في السفر
فيقيم الايام في المكان عليه صوم قال لا حتي يجمع علي مقام عشرة ايام و اذا اجمع علي مقام عشرة ايام صام و اتم الصلوة قال و سألته
عن الرجل يكون عليه ايام من شهر رمضان و هو مسافر يقضي اذا اقام في المكان قال لا حتي يجمع علي مقام عشرة ايام شرح الاجماع
عزم و اراده چيزي مقام هر جا بضم ميم مصدر باب افعال است يعني روايت از علي بن جعفر از برادرش امام موسي كاظم عليه السلام
گفت پرسيدم امام را از مردي كه در مي يابد او را ماه رمضان در سفر پس درنگ ميكند چند روز در مكاني آيا بر اوست روزه
امام گفت كه نه تا آنكه اراده جزم كند بر درنگ مقدار ده شبانه روز پس چون اراده جزم كند بر درنگ مقدار ده شبانه روز
روزه ميدارد و اتمام ميكند نماز را راوي گفت كه و پرسيدم امام را از مردي كه مي باشد بر او قضاي چند روز از ماه رمضان
و او مسافر است آيا قضا ميكند چون درنگ كند در مكاني امام گفت كه نه تا آنكه اراده جزم كند بر درنگ مقدار ده شبانه روز
باب هشتاد و چهارم اصل باب الرجل يجامع اهله في السفر او يقدم من سفر في شهر رمضان شرح يقدم بفا و دال بي نقطه
بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب يا باب تفعيل ماخوذ است از فدام بكسر و فتح فاء يعني آنچه بر دهن آدمي و ابريق و مانند آنها بسته شود
الفدم و التفديم بستن خرقه بر دهن و اينجا استعاره شد براي ترك مجامعت اهل خود چنانچه گويا كه بندي بر فرج اهل گذاشته مي
براي تسبيبات في شهر صفت سفر است يعني اين باب بيان مرد است كه جماع ميكند زن خود را در سفر يا خود را بالكليه نگاه ميدارد از
جماع بسبب سفري كه در ماه رمضان است با نيت كه براي تعظيم ماه رمضان ترك جماع در روزهاي آنها ميكند و در اين باب هفت حديث است

اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یسافر فی شهر رمضان اله ان یصیب من النساء قال نعم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی که سفر میکند در ماه رمضان آیا جایز است او را اینکه دریابد جماع را که خواهد از زنان امام گفت آری دوم اصل
سالت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل اتی اهله فی شهر رمضان وهو مسافر قال لا باس شرح مضمون این موافق سابق است سیوم اصل
عن عبد الملك بن عتبة الهاشمی قال سالت ابا الحسن علیه السلام یعنی موسی علیه السلام عن الرجل یجامع اهله فی السفر وهو فی شهر رمضان
قال لا باس به شرح مضمون این نیز موافق سابق است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یسافر ومعه جاریة فی شهر رمضان
هل یقع علیها قال نعم شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یسافر فی شهر رمضان
ومعه جاریة له فله ان یصیب منها بالنهار فقال سبحان الله اما یعرف حرمة شهر رمضان ان له فی اللیل سبحا طویلا قلت الیس له ان یاكل
ویشرب ویقصر فقال ان الله عز وجل قد رخص للمسافر فی الافطار والتقصیر رحمة وتخفیفا لموضع التعب والنصب ووعث السفر ولم
یرخص له فی مجامعة النساء فی السفر بالنهار فی شهر رمضان واوجب علیه قضاء الصیام ولم یوجب علیه قضاء تمام الصلوة اذا آب من
سفره ثم قال والسنة لا تقاس وانی اذا سافرت فی شهر رمضان ما آكل الا القوت وما اشرب كل الری شرح سبحان الله منصوب بتقدیر استعمال
است سبحان الله برای تعجب است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دهم باب نوزدهم که باب معانی الاسماء واشتقاقها است
سبحا طویلا مذکور است در سوره المزمل السبح مصدر باب منع فارغ بودن کسی برای کاری که خواهد الیس له استفهام انکاری است برای
اعتراض واستدلال بقیاس موضع بفتح میم وسکون واو وکسر وفتح ضاد با نقطه وعین بی نقطه مصدر میمی باب ضرب است که النقل باب
منع شده بفتح فرود آمدن یا اسم زمان است التعب بفتح تاء دو نقطه در بالا وفتح عین بی نقطه وبا یک نقطه مصدر باب علم است و کسالت
النصب بفتح نون وفتح صاد بی نقطه وبا یک نقطه مصدر باب علم مانندگی الوعث بفتح واو وفتح عین بی نقطه وثاء سه نقطه مصدر باب
علم شکستگی خواه با فتادن از ستور و مانند آن باشد و خواه بدرستی بیگانگان و رفیقان و مانند ایشان باشد و خواه بخوف
راهزنان وراهداران باشد و خواه بمفارقت دوستان و یاران باشد و خواه بغیر اینها باشد واو وجب تا لم یوجب دلیل دوم است
بر ابطال انکار سایل و حاصل آن این است که امر بقضای روزه و عدم امر بقضای تتمه نماز دلالت بر تعظیم حرمت ماه رمضان میکند و
السنة لا تقاس دلیل سیوم است بر ابطال انکار سایل وانی اذا سافرت دلیل چهارم است بر انکار سایل القوت بضم قاف
وسکون واو وتاء دو نقطه در بالا آنچه باعث زیست شود از رزق و زیاده بر آن نباشد کل منصوب بنایب مفعول مطلق است و مضاف الیه
آن محذوف است بتقدیر شرب کل و آن مضاف است الری بکسر وفتح راء بی نقطه وتشدید یاء که اول آن منقلب از واو است مصدر باب
علم سیراب شدن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که سفر میکند در ماه رمضان و با او است کنیزی که او را است
پس آیا او را است اینکه دریابد آنچه که خواهد از آن کنیز در روز پس امام گفت که سبحان الله آیا نمیشناسد حرمت ماه رمضان را بدرستی
که او را است در شب فرصت کار دراز گفتم که آیا نیست مسافر را اینکه خورد و آشامد در روز و تقصیر کند نماز را پس امام در جواب گفت
که بدرستی که الله عز وجل دستوری داد برای مسافر در افطار روزه و تقصیر نماز برای رحم و کم بار کردن بسبب فرود آوردن و کسالت
و مانندگی و شکستگی سفر و دستوری نداد مسافر را در جماع زنان در سفر در روز ماه رمضان اشارت است باینکه خوردن و آشامیدن باعث
توانائی است بخلاف جماع که علت کسالت است والقضاء واجب کرد بر مسافر قضاء روزه و واجب نکرد بر او قضای تتمه نماز را چون برگردد از
سفر خود بعد از آن امام گفت که والقضاء طریقت رسول صلی الله علیه وآله که چون بعمل کرده و چون فرموده ثابت نمیشود بقیاس والقضاء
که چون من سفر کنم در ماه رمضان نمیخورم مگر قدر زیست نفس را و غیر از آن نمی آشامم تا کمال سیراب شدن اشارت است باینکه این قیاس مقصود
می بود اگر علت خوردن و آشامیدن از قدر ضرورت سفر محتاجی و زبونی بود و لیکن چنین نیست ششم اصل عن عبد الله بن سنان قال
سالته عن الرجل یاتی جاریته فی شهر رمضان بالنهار فی السفر فقال ما عرف هذا حق شهر رمضان ان له فی اللیل سبحا طویلا شرح
مضمون این ظاهر است از شرح سابق هفتم اصل قال الخلیفة الفضل عندی ان یوقر الرجل شهر رمضان ویمسك عن النساء فی السفر
الا ان یکون تغلبه الشهوة ویخاف علی نفسه فقد رخص له ان یاتی الحلال کما رخص للمسافر الذی لا یجد الماء اذا غلبه الشبق ان یاتی

الحلال

الحلال کما رخص للمسافر الذی لا یجد الماء اذا غلبه الشبق ان یاتی الحلال قال ولیوجر فی ذلك كما انه اذا اتی الحرام اثم شرح ظاهر سیاق
این فقرات این است که آنچه اینجا مذکور است مسموع مصنف رحمه الله تعالی است از صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن بی توسط
یکی از سفراء او نظیر اینکه در حدیث اول باب سابق مسموع از ابو بصیر را نسبت با ابو بصیر داد و در حدیث نهم باب سابق برای مسموع
یونس را نسبت بیونس داد و میتواند بود که بتوسط یکی از سفراء او باشد بنا بر اینکه شیخ طوسی در کتاب رجال مصنف را از من لم
یرو شمرده و بعضی خیال میکنند که کلام مصنف است از پیش خود و بهر تقدیر مشتمل است بر بیان طریق جمع میان احادیث سابقه
که بحسب ظاهر منافات دارد الفضل مصدر است و بجای اسم فاعل گذاشته شده برای مبالغه یعنی افضل است عندی از قبیل اجتهاد و رای
نیست بنا بر آنچه مذکور شد یعنی گفت کلینی از ناحیه مقدسه که افضل نزد من این است که تعظیم و توقیر کند مرد ماه رمضان را و نگاه دارد و
خود را از زنان در سفر در روز مگر آنکه بوده باشد بنیروئی که غالب شود او را شهوت و ترسد بر خود از صدور ناشروع و مانند
آن پس بتحقیق دستور داده شده او را اینکه آید نزد حلال خود چنانچه دستور داده شده برای مسافری که نمی یابد آب غسل را اگر
غالب شود بر او شوق جماع در اینکه آید نزد حلال خود چنانچه دستور داده شده امام صلوات الله وسلامه علیه گفت که و باجور میشود
آن قسم کس در آن جماع در روز ماه رمضان یا بی آب غسل چنانچه او چون آید نزد حرام گناهکار میشود و موافق این آیه در کتاب النکاح در
حدیث سیوم باب کراهیة الرهبانیة وترك الباه که باب صد و شصت و نهم است باب چهل و پنجم اصل باب صوم الحائض والمستحاضة
صوم الحائض والمستحاضة شرح این باب بیان روزه زن صاحب حیض و زن صاحب استحاضه است و در این باب یازده
حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الحائض تقضی الصوم قال نعم قلت تقضی الصلوة قال لا قلت من این جاء ذا قال
اول من قاس ابلیس شرح مضمون این حدیث گذشت در حدیث پنجم باب الطیب والریحان للصائم که باب سی و دوم است و در کتاب الحیض
در حدیث دوم باب بیستم که باب الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زن حائض
قضا میکند روزه را گفت که آری گفتم که قضا میکند نماز را گفت که نه گفتم که از کجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس کرد ابلیس است
سر غلط این قیاس مذکور است در کتاب الحیض در حدیث چهارم باب بیستم و سر غلط قیاس ابلیس گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم
[illegible] باب [illegible] که باب البدع والرای والمقاییس است دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن امراة
اصبحت صائمة فلما ارتفع النهار او كان العشی حاضت اتفطر قال نعم وان كان وقت المغرب فلتفطر قال وسالته عن امراة رات الطهر
فی اول النهار فی شهر رمضان فتغتسل ولم تطعم كیف تصنع فی ذلك الیوم قال تفطر ذلك الیوم فانما فطرها من الدم شرح مضمون این
می آید در حدیث هفتم این باب و در الكافی قبل بجای وقت است ولم تغتسل بجای فتغتسل است و بنا بر آن مراد این است که تاخیر کرد غسل
را و حاصل یکی است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که صبح رسیده در او در حالی
که روزه دار بوده پس چون بلند شد آفتاب روز یا شد آخر روز صاحب حیض شده آیا میخورد روزه را امام گفت که آری و اگر چه نزدیک غروب آفتاب باشد
پس باید که افطار کند حلبی گفت که و پرسیدم امام را از زنی که دید پاکی از حیض را در اول روز ماه رمضان پس غسل میکند در حالی
که چیزی نخورده باشد چه کار میکند در آن روز امام گفت که میخورد در آن روز چه نیست که خوردن او در آن جا بجز حیض است
با بیضه که خون حیض کار خوردن طعام میکند سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امراة تطمث فی شهر رمضان قبل ان
تغیب الشمس قال تفطر حین تطمث شرح تطمث بطاء بی نقطه وثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر یا علم است یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که حائض میشود در ماه رمضان پیش از آنکه فرو رود جمیع آفتاب امام گفت که افطار میکند
وقتی که حائض میشود چهارم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن المراة تلد بعد العصر اتتم ذلك الیوم ام تفطر قال تفطر ثم تقضی ذلك الیوم
شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنی که میزاید بعد از عصر که اول ربع چهارم روز است آیا تمام میکند در آن روز روزه
را یا میخورد گفت که میخورد بعد از آن قضا میکند آن روز را پنجم اصل عن سماعة بن مهران قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
المستحاضة قال فقال تصوم شهر رمضان الا الایام التی كانت تحیض فیهن ثم تقضیها بعده شرح روایت است از سماعه بن مهران که

پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که جنب یا مستحاضه او گشته است آیا دو گفت که امام گفت که روزه میدارد در ماه رمضان اگر روزها بسیار
کرده پیش از آنکه مستحاضه او با بیرون شود که حایض میشده و آنها بعد از آن قضا میکند یا نه البعد از ماه رمضان **ششم اصل**
عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه علیه السلام امرأة طهرت من حیضها او من دم نفاسها فی اول یوم من شهر رمضان ثم استحاضت فصلت و
صامت شهر رمضان کله من غیر ان تعمل ما تعمل المستحاضة من الغسل لکل صلاتین فهل یجوز صومها و صلوتها ام لا فکتب علیه السلام تقضی صومها
و لا تقضی صلوتها ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یامر فاطمة صلوات الله علیها والمؤمنات من نسائه بذلک **شرح** روایت
از علی بن مهزیار که از راویان امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است گفت نوشتم بسوی امام علیه السلام که زنی پاک شده
از حیض خود یا از خون زائیدن او در اول روزی از ماه رمضان بعد از آن صاحب استحاضه شد پس نماز گزارد و روزه داشت
در ماه رمضان بیکبار آن بی آنکه بجا آورد آنچه را که بجای آورد صاحب استحاضه که غسل است برای هر دو نماز که جمع کند پس آیا
صحیح و روا است روزه او و نماز او یا نه پس نوشت امام علیه السلام که قضا میکند روزه خود را و قضا نمیکند نماز خود را بدرستیکه رسول
الله صلی الله علیه و آله بود بفرمایش که امر میکرد فاطمه را صلوات الله علیها و مومنات را از جمله زنان خود با آنچه مذکور شد با بعضی از آن
امر میکرد اینرا بر سایبون این حکم بر تاویل دیگر که از روی جهل شده ترک آن مسئله کرده باشند **هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی امرأة اصبحت صائمة فلما ارتفع النهار او کان العشی حاضت اتفطر قال نعم و ان کان قبل المغرب فلتفطر و عن امرأة تری الطهر
اول النهار فی شهر رمضان ثم تغتسل و لم تطعم کیف تصنع بذلک الیوم قال انما فطرها من الدم **شرح** مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث
دوم این باب **هشتم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن امرأة مرضت فی شهر رمضان و ماتت فی شوال فاوصتنی
ان اقضی عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا ماتت فیه فقال لا تقضی عنها فان الله عز و جل لم یجعله علیها قلت فانی اشتهی ان
اقضی عنها و قد اوصتنی بذلک قال کیف تقضی شیئا لم یجعله الله علیها فان اشتهیت ان تصوم لنفسک فصم **شرح** روایت است
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که بیمار شد در ماه رمضان و مرد در شوال پس سفارش کرد
مرا با اینکه قضا کنم روزه را از جانب او امام گفت که آیا بر خاست از بیماری خود گفتم که نه مرد در آن بیماری پس امام گفت که قضا
مکن از جانب او چه بدرستیکه الله عز و جل نکرد است آنرا روزه را بر او گفتم پس بدرستیکه من میل دارم اینرا که قضا کنم از او
و بتحقیق سفارش کرد مرا بآن امام گفت که چون قضا میکنی از او چیزی که نکرد است آنرا الله تعالی بر او پس اگر میل داشته باشی
که روزه داری برای خود پس روزه دار مراد اینست که قضا معقول نیست و این منافات ندارد با اینکه ثواب روزه
برای خود را هر که خواهد میتواند داد و مخفی نماند که مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار کیف تقضی شیئا لم یجعله الله علیها است
زیرا که دلالت میکند بر اینکه اگر این زن پیش از آنکه بیمار شود حایض شده باشد در آن ماه رمضان ایام حیض او نیز
قضا ندارد **نهم اصل** عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن امرأة مرضت فی شهر رمضان او طمثت او سافرت
فماتت قبل خروج شهر رمضان هل یقضی عنها قال اما الطمث و المرض فلا و اما السفر فنعم **شرح** روایت از ابو حمزه از امام محمد باقر
علیه السلام گفت پرسیدم امام را از زنی که بیمار شد در ماه رمضان یا حایض شد یا سفر کرد پس مرد پیش از آنکه تمام شود ماه رمضان آیا قضا کرده میشود از آن
زن امام گفت که اما حیض و بیماری پس قضا کرده نمیشود و اما سفر پس آری قضا کرده میشود **دهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة تنذر
علیها صوم شهرین متتابعین قال تصوم و تستانف ایامها التی قعدت حتی تتم الشهرین قلت ارایت ان هی یئست من الحیض اتقضیه قال لا تقضیه و
یجزیها الاول **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که نذر میکند بر خود روزه دو ماه پی در پی را امام گفت که روزه میدارد
و از سر میگیرد بعد از دو ماه ایام خود را که نشست در اثنای آن دو ماه و ترک کرد نماز و روزه را تا آنکه اتمام کند دو ماه را هر چند که این
قسم توقف داشته باشد گفتم که خبر ده مرا که اگر آن زن ناامید شود از حیض آیا قضا میکند از روزه دو ماه پی در پی را امام گفت که قضا
نمیکند کافی است او را آنچه اول کرد **یازدهم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام ان امرأة جعلت علیها نذرا صوم شهرین فوضعت ولدها و ادرکها
الحبل فلم تقو علی الصوم قال فلتصدق مکان کل یوم بمد علی مسکین **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستیکه زنی که ارادۀ آن کرد که بر خود

روزه

روزه دو ماه را پی در پی قرار داد بر خود پس زائید فرزند خود را و دریافت او را آبستنی پس توانایی بهم نرسانید بر روزه امام گفت که پس باید که تصدق
کند بجای هر روزی یک چهار یک صاع بر مسکینی میتواند بود که این در صورتی باشد که آن دو ماه معین باشد مثل اینکه متصل بماه شوال از
فلانی معین باشد یا آنکه آن مایوس باشد از توانایی و میتواند بود که مراد ادا باشد **باب بیست و ششم اصل باب فیمن وجب علیه صوم**
شهرین متتابعین لو عرض له امر یمنعه من اتمامه **شرح** این باب بیان کسی است که واجب شد بر او روزه دو ماه پی در پی پس بهم رسید او را امری
که مانع میشود او را از تمام کردن روزه در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یجعل علیه صوم شهرین
متتابعین فیصوم شهرا ثم یمرض قال یستقبل و ان زاد علی الشهر الآخر یوما او یومین بنی علی ما بقی **شرح** الف لام الشهر برای
عهد خارجی است و مراد ماه اول است الآخر بفتح یاء و کسر خاء بالفظ منصوب و مفعول زاد و ست یوما او یومین عطف بیان الآخر است و ذکر
آنها بعنوان مثال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که لازم میشود او را روزه دو ماه پی در پی برای کفاره
ظهار پس روزه میدارد یک ماه را بعد از آن بیمار میشود امام گفت که از سر میگیرد بعد از صحیح شدن و اگر زیاد کند بر آن ماه دیگر یک
روز را یا دو روز را مثلا پیش از بیمار شدن بنا میکند بر آنچه کرده آنچه را که باقیمانده بعد از صحیح شدن **دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال صیام کفارة الیمین فی الظهار شهرین متتابعین و المتتابعان ان یصوم شهرا و یصوم من الشهر الآخر ایاما
او شیئا منه فان عرض له شیء یفطر فیه افطر ثم قضی ما بقی علیه و ان صام شهرا ثم عرض له شیء فافطر قبل ان یصوم من الآخر شیئا فلم یتابع
اعاد الصیام کله **شرح** اطلاق یمین بر ظهار باعتبار آنست که ظهار نوعی از قسم است اگر چه حرف قسم با آن نباشد شهرین متتابعین منصوب است
بظرفیت زمان و متعلق خبر مبتدا است و المتتابعان بتقدیر و صوم المتتابعین است یصوم بالصیغه مجهول باب افعال است فلم یتابع
جزای شرط است جمله اعاد استیناف بیانی سابق است و میتواند بود که فلم یتابع عطف بر سابق باشد و اعاد جزای شرط باشد **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که روزه کفاره قسم در ظهار روزه دو ماه پی در پی است و روزه دو ماه پی در پی اینست که روزه
دارد یک ماه را و روزه دارد از ماه دیگر چند روز را یا چیزی از آن را اقل آن یک روز است پس اگر بهم رسد او را چیزی که افطار کرده
میشود در آن بسبب آن چیز افطار میکند بعد از آن قضا میکند آنچه را که باقیمانده بر او و بعد از آن اگر روزه دارد یک ماه را
بعد از آن بهم رسد او را چیزی پس افطار کرد پیش از آنکه روزه دارد از ماه دوم چیزی را پس پی در پی نکرده است بجای این آنکه
اعاده میکند روزه را بتمام آن **سیوم اصل** عن سماعة بن مهران قال سالته عن الرجل یکون علیه صوم شهرین متتابعین ایفرق
بین الایام فقال اذا صام اکثر من شهر فوصله ثم عرض له امر فافطر فلا باس فان کان اقل من شهر او شهر فلیعد الصیام
شرح او شهر در نسخ مرفوع است و ظاهر اینست که منصوب باید زیرا که کان اینجا از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر در آن راجع بصوم است
که مفهوم است از سابق کلام **یعنی** روایت است از سماعة بن مهران که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت
که پرسیدم امام را از مردی که بوده باشد بر او روزه دو ماه پی در پی آیا تفریق میکند میان روزها پس امام گفت که چون روزه دارد
بیشتر از یکماه را با پیوستگی که پیوسته کرده باشد آنرا بعد از آن برخورده باشد او را کاری پس افطار کرده باشد پس گناهی نیست بر او و اگر
بوده باشد کمتر از ماهی یا باشد ماهی پس بر اوست اینکه اعاده کند روزه را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل کان علیه صوم شهرین متتابعین فی ظهار فصام ذا القعدة ثم دخل علیه ذو الحجة قال یصوم ذا الحجة کله الا ایام التشریق یقضیها
فی اول یوم من المحرم حتی یتم ثلثة ایام فیکون قد صام شهرین متتابعین قال و لا ینبغی له ان یقرب اهله حتی یقضی ثلثة ایام التشریق
التی لم یصمها و لا باس ان صام شهرا ثم صام من الشهر الذی یلیه ایاما ثم عرضت له علة ان یقطعها ثم یقضی من بعد تمام الشهرین **شرح**
این حدیث دلالت میکند بر اینکه ادخال صوم ذی الحجه در صوم شهرین متتابعین برای ظهار جایز است و وجوب ادخال در بعضی
صور غیر ظهار بیان میشود در حدیث هشتم و نهم این باب و مراد بایام التشریق اینجا یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و ترک
ذکر یوم العید بنا بر ظهور است چنانچه ظاهر است از حدیث هشتم و نهم این باب و می آید در شرح عنوان باب ... و حرمت
صوم العیدین و ایام التشریق است بقضیه در صوت صوم ایام تشریق لا ینبغی اینجا بمعنی لا یجوز است و مراد با اهله جز زن است که ظهار

وبنابر احتمال دوم مقصود بیان کراهت جماع در هر شب محرم است برای اینکه مبادا که اتمام بروزه آنچنانکه حساب بوده و تا جز غسل تا طلوع صبح
کند بقرینه بقیه مقدار عایب معلوم باب علم است بعد وضع محرم است بتقدیر ابعد ذلک تمام منصوب مفعول الفعل است **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که واجب بوده براو روزه دو ماه پی در پی برای کفاره ظهار که پس روزه داشت ذوالقعده را بعد از آن
داخل شد براو ذوالحجه گفت که روزه میدارد غیر عید ذوالحجه را بعد از آن مکرر یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را قضا میکند آن سه روز را
با قضای عید را اول روزی از محرم تا آنکه اتمام کند سه روز را بعد از قضای عید پس باشد با بردوشی که بجمیع روزه داشته باشد دو ماه
پی در پی است امام گفت جایز نیست او را اینکه نزدیکی کند با زن خود تا آنکه قضا کند بعد از قضای عید سه روز تشریق را که روزه
نداشت آنها را و نیست بر او اگر روزه دارد ظاهرا بعد از آن روزه دارد از ماهی که متصل باشد چند روز را متصلا بعد از آن
برخورد او و اگر رفتی و با حقی باینکه جبر کند آن ایام را از باب نامذه بعد از آن قضا کند یا بعد علت تمام دو ماه را مراد آنست که استیناف
دو ماه لازم نیست در این صورت **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام ان رجل صام فی ظهار شعبان ثم ادرکه شهر رمضان قال
یصوم رمضان ولیستأنف الصوم فان هو صام فی الظهار فزاد فی النصف یوما قضی بقیته **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او گفت در مردی که روزه میداشت برای ظهار شعبان و بعد از آن دریافت او را ماه رمضان گفت که روزه میدارد ماه رمضان را
و از سر میگیرد روزه کفاره ظهار را پس اگر روزه دارد برای ظهار پس زیاد کند در نصف روزی را قضا میکند باقیمانده روزه را
بعد از انقضای ماه رمضان و فطر **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی رجل جعل علیه صوم شهر فصام منه خمسة عشر یوما
ثم عرض له امر فقال ان کان صام خمسة عشر یوما فله ان یقضی ما بقی وان کان اقل من خمسة عشر یوما لم یجزه حتی یصوم شهرا تاما **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که گرداینده واجب بر خود روزه یکماه پیوسته را پس روزه داشت از آن پانزده روز
را بعد از آن برخورد او را کاری که مانع روزه داشتن شد پس امام گفت که اگر باشد پانزده روز را روزه داشته باشد پانزده
روز را پس او راست اینکه قضا کند آنچه را که باقیمانده و اگر باشد کمتر از پانزده روز مجزی نیست او را تا آنکه پیوسته روزه
دارد ماهی را با تمام اشارت است باینکه پانزده شبانه روز علم اکثر آن نصف شهر هلالی دارد و بنا بر اینکه شهر قمری وسط کمتر است از سی
شبانه روز چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب هفتم و در شرح حدیث سیوم باب هشتم و این منافات ندارد با اینکه مناط حکم شرعی
در عدد ایام ماه رویت هلال باشد **هفتم اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن قطع صوم کفارة الیمین وکفارة الظهار وکفارة
القتل فقال ان کان علی رجل صیام شهرین متتابعین فافطر او مرض فی الشهر الاول فان علیه ان یعید الصیام وان صام الشهر الاول
وصام من الشهر الثانی شیئا ثم عرض له ما له فیه عذر فانما علیه ان یقضی **شرح** ظاهر عدم بیان حکم کفاره یمین در جواب است که استیناف
در آن واجب باشد هر چند که متجاوز از نصف شده باشد چنانچه ظاهر احادیث باب آینده است یا استیناف در آن لازم نباشد اگر چه
متجاوز از نصف نشده باشد والله اعلم و ذکر افطار در شق اول و عدم ذکر آن در شق دوم اشارت است باینکه افطار میشود در شق دوم
حرام است خواه استیناف واجب شود و خواه نشود **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جدا کردن روزه کفاره قسم و کفاره
ظهار و کفاره قتل که بیان شد در باب نهم که باب وجوه الصیام است پس امام گفت که اگر باشد بر مردی روزه دو ماه پی در پی پس
افطار کند یا بیمار شود در ماه اول پس بدرستی که بر اوست اینکه از سر گیرد روزه را و اگر روزه دارد ماه اول را و روزه دارد
از ماه دوم چیزی را بعد از آن برخورد آنچه او راست در آن عذری پس بدرستی که بر اوست اینکه قضا کند باقی را
هشتم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن رجل قتل رجلا خطاء فی الشهر الحرام قال تغلظ علیه الدیة وعلیه عتق
رقبة او صیام شهرین متتابعین من اشهر الحرم قلت فانه یدخل فی هذا شیء فقال ما هو قلت یوم العید وایام التشریق قال یصومه فانه
حق لزمه **شرح** تغلیظ دیت دو احتمال دارد اول التغلیظ از جمله دیت دوم التغلیظ دیت و ثلث دیت چنانچه در نظر این
می آید در حدیث آینده و ظاهر آنچه گذشت در باب دهم است که بعد از نظر از علتی باشد مشار الیه بهذا صیام مذکور است
سوال امام علیه السلام برای استعلام است که آیا سائل میداند مقدار فاصله را یا نمیداند و اکتفا بعید میکند مراد با ایام التشریق

ایضا

چه یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و التفصیل در روایت صوم ایام تشریق مذکور میشود و در شرح عنوان باب شصت و دوم
تفسیر الیوم مراجع است بیوم او مفعول مطلق برای نوع است و مقصود در جواب آن صوم است او نمود و وقوع فاصله تشریق قضای
آن در آخر چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را از
مردی که کشته مردی را از روی خطا در ماه حرام که رجب و ذی قعده و ذی حجه و محرم است امام گفت که غلیظ کرده میشود براو دیتی که بوراث
مقتول باید داد و واجب است براو آزاد کردن بنده یا روزه دو ماه پی در پی از ماههای حرام گفتم پس بدرستی که داخل
میشود در این قسم روزه چیزی از فاصله پس امام گفت از جهت آن فاصله گفتم روز عید و روزهای تشریق امام گفت روزه
میدارد آن قسم روزه با وجود اینکه فاصله داشته باشد چه بدرستی که آن روزه حقی است که لازم میشود او را **نهم اصل**
عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام رجل قتل رجلا فی الحرم قال علیه دیة وثلث ویصوم شهرین متتابعین من اشهر الحرم ویعتق
رقبة ویطعم ستین مسکینا قال قلت یدخل فی هذا شیء قال وما یدخل قلت العیدان وایام التشریق قال یصومه فانه حق لزمه **شرح**
مراد بحرم اینجا حرم مکه است یا مراد اعم از حرم مکه و حرم مدینه است العیدان عبارت است از یکی روز عید فطر و عید اضحی الا ملائکه **یعنی** روایت است
از زراره گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی که کشت مردی را در حرم مکه گفت که بر اوست دیتی و ثلث دیتی و روزه میدارد
دو ماه پی در پی را از ماههای حرام و آزاد میکند بنده را و میخوراند شصت مسکین را راوی گفت گفتم که داخل میشود در این
چیزی امام گفت و چه چیز داخل میشود گفتم که یکی از دو عید و ایام تشریق امام گفت که روزه میدارد آن قسم روزه متفرق چه بدرستی
که آن حقیست که لازم شد او را بیان این شد در شرح حدیث سابق **باب پنجاه و هفتم اصل باب صوم کفارة الیمین شرح**
این باب بیان روزه کفاره هم مخالف است در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال کل صوم یفرق
الا ثلثة ایام فی کفارة الیمین **شرح** مراد بتفریق تفریق بلا عذر است مثل تفریق صوم شهرین متتابعین بعد از تجاوز از نصف
و حصول عذری که مانع صوم باشد پس دلالت میکند بر اینکه در صوم کفاره یمین استیناف واجب است هر چند که بعد از تجاوز از
از نصف و حصول عذر باشد چنانچه ظاهر است از الفاظ متتابعات در حدیث آینده یا مراد بطل صوم به حرمت کی شامل آن در قوا
حرج باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر روزه پراکنده کرده میشود مگر سه روز کفاره قسم **دوم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال صیام ثلثة ایام فی کفارة الیمین متتابعات لا یفصل بینهن **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سیوم**
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال السبعة الایام والثلثة الایام فی الحج لا تفرق انما هی بمنزلة الثلثة الایام فی الیمین **شرح**
بیان این ده روز در آیت متعلقه بآن گذشت در شرح حدیث باب دهم فی الحج متعلق بصوم است و میتواند بود که متعلق بهر دو باشد
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آن هفت روز و آن سه روز در حج پراکنده کرده نمیشود جز این نیست که آنها مانند
آن سه روز در کفاره قسم است و ذکر این حدیث در این باب باعتبار آنست که دلالت میکند بر تتابع سه روز کفاره قسم **باب پنجاه و هشتم**
اصل باب من جعل علی نفسه صوما معلوما ومن نذر ان یصوم فی شکر شرح این باب بیان کسی است که گرداینده واجب
بر خود روزه معین را و کسی که نذر کرده باشد که روزه دارد برای شکر از نعمتی که حاصل شود در این باب ده حدیث است
اول اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام انی جعلت علی نفسی ان اصوم حتی یقوم القائم فقال لا تصم ولا تصم فی السفر ولا العیدین
ولا ایام التشریق ولا الیوم الذی یشک فیه من شهر رمضان **شرح** قریب باین گذشت در کتاب الحج و مذکور شد در شرح حدیث
باب دهم که باب وجوه الصیام است من شهر متعلق بلا تصم است و مراد آنست که یوم الشک را روزه باید داشت اما بنیت
شعبان چنانچه بیان شد در شرح حدیث باب یازدهم و یوم الشک **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
بدرستی که من واجب کردم بر خودم اینکه روزه دارم تا آنکه ایستد بکار قائم آل محمد صلوات الله علیهم پس امام گفت که روزه
دار و روزه مدار در سفر و نه دو عید را و نه ایام تشریق را که در وقت صوم آنها مذکور میشود در شرح عنوان باب شصت و دوم
و روزه مدار روزی را که شک کرده میشود در آن که آیا از ماه رمضان است **دوم اصل** کتب الحسین الی الرضا علیه السلام

جعلت فداک رجل نذر ان یصوم ایاما معلومة فصام بعضها ثم اعتل فافطر ایبتدئ فی صومه ام یحتسب بما مضی قال یحتسب بما مضی **شرح**
گذشت حسین بن سعید اهوازی بسوی امام رضا علیه السلام که قربان شوم مردی نذر کرده بود که روزه دارد چند روز معین را پس روزه
داشت بعض آنها را بعد از آن بیمار شد پس افطار کرد آیا از سر میگیرد روزه خود را یا حساب میکند بآنچه گذشت پس نوشت بسوی
او که حساب میکند بآنچه گذشت خواه پیاپی بوده را قضا باید کرد و خواه نه **سیوم اصل** عن صالح بن عبد الله عن ابی الحسن علیه السلام
قال قلت له جعلت فداک علی صیام شهرین ان خرج عمی من الحبس فخرج عمی وانا ارید الصیام فیجیئنی بعض اصحابنا فادعوه بالغداء وتغدی
معه قال لا بأس **شرح** روایت از صالح بن عبد الله از امام رضا علیه السلام گفت گفتم امام را که قربان شوم بر من است روزه یکماه و اگر
بیرون آید عم من از زندان پس بیرون آمد پس ... بر حالی که من اراده روزه دارم پس می آید نزد من بعض یاران ما از شیعه
امامیه پس طلب میکنم چاشته را و چاشته میخوردم با او امام گفت باکی نیست برو چون آن شهر معین نیست و قید تتابع در آن نشده **چهارم**
اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن رجل جعل علی نفسه صوم شهر بالکوفة وشهر بالمدینة وشهر بمکة من بلاء
ابتلی به فقضی انه صام بالکوفة شهرا ودخل المدینة فصام بها ثمانیة عشر یوما ولم یقم علیه الجمال قال الصوم بما بقی علیه اذا انتهی الی
بلده **شرح** روایت از علی بن ابی حمزة از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که گردانیده واجب بر خودش
روزه یکماه در کوفه و یکماه در مدینه و یکماه در مکه بسبب بلائی که مبتلا شده بآن مراد آنست که برای شکر دفع بلا بوده و بلا رفع
شد پس میسر شد اینکه او روزه داشت در کوفه یکماه و داخل شد مدینه را پس روزه داشت در آن هیجده روز و درنگ نکرد بر
او شتردار امام گفت که روزه میدارد آنچه را که باقی مانده برو چون رسد بسوی شهر خود **پنجم اصل** عن جمیل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام
ان علیا علیه السلام قال فی رجل نذر ان یصوم زمانا قال الزمان خمسة اشهر والحین ستة اشهر لان الله عز وجل یقول تؤتی اکلها
کل حین باذن ربها **شرح** ... دلالت بر آن دو دقیقه در سوره ابراهیم چنین است الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و بیان
شده در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و ... باب صد و بیست و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و اینجا میگوییم که در بلاد
خط استوا و مانند آنجا سالی شش فصل است و میوه ها و غلات سالی دو بار میرسد پس باید روشن که اینجا مدت انتظار و مهلت
است دو ماه ... وقت حاصل و جمع کردن آنست و در بلاد دیگر در یک سال ... حاصل باشد یکی شتوی و دیگری صیفی و امتداد از
اینجا که منتظم میشود با عوام بالشهور یا بایام یا بالساعات یا بدقایق یا مانند آنها بر دو قسم است اول آنست که ظرف انتظار مهلت
و آنرا زمان مینامند دوم آنست که مرکب از ظرف انتظار و ظرف حاصل شدن چیزیست و آنرا حین مینامند و آنها مختلف میشود
باختلاف حوادث مثلا اگر چیزی را فروشد بجنسه با پیروش که در ده ماه چیزی بگیرد و در عرض ماه یازدهم استیفای حق خود کند
ده ماه زمان آن مهلت و یازده ماه حین آن مهلت و چون میوه ها و غلات منظور خلایق میباشد زمان آنها پنجماه می باشد
و حین آنها شش ماه می باشد خواه باعتبار بلد رحمت مثلا چنانچه در خط استوا و مانند آنست و خواه باعتبار اختلاف
حاصل شتوی و صیفی چنانچه در اکثر بلاد می باشد پس متبادر از لفظ زمان چون بی قرینه صارفه باشد پنجماه است و متبادر
از لفظ حین شش ماه است الاذن مصدر باب علم دانستن و ذکر باذن ربها برای دفع توهم آنست که درخت فاعل چیزی باشد و
حقیقة روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش اینکه علی صلوات الله علیه گفت در مردی که نذر کرد اینکه روزه
دارد زمانی را گفت که زمان پنجماه است و حین شش ماه است زیرا که الله عز وجل در وصف شجره طیبه میگوید در سوره ابراهیم که میوه
حاصل خود را که خوردنیست در هر حین حاصل که شش ماه است بعلم صاحب کل اختیار آن معطیها **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه
سئل عن رجل قال لله علی ان اصوم حینا وذلک فی شکر فقال ابو عبد الله علیه السلام قد اتی علی علیه السلام فی مثل هذا فقال صم ستة اشهر
فان الله عز وجل یقول تؤتی اکلها کل حین باذن ربها یعنی ستة اشهر **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **هفتم اصل** عن ابان عن عبد الله
علیه السلام عن ابیه علیهم السلام فی رجل یجعل علی نفسه ایاما معدودة مسماة فی کل شهر ثم یسافر فتمر به الشهور انه لا یصوم فی السفر ولا یقضیها اذا

شهد

شهد **شرح** این تتمه ما قبل است و ... عن ابی عبد الله علیه السلام است با مبتدا است و ظرف خبر مقدم بر آنست ظاهر جمع میان این حدیث
و آنچه گذشت در حدیث اول و دوم باب چهل و یکم که امام جعفر صادق علیه السلام در سفر روزه مستحب میداشته و آنچه می آید در حدیث نهم این باب
اینست که نذر مطلق متعلق نشود بروزه سفر اگرچه آن روزه مستحب باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم
السلام در مردی که گردانید واجب بر خودش چند روز شمرده شده نام برده شده را در هر ماه مثل سه روز اول هر ماه بعد از آن سفر
میکند پس میگذرد با و چند ماه اینکه روزه نمیدارد در سفر و قضا میکند اینها را چون حاضر شود مراد عدم وجوب قضاست اگرچه بعضی صورت
آن مستحب باشد چنانچه مذکور شد و در حدیث آینده **هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصوم صوما قد وقته علی نفسه او یصوم
من اشهر الحرم فیمر به الشهر والشهران لا یقضیه فقال لا یصوم فی السفر ولا یقضی شیئا من صوم التطوع الا الثلثة الایام التی کان یصومها
من کل شهر ولا یجعلها بمنزلة الواجب الا انی احب لک ان تدوم علی العمل الصالح قال وصاحب الحرم الذی کان یصومها یجزیه ان یصوم
مکان کل شهر من اشهر الحرم ثلثة ایام **شرح** ... ترک میکند در یکماه دو ماه مثلا لا یقضیه تقدیر استفهام است و مراد اینست
که آیا روزه در سفر قضا نمیکند آنرا یا آنکه ترک میکند روزه را در سفر و قضا میکند و حاصل جواب امام اختیار شق ثالث است در بعضی صور
و اختیار شق ثانی است در بعضی دیگر عدم وجوب قضا لکن و بیان شد در شرح حدیث دوم و سیوم باب پنجاه و یکم **یعنی** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که روزه میدارد روزه که واجب معین ساخت آنرا بر خودش از هر ماه یا روزه میدارد در آن روزه از جمله
ماههای حرام که رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است پس میگذرد با و یکماه و دو ماه مثلا در سفر آیا قضا نمیکند آنرا یا که روزه میدارد در یا قضا
میکند آنرا او در سفر روزه نمیدارد پس امام گفت که روزه نمیدارد در سفر آن ایام را که امر بر خود واجب ساخته و قضا نمیکند چیزی را از
روزه نافله که ترک کرده در سفر خواه واجب ساخته باشد بر خود و خواه نه مگر آن سه روز زیرا که ... با پیروش که روزه میداشت آنها را
از هر ماهی مراد پنجشنبه اول و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر است و نمیگرداند قضای آن سه روز را مانند واجب اعتقادیست که من دوست
میدارم برای تو اینکه مستمر باشی بر عمل صالح مراد اینست که قضای آن سه روز واجب نیست اما مستحب است برای استمرار ... از جمله آن روزه
آن سه روزه که عمل صالح است امام گفت که کسی که روزه ماههای حرام را بر خود واجب ساخته باشد و در سفر خورده باشد کافیست او را
اینکه روزه دارد بعد از حاضر شدن از سفر بجای هر ماهی از ماههای حرام سه روز را که قضای پنجشنبه اول و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر
نهم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن الرجل یجعل لله عز وجل علیه صوم یوم مسمی قال یصوم
ابدا فی السفر والحضر **شرح** روایت از ابراهیم بن عبد الحمید از امام رضا علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میگرداند برای الله عز وجل
واجب بر خود روزه یک روز نام برده شده را از هر هفته مثلا امام گفت که روزه میدارد آنرا همیشه در سفر و حضر مشهور در جمع میان این حدیث
و میان دو حدیث سابق و حدیث آینده حمل این حدیث است بر صورت نذر مقید بسفر و حضر و حمل دو حدیث سابق و حدیث آینده بر نذر
مطلق **دهم اصل** عن زرارة قال ان امی کانت جعلت علیها نذرا ان الله رد علیها بعض ولدها من شیء کانت تخاف علیه
ان تصوم ذلک الیوم الذی یقدم فیه ما بقیت فخرجت معنا مسافرة الی مکة فاشکل علینا لمکان النذر تصوم ام تفطر فسألت ابا عبد الله
علیه السلام عن ذلک واخبرته بما جعلت علی نفسها فقال لا تصوم فی السفر قد وضع الله عنها حقه وتصوم هی ما جعلت علی نفسها قال قلت فما تری
اذا هی قدمت وترکت ذلک قال لا انی اخاف ان تری فی الذی نذرت ما تکره **شرح** علیها مراد از علی نفسها است نذرا مفعول جعلت
است و یحتمل مفعول مطلق باشد ان ... بکسر همزه و سکون نون مکسوره شده بالتقاء ساکنین شرطیه است من برای تبعیض است ضمیر فیه راجع است
ان ... بدل یا عطف بیان نذرت است ... باب علم است ما بقیت مادام است **یعنی** روایت از زراره
گفت که بدرستی که مادرم بود با پیروش که گردانیده بود واجب بر خودش برای الله تعالی بر خود نذری اگر الله تعالی برگرداند بر او بعضی
فرزندانش را که در سفری بود بسبب چیزی که بود با پیروش که میترسید بر آن فرزند در آن چیز اینکه روزه دارد دائم روزی که از
سفر می آید در آن روز چندانکه زنده باشد پس بیرون آمد با ما در حالی که سفر کننده بود بسوی مکه پس مشکل شد ... روزه او بر ما که نذر کرده
که آیا روزه دارد یا افطار کند پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آن و خبر دادم او را بآنچه گردانیده بود مادرم واجب بر خودش

پس امام گفت که روزه بیندارد در سفر بتحقیق فرو گذاشت الله تعالی از او حق خود را در سفر و روزه میدارد و الحمد را اگر خواهند واجب
بر خود شد در حضر زراره گفت که گفتم که چه میگویی چون او آید سیر خود و ترک کند آن روزه را امام گفت که بعد از این آدمی ... (؟)
در آنکه نذر کرد برای او چیزی اگر بخواهد **باب پنجاه و نهم اصل باب کفارة الصوم و فدیته شرح** این باب بیان کفاره روزه است
که واجب شده باشد و از آن عاجز شوند و بیان فدای روزه گر ناخلف باشد و مشتمل شود در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
عن ادریس بن زید و علی بن ادریس قالا سألنا الرضا علیه السلام عن رجل نذر نذرا ان هو تخلص من الحبس ان یصوم ذلک الیوم الذی تخلص
فیه فعجز عن الصوم او غیر ذلک فمد للرجل فی عمره وقد اجتمع علیه صوم کثیر ما کفارة ذلک الصوم قال یکفر عن کل یوم بمد حنطة او شعیر **شرح** روایت است
از ادریس بن زید و علی بن ادریس که گفتند که پرسیدیم امام رضا علیه السلام را از مردی که نذر کرد نذری را که اگر او رها شود از زندان یا سرا(؟)
که روزه بدارد آن روز را که رها شده در آن روز پس عاجز شد از روزها یا غیر روزه را نیز نذر کرد پس کشیده شد برای او در عمر او
و بتحقیق فراهم آمد بر او روزه بسیار چیست کفاره آن روزه را امام گفت که کفاره میدهد از هر روزی بچهار یک صاع گندم یا جو
دوم اصل سألت الرضا علیه السلام عن رجل نذر نذرا ان یصوم فمرض فقال کان ابی علیه السلام یقول علیه مکان کل یوم مد **شرح**
پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که نذر کرد نذری برای روزه پس عاجز شد پس امام گفت که بود پدرم علیه السلام با مردی که میگفت
که برای او است بجای هر روزی چهار یک صاع **سیوم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام فی رجل نذر علی نفسه ان هو سلم من مرض او
تخلص من حبس ان یصوم کل یوم اربعاء و هو الیوم الذی تخلص فیه فعجز عن الصوم لعلة اصابته او غیر ذلک فمد للرجل فی عمره و اجتمع علیه
صوم کثیر ما کفارة ذلک قال تصدق لکل یوم بمد من حنطة او ثمن مد **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام در مردی که نذر کرد بر خود خویش
که اگر درست شود از مرضی یا رها شود از زندان اینکه روزه دارد هر روز چهارشنبه و آن روزی است که رها شد در آن و مراد اینست
که نذر کرد که هر روزی که در آن رها شود روزه دارد یا در روز چهارشنبه رها شد پس عاجز شد از روزه برای امری که
بر خورد او را یا غیر آن مثل پیری پس کشیده شد برای او در عمرش و فراهم آمد بر او روزه بسیاری چیست کفاره آن گفت که تصدق کند
برای هر روزی بچهار یک صاع از گندم یا قیمت چهار یک صاع از گندم مثلا **چهارم اصل** عن عیسی بن القاسم قال سألته عمن صام الیوم
الثلاثة الایام من کل شهر و یشتد علیه الصیام هل فیه فداء قال مد من طعام فی کل یوم **شرح** روایت است از عیسی بن قاسم که از او بیان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از کسی که روزه نداشت آن سه روز را از هر ماه که پنجشنبه اول و
چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر باشد و دشوار میشود بر او روزه آیا در آن هست فدایی گفت چهار یک صاع است از گندم مثلا در هر روزی
پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الصوم یشتد علی فقال لی لدرهم تصدق به افضل من صیام یوم ثم قال وما احب ان تدعه
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که روزه مشکل میشود بر من پس امام گفت مرا که هر آینه درهمی که تصدق کنی بآن فاضلتر است
از روزه داشتن روزی بعد از آن امام گفت که دوست نمیدارم اینکه واگذاری روزه را بالکلیه مراد اینست که با وجود تصدق
گاهی روزه باید داشت **ششم اصل** عن یزید بن خلیفة قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام فقلت انی اصدع اذا صمت هذه
الثلاثة الایام و یشق علی قال فاصنع کما اصنع فانی اذا سافرت تصدقت عن کل یوم بمد من قوت اهلی الذی اقوتهم به **شرح** اصدع بصاد
مضبوط و دال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مجهول متکلم وحده از باب تفعیل یا ثلاثی مجرد است ماخوذ است از صداع یعنی درد سر
یعنی روایت است از یزید بن خلیفه گفت که شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که بدرستی که من بر خورده
میشوم بصداع چون روزه دارم این سه روزه را و دشوار میشود بر من امام گفت که پس بکن چنانچه من میکنم چه بدرستی که من چون سفر کنم
تصدق میکنم از هر روزی بچهار یک صاع از خوراک عیال من که میخورانم ایشان را بآن اشارت است باینکه آن روزه در سفر گاهی بر من
مشکل میشود و تصدق میکنم بجای آن تو در حضر چنان کن **هفتم اصل** عن عقبة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک انی
قد کبرت و ضعفت عن الصیام فکیف اصنع بهذه الثلاثة الایام فی کل شهر فقال یا عقبة تصدق بدرهم عن کل یوم قال قلت درهم واحد
قال لعلها کثرت عندک و انت تستقل الدرهم قال قلت ان نعم الله عز و جل علی لسابغة فقال یا عقبة لاطعام مسکین خیر من صیام شهر **شرح**

روایت

روایت است از عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من بتحقیق کلان سال شدم
و ضعیف شدم از روزه پس چون کنم با این سه روزه در هر ماه پس امام گفت که ای عقبه تصدق کن بدرهمی از هر روزی عقبه گفت که گفتم یک
یک درهم امام گفت که شاید که درهم بسیار شده باشد نزد تو زیرا که تو کم میشمری یک درهم را عقبه گفت که گفتم که بدرستی که نعمتهای الله عز و جل
بر من هر آینه فراخ است پس امام گفت که ای عقبه هر آینه طعام دادن مسکینی بهتر است از روزه داشتن ماهی از ماهها **باب شصتم اصل باب**
تاخیر صیام الثلاثة الایام من الشهر الی الشتاء شرح این باب بیان تاخیر روزه آن سه روزه معروف از ماهها تا زمستان و در این باب سه
حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام او لابی الحسن علیه السلام الرجل یتعمد الشهر فی الایام القصار یصومه لسنة قال لا بأس
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را یا امام موسی کاظم علیه السلام را که مرد اختیار میکند ماه را در روزهای کوتاه روزه میدارد
آنرا برای سه روزه سال خود امام گفت که نیست پروایی **دوم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام صوم ثلاثة ایام من کل شهر اؤخره الی الشتاء ثم
اصومها قال لا بأس بذلک **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که روزه سه روز از هر ماه تاخیر میکنم آنرا تا زمستان بعد از آن روزه
میدارم آن سه روز را بعنوان قضا گفت که نیست پروایی بآن **سیوم اصل** عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
الرجل یکون علیه من الثلاثة ایام الشهر هل یصلح له ان یؤخرها او یصومها فی آخر الشهر قال لا بأس قلت یصومها متوالیة او یفرق بینها قال ما
احب ان شاء متوالیة و ان شاء فرق بینها **شرح** احب بفتح همزه و فتح حاء بی نقطه و تشدید رای بی نقطه بصیغه افعل التفضیل است **یعنی**
روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میباشد بر او از آن سه روزه ماه که معروف است آیا
خوب است او را اینکه تاخیر کند آنها را یا روزه میدارد آنها را در آخر ماه امام گفت نیست پروایی در تاخیر گفتم که روزه میدارد آنها را
در وقت قضا پی در پی یا تفریق میکند میان آنها گفت میکند آنچه را که میخواهد اگر خواهد میکند پی در پی و اگر خواهد تفریق میکند آنها را
باب شصت و یکم اصل باب صوم عرفة و عاشوراء شرح این باب بیان روزه نهم ذی الحجه و روزه دهم محرم است و در این باب هفت حدیث
است **اول اصل** عن احدهما علیهما السلام انه سئل عن صوم یوم عرفة فقال انا اصومه الیوم و هو یوم دعاء و مسألة **شرح** روایت است از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از روزه نهم ذی الحجه پس گفت که من روزه میدارم امروز را و آن روز که نهم ذی الحجه است
و آن روز دعا و طلب حاجت است **دوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یصم یوم عرفة منذ نزل صیام
شهر رمضان **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله روزه نداشت روز نهم ذی الحجه را از
وقتی که نازل شد روزه داشتن ماه رمضان مراد اینست که پیش از نزول روزه ماه رمضان امتیاز میداد روزه عرفه را از سایر ایام
و بعد از آن آنرا مانند سایر ایام کرد و بقصد رجحان بر سایر ایام آنرا روزه نداشت اگرچه گاهی روزه میداشته باشد آنرا چنانچه گذشت
در روزه شعبان در کلام مصنف در باب دوازدهم که باب صوم رسول الله صلی الله علیه و آله است **سیوم اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلام قالا لا تصم فی یوم عاشوراء و لا عرفة بمکة و لا بالمدینة و لا فی وطنک و لا فی مصر من الامصار **شرح** مقصود از نهی از صوم عرفه و
عاشوراء نهی از آن است بقصد امتیاز از سایر ایام چنانچه بیان شد در عرفه در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که بقصد امتیاز روزه مدار در روز دهم محرم و نه روز نهم ذی الحجه در مکه و نه در مدینه و نه در وطن تو و
نه در شهری از شهرها **چهارم اصل** حدثنی نجبة بن الحارث العطار قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن صوم یوم عاشوراء فقال صوم متروک
بنزول شهر رمضان و المتروک بدعة قال نجبة فسألت ابا عبد الله علیه السلام من بعد ابیه علیهما السلام عن ذلک فاجابنی بمثل جواب ابیه ثم قال
اما انه صوم یوم ما نزل به کتاب و لا جرت به سنة الا سنة آل زیاد بقتل الحسین بن علی صلوات الله علیه **شرح** حکایت کرد مرا نجبه بفتح نون
و کسر جیم و تشدید یای دو نقطه در پایین ابن حارث عطار گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از روزه روز دهم محرم که آیا امتیاز دارد
از سایر ایام یا نه امام گفت که آن روزه ایست ترک کرده شده بنازل شدن روزه ماه رمضان و ترک کرده شده بدعت است مراد اینست
که پیش از نزول روزه ماه رمضان آن امتیاز داشت و منسوخ شد اعتقاد باقی ماندن منسوخ حرام است گفت نجبه که پس پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را بعد از پدرش علیهما السلام از آن پس جواب داد مرا بمثل جواب پدرش بعد از آن گفت که آگاه باش بدرستی که آن روزه روزی است

که نازل شده بآن قرو ندو مستتر شد بامتیاز آن نسخه ظاهر است اگر زیاد و لسبب قتل حسین بن علی صلوات الله علیه **پنجم اصل**
سالت الرضا علیه السلام عن صوم عاشورا و ما یقول الناس فیه فقال عن صوم ابن مرجانة تسالنی ذلک یوم صامه الادعیاء من آل زیاد لقتل
الحسین صلی الله علیه واله و هو یوم یتشام به آل محمد و یتشام به اهل الاسلام والیوم الذی یتشام به اهل الاسلام لا یصام و لا یتبرک به
و یوم الاثنین یوم نحس قبض الله فیه نبیه و ما اصیب آل محمد الا فی یوم الاثنین فتشاءمنا به و تبرک به عدونا و یوم عاشورا قتل الحسین علیه
السلم و تبرک به ابن مرجانة و تشام به آل محمد صلی الله علیهم فمن صامهما او تبرک بهما لقی الله تبارک و تعالی ممسوخ القلب و کان محشره مع الذین سنوا
صومهما والتبرک بهما **شرح** ضمیر فیه راجع بصوم است و مراد ازین آنست که مردم میگویند که چون آن روزه وقتی رجحان داشته باز رجحان دارد و
مرجانه بفتح میم و سکون را بی نقطه و جیم و الف و نون مادر عبید الله بن زیاد بوده و مشهور بوده بزنا چنانکه مادر پدرش سمیه بضم سین بی نقطه
و فتح میم و تشدید یاء دو نقطه در پائین مشهور بوده بآن الادعیاء بفتح همزه و سکون دال بی نقطه و کسر عین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه
در پائین و الف ممدوده جمع دعی بفتح دال و کسر عین و تشدید یا جمعی که پدران ایشان مجهول باشند و دیگران ایشان را بغیر زنندگی کس
نسبت دهند یتشام بشین بانقطه و تشدید همزه صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعلست اتشام اند و یکس شدن بچیزی برای خود برکت
در آن چیزها خود نشاء از شوم بضم شین و سکون همزه و گاهی منقلب بواو میشود و آن ضد مبارک است نحس بفتح نون و سکون حاء بی نقطه
و سین مجرور و مضاف الیه است یعنی کاری که باعث اندوه شود و ضد مبارک و اینجا عبارتست از خلافت خلافت ایمه ضلالت
جمله قبض نبیه الاثنین استیناف بیانی است زیرا که و ما اصیب آل محمد الا فی یوم الاثنین اشارتست باینکه خون شهدا تمام در گردن او
بسی که بابه هر ظلمی که برآل محمد صلی الله علیهم واقع شده و میشود در اثر در شده بسبب قرار یافتن خلافت ابوبکر و چون چنین یافته و
انکه از آن روز ظلم مرکم بر جسد مبارک سید بنی آدم نیز کردند بسبب اختلاف بجانب سقیفه بنی ساعده برای سقیفه بستن و اخذ بیعت از
مردم بر طبق آنکه و آن مدت کشید و باعث این شد که با وجود ورود تاکید در تعجیل دفن مومن آل رسول تا چیزی دفن او اوده از خوف
اینکه بعد از فراغ اهل ضلالت از سقیفه بستن فتنه و بلکه کنند که جسد مبارک را از قبر بیرون می آوریم تا مابین بر او نماز کنیم مصدوق
این آنکه ابن جوزی که از علمای مخالفانست در کتاب تنقیح گفته که وفات فی یوم الاثنین لاستهلال ربیع الاول حین اشتد الضحی
قبل الیلیتین خلتا منه و قیل لاثنتی عشرة خلت منه دهر اهج و دفن لیلة الاربعاء وسط اللیل و قیل لیلة الثلثاء و قیل یوم
الثلثاء والاول اصح و صلی علیه المسلمون افراد الایومهم احد **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از روزه دهم ماه محرم و آنچه میگویند
مردم در آن روزه پس امام گفت که از روزه پسر مرجانه میپرسی مرا آن روز دهم محرم روزیست که روزه داشتند در آن اولاد زنا
که از آل زیاد اند بسبب کشتن امام حسین صلی الله علیه و آله و آن روزیست که اند و یکس میشوند بآن آل محمد و اند و یکس میشوند بآن
اهل اسلام و روزی که اند و یکس میشوند بآن اهل اسلام روزه داشته نمیشود و برکت جسته نمیشود بآن و روز دوشنبه روز بلا
عظیم است بیان این آنکه فرا گرفت الله تعالی در آن روز پیغمبر خود را و بلا بر خورده اند آل محمد مگر در روز دوشنبه پس اند و یکس
شدیم بآن روز و برکت جستند بآن دشمنان ما اشارتست بآنچه متعارف است میان نواصب که شب دوشنبه و روز دوشنبه را تعظیم میکنند
مانند شب جمعه و روز جمعه و در روز دهم محرم کشته شد امام حسین علیه السلام و طلب برکت کرد بآن پسر مرجانه و اندو یکس شدند بآن
آل محمد صلی الله علیهم پس هرکه روزه دارد دو شنبه و دهم محرم را یا برکت جوید بآنها ملاقات میکند الله تبارک و تعالی را در حالیکه دلش
از فطرت انسانیت گردیده شده باشد و میشود حشر او با جمعی که بنا نهادند از رسول روزه آن دو روز را و برکت جستن را بآن دو
روز **ششم اصل** عن زید النرسی قال سمعت عبید بن زرارة یسال اباعبدالله علیه السلام عن صوم یوم عاشورا فقال من صامه
کان حظه من صیام ذلک الیوم حظ ابن مرجانة و آل زیاد قال قلت و ما کان حظهم من ذلک الیوم قال النار اعاذنا الله من النار و من عمل یقرب
من النار **شرح** نرس بفتح نون و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه قریه ایست در عراق عرب یقرب از باب تفعیل است و ضمیر برای نسبت است
یعنی روایتست از زید نرسی گفت شنیدم از عبید بن زرارة میپرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از روزه روز دهم محرم پس امام گفت
که هرکه روزه دارد آن را میشود نصیب او از آن روزه آن روز نصیب پسر مرجانه و آل زیاد زید گفت که گفتم که چه بود نصیب ایشان از آن روز امام

کفتم

گفت که هرکه روزه دارد آن را میشود نصیب او از روزه آن روز نصیب پسر مرجانه و آل زیاد آتش جهنم پناه دهاد ما را الله تعالی از آن آتش و از
عملی که نزدیک میکند صاحبش را بسبب بآن آتش **هفتم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن صوم تاسوعا و عاشورا من شهر
المحرم فقال تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین صلی الله علیه و آله و اصحابه رضی الله عنهم بکربلا و اجتمع علیه خیل اهل الشام و اناخوا علیه
و فرح ابن مرجانة و عمر بن سعید بتوافر الخیل و کثرتها و استضعفوا فیه الحسین صلی الله علیه و آله و اصحابه و ایقنوا انه لا یاتی الحسین ناصر
ولا یمده اهل العراق بابی المستضعف الغریب **شرح** تاسوعا بتاء دو نقطه در بالا و الف و سین بی نقطه و سکون
واو و عین بی نقطه و الف ممدوده نهم ماه است و اکثر مستعمل میشود در نهم محرم حوصر بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه و را و بی نقطه صیغه ماضی
مجهول باب مفاعلست الخیل بفتح خاء بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین سواران اسبان اناخوا بهاء بی نقطه و الف منقلب از
واو و جیم صیغه ماضی معلوم باب افعالست الاناخه در بلا بر اردی کسی فرود آمدن الاستضعاف ضعیف شمردن و این اشارتست باینکه آنحضرت
ضعیف شده اما در باطن قوی بود و مراد و اشارتست بآیت سوره قصص و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب شصت و نهم که باب الاشاره والنص علی ابی جعفر محمد بن علی
است مستضعف بصیغه اسم مفعول باب استفعال مرفوع و نایب فاعل فعل محذوفست تقدیرش بابی المستضعف و این جمله دعائیه است و در
نوازش متعارف است بمعنی از مجاز **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از روزه نهم و دهم از ماه محرم پس گفت که نهم روزیست
که احاطه کرده شد در آن امام حسین صلی الله علیه و آله و یاران او در زمین کربلا و جمع شدند بر او سواران
اهل شام و فرود آمدند بر او و خوشحال شد پسر مرجانه و عمر بن سعد بسبب بسیاری سواران و بسیاری
ایشان و ضعیف شمردند در آن روز امام حسین را صلی الله علیه و آله و یاران او را و یقین کردند که یاری نمی آید
امام حسین را و مدد نمیکنند او را اهل عراق پدرم فدای آن شخص غریب ضعیف شمرده شده بود **اصل** ثم قال و اما یوم عاشورا فیوم
اصیب فیه الحسین علیه السلام صریعا بین اصحابه و اصحابه صرعی حوله افصوم یکون فی ذلک الیوم کلا و رب البیت الحرام ما هو یوم صوم و ما هو الا یوم
حزن و مصیبة دخلت علی اهل السماء و اهل الارض و جمیع المومنین و یوم فرح و سرور لابن مرجانة و آل زیاد و اهل الشام غضب الله
علیهم و علی ذریاتهم و ذلک یوم بکت علیه جمیع بقاع الارض خلا بقعة الشام فمن صامه او تبرک به حشره الله مع آل زیاد ممسوخ القلب
مسخوط علیه و من ادخر الی منزله ذخیرة اعقبه الله تعالی نفاقا فی قلبه الی یوم یلقاه و انتزع البرکة عنه و عن اهل بیته و ولده و شارکه
الشیطان فی جمیع ذلک **شرح** خلا بقعة الشام از قبیل الکفایة بیمره است پس منافاتی ندارد با اینکه بعیره نیز گریه نکرده باشد و بیان
می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب زیاره قبر ابی عبدالله الحسین صلی الله علیهما السلام که باب بیستم و نهم است **یعنی** بعد از آن
امام گفت که و اما روز دهم پس روزیست که کشته شد در آن امام حسین علیه السلام افتاده در میان یاران و یاران او افتاده بودند
در دور او آیا پس روزه می باشد در آن روز حاشا قسم بصاحب کعبه حرمت کرده شده روزه نیست آن روز
مگر روز اندوه و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان و اهل زمین و جمیع مومنان و روز شادی و خوشحالی است
پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام غضب کناد الله تعالی بر ایشان و بر اولاد ایشان اشارتست باینکه اولاد زنا اند و آن روزیست
که گریه کرد جمیع مواضع زمین سوای موضع شام پس هرکه روزه دارد آن روز را یا برکت جوید بآن حشر میکند او را الله تعالی با آل
زیاد در حالی که مسخ شده باشد دل او و غضب کرده شده بر او باشد و هرکه فراهم آورد در منزل خود فراهم آورده را در عقب آن عمل
میدهد او را الله تعالی نفاقی در دل او تا روزی که ملاقات میکند الله تعالی را و زایل میکند برکت را از او و از اهل
بیت او و اولاد او و شریک میشود او را شیطان در جمیع آنچه مذکور شد که ذخیره و اهل بیت و اولاد است **باب شصت و دوم اصل**
باب صوم العیدین و ایام التشریق **شرح** العید بکسر عین روزی از هر سال یا هر ماه یا هر هفته که اجتماع در آن حوالی
حاوت بشد مراد ابعیدین اینجا عید رمضان و عید قربانست التشریق بشین بانقطه و را بی نقطه و قاف مصدر باب تفعیل از رساندن

بیرون آمدن یک جانب آفتاب برای دید و واو دید و مراد بایام التشریق سه چند روز است بعد از عیدین که دید و واو دید در آنها متعارف است و آن
میشود باختلاف مواضع و اختلاف اشخاص و کاهی سه روز است چنانچه در حدیث دوم این باب مذکور است و کاهی دو روز است چنانچه در حدیث
سیوم این باب مذکور است و کاهی بیشتر اصلا چنانچه اشاره بآن میشود در حدیث سیوم این باب **یعنی** این باب بیان روزه عید رمضان و عید
قربان و ایام عید و واو دید است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن سماعة قال سألته عن صیام یوم الفطر فقال لا ینبغی صیامه و لا صیام
ایام التشریق **شرح** فطر بکسر فاء و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه اسم افطار است یعنی روزه خوردن و مراد بیوم الفطر اول شوال است
که بعد از انقضای روزه فریضه است **یعنی** روایت است از سماعه که از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم
امام را از روزه اول شوال پس گفت که سزاوار نیست روزه داشتن آن و نه روزه داشتن ایامی که مقرر است برای تشریق و آنها بعد از آن است
و بیان شود در شرح عنوان این باب **دوم اصل** عن زیاد بن ابی الحلال قال قال لنا ابو عبد الله علیه السلام لا صیام بعد الاضحی ثلثة
ایام و لا بعد الفطر ثلثة ایام انها ایام اکل و شرب **شرح** روایت است از زیاد بن ابی الحلال بفتح حاء بی نقطه و تشدید لام گفت که گفت بما امام
جعفر صادق علیه السلام که نیست روزه داشتن بعد از عید قربان سه روز و نه بعد از عید رمضان سه روز بدرستی که آنها ایام خوردن و آشامیدن
است مراد این است که ایام دید و واو دید است و تکلیف بخوردن و آشامیدن در آنها متعارف است پس روزه داشتن قبیح است و از این ظاهر
میشود که اگر کسی دید و واو دید نداشته باشد در آنها یا در بعضی آنها روزه او قبیح نیست در آنها یا بعضی از آنها چنانچه گذشت در حدیث باب
وجوه الصیام **سیوم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن الیومین اللذین بعد الفطر أیصامان أم لا فقال
اکره لک ان تصومهما **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن الحجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از
دو روزی که بعد از عید رمضان است آیا روزه داشته میشود آن دو یا نه پس امام گفت که مکروه دارم برای تو اینکه روزه داری آن
دو را اشارت است بآنچه مذکور شد در شرح حدیث سابق که جمعی که دید و واو دید داشته باشند روزه نگیرند بخلاف دیگران **باب شصت**
و سیوم اصل باب صیام الترغیب **شرح** الترغیب بتاء و راء بی نقطه و غین با نقطه و باء یک نقطه مصدر باب تفعیل است و دادن چیزی و در اینجا مراد ترغیب
کردن الله تعالی است نعمت خود را برای بندگان مثل ارسال رسول اکرم از مان و مثل اظهار و القای اسلام بسوی او و مثل دحو الارض
و نصب کعبه و مثل متولد ساختن ابراهیم که جد ائمه معصومین بعد از او و از ذریت او بیند و مصدر اینجا بجای اسم زمان است مثل آیة قدوم
الحاج پس یعنی یوم الترغیب است **یعنی** این باب بیان روزه داشتن روز فراخ کردن نعمت است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل**
عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت جعلت فداک للمسلمین عید غیر العیدین قال نعم یا حسن اعظمهما
و اشرفهما قلت و ای یوم هو قال هو یوم نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فیه علما للناس قلت جعلت فداک و ما ینبغی لنا ان نصنع فیه قال
تصومه یا حسن و تکثر الصلوة علی محمد و آله و تبرأ الی الله ممن ظلمهم فان الانبیاء صلوات الله علیهم کانت تأمر الاوصیاء الیوم الذی کان
یقام فیه الوصی و تبرأ الی الله ممن ظلمهم فان الانبیاء صلوات الله علیهم ان تتخذ عیدا قال قلت فما لمن صامه قال صیام ستین شهرا و لا
تدع صیام یوم سبع و عشرین من رجب فانه هو الیوم الذی نزلت فیه النبوة علی محمد صلی الله علیه و آله و ثوابه مثل ستین شهرا لکم **شرح**
ان تتخذ بدل اشتمال الیوم است و بتقدیر بان تتخذ است و چون خوف سوف بر از آن قیاس است در مبدا آنسه بر محذوف شد برای
موافقت و او بنزول نبوت اینجا نزول قرآن و رسالت است **یعنی** روایت است از قاسم بن یحیی از جد او حسن بن راشد از امام جعفر
علیه السلام حسن گفت که گفتم که قربانت شوم آیا برای اهل اسلام عیدی هست غیر عید رمضان و عید قربان گفت آری ای حسن بزرگتر از آن
دو و بهتر از آن دو است گفتم و کدام روز است آن گفت آن روزیست که واداشته شد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله در آن روز
باعث راه یافتن برای مردم گفتم که قربانت شوم و چه چیز سزاوار است ما را که کنیم آن روز گفت روزه میداری ای حسن
و بسیار میکنی درود را بر محمد و آل محمد و بیزاری میکنی بسوی الله تعالی از هر که ظلم کرد ایشان را چه بدرستی که انبیاء سابقین صلوات الله
علیهم بودند با خبر میکردند اوصیای خود را بروزی که بود با خبر که واداشته میشد و امر میکردند باینکه فرا گرفته شود عید
حسن گفت که گفتم که پس چیست برای کسی که روزه دارد آن را گفت که ثواب روزه داشتن شصت ماه و وا مگذار روزه داشتن روز بیست

هفتم از رجب

و هفتم از رجب را چه بدرستی که شان این است که آن روزیست که نازل شد در آن نبوت بر محمد صلی الله علیه و آله و ثواب آن روزه مثل ثواب
روزه شصت ماه است برای شما شیعه امامیه است نه مطلق امت بلکه مخالفان اگر چه در ظاهر تصدیق نبوت میکنند اما در حقیقت منکر نبوت را
بلکه منکر ربوبیت را نیز پس از این شما اثر نمی رسد علی الاحداد **دوم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال بعث الله عز و جل محمدا صلی الله
علیه و آله رحمة للعالمین فی سبع و عشرین من رجب فمن صام ذلک الیوم کتب الله له صیام ستین شهرا و فی خمسة و عشرین من ذی القعدة
وضع البیت و هو اول رحمة وضعت علی وجه الارض فجعله الله عز و جل مثابة للناس و امنا فمن صام ذلک الیوم کتب الله له صیام ستین
شهرا و فی اول یوم من ذی الحجة ولد ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام فمن صام ذلک الیوم کتب الله له صیام ستین شهرا **شرح** رحمة در اول منصوب
و حال یا مفعول له است و بنابر اول یعنی وسیله رحمت است و بر هر تقدیر اشارت است بآیت سوره انبیاء و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین فادر
فمن صام ذلک الیوم کتب الله له صیام ستین شهرا هر سه جا برای تفریع است و در سیوم دلالت میکند بر حکم صیام ترغیب یوم مولد النبی صلی
الله علیه و آله بطریق اولی و آن دوازدهم ربیع الاول است بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجة در الکلام منفق در مولد النبی صلی الله علیه
و آله رحمة در دوم یعنی وسیله رحمت است و هو اول رحمة تا آخر اشارت است بآیت سوره آل عمران ان اول بیت وضع للناس للذی
ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث اول باب
دهم که باب نفوله عز و جل فیه آیات بینات است **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که برانگیخت الله عز و جل محمد را صلی الله
علیه و آله رحمت برای عالمیان در بیست و هفتم از رجب پس هر که روزه داشت آن روز را نوشت الله تعالی برای او روزه شصت ماه را
و در بیست و پنجم از ذی القعده گذاشته شد کعبه و آن اول رحمتی است که گذاشته شد بر روی زمین بیان آنکه گردانید آنرا الله عز و جل
مرجع برای مردم و باعث ایمنی از تسلط جبابره یعنی مثل تبع و صاحب حبشه که قصه ایشان مذکور میشود در کتاب الحج در حدیث اول و دوم
باب نهم که باب ورود تبع و اصحاب الفیل الی البیت است پس هر که روزه داشت آن روز را نوشت الله تعالی برای او ثواب روزه شصت
ماه را و در اول روزی از ذی الحجه زاده شد ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام پس هر که روزه داشت آن روز را نوشت الله تعالی برای او
روزه شصت ماه را **سیوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام هل للمسلمین عید غیر یوم الجمعة و الاضحی و الفطر قال نعم اعظمها حرمة
قلت و ای عید هو جعلت فداک قال الیوم الذی نصب فیه رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و قال من کنت
مولاه فعلی مولاه قلت و ای یوم هو قال و ما تصنع بالیوم ان السنة تدور و لکنه یوم ثمانیة عشر من ذی الحجة فقلت و ما ینبغی لنا ان نفعل
فی ذلک الیوم قال تذکرون الله عز و جل فیه بالصیام و العبادة و الذکر لمحمد و آل محمد فان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی امیر المؤمنین
علیه السلام ان یتخذ ذلک الیوم عیدا و کذلک کانت الانبیاء علیهم السلام تفعل کانوا یوصون اوصیاءهم بذلک فیتخذونه عیدا **شرح**
منافات نیست میان اعظمها حرمة و میان آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام در شان روز جمعه
که لیس للمسلمین عید کان اولی منه تا آخر زیرا که آنچه گذشت در شریعت سابقه است یا در این شریعت نیز پیش از یقین و همه در روز
غدیر است مشار الیه ذلک در یوصون اوصیاءهم بذلک روز نصب اوصیای آن انبیاء است خواه موافق هجدهم ذی الحجه باشد و خواه
نه چنانچه ظاهر حدیث اول این باب است و میتواند بود که مشار الیه ذلک هجدهم ذی الحجه باشد بنابر اینکه جمیع انبیاء سابقین اوصیاء در
هجدهم ذی الحجه میکرده باشند یا بنابر اینکه و آن روز را عید میکرده باشند مخفی نماند که بنابر آنچه گذشت در شرح حدیث دوم باب
هفتم که باب نادر است که شهور در شرایع انبیای سابقه عددیه بوده و در این شریعت هلالیه است میتواند بود که سابقین هجدهم ذی الحجه
شهر هلالیه را منظور داشته باشند برای موافقت این شریعت و میتواند بود که عددیه را منظور داشته باشند و الله اعلم **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا برای اهل اسلام عیدی هست غیر روز جمعه و عید قربان و عید رمضان گفت که آری بزرگتر
از آنهاست باعتبار حرمت گفتم که و کدام عید است آن قربانت شوم گفت روزیست و عید قربان و عید رمضان گفت آری بزرگتر
از آنهاست باعتبار حرمت گفتم که و کدام عید است آن قربانت شوم گفت روزیست که واداشت در آن روز رسول الله صلی الله علیه و آله
امیر المؤمنین را صلی الله علیه و آله و گفت که هر که بودم اولی بتصرف با او از خود او پس علی اولی بتصرف با اوست گفتم که و کدام روز است آن

از ایام هفته گفت که چه کار داری با روز هفته بدرستی که سال میگردد و او آنست که در هر سالی در روزی از هفته اتفاق می افتد و سالی
منظور است نه هفته ولیکن آن روز هم هست از ذی الحجه اشارتست باینکه از تعیین روز که در هر سالی منظور می باشد و گاه هم ماه منظور
می باشد مثل اینکه روز از هر ماه که روزه باید داشت و گاهی هفته منظور می باشد مثل دوشنبه که روزه آن ممنوع است چنانکه گذشت در
حدیث پنجم باب ششصد و یکم و ما نحن فیه از قسم اول است پس گفتم که چه چیز سزاوار است برای ما اینکه کنیم در آن روز گفت که یاد کنید
الله عز و جل را در آن روز بروزه داشتن و نماز گزاردن و یاد کردن محمد و آل محمد چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
سفارش کرد امیر المؤمنین علیه السلام را اینکه فرا گیرد آن روز را عید و هم چنان بودند انبیای سابقین علیهم السلام که میکردند بیان
این آنکه بودند با برومندی که سفارش میکردند اوصیای خود را بآن روز تعیین دمی پس فرا میگرفتند آنرا عید **چهارم اصل**
عن محمد بن عبد الله الصیقل قال خرج علینا ابو الحسن علیه السلام یعنی الرضا علیه السلام فی یوم خمس و عشرین من ذی القعدة فقال صوموا فانی
اصبحت صائما قلنا جعلنا فداک ای یوم هو فقال یوم نشرت فیه الرحمة و دحیت فیه الارض و نصبت فیه الکعبة و هبط فیه آدم
صلی الله علیه **شرح** روایت است از محمد بن عبد الله صیقل یعنی شمشیر گر گفت که بیرون آمد بسوی ما ابو الحسن علیه السلام یعنی امام رضا علیه
السلام در روز بیست و پنجم از ذی القعده پس گفت که روزه دارید چه بدرستی که من صبح کردم روزه دار گفتیم که قربانت شوم
چه روزیست آن پس گفت که روزیست که پراکنده کرده شد بر خلایق در آن روز رحمت الهی و پهن کرده شد در آن روز زمین
و واداشته شد در آن روز کعبه و فرود آمد در آن روز آدم صلی الله علیه و آنکه مذکور است در سوره اعراف که قال اهبطوا
بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین مخفی نماند که هبوط آدم باعتباری نعمت است برای مؤمنان زیرا که اگر
آن نمی بود توالد و تناسل نمی بود پس استحقاق التکلیف و ثواب ابدی مقدور نمی بود **باب ششصد و چهارم اصل باب فضل افطار**
الرجل عند اخیه اذا سأله شرح این باب بیان فضیلت روزه خوردن مردست نزد برادر مؤمن او چون طلب
روزه خوردن از او کند در روزه مستحب و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال افطارک
لاخیک المؤمن افضل من صیامک تطوعا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که روزه خوردن تو برای برادر تو که
مؤمنست فاضلترست از روزه داشتن تو بعنوان استحباب **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من نوی الصوم ثم دخل علی اخیه
فسأله ان یفطر عنده فلیفطر و لیدخل علیه السرور فانه یحتسب له بذلک الیوم عشرة ایام و هو قول الله عز و جل من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که نیت کرد روزه را بعد از آن داخل شد بر برادر مؤمن خود پس آن برادر طلب
کرد از او اینکه افطار کند نزد او پس باید که افطار کند و باید که داخل کند بر آن برادر مؤمن خوشحالی را چه بدرستی که از برای او است
که حساب کرده میشود برای او بآن روزه ده روز و آن مدلول قول الله عز و جل است در سوره انعام که هر که آورد حسنه را پس برای او است
ده برابر آن مراد آنست که معلوم میشود که روزه او بقصد محض رضای الهی بوده و شایبه ریا داخل آن نبوده پس حسنه بوده و آن
ده برابر برابر همان روزه است و ثواب ادخال سرور بر مؤمن علیحده است **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من دخل علی
اخیه و هو صائم فافطر عنده و لم یعلمه بصومه فیمن علیه کتب الله له صوم سنة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که داخل شد بر برادر
مؤمن خود بر حالی که او صایم است پس روزه را خورد نزد او و اعلام نکرد او را بروزه خود تا منت نهد بر او نوشت الله تعالی برای او
روزه یک سالی **چهارم اصل** عن صالح بن عقبة قال دخلت علی جمیل بن دراج و بین یدیه خوان علیه غسانیة یأکل منها فقال ادن
فکل فقلت انی صائم فترکنی حتی اذا اکلها فلم یبق منها الا الیسیر عزم علی الا افطرت فقلت له الا کان هذا قبل الآن فقال اردت
بذلک ادبک ثم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما رجل مؤمن دخل علی اخیه و هو صائم فسأله الاکل فلم یخبره بصیامه یمن
علیه بافطاره کتب الله جل ثناؤه له بذلک الیوم صیام سنة **شرح** عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و باء یک نقطه است و دراج
بفتح دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف و جیم است و خوان بضم و کسر خاء با نقطه و تخفیف واو و بعد از آن نون است یعنی سفره و غسانیة بفتح غین
با نقطه و تشدید سین بی نقطه و الف و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا ضربی از نان است که اختراع غسان

بودن باید که لجوج یا نفتان باشد و غسان اسم طایفه ایست از اهل یمن و انصار از جمله آن طایفه اند که جمع آن برادر مد به
ساکن ساخته چنانچه می آید در کتاب حج در حدیث اول باب در تو تتبع تا اوکه باب نهم است الم یبق از ابواب علم و از ابواب
افعال نیز میتواند بود و عزم بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است علی بتشدید یاء و مفتوحه و کلمه الا حرف
جر و ضمیر متکلم است الا بکسر همزه و تشدید لام حرف استثناست افطرت بصیغه مخاطب است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض
است **یعنی** روایت است از صالح بن عقبه گفت که داخل شدم بر جمیل بن دراج در پیش او خوانی بود که بر آن کماچی بود میخورد از آن
پس گفت که پیش بیا پس بخور پس گفتم که بدرستی که من روزه دارم پس واگذاشت مرا تا آنکه چون خورد آنرا پس باقی نماند از آن
مگر کم قسم نهاد بر من که میخواهم که مرا اینکه افطار کنی پس گفتم او را که چرا نبود این پیش از این ساعت پس گفت که اراده کردم
بآن تا خیر ادب ترا بعد از آن گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر مردی مؤمن که داخل شد بر برادر مؤمن
خود بر حالی که او صایم باشد پس از آن برادر طلب کرد از او خوردن را پس خبر نکرد آن برادر را بروزه داشتن خود تا منت
نهد بر او با فطار خود نوشت الله جل ثناؤه برای او بسبب آن عمل ثواب روزه داشتن سالی را **پنجم اصل** علی بن الحسن
الکاظم علیه السلام دخل علی القوم و هم یاکلون و قد صلیت العصر و انا صائم فیقولون افطر فقال افطر فانه افضل **شرح** گفت امام
موسی کاظم علیه السلام را که داخل میشوم بر جماعت و ایشان چیزی میخورند بر حالی که بتحقیق گزاردم نماز عصر را و من روزه دارم
پس میگویند که افطار کن پس امام گفت که افطار کن چه بدرستی که آن افطار فاضلترست **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول لافطارک فی منزل اخیک المسلم افضل من صیامک سبعین ضعفا او تسعین ضعفا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که هر آینه افطار تو در منزل برادر مؤمن تو فاضلترست از روزه داشتن تو هفتاد برابر یا نود برابر شک از
راویست ما بین این بر تفاوت و مراتب اخلاص است **باب ششصد و پنجم اصل باب من لا یجوز له صیام التطوع الا باذن الله**
غیره شرح التطوع مصدر باب تفعل مأخوذ از طوع بفتح طاء و سکون واو که مصدر باب نصر و علم است بمعنی الانقیاد و تفعل مستحب
یعنی این باب بیان آنکسی است که جایز نیست او را روزه داشتن که از جمله فعل مستحب است مگر بدستور غیر او و در این باب پنج حدیث است
اول اصل عن القاسم بن عروة عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح للمرأة ان تصوم تطوعا الا باذن زوجها
شرح تطوعا مفعول له است یا حال است و مصدر بمعنی اسم فاعل است **یعنی** روایت است از قاسم بن عروه از بعضی یاران او از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که امام گفت که خوب نمیشود زن را اینکه روزه دارد برای فعل مستحب مگر بدستور شوهرش **دوم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من فقه الضیف الا یصوم تطوعا الا باذن صاحبه و من طاعة المرأة لزوجها الا تصوم تطوعا
الا باذنه و امره و من صلاح العبد و طاعته و نصحه لمولاه الا یصوم تطوعا الا باذن مولاه و امره و من بر الولد الا یصوم تطوعا
الا باذن ابویه و امرهما و الا کان الضیف جاهلا و کانت المرأة عاصیة و کان العبد فاسقا عاصیا و کان الولد عاقا **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله دانش مهمان اینست که روزه ندارد برای فعل مستحب مگر بدستور یار او که مهمان او است و
از جمله انقیاد زن شوهرش را اینست که روزه ندارد برای فعل مستحب مگر بدستور آن شوهر و فرمان او و از جمله خوبی غلام و انقیاد او
و خالص بودن او برای مالک او اینست که روزه ندارد برای فعل مستحب مگر بدستور مالک او و فرمان او و از جمله ملایمت فرزند اینست که
روزه ندارد برای فعل مستحب مگر بدستور پدر و مادر او و فرمان ایشان و اگر نه خواهد بود مهمان نادان و خواهد بود زن نافرمان
و خواهد بود غلام سرکش و نافرمان و خواهد بود فرزند دل خراش پدر و مادر **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اذا دخل رجل بلدة فهو ضیف علی من بها من اهل دینه حتی یرحل عنهم و لا ینبغی للضیف ان یصوم الا باذنهم لئلا یعملوا له الشیء فیفسد علیهم
و لا ینبغی لهم ان یصوموا الا باذن الضیف لئلا یحتشمهم فیشتهی الطعام فیترکه لهم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون داخل
شود مؤمنی شهری را پس او مهمانست بر جمعی که در آن شهر اند از اهل دین او یعنی مؤمنانند که آشنایان او باشند تا وقتی که کوچ کند از ایشان
و نه سزاوار است برای مهمان اینکه روزه دارد مگر بدستور ایشان تا مبادا که سازند چیزی از طعام را پس فاسد شود بر ایشان و نه سزاوار

برای ایشان اینکه روزه دارند بنزد ان قطع مکر بر ستور آن میهمان تا مباد آنکه شرم کند از ایشان پس مبتلا بطعام داشته باشد پس
کردد و آنرا برای ملاحظه ایشان **چهارم اصل** قال النبی صلی الله علیه و آله لیس للمرأة ان تصوم تطوعا الا باذن زوجها
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاءت امرأة الی النبی صلی الله
علیه و آله فقالت ... **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که آمد زنی بسوی نبی صلی
الله علیه و آله پس کفت که ای رسول الله چیست حق شوهر بر زن پس کفت که آن بیشتر از آنست که ادا این وقت توان کفت پس
آن زن کفت که خبر ده مرا بچیزی از آن پس کفت که نیست زن را اینکه روزه تطوع دارد مکر باذن او **باب شصت و ششم اصل باب**
ما یستحب ان یفطر علیه شرح این باب بیان چیزیست که مستحب است اینکه افطار کرده شود بر او و در این باب شش حدیث
است **اول اصل** عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا صام فلم یجد الحلواء افطر علی الماء **شرح**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام کفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله با شیوه که چون روزه میداشت پس
نمی یافت چیز شیرین افطار میکرد برآب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا افطر الرجل علی الماء الفاتر نقی کبده
و غسل الذنوب من القلب و قوی البصر و الحدق **شرح** حدق بفتح حاء بی نقطه و تخفیف و فتح دال بی نقطه و قاف جمع حدقه است که بمعنی مجموع سیاهی
چشم است و جمع اینجا باعتبار اجزاء است یا بجای تثنیه مستعمل شده چنانکه حدقة العین سوادها الاعظم پس مراد بصر ناظر است که مذکور
میشود در حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که چون افطار کند مرد بر آب کرم سر پاک میکند جکر
او را و میشوید کناهان را از دل و قوت میدهد مردمک را و جمیع اجزای سیاهی چشم را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الافطار
علی الماء یغسل الذنوب من القلب **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که افطار بر آب میشوید کناهان را از دل **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا افطر بدأ بحلواء یفطر علیها فان لم یجد فسکرة او تمرات فاذا اعوز
ذلک کله فماء فاتر و کان یقول ینقی المعدة و الکبد و یطیب النکهة و الفم و یقوی الاضراس و یقوی الحدق و یجلو الناظر و یغسل الذنوب
غسلا و یسکن العروق الهایجة و المرة الغالبة و یقطع البلغم و یطفئ الحرارة عن المعدة و یذهب بالصداع **شرح** السکرة بضم سین بی نقطه
و تشدید کاف مفتوحه و را بی نقطه و تا وحدت یک حب نبات و وحدت آن باعتبار است که خاییده نمیشود بلکه در دهن میماند تا
آب شود و آنکه درست بتقدیر عند السکره اعوز بعین بی نقطه و زای بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است کلا منصوب است
النکهة بفتح نون و سکون کاف بوی دهن الناظر بنون و الف و کسر ظاء بانقطه و را بی نقطه مردمک دیده المرة بکسر میم و تشدید را بی نقطه
صفرا و المعدة بفتح میم و کسر عین بی نقطه و بکسر میم و سکون عین قرارگاه طعام در بدن آدمی پیش از آنکه داخل روده ها شود **یعنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله با شیوه که چون افطار میکرد ابتدا میکرد بحلوای
که افطار میکرد با آن پس اگر نمی یافت پس ابتدا میکرد بحبه نباتی یا چند خرما پس چون نمی یافت آنچه را ذکر شد بجای آن پس
ابتدا میکرد با آب نیم سرد و میکفت که افطار بآب نیم سرد پاک میکند معده را و جکر را و پاکیزه میکند بوی دهن را و خوشمزه میکند
را و قوت میدهد دندانها را و قوت میدهد اجزای سیاهی چشم را و جلا میدهد مردمک دیده را و میشوید کناهان را شستنی عظیم و ساکن میکند
رکهای بر انگیخته را و صفرای غلبه کننده را و می برد بلغم را و فرو مینشاند حرارت از معده و برطرف میکند درد سر را **ششم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یفطر علی التمر و فی زمن الرطب علی الرطب **شرح** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله افطار میکرد بر خرما در وقت غیر وقت رطب و بر رطب در وقت رطب
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما یفطر علیه فی زمن الرطب الرطب و فی زمن التمر التمر
شرح اول مرفوع و مبتداست الرطب دوم خبر مبتداست و جمله خبر کان است و عاید خبر مستتر در یفطر است **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام کفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله با شیوه که اول آنچه افطار میکرد بر آن بود در وقت رطب رطب بود و در وقت
خرما خرما بود **باب شصت و هفتم اصل باب الغسل فی شهر رمضان شرح** این باب بیان غسل مستحب در ماه رمضان است

باب چهار

باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الغسل فی شهر رمضان عند وجوب الشمس قبیله ثم یصلی ثم یفطر **شرح**
روایت از امام محمد باقر علیه السلام کفت که غسل مومن در ماه رمضان برای فضیلت نزد نزدیک شدن آفتاب است بغروب و در وقت آن اینکه
پیش از وقت است بعد از آن نماز مغرب میگزارد بعد از آن افطار میکند **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام کم اغتسل فی شهر رمضان
لیلة قال لیلة تسع عشرة و لیلة احدی و عشرین و ثلث و عشرین قلت فان شق علی قال فی احدی و عشرین و ثلث و عشرین قلت فان
شق علی قال حسبک الان **شرح** لیلة در اول منصوب و تمییز کم است و در باقی بنا بر ظرفیت منصوب است بتقدیر تغتسل لیلة الان منصوب
و ظرف زمان است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چند غسل بکنم در ماه رمضان باعتبار شب کفت غسل بکن در شب نوزدهم
و شب بیست و یکم و بیست و سیوم کفتم که پس اگر مشکل شود بر من چه میکنم کفت که غسل بکن در بیست و یکم و بیست و سیوم کفتم که اگر مشکل شود
بر من کفت که بس است ترا در این وقت آنچه کفتم **سیوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن اللیلة التی یطلب فیها ما یطلب متی الغسل
فقال من اول اللیل و ان شئت حیث تقوم من آخره و سالته عن القیام فقال تقوم فی اوله و آخره **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از شبی که طلب کرده میشود در آن آنچه طلب کرده میشود و مراد تقدیر مطلوب است که شب قدر است که چه وقت است غسل برای آن شب پس
کفت از اول آن شب و اگر خواهی وقتی که برمیخیزی از آخر آن شب و پرسیدم امام را از برخاستن در آن شب پس کفت برمیخیزی در
اول آن و در آخر آن و مراد آنست که شب خیزی آن وقت چندانکه زودتر است بهتر است **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلام
قال الغسل فی ثلث لیال من شهر رمضان فی تسع عشرة و احدی و عشرین و ثلث و عشرین و اصیب امیر المومنین صلوات الله علیه و آله فی
لیلة تسع عشرة و قبض فی لیلة احدی و عشرین صلی الله علیه و آله قال و الغسل فی اول اللیل و هو یجزی الی آخره **شرح** روایت است از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام کفت که غسل در سه شب است از ماه رمضان در نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم و ضربت خورد امیر المومنین
صلوات الله علیه و آله در شب نوزدهم و از دنیا رفت در شب بیست و یکم صلی الله علیه و آله امام کفت که غسل در اول شب است و
آن کافی است تا آخر شب بدانکه می آید در کتاب الوصایا در باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله و فاطمة و الائمة علیهم السلام و وصایاهم
انه لم یزل یقول لا اله الا الله حتی قبض صلوات الله علیه و رحمته فی ثلث لیال من العشر الاواخر لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان
لیلة الجمعة سنة اربعین من الهجرة و کان ضرب لیلة احدی و عشرین من شهر رمضان و آن کلام عبد الرحمن بن الحجاج است و اعتباری ندارد
نظیر کلام بسیاری که کذشت در ذیل حدیث سیوم باب ... و بیان شد و کویا که عبد الرحمن توهم آن کرده از آنچه کذشت در کتاب الحجة در حدیث
ششم مولد امیر المومنین صلوات الله علیه و آله که قبض فی اللیلة التی فیها قبض وصی موسی یوشع بن نون و اللیلة التی عرج فیها بعیسی بن
مریم و اللیلة التی نزل فیها القرآن و آن دلالت ندارد زیرا که قرآن برای کل شهر رمضان نازل شده چنانچه بیان شد در شرح حدیث
اول باب دوم **باب شصت و هشتم اصل باب ما یزاد من الصلوة فی شهر رمضان شرح** این باب بیان چیزیست که زیاد کرده
میشود از نماز در ماه رمضان و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر قال دخلنا علی ابی عبد الله
علیه السلام فقال له ابو بصیر ما تقول فی الصلوة فی شهر رمضان فقال لشهر رمضان حرمة و حق لا یشبهه شیء من الشهور صل ما استطعت فی شهر
رمضان تطوعا باللیل و النهار فان استطعت ان تصلی فی کل یوم و لیلة الف رکعة فصل ان علیا علیه السلام کان فی آخر عمره یصلی فی کل
یوم و لیلة الف رکعة فصل یا ابا محمد زیادة رمضان فقال کم جعلت فداک فقال فی عشرین لیلة تمضی فی کل لیلة عشرین رکعة ثمانی
رکعات قبل العتمة و اثنتی عشرة رکعة بعدها سوی ما کنت تصلی قبل ذلک فاذا دخل العشر الاواخر فصل ثلثین رکعة کل لیلة ثمان
رکعات قبل العتمة و اثنتین و عشرین رکعة بعدها سوی ما کنت تفعل قبل ذلک **شرح** ما در ما استطعت یعنی ما دام است و میتواند بود
که موصول باشد و الاستطاعة وسعت و قدرت آن در فان استطعت شرطیه است و جزای شرط محذوف است بتقدیر فصل الف
رکعة و تشدید نون است و سعت و قدرت بر هزار رکعت در هر شبانه روز مستبعد نیست در کسی که قوت بدن و قوت ایمان و طلاقت
لسان و خلو از موانع داشته باشد و حضور حال آورده ... **یعنی** روایت از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر که کفت دیگر
او ابو محمد است کفت که داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس کفت او را ابو بصیر که چه میکویی در نماز در ماه رمضان پس امام کفت

که برای ماه رمضان حرمتی و حقیقتی مانند نیست آنرا چیزی از ماهها نماز گزار چند آنکه استطاعت داری در ماه رمضان برای تقرب
در شب و روز پس اگر استطاعت داشته باشی اینکه گزاری در هر روزی و شبی هزار رکعت پس بگزار بدرستیکه علی علیه السلام در آخر عمر خود بود
با بزرگی که نماز میگزارد در هر روزی و شبی که فارغ میبود از مواضع هزار رکعت پس نماز بگزار ای ابو محمد زیادتی نماز رمضان را پس ابو بصیر گفت که چند
رکعت قربانت شوم پس امام گفت که در بیست شب میگزاری در هر شبی بیست رکعت و هشت رکعت پیش از نماز خفتن و دوازده رکعت بعد از آن
این چهار صد رکعت غیر آنست که میگزاری پیش از آن بیست شب پس چون داخل شود دهه آخر پس بگزار سی رکعت در هر شبی هشت رکعت پیش
از نماز خفتن و بیست و دو رکعت بعد از آن غیر آنچه میگزاردی پیش از آن ده شب در بیست شب مراد اینست که در هر شب دهه آخر پنجاه رکعت
میگزاری شانزده رکعت پیش از نماز خفتن و سی و چهار رکعت بعد از نماز خفتن مخفی نماند که جایز نیست که بیست رکعت پیش از نماز خفتن و سی
رکعت بعد از آن باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث آخر این باب و بر هر تقدیر مجموع آنها با آنچه در بیست شب زیاد شده نهصد رکعت میشود
و چون آنها را ضم کنیم با صد رکعت که مذکور میشود در حدیث چهارم این باب هزار رکعت میشود اگر ماه رمضان تمام شود و الا نهصد و پنجاه
رکعت میشود **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یزید فی صلوته فی شهر رمضان اذا صلی العتمة صلی
بعدها فیقوم الناس خلفه فیدخل و یدعهم ثم یخرج ایضا فیجیئون و یقومون خلفه فیدعهم و یدخل مرارا قال و قال لا تصل بعد العتمة فی غیر
شهر رمضان **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که با بزرگی زیاد میکرد در نماز خود در
ماه رمضان بیان این آنکه چون میگزارد نماز خفتن را میگزارد بعد از آن پس می‌ایستادند مردمان در پس او پس داخل حجره خود میشد
و وا میگذاشت ایشان را بعد از آن بیرون می آمد نیز پس مردمان می آمدند و می ایستادند در پس او پس وا میگذاشت ایشانرا و داخل
میشد چند بار و امام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که نماز گزارده نمیشود بعد از نماز خفتن در غیر ماه رمضان اگر گویی این
منافات دارد با آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دوم و ششم و هفتم و هشتم و نهم باب صلوة النوافل که باب شصت
و چهارم است که وتیره بعد از نماز خفتن مستحب است گوییم مراد اینجا غیر نوافل یومیه است و وتیره احتیاطا نافله شب است و با این اعتبار
داخل نوافل یومیه است فی الجملة اگرچه داخل اینها نیست اصالة چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب التفویض الی رسول الله
صلی الله علیه و آله تا آخر که باب پنجاه و دوم است که منها رکعتان بعد العتمة جالسا تعد برکعة مکان الوتر و بعد از رسول الله صلی الله علیه
و آله آنرا میگزارده چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث چهارم و پنجم باب صلوة النوافل **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل العشر الاواخر شد المئزر و اجتنب النساء و احیی اللیل و تفرغ للعبادة **شرح**
المئزر بکسر میم و سکون یاء و همزه در بعضی منقلبات همزه و فتح زای با نقطه و رای بی نقطه لنگ شد مئزر بغی محکم بستن کمرست برای
چالاکی و آن کنایت است از کمال جد در عبادت و مراد با اجتناب النساء ترک جماع است بقرینه آنچه می‌آید در حدیث اول باب هفتاد و
ششم که و اما اعتزال النساء فلا التفرغ بفا و رای بی نقطه و غین با نقطه مبالغه فراغ **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود رسول
الله صلی الله علیه و آله که با بزرگی که چون داخل میشد دهه آخر از ماه رمضان سخت میبست کمر را و اجتناب میکرد از جماع زنان
و زنده میداشت شب را و بغایت فارغ میشد برای عبادت **چهارم اصل** قال ابو الحسن علیه السلام صل لیلة احدی و عشرین و لیلة
ثلث و عشرین مائة رکعة تقرأ فی کل رکعة قل هو الله احد عشر مرات **شرح** گفت امام موسی کاظم علیه السلام که بگزار در شب بیست و یکم و
شب بیست و سیوم صد رکعت میخوانی در هر رکعتی قل هو الله احد ده بار و تقیید ... حدیث و ظاهر حدیث اول این باب اینست
که واو در لیلة ثلث و عشرین برای عطف التجاب است پس صد رکعت بایں کیفیت در مجموع من حیث المجموع این دو شب باشد و در هر شب
پنجاه رکعت سوای آنچه مشترک است میان جمیع شبهای دهه آخر و این منافات ندارد با اینکه در هر یکی از این دو شب صد رکعت باید
مطلقا چنانچه می‌آید در حدیث دوم باب آینده که و صل فی کل واحدة منهما مائة رکعة و میتواند بود که واو برای عطف التوأم باشد و برای این
تقدیر ظاهر اینست که در هر یکی از این دو شب صد رکعت بایں کیفیت باشد و غیر آنها نباشد و بر هر تقدیر مجموع تا آنکه تمام ماه رمضان
هزار رکعت خواهد بود چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب **پنجم اصل** کان ابو جعفر علیه السلام اذا کان لیلة احدی و عشرین و لیلة

ثلث و عشرین اخذ فی الدعاء حتی یزول اللیل فاذا زال اللیل صلی **شرح** بود امام محمد باقر علیه السلام با بزرگی که چون میشد شب بیست و یکم
و شب بیست و سیوم شروع میکرد در دعا تا آنکه منتصف میشد شب پس چون منتصف میشد شب نماز میگزارد و
مراد اینست که بعد از فریضه خفتن مشغول دعا میشد و تاخیر میکرد صد رکعت را تا نصف شب پس منافات ندارد با اینکه میان مغرب و عشا
این صد رکعت را میگزارده باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول و چهارم این باب **ششم اصل** علی بن محمد بن احمد بن مطهر انه
کتب الی ابی محمد علیه السلام یخبره بما جاءت به الروایة ان النبی صلی الله علیه و آله کان یصلی فی شهر رمضان و غیره من اللیل ثلث
عشرة رکعة منها الوتر و رکعتا الفجر فکتب علیه السلام فض الله فاه صلی من شهر رمضان فی عشرین لیلة کل لیلة عشرین رکعة ثمان بعد المغرب
و اثنتی عشرة بعد العشاء الآخرة و اغتسل لیلة تسع عشرة و لیلة احدی و عشرین و لیلة ثلث و عشرین و صلی فیهما ثلثین رکعة
اثنتی عشرة بعد المغرب و ثمانی عشرة بعد العشاء الآخرة و صلی فیهما مائة رکعة یقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب و عشر مرات قل هو الله
احد و صلی الی آخر الشهر کل لیلة ثلثین رکعة کما فسرت لک **شرح** فیهما هر دو جا بمعنی فی کل واحدة منهما است و ضمیر راجع است بشب بیست و
یکم و شب بیست و سیوم است مراد ثلثین رکعة هر دو جا سوای بیست رکعت است که در بیست شب گزارده میشد و با انضمام آنها پنجاه رکعت
میشود و ذکر ثلثین رکعة هر در این دو شب با وجود آنکه مذکور میشود که آنها مشترک است میان هر یکی از ده شب اخیر است با اینکه
کیفیت این پنجاه رکعت که سی رکعت داخل آنهاست در این دو شب مخالف کیفیت بایں صد رکعت است در این دو شب چنانچه
مذکور شد در احتمال اول در شرح حدیث چهارم این باب پس ظاهر اینست که و صلی فیهما مائة رکعة تا آخر برای بیان این باشد
که ظاهر بعض صلی الله علیه و آله در مجموع صد رکعت در هر یک از آن دو شب ده قل هو الله احد میخوانده و چنانچه مذکور شد در احتمال
دوم در شرح حدیث چهارم این باب کما فسرت لک اشارت است باینکه امام علیه السلام پیش از این مکاتبه تفصیل نوافل ماه رمضان را
موافق آنچه گذشت در حدیث اول و حدیث چهارم این باب برای محمد بن احمد گفته باشد و مقصود در این جواب مکاتبه مجمل آن
باشد در مقام ابطال روایت خلاف آنکه از رسول الله صلی الله علیه و آله **یعنی** روایت است از محمد بن احمد بن مطهر بضم میم و فتح
طا بی نقطه و تشدید هاء مفتوحه و رای بی نقطه اینکه او نوشت بسوی امام حسن عسکری علیه السلام خبر میداد او را با آنچه آمده بآن روایت
که نبی صلی الله علیه و آله بود با بزرگی که میگزارد در ماه رمضان و غیر آن در شب سیزده رکعت از جمله آنهاست وتر و دو رکعت نافله
فجر با بزرگی که در ماه رمضان نیز نماز زیادی نبود پس نوشت امام علیه السلام که بشکند الله دهن آن راوی را بگزارد رسول الله صلی
الله علیه و آله در ماه رمضان در بیست شب هر شبی بیست رکعت سوای نوافل یومیه هشت رکعت بعد از فریضه مغرب و دوازده رکعت
بعد از نماز فریضه خفتن و غسل میکرد در شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیوم و میگزارد در شب بیست و یکم و شب بیست
و سیوم سی رکعت سوای بیست رکعت که مذکور شد دوازده رکعت بعد از فریضه مغرب و هجده رکعت بعد از فریضه خفتن و میگزارد
در شب بیست و یکم و شب بیست و سیوم صد رکعت میخواند در هر رکعتی سوره الحمد را و ده بار قل هو الله احد را و میگزارد در هر شب
از شبهای دهه آخر هر شب سی رکعت چنانچه بیان کردم برای تو اراده اینست که نوافل مختص بماه رمضان هزار رکعت است چنانچه
مفصل شد در شرح حدیث اول این باب **باب شصت و نهم اصل باب فی لیلة القدر شرح** القدر مصدر باب نصر و ضرب
است از حکم کردن چیزی و استعاره شده اینجا برای شناختن چیزی چنانچه باید و حاجت بآن افتد مثل و ما قدروا الله حق قدره
و وجه تسمیة لیلة القدر ظاهر میشود در حدیث ششم این باب **یعنی** این بابست در بیان شب قدر که مذکور است در آیت
انا انزلناه فی لیلة القدر و در این باب یازده حدیث است و بعد از حدیث هفتم نقل کلام ... است که ازین جهت
گفته نظیر آنچه گذشت در ذیل حدیث سیوم باب هشتم که نقل کلام سیاری کاشته بود و اعتباری بنداشت و نظیر آنچه گذشت
در کتاب التوحید در ذیل باب نهم که بابست فی ابطال الرؤیة است که نقل کلام هشام بن الحکم شده بود و اعتباری نداشت
اول اصل عن حسان بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن لیلة القدر فقال التمسها لیلة احدی و عشرین او لیلة
ثلث و عشرین **شرح** روایت است از حسان بفتح حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه ابن مهران بکسر میم و سکون هاء و رای بی نقطه ا

دوم اصل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از شب قدر پس گفت که طلب کن آنرا در شب بیست و یکم یا شب بیست و سیوم
عن القاسم بن محمد الجوهری عن ابی حمزة الثمالی قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له ابو بصیر جعلت فداک اللیلة التی یرجی فیها ما یرجی
فقال فی لیلة احدی وعشرین او ثلث وعشرین قال فان لم اقو علی کلتیهما فقال ما ایسر لیلتین فیما تطلب قلت فربما رأینا الهلال عندنا وجاءنا
من یخبرنا بخلاف ذلک من ارض اخری فقال ما ایسر اربع لیال تطلبها فیها قلت جعلت فداک لیلة ثلث وعشرین لیلة الجهنی فقال ان ذلک
لیقال **شرح** در کتاب من لا یحضره الفقیه علی بن ابی حمزة است و لفظ الثمالی نیست بنظر آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق پس میتواند بود
که در کتابهای کلینی اینجا غلط واقع شده باشد یرجی فیها ما یرجی بنظر نرسید آنچه گذشت در حدیث سیوم باب ششم و بیستم ...
... در کلام ابو بصیر است و مخالف سیاق کلام سابق است و شاید که قاسم بن محمد جوهری عدول کرده باشد از سیاق سابق برای اشعار
باینکه این حدیث را چنانکه از ابو حمزه شنیده از ابو بصیر نیز شنیده و در کتاب من لا یحضره الفقیه قال قلت فربما است و بنابراین دلالت
این میکند که علی بن ابی حمزه سابق را شنیده باشد در آن مجلس و لاحق را بعد از آن مجلس از ابو بصیر شنیده باشد مراد به هلال ماه شوال
است بقرینه زیاد کردن عندنا که ... اعتقاد ما است پس خلاف ذلک عبارت است از چیزی که دلالت کند بر اینکه اعتقاد خطا بوده
و آنچه دیده شده هلال نبوده بلکه ماه دو شبه بوده جهنی بضم جیم و فتح هاء مفتوحه و نون منسوب بجهینه است و آن قبیله است **یعنی**
روایت است از قاسم بن محمد جوهری از ابو حمزه ثمالی ... و تخفیف میم گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را ابو
بصیر که گشته شوم ... ابو محمد ... شبی که امید داشته شود در آن ... کدام است پس امام گفت که طلب
کن آنرا در شب بیست و یکم یا بیست و سیوم ابو بصیر گفت که پس اگر توانائی نداشته باشم بر احیای آن دو کدام را احیا کنم امام گفت که چه
آسان است دو شب در جنب آنچه طلب میکنی ... فضیلت شب قدر باشد گفتم که پس بسا که دیدیم ماه را پیش از اعتقاد خود و آمد نزد
ما کسی که خبر میدهد ما را مخالف آن اعتقاد از زمین دیگر ... که میگوید که من در شب سابق دیدم ... پس شک در آن
دو شب بهم میرسد پس چهار شب محل اشتباه میشود پس امام گفت که چه آسان است چهار شب که طلب کنی شب قدر را در آنها گفتم که قربانت
شوم آیا شب بیست و سیوم و شب جهنی است امام گفت بدرستی که آن نام هر آینه گفته میشود و برای شب بیست و سیوم اشارت است و
بروایتی که شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سورة القدر نقل کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که قال لیلة ثلث وعشرین هی لیلة الجهنی وحدیثه
انه قال یا رسول الله ان منزلی ناء عن المدینة فمرنی بلیلة ادخل فیها فامره بلیلة ثلث وعشرین ... قال الشیخ ابو جعفر رحمه
الله واسم الجهنی عبد الله بن انیس الانصاری انیس بضم همزه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است و ذکر ...
مثل مشهور که وعند جهینة الخبر الیقین و صاحب قاموس ... دیگر گفته و ابن اثیر در نهایه نیز ... **اصل** قلت جعلت فداک ان سلیمان بن
خالد روی فی تسع عشرة یکتب وفد الحاج فقال لی یا ابا محمد وفد الحاج یکتب فی لیلة القدر والمنایا والبلایا والارزاق وما یکون الی مثلها
فی قابل فاطلبها فی لیلة احدی وثلث وصل فی کل واحدة منهما مائة رکعة واحیهما ان استطعت الی النور واغتسل فیهما قال قلت فان لم اقدر
علی ذلک وانا قائم قال فصل وانت جالس قلت فان لم استطع قال فعلی فراشک لا علیک ان تکتحل اول اللیل بشیء من النوم ان ابواب
السماء تفتح فی رمضان وتصفد الشیاطین وتقبل اعمال المؤمنین نعم الشهر رمضان کان یسمی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله المرزوق
شرح سلیمان بن خالد ... وفد بفتح واو و سکون فاء و دال بی نقطه جمع وافد یا اسم جمع آن
مثل رکب و راکب ... المنایا بفتح میم و نون و الف و یاء دو نقطه در پایین و الف جمع منیه
بفتح میم و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین ... احدی وثلث بتقدیر احدی وعشرین وثلث وعشرین است مراد به النور ...
... الی فجر ... احتیاج ...
در کتاب ... آیت سورة القدر ... مطلع الفجر ... بصیغه ...
بصیغه مضارع مجهول غائبه ... مضارع غائب معلوم باب افعال یا مجهول باب علم است و
... باب ...

بچهارم است

یعنی چهارم است گفتم قربانت شوم بدرستی که سلیمان بن خالد روایت کرد که در نوزدهم ماه رمضان نوشته میشوند جمعی که وارد آن
کعبه در آن سال ... حج کنند پس امام گفت که ای ابو محمد وارد آن حاج نوشته میشوند در شب قدر و مرگها و بلاها
و روزیها و آنچه باشد تا مثل آن شب در سال آینده ولیکن طلب کن آن شب را در بیست و یکم و بیست و سیوم و نماز کن در هر یک از آن
دو شب صد رکعت و زنده دار آن دو شب را چندانکه استطاعت داشته باشی تا طلوع صبح صادق و غسل کن در آن دو شب ابو بصیر
گفت که گفتم که پس اگر قدرت نداشته باشم بر آن نماز در حالی که ایستاده باشم چکنم امام گفت که پس بگزار در حالی که نشسته باشی گفتم
که پس اگر استطاعت آن نیز نداشته باشم چکنم امام گفت که پس بر رختخواب بگزار ... بر تو باینکه سرمه چشم
کنی در اول شب اندکی از خواب بدرستی که درهای آسمان گشوده شود در رمضان و بند نهاده میشوند شیاطین و ...
... قبول میکند عملهای مؤمنان خوب ماهیست رمضان که نامیده میشد در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله مرزوق باعتبار
وسیع شدن رزق مؤمنان خصوصا فقرا در آن ماه **سیوم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن علامة لیلة
القدر فقال علامتها ان یطیب ریحها وان کانت فی برد دفئت وان کانت فی حر بردت فطابت قال وسئل عن لیلة القدر فقال
تنزل فیها الملائکة والکتبة الی السماء الدنیا فیکتبون ما یکون فی امر السنة وما یصیب العباد وامر عنده موقوف له فیه المشیة فیقدم
ما یشاء ویؤخر منه ما یشاء ویمحو ویثبت وعنده ام الکتاب **شرح** یطیب بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بصیغه
مضارع غائب معلوم باب ... دال بی نقطه و فاء ... بصیغه ماضی غائبه معلوم باب علم است تنزل بصیغه مضارع غائبه
معلوم باب تفعل است بحذف یکی از دو تاء التنزل بتدریج فرود آمدن ... السماء الدنیا مذکور است در سه
سوره اول والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا ان الهکم لواحد رب السموات والارض وما بینهما ورب المشارق
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد لا یسمعون الی الملأ الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا
ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم من طین لازب دوم
سوره حم سجده وزینا السماء الدنیا بمصابیح وحفظا ذلک تقدیر العزیز العلیم سیوم سورة الملک ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و
جعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر والسماء الدنیا در آنها عبارت است از آسمان ... محل ستارگان ...
است چون بالاتر است از هفت آسمان پس نزدیکتر است ... باعتبار رتبه اگر چه ... مکان نیست موافق الیه یصعد الکلم الطیب
و موافق تعرج الملائکة والروح الیه و در این حدیث استعاره شده برای امام زمان باعتبار رفعت شان و نزدیکتر بودن او بدرگاه
الهی از دیگران و باعتبار اینکه آیت سوره والصافات انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد برای تمثیل
حال حجج ... بیان این ... احتمال ... صافات عبارت است از نفوس ...
معصومین خواه انبیا و خواه اوصیا که اول ایشان آدم و آخر ایشان قائم آل محمد علیهم السلام است و ایشان صف زده اند در سلسله ...
و هیچ زمانی خالی از یکی از ایشان نیست و زاجرات عبارت است از نفوس انبیای اولو العزم و اوصیا و ایشان که اول ایشان نوح
و آخر ایشان قائم آل محمد علیهم السلام است و ایشان وعید کنند ... بخلاف آدم و اوصیاء او چنانچه گذشت در کتاب
الایمان والکفر در شرح حدیث دوم باب الشرایع که باب دوازدهم است و تنوین ذکرا برای تعظیم است و مراد افضل رسل است و
او محمد است صلی الله علیه وآله موافق آیت سوره طلاق قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا و تالیات ذکرا عبارت است از دوازده امام
که اول ایشان امیر المؤمنین علیه السلام است موافق آیت سوره هود و یتلوه شاهد منه و آخر ایشان قائم آل محمد است علیهم السلام باعتبار
آنکه ایشان ... افضل رسل ... گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب بیستم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق
بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله الذکر انا ... ان الهکم لواحد برای بیان تاکید حاجت مردمان
بصافات و زاجرات و تالیات ظاهر است ... از ترک اختلاف ... احتراز نمایند و فکر کنند
که رب السموات والارض وما بینهما ورب المشارق ... و برای ...

و شرور و تسلط ظالمان است بنا فریبه بلکه او را رضا و سخط است و قیامت و حسابی خواهد بود پس بر او ان جمع مؤمنین
اعلام کنند جمیع مواقع رضا و سخط او نیست بر ایشان لازم است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب الاضطرار
الی الحجة که با باید دال است و حفظا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر و حفظنا و مراد بکل شیطان مارد متمردان شیاطین انس
است مثل فلاسفه زنادقه و پیروان ایشان که با وجود انتشار نجوم سما در بنا و دلالت واضحه آن بر خلق و تدبیر فاعل آن اقرار
نمی کنند بتدبیر رب العالمین نمیکنند و او را فاعل موجب میشمرند بنا بر توهم امتناع تخلف معلول از علت تامه و حفظا از هر شیطان مارد
عبارت است از خذلان آن شیاطین که مقتضی بعدم تصدیق ایشان است با وجود وضوح دلالت موافق آیت سورة الکهف ما اشهدتهم
خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم وما کنت متخذ المضلین عضدا لا یسمعون الی الملأ الاعلی استیناف بیانی است و از تتمه تمثیل نیست بلکه
از قبیل عود بمثل برای تطبیق تمثیل بر آنست و ضمیر جمع راجع است بکفار قریش خواه کفار صریح و خواه منافقان لیس الملأ الاعلی
عبارت است از ذکر و تالیات ذکر که محمد و ائمه اثنی عشر علیهم السلام اند و ابو فراس رحمه الله تعالی در ابیاتیه که با بنهایه مدح کرده امام را
علیه السلام را او برادر خوانده و مصلحت گرفته گفته که فاتم الآلاء منکم علم الکتاب ما جاءت به السور جمله ولقد قوت تا آخر اشاره است
با اینکه مخالفان ملأ اعلا اهل یقین نیستند بلکه اهل شک‌اند و پیوسته شبهات و شکوک از هر جانبی بر ایشان وارد میشود و از ...
و رعد ابند موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث هشتم باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء که باب سیوم است که الا جرح
الیش الا از جلین علم مطلع او مسمع واع و در حدیث هفدهم باب البدع والرای والمقاییس که باب سیزدهم است که من نصب نفسه
للقیاس لم یزل دهره فی التباس و من دان الله بالرأی لم یزل دهره فی ارتماس و برای بیان ... اشارت شده در کتاب الحجة در
حدیث چهارم باب هشتاد و ششم که باب من مات ولیس له امام من الائمة است که من دان الله بغیر سماع عن صادق الزمه الله البتة
الی الفناء و بیان شعر الدهر ... ان الطیان خاطر مثل جلوس و جالس الا برای اشتقاق مقبل است از
مجیر لا یسمعون و برای بیان حال منافقان قریش است مثل خلفای ثلثه الخطف مصدر باب ضرب ربودن تا در الخطفة که مفعول
مطلق است براد مره است و اشارت است یکی زمان عطف و خطف خطفه استراق سمع است که مذکور است در سوره حجر ولقد
جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین و حفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین و آن عبارت
از استماع بسوی ملأ اعلا بعد از ترک سالهای دین موافقت علی و بی رعایت مجموع و ارتداد و تقوی بعد از ان لیس منافق
منافق و مانند کسی است که دزدیده باشد آن استماع را از دیگران و حق او نباشد لیس خطف الخطف عبارت است از خلفای
ثلثه و امثال ایشان اتبعه که ماضی باب افعال است متعدی بدو مفعول میشود مثل آیت سوره هود و اتبعوا فی هذه لعنة ویوم
القیامة بئس الرفد المرفود و آیت سوره قصص و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیامة هم من المقبوحین و مفعول دوم
اینجا محذوف است بتقدیر فاتبعه لعنة و مراد بشهاب ثاقب اینجا و بشهاب مبین در سوره حجر امیر المؤمنین علیه السلام است
که نور است و شعله است ساطع و هر چند که اعدای او بعداوت و احیای او بتقیه بجا آوردند نور و فضل او پوشانیدند
مخفی نشد و کالشمس فی رابعة النهار روم الضحی نور و فضل او ظاهر و هویدا است و سوراخ کرده جمیع حجابها را و لعنت او
بر خلفای ثلثه و امثال ایشان بزبان حال و بزبان قال است و اول با عادت وضوح برهان از محالات است براه
او و بطلان امامت ایشان مثل ایشان که صحیح است و از اختلاف از روی ظن و پیروی اهل ظن و در امر لسؤال و
پیروی علم و دوم باعتبار امثال خطبه شقشقیه است که مذکور است در نهج البلاغه و ضمیر جمع در فاستفتهم اهم راجع است
بمن عطف الخطفة اشد اعمل التفضیل است و مأخوذ است از فعل مجهول بمعنی شد و تردد و مراد بشد و جزالت که ثابت و
بغیر مضطرب باشد چنانچه گویا گسسته شده بر ایشان و مانند آن مثل آیت سوره النبأ و بنینا فوقکم سبعا شدادا و چنان شده در
کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول خلقا نیز از لسبب اراشده است و عبارت است از ماده که ادمی از ان
مخلوق میشود من خلقنا خلقنا عبارت است از مومنان که مخلوق شده اند برای استماع حقیقی بسوی ملأ اعلا و اطلاعات ظاهر که و

و باطن ایشان ملأ اعلا اعطار الحجر مفضوب در خلقنا هم راجع بمن خلقنا است و طین لازب که ماده مومنان است عبارت است از طین خالص که
چون جسد چسبیده میشود و مراد آنست که من خطف الخطفة ثابت نیستند در ایمان چون منافقند و خلق ایشان حماء مسنون است
بی آنکه صلصال شود و بی آنکه طین لازب الا شود بخلاف مومنان که حقیقی که ثابتند در ایمان و خلق ایشان طین لازب است
چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب اول حاصل آیت که نفاق آن منافقان بعنوان غالب شدن بر ما نیست
بلکه بقضا و قدر ما است بدلالت اینکه ما ایشان را خلق کرده ایم از حماء مسنون بی واسطه و ما چنانست ایمان مومنان که مخلوق‌اند
از طین لازب بدانکه از این تقریر ظاهر میشود که مقید بودن کواکب بنجوم شیاطین که در سوره ملک است آیت که آنها باعث اهی
هر شیطان رجیم است که با وجود وضوح دلالت آنها بر تدبیر آن مدبر کار التصدیق آن نمیکنند مخفی نماند که اگر مراد با سماء الدنیا در
این حدیث یکی از اسماءهای بعد منافات میداشت با آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب جهل و پنجم که باب شأن انا انزلناه
فی لیلة القدر و تفسیرها است که فقل هذا الامر الحکم الذی یفرق فیه ومن الملائکة والروح التی تنزل من سماء الی سماء او من سماء
الی الارض فان قالوا من سماء الی سماء فلیس فی السماء احد یرجع من طاعة الی معصیة و گذشته در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر
که باب چهاردهم است که نزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الی البیت المعمور و گفتیم در شرح آن که البیت المعمور الخ عبارت از
امام زمان است بجواز ثبت اشارت است بآیت سورة الرعد لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و بیان
شده در کتاب التوحید و در شرح حدیث سیوم باب البداء که باب بیست و چهارم است و در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب
کراهیة التوقیت که باب هشتاد و پنجم است یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت
که پرسیدم امام را از نشان شب قدر پس امام گفت که نشان آن این است که خوش شود بادان و اگر باشد در فصل سرما گرم شود در جمله
و اگر باشد در فصل گرما سرد شود در جمله و خوش نسیم شود راوی گفت که امام را از نشان شب قدر پس امام گفت که نشان آن این است
که خوش شود بادان و اگر باشد در فصل سرما گرم شود در جمله و اگر بپرسیده باشد از شب قدر پس گفت که بتدریج نازل میشوند در آن ملائکه و
کاتبان از جانب ایشان بسوی امام زمان که رفیع القدر است و نزد کبیر است بدانکه اهل البیت منو لیسند در دل امام زمان آنچه ادا میشود از
کار عمده متعلق بان سال و آنچه را که بر میخوردند کافران و کار عمده سالهای بر میگردد که ظاهر نزد الله تعالی موقوف می باشد در آنست و
خواهش الله تعالی بیان این آنکه تقدیم میکنند آنچه را که میخواهد بتقدیم آن از آنچه که امام زمان خیال تأخیر آن کرده باشد و تأخیر
میکند از جمله آن آنچه را که میخواهد تأخیر آن و محو میکند با اعتقاد امام را بوقوع چیزی و اثبات میکند و مفعول اثبات از محو و اثبات
نزد الله تعالی محکم که ام الکتاب است در نزد امام چیز را که اعتقاد عدم وقوع آن دارد آنچه را که میخواهد مثل اثبات
چهارم اصل عن حمزة واحد عن ابی عبد الله علیه السلام قالوا قال له بعض اصحابنا قال ولا اعلمه الا سعید السمان کیف یکون لیلة القدر
خیر من الف شهر قال العمل فیها خیر من العمل فی الف شهر لیس فیها لیلة القدر شرح یکون از افعال ناقصه است و فاعل آن مقول
جمله است از مبتدا و خبر است مراد بعمل عمل صالح است چنانچه معلوم میشود از حدیث ششم این باب لیس فیها لیلة القدر اشارت
بدقیقه ایست و آن آنست که تقدیر مفضل علیه مشهور شده و لسنین ثمره چنانچه گویند ثلاث و ثمانین سنة و اربعة اشهر زیرا که
سنه ای که شب قدر می باشد اما شهری که شب قدر می باشد پس مراد شهور یست که سوای شهر رمضان است پس متفرق است و القضای
آنها در عوض نود سال و ده ماه ممکن است لیکن در عرف نود سال و یازده ماه شده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب
این باب که آن موافق است با زمان پادشاهی بنی امیه که اولش استقلال معاویه است و آن در جمادی الاولی سال چهل و یک هجری بود
و آخرش ابتدای دولت سفاح است که اول خلفای بنی العباس است و آن در ربیع الاخر سال صد و سی و دو هجری بود یعنی
روایت از چند کس از امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که گفت امام را بعض یاران ما آن یکی گفت او سعید است آن بعض یاران که سعید
روغن فروش که چون می باشد اینکه شب قدر بهتر است از هزار ماه امام گفت که عبادت در آن شب بهتر است از عبادت در هزار
ماه که نباشد در آنها شب قدر پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزلت التوراة فی ست مضت من شهر رمضان و نزل

شرح الانجیل فی اثنتی عشرة لیلة مضت من شهر رمضان ونزل الزبور فی لیلة ثمانی عشرة مضت من شهر رمضان ونزل القرآن فی لیلة القدر
گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر که آخر ابواب است که نزلت صحف ابراهیم فی اول لیلة من شهر رمضان وانزلت التوراة
لست مضین من شهر رمضان وانزل الانجیل لثلث عشرة لیلة خلت من شهر رمضان وانزل الزبور لثمان عشر خلون من شهر رمضان وانزل
القرآن فی لیلة ثلث وعشرین من شهر رمضان وتوهم منافات میشود میان این دو حدیث در نزول انجیل وجواب اینست که شاید لام برای
سببیت است ولست شب دوازده هم است سیزده هم در نزول انجیل مانند لست شب بیست ویکم است شب بیست وسوم است در نزول قرآن ونظیر
این دفع منافات گذشت در شرح حدیث اول باب دوم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نازل شد توریة برای
ششمین شب که گذشته باشد از ماه رمضان ونازل شد انجیل برای دوازده شب که گذشته باشد از ماه رمضان ونازل شد زبور
برای هجده شب که گذشته باشد از ماه رمضان ونازل شد قرآن برای شب قدر ششم اصل عن حمران انه سأل ابا جعفر علیه السلام
عن قول الله عز وجل انا انزلناه فی لیلة مبارکة قال نعم لیلة القدر وهی فی کل سنة فی شهر رمضان فی العشر الاواخر فلم ینزل القرآن
الا فی لیلة القدر قال الله عز وجل فیها یفرق کل امر حکیم قال یقدر فی لیلة القدر کل شیء یکون فی تلک السنة الی مثلها من قابل خیر وشر
وطاعة ومعصیة ومولود واجل او رزق فما قدر فی تلک اللیلة وقضی فهو المحتوم ولله عز وجل فیه المشیة قال قلت لیلة القدر خیر من
الف شهر ای شیء عنی بذلک فقال العمل الصالح فیها من الصلوة والزکوة وانواع الخیر خیر من العمل فی الف شهر لیس فیها لیلة القدر
ولولا ما یضاعف الله تبارک وتعالی للمؤمنین ما بلغوا ولکن الله یضاعف لهم الحسنات شرح حمران فلم ینزل القرآن الا فی لیلة القدر
باعتبار معظم است واشارتست بتفسیر حصر مفهوم از تقدیم ظرف در آیت فیها یفرق کل امر حکیم پس منافات ندارد با اینکه قرآن نازل
شده باشد برای اینکه در شبهای دیگر نیز فی الجمله چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب دوم یقدر فی لیلة القدر اشارتست باینکه مراد از یفرق
در فیها یفرق قدر است وبیان معنی قدر شد در شرح عنوان این باب بیان لیس فیها لیلة القدر شد در شرح حدیث چهارم این باب
یعنی روایت است از حمران اینکه او پرسید امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل در بیان اینکه قرآن با وجود اشتمال بر
متشابهات کتاب مبین است در سوره دخان که بیان این آنکه بدرستی که ما فرو فرستادیم آنرا در شبی مبارک که در آن شب تمیز
متشابهات شود امام گفت که آری آن شب قدر است وآن در هر سالی است در ماه رمضان است در دهه آخر او پس نازل کرده نشد
قرآن مگر برای شب قدر گفت الله تعالی در بیان سابق در سوره دخان که در آن شب تمیز کرده میشود هر کار محکمی که استوار است مراد
هیئت کار در جنس آن شب تقدیر کرده میشود هر متشابه قرآن که حاجت باشد ... امام گفت که اندازه کرده و شناخته میشود
در شب قدر هر چیزی که می باشد در آن سال تا مثل آن شب در سالی آینده خواه خیر و خواه شر و خواه فرمان برداری و خواه نا
فرمانی و خواه زاده شده و خواه وقت مردن یا رزق پس آنچه اندازه کرده شد در آن شب وامضا کرده شد کار آن چیز
پس آنست استوار کرده شده که تغییری نیابد برای الله عز وجل است در آن خواهش مراد اینست که با وجود محتوم بودن آن از
قدرت الله تعالی بیرون نیست زیرا که وجوب آن وجوب سابق نیست بلکه وجوب لاحق است پس منافات نیست میان این
وحدیثی که مفهوم است از آنچه گذشت در حدیث سیوم این باب که وفیه المشیة زیرا که مراد بمشیت آنجا احتمال بدا است و عدم احتمال
بدا منافات با قدرت ندارد حمران گفت که گفتم که لیلة القدر خیر من الف شهر چه چیز را اراده کرد بآن پس امام گفت که
عمل نیک در آن شب از نماز و زکوة و اقسام نیکی بهتر است از آن عمل در هزار ماه که نباشد در آنها شب قدر و اگر نمی بود اینکه
مضاعف کند الله تبارک وتعالی برای مؤمنان نمیرسیدند مطلب خود که بهشت و رضوان است ولیکن الله مضاعف میکند برای
ایشان حسنات را بوسیله شب قدر و مانند آن هفتم اصل سمعت رجلا یسأل ابا عبد الله علیه السلام عن لیلة القدر فقال
اخبرنی عن لیلة القدر کانت او تکون فی کل عام فقال له ابو عبد الله علیه السلام لو رفعت لیلة القدر لرفع القرآن شرح
رفع قرآن بر تقدیر رفع لیلة القدر مبنی بر آنست که در آیت انا انزلناه فی لیلة القدر ودر آیت سورة الدخان انا انزلناه
فی لیلة مبارکة فی برای ظرفیت نیست بلکه برای تعلیل است مثل فی در فذلکن الذی لمتننی فیه چنانچه بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث

اول باب

اول باب چهل و یکم که باب شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است دخیل آن اینکه احتیاج اهل زمین بنزول ملائکه در شب قدر
برای تحدیث و تفسیر متشابهات قرآن مخصوص زمان رسول صلی الله علیه وآله نیست بلکه بعد از آن زمان احتیاج مردم بیشتر شده پس
اگر نباشد که ملائکه در شب قدر نزد اوصیا آیند برای تحدیث و تفسیر متشابهات قرآن هر آینه اختلاف از ره رأی و ظن در تفسیر آنها جایز
خواهد بود و این مخالف محکمات قرآن است پس لازم می آید که محکمات و متشابهات قرآن ... بر طرف کرده شود یعنی شنیدم از مردی که
می پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از شب قدر ... که گفت خبر ده مرا از شب قدر که آیا مخصوص زمان رسول الله صلی الله علیه وآله بود
یا می باشد در هر سالی تا انقراض تکلیف پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که اگر بر طرف کرده شود شب قدر هر آینه بر طرف کرده میشد قرآن
نقل کلام اسحق بن عمار اصل عن محمد بن عیسی عن ابی عبد الله المؤمن عن اسحق بن عمار قال سمعته یقول وناس یسألونه یقولون الارزاق
تقسم لیلة النصف من شعبان قال فقال لا والله ما ذاک الا فی لیلة تسع عشرة من شهر رمضان واحدی وعشرین وثلث وعشرین فان فی تسع
عشرة یلتقی الجمعان وفی لیلة احدی وعشرین یفرق کل امر حکیم وفی لیلة ثلث وعشرین یمضی ما اراد الله عز وجل من ذلک وهی لیلة القدر التی قال الله عز وجل خیر من الف شهر قال قلت ما معنی قوله یلتقی الجمعان قال یجمع الله فیها ما اراد من تقدیمه
وتأخیره وارادته وقضائه قال قلت فما معنی یمضیه فی ثلث وعشرین قال انه یفرقه فی لیلة احدی وعشرین امضاؤه ویکون له فیه البداء فاذا کانت
لیلة ثلث وعشرین امضاه فیکون من المحتوم الذی لا یبدو له فیه تبارک وتعالی شرح اسحق بن عمار اگر چه از راویان امام جعفر صادق
وامام موسی کاظم علیهما السلام است ولیکن ظاهر اینست که ضمیر قال در اول راجع باسحق باشد و ضمیر منصوب در سمعته راجع بامام باشد اما این خوب
نیست بدو وجه اول اینکه وفی لیلة احدی وعشرین یفرق کل امر حکیم منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث ششم این باب که قال الله عز وجل
فیها یفرق کل امر حکیم قال یقدر فی لیلة القدر کل شیء تا آخر بنا بر اینکه ضمیر در کلام اسحق ... لیلة القدر التی قال الله عز وجل راجع
بلیلة ثلث وعشرین است موافق آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده در ... شب بیست و سیوم دوم اینکه بنا بر این ... مناسبت
کجای ما معنی قوله ... پس ضمیر قال در اول راجع بابو عبد الله است و ضمیر منصوب در سمعته راجع باسحق است و ضمیر قال در دوم
راجع بابو عبد الله است و ضمیر فقال راجع باسحق است مشار الیه ذلک ... مصدر القسم است و ضمیر قال در سیوم راجع بمحمد بن عیسی است
و ضمیر قوله راجع باسحق است ضمیر مستتر در اراد راجع بالله تعالی است و ضمیر منصوب محذوف و عاید موصول محذوف است بتقدیر ما اراده من
بیانیه است و بیان ما میکند ضمیر تقدیمه راجع بالله تعالی است و مصدر مضاف بفاعل است و همچنین است تأخیره و مراد تقدیم کردن الله
تعالی نوعی واو تأخیر کردن او نوع دیگر راست الارادة بزای با نقطه ودال بی نقطه مصدر ... واوی باب افعال توشه دادن
کسی را القضاء بفتح قاف والف ممدوده که همزه آن منقلب از یا است فارغ شدن از چیزی و باز رسیدن آن و مراد اینجا ...
... است باعتبار اینکه منتهی فارغ شدن از توشه دادن و باز رسیدن اجل آن شخص است پس قضائه ... ارادة ... برای ... بالنقطه
است چنانچه تأخیره ... ضمیر قال در چهارم راجع بمحمد بن عیسی است ضمیر قال در پنجم راجع باسحق است ضمیر انه ضمیر شأن است یا راجع
بالله تعالی است یمضیه ... بالنقطه وزای بالنقطه و صیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر راجع بالله تعالی
است ... کاری کردن امضاء مرفوع و فاعل است و اسناد مجازی است و مقصود اینست که الله تعالی
در آن شب ترک میکند امضا را وجمله یکون عطف است بر جمله یفرقه و تفسیر امضا و فیه البداء ظاهر میشود از شرح حدیث آینده و تفسیر
بدا گذشت در کتاب التوحید در باب البداء که باب بیست و چهارم است یعنی روایت است از محمد بن عیسی از ابو عبد الله مؤمن از
اسحق بن عمار که ابو عبد الله گفت که شنیدم از اسحق میگفت در حالی که جمعی می پرسیدند اسحق را میگفتند که آیا روزیها بخش کرده میشود در شب
پانزدهم شعبان ابو عبد الله گفت که پس اسحق گفت که نه بخدا قسم نیست آن بخش کردن مگر در شب نوزدهم از ماه رمضان و بیست و یکم و بیست
و سیوم چه بدرستی که در شب نوزدهم ملاقات با یکدیگر میکنند دو جمع و در شب بیست و یکم تمیز کرده میشود هر کار محکمی که در غایت استحکام در آن
شده باشد و در شب بیست و سیوم امضا کرده میشود آنچه اراده کرده الله عز وجل از جمله بخش کردن روزیها و آن شب بیست و سیوم شب
قدر است که گفته الله عز وجل که بهتر است از هزار ماه محمد بن عیسی گفت که گفتم چیست معنی قول اسحق که ملاقات میکنند با هم دو جمع ابو عبد الله
گفت که جمع میکند الله تعالی در شب نوزدهم آنچه را که اراده کرد از اراده تقدیم اوست و تأخیر اوست و توشه دادن اوست و فارغ شدن او از

از نوشته دادن بیرا اینده و بعمل گفت که گفتم پس این شب منی امضا میکند اینرا در شب بیست و سیوم ابو عبد الله گفت که بر ان کسان اینست که
کاره و تارک میکند اسد تعالی شانه را در شب بیست و یکم امضا میرا و یا شیخ که در ان شب اسد تعالی شانه میکند الحذر المقتضا کرده وی باشد برای البید کماله
در ان چیز بر الیس چیز شود شب بیست و سیوم امضا میکند امر الیس میشود و از جمله استوار کرده شده که بدا نمیشود اسد را در ان تبارک و تعالی

بیستم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام التقدیر فی لیلة تسعة عشر والابرام فی لیلة احدی وعشرین والامضاء فی لیلة ثلث وعشرین

شرح التقدیر بالقاف والدال ابی النقط ورا بیقط مصدر باب التفعیل ... مقدم جزئی مثل آیت سوره ... والابرام
بیاء بکمیفط ورا بیقط مصدر باب افعال ... و جبر استوار کردن چیزی و اول مرادست اجاد و دوم مراد است در ...
او این باب الامضاء ابعاد بالنقط مصدر باب افعال روانه کردن و مراد اینجا رفع اشتباه با کلیات است **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که تعیین مقدم حوادث سال در شب نوزدهم ماه رمضانست با ینیخ که در ان شب استعداد کار زیاده میشود در ذهن امام زمان
برای استنباط حوادث سال از قران و در بیک بکر کردن حوادث سالی در شب بیست و یکم ماه رمضان است با ینیخ که امام زمان در ان
شب استنباط حوادث میکند اما غنچه با شتباه ... در ترتیب آنها و مانند آن و روانه کردن حوادث سال هر کدام را البوال
معین خود مثلا در شب بیست و سیوم ماه رمضانست چنانچه گفته در سوره دخان فیها یفرق کل امر حکیم **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اری رسول الله صلی الله علیه و آله فی منامه بنی امیة یصعدون علی منبره من بعده یضلون الناس عن الصراط القهقری فاصبح
کئیبا حزینا قال فهبط علیه جبرئیل علیه السلام فقال یا رسول الله مالی اراک کئیبا حزینا قال یا جبرئیل انی رایت بنی امیة فی لیلتی هذه
یصعدون منبری من بعدی یضلون الناس عن الصراط القهقری **شرح** این حدیث می آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث یاجوج
و ماجوج با اندک تغییری و از الجمله اینکه المنابر بجای منبری است اری الم بهمزه و کسر راء و سقط و یاء دو نقطه در پایین بصیغه
مجهول مجهول العین معتل اللام یای باب افعالست رسول الله فرع و مفعول اوست که نایب فاعل شده بنی امیة مفعول دوم است القهقری
بفتح قاف و سکون ها و فتح قاف دوم و استقطاء الف برگشتن بر پس پاشنه و این اشارتست با ینکه دعوی اسلام میکنند اما از اسلام دور
میشوند مانند کسی که رو بچیزی داشته باشد و از ان دور میشده باشد و آن صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر الضلال القهقری کئیبا
بفتح کاف و کسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه شکسته حال حزینا مانند که گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتاد و سیوم باب
صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است که سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لما رای رسول الله صلی الله علیه و آله تیما
و عدیا و بنی امیة یرکبون منبره افظعه فانزل الله تبارک و تعالی قرانا یتاسی به و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی
ثم اوحی الیه یا محمد انی امرت فلم اطع فلا تجزع انت اذا امرت فلم تطع فی وصیک و شاید که تخصیص ذکر بنی امیه در این حدیث باعتبار این
باشد که اثر فساد تیم و عدی در الجمله برطرف شده بود و معاویه از سر گرفت و تا ظهور قائم علیه السلام اثر فساد معاویه باقیست **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نموده شد بنی برسول الله صلی الله علیه و آله در خواب او بنی امیه بالا میروند بر
بر منبر او در زمان بعد از او بر حالی که گمراه میکنند مردمانرا از راه اسلام گمراهیشدن بنوان القهقری پس صبح رسید شکسته حال و اندوه
ناک امام گفت که پس فرود آمد بر او جبرئیل علیه السلام پس گفت که ای رسول الله چیست مرا که می بینم ترا شکسته حال اندوهناک گفت که ای
جبرئیل بدرستی که من دیدم بنی امیه را در این شب که بالا میروند منبر مرا در زمان بعد از من گمراه میکنند مردمانرا از راه اسلام
بنوان قهقری **اصل** فقال والذی بعثک بالحق نبیا انی ما اطلعت علیه فعرج الی السماء فلم یلبث ان نزل علیه بای من القران یونسه
بها قال افرایت ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون و انزل علیه انا انزلناه فی لیلة القدر
شرح و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر جعل الله عز وجل لیلة القدر لنبیه علیه السلام خیرا من الف شهر ملک بنی امیة
ان بفتح همزه و سکون نون تقدیر جعل الله عز وجل لیلة القدر لنبیه علیه السلام خیرا من الف شهر ملک بنی امیة الی ... ان است باء دو نقطه
برای تعدیه و برای مصاحبت میتواند بود ای بفتح همزه و الف و یاء دو نقطه در پایین جمع آیه است بنا بر آنکه جمع میگویند که سورة القدر
مکیست و جمع دیگر میگویند که مدنیه است و موافق اول است روایاتی که شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره هل اتی در ترتیب نزول

سوره قرآنیه نقل کرده و بنا بر این این رویا در مکه واقع شده بود و موید این آنکه آیت افرایت ان متعناهم در سوره الشعراء است و سوره الشعراء
مکیه است باتفاق و بنا بر دوم این رویا در مدینه بوده و موافق است ظاهر آنچه عید الرؤساء و بیان کند صحیفه کامله ذکر کرده از حضرت امام زین العابدین
ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذته نعسة و هو علی منبره فرای فی منامه رجالا ینزون علی منبره نزو القردة یردون الناس علی اعقابهم
القهقری فاستوی رسول الله صلی الله علیه و آله جالسا و الحزن یعرف فی وجهه فاتاه جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک
الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا یعنی بنی امیة قال یا جبرئیل اعلی عهدی یکونون و فی زمنی قال
لا ولکن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذلک عشرا ثم تدور رحی الاسلام علی راس خمس و ثلثین من مهاجرک فتلبث بذلک خمسا ثم
لا بد من رحی ضلالة هی قائمة علی قطبها ثم ملک الفراعنة قال و انزل الله تعالی فی ذلک انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر
خیر من الف شهر تملکها بنو امیة لیس فیها لیلة القدر و بنا بر این قول و نقل این آیت در این حدیث از قبیل تحدیث و تمهید مقدمه انزالست و از قبیل
انزال وحی المحمدیست و بهذا التفسیر اسلوب کرده که گفته و انزل علیه انا انزلناه و از این ظاهر میشود که ایشان در خطبه صحیفه کامله که گفته جبرئیل
علیه السلام بهذه الآیة نیز از قبیل تحدیث است زیرا که آیت و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک از سوره بنی اسرائیل و سوره بنی اسرائیل مکیه است
باتفاق و بنا بر آنچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و سیوم از ابواب آنچه شیخ ابن ابراهیم در مقدمات تفسیر خود ذکر کرده از تبدیل و تغییر
در قرآن شده میتواند بود که بعضی آیات سوره مدینه داخل سوره مکیه شده باشد خصوصا که از قابل توهم باینکه این رویا دو بار واقع شده
باشد یکی در مکه و دیگری در مدینه و در این حدیث حکایت مکه باشد و در خطبه صحیفه کامله حکایت مدینه باشد بعضی منافات دفع میشود و بعض
دیگر باقی میماند و اعتماد ما بر روایت کامله است و اسد اعلم بنی بفتح نون و کسر باء یک نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین است و لام برای
تعلیل است و مراد آنست که این مرتبه فضیلت مخصوص او و مطیعان او از جمله اتباع اوست برای آنکه او افضل انبیاست و در امتان انبیای
سابق نبوده و مراد این است که مخصوص خود ساخت بتوبیه ظاهر آنچه می آید در حدیث ششم باب آینده که و ان لعلی بن ابیطالب من ذو خرقه
لیلة القدر و جملة خیرا من الف شهر ملک بفتح و فتح و کسر میم و سکون لام مصدر باب ضرب است یعنی پادشاهی و عطف بیانست و الف مرفوع
و خبر مبتدای محذوفست و تقدیر هو ملک و مجرور است بالف شهر است و میتواند بود که مکسور و عطف بیان باشد بر الف شهر باشد و این
مبنی بر اسقاط ماه رمضانست از ایام پادشاهی بنی امیه زیرا که زمان پادشاهی بنی امیه نود سال و یازده ماه بود و اول ان وقت
استقلال معاویه است و ان در ماه جمادی الاولی سال چهل و یک هجری بوده و اواخر ان وقت استقلال سفاح است که از جمله خلفای بنی العباس
است و ان در ربیع الاول سال صد و سی و دو هجری بوده و نود سال و یازده ماه هزار و نود و یکماه است و در آنها نود و یک ماه رمضان بوده
چون آنها ساقط شود چنانچه بیان شده در شرح حدیث چهارم این باب بقیه میماند هزار ماه و نکته در اسقاط ماه رمضان اشعار بکمال فضیلت
ماه رمضانست بروشی که هر که زنده باشد از ان ماه بهره مند میشود پس ایشان چون بهره مند نبوده اند از فضیلت ماه رمضان گویا که
زنده نبوده اند چه جای اینکه پادشاه باشند پس این حدیث منافات ندارد با اینکه الهام سال دوازده ماه گیریم هزار ماه هشتاد و
سه سال و چهار ماه شود و آن کمتر باشد از زمان ظاهر پادشاهی بنی امیه میتواند بود که ذکر هزار ماه مبنی بر اسقاط اکثر باشد که در امثال
اینمقام متعارف است و از عجایب کلام مخالفان در اینمقام آنست که ابن جوزی در اوایل کتاب تلقیح بعد از ذکر شهادت امیر المومنین
علیه السلام گفته که ثم بایع الناس الحسن بن علی علیهما السلام فولیها ستة اشهر و احد عشر یوما و یقال اربعة اشهر ثم کره سفک الدماء فخلع من الامر
لمعاویة و الخلع و بالبیعة جعید الاول سنة احدی و اربعین بعد از ان گفته ثم انقطعت ولایة بنی امیة فکان منذ ولی الامر منهم اربعة
عشر خلیفة سوی عثمان اولهم معاویة و آخرهم مروان بن محمد و ملکوا الامر نیفا و تسعین سنة و هی الف شهر و بعد از ان گفته
ثم استقل الامر ال بنی العباس ابن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و آله فولی ابو العباس السفاح و اسمه عبد الله بن محمد بن علی
بن عبد الله بن العباس سنة اثنتین و ثلثین و مائة **یعنی** پس جبرئیل گفت که قسم بانکه فرستاده ترا بحق
حالی که بنی باشی که بدرستی که من مطلع نشدم بر ان عمل بنی امیه پس بالا رفت بسوی آسمان پس درنگ نکرد تا آنکه فرود آورد بر او چند آیات از
از قرآن که در سوره الشعراء آرام میداد او را باینها بیان این آنکه جبرئیل خواند در اثنای خواندن سوره الشعراء را پس جزو ده ...

اگر بهره مند از وی باشیم این نیز چند سال بعد از آن آید نزول این آنچه وعید کرده میشدند بآنچه در این نزاد و امیکند اینکه بهره مند
کرده شده و فرود آورده بر او اینرا که بدرستی که ما نازل کردیم قرآن را برای شب قدر و چه چیز دانا کرد ترا که چیست شب قدر شب قدر
بهتر است از هزار ماه بیان انزال قرآن برای شب قدر رود کتاب الحجة در حدیث اول باب جل و علم که باب سیوم شان انا انزلناه
فی لیلة القدر و تفسیرها است که داده الله عز و جل شب قدر را برای بنی حوش علیه السلام بهتر از هر ماه که آن زمان پادشاهی بنی امیه
است در غیر ماه رمضان **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیلة القدر هی اول السنة و هی آخرها **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که شب لیلة القدر اول سال است و شب لیلة القدر آخر سال است باعتبار اینکه احوال آن سال [illegible] تمام
امام میشود و این منافات ندارد با اینکه اول سال باعتبار شهور [illegible] ماه رمضان باشد مثلا **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
فی لیلة تسع عشر من شهر رمضان التقدیر و فی لیلة احدی و عشرین القضاء و فی لیلة ثلث و عشرین ابرام ما یکون فی السنة الی مثلها لله
جل ثناؤه ان یفعل ما یشاء فی خلقه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث [illegible] این باب **باب هفتادم اصل باب الدعاء فی العشر
الاواخر من شهر رمضان شرح** [illegible] این باب بیان دعا است در دهه آخر از ماه رمضان و در این باب شش حدیث است
و حدیث سیوم و چهارم در بیان [illegible] حدیث دوم [illegible] و برای [illegible] سیوم **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
تقول فی العشر الاواخر من شهر رمضان کل لیلة اعوذ بجلال وجهک الکریم ان ینقضی عنی شهر رمضان او یطلع الفجر من لیلتی هذه و لک قبلی ذنب
او تبعة تعذبنی علیه **شرح** ان تقدیر من ان است قبل بکسر قاف و فتح باء [illegible] منقطع است [illegible]
است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگوئی در دهه آخر از ماه رمضان در هر شب که پناه میبرم به بزرگی جلال ذات تو ای کریم
از اینکه آخر شود از من ماه رمضان یا طلوع کند فجر از این شب من [illegible] نزد من باشد گناهی [illegible] عذاب کنی مرا بر آن **دوم
اصل** عن ایوب بن یقطین او غیره عنهم علیهم السلام دعاء العشر الاواخر تقول فی اللیلة الاولی یا مولج اللیل فی النهار و مولج النهار فی اللیل
و مخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی یا رازق من یشاء بغیر حساب یا الله یا رحمن یا الله یا رحیم یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی و الامثال
العلیا و الکبریاء و الآلاء اسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء و روحی مع الشهداء و احسانی فی علیین
و اسائتی مغفورة و ان تهب لی یقینا تباشر به قلبی و ایمانا یذهب الشک عنی و ترضینی بما قسمت لی و آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
و قنا عذاب النار الحریق و ارزقنی فیها ذکرک و شکرک و الرغبة الیک و الانابة و التوفیق لما وفقت له محمدا و آل محمد علیهم السلام **شرح** [illegible] و جر
مبتدای محذوف است بتقدیر هذا دعاء [illegible] اللیلة الاولی [illegible] شب اول [illegible] ماه [illegible] امثال جمع مثل بفتح میم و فتح
ثاء است علیا بضم عین و سکون لام و یاء [illegible] و الف مقصوره جمع اعلی است مثل آیت سوره النحل و لله المثل الاعلی
و سوره الروم و له المثل الاعلی فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم مراد بالشهداء ائمه معصومین است [illegible]
در احکام شرعیه از روی علم و یقین [illegible] چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی
خلقه که باب نهم است علیین جمع [illegible] است از مواضع [illegible] و اعلای مواضع است [illegible] ایشان بالاتر [illegible] و مستعمل میشود
در کتاب که مذکور است در سوره مطففین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون و بیان شده در کتاب الحجة در شرح
حدیث چهارم باب [illegible] سیوم که باب خلق ابدان الائمة و ارواحهم و قلوبهم است و در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث چهارم باب
[illegible] اینکه آن کتاب [illegible] امام علیه السلام بجمیع احکام است [illegible] علیین [illegible] الحریق بفتح حاء [illegible]
و کسر راء [illegible] اسم احتراق یعنی سوخته شدن **یعنی** روایت است از ایوب بن یقطین یا غیر او از ائمه معصومین علیهم السلام که این دعا در دهه آخر
از ماه رمضان است میگوئی در شب اول از آن ده شب که ای داخل کننده شب در روز در [illegible] از اول زمستان است تا اول
تابستان و ای داخل کننده روز در شب [illegible] از اول تابستان تا اول زمستان است و بیرون آورنده زنده از مرده و از مرده مثل
[illegible] و بیرون آورنده مرده از زنده مثل [illegible] روزی دهنده [illegible]
باشد ای الله ای رحمن ای الله ای رحیم ای الله ای الله ای الله ترا است نامهای [illegible] بلندتر [illegible]

درود کنی بر محمد و بر اولاد او و نیز اگر [illegible] مراد [illegible] این شب در سعادتمندان و روح مرا با گواهان [illegible] مراد [illegible]
[illegible] گردانیده شده و [illegible] من الایمان [illegible] تصدیق که برطرف کند اضطراب [illegible]
[illegible] کن مرا [illegible] و آخرت [illegible] از عذاب سوخته شدن و روزی کن مارا
در شب مذکور یاد تو و شکر تو و توجه بسوی تو و بازگشت بسوی تو و توفیق برای آنچه توفیق دادی برای آن محمد را
و اولاد محمد را علیهم السلام **اصل** و تقول فی اللیلة الثانیة یا سالخ النهار من اللیل فاذا هم مظلمون و مجری الشمس لمستقرها بتقدیرک یا عزیز یا علیم
و مقدر القمر منازل حتی عاد کالعرجون القدیم یا نور کل نور و منتهی کل رغبة و ولی کل نعمة یا الله یا رحمن یا الله یا قدوس یا احد یا واحد
یا فرد یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا [illegible] اسألک ان تصلی علی محمد و اهل بیته الی
آخر الدعاء **شرح** یا سالخ النهار تا آخر اشارت است بآیات سوره یس و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون و الشمس تجری لمستقر
لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل
فی فلک یسبحون و در این آیت چند احتمال است از آن جمله اینکه ضمیر لهم راجع است بزنادقه طبیعیین که منکرند [illegible]
عبادی که [illegible] مذکور شد در سابق این آیات که یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون جمله
نسلخ حالیه است [illegible] فاذا هم مظلمون برای افاده [illegible] این دلالت باعتبار اخراج [illegible]
در جای مغرب [illegible] و الشمس حالیه است مستقر عبارت است از اسفل مواضع شمس و آن موضعی است در تحت الارض که آفتاب در نصف
حقیقی شب در آنجا است [illegible] استعمال مستقر [illegible] برای این باشد که آفتاب از آنجا رجوع خواهد کرد برای طلوع از مغرب [illegible]
[illegible] مستقر [illegible] باشد و [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible]
[illegible] منازل مفعول فیه است و عبارت است از [illegible] قمر از شمس [illegible]
[illegible] تحت الشعاع است [illegible] شب قمر مجموع دوازده برج [illegible]
[illegible] تمام نشده پس [illegible] منزل [illegible]
منازل [illegible] مخصوصه است [illegible] مثل شرطان بفتح شین با نقطه و فتح راء [illegible] منزل اول [illegible]
صاحب قاموس گفته که والشرطان محرکة نجمان من الحمل [illegible] هذا المنزل
[illegible] که اگر شرطان [illegible] منزل اول [illegible]
حمل باشد و تسمیه آن بشرطان باعتبار [illegible] ربیع الاول و ربیع الآخر و مثال [illegible]
[illegible]
[illegible]
حتی عاد کالعرجون القدیم [illegible]
[illegible]
[illegible] نور [illegible] سابق النهار [illegible]
اشارت [illegible] سابق بودن شب [illegible] و لا اللیل سابق النهار [illegible]
[illegible]
[illegible] تقریر ظاهر میشود [illegible] تفتازانی در مطول در فن بیان در تقسیم استعاره [illegible]
[illegible] در تفسیر آیت نسلخ منه النهار [illegible]
النهار من اللیل [illegible]

بعد سیع ناره جهت پنج برانقسمه که جهت کلی عبارتست از لیل و نهار و شمس و قمر و فلک محور باب پنج ارکند و دریه جمله السموات اختیاف باید
سابق است واستعمال بمنزع جمع هذا و ذوی العقول اینجا بموعی از مجازست مثل ولکن لا تفقهون تسبیحهم التسبیح لغة لیس دلیلهم با معدودیات
شناختن و تنزیه از نقص و گفتن سبحان الله و بر سه اینجا محتمل است و در این آیات ابطال سخن زنادقه شده اول اینکه خدا دانشت
و روز بتاثیر آفتاب و حرکت آن در مدار زمین است و بتدبیر و اجرای عادت الهی نیست دوم اینکه نور قمر و اختلاف مراتب آن بتاثیر آفتاب
و اختلاف اوضاع آنها با یکدیگر است و بتدبیر و اجرای عادت الهی نیست سیوم اینکه ظلمت لیله امر عدمی است و اصل است نسبت بضوء نهار که
امر وجودیست و بسبب تاثیر آفتاب است و عارضست پس ظلمت لیل مخلوق علیحده نیست و آیه بهم تا الحلم ابطال سخن اولست والقمر قدرناه تا
النور ابطال سخن دوم است و لا اللیل سابق النهار برای ابطال سخن سیوم است و ابطال سخن اول و سیوم هر دو بشست که از آن مستفاد
میشود و ابطال سخن اول بر توجیه دیگر و کل فی فلک یسبحون است لانه دلیل است بر انه للدل مفهوم از سابق بر ابطال سخن اول و
سخن دوم و سخن سیوم زنادقه پس ابطال سخن اول سه دلیل است دلیل اول اینکه لیل عبارتست از وقت غروب آفتاب تا طلوع و
آفتاب است و مرکب است از سه جزء اول از غروب آفتاب تا بر طرف شدن سفیدی پس در افق از جانب مغرب که وقت ظهور سفیدی
بالای افق است که ابتدائی آن بروم اکثر میکنند دوم از وقت بر طرف شدن سفیدی پس از مغرب تا وقت حدوث سفیدی پس در مشرق
سیوم از وقت حدوث سفیدی پس در مشرق تا وقت طلوع آفتاب و در جزء اول و جزء سیوم برده از روز بر روی سبلات
و آن مذکورست اینجا و سیوم مذکورست در آیت سوره اعراف یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا و بیان شد در کتاب الحجه در شرح
حدیث اول باب ... بین دعوی الحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و هر دو مذکورست در آیت سوره
اقم الصلوة طرفی النهار و بیان شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة است و جزء دوم
لیل برده از روز نیست و حاصل استدلال بکیفیت سلخ نهار از لیل بر نفی تاثیر آفریدگار اینست که اگر بتاثیر آفتاب
می بایست که جزء دوم اکثر است عرفی نباید زیرا که دو پهلوی وسط دوم که اقرب است بآفتاب از بالا و پایین آن بنابر اینکه
در محیط ظل مخروطیست ... در آن ظلم و برای قیاس است دوم که مشرقا که مذکورست در آیت سوره انعام فالق
الاصباح در دلالت بر بر بر آفریدگار دلیل دوم اینکه تاثیر طبیعی معقول نیست بلکه بر فاعل مختارست و اللا فیه نحو ذهو لعه
بیان آنست و فاعل پس جریان آب جاری و تبرید کافور و اسهال سقمونیا و اوراق و مانند اینها فعل الله تعالی است و
با اجرای عادت ... در مسئله تکذیب المنجمین ... که قد فرغ المتکلمون من الکلام فی ان
الکواکب لا یجوز ان یکون فیها فاعله ... بطلان الطبایع التی یدعون ... الافعال الیها و بینا ان الفاعل لا بد ان یکون حیا قادرا و دللنا علی ان الکواکب لیست بهذه الصفة و گفته که لا خلاف
بین المسلمین فی ارتفاع الحیوة عن الفلک و ما یشتمل علیه من الکواکب و انها مسخرة مدبرة و مصرفة و ذلک معلوم من دین
رسول الله صلی الله علیه و آله ضرورة و آفتاب را اختیار نیست و افاضت نهار و ادراک قرب و بعد مدد فرمودن آن
نور بشرط عدم حاجب میان آنها باتفاق مسلمین و زنادقه و لفظ لا ینبغی اشعار بآنست زیرا که استعمال آن در فعل
اختیاری که از روی مصلحت بشود میشود دلیل سیوم اینکه هر یک از شب و روز و آفتاب و ماه در حرکت دوری اند
بر گرد زمین و طلوع در آن حرکت محالست پس اگر روشنی روز بتاثیر آفتاب می بود یا نور قمر مستفاد از آفتاب بود باید
بود تاثیر آفتاب می بود بر آنی که از مستضیف الستفادت از آفتاب میگردد و طلوع در آن محال می بود و منافی از روز
و نور قمر مثلا کیفیتی می بود عارض بعضی هوا و بعضی قمر که انتقال تدریجی کند از محل بمحل و انتقال عرض از محل محالست خواه
آن عرض وجودی باشد مثل نور و خواه عدم ملکه باشد مثل ظلمت چنانچه مبرهن است در موضع خود پس مناط هر یک از روز و شب
مرکب است از اجسام متفرقه مانند ذرات در هوا که نور است و دیگر ظلالی که محسوس میشود در هوا بمساحت انتقال
نور قمر بر تقدیر وقوع آن تدریجی نیست بلکه حرفی شبیه بتدریجی است و بحسب منازل و قطعات هر منزل متغیر میشود و بجو و ان

وبتقدیر قادر بودن و فاعل کل فعلیون اگر کوی شب بود که منافی روز و نور قمر کیفیتی باشد و انتقال عرض نشود گوییم که انتقال هر یک
باعتبار اجزاء او رعدم و وجود بتدریج و بنمودن حرکت معقول نیست زیرا که از لوازم حرکت آنست که متحرک باقی باشد لشغله و ترجیع
حدود مسافت و این منافات دارد با تساقط و تزاید و راجع الی قوله استدلال بدل الی الدعاء الاول است و از قبیل بدل
بعض از کل است و الی آخر الدعا متعلق بقوله است و میتواند بود که الی قوله اسئلک متعلق بالدعاء الاول باشد و مقصود این باشد
که یا مولج اللیل فی النهار را شروع میکنی و اندیشه از تکرار نکرده جمیع اجزای آنرا میخوانی خواه اول و خواه میان و خواه آخر یعنی
و میگوی در شب دوم از آن و بهر کدام ای برده بردار نده روز از شب پس ناگاه همه در تاریکیم و روان کننده آفتاب ای قرار گاه
آن بتدبیر تو ای بی شک ای بی نهایت دانا و تدبیر کننده قمر باعتبار قدر نور در چند منزل تا آنکه برگشته مانند چوب پیچ خورده و ما
برگشته باشد در زردی و لاغری و کجی ای روشنی هر روشنی یعنی را انتهای هر راهها و مقصد هر خواهش و صاحب اختیار هر نعمتی
ای الله ای رحمن ای الله ای بی نهایت منزه از نقصان و قبیح ای بی جزو قرین ای الله ای جدا از غیر خود ای الله ای الله
ای الله تر بیت نامهای بهتر او مثلهای بلندتر ای بعد از آن بر میگردی بسوی دعای اول با سوال آنکه اسئلک ان تصلی علی محمد و
اهل بیته تا فرآن دعا سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الدعاء فی شهر رمضان فی کل لیلة تقول اللهم انی اسئلک
فیما تقضی و تقدر من الامر المحتوم فی الامر الحکیم من القضاء الذی لا یرد و لا یبدل ان تکتبنی من حجاج بیتک الحرام المبرور حجهم
المشکور سعیهم المغفور ذنوبهم المکفر سیاتهم و ان تجعل فیما تقضی و تقدر من الامر المحتوم فی الامر الحکیم فی لیلة القدر من القضاء الذی
لا یرد و لا یبدل ان تطیل عمری و ان توسع علی فی رزقی و ان تجعلنی ممن تنتصر به و لا تستبدل بی غیری شرح هر یک از تقضی و تقدر صیغه
مضارع مخاطب باب تفعیل است من بیانیه است بیان ما میکند الامر کار عمده و آن در اول اعلام انست از حوادث سالیانه که عمده است
و در دوم عبارتست از متشابهات قرآن المحتوم بحاء مهمله و تاء فوقانیه در بالا جزم کرده شده و مبنی آنجا اشتباه در آن نمانده باشد
اصلا و در اول اتمام زمان الامر الحکیم اشارتست بآیت سوره الدخان فیها یفرق کل امر حکیم و صفت متشابهات قرآن بحکیم باعتبار انست
که از کمال حکمت و در اظهار عایت شده باعتبار اینکه جمیع حوادث مستنبط میشود از متشابهات قرآن با وجود آنکه لفظ آنها کم است و این
از کمال علم و قدرت است چنانچه گفته در سوره الحدید ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک
علی الله یسیر من القضاء بدل من الامر است لیس من اینجا نیز بیانیه است و قید بقید بیان منقضی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در دهه ماه
رمضان هر شب میگوی که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو در آنچه در شب بیست و سیوم که شب قدر است حکم میکنی کار اثر او اندازه قرار میدهی
آثر آن کار عمده است که جزم کرده شده است در آیت متشابه قرآن که کار عمده موافق حکمت است از جمله قضای است که بر گردانیده نمیشود و عوض
کرده نمیشود و اینکه تو نویسی مرا از حاجیان خانه تو که صاحب حرمت است حج که مقبول است حج ایشان که پوشیده شده است بدیهای ایشان
بخشایش کرده شده است گناهان ایشان با آنکه داده شده است و میه ایشان و اینکه گردانی در آنچه حکم میکنی کار اثر او اندازه قرار
میدهی اثر آن کار عمده جزم کرده شده در آیت متشابه قرآن در شب قدر از قضای که بر گردیده نمیشود و عوض کرده نمیشود این اثر و در از کنی
عمر او و اینکه فراخ کنی بر من در روزی من و اینکه گردانی مرا از جمله آنکه انتقام میکشی از دشمنان خود با و در زمان ظهور قائم علیه السلم
و طلب عوض نکنی بمن غیر مرا چهارم اصل محمد بن عیسی باسناده عن الصالحین علیهم السلم قال تکرر فی لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان هذا
الدعاء ساجدا و قائما و قاعدا و علی کل حال و فی الشهر کله و کیف امکنک و متی حضرک من دهرک تقول بعد تحمید الله تبارک و تعالی و الصلوة
علی النبی صلی الله علیه و آله اللهم کن لولیک فلان بن فلان فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و ناصرا و دلیلا و قائدا و عونا
و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا شرح روایت کرده محمد بن عیسی سند روایت خود از بعضی امامان صالحان علیهم السلم
مدام صلاح گفت که تکرار میکنی در شب بیست و سیوم از ماه رمضان این دعا را سجده کننده و ایستاده و نشسته بر حالی که باشد و در آن ماه
بکار آن و چگونه که ممکن باشد ترا و هر وقت که بیاد آید ترا و هر زمان که حاضر شود از عمر تو خواه ماه رمضان و خواه غیر آن میگویی بعد از تکرار حمد الله تبارک و تعالی
و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او که خدایا باش برای امام زمان از جانب تو فلان پسر فلان در این ساعت و در هر ساعتی

کار ساز و نگاهدار و مددکار و راهنما و نیکوتر در روشنی چشم تا آنکه ساکن کنی او را در زمین خود چنانچه او خواهد و ببرد به مستقر او را و دراز
مدتی دراز تتمه حدیث دوم **اصل** ولقوله فی اللیلة الرابعة یا فالق الاصباح وجاعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا یا عزیز یا علیم
یا ذا المن والطول والقوة والحول والفضل والانعام والملک یا الله یا رحمن یا الله یا فرد یا وتر یا الله یا ظاهر یا باطن یا حی لا اله
الا انت لک الاسماء الحسنی والامثال العلیا والکبریاء والآلاء اسألک ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تجعل اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء و
روحی مع الشهداء واحسانی فی علیین واسائتی مغفورة وان تهب لی یقینا تباشر به قلبی وایمانا یذهب بالشک عنی وترضینی بما قسمت لی
وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار الحریق وارزقنی فیها ذکرک وشکرک والرغبة الیک والانابة والتوبة والتوفیق
لما وفقت له محمدا وآل محمد علیه وعلیهم السلام **شرح** فالق الاصباح تا حسبانا اشارت است بآیت سوره انعام اصباح در اصل مصدر باب افعال است بمعنی
روشن کردن و مستعمل شده در مقدمه صبح [illegible] و بیان شده در شرح دعای شب دوم باعتبار اینکه علاقه روشنی در آن
است **یعنی** و میگوی در شب چهارم از آن دعا کای شکافنده صبح و وا دارنده شب را آرامگاه و گرداننده آفتاب و ماه باعث
حساب خلایق و ضبط اوقات ای غالب [illegible] ای صاحب بخشش و وسعت [illegible] قوت [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] بندگان بوسیله [illegible] دولت [illegible] بندگان و نعمت دادن [illegible] ای صاحب بزرگی
[illegible] ای الله ای رحمن ای الله ای یگانه ای طاق ای الله ای دانای ظاهر و ای دانای درون ای
نیست مستحق عبادتی مگر تو [illegible] ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل** ولقوله فی اللیلة الخامسة یا جاعل اللیل لباسا والنهار
معاشا والارض مهادا والجبال اوتادا یا الله یا قاهر یا الله یا جبار یا الله یا سمیع یا الله یا قریب یا الله یا مجیب یا الله یا الله
لک الاسماء الحسنی والامثال العلیا والکبریاء والآلاء اسألک ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تجعل اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء
وروحی مع الشهداء واحسانی فی علیین واسائتی مغفورة وان تهب لی یقینا تباشر به قلبی وایمانا یذهب الشک عنی وترضینی بما قسمت
لی وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار الحریق وارزقنی فیها ذکرک وشکرک والرغبة الیک والانابة والتوبة والتوفیق
لما وفقت له محمدا وآل محمد علیه وعلیهم السلام **شرح** مضمون جاعل اللیل تا اوتادا مذکور است در سوره النبا و [illegible] بودن جبال باعتبار آنست
که زمین مانند [illegible] است [illegible] در وسط [illegible] باشد [illegible] روی زمین است و
[illegible] زمین [illegible] بر روی زمین [illegible] کوهها زمین را
[illegible] باعتبار [illegible] کوهها [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] زمین بسبب کثرت کوهها بر هوا و آب [illegible]
[illegible] زمین [illegible] چنانچه گفته در سوره [illegible]
[illegible] **یعنی** و میگوی در شب پنجم کای گرداننده شب پوشاننده و گرداننده روز زمان کسب رزق
زمین فرش و گرداننده کوهها میخها ای الله ای قهر کننده بر اهل جهنم ای الله ای [illegible] ای الله ای شنوا
آوازی الله ای نزدیک [illegible] ای الله ای اجابت کننده دعا [illegible] ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل** ولقوله فی اللیلة
السادسة یا جاعل اللیل والنهار آیتین یا من محا آیة اللیل وجعل آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا منه ورضوانا یا مفصل کل شیء
تفصیلا یا ماجد یا وهاب یا الله یا جواد یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی والامثال العلیا والکبریاء والآلاء اسألک ان تصلی
علی محمد وعلی اهل بیته وان تجعل اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء وروحی مع الشهداء واحسانی فی علیین واسائتی مغفورة وان تهب
لی یقینا تباشر به قلبی وایمانا یذهب بالشک عنی وترضینی بما قسمت لی وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار الحریق و
ارزقنی فیها ذکرک وشکرک والرغبة الیک والانابة والتوبة والتوفیق لما وفقت له محمدا وآل محمد علیهم السلام **شرح** یا جاعل اللیل والنهار
تا فضلا اشارت است بآیت سوره بنی اسرائیل وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من
ربکم ولتعلموا عدد السنین والحساب وکل شیء فصلناه تفصیلا و در این آیت چند احتمال است از آنجمله اینکه آیة اللیل عبارت است از

ظلمات

ظلمات زیرا که او مانند شب است باعتبار تاریکی جهل او و عدم راهنمائی او مردم را و این علامات کمال قدرت الهی است چنانچه امام بعد چون
بینا و دانا است هر چه مردم را حاجت باشد و راهنمائی [illegible] از علامات قدرت الهی است [illegible] النهار عبارت از دولت
موافق [illegible] گفته و در آیت سوره ابراهیم ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور وذکرهم بایام الله و موافق آیت [illegible]
[illegible] در کتاب معانی الاخبار روایت کرده [illegible] والایام [illegible] ایام الله [illegible] علیهم السلام گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث
[illegible] باب [illegible] باب الرد الی الکتاب والسنة تا آنست فضلا من ربکم موافق آیت سورة الجمعة است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و بیان شد
در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب پانزدهم که بابیست در جامع فی فضل الامام علیه السلام وصفاته است و در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث
چهارم باب هشتاد و یکم که باب [illegible] الاخوان است و در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم باب هفتاد و یکم که باب القراءة یوم الجمعة ولیلتها
فی الصلوة است پس در کلام لف و نشر غیر مرتب است **یعنی** و میگوی در شب ششم ای گرداننده شب و روز دو علامت کمال قدرت ای آنکه نور
[illegible] علامت قدرت [illegible] مانند شب است در تاریکی جهل و [illegible] علامت قدرت [illegible] مانند روز است [illegible] تا مردم
دریابند فضل [illegible] و او را [illegible] از امام [illegible] بینائی [illegible] هر چیزی که مردم را حاجت باشد [illegible]
از تمیز و بیان که ظاهر است نزد عقلاء اگر چه منکر مکابره کند [illegible] چنانچه در سوره بنی اسرائیل [illegible] از این آیات گفته که
ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم تا آخر ای بزرگی ای کامل ای بخشنده ای الله ای صاحب کرم باقی ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل**
ولقوله فی اللیلة السابعة یا ماد الظل ولو شئت لجعلته ساکنا وجعلت الشمس علیه دلیلا ثم قبضته الیک قبضا یسیرا یا ذا الجود والطول والکبریاء و
والآلاء لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم لا اله الا انت یا قدوس یا سلام یا مؤمن یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله یا خالق
یا باری یا مصور یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی والامثال العلیا والکبریاء والآلاء اسألک ان تصلی علی محمد وعلی اهل بیته وان تجعل
اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء وروحی مع الشهداء واحسانی فی علیین واسائتی مغفورة وان تهب لی یقینا تباشر به قلبی وایمانا یذهب
الشک عنی وترضینی بما قسمت لی وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار الحریق وارزقنی فیها ذکرک وشکرک والرغبة الیک
والانابة والتوبة والتوفیق لما وفقت له محمدا وآل محمد علیهم السلام **شرح** یا ماد الظل تا آخر اشارت است بدو آیت سوره فرقان الم تر الی
ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا و در آن چند احتمال است از آنجمله اینکه چون در
[illegible] رسول صلی الله علیه وآله برایشان خود را [illegible] مذکور شده این دو آیت برای تسلی اوست و مراد
[illegible] و مراد از ظل [illegible] و اهل باطل است زیرا که مانند سایه بی نور و وجودی بودند و باد میان میانند [illegible]
[illegible] از مقتضای آدمی بودند و از بهایم بدتر شدند و مراد از ساکن بی حرکت و ناتوان است و تغییر اسلوب در ثم جعلنا برای دفع توهم عطف
آن بر جزا است و اشارت است باینکه این وجه دوم است برای تسلی پس ثم برای تراخی مرتبه است و شمس عبارت است از زمان امام خلیفه
ارحم [illegible] و تقدیم ظرف در علیه دلیلا برای افاده حصر است و اشارت است باینکه وجود خلیفه الهی دلالت میکند بر
اهل ایمان با او بلکه بعیان دلالت میکند بر وجود اهل فساد و تکذیب چنانچه ملائکه استنباط کردند از قول الله تعالی انی جاعل فی الارض
خلیفة و گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و در سورة البقرة مذکور است و چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در
حدیث پنجم باب [illegible] قلة عدد المؤمنین است و در تفسیر ان ابراهیم کان امة قانتا لله که در روی زمین مؤمنی نبود و لیس ان
ابراهیم [illegible] و جه سوم است برای تسلی [illegible] موافق آیت [illegible] البلاغه است [illegible] الله الظالم
[illegible] بامر [illegible] این دو آیت در شب هفتم برای اشارت باینکه [illegible] بسیار زند
[illegible] داده شده اند [illegible] **یعنی** و میگوی در شب هفتم کای مد کننده ظلم بر [illegible]
[illegible] و گردانیدی خلیفه خود را [illegible] آن ظالم [illegible] خود را [illegible]
انتقام از او [illegible] ای صاحب کرم و وسعت قدرت [illegible] نیست مستحق عبادتی مگر تو ای دانای [illegible]
مهربان [illegible] نیست مستحق عبادتی مگر تو ای [illegible] پاکیزه از نقص [illegible] ای آنکه [illegible] ای ایمن کننده [illegible]

ای کارساز ای بی‌شک ای فاضل بعنوان کن فیکون ای صاحب کبریا ظاهر است از شرح دعوات سابقه **اصل** والقول فی اللیلة الثامنة یا
خازن اللیل فی الهواء وخازن النور فی السماء ومانع السماء ان تقع علی الارض الا باذنه وحابسهما ان تزولا یا علیم یا غفور یا دائم یا
الله یا وارث یا باعث من فی القبور یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی والامثال العلیا والکبریاء والآلاء اسألک ان تصلی
علی محمد واهل بیته وان تجعل اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء وروحی مع الشهداء واحسانی فی علیین واسائتی مغفورة وان تهب لی
یقینا تباشر به قلبی وایمانا یذهب الشک عنی وترضینی بما قسمت لی وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار الحریق
وارزقنی فیها ذکرک وشکرک والرغبة الیک والانابة والتوبة والتوفیق لما وفقت له محمدا وآل محمد علیهم السلام **شرح** مضمون مانع السماء تا
تزولا مذکور است در آیت سوره حج ویمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و آیت سوره فاطر ان الله یمسک السموات والارض ان
تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا **یعنی** ومیگوید در بیت هشتم کای جادهنده ظلمت را علامت بیشتر است
در قضای متصل بزمین وجادهنده روشنی که در برابر آفتاب است در بالای ظلمت اشارتست باینکه سایه زمین مانند جسم مخروطی است پس
بیشتر میشود بنور که محیط بآنست و در بالای آنست خواه از جانب سر آن مخروط و خواه از جانب های دیگر و بیان حقیقت نور و ظلمت
شد در شرح دعای شب دوم و بازدارنده آسمان از اینکه فرود آید بر زمین مگر بدستور او و نگاهدارنده آسمان و زمین از بر طرف
شدن از جاهای خود ای دانای بخشایش کننده ای همیشگی ای الله ای آنکه او راست میراث آسمانها و زمین بعد از فنای کامل جهانیان
مثل آنچه در زمان قائم علیه السلام میشود ای برانگیزاننده هر که در قبر است باقی ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل**
والقول فی اللیلة التاسعة یا مکور اللیل علی النهار ومکور النهار علی اللیل یا علیم یا حکیم یا الله یا رب الارباب وسید السادة لا اله الا انت
یا اقرب الی من حبل الورید یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی والامثال العلیا والکبریاء والآلاء اسألک ان تصلی علی محمد وعلی اهل
بیته وان تجعل اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء وروحی مع الشهداء واحسانی فی علیین واسائتی مغفورة وان تهب لی یقینا تباشر به
قلبی وایمانا یذهب الشک عنی وترضینی بما قسمت لی وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار الحریق وارزقنی فیها
ذکرک وشکرک والرغبة الیک والانابة والتوبة والتوفیق لما وفقت له محمدا وآل محمد علیهم السلام **شرح** در سوره زمر چنین است خلق السموات
والارض بالحق یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل التکویر انداختن چیزی بر بالای چیزی دیگر و اینجا استعاره شده برای
آوردن چیزی بجای چیزی دیگر و صاحب قاموس گفته که کوره [illegible] بعد از آن گفته که واللیل علی النهار ادخل هذا فی هذا
و این خوب نمینماید **یعنی** ومیگوید در بیت نهم که ای اندازنده شب بر روی روز و اندازنده روز بر روی شب ای دانا
ای استوارکار ای الله ای صاحب کل اختیار صاحبان اختیار و مهتر مهتران ای نیست مستحق عبادتی مگر تو ای نزدیکتر بسوی من از
رگ گردن باقی ظاهر است از شرح دعای شب اول **اصل** والقول فی اللیلة العاشرة الحمد لله لا شریک له الحمد لله کما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله وکما هو اهله یا قدوس یا نور القدس یا سبوح یا منتهی التسبیح یا رحمن یا فاعل الرحمة یا الله یا علیم یا کبیر یا الله یا لطیف یا
جلیل یا الله یا سمیع یا بصیر یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی والامثال العلیا والکبریاء والآلاء اسألک ان تصلی علی محمد وعلی اهل بیته
وان تجعل اسمی فی هذه اللیلة فی السعداء وروحی مع الشهداء واحسانی فی علیین واسائتی مغفورة وان تهب لی یقینا تباشر به قلبی وایمانا
یذهب بالشک عنی وترضینی بما قسمت لی وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار الحریق وارزقنی فیها ذکرک وشکرک والرغبة الیک
والانابة والتوبة والتوفیق لما وفقت له محمدا وآل محمد علیهم السلام **شرح** ومیگوید در شب دهم که ماه را که دیده باشند در شب [illegible]
در شب عید باید گفت [illegible] چنانچه میاید که ای [illegible]
او را و چنانچه او شایسته آنست ای پاکیزه ای روشنی پاکیزه ای که منزه از نارسائی ای آخر سلسله تسبیح ای [illegible]
کننده مهربانی با مومنان ای الله ای دانای بزرگ ای الله ای دانای هر دقیقه [illegible] باقی ظاهر است از شرح
گذشته **اصل پنجم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کانت آخر لیلة من شهر رمضان فقل اللهم هذا شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن
وقد تصرم واعوذ بوجهک الکریم یا رب ان یطلع الفجر من لیلتی هذه او یتصرم شهر رمضان ولک قبلی تبعة او ذنب تریدان تعذبنی به یوم القاک

شرح مراد به آخر لیلة من شهر رمضان شب سی ام است برای آنکه گفتند که ماه سی میباشد و الا شب بیست و نهم نیز داخل است برای
احتیاط و رعیة برای تعلیل است و بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم [illegible] مفعول باب افعال
است القوم شتاب و انشق در وقت اراده رفتن و مراد اینجا نزدیک بآخر رسیدنست یا مراد زود گذشتن اوقات آنست بنا بر اینکه
ماه رمضان چنانچه بر منافق سنگین است و دیر میگذرد بر عکس آن برای مومن سبک است و زود میگذرد و یتصرم مضارع غائب معلوم
باب انفعال است الانصرام بریده شدن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شود آخر شبی از ماه رمضان
پس بگو خدایا این ماه رمضانست ماهیست که نازل ساختی برای آن قرآن را و تحقیق صاحب شتاب شده در رفتن و پناه میگیرم
بجانب تو که کرامتی ای صاحب کمال اختیار من از اینکه طلوع کند صبح از این شب من یا آنکه آخر شود ماه رمضان بر حالی که ترا باشد نزد
من بازخواستی یا گناهی که اراده کنی اینکه عذاب کنی مرا بآن در روزی که بر میخورم ترا **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
تقول فی وداع شهر رمضان اللهم انک قلت فی کتابک المنزل شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن وهذا شهر رمضان وقد تصرم فاسألک بوجهک
الکریم وکلماتک التامة ان کان بقی علی ذنب لم تغفره لی او ترید ان تعذبنی علیه او تقایسنی به ان لا یطلع فجر هذه اللیلة او یتصرم هذا الشهر
الا وقد غفرته لی یا ارحم الراحمین **شرح** مفعول اول اسألک محذوف است بتقدیر اسألک حاجتی و بیان آن مفعول شده بجمله استیناف که
ترکیب از شرط و جزا است ان در ان کان بقی بکسر همزه و سکون نون شرطیه است جایز باشد که ان کان [illegible] منفصل است
[illegible] تقدیر آن در برای حالیست وطلب تخلف مراد از اراده
براینکه مقصود اراده عذاب است [illegible] باندازه مثل اینکه باندازه گناه کسی
از حسنات او گرفته شود ان در ان یطلع بکسر همزه و سکون نون نافیه است لیس یطلع مرفوعست جمله جزای شرط است **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام در وداع ماه رمضان که خدایا بدرستیکه تو گفتی که در کتاب تو که فرو فرستاده شده است در سوره بقره که ایام
معدودات ماه رمضان است ماهیست که فرو فرستاده شد برای آن قرآن بیان این شد در شرح حدیث اول باب دوم و این ماه رمضان
است و تحقیق صاحب شتاب شده در رفتن پس طلب میکنم از تو حاجت خود را بوسیله جانب تو که کرامت است و کلمات تو که کامل است مراد امام و
معصومین است و اشارتست بآیت سوره انعام وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم و بیان شد در کتاب
الحجة در احادیث باب [illegible] کتاب مولد الائمه است و بیان حاجت من اینکه اگر مانده باشد بر من گناهی که نبخشیده باشی
از برای من تا آنکه اراده داری که عذاب کنی مرا بر آن یا باندازه آن حسنات مرا فرا گیری بسبب آن بنا شد اینکه طلوع کند صبح
این شب یا بریده شود این ماه مگر بر حالی که تحقیق بخشیده باشی آن گناه را برای من ای ارحم کننده ترین رحم کنندگان **اصل** اللهم
لک الحمد بمحامدک کلها اولها وآخرها ما قلت لنفسک منها وما قال الخلائق الحامدون المجتهدون المعدودون الموقرون ذکرک والشکر لک الذین
اعنتهم علی اداء حقک من اصناف خلقک من الملائکة المقربین والنبیین والمرسلین واصناف الناطقین والمسبحین لک من جمیع العالمین
علی انک بلغتنا شهر رمضان وعلینا من نعمک وعندنا من قسمک واحسانک وتظاهر امتنانک فبذلک لک منتهی الحمد الخالد الدائم الراکد المخلد السرمد
الذی لا ینفد طول الابد جل ثناؤک اعنتنا علیه حتی قضینا صیامه وقیامه من صلوة وما کان منا فیه من بر او شکر او ذکر **شرح** المحامد
جمع محمد بفتح میم و سکون حاء و فتح و کسر میم جای حمد و مراد اینجا با عنایت حمدیست که لایق باشد و مانند آنهاست معدودون عبادتست از
مومنان زیرا که اسماء ایشان در دیوان ایشان محفوظ و محسوبست نزد ائمه علیهم السلام چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب [illegible]
نام ارباب شیعه [illegible] اولیاء ایشان والموقرون الیهم است موقرون بکسر قاف مشدد است من در من اصناف تبعیضیه است من در من الملائکه
بیانیه است و بیان فاعل فعل میکند و اصناف در دوم مرفوع و معطوف بر فاعل قال است و عبارتست از غیر ذوی العقول که نطق ایشان
بزبان حال است چنانچه در آیت سوره بنی اسرائیل است که وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم پس استعمال صیغه ذوی العقول مانند
ارجاع ضمیر تسبیحهم در آیت بشی برای تشبیه غیر ذوی العقول بذوی العقول است باعتبار تسبیح و جمع مراد از ما تجمع تبعیضیه است و میتواند بود
که بیانیه باشد زیرا که ذوی العقول شریکند با غیر ذوی العقول در این نطق پس ایشان دو نطق دارند یکی بزبان مقال و دیگری بزبان حال [illegible]

بفتح لام است و متعلق است بکه و در لک اکبر بلقصا بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است و واو در و علینا حالیه است من بفتح میم و تشدید نون و
نون ... بمعنی عطای ابتدائی است و ازان ماخوذ است منان در اسمای الهی تمنک بکسر نون و فتح علین است فتمنک بفتح خاء و
سکون سین مصدر باب ضرب است و جنانک مجرور است تظاهر بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعل است و این جمله معطوف است بر جمله حالیه
بتقدیر قد است امتنان مصدر باب افتعال مبالغه من است و آن مرفوع فاعل است الخالد باقی و آن اسم است از دوام است و کلام بمعنی دوام نیز
مستعمل میشود را الکد برا و بسقط و کسر کاف و دال بسقط بی اضطراب المخلد بضم میم و سکون خاء با نقط و کسر لام بمثنا ساخته و آن اسم
از سرمد بفتح سین بی نقط و سکون را و بی نقط و فتح میم و دال بی نقط بمعنی دائم بی فاصله یعنی که اسم است از مخلد و دائم اسم است از سرمد
زیرا که باقی گاهی فاصله میدارد مثل تب نوبت و هم چنین دائم مثل هر یک از روز و شب باعتقاد فلاسفه بفتح نون و خاء و دال
بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است طول الغم منصوب است بظرفیت زمان و قیت علامت بر آنست که چون بجا آوردن ما
بتوفیق است پس گویا که او بجا آورده از جانب ما و ما کان عطف است بر حیاه **یعنی** خدایا تراست حمد با حسنها حمد تو همگی آنها اول
آنها و آخر آنها آنچه گفتی برای خودت از جمله آنها و آنچه گفتند مخلوقان از حامدان اسایشان شمرده شدگان تعظیم کنندگان یاد تو از شکر
ترا جمله مدد کردی ایشان را برا دای حق تو از اقسام خلق تو که ملایکه مقربین و پیغمبران و رسولاند و گفتند اقسام گویندگان و تسبیح
کنندگان برای تو از جمیع علمیان برا اینکه رسانیدی ما را بماه رمضان بر حالی که بر ماست ابتدای نعمتهای تو و نزد ماست ابتدای
قسمت نعمت خود را در میان خلایق و نیکو کردن تو بر حالی که عقبش پی در پی باشد کمال عطای ابتدای تو پس تراست حمد پاینده دایم
مستقر لازم همیشه بی فاصله ای که جدا گردانیده نشود درود از تا زمانه بزرگ است تکرار حمد تو مدد کردی ما را بر ماه رمضان تا آنکه بجا
آوردی از جانب ما روزه و اکرام او شب بیداری از برای نمازی و آنچه را که حاصل شد از ما در آن ماه از نیکی با مردم پاسخگویی با
بادی **اصل** اللهم فتقبله منا باحسن قبولک و تجاوزک و عفوک و صفحک و غفرانک و حقیقة رضوانک حتی تظفرنا فیه بکل
خیر مطلوب و جزیل عطاء موهوب و توقینا فیه من کل مرهوب او بلاء مجلوب او ذنب مکسوب اللهم انی اسألک بعظیم ما سالک به احد
من خلقک من کریم اسمائک و جمیل ثنائک و خاصة دعائک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل شهرنا هذا اعظم شهر رمضان مر علینا منذ
انزلتنا الی الدنیا برکة فی عصمة دینی و خلاص نفسی و قضاء حوائجی و تشفعنی فی مسائلی و تمام النعمة علی و صرف السوء عنی و لباس العافیة
لی فیه و ان تجعلنی برحمتک ممن خرت له لیلة القدر و جعلتها له خیرا من الف شهر فی اعظم الاجر و کرائم الذخر و حسن الشکر و طول العمر و دوام
الیسر **شرح** ضمیر منصوب در فتقبله راجع بماه رمضانست و قبول آن عبارت از قبول اعمال در آنست حقیقت عقلی مجازی و مراد اینجا
عمده چیزیست چنانکه گویا که غیر آن خارج از آن چیز و مجاز است تظفرنا بالطاء با نقط و فاء و را بی نقط بصیغه مضارع مخاطب باب افعال
است توقینا بواو و قاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل است من در من کل مرهوب تبعیضیه است و میتواند بود که
بیانیه باشد جمله مر علینا صفت شهر رمضانست زیرا که نکره است برکة منصوب بر تمیز نسبت در اعظم شهر است و در فی عصمة بمعنی مع است تشفعنی
بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون شین با نقط و کسر فاء و فتح عین بی نقط و تاء دو نقطه در بالا و یاء متکلم بصیغه مصدر باب تفعیل است
الشفعة و الشفع کسی را شفیع دیگر کردن پس معنی قبول شفاعت انکسی است و در فی مسائل برای ظرفیت است و ظاهر آنست که من
حرف جر در ممن برای تبعیض باشد و میتواند بود که برای نسبت باشد مثل زید من عمرو و برای تقدیر من موصوف له عبارت از نبی
و اوصیای او است علیهم السلام ذخرت بذال با نقط و خاء با نقط و را بی نقط بصیغه ماضی مخاطب باب منع است و در بعضی نسخ بذال
است و بنابر آن بضم حاء بی نقط و سکون زای با نقط از متعدی الی معمولی باب نصر است که رجوع کردن و حاصل بودن و یکی است یعنی
بهتری از هر ماه گذشت و در شرح حدیث چهارم و پنجم باب سابق نیز در فی اعظم بمعنی مع است **یعنی** خدایا پس قبول کن آن ماه را
از ما به بهتر قبول تو و در گذشتن تو از تقصیر در طاعت کردن تو گناهان را و ترک تو عقوبت گناه را و بخشایش تو و همه رضای تو
تو تا آنکه ظفر دهی ما را در آن ماه بهر چیز باشد مقصود است و بزرگی نعمت بخشیده شده است و نگاهداری ما را در آن ماه از هر ترسیده
شده یا بلای کشیده شده یا بسوی صاحبش یا بسبب گناهی که او رسته کرده شده خدایا به درستی که من طلب میکنم از تو بوسیله بزرگی آنچه

طلب کرده از تو بآن وسیله یکی از خلق تو از جمله گرامی تو در نامهای تو و از ثنای جمیل تو و گزیده پاکی تو آنکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه گردانی
این ماه را بزرگترین ماه رمضانی که گذشت بر ما از وقتی که فرود آوردی ما را در دنیا با اعتبار برکت یا نگاهداری دین من در رهائی جان من
و برآوردن حاجتهای من و شفیع کردن من برای دیگران در جمله مطلب من و کامل بودن نعمت بر من و برگردانیدن ناخوشی از
من و پوشش فراغت برای من در آن ماه و اینکه گردانی مرا بوسیله رحمت خودت از جمله آنکه ذخیره کردی برای او شب قدر
را و گردانیدن آن شب را برای او بهتر از هزار ماه در بزرگترین ثواب با کرامتها ذخیره و خوبی شکر و درازی عمر و همیشگی آسانی
اصل اللهم و اسألک برحمتک و طولک و عفوک و نعمائک و جلالک و قدیم احسانک و امتنانک ان لا تجعله آخر العهد منا لشهر رمضان حتی تبلغناه
من قابل علی احسن حال و تعرفنی هلاله مع الناظرین الیه و المعترفین له فی اعفی عافیتک و انعم نعمتک و اوسع رحمتک و اجزل قسمک یا ربی
الذی لیس لی رب غیره لا یکون هذا الوداع منی له وداع فناء و لا آخر العهد منی للقاء حتی ترینیه من قابل فی اوسع النعم و افضل الرجاء
و انا لک علی احسن الوفاء انک سمیع الدعاء **شرح** طولک بفتح طاء بی نقط است و اضافه در اعفی عافیتک و در انعم نعمتک بنابر اینها و مجاز
است لنظیر جد جده فتم بکسر قاف و سکون سین بی نقط بمعنی نصیب است لا یکون خبر بمعنی انشاء است وداع بفتح واو است **یعنی**
خدایا و طلب میکنم از تو بوسیله رحمت تو و وسعت خزینه تو و محو تو گناه را و نعمت تو و بزرگی تو و سابق نیکی تو و نعمت دادن تو آنکه
نگردانی آن ماه را ماه آخر دار رسیدن از جانب ما برای ماه رمضان تا آنکه رسانی ما را بماه رمضان در سال آینده بر بهتر حالی
و شناسائی مرا بهلال ماه رمضان آینده و با نظر کنندگان بسوی آن و طالبان شناسائی برای آنکه با فراغت دارتر فراغت
تو و نعمت دارتر نعمت تو و فراختر رحمت تو و بزرگتر روزی تو ای صاحب کمال احسان من که نیست مرا صاحب کمال احسانی غیر او نباشد
این وداع از جانب من آن ماه را وداع خالی شدن و نه آخر دار رسیدن از جانب من برای ملاقات تا آنکه بنمایی بمن آن ماه
را در سال آینده با فراختر نعمتها و بهتر امید بر حالی که من برای تو بر بهتر وفا بعهد باشم به درستی که تو شنوای دعای **اصل**
اللهم اسمع دعائی و ارحم تضرعی و تذللی لک و استکانتی و توکلی علیک و انا لک مسلم لا ارجو نجاحا و لا معافاة و لا تشریفا و لا
تبلیغا الا بک و منک و امنن علی جل ثناؤک و تقدست اسماؤک بتبلیغی شهر رمضان و انا معافی من کل مکروه و محذور و من جمیع
البوائق الحمد لله الذی اعاننا علی صیام هذا الشهر و قیامه حتی بلغنی آخر لیلة منه **شرح** خدایا بشنو دعای مرا و رحم کن زاری
مرا و کمال فروتنی مرا برای تو و اعتماد مرا بر تو و من برای تو خالص امید ندارم بر آورده شدن حاجت را
و نه فراغت بخشیدن را و نه غالب کردن بر دشمنان را و نه رسانیدن من بماه رمضان بر حالی که من عافیت داده شده
باشم از هر آفت کرده شده و حذر کرده شده و از جمیع بلاها سپاس مر الله راست آنکه مدد کرد ما را بر روزه داشتن این
ماه و شب خیزی آن تا آنکه رسانید مرا با آخر شب از آن **باب هفتاد و یکم اصل باب التکبیر لیلة الفطر و یومه**
شرح ... بکسر اینجا بمعنی تعظیم است که غیر از لفظه و ما لله یوم است خواه بلفظ الله اکبر باشد و خواه بلفظ دیگر پس
حدیث سیوم این باب مناسب این عنوان است یوم منصوب است بعطف بر لیلة و ضمیر راجع بفطر است **یعنی** این باب بیان تعظیم و
مستحب است در شب عید ماه رمضان و در روز آن عید و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن سعید النقاش قال قال ابو
عبد الله علیه السلام لی اما ان فی الفطر تکبیرا و لکنه مستور قال قلت و این هو قال فی لیلة الفطر فی المغرب و العشاء و الآخرة و فی صلوة
الفجر و فی صلوة العید ثم یقطع قال قلت کیف اقول قال تقول الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا **شرح** مستور بسین بی نقط
و تاء دو نقطه در بالا و را بی نقط بمعنی پوشیده شده است و اشارت است باینکه مخالفان این تکبیر را الگویند چنانکه بعضیهند و احکام
عده و بکسر بر هدایت را در این آیت حمل بر معنی دیگر میکنند و بیان معنی آن شد در شرح حدیث دوم باب هفتم و در بعضی نسخ مستور
به واو نون است و در فقیه در تتمه تکبیر چنین است و الحمد لله علی ما ابلانا **یعنی** روایت است از سعید نقاش گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که آگاه باش بدرستیکه برای عید ماه رمضان تکبیری هست و لیکن آن پنهانست از نظر مخالفان راوی گفت که گفتم مر در کجاست
آن گفت در شب عید در شام و در خفتن و در نماز صبح و در نماز عید بعد از آن بریده میشود راوی گفت که گفتم که چون میگویم امام گفت که

میگوی که الله بزرگترست الله بزرگترست بست سمعی عبادی ملک الله والله بزرگترست الله بزرگترست والله را ستایش
الله بزرگترست این حمد و تکبیر برای آنست که راه نمود ما را بسوی هدی و فرقان برای بیان متشابهات قرآن و آن مضمون
قول الله عز و جل است در سورة البقرة که و برای آنست که کامل کنید آن طایفه را که ایام معدودات و شهر رمضان است و
میخواهد روزه ماه رمضان را و اشارتست باینکه اگر کمال عده متوجه مریض و مسافر نیست بلکه برای جمیع و حاضرانست در ماه رمضان
و برای آنست که تعظیم کنید الله تعالی را بنابر اینکه هدایت کرد شما را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تکبیر لیلة الفطر و
صبیحة الفطر کما تکبیر فی العشر **شرح** عشر بفتح عین بی‌نقطه و سکون شین بانقطه و راء بی‌نقطه ده روز ذی الحجه است و اشارتست باین که
سوره اعراف و اتممناها بعشر و گذشت در حدیث دوم باب بیست و هفتم و آیت الفجر و لیال عشر و شاید که مراد اتخاذ تکبیر ذی الحجه باشد **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تکبیر میگوی در شب عید ماه رمضان و در صبح آن عید چنانچه تکبیر میگویی در دهه ذی الحجه
سیوم اصل عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الناس یقولون ان المغفرة تنزل
علی من صام شهر رمضان لیلة القدر فقال یا حسن ان القاریجار انما یعطی اجرته عند فراغه ذلک لیلة العید قلت جعلت
فداک فما ینبغی لنا ان نعمل فیها فقال اذا غربت الشمس فاغتسل فاذا صلیت الثلث المغرب فارفع یدیک فقل یا ذا المن یا ذا الطول
یا ذا الجود یا مصطفیا محمدا و ناصره صل علی محمد و آله و اغفر لی کل ذنب اذنبته و احصیته علی و نسیته و هو عندک فی کتاب و تخر ساجدا
فتقول مائة مرة اتوب الی الله و انت ساجد و تسأل حوائجک **شرح** القاریجار بقاف و الف و راء بی‌نقطه
و سکون یاء و جیم و الف و راء بی‌نقطه مزدور کار گر یعطی مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر در او
مفعول اول و نایب فاعل و راجع بقاریجار است اجرته منصوب مفعول دوم است اذا غربت یعنی اذا غربت الشمس
آنچه گذشت در حدیث اول باب سی و هفتم مصطفیا بصیغه اسم فاعل مضاف است و اسم فاعل برای استقبال است و لهذا
عمل کرده در مفعول و این اشارتست بر آن ظهور قائم علیه السلام که دین احمد را غالب بر ادیان دیگر خواهد کرد و مذهب شیعه امامیه
غالب بر مذاهب دیگر خواهد شد و ناصره عطف است بر مصطفیا یا عطف است بر محمدا و بنابر اول مراد الله تعالی است و بنابر دوم مراد
علی علیه السلام است و حاصل هر دو یکیست زیرا که نصرت علی علیه السلام بتوفیق الله تعالی است چنانچه برگزیدن محمد متضمن برگزیدن علیست
که نفس او و برادر اوست **یعنی** روایتست از قاسم بن یحیی از جد او حسن بن راشد گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که بدرستی که مردمان میگویند که بدرستی که آمرزش گناهان فرود می‌آید بر کسی که روزه داشت ماه رمضان را در شب قدر که شب
بیست و سیوم است پس امام گفت که ای حسن بدرستی که کارگر خوانی نیست که داده میشود اجرت او نزد فارغ شدن او از کار آن شب
نزول مغفرت شب عید است گفتم که فدایت شوم پس چه چیز سزاوار است ما را اینکه کنیم در آن شب پس امام گفت که چون فرو رود
کند آفتاب پس غسل کن پس چون گزاری سه رکعت مغرب را پس بردار دو دست خود را پس بگو که ای صاحب بخشش ای صاحب وسعت
خزینه ای صاحب کرم ای برگزیننده محمد را و یاری دهنده او را درود کن بر محمد و آل او و ببخشا برای من هر گناهی را که گناه
کار شدم بآن و شمردی آن را بر من و فراموش کردم آن را و او نزد تست در کتاب ثبت که مکتوب با کاتبان اعمال است و بعد از آن سجده
کنی و میگوی صد بار که باز گشت میکنم بسوی الله تعالی در حالی که تو ساجد باشی و طلب کنی حاجتهای خود را **چهارم اصل**
ورد ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه کان یصلی فیها رکعتین یقرأ فی الاولی الحمد و قل هو الله احد الف مرة و فی الثانیة الحمد و
قل هو الله احد مرة واحدة **شرح** مناسبت این حدیث بعنوان این باب ظاهر تر است از مناسبت حدیث سابق زیرا که هر نماز مشتمل است
بر لفظ الله اکبر **یعنی** روایت کرده شده اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود که نماز میکرد در آن شب عید ماه رمضان
دو رکعت میخواند در رکعت اول حمد را یکبار و قل هو الله احد را هزار بار و در رکعت دوم حمد را یکبار و قل هو الله احد را یکبار
باب هفتاد و دوم اصل باب یوم الفطر شرح این باب بیان روز عید است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد
الله علیه السلام قال اطعم یوم الفطر قبل ان تخرج الی المصلی **شرح** اطعم بصیغه امر باب علم است تخرج بصیغه مخاطب باب نصر است **یعنی**

روایت

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که افطار کن در روز عید فطر پیش از آنکه بیرون روی بسوی مصلی **دوم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لا تطعم یوم الاضحی حتی ینصرف الامام **شرح** لا تطعم بفتح لام و میم مضارع
مخاطب معلوم باب علم است انصرف ایضا بصیغه مخاطب معلوم باب تفعیل است للادراک لتطعم نامیمو و باینه میتواند بود و حاصل هر دو یکیست
مراد با انصراف سلامت روی بجانب راست که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب شصت و نهم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که افطار میکنی در روز عید فطر پیش از آنکه نماز عید کنی و افطار مکن در روز عید
قربان تا آنکه سلام انصراف گوید پیشنماز عید **سیوم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله اذا کان اول
یوم من شوال نادی مناد ایها المؤمنون اغدوا الی جوائزکم ثم قال یا جابر جوائز الله لیست بجوائز هؤلاء الملوک ثم قال هو یوم الجوائز
شرح قریب باین گذشت در حدیث ششم باب پنجم اغدوا بهمزه و غین بانقطه و دال بی‌نقطه بصیغه امر جمع مخاطب معتل اللام واوی باب نصر است و
مقصود امر بنماز عید است جوائز بفتح جیم و تخفیف واو و الف و کسر یاء بانقطه در پایین و زای بانقطه جمع جایزه بهمزه بعد از الف یعنی
تحفه که عظیم باشد و در مقابل آنکه عطا کنند **یعنی** روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت
که چون شود اول روزی از شوال ندا کند ندا کننده بزبان حال که ای مومنان زود متوجه شوید بسوی جایزه‌های خود بعد از آن امام
گفت که ای جابر جایزه‌های الله تعالی نیست جایزه‌های این پادشاهان بعد از آن امام گفت که آن روز روز جایزه‌های الهیست که نهایت عظیم است
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان صبیحة الفطر نادی مناد اغدوا الی جوائزکم **شرح** این ظاهر است از شرح سابق
باب هفتاد و سیوم اصل باب ما یجب علی الناس اذا صح عندهم الرؤیة یوم الفطر بعد ما صاموا مراد بروئیه اعم از رؤیت هلال ماه
رمضان است در شب مقدم بر یوم الشک و از رؤیت هلال شوال الیوم منصوب و ظرف یجب یا ظرف صح است و حاصل هر دو یکیست و در
مقید این عنوان مذکور است و بجای الرؤیه بالرؤیه بحرف جر است و بنابر آن یوم مرفوع و فاعل صح است **یعنی** این باب بیان آنست که
واجب میشود بر مردمان چون ثابت شود نزد ایشان دیدن هلال شوال در روز فطر بعد از آنکه بصبح رسیدند روزه داران در این باب
دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رأیا الهلال منذ ثلثین یوما امر الامام با
لافطار فی ذلک الیوم اذا کانا شهدا قبل زوال الشمس فان شهدا بعد زوال الشمس امر الامام بافطار ذلک الیوم و اخر الصلوة الی الغد
فصلی بهم **شرح** شاهدان عبارت از دو عادل است بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوم و چهارم باب ششم افطار بهمزه و جا بکسر همزه
و غاوست یا در اول بفتح همزه و سکون قاف جمع قطرست بضم قاف و سکون طاء و بنابر دوم مراد آنست که نماز عید را بر جماعتی در ناحیه
از نواحی گزارند هر قسم که میسر شود زیرا که وقت آن گذشته و اجتماع نزد امام و بیرون رفتن بسوی صحرا نداشته باشند **یعنی**
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون گواهی دهند نزد امام دو گواه عادل باینکه ایشان دیدند هلال را از سی روز که گذشت
قبل از این امر میکند امام مردمان را بروزه خوردن اگر باشند باین روش که شهادت داده باشند پیش از زوال آفتاب پس اگر گواهی
داده باشند بعد از زوال آفتاب امر میکند امام بمی‌خوردن آن روز و تاخیر میکند نماز عید را بسوی فردا پس نماز میگزارد با ایشان باجماع
دوم اصل محمد بن یحیی عن محمد بن احمد رفعه قال اذا اصبح الناس صیاما و لم یروا الهلال و جاء قوم عدول یشهدون علی الرؤیة و
فلیفطروا و لیخرجوا من الغد اول النهار الی عیدهم **شرح** روایت کرده محمد بن یحیی از محمد بن احمد بالا برد حدیث را تا بعض اهل البیت و اراده از
امامی که غایب است صلوات الله علیه امام گفت چون بصبح رسند مردمان روزه داران و ندیده باشند هلال را پس آیند جمعی که عادل باشند
در حالی که گواهی دهند بر رویت هلال پس باید که روزه را بخورند و باید بیرون روند در فردا در اول روز بسوی نماز عید خودشان مراد
مدرست که گواهی بعد از زوال باشد یا پیش از زوال باشد بروش اتحادی نماز عید بنا شد بقرینه حدیث سابق **باب هفتاد و**
چهارم اصل باب النوادر شرح این باب احادیث متفرقه مزید است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن محمد بن اسمعیل
الرازی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام قال قلت له جعلت فداک ما تقول فی الصوم فانه قد روی انهم لا یوفقون لصوم فقال اما انه قد اجیبت
دعوة الملک فیهم قال قلت فکیف ذلک جعلت فداک قال ان الناس لما قتلوا الحسین صلوات الله علیه امر الله تبارک و تعالی ملکا ینادی

اینها از و منه الطاقة الفاتنة عشرة بینها الا وقتکم الله الصوم لا الفطر **شرح** ما اسم استفهام برای تعجب است لقول الصوبه مضارع معنی
باب نصر است صوم در اول بضم صاد بی نقطه و تشدید واو مفتوح جمع صائم است و الف لام برای عهد خارجیست و مراد اینجا مخالفان و
منافقان است که مجتمع بودند در روزه ماه رمضان بجدی که در سفر نیز روزه میداشتند و در دوم و سیوم بفتح صاد و سکون واو است و مراد ماه
رمضان است لیکن در دوم سایل خیال کرده که مبنی روزه است و بهذا التعجب کرده و جواب امام علیه السلام برای افاده اینست که مراد روزه
است بقرینه صوم توفیق خطاب تمام روایت که سایل از آن غافل شده و فطر بمعنی روز اول شوال است چنانچه می آید در حدیث دوم و
سیوم این باب و قرینه عقلیه بر این اینست که نماز افضل از روزه است و اگر مقصود عدم قبول عبادت محصور هی می بود الصلوة اولی می
بود از ذکر صوم پس مراد اینست که مخالفان توفیق هیچ عبادت در ماه رمضان و در عید ماه رمضان نمی یابند یعنی که هیچ عبادت ایشان
مقبول نیست خواه روزه و خواه نماز و خواه غیر آنها اگر گویی بنابر این ذکر صوم و فطر لغو است زیرا که در غیر صوم و فطر نیز عبادت
ایشان مقبول نیست گوییم مقصود تعظیم صوم و فطر است بنابر اینکه هر که عبادت او در صوم و فطر مقبول نشود در غیر آنها نیز مقبول نمیشود
بطریق اولی چنانچه مستفاد میشود از آنچه گذشت در احادیث باب فضل شهر رمضان که باب دوم است و گذشت در حدیث ششم باب دوم و حدیث سیوم
و چهارم باب هفتاد و دوم که فطر روز جمعه است اگر گویی بنابر این ذکر قتل حسین علیه السلام لغو است زیرا که پیش از آن نیز عبادات ایشان
مقبول نبود گوییم این اشارتست باینکه پیش از آن مستضعف در میان مخالفان بسیار بود و عبادت مستضعف احتمال قبول دارد و چون این
رسوایی واقع شد مستضعف بغایت نادر شد چنانچه گویا نیست اصلا نظیر آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب المستضعف
که باب صد و هفتاد و دوم است که قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی المستضعفین فقال الی شبیها بالفزع فترکتم احدا یکون مستضعفا
و این المستضعفون فو الله لقد مشی بامرکم هذا العواتق الی العواتق فی خدورهن و تحدثت به السقایات فی طریق المدینة و لعبد الخاطر رسید که اگر
عمل موید بمی بود نفی امام حق بغایت نادر می بود و اگر بعد از آن عمل یزید نمی بود موافق امام حق بغایت نادر … الفتره بکسر عین بی نقطه و
سکون تا و نقطه در بالا و راء بی نقطه نسلی که محبوب باشند نزد او قلاده که از مشک خوشبو بهای … ساخته میشود بغایت محبوب
و هو و اینجا مناسب نیست بتر آنکه این امر الهی و ندای ملک بعنوان حقیقت نیست بلکه از قبیل استعاره است نظیر آیت سوره زلزال یومئذ
تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها و بیان آن شده در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم باب فضل القرآن که باب سیزدهم است و مقصود
بیان حدوث و برهان دیگر بر بطلان عبادات مخالفان است که دلالت آن بعد کمال وضوح است و از محکمات قرآنست که جبرئیل … نزد او در ده
زیرا که اگر امامت منعقد تواند شد بغیر نص لازم می آید که یزید و مانند او امام حق باشد و تجویز این سفاهت و مکابره و ابطال محکمات و
قرآنست و … دلیل بر حقیقت بودن … این حکایت … ذکر صوم شده … چنانچه می آید در حدیث سیوم این
باب باعتبار اینکه اضحی نیز روز جوایز است برای حاج … از قبیل اقتصار است چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث
سیوم باب دوم که من لم یغفر له فی شهر رمضان لم یغفر له الی قابل الا ان یشهد عرفة **یعنی** روایت است از محمد بن اسمعیل رازی از امام محمد تقی علیه
السلام گفت که گفتم امام را که قربانت شوم چه میگویی در این روزه داران مخالف که بدرستی که بتحقیق روایت کرده شده از ائمه سابقین علیهم
السلام که آن روزه داران توفیق نمی یابند برای صومی پس امام گفت که آگاه باش بدرستی که ایشان آن نیست که بتحقیق مقبول شده دعای فرشته
در آن مخالفان را راوی گفت که گفتم که این چون است که دعا قربانت شوم امام گفت که بدرستی که آن مردمان مخالف وقتی که کشتند حسین صلوات
الله علیه را امر کرد الله تعالی فرشته را باینکه ندا میکرده باشد که ای گروه … کنندگان که کشتند کسانی که نسل محبوب پیغمبر خود را توفیق
ندهد شما را الله تعالی برای ماه رمضان و نه برای عید ماه رمضان **دوم اصل** عن عبد الله بن دینار عن ابی عبد الله جعفر علیه السلام
قال قال یا عبد الله ما من عید للمسلمین اضحی و لا فطر الا و هو یجدد لآل محمد فیه حزنا قلت فلم ذلک قال لانهم یرون حقهم فی ید غیرهم
شرح روایت است از عبد الله بن دینار از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت که ای عبد الله نیست هیچ عیدی برای مسلمانان خواه
عید قربان و خواه عید ماه رمضان مگر حالی که آن تازه میکند برای آل محمد در آن عید اندوهی را گفتم که چه علت آن اندوه گفت برای اینکه ایشان
می بینند حق خود را در دست غیر ایشان اگر گویی این منافات دارد با آنچه گذشته … در بیان شده در کتاب الحجة در حدیث اول

باب جهل و علم

باب جهل و علم که باب سی و نهم است و انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است و اینجا منافات دارد با بعضی احادیث مثل آنچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث دوم باب سیرة الامام فی نفسه و المطعم و الملبس اذا ولی الامر که باب صد و پنجم است که … رایت … الله … الا بها
گوییم منافات نیست زیرا که اجتماع متقابلین از دو وجهت جایز است پس میتواند بود که غصب حق ایشان محبوب باشد نزد ایشان باعتباری
و منفور باشد نزد ایشان باعتباری دیگر و اعتبار اول غالب شود بر اعتبار دوم و نفع آن در آیت مثلا یعنی نفع حزن غالب عبادت ضد او
پس اول حزن … باشد و اثبات حزن در این حدیث یعنی اثبات حزن مغلوب ضد او باشد و این منافات ندارد با اینکه غصب حق ایشان
بمعنی عظیم باشد نزد ایشان **سیوم اصل** عن زرین قال قال ابو عبد الله علیه السلام لما ضرب الحسین بن علی علیه السلام بالسیف فسقط راسه
ثم ابتدر لیقطع راسه نادی مناد من بطنان العرش الا ایتها الامة المتحیرة الضالة بعد نبیها لا وفقکم الله لاضحی و لا لفطر قال
ثم قال ابو عبد الله علیه السلام فلا جرم و الله ما وفقوا و لا یوفقون حتی یثار ثائر الحسین صلوات الله علیه **شرح** زرین بفتح زای
و کسر رای بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون است سقوط راس عبارتست از رسیدن آن بر زمین در وقت افتادن جسد مبارک
ثم برای تعجب است ابتدر بتاء دو نقطه و ذال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است و ظرف زمانی متعلق است بطنان العرش
بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب مولد الائمة علیهم السلام که باب نود و هفتم است وجه تخصیص ذکر اضحی و فطر ظاهر شد از شرح حدیث
اول این باب جرم بفتح جیم و فتح راء بی نقطه مبنی بر فتح است یثار بیاء و ثاء سه نقطه و همزه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر
است … ثائر بثاء سه نقطه و الف و کسر همزه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع مرفوع و فاعل است و ثائر الحسین عبارتست
از صاحب الزمان صلوات الله علیه موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم مولد الحسین بن علی علیهما السلام **یعنی** روایت است از زرین
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون ضربت زده شد حسین بن علی علیه السلام بشمشیر پس بزمین رسید سر او بعد از آن شتاب کرده
شد برای بریدن سر او ندا کرد ندا کننده از ساق عرش که آگاه باشید ای گروه متحیران گمراهان بعد از پیغمبر خود توفیق ندهد شما
را الله تعالی برای عید قربان و نه برای عید رمضان راوی گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که البته ناچار بخدا قسم که توفیق
نیافتند و موفق نمیشوند تا آنکه خونخواهی کند خونخواه حسین صلوات الله علیه **چهارم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام انی افطرت
یوم الفطر علی طین و تمر فقال لی جمعت برکة و سنة **شرح** گفتم امام علی نقی علیه السلام را که بدرستی که من افطار کردم در روز عید
رمضان بگل کربلا و خرما پس گفت مرا که جمع کردی برکت را و طریقت رسول را صلی الله علیه و آله **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اتی بطیب یوم الفطر بدا بنسائه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بود رسول الله صلی الله علیه و آله … که چون آورده میشد نزد او بوی خوشی در روز عید فطر ابتدا میکرد بزنان خود اشارتست
بانچه گذشت در حدیث سیوم باب ششم که در عشر اواخر ماه رمضان اجتناب از مجامعت زنان میکرد و باینکه در روز فطر آن
اجتناب برطرف میشد بخلاف روز اضحی **باب هفتاد و پنجم اصل باب الفطرة** **شرح** این باب بیان صدقه فطره است
و در این باب بیست و چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من ضممت الی عیالک من حر او مملوک فعلیک ان تؤدی
الفطرة عنه قال و اعطاء الفطرة قبل الصلوة افضل و بعد الصلوة صدقة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که
فرا گرفتی او را بسوی عیال خود در نفقه دادن خواه آزاد باشد و خواه بنده پس بر تست اینکه ادا کنی فطره را از او امام گفت که دادن
فطره پیش از نماز عید صدقه فاضلتر است و بعد از نماز عید محض صدقه است یعنی آنکه افضل باشد **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الفطرة قبل الصلوة فقال علی الصغیر و الکبیر و الحر و العبد عن کل انسان صاع من حنطة او صاع من تمر او صاع من زبیب **شرح** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از صدقه فطره پس گفت که بر کوچک و بزرگ و آزاد و بنده است بیان اینکه از جانب که ادا می کنند
از گندم یا صاعی از خرمای یا صاعی از مویزی … می آید در حدیث پنجم این باب
سیوم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال التمر فی الفطرة افضل من غیره لانه اسرع منفعة و ذلک انه اذا وقع فی
ید صاحبه اکل منه قال و قال نزلت الزکوة و لیس للناس اموال و انما کانت الفطرة نزول زکوة عبارتست از نزول امثال آیت

والذین هم للزکوة فاعلون در سورهٔ المؤمنون که مکیه است و پیش از نزول امثال اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة که در سورهٔ بقره و سورهٔ نور است
و نزول آنها پیش از نزول آیت سورهٔ توبه که خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها است که بیان شده در کتاب الزکوة در حدیث دوم باب
اول الخبر مستتر در رسالت راجع به زکوة است الفطرة مفروض جز زکات است **یعنی** روایت است از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که خرما در فطره فاضلتر است از غیر آن زیرا که آن نفعش بیشتر است باعتبار منفعت و آن برای آنست که خرما چون واقع شود در دست
مستحق میخورد از آن بی انتظار [illegible] میسر شود بخلاف گندم و این ظاهر است بخلاف مویز زیرا که خوردن آن بقدر کمی میکند و در اکثر بلاد
یا جمیع بلاد راوی گفت که و امام گفت که نازل شد آیت فرض زکوة بر حالی که نبود برای مسلمانان اموالی که زکوة در آنها فرض شود و جز
این نیست که بود زکوة بعد فطره و بس **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الفطرة ان اعطیت قبل ان تخرج الی العید فهی فطرة
وان کانت بعد ما تخرج الی العید فهی صدقة **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب و ظاهر است این دو حدیث
که فطره قبل از خروج افضل باشد از فطره بعد از خروج و قبل از صلوة و آن افضل باشد از فطره بعد از صلوة **پنجم اصل** عن سعد بن
سعد الاشعری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن الفطرة کم تدفع عن کل رأس من الحنطة والشعیر والتمر والزبیب قال صاع بصاع النبی
صلی الله علیه وآله **شرح** ذکر این چهار جنس بعنوان مثال است و بیان شود در حدیث دوم این باب مذکور میشود صاع در اصل [illegible]
و مشهور آنست که صاع بعهد نبی صلی الله علیه وآله چهار مد بوده و بعضی چنین گفته اند و مد بضم میم و تشدید دال بی نقطه مقدار است [illegible]
مقبل [illegible] کشیده شده تا گنجایش چیزی بیشتر داشته باشد **یعنی** روایت است از سعد بن سعد اشعری از امام رضا علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از فطره که چند داده میشود از هر سری از جملهٔ گندم و جو و خرما و مویز پس گفت که صاعی بصاع نبی صلی الله علیه وآله و
ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن تعجیل الفطرة بیوم فقال لا بأس به قلت فما ترى بان نجمعها ونجعل قیمتها ورقا ونعطیها رجلا
مسلما قال لا بأس به **شرح** الورق بفتح واو و کسر و فتح را بی نقطه و قاف و بفتح و ضم و کسر واو و سکون را نقره مسکوک یا مطلق **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زود دادن فطره بیک روز [illegible] گفت که نیست پروائی بآن گفتم
که پس چه پروائی هست بآنکه جمع کنیم فطره را و گردانیم قیمت آنرا نقره مسکوک و دهیم آنرا بیک مرد مسلمان که رعایت شروط اسلام کرده باشد
چنانچه در شیوهٔ امامیه است امام گفت که نیست پروائی بآن **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بان یعطی الرجل عن عیاله
وهم غیب عنه ویأمرهم فیعطون عنه وهو غائب عنهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی بآنکه دهد مرد از
عیال خود فطره را بر حالی که ایشان غایبان باشند از او و بآنکه امر کند ایشان را بدادن فطره پس میدهند فطره را از او بر حالی که
او غایب باشد از ایشان **هشتم اصل** عن علی بن بلال قال کتبت الی الرجل علیه السلام اسأله عن الفطرة وکم تدفع قال فکتب
ستة ارطال من تمر بالمدنی وذلک تسعة ارطال بالبغدادی **شرح** رجل عبارت است از امام علی النقی علیه السلام و میتواند بود که مراد
حسن عسکری یا امام محمد تقی علیهما السلام باشد رطل بفتح و کسر را بی نقطه و سکون طا بی نقطه پیمانه ایست معین چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل به بین دعوى المحق والمبطل فی امر الامامة [illegible] است که ارطال [illegible] العراق و
هر یک از شش رطل مدنی و نه رطل عراقی موافق صاعیست که بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب **یعنی** روایت است از علی بن
بلال گفت که نوشتم بسوی امام علی النقی علیه السلام می پرسیدم او را از فطره و اینکه چه مقدار داده میشود راوی گفت که پس امام نوشت
که شش رطل از خرما مثل رطل مدینه و آن نه رطل است برطل بغدادی **نهم اصل** عن جعفر بن ابراهیم بن محمد الهمدانی وکان معنا
حاجا قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام علی یدی ابی جعلت فداک ان اصحابنا اختلفوا فی الصاع بعضهم یقول الفطرة بصاع المدنی
وبعضهم یقول بصاع العراقی فکتب الی الصاع ستة ارطال بالمدنی وتسعة ارطال بالعراقی قال واخبرنی انه یکون بالوزن الفا ومائة و
سبعین وزنة **شرح** المدنی بفتح [illegible] الرطل المدنی است و هم چنین است العراقیة و عراق عبارت است از عراق عرب و از جملهٔ آن بغداد
است و ضمیر قال راجع با ابراهیم بن محمد است و ضمیر مستتر در اخبرنی راجع با امام علیه السلام است زیاد کردن لفظ یکون برای افاده آنست که وزن
صاع مختلف میشود و آنچه مذکور است ظاهر افراد است در صاع فطره پس [illegible] صاع فطره چنین می باشد ظاهر آنست که تا وزن برای

دهم

وحدت باشد و مراد بوزن مثقال باشد صاحب قاموس گفته که [illegible] والمثقال
ما نماند که مثقال شرعی که موافق دینار [illegible] است چهار دانگ و نیم مثقال صیرفیست که در این زمان متعارف است [illegible]
و بنابر این صاع [illegible] مثقال و نیم [illegible]
صاع اجناس فطره مختلف میشود [illegible] ظاهر آنست که این وزن صاع خرما باشد که افضل است در فطره پس صاع گندم از آن
سنگینتر است و صاع جو از آن سبکتر است [illegible] صاع آن هموزن هزار و صد و هفتاد درهم باشد [illegible]
[illegible] در باب الاصناف التی تجب علیها الزکوة در کلام [illegible] والصاع [illegible]
المدور [illegible] مائتین واثنین وتسعین درهما ونصف و شیخ طوسی در استبصار در باب ما یجب زکوة الفطرة گفته که [illegible]
[illegible] من غیرها [illegible] من الاجناس التی ذکرناها کان ذلک [illegible] اهل البلاد بالفطرة علی بن حاتم قال حدثنی
ابو الحسن محمد بن عمرو عن ابی عبد الله الحسین بن الحسن الحسینی عن ابراهیم بن محمد الهمدانی اختلفت الروایات فی الفطرة فکتبت الی ابی
الحسن صاحب العسکر علیه السلام اسأله عن ذلک فکتب ان الفطرة صاع من قوت بلدک علی اهل مکة والیمن والطائف واطراف الشام والیمامة والبحرین
والعراقین وفارس والاهواز وکرمان تمر وعلی اوساط الشام زبیب وعلی اهل الجزیرة والموصل والجبال کلها بر او شعیر وعلی
اهل طبرستان الارز وعلی اهل خراسان البر الا اهل مرو والری فعلیهم الزبیب وعلی اهل مصر البر ومن سوى ذلک فعلیهم ما غلب قوتهم
ومن سکن البوادی من الاعراب فعلیهم الاقط والفطرة علیک وعلی الناس کلهم ومن تعول من ذکر او انثى صغیر او کبیر حر او عبد فطیم
او رضیع تدفعه وزنا ستة ارطال برطل المدینة والرطل مائة وخمسة وتسعون درهما فتکون الفطرة الفا ومائة وسبعین درهما و
[illegible] شیخ بینه بر عدم اعتبار این روایت بنابر اینکه علی بن حاتم روایت از مجهول میکند چنانچه اهل کتب رجال گفته اند [illegible]
[illegible] این روایت اینست که زبیب غالب قوت اهل ری نیست و ری داخل خراسان نیست و مؤید اینکه مراد بوزن وزنه در این حدیث مثقال
شرعیست اینست که مقدار مثقال شرعی تغییر نیافته در عصر ائمه علیهم السلام و مقدار درهم تغییر یافته چنانچه بیان شده در کتاب الزکوة در
شرح حدیث دوم [illegible] **یعنی**
روایت است از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی بفتح ها و فتح میم و دال بی نقطه [illegible] گفت که نوشتم بسوی امام علی النقی علیه السلام [illegible]
بودم که [illegible] اختلاف کرده اند در صاع بعضی ایشان میگویند که فطره بصاع رطل مدنی است و بعضی ایشان میگویند
که صاع رطل عراقیست پس امام نوشت بسوی من که صاع شش رطل است برطل مدنی و نه رطل است برطل عراقی [illegible] امام خبر داد
مرا اینکه صاع [illegible] باشد مثقال هزار و صد و هفتاد مثقال شرعی **دهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل لا یکون عنده شیء
من الفطرة الا ما یؤدی عن نفسه وحدها یعطیه غریبا او یأکل هو وعیاله قال یعطی بعض عیاله ثم یعطی الآخر عن نفسه یرددونها و
یکون عنهم جمیعا فطرة واحدة **شرح** [illegible] **یعنی** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که مردی نمی باشد نزد او چیزی از فطره مگر آنچه ادا کند از خود [illegible]
[illegible] امام گفت که میدهد آنرا به بعضی عیال خود بعد از آن میدهد آن دیگر از جانب خود [illegible] فطره را [illegible]
[illegible] باشد مجزی از جانب [illegible] و این محمول بر استحباب موکد است **یازدهم اصل** عن زرارة قال
قلت الفقیر الذی یتصدق علیه هل علیه صدقة الفطرة فقال نعم یعطی مما یتصدق به علیه **شرح** روایت است از زراره که [illegible]
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام را گفتم که فقیری که تصدق کرده میشود بر او آیا واجب است بر او صدقهٔ فطره
پس گفت که آری [illegible] آنچه تصدق کرده میشود [illegible] بر او مراد استحباب موکد است [illegible] **دوازدهم**
اصل عن معویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن مولود ولد لیلة الفطر علیه فطرة قال لا قد خرج الشهر قال و
سألته عن یهودی اسلم لیلة الفطر علیه فطرة قال لا **شرح** روایت است از معویه بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از زاده شده که زاده شد [illegible] در شب عید رمضان آیا بر او فطره هست گفت که نه [illegible] بیرون شد از

ماه رمضان راوی گفت که پرسیدم امام را از جهودی که مسلمان شد در شب عید رمضان آیا بر او فطره هست گفت که نه **سیزدهم اصل**
عن محمد بن القاسم بن الفضيل البصري عن ابي الحسن عليه السلام قال كتبت اليه الوصي يزكي عن اليتامى زكوة الفطرة اذا كان لهم مال
فكتب لا زكوة على يتيم وعن المملوك يموت مولاه وهو عنه غائب في بلد آخر وفي يده مال لمولاه ويحضر الفطرة أيزكي عن نفسه من مال مولاه
وقد صار لليتامى فقال نعم **شرح** روایت از محمد بن قاسم بن فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه و بصری بکسر باء یک نقطه از امام رضا علیه السلام
گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام که آیا وصی زکوة میدهد از یتیمان زکوة فطره چون باشد آن یتیمان را مالی پس امام نوشت که نیست
زکوتی بر یتیمی و مراد از زکوة فطره است بقرینه آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث پنجم باب بیست و سیوم که باب زکوة مال الیتیم است
که غلات یتیم زکوة دارد و پرسیدم امام را از مملوکی که میمیرد مالک او در حالی که او از آن مالک غایب است در شهری دیگر و در دست مملوک
مالی هست از مالک او و حاضر میشود عید رمضان آیا زکوة میدهد از خود شی از مال مالک او و بتحقیق که گردید آن مال برای یتیمان پس امام
گفت که آری **چهاردهم اصل** عن يونس عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له جعلت فداك هل على اهل البوادي الفطرة قال
فقال الفطرة على كل من اقتات قوتا فعليه ان يؤدي من ذلك القوت **شرح** روایت از یونس بن عبد الرحمن از آنکه یونس ذکر کرد
او را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفتم امام را که قربانت شوم آیا بر اهل صحرا که نزد ایشان نه خرما و گندم و جو و مویز و مانند
آنها می باشد بلکه مدار ایشان بر شیر شتر و گوسفند و گاو و مانند اینست فطره هست راوی گفت که امام گفت که فطره بر هر کسی است که
خوراک خود کند خوراکی را پس بر اوست اینکه دهد از آن خوراک خواه خرما و مانند آن باشد خواه شیر و مانند آن باشد
پانزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل عن رجل في البادية لا يمكنه الفطرة قال يتصدق باربعة ارطال من لبن **شرح**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که در صحراست ممکن نیست او را فطره مقرر که شش رطل
مدینه و نه رطل عراقی است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هشتم این باب امام گفت که تصدق میکند چهار رطل از شیر بعنوان استحباب یعنی که
بارطال مدینه یا بارطال عراقیه **شانزدهم اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون عنده الضيف من اخوانه فيحضر يوم الفطر
يؤدي عنه الفطرة قال نعم الفطرة واجبة على كل من يعول من ذكر او انثى صغير او كبير حر او مملوك **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام را از مردی که می باشد نزد او مهمانی از برادران مؤمن او پس حاضر میشود روز عید ماه رمضان آیا میدهد از آن مهمان فطره
را امام گفت که آری فطره واجب است بر هر که نفقه میدهد او را از مرد یا زن کوچک یا بزرگ آزاد یا بنده **هفدهم اصل** عن ابي
عبد الله عليه السلام قال لا بأس ان يعطي الرجل عن رأسين وثلثة واربعة يعني الفطرة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
که نیست پروایی باینکه داده شود مرد مستحق از دو سر و سه سر و چهار سر یعنی فطره را **هجدهم اصل** سألت ابا جعفر عليه السلام عن زكوة
الفطرة قال تعطيها المسلمين فان لم تجد مسلما فمستضعفا واعط ذا قرابتك منها ان شئت **شرح** مراد بمسلمین شیعه امامیه است
مستضعف مرفوع و مبتداست و خبرش محذوف و تقدیر فمستضعف جائز و مراد بمستضعف کسی است که عداوت با اهل حق ندارد و امام
دوستی ایشان نیز ندارد و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب المستضعف که باب صد و هفتاد و دوم است **یعنی** پرسیدم امام
محمد باقر علیه السلام را از زکوة فطره گفت که میدهی آن را شیعه امامیه پس اگر نیابی شیعه را پس مستضعف جائز است مثل اطفال شیعه
و مانند ایشان و بده اهل قرابت خویش را و بندگی تو از فطره اگر خواسته باشی **نوزدهم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابي ابراهيم عليه السلام
قال سألته عن صدقة الفطر اعطيها غير اهل ولايتي من فقراء جيراني قال نعم الجيران احق بها لمكان الشهرة **شرح** روایت از
اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از صدقه روز عید ماه رمضان که آیا میدهم آن را بغیر اهل مذهب خود
از فقرای همسایگان خود امام گفت که آری آن همسایگان سزاوارترند بآن فطره برای بودن شهرت مراد اینست که اگر مشهور باشد
تقیه بر او واجب میشود بدادن فطره بغیر مؤمن و در این صورت ادای آنست که ایمان و هو بخلاف کسی که مشهور نباشد و تواند که
در پنهان فطره را باهل مذهب خود دهد **بیستم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال يؤدي الرجل زكوة الفطرة عن مكاتبه ورقيق
امرأته وعبده النصراني والمجوسي وما اغلق عليه بابه **شرح** واو حالیه است و ما نافیه است اغلق بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود در

علیه راج

علیه راجع بعید است و اشارتست باینکه جا دادن عبد کسی او را و مجوسی در سرای خود خوب نیست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
که میدهد مرد زکوة فطره را از مکاتب خود و مملوکان زن خود و مملوک خود که ترسا است و مملوک خود که گبر است در حالی که نیست بسته باشد او
مملوک خود در سرای خود را بمعنی که در سرای خود جا نداده باشد او را **بیست و یکم اصل** عن معتب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال اذهب
فاعط عن عيالنا الفطرة واعط عن الرقيق واجمعهم ولا تدع منهم احدا فانك ان تركت منهم انسانا تخوفت عليه الفوت قلت وما الفوت
قال الموت **شرح** معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا مکسوره و باء یک نقطه از غلامان امام جعفر صادق علیه السلام
یعنی روایت از معتب که امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که برو پس بده از عیال ما فطره را و بده از مملوکان و جمع کن عیال
را و وا مگذار از ایشان هیچ یک را چه بدرستی که تو اگر واگذاری از ایشان یکی را میترسم بر او از دست رفتن را گفتم که چیست از دست
رفتن گفت که مردن **بیست و دوم اصل** عن محمد بن اسمعيل قال بعثت الى ابي الحسن الرضا عليه السلام بدراهم لي ولغيري وكتبت اليه اخبره
انها من فطرة العيال فكتب بخطه قبضت وقبلت **شرح** روایت از محمد بن اسمعیل که گفت که فرستادم بسوی امام رضا علیه السلام درهمی
چند که از من و از غیر من بود و نوشتم بسوی او خبر میدادم او را که آنها از فطره عیال است پس امام نوشت بخط خود که فرا گرفتم و قبول
کردم که آنها را بمستحق رسانم **بیست و سیوم اصل** عن ابي علي بن راشد قال سألته عن الفطرة لمن هي قال للامام قال قلت له فاخبر اصحابي
قال نعم من اردت ان تطهره منهم وقال لا بأس بان تعطي وتحمل ثمن ذلك ورقا **شرح** روایت از ابو علی بن راشد که وکیل امام علی النقی
علیه السلام بوده گفت که پرسیدم امام را از فطره که از کیست آن گفت که از امام است بمعنی که اگر میسر باشد تسلیم او یا وکیل او باید کرد تا او
بمستحق رساند گفت که گفتم امام را پس خبر دهم یاران خود را گفت که آری کسی را خبر ده که اراده کنی تطهیر او را از جمله یاران و امام گفت
که نیست پروایی باینکه دهی فطره را بمستحقان بوکالت من و باینکه بار کنی و فرستی بسوی من قیمت آن را درهم **بیست و چهارم اصل** عن ايوب
بن نوح قال كتبت الى ابي الحسن عليه السلام ان قوما سألوني عن الفطرة ويسألوني ان يحملوا قيمتها اليك وقد بعث اليك هذا الرجل عام اول
وسألني ان اسألك فانسيت ذلك وقد بعثت اليك العام عن كل رأس من عيالي بدرهم على قيمة تسعة ارطال بدرهم فرأيك جعلني الله
فداك في ذلك فكتب عليه السلام الفطرة قد كثر السؤال عنها وانا اكره كل ما ادى الى الشهرة فاقطعوا ذكر ذلك واقبض ممن دفع لها وامسك عمن
لم يدفع **شرح** ایوب بن نوح وکیل امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بوده عام اول با تنوین و منصوب بظرفیت اول مجرور است یعنی صفت
عام و تنوین است یا بی تنوین و مفتوح است بمنع صرف بنابر اینکه اضافه لامیه است مراد باول بعثت اول است و در سال گذشته واقع شده یا
با اضافه بیانیه است و مراد سال سابق است پس اگر رعایت صورت اضافه شود با تنوین است و اگر رعایت معنی توصیف شود بی تنوین
است و جمله سألنی راجعست بهذا الرجل انسیت بنون و سین بی نقطه و یای دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب افعال است
الان و فراموش کردن لازم دیدن برای تقویت است **یعنی** روایت از ایوب بن نوح که گفت که نوشتم بسوی امام علی النقی علیه السلام که
بدرستی که جمعی پرسیدند مرا از فطره که آیا تسلیم امام باید کرد یا خود باید داد و طلب میکنند از من رخصت اینکه بار کنند قیمت فطره را
و فرستند بسوی تو و بتحقیق فرستادم بسوی تو این امر را دارنده کتابت را در سال فرستادن اول و طلب کرده بود از من اینکه پرسم
ترا و مکتوب از فطره پس فراموش کردم آن را و بتحقیق فرستادم بسوی تو امسال از هر سری از عیال خود یک درهم را بر قیمت نه رطل خرما
خرما بدرهمی پس چیست رای تو گرداناد مرا الله تعالی فدای تو در آن سؤال قوم آیا فرستند فطره را بسوی تو یا نه پس نوشت امام علیه السلام
که فطره بتحقیق بسیار شده سؤال از آن و من کراهت دارم هر چه را که باعث شهرت است پس بر طرف کنند گفتگوی آن را و فرا گیر از هر که داد
برضای خود فطره را و باز دار خود را از کسی که نداد **باب هفتاد و ششم اصل باب الاعتكاف** **شرح**
الاعتکاف بعین بی نقطه و ما مصدر باب افتعال احتباس در مسجد جمعی در زمان بسیار و دراز **یعنی** این باب بیان احتباس در مسجد است
در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان العشر الاواخر اعتكف
في المسجد وضربت له قبة من شعر وشمر المئزر وطوى فراشه فقال بعضهم واعتزل النساء فقال ابو عبد الله عليه السلام اما اعتزال النساء فلا
شرح شمر بشین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التشمیر دامن برمیان زدن المئزر بکسر میم و سکون یاء منقلب از همزه

ونعم زای با نقطه و اصنع طاء نک شبیر میرزکنایت است از کمال اجتهاد در عبادت و طی کایطاء بنقطه و واو و الف منقلب از یاء البیوت
غایب معلوم باب جرست طی فراش عبارتست از ترک جماع یا ترک خواب بر بستر راحت در سوره بقره چنین است و لا تباشروهن و
انتم عاکفون فی المساجد پس مراد با اعتزال النساء نزدیکی نرفتن است نزد خود برای خدمت و مانند آن **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله با ابیرون بشی که چون میشد دهه اواخر از ماه رمضان اعتکاف میکرد در مسجد و
زده میشد برای او خیمه از موی بر میان میرود و دامن کشیک او بر مسجد رخت خواب خود را پس گفت بعضی از اهل مجلس که آیا دور کنار
میرفت از زنان با سخن که مانع دخول ایشان در مجلس حاشیه شد پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اما کناره گرفتن از زنان پس نه
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کانت بدر فی شهر رمضان فلم یعتکف رسول الله صلی الله علیه و آله فلما ان کان من قابل
اعتکف عشرین عشرا لعامه و عشرا قضاء لما فاته **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که جنگ بدر در ماه رمضان
پس اعتکاف نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله در آن ماه برای شغل بمقدمات جهاد و توابع آن پس چون شد در سال آینده و
اعتکاف کرد در دو دهه یکی بجهت همان سال و یکی بجهت قضا برای آنچه فوت شده از او **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اعتکف رسول الله صلی الله علیه و آله فی شهر رمضان فی العشر الاولی ثم اعتکف فی الثانیة فی العشر الوسطی ثم اعتکف فی الثالثة
فی العشر الاواخر ثم لم یزل یعتکف فی العشر الاواخر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اعتکاف کرد رسول الله صلی
الله علیه و آله در ماه رمضان در سال اول هجرت در دهه اول ماه رمضان بعد از آن اعتکاف کرد در سال دوم در دهه میان بعد
از آن اعتکاف کرد در سال سیوم در دهه اواخر و بعد از آن همیشه اعتکاف میکرد در دهه اواخر **باب هفتاد و هفتم اصل باب**
انه لا یکون الاعتکاف الا بصوم شرح این باب بیان اینست که نمی باشد اعتکاف مگر با روزه و درین باب سه حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا اعتکاف الا بصوم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست اعتکاف
صحیح مگر با روزه **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم لا اعتکاف الا بصوم **شرح** این موافق سابق است **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا اعتکاف الا بصوم فی مسجد الجامع **شرح** مراد با مسجد الجامع مسجدیست که فرض شده باشد بر مردم جمعی
که شنیع تقریبا اینکه حاضر شوند در آن مسجد برای نمازی که در آن گزارده شده میباشد و وصف مسجد بجامع از قبیل اسناد مجازیست
زیرا که الجامع فی الحقیقة خطیب جمعه و امامیست که فرض شده بر آن مردم اینکه حاضر شوند نزد او پس مسجد الجامع بعنوان اضافه حقیقتست
و حاجت بتاویل ندارد چنانچه بعضی توهم کرده اند و بر هر تقدیر جمعی میگویند که آن در این زمانها منحصر است در چهار مسجد اول مسجد مکه
دوم مسجد مدینه سیوم مسجد کوفه چهارم مسجد بصره و دیگران منکر این انحصار شده و منشأ خلاف اختلاف در فرض اجتماع نزد خطیب
و نماز جمعه غیر امام مفترض الطاعة مبسوط الید است و تفصیل آن گذشت در کتاب الصلوة در شرح احادیث باب وجوب الجمعة و شاید
که الجیب ارباب شبهات گشتم است و موید احتمال اول است آنچه می آید در احادیث باب آینده و بلکه ظاهر است از شرح حدیث سابق
باب هفتاد و هشتم اصل باب المساجد التی یصلح الاعتکاف فیها شرح این باب بیان مسجدهاست که صحیح میشود اعتکاف در آنها
و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی الاعتکاف ببغداد فی بعض مساجدها فقال لا اعتکاف
الا فی مسجد جماعة قد صلی فیه امام عدل صلوة جماعة و لا بأس ان یعتکف فی مسجد الکوفة و البصرة و مسجد المدینة و مسجد مکة **شرح**
لا اعتکاف تا آخر برای بیان بطلان اعتکاف در مساجد بغداد است مسجد جماعة بعنوان اضافه است و میتواند بود که بعنوان توصیف
باشد لفظ آنچه گذشت در شرح حدیث آخر باب سابق جماعة بهر دو جا بفتح جیم و تشدید میم بصیغه مبالغه است مثل علامه و تاء برای تانیث
نیست و بر تقدیر اضافه مراد بجماعة خطیب جمعه یا نماز جمعه امام عدل است جمله قد صلی فیه صفت موصوف است زیرا که اگر صفت مخصص
می بود و اگر جماعة در موصوف نوعی بود و از این ظاهر میشود که جماعة بتخفیف میم نمیتواند بود در هیچکدام امام عدل مرکب توصیفی
است و عدل عبارتست از امام معصوم مفترض الطاعة و بعضی میگویند که مراد اعم از آنست و شیخ زین الدین در شرح ارشاد
گفته الامام العدل و ان کان ظاهرا فی المعصوم الا انه صادق علی کل عدل و این خلاف مبنی بر خلاف منشأ مذکور شد در شرح

حدیث آخر باب سابق و تفسیر عدل بغیر امام مفترض الطاعة کی نیابت از آن طرق مستقیم و آن شیوه ملا با کتب و امثال ایشان
است چنانچه مستفاد میشود از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث سیوم و پنجم باب نود و دوم باب صد و پانزدهم است که قال العدل ای الیس
الله صلی الله علیه و آله و الامام من بعده ثم قال هذا ما احتاط به الکتاب صلوة جماعة بعنوان توصیف است یا بعنوان اضافه است و مراد
نماز جمعه است که فرض است بر مردم چهار فرسخ و در چهار فرسخ تقریبا حضور برای آن و ذکر این برای اینست که مسجدی که امام معصوم در آن
نماز گزارده باشد بانفراد یا بجماعة که غیر جمعه مذکور است داخل نشود لا بأس تا آخر برای بیان مسجد جماعة تا آخر است صاحب الوافی
گفت که قول لا بأس بیان للمسجد الذی ذکره فی قوله الا فی مسجد جماعة و الا لم یکن فیه فائدة **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه
میگویی در اعتکاف در بغداد و در بعضی مسجدهای آن که بیشتر از شیعه امامیه در آن بعضی نماز گزارده باشد پس امام گفت که صحیح نیست
اعتکاف مگر در مسجد جماعت جمع کننده که بتحقیق نماز گزارده باشد در آن امام عدالت که معصوم مفترض الطاعة است نماز جماعت
جمع کننده است که نماز جمعه مخصوص است و نیست پروای باینکه اعتکاف کرده شود در مسجد کوفه و مسجد بصره که امیر المؤمنین علیه السلم در آنها نماز
جمعه مخصوص گزارده و مسجد مدینه و مسجد مکه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا اعتکاف و الا فی العشرین من شهر رمضان
و قال ان علیا علیه السلم کان یقول لا اری الاعتکاف الا فی المسجد الحرام او مسجد الرسول الله صلی الله علیه و آله او مسجد جامع و لا ینبغی
للمعتکف ان یخرج من المسجد الا لحاجة لا بد منها ثم لا یجلس حتی یرجع و المرأة مثل ذلک **شرح** عشرین بکسر عین بی نقطه و سکون شین
بالنقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون جمع عشر بفتح عین و سکون شین است بمعنی چند دهه و این از جموع شاذه است
زیرا که در غیر ذوی العقول است و بنای واحد آن نیز تغییر یافته و اطلاق آن بر عدد دست از قبیل استعمال جمع در تثنیه است و آن
جایز است چنانچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب نهم که باب جامع فی الحائض و المستحاضه است که اقل اقراء و قراءات و
جوهری گفته و عشرون اسم موضوع لهذا العدد و لیس بجمع العشرة لانه لا دلیل علی ذلک فاذا اضفت اسقطت النون قلت بهذه
عشرون و عشری و تقلب الواو و یاء للتی بعدها فتدغم و در تهذیب این حدیث منقول شده از کلینی رحمه الله تعالی و در آن چنین است
العشر من شهر رمضان و بنا بر آن مفرد است بفتح عین است و حاصل هر دو یکیست مسجد جامع بعنوان اضافه است و میتواند بود که
بعنوان توصیف باشد چنانچه گذشته در شرح حدیث آخر باب سابق و بر هر تقدیر مقصود ادخال مسجد کوفه و مسجد بصره و اخراج سایر
مساجد است از جمله این چهار مسجد فرق میان جلوس و قعود گذشت در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث اول باب فی ان الایمان
مبثوث لجوارح البدن کلها که باب بیست و هم است که جلوس نشستن با مباشرت و کوشش است اخص از نشستن است و قعود نشستن است خواه
با کوشش اخص از نشستن است باشد و خواه نه پس غیر از جلوس منافات ندارد با جواز قعود در بیت الخلاء و مانند آن پس انچه در حدیث
منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث چهارم و پنجم این باب بنا بر اینکه نماز قعود را لازم دارد اما جلوس را لازم ندارد و
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست اعتکاف مگر در یکی از چند دهه در ماه رمضان و گفت که بدرستی که علی
علیه السلم بود با بیرون بشی که میگفت که نمی بینم اعتکاف را جایز باشد مگر در مسجد حرام که در مکه است یا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
که در مدینه است یا مسجد جمع کننده خلایق در نماز جمعه که اجتماع در آن فرض باشد و سزاوار نیست برای اعتکاف کننده اینکه بیرون
رود از مسجد مگر برای حاجتی که نباشد چاره از آن بعد از آن نمی نشیند با مردمان تا آنکه برگردد و زن مانند گفته است **سیوم اصل**
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل عن الاعتکاف قال لا یصلح الاعتکاف الا فی المسجد الحرام او مسجد الرسول صلی الله علیه و آله
او مسجد الکوفة او مسجد جماعة و تصوم ما دمت معتکفا **شرح** بیان مسجد جماعة بفتح جیم و تشدید میم گذشت در شرح حدیث اول
این باب **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام پرسیده شد از اعتکاف گفت که صحیح نمیشود
اعتکاف مگر در مسجد حرام یا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله یا مسجد کوفه یا مسجد جماعت جمع کننده مراد مسجد بصره است و هر مسجدی که
در زمان ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه در آن نماز جمعه او شود و روزه میداری چند آنکه اعتکاف کننده باشی **چهارم**
اصل عن عبد الله بن سنان قال المعتکف بمکة یصلی فی ای بیوتها شاء و سواء علیه فی المسجد صلی او فی بیوتها **شرح** روایتست از عبد الله

ابن سنان که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام یا از امام موسی کاظم علیه السلام نیز گفت در کتاب خود که اعتکاف کننده در مکه نماز میگزارد
در هر کدام خانهای آن که خواسته باشد برابر است برابر و در مسجد نماز گزارد یا در خانهای که مراد آنست که اگر برای ضرورتی از مسجد بیرون
رفته باشد نماز در آن خانها میتواند گزارد چند انکه ضرورت باقی باشد **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعتکف بمکة
یصلی فی ای بیوتها شاء والمعتکف فی غیرها لا یصلی الا فی المسجد الذی سماه **شرح** بمکة بتقدیر بمسجد مکة است و ضمیر بیوتها
راجع بمضاف الیه است و ضمیر مذکر در غیره راجع بمضاف محذوف است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اعتکاف
کننده در مسجد مکه نماز میگزارد در هر کدام خانهای مکه که خواسته باشد و اعتکاف کننده در غیر مسجد مکه نماز نمیگزارد مگر در جایی
که نام برده آنرا خواه مسجد مدینه باشد و خواه مسجد کوفه باشد و خواه مسجد بصره باشد و خواه مساجد دیگر باشد که در زمان ظهور
قایم صلوات الله علیه در آن نماز جمعه میشود ان شاء الله تعالی **باب هشتاد و یکم اصل باب اقل ما یکون الاعتکاف شرح**
ما مصدریه است و مضاف نایب ظرف زمانست **یعنی** این باب بیان کمتر زمان صحیح بودن اعتکاف است و در این باب پنج حدیث
است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امراة کان زوجها غایبا فقدم وهی معتکفة باذن زوجها فخرجت حین
بلغها قدومه من المسجد الی بیتها فتهیات لزوجها حتی واقعها فقال ان کانت خرجت من المسجد قبل ان تقضی ثلثة ایام ولم تکن
اشترطت فی اعتکافها فان علیها ما علی المظاهر **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که بود شوهر او غایب
پس آمد در حالی که آن زن اعتکاف کننده بود بدستور شوهرش پس بیرون رفت وقتی که رسید باو خبر آمدن شوهرش از
مسجد بسوی خانه اش پس آماده شد برای شوهرش تا آنکه جماع کرد با آن زن پس امام گفت که اگر باشد که بیرون رفته
باشد از مسجد پیش از آنکه تمام کند سه روز را و نبوده باشد با شوهر شرطی که شرط کرده باشد در اعتکاف خود این که اگر شوهر
آید فسخ اعتکاف کند پس بدرستیکه بر آن زنست کفاره که بر ظهار کننده است و بیان شد در حدیث باب وجوه الصیام که باب دهم
است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یکون الاعتکاف اقل من ثلثة ایام ومن اعتکف صام وینبغی للمعتکف
اذا اعتکف ان یشترط کما یشترط الذی یحرم **شرح** اشتراط محرم بعمره یا حج اینست که در وقت احرام گوید که اللهم حلنی حیث
حبستنی و بیان این میشود در کتاب حج در بعض احادیث باب صلوة الاحرام و عقده والاشتراط فیه که باب هشتادم است و در
حدیث دوم باب المحصور والمصدود وما علیهما من الکفارة که باب [illegible] است و در شرح آن بیان میشود که فایده این اشتراط
برای مصدود و دشمن نیست زیرا که او محل میشود بی انتظار خواه اشتراط کند و خواه نکند بلکه برای محصور بمرض و مانند آنست
زیرا که اگر اشتراط نکند در احرام باقی میماند تا بلوغ هدی محلش موافق آیت سوره بقره که ولا تحلقوا
رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله تا آخر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که حدیث سیوم این باب [illegible]
[illegible] غایب معلوم باب [illegible] است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بیمار شود اعتکاف کننده
خواه مرد و خواه زن و حایض شود در آن اعتکاف کننده پس بدرستیکه اعتکاف کننده بجای خود آید بخانه خود بعد از آن
از سر میگیرد اعتکاف را چون صحیح شود و روزه میدارد بخلاف زن حایض که او از سر نمیگیرد **سیوم اصل** وفی روایة اخری
لیس علی المریض ذلک **شرح** مقصود دفع منافات میان این دو روایت بحمل دوم بر نفی فرض اعاده که مانند وجوب
اعاده نیست یا بحمل بر عدم وجوب اعاده که مانند استحباب اعاده نیست **یعنی** و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام است
که نیست فرض بر بیمار اعاده بلکه اکتفا میتواند کرد ببقیه مانده **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی المعتکفة اذا طمثت
قال ترجع الی بیتها واذا طهرت رجعت فقضت ما علیها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زن اعتکاف کننده چون
حایض شود گفت که برمیگردد بسوی خانه خود و چون پاک شود از حیض برمیگردد بسوی مسجد پس قضا میکند آنچه را که باقی مانده که
او را از سر میگیرد **باب هشتاد و دوم اصل باب المعتکف یجامع اهله شرح** این باب بیان اعتکاف کننده است
که جماع کند با جفت خود و در این باب سه حدیث است **اول اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن المعتکف یجامع اهله قال اذا فعل

فعلیه ما علی المظاهر **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از اعتکاف کننده که جماع میکند با جفت خود گفت که چون این کار کند پس بر
اوست کفاره که بر ظهار کننده است و مذکور شد در باب وجوه الصیام که باب دهم است خواه اعتکاف کننده که جماع میکند و
با جفت خود گفت که چون این کار کند پس بر اوست کفاره که بر ظهار کننده است و مذکور شد در باب وجوه الصیام که باب دهم است خواه
اعتکاف کننده مرد باشد و خواه زن باشد چنانچه گذشت در حدیث اول باب هفتاد و نهم **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
المعتکف واقع اهله قال هو بمنزلة من افطر یوما من شهر رمضان **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اعتکاف کننده که جماع
کرد با جفت خود گفت که او مانند کسی است که افطار کرد روزی را از ماه رمضان و بیان کفاره آن شد در باب وجوه الصیام که موافق
کفاره ظهار است پس این منافات ندارد با حدیث سابق **سیوم اصل** عن الحسن بن الجهم عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته
عن المعتکف یاتی اهله فقال لا یاتی امراته لیلا ولا نهارا وهو معتکف **شرح** روایت است از حسن بن جهم بفتح جیم و سکون
ها و از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از اعتکاف کننده که آیا جماع میکند با جفت خود پس امام
گفت که جماع نمیکند با زن خود در شب و نه در روز در حالی که او اعتکاف کننده است **باب هشتاد و سیوم اصل باب النوادر**
شرح این باب احادیث متفرقه متعلقه بصیام است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن عبد الرحمن
بن ابی عبد الله قال قلت رجل اسرته الروم ولم یصم شهر رمضان ولم یدر ای شهر هو قال یصوم شهرا یتوخاه ویحسب فان کان
الشهر الذی صامه قبل رمضان لم یجزه وان کان بعد رمضان اجزاه **شرح** یتوخاه بواو و خاء با نقطه و الف منقلب از یاء
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التوخی [illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم باب [illegible] است **یعنی** روایت است از
عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی اسیر کردند او را رومیان که ترسایانند و روزه نداشت
ماه رمضان را و نه دانست که کدام ماه است آن امام گفت که روزه میدارد ماهی را که بر میگزیند آنرا و حساب نگاه میدارد بعد از آن
تا وقت رها شدن میداند که کدام ماه را روزه داشته پس اگر باشد ماهی که روزه داشت آنرا پیش از رمضان مجزی نیست او را
و قضا میکند و اگر باشد بعد از رمضان مجزیست او را این مبنی بر آنست که اخلال بنیت قضا در وقت عذر مانع صحت قضا نیست
دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله یا معشر الشباب علیکم بالباءة فان لم تستطیعوه فعلیکم بالصیام فانه وجاؤه
شرح الشباب بفتح شین با نقطه و تخفیف باء یک نقطه جمع شاب است بمعنی جوانان الباءة بباء یک نقطه و الف منقلب از واو و
همزه و تاء مصدر باب [illegible] زن خواستن و [illegible] باعتبار آنست که در مصدر [illegible] الوجاء بکسر واو
و تخفیف جیم و الف [illegible] مصدر [illegible] رگهای خصیتین [illegible] **یعنی**
گفت رسول الله صلی الله علیه واله که ای گروه جوانان بر شما باد که زن خواهید پس اگر طاقت نداشته باشید زن خواستن را پس بر شما
باد که روزه دار [illegible] که روزه داشتن [illegible] است در [illegible] شهوت
جماع **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال حدثنی ابی عن جدی عن آبائه علیهم السلام ان علیا صلوات الله علیه قال یستحب
للرجل ان یاتی اهله اول لیلة من شهر رمضان لقول الله عز وجل احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم والرفث المجامعة **شرح**
آبائه عبارتست از امام حسن و امام حسین علیهما السلام باعتبار [illegible] و الحاق [illegible] باب [illegible] باین آیت [illegible]
که ماه و لیلة برای وحدت است [illegible] مقدم است بر سایر شبها و روزهای ماه رمضان و این منافات ندارد با
اینکه مراد [illegible] در جمیع شبهای ماه رمضان باشد زیرا که [illegible] در شب اول است
پس چون آن [illegible] باشد [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حدیث کرد مرا پدرم امام
محمد باقر علیه السلام از جدم امام زین العابدین علیه السلام از پدرانش امام حسن و امام حسین علیهم السلام اینکه علی صلوات الله علیه گفت که مستحب
است برای مرد اینکه جماع کند با جفت خود در شب اول از ماه رمضان بخلاف شبهای اول ماههای دیگر که مکروهست برای قول الله عز وجل
در سوره البقره که حلال کرده شد برای شما در شبی که بعد از آن روزه ماه رمضانست رفث بسوی زنان شما و رفث

جامعت است بیان این شده در شرح حدیث چهارم باب چهارم **چهارم اصل** عن محمد بن الفضیل عن الرضا علیه السلام قال قال ابو [illegible]
یوم الفطر و هو یقول له یا فلان تقبل الله منک و منا ثم اقام حتی کان یوم الاضحی فقال له یا فلان تقبل الله منا و منک قال فقلت
له یا ابن رسول الله قلت فی الفطر شیئا و تقول فی الاضحی غیره قال فقال نعم انی قلت له فی الفطر تقبل الله منک و منا لانه
فعل مثل فعلی و تأسیت انا و هو فی الفعل و قلت له فی الاضحی تقبل الله منا و منک لانا یمکننا ان نضحی و لا یمکنه ان یضحی فقد
فعل غیر فعلنا **شرح** روایت است از محمد بن فضیل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه از امام رضا علیه السلام راوی گفت که امام گفت ابوالحسن
خواهم شنید که میگفت در روز عید ماه رمضان بر جائی که امام علیه السلام کرد برای او که فلان قبول کناد الله تعالی طاعت را از تو و از ما
بعد از آن ورنگ کرد تا آنکه شد روز عید قربان پس گفت او را که ای فلان قبول کناد الله تعالی طاعت را از ما و از تو راوی
گفت پس گفتم امام را که ای پسر رسول الله گفتی در عید ماه رمضان چیزی و میگوئی در عید قربان غیر آن را راوی گفت که پس امام گفت
که آری بدرستی که من گفتم او را در عید ماه رمضان که قبول کناد الله تعالی از تو و از ما زیرا که او کرد مثل کار ما که روزه و فطر
و مانند آنها است و مناسب شدیم من و او در کار و گفتم او را در عید قربان که قبول کناد الله تعالی از ما و از تو زیرا که ما متمکن
شدیم که قربانی کنیم و ممکن نیست او را که قربانی کند پس بتحقیق کرده غیر کار او را **پنجم اصل** عن ابی الخیر احمد بن عبد الرحیم
الی ابی الحسن علیه السلام قال نظر الی الناس فی یوم فطر یلعبون و یضحکون فقال لاصحابه و التفت الیهم ان الله عز و جل خلق شهر رمضان
مضمارا لخلقه یستبقون فیه بطاعته الی رضوانه فسبق فیه قوم ففازوا و تخلف آخرون فخابوا فالعجب کل العجب من الضاحک اللاعب
فی الیوم الذی یثاب فیه المحسنون و یخیب فیه المقصرون وایم الله لو کشف الغطاء لشغل محسن باحسانه و مسیء باساءته **شرح**
مضمار بکسر میم و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه است و عجب بفتح عین بی نقطه و فتح جیم و العجب بضم عین و سکون جیم مصدر باب نصر
مرفوع و مبتدا است کل مرفوع و صفت مبتدا است و مضاف است ظرف خبر مبتدا است ایم بفتح همزه و سکون یا دو نقطه در پائین مخفف
ایمان بفتح میم جمع یمین است بمعنی قسم و مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوف است و تقدیر ایم الله یمینی هر یک از محسن و مسیء برای عموم
است مثل الجزر جزرا و عده که بعنی کل و است مشغول شده محسن باحسان خود یا یعنی است که مضطرب میشود از اینکه مبادا احسان
او جامع شروط قبول نباشد و در وقت حساب مردود شود یا یعنی است که با خود میگوید که کاش زیاده بر آن میکردم **یعنی**
روایت از ابو الخیر احمد بن عبد الرحیم با اسناد او تا امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که امام نظر کرد بسوی مردمان در روز
عید ماه رمضان بر جائی که بتحقیق التفات کرده بود بسوی اصحاب که بدرستی که الله عز و جل قرار داده ماه رمضان را میدان اسب دوانیدن
خلقان خود تا بر یکدیگر سبقت جویند در آن ماه بطاعت او بسوی رضای او پس سابق شدند در آن ماه جمعی پس بهره مند شدند
در عید و واپس مانده جمعی دیگر پس بی بهره شدند در عید پس عجب کل العجب از خنده کننده بازی کننده است در روزی که بهره داده
میشوند در آن روز نیکوکاران و بی بهره میشوند در آن روز اهل تقصیر در طاعت و قسمهای الله تعالی قسم است یعنی اقسم میخورم بالله
بالله تعالی که اگر برداشته شود پرده از روی کارها هر آینه در مانده میشود هر نیکوکاری به نیکوکاری خود و در مانده میشود هر بد کاری
به بد کاری خود که چرا اینها میکردم **ششم اصل** کتبت الی ابی محمد علیه السلام اوفی ابو الحسن فورد الجواب لعدد فطر و اتحار و ...
علی الفقیر **شرح** مس بفتح میم و تشدید سین بی نقطه مصدر باب نصر است بمعنی ابتدای دریافتن و مصدر مضاف بفاعل است و مراد
از دادن مخالف زکات است و در بعضی نسخ مسنی بفتح میم و تشدید صاد بی نقطه مصدر باب نصر است بمعنی مکیدن و مصدر مضاف
بمفعول است و مراد چشیدن به مبر کس است و در بعضی نسخ مغض بفتح میم و فتح ضاد با نقطه و ضاد دوم با نقطه مصدر باب علم است
بمعنی دردناک شدن و مصدر مضاف است بسبب و مراد دردناک شدن است بسبب گرسنگی است و در بعضی نسخ مغض بفتح میم و سکون ضاد
بالنقطه و غین بالنقطه مصدر باب نصر و منع است بمعنی خائیدن و مصدر مضاف بمفعول مجازیست چنانچه میگویند که فلان کرسنگی خورد
و حاصل همه یکی است و کجا بی نقطه و نون و واو بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر منقولست **یعنی** نوشتم بسوی امام حسن عسکری
علیه السلام که یا او در فطر فرض کرد الله تعالی روزه را پس رسید جواب که برای دریافتن درویش در یافتن بی نیازی او را کرده تا انکار او پس تا چون وقت کند ... ...

هفتم اصل عن ابی عبد الله

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین علیه السلام و هو جالس فی المسجد بالکوفة لقوم و جدوهم یاکلون بالنهار
فی شهر رمضان فقال لهم امیر المؤمنین علیه السلام اکلتم و انتم مفطرون قالوا نعم قال یهود انتم قالوا لا قال فنصاری قالوا لا قال فعلی
ای شیء من هذه الادیان مخالفین للاسلام قالوا بل مسلمون قال فسفر انتم قالوا لا قال فیکم علة استوجبتم الافطار و لا نشعر بها فانکم
ابصر بانفسکم لان الله عز و جل یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة قالوا بل اصبحنا ما بنا علة قال فضحک امیر المؤمنین صلوات الله علیه
شرح اکلتم استفهام تقریری است باد بقوم برای تقدیر مفعول دوم است یعنی مرفوع و وجدوهم راجع بفاعل محذوف اکلتم تقدیر
استفهام است و او در و انتم حالیه است مفطرون احتراز است از خوردن بفراموشی راجع بفاعل محذوف است الی است اوزه و
مخالفین حال است از فاعل ای و در بعضی نسخ مراد باسلام توحید است و چون حقیقت توحید بی اقرار برسالت و رعایت تحقق نیست بنابر
اینکه کسی که آن اقرار نکند میگیرد شریک الله تعالی در حکم از پیش خود میکند و این غیرکست امیر المؤمنین علیه السلام اخبار مخالفت اسلام
را ثابت داده و چون ایشان از این دقیقه غافل بودند خود را مسلمان گفتند استوجبتم یعنی سین بی نقطه و سکون فا و را
بی نقطه اسم جمع یا جمع سافر مثل رکب و راکب استوجبتم بصیغه ماضی معلوم جمع مخاطب باب استفعال است بتقدیر استوجبتم بها
است الانسان مبتدا است و جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است فضحک امیر المؤمنین صلوات الله علیه یعنی بر علم باینکه اسلام جمعی کثیر و
از مدعیان اسلام که الحال بودی مغترض اند اعتقاد کردند مثل دعوی اسلام این جماعت است و اقرار برسالت فایده نمیدهد بودن برا
مکر و دغا بهر و بیان تا وقت ظهور امام علیه السلام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شدند نزد امیر المؤمنین علیه السلام
جماعتی که او نشسته بود در مسجد در کوفه جمعی که آورندگان یافته بودند ایشان را که چیزی میخوردند در روز در ماه رمضان پس گفت ایشان را
امیر المؤمنین که آیا چیزی خوردید بر حالی که شما فاسدان روزه خود بودید گفتند که آری گفت که آیا جهود اید شما گفتند که نه گفت
پس آیا ترسا یا نید گفتند که نه گفت پس آیا بر چیزی از این دینها میباشید بر حالی که مخالفان باشید اسلام را گفتند که بلکه ما اهل اسلام
گفت پس آیا مسافر اید شما گفتند که نه گفت پس آیا شما را مرضی است که لازم کرده بسبب آن مرض افطار را او نشنیده ایم ما آن
مرض را پس شما بهر رتبه که شما دیده در تر بود بخود تا آن زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره القیمة که بلکه آدمی موکل بر نفس خود است دیده وری
است میان او و الله تعالی و دیگران بر آن مطلع نیستند گفتند که بلکه بروز رسیدیم بر حالی که نیست با ما مرضی امام گفت که پس خنده
کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه از کمال شباهت دعوی اسلام این جماعت با دعوی اسلام ابوبکر و عمر و عثمان و تابعان ایشان
اصل ثم قال تشهدون ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله قالوا نشهد ان لا اله الا الله و لا نعرف محمدا قال فانه رسول
الله قالوا لا نعرفه بذلک انما هو اعرابی دعا الی نفسه فقال ان اقررتم و الا قتلتکم قالوا و ان فعلت فوکل بهم شرطة الخمیس و خرج بهم
الی الظهر ظهر الکوفة **شرح** اعرابی بکسر همزه مرکب از مصدر باب افعال و یا نسبت الاعراب فصاحت و بلاغت در سخنگوئی این
ایراد است بخیال اینکه قرآن سخن خود اوست و ان وصلیه است و کل بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است شرطة بضم شین بالنقطه
و سکون را بی نقطه و طا بی نقطه منصوب و مفعول است خمیس بفتح خا بالنقطه و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پائین و سین بی نقطه
عبارت است از لشکری پنج حصه میباشد مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه و مراد بشرطة الخمیس پیادگان لشکر است که پیش لشکر اند یا ...
می باشند و در هم برای تعدیت یا برای ملابست است ظهر بفتح ظا و با نقطه و سکون ها و را بی نقطه عبارت است از بیرون آبادانی
یعنی بعد از آن گفت که آیا گواهی میدهید اینکه کیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد رسول الله است و اشهد جمعها شمارا
رو داده در فرض صوم ماه رمضان گفتند که گواهی میدهیم اینکه کیست مستحق عبادتی مگر الله و نمیشناسیم محمد را گفت که پس بدرستی
که او رسول الله است مراد آنست که اگر نشناخته اید اکنون بشناسید که محمد رسول الله است گفتند که او را نمیشناسیم با این صفت بدرستی
که او فصیح بلیغ بود خواند مردمان را بسوی خود مراد ایشان آنست که او را میشناسیم و دعوی او را میدانیم ولیکن تصدیق دعوی
او نکرده ایم پس گفت که اگر اقرار کنید خوب و الا میکشم شما را بسبب منع شما از آن و انکار قرآن گفتند که اقرار نمیکنیم هر چند که بکشی
ما را گفتند پس موکل کرد بایشان پیادگان لشکر را که بیرون برد ایشان را بسوی بیرون آبادانی کوفه است **اصل** و امر ان تحفر

حفر تبین و حفر اعنه بها الی جنب الاولی ثم فوق بعما بینهما کوة بشبه ما یشبه الخوخة فقال لهم الملوا صلکم ء احد بر کا القلیبین و اوقد
فی الاولی النار فاقتلکم بالدخان قالوا وان فعلت فانا نقطع بدون الحیوة الدنیا فوضعهم فی احد الجبین و ضما رقیعا ثم اربا نار
فادوقدت فی الجب الاخر ثم جعل ینادیهم مرة بعد مرة ما تقولون فیجیبونه اقض ما انت قاض حتی ماتوا **شرح** تحفر بحاء بی نقطه و فاء و
راء بی نقطه یعنی فعل مضارع غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بشرط الخمیس است و این از قبیل اسناد مجازیست از آن ... اگر کاردان
باشند و مباشر حفر نشوند و الا از قبیل اسناد حقیقی است سفرتین بفتح کاف و بی نقطه و کسر خاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء
بی نقطه منصوب و مفعول تحفر است و حفر بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و راء بی نقطه مجرور است بعطف بر آن تحفر زیرا که تقدیر بان تحفر
است فوق بخاء با نقطه و راء بی نقطه و قاف یعنی ما ... غایب معلوم باب نصر و ضرب است و ضمیر مستتر راجع با میر المؤمنین است و نسبت مجازی
است مثل قطع الامیر اللص کوة بضم کاف و تشدید واو منصوب و مفعول خرق است خوخة بفتح خاء با نقطه و سکون واو و فتح خاء با نقطه و تخفیف
میم منصوب و صفت کوة است ... بکسر شین با نقطه و سکون یاء ... منصوب و صفت ... است در با ... کبیر ... میکنند ... بفتح
خاء با نقطه و سکون واو و خاء با نقطه کذر کاهیست میان دو سرا که آن بی در است و مراد اینست که آن کوه در فراخی در این نزدیک بقدر چاه
بود مانند کذرگاه میان دو سرا بود تا دود آن را حفه کنند و وقتی که بینم افروخته از بر چاه انداخته شود بقعر چاه ... در جنب چاه
اول است فا ور فانا برای بیان است ... منصوب است ... و باب ظرف زمان است زیرا که ... مصدری است ... ظرف زمان است
یعنی و امر کرد با نیکه شرط الخمیس کنند دو چاه را و بکنند کنجاه و پهلوی چاهی دیگر بعد از آن شکافت در میان آن دو چاه و
روزنی بزرگ که مانند کذرگاه میان دو سرا بود پس گفت ایشان را که بدرستیکه من میکذارم شما را در یکی از این دو چاه و می افروزم در آن
دیگر آتش را یا بنداختن هیزم افروخته در آن پس میکشم شما را بدود گفتند که اقرار نمیکنیم هر چند که آتش را گشتی چه جزای ایشان حکم ...
در این زنند که ... گر در آوقت حکم ... آنکه گذاشت ایشان را در یکی از دو چاه که گفتیم ... آنکه اقرار کنند و ...
از ایشان ... شکسته شده باشند بعد از آن امر کرد با تش پس افروخته شد در چاه دیگر با نداختن هیزم افروخته در آن بعد از آن شروع
کرد ندا میکرد ایشان را بار ... بعد از باری که چه میگوئید پس جواب میدادند اورا که حکم کن آنچه تو حکم میکنی تا آنکه مردند **اصل**
قال ثم الوقت فسار بفعلها الرکبان و تحدث به الناس فبینما هو ذات یوم فی المسجد اذ قدم علیه یهودی من اهل یثرب قد اقر من فی
یثرب من الیهود انه اعلمهم و کذلک کانت اباؤه من قبل قال و قدم علی امیر المؤمنین علیه السلام فی عدة من اهل بیته فلما انتهوا الی المسجد
الاعظم بالکوفة اناخوا رواحلهم ثم وقفوا علی باب المسجد و ارسلوا الی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله انا قوم من الیهود قدمنا من الحجاز
و لنا الیک حاجة فهل تخرج الینا او ندخل الیک **شرح** با در بفعلها برای تعدیه است الرکبان بضم راء بی نقطه و سکون کاف و باء یکنقطه
جمع راکب است یعنی سواران که از شهر ها بشهر میروند تحدث بکاف بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه یعنی ماضی غایب معلوم باب تفعل است یعنی
سفارت بظرفیت و متعلق است بقدم ما زایده است بینما ... مضاف و مضاف الیه که جمله است ذات بذال با نقطه و الف و تاء دو
نقطه در بالا بمعنی انسان است و منصوب و متعلق بفی المسجد است اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه برای مفاجاة است قدم از باب
علم است و تقدیم آن بجا برای تعیین معنی اقبال است یثرب بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون ثاء سه نقطه و کسر راء بی نقطه و باء یکنقطه
مدینه و توابع آنست انا بکسر و فتح همزه میتوانند بود و حجاز بکسر حاء بی نقطه و جیم و الف و زای با نقطه نام وادیست که در ... میان نجد
و غور و ... از آن جمله است مدینه و مکه و طایف **یعنی** امام گفت که بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام برگشت بکوفه پس سیر فرمودند کار او را
شتر سواران از شهر ها بشهر ها و گفتگو کردند بکار او مردمان پس میان اینکه او در اثنای روزی در مسجد بود ناگاه رو آورد بر او
جهودی از اهل یثرب که بتحقیق اقرار کرده برای او هر که در یثرب بود از جهودان باینکه او دانشتر ایشان است و چنان بود پدران
او در زمان پیش از او امام گفت که رو آورد بر امیر المؤمنین علیه السلام طایفه از خانواده خود پس چون رسیدند بسوی مسجد بزرگتر
در کوفه خوابانیدند شتران سواری خود را بعد از آن ایستادند بر در مسجد و پیغام کردند بسوی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که بدرستیکه
ما جمعی از یهودیم رو آورده ایم از حجاز و ما را است بسوی تو حاجتی پس آیا بیرون می آئی بسوی ما یا داخل میشوم بسوی تو **اصل** قال

رفی

مخدوم

خرج الیهم و هو یقول سیدخلون و یستأنفون بالیمین فاخرجهم فقال لهم فیطیهم یا ابن ابی طالب ما هذه البدعة التی احدثت فی دین محمد صلی
الله علیه و آله فقال له و ایة بدعة فقال الیهودی زعم قوم من اهل الحجاز انک عمدت الی قوم شهدوا ان لا اله الا الله و لم یقروا ان محمدا
رسوله فقتلتهم بالدخان فقال له امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله نشدتک بالتسع الایات التی انزلت علی موسی علیه السلام بطور سیناء و بحق
الکنائس الخمس القدس و بحق السمت الدیان هل تعلم ان یوشع بن نون اتی بقوم بعد وفاة موسی شهدوا ان لا اله الا الله و لم یقروا ان محمدا
رسول الله فقتلهم بمثل هذه القتلة فقال له الیهودی ثم اشهد انک ناموس موسی **یعنی** بالیمین از کلام امیر المؤمنین است یا از
کلام امام محمد باقر علیه السلام است و بنا بر اول یمین عبارتست از قسم دادن که مذکور میشود در نشدتک الخ یا عبارت از دست راست
است که با آن بیعت واقع میشود برای تاکید اقرار بدین حق و ظرف متعلق بفعل امر یا بامر حاضر است و بنا بر دوم یمین بمعنی قسم است ظرف
متعلق بیقول است احدثت بحاء و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه ... در دین محمد صلی الله علیه و آله عبارت از علماست که حسبتمو ... در دین ... عمدت بعین بی نقطه
و دال بی نقطه یعنی ماضی مخاطب معلوم باب نصر است نشدتک بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه یعنی ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر است
و ما خطا بجای برای انشاء است النشد بفتح نون و سکون شین سوال بعنوان قسم دادن کسی بچیزی که عظیم باشد نزد او است که مراد الفاظ التسع برای
چند چیز است و تسع آیات مذکور است در آیت سوره بنی اسرائیل و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات فاسأل بنی اسرائیل اذ جاءهم و
در این آیت چند احتمال است از آنجمله که مناسب این مقام است اینکه امر بسوال امر به نشد باشد که اینجا مذکور شد و اذ برای تعلیل باشد و ضمیر مستتر
در جاءهم راجع باشد بتسع آیات باشد یعنی که بنی اسرائیل چون دانستند آن آیات را پس از خدا بپرس که دروغ نگویند در اقرار بخبر
پس سوال کن ایشان را بحق و طور سینا مذکور است در سوره المؤمنون که و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للآکلین و علی
بن ابراهیم در تفسیر این گفته که الطور الجبل و السیناء الشجرة و اما الشجرة التی تنبت بالدهن فهی الزیتون و ظاهر این حدیث که
طور سینا و وادی مقدس که مذکور است در سوره طه که انک بالواد المقدس طوی یکی باشد بنابر اینکه وادی طوی دامنه کوه است
و آن جزء کوه است و الظاهر تسع آیات عبارت باشد از آنچه در سوره طه مذکور است که او عبارت از آنکه یاد ... ولد ... ذکر ان ابعا
الی فرعون انه طغی و جمیع روایت میکنند که داخل است تسع آیات آنچه بعد از احتجاج بر فرعون واقع شده مثل جراد و قمل و ضفادع و
دم و این خلاف ظاهر است الحدیث است زیرا که طور سینا در شام است و آنها در مصر واقع شده کنائس بفتح کاف و تخفیف نون
و الف و کسر همزه و سین بی نقطه جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است و آن در اصل بمعنی عبادتخانه است
زیرا که موضع پنهان شدن است از فرو نشستن که ابلیس ... و بمنزله خانه که موضع پنهان شدن است یهود را کناس بکسر کاف و تخفیف نون میں
نامند و اکثر استعمال کنیسه در عبادتخانه بزرگ یهود و نصاری است که بنظیر مسجد جامع اهل اسلام است و ظاهر اینست که در میان یهود
پنج کنیسه ممتاز بوده از سایر کنائس باینکه ایمه شریعت موسی در آنها نماز جمعه یا نظیر آن کرده باشند مانند اینکه در میان اهل اسلام
چهار مسجد جامع ممتاز است بنماز جمعه چهار رکعتی امام مفترض الطاعه مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره و میتواند بود که مراد اینجا
با کنائس الخمس پنج نماز فریضه باشد که در شریعت بنی آخر الزمان است و موسی علیه السلام آنرا خبر داده و یهود اعتراف بآن
دارند اگر چه الحال رخصت بنی آخر الزمان میکنند اگر کوئی این منافات دارد با روایت ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه در
کتاب الصلوة در باب فرض الصلوة که موسی در وقت معراج بنی آخر الزمان بعد از آنکه پنجاه نماز فرض شده بود طلب تخفیف کرد تا بپنج
و پنج نماز قرار یافت گوئیم شیخ طوسی در کتاب عدة در این روایت کرده باینکه مستلزم نسخ قبل از وقت فعل است و بر تقدیر
صحت روایت میتواند بود که محمول بر استعاره تمثیلیه باشد و مراد این باشد که موسی در زمان زندگی خود چون مخالفت بنی اسرائیل را
دید طلب تخفیف برای این امت کرد تا نماز ایشان پنج شود از آن که بود پنجاه میشد و الله اعلم و لیسمید آنها کنائس باعتبار اینست که صلوة
در این شریعت احتیاج بکنیسه ندارد بخلاف صلوة در شریعت عیسی یا موسی چنانکه گفته اند در شرح حدیث جعلت لی الارض مسجدا و تراب
طهورا پس گویا که خود شان کنیسه خودست القدس بضم قاف و سکون و ضم دال بی نقطه و سین بی نقطه مصدر باب کرم یا کبریا و مراد اینجا یا
قوی بر پا کرد یا از کنائس است السمت بفتح سین بی نقطه و سکون میم و تاء دو نقطه در بالا راه و مراد اینجا امام زمان است که راه موقف بر ...

اسد تعالی است عزاه بنی و خواه وصی چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب النوادر که باب بیست و سیوم است که گفت و نحن وجه الله الدیان
بفتح دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و الف و نون حافظ دین اسلام و آن صفت امام زمان است و این جا تشبیه است و ... ملتفت گردید اسماء
الله الحسنی الدیان قیل هو القهار وقیل هو الحاکم والقاضی وهو فعال من دان الناس ای قهرهم علی الطاعة یقال دنتهم فدانوا ای قهرتهم فاطاعوا
ومنه شعر الاعشی الحرمازی یخاطب النبی صلی الله علیه وآله یا سید الناس ودیان العرب ومنه الحدیث کان علی دیان هذه الامة القتل بکسر قاف
نوعی از کشتن و بفتح قاف یک کشتن **یعنی** امام گفت که پس امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت بسوی ایشان بر حالی که او مسلط بود در داخل
دین حق میشوند و از سر میگیرند توحید را القسم دادن پس جهت حاجت شما پس گفت او را بزرگ ایشان که ای پسر ابوطالب چیست این بدعتی
که حادث کردی در دین محمد صلی الله علیه وآله پس امیرالمؤمنین علیه السلام گفت او را که کدام بدعت است آن پس گفتند او را یهودی که دعوی
کرد نزد جمعی از اهل حجاز که تو قصد کردی بسوی جمعی که گواهی دادند که نیست مستحق عبادتی مگر الله و اقرار نکردند که محمد رسول الله است پس کشتی
ایشان را ... پس گفت او را امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله که پس سوال کردم ترا بآن نه علامتی که فرود آورده شد بر موسی علیه
السلام در طور سینا مثل عصا و ید بیضا و حل عقده از لسان و بحق کتابی که ... راه الله تعالی که حافظ
اسلام است آیا میدانید که یوشع بن نون که وصی موسی بود آورده شد نزد او جمعی بعد از وفات موسی که گواهی دادند که نیست
مستحق عبادتی مگر الله و اقرار نکردند که موسی رسول الله است پس یوشع کشت ایشان را بمثل این نوع کشتن پس گفت او را یهودی
که آری گواهی میدهم که تو صاحب ناموس موسی ... **اصل** قال ثم اخرج
من قبائه کتابا فدفعه الی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ففضه ونظر فیه وبکی فقال له الیهودی ما یبکیک یا ابن ابی طالب انما نظرت فی
هذا الکتاب وهو کتاب سریانی وانت رجل عربی فهل تدری ما هو فقال له امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نعم هذا اسمی مثبت فقال له
الیهودی فارنی اسمک فی هذا الکتاب واخبرنی ما اسمک بالسریانیة قال فاراه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اسمه فی الصحیفة وقال
اسمی الیا **شرح** القباء بفتح قاف و تخفیف باء یک نقطه و الف و همزه ... الفض بفتح فاء و تشدید
ضاد با نقطه مصدر باب نصر برداشتن مهر از مکتوب سر بمهر الیا بفتح همزه و تخفیف لام مکسوره و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف
است و همزه آن بجای عین است و الف آن بجای یاء دوم است و ایلیا اسم بیت المقدس است بکسر همزه و سکون لام است صاحب قاموس گفته
... همزه و یاء دو نقطه در پایین و لام گفته که ... با کسر اسم الله تعالی و ایلیا ... بالکسر و القصر ...
و القصر مدینة القدس **یعنی** امام گفت که بعد از آن یهودی بیرون آورد از قبای خود مکتوبی را که پیچیده و سر بمهر بود پس داد آن را
بامیرالمؤمنین صلوات الله علیه پس امیرالمؤمنین علیه السلام برداشت مهر آن را و نظر کرد در آن و گریه کرد پس گفت او را یهودی که
چه چیز بگریه می آورد ترا ای پسر ابوطالب جز این نیست که نظر کردی در این مکتوب و آن مکتوبیست سریانی و تو مرد عربی پس آیا
میدانی که چیست مضمون آن مکتوب پس گفت او را امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که آری این نام منست ثبت کرده شده است پس گفت
او را الیهودی که پس وا نما مرا نام تو در این مکتوب و خبر ده مرا که چیست نام تو در لغت سریانیه امام گفت که پس نمود او را امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه نام خود را در آن مکتوب پیچیده و گفت نام من در لغت سریانیه الیا است **اصل** فقال الیهودی اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد انک وصی محمد صلی الله علیه وآله واشهد انک اولی الناس بالناس من بعد
محمد ... امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ودخل المسجد فقال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا
الحمد لله الذی اثبتنی عنده فی صحیفة الابرار **شرح** شهادت لا اله الا الله استیناف توحید است که مذکور شد سابقا بنا بر اینکه
معلوم یهودی شد که گفتن او لا اله الا الله را پیش از این بر حقیقت شهادت توحید نبوده و مثل شهادت آن قوم که ... کشته
شدند بوده **یعنی** پس گفت یهودی که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد رسول الله است و گواهی
میدهم که تو وصی محمدی صلی الله علیه وآله و گواهی میدهم که تو نزدیکتر مردمانی بمردمان در زمان بعد از محمد ... که تو اولی ...
از خود ایشان ... آنچه گفت در سوره احزاب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم تا آخر و ... امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ...

و داخل شد مسجد را پس گفت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که سپاس مر الله راست که نبودم نزد او فراموش کرده شده سپاس الله راست
که ثبت کرد مرا در مکتوب نیکان ظاهر اینست که صحیفه موافق صحیفه بوده که بر آدم صلی الله علیه نازل شده و در آن صحیفه تفصیل انبیای
صاحبان شریعت علیحده و تفصیل اوصیای ایشان ثبت بوده و برای هر پیغمبر و اوصیای او مهری بر آن بوده نظیر صحیفه که مذکور شد در
کتاب الحجه در حدیث اول باب شصت و یکم که باب ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئا ولا یفعلون الا بعهد من الله عز وجل وامر منه لا
یتجاوزونه است **اصل** تم کتاب الصوم بحمد الله ومنه وصلوات الله وسلامه علی سیدنا محمد المصطفی وعلی آله مصابیح الدجی وسلم
تسلیما والحمد لله رب العالمین **شرح** این از الحاقات کاتبان مینماید **یعنی** باخر رسید کتاب صوم بحمد الله تعالی و عطای او و درود ...
الله تعالی و سلام او بر مهتر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و بر اهل بیت او که چراغهای تاریکیها اند و سلام کند الله تعالی بر ایشان سلام کردنی
و حمد الله راست که صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز است فرغ الشارح العبد الفقیر خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه وعن اخوته وذریاتهم واعوانه وعن جمیع
المؤمنین والمؤمنات من شرح هذا الکتاب لعله یوم
الجمعة العاشر من شهر شعبان المعظم سنه اثنتین و
وسبعین والف هجریه حامدا مصلیا مسلما
هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد و آلش تمام

کتاب الحج

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی جعل الکعبة البیت الحرام قیاما للناس ومثابة وامنا والصلوة والسلام علی محمد افضل من بوّاه الله مکان البیت من آل ابراهیم وآل عمران لینفع عن الناس ونجس الشرک ویطهر بیته للطائفین والعاکفین والرکع السجود وعلی آله الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا **وبعد** چون همگی همت والا نهمت وخاطر ملکوت ناظر نواب همایون اشرف اقدس اعلی الحکم الله ملکه وسلطانه باد تاد العدل والاحسان الی قیام القائم من آل محمد علیه السلام متوجه است بر رواج مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم الصلوات والتسلیمات الی یوم المحشر وبالتماس نعمة العلیة العالیة امور رسانحت واعلی ذلّت مقاره خلیل بن الغازی القزوینی را شرح کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی وبزبان فارسی وبانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القران وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام شروع نمود در شرح کتاب الحج که کتاب چهاردهم است بتاریخ شعبان المعظم سنه اثنتین وسبعین والف هجریه وعلی الله التوکل **اصل**

کتاب الحج شرح حج بفتح حاء بی‌نقطه وتشدید جیم در اصل مصدر باب نصر است بمعنی قصد ودر عرف شرع مستعمل میشود در مجموع عبادتی که مرکب است از پانزده فعل اگر حج تمتع باشد ومفصل میشود وگاهی مستعمل میشود بمعنی قدر مشترک میان آن ومیان عبادتی که مرکب است از شش فعل وآنرا عمره مینامند وآنها نیز مفصل میشود وقدر مشترک مراد است در آیت سوره توبه یوم الحج الاکبر چنانچه بیان میشود در احادیث باب بخاهم که باب الحج الاکبر والاصغر است وتفصیل افعال عمره وحج تمتع باعتبار حرف اول ودر این بیت است النظم للعمرة اجمل للحج اتوار رح طاس طر پس شش فعل عمره **اول** احرام است **دوم** تلبیات اربع است **سیوم** طواف است بر دور کعبه هفت شوط **چهارم** رکعتان طواف است نزد مقام ابراهیم **پنجم** سعی است میان صفا ومروه هفت بار **ششم** تقصیر است یعنی کوتاه کردن موی سر مثلا وپانزده فعل حج تمتع **اول** احرام است از مکه **دوم** تلبیات اربع است **سیوم** وقوف بعرفات است **چهارم** وقوف بمشعر است **پنجم** التقاط حصی است یعنی برچیدن سنگریزه است از مشعر یا از منی یا از سایر حرم برای رمی جمرات در منی برای هر وقت رمی جمره هفت سنگریزه پس هفتاد سنگ ریزه برچیده میشود وهفت آنها در روز دهم بر جمره عقبه زده میشود پیش از قربانی کردن وبیست ویک آنها در روز یازدهم بر سه جمره زده میشود جمره اول هفت سنگ جمره میانه هفت سنگ جمره عقبه هفت سنگ وبیست ویک آنها در روز دوازدهم بر سه جمره زده میشود مانند روز یازدهم وبیست ویک آنها اگر در روز سیزدهم بمنی باشند در منی بر سه جمره زده میشود مثل روز یازدهم اگر در روز دوازدهم از منی رحلت کرده باشند آن بیست ویک سنگ را در منی دفن میکنند **ششم** رمی جمره عقبه است در منی در روز عید بهفت سنگریزه

و تفصیل

و تفصیل این می‌آید در احادیث باب یوم الحج الاکبر وفصلی که باب صد وهفتاد وسیوم است **هفتم** قربان کردن شتر یا گاو ویا گوسفند یا بز در منی در روز عید بعد از رمی جمره عقبه بهفت سنگ **هشتم** حلق است یعنی تراشیدن موی سر در منی در روز عید بعد از قربان کردن برای مردان واما زنان پس بجای حلق تقصیر میکنند وخنثی نوح که از اجلاء مردان بجای حلق تقصیر جایز است چنانچه می‌آید در بعض احادیث باب من یعجل من المزدلفة قبل الفجر که باب صد وهفتادم است **نهم** طواف زیارت است بر در کعبه هفت شوط در روز عید **دهم** رکعتان طواف زیارت است نزد مقام ابراهیم **یازدهم** سعی میان صفا ومروه است هفت بار در روز عید **دوازدهم** طواف نساء است بر دور کعبه هفت شوط در روز عید **سیزدهم** رکعتان طواف نساء است نزد مقام ابراهیم **چهاردهم** بیتوته در منی است یعنی بروز آوردن شب یازدهم وشب دوازدهم وباب سیزدهم نیز در آنجا **پانزدهم** رمی سه جمره است هرکدام بهفت سنگریزه در روز یازدهم وهم چنان در روز دوازدهم واگر در روز سیزدهم نیز در منی باشند هم چنانست وبیان این می‌آید در باب صد وهفتاد وچهارم وباب بعد از آن **بدانکه** معویه بن عمار جمیع اعمال عمره وحج را روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام وآن روایت متفرق شده در ابواب این کتاب وما بهر جا ذکر اسم او میکنیم برای اینکه اگر کسی فرصت ملاحظه جمیع این کتاب نداشته باشد التقاط روایات او تواند کرد **بدانکه** حج بفتح حا گاهی مستعمل میشود در جمع حاج یا در اسم جمع آن نظیر راکب ورکب مثل آیت سوره بقره قل هی مواقیت للناس والحج وبیان شد در کتاب الصیام در شرح حدیث اول باب ششم که باب الاهلة والشهادة علیها است وحج بکسر حا مصدر یا اسم مصدر است لا غیر مثل آیت سوره آل عمران ولله علی الناس حج البیت چنانچه بیان میشود در حدیث پنجم باب سی‌ام که باب استطاعة الحج است **یعنی** این کتاب احادیث متعلق بحج است در این کتاب دویست وپنجاه وشش باب است **اول** باب بدو الحجر والعلة فی استلامه **دوم** باب بدو البیت والطواف **وسیوم** باب ان اول ما خلق الله من الارضین موضع البیت وکیف کان اول ما خلق **چهارم** باب حج آدم صلی الله علیه **پنجم** باب علة الحرم وکیف صار هذا المقدار **ششم** باب ابتلاء الخلق واختبارهم بالکعبة **هفتم** باب حج ابراهیم واسمعیل وبنائهما البیت ومن ولی البیت بعدهما علیهما السلام **هشتم** باب حج الانبیاء علیهم السلم **نهم** باب ورود تبع واصحاب الفیل البیت وحفر عبد المطلب زمزم وهدم قریش الکعبة وبنائهم ایاها وهدم الحجاج لها وبنائه ایاها **دهم** باب فی قول الله عزوجل فیه آیات بینات **یازدهم** باب نادر **دوازدهم** باب ان الله عزوجل حرم مکة حین خلق السموات والارض **سیزدهم** باب فی قوله تعالی ومن دخله کان آمنا **چهاردهم** باب الالحاد بمکة والجنایات **پانزدهم** باب اظهار السلاح بمکة **شانزدهم** باب لبس ثیاب الکعبة **هفدهم** باب کراهیة ان یوخذ من تراب البیت وحصاه **هجدهم** باب کراهیة المقام بمکة **نوزدهم** باب شجر الحرم **بیستم** باب ما ینبغی من الاحرام وما یخرج بعد منه **بیست ویکم** باب صید الحرم وما تجب فیه الکفارة **بیست ودوم** باب لقطة الحرم **بیست وسیوم** باب فضل النظر الی الکعبة **بیست وچهارم** باب من رأی غریمه فی الحرم **بیست وپنجم** باب ما یهدی الی الکعبة **بیست وششم** باب فی قوله عزوجل سواء العاکف فیه والباد **بیست وهفتم** باب حج النبی صلی الله علیه وآله **بیست وهشتم** باب فضل الحج والعمرة وثوابهما **بیست ونهم** باب فرض الحج والعمرة **سی‌ام** باب استطاعة الحج **سی ویکم** باب من سوف الحج وهو مستطیع **سی ودوم** باب من لم یحج من مکة لا یرید العود الیها **سی وسیوم** باب انه لیس فی ترک الحج خیرة وان من حبس عنه فبذنب **سی وچهارم** باب انه لو ترک الناس الحج لجاءهم العذاب **سی وپنجم** باب نادر **سی وششم** باب الاجبار علی الحج **سی وهفتم** باب ان من لم یطق الحج ببدنه جهز غیره **سی وهشتم** باب ما یجزی من حجة الاسلام وما لا یجزی **سی ونهم** باب من لم یحج بین خمس سنین **چهلم** باب الرجل یستدین ویحج **چهل ویکم** باب الفضل فی نفقة الحج **چهل ودوم** باب انه یستحب للرجل ان یکون متهیئا للحج فی کل وقت **چهل وسیوم** باب الرجل یسلم فیحج قبل ان یختتن **چهل وچهارم** باب المرأة یمنعها زوجها من حجة الاسلام **چهل وپنجم** باب القول عند الخروج من بیته وفضل

جبارم

باب حد موضع

دویستم باب اتمام الصلوة فی الحرمین دویست و یکم باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام والافضل البقعة فیه دویست و دوم باب دخول الکعبة دویست و سیوم باب وداع البیت دویست و چهارم باب ما یستحب من الصدقة عند الخروج من مکة دویست و پنجم باب ما یجزی من العمرة المفروضة دویست و ششم باب العمرة المبتولة دویست و هفتم باب العمرة المبتولة فی اشهر الحج دویست و هشتم باب الشهور التی تستحب فیها العمرة ومن احرم فی شهر واحل فی آخر دویست و نهم باب قطع تلبیة المحرم وما علیه من العمل دویست و دهم باب المحرم یاتی اهله وهو محرم والکفارة فی ذلک دویست و یازدهم باب الرجل یبعث بالهدی تطوعا ویقیم فی اهله دویست و دوازدهم باب النوادر دویست و سیزدهم باب زیارة النبی صلی الله علیه وآله دویست و چهاردهم باب اتباع الامام دویست و پانزدهم باب فضل الرجوع الی المدینة دویست و شانزدهم باب دخول المدینة وزیارة النبی صلی الله علیه وآله والدعاء عند قبره دویست و هفدهم باب المنبر والروضة ومقام النبی علیه السلم دویست و هجدهم باب مقام جبرئیل علیه السلم دویست و نوزدهم باب فضل المقام بالمدینة والصوم والاعتکاف عند الاساطین دویست و بیستم باب زیارة من بالبقیع دویست و بیست و یکم باب اتیان المشاهد وقبور الشهداء دویست و بیست و دوم باب وداع قبر النبی علیه وآله السلم دویست و بیست و سیوم باب تحریم المدینة دویست و بیست و چهارم باب مسجد النبی صلی الله علیه وآله دویست و بیست و پنجم باب مسجد غدیر خم دویست و بیست و ششم باب دویست و بیست و هفتم باب القول عند قبر امیر المومنین علیه السلم دویست و بیست و هشتم باب موضع راس الحسین علیه السلم دویست و بیست و نهم باب زیارة قبر ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السلم دویست و سی ام باب القول عند قبر ابی الحسن موسی علیه السلم والی جعفر الثانی وما یجزی من القول عند کلهم علیهم السلم دویست و سی و یکم باب فضل الزیارات وثوابها دویست و سی و دوم باب فضل زیارة ابی عبد الله الحسین علیه السلم دویست و سی و سیوم باب فضل زیارة ابی الحسن موسی علیه السلم دویست و سی و چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلم دویست و سی و پنجم باب دویست و سی و ششم باب النوادر باب اول اصل باب بدو الحجر والعلة فی استلامه شرح البدو بفتح باء یکنقطه و سکون دال بی نقطه و واو و بضم باء و ضم دال و تشدید واو و بضم باء و ضم دال و سکون واو و بهمزه اول ظهوری چیزی الاستلام یعنی بی نقطه مصدر باب افتعال رسانیدن خود است به سنگ یا بدست مالیدن یا بوسه کردن یعنی این باب اول ظهور حجر الاسود و بیان سبب در استلام آنست در این باب سه حدیث است اول اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله تبارک وتعالی لما اخذ مواثیق العباد امر الحجر فالتقمها ولذلک یقال امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة شرح روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی چون فرا گرفت پیمانهای بندگان را که مذکور است در آیت سوره اعراف که الست بربکم قالوا بلی و در سوره اعراف الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق امر کرد حجر الاسود را پس فرو برد آنها را برای آنست که گفته میشود نزد حجر الاسود که فرا گرفته خود را اینجا رسانیدم آن را که پیمان خود را تازه وا رسیدم آن را تا گواهی دهی برای من بمحافظت پیمان بیان این می آید مفصلا در شرح حدیث اول باب چهل و ششم که باب الدعاء عند استقبال الحجر واستلامه است [illegible] نشانه که امر حجر یا التقام میثاق نوعی از استعاره است و مقصود آنست که امور نزد حجر را برای تعلیم و تعلم از امامی که عالم بجمیع احکام باشد علامت وفا بمیثاق ساخت خواه امام ظاهر باشد در انجا و خواه بسبب ظلم ظالمان ظاهر نباشد زیرا که اصل حج برای تعلیم و تعلم احکام است پس از جانب امام برای تعلیم و از جانب رعایت برای تعلم و سوال اهل الذکر علیهم السلم است از مسایل مجهوله تا پیروی ظن خود در آنها واقع نشود زیرا که مانند اقرار بربوبیت است [illegible] و از این ظاهر میشود که اگر ظلم ظالمان نمی بود امام مفترض الطاعة در هر موسم حج در مکه ظاهر می بود و از اطراف مردم از مکه می آمدند و احکام دین را از او یاد میگرفتند و تعلیم دیگران میکردند بعد از رجوع بخانه ظالمان خراب شود دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم لم جعل استلام الحجر فقال لان الله عز وجل حیث اخذ میثاق بنی آدم دعا الحجر من الجنة فامره فالتقم المیثاق فهو یشهد لمن وافاه بالموافاة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چرا قرار داده شد استلام حجر الاسود پس

گفت برای اینکه الله عز وجل در جایی که فرا گرفت پیمان فرزندان آدم را خواند حجر الاسود را از بهشت پس امر کرد او را پس فرو برد پیمان را پس آن گواهی میدهد برای کسی که آمد نزد آن برای رعایت پیمان بآن آمدن سیوم اصل عن بکیر بن اعین قال سألت ابا عبد الله علیه السلم لای علة وضع الله الحجر فی الرکن الذی هو فیه ولم یوضع فی غیره ولای علة یقبل ولای علة اخرج من الجنة ولای علة وضع میثاق العباد والعهد فیه ولم یوضع فی غیره وکیف السبب فی ذلک تخبرنی جعلنی الله فداک فان تفکری فیه لعجب قال فقال سألت واعضلت فی المسألة واستقصیت فافهم الجواب وفرغ قلبک واصغ سمعک اخبرک ان شاء الله شرح روایت است از بکیر بن اعین گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که بچه سبب گذاشت الله تعالی حجر الاسود را در رکنی که آن در آن رکن است و گذاشته نشد در غیر آن رکن و بچه سبب بوسیده میشود و بچه سبب بیرون آورده شد از بهشت و بچه سبب گذاشته شد پیمان بندگان و وا رسیدن به پیمان در آن سنگ و گذاشته نشد در غیر آن و چه چیز است باعث در آن گذاشتن خبر میدهی مرا که و انادم مرا الله تعالی فدای تو چه بدرستی که فکر من در آنچه سوال کردم هر اینه عجب است با هیچ کار یا دار حد در آن فکر میکنم راوی گفت که پس امام گفت که پرسیدی و ذکر کردی بنهایت مشکل او را سوال و جستجو مسایل بسیار پرسیدی پس بفهم جواب را و فارغ کن دل خود را و بسپار گوش خود را خبر میدهم ترا ان شاء الله اصل ان الله تبارک وتعالی وضع الحجر الاسود وهی جوهرة اخرجت من الجنة الی آدم صلی الله علیه فوضعت فی ذلک الرکن لعلة المیثاق وذلک انه لما اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم حین اخذ الله علیهم المیثاق فی ذلک المکان تراءی لهم وفی ذلک المکان یهبط الطیر علی القائم علیه السلم فاول من یبایعه ذلک الطیر وهو والله جبرئیل علیه السلم شرح ان الله تبارک وتعالی وضع اشاره است باینکه وضع حجر در آن رکن اختیار و تدبیر کسی غیر الله تعالی نیست واو در وهی حالیه است و جوهر راجع بحجر است و تانیث باعتبار جوهرت خاور فوصفت برای بیان است ذلک اشاره به مصدر وضعت است اینه بهمزه والف و یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه مرفوع و جر مبتدا است و با تنوین است لما بکسر لام و تخفیف میم است و ما مصدریه است اخذ من بنی آدم تا آخر اشارت بآیت سوره اعراف که واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم تا آخر و بیان شد مفصلا در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب فطرة الخلق علی التوحید که باب ششم است اخذ بصیغه مجهول است ذریتهم مرفوع است حین بکسر حاء و سکون یاء منصوب است بظرفیت و مضاف است بجمله اخذ بصیغه معلوم است فی ذلک المکان متعلق اخذ در لما اخذ است ترائی براء و بنقطه است و الف و همزه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعل است از رای خود را نمود دار کردن و مراد اینجا نمودار کردن الوهیت خود است من در و خبر ذلک بصیغه نون است و جمله عطف است بر جمله ذلک انه تا آخر یعنی بدرستی که الله تبارک وتعالی گذاشت حجر الاسود را بر حالی که آن گوهری بود که بیرون آورده شده بود از بهشت بسوی آدم صلی الله علیه بیان این آنکه گذاشته شد در آن رکن بسبب پیمان و آن گذاشتن در آن رکن از آنست برای اینکه چون فرا گرفته شد از اولاد آدم بسبب خروج ایشان از ظهر آدم نسل ایشان در وقتی که گرفت الله تعالی برای ایشان پیمان او در آن مکان و در آن مکان الله تعالی نمودار کرد ربوبیت خود را برای ایشان با هیچ که ایشان در آن وقت آنجا بودند و در آن مکان فرود می آید مرغ بر قایم علیه السلم پس اول کسی که بیعت میکند قایم علیه السلم را آن مرغ است و آن مرغ بخدا قسم که جبرئیل علیه السلم است اصل والی ذلک المقام یسند القایم ظهره وهو الحجة والدلیل علی القایم وهو الشاهد لمن وافاه فی ذلک المکان والشاهد علی من ادی الیه المیثاق والعهد الذی اخذ الله عز وجل علی العباد شرح و بسوی آن مقام که مکان حجر الاسود است تکیه میدهد قایم علیه السلم پشت خود را و او اول ظهور دولت او و آن حجر الاسود است برهان و دلیل بر قایم علیه السلم و آن حجر الاسود است گواه برای کسی که بجا آورد پیمان را در آن مکان و گواه بر آن کسی که رسانید بسوی حجر الاسود پیمان و سفارش را که فرا گرفت الله عز وجل بر بندگان اصل فاما القبلة والالتماس فلعلة العهد تجدیدا لذلک العهد والمیثاق وتجدیدا للبیعة لیودوا الیه العهد الذی اخذ الله علیهم فی المیثاق فیاتوه فی کل سنة ولیودوا الیه ذلک العهد والامانة اللتی اخذت علیهم الا تری انک تقول امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة والله ما یودی ذلک

احد غیر شیعتنا ولا حفظ ذلک العهد والمیثاق احد غیر شیعتنا وانهم لیأتونه فیعرفهم ویصدقهم ویأتیه غیرهم فینکرهم ویکذبهم

شرح پس اما بوسیدن حجر الاسود و دست مالیدن آن بسبب سفارشی است برای تازه کردن مر آن سفارش و پیمان او و برای تازه کردن در بیعت را و برای آنست که میبرند بسوی حجر الاسود سفارشی را که فرا گرفت الله تعالی بر ایشان در وقت پیمان پس آیند نزد حجر الاسود در هر سالی و میبرند بسوی او آن سفارش و فریضه را که فرا گرفته شد بر ایشان آیا نمی بینی این را که تو میگوئی نزد حجر الاسود که فریضه خود را بجا آوردم آن را و پیمان خود را رسانیدم آن را تا گواهی دهی برای من در روز قیامت با موافات برای بجا آوردن فریضه بخدا قسم که بجا نیاورد آن فریضه را هیچ کس غیر شیعه ما و نگاه نداشت آن سفارش و پیمان را هیچ کس غیر شیعه ما و بدرستی که شیعه ما هر آینه می آیند نزد حجر الاسود پس میشناسد ایشان را و تصدیق میکند ایشان را در قول ایشان که امانتی ادا نمودیم و پیمانی تعاهد نمودیم و می آیند نزد او غیر شیعه ما پس نمی شناسد ایشان را و تکذیب میکند ایشان را در قول ایشان که امانتی ادا نمودیم و پیمانی تعاهد نمودیم

اصل وذلک انه لم یحفظ ذلک غیرکم فلکم والله یشهد وعلیهم والله یشهد بالخفر والجحود والکفر وهو الحجة البالغة من الله علیهم یوم القیمة یجیء وله لسان ناطق وعینان فی صورته الاولی یعرفه الخلق ولا ینکره یشهد لمن وافاه وجدد العهد والمیثاق عنده بحفظ العهد والمیثاق واداء الامانة ویشهد علی کل من انکر وجحد ونسی المیثاق بالکفر والانکار

شرح و آنچه مذکور شد برای دانستن این است که لازم است آن پیمان را غیر شیعه ما شکسته اند باینکه حفظ پیمان ربوبیت بترک خودرائی و اختلاف از روی ظن در احکام دین است و آن بتصدیق بوجود امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام در هر زمان است پس برای شما بخدا قسم که گواهی میدهد و بر ایشان بخدا قسم که گواهی میدهد به پیمان شکنی و انکار ربوبیت و کافر شدن و حجر الاسود دلیل است از جانب الله تعالی بر ایشان در روز قیامت بیان این آنکه می آید در روز قیامت بر حالی که او راست زبان گویا و دو چشم در صورت خود که پیشتر داشت میشناسد او را خلق و انکار نمی شوند او را گواهی میدهد برای هر که آمد نزد او و تازه کرد عهد و میثاق را نزد او بنگاه داشتن آن عهد و میثاق و بجا آوردن فریضه و گواهی میدهد بر هر کس ناشناخت ادای امانت را و در کرد و فراموش کرد پیمان را بر در کردن میثاق و ناشناختن ادای امانت

اصل فاما علة ما اخرجه الله من الجنة فهل تدری ما کان الحجر قلت لا قال کان ملکا من عظماء الملائکة عند الله فلما اخذ الله من الملائکة المیثاق کان اول من آمن به واقر ذلک الملک فاتخذه الله امینا علی جمیع خلقه فالقمه المیثاق واودعه عنده واستعبد الخلق ان یجددوا عنده فی کل سنة الاقرار بالمیثاق والعهد الذی اخذ الله عز وجل علیهم

شرح فی ان الحجر کان او کذا فهل تدری کان الحجر بجای خبر مبتدا است و این نیز از قبیل وضع استفهام در مقام مستفهم عنه است پس معنی آنست که علة مبتدا است یا در اول مصدریه است من و در دوم استفهامیه است و خبر کان است که مقدم شده و از قبیل وضع استفهام در مقام مستفهم عنه است مثل علمت این زید زیرا که درایت و علم بیانند استفهام حقیقی است اول مرفوع و اسم کان است و ذلک الملک منصوب و خبر کان است یا بر علیت است یعنی پس اما علت اینکه بیرون کرد حجر الاسود را الله تعالی از بهشت پس آیا میدانی که حجر چه بود آن حجر گفتم که نه امام گفت که بود فرشته از بزرگان فرشتگان نزد الله تعالی پس چون فرا گرفت الله تعالی از فرشتگان پیمان ربوبیت را بود اول آنکه گروید به پیمان و اقرار کرد بر ربوبیت آن فرشته پس فرا گرفت او را الله تعالی امین بر جمیع مخلوقات خود و در خورانید او پیمان را و سپرد پیمان را نزد او و تکلیف کرد مخلوقات را باینکه تازه کنند نزد او در هر سالی اقرار را بر آنچه و سفارشی که فرا گرفت الله عز وجل بر ایشان

اصل ثم جعله الله مع آدم علیه السلام فی الجنة یذکره المیثاق ویجدد عنده الاقرار فی کل سنة فلما عصی آدم واخرج من الجنة انساه الله العهد والمیثاق الذی اخذ الله عز وجل علیه وعلی ولده لمحمد صلی الله علیه وآله ولوصیه علیه السلام وجعله تائها حیران فلما تاب الله علی آدم حول ذلک الملک فی صورة درة بیضاء فرماه من الجنة الی آدم وهو بارض الهند

شرح اشاره است بتفسیر آیت سوره طه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث بیست و دوم باب هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب

سیوم که باب آخر است یعنی بعد از آن گردانید آن فرشته را الله تعالی با آدم علیه السلام در بهشت و یاد می آورد آدم را پیمان و تازه میکرد آدم نزد آن فرشته اقرار را در هر سالی پس چون عصیان کرد آدم و بیرون کرده شد از بهشت فراموش کنانید آدم را الله تعالی سفارش و پیمانی که فرا گرفت الله عز وجل بر او و بر فرزندان او و برای محمد صلی الله علیه و آله و برای وصی او علیه السلام و گردانید الله تعالی آدم را سرگردان در اطراف زمین حیران در کار خود پس چون باز گشت کرد الله تعالی بر آدم گردانید الله تعالی آن فرشته را در صورت مروارید کلان بزرگ که بغایت سفید باشد پس انداخت الله تعالی آن فرشته مروارید شده را از بهشت بسوی آدم بر حالی که آدم در زمین هند بود

اصل فلما نظر الیه انس الیه وهو لا یعرفه باکثر من انه جوهرة فانطقه الله عز وجل فقال له یا آدم اتعرفنی قال لا قال اجل استحوذ علیک الشیطان فانساک ذکر ربک ثم تحول الی صورته التی کان مع آدم فی الجنة فقال لآدم این العهد والمیثاق فوثب الیه آدم وذکر المیثاق وبکی وخضع له وقبله وجدد الاقرار بالعهد والمیثاق

شرح استحوذ مذکور است در سوره مجادله یعنی پس چون نظر کرد آدم بسوی آن آرام گرفت بسوی آن و حال آنکه نمی شناخت آن را بیشتر از اینکه آن گوهری است گویا کرد آن را الله عز وجل پس گفت او را ای آدم آیا میشناسی مرا گفت که نه گفت آری غالب شده بر تو شیطان پس فراموش کنانید ترا ذکر رب تو که محمد صلی الله علیه و آله و وصی او است بعد از آن گردید بسوی صورت خود که بود با آدم در بهشت پس گفت آدم را کجا است سفارش و پیمان پس برجست بسوی آن فرشته آدم و بیاد آورد پیمان را و گریه کرد و فروتنی کرد برای او و بوسید او را و تازه کرد اقرار بسفارش و پیمان را

اصل ثم حوله الله عز وجل الی جوهر الحجر درة بیضاء صافیة تضیء فحمله آدم صلی الله علیه وآله علی عاتقه اجلالا له وتعظیما فکان اذا اعیی حمله عنه جبرئیل علیه السلام حتی وافی به مکة فما زال یانس به بمکة ویجدد الاقرار له کل یوم ولیلة

شرح جوهر الحجر از قبیل اضافه قسم بمقسم است زیرا که حجر دو قسم است یکی آنکه جوهر است یعنی که صفائی و لطافتی دارد مثل مروارید و لعل و یاقوت و دیگری که داخل جوهر نیست و آن معروف است و درة مجرور و عطف بیان یا بدل جوهر است یعنی بعد از آن برگردانید آن را الله عز وجل بسوی گوهر از جنس سنگ مروارید سفید بی غش که روشنی میداد پس برداشت آن را آدم صلی الله علیه و آله بر دوش خود برای بلند مرتبه داشتن آن و بزرگ مرتبه شمردن آن است باینکه ارفع و اشرف مواضع حمل چیزی از جمله بدن آدمی دوش است از جمل بر سر میسر نباشد پس بود هر وقتی که در مانده میشد آدم بر میداشت آن را از آدم جبرئیل علیه السلام تا آنکه آورد آن را بسوی مکه پس همواره آرام میگرفت با آن در مکه و تازه میکرد اقرار را برای آن در هر روز و شب

اصل ثم ان الله عز وجل لما بنی الکعبة وضع الحجر فی ذلک المکان لان الله تبارک وتعالی حین اخذ المیثاق من ولد آدم اخذه فی ذلک المکان وفی ذلک المکان القم الملک المیثاق ولذلک وضع فی ذلک الرکن

شرح بعد از آن بدرستی که الله عز وجل چون بنا کرد کعبه را با بنیغی که امر کرد جبرئیل را ببنای آن چنانچه می آید در حدیث دوم باب ... گذاشت آن سنگ را در آن مکان برای اینکه الله تبارک و تعالی در وقتی که فرا گرفت پیمان از فرزندان آدم فرا گرفت آن را در آن مکان و در آن مکان خورانید آن فرشته پیمان و برای آن که گذاشته شد در آن رکن

اصل ونحی آدم من مکان البیت الی الصفا وحواء الی المروة ووضع الحجر فی ذلک الرکن فلما نظر آدم من الصفا وقد وضع الحجر فی الرکن کبر الله وهلله ومجده فلذلک جرت السنة بالتکبیر واستقبال الرکن الذی فیه الحجر من الصفا

شرح نحی بنون و حاء مهمله ... مجهول باب تفعیل است ... دور کردن و مراد اینجا دور کردن است برای بنای ملائکه کعبه را چنانچه اشارت بآن شد در شرح فقره سابقه و دور کرده شد آدم از جای کعبه بسوی صفا و حوا بسوی مروه و گذاشته شد آن سنگ در آن رکن پس چون نظر کرد آدم از صفا بر حالی که بتحقیق گذاشته شده بود آن سنگ در آن رکن تکبیر کرد آدم الله تعالی را یعنی الله اکبر و تهلیل کرد او را یعنی لا اله الا الله و تعظیم کرد او را یعنی سبحان الله و الحمد لله پس از این است که جاری شد سنت بتکبیر و روی آوردن برکنی که در آن است آن سنگ از صفا

اصل فان الله اودعه المیثاق ... با الربوبیة ولمحمد صلی الله علیه وآله بالنبوة ولعلی علیه السلام بالوصیة اصطکت فرائص الملائکة فاول من اسرع الی الاقرار ذلک الملک ولم یکن فیهم اشد حبا لمحمد وآل محمد صلی الله علیه وآله منه ولذلک اختاره الله تعالی من بینهم والقمه المیثاق وهو

یعنی یوم القیمة واللسان ناطق والعین ناظرة لیشهد لکل من وافاه الی ذلک المکان وحفظ المیثاق **شرح** اصطکت الحجار بسقط وطاء سقط وتشدید کاف بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است تاء آن منقلب بطاء شده الاصطکاک بر زبون فرا گرفتن والف همزه وحاء بسقط جمع فریصه است وآن گوشتی است از بن گردن ابتداء از زیر بن ازان میشود وآن گوشت در میان پهلو وشانه است **یعنی** وبدرستیکه الله تعالی سپرد بآن فرشته پیمان وسفارش را به فرا او از فرشتگان برای اینکه الله عزوجل چون فرا گرفت پیمان را برای خود بربوبیت وبرای محمد صلی الله علیه وآله به نبوت وبرای علی علیه السلام بوصیت بلرزه در آمد مواضع لرزه فرشتگان برای علم ایشان باینکه اکثر مردمان مخالفت خواهند کرد ومستحق قهر الهی خواهند شد پس اول کسی که شتاب کرد بسوی اقرار آن فرشته بود ونبود آن فرشتگان دوست دارتر محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله وازان فرشته وبرای ذکر این کرد اورا الله تعالی از میان ایشان وخوراکند اورا پیمان وادی آید در روز قیامت بر حالی که اورا هست زبانی گویا وچشمی نگاه کننده گواهی میدهد برای هر کو آمد نزد او ودر آن مکان ونگاه داشت پیمان را

باب دوم اصل باب بدو البیت والطواف **شرح**

این باب بیان اول ظهور خانه کعبه وطواف است ودرین باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کنت انا وابی علیه السلام وانا فی الطواف اذ اقبل رجل شرجب من الرجال فقلت والشرجب اصلحک الله قال الطویل فقال السلام علیکم وادخل راسه بینی وبین ابی قال فالتفت الیه ابی وانا فرددنا علیه السلام ثم قال اسألک رحمک الله فقال له ابی اقض طوافنا ثم تسألنی **شرح** بنیاد راجل بین کعبه الفا شجاع ... بکسر همزه وسکون ذال بالفاظ برای مفاجات شرجب بفتح شین بالفاظ وسکون راء بسقط وفتح جیم وباء یکنقطه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میان آنکه پدرم علیه السلام ومن در طواف بودیم ناگاه آمد مردی شرجب از مردان پس گفتم که وچیست معنی شرجب الله پایدار دارد ترا الله تعالی گفت که دراز پس آن مرد گفت که السلام علیکم وداخل کرد سر خود را میان من ومیان پدرم راوی گفت پس پدرم در پهلوی یکدیگر طواف میکردیم واو از پس سرما رسیده سر خود را میان سرها در آورد در وقت سلام امام گفت که پس نگاه کرد بسوی او پدرم ومن پس جواب سلام او گفتیم بعد ازان گفت که سوال میکنم ترا رحمت کناد ترا الله تعالی پس گفت اورا پدرم که تمام میکنیم طواف خود را بعد ازان سوال میکنی مرا **اصل** فلما قضی ابی الطواف دخلنا الحجر فصلینا الرکعتین ثم التفت فقال این الرجل یا بنی فاذا هو وراءه قد صلی فقال ممن الرجل قال من اهل الشام فقال ومن ای اهل الشام فقال ممن یسکن بیت المقدس فقال قرات الکتابین قال نعم قال سل عما بدا لک **شرح** حجر بکسر حاء بسقط وسکون جیم وراء بسقط موضعی است معروف بر طرف او دران کعبه وظاهر این است که در رکعت طواف نافله موضع معین ندارد در زیر که می آید در حدیث پنجم باب چهارم که آن دو رکعت در میان حجر اسود وباب کعبه گزارده شد **یعنی** پس چون تمام کرد پدرم طواف را داخل شدیم در حجر پس گزاردیم رکعتهای طواف بعد ازان نگاه کرد وگفت کجاست آن مرد ای پسرک من پس ناگاه آن مرد در پی سر او بود بتحقیق نماز گزارده بود پس پدرم گفت که از کدام طائفه است مرد گفت از اهل شام پس گفت که از کدام اهل شام پس گفت از آنکه ساکن میباشد در بیت المقدس پس گفت که آیا خواندی دو کتاب را او دو تورات وانجیل است ومیتواند بود که مراد قرآن ویکی از دو کتاب باشد گفت آری گفت که سوال کن از هر چه بخاطر رسید ترا **اصل** فقال اسألک عن بدو هذا البیت وعن قوله ن والقلم وما یسطرون وعن قوله والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم فقال یا اخا اهل الشام اسمع حدیثنا ولا تکذب علینا فانه من کذب علینا فی شیء فقد کذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله ومن کذب علی رسول الله فقد کذب علی الله ومن کذب علی الله عذبه الله عزوجل **شرح** لا تکذب بصیغه نهی حاضر باب ضرب است **یعنی** پس گفت سوال میکنم ترا از ابتدای ظهور این خانه واز قول الله تعالی ن والقلم وما یسطرون واز قول او در سوره المعارج والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم پس امام گفت که ای برادر اهل شام بشنو حدیث ما را ودروغ مبند بر ما در وقت نقل حدیث از ما چه بدرستیکه شان این است که هر کو افترا کند بر ما در چیزی پس بتحقیق افترا میکند بر رسول الله صلی الله علیه وآله وهر کو افترا کند بر رسول الله صلی الله علیه وآله پس بتحقیق افترا میکند بر الله تعالی وهر کو افترا کند بر الله تعالی عذاب میکند اورا الله عزوجل **اصل** اما بدو هذا البیت فان الله تبارک وتعالی قال للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة فردت الملائکة علی الله عزوجل فقالت اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک فاعرض عنها فرأوا ان ذلک من سخطه فلاذوا بعرشه **شرح** اما ابتدای ظهور این خانه پس بدرستیکه الله تبارک وتعالی گفت فرشتگان را که بدرستیکه من کردانندهام در زمین جانشینی را برای خود تا منع از فساد وخونریزی کند پس هر که اطاعت او کند مرا اطاعت کرده باشد وهر که مخالفت او کند بفساد وخونریزی مخالفت من کرده باشد پس رد کردانیدند فرشتگان سخن را بر الله عزوجل بآنچه گفتند که آیا میکردانی در زمین کسی را که مخالفت خلیفه تو کرده افساد کند در زمین وبریزد خونها را پس اعراض کرد الله تعالی از فرشتگان پس اعتقاد کردند که آن اعراض از غضب اوست پس پناه بردند بتخت پادشاهی او بر آنکه بر گردانیدن سخن بر الله تعالی عادت است از اظهار شبهه خود وسخن او وبرای اینکه او حل شبهه ایشان کند پس آن سخن را باری دیگر بعنوان ومخرج بایشان گوید واعراض الله تعالی از ملائکه عبارت است از ترک حل شبهه ایشان ونسبت جهل بایشان در قول او که انی اعلم ما لا تعلمون زیرا که درین کلام دلالت است بر اینکه مناسب حال شما اظهار رضا وتسلیم واعتراف بجهل خود است ودر التفات شبهه بجای اظهار رضا وتسلیم بی ادبانه است وعرش اینجا عبارت است از ملکوت یعنی کمال پادشاهی ومونه اکثار البیت در آسمان چهارم که انوار عرش پیدا میشود وآن در برابر کعبه است چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب النوادر که باب صلوة است **اصل** فامر الله ملکا من الملائکة ان یجعل له بیتا فی السماء السادسة یسمی الضراح بازاء عرشه فیصیره لاهل السماء یطوف به سبعون الف ملک فی کل یوم لا یعودون ویستغفرون فلما ان هبط آدم الی السماء الدنیا امره بمرمة هذا البیت وهو بازاء ذلک فصیره لآدم وذریته کما صیر ذلک لاهل السماء قال صدقت یا ابن رسول الله **شرح** ما در من الملائکة برای ابتداست ومستعمل شده بمعنی انفصال است مثل انت منی بمنزلة هارون من موسی یعنی که تو در حال جدا ماندن از من مانند هارونی در حال جدا ماندن از موسی در وقت رفتن موسی بطور ودر اینکه اکثر امت مخالفت تو کرده پرستش غیر الله تعالی خواهند کرد مثل گوساله پرستان واین اشارت است باینکه بعضی ملائکه بی ادبی کرده مثل اصل حجر الاسود چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق یجعل بتقدیر بیان یجعل است پس مرفوع ومنصوب میتواند بود ضراح بضم ضاد بالفاظ وراء بسقط والف وحاء بسقط است یعنی دفع کننده کنی‌ها یا یعنی دور از اهل زمین ومراد اینجا بیت معمور آسمان ششم است چنانچه می آید در حدیث آینده صاحب قاموس گفته که والضراح کغراب البیت المعمور فی السماء الرابعة وجوهری نیز مانند این گفته ونکته در ذکر آسمان ششم اشارت باینکه آن سخن بی ادبانه از ملائکه آسمان ششم نه از ملائکه آسمانهای دیگر وعرش در بازاء عرشه عبارت از عالم علیین است وآن وسط آسمان بالاتر وفوق سایر اجسام است وعرش در مانند دیگر نیز مستعمل میشود اللام در لاهل السماء برای عهد خارجی است یعنی اهل آسمان ششم فی کل یوم عبارت است از هر روز از جمله هفت سال که مذکور میشود در حدیث آینده وبیان میشود آن در علامات بفتح همزه وسکون نون است وزیاد شده برای تاکید اتصال فی السماء الدنیا اینجا عبارت است از خلافت الهی در میان اهل زمین ودر سایر مستعمل میشود در خلیفه الهی چنانچه بیان شد در کتاب الصیام در حدیث سیوم باب شب قدر باب فی لیلة القدر است ودر بعضی نسخ لفظ السماء اینجا نیست وبنا بران مراد ظاهر است وبر هر تقدیر مقصود این است که آدم از جنت وبنا بهوا کرد بسوی مواضع دیگر دنیا برای اینکه او ولادهم سازند وخلیفه الهی شود در میان ایشان المرمة بفتح میم وفتح راء بسقط وتشدید میم مصدر باب نصر است بمعنی آباد کردن ومراد اینجا طواف خانه است وباین اعتبار است اطلاق عمره بر افعال مخصوصه که حرمت اینجا بر ما مناسب نیست زیرا که بنای خانه از جبرئیل شده چنانچه می آید در حدیث دوم باب پنجم مثل داره وذلک عرشی است یا ضراح است وحاصل هر دو یکی است **یعنی** پس امر کرد الله تعالی فرشته را از جمله آنها که بود ازان فرشتگان باینکه بسازد برای الله تعالی خانه را در آسمان ششم که آن خانه نامیده میشود ضراح در برابر تخت پادشاهی او پس کردانید آن خانه را برای اهل آسمان ششم طواف میکردند بآن هفتاد هزار فرشته در هر روز از شب بر حالی که بر نمیگشتند یعنی که در روز از شب دیگر هفتاد هزار فرشته تازه می آمدند تا هفت سال که تمامی طواف جمیع آن فرشتگان باین ترتیب واقع شده وآن هفت سال است چنانچه می آید در حدیث آینده وطلب آمرزش گناه خود میکردند پس چون اینکه فرود آمد آدم بسوی خلافت الهی امر کرد الله تعالی آدم را بآباد کردن این خانه کعبه وآن نیز در برابر عرش است پس گردانید آن خانه را برای آدم واولاد او چنانچه گردانیده بود ضراح را برای اهل آسمان ششم یعنی که طواف از آدم است

قبول توبه ساخت برای عاصیان اهل زمین آنرا دو نام گویند که راست گفتی ای پسر رسول الله مخفی نماند که تتمه حدیث که در ان تفسیر
نون والقلم وآیت سوره معارج است درینجا منقول نشده برای عدم حاجت **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول کنت مع
ابی فی الحجر فبینما هو قائم یصلی اذ اتاه رجل فجلس الیه فلما انصرف سلم علیه ثم قال انی اسألک عن ثلثة اشیاء لا یعلمها الا انت
ورجل آخر قال ما هی قال اخبرنی ای شیء کان سبب الطواف بهذا البیت فقال ان الله عز وجل لما امر الملائکة ان یسجدوا لآدم علیه السلم ردوا
علیه فقالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک **شرح** رجل آخر عطف است بر انت وعبارتست از
سائل یا عبارتست از امام جعفر صادق علیه السلم امر بفتح همزه والفا [illegible] باب مفاعلت است المؤامره مشاوره و استعاره
شده اینجا برای گفتن چیزی برای امتحان یا الف از باب افعل است و بنابر اول ان یسجدوا بتقدیر لان یسجدوا است و بنابر
دوم بتقدیر بان یسجدوا است و مراد بامر ملایکه بسجده تمهید مقدمه آن امر است بگفتن انی جاعل فی الارض خلیفة و بر هر تقدیر منافات
نیست میان این حدیث و حدیث سابق وآنچه در سوره البقره است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بودم
با پدرم در حجر اسمعیل پس میان اینکه پدرم ایستاده بود نماز میکرد ناگاه آمد نزد او مردی پس نشست بسوی پدرم پس چون پدرم
سلام انصراف از نماز داد آن مرد سلام کرد بر او بعد از آن گفت که بدرستیکه من سوال میکنم ترا از سه چیز که نمیدانند آنها را مگر تو
ومردی دیگر پدرم گفت که چیست آنها گفت که خبر ده مرا که چه چیز بود سبب طواف با این خانه کعبه پس پدرم گفت که بدرستیکه الله تعالی چون
مواخره کرد فرشتگان را بگفتن انی جاعل فی الارض خلیفة برای اینکه بعد از آن سجده کنند برای آدم علیه السلم بخلیفه علیحده بر گر
دانیدند سخن را بر الله تعالی با [illegible] که گفتند که آیا میسازی در زمین کسی را که افساد میکند در زمین و میریزد خونها را و حال
آنکه ما تسبیح میکنیم با حمد تو و تقدیس میکنیم برای تو **اصل** فقال الله تبارک وتعالی انی اعلم ما لا تعلمون فغضب علیهم ثم سالوه التوبة
فامرهم ان یطوفوا بالضراح وهو البیت المعمور فمکثوا یطوفون به سبع سنین ویستغفرون الله عز وجل مما قالوا ثم تاب علیهم من بعد
ذلک ورضی عنهم فهذا کان اصل الطواف ثم جعل الله البیت الحرام حذو الضراح توبة لمن اذنب من بنی آدم وطهورا لهم فقال
صدقت **شرح** فا در فغضب برای [illegible] است توبه اینجا بازگشت از غضب بسوی رضاست بیان ضراح شد در شرح حدیث سابق ظاهر
وهو البیت المعمور اینست که این اسم مستعمل میشود در آنچه در آسمان ششم است چنانکه مستعمل میشود در آنچه در آسمان چهارم است یمکثوا
بنابر نسخه لفظ یطوفون [illegible] و مراد اینجا عدم انقطاع سلسله نوع ملایکه است پس منافات
ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق که هر روز هفتاد هزار فرشته طواف میکردند و بر نمیگشتند بعض اینجا عبارتست از سالهای قمریه
وسطیه که هر کدام از آنها سیصد و پنجاه و چهار شبانه روز و هشت ساعت مستویه و چهل و هشت دقیقه است و هر ساعت مستویه شصت
دقیقه است یا عبارت از سالهای شمسیه که هر کدام از آنها سیصد و شصت و پنج شبانه روز و شش ساعت تمام است بنابر بعضی از احکام
و ناقص است بکسری بنابر بعضی از احکام چنانچه مفصل شد در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب نادر که باب بعض است و بنابر اینکه
مراد سالهای قمریه باشد میگوییم که هفت سال قمری دو هزار و چهارصد و هشتاد و یک شبانه روز و ده ساعت و بیست و چهار دقیقه است
کمتر از نصف شبانه روز است اسقاط آن میکنیم پس این عدد را ضرب میکنیم در هفتاد هزار که عدد طایفان هر روز است چنانچه در حدیث سابق
مذکور شد حاصل ضرب صد و هفتاد [illegible] هزار میشود و آن عدد ملایکه است از اهل آسمان ششم که سخن بیادبانه
گفته اند و از آن توبه کرده اند و عدد دیگر ایشان از ملایکه آسمان ششم و غیر آن ظاهر نیست فلا یعلم جنود ربک الا هو و ذلک بفتح دال بی نقطه
و سکون لام و تنوین کاف مصدر باب افعل است [illegible] و مراد اینجا عبارتست از امر ملایکه بسجده آدم زیرا که مستلزم تادیب و مالش ایشان است
و اگر بذال با نقطه و اسم اشاره باشد [illegible] تکرار معنوی [illegible] مصدر باب [illegible] **یعنی**
پس گفت الله تبارک وتعالی که بدرستیکه من میدانم آنچه را که شما نمیدانید بیان این آنکه غضب کرد بر آن فرشتگان بعد از آن طلب کردند توبه
از الله تعالی بازگشت بسوی رضا را پس امر کرد ایشان را با اینکه طواف کنند بضراح و آن بیت معمور است که در آسمان ششم است و در [illegible] است
که طواف میکردند بضراح هفت سال و استغفار میکردند الله عز وجل را از آنچه گفتند بعد از آن بازگشت کرد بر ایشان بعد از مالش و

وافیشه از ایشان پس این بود اصل طواف بعد از آن گردانید الله تعالی خانه کعبه را برابر ضراح باعث بازگشت برای کسی که گناه کرد از فرزندان
آدم و باعث پاکی از گناه برای ایشان پس آن مرد گفت که راست گفتی **باب سیوم اصل باب ان اول ما خلق الله من الارضین
موضع البیت وکیف کان اول ما خلق** این باب بیان آنست که اول آنچه آفرید الله عز وجل از زمینها جای خانه کعبه است و اینکه چون
[illegible] شد اول آنچه آفرید و درین باب هفت حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم این کان موضع البیت حیث کان
الماء فی قول الله عز وجل وکان عرشه علی الماء قال کان مهاة بیضاء یعنی درة **شرح** تفسیر وکان عرشه علی الماء گذشت در کتاب التوحید
در حدیث هفتم باب سیم که باب العرش والکرسی است و در کتاب الحجة در حدیث دوم باب جامع که باب نادر فیه ذکر الغیب است المهاة
بفتح میم و تخفیف ها و الف و تاء وحدت مروارید بلور و وصف ببیضاء باعتبار جهت کرم مروارید چون کهنه شود و رنگ متغیر شود الدرة
بضم دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه و تاء وحدت مروارید بزرگ **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه چیز بود جای کعبه در وقتی
که بود در قول الله عز وجل در سوره هود [illegible] امام گفت که بود مهات سفید یعنی مروارید بزرگ را **دوم
اصل** عن ابی خدیجة قال ان الله عز وجل انزل الحجر لآدم صلی الله علیه وآله من الجنة وکان البیت درة بیضاء فرفعه الله عز وجل الی
السماء وبقی اسه وهو بحیال هذا البیت یدخله کل یوم سبعون الف ملک لا یرجعون الیه ابدا فامر الله عز وجل ابراهیم واسمعیل علیهما
السلم ببنیان البیت علی القواعد **شرح** اسم ابی خدیجة سالم بن مکرم است بضم میم و سکون کاف و فتح را بی نقطه و او از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است و [illegible] **یعنی** روایت است از ابی خدیجه که گفت بدرستیکه الله عز وجل فرو
فرستاد حجر اسود را برای آدم صلی الله علیه از بهشت و بود خانه کعبه مروارید سفید بزرگ پس بالا برد آن خانه را الله عز وجل
بسوی آسمان و باقی ماند اساس آن و آنچه در آسمانست در برابر این خانه است و داخل آن میشود در هر روز هفتاد هزار فرشته
بر نمیگردند بسوی آن هرگز پس امر کرد الله عز وجل ابراهیم و اسمعیل علیهما السلم ببنای خانه کعبه بر اصول آن **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل دحا الارض من تحت الکعبة الی منی ثم دحاها من منی الی عرفات ثم دحاها من
عرفات الی منی فالارض من عرفات وعرفات من منی ومنی من الکعبة **شرح** دحا بدال بی نقطه و حاء بی نقطه و الف منقلب از
واو بمعنی ماند معلوم باب نصر است و این اشارتست بآیت سوره نازعات والارض بعد ذلک دحاها منی در اول و دوم بکسر میم
اسم موضعیست میان مکه و مشعر از هر کدام بقدر یک فرسخ تقریبا دور است و در سوم بفتح میم بمعنی قدر الله تعالی است و مراد اینجا موضعی
است که بتقدیر الله تعالی اطراف زمین تا آنجا رسیده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستیکه الله عز وجل پهن
کرد زمین را در زیر کعبه تا منی بعد از آن پهن کرد آنرا از منی تا عرفات بعد از آن پهن کرد آنرا از عرفات تا جایی که قضا و قدر
الله تعالی تعلق بان گرفته پس زمین از عرفات گسترده شده و عرفات از منی گسترده شده و منی از زیر کعبه گسترده شده
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم عن ابیه علیه السلم قال کان موضع الکعبة ربوة من الارض بیضاء تضیء کضوء الشمس والقمر
حتی قتل ابنا آدم احدهما صاحبه فاسودت فلما نزل آدم رفع الله له الارض کلها حتی رآها ثم قال هذه لک کلها قال یا رب
ما هذه الارض البیضاء المنیرة قال هی فی ارضی وقد جعلت علیک ان تطوف بها کل یوم سبعمائة طواف **شرح** الربوة و
بتثلیث را بی نقطه و سکون با یک نقطه و واو آنچه مرتفع باشد از جمله زمین قتل ابنا آدم اشارتست بآنچه مذکور است در سوره مایده
فاء در فلما برای التعقیب است [illegible] الکلام السابق فی الرفع مصدر باب منع [illegible] ساختن چیزی چنانچه میگویند رفع زید
امره الی السلطان و بفتح فاء و سکون یاء و همزه در اصل مصدر باب ضرب است بمعنی رجوع و مراد اینجا چیزیست که رجوع اهل زمین
بسوی آنست چنانچه گفته واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا یا مراد چیزیست که باعث رجوع خلایق از گناهان و توبه ایشان است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم از پدرش علیه السلم گفت که بود جای کعبه بلندی از زمین که سفید بود روشنی میداد
مانند روشنی آفتاب و ماه تا آنکه کشت دو پسر آدم یکی از ایشان که قابیل است یار خود را که هابیل است پس سیاه شد آن بلندی
که چون نور داشت از آنجا برداشته شد چنانچه در دوم این باب مذکور شد پس چون فرود آمد آدم از بهشت ظاهر ساخت الله تعالی

برای او زمین را بجای آن تا آنکه دیگر زمین را بعد از آن گفت که این زمین تربت بجای آن اشارت است باینکه تو خلیفه منی در کل
روی زمین آدم گفت که ای صاحب کمال اختیار من حیث این زمین سفید نورانی گفت که این باز گشت اهل زمین منست و تحقیق
گردانیدم بر تو اینرا که دور آن بگردی و هر روز هفتاد مرتبه که در آنجا باشی هفت دوره **پنجم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام لم سمی
المسجد الحرام لای شیء سماه الله تعالی العتیق فقال انه لیس من بیت وضعه الله علی وجه الارض الا له رب و سکان یسکنونه غیر
هذا البیت فانه لا رب له الا الله عز و جل وهو الحرام ثم قال ان الله عز و جل خلقه قبل الارض ثم خلق الارض من بعده فدحاها من تحته
شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مسجد الحرام که بر اساس چه چیز نام برده خانه کعبه را الله تعالی عتیق یعنی آزاد در آیه سوره حج ولیطوفوا
بالبیت العتیق پس امام گفت که بدرستی که نیست هیچ خانه که گذاشته باشد آنرا الله تعالی بقضا و قدر خود بر روی زمین
مگر آنکه آنرا است صاحبی و ساکنانی که ساکن میشوند در آن غیر این خانه چه بدرستی که نیست صاحبی آنرا مگر الله عز و جل و آن خانه نیست
آزاد و موافق آنست آنچه می آید در حدیث نهم باب نهم که چون خاک کعبه را در زمان حجاج مردمان برده بودند ممنوع شدند از بنای
کعبه تا وقتی که برگردانیدند بعد از آن امام گفت بدرستی که الله عز و جل آفرید این خانه را پیش از زمین بعد از آن آفرید زمین را پس
گسترد زمین را از پایین آن مراد آنست که زمین کره که چنانکه میان پر بود در اول بعد از آن آنرا مانند سبو نان پزی کرد بر روی
آب بحسب روسطا و سر زمین نیست **ششم اصل** عن ابان بن عثمان عمن اخبره عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت لم سمی البیت العتیق
قال هو بیت حر عتیق من الناس لم یملکه احد **شرح** مفهوم این ظاهر است از شرح سابق **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال
لما اراد الله عز و جل ان یخلق الارض امر الریاح فضربن وجه الماء حتی صار موجا ثم ازبد فصار زبدا واحدا فجمعه فی موضع البیت ثم
جعله جبلا من زبد ثم دحا الارض من تحته وهو قول الله عز و جل ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا **شرح** ضمیر صار
راجع بوجه الماء است ازبد برای بالنقط و با یکنقطه و دال بینقط [illegible] باب افعال است الازباد کف کردن
دریا و مانند آن الزبد بفتح زای بالنقط و فتح باء یکنقطه و دال بینقط کف [illegible] برای بیان [illegible]
آب بکف مانند پس [illegible] کف متصل بیکدیگر شده و محیط مجموع است آب [illegible] ضمیر منصوب در جمعه راجع بزبد واحد است و مراد است
که مجموع کف را بشکل کره میان پر گردانید [illegible] موضع است متصل بان جبلا بفتح جیم و کسر باء یکنقطه و تخفیف لام است و مأخوذ
است از جبله بفتح جیم و سکون با یعنی صلابت ارض و مراد از زمین صلب است من در من زبد برای نوعی از ابتدا است [illegible]
زبد و ذکر این برای تعجب است از خلق صلب از جوف [illegible] من در من تحته برای نوعی دیگر از ابتدا است و ضمیر راجع به بیت [illegible] و هو
قول الله تعالی تا آخر [illegible] ضمیر هو راجع بمصدر [illegible] باشد
باشد بعضی جای در یکدیگر کوفته شده [illegible] و این موافق است با وجه تسمیه که می آید در حدیث هفدهم باب حج ابراهیم تا آخر که
باب هفتم است و در حدیث هفتم باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام و افضل البقعة فیه که باب دویست و یکم است **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون اراده کرد الله عز و جل که آفریند این زمین را امر کرد بادها را پس زدند روی آب را
تا آنکه گردید موج بعد از آن کف کرد و اول پس گردید یک کف محیط بجمیع آب پس الله تعالی گرد کرد آن کف را در جای خانه بعد از آن
گردانید کف گرد کرده شده را از جنس صلب مخلوق از کف بعد از آن پهن کرد زمین را از پایین خانه کعبه و آن معنی قول
الله عز و جل است در سوره آل عمران که بدرستی که اول خانه که گذاشته شد برای مردمان هر آینه آن خانه ایست که گذاشته شد در مکه برای
برکت دادن بیان این میشود در شرح حدیث اول باب [illegible] قوله عز و جل فیه آیات بینات که باب [illegible] است **باب چهارم اصل باب**
حج آدم صلی الله علیه **شرح** این باب در بیان حج آدم صلی الله علیه است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان الله عز و جل لما اصاب آدم و زوجته الخطیئة اخرجهما من الجنة و اهبطهما الی الارض فاهبط آدم علی الصفا و اهبطت حوا
علی المروة وانما سمی صفا لانه شق له من اسم آدم المصطفی وذلک لقول الله عز و جل ان الله اصطفی آدم و نوحا و سمیت المروة مروة
لانها شق لها من اسم المرأة **شرح** الخطیئة بفتح خاء بالنقط و سکون یاء یکنقطه و طاء بینقطه [illegible] مصدر باب ضرب [illegible]

بالشد

باشد و در بعضی نسخ بکسر خاء بینقطه است و سکون نون است و در بعض دیگر الخطیئة بفتح خاء و کسر طاء و سکون یاء [illegible]
با یاء و همزه است و حاصل هر یکیست گذشت در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب نود و سیوم که باب فی عنوان [illegible]
از باب الاطفال است که جنت آدم نبوده است از مواضع زمین بوده که عالی مرتبه بوده پس الف و لام الارض برای عهد خارجی است
یعنی الحجه موضع است از زمین [illegible] اهبط برای تعقیب است بنا بر اینکه اهباط آدم از جنت بواسطه بسوی غیر صفا بوده چنانچه
ظاهر است از الحجه گذشت در حدیث سیوم باب اول که [illegible] من الجنة الی آدم و هو ما رضی الهند و از حدیث چهارم باب سابق که
فرغ الله له الارض کلها تا آخر پس مراد باهباط ایشان بسوی صفا و مروه اخراج ایشان از روضه کعبه است که عالیترین [illegible] است بسوی
صفا و مروه چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده که فیها هم من مواضع [illegible] تا آخر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل چون دریافت آدم و جفت او کار [illegible] خطا را بیرون کرد ایشان را از بهشت و فرود آورد
ایشانرا بسوی این زمین پس از آن فرود آورده شد آدم بسوی صفا و فرود آورده شد حوا بر مروه و جز این نیست که نامیده شد
بعضی کوه ابو قبیس بصفا برای اینکه مشتق شد برای آن از اسم آدم که مصطفی است و آن مصطفی بودن برای قول الله عز و جل است
در سوره آل عمران که بدرستی که الله اصطفی و گزید آدم را و نوح را تا آخر این آیت شده در کتاب الحجه در شرح حدیث اول باب
سی و چهارم که باب ان الائمة علیهم السلام عندهم جمیع الکتب التی نزلت من عند الله عز و جل تا آخر است و نامیده شد مروه مروه
برای اینکه شق شد برای آن از اسم مره بنا بر تناسب واو و همزه و اشتراک در اکثر حروف چنانچه بیان میشود در شرح
فقره آینده **اصل** فقال آدم ما فرق بینی و بینها الا لانها لا تحل لی ولو کانت تحل لی هبطت معی علی الصفا و لکنها حرمت علی
من اجل ذلک و فرق بینی و بینها فمکث آدم معتزلا لحواء فکان یأتیها نهارا فیتحدث عندها علی المروة فاذا کان اللیل و خاف
ان تغلبه نفسه رجع الی الصفا فبیت علیه ولم یکن لآدم انس غیرها ولذلک سمین النساء من اجل ان حواء کانت انسا لآدم لا
یکلمه الله ولا یرسل الیه رسولا **شرح** الانس بضم همزه و سکون نون و سین بینقط و بفتح همزه و فتح نون در اصل مصدر باب علم و ضرب
و علم و حسن است و بمعنی آرام و مراد اینجا باعث آرام است انسا منصوب و مفعول دوم است و نساء بکسر نون و سین بینقط و الف
بی همزه و منقلب از واو و اسم جمع مرأه است بغیر لفظ آن و اشتقاق [illegible] از انس همراه با وجود آنکه انس مهموز الفاء [illegible]
است [illegible] صحیح الفاء معتل اللام واوی است باعتبار مشارکت در اکثر حروف است و از اشتقاق کبیر میباشد و نظیر این که
در کتاب الحجه در حدیث سیوم باب [illegible] که باب صد و ششم است که سالت ابا الحسن علیه السلام لم سمی امیر المؤمنین قال لانه یمیرهم العلم
تا آخر **یعنی** پس با خود گفت آدم که تفریق کرده شد میان من و میان حوا مگر برای اینکه او حلال نیست مرا [illegible]
که حلال باشد [illegible] با من [illegible] و لیکن او حرام شد بر من از برای آنست که تفریق کرده شد میان من و میان او و درنگ کرد آدم بر حالی که
مقاربت نمیکرد حوا را [illegible] می آمد نزد حوا در روز و گفتگو میکرد نزد او بر مروه پس چون میشد شب و میترسید
که غالب شود او را اشتهای نفس او بر میگشت بسوی صفا را میگذرانید بر آن و نبود آدم را باعث آرامی غیر حوا و برای
آنست که زنان نامیده میشوند نساء و از برای اینکه حوا بود باعث آرام برای آدم بر حالی که سخن با او نمیگفت الله تعالی و نمی
فرستاد بسوی او رسولی از ملائکه **اصل** ثم ان الله عز و جل من علیه بالتوبة و تلقاه بکلمات فلما تکلم بها تاب الله علیه و بعث الیه
جبرئیل علیه السلام فقال السلام علیک یا آدم التائب من خطیئته الصابر لبلیته ان الله عز و جل ارسلنی الیک لاعلمک
المناسک التی ترید ان تطهر بها فاخذ بیده فانطلق به الی مکان البیت وانزل الله علیه غمامة فاظلت مکان البیت وکانت
الغمامة بحیال البیت المعمور **شرح** تلقاه [illegible] غایب معلوم باب تفعل و ضمیر مستتر راجع است بآدم التلقی استقبال
کردن کسی را و قبول سخن کسی و مراد اینجا معنی اول است و باء در بالکلمات برای تعدیه است و مراد بکلمه در آیت سوره بقره فتلقی
آدم من ربه کلمات معنی دوم است و حاصل هر دو یکیست **یعنی** بعد از آن بدرستی که الله عز و جل انعام کرد بر آدم بباز
آمدن بسوی رحمت و باستقبال آدم فرستاد چند کلمه را [illegible]

رحمت کرد از الله تعالی است بر آدم و زیارت و لبوی آدم جبرئیل علیه السلام پس جبرئیل گفت که سلام بر تو باد ای توبه کننده از خطای
خود شکیبائی کننده بر بلای خود با اجتناب از مقاربت حوا بدرستی که الله عزوجل فرستاد مرا بسوی تو تا تعلیم کنم ترا افعال حج که
پاک میشوی از گناه با آنها پس جبرئیل چسپید بدست آدم پس روانه شد با او بسوی جای خانه کعبه و فرود فرستاد الله تعالی برای مکان
ابری را پس سایه کرد مکان خانه کعبه را و بود آن ابر در برابر بیت معمور و راداشت از آفتاب در آن وقت در سمت راس پس گفته **اصل**
فقال یا آدم خط برجلک حیث اظلت هذه الغمامة فانه سیخرج لک بیتا من مهاة فیکون قبلتک وقبلة عقبک من بعدک فخط آدم علیه السلام
واخرج الله له تحت الغمام بیتا من مهاة وانزل الله الحجر الاسود وکان اشد بیاضا من اللبن واضوأ من الشمس وانما اسود لان
المشرکین تمسحوا به فمن نجس المشرکین اسود الحجر وامره جبرئیل علیه السلام ان یستغفر الله من ذنبه عند جمیع المشاعر ویخبره ان الله عزوجل
قد غفر له وامره ان یحمل حصیات الجمار من المزدلفة **شرح** المهاة بفتح میم و تخفیف ها و الف منقلب از واو و تا از حروف یک
پارچه بلور البخس بفتح نون و سکون و حاء بنقطه و سین بنقطه نام مبارک و ستاره ای و بنابر اول صفت مشبهه است و بنابر دوم مصدر
باب منع است و اینجا مناسب است المشاعر بفتح میم و شین با نقطه و کسر عین بی نقطه و راء بی نقطه جمع مشعر بفتح یا بکسر میم و سکون شین
و فتح عین که اسم مکان یا اسم آلت باب لفظ و حسن است مواضع یا آلات شعور یعنی علم و مراد اینجا مواضع افعال حج است باعتبار اینکه
اهل التکلیف حج برای رسیدن فرمان اطراف کعبه است و امام عالم بجمیع احکام و تحصیل علم مسایل حلال و حرام است چنانچه می آید
در حدیث اول باب لقاء الامام که باب دویست و چهاردهم است پس مواضع افعال حج مواضع دلالت علم مسایل حلال و حرام است و المواضع
را شعائر نیز میگویند یعنی علامات و تحقیق آن می شود در شرح حدیث پنجم باب المحرم یصیب الصید فی الحرم که باب صد و چهاردهم است و واو
در و یخبره حالیه است و مراد آنکه خبر میداد او را باینکه اصل مغفرت پیشتر واقع شده و این استغفار برای کمال پاکی از گناهست و
الجمار بکسر جیم و تخفیف میم و الف و راء بی نقطه جمع جمره بفتح جیم و سکون میم مثلها که در منی است المزدلفه بضم میم و سکون زای با نقطه
و فتح دال بی نقطه منقلبه از تاء افتعال و فتح لام و فا اسم مکان باب افتعال موضع معروف که میان عرفات و منی است و بیان میشود
در شرح حدیث نهم باب حج ابراهیم تا آخر که باب هفتم **یعنی** پس جبرئیل گفت ای آدم بند کن بپای خود موضعی را که سایه کرده این
ابر چه بدرستی که آن موضع زود بیرون می آید برای تو بر حالیکه خانه باشد از یک پارچه بلور که می باشد قبله تو و قبله اولاد تو که بعد از
تو اند بفاصله پس کرد آدم علیه السلام آن بند را و بیرون آورد الله تعالی برای آدم در پایین آن ابر خانه را از یک پارچه بلور و فرود
آورد الله تعالی حجر الاسود را و بود سفیدتر از شیر و روشن تر از آفتاب و جز این نیست که سیاه شده برای اینکه مشرکان دست مالیدند
به آن پس بسبب کثافت بدن مشرکان که دست مالیدند بآن سیاه شد آن سنگ و امر کرد آدم را جبرئیل علیه السلام باینکه استغفار
کند الله تعالی را از گناه خود نزد جمیع مشاعر که عرفات و مزدلفه و مانند آنهاست بر حالیکه جبرئیل خبر میداد او را باینکه الله تعالی
بتحقیق بخشایش کرده را برای او جبرئیل امر کرد آدم را باینکه بردارد سنگریزه های جمار را از مزدلفه **اصل** فلما بلغ موضع
الجمار تعرض له ابلیس فقال یا آدم این ترید فقال له جبرئیل لا تکلمه وارمه بسبع حصیات وکبر مع کل حصاة ففعل آدم حتی فرغ
من رمی الجمار وامره ان یقرب القربان وهو الهدی قبل رمی الجمار وامره ان یحلق راسه تواضعا لله عزوجل ففعل آدم ذلک **شرح**
ظاهر موضع الجمار آنست که رمی جمره عقبه نیز در روز عید میشود موافق آنچه می آید در حدیث دوم و سوم و چهارم باب یوم النحر
و مبتدا الرمی و فضله که باب صد و هفتاد و سوم است و در این اشارت است باینکه مثلها الوقف بوده و هو الهدی اشارت بانست
که مراد هدی در آیت سوره البقره که فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی همین است الهدی بفتح ها و سکون دال و تخفیف یا
بکسر دال و تشدید یا آنچه تحفه گفته از شتر یا گاو یا گوسفند جوهری در صحاح گفته الهدی ما یهدی الی الحرم من النعم یقال مالی هدی
ان کان کذا ولذا وهو یمین والهدی ایضا [illegible] وقری حتی یبلغ الهدی محله بالتخفیف والتشدید الواحدة هدیة
یعنی پس چون آدم رسید بجای جمار در روز دهم ذی الحجه سر خورد او را ابلیس پس ابلیس گفت ای آدم کجا اراده داری
پس گفت آدم را جبرئیل که سخن مگو با او و بزن او را به هفت سنگریزه و تکبیر بگو با هر سنگریزه که می اندازی پس کرد آدم تا وقتی که

فارغ شد

فارغ شد از انداختن سنگریزه و جبرئیل امر کرد آدم را باینکه تراشد سر خود را برای تواضع مر الله عزوجل پس امر کرد آدم را بیان کیفیت حلق
راس آدم می آید در حدیث ششم این باب **اصل** ثم امره بزیارة البیت وان یطوف به سبعا ویسعی بین الصفا والمروة اسبوعا یبدأ بالصفا
ویختم بالمروة ثم یطوف بعد ذلک اسبوعا بالبیت وهو طواف النساء ولا یحل لمحرم ان یباضع حتی یطوف طواف النساء ففعل آدم فقال له جبرئیل
ان الله عزوجل قد غفر ذنبک وقبل توبتک واحل لک زوجتک فانطلق آدم وقد غفر له ذنبه وقبلت منه توبته وحلت له زوجته **شرح** بعد از آن
جبرئیل امر کرد آدم را بزیارت خانه کعبه و باینکه طواف کند با آن هفت بار و سعی کند میان صفا و مروه هفت بار بر حالیکه ابتدا کند بصفا
و ختم کند بمروه بعد از آن طواف کند بعد از آنچه مذکور شد هفت بار بخانه کعبه و آن طواف زنانست بیان این آنکه حلال نمیشود برای محرم
حج اینکه جماع کند مگر وقتی که طواف کند طواف زنان پس کرد آدم پس گفت او را جبرئیل که بدرستی که الله عزوجل بتحقیق بخشایش کرد گناه ترا
و قبول کرد بازگشتن ترا و حلال کرد برای تو جفت ترا پس روانه شد آدم بر حالیکه بتحقیق بخشایش کرده شده بود برای او گناه او و مقبول
شده بود برای او بازگشتن او و حلال شده بود برای او جفت او **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان آدم لما اهبط الی الارض
هبط علی الصفا ولذلک سمی الصفا لان المصطفی هبط علیه فقطع للجبل اسم من اسم آدم یقول الله عزوجل ان الله اصطفی آدم ونوحا
وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین وهبطت حواء علی المروة وانما سمیت المروة مروة لان المرأة هبطت علیها فقطع للجبل اسم من
اسم المرأة وهما جبلان عن یمین الکعبة وشمالها فقال آدم حین فرق بینه وبینها حرمت علی فاعتزلها وکان یأتیها بالنهار فیتحدث الیها فاذا کان اللیل
خشی ان تغلبه نفسه علیها رجع فبات علی الصفا ولذلک سمیت النساء لانه لم یکن لآدم انس غیرها فمکث آدم بذلک ما شاء الله ان یمکث
لا یکلمه الله ولا یرسل الیه رسولا والرب سبحانه یباهی بصبره الملائکة فلما بلغ الوقت الذی یرید الله عزوجل ان یتوب علی آدم
فیه ارسل الیه جبرئیل علیه السلام فقال السلام علیک یا آدم الصابر لبلیته التائب عن خطیئته ان الله عزوجل بعثنی الیک لاعلمک
المناسک التی یرید ان یتوب علیک بها فاخذ جبرئیل بید آدم علیهما السلام حتی اتی به مکان البیت فنزل غمام من السماء فاظل مکان
البیت فقال جبرئیل علیه السلام یا آدم خط برجلک حیث اظل الغمام فانه قبلة لک ولآخر عقبک من ولدک فخط آدم برجله حیث
اظل الغمام **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق **اصل** ثم انطلق به الی منی فاراه مسجد منی فخط برجله ومد خطه
الی المسجد الحرام بعد ما خط مکان البیت ثم انطلق به الی عرفات فاقامه علی المعرف فقال اذا غربت الشمس فاعترف بذنبک سبع
مرات وسل الله المغفرة والتوبة سبع مرات ففعل ذلک آدم ولذلک سمی المعرف لان آدم اعترف فیه بذنبه وجعل سنة لولده
یعترفون بذنوبهم کما اعترف آدم ویسألون التوبة کما سألها آدم **شرح** واو در ومد حالیه است مد بفتح میم و تشدید دال بی نقطه مصدر
و مبتدا است خطه بفتح خاء با نقطه و تشدید طاء بی نقطه و ضمیر راجع به آدم مجرور و مضاف الیه است و مراد بخط اینجا وضع مسجد است که
در یمین و یسار کسی است که در مسجد رو بقبله باشد و تخصیص ذکر این دو ضلع باعتبار آنست که در اول تعیین قبله برای مسجد خط
کوبیانی آنها میشود برای عدم انحراف آن دو ضلع از قبله و مراد به آن خط موضعی است از قبله که آن خط سمت آنست مسجد مرفوع
و خبر مبتدا است الحرام مجرور و مضاف الیه است باضافه بیانیه بعد بفتح باء یک نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه منصوب است بظرفیت
و مصدریه است خط [illegible] معلوم و مجهول میتواند بود و ذکر بعد ما خط مکان البیت در این مقام دو احتمال دارد اول اینکه مراد به بعد بعد
مکانی باشد و مقصود بیان این باشد که وسعت عرض مسجد منی بیشتر است از وسعت کعبه و دیوار پهلوی آن ساخت است خارج
کعبه است در دو طرف کعبه و کسی که در محراب وسط آن مسجد نماز کند رو بوسط کعبه دارد دوم اینکه مراد به بعد بعد زمانی باشد
و مقصود بیان این باشد که چون قبله اهل حرم مسجد حرام است و ساحت کعبه منظور نیست جمیع مسجد منی منحرف از کعبه ساخته شده برای
معلق با وجود آنکه مکان کعبه معلوم و ممتاز شده بود نظیر انحراف مسجد رسول صلی الله علیه وآله و مدینه از عین کعبه بقدر [illegible]
تقریبا برای مصلحتی چنانچه مفصل شده در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب صدم است **یعنی** بعد از آن
جبرئیل علیه السلام روانه شد با آدم بسوی منی پس نمود آدم را مسجد منی پس خط کشید بپای خود بر حالیکه مسافت خط او مسجد حرام بعد
در جائی که خارج خط مکان خانه کعبه است بعد از آن روانه شد با آدم تا زمین بسوی عرفات در روز نهم ذی الحجه پس باز داشت او را بر مکان

تزلیف انجا عرفات پس جبرئیل گفت که چون غروب کند آفتاب پس اعتراف کن بگناه خود بهفت بار و طلب کن از الله تعالی که لیس را و باز
گشت بسوی رحمت را بهفت بار پس کرد آنرا آدم و برای آنست که آن مکان نامیده شد معترف بصیغه اسم مکان باب تفعیل برای اینکه آدم
اعتراف کرد بگناه خود و آن رب است بلکه اعتراف نوعی از توقف است و اوادامیده شد آن اعتراف طریقه مستمره برای فرزندان آدم
اعتراف میکنند بگناهان خود چنانچه اعتراف کرد آدم و طلب میکنند بازگشت بسوی رحمت را چنانچه طلب کرد آنرا آدم **اصل** ثم امره جبرئیل
فافاض من عرفات فمر على الجبال السبعة فامره ان یکبر عند کل جبل اربع تکبیرات ففعل ذلک آدم حتى انتهى الى جمع ثلث
اللیل فجمع فیها المغرب والعشاء الآخرة تلک اللیلة ثلث اللیل فی ذلک الموضع ثم امره ان ینبطح فی بطحاء جمع فانبطح فی بطحاء جمع
حتى انفجر الصبح فامره ان یصعد على الجبل جبل جمع **شرح** جمع بفتح جیم وسکون میم وعین بی‌نقطه اسم مزدلفه است و آن موضعی است در
میان عرفات و منی و ثلث در اول بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصرت و اللیل مرفوع و نایب فاعل است الثلث بفتح ثاء و سکون
لام فرا گرفتن [illegible] صاحب قاموس گفته که المثلوث ما اخذ ثلثه و ثانی [illegible] برای تقریع است جمع بصیغه معلوم باب منع است و ضمیر
مستتر راجع بآدم است و ضمیر فیها راجع بجمع است و تانیث باعتبار مزدلفه یا باعتبار بقعه است ثلث دوم بضم ثاء و ضم لام منصوب بر ظرفیت
است و مراد ثلث اول است یعنی که شروع در صلوتین بعنوان جمع کرد در ثلث اول لیس اما در ثلث دوم واقع شده دانیه
ذلک الموضع اول اجزای جمع است از جانب عرفات ینبطح بباء یک نقطه و طاء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال
است الانبطاح رو لیسیده شدن و اینجا عبارت است از طول رکوع و سجود در نمازهای نافله البطحاء بفتح باء یک نقطه و سکون طاء بی نقطه و
حاء بی نقطه و الف ممدوده زمین هموار در شکم دره که سنگریزه دارد جبل جمع عبارت است از مشعر حرام و آن کوهی است که جانب راست
مسجد جمع است و نزدیک است بمسجد **یعنی** بعد از آن امر کرد آدم را جبرئیل پس آدم روانه شد از عرفات پس گذر کرد بر هفت کوه که در میان
عرفات و جمع است پس امر کرد او را باینکه تکبیر گوید نزد هر کوهی چهار تکبیر پس کرد آنرا آدم تا آنکه رسید بسوی جمع پس چون رسید بسوی جمع فرا
گرفته شده بود از آن شب مقدار یک ثلث پس جمع کرد در مزدلفه نماز شام و نماز خفتن را در آن شب در آن شب در آن وقت که اول از شب بجا آورده
که اول رسیده بود بعد از آن جبرئیل امر کرد آدم را باینکه رو لیسیده شود در شکم دره جمع پس او رو لیسیده شد در شکم دره جمع تا آنکه صبح
صبح صادق پس امر کرد او را بعد از آن فریضه صبح باینکه بالا رود بر کوه که کوه جمع است **اصل** وامره اذا طلعت الشمس ان یعترف
بذنبه سبع مرات ویسأل الله التوبة والمغفرة سبع مرات ففعل ذلک آدم کما امره جبرئیل علیه السلام وانما جعله اعترافین لیکون سنة
فی ولده فمن لم یدرک منهم عرفات وادرک جمعا فقد وافى حجه الى منى ثم افاض من جمع الى منى فبلغ منى ضحى فامره فصلى رکعتین فی مسجد منى
شرح وافى بصیغه ماضی غایب معلوم معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب مفاعله است الموافاة محافظت میثاق آمر چنانچه
گذشت در حدیث اول باب اول که تشبیه بالموافات و اینجا مستعمل شده در گزاردن حج بنا بر اینکه حج عهد بند میثاق است چنانچه
گذشت در کتاب العقل در حدیث چهاردهم باب اول که او حج عهده بند المیثاق حجه بکسر حاء بی نقطه و تشدید جیم و تاء وحدت منصوب
و مفعول له است از قبیل قعدت عن الحرب جبنا الحج روانه شدن بسوی چیزی از جای که در آنجا سنگ بجا درآن شده باشد و این اشاره است
باینکه وقوف در این قسم روانه شدن بسوی منی متوجه شده یکی بتوسط دیگری برای اینکه اگر کسی اول را دریابد باطلاق محروم نشود و میتواند
بود که جمع متواند بود که جمع بغیر غایب راجع بمن موصوله باشد و مفعول له کاین مضاف بمعرفه میباشد مثل آیت سوره بقره حذر الموت الى منى
متعلق بحج است و تخصیص ذکر منی با وجود آنکه منتهای حرکت کعبه است اشارت بعمده بودن بعضی افعال منی است مثل قضای تفث یعنی لقای
امام برای تعلیم احکام که مناط موافات است اگر میسر شود چنانچه مذکور آید در حدیث چهارم باب لقاء الامام که باب ولیت و چهارم
است الضحى بضم ضاد و بالقصر و تخفیف حاء بی نقطه است وارتفاع وقت بلند شدن آفتاب **یعنی** وامر کرد او را جبرئیل وقت طلوع آفتاب
باینکه اعتراف کند بگناه خود بهفت بار و طلب کند از الله تعالى بازگشت بسوی رحمت را و بخشایش گناه را بهفت بار پس کرد آنرا آدم
چنانچه امر کرده بود او را جبرئیل علیه السلام و جز این نیست که او دانید اعتراف بگناه را دو اعتراف یکی در عرفات و دیگری در جمع تا باشد
طریقه مستمره در فرزندان آدم بیان این آنکه هر کس که در نیابد از فرزندان او عرفات را و دریابد جمع را پس بتحقیق حج کامل

پس از ادای دو رکعت در مسجد منی **اصل** ثم امره ان یقرب لله قربانا لیقبل منه ویعرف ان الله عز وجل قد تاب علیه ویکون سنة
فی ولده القربان فقرب آدم قربانا فقبل الله منه فارسل نارا من السماء فقبضت قربان آدم فقال له جبرئیل یا آدم ان الله قد احسن
الیک اذ علمک المناسک التی یتوب بها علیک وقبل قربانک فاحلق راسک تواضعا لله عز وجل اذ قبل قربانک فحلق آدم راسه
تواضعا لله عز وجل **شرح** لیقرب بقاف وراء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التقریب میان نزدیک
کردن چیزی و مراد اینجا پیش داشتن چیزی است تا وسیله باشد میان دو کس برای مطلبی قربان بضم قاف و راء اصل مصدر باب حسن است بمعنی
نزدیکی و مستعمل شده در نزدیک باد و باعث نزدیکی **یعنی** بعد از آن امر کرد آدم را باینکه پیش دارد برای الله تعالى قربانی
را تا مقبول شود از او و شناسد که الله عز وجل بتحقیق بازگشت کرده بسوی او برحمت بر او چنانچه شیخ او که تحفه نزد بزرگی فرستد و مقبول
شود خاطر جمع میشود برای آنکه لطف او و باشد طریقه مستمره در فرزندان آدم آن قربان پس پیش داشت قربانی را پس قبول کرد الله
تعالی از او بیان این آنکه فرستاد آتشی را از جانب بالا پس برداشت آن آتش قربانی آدم را پس گفت او را جبرئیل که ای آدم بدرستی
که الله تعالى بتحقیق احسان کرد بسوی تو و قتی که تعلیم کرد ترا افعال حج را که بازگشت میکند با آنها بسوی رحمت بر تو و قبول کرد قربان
ترا پس بتراش سر خود را برای فروتنی برای الله عز وجل چون قبول کرد قربان ترا پس تراشید آدم سر خود را برای فروتنی برای
الله عز وجل **اصل** ثم اخذ جبرئیل بید آدم علیه السلام فانطلق به الى البیت فعرض له ابلیس عند الجمرة فقال له ابلیس لعنه الله
یا آدم این ترید فقال له جبرئیل یا آدم ارمه بسبع حصیات وکبر مع کل حصاة تکبیرة ففعل ذلک آدم فذهب ابلیس **شرح**
بعد از آن جسپید جبرئیل بدست آدم علیه السلام پس روانه شد با او بسوی خانه کعبه پس برخورد او را ابلیس نزد میل اول در منی
پس گفت او را ابلیس لعنه الله که ای آدم بکجا اراده داری پس گفت او را جبرئیل که ای آدم بزن او را بهفت سنگریزه و تکبیر
بگو با هر سنگریزه یک تکبیر پس کرد آنرا آدم پس رفت ابلیس بعد از آن برخورد آدم را نزد میل دوم پس گفت او را که ای آدم
کجا اراده داری پس گفت او را جبرئیل که بزن او را بهفت سنگریزه و تکبیر بگو با هر سنگریزه یک تکبیر پس کرد آنرا آدم پس رفت ابلیس
اصل ثم عرض له عند الجمرة الثانیة فقال له یا آدم این ترید فقال له جبرئیل ارمه بسبع حصیات وکبر مع کل حصاة تکبیرة ففعل ذلک
آدم فذهب ابلیس فقال له جبرئیل علیه السلام انک لن تراه بعد مقامک هذا ابدا ثم انطلق به الى البیت فامره ان یطوف بالبیت
سبع مرات ففعل ذلک آدم **شرح** بعد از آن برخورد او را نزد میل سوم پس گفت او را که ای آدم کجا اراده داری پس گفت
او را جبرئیل که بزن او را بهفت سنگریزه و تکبیر بگو با هر سنگریزه یک تکبیر پس کرد آنرا آدم پس رفت ابلیس پس گفت آدم را جبرئیل
علیه السلام که بدرستی که تو نخواهی دید او را ابدا از این جای تو هرگز یا یعنی که دیگر او متمثل نخواهد شد نزد تو بصورت جسمی که نزد تو
و قابل زدن سنگ شود بعد از آن جبرئیل روانه شد با آدم بسوی خانه کعبه پس امر کرد او را باینکه طواف کند بخانه کعبه هفت بار پس
کرد آنرا آدم **اصل** فقال له جبرئیل علیه السلام ان الله قد غفر لک ذنبک وقبل توبتک واحل لک زوجتک **شرح** ظاهر این است که بیان
این وقوف سابق چیزی از قلم کاتبان افتاده باشد زیرا که حلال شدن زنان بعد از سعی و طواف دیگر است چنانچه مذکور شده در او
حدیث سابق و میتواند بود که اصل بصیغه امر باب افعال باشد و چیزی از قلم کاتبان نیفتاده باشد و الله اعلم **یعنی** پس گفت او را
جبرئیل علیه السلام که بدرستی که الله تعالى بتحقیق بخشایش کرد برای تو گناه ترا و قبول کرد توبه ترا و حلال کرد برای تو جفت ترا یا اراده
است که حلال کن برای خود جفت خود را **اصل** السعی طواف النساء سیوم **اصل** عن معویة بن عمار وجمیل بن دراج عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لما طاف آدم بالبیت وانتهى الى الملتزم قال له جبرئیل علیه السلام یا آدم اقر لربک بذنوبک بهذا المکان قال
فوقف آدم فقال یا رب ان لکل عامل اجرا وقد عملت فما اجری فاوحى الله عز وجل الیه یا آدم قد غفرت ذنبک قال یا رب
ولولدی او لذریتی فاوحى الله عز وجل الیه یا آدم من جاء من ذریتک الى هذا المکان واقر بذنوبه وتاب کما تبت ثم استغفر
غفرت له **شرح** ملتزم بفتح زای با نقطه بصیغه مفعول یا اسم مکان باب افتعال اسم موضعی است از دیوار کعبه در جانب برون که
محاذی در کعبه و نزدیک رکن یمانی است بقدر بعد در کعبه است از رکن حجر الاسود و ماخوذ است از التزام بمعنی اعتناق باعتبار آنکه

طایف شکم خود را با آنجا متصل میکند و دعا میکند بالجمله آنچه از حجر یا بعبارت اینکه طایف در آنجا توقف میکند و دعا میکند
و تولدی بتقدیر استفهام است و از قبیل عطف جمله بر جمله است بتقدیر او تولدی بهذا الحجر او ابتدائیه است سوره البقره و من ذریتی
و بیان شده در کتاب الحجه در شرح حدیث اول باب دوم که باب طبقات الانبیاء و الرسل و الائمه علیهم السلام است او الذریتی و
باعتبار اختلاف لفظ دو راوی است یعنی روایت است از معویة بن عمار و جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
چون طواف کرد آدم بخانه کعبه و رسید بسوی ملتزم [illegible] جبرئیل علیه السلام گفت که ای آدم اقرار کن برای
صاحب کمال اختیار خودت بگناهان خود در این مکان امام گفت که پس درنگ کرد آدم برای اقرار و استغفار پس گفت که ای صاحب کمال
اختیار من بدرستی که برای هر عمل کننده مزدی است و بتحقیق عمل کردم [illegible] پس چیست مزد من امام گفت پس وحی کرد
الله عز و جل بسوی او که ای آدم بتحقیق بخشایش کردم گناه ترا آدم گفت که ای صاحب کمال اختیار من آیا برای فرزندان من
یا برای نسل من نیز این مزد هست پس وحی کرد الله عز و جل بسوی او که ای آدم هر که آمد از نسل تو بسوی این مکان و اقرار کرد
بگناهان خود و بازگشت کرد چنانچه بازگشت کردی بعد از آن استغفار کرد بخشایش کردم برای او چهارم اصل عن معویة بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما افاض آدم من منی تلقته الملائکة فقالوا یا آدم بر حجک اما انه قد حججنا هذا البیت قبل ان تحجه
بالفی عام شرح بر بضم با و تشدید را و بسقط [illegible] مجهول یا معلوم باب عرف و باب علم [illegible] عبارت است از بکسر با و
وصل چیزی بچیزی دیگر [illegible] پس بنابر مجهول مراد اینست که متصل بیکدیگر باد [illegible] حج تو [illegible] نشود
یا آمیخته نشود چیزی از غیر [illegible] یا مراد اینست که متصل باد حج تو بالله تعالی [illegible] مقبول او در گاه او شود چنانچه گفته الیه یصعد
الکلم الطیب و بنابر معلوم مراد اینست که وصل کننده باد حج تو ترا بالله تعالی یعنی مقرب درگاه او شوی بسبب حج ابن اثیر در نهایه
گفته که و منه الحج المبرور لیس له ثواب الا الجنة هو الذی لا یخالطه شیء من المآثم و قیل هو المقبول المقابل بالبر و هو الثواب یقال بر الله
حجه و بر الله حجه و ابره برا بالکسر و ابرارا یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون روانه شد
آدم از منی بسوی مکه برخورد [illegible] ملائکه پس گفتند که ای آدم [illegible] حج تو آگاه باش بدرستی که ما بتحقیق حج
این خانه کعبه را پیش از آنکه حج کنی تو دو هزار سال پنجم اصل حدثنی ابو بلال المکی قال رأیت ابا عبد الله علیه السلام
طاف بالبیت ثم صلی فیما بین الباب و الحجر الاسود رکعتین فقلت له ما رأیت احدا منکم صلی فی هذا الموضع فقال هذا المکان الذی
تیب علی آدم فیه شرح حکایت کرد مرا ابو بلال مکی گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که طواف کرد بخانه کعبه بعد از آن نماز کرد
در مکانی که میان در و حجر الاسود است دو رکعت پس گفتم [illegible] ندیدم یکی از شما را که نماز طواف کرده باشد در این مکان امام
گفت که این مکانیست که بازگشت کرده شد بسوی رحمت بر آدم در آن [illegible] طواف [illegible] مقام ابراهیم
نیز میتوان کرد چنانچه می آید در حدیث هفتم باب [illegible] الطواف [illegible] ششم اصل سألت ابا جعفر
علیه السلام عن آدم حیث حج بما حلق رأسه فقال نزل علیه جبرئیل بیاقوتة من الجنة فامرها علی رأسه فتناثر شعره شرح پرسیدم امام
محمد باقر علیه السلام را از آدم وقتی که حج کرد بچه چیز تراشید سر خود را پس گفت که فرود آورد جبرئیل برای او یاقوتی از بهشت پس
کشید آن را بر سر خود پس متفرق شد موی آن باب پنجم اصل باب علة الحرم و کیف صار هذا المقدار شرح [illegible]
بحرم است المقدار مفعول است یعنی این باب بیان سبب حرم شدن [illegible] است و بیان اینکه چون شد آن این مقدار و زیاد و کم
نشد و در این باب یک حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الحرم و اعلامه کیف صار بعضها اقرب من
بعض و بعضها ابعد من بعض فقال ان الله عز و جل لما اهبط آدم من الجنة هبط علی ابی قبیس فشکا الی ربه الوحشة و انه لا یسمع ما کان
یسمع فی الجنة فاهبط الله عز و جل علیه یاقوتة حمراء فوضعها فی موضع البیت فکان یطوف بها آدم و کان ضوؤها یبلغ مواضع الاعلام
فعلم الاعلام علی ضوئها و جعله الله حرما شرح الاعلام بفتح همزه و سکون عین جمع علم بفتح عین و فتح لام میلهاست که بر سر راه ها
ساخته میشود برای جدا کردن زمینی از زمینی و [illegible] بعضی [illegible] تفضیل است و ذکر بعضها ابعد من بعض مانند [illegible]

سانی است

سانی است ابن جوزی در کتاب مثیر العزم گفته که حدود حرم [illegible] المدینة دون التنعیم عند بیوت نفار علی ثلثة امیال و من طریق
الیمن طرف اضاة لبن علی سبعة امیال و من طریق الطائف علی طریق عرفة [illegible] علی احد عشر میلا و من طریق العراق علی ثنیة جبل بالمقطع
علی سبعة امیال کذلک قال ابن الازرق و قال غیره علی ثنیة رجل بالمقطع و من طریق [illegible] شعب آل عبد الله بن خالد بن اسید
علی تسعة امیال و من طریق جدة منقطع الاعشاش علی عشرة امیال و مراد [illegible] فعلم العلم بجهول باب تفعیل
است التعلیم ساختن علم بفتح عین و فتح لام یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از حرم و میلهای آن که چون است که بعضی از آنها نزدیکتر
از بعض دیگر بسوی کعبه و بعضی [illegible] دورتر از بعض دیگر بسوی کعبه پس گفت بدرستی که الله عز و جل چون فرود آورد آدم را از بهشت فرود
بر صفا که جزوی است از ابی قبیس پس شکایت برد بسوی صاحب کمال اختیار خود از دور ماندن از محبوب و از اینکه او نمی شنود آنچه را که
میشنید در بهشت از آوازها پس فرود آورد الله عز و جل برای او یاقوتی سرخ را پس گذاشت آن را در جای خانه کعبه پس بود آدم که طواف
میکرد بآن یاقوت و بود تابش آن یاقوت [illegible] تا جای آن میلها پس ساخته شد آن میلها بنابر تابش آن یاقوت
و گردانید جای تابش را الله تعالی حرم توضیح [illegible] در کعبه [illegible] آنجا متفرق و مختلف در پستی و بلندی است
پس بعضی کوهها با وجود دوری از کعبه چون بسیار بلند بود و میان آن و کعبه کوههای پست بود محل تابش یاقوت شد و برابر
آن از راه که رو آمده است روشن شد بان و علم در آن ساخته شد و بعضی کوهها نزدیک کعبه بود و چون بلند و مانع تجاوز
تابش از آن بود علم [illegible] روشن بآن شده بود نزدیک کعبه شد دوم اصل عن ابی جعفر عن آبائه
علیهم السلام ان الله تبارک و تعالی اوحی الی جبرئیل علیه السلام انا الله الرحمن الرحیم و انی قد رحمت آدم و حواء لما شکیا الی ما شکیا فا
هبط علیهما بخیمة من خیم الجنة و عزهما عنی بفراق الجنة و اجمع بینهما فی الخیمة فانی قد رحمتهما لبکائهما و وحشتهما و وحدتهما و انصب
الخیمة علی الترعة التی بین جبال مکة قال و الترعة مکان البیت و قواعده التی رفعتها الملائکة قبل آدم شرح اهبط [illegible]
[illegible]
[illegible]
تفعیل است التعزیه صبر فرمودن [illegible]
و آن محل [illegible] الترعة [illegible]
[illegible] در حدیث اول باب المنبر وارد
و حفظ النبی صلی الله علیه و آله [illegible] الترعة [illegible] باب الصبر [illegible] استعاره شده [illegible]
[illegible] بیت المقدس و مانند آن و بنابر اول الترعة مکان
البیت تفسیر ترعه [illegible] یعنی روایت است از امام محمد باقر از پدرانش علیهم السلام اینکه
الله تبارک و تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل علیه السلام که من الله الرحمن الرحیم بدرستی که من بتحقیق رحم کردم آدم و حوا را چون شکایت
کردند بسوی من آنچه را شکایت کردند پس فرود آور برای آن دو خیمه را از خیمه های بهشت و تعزیه ده ایشان را از جانب من بمصیبت
جدائی بهشت و جمع کن ایشان را در آن خیمه [illegible] بدرستی که من بتحقیق رحم کردم ایشان را برای گریه ایشان [illegible]
ایشان و تنها ماندن ایشان [illegible] که در میان کوههای مکه است
امام گفت که و ترعه عبارت است از مکان خانه کعبه و اساسهای آن که بلند کرده بودند آنها را ملائکه برای طواف خود پیش از آدم
بدو هزار سال چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب سابق اصل فهبط جبرئیل علیه السلام علی آدم بالخیمة علی مقدار ارکان
البیت و قواعده فنصبها قال و انزل جبرئیل آدم من الصفا و انزل حواء من المروة و جمع بینهما فی الخیمة قال و کان عمود الخیمة
قضیب یاقوت احمر فاضاء نوره و ضوؤه جبال مکة و ما حولها قال و امتد ضوء العمود قال فهو مواضع الحرم الیوم من کل ناحیة من حیث
بلغ ضوء العمود قال فجعله الله حرما لحرمة الخیمة و العمود لانهما من الجنة قال و لذلک جعل الله عز و جل الحسنات فی الحرم مضاعفة و السیئات

مضاعفة قال و مدت اطناب الخيمة حولها فمنتهى اوتادها ما حول المسجد الحرام شرح الارکان جمع رکن بضم راء و سکون کاف و
چهار کنج دیوار خانه از طرف بیرون و مراد اینجا دوری ارکان از یکدیگر است و قواعده بتقدیر و سایر قواعد است زیرا که مراد
بارکان قواعد ارکان است القضیب بفتح قاف و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه شاخ درخت که شکل
ستون خیمه باشد حیز ما حولها راجع بجبال است و مراد پهلوهای جبال است که در ایام قافلات و میلها [illegible] ساخته شده
چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق الله ممتد از کشیده شدن و مراد اینجا پرتو انداختن است و ضمیر فمنتهی راجع بجا [illegible]
مواضع الحرم بتقدیر مواضع امیال الحرم است یعنی پس فرود آورد جبرئیل علیه السلم برای آدم آن خیمه را بر مقدار دوری ارکان
خانه از یکدیگر و مقدار دوری سایه اساسهای آن از یکدیگر پس برپای کرد آنرا امام گفت که و فرود آورد جبرئیل آدم را از
صفا و فرود آورد حوا را از مروه و جمع کرد میان ایشان ه در پایین و طنابهای خیمه امام گفت که و بود ستون خیمه شاخ درخت
یاقوت سرخ پس روشن کرد تابش آن و روشنی آن کوههای مکه را که نمایان بود در مکه و آنچه را که در پهلوی آنها بود امام گفت که
و پرتو انداخت روشنی عمود از سر کوههای یکجانب در را امام گفت که پس آن پهلوی کوهها جاهای میلهای حرام است امروز از هر
جانبی که رسید روشنی عمود امام گفت که پس گردانید آنرا الله تعالی حرم برای حرمت خیمه و عمود زیرا که آنها از بهشت است امام گفت
که و از آنست که گردانید الله عز و جل اعمال صالحه را در حرم چند برابر آنها در غیر حرم و گردانید اعمال قبیحه را در حرم چند برابر
آنها در غیر حرم امام گفت که و کشیده شد طنابهای خیمه در خیمه پس منتهای میخهای آن طنابها کنار مسجد حرام است بدانکه ظاهر آنست
که طول طنابهای مساوی یکدیگر باشد و عمود آنها بهشت باشد چهار در چهار کنج و چهار در چهار میان [illegible] پس محیط مسجد حرام قریب
بشکل محیط دایره باشد و بیان مقدار آن محیط می آید در شرح حدیث سیزدهم و چهاردهم باب ششم اصل قال و کانت اوتادها
من عقیان الجنة و اطنابها من ضفایر الارجوان قال و اوحی الله عز و جل الی جبرئیل علیه السلم اهبط علی الخیمة بسبعین الف ملک
یحرسونها من مردة الشیاطین و یؤنسون آدم و یطوفون حول الخیمة تعظیما للبیت و الخیمة قال فهبط بالملائکة فکانوا بحضرة الخیمة
یحرسونها من مردة الشیاطین العتاة و یطوفون حول ارکان البیت و الخیمة کل یوم و لیلة کما کانوا یطوفون فی السماء حول البیت
المعمور قال و ارکان البیت الحرام فی الارض حیال البیت المعمور الذی فی السماء شرح العقیان بکسر عین بی نقطه و سکون قاف و
یاء دو نقطه در پایین و الف و نون طلای خوب [illegible] الضفایر بفتح ضاد با نقطه
و فاء و الف و کسر همزه و راء بی نقطه جمع ضفیره بفتح ضاد و کسر فاء طنابهای بافته الارجوان بضم همزه و سکون راء بی نقطه و ضم جیم و
تخفیف واو و الف و نون رنگ سرخ المردة بفتح میم و فتح راء بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه جمع مارد [illegible] العتاة
بضم عین بی نقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف جمع عاتی [illegible] یعنی امام گفت که و بود میخهای آن
خیمه از طلای خود روی بهشت و طنابهای آن از بافتهای سرخ امام گفت که وحی کرد الله عز و جل بسوی جبرئیل علیه السلم که فرود
آور در خیمه هفتاد هزار فرشته را که حفظ کنند آنرا از [illegible] شیاطین و آرام دهند آدم را و طواف کنند در دور خیمه
برای تعظیم خانه و خیمه امام گفت که پس جبرئیل فرود آورد آن فرشتگان را پس بودند در دور خیمه [illegible] آنرا از
[illegible] شیاطین که [illegible] بودند و آن فرشتگان طواف میکردند در دور رکنهای خانه و خیمه [illegible] چنانچه
بودند که طواف میکردند در آسمان در دور بیت معمور امام گفت که رکنهای بیت حرام در زمین برابر رکنهای بیت معمور است که
در آسمان است اصل ثم قال ان الله عز و جل اوحی الی جبرئیل بعد ذلک ان اهبط الی آدم و حواء فنحهما عن مواضع قواعد
بیتی و ارفع قواعد بیتی للملائکة ثم لولد آدم فهبط جبرئیل علی آدم و حواء فاخرجهما من الخیمة و نحاهما عن ترعة البیت و نحی الخیمة
عن موضع الترعة قال و وضع آدم علی الصفا و حواء علی المروة شرح بعد از آن امام گفت که بدرستی که الله عز و جل وحی کرد بسوی
جبرئیل بعد از آن که فرود شو بسوی آدم و حوا پس دور کن ایشانرا از جاهای اساسهای خانه من و بلند کن اساسهای خانه مرا برای
فرشتگان من بعد از آن برای فرزندان آدم پس فرود آمد جبرئیل بر آدم و حوا پس بیرون کرد ایشانرا از خیمه و دور کرد

ایشان

ایشانرا از منظر [illegible] و دور کرد خیمه را از جای [illegible] امام گفت که و گذاشت آدم را بر صفا و حوا را بر مروه اصل
فقال آدم یا جبرئیل أبسخط من الله عز و جل حولتنا و فرقت بیننا ام برضا و تقدیر علینا فقال لهما لم یکن ذلک بسخط من الله
علیکما و لکن الله لا یسأل عما یفعل یا آدم ان السبعین الف ملک الذین انزلهم الله الی الارض لیؤنسوک و یطوفوا حول ارکان
البیت و الخیمة سألوا الله ان یبنی لهم مکان الخیمة بیتا علی موضع الترعة المبارکة حیال البیت المعمور فیطوفون حوله کما کانوا
یطوفون فی السماء حول البیت المعمور فاوحی الله عز و جل الی ان انحیک و ارفع الخیمة فقال آدم قد رضینا بتقدیر الله و نافذ
امره فینا شرح پس گفت آدم که ای جبرئیل آیا بغضبی از الله عز و جل تغییر دادی جای ما را و تفریق کردی میان ما یا بر رضا
و تقدیری بر ما پس جبرئیل گفت [illegible] از الله تعالی بر شما و لیکن الله تعالی پرسیده نمیشود از آنچه میکند [illegible]
که جمیع اسرار عمل او معلوم هر کسی نمیتواند شد ای آدم بدرستی که آن هفتاد هزار فرشته که فرود فرستاد ایشانرا بسوی زمین
برای اینکه آرام دهند ترا و طواف کنند در دور رکنهای خانه و خیمه طلب کردند از الله تعالی که بنا کند برای ایشان در جای
خیمه خانه بر جای [illegible] که [illegible] است در برابر بیت معمور پس طواف میکرده باشند در دور آن چنانچه بودند که طواف میکردند
در آسمان در دور بیت معمور پس وحی کرد الله عز و جل بسوی من که دور کنم ترا و بردارم خیمه را پس گفت آدم که راضی شدیم بتقدیر
الله تعالی و گذاری فرمان او در ما اصل فرفع قواعد البیت الحرام بحجر من الصفا و حجر من المروة و حجر من طور سیناء و حجر من
جبل السلم و هو ظهر الکوفة و اوحی الله عز و جل الی جبرئیل ان ابنه و اتمه فاقتلع جبرئیل الاحجار الاربعة بامر الله عز و جل
من مواضعهن بجناحه فوضعها حیث امر الله عز و جل فی ارکان البیت علی قواعده التی قدرها الجبار و نصب اعلامها شرح رفع بفتح
ماضی معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بجبرئیل است طور سیناء مذکور است در سوره مؤمنین جبل السلم بفتح جیم و فتح باء یکنقطه
و فتح سین و تخفیف لام و الف عبارت است از نجف اشرف که در پشت کوفه است باعتبار اینکه بلندتر است از اطراف خود و آب سیل و
[illegible] در کنار دریا است که در این زمان آب ندارد و الموضع عالی محل دفن امیر المؤمنین علیه السلم است و مناسب این که
در کتاب الجنائز در حدیث چهارم باب ما یعاین المؤمن و الکافر که باب سیزدهم است و در حدیث اول باب [illegible] ارواح المؤمنین
که باب [illegible] است و در بعضی نسخ الکعبة است بجای الکوفة و بنابر آن مراد کوهی خواهی بود که در جانب [illegible] است
[illegible] و صاحب قاموس گفته که [illegible] سلام [illegible] قرب عسفان [illegible] و در اوحی الله حالیه است بتقدیر قد ان بفتح همزه و سکون نون مفسره
است و کسر نون برای التقاء ساکنین است ابنه بباء یکنقطه و ساکنه و کسر نون بصیغه امر متصل الهاء یای باب ضرب است اتمه بفتح
و کسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید میم مفتوحه بصیغه امر باب افعال است ذکر تاء در اربعة [illegible] جمع مؤنث در مواضعهن [illegible]
است که در [illegible] تذکیر و تانیث جایز است الجناح بفتح جیم و نون و الف و حاء بی نقطه [illegible] و مراد اینجا
مناسب است یعنی پس جبرئیل بلند کرد اساسهای خانه کعبه را که محترم است بسنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا
که در شام است و سنگی از کوه سلام و آن پشت کوفه است بر حالی که بتحقیق وحی کرده بود الله عز و جل بسوی جبرئیل که بنا کن آن خانه
را و اتمام کن آنرا پس کند جبرئیل آن چهار سنگ را بفرمان الله عز و جل از جاهای آنها بدست خود پس گذاشت آنها را جایی که امر
کرد الله عز و جل در چهار کنج خانه بر اساسهای خانه که تقدیر کرد آنها را [illegible] و واداشت [illegible] نشانهای
آنها را [illegible] اصل ثم اوحی الله عز و جل الی جبرئیل علیه السلم ان ابنه و اتمه
بحجارة من ابی قبیس و اجعل له بابین بابا شرقیا و بابا غربیا قال فاتمه جبرئیل علیه السلم فلما ان فرغ طافت حوله الملائکة فلما نظر آدم
و حواء الی الملائکة یطوفون حول البیت انطلقا فطافا سبعة اشواط ثم خرجا یطلبان ما یأکلان شرح ان در ان فرغ
بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید لصوق جزاء بشرط یعنی بعد از آن وحی کرد الله عز و جل بسوی جبرئیل علیه السلم
که بنا کن خانه را [illegible] رکنها را بنا کردی [illegible] اساسها را نیز بنا کن و اتمام کن آن خانه را بسنگها از ابی قبیس [illegible]
[illegible] چنانچه گذشت در حدیث سوم باب اول و بگردان برای آن خانه دو در [illegible] شرقی و دری غربی امام

کفت ابلیس تمام کرد خانه را جبرئیل علیه السلم پس چون فارغ شد هما تمام طواف کرده شده رد در پیش آن فرشتگان پس چون نظر کردند آدم و حوا بسوی فرشتگان که طواف میکنند و در دور خانه روانه شدند پس طواف کردند هفت شوط بعد از ان بیرون رفتند از جهه خوراک طلب میکردند الحجر را که خورا الله اشارتست باینکه پیش از ان خوراک ایشان از بهشت میرسید باب ششم اصل باب ابتلاء الخلق و اختبارهم بالکعبة شرح این باب بیان کار فرمودن مخلوقان و از مود کردن ایشان بکعبه است در این باب دو حدیث است اول اصل عن عیسی بن یونس قال کان ابن ابی العوجاء من تلامذة الحسن البصری فانحرف عن التوحید فقیل له ترکت مذهب صاحبک و دخلت فیما لا اصل له و لا حقیقة فقال ان صاحبی کان مخلطا کان یقول طورا بالقدر و طورا بالجبر و ما اعلمه اعتقد مذهبا دام علیه و قدم مکة تمردا و انکارا علی من یحج و کان یکره العلماء مجالسته و مسائلته لخبث لسانه و فساد ضمیره شرح لبری بکسر با و بکسرط منسوبست ببصره و بفتح با انخاط بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است الطور بفتح طاء بی نقط و سکون واو و را بی نقط یکبار القدر بفتح قاف و فتح دال بی نقط و را بی نقط استقلال بندمیر و مراد اینجا قدر مشترک میان سه مذهب است اول مذهب معتزله مفوضه دوم مذهب مصوبه از اهل اجتهاد و پیروی ظن سیوم مذهب جماعتی که میگویند که اسد تعالی بعضی احکام را برسول الله علیه السلم واگذاشته و گفته که هر چه رای و ظن تو بران قرار گیرد حکم است الجبر بفتح جیم و سکون با بی نقط و را بی نقط به اختیار کردن و مراد اینجا قدر مشترک میان چهار مذهب است اول مذهب جهم بن صفوان ترمدی دوم مذهب اشاعره سیوم مذهب فلاسفه و ابو الحسین بصری چهارم مذهب مخطئه از اهل اجتهاد و پیروی ظن و تفصیل اینها گذشت در کتاب التوحید و در شرح عنوان باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین که باب سی ام است التمرد برا بی نقط است و دال بی نقط است تجاوز از حد در شرارت یعنی روایت است از عیسی بن یونس گفت که بود ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری پس برگشت از اسلام پس گفته شد او را که ترک کردی مذهب استاد خود را و داخل شدی در مذهبی که نیست اصلی آن را و نیست حقیقتی آن را پس گفت که بدرستی که استاد من بود بغایت خلط کننده بود باین روش که میگفت یکبار القدر و یکبار الجبر و یکبار القدر و یکبار رجوع میکرد و نمیدانم او را که اعتقاد کرده باشد مذهبی را که پاینده شده باشد بر آن اشارتست باینکه از گفتگوی او فهمیدم که اعتقاد باسلام نداشت و ابن ابی العوجاء آمد بمکه برای کمال شرارت و انکار بر آن کس که حج میکند و بود با شرارت که نفرت میکردند علمای اسلام از همنشینی او و گفت و شنید او بسبب تندی که از زبان او ناموزونی نقد او اصل فاتی ابا عبد الله علیه السلم فجلس الیه فی جماعة من نظرائه فقال یا ابا عبد الله ان المجالس امانات و لا بد لکل من به سعال ان یسعل افتاذن فی الکلام فقال تکلم فقال الی کم تدوسون هذا البیدر و تلوذون بهذا الحجر و تعبدون هذا البیت المعمور بالطوب و المدر و تهرولون حوله هرولة البعیر اذا نفر ان من فکر فی هذا و قدر علم ان هذا فعل اسسه غیر حکیم و لا ذی نظر فقل فانک راس هذا الامر و سنامه و ابوک اسه و تمامه شرح السعال بضم سین بی نقط و تخفیف عین بی نقط مصدر باب نصر سرفه کردن و مراد اینجا گفتن سخنی است که باعث سرفه کردن میشود الدوس بفتح دال بی نقط و سکون واو و سین بی نقط مصدر باب نصر کوفتن خرمن بپا حیوانات بر دور خرمن میکردند برای کوفتن خرمن البیدر بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح دال بی نقط و را بی نقط خرمن استعاره کرده بیدر را برای کعبه و دوس بیدر را برای طواف بر دور کعبه الطوب بضم طاء بی نقط و سکون واو و با یک نقطه آجر یعنی پس آمد نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس نشست بسوی امام علیه السلم با جماعتی از موافقان خود در الحاد پس گفت که ای ابو عبد الله بدرستی که مجلسها سپردهاست باین معنی که آنچه در اینها گفته شود باید که در جای دیگر گفته نشود و ناچارست هر کس را که باد او در سرفه اینکه سرفه کند باین معنی که دردی دارم که چاره نیست از اظهار آن آیا پس رخصت میدهی در سخن پس امام گفت که بگو پس گفت که تا چند میکوبید این خرمن را مراد دوش طواف بر دور کعبه است و پناه میبرید بایی حجر الاسود و پرستش میکنید این خانه را که آباد کرده شده با آجر و خشت و گل و میدوید بر دور آن خانه مانند دویدن شتر چون رمیده باشد بدرستی که هر کس تامل کرد در این عمل و اندازه مصلحت آن کرد دانست که این کاریست که بنیاد نهاد آنرا کسی

ازنجا

کر نیکم است نه صاحب نظر پس بکو جواب مرا چه بدرستی که تو سر این کاری و بلندی آن و پدر تو کوهی رسالت که اصل است و تمام آنست اصل فقال ابو عبد الله علیه السلم ان من اضله الله و اعمی قلبه استوخم الحق و لم یستعذبه و صار الشیطان ولیه و ربه یورده مناهل الهلکة ثم لا یصدره و هذا بیت استعبد الله به خلقه لیختبر طاعتهم فی اتیانه فحثهم علی تعظیمه و زیارته و جعله محل انبیائه و قبلة للمصلین له فهو شعبة من رضوانه و طریق یؤدی الی غفرانه منصوب علی استواء الکمال و مجمع العظمة و الجلال خلقه الله قبل دحو الارض بالفی عام فاحق من اطیع فیما امر و انتهی عما نهی عنه و زجر الله منشئ الارواح و الصور شرح مخفی نماند که مقصد ابن ابی العوجاء اینجا استدلالست و مقصد مجیب منع است پس اظهار احتمال کافیست و ذکر سند آن از قبیل تبرع است و تتمه گفتگوی ابن ابی العوجاء و جواب امام علیه السلم اینجا مذکور نیست و بعض آن گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب الحرکة و الانتقال که باب نوزدهم است استوخم بخاء با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است الاستیخام سنگین و ناخوش شمردن چیزی الحق الحاری آمد ستوخم لم یستعذبه بعین بی نقط و ذال با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است الاستعذاب گوارا شمردن خوردنی و آشامیدنی و اینجا استعاره شده برای تحسین چیزی الایراد در آوردن حیوان برای خوردن المناهل بفتح میم و نون جمع منهل بفتح میم و سکون نون و فتح ها آب خورها الاصدار بصاد بی نقط و دال بی نقط و را بی نقط مصدر باب افعال برگردانیدن حیوان از آب خور المحل بفتح میم و فتح حاء بی نقط و تشدید لام جای فرود آمدن و بار گشودن و مراد اینجا آرام کردن انبیای خود را باینکه از جاهای دور بزیارت این خانه آیند الشعبة بضم شین با نقطه و سکون عین بی نقط و با یک نقطه نهر عظیم که از رود خانه جدا شود و ظاهر از جمله چیزی و بهره و اینجا مناسبست الرضوان بکسر و ضم را خوشنودی و مراد اینجا باعث خوشنودی منصوب است استواء الکمال عبارتست از برابر بودن علم و قدرت نسبت به هر چیزی و مراد آیت که این را نصب کرده که عالم است بجمیع جهات حسن و قبح هر فعل و قادرست بر هر چیزی المجمع بفتح میم و سکون جیم و فتح میم مصدر میمی باب افعال است بمعنی اتفاق جمع او راد چیزی که جمع فرود آن بر دو نمانده باشد الجلال بفتح جیم بی عیب و با تنگ بودن احق مبتدا است و مضاف است بمن موصوله اطیع بصیغه ماضی مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بمن موصوله است امر بصیغه ماضی معلوم باب نصر است انتهی بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است عما نایب فاعل است نهی بصیغه ماضی معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمن موصوله است ضمیر عنه راجع بما موصوله است و ذکر نشده زجر بالزاء با نقطه و را بی نقط بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل عطف برنهی است و ضمیر مستتر راجع بمن موصوله است الله خبر مبتدا است منشئ بنون و شین با نقطه و همزه مرفوع و صفت الله است و الارواح عبارتست از اجسام غیر مرئیه بروایت باب عادت مثل ملایکه و جن و آنچه زنده کند آدمی و حیوانات دیگر بانست و الصور عبارتست از اجسام مرئیه مثل ابدان آدمی و حیوانات و سایر اجسام مرئیه یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که هر که گمراه کرده او را الله تعالی و کور کرده دل او را الله تعالی و کور کرده دل او را که چنان نا گوار میشمرد حق را و خوشگوار نمیشمرد او را اصلا و میباشد شیطان کارساز وی و صاحب اختیار او وارد میسازد او را بآبخورهای هلاکت بعد از آن بر نمیگرداند او را از آنها و این خانه الیت که بندگی فرموده الله تعالی بوسیله آن مخلوقان خود را تا امتحان کند فرمان برداری ایشان او را در آمدن نزد آن خانه و تحریص کرده مخلوقان خود را بر بزرگ شمردن آن خانه و زیارت آن خانه و گردانیده آنرا منزلگاه پیغمبران خود و قبله برای نماز گزاران برای او پس آن خانه نهری عظیم است از فیض رضای او و راهیست که رسانند بسوی آمرزگاری او و واداشته شده بر اساس خلایق بنا بر عموم صفات کمال و اتفاق صفات عظمت و جلال آفرید آن خانه را پیش از گستردن زمین بدو هزار سال پس سزاوارتر کسی که فرمان برده شود در آنچه امر کرده و خودداری کرده شده از آنچه نهی کرده از آن و ترسانیده از عذاب آن الله تعالی است که احداث کننده اجسام غیر مرئیه و اجسام مرئیه است دوم اصل و روی ان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله قال فی خطبة له و لو اراد الله جل ثناؤه بانبیائه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الذهبان و معادن العقیان و مغارس الجنان و ان یحشر طیر السماء و وحش الارض معهم لفعل شرح شرح این روایت مذکورست در نهج البلاغه در خطبه قاصعه با اندک تفاوت در الفاظ مراد با بیناد

اینجا ماحبان شریعت علیحده است وایشان شش کسند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم لیس سلیمان و یونس خارجند
از مراد چنانچه ظاهر میشود از تتمه ابجدیت ذهبان بضم ذال بانقطه و سکون ها و با یکنقطه جمع ذهب بفتح ذال و فتح ها است جبان
بکسر جیم و تخفیف نون جمع جنین بفتح جیم است **یعنی** در روایت کرده شده از امیر المومنین صلی الله علیه و آله که گفت در خطبه که او را است
واگر میخواست الله جل شانه با پیغمبران صاحب شریعت خود در جایی که برانگیخت ایشان را ابتدا کند برای ایشان گنجهای طلا را و معدن
های سر زمین را و جایهای درختان باغها را و اینکه جمع کند مرغان آسمان را و حیوانات وحشی زمین را با ایشان تا فرمان ایشان برند
چنانچه با سلیمان او چنین میکرد **اصل** ولو فعل لسقط البلاء وبطل الجزاء واضمحل الابتلاء ولما وجب للقابلین اجور المبتلین
ولا لحق المومنین ثواب المحسنین ولا لزمت الاسماء اهالیها علی معنی مبین ولذلک لو انزل الله من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین
شرح مراد بسقوط اینجا بی اعتبار شدن است البلاء بفتح با یکنقطه و تخفیف لام و الف و همزه منقلبه از واو مصدر باب نصر آزمودن
و مراد اینجا تکلیف است الابتلاء بیا یکنقطه مصدر باب افتعال بمعنی تکلیف بتحمل مشقت قابلین بقاف و با یکنقطه است مبتلین بضم
است بمعنی متحملان مشقت اسماء عبارت است از مومن و منیع و مستحق ثواب مانند اینها اهالی بفتح همزه و کسر لام و تخفیف یا دو نقطه در
زیر باهمین بروزن مفاعل است مبین بصیغه اسم فاعل باب افعال بمعنی اظهار کننده است و مراد اینجا تمیز کننده حق از باطل است مثل
آیت سوره شعرا طسم تلک آیات الکتاب المبین مشار الیه و لذلک سقوط بلاء و نظایر آن است و لو ظرف متعلق است بظلت و تقدیم ظرف برای
افاده حصر است و اشاره است بدفع مذهب معتزله و قدریه که میگویند که هر لطف تا هر را امر الله تعالی واجب است پس در مقدور او نیست
لطفی که باعث ایمان کافران مستمر شود پس بنا بر این میگویند و آیت سوره شعرا ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم
لها خاضعین که این آیت فرو آمده ایشان بی اختیار و علی السویه ایمان میشدند مثل حرکت رعشه و مانند آن از افعال طبیعی و حاصل
دفع آنست که ایشان بی اختیار نمیشدند بلکه آسان میشد ایمان بر ایشان و سهل و بی اعتبار میشد ایمان مومنان نیز چنانچه گفته و لو
فعل لسقط البلوی عن الناس اجمعین و سر این آنست که ایمان از جمله افعال نفسانیه است و آن محال است که بی اختیار فاعل آنها باشد
بلکه تحقیق آنست که هیچ فعل از فاعلش بی اختیار صادر نمیشود و در فاعل حرکت رعشه مانند آن الله تعالی است **یعنی** و اگر میکرد آنچه را
که مذکور شد هر آینه افتاده و سهل میشد التکلیف و لکن ریا میشد تشدید عمل و از هم می پاشید قبول التکلیف از وی مشقت و هر آینه
ثابت نمیشد برای قبول کنندگان التکلیف مزد های متحملان مشقت التکلیف و لاحق نمیشد مومنان را ثواب نیکوکاران و لازم نمیشد نام
های خوب اهلهای آنها را با بر بازگشتن که تمیز کننده میان حق و باطل باشند و برای همین است که اگر انزال میکرد الله تعالی از آسمان
علامت قدرتی را مثل الجبل فوقهم کالظلة فیس انزال کرد لیس میکرد دیدگر و بنای کافران برای آن است مردم تبعی کنندگان **اصل** ولو فعل
لسقط البلوی عن الناس اجمعین و لکن الله جل ثناؤه جعل رسله اولی قوة فی عزائمهم و ضعفة فیما تری الاعین من حالاتهم
مع قناعة تملأ القلوب والعیون غناه و خصاصة تملأ الاسماع والابصار اذاه **شرح** بلوی بفتح با یکنقطه و سکون لام و
واو و الف اسم مصدر باب نصر است بمعنی سختی اجمعین اشاره است بانکه مومنان حقیقی نیز مثل دیگران میشدند و محروم از ثواب عظیم
میشدند و حال آنکه منظور الله تعالی در آفریدن جهان و التکلیف مکلفان رعایت حال مومنان حقیقی است که افراد اعلی در نظر او یعنی
اعتبار اند چنانچه در آخرت در نظر او معتبر است و دنیا بی اعتبار است و بنوا راحت دنیا را برای قران که بی اختیار نداده عالی
در راحت آخرت مومنان که معتبر اند داده شد و رنج عزائم جمع عزیمه است در آیت لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی است
و مراد آنست که قوتمند و اینیا نیست سوای قوت عزائم ایشان که در لوط با ایشان است تا جایی که گویا از نفس ایشان است هم چنانچه
مودت رسول را در تبلیغ رسالت نیست سوای مودت اهل بیت او و حیای او که مربوط باو تا جایی که گویا که نفس او است عزائم بفتح
عین بینقطه و زای بانقطه و الف و یای دو نقطه و با میم مکسوره جمع عزیمه بمعنی مرد قصد است و مراد چیزی چند است از جمله آنها که
صاحب آنها جد در آنها دارد و فرو تمی قناعه بیانیه است بیان ما میکند الغناء بفتح غین بانقطه و نون و الف و همزه منقلبه از یاء
مصدر باب علم بمعنی بی نیازی الخصاصه بفتح خا بانقطه و دو صاد بینقطه مصدر باب علم کم مال بودن الاذاء بفتح همزه و دال بینقطه

والف وهمزه

والف و همزه منقلبه از یا اسم مصدر باب تفعیل رسانیدن حق چیزی بان جز از او اینجا رسانیده مال کم بهیچ جز و رسانیدن بان است **یعنی**
و اگر میکرد آنچه مذکور شده هر آینه افتاده بود سختی از مردمان یعنی خواه مومن و خواه کافر و لیکن الله جل شانه گردانید رسولان صاحب شریعت
خود را صاحبان توانایی در قصد کرده شده هایی که قصدهای ایشان و ناتوانان در آنچه می بینند آنرا چشمها از جمله حالات ایشان که قناعتی است که پر میکند
دلها و چشمهای مردمان را از بی نیازی آن با بیخیر که هر عاقل که مطلع بر آن میشود رشید میکند و چشم و دلش سیر میشود و از بد مال دنیا نمیشود و کم
مالیت که پر میکند گوشها و دیدهای مردمان را رسانید الا آن با بیخیر که هر که آنرا میشنود یا می بیند شکنج می آید **اصل** ولو کانت الانبیاء
اهل قوة لا ترام و عزة لا تضام و ملک تمد نحوه اعناق الرجال و تشد الیه عقد الرحال لکان اهون علی الخلق فی الاختبار و ابعد لهم من الاستکبار
و لامنوا عن رهبة قاهرة لهم او رغبة مائلة بهم فکانت النیات مشترکة و الحسنات مقتسمة و لکن الله اراد ان یکون الاتباع لرسله و التصدیق
بکتبه و الخشوع لوجهه و الاستکانة لامره و الاستسلام الیه امورا له خاصة لا یشوبها من غیرها شائبة و کلما کانت البلوی و الاختبار
اعظم کانت المثوبة و الجزاء اجزل **شرح** لا ترام براء بینقطه و الف و تخفیف میم بصیغه مضارع مجهول غایبه باب نصر است الروم بفتح را و سکون
واو و طلب چیزی برای گرفتن آن بزور لا تضام بضاد بانقطه و الف و تخفیف میم بصیغه مضارع مجهول غایبه باب نصر است الروم بفتح راو
و سکون واو و طلب چیزی برای گرفتن آن بزور لا تضام الضاد بانقطه و الف و تخفیف میم بصیغه مضارع مجهول غایبه باب ضرب است الضیم بفتح ضاد و سکون یا ناقص
کردن حق کسی العقد بضم عین و فتح قاف و دال بینقطه جمع عقده بضم عین و سکون قاف که بندها الرحال بکسر را بینقطه و حا بینقطه جمع رحل
بفتح را و سکون حا زینهای شتران و بر اقهای مسافران و هر دو اینجا مناسب است خبر لکان راجع است بمقدور کانت لام در بیم و با در بیم
برای تعدیه است و جهه عبارت است از امام زمان خواه نبی و خواه وصی چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب النوادر که باب بیست
و سیوم است الکلی وجه الله **یعنی** و اگر میبودند پیغمبران صاحب شریعت اهل قوتی که دست طلب کسی بان نمیرسید و عزتی که کم کرده نمیشد و سلطنتی
کشیده میشد بجانب آن گردنهای مردان با بیخیر که مردان از روی آن میکردند و بسته میشد بر جانب توجه بسوی آن گرهها تنگهای
زینها هر آینه میبود آسانتر بر مخلوقان در از موده میبود و دور کننده تر مخلوقان را از سرکشی و دوری و هر آینه مومن میشدند از ترس که قهر کننده
میبود ایشان را یا طمعی که میل میفرمود ایشان را پس میشدند بسوی ایمان مشترک میان مومن کافر و طاعتها قسمت کرده شده میان صالح
و فاسق و لیکن الله تعالی خواست اینکه باشد پیروی برای رسولان او و باور نمودن کتابهای او و فرو تنی برای جانب او و اطاعت برای
فرمان او و وا دادن خود بسوی او کارهای که برای او باشد و لیس آمیخته نشود آن کارها از غیر آنها آمیخته و هر چند که بوده سختی و آزمودن بزرگ
تر شد ثواب و مزد و افزون **اصل** الا ترون ان الله جل ثناؤه اختبر الاولین من لدن آدم الی الآخرین من هذا العالم باحجار ما تضر
ما تنفع و لا تبصر و لا تسمع فجعلها بیته الحرام الذی جعله للناس قیاما **شرح** ایا نمی بینید که الله جل ثناؤه آزمود کرد پیغمبران از نزد آدم تا
پسینیان از این جهانیان بسنگهایی که ضرر نمیرسانند و نفع نمیرسانند و نمی بینند و نمی شنوند با پیروی گردانیدند آنها را خانه خاص خود
و عزت داده گردانیده آنرا برای مردمان باعث پایداری اشارت است بآیت سوره مایده جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس
اصل ثم وضعه باوعر بقاع الارض حجرا و اقل نتائق الدنیا مدرا و اضیق بطون الاودیة معاشا و اغلظ محال المسلمین میاها بین جبال
خشنة و رمال دمثة و عیون وشلة و قری منقطعة و اثر من مواضع قطر السماء داثر لیس یزکو به خف و لا ظلف و لا حافر **شرح**
اوعر بواو و عین بینقطه و را بینقطه افعل التفضیل است بمعنی ناهموارتر یا بیخ لم لفعل البقاع بکسر با یکنقطه و قاف و عین بینقطه
جمع بقعه بضم و فتح با و سکون قاف سر زمینهای که امتیازی داشته باشند حجر اینجا عبارت از کوه است مراد آنست که صعود بکوههای
آنجا مشکل است یا مراد آنست که کوههای آنجا بی آب و گیاه است اقل القاف و تشدید لام افعل التفضیل است ماخوذ است از قلیل مقابل
کثیر و مراد انجام حاصلتر است و اشارت است بآیت سوره ابراهیم بواد غیر ذی زرع نتائق بفتح نون و تا دو نقطه در بالا و الف
و کسر یا دو نقطه در پایین و قاف جمع نتیقه است و آن فعیله است بمعنی مفعول است ماخوذ است از نتق بفتح نون و سکون تا بمعنی نتاق نقض
صاحب قاموس گفته النائق الفاتق تا آخر پس مراد بنتائق زمینهایی است که شکافته شده باشند بسبب رویانیدن گیاه و درخت در آنها
و ابن اثیر در نهایه گفته که در صفت مکه و الکعبة اقل نتائق الدنیا مدرا النتائق جمع نتیقه فعیله بمعنی مفعوله من النتق و هو ان تقلع الشیء

برقومه منزلها نه لمری به بعد ابرالاجمل و اراد بها بنیها البلاد ارفع بناها و شهر بتهانه موسیقاه بنا موخت ادنی است که اصل التفصیل است بجمع لستر و مراد معنی زمین است که کوه ندارد و باعتبار دیگر لست تر از کوه می باشد یا مراد وی زمین است مطلق المدر بفتح میم و فتح دال سقط و راء سقط زمین خالص از سنگ ریزه و این عبارت است از مرز و بوم طوله و ذکر این احتراز است از جاها که از جاهای دیگر آورده میشود بلکه جا بچه گفته یعنی این قرات کلات المعاشی بفتح میم و عین سقط و شین بالنقط مصدر میمی باب ضرب از زندگانی الدمثه بفتح دال سقط و کسر میم و ثاء نقطه نقطه و این اشارت است بر ریگستان صحراهای که روان چند فرسنگ ریگ و الست بر سر راه قافله حاج از اطراف او شله بفتح واو و کسر شین بالنقط و تخفیف لام ابهای کم الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و راء سقط نشان پای رونده در زمین می بکسر میم و سکون نون و ... است قطر بفتح قاف و سکون طاء سقط و راء سقط جمع قطره است و مراد باران است مواضع قطر السما عبارت است از بیابانها که از ایشان ابی غیر آب باران نمی باشد دائر بدال سقط و الف و کسر ثاء بالنقط و راء سقط مجرور صفت است الوقود بفتح دال و جیم ثاء و سکون واو مصدر باب ... اطراف شدن ... یا بزکو بزای بالنقط و واو مضارع غایب معلوم باب نصر است از زکو زیاد شدن خواه بخوردن باشد و خواه بزاد ان النسل باشد خف بضم خاء بالنقط و تشدید فا عبارت از شتر است ظلف بکسر ظاء بالنقط و سکون لام و فا عبارت است از کاو و گوسفند حافر بحاء سقط و کسر فاء عبارت است از اسب و استر و خر و در جمیع اینها ... کلام است بالسم جزو **یعنی** بعد از ان کردانید خانه خود را در ناهموارترین قطعه های زمین باعتبار کوه و کم حاصل ترین جاهای دنیا باعتبار مرز و بوم و تنگ ترین شکمهای دره ها باعتبار زندگانی در ان بانچه که هوای انجا سازگاری واقف بسیاری که دست پرن و رز عبادر انجا بسیار است مخفی نماند که داخل انجا میشود در چند روز از اول سبب ... معیوب میشود و ... عادت میشود و غلیظ تر جاهای ... و ارفتن ... است باعتبار انکه در جا بسیاست ... کوه بسیار ... درشت در بکمال نرم و چشمه کم آب که در بعضی کوهها انجا است و ... از یکدیگر ... در بیابان بنای که چند رس است با حقیقه کوه اینها انجا جاده ندارد و ... قافله ... رفت و دلیل ... راه کم میکنند و باعث ... قافله عدم میشود ... انکه ... **اصل** ثم امر آدم و ولده ان یثنوا اعطافهم نحوه فصار مثابة لمنتجع اسفارهم و غاية لملقی رحالهم تهوی الیه ثمار الافئدة من مفاوز قفار سحیقة و مهاوی فجاج عمیقة و جزائر بحار منقطعة حتی یهزوا مناکبهم ذللا یهللون لله حوله و یرملون علی اقدامهم شعثا غبرا له قد نبذوا السرابیل وراء ظهورهم و شوهوا باعفاء الشعور محاسن خلقهم ابتلاء عظیما و امتحانا شدیدا و اختبارا مبینا و تمحیصا بلیغا جعله الله سببا لرحمته و وصلة الی جنته و علة لمغفرته و ابتلاء للخالق برحمته یثنوا بضم یاء و سکون ثاء نقطه دخم نون ... مضارع جمع مذکر غایب معلوم باب ضرب است الثنی بفتح ثاء و سکون نون پیچانیدن و این چون متعدی بنفس شود بمعنی دور کردن است و چون متعدی بالی شود مثل اینجا بمعنی میل فرمودن بجانب چیزی و نزدیک کردن باشد الاعطاف بفتح همزه و سکون عین و طاء سقط و ناء جمع عطف بکسر عین و سکون طاء پهلوها نحوه منصوب است بنزع خافض بتقدیر الی نحوه المثابة بفتح میم و ثاء و الف و باء الموقعط بازگشت منتجع بنون و جیم و عین سقط بصیغه اسم مکان باب افتعال است الانتجاع آمدن نزدیک برای طلب احسان الملقی بفتح میم و سکون لام و قاف و الف بصیغه اسم مکان باب افعال جای انداختن بار و مانند آن مثل منزلهای که مهمی میشود بمنزلی که مقصد باشد الرحال بکسر راء سقط و حاء سقط و الف و تخفیف لام جمع رحل بفتح راء و سکون حاء السبابه سفر چنانکه از زبهای شتران ... و اینجا مناسب است ثمار الافئدة از قبیل تشبیه است مثل لجین الماء مفاوز بفتح زای بالنقط است زیراکه موصوف است المفازه بیابان القفار بکسر قاف و فاء و راء سقط جمع قفر مکان خالی از سکنان دار خوردنی و آب میباشد مقلع صفت مفاوز است الجزائر بجیم و زای بالنقط و الف و کسر همزه و راء سقط جمع جزیره و مواضع از زمین که آب دریا است و مردم دریا بان نمیرسد خواه در میان دریا باشد و خواه در کنار دریا باشد و ان بکسر راء و سقط است زیراکه مضاف است منقطعة صفت جزائر است باعتبار اینکه مسافر جزائر از هر جزیره هر چند که در کنار دریا باشد بدریا و

می نشیند غالبا تا جزیره دیگر بخلاف مسافر هوا که بعیشه در هوا است المهاوی بفتح میم و تخفیف ها و کسر واو و تخفیف یاء النقطه در پایین جمع مهوی بفتح میم موضع ترس سال فجاج بکسر فاء و دو جیم است الفج بفتح او فقه بدزای بالنقط مصدر باب نصر و کف دادن انسان جمع منکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف میان شانه و بازو و تحریک منکب کنایت است از رغبت شد ذللا بضم ذال بالنقط و ضم لام اول جمع ذلیل است یرملوا یرملوا ... بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الرمل بفتح واو و فتح میم بنده الشعث بضم شین بالنقط و سکون عین سقط و ثاء سه نقطه جمع اشعث بی سر و سامان الغبر بضم غین بالنقط و سکون با الموقعط و راء سقط جمع اغبر گرد آلود القنع بفتح قاف و سکون نون و عین سقط جمع قنع بکسر قاف سلاح السرابیل بفتح سین سقط و راء سقط و کسر باء الموقعط جمع سربال بکسر سین جامهای دوخته هر دو انجا سقط و سین سقط و راء سقط بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است اهدی سرتراشی بودن بازو بالشعور برای السببیه است خلق بفتح خاء سقط و سکون لام و قاف مفعول له مرد است و این اشارت است باینکه جمعی که موی کاملی که از عادت تراشیدن نداشتند و جمعی که عادت تراشیدن داشتند موی سر را بلند میگذارند پس جمع میان الجمیع برای نوعی از زوق تمی است برای الا الله تعالی ابتلاء مفعول له امر آدم و ولده است و تمحیصا بجاء سقط و صاد سقط عطف است بر ابتلاء و واو در وصلة بفتح واو است و میتواند بود که عاطف باشد بنا بر مذهب بعضی نحاة که شرط نکرده اند در مفعول له اینکه فعل فاعل فعل معلل به باشد غیر جمله رابع به صیغت است رحمه بهر دو جا عبارت از امام زمانست موافق انچه گذشت در کتاب الحجه در تذنیب هشتاد و سیوم باب صد هشتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است در تفسیر رحمتی و سعت کل شی پس مراد اینست که این خانه باعث است برای امام بهدایت امام زمان رعیت را بسوی احکام مشکلات و گرفتاران مانع نشوند و علامتی است برای تکلیف الله تعالی مردمان مستطیع را بملاقات امام زمان برای استفاده از او تا علم باحکام دین منتشر شود در اطراف زمین الوصلة بضم واو و سکون صاد سقط القتال خبری که بحرف **یعنی** بعد از ان امر کرد آدم را و فرزندانش را باینکه میل فرمایند پهلوهای خود را از جانب آن خانه پس آن خانه گردید محل بازگشتن برای جای امید واری از جمله سفرهای ایشان و غایت برای منازل ایشان بیان این انکه متوجه گردید بسوی آن خانه میوه های دلها از بیابانهای خشک و خالی که دور است و جزیرهای دریا که گسسته است و جایهای که دور و دراز است تا انکه حرکت دهند دوشهای خود را در حالی که فروتنی کنند کمان باشند برای الله تعالی بر دور آن خانه و تند روند بر قدمهای خود در حالی که بی سرانجام و غبار آلوده باشند برای رضای الله تعالی بتحقیق انداخته باشند سلاح ها را و لباسهای دوخته را در پس پشت خود یا پیدا که اعرابی از انها کرده باشند و بد سر گوش شده باشند بسبب انقطاع موها سر برای تراشیدن آنها از سرهای خود برای امتحان بزرگ و از مودی شگرف و از ازمودنی سخت دختی کردند سابقا ظاهر نمایان کردانید آن خانه را الله تعالی باعتنی برای رحمت او و رابطه و وسیلۀ بسوی او و بهانه برای امرزیدن او و تکلیف برای مخلوقین بملاقات رحمت او **اصل** ولو کان الله تبارک و تعالی وضع بیته الحرام و مشاعره العظام بین جنات و انهار و سهل و قرار جم الاشجار دانی الثمار ملتف البنی متصل القری بین برة سمراء و روضة خضراء و ارياف محدقة و عراص مغدقة و زروع ناضرة و طرق عامرة و حدائق کثیرة لکان قد صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء **شرح** مشاعر بیان باشد ودرج حرث اول باب بیست و چهارم آدم صلی الله علیه که باب چهارم است القرار بفتح قاف و الف و راء سقط زمینی که حتکم باشد بانچه از روی میوه باشد ایم بفتح جیم و تشدید میم بسیار الدانی بدال سقط و الف و نون و تخفیف و یاء النقطه در پایین نزدیک مثل میوه که دست یابند باز دو حاصل شود چنانچه در سالی دو بار حاصل شود الفصل قوی ملتف الفصال متعلقات بعضی اینها متعلقات ببعض دیگر البنی جمع دمیره بکسر میم و سکون نون برای السببیت است ابرة بفتح با الموقعط و تشدید راء سقط و تا و تا بیش منبع آب و افر که نفع آن بسیار باشد و باین اعتبار چاه زمزم را ابره میناميدند چنانچه می آید در حدیث هفتم باب بیستم که باب ورود تبع و اصحاب الفیل البیت و حفر عبد المطلب زمزم است و تامیث باعتبار نکته که موصوف آن مبین است زیرا در اصل یعنی کثیر الاحسان است السمرا بفتح سین سقط و سکون میم و راء سقط و الف ممدوده صفت ما بل بسیاهی مثل کبود و آب چیز بسیار صاف باشد و عمق

باشد کبود میشابه از وحد بفتح راء بسقط وسکون واو وضاد بالنقطه غزار بردو در باب الدرباف بفتح همزه وسکون را بسقط وباء
بی نقطه و با بیس والف وعاجم ریف بکسر راء وسکون یا از میهان بسیار حاصل المعدقه بجاء بسقط ودال بسقط وقاف بصیغه اسم فاعل
باب افعال احاطه کننده برده در جزی العراقی بکسر عین بسقط ودرا بسقط والف وصاد بسقط جمع عرصه فضاهای خالی از درختان
وزراعت که برای چراگاه حیوانات ضرور است المعدقه لبنین بالنقطه ودال بسقط وقاف بصیغه اسم فاعل باب افعال از مینا که اب
فراوان در ان باشد انامره بنون وضاد بالنقطه وراء بسقط خوش نما عاربودن طرق عبارت از آنست که راههای آن بلبهای
مستحکم باشد وآمد ورفت مردمان در آن بسیار باشد وخوف در آنها باشد اصلا الحدایق بجاء بسقط ودال بسقط و
قاف با جنای حصار دار که در آنجا درختان خرما وغیر آن باشد بکسره بیار مکنفیط وتاء دو نقطه میتوان نمود یعنی اگر خاستی خدا اینکه
الله تعالی میگذاشت خانه خود را که صاحب حرمت است مشاعر خود را که بزرگ است در میان باغها ونهرها وزمین هموار وخوش
هوا که بسیار درختان باشد نزدیک میوه ها باشد وبهم فرورفته گیاه باشد پیوسته مهیا باشد بسبب چشمه آب کبود در مرغزار سبز و
زمینهای بسیار حاصل که محیط بوده باشد وچراگاهی که آب فراوان داشته باشد وزراعت های که خوش دیده باشد وراههای که آبادان
باشد با جاهای حصار دار که بزرگ باشد شهر اینه بی لعبه وینکه الله تعالی تخفیف کرده ملک میکرد ثواب طاعت را برقدر کمی از ادا **اصل**
ثم لو کانت الاساس المحمول علیها والاحجار المرفوع بها بین زمردة خضراء ویاقوتة حمراء ونور وضیاء لخفف ذلک مصارعة الشک
فی الصدور ولوضع مجاهدة ابلیس عن القلوب ولنفی معتلج الریب من الناس **شرح** الاساس بکسر همزه ودو سین بسقط جمع اس
بضم همزه وتشدید سین اصول دیوار مثل انچه از دل از رکنهای دیوار که بنا یافت علیها نایب فاعل محمول است وضمیر راجع باساس
وبر اینها قیاس است المرفوع بها باء بفتح یاء بکنقیط وسکون یاء دو نقطه در پایین جز کمان است مراد آنست که بایستی باشد از
زمرد ویاقوت یا سبز وسنی که خشتی زمرد باشد وخشتی یاقوت پس مجموع آن زمرد سبز نباشد ویاقوت تمام نباشد وتار وحوت در زمرده
ویاقوته برای اشارت بانست که دو خشت زمرد مثلا در پهلوی هم نباشد در یکرک المعتلج بعین بسقط وفتح لام وجیم بصیغه مصدر
میمی باب افتعال بجد وبر نشدن موجهای دریا ومانند آن **یعنی** بعد از آنچه مذکور شد اگر خانه کعبه اصول دیوار هایش که بر پا کرده
شده بر انهاست با سنگهای که بالا برده شده بسبب اینهاست میان زمرد سبز ویاقوت سرخ ودرخشیدن وتابش هر اینه تخفیف میداد
آن شتاب شک را در سینه ها وهر اینه وامیگذاشت جهاد با ابلیس را از دلهای مومنان وهر اینه برطرف میکرد تلاطم امواج
تهمت را از مردمان **اصل** ولکن الله عز وجل یختبر عبیده بانواع الشدائد ویتعبدهم بالوان المجاهد ویبتلیهم بضروب المکاره
اخراجا للتکبر من قلوبهم واسکانا للتذلل فی انفسهم ولیجعل ذلک ابوابا الی فضله واسبابا ذللا لعفوه **شرح** المجاهد بفتح میم و
جیم والف وکسر ها ودال بسقط جمع مجهد بفتح میم وفتح ها موافق جهد بضم جیم وسکون ها بمعنی مشقت ودر بعضی نسخ بصیغه مصدر
باب مفاعلت است بمعنی جهاد وذللا بضم ذال بالنقطه وضم لام جمع ذلول بکسر ذال وتشدید لام است بمعنی جاده که در راه می باشد وباعث
وضوح راه میشود **یعنی** ولیکن الله عز وجل می ازماید بندگان خود را بانواع سختی ها وبندگی میفرماید ایشان را بانواع رنگ
مواضع مشقت وگرفتار میکند ایشان را باقسام ناخوشیها برای بیرون کردن تکبر را از دلهای ایشان وبرای ساکن کردن فروتنی
را در ذوات ایشان وبرای اینکه گرداند آنچه را که مذکور شد درهایی بسوی فضل رحمت او وراههایی که جاده هاست برای آمرزگاری
او که اطاعت کنند **اصل** وفتنه لما قال الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین
من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین **شرح** این فقره در نهج البلاغه در خطبه نیست ودر ذیل خطبه دیگر که
عنوان آن نیست ومن کلام له علیه السلام خاطب به اهل البصرة علی جهة اقتصاص الملاحم چنین است که لما انزل الله سبحانه قوله
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون علمت ان الفتنة لا تنزل بنا ورسول الله صلی الله علیه وآله بین
اظهرنا فقلت یا رسول الله ما هذه الفتنة التی اخبرک الله بها فقال یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی تا آخر وشاید این
اشارت باشد باینکه الف ولام ومیم در الم برای دلالت بر وقوع سه فتنه عظیمه است یکی در سال اول وفات رسول الله صلی

الله علیه وآله ودیگری در سال سی ام ودیگری در سال چهلم وفتنه بکسر فاء وفتح تاء دو نقطه در بالا ونون وضمیر غایب عطف بر عفو است و فتن
جمع فتنه بکسر فاء وسکون تاء است بمعنی تمیز کردن بد از خوب مثل گداختن طلا بالنقره برای جدا کردن غش چنانچه گذشت در کتاب الحجة
در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب التمحیص والامتحان است ودر ترکیب این آیت چند احتمال است از الجمله اینکه ان یقولوا بتقدیر ب
ان یقولوا باشد وظرف متعلق به یترکوا باشد وواو در وهم لا یفتنون برای عطف بر مدخول آن ودر ان نیز که ان یترکوا باشد واین عطف با نفی
است زیرا که آن چون لفظا داخل جمله اسمیه شود وتشدید نون مفتوحه می باشد **یعنی** وبرای جدا کردن اهل او را ست از دروغ
چنانچه گفته در سوره عنکبوت که آیا گمان کردند این مردمان زیرا که واگذاشته شوند در اینکه گویند که مومن شده ایم وایشان را
گرداننده تمیز کرده نخواهند شد وهر اینه بتحقیق تمیز کردیم جماعتی که در زمانه پیشین از ایشان بودند بعد از انبیا وآن جمع پس هر اینه
خواهد دانست البته الله تعالی جمعی را که راست گفتند در دعوی ایمان وهر اینه خواهد دانست البته دروغگویان را در دعوی ایمان را و
مخفی نماند که سبب حدوث علم بالله تعالی را انبوهی از مزلت وفتنه بر خلط اولیا ومومنان با دوستان نظیر آنچه گذشت در کتاب التوحید
در حدیث ششم باب النوادر که باب سی وسوم است در تفسیر آیت سوره زخرف فلما آسفونا انتقمنا منهم پس علم اینجا عبارت از
اعلام اولیا ومومنان است ودر مجمع البیان گفته که قرائت علی علیه السلام فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین بضم الیاء وکسر
اللام فیهما وهو المروی عن جعفر بن محمد ومحمد بن عبد الله بن الحسن ودر القاموس الزهریة گفته ولیعلمن الکاذبین وقرار الفتا ولیعلمن
الفا فقیین وشاید که ابن قرائتها از قبیل نقلها از ابن ماجد باشد وراجع شود بانچه گفتیم **باب هفتم اصل باب حج ابراهیم واسمعیل**
وبنائهما البیت ومن ولی البیت بعدهما علیهم السلام **شرح** این باب بیان حج ابراهیم واسمعیل است وبنای ایشان خانه کعبه را وکسی
که والی کعبه باشد بعد از ایشان علیهما السلام ودر این باب هجده حدیث است ودر ذیل حدیث چهارم کلام مصنف است **اول اصل**
علی بن ابراهیم عن ابیه والحسین بن محمد عن عبدویه بن عامر وغیره ومحمد بن یحیی عن احمد بن محمد جمیعا عن احمد بن
محمد بن ابی نصر عن ابان بن عثمان عن ابی العباس عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لما ولد اسمعیل حمله ابراهیم وامه علی
حمار واقبل معه جبرئیل حتی وضعه فی موضع الحجر ومعه شیء من زاد وسقاء فیه شیء من ماء والبیت یومئذ ربوة حمراء من مدر فقال
ابراهیم لجبرئیل علیهما السلام ههنا امرت قال نعم قال ومکة یومئذ سلم وسمر وحول مکة یومئذ ناس من العمالیق **شرح** والحسین مرفوع عطف بر علی
است ودر اکثر نسخ عبدویه بفتح دال وفتح واو وسکون یاء دو نقطه در پایین وها است ودر بعضی نسخ عبد الله است ولکن موافق
است با کتب رجال میرزا محمد در وسیط گفته عبد الله بن عامر بن عمران بن ابی عمر الاشعری ابو محمد شیخ من وجوه اصحابنا ثقة
جش له کتاب عنه ابن اخیه الحسین بن محمد بن عامر جش وگفته عبدویه الکوفی روی عنه ابن جبلة ق وغیره مجرد در معطوف
بر عبدویه است وضمیر راجع بعبدویه است جمیعا عبارت است از ابراهیم ابن هاشم واز عبدویه وغیره واز احمد بن محمد بن عیسی
واو منصوب است و واو عاطفه بر ضمیر منصوب است بالحجر موضع است الحجر بضم جیم وسکون حاء بسقط وراء بسقط سور انعام وران
آن والف ولام اینجا برای عهد خارجیست واشارت است بانچه می آید در حدیث هفتم باب نهم که دو کان عند زمزم حجر منه و
العل السقاء بکسر سین بسقط وقاف والف ممدوده ظرف آب که از پوست بز غاله باشد الربوه بفتح وضم وکسر راء بسقط
وسکون باء یکنقطه وواو موضعی از زمین که بلند است ومراد اینجا بنائیست که از سنگ بنا شده وبمرور ایام دیوارهای
آن کوتاه شده باشد وآنچه از سر دیوارهای آن افتاده باشد در میان آن جمع کرده شده باشد پس مانند تل شده باشد
ووصف آن بحمرة اشارت است باینکه از آجر بوده یعنی مراد بمدر اینجا خشت پخته است واز این ظاهر میشود که اول بنا در
زمان فرعون بهم رسیده ثابت نیست امرت بصیغه مجهول مخاطب یا متکلم وحده است السلم بفتح سین بسقط وفتح لام مخفف و
تخفیف میم درخت طلاق السمر بفتح سین بسقط وتخفیف میم مضموم وراء بسقط درخت موز وان میوه نیست مردف که خورنده میداد
گاهی حمل ظرف بر ظرف میشود بنوعی از مجاز برای افاده اینکه در آن ظرف غیر این مظروف چیزی نیست وگاهی عکس میشود برای
افاده اینکه آن مظروف در غیر این ظرف نیست واز قبیل اول است ومکه یومئذ سلم وسمر والفا از قبیل اول است حول مکه

بوده نامی از العمالیق و از قبیل دوم است ایج اسم جماعات العمالیق بفتح عین مهمله و تخفیف میم والف و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در
پایین و قاف اولاد عملیق بکسر عین و سکون میم یا عملاق ابن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح **یعنی** روایت از علی بن ابراهیم از پدرش
ابراهیم بن هاشم و روایت کرده حسین بن محمد از عبدویه بن عامر و غیر او و روایت کرده محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی همگی از احمد بن ابی
نصر بزنطی از ابان بن عثمان از ابو العباس فضل بن عبد الملک از امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفت که چون زاده شد اسمعیل بار کرد او
را ابراهیم و مادرش را برد از کوفه و آمد با او جبرئیل تا آنکه گذاشت او را در جای سوراخ موران و با او بود چیزی از توشه و چیزی که
در آن چیزی از آب بود و خانه کعبه در آن روز بلندی بود سرخ از خشت پخته پس گفت ابراهیم جبرئیل علیه السلام را که آیا اینجا مامور شده
که ایشان را بگذاری گفت آری امام گفت که مکه در آن روز درخت طلاق و درخت موز بود و در حوالی آن روز مردمانی بودند از اولاد
عملیق **اصل** و منه حدیث آخر عنه ایضا قال فلما ولی ابراهیم قالت هاجر یا ابراهیم الی من تدعنا قال ادعکما الی رب هذه البنیة قال فلما
نفد الماء و عطش الغلام خرجت حتی صعدت علی الصفا فنادت هل بالوادی من انیس ثم انحدرت حتی اتت المروة فنادت مثل ذلک
ثم اقبلت راجعة الی ابنها فاذا عقبه یفحص فی ماء فجمعته فساخ و لو ترکته لساح **شرح** حدیث مضاف است بسوی ضمیر راجع بسوی غیر ابراهیم
بن هاشم است یا مراد دیگری غیر احمد بن محمد بن عیسی است البنیه بکسر و ضم باء یک نقطه و سکون نون و یاء دو نقطه در پایین بنا کرده شده
باء و کسر نون و تشدید یاء اسم کعبه است العطش بفتح عین بی نقطه و فتح طاء بی نقطه و شین با نقطه مصدر باب علم تشنگی و مراد اینجا تشنه شدن
بسبب تشنگی است و برطرف شدن شیر از پستانهای او و قرینه اینکه اسمعیل در آن وقت شیرخواره بود زیرا که مادرش او را تقاضای القتال
جزا الشرط میکند و جهت بکار بی نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب علم است الحجر بفتح حاء و فتح راء شکل اشکال عقبه
بفتح و عین بی نقطه و کسر قاف و باء یک نقطه و ضمیر راجع باسمعیل مرفوع و مبتدا است تفحص بفاء و حاء بی نقطه و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب
باب منع است خبر مبتدا است و ضمیر مستتر راجع بعقبه است و اسناد مجازی است زیرا که عقب آلت فحص است چنانچه می آید در حدیث آینده
که فحص الصبی برجله الفحص بفتح فاء و سکون حاء کاویدن زمین مراد این است که چون اسمعیل بسیار تشنه و ضعیف شده بود پاشنهای خود را
بر زمین میمالید چنانچه عادت طفل ضعیف خوابیده بر پشت است و در وقت جوشش چیزی فساخ و بخاء با نقطه است لساح بحاء بی نقطه
است **یعنی** و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این بر سبیل است که امام گفت که پس چون برگردانید ابراهیم گفت هاجر که
ای ابراهیم بسوی که وا میگذاری ما را گفت که وا میگذارم شما را صاحب کل اختیار این بنا کرده شده امام گفت که پس چون تمام شد آن آب
و تشنه شد پسر تشکل شد هاجر تا آنکه بالا رفت بر صفا پس ندا کرد که آیا در این دره هیچ انسی هست بعد از آن روانه شد تا آنکه
آمد نزد مروه پس ندا کرد مثل آن بعد از آن رو آورد برگردنده بسوی پسر پس ناگاه یافت او زمین را میکاوید در میان آبی
که از آن زمین میجوشید پس جمع کرد هاجر آن آب را با خاک که بر دور آن خاک بحث تا روان نشود پس آن آب فرو نشست و اگر هاجر
میگذاشت آن را هر آینه بر روی زمین روان میشد **دوم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
ابراهیم لما خلف اسمعیل بمکة عطش الصبی وکان فیما بین الصفا والمروة شجر فخرجت امه حتی قامت علی الصفا فقالت هل بالوادی
من انیس فلم یجبها احد فمضت حتی انتهت الی المروة فقالت هل بالوادی من انیس فلم تجب ثم رجعت الی الصفا وقالت ذلک
حتی صنعت ذلک سبعا فاجری الله ذلک سنة واتاها جبرئیل فقال لها من انت فقالت انا ام ولد ابراهیم قال لها الی من ترککم فقالت
اما لئن قلت ذلک لقد قلت حیث اراد الذهاب یا ابراهیم الی من ترکتنا فقال الی الله عز و جل فقال جبرئیل علیه السلام لقد وکلکم الی
کاف **شرح** خلف بتشدید لام است الصبی طفل شیرخواره فلم تجب بصیغه مجهول غایبه باب افعال است اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه
است لئن بفتح لام و کسر همزه و تخفیف نون است و آن شرطیه است و استعاره شده اینجا برای محض تعجب از وقوع چیزی که محقق الوقوع است
باعتبار اینکه آن شرطیه موضوع است برای افاده تردد وقوع و شرط و لهذا مخصوص است بمستقبل و ممکن است شاید این باشد مراد قطب که
گفته که آن بکسر همزه و تخفیف نون ظاهر بمعنی قدم باشد چنانچه ابن هشام در مغنی اللبیب از او نقل کرده قلت در اول بصیغه ماضی
است و در دوم بصیغه متکلم است لام لقد برای لام قسم مقدر است و آیت سوره زخرف و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله و مثل این

فتره گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب اول و می آید در حدیث اول باب فضل المقام بالمدینة تا آخر باب و در لیست و نوزدهم است
الی الله عز و جل مناجات نموده و باید گذشت در حدیث اول این باب لیقول رب هذه البنیة زیرا که هر دو نقل با معنی است در زبان
عرب بوده و کلکم بتخفیف کاف بصیغه ماضی معلوم باب نصر است او کل بفتح واو و سکون کاف و الف اسمش کار کسی بدیگری **یعنی** روایت
از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ابراهیم چون واگذاشت اسمعیل را در مکه تشنه شد آن طفل شیرخواره و بود در میان
صفا و مروه درختانی پس تشکل شد مادر او تا آنکه ایستاد بر صفا پس گفت که آیا در این دره هیچ انسی هست پس جواب نداد او را هیچ
پس رفت تا رسید بسوی مروه پس گفت که آیا در این دره هیچ انسی هست پس جواب داده نشد بعد از آن برگشت بسوی صفا و گفت آنرا
تا آنکه بجا آورد آنرا هفت بار پس جاری ساخت الله تعالی آنرا طریقه برای مردمان در عمره و حج و آمد نزد او جبرئیل علیه السلام
پس گفت او را که چه کسی تو پس گفت که من کنیز صاحب فرزند ابراهیم پس گفت او را که بسوی که وا گذاشت شما را پس هاجر گفت که
آگاه باش هر آینه اگر گفتی آنرا هر آینه بتحقیق گفتم جایی که اراده کرد رفتن را که ای ابراهیم بسوی که وا گذاشتی ما را پس گفت بسوی
الله عز و جل پس گفت جبرئیل علیه السلام که هر آینه بتحقیق وا گذاشت شما را بسوی کافی ذی عظیم **اصل** قال وکان الناس یجتنبون الممر
الی مکة لمکان الماء ففحص الصبی برجله فنبعت زمزم قال فرجعت من المروة الی الصبی وقد نبع الماء فاقبلت تجمع التراب حوله مخافة ان
یسیح الماء ولو ترکته لکان سیحا قال فلما رأت الطیر الماء حلقت علیه فمر رکب من الیمن یرید السفر فلما رأوا الطیر قالوا ما حلقت الطیر الا
علی ماء فاتوهم فسقوهم من الماء واطعمهم الرکب من الطعام واجری الله عز و جل لهم بذلک رزقا وکان الناس یمرون بمکة فیطعمونهم
من الطعام ویسقونهم من الماء **شرح** طیر بفتح طاء و سکون یاء جمع طایر است حلقت بحاء بی نقطه و تشدید لام و قاف بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است التحلیق پرواز کردن مرغ در بلندی بر دور چیزی الرکب بفتح راء و سکون کاف جمع یا اسم جمع راکب سواران شتر
غیر منصوب در التوهم و نظایر آن از قبیل وضع جمع در موضع تثنیه است نظیر آنچه بعد و قد گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب
جامع فی الحائض والمستحاضة که باب نهم است **یعنی** امام گفت که بودند مردمان با پرورش که اجتناب میکردند از گذر بسوی مکه برای
دوری میان آب از اینجا پس کاوید زمین را آن طفل شیرخواره بپای خود پس جوشید آب زمزم امام گفت که پس هاجر برگشت
از مروه بسوی آن طفل بر حالی که بتحقیق جوشیده بود آن آب پس رو آورد جمع میکرد خاک را در دور آن آب از ترس اینکه روان
شود آن آب که بیرون آمده و دیگر بیرون نیاید و اگر وا میگذاشت آنرا هر آینه می بود روان امام گفت که پس چون دیدند
مرغان آب او دور زدند بر آن پس گذشتند شتر سواران که از یمن بودند اراده داشتند سفر را پس چون دیدند مرغان را گفتند
که دور نزدند این مرغان مگر بر آبی پس آمدند نزد ایشان پس آب دادند آن شتر سواران آنرا از آن آب و خورانیدند ایشان را آن
شتر سواران از خوردنی و جاری ساخت الله عز و جل بر اهل آن بسبب آن روزی را و بودند مردمان با پرورش که گذر میکردند
بمکه پس میخورانیدند ایشان را از خوردنی و ایشان می آشامانیدند آنها را از آن آب **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال امر الله عز و جل ابراهیم ان یحج و یحج باسمعیل معه و یسکنه الحرم فحجا علی جمل احمر وما معهما الا جبرئیل علیه السلام فلما بلغا الحرم قال له جبرئیل یا ابراهیم
انزلا فاغتسلا قبل ان تدخلا الحرم فنزلا واغتسلا واراهما کیف یتهیآن للاحرام ففعلا ثم امرهما فاهلا بالحج وامرهما بالتلبیات
الاربع التی لبی بها المرسلون **شرح** یحج بصیغه معلوم باب نصر است و ما خوذ است از حج بکسر حاء بی نقطه و کذا باب حج کعبه
قصد مناسک مقرره با در باسمعیل برای تعدیه است و این حکایت بعد از آن بوده که اسمعیل بزرگ شده بود و مادر او در
مکه گذاشته و شام رفته بوده نزد پدر حرف الا بالا بلند کردن آواز تلبیه برای احرام اهلا بالحج بمعنی بر این است که در آن وقت
عمره متعه پیش از حج مقرر نشده بود پس حج در آن وقت منحصر در حج افراد بوده زیرا که اهلال بحج تمتع در مکه واقع میشود چنانچه
ظاهر میشود در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه و آله که باب بیست و هفتم است تلبیات اربع عبارت است از لبیک اللهم لبیک
لبیک لا شریک لک لبیک و می آید در حدیث سیوم باب التلبیة که باب هشتاد و دویم است و این تلبیات فرض است و باقی مستحب است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امر کرد الله عز و جل ابراهیم را با آنکه حج کند و حج بدهد اسمعیل را با خود و سکنی

کند او را در حرم ملائکه حج کردند بر شتر سرخی که سرخ مو بود و مینمود با ایشان که جبرئیل علیه السلام پس چون رسیدند بحرم ملائکه گفت جبرئیل
پس چون رسیدند بحرم ملائکه گفت جبرئیل که ای ابراهیم فرود آیید پس غسل کنید پیش از آنکه داخل شوید بحرم را پس فرود آمدند و غسل کردند
و وانمود کرد ایشان را که چون آماده شوند برای احرام باید که تلبیه بگویند و احرام را با ایشان گفت مثل بیرون کردن جامه دوخته و پوشیدن جامه
احرام و برهنه کردن سر و مانند اینها و این جمله بر آنست که در آن وقت احرام در اول حرم بوده و احرام از مواقیت که بیان میشود در احادیث باب
مواقیت الاحرام که باب یکصد و چهارم است مقرر شده بعد از آن امر کرد ایشان را پس آواز بلند کردند بالبیک حج و امر کرد ایشان را که بجا آورند تلبیه
کردند بانچه رسول الله صلی الله علیه و آله اصل حتی صار بهما الی باب الصفا فنزلا و قام جبرئیل بینهما و استقبل البیت فکبر الله و کبرا و هلل الله و هللا و حمد
الله و حمدا و مجد الله و مجدا و اثنی علیه و فعلا مثل ذلک و تقدم جبرئیل و تقدما یثنیان علی الله عز و جل و یمجدانه حتی انتهی بهما الی موضع الحجر فاستلم
جبرئیل و امرهما ان یستلما و طاف بهما اسبوعا ثم قام بهما فی موضع مقام ابراهیم علیه السلام فصلی رکعتین و صلیا ثم اراهما المناسک و ما
یعملان به فلما قضیا مناسکهما امر الله ابراهیم علیه السلام بالانصراف و اقام اسمعیل وحده ما معه احد غیر امه شرح باء در بهما برای
ملابست یا برای تعدیه است اثنی بثاء سه نقطه و نون و الف منقلب از یاء بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاثناء ستایش
نیکو کردن بتکرار تکبیر و تهلیل و حمد و تمجید و مانند اینها یعنی بعد از آن روانه شد با ایشان تا در صفا یعنی موضع در مسجد حرام که برابر صفاست
پس فرود آمدند از شتر و ایستادند و ایستاد جبرئیل میان ایشان پس رو بخانه کعبه کرد پس تکبیر کرد الله تعالی را یعنی گفتن الله اکبر و تکبیر کردند
و تهلیل کرد الله تعالی را یعنی گفتن لا اله الا الله و تهلیل کردند و سپاس کرد الله تعالی را یعنی گفتن الحمد لله و سپاس کردند و تنزیه کرد الله تعالی
را یعنی گفتن سبحان الله و تنزیه کردند و ستایش کرد بر الله تعالی بتکرار اینها و کردند مثل آن و پیش آمد جبرئیل و پیش آمدند ستایش
میکردند بر الله عز و جل و تنزیه میکردند او را تا آنکه رسید با ایشان بسوی جای حجر الاسود پس دست بحجر الاسود مالید جبرئیل و امر کرد
ایشان را که دست بمالند و طواف خانه کرد با ایشان هفت شوط بعد از آن ایستاد با ایشان در جای مقام ابراهیم علیه السلام که در
آن وقت مقام ابراهیم بود پس گزارد دو رکعت پس گزاردند بعد از آن وانمود کرد ایشان را افعال حج و آنچه را که عمل کنند بآن
مثل وقوف عرفات و مشعر و مانند اینها پس چون ادا کردند افعال حج خود را امر کرد الله تعالی ابراهیم علیه السلام را برگشتن بسوی شام
و ماند اسمعیل تنها او و همراه او هیچکس جز مادرش اصل فلما کان من قابل اذن الله لابراهیم فی الحج و بناء الکعبة و کانت العرب
تحج الیه و انما کان ردما الا ان قواعده معروفة فلما صدر الناس جمع اسمعیل الحجارة و طرحها فی جوف الکعبة فلما اذن الله له فی البناء
قدم ابراهیم علیه السلام فقال یا بنی قد امرنا الله ببناء الکعبة و کشفا عنها فاذا هو حجر واحد احمر فاوحی الله عز و جل الیه ضع بناءها
علیه و انزل الله عز و جل علیه اربعة املاک یجمعون الیه الحجارة فکان ابراهیم و اسمعیل یضعان الحجارة و الملائکة تناولهما حتی تمت
اثنی عشر ذراعا و هیأ له بابین بابا یدخل منه و بابا یخرج منه و وضعا علیه عتبا و شرجا من حدید علی ابوابه و کانت الکعبة عریانة
فصدر ابراهیم و قد سوی البیت و اقام اسمعیل شرح عرب بفتح عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و بای یکنقطه اینجا عبارت است از جمعی
که ساکن بوده اند در ناحیه از نواحی مدینه که آنرا عربه بفتح عین و فتح راء مینامند اگرچه لغت ایشان در آن وقت لغت عرب
نبوده و آن لغت بعد از اسمعیل بهم رسیده صاحب قاموس گفته که و العربة محرکة النهر الشدید الجری و النفس و ناحیة قرب المدینة
اقامت قریش بعربة فنسبت العرب الیها و هی باحة العرب و باحة دار ابی الفصاحة اسمعیل علیه السلام و گفته که اول من ... قحطان و
ابو الیمن و هو اول من تکلم بالعربیة ردم بفتح راء بی نقطه و سکون دال بی نقطه خانه درهم ریخته دوازده ذراع از سر سنگ
سرخ تا سر دیوار است بقرینه الحدیث الآتی در حدیث هفتم این باب که کانت الکعبة علی عهد ابراهیم علیه السلام تسعة اذرع
چنانچه بیان میشود یدخل بصیغه مجهول باب افعال است و منه نایب فاعل است و بر این قیاس است یخرج عتب بفتح عین بی نقطه
و فتح تاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه جمع عتبه آستانه یعنی چوب ... که در پهلوی دو آستان میدارد و اینجا در چوب است که بالا یا در بیرون
میکردند یکی در پایین در و دیگری در بالای در الشرج بفتح شین بالفظ و فتح راء بی نقطه و جیم جمع شرجه دستها ... و مراد
اینجا حلقهای در است که برای گرفتن آنهاست در وقت بستن و گشودن در یا برای ... که ... است و ... دولت

دو دولت

دو دسته میدار کرده و حلقه ست من حدید صفت شرج است علی ابوابه نیز صفت شرج است سوی البیت ماضی معلوم یا مجهول باب تفعیل است
یعنی پس چون شد در سال آینده و دستور داد الله تعالی برای ابراهیم در حج و بنای کعبه و بودند عرب با بزرگی حج میکردند بسوی
در خانه با آنکه آن خانه خراب بود لیکن اینقدر بود که بجای دیوارهای آن پی ها بود پس چون برگشتند مردمان عرب از حج در سال
سابق جمع کرد اسمعیل سنگ را برای بنای کعبه و انداخت آنها را در درون کعبه پس چون دستور داد الله تعالی برای ابراهیم در بنای
کعبه آمد ابراهیم علیه السلام پس گفت که ای پسرک من بتحقیق امر کرده ما را الله تعالی به بنای کعبه و دور کردند آنچه را که در کعبه بود از کعبه پس ناگاه
اصل آن یک سنگ سرخ بود پس وحی فرستاد الله عز و جل بسوی ابراهیم که بگذار بنای کعبه را بر آن سنگ و فرود فرستاد الله عز و جل چهار
فرشته را تا جمع میکردند بسوی ابراهیم سنگ را و بود ابراهیم و اسمعیل با بزرگی که میگذاشتند سنگ را در بنای کعبه و فرشتگان
میدادند ایشان را تا آنکه تمام و بلند شد کعبه دوازده ذراع از سر سنگ سرخ تا سر دیوار و ساختند برای خانه دو در دری که دخول
از آن باشد و دری که خروج از آن باشد و گذاشتند در آن خانه عتبه چند و دسته چند از آهن بر درهای آن و بود کعبه برهنه پس برگشت
ابراهیم برحالی که بتحقیق راست کرده بود کعبه را و ماند اسمعیل در مکه اصل فلما ورد علیه الناس نظر الی امرأة من حمیر اعجبه جمالها
فسأل الله عز و جل ان یزوجها ایاه و کان لها بعل فقضی الله علی بعلها الموت و اقامت بمکة حزنا علی بعلها فاسلی الله ذلک عنها و
زوجها اسمعیل و قدم ابراهیم للحج و کانت امرأة موفقة و خرج اسمعیل الی الطائف یمتار لاهله طعاما فنظرت الی شیخ شعث فسألها
عن حالهم فاخبرته بحسن حالهم و سألها عنه خاصة فاخبرته بحسن الدین و سألها ممن انت فقالت امرأة من حمیر فسار ابراهیم و لم یلق اسمعیل
و قد کتب ابراهیم کتابا فقال ادفعی هذا الی بعلک اذا اتی ان شاء الله شرح حمیر بکسر حاء بی نقطه و سکون میم و فتح یاء دو نقطه در زیر
و راء بی نقطه قبیله ایست در یمن اسلی بسین بی نقطه و الف منقلب از واو بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاسلاء دور
کردن اندوه از کسی قدم بتشدید دال از باب تفعیل است الحج بکسر حاء بی نقطه حرکت بجانب خانه کعبه و آن مفعول و مفعول له قدم است و مراد
اینست که پیش از موسم حرکت بجانب کعبه کرد برای عمره یمتار بالف و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الامتیار
آوردن خوراک از جای دور یعنی پس چون وارد شدند بر اسمعیل مردمان در موسم حج نظر کرد بسوی زنی از حمیر که خوش آمد او را
جمال او پس طلب کرد از الله عز و جل که جفت کند آن زن را با او و بود آن زن را شوهری ظاهر اینست که اسمعیل ندانسته باشد که او شوهر
دارد پس قرار داد الله تعالی بر شوهر او مرگ را و آن زن ماند در مکه بسبب اندوه بر شوهرش پس زدود الله تعالی آن اندوه را
از آن زن و جفت کرد او را با اسمعیل و پیش آمد ابراهیم حرکت بجانب کعبه را و بود آن زن توفیق داده شده ...
... رفته بود اسمعیل بسوی طائف می آورد برای اهل خود خوراکی را پس آن زن نگاه کرد بسوی پیرمردی پراکنده
احوال پس پرسید آن زن را از حال آن خانواده پس آن زن خبر داد او را بخوشی حال و ابراهیم پرسید آن زن را از اسمعیل بخصوص پس
آن زن خبر داد او را بخوشی سلوک و ابراهیم پرسید آن زن را که از کدام قبیله تو پس گفت زنی ام از حمیر پس رفت ابراهیم و ندید
اسمعیل را و بتحقیق نوشت ابراهیم نامه را پس گفت بده این را بسوی شوهر خود چون آید ان شاء الله اصل فقدم علیها اسمعیل فدفعت
الیه الکتاب فقرأه فقال اتدرین من هذا الشیخ فقالت لقد رأیته جمیلا فیه مشابهة منک قال ذلک ابراهیم فقالت وا سوأتاه
منه فقال و لم نظر الی شیء من محاسنک فقالت لا و لکن خفت ان اکون قد قصرت شرح ... بصیغه اسم مفعول باب
مفاعله است بمعنی چیزی که مانند آن باشد چیزی دیگر و مراد اینست که در او چیزی بود که از جانب تو مانند آن است ...
گره در وقت اظهار اندوه می باشد السوء بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه ... منقلب از یاء
متکلم است و هاء ساکنه برای مبالغه در کشیدن آواز است المحاسن بفتح میم جمع محسن بفتح میم و فتح سین جای حسن و آن کنایه است
از اعضای که از بیگانه پنهان می باشد مثل سینه و پستان یعنی پس آمد بر سر آن زن اسمعیل پس داد بسوی او آن مکتوب را پس
خواند آنرا پس گفت که آیا میدانی که کیست این پیرمرد پس آن زن گفت که هر آینه بتحقیق دیدم او را خوش صورت و در او بود چیزی که
مانند آن بود از جانب تو گفت که ابراهیم است پس آن زن گفت وا سوأتاه من از او پس اسمعیل گفت که چرا آیا نظر کرد بسوی چیزی

از موضع حسن بدان تو پس گفت که نه ولیکن ترسیدم که باشم با پیرزنی که تحقیق تقصیر کرده باشم در تعظیم او **اصل** وقالت له المرأة و
کانت عاقلة فهلا تعلق على هذين البابين سترين سترا من هنا و سترا من هنا فقال لها نعم فعملا لهما سترين طولهما اثنا عشر ذراعا
فعلقاهما على البابين فاعجبها ذلك فقالت فهلا احوك للكعبة ثيابا فتسترها كلها فان هذه الحجارة سمجة فقال لها اسمعيل بلى فاسرعت
في ذلك وبعثت الى قومها بصوف كثير تستغزلهم فقال ابو عبد الله عليه السلام وانما وقع استغزال النساء من ذلك بعضهن لبعض لذلك
شرح بلى بفتح با و تشدید لام و الف حرف تحقیق است ماخوذ است از اهل استفهام ... پس چون ... دران است
در جواب اگر بلی واقع میشود چنانچه نعم واقع میشود فعلق صیغه مضارع متکلم باب تفعیل مرفوع است طولهما ... از طول مجموع
من حیث المجموع پس طول هر یک شش ذراع بوده ذراع بکسر ذال با نقطه مقدار است که از سر آرنج تا سر انگشت میانین است و
گاهی از سر آرنج تا بند دست را نیز ذراع مینامند ... صیغه مضارع متکلم باب ... منصوب است الاستغزال البتین با نقطه در
با نقطه مصدر باب استفعال ... وحش راینه ... آن وقت است بعضهن مجرور بدل
النساء است لام در لبعض لام الصیاد است پس بعض معمول استغزال است بحسب معنی مثل ... ضارب
زید است لام در لذلک برای السببیت است و حش راینه ذلک استغزال زن اسمعیل است و مراد آنست که چون او آن را کرد متعارف
شد و شرع آن بر طرف شد **یعنی** که گفت او را آن زن و بود عاقله که پس چرا آویزم بر این دو در دو پرده پرده ازاینجا و پرده
ازاینجا پس اسمعیل گفت او را که آری می آویزم پس ساختند برای آن دو در دو پرده که درازی مجموع آنها دوازده ذراع بود پس
آویختند آن دو پرده را بر آن دو در پس خوش آمد آن زن را پس از آن گفت که پس بیافم برای کعبه جامها تا بپوشانم که ... اینجا
آن چه بد است که این سنگها بد نماست پس گفت او را اسمعیل بلی بیاف پس شروع کرد و شتاب کرد در آن و فرستاد بسوی قبیله خود
پشم بسیار که تکلیف رشتن میکرد آن زن را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که و ... رشتن زنان از یکدیگر
وقت بعض آنان در نیخ و البنیان عمل **اصل** قال فاسرعت واستعانت فی ذلک فکلما فرغت من شقة علقتها فجاء الموسم
وقد بقی وجه من وجوه الکعبة فقالت لاسمعیل کیف نصنع بهذا الوجه الذی لم تدرکه الکسوة فکسوه خصفا فجاء الموسم وجاءته
العرب على حال ما كانت تأتيه فنظروا الى امر اعجبهم فقالوا ينبغي لعامل هذا البيت ان يهدى اليه فمن ثم وقع الهدي فاتى كل
فخذ من العرب بشيء تحمله من ورق ومن اشياء غير ذلك حتى اجتمع شيء كثير فنزعوا ذلك الخصف واتموا الكسوة البيت وعلقوا عليها
بابين **شرح** استعانت بعین بی نقطه و نون صیغه ماضی معلوم معتل العین واوی باب استفعال است و مراد آنست که مدد خواست
از اسمعیل یا از بعض قبیله خود الشقة بضم و کسر شین با نقطه و تشدید قاف جامه از جامهای علیحده بافته شده باشد بر یکدیگر وصل
شود علقتها بعین بی نقطه و قاف صیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است الموسم بفتح میم و سکون واو و کسر سین بی نقطه و تخفیف
میم زمان اجتماع مردمان در مکه و حوالی آن برای اعمال حج الکسوة بکسر و ضم کاف و سکون سین بی نقطه پوشش الخصف بفتح خا با نقطه
و فتح صاد بی نقطه و فا جمع خصفه حصیری که بافته شده از برگ درخت خرما حال مضاف است ما مصدریه است یهدی بصیغه مضارع
غایب مجهول باب افعال یا باب تفعیل است هدی بفتح ها و سکون دال و تخفیف یا است یا بکسر دال و تشدید یا است یعنی آنچه
تحفه برند برای کعبه الفخذ بفتح فا و کسر و سکون خا با نقطه و ذال با نقطه طایفه از جمله قبیله بزرگ علقوا البتین بی نقطه و قاف
صیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و تعلیق آویختن و آویختن درست برای اینکه هر وقت که حاجت باشد بسته شود یا البتین با
نقطه و قاف صیغه ماضی معلوم باب ضرب است الغلق ... و علیها برای السببیت است و ضمیر راجع بکسوه است یا بین عبارت
از دو در است در دیواری که بر دور کعبه کشیده شده بود و محیط مسجد الحرام بوده در زمان ابراهیم و اسمعیل چنانچه می آید در
در حدیث یازدهم و جه از دو هم این باب مراد آنست که برای حفظ کسوه از دزدان دو در برای دو دره مسجد الحرام قرار داده
تا منفع نمانند که ظاهر آنست که یکی میان حجر اسود و میان صفا باشد و دیگری در جانب مغرب که میان کعبه و میان آن در یا باشد که در
این ایام که اسم آن باب ابراهیم است والله اعلم **یعنی** امام گفت که پس شتاب کرد و مدد خواست در آن بافتن و هر بار که فارغ شد

ازیک پاره جامه آویخت آن را پس نزدیک شد موسم حج و تحقیق مانده بود روی از رویهای کعبه پس گفت اسمعیل را که چون میکنیم
با این روی که در نیافت آن را این جامه پس پوشانیدند آن را و او حصیرها پس آمد موسم و آمدند نزد او عرب
بر نهج آمدن ایشان نزد او در سابق پس نظر کردند بسوی کاری که خوش آمد ایشان را پس گفتند که سزاوار است برای کارکن این
خانه اینکه هدیه فرستاده شود بسوی او پس از اینجا حادث شد هدیه کعبه پس آوردند هر طایفه از عرب چیزی که حامل آن میشدند
با پیچ که گرداندش آن و از ... و از چیزهای غیر آن تا آنکه مجتمع شد چیزی کثیر پس کندند آن حصیرها را و اتمام کردند پوشش خانه
را و آویختند بر آن پوشش دو در **اصل** ولم تكن الكعبة يومئذ مسقفة فوضع اسمعيل فيها اعمدة مثل هذه
الاعمدة التي ترون من خشب وسقفها اسمعيل بالجرائد وسواها بالطين فجاءت العرب من الحول فدخلوا الكعبة ورأوا عمارتها فقالوا
ينبغي لعامل هذا البيت ان يزاد فلما كان من قابل جاءه الهدي فلم يدر اسمعيل كيف يصنع فاوحى الله عز وجل اليه ان انحره واطعمه الحاج
شرح من در اول برای السببیت است الخشب بضم خا با نقطه و ضم و سکون شین با نقطه و بای یک نقطه و بفتح خا و فتح شین جمع خشب
بفتح خا و فتح شین درختها ... اینجا باعتبار آنست که ستون خانه برای بعض درختان که حاصل است می باشند و بیشتر درختان بر سر
ستون است پس جرید متصل بیکدیگر بوده مانند ... در سقف این خانه ای بعض بلاد می باشد من در دوم و سیوم بمعنی فی است
ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است انحر بنون و حای بی نقطه و را بی نقطه صیغه امر باب منع است النحر زدن کارد و مانند آن
در گلو سینه شتر برای کشتن آن **شرح** و نبود کعبه با پیروش که نبود سقف کرده شده پس گذاشت اسمعیل در آن ستونها را مثل
این ستونهای که می بینید برای بعض در چوب و سقف کرد آن را اسمعیل از چوبهای درخت خرما و هموار کرد آن را بگل پس آمدند
عرب در آن سال پس داخل شدند کعبه را پس دیدند عمارت آن را که زیاد شده بود پس گفتند که سزاوار است برای سازنده این
خانه اینکه زیاد داده شود پس چون شد در سال آینده آمد نزد اسمعیل شتران هدی پس ندانست اسمعیل که چون کند با
آن هدی پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او که نحر کن هدی را و بخوران آن را با اهل حج **اصل** قال وشكا اسمعيل الى ابراهيم
قلة الماء فاوحى الله عز وجل الى ابراهيم ان احتفر بئرا يكون منها شراب الحاج فنزل جبرئيل فاحتفر قليبهم يعني زمزم حتى ظهر
ماؤها ثم قال جبرئيل عليه السلام انزل يا ابراهيم فنزل بعد جبرئيل فقال يا ابراهيم اضرب في اربع زوايا البئر وقل بسم الله **شرح**
ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است احتفر صیغه مضارع متکلم باب افتعال است و میتواند بود که صیغه امر باشد جمله یکون منها
صفت محفر است و آن ... باینکه چاهی بود اما کاوید برای حاج فنزل اشارت است باینکه همان چاه اول را عمیق تر کرد
و چاهی علیحده نکند القلیب بفتح قاف و کسر لام و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه چاه کهنه و این نیز اشارت است به
که چاهی علیحده احداث نکرد ظهر بظا با نقطه و تشدید ها و را بی نقطه صیغه ماضی معلوم باب تفعیل برای تکثیر است مثل موتت الابل
ماء ... فاعل است ذکر نزول ابراهیم بعد از جبرئیل مبنی بر آنست که چون آب چاه بغایت بسیار باشد آدمی معاون از
ملایکه در آن فرو نمیتواند رفت **یعنی** امام گفت که شکایت کرد اسمعیل بسوی ابراهیم از کمی آب زمزم پس وحی کرد الله عز وجل
بسوی ابراهیم که میکنیم چاهی که باشد از آن چاه آب میدهد حاجیان پس فرو رفت جبرئیل پس کند چاه کهنه ایشان را یعنی زمزم
را تا آنکه ظاهر بسیار شد آب آن بعد از آن گفت جبرئیل علیه السلام که فرو شو ای ابراهیم پس فرو شد بعد از جبرئیل پس جبرئیل گفت
ای ابراهیم که بزن در چهار کنج این چاه و بگو که بسم الله **اصل** قال فضرب ابراهيم عليه السلام في الزاوية التي تلي البيت
وقال بسم الله فانفجرت عين ثم ضرب في الزاوية الثانية وقال بسم الله فانفجرت عين ثم ضرب في الثالثة وقال بسم الله فانفجرت
عين ثم ضرب في الرابعة وقال بسم الله فانفجرت عين وقال له جبرئيل اشرب يا ابراهيم وادع لولدك فيها بالبركة وخرج ابراهيم عليه
السلام وجبرئيل جميعا من البئر فقال له افض عليك يا ابراهيم وطف حول البيت فهذه سقيا سقاها الله ولد اسمعيل فسار ابراهيم وشيعه
اسمعيل حتى اخرجه من الحرم فذهب ابراهيم ورجع اسمعيل الى الحرم **شرح** سقیا بضم سین بی نقطه و سکون قاف و یا دو نقطه در پایین
و الف مقصوره در اصل اسم مصدر است بمعنی باران بسیار داده و اینجا مراد آب بسیار است سقاها از باب ضرب است یا از باب

تفضیل است و ضمیر مفعول به دوم است که مقدم شده و مفعول اول است که مؤخر شده **یعنی** امام گفت که پس زد ابراهیم علیه السلام در رکنی
که نزدیک کعبه است و گفت بسم الله پس جوشید چشمه بعد از آن زد در کنج دوم که نزدیک یک رکن حجر الاسود است و گفت بسم الله پس جوشید چشمه
بعد از آن زد در کنج دوم که نزدیک رکن عراقی است و گفت بسم الله پس جوشید چشمه بعد از آن زد در کنج سیوم که در جانب شام است
و گفت بسم الله پس جوشید چشمه بعد از آن زد در کنج چهارم که در جانب جنوب است و گفت بسم الله پس جوشید چشمه و گفت او را جبرئیل
که بیاشام ای ابراهیم و دعا کن برای فرزندان خود در این چاه به برکت و برون آمد ابراهیم علیه السلام و جبرئیل با هم از چاه پس
گفت ابراهیم را که بریز بر سر خود ای ابراهیم و طواف کن دور این خانه پس این آب خوراکیست که این ما بنید از نزد الله تعالی
بعد از آن اسمعیل پس روانه شد ابراهیم بجانب شام و تشییع کرد او را اسمعیل تا آنکه بیرون رفت از حرم پس رفت ابراهیم و بر
گشت اسمعیل بسوی حرم **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال ان الله عز وجل امر ابراهیم ببناء الکعبة وان یرفع قواعدها ویری
الناس مناسکهم فبنی ابراهیم واسمعیل البیت کل یوم سافا حتی انتهی الی موضع الحجر الاسود قال ابو جعفر علیه السلام فنادی ابو قبیس
ابراهیم علیه السلام ان لک عندی ودیعة فاعطاه الحجر فوضعه موضعه ثم ان ابراهیم علیه السلام ان لک عندی ودیعة فاعطاه الحجر فوضعه
موضعه ثم ان ابراهیم علیه السلام اذن فی الناس بالحج فقال ایها الناس انی ابراهیم خلیل الله وان الله امرکم ان تحجوا هذا البیت
فحجوه فاجابه من یحج الی یوم القیمة وکان اول من اجابه من اهل الیمن قال وحج ابراهیم علیه السلام هو واهله وولده **شرح** الساف
بسین بی نقطه والف منقلب از واو و فاء رگ دیوار است وران لک بفتح همزه و سکون لام ... مفرد است با کسر همزه و تشدید نون
است اهل یمن زوجات ... هر چند کدام ولد باشد صاحب قاموس در جمله معانی اهل گفته که والرجل زوجته **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت بدرستی که الله عز وجل امر کرد ابراهیم را به بنای کعبه و اینکه بلند کند چهار
اساس آن را و تعلیم کند مردمان را اعمال حج ایشان پس بنا کرد ابراهیم و اسمعیل خانه کعبه را هر روزی یک رگ از دیوار تا رسیدند
تا آنکه خانه رسید بجای حجر الاسود گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس ندا کرد کوه ابوقبیس ابراهیم علیه السلام را که تراست نزد من
امانتی پس داد ابراهیم را حجر الاسود پس گذاشت آن را در جای آن بعد از آن بدرستی که ابراهیم علیه السلام ندا کرد در مردمان بحج پس گفت
ای گروه مردمان بدرستی که منم ابراهیم خلیل الله بدرستی که الله تعالی امر کرده شما را که حج کنید این خانه را پس حج کنید آن را پس جواب
داد او را هر که حج میکند تا روز قیامت و بود اول کسی که جواب داد ابراهیم را از اهل یمن امام گفت که حج کرد ابراهیم علیه السلام او
و زن او ساره و فرزند او اسحق با همدیگر که بعد از عود ابراهیم از مکه بجانب شام با اتفاق یکدیگر حج کردند **کلام مصنف اصل**
فمن زعم ان الذبیح هو اسحق فمن ههنا کان ذبحه وذکر عن ابی بصیر انه سمع ابا جعفر و ابا عبد الله علیهما السلام یزعمان انه اسحق فاما زرارة
فزعم انه اسمعیل **شرح** من زعم عبارت است از ابان بن عثمان چنانچه از آنکه مذکور میشود در سند حدیث پنجم این باب و اشاره باینها
آخر حدیث چهارم است که قال وحج ابراهیم علیه السلام هو واهله وولده کان بفتح کاف و تشدید همزه مفتوحه و نون ماضی غائب معلوم
باب تفعیل است ماخوذ است از کان بالسکون همزه که مصدر باب منع است بمعنی استقامت صاحب قاموس گفته کان کمنع استقدت و
گفته در سین بی نقطه و دال بی نقطه مشدد ... استقام ذبحه منصوب و مفعول کان است و ضمیر راجع باسحق است و این اشارت است باینکه
جمعی که دعوی میکنند که ذبیح اسمعیل است استدلال میکنند بر مدعای خود باینکه مکه جای اسمعیل بوده و اسحق باینجا نیامده پس ذبیح
بودن اسحق مستقیم نیست و این حدیث چهارم جواب ایشانست در مقام منع پیش از شروع در استدلال بر ذبیح بودن اسحق بروایت
ابی بصیر و ذکر بصیغه غائب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بمن زعم است و نقل از ابی بصیر اشارت است بآنچه می آید در حدیث نهم این باب
فاما زرارة فزعم انه اسمعیل کلام مصنف است و اشارت است باینکه روایت از زراره از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
مخالف روایت ابی بصیر است از ایشان و مصنف رحمه الله ترجیح روایت ابی بصیر کرده بقرینه اینکه ذکر آن میکند در حدیث نهم این
باب و ترک نقل روایت زراره کرده بالکلیه و بقرینه اینکه در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب المشیة والارادة که باب
بیست و ششم است نقل کرده که ذبیح اسحق است و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب نوادر المعانی گفته روی عن داود بن کثیر ا

الرقی قال

الرقی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ایهما کان اکبر اسمعیل او اسحق وایهما کان الذبیح فقال کان اسمعیل اکبر من اسحق بخمس سنین وکان
الذبیح اسمعیل وکانت مکة منزل اسمعیل وانما اراد ابراهیم ان یذبح اسمعیل ایام الموسم بمنی قال وکان بین بشارة الله ابراهیم باسمعیل وبین
بشارة الله باسحق خمس سنین اما تسمع لقول ابراهیم علیه السلام حیث یقول رب هب لی من الصالحین انما سأل الله عز وجل ان یرزقه غلاما
من الصالحین وقال فی سورة الصافات فبشرناه بغلام حلیم یعنی اسمعیل من هاجر قال ففدی اسمعیل بکبش عظیم فقال ابو عبد الله علیه السلام
ثم قال وبشرناه باسحق نبیا من الصالحین وبارکنا علیه وعلی اسحق یعنی بذلک اسمعیل قبل البشارة باسحق فمن زعم ان اسحق اکبر من اسمعیل
وان الذبیح اسحق فقد کذب بما انزل الله عز وجل فی القران من نبأهما مخفی نماند که شاید که عدم التفات مصنف بمضمون این روایت
برای این باشد که دلالت آنچه استدلال بآن شده از سوره صافات بر اینکه ذبیح اسمعیل است ممنوع است زیرا که ابراهیم نگفت که رب
با صالحی پس مقصود او از رب هب لی من الصالحین طلب فرزندیست که از ساره باشد زیرا که از او اولاد صالحانست بخلاف هاجر و می آید در اول
آخر کتاب الروضه پیش از حدیث العابد که ساره خواهر لوط بوده و دختر لاحج بوده ولاحج پیغمبر منذر بوده و رسول نبوده پس غلام حلیم عبارت
از اسحق است و جواب بعد از این در سوره صافات ذکر شده که سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین وبشرناه و
باسحق نبیا من الصالحین پس این آیت از قبیل عود بسوی بیان مبدأ حال ابراهیم است و بشارت باسحق بعد از این حال است و بعد از
دادن غلام حلیم است والفا میگوییم که نظیر این در حکایت نوح در سوره صافات پیش از این مذکور است زیرا که بعد از
بیان نجات نوح ذکر کرب عظیم والقاء ذریت او و پس گفته که سلام علی نوح فی العالمین و بعد از آن گفته که ثم اغرقنا الاخرین و معلوم است
که اغراق اخرین بعد از حصر باقی در ذریت نوح بوده زیرا که بنی نوح در کشتی غیر ذریت او هم بوده اند و مدتی باقی مانده اند بعد از
اغراق اخرین و ابن بابویه فقیه در ذیل باب فضائل الحج گفته که وسئل الصادق علیه السلام عن الذبیح من کان فقال اسمعیل لان الله عز وجل
ذکر قصته فی کتابه ثم قال وبشرناه باسحق نبیا من الصالحین وقد اختلفت الروایات فی الذبیح فمنها ما ورد بانه اسمعیل ومنها ما ورد بانه اسحق ولا سبیل
الی رد الاخبار متی صح طرقها وکان الذبیح اسمعیل لکن اسحق لما ولد بعد ذلک تمنی ان یکون هو الذی امر ابوه بذبحه فکان یصبر لامر الله ویسلم له
کصبر اخیه وتسلیمه فینال بذلک درجته فی الثواب فعلم الله ذلک من قلبه فسماه بین ملائکته ذبیحا لتمنیه لذلک و در کتاب الخصال در باب الاثنین
بعد از ذکر اخبار اختلاف الروایات تا آخر گفته که وعن ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام فی قول النبی صلی الله علیه وآله انا ابن الذبیحین یرید
بذلک العم لان العم قد سماه الله عز وجل ابا فی قوله ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله
ابائک ابراهیم واسمعیل واسحق وکان اسمعیل عم یعقوب فسماه الله فی هذا الموضع ابا مخفی نماند که بنابر ترجیح روایت ابی بصیر توجیهی دیگر از برای
انا ابن الذبیحین که منافی توجیه سابق نباشد میتوان کرد زیرا که میتواند بود که نسب نبی صلی الله علیه وآله باعتبار یکی از اجداد آن باسحق
نیز رسد و دختر زادگی این دولت چنانچه هر یک از ائمه بعد از امیر المؤمنین علیهم السلام ابن رسول الله میخوانده اند و باین اعتبار است
که عیسی بن مریم از بنی آدم است والفا مخفی نماند که آنچه ابن بابویه در توجیه ذبیح بودن اسحق گفته در توجیه ذبیح بودن اسمعیل نیز مانند آن
میتوان گفت **یعنی** پس هر که دعوی کرد که ذبیح اسحق است پس از اینجا مستقیم کرد ذبح اسحق را و نقل کرد از ابی بصیر که او شنید از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام که دعوی میکردند که ذبیح اسحق است پس اما زراره پس دعوی کرده در روایت خود که ذبیح اسمعیل است **پنجم**
اصل قال ابو الحسن علیه السلام یعنی الرضا علیه السلام للحسن بن الجهم ای شیء السکینة عندکم قال لا ادری جعلت فداک وای شیء هی قال
ریح تخرج من الجنة طیبة لها صورة کصورة وجه الانسان فتکون مع الانبیاء وهی التی نزلت علی ابراهیم صلی الله علیه وآله حیث
بنی الکعبة فجعلت تأخذ کذا وکذا فبنی الاساس علیها **شرح** سکینه مذکور است در سوره البقره که ان یاتیکم التابوت فیه سکینة
من ربکم و در سوره الفتح فانزل الله سکینته علی ... بمعنی ... الاساس بکسر همزه جمع است بمعنی اصول دیوار و مفرد آن
اساس بفتح همزه و اس بفتح همزه و ضم و فتح و کسر همزه و تشدید سین است **یعنی** گفت ابو الحسن علیه السلام یعنی
امام رضا علیه السلام حسن بن جهم را که چه چیز است سکینه نزد شما گفت که نمیدانم قربانت شوم و چه چیز است آن گفت که بادی است که
بیرون می آید از بهشت که خوشبوست از امور تبت مانند صورت روی آدمی پس می باشد با پیغمبران و آن همانست که فرود آمد بر ابراهیم

صلی الله علیه وآله جایی که بناء کعبه را پس شروع کرد و میرفت چنین و چنین تا اینکه در چهار ضلع کعبه میکرد و دید پس ابراهیم بنا کرد و اصول
دیوارها را بر افراز آن **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما امر ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام ببناء البیت و تم بناؤه قعد
ابراهیم علی رکن ثم نادی هلم الحج هلم الحج فلو نادی هلموا الی الحج لم یحج الا من کان یومئذ انسیا مخلوقا ولکنه نادی هلم الحج فلبی الناس
فی اصلاب الرجال لبیک داعی الله لبیک داعی الله عز وجل فمن لبی عشرا یحج عشرا ومن لبی خمسا یحج خمسا ومن لبی اکثر
من ذلک فبعدد ذلک ومن لبی واحدا حج واحدا ومن لم یلب لم یحج **شرح** هلم بفتح هاء و ضم لام و تشدید میم مفتوحه اسم فعل است
بمعنی بیا و در لغت اهل حجاز افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث در آن مساویست و در لغت اهل نجد مساوی نیست الحج بفتح حاء
بی نقطه مفتوح و منادی بحذف حرف ندا است بتقدیر یا ایها الحج و مراد حج افعال مخصوص است و تکرار هلم الحج برای تاکید است و اطلاق
مفید برای ثبت که ابراهیم ملتفت اهل نجد سخن گفته باشد زیرا که در آن زمان لغت عرب نبوده بلکه مقصود تقریب بآیت که مخاطب
او مردمان نبوده اند پس حج مرعو بوده از هرکه صادر توانند شد و معهود الیه نبوده از مردمان که در آن وقت مخلوق بوده اند
پس الحج بمعنی آنست که مکلف بحج نیستند بمحض آن تکلیف بلکه محتاج می‌اند بخطابهٔ دیگر که دلالت کند بر شرکت جمعی که بعد از آن
وقت موجود شوند نظیر الحج و اخ است و خطابات قرآن مثل یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا **یعنی** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون مامور شد ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام بساختن خانه کعبه و تمام شد ساختن آن نشست ابراهیم
بر رکنی پس ندا کرد که بیائید بحج بیائید بحج و اگر ندا میکرد که بیائید بسوی حج مکلف بحج نمیشد بمحض این تکلیف مگر کسی که بود در آن
وقت آدمی مخلوق ولیکن او ندا کرد که بیائید بحج پس تلبیه گفتند مردمان در صلبهای مردان که لبیک ای خواننده از جانب الله لبیک
لبیک ای خواننده از جانب الله عز وجل پس هر که تلبیه گفت ده بار حج میکند ده بار و هر که تلبیه گفت پنج بار حج میکند پنج بار و هر که
تلبیه گفت بیشتر از آن پس بعدد آنچه گفت حج میکند و هر که تلبیه گفت یکبار حج کرد یکبار و هر که تلبیه نگفت حج نکرد **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت الکعبة علی عهد ابراهیم علیه السلام تسعة اذرع و کان لها بابان فبناها عبد الله بن زبیر فرفعها
ثمانیة عشر ذراعا فهدمها الحجاج وبناها سبعة و عشرین ذراعا **شرح** ظرف در علی عهد خبر کانت است تسعة اذرع خبر دوم
کانت است یا بدل خبر اول است و بر هر تقدیر مراد آنست که قریش در وقت بنای آن در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله طول کعبه
را زیاد نکرده بوده اند و بیان بنای قریش در زمان رسول می آید در حدیث سیوم و چهارم باب نهم و منافات نیست میان این
و آنچه گذشت در حدیث سیوم این باب که ابراهیم طول کعبه را دوازده ذراع کرده بود زیرا که میتواند بود که سه ذراع آنرا
در زیر زمین کرده باشد با بیرون شی که از سنگ برخی کهنه گور شده در حدیث سیوم این باب بار روی زمین نه ذراع باشد و از روی
زمین تا سر دیوار نه ذراع باشد **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بود کعبه در زمان رسول صلی الله علیه وآله
بر نهج و ارسیدن ابراهیم علیه السلام نه ذراع و بود آنرا دو در پس بنا کرد آنرا عبد الله بن زبیر پس بلند کرد آنرا هیجده ذراع یعنی
از نه ذراع دیگر بر آن افزود پس خراب کرد آنرا حجاج و بنا کرد آنرا بیست و هفت ذراع **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان طول الکعبة یومئذ تسعة اذرع ولم یکن لها سقف فسقفها قریش ثمانیة عشر ذراعا فلم تزل ثم کسرها الحجاج علی ابن الزبیر
فبناها وجعلها سبعة و عشرین ذراعا **شرح** یومئذ عبارتست از زمان رسول الله صلی الله علیه وآله سقفها قریش اشارتست به بنای
دوم قریش در زمان عبد الله بن زبیر زیرا که ابن زبیر از قریش بوده بخلاف حجاج لم تزل بضم زای از افعال ناقصه است **یعنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بود طول کعبه از زمین تا سر دیوار در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله نه ذراع
و نبود آنرا سقفی پس سقف کردند آنرا قریش در زمان ابن زبیر هیجده ذراع پس همیشه این چنین بود تا شکست حجاج بعد از آن
منهدم کرد آنرا حجاج بر سر ابن الزبیر چون در آن متحصن شده بود پس بنا کرد آنرا و گردانید آنرا بیست و هفت ذراع **نهم اصل**
عن ابان بن عثمان عن ابی بصیر انه سمع ابا جعفر و ابا عبد الله علیهما السلام یذکران انه لما کان یوم الترویة قال جبرئیل لابراهیم علیه
السلام تروه من الماء فسمیت الترویة ثم اتی منی فاباته بها ثم غدا به الی عرفات فضرب خباءه بنمرة دون عرفة فبنی مسجدا باحجار بیض

وکان یعرف اثر مسجد ابراهیم حتی ادخلته هذا المسجد الذی بنمرة حیث یصلی الامام یوم عرفة فصلی بها الظهر والعصر ثم عمد به الی عرفات فقال
هذه عرفات فاعرف بها مناسکک واعترف بذنبک فسمی عرفات ثم افاض الی المزدلفة فسمیت المزدلفة لانه ازدلف الیها ثم قام
علی المشعر الحرام فامره الله ان یذبح ابنه وقد رای فیه شمائله وخلائقه وانس ما کان الیه **شرح** یوم الترویة عبارتست از هشتم ذی الحجه ترویه
بتاء دو نقطه و راء و واو و یاء دو نقطه در پایین مصدر باب تفعیل سیراب کردن و مراد اینجا برداشتن آب است از آب تروه بتاء دو نقطه و تشدید
واو مفتوحه صیغه امر معلوم مثل العین واوی و مثل اللام یائی باب تفعّل است از روی سیراب شدن و مراد اینجا آب برداشتن بقدر حاجت است
الف ولام آن برای عهد خارجی است و اشارتست باینکه ترویه است سمیت بصیغه مجهول غائبه باب تفعیل است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع
بترویه است و تانیث باعتبار مناسبت مفعول دوم است زیرا که الترویه منصوب و مفعول دوم است و این اشارتست باینکه تروی و ترویه
بیکمعنی راجع میشود اخبار بکسر خاء بانقطه و باء یکنقطه والف و همزه منقلب از یاء خیمه که از پشم شتر است و دارد نمره بفتح نون و کسر میم
و راء بی نقطه موضعیست متصل بعرفه و جزو آن نیست و صاحب قاموس گفته که نمره کوه است در موضع عرفات او الجبل الذی علیه انصاب الحرم
علی یمینک خارجا من المازمین ترید الموقف و مسجد معروف دون حد عرفه یعنی پیش از رسیدن بجزئی که مابین سقط و دال بی نقطه
ماضی معلوم باب افتعالست بمعنی توجه باو در بهر ای لتعدیه یا برای ملابست است فاعرف بصیغه امر باب نصر است و مناسک عبارتست از افعال حج
و معرفت مناسک عبارتست از قصد کردن آنها و این اشارتست باینکه اول افعال حج وقوف بعرفات است و احرام و تلبیات از آن قبیل
تمهید مقدمه است و با اینکه آن موضع را عرفات می نامند باعتبار تسمیه محل باسم حال زیرا که عرفات جمع عرفه بفتح عین و فتح راء است و آن
در اصل بکسر عین و سکون راء مصدر باب ضرب بوده بمعنی شناختن چیزی خواه بعنوان یادآوری آن باشد چنانچه در وقت قصد چیزی می
باشد و خواه بعنوان اعتراف بچیزی باشد و دوم ظاهر وجه تسمیه است موافق ظاهر آنچه گذشت در حدیث دوم باب حج آدم صلوات الله علیه
از باب چهارم است و از این ظاهر میشود که تسمیه آن موضع بعرفه بفتح عین و فتح راء نیز از قبیل تسمیه محل باسم حال است فاذا قیس بباب
است بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر در آن راجع بجبرئیل است و مفعول اول محذوف است بتقدیر منها عرفات الافاضه مصدر باب
افعال شتاب روانه شدن مانند سیل و شتاب در سیر از عرفات باعتبار آنست که چون تاخیر نماز مغرب میشود تا در مشعر ادا شود
پس در نگ در آنجا که آن سبب حرام است نزد الله بضم میم و سکون زای بانقطه و فتح دال منقوطه منقلبه از تاء افتعال و فتح لام و ها بصیغه
اسم مفعول باب افتعال است الازدلاف شتاب در نزدیک شدن بسوی چیزی و در تسمیت برای تفریع بر افاضه است و ضمیر لانه راجع
بابراهیم است یا بجبرئیل است و مفعول اول ازدلف بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر در آن راجع بابراهیم است و مفعول دوم بصیغه مجهول است
والیها نایب فاعل است و بر هر تقدیر اشارتست باینکه اطلاق مزدلفه بر آن بقعه مبنی بر حذف و ایصال است پس مزدلفه بمعنی مزدلف
الیها است ثم قام ثم ثم در نسخ لفافه است و ظاهر آنست که بنون باید زیرا که امر او بذبح ولدش در غیر وقت خواب نبوده بدلیل الجه
کلا ابنه در تتمه این حدیث از اعتراض ابلیس و جواب ابراهیم و با موافق ظاهر شرح میکنیم و او در وقد حالیه است رای بصیغه ماضی معلوم
باب منع است و ضمیر مستتر راجع با ابراهیم است و ضمیر فیه راجع باینه است و ضمیر شمایله راجع با ابراهیم است الشمایل بهمزه بعد از الف جمع شمال
بکسر شین [illegible] خوب الخلائق بهمزه بعد از الف جمع خلیقه بفتح خاء و کسر لام طبیعت انس بهمزه و نون و سین منقوطه بصیغه ماضی
معلوم باب لفو علم و حسن معطوف بر رای است ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست چنانچه مصدر ایه نایب ظرف زمان
میباشد مثل رایته قدوم الحاج یعنی کان راجع با ابراهیم است یا راجع باینه است و حاصل بهر تقدیر یکیست و ضمیر الیه راجع باینه است و مراد
اینست که ابراهیم علیه السلام انس باسحق داشت و اسمعیل را کم میدید پس امر او بذبح اسحق بلای مبین بود و این اشارتست بآیت سوره
صافات ان هذا لهو البلاء المبین **یعنی** روایت از ابان بن عثمان از ابی بصیر اینکه او شنید از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام مذکور میکردند که آنست که چون شد روز ترویه گفت جبرئیل ابراهیم را علیه السلام که سیراب شو از این آب پس نام نهاده
شد آن روز ترویه باعتبار تسمیه ظرف باسم مظروف بعد از آن آمد بمنی پس در نگ داد در شب در منی ابراهیم را آنجا بعد از آن اول روز
برد او را بسوی عرفات پس زد خیمه او را در نمره پیش از رسیدن بعرفه پس بنا کرد مسجدی را بسنگهای سفید و بعد از آن نشناخته میشد اثر

مسجد ابراهیم تا آنکه داخل کرده شد در این مسجد که او رفته است جای که نماز میگزارده در آن نشستند مخالفان و گذارده در قبه ظهر را و عصر را بجماعت
متوجه ساختند او را بسوی عرفات پس گفت که این عرفات است پس بشناس در آن افعال حج خود را و اعتراف کن بگناه خود پس نام نهاد آن بقعه
را عرفات بعد از آن روانه شد بسوی مزدلفه پس نام نهاده شد آن بقعه مزدلفه زیرا که ابراهیم بشتاب نزدیک شد بسوی آن بعد از آن
خوابید بر مشعر الحرام که روایت کرده اند نزدیک آن مسجد مزدلفه پس امر کرد او را الله تعالی بآنکه ذبح کند پسر خود را با جهد که تجشمی ابراهیم در دیده بود
و در آن پسر خود شمائل و هیئت خوب شبیه خود او و طبیعت های شبیه را و انس گرفته بود در مدت بودن او بسوی آن پسر **اصل** فلما اصبح افاض من المشعر
الی منی فقال لامه زوری البیت انت واحتبس الغلام فقال یا بنی هات الحمار والسکین حتی اقرب القربان قال ابان فقلت لابی بصیر ما
اراد بالحمار والسکین قال اراد ان یذبحه ثم یحمله فیجهزه ویدفنه قال فجاء الغلام بالحمار والسکین فقال یا ابت این القربان قال
ربک یعلم این هو یا بنی انت والله هو ان الله قد امرنی بذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من
الصابرین قال فلما عزم علی الذبح قال یا ابت خمر وجهی وشد وثاقی قال یا بنی الوثاق مع الذبح والله لا اجمعهما علیک الیوم **شرح**
الاصباح رسیدن بوقت طلوع آفتاب رسیدن بوقت طلوع فجر و مراد اینجا معنی اول است افاضه یعنی روانه شدن بشتاب از
مشعر بسوی منی برای آنست که کارها در آن روز بسیار است و نیز او در وادی محسر هروله مستحب است بلکه بشتاب و لفظ در باب افعال
است بمعنی بیار اقرب از باب تفعیل است الوثاق بفتح و کسر واو بندی که بآن چیزی بسته میشود **یعنی** پس چون بصباح رسید بشتاب
روانه شد از مشعر بسوی منی پس گفت مادر پسر را که زیارت کن خانه کعبه را تو و نگاه داشت پسر را پس گفت که ای پسرک من بیار
حمار را و کارد را تا قربان کنم قربانی را گفت ابان که گفتم ابو بصیر را که چه اراده کرد بحمار و کارد گفت که اراده کرد که ذبح کند
او را بعد از آن بار کند او را پس کارسازی او کند و دفن کند او را امام گفت که پس آورد پسر حمار و کارد را پس گفت که ای پدر
من کجاست قربان گفت که صاحب کل اختیار تو میداند که کجاست آن ای پسرک من تو بخدا قسم آن قربانی هو رستی که الله تعالی بتحقیق
امر کرده مرا بذبح تو پس نظر کن که چه می بینی در خود گفت ای پدر من بکن آنچه را که مامور میشوی که بیابی زود باشد که بیابی مرا اگر خواهد
الله تعالی از جمله صابران امام گفت که پس چون ابراهیم آمد بر سر ذبح پسر گفت که ای پدر من بپوشان روی مرا و محکم کن بند
مرا ابراهیم گفت که ای پسرک من بند را با ذبح بخدا قسم که جمع نکنم آنها را بر تو امروز **اصل** قال ابو جعفر علیه السلم فطرح له قرطان الحمار
ثم اضجعه علیه واخذ المدیة فوضعها علی حلقه قال فاقبل شیخ فقال ما ترید من هذا الغلام قال ارید ان اذبحه فقال سبحان الله غلام
لم یعص الله طرفة عین تذبحه فقال نعم ان الله قد امرنی بذبحه فقال بل ربک ینهاک عن ذبحه وانما امرک بهذا الشیطان فی منامک قال
ویلک الکلام الذی سمعت هو الذی بلغ بی ما تری لا والله لا اکلمک ثم عزم علی الذبح فقال الشیخ یا ابراهیم انک امام یقتدی بک
وان ذبحت ولدک ذبح الناس اولادهم فمهلا فابی ان یکلمه **شرح** القرطان بضم قاف و سکون راء منقوط و طاء منقوط والف و نون
جل ستور المدیه بضم و کسر و فتح میم و سکون دال منقوط و یاء دو نقطه در پایین کارد بزرگ غلام خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا
غلام تذبحه بتقدیر استفهام است یا دعا برای تقدیر است ما تری بصیغه مخاطب خطاب جدالت از مرتبه کمال علم که انبیای صاحبان
تزکیه علیحده را ای باشد یقتدی بصیغه مضارع غایب مجهول است نایب فاعل است المهل بفتح میم و سکون و فتح هاء در نگ کردن
در کارها نصب مهلا بفعل محذوف است بتقدیر الزم یا اختر یا مانند آنها و مقصود نهی از تعجیل است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلم
که پس ابراهیم گسترد برای پسر جل خر را بعد از آن خوابانید او را بر آن و گرفت کارد را پس گذاشت بر حلق او امام گفت که پس
آمد ابلیس بصورت پیر مردی پس گفت که چه میخواهی از این پسر گفت میخواهم که ذبح کنم او را پس گفت که سبحان الله این پسریست که
عصیان نکرده الله تعالی را یک چشم زدن آیا ذبح میکنی او را پس گفت که آری بدرستی که الله بتحقیق امر کرده مرا بذبح او پس ابلیس گفت
که بلکه صاحب کل اختیار تو نهی میکند ترا از ذبح او و جز این نیست که امر کرده ترا باین عمل شیطان در خواب تو ابراهیم گفت که وای بر تو
آن سخنی که شنیدم در خواب همانست که رسانیده مرا بمرتبه که می بینی نه بخدا قسم که سخن نمیگویم با تو بعد از آن قرار داد خاطر را بر
ذبح پس گفت آن پیر مرد که ای ابراهیم بدرستی که تو پیشوای مردمانی اقتدا کرده میشود بتو و اگر ذبح کنی فرزند خود را ذبح میکنند مردمان

فرزند

فرزندان خود را پس درنگ را بشه که پس ابراهیم ابا کرد از اینکه سخن گوید با او **اصل** قال ابو بصیر سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول
فاضجعه عند الجمرة الوسطی ثم اخذ المدیة فوضعها علی حلقه ثم رفع راسه الی السماء ثم انتحی علیه فقلبها جبرئیل عن حلقه فنظر ابراهیم فاذا
هی مغلوبة فقلبها ابراهیم علی حدها وقلبها جبرئیل علی قفاها ففعل ذلک مرارا ثم نودی من میسرة مسجد الخیف یا ابراهیم قد صدقت
الرؤیا واجتر الغلام من تحته وتناول جبرئیل علیه السلم الکبش من قلة ثبیر فوضعه تحته **شرح** انتحی بنون و حاء منقوط والف منقلب
از یاء از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الانتحاء زور آوردن بر چیزی بمیل علیه راجع بحلق است یا راجع به پسر است
قلب بقاف و باء و یکنقطه از باب ضرب مابا ب تفعیل است المیسره بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح سین منقوط و
راء منقوط جانب چپ صدقت روبا عبارت است از بجا آوردن آنچه امر بآن در خواب شده و این اشارتست بآنکه این فعله از
قبیل نسخ قبل از وقوع مکلف به است زیرا که مکلف به است و امر بذبح بهانه است که ابراهیم کرد بلکه مکلف کرده باشد مقدور
ذبح بعملی که نمی باشد و این منافات ندارد با اینکه اهل لغت این را ذبح گویند مگر بعنوان مجاز اجتر بجیم و تشدید راء منقوط بصیغه
ماضی غایب مجهول باب افتعال است ثبیر بفتح ثاء سه نقطه و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء منقوط نام کوهی
است در جانب راست مسجد خیف چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده **یعنی** گفت ابو بصیر که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم
میگفت که پس ابراهیم خوابانید پسر را نزد میل میانین بعد از آن گرفت کارد را پس گذاشت آن را بر حلق پسر بعد از آن
برداشت سر خود را بسوی آسمان بعد از آن زور کرد بر حلق پسر پس برگردانید کارد را جبرئیل از حلق پسر پس نگاه کرد
ابراهیم پس ناگاه آن کارد برگردانیده شده بود پس برگردانید ابراهیم آن را بر تیزی آن و برگردانید آن را جبرئیل بر پشت
آن پس ابراهیم کرد آن را چند بار بعد از آن ندا کرده شد از جانب چپ مسجد خیف که ای ابراهیم بتحقیق راست آوردی خواب
را و کشیده شد پسر از پایین ابراهیم و فرو کشیده جبرئیل علیه السلم قوچ را از سر کوه ثبیر پس گذاشت آن را پایین ابراهیم **اصل**
وخرج الشیخ الخبیث حتی لحق بالعجوز حین نظرت الی البیت والبیت وسط الوادی فقال ما شیخ رایته بمنی فنعت نعت ابراهیم علیه
السلم قالت ذلک بعلی قال فما وصیف رایته معه ونعت نعته قالت ذلک ابنی قال فانی رایته اضجعه واخذ المدیة لیذبحه قالت
کلا ما رایت ابراهیم الا ارحم الناس وکیف رایته یذبح ابنه قال ورب السماء والارض ورب هذه البنیة لقد رایته اضجعه واخذ المدیة
لیذبحه قالت لم قال زعم ان ربه امره بذبحه قالت فحق له ان یطیع ربه **شرح** عجوز عبارت از ساره است و اینکه گفت بیت
سوره بعد از الدوانا عجوز والبیت یومئذ وسط الوادی یا یعنی است که در اطراف بیت عمارتی نبود و الا بیت در وسط عمارت می بود
و ذکر این اشعار برای بایست که از دور نظرش بکعبه افتاده بود بنا بر اینکه خانهای مکه مانع تا حاجب شود و تا نزدیک نیاید
از آن نه بیند الوصیف بفتح واو و کسر صاد منقوط و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء غلام مملوک و ذکر این برای تمهید جهت که ذبح
کردن پسر خود را قبیح است و لهذا بعد از ذکر پسر گفت تعیین ذبح کرده و تعجب از آن کرده و پس فما ذکر شد برای تقریب و مراد شاید که
پس می یابیست که اراده ذبح نکند و وا میکند **یعنی** و از منی بیرون رفت آن پیر نابکار که ابلیس است تا آنکه رسید به پیر زالی که
نظر کرده بود بسوی کعبه بر حالی که کعبه در میان دره بود و در اطراف آن عمارتی نبود پس گفت که چه پیر مردی که دیدم او را در منی
و نعت او را وانمود ابراهیم علیه السلم را عجوز گفت که او شوهر منست گفت که پس چه غلامی که دیدم او را با او و نعت او را
عجوز گفت که او پسر منست گفت که پس بدرستی که من دیدم شوهر ترا که خوابانید پسر را و گرفت کارد را تا ذبح کند پسر را عجوز گفت
که حاشا نه بوی او را بیان این آنکه ابراهیم رحیم ترین مردمانست و چون دیده باشی او را که ذبح میکند پسر خود را گفت که قسم بصاحب کل
اختیار آسمان و زمین و صاحب کل اختیار این خانه که هر آینه بتحقیق دیدم او را که خوابانیده بود پسر را و گرفته کارد را تا ذبح کند
او را عجوز گفت که چرا گفت که دعوی کرد که صاحب کل اختیار او امر کرده او را بذبح او پس عجوز گفت که لازم است او را اینکه فرمان بردار
کند صاحب کل اختیار خود را **اصل** قال فلما قضت مناسکها فرقت ان یکون قد نزل فی ابنها شیء فکانی انظر الیها مسرعة فی
الوادی واضعة یدها علی راسها وهی تقول رب لا تؤاخذنی بما عملت بام اسمعیل قال فلما جاءت سارة فاخبرت الخبر قامت الی ابنها

تنفطر خاصره وانتزالسکین حذو شانه حلقه ففزعت واشتکت وکان بدو مرضها الذی هلکت فیه **شرح** فزعت با فا و زا و بی‌نقطه و ما
بصیغه ماضی معلوم باب علم است الفرق بفتح فا و فتح را اسم حرف مرعه بصیغه اسم فاعل باب افعال منصوب و حال است عمل ساره با ام اسمعیل
این بود که او خوار کرد او را و پسرش را از شام بسوی مکه و تنها گذاشت او را و او و پسرش را آنجا اجرت بصیغه مجهول باب افعال است
اجر منصوب و مفعول دوم است حذو شانه بفتح حاء حذو شانه بضم خاء بانقطه و ضم دال بی‌نقطه و شین با نقطه منصوب و تمیز انتزالسکین است
فزعت با فا و زای با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع و علم است و ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر اشتکت است بدو بفتح با
یکنقطه و سکون دال بی‌نقطه و واو و الف یا و ضم دال و تشدید واو و الف یا و ضم دال و سکون واو و همزه منصوب و جزء کان است
یعنی امام گفت که چون ساره با فوز رسانید عبادات خود را نزد خانه کعبه ترسید از آنکه باشد اینکه تحقیق نازل شده باشد
از جانب الله تعالی در پسر او چیزی از غضب پس گویا که من نگاه میکنم بسوی او بر جایی گذاشته بالست در آن وره که نشسته است
دست خود را بر سر خود او میگوید که ای صاحب کمال اختیار من باز خواست مکن مرا با آنچه کردم با هاجر مادر اسمعیل امام گفت پس
چون آمد ساره پس خبر داده شد چیزی که بود بعادت بجانب پسرش نظر میکرد پس ناگاه اثر کارد و خراشهای در حلق او بود
پس مضطرب شد و بیمار شد پس بود آن بیماری ابتدای بیماری او بود که وفات یافت در آن **اصل** وزاد ابان عن لیث ابی البختری
عن ابی جعفر علیه السلم قال اراد ان یذبحه فی الموضع الذی حملت ام رسول الله صلی الله علیه و آله عند الجمرة الوسطی فلم تزل مضربهم
یتوارثونه کابراً عن کابر حتی کان آخر من ارتحل منه علی بن الحسین علیهما السلم فی شیء کان بین بنی هاشم و بین بنی امیة فارتحل
فضرب بالعرین **شرح** ضمیر مستتر در لم تزل راجع بموضع است مضربهم منصوب و جزء لم تزل است عرین بفتح عین بی‌نقطه و کسر را بی‌نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین موضعی است از جبل منی **یعنی** و نقل کرد ابان از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ابراهیم اراده
کرد که ذبح کند اسحق را در جایی که آبستن شد مادر رسول الله صلی الله علیه و آله در آن نزد میل میانین پس همیشه آن خیمه گاه بنی هاشم
بود میراث می بردند بزرگ از بزرگ تا آنکه شد آخر کسی از بنی هاشم که کوچ کرد از آن موضع علی بن الحسین
علیهما السلم بسبب چیزی از نزاع که شد میان بنی هاشم و بنی امیه پس کوچ کرد و خیمه زد در عرین **دهم اصل** سالت ابا
جعفر علیه السلم این اراد ابراهیم علیه السلم ان یذبح ابنه قال علی الجمرة الوسطی و سالته عن کبش ابراهیم علیه السلم ما کان لونه واین
نزل فقال املح وکان اقرن ونزل من السماء علی الجبل الایمن من مسجد منی وکان یمشی فی سواد و یاکل فی سواد و ینظر و یبعر و یبول
فی سواد **شرح** علی بفتح عین بی‌نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین منصوب بظرفیت است الایمن مرتفع و بالا در نقش
و بود و اینجا مناسب است مراد دامنه تلی است که جمره وسطی در بالای آنست املح بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و تخفیف
حاء بی‌نقطه سفید مخلوط بسیاه و آن منصوب و جزء کان محذوف است من در من مسجد برای نسبت است مثل ان منی لحنین و مراد
آنست که در جانب مغرب مسجد منی واقع شده باعتبار اینکه در مسجد منی واقع شده باعتبار اینکه مسجد منی که اکثر نزد دخول
از آن در واقع میشود در جانب شمال مسجد است پس چون کسی متوجه آن مسجد شود برای دخول از آن در آن کوه بر جانب دست
راست او واقع میشود یا مراد آنست که در جانب مشرق آن مسجد است باعتبار اینکه روی مسجد بجانب شمال باعتبار آن در که مذکور
شد مشی در سواد عبارت است از اینکه چهار دست و پای آن سیاه بوده و اکل در سواد عبارت است از اینکه دور دهن آن سیاه بوده
و نظر در سواد عبارت است از اینکه دور دو چشم آن سیاه بوده یبعر بیاء یکنقطه و عین بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب منع است و بعر در سواد عبارت است از اینکه دبر آن سیاه بوده و بول در سواد عبارت است از اینکه شکم آن سیاه بوده
و سیاه بودن آن باعتبار آنست که باقی مواضع آن سفید بوده **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را که جا اراده کرد
ابراهیم علیه السلم که ذبح کند پسر خود را گفت در بلندی میل میانین و پرسیدم امام را از قوچ ابراهیم علیه السلم که چه بود رنگ آن
و در کجا فرود آمد از آسمان پس امام گفت که بود سفید و سیاه و بود شاخدار و فرود آمد از آسمان بر کوهی که در جانب راست است
نسبت بمسجد منی که مسجد خیف است و بود با پرورش که میرفت در سیاهی و میخورد در سیاهی و نگاه میکرد و پشکل میکرد و بول میکرد در

سیاهی **یازدهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عما زادوا فی المسجد الحرام فقال ان ابراهیم واسمعیل حدا المسجد الحرام ما بین
الصفا والمروة **شرح** حدا بحاء بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه ماضی تثنیه غایب معلوم باب نصر است حد بفتح حاء تمییز چیزی از
چیزی بدیوار کشیدن بر دور آن و مانند آن المسجد منصوب و مفعول به است ما موصوله منصوب است محلا و نایب مفعول مطلق برای تشبیه
است و عبارت است از مقدار **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آنچه زیاد کرده شد بنی امیه در مسجد الحرام که آن کدام است
و چه معلوم میشود پس امام گفت بدرستی که ابراهیم و اسمعیل دیوار کشیدند مسجد الحرام را مانند مقداری که میان صفا و مروه است مخفی نماند
که بیان شکل محیط مسجد الحرام بوجهی که گذشت در شرح حدیث دوم باب نهم و اینجا میگوییم که مراد آنست که محیط مسجد الحرام قریب بشکل محیط
دایره بوده که مرکز آن نقطه وسط حقیقی کعبه باشد بنا بر اینکه صفوف نماز گزاران در اتحاد دور کعبه باشد و مسافت آن محیط بقدر
میان صفا و مروه بوده پس از هر جانب تا بقدر سدس تقریبی مسافت میان صفا و مروه است نسبت بمقدار وسط کعبه داخل مسجد الحرام
است و خارج از آن داخل مسجد الحرام نیست خواه بقدر کشند که دیوار و خواه زیاد بر آن و ذکر تقریب باعتبار آنست که نصف قطر دایره
اندکی کمتر از سدس محیط میشود زیرا که نسبت محیط بقطر نسبت سه و سبع است بواحد و این نیز تقریبی است زیرا که تحقیق آنست که کسر آن از
سبع بیشتر است اما کمتر است از یازده جزء از جمله هشتاد جزء مخفی نماند که خانهای مکه موافق این کو یا حالیها با اینکه بعد از دیوار آنها
مسافت قطری از اقطار این دایره بی بود و یک سر خانه تنگ و تکبیر آن زاوی اشتباهی در قبله واقع نمیشد در خانهای مکه لیکن
چون آن خانها موافق آن کو نیست اشتباه در قبله در آن خانها بسیار واقع میشود **دوازدهم اصل** و فی روایة اخری
عن ابی عبد الله علیه السلم قال خط ابراهیم بمکة ما بین الحزورة الی المسعی فذلک الذی خط ابراهیم علیه السلم یعنی المسجد **شرح**
این حدیث با اندکی اختلافی می‌آید در حدیث نهم باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام والفضل فیه که باب دویست و نهم است خط
بخا و طا بانقطه و تشدید طا بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است خط بفتح خا جدا کردن زمین برای چیزی بدیوار
کشیدن و مانند آن و آن زمین را خط بکسر خا میگویند ما موصوله عبارت از مقدار است و نایب مفعول مطلق برای تشبیه است
مثل آنچه گذشت در حدیث سابق حزوره بفتح حاء بی‌نقطه و سکون زای با نقطه و فتح واو و را بی‌نقطه در اصل بمعنی پشته کوچک
است و مراد اینجا پشته است در مکه که در بیرون مسجد الحرام و در مقابل رکن یمانی است نزد دری از درهای مسجد الحرام که اکنون باب الحناطین
می نامند و مسافت میان آن پشته و اول مسعی از جانب صفا مثل مسافت میان صفا و مروه است و می‌آید در میان آن پشته
و اول مسعی از جانب صفا مثل مسافت میان در حدیث پنجم باب المعتمر یطاف وهو محرم والکفارة فی ذلک که باب دویست و دهم
است که من ساق هدیاً و هو معتمر نحر هدیه بالمنحر و هو بین الصفا والمروة و هی الحزورة و بیان میشود المسجد در یعنی المسجد مرفوع است
بعنوان حکایت و مقصود بیان مبتدای محذوف است در فذلک که بتقدیر فالمسجد ذلک است و میتواند بود که منصوب باشد و
حاصل هر دو یکی است **یعنی** و در روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که دیوار کشید ابراهیم علیه السلم در مکه مانند
مقداری که میان حزوره است تا ابتدای موضع سعی که متصل بصفا است پس آنست که دیوار کشید آن را ابراهیم یعنی ابراهیم که
مسجد حرام آنست و پس آنچه زاید بر آنست جزو مسجد حرام نیست خواه مکان دیوار و خواه غیر آن **سیزدهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ان اسمعیل دفن امه فی الحجر و حجر علیها لئلا یوطأ قبر ام اسمعیل فی الحجر **شرح** الحجر بکسر حاء بی‌نقطه و سکون
جیم و را بی‌نقطه لقب که در پهلوی کعبه است در جانب ناودان حجر بصیغه ماضی معلوم باب نصر یا باب تفعیل است یوطأ بواو و طاء
بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است برای مبالغه و کثرت و آنست باینکه اکثر در مطاف بوده
پامال بالکلیه میشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که اسمعیل دفن کرد مادر خود را در حجر و دیوار
کشید بر آن بقدری که برای اینکه پامال اهل طواف نشود قبر مادر اسمعیل در حجر **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الحجر بیت
اسمعیل وفیه قبر هاجر و قبر اسمعیل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حجر خانه اسمعیل است و در آنست قبر هاجر و
قبر اسمعیل **پانزدهم اصل** عن معویة بن عمار قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الحجر امن البیت هو او فیه شیء من البیت فقال

الا و الله فلا بد ظهره و لكن اسمعيل دفن امه فيه فكره ان يوطأ فحجر عليه حجرا و فيه قبور انبياء **شرح** القلادة بفتح قاف و تخفيف لام الحجر از
ناخن جبران ساقط مینمود **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حجر که آیا از جمله خانه کعبه است
آن یا دراز چیزی از خانه کعبه هست پس گفت که نه و نه قدر ریزه ناخنی و لیکن اسمعیل دفن کرد مادرش را در آن پس نخواست که پا مال
اهل طواف شود پس دیوار کشید دور آن و در آنست قبرهای پیغمبران **شانزدهم اصل** عن معویة بن عمار قال ابو عبد الله علیه السلام دفن فی الحجر
مما یلی الرکن الثالث عذاری بنات اسمعیل **شرح** رکن ثالث عبارتست از رکن شامی که میان آن و رکن حجر الاسود رکن عراقی واقع است
و اسطوانة العذاری بفتح عین بی نقطه و ذال بانقطه و الف و راء بی نقطه و الف مقصوره و گاهی بجای آن یاء مخففه میباشد جمع عذراء
بالف ممدوده دختران بکر **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دفن کرده شده در حجر در جانبی که نزدیک رکن
سیوم است دوشیزگان دختران اسمعیل **هفدهم اصل** عن ابی بصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال لم یزل بنو اسمعیل ولاة
البیت یقیمون للناس حجهم و امر دینهم یتوارثونه کابر عن کابر حتی کان زمن عدنان بن ادد فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و افسدوا
و احدثوا فی دینهم و اخرج بعضهم بعضا فمنهم من خرج فی طلب المعیشة و منهم من خرج کراهیة القتال و فی ایدیهم اشیاء کثیرة من الحنیفیة
من تحریم الامهات و البنات و ما حرم الله فی النکاح الا انهم کانوا یستحلون امرأة الاب و ابنة الاخت و الجمع بین الاختین و منعوا من ذلک
و کان فی ایدیهم الحج و التلبیة و الغسل من الجنابة الا ما احدثوا فی تلبیتهم و فی حجهم من الشرک و کان فیما بین اسمعیل و عدنان بن ادد
موسی علیه السلام **شرح** عدنان بفتح عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه و نون و الف و نون پدر معروف است و ادد بضم همزه و فتح دال
بی نقطه و دال بی نقطه دیگر معروف است ابن جوزی در کتاب تلقیح در نسب رسول الله صلی الله علیه و آله گفته که هو ابو القاسم محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ابن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة
بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و عدنان من ولد اسمعیل ابن ابراهیم بغیر شک غیر ان اهل النسب یختلفون فی
الاسماء ما بین عدنان و اسمعیل و ربما جری بینهم فی اکثر الاسماء التصحیف و الاختلاف و من اثبت ما رایت فی ذلک بالفیه من خط ابی محمد
بن السمرقندی الحافظ قال نقلت من خط علی بن عبید الکوفی و هو صاحب ثعلب محمد بن عبد الله فذکره کما ذکرناه الی عدنان بن
ادد بن زید بن یقدد بن یقدم الهمیسع بن نبت بن قیذار بن اسمعیل بن ابراهیم بن تارح بن ناخور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ
بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم
حنیفیة بفتح حاء بی نقطه و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء و یاء مشدده عبارتست از بعض شریعت ابراهیم علیه السلام
که منسوخ نشده در شرع ما و بکر که بعد از آن است محدث در تلبیه است که میگفته اند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و محدث
در حج آنست که با ستر عورت طواف میکرده اند و خون قربانها را بر بیت میمالیده اند و مانند اینها **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام
محمد باقر صلوات الله علیه گفت که همیشه فرزندان اسمعیل والیان خانه کعبه بودند راست میداشتند برای مردمان حج ایشان را و
کار دین ایشان را که موافق دین ابراهیم بود و میراث میبردند آنرا بزرگ از بزرگی تا آنکه شد زمان عدنان بن ادد پس دراز کشید
بر ایشان مدت رعایت پس سخت شد دلهای ایشان و گمراه شدند و بدعتها کردند در دین ایشان و بیرون کرد بعض ایشان بعض
را از حرم پس از جمله ایشان کسی بود که بیرون رفت برای طلب معاش بسبب سختی اغنیا بر فقرا و از جمله ایشان کسی بود که بیرون
رفت برای نخواستن محاربه که در میان ایشان بهم رسیده بود و در دستهای ایشان بود چیزهای بسیار از دین ابراهیم از حرام
شمردن مادران و دختران و آنچه حرام کرده است خدا در نکاح مگر اینکه ایشان بودند با پیروش که حلال میشمردند زن پدر را
و دختر خواهر را و جمع میان دو خواهر را و بود در دستهای ایشان حج و تلبیه و غسل از جنابت مگر آنچه بدعت کرده بودند در تلبیه
ایشان و در حج ایشان از شرک و بود در زمانی که میان اسمعیل و عدنان بن ادد است موسی علیه السلام مراد آنست که تصدیق رسالت
موسی علیه السلام بشر نکردند **اصل** و روی ان معد بن عدنان خاف ان یدرس الحرم فوضع انصابه و کان اول من وضعها **شرح**
این کلام ابو بصیر است که در میان اجزای کلام امام علیه السلام در آمده معد بفتح میم و فتح عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه است بدال بی

بدال منقوطه است بدرس بدال بی نقطه و راء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب نصر است الدروس
برطرف شدن اثر چیزی و الدرس برطرف کردن اثر چیزی **یعنی** و روایت کرده شده که معد بن عدنان بسبب کثرت فساد اولاد
اسمعیل و خروج جمعی از ایشان از حرم ترسید که برطرف شود اثر حرم پس نگاه داشت میلهای حرم را و بود معد اول کسی که نگاه داشت
آن میلها را **اصل** ثم غلبت جرهم علی ولایة البیت فکان یلی منهم کابر عن کابر حتی بغت جرهم بمکة و استحلوا حرمتها و اکلوا مال
الکعبة و ظلموا من دخل مکة و عتوا و بغوا و کانت مکة فی الجاهلیة لا یظلم و لا یبغی فیها و لا یستحل حرمتها ملک الا هلک مکانه و کانت
تسمی بکة لانها تبک اعناق الباغین اذا بغوا فیها و تسمی بساسة کانوا اذا ظلموا فیها بستهم و اهلکتهم و تسمی ام رحم کانوا اذا لزموها
رحموا **شرح** جرهم بضم جیم و سکون راء بی نقطه و ضم هاء و تخفیف میم اسم قبیله ایست از یمن و غیر منصرف است و صاحب قاموس گفته جرهم
کقنفذ حی من الیمن تزوج منهم اسمعیل علیه السلام لا یظلم بصیغه معلوم باب ضرب است لا یبغی نیز بصیغه معلوم باب ضرب است لا یستحل نیز
بصیغه معلوم است ملک بکسر لام مرفوع و فاعل سه فعل است بعنوان تنازع مکانه منصوب بظرفیت است تبک بباء یک نقطه و تشدید بر
کاف بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است بساسه بفتح باء یک نقطه و تشدید سین بی نقطه و الف و سین بی نقطه مأخوذ است
از بس بتشدید سین مصدر باب نصر بمعنی تفریق رحم ابن اثیر در نهایه گفته که ام رحم بالضم ام الرحم و گفته که در حدیث مکة ام رحم ای
اصل الرحمة **یعنی** بعد از آن غالب شدند قبیله جرهم بر ولایت خانه کعبه پس بود با پیروش که والی میشد از ایشان بزرگی بعد از
بزرگ دیگر تا آنکه زیاده روی کردند جرهم در مکه و نابود انگاشتند حرمت آنرا و خوردند مال کعبه را و ظلم کردند کسی را که داخل
مکه شد و سرکشی کردند و زیاده روی کردند و بود مکه در زمان جاهلیت با پیروش که ظلم نمیکرد و زیاده روی نمیکرد در آن
و نابود نمی انگاشت حرمت آنرا پادشاهی مگر آنکه هلاک میشد همانجا و بود مکه با پیروش که نامیده میشد بکه برای آنکه آن می
کوفت گردنهای زیاده روان را چون زیاده روی میکردند در آن و نامیده میشد بساسه برای اینکه پادشاهان بودند
با پیروش که چون ظلم میکردند در آن پراکنده میکرد ایشان را و هلاک میکرد ایشان را و نامیده میشد ام رحم بیان اینکه مردمان
بودند با پیروش که چون حرمت آن نگاه میداشتند رحم کرده میشدند **اصل** فلما بغت جرهم و استحلوا فیها بعث الله عز و جل
علیهم الرعاف و النمل و افناهم فغلبت خزاعة و اجتمعت لیجلوا من بقی من جرهم عن الحرم و رئیس خزاعة عمرو بن ربیعة بن حارثة
بن عمرو و رئیس جرهم عمرو بن الحارث بن مضاض الجرهمی فهزمت خزاعة جرهم و خرج من بقی من جرهم الی ارض من ارض جهینة
فجاءهم سیل اتی فذهب بهم و ولیت خزاعة البیت فلم یزل فی ایدیهم حتی جاء قصی بن کلاب و اخرج خزاعة من الحرم و ولی البیت و غلب علیه
شرح الرعاف بضم راء بی نقطه بیرون آمدن خون از بینی و خونی که از بینی آید النمل بفتح نون و فتح میم مصدر باب علم بمعنی خواب
شدن عضو که اطبا آنرا خدر خوانند و بسکون میم مورچه و در بعضی نسخه اسم که آنرا اطبا و باب خوانند خزاعه بضم خاء با نقطه و زای
با نقطه و عین بی نقطه غیر منصرفست صاحب قاموس گفته که و الخزاعة بالضم القطعة من الشیء و بلا لام الحی من الازد سموا لانهم
تخزعوا عن قومهم و اقاموا بمکة مضاض بضم میم و دو ضاد منقوطه است جهینه بضم جیم و فتح هاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون
قبیله ایست اتی بفتح همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید یاء دو نقطه در پایین مرفوع و صفت سیل است الاتی غریب و مراد اینجا
سیلیست ناگهان آینده یعنی آنکه باران در آن موضع نباریده باشد و میتواند بود که اتی مجرور و مضاف الیه باشد الاتی الجدول
آنرا با خود آورد از چوب و مانند آن و مراد السیل الاتی سیلیست که در پیش آن چیزی بجا نماند قصی بضم قاف و فتح صاد بی نقطه و تشدید یاء
دو نقطه در پایین است کلاب بکسر کاف و تخفیف لام است **یعنی** پس چون زیاده روی کردند جرهم و بی باکی کردند در مکه گماشت
الله عز و جل بر ایشان رعاف را و خدر را و فنا کرد ایشان را پس غالب شدند طایفه خزاعه و اتفاق کردند تا اخراج کنند آنچه را که
باقیمانده بود از جرهم از حرم و سردار خزاعه عمرو بن ربیعة بن حارثة بن عمرو بود و سردار جرهم عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی
بود پس گریزانیدند خزاعه جرهم را و بیرون رفتند آنچه باقی مانده بود از جرهم بسوی زمینی از جمله زمین قبیله جهینه پس آمد
ایشان را سیلی ناگهان پس برد ایشان را پس والی شدند خزاعه خانه کعبه را پس همیشه در دستهای ایشان بود تا آنکه آمد قصی بن کلاب و

بضم راء بی نقطه و سکون حاء بی نقطه است م

و بیرون کرد خزاعه را از حرم و دوای خانه کعبه شد و غالب شد بر آنخانه **هجدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العرب لم یزالوا
علی شیء من الحنیفیة یصلون الرحم ویقرون الضیف ویحجون البیت ویقولون اتقوا مال الیتیم فان مال الیتیم عقال ویکفون عن اشیاء
من المحارم مخافة العقوبة وکانوا لا یملی لهم اذا انتهکوا المحارم **شرح** حنیفیه عبارتست از احکامی که از جمله شریعت ابراهیم
بوده و منسوخ نشده در شرایع بعد از آن عقال بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف قاف ریسمانی که بآن بازو و ساق شتر بسته میشود تا حرکت
نکند و اینجا استعاره شده برای باعث بیچارگی و بد بهرگی المحارم بفتح میم جمع محرم بتشدید را و مفتوحه چیزهایی که منع کرده
شارع از اینها و مراد باشیاء من المحارم ظلمها بر مردمان و مانند آنهاست لا یملی بصیغه مجهول باب افعال است الاملاء مهلت دادن
ترک تعجیل عقوبت الانتهاک بنون مصدر باب افتعال پرده دری کردن الف لام المحارم در دوم برای عهد خارجی است و اشارتست
باشیاء من المحارم پس منافات ندارد با اینکه بت پرستی میکردند و مهلت داده میشدند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت بدرستیکه اعراب همیشه بودند بر چیزی از حنیفیه بیان این آنکه صله رحم میکردند و مهمانداری میکردند و حج میکردند
خانه کعبه را و میگفتند که پرهیز کنید از بردن مال یتیم چه بدرستیکه مال یتیم باعث بیچارگیست و خود داری میکردند از
چیزی چند از محرمات از ترس عقوبت دنیا و بودند بطوری که مهلت داده نمیشد برای ایشان چون پرده دری میکردند
آن محرماترا **اصل** وکانوا یأخذون من لحی شجر الحرم فیعلقونه فی اعناق الابل فلا یجترئ احد ان یأخذ من تلک الابل حیث
ما ذهبت ولا یجترئ احد ان یعلق من غیر لحاء شجر الحرم ایهم فعل ذلک عوقب اما الیوم فامهل لهم ولقد جاء اهل الشام فنصبوا المنجنیق
علی ابی قبیس فبعث الله علیهم سحابة کجناح الطیر فامطرت علیهم صاعقة فاحرقت سبعین رجلا حول المنجنیق **شرح** اللحاء بکسر لام
و تخفیف حاء بی‌نقطه و الف ممدوده پوست درخت **یعنی** و عرب بودند بطوری که فرا میگرفتند از پوست درخت حرم پس می
آویختند آنرا در گردنهای شتران خود پس جرأت نمیکرد هیچکس اینکه بگیرد از آن شتران چیزی را هر جا که رود و جرأت نمیکرد
هیچکس اینکه بیاویزد از غیر پوست درخت حرم هر کدام ایشان که میکرد اینرا معاقب میشد و اما امروز که پیغمبر آخر الزمان مبعوث
شده پس مهلت داده شده برای ایشان و بدرستیکه بتحقیق آمدند اهل شام که لشکر حجاج بودند پس وا داشتند منجنیق را بر کوه
ابی قبیس برای خراب کردن کعبه و مانند آن پس فرستاد الله تعالی بر ایشان ابری را مانند بال مرغ پس بارانید بر ایشان صاعقه
را پس سوزانید هفتاد مرد را در دور منجنیق مراد آنست که با وجود آنکه مهلت داده در آنروز خالی از عقوبت نگذاشت بالکلیه

باب بیست و هفتم اصل باب حج الانبیاء علیهم السلام شرح این باب بیان حج پیغمبرانست علیهم السلام و در این باب یازده حدیث است

اول اصل قال لی ابو الحسن علیه السلام ان سفینة نوح کانت مأمورة فطافت بالبیت حیث غرقت الارض ثم اتت منی فی ایامها
ثم رجعت السفینة وکانت مأمورة وطافت بالبیت طواف النساء **شرح** مراد بسفینه اهل سفینه است یا استعمال ام بنوعی از مجاز
است باعتبار اینکه حرکت سفینه باختیار اهل آن بوده و مراد بایام ایام العید و ان ایجابست پس تکرار مأمور بودن برای
اشعار باینست که طواف مقدم بر حج طواف عمره است که واجب است اگر حج حج تمتع باشد و طواف نساء نیز واجب است و تخصیص ذکر وجوب
این دو چیز باعتبار اینست که مخالفان انکار وجوب اینها میکنند **یعنی** گفت بمن امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستیکه کشتی نوح
بود مأمور از جانب الله تعالی بیان این آنکه طواف کرد خانه کعبه وقتی که غرق شده بود زمین بعد از آن آمد بمنی در ایام
و مزدلفه آمد بمنی در ایام منی که اول آنها دهم ذی الحجه است بعد از آن برگشت آن کشتی و بود مأمور و طواف کرد خانه کعبه طواف النساء

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یذکر انه عطاء قال کان طول سفینة نوح الف ذراع ومائتی ذراع
وعرضها ثمانمائة ذراع وطولها فی السماء مائتی ذراع وطافت بالبیت وسعت بین الصفا والمروة سبعة اشواط ثم استوت
علی الجودی **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام حکایت میکرد عطا را گفت که بود
درازی کشتی نوح هزار و دویست ذراع و پهنای آن هشتصد ذراع و بلندی آن در جانب آسمان دویست ذراع و طواف کرد
بخانه کعبه و سعی کرد میان صفا و مروه هفت شوط بعد از آن راست قرار گرفت بر کوه جودی چنانچه در سوره هود مذکور است

مراد از

مراد آنست که عمره مفرده بجا آورد و بعد از آن حج تمتع که مذکور شد در حدیث سابق در وقت نزول شده [illegible]

سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول مر موسی بن عمران فی سبعین نبیا علی فجاج الروحاء علیهم العباء
القطوانیة یقول لبیک عبدک ابن عبدک **شرح** الفجاج بکسر فاء و دو جیم جمع فج بفتح فا و تشدید جیم راه پهنا که در میان دو کوه باشد
الروحاء بفتح را بی‌نقطه و سکون واو و حاء بی‌نقطه و الف ممدوده دره وسیعی که از توابع مدینه است و در میان مکه و مدینه
واقع شده و قایم آل محمد علیهم السلام در زمان غیبت کبری در حوالی آنجا باشد چنانچه مذکور شد در کتاب الحجه در شرح حدیث شانزدهم
و هفدهم باب فی الغیبة که باب هشتاد و نهم است و ایضا گذشت در شرح حدیث اول کتاب الصلوة و مراد بفجاج الروحاء رخنه
چند است که در دیواری از سنگ است که کشیده شده بخلق الله تعالی از سر کوهی تا سر کوه دیگر و آن در اوایل روحاست از جانب
مدینه و قافله از آن رخنه‌ها عبور میکنند و در اواخر روحاء که در جانب مکه است در جانب چپ راه در پیچ کوه بنای کوچکی
است که آنرا مسجد غزاله مینامند العباء بفتح عین بی‌نقطه و باء یک نقطه و الف و همزه جمع عباءه است و آن نوعی از جامه پشمینه است
که آستین ندارد القطوانیه بفتح قاف و فتح طاء بی‌نقطه و تخفیف واو و الف و نون موضعی است در کوفه صاحب قاموس گفته
که العباء القطوانیة منسوب الی قطوان موضع بالکوفة منه الاکسیة عبدک مرفوع و خبر مبتدای محذوف است
تقدیر انا عبدک ابن مرفوع و معطوف است بحذف عاطف **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که گذشت موسی بن
عمران با هفتاد پیغمبر از بنی اسرائیل بر راههای روحاء بر ایشان بود عباهای قطوانیه میگفت که لبیک بنده توام و پسر بنده
توام **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر موسی النبی علیه السلام بصفاح الروحاء علی جمل احمر خطامه من لیف علیه
عباءتان قطوانیتان وهو یقول لبیک یا کریم لبیک قال ومر یونس بن متی بصفاح الروحاء وهو یقول لبیک کشاف الکرب العظام
لبیک قال ومر عیسی بن مریم بصفاح الروحاء وهو یقول لبیک ذا المعارج لبیک **شرح** صفاح بکسر صاد بی‌نقطه و تخفیف و فا و الف و حاء
بی‌نقطه جمع صفح عبارتست از اجزاء دیوار سنگین که در روحاء است و از یکدیگر جدا شده بسبب رخنه‌ها که مذکور شد در شرح
حدیث سابق الخطام بکسر خاء بانقطه و تخفیف طاء بی‌نقطه مهار شتر که بر بینی آن باشد متی بفتح میم و تشدید تاء دو نقطه در بالا
و الف است کشاف معرب و منادی مضاف است الکرب بضم کاف و تخفیف را بی‌نقطه مفتوحه و باء یک نقطه جمع کربه بضم کاف و
سکون راء است و همچنین المعارج بفتح میم جمع معرج بکسر میم و فتح را زینه یا پایه‌ها در نردبان و مانند آن میباشد و اینجا استعاره
شده برای مقطعات زمان که پنجاه قطعه است و هر کدام آنها هزار سال است و آنها متوسطاتست میان ابتدای وجود اینجهان
و میان ابتدای روز قیامت و این مأخوذ است از سوره المعارج سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی
المعارج تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و تفسیر این گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهل
و هفتم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است توضیح باید دانست که بعض آیات مناسب آن و بعضی
احادیث مناسب آن و بیان آنها بعنوان احتمال میشود در سوره الم السجده چنین است یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج
الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون و در سوره حج چنین است وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و در کتاب
الروضه در حدیث محاسبة النفس که عن حفص بن غیاث قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اراد احدکم ان لا یسأل ربه شیئا الا
اعطاه فلییأس من الناس کلهم ولا یکون له رجاء الا من عند الله جل ذکره فاذا علم الله جل وعز ذلک من قلبه لم یسأله شیئا الا اعطاه
فحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا علیها فان للقیمة خمسین موقفا کل موقف مقداره الف سنة ثم تلا فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة پس در بیان آیت سوره المعارج میگوییم که جمله تعرج استیناف بیانی ذی المعارج است و مراد بروح جبرئیل است چنانچه
مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث ششم باب ان الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام که باب پنجاه و ششم است و عروج ملائکه
و روح عبارتست از انتقال دنیا و تعلیق مراد بیوم روز قیامت است که کان تا آخر صفت یوم است و زیاد کردن لفظ کان برای
دلالت بر آنست که مراد تعبیر از آنجا اندازه اجزاء آن روز نیست بلکه مراد اندازه اجزاء زمانیست که مقدم بر آن روز است و

ومتوسط است میان امروز و میان حدوث زمین و آسمان و این اشارتست باینکه امتیاز روز زمین از امثال خود باعتبار
امتداد مخصوص است که واسطه است میان امروز و میان مبدأ زمان و این منافات ندارد با اینکه امروز را امتیازی دیگر
باشد از غیر امثال خود باعتبار اجزاء او و آنچه در سوره الم سجده و سوره حج است اینست که در هر هزار سال نوعی از تدبیر واقع
میشود که مخالف نوع تدبیر هزار سال سابق و لاحق است و چون آن نوع تدبیر در اجزای هزار سال مختلف میشود پس تدبیر
هر روز دیگر مانند تدبیر هزار سال است در نوع و زیاد کردن کان در سوره سجده باعتبار امتداد اوست که واسطه است میان
ابتدای نوعی از تدبیر که وقت انتشار و عروج نوع سابق بر آنست و میان ابتدای نوع سابق بر آن پس منافات با آیت سوره
المعارج ندارد . الامر کار عمده که از کسی سرزند و مراد تدبیر امور آسمان بسوی زمین ابتدای نوعی از تدبیر است

[illegible]

تا گاه آنجا بود پس جبرئیل شکافت آنرا پس نامه در آن گرفته بود پس جبرئیل گفت او را که ای داود میگوید ترا صاحب کمال اختیار
تو که من مینمایم او را آن کرم را در شکم این سنگ و تنگ ایجاد ربا پس گمان کردی که رزق آن آنجا که بجا آن وبی اختیار میماند برمن
آوازی از او آن ری **باب پنجم اصل باب ورود تبع واصحاب الفیل البیت وحفر عبد المطلب زمزم وهدم قریش الکعبة وبنائهم**
ایاها وهدم شرح تبع بضم تاء و دو نقطه در بالا و تشدید باء یک نقطه مفتوحه و عین بی نقطه اسم پادشاهی است صاحب قاموس گفته که
والتبابعة ملوک الیمن الواحد کسکر ولا یسمی به الا اذا کان له حمیر وحضرموت والاقلاحجاج جمع سقط است **یعنی** این باب بیان
وارد شدن تبع واصحاب الفیل نزد خانه کعبه است و کندن عبد المطلب چاه زمزم را و فرود آوردن قریش کعبه را و بنای ایشان آنرا
و فرود آوردن حجاج آنرا و بنای او آنرا و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن الحسین بن المختار قال حدثنی اسمعیل
بن جابر قال کنت فیما بین مکة والمدینة انا وصاحب لی فتذاکرنا الانصار فقال احدنا هم نزاع من قبایل وقال احدنا هم من اهل
الیمن قال فانتهینا الی ابی عبد الله علیه السلام وهو جالس فی ظل شجرة فابتدأ الحدیث ولم نسأله فقال ان تبعا لما ان جاء من قبل العراق
جاء معه العلماء وابناء الانبیاء **شرح** النزاع بضم نون و تشدید زای با نقطه والف و عین بی نقطه جمع نزیع بفتح نون و کسر
زای یا جمع نازع بوزن اسم فاعل غریبان **یعنی** روایت است از حسین بن مختار گفت که حکایت کرد مرا اسمعیل بن جابر گفت که بودم
در میان مکه و مدینه من و رفیقی که مرا بود پس یاد آوری کردیم اهل مدینه را پس گفت یکی از ما که ایشان غریبانند از قبایل متفرقه
اند و گفت یکی از ما که ایشان از اهل یمن اند اسمعیل گفت که پس رسیدیم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام و او نشسته بود در اثنای
راه در سایه درختی پس ابتدا کرد آن حکایت را و نپرسیده بودیم او را پس گفت که بدرستی که تبع چون آمد بسوی مکه از جانب
عراق آمدند با او علما و فرزندان پیغمبران **اصل** فلما انتهی الی هذا الوادی لهذیل اتاه اناس من بعض القبایل فقالوا انک
تاتی اهل بلدة قد لعبوا بالناس زمانا طویلا حتی اتخذوا بلادهم حرما وبنیتهم ربا او ربة فقال ان کان کما تقولون قتلت مقاتلهم
وسبیت ذریتهم وهدمت بنیتهم قال فسالت عیناه حتی وقعتا علی خدیه قال فدعا العلماء وابناء الانبیاء فقال انظرونی واخبرونی
لما اصابنی هذا **شرح** هذیل بضم ها و فتح ذال با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین پسر مدرکه است که او را جد رسول الله صلی الله
علیه وآله گذشت در شرح حدیث هفدهم باب ششم و هذیل پدر قبیله ایست که ایشان در حوالی دره مسکن کردند امام علیه السلام در وقت
این سخن در آن دره بود یا در بالناس برای تعدیه است شکی در او در به و ربة او لیت کما تقولون عبارت است از حرم شدن بلاد
و کمال تعظیم کعبه که واقع بوده و لهذا البیت ازاین میگوید که حدیث نفس ان اقتل تا آخر که مقاتلهم بفتح لام و فتح تاء دو نقطه در بالا
بکسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین است و بر هر تقدیر جمع مقاتل است **یعنی** پس چون رسید تبع با اهل این دره از قبیله
هذیل آمدند نزد او مردمانی از بعض قبیلهها پس گفتند بدرستی که تو می آیی نزد اهل شهری که بتحقیق بازی دادند مردمان را روزگاری
دراز تا آنکه فرا گرفتند حوالی شهر خود را حرم و کعبه خود را مستحق کمال تعظیم پس تبع گفت که اگر باشد ایشان چنانچه میگویید میکشم جنگیان
ایشان را و اسیر میکنم فرزندان ایشان را و ویران میکنم کعبه ایشان را امام گفت که پس روان شد هر دو چشم تبع تا آنکه او ریخته شد بر هر دو
گونه و امام گفت که پس تبع طلب کرد دانایان و پسران پیغمبران را پس گفت که آگاه کنید مرا و خبر دهید مرا که چه سبب رو داد مرا این بلا
اصل قال فابوا ان یخبروه حتی عزم علیهم فقالوا اخبرنا بای شیء حدثت نفسک فقال حدثت نفسی ان اقتل مقاتلهم واسبی ذریتهم
واهدم بنیتهم فقالوا انا لا نری الذی اصابک الا لذلک قال ولم هذا قالوا لان البلد حرم الله والبیت بیت الله وسکانه
ذریة ابراهیم خلیل الرحمن فقال صدقتم فما مخرجی مما وقعت فیه **شرح** امام گفت که پس ایشان سر باز زدند از اینکه خبر دهند او را
تا آنکه تاکید کرد بر ایشان پس گفتند که خبر ده ما را که چه چیز گفتگو کردی با خود پس تبع گفت که با خود گفتم که بکشم جنگیان ایشان را
و اسیر کنم فرزندان ایشان را و ویران کنم کعبه ایشان را پس گفتند که بدرستی که ما نمی بینیم آنچه وارد شده ترا مگر برای آن قرار
داد خود پس تبع گفت که چرا است این گفتند که برای اینکه این شهر حرم الله تعالی است و خانه خانه الله تعالی است و ساکنان آن
فرزندان ابراهیم خلیل الرحمن اند پس تبع گفت که راست گفتید پس چیست بیرون رفتن من از آنچه واقع شدم در آن **اصل**

قالوا احدث

قالوا تحدث نفسک بغیر ذلک فعسی الله ان یرد علیک قال فحدث نفسه بخیر فرجعت حدقتاه حتی ثبتتا مکانهما قال فدعا بالقوم الذین
اشاروا علیه بهدمها فقتلهم ثم اتی البیت وکساه واطعم الطعام ثلثین یوما کل یوم مائة جزور حتی حملت الجفان الی السباع فی رؤس
الجبال ونثرت الاعلاف فی الاودیة للوحوش ثم انصرف من مکة الی المدینة فانزل بها قوما من اهل الیمن من غسان وهم الانصار
وفی روایة اخری کساه النطاع وطیبه **شرح** تحدث بصیغه معلوم باب تفعیل بتقدیر ان ناصبه باشد و جزر [illegible]
جزور بفتح جیم و ضم زای با نقطه و سکون واو و راء بی نقطه شتر کشتنی که میان الجفان بکسر جیم و تخفیف فاء جمع جفنة بفتح جیم و سکون
فاء کاسههای چوبین غسان بفتح غین با نقطه و تشدید سین بی نقطه قبیله ایست از اهل یمن و صاحب قاموس گفته که گذشته [illegible] نزل
علیه قوم من الازد فنسبوا الیه منهم بنو جفنة رهط الملوک او غسان اسم القبیلة النطاع بکسر نون و تخفیف طاء بی نقطه والف و عین
بی نقطه جمع نطع بکسر و فتح نون و سکون و فتح طاء پوستهای گوسفند و گاو دباغت شده **یعنی** گفتند اینکه قرار ده با خود حدیث که
قرار داده ای [illegible] امام گفت پس گفتگو کرد با خود بخیر [illegible]
[illegible] امام گفت پس تبع طلب کرد قومی را که اشاره کرده بودند بر او بویران کردن کعبه پس کشت ایشان را بعد از آن آمد نزد
خانه کعبه و جامه پوشانید آنرا و اطعام طعام کرد سی روز هر روزی صد شتر تا آنکه برده شد کاسه چوبینهای گوشت در سنگلاخ در سر
کوهها و پراکنده کرده شد علفها در درهها برای جانوران وحشی بعد از آن برگشت از مکه بسوی مدینه پس فرود آورد در آنجا
جمعی را از اهل یمن از قبیله غسان و ایشانند اهل مدینه و در روایت دیگر این نیز هست که پوشانید خانه را نطعها و خوشبو
کرد آنرا **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما اقبل صاحب الحبشة بالفیل یرید هدم الکعبة مروا بابل لعبد المطلب
فاستاقوها فتوجه عبد المطلب الی صاحبهم یسأله رد ابله علیه فاستأذن علیه فاذن له وقیل له ان هذا شریف قریش او عظیم
قریش وهو رجل له عقل ومروة فاکرمه وادناه ثم قال لترجمانه سله ما حاجتک فقال له ان اصحابک مروا بابل لی فاستاقوها
فاحببت ان تردها علی **شرح** مضمون این حدیث گذشت در کتاب الحجة در حدیث بیست و نهم مولد النبی صلی الله علیه وآله و ترجمان بفتح تاء
و دو نقطه در بالای و سکون راء بی نقطه و ضم جیم و بفتح تاء و فتح جیم و بفتح تاء و ضم جیم تفسیر کننده سخن **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که چون رو آورد پادشاه حبشه با فیل میخواست ویران کردن کعبه را گذر کردند لشکریان او بر شتری از
عبد المطلب پس تاخت کردند آنرا پس روانه شد عبد المطلب بسوی پادشاه ایشان طلب میکرد از او برگردانیدن شتران او را
بر او پس روانه شد عبد المطلب بسوی پادشاه ایشان طلب میکرد از او برگردانیدن شتران او را بر او پس طلب اذن دخول
کرد بر آن پادشاه پس اذن داد او را و گفته شد پادشاه را که بدرستی که این نجیب قریش است یا بزرگ قریش است و او مردیست
که او را عقل و مردی است پس پادشاه گرامی داشت او را و نزدیک خود جا داد او را بعد از آن گفت ترجمان خود را که بپرس
از او که چیست حاجت تو تا روا کنم پس عبد المطلب گفت او را که بدرستی که لشکر تو گذر کردند بر شتران که مراست پس تاخت کردند
آنرا پس دوست داشتم که برگردانی آنرا بر من **اصل** قال فتعجب من سؤاله اباه رد الابل وقال هذا الذی زعمتم انه عظیم قریش
وذکرتم عقله یدع ان یسألنی ان انصرف عن بیته الذی یعبده اما لو سألنی ان انصرف عن هدمه لانصرفت له عنه فاخبره الترجمان
بمقالة الملک فقال له عبد المطلب ان لذلک البیت ربا یمنعه وانما سألتک رد ابلی لحاجتی الیها فامر بردها علیه **شرح**
امام گفت که پس پادشاه تعجب کرد از طلب عبد المطلب از او برگردانیدن شتران او را و گفت که این کسی که دعوی کردید که او بزرگ
قریش است و بیان کردید عقل او را او میگذارد اینرا که طلب کند از من اینرا که برگردم از خانه او که عبادت میکنند آنرا آگاه
باشید اگر طلب میکرد از من اینرا که برگردم از ویران کردن آن خانه هر آینه بر میگشتم برای خاطر او از ویران کردن پس خبر داد
عبد المطلب را ترجمان گفته پادشاه پس گفت او را عبد المطلب که بدرستی که برای این خانه صاحب کمال اختیار است حمایت
میکند آنرا [illegible] و جز این نیست که طلب کردم از تو برگردانیدن شتران مرا برای حاجت من بسوی حمایت آنها پس
امر کرد برگردانیدن آنها بسوی عبد المطلب **اصل** ومضی عبد المطلب حتی لقی الفیل علی طرف الحرم فقال له محمود فحرک راسه

فقال له اتدری لم جیء بک فقال برأسه لا فقال جاء بک لیهدم بیت ربک افتفعل فقال برأسه لا قال فانصرف عبد المطلب و جاء با الفیل
لیدخل الحرم فلما انتهی الی الطرف الحرم امتنع من الدخول فضربوه فامتنع من الدخول فضربوه فامتنع فاداروا به نواحی الحرم کلها کل ذلک
یمتنع علیهم فلم یدخل **شرح** محمود اسم آن فیل است و حرف نداء مقدر است مخفی نماند که بعد از اطلاع بر حکایت سلیمان و هدهد و نمله بر تعجب
نمی‌افزاید در سؤال و جواب عبد المطلب و فیل **یعنی** در وا نشد عبد المطلب آنکه بر خورد فیل با ابرهه و حرم پس گفت فیل را الحوای محمود پس
جنبانید سر خود را که چه میگوئی پس گفت فیل را که آیا میدانی که برای چه آورده شدی پس گفت سر خود که نه پس عبد المطلب گفت او را که آورد
ترا برای اینکه ویران کنی خانه صاحب کل اختیار خود را آیا پس میکنی پس گفت سر خود که نه اما گفت که پس برگشت از فیل عبد المطلب و
آوردند فیل را تا داخل شود حرم را پس چون رسید بکنار حرم سر باز زد از دخول حرم پس زدند آنرا پس سر باز زد از دخول حرم پس
زدند پس سر باز زد پس دور فرمودند آنرا در جوانب حرم همگی آنها و هر بار از آن سر باز میزد و برای آن داخل حرم نشد **اصل**
و بعث الله علیهم الطیر کالخطاطیف مناقیرها کالعدس او کرها فلما تحاذی برؤس الرجال ثم ترسلها علی راسه فتخرج من دبره حتی لم
یبق منهم احد الا رجل هرب فجعل یحدث الناس بما رای اذ طلع علیه طایر منها فرفع راسه فقال هذا الطیر منها و جاء الطیر حتی حاذی براسه
ثم القاها علیه فخرجت من دبره فمات **شرح** کالعدس تشبیه باعتبار حجم نیست بلکه باعتبار شکل است بقرینه اینکه در آنچه گذشت در کتاب
الحجه و در حدیث بیست و پنجم مولد النبی صلی الله علیه و آله چنین است که یکی کل طیر منقاره حصاة مثل حصاة الحذف او دون حصاة
الحذف و بنا بر این مراد از کبر با حجم است تا مختلف نبود پس لفظ بیان شکل بود و لفظ تشبیه به آن شکل بود و میتواند بود که شک از راوی باشد
یعنی و فرستاد الله تعالی بر ایشان مرغان را مانند پرستوکان و منقارهای آنها سنگ بود بشکل عدس که بالا نشد بر جایی پس چنین بود که
برابر میشد بسر مرد پس بعد از آن می انداخت آنرا بر سر او پس بیرون میرفت از نشستگاه او تا آنکه باقی نماند از ایشان هیچیک مگر
مردی که گریخت پس شروع کرد حکایت میکرد مردمان را با آنچه دید ناگاه مشرف شد بر او مرغی از آنها پس آن مرد سر خود برداشت پس گفت
که این مرغ از آنهاست و آمد مرغ تا آنکه برابر شد بسر او بعد از آن انداخت آن سنگ را بر او پس بیرون رفت از نشستگاه او پس مرد
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان قریشا فی الجاهلیة هدموا البیت فلما ارادوا بناءه حیل بینهم و بینه فالقی فی روعهم
الرعب حتی قال قائل منهم لیأت کل رجل منکم باطیب ماله و لا تأتوا بمال اکتسبتموه من قطیعة رحم او حرام ففعلوا فخلی بینهم و بین بنائه
فبنوه حتی انتهوا الی موضع الحجر الاسود فتشاجروا فیه ایهم یضع الحجر الاسود فی موضعه حتی کاد ان یکون بینهم شر فحکموا اول من
یدخل من باب المسجد فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله فلما اتاهم امر بثوب فبسط ثم وضع الحجر فی وسطه ثم اخذت القبائل بجوانب
الثوب فرفعوه ثم تناوله صلی الله علیه و آله فوضعه فی موضعه فخصه الله به **شرح** هدم قریش کعبه را منافات ندارد با آنکه رفع حجر
الاسود از موضعش جز معصوم را ممکن نباشد زیرا که رسول الله و جد او عبد المطلب معصوم بوده اند و از جمله قریش اند الروع بضم راء
سقط و سکون واو و عین ... اینجا لازم جزء الرعب است باور طیب برای تقدیه است کسب مال از قطع رحم عبارت است از حبس
آن از رحم با وجه حاجت رحم است هر چند که طریق تحصیل آن حلال باشد حکموا الصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل است ام الصیغه معلوم است بسط
الصیغه مجهول معلوم میتواند بود وضع الصیغه معلوم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه قریش در زمان که
پیش از رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله بود خراب کردند خانه کعبه را پس چون برخاستند بنای آنرا حایل کرده شد میان ایشان
و میان بنا کردن پس انداخته شد در دل ایشان خوف تا آنکه گفت گوینده از ایشان که باید بیاورد هر مردی از شما پاکیزه تر
مال خود را و میاورید مالی را که کسب کرده آنرا از قطع رحم یا حرام پس کردند پس واگذاشته شد میان ایشان و میان بنا کردن ایشان
پس بنا کردند آنرا تا آنکه رسیدند بسوی جای حجر الاسود پس نزاع کردند در آنکه کدام ایشان میگذارد حجر الاسود را در جای خودش
را در جای خودش تا آنکه نزدیک شد که شود میان ایشان کارزاری پس حاکم قرار دادند اول کسی را که داخل شود از در مسجد
از در مسجد پس داخل شد از آن در رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون آمد نزد ایشان امر کرد بجامه پس گسترده شد بعد از آن
گذاشت حجر را در میان آن جامه بعد از آن گرفتند اهل قبیله ها اطراف آن جامه پس برداشتند آنرا بعد از آن فراگرفت آنرا صلی الله

علیه و آله پس گذاشت آنرا در جای خودش پس امتیاز داد او را الله تعالی بآن **چهارم اصل** علی بن ابراهیم و غیره باسانید
مختلفة رفعوه قالوا انما هدمت قریش الکعبة لان السیل کان یاتیهم من اعلی مکة فیدخلها فانصدعت و سرق من الکعبة غزال
من ذهب رجلاه جوهر و کان حائطها قصیرا و کان ذلک قبل مبعث النبی صلی الله علیه و آله بثلثین سنة فارادت قریش ان یهدموا
الکعبة و یبنوها و یزیدوا فی عرصتها **شرح** ابن جوزی در کتاب تنقیح گفته که فضل ظاهر رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس و ثلثین
سنة شهد بنیان الکعبة و تراضت قریش بحکمه فیها فلما اتت له اربعون سنة و یوم بعثه الله تعالی و بنا بر این لفظ خمسین می باید
بجای ثلثین سنة و الله اعلم **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم و غیر او بطرق مختلفه نسبت دادند حدیث را بامامی که راوی حدیث
از او است گفتند که جز این نیست که فرود آوردند قریش خانه کعبه را برای سیلاب که می آمد نزد ایشان از بالای مکه پس
داخل میشد مکه را پس گفته شکاف بهم رسانید و دزدیده شد از کعبه آهو بره از طلا که دو پای آن از جوهر قیمتی بوده و بود
دیوار کعبه کوتاه و شد آنچه مذکور شد پیش از رسالت نبی صلی الله علیه و آله سی سال پس اراده کردند قریش که فرود آرند کعبه را
و بنا کنند آنرا و زیاد کنند در عرصه آن **اصل** ثم اشفقوا من ذلک و خافوا ان وضعوا فیها المعاول ان تنزل علیهم عقوبة
فقال الولید بن المغیرة دعونی ابدا فان کان لله رضا لم یصبنی شیء و ان کان غیر ذلک کففنا فصعد علی الکعبة و حرک منها حجرا
فخرجت علیه حیة و انکسفت الشمس فلما رأوا ذلک بکوا و تضرعوا و قالوا اللهم انا لا نرید الا الصلاح فغابت عنهم الحیة فهدموه
و نحوا حجارته حوله حتی بلغوا القواعد التی وضعها ابراهیم علیه السلام فلما ارادوا ان یزیدوا فی عرصته و حرکوا القواعد التی
وضعها ابراهیم اصابتهم زلزلة شدیدة و ظلمة فکفوا عنه **شرح** بعد از آن قریش ترسیدند از آن عمل و ترسیدند که اگر اندر
کعبه کلنگها را از اینکه فرود آید بر ایشان عذابی پس گفت ولید بن مغیره واگذارید مرا ابتدا کنم پس اگر بوده باشد آن عمل
برای الله تعالی خوش آیند دست باز میداریم پس بالا رفت بر کعبه و جنبانید از کعبه سنگی را پس بیرون آمد بر او ماری و گرفته شد
آفتاب پس چون قریش دیدند آنرا گریه کردند و زاری کردند و گفتند که خدایا بدرستیکه ما نمیخواهیم مگر خوب حال کعبه را مراد از شأن این
بود که از قصد زیاد کردن عرصه کعبه گذشتیم پس غایب شد از ایشان آن مار پس فرود آوردند خانه را و یکجانب کردند سنگها
در دور آن تا آنکه رسیدند بآن سنگهایی که گذاشته بود آنها ابراهیم علیه السلام پس چون بخلاف شرط خود اراده کردند که زیاد کنند
در عرصه خانه و جنبانیدند بعض آن سنگهای را که گذاشته بود آنها را ابراهیم بر خورد ایشان را لرزه سخت و تاریکی پس دست باز
داشتند از آن **اصل** و کان بنیان ابراهیم الطول ثلثون ذراعا و العرض اثنان و عشرون ذراعا و السمک تسعة اذرع
فقالت قریش نزید فی سمکها فبنوها فلما بلغ البناء الی موضع الحجر الاسود تشاجرت قریش فی وضعه فقال کل قبیلة نحن اولی به نحن نضعه
فلما کثر بینهم تراضوا بقضاء من یدخل من باب بنی شیبة فطلع رسول الله صلی الله علیه فقالوا هذا الامین قد جاء فحکموه فبسط رداءه
و قال بعضهم کساء طاروني کان له و وضع الحجر فیه **شرح** الطول مرفوع و مبتدا است و الف و لام برای عهد خارجیت پس کاین ظاهر است
و نیز حلوله است و جمله ترکیبی از مبتدا و خبر خبر کان است ... بکسر طاء مهمله و سکون واو و نون کفته الطاروني بالضم الخز
ضرب منه و مراد بخز جامه ایست که تار آن از ابریشم است و پود آن از پشم است ابن اثیر در نهایه گفته که الخز المعروف اولا ثیاب تنسج من صوف
و ابریشم و هی مباحة و قد لبسها الصحابة و التابعون **یعنی** و بود بنا کرده ابراهیم طول آن سی ذراع و عرض آن بیست و دو ذراع
و بلندی آن از روی زمین مطاف نه ذراع پس گفتند قریش که زیاد میکنیم در بلندی کعبه پس بنا کردند کعبه را پس چون رسید بنا بموضع
حجر الاسود نزاع با یکدیگر کردند قریش در گذاشتن حجر گفت هر قبیله از چهار قبیله که هر کدام مشغول بنای دیواری از چهار دیوار کعبه
بودند که ما اولی تریم بآن ما میگذاریم آنرا پس چون نزاع بسیار شد میان ایشان همه ایشان راضی شدند بحکم کسی که داخل مسجد شود
اول از باب بنی شیبه پس طالع شد اول از آن در رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند که این صاحب امانت بتحقیق آمد پس حاکم
کردند او را در آن نزاع پس گسترد ردای خود را و گفت بعضی راویان این حدیث که آن ردا پوششی بود که از خز بود
که او را بود پس گذاشت حجر را در آن ردا **اصل** ثم قال یاتی من کل ربع من قریش رجل فکانوا عتبة بن ربیعة بن عبد شمس و الاسود

بن المطلب من بني اسد بن عبد العزى وابو حذيفة بن المغيرة من بني مخزوم وقيس بن عدي من بني سهم فرفعوه فوضعه النبي صلى الله عليه وآله في موضعه شرح باقي جزء بضم اول است وجيم را و سقط و سكون با و نقطه و عين بي‌نقطه عبارتست از كعبه از جمله چهار فرقه قريش كه هر كدام مشغول بنا كردن يك ضلع از چهار ضلع كعبه بوده اند و نزاع ميان ايشان واقع شده بود كه كدام از ايشان حجر را نصب كند و عتبه بضم عين بي‌نقطه و سكون تا دو نقطه در بالا و با يك نقطه مفتوح و بدل تفصيل جمعي كه گذشت و ربيعه بفتح را بي‌نقطه و كسر با يك نقطه است عبد شمس برادر هاشم است پس ظاهر اينست كه ابو طالب در آن وقت بيمار بوده يا مسافر بوده و عتبه را وكيل خود ساخته بوده بقرينه الجوهري آيد در حديث ششم اين باب كه كان بني هاشم من الحجر الاسود الى الركن الشامي و ظاهر اينست كه رسول الله در وقت برداشتن حجر اسود حاضر بوده باشد و خود آنرا برداشته باشد چنانچه ظاهر ميشود از شرح حديث ششم اين باب و از شرح حديث اول باب آينده يعني بعد از آن گفت كه بيايد از هر ربعي از قريش مردي كه سردار ايشان باشد پس آن چهار كس حاضر شدند اول عتبه بن ربيعه بن عبد شمس از جانب بني هاشم و دوم اسود بن المطلب از بني اسد بن عبد العزى و سوم ابو حذيفه بن المغيره از بني مخزوم و چهارم قيس بن عدي از بني سهم پس بلند كردند حجر را و برداشتند حجر را نبي صلى الله عليه وآله در جاي آن

اصل وقد كان بعث ملك الروم بسفينة فيها سقوف وآلات وخشب وقوم من الفعلة الى الحبشة ليبنى له هنالك بيعة فطرحتها الريح الى ساحل الشريعة فنطحت فبلغ قريشا خبرها فخرجوا الى الساحل فوجدوا ما يصلح للكعبة من خشب وزينة وغير ذلك فابتاعوه وصاروا به الى مكة فوافق ذلك ذرع الخشب البناء ما خلا الحجر فلما بنوها كسوها الوصايد وهي الاردية شرح سقوف بضم سين بي‌نقطه و ضم قاف جمع سقف بفتح سين و سكون قاف است و مراد اينجا باعتبار اجزاء است و مراد تختهايي است كه در بالاي خانه تخته پوش مي باشد آلات عبارتست از چوبهاي تراشيده باريك كه بر روي هم تختها در سقف خانه مي باشد خشب بفتح خا بالنقطه و ضم شين بالنقطه و با يك نقطه عبارتست از درختها كه در سقف خانه مي باشد فطرحتها بفتح طا و فتح عين بي‌نقطه است جمع بكسر با يك نقطه و فتح يا دو نقطه در پايين و عين بي‌نقطه است الشريعه موضع از آب كه محل انتفاع مردمان از آب است و مراد اينجا لنگرگاه كشتيها از درياست كه نزديك مكه است و ساحل آنرا جده ميگويند نطحت بنون و طا بي‌نقطه و حا بي‌نقطه بصيغه ماضي مجهول باب منع است النطح كوفتن چيزي بشدت تا شكسته شود و در اين ماخوذ است نطيحه گوسفندي كه از شاخ زدن گوسفند ديگر مرده باشد زينة بكسر زاي با نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و نون عبارتست از آرايش درختها و تختها و آلات يا عبارتست از جامه پوشش خانه و غير ذلك مثل با نقطه بي‌نقطه اسم اشاره است و عبارتست از جامه پوشش خانه يا عبارتست از آرايش درختها و تختها و آلات و ملك در فوافق ذلك بفتح دال بي‌نقطه و ضم لام جمع و ليك بفتح مراد كاتب الوليك مصدر باب نصر باليدن بشدت و مراد اينجا ماليده شده‌ها برنده و زنگ روغن و مانند آنهاست و آن مرفوع و فاعل وافق است و مضاف ذرع بفتح ذال بالنقطه و سكون را و عين بي‌نقطه بمعني اندازه و درختها الت البناء منصوب بمفعول وافق است و مراد كه دست الحجر بفتح حا بي‌نقطه و فتح جيم و راء بي‌نقطه منصوب و مستثنى است و مراد ديوار كعبه است كه از سنگ بوده و مقصود در اين استثنا اينست كه آنچه آراسته شده بود از چوب موافق فضاي ميان كعبه شده بود كم و زياد و آنچه از آن شده بود كه سر هم در ختها است در ميان ديوار جا گرفت الوصايد بفتح واو و تخفيف صاد بي‌نقطه و الف و كسر همزه و دال بي‌نقطه جمع وصيده بافته شده الله روي و جمع ردا ارجامهاي صاحب زينت و جامهايي كه بر دوش مي اندازند و مفرد اينجا مانسترست يعني و تحقيق كه فرستاده بود پادشاه روم كشتي را كه در آن بود تختها كه براي سقف خانه در كار است و آلات براي سقف و درختهاي سقف و جمعي از عملة عمارت بسوي حبشه تا بنا كرده شود براي آن پادشاه در آنجا كليسايي پس انداخت آن كشتي را باد بسوي كنار لنگرگاه كه جده است پس كشتي شكسته شد پس رسيد بقريش خبر آن كشتي پس از مكه بيرون رفتند بسوي جده پس يافتند آنچه را كه صلاحيت دارد براي كعبه از درختها و آرايش و غير آن پس خريدند آنرا و روانه شدند با آن بسوي مكه پس موافق افتاد براي خته شده‌ها اندازه درختها بناي كعبه را سواي سنگ ديوار كعبه پس چون تمام كردند بناي كعبه را پوشانيدند آنرا جامهاي بافته شده و آنها زينت كرده شده بود چنانچه در مصر ايلي مي آورند پنجم اصل

عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله ساهم قريشا في بناء البيت فصار لرسول الله صلى الله عليه وآله من باب الكعبة الى النصف ما بين الركن اليماني الى الحجر الاسود شرح مدخول من خارج از حكم عامل ما است غالبا ما در ما بين بدل النصف است و مقصود وسط حقيقي ديوار است كه در كعبه در آن ديوار است پس مراد بركن يماني اينجا و مراد بركن شامي در حديث آينده يكي است و آن ركني است كه طواف كننده چون از در كعبه گذرد اول بآن ركن مي‌رسد و آنرا ركن عراقي نيز مي‌نامند و اطلاق ركن يماني بر آن باعتبار آنست كه روي كعبه را بجانب حجر اسمعيل منظور داريم چنانچه اطلاق ركن شامي بر آن باعتبار آنست كه روي كعبه را بجانب مقام ابراهيم منظور داريم زيرا كه يماني بمعني جانب راست است و شامي بمعني جانب چپ است و اطلاق ركن يماني و مشهور بر ركني است كه چون طواف كننده از آن گذرد و اول بركن حجر الاسود ميرسد يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بتحقيق كه رسول الله صلى الله عليه وآله قرعه زد با قريش در ساختن خانه كعبه پس گرديد براي رسول الله صلى الله عليه وآله از در كعبه تا نصف ديوار كه وسط حقيقي است ميان ركن يماني تا حجر الاسود ششم اصل وفي رواية اخرى كان لبني هاشم من الحجر الاسود الى الركن الشامي شرح و در روايت ديگر هست كه بود براي بني هاشم از ركن حجر الاسود تا ركن شامي مقصود عدم منافات ميان اين روايت و روايت سابق است بنابر اينكه مراد بركن يماني و ركن شامي يكي است و رسول الله صلى الله عليه وآله از بني هاشم است پس حصه آن ديوار را ساير بني هاشم ساخته اند هفتم اصل علي بن ابراهيم وغيره رفعوه قال كان في الكعبة غزالان من ذهب وخمسة اسياف فلما غلبت خزاعة جرهم على الحرم القت جرهم الاسياف والغزالين في بئر زمزم والقوا فيها الحجارة وطموها وعموا اثرها فلما غلب قصي على خزاعة لم يعرفوا موضع زمزم وعمي عليهم موضعها شرح شايد كه دو آهوي طلا و پنج شمشير از جمله شمشيرها باشد كه سليمان عليه السلام گذاشته باشد و سيوف آن را در كتاب الحجه در حديث اول باب جهل و علم كه باب بعد از ان انا انزلناه في ليلة القدر و تفسيرها است عبارت از آن شمشيرها باشد مقصد خزاعه و جرهم و قصي گذشت در حديث هفدهم باب هفتم الحجاره عبارتست از بتي از سنگ كه معبود ايشان بوده چنانچه در تفسير آيت وقودها الناس والحجارة گفته اند يعني روايت كرد علي بن ابراهيم و غير او بالا برده اند سند روايت را بسوي امام كه روايت از او است گفت كه بود در كعبه دو آهوبره از طلا و پنج شمشير پس چون غالب شدند قبيله خزاعه بر قبيله جرهم انداختند قبيله جرهم آن شمشيرها را و دو آهو بره را در چاه زمزم و انداختند در آنجا سنگها را و پر كردند آنرا و ناپيدا كردند اثر آنرا پس چون غالب شد قصي بر خزاعه نشناختند جاي زمزم را و ناپيدا شد بر ايشان جاي آن اصل فلما بلغ عبد المطلب وكان يفرش له في فناء الكعبة ولم يكن يفرش لاحد هناك غيره فبينا هو نائم في ظل الكعبة فرأى في منامه آتيا اتاه فقال له احفر برة قال وما برة ثم اتاه في اليوم الثاني فقال احفر طيبة ثم اتاه في اليوم الثالث فقال احفر المصونة قال وما المصونة ثم اتاه في اليوم الرابع فقال احفر زمزم لا تنزح ولا تذم تسقي الحجيج الاعظم عند الغراب الاعصم عند قرية النمل وكان عند زمزم حجر يخرج منه النمل فيقع عليه الغراب الاعصم في كل يوم يلتقط النمل شرح آمدن عبد المطلب گذشت در كتاب الحجه در حديث بيست و ششم مولد النبي صلى الله عليه وآله عبد منصوب و مفعول بلغ است و فاعل آن ضمير مستتر راجع بنوبت ولايت كه حديث الفناء بكسر فاء و نون و الف ممدوده فضاي پيش در خانه فبينا بواب لما است و در حول فا اينجا مثل دخول فا در فلما بلغ است در اين قريبها مقصد است و الف بينا باشباع فتح نون بهم رسيده و آن مضاف است بجمله ظل بكسر ظا بالنقطه و تشديد لام اينجا بمعني جانب است و آن عامل بينا است جمله اتاه آت مفعول دوم راي است برة بفتح با يك نقطه و تشديد را بي‌نقطه و تاء تانيث اسم زمزم است و آن در اصل بمعني نيكي است كه آب فراوان كثير النفع داشته باشد چنانچه گذشت در شرح حديث دوم باب ابتداء الخلق و اختيار هم بالكعبه كه باب ششم است النوم هر كه جا بفتح نون است بقرينه آنچه مي آيد كه اربع ليال طيبه بكسر طا بي‌نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و با يك نقطه و تاي تانيث اسم زمزم است و در اصل بمعني پاكيزه گشت مصونه بفتح ميم و ضم صاد بي‌نقطه و سكون واو و نون و تاي تانيث در اصل بمعني محفوظ است و اينجا عبارتست از زمزم يا اسم است لا تنزح بتا و يك نقطه و را بي‌نقطه و حا بي‌نقطه بصيغه مضارع غايبه معلوم

باب علم است وضمیر مستتر راجع بزمزم است لا تذم بدال بی‌نقطه وتشدید میم بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال است الاذمام خوش
نشدن کاری واین اشارتست ببرکت وباعث شفا بودن زمزم الحجیج بفتح حاء بی‌نقطه وکسر جیم وسکون یاء دو نقطه در پایین
اسم جمع حاج است یا جمع حاج است وبنابر اول الاعظم صفت الحجیج است وبنابر دوم صفت [illegible] است الاعظم بفتح همزه و
سکون عین بی‌نقطه وفتح صاد بی‌نقطه وتخفیف میم کلاغی که یکپا یا دو پا سفید باشد وآن بغایت نادر است بنابراین این آیه در کتاب
[illegible] در حدیث دوم وچهارم باب [illegible] قریة النمل عبارتست از جای که مورچگان خاک را از ان بیرون میاورند
جحر بضم جیم وسکون حاء بی‌نقطه وراء بی‌نقطه است یعنی پس چون نوبت رسید بعبد المطلب وبود اینکه گسترده میشد جای خواب او در
فنا در کعبه وبود اینکه گسترده میشده باشد برای کسی در آنجا غیر او پس میان اینکه او خوابیده بود در پهلوی کعبه در شبی پس دید
در خواب شخصی که آمد نزد او وآینده پس گفت عبد المطلب را که بکن بره را عبد المطلب با خود گفت که وجهت بره مراد است که موضع آنرا
ندانست یا مراد است که معنی بره را ندانست چون این اسم متعارف آن زمان نبوده بعد از ان آمد نزد او در خواب دوم پس گفت که
بکن طیبه را بعد از ان آمد نزد او در خواب سوم پس گفت که بکن مصونه را عبد المطلب با خود گفت که وجهت مصونه بعد از ان آمد نزد
او در خواب چهارم پس گفت که بکن زمزم را بر طرف نمیشود ناخوش شمرده نمیشود برای آب دادن اهل حج بزرگ نزد کلاغ
یکپا سفید نزد خانه مورچگانست وبود نزد زمزم سوراخی که بیرون می‌آمدند از ان مورچگان پس می‌نشست در ان کلاغ یکپا
سفید در هر روزی بر میچید آن مورچگان را **اصل** فلما رای عبد المطلب هذا عرف موضع زمزم فقال لقریش انی قد امرت
فی اربع لیال فی حفر زمزم وهی ماثرتنا وعزنا فهلموا نحفرها فلم یجیبوه الی ذلک فاقبل یحفرها هو بنفسه وکان له ابن واحد وهو
الحارث وکان یعینه علی الحفر فلما صعب ذلک علیه تقدم الی باب الکعبة ثم رفع یدیه ودعا الله عز وجل ونذر له ان رزقه عشر بنین
ان ینحر احبهم الیه تقربا الی الله عز وجل فلما حفر وبلغ الطوی طوی اسمعیل وعلم انه قد وقع علی الماء کبر وکبرت قریش وقالوا یا ابا
الحارث هذه ماثرتنا ولنا فیها نصیب فقال لهم لم تعینونی علی حفرها هی لی ولولدی الی آخر الابد **شرح** امرت بهمزه [illegible] نقطه و
سه نقطه وراء بی‌نقطه بصیغه [illegible] متکلم معلوم باب [illegible] است [illegible] دیده ورشدن [illegible] اطلاع بر امر پنهان ودر نسخه
عرب بجای یکنقطه است صاحب قاموس گفته که عبر الرؤیا عبرا وعبارة وعبرها فسرها واخبر بما یؤول الیه امرها [illegible] گفته که [illegible]
[illegible] ولم یرفع صوته بقراءته ودر اینجا مناسب [illegible] المأثرة بفتح میم وسکون همزه وضم وکسر ثاء سه نقطه وراء بی‌نقطه وتاء [illegible]
شرف [illegible] بصیغه معلوم متکلم مع الغیر مجزوم است بجواب امر [illegible] فعل امر است [illegible] الطوی بفتح طاء بی‌نقطه وکسر واو
وتشدید یاء سنگ چین چاه **یعنی** پس چون دید عبد المطلب اینرا شناخت جای زمزم را پس گفت قریش را که بدرستیکه من بتحقیق
دیده ورشدم در چهار شب در کندن زمزم وآن شرف ماست وعزت ماست پس بیایید تا بکنیم اینرا پس قبول نکردند دعوت او را
بسوی آن کار پس رو آورد میکند اینرا او بخودش وبود او را یک پسر واو حارث نام داشت وبود اینکه مدد میداد پدر را بر
کندن زمزم پس چون مشکل آمد آن بر او پیش رفت بسوی در کعبه بعد از ان برداشت دو دست خود را وخواند
الله عز وجل را ونذر کرد برای او اگر روزی کند او را ده پسر اینکه قربان کند محبوب‌ترین ایشانرا بسوی خود برای تقرب
جستن بسوی الله عز وجل پس چون بکند ورسید بسوی سنگ چین چاه که سنگ چین اسمعیل بود ودانست اینرا که او بتحقیق فرود آمد
بر سر آب [illegible] که آب نزدیک شد تکبیر گفت وبموافقت او تکبیر گفتند قریش وگفتند که ای پدر حارث این زمزم شرف ماست وما
راست در ان نصیب پس گفت ایشانرا که مدد نکردید مرا بر کندن آن مراست واولاد مراست تا آخر زمان **هشتم اصل**
سمعت ابا ابراهیم علیه السلام یقول لما احتفر عبد المطلب زمزم وانتهی الی قعرها خرجت الیه من احدی جوانب البئر رائحة منتنة
افظعته فابی ان ینثنی وخرج ابنه الحارث عنه ثم حفر حتی امعن فوجد فی قعرها عینا تخرج علیه برائحة المسک **شرح** جوانب جانب است
از سر سنگ چین اسمعیل که مذکور شد در حدیث سابق رائحة منتنة بسبب [illegible] از نسل [illegible] که در آنجا انداخته شده بوده
چنانچه گذشت در حدیث سابق [illegible] الحجارة [illegible] نقطه ونون ویاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال است

الامعان

الامعان بانحو رفتن چیزی رسیدن ضمیر قعرها راجع برائحة منتنه است باعتبار محل آن عین عبارتست از بعض زمزم که نمودار شده بوده
در سوراخی عین پس باور برائحه برای تقدیم است واز این لازم نمی‌آید که عبد المطلب در این وقت بآب زمزم رسیده باشد
یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که چون کند عبد المطلب زمزم را ورسید بسوی پایین چاه بیرون آمد
بسوی او از یکی از اطراف چاه بوی گندیده که مضطرب کرد عبد المطلب را پس امتناع کرد او از اینکه برگردد واز اینکه برگردد و
بیرون رفت پسرش حارث از نزد پدرش بعد از ان کند تا آنکه [illegible] بوی گندیده رسید پس در آخر آن بوی گندیده چشمه‌ای که
[illegible] بیرون میداد بر عبد المطلب بوی مشک **اصل** ثم احتفر فلم یحفر الا ذراعا حتی تجلاه النوم فرای رجلا طویل الباع حسن الشعر
جمیل الوجه جید الثوب طیب الرائحة وهو یقول احفر تغنم وجد تسلم ولا تدخرها للمقسم الاسیاف لغیرک والبئر لک انت اعظم
العرب قدرا ومنک یخرج نبیها وولیها والاسباط والنجباء الحکماء العلماء البصراء والسیوف لهم **شرح** تجلاه بجیم ولام والف منقلب
از لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است ودر اصل مضاعف بوده که حرف اللام شده مثل املیت که در اصل امللت بوده
الباع بباء یکنقطه والف وعین بی‌نقطه [illegible] مقدار رسانیدن دوری سر هر دو دست از یکدیگر طول الباع کنایت از کمال کرم
گویا که بهر دو دست در وقت واحد در کار عطا داد [illegible] اشارتست بآنکه [illegible]
واز روی او معلوم میشد کمال کرم جد بضم جیم وسکون دال بی‌نقطه [illegible] منقلب از تاء [illegible] است وکسر خاء بالنقطه وراء
بی‌نقطه وضمیر راجع بغنیمت است مقسم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است الاسیاف مرفوع ومبتدا است التبر بکسر تاء دو نقطه در بالا
وسکون باء یکنقطه وراء بی‌نقطه طلا ونقره ومراد اینجا آنچه بر روی طلاست مراد باسباط نواده امام بعد از امیرالمومنین علیهم
السلام است که فرزندزادگان نبی اند ضمیر لهم راجع بمجموع نبی وولی واسباط است سیزده کس **یعنی** بعد از ان کند پس نکند
مگر قدر یکذراع تا آنکه فرو گرفت او را خواب پس در خواب دید مردی را که دراز [illegible] بود خوش‌روی [illegible] بود
جامه بود خوشبو بود میگفت که بکن تا بهره‌مند شوی وبخشش کن تا بسلامت باشی وذخیره مکن پاره را برای تقسیم کننده میراث
شمشیرهای که خواهی یافت در این چاه [illegible] برای غیر تست وطلای که خواهی یافت از تست تو بزرگتر عربی باعتبار قدر واز صلب
تو بیرون می‌آید پیغمبر موعود در عرب مراد محمد صلی الله علیه وآله است وولی موعود در عرب مراد امیرالمومنین علیه السلام است وفرزند
زادگان آن نبی ونجیبان رعایت کنندگان مصلحت در هر کاری دانایان بجمیع دین [illegible] وشمشیرها از ایشانست **اصل**
ولیس الیوم منک ولا لک ولکن فی القرن الثانی منک بهم ینیر الله الارض ویخرج الشیاطین من اقطارها ویذلها بعد عزها ویهلکها بعد
قوتها ویذل الاوثان ویقتل عبادها حیث کانوا ثم یبقی بعده نسل من نسلک هو اخوه ووزیره ودونه فی السن وقد کان القادر علی
الاوثان لا یعصیه حرفا ولا یکتمه شیئا ویشاوره فی کل امر هجم علیه **شرح** الیوم منصوب بر ظرفیت [illegible]
که مستعمل شده [illegible] اول خبر لیس است ومراد اینست که ایشان از صلب تو بیرون نیامده اند هنوز [illegible]
است ومراد اینست که [illegible] باعتبار اینکه نطفه ایشان در رحم او قرار میگیرد وهنوز زن تو نشده [illegible]
برای تو [illegible] نطفه ایشان از صلب جد القرن بفتح قاف وسکون راء بی‌نقطه [illegible] دوم خبر مبتدای محذوف
است [illegible] ینیر بنون ویاء منقلب از واو وراء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یخرج [illegible] از باب افعال
است الف ولام الارض برای عهد خارجیست واشارتست بزمین مکه وحوالی آن شیاطین عبارتست از صنادید قریش که در
جنگ بدر کشته شدند ومانند ایشان اسم کان ضمیر مستتر راجع بهو است القادر منصوب وخبر کان است والف ولام در
برای [illegible] واشارتست بآنکه در زمان رسول [illegible]
بیان قدرت است وضمیر مستتر راجع بهو است وضمیر بارز راجع بنبی است که اول ایشانست **یعنی** وایشان نیستند امروز
جدا از صلب تو ونه میسر برای تو ولیکن بعد از سی سال ایشان جدا از صلب تو میشوند بسبب اولاد ایشان نورانی میکند
الله تعالی این سر زمین را وبیرون میکند شیاطین را از جوانب آن وخوار میکند آن شیاطین را بعد از عزت ایشان [illegible]

این نیز بعد از فوت اینان دختران میکنند بنها را و میکشند عابدان اینهارا هرجا که باشند بعد از آن میانه بعد از او وای اینان
از نسل تو کراو هر او را وای است در دیدن مرد کارا وست و اکثر از اوست در سال و تحقیق او ابعد در زمان اول و توانا بر شکستن
بتها بیان این آنکه او عیان نمیکند اول را در هیچ حرفی و پنهان نمیکند از اول چیزی را که در دل داشته باشد یعنی از خباثت نفاق در
او نیست و حق و درست میکند اول را در هر کاری که زور آورده باشد هر او با نیخ که شبیه شده باشد در روز جنگ و مانند آن **اصل**
و اسیقظ عبد المطلب فوجد ثلثة عشر سیفا مسندة الی جنبه فاخذها و اراد ان یثب فقال و کیف و لم ابلغ الا انی جهزت و لم اکبر
شبرا اخذها بداله قرع الفولاذ و ان سنا لسهم جید حیف خلع لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فلان خلیفة الله **شرح**
اسیقظ بسین منقوط و یاء دو نقطه در پایین و الف منقلب از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است الاسیتقاظ و عاجز شدن
از فهم چیزی چنانچه باید و جیز عطاراج بر وبال است و مراد اینست که تعبیر آن خواب آنچنانچه باید نفهمید و چون آن سیزده شمشیر مثبت بر اینست
که جمیع اینها را قبیله جرهم انداخته بودند چنانچه گذشت در حدیث سابق و بعث اینها را الله تعالی قم با ینها کرد و نشان بود که سیوف آل داود
که گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب جمل و تعلیم که باب بیست و ششم انا انزلناه فی لیلة القدر است عبارت از این سیزده شمشیر داخل
اینجا باشند و الله اعلم مسندة بسین بی نقطه و نون و دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است جبر جنب راجع بعبد المطلب است و مراد
اینست که آن شمشیرها را در میان خاک پنهان نیست بلکه ناگاه در بیرون خاک اینها را دید یثب بیاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل الفاء و اوی باب ضرب است الوثوب بر جستن **یعنی** و عاجز شدن از تعبیر آن خواب چنانچه باید عبد المطلب پس یافت سیزده شمشیر تکیه
داده شده بسوی پهلوی او از دیوار چاه پس فرا گرفت اینها را و خواست که برجهد از چاه بیرون آید پس با خود گفت که چون بیرون
روم و حال آنکه نرسیدم با آب بعد از آن کندن پس نکند یک وجب تا آنکه ظاهر شد او را شاخ آهوی بره طلا و سرش پس بیرون آورد آن را
در آن نقش لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فلان خلیفة الله مراد از فلان صاحب الزمان علیه السلام است و ظاهر اینست که
این تعبیر صادر از بعضی راویان باشد چون التقیه او ممنوع است تا ظاهر شود بتفصیله که گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سیزده باب الاشاره
والنص علی ابی محمد علیه السلام که باب هفتاد و چهارم است **اصل** فسالته فقلت فلان متی کان قبلا او بعده قال لم یجی بعد و لا جاء
شیء من اشراطه فخرج عبد المطلب و قد استخرج الماء و ادرک و هو یصعد فاذا اسود له ذنب طویل یسبقه بدارا الی فوق فضربه فقطع
اکثر ذنبه ثم طلبه ففاته و فلان قاتله ان شاء الله **شرح** بتلوا بتقدیر استفهام است و ضمیر راجع بعبد المطلب است مفعول اول که
محذوف است بتقدیر براورکی العنیة الاسود عبارت است از شیطانی که مخلوق شده بوده از آنچه که در چاه انداخته شده بوده چنانچه مذکور
شد بدارا بکسر باء یک نقطه و دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب مفاعله است و مصدر بمعنی اسم فاعل است و حالست **یعنی** پس پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را با سر و بر تمی گفتم که فلان کی بوده آیا پیش از عبد المطلب یا بعد از او امام گفت که هنوز نبوده و نیامده
چیزی از شرطهای ظهور او پس قصد بیرون آمدن کرد عبد المطلب و تحقیق بیرون آورده بود آب را و دریافته بود و تحت راه او
بالا میرفت از قعر چاه پس ناگاه او پسید سیاهی که او را بود دمی دراز پیش از عبد المطلب میرفت شتابان بسوی بالای چاه پس
بشمشیر زد آن سیاه را پس انداخت بیشتر دم او را بعد از بیرون آمدن طلب کرد آن سیاه را پس ناپیدا شد از عبد المطلب و فلان
کشنده آن سیاه است ان شاء الله تعالی **اصل** و من رای عبد المطلب ان یبطل الرؤیا التی رآها فی البئر و یضرب السیوف صفائح
للبیت فانامه الله بالنوم فنومه و هو فی جوف الکعبة فرای ذلک الرجل بعینه و هو یقول یا شیبة الحمد احمد ربک فانه سیجعلک لسان الارض
و یتبعک قریش خوفا و رهبة و طمعا و ضع السیوف فی مواضعها فاستیقظ عبد المطلب فاجابه انه یاتینی فی النوم فان یکن من ربی
فهو احب الی و ان یکن من شیطان فاظنه مقطوع الذنب فلم یر شیئا و لم یسمع کلاما **شرح** من بکسر میم برای تبعیض است و المست
با یکدیگر این فکر میکرد و طلب دریافتن عمل برؤیا میکرد باو را بالنوم برای تقویت است شیبة الحمد لقب بقیع لشیبی با نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و با یک نقطه و تاء دو نقطه و فتح حاء بی نقطه و سکون میم و دال بی نقطه لقب عبد المطلب است چون دو موی سفید ه بوده **یعنی**
و از جمله تدبیرهای عبد المطلب این بود که باطل کند آن خوابی که دیده بود از آنچه از چاه زمزم و زینت شمشیرها را صفحه چند برای خانه کعبه باید تیغ

که آنها را بسیده اینه فولادی سازد و در دیوار خانه چاه برای زینت چنانچه در عمارات عالیه میباشد پس داد الله تعالی او را خواب
پس فرو رفت او را بجائی که او در میان کعبه بود پس در خواب دید آن مرد را که در چاه دیده بود بعینه و او میگفت ای شیبة الحمد ستایش کن
صاحب کار خود را که بدرستی که او زود میگرداند ترا زبان این زمین یا یعنی که در دهان ملک و قوانین آن امر و نهی ترا فرمان بردار
میشوند یا یعنی که مشهور آفاق میشوی و تابع میشوند ترا قریش از ترس و بیم و طمع بگذار این شمشیرها را در جای آنها یعنی آنها را صفایح
مساز و لفظ بیدار نشده هیچ آنها را پس بیدار شد عبد المطلب پس جواب داد آن گوینده را که بدرستی که آن کلام میاید مرا در خواب
پس اگر باشد از جانب صاحب کار اختیار من پس آن محبوبتر است بسوی من و اگر باشد از جانب شیطان پس گمان دارم او را که آن دم
بریده باشد که در چاه آن دم او را انداختیم پس عبد المطلب چیزی ندید و نشنید سخنی را و مراد اینست که میخواست که در بیداری نیز آن
فرشته را ببیند یا سخن او را بشنود و میسر نشد **اصل** فلما ان کان اللیل اتاه فی منامه بعدة من رجال و صبیان فقالوا له نحن اتباع ولدک و نحن
من سکان السماء السادسة السیوف لیست لک تزوج فی مخزوم تقوی و اضرب بعد فی بطون العرب فان لم یکن معک مال فلک حسب فادفع هذه
الثلثة عشر سیفا الی ولد المخزومیة و لا یبان لک اکثر من هذا و سیف من اربعة سیقع من یدک فلا تجده الا فی ذلک الجبل یعنی جبل کذا و کذا
فیکون من اشراط قائم آل محمد صلی الله علیه و علیهم **شرح** ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال جزء الشرط بالجزاء و بعده
برای تعدیه و برای ملابست میتواند بود و بنابر اول ضمیر فقالوا راجع بعده است و بنابر دوم راجع بمجموع است و هر کدام در هر کدام نیز
محتمل است عده بکسر عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه است اتباع بفتح همزه و سکون تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه و الف و عین بی نقطه
جمع تابع است و آن در اصل بمعنی تشییع از جمله است که موافق تشییع از آدمیان باشد و مراد با تباع اجانح از فرشتگان است که مخلوق شده
اند بصورت جمع از آدمیان باعتبار صورت وقت و فات اینان پس در این کلام اشارت است با آنکه بعضی اولاد عبد المطلب نیز از ایشان میشوند
و بیخ دیگر در کودکات میمیرند مناسب سیار سازند باعتبار اینست که فرزندان آنجاست و آن الظهر کوبست چنانچه گذشت در باب دوم پس آن
ملایکه بجا و ران حرام انه بوافقت اولاد عبد المطلب بجاوران کعبه بوده مخزوم بفتح میم و سکون خاء با نقطه و ضم زای با نقطه اسم
قبیله است و مراد اینجا آن قبیله است تقوی بالف بعد از واو مفتوحه مشدده بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل بحذف یکتاء التیناف بیان
سابق است و در بعضی نسخ بی الف و مجزوم بجواب امر است بعد چنین برزم اسم بعد ذلک است اسم مخزومیه فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن
مخزوم است و عبد المطلب را از او سه پسر بوده زبیر و ابو طالب و عبد الله سیف مبتدا است منافعت مبتدا است واحد خبر مبتدا است
و مراد دیگرانند دیگر است مثل لفظ واحده سیقع خبر دوم مبتدا است و میتواند بود که واحد نیز صفت مبتدا باشد و خبر مبتدا سیقع باشد
و بر هر تقدیر جلو سیف تا آخر بمنزله استثنا از سابق است الا برای استثنای منقطع است ان بفتح همزه و سکون نون است بسجنه بسین بی نقطه
و جیم و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرت جبل مرفوع و فاعل است و باتنوین است فیکون منصوبست **یعنی** پس چون آنکه شد
شب آمد او را در نزد او در خواب او جمعی را از مردان و اطفال پس گفتند او را که ما تو دهقان فرزندان توایم و از ساکنان آسمان ششم
شمشیرها نیست از تو زن بخواه از قبیله از بنی مخزوم بیان این آنکه صاحب قوت میشوی بوسیله آن قبیله و بزن بعد از آن در قبایل
عرب یا یعنی احکام خود را جاری ساز و در قبایل عرب بسیار اگر نباشد با تو مالی فراوان پس تو را است کمال پس بده این سیزده
شمشیر را بسوی فرزندان مخزومیه و اظهار کرده نمیشود برای تو در این بیشتر از این یا یعنی که مردان اولاد و اسباب آن مذکور
نمیشود و شمشیری از آنها جای نظر است زود باشد که افتد از دست تو پس نیابد برای آن اثری لیکن اینست که کف ها را در اثر کوهی
چنین و چنین پس باشد از جمله شرطهای ظهور دولت قائم آل محمد صلی الله علیه و علیهم **اصل** فانتبه عبد المطلب و انطلق و السیوف
علی رقبته فاتی ناحیة من نواحی مکة ففقد منها سیفا کان ارقها عنده فیظهر من ثم ثم دخل معتمرا و طاف بها علی رقبته و الغزالین احدا
و عشرین طوافا و قریش تنظر الیه و هو یقول اللهم صدق وعدک فاثبت لی قولی و انشر ذکری و شد عضدی و کان هذا ترداد کلامه و ما طاف
حول البیت بعد رؤیاه فی البئر بیت شعر حتی مات و لکن قد ارتجز بحاصیة یوم ازاد ذبح عبد الله **شرح** و ادو در و الغزالین بعد تمام است
طوافا بیخ شرطهات پس اینها طواف کامل بوده ترداد بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه بوزن تفعال مصدر تکرار است

در تحجر براء بی‌نقطه و جیم و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الارتجاز خواندن رجز بفتح راء و فتح جیم صاحب قاموس گفته
که او بنحو یک جزء من الشعر و زنه مستفعلن ست مرات سمی لتقارب اجزائه و قلة حروفه و زعم الخلیل انه لیس بشعر وانما هو انصاف ابیات
و اثلاث یعنی بیدار شد عبد المطلب و روان شد و رجز بر می‌خواند او بود با شمشیرها که بند شمشیرها حمایل بر دوش او بود چنانچه عادت عرب
است بسیار وقف بود هنوز از توابع ملوک ... از آنجا شمشیر ... ذکر آنجا نزد او بس ظاهر خواهد شد از اینجا بلکه در وقت
ظهور صاحب الزمان علیه السلام ظاهر خواهد شد آن شمشیر ... بعد از آن داخل حرم شد بر حالی که ... داشت و طواف کرد با آن
شمشیر این دوازده که ... کرده او بود با دو آهو بره طلا ... و یک ... نظر میکردند بسوی او و او ... است شده
تو لیس استوار کن برای این سخن مراد ... نام مراد و محکم کن بازوی مرا ... این گفتگو تکرار سخن او و در اثنای طواف عبد المطلب طواف
نکرد و در کعبه بعد از خواب بیرون او در چاه زمزم یافت در شعر موزون تا وقتی که کرد و لیکن تحقیق رجز خواند بر پسران خود در روزی
که اراده کرد قربان کردن عبد الله را **اصل** فدفع الاسیاف جمیعا الی بنی المخزومیة الی الزبیر و الی ابی طالب و الی عبد الله فصار
لابی طالب من ذلک اربعة اسیاف سیف لابی طالب و سیف لعلی و سیف لجعفر و سیف لطالب و کان للزبیر سیفان و کان لعبد الله سیفان
ثم عادت فصارت لعلی الاربعة الباقیة اثنان من فاطمة و اثنان من اولادها **شرح** او اسیاف جمیعا عبارت است از دوازده
شمشیر که چهار از آنها از جمله پنج شمشیر است که در کعبه بوده و یکی از آن پنج گم شده و آن چهار را ابوطالب برده ... که از آنجا
... چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام که باب چهلم است
و هشت شمشیر را قسمت کرده ... است که ابوطالب مستودع و صاحب بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ...
باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و عادت بعین بی‌نقطه و الف منقلب از واو و دال بی‌نقطه ... است از عود بمعنی رجوع و اینجا استعاره
شده برای ... آن و مراد رسیدن آن چهار شمشیر است که در جفر احمر بود بر رسول الله صلی الله علیه و آله ...
برای تعقیب است الاربعة الباقیة فاعل هر یک از عادت و صارت است بعنوان تنازع و آن عبارت است از چهار شمشیری که قسمت
نشده بود و جفر احمر بود نزد ابوطالب ... فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است اولادها مستعمل
در اثنین است و مراد امام حسن و امام حسین علیهما السلام است ... امیر المؤمنین بوسیله ... او و ولی و صاحب
اختیار فاطمه و حسنین است پس گویا که انتقال ... جفر احمر بسوی او بسبب فاطمه است و انتقال ... بسبب حسنین است و مناسب این
گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است **یعنی** پس عبد المطلب داد شمشیرها را
همگی آنها بسوی اولاد مخزومیه بسوی زبیر و بسوی ابی طالب و بسوی عبد الله پس گردید برای ابوطالب از آنها چهار شمشیر شمشیری
برای ابوطالب و شمشیری برای علی و شمشیری برای جعفر و شمشیری برای طالب و بود برای زبیر دو شمشیر و بود برای عبد الله دو شمشیر و
بعد از آن بر رسول الله صلی الله علیه و آله رسید پس گردید برای علی صلوات الله علیه آن چهار شمشیر که باقی‌مانده بود و در قسمت داخل
نشده بود و آنها بوسیله فاطمه بنت رسول الله ... و دو دیگر بوسیله فرزندان او امام حسن و امام حسین علیهم السلام **اصل** و طاح سیف جعفر
یوم اصیب فلم یدر فی ید من وقع حتی الساعة و نحن نقول لا یقع سیف من اسیافنا فی ید غیرنا الا رجل یعین به معنا الا صار فینا و
ان منها لواحدا فی ناحیة یخرج کما تخرج الحیة فیبین منه ذراع و ما یشبهه فیبرق له الارض مرارا ثم یغیب فاذا کان اللیل فعل مثل
ذلک فهذا دابه حتی یجیء صاحبه و لو شئت ان اسمی مکانه لسمیته و لکن اخاف علیکم من ان اسمیه فتسموه فینسب الی غیر ما هو علیه **شرح**
طاح بطاء بی‌نقطه و الف منقلب از واو و بیاء و حاء بی‌نقطه است لم یدر ... بصیغه مضارع غایب مجهول معتل
اللام یائی باب ضرب است و فاعل محذوف ... الا صار بضمه و الف منقلب
از ... و صاد بی‌نقطه و الف و راء بی‌نقطه جمع ... و سکون صاد ... و سکون ... حال ... مستتر در
... است ... تبرق بتاء دو نقطه و قاف ... مضارع معلوم باب ... است مرارا
مفعول مطلق محذوف است و فاعل آن یخرج در اول است **یعنی** و ناپیدا شد شمشیر جعفر در روزی که کشته شد در جنگ موته

بلی دانسته

پس و ... در میان رعیت که دور است که ... و تا این ساعت مراد آیت که ملائکه آنرا با اهل البیت رسانیدند و مردمان ...
و ما اهل البیت ... که واقع میشود شمشیرهای ما ... شمشیر است در دست غیر ما مگر ... که ... با ما ...
... مراد و زمان ظهور قائم علیه السلام است امام ... که از آن شمشیرها ... که ... در جایی است بیرون ...
چنانچه بیرون می‌آید ... بیرون می‌آید ... پس ظاهر میشود از آن شمشیر مقدار ذراعی و مانند آن پس ... بسبب آن ...
... بعد از آن غایب میشود پس چون شود شب میکند مثل آن پس این عادت آن شمشیر است تا آنکه آید صاحب او که قائم علیه السلام
... که نام برم جای آن شمشیر را ... نام می‌بردم و لیکن ... از اینکه نام برم ... **اصل**
... پس منسوب شود بسوی غیر آنچه آن بر آنست ... که عادت ... هر روز و هر شب ...
عن ابان بن تغلب قال لما هدم الحجاج الکعبة فرق الناس ترابها فی المصارف ... فلما ارادوا ان یبنوها ... علیهم ...
... الحجاج فاخبروه فخاف ان یکون قد منع بناها فصعد المنبر ثم نشد الناس و قال انشد الله عبدا عنده مما ابتلینا به
علم لما اخبرنا به قال فقام الیه شیخ فقال ان یکن عند احد علم فعند رجل رایته جاء الی الکعبة فاخذ مقدارها ثم مضی فقال الحجاج من هو
فقال علی بن الحسین فقال معدن ذلک **شرح** تغلب بفتح تاء دو نقطه ... و سکون ... بالنقطه و کسر لام و باء یک نقطه ...
... بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است ... پس ... بالله ...
... بصیغه مضارع باب نصر است و از باب افعال ... و تشدید میم و الف ...
در ... و این ... در مغنی اللبیب گفته ... داخل میشود ... و گفته ...
... **یعنی** روایت است از ابان بن تغلب که از راویان امام زین العابدین و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهم السلام است گفت که چون فرود آورد حجاج کعبه را ... مردمان ... پس چون ... بسوی بنای
کعبه پس خواستند که بنا کنند آنرا بیرون آمد ... ماری ... پس منع کرد مردمان را از آن بنا تا آنکه گریختند پس آمدند نزد حجاج ...
او ... حجاج ... بالای منبر ... العبد ...
... خود ... بنده ... نزد او ...
... حجاج ... گفت ... علی بن الحسین ...
... سوی کعبه پس ... رفت پس گفت حجاج ... که او علی بن الحسین است
پس حجاج گفت که او معدن آن علم است ... **اصل** فبعث الی علی بن الحسین صلوات الله علیهما فاتاه فاخبره بما کان من منع
الله ایاه البناء فقال له علی بن الحسین علیه السلام یا حجاج عمدت الی بناء ابراهیم و اسماعیل فالقیته فی الطریق و انتهبته کانک ترى انه تراث
لک اصعد المنبر و انشد الناس ان لا یبقى احد منهم اخذ منه شیئا الا رده قال ففعل و انشد الناس ان لا یبقى منهم احد عنده شیء الا
رده **شرح** عمدت بعین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب ... ابراهیم و اسماعیل اشارت است باینکه ... وقت بنای
کعبه ... القیته بصیغه ماضی مخاطب ... و باء یک نقطه بصیغه مخاطب باب افتعال است برای ...
... و نقطه ... تراث ... منقلبه از واو است و ...
... بصیغه ماضی ... باب افعال است و الا برای استثنای
منقطع است **یعنی** پس حجاج پیغام فرستاد بسوی علی بن الحسین صلوات الله علیهما برای
طلب او پس آمد نزد حجاج پس حجاج خبر داد او را ... از منع الله ... او را از بنای کعبه پس گفت او را علی بن الحسین علیه السلام
که ای حجاج قصد کردی بسوی بنای ابراهیم و اسماعیل پس انداختی آنرا در سر راه مردمان و ... تاراج در آوردی آنرا گویا که
تو اعتقاد ... که آن میراث است ترا بالا رو ... در مردمان ... که ... از ایشان ...
... آن چیز را که ... حجاج ... از ایشان ... نزد او باشد چیزی ...

ابراز **اصل** قال فرد وه طلاب ای جمع التراب لاعلی بن الحسین صلوات الله علیه فوضع الاساس و امرهم ان یحفروا فتغیب عنهم الحجر فحفروا
حتی انتهوا الی موضع القواعد فقال لهم علی بن الحسین علیه السلم تنحوا فتنحوا فدنا منها فغطاها بثوبه ثم بکی ثم غطاها بالتراب بید نفسه ثم دعا الفعلة
فقال ضعوا بناءکم فوضعوا البناء فلما ارتفعت حیطانها امر بالتراب فالقی فی جوفه فلذلک صار البیت مرتفعا یصعد الیه بالدرج **شرح**
رای البصیرة معلوم است و فاعل آن فاعل است ای علی است بعنوان تنازع [illegible]

[illegible]

الله علیه وآله بسوی مطافش که آن دوران مکانست امروز پس چون فتح کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله مکه را برکرد اینها را بسوی جایش که گذاشته بود
انرا ابراهیم علیه السلام پس پیوسته آنجا بود تا آنکه غصب خلافت برای خود کرد عمر بن الخطاب پس پرسید مردمانرا که کدام از شما میشناسد جائی را
که بود دران مقام پس گفت مردی که من بتحقیق گرفتم اندازه آنرا بریسمانی پس آن ریسمان نزد منست پس عمر گفت که می آوری نزد من
آن ریسمان را پس آورد نزد او آنرا پس اندازه کرد اینجا را بعد از آن برگردانید مقام را بسوی آنجا **باب یازدهم اصل باب نادر** **شرح**
باب باتنوین است نادر صفت آنست **یعنی** این بابیست غریب بجهة اینکه مشتمل است بر حدیث غیر معروف در این
باب و یک حدیث است **اول اصل** عن محمد بن یزید الرفاعی رفعه الی امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله انه سئل عن الوقوف بالجبل لم لم یکن
فی الحرم فقال لان الکعبة بیته والحرم بابه فلما قصدوه وافدین وقفهم بالباب یتضرعون قیل له فالمشعر الحرام لم صار فی الحرم قال لانه لما اذن
لهم بالدخول وقفهم بالحجاب الثانی فلما طال تضرعهم بها اذن لهم بتقریب قربانهم فلما قضوا تفثهم وتطهروا بها من الذنوب التی کانت
حجابا بینهم وبینه اذن لهم بالزیارة علی الطهارة **شرح** رفاعی بکسر راء بی نقطه و تخفیف فاء و عین بی نقطه منسوب برفاعه است که جد او
بوده باشد و الجبل برای الصاق است و الف و لام برای عهد خارجیست و مراد کوه عرفات است که در صحرای متصل بان وقوف واقع میشود
و آن صحرا در بیرون حرم است و ضمیر مستتر در لم یکن راجع بالجبل و تذکیر است که اول افعال عامه است زیرا که حرام و بیت در حکم یک است و مانند
مقدمه است الف و لام الحرم برای عهد خارجیست و مراد موضعی از حرم است که وسیع است و متصل است بموقف عرفه حاصل سوال اینست که در
صحرای که بجانب وسیع است و شریفه آن متصل بکوه عرفات میشود و غربیه آن متصل بکوه حرم میشود و نصف آن صحرا اقرب باد احل حرم است
و نصف دیگر خارج حرم است چرا وقوف در نصف خارج میشود و در نصف داخل نمیشود ضمیر بیته راجع بالله تعالی است و هم چنین ضمیر بابه و الف
لام الحرم اینجا نیز برای عهد خارجیست و اشارتست بانکه متصل بموقف است و امتیاز آن موضع از جمله مواضع حرم که در کنار حرم است باعتبار
اینست که وسیع است و در برابر در کعبه واقع شده و چون مجموع حرم بمنزله سرای اوست پس آن باید بتقدیر در باب داده است ضمیر منصوب
در قصدوه راجع بالله تعالی است الوفود بفا و دال بی نقطه حضور بار حرب از بیرون آمدن نزد کسی برای مطلبی و این وجه اتصال
دارد در اهل مکه و در اهل آفاق که حج تمتع کنند و جمعی دیگر که حج قران یا افراد کنند و پیش از وقوف عرفه داخل مکه شده طواف
قدوم کنند زیرا که جهة دخول ایشان در مکه موافق شریعت لیس جهة حاجتی که خروج و وفود است و رفع انتظار است که چون بعد در طاعات عظیمی
کنان گرده باشند مناسب است اینکه صاحب آن مکان زمانی حضور کند برای بیرون رفتن ایشان از آن مکان برای توبه و وقوف و بعد از آن
مکان باروی تازه و الیضا مناسب است برای جمعی که در غیر آن مکان گناه کرده باشند اینکه پیش از آن وقت مقرر داخل آن مکان
شوند و بعد از آن بیرون روند تا در وقت مقرر توبه و تضرع نمایند و داخل شوند ازد در سر او تفثهم از باب تفعیل یا باب ضرب است فلما قضوا
تفثهم اشارت است بآیت سورة الحج ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق التفث چرکنی ظاهر بدن که از
دراز شدن مو و ناخن و مانند آنست و او و در و تطهروا حالیه است بتقدیر قد و در بعضی نسخ وا و نیست و باید ضمیر بها راجع بمواضع
ثلثه است عرفات و مشعر و منی باراجع به عمل است تضرع در عرفات و تضرع در مشعر و تقریب قربان در منی و بنا بر اول یا بمعنی فی است
و بنا بر دوم با برای سببیت است و بر هر تقدیر مراد اینست که چون از چرک ظاهر و باطن پاک شدند رخصت طواف زیارت یافتند
یعنی روایت است از محمد بن یزید رفاعی بالا برد سند حدیث را تا امامی که از او روایت اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله
پرسیده شد از وقوف متصل بکوه عرفات که چرا نمیشود آن وقوف در حرم پس در جواب گفت که برای اینکه کعبه خانه اوست و آن
موضع حرم درگاه سرای اوست پس چون مردمان قصد کردند او را بر حالی که وارد شده کاسند از بیرون سرا او را داشت این را
در بیرون درگاه بر حالی که تضرع میکرده باشند گفته شد امیر المؤمنین علیه السلام را که پس مشعر حرام که محل تضرع دیگر است چرا گردید در حرم
پس گفت برای اینکه چون رخصت داد ایشانرا در دخول سرا او داشت ایشانرا در درگاه دوم پس چون دراز کشید تضرع ایشان
در آن دو موضع رخصت داد ایشانرا در قربان کردن قربان ایشان در منی پس چون آنجا و بر طرف کردند ولطاهر خود را از چرکی
که بحقیقی باک شده بودند در آن یکه موضع در کفی هست که بوده حجاب میان ایشان و میان الله تعالی رخصت داد ایشانرا در طواف زیارت

ترا بایا

بر ایشان از آلایش ظاهری و باطنی **اصل** قیل له فلم حرم الصیام ایام التشریق فقال لان القوم زوار الله وهم فی ضیافته ولا یجمل
بمضیف ان یصوم اضیافه قیل له فالرجل یتعلق باستار الکعبة ما یعنی بذلک قال مثل رجل له عند آخر جنایة وذنب فهو یتعلق بثوبه یتضرع
الیه ویخضع له ان یتجافی له عن ذنبه **شرح** التشریق بالشین با نقطه و راء بی نقطه و قاف از رسانیدن خود به بیرون آمدن بجانب آفتاب
برای دید و داد و دید و مانند آن واین مراد اینجا روز عید قربان و عید فطر و تشریق لیکن از آنجا مختلف میشود بحسب عادت و در شهرها و مراد
اینجا عید قربان و سه روز بعد از آنست که مجموع چهار روز باشد در منی زیرا که عادت در منی تشریق چهار روز است و بیان تشریق
در عید فطر و در غیر منی گذشت در کتاب الصیام در احادیث باب صوم العید بن و ایام التشریق که باب شصت و دوم است مثل الفتح مبهم
و فتح ثاء و راء لفظ خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو مثل جنایة بکسر جیم است **یعنی** گفته شد امیر المؤمنین علیه السلام را که پس چرا حرام
کرده شده است روزه در ایام تشریق در منی پس گفت برای اینکه جماعت حاج زائران الله تعالی اند و ایشان در مهمانی او یند
و خوش نیست برای مهمانداری اینکه روزه دارند مهمانان او گفته شد امیر المؤمنین علیه السلام را که پس چه میشود که جامه های کعبه برای
چه مطلب است آن گفت که آن صفت مردیست که او را نزد دیگری جرمی و گناهی باشد پس او دست زده بجامه آن دیگر بر حالی که زاری میکند
بسوی آن دیگر و فروتنی میکند بسوی او برای اینکه پهلو خالی کند برای او از گناه او **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان
المزدلفة اکثر بلاد الله هوام فاذا کانت لیلة الترویة نادی مناد من عند الله یا معشر الهوام ارحلن عن وفد الله قال فتخرج فی
الجبال فتمنع حیث لا تری فاذا انصرف الحاج عادت **شرح** مزدلفه بفتح لام اسم موضعیست معروف میان عرفات و منی الهوام بفتح
ها و تشدید میم جمع هامه جانوران گزنده مثل مار و عقرب شاید که ندا از جانب الله تعالی بسوی جانوران استعاره باشد برای کمال تعلق
یا عشق بر طبع ایشان که ادای آن بفعلی شود که مراد است مثل اینکه صاحب سرفه یا عشق دارد در سرفه میکند و خروس از دوسر کلاه در وقتی
معین یا عشق و در ایشان هم میرسد که آواز کنند با آنکه دانند که چه وقت شب است ارحلن بر او بی نقطه و فتح حاء بی نقطه و کسر لام و
تشدید نون مفتوحه یا تخفیف و سکون نون الیضا امر مونث موکد باب منع است یا ضمیر مخاطبه افتاده بالتقاء ساکنین **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که مزدلفه بیشتر سرزمینهای الله تعالی است باعتبار جانوران گزنده پس چون شود
شب هشتم ذی الحجه ندا میکند نداکننده از جانب الله تعالی که ای گروه گزندگان کوچ کنید از جانب وارد ان الله تعالی امام گفت
که پس بیرون میروند در کوههای یا سطح میکنند و حیره میشوند در جای که دیده نشوند پس چون برگردند اهل حج آن جانوران نیز بر
میگردند بجای خود **باب دوازدهم اصل باب ان الله عزوجل حرم مکة حین خلق السموات والارض** **شرح**
این باب بیان اینست که الله عزوجل صاحب حرمت کرد مکه را در وقتی که آفرید آسمانها و زمین را و معنی حرمت دادن مکه در آن وقت
دو احتمال مذکور میشود در شرح حدیث پنجم باب تحریم المدینه که باب دویست و بیست و سوم است و در این باب چهار حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان قریشا لما هدموا الکعبة وجدوا فی قواعده حجرا فیه کتاب لم یحسنوا قراءته حتی دعوا رجلا
فقرأه فاذا فیه انا الله ذو بکة حرمتها یوم خلقت السموات والارض ووضعتها بین هذین الجبلین وحففتها بسبعة املاک حفا
شرح هدم قریش کعبه را مذکور شد در حدیث سوم و چهارم باب نهم که باب ورود تبع است ضمیر قواعده راجع بکعبه است باعتبار
بیت و جدان حجر مذکور در قواعد بیت مختص است که تخته سنگی از جمله اجزای قواعد بیت که بر بالای آن بنا در بابین اساس بیت
در آن نقش شده بود لم یحسنوا معلوم باب افعال است بین هذین الجبلین عبارتست از اخشبین و آن دو کوهستانست که در دو
پهلوی دره است که در آنست و چون آن کشیده است تا منی صاحب قاموس گفته که الاخشب الجبل الخشن العظیم والاخشبان جبلا
مکة و جبلا منی حففتها با حاء بی نقطه و دو فاء بصیغه ماضی متکلم باب ضرب است الحف عزیز داشتن و گرد او گرد چیزی فرو گرفتن و اینجا
هر دو مناسب است و بنا بر اول باء در بسبعة برای سببیت است و بنا بر دوم برای تعدیه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که قریش چون فرود آوردند کعبه را یافتند در بنیادهای آن سنگی را که در آن نوشته بود که خوب نمیتوانستند خواندن
آنرا تا آنکه طلبیدند مردی را پس خواند آنرا پس ناگاه در آن این بود که من آن صاحب مکه ام صاحب حرمت کردم آنرا در روزی که

روز آفریدم آسمانها و زمین را و کنز اشتم آنرا در میان این دو کوه و گرامی کردم آنرا بحرمت فرشتگان گرامی **دوم اصل** سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول حرم الله حرمه ان یختلی خلاه او یعضد شجره الا الاذخر او یصاد طیره **شرح** حرم بضم حا معلوم باب تفعیل است الله فاعل
است و حرم بتخفیف راء معقول است و ضمیر راجع بالله تعالی است ان یختلی بدل اشتمال حرم است یختلی بخا با نقطه و الف بصورت یا مضارع غایب
مجهول باب افتعال است الاختلاء بریدن گیاه بیرزه الخلا بفتح خا با نقطه و تخفیف لام و الف مقصوره گیاه بیرزه از خالی است
از نقطه مقرر برای آن پس شامل اذخر و سنای مکی و بوته و مانند اینها نیست یعضد بعین بی نقطه و ضاد با نقطه و دال بی نقطه بصیغه
مضارع غایب مجهول باب ضرب است العضد بریدن شاخ درخت الا الاذخر استثنا منقطع است پس منصوب است و مستثنی منه آن شجر
است و عدم ذکر این استثنا در پهلوی ان یختلی خلاه برای این است که اذخر مذکور نشود تو هم استثنای متصل [illegible] چنانچه مذکور میشود
در شرح حدیث آینده **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که حرام کرد الله تعالی حرم خود را این که چیده شود گیاه بیرزه آن
یا بریده شود درخت آن لیکن اذخر بریده و چیده میشود یا شکار کرده شود مرغ آن **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما قدم رسول
الله صلی الله علیه و آله مکة یوم افتتحها فتح باب الکعبة فامر بصور فی الکعبة فطمست ثم اخذ بعضادتی الباب فقال لا اله الا الله وحده لا
شریک له صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده ماذا تقولون و ماذا تظنون قالوا نظن خیرا و نقول خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم
و قد قدرت قال فانی اقول کما قال اخی یوسف لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین **شرح** یوم مضاف [illegible] است و مضاف
الیه آن حالی از عایدی باشد العضاده بکسر عین بی نقطه و ضاد با نقطه و الف و دال بی نقطه بازوی در یعنی یکی از دو چوب که در دو پهلوی
در است از جمله چهار چوبه و [illegible] خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انت اخ مراد [illegible] تو از قریش و اهل یک قبیله [illegible] یکدیگر باشند
باعتبار معاونت ذکر الیوم اشارت است باینکه مواخذه [illegible] است [illegible] مواخذه اخروی محتمل است پس یغفر الله لکم جمله دعائیه است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله بمکه در روزی که برای خود فتح کرد آنرا گشود
در کعبه را پس امر کرد بصورتهای که در دیوار کعبه نقش شده بود پس محو کرده شد بعد از آن چسپید بدو بازوی در و گفت نیست مستحق عبادتی
مگر الله تنهای او نیست شریکی او را راست آورد وعده خود را و یاری کرد بنده خود را و گریزانید لشکرهای مشرکان را به تنهای
او چه میگویید و چه گمان دارید گفتند که گمان خیر داریم و میگوییم خیر را بیان این [illegible] تو برادری [illegible] برادرزاده کریمی
و بتحقیق قادر شدی بر ما گفت [illegible] میگویم چنانچه گفت برادرم یوسف برادران [illegible] سرزنشی بر شما امروز
[illegible] الله تعالی برای شما و او ارحم الراحمین است چنانچه در سوره یوسف است **اصل** الا ان الله قد حرم مکة یوم خلق السموات و الارض
فهی حرام بحرام الله الی یوم القیامة لا ینفر صیدها و لا یعضد شجرها و لا یختلی خلاها و لا تحل لقطتها الا لمنشد فقال العباس یا رسول الله
الا الاذخر فانه للقبر و البیوت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الا الاذخر **شرح** الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف تنبیه است بحرام
الله [illegible] است [illegible] که حرام بودن آن [illegible] تا روز قیامت موافق آنچه شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در بحث
مستثنی منقطع در بیان [illegible] گفته [illegible] غایب بی نقطه
مضارع غایب مجهول باب افعال یا باب تفعیل است [illegible] گذشت در شرح حدیث سابق اللقطه بضم لام و سکون و
فتح قاف و طا بی نقطه آنچه در روی زمین یافته شود و برداشته شود المنشد بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب
افعال جوینده گم شده و جوینده صاحب گم شده و [illegible] محتمل است [illegible] نماند که چون استثنا در الا الاذخر منقطع است پس
احتیاج بآن نبوده و عباس فضول کرده برای اظهار تقرب [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله بجنس خلق گذرانیده و موافقت
کرده و جمعی در کتب اصول فقه توهم کرده اند که این استثنا متصل است و در توجیه سکوت رسول الله صلی الله علیه و آله از استثنا
[illegible] موافقت با عباس [illegible] گفتگوها کرده اند [illegible] اذخر برای قبر باعتبار آنست که چون [illegible] را سنگ چین کنند اذخر را
بر روی آن میگذارند تا از درزهای آن خاک و ریگ [illegible] نریزد و اختیار آن [illegible] باعتبار خوشبوییت [illegible] و نفعش
در بیوت باعتبار سقف است تا گل فرو نریزد از درزهای نی و چوب چنانچه در [illegible] مذکور شد **یعنی** آگاه باشید بدرستی که الله تعالی

بتحقیق

بتحقیق حرام کرد مکه را در روزی که آفرید آسمانها و زمین را پس آن حرم برحرام از جانب الله تعالی است تا روز قیامت بیاید این که
رمانیده نمیشود شکار آن و بریده نمیشود درخت آن و چیده نمیشود گیاه بیرزه آن و حلال نمیشود یافته آن مگر برای گم کننده
پس گفت عباس که ای رسول الله لیکن اذخر چیده میشود چه بدرستی که آن نافع است برای گور و خانها پس گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که لیکن اذخر چیده میشود **سیوم اصل** عن معاویة بن عمار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوم فتح مکة ان الله حرم
مکة یوم خلق السموات و الارض و هی حرام الی ان تقوم الساعة لم تحل لاحد قبلی و لا تحل لاحد بعدی و لم تحل لی الا ساعة من نهار
روایت است از معاویه بن عمار که راوی امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله در روزی که فتح
کرد مکه را که بدرستی که الله تعالی حرام کرد مکه را در روزی حلال نشد برای هیچیک پیش از من و حلال نمیشود برای هیچیک بعد از من
و حلال نشد برای من مگر در ساعتی از روزی که در آن جهاد میکردم **باب سیزدهم اصل باب فی قوله تعالی و من دخله
کان آمنا** **شرح** این بابیست در بیان قول الله تعالی در سوره آل عمران و من دخله کان آمنا و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل و من دخله کان آمنا البیت عنی ام
الحرم قال من دخل الحرم من الناس مستجیرا به فهو آمن من سخط الله و من دخله من الوحش و الطیر کان آمنا من ان یهاج او یؤذی حتی
یخرج من الحرم **شرح** صدر این آیت مذکور شد در حدیث اول باب دهم مراد سایل این است که آیا ضمیر منصوب در دخله راجع به بیت است
یا راجع بمکه است و بعبارت دیگر بیت الله آن مجموع حرم است چنانچه ظاهر میشود از باب آینده که باب الالحاد بمکة و الجنایات است پس
تذکیر ضمیر من دخله باعتبار آنست که مونث غیر حقیقی حکم مذکر میدارد چنانچه جوهری گفته در ان رحمة الله قریب [illegible] است حمل
الساعة قریب بلده میتا و ظاهر جواب اختیار شق دوم است و ایضا ظاهر جواب اینست که در استعمال [illegible] تغلیب عقلا بر غیر
عقلا شده **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سوره
آل عمران که و هر که داخل شد آنرا باشد ایمن آیا خانه کعبه را خواسته یا حرم را که مکه عبارت از آنست امام گفت که هر که داخل حرم شد
از مردمان بر حالی که پناه جوینده باشد بآن پس او ایمن است از غضب الله تعالی و هر که داخل شد حرم را از جانوران وحشی
و مرغان شد ایمن از اینکه رم داده شود یا ایذا کرده شود تا وقتی که بیرون رود از حرم **دوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل و من دخله کان آمنا قال اذا احدث العبد جنایة فی غیر الحرم ثم فر الی الحرم لم یسع لاحد ان یاخذه
فی الحرم و لکن یمنع من السوق و لا یبایع و لا یطعم و لا یسقی و لا یکلم فانه اذا فعل ذلک به یوشک ان یخرج فیؤخذ و اذا جنی فی
الحرم جنایة اقیم علیه الحد فی الحرم لانه لم یرع للحرم حرمة **شرح** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام
را از قول الله عز و جل در سوره آل عمران که و هر که داخل شد آنرا باشد ایمن گفت که چون احداث کند بنده جنایتی را بر دیگری
در غیر حرم بعد از آن گریزد بسوی حرم گنجایش ندارد هیچیک را اینکه گیرد او را در حرم و لیکن ممنوع شود از بازار و خرید
و فروخت با او نمیشود و طعام داده نمیشود و آب داده نمیشود و سخن با او گفته نمیشود چه بدرستی که شان اینست که چون او
شود آنچه مذکور شد نزدیک میشود اینکه بیرون آید پس گرفته شود و مراد اینست که [illegible] او
میکنند پس معاش او به تنگی [illegible] میکند رد و چون چنین باشد زود از حرم بیرون می آید [illegible] و چون
جنایت کند بر دیگری در حرم برپا داشته میشود بر او حد آن جنایت در حرم برای اینکه او رعایت نکرد برای حرم حرمتی را
سیوم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل و من دخله کان آمنا قال
ان سرق سارق بغیر مکة او جنی جنایة علی نفسه ففر الی مکة لم یؤخذ ما دام بالحرم حتی یخرج منه و لکن یمنع من السوق فلا
یبایع و لا یجالس حتی یخرج منه فیؤخذ و ان احدث فی الحرم ذلک الحدث اخذ فیه **شرح** نفسه بفتح نون و سکون فا و سین
بی نقطه [illegible] مراد اینست که جنایتی کند بر دیگری از روی ظلم پس آن جنایت بر خودش خواهد بود یا مراد اینست که جنایت
کند که موجب قصاص یا حد بر خودش باشد و مضمون این ظاهر است از شرح سابق **باب چهاردهم اصل باب الالحاد بمکة**

والجنایات شرح الحاد بحاء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه مصدر باب افعال عدول از راستی و ملحد عبارت از کجروی هم است و
عبارت از ستمگر است زیرا که آن کم و زیاده میشود بخلاف حرم یعنی این باب بیان الحاد در حرم مکه است که مذکور است در
آیت سوره حج و من یرد فیه بالحاد بظلم و بیان جنایتهای حاجیان و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن معاویة بن عمار
قال اتی ابوعبدالله علیه السلام فی المسجد فقیل له ان سبعا من سباع الطیر علی الکعبة لیس یمر به شیء من حمام الحرم الا ضربه فقال انصبوا
له واقتلوه فانه قد الحد شرح انصبوا بنون و صاد بی‌نقطه و باء یکنقطه بصیغه امر باب ضرب است النصب و نشمی کردن یعنی
روایت است از معاویة بن عمار که گفت آمده شد نزد امام جعفر صادق علیه السلام در مسجد پس گفته شد او را که بدرستی که درنده از جمله
درندگان مرغان بر بالای کعبه است نمیگذرد با آن چیزی از کبوتران حرم مگر آنکه میزند و میکشد آنرا پس امام گفت که دام نصب
کنید برای او و بکشید او را چه بدرستی که او بتحقیق الحاد کرده در حرم دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام عن قول
الله عز و جل و من یرد فیه بالحاد بظلم قال کل ظلم الحاد و ضرب الخادم من غیر ذنب من ذلک الالحاد شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره حج که و هر که اراده کند در حرم مکه بالحادی بظلمی امام گفت که هر ظلمی الحاد است مراد آیت که
بظلم بدل بالحاد است و زدن خدمتکار بیگناهی که مقتضی آن باشد از جمله آن الحاد است گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهل و
چهارم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است که عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله تعالی و من یرد فیه
بالحاد بظلم قال نزلت فیهم تا آخر و این منافات با آن ندارد و بیان شده ایضا بیان میشود در باب سی و ششم که باب قول الله عز و جل
سواء العاکف فیه و الباد است سیوم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله عز و جل و من یرد فیه بالحاد بظلم
نذقه من عذاب الیم فقال کل ظلم یظلمه الرجل نفسه بمکة من سرقة او ظلم احد او شیء من الظلم فانی اراه الحادا و لذلک کان یتقی
ان یسکن الحرم شرح کل ظلم یعنی کل قسم من الظلم است و ضمیر یظلمه مفعول مطلق برای نوع است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره حج که هر که اراده کند در حرم مکه بالحادی بظلمی میچشانیم او را از عذابی دردناک امام
گفت که هر قسم ظلمی که ظلم کند آن قسم ظلم مرد خودش را در مکه از دزدی یا ظلم دیگری یا چیزی از نامشروع پس بدرستی که من می
بینم آنرا الحاد و برای این است که عادت صلحا این بود که پرهیز کرده میشد از اینکه وطن کرده شود در حرم مکه چهارم اصل
سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل قتل رجلا فی الحل ثم دخل الحرم فقال لا یقتل و لا یطعم و لا یسقی و لا یبایع و لا یؤوی حتی
یخرج من الحرم فیقام علیه الحد قلت ما تقول فی رجل قتل فی الحرم او سرق قال یقام علیه الحد فی الحرم صاغرا انه لم یر للحرم حرمة
و قد قال الله عز و جل فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم فقال هذا هو فی الحرم و قال لا عدوان الا علی
الظالمین شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که کشت مردی را در غیر حرم بعد از آن داخل شد حرم را پس امام
گفت کشته نمیشود و طعام داده نمیشود و آب داده نمیشود و خرید و فروخت کرده نمیشود با او و جا داده نمیشود تا آنکه بیرون
آید از حرم پس وا داشته شود بر او حد گفتم که پس چه میگویی در مردی که کشت کسی را در حرم یا دزدی کرد امام گفت که وا داشته
میشود بر او حد در حرم بر حالی که خوار و زار باشد بیان این آنکه بدرستی که او ندید برای حرم حرمتی را و بتحقیق گفت الله عز و جل
در سوره بقره که پس هر که زیاده‌روی کند بر شما پس زیاده‌روی کنید بر او بمثل زیاده‌روی او بر شما پس امام گفت که این
اقامت حد است که در حرم جایز است و گفت در سوره بقره پیش از آیت سابقه متصل بآن که نیست دشمنی مگر بر ظالمان باب
پانزدهم و صد باب اظهار السلاح بمکة شرح السلاح بکسر سین بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه آلت حرب و ابعاد بلکه بهتر نیست
زیرا که آن کم و زیاد میشود بلکه مراد مجموع حرم مکه است چنانچه گذشت در باب سابق یعنی این باب بیان ظاهر ساختن
سلاح در مکه است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا ینبغی لاحد ان یدخل
الحرم بسلاح الا ان یدخله فی جوالق او یغیبه یعنی یلف علی الحدید شیئا شرح الجوالق بضم جیم و فتح و کسر لام و بکسر جیم و کسر لام
معرب جوال یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سزاوار نیست برای احدی اینکه داخل شود حرم را با سلاح

مگر آنکه داخل کند آنرا در جوال یا پنهان کند آنرا یعنی بپیچد بر آهن یا فولاد چیزی را دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی
عبدالله علیه السلام قال سألته عن الرجل یرید مکة او المدینة یکره ان یخرج معه بالسلاح فقال لا بأس ان یخرج بالسلاح من بلده
و لکن اذا دخل مکة لم یظهره شرح روایت است از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که اراده میکند
مکه را یا مدینه را کراهت دارد از اینکه بیرون آورد با خود سلاح را پس امام گفت پروایی نیست باینکه بیرون آید با سلاح
از شهر خود ولیکن چون اراده کند دخول حرم مکه را اظهار نمیکند آنرا باب شانزدهم و صد باب لبس ثیاب الکعبة
شرح اللبس بضم لام و سکون باء یکنقطه و سین بی‌نقطه مصدر باب علم پوشیدن جامه یعنی این باب بیان پوشیدن
جامه‌های کعبه است و در این باب دو حدیث است اول اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عما یصل الینا من ثیاب الکعبة هل یصلح لنا
ان نلبس شیئا منها قال یصلح للصبیان و المصاحف و المخدة یبتغی بذلک البرکة ان شاء الله شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از آنچه میرسد بسوی ما از جامه‌های کعبه که آیا خوب میشود برای ما اینکه بپوشیم چیزی را از آنها گفت خوب میشود برای پسر خوردگان و مصحفها
و بالش که محل روست هنگام خوابیدن طلب کرده میشود بآن برکت ان شاء الله تعالی دوم اصل و فی روایة انه یجوز استعماله و بیع
بقیته شرح و در روایتی دیگر آمده است که جایز است کار فرمودن آن در لباس خود و فروختن باقیمانده آن این اشارت است باینکه منافات
نیست میان این و سابق زیرا که نفی تنزیهی منافات با اصل جواز ندارد باب هفدهم و صد باب کراهیة ان یؤخذ من
تراب البیت و حصاه شرح کراهیة بفتح کاف مصدر باب علم است یعنی این باب بیان ناخوش شمردن فرا گرفته شدن چیزی
از خاک خانه کعبه و سنگریزه آن است و در این باب چهار حدیث است اول اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول لا ینبغی لاحد ان
یأخذ من تربة ما حول الکعبة و ان اخذ من ذلک شیئا رده شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سزاوار نیست برای
هیچکس اینکه فرا گیرد از خاک بیرون دیوارهای کعبه و اگر فرا گرفت از آن خاک چیزی را بر میگرداند آنرا بجای خودش از دیوار کعبه
دوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام اخذت سکا من سک المقام و ترابا من تراب البیت و سبع حصیات فقال بئس ما صنعت
اما التراب و الحصی فرده شرح السک بضم سین بی‌نقطه و تشدید کاف قسمی از بوی خوش صاحب قاموس گفته طیب یتخذ من الرامک
مدقوقا منخولا معجونا بالماء و یعرک شدیدا و یقرص و یترک یومین ثم یثقب بمسلة و ینظم فی خیط قنب و یترک سنة و کلما عتق طاب
رائحته یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فرا گرفتم قرصی از قرصهای خوشبوی مقام ابراهیم و خاکی از خاک دیوار کعبه و هفت
سنگریزه از دیوار کعبه یا از مسجد پس امام گفت که بد کردی اما خاک و سنگریزه‌ها پس برگردان آنرا بجای خودش اشارت است باینکه
برگردانیدن خوشبوی مقام ابراهیم در کار نیست و شاید که آن باعتبار این باشد که محل عبور اهل احرام است سیوم اصل
قلت لابی عبدالله علیه السلام ان عمی کنس الکعبة و اخذ من ترابها فنحن نتداوی به فقال رده الیها شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که بدرستی که عموی من جاروب کرد درون کعبه را و فرا گرفت از خاک دیوار کعبه پس ما دوا میجوییم بآن خاک پس گفت
که برگردان آنرا بسوی کعبه مراد این است که بجای خودش از دیوار کعبه بگذار چهارم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام اخرج
من المسجد و فی ثوبی حصاة قال فردها او اطرحها فی مسجد شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بیرون می آیم از مسجد و در
جامه من سنگریزه مانده گفت که پس برگردان آنرا یا بینداز آنرا در مسجدی باب هجدهم و صد باب کراهیة المقام
بمکة شرح کراهیة بفتح کاف و تخفیف یاء دو نقطه در پایین است مقام بضم میم مصدر میمی باب افعال است یعنی
این باب ناخوش شمردن ماندن در مکه است و در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
قال لا ینبغی للرجل ان یقیم بمکة سنة قلت کیف یصنع قال یتحول عنها و لا ینبغی لاحد ان یرفع بناء فوق الکعبة شرح
روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و گفت که سزاوار نیست برای مرد اینکه ماند در مکه یک سال گفتم که چون میکند گفت
که بیرون میرود از حرم مکه و سزاوار نیست برای هیچیک اینکه بلند کند دیوار پیرامن مکه بلندتر از دیوار کعبه خواه زمین بنا موافق
زمین دیوار کعبه باشد و خواه متفاوت باشد دوم اصل و روی ان المقام بمکة یقسی القلوب شرح و روایت کرده شده

از ائمه علیهم السلام اینکه اقامت در مکه سخت میکند دلها را یعنی که باعث از تعظیم کعبه میشوند مقصود از این اضافات نیست میان این و سابق
زیرا که مراد از اینجا اقامت یک سال متصل است یا بیرون شدن که با حاجیان بوفات نیز نزود **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام اذا فرغت
من نسکک فارجع فانه اشوق لک الی الرجوع **شرح** لام در لک برای تعدیه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه
فارغ شوی از اعمال حج تو پس زود برگرد بسوی وطن خود چه بدرستی که آن مشتاق کننده تر است ترا بسوی برگشتن برای حج یا عمره

باب نوزدهم اصل باب شجر الحرم شرح این باب بیان حکم درختان حرم است و در این باب شش حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینزع من شجر مکة الا النخل و شجر الفاکهة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که کنده نمیشود چیزی از درختان حرم مکه مگر درخت خرما و درخت میوه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل
شیء ینبت فی الحرم فهو حرام علی الناس اجمعین **شرح** ذکر این حدیث در این باب باعتبار آنست که مراد از شیء شجر است یا باعتبار آنست
که شیء شامل شجر نیز هست و مؤید احتمال اول است استثنایی که مذکور شد در حدیث دوم و سیوم باب دوازدهم **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر درختی که خود میروید در حرم مکه پس آن حرام است بر مردمان همگی ایشان **سیوم**
اصل قلت لابی جعفر علیه السلام الرجل یدخل مکة فیقطع من شجرها قال اقطع ما کان داخلا علیک و لا تقطع ما لم یدخل منزلک علیک
شرح فیقطع بصیغه مضارع غائب مجهول باب افعال است و استفهام مقدر است الاقطاع کسی را در عرف بریدن چیزی در او دادن
و این سوال مبنی بر آنست که اهل مکه خود احتراز از بعضی و اجبا در مکه میکرده اند اما غربا بانند و اکثر جاهل بوده اند مردمان میکرده
اند و منتفع بآن میشده اند چنانچه ظاهر میشود از الحرمی که آید در حدیث بیست و هم و بیست دیگر باب بیست و دیگر باب بیست و یکم اقطع
از باب منع است و از باب افعال میتواند بود و هم چنین لا تقطع **یعنی** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مرد غریب داخل مکه میشود
آیا پس جایز است که مامور شود از جانب من که قطع بعضی درخت مکه که در منزل منست و نفع من در بریدن آنست امام گفت که ببر
آنچه را که شده داخل بر تو و مبر آنچه را که داخل نشده در منزل تو بر تو مراد اینست که اگر شاخی از بنای منزل بنوده و اقع
رو بیده جایز است بریدن آن و الا جایز نیست چنانچه مستفاد میشود از حدیث ششم این باب **چهارم اصل** قلت لابی
عبد الله علیه السلام شجرة اصلها فی الحل و فرعها فی الحرم فقال حرم اصلها لمکان فرعها قلت فان اصلها فی الحرم و فرعها فی الحل فقال
حرم فرعها لمکان اصلها **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که درختی که بیخ آن در غیر حرم است و سر آن در حرم است گفت که
حرام شد بیخ آن برای جای سر آن گفتم که پس بدرستی که بیخ آن در حرم است و سر آن در غیر حرم است پس گفت که حرام شد سر آن
برای جای بیخ آن **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تخلی عن البعیر فی الحرم یاکل ما شاء **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که سر داده میشود شتر در حرم میخورد آنچه را که خواهد از گیاه و درخت **ششم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی الشجرة یقلعها الرجل من منزله فی الحرم قال ان بنی المنزل و الشجرة فیه فلیس له ان یقلعها و ان کانت نبتت فی
منزله و هو له فلیقلعها **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در درختی که میکند آنرا مرد از خانه خود در حرم مکه گفت
که اگر بنا کرده خانه را در حالی که آن درخت در آن بوده پس جایز نیست او را اینکه کند آنرا و اگر باشد با روئیدن شئ که در روئید
در خانه او در حالی که آن خانه از او بود پس باید که کند آنرا یعنی که حرام نیست کندن آن **باب بیستم اصل باب ما یذبح**
فی الحرم و ما یخرج به منه شرح یذبح بصیغه مضارع غائب مجهول باب منع است و اراد بیذبح اعم از آنست که در آن شر بکشد یخرج
بصیغه مضارع غائب مجهول باب نصر است با در به برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است **یعنی** این باب بیان حیوانی است
که ذبح کرده میشود در حرم مکه و حیوانی که بیرون برده میشود از حرم مکه و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا یذبح بمکة الا الابل و البقر و الغنم و الدجاج **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ذبح کرده نمیشود در حرم
مکه مگر شتر و گاو و گوسفند که شامل بز نیز هست و مرغ خانگی **دوم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما
کان یصف من الطیر فلیس لک ان تخرجه و ما کان لا یصف فلک ان تخرجه قال و سالته عن دجاج الحبشی قال لیس من الصید انما الصید

ما طار بین السماء

ما طار بین السماء و الارض **شرح** یصف بصاد بی نقطه و تشدید فاء بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است الصف الت و ا
داشتن مرغ دو بال خود را در وقت پریدن و این در هر مرغی که غیر مرغ خانگی است می باشد و دجاجة الحبش بفتح دال بی نقطه و فتح
بای یک نقطه و شین با نقطه اهل حبشه **یعنی** روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چه بوده باشد از مرغ وحشی
که صف کننده بالها از جمله مرغان پس جایز نیست ترا اینکه بیرون بری آنرا از حرم و هر چه بوده باشد از مرغ وحشی که صف کننده بالها پس جایز
است ترا اینکه بیرون بری آنرا راوی گفت که پرسیدم امام را از مرغ خانگی اهل حبشه که یکی از آنها که گفت نیست از جمله صیدهای
بتحقیق که صف نمیکنند پس بیرون میتوان برد جز این نیست که شکاری آنست که پرواز کند میان آسمان و زمین **سیوم اصل**
سئل ابو عبد الله علیه السلام و انا حاضر عن الدجاج الحبشی یخرج به من الحرم فقال انها لا تستقل بالطیران **شرح** پرسیده شد امام جعفر
صادق علیه السلام و من حاضر بودم از مرغ خانگی که از حبشه است بیرون برده میشود از حرم پس گفت که آن مرغ نمیشود بپریدن یعنی
که صف نمیکند پس بیرون بردن آن جایز است **باب بیست و یکم اصل باب صید المحرم و ما یجب فیه الکفارة شرح**
و حوب شامل استحباب موکد نیز هست چنانچه ظاهر حدیث اول این باب است **یعنی** این باب بیان صید حرم مکه است و بیان آنچه واجب
میشود در آن کفاره و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت حلالا فقتلت الصید فی
الحل ما بین البرید الی الحرم فعلیک جزاؤه فان فقأت عینه او کسرت قرنه او جرحته تصدقت بصدقة **شرح** الحلال بفتح حاء
بی نقطه و تخفیف لام کسی است که به احرام باشد الحل بکسر حاء بی نقطه و تشدید لام موضعی که بیرون از حرم مکه باشد البرید بفتح باء
یک نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء و دال بی نقطه در اینجا بیست و دال بی نقطه مسافت چهار فرسخ فعلیک مجرور برای استحباب موکد است برای
کمال تعظیم حرم فقأت بفاء و قاف و همزه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب منع است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون بودی بی احرام پس کشتی صید را در بیرون حرم در میان سر چهار فرسخ تا حرم پس بر تست کفاره آن پس اگر در آری کندی چشم
صید را یا شکستی شاخ صید را یا زخم زدی صید را تصدق کن یعنی صدقه **دوم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه
السلام قال سألته عن رجل اهدی له حمام اهلی و هو فی الحرم فقال ان هو اصاب منه شیئا فلیتصدق بثمنه نحوا مما کان یسوی فی
القیمة **شرح** نحوا حال از ثمنه است زیاد کرده این لفظ کان باعتبار آنست که حمام اهلی قیمت میداشت در حرم پس قیمت آن باعتبار حین
اراده قتل آن در حرم است یا باعتبار فرض قیمت داشتن است یسوی بسین بی نقطه و واو و الف منقلب از واو بصیغه مضارع غائب
معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر مستتر در کان است و آن شیء است یا حمام است و ما اسم موصول محذوف است بتقدیر
لیسوی به فی القیمة متعلق بیسوی است و این اشارت است باینکه ثمن آن لازم نیست که نقد باشد بلکه مراد قیمت موافق نقد ثمن آن
باشد که معین است **یعنی** روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که هدیه کرده شد برای
او کبوتر خانگی و او در حرم است پس گفت که اگر او رسیده باشد از آن کبوتر چیزی پس تصدق کند بقیمت آن بر حالی که موافق باشد با آنچه برابر از دینار درهم قیمت آن
سیوم اصل عن محمد بن ابی الحکم قال قلت لغلام لنا هیئ لنا
غداء فاخذ اطیارا من الحرم فذبحها و طبخها فاخبرت ابا عبد الله علیه السلام فقال ادفعهن الی مساکین **شرح** روایت است از محمد بن ابی
الحکم بفتح حاء و فتح کاف فیا الیقظ حاء و سکون کاف گفت گفتم خدمتکاری را از ما که مهیا کن برای ما چاشت را پس گرفت مرغی چند را
از حرم پس ذبح کرد آنها را و پخت پس خبر دادم امام را پس گفت که بده آنرا **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الصید یصاد
فی الحل ثم یجاء به الی الحرم و هو حی فقال اذا ادخله الی الحرم فقد حرم علیه اکله و امساکه فلا تشترین فی الحرم الا مذبوحا قد ذبح فی الحل
ثم جیء به الی الحرم مذبوحا فلا باس للحلال **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از صیدی که شکار کرده میشود
در بیرون حرم بعد از آن آورده میشود بسوی حرم و آن زنده است پس امام گفت که چون داخل کرده آنرا بسوی حرم پس بتحقیق حرام شده
بر او خوردن او و نگاه داشتن آن پس خریداری مکن البته در حرم مگر مذبوحی را که مذبوح شده باشد در بیرون حرم بعد از آن آورده
شده باشد بسوی حرم بر حالی که مذبوح باشد پس پروای نیست بخوردن آن برای کسی که او احرام نداشته باشد **پنجم اصل** عن زرارة
ان الحکم سأل ابا جعفر علیه السلام عن رجل اهدی له حمامة فی الحرم مقصوصة فقال انتفها و احسن علفها حتی اذا

استوی رأیت فحل سبیله **شرح** روایت است از زراره اینکه گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که پر زاده
شد برای او کبوتری در حرم که پر بریده است پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که پر بریده آنرا و نیکو بسر کن بسوی آن و علف ده آنرا تا آنکه
بکمال رسید پران پس خالی کذار راه آنرا یا بخوف کرده و الکذارش تا پرواز کند **ششم اصل** عن منصور بن حازم ومثنی بن عبد
السلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال کنا حاجة فاشترینا طایرا فقصصناه و دخلنا به مکة فعاب ذلك علینا اهل مكة فارسل کریب الی ابی عبد الله
علیه السلم فسأله فقال استودعوه رجلا من اهل مكة مسلما او امرأة مسلمة فاذا استوى خلوا سبیله **شرح** ضمیر قال راجع است بهر یک از
منصور و مثنی و ارسل بصیغه مجهول باب افعال است خلوا بفتح خاء و ضم لام مشدده بصیغه امر باب تفعیل است **یعنی** روایت است از
منصور بن حازم ومثنی بن عبد السلام از کریب عراقی اوی گفت که بودیم حجاج پس خریدیم مرغی را و بریدیم پرش را و داخل کردیم آنرا
بمکه پس عیب کردند آن عمل را بر ما اهل مکه پس فرستاده شد کریب بسوی امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید امام را پس امام گفت که بسپارید
بکمال رسد رها کنید آنرا **هفتم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال من اصاب طیرا في الحرم و هو محل فعلیه القیمة و القیمة
درهم یشتری به علفا لحمام الحرم **شرح** مراد باصابت اینجا تلف کردن است یا مراد اعم از آزار کردن است مراد بطیر اینجا کبوتر است
یا مراد اعم است درهم عبارت است از سکه نقره مطلق و آن مختلف است باختلاف صاحبان سکه و ازمان و مراد اینجا درهم شرعیست
و آن بوزن هجده و نیم دانه جو متوسط است از جو مربنه **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که هر که دریافت مرغی را در حرم
بر حالی که او بی احرام باشد پس بر اوست قیمت و قیمت درهمی است که بخرد بآن علفی را برای کبوتران حرم **هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی رجل ذبح حمامة من حمام الحرم قال علیه الفداء قلت فیاکله قال لا قلت فیطرحه قال اذا یکون علیه
فداء آخر قلت فما یصنع به قال یدفنه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که ذبح کرد کبوتری را از کبوتران حرم
گفت که بر اوست کفاره گفتم پس میخورد آن کبوتر را گفت که نه گفتم پس می اندازد آنرا گفت که در این هنگام که انداخت خواهد
بود بر او کفاره دیگر گفتم که پس چه میکند با آن کبوتر گفت دفن میکند آنرا **نهم اصل** عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال
سألته عن رجل خرج بطیر من مکة الی الکوفة قال یرده الی مکة **شرح** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم
امام را از مردی که بیرون برد مرغی هوائی را از مکه بسوی کوفه گفت بر میگرداند آنرا بسوی مکه **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
فی الحمامة درهم و فی الفرخ نصف درهم و فی البیضة ربع درهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در تلف کردن کبوتری
کفاره است درهمی و در جوجه کبوتر نصف درهم است و در تخم کبوتر ربع درهم است **یازدهم اصل** عن ابی بکیر قال سألت احدهما علیهما السلام
عن رجل اصاب طیرا اهلیا فاشتراه فادخله الحرم فمات فقال ان کان حین ادخله الحرم خلی سبیله فمات فلا شیء علیه وان کان امسکه حتی
مات عنده فی الحرم فعلیه الفداء **شرح** روایت است از عبد الله بن بکیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی
که بر خورد مرغی هوائی را در بیرون حرم پس خرید آنرا پس داخل کرد آنرا در حرم پس مرد پس امام گفت که اگر بود با بیرون کرده وقتی که داخل
کرد آنرا در حرم رها کرد آنرا پس مرد پس نیست چیزی از کفاره بر او و اگر بوده باشد بیرون که نگاهداشت آنرا تا آنکه مرد نزد او در حرم پس بر اوست
کفاره **دوازدهم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل رمی صیدا في الحل فمضی برمیته حتی دخل الحرم فمات أعلیه جزاؤه قال لیس علیه جزاؤه
لانه رمی حیث رمی و هو له حلال انما مثل ذلك مثل رجل نصب شرکا في الحل الی جانب الحرم فوقع فیه صید فاضطرب الصید حتی دخل الحرم
فلیس علیه جزاؤه لانه کان بعد ذلك شیء فقلت هذا القیاس عند الناس فقال انما شبهت لك الشیء بالشیء **شرح** باء در برمیته برای سببیت
است و رمیة بفتح راء و سکون میم و تخفیف یاء بی نقطه در اینجا بمعنی و تاء وحدت ... غایب است و در بعضی نسخ بی تاء وحدت است و بر تقدیر
مصدر مضاف بفاعل غایب است واو در و هو حالیه است مثل بفتح میم و فتح ثاء و الشرك بفتح شین بنقطه و فتح راء بی نقطه
دام عند صفة القیاس است الف لام الناس برای عهد خارجی است یعنی مخالفان شیعه امامیه **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی
که تیر انداخت صیدی را در غیر حرم پس آن صید رفت بسبب انداختن او تا آنکه داخل شد حرم را پس مرد آیا بر اوست کفاره آن گفت که
نیست بر او کفاره آن زیرا که او انداخته است بر جایی که انداخت بر حالی که آن انداختن برای او حلال بود جز این نیست که مثل آن مرد

مانند صفت مردیست که وا داشت دامی را در بیرون حرم بسوی پهلوی حرم پس افتاد در آن صیدی پس طپید آن صید تا آنکه داخل شد حرم را پس
نیست بر او کفاره آن زیرا که شد بعد از آن عمل چیزی که باختیار او نبود پس گفتم امام را که این همان قیاس است که معتبر است نزد مخالفان
پس امام برای رد خیال من گفت که جز این نیست که تشبیه کردم برای تو چیزی را که مجهول تو بود بچیزی دیگر که آن نیز مجهول تو بود تا ظاهر و واضح شود
و مقصود من استدلال نیست تا راجع بقیاس مخالفان شود **سیزدهم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن قوم قفلوا علی طائر من
حمام الحرم الباب فمات قال علیهم بقیمة کل طیر درهم یعلف به حمام الحرم **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام اوی گفت پرسیدم
امام را از جماعتی که بستند بر مرغی از کبوتران حرم در را پس مرد امام گفت بر ایشان است به بهای هر مرغی درهمی علف داده میشوند بآن درهم
کبوتران حرم **چهاردهم اصل** عن مسمع بن عبد الملك عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل حل في الحرم رمی صیدا خارجا من الحرم فقتله قال
علیه الجزاء لان الآفة جاءته من قبل الحرم قال وسألته عن رجل رمی صیدا خارجا من الحرم في الحل فتحامل الصید حتی دخل الحرم فقال لحمه
حرام مثل المیتة **شرح** الحل بکسر حاء بی نقطه و تشدید لام بی احرام **یعنی** روایت است از مسمع بکسر میم و سکون سین و فتح میم و عین بی نقطه
بن عبد الملك از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی بی احرام که در حرم است تیر انداخت صیدی را که در خارج حرم است پس کشت آن صید را
گفت که بر اوست کفاره بسبب اینکه آفت آمد صید را از جانب حرم راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که تیر انداخت صیدی را که در
بیرون حرم بود بر حالی که آن مرد بی احرام و در خارج حرم بود پس بتکلف برداشت خود را صید تا آنکه داخل شد حرم را پس امام گفت که گوشت
آن صید حرام است مانند میته اگر چه کفاره بر آن مرد لازم نیست **پانزدهم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته
یقول فی حمام مکة الطیر الاهلی غیر حمام الحرم من ذبح طیرا منه و هو غیر محرم فعلیه ان یتصدق بصدقة افضل من ثمنه فان کان محرما فشاة عن کل
طیر **شرح** فی متعلق به یقول است الطیر مجرور و بدل حمام است الاهلی مجرور و صفت الطیر است غیر نیز مجرور و صفت الطیر است لیس مقول قول
من ذبح تا آخر است **یعنی** روایت از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از امام میگفت در کبوتران مکه
در مرغ اهلی که غیر کبوتران حرم باشد که هر که ذبح کند مرغی را از جمله آن مرغ اهلی و او غیر محرم باشد پس بر اوست اینکه تصدق کند بصدقه که بهتر باشد
از قیمت آن پس اگر آن کس محرم باشد پس گوسفندی است بر او از جانب هر مرغی که ذبح کرده باشد **شانزدهم اصل** عن یونس بن یعقوب قال ارسلت
الی ابی الحسن موسی علیه السلام ان اخا لی اشتری حماما من المدینة فذهبنا بها الی مکة فاعتمرنا واقمنا الی الحج ثم اخرجنا الحمام معنا من مکة الی الکوفة
فعلینا فی ذلك شیء فقال للرسول انی اظنهن کن فرهة فقال له یذبح مکان کل طیر شاة **شرح** الفرهة بفتح فاء و فتح راء بی نقطه مخففه و
بضم فاء و تشدید راء و تخفیف هاء جمع فاره جا لوز صاحب شعور مثل کبوتران که مکتوب میبرند از شهری بشهری **یعنی** روایت از یونس
بن یعقوب گفت که حمام فرستادم بسوی امام موسی کاظم علیه السلام که برادری که مراست خرید کبوتری از مدینه پس بردیم آنرا بسوی مکه پس عمره کردیم
و ماندیم تا حج بعد از آن بیرون آوردیم آن کبوتر را با خود از مکه بسوی کوفه آیا پس بر ما و آن عمل چیزی هست پس امام گفت بآن پیک
که بدرستیکه من گمان دارم آن کبوتر آنرا صاحبان شعور پس گفت آن پیک را که آن برادر ذبح میکند بجای هر مرغی گوسفندی را **هفدهم**
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل نتف حمامة من حمام الحرم قال یتصدق بصدقة علی مسکین و یعطی بالید التی نتف بها فانه قد اوجعه **شرح**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی پر کند کبوتری را از کبوتران حرم امام گفت که تصدق میکند بصدقه بر مسکینی و میدهد آن تصدق
را بدستی که بر کند بآن چه بدرستیکه او بتحقیق بدرد آورد آن کبوتر را مراد غیر صورتیست که گذشت در حدیث پنجم این باب **هجدهم**
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اهدی لنا طائر مذبوح بمکة فاکله اهلنا فقال لا یری به اهل مکة باسا قلت فای شیء تقول انت قال
علیهم ثمنه **شرح** بمکة متعلق بمذبوح است یا متعلق باهدی است و مرید احتمال اولست آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب که فلا بأس للحلال
یعنی و آنچه می آید در حدیث بیست و یکم این باب که جاریتی لها جاریة من اهل مکة فتقی ان ادعو لها بای مضروب و مقول القول است
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که هدیه کرده شد برای ما مرغی هوائی مذبوح در مکه پس خوردند آنرا مردم ما پس امام گفت که نمی بینند بآن خوردن
اهل مکه بر و اوی باکی که احتراز از ذبح آن در حرم میکنند اما چون دیگری ذبح آن در حرم کند احتراز از خوردن آن نمیکنند گفتم پس چه میگوئی
تو گفت که بر ایشان قیمت آن مرغ که تصدق کنند **نوزدهم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام نشتری الصقورة فندخلها الحرم فلنا ذلك

فقال کل ما ادخل الحرم من الصید حیا فقد دخل مامنه فخل سبیله شرح گفتم امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام را که مجرم مرغ ها را پس داخل میکنیم آنها را در حرم آیا پس جایز است ما را ذبح آنها امام گفت که هر چه داخل حرم شده از جمله مرغان از جمله آنچه روانست و آمیده از دست وقت بریدن بال خود در لغو انجام پس تحقیق داخل شد جای امن خود را پس خالی کن راه آنرا یا بخنهٔ که هر کس آنرا هر جا که خواهد برد بیست و یکم

اصل عن یزید بن خلیفة قال کان فی جانب بیتی مکتل فیه بیضتان من حمام الحرم فذهب الغلام یکب المکتل و هو لا یعلم ان فیه بیضتین فکسرهما فخرجت فلقیت عبد الله بن الحسن فذکرت ذلک له فقال تصدق بکفین من دقیق قال ثم لقیت ابا عبد الله علیه السلام بعد فاخبرته فقال ثمن طیرین تطعم به حمام الحرم فلقیت عبد الله بن الحسن فاخبرته فقال صدق فخذ به فانما اخذه عن آبائه شرح بیان حال عبد الله بن الحسن و دعوی او امامت را برای پسرش محمد گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم و هفتم باب الفصل بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة از ابواب حجت ششم است یعنی روایت است از یزید بن خلیفه گفت که بود در کنار خانه من زنبیلی که در آن دو تخم بود از کبوتران حرم پس رفت غلام که سرنگون کند زنبیل را و او نمیدانست که در آن دو تخم است پس شکست آنها را پس بیرون آمدم پس برخوردم عبد الله بن الحسن را پس مذکور کردم آنرا برای او پس گفت که تصدق کن به دو مشت از آرد بعد از آن برخوردم امام جعفر صادق علیه السلام را بعد از جواب عبد الله پس خبر دادم او را پس گفت بهای دو مرغ علف داده میشود به آن کبوتران حرم پس باز برخوردم عبد الله بن الحسن را پس خبر دادم او را پس گفت راست گفت روایت کن آنرا چه فرا گرفته است آنرا از پدران خود تا رسول الله صلی الله علیه و آله بیست و دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن فرخین مسرولین ذبحتهما و انا بمکة فقال لی لم ذبحتهما فقلت جائتنی بهما جاریة من اهل مکة فسالتنی ان اذبحهما فظننت انی بالکوفة و لم اذکر الحرم فقال علیک قیمتهما فقلت کم قیمتهما قال درهم و هو خیر منهما شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دو کبوتر بچه پر بالک ذبح کردم آنها را و من در مکه بودم پس گفت چرا ذبح کردی آنها را پس گفتم که آورد نزد من آنها را کنیزی از اهل مکه پس طلب کرد از من که ذبح کنم آنها را پس گمان کردم که من در کوفه ام و بیاد نیاوردم حرم را پس امام گفت که بر تست بهای آنها پس گفتم چند است بهای آنها گفت که درهمی و آن بهتر است از آنها مراد این است که اعلای قیمت آنها هر کدام نصف درهم است موافق آنچه گذشت در حدیث نهم این باب بیست و سوم اصل عن داود بن فرقد قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام بمکة و داود بن علی بها فقال لی ابو عبد الله علیه السلام قال لی داود بن علی ما تقول یا ابا عبد الله فی قماری اصطدناها و قصصناها فقلت تنقف و تعلف فاذا استوت خلی سبیلها شرح قماری بفتح قاف و تخفیف میم و الف و کسر را و سقوط و تشدید یا و الف مقصوره با سین ... قمری بضم قاف و سکون میم و تشدید یا و الف مقصوره با بیضه و تا ثانیث ستادن اما دمشق ... یعنی روایت از داود بن فرقد گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در مکه و داود بن علی که از بنی العباس است در مکه بود پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت مرا داود بن علی که چه میگویی ای ابی عبد الله در قمری چند که شکار کردیم آنها را و مقراض کردیم پر آنها را پس گفتم که کنده میشود پر پریده آنها و علف داده میشود پس چون آنها بکمال رسید خالی کرده میشود راه آنها بیست و سوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن بیضة نعامة اکلت فی الحرم قال تصدق بثمنها شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از تخم شتر مرغ که خوردم در حرم گفت که تصدق کن به بهای آن بیست و چهارم اصل عن مثنی قال خرجنا الی مکة فاصطادت النساء قمریة من قماری امج حیث بلغنا البرید فنتفت النساء جناحیها ثم دخلوا بها مکة فدخل ابو بصیر علی ابی عبد الله علیه السلام فاخبره فقال ینظرون امرأة لا باس بها فتعطونها الطیر تعلفه و تمسکه حتی اذا استوی جناحاه خلته شرح تذکیر فاصطاد و نتف باعتبار اینست که مرادند نسوه جمع نسبت ملکه است مع امرأة است بنظر انست مرده در قال السیرة امج بفتح همزه و فتح میم و جیم موضعی است که میان آن و میان حرم مکه چهار فرسخ است البرید بفتح با و کسر را و سقوط و سکون یا و دال بی نقطه دربا بیست و دو ... سقط چهار فرسخ و مراد اینجا چهار فرسخ بیرون حرم است که متصل است بحرم یعنی روایت از مثنی بضم میم و فتح ثا و سه نقطه و تشدید نون و الف گفت که بیرون رفتیم بسوی مکه پس صید کردند زنان قمری را از قمریهای امج در جایی که رسیده بودیم بچهار فرسخ حرم پس کندند زنان پر و بال آنرا بعد از آن مردم ما داخل کردند آنرا در مکه پس داخل شد ابو بصیر بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر داد او را پس امام گفت او را که نگاه میکنند زنی را که عیب نباشد با او در دینش پس میدهید آن زن را آن مرغ که علف دهد

آنرا و نگاه دارد آنرا تا آنکه چون بکمال رسد دو بالش رها میکند آنرا بیست و پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ایکره من الطیر شیء فقال یاخذ عن اسفل شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا هست آنچه منع است از جمله مرغ در حرم پس گفت آنچه دو بال را دارا است که دو دست می بریدن بر سر تو مراد این است که تواند که از زمین بلند شود بقدر بالای آدمی و مع هذا در آن بلندی اسف تواند رسد ابتدای این احتراز است از مرغ خانگی بیست و ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل قتل اسدا فی الحرم قال علیه کبش یذبحه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که مردی کشت شیری را در حرم گفت بر اوست قوچی که ذبح کند آنرا بیست و هفتم اصل عن احدهما علیهما السلام فی رجل حل اصاب ظبیا فی الحل فاشتراه فادخله الحرم فمات الظبی فی الحرم فقال ان کان حین ادخله الحرم خلی سبیله فمات فلا شیء علیه و ان کان امسکه حتی مات عنده فی الحرم فان علیه الفداء شرح روایت از امام محمد باقر یا از امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی بی احرام که بر خورد آهو بره را در بیرون حرم که میفروختند پس خرید آنرا پس داخل کرد آنرا در حرم پس مرد آن آهو در حرم پس امام گفت که اگر آن مرد بود با پیروش که دو رو فی که داخل کرد آن را در حرم رها کرد آنرا پس مرد پس نیست چیزی از کفاره بر او و اگر بعد با نیروش که کفاره داشت آنرا تا آنکه مرد نزد او در حرم پس بر اوست کفاره بیست و هشتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصید یشتری فی الحل و یخرج به من الحرم فقال کل ما ادخل الحرم من السبع ماسورا فعلیک اخراجه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شکار که خریده میشود در زمینی که داخل حرم است و بیرون برده میشود از حرم پس امام گفت که هر چه داخل کرده شود در حرم از جمله درنده هر جایی که اسیر باشد پس لازم است بیرون کردن آن از حرم مراد این است که اگر در حرم اسیر شده باشد بهمان جا رهایی باید کرد و الا بیرون آید باید کرد تا مبادا که جانور الحرم هلاک کند بیست و نهم اصل عن جعفر عن ابیه عن علی علیهم السلام انه سئل عن شجرة اصلها فی الحرم و اغصانها فی الحل علی غصن منها طایر رماه رجل فصرعه قال علیه جزاؤه اذا کان اصلها فی الحرم شرح روایت از امام جعفر صادق از پدرش از علی علیهم السلام اینکه او پرسیده شد از درختی که بیخ آن در حرم است و شاخهای آن در بیرون حرم است بر شاخی از آن درخت مرغی است که تیر انداخت آنرا مردی در بیرون حرم پس افکند آنرا گفت که بر اوست کفاره آن چون باشد بیخ آن درخت در حرم بیست و یکم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اصاب صیدا فی الحل فربطه الی جانب الحرم فمشی الصید بربطه حتی دخل الحرم و الرجل فی الحل فقال ثمنه و لحمه حرام مثل المیتة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شکار کرد صیدی را در بیرون حرم پس بسته آنرا به ریسمانی پهلوی حرم پس رفت صید با بندش تا آنکه داخل شد در حرم و آن مرد در بیرون حرم است پس امام گفت که بهای آن صید و گوشت آن حرام است مانند میته

باب بیست و دوم اصل باب لقطة الحرم شرح

یعنی این باب بیان یافته شده در روی زمین است در حرم و در این باب چهار حدیث است اللقطة بضم لام و سکون قاف و فتح طا یافته شده

اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اللقطة لقطتان لقطة الحرم تعرف سنة فان وجدت صاحبها و الا تصدقت بها و لقطة غیرها تعرف سنة فان جاء صاحبها و الا فهی کسبیل مالک شرح طلب شناسای آن میکنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که یافته شده دو قسم است یکی یافته شده در حرم تعریف آن یعنی اعلام آن یعنی طلب شناسای آن میکنی یک سال پس اگر یافتی صاحب آنرا خوب و الا تصدق میکنی بآن و دیگری یافته شده است که غیر یافته شده در حرم است طلب شناسای آن میکنی یک سال پس اگر آمد صاحب آن خوب و الا پس آن مانند سایر مال تست یعنی که برای خود میتوانی کرد اگر چه بشرط ضامن بودن باشد حکم لقطه مذکور میشود در کتاب المعیشة در باب اللقطة و الضالة که باب چهل و نهم است و در حدیث بیست و دوم از ابواب دوم اصل عن فضیل بن یسار قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یجد اللقطة فی الحرم قال لا یمسها و اما انت فلا باس لانک تعرفها شرح روایت از فضیل بن یسار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می یابد یافته شده را در حرم امام گفت که با دست نگیرد آنرا و اما تو که امینی پس برای تو باکی نیست زیرا که تو تعریف میکنی آنرا و در تعریف بر وجه که بیان شده در حدیث سابق چهارم اصل عن فضیل بن غزوان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له الطیار انی وجدت دینارا فی الطواف قد انسحق کتابته فقال هو له

شرح خیر هو راجع به بشارت و مبتدا است و خبر مبتدا است و ضمیر راجع به مصدر السحق است یعنی روایت است از فضیل بن غزوان بفتح غین
بانقطه و سکون زای بانقطه گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام را طلبکاری که بدرستی که من یافتم دیناری طلائی در طواف که نقش
سائیده شده بود و نوشته آن از یکسال طواف بازده بود و نه دیگر نوشته بود پس امام گفت که آن دینار برای آنکه سائیده شده است برداد
احیت که می باید که آنرا بر ندارد و تا صاحبش پیدا شود در بردارد چهارم اصل عن محمد بن رجاء الارجانی قال کتبت الی الطیب علیه السلام
انی کنت فی المسجد الحرام فرأیت دینارا فاهویت الیه لاخذه فاذا انا باخر ثم بحثت الحصا فاذا انا بثالث فاخذته فعرفتها فلم یعرفها احد فما
تری فی ذلک فکتب علیه السلام فهمت ما ذکرت من امر الدنانیر فان کنت محتاجا فتصدق بثلثها وان کنت غنیا فتصدق بالکل شرح رجاء بفتح
راء بی نقطه و تخفیف جیم و الف ممدوده است ارجان بفتح همزه و تشدید راء بی نقطه مفتوحه و تخفیف جیم و الف و نون اسم موضعی است و شاید
که معرب ارکان باشد که بیت از توابع یزد و هم دیگر است از توابع شیراز الطیب بفتح طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره
و باء یک نقطه با کسره از بعد طیب و اینجا عبارت است از امام علی النقی علیه السلام الاهواء مصدر باب افعال از دیک زمین شدن یعنی روایت است
از محمد بن رجاء الارجانی که گفت که نوشتم بسوی امام علی النقی علیه السلام که بدرستی که من بودم در مسجد الحرام پس دیدم دیناری طلا را پس خم شدم
بسوی آن تا فرا گیرم آنرا پس ناگاه من برخوردم به دیناری دیگر بعد از آن من جستجو کردم سنگریزه مسجد را پس ناگاه من برخوردم
به دینار سیوم پس فرا گرفتم آن سه دینار را پس تعریف کردم آنها را یکسال پس نشناخت آنها را هیچ یک از مردمان پس چه میفرمائی در آن پس نوشت
امام علیه السلام که فهمیدم آنچه را که یاد کردی از کار دینارها پس اگر باشی نیازمند پس تصدق کن بیک ثلث آنها و اگر باشی بی نیاز پس تصدق کن به همه

باب بیست و سیوم اصل باب فضل النظر الی الکعبة

شرح این باب بیان فضیلت نگاه بسوی کعبه است و در این باب شش حدیث است اول اصل
عن زرارة قال کنت قاعدا الی جنب ابی جعفر علیه السلام و هو محتب مستقبل الکعبة فقال اما ان النظر الیها عبادة فجاءه رجل من بجیلة
یقال له عاصم بن عمر فقال لابی جعفر علیه السلام ان کعب الاحبار کان یقول ان الکعبة تسجد لبیت المقدس فی کل غداة فقال له ابو جعفر علیه السلام
فما تقول فیما قال کعب فقال صدق القول ما قال کعب فقال له ابو جعفر علیه السلام کذبت و کذب کعب الاحبار معک و غضب قال زرارة ما رأیته
استقبل احدا بقول کذبت غیره ثم قال ما خلق الله عز وجل بقعة فی الارض احب الیه منها ثم اومأ بیده نحو الکعبة و لا اکرم علی الله عز وجل
منها لها حرم الله الاشهر الحرم فی کتابه یوم خلق السموات والارض ثلثة متوالیة للحج شوال و ذو القعدة و ذو الحجة و شهر مفرد للعمرة رجب
شرح محتب بحاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی باب افتعال است الاحتباء جامه را محیط خود کردن و جمع میان
پشت و دو ساق بجامه و مانند آن و مراد اینجا معنی اول است و باید دفع منافات میشود میان این حدیث و میان الحبی آینده در حدیث
سیم باب النوادر که باب چهلم است و آنرا دهم است و آنچه گذشت در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب الاتکاء والاحتباء که باب
بیست و دوم است که لا یجوز للرجل ان یحتبی مقابل الکعبة بجیلة بفتح باء یک نقطه و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین قبیله ایست کعب
بفتح کاف و سکون عین بی نقطه و باء یک نقطه است و در اصل یعنی بلند مرتبه است الاحبار بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و باء یک نقطه و الف
و راء بی نقطه جمع حبر بکسر حاء و سکون باء دانایان یهود ان و کعب الاحبار مردی بوده از یهود که اظهار قبول اسلام میکرده و نزد مخالفان
بسیار اعتبار داشته جملة ما خلق الله تا آخر اشارت است باینکه بهترین اشیاء و اساط آنهاست و کعبه وسط روی زمین است چنانچه
بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز وجل علی خلقه که باب نهم است در تفسیر آیت سوره
بقره و کذلک جعلناکم امة وسطا کتابه اشارت است بآیت سوره توبه ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم
خلق السموات والارض منها اربعة حرم و بیان شد در کتاب الصیام در شرح حدیث اول باب فضل شهر رمضان که باب دوم است که مشهور
و مذکور در تفسیر علی بن ابراهیم و مجمع البیان و غیر اینها اینست که مراد باشهر حرم در این آیت ذو القعده و ذو الحجه و محرم و رجب است
و اشهر حج شوال و ذو القعده و ذو الحجه است و بنابراین ثلثة مرفوع و مبتدا است و متوالیة صفت مبتدا است و للحج خبر مبتدا است و شوال
مرفوع و بدل التفصیل مبتدا است و بر این قیاس است شهر مفرد للعمرة رجب پس اینها و جمله برای بیان اشهر حرم مذکوره در این آیت نیست
و الا لازم می آید که شوال داخل اشهر حرم باشد و محرم داخل نباشد بلکه بر اشهر حرم مستعمل میشود در غیر آنچه مذکور شد مثل آنچه گذشت

در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث سیوم باب الطهر که باب چهل و هفتم است در توضیح آیت سوره توبه فاذا انسلخ الاشهر الحرم والله اعلم
یعنی روایت است از زراره که گفت که بودم نشسته بسوی پهلوی امام محمد باقر علیه السلام و او جامه خود را محیط خود کرده بود برای
اوب رو بکعبه بود پس گفت که آگاه باش بدرستی که نگاه بسوی کعبه عبادت است پس آمد نزد او مردی از بجیله که گفته میشد او را عاصم
بن عمر پس گفت امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که کعب الاحبار میگفت که بدرستی که کعبه سجده میکند برای بیت المقدس در هر صباح پس گفت
او را امام محمد باقر علیه السلام پس چه میگوئی تو در آنچه گفت کعب پس آن مرد گفت که راست گفت بیان این آنکه سخن همانست که گفت کعب پس
گفت او را امام محمد باقر علیه السلام که دروغ گفتی تو و دروغ گفت کعب با تو و امام علیه السلام غضبناک شد گفت زراره که ندیدم امام علیه السلام را که رو
کرده باشد بهیچ یک بالمشافهه دروغ گفتی غیر آنمرد بعد از آن امام علیه السلام گفت که نیافرید الله عز وجل بقعه ای در زمین که محبوب تر باشد بسوی
او از آن بعد از آن اشارت کرد بدست خود بجانب کعبه و نه گرامی تر بر الله عز وجل از آن برای کعبه حرام کرد الله تعالی
ماههای حرام را در کتاب خود در روزی که آفرید آسمانها و زمین را سه ماه پیاپی است برای حج است که شوال و ذو القعده
و ذو الحجه است و ماهی جداگانه برای عمره است که رجب است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی
جعل حول الکعبة عشرین و مائة رحمة منها ستون للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون للناظرین شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی گردانیده در دور کعبه صد و بیست رحمت از آنها شصت برای طواف کنندگانست و چهل
برای نماز گذارانست و بیست برای نگاه کنندگان بکعبه است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان للکعبة للحظة فی
کل یوم یغفر لمن طاف بها او حن قلبه الیها او حبسه عنها عذر شرح اللحظة بفتح لام و سکون حاء بی نقطه و ظاء با نقطه و تاء دو نقطه
مصدر باب منع نگاهی بگوشه چشم که از روی التفات باشد حن بحاء بی نقطه و تشدید نون الحنو بالفتح مصدر باب ضرب است الحنین
بفتح حاء و کسر نون شوق چیزی و مراد بحنین قلب بسوی کعبه اینجا نگاه کردن است بسوی کعبه از روی شوق یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که برای کعبه هر آینه نظر التفاتیست از جانب الله تعالی در هر روز از شب بیان این آنکه
الله تعالی می آمرزد برای کسی که طواف کرد بآن یا نگاه کرد از روی شوق دل بسوی آن یا مانع شد او را از آن عذری که دارای
عذر نمیبود نگاه میکرد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من نظر الی الکعبة لم یزل یکتب له حسنة و یمحی عنه سیئة حتی ینصرف
ببصره عنها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که نظر کند بسوی کعبه پیوسته و لحظ بلحظ نوشته میشود برای
او حسنه و محو کرده میشود از او سیئه تا آنکه برگرداند چشم خود را از کعبه پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال النظر الی الکعبة
عبادة والنظر الی الوالدین عبادة والنظر الی الامام عبادة و قال من نظر الی الکعبة کتبت له حسنة و محیت عنه عشر سیئات
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نگاه بسوی کعبه عبادت است و نگاه بسوی پدر و مادر عبادت است و
نگاه بسوی امام حق عبادت است و گفت که هر که نگاه کرد بسوی کعبه نوشته شد برای او حسنه و محو کرده شد از او ده سیئه ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من نظر الی الکعبة بمعرفة فعرف من حقنا و حرمتنا مثل الذی عرف من حقها و حرمتها غفر الله له ذنوبه
کلها و کفاه هم الدنیا والاخرة شرح با در بمعرفة برای ملابست است و مراد بمعرفت بجا آوردن امید الهی در حق کعبه است در اثنای
نظر در آن چنانچه باید یعنی که بجا آورده اند ایشان که الله تعالی خلایق را امر به حج این خانه کرده برای رسیدن ایشان بخدمت امام زمان
و کسب علم باحکام مجهوله از او اگر چه ظالمان مانع حصول آن فایده شده اند چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب ان الواجب
علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم ان یأتوا الامام تا آخر که باب نود و پنجم است و می آید در حدیث اول باب لقاء الامام که باب دویست
و چهاردهم است پس باء در بمعرفة برای تعریف است زیرا که معرفت حق و حرمت کعبه چنانچه باید مستلزم معرفت حق و حرمت ائمه اهل البیت علیهم
السلام است مخفی نماند که بنابراین تقریر منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم و پنجم زیرا که میتواند بود که کسی که از شیعه امامیه
باشد و هر قسم نظر او کعبه کند اولی او ثواب آن نظر است و آنکه بجا نیاورده اند آنچه را که امید اند از حق و حرمت کعبه در اثنای نظر
و حدیث چهارم محمول است بر این قسم است و دوم وسط و این آیت که بجا آوردن اند حق و حرمت کعبه را اعاده چنانچه باید مثل اینکه آنچه

بخاطر کذرانند محض التکلیف اسد تعالی خلاف راجح کوبه باشد و حدیث پنجم محمول براین قسم است و زیاد بودن محو کسید بر کتاب حسنه دراین
صورت باعتبار اینست که دفع ضرر الیم از جلب نفع اهم است سوم اعتاد آن آیت کرده را تنها در نظر بخاطر کذرانند حق و وقت نکورا اجابت چه
باید و این حدیث محمول براین قسم است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کاه اکر دلبوی کعبه با شناخت حق در
حرمت آن پس شناخت از حق با ایمه هدی و حرمت مانند آنچه شناخت از حق کعبه و حرمت کعبه است زیره الله تعالی برای او کناه ها
او را بکه آنچه او کفایت کرد او را اندوه دنیا و آخرت **باب بیست و چهارم اصل باب فیمن رای غریمه فی الحرم شرح**
این بابیست در بیان کسی که دید قرضدار خود را در حرم در این باب یک حدیث است **اصل** عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سالته عن رجل لی علیه مال فغاب عنی زمانا فرایته یطوف حول الکعبة افاتقاضاه مالی قال لا لا تسلم علیه ولا تروعه
حتی یخرج من الحرم **شرح** روایت است از سماعة بن مهران از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که مرا است بر او
مالی پس ناپیدا شد از من مدتی پس دیدم او را که طواف میکند در دور کعبه آیا پس تقاضا میکنم او را مال خود را امام گفت که نه سلام مکن براو
و مضطرب مکن او را تا وقتی که بیرون رود از حرم **باب بیست و پنجم اصل باب ما یهدی الی الکعبة شرح**
یهدی بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست **یعنی** این باب بیان چیزیست که هدیه کرده میشود بسوی کعبه در این باب پنج حدیث
است **اول اصل** اخبرنی یاسین قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان قوما اقبلوا من مصر فمات منهم رجل فاوصی بالف درهم للکعبة
فلما قدم الوصی مکة سال فدلوه علی بنی شیبة فاتاهم فاخبرهم الخبر فقالوا قد برئت ذمتک ادفعها الینا فقام الرجل فسال الناس
فدلوه علی ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام قال ابو جعفر فاتانی فسالنی فقلت له ان الکعبة غنیة عن هذا انظر الی من ام هذا البیت فقطع
به او ذهبت نفقته او ضلت راحلته او عجز ان یرجع الی اهله فادفعها الی هؤلاء الذین سمیت لک قال فاتی الرجل بنی شیبة فاخبرهم
بقول ابی جعفر **شرح** حکایت کرد مرا یاسین گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستیکه جماعتی روانه کعبه شدند از
مصر پس مرد از ایشان مردی پس وصیت کرد و میان ایشان از زر پنج هزار درهم برای کعبه پس چون آمد وصی بمکه پرسید و پرسیدم دمان
که بکجا لسید دلالت کردند او را بر بنی شیبه که کلید کعبه با ایشان است پس آمد نزد بنی شیبه پس خبر داد ایشان را بخبر وصیت پس کفتند
که بتحقیق بری شده ذمت تو از آن بده آنرا بسوی ما پس برخاست آن مرد از نزد ایشان پس برسید مردمان دیگر را که حکم چیست پس دلالت
کردند بر ابو جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس آمد نزد من پس پرسید مرا پس گفتم او را که بدرستیکه کعبه
بی نیاز است از این مال الخ نگاه کن بسوی کسیکه اراده در مقصد کرده باشد این خانه را پس بریده شده باشد با و بیابان یا خرجی
باد و دزدیده باشد او را یا برطرف شده باشد خرجی او یا کم شده باشد شتر سواری او یا عاجز شده باشد از اینکه بر کردد
بسوی اهل خود بر بسیاری از احتیاجات پس بده آن دراهم را بسوی آن جماعت که گفتم آنرا برای تو پس آمد آن مرد نزد بنی
شیبه پس خبر داد ایشان را بسخن امام محمد باقر علیه السلام **اصل** فقالوا هذا ضال مبتدع لیس یؤخذ عنه ولا علم له ونحن نسالک
بحق هذا وبحق کذا وکذا لما ابلغته عنا هذا الکلام قال فاتیت ابا جعفر علیه السلام فقلت له لقیت بنی شیبة فاخبرتهم فزعموا انک
کذا وکذا وانک لا علم لک ثم سالونی بالعظیم الا بلغتک ما قالوا قال وانا اسالک بما سالوک لما اتیتهم فقلت لهم ان من علم ان لو
ولیت شیئا من امر المسلمین لقطعت ایدیهم ثم علقتها فی استار الکعبة ثم اقمتهم علی المصطبة ثم امرت منادیا ینادی الا ان
هولاء سراق الله فاعرفوهم **شرح** کذا وکذا در اول کنایتست از غطایم و ما فی لفظ لما زائدست و تشدید میم هر جا برای استثناست
مع اولا و مستثنی منه آن محذوفست بتقدیر الا انک شیئا لما ابلغته علم بحذف یا متکلم و اکتفا بکسره میم است و در بعضی نسخ بیا متکلمست
ان بفتح همزه و سکون نون است ولیت بصیغه متکلم معلوم باب حسبت یا مجهول باب تفعیلست المصطبة بکسر میم و
سکون صاد بنقطه و فتح طاء بنقطه و تخفیف با یکنقطه تحت کاهی و بنا زاده که مانند دکانیست و برای نشستن حاکم در آنجاست **یعنی**
پس کفتند که این کمراهی است صاحب بدعت نیست اینکه فتوی گرفته شود از او و نیست علم او را و ما طلب میکنیم از تو بحق این خانه
و بحق چنین و چنین هیچ چیز طلب نمیکنیم مگر اینکه برسانی از جانب ما این سخن را که در بیان حال او گفتیم و می گفت که پس آمدم نزد

امام محمد

امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم او را که برخوردم بنی شیبه را پس خبر دادم ایشان را بسخن تو پس دعوی کردند که تو چنین و چنینی و اینکه
و اینکه ترا بعد از آن طلب کردند از من بحق بزرگ طلب نکردند مگر اینکه ایشان بتو الخ رسانم بنو الخ زاد که کفتند امام گفت که و من طلب میکنم
از تو بحق آنچه ایشان طلب بحق آن کردند از تو طلب میکنم مگر اینکه اکر دی نزد ایشان پس کوی از جانب من ایشان را که بدرستی
که از جمله علم من اینست که اکر والی و حاکم میشدم چیزی از کارهای مسلمانان را هر آینه می بریدم دستهای بنی شیبه را بعد از آن می آویختم
آن دستها را در جامههای کعبه بعد از آن وا میداشتم ایشان را بر تختگاه بعد از آن امر میکردم منادی را که ندا کند که اینها
میکردم ندا کننده را که ندا کند که آکاه باشید بدرستیکه این جماعت دزدان درگاه الله تعالی اند پس بشناسید ایشان را
اگر کوئی که دست بریده بجنس است پس چه حال آن در مسجد حرام جایز نیست گوئیم که ممکن است که برای ضرورت مصلحی عظیم جایز باشد
که در حال بجنس غیر متعدی جایز باشد اگر کوئی که قطع ید سارق در وقتی جایز است که آن حال بمقداری باشد و از حرز باشد و اینجا هیچ
کدام نیست گوئیم که شاید که اینجا سرقت در اینجا بمعنی از مجاز باشد و قطع ید برای فساد در زمین باشد چنانچه مذکور است در
آیت سوره مائده انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا تا آخر و الصاد در زمان ظهور قائم آل محمد یعنی
احکام ظاهر خواهد شد با استنباط از قرآن که در سابق متعارف نباشد و در ماضی حکم حقیقی آن زمان است **دوم اصل**
عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن رجل جعل جاریته هدیا للکعبة کیف یصنع فقال ان ابی اتاه رجل قد جعل
جاریته هدیا للکعبة فقال له قوم الجاریة او بعها ثم مر منادیا یقوم علی الحجر فینادی الا من قصرت به نفقته او قطع به طریقه او نفد
طعامه فلیات فلان بن فلان و مره ان یعطی اولا فاولا حتی ینفد ثمن الجاریة **شرح** فلان بن فلان عبارتست از مردی از اهل
مکه در مکه خانه معروف دارد و صاحب کنیز در خانه او فرود آمده و او وکیل صاحب کنیز است و در دادن قیمت کنیز بمستحقان آن و او
غیر مشهور است **یعنی** روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که کرداند کنیز خود را
هدیه برای کعبه چون میکند پس امام گفت که بدرستیکه پدرم آمد نزد او مردی که بتحقیق کرداند بود کنیز خود را هدیه برای کعبه پس پدرم
گفت او را که قیمت کن کنیز را برای خود یا بفروش او را بدیگری بعد از آن امر کن ندا کننده را که بایستد بر سر دیوار حجر پس ندا کند
که آکاه باشید که هر که کوتاهی کرد با او خرجی او یا بریده شد با او راه او بجای یا دزد یا آخر شد با او خوردنی او پس باید که
آید نزد فلان بن فلان و امر کن آن وکیل خود را که بدهد هر که اول آید پس اولی دیگر را و هم چنین تا آنکه آخر شود قیمت کنیز
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی ابی جعفر علیه السلام فقال انی اهدیت جاریة الی الکعبة فاعطیت بها خمسمائة
دینار فما تری قال بعها ثم خذ ثمنها ثم قم علی حائط الحجر ثم ناد واعط کل منقطع به وکل محتاج من الحاج **شرح** منقطع بصیغه
اسم مفعول باب انفعالست و فاعلش که محذوفست طریق است یا در به برای ملابست است و ظرف نایب فاعل است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی بسوی امام محمد باقر علیه السلام پس گفت که بدرستیکه من هدیه کردم کنیزی را
بسوی کعبه پس داده شدم بقیمت آن کنیز پانصد دینار طلا پس چه میبینی آیا قیمت گرفتم یا نه گفت بفروش او را بعد از آن فرا گیر قیمت
او را بعد از آن بایست بر سر دیوار حجر بعد از آن ندا کن برای اعلام مردمان و در فلان منزل فرود آمده ام و مستحقان در فلان
وقت آنجا آیند و بده هر کسی را که راه بریده شده باشد با او و هر نیازمندی از حج گزاران **چهارم اصل** عن رجل من
اهل مصر قال اوصی الی اخی بجاریة کانت له مغنیة فارهة وجعلها هدیا لبیت الله الحرام فقدمت مکة فسالت فقیل ادفعها
الی بنی شیبة وقیل لی غیر ذلک من القول فاختلف علی فیه فقال لی رجل من اهل المسجد الا ارشدک الی من یرشدک فی هذا
الی الحق قلت بلی قال فاشار الی شیخ جالس فی المسجد فقال هذا جعفر بن محمد علیه السلام فسله قال فاتیته علیه السلام فسالته وقصصت علیه القصة
شرح روایتست از مردی از اهل مصر گفت که وصیت کرد بسوی من برادرم بکنیزی که مال او بود مغنیه با ملاحت بود که کردانید آن
کنیز را هدیه برای کعبه پس آمدم بمکه پس پرسیدم مردمان را که چه حکم پس گفته شد مرا که بده آن کنیز را بسوی بنی شیبه و گفته شد مرا غیر
آن نیز از جمله فتوی پس اختلاف کرده شد بر من در این کار پس گفت مرا مردی از خادمان مسجد حرام که آیا راه نمائی نکنم ترا بسوی

کہ کرا بهاسی کنند تو اورا این کار لبوی حق گفتم بلی معری گفت کہ پس اشارت کرد لبوی پیرمردی نشسته در مسجد گفت کہ این جعفر بن محمد
علیه السلم است پس سوال کن از او معری گفت که پس آمدم نزد او علیه السلم پس سوال کردم از او و حکایت کردم او را سرگذشت خود
اصل فقال ان الکعبة لا تاکل ولا تشرب وما اهدی لها فهو لزوارها بع الجاریة وقم علی الحجر فناد الا من منقطع به والا
محتاج من زوارها فاذا اتوک فسل عنهم واعطهم واقسم فیهم ثمنها قال فقلت ان بعض من سالته امرنی بدفعها الی بنی شیبة
فقال اما ان قائمنا لو قد قام لقد اخذهم وقطع ایدیهم وطاف بهم وقال هؤلاء سراق الله شرح مع الجاریة تا اخر مناسبات
ندارد وبا الحجبی آید در کتاب المعیشه در بعض احادیث باب کسب الحجامة و شرا ابها که باب [illegible] و هفتم که بیع جاریه مغنیه و ثمن آن
حرام است زیرا که میتواند بود که الحجبی آید مخصوص صورتی باشد که لقصد لقصد قی نباشد و متعرف شده ان ملحقا بود وقتی آن باشد
و موید است الحجبی آید در کتاب المعیشه در حدیث دوم باب بیع العبد و الحر که باب صد و هفتم است که ثمن حرام است و اگر بیع مجرد واقع
شده باشد تا والسنه لقصد ق بثمن آن می باید کرد یعنی پس امام گفت که بدرستی که کعبه نمیخورد و نمی اشامد و آنچه بدیه کرده شد
برای کعبه پس آن از زایران کعبه است بفروش کنیز او را بایست بر سر دیوار حجر پس ندا کن که آیا هیچ کسی از راه زده شده بالاو ست وایا هیچ کس
از نیازمندی از زایران کعبه هست پس چون مستحقان آیند نزد تو در منزل تو پس تفحص کن از حال ایشان و مقدار استحقاق ایشان و بده
ایشان را و قسمت کن در ایشان قیمت کنیز را معری گفت که پس گفتم امام را که بدرستی که بعضی آنکه سوال کردم او را امر کرد مرا بدادن آن کنیز
لسوی بنی شیبه پس امام گفت که آگاه باشید که بدرستی که قایم ما آل محمد اگر بتحقیق می ایستاد هر آینه بتحقیق میگرفت بنی شیبه را و می
برید دستهای ایشان را و میگردانید ایشان را در بازارها و محلات و میگفت این جماعت دزدان الله اند پنجم اصل عن بعض اصحابنا
قال دفعت الی امراة غزلا فقال ادفعه بمکة لیخاط به کسوة الکعبة فکرهت ان ادفعه الی الحجبة وانا اعرفهم فلما صرت بالمدینة دخلت علی ابی جعفر
علیه السلم فقلت له جعلت فداک ان امراة اعطتنی غزلا وامرتنی ان ادفعه بمکة لیخاط به کسوة الکعبة فکرهت ان ادفعه الی الحجبة فقال له
اشتر به عسلا و زعفرانا وخذ طین قبر ابی عبد الله علیه السلم واعجنه بماء السماء واجعل فیه شیئا من العسل والزعفران وفرقه علی الشیعة و
لیداووا به مرضاهم شرح الغزل بفتح غین بالنقط و سکون زای بالنقط رشته شده از پنبه وامثال آن الحجبة بفتح حاء و سقطات و فتح
جیم و با [illegible] جمع حاجب بکسر جیم دربانان و مراد اینجا بنی شیبه است که کلید داران کعبه اند یعنی روایت از بعضی یاران ما که شیعه
امامیه اند گفت که داد لبوی من زنی رشته شده را پس گفت که بده آن را در مکه تا دوخته شود با آن جامه کعبه پس نخواستم که بدهم آن را لبوی
بنی شیبه بر حالی که من میشناسم ایشان را که مخالفان دین حق و خاینان اند و ممکن نیست که با آن غزل جامه کعبه دوخته شود پس چون داخل
مدینه شدم داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم پس گفتم او را که قربانت شوم بدرستی که زنی داد مرا رشته شده را و امر کرد مرا که بدهم آن را
در مکه تا دوخته شود با آن جامه کعبه پس نخواستم که بدهم آن را لبوی بنی شیبه پس امام گفت که بخر بآن عسل و زعفران و فراگیر خاک
قبر امام حسین علیه السلم را و خمیر کن آن را بآب باران و داخل کن در آن گل چیزی را از عسل و زعفران که خریدی هر چند که خوب نمود تو
کم باشد نسبت بآن گل و قسمت کن آن را بر شیعه امامیه تا دوا کنند بآن بیماران خود را دلالت این حدیث بر اینکه عسل و تربت حسین
باعث شفا است زعفران و آب باران نیز باعث شفا است ظاهر است باب بیست و ششم اصل باب فی قوله عز وجل سواء
العاکف فیه والباد شرح این باب است در بیان قول الله عز وجل در سوره حج برابر است مجاور در آن و تازه آمده که غریب است در
این باب دو حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ان معویة اول من علق علی بابه مصراعین بمکة فمنع حاج بیت الله ما
قال الله عز وجل سواء العاکف فیه والباد وکان الناس اذا قدموا مکة نزل البادی علی الحاضر حتی یقضی حجه وکان معویة صاحب السلسلة
التی قال الله عز وجل فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله العظیم وکان فرعون هذه الامة شرح در سوره
حج چنین است ان الذین کفروا ویصدون عن سبیل الله والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه والباد ومن یرد فیه بالحاد
بظلم نذقه من عذاب الیم و در این آیت چند احتمال است از آن جمله که موافق است با این حدیث و آنچه گذشت در حدیث دوم و سوم باب الالحاد
[illegible] آیات که باب چهاردهم است و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهل و چهارم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم

است آیت که عطف مضارع در و یصدون بنا بر آنست که الذین عبارت از جمعی است که اول کافر بوده اند و در زمان رسول الله اظهار اسلام کردند
و بعد از رسول صد کردند مردمان را از سبیل خدا پس مراد بخلاف آیت سوره [illegible] وان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا
زیرا که امثال این [illegible] اظهار اسلام مکرر بوده اند والمسجد الحرام عطف است بر الله و الذی صفت سبیل است زیرا که سبیل اینجا
عبارت از حرم مکه است و اضافه آن با الله باعتبار آنست که راه معرفت کمال قدرت الله تعالی است چنانچه ظاهر است از امثال حکایات
تبع و اصحاب الفیل که گذشت در باب نهم و اضافه آن بالمسجد الحرام باعتبار آنست که راه معرفت عظمت مرتبه مسجد الحرام است نزد الله تعالی
زیرا که حرم فرود آنست للناس مفعول دوم جعلنا است و بنا بر این سواء مرفوع و خبر مبتدا است که بر مبتدا مقدم شده و این موافق
قرات جمیع قراء است مگر حفص از عاصم که سواء بالنصب خوانده [illegible] خبر ان الذین است که محذوف شده برای تهویل [illegible] است و مراد
است که هر گاه اراده ظلمی در آن باعث عذاب الیم شود پس آن کافران که صد کردند مردمان را از حرم مکه چگونه عذاب خواهند داشت و مراد
بصد از حرم صد از دخول آن نیست بلکه مراد صد از انتفاع بانست و انتفاع بآن دو قسم است اول انتفاع ظاهری که منزل نزول حاج
در خانهای مکه [illegible] دوم انتفاع باطنی و آن انتفاع در معرفت مسایل دین است بسبب وصول بخدمت [illegible] امام عالم بجمیع
مسایل دین و قسم اول را معاویه بدعت کرد و قسم دوم را شش کس کردند ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح
و سالم مولای ابو حذیفه و عبد الرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه چنانچه می آید در کتاب الروضه [illegible] از حدیث قوم صالح و ایشان
و معاونان ایشان هفتاد کس اند از قریش که اهل سلسله اند و مناسب این گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث [illegible]
ابواب و معاویه سر حلقه ایشان است باعتقاد اینکه [illegible] برگشته بود بجای خود [illegible] اخراج کرده برای بیان قسم دوم
آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهل و چهارم باب صد و هفتم که عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله تعالی ومن یرد فیه بالحاد
بظلم قال نزلت فیهم حیث دخلوا الکعبة فتعاهدوا وتعاقدوا علی کفرهم وجحودهم بما نزل فی امیر المؤمنین علیه السلم فالحدوا فی
البیت بظلمهم الرسول و ولیه فبعدا للقوم الظالمین یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که معویه اول کسی است که آویخت بر در گاه
خود دو بابی در [illegible] مکه پس منع کرد اهل حج بیت الله را از آنچه گفت الله عز وجل در سوره حج که برابر است مجاور در حرم مکه و تازه
آمده و پیش از آن عادت این بود که چون مردمان می آمدند بمکه فرود می آمد تازه آمده بر کسی که در آنجا مقیم می بود تا آنکه تمام کند حج خود را
و بود معاویه سر حلقه زنجیری که گفت الله عز وجل در سوره الحاقه که در زنجیری که درازی آن هفتاد ذرع است [illegible] که هفتاد کس اند
زنجیر بند پس قطار کنید او را بدرستی که او بود [illegible] که نمیگروید بالله که بزرگ است و بود معاویه فرعون این امت دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم عن ابیه علیهما السلم قال لم یکن لدور مکة ابواب وکان اهل البلدان یاتون بقطرانهم فیدخلون فیضربون بها وکان
اول من بوبها معویة شرح القطران بضم قاف و سکون طاء [illegible] جمع قطار بکسر قاف [illegible] بیان ایشان
[illegible] باشند فیضربون [illegible] از فضای سرا [illegible] اگرچه ممنوع باشند از خانها [illegible] که جای نشستن
مقیمان بوده یا جای اسباب ایشان بوده پس آن خانها را [illegible] تا محفوظ باشد از دزدان یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم از پدرش علیه السلم گفت که نبود برای سراهای مکه دروازها و عادت این بود که اهل شهرها می آمدند با قطارهای خود [illegible] داخل
سراها میشدند پس خیمه میزدند در آن سراها و بود اول کسی که در دروازه [illegible] آن سراها را معویه اوست باب بیست و هفتم اصل
باب حج النبی صلی الله علیه و آله شرح این باب بیان حج نبی صلی الله علیه و آله است و در این باب چهارده حدیث است
اول اصل عن جعفر علیه السلم قال ان حج النبی صلی الله علیه و آله بعد قدومه المدینة الا واحدة و قد حج بمکة مع قومه حجات شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حج نکرد نبی صلی الله علیه و آله بعد از آمدن او بمدینه مگر یک حج و بتحقیق حج کرده بود
در مکه با قریش چند حج دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال حج رسول الله صلی الله علیه و آله عشر حجات مستترا [illegible]
[illegible] شرح مراد [illegible] آنست که [illegible] از رسالت بوده [illegible] آنست که [illegible] از هجرت بوده [illegible]
حدیث آینده مستترا [illegible] اسم فاعل باب استفعال است [illegible] پنهان شدن [illegible] بفتح میم و سکون

همزه و کسر راء با تخفیف و تخفیف میم شکافها است موضعها زده که شکر است نسبت بسابق ولاحق و مازمین عبارت است از دو شکافی که در میان مکه و منی است و دیگری میان مشعر و عرفات است و مشرکان در آن دو موضع بتها نصب کرده بوده اند موافق روایتی که باید در فقیه در باب فضایل حج و هر کدام را نیز مازمین مینامند چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث پنجم و ششم باب الله عزوجل من عرفات که باب پلیس و شفعت و ششم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حج کرد رسول الله صلی الله علیه و آله ده حج پنهان و در جمیع آنها میگذشت به دو شکاف پس فرود می آمد و بول میکرد چون خلوت بوده و کسی نمیدیده **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال حج رسول الله صلی الله علیه و آله عشرین حجة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حج کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بیست حج پنهانی بوده که ده از آنها پیش از رسالت باشد و ده از آنها بعد از رسالت و پیش از هجرت باشد و با انضمام حجة الوداع بیست دیگر نشود پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث یازدهم و دوازدهم این باب و میان حدیث سابق **چهارم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اقام بالمدینة عشر سنین لم یحج ثم انزل الله عزوجل علیه واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق فامر المؤذنین ان یؤذنوا باعلی اصواتهم بان رسول الله صلی الله علیه و آله یحج فی عامه هذا فعلم به من حضر المدینة و اهل العوالی و الاعراب فاجتمعوا لحج رسول الله صلی الله علیه و آله و انما کانوا تابعین ینظرون ما یؤمرون و یتبعونه او یصنع شیئا فیصنعونه **شرح** ظاهر ثم انزل الله علیه آنست که خطاب در این رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و سوره حج مدنیه باشد و هر دو مختلف فیه است و توضیح اول بیان آیت سابقه میشود که و اذ بوانا لابراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود و در این دو روایت عبده احتمال است از اجمله که موافق این حدیث است آنست که لام و اذن الله براهیم برای تعلیل است اشارت است به عام که ابراهیم و آیت سوره بقره ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم پس معمول اول بوانا محذوف است و آن امام حق در هر زمان است خواه رسول و خواه وصی او تا آخر زمان و مکان البیت معمول دوم بوانا است و آن عبارت از لزوم ملازمت که بغیر از آن سبیل الله و المسجد الحرام شده در آیت سابقه بر این آیت چنانچه مذکور شده در شرح حدیث اول باب سابق پس این آیت نیز برای تحویل عذاب اهل صد است و مخاطب در لا تشرک مقولیت که محذوف است که آن امام زمانست و مصداق آن در وقت نزول این آیت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده پس مخاطب در اذن نیز اوست و این منافات ندارد با اینکه مثل این وحی بسوی ابراهیم نیز شده باشد چنانچه می آید در حدیث اول باب التلبیة که باب هشتاد و یکم است که ان الله عزوجل اوحی الی ابراهیم علیه السلام ان اذن فی الناس تا آخر و التاذین و الایذان آواز کردن بلند برای اعلام چیزی یا دریاجل مثل یاد در ربعت زیر بمروات و جمع جمع با اسم جمع حاج است مثل رکب راکب پس مؤذنان و در این نداء مردمان نشنند بلکه جمع مخلوق مند نظرا انچه گذشت در شرح حدیث ششم باب هفتم در تفسیر ملم انج خبر یاتوک راجع به چه است پس لازم نمی آید که جمع مردمان موفق با مدن شوند ضمیر یاتین راجع است بکل ضامر و جمع مونث باعتبار راحله است العوالی بفتح عین بی نقطه و تخفیف واو و کسر لام و تخفیف یاء بی نقطه در یا سین جمع عالیه و دیهای حوالی مدینه و در یا بو مرون مصدریه است یصنع بتقدیر ان یصنع است پس منصوب و مرفوع میتواند بود مثل تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله ماند در مدینه ده سال حج نکرد بعد از آن نازل ساخت الله عزوجل بر او در سوره حج که ندا کن در میان مردمان بحج که آهنگ کنند کان که بیایند تا آیند نزد تو بر جائی که پیادگان باشند و بر هر راحله لاغری که آمده باشند آنها از هر راهی دور پس امر کرد ندا کنندگان را با اینکه ندا کنند به بلندترین آوازهای خود با اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله آهنگ کعبه میکند در این سال او پس دانستند آنچه را که با آن ندا شد هر که حاضر در مدینه بود و اهل دیهای حوالی مدینه و بادیه نشینان در پس فراهم آمدند برای آهنگ کعبه رسول الله صلی الله علیه و آله و جز این نیست که بودند پیروان انتظار میکشیدند آنچه را که مامور شوند و پیروی میکردند او را یا انتظار میکشیدند آنچه را که میکرد او چیزی را پس میکردند مراد علیت که نوعی از ریاست در آن منظور نباشد و عموم حکم آن معلوم باشد **اصل** فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله فی اربع بقین من ذی القعدة فلما انتهی الی ذی الحلیفة زالت الشمس فاغتسل ثم خرج حتی اتی المسجد الذی عند الشجرة فصلی فیها الظهر و عزم بالحج

مفردا و خرج حتی انتهی الی البیداء عند المیل الاول فصف له سماطان فلبی بالحج مفردا **شرح** ذو القعدة بفتح و کسر قاف است ذی الحلیفة بضم حاء بی نقطه و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء موضعی است که میان آن و مدینه شش میل است که دو فرسخ باشد و آن میقات اهل مدینه است عرفه بجیم بی نقطه از زمی با نقطه بصیغه نام غایب معلوم باب تفریب است الزوم بفتح و ضم عین و سکون زاء دال بی نقطه و ن چیزی و مراد اینجا نیت حج و احرام است که گفتن تلبیه است مفرد بالفتح و کسر را میتواند بود و آن در مقابل تمتع است پس شامل حج قران است چنانچه می آید در حدیث دوم و هشتم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است بیدا بالفتح با دو یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و الف ممدوده زمینی است سخت در بالا که میان آن و مسجد شجره یک میدان اسب است صف بصاد بی نقطه و تشدید فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفریب است سماط بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم و الف و طاء بی نقطه راسته مردمان که قطار شده باشند **یعنی** پس از مدینه بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه و آله در چهار شب که مانده بود از ذو القعده مراد اینست که در روز بیست و ششم ذی القعده بیرون رفت پس چون رسید بسوی میقات زوال کرد آفتاب پس در خیمه غسل کرد بعد از آن از خیمه بیرون آمد تا آنکه آمد مسجد آنجا که از آن مسجد شجره مینامند پس گزارد در آن نماز ظهر را و دل نهاد بحج در حالی که حج مفرد بود و بیرون رفت از مسجد تا رسید به بیدا نزد میل اول پس صف زده شد برای او دو راسته مردمان از راست و چپ تا ببینند و دانند که چه میکند پس تلبیه بلند گفت بحج در حالی که آن حج مفرد بود **اصل** و ساق الهدی ستا و ستین او اربعا و ستین حتی انتهی الی مکة فی سلخ اربع من ذی الحجة فطاف بالبیت سبعة اشواط ثم صلی رکعتین خلف مقام ابراهیم علیه السلام ثم عاد الی الحجر فاستلمه و قد کان استلمه فی اول طوافه **شرح** تردید راوی در اینها باعتبار آنست که در روایت اهل البیت علیهم السلام شصت و شش است و در روایت مخالفان مثل زیدیه شصت و چهار است چنانچه بیان میشود در این حدیث و در شرح و کان الهدی الذی جاء به **یعنی** و با خود راند شتران هدی خود را شصت و شش یا شصت و چهار تا آنکه رسید بسوی مکه در آخر چهار شبانه روز از ذی الحجه یعنی آخر روز چهارم ذی الحجه پس طواف کرد خانه کعبه هفت شوط بعد از آن گزارد دو رکعت پشت مقام ابراهیم علیه السلام بعد از آن برگشت بسوی حجر الاسود پس دست مالید آن را و تحقیق بود با تبرک پوشی که دست مالیده بود آن را در ابتدای طواف خود **اصل** ثم قال ان الصفا و المروة من شعائر الله فابدأ بما بدأ الله عزوجل و ان المسلمین کانوا یظنون ان السعی بین الصفا و المروة شیء صنعه المشرکون فانزل الله عزوجل ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما ثم اتی الصفا فصعد علیه و استقبل الرکن الیمانی فحمد الله و اثنی علیه و دعا مقدار ما یقرأ سورة البقرة مترسلا **شرح** شعائر جمع شعاره است و بعض علامتها است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث پنجم باب الحرم لیصیب الصید فی الحرم که باب صد و چهاردهم است و بیان اینکه سعی میان صفا و مروه سنت است یا واجب است می آید در حدیث اول باب صد و پنجم که باب الحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه است در حدیث هشتم باب السعی بین الصفا و المروة که باب صد و چهل و دوم است و در حدیث اول باب من نسی السعی او جهله که باب صد و پنجاه و ششم است و ان المسلمین تا آخر برای بیان نکته در لا جناح علیه است زیرا که آن از قبیل اخراج کلام بر خلاف مقتضای ظاهر است و باین نکته صحیح است و توهم منافات میشود میان این نکته و نکته دیگر که می آید در حدیث هشتم باب السعی بین الصفا و المروة و در شرح آن بیان رفع منافات میشود ان شاء الله تعالی مراد به رکن یمانی اینجا رکن حجر الاسود است زیرا که در جانب راست در کعبه است ما مصدریه است یقرأ بصیغه معلوم است مترسلا بکسر سین بی نقطه مشدده حال از ضمیر مستتر در یقرأ است الترسل شمرده خواندن **یعنی** بعد از آن گفت که بدرستی که صفا و مروه از جمله علامتهای الله تعالی است پس ابتدا میکنم بآنچه ابتدا کرد الله عزوجل و بدرستی که مسلمانان بودند که گمان میبردند که سعی میان صفا و مروه چیزی است که اختراع کردند آن را مشرکان پس نازل ساخت الله عزوجل در سوره بقره که بدرستی که صفا و مروه از جمله علامتهای الله تعالی است پس هر که حج کند خانه کعبه را یا اعتقاد کند آن خانه را پس نیست گناهی بر او در اینکه طواف کند با آنها بعد از آن آمد نزد صفا پس بالا رفت بر آن و استقبال کرد رکن جانب راست کعبه را پس حمد کرد الله تعالی را و ثنا گفت بر او و دعا کرد بقدر اینکه میخواند چنانکه سوره بقره شمرده **اصل** ثم انحدر الی المروة فوقف علیها کما وقف علی الصفا ثم انحدر و عاد الی الصفا

توقف بلیام ثم انحدر الی المروة حتی فرغ من سعیه فلما فرغ من سعیه وهو علی المروة اقبل علی الناس بوجهه فحمد الله واثنی علیه ثم قال ان هذا جبرئیل
واومأ بیده الی خلفه یامرنی ان امر من لم یسق هدیا ان یحل ولو استقبلت من امری ما استدبرت لصنعت مثل ما امرتکم ولکن سقت
الهدی ولا ینبغی لسائق الهدی ان یحل حتی یبلغ الهدی محله **یعنی** بعد ازان سرازیر شد بسوی مروه پس ابتدا کرد بمروه چنانچه ابتدا بصفا کرده بود ازان
سرازیر شد بسوی مروه تا آنکه فارغ شد از سعی خود که هفت شوط است پس چون فارغ شد از سعی خود بر حالی که او بر مروه بود رو آورد بر مردمان
بروی خود پس حمد گفت الله تعالی را و ثنا کرد و ستایش کرد بر او بعد ازان گفت که بدرستی که این جبرئیل است و اشارت کرد بدست خود بسوی پس
سر خود امر میکند مرا باینکه امر کنم کسی را که با خود نرانده هدی را باینکه احلال کند یا ببیند که تقصیر کند و از احرام خود بیرون آید و اگر پیش
بر میگردم از جلو کار خود آنچه را که آخر گذاشته بودم هر آینه میکردم مثل آنچه را که امر کردم شما را ولیکن با خود راندهام هدی را و سزاوار نیست
برای راننده هدی اینکه احلال کند تا آنکه برسد هدی بجای خودش که منی است اگر گویی که آیت فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی
در سوره بقره است و آن سوره اول سوره مدینه است چنانچه صاحب مجمع البیان در تفسیر سوره هل اتی روایت کرده پس پیش از حجة الوداع
نازل شده بود پس و الکلفت لو استقبلت من امری ما استدبرت گوییم که اعتماد نیست بر دعوی اینکه کل واحد از آیات سوره بقره بهمین ترتیب که
در مصحف است از اوایل بیاید است و موید این است آنچه می آید در حدیث هشتم باب صد و چهل و دوم که آیت ان الصفا والمروة من شعایر
الله در عمرة القضا نازل شده و ایضا ظاهر آنچه می آید در این حدیث که فانزل الله عز وجل علیه ثم افیضوا آنست که آیت ثم افیضوا
در حجة الوداع نازل شده پس میتواند بود که بعضی خلفای ضلالت بعضی آیات سوره را داخل سوره دیگر کرده باشند در وقت جمع این قرآن
که گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و سوم از ابواب و نظیر این می آید در حدیث دوم باب مسجد غدیر خم که باب دویست و بیست
و پنجم است والله اعلم و بر تقدیر تسلیم میگوییم که در این آیت لفظ با فضیلت متواتر قرآن پس میتواند بود که استنباط افضلیت از روی
یقین احتیاج داشته به تحدیث ملائکه و آن در این وقت واقع شده باشد و کیفیت دلالت بعضی آیات بر وجوب حج تمتع برای اهل
آفاق مذکور میشود در شرح حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که باب اصناف الحج است **اصل** قال فقال له رجل من القوم انحج حجاجا
و رؤوسنا و شعورنا تقطر فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله انک لن تؤمن بهذا ابدا **شرح** رجل عبارت از عمر بن الخطاب است
چنانچه می آید در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است لنحجن بفتح لام و تأکید بنون ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع
معلوم متکلم مع الغیر باب نصر است حجاجا بکسر حاء بی نقطه و تشدید جیم جمع حاج است و واو حالیه است تقطر بقاف و طاء بی نقطه و را بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم غایبه باب افعال یا باب تفعیل یا باب نصر است **یعنی** امام گفت که پس گفت او را مردی از جماعت
منافقان که هر آینه از مکه بیرون خواهیم رفت البته بر حالی که حج گزاران باشیم بر حالی که سرهای ما و موهای ما میچکانیده باشند آب غسل
جنابت را مقصودش تعجب و استهزا بوده پس گفت آن منافق را رسول الله صلی الله علیه وآله که آگاه باش بدرستی که تو ایمان نخواهی
آورد باین هرگز **اصل** فقال له سراقة بن مالک بن جعشم الکنانی یا رسول الله علمنا دیننا کانا خلقنا الیوم فهذا الذی امرتنا
به لعامنا هذا ام لما یستقبل فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله بل هو للابد الی یوم القیمة ثم شبک اصابعه وقال دخلت العمرة فی الحج
الی یوم القیمة **شرح** سراقه بضم سین بی نقطه و تخفیف را بی نقطه و الف و قاف است جعشم بضم جیم و سکون عین بی نقطه و ضم شین با نقطه
و تخفیف میم است کنانه بکسر کاف و دو نون اسم قبیله است علمنا بصیغه امر باب تفعیل است جمله کانا خلقنا الیوم استیناف بیانی سابق
است و مراد این است که هیچ نمیدانیم مگر آنکه تو تعلیم کنی ما را از احکام دین و خود رای عمل نکنیم مانند آن منافق خلقنا بصیغه ماضی مجهول
باب نصر است شبک بشین با نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است دخول عمره در حج عبارت است از وقوع آن در اشهر حج
که شوال و ذو القعده و ذو الحجه است که برگزارنده آن واجب باشد که از مکه بیرون نرود مگر با احرام حج چنانچه بیان میشود در
شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است **یعنی** پس گفت او را سراقه بن مالک بن جعشم کنانی که ای رسول الله تعلیم
کن ما را احکام دین ما بیان این که ما چنانیم که مخلوق شده باشیم امروز پس این حج تمتع که امر کردی ما اهل آفاق را بآن آیا برای
امسال ما است یا برای زمان آینده نیز هست پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله که بلکه آن برای همیشه است تا روز قیامت بعد ازان

درهم فرو برد

درهم فرو برد انگشتان دو دست خود را و گفت که داخل شد عمره در زمان حج تا روز قیامت برای اهل آفاق مراد این است که عمره تمتع در غیر
اشهر حج جایز نیست **اصل** قال وقدم علی علیه السلام من الیمن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وهو بمکة فدخل علی فاطمة علیها السلام وهی قد احلت
فوجد ریحا طیبا ووجد علیها ثیابا مصبوغة فقال ما هذا یا فاطمة فقالت امرنا بهذا رسول الله صلی الله علیه وآله فخرج علی الی رسول الله صلی
الله علیه وآله مستفتیا فقال یا رسول الله انی رایت فاطمة قد احلت وعلیها ثیاب مصبوغة **شرح** امام گفت که آمد علی علیه السلام از یمن بر
رسول الله صلی الله علیه وآله و او در مکه بود پس داخل شد بر فاطمه علیها السلام در خانه بتحقیق احلال کرده بود پس یافت بوی را که خوش بود و یافت
بر فاطمه جامهای رنگین را که زنان در وقت احرام آنها را نمیپوشند پس گفت که چیست این احلال ای فاطمه پس فاطمه گفت که امر کرد ما را باین
احلال رسول الله صلی الله علیه وآله پس بیرون رفت علی بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله سؤال کننده از حال پس گفت که ای رسول الله
بدرستی که من دیدم فاطمه را که بتحقیق احلال کرده بود و بر او بود جامهای رنگین **اصل** فقال رسول الله صلی الله علیه وآله انا امرت
الناس بذلک فانت یا علی بما اهللت قال یا رسول الله اهلالا کاهلال النبی صلی الله علیه وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
قر علی احرامک مثلی وانت شریکی فی هدیی **شرح** اثبات الف در بما چون برای استفهام است شاذ است اهللت بصیغه خطاب باب افعال است
الاهلال رفع صوت بتلبیه استفهام مبنی بر آنست که در وقت بلند کردن آواز بتلبیه تعیین نوع حج میکرده اند که افراد یا قران و یا تمتع
و افراد اهلالا بکسر لام و تنوین مبتدا است بتقدیر اهلالی قر بکسر قاف و تشدید را بی نقطه مفتوحه مکسوره بصیغه امر باب ضرب است **یعنی**
پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که من امر کردم مردمان را بآن احلال پس تو ای علی بچه چیز تلبیه را بلند کردی آیا بحج قران یا بحج افراد
گفت ای رسول الله بلند کردن تلبیه مثل بلند کردن تلبیه نبی صلی الله علیه وآله پس گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که قرار گیر بر احرام خود مثل من و حال آنکه تو شریک منی در هدی من مراد این است که از صد شتر هدی که آورده
ام ثلث متاع از آن از جانب تو آورده ام **اصل** قال ونزل رسول الله صلی الله علیه وآله بمکة بالبطحاء هو واصحابه ولم ینزل
الدور فلما کان یوم الترویة عند زوال الشمس امر الناس ان یغتسلوا ویهلوا بالحج وهو قول الله عز وجل الذی انزل علی نبیه صلی الله علیه
وآله فاتبعوا ملة ابیکم ابراهیم فخرج النبی صلی الله علیه وآله واصحابه مهلین بالحج حتی اتی منی فصلی الظهر والعصر والمغرب و
العشاء والفجر ثم غدا والناس معه **شرح** مراد بالناس جمعی است که سیاقت هدی نکرده اند پس رسول الله صلی الله علیه وآله غسل
و اهلال نکرده و همچنین علی علیه السلام مراد باهلال بحج احداث حج است با احرام و تلبیه ضمیر هو راجع بامر باهلال بحج است که عنوان احداث
آن بعد از احلال است و آن عبارت است از امر بحج تمتع وقول الله عبارت است که جبرئیل در مروه آورده اگر چه داخل قرآن مشهور نشده از
امر بحج تمتع وقول الله ملة ابراهیم مراد بملت ابراهیم التزام پیروی وحی الهی و ترک خود رای است و امر باتباع ملت ابراهیم اینجا اشارت است
باینکه هر کس از اهل آفاق پیروی آن منافق کنند در ترک حج تمتع مخالفت با ملت ابراهیم کرده فاتبعوا ملة ابیکم ابراهیم در قرآن مذکور
نیست چه در سوره آل عمران لفظ ابیکم نیست و در سوره حج لفظ فاتبعوا نیست پس در این مقام چند احتمال است اول اینکه این کلام
امام باشد و مخاطبان در مجلس او جمعی از قریش باشند دوم اینکه نقل بالمعنی باشد از سوره آل عمران زیرا که خطاب با بنی اسرائیل است
سوم اینکه داخل قرآن غیر مشهور باشد مهلین حال از اصحابه است یا حال از هر دو است **یعنی** امام گفت که فرود آمد رسول الله صلی الله
علیه وآله در مکه ابطح او و اصحابش و فرود نیامد در سراهای مکه پس چون شد روز هشتم ذی الحجه نزد زوال آفتاب امر کرد مردمان را باینکه
غسل کنند و احرام ببندند بحج تمتع و آن امر بحج تمتع سخن الله عز وجل است که فرو فرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله و سلم در مروه پس تابع شوید
ای جماعت قریش دین پدر شما ابراهیم را مراد این است که حج تمتع کنید و خود رای مکنید مانند آن منافق پس بیرون رفت نبی صلی الله
علیه وآله و اصحابش بر حالی که همه ایشان لبیک گویان بودند بحج تا آنکه آمد منی پس گزارد نماز ظهر و عصر و شام و خفتن و صبح را بعد ازان
اول روز روانه شد و مردمان با او روانه بودند **اصل** وکانت قریش تفیض من المزدلفة وهی جمع ویمنعون الناس ان یفیضوا
منها فاقبل رسول الله صلی الله علیه وآله وقریش ترجو ان تکون افاضته من حیث کانوا یفیضون فانزل الله عز وجل علیه ثم افیضوا
من حیث افاض الناس واستغفروا یعنی ابراهیم واسمعیل واسحق فی افاضتهم

منا و من کان لغیرهم **شرح** الافاضه برگردیدن کسی از جایی که منتهای حرکت اوست و مراد با فاضه قریش از مزدلفه است که ایشان بعرفات
نمیرفتند که خارج حرم است و میگفتند که ما اهل حرمیم و لایق ما نیست که افاضه از خارج حرم کنیم و مردمان دیگر را امر میکردند برفتن بعرفات
و افاضه از آنجا و او در عربی جمع حمالیست و اشارتست باینکه مزدلفه را جمع برای این مینامند که مردمان از عرفات بر میگردند در آنجا
جمع میان نماز شام و خفتن میکنند پس افاضه از مزدلفه مشروع نیست توضیح این آیت توضیح آیت سابقه براین میشود که لیس علیکم جناح ان
تبتغوا فضلا من ربکم فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین در این
آیت چند احتمال است از انجمله که موافق است با این حدیث است که مخاطبان در علیکم اولا قریشند که افاضه از مزدلفه میکرده اند و آنرا
برای خود فضل میشمرده اند ان تبتغوا بتقدیر مضاف تبتغوا است و میتواند بود که بتقدیر مضاف ان تبتغوا باشد بنابر اینکه قریش افاضه از
عرفات را نالایق برای خود میشمرده اند فا در فاذا برای تفریع بر نفی جناح است و مراد بامر بوقوف وذکر نزد مشعر بعد از افاضه از عرفات
بعد از افاضه از مشعر امر است بخروج بجانب عرفات واذکروه کما هدیکم امر است بوقوف وذکر در عرفات پیش از وقوف وذکر در مشعر
زیرا که موافق هدایت الهی بوحی بسوی انبیا بجا است ان مخففه از مثقله است و ضمیر قبله راجع بما مور به در واذکروه کما هدیکم است ثم
افیضوا عطف است بر اذکروه کما هدیکم حیث افاض الناس عبارتست از عرفات و استغفروا الله امر است بتوبه از افاضه از مزدلفه
یعنی دیدند قریش یا بر دوش که بر میگردیدند از مزدلفه و نمیرفتند بعرفات و حال آنکه مزدلفه حرم است و منع میکردند مردمان دیگر را
از اینکه بر گردند از مزدلفه باینمعنی که امر میکردند ایشانرا برفتن بعرفات پس از منع آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و قریش امید
میداشتند اینرا که او در مزدلفه فرود آید و باشد افاضه او از جایی که ایشان افاضه میکردند باینمعنی که بعرفات نرود و از مزدلفه
برگردد پس فرو فرستاد الله عز و جل آیت سوره بقره را که بعد از آن برگردید از جایی که برگردیدند از آنجا مردمان و طلب آمرزش کنید از
الله تا آخر ای بدعتی که کردید میخواهد بلفظ الناس ابراهیم و اسمعیل و اسحق را و برگردیدن ایشان از عرفات و هر مومنی را که بود
بعد از ایشان **اصل** فلما رأت قریش ان قبة رسول الله صلی الله علیه و آله قد مضت کانه دخل فی انفسهم شیء للذی کانوا یرجون من
الافاضة من مکانهم حتی انتهی الی نمرة وهی بطن عرنة بحیال الاراک فضربت قبته وضرب الناس اخبیتهم عندها فلما زالت الشمس
خرج رسول الله صلی الله علیه و آله ومعه قریش وقد اغتسل وقطع التلبیة حتی وقف بالمسجد فوعظ الناس وامرهم ونهاهم ثم صلی
الظهر والعصر باذان واقامتین **شرح** نمره بفتح نون و کسر میم و را بی نقطه موضعیست از حرم که متصل است بعرفات بطن عرنه بفتح
بای یکنقطه و سکون طا بی نقطه و ضم عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و نون است اراک بفتح همزه و تخفیف را بی نقطه و الف است **یعنی**
پس چون دیدند قریش اینرا که خیمه رسول الله صلی الله علیه و آله بتحقیق رفت از مزدلفه بجانب عرفات گویا که شان این بود که بتحقیق داخل
شده در دلهای ایشان چیزی از نفاق زیاده بر سابق برای آنچه بود دیدند یا بر دوش که امید آن میداشتند بعمل بیاید آن برگردیدن است
از مزدلفه که مکان ایشانست تا آنکه رسید بسوی نمره و آن شکم و مطلیست که آنرا عرنه مینامند برابر موضعیست که آنرا اراک مینامند
باینمعنی که نمره در دست راست راه است و اراک در دست چپ راه است و هر دو داخل حرم است پس در نمره زده شد خیمه او و زدند
مردمان خیمه های خود را نزد خیمه او پس چون زوال کرد افتاب از خیمه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و با او بودند قریش
که بتحقیق غسل کرده بود و ترک کرده بود تلبیه را تا آنکه ایستاد در مسجدی که در نمره است پس پند داد مردمان را و امر کرد ایشانرا بطاعت
و نهی کرد ایشانرا از معصیت بعد از آن گزارد نماز ظهر و عصر را بیک اذان که مخصوص ظهر بود و دو اقامت یکی برای ظهر و دیگری برای عصر
که پیش از وقت مقرر عصر واقع شده بود برای مصلحتی که مذکور میشود در حدیث سیوم باب صد و شصت و سیوم که باب الغدو الی عرفات
و حدودهاست **اصل** ثم مضی الی الموقف فوقف به فجعل الناس یبتدرون اخفاف ناقته یقفون الی جانبها فنحاها ففعلوا مثل ذلک
فقال ایها الناس لیس موضع اخفاف ناقتی بالموقف ولکن هذا کله واومأ بیده الی الموقف فتفرق الناس وفعل مثل ذلک بالمزدلفة
فوقف الناس حتی وقع القرص قرص الشمس **شرح** بعد از آن داخل عرفات شد که جای وقوف است پس وقوف کرد در آن پس شروع
کردند مردمان بسبقت میکردند برپاهای ناقه او باینمعنی که راه بند دادند که ناقه او بطرف افتد حرکت کند و وقوف میکردند متصل بجانب

ناقه پس یکجانب برد ناقه را پس ایشان کردند مثل آنچه را که کرده بودند پس گفت که ای مردمان نیست جای پاهای ناقه من و پس محل وقوف
ولیکن محل وقوف اینست همگی و اشارت کرد بدست خود بسوی مجموع عرفات که محل وقوفست پس پراکنده شدند مردمان و کرد مثل آنرا
در مزدلفه باینمعنی که در مزدلفه نیز مردمان نزد ناقه او جمع شدند و او امر کرد ایشانرا بتفرق پس در عرفات وقوف کردند مردمان
تا آنکه فرو رفت قرص که قرص افتابست **اصل** ثم افاض وامر الناس بالدعة حتی انتهی الی المزدلفة وهو المشعر الحرام فصلی المغرب
والعشاء الاخرة باذان واحد واقامتین ثم اقام حتی صلی فیها الفجر وعجل ضعفاء بنی هاشم بلیل وامرهم ان لا یرموا الجمرة جمرة العقبة
حتی تطلع الشمس فلما اضاء له النهار افاض حتی انتهی الی منی فرمی جمرة العقبة **شرح** تقیید الجمرة بجمرة العقبه اشارتست باینکه دو جمره
دیگر را پیش از طلوع افتاب نمیتوانسته اند رمی کرد و برای رمی جمره عقبه انتظارشان مبالغه تا طلوع افتاب فرمی جمرة العقبة باینمعنی
است که بی انتظار بعد از رمی دو جمره رمی جمره عقبه کرد و بنا براین تقریر منافات نیست میان این حدیث و میان الحدیثی که می آید در حدیث
دوم و سیوم و چهارم باب یوم النحر و چند ای دارمی و فضائل که باب صد و شصتاد و سیوم است **یعنی** بعد از آن برگردید از عرفات و
امر کرد مردمانرا بهموار رفتن تا آنکه رسید بسوی مزدلفه و آن مشعر حرام است پس گزارد نماز شام و نماز خفتن را بیک اذان که
برای نماز خفتن مخفی نماند که اذان نماز خفتن مقدم بر نماز شام میتواند بود و متوسط نیز میتواند بود والله اعلم بعد از آن
ماند در مزدلفه تا آنکه گزارد در آنجا نماز صبح را و شتاب فرمود ضعیفان بنی هاشم را در رفتن بجانب منی در شب باینمعنی که بعد از
نماز صبح هنوز تاریک بود که ایشانرا روانه کرد و امر کرد ایشانرا باینکه رمی نکنند جمره را که جمره عقبه است تا آنکه طلوع کند افتاب
پس چون روشن شد برای او روز باینمعنی که شروع در طلوع افتاب شد برگردید از مزدلفه تا آنکه رسید بسوی منی پس رمی کرد جمره عقبه را
مخفی نماند که استعمال افاضه در روانه شدن از مزدلفه بسوی منی مجازیست باعتبار اینکه قریش از آنجا بر میگردیده اند و میتواند
بود که حقیقت باشد زیرا که افاضه در لغت بمعنی اصل روانه شدن نیز آمده **اصل** وکان الهدی الذی جاء به رسول الله صلی
الله علیه و آله اربعة وستین او ستة وستین وجاء علی باربعة وثلثین او ستة وثلثین فنحر رسول الله صلی الله علیه و آله ستة و
ستین ونحر علی علیه السلام اربعة وثلثین وامر رسول الله صلی الله علیه و آله ان یؤخذ من کل بدنة منها جذوة من لحم ثم تطرح فی برمة
ثم تطبخ فاکل رسول الله صلی الله علیه و آله وعلی وحسیا من مرقها ولم یعطیا الجزارین جلودها ولا جلالها ولا قلائدها وتصدقا به صلی الله
علیه و آله **شرح** تردید در این دو جا باعتبار اینست که بیک نسخ روایت مخالفان است مثل زیدیه و شیعه دیگر محق است چنانچه ظاهر
میشود از قول امام که فنحر رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر پس این نظر تردیدیست در آیت سوره سبا وانا او ایاکم لعلی هدی او فی
ضلال مبین و حاصل اینست که مجموع بدنها صد شتر بوده و مجموع اینها از رسول الله صلی الله علیه و آله بود و سیاقت کرده
چنانچه میآید در حدیث ششم این باب لیکن دو ثلث آن از جانب خودش صلی الله علیه و آله بوده و یک ثلث آن از جانب امیر
المومنین بوده پس یک شتر مشترک بوده میان ایشان و نسبت آن بهر کدام میتواند بود و مراد بنحر رسول الله صلی الله علیه و آله
شصت و شش شتر را اینست که اینها خاص او بوده و این منافات ندارد با اینکه یک شتر از جمله اینها امیر علیه السلام از جانب
او نحر کرده باشد برای اظهار فضل لطفی چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب البدنه بفتح بای یکنقطه و فتح دال
بی نقطه و نون شتریکه آنرا بهدیه بکعبه کنند و گاو هدیه کعبه را نیز گاه بدنه مینامند الجذوه بفتح و کسر و ضم جیم و سکون ذال با نقطه
و واو پاره جدا شده از چیزی البرمه بضم بای یکنقطه و سکون را بی نقطه و میم دیگی که از سنگ است حسیا بحای بی نقطه و سین بی نقطه
و دو نقطه در پایین منقلب از واو لیعنی مایع غایب معلوم تثنیه باب لغوت حسو بفتح حا و سکون سین آشامیدن شوربا بتدریج
المرق بفتح میم و فتح را بی نقطه و قاف شوربا الجزار بفتح جیم و تشدید زای با نقطه و الف و را بی نقطه
کسی که نحر شتر کند و مراد اینجا سلاخ است الجلال بکسر جیم جمع جل الجل بضم و فتح جیم و تشدید لام پوششهای ستوران القلاید بفتح
قاف و همزه بعد از الف جمع قلاده بفتح قاف گردن بند است مثل نعل کهنه که در گردن شتر هدی میآویزند **یعنی** و بوده شتر هدی
که آورده بود از جانب خود آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله شصت و چهار یا شصت و شش و آورد علی علیه السلام از جمله هدی شتری

که رسول الله سیاقت نموده بود صد شتر بود و چهار شتر یا سی و شش شتر پس نحر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله شصت و شش شتر بود که او نحر کرد
علیه السلام سی و چهار شتر بود که او را احرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله با اینکه فرا گرفته شود از هر شتری پاره گوشتی بعد از آن امر فرمود
در دیگی از سنگ پس بعد از آن پخته شود پس خوردند رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و آشامیدند از شوربای آن و دیگ
نشد و نداد سلاخ را پوستهای آن شتران و نه جلهای آن شتران و نه قلادههای آن شتران و تصدق کرد با آنچه مذکور شد رسول الله
صلی الله علیه و آله مراد اینست که مزد عمل سلاخ را از مال خود علاوه داد و پس آنچه را مذکور شد در عوض مزد نداد **اصل** وحلق وزار
البیت ورجع الی منی واقام بها حتی کان الیوم الثالث من آخر ایام التشریق ثم رمی الجمار ونفر حتی انتهی الی الابطح فقالت له عائشة
یا رسول الله ترجع نساؤک بحجة وعمرة معا وارجع بحجة فاقام بالابطح وبعث معها عبد الرحمن بن ابی بکر الی التنعیم فاهلت بعمرة ثم جاءت
وطافت بالبیت وصلت رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السلام وسعت بین الصفا والمروة ثم اتت النبی صلی الله علیه و آله **شرح**
زیارت بیت اینجا عبارتست از طواف حج و رکعتین آن طواف و سعی میان صفا و مروه و طواف نساء و رکعتین آن طواف مراد بالیوم
الثالث اینجا سیزدهم ذی الحجه است من برای تبعیض است و ابطح بهمزه و فتح طاء با نقطه و دال بی نقطه جایی است در آخر حرم و آخر [illegible]
فارسی ... و استعمال جمع مونث بجای جمع مذکر غیر ذوی العقول متعارف است مثل ایام کثیرات و مراد با آخر ایام التشریق روز
سیزدهم است که بعد از عید اضحی است باعتبار اینکه یکی از ایام التشریق روز عید است و سه روز بعد از آن دیگر ایام التشریق است
روز عید از جمله ایام التشریق بودن موافق است با آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث نهم باب صلوة العیدین و الخطبة فیهما که
هشتاد ... است که ... الامام من الصلوة ایام التشریق ... و مروی بی صلی الله علیه و آله
... عائشه حایض بوده پس طواف نکرده بود بخلاف زنان دیگر ... صاحب قاموس گفته که التنعیم موضعی است ... از
ادنی من مکة قرب الحل الی البیت **یعنی** دور مینماید ... و زیارت کرد خانه کعبه را در روز عید که یکی از ایام التشریق است
و چهار روز برگشت بسوی منی و ماند در آنجا تا آنکه شد روز سیوم از جمله دیگر ایام التشریق بعد از آن رمی کرد ... و از منی بیرون
رفت تا آنکه رسید بسوی ابطح پس گفت او را عایشه که ای رسول الله بر میگردند زنان تو بحج و عمره با هم و من بر میگردم بحج و بس
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله ماند در ابطح و فرستاد با عایشه عبد الرحمن بن ابی بکر را بسوی تنعیم که در جانب مغرب مکه است پس احرام
بست بعمره بعد از آن آمد و طواف کرد بخانه کعبه و گزارد دو رکعت نزد مقام ابراهیم علیه السلام و سعی کرد میان صفا و مروه بعد از آن آمد
نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد بعد از تقصیر است **اصل** فارتحل من یومه ولم یدخل المسجد الحرام ولم یطف بالبیت ودخل من اعلی
مکة من عقبة المدنیین وخرج من اسفل مکة من ذی طوی **شرح** مدنیین بفتح میم و فتح دال بی نقطه و کسر نون و تشدید یاء نسبت است صاحب
قاموس گفته که ذو طوی مثلث الطاء و ینون موضعی قرب مکه **یعنی** پس کوچ کرد در همان روز و داخل نشد مسجد الحرام را و طواف نکرد
بخانه کعبه و داخل مکه شده بود از بالای مکه از گردن که راه اهل مدینه است و بیرون رفت از پایین مکه از ذی طوی

ششم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله حین غدا من منی فی طریق ضب ورجع ما بین المازمین
وکان اذا سلک طریقا لم یرجع فیه **شرح** الضب بفتح ضاد با نقطه و تشدید بای یک نقطه کوهی معروف که نزدیک مسجد خیف است در منی
دور و امتداد دارد طریق ضب اینجا راهی که در جانب چپ راه است که نزد جمره عقبه است ... و مازمین
تفسیر مازمین گذشت در شرح حدیث دوم این باب و بین المازمین عبارتست از قطعه از راه که میان جمره عقبه و ... لازم است و
باعتبار اینکه جزو راه است که میان دو مازم واقع شده و میتواند بود که مراد با مازمین اینجا دو کوه باشد که در دو طرف تنگنایی است
که در میان منی و مکه است **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که شروع در روانه شدن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی
که روانه میشد در اول روز عید از منی بسوی مکه از راه ضب و برگشت از مکه بسوی منی در میان مازمین مراد وقتی است که در
روز عید است از زیارت بیت است چنانچه مذکور شد در حدیث سابق و عادت او این بود که چون میرفت در راهی برنمیگشت در آن راه
تا میتوانست چون باعث زیادتی ثواب است چنانچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث چهل و دوم از ابواب **ششم اصل**

من الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله حین حج حجة الاسلام خرج فی اربع بقین من ذی القعدة حتی
اتی الشجرة فصلی بها ثم قاد راحلته حتی اتی البیداء فاحرم منها واهل بالحج وساق مائة بدنة واحرم الناس کلهم بالحج لا ینوون عمرة ولا
یدرون ما المتعة **شرح** مراد بحجة الاسلام اینجا حج اول بعد از شوکت اسلام و نزول آیت سوره حج است و اذن فی الناس بالحج است و بیان
شد در حدیث چهارم این باب بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول و دوم و سیوم این باب که رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر مکرر حج کرده
بوده احرام از بیداء الجفه اظهار تلبیه از بیداء است زیرا که اصل احرام و تلبیه آهسته از نزد مسجد شجره بوده و ابلال بحج عبارتست از بلند کردن
تلبیه بحج و سیاقت صد بدنه منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب زیرا که ثلث حقیقی آن از جانب علی علیه السلام بوده پس بدنه که
مشترک بوده میان ایشان پس هر کدام اینست میتوان داد پس یک اعتبار هدی او شصت و شش است و بیک اعتبار سی و چهار و باعتبار
دیگر هدی او شصت و شش است و هدی علی سی و ... المتعة بضم و کسر میم و سکون تاء و حاء بی نقطه در بالا و عین بی نقطه اسم مصدر باب تفعل است
متعه شدن بحج **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که حج کرد حج اسلام
بیرون رفت از مدینه در زمانی که چهار شب مانده بود از ذی القعده مراد اینست که در روز بیست و ششم بیرون رفت تا آنکه آمد نزد مسجد شجره
که در ذو الحلیفه است پس نماز گزارد در آنجا بعد از آن کشید چهار شتر خود را تا آنکه آمد نزد بیداء پس اظهار احرام کرد از آنجا و تلبیه بلند
گفت بحج و راند با خود صد شتر هدی را و اظهار احرام کردند مردمان همگی ایشان بحج با نیت که قصد کردند که این احرام ایشان بحج باشد
تا آخر افعال حج نیت نکرده بودند عمره را و نمیدانستند که چیست حقیقت متعه مراد اینست که نیت نکرده بودند که این احرام ایشان باشد
تا آخر افعال عمره و بعد از آن احلال کنند و بعد از آن استیناف احرامی دیگر برای حج کنند **اصل** حتی اذا قدم رسول الله صلی
الله علیه و آله مکة طاف بالبیت وطاف الناس معه ثم صلی رکعتین عند المقام واستلم الحجر ثم قال ابدا بما بدا الله عز وجل به فاتی الصفا
فبدا بها ثم طاف بین الصفا والمروة سبعا فلما قضی طوافه عند المروة قام خطیبا فامرهم ان یحلوا ویجعلوها عمرة وهو شیء امر الله
عز وجل به فاحل الناس وقال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کنت استقبلت من امری ما استدبرت لفعلت کما امرتکم ولم یکن یستطیع
ان یحل من اجل الهدی الذی کان معه ان الله عز وجل یقول ولا تحلقوا رؤوسکم حتی یبلغ الهدی محله فقام سراقة بن مالک بن جعشم
الکنانی فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله علمنا کانا خلقنا الیوم ارایت هذا الذی امرتنا به العامنا هذا او لکل عام فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله لا بل للابد وان رجلا قام فقال یا رسول الله نخرج حجاجا وروسنا تقطر فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
انک لن تومن بهذا ابدا **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب **اصل** قال واقبل علی علیه السلام من الیمن حتی
وافی الحج فوجد فاطمة علیها السلام قد احلت ووجد ریح الطیب فانطلق الی رسول الله صلی الله علیه و آله مستفتیا فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله یا علی بای شیء اهللت فقال اهللت بما اهل به النبی صلی الله علیه و آله فقال لا تحل انت فاشرکه فی الهدی **شرح**
الموافاة بضم میم مصدر معتل الفاء والواو و معتل اللام بالیاء باب مفاعله دریافتن کسی در محلی و رابطه الفصل یا مجاعتی را و بنا بر
اول حج بفتح حاء یعنی اعمال مخصوص حج است و بنا بر دوم جمع حاج است یعنی جماعت حاجیان و باقی ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب
اصل وجعل له سبعا وثلاثین ونحر رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثا وستین فنحرها بیده ثم اخذ من کل بدنة بضعة فجعلها فی قدر
واحدة ثم امر به فطبخ فاکل منه وحسا من المرق وقال قد اکلنا منها الآن جمیعا **شرح** این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
چهارم این باب که نحر رسول الله صلی الله علیه و آله ستة وستین ونحر علی علیه السلام اربعة وثلاثین زیرا که جزو دو ثلث حقیقی از صد
شتر از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و یک ثلث حقیقی از صد شتر از جانب علی علیه السلام بوده پس خاص رسول الله صلی الله
علیه و آله شصت و شش بوده و خاص علی علیه السلام سی و سه بوده و یکی مشترک بوده و رسول الله صلی الله علیه و آله در نحر شتر و
ثلث از جمله هدی خود علی علیه السلام را جانشین خود کرده برای اظهار اتحاد چنانچه در حدیث نفس الخ و احتمال آنکه ظاهر است البضعة
بفتح و بالکسر باء یک نقطه و سکون ضاد با نقطه و عین بی نقطه پاره از گوشت القدر بکسر قاف و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه دیگ است
واحدة باعتبار اینست که قدر مونث است یا باعتبار سر دیگ است که مذکور شد در حدیث چهارم این باب **یعنی** وارد داشت برای علی

علیه السلام سبب را صفت و ذکر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت و اللّه پس ذکر کرد ایشان را اهلت خود با یقین و کیل بعد از دان کرفت از هر شتری پاره گوشت پس کرد انید آنها را در یک دیگ بعد از ان امر کرد با اینکه خورد ... پس خورد از ان و آشامید از شوربای آن و گفت که تحقیق خوردیم از ان پاره ها و این وقت بیک آنها را دادیم که اشامیدن یعنی شوربا ... بجای خوردن از همه بضرورت زیرا که چون بدان داخل شود باشد

اصل و الملتزم حجر من القارن الی الی و حجر من الحجاره المفرد قال و سالته البیلاء ادم رسول الله صلی الله علیه و آله ام نهارا فقال نهارا قلت ایة ساعة قال صلوة الظهر ای تمم کلام الرسول الله صلی الله علیه و آله ذیت **شرح** حج تمتع افضل است از عمل کسی که حج قران کند که سیاق هدی با خود کند و بهتر است از عمل کسی که حج گزارد بی سیاق هدی باشد و احلال بعد از عمره و بیش از احرام حج کرده باشد حلبی گفت که پرسیدم امام علیه السلام را که آیا در شب احرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع یا در روز پس امام گفت که در روز گفتم که در کدام ساعت روز گفت در وقت نماز ظهر یعنی بعد از نماز ظهر **هشتم اصل** عن النضر بن سوید عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله الحج فکتب الی من بلغه کتابه ممن دخل فی الاسلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله یرید الحج یؤذنهم بذلک لیحج من اطاق الحج فاقبل الناس فلما نزل الشجرة امر الناس بنتف الابط و حلق العانة و الغسل و التجرد فی ازار و رداء او ازار و عمامة یضعها علی عاتقه لمن لم یکن له رداء **شرح** نضر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و راء بی نقطه است سوید بضم سین و دال بی نقطه و فتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین است سنان بکسر سین است ذکر بذال با نقطه و راء بی نقطه صیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است الرسول مرفوع و نایب فاعل است الحج بکسر حاء یا بفتح حاء منصوب و مفعول دوم است و این اشارت است بآیت سوره حج که و اذن فی الناس بالحج و بیان شده در شرح حدیث چهارم این باب کتب صیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب نصر است الحج اینجا نیز بکسر و فتح حاء میتواند بود یؤذنهم صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعال است الاطاقه مصدر باب افعال قدرت و قوت بر چیزی و آن اعم است از استطاعت که بیان میشود در حدیث پنجم باب استطاعت حج که باب سیم است الحج اینجا بکسر جیم است **یعنی** روایت است از نضر بن سوید از عبد الله بن سنان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که یاد آورده شد رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه خانه کعبه پس امر نوشتن کرد بسوی هر که رسید با و مکتوب او از جماعتی که داخل شده بودند در اسلام اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله اراده دارد آهنگ خانه کعبه را اعلام میکرد ایشان را بان تا آهنگ خانه کعبه کنند هر که قدرت داشته باشد بر آهنگ آن کردن پس اوآورد ند مردمان پس چون فرود آمد نزد مسجد شجره که ذو الحلیفه است امر کرد مردمان را که بکنند موی بغل و تراشیدن موی پشت زهار و غسل و برهنه شدن از دو رنگ و رداء یا در رنگ و عمامه که آن را ادا کرد آنرا بر دوش خود مانند رداء و برای کسی که نبود او را ردای **اصل** و ذکر انه حیث لبی قال لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک **شرح** این تلبیات اربع است که فرض است و غیر این از تمام مستحب است چنانچه می آید در حدیث سیوم باب التلبیه که باب هشتاد و یکم است **یعنی** و امام مذکور کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله جای که تلبیه کرد او لا گفت که لبیک خدایا لبیک لبیک نیست شریکی ترا لبیک بدرستی که سپاس و نعمت از تست و پادشاهی نیز از تست نیست شریکی ترا **اصل** و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکثر من ذی المعارج و کان یلبی کلما لقی راکبا او علا اکمة او هبط وادیا و من آخر اللیل و فی ادبار الصلوات فلما دخل مکة دخل من اعلاها من العقبة و خرج حین خرج من ذی طوی فلما انتهی الی باب المسجد استقبل الکعبة و ذکر ابن سنان انه باب بنی شیبة فحمد الله و اثنی علیه و صلی علی ابیه ابراهیم **شرح** بیان معنی ذی المعارج شده در شرح حدیث چهارم باب بیستم و ذکر ابن سنان انه باب بنی شیبة کلام نضر بن سوید است **یعنی** و بود رسول الله صلی الله علیه و آله با بسیار گوش که بسیار میگفت در احرام خود که لبیک ذی المعارج لبیک و بود بسیار گوش که تلبیه میکرد هر بار که بر میخورد سواری را یا بالا میرفت پشته را یا فرو میرفت در دره را و در آخر شب و در عقبهای نمازها پس چون داخل شد مکه را داخل شد از بالای آن از راه عقبه مدنیین و بیرون رفت وقتی که بیرون رفت از ذی طوی که پایین مکه است پس چون رسید در وقت داخل شدن بسوی در مسجد حرام رو کرد بکعبه و مذکور کرد عبد الله بن سنان اینکه آن

دای نبی

در بنی شیبه بود که برابر در کعبه بوده پس حمد گفت الله تعالی را و ثنا گفت بر او و درود کرد بر پدر خود ابراهیم **اصل** ثم اتی الحجر فاستلمه فلما طاف بالبیت صلی رکعتین خلف مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله و دخل زمزم فشرب منها ثم قال اللهم انی اسئلک علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم فجعل یقول ذلک و هو مستقبل الکعبة ثم قال لاصحابه لیکن آخر عهدکم بالکعبة استلام الحجر فاستلمه ثم خرج الی الصفا ثم قال ابدأ بما بدأ الله به ثم صعد علی الصفا فقام علیه مقدار ما یقرأ الانسان سورة البقرة **شرح** بعد از آن آمد نزد حجر اسود پس دست مالید آنرا پس چون طواف کرد بخانه کعبه گزارد دو رکعت در پس مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله و داخل شد در بنای که بر سر زمزم است پس آشامید از زمزم بعد از آن گفت که خدایا بدرستی که من میطلبم از تو علمی را که نافع باشد و روزی را که فراخ باشد و شفای را از هر دردی و بیماری پس شروع کرد و مکرر میگفت آنرا و حالی که او رو بکعبه بود بعد از آن گفت اصحاب خود را که باید که باشد آخر وداع شما با کعبه دست مالیدن حجر اسود پس دست مالید آنرا بعد از آن بیرون رفت بسوی صفا بعد از آن گفت که ابتدا میکنم بانچه ابتدا کرد الله تعالی بان در قول او که ان الصفا و المروة من شعائر الله بعد از آن بالا رفت بر صفا پس ایستاد بر آن بقدر خواندن آدمی سوره بقره را **هشتم اصل** عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله بیده ستین و نحر علی علیه السلام ما غبر قلت سبعة و ثلثین قال نعم **شرح** نحر بفتح با نقطه و با بی نقطه و راء بی نقطه صیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است غبر ... **یعنی** روایت است از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت که نحر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بدست خود با یقین و کیل شصت را از شتران و نحر کرد علی علیه السلام آنچه را که باقی مانده گفتم که آیا سی و هفت شتر را گفت آری مراد آنست که از جمله صد شتر سی و سه را ... سی و هفت ... ... **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الذی کان علی بدن رسول الله صلی الله علیه و آله ناجیة بن جندب الخزاعی الاسلمی و الذی حلق راس النبی صلی الله علیه و آله یوم الحدیبیة خراش بن امیة الخزاعی و الذی حلق راسه فی حجته معمر بن عبد الله بن حراثة بن نصر بن عوف بن عویج بن عدی بن کعب قال و لما کان فی حجة رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یحلقه قالت قریش ای معمر اذن رسول الله فی یدک و فی یدک الموسی فقال معمر و الله انی لاعده من الله فضلا عظیما علی **شرح** البدن بضم با و سکون دال بی نقطه و نون جمع بدنه بفتح با و دال و فتح ... و الشتران هدی ناجیه بنون و الف و کسر جیم و تخفیف یاء دو نقطه در پایین است جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال بی نقطه و با خزاعی بضم خاء با نقطه و تخفیف زاء با نقطه و الف و عین بی نقطه منسوب بخزاعه که قبیله است و مذکور شده در حدیث پنجم باب بیستم الاسلمی بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و فتح لام منسوب باسلم که از اجداد ناجیه است حلق بحاء بی نقطه صیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است حجه بکسر حاء بی نقطه است ... معمر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح میم و راء بی نقطه است حراثه بفتح حاء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف و ثاء با نقطه است نصر بفتح نون و سکون صاد با نقطه و راء بی نقطه عوف بفتح عین با نقطه و سکون واو و فاء با نقطه است عویج بضم عین بی نقطه و فتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم است عدی بفتح عین بی نقطه و کسر دال بی نقطه و تشدید یاء است کعب بفتح کاف و سکون عین بی نقطه و باء یک نقطه است مخفی نماند که بالا بردن نسب معمر تا عدی بن کعب برای اشارت است بانکه آنکه از قریش است زیرا که او و قبیله رسول الله ... عمر بود ... خویش بیان او و معمر زیرا که او و عمر بن الخطاب ابن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است الی بفتح همزه و سکون یاء حرف نداء است الموسی بضم میم و سکون واو و سین بی نقطه و الف مقصوره تیغ سر تراشیدن است و آن مشغول است نزد کوفیان و فعال است نزد فراء و بنا بر اول منصرف است و بنا بر دوم غیر منصرف است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آنکه بود کارکننده بر شتران هدی رسول الله صلی الله علیه و آله ناجیه بن جندب خزاعی اسلمی بود و آنکه تراشید سر نبی صلی الله علیه و آله را در حدیبیه ... خراش ... و آنکه تراشید سر او را در حجه او معمر بن عبد الله بن حراثه بن نصر بن عوف بن عویج بن عدی بن کعب بود امام گفت که چون معمر بود در تراشیدن سر رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که او میتراشید سر رسول الله صلی الله علیه و آله را گفت قریش که ای معمر گوش رسول الله در دست تست و در دست تست تیغ مراد آنست که فرصت غنیمت است که کاری برای ما بکنی یعنی ... معمر گفت ...

بجهة انهم لو بدارست که من میترسم آن تر اسنید از جانب الله خالفت فضیلتی بزرگ من و میتوانند بعد که مراد ازش این باشد که انچه میخواهی بخصال
عظیم اما مرا میترسد اهمال و باعث گشته شدن منت مخفی خانه که آنکو یتیم باستیفای رحمی و اغوای عمر که از عدی است انچه خواسته اند
با یتیم و یتیم عدی اند اباکم الکو الا یلیفکم در سوره عمر **اصل** قال و کان عمر هو الذی یرحل لرسول الله صلی الله علیه و آله فقال لرسول الله
صلی الله علیه و آله یا عمر ان ارحل اللیلة لمسترخی فقال عمر بابی انت و امی لقد شددته کما کانت و لکن بعض من حسدنی علی مکانی منک یا رسول
الله صلی الله علیه اراد ان تستبدل ابه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما کنت لافعل **شرح** یرحل براء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب منع است خود است از رحل بفتح راء و سکون حاء بمعنی زین بر شتر گذاشتن و بمعنی زین شتر نیز آمده مسترخی
بفتح لام و کسر خاء بالنقط و سکون یاء برای وقف بصیغه اسم فاعل باب استفعال است یا و با علال منقاد ده زیرا که در صورت وقف
نو و تنوین نمی باشد بابی انت و امی در اصل فدیت بابی بصیغه مجهول المخاطب باب ضرب بوده چون فعل افتاده ضمیر متصل منفصل
شده و موخر شده لکن اگر تشدید بنون مفتوح است لبعض منصوب است و اگر بسکون نون است لبعض مرفوع و مبتدا است لافعل بکسر لام
بصیغه مضارع متکلم وحده است و منصوب است بتقدیر لان افعل **یعنی** امام گفت بود عمر با این روش که او بود آنکه زین بر شتر میگذاشت
برای سواری رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای عمر بدرستی که زین شتر را سست بسته است
گفت عمر که فدای تو باد پدرم و مادرم هر آینه سخت کشیدم آنرا چنانچه پیشتر سخت میکشیدم آنرا ولیکن بعضی از کسانیکه حسد بردند مرا مرتبه
نسبت بتو ای رسول الله خواست که بدل کند مرا بجای حق تعیین خاص پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نبودم برای اینکه کنم این کار
را یعنی که این استبدال از من بعید است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث عمر
مفترقات عمرة فی ذی القعدة اهل من عسفان وهی عمرة الحدیبیة و عمرة اهل من الجحفة وهی عمرة القضاء و عمرة اهل من الجعرانة
بعد ما رجع من الطائف من غزوة حنین **شرح** عمر بضم عین و فتح میم جمع عمره مجرور مونث است و جمع حالت عمره در سه عمره باعتبار زمان از
هجرت است پس منافات ندارد با اینکه پیش از هجرت عمرهای دیگر کرده باشد عمره هر سه جا مجرور و منصوب میتواند بود عسفان بضم عین
بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و فا موضعی است که بعد آن از مکه بدو مرحله است حدیبیه بضم حاء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و سکون یاء دو
نقطه در پایین و کسر باء یک نقطه و تخفیف یا ردو نقطه در پایین است و تشدید آن مشهور است جحفه بضم جیم و سکون حاء بی‌نقطه و فا
موضعی است که میقات اهل شام است و بعد آن از مکه هشتاد و دو میل است و هر سه میل یک فرسخ است جعرانه بکسر جیم و کسر عین بی‌نقطه و تشدید
راء بی‌نقطه و الف و نون جایی است در چهار فرسخی مکه در جانب مشرق مایل بشمال **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
عمره مفرده گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از هجرت نبوی مدینه عمره پراکنده یا یک که هر کدام در سالی علیحده بوده عمره در
ذی القعده بود احرام بان بست از عسفان و آن عمره را عمره حدیبیه مینامند و عمره دیگر احرام بان بست از جحفه و آنرا عمره القضاء
مینامند بنابر ظاهر حال چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم این باب و عمره دیگر احرام بان بست از جعرانه بعد از برگردیدن او
از طایف از جنگ حنین **یازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع قال نعم عشرین **شرح**
حجة بکسر حاء است الوداع بفتح واو و دال بی‌نقطه و الف و عین بی‌نقطه اسم مصدر باب منع و باب تفعیل جدا شدن از کسی بعنوان خواهش
سلامت و خواهش وقتی برای آنکه تسمیه حجة الوداع باعتبار است که خلایق را در آن سفر وداع کرد بعد از سفارشهای در غدیر
خم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا حج گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله حجی که آنرا حجة الوداع مینامند گفت آری بیست حج
گزارده غیر آن چنانچه گذشت در حدیث سیوم این باب **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال حج رسول الله صلی الله علیه و آله
عشرین حجة مستترة کلها یمر بالمازمین فینزل فیبول کلها منصوب بر ظرفیت است و عامل آن یمر است و باقی ظاهر است از شرح حدیث دوم
و سیوم این باب **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله عمرة الحدیبیة و قضی الحدیبیة من قابل
و من الجعرانة حین اقبل من الطائف ثلث عمر کلهن فی ذی القعدة **شرح** ثلث منصوب و نایب مفعول مطلق است یا مرفوع و خبر مبتدا است
بتقدیر هی ثلث **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عمره گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله عمره حدیبیه را در سال

بعد از ان و عمره گزارد از جعرانه وقتی که آمد از طایف پس آن عمره که جمیع آنها در ذی القعده بود و پیدا که حاصل این است که عمره در سال بعد از
حدیبیه قضا حدیبیه است بنا بر ظاهر حال است بیان این آنکه قضا در دو معنی مستعمل میشود اول تدارک انچه فوت شده در سابق
برای اینکه فوت شده دوم بجا آوردن مثل انچه فوت شده در سابق برای اینکه فوت شده بروش که در ظاهر حال تلافی فوت
شده نماید اگرچه فوات سابق باعث تکلیف بان نشده باشد و مراد اینجا معنی دوم است پس منافات نیست میان امثال این حدیث و میان
انچه می آید در حدیث دوم باب سوم کتاب حج که باب المحصور و المصدود تا آنکه قلت فاخبرنی عن النبی صلی الله علیه و آله حین صده المشرکون
فقضی عمرته قال لا و لکنه اعتمر بعد ذلک زیرا که مراد بقضا اینجا معنی اول است **چهاردهم اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر
ان رسول الله صلی الله علیه و آله اعتمر فی ذی القعدة ثلث عمر کل ذلک یوافق عمرته ذا القعدة **شرح** ضمیر قال راجع بسماعه است و ذکر
بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع با امام است کل منصوب و ظرف زمان است و عامل آن یوافق است جمله حالیه است و مقصود است که اتفاق
چنین می افتاده نه اینکه ذو القعده خصوصیتی برای عمره داشته باشد مانند رجب **یعنی** روایت است از سماعه از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که امام ذکر کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله عمره گزارد در ذی القعده سه عمره بر حالی که در هر بار آن موافق میافتاد
عمره او با ذی القعده **باب بیست و هشتم اصل باب فضل الحج و العمرة و ثوابهما شرح** این باب بیان
فضیلت حج و عمره و ثواب آنهاست و در این باب چهل و دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال علی بن
الحسین علیه السلام حجوا و اعتمروا تصح ابدانکم و تتسع ارزاقکم و تکفون مؤنات عیالاتکم و قال الحاج مغفور له و موجوب له الجنة و
مستأنف له العمل و محفوظ فی اهله و ماله **شرح** تصح و دو فعل آن مرفوع است و جمله استیناف بیانی سابق است تکفون بتخفیف فاء
مضموم است بصیغه مضارع مخاطب مجهول باب ضرب است و ضمیر جمع نایب فاعل است مؤنات منصوب و مفعول دوم تکفون است ضمیر مستتر در
قال راجع با امام جعفر صادق علیه السلام است یا راجع بعلی بن الحسین است له در مغفور له نایب فاعل است موجوب بجیم و باء یک نقطه اسم مفعول
باب ضرب است و بنا بر صیغه اسم مفعول از فعل لازم جایز است اگر نایب فاعل غیر مفعول به باشد مثل اینجا چه ظرف نایب فاعل است و الجنة
فاعل فعل محذوف است بتقدیر وجبت الجنة نظیر متنوع در لبیک بزید خارج المنفعة واو در و مستأنف و در و محفوظ برای تقسیم
است و اشاره است بتقسیم حج گزارنده که مذکور میشود در حدیث چهلم این باب و ظاهر انچه می آید در حدیث دهم باب صد و نود و هشتم این باب
انصرف من الاول و الاخر است که الا الهم فی مغفور لهم علی ثلث منازل است که مغفور له خارج باشد از قسم اول و مقسم باشد پس واو در و
موجوب برای عطف تفسیر و تفصیل باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام زین العابدین علیه السلام
که حج گزارید و عمره گزارید بیان این آنکه صحیح میشود بدنهای شما و فراخ میشود روزیهای شما و کفایت کرده میشود خرج عیالهای
شما و امام گفت که حج گزارنده آمرزیده شده برای اوست و بر سه قسم است اول آنکه واجب شده برای او بهشت دوم آنکه از سر گرفته
شده است برای او کار یعنی که گناه گذشته بالکلیه آمرزیده شده است سیوم آنکه نگاه داشته شده است در خانه واده او
و مال او یعنی که خانه واده او و مال او محفوظ میشود برای دینکه متعلق باوست و حفظ آنها حفظ اوست نظیر قل انما اسالکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و بیان شده در کتاب الحج در شرح حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نضی الله عز و جل و رسوله
الائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد است **دوم اصل** عن عبد الاعلی قال قال ابو عبد الله علیه السلام کان ابی یقول من ام هذا البیت
حاجا او معتمرا مبرأ من الکبر رجع من ذنوبه کهیئة یوم ولدته امه ثم قرأ فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی
شرح مبرأ بیاء یک نقطه و راء بی‌نقطه و همزه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منصوب و حال است یوم با تنوین و مضاف الیه و مضاف کلمه
است در سوره البقره چنین است و اذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین و اذکروا الله فی ایام معدودات مراد بود در حدیث
اول و سیوم باب التکبیر ایام التشریق که باب صد و نود و ششم است و تفسیر فمن تعجل فی یومین تا آخر می آید در حدیث اول و دهم
و دوازدهم باب النفر من منی الاول و الاخر که باب صد و نود و هشتم است و از انها ظاهر میشود که خواندن این آیت استشهاد برای
حج است و برای عمره نیست **یعنی** روایت است از عبد الاعلی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود پدرم پیوسته میگفت

کہ ہر کہ قصد کرد این خانهٔ کعبه را بر حالی کہ حج گزار باشد یا عمره گزار باشد بر حالی کہ حج گزار باشد یا عمره برگزارده شده باشد بتوفیق الهی از بزرگ
منش برگردد از گناهان خود مانند کیفیت روزی کہ زائیده او را مادر پس بعد از آن امام خواند از سوره بقره پس هر کہ بشتاب رود از منی
در دو روز پس هیچ گناهی بر او و هر کہ بماند پس هیچ گناهی بر او این خاصه آن گناه برای کسی است کہ از پرهیز
باشد و پرهیز از آنچه ضلالت کرده باشد برای ترس عذاب الله تعالی اشارت است باینکه حج و عمره و غیر آن مقبول است چنانچه گفته در سوره
بقره کہ انما یتقبل الله من المتقین **اصل** قلت ما الکبر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اعظم الکبر غمص الخلق و سفه الحق قلت
ما غمص الخلق و سفه الحق قال یجهل الحق و یطعن علی اهله و من فعل ذلک نازع الله رداءه **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الایمان و الکفر
در چند حدیث باب الکبر کہ باب صد و بیست و چهارم است اعظم الکبر اشارت است باینکه کبر دو قسم است اول آنچه منافات با اصل ایمان دارد
و آن اعظم است و آن است مراد در این حدیث و مذکور شده در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب الکبر کہ باب صد و بیست و چهارم است
دوم آنچه منافات با کمال ایمان دارد و آن اصغر است و مذکور شده در کتاب الایمان و الکفر در باب العجب و الکبر کہ باب صد و بیست و چهارم است
و معصوم در اینجا اینست کہ ترک حج حاجی و مانع اعظم الکبر مقصود بیست و قدر مشترکی است میان دو مفهوم اول غمص الخلق و دوم سفه الحق الغمص
بفتح غین با نقطه و سکون میم و صاد بی نقطه مصدر باب ضرب و علم کوچک شمردن آنچه عظیم القدر باشد الف لام الخلق برای عهد خارجی
است و مراد امامان معصوم مفترض الطاعه است از اهل البیت علیهم السلام کہ قدر ایشان بغایت عظیم است و غمص ایشان عبارت است از
انکار امامت یکی از ایشان کہ نزدیک است السفه بفتح سین بی نقطه و سکون فاء مصدر باب علم سبک شمردن الحق و الف لام عهد است و مراد
اینجا حکم شرعی است سبک شمردن آن عبارت است از اصرار بر کبیره کہ کفر است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب
صد و شصت و پنجم کہ باب الکفر است و فرق میان شرک و کفر نیز در آن گذشت یجهل بصیغه مجهول باب علم بتقدیر ان کیجهل است یعنی مرفوع
و منصوب میتواند بود و میتواند بود کہ بصیغه معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع بحاج یا معتمر باشد و بر این قیاس است یطعن کہ از باب منع است
الجهل ضد اعتراف قال یجهل الحق و یطعن علی اهله نشر علی ترتیب لف است برای اشارت باینکه این دو صفت لازم و ملزوم یک
دیگر است غالبا پس گویا کہ حاصل هر دو یکی است و لهذا گاهی تعبیر از قدر مشترک میان آن دو میشود باصرار بر کبایر چنانچه ظاهر میشود
از آنچه می آید در حدیث دهم باب صد و نود و هشتم کہ باب النفر من منی الاول و الاخیر است کہ لم یلق الله بکبیر **یعنی** گفتم چیست حقیقت
بزرگ منشی کہ مانع قبول حج و عمره و سایر عبادات است گفت کہ گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کہ بدرستی کہ بزرگترین بزرگ منشی غمص خلق
و سفه حق است گفتم چیست غمص خلق و سفه حق گفت اینکه نشناخته شود حق یا منع کرده شود حق با منع کہ اصرار بر کبیره واقع شود و طعن کرده شود در اهل
حق یا منع کہ الف لام عهد است امام حق شود کہ معصوم و عالم بجمیع احکام الله تعالی است و هر که کرد آن غمص خلق و یا سفه حق را نزاع کرده با
الله تعالی در ردای او یعنی بزرگ منشی او و این اشارت است بآنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در بعض احادیث باب الکبر کہ الکبر رداء
الله تعالی و حاصل اینست کہ بزرگ منشی لایق الله تعالی است و بس و هر کہ اعظم نزاع است با او در آن بخلاف کہ اصغر **سیوم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ضمان الحاج و المعتمر علی الله ان ابقاه بلغه اهله و ان اماته ادخله الجنة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت کہ ضامن هیچ گزار و عمره گزار بر الله تعالی است بیان این آنکه اگر باقی دارد او را میرساند او را باهل او و اگر میراند
او را داخل میکند او را در بهشت بیحساب **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحج ثوابها الجنة و العمرة کفارة لکل ذنب
شرح حج بکسر حاء برای وحدت است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کہ یک حج ثواب آن بهشت است بیحساب و عمره کفاره است
برای هر گناهی **پنجم اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی قد وطنت نفسی علی لزوم الحج کل عام بنفسی او برجل
من اهل بیتی بمالی فقال و قد عزمت علی ذلک قال قلت نعم قال ان فعلت فایقن بکثرة المال او ابشر بکثرة المال **شرح** روایت است از
اسحق بن عمار کہ گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کہ بدرستی کہ من بتحقیق قرار دادم دل خود را بر همیشه حج در هر سالی بخودم یا بمردی از
خانواده من بمال من پس امام گفت کہ آیا بتحقیق عزم و جزم کردی بر آن گفت گفتم کہ آری امام گفت کہ اگر کردی پس یقین کن بر بسیاری
مال **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الحجاج یصدرون علی ثلثة اصناف صنف یعتق من النار و صنف یخرج من ذنوبه کهیئة یوم ولدته

انزا خیر

لا حقه وصنف یحفظ فی اهله و ماله فذاک ادنی ما یرجع به الحاج **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام کہ اهل حج برون میروند از حج وقت تمام
کردن مناسک بر سه قسم است قسمی آزاد کرده میشود از آتش جهنم یا بخشیده گناهان او و بر طرف میشود ما تقدم و ما تأخر چنانچه بیان میشود
در شرح حدیث چهلم این باب و قسمی بیرون آورده میشود از گناهان سابق او مانند کیفیت روزی کہ زائید او را مادر او و قسمی محفوظ میشود
چون متعلق باوست چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب پس آن حالت قسم سیوم کمتر چیزیست کہ بر میگردد با آن حج گزار **هفتم**
اصل عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و یذکر الحج فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله هو احد الجهادین
و هو جهاد الضعفاء و نحن الضعفاء اما انه لیس شیء افضل من الحج الا الصلوة و فی الحج ههنا صلوة و لیس فی الصلوة قبلکم حج لا تدع الحج
و انت تقدر علیه اما تری انه یشعث رأسک و یقشف فیه جلدک و یمتنع فیه من النظر الی النساء **شرح** مراد بالصلوة در الا الصلوة نماز نوبه
فریضه است و در فی الحج و در فی الصلوة برای مصاحبت است مثل فی در ادخلوا فی امم و زینت ههنا اشارت است بمدینه و مانند آن قبلکم بکسر
قاف و فتح باء بی نقطه منصوب بر ظرفیت است و عبارت است از کوفه و مانند آن الحج در لا تدع الحج بکسر حاء است و الفتح نیز میتواند بود
یشعث بشین بی نقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یقشف بقاف و شین بی نقطه و فاء بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم و حسن است **یعنی** روایت است از عبد الله بن یحیی الکاهلی کہ از اهل کوفه است گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
و مذکور میکرد حج را در مدینه پس در اثنای آن گفت کہ گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کہ حج یکی از دو جهاد است بیان این آنکه حج
جهاد جمعیت ضعیف اند یا جنگ کہ میسر نیست ایشان را جهاد با مشرکان کہ امر الهی حق باشد و ماییم آن ضعیفان مراد مائیم و شیعیان ما و آگاه باشید
بدرستی کہ شأن اینست کہ نیست در این زمان چیزی افضل از حج مگر نماز فریضه پنج وقت و باید در اینجا نماز فریضه پنج وقت است و نیست
با نماز فریضه پنج وقت در جانب شما حجی مراد اینست کہ تو طن در بلاد دوری کہ نزدیک مکه است و هر سالی اهل آنها را حج میسر است از تو طن
در بلاد دیگر از ملوک بیاشد و امکنه دراز آنکه خانه کعبه را بر جایی کہ تو قدرت داشته باشی بر آن آیا نمی بینی کہ شأن اینست کہ غبار آلوده میشود
سر تو و چرک آلوده و درشت میشود در آن پوست بدن تو و باز میدارد خود را در آن از نگاه بسوی زنان مراد اینست کہ در آن کمال فروتنی
است و الله تعالی فروتنی را دوست میدارد **اصل** و انا نحن ههنا و نحن قریب و لنا میاه متصلة ما نبلغ الحج حتی یشق علینا فکیف انتم
فی بعد البلاد و ما من ملک و لا سوقة یصل الی الحج الا بمشقة فی تغیر مطعم او مشرب او ریح او شمس لا یستطیع ردها و ذلک قوله عز و جل و تحمل
اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس ان ربکم لرؤف رحیم **شرح** السوقة بضم سین بی نقطه و سکون واو و قاف رعیت و افراد متقین
و حج و مذکر و مؤنث در آن مساویست و در فی تغیر برای سببیت است مثل فی در لکن الذی لمتننی فیه **یعنی** و بدرستی کہ ما ایم در اینجا
با قطع آنکه صاحبان مال و اسباب سفریم و ما نزدیکیم بمکه و برای ما است آبهای پیوسته بایم قطع کہ در هر منزل آب هست نمیرسیم بحج مگر آنکه
مشقت فرود می آید بر ما پس چگونه آید شما با وجود دوری وطنها و نیست هیچ پادشاهی و نه رعیتی کہ رسد بحج مگر بمشقت بسبب تغیر خوراک
یا آشامیدنی یا بسبب بادی یا بسبب آفتابی کہ استطاعت ندارد بر رد اینها آن آفتاب را از خود و آنچه مذکور شد مضمون قول الله
عز و جل است در سوره نحل و بر میدارند بارهای شما را تا شهری کہ هرگز نمیرسید بدان مگر بمشقت خودتان بدرستی کہ صاحب
کل اختیار شما هر آینه صاحب رأفت رحمت است معصود اینست کہ مراد ببلد در این آیت مکه است بقرینه اینکه از اوائل آن نمیخورد
بعض مفسران حمل کرده اند بجای بلد لم تکونوا بالغیه بسکوت بالم تکونوا تبلغونه **هشتم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول قال رسول
الله صلی الله علیه و آله لا یحالف الفقر و الحمی مدمن الحج و العمرة **شرح** لا یحالف بحاء بی نقطه و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله
است الحمی تب بسیار بر خوردن صاحب قاموس گفته کہ حالفه عاهده و لازمه الحمی بضم حاء بی نقطه و تشدید میم و الف مقصوره تب
و الحمی است مدمن بدال بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است الادمان بسیار کردن کاری و بیان این کہ بمنزله مدمن حج است کہ آمد
در حدیث نهم باب الخمر در کتاب دولیست و لازم است **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت کہ گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله کہ بسیار بر نخورد بیاز مندی و نه تب کسی را کہ بسیار حج کند و بسیار عمره کند مراد اینست کہ حج و عمره باعث وسعت رزق و صحت
بدن است چنانچه گذشت در حدیث اول این باب **نهم اصل** عن سعد الاسکاف قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الحاج اذا اخذ

جایزه لم یحفظ حفظه غیرته من جایزه الا کتب الله عز و جل له عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات حتی یفرغ من
جایزه متی ما فرغ فاذا استقلت به راحلته لم تضع خفا ولم ترفعه الا کتب الله عز و جل له مثل ذلک حتی یقضی نسکه فاذا قضی نسکه غفر الله
له ذنوبه وکان ذا الحجة والمحرم وصفر وشهر ربیع الاول اربعة اشهر یکتب له الحسنات ولا یکتب علیه السیئات الا ان یاتی بموجبة فاذا مضت
الاربعة اشهر خلط بالناس شرح صفر غیر منصرف و منصرف مستعمل میشود ظاهر حدیث آینده آنست که این چهار ماه میان چهار ماه سیاحت
باشد و می آید در حدیث سیوم باب ... که باب چهل و نهم است که واشهر السیاحة عشرون من ذی الحجة والمحرم وصفر وشهر ربیع الاول وعشر
من شهر ربیع الآخر پس مراد بذی الحجه اینجا تتمه ذی الحجه از آن بیست روز است و اربعة اشهر بتقدیری اربعة اشهر است پس ده روز ربیع الآخر
داخل خواهد بود یعنی روایت است از سعد الاسکاف بکسر همزه گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که حاجی که آهنگ کعبه
کند چون شروع در یراق کردن خود کند هیچ نگذاشت گامی برای چیزی از یراق کردن خود مگر آنکه نوشت الله عز و جل برای او در
صحیفه اعمال او ده حسنه را و محو کرد از او ده سیئه را و بلند کرد برای او ده درجه بهشت را تا آنکه فارغ شود از یراق کردن خود
هر وقت که فارغ شده باشد خواه زود و خواه دیر پس چون برداشت او را شتر سواری او مثلا نگذاشت پای را و برنداشت
آن را مگر آنکه نوشت الله عز و جل برای او مثل اجر را که مذکور شد در یراق کردن تا آنکه بجا آورد اعمال حج خود را پس چون بجا آورد
اعمال حج خود را بخشید الله تعالی برای او گناهان سابق او را و باقی ماند تتمه ذی الحجه و در محرم و در صفر و در ماه ربیع الاول
تا چهار ماه تمام باینمعنی که نوشته شود برای او حسنات او و نوشته نشود بر او سیئات او مگر آنکه کند سیئه را که باعث وجوب
جهنم شود مثل کفر که بیان شد در حدیث دوم این باب پس چون گذشت آن چهار ماه مخلوط شد با مردمان دیگر یعنی که گناه بر او نوشته
میشود اگر داخل قسم وسط از قسم حج گزاران باشد چنانچه بیان میشود در حدیث چهلم این باب مخفی نماند که این حدیث منافات ندارد
با آنچه می آید در حدیث ... این باب زیرا که ثواب عمل مختلف میشود باختلاف احوال فاعل آن مثل اینکه مشقت یکی بیشتر
از مشقت دیگری باشد و مثل اینکه صدق نیت یکی بیشتر از دیگری باشد و سعد اسکاف کوفی بوده و از ثقات اصحاب امام محمد
باقر علیه السلام بوده و کلام در [illegible] از الفضائل است که در مدینه بوده و حال او معلوم نیست [illegible] جمع میان این دو
حدیث است و آنچه می آید در حدیث اول باب فضل الطواف که باب صد و بیست و پنجم است دهم الاصل قلت لابی عبد الله علیه السلام لای
شیء صار الحاج لا یکتب علیه الذنب اربعة اشهر فقال ان الله عز و جل اباح المشرکین الحرم اربعة اشهر اذ یقول فسیحوا فی الارض اربعة اشهر ثم
وهب لمن یحج من المؤمنین البیت الذنوب اربعة اشهر شرح اباح بباء یکنقطه والف و حاء بی نقطه [illegible] باب افعال است الاباحه
مانع کردن و این اشارتست باینکه امر در فسیحوا برای اباحت است و مراد اباحت [illegible] اهل اسلام [illegible] سیاحت مشرکین نشوند
الحرم بفتح حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه منصوب و مفعول دوم اباح است و این اشارتست باینکه مراد بالارض در آیه فسیحوا فی الارض حرم مکه
است بنابر اینکه الف لام برای عهد خارجیست و نزول سوره توبه برای این بوده که امیر المؤمنین علیه السلام آنرا بر مشرکان خواند و منع
کرد دخول حرم است و مقصود اینست که چون مشرکان در آن سال حج کرده بوده اند برکت آن حج در چهار ماه رخصت دخول حرم مکه یافتند و
بعد از آن ممنوع شدند از حج و از دخول حرم بالکلیه [illegible] و بیان اربعة اشهر شد در شرح حدیث سابق یعنی گفتم امام
موسی کاظم علیه السلام را که برای چه چیز گردید حج گزار باینروش که نوشته نشود بر او گناه در چهار ماه پس امام گفت که بدرستی که الله
عز و جل مباح کرد مشرکان را دخول حرم مکه برکت حج در چهار ماه در جایی که میگوید در سوره توبه که پس حرکت کنید در این زمین
که حرم مکه است در چهار ماه که بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر است بعد از آن بخشید برای کسی
که آهنگ میکند از جمله مومنان این خانه کعبه را گناهان را در چهار ماه برکت حج یازدهم الاصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحاج
لا یزال علیه نور الحج ما لم یلم بذنب شرح ما بمعنی مادام است لم یلم بضم یاء و کسر لام و فتح میم مشدده بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الالمام نزدیک کردن بچیزی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حج گزار همیشه بر او است نور حج چند آنکه نزدیک نکرده
باشد بگناهی دوازدهم الاصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تابعوا بین الحج والعمرة فانهما ینفیان الفقر والذنوب کما ینفی الکیر

خبث الحدید

خبث الحدید شرح تابعوا بتاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه و عین بی نقطه امر باب مفاعله است المتابعه بدر پی کردن چیزی و مراد اینجا
اینست که هر کدام از آنها را بعد از دیگری کنید یعنی که هر سال حج گزارید و هر وقت که میسر شود عمره گزارید الکیر بکسر کاف و فتح یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه دم کوره [illegible] و آتش و نای آهنگران و مانند آنست الخبث بفتح خاء با نقطه و فتح باء یکنقطه و ثاء سه نقطه
است گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پی در پی کنید میان حج و عمره چه بدرستی که آنها برطرف میکنند نیازمندی را
و گناهان را چنانچه برطرف میکند کوره آهنگر چرک آهن را سیزدهم الاصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحج والعمرة سوقان من اسواق الآخرة
اللازم لهما فی ضمان الله ان ابقاه اداه الی عیاله وان اماته ادخله الجنة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
حج و عمره دو بازار است از بازارهای آخرت یعنی که در آنها متاع آخرت خریداری میشود بیان این آنکه کسی که ادای حج و عمره
را ملازم کند در ضمان الله تعالی است اگر باقی دارد او را برساند او را بسوی عیالش و اگر بمیراند او را داخل میکند او را در بهشت
چهاردهم الاصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحاج والمعتمر وفد الله ان سألوه اعطاهم وان دعوه اجابهم وان شفعوا شفعهم وان
سکتوا ابتدأهم ویعوضون بالدرهم الف الف درهم شرح الوفد بفتح واو و سکون فاء و دال بی نقطه جمع عزیزان که مهمان وارد میشوند
برکسی برای مطلبی شفعوا بصیغه معلوم باب منع است شفعهم بصیغه معلوم باب تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که حج گزار و عمره گزار مهمان عزیز الله تعالی اند اگر چیزی طلب کنند از او میدهد ایشان را و اگر بخوانند او را اجابت میکند ایشان را و اگر
شفاعت کسی کنند قبول شفاعت ایشان میکند و اگر ساکت شوند و هیچ کلام [illegible] نکنند ابتدا میدهد ایشان را بی طلب و عوض داده میشوند
بعوض هر درهم که خرج کرده باشند هزار هزار درهم پانزدهم الاصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال درهم تنفقه فی الحج افضل من عشرین الف درهم
تنفقها فی حق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که درهمی که خرج کنی آنرا در حج بهتر است از بیست هزار درهم که خرج کنی
آنها را در چیزی که بکار آخرت [illegible] و غیر حج است شانزدهم الاصل عن عذافر قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما یمنعک من الحج فی کل سنة قلت
جعلت فداک العیال قال فقال اذا مت فمن لعیالک اطعم عیالک الخل والزیت وحج بهم کل سنة شرح عذافر بعین بی نقطه و ذال
با نقطه و الف و کسر فاء و راء بی نقطه از اهل کوفه است یعنی روایت است از عذافر که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چه منع میکند ترا
از حج در هر سالی گفتم قربانت شوم عیال گفت پس امام گفت که چون مردی پس کیست برای عیال تو مراد اینست که زیاد از حد [illegible] عیال
نمی باید بود و [illegible] باید بخوران عیالت را سرکه و روغن زیتون یعنی که آنها را نان خورش ایشان کن تا حج میسر شود
و حج گزار با ایشان در هر سالی هفدهم الاصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیه السلام یقول یا معشر من لم یحج استبشروا بالحاج و
صافحوهم وعظموهم فان ذلک یجب علیکم تشارکوهم فی الاجر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امام زین العابدین علیه السلام
[illegible] بشارت [illegible] حج گزار و عمره گزار و مصافحه ایشان پیش از آنکه [illegible] شود گناهان هجدهم الاصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحاج والمعتمر فی ضمان الله فان مات متوجها غفر الله له ذنوبه وان مات محرما بعثه الله ملبیا وان مات باحد
الحرمین بعثه الله من الآمنین وان مات منصرفا غفر الله له جمیع ذنوبه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حج گزار و عمره
گزار در ضمان الله است بیان این آنکه اگر بمیرد در حالی که رو بکعبه میرود بخشایش کند الله تعالی برای او گناهان او را و اگر بمیرد در حالی که
محرم باشد برانگیزد او را الله تعالی لبیک گویان و اگر بمیرد در یکی از دو حرم که حرم مکه و حرم مدینه است و بمیرد [illegible] در عالم آخرت بر
انگیزد او را الله تعالی از جمله ایمنان از عذاب الهی و اگر بمیرد در حالی که برگشته است از دو حرم بخشایش کند الله تعالی برای او جمیع گناهان او را
نوزدهم الاصل عن ابن فضال عن الرضا علیه السلام قال سمعته یقول ما وقف احد فی تلک الجبال الا استجیب له فاما المؤمنون فیستجاب لهم
فی آخرتهم واما الکفار فیستجاب لهم فی دنیاهم شرح مشار الیه تلک الجبال عرفات است و آنچه در عرفات است چنانچه می آید در
حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که باب الوقوف بعرفة وحد الموقف است که واذا وقفت بعرفات فادن من الهضبات و الهضاب
هی الجبال پس وقوف در آن جبال شامل وقوف نزد آن جبال نیز هست یعنی روایت است از ابن فضال از امام رضا علیه السلام
گفت شنیدم از او میگفت که وقوف نکرده هیچکس در آن کوهها مگر آنکه مستجاب شد برای او دعای او پس اما مومنان پس مستجاب میشود برای

ایشان وراق فرت ایشان چنانچه مستجاب میشود در دنیای ایشان واما کفران بعضی مع اکر دارند چنانچه بیان کرده شد در حدیث دوم این باب
لیس مستجاب میشود برای ایشان در دنیای ایشان ولیس مخفی نماند که این اشارت ثابت بود و فقره که مذکور میشود در شرح حدیث و جمله
این باب **بیستم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اخذ الناس منازلهم بمنی نادی مناد ایا منی قد جاء اهلك فاتسعی فجاجك
وارتحلی فتاملی و ینادی مناد لو تدرون بمن حللتم لایقنتم بالخلف بعد المغفرة **شرح** اتسعی بتشدید تا دو نقطه در بالا و مفتوحه
کرده و لش منقلب از واو است و کسر سین بی نقطه و عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین یعنی از موضع باب افتعال است و از اینجا
برای انوار ازش است مانند و جا چنانچه کسی را کوید او خوش باش یعنی اینکه خوش حال تو شده و جا مانند شد در محفوظ اجله
وما است که بیان شد حدیث در شرح اول این باب فجاج بضم فا و تخفیف جیم و الف و جیم منوده است یعنی راه در میان کوهستان و کسر
فارج جمع فج است بفتح فا و تشدید جیم یعنی راهها در میان کوهستان و اول اینجا مناسبتر است اتسع راه کذین است از کثرت
رسنده و روند و ران راه فردی بتشدید تا دو نقطه در بالا و مفتوحه و کسر را بی نقطه و عین بی نقطه یعنی از موضع باب
افتعال است الارتحال برشدن حرمی بود مانند ان المناسب بفتح میم و تخفیف نا دو نقطه و الف و تخفیف یاء دو نقطه محل بار کنند و مراد
اینجا خیمه گاه است که منزل مجمع است و چون ازان جا بیرون روند باز کشت ایشان با نجاست و برشدن خیمه گاه کنایت از کثرت اهل
ان خیمه **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون فرا گرفتند مردمان خیمه گاه های خود را در منی ندا کرده شود کننده از جانب الله تعالی
بزبان حال که ای منی بتحقیق آمدند اهل تو پس فراخ باش در راه تو و برپا باش در خیمه گاه تو و ندا میکند ندا کننده از جانب الله تعالی
بزبان حال که اگر میدانستید بکسی که فرود آمدید هر اینه یقین میکردید بعوض آنچه خرج کردید بعد از آنکه بخشیده شد کناهان شما **بیست و یکم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین قال حجوا الی الله عز و جل **شرح** روایت از امام محمد باقر
علیه السلام گفت از سوره الذاریات که پس بگریزید از کناهان خود بسوی الله تعالی بدرستیکه من شما را از او ترساننده ظاهرم گفت در
تفسیر آن که حج کنید بسوی الله عز و جل مقصود آنست که حج فرار بسوی الله تعالی است از کناهان و باعث امرزش همه کناهان است
بیست و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اخذ الناس منازلهم بمنی نادی مناد لو تعلمون بفنا من حللتم لایقنتم بالخلف
بعد المغفرة **شرح** معنی این گذشت در حدیث بیستم این باب **بیست و سوم اصل** عن سعید السمان قال کنت احج فی کل سنة فلما کان فی سنة
شدیدة اصاب الناس فیها جهد فقال لی اصحابی لو نظرت الی ما ترید ان تحج العام به فتصدقت به کان افضل قال فقلت لهم و ترون
ذلک قالوا نعم فتصدقت تلک السنة بما اردت ان احج به واقمت قال فرایت رؤیا لیلة عرفة و قلت والله لا اعود ولا ادع الحج قال فلما
کان من قابل حججت فلما اتیت منی رایت ابا عبد الله علیه السلام و عنده الناس مجتمعون فاتیته فقلت اخبرنی عن الرجل فقصصت علیه
قصتی و قلت ایهما افضل الحج او الصدقة فقال ما احسن الصدقة ثلث مرات **شرح** سعید سمان بفتح سین بی نقطه و تشدید میم از
اهل کوفه است جهد بفتح جیم و سکون ها و دال است رنج ما احسن الصدقة صیغه معلوم باب افعال برای تعجب است الصدقة منصوب است **یعنی** روایت است از
از سعید روغن فروش گفت که بودم که هر سال حج میکردم در هر سالی پس چون شد آن حج در سالی سخت برخوردم مردم و ماندم و دران سال شکستگی
از کرانی و قحطسالی گفتند یاران من که اگر نظر میکردی بسوی آن مبلغی که اراده میکنی که حج کنی امسال بان مبلغ پس تصدق کنی بان
مبلغ بهتر باشد گفت سعید گفتم پس گفتم ایشان را که آیا می بینید آن فاضلتر بود گفتند که آری پس تصدق کردم دران سال بانچه
اراده میکردم که حج کنم بان و ماندم و ذکر کرد که گفت پس دیدم خوابی در شب عرفه که پشیمان شدم ازین عمل و با خود گفتم که بخدا قسم که دیگر بر
نمیکردم بسوی این عمل و وا نمیگذارم حج را سعید گفت که پس چون شد سال آینده حج کردم پس چون آمدم بمنی دیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را بر حالی که نزد او مردمان فراهم آمده بودند پس آمدم نزد او پس گفتم که خبر ده مرا از مردی و حکایت کردم برای او حکایت
خود را سر تا پا گفتم که آیا کدام از حج و الصدقه بهتر است آیا حج بهتر است یا تصدق در سال قحط پس امام گفت که چه نیکو است صدقه و سه بار
ابتدا گفت **اصل** قال قلت اجل فایهما افضل قال ما یمنع احدکم من ان یحج و یتصدق قال قلت ما یبلغ مالی ذلک ولا یتسع قال اذا
اراد ان ینفق عشرة دراهم فی شیء من سبب الحج انفق خمسة و تصدق بخمسة او قصر فی شیء من نفقته فی الحج و یجعل ما یحبس فی الصدقة فان

فذلك اجر افاق قلت هذا لو فعلناه استقام **شرح** اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام حرف تصدیق است لا یمنع بفتح یا دو نقطه
در بالا شده و کسر سین بی نقطه صیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بمال است یا راجع با حد است
سعید گفت که گفتم آری که صدقه بسیار خوبست پس کدام آن دو فاضلتر است امام گفت که چه چیز منع میکند یکی از شما را از اینکه حج کند و تصدق
نیز کند سعید گفت که گفتم که بس نیست مال او بان دو و وسعت ندارد امام گفت که چون اراده کند که خرج کند ده درهم را در چیزی از اسباب حج
که بسیار ضرور باشد خرج کند پنج درهم را و دران سبب و تصدق کند پنج درهم باز است که ظاهر ادا در چیزی از خرج خود بسیار ضرور نباشد
در حج وا دارند آنچه را که نگاه میدارد در صدقه چه بدرستیکه برای ازو است و دران جمع میان حج و تصدق تواند عظیم سعید گفت گفتم که این را
گفتی اگر کنیم این را درست میشود جمع میان حج و تصدق **اصل** قال ثم قال وان الله عز و جل لیجد لیجعل نفقتها ثلث مرات ان العبد لیخرج من بیته فیطیف
فیها حتی اذا اتی المسجد الحرام و طاف طواف الفریضة ثم عدل الی مقام ابراهیم فصلی رکعتین فیاتیه ملک فیقوم عن یساره فاذا انصرف
ضرب بیده علی کتفه فیقول یا هذا اما ما مضی فقد غفر لک و اما ما تستقبل فجد **شرح** فقالها ثلث مرات کلام راوی است که در میان اقوال
کلام امام در آمده برای بیان اسقاط یعنی فیسلکه بکسر قاف و فتح سین بی نقطه مع شمت مفعول دوم لیطیف است و اشارت بانکه در بعضی
داده میشود و مذکور شده در حدیث یازدهم این باب ظاهر است که و طاف باید و واو از قلم کاتب افتاده باشد پس جزای شرطیه فیاتیه باشد
عن الیمین است یعنی جانب منصرف است محلا بالظرفیت تستقبل بصیغه غایب مجهول یا مخاطب معلوم باب استفعال است جد بضم جیم و تشدید
دال بی نقطه مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر است الجد بالفتح جهد بر یدان و مراد اینجا بر یدان جهد از گناهان است **یعنی** سعید گفت که
بعد ازان امام گفت که و کمال است برای آنکه که تصدق کند و حج نیز رود مثل حال گفت ای کلام را سه بار بدرستیکه بنده هر اینه بیرون
میرود از خانه خود بسوی کعبه پس داده میشود قسمتی از ثواب آنکه چون آمد مسجد حرام و طواف کرد طواف فریضه بعد ازان کرد بسوی مقام
ابراهیم پس گزارد دو رکعت را پس می آید نزد او فرشته پس می ایستد در جانب دست چپ او پس چون سلام الفراق داد و روی بجانب
راست کند میزند آن فرشته دست خود را بر شانه او پس میگوید که ای مرد اما گذشت از گناهان پس بتحقیق بخشیده شد بر او و شما اینکه
وا ما آنچه روا آورده بان میشود از گناهان پس قطع کن فرو دار ازان **بیست و چهارم اصل** عن ابی ایوب عن ابی حمزة الثمالی قال
قال رجل لعلی بن الحسین علیه السلام ترکت الجهاد و خشونته و لزمت الحج و لینه قال وکان متکئا فجلس و قال و یحک اما بلغک ما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع انه لما وقف بعرفة وهمت الشمس ان تغیب قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا بلال قل للناس فلینصتوا
فلما انصتوا قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان ربکم تطول علیکم فی هذا الیوم فغفر لمحسنکم و شفع محسنکم فی مسیئکم فافیضوا مغفورا لکم **شرح**
ثمالی بضم ثا سه نقطه و تخفیف میم منسوب است بثماله که پدر قبیله است و یحک بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه منصوب
مضاف بضمیر مخاطب است و آن مصدر است یعنی تعجب و اصل ان بتقدیر حرف ندا است و مراد رحمت که حال تو جای تعجب است پس در مقام
مدح و ذم هر دو میباشد و بعضی میگویند که مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر الزم و یحک یعنی اینکه تعجب میکنم نفسی که منسوب است و بعضی
میگویند که مفعول به فعل محذوف است بتقدیر الزم و یحک یعنی اینکه لازم باش تعجب منسوب بر ترا **یعنی** روایت است از ابو ایوب از ابو حمزه
ثمالی ابو حمزه گفت که گفت مردی امام زین العابدین علیه السلام را که ترک کردی جهاد با مشرکان و درشتی او را و پیوسته شدی بحج و نرمی
آن ابو حمزه گفت که و امام بود تکیه کرده پس راست نشست و گفت ای عجب تو آیا نرسید ترا آنچه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
در حجة الوداع بیان این آنکه بدرستیکه او چون ایستاد بعرفه و نزدیک شد که آفتاب غروب کند گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که ای بلال بگو مردمان را پس باید که ساکت شوند پس چون ساکت شدند گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه صاحب کمال اختیار
شما انعام کرد بر شما در امروز پس بخشید ایشان را برای نیکوکار شما و قبول شفاعت نیکوکار شما کرد در بدکار شما پس برگردید از عرفه بر حالی
که بخشیده شده باشید برای شما **اصل** قال و زاد غیر الثمالی انه قال لاهل التبعات فان الله عدل یاخذ للضعیف من القوی فلما کانت
لیلة جمع لم یزل یناجی ربه و یسأله لاهل التبعات فلما وقف بجمع قال لبلال قل للناس فلینصتوا فلما انصتوا قال ان ربکم تطول علیکم
فی هذا الیوم فغفر لمحسنکم و شفع محسنکم فی مسیئکم فافیضوا مغفورا لکم و ضمن لاهل التبعات من عنده الرضا **شرح** جمع قال در اول راجع بابو

الوجوب است و در دوم راجع بامام زین العابدین یا برسول الله علیهما السلام است و حاصل بهره و برکت است و مغفرت و ثبت کرده در روایت ثمالی که

مفردات تا آخر ثبت اول منصوب است البتات بفتح تاء و نقطه در بالا و کسر باء یک نقطه و عین بی نقطه جمع بتیت بفتح تاء و کسر باء و در

[illegible]

یعنی [illegible]

[illegible]

کرای نجب ادور که ام بنده آزاد کردن طواسفی بجانه گویدست و سعه جبان منفاد مرو کشت و وقوف بوده همت بر تراشیده ان نرست در
جا دهت اگری ابعد چنانچه او گفت هر آینه معطل میکردند مردمان حج را و اگر میکردند آن تعطیل را با بنجه ارسالی میشد که هلاک حج نبود
که بعد اینکه سزاوار شود برای امام اینکه جبر کنند ایشان را بر حج اگر خواهند و اگر نخواهند چه بر رفتن این خانه کعبه چرا این حیث که
شده برای حج بخلاف قبه چه آن برای آزاد کردن قرار نیافته **سی و یکم اصل** عن عمر بن یزید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول حجة افضل من سبعین رقبة فقلت ما یعدل الحج شیء قال ما یعدله شیء ولدرهم واحد فی الحج افضل من الفی الف فیما سواه من سبیل الله ثم
قال خرجت علی نیف وسبعین بعیرا وبضع عشرة دابة ولقد اشتریت سودا اکثر بها العدد ولقد اذانی اکل الخل والزیت حتی ان حمیدة امرت
بدجاجة فشویت فرجعت الی نفسی **شرح** النیف بفتح نون و تشدید یاء و ثا تخفیف در یا بیین مکسوره و فاکر عدد بلفظ زیاده بر عقد مثل بیخ
در بیست و پنج و چون کسر با عشره جمع شود غالب است که جای نیف بضع بفتح و کسر باء یکنقطه و سکون ضاد با نقطه و عین بی نقطه میگویند در ایم
مستعمل میشود و در بارکش کو غیر شتر باشد کاهی در خصوص اسب مستعمل میشود السود بضم سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع اسود غلامان
سیاه **یعنی** روایت از عمر بن یزید گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که یک حج فاضلتر است از هفتاد بنده که آزاد کنند پس
گفتم که آیا برابری میکند حج را چیزی گفت که برابری نمیکند آن را چیزی و هر آینه یک درهم که خرج شود در حج فاضلتر است از دو هزار هزار درهم
که خرج شود در غیر آن از راه الله تعالی بعد از آن امام گفت که از مدینه بیرون آمدم برای حج بر هفتاد و شتر و کسری و ده و ستور و کسری که بار بی
اینکه جمعی بسیار برای حج بردم و هر آینه بتحقیق خریدم غلام سیاه چند را از برای زیاد میکردم با ایشان عدد اهل حج را و هر آینه بتحقیق آزار کرد مرا خوردن
سرکه و روغن زیتون تا اینکه حمیده مادر امام موسی کاظم علیه السلام امر کرد خدمتکار را بر آوردن مرغ خانگی پس بریان کرده شد برای من پس برگردیدم
بسوی خودم یا بسوی که حلال صرف داشتم چون از آن خوردم بحال خود آمدم **سی و دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام حج حجة فهو بیت جلو
ذهبا یتصدق به حتی یفنی **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که یک حج بهتر است از یک خانه پر طلا که تصدق کرده شود در راه الله تا آنکه آخر شود
سی و سیوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الا ورب هذه البنیة لا یحالف مدمن الحج بهذا البیت حمی ولا فقر ابدا **شرح** لا و قسم مقام جمله
است و برای ابطال خیال اهل باطل است مثلا لا و رب القسم بهذا البلد و او برای قسم است البنیة بکسر و ضم با یکنقطه و سکون نون و یا ء
دو نقطه در زیر بینی بنا کرده شده و بفتح با و کسر نون و تشدید یا اسم کعبه است و باب قدما بسیار است از شرح حدیث شانزدهم این باب **سی و چهارم اصل**
عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد واحمد بن محمد جمیعا عن احمد بن محمد جمیعا عن احمد بن ابی نصر عن محمد بن عبید الله قال قلت للرضا علیه السلام
جعلت فداک ان ابی حدثنی عن ابائک انه قیل لبعضهم ان فی بلادنا موضع رباط یقال له قزوین وعدوا یقال له الدیلم فهل من جهاد
او هل من رباط فقال علیکم بهذا البیت فحجوه ثم قال فاعاد علیه الحدیث ثلاث مرات کل ذلک یقول علیکم بهذا البیت فحجوه **شرح**
این مضمون می آید در کتاب الجهاد در حدیث دوم باب ششم که باب الجهاد الواجب مع من یکون است و اختلاف در سند و متن دارد
و از الجمله اینکه عدوا یقال لهم بجای عدو یقال له است الرباط بکسر را بی نقطه و باء یکنقطه و الف و طاء بی نقطه بستن اسب در سر حد برای
مهیا بودن برای جهاد الدیلم بفتح دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح لام و تخفیف میم است قبیله ثم قال راجع بابی است یا
راجع به بعضهم است و بنا بر اول فاء در فاعاد تعقیبیه است و بنا بر دوم بیانیه است محمد اعاد راجع به سائل است و آن فاعل محذوف در
قیل است که منسوب به تعظیم است **یعنی** روایت کردند چند کس از یاران ما از سهل بن زیاد و احمد بن محمد هر دو و از احمد بن محمد بن
ابی نصر از محمد بن عبید الله گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که قربانت شوم بدرستی که پدرم حکایت کرد مرا از پدران تو اینکه گفته شد
بعضی ایشان را بدرستی که در شهرهای ما موضع سرحد کافرستان که گفته میشود آن را قزوین و دشمنی است که گفته میشود آن را دیلم پس آیا هیچ جهادی
هست در این زمان یا آیا هیچ بستن اسبی در سرحد است در این زمان مراد این است که آیا جهاد با مشرکان در این زمان و در سرحد بودن
برای جهاد مشرکان ثواب جهاد و رباط دارد یا نه پس آن بعض پدران تو گفت که بر شما باشد اما مهیا بودن این خانه کعبه پس حج
آن کنید مراد این است که در این زمان حج کار جهاد میکند چنانچه گذشت در حدیث هفتم این باب بعد از آن پدرم گفت که پس سائل اعاده
کرد بر او آن حکایت را و سوال را و مکرر کرد سه بار و هر بار آن جواب میگفت که بر شما باد این خانه کعبه پس آهنگ کنید آن را

قال فی الثالثة اما یرضی احدکم ان یکون قد بیته ینفق علی عیاله ینتظر اذا ما خان اذن که کان کمن شهد مع رسول الله صلی الله علیه
واله بدرا واذا لم یدرکه کان کمن کان مع قائمنا فی فسطاطه هکذا و هکذا وجمع بین سبابتیه فقال ابو الحسن علیه السلام هو حقا کما ذکر
شرح اما یرضی استفهام انکاری است خبر صدق راجع بابی است و ضمیر هو راجع بواقع در نفس الامر است **یعنی** بعد از آن آن بعضی
پدران تو گفت در مرتبه جواب سیوم برای بیان اینکه اگر حج میسر نباشد شما را نیز جهاد و رباط میکنید که آیا راضی نمیشود یکی از شما
شیعه امامیه باینکه باشد در خانه خود نفقه کند بر عیال خود انتظار کشد ظهور دولت ما را پس اگر در یابد او را باشد مانند کسی که
حاضر شده باشد با رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و اگر در نیابد آن را باشد مانند کسی که باشد با قائم ما در خیمه او چنین
و چنین و آن بعض پدران تو جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود برای بیان اینکه او مانند کسی است که متصل بقائم علیه السلام
نشسته باشد در خیمه او پس گفت امام رضا علیه السلام که راست گفت پدر تو و واقع بر آن نحو است که پدر تو مذکور کرد **سی و پنجم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحج والعمرة سوقان من اسواق الآخرة والعامل بهما فی جوار الله ان ادرک ما امل
غفر الله له وان قصر به اجله وقع اجره علی الله **شرح** بادر به برای تعدیه است وقع اجره علی الله اشارت است بآیت سوره نساء
ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که حج و عمره دو بازار است از بازارهای آخرت و تجارت کننده در آنها در پناه الله تعالی است اگر در یافت آنچه آرزو
میداشت که حج یا عمره است آمرزید الله تعالی برای او و اگر کوتاه کرد او را اجل او و بپایان نرسید و واقع شد مزد او بر الله تعالی
سی و ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الحج تنزیله و عمرته تسعد یو من عیلة الفقر و میتة السوء **شرح** حج بکسر حاء بی نقطه و
فتح جیم اول جمع حجه بکسر حاء است تنزی بفتح تاء دو نقطه در بالا و منقلب از واو و سکون تا و ضم را و فتح دال بی نقطه و الف
مقصوره برای تانیث است صفت حج است و ماخوذ است از وتر بمعنی یگانه و مراد اینست که پی در پی باشد و فاصله میان حج و حج
دیگر یکسال باشد تقریبا عمر بضم عین بی نقطه و فتح میم مفتوحه و را بی نقطه جمع عمره است تسعد بفتح تا و نقطه در بالا و سکون سین
بی نقطه و عین بی نقطه و دال و الف مقصوره برای تانیث است صفت عمره است و ماخوذ است از تسعه و مراد اینست که فاصله میان دو
عمره نه روز باشد تقریبا یا باینطور که روز احرام عمره دوم یازدهم روز احرام عمره اول باشد پس در میان ده روز یک عمره باشد چنانچه
می آید در حدیث سیوم باب العمرة المبتولة که باب دوازده و ششم است که لکل عشرة ایام عمرة العیلة بفتح عین بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب یضرب بمعنی احتیاج بودن و بکسر عین اسم مصدر است و آن بر دو قسم است اول آنچه از روی فقر و
نیازمندی است مثل گدائی و کرایه روی ضرورت دوم آنچه از روی غنا و ثروت است مثل تجارت با اموال و اضافه بفقر
برای احتراز از قسم دوم است میتة بکسر میم مصدر برای نوع است السوء بفتح و ضم سین بی نقطه و سکون واو و همزه رسوائی بنحو
زشتی که باعث نفرت مردمان شود **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که حجها که فاصله یکسال باشد تقریبا و عمرها که
فاصله نه روز باشد تقریبا بر طرف میکند طلبکاری بنیاز مندی را و مردن رسوائی را **سی و هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اتی النبی صلی الله علیه و آله رجلان رجل من الانصار و رجل من ثقیف فقال الثقفی یا رسول الله حاجتی فقال
سبقک اخوک الانصاری فقال یا رسول الله انی علی ظهر سفر وانی عجلان فقال الانصاری انی قد اذنت له فقال ان شئت
سالتنی وان شئت نباتک فقال نبئنی یا رسول الله فقال جئت تسئلنی عن الصلوة وعن الوضوء وعن السجود فقال الرجل
ای والذی بعثک بالحق فقال اسبغ الوضوء واملا یدیک من رکبتیک وعفر جبینک فی التراب وصل صلوة مودع **شرح**
حاجتی معمول فعل محذوف است بتقدیر اقض حاجتی و مانند آن علی ظهر سفر کنایت از اینکه سفری ضروری در پیش دارم چنانچه کسی که
آن سوار بر پشت مرکب کرده و میرود باختیار من و من بفتح و ضم واو و همزه ای است که در انصاری مخصوص بجا میرود و مبهم واو است
است اسبغ بسین بی نقطه و با یکنقطه و غین با نقطه امر باب افعال است عفر بعین بی نقطه و فاء و را بی نقطه امر باب تفعیل
التعفیر چیزی را برروی زمین گذاشتن بخاک مراد اینجا اعم است خواه جانب پیشانی او بر زمین باشد و خواه نه بقرینه ذکر فی التراب

جنبک بفتح جیم و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آمدند
نزد نبی صلی الله علیه و آله دو مرد اول مردی از انصار و دوم مردی از ثقیف پس گفت آن ثقفی که یا رسول الله روا کن حاجت مرا
پس رسول الله گفت که پیش گرفت ترا برادر تو در دین که انصاری است پس ثقفی گفت که ای رسول الله بدرستیکه من برپشت سفرم و
بدرستیکه من شتابانم پس گفت آن انصاری که بدرستیکه من بتحقیق دستوری دادم برای او پس رسول الله گفت ثقفی را که اگر خواهی سوال
کنی مرا و اگر خواهی خبر دهم ترا که حاجت تو چیست پس ثقفی گفت که خبر ده مرا ای رسول الله پس رسول الله گفت که آمدی که سوال کنی مرا
از نماز و از آب دهن و از جای سجده که افضل آنها کدام است پس ثقفی گفت که آری قسم بآنکه فرستاد ترا بحق پس رسول الله گفت
که فراخ کن آب دهن را و پر کن دو دست خود را از دو زانوی خود و بگذار پیشانی خود را در خاک و نماز گذار چون نماز کسی که وداع
کننده نماز باشد یعنی کسی که داند که بعد از این نماز بجا نیاورد و دیگر نماز میسر نخواهد شد مراد از اول خشوع و خضوع است **اصل**
و قال الانصاری یا رسول الله حاجتی فقال ان شئت سالتنی و ان شئت نبأتک فقال یا رسول الله نبئنی قال جئت تسالنی عن الحج و عن
الطواف بالبیت و السعی بین الصفا و المروة و رمی الجمار و حلق الراس و یوم عرفة فقال الرجل ای و الذی بعثک بالحق **شرح** و گفت انصاری
که ای رسول الله روا کن حاجت مرا پس رسول الله گفت که اگر خواهی سوال کنی مرا و اگر خواهی خبر دهم ترا پس گفت که ای رسول الله خبر ده مرا
گفت که آمدی که سوال کنی مرا از ثواب حج خانه کعبه و از ثواب طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه و رمی جمار و تراشیدن سر و وقوف
روز عرفه پس گفت آن مرد انصاری که آری قسم بآنکه فرستاد ترا براستی **اصل** قال لا ترفع ناقتک خفا الا کتب الله لک حسنة و لا تضع خفا الا حط
عنک بها سیئة و طواف بالبیت و سعی بین الصفا و المروة تنفتل کما ولدتک امک من الذنوب و رمی الجمار ذخر یوم القیمة و حلق الراس
لک بکل شعرة نور یوم القیمة و یوم عرفة یوم یباهی الله عز و جل به الملائکة فلو حضرت ذلک الیوم برمل عالج و قطر السماء و ایام العالم
ذنوبا فانه تبت ذلک الیوم **شرح** تنفتل بتاء و تاء دو نقطه در بالا فعل مضارع مخاطب باب انفعال خبر مبتداست و علیه محذوف
است بتقدیر تنفتل بها من الذنوب و ظرف ذلک متعلق است به تنفتل لک بکل شعرة بتقدیر لک بحذاء کل شعرة است عالج بعین بی نقطه
و کسر لام و جیم ریگستانیست وسیع که ریگ آن ضرب المثل است در کثرت ایام العالم عبارتست از پنجاه هزار سالی که عمر دنیاست بنا بر آنچه
گذشت در شرح حدیث چهارم باب پنجم که باب حج الانبیاء علیهم السلم است یا عبارتست از آنچه گذشته تا حال الذنوب بفتح ذال
بالنقطه و ضم نون و سکون واو و باء یکنقطه دلو بزرگ پر از آب است و اینجا حصه از عذاب است مثل آیت سورة الذاریات فان للذین
ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم و المراد اینجا ذنب گناهان و بر هر تقدیر ذنوبا تمیز عددیست که مقدر است زیرا که مراد برمل عالج عدد رمل
عالج است تبت بتاء یکنقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا فعل مضارع غایب مجهول و باب نصر و ضرب و افتعال است البت و الابتات بریدن
ذلک الیوم منصوبست بظرفیت **یعنی** گفت که در وقتی که ناقه تو قدمی بر میدارد و ناقه تو شتری باشد از آنکه نوشته شود برای تو حسنه
و نمیگذارد پا را مگر آنکه فرو گذاشته شود از تو بآن سیئه و طواف بیت از گرد کعبه و سعی میان صفا و مروه پیچیده میشوی بآنها چنانچه
زاییده ترا مادرت از گناهان و انداختن سنگ ریزه ها ذخیره روز قیامت است و تراشیدن سر برای تست در آن بعدد هر موی
نوری در روز قیامت و روز عرفه روزیست که مباهات میکند الله عز و جل بآن فرشتها را که گفتند که آدم و ذریت او را چرا خلق
میکنی چنانچه گذشت در حدیث اول باب سوم پس اگر حاضر شده باشی در امروز با عدد ریگ عالج و قطرهای باران و ایام این جهان
باعتبار حصه عذاب پس نمی رسد ترا آن عذاب و گناه های آن بسیاری بریده میشود در آن روز **سی و هشتم اصل** و فی حدیث آخر ان
لکل خطوة یخطوها الیه تکتب له حسنة و تمحی عنه سیئة و ترفع له بها درجة **شرح** در دوم تکرار است در اول است چنانچه بیان کرد در یعنی لکل
خطوة است و عدم منافات میان این و سابق در میان آنچه گذشت در حدیث ... این باب بیان میشود در شرح آن **یعنی**
و در حدیثی دیگر آمده است که برای هر گامی که بر میدارد بسوی کعبه نوشته میشود برای او حسنه و محو کرده میشود از او سیئه و بلند
کرده میشود برای او بسبب آن گام درجه و رتبت **سی و نهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلم ما یقف احد علی تلک الجبال بر و لا فاجر الا
استجاب الله له فاما البر فیستجاب له فی آخرته و دنیاه و اما الفاجر فیستجاب له فی دنیاه **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث نوزدهم

الی ابار

این باب **چهلم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحاج ثلثة فافضلهم نصیبا رجل غفر له ذنبه ما تقدم منه و ما تاخر و وقاه الله عذاب
القبر و اما الذی یلیه فرجل غفر له ذنبه ما تقدم منه و یستانف العمل فیما بقی من عمره و اما الذی یلیه فرجل حفظ فی اهله و ماله
شرح ما تقدم منه و ما تاخر اشارتست بتفسیر آیت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و حاصل آیت
که چون فتح مکه که باعث حج گزاردن مومنانست که افضل حج گزارانند باعتبار نصیب ثواب الله تعالی ایشانرا خطاب کرده در این
آیت خواه در ضمن خطاب رسول الله باشد و خواه بالاصالة باشد چنانچه در خطاب عام می باشد مخفی نماند که محتمل است که اشارت
باین قسم شده باشد در سوره بقره که فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و ما له فی الآخرة من خلاق بنا بر اینکه مراد
بقول وصف حال خود باشد بزبان حال پس این اشارت بقسم سوم باشد و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار اشارت بقسم اول باشد چنانچه می آید در حدیث اول باب سی و یکم که باب الوقوف علی الصفا و
الدعاء است که امام جعفر صادق علیه السلم تعلیم ادخال آن در دعای بالای صفا کرده و فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تاخر
فلا اثم علیه لمن اتقی اشارت بقسم دوم باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب سی ... مذکور میشود در حدیث دهم
النفر من منی الاول و الآخر که باب سی و دوم و هشتم است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که حج گزار سه قسم است بیان
این آنکه فاضل تر ایشان باعتبار نصیب ثواب مردیست که آمرزیده شد برای او گناه او خواه آنچه مقدم بر حج شده باشد از
جمله گناه و خواه آنچه موخر شده باشد و نگاه میدارد او را الله تعالی از عذاب قبر مراد آنست که توفیق الهی شامل حال او
میشود که گناه موجب عذاب آخرت یا موجب عذاب قبر از او صادر نشود بعد از حج اصلا یا اگر شود مقرون بتوبه باشد و اما
آنکه در پهلوی قسم اول است پس مردیست که آمرزیده شد برای او گناه او آنچه مقدم بر حج شده باشد از جمله گناه و از سر میگیرد
عمل را در آنچه باقی مانده است از عمر او و اما آنکه در پهلوی قسم دوم است پس مردیست که محفوظ شده در اهلش و مالش مراد آنست
که در آخرت نصیبی ندارد و چون منقصت چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب **چهل و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلم قال ما من سفر ابلغ فی لحم و لا دم و لا جلد و لا شعر من سفر مکة و ما احد یبلغه حتی تناله المشقة **شرح** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که نیست هیچ سفری رساننده تر یعنی اثر کننده تر در گوشت و نه در خون و نه پوست و نه در مو از سفر مکه و نیست
هیچ کسی که رسد بآن سفر مگر آنکه در می یابد او را مشقت عظیم **چهل و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الحاج علی ثلثة اصناف
صنف یعتق من النار و صنف یخرج من ذنوبه کهیئة یوم ولدته امه و صنف یحفظ فی اهله و ماله و هو ادنی ما یرجع به الحاج **شرح**
مضمون این گذشت در حدیث ششم و حدیث چهلم این باب **چهل و سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اخذ الناس مواطنهم
بمنی نادی مناد من قبل الله عز و جل ان اردتم ان ارضی فقد رضیت **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون
فرا گیرند این مردمان که حاجیانند منازل خود را در منی ندا میکند ندا کننده از جانب الله عز و جل بزبان حال که اگر اراده کردید اینرا
که من راضی شوم پس بتحقیق راضی شدم از شما **چهل و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اخذ الناس منازلهم بمنی
نادی مناد لو تعلمون بفناء من حللتم لایقنتم بالخلف بعد المغفرة **شرح** مضمون این گذشت در حدیث بیستم این باب **چهل و پنجم**
اصل عن عمر بن حفص عن سعید بن یسار قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم عشیة من العشیات و نحن بمنی و هو یحثنی علی الحج و یرغبنی
فیه یا سعید ایما عبد رزقه الله رزقا من رزقه فاخذ ذلک الرزق فانفقه علی نفسه و علی عیاله ثم اخرجهم قد ضحاهم بالشمس حتی
یقدم بهم عشیة عرفة الی الموقف فیقیل الم تر فرجا تکون هناک فیها خلل و لیس فیها احد فقلت بلی جعلت فداک فقال یجیء بهم قد
ضحاهم حتی یشعب بهم تلک الفرج فیقول الله تبارک و تعالی لا شریک له عبدی رزقته من رزقی فاخذ ذلک الرزق فانفقه فضحی
به نفسه و عیاله ثم جاء بهم حتی شعب بهم هذه الفرجة التماس مغفرتی اغفر له ذنبه و اکفیه ما اهمه و ارزقه قال سعید مع اشیاء قالها نحوا
من عشرة **شرح** العشیة بفتح عین بی نقطه و کسر شین بالنقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین آخر روز مثل آنچه بعد از وقت نماز
عصر است تا مغرب ضحی بضاد بانقطه و تشدید حاء بی نقطه فعل مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ای در ایشانرا بفتح همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین

کلمه شر دالست و منقولست و ما اهم عاملها علی شرایط التفسیر است و مضاف است باکه نکره است بمعنی شی عبد مجرور بدل یا عطف بیان
ما رزقست رزق برای تغییر عامل ایجابست رزقنا مفعول به رزق است و تنوین برای تحقیر است پس رزقنا من رزقه اشارت بکمی
رزق برای آن بنده است و ضمیر راجع بالله تعالی است فحاهم بضاد با نقطه و تشدید حا بی نقطه والف بلفظ ماضی غایب معلوم
باب تفعیل است التفحیه واداشتن چیزی در برابر آفتاب چنانچه تغییر رنگ آن شود و مراد اینجا تغییر رنگ است لیقدم بقاف و دال
بی نقطه بلفظ مضارع غایب معلوم باب علم است یا در بهم برای مصاحبت یا برای تعدیه است لیقبل بقاف و با بی نقطه بلفظ مضارع
غایب معلوم باب افعال منصوب است فرجا بفتح فا و فتح را بی نقطه و جیم جمع فرجه بضم فا و سکون را و اینست مجنی و السلام کرجای است از
چیزی مشار الیه بنالک عرفیست لخلل بفتح خا با نقطه و فتح لام رخنه مثل ناهمواری که در زمین سنگلاخ می باشد و مراد در حدیث
چهارم باب الوقوف بعرفه وحد الموقف که باب چهل و ششم است نجم است که ان الله عز و جل یحب الالسنه علی الخلال لیشعب لیشعب
بالنقطه و عین بی نقطه و با بی نقطه بلفظ مضارع غایب معلوم باب منع است الشعب بفتح شین و سکون عین پراکنده ساختن یا در
بهم برای تعدیه است تلک الفرج منصوب بر ظرفیت است و این اشارتست باینکه چون زمین سنگلاخ و ناهموار باشد ساکنان آنجا
بلجاج ممتنع نشد غالبا فیقول خزاوا ایجابست و مرفوع است قال سعید کلام عمر است یعنی روایتست از عمر بن حفص از سعید
بن یسار بفتح یا و نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام او هر روز با هر حالی که ما در منی
بودیم واو تحریص میکرد مرا بحج و ترغیب میکرد مراد در آن که ای سعید آنست بنده روزی کرد او را الله تعالی روزی از جمله روزی
الله تعالی پس گرفت آن بنده روزی الیسی خرج کرد آن روزی را بر خود تنگی و بر عیالش بعد از آن بیرون برد اینها را بحقیق تغییر
رنگ ایشان کرد بآفتاب تا آنکه آورد اینها را اورا روز عرفه بسوی موقف عرفاتست پس رد آورد جا ایشان را بود که آهای
بمعنی اینکه دعا و تضرع در درگاه الهی کنند را بایستد بدی و استطهای را که در با شد در عرفه که در آنجا خرجهاییست لیکن در آنجا بجمک
و ازاهل جنه یا پس گفتم که بنا دیدم قربانت شوم پس گفت که هر آید با عیال خود و بتحقیق بر حالی که برافتاب داشته باشد اینها را تا آنکه رای آنکه
کند اینها را در آن و استطها پس میگوید الله تبارک و تعالی لا شریک له که بنده من روزی دادم او را از روزی من پس گرفت آن
روزی را الیسی خرج کرد او را پس برافتاب داشت با آن خود تنگی را و عیالش را بعد از آن آورد اینها را تا آنکه پراکنده کرد اینها را
در این و استطها برای طلب آمرزش من می آمرزم گناه او را و کفایت میکنم او را آنچه مهم اوست و روزی میدهم او را گفت سعید که امام
این سه چیز را گفت با جزای دیگر که گفت اینها را که چهار ده جزو سوای این سه چیز یا با این که چیز چهل و ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من مات بین طریق مکه ذاهبا او جائیا امن من الفزع الاکبر یوم القیمه شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که هر که مرد در راه مکه بر حالی که رونده باشد یا آینده باشد ایمن شد از اضطراب بزرگتر که در وقت دیوان
الله تعالی میان خلایق است در روز قیامت چهل و هفتم اصل عن سلمه بن محرز قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ جاء
رجل یقال له ابو الورد فقال لابی عبد الله علیه السلام رحمک الله انک لو کنت ارحت بدنک من المحمل فقال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا الورد
انی احب ان اشهد المنافع التی قال الله عز و جل لیشهدوا منافع لهم انه لا یشهدها احد الا نفعه الله اما انتم فترجعون مغفورا
لکم و اما غیرکم فیحفظون فی اهالیهم و اموالهم شرح سلمه بفتح سین بی نقطه و تخفیف لام مفتوحه است محرز بضم میم و سکون حا
بی نقطه و کسر را بی نقطه و زای با نقطه است و برای تخصیص است انک بفتح همزه است و لو آنکه بتقدیر لو کان انک است ارحت براء بی نقطه و حاء
بی نقطه بلفظ ماضی مخاطب معلوم معتل العین باب افعال است من برای سببیت است محمل بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و کسر میم است محامیه است که ای
ستمی زاد و رود وقت برگردیدن از مکه بسوی مدینه گفته باشد اشهد بلفظ مضارع متکلم معلوم باب علم است منی منافع بیان میشود در شرح
حدیث اول باب الطاف المومن تا آخر که باب چهل و هشتم است النافع بتقدیر اهل المنافع است عاید التی محذوفست بتقدیر قال الله
عز و جل فیه بیانها لام لیشهدوا برای تعلیل و برای امر غایب میتواند بود لا یشهدها بتقدیر لا یشهدها الطاعات جمله اما انتم تا آخر بیان
آن منافع است یعنی روایتست از سلمه بن محرز گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که آمد نزد او مردی که گفته میشد او را

ابوالورد

ابوالورد پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که رحمت کناد ترا الله تعالی کاش که بعد اینکه تو راحت میدادی خود را از کجاوه
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو الورد بدرستیکه من دوست میدارم که ببینم منافعی را که گفت الله عز و جل در بیان آنها در
سوره حج که تا ببینند منافع را برای خودشان بدرستیکه حاضر نمیبیند آن اهل منافع را هیچ یکی مگر آنکه نفع رسانیده او را الله تعالی بیان منافع
ایشان اینکه اما شما شیعه امامیه پس بر میگردید از حج بر حالی که گناهان آمرزیده شده برای شما و اما غیر شما پس محفوظ میشوند در اهل
این و مالهای ایشان بیان این شد و در شرح حدیث چهارم این باب چهل و هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
کان الرجل من شانه الحج کل سنه ثم تخلف سنه فلم یخرج قالت الملائکه الذین علی الارض للذین علی الجبال لقد فقدنا صوت فلان
فیقولون اطلبوه فیطلبونه فلا یصیبونه فیقولون اللهم ان کان حبسه دین فاد عنه او مرض فاشفه او فقر فاغنه او حبس ففرج
عنه او فعل فافعل به والناس یدعون لانفسهم وهم یدعون لمن تخلف شرح مراد بارض زمین مسطح عرفاتست و مراد بجبال جبال صفا
است که بیان شد در شرح حدیث نوزدهم این باب یا مراد بارض مجمع عرفاتست و مراد بجبال کوههای دور عرفات و منابر
اول کلام ملائکه ارض برای استعلام است که او نزد شما است یا نه و جواب ملائکه جبال آنست که نزد ما نیست خوب تفحص کنید بلکه نزد شما
باشد او بفتح همزه و تشدید دال بی نقطه مکسوره بلفظ امر معتل اللام باب تفعیل است اغنه بفتح با نقطه و نون بلفظ امر معتل اللام باب افعال
است فعل بکسر فا و سکون عین بی نقطه بمعنی شغلست که مانع سفر حج شده باشد افعل بفتح فا و عین بی نقطه بلفظ امر باب منع است با در به برای
مصاحبت است مثل اللهم افعل به ما انت اهله یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد مردی با بزرگ منشی که از جمله کارهای او
حج در هر سالی باشد بعد از آن باز مانده باشد از حج در سالی پس بیرون نیامده باشد میگویند فرشتگانی که موکلند بر زمین فرشتگانی
را که موکلند بر کوهها که بدرستیکه نیافتیم آواز فلان کس را پس میگویند فرشتگان موکل بر کوه که شما جستجو کنید او را در زمین
بلکه باشد و شما نیافته باشید پس جستجو میکنند او را پس نمی یابند او را پس فرشتگان زمین و کوهها باتفاق میگویند خدایا
اگر باشد بازداشته او را قرضی ادا کن قرض او را از او یا بیماری پس شفا ده او را یا نیازمندی پس بی نیاز کن
او را یا زندانی پس گشاده از او یا شغل کاری پس بکن آن کار را با او با نیکو کار سازی او کن تا فارغ البال شود و مردمان دعا
میکنند برای خودشان غالبا و آن فرشتگان دعا میکنند برای کسی که باز مانده است از حج چهل و نهم اصل کان علی بن الحسین
صلوات الله علیهما یقول یا معشر من لم یحج استبشروا بالحاج و صافحوهم و عظموهم فان ذلک یجب علیکم تشارکوهم فی الاجر شرح الحاج بتشدید
جیم حج گزار و جمع حاجی بتشدید جیم و تشدید یا حج گزاران و اینجا بمعنی دوم مراد است و جواب اینجا بمعنی استحباب موکد است تشارکوهم
مجزوم بجواب امر است و جمله فان یجب علیکم متوسط شده میان امر و جواب امر یعنی بود امام زین العابدین صلوات الله علیه با بیروش
که میگفت ای گروه آنکه حج نکرده و در سالی خوشحالی کنید بقدوم حاجیان و استقبال ایشان و مانند آن و مصافحه کنید با ایشان
و تعظیم کنید ایشان را بدرستیکه آنچه مذکور شد لازم است بر شما تا شریک شوید با ایشان در ثواب بعد آنکه ثواب ایشان کم شود باب
پنجاهم اصل باب فرض الحج و العمره شرح الفرض بفتح فا و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب
ضرب و واجب ساختن الله تعالی چیزی را بر کسی بدرستیکه اگر ترک آن کند بعنوان انکار مستحق عذاب جهنم شود و اینجا مصدر اینجا مضاف
مفعول است یعنی این باب بیان مفروض کردن الله تعالی حج و عمره است و در این باب نه حدیث است اول اصل عن عمر بن اذینه
قال کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام بمسائل بعضها مع ابن بکیر و بعضها مع ابی العباس فجاء الجواب باملائه سالت عن قول الله عز و جل
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی به الحج و العمره جمیعا لانهما مفروضان و سالته عن قول الله عز و جل و اتموا
الحج و العمره لله قال یعنی بتمامهما اداءهما و اتقاء ما یتقی المحرم فیهما و سالته عن قول الله تعالی الحج الاکبر ما یعنی بالحج الاکبر فقال
الحج الاکبر الوقوف بعرفه و رمی الجمار و الحج الاصغر العمره شرح الاملاء مصدر باب افعال گفتن چیزی تا دیگری نویسد اما مقصود
اینست که جواب بخط امام نبود اما فرموده او نوشته شده بود سالت بصیغه مخاطب است و نقل کلام امام است و سالته در دو جا
بصیغه متکلم است و مقصود سوال او مکتوبست و راوی تغییر اسلوب کلام کرده توضیح آیت ولله علی الناس می آید در شرح حدیث ثانی

باب آینده و توضیح آیت واتموا الحج والعمرة می آید در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است **یعنی** روایت است از ابن
اذینه بضم همزه و فتح ذال بانقطه و سکون یاء و نون بی نقطه در یافتن و نون گفت که نوشتم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بوسیله چند مسئله
که بعض آنها با عبد الله بن بکیر بود و بعض آنها با ابو العباس فضل بن عبد الملک بقباقی آمد جواب باملاء امام علیه السلام که پرسیدی از قول
الله عز و جل در سوره آل عمران و الله تعالی راست بر مردمان آهنگ خانه کعبه هر که دست در قدرت بهم رسانیده بسوی آن آهنگ راهی
را میخواهد بهان آهنگ خانه آهنگ حج و عمره را بیکجا زیرا که آنها دو مفروض است و پرسیدیم در مکتوب امام را از قول الله عز و جل در سوره
بقره که و اتمام کنید حج و عمره را برای الله تعالی گفت در جواب مکتوب که مقصود بتمام بودن آنها بجا آوردن آنهاست و نگاه داری خود
از آنچه نگاه میدارد خود را از آن کسی که محرم باشد در آنها و پرسیدیم در مکتوب امام را از قول الله تعالی در سوره توبه که حج بزرگتر چیست
حج بزرگتر پس امام گفت در جواب مکتوب که حج بزرگتر وقوف بعرفه و رمی جمارست مراد اینست که اول افعال آن که ممتاز است از افعال
عمره وقوف بعرفه است و آخر آنها رمی جمارست و آخر ایام منی که ختم بر رمی جمره عقبه میشود و ایام چون مشترک است میان اکبر و اصغر
مذکور نشده و حج کوچکتر عمره است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام واتموا الحج والعمرة لله قال هما مفروضان **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که و اتمام کنید حج و عمره را برای الله تعالی چنانچه در سوره بقره است امام گفت که آنها دو مفروض
است و مراد آیت که امر باتمام آنها مشتمل است بر امر باصل آنها نیز پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق در معنی اتمام
سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الحج علی الغنی والفقیر فقال الحج علی الناس جمیعا کبارهم وصغارهم فمن کان له عذر عذره
الله **شرح** حج بفتح و جابکسر حاء است حاصل سؤال اینست که آیا من استطاع در آیت سوره آل عمران ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا شامل فقیر نیز هست یا مخصوص غنی است کبار و صغار یعنی بنیازان و بینیازان خند گفت و میتواند بود که بزرگ سالان و کوچک
سالان مثل کسی که در اوایل بلوغ باشد نیز داخل باشند و حاصل جواب اینست که شامل بعضی افراد فقیر هست چنانچه شامل بعضی افراد غنی
هست زیرا که رب فقیر بسبب قرب مسافت عذر او مانع استطاعت او نباشد و رب غنی که بسبب بعد مسافت یا بسبب عذر دیگر که استطاعت
نداشته باشد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا حج مفروض است بر بینیاز و نیازمند پس گفت که حج مفروض است
بر مردمان همگی خواه بزرگان ایشان و خواه کوچکان ایشان پس هر که را باشد او را عذری عذر دهد او را الله تعالی
چهارم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال العمرة واجبة علی الخلق بمنزلة الحج علی من استطاع لان الله عز وجل
یقول واتموا الحج والعمرة لله وانما نزلت العمرة بالمدینة قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الی الحج ایجزی ذلک عنه قال نعم **شرح**
بیان آیت فمن تمتع بالعمرة الی الحج که در سوره بقره می آید در شرح حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که باب اصناف الحج است **یعنی**
روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عمره واجب است بر مخلوقین مانند حج اگر بر هر کسی که دست در قدرت
بهم رسانیده زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره بقره که و تمام بجا آورید حج را و عمره را برای الله تعالی و جز این نیست که نازل شد
فرض عمره در مدینه اشارت است باینکه سوره بقره مدنیه است راوی گفت که گفتم امام را پس هر که تمتع کند بعمره متصل بحج آیا مجزی است
او را از آن واجب که عمره است گفت که آری **پنجم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال ان الله عز وجل
فرض الحج علی اهل الجدة فی کل عام وذلک قول الله عز وجل ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله
غنی عن العالمین قال قلت فمن لم یحج منا فقد کفر قال لا ولکن من قال لیس هذا هکذا فقد کفر **شرح** حج بکسر حاء است الجدة بکسر
جیم و تخفیف دال بی نقطه مصدر معتل الفاء واوی باب ضرب است بمعنی بینیازی و مراد اینجا استطاعت است که بیان میشود در باب
آینده و فی کل عام متعلق بجده است و مراد اینست که استطاعت در هر سالی که بهم رسیده باشد باعث فرض در همان سال میشود
و تاخیر از آن ترک مفروض است و من کفر در آیه یعنی ترک حج است و من در آیه بکذا فرضی منطق است پس مراد بمن قال لیس هذا هکذا
کسی است که فرض حج را فرض موسع شمرد یا بحسب آن تاخیر آن کند از سال حدوث استطاعت و هر وادی از آن تاخیر نداشته باشد
خواه بزبان گوید که لیس هذا هکذا و خواه نگوید و این منافات ندارد با اینکه آنکس علم قطعی داشته باشد باینکه فرض حج فرضی

مضیق است و بزبان اظهار آن نیز کنند **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بدرستیکه الله عز و جل
فرض کرد آهنگ خانه کعبه را بر اهل استطاعت در هر سالی که بهم رسد و آن مضمون قول الله عز و جل است در سوره آل عمران که و الله تعالی راست
بر مردمان آهنگ خانه کعبه هر که دست در قدرت بهم رسانیده بسوی آن آهنگ راهی را و هر که کافر شد پس بدرستیکه الله تعالی بینیاز است از عالمیان
راوی گفت که گفتم که آیا پس هر که حج نکرد [illegible] از سال حدوث استطاعت از جمله شیعه ما پس بتحقیق کافر شد امام گفت که نه
و لیکن هر که گفت که نیست این چنین باین معنی که گفت نیست فرض حج از قبیل فرض مضیق پس بتحقیق کافر شد **ششم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل فرض الحج والعمرة علی اهل الجدة فی کل عام **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سابق **هفتم**
اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال لیس علی المملوک حج ولا عمرة حتی یعتق **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که نیست فرض
حج بر مملوک حج و نه عمره تا آنکه آزاد کرده شود **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحج فرض علی اهل الجدة فی کل عام
شرح این ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل فرض الحج علی اهل
الجدة فی کل عام **شرح** این موافق سابق است **باب پنجاه و دوم اصل باب استطاعة الحج** **شرح** الاستطاعة مصدر معتل العین واوی
باب استفعال قدرتی است که تعلق گرفته باشد بچیزی که تعلق بما سوی آن نگرفته باشد مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن که در وقوع شود
هیچ چیز ملکی مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن او و بیان این پنج چیز شد در کتاب التوحید در باب فی انه لا یکون شیء فی الارض ولا
فی السماء الا بسبعة که باب سی و پنجم است و الخ بیان شد اینکه مذهب حق اینست که استطاعت با تحقیق تعلق بهم میرسد و اینکه مذهب
معتزله که قدریه اند اینست که استطاعت تعلق بیک چیز و بضد آن میباشد و بنده در استقلال در قدرت بر مطلق بمیشمرند و لکن استطاعت
مستقل میشود در قدرت تا که شرط التکلیف است چنانچه گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها و الحج بکسر حاء آهنگ خانه کعبه بقصد
مناسک مقرره و اضافه در استطاعة الحج از قبیل اضافه مصدر بمفعول به نیست بلکه از قبیل اضافه مصدر بمتعلق مفعول به است زیرا که
مستطاع فی الحقیقه سبیل بسوی حج است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آخر این باب **یعنی** این باب بیان استطاعت منسوب بآهنگ
خانه کعبه است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا ما السبیل قال ان یکون له ما یحج به قال قلت من عرض علیه ما یحج به فاستحیی من ذلک اهو ممن یستطیع الیه
سبیلا قال نعم ما شأنه یستحیی ولو یحج علی حمار اجدع ابتر فان کان یطیق ان یمشی بعضا و یرکب بعضا فلیحج **شرح** من موصول و مجرور
محلا و بدل بعض است از الناس و الیه متعلق بسبیلا است سبیلا مفعول به استطاع است ان یکون له ما یحج به مشتمل بر مساهله و تجوز است و در
الحقیقه سبیل عبارت است از ما یحج به لیکن چون استطاعت متعلق بمقدور است بر بواقع برای اشارت بآن گفت است که ان یکون له ما یحج
به معلوم است و ما یحج به عبارت القدرة علی الحج به است و فرق میان قدرت و استطاعت اینست که قدرت متعلق بغیر واقع هم میباشد
اگر چه قبل از وقت فعل نمی باشد بخلاف استطاعت که قبل از وقت فعل نمی باشد و متعلق بغیر واقع نیز نمی باشد و لو
و حج اینجا نیز بعینه معلوم است اجدع بفتح همزه و سکون جیم و فتح دال بینقطه و عین بینقطه است ابتر بفتح همزه و سکون باء یکنقطه و
فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بینقطه است ضمیر مستتر در کان راجع بمن و راجع بحمار و ایچ است **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره آل عمران که و الله تعالی راست بر مردمان آهنگ خانه کعبه آنکه استطاعت بهم رسانیده بسوی
آهنگ آن خانه راهی پرسیدم که چیست آن راه آهنگ امام گفت که باشد از کسی آنچه آهنگ تواند کرد بوسیله آن از جمله زاد و
راحله و مانند آنها حلبی گفت که گفتم کسی که عرض کرده شد بر او آنچه آهنگ تواند کرد بآن پس شرم کرد از قبول آن آیا او از جمله
آنکسی است که استطاعت میدارد بسوی آن آهنگ راهی را امام گفت که آری چیست حال او که شرم میکند مراد اینست که نباید که
شرم کند هر چند که آهنگ میکرده باشد بر الاغی گوش بریده دم بریده پس اگر باشد با نیروی آنکه تواند پیاده بعضی راه برای آنکه پیاده
رود و بعضی طریق بقدر عظیم سواره شود پس باید که آهنگ کند **دوم اصل** سال حفص الکناسی ابا عبد الله
علیه السلام وانا عنده عن قول الله عز وجل ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ما یعنی بذلک قال من کان صحیحا فی بدنه مخلی

سربه له زاد وراحله فهو ممن یستطیع الحج او قال ممن کان له مال فقال له حفص الکناسی فاذا کان صحیحا فی بدنه مخلی سربه له زاد وراحله فلم یحج فهو ممن یستطیع الحج قال نعم **شرح** کناس بضم کاف و تخفیف نون موضعی است در کوفه و مراد از آیه ذکر استطاعت سبیل بسوی حج است المخلی بخاء با نقطه و لام مشدده اسم مفعول باب تفعیل خالی کرده شده از موانع السرب بکسر سین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه دل و مراد بخلو دل از موانع است که خوف و ضیاع عیال و خوف دشمن و مانند اینها که فرد عظیم دارد در دل او پیدا شده و این منافات ندارد با اینکه خوف فوات نفع عظیم دنیوی در دلش باشد متعلق مثل معقول در یستطیع الحج متعلق بمحذوف است و مراد از یستطیع سبیل الیه است بنظر اجرت البعیر که بمعنی اجرت بار البعیر است و میتواند بود که حج اینجا بمعنی باب حج باشد بنظر آنچه می آید در حدیث دوم باب تعجیل حقیقت خواهد بود و مویّد احتمال اول است موافقت آیت و آنچه می آید در حدیث پنجم این باب و مرادی از شک راوی است و مراد آنست که عیدانم که امام این را نیز گفت یا گفت القاب التی کرد **یعنی** پرسید حفص کناسی امام جعفر صادق علیه السلام را و من نزد او بودم از قول الله عز و جل در سوره آل عمران که و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا که خدا را است بر مردمان اینکه حج خانه کعبه کنند آنکه استطاعت یابد راه یابنده باشد بسوی آن خانه راهی را که چه میخواهد بآن استطاعت راه امام گفت که هر که باشد صحیح در بدنش خاطر فارغ البال بر حالی که او را است توشه و مرکبی که بجائی آن برسد پس او از جمله کسی است که استطاعت میدارد و سبیل را اینکه بابد امام این را نیز گفت که از جمله کسی باشد او را مالی مراد آنست که بهر حالی که از آن مستطیع میشود بلکه شرطی دارد پس گفت امام را حفص کناسی ... از روی تعجب که آیا پس چون باشد صحیح در بدنش فارغ البال بر حالی که او را است توشه و مرکبی پس اینکه نکرده باشد پس او از جمله کسی است که استطاعت میدارد و سبیل را اینکه ... امام گفت آری ... مقصود وسائل موجب قدرت است که استطاعت کسی که متعلق نشود بغیر مثل اختیاری او و بنا بر اینکه صحت بدن که مثل اختیاری دیگر است و برای ... فراغ بال و زاد و راحله و جواب امام رفع تعجب او است بر بیان اینکه آن جایز است در صورتی که آن غیر اختیاری واقع باشد **سیوم اصل** عن ابی الربیع الشامی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل من استطاع الیه سبیلا فقال ما یقول الناس قال فقیل له الزاد والراحلة قال فقال ابو عبد الله علیه السلام قد سئل ابو جعفر علیه السلام عن هذا فقال هلک الناس اذا لئن کان من کان له زاد وراحلة قدر ما یقوت عیاله و یستغنی به عن الناس ینطلق الیه فیسلبهم ایاه لقد هلکوا فقیل له فما السبیل قال فقال السعة فی المال اذا کان یحج ببعض و یبقی بعضا یقوت به عیاله الیس قد فرض الله الزکاة فلم یجعلها الا علی من یملک مائتی درهم **شرح** روایت است از ابو الربیع شامی که گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از قول الله عز و جل در سوره آل عمران که از آنکه استطاعت یابد سبیل بسوی آن یعنی خانه کعبه را بسوی راه پس امام گفت که چه میگویند مردمان در تفسیر سبیل راوی گفت پس گفته شد امام را که معنی توشه و مرکب است راوی گفت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بتحقیق پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از اینکه آیا معنی زاد و راحله سبیل است پس گفت که هلاک شدند مردمان و این بنا بر آنکه معنی زاد و راحله سبیل باشد بیان این آنکه هر گاه باشد کسی که شد برای او توشه و مرکبی بقدر آنچه نفقه میدهد عیال خود را و بی نیاز شود بآن از گدائی نزد مردمان روانه شود بسوی خانه کعبه پس باز گرداند از عیال القدر نفقه را هر آینه بتحقیق هلاک شدند آن عیال پس گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را که پس چیست مراد از سبیل راوی گفت که پس امام گفت که وسعت در مال چون باشد باین روش که اینکه کند بعضی و باقی دارد بعضی را که نفقه دهد بآن عیال خود را آیا نیست اینکه بتحقیق مفروض کرده الله تعالی زکوة را پس نکرده است آن زکوة را مگر بر کسی که مالک شود دویست درهم نقد را و یک سال تمام مثلا مراد از استدلال قیاس نیست بلکه مقصود دفع استبعاد است **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی سئلت الحج ... الی القادسیة فقالوا لی الحق فعدنا و نقیم علیک ثلاثا فرجعت و لیس عندی نفقة فتسرح الله ... قال ازعم کنت علی الغداة فقدم لی یستطیع ان یحج و ان کان فقیرا و من لم یکتب له لم یستطع الحج و ان کان غنیا صحیحا **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من تشییع کردم یاران خود را که اینکه حج خانه کعبه کرده بودند از کوفه تا قادسیه پس گفتند مرا که روانه شو با ما بسوی خانه کعبه و ما در نگ میکنیم اینجا برای انتظار تو در سه شبانه روز که برگردی بسوی کوفه و کار سازی خود کنی و نزد ما آئی پس کردیم بسوی

کوفه بر ما

کوفه بر حالی که نبود نزد من خرجی پس آسان کرد الله تعالی خرجی را و رسیدم بایشان امام گفت که بدرستی که هر که نوشته شده او کرده و فقد حاج است استطاعت هم بهم رسانیده اگر آنکه خانه کعبه نکنند هر چند که حاجتمند باشد و هر که نوشته نشده که وفد حاج است استطاعت بهم نرسانیده اگر آنکه حج خانه کعبه کند هر چند که بدن صحیح باشد و مال بسیار داشت بآنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث دوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است که در شب بیست و سیوم ماه رمضان وفد حاج نوشته میشود و کم و زیاده از آنچه نوشته شده میشود **پنجم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ساله رجل من اهل القدر فقال یا ابن رسول الله اخبرنی عن قول الله عز و جل و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا الیس قد جعل الله لهم الاستطاعة فقال ویحک انما یعنی بالاستطاعة الزاد والراحلة لیس استطاعة البدن فقال الرجل افلیس اذا کان الزاد والراحلة فهو مستطیع للحج فقال ویحک لیس کما تظن قد تری الرجل عنده المال الکثیر اکثر من الزاد والراحلة فهو لا یحج حتی یاذن الله عز و جل فی ذلک **شرح** سکونی بفتح سین بی نقطه است مراد باهل القدر بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و راء بی نقطه معتزله است که ایشان را قدریه نیز مینامند و مفصل شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب سی ام که باب الجبر والقدر والامر بین الامرین است و اینجا میگوئیم که ایشان و مفوضه قائلند بهر دو باطل است اول اینکه هر لطف ناجع واجب است بر الله تعالی پس فعل مقدور بنده است در تحت مشیت و اراده و قدر و قضاء الله تعالی نیست و الا هیچ بنده عصیان نمیکرد دوم اینکه قدرت بنده بر فعلی در وقتی مقدم بر آن وقت می باشد مثل اینکه بنده قادر باشد در پیش از زوال آفتاب بر اینکه فریضه ظهر را در وقت زوال آفتاب بگزارد و مراد با استطاعت قدرتی است که زاید بر ذات موصوف آن باشد و مشیت کسی که آنچه او مشیت کند البته واقع شود تعلق نگرفته باشد بآن و مقدور باشد آن قدرت پس جز قدریه بنا بر این و تفویض قایلند باینکه استطاعت بنده مقارن ابتدای صدور آن فعل از او می باشد و قبل از وقت آن فعل نیز می باشد و مذهب شیعه امامیه آنست که استطاعت قبل از وقت فعل نمی باشد و در آن وقت نیز بفعل نمی باشد و گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب الاستطاعة که باب سی و یکم است که انهم مستطیعون للفعل وقت الفعل مع الفعل اذا فعلوا ذلک الفعل و بیان شد و این موافق آیت سوره الکهف است که الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا الحج بکسر حاء مصدر باب نصر بمعنی قصد چیزی است یعنی توجه بجانب آخر بحرکت بدنیه مثل شروع در حرکت بجانب بیت برای مناسک معهوده من موصول مجرور است محلا و بدل البعض است از الناس ضمیر الیه راجع بحج البیت است ظرف متعلق بسبیل است و تقدیم ظرف برای اهتمام و بیان عمده بودن آن سبیل است نسبت بسبیلهای دیگر پس قیاس آن سبیل بر سبیلهای دیگر نمیتوان کرد در مشقت و کفایت زاد و راحله و مانند اینها چنانچه مذکور شد در حدیث هفتم باب سی و هشتم از تفسیر لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس سبیلا مفعول و استطاع است و عبارت است از حصول زاد و راحله و مانند اینها بقدر زیاده بر نفقه عیال و کفایت سفر حج بر آنکه کلام قدری اینجا اولا مبنی بر آنست که ضمیر الیه راجع بالبیت باشد و سبیل عبارت از حج البیت باشد و جواب امام اولا مبنی بر آنست که گفتیم و چون قدری تا بنا تو هم کرده که استطاعت سبیل حج لازم دارد استطاعت حج را امام علیه السلام ثانیا جواب آن گفته بمنع وذکر سند منع و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که قول امام انما یعنی بالاستطاعة الزاد والراحلة بتقدیر آنست که انما یعنی بالاستطاعة استطاعة الزاد والراحلة و ذکر زاد و راحله بمنزله مثال است زیرا که خلو سرب و مانند آن نیز می باید پس مراد بسبیل بسوی حج است و قول امام لیس استطاعة البدن بتقدیر لیس یعنی بالاستطاعة استطاعة فعل البدن است و مراد بفعل البدن اینجا حج بکسر حاء است مراد بإذن رفع مانع عقلی و مانع علمیت و مراد بمانع عقلی باعث عدم قدرت است و مراد بمانع علمی باعث انقباض نفس است از فعلی با وجود تحقق اصل قدرت بر آن **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی از قدریه با بزرگی که گفت که ای پسر رسول الله خبر ده مرا از قول الله عز و جل در سوره آل عمران که و الله تعالی را است بر مردمان آنکه حج خانه کعبه کنند حرکت بجانب خانه کعبه برای مناسک هر که استطاعت داشته باشد بسوی آن راهی را آیا نیست اینکه بتحقیق کرده است الله عز و جل برای مکلفان بحج خواه مطیع و خواه عاصی استطاعت آن حج را پس امام گفت وای بر تو جز این نیست که میخواهد باستطاعة

در این آیت استطاعت سبیل را که زاد و راحله است مثلاً نخواهد استطاعت حج را که فعل بدن و حرکت است بسوی بیت مبنی کنند
آنرو که آیا ممکنست اینکه چون باشد زاد و راحله مثلاً پس او مستطیع است حج را که فعل بدن است پس امام گفت وای بر تو مرنت چنانچه
گمان میبری بیان این آنکه گاهی جمعیتی مرد را که نزد او مال بسیار است زیاده از زیاد و راحله پس او حج میکند بلکه آنکه اگر ...
الله عز و جل در آن حج برفع مانع عقلی و مانع عملی علمی **باب سی و یکم اصل باب من سوف الحج وهو مستطیع شرح** سوف التسویف
ماضی غایب معلوم باب تفعیل است حج بکسر حا است **یعنی** این باب بیان کسیست که تاخیر اداء آهنگ خانه کعبه را بر حالی که او استطاعت
راه آن آهنگ دارد خواه تاخیر حجة الاسلام باشد چنانچه در حدیث اول و دوم و پنجم و ششم این باب است و خواه تاخیر حج نافله باشد
چنانچه در حدیث سیوم و چهارم این باب است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من مات
ولم یحج حجة الاسلام لم یمنعه من ذلک حاجة تجحف به او مرض لا یطیق فیه الحج او سلطان یمنعه فلیمت یهودیا او نصرانیا **شرح**
بجیم و حاء بی‌نقطه و فا الصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است صاحب قاموس گفته که اجحف به ذهب به الفاقة افقرته الحاجة
و اجحف به الضافا ربه و دنا منه و معنی آخر اینجا مناسبتر مینماید **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که مرد و آهنگ
خانه کعبه نکرد آهنگی که حجة الاسلام باشد بر حالی که مانع نشد او را از آن احتیاجی که قریب الوقوع باشد با او و خوف آن در دل او باشد
یا مرضی که تاب نداره در آن آهنگ خانه کعبه را یا حاکمی که مانع میشود او را پس کو بمیر در حالی که یهودی یا ترسا است لازم است که حج
فریضه است و ترک آن کفر است و اصرار بر کبیره یعنی بی پروا بودن در بجا آوردن آن کفر است چنانچه گذشته در حدیث پنجم باب
سی و نهم آن و شخص مانند یهود یا ترسا است که اعتقاد بکعبه ندارند چون قبله ایشان بیت المقدس است **دوم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا فقال ذلک الذی
یسوف نفسه الحج یعنی حجة الاسلام حتی یاتیه الموت **شرح** ذلک الذی از قبیل ذکر منالست و مقصود حصر نیست بقرینه الحج الی آید
در حدیث ششم این باب که می قال الله عز و جل **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل
که هر که باشد در این زندگی دنیا کور پس او در زندگی آخرت کور و گمراه ترست پس گفت که آن کسیست که وعده در سالی دیگر
گزاردن میکند خود شی را آهنگ کعبه امام گفت میخواهد آهنگی را که حجة الاسلام است تا آنکه می آید نزد او مرگ لکافرست
چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم التاجر یسوف الحج قال لیس له عذر و ان
مات فقد ترک شریعة من شرائع الاسلام **شرح** الشریعة الجور عام و مراد اینجا عبارتست مقرری که تاکید در التکلیف بآن شده
جمیع مردمان را اگر عذری نداشته باشند **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که سوداگر که حجة الاسلام کرده تاخیر میکند آهنگ
کعبه را در سالی برای خوف فوات نفع دنیوی بسیار امام گفت که نیست برای او بهانه و اگر میرد پس بتحقیق ترک کرده شریعتی
را از شرایع اسلام مراد آنست که جلب نفع مانند دفع ضرر نیست در اینکه عذر شود در تسویف حج نافله و باعث این شود که با وجود
نکردن آن ثواب آن حاصل شود **چهارم اصل** عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ارایت الرجل
التاجر ذا المال حین یسوف الحج کل عام ولیس یشغله عنه الا التجارة او الدین فقال لا عذر له متی یسوف الحج ان مات وقد
ترک الحج فقد ترک شریعة من شرائع الاسلام **شرح** ارایت بهمزه استفهام و صیغه مخاطب ماضی اخبرنی است الرجل مفعول و مفعول
به است التاجر منصوب و صفت الرجل است حین ظرف ارایت است و متعلق است بجمله کل منصوب و ظرف الحج است و میتواند
بود ظرف یسوف باشد مراد بتجارت اینجا خرید و فروخت نقدست الدین بفتح دال بی‌نقطه خرید و فروخت بسلم و نسیه متی اسم
شرطست و قائم مقام جزای آن لا عذر له است **یعنی** روایتست از ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم
امام را که یا دیدی مرد سوداگر را که حجة الاسلام کرده و صاحب مالست وقتی که تاخیر میکند حج در هر سالی را و نیست اینکه مشغول
کند او را از حج نافله چیزی مگر خرید و فروخت بنقد یا بغیر نقد پس امام گفت که نیست عذری او را هر گاه تاخیر کند حج نافله را بیان
این آنکه اگر مرد بر حالی که بتحقیق ترک کرده باشد حج نافله را در سالی پس بتحقیق ترک کرده حج را بود شریعتی از شرایع اسلام را در

سال بیان شده

سال بیان شده در شرح حدیث سابق **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من مات ولم یحج حجة الاسلام لم یمنعه من ذلک حاجة
تجحف به او مرض لا یطیق فیه الحج او سلطان یمنعه فلیمت یهودیا او نصرانیا **شرح** این موافق حدیث اول این باب است **ششم**
اصل عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من مات وهو صحیح موسر لم یحج فهو ممن قال الله عز و جل ونحشره یوم القیمة
اعمی قال قلت سبحان الله اعمی قال نعم ان الله اعماه عن طریق الحق **شرح** روایتست از ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت که هر که مرد بر حالی که او صحیح مال دار حج ناکرده باشد پس او از جمله آنکسی است که گفته الله عز و جل در سوره طه که
حشر میکنیم او را در روز قیامت کور را وی گفت که گفتم از روی تعجب که سبحان الله کور محشور میشود گفت که آری بیان این آنکه
الله تعالی بقضا و قدر خود کور کرد او را و دیدار از راه حق و بآن سبب کور محشور میشود بیان این آیت گذشت در کتاب الحجه در
حدیث نود و دوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است با بیرون شی که این آیت وارد شده در کسی که منکر
امامت امام حق باشد و از آن ظاهر میشود که تارک حجة الاسلام و فریضه نوعی از منکر امامت است بطریق ما الت بنا بر آنچه گذشت
در کتاب العقل در حدیث چهاردهم باب اول که و الحج و ضده نبذ المیثاق **باب سی و دوم اصل باب من خرج من مکة لا یرید**
العود الیها شرح این باب بیان کسیست که بیرون میرود از مکه بر حالی که نمیخواهد برگشتن بسوی آن و در این باب حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من خرج من مکة وهو لا یرید العود الیها فقد اقترب اجله ودنا عذابه **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بیرون رفت از مکه بر حالی که او نمیخواهد برگشتن بسوی آن پس بتحقیق کوتاه شد عمر
او و نزدیک شد عذاب او **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من خرج من مکة وهو لا یرید العود الیها فقد اقترب اجله
ودنا عذابه **شرح** این موافق سابق است **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان علی صلوات الله علیه یقول لولده
یا بنی انظروا بیت ربکم فلا یخلون منکم فلا تناظروا **شرح** بنی بفتح یا و یا نقطه و کسر نون و تشدید یا مفتوحه است انظروا
بنون و ظا بانقطه و را بی‌نقطه صیغه امر باب افعل است النظار عاتست جائب چیزی با میل بسوی آن و مراد اینجا قصد زیارتست در
هر وقت که میسر شود خالی نگذارید برای بیانست و مراد بتاکید عدم خلو آنست که البته در وقت خروج از مکه قصد رجوع کنند
هر وقت که میسر شود فلا تناظروا الفارست و در بعض نسخ بواو است و بر هر تقدیر بنون و ظاء بانقطه و را بی‌نقطه است و
بنا بر اول الصیغه مجهول و نفی است و مناظره بمعنی النظارست و آن مهلت دادنست لفظ الجمعی آید در حدیث اول و دوم باب
سی و چهارم و بنا بر دوم الصیغه معلوم و نهی است و مناظره بمعنی نظر جزئی شدنست و مراد آنست که خود را مستغنی از زیارت
آن خانه مشمرید چنانچه گویا در خود نظر الخانه شده باشید و میتواند بود که بتقدیر لا تناظروا باشد ابن اثیر در نهایه گفته
که در حدیث از هری لا تناظر بکتاب الله ولا سنة رسول الله صلی الله علیه وآله ای لا تجعل لهما شبها و نظرا **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود علی صلوات الله علیه با بیرون شی که میگفت اولاد خود را که ای فرزندان
من رعایت کنید خانه صاحب کل اختیار خود را بیان این آنکه باید که قصد بکنید خلو آن را البته از شما پس مهلت داده
نشوید یا بمعنی اگر کوتاه شود عمر شما و نزدیک شود عذاب شما **باب سی و سیوم اصل باب ان فیمن ترک الحج جرة وان من**
حبس عنه فبذنب شرح الجرة بکسر خاء بانقطه و فتح سکون یا و حا نقطه در یا و یا و را بی‌نقطه مصدر باب ضرب است انتخاب بمعنی ...
الجبه لا یلیق ترکست حبس بحاء بی‌نقطه و باء یک نقطه و سین بی‌نقطه الصیغه ماضی مجهول باب ضرب است فبذنب بتقدیر فحبس بذنب است
یعنی این باب بیان آیتیست که شان آیت آن است که در ترک حج انتخابی او و اینکه هر که ممنوع شد بقضا و قدر الهی از حج پس ممنوع
شده بسبب گناهی که باعث بی توفیقی او است در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال لی مالک لا تحج فی العام فقلت معاملة کانت بینی وبین قوم واشغال وعسی ان یکون ذلک خیرة فقال لا والله ما
فعل الله لک فی ذلک خیرة ثم قال ما حبس عبد عن هذا البیت الا بذنب وما یعفو اکثر **شرح** معاملة بتقدیر بی معامله است
زیرا که در جواب مالک واقع شده وما یعفو اکثر اشارت بآیت سوره شوری که وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو

عن كثير پس دلالت میکند بر اینکه ترک حج در سالی از جمله مصایب است یعنی روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
امام گفت مرا که چه مانع است ترا که حج نمیکنی در امسال پس گفتم مانع من است معامله که بوده میان من و میان جمعی و شغلهای و شاید که
خیر بوده باشد آن ترک حج در امسال از جهت آن پس امام گفت نه بخدا قسم که نکرده است خدا از برای بنده در ترک حج انتخاب را و اختیار را
امام گفت که ممنوع نمیشود بنده از این خانه کعبه در سالی مگر بسبب گناهی و آنچه عفو میکند الله تعالی بیشتر است از گناهی که مواخذه میکند
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی ترک الحج خیرة شرح این ظاهر است از مضمون حدیث سابق باب سی و چهارم
اصل باب انه لو ترک الناس الحج لجاءهم العذاب شرح این باب بیان این است که اگر ترک میکردند مردمان حج را در سالی هر آینه
می آمد ایشان را عذاب این باب چهار حدیث است اول اصل عن حسین الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لو ترک الناس الحج لما نوظروا العذاب او قال انزل علیهم العذاب شرح لو نوظروا بنون و ظا با نقطه و راء بی نقطه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب مفاعله است المناظره مهلت دادن چنانچه گذشت در شرح حدیث سیوم باب سی و دوم و العذاب
منصوب و مفعول دوم است او قال از شک راوی است و تقول توی بجای العذاب است پس حاصل معنی لما نوظروا است یا بجای جواب
لام لما است یا بجای مجموع لام و مدخول آن است یعنی روایت از حسین احمسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر ترک میکردند
مردمان حج را در سالی هر آینه مهلت داده نمیشدند عذاب را یا امام گفت که نازل کرده میشد بر ایشان عذاب دوم اصل
ذکرت لابی جعفر علیه السلام البیت فقال لو عطلوه سنة واحدة لم یناظروا شرح ذکر کردم برای امام محمد باقر علیه السلام خانه کعبه را
پس گفت که اگر مردمان خالی از حج و امیکذاشتند آن را در یک سال مهلت داده نمیشدند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان علی صلوات الله علیه یقول لولده یا بنی انظروا بیت ربکم فلا یخلون منکم فلا تناظروا شرح این موافق حدیث
سیوم باب سی و دوم است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبة شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که همیشه دین اسلام باقی میماند چندانکه باقی ماند کعبه یعنی که معطل از حج
نشود در سالی باب سی و پنجم اصل باب نادر شرح این باب بیان حدیثی غریب مشهور است و در این باب یک حدیث است اصل
عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان رجلا استشارنی فی الحج وکان ضعیف الحال فاشرت علیه ان لا یحج
فقال ما اخلقک ان تمرض سنة قال فمرضت سنة شرح روایت از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که به راستی که مردی مشورت کرد با من در حج و بود کم مال پس اشارت کردم بر او اینکه حج نکند پس امام گفت که چه سزاواری بانکه
بیمار باشی در یک سال اسحق گفت که پس بیمار بودم در یک سال باب سی و ششم اصل باب الاجبار علی الحج این باب بیان بزور وا داشتن
بر حج است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان الناس ترکوا الحج لکان علی الوالی
ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده و لو ترکوا زیارة النبی صلی الله علیه و آله لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام
عنده و لو ترکوا زیارة النبی صلی الله علیه و آله لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده فان لم یکن لهم اموال
انفق علیهم من بیت مال المسلمین شرح مقام بضم میم مصدر میمی باب افعال است و علی المقام عنده در اول دلالت میکند
بر اینکه آنچه گذشت در احادیث باب بیست و سیوم که باب کراهیة المقام بمکه است مخصوص غیر این صورت باشد پس اقامت در مکه
واجب کفائی باشد باعتباری و مکروه باشد باعتباری دیگر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر اینکه مردمان
ترک میکردند آهنگ خانه کعبه را هر آینه واجب می بود بر امام اینکه بزور وا دارد ایشان را بر آن و بر ماندن نزد خانه کعبه
برای مصلحت حج گزاردن و اگر ترک میکردند زیارت نبی صلی الله علیه و آله را هر آینه واجب بود بر امام اینکه بزور وا دارد
ایشان را بر آن زیارت و بر ماندن نزد نبی برای مصلحت زایران پس اگر نباشد ایشان را مالها پس هر آینه باید که نفقه کنند در آن راه
نفقه جاری میسازد بر ایشان از بیت مال مسلمانان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو عطل الناس
الحج لوجب علی الامام ان یجبرهم علی الحج ان شاؤا او ابوا فان هذا البیت انما وضع للحج شرح این ظاهر است از اجبر

گذشت

گذشت در شرح حدیث سیوم باب فضل الحج والعمرة وثوابهما که باب بیستم است باب سی و هفتم اصل باب من لم یطق الحج
ببدنه جهز غیره شرح این باب بیان این است که هر که نتواند که بشود بحج را بتن خود بر اقاگری میکند دیگری را و در این باب
پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیهما السلام ان علیا صلوات الله علیه قال لرجل کبیر لم یحج قط ان شئت فجهز رجلا ثم
ابعثه یحج عنک شرح ظاهر ان شئت است که این فرض است بلکه مستحب مؤکد است و شاید که در صورتی باشد که او در وقت
قوت بدن استطاعت نداشته باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام اینکه علی صلوات الله علیه گفت
مردی کهنسال را که حج نکرده بود هرگز که اگر خواهی ثواب عظیم را پس براقاگری کن مردی را بعد از آن بفرست او را که حج کند از جانب
تو دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر شیخا کبیرا لم یحج قط ولم یطق الحج لکبره ان
یجهز رجلا یحج عنه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که براستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر کرد پیری کهنسال را
که حج نکرده بود هرگز و تاب نداشت حج را بتن خود بسبب کهنسالی او باینکه براقاگری کند مردی را که حج کند از جانب او سیوم
اصل عن علی بن ابی حمزة قال سألته عن رجل مسلم حال بینه وبین الحج مرض او امر یعذره الله فیه فقال علیه ان یحج عنه
من ماله صرورة لا مال له شرح علی بن ابی حمزه مشترک است میان بطائنی و ثمالی و بر هر تقدیر از راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است مراد بر جل مسلم آن است که مالدار و تندرست باشد بقرینه آنچه می آید در حدیث پنجم این باب یحج بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است الصرورة بفتح صاد بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه کسی که هرگز حج نکرده است و کسی که حجة الاسلام
خود را نکرده است یعنی روایت از علی بن ابی حمزه گفت پرسیدم امام را از مردی مسلمان که حایل شد میان او و میان حج بیماری
یا کاری که معذور میدارد او را الله تعالی در آن پس امام گفت که بر اوست اینکه براقاگری حج کند از مال خود حج نکرده را که
نباشد مالی او را چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان علی صلوات الله علیه یقول لو ان رجلا اراد الحج فعرض له مرض
او خالطه سقم فلم یستطع الخروج فلیجهز رجلا من ماله ثم لیبعثه مکانه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود علی صلوات
الله علیه بانبروش که میگفت که اگر اینکه مردی اراده کرد حج را پس عارض شد او را بیماری یا آمیخته شد او را افتی پس استطاعت
نداشت بیرون رفتن را پس باید که براقاگری کند مردی را از مال خود بعد از آن باید که فرستد او را بجای خود پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان کان رجل موسر حال بینه وبین الحج مرض او امر یعذره الله فیه فان علیه ان یحج عنه من ماله صرورة لا
مال له شرح مضمون این موافق حدیث سیوم این باب است باب سی و هشتم اصل باب ما یجزی من حجة الاسلام وما لا یجزی
شرح ۱۵ حجه بکسر حاء و تشدید جیم است و مراد بحجة الاسلام حجی است که مامور به است در آیت سوره آل عمران که و لله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و بیان آن شد در بعضی احادیث باب سی ام که باب استطاعة الحج است یعنی این باب
بیان حجی است که مجزی میشود از حجة الاسلام و در این باب هجده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان رجلا
معسرا احجه رجل کانت له حجة فان ایسر بعد کان علیه الحج وکذلک الناصب اذا عرف فعلیه الحج وان کان قد حج شرح بحج مرفوع و منصوب
نتواند بود و بعد مضموم است و ناصب کسی است که برهان وجوب امامت امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام در هر زمانی فهمیده
و مخالفت کرده مثل کسی که محکمات قرآن را رد کند و اینجا معنی مراد است از اختلاف از روی ظن است فهمیده و مع هذا انکار کرده آن را او وقتی
هوا و هوس خود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اینکه مردی تنگدست حج فرماید او را مردی میشود برای او حجی
پس اگر توانگر شود بعد از آن واجب میشود بر او حج و هم چنانست ناصب چون اعتراف بامام حق کند پس واجب است بر او حج هر چند
که بود با نیروش که بتحقیق حج گزارده بود مراد این است که در این دو صورت آن حج حجة الاسلام بفضل آمده اما حج دیگر واجب است
اگر چه فرض نیست بقرینه آنچه می آید در حدیث چهارم این باب و بقرینه آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث پنجم باب الزکوة
لا تعطی غیر اهل الولایة که باب بیست و ششم است که ناصب چون عارف شود غیر اعاده زکوة فرض اعاده چیزی بر او فرض نیست دوم
اصل عن الفضل بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل لم یکن له مال فحج به اناس من اصحابه اقضی

حجة الاسلام قال نعم فاذا ایسر بعد ذلك فعليه الحج قلت هل يكون حجته تلك تامة ام ناقصة اذا لم يكن حج من ماله قال نعم تقضي عنه
حجة الاسلام وتكون تامة وليست بناقصة وان ايسر فليحج **شرح** يعني آيا مرد برای صاحب است يا برای خانه و سهام نفقه بر مرد افتاد
كه ايشان او را با خود ببرند و حج او را بجا آورد اگر چه آنكه او را نایب كرده باشند تامة منصوب است ناقصه مرفوع و خبر مبتدا
محذوف است تقدير هي ناقصة **يعني** روايت است از فضل بن عبد الملك از امام جعفر صادق عليه السلام گفت پرسيدم امام را عليه السلام از
مردی كه بنده او را امامی پس با خود بحج برده و از جمعی از ياران او آنجا آورد حجة الاسلام را امام گفت كه آری پس چون فراخ
دست شود بعد از آن پس بر اوست اينكه حج نافله گزارد هر چند آنكه ميسر شود گفتم كه آيا می باشد آن حج سابق او تمام يا آن ناقص است
چون بود بانی روشن كه حج گزارده باشد از مال خود امام گفت كه آری تمام است بجای آورد از آن مرد حجة الاسلام را يا منع كرد جزی
از حجة الاسلام است وی باشد تمام و نيست ناقص و اگر فراخ دست شود بايد كه حج نافله گزارد مراد است كه امر او حج بعد از آن بر اي
نلافة نقصان حج سابق نيست بلكه برای ادراك فضيلت حج نافله است چند آنكه ميسر شود مانند كسی كه حجة الاسلام را از مال خود
كرده باشد **اصل** قال وسئل عن الرجل يكون له الابل يكريها فيصيب عليها فيحج وهو كری تغنی عنه حجته او يكون يحمل التجارة
الی مكة فيحج فيصيب المال في تجارته او يضع أتكون حجته تامة او ناقصة او لا تكون حتی يذهب به الی الحج ولا ينوی غيره او يكون
ينويهما جميعا ايقضی ذلك حجته قال نعم حجته تامة **شرح** يكريها بر اء بی نقطه و يا و دو نقطه در پايين بصيغه مضارع غايب معلوم باب
افعال است مفعول يصيب محذوف است تقدير يصيب المال الكری بفتح كاف و كسر راء بی نقطه و تشديد يا و مكاری تغنی يغنی
بالنقطه و نون و يا و دو نقطه در پايين بصيغه مضارع غايبه معلوم باب افعال است حجته مرفوع و فاعل است او لا تكون بصيغه
مونث غايبه معلوم باب نصر از افعال تامه است و ضمير مستتر راجع بحجه است به در يذهب به از زيادتی كا بيتان ميشايد و مكر آنكه
يذهب بصيغه مجهول باشد و با برای التعديه باشد و ظرف نايب فاعل باشد و مراد اين باشد كه قاصره نوميتی او را بسوی حج برد
يقضي بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است ماخوذ است از قضی بمعنی اتمام چيزی مشار اليه ذلك حج گزاردست در هر يك
از صور مذكوره حجته منصوب و مفعول است **يعني** راوی گفت كه و امام پرسيده شد از مردی كه می باشد او را شتران بكرايه
ميدهد آنها را پس وری يابد بر مالها را بنابر آن شتران پس حج ميگزارد بر حالی كه او مكاری است آيا مجزی ميشود از او آن حج او يا نميخواهد
كه آيا آن حج حجة الاسلام ميشود يا مردی می باشد بانی روشن كه با خود بر ميدارد متاع تجارت را بسوی مكه پس حج ميگزارد و تحصيل
آن متاع پس وری يابد فايده را در تجارت خود يا نقصان ميكند آيا می باشد آن حج ايشان او تمام يا آن ناقص و نافله است
و حجة الاسلام نيست يا آنكه حج واقع نمی شود نه تمام و نه ناقص مگر آنكه رود بسوی حج و نيت نكند غير آن را اصلا يا باشد بانی روشن
كه نيت كند حج و تجارت را اينكه يا يعنی كه بجا آورد هر كدام ظلمانيا ديگری كه بنا شد آيا تمام بجای آورد او از مردان در اين صور نيها كه مذكور شد حج
خود را امام گفت كه آری حج او تمام است در هر يك از آن صور يعنی يا يعنی كه حجة الاسلام است و حج نافله نيست **سيوم اصل**
سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل حج عن غيره ايجزيه ذلك عن حجة الاسلام قال نعم قلت حجة الجمال تامة او ناقصة قال تامة قلت
حجة الاجير تامة ام ناقصة قال تامة **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردی كه حج گزارد از جانب غير خود يا يعنی كه ثواب
حجة الاسلام خود را برای پدر خود يا مادر خود مثلا قصد كرد چنانچه می آيد در حديث دوم باب هفتاد و دوم يا آنكه اجير كسی در افعال
حج باشد آيا مجزی است آن حج گزاردن از حجة الاسلام خود امام گفت كه آری گفتم كه حج كسی كه شتر بكرايه داده باشد تمام و حجة الاسلام
است يا ناقص و نافله است گفت كه تمام است گفتم كه حج كسی كه اجير ميشود برای خدمت ديگری در راه حج و برای خود حج ميگزارد تمام و
حجة الاسلام است يا ناقص و نافله است گفت كه تمام است **چهارم اصل** عن عمر بن اذينة قال كتبت الی ابی عبد الله عليه السلام اسأله عن
رجل حج ولا يدری ولا يعرف هذا الامر ثم من الله عليه بمعرفته والدينونة به اعليه حجة الاسلام ام قد قضی قال قد قضی فريضة الله
والحج احب الي وعن رجل هو في بعض هذه الاصناف من اهل القبلة ناصب متدين ثم من الله عليه فعرف هذا الامر ايقضي عنه حجة
الاسلام او عليه ان يحج من قابل قال يحج احب الي **شرح** روايت است از عمر بن اذينه بضم همزه و فتح ذال بالنقطه و سكون يا و دو نقطه

در بابی و نون گفت كه نوشتم بسوی امام جعفر صادق عليه السلام می پرسيدم او را از مردی كه حج گزارد بر حالی كه نميداند است و نمی شناخت اين كار
امامت امام حق را يا يعنی كه مستضعف بود بعد از آن لطف واده الله تعالی بر او بشناختن او و معتقد شدن او بآن كار آيا بر اوست
حجة الاسلام يا تحقيق بجا آورد حجة الاسلام را امام گفت كه بتحقيق بجا آورد حجة الاسلام را كه فريضه الله تعالی است و اعاده حج بهتر
است بسوی من و پرسيدم امام را از مردی كه او در بعض اين اصناف مخالف است از اهل قبله مثل حشويه و زيديه ناصب است معتقد
است بكيش باطل خود يا يعنی كه حجة الاسلام را موافق كيش خود بجا آورد بعد از آن لطف داد الله تعالی بر او پس شناخت اين كار را
آيا آن حج باطل او بجای آورد از او حجة الاسلام را يا يعنی كه اعاده آن حج بر او فرض نيست يا بر اوست اينكه حجة الاسلام گزارد
در سال آينده امام گفت اينكه حج گزارد محبوب تر است بسوی من **پنجم اصل** عن علی بن مهزيار قال كتب ابراهيم بن محمد بن عمران
الهمدانی الی ابی جعفر عليه السلام انی حججت وانا مخالف وكنت صرورة فدخلت متمتعا بالعمرة الی الحج قال فكتب اليه اعد حجك **شرح**
بسوی امام محمد تقی عليه السلام كه بدرستی كه من حج گزاردم بر حالی كه من مخالف بودم و نبودم حج ناكرده بانی روشن كه داخل مكه شدم بر حالی
كه متمتع بودم بعمره منضمه بسوی حج علی گفت كه پس امام نوشت بسوی او كه اعاده كن حج خود را او فرض اعاده نيست بلكه مراد جواب اعاده
است چنانچه گذشت در حديث سابق **ششم اصل** قلت لابی عبد الله عليه السلام الرجل يمر مجتازا الی الحج فيخرج معهم الی الحرم ايجزيه
ذلك من حجة الاسلام قال نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردی كه گذر ميكند بمكه بر حالی كه گذارش با نجا افتاده اراده
دارد يمن را يا غير آن را از شهر نامثل هند و حبشه و راه او در مكه است پس اتفاقا در می يابد مردمانی را در مكه بر حالی كه ايشان بيرون ميروند
بسوی حج پس بيرون ميرود با ايشان بسوی محلهای احتياج كه عرفه و مشعر و منی است يا يعنی كه مناسك حج را بجای آورد آيا مجزی ميشود
او را آن حج از حجة الاسلام امام گفت كه آری **هفتم اصل** قلت لابی عبد الله عليه السلام الرجل يخرج في تجارة الی مكة او يكون له ابل
فيكريها حجته ناقصة او تامة قال لا بل حجته تامة **شرح** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردی كه از شهر خود بيرون ميرود برای تجارت
بسوی مكه يا می باشد او را شتران پس بكرايه ميدهد آنها را آيا حج او ناقص و نافله است يا تمام و حجة الاسلام است امام گفت كه ناقص
نيست بلكه حج او تمام است **هشتم اصل** عن شهاب عن ابی عبد الله عليه السلام في رجل اعتق عشية عرفة عبدا له ايجزی عن العبد
حجة الاسلام قال نعم قلت فام ولد احجها مولاها ايجزی عنها قال لا قلت اله اجر في حجها قال نعم وسالته عن ابن عشر سنين يحج قال
عليه حجة الاسلام اذا احتلم وكذلك الجارية عليها الحج اذا طمثت **شرح** روايت است از شهاب بكسر شين بالنقطه از امام جعفر صادق
عليه السلام در مردی كه آزاد كرد در آخر روز عرفه غلامی را كه از او است آيا مجزی ميشود از آن غلام حجة الاسلام امام گفت كه آری
گفتم كه پس كنيزی كه ام ولد حج فرمود او را مالك او آيا مجزی ميشود از آن كنيز حجة الاسلام امام گفت كه نه گفتم كه آيا مالك او را است ثوابی
در حج آن كنيز امام گفت كه آری و پرسيدم امام را از پسر ده ساله كه حج ميگزارد امام گفت كه بر اوست حجة الاسلام چون بالغ شود با حتلام
مثلا و هم چنين است دختر نابالغ بر اوست حج چون بالغ شود كه بحيض مبتلا **نهم اصل** سالت ابا جعفر الثاني عليه السلام عن الصبي متی يحرم به قال
اذا اثغر **شرح** يحرم بصيغه مجهول باب افعال است با در به برای التعديه است اثغر بتشديد مثناه و سه نقطه و غين بالنقطه و را و بی نقطه بصيغه ماضی غايب
معلوم باب افتعال است و در بعض نسخ بتشديد تا و دو نقطه در بالا است و بنابر اول تاء افتعال منقلب مثناه سه نقطه شده و بنابر دوم عكس
شده و سه نقطه پيش را **دهم اصل** عن ابی جعفر عليه السلام قال في رجل خرج حاجا حجة الاسلام فمات في الطريق فقال ان مات في الحرم فقد
اجزأت عنه حجة الاسلام وان كان مات دون الحرم فليقض عنه وليه حجة الاسلام **شرح** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت در مردی
كه از شهر خود بيرون رفت بر حالی كه حج ميارد حجة الاسلام پس مرد در راه پس گفت كه اگر مرد در حرم پس بتحقيق مجزی شد از او حجة الاسلام
و اگر باشد بانی روشن كه مرد و نرسيده بحرم پس بايد كه قضا كند از او ولی او مثل پسر بزرگ او و مثل پدر از او حجة الاسلام را اين
در صورتی باشد كه آن مرد پيش از آن سال مستطيع شده باشد و تاخير كرده باشد يا امر در فليقض برای استحباب مؤكد باشد **يازدهم
اصل** سالت ابا جعفر عليه السلام عن رجل خرج حاجا ومعه جمل له ونفقة وزاد فمات في الطريق قال ان كان صرورة ثم مات
في الحرم فقد اجزأ عنه حجة الاسلام وان كان مات وهو صرورة قبل ان يحرم جعل جمله وزاده ونفقته وما معه في حجة الاسلام فان فضل

من ذلك شيء فهو للورثة ان لم يكن عليه دين **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که از شهر خود بیرون رفت حج کننده و با او
شتر نری که او راست و خرجی و توشه پس مرد در راه گفت که اگر باشد حج نا کرده بود از آن مرد در حرم پس بخشی مجزی شده از او حجة
الاسلام و اگر بود بازروش که مرد بر حالی که او حج نا کرده بود پیش از آنکه داخل حرم شود ادا بنده میشود شتر او و توشه او و خرجی او
و آنچه با او است در حجة الاسلام پس اگر زیاد مانده از آن چیزی پس آن از وارثان است اگر نباشد بر او قرضی **اصل** قلت ارایت
ان كانت الحجة تطوعا ثم مات في الطريق قبل ان يحرم لمن يكون جمله ونفقته وما معه قال يكون جميع ما معه وما ترك للورثة الا ان يكون
عليه دين فيقضى عنه او يكون اوصى بوصية فينفذ ذلك لمن اوصى له ويجعل ذلك من ثلثه **شرح** گفتم خبر ده مرا اگر باشد
آن حج نافله بعد از آن میمرد در راه پیش از آنکه داخل حرم شود از کی میباشد شتر او و خرجی او و آنچه با او است گفت که میباشد
جمیع آنچه با او است و آنچه گذاشت در شهر خود از وارثان مگر آنکه باشد بر او قرضی پس داده میشود از او مطلقا یا باشد بازردی
که وصیت کرده باشد بوصیتی که مشروع باشد پس انفاذ کرده میشود آن وصیت برای کسی که وصیت کرده برای او و ادا بنده میشود آن وصیت
از ثلث مال او **دوازدهم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل نذر ان يمشي الى بيت الله الحرام ايجزيه ذلك من حجة الاسلام
قال نعم قلت وان حج عن غيره ولم يكن له مال وقد نذر ان يحج ماشيا ايجزي ذلك عنه قال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی که نذر کرده که پیاده رود بسوی کعبه آیا مجزی میشود او را آن حج از حجة الاسلام گفت که آری گفتم و اگر مردی حج کند از جانب
غیر خود باجاره و نباشد او را مالی و بتحقیق نذر کرده باشد که حج کند پیاده آیا مجزی میشود آن حج از او یا نه یعنی که آیا از عهده نذر
خود بیرون می آید و از عهده اجاره نیز بیرون می آید امام گفت که آری **سیزدهم اصل** قلت لابي عبد الله عليه السلام بلغني عنك
انك قلت لو ان رجلا مات ولم يحج حجة الاسلام فحج عنه بعض اهله اجزأ ذلك عنه فقال نعم اشهد بها عن ابي انه حدثني ان رسول
الله صلى الله عليه وآله اتاه رجل فقال يا رسول الله ان ابي مات ولم يحج فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله حج عنه فان ذلك
يجزي عنه **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که رسیده بمن از تو اینکه تو گفتی که اگر اینکه مردی مرد و حج نکرده بود حجة الاسلام پس
حج کرد از جانب او بعض خویشان او مجزی شد آن حج از آن میت پس امام گفت که آری خبر یقینی میدهم بآن فتوی از پدرم بدرستی
که او حکایت کرد مرا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله آمد نزد او مردی پس گفت ای رسول الله بدرستی که پدرم مرد و حج نکرده بود
پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله که حج کن از جانب او چه بدرستی که آن عمل مجزی میشود از پدر تو اگر گویی که بعضی
اهل او یا غیر او نیز هست پس این از قبیل استدلال بالقیاس میشود گویم استدلال بالقیاس از قبیل استدلال بالظواهر است و عدم
جواز آن مخصوص بصورتیست که عدم قرینه صارفه مظنون باشد و در ما نحن فیه عدم فارق معلوم امام علیه السلام بوده **چهاردهم اصل**
قلت لابي عبد الله عليه السلام ان رجلا مات ولم يحج ولم يوص بالحج فاحج عنه بعض اهله رجلا او امرأة هل يجزي ذلك ويكون قضاء عنه او
يكون الحج لمن حج ويؤجر من احج عنه فقال ان كان الحاج غير صرورة اجزأ عنهما جميعا واجر الذي احجه **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را از شخصی مرد و حج نکرده بود و وصیت نکرده بحج پس حج فرمود از جانب او بعضی خویشان او مردی را یا زنی را باجاره آیا مجزی میشود آن
حج و میباشد آن عمل بجا آوردن حج از جانب میت یا می باشد حج از کسی که حج کرد و ماجور میشود آنکسی که حج فرمود از جانب میت پس امام
گفت اگر باشد آنکه حج میکند غیر نا حج کرده مجزی میشود از میت و خود شخص نیز بجهتی و ماجور میشود آنکه حج فرمود او را آن راست باینکه
اگر حج گزار صرورة باشد در آن تفصیلی است زیرا که اگر مستطیع است مجزی نمیشود از میت یا از خود شخص نیز و الا مجزی میشود از هر دو
پانزدهم اصل سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يموت ولم يحج حجة الاسلام ولم يوص بها اتقضى عنه قال نعم **شرح** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میمیرد و حج نکرده حجة الاسلام و وصیت نکرده بآن آیا بجا آورده میشود حجة الاسلام از جانب او بنیابت
نایب مثلا گفت که آری **شانزدهم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل والمرأة يموتان ولم يحجا ايقضى عنهما حجة الاسلام
قال نعم **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **هفدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل عن رجل مات وله ابن لم يدر
حج ابوه ام لا قال يحج عنه فان كان ابوه قد حج كتب لابيه نافلة وللابن فريضة وان لم يكن حج ابوه كتب لابيه فريضة وللابن نافلة

شرح داده

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که از امام پرسیده شد از مردی که مرد و او را است پسری که نمیداند که آیا حج گزارد
پدرش یا نه مراد صورتیست که پدرش مستطیع بوده باشد امام گفت که حج میگزارد از جانب پدرش پس اگر باشد پدرش با بزرگی حجی
حج گزارده بوده نوشته میشود برای پدرش حج نافله و برای پسر فریضه و اگر باشد پدرش با بزرگی حج نکرده بوده نوشته میشود
برای پدرش فریضه و برای پسر نافله مراد صورتیست که پسر حجة الاسلام خود را کرده باشد یا مامور شده که پسر استیجار برای حج پدر کرده باشد
منع نماند که ظاهر این حدیث آنست که در این صورت حج پسر از جانب پدر نافله است مطلقا لیکن در صورتی که پدر با بزرگی نا کرده باشد حج
کرده باشد الله تعالی نافله پسر را مانند فریضه میکند برای پسر در زیادتی ثواب بتفضل خود **نهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
قال لو ان عبدا حج عشر حجج كانت عليه حجة الاسلام ايضا اذا استطاع الى ذلك سبيلا ولو ان غلاما حج عشر حجج ثم احتلم كانت عليه
فريضة الاسلام ولو ان مملوكا حج عشر حجج ثم اعتق كانت عليه فريضة الاسلام اذا استطاع اليه سبيلا **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت که اگر اینکه بنده از بندگان الله تعالی حج فرموده شود ده حج با استیجاری باشد بر او حجة الاسلام نیز چون
استطاعت بهم رساند بسوی حج راهی را که بیان شد در بعضی احادیث باب استطاعة الحج و اگر اینکه پسری نابالغ حج گزارده ده
حج بعد از آن بالغ شود یا محتلم ملازمی باشد بر او حجة الاسلام که فریضه است و اگر اینکه بنده مشغول حج گزارده ده حج بعد از آن آزاد
کرده شود میباشد بر او حجة الاسلام که فریضه است چون استطاعت بهم رساند بسوی حج راهی را **باب سی و نهم اصل باب من لم
يحج بين خمس سنين شرح** این باب بیان کسی است که مستطیع باشد برای حج نافله و حج نافله نگزارد در عرض پنج سال و این
باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال من مضت له خمس سنين فلم يفد الى ربه وهو موسر انه لمحروم **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گذشت برای او پنج سال و نرفت بسوی خانه صاحب خود باختیار خود بحالی که او
مالدار و صاحب توانست بدرستی که او هر آینه محروم از ثواب عظیم است **دوم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال ان لله منادیا ینادی
اي عبد احسن الله اليه واوسع عليه في رزقه فلم يفد اليه في كل خمسة اعوام مرة ليطلب نوافله ان ذلك لمحروم **شرح** روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که الله تعالی را نداکننده ایست که ندا میکند بزبان حال که هر کدام بنده که احسان کرد الله تعالی
بسوی او و فراخ کرد بر او در روزی او پس نرفت بسوی خانه او در هر پنج سال یکبار تا طلب کند عطایای او را بدرستی که آن بنده
هر آینه محروم است از ثواب عظیم **باب چهلم اصل باب الرجل يستدين ويحج شرح** این باب بیان روایت کسی است که قرض
میکند و حج میگزارد و در این باب شش حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يحج بدين وقد حج حجة الاسلام
قال نعم ان الله سيقضي عنه ان شاء الله **شرح** نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که حج میکند بقرض بر حالی که بتحقیق حج کرده حجة الاسلام امام گفت که آری بدرستی
که الله تعالی زود ادا میکند قرض را از او ان شاء الله **دوم اصل** عن موسى بن بكر عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال
قلت له هل يستقرض الرجل ويحج اذا كان خلف ظهره ما يؤدي عنه اذا حدث به حدث قال نعم **شرح** روایت است از موسی بن بکر از
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که آیا قرض میکند مرد و حج میگزارد چون باشد در پس پشت او در شهر خود شی که قرض را
ادا کند از او چون حادثه شود یا وفات او امام گفت که آری **سیوم اصل** سالت ابا الحسن عليه السلام عن الرجل عليه دين يستقرض ويحج
قال ان كان له وجه في مال فلا باس **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که بر او است قرضی دیگر قرض میکند و حج میگزارد
امام گفت که اگر باشد او را تنخواهی در مالی پس نیست پروای **چهارم اصل** قلت للرضا عليه السلام الرجل يكون عليه الدين ويحضره الشيء
ايقضي دينه او يحج قال يقضي ببعض ويحج ببعض قلت فانه لا يكون الا بقدر نفقة الحج فقال يقضي سنة ويحج سنة فقلت اعطي المال
من ناحية السلطان قال لا باس عليكم **شرح** گفتم امام رضا علیه السلام را که مردی میباشد بر او قرضی که قرضخواه تقاضای آن میکند
و حاضر میشود او را چیزی از مال در هر سال آیا میدهد قرض خود را یا حج میکند امام گفت که قرض را پس میدهد ببعض و حج میکند ببعض گفتم
که پس بدرستی که آن مال بیش نباشد مگر بقدر خرج حج امام گفت که قرض را پس میدهد در سالی و حج میکند در سالی دیگر پس گفتم که داده شد

آن مال از جانب پادشاه ظالم امام گفت که نیست پروای بر شما نشنیده اید حدیث مراد آنست که آن حق مالست و با بر شیعه امامیه حلال کرده ایم
پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام یکون علی الدین فیقع فی یدی الدراهم فان وزعتها بینهم لم یبق شیء افاحج بها او ازعها
بین الغرام فقال تحج بها وادع الله ان یقضی عنک دینک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می باشد بر من قرض که قرضخواهان
تقاضای آن میکنند پس می افتد در دست من درهمها پس اگر تقسیم کنم آنها را میان قرضخواهان نمیماند چیزی آیا پس حج بگزارم
با آنها یا تقسیم کنم آنها را میان قرضخواهان پس امام گفت که حج میکنی با آنها و دعا کن الله تعالی را که ادا کند از تو قرض ترا ششم
اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یستقرض و یحج فقال ان کان خلف ظهره مال ان حدث به حدث ادی عنه فلا بأس
شرح مضمون این موافق حدیث دوم این باب است باب جمیل و یکم اصل باب الفضل فی نفقة الحج شرح
الفضل مرفوع و مبتداست و ظرف خبر مبتداست و مضمون جمله در حکم مفرد و مضاف الیه باب است یعنی این باب بیان آنست
که زیاد دادن از نفقه عیال برای نفقه حج است مخفی نماند که این [illegible] میکند تقلیل خرج راه حج را [illegible] کنند و با این اعتبار
ذکر حدیث دوم و سیوم در تحت این عنوان در این باب پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لو ان احدکم
اذا ربح الربح اخذ منه الشیء فعزله فقال هذا للحج واذا ربح اخذ منه وقال هذا للحج جاء ابان الحج وقد اجتمعت له نفقة عزم الله
فحج ولکن احدکم یربح الربح فینفقه فاذا جاء ابان الحج اراد ان یخرج ذلک من رأس ماله فیشق علیه شرح جاء جزاء لو است
ابان بکسر همزه و تشدید باء یک نقطه و الف و تخفیف نون است نفقة مضاف است عزم بفتح عین بی نقطه و سکون زای با نقطه و
مضاف الیه و مضاف است الزوم اراده چیزی از روی کمال جد و مراد بعزم الله جلاله اراده حج بیت الله است فحج عطف جاء
است یا عطف بر اجتمعت است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اگر یکی اینکه از شما یعنی شیعه امامیه چون فایده
کند فایده و زیاده را از آن فایده جدا کند پس در کناری گذارد و گوید این برای حج است و چون دیگر فایده کند جدا کند
از آن نیز پس گوید این برای حج است می آید وقت حج در حالی که جمع شده برای او خرجی جهت حج بیت الله پس
برون میرود بسوی بیت الله و لیکن یکی از شما فایده میکند فایده پس انفاق و خرج میکند جمیع آن را [illegible] چون آید
وقت حج میخواهد که اخراج کند نفقه حج را از سرمایه خود پس مشکل میشود بر او و عزم الله نمیکند دوم اصل عن شیخ رفع الحدیث
الی ابی عبد الله علیه السلام قال قال له یا فلان اقلل النفقة فی الحج تنشط للحج ولا تکثر النفقة فی الحج فتمل الحج شرح روایتست از
پیری که نسبت داده حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام آن پیر گفت که امام گفت او را که ای فلان کم کن خرج راه در راه حج
تا بانشاط باشی برای حج بای معنی که چنان کن که خرج راه تو زیاده بر فضل ربح هر سال تو نباشد و از سرمایه خود چیزی کم نکنی
تا هر سال حج کنی و بسیار مکن خرج را در راه حج پس ملالت داشته باشی از حج بسبب اینکه فضل و ثواب آن نکنند سیوم اصل سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول ان الحسن علیه السلام لینقطع بکابه فی طریق مکة فیتزود بخوصه(?) لیهون الحج علی نفسه شرح ان بکسر همزه
و تخفیف نون مخففه از مثقله است الخوص بضم خاء با نقطه و سکون واو و صاد بی نقطه [illegible] و حدت برگ [illegible] یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که امام حسن علیه السلام [illegible] میکشید [illegible]
[illegible] بسال [illegible] که [illegible] ساله [illegible] چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال الهدیة من نفقة الحج شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هدیه که برای کسی فرستند از جمله
نفقه حج [illegible] مراد آنست که آن داخل فضل است اگر در کناری می باید گذاشت تا مود خرجی راه حج شود پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال هدیة الحج من الحج شرح [illegible] در اول [illegible] حاجی است و در دوم [illegible] میتواند بود
و مصروفست من الحج بتقدیر من نفقة الحج است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که هدیه حاجیان که برای
کسی فرستند از جمله نفقه حج است بیان این شده در شرح حدیث سابق باب جمیل و دوم اصل باب انه یستحب للرجل ان
یکون متهیئا للحج فی کل وقت شرح این باب بیان آنست که مستحبست برای مرد اینکه باشد آماده برای حج در هر وقتی

باید

باید کرد که حج باشد و یراق گیری آن کند در این باب سه حدیث است اول اصل عن عجلان بن ابی منصور قال قال لی جعفر بن
محمد علیهما السلام یا عجلان انی احب ان یراک الله فیما بین الحج الی الحج وانت تتهیأ للحج شرح روایتست از عجلان بن ابی منصور گفت که
گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای عجلان بدرستی که من دوست میدارم اینرا که ببیند ترا الله تعالی در زمانی که میان حج تا حج است
بر حالی که تو یراق گیری میکرده باشی برای حج دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من اتخذ محملا للحج کان کمن ربط فرسا فی
سبیل الله عز و جل شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که فرا گرفت کجاوه را برای حج شد مانند کسی که بست اسبی را برای
جهاد در راه الله عز و جل باعتبار ثواب سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من رجع من مکة وهو ینوی الحج من قابل زید
فی عمره شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که برگشت بسوی وطن خود از مکه و او در خاطر میدارد و یراق
گیری میکند حج را در سال آینده زیاده کرده میشود در عمر او باب جمیل و سیوم اصل باب الرجل یسلم فیحج قبل ان یختتن شرح
یختتن بخاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا و نون الصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاختتان ختنه بریده شدن
یعنی قبول بریدن غلاف سر ذکر یعنی این باب بیان حال کسیست که مسلمان میشود پس حج میگزارد پیش از آنکه بریده شود در این
باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یسلم فیرید ان یحج وقد حضر الحج أیحج او یختتن قال لا یحج حتی
یختتن شرح الحج مرفوع و فاعل حضر است یا منصوب و مفعول است فاعلش ضمیر مستتر راجع بالرجل است و مراد آنست که بیکبار رسیده
در وقتی که مردمان شروع در حج میکنند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که مسلمان میشود پس میخواهد که حج
گزارد در حالی که حاضر شده موسم حج آیا حج میگزارد یا بریده میشود امام گفت که حج نمیگزارد تا وقتی که بریده شود دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لا بأس ان تطوف المرأة غیر المخفوضة فاما الرجل فلا یطوف الا وهو مختتن شرح الخفض بفتح خاء
با نقطه و سکون فاء و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب است [illegible] انجا بریدن [illegible] زایده است که بر بالای فرج دختران می باشد
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروای با اینکه طواف کند زنی که غیر بریده شده است پس اما مرد پس
طواف نمیکند مگر در حالی که او بریده شده باشد باب جمیل و چهارم اصل باب المرأة یمنعها زوجها من حجة الاسلام شرح
این باب بیان زنیست که منع میکند او را شوهرش از حج فریضه که حجة الاسلام است در این باب پنج حدیث است اول اصل
عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن امرأة لها زوج ابی ان یأذن لها ان تحج ولم تحج حجة الاسلام
فغاب زوجها عنها وقد نهاها ان تحج فقال لا طاعة له علیها فی حجة الاسلام فلتحج ان شاءت شرح روایتست از علی بن ابی
حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنیکه او راست شوهری که سرباز زده از اینکه رخصت دهد
زن را که حج گزارد و حال آنکه حج نگزارده حجة الاسلام پس غایب شد شوهرش از او و بتحقیق نهی کرده او را از اینکه حج گزارد
امام گفت که نیست حق فرمان برداری آن شوهر را بر آن زن در حجة الاسلام پس باید که حج گزارد اگر خواهد یا [illegible] که اگر مانعی
دیگر نباشد دوم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تحج الی مکة بغیر ولی قال لا بأس وان
کان لها زوج او اخ او ابن اخ فابوا ان یحجوا بها ولیس لهم سعة فلا ینبغی لها ان تقعد ولا ینبغی لهم ان یمنعوها شرح
روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که بیرون میرود برای حج بی مردی که کارساز
او باشد مثل پدر و شوهر و برادر امام گفت که نیست پروای مراد آنست که اگر دولت و مال داشته باشد و کنیز و غلام مثلا با خود
تواند برد و حاجت بولی ندارد و اگر باشند زن را شوهری یا برادر زاده مثلا که قادر باشند بر اینکه بیرون روند با آن زن
و نباشد ایشان را وسعتی در مال که کنیز و غلام مثلا با خود توانند برد پس سزاوار نیست برای آن زن اینکه بنشیند و حج نگزارد
و نیست سزاوار ایشان را اینکه منع کنند آن زن را از حج سیوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام
قال سألته عن امرأة لها زوج وهی صرورة لا یأذن لها فی الحج قال تحج وان لم یأذن لها شرح مضمون این ظاهر است [illegible]
اول این باب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة ترید الحج لیس معها محرم هل یصلح لها الحج فقال نعم اذا کانت مأمونة

یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که اراده میکند حج را بر جائی که نیست با او مردی که محرم او باشد آیا حرام میشود
برای آن زن حج پس امام گفت که آری چون باشد اعتماد کرده شده باینکه خاطر جمعی از او زاد حج باشد که جنایتی در او میشود د

پنجم اصل سألته یا عبد الله علیه السلم عن المراة الحرة تحج الا مکة بغیر ولی فقال لا باس تخرج مع قوم ثقات شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از زن آزاد که بیرون میرود بسوی مکه بی مردی که محرم و کارساز او باشد پس امام گفت که نیست پروای
بیرون میرود با جمعی اعتماد بیان

باب چهل و پنجم اصل باب القول عند الخروج من بیته وفضل الصدقة این باب بیان سخنی است که اراده کننده ح
سفر نزد بیرون آمدن از خانه خود و بیان فضیلت تصدق است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه
السلم عن آبائه صلوات الله علیهم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما استخلف رجل علی اهله بخلافة افضل من رکعتین یرکعهما
اذا اراد الخروج الی سفر یقول اللهم انی استودعک نفسی واهلی ومالی وذریتی ودنیای واخرتی وامانتی وخاتمة عملی الا اعطاه
الله ما سال شرح الاستخلاف بخاء با نقطه و فا مصدر باب استفعال جانشین کردن الخلافة بکسر خا با نقطه و تخفیف لام
مصدر باب نصر جانشین بودن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه و بفتح خا و تشدید لام صیغه مبالغه است بمعنی جانشین
جانشین و حاصل هر دو یکی است و بر هر تقدیر با برای آلت است و داخل مفعول به شده بتوسل از مجاز امانتی عبارت است از جمله
مهمهای اکثر که در کتاب خود بر بندگان گرفته و گفته که آنها را رعایت کنند و نشکنند مثل آیت سوره اعراف الم یوخذ علیهم میثاق
الکتاب الا یقولوا علی الله الا الحق و گاهی مستعمل میشود در ودیعه که مقتضای آن امانت است مثل حج چنانچه می آید در حدیث
اول باب الدعاء عند استقبال الحجر واستلامه که باب صد و بیستم است الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح و تنبیه است
وجمله استیناف بیانی یقول است و میتواند بود که الا بکسر همزه و تشدید لام برای استثنا از مخرج باشد بتقدیر الا یقول
ذلک الا اعطاه یعنی سال ما سال الاجابت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم از پدرانش صلوات علیهم امام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که جانشین نکرد هیچ مردی بر اهل خود بجانشینی کامل که فاضلتر باشد از دو رکعت که گزارد آنها را
چون خواهد بیرون رفتن بسوی سفر میگوید بعد از سلام که خدایا بدرستی که من میسپارم بتو خودم را و منسوبانم را و مالم را و
فرزندانم را و دنیایم را و آخرتم را و عهدم را و آخر کارم را آگاه باشی و او آنرا الله تعالی آنچه طلب کرد دوم اصل
عن برید بن معویة العجلی قال کان ابو جعفر علیه السلم اذا اراد سفرا جمع عیاله فی بیت ثم قال اللهم انی استودعک الغداة نفسی
ومالی واهلی وولدی الشاهد منا والغائب اللهم احفظنا واحفظ علینا اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک ولا
تغیر ما بنا من عافیتک وفضلک شرح روایتست از برید بضم با و یک نقطه و فتح را و سقوط ابن معویه عجلی گفت که بود امام
محمد باقر علیه السلم با پیروانش که چون اراده میکرد سفر را جمع میکرد عیال خود را در خانه بعد از آن میگفت که خدایا بدرستیکه
من میسپارم بتو در اول امروز خودم را و مالم را و منسوبانم را و فرزندانم را خواه حاضر را از جمله ما و خواه غایب را خدایا
نگاه دار ما را و نگاه دار نعمت ترا بر ما خدایا بگردان ما را در پناه تو خدایا و امگیر از ما نعمت ترا و تغییر مده آنچه را که با ماست
از عافیت تو و زیادتی نعمت تو سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم انکره السفر فی شی من الایام المکروهة الاربعاء
وغیره فقال افتتح سفرک بالصدقة واقرا آیة الکرسی اذا بدا لک شرح انکره بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعل
التکره مضطر شدن بسبب باعثی قوی در کاری یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که گاهی ناچار را اراده میکنم سفر را در
یکی از ایامی که مکروه است سفر در آنها مثل چهار شنبه وغیر آن که دوشنبه و تحت الشعاع و قمر در عقرب باشد پس امام گفت که بگشا
سفر خود را بتصدق و بخوان آیة الکرسی را چون بخاطر رسد ترا سفری در آن ایام بسبب ضرورت چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه
السلم تصدق واخرج ای یوم شئت شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که تصدق کن و بیرون رو بسوی سفر هر کدام روزی که
خواستی برای باعث

باب چهل و ششم اصل باب القول اذا خرج الرجل من بیته شرح این باب بیان سخنی است وقتی که
بیرون رفت مرد از خانه خود بسوی سفر در این باب دو حدیث است اول اصل حدثنا جماع الحذاء قال سمعت موسی بن جعفر علیهما

یقول لو کان الرجل منکم اذا اراد السفر قام علی باب داره تلقاء وجهه الذی یتوجه له فقرأ فاتحة الکتاب امامه وعن یمینه وعن شماله وآیة
الکرسی امامه وعن یمینه وعن شماله ثم قال اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی ببلاغک الحسن لحفظه الله وحفظ
ما معه وسلمه وسلم ما معه وبلغه وبلغ ما معه ثم قال یا صباح اما رایت الرجل یحفظ ولا یحفظ ما معه ویسلم ولا یسلم ما معه ویبلغ ولا یبلغ ما معه قلت بلی
جعلت فداک شرح مضمون این حدیث از جعفی راوی گذشته در کتاب الدعاء در حدیث یازدهم باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله
که باب پنجاهم است و در اینجا زیادتی هست یعنی وقل هو الله احد بر نمط البلاغ بفتح با یک نقطه و تخفیف لام و مد یعنی بالفتح اسم مصدر باب
تفعیل و باب افعال رسانیدن و گاهی بمعنی آنچه کافی باشد برای رسیدن کسی بمقصدی که دارد و از جمله زاد و راحله و مانند آنهاست باشد و هر دو
اینجا مناسب است یعنی حکایت کرد ما را احمد لغفر که گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که اگر یکی بود مرد از جمله شما با پیروانی
که چون اراده کند سفر را بایستد بر در سرای خود برابر راه او که روی آورد برای آن راه پس خواند سوره فاتحة الکتاب را در پیش خود و در جانب
راست خود و در جانب چپ خود و خواند آیة الکرسی را در پیش خود و در جانب راست خود و در جانب چپ خود بعد از آن گوید که خدایا
نگاه دار مرا و نگاه دار آنچه را که با من است و سالم دار مرا و سالم دار آنچه را که با منست و بمقصد رسان مرا و بمقصد رسان آنچه را که با
منست برسانیدن تو که خوب باشد هر آینه نگاه میداشت او را الله تعالی و نگاه میداشت آنچه را که با اوست و سالم میداشت او را
و سالم میداشت آنچه را که با اوست و میرسانید او را و میرسانید آنچه را که با اوست بعد از آن امام گفت که ای صباح آیا ندیدی
مرد را از شما که نگاه داشته میشود و خودش را نگاه داشته نمیشود و آنچه با اوست و سالم کرده میشود و خودش و سالم کرده نمیشود و آنچه با
اوست و رسانیده میشود و خودش و رسانیده نمیشود و آنچه با اوست گفتم که آری قربانت شوم مراد آنست که کسی این عمل را نکرده و
باعث ضرر خود شده دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا خرجت من بیتک ترید الحج والعمرة ان شاء الله فادع دعاء الفرج
وهو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ورب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین ثم قل اللهم کن لی جارا من کل جبار عنید ومن کل شیطان مرید شرح استعمال لفظ دعا در کلمات فرج بنوعی از مجاز است
واز قبیل تسمیه مقدمه چیزی باسم آن چیز است رب السموات السبع ورب الارضین السبع اشارت است بآیت سوره طلاق الله الذی خلق سبع
سموات ومن الارض مثلهن و بیان آن شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و آنجا مجملا میگوییم که سموات سبع
عبارت است از هفت قبه که لفظ مدار کواکب متحرکه است و در بالای افق منفتح گردیده است والارضین السبع عبارت است از هفت
عکس قبه که لفظ دیگر مدار کواکب متحرکه است و در پایین افق حقیقی گردیده است و هر کدام آنها حرکت ندارد و بلکه کواکب در آنها حرکت
میکنند مانند حرکت ماهی در آب و مرغ در هوا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون بیرون روی از خانه خود
بر حالی که اراده داشته باشی حج یا عمره را ان شاء الله پس دعا کن دعای گشایش و آن اینست که نیست مستحق عبادتی مگر الله که راننده
بلا از بندگان است صاحب کرم است نیست مستحق عبادتی مگر الله که بلند مرتبه است صاحب جهان بزرگ است تنزیه میکنم از النقص و قبیح
تنزیه الله که صاحب کل اختیار بلندهای هفت گانه است و صاحب کل اختیار پستیهای هفت گانه است و صاحب کل اختیار تخت
با وسعت بی بزرگ است و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بعد از آن بگو که خدایا باش برای من پناه
از هر زورآور صاحب عناد و از هر شیطان بدی پرکرده اصل ثم قل بسم الله دخلت وبسم الله خرجت وفی سبیل الله اللهم انی
اقدم بین یدی نسیانی وعجلتی بسم الله وما شاء الله فی سفری هذا ذکرته او نسیته اللهم انت المستعان علی الامور کلها وانت الصاحب فی السفر
والخلیفة فی الاهل اللهم هون علینا سفرنا واطو لنا الارض وسیرنا فیها بطاعتک وطاعة رسولک شرح بعد از آن بگو که بنام الله داخل
خانه خود شدم و بنام الله بیرون آمدم از خانه خود و من در راه الله ام باینکه کن تابع امام حق یا باینکه در راه کعبه ام که بیت الله است
خدایا بدرستیکه من پیش میدارم در پیش فراموشی من و شتاب من بسم الله و ما شاء الله را در این سفر من خواه بیاد آورم بسم الله و ما
شاء الله را در کاری یا فراموش کنم آنرا در کاری برای شتاب خدایا توئی که مدد طلبیده شده بر کارها همگی آنها و توئی همراه در سفر
و جانشین در اهل خانه خدایا آسان کن بر ما سفر ما را و در نوردیده کن برای ما زمین را و روان ساز ما را در زمین با فرمان برداری

تو و فرمان بردار رسول تو اصل اللهم اصلح لنا ظهرنا و بارک لنا فیما رزقتنا و قنا عذاب النار اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر و کآبة
المنقلب و سوء المنظر فی الاهل والمال والولد اللهم انت عضدی و ناصری بک احل و بک اسیر اللهم انی اسئلک فی سفری هذا السرور
والعمل بما یرضیک عنی اللهم اقطع عنی بعده و مشقته واصحبنی فیه واخلفنی فی اهلی بخیر ولا حول ولا قوة الا بالله شرح الوعثاء بفتح
واو و سکون عین بی نقطه و ثاء سه نقطه و الف ممدوده مشقت الکآبة بفتح کاف و همزه و الف و باء یک نقطه و بسکون همزه بی الف
مصدر باب علم اندوه و شکستگی منقلب بفتح لام مصدر میمی باب انفعال است یعنی خداوندا صلاح کن برای ما ستور ما را و برکت
کن برای ما در آنچه روزی کردی ما را و نگاه دار ما را از عذاب آتش جهنم خداوندا بدرستی که من پناه میبرم بتو از مشقت سفر و اندوه
وقت برگشتن از سفر و بدی نگاه در اهل خانه و مال و فرزند خداوندا تو بازوی منی و مددکار منی بتو فرود می آیم در منزل و بتو
روان میشوم خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو در این سفر من خوشحالی را و عمل را بآنچه راضی کند ترا از من خداوندا برطرف
کن از من دوری سفر را و مشقت سفر را و همراه من باش در سفر و جانشین باش مرا در اهل من به بهتر جانشینی نیست حرکتی از
کاری و نه قوتی بر کاری مگر بوسیله یاری خدای تعالی اصل اللهم انی عبدک و هذا حملانک والوجه وجهک والسفر الیک
وقد اطلعت علی ما لم یطلع علیه احد فاجعل سفری هذا کفارة لما قبله من ذنوبی و کن عونا لی علیه واکفنی وعثه و مشقته ولقنی من القول
والعمل رضاک فانما انا عبدک و بک و لک شرح الحملان بضم حاء بی نقطه و سکون میم مصدر باب ضرب بار برداشتن الوعث بفتح
واو و سکون و کسر عین بی نقطه و ثاء سه نقطه راه دشوار و بفتح عین دشواری راه لقنی بفتح لام و تشدید قاف مکسوره و تخفیف نون
یا تشدید نون بصیغه امر باب تفعیل است و بنابر اول معتل اللام است التلقین برخوردانیدن و بنابر دوم نون لام الفعل مدغم شده
در نون وقایه التلقین کسی را بر سخن واداشتن پس تعلق آن بعمل مجازیست یعنی خداوندا بدرستی که من بنده توام و این بار
برداشتن است بخشش که ستور را تو آفریدی و تو قوت دادی و فرمان بردار کردی که بار را برداشت و این راه راه تست و سفر بسوی
خانه تست و بتحقیق مطلع شدی بر آنچه مطلع نشده بر آن هیچ یکی پس بگردان این سفر را کفاره برای آنچه پیش از این است از گناهان من
و باش مددکار برای من بر سفر و کفایت کن مرا از راه دشوار آن و مشقت آن و برخوردان مرا از سخن و عمل باعث رضای تو چه جز این
نیست که من بنده توام و بتوفیق تو بندگی میکنم و از توام اصل فاذا خرجت من منزلک فقل بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله
والله اکبر فاذا استویت علی راحلتک و استوی بک محملک فقل الحمد لله الذی هدانا للاسلام و من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله
سبحان الله سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و الحمد لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر والمستعان
علی الامر اللهم بلغنا بلاغا یبلغ الی خیر بلاغا یبلغ الی مغفرتک و رضوانک اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا حافظ غیرک
شرح سبحان الذی تا لمنقلبون از سوره زخرف است بلاغا مفعول مطلق است و معنی آن مذکور شد در شرح حدیث سابق و
یبلغ بهر دو جا بصیغه معلوم باب تفعیل است بلاغا یبلغ الی مغفرتک و رضوانک بدل بلاغا یبلغ الی خیر است پس اشارت است باینکه
مغفرت و رضوان بهتر است از هر مقصود و منوی الطیر بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه شوم طیرک تا غیرک مرفوع
و منصوب میتواند بود یعنی پس چون گذاشتی پای خود را در رکاب پس بگو بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و الله اکبر پس چون راست نشستی
بر شتر سواری خود و راست نشست با تو کجاوه تو پس بگو سپاس الله راست آنکه راه نمود ما را باسلام و منت نهاد بر ما بمحمد
صلی الله علیه و آله تنزیه میکنم تنزیه الله تنزیه آنکه فرمان بردار کرد برای ما این مرکوب را و نبودیم ما آنرا فرمان بردار کننده بزور
ما و بدرستی که ما بسوی صاحب کل اختیار ما هر آینه برگردندگانیم در روز رستخیز و روز قیامت و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز است خداوندا توئی سوار کننده بر پشت مرکوب و مدد طلبیده شده بر کار خداوندا برسان ما را رسانیدنی که رساند بخیر
بتر رسانیدنی که رساند بسوی آمرزش تو و رضای تو خداوندا نیست شوم مگر شومی که بوسیله تقدیر تو باشد و نیست مبارکی مگر مبارکی
که بوسیله تقدیر تو باشد و نیست نگاهدارنده غیر تو باب چهل و هفتم اصل باب الوصیة شرح * * * * * *
این باب اشعار است بآنکه کننده کیست بخصال خیر و این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان

ابی یقول ما یعبأ من یؤم هذا البیت اذا لم یکن فیه ثلث خصال خلق یخالق به من صحبه او حلم یملک به غضبه او ورع یحجزه عن محارم الله شرح
یعبأ بعین بی نقطه و باء یک نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است التعبیة آماده برای کاری ساختن من موصوله فاعل است یؤم
بهمزه و تشدید میم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ذکر او و ذکر حلم و واو در ورع اشارت است باینکه مراد بلم یکن فیه ثلث خصال
سلب کلیست یعنی روایتی است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود پدر من یعنی امام باقر که میگفت که مهیا برای هیچ نشده آنکه آهنگ
کرد این خانه کعبه را چون نباشد در او یکی از سه خصلت خوبی که خوش خوئی کند با کسی که رفیق او شده باشد یا خشم آلوده شود
یا بردباری که صاحبی کند باین خشم خود را تا مبادا که اثر آن بر رفیقش رسد یا پرهیزکاری که مانع شود او را از حرامهای الله تعالی
تا مبادا که اثر خشم او زیاده بر قدر جایز بر رفیقش رسد اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما یعبأ من یسلک هذا الطریق اذا لم
یکن فیه ثلث خصال ورع یحجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حسن الصحبة لمن صحبه شرح تا اخر بصیغه ماضی غایب معلوم باب
تفعیل است ذکر واو و درود معطوف اشارت است باینکه مراد بلم یکن فیه ثلث خصال اینجا رفع ایجاب کلیست پس مراد بمنفی اینجا
کاملست و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام وطن نفسک علی حسن الصحابة لمن صحبت فی
حسن خلقک و کف لسانک واکظم غیظک و اقل لغوک و تفرش عفوک و تسخو نفسک شرح وطن بطاء بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است
الصحابة بفتح و کسر صاد بی نقطه مصدر باب علم همراهی کف بضم کاف و فتح و ضم و کسر فاء مشدده بصیغه امر باب نصر است و معطوف است بر
وطن و میتواند بود که بفتح کاف و کسر فاء مخففه مصدر باشد و معطوف باشد بر حسن یا بر خلقک اکظم بظاء با نقطه بصیغه امر باب ضرب است
اقل بکسر قاف و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب افعال است تفرش بفاء و راء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
ضرب است و خبر اینجا بمعنی امر است عفوک منصوب و مفعول است تسخو بسین بی نقطه و خاء با نقطه و واو بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر
است السخی بالف ممدوده جوانمردی بمعنی سهل انگاری در روا داشتن چیزی از مال و مانند آن نفسک مرفوع و فاعل است
و خبر اینجا نیز بمعنی امر است و اسناد نفس مخاطب بسخا راجع میشود بامر مخاطب بسخی کردن نفس یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام قرار ده
دل خود را بر نیکی همراهی در سفر برای کسی که همراه او شدی در نیکی خوی تو و باز دار زبان خود را از سخن درشت با همراه و غیر همراه
و برگردان خشم خود را و کم کن قول و فعل بیهوده خود را و منتشر کنند برای همراه و غیر همراه و برگردان خشم خود را و کم کن قول و فعل
بیهوده خود را و منتشر کنند برای همراه و غیر همراه بخشایش خود را و جوانمرد میشود دل تو چهارم اصل عن ابی الربیع الشامی قال
کنا عند ابی عبد الله علیه السلام والبیت غاص باهله فقال لیس منا من لم یحسن صحبة من صحبه و مرافقة من رافقه و ممالحة من مالحه و مخالقة
من خالقه شرح مضمون این حدیث با زیادتی منقول شد از همین راوی در کتاب العشرة در حدیث دوم باب حسن المعاشرة که باب
دوم است غاص بالغین با نقطه والف و تشدید صاد بی نقطه است لم یحسن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الصحبة بضم صاد و
سکون حاء مصدر باب علم همراهی ضمیر مستتر در صحبه راجع بموصول اول و ضمیر بارز راجع بموصول دوم است یا بر عکس است و هم چنین است
نظایر آنجا یعنی روایتی است از ابو الربیع شامی گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و خانه پر بود از اهل مجلس پس امام گفت که نیست
از متابعان ما کسی که نیکو نکرد همراهی کسی را که همراه او و ملایمت کسی را که ملایمت با او کرد و نمک خوارگی کسی را که نمک خورد با او
کرد و خوش خوئی کسی را که خوش خوئی با او کرد پنجم اصل عن السکونی عن جعفر عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الرفیق ثم السفر و قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تصحبن فی سفرک من لا یری لک من الفضل علیه کما تری له علیک شرح الرفیق منصوب و
مفعول فعل محذوف است تقدیر اختر الرفیق السفر منصوب است یعنی روایتست از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام جعفر صادق از
پدران خود علیهم السلام امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گزین کن همراه را و بعد از آن گزین کن سفر را و گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که همراه مشو البته در سفر خود کسی را که نمی بیند برای تو از حق تو بر او مانند آنچه تو می بینی برای او از حق او بر تو ششم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صحبت فاصحب نحوک و لا تصحبن من یکفیک فان ذلک مذلة للمؤمن شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که چون همراه شوی در سفر پس همراه شو همتای خود را و همراه مشو البته کسی را که خرج ترا کشد چه بدرستی که آن جای خواری

بسیار است برای مومن مراد بنی کسی است که استطاعت از خود داشته باشد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب
استطاعت حج که در باب سیم است که اگر دیگری بزاد و راحله مدد کند بر مستطیع را لازم میباید کرد **هفتم اصل** عن شهاب بن عبد ربه
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام قد عرفت حالی وسعة یدی و توسعی على اخوانی فاصحب النفر منهم فی طریق مکة فاتوسع علیهم قال لا
تفعل یا شهاب ان بسطت و بسطوا اجحفت بهم وان امسکوا اذللتهم فاصحب نظراءک **شرح** اجحفت بجیم و حاء بی نقطه و فاء
ماضی مخاطب معلوم باب افعال است و باء در به برای التعدیه است **یعنی** روایت است از شهاب پسر عبد ربه که گفت گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که بتحقیق شناخته حال مرا و فراخ دستی مرا و فراخ نعمت کردن مرا بر برادران مومن خود پس همراه میشوم
با جمعی از ایشان در راه مکه پس فراخ نعمتی میکنم بر ایشان پس آن امام گفت که مکن ای شهاب اگر زیاده خرجی کنی و ایشان نیز زیاده
خرجی کنند بر طرف میکنی ایشان را و اگر دست نگاه دارند خوار میکنی ایشان را پس همراه شو همتایان خود را در مالداری **هشتم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام یخرج الرجل مع قوم میاسیر و هو اقلهم شیئا فیخرج القوم النفقة ولا یقدر هو ان یخرج مثل ما اخرجوا
فقال ما احب ان یذل نفسه لیخرج مع من هو مثله **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بیرون میرود مرد با جمعی مالداران و او
کمتر ایشان است باعتبار مال پس خرج میکنند آن جمع خرجی را و قدرت ندارد او بر اینکه خرج کند مثل آنچه را ایشان خرج کردند
پس امام گفت که دوست نمیدارم اینکه خوار کند خودش را باید که بیرون رود در سفر با کسی که همتای او باشد **باب چهل و ششم اصل**

باب الدعاء فی الطریق شرح این باب بیان دعای مسافر در راه است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل**
عن حذیفة بن منصور قال صحبت ابا عبد الله علیه السلام و هو متوجه الی مکة فلما صلی قال اللهم خل سبیلنا و احسن تسییرنا و احسن عافیتنا
و کلما صعد اکمة قال اللهم لک الشرف على کل شرف **شرح** روایت است از حذیفة بن منصور گفت که همراه شدم امام جعفر صادق علیه السلام
را در حالی که او متوجه بود بسوی مکه پس چون نماز گزارد گفت که خدایا باز کن مانع مکن راه ما را و نیکو کن سیر فرمودن ما را و نیکو کن
فراغت ما را و هر بار که بالا میرفت تپه را میگفت که خدایا تراست بلندی بر هر بلندی **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفره اذا هبط سبح و اذا صعد کبر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر خود با این روش که چون سرازیر میرفت تسبیح میکرد و چون سر بالا میرفت تکبیر میگفت
سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان علی ذروة کل جسر شیطانا فاذا انتهیت الیه فقل بسم الله یرحل عنک **شرح**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که بر بالای هر پلی شیطانیست پس چون رسیدی بسوی پل پس بگو بسم الله تا دور شود از تو
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اللهم انی اسالک لنفسی الیقین والعفو والعافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انت
ثقتی وانت رجائی وانت عضدی وانت ناصری بک احل و بک اسیر قال و من خرج فی سفر وحده فلیقل ما شاء الله لا قوة الا
بالله اللهم آنس وحشتی واعنی على وحدتی واد غیبتی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو خدایا بدرستی که من
طلب میکنم از تو برای خودم اطمینان خاطر را و بخشایش را و فراغت را در دنیا و آخرت خدایا تو اعتماد منی و تو امید منی و تو
بازوی منی و تو مددکار منی بمدد تو فرود می آیم و بمدد تو روان میشوم امام گفت که هر که بیرون رود در سفری که تنهای خود پس باید
که گوید که آنچه خواست الله تعالی همان میشود نیست قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی خدایا آرام ده رمیدگی
مرا و مدد کن مرا بر تنهایی من و برسان بمقصد غایب بودن مرا **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا توجهت
فی سفر فقل اللهم انی خرجت فی وجهی هذا بلا ثقة منی بغیرک ولا رجاء آوی الیه الا الیک ولا قوة اتکل علیها ولا حیلة الجا الیها
الا طلب فضلک وابتغاء رزقک و تعرضا لرحمتک و سکونا الی حسن عادتک وانت اعلم بما سبق لی فی علمک فی سفری هذا مما احب
او اکره فانما اوقعت علیه یا رب من قدرک فمحمود فیه بلاؤک و متضح عندی فیه قضاؤک وانت تمحو ما تشاء و تثبت و عندک
ام الکتاب **شرح** آوی بهمزه و الف و کسر واو و سکون یاء بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است اتکل بتشدید تاء و اتکال
در بالا که واوش منقلب شده است بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افتعال است تمحو ما تشاء [illegible] تا آخر اشاره است بآیت سوره

الرعد

الرعد که بیان شده در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب البداء که باب بیست و چهارم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون بیرون روی در سفری پس بگو که خدایا بدرستی که من بیرون آمدم در این راه من بی خاطر جمع از جانب من بغیر تو و نه امیدی که
پناه ببرم بسوی او مگر بسوی تو و نه توانایی که اعتماد کنم بران و نه تدبیری که التجا برم بسوی آن مگر تدبیر طلب عطای تو و خواهش رزق تو
و پیش آمدن برای رحمت تو و آرام بسوی نیکی عادت تو و رحمت دادن قدیم و جدید و تو داناتری بآنچه پیش شده برای من در
دانش تو در این سفر من از جمله آنچه دوست میدارم یا آنچه نفرت میدارم پس هر کدام از محبوب و مکروه را که واقع کرده شده بر آن ای
صاحب کل اختیار من از تقدیر تو پس ستایش کرده شده است در آن آزمودن تو و نهایت واضح است نزد من در آن حکم تو یا یقین که
میدانم که قضا و قدرت است هر محبوب و هر مکروه و تو محو میکنی آنچه را که میخواهی محو آنرا و اثبات میکنی آنچه را که میخواهی اثبات آنرا
و محفوظ از محو و اثبات نزد تو محانیست که ام الکتاب است و مقصود آنست که میتوانی که برگردانی آنچه را که بندگان اعتقاد وقوع آن داشته
باشند و میتوانی که محبوب من کنی آنچه را که مکروه منست چون برمن واقع شود **اصل** اللهم فاصرف عنی مقادیر کل بلاء و مقضی کل لاواء
وابسط علی کنفا من رحمتک ولطفا من عفوک وسعة من رزقک وتماما من نعمتک وجماعا من معافاتک واوقع علی فیه جمیع قضائک علی موافقة
جمیع هوای فی حقیقة احسن املی و دفع ما احذر فیه و ما لا احذر علی نفسی و دینی و مالی مما انت اعلم به منی **شرح** المقادیر جمع مقدور
چیزهای که قدر الله تعالی تعلق بانها گرفته المقضی آنچه قضای الله تعالی بآن تعلق گرفته و فرق میان قدر و قضا و اینکه قدر بر قضا مقدم است
گذشت در کتاب التوحید در باب فی انه لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة که باب سی و پنجم است و بیان شده در کتاب
الدعاء در احادیث باب سیوم که باب ان الدعاء یرد البلاء والقضاء است اینکه دعا رد میکند قضا و قدر را هر چند که در عالم مبرم شده
باشد اللاواء بفتح لام و سکون همزه و واو و الف ممدوده شدت الکنف بفتح کاف و فتح نون و فاء پرده الجماع بکسر جیم و تخفیف
میم و الف و عین بی نقطه بزرگ و بضم جیم و تشدید میم آنچه فراهم باشد و اجزاء آن منضم بیکدیگر باشد و بفتح جیم و تخفیف میم الجزء جمع
کرده باشد هر دو اینجا مناسب است و دفع عطف است بر موافقة **یعنی** خدایا برگردان از من قدر کرده شده های هر بلا
را و قضا کرده شده هر سختی را و پهن کن برمن پرده را از رحمت تو و لطف را از بخشایش تو و وسعت را از رزق تو و کمال را از
نعمت تو و بزرگ را از عافیت بخشی تو و واقع ساز برمن در سفر من جمیع قضای ترا بر موافقت جمیع خواهش من در حقیقت بهتر از
من و دفع آنچه احتراز میکنم در سفر من بر خودم و دین من و مال من از جمله آنچه تو داناتری بآن از من **اصل** واصحبنی ذلک خیرا
لآخرتی ودنیای ما لا اسالک یارب ان تحفظنی فیمن خلفت وراءی من ولدی واهلی ومالی ومعیشتی وحزانتی وقرابتی واخوانی
باحسن ما خلفت به غائبا من المؤمنین فی تحصین کل عورة وحفظ کل مضیعة وتمام کل نعمة وکفایة کل مکروه وستر کل سیئة وصرف کل
محذور وکمال کل ما یجمع لی الرضا والسرور فی جمیع اموری وافعل ذلک بی بحق محمد وآل محمد وصل على محمد وآل محمد والسلام علیه وعلیهم
ورحمة الله وبرکاته **شرح** [illegible] در دنیا مانند [illegible] الا المودة فی القربی است و بیان شده در شرح حدیث اول باب فضل الحج والعمره
و ثوابهما که باب بیست [illegible] است خلفت بصیغه متکلم باب تفعیل است الحزانة بضم حاء بی نقطه و تخفیف زای با نقطه والف و نون
و تاء تانیث جمعی که اینکس در غم ایشان میبوده باشد القرابة بفتح قاف و تخفیف راء بی نقطه والف و باء یک نقطه و تاء تانیث خویشان
خلفت بصیغه مخاطب باب افعال است **یعنی** و برگردان آنچه را که طلب کردم بهتر برای آخرت و دنیای من در باقیمانده عمر با آنچه طلب میکنم
از تو ای صاحب کل اختیار من آن است که حفظ کنی مرا و آنچه بجا گذاشتم در پس خود از فرزندان و اهل خانه من و مال و معاش
من و جمعی که غم ایشان میخورم و خویشان من و برادران من و روی بهتر آنچه جانشین شوی بآن مسافری را از مومنان در مستحکم کردن
هر خللی و رخنه و بر داشتن هر چه گمان ضایع شدن دران باشد و تمام هر نعمتی و دفع هر مکروهی و پوشانیدن هر بدی و برگردانیدن هر بلا
و کامل بودن آنچه جمع کند برای من راضی بودن را و خوشحال شدن را در جمیع کارهای من که متعلق بانهاست که بجا گذاشتم در پس خود
مراد آنست که تو چنان کن که چون برگردم آنها را ببینم و کمال رضا و خوشحالی داشته باشم **باب چهل و هفتم اصل باب اشهر الحج**
اشهر الحج شرح این باب بیان ماههایست که حج مخصوص آنهاست و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر

علیه السلم قال الحج اشهر معلومات شوال و ذو القعده و ذو الحجه لیس لاحد ان یحج فیما سواهن **شرح** چون اینجا معلوم شد که
مشترک میان اصناف ثلثه که تمتع و قران و افراد است چنانچه بیان میشود در باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است و مراد آنست که
اول افعال حج که احرام باشد پیش از این ماهها صحیح نیست و بعضی افعال آن مثل هدی کل تمتع برای کسی که بجهت افراد داشته باشد و بنابر
افراد در روز عید و سایر ایام التشریق تا آخر ذی الحجه صحیح است چنانچه می آید در بعضی احادیث باب صوم و دو یکم که باب صوم المتمتع
اذا لم یجد الهدی است و این منافات ندارد با اینکه باعتباری دیگر تمام روز ذی الحجه داخل اشهر حج نباشد چنانچه می آید در حدیث
سیوم این باب و چون احرام بعمره تمتع منفی بقصد احرام حج است چنانچه گویا که بوده و در یکدیگر فرو رفته است چنانچه گذشت در حدیث
چهارم باب حج النبی که باب سی و هفتم است که تمام شبک اصابعه و قال دخلت العمره فی الحج الی یوم القیمه پس احرام بعمره تمتع نیز پیش
از این ماهها صحیح نیست و ذو القعده بفتح و کسر قاف است و ذو الحجه بکسر حا است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که حج
در چند ماه معلوم است آنها شوال و ذو القعده و ذو الحجه است نیست هیچ کس را اینکه فعلی از افعال حج کند در زمانی که خارج از آنها است

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج و الفرض التلبیة و الاشعار
و التقلید فای ذلک فعل فقد فرض الحج و لا یفرض الحج الا فی هذه الشهور التی قال الله عز و جل الحج اشهر معلومات و هو شوال و
ذو القعده و ذو الحجه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره بقره که حج در چند ماه معلوم است
پس هر که تعیین کرد در آنها حج را و تعیین حج لبیک گفتن است و جراحت کردن پهلوی کوهان شتر است و آویختن نعل عربی بر گردن
شتر است پس هر کدام آنها را کرد پس بتحقیق تعیین کرده حج را یا تعیین دیگر از احرام خود بر دن نمیتوانند (؟) چنانچه بیان میشود در
حدیث پنجم باب پنجاه و چهارم که باب سفر الاشعار و التقلید است و تعیین کرده نمیشود حج مگر در این ماهها که گفته الله عز و جل که
حج در چند ماه معلوم است و آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است **سیوم اصل** علی بن ابراهیم باسناده قال اشهر الحج شوال و
ذو القعده و عشر من ذی الحجه و اشهر السیاحة عشرون من ذی الحجه و المحرم و صفر و شهر ربیع الاول و عشر من شهر ربیع الاخر **شرح**
الاسناد بکسر همزه سند روایت و ش بود که این روایت از صاحب الزمان علیه السلم باشد بتوسط سفرای یا بتوسط مراد با شهر حج
اینجا زمانیست که احداث احرام حج در آن صحیح باشد و چون برای حفظ احداث احرام و ادراک اضطراری وقوف میشود در روز دهم
ممکن است آن روز داخل شده بخلاف سپس از روز بعد از آن و این منافات ندارد با اینکه باعتباری دیگر آن سپس از روز نیز داخل
اشهر حج باشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب اشهر سیاحت چهار ماه است که مذکور است در سوره توبه که فسیحوا فی
الارض اربعة اشهر و بیان شد در شرح حدیث دوم باب فضل الحج و العمره و ثواب آنها که باب سی و هشتم است **یعنی** روایت کرد
علی بن ابراهیم بسند او بسوی امامی که روایت از او است گفت که ماههای حج شوال و ذو القعده و ده روز از ذی الحجه است با قیه
که بماند از ذی الحجه داخل در مصداق حج نیست اگر چه در مسمای اشهر حج داخل است و ماههای جواز تمکین مشرکان از سیاحت یعنی حرم
بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الآخر است و مخصوص بهمان سالی بوده که سوره توبه در
آن سال نازل شده **باب پنجاه و چهارم اصل باب الحج الاکبر و الاصغر شرح** این باب بیان حج بزرگ و حج کوچک
است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن یوم الحج الاکبر فقال هو یوم
النحر و الحج الاصغر العمرة **شرح** تسمیه عمل یوم النحر بحج اکبر و عمره بحج اصغر باعتبار اینست که حج در اصل بمعنی زیارت خانه کعبه بقصد طواف
است و چون زیارت خانه در یوم النحر مسبوق است باحرام و وقوف عرفه و مشعر در آن و وقوف میشود آنچه در آن و اعمال منی از
رمی و نحر و حلق پس این زیارت عمره است چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث اول باب پنجاه در که باب یازدهم است بخلاف
طواف عمره زیرا که مسبوق است باحرام و بس **یعنی** روایت است از معاویه بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از روز
حج اکبر مذکور است در سوره توبه پس گفت که آن روز دهم ذی الحجه بوده و حج اصغر عمره است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الحج الاکبر یوم النحر **شرح** یوم منصوب بظرفیت میتواند بود و مرفوع نیز میتواند بود مثل الحج اشهر معلومات و حاصل هر دو یکی است

رفع ادا کت

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حج اکبر در روز نحر است بیان این شد در شرح حدیث سابق **سیوم اصل**
عن سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الحج الاکبر فان ابن عباس کان یقول یوم عرفة فقال ابو عبد الله علیه السلم کان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه یقول الحج الاکبر یوم النحر و یحتج بقوله عز و جل فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و هی عشرون من ذی الحجة و المحرم و صفر و شهر ربیع الاول
و عشر من ربیع الآخر و لو کان الحج الاکبر یوم عرفة لکان اربعة اشهر و یوما **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حج اکبر
چه بدرستیکه عبد الله بن عباس بود بازی درمی که میگفت حج اکبر در روز عرفه است و احتجاج میکرد بقول الله عز و جل در سوره توبه که پس سیر کنید
در زمین حرم چهار ماه و آنها بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر است و اگر بود حج اکبر
در روز عرفه هر آینه می بود زمان رخصت سیاحت مشرکان در زمین حرم چهار ماه و یک روز و حاصل آنست که ابن عباس موافق است
با ما در ضبط اول و آخر اربعه اشهر پس اگر گوید که حج اکبر در روز عرفه است باید که این آیات را امیر المؤمنین علیه السلم در روز عرفه
بر مشرکان خوانده پس لازم می آید یکی از سه چیز اول بطلان آنچه در ضبط اول اربعه اشهر گفته دوم بطلان هر یک از ضبط اول
و ضبط آخر سیوم اینکه اربعه اشهر متصل نباشد بروز خواندن این آیات بر مشرکان و این منافات دارد با ظاهر فسیحوا فی الارض
اربعة اشهر زیرا که متبادر آنست که اربعه اشهر متصل باشد بروز خواندن این آیات و چون ظهور بطلان شق دوم و سیوم بیشتر
است در این حدیث حکم بلزوم شق اول شده **باب پنجاه و یکم اصل باب اصناف الحج شرح**
این باب بیان اقسام حج است و در این باب پنجاه حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول الحج ثلثة اصناف
حج مفرد و قران و تمتع بالعمرة الی الحج و بها امر رسول الله صلی الله علیه و آله و الفضل فیها و لا نامر الناس الا بها **شرح**
مفرد بفتح را و سقوط بصیغه مصدر میمی باب افعال مجرد و مضاف الیه است و قران بکسر قاف بصیغه مصدر باب مفاعله نیز مجرد
است و تمتع بصیغه مصدر باب تفعل نیز مجرور است مجرور بها راجع است بتمتع و تانیث باعتبار اینست که آنرا متعه بضم میم و سکون
تا و نقطه دار بالای می خوانند از صیغه معلوم باب افعال است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که حج سه قسم است
اول حج افراد و آن اینست که احرام بآن مسبوق باحرامی دیگر برای عمره که مرتبط باشد و در اشهر حج است نباشد و سیاقت هدی نیز
با آن نباشد و دوم حج قران و فرق میان این و اول سیاقت هدی است سیوم حج بهره مند شدن از زنان و طیب و مانند اینها
بسبب بجا آوردن عمره بر حالی که آن عمره متصل باشد بسوی حج یعنی که در اشهر حج باشد و فاعل آنرا جایز نباشد بیرون رفتن
از مکه مگر باحرام حج چنانچه مفصل میشود در شرح حدیث چهارم این باب و بقسم سیوم امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله رفقای
خود را در حجة الوداع چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب حج النبی که باب سی و هفتم است و فضیلت در قسم سیوم است برای
کسی که مخیر باشد در میان سه قسم چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم این باب و امر نمیکنیم مردمان را که مخیر باشند مگر بقسم سیوم
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم الحج عندنا علی ثلثة اوجه حاج متمتع و حاج مفرد سائق للهدی و حاج مفرد للحج **شرح**
حج بفتح حا و جیم جمع حاج است مثل رکب و راکب و در بعضی نسخ الحجاج بجای الحج است عندنا عبارت است از مواضع بعیده از مکه و مدینه
و مانند آنست مفرد بصیغه اسم فاعل باب افعال اینجا ماخوذ است از افراد که مقابل تمتع است و شامل قران نیز هست لیکن اکثر
از افراد که مذکور شد در حدیث سابق **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آهنگ کنندگان کعبه در نزد ما که مدینه و مانند
آنست بر سه قسمند اول آهنگ کعبه کننده که متمتع است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق و دوم آهنگ کعبه کننده که غیر متمتع
است سائق است هدی را و سیوم آهنگ کعبه کننده که غیر متمتع است و سائق هدی کار نیز نیست **سیوم اصل** سالت ابا عبد
الله علیه السلم ای انواع الحج افضل فقال التمتع و کیف یکون شیء افضل منه و رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لو استقبلت
من امری ما استدبرت لفعلت مثل ما فعل الناس **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که کدام از اقسام حج فاضلتر است
برای کسی که مخیر باشد میان سه قسم آن پس گفت که تمتع و چون می باشد چیزی فاضلتر از تمتع و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
میگوید که اگر پیش بر میخوردم از جمله کار خود آنچه را که از پی بر خوردم هر آینه میکردم مثل آنچه را که کردند مردمان بیان این شد در شرح

حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وآله که باب سی و هفتم است **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما نعلم حجا لله غیر المتعة انا اذا لقینا
ربنا قلنا ربنا عملنا بکتابک وسنة نبیک ویقول القوم عملنا برأینا فیجعلنا الله وایاهم حیث یشاء **شرح** ما نعلم بصیغهٔ مضارع متکلم مع الغیر
از باب تفعیل یا مجرد علم است و بر هر تقدیر مراد در حق کسی است که دور از مکه است مثل اهل مدینه چنانچه مذکور شد در حدیث دوم این باب
که ایما است اشارت است بآیت سورهٔ بقره و اتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله فمن
کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی فمن لم یجد
فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب
این آیات محکم است که اهل مذاهب مختلف است و بعض از اهل خلاف نظم این آیت و آنچه بآیت را رکیک و منسوخ کرده اند بسبب غفلت از دقایق
آن و آنچه مستفاد میشود از کلام اهل بیت صلوات الله وسلامه علیهم آنست که مراد با تمام حج و عمره برای الله خالص کردن آنهاست بوجه موافق
گفتهٔ خدا و رسول است چنانچه گذشت در حدیث اول باب فرض الحج والعمرة که باب سی و نهم است که قال یعنی بتمامهما اداءهما واتقاء ما یتقی
المحرم فیهما لیس فاء در فان احصرتم برای تفصیل و بیان است و اگر مراد با تمام اتیان بجمیع اجزاء باشد با تمام رسانیدن بعد از شروع و آن عمل می بود ذکر
فاء در فان احصرتم مناسب نمی بود زیرا که تفصیل و تفریع و تعقیب هیچکدام مناسب نمیشد مراد با حصار مانع شدن بیماری و دشمنی است چنانچه
بیان میشود در حدیث سیوم باب صد و یکم که باب المحصور والمصدود وما علیهما من الکفارة است و آن که قسم است اول شکستن عضوی دوم بیماری
سیوم آزار درد سر و مانند آن فاء در فما جزائیه است و موصوله مرفوعست بحلاوه خبر مبتدای محذوف است بتقدیر فاعلیکم ما استیسر مخاطبان در ولا
تحلقوا اصحاب هدی اند خواه محصور و خواه غیر محصور آن بنابر ظاهر چنانچه می آید در حدیث چهارم باب الحلق والتقصیر که باب صد و شصت و
هشتم است فاء در فمن کان برای تعقیب است و این اشارت است باینکه این بیان حکم قسمی از اهل احصار است و آن شد مخاطبان در فمنکم
فاء در ففدیة جزائیه است زیرا که من کان متضمن معنی شرط است فدیة خبر مبتدای محذوف است بتقدیر فعلیه فدیة و بیان قدر صیام و
صدقه و نسک می آید در حدیث دوم باب نود و چهارم که باب العلاج للمحرم تا آخر است فاء در فاذا امنتم برای تعقیب است و اشارت است
باینکه مقصود بیان حکم قسمی از اهل احصار است و آن آنست که بعد از احصار ایمن شود از مضرت احصار و حکم اهل امن بالاضافه نیز
از آن مستفاد میشود که تمتع برایشان نیز واجب است بنظر استفاده حکم ایشان در صورت مرض و آزار سر از فمن کان منکم مریضا او به
اذی من رأسه چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب نود و چهارم فاء در فمن تمتع جزائیه است و من موصوله مرفوع است بحلاوه خبرش
محذوف است بتقدیر فاعلیکم من تمتع و این امر بتمتع است بعنوان مبالغه مثل زید عدل یعنی گویا مرکب شده که اتمام غیر تمتع است چنانچه گویا که
صاحب تمتع نیز اتمام است بنظر آیت سورهٔ بقره که ولکن البر من امن بالله و ایضا در سورهٔ بقره که ولکن البر من اتقی تمتع در اصل بهره
بهره مند شدن است و اینجا عبارتست از احلال است یعنی بیرون آمدن از احرام زیرا که بآن جایز میشود بهره مند شدن از زنان و مانند
آن خواه واقع شود و خواه نشود باء در بالعمرة برای سببیت است ظرف لغو است و متعلق بتمتع است و این احتراز است از تمتع بحج بنابر
اینکه محرم محل نمیشود در مکه بوسیلهٔ یکی از دو چیز اول عمره و دوم حج الی در الی الحج چند احتمال دارد از آن جمله اینکه بمعنی مع باشد و ظرف مستقر باشد
و حال از العمرة باشد بنابر اینکه مفعول بواسطه حرف جر است مثل اطلقت [illegible] ظرف صفت العمرة باشد بنابر اینکه الف لام در
بلای العهد ذهنی است [illegible] و بر هر تقدیر مراد بودن عمره با حج این باشد که عمره تمهید مقدمه حج باشد یعنی که بر گزارنده
آن عمره واجب باشد که از مکه بیرون نرود تا وقتی که احرام حج کند و در وقت بستن احرام بعمره تمتع را قصد کرده باشد و در صحت تمتع
شرط است اینکه آن عمره در شوال یا ذی القعده یا در بعضی ذی الحجه باشد الی الحج احتراز است از دو قسم عمره اول عمره که در غیر اشهر
حج باشد دوم عمره که در اشهر حج باشد اما گزارنده آن قصد حج بعد از عمره بی فاصله عمره دیگر نکرده باشد چنانچه می آید در حدیث اول
باب المتمتع تعرض له الحاجة خارجا من مکة بعد احلاله که باب صد و چهل و هشتم است که قلت فای الاحرامین المتمتعین متعة الاولی
او الاخرة قال الاخرة هی عمرته وهی المحتبس بها التی وصلت بحجه قلت فما فرق ما بین المفردة وبین عمرة المتعة اذا دخل فی اشهر
الحج قال احرام بالعمرة وهو ینوی العمرة ثم احل منها ولم یکن علیه دم ولم یکن محتبسا بها لانه لا یکون ینوی الحج فاء در فما استیسر از ای

تعقیب و عطف بر من تمتع است پس مراد آنست که اتمام شما حج و عمره را بمجموع مرکب از دو جزء است اول تمتع دوم ما استیسر من الهدی در ترتیب منظور است
پس هدی بعد از شروع در حج است و بعد از احرام منی قربانی میکنند فصیام خبر مبتدای محذوف است بتقدیر فعلیه صیام و مراد [illegible] صیام از
قائم مقام هدی او است در اینکه باعث اتمام حج و عمره اوست مراد بثلثة ایام فی الحج هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه است بتفصیلی که می آید در حدیث
اول باب صوم المتمتع اذا لم یجد الهدی که باب صد و نود و یکم است تلک عشرة کاملة برای بیان آنست که این صورت افضل افراد صیام عشرة
ایام است پس منافات ندارد با جواز صیام مجموع عشره بعد از رجوع در بلد چنانچه بیان میشود در حدیث اول باب صد و نود و یکم اشارت است [illegible] ذلک
تفصیلات مذکور شده برای تکلیف با تمام حج و عمره پس دلالت میکند بر اینکه تمتع مثلا موقوف علیه اتمام حج و عمره است برای اهل مکه
و حوالی آن و اتقوا الله و اعلموا ان الله شدید العقاب وعید عظیم است برای جمع که انکار تمتع کردند قول امام که فیجعلنا الله وایاهم
حیث یشاء اشارت بآیت و موافق حج تمتع است آیت سورهٔ حج لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم
من بهیمة الانعام فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر بنابر اینکه دلالت میکند بر اینکه واجب است هدی در ایام معلومات و با جماع هدی در غیر
تمتع واجب نیست زیرا که تفاوت میان قران و افراد بهدی [illegible] وسنة نبیک عبارتست از آنچه مراد در حجة الوداع در روز تمتع چنانچه
گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی که باب سی و هفتم است بر آنکه حشویه نیز اقرار کرده اند باینکه تمتع موافق کتاب خدا و سنت
رسول است از آن جمله بخاری در صحیح خود در باب قوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج گفته که عن عمران بن حصین قال انزلت آیة المتعة فی
کتاب الله ففعلناها مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولم ینزل قرآن یحرمه ولم ینه عنها حتی مات قال رجل برأیه ما شاء و قال ابو عبد
الله تعالی انه عمر و در باب غزوة حنین گفته که عن ابی موسی الاشعری قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی ارض قومی فجئت
و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منیخ بالابطح فقال احججت یا عبد الله بن قیس قلت نعم یا رسول الله قال کیف قلت قال قلت
لبیک اهلالا کاهلالک قال فهل سقت معک هدیا قلت لم اسق قال فطف بالبیت واسع بین الصفا والمروة ثم حل ففعلت حتی مشطت
لی امرأة من نساء بنی قیس ومکثنا بذلک حتی استخلف عمر **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تعلیم میکنیم حج برای الله تعالی که حج
تمتع با جمیع لوازم میکنیم در دعا برای امر بآن چنانچه گذشت در حدیث اول که والا نام من الناس الذی [illegible] که با چون ملاقات کنیم صاحب
کل اختیار خود را در روز قیامت میگوییم که ای صاحب کل اختیار ما عمل کردیم بکتاب تو و طریقه پیغمبر تو و میگویند جماعت مخالفان
ما که عمل کردیم بگمان ما پس میگرداند ما را الله تعالی و ایشان را در جای که میخواهد **پنجم اصل** عن ابی جعفر الثانی علیه السلام قال کان
ابو جعفر علیه السلام یقول المتمتع بالعمرة الی الحج افضل من المفرد السائق للهدی وکان یقول لیس یدخل الحاج بشیء افضل من المتعة
شرح روایت است از امام محمد تقی علیه السلام گفت که بود امام محمد باقر علیه السلام بازگو میکرد که کسی که بهره مند شود بفعل عمره
متوجه بسوی حج فاضل تر است از غیر متمتع که سایق باشد هدی را و بود که میگفت که نیست اینکه داخل شود حج گزار بچیزی که افضل از تمتع باشد
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من حج فلیتمتع انا لا نعدل بکتاب الله عز وجل وسنة نبیه صلی الله علیه وآله **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که اراده خانه کعبه کند پس باید که تمتع کند بدرستی که ما چیزی را برابر نمیکنیم بکتاب
الله عز وجل و طریقه پیغمبر او صلی الله علیه وآله **هفتم اصل** عن صفوان الجمال قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان بعض
الناس یقول جرد الحج وبعض الناس یقول اقرن وسق وبعض الناس یقول تمتع بالعمرة الی الحج فقال لو حججت الف عام لم اقربها الا
متمتعا **شرح** روایت است از صفوان شتردار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که بعضی مردمان میگویند مراد که حج
افراد کن و بعضی مردمان میگویند مراد که حج قران کن و سیاقت هدی کن و بعضی مردمان میگویند مراد که تمتع کن بعمره منتهی بسوی حج
پس امام گفت که اگر حج میکردم هزار سال نزدیک نمیشدم آن حج را مگر در حالی که متمتع باشم **هشتم اصل** عن علی بن حدید
قال کتب الیه علی بن میسر یسأله عن رجل اعتمر فی شهر رمضان ثم حضر له الموسم ایحج مفردا للحج او یتمتع ایهما افضل فکتب الیه
یتمتع افضل **شرح** الموسم بفتح میم و کسر سین مشغله زمان اجتماع حاج در مکه و توابع آن **یعنی** روایت است از علی بن حدید گفت
که نوشت بسوی امام محمد تقی علیه السلام علی بن میسر می پرسید او را از مردی که عمره کرده در ماه رمضان بعد از آن حاضر شد برای او

موسم حج آیا حج میگزارد بر حالی که افراد کننده باشد حج را از عمره یا تمتع میکند بعمره کدام از این دو فاضلتر است پس امام نوشت بسوی
او که او بلکه تمتع کند فاضلتر است **نهم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلم عن الحج فقال تمتع ثم قال انا اذا وقفنا بین
یدی الله عزوجل قلنا یا رب اخذنا بکتابک و سنة نبیک و قال الناس رأینا برأینا **شرح** مضمون این موافق حدیث چهارم
این باب است **دهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم قال المتعة والله افضل و بها نزل القران و جرت السنة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حج تمتع بخدا قسم که فاضلتر است و باین نازل شده قران و روان شد طریقه پیغمبر صلی
الله علیه و آله بیان قران و سنت شد در شرح حدیث چهارم این باب **یازدهم اصل** سالت اباجعفر صلوات الله علیه
فی السنة التی حج فیها و ذلک فی سنة اثنتی عشرة و مائتین فقلت جعلت فداک بای شیء دخلت مکة مفردا او متمتعا فقال
متمتعا فقلت له ایما افضل المتمتع بالعمرة الی الحج او من افرد و ساق الهدی فقال کان ابو جعفر علیه السلم یقول المتمتع بالعمرة
الی الحج افضل من المفرد السائق للهدی و کان یقول لیس یدخل الحاج بشیء افضل من المتعة **شرح** پرسیدم امام محمد تقی علیه السلم
را در حالی که حج گزارد در آن سالی که حج او در سال دویست و دوازده هجری بود پس گفتم که قربانت شوم بکدام چیز داخل مکه
شدی آیا داخل شدی افراد کننده یا تمتع کننده پس گفت تمتع کننده پس گفتم او را که کدام فاضلتر است آیا تمتع کننده
بعمره بر حالی که آن عمره منضم بسوی حج باشد یا کسی که تمتع نکرد و سیاقت هدی کرد پس گفت که بود امام محمد باقر علیه السلم بار بار میگفت که
متمتع بعمره بر حالی که آن عمره منضم بسوی حج باشد فاضلتر است از غیر متمتع که سائق هدی باشد و بود که میگفت که نیست
اینکه داخل مکه شود حج گزار با چیزی که فاضلتر باشد از حج تمتع **دوازدهم اصل** عن عبدالملک بن عمرو انه سال اباعبدالله علیه السلم
عن التمتع بالعمرة الی الحج فقال تمتع قال فقضی انه افرد الحج فی ذلک العام او بعده فقلت اصلحک الله سالتک فامرتنی بالتمتع
واراک قد افردت الحج العام فقال اما والله ان الفضل لفی الذی امرتک به و لکنی ضعیف فشق علی طوافان بین الصفا والمروة
فلذلک افردت الحج **شرح** روایت است از عبدالملک بن عمرو اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از تمتع بعمره منضم
بسوی حج پس گفت که تمتع کن عبدالملک گفت که پس متفق شد بقضای الهی اینکه او افراد کرد حج را در آن سال یا بعد از آن سال
پس گفتم که خدا بهتر گرداند ترا الله تعالی پرسیدم ترا پس امر کردی مرا بتمتع و می بینم ترا که بتحقیق افراد کردی حج را امسال پس گفت آگاه
باش بخدا قسم که بدرستی که فضیلت در آنست که امر کردم ترا بآن و لیکن من ضعیفم پس مشکل شد بر من دو طواف میان صفا و مروه
یکبار برای عمره و یکی برای حج پس برای اینست که افراد کردم حج را و عمره نکردم **سیزدهم اصل** سال رجل اباعبدالله علیه السلم و انا
حاضر فقال انی اعتمرت فی الحرم و قدمت الآن متمتعا فسمعت اباعبدالله علیه السلم یقول نعم ما صنعت انا لا نعدل بکتاب الله
عزوجل و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله فاذا بعثنا ربنا او وردنا علی ربنا قلنا یا رب اخذنا بکتابک و سنة نبیک صلی
الله علیه و آله و قال الناس رأینا رأینا فصنع الله بنا و بهم ما شاء **شرح** پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را در حالی
که من حاضر بودم پس گفت که بدرستی که من عمره گزاردم در حرم و آمدم بمکه در این وقت در حالی که متمتع بودم یعنی که تقصیر
بعمره ملحق نکردم و برای حج تمتع عمره علیحده کردم پس شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که خوب کردی آنچه کردی بدرستی
که ما خبر بر ابتغاء میکنیم بکتاب الله عزوجل و طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون برانگیزد ما را صاحب کمال اختیار ما یا
امام گفت که چون وارد شویم بر صاحب کمال اختیار ما میگوییم که ای صاحب کمال اختیار عمل کردیم بکتاب تو و طریقه پیغمبر تو صلی
الله علیه و آله و میگویند مردمان مخالف ما که گمان کردیم گمان خود پس میکند الله تعالی با ما و با ایشان آنچه را که خواسته بیان
کتاب و سنت شد در شرح حدیث چهارم این باب **چهاردهم اصل** عن محمد بن الفضل الهاشمی قال دخلت مع اخوتی
علی ابی عبدالله علیه السلم فقلنا انا نرید الحج و بعضنا صرورة فقال علیکم بالتمتع فانا لا نتقی فی التمتع بالعمرة الی الحج سلطانا
و اجتناب المسکر والمسح علی الخفین **شرح** روایت است از محمد بن فضل هاشمی گفت که داخل شدم با برادرانم بر امام جعفر صادق
علیه السلم پس گفتیم که بدرستی که ما اراده حج میکنیم و بعضی از ما حج ناکرده است پس امام گفت که بر شما باد به حج تمتع چه بدرستی که ما تقیه نمیکنیم

در تمتع بعمره بر حالی که آن عمره منضم باشد بسوی حج پادشاهی را و در اجتناب از مست کننده و در مسح بر دو موزه بیان عدم تقیه
در این سه چیز و قول زراره که و لم یقل الواجب علیکم ان لا تتقوا فیهن احدا گذشت در کتاب الطهارة در حدیث دوم باب مسح
الخف که باب سیم است **پانزدهم اصل** عن معویة بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلم انی اعتمرت فی رجب و انا ارید الحج أفأسوق
الهدی و افرد الحج او اتمتع فقال فی کل فضل و کل حسن قلت فای ذلک افضل فقال تمتع هو والله افضل ثم قال ان اهل مکة
یقولون ان عمرته عراقیة و حجته مکیة کذبوا او لیس هو مرتبطا بحجه لا یخرج حتی یقضیه ثم قال انی کنت اخرج لیلة او لیلتین تبقیان
من رجب فتقول ام فروة ای ابه ان عمرتنا شعبانیة واقول لها ای بنیة انها فیما اهللت و لیست فیما احللت **شرح**
روایت است از معویة بن عمار کوفی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که من عمره گزاردم در رجب امسال و من اراده
میکنم حج را آیا پس سیاقت شتر هدی کنم و افراد کنم حج را یا تمتع کنم که احرام خود را که در میقات اهل عراق احرام بسته ام باقی دارم تا آخر
اعمال حج یا تمتع کنم بعمره و آن احرام را بر طرف کنم و احرامی دیگر بجهت حج در مکه کنم پس امام گفت که در هر کدام فضیلتی هست و هر کدام خوب
است
چون حج مستحب بعد از حجة الاسلام است پس گفتم که کدام آن فاضلتر است پس امام گفت که تمتع کن آن بخدا قسم که فاضلتر است بعد از آن
امام گفت که اهل مکه از جمله مخالفان در طعن بر کسی که از کوفه آمده باشد و حج تمتع کرده باشد میگویند که عمره او از عراق است و حج
او از مکه است در دروغ میگویند اهل مکه آیا نیست مرتبط و مربوط بحج خود بر دن نمیرود از مکه بسوی کوفه تا آنکه بجا آورد آن حج
را مراد آنست که در وقت احرام در میقات اهل عراق نیت عمره متمتع بها الی الحج کرده است پس قصد او حج را نیز از میقات اهل عراق
است و مدار ثواب بر قصد است و دیگر داده و را دو لیس است باینکه این قصد از کوفه نیز بوده چه جای میقات بعد از آن امام
در بیان نظیر این گفت که بدرستی که من بودم بیرون میرفتم از مدینه برای عمره در یک شب یا دو شب که باقی مانده بود
از رجب پس میگفت ام فروه که ای پدرم بدرستی که عمره ما در شعبان واقع میشود و میگفتم او را که ای دخترکم بدرستی که آن عمره
در آن وقتی است که نیت کردی و تلبیه گفتی و نیست آن عمره در وقتی که از احرام بر دن آمدی مقصود اینست که عمره مناط ثواب است
و عمره حلال و زمان قصد گذشت **شانزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم قال من لم یکن معه هدی و افرد رغبة عن المتعة
فقد رغب عن دین الله عزوجل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که نبوده باشد با او شتر هدی و افراد حج کرد برای
نفرت از حج تمتع پس بتحقیق نفرت کرده از دین الله عزوجل که اسلام است اشارت است باینکه افضل بودن تمتع معلوم است از کتاب
و سنت و چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم این باب پس این نفرت از آن نفرت از اسلام است برای اینکه کتاب و سنت باو
رسیده باشد **هفدهم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلم انهم یقولون فی حجة المتمتع حجة مکیة و عمرته عراقیة فقال کذبوا اولیس
هو مرتبطا بحجه لا یخرج منها حتی یقضی حجه **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث پانزدهم این باب **هجدهم اصل**
عن عبدالملک بن اعین قال حج جماعة من اصحابنا فلما قدموا المدینة دخلوا علی ابی جعفر علیه السلم فقالوا ان زرارة امرنا ان نهل
بالحج اذا احرمنا فقال لهم تمتعوا فلما خرجوا من عنده دخلت علیه فقلت جعلت فداک لئن لم تخبرهم بما اخبرت زرارة لنأتین
الکوفة و لنصبحن بها کذابا فقال ردهم فدخلوا علیه فقال صدق زرارة ثم قال اما والله لا یسمع هذا بعد هذا الیوم احد منی
شرح نهل بضم نون و کسر ها و تشدید لام مفتوحه است الاهلال آواز برآوردن مثل بلند گفتن لبیک بحج یا بلند گفتن
لبیک بعمره بعد از عقد احرام لنأتین بفتح لام و فتح نون و سکون همزه و کسر تا دو نقطه در بالا و فتح یا دو نقطه در پایین و
تشدید یا تخفیف نون تاکید بصیغه مضارع متکلم مع الغیر بحذف الفاء متصل اللام یای باب ضرب است و نون تاکید بنا بر اول
مفتوح است و بنا بر دوم مکسور است بالتقاء ساکنین لنصبحن بفتح لام و فتح یا دو نقطه در پایین و کسر صاد بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و فتح حاء بی نقطه و تشدید یا تخفیف نون تاکید بصیغه مضارع غایب جمع مذکر متصل العین یای باب
ضرب است خبر بر اصبح بر زاده است کذابا بفتح کاف و تشدید ذال با نقطه بصیغه مبالغه مفعول لنصبحن است ردهم را بی نقطه
و تشدید دال بی نقطه مفتوحه یا مضمومه یا مکسوره بصیغه امر باب نصر است صدق زراره مبنی بر آنست که امام باو گفته بوده که او

وقت احرام تقیه حج تمتع کن اما در آواز ره ذاکر مر نام عمره بزبان میاور و بگو لبیک بحجه بجای اینکه مبادا که مخالفان بشنوند
و ضرر رسانند و قول امام باین ان کرتنوی المتعة [illegible] این بوده که اهلال بحج در این زمان غیر بایه اگرچه بهتر است چون عبدالملک
دانسته که امام بغیر راه می‌خواهد [illegible] احتیاط برای همراه خود کرده [illegible] اهلال بحج است
و این کلام اشارت است بانکه در زمان سابق که [illegible] زراره گفتم تقیه شدیدتر بود و حاجت باهلال بحج بعد از این تا آخر زمان
حیوة من شدت تقیه کمتر است پس اگر کسی اهلال بحج نکند مخالفان مضایقه با او نمیکنند بشرط اینکه اهلال بعمره نیز نکند یعنی خواه
اهلال بعمره کند و خواه نکند یعنی روایت است از عبدالملک بن اعین که برادر زراره بوده گفت که [illegible] جماعتی
از یاران ما از کوفه پس چون وارد مدینه شدند پیش از احرام داخل شدند بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفتند که بدرستی
که زراره امر کرده ما را باینکه اول از برآوریم بلبیک بحجه چون احرام کنیم پس امام گفت ایشان را که تمتع کنند پس چون بیرون رفتند
از مجلس او داخل شدم بر او پس گفتم که [illegible] هر آینه اگر خبر دهی ایشان را بانچه خبر دادی زراره را که اهلال بحج می
باید کرد در وقت احرام هر آینه خواهیم آمد البته بکوفه پس هر آینه فریاد خواهند زد بر زراره که [illegible] دروغ گو پس امام گفت
که برگردان جماعت را الیس و داخل شدند بر امام پس امام گفت که راست گفت زراره در اینکه نقل کرد که من باو گفتم در زمان
سابق که اهلال بحج می باید کرد بعد از آن امام گفت که آگاه باشید بخدا قسم که نخواهد شنید این کلام را که اهلال بحج می باید کرد
بعد از امروز هیچکس از من مراد این است که شما تا آخر عمر من اهلال بحج مکنید که حاجت نیست اگرچه در زمانی که بزراره گفتم حاجت بان
بود باب پنجاه و دوم اصل باب ما علی المتمتع من الطواف والسعی شرح این باب بیان چیزیست که واجب بر متمتع است از طواف
کعبه و سعی میان صفا و مروه و در این باب سه حدیث است اول اصل من معاویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال
علی المتمتع بالعمرة الی الحج ثلثة اطواف بالبیت وسعیان بین الصفا والمروة فعلیه اذا قدم مکة طواف بالبیت ورکعتان
عند مقام ابراهیم صلی الله علیه وآله وسعی بین الصفا والمروة ثم یقصر وقد احل هذا للعمرة وعلیه للحج طوافان وسعی بین
الصفا والمروة ویصلی عند کل طواف بالبیت رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السلام شرح هذا مبتدا است للعمرة خبر مبتدا است
یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بر متمتع بعمره بحج تا آنکه متمتع باشد از عمره بسوی حج
سه طواف است بخانه کعبه که هر طوافی هفت دوره است و بر اوست دو سعی میان صفا و مروه که هر سعی هفت راسته است
بیان این آنکه بر متمتع است چون بعد از احرام آید بمکه طوافی بخانه و دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم صلی الله علیه وآله
و سعی میان صفا و مروه بعد از آن مو کوتاه میکند و بتحقیق از احرام بیرون آمد این برای عمره است و بر اوست برای حج
دو طواف یکی در روز عید بعد از عود از منی پیش از سعی که از طواف الزیاره مینامند و حج اکبر عبارت از آنست چنانچه بیان
شد در شرح حدیث اول باب پنجاهم دیگری بعد از سعی که از طواف النساء مینامند و بر اوست سعی میان صفا و مروه و میگذارد
نزد هر طوافی بخانه کعبه دو رکعت نزد مقام ابراهیم علیه السلام دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال المتمتع علیه
ثلثة اطواف بالبیت وطوافان بین الصفا والمروة وقطع التلبیة من متعته اذا نظر الی بیوت مکة ویحرم بالحج یوم الترویة
ویقطع التلبیة یوم عرفة حین تزول الشمس شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که متمتع واجب است بر او که
طواف بخانه و دو سعی میان صفا و مروه و برطرف کردن تلبیه در عمره تمتع او چون نظر کند بسوی خانهای مکه و احرام می بندد
بحج در روز هشتم ذی الحجه و برطرف میکند تلبیه را در روز نهم ذی الحجه وقتی که زوال آفتاب میشود سیوم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلام قال علی المتمتع بالعمرة الی الحج ثلثة اطواف بالبیت ویصلی لکل طواف رکعتین وسعیان بین الصفا والمروة
شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق باب پنجاه و سیوم اصل باب صفة الاقران وما یجب علی القارن
شرح این باب بیان کیفیت حج قرانست و بیان آنچه واجب میشود بر کسی که حج قران کند در این باب سه حدیث است
اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یکون القارن الا بسیاق الهدی وعلیه طوافان بالبیت وسعی بین الصفا

والمروة

والمروة کما یفعل المفرد لیس بافضل من المفرد الا بسیاق الهدی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمی باشد
قران کننده مگر براندن شتر هدی و واجب بر قران کننده دو طواف است بخانه و یک سعی میان صفا و مروه چنانچه میکند
افراد کننده و نیست قران کننده زیادتر از افراد کننده مگر براندن شتر هدی دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال
القارن لا یکون الا بسیاق الهدی وعلیه طواف بالبیت ورکعتان عند مقام ابراهیم علیه السلام وسعی بین الصفا والمروة
وطواف بعد الحج وهو طواف النساء شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که قران کننده نمی باشد مگر براندن
شتر هدی و واجب است بر او طوافی بخانه کعبه و دو رکعت نزد مقام ابراهیم علیه السلام و سعی میان صفا و مروه و طوافی بعد از
حج یعنی بعد از طواف زیارت چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سابق و آن طواف دوم طواف النساء است سیوم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام ابن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له انی سقت الهدی وقرنت قال ولم
فعلت ذلک التمتع افضل ثم قال یجزیک فیه طواف بالبیت وسعی بین الصفا والمروة واحد وقال طف بالکعبة یوم النحر
شرح روایت است از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستی که من راندم با خود
شتر هدی را و حج قران کردم امام گفت که چرا کردی آنرا تمتع فاضلتر است بعد از آن امام گفت کافیست ترا در حج قران
طوافی بخانه و سعی میان صفا و مروه که یک سعی است و گفت که طواف کن بخانه در روز عید مراد این است که نوعی کن که با
طواف اول و سعی طواف دیگر در روز عید بفعل آید باب پنجاه و چهارم اصل باب صفة الاشعار والتقلید
شرح این باب بیان کیفیت جراحت کردن شتر هدی برای علامت هدی و بیان آویختن نعل در گردن شتر
هدی است و در این باب شش حدیث است اول اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام انی قد اشتریت بدنة فکیف اصنع
بها فقال انطلق حتی تأتی مسجد الشجرة فافض علیک من الماء والبس ثوبیک ثم انخها مستقبل القبلة ثم ادخل المسجد فصل
ثم افرض بعد صلوتک ثم اخرج الیها فاشعرها من الجانب الایمن من سنامها ثم قل بسم الله اللهم منک ولک اللهم تقبل منی ثم انطلق
حتی تأتی البیداء فلبه شرح البدنة بفتح باء یک نقطه و فتح دال بی نقطه و نون شتر هدی افض بفتح همزه و کسر فاء و سکون
ضاد با نقطه بصیغه امر باب افعال است انخها بفتح همزه و کسر نون و سکون خاء با نقطه بصیغه امر باب افعال است در نسخ مستقبل
بتاء تانیث است و بنا بر این حال از فاعل خواهد بود و ظاهر آنست که بی تاء تانیث و حال از مفعول باشد ثم افرض اشارت است
بآیت سوره بقره که فمن فرض فیهن الحج و بیان فرض شد در حدیث دوم باب چهل و نهم که باب انشاء الحج است و مراد بفرض اینجا
تلبیه گفتن است که مقارن نیت احرام است در قلبه برای وقف است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که
من بتحقیق خریدم شتر هدی را پس چون کنم با آن پس امام گفت که روانه شو از مدینه تا آنکه برسی بمسجد شجره پس بریز بر خود
چیزی از آب را یعنی غسل احرام کن و بپوش دو جامه احرام خود را بعد از آن بخوابان شتر را رو بقبله بعد از آن
داخل شو مسجد را پس نماز گذار بعد از آن نیت احرام و تلبیه کن بعد از آن بیرون بیا بسوی شتر پس جراحت کن از کوهان
علامت جانب راست از کوهان آن بعد از آن بگو که بنام الله است خدایا از تست و برای تست خدایا قبول کن
از من بعد از آن روانه شو تا برسی بیداء پس بلند تلبیه کن دوم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن تجلیل الهدی و
تقلیدها فقال لا تبالی ای ذلک فعلت وسالته عن اشعار الهدی فقال نعم من الشق الایمن فقلت متی نشعرها قال حین
یرید ان یحرم شرح تجلیل بجیم مصدر باب تفعیل اینجا عبارتست از پوشانیدن جل بر شتر هدی بر روش اسبان تا این باشد
که آن هدی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جل کردن شتر هدی و آویختن نعل در گردن آن که کدام
بهتر است پس امام گفت که پروا نداری هر کدام آنها را که کردی برای شان و پرسیدم امام را از جراحت کردن شتر هدی که
خوب است گفت که آری از جانب راست است پس گفتم که کی اشعار میکند آنرا گفت وقتی که اراده میکند که احرام کند سیوم
اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن البدن کیف تشعر ومتی یحرم صاحبها ومن ای جانب تشعر ومعقولة تنحر او بارکة فقال تنحر

معقولة وتشعر من الجانب الایمن شرح البدن بالضم یا بکسر طا و سکون دال بی نقطه جمع بدنه شتران هدی تشعر بره جاء بصیغه
مجهول غایبه باب افعال است معقولة مضروب وحال از ضمیر مستتر در تنحر است که بصیغه مجهول غایبه باب منع است العقل بستن دو دست
شتر ایستاده بر یکدیگر تا حرکت نکند الوخز زدن طعنه بر کوهان یا بالای سینه شتر برای کشتن آن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از شتران هدی که چون اشعار کرده میشوند و کی احرام میکند صاحب آنها و از کدام جانب اشعار کرده میشوند
آیا ایستاده و دست بسته نحر کرده میشوند یا بر زانو خوابیده پس امام گفت که نحر کرده میشوند ایستاده و دو دست بسته و اشعار
کرده میشوند از جانب راست کوهان ... جواب متی یحرم صاحبها را نگفت برای اشعار با اینکه فرق نیست میان صاحب
بدن و غیر صاحب بدن در وقت احرام در هر وقت روز یا شب که باشد و این مبنی بر آنست که سوال محمول بر آن باشد براینکه
آیا احرام او پیش از اشعار است یا بعد از اشعار است پس اگر محمول بر این باشد ترک جواب برای اشارت بجهت آنکه کدام
آنها خوب است بقرینه اینکه در حدیث اول این باب تقدیم احرام بر اشعار و در حدیث دوم عکس آن مذکور است چهارم
اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن البدن کیف تشعر قال تشعر وهی معقولة وتنحر وهی
قائمة تشعر من جانبها الایمن ویحرم صاحبها اذا قلدت واشعرت شرح مراد بمعقولة اینجا خوابیده و زانو بسته است
و مراد بقائمة ایستاده و دو دست بیکدیگر بسته است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پرسیدم امام را از شتران هدی که چون اشعار کرده میشوند امام گفت که اشعار کرده میشوند بر حالی که آنها خوابیده
و زانو بسته باشند و نحر کرده میشوند بر حالی که آنها ایستاده و دو دستها بر یکدیگر بسته باشند از جانب راست آنها و احرام
میکند صاحب آنها چون تقلید کرده شوند و اشعار کرده شوند پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کانت البدن
کثیرة قام فیما بین ثنتین ثم اشعر الیمنی ثم الیسری ولا یشعر ابدا حتی یتهیأ للاحرام لانه اذا اشعر وقلد وجلل وجب علیه الاحرام
وهی بمنزلة التلبیة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشند شتران هدی بسیار صاحب آنها می ایستد
در میان دو شتر است بعد از آن اشعار میکند شتری را که بر دست راست اوست بعد از آن شتری را که بر دست چپ
اوست در صورتی که او رو بقبله باشد و شتران نیز رو بقبله باشند و اشعار هر دو از جانب راست کوهان است چنانچه مذکور میشود
در حدیث آینده و همچنین است تا آخر شتران و اشعار نمیکند هرگز مگر آنکه آماده باشد برای احرام زیرا که او چون اشعار کرد
و تقلید کرد و جل پوشانید لازم میشود بر او احرام و آنها مانند لبیک گفتن است و مراد از احرام مراد آنست که غسل احرام کرده
و دو جامه احرام پوشیده باشد و نیت احرام کرده باشد احرام خود را بر طرف میتواند کرد چه آنکه یکی از این چهار بجا نیاورده
باشد و آنها اشعار و تقلید و تجلیل و تلبیه است پس چون یکی از آنها واقع شد احرام لازم شد مثل تکبیر احرام در نماز ششم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال البدن تشعر من الجانب الایمن ویقوم الرجل فی الجانب الایسر ثم یقلدها بنعل خلق قد صلی
فیها شرح ویقوم بتقدیر و قد یقوم است و مراد صورتیست که شتران بسیار باشند چنانچه گذشت در حدیث سابق الخلق بفتح خاء
بالنقطه و فتح لام و قاف کهنه و تذکیر و تانیث در آن مساویست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شتران
هدی اشعار کرده میشوند در جانب راست کوهان ... می ایستد مرد در جانب چپ کوهان و جانب راست کوهان را اشعار میکند
بعد از آن تقلید میکند آن شتر را از نعل عربی کهنه که بتحقیق نماز گزارده باشد در آن با ... در گردن ...
می آویزد باب پنجاه و پنجم اصل باب الافراد شرح این باب بیان حج افراد است در این باب یک حدیث است
اول اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال المفرد للحج علیه طواف بالبیت ورکعتان عند مقام ابراهیم
صلی الله علیه وآله وسعی بین الصفا والمروة وطواف الزیارة وهو طواف النساء ولیس علیه هدی ولا اضحیة قال وسألته
عن المفرد للحج هل یطوف بالبیت بعد طواف الفریضة قال نعم ما شاء ویجدد التلبیة بعد الرکعتین والقارن بتلک المنزلة یعقدان
ما احلا من الطواف بالتلبیة شرح الزیارة در نسخ ... بعد از الف است ... که ... باید زیرا که طواف الزیارة

۱۷۰ ادلم

بر او اسم حج واجب است که پیش از سعی است و طواف النساء طواف الزیارة بعلاوة است باعتبار اینکه مخالفان انرا میکنند و زنان برایشان حرام نمیشود
پس باعث زیاد شدن نفقه شیعه امامیه بر مخالفان است الاضحیة بضم همزه و سکون ضاد بالنقطه و کسر حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه
در پایین آنچه در منی ذبح شود ... در وقت احرام و مانند آن همراه نبوده باشد طواف الفریضه عبارتست از یکی از دو طواف که طواف پیش
از سعی است و طواف النساء است یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کسی که افراد کند حج را بر او است طواف
بخانه کعبه که در روز عید بعد از آمدن از منی است و دو رکعت نزد مقام ابراهیم صلی الله علیه وآله و سعی میان صفا و مروه و طواف زیارت
و آن طواف النساء است با خفیه که اگر آن طواف واقع نشود زنان حلال نمیشوند و نیست بر مفرد هدی با اینکه واجب نیست بر او ذکر بعد از
احرام و قبل از دخول حرم هدی با هم رساند و سیاقت کند و نه قربانی که در روز عید بهم رساند و در منی ذبح کند معویه گفت که پرسیدم امام را
از کسی که افراد کند حج را آیا طواف میکند بخانه کعبه بعد از طواف فریضه مراد طواف پیش از سعی باشد خواه طواف النساء باشد امام گفت که آری
چندانکه خواهد و تجدید میکند تلبیه را بعد از دو رکعت هر طوافی برای شروع در طواف دیگر و قران کننده مانند اوست بیان این ... آن
می بندند آنچه را گشوده اند از جمله طواف بتجدید تلبیه مراد آنست که بعد از فراغ از طواف و دو رکعتش آن تلبیه میگویند برای شروع در مثل آن
باب پنجاه و ششم اصل باب فمن لم ینو المتعة شرح این باب است در بیان کسی که در وقت احرام نیت حج تمتع نکرده و در این
باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل لبی بالحج مفردا فقدم مکة وطاف بالبیت وصلی رکعتین عند مقام
ابراهیم علیه السلام وسعی بین الصفا والمروة قال فلیحل ولیجعلها متعة الا ان یکون ساق الهدی شرح مفردا بکسر را است مراد اینجا
مقابل متمتع است پس استثنا متصل است یا مراد مقابل قارن و متمتع است و استثنا منقطع است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که در وقت احرام تلبیه گفت بحج بر حالی که افراد کننده بود پس آمد بمکه و طواف کرد بخانه کعبه و گزارد دو رکعت نزد مقام
ابراهیم علیه السلام و سعی کرد میان صفا و مروه امام گفت که پس مو کوتاه کند و بیرون آید از احرام و باید که گرداند آن افراد را که کرده عمره
تمتع مگر آنکه باشد با او پیش که رانده باشد با خود شتر هدی را در وقت احرام یا پیش از دخول حرم دوم اصل سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول من طاف بالبیت وبالصفا والمروة احل احب او کره شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر که گردید بخانه
کعبه و بصفا و مروه از احرام بیرون آمد خواه نیت کرده باشد خواه نکرده باشد مراد آنست که بعد از سعی میان صفا و مروه می باید
که مو کوتاه کند و از احرام بیرون آید هر چند نیت تمتع نکرده باشد و طواف و سعی را بقصد ... کرده باشد چنانچه رسول الله
صلی الله علیه وآله امر کرد رفقای خود را بآن در حجة الوداع و گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی که باب ... و هفتم است سیوم
اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال ما طاف بین هذین الحجرین الصفا والمروة احد الا احل الا سائق الهدی شرح روایت است از
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که نگردید میان این دو سنگ که صفا و مروه است هیچ کس مگر آنکه از احرام بیرون آمد یعنی لازم می آید که مو
کوتاه کند و از احرام بیرون آید مگر کسی که راننده شتر هدی باشد چنانچه رسول الله صلی الله علیه وآله بود و گذشت در حدیث
چهارم باب حج النبی باب پنجاه و هفتم اصل باب حج المجاورین وقطان مکة شرح مجاورین بمیم عبارتست از جمعی که منزل های
ایشان در بیرون مکه است ... القطان بضم قاف و تشدید طاء بی نقطه و الف و نون جمع قاطن جمعی که از وطن خود
بیرون آمده و در جای دیگر ساکن شده اند یعنی این باب بیان حج همسایگان مکه و درنگ کنندگان در مکه است و در این باب ده
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس لاهل سرف ولا لاهل مر ولا لاهل مکة متعة یقول الله عز وجل ذلک لمن لم یکن اهله حاضری
المسجد الحرام شرح سرف بفتح سین بی نقطه و کسر را بی نقطه و فاء موضعیست نزدیک تنعیم که حد بیرون ... است و میان آن و مکه
... میل است ... مر بفتح میم و تشدید راء بی نقطه موضعیست که بعد آن از مکه ... میل یا کمتر است چنانچه در حدیث ...
این باب است صاحب قاموس گفته که ... الظهران موضع ... مرحلة من مکة یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیست برای اهل سرف و نه برای اهل مر که همسایگان مکه اند و نه برای اهل مکه که متوطنان مکه اند حج تمتع میگوید الله عز وجل
در سوره بقره که آن تمتع برای کسی است که نباشند اهل خانه او نزدیکان مسجد حرام بیان این آیت شد در شرح حدیث چهارم باب

الطائف الی کرباب بیست و پنجاه و یکم است **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لاهل مکة متعة قال لا و لا لاهل بستان و لا لاهل
ذات عرق و لا لاهل عسفان و نحوها **شرح** بستان بضم باء یک نقطه و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و الف و نون و ذات عرق
بذال با نقطه و الف و تاء دو نقطه در بالا و کسر عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و قاف و عسفان بضم عین بی نقطه و سکون سین بی نقطه
و فاء و الف و نون مواضعیست که بعد آنها از مسجد حرام زیاده بر شش فرسخ هست چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده است **یعنی**
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم که آیا برای اهل مکه حج تمتع هست گفت نه و نه برای اهل بستان
و نه برای اهل ذات عرق و نه برای اهل عسفان و مانند آنها **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل ذلک لمن
لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام قال من کان منزله علی ثمانیة عشر میلا من بین یدیها و ثمانیة عشر میلا من خلفها و ثمانیة عشر میلا
عن یمینها و ثمانیة عشر میلا عن یسارها فلا متعة له مثل مر و اشباهها **شرح** سه میل یک فرسخ است پس هجده میل شش فرسخ است
مر بمیم و راء جاییست نزدیک در عن ورود جاء اسم است یعنی جانب و ذکر آن در یمین و شمال برای آنست که یمین و شمال در اصل لغه در
عضو مخصوص است بخلاف بین یدین و خلف چه آنها هر دو جانب ظرفی است پس عن بتقدیر من عن است و حذف من برای کراهت
اجتماع صورت دو حرف جر است و گاهی من مذکور میشود مثل قول شاعر و لقد اراني للرماح دریئة من عن یمینی مرة و امامی بین یدیها
و لفظ ها راجع بکعبه است و این اشارتست باینکه مراد بالمسجد الحرام جزو اینست که کعبه باشد و مراد به بین یدیها جانب در کعبه است و
آن مشرق مایل بشمال است کمی و مشهور خلف در آن جانب است و مراد در ثمانیة عشر هر سه جا یعنی اوست و از این چهار جهت مطلوب آن
مثالست پس جانبهای چهار رکن کعبه نیز داخلست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره که آن
تمتع برای کسیست که نباشند اهل خانه او نزدیک ان مسجد حرام امام گفت که هر که باشد منزل و ماوای او بر هجده میل در پیش کعبه یا
هجده میل در پس کعبه یا هجده میل در جانب راست کعبه یا هجده میل در جانب چپ کعبه پس نیست تمتع برای او مثل مر که مذکور شد
در حدیث اول این باب و مانندهای آن **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اهل مکة ایتمتعون قال لیس لهم متعة قلت
فالقاطن بها قال اذا اقام بها سنة او سنتین صنع صنع اهل مکة قلت فان مکث الشهر قال یتمتع قلت من این قال یخرج من الحرم قلت
این یهل بالحج قال من مکة نحوا مما یقول الناس **شرح** ظاهر آنچه می آید در حدیث هشتم این باب آنست که سنة او سنتین برای بیان دو
صورت در تمکن در مکه بقصد آنکه در اثنای سال بیرون نرود از حرم برای احرام بعمره از جعرانه یا تنعیم و مانند آنها و دیگر صورت
در تمکن یک سال تقریبی کامل است دوم آنکه گاهی بیرون رود از حرم برای احرام بعمره و در این صورت در تمکن دو سال تقریبی شرطست
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زادگان مکه که آیا تمتع میکنند گفت نیست برای ایشان تمتع گفتم پس کسی که در تمکن
کننده باشد در مکه از جمله غیر اهل مکه که آیا تمتع میکند امام گفت که چون در تمکن کرده در مکه یک سال یا دو سال میکند کار اهل مکه را
گفتم که پس اگر در تمکن کرده باشد یک ماه گفت که تمتع میکند گفتم از کجا احرام عمره تمتع میکند گفت بیرون میرود از حرم مثل تنعیم و
جعرانه گفتم که بعد از آنکه از احرام عمره تمتع بیرون آمد کجا احرام میکند و بلند لبیک حج میگوید گفت در مکه بلند میگوید مانند آنچه
را از آنچه میگویند مردمان مخالف مراد اینست که تقریبا حج تمتع نکنند بلکه تکتفی بحج افراد کنند و تمتع را در دل قصد کنند **پنجم**
اصل عن صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی ارید الجوار فکیف اصنع قال اذا رأیت
الهلال هلال ذی الحجة فاخرج الی الجعرانة فاحرم منها بالحج فقلت له کیف اصنع اذا دخلت مکة اقیم الی یوم الترویة لا اطوف بالبیت قال
تقیم عشرا لا تأتی الکعبة ان عشرا لکثیر ان البیت لیس بمهجور و لکن اذا دخلت فطف بالبیت و اسع بین الصفا و المروة فقلت
له الیس کل من طاف بالبیت و سعی بین الصفا و المروة فقد احل قال انک تعقد بالتلبیة ثم قال کلما طفت طوافا و صلیت رکعتین
فاعقد بالتلبیة **شرح** عبد الرحمن از اهل کوفه است و استاد صفوان است مراد بجوار بکسر و ضم جیم اینجا همسایگی کعبه است یعنی
در تمکن در مکه بقدری که حکم اهل مکه بهم رسد در صاحبش و آن یک سال یا دو سال است چنانچه مذکور شد در حدیث سابق جعرانه بکسر جیم
و کسر عین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و گاهی بسکون عین و تخفیف راء می باشد و الف و نون جاییست از جا از نزدیکی مکه در راه

طایف یقیم بصیغه مخاطب با باء مفتوحه بتقدیر استفهام انکاریست عشرا الخ قریبا من عشر است زیرا که یوم الترویه هشتم ذی الحجه است که مردمان
در آن روز متوجه عرفات میشوند و الهلال از اوزان ماه باشد که میان رویت هلال و خروج از منی در روز عید است نزدیک میشود به ده شبانه روز و تعقد
بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه مخاطب معلوم باب ضرب است العقد بستن و مراد اینجا مستحکم کردن احرام است برای آنکه باطل نشود
بعد از سعی میان صفا و مروه نیز **یعنی** روایتست از صفوان از عبد الرحمن بن حجاج گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی
که من اراده میکنم همسایگی کعبه و در تمکن در مکه را پس چون میکنم بعد از آنکه مانند اهل مکه شوم امام گفت که چون دیدی ماه نو را ماه
نو ذی الحجه را پس بیرون رو بسوی جعرانه که در بیرون حرم است پس احرام کن از آنجا بحج افراد پس گفتم امام را که چگونه کنم چون داخل شوم
مکه را در تمکن کنم تا روز هشتم طواف نکنم بخانه امام گفت که آیا در تمکن میکنی قریب به ده شبانه روز که نیائی نزد کعبه بدرستی که قریب به ده
شبانه روز هر آینه بسیار است بدرستی که خانه کعبه نیست واگذاشته شده و لیکن چون داخل مکه شدی پس طواف کن بخانه کعبه و سعی
کن میان صفا و مروه پس گفتم امام را که آیا نیست اینکه هر که طواف کرد بخانه کعبه و سعی کرد میان صفا و مروه پس بتحقیق بیرون آمد از
احرام بکوتاه کردن مو و او مثل اینست که بنا بر این لازم می آید که متمتع شوم بنابر قاعده که مذکور شد در احادیث باب سابق امام گفت
که بدرستی که تو تازه میکنی احرام خود را بگفتن لبیک بعد از آن امام گفت برای بیان سابق که هر بار که طواف کردی یک طواف و گزاردی
دو رکعت پس تازه کن احرام خود را بگفتن لبیک مراد اینست که متمتع نبوده چون نظر کنند بخانهای مکه قطع تلبیه میکند چنانچه گذشت در حدیث
دوم باب پنجاه و دوم پس چون سعی کند محل میشود بخلاف غیر متمتع زیرا که بعد از هر طواف و رکعتین چون تجدید تلبیه میکند احرام خود را
می بندد با بیخی که مستحکم میکند تا بعد از سعی میان صفا و مروه محل نشود **اصل** ثم قال ان سفیان فقیهکم اتانی فقال ما یحملک
علی ان تأمر اصحابک یأتون الجعرانة فیحرمون منها فقلت له هو وقت من مواقیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال و ای وقت من
مواقیت رسول الله صلی الله علیه و آله هو فقلت له احرم منها حین قسم غنائم حنین و مرجعه من الطائف فقال انما هذا شیء اخذته
من عبد الله بن عمر کان اذا رأی الهلال صاح بالحج **شرح** سفیان بن عیینه کوفی بوده و ساکن مکه و از فقهای مخالفان شده
و اضافه او بجی طبان باعتبار محض کوفی بوده است مرجع بفتح میم و سکون راء بی نقطه و کسر جیم و عین بی نقطه و ضمیر راجع برسول الله
مرفوع و مبتداست بنا بر اینکه واو حالیه است و آن مصدر میمی است من الطائف خبر مبتدای است بیان این عمره شده در شرح حدیث نهم
باب بیست و هفتم که باب حج النبی صلی الله علیه و آله است **یعنی** بعد از آن امام گفت که بدرستی که سفیان فقیه کوفیان آمد نزد
من پس گفت که چه باعث میشود ترا بر اینکه امر کنی یاران خود را باینکه روند نزد جعرانه پس احرام کنند از آنجا پس گفتم او را که جعرانه
میقاتیست از میقاتهای رسول الله صلی الله علیه و آله پس سفیان گفت که کدام میقاتست از میقاتهای رسول الله صلی الله علیه و آله
جعرانه پس گفتم او را که احرام کرد از جعرانه وقتی که قسمت کرد غنیمتهای روز جنگ حنین را بر جایی که برگردیدن او از طائف بود پس
سفیان گفت که جز این نیست که این چیزیست که فرا گرفتی آنرا از عبد الله بن عمر او بود بپرورش که چون میدید هلال ذی الحجه را بلند
حج میکرد و بانیخ که بیرون میرفت از حرم و احرام می بست در یکی از مواقیت **اصل** فقلت الیس قد کان عندکم مرضیا قال بلی
و لکن اما علمت ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله انما احرموا من المسجد فقلت ان اولئک کانوا متمتعین فی اول ما الوداع
و ان هؤلاء قطنوا بمکة فصاروا کانهم من اهل مکة و اهل مکة لا متعة لهم فاحببت ان یخرجوا من مکة الی بعض المواقیت و ان یستغبوا
به ایاما فقال لی و انا اخبره انها وقت من مواقیت رسول الله صلی الله علیه و آله یا ابا عبد الله فانی اری لک ان لا تفعل
فضحکت و قلت و لکنی اری لهم ان یفعلوا **شرح** ظاهر احببت اینست که این خروج مستحب باشد لیکن آنچه می آید در حدیث هشتم
این باب که فلیس له ان یحرم بلکه اینست که این لفظ مراد ابا سفیان بوده و آن خروج شرط است در احرام مردان **یعنی**
پس گفتم آیا نیست عبد الله بن عمر نزد شما مقبول سفیان گفت که بلی مقبولست نزد ما و لیکن آیا نمیدانی اینرا که اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله جز این نیست که احرام حج کردند از مسجد حرام در حجة الوداع مراد او اینست که قول ابن عمر معارض دارد و اگر
معارض نمیداشت مقبول می بود پس گفتم بدرستی که آن اصحاب رسول الله بودند متمتعان و اراده ایشان آن بود که با پیغمبر میکنند

وبدرستی که جماعت یاران من ساکن شده اند در مکه پس او به منزله جماعتی است از اهل مکه اند و اهل مکه نیست متعه برای ایشان پس دوست
داشتم اینها که بیرون روند از مکه بسوی یعنی مواقیت و اینها که غبار الود شوند بوسیله آن جهت و روزی مراد اینست که آنچه معارض
خیال کردی معارض حاجت نیست بلکه سفیان گفت ما بر حالی که من حج میدیدم او و اگر چه دو نه میقات نیست از میقاتهای رسول الله صلی الله
علیه و آله که ای ابوعبدالله پس بدرستی که من صلاح می بینم برای تو اینها که نکنی با سفیان کلام نکنی یاران خود را با احرام از جعرانه
پس خنده کردم و گفتم و لیکن من صلاح می بینم برای یاران من اینها که کنند احرام را از جعرانه **اصل** فسال عبدالرحمن عمن معه من
النساء کیف یصنعن فقال لولا ان خروج النساء شهرة لامرت الجواری ان یخرجن و لکن مر من کان منهن صرورة ان یهل
بالحج هلال ذی الحجة فاما اللواتی قد حججن فان شئن ففی خمس من الشهر و ان شئن فیوم الترویة **شرح** این کلام صفوان است
مراد بشهرة اینجا ضد تقیه است بنابر اینکه مخالفان بیرون نمیرفتند از برای احرام **یعنی** پس امام را پرسید عبدالرحمن از آنکه
با ماست از جمله زنان که چگونه میکنند احرام را پس امام گفت که اگر نبود اینکه بیرون رفتن زنان بسوی جعرانه باعث شهرت است
هر آینه امر میکردم تا حج گزارده را از جمله ایشان با اینکه بیرون رود مراد زنیست که حجة الاسلام را نکرده با وجود آنکه در مکه یکسال یا
دو سال ساکن بوده مثل اینکه در موسم حج بیمار باشد یا مانع باشد حجة او حجة الاسلام نشود و لیکن امر کن هر که باشد از ان
زنان تا حج گزارده با اینکه اهلال حج کند در وقت ظهور ماه نو ذی الحجه در مکه فاما آن زنانی که بتحقیق حج گزارده اند پس اگر خواهند
پس احرام کنند در پنجم از ذی الحجه و اگر خواهند پس احرام کنند در روز هشتم و بر هر تقدیر در مکه احرام میکنند **اصل** فخرج واقفا
فاهلّ بعض من کان معنا من النساء و الصرورة منهن مقدم لخمس من ذی الحجة فارسلت الیه ان بعض من معنا من صرورة النساء
قد اعتللن فکیف تصنع فقال فلتنتظر ما بینها و بین الترویة فان طهرت فلتهل بالحج و الا فلا یدخل علیها یوم الترویة الا و هی
محرمة و اما اللواتی فیوم الترویة **شرح** الصرورة مرفوع و مبدل بعض من کان است فلا یدخل مجزوم و نهی غایب است و در نسخ
اینجا یوم الترویة است و مثل این مضمون می آید در حدیث سیوم باب صد و پنجاه و چهارم که باب بیست و در آنجا چنین است که
فلا تدخل علیها الترویة او او بکسر خاء بالفظ جمع اخری است که مونث آخر بفتح خاء است و مراد زنان دیگر است که حج گزارده اند
فیوم منصوب بظرفیت است بتقدیر فیحرمن یوم **یعنی** پس امام علیه السلم بیرون رفت از مکه بسوی مدینه که وطن او بود و ما ایستادیم
در مکه پس در وقت موسم حج در اول ذی الحجه حایض شد بعضی آنکه با ما بودند از زنان تا حج گزارده از جمله ایشان پس امام در موسم
حج از مدینه آمد بمکه در پنجم از ذی الحجه پس پیغام فرستادم بسوی او که بدرستی بعضی آنکه با ماست از نا حج گزارده زنان
بتحقیق حایض شدند پس چگونه میکنند پس امام گفت که پس باید که باید میان خود و میان روز هشتم را پس اگر پاک شد از حیض
پس باید که بهمان وقت احرام کنند و اهلال کنند بحج و اگر پاک نشد پس باید داخل نشود بر او روز هشتم مگر بر حالی که او احرام کرده
باشد مراد اینست که می باید که پیش از طلوع فجر روز هشتم احرام کند خواه از حیض پاک شده باشد و خواه نشده باشد و اما
زنان دیگر که صروره نیستند پس احرام میکنند در روز هشتم **اصل** فقلت ان معنا صبیا مولودا فکیف نصنع به فقال مر امه تلقی
حمیدة فتسالها کیف تصنع بصبیانها فاتتها فسالتها کیف تصنع فقالت اذا کان یوم الترویة فاحرموا عنه و جردوه و غسلوه
کما یجرد المحرم وقفوا به المواقف فاذا کان یوم النحر فارموا عنه و احلقوا راسه و مری الجاریة ان تطوف به بین الصفا و المروة
شرح پس امام را گفتم که بدرستی که با ماست طفلی تازه زاده شده پس چگونه میکنیم با او پس امام گفت که امر کن مادر او را
با اینکه ملاقات کند حمیده مادر امام موسی کاظم علیه السلم را پس سوال کند که چون میکند باطفال پسر خود پس مادر طفل رفت
نزد حمیده پس سوال کرد او را که چگونه میکند پس حمیده گفت که چون شد روز هشتم پس احرام کنید از جانب او و برهنه کنید
او را و غسل دهید او را چنانچه برهنه کرده میشود از مردان و او را بدارید او را در عرفات و مشعر و منی پس چون شود روز عید
پس رمی جمره عقبه کنید از جانب او و تراشید از جانب او سر او را و امر کن کنیز را که گرداند او را در میان صفا و مروه مثل
آنچه میگردانند در طواف بخانه کعبه **اصل** قال و سألته عن رجل من اهل مکة یخرج الی بعض الامصار ثم یرجع الی مکة فیمر ببعض

المواقیت

المواقیت اله ان یتمتع قال اما ازعم ان ذلک لیس له لو فعل و کان الاهلال احب الی **شرح** الف و لام الاهلال برای عهد
خارجیست و اشاره است باهلال بحج افراد که ضد تمتع است **یعنی** و عبدالرحمن گفت که پرسیدم امام را از مردی از اهل مکه که بیرون
میرود بسوی بعضی از شهرها مثل مدینه و بعد از ان بر میگردد بسوی مکه پس گذر میکند ببعضی میقاتها مثل مسجد شجره آیا جایز است
او را اینکه احرام بعمره تمتع کند امام گفت که دعوی نمیکنم اینرا که آن احرام عمره تمتع نیست جایز برای او اگر میکرده باشد و بود
اهلال بحج افراد محبوبتر بسوی من بودن حق او **ششم** **اصل** عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال سمعته یقول المجاور
بمکة سنة یعمل عمل اهل مکة یعنی یفرد الحج مع اهل مکة و ما کان دون السنة فله ان یتمتع **شرح** روایت از عبدالله بن سنان از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت شنیدم از امام میگفت که کسی که مجاور کعبه باشد در مکه یکسال میکند عمل اهل مکه را یعنی افراد امام اینرا که
افراد میکنند حج را با اهل مکه و ما دام که باشد ان مجاورت کمتر از یکسال پس جایز است او را اینکه تمتع کند در غیر حجة الاسلام **هفتم**
اصل عن سماعة عن ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن المجاور اله ان یتمتع بالعمرة الی الحج قال نعم یخرج الی مهل ارضه فلیلب ان شاء الله
شرح مراد بمجاور کسیست که یکسال یا دو سال در مکه مانده باشد بتفصیلی که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب مهل بضم میم و فتح
ها و تشدید لام بصیغه اسم مکان باب افعال است و مراد میقات احرام اهل وطن او است مثل مسجد شجره برای اهل مدینه هر چند
که ساکن مکه شده باشد **یعنی** روایت از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از کسی که ساکن مکه شود در
یکسال یا دو سال آیا جایز است او را در غیر حجة الاسلام اینکه تمتع کند بعمره بسوی حج گفت آری بیرون میرود بسوی موضع اهلال
زمین خودش یعنی میقات اهل وطن اصلی او پس تلبیه میگوید بعمره تمتع اگر خواهد الله تعالی **هشتم** **اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال
من دخل مکة بحجة عن غیره ثم اقام سنة فهو مکی فاذا اراد ان یحج عن نفسه او اراد ان یعتمر بعد ما انصرف من عرفة فلیس له ان یحرم بمکة
و لکن یخرج الی الوقت و کلما حول رجع الی الوقت **شرح** ظاهر ثم اقام سنة تا آخر اینست که مراد یکسال تمام نیست بلکه قریب بیکسال
است زیرا که زمانی که میان وقت برگشتن از عرفه و اراده احرام حج در موسم دیگر است کمتر است از یکسال تمام و اگر منظور وقت
دخول مکه در سال سابق باشد و گفتن بسوی عرفه منافی و درنگ در مکه بماند نیز کمتر از یکسال میشود زیرا که احرام حج در وقت
هلال ذی الحجه میکنند چنانچه مذکور شد در حدیث پنجم این باب و دخول مکه در سال سابق لابد که بعد از هلال ذی الحجه چند روز
باشد ما در بعد ما انصرف مصدریه است و ذکر این در این مقام با وجود آنکه احرام بعمره پیش از انصراف از عرفه نیز از مکه نمی باشد
بلکه از جعرانه و تنعیم و مانند آنهاست چنین بر آمده است که اگر در اثنای سال احرام بعمره کرده باشد پس از وجوب بیرون رفتن خود بوقت
وه را درینصورت درنگ یکسال کافی نیست در عدول از تمتع و ظاهر آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب اینست که در اینصورت
درنگ دو سال شرط است وقت بفتح واو و سکون قاف و تا دو نقطه در بالا عبارتست از جعرانه و مانند آن که مذکور شد
در حدیث پنجم این باب حول بحاء بی نقطه و تشدید واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التحویل کردن از حالی بحالی
اینجا مفعول اول است و عبارتست از حدوث اراده احرام حج یا عمره **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که داخل شد
مکه را بحجی از جانب غیر خود بعد از ان درنگ کرد یکسال با یقینیکه موسم دیگر رسید پس او مکی است با یقینیکه او مکی است تمتع نمیکند
پس چون اراده کند که حج کند از خودش یا اراده کند که عمره کند بعد از آنکه برگشت از عرفه پس نیست او را اینکه احرام کند
در مکه چنانچه متمتع احرام حج میکند در مکه و لیکن بیرون میرود بسوی میقات احرام اهل مکه هر بار که اراده احرام کند بر میگردد
بسوی میقات اهل مکه از آنجا احرام میکند **نهم** **اصل** عن ابی الفضل قال کنت مجاورا بمکة فسالت اباعبدالله
علیه السلم من این احرم بالحج فقال من حیث احرم رسول الله صلی الله علیه و آله من الجعرانة اتاه فی ذلک المکان فتوح فتح الطائف
و فتح حنین و الفتح فقلت متی اخرج قال ان کنت صرورة فاذا مضی من ذی الحجة یوم و ان کنت قد حججت قبل ذلک فاذا مضی
من الشهر خمس **شرح** من الجعرانة بدل من حیث است فتح الطائف عبارتست از اینکه رؤسا و اشراف اهل طائف آمدند بخدمت آن
سرور و باسلام رسیدند و فتح حنین بضم حاء بی نقطه و فتح نون و سکون یا دو نقطه در پایین عبارتست از اینکه رؤسا و اشراف

اهل طائف آمدند بجعرانه و بشرف اسلام رسیدند و فتح حنین بضم حاء بی نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین عبارت
از اینکه روسا و اشراف هوازن و ثقیف که شکست خورده بودند در جنگ حنین و گریخته بودند آمدند بجعرانه برای
استخلاص اسیران خود و بشرف اسلام رسیدند الف لام و الفتح برای عهد خارجیست و عبارتست از فتح مکه و این
اشارتست باینکه اگرچه فتح مکه پیش از آن شد حالی ما اهل مکه منتظر بوده اند که اگر اهل طایف و اهل جنگ حنین مغلوب
و منقاد نشوند ایشان نیز نگذارند که رسول الله داخل مکه شود پس چون در جعرانه اهل طایف و اهل غزوه حنین انقیاد
اسلام کردند اهل مکه نیز از آن فکر باطل گذشتند پس گویا که مکه باری دیگر مفتوح شده در جعرانه فاذا اضحی من ذی الحجه
یوم تا آخر منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم این باب که اراده است باهلال هلال ذی الحجه فاخرج الی الجعرانه
زیرا که اوقات و احوال مختلف است باعتبار اختلاف شدت تقیه و مانند آن زیرا که اهل مکه احرام حج از مکه میداده اند
چنانچه برای سفیان بوده که مذکور شد در حدیث پنجم این باب یعنی روایتست از ابو الفضیل گفت که بودم ساکن در مکه
پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که از کجا احرام کنم حج پس گفت از جایی که احرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از جعرانه
آمد او را در آن مکان چند فتح اول فتح طایف دوم فتح حنین سیوم فتح مکه پس گفتم که کی بیرون روم گفت که اگر یافته
باشی که اراده داری که حجة الاسلام خود را نکرده باشی و الحج کرده باشی به نیابت غیر و مانند آن باشد پس در وقتی احرام
کن که گذشت از ذی الحجه روزی و اگر باشی بابرو شنی که بتحقیق حجة الاسلام کرده باشی پیش از آن پس وقتی احرام کن که
گذشته باشد از ماه ذی الحجه پنج روز دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المجاور بمکة اذا دخلها بعمرة
في غير اشهر الحج في رجب او شعبان او شهر رمضان او غير ذلك من الشهور الا اشهر الحج فان اشهر الحج شوال و ذو القعدة و
ذو الحجة من دخلها بعمرة في غير اشهر الحج ثم اراد ان يحرم فليخرج الى الجعرانة فيحرم منها ثم يأتي مكة و لا يقطع التلبية حتى ينظر الى
البيت ثم يطوف بالبيت و يصلي الركعتين عند مقام ابراهيم عليه السلام ثم يخرج الى الصفا و المروة فيطوف بينهما ثم يقصر و يحل
ثم يعقد التلبية يوم التروية شرح اذا دخلها تا آخر برای تقیید مجاور است باینکه مجاورت او کمتر از یک سال است و جنب
بیان است غیر است الا بمعنی غیر است یا برای استثنای منقطع است و بنابر اول اشهر مجرور است و موصوف الا در حکم نکره است
و بنابر دوم اشهر منصوب است فاء در فان برای بیانست در دخلها بعمرة في غير اشهر الحج تکرار المجاور بمکه تا آخر است بسبب طول
کلام فیحرم مجزوم میتواند بود مثل سابق و مرفوع میتواند بود مثل لاحق که خبر مبتدای مقدر است ینظر الی البیت یعنی جایی که
از خانهای مکه که بر سر راه عمره است در آن وقت پیشتر از کعبه بوده پس وقت نظر به بیوت مکه و وقت نظر بکعبه یکی بوده
پس این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب پنجاه و دوم که قطع التلبیه من تنوا اذا نظر الی بیوت
مکه و الصیفیه منافات با این میشود که آنچه گذشت محمول بر غیر مجاور و یا بر اجلا باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که کسی که مجاور در مکه باشد کمتر از یک سال چون داخل شده باشد مکه را بعمره در غیر ماههای حج در رجب
یا شعبان یا ماه رمضان یا غیر اینها از ماهها که غیر ماههای حجست بیان این آنکه بدرستی که ماههای حج شوال و ذو القعده
و ذو الحجه است هرکه داخل شده مکه را بعمره در غیر ماههای حج بعد از آن اراده کرد که احرام کند بحج تمتع پس باید که بیرون رود
بسوی جعرانه پس احرام کند از آنجا بعد از آن بیاید بمکه و بر طرف نمیکند تلبیه را تا وقتی که نظر کند بسوی کعبه بعد از آن
طواف میکند بکعبه و میگزارد دو رکعت را نزد مقام ابراهیم علیه السلام بعد از آن بیرون میرود بسوی صفا و مروه پس میگردد
میان آن دو و بعد از آن مو کوتاه میکند و از احرام بیرون می آید بعد از آن می بندد احرام و تلبیه را در روز هشتم ذی الحجه در مکه

باب پنجاه و هشتم اصل باب حج الصبيان و المماليك شرح این باب بیان حج اطفال و حج مملوکان یعنی غلامان و کنیزان
است و در این باب نه حدیث است اول اصل عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال اذا حج الرجل بابنه و هو صغیر فانه
یأمره ان یلبي و یفرض الحج فان لم یحسن ان یلبي لبّي عنه و یطاف به و یصلی عنه قلت لیس لهم ما یذبحون قال یذبح عن الصغار

و یصوم الکبار و یتقی علیهم ما یتقی علی المحرم من الثیاب و الطیب فان قتل صیدا فعلی ابیه شرح روایتست از زراره از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که چون حج کند مرد با پسر خود و او طفل باشد پس بدرستی که او امر میکند پسر را
باینکه تلبیه کند و الزام کند حج را با آن تلبیه چنانچه مذکور شد در حدیث دوم باب پنجاه و نهم که باب اشهر الحج است پس اگر خوب
نتواند که تلبیه کند تلبیه کرده میشود از جانب او و طواف کرده میشود با او و باید که او را بر دوش بگیرد یا بر دوش کسی بر میدارد و طواف میکند و نماز
گزارده میشود از جانب او در دو رکعت طواف نزد مقام ابراهیم گفتم که نیست ایشان را آنچه ذبح کنند از جانب اطفال در ذبح
تمتع در این صورت چه باشد امام گفت که ذبح کرده میشود از جانب اطفال و ده روز روزه میدارند بزرگان سه روز در حج
و هفت روز بعد از رجوع چنانچه می آید در احادیث باب صوم التمتع اذا لم یجد الهدی که باب صد و نود و یکم است و پرهیز
کرده میشود بر اطفال آنچه پرهیز کرده میشود بر محرم از جامهای دوخته و بوی خوش مثلا پس اگر کشت صیدی را پس فدیه ی
آن بر پدر ایشانست دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام من این یجرد الصبیان فقال کان ابی یجردهم من فخ شرح [illegible]
پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام که از کجا برهنه کرده میشوند اطفال پس گفت که بود پدرم باقر برهنه میکرد ایشان را
از فخ بفتح فاء و تشدید خاء با نقطه و آن جاییست در یک فرسخ مکه نزدیک و در راه تنعیم است سیوم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام ان معي صبية صغارا و انا اخاف علیهم البرد فمن این یحرمون قال ائت بهم العرج فلیحرموا منها فانك اذا اتیت العرج
وقعت فی تهامة ثم قال فان خفت علیهم فائت بهم الجحفة شرح الصبیة بکسر صاد بی نقطه و سکون باء یک نقطه و یاء دو نقطه
در پایین جمع صبی بفتح صاد و کسر باء و تشدید یاء کودکان خواه که بحد بلوغ نرسیده باشند و خواه در اوایل بلوغ باشند العرج
بفتح عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و جیم منزلی میان مکه و مدینه که بعد آن از مکه زیاده بر هفتاد و هشت میل است پس اهل آن
حاضران مسجد حرام اند چنانچه بیان شد در حدیث سیوم باب سابق و تهامه بکسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف ها و الف
و تخفیف میم مجموع مکه و حوالی مکه است و گاهی در خصوص مکه مستعمل میشود خفت بخاء با نقطه و تشدید قاف و تاء تانیث الصیغه
ماضی غایب معلوم یا مجهول باب لبس و قرابت و ضمیر مستتر راجع بمناسک عمره و حج است که واجب شدن حج یا وجوب
ادای حج جحفه بضم جیم و سکون حاء بی نقطه و فاء اسم میقات اهل شام است که عذر بر جمع آنجا بوده و بعد میان آن و مکه
هشتاد و دو میل است که بحسب هفت فرسخ و ثلثی باشد پس بعد آن از مکه بسیار کمترست از بعد مسجد شجره و چون کسی از مدینه
بحج رود جحفه در جانب دست راست او میماند پس مراد باتیان جحفه اتیان محاذی جحفه است و میتواند بود که مراد اتیان نفس جحفه
باشد بنا بر اینکه اگر کسی از مدینه بیرون رود و دو راه را بجانب دست راست راه متعارف گرداند و گذر بمسجد شجره نکند و
میقات او نفس جحفه خواهد شد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در مدینه که بدرستی که با من کودکان کوچک هستند و من
میترسم برایشان سرما را پس از کجا احرام می بندند امام گفت برسان ایشان را بعرج پس باید که احرام کنند از عرج چه بدرستی که تو
چون رسیدی بعرج در تهامه شده در زمین تهامه بعد از آن امام گفت که پس اگر واجب شده باشد افعال عمره و حج برایشان بسبب
ضرورت و بلوغ پس برسان ایشان را برابر جحفه و در آنجا امر کن ایشان را باحرام چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
انظروا من کان معکم من الصبیان فقدموه الی الجحفة او الی بطن مر و یصنع بهم ما یصنع بالمحرم و یطاف بهم و یرمی عنهم و من لا
یجد منهم هدیا فلیصم عنه ولیه و کان علی بن الحسین علیهما السلام یضع السکین فی ید الصبی ثم یقبض علی یده الرجل فیذبح
جحفه بیان شد در شرح حدیث سابق و بطن مر بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق یقبض بقاف و باء یک نقطه و
ضاد با نقطه الصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الرجل مرفوع و فاعل است فیذبح الصیغه مضارع غایب معلوم باب
منع است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است اگر گویی یا هریک از ثم و فا برای عطف است و معطوف در حکم معطوف علیه می باشد
و معطوف علیه اینجا خبر کان است و منقول است الحال و مشتمل بر عاید است پس چرا معطوف خالی از عاید است گوییم هریک از ثم و فا
معطوف و معطوف علیه را در حکم جمله واحده میکند پس مجموع آنها خبر کان است و محل از اعراب ندارد و عاید در احدهما

کاعنیت و لهذا اجلا نا بنه در آیت سوره حج الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة خالی از عاطف است و گاهی
جمله او خالی از عاطف می باشد مثل زید لیطیر الذباب ضیعف ابن هشام در مغنی اللبیب در باب دوم در جمله سادسه از
هفت جمله که محل از اعراب دارد گفته در بیان این آیت که الفاء ربطت الجملتین منزلة الجملة الواحدة و لهذا
اکتفی فیهما بضمیر واحد و ح فالخبر مجموعهما کانه جملتی الشرط والجزاء اذا لوا فعتین خبرا و المحل لذلک المجموع و اما کل منهما
فجزء الخبر فلا محل له فانهم فانه یرفع یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بدارد کنیزک را که باشد
باش از کودکان پس برساند او را بسوی جحفه یا بسوی لکی رد کرده میشود با ایشان آنچه میکنند محرم و کردانیده
میشوند بر دور کعبه و میان صفا و مروه و رمی جمره میشود از جانب ایشان و هر کدام که نیابد از جمله ایشان و
قربانی را پس باید که روزه ده روز دارد از جانب او ولی او و بود علی بن الحسین علیهما السلم با بزرگی که میگذاشت
کارد را در دست کودک بعد از آن میچسبید بر دست آن کودک مرد پس ذبح میکرد قربانی را در منی در روز عید پنجم
اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال لیس علی المملوک حج ولا عمرة حتی یعتق شرح روایت از امام موسی کاظم علیه السلم
گفت که نیست فرض بر مملوک حج و نه عمره تا آنکه آزاد کرده شود و مراد حجة الاسلام و عمرة الاسلام است ششم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن غلمان لنا دخلوا معنا مکة بعمرة و خرجوا معنا الی عرفات بغیر احرام قال قل لهم یغتسلون
ثم یحرمون و اذبحوا عنهم کما تذبحون عن انفسکم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از غلامانی که از ما بودند داخل شدند
با ما مکه را بعمره تمتع و بیرون آمدند با ما بسوی عرفات بی احرام حج امام گفت که بگو آن غلامان را که غسل میکنند بعد از آن احرام
میکنند در بیرون مکه و قربانی کنید از جانب ایشان چنانچه قربانی میکنید از جانب خودتان هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال کل ما اصاب العبد و هو محرم فی احرامه فهو علی السید اذا اذن له فی الاحرام شرح العبد منصوب و مفعول است
یا مرفوع و فاعلست و بنابر اول ما موصوله عبارتست از کفاره و مانند آن و بنابر دوم عبارتست از صید و مانند آن
و موید احتمال اول است ظاهر ارجاع ضمیر فهو بما موصوله یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر چه در یابد
غلام را بر حالی که او محرم باشد در احرام او از جزای صید و مانند آن پس آن بر مالک او است چون اذن داده باشد
او را در احرام هشتم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی ابراهیم علیه السلم قال سالته عن غلام لنا خرجت به معی
و امرته فتمتع و اهل بالحج یوم الترویة و لم اذبح عنه الا ان الصوم لبعد النفر و قد ذهبت الایام التی قال الله عز و جل
فقال الا کنت امرته ان یفرد الحج قلت طلبت الخیر فقال کما طلبت الخیر فاذهب فاذبح عنه شاة سمینة و کان ذلک یوم النفر الاخیر
شرح النفر بفتح نون و سکون فاء و راء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب بیرون رفتن حج گزار از منی در روز دوازدهم
ذی الحجه یا در روز سیزدهم و اول را النفر الاول مینامند و دوم را النفر دوم الایام التی قال الله عز و جل عبارتست از
ایامی که مراد است در آیت سوره بقره که فصیام ثلثة ایام فی الحج و بیان میشود در حدیث اول باب صوم المتمتع اذا لم یجد الهدی
که باب صد و نود و یکم است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است و استفهام کما طلبت متعلق باذبح است نظیر آیت سوره
هود در یک خاصه و ما قصد ربه است و این از قبیل وضع مقتضی در مقام مقتضا است زیرا که طلب خیر اقتضا میکند ذبح
شاة سمینه را پس گویا که در آن وقت ذبح شاة سمینه واقع شده و در این وقت مامور است بمانند آن و نظایر آن
بسیار است مثل ربنا ارحمهما کما ربیانی صغیرا و مثل احسن کما احسن الله الیک و کاف تا آخر کلام راوی است یعنی
روایت است از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از غلامی که از ما است بیرون آوردم
او را با خود و امر کردم او را پس عمره تمتع کرد و احرام و تلبیه حج کرد در روز هشتم و ذبح نکردم از جانب او تا اینکه پس او را
که روزه ده روز دارد بعد از بیرون رفتن از منی و حال آنکه بتحقیق گذشته است روزهایی که گفت الله عز و جل در آیت سوره
بقره امام گفت که چرا نبودی با بزرگی که امر کرده باشی او را با فراد حج تا ذبح بر تو لازم نشود چون میخواهی که ذبح کنی گفتم

که طلب کردم بهتر را چون حج تمتع افضل از افراد است پس امام گفت که چنانچه طلب کردی بهتر را پس ذبح کن گوسفندی فربه را
از جانب غلام و بود آن امر بذبح در روز سیزدهم ذی الحجه نهم اصل عن سماعة انه سئل عن رجل امر غلمانه ان یتمتعوا
قال علیه ان یذبح عنهم قلت فانه اعطاهم دراهم فبعضهم ضحی و بعضهم امسک الدراهم و صام قال قد اجزا عنهم و هو بالخیار
ان شاء ترکها قال و لو انه امرهم و صاموا کان قد اجزا عنهم شرح روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلم است اینکه امام پرسیده شد از مردی که امر کرد غلامان خود را باینکه حج تمتع گزارند امام گفت
که بر آن مرد است اینکه قربانی کند از جانب ایشان گفتم که پس بدرستی که او داد ایشان را درهم چند پس بعضی ایشان قربانی
کرد و بعضی ایشان نگاه داشت درهمها را و روزه داشت امام گفت که بتحقیق مجزی شد از ایشان و آن مرد مختار است
اگر خواهد وا میگذارد آن درهمها را نزد آن غلام که روزه داشته است و اگر خواهد میگیرد امام گفت که و اگر اینکه
امر کرده میکرد ایشان را و روزه میداشتند بود با بزرگی که بتحقیق مجزی میشد از ایشان منافات نیست میان این حدیث
و حدیث سابق زیرا که مجزی بودن از غلام لازم ندارد مجزی بودن از آن مرد را و ایضا میتواند بود که امر بذبح
در حدیث سابق از قبیل امر مستحب موکد باشد باب صد و نود و نهم اصل باب الرجل یموت صرورة او یوصی بالحج شرح
این باب بیان مردیست که میمیرد بی گزاردن حجة الاسلام یا وصیت میکند بحج نافله در این باب شش حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل توفی و اوصی ان یحج عنه قال ان کان صرورة فمن جمیع المال انه بمنزلة الدین الواجب
و ان کان قد حج فمن ثلثه و من مات و لم یحج حجة الاسلام و لم یترک الا قدر نفقة الحمولة و له ورثة فهم احق بما ترک فان
شاؤا اکلوا و ان شاؤا حجوا عنه شرح توفی بصیغه معلوم و مجهول ماضی باب تفعل میتواند بود مراد بان کان صرورة این است
که با وجود استطاعت حجة الاسلام حج نکرده باشد و مراد بلم یترک الا آخر این است که استطاعت حجة الاسلام نداشت پس ذکر قدر
نفقة الحمولة بعنوان مثالست الحمولة بفتح حاء بی نقطه و ضم میم و سکون واو و ستور سواری که مایحتاج در سفر بر آن باشد
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که مرد و وصیت کرد که حج گزارده شود از جانب او امام گفت که اگر باشد
بی گزاردن حجة الاسلام با وجود استطاعت پس آن وصیت از جمیع مال او است بدرستی که آن حج دادن باید مانند قرضی
لازم الادا و اگر استوار باشد با بزرگی که بتحقیق حجة الاسلام گزارده باشد پس آن وصیت از ثلث مال او است و هر که مرد
و حج نکرده بود حجة الاسلام و وا نگذاشت از مال مگر بقدر خرج ستور سواری و اسباب سفر مکه و او را باشند وارثان پس
ایشان لایق ترند بانچه که وا گذاشته پس اگر خواهند میخورند و اگر خواهند حج میگزارند از برای او یا بخشند که آن مال را مخلوطی
بکی میکنند که از جانب میت حج نافله گزارد چون مستطیع نبوده دوم اصل سالت ابا الحسن موسی علیه السلم عن الرجل الصرورة
یحج عن المیت قال نعم اذا لم یجد الصرورة ما یحج به عن نفسه فان کان له ما یحج به عن نفسه فلیس یجزی عنه حتی یحج من ماله و هی تجزی
عن المیت ان کان للصرورة مال و ان لم یکن له مال شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و مراد اینست که قائم
مقام حجة الاسلام میشود در ثواب بشرط اینکه خود شخص بقدر استطاعت مال نداشته باشد در آن وقت پس اگر بعد از آن مال که
استطاعت بهم رساند حج اول مجزی از حجة الاسلام خود شخص نمیشود یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که
حجة الاسلام خود را نکرده حج میگزارد از جانب میت باجاره امام گفت که آن خوبست مجزیست از حج خود شخص اگر بیابد آن حج
گزارده مالی را که حجة الاسلام گزارد بان از جانب خود شخص پس اگر باشد او را الحج حج گزارده بان از جانب خود شخص و با وجود آن
باجاره حج رفته باشد پس مجزی نیست آن حج از حجة الاسلام خود شخص تا آنکه حج گزارد از مال خود و آن حج که بعنوان اجاره کرد
مجزی میشود از میت خواه برای آن نایب حج گزارده مالی باشد و خواه نباشد برای او مالی بدانکه ظاهر این حدیث این است که اجاره
برای صروره که مستطیع باشد اینکه خود را باجاره دهد و از جانب میت حج گزارد میتواند بود که مراد این باشد که اگر چه این عقد
اجاره جایز نیست اما منعقد است بنابر اینکه نهی از غیر عبادات منافات ندارد با صحت آن بنابر اینکه عقد اجاره صحیح باشد آن فعال

حج بزار جانب میت صحیح خواهد بود و الله اعلم سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل صرورة مات و لم یحج حجة الاسلام
و له مال قال یحج عنه صرورة لا مال له شرح ذکر و لم یحج حجة الاسلام بعد از ذکر صروره برای دفع توهم آنست که مراد از صروره
کسی باشد که حج باجاره نیز نکرده باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که حج نگزارده که مرد و نکرده بود
حجة الوداع الاسلام خود را و او راست مالی گفت که حج میگزارد از جانب او تا حج گزارده که نباشد مالی او را به آنکه ظاهر
این حدیث آنست که اگر دو کس باشند که هر کدام اراده اجاره و حج بنیابت داشته باشند یکی صروره بی مالی باشد و دیگری
صروره نباشد استیجار صروره است بهتر است برای اینکه او نیز مشرف شود و ثواب حج دریابد چهارم اصل عن اسحق
بن عمار قال سألته عن الرجل یموت فیوصی بحجة فیعطی رجلا دراهم یحج بها عنه فیموت قبل ان یحج ثم اعطی الدراهم غیره
قال ان مات فی الطریق او بمکة قبل ان یقضی مناسکه فانه یجزی عن الاول قلت فان ابتلی بشیء یفسد علیه حجه حتی یصیر
علیه الحج من قابل ایجزی عن الاول قال نعم قلت لان الاجیر ضامن للحج قال نعم شرح اسحق بن عمار از راویان امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است در بعض نسخ رجلا منصوبست و در بعض رجل مرفوع است و بنا بر اول فیعطی بصیغه
بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر است و بنا بر دوم بصیغه غایب مجهولست و بر هر تقدیر ثم اعطی بتقدیر استفهام است و
و بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده است الدراهم منصوبست و معمول دوم است که مقدم شده و غیره منصوب و معمول اول است که
موخر شده مراد بمکه حرم است زیرا که بنای شهر کم و زیاد میشود و ذکر او بمکه تا آخر با وجود آنکه ظاهر آنست که ان الطریق اولی
معلوم باشد باعتبار آنست که بعد از شروع در مناسک گاهی افساد حج می باشد بخلاف قبل از شروع و بنا بر اعتبار معلوم الطریق
اولی کو ابهر بود اجیر بفتح همزه و کسر جیم آن کس است که خود را باجاره داده تعلیل ضامن بودن باعتبار آنست که ضمان یا
انتقال شغل ذمه است پس ذمه میت بری میشود بمحض اجاره لیکن قبل از خروج اجیر اگر فوت شود کاشف است بر سید
زمان جوان استرجاع وجه اجاره میرسد غالبا بخلاف فوت بعد از خروج یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت پرسیدم
امام را از مردی که میمیرد و وصیت میکند بحج پس میدهیم مردی را درهم چند تا حج گزارد بآنها از جانب او پس آن اجیر میمیرد
پیش از آنکه حج گزارد آیا بعد از آن میدهیم درهم را بدیگری برای اینکه حج گزارد بآنها امام گفت که اگر اجیر میمیرد در راه پیش
از رسیدن بمکه یا مرد در مکه پیش از آنکه ادا کند اعمال حج خود را پس بدرستی که آنچه واقع شده مجزیست از میت اول گفتم
که پس اگر اجیر مبتلا شود بچیزی که افساد کند بر او حج او را تا آنکه واجب گردد بر او حج در سال آینده و پیش از آن میرد آیا
آنچه واقع شده مجزی میشود از میت اول امام گفت که آری گفتم که آیا مجزی بودن آن برای آنست که آن اجیر ضامن است
حج را یعنی که میت اول بری الذمه شده و او مشغول الذمه شده مانند ضامن مال امام گفت که آری پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اعطی رجلا ما یحجه فحدث بالرجل حدث فقال ان کان خرج فاصابه فی بعض الطریق فقد اجزأت
عن الاول والا فلا شرح یحجه بیاء حرف جر و کسر حاء و تاء وحدت است و ظرف خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو یحجه و جمله
ما موصوله است و مراد مالیست که موصی به در مقابل حجیت که وصیت بآن شده و در نسخ یحجه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
و ضمیر غایب است بتقدیر بها یحجه به و ضمیر مستتر راجع برجل اولست و ضمیر بارز منصوب راجع برجل دوم است و ضمیر محذوف راجع بما
موصوله است و احتمال اولی مناسب تر است باعنوان این باب ضمیر مستتر در اصابه راجع بحدث است و ظاهر آنست که مراد باول رجل
اول باشد که وصی است و میتواند بود که مراد میت باشد که موصی است و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی وصی میت که داد مردی دیگر را آنچه مقابل حجیت که وصیت بآن شده پس حادث شد بآن مرد که مال را گرفته
بلائی امام گفت که اگر باشد بیرون رفته باشد براه مکه پس برخورده باشد آن بلا او را در اثنای راه مکه پس تحقیق
مجزی شد آن حج از مراد اول و اگر بیرون نرفته باشد پس مجزی نشد ششم اصل عن برید عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن رجل استودعنی مالا فهلک و لیس لولده شیء و لم یحج حجة الاسلام قال حج عنه و ما فضل فاعطهم شرح روایت است از برید بن

بکنفقط

بلقط و فتح راء بلقط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که بمیرد و نزد من مالی از او باشد و نیست
برای فرزندان او چیزی از مال و آن میت حج نگزارده بود حجة الاسلام امام گفت که حج گزار از جانب او و آنچه زیاد ماند از خرج
حج پس بده بفرزندان او مراد صورتیست که میت مستطیع شده باشد و حج نگزارده باشد باب ششم اصل باب المرأة تحج عن الرجل
شرح این باب بیان آنست که حج گزاردن زن از جانب مرد و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام فی المرأة تحج عن الرجل الصرورة فقال ان کانت قد حجت و کانت مسلمة فقیهة فرب امرأة افقه من رجل شرح
رب اینجا برای تکثیر است و افقه مرفوع و خبر مبتدا است و مذهب کوفیین در امثال رب امرأة افقه من رجل آنست که رب اسمیت
مبنی بر فتح و مبتدا است و امرأة مضاف الیه است و افقه خبر رب است و مذهب بصریین آنست که رب حرف زایدست و امرأة
محلا مرفوع و مبتدا است و افقه خبر آنست یا افقه خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی و جمله صفت امرأة است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که آیا حج میگزارد از جانب مرد حج ناگزارده یعنی که آیا استیجار زن برای حجة الاسلام از
جانب مرد میت جایز است پس امام گفت که اگر باشد آن زن بتحقیق حج گزارده باشد و باشد از شیعه امامیه و اما قابل
حج پس بسا زنی که داناتر است از مردی مراد آنست که آن جایز است و در بعضی صور راجح است استیجار مرد برای حجة الاسلام از
جانب میت دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یحج عن المرأة و المرأة تحج عن الرجل قال لا بأس شرح
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مرد حج میگزارد از جانب زن و زن حج میگزارد از جانب مرد امام گفت که نیست پروائی
سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام امرأة من اهلنا مات اخوها فاوصی بحجة و قد حجت المرأة فقالت ان صلح حججت
انا عن اخی و کنت انا احق بها من غیری فقال ابو عبد الله علیه السلام لا بأس بان تحج عن اخیها و ان کان لها مال فلتحج من مالها فانه
اعظم لاجرها شرح فاء در فانه برای بیانست لام در لاجرها برای تعدیه است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زنی
از خویشان ما مرد برادرش پس وصیت کرد بحجی و بتحقیق حجة الاسلام خود را گزارده آن زن پس آن زن گفت که اگر
قصوری ندارد حج میگزارم من از جانب برادرم و بودم من سزاوار تر بآن حج از غیر من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست
پروائی باینکه حج گزارد از جانب برادرش و اگر باشد برای آن زن مالی که با آن تواند که از جانب خود حج گزارد و دیگری از جانب
برادرش حج گزارد خواه مرد و خواه زن پس باید که حج گزارد از مال خود چه بدرستی که آن حج از مال خود بزرگ کننده است
ثواب او را باعتبار اینکه باعث این میشود که دیگری نیز حج گزارد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال تحج المرأة عن اخیها
و عن اختها و قال تحج المرأة عن ابنها شرح ابنها بنونست و در بعضی نسخ بیاء دو نقطه در پایین است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که حج میگزارد زن از جانب برادر خود و از جانب خواهر خود و امام گفت که حج میگزارد زن
از جانب پسر خود باب بیست و یکم اصل باب من یعطی حجة مفردة فیتمتع او یخرج من غیر الموضع الذی یشترط شرح
مفرده بصیغه اسم مفعولست و بیان صورت حجه مفرده شد در باب الافراد که باب پنجاه و پنجم است و بیان صورت حج تمتع شد در باب
ما علی المتمتع من الطواف و السعی که باب پنجاه و دوم است یشترط بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست الاشتراط قرار داد
چیزی در معامله یعنی این باب بیان آن کس است که داده میشود حجه مفرده پس حج تمتع میکند در صورتی که هر دو جایز بوده برای
که حج از جانب او است یا بیرون میرود بسوی مکه از جانب دیگری از غیر جایی که مقرر میشود و در این باب دو حدیث است اول
اصل عن احدهما علیهما السلام فی رجل اعطی رجلا دراهم یحج بها عنه حجة مفردة ایجوز له ان یتمتع بالعمرة الی الحج فقال نعم انما خالف
الی الفضل شرح مراد برجل اول کسی است که اهل او حاضران مسجد حرام نیستند و ایضا حجة الاسلام خود را بعنوان تمتع کرده پس
در حج نافله مخیر است میان تمتع و قران و افراد از حج تمتع برای او افضل است یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام در مردی از اهل کوفه مثلا که داد مردی را درهمی چند که حج نافله گزارد بآنها از جانب او حجه مفرده چون اکمل حج
ترست باعتبار اینکه قربانی ندارد و ایضا چون اعمال عمره در آن نیست پس اخترست آیا جایز است آن نایب را اینکه تمتع

کنند بصره منتقل بسوی حج پس گفت که نیست جز این که مخالفت او کرده بر این فاحش دوم اصل سألته یا عبد الله علیه السلام عن رجل
اعطی رجلا حجة یحج بها عنه من الکوفة فحج عنه من البصرة قال لا بأس اذا قضی جمیع مناسکه فقد تم حجه شرح حجه بکسر حاء اینجا عبارت
است از مالی که برای حج مقرر شده باشد مراد این است که با قافله حاجیان کوفه متوجه مکه شود و بر این قیاس است حج
از بصره پس میتواند بود که در وقت دادن مال هر دو در کوفه باشند یا هر دو در بصره باشند یا هر دو در غیر اینجا باشند یا
معامله غایبانه باشد بنوشتن مکتوب یا فرستادن پیغام یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داد مردی
را مالی مقرر برای حج که آن مرد حج کند با آن از جانب او از کوفه پس آن مرد حج کرد از جانب او از بصره امام گفت
که نیست پروایی چون بجا آورده باشد جمیع افعال حج خود را پس تحقیق تمام شده حج او باب شصت و دوم اصل باب
من اوصی بحجة فحج عنه من غیر موضعه او یوصی بحجة فیقطع النفقة این باب بیان کسی است که وصیت حج میکند یعنی پس حج کرده
میشود از جانب او از غیر موضعی که در آنجا وفات یافته یا مردی وصیت میکند بمالی کم برای حج او و وفا نمیکند و در این باب
پنج حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل مات واوصی بحجة ایجوز ان یحج عنه من غیر البلد الذی
مات فیه فقال ما کان دون المیقات فلا بأس شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که مرد و وصیت کرد بحجی
آیا جایز است که حج کرده شود از جانب او از غیر شهری که مرده در آن پس امام گفت که هر چه باشد نزد میقات پس نیست
پروایی بآن دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام فی رجل اوصی بحجة فلم تکفه من الکوفة انها تجزی حجته من دون
الوقت شرح حجه بکسر حاء در اول عبارت است از مالی که برای آنکه حج خانه کعبه مقرر شود و در دوم عبارت است از آنکه حج خانه
کعبه را لم تکفه بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل اللام یایی باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بحجه است و ضمیر بارز منصوب راجع
بانکه کعبه است که معلوم است از حجه انها بکسر همزه است و ضمیر راجع بقدر رسان است و تأنیثش از آن به مناسبت مسند
الیه است تجزی مرفوع و فاعلست و ضمیر راجع بو ... است و اضافه بنو فاعلست با ضمیر راجع بالحجه است که مفهوم است از
کلام سابق یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام در مردی از کوفه که وصیت کرد بمالی برای آنکه حج خانه کعبه کند و کفایت نکرد
آن مال آنکه حج از کوفه را که تحقیق که مجزی میشود آنکه حج او از نزد میقات سیوم اصل عن محمد بن عبد الله قال سألت
ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه عن الرجل یموت فیوصی بالحج من این یحج عنه قال علی قدر ماله ان وسعه ماله فمن منزله وان
لم یسعه ماله من منزله فمن الکوفة فان لم یسعه من الکوفة فمن المدینة شرح روایت است از محمد بن عبد الله گفت که پرسیدم
امام رضا صلوات الله علیه را ... از مردی که میمیرد یا بیرون میشود که وصیت میکند بحج آیا از کجا حج کرده میشود از
جانب او امام گفت که بقدر مال اوست یعنی اگر گنجایش داشته باشد حج را مال او از هر جا که باشد پس از
منزل اوست که خراسان است پس اگر گنجایش نداشته باشد حج را مال او از منزل او پس از کوفه است مثلا پس اگر
گنجایش نداشته باشد حج را از کوفه پس از مدینه است مراد این است که از مسجد شجره است و شاید مراد این بود ان
مثال باشد پس از میقاتها که اقرب مواقیت بمکه باشد میتواند بود که اگر گنجایش از مسجد شجره نیز نداشته باشد والله اعلم
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اوصی ان یحج عنه حجة الاسلام فلم یبلغ جمیع ما ترک الا خمسین درهما قال یحج عنه من
بعض الاوقات التی وقتها رسول الله صلی الله علیه وآله من قرب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که
وصیت کرد که حج کرده شود از جانب او حجة الاسلام پس نرسید جمیع آنچه وا گذاشت مگر به پنجاه درهم امام گفت که حج کرده میشود
از جانب او از بعض میقاتهایی که میقات ساخت آنها را رسول الله صلی الله علیه وآله و در نزدیک بمکه مثل جحفه که مذکور
شد در حدیث پنجم باب حج ... و قطان ... که باب پنجاه و هفتم است پنجم اصل عن ... سأل ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل اوصی بعشرین درهما فی حجة قال یحج بها رجل من موضع بلغه شرح روایت است از آنکه پرسید شخصی امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که وصیت کرد به بیست درهم برای حجی امام گفت که حج میکند بآنها مردی از جایی که آن درهمها وفا میکند

بآنجا

بآنجا مثل جعرانه که چهار فرسخ از مکه است و مثل تنعیم که قریب بیک فرسخ از مکه است باب شصت و سیوم اصل باب الرجل یاخذ الحجة
فلا تکفیه او یاخذها فیدفعها الی غیره حجه بکسر حاء اینجا عبارت است از مالی که برای حج مقرر شده باشد یعنی این باب بیان دو صورت است
که میگیرد مالی را برای حجی پس کافی نمیشود او را یا میگیرد آن مال را پس میدهد آنرا به دیگری که حج گزارد و در این باب سه
حدیث است اول اصل عن محمد بن اسمعیل قال امرت رجلا ان یسأل ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یاخذ من رجل حجة فلا تکفیه
أله ان یاخذ من رجل حجة اخری ویتسع بها ویجزی عنهما جمیعا او یترکهما جمیعا ان لم تکفه احدیهما فذکر انه قال احب الی
ان تکون خالصة لواحد فان کانت لا تکفیه فلا یاخذه شرح یتسع منصوب معطوف بر یأخذ است یجزی مرفوع است
و جمله معطوف است بر جمله دیگر که مدخول همزه استفهام است او در نسخ بفتح همزه و واو است و ظاهر اینست که بکسر همزه و واو
بالفعل باشد و بنا بر این برای فرضیت میتواند بود و برای تقلیل میتواند بود ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است
و بتقدیر بر لام است و میتواند بود که بکسر همزه شرطیه باشد و قایم مقام جزای آن جمله یجزی عنهما او نباشد فلا یأخذه و
مجزوم و مرفوع میتواند بود و حاصل هر دو یکیست زیرا که نفی اینجا بمعنی نهی است یعنی روایت است از محمد بن اسمعیل گفت که امر کردم
مردی را که سؤال کند امام رضا علیه السلام را از مردی که میگیرد از مردی مالی را برای حج از جانب مرد اول پس کافی نمیشود
آن مال مرد دوم را در حج آیا جایز میشود برای او اینکه بگیرد از مردی دیگر مالی دیگر را برای حج و فراخ دست شود بآن مال
دوم آیا مجزی میشود حج او از آن دو مرد یعنی وقتی که شریک کند در نیت حج آن دو مرد را یا باطل است بسبب اینکه کافی نشد او را
یکی از آن دو مال پس آنکه ذکر کرد که امام گفت که محبوب تر است بسوی من اینکه باشد حجی که میکند خالص برای یک کس پس اگر باشد
آن مال اول با وجود ... که کافی نشود او را پس باید نگیرد دوم اصل قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ما تقول فی الرجل یعطی
الحجة فیدفعها الی غیره قال لا بأس به شرح گفتم امام رضا علیه السلام را که چه میگویی در مردی که داده میشود مالی که برای حج مقرر
شده پس میدهد آنرا به دیگری که از جانب صاحب اول حج گزارد گفت که نیست پروایی بآن سیوم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام رجل اوصی بحجة فلم تکفه قال فیقدمها حتی یحج دون الوقت شرح حجه بفتح او حرف ... کفایت نکرد که فرد داد در استئجار
حج برای او از شهر او و بکسر حاء عبارت است از مالی که برای استئجار حج است فلم تکفه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر
مستتر راجع بحجه است و ضمیر بارز راجع برجل است فیقدمها بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است و مراد اینست که بآن حج
پیش می برد آن مال را یا با دیگری پیش میفرستد تا در هر جا که آن مال کفایت کند استئجار حج شود و اگر پیش از میقات کفایت
نکند اصلا استئجار از میقات لازم است یحج بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال و غایب مجهول باب نصر میتواند بود دون
بمعنی عند است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی وصیت کرد بمالی برای حج پس آن مال کفایت نکرد که فرد داد از شهر
او در استئجار حج برای او امام گفت که پس پیش میبرد آن مال را تا آنکه حج فرمایی از نزد میقات یا نزدیک که منتهای آن
اینست که حج را استئجار کند در میقات که از آنجا حج گزارد برای موصی باب شصت و چهارم اصل باب الحج عن المخالف
شرح مراد بمخالف ناصب است و آن کسی است که مذهب شیعه امامیه ندارد و مستضعف نیست یعنی این باب بیان حج کسی
است که از شیعه امامیه باشد از جانب کسی که ناصب باشد و در این باب دو حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه
السلام یحج الرجل عن الناصب فقال لا فقلت فان کان ابی قال ان کان اباک فنعم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که آیا حج میگزارد مرد از جانب کسی که از جمله شیعه امامیه نباشد و مستضعف نیز نباشد پس امام گفت که نه پس گفتم که پس اگر
اگر باشد پدرم امام گفت که اگر باشد پدرت پس آری میتواند بود که این مبنی باشد بر اینکه باعث تخفیف عذاب پدر نشود
یا اینکه این از قبیل ادای حق پدر باشد خواه نفع آن به پدر رسد و خواه نرسد لیکن آنچه سید اجل مرتضی رحمه الله تعالی
در کتاب انتصار گفته که وجوب نماز و روزه که از پدر فوت شده باشد بر پسر بزرگتر با نفقه وجوب واجبات دیگر است
بر پسر و نفقه برای پدر لازم دارد دوم اصل عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه الرجل یحج عن الناصب هل علیه اثم اذا

حج عن الناصب هل ینتفع بذلک الناصب ام لا فقال لا یحج عن الناصب ولا یحج به شرح علی بن مهزیار از راویان امام رضا و امام محمد
تقی و امام علی نقی علیهم السلام است یحج در اول بصیغه معلوم باب نصر است و در دو جای دیگر بصیغه معلوم یا مجهول باب نصر میتواند بود و بنابر
احتمال دوم ظرف نایب فاعل است و بر هر تقدیر با در به برای تعدیه است و سکوت از جواب سوال دوم بجهة آنست که آن سوال
بر تقدیر جواز حج از جانب ناصب است و از جواب سوال اول عدم جواز معلوم شد یعنی روایت است از علی بن مهزیار گفت
نوشتم بسوی امام علیه السلام که مردی حج میگزارد از جانب ناصب آیا بر او است گناهی چون حج کرد از جانب ناصب و آیا نفع میکند آن
حج ناصب را یا نفع نمیکند امام گفت که حج نمیگزارد از جانب ناصب و حج نمیفرماید به ناصب را از جانب دیگری باب شصت و پنجم
اصل باب شرح این بابیست بی‌عنوان و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابراهیم بن مهزیار قال
کتبت الی ابی محمد علیه السلام ان مولاک علی بن مهزیار اوصی ان یحج عنه من ضیعة صیّر ربعها لک فی کل سنة حجة الی عشرین دینارا وانه
قد انقطع طریق البصرة فتضاعف المؤن علی الناس فلیس یکتفون بعشرین دینارا وکذلک اوصی عدة من موالیک فی
حججهم فکتب یجعل ثلث حجج حجتین ان شاء الله شرح الضیعة بفتح ضاد بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
زمینی که آب و زراعت داشته باشد و این ضیعه در اهواز بوده و آن کوه گیلویه و توابع آنست که میان البصره و اصفهان
است ظرف در فی کل سنة متعلق است بیحج عنه یعنی روایت است از ابراهیم بن مهزیار گفت نوشتم بسوی امام حسن عسکری
علیه السلام که بدرستیکه مخلص تو علی بن مهزیار وصیت کرد که حج گزارده شود از جانب او از حاصل ملکی در اهواز که گردانیده
ربع آن ملک را برای تو در هر سالی حجی تا بیست دینار طلا و بدرستیکه شأن اینست که بتحقیق برطرف شد راه بصره برای آنچه
برابر شد خرجها بر مردمانی که سفر مکه میکنند از راه بصره پس نیست اینکه مردمانی که اجیر میشوند اکتفا میکرده باشند به بیست
دینار طلا و هم چنین وصیت کرده اند جمعی از مخلصان تو در حجهای ایشان پس امام گفت نوشت که گردانیده میشود سه حج
دو حج اگر خواست الله تعالی مراد آنست که هر گاه بیست دینار وفا نکند در سال اول استیجار حج نکنند و آنرا بر تفاوت سالهای
دیگر قسمت نمایند و چون آن تمام شود از سر گیرند پس ذکر سه و دو بعنوان مثال است دوم اصل ابراهیم قال وکتب الیه علی بن محمد
الحضینی ان ابن عمی اوصی ان یحج عنه بخمسة عشر دینارا فی کل سنة فلیس یکفی فما تامر فی ذلک فکتب یجعل حجتین فی حجة ان الله
عالم بذلک شرح ابراهیم گفت که نوشت بسوی امام حسن عسکری علیه السلام علی بن محمد حضینی بضم حاء بی نقطه و فتح ضاد با نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون که بدرستیکه پسر عموی من وصیت کرد که حج گزارده شود از جانب او بپانزده دینار طلا
در هر سالی پس نیست اینکه کافی شود پس چه امر میکنی در آن پس امام نوشت که میگردانی دو حجه را در یک حجه بدرستیکه الله تعالی
عالم است بآن چه اینکه ترا تقصیر نیست و در آن نیست بیان این مثل سابق است باب شصت و ششم اصل باب ما ینبغی
للرجل ان یقول اذا حج عن غیره شرح این باب بیان خبریست که سزاوار است برای مرد اینکه بگوید آنرا چون
حج گزارد از جانب غیر خود در این باب سه حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل
یحج عن اخیه او عن ابیه او عن رجل من الناس هل ینبغی له ان یتکلم بشیء قال نعم یقول بعد ما یحرم اللهم ما اصابنی فی
سفری هذا من تعب او شدة او بلاء او شعث فآجر فلانا فیه وآجرنی فی قضائی عنه شرح شعث بفتح شین بانقطه و فتح
عین بی نقطه و ثاء سه نقطه آجر بسکون الف همزه و ضم یا کسر جیم و سکون راء بصیغه امر باب نصر یا ضرب است یا بفتح همزه و الف
و کسر جیم بصیغه امر باب افعال یا باب مفاعله است و هم چنین است و آجرنی یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفتم امام را که مردی حج میگزارد از جانب برادرش یا از جانب پدرش یا از جانب مردی از شیعه امامیه آیا سزاوار
است او را اینکه سخن گوید بچیزی امام گفت که آری میگوید بعد از آنکه احرام میکند که خدایا آنچه برخورد مرا در این سفر
من از زاری یا سختی یا بلائی یا پراکندگی پس مزد ده فلان کس را در آن و مزد ده مرا در بجا آوردن من از جانب او
دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما یجب علی الذی یحج عن الرجل قال یسمیه فی المواطن والمواقف

شرح روایت

شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که چه چیز واجب است بر آنکه حج میگزارد از جانب مردی
امام گفت که نام می‌برد او را در جاهای در مناسک مثل مکه و منی و جاهای ایستادن اند مثل عرفه و مشعر سیوم اصل عن معویة
بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل له ارأیت الذی یقضی عن ابیه او امه او اخیه او غیرهم ایتکلم بشیء قال نعم یقول
عند احرامه اللهم ما اصابنی من نصب او شعث او شدة فآجر فلانا فیه وآجرنی فی قضائی عنه شرح مضمون این موافق حدیث
اول این باب است باب شصت و هفتم اصل باب الرجل یحج عن غیره فیحج عن غیره ذلک او یطوف عن غیره شرح
یحج بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است الاحجاج استیجار کسی بمال برای حج از جانب دیگری و فی در بعض نسخ بصیغه
ماضی معلوم باب نصر است و ظاهر آنست که بصیغه مضارع باید یعنی این باب بیان مردیست که با جاره گرفته میشود برای
حج از جانب غیر او پس حج میکند از جانب غیر آن مرد که اجیر برای او شده یا طواف میکند از جانب غیر آن مرد در این باب
یک حدیث است اول اصل قلت لابی الحسن علیه السلام الرجل یحج عن الرجل یصلح له ان یطوف عن اقاربه فقال اذا قضی
مناسک الحج فلیصنع ما شاء شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که مردی حج میگزارد از جانب مردی آیا خوب میشود
برای او اینکه طواف کند از جانب خویشان خود پس امام گفت که چون بجا آورد مناسک حج را از جانب آن مرد
پس باید که کند هرچه خواهد پیش از اتمام مناسک حج باشد و خواه بعد از آن باشد دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن الرجل اعطی رجلا مالا یحج عنه فحج عن نفسه فقال هی عن صاحب المال شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از
مردی که داد مردی را مالی که حج گزارد از جانب او پس حج گزارد از جانب خودش پس امام گفت که آن حج از جانب صاحب مال است مراد آنست
که نیت او لغو و تمام شده و باعث بطلان آن حج نمیشود سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اخذ من رجل مالا ولم یحج
عنه ومات ولم یخلف شیئا قال ان کان حج الاجیر اخذت حجته ودفعت الی صاحب المال وان لم یکن حج کتب لصاحب المال ثواب الحج
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گرفت از مردی مالی را برای اینکه حج کند از جانب او و حج نکرد از جانب او
و مرد و وا نگذاشت چیزی از مال امام گفت که اگر باشد اینکه حج گزارده باشد اجیر اما از جانب غیر آن مرد که اراده باشد گرفته میشود
حجی که گزارده و داده میشود بصاحب مال یا بمعنی که نیت او لغو میشود چنانچه گذشت در حدیث سابق و اگر نباشد اینکه حج کرده
باشد نوشته میشود برای صاحب مال ثواب حج باب شصت و هشتم اصل باب من حج عن غیره ان له فیها شرکة
شرح ان بفتح همزه و تشدید نون است یا بکسر همزه است و بنابر اول بدل اشتمال من موصوله است که مجرور است محلا
و مضاف الیه باب است و بنابر دوم خبر من موصوله است که مرفوع است محلا و مبتدا است و مضاف الیه باب مجموع جمله است که در حکم
مفرد است یعنی این باب بیان کسیست که حج گزارد از جانب غیر خود بیان اینکه او راست در آن حجی که گزارده شرکتی در
ثواب در این باب دو حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه
رجل فاعطاه ثلثین دینارا یحج بها عن اسمعیل ولم یترک شیئا من العمرة الی الحج الا اشترط علیه حتی اشترط علیه ان یسعی فی وادی
محسر ثم قال یا هذا اذا انت فعلت هذا کان لاسمعیل حجة بما انفق من ماله وکان لک تسع بما اتعبت من بدنک شرح روایت
از عبد الله بن سنان گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که داخل شد بر او مردی پس داد امام آن مرد را سی دینار
طلا که حج گزارد بانها از جانب اسمعیل که پسر امام علیه السلام بوده و وفات یافته بوده و امام علیه السلام ترک نکرد چیزی را از اول افعال
عمره تا آخر افعال حج مگر آنکه شرط کرد آنرا بر آن مرد حتی اینکه شرط کرد بر آن مرد اینکه تند رود در وادی محسر بضم میم و فتح
حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه مکسوره و راء بی نقطه که دره ایست واقع در راهی که میان مشعر و منی است بعد از آن امام گفت
که ای این مرد چون تو کنی اینرا میشود برای اسمعیل حجی بسبب آنچه خرج کرده شد از مال او و میشود برای تو نه حج بسبب آنچه آزار
دادی اینرا از جمله بدن خود دوم اصل عن ابن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل یحج عن آخر ما له من الثواب
قال للذی یحج عن رجل اجر و ثواب عشر حج شرح روایت از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه از امام جعفر

صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مردی حج میگزارد از جانب مردی دیگر چیست او را از ثواب امام گفت که برای آنکه حج میگزارد ده ...
و دو سیاه که وجه اجاره است و ثواب ده حج است ... میدارد و یکی را الصاحب بالمیه هر سوا فوق الحج که گذشت در حدیث سابق باب

شصت و نهم اصل این باب نادر شرح

این باب حدیثی است که تازه و غریب است و در این باب یک حدیث است اول اصل
قلت لابی الحسن علیه السلام رجل دفع الی خمسة نفر حجة واحدة فقال یحج بها بعضهم فسوغها رجل منهم فقال لی کلهم شرکاء فی الاجر فقلت
لمن الحج قال لمن صلی بالحر و البرد شرح مراد بحجة واحدة اینجا مالیست که برای یک حج مقرر شده باشد و واو در الان ... پنج نفر ...
از تسلیم آن با ایشان تا ایشان با یکدیگر مصلحت ببینند و یکی از ایشان ... رود العقد اجاره علموده لیسوغها ... واو و
شین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل استیناف بیانی سابق است التسویغ حلال کردن چیزی برای کسی مراد اینجا ...
بصیغه استیجار و قبول اجاره است بوکالت صاحب مال بنا بر اینکه دادن حجه واحده بایشان متضمن توکیل در استیجار است و در نسخ
... یا ... است و آن تصحیف مینماید یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که مردی داد به پنج نفر مالی را ...
حج میکنند تا هر کدام ایشان که مصلحت دانند آن مال را گرفته حج کنند از جانب صاحبش پس امام گفت که حج میگزارد با آن مال یکی از آن
پنج نفر بیان اینست که حلال میکنند آن مال را برای آن بعضی مردی دیگر از جمله آن پنج نفر باستیجار او بوکالت صاحب مال پس امام گفت
مرا که جمیع آن پنج نفر شریک باشند در ثواب اگر حج شد بجمله پس گفتم که برای کدام از آن پنج نفر است ثواب کامل حج گفت برای کسیست که نماز
گزارد در گرما و سرما مراد آنست که آن کسی که سفر کرده حج گزارد و ثواب کامل دارد که مذکور شد در باب سابق و چهار نفر دیگر ثواب ...

باب هفتادم اصل باب الرجل یعطی الحج فیصرف ما اخذ منه فی غیر الحج او یفضل الفضلة مما اعطی شرح

یعطی بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است الحج بکسر حاء منصوب و مفعول دوم است و مراد مالیست که برای الحج
مقرر باشد یعنی این باب بیان مردیست که داده میشود مالی برای آنکه حج بکند پس خرج میکند آنچه را گرفته در غیر اسباب حج یا زیاد
میماند زیادتی از جمله مالی که داده شده و در این باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الرجل یعطی الحجة
یحج بها و یوسع علی نفسه فیفضل منها ایرده علیه قال لا هی له شرح و یوسع ... عاطفه است و در بعض نسخ بجای آن او عاطفه است و لا حرف
نفی اینجا ... یفضل بصیغه مضارع غایب مجهول باب ... است و ... نایب فاعل ... راجع بحجه است و بنای مجهول از فضل لازم جایز
است ... فاعل غیر مفعول ... و فاعل محذوف ... در عنوان الباب مذکور است ... منصوب ... راجع بآن محذوف است
چون مفهوم میشود از کلام سابق یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که داده میشود مالی برای اینکه حج بکند بآن و فراخی میکند
در خرج بر خود ... پس زیاد میماند از آن مال آیا بر میگرداند آن زیادتی را بصاحب مال امام گفت که نه آن زیادتی برای اوست دوم
اصل عن عمار بن موسی الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یاخذ الدراهم لیحج بها عن رجل هل یجوز له ان
ینفق منها فی غیر الحج قال اذا ضمن الحجة فالدراهم له یصنع بها ما احب و علیه حجة شرح ... و اینکه آن ... گذشت
در حدیث چهارم باب الرجل ... که باب پنجاه و نهم است در شرح قلت لابی الحسن ... یعنی
روایتست از عمار بن موسی ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میگیرد درهمها را تا حج گزارد بآنها از جانب
مردی آیا جایز است او را اینکه خرج کند از آنها چیزی در غیر حج امام گفت که چون ضامن ... شد بعقد اجاره پس آن درهمها مال اوست
و میکند با آنها آنچه را که دوست دارد و بر اوست حج گزاردن که از جانب صاحب مالست سیوم اصل عن حماد بن عثمان قال بعثنی عمر
بن یزید الی ابی جعفر الاحول بدراهم و قال قل له ان اراد ان یحج بها فلیحج و ان اراد ان ینفق فلینفق قال فانفقها و لم یحج قال حماد
فذکرت ذلک لاصحابنا لابی عبد الله علیه السلام فقال وجدتم الشیخ فقیها شرح واو در و لم یحج حالیه است و مراد ... و مراد ...
از شروع ... یعنی روایتست از حماد بن عثمان گفت که فرستاد مرا عمر
بن یزید بسوی ابی جعفر احول ... با درهمها ... گفت ... اگر اراده ...
... [illegible]

خرج ازدان درهم را بر جائی که هنوز اهلک کعبه نکرده بود ... شق دوم را اختیار کرد ... آن درهم الخ گفت حماد که پس مذکور کردند آن
کلام عمر بن یزید را با یاران ما برای امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که یافتید شیخ را دانا ... مراد ... عمر بن یزید است و اینکه
والسنه ... لازم ... در صورتی ...

باب هفتاد و یکم اصل باب الطواف و الحج عن الائمة علیهم السلام شرح

این باب بیان طواف و حج از جانب ائمه هدی علیهم السلام است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن موسی بن القاسم البجلی قال قلت
لابی جعفر علیه السلام یا سیدی انی ارجو ان اصوم فی المدینة شهر رمضان فقال تصوم بها ان شاء الله قلت و ارجو ان یکون خروجنا فی عشر من شوال
و قد عود الله زیارة رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیته و زیارتک فربما حججت عن ابیک و ربما حججت عن ابی و ربما حججت عن الرجل من
اخوانی و ربما حججت عن نفسی فکیف اصنع فقال تمتع فقلت انی مقیم بمکة منذ عشر سنین فقال تمتع شرح روایتست از موسی بن قاسم
بجلی که کوفی بوده گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلام را در مدینه که ای مهتر من بدرستی که من امید میدارم که روزه دارم در مدینه ماه رمضان را
پس گفت که روزه میداری در مدینه ان شاء الله تعالی گفتم که و امید میدارم که باشد بیرون رفتن ما از مدینه بسوی مکه در دهم از شوال
که از جمله اشهر حج است و بتحقیق عادت داده مرا الله تعالی بزیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و زیارت اهل بیت او که در بقیعند
و زیارت تو مراد آنست که در هر سالی از مکه می آیم و در مدینه روزه ماه رمضان میدارم و در شوال متوجه مکه میشوم پس بسا که حج کردم از
جانب پدرت امام رضا علیه السلام و بسا که حج کردم از جانب پدرم و بسا که حج کردم از جانب مردی از برادرانم و بسا که حج کردم از جانب
خودم پس چگونه میکنم یعنی آنکه چون از مسجد شجره احرام کنم آیا حج تمتع کنم یا حج افراد کنم پس امام گفت که حج تمتع کن پس گفتم که بدرستی که من
در مکه ... ام در مکه از ابتدای ده سال امام گفت که حج تمتع کن مراد آنست که چون هر سال در مدینه روزه ماه رمضان میداری ... و المجاور
... در جمیع که یک سال یا دو سال اقامت کرده اند در مکه و عدول میکنند از تمتع چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم باب حج
... که باب پنجاه و هفتم است پس ... میان افراد و تمتع افضل است و موافق آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب اصناف الحج
که باب پنجاه و یکم است دوم اصل قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام قد اردت ان اطوف عنک و عن ابیک فقیل لی ان الاوصیاء
لا یطاف عنهم فقال لی بلی طف ما امکنک فان ذلک جائز ثم قلت له بعد ذلک بثلاث سنین انی کنت استأذنتک فی الطواف عنک و عن
ابیک فاذنت لی فی ذلک فطفت عنکما ما شاء الله ثم وقع فی قلبی شیء فعملت به شرح گفتم امام محمد تقی علیه السلام را که بتحقیق اراده کردم
که طواف کعبه کنم از جانب تو و از جانب پدرت پس گفته شد مرا که بدرستی که اوصیا طواف کرده نمیشود از جانب ایشان پس امام گفت
مرا که بلی میشود طواف کن از جانب اوصیا چندانکه میسر شود ترا چه بدرستی که آن جایز است بعد از آن گفتم امام را بعد از آن گفتگو
به سه سالی که بدرستی که من بودم که رخصت طلب کرده بودم از تو در طواف از جانب تو و از جانب پدرت پس رخصت داده
بودی مرا در آن پس طواف کردم از جانب شما چندانکه خدا خواست بعد از آن ... چیزی دیگر از طواف پس عمل کردم بآن قسم
اصل قال و ما هو قلت طفت یوما عن رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ثلاث مرات صلی الله علی رسول الله ثم الیوم الثانی عن امیر
المؤمنین علیه السلام ثم طفت الیوم الثالث عن الحسن و الرابع عن الحسین و الخامس عن علی بن الحسین و السادس عن ابی جعفر محمد بن علی
و الیوم السابع عن جعفر بن محمد و الیوم الثامن عن ابیک موسی و الیوم التاسع عن ابیک علی و الیوم العاشر عنک یا سیدی شرح
امام گفت که و چیست آن قسم که عمل بآن کردی گفتم که طواف کردم روزی از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله پس امام گفت سه بار
که صلی الله علی رسول الله بعد از آن در روز دوم طواف کردم از جانب امیر المؤمنین علیه السلام بعد از آن طواف کردم در روز سیوم از جانب
از جانب حسن و در روز چهارم از جانب حسین و در روز پنجم از جانب علی بن الحسین و در روز ششم از جانب ابی جعفر محمد بن علی و در روز
هفتم از جانب جعفر بن محمد و در روز هشتم از جانب پدرت موسی و در روز نهم از جانب پدرت علی و در روز دهم از جانب تو ای مهتر
من مراد آنست که باین ترتیب کردم و چون ده تمام شد از سر گرفتم اصل و هؤلاء الذین ادین الله بولایتهم فقال اذن و الله تدین
الله بالدین الذی لا یقبل من العباد غیره قلت و ربما طفت عن امک فاطمة و ربما لم اطف فقال استکثر من هذا فانه افضل ما انت عامله
ان شاء الله شرح و این جماعت جمعی اند که عبادت میکنند الله تعالی را به پیروی و اعتقاد امامت ایشان پس امام گفت که در این هنگام

بجز قسم که عبادت میکنی الله تعالی را بر روشی از عبادت که قبول نمیکند از بندگان غیر آن روش عبادت را گفتم که وجب کرده طواف کردم برای
ده روز از جانب مادر و خاله بزرگوار که در آن ده روز طواف نکردم از جانب او و اکتفا کردم بآنچه گفتم پس امام گفت که بسیار کن
از این طواف که از جانب خاله است چه بدرستی که آن افضل چیزیست که تو فاعل آن میشوی الخ والمراد اینست که ترک طواف خاله
در بعض آن ده روز میکنی برای عمل دیگر که مشغول بآن میشوی و حال آنکه طواف از جانب خاله افضل است از آن عمل غالبا **باب هشتاد**
و دوم اصل باب من یشرک قرابته واخوته فی حجته او الصلة بحجة **شرح** این باب بیان کسیست که شریک میکند در ثواب
خود را و برادران مومن خود را در حجی که میگزارد یا پیوند میکند ایشان را جائی که بآن حج گزارده شد و در این باب ده حدیث است **اول**
اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت اشرک ابوی فی حجتی قال نعم قلت اشرک اخوتی فی حجتی قال نعم
ان الله عز وجل جاعل لک حجا ولهم حجا ولک اجر لصلتک ایاهم قلت فاطوف عن الرجل والمرأة وهم بالکوفة فقال نعم تقول حین
تفتتح الطواف اللهم تقبل عن فلان الذی تطوف عنه **شرح** ضمیر جمع در وهم باعتبار جنسیت که مراد بالرجل والمرأة خصوص دو
کس نیست بلکه مراد هر مرد و هر زنیست که اراده طواف از جانب ایشان شود **یعنی** روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفتم امام را که آیا شریک کنم پدر و مادر خود را در حجی که میگزارم امام گفت که آری گفتم که شریک کنم برادرانم را در حجی
که میگزارم گفت که آری که بدرستی که الله عز وجل گرداننده است برای تو حجی را و برای ایشان حجی را و برای است مزدی دیگر
بسبب پیوند تو ایشان را گفتم که پس طواف کنم از جانب مرد و زن بر حالی که ایشان در کوفه اند پس گفت که آری میگویی در وقتی
که ابتدا میکنی طواف را که خداوندا قبول کن از جانب فلان کس آنکه طواف میکنی از جانب او **دوم اصل** عن عمرو بن الیاس
قال حججت مع ابی وانا صرورة فقلت انی احب ان اجعل حجتی عن امی فانها قد ماتت فقال لی حتی اسأل لک ابا عبد الله علیه السلام
فقال الیاس لابی عبد الله علیه السلام وانا اسمع جعلت فداک ان ابنی هذا صرورة وقد ماتت امه فاحب ان یجعل حجته لها افیجوز
ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام یکتب ذلک له ولها ویکتب له اجر البر **شرح** روایتست از عمرو بن الیاس گفت که حج کردم
با پدرم بر حالی که من ناحج گزارده بودم و قصد حجة الاسلام که فریضه است داشتم پس گفتم پدرم را که بدرستی که من دوست میدارم
اینرا که گردانم این حجی را که میگزارم از جانب مادرم چه بدرستی که او بتحقیق مرده مراد اینست که نیابت مصاحبت بعد عمل حج نیست
پدرم گفت مرا که صبر کن تا آنکه سوال کنم برای تو امام جعفر صادق علیه السلام را در مدینه بر حالی که من می شنیدم که قربانت شوم بدرستی
که این پسرم ناحج گزارده است و بتحقیق مرده مادر من پس دوست دارد که گرداند حجی را که میگزارد برای مادر خود آیا پس جایز
میشود آن قصد برای او پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نوشته میشود آن حج برای او حجة الاسلام و برای مادرش حج نافله
و نوشته میشود برای او ثواب نیکوئی با مادر **سیوم اصل** عن صفوان الجمال قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه
الحارث بن المغیرة فقال بابی انت وامی لی ابنة قیمة لی علی کل شیء وهی عاتق افاجعل لها حجتی قال اما انه یکون لها اجرها ویکون لک
مثل ذلک ولا ینقص من اجرها شیء **شرح** العاتق یعنی بنقطه والف و کسر تا دو نقطه در بالا و قاف دختر بکر دختر بکری که
سال بسیار داشته باشد و دختر نوبالغ نشده **یعنی** روایتست از صفوان شتردار گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام
پس داخل شد بر او حارث بن مغیره پس گفت که فدا کرده شود بپدرم و مادرم آنست دختری که صاحب اختیارست برای من بر هر چیزی
که دارم و او بکرست آیا پس گردانم برای او حجی را که میگزارم امام گفت که آگاه باش بدرستی که شان اینست که میباشد برای او ثواب
آن حجی که میگزاری و میباشد برای تو مثل آنچه برای اوست بر حالی که کم نمیشود از ثواب او چیزی **چهارم اصل** عن اسحق بن عمار عن
ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن الرجل یحج فیجعل حجته وعمرته او بعض طوافه لبعض اهله وهو عنه غائب ببلد آخر قال قلت فینقص
ذلک من اجره قال لا هی له ولصاحبه وله اجر سوی ذلک بما وصل قلت وهو میت هل یدخل ذلک علیه قال نعم حتی یکون مسخوطا
علیه فیغفر له او یکون مضیقا علیه فیوسع علیه قلت فیعلم هو فی مکانه ان عمل ذلک لحقه قال نعم قلت وان کان ناصبا ینفعه ذلک
قال نعم یخفف عنه **شرح** ظاهر اینست که در حال قلت چیزی از قلم کاتبان افتاده باشد و بود از قال و پیش از قلت جواب امام

مذکور باشد مثل وصل و مثل یجوز له ذلک و مانند اینها یکون اینجا بعد و جار و مجرور متعلق است علیه در مسخوطا علیه و در جای بعد از آن نایب فاعل است
و در فیغفر له نایب فاعل است مشار الیه ذلک در عمل ذلک حالیست با معمول او جملت و بنا بر اول اهل بفتح معلومست و بنا بر دوم مجهول است
یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که حج میگزارد پس میگرداند حجی را که میگزارد
و عمره خود را یا بعض طواف خود را برای بعض خویشان خود و آن خویش از آن مرد غایب است در شهری دیگر امام گفت که صله رحم
کرده گفتم که پس کم میکند آن عمل چیزی را از ثواب آن مرد امام گفت که نه آن حج مثلا برای آن مردست و برای یار او نیز و هست برای
آن مرد ثوابی غیر ثواب حج بسبب صله رحم او گفتم که و آن یار او مرده است آیا داخل میشود آن عمل بر او امام گفت که آری تا آنکه
گاهی می باشد معذب بنوعی از عذاب قریش بخشایش کرده میشود برای او و گاهی باشد تنگ گرفته شده برای او پس فراخی کرده
میشود بر او گفتم که پس آیا میداند آن میت در قبر خود اینرا که عمل آنمرد دریافته او را و نجات داده او را امام گفت که آری گفتم که اگر باشد
آن خویش مخالف دین شیعه امامیه با آنکه مستضعف باشد آیا نفع میکند او را آن عمل امام گفت که آری سبک کرده میشود از او [illegible]
او بر طرف میشود شاید این در صورتی باشد که ناصب بوده آن مرد باشد چنانچه گذشت در حدیث اول باب شصت و چهارم که باب ان الحج
من المخالف است و میتواند بود که ذکر پدر در آنچه گذشت بعنوان مثال باشد و حکم شامل سایر خویشان نیز باشد **پنجم اصل**
عن الحارث بن المغیرة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام وانا بالمدینة بعد ما رجعت من مکة انی اردت ان احج عن ابنتی قال فاجعل ذلک
لها الآن **شرح** روایتست از حارث بن مغیره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که من در مدینه بودم بعد از رجوع من از مکه که
بدرستی که من اراده کرده بودم که حج گزارم از جانب دخترم مراد اینست که در وقت احرام یاد در وقت سایر مناسک نیز فراموش کردم آنرا
امام گفت که پس بگردان آن حج را برای او الآن و حج افعال **ششم اصل** عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یشرک اباه
واخاه وقرابته فی حجه فقال اذا یکتب لک حجا مثل حجهم وتزداد اجرا بما وصلت **شرح** اذا با تنوینست و گاهی آن تنوین بصورت
نون نوشته میشود و از نواصب فعل مضارعست پس یکتب منصوبست و ضمیر مستتر راجع بحج است و خطاب در لک مبنی بر اینست که امام میدانسته
که اراده هشام بالرجل در سوال کرده خود شخص است چه در این روایت سوال از حج مذکور نشده حجا منصوبست و تمیز ضمیر مستتر در یکتب است
و مراد باینست که حج کامل نوشته میشود و نصف حج مثلا نوشته نمیشود و اجرا تمیزست از نسبت تزداد والفعل مخاطب که مستترست در [illegible]
است **یعنی** روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که شریک میکند پدرش را و برادرش را و خویشانش را در
حج خود پس امام گفت که در این هنگام آن حج نوشته میشود برای تو حجی کامل مانند حج ایشان و زیاده میشوی باعتبار اجری بسبب صله رحم تو
هفتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من وصل اباه او ذا قرابة له فطاف عنه کان له اجره کاملا وللذی طاف عنه مثل اجره ویفضل
هو بصلته ایاه بطواف آخر وقال من حج فجعل حجته عن ذی قرابة یصله بها کانت حجته کاملة وکان للذی حج عنه مثل اجره ان الله عز وجل
واسع لذلک **شرح** ضمیر له راجع بمن موصولست یا راجع بپدر و خویش است و بنا بر اول ضمیر مستتر در طاف عنه راجع بمن موصولست و ضمیر
مجرور بارز راجع بالذی است و بنا بر دوم عکس آنست ضمیر اجره راجع بمرجع ضمیر له است ضمیر هو راجع بمن موصولست لطواف متعلق بیفضل است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که پیوند کند پدر را یا کسی را که صاحب خویشی باشد او را با او نیز دوستی که طواف کند از جانب
او میشود و برای آن طواف کننده مزد طواف بعنوان کمال و برای آنکسی که طواف کرد از جانب او میشود برای آن طواف کننده مزد طواف
بعنوان کمال و برای آنکسی که طواف کرد از جانب او مانند مزد او و زیاده میشود او بسبب پیوندش آن پدر یا خویش را بثواب طوافی دیگر
و امام گفت که هر که حج گزارد و گرداند حجی را که گزارد از جانب خویشی که پیوند میکرده باشد او را بآن حج گزارده میشود حج که گزارد
کامل میشود و برای آنکه حج گزارده از جانب او مثل ثواب آنکه حج گزارد بدرستی که الله عز وجل فراخ دستست برای آن تفضل
که مذکور شد **هشتم اصل** عن علی بن ابراهیم الحضرمی عن ابیه قال رجعت من مکة فلقیت ابا الحسن موسی علیه السلام فی المسجد وهو قاعد
فیما بین القبر والمنبر فقلت یا ابن رسول الله انی اذا خرجت الی مکة ربما قال لی الرجل طف عنی اسبوعا وصل رکعتین فاشتغل عن
ذلک فاذا رجعت لم ادر ما اقول له **شرح** روایتست از علی بن ابراهیم حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون و فتح ضاد با نقطه و فتح را

نقطه و تخفیف میم از پدرش گفت که برگشتم از مکه پس آمدم نزد امام موسی کاظم علیه السلام در مسجد مدینه به حالی که او نشسته بود میان
قبر و منبر پس گفتم که ای پسر رسول الله به درستی که من چون بیرون می آیم از شهر خود بسوی مکه پس گاهی میگوید مرا مردی که طواف کن از جانب
من هفت کرت و بگزار دو رکعت پس مشغول کارها میشوم که باز میدارد مرا از آن پس چون برمیگردم بسوی شهر خود نمیدانم که چگویم او را
اصل قال اذا اتیت مکة فقضیت نسکک فطف اسبوعا و صل رکعتین ثم قل اللهم ان هذا الطواف و هاتین الرکعتین
عن ابی و عن امی و عن زوجتی و عن ولدی و عن حامتی و عن جمیع اهل بلدی حرهم و عبدهم و ابیضهم و اسودهم فلا تشاء ان تقول
للرجل انی قد طفت عنک و صلیت عنک الرکعتین الا کنت صادقا شرح النسک بضم و فتح و کسر نون و سکون سین و بضم نون
و ضم سین عبادت و مراد اینجا اعمال حج است الحامة بحاء بی نقطه و الف و تشدید میم عام و خویشان یعنی امام گفت که چون آیی مکه
را پس ادا کنی عبادت خود را که اعمال حج است پس طواف کن هفت کرت و بگزار دو رکعت طواف بعد از آن بگو که خداوندا به درستی
که این طواف و این دو رکعت از جانب پدرم است و از جانب مادرم و از جانب زنم و از جانب فرزندانم و از جانب سایر
خویشانم و از جانب اهل شهرم آزادان ایشان و بنده ایشان و سفید ایشان و سیاه ایشان پس نمیخواهی که گویی مردی را که به درستی
که من به تحقیق طواف کردم از جانب تو و گزاردم از جانب تو دو رکعت مگر آنکه میباشی راستگو و مراد این است که اگر جمعی که سفارش
کرده باشند سوال کنند در جواب ایشان سخنی باید گفت [illegible] میتوان گفت اگرچه متبادر [illegible] است که علیحده با[illegible]
اصل فاذا اتیت قبر النبی صلی الله علیه و آله فقضیت ما یجب علیک فصل رکعتین ثم قف عند راس النبی صلی الله علیه
و آله ثم قل السلام علیک یا نبی الله من ابی و امی و زوجتی و ولدی و جمیع حامتی و من جمیع اهل بلدی حرهم و عبدهم و ابیضهم
و اسودهم فلا تشاء ان تقول للرجل انی اقرات رسول الله صلی الله علیه و آله عنک السلام الا کنت صادقا شرح الاقراء مصدر
باب افعال خواندن یعنی رسانیدن کسی دیگر را سلام دیگری و اصل این است که قرا که مجرد آن از باب منع است دو مفعول میدارد و دویمی
متعدی بنفسه میشود و بدیگری متعدی بعلی میشود مثل قرا زید علی خالد السلام و چون نقل بباب افعال شود بهر دو مفعول متعدی
بنفسه میشود مثل اقرا زید خالدا السلام یعنی پس چون آیی نزد قبر نبی صلی الله علیه و آله پس بجا آوری آنچه را که واجب است
بر تو از زیارت پس بگزار دو رکعت بعد از آن بایست نزد سر نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن بگو که سلام بر تو باد ای نبی الله
از جانب پدرم و مادرم و زنم و فرزندانم و جمیع سایر خویشانم و از جانب جمیع اهل شهر من آزادان ایشان و بنده ایشان و سفید
ایشان و سیاه ایشان پس نمیخواهی که گویی برای مردی که سفارش زیارت کرده باشد که به درستی که من رسانیدم رسول
الله صلی الله علیه و آله را از جانب تو سلام مگر آنکه میباشی راستگو نهم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام کم اشرک فی حجتی
قال کم شئت شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را یا امام رضا علیه السلام را که چند کس را شریک کنم در حجی که میگزارم امام گفت
که چند کس را که خواسته دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لو اشرکت الفا فی حجتک لکان لکل واحد حجة من غیر ان تنقص
حجتک شیئا شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر شریک میکردی هزار کس را در حجی که میگزاری هر آینه میبود برای هر یک
حجی بی آنکه کم شود حجی که گزاردی باعتبار چیزی از ثواب باب هفتاد و سیوم اصل باب توفیر الشعر لمن اراد الحج والعمرة
شرح این باب بیان وافر کردن موی سر و ریش است برای کسی که اراده کرده حج را و عمره را و در این باب پنج
حدیث است اول اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحج اشهر معلومات شوال و ذو القعدة و ذو الحجة
فمن اراد الحج وفر شعره اذا نظر الی هلال ذی القعدة و من اراد العمرة وفر شعره شهرا شرح بیان این آیت و رساله حج
گذشت در حدیث اول باب اشهر الحج که باب چهل و نهم است یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که حج در چند ماه معلوم است که شوال و ذو القعدة و ذو الحجه است پس هر که اراده کند حج را وافر میکند موی سر و ریش خود را
چون نظر کند بسوی هلال ذی القعدة و هر که اراده کند عمره را وافر میکند موی سر و ریش خود را در یکماه که پیش از شروع
در احرام عمره باشد دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یرید الحج ایاخذ من راسه فی شوال کله ما لم یر الهلال قال

لا باس

لا باس ما لم یر الهلال شرح لم یر الهلال برای زیادتی تاکید مفهوم از کلام است و مراد به هلال هلال ذو القعده است و رویت
آن هلال عبارت است از دخول وقت شام در شب اول ذی القعده پس منافات ندارد با اینکه بسبب ابر و مانند آن هلال دیده نشود
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که اراده میکند حج را آیا میگیرد از موی سر خود در شوال پیش از آن چیزی امام گفت که
نیست پروای برگرفتن موی سر چندانکه نبیند هلال ذو القعده را سیوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال لا تاخذ من شعرک و انت ترید الحج فی ذی القعدة ولا فی الشهر الذی ترید فیه الخروج الی العمرة شرح روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت مگیر از موی سر و ریش خود در حالی که تو اراده داشته باشی حج را در ماه ذی القعده و نه در ماهی که اراده
میکنی در آن بیرون رفتن بسوی عمره را مخفی نماند که چون مراد به شهر اینجا شهر عددی است پس دلالت میکند بر اینکه پیش از احرام
بعمره بیکماه عددی موی از سر و ریش نباید گرفت چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یاخذ الرجل اذا رای هلال ذی
القعدة و اراد الخروج من راسه ولا من لحیته شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نگیرد مرد چون دید هلال
ذی القعده را و اراده کرد بیرون رفتن بسوی حج را از سر خود و نه از ریش خود مخفی نماند که چون شارب جزو لحیه نیست [illegible]
آن ممنوع نیست در این وقت پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اعف شعرک للحج اذا رایت هلال ذی القعدة و للعمرة
شهرا شرح اعف بهمزه بی نقطه و فا [illegible] از باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که واگذار موی سر و ریش خود را برای حج چون دیدی هلال ذی القعده را و برای عمره واگذار در یکماه باب هفتاد و چهارم
اصل باب مواقیت الاحرام شرح المواقیت جمع میقات بکسر میم اسم آلت [illegible] باعتبار تعیین اول زمان کاری ماخوذ
است از وقت بفتح واو و سکون قاف که مصدر باب ضرب است بمعنی تعیین اول زمان کاری و استعمال میقات در مکان
مخصوص باعتبار این است که باعث تعیین اول زمان احرام است زیرا که چون از آن مکان بی احرام نمیتوان گذشت پس از آن
معلوم میشود که هنگام اراده گذشتن از آن اول زمان احرام است یعنی این باب بیان مواضعی است که آلات علم با اول
زمان احرام است و در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تمام
الحج والعمرة ان تحرم من المواقیت التی وقتها رسول الله صلی الله علیه و آله لا تجاوزها الا و انت محرم فانه وقت لاهل العراق
و لم یکن یومئذ عراق بطن العقیق من قبل اهل العراق و وقت لاهل الیمن یلملم و وقت لاهل الطائف قرن المنازل و
وقت لاهل المغرب الجحفة و هی مهیعة و وقت لاهل المدینة ذا الحلیفة و من کان منزله خلف هذه المواقیت مما یلی مکة فوقته
منزله شرح وقتها [illegible] باب تفعیل است التوقیت چیزی را وقت کردن و واقت و میقات که بیان شد
در شرح عنوان این باب بیکمعنی راجع میشود زیرا که باعث تعیین اول زمان کار را التعیین کننده اول زمان آن کار نیز
میتوان گفت و بر این قیاس است وقت در جمله لا تجاوزها منصوب [illegible] لا نافیه است یا مجزوم است و لا
ناهیه است یا مرفوع است و نفی اینجا بمعنی نهی است و بنابر احتمال دوم و سیوم استیناف [illegible] سابق است و واو در و انت حالیه
است و مراد بعراق اینجا کوفه و بصره و مانند آنهاست و لم یکن یومئذ عراق معنی این است که در آن وقت کسی از عراق سفر بمکه
نمیکرده اگرچه مدائن و مانند آن بوده بطن العقیق وادی عقیق است که طولی دارد پس ذکر من قبل العراق برای بیان آنست
که آنچه از جمله مواقیت است جزئی از عقیق است که طرف عقیق است از جانب عراق یلملم بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح
لام و سکون میم و فتح لام و تخفیف میم است صاحب قاموس در معنی آن گفته که جبل علی مرحلتین من مکة قرن المنازل بفتح
قاف و سکون راء بی نقطه و نون است جحفه بضم جیم و سکون حاء بی نقطه و فاء است مهیعه بفتح میم و سکون هاء و فتح یاء دو نقطه
در پایین و عین بی نقطه در اصل بمعنی طریق واضح [illegible] آن موضع بمهیعه باعتبار اینست که قریه عظیم در آنجا
بوده [illegible] ذو الحلیفه بضم حاء بی نقطه و تخفیف لام مفتوحه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و فاء است وقته بفتح واو و سکون قاف و تاء دو نقطه در بالا و ضمیر غایب [illegible] مصدر اینجا بمعنی

اسم فاعل است که بیان شد لحال **یعنی** روایت از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله تمام شدن و کامل بودن حج
و عمره اینست که احرام کنی از میقاتهای که میقات کرد آنها را رسول الله صلی الله علیه و آله و نگذری از آنها مگر بر حالی که تو محرم باشی
چه بدرستی که او میقات کرد برای اهل عراق و نبود در آن روز که میقات میکرد عراق وادی عقیق را از جانب اهل عراق و میقات
کرد برای اهل یمن یلملم را و میقات کرد برای اهل طایف قرن المنازل را و میقات کرد برای اهل مغرب که اهل شام و مانند ایشانست جحفه
را و آن مهیعه است و میقات کرد برای اهل مدینه ذو الحلیفه را و هر که باشد منزل او عقب او در پشت این میقاتها در جای که از نزدیکی
باشد با مکه که نزدیک تر بمکه باشد از میقاتها که نزدیک منزل اوست پس میقات احرام او منزل اوست **دوم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام الاحرام من مواقیت خمسة وقتها رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینبغی لحاج و لا لمعتمر ان یحرم قبلها و لا بعدها وقت لاهل
المدینة ذا الحلیفة و هو مسجد الشجرة یصلی فیه و یفرض فیه الحج و وقت لاهل الشام الجحفة و وقت لاهل نجد العقیق و وقت لاهل الطائف
قرن المنازل و وقت لاهل الیمن یلملم و لا ینبغی لاحد ان یرغب عن مواقیت رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح**
لا ینبغی بضم اللام و الیاء ... صیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب تفعیل است و بنا بر اول فیها نایب فاعل است و بنا بر
دوم ضمیر مستتر فاعل و راجع باهل است پس یوضع الفاء و راء بی‌نقطه و ضاد بالنقطه صیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب ...
الوضع ... و بیان حقیقت آن شد در حدیث دوم باب ... و تیم که باب ... است بفتح نون و سکون ...
جیم و دال بی‌نقطه زمینیست وسیع که میان زمین تهامه و عراق است و مشتمل است بر آبها و اینهای بسیار مثل ... و یمامه و جبل
شمر و غیره و مانند اینها و توضیح باقی الفاظ گذشت در شرح حدیث سابق **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که احرام از پنج
میقاتست که میقات کرد آنها را رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌شاید حج گزار را و نه عمره گزار را که در بر کند ... اینکه احرام
کند پیش از آنها و نه بعد از آنها بیان این و آنکه نماز گزارده میشود در آن مسجد و تعیین کرده میشود حج مثلا بگفتن لبیک و
مانند آن و میقات کرد برای اهل شام جحفه را و میقات کرد برای اهل نجد عقیق را و میقات کرد برای اهل طایف قرن
المنازل را و میقات کرد برای اهل یمن یلملم را و نمی‌شاید هیچ یکی را اینکه رو گردان شود از میقاتهای رسول الله صلی الله علیه و آله
سیوم اصل عن ابی ایوب الخزاز قال قلت لابی عبد الله علیه السلام حدثنی عن العقیق اوقت وقته رسول الله صلی الله علیه
و آله او شیء صنعه الناس فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله وقت لاهل المدینة ذا الحلیفة و وقت لاهل المغرب الجحفة
و هی عندنا مکتوبة مهیعة و وقت لاهل الیمن یلملم و وقت لاهل الطائف قرن المنازل و وقت لاهل نجد العقیق و ما
انجدت **شرح** خزاز بفتح خاء بالنقطه و تشدید زای بالنقطه و الف و زای بالنقطه است و هی عندنا مکتوبة مهیعة اشارتست
برفیقه در وجه تسمیه آن بمهیعه که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب و ما انجدت ... و ماء ناحیه ... مخاطب
معلوم باب افعال است الای و آنچه ... و این اشارتست باینکه اهل عراق ... در آن وقت ... اینجا ... که ...
ازینجا که گذشت در حدیث اول این باب پس نسبت آن بمخاطب بنوعی از مجازست باعتبار اینکه ابو ایوب کوفی بوده پس از
اهل عراق بوده و ... که آنچه صادر شده باشد از جمعی که نسبت داشته باشند با منسوب بایشان میشود بنوعی از مجاز نظیر
آیت سوره بقره و اذ قتلتم نفسا **یعنی** روایت از ابو ایوب خزاز گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده مرا
از عقیق که آیا میقاتیست که میقات کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله یا چیزیست که ساخته‌اند آنرا مردمان از پیش خود
پس امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله میقات کرد برای اهل مدینه ذو الحلیفه را و میقات کرد برای اهل مغرب
جحفه را و آن نزد ما اهل حق نوشته شده است مهیعه و میقات کرد برای اهل یمن یلملم را و میقات کرد برای اهل طایف قرن
المنازل را و میقات کرد برای اهل نجد عقیق را بر حالی که اهل بلاد تو داخل نجد گشته بود ... جای اینکه ... کنند
چهارم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول العقیق برید اوطاس و قال برید البعث دون غمرة
بریدین **شرح** برید بفتح باء یکنقطه و کسر راء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه بمعنی مقدار چهار فرسخ است

بر فرسخ سه میلست اوطاس بفتح همزه و سکون واو و طاء بی‌نقطه و الف و سین بی‌نقطه مجرور در مضاف الیه است و مراد بر برید
اوطاس بفتح همزه و سکون واو ... اول اینست پس برید اوطاس خارج است از عقیق چنانچه می‌آید در حدیث ششم این باب البعث
بفتح باء و سکون عین بی‌نقطه و ثاء سه نقطه مجرور و مضاف الیه است و مراد ببرید البعث اول آنست که اول عقیق نزدیک است چنانچه
می‌آید در حدیث یازدهم این باب غمره بفتح غین بالنقطه و سکون میم و راء بی‌نقطه عقبه است که بالای آن حدیست میان عقیق
و برید اوطاس و دوری آن از مکه دو روزه راهست و صاحب قاموس گفته که غمره منهل بطریق مکه فصل بین تهامة و نجد
یعنی روایت از معاویة بن عمار که از اهل عراقست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اول عقیق در جانب مکه اول برید
اوطاس است و امام گفت که اول برید البعث پیشتر از غمره است در جانب عراق بدو برید که هشت فرسخ باشد **پنجم اصل**
عن احدهما علیهما السلام قال حد العقیق ما بین المسلخ الی عقبة غمرة **شرح** حد بکسر حاء و تشدید دال بی‌نقطه منصوب است و مراد
اینجا بحد العقیق موضعیست که تجاوز از اول آن بی احرام جایز نیست اگر چه احرام پیش از آن افضل است چنانچه می‌آید
در حدیث هفتم این باب مسلخ بفتح میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح لام و خاء بالنقطه عقبه ایست که میان حقیقت برید البعث است
و از اول برید البعث تا آنجا دو فرسخ است و از آنجا تا آخر برید البعث نزد دو فرسخست **یعنی** روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام گفت که حد عقیق که سهل الگذاری در آن جایز نیست میان مسلخ تا پشته غمره است که شش فرسخست **ششم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوطاس لیس من العقیق **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اوطاس
نیست از عقیق مراد اینست که برید اوطاس خارج است از عقیق در جانب مکه **هفتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
الاحرام من ای العقیق افضل فقال من اوله افضل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از احرام اهل عراق و مانند
آن که از کدام جزو عقیق افضل است پس امام گفت که از اول آن افضل است **هشتم اصل** کتبت الی ابی الحسن علیه السلام
انا نحرم من طریق البصرة و لسنا نعرف حد عرض العقیق فکتب علیه السلام احرم من وجرة **شرح** حد بکسر حاء و تشدید دال بی‌نقطه است
و بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب الوعر بفتح عین بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و ضاد بالنقطه مسافت بعید امتداد ...
و باعث این سوال اینست که مخالفان بعد از اول عقیق احرام نمیکنند پس لازم است که برای احتیاط تقیه از اول عقیق احرام نکرده
باشد محتاج میشود به اینکه موضعی که البته بی احرام از آن تجاوز نمیتوان کرد و جره بفتح واو و سکون جیم و راء بی‌نقطه عبارتست
از مسلخ که بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب صاحب قاموس گفته که وجره موضع بین مکة و البصرة اربعون میلا ما فیها منزل
فهی مرت للوحش **یعنی** نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام که بدرستی که ما احرام میکنیم از راه بصره در میان مخالفان و نمیدانیم با این
روش که شناسیم حد امتداد عقیق را که از آن البته بی احرام نمیتوان گذشت پس نوشت امام علیه السلام که احرام کن از وجره
که اول عقیق تا آنجا دو فرسخ است **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اقام بالمدینة شهرا و هو یرید الحج ثم بدا له
ان یخرج فی غیر طریق اهل المدینة الذی یاخذونه فلیکن احرامه من مسیرة ستة امیال فیکون حذاء الشجرة من البیداء **شرح**
ذا اقامت یکماه برای اینست که هر که در موضعی یکماه اقامت کند در حکم متوطن آنجا میشود چنانچه در مبحث قصر صلوة و صوم و صلوة
را مقرر است پس اگر اقامت کمتر از یکماه باشد میتواند که در برابر مسجد شجره احرام نکند و در جحفه یا برابر جحفه مثلا احرام کند من
در من مسیرة بمعنی نزد است و در من البیداء برای تبعیض است یا بمعنی نزد است البیداء بفتح باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و دال بی‌نقطه و الف ممدوده مراد سر زمینیست که بعد از مسجد شجره است بیک میدان اسب و مراد اینجا اول آنست
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که ایستاد در مدینه یکماه بر حالی که اراده داشت حج را و آنگاه که او را از راه
مقرر اهل مدینه بعد از آن بخاطر رسید او را اینکه بیرون رود بسوی مکه در غیر راه مقرر اهل مدینه که در آن راه میروند بسوی
مکه پس باید که باشد احرام او در جای که بعد میان آن و مدینه مسافت شش میل باشد پس میباشد در برابر مسجد شجره از
جای که او در آنجاست **دهم اصل** و فی روایة اخری یحرم من الشجرة ثم یاخذ ای طریق شاء **شرح** و در روایتی دیگر است

کسی که در مدینه باشد و از ننگ کرد چون خواهد که براه دیگر رود می آید بمسجد شجره و احرام از انجا میکند بعد از ان بیرون میرود براهی که
خواهد مقصود همین است که منافات نیست میان این و سابق زیرا که اینجا احرام افضل است و سابق بیان جایز است یازدهم
اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال اول العقیق برید البعث و هو دون المسلخ بستة امیال مما یلی
العراق و بینه و بین غمرة اربعة و عشرون میلا بریدان شرح روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اول
عقیق اول برید البعث است و اول برید البعث و میان غمره است و چهار میل است که دو برید است چون هر بریدی چهار فرسخ است
پس مجموع مسافت عقیق هشت فرسخ است دوازدهم اصل بعض اصحابنا قال اذا اوجبت من المسلخ فاحرم عند اول برید
یستقبلک شرح وجبت بجاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و جیم بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم است الحرج بفتح حاء و فتح راء و تنگ
شدن یعنی بعض یاران ما از شیعه امامیه که فتوی ایشان بعنوان نقل از ایشان است و با جتهاد خود نیست و بدان یکی از ائمه
باشد گفت که چون در تنگی و ابادانی شدی باش از احرام در مسلخ پس احرام کن نزد اول بریدی که بر میخورد ترا از جمله عقیق مراد
اینست که مخالفان بسیار مضایقه نکردند در احرام از اول عقیق و تقیه در ان بسیار ضرور نیست پس اگر کسی نخواهد که تاخیر احرام
کند تا مسلخ در اول برید البعث احرام کند و آن برید البعث اول است از جمله دو برید مسافت عقیق باب هفتاد و پنجم اصل باب من
احرام دون الوقت شرح وقت بفتح واو و سکون قاف و تاء دو نقطه در بالا عبارتست از میقات چنانچه
بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق یعنی این باب بیان کسی است که احرام کرد پیش از رسیدن بمیقات و در این باب نه حدیث
است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل احرم بالحج فی غیر اشهر الحج دون الوقت الذی وقته رسول الله صلی الله علیه و آله
قال لیس احرامه بشیء ان احب ان یرجع الی منزله فلیرجع و لا اری علیه شیئا و ان احب ان یمضی فلیمض فاذا انتهی الی الوقت فلیحرم
منه و یجعلها عمرة فان ذلک افضل من رجوعه لانه اعلن الاحرام بالحج شرح در نسخ فان ذلک است و ظاهر اینست که واو باید و مشار
الیه ذلک نسخ دوم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که احرام کرد بحج در غیر ماههای حج که شوال و ذو القعده
و ذی الحجه باشند پیش از میقاتی که میقات کرد انرا رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت که نیست احرام او چیزی اگر خواهد که برگردد
بسوی منزل خود پس گو برگردد و نمی بینیم بر او چیزی از کفاره و اگر خواهد که پیش رود پس گو پیش رود پس چون رسید بسوی میقات
پس باید که احرام کند از انجا و باید که گرداند آن عبادت را عمره مفرده چون پیش از ماه حج است و بدرستی که آن فاضل‌تر است
از برگشتن او زیرا که او اشکارا کرد احرام حج را مقصود اینست که او اشکارا کرد دو فعل اول احرام دوم تقیید آن احرام بحج و چون
تقیید دوم ممکن نیست اکتفا بتصحیح اول باید کرد چنانچه مشهور است که ما لا یدرک کله لا یترک کله دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال الحج اشهر معلومات شوال و ذو القعدة و ذو الحجة لیس لاحد ان یحرم بالحج فی سواهن و لیس لاحد ان یحرم دون الوقت الذی
وقته رسول الله صلی الله علیه و آله و انما مثل ذلک مثل من صلی فی السفر اربعا و ترک الثنتین شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که حج در چند ماه معلوم است شوال و ذو القعده و ذو الحجه نیست هیچ کس را اینکه احرام کند بحج در غیر اینها و نیست هیچ کس را اینکه احرام
کند پیش از میقاتی که میقات کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که صفت کسی که پیش از میقات احرام کند صفت کسی
است که گزارد در سفر چهار رکعت و ترک کرد دو رکعت را که فریضه است در سفر سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل
اشتری بدنة قبل ان ینتهی الی الوقت الذی یحرم فیه فاشعرها و قلدها ایجب علیه حین فعل ذلک ما یجب علی المحرم قال لا و لکن اذا
انتهی الی الوقت فلیحرم ثم لیشعرها و یقلدها فان تقلیده الاول لیس بشیء شرح کیفیت اشعار و تقلید بیان شد در باب صفة الاشعار
و التقلید که باب پنجاه و چهارم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که خرید شتر بدنه را پیش از انکه رسد بسوی
میقاتی که احرام میکند در ان پس جراحت کرد جانب راست کوهان آن و بر گردن آن آویخت نعل عربی را ایا واجب میشود
بر او وقتی که کرد آنرا انچه واجب میشود بر محرم امام گفت که نه و لیکن چون رسد بسوی میقات پس باید که احرام کند بعد از ان باید
که اشعار کند آن شتر را و تقلید کند زیرا که تقلید او مثل آن که در اول کرد نیست چیزی چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم

من احرم بالحج فی غیر اشهر الحج فلا حج له و من احرم دون المیقات فلا احرام له شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که احرام کرد بحج
در غیر ماههای حج که شوال و ذو القعده و ذو الحجه است پس نیست حجی او را و هر که احرام کرد پیش از میقات پس نیست احرامی او را پنجم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم انا نروی بالکوفة ان علیا صلوات الله علیه قال ان من تمام الحج و العمرة ان یحرم الرجل
من دویرة اهله فهل قال هذا علی فقال قد قال ذلک امیر المؤمنین علیه السلم لمن کان منزله خلف المواقیت و لو کان کما یقولون ما
کان یمنع رسول الله صلی الله علیه و آله ان لا یخرج بثیابه الی الشجرة شرح نروی براء بی‌نقطه و واو و الف منقلب از یاء بصیغه
مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب تفعیل است از روایه شنوانیدن حدیث کسی را تا روایت کند برای دیگران و دویره بضم دال
بی‌نقطه و فتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه تصغیر دار است کما یقولون اشارت است باینکه لفظ ناقلان ذلک
بر عموم میکنند چون نقل مورد آن نمیکنند پس قول ایشان باطل است باین اعتبار اگر چه صحت باعتباری دیگر که ملحوظ ایشان نیست
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که ما شنوانیده میشویم در کوفه که علی صلوات الله علیه گفت که بدرستی که از جمله
اجزای حج و عمره اینست که احرام کند مرد از منزل اهل و عیالش پس آیا گفت این را علی پس امام گفت که بتحقیق گفت این را امیر المؤمنین
علیه السلم کسی را که بود منزل او در پشت میقاتها یعنی که در میان میقات و مکه واقع شده بود و اگر می بود چنانچه میگویند ناقلان
انحدیث پس چه چیز مانع بود رسول الله صلی الله علیه و آله را در وقت اراده حجة الوداع از اینکه بیرون نرود از مدینه با جامه‌های
او که در آنها احرام بود بسوی مسجد شجره ششم اصل عن میسرة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم و انا متغیر اللون فقال لی من
این احرمت قلت من موضع کذا و کذا فقال رب طالب خیر تزل قدمه ثم قال یسرک ان صلیت الظهر فی السفر اربعا قلت لا قال فهو
و الله ذاک شرح میسره بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و تاء از اهل کوفه است
دخول او بر امام علیه السلم در مسجد شجره یا اینکه بعد از ان بوده زیرا که اگر در مدینه می بود امام گفت که کجا احرام کردی بعد از مسجد
شجره بر مانده بسیار می بود و تغیر لون غریب نمی بود و باعث سوال نمیشد یعنی روایت است از میسره گفت که داخل شدم بر امام جعفر
صادق علیه السلم بر حالی که من برگشته رنگ بودم پس گفت مرا که از کجا احرام کردی گفتم از جای چنین و چنین که میان کوفه و مدینه
است پس امام گفت که بسا طلب کننده خیر میلغزد قدم او بعد از ان گفت که آیا خوش حال میکند ترا اینکه گزارده باشی نماز ظهر را در سفر
چهار رکعت گفتم که نه گفت پس این کار تو بخدا قسم که همین است یا مثل که مانند همین است هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من احرم
دون الوقت فاصاب من النساء و الصید فلا شیء علیه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که احرام کرد پیش از
میقات و دریافت انچه را که حرام است از زنان و از صید پس نیست چیزی از کفاره و گناه بر او هشتم اصل عن معویة قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول لیس ینبغی لاحد ان یحرم دون المواقیت التی وقتها رسول الله صلی الله علیه و آله الا ان یخاف فوت
الشهر فی العمرة شرح روایت است از معاویة بن عمار گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست اینکه سزاوار
شود برای کسی اینکه احرام کند پیش از میقاتهایی که میقات کرد انها را رسول الله صلی الله علیه و آله مگر اینکه بترسد از فوت شدن ماه
رجب در عمره چنانچه در حدیث آینده بیان میشود نهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الرجل یجیء
معتمرا عمرة رجب فیدخل علیه هلال شعبان قبل ان یبلغ الوقت ایحرم قبل الوقت و یجعلها لرجب او یؤخر الاحرام الی العقیق و
یجعلها لشعبان قال یحرم قبل الوقت فیکون لرجب لان لرجب فضلا و هو الذی نوی شرح معتمرا حال مقدره است مثل جاءنی
زید صائدا الصقر غدا عمرة مفعول مطلق است دخول هلال شعبان یعنی قرب دخول است و هو الذی نوی برای تعلیل
حال مقدره است و اشارت است باینکه اگر مجیء او بقصد عمره رجب نباشد تقدم احرام نمیکند یعنی روایت است از اسحق بن عمار از
امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که می آید از کوفه بر حالی که با خود عمره قرار داده عمره رجب پس نزدیک میشود که داخل
شود بر او هلال شعبان یعنی غروب افتاب در شب اول شعبان پیش از انکه رسد بمیقات ایا احرام میکند پیش از میقات و میگرداند
آن عمره را در رجب یا تاخیر میکند احرام را تا عقیق و میگرداند انرا در شعبان امام گفت که احرام میکند پیش از میقات پس می باشد احرام

او در رجب زیراکه برای رجب است فضیلتش یا یعنی که فضل آن ماه عظیم است برای کسی که احرام ببندد و در آن کند و آنچه که بجا آورد
کرده بود در وقت خروج از کوفه باب هفتاد و ششم اصل باب من جاوز میقات ارضه بغیر احرام او دخل مکة بغیر
احرام شرح این باب بیان کسی است که در گذشت از میقات اهل سرزمین او بی احرام یا کسی که منزل او بعد از میقات است
و داخل شد مکه را بی احرام و در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن الحلبی قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل
نسی ان یحرم حتی دخل الحرم قال قال ابی یخرج الی میقات اهل ارضه فان خشی ان یفوته الحج احرم من مکانه فان استطاع
ان یخرج من الحرم فلیخرج ثم لیحرم شرح روایت است از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فراموش کرد
که احرام کند تا آنکه داخل شد حرم را امام گفت که گفت پدرم که بیرون میرود از حرم بسوی میقات اهل سرزمین او برای احرام
پس اگر ترسد که فوت شود از او حج احرام میکند همانجا که هست پس اگر میسر شی باشد که بیرون رود از حرم بی خوف فوات
حج پس باید که بیرون رود بعد از آن باید که احرام کند از بیرون حرم مثل تنعیم و جعرانه و مانند آن دوم اصل عن صفوان بن
یحیی عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال کتبت الیه ان بعض موالیک بالبصرة یحرمون ببطن العقیق ولیس بذلک الموضع
ماء ولا منزل وعلیهم فی ذلک مؤونة شدیدة ویعجلهم اصحابهم وجمالهم ومن وراء بطن العقیق بخمسة عشر میلا منزل فیه ماء وهو
منزلهم الذی ینزلون فیه فتری ان یحرموا من موضع الماء لرفقه بهم وخفته علیهم فکتب ان رسول الله صلی الله علیه وآله وقت
المواقیت لاهلها ومن اتی علیها من غیر اهلها وفیها رخصة لمن کانت به علة فلا تجاوز المیقات الا من علة شرح بطن العقیق
عبارت است از وجره یا از اول برید البعث و هر دو بیان شده در شرح احادیث باب مواقیت الاحرام که باب هفتاد و
چهارم است و بیان شد که مجموع مسافت عقیق هشت فرسخ است پس آن منزل نزد آخر عقیق است از جهت بعد از موضع از
عقیق است که احرام در آن واجب است و آن منزل را در این روزگار مسلخ مینامند و جاهای آب آنجاست یعنی
روایت است از صفوان بن یحیی از امام رضا صلوات الله علیه گفت که نوشتم بسوی امام که بدرستی که بعضی مخلصان تو در بصره احرام
میکنند در بطن عقیق و نیست در آن موضع آبی و نه منزلی و بر ایشان است در آن باری گران و شتاب میفرمایند ایشان را رفقای
ایشان و شترداران ایشان و در پس بطن عقیق به پنج فرسخ منزلیست که در آن آبی هست و آن منزل قافله است که میدانند
که فرود می آیند در آن پس آیا صلاح می بینی اینکه احرام کنند از جای آب بسبب ملایمت آن بر ایشان و سبکی آن بر
ایشان پس امام نوشت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله میقات کرد میقاتها را برای اهل آنها یعنی جمعی که آنها
میان سرزمین ایشان و مکه واقع شده و برای هر که گذر کرد بر آنها از غیر اهل آنها نیز و در آن میقاتها دستوری است در
ترک احرام برای کسی که باشد برای او عذری پس در مگذر از میقات بی احرام مگر بسبب عذری سیوم اصل قال ابو عبدالله
علیه السلام انی خرجت باهلی ماشیا فلم اهل حتی اتیت الجحفة وقد کنت شاکیا فجعل اهل المدینة یسألون عنی فیقولون
لقیناه وعلیه ثیابه وهم لا یعلمون وقد رخص رسول الله صلی الله علیه وآله لمن کان مریضا او ضعیفا ان یحرم من الجحفة شرح
الشاکی بیمار بالفظ و باره و لفظ ماشیا میان صاحب اسهال خواه بسبب دوای مسهل باشد و خواه بی آن بیان جحفه شد
در حدیث اول باب مواقیت الاحرام و مراد اینجا برابر جحفه است زیرا که اهل مدینه عبور از جحفه نمیکنند بلکه آن در وقت توجه
ایشان بسوی مکه در جانب دست راست ایشان میماند جعل بفتح شروع است یسألون بتشدید سین مفتوح والدین همزه تشبیه
مضارع غایب معلوم باب تفاعل است و در اصل یتساءلون بوده تاء منقلب بسین شده و مدغم شده التساؤل پرسیدن جمعی
یکدیگر را از چیزی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من بیرون رفتم از مدینه بر حالی که صاحب اسهال بودم پس احرام
نکردم تا آنکه آمدم برابر جحفه بر حالی که بتحقیق بودم بیمار پس شروع کردند اهل مدینه در پرسیدن بعضی بعضی را از من پس میگفتند
که برخوردیم او را بر حالی که بر او بود جامه های او که دوخته بود و ایشان نمیدانستند حال مرا و بتحقیق رخصت داد رسول الله صلی الله
علیه وآله کسی را از اهل مدینه که باشد بیمار یا ضعیف اینکه احرام کند از برابر جحفه چهارم اصل عن رفاعة بن موسی عن ابی عبدالله

علیه السلام قال سألته عن الرجل یمرض المرض الشدید قبل ان یدخل مکة قال لا یدخلها الا باحرام شرح لا یدخلها بصیغه مضارع غایب
مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر نایب فاعل است و راجع است بالرجل و ضمیر بارز منصوب مفعول دوم است و لفظ بمعنی نهی است و
میتواند بود که مجزوم و بصیغه نهی باشد و بر هر تقدیر مراد امر جمعیت که او را داخل مکه میکنند با اینکه او را محرم کنند چنانچه آمد
در حدیث هشتم این باب که یحرم عنه یا چنانچه طفل صاحب تمیز را محرم میکنند و بیان شد در حدیث اول باب حج الصبیان
والممالیک که باب پنجاه و هشتم است یعنی روایت است از رفاعه بکسر راء بی نقطه و فاء و عین بی نقطه ابن موسی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که عارض میشود او را بیماری سخت پیش از آنکه داخل مکه شود امام گفت
که داخل کرده نمیشود در مکه مگر با احرام پنجم اصل عن زرارة عن اناس من اصحابنا حجاجا بامرأة معهم فقدموا الی
الوقت وهی لا تصلی فجهلوا ان مثلها ینبغی ان تحرم فمضوا بها کما هی حتی قدموا مکة وهی طامث حلال فسألوا الناس
فقالوا تخرج الی بعض المواقیت فتحرم منه وکانت اذا فعلت لم تدرک الحج فسألوا ابا جعفر علیه السلام فقال تحرم من مکانها
قد علم الله نیتها شرح روایت است از زراره از جمعی از یاران که اینکه حج کردند با زنی که با ایشان بود پس آمدند
بسوی میقات بر حالی که آن زن نماز نمیگزارد بسبب حیض پس ندانستند اینرا که مثل این زن می باید که احرام کند
بی نماز و بی دخول مسجد پس رفتند با آن زن چنانچه او بر آن حال بود تا آنکه آن زن آمد بمکه بر حالی که او حائض بی
احرام بود پس پرسیدند مردمان را که آن زن چه کند پس گفتند که بیرون رود بسوی بعضی میقاتها پس احرام کند از او
بود و آن زن باید بود چنین که اگر میکرد آن را در نمی یافت حج را پس پرسیدند امام محمد باقر علیه السلام را پس امام گفت که احرام
میکند از جای خودش بتحقیق دانست الله تعالی قصد او را یا نیت او را دانست اینرا که آن میسر نبود بیرون رفت
و احرام از میقات میکرد پس او را معذور داشت در ترک احرام از میقات و احرام از جایی که هست ششم
اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل مر علی الوقت الذی یحرم الناس منه فنسی او جهل فلم یحرم حتی اتی مکة
فخاف ان رجع الی الوقت ان یفوته الحج فقال یخرج من الحرم ویحرم ویجزیه ذلک شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی که گذشت بر میقاتی که احرام میکنند مردمان از آن پس فراموش کرد احرام را یا ندانست مسئله را پس احرام
نکرد تا آنکه داخل مکه شد پس ترسید که اگر برگردد بسوی آن میقات اینکه فوت شود از او حج پس امام گفت که بیرون
میرود از حرم و احرام میکند و کافی میشود او را آن احرام هفتم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل جهل
ان یحرم حتی دخل الحرم کیف یصنع قال یخرج من الحرم ثم یهل بالحج شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که ندانست مسئله وجوب اینرا که احرام کند از میقات تا آنکه داخل شد حرم را چگونه میکند امام گفت که بیرون میرود
از حرم بعد از آن احرام میکند بحج هشتم اصل عن احدهما علیهما السلام فی رجل نسی ان یحرم او جهل وقد شهد
المناسک کلها وطاف وسعی قال تجزئه نیته اذا کان قد نوی ذلک فقد تم حجه وان لم یهل وقال فی مریض اغمی علیه
حتی اتی الوقت فقال یحرم عنه شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فراموش کرد اینرا
که احرام کند یا ندانست مسئله وجوب احرام را و بتحقیق حاضر شد افعال حج را بجا آورد همه آنها و طواف کرد و سعی کرد امام
گفت که کافی میشود او را قصد او بیان این آنکه چون باشد با هر وقتی که قصد کرده باشد آن را یا بتحقیق که الله تعالی
دل او را داند که اگر فراموش نمیکرد یا جاهل مسئله نمی بود البته احرام میکرد پس بتحقیق کامل است حج او هر چند که احرام
نکرد و لبیک نگفت و امام گفت در بیماری که بیهوش شد تا آنکه آورده شد بمیقات پس امام گفت که احرام کرده میشود
از جانب او مثل احرام از جانب طفل شیرخواره که بیان شد در باب حج الصبیان نهم اصل سألت ابا الحسن
عن الاحرام من غمرة قال لیس به بأس ان یحرم منها وکان برید العقیق احب الی شرح بیان غمره شد در شرح حدیث
چهارم باب مواقیت الاحرام که باب هفتاد و چهارم است الا یحرم بول بجزم دست مراد برید العقیق برید البعث است

که آن نیز بیان شده در آن باب و چون غمره در او عقیق است پس مقصود سایل این است که اگر کسی از میقات بی احرام گذشته باشد
بغمره موحشه یا بجهل مسئله آیا برگشتن او و احرام او از غمره درست است یا می باید که برگردد تا اول عقیق یا تا وجره یا تا آخر
بریدالبعث و حاصل جواب این است که چون برگشتن پس از قافله محل خطر است از غمره احرام میتواند کرد و اگر برگردد بسوی
چهار فرسخ اول عقیق بهتر است خواه اخر آن چهار فرسخ باشد که وسط حقیقة عقیق است و خواه میان آن چهار
فرسخ باشد که وجره است و خواه اول آن چهار باشد **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از احرام از غمره
در حق کسی که تجاوز از میقات بی احرام کرده باشد امام گفت که نیست باکی برو از اینکه احرام کند از غمره و بود برگشتن
او بسوی چهار فرسخ اول عقیق محبوبتر بسوی من **دهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امراة کانت مع قوم
فطمثت فارسلت الیهم فقالوا ما ندری اعلیک احرام ام لا و انت حائض فترکوها حتی دخلت الحرم فقال ان
کان علیها مهلة فلترجع الی الوقت فلتحرم منه و ان لم یکن علیها وقت فلترجع الی ما قدرت علیه بعد ما تخرج من الحرم بقدر
ما لا یفوتها **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که بود با جمعی پس حائض شد پس کسی فرستاد بسوی
ایشان پس پرسید از ایشان پس گفتند که نمیدانیم که آیا بر تست احرامی یا نه بر حالی که تو حائضی پس واگذاشتند او را
بی احرام تا آنکه داخل شد حرم را و دانست که خطا کرده امام گفت که اگر باشد بر آن زن فرصتی پس باید که برگردد بسوی
آن میقات پس باید که احرام بندد در آنجا و اگر نباشد بر او وسعت وقتی پس باید که برگردد بسوی آنچه قدرت داشته
باشد بر آن بعد از آنکه بیرون آید از حرم بقدر عدم فوت حج از او **یازدهم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام
قال من کان من مکة علی مسیرة عشرة امیال لم یدخلها الا باحرام **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت هر که
باشد دور از مکه بر مسافت ده میل که سه فرسخ و ثلثی است داخل نمیشود مکه را مگر با احرامی حج یا عمره **دوازدهم اصل**
قلت لابی جعفر علیه السلام اخرجت بنا امراة من اهلنا فجهلت الاحرام فلم تحرم حتی دخلنا مکة ونسینا ان نامرها بذلک
فقال فمروها فلتحرم من مکانها من مکة او من المسجد **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بیرون آمد از کوفه با ما زنی از
خویشان ما پس نادانست احرام را پس احرام نکرد تا آنکه داخل شدیم مکه را و فراموشی کردیم در میقات که امر کنیم او را
باحرام امام گفت که پس امر کنید او را پس باید که احرام کنید از جای که در آنست از جمله مکه یا از جمله مسجد حرام **باب**
هفتاد و هفتم اصل باب ما یجب لعقد الاحرام شرح این باب بیان چیزیست که واجب است برای بستن احرام
یعنی اینکه مستحب موکد است پیش از احرام در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا انتهیت الی العقیق من قبل العراق او الی الوقت من هذه المواقیت فانت ترید الاحرام ان شاء الله
فانتف ابطک وقلم اظفارک و اطل عانتک وخذ من شاربک ولا یضرک بای ذلک بدات ثم استک واغتسل والبس
ثوبیک ولیکن فراغک من ذلک ان شاء الله عند زوال الشمس وان لم یکن عند زوال الشمس فلا یضرک ذلک مع الاختیار
عند زوال الشمس **شرح** انتف بنون و تاء دو نقطه در بالا و فاء بصیغه امر باب ضرب است اطل بکسر همزه و سکون و کسر یاء
یک نقطه و طاء بی نقطه است قلم بقاف بصیغه امر باب ضرب است اطل بکسر همزه و سکون و کسر یاء یک نقطه و طاء بی نقطه است قلم
بقاف بصیغه امر باب تفعیل است اطل بطاء بی نقطه بصیغه امر معتل اللام یای باب ضرب است فاعل لا یضرک ضمیر مستتر راجع
بای است که موخر است لفظا و مقدم است رتبة زیرا که کلمه شرط است و لا یضرک قایم مقام جزای آنست استک بسین بی نقطه
و تاء دو نقطه در بالا و تخفیف کاف بصیغه امر معتل العین واوی باب افتعال است مشار الیه ذلک فراغک است الاختیار
بخاء با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مصدر باب افتعال از زین کردن است و از زین کردن مطلقا و تمکین از زین
کردن و مراد اینجا معنی اول است و در بعضی نسخ و لکن بجای ذلک است و در بعضی نسخ بغیر ان احب ان یکون بجای ذلک
مع الاختیار او است و حاصل همه یکیست **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اسید

بسوی عقیق از جانب عراق یا بسوی میقاتی دیگر از این پنج میقات که مسجد شجره و جحفه و یلملم و قرن المنازل و عقیق است بر حالی
که تو اراده داری احرام بعمره یا حج را ان شاء الله پس بکن موی زیر بغل خود را و بچین ناخنهای خود را از دست و پا و نوره
بمال پشت زهار خود را و بگیر از شارب خود و ضرر نمیرساند ترا بکدام آن چهار چیز ابتدا کرده باشی بعد از آن مسواک کن و غسل
کن و بپوش دو جامه احرام خود را و باید که باشد فارغ شدن تو از آنچه مذکور شد ان شاء الله نزد اول زوال آفتاب و اگر
نباشد نزد اول زوال آفتاب پس ضرر نمیرساند ترا بیان این آنکه این فارغ شدن با اختیار کردن تو هر نزد اول زوال آفتاب
را در است که آن بهتر است و مراد آن نیز خوب است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال السنة فی الاحرام تقلیم الاظفار و
اخذ الشارب وحلق العانة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طریقه رسول در احرام چیدن ناخنها و
گرفتن شارب و تراشیدن پشت زهار است **سیوم اصل** عن علی بن ابی حمزة قال سال ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام وانا
حاضر فقال اذا اطلیت للاحرام الاول کیف اصنع فی الطلیة الاخیرة وکم بینهما قال اذا کان بینهما جمعتان خمسة عشر یوما فاطل
شرح مراد بالطلیة الاخیرة نوره مالیدن در وقت احرامی دیگر است مثل اینکه احرامی بعمره تمتع شود و بعد از آن احرامی
دیگر بحج تمتع شود **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که من حاضر
بودم با بیزوش که گفت چون نوره مالیدم برای احرام اول چگونه سازم با نوره مالیدن احرامی دیگر و چند مدت می باید
میان آن دو امام گفت که چون باشد میان آن چهارده روز و پانزده روز پس نوره بمال مراد این است که اگر چهارده روز
گذشته باشد نوره مالیدن مستحب موکد است و اگر پانزده روز گذشته باشد تاکید بیشتر است **چهارم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لا باس بان تطلی قبل الاحرام بخمسة عشر یوما **شرح** تطلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب
افتعال است و بنا بر اول بسکون طاء است و بنا بر دوم بتشدید طاء مفتوحه است و تاء افتعال منقلب بطاء شده و میتواند
بود که از باب تفعل باشد بحذف یک تاء و حاصل همه یکیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست
پروای با اینکه نوره مالی برای احرام پیش از شروع در احرام بپانزده روز **پنجم اصل** کتب الحسن بن سعید الی ابی
الحسن علیه السلام رجل احرم بغیر غسل او بغیر صلوة عالم او جاهل ما علیه فی ذلک وکیف ینبغی له ان یصنع فکتب علیه السلام یعیده
شرح یعیده منقول است و بتقدیر ینبغی ان یعیده است زیرا که در جواب سوال دوم است و سکوت از جواب سوال اول اشعار
است باینکه بر او چیزی لازم نمی آید **یعنی** نوشت حسن بن سعید بسوی امام رضا علیه السلام که مردی احرام کرد بی غسل یا بی نماز
که دانا بود یا نادان بود چیست بر او در آن و چگونه سزاوار است که بجا آورد پس نوشت امام علیه السلام که سزاوار است اینکه
اعاده کند احرام را اگر میسر شود **ششم اصل** عن عبد الله بن ابی یعفور قال کنا بالمدینة فلاحانی زرارة فی نتف الابط
وحلقه فقلت حلقه افضل وقال زرارة نتفه افضل فاستاذنا علی ابی عبد الله علیه السلام فاذن لنا وهو فی الحمام یطلی قد اطلی
ابطیه فقلت لزرارة یکفیک قال لا لعله فعل هذا لما لا یجوز لی ان افعله فقال فیما انتما فقلت ان زرارة لاحانی فی نتف
الابط وحلقه قلت حلقه افضل وقال زرارة نتفه افضل فقال اصبت السنة واخطاها زرارة حلقه افضل من نتفه وطلیه افضل
من حلقه ثم قال لنا اطلیا فقلنا فعلنا منذ ثلث فقال اعیدا فان الاطلاء طهور **شرح** لاحانی بحاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم معتل اللام یائی باب مفاعلة است الملاحاة مباحثه یطلی اینجا بتشدید طاء مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال
است اطلی بتشدید طاء مفتوحه است یکفیک مبنی بر این است که زرارة میگفته که آنچه مشکلتر است افضل است پس نتف افضل از
حلق است و حلق افضل از اطلاء است و عبد الله میگفته که آنچه آسانتر است افضل است پس حلق افضل از نتف است و هم چنین
اطلاء افضل از حلق است طهور بفتح طاء بی نقطه مصدر باب نصر است و مراد اینجا باعث طهور است و بفتح طاء هم نو طاهر است و گاهی
مستعمل میشود در مطهر **یعنی** روایت است از عبد الله بن ابی یعفور گفت که بودیم در مدینه در وقت اراده احرام از مسجد شجره پس مباحثه
کرد با من زراره در کندن موی زیر بغل و تراشیدن آن برای احرام با بیزوش که گفتم که تراشیدن آن بهتر است و گفت زراره

کندن آن بهتر است پس طلب رخصت دخول کردیم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس رخصت داد ما را بر حالی که او در حمام نوره مالیده بتحقیق نوره مالیده بود و بیخ بغل خود را پس گفتم زراره را که نیست ترا گفت که نشاید که او اراده باشد امر ابرای چیزی که جایز نیست مرا که کنم امر ابرای آن چون آن درمی نیست پس امام گفت در چه گفتگو بید شما پس گفتم که بدرستیکه زراره مباحثه کرد با من در کندن موی بیخ بغل و تراشیدن آن گفتم که تراشیدن آن بهتر است و گفت زراره که کندن آن بهتر است پس امام گفت که دریافتی طریقت رسول را و جدا افتاد از آن زراره تراشیدن آن بهتر است از کندن آن و نوره مالیدن آن بهتر است از تراشیدن آن بعد از آن امام گفت ما را که نوره بمالید گفتیم که کردیم پیش از این بسه روز پس امام گفت که باز دیگر کنید چه بدرستیکه نوره مالیدن پاکیزگیست

باب هفتاد و هشتم اصل باب ما یجزی من غسل الاحرام و ما لا یجزی شرح

این باب بیان غسلهاست که کافیست از جمله غسل برای احرام و غسلها که کافی نیست بلکه اعاده آن می باید کرد و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال غسل یومک یجزیک لیومک و غسل لیلتک للیلتک **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که غسل روز تو برای احرام همان روز کافیست و غسل شب تو برای احرام همان شب بسنست مراد آنست که غسل روز برای احرام شب کافی نیست بلکه اعاده آن می باید کرد و هم چنین است عکس **دوم اصل** عن ابی بصیر قال سالته عن الرجل یغتسل بالمدینة لاحرامه ایجزیه ذلک من غسل ذی الحلیفة قال نعم فاتاه رجل وانا عنده فقال اغتسل بعض اصحابنا فعرضت له حاجة حتی امسی قال یعید الغسل یغتسل نهارا لیومه ذلک و لیلا للیلته **شرح** روایت از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که غسل میکند در مدینه برای احرام خود در ذی الحلیفه آیا کافیست او را از غسل احرام در ذی الحلیفه امام گفت که آری پس آمد نزد امام مردی بر حالی که من نزد او بودم اگر گفت که غسل کرد بعضی یاران ما پس پیش آمد او را حاجتی تا آنکه شب رسید به احرام امام گفت که اعاده میکند غسل را بیان این آنکه غسل میکند در روز برای احرام آن روز خود در شب برای احرام آن شب خود **سیوم اصل** عن النضر بن سوید عن ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن الرجل یغتسل للاحرام ثم ینام قبل ان یحرم قال علیه اعادة الغسل **شرح** روایت از نضر بفتح نون و سکون ضاد بالنقطه و راء بی نقطه ابن سوید بضم سین بی نقطه و فتح واو و سکون واو و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و دال بی نقطه از امام موسی کاظم علیه السلم گفت پرسیدم امام را از مردی که غسل میکند برای احرام بعد از آن میخوابد پیش از آنکه احرام کند امام گفت که بر اوست برگردانیدن غسل **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اغتسل للاحرام ثم لبس قمیصا قبل ان یحرم قال قد انتقض غسله **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که غسل کرد برای احرام بعد از آن پوشید پیراهنی را پیش از آنکه احرام کند امام گفت که بتحقیق شکسته شد غسل او **پنجم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن رجل اغتسل للاحرام ثم نام قبل ان یحرم قال علیه اعادة الغسل **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی رجل اغتسل للاحرام ثم قلم اظفاره قال یمسحها بالماء و لا یعید الغسل **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که غسل کرد برای احرام خود بعد از آن چید ناخنهای خود را امام گفت که تر میکند آنها را با آب و بر نمیگرداند غسل را **هفتم اصل** عن هشام بن سالم قال ارسلنا الی ابی عبد الله علیه السلم و نحن جماعة و نحن بالمدینة انا نرید ان نودعک فارسل الینا ان اغتسلوا بالمدینة فانی اخاف ان یعسر علیکم الماء بذی الحلیفة فاغتسلوا بالمدینة و البسوا ثیابکم التی تحرمون فیها ثم تعالوا فرادی او مثانی **شرح** روایت از هشام بن سالم گفت که پیغام فرستادیم بسوی امام جعفر صادق علیه السلم و ما جماعتی بودیم و ما در مدینه بودیم که بدرستیکه ما اراده داریم که وداع کنیم ترا پس پیغام فرستاد بسوی ما که غسل احرام کنید در مدینه چه بدرستیکه من میترسم که مشکل شود بر شما آب غسل در ذی الحلیفه پس غسل کنید در مدینه و بپوشید جامهای خود را که احرام در آن میکنید بعد از آن بیائید یکی یکی یا دو دو برای وداع من **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا اغتسل الرجل و هو یرید ان یحرم فلبس

قمیص

قمیصا قبل ان یلبی فعلیه الغسل **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب **نهم اصل** عن احدهما علیهما السلم فی الرجل یغتسل للاحرام ثم یمسح راسه بمندیل قال لا باس به **شرح** روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که غسل میکند برای احرام بعد از آن میمالد سر خود را بدستاری گفت که نیست بر وی باکی مراد آنست که بمحض این بوسیدن سر اعاده غسل لازم نیست

باب هفتاد و نهم اصل باب ما یجوز للمحرم بعد اغتساله من الطیب و الصید و غیر ذلک قبل ان یلبی شرح

این باب بیان چیزهایست که جایز است محرم را بعد از غسل او از جمله خوشبوی و شکار و غیر آن پیش از آنکه لبیک گوید و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن علی بن ابی حمزة قال سالته عن الرجل یدهن بدهن فیه طیب و هو یرید ان یحرم قال لا تدهن حین ترید ان تحرم بدهن فیه مسک و لا عنبر تبقی رائحته فی راسک بعد ما تحرم و ادهن بما شئت من الدهن حین ترید ان تحرم قبل الغسل و بعده فاذا احرمت فقد حرم علیک الدهن حتی تحل **شرح** یدهن بتشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است تاء منقلب بدال شده و مدغم شده لا تدهن و ادهن نیز بتشدید دال مفتوحه است تبقی رائحته استیناف بیانی است یا [illegible] بامعنی مشک و عنبر است و احتمال اول اقوی است با حدیث آینده **یعنی** روایت از علی بن ابی حمزه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از مردی که روغن بر خود میمالد بر روغنی که در آن خوشبوی است و او اراده دارد که احرام کند امام گفت که روغن بر خود ممال وقتی که اراده داری که احرام کنی بر روغنی که در آن مشکی است و نه عنبری بیان این آنکه میماند بوی آن در سر تو بعد از احرام تو نیز و غیر آنها روغن بر خود بمال بانچه خواستی از جمله روغن وقتی که اراده داری که احرام کنی خواه پیش از غسل و خواه بعد از غسل پس چون احرام کردی پس بتحقیق حرام شد بر تو روغن که بر خود مالی تا آنکه از احرام بدر رایی **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تدهن حین ترید ان تحرم بدهن فیه مسک و لا عنبر من اجل ان رائحته تبقی فی راسک بعد ما تحرم و ادهن بما شئت من الدهن حین ترید ان تحرم فاذا احرمت فقد حرم علیک الدهن حتی تحل **شرح** من اجل رائحته اشارتست باینکه ذکر مسک و عنبر باعتبار غالب است و اگر بوی غیر آنها نیز میمانده باشد حکم آنها دارد و باقی ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الطیب عند الاحرام و الدهن فقال کان علی علیه السلم لا یزید علی السلیخة **شرح** السلیخة بفتح سین بی نقطه و تخفیف لام مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و خاء بالنقطه روغنی خوشبو که از دانه میوه درخت بان گرفته و قسمی از خوشبوی که پوست درختی است مانند دارچینی و هر دو اینجا مناسب است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه او پرسیده شد از خوشبوی نزد احرام و روغن پس گفت که بود علی علیه السلم با نیزوش که زیاده نمیکرد بر روغن بان چون بوی آن سهل است و زود برطرف میشود **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم قال قال ابو عبد الله علیه السلم لا باس بان یدهن الرجل قبل ان یغتسل للاحرام او بعده و کان یکره الدهن الخاثر الذی یبقی **شرح** یکره بلفظ مضارع غایب معلوم یا مجهول باب علم است و بنا بر اول کان ناقصه است و کلام محمد بن مسلم است و بنا بر دوم تامه است و کلام امام است و حکایت احوال سالفات الخاثر بخاء بالنقطه و الف و کسر ثاء سه نقطه و راء بی نقطه روغن و مانند آن که غلیظ باشد **یعنی** روایت از محمد بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نیست باکی باینکه روغن بر خود مالد مرد پیش از آنکه غسل احرام کند یا بعد از آن و بود امام علیه السلم با نیزوش که کراهت میداشت روغن غلیظ را که میماند بعد از احرام **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل المحرم یدهن بعد الغسل قال نعم فادهنا عنده بسلیخة بان و ذکر ان اباه کان یدهن بعد ما یغتسل للاحرام و انه یدهن بالدهن ما لم یکن غالیة او دهنا فیه مسک او عنبر **شرح** یدهن بتشدید دال مفتوحه است بتقدیر استفهام است البان بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف لقد لغت و الا بکسر نون و سکون عین و فتح میم [illegible] است بان بباء کمنقط و الف منقلب از واو و نون درختی است که از دانه میوه آن روغنی خوشبو گرفته میشود و اضافه سلیخه بیان برای احتراز از معنی دیگر سلیخه است که مذکور شد در شرح حدیث سیوم این باب الغالیه بغین بالنقطه و الف و کسر لام و تخفیف یاء دو نقطه در پایین روغنی ترکیبی خوشبو که سیاه است و بان موی سفید را خضاب میکنند **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از

عنبرم

برد محرم یعنی کسی که اراده احرام داده که آیا روغن بر خود میمالد بعد از غسل امام گفت که آری پس روغن بر خود مالیدیم نزد امام برو
بان و امام منکر آن کرد اینرا که بعد از او بود با بیرون شی که روغن بر خود میمالید بعد از آنکه غسل میکرد برای احرام و اینرا که امام خود شی
نیز روغن بر خود میمالد بهر روغنی که باشد مادام که نباشد غالیه یا روغنی که در ان مشک یا عنبر است ششم اصل عن علاء بن عبد
العزیز قال اغتسل ابو عبد الله علیه السلم للاحرام ثم دخل مسجد الشجرة فصلی ثم خرج الی الغلمان فقال هاتوا ما عندکم من لحوم الصید
حتی ناکله شرح روایتست از علاء بن عبد العزیز گفت که غسل کرد امام جعفر صادق علیه السلم برای احرام بعد از ان داخل شد مسجد
شجره را پس نماز گزارد بعد از ان بیرون آمد بسوی غلامان پس گفت که بیاورید آنچه را که نزد شماست از گوشتهای شکاری
تا خوریم آنرا هفتم اصل عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل اذا تهیا للاحرام فله ان یاتی النساء ما لم یعقد التلبیة
او یلب شرح ما یعنی مادام لم یعقد بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست العقد که دادن
بیع لازم و مستحکم کردن و مفعول آن محذوف دانست و آن احرامست التلبیة مرفوع و فاعلست او یلب بتشدید بای یک نقطه مکسوره
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل مجزومست و شک از راویست و حاصل هر دو یکیست و ذکر تلبیه بعنوان مثالست بنا بر
آنچه گذشت در حدیث دوم باب فرض الحج والعمرة که باب سی و نهم است که اشعار و تقلید نیز مانند تلبیه است یعنی روایتست از
حریز از امام جعفر صادق علیه السلم از مرد که چون یراق گیری کرد برای احرام بغسل و پوشیدن دو جامه و گزاردن نماز پس جایز است او را
که جماع کند با زنان مادام که مستحکم نکرده باشد احرام را بگفتن لبیک مثلا یا امام گفت که ما لم یلب هشتم اصل عن احدهما
علیهما السلم فی رجل صلی الظهر فی مسجد الشجرة وعقد الاحرام ثم مس طیبا او صاد صیدا او واقع اهله قال لیس علیه شیء ما لم یلب شرح
مراد بعقد اینجا نیت و قصد است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در مردی که گزارد نماز را در مسجد شجره و
نیت کرد احرام را بعد از ان بکار برد خوشبوی را یا شکار کرد شکاری را یا جماع کرد با زن خود امام گفت که نیست بر او چیزی از
کفاره و گناه مادام که لبیک نگفته باشد مثلا چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق نهم اصل عن النضر بن سوید عن بعض اصحابه قال
کتبت الی ابی ابراهیم علیه السلم رجل دخل مسجد الشجرة فصلی واحرم ثم خرج من المسجد فبدا له قبل ان یلبی ان ینقض ذلک بمواقعة النساء اله
ذلک فکتب علیه السلم نعم او لا باس به شرح روایتست از نضر بن سوید از بعض یاران او گفت که نوشتم بسوی امام موسی کاظم علیه
السلم که مردی داخل شد مسجد شجره را پس نماز گزارد و نیت احرام کرد بعد از ان بیرون آمد از مسجد پس بخاطر رسید او را پیش از انکه
لبیک گوید اینکه بشکند آن احرام را بجماع با زنان آیا جایز است او را شکستن احرام پس نوشت امام علیه السلم که آری یا نوشت
که نیست پروای بان شک از راویست دهم اصل قلت لابی الحسن علیه السلم ما تقول فی رجل تهیا للاحرام وفرغ من کل شیء
الصلوة وجمیع الشروط الا انه لم یلب اله ان ینقض ذلک ویواقع النساء فقال نعم شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که چه میگو
در مردی که یراق گرفت برای احرام و فارغ شد از هر چیزی نماز و جمیع مقدمات احرام مگر اینکه او لبیک نگفته آیا جایز است او را اینکه
بشکند آن احرام را و جماع کند با زنان پس امام گفت که آری باب هشتادم اصل باب صلوة الاحرام وعقده والاشتراط
فیه شرح ه این باب بیان نماز احرام و بستن احرام بالفاظی که در وقت نیت احرام گفته شود و ذکر
شرط کردن در عقد احرامست و در این باب هفده حدیث است اول اصل عن حماد عن الحلبی ومعویة بن عمار جمیعا عن ابی
عبد الله علیه السلم قال لا یضرک بلیل احرمت ام نهار الا ان افضل ذلک عند زوال الشمس شرح روایتست از حماد از حلبی و از
معاویة بن عمار هر دو از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ضرر نمیرساند ترا اینکه در شب احرام کردی یا در روز مگر اینکه افضل آن نزد
زوال آفتابست مراد اینست که احرام بعد از فریضه ظهر افضل است دوم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم انه
قال لا یکون احرام الا فی دبر صلوة مکتوبة احرمت فی دبرها بعد التسلیم وان کانت نافلة صلیت رکعتین واحرمت فی دبرهما فاذا
انفتلت من صلوتک فاحمد الله واثن علیه وصل علی النبی صلی الله علیه وآله شرح لا یکون احرام احرام عبارتست از نیت کمال
احرام با [illegible] مراد از احرام و دبر هر تقدیر مراد اینست که اگر وقت نماز فریضه داخل شده باشد پیش از گزاردن آن فریضه احرام نمی باید کرد

و بعد از ان

و بعد از ان بجا آوردن احرام می باید کرد پس مراد بشق دوم که وان کانت نافلة است که احرام در وقتی واقع شود که وقت فریضه نبوده
داخل نشده باشد مثل وقت چاشت و ذکر احرمت شده و برهما برای منع از اینست که بعد از فریضه تاخیر احرام کند و گوید که هر وقت که احرام
کنم بعد از فریضه خواهد بود الانفتال بفا و تا و نقطه در بالا مصدر باب انفعال بجمیه شدن و مراد اینجا سلام انصرافست زیرا که در ان
وقت رو را می بر می گرداند چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هشتم باب سی ام که باب التشهد فی الرکعتین الاولتین
والرابعة والتسلیم است یعنی روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که نمی باشد احرامی بعد از دخول وقت
فریضه مگر در عقب نماز فریضه که احرام کرده باشد در عقب آن بعد از سلام پس ما اگر نماز احرام تو باشد نافله میگزاری دو رکعت
را و احرام میکنی در عقب آن دو پس چون گردیده شدی از نماز خود بسلام انصراف پس حمد کن الله تعالی را و ثنا کن او را و درود
کن بر نبی صلی الله علیه و آله اصل وقل اللهم انی اسألک ان تجعلنی ممن استجاب لک وآمن بوعدک واتبع امرک فانی عبدک وفی قبضتک
لا اوقی الا ما وقیت ولا آخذ الا ما اعطیت وقد ذکرت الحج فاسألک ان تعزم لی علیه علی کتابک وسنة نبیک صلی الله علیه وآله وتقوینی
علی ما ضعفت عنه وتسلم منی مناسکی فی یسر منک وعافیة واجعلنی من وفدک الذین رضیت وارتضیت وسمیت وکتبت اللهم فتمم لی
حجتی وعمرتی شرح استجاب لک اشارتست بایت سوره رعد للذین استجابوا لربهم الحسنی والذین لم یستجیبوا له لو ان لهم ما فی الارض جمیعا
ومثله معه لافتدوا به اولئک لهم سوء الحساب ومأواهم جهنم وبئس المهاد و آیت سوره شوری والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوة تا
آخر و آیت سوره آل عمران الذین استجابوا لله والرسول تا آخر و الاستجابة قبول سخن کسی مثل قبول سخن الله تعالی در محکمات قرآن و قبول
سخن امام مفترض الطاعة در آیت متشابهات و مانند آن اللام در لک برای تعلیل است و لک بمعنی از جهت تست و عدل عبارتست از حسنی
واجر عظیم که در آیات برای اهل استجابت وعده مقرر شده اوقی بقاف و الف منقلب از یا بصیغه مضارع مجهول متکلم وحده از باب
ضرب است الا برای استثنای مفرغست پس مستثنی منه محذوفست ما موصوله یا مصدریه است و بنا بر اول مستثنی منه که محذوفست مفعول
دوم اوقی است و عاید موصول نیز محذوفست بتقدیر لا اوقی شرا الا ما وقیتنی ایاه و بنا بر دوم مصدر نایب ظرف زمانست و مستثنی
منه که محذوفست ظرف زمان مطلق است و احتمال اول موافق ترست بالفقره بعد از ان ذکرت بصیغه متکلم است تعزم بعین بی نقطه و زای با نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است العزم آوردن بالقوت بر کاری برای کسی ابن اثیر در نهایه گفته که در حدیث ام سلمه فعزم الله لی
ای خلق لی قوة وصبرا اعداد در علیه صله تعزم است و در علی کتابک بمعنی است و تسلم بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل است بحذف یکی و منصوبست
بالعطف امر باب تفعیل و مجزومست و اول مناسبترست با سابق و دوم مناسبترست بلاحق یعنی و بگو که خدایا بدرستیکه من طلب
میکنم از تو اینرا که گردانی مرا از جمله آنکه قبول کرد سخن حق را برای رضای تو و گروید بوعده ثواب تو و تابع شد امر ترا چه بدرستی
که من بنده توام و در مشت قدرت توام نگاه داشته نمیشوم از شری مگر آنچه تو نگاه داشتی مرا از ان و فرا نمیگیرم مگر آنچه را که تو دادی
و بتحقیق بخاطر رسانیدم حج را پس طلب میکنم از تو اینرا که افرینی برای من قوت و صبر را بر ادای حج بر نهج کتاب تو و طریقت نبی تو صلی
الله علیه و آله و اینرا که توانائی دهی مرا بر آنچه سست شدم از ان و قبول کنی از من اعمال حج مرا در آسانی که از جانب تو باشد و فراخی
و بگردان مرا از زمره واردان تو آنچنان واردانی که راضی شدی از ایشان و از ایشان راضی کردی ایشان را و نام بردی و نوشتی در ثبت قدر
خدایا پس کامل کن برای من حج مرا و عمره مرا اصل اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک وسنة نبیک صلی الله علیه وآله
فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری وبشری ولحمی ودمی و
عظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب والطیب ابتغی بذلک وجهک والدار الاخرة قال ویجزیک ان تقول هذا مرة واحدة
حین تحرم ثم قم فامش هنیئة فاذا استوت بک الارض ماشیا کنت او راکبا فلب شرح علی کتابک اشارتست بایت سوره
بقره فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج و دلالت این آیت بر وجوب حج تمتع بر اهل آفاق مذکور شد در شرح حدیث چهارم باب
اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است فان عرض برای اشتراطست که مذکور شد در عنوان این باب و فایده این اشتراط می آید در شرح
حدیث دوم باب صد و یکم که باب المحصور تا آخرست فحلنی بفتح حا بی نقطه و تشدید لام مفتوحه و نون وقایه و یای متکلم بصیغه امر معاف

باب تفعیلست اهلال کنند و قدر در لغة بکسر قاف و فتح دال و را اسقاطست بمعنی مقدور و مراد بمقدور چیزیست که تو بر آن قادر شده
باشد باید از ه لایق قدرت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب غربت ثم نکن بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال از افعال تامه است
محله بکسر حا و فتح و حا علت محرمه مرفوعست بتقدیر کانت عمره لقد به احرام من باعتبار اینست که احرام متعلق اجتناب از چیزی چند است
هنیئه بفتح ها و فتح نون و سکون یا و دو نقطه در پایین و ها منقلب از واو و تاء تانیث منصوب بنزع خافضست و آن القیه بهوه
بکسر با و سکون نون و واو و تاء وحدتست بمعنی پس مراد اندک وقتی است و گاهی واوان در القیه منقلب بیا میشود د
اد عام میشود و گاهی واو آن منقلب بهمزه میشود و باء ربک برای تعدیه است لسبب راست کردن او بر مینی از قبیل مجاز است و مراد
تمکن او در رفتار پیاده یا سواره است **یعنی** خدایا بدرستیکه من اراده دارم تمتع را بعمره بر حالی که آن عمره منتهی باشد بسوی حج بنابر
قرآن تو و طریقت پیغمبر تو صلی الله علیه و آله پس اگر پیش آید مرا چیزی که مانع شود مرا پس بگشا مرا از بند احرام هر جا که مانع شدی مرا
بسبب تقدیر کرده شده که تو بر کردی از امر من خدایا اگر حاصل نشود برای من حجی بسبب کذشتن وقت حج پس حاصل شود عمره مراد
اینست که تو منع عمره بود احرام کرد برای رضای تو موی من و پوست من و گوشت من و خون من و استخوانهای من و مغز من و پی من
از زنان و جامهای دوخته و خوشبوی بر حالی که طلب میکنم باین راه ترا و سرای آخرت را امام گفت که کافیست ترا اینکه گوی
این کلام را یکبار وقتی که احرام میکنی بعد از آن بر خیز پس روانه شو اندک وقتی پس چون راست و مستقیم شدی در زمین پیاده
باشد یا سواره پس لبیک بگو **سیوم اصل** عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی ارید ان اتمتع بالعمرة
الی الحج فکیف اقول قال تقول اللهم انی ارید ان اتمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک صلی الله علیه و آله و ان شئت و
اضمرت الذی ترید **شرح** روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستیکه من اراده
دارم که تمتع کنم بعمره بر حالی که آن عمره منتهی باشد بسوی حج پس چگونه گویم امام گفت که میگوئی که خدایا بدرستیکه من اراده دارم
که تمتع کنم بعمره منتهی بسوی حج بنابر قرآن تو و طریقت پیغمبر تو صلی الله علیه و آله و اگر خواهی در دل میگذرانی آنچه را که اراده
داری مراد اینست که بزبان آوردن آن لازم نیست **چهارم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته الیلا احرم رسول
الله صلی الله علیه و آله ام نهارا فقال نهارا قلت ای ساعة قال صلوة الظهر قلت متی ترى ان نحرم فقال سواء علیکم انما احرم رسول
الله صلی الله علیه و آله صلوة الظهر لان الماء کان قلیلا کان یکون فی رؤس الجبال فیهجر الرجل الی مثل ذلک من الغد و لا یکاد
یقدرون علی الماء و انما احدثت هذه المیاه حدیثا **شرح** صلوة منصوب بنایب ظرف زمانست و مراد وقت فارغ شدن از ادای
ظهرست کان بود و جا از افعال ناقصه است و خبر مستتر راجع بماء است یکون از افعال تامه است و خبران نیز راجع بماء است فیهجر بجیم
و را او ساقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعل عطف بر جمله یکون است و عاید باسم کان که خبر مستتر است محذوفست بتقدیر فیهجر
لطلبه الی متعلق بیهجر است باعتبار تضمن معنی تغیب مشار الیه ذلک وقت بجو است که مفهوم است از یهجر من در من الغد برای تبعیض
است و ظرف صفت مثل است بنابر اینکه مثل باضافه کسب تعریف میکند حدیثا منصوب و ظرف زمانست **یعنی** روایتست از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که آیا در شب احرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع
یا در روز پس امام گفت که در روز گفتم در کدام ساعت گفت وقت گزاردن ظهر پس پرسیدم امام را که کی می بینی که احرام
کنیم مراد اینست که آیا موافقت رسول باعتبار آن وقت واجب لازم است یا تقدیم و تاخیر جایز است پس امام گفت اینکه
بر شما بیان این آنکه جز این نیست که احرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در وقت گزاردن ظهر برای اینکه آب در مسجد شجره نبود
کم بیان این آنکه بود آب بازپرسش کمی بود در سرهای کوهها پس در وقتی از روز بیرون میرفت مردی از مسجد شجره برای
طلب آب از سر کوهها و غایب میماند تا مثل آن وقت از جمله فردا و ممکن نبود که آن لشکر رسول الله صلی الله علیه و آله بهیچ
قادر شوند بر آب در مسجد شجره و جز این نیست که احداث کرده شد این آبها در مسجد شجره و غیر آن در این تازگی حاصل اینست که چون
دیرکنا نه باشد برای غسل احرام خلایق بسیار که با او بوده اند در مسجد شجره نبود و در حوالی آن نیز نبود پس لاعلاج اگر وه دمان

غسل احرام

غسل احرام خلایق بسیار که با او بوده اند در مسجد شجره نبود و در حوالی آن نیز نبود پس لاعلاج اگر وه دمان غسل احرام را در مدینه
میکردند و چون غسل شب برای احرام روز کافیست چنانچه گذشت در حدیث اول باب هفتاد و هشتم که باب ما یجزی من غسل
الاحرام و ما لا یجزی است پس بلاعلاج آن غسل را در اوایل روز میکردند و چون میان مدینه و مسجد شجره دو فرسخ است پس ای
حضور آن خلایق در مسجد شجره و روانه شدن ایشان بعد از احرام وقتی مناسبتر از وقت گزاردن ظهر نبود بخلاف که اگر خود
باشد و در یافت نداشته باشد و این منافات ندارد با اینکه آن موافقت مستحب باشد برای اداچنانچه گذشت در وجوب
اول باب هفتاد و هفتم که باب ما یجب لعقد الاحرام است **پنجم اصل** قلت لابی ابراهیم علیه السلام ان اصحابنا یختلفون فی
وجهین من الحج یقول بعض احرم بالحج مفردا فاذا طفت بالبیت و سعیت بین الصفا و المروة فاحلل و اجعلها عمرة و بعضهم یقول
احرم و انو المتعة بالعمرة الی الحج ای هذین احب الیک قال انو المتعة **شرح** مفرد بکسر و فتح را میتوان خواند **یعنی**
گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستیکه یاران ما اختلاف میکنند در دو طریق از حج بیان این آنکه میگویند بعضی ایشان
که احرام کن بحج بر حالی که افراد کنی پس چون طواف کردی خانه کعبه و سعی کردی میان صفا و مروه پس حلال شو بگو تا گردان و
بگردان آن اعمال را عمره چنانچه اصحاب رسول الله در حجة الوداع عدول کردند و بعض ایشان میگویند که احرام کن و از اول
نیت کن تمتع بعمره بسوی حج را که کدام ازین دو محبوبتر است بسوی تو امام گفت که نیت کن تمتع را مخفی نماند که اصحاب رسول نیت نکرده اند
که تمتع خواهند کرد و لیکن کرده اند از اول حکم نیت و اینست افراد مگر بمحض لفظ یا قصد تمتع **ششم اصل** سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الذی یقول حلنی حیث حبستنی قال هو حل حیث حبسه قال او لم یقل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی
که وقت احرام میگوید که بگشا مرا از بند احرام در جائی که منع کردی مرا امام گفت که او حلال میشود در جائی که منع کرد او را
خواه گفته باشد و خواه نگفته باشد این جمع میان این حدیث و حدیث آینده و میان احادیثی که دلالت میکنند بر اینکه محصور مانند
آن محل میشود در اشتراط آنست که این دو حدیث مخصوص باشد بمصدود و به تمتعی چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب صدو یکم
که باب المحصور و المصدود و ما علیهما من الکفارات است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال هو حل اذا حبس اشترط او لم
یشترط **شرح** مرجع ضمیر هو اینجا منقول است و آن مصدود است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که محرم ممنوع برگشتن حلال میشود چون ممنوع شود خواه گفته باشد که حلنی حیث حبستنی و خواه نگفته باشد
هشتم اصل عن ابی بکر الحضرمی و زید الشحام و منصور بن حازم قالوا امرنا ابو عبد الله علیه السلام ان نلبی و لا نسمی شیئا و
قال اصحاب الاضمار احب الی **شرح** روایتست از ابی بکر حضرمی و زید پیله فروش و منصور بن حازم گفتند که امر کرد ما را امام جعفر
صادق علیه السلام باینکه لبیک گوییم در وقت احرام و نام نبریم چیزی را یعنی که تمتع را اظهار نکنیم تا مبادا که مخالف شنود و با گفت که در دل
شود امام گفت که صاحبان اخفای تمتع در دل محبوبترند بسوی من **نهم اصل** عن اسحق بن عمار انه سأل ابا الحسن موسی علیه السلام
قال الاضمار احب الی فلیلب و لا تسم **شرح** این ظاهرست از شرح سابق **دهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اراد ان یطوف ان
رجلا احرم بعد صلوة مکتوبة اکان یجزیه ذلک قال نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که هر گاه مرا که اینکه مردی احرام
بکند در عقب نماز فریضه آیا میشد با نزد من که کافی شود او را آنچه کرده امام گفت که آری احتیاج بنمازی دیگر برای احرام ندارد
یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صلیت فی مسجد الشجرة فقل و انت قاعد فی دبر الصلوة قبل ان تقوم ما یقول
المحرم ثم قم فامش حتی تبلغ المیل و تستوی بک البیداء فاذا استوت بک فلب **شرح** باء در لبیه برای وقفست **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون نماز گزاردی در مسجد شجره پس بگو بر حالی که تو نشسته باشی در عقب نماز یعنی از آنکه
بر خیزی آنچه را که میگوید کسی که اراده احرام دارد و مراد دعای است که گذشت در حدیث دوم این باب بعد از آن بر خیز و روانه
شو تا آنکه برسی میل اول و راست کند ترا زمین بیدا پس چون راست کرد ترا پس لبیک بگو **دوازدهم اصل** عن عبد الله بن
سنان انه سأل ابا عبد الله علیه السلام هل یجوز للمتمتع بالعمرة الی الحج ان یظهر التلبیة فی مسجد الشجرة فقال نعم انما لبی النبی صلی الله

علیه و آله علی البیداء لان الناس لم یکونوا یعرفون التلبیة فاحب ان یعلمهم کیف التلبیة **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان که گفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جایز است مرا که منع کننده بوده [illegible] بسوی حج اینکه بلند کند تلبیه را در مسجد شجره پس امام
گفت که آری جز این نیست که تلبیه را بلند کرد نبی صلی الله علیه و آله بر بیدا برای اینکه مردمان نمی‌شناختند تلبیه را پس دوست داشت
که بیاموزد ایشان را که چگونه است تلبیه [illegible] مردمان در بیدا جمع شده بودند و انتظار او میکشیدند چنانچه
گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه و آله که باب بیست و هفتم است [illegible] بالای شتر
رسیدن [illegible] رسید **سیزدهم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له
اذا احرم الرجل فی دبر المکتوبة ایلبی حین ینهض به بعیره او جالسا فی دبر الصلوة قال ای ذلک شاء صنع **شرح** روایت است از
اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که چون احرام کند مرد در عقب نماز فریضه مثلا آیا لبیک بگوید
وقتی که برداشت او را شتر او یا بر حالی که نشسته باشد در عقب نماز امام گفت که کدام را که خواهد میکند **چهاردهم اصل**
قال الحلبی رحمه الله تعالی و هذا عندی من الامر المتوسع الا ان الفضل فیه ان یظهر التلبیة حیث اظهر النبی صلی الله علیه
و آله علی طرف البیداء او اول میل یلقاک عن یسار الطریق **شرح** لفظ عندی مبنی بر تجویز رای و بر روی ظنی نیست بلکه مبنی بر آنست که این
معنی را خود از صاحب الزمان علیه السلام شنیده یا در جواب مکاتبه او توقیع بخط مبارک صاحب الزمان علیه السلام باو رسیده یا بنقل [illegible]
[illegible] رحمهم الله تعالی باو رسیده والله اعلم [illegible] گذشت در کتاب الصیام در حدیث [illegible] باب [illegible] و چهارم ابواب الرجال [illegible]
[illegible] المتوسع [illegible] **یعنی** گفت کلینی رحمه الله تعالی این
لبیک گفتن نزد من از جمله کارهاییست که در حال وسعت داده شده و اعتقاد من آنست که بهتر در آن کار آنست که محرم بلند کند لبیک گفتن را در جایی
که بلند کرد نبی صلی الله علیه و آله در حجة الوداع بر کنار بیدا و جایز نیست برای [illegible] اینکه در گذرد از میل بیدا مگر در حالی که بلند
کرده باشد لبیک گفتن را خواه در عقب نماز و خواه وقت برداشتن شتر او را و خواه بر کنار بیدا و خواه در میان آنها و اول
بیدا و محاذی میل اولیست که برمیخورد ترا از جانب چپ راه وقتی که روانه [illegible] باشی [illegible]
پیش از کنار بیدا لبیک را آهسته گفته باشد می باید که در کنار بیدا آن را بلند کند [illegible] **پانزدهم اصل**
عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال صل المکتوبة ثم احرم بالحج او بالمتعة و اخرج بغیر تلبیة حتی تصعد الی اول البیداء
الی اول میل عن یسارک فاذا استوت بک الارض راکبا کنت او ماشیا فلب [illegible] **شرح**
بغیر تلبیة یعنی بغیر اظهار تلبیه است و این مبنی بر طلب فضیلت که مذکور شد در حدیث سابق [illegible] مبنی بر آنست که از مسجد شجره
تا اول بیدا از زمین هموار و یکسانست و از اول بیدا زمین سربالا و صلب است الی اول میل بدل الی اول البیداء
است [illegible] **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بگزار در مسجد شجره نماز فریضه را بعد از آن احرام کن بحج خواه قران و خواه افراد یا بتمتع بعمره
متوجه بسوی حج و بیرون رو از مسجد و بلند مگو تلبیه تا وقتی که سربالا روی بسوی اول بیدا بسوی اول میل از جانب چپ
پس چون [illegible] زمین بیدا [illegible] سواره باشی یا پیاده پس بلند بگو لبیک [illegible]
شب احرام کرده باشی یا در روز **اصل** و مسجد ذی الحلیفة الذی کان خارجا عن السقائف عن صحن المسجد ثم الیوم
لیس شیء من السقائف منه **شرح** مسجد مبتدا است و مراد مسجد قدیم است که در زمان رسول الله مسجد بوده الذی [illegible] خبر مبتدا است
کان خارجا دلالت بر این میکند که بعد از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و پیش از زمان امام جعفر صادق علیه السلام آن
مسجد را بزرگ کرده بوده اند بر روشی که بعضی مسجد قدیم در زیر سقف شده بوده و بعضی دیگر [illegible] شده بوده پس
مجموع من حیث المجموع مسجد قدیم خارج بوده از هر یک [illegible] سقف [illegible] بتقدیر [illegible]
[illegible] افتاده باشد السقائف بفتح سین [illegible] جمع سقیفه که فعیله بمعنی مفعول است

زمینی ای لا سقف و بجای او [illegible] مثل ایوانها ثم الیوم تا آخر مبنی بر آنست که در زمان امام جعفر صادق علیه السلام آن مسجد را دگر
وسیعتر کرده بوده اند بر روشی که جمیع مسجد قدیم داخل [illegible] این مسجد [illegible] شده بوده **یعنی** و مسجد قدیم ذو الحلیفه آنست
که بود پیش از این زمان بیرون از ایوانهای مسجد و از فضای میان مسجد [illegible] از ایوانها داخل
مسجد قدیم **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعتمر عمرة مفردة یشترط علی ربه ان یحله حیث حبسه و مفرد الحج
یشترط علی ربه ان لم تکن حجة فعمرة **شرح** [illegible] و در مقابل متمتع است [illegible]
قارن [illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که عمره کننده عمره مفرده شرط میکند بر صاحب کل اختیار خود [illegible]
و افراد کننده حج شرط میکند بر صاحب کل اختیار خود که اگر حاصل نشود حج [illegible] حاصل شود عمره [illegible] در
حدیث دوم این باب **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت بنو اسرائیل اذا قربت القربان تخرج نار فتأکل
قربان من قبل منه و ان الله جعل الاحرام مکان القربان **شرح** مراد بالاحرام احرام حج است [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بودند بنو اسرائیل [illegible] چون تقریب میکردند قربانی [illegible] آتشی پس میسوخت قربانی آنکه مقبول
شده بود [illegible] و بدرستی که الله تعالی گردانید احرام حج را در این امت بجای آن قربان مقبول در بنی اسرائیل شاید که
وجه مناسبت این باشد که بدن آدمی در وقت احرام مانند سوخته میشود از حرارت آفتاب **باب هفتاد و یکم اصل**
التلبیة شرح التلبیه بفتح تا و سکون لام و کسر با یک نقطه و تخفیف یا [illegible]
[illegible] باب تفعیل گفتن لبیک و مراد اینجا گفتن لبیک مخصوص است که برای احرام است و بیان
میشود در حدیث سیوم این باب و اصل لبیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** این باب [illegible]
لبیک برای احرام است و در این باب [illegible] حدیث است **اول اصل** عن الحلبی قال سألته لم جعلت التلبیة فقال ان
الله عز و جل اوحی الی ابراهیم علیه السلام ان اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق فنادی
فاجیب من کل وجه یلبون **شرح** گذشت در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] باب حج النبی صلی الله علیه و آله است
اینکه مخاطب در این آیت [illegible] بسوی ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] اهل بیت و ذریت او [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه
و آله باشد **یعنی** روایت است از حلبی [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] پرسیدم امام را [illegible]
شد گفتن لبیک برای احرام پس امام گفت که بدرستی که الله عز و جل وحی کرد بسوی ابراهیم علیه السلام که [illegible]
مردمان [illegible] سواره [illegible]
پس ابراهیم آواز داد [illegible] جواب داده شد از هر جانبی [illegible] لبیک میگفتند **دوم اصل** عن جعفر عن ابیه علیهما السلام
ان علیا صلوات الله علیه قال تلبیة الاخرس و تشهده و قراءته القرآن فی الصلوة تحریک لسانه و اشارته باصبعه **شرح**
واو در [illegible] برای عطف [illegible] مثل جاءنی زید و عمرو [illegible]

علیه وآله علی البیداء الا ان الناس لم یکونوا یعرفون التلبیة فاحبّ ان یعلّمهم کیف التلبیة **شرح** روایتست از عبد الله بن سنان که گفت او پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را اگر آیا جایز هست برای کسی که احرام کند بوده متوجه بسوی حج اینکه بلند کند تلبیه را در مسجد شجره پس امام گفت که آری جز این نیست که تلبیه را بلند کرد نبی صلی الله علیه وآله بر بیدا برای اینکه مردمان نمی‌شناختند تلبیه را پس دوست داشت که بشناساند ایشانرا که چگونه است تلبیه تا آنست با اینکه مردمان در بیدا اجتماع کرده بودند و انتظار او میکشیدند چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وآله که باب بیست و هفتم است که عقب از سماطان جلیل باب حج است اگر شتر از رسیدن بلند بان ملتفت ایشان را گرد و رسته بر سید **سیزدهم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت له اذا احرم الرجل في دبر المكتوبة أيلبّي حين ينهض به بعيره او جالسا في دبر الصلوة قال اي ذلک شاء صنع **شرح** روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفتم امام را که چون احرام کند مرد در عقب نماز فریضه ظهر مثلا آیا لبیک میگوید وقتی که بر داشت او را شتر او یا بر حالی که نشسته باشد در عقب نماز امام گفت که کدام را از آنکه خواهد میکند **چهاردهم اصل** قال الکلینی رحمه الله تعالی وهذا عندی من الامر المتوسع الا ان الفضل فيه ان يظهر التلبية حيث اظهر النبي صلى الله عليه وآله على طرف البيداء او اول ميل يلقاك من يسار الطريق **شرح** لفظ عندی مبنی بر تجویز رای و بروی ظن نیست بلکه مبنی بر آنست که اینها معلوم را خود از صاحب الزمان علیه السلم شنیده یا در جواب کتابت او توقیع بخط مبارک صاحب الزمان علیه السلم باو رسیده یا بنقل ثقات سفراء رحمهم الله تعالی باو رسیده والله اعلم و نظیر این گذشت در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب چهل و چهارم که باب الرجل یکون فی شهر رمضان سفر او یقدم من سفره فی شهر رمضان المتوسع بصیغه اسم فاعل باب تفعل افعال باید خواند **یعنی** گفت کلینی رحمه الله تعالی که این لبیک گفتن نزد من از جمله کارهاییست که حال و سعت دارد اینقدر هست که بهتر در آن کار اینست که محرم بلند کند لبیک گفتن را در جایی که بلند کرد نبی صلی الله علیه وآله در حجة الوداع بر کنار بیدا جایز هست برای محرم اینکه درگذرد از میل بیدا مگر در جایی که بلند کرده باشند لبیک گفتن را خواه در عقب نماز و خواه وقت بر داشتن شتر او را و خواه بر کنار بیدا و خواه در میان آنها و اول بیدا محاذی میل اول است که بر میخورد ترا از جانب چپ راه در وقتی که روانه مکه باشی مخفی نماند که از این ظاهر میشود که اول حج بیش از کنار بیدا لبیک را آهسته گفته باشد می باید که در کنار بیدا آنرا بلند کوید و الکتف الباقی بکند **پانزدهم اصل** عن معوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلم قال صلّ المكتوبة ثم احرم بالحج او بالمتعة واخرج بغير تلبية حتى تصعد الى اول البيداء الى اول ميل عن يسارك فاذا استوت بک الارض راكبا كنت او ماشيا فلبّ ولا تجاوز الميل الا ملبّيا **شرح** بغیر تلبیة یعنی بغیر اظهار تلبیه است و این مبنی بر طلب نفلست که مذکور شد در حدیث سابق الصعود بمعنی بر آمدن است از مسجد شجره تا اول بیدا از زمین هموار و ریگستانست و از اول بیدا زمین سر بالا و صلب است الی اول میل بدل الی اول البیدا است او وسعت فی خطاب تقدیر ان او وسعت فاعل لا یجوز است **یعنی** روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بگزار در مسجد شجره نماز فریضه را بعد از آن احرام کن بحج خواه قران و خواه افراد یا بتمتع بوده متوجه بسوی حج و بیرون رو از مسجد بی بلند گفتن تلبیه تا وقتی که سر بالا روی بسوی اول بیدا بسوی اول میلی که در جانب چپ تست پس چون راست کردید ترا آن زمین بیدا از سواره باشی یا پیاده پس بلند بگو لبیک را و مگذر از میل مگر اینکه در حالی که احرام کرده باشی یا در روز **اصل** ومسجد ذي الحليفة الذي كان خارجا من السقائف عن صحن المسجد ثم اليوم ليس شيء من السقائف منه **شرح** مسجد مبتدا است و مراد مسجد قدیم است که در زمان رسول الله مسجد بوده الذی خبر مبتدا است کان خارجا دلالت بر این میکند که بعد از زمان رسول الله صلی الله علیه وآله و پیش از زمان امام جعفر صادق علیه السلم آن مسجد را بزرگ کرده بوده اند بر وجهی که بعضی مسجد قدیم در زیر سقف شده بوده و بعضی دیگر آن در صحن شده بوده پس مجموع من حیث المجموع مسجد قدیم خارج بوده از هر یک از سقف و صحن پس صحن صحن تقدیر او عن صحن است و شاید که واو از قلم کاتبان افتاده باشد السقائف بفتح سین جمع سقیفه و سقیفه بعد از الف و تا جمع سقیفه که بفعیله بمعنی مفعول است

زمینی های که سقف و سطحها دارد مثل ایوانها ثم الیوم تا آخر مبنی بر آنست که در زمان امام جعفر صادق علیه السلم آن مسجد را دگر وسیع کرده بوده اند بر وجهی که جمیع مسجد قدیم داخل صحن این مسجد ثالث شده بوده **یعنی** و مسجد قدیم ذو الحلیفه آنست که بود بیشی از این زمان بیرون از ایوانهای مسجد و از فضای میان مسجد بعد از آن در این زمان نیست چیزی از ایوانها داخل مسجد قدیم **شانزدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم قال المعتمر عمرة مفردة يشترط على ربه ان يحلّه حيث حبسه ومفرد الحج يشترط على ربه ان لم تكن حجة فعمرة **شرح** مفرد ثانی بفتح راء و آخر از است از عمره تمتع و مفرد بکسر راء در مقابل متمتع است آنکس که قارن نیز هست مثل الحج گذشت در حدیث دوم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عمره کننده عمره مفرده شرط میکند بر صاحب کل اختیار خود اینکه گشاید او را از قید احرام در جایی که منع کند او را و افراد کننده حج شرط میکند بر صاحب کل اختیار خود که اگر حاصل نشود حج بسبب مانعی پس حاصل شود عمره بیان آنها شد در حدیث دوم این باب **هفدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلم قال كانت بنو اسرائيل اذا قربت القربان تخرج نار فتأكل قربان من قبل منه وان الله جعل الاحرام مكان القربان **شرح** مراد بالاحرام احرام حج است و آن احرامیست که از مومن صادر شده باشد الف لام القربان برای عهد خارجیست یعنی قربان مقبول در بنی اسرائیل **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بودند بنو اسرائیل با هم وقتی که چون تقرب میکردند قربانی ظاهر میشد آتشی پس میسوخت قربان آنکه مقبول شده بود از او و بدرستی که الله تعالی گردانید احرام حج را در این امت بجای آن قربان مقبول در بنی اسرائیل شاید که وجه مناسبت این باشد که بدن آدمی در وقت احرام مانند سوخته میشود از حرارت آفتاب **باب هفتاد و یکم اصل التلبیة شرح** ط له التلبیة بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون لام و کسر باء یک نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین منقلب از باء یک نقطه مصدر مضاعف باب تفعیل گفتن لبیک و مراد اینجا گفتن لبیک مخصوص است که برای احرام است و بیان میشود در حدیث سیوم این باب و اصل لبیک الب لبیک بوده مفعول آن الصیغه مضارع معلوم مضاعف متکلم وحده از باب نصر است افتاده وجوبا و مفعول مطلق با فعل مانده و تثنیه آن برای افاده تکرارست و مقصود منظور است مثل حنانیک الیعم کرتین و تکرار عمل بر دو قسم است اول مبالغه در آن بالایقاع آن بر وجه کمال چنانچه گویا که چندین فرد آن فراهم آمده و یکی شده دوم تکرار باعتبار عدد و مراد اینجا قسم اول است و اضافه آن بمخاطب باعتبار آنست که لب بفتح لام و تشدید باء یک نقطه لغتست و مقصود از آنست که بغایت ایستاده ام بخدمت تو و سرکشی از فرمان تو نمیکنم املا **یعنی** این باب بیان گفتن لبیک برای احرام است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن الحلبي قال سألته لم جعلت التلبية فقال ان الله عز وجل اوحى الى ابراهيم عليه السلم ان اذّن في الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق فنادى فاجيب من كل وجه يلبّون **شرح** گذشت در شرح حدیث چهارم باب بیست و هفتم که باب حج النبی صلی الله علیه وآله است اینکه مخاطب در این آیت نبی است لیکن بسوی ابراهیم نیز مثل این وحی شده ان بفتح همزه و سکون نون مخففه است زیرا که ایجاد متضمن معنی قول است خطاب بار یأتوک مبنی بر آنست که بعد از ابراهیم امامت منحصر است در اهل بیت و ذریت او و ایشان نزد امام زمان که از ذریت کسی باشد مثل ایشان نزد الکسی است و بر این قیاس است چون خطاب با رسول الله صلی الله علیه وآله باشد **یعنی** روایتست از حلبی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است گفت که پرسیدم امام را که چرا لازم کرده شده گفتن لبیک برای احرام پس امام گفت که بدرستی که الله عز وجل وحی کرد بسوی ابراهیم علیه السلم که آواز ده در میان مردمان با حج کنندگان کعبه تا آیند نزد تو بر حالی که پیادگان باشند و بر هر لاغری که می آمده باشند از هر راهی دور و دراز پس ابراهیم آواز داد پس جواب داده شد از هر جانبی بر حالی که لبیک میگفتند **دوم اصل** عن جعفر عن ابيه عليهما السلم ان علياً صلوات الله عليه قال تلبية الاخرس وتشهده وقراءته القرآن في الصلوة تحريك لسانه واشارته باصبعه **شرح** واو در واشارته اگر برای عطف انفرادست مثل جاءنی زید و عمرو پس یکی از آن دو کافیست و اگر برای عطف انضمامیست

مثل ابنای زید و عمرو لیس بر دو پی باید **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهما السلام اینکه صلوات الله علیه
گفت لبیک گفتن لال برای احرام و تشهد لال و قرائت لال قرائت او در نماز جنبانیدن زبان اوست و اشارت اوست بانگشت
او **سیوم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال التلبیة لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد
والنعمة لک والملک لا شریک لک **شرح** این فقرات صورت تلبیه فریضه است و باقی مستحب است چنانچه می آید در تتمه این
حدیث هر جا که دو لبیک متصل بیکدیگر است اول انها تتمه کلام سابق است و دوم انها ابتدای کلام و یکی است خواه در اینجا
و خواه در فقرات آینده **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که صورت گفتن لبیک اینست
که لبیک خدایا لبیک لبیک نیست شریکی ترا لبیک بدرستی که سپاس و نعمت تراست و پادشاهی نیز نیست شریکی ترا **اصل**
لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک
ذا الجلال والاکرام لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک لبیک تبدئ والمعاد الیک لبیک لبیک کشاف الکرب
العظام لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک **شرح** بیان ذا المعارج شد در شرح حدیث چهارم
باب ششم که باب حج الانبیاء علیهم السلام است و این و نظایر این منادی است بحذف حرف ندا الیک نایب فاعل مرغوبا است
و دوران و منع صرف مخاطب در مقام جزء غایب شده تبدئ بیاء یک نقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال
است معاد بفتح با خرم مصدر میمی باب نصر یا باب افعال است عبدک خبر مبتدای محذوفست بتقدیر انا عبدک **یعنی** لبیک ای
صاحب مراتب لبیک لبیک ای [illegible] بخشایش کننده گناهان مومنان لبیک لبیک ای سزاوار لبیک گفتن خلایق لبیک
لبیک ای صاحب بزرگی مرتبه و گرامی داشتن مومنان لبیک لبیک ای ترسیده شده و ای رغبت کرده شده بسوی تو لبیک
لبیک ابتدا میکنی هر که را و هر چه را که خواستی و بازگشته بسوی تست در وقت مرگ یا در وقت قیامت یا در وقت فنای
هر ممکن لبیک لبیک ای بغایت کشف کننده اندوههای بزرگ لبیک لبیک من بنده توام و پسر دو بنده توام لبیک لبیک
ای صاحب کرم لبیک **اصل** تقول ذلک فی دبر کل صلوة مکتوبة او نافلة وحین ینهض بک بعیرک واذا علوت شرفا او هبطت
وادیا او لقیت راکبا او استیقظت من منامک وبالاسحار واکثر ما استطعت منها واجهر بها وان ترکت بعض التلبیة فلا
یضرک غیر ان تمامها افضل **شرح** بگوی این را که مذکور شد در عقب هر نماز فریضه یا نافله و در وقتی که بر میدارد ترا اشتر تو و
چون بالا روی بلندی را یا فرو روی دره را یا برخوری سواری را یا بیدار شوی از خواب تو و در سحرها و بسیار کن
چندانکه دست رس و قدرت داشته باشی از تلبیه که مذکور شد و آواز بلند کن بان تلبیه و اگر ترک کنی بعضی آن تلبیه را پس ضرر
نمیرساند ترا لیکن اینقدر هست که تمام آن بهتر است **اصل** واعلم انه لا بد من التلبیات الاربع التی اول الکلام وهی
الفریضة وهی التوحید وبها لبی المرسلون واکثر من ذی المعارج فان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یکثر منها واول من لبی
ابراهیم علیه السلام قال ان الله عز وجل یدعوکم الی ان تحجوا بیته فاجابوه بالتلبیة فلم یبق احد اخذ میثاقه بالموافاة
فی ظهر رجل ولا بطن امرأة الا اجاب بالتلبیة **شرح** التلبیة مصدر باب تفعیل گفتن لبیک و واداشتن کسی را بر گفتن
لبیک و از اول ماخوذست التلبیات الاربع و جمع باعتبار اینست که مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است و از دوم ماخوذست لبی در
دو جا که بصیغه ماضی غایب معلوم مضاعف باب تفعیل است و اصل الف یاء یک نقطه بوده است فا در فلم برای بیان است اخذ
بصیغه مجهول باب نصر است مراد بمیثاق پیمان توحید است که گرفته شده و مذکور است در آیت سوره اعراف الست بربکم
قالوا بلی شهدنا با در بالموافاة برای مصاحبت است و ظرف حالست از میثاق و در اینجا و منع معلوم در مقام علم بان
شده زیرا که در وقت اخذ میثاق علم الهی بوده بموافات بعضی و ترک موافات بعضی دیگر در وقت تعلق بابدان و موافات هنوز
نبوده فی ظهر متعلق بلم یبق است ذکر ولا بطن امرأة باعتبار اینست که ماده هر کس از زمان آدم تا زمان ولادتش گاهی در پشت
پدری از پدران بوده و گاهی در شکم مادری از مادران بوده **یعنی** و بدانکه شان اینست که نیست چاره از ان چهار لبیک

دراولی

در اول سخن یعنی سخنی که مقدم است بر لبیک پنجم و مشتمل است بر چهار لبیک و آنهاست فریضه یعنی که یکبار گفتن آنها لازم
است اگرچه تکرار آنها فریضه نباشد و آنهاست یگانه شمردن الله تعالی در صفات الوهیت و میثاق بر دومان بان گرفته
شده و بآنها تلبیه کردند مرسلان و بسیار کن از ذی المعارج چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بود بسیار گوئی
که بسیار میکرد آنرا یعنی که بسیار میگفت که لبیک ذا المعارج لبیک و اول کسی که واداشت مردمان را بر گفتن لبیک ابراهیم
علیه السلام بود گفت که بدرستی که الله عز وجل میخواند شما را بسوی اینکه آهنگ کنید خانه او را پس جواب گفتند او را بگفتن
لبیک پس نماند هیچ کس که گرفته شده باشد پیمان او بر توحیدی که مذکور شد با وفا کردن او بان میثاق در پشت
مردی و نه در شکم زنی مگر اینکه جواب گفت بگفتن لبیک بزبان حال یا بزبان قال بخرق عادت **چهارم اصل** عمن رای ابا
عبد الله علیه السلام وهو محرم قد کشف عن ظهره حتی ابداه للشمس وهو یقول لبیک فی المذنبین لبیک **شرح** جمله قد کشف
حالیه است و داخل جمله موصول اینست ابداه بیاء یک نقطه و دال بی نقطه و الف است فی المذنبین خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر انا فی المذنبین و مصدق این کلام از معصوم مبنی بر خلط خود بگناهکاران از شیعه امامیه است برای کمال اهتمام بشفاعت
ایشان و نظیر آیت سوره زخرف فلما آسفونا انتقمنا منهم و بیان شده در کتاب التوحید در حدیث ششم باب سیت و سیوم که
باب النوادر است **یعنی** روایت است از آنکه دید امام جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که محرم بود که بتحقیق جامه برداشته بود
از پشت خود تا آنکه ظاهر کرده بود آنرا برای آفتاب و او میگفت لبیک من در گناهکارانم لبیک **پنجم اصل** عن جرير (?)
قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله لما احرم اتاه جبرئیل علیه السلام فقال مر اصحابک بالعج والثج والعج رفع الصوت بالتلبیة والثج نحر
البدن قال فقال جابر بن عبد الله فما بلغنا الروحاء حتی بحت اصواتنا **شرح** عج بفتح عین بی نقطه و تشدید جیم مصدر باب نصر و علم است
ثج بفتح ثاء سه نقطه و تشدید جیم مصدر باب نصر است و امر بامر ثج بتمهید مقدمه امر اصحاب بعدول از افراد بسوی تمتع است چنانچه
مذکور شد در حدیث چهارم باب حج النبی که باب سیم و نهم است روحاء بفتح راء بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه و الف ممدوده
دره ایست و بیان شد در شرح حدیث سیوم باب هشتم که باب حج الانبیاء علیهم السلام است بحت بباء یک نقطه و تشدید حاء بی نقطه بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب منع و علم است **یعنی** روایت است از جابر بالا بر و حدیث را یا حذف کرده است و او آنرا یا کسی که از آن امام گفت
که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله چون احرام کرد در حجة الوداع آمد نزد او جبرئیل علیه السلام پس گفت که امر کن رفقای خود را
بعج و ثج و عج بلند کردن آواز است بگفتن لبیک و ثج ریختن خون شتران قربانی است و امام گفت که گفت جابر بن عبد الله که
نرسیدیم در حجة الوداع بروحا مگر آنکه گرفته شد آوازهای ما **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بان تلبی
وانت علی غیر طهر وعلی کل حال **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی باینکه لبیک گوئی بر حالی که تو بر
غیر وضو باشی و بر هر حالی که باشی خواه جنابت باحتلام و خواه غیر جنابت **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس
علی النساء جهر بالتلبیة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست بر زنان بلند کردن آوازی بگفتن لبیک
هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من لبی فی احرامه سبعین مرة ایمانا واحتسابا اشهد الله له الف الف ملک
ببراءة من النار وبراءة من النفاق **شرح** اشهاد ملائکه برای مبالغت چون ملائکه مضایقه کردند در وقت اراده خلق
آدمیان و برای آنست که آدمی خوشحال میشود از اطلاع دیگران بر تقرب او و کمال او **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که هر که لبیک گفت در احرام خود هفتاد بار از روی گرویدن بتوحید و از روی طلب زیاد شدن حساب ثواب آخرت گواه
گرفت الله تعالی برای او هزار هزار فرشته را بری بودن او از آتش جهنم و بری بودن او از دعوی ایمان بی حقیقت ایمان
باب هشتاد و دوم اصل باب ما ینبغی ترکه للمحرم من الجدال وغیره شرح این باب بیان چیزهایست که سزاوار است محرم را ترک آن از جدال
و غیر جدال و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل الحج اشهر معلومات
فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج فقال ان الله عز وجل اشترط علی الناس شرطا وشرط لهم شرطا

فقلت فما الذی اشترط علیهم وما الذی شرط لهم فقال اما الذی اشترط علیهم فانه قال الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج
فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج واما الذی شرط لهم فانه قال فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه
لمن اتقی قال یرجع لا ذنب له **شرح** معنی الحج اشهر معلومات گذشت در شرح حدیث اول باب اشهر الحج که باب چهل
و نهم است و معنی فمن فرض فیهن الحج گذشت در حدیث دوم باب مذکور و معنی رفث و فسوق و جدال می آید در حدیث سیوم این
باب بعد و [illegible] الحج برای تعلیل است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و ظرف متعلق بنفی است الف و لام الحج برای عهد خارجی است و
اشارت است بحج او که فرض کرده است پس این بجای ضمیر است برای اشعار به اینکه فایده تعلیل اشعار بانست که هر کدام این سه
که منفی شد جایز است حرام میشود بسبب الحج و هر کدام که منفی شد جایز نیست قبح آن مضاعف میشود بسبب الحج و الاشتراط
الزام چیزی در معامله و الشرط التزام چیزی در معامله و الزام چیزی در معامله و آنچه التزام کرده شود و مراد در شرط لهم معنی اول است
و مراد در شرط [illegible] و جامع سیوم است پس شرطها معقول است فانه قال هر دو جا [illegible] است بتقدیر [illegible] فانه قال [illegible]
جز الذی است بیان آیت فمن تعجل گذشت در شرح حدیث دوم باب [illegible] و هشتم که باب [illegible] الحج والعمرة [illegible] است
و می آید در حدیث اول دوهم باب النفر من منی الاول والاخر که باب صد و نود و هشتم است **یعنی** روایت است از حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بقره که حج در چند ماه مشهور است پس هر که لازم گرد در آنها حج را بتلبیه
و مانند آن پس نیست جماع و نه دروغ و مانند آن و نه تندی در گفتگو بقسم و مانند آن بسبب آن حج او که لازم کرد پس امام
گفت که بدرستی که الله عز و جل الزام کرد بر مردمان اهل تقوی شرطی را و التزام کرد برای ایشان شرطی را گفتم که پس چیست
آنچه الزام کرد بر ایشان و چیست آنچه التزام کرد برای ایشان پس امام گفت که اما آنچه الزام کرد بر ایشان پس در آنست
که او گفت که حج در چند ماه مشهور است پس هر که لازم گرد در آنها حج را پس نیست رفث و نه فسوق و نه جدال بسبب الحج او
و اما آنچه التزام کرد برای ایشان پس در آنست که او گفت در سوره بقره که بیان این است که هر که مستعجل شود در دو روز
پس نیست گناهی او پس نیست گناهی بر این برای کسی که پرهیز کرد از گناهان که در باقی مانده عمر خود امام گفت که آخر
میکند حج خود را بر حالی که نیست گناهی او را اصلا **اصل** قال قلت ارایت من ابتلی بالفسوق ما علیه قال لم یجعل الله له
حدا یستغفر الله ویلبی قلت فمن ابتلی بالجدال ما علیه قال اذا جادل فوق مرتین فعلی المصیب دم یهریقه وعلی المخطئ بقرة
شرح حلبی گفت که گفتم خبر ده مرا آنکه مبتلا شد بدروغ و مانند آن چیست واجب بر او امام گفت که نگردانید الله
برای او قرار دادی از کفاره استغفار میکند الله تعالی را و تلبیه میکند مراد این است که کفاره را فرض نکرده پس منافات ندارد
با اینکه مستحب باشد چنانچه می آید در حدیث ششم این باب گفتم که پس کسی که مبتلا شد به تندی گفتگو چیست واجب بر او امام گفت
که چون تند شود در گفتگو بالاتر از دو بار پس هر کس که قسم راست خورده باشد خون قربانی است که میریزد آن را [illegible]
و بر کسی که قسم ناحق خورده باشد گاو است که قربان کند اگر گویی که از این لازم می آید که جدال بیشتر از فسوق باشد زیرا که
در فسوق کفاره فرض نیست اصلا و در سه جدال کفاره هست گوییم که عدم کفاره لازم ندارد [illegible] بلکه شاید کفاره
ندارد و علاج آن توبه و استغفار است با وجود آنکه از کبائر است **دوم اصل** عن عبد الله بن سنان فی قول الله عز وجل
واتموا الحج والعمرة لله قال اتمامهما ان لا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج **شرح** روایت است که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام
از عبد الله بن سنان در قول الله عز و جل در سوره که و اتمام کنید حج و عمره را برای الله امام گفت که اتمام آنها آنست که نباشد رفث
و نه فسوق و نه جدال در حج او مراد تفسیر اتمام بمعنی [illegible] آنها نیست بلکه مراد تفسیر [illegible] آنها است چنانچه گذشت
در حدیث اول باب فرض الحج والعمرة که باب بیست و نهم است [illegible]
گذشت در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است **سیوم اصل** عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله
علیه السلام اذا احرمت فعلیک بتقوی الله وذکر الله کثیرا وقلة الکلام الا بخیر فان من تمام الحج والعمرة ان یحفظ المرء لسانه الا

مستعجل است

بخیر کما قال الله عز و جل فان الله عز وجل یقول فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج والرفث
الجماع والفسوق الکذب والسباب والجدال قول الرجل لا والله وبلی والله واعلم ان الرجل اذا حلف بثلاث ایمان ولاء
فی مقام واحد وهو محرم فقد جادل فعلیه دم یهریقه ویتصدق به واذا حلف یمینا واحدة کاذبة فقد جادل وعلیه دم یهریقه
ویتصدق به **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار الکوفی که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون احرام کردی پس بر تو باد بترسی
الله تعالی و یاد الله تعالی بسیار و کمی سخن مگر بخیر چه بدرستی که از جمله تمام بودن حج و عمره اینست که نگاه دارد مرد زبان خود را مگر از خیر
چنانچه گفته الله عز و جل چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره بقره که پس هر که لازم گرد در آنها حج را پس نیست رفث
و نه فسوق و نه جدال بسبب حج او و رفث بمعنی جماع است و فسوق بمعنی دروغ و دشنام است و جدال بمعنی گفتن مرد است که نه
بخدا قسم و آری بخدا قسم و بدانکه مرد چون قسم خورد سه قسم پی در پی در یک مقام بر حالی که او محرم باشد پس بتحقیق جدال موجب کفاره کرده
پس بر اوست خون قربانی که میریزد آن را و تصدق میکند بآن قربان و چون قسم خورد یک قسم دروغ پس بتحقیق جدال موجب کفاره
کرده و بر اوست خون قربانی که میریزد آن را و تصدق میکند بآن قربان **اصل** وقال اتق المفاخرة وعلیک بورع یحجزک عن معاصی
الله فان الله عز وجل یقول ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق قال ابو عبد الله علیه السلام من التفث
ان تتکلم فی احرامک بکلام قبیح فاذا دخلت مکة وطفت بالبیت تکلمت بکلام طیب وکان ذلک کفارة قال وسألته عن
الرجل یقول لا لعمری وبلی لعمری قال لیس هذا من الجدال انما الجدال لا والله وبلی والله **شرح** تفث بمعنی چرک است که بدنها است
نزد عقلا و عمده آن [illegible] در گفتار است بخودستائی و ظاهر آنست که کلام قبیح عبارت از آن باشد و از آنست که گفته اند که
راست بدتر از دروغ خودستائی است اگر راست باشد چه جای دروغ که شیوه خودستایان است و الفاظ ظاهر آنست که افعال
نذور عبارت باشد از ادای کفارات معاصی در وقت احرام [illegible] زیرا که چون وجوب اینها عارضی است مانند نذر است و تتمه بیان
اینها می آید در بعضی احادیث باب الحلق والتقصیر که باب [illegible] است و در حدیث چهارم باب استغفار الامام که باب دویست
و چهار و هم است **یعنی** و امام گفت که دوری کن از خودستائی و بر تو باد به پرهیزکاری که مانع شود ترا از معصیتهای
الله تعالی چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره حج که بعد از آن باید که آخر و برطرف کنند چرکینی خود را و باید که تمام
بجا آورند نذرهای خود را و باید که طواف کنند بخانه آزاد از غلبه ظالمان گفت امام جعفر صادق علیه السلام که از جمله چرکینی
اینست که سخن گویی در احرام تو بسخن قبیح پس چون داخل شوی مکه را و طواف کنی بخانه کعبه سخن میگویی بسخن پاکیزه و میشود آن
سخن کفاره خودستایی مراد اینها را توبه و استغفار از خودستایی و تکلم بکلام مشتمل بر خضوع و خشوع و فروتنی است و
پرسیدم امام را از مردی که میگوید که نه بزندگی خودم و بلی بزندگی خودم امام گفت نیست این از جمله آن جدال که در آیت
است جز این نیست که آن جدال لا والله و بلی والله است **چهارم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال اذا حلف بثلاث
ایمان متتابعات صادقا فقد جادل وعلیه دم واذا حلف بیمین واحدة کاذبا فقد جادل وعلیه دم **شرح** این ظاهر است
از شرح حدیث سابق **پنجم اصل** عن ابی بصیر قال سألته عن المحرم یرید ان یعمل العمل فیقول له صاحبه والله لا تعمله
فیقول والله لاعملنه فیخالفه مرارا ایلزمه ما یلزم صاحب الجدال قال لا انما اراد بهذا اکرام اخیه انما ذلک ما کان لله فیه معصیة
شرح روایت است از ابی بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که گفت پرسیدم امام را از محرم که
میخواهد که کند کاری را برای تواضع یا خود مثل سوار کردن او دیگری یا گذاشتن نعلین او پس میگوید او را یار او که بخدا
قسم که مکن آن را پس محرم میگوید که بخدا قسم که هر آینه میکنم البته آن تواضع را پس قسم میدهد او را چند بار آیا لازم میشود
آن محرم را آنچه لازم میشود صاحب جدال را امام گفت که نه جز این نیست که آن محرم قصد کرده باین قسم گرامی داشتن
برادر مومن خود را جز این نیست که آن جدال که کفاره دارد جدالیست که باشد در آن مخالفت برادر مومن مثل اینکه برادر
گوید که بی قرضی بده محرم گوید که لا والله یا برادر گوید که [illegible] خود را از من مکن محرم گوید که بلی میکنم و الله [illegible]

ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول فی الجدال شاة وفی السباب والفسوق بقرة والرفث فساد الحج شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که در جدال کفاره گوسفندیست بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول این باب
و در دشنام و دروغ گفتن و دیگر از فسوق است کفاره گاویست و جماع باعث فاسد شدن حج است و لهذا وجوب مثل
شد آن اکمال و قضای مجموع آن در سال آینده باب چهل و سیوم اصل باب ما یلبس المحرم من الثیاب و ما یکره
له لباسه شرح این باب بیان چیزیست که می پوشد آنرا محرم از جمله جامها و آنچه مکروه است برای او پوشیدن آن
و در این باب بیست و نه حدیث است اول اصل عن بعضهم علیهم السلم قال احرم رسول الله صلی الله علیه و آله فی ثوبی
کرسف شرح روایت است از بعضی ائمه علیهم السلم گفت احرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در دو جامه از
پنبه دوم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ثوبا رسول الله صلی الله علیه و آله اللذی احرم فیهما
یمانیین عبری و اظفار و فیهما کفن شرح ظاهر آنست که اللذین بلفظ تثنیه بجای الذی یمانیین بفتح یاء دو نقطه
در پایین و تخفیف میم و الف و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه تثنیه یمانیست یعنی منسوب بیمن بفتح
یا و فتح میم و آن بلادیست معروف در جانب دست راست کعبه عبری بکسر عین بی نقطه و سکون باء یک نقطه و راء بی نقطه
و تشدید یاء منسوبست بعبر قبیله ایست از اهل یمن یا بفتح عین منسوبست بعبر آن که موضعیست اظفار بفتح یا بکسر همزه
و سکون ظاء با نقطه و فاء و الف و راء بی نقطه منسوب بظفار است بضم ظاء و تخفیف فاء که مبنی بر کسر است و اسم
شهریست در یمن و لفظ منسوب گاهی بی یاء نسبت می باشد مثل اینکه یمان بی یاء منسوب بیمن می باشد چنانچه یمانی
با یاء و یمنی می باشد و میتواند بود که اظفار بفتح همزه جمع ظفر بضم ظاء و سکون فاء بمعنی ناخن باشد و مراد اینجا جامه سفید
سطبر باشد ابن اثیر در نهایه گفته که و فیه کان لباس آدم علیه السلم الظفر ای شیء یشبه الظفر فی بیاضه و کثافته و بر هر
تقدیر هر یک از عبری و اظفار مرفوع منون است و خبر مبتدای محذوف است تقدیر هما عبری و اظفار یعنی و او برای عطف
السحالت کفن بصیغه مجهول باب تفعیل است بدانکه منافات نیست میان حصری که مفهوم میشود از تقدیم ظرف در فیهما
کفن و بیان آنچه گذشت در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب تحنیط المیت و تکفینه که باب نوزدهم است که سئل ابو
عبد الله علیه السلم عن رسول الله صلی الله علیه و آله بم کفن قال فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین و برد حبرة زیرا که میتواند
بود که ثوبین صحاریین عبارت باشد از یکی از دو جامه احرام که آنرا دو قطعه کرده باشند یکی برای پیراهن و دیگری
برای لنگ یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود دو جامه رسول الله صلی الله
علیه و آله که احرام کرده در آنها در حجة الوداع دو جامه یمنی آنها عبری و اظفار بود و در آنها کفن کرده شد سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل ثوب یصلی فیه فلا باس ان یحرم فیه شرح یصلی بصیغه مضارع غایب مجهول باب
تفعیل است فیه نایب فاعل است و بر این قیاس است یحرم فیه که از باب افعال است و میتواند بود که هر دو بصیغه معلوم باشند
و بنا بر اول جواز نماز زنان در حریر محض احتیاج بقرینه دارد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر
جامه که نماز گزارده میشود در آن مثل پنبه محض و مثل پشم و مثل قصب مثل کتان باکی نیست پروای باینکه احرام کرده شود
در آن چهارم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الخمیصة سداها ابریسم و لحمتها من غزل قال لا باس بان یحرم فیها انما یکره
الخالص منه شرح خمیصه بفتح خاء با نقطه و تخفیف میم مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه جامه ایست
که علمها دارد و تار رشته ابریشم است و پود رشته پشم است سداها بفتح سین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف است لحمتها بضم
لام و سکون حاء بی نقطه است الغزل بفتح غین با نقطه و سکون زای با نقطه رشته و مراد اینجا پشم
رشته است ضمیر منه راجع با بریسم است یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از جامه علمدار که تار آن ابریشم است
و پود آن پشم است گفت که نیست پروای باینکه احرام کرده شود در آن جز این نیست که مکروه و ممنوع است جامه که خالص از ابریشم

باشد

باشد هفتم اصل رایت ابا جعفر علیه السلم و علیه برد اخضر و هو محرم شرح البرد بضم باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و دال
بی نقطه جامه سطر دار که آنرا گلیم مینامند و عریض می باشد یعنی دیدم امام محمد باقر علیه السلم را و بر دوش او بود بردی سبز
بود و او محرم بود هشتم اصل عن حنان بن سدیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال کنت عنده جالسا فسئل عن رجل یحرم فی
ثوب فیه حریر فدعا بازار قرقبی فقال انا احرم فی هذا و فیه حریر شرح مراد بحریر آنست که تار و پود آن ابریشم باشد و آن کنایه
علمی می باشد در جامه قرقبی بضم قاف و سکون راء بی نقطه و ضم قاف و باء یک نقطه منسوبست بقرقوب صاحب قاموس گفته
که قرقوب بلدیست میان عمل کسکر یعنی روایت است از حنان بن سدیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بودم نزد امام نشسته
پس پرسیده شد از مردی که احرام میکند در جامه که یعنی آن حریر محض است پس امام خواند بطلب ازار قرقبی یا بخیه که طلب کرد آنرا
پس گفت که من احرام میکنم در این و در آن حریر محض است نهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المحرم یلبس الطیلسان
المزرور فقال نعم و فی کتاب علی علیه السلم لا یلبس طیلسانا حتی ینزع ازراره فحدثنی ابی انه انما کره ذلک مخافة ان یزره
الجاهل علیه شرح الطیلسان بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح لام و سین بی نقطه و الف و نون معرب تالشان جامه
و آن جامه ایست از پشم که دفع باران میکند و مراد اینجا بالاپوشی و مانند آنست که جاد آنست المزرور بزای با نقطه و دو
راء بی نقطه جامه تکمه دار الازرار بکسر زای با نقطه و تشدید راء بی نقطه مفرد ازرار بکسر و بفتح زای مصدر باب افعال تکمه یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از محرم که می پوشد بارانی تکمه دار و امام گفت که آری و در کتاب علی علیه السلم که آنرا جامعه می نامند
است که نپوشد طیلسان را مگر آنکه برکند تکمه های آنرا پس حدیث کرد مرا پدرم که این است که جز این نیست که مکروه داشت آنچه مذکور
در کتاب علی علیه السلم از ترس اینکه تکمه بندد آن طیلسان را نادان ببر خود در وقت احرام و مراد اینست که آنچه در کتاب علیست منافات
ندارد با آنچه گفتم زیرا که نهی تنزیهی منافات ندارد با جواز حقیقی خصوص در صورتی که جاهل نباشد چنانچه در حدیث آینده است دهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم سئل عن ذلک فقال انما کره ذلک مخافة ان یزره الجاهل فاما الفقیه فلا باس ان یلبسه شرح
این ظاهر است از شرح حدیث سابق یازدهم اصل عن معویة عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تلبس ثوبا له ازرار و انت محرم الا
ان تنکسه و لا ثوبا تدرعه و لا سراویل الا ان لا یکون لک ازار و لا خفین الا ان لا یکون لک نعلان قال و سالته عن المحرم
یقارن بین ثیابه التی احرم فیها و غیرها قال لا باس بذلک اذا کانت طاهرة شرح تنکسه بنون و سین بی نقطه بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است التنکس و التنکیس برگردانیدن جامه خواه باین روش که آنچه بر دوش است بر پا شود
و بر عکس و خواه باین روش که باطن ظاهر شود و بر عکس تدرع بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افتعال است
ست از درع بکسر دال و سکون راء بمعنی پیراهن الادراع بتخفیف دال جامه را پیراهن و ختن یا تشدید دال مفتوحه است
که در آن منقلب از تاء افتعال است الادراع بتشدید دال مکسوره جامه را پیراهن کردن برای خود و پوشیدن پیراهن و
مراد اینجا معنی اول است یعنی روایت است از معویه از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که مپوش جامه را که آنرا تکمه ها باشد
در حالی که تو محرم باشی مگر آنکه برگردانی آنرا و نه جامه را که پیراهن کرده باشی آنرا و نه تنبانی را مگر آنکه نباشد ترا لنگی و نه دو
موزه را مگر آنکه نباشد ترا دو نعل عربی راوی گفت که پرسیدم امام را از محرم که جمع میکند بسبب سرما و مانند آن میان
جامهای او که احرام کرده در آنها و غیر آن جامها امام گفت که نیست پروای بآن جمع چون باشد آن جامها پاک دوازدهم اصل
عن ابن ابی عمیر عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلم لا باس بان یغیر المحرم ثیابه و لکن اذا دخل مکة لبس ثوبی احرامه
اللذین احرم فیهما و کره ان یبیعهما شرح این حدیث در بعضی نسخ هست چون می آید در این باب از جهت بنا بر اکثر نسخ دو حدیث الحج
می آید روایت ابن ابی عمیر بواسطه معویه است دخول مکه عبارتست از دخول حرم زیرا که بنای شهر کم و زیاد میشود یعنی
روایت است از ابن ابی عمیر از معویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نیست پروای باینکه تغییر دهد محرم جامهای
خود را و لیکن چون داخل مکه شود می پوشد دو جامه احرام خود را که احرام کرده در آنها و امام ناخوش شمرد اینرا که فروشد آن

و جامه احرام خود را **یازدهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المحرم یتردی بالثوبین قال نعم والثلثة ان شاء
یتقی بها البرد والحر **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از محرم که آیا ردا و ازار خود بپوشد بدو جامه گفت که
آری و اگر جامه سیوم هم اگر خواسته باشد تا نگاه میدارد خود را بآنها از سرما و گرما **دوازدهم اصل** عن ابن ابی عمیر عمن ذکره قال قال ابو عبد
الله علیه السلم لا بأس بان یغیر المحرم ثیابه ولکن اذا دخل مکة لبس ثوبی احرامه اللذین احرم فیهما وکره ان یبیعهما **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث دهم این باب **سیزدهم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن المحرم یلبس الخز قال لا بأس **شرح**
الخز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه که تار آن ابریشم و پود آن پشم است **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را
از محرم که می پوشد خز را گفت که نیست پروای **چهاردهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم یحرم الرجل فی الثوب الاسود
قال لا یحرم فی الثوب الاسود ولا یکفن به المیت **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا احرام میکند مرد در جامه
سیاه گفت که احرام کرده نمیشود در جامه سیاه و کفن کرده نمیشود بآن میت **پانزدهم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما
السلم قال سألته عن الرجل یحرم فی ثوب وسخ قال لا ولا اقول انه حرام ولکن احب ذلک ان یطهره وطهوره غسله ولا یغسل الرجل
ثوبه الذی یحرم فیه حتی یحل وان توسخ الا ان تصیبه جنابة او شئ فیغسله **شرح** الطهور بفتح طاء بی نقطه مصدر باب حسن
ولقربای واو و طهوره غسله برای بیان اینست که آن از قبیل ازالة النجاست نیست که اگر آن آب متغیر شود ازاله صحیح
نباشد و ایضا ریسته داران معتبر باشد فی الجمله تحقیقا که بیان شده در کتاب الطهارة در شرح حدیث اول باب دوم
که باب الماء الذی لا ینجسه شئ است **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم
امام را از مرد که آیا احرام میکند در جامه چرکین امام گفت که نه و نمیگویم که بدرستیکه آن حرام است و لیکن دوست میدارم که
تطهیر کند و طهارت آن شستن آنست و نمیشوید مرد جامه خود را که احرام میکند در آن تا آنکه از احرام بیرون آید هر چند که چرکین
شده باشد مگر آنکه برخورد آن جامه را منی یا چیزی که مانند منی است در اینجا پس میشوید آنرا **شانزدهم اصل** عن بعض
اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل عن خلوق الکعبة للمحرم ایغسل منه الثوب قال لا هو طهور ثم قال ان بثوبی منه لطخا **شرح**
الخلوق بفتح خاء با نقطه و تخفیف لام مضمومه و سکون واو و قاف قسمی از خوشبوی عطر زرد که از زعفران ساخته والخلوق قریب الطیب
بالغ فیه صفرة اللطخ بفتح لام و سکون طاء بی نقطه و خاء با نقطه آلودگی اندک **یعنی** روایتست از بعضی یاران ما از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت که امام پرسیده شد از خوشبوی کعبه برای محرم که آیا میشوید از آن جامه را امام گفت که نه بیان
این آنکه آن پاکیست از گناهان بعد از آن امام گفت که بدرستیکه در جامه من از آن خلوق اندکی هست مراد اینست که خلوق
کعبه مستثنی است زیرا که محرم اجتناب از آن نمیتواند کرد مگر ترک مالیدن خود بکعبه و چون مالیدن خود بکعبه پاکی از گناهست
باید که لازم چیزی نیست که آن بلکه از گناهانست **هفدهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الثوب المعلم هل یحرم فیه
الرجل قال نعم انما یکره الملحم **شرح** المعلم بضم میم و سکون عین بی نقطه و فتح لام بصیغه اسم مفعول باب افعال جامه که علم از حریر
محض در آن باشد الملحم بحاء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال قسمی از جامه که غیر ابریشم بقدری که معتد به باشد در آن نیست
یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلم را از جامه که علم حریر در آن بافته شده که آیا احرام میکند در آن مرد امام گفت که
آری جز این نیست که ممنوعست جامه که فرو گرفته شده باشد با بریشم **هجدهم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الثوب
یکون مصبوغا بالعصفر ثم یغسل البسه وانا محرم قال نعم لیس العصفر من الطیب ولکن اکره ان تلبس ما یشهرک به الناس
شرح عصفر بضم عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه و ضم فاء و راء بی نقطه گیاهیست شبیه بزعفران که بآن زرد رنگ میکنند چون
بی قلیاب باشد و چون قلیاب داخل کنند رنگ سرخ میکنند و آنرا گل کاجیره مینامند **یعنی** پرسیده شد امام جعفر صادق
علیه السلم از جامه که باشد رنگ کرده شده بگل کاجیره بعد از آن شسته میشود که آیا میپوشم آنرا در حالی که من محرم باشم
امام گفت که آری نیست گل کاجیره از جمله خوشبوی و لیکن کراهت دارم از اینکه بپوشی چیزی را که مشهور کنند ترا بآن مردمان

مراد اینست که هرگاه مردمان جامه احرام سفید پوشیده باشند و تو خلاف جمهور کرده جامه کاجیره پوشی نمی نماید **نوزدهم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الثوب یصیبه الزعفران ثم یغسل فلا یذهب ایحرم فیه قال لا بأس به اذا ذهب ریحه ولو کان
مصبوغا کله او ضرب الی البیاض وغسل فلا بأس به **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جامه که برمیخورد آنرا رنگ
زعفران بعد از آن شسته میشود پس نمیرود آیا احرام کرده میشود در آن جامه امام گفت که نیست پروای بآن چون رود
بوی آن هر چند که باشد رنگ کرده شده بزعفران جمیع آن جامه بیان این آنکه چون [illegible] سفیدی و شسته شود پس نیست
پروای بآن **بیستم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المحرم یلبس الثوب قد اصابه الطیب قال اذا ذهب ریح الطیب
فلیلبسه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از محرم که می پوشد جامه را در حالی که تحقیق برخورده آنرا خوشبوی امام
گفت که چون رود بوی آن خوشبوی پس باید که بپوشد آنرا امر اینجا برای اباحت است **بیست و یکم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا بأس بان یحرم الرجل فی ثوب مصبوغ بمشق ولا بأس بان یحول المحرم ثیابه قلت اذا
اصابها شئ یغسلها قال نعم وان احتلم فیها **شرح** مشق بکسر و فتح میم و سکون شین با نقطه و قاف گلی است سرخ و در اینجا
گل ارمنی مینامند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروای باینکه احرام کند مرد در جامه رنگ کرده
شده بگل ارمنی و نیست پروای باینکه گرداند محرم جامهای خود را گفتم که چون برخورد آنها را چیزی از بول و غائط آیا میشوید
آنرا گفت که آری و اگر محتلم شود در آنها نیز میشوید آنها را **بیست و دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یلبس لحافا
ظهارته حمراء وبطانته صفراء قد اتی له سنة او سنتان قال ما لم یکن له ریح فلا بأس وکل ثوب یصبغ ویغسل یجوز الاحرام فیه
فان لم یغسل فلا **شرح** اللحاف بکسر لام و تخفیف حاء بی نقطه و الف و فاء جامه گشاد که بر بدن بآن پوشیده شود مثل چادر
مطرزی در مغرب گفته اللحاف کل ثوب یتغطی به و مراد اینجا ردای محرم است که بر دوش می اندازد و دوم کیست از دو جامه یکی برای
دیگری برای حفظ از سرما و مانند آن و گاهی چنان است که دو جامه بهم دوخته میشود تا بهتر حفظ کند از سرما و گاهی مرکب از سه جامه
و بیشتر میباشد و بر هر تقدیر آنچه دو جامه نیست یکی ابره است و دیگری آستر است الظهارة بکسر ظاء با نقطه و تخفیف هاء و الف و
راء بی نقطه ابره البطانة بکسر باء یک نقطه و تخفیف طاء بی نقطه و الف و نون آستر و در بعضی نسخ ظاهرته بصیغه اسم فاعل و مونث
است بجای ظهارته و باطنته است بجای بطانته و آنها عبارت از ابره و آستر است و تانیث باعتبار ناحیه است **یعنی** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که میپوشد لحاف را که ابره آن سرخ است و آستر آن زرد است بزعفران بتحقیق آمده است بر آن
یکسال و دو سال امام گفت که اگر نباشد آنرا بوی پس نیست پروای بآن و هر جامه که رنگ کرده میشود بزعفران جایز است احرام
در آن اگر چه سالها بر آن گذشته باشد پس اگر شسته نشود پس جایز نیست باعتبار اینکه بوی آن باقیست **بیست و سیوم اصل**
عن ابی الحسن علیه السلم قال لا بأس بلبس الخاتم للمحرم و فی روایة اخری لا یلبسه للزینة **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم
گفت که نیست پروای بپوشیدن انگشتر برای محرم و در روایتی دیگر نیست که نمی پوشد انگشتر را برای آرایش مقصود تنبیه بر عدم
منافات میان این دو روایتست باینکه سابق محمولست بر قصد سنت یا بر عدم قصد زینت پس منافات با این ندارد **باب**
[illegible] چهارم اصل باب المحرم یشد علی وسطه الهمیان والمنطقة **شرح** الهمیان بکسر هاء و سکون میم و یاء دو نقطه در پایین کیسه برای درهم
و دینار که بر کمر بسته میشود المنطقة بکسر میم و سکون نون و فتح طاء بی نقطه و تخفیف قاف کمربند **یعنی** این باب بیان محرم است
که می بندد بر میان خود همیان را و کمربند را و این باب یک حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم ان معی اهلی
وانا ارید الحج اشد نفقتی فی حقوی فقال نعم فان ابی کان یقول من قوة المسافر حفظ نفقته **شرح** الحقو بفتح حاء بی نقطه
و سکون قاف و واو استخوانی که جای بند شلوار است از دو طرف پس حقوی بفتح واو و تشدید یاء مفتوحه و بکسر واو و سکون
یاء باهتمام انداز بود **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستیکه با منست در سفر مکه کوچ من و من میخواهم که ببندم خرجی خود را
در دو استخوان کمر خود پس امام گفت که آری بدرستیکه پدرم بود بنابر روش که میگفت که از جمله قوت حال و کمال عقل مسافر نگاه

و اشتی خرجی او است **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن المحرم یشد علی بطنه العمامة قال لا ثم قال کان ابی یقول یشد
علی بطنه المنطقة التی فیها النفقة یستوثق منها فانها من تمام حجه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از محرم که آیا می بندد
بر شکم خود دستار را گفت که نه بعد از آن گفت که بود پدرم با برزش که میگفت که محرم می بندد بر شکم خود میان بند را که در
آن هست خرجی او بر حالی که قایم کاری و خارج میکند از آن خرجی چه بدرستیکه آن خرجی از جمله کامل بودن حج اوست یا بجهت
کور اگر آن بند نه مضطرب میشود و او فاتش بر فساد ای یا قرضی ایم بسا میدان میشود **سیوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن المحرم یصر الدراهم فی ثوبه قال نعم و یلبس المنطقة و الهمیان **شرح** یصر بصاد مهمله و تشدید را بی نقطه صیغه مضارع
غایب معلوم از باب نصر است الصر بفتح صاد کردانیدن دراهم و مانند آن در صره بضم صاد یعنی کیسه دراهم و مانند آن که سر آن
بسته باشد و مقصود اینجا سوال از اینست که آیا محرم جای که از جمله نسک خود میتواند که مانند نفقه تنبان کیسه ببرد و زد
و خرجی خود را در آن حفظ کند **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از محرم که آیا در کیسه میکند درهمهای خود را در
جامه احرام خود امام گفت که آری و میپوشد میان بند را و همیان را مراد اینست که پوشیدن دوخته که برای حفظ خرجی باشد ضرر
باحرام ندارد خواه آن دوخته جامه احرام باشد خواه علیحده باشد و ذکر منطقه اینجا باعتبار اینست که گاهی در بستن همیان
احتیاج به بستن آن نیز میشود برای دفع آزار ثقل همیان و مانند آن **باب بیست و نهم اصل باب ما یجوز للمحرمة ان تلبسه من الثیاب
و الحلی و ما یکره لها من ذلک** **شرح** الحلی بکسر و ضم حاء بی نقطه و تخفیف لام و الف منقلب از یا جمع حلیه بکسر حاء و سکون
لام و یا دو نقطه در پایین و بضم حاء و کسر لام و تشدید یا دو نقطه در پایین جمع حلی بفتح حاء و سکون لام زیورها **یعنی**
این باب بیان چیزهایست که جایز است زن با احرام را که بپوشد از انواع جامها و زیورها و بیان آنچه مکروه و ممنوعست برای
آن زن از جمله آنچه مذکور شد و درین باب یازده حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم المراة المحرمة تلبس
ما شاءت من الثیاب غیر الحریر و القفازین و کره النقاب و قال تسدل الثوب علی وجهها قلت حد ذلک الی این قال الی
طرف الانف قدر ما تبصر **شرح** قفازین بضم قاف و تشدید فا و الف و زای با نقطه مفتوحه تثنیه قفاز است یعنی نوعی
از پوشش دست برای دفع سرما و لیوا میکویند که یعنی نوعی از زیور دست است ابن اثیر در نهایه گفته که هو بالضم و التشدید شی
تلبسه نساء العرب فی ایدیهن یغطی الاصابع و الکف و الساعد من البرد و یکون فیه قطن محشو و قیل هو ضرب من الحلی تتخذه المراة لیدیها
نقاب بکسر نون و قاف و الف و با یک نقطه است تسدل بسین بی نقطه و دال بی نقطه صیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که زن احرام دار می پوشد آنچه را که خواست از جامهای غیر ابریشم محض و دستکشها و مکروه و
ممنوع شد برای او رو بند امام گفت بیاویزد جامه را برروی خود گفتم که حد آن آویختن تا کجاست گفت تا سر بینی بقدر
دیدن او پیش پای خود را **دوم اصل** عن النضر بن سوید عن ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن المراة المحرمة ای شی تلبس من
الثیاب قال تلبس الثیاب کلها الا المصبوغة بالزعفران و الورس و لا تلبس القفازین و لا حلیا تتزین به لزوجها و لا تکتحل الا من
علة و لا تمس طیبا و لا تلبس حلیا و لا فرندا و لا باس بالعلم فی الثوب **شرح** الورس بفتح واو و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه
اسپرک که پوشیدن لباس رنگین بآن مقوی شهوت جماعست ابن اثیر در نهایه گفته که الورس نبت اصفر یصبغ به و صاحب قاموس گفته
الورس نبات کالسمسم لیس الا بالیمن یزرع فیبقی عشرین سنة نافع للکلف طلاء و البهق شربا و لبس الثوب المورس مقو علی الباه
تا آخر حلیا در اول بفتح حاء و سکون لام است و در دوم بضم حاء و کسر لام و تشدید یا است فرند بکسر فا و کسر را بی نقطه و سکون
نون و دال بی نقطه معرب پرند است بفتح با عجمیه و فتح را بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه یعنی جامه بافته از ابریشم محض **یعنی**
روایت است از نضر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه بن سوید از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زن احرام
دار که کدام چیز را می پوشد از جامها امام گفت که می پوشد جامها را همه آنها مگر جامهای رنگ کرده شده بزعفران و رنگ
کرده شده با اسپرک و نمی پوشد دستکشها و نه زیوری را که آرایش خود کند بآن برای شوهرش و سرمه نمیکشد مگر بسبب آزاری

و الکی رسد و می بوید خوشبو را و نمی پوشد چیزی از زیور را خواه بقصد آرایش خود برای شوهرش باشد و خواه نه و می پوشد حریر محض را
و نیست پروای بعلم حریر محض در جامه **سیوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال مر ابو جعفر علیه السلم بامراة متنقبة
و هی محرمة فقال احرمی و اسفری و ارخی ثوبک من فوق راسک فانک ان تنقبت لم یتغیر لونک فقال رجل الی این ترخیه
فقال تغطی عینیها قال قلت یبلغ فمها قال نعم و قال ابو عبد الله علیه السلم المحرمة لا تلبس الحلی و لا الثیاب المصبغات الا صبغا لا یردع
شرح اسفری بسین بی نقطه و فا و را بی نقطه صیغه امر مونث باب ضرب است السفر بفتح سین النقاب از رو برداشتن زن ارخی
برا بی نقطه و خا با نقطه صیغه امر مونث معتل اللام واوی باب افعال است در اصل ارخیی بوده یاء لام الفعل که منقلب از واو است
افتاده الارخاء است کردن و مراد اینجا آویختن است الحلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یاء است مصبغات صیغه اسم مفعول باب تفعیل
است برای مبالغه لا یردع براء بی نقطه و دال بی نقطه و عین بی نقطه صیغه مضارع غایب مجهول باب منع است الردع بفتح را
و سکون دال برگردانیدن **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گذشت امام محمد باقر علیه السلم بر زنی
رو بسته در حالی که او احرام دار بود پس امام گفت که احرام کن و نقاب از رو بردار و بیاویز جامه خود را از بالای سر خود چه
بدرستیکه تو چون نقاب بندی متغیر نمیشود رنگ روی تو از آفتاب و باد پس گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلم را تا بکجای
آویزد جامه را پس امام گفت که می پوشاند دو چشم خود را حلبی گفت که گفتم که آیا میرسد بدهن او امام گفت که آری و گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که زن احرام دار نمی پوشد چیزی از زیور را و نه جامهای بسیار رنگین را مگر رنگی که هر چند شویند اثر بوی و مانند
آن برگردیده نشود و تغییر در آن بهم نرسد **چهارم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلم عن المراة یکون علیها الحلی و الخلخال و المسکة
و القرطان من الذهب و الورق تحرم فیه و هو علیها و قد کانت تلبسه فی بیتها قبل حجها أتنزعه اذا احرمت او تترکه علی حاله قال تحرم
فیه و تلبسه من غیر ان تظهره للرجال فی مرکبها و مسیرها **شرح** حلی بفتح حاء و سکون لام است و آن مفرد است و او در و الخلخال [illegible]
کاتبان میفرمایند و میتواند بود که برای عطف تفسیر باشد الخلخال بفتح خاء پای برنجن المسکة بفتح میم و فتح سین بی نقطه و تخفیف کاف
نوعی از دست برنجن که از شاخ یا از پوست جانوری دریایی است و مراد اینجا مطلق دست برنجن است موافق آنچه می آید در کتاب
النکاح در حدیث چهارم باب ما یحل النظر الیه من المراة که باب هفتاد و ششم است قرطان بضم قاف و سکون را بی نقطه و طا
بی نقطه است من الذهب حال از کل واحد است و او در و الورق بمعنی او است ضمیر فیه و لفظ ان راجع بجابست ذکر و هو علیها
احتراز است از اینکه احرام در آن ها بی روشن باشد که آن همراه او نباشد بلکه در جیب مثلا باشد مرکبها و مسیرها دو مصدر میمی است
که نایب ظرف زمانست **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از زنی که می باشد بر او زیوری مثل پای برنجن و مثل دست
برنجن و مانند او گوشواره خواه از زر و خواه از نقره احرام میکند در آن زیور در حالی که آن زیور بر آن زنست و تحقیق بود که
می پوشید آن زیور را در خانه خود پیش از آهنگ کردن او آیا میکند آنرا چون احرام کند یا وا میگذارد آنرا بر حال خود امام
گفت که احرام میکند در آن و می پوشد آنرا بی آنکه ظاهر کند آنرا برای مردان در وقت سواری او و در وقت رفتار او **پنجم
اصل** عن ابی الحسن النهدی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن العمامة السابریة فیها علم حریر تحرم فیها المراة قال نعم انما کره
ذلک اذا کان سداه و لحمته جمیعا حریرا ثم قال ابو عبد الله علیه السلم قد سألنی ابو سعید عن الخمیصة سداها ابریسم ان البسها و کان
وجد البرد فامرته ان یلبسها **شرح** العمامة بکسر عین و تخفیف میم آنچه بر سر پیچند السابری بسین بی نقطه و الف و کسر با یک نقطه و
را بی نقطه و تشدید یا نوعی از جامه که بسیار رقیق است و تعبیر از آن اینجا از غلط کاتبان میفرماید احرام زنان بر عمامه بعنوان مجاز کلی
آنست حقیقة بیان شد در شرح حدیث چهارم باب بیست و سیوم سداه بفتح سین و سکون نون در اول مفرد است و در دوم مصدر است
و تعبیر بر بیان است **یعنی** روایت است از ابو الحسن النهدی بفتح نون و سکون ها و دال بی نقطه و فتح میم و سین بی نقطه از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از عمامه سابریه که در آن علم حریر محض است آیا احرام میکند در آن زن امام گفت که آری جز این نیست
که ممنوع شده آن سابری چون باشد تار آن و پود آن همگی حریر محض بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که تحقیق پرسید از ابو سعید

از جمله زنار آن ابریشم است که آیا پوشیدن آن از او بود یا بر رویش کمر بافته بوده سر ما را البس احرام او را بلکه پوشد آنرا **ششم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم ما یحل للمراة ان تلبس من الثیاب و هی محرمة قال الثیاب کلها ما خلا القفازین والبرقع والحریر قلت اتلبس الخز
قال نعم قلت فان سداه ابریشم و هو حریر قال ما لم یکن حریرا خالصا فلا باس **شرح** البرقع بضم با و بی نقطه و سکون را بی نقطه و فتح قاف
و عین بی نقطه رو بند است و قفازین بفتح قاف و خاء بالنقطه و تشدید زای بالنقطه جامه که تار آن ابریشم است و پود آن پشم است **یعنی** پرسیدم امام جعفر
علیه السلم را که چه چیز حلال است زنرا که بپوشد از جامه ها در حالی که او احرام دار باشد امام گفت که حلال است جامها همگی اینها مگر دو انگلوله و رو
بند و حریر گفتم که می پوشد شال خز را امام گفت که آری گفتم پس بدرستی که تار آن ابریشم است و ابریشم حریر است امام گفت اگر نباشد
حریر خالص پس نیست بدی در آن **هفتم اصل** عن جعفر عن ابیه علیهما السلم قال المحرمة لا تتنقب لان احرام المراة فی وجهها و احرام
الرجل فی راسه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلم گفت که زن احرام دار رو بند نپوشد زیرا که احرام زن در روی
اوست و احرام مرد در سر اوست مراد آنست که اکثر علامات احرام زن در روی اوست و مرد در تمام سر اوست **هشتم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المراة هل یصلح لها ان تلبس ثوبا حریرا و هی محرمة قال لا و لها ان تلبسه فی غیر احرامها **شرح** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از زن که آیا خوب است او را اینکه بپوشد جامه حریر محض را در حالی که او احرام دار باشد امام گفت که نه و جایز
است او را که بپوشد حریر محض را در غیر احرام اولی هر این است حال حالت صلوة زیرا که در غیر احرام است و جمع میان این و آنچه
گذشت در حدیث سیوم باب هشتاد و سیوم که بر چه نماز در آن جایز است تخصیص گذشته برو میتواند بود **نهم اصل**
عن ابی الحسن علیه السلم قال مر ابو جعفر علیه السلم بامراة محرمة قد استترت بمروحة فاماط المروحة بقضیبه عن وجهها **شرح** المروحة بکسر
میم و سکون را بی نقطه و فتح واو و حاء بی نقطه باد زن اماط بطای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعالست **یعنی** روایتی است
از امام علی نقی علیه السلم گفت که گذشت امام محمد تقی علیه السلم بر زنی احرام دار که بتحقیق روی خود را پوشیده بود بباد زنی پس دور کرد
باد زن را بچوبی از روی او **دهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم مصبغات الثیاب تلبسه المحرمة قال لا باس به الا
المفدم المشهور و القلادة المشهورة **شرح** مصبغات بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است برای مبالغه افراد و تذکیر ضمیر تلبسه
و ورود به باعتبار آنست که راجعست بشیء مبهم مفدم بفاء و دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعالست الافدام جامه را رنگ
سیر کردن القلادة بضم قاف و تخفیف لام و الف و ذال بالنقطه بقرینه یعنی آنچه ممتاز باشد از امثال خود در خوبی ماخوذ است
از فلذ بفتح فاء و سکون لام که مصدر باب ضربست بمعنی بریدن و جدا کردن مثل قراضه که ماخوذ است از قرض و مراد جامه ایست
که باعتبار خوش رنگی یکتا باشد و در نسخ بفتح قاف و دال بی نقطه است بمعنی گردن بند و آن تصحیف مینماید **یعنی** گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که رنگ کرده شده های جامها می پوشد چیزی از آنها را زن احرام دار چه باید کرد امام گفت که نیست بدی
بان مگر سیر رنگ کرده شده سرخ که نمایان و خوش رنگ و بقرینه که نمایانست **یازدهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن
المراة اذا احرمت اتلبس السراویل قال نعم انما ترید بذلک الستره **شرح** الستره بضم سین بی نقطه و سکون تا دو نقطه در بالا
و را بی نقطه باعث پوشیدگی **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن چون احرام کند آیا می پوشد تنبان را گفت
آری جز این نیست که میخواهد بان عمل باعث پوشیدگی خود را **باب هشتاد و ششم اصل باب المحرم یضطر الی ما لا یجوز
له لبسه شرح** یضطر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست تاء منقلب بطا شده بمناسبت ضاد اللبس بضم لام و سکون
با مصدر باب علم است **یعنی** این باب بیان احرام کننده است که بیچاره کرده میشود بسوی آنچه جایز نیست در حال عدم اضطرار
او را پوشیدن آن و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل هلکت نعلاه و لم یقدر علی
نعلین قال له ان یلبس الخفین اذا اضطر الی ذلک و لیشقه عن ظهر القدم و ان لبس الطیلسان فلا یزره علیه فان اضطر
الی قباء من برد و لا یجد ثوبا غیره فلیلبسه مقلوبا و لا یدخل یدیه یدی القباء **شرح** الخف بضم خاء بالنقطه و تشدید فاء
پاپوشی از پوست که ساق آن بلند باشد و در اکثر اوقات کنده میشود و اکثر آن ساق دار می باشد و استعاره کشیده از

خفین

خف بعیر که اجزای جیبرست ذکر اذا اضطر الیه با وجود آنکه در سوال عدم قدرت بر نعلین مذکورست برای اشعارست باینکه پوشیدن خفین
در صورتی جایزست که پا برهنه نتوان بود و عین خف از اقسام پاپوشی [illegible] باعتبار اینکه پوشیدن خف شعار مخالفانست [illegible] طیلسان
بیان شد در شرح حدیث هفتم باب هشتاد و سیوم که باب ما یلبس المحرم من الثیاب و ما یکره له [illegible] و لا یجد ثوبا غیره برای اشعار
باینست که این در صورتیست که جامه احرام متعدد که [illegible] کلاه قبا [illegible] باشد و جامه دوخته پنبه دار
که بدو آستین باشد نیز نوع [illegible] باشد قلب قبا دو قسم است اول اینکه آستر آنرا بیرون کند تا آستینها [illegible] دوم اینکه دامن را
بر دوش اندازد [illegible] و لا یدخل [illegible] مراد قسم اول باشد موافق آنچه می آید در حدیث ششم این باب **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که پاره پاره شده باشد دو نعلین او و قادر نشد بر دو نعل دیگر امام گفت که جایز است او را اینکه
بپوشد دو موزه را چون مضطر شود بسوی آنها و باید که بشکافد [illegible] از پشت پا [illegible] باشد بقدر امکان و اگر محرم
بپوشد [illegible] و اگر مضطر شود بسوی قبای پنبه دار از سرما بر حالی که نمی یابد جامه را [illegible]
غیر آن قبا پس باید که بپوشد آنرا برگردانیده شده و باید که داخل نکند دست خود را در آستینهای قبا **دوم اصل** عن رفاعة
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن المحرم یلبس الخفین والجوربین قال اذا اضطر الیهما **شرح** جورب بفتح جیم و سکون واو
و فتح را بی نقطه و با یک نقطه پارچه که برای پیچیدن بر پاست و مستعمل میشود و در آنچه بافته میشود از پشم یا پنبه برای پوشش پا
یا دوخته میشود برای آن **یعنی** روایت است از رفاعه بکسر را بی نقطه و فاء و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پرسیدم
امام را از احرام کننده که آیا می پوشد دو موزه را و دو جورب را امام گفت که می پوشد چون مضطر شود بسوی آنها **سیوم اصل**
عن جعفر ان علیا علیه السلم کان لا یری باسا بعقد الثوب اذا قصر ثم یصلی فیه و ان کان محرما **شرح** ذکر اذا قصر برای آنست که چون
جامه احرام کوتاه باشد از دوش زود می افتد پس حاجت بگره کردن آن در پیش سینه و مانند آن است بخلاف آنکه دراز باشد
و اطراف آن از یکدیگر بگذرد زیرا که گره کردن آن در نماز ناخوشست و اراد یصلی بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و بهر تقدیر تقیید
آن بصلوات پس معطوف بلفظ ثم و تفریع تقدیر ی میتواند بود و معطوفست بر عقد و اشعارست باینکه کراهت عقد ثوب بطریق
باعتبار صلوة است نه باعتبار احرام **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی علیه السلم بود که نمی دید
بدی بگره کردن جامه چون کوتاه باشد بعد از آن نماز گزاردن در آن هر چند که احرام داشته باشد **چهارم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلم قال لا باس بان یحرم الرجل و علیه سلاحه اذا خاف العدو **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که نیست
بدی باینکه احرام کند مرد بر حالی که بر او باشد یراق او مثل شمشیر چون ترسد از دشمن **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من اضطر الی ثوب و هو محرم و لیس معه الا قباء فلینکسه و لیجعل اعلاه اسفله و یلبسه **شرح** مراد بثوب جامه دیگر زیاده بر جامه
احرام است النکس بنون و سین بی نقطه مصدر باب نصر و التنکیس برگردانیدن است و رو و برگردانیدن پایین و بالا و مراد اینجا
قسم اولست بقرینه ذکر و یجعل بلا آنکه برای عطف تفسیر باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که ناچار شود
بسوی جامه دیگر بر حالی که او محرم باشد و نباشد با او مگر قبائی پس باید که پشت و رو کند آن قبا را و باید که بگرداند بالای آنرا
پایین آن و بپوشد آنرا **ششم اصل** و فی روایة یلبس القباء مقلوبا اذا لم یجد غیره **شرح** و در روایتی دیگر آنست که بپوشد
پشت آنرا آنچه بر روی آن است چون نیابد غیر آن قبا را مراد آنست که منافات نیست میان این و سابق بنا بر اینکه [illegible]
برگردانیدن پشت و رست و برگردانیدن پایین و بالا هر دو نیست بلکه کراهت آستین نیز بلند میشود چون آستینها آویخته میشود و
بنا در این روایت مذکور است **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال المحرم یلبس السراویل اذا لم یکن معه ازار و یلبس الخفین اذا
لم یکن معه نعل **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که محرم می پوشد تنبان را چون نباشد با او لنگی و می پوشد دو موزه
را چون نباشد با او نعلی عربی بیان آن ایما شد در شرح حدیث اول این باب **باب هشتاد و هفتم اصل باب ما یجب فیه
الفداء من لبس الثیاب شرح** الفداء بکسر فاء و دال بی نقطه و الف ممدوده و بکسر و فتح فاء و الف مقصوره سرباها و سرخ بیدو هر دو اینجا

مناسب است و بنابر اول مراد مالیست که داده شود برای بکارت و اداء آن که بها برده و مهر بعد رفتن اللام یای با پیغ لبت بلغ داد ان آن مال را پس بضم لام و سکون یاء و کنیفه و بسین بی‌نقطه مصدر باب علم است **یعنی** این باب بیان جزائیست که واجب میشود در آن

سر پوشیدن از جمله پوشیدن جامها در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی جعفر علیه السلام قال المحرم اذا غطی رأسه بثوب او غیره محرم فعل ذلک ناسیا او ساهیا او جاهلا فلا شیء علیه ومن فعله متعمدا فعلیه دم **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که محرم

پوشید جامه را که جایز نیست او را پوشیدن آن در حالی که او محرم است یا پردوشی که او آنرا بر حالی که فراموش کرده بود مسئله

محرم بودن را یا در یاد داشت و غافل شده بود یا در اصل نشنیده بود پس نیست چیزی از برای او و هر که کرد آنرا از روی عمد

و به فراموشی و غفلت پس بر اوست قربانی **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن المحرم اذا احتاج الی ضروب من الثیاب

مختلفة یلبسها المحرم اذا احتاج ما علیه قال لکل صنف منها فداء **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق

علیهما السلام گفت پرسیدم امام را از چند قسم از جامها که اقسام مختلف است مثل عمامه و قبا و تنبان و جوراب و مانند آنها که پوشیدن

آنها را محرم چون محتاج شود بسوی آنها چیست بر آن محرم از فدا امام گفت برای هر قسمی از علیحده از آنها فدائیست مراد آنست

که دو قبا مثلا و مانند آن دارد اما یک قبا دیگر یک فداء دارد **باب هشتاد و هشتم اصل باب المحرم یلبس قمیصا**

او علیه ثیابه بعد ما یحرم شرح این باب بیان روایتست که احرام میکند در پیراهنی یعنی پوشیده پیراهن را بعد از آن احرام در این باب

سه حدیث است **اول اصل** عن معاویة بن عمار وغیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل احرم وعلیه قمیصه فقال ینزعه ولا یشقه

وان کان لبسه بعد ما احرم شقه واخرجه مما یلی رجلیه **شرح** روایتست از معاویة بن عمار و جمعی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی

که احرام کرد در حالی که بر او بود پیراهنی امام گفت که میکند آنرا یعنی کند از سر بیرون می آورد آنرا و نمی‌شکافد آنرا و اگر باشد

با پیرهنی که پوشیده باشد آنرا بعد از احرام او میشکافد آنرا و بیرون میکند آنرا از جانب پاهای او **دوم اصل** عن خالد

بن محمد الاصم قال دخل رجل الی المسجد الحرام وهو محرم فدخل فی الطواف وعلیه قمیص وکساء فاقبل الناس علیه یشقون قمیصه وکان

صلبا فرآه ابو عبد الله علیه السلام وهم یعالجون قمیصه لیشقوه فقال له کیف صنعت فقال احرمت هکذا فی قمیصی وکسائی فقال انزعه

من رأسک لیس ینزع هذا من رجلیه انما جهل فاتاه غیر ذلک فسأله فقال ما تقول فی رجل احرم فی قمیصه فقال ینزعه من رأسه

شرح روایتست از خالد بن محمد که گفت که داخل شد مردی بسوی مسجد حرام در حالی که او محرم بود پس داخل شد در محل طواف

در حالی که بر او بود پیراهنی و ردائی پس رو آوردند مردمان بر او میشکافتند پیراهن او را و بود آن پیراهن محکم یا سخت که

زور میکردند پاره نمیشد پس دید او را امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که ایشان علاج میکردند پیراهن او را میشکافتند آنرا پس امام

گفت آن مرد را که چگونه کردی پس آن مرد گفت که احرام کردم هم چنین که استم در پیراهن خود و ردای خود پس امام گفت که بکن پیراهن را

از سر خود نیست اینکه کنده شود این پیراهن از جانب دو پای این مرد جز این نیست که جاهل مسئله بوده پس آمد نزد امام غیر آن مرد اول

پس پرسید امام را با پیرهنش که گفت چه میگوئی در مردی که احرام کرد در پیراهن خود امام گفت که میکند آنرا از سر خود مقصود بیان فرق است

غالبا میان اینکه در وقت احرام پیراهن خود در آن کنده باشد و بعد از آن پوشیده باشد و میان کسی که داخل نکنده باشد بانیکه اول

علامت علم بمسئلهست که خلاف دوم و این منافات ندارد با اینکه اگر دوم نیز علم بمسئله داشته باشد شریک اول باشد در حکم و اینکه

اول اگر جاهل بمسئله داشته باشد شریک دوم شود در حکم **سیوم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان

لبست ثوبا فی احرامک لا یصلح لک لبسه فلب واعد غسلک وان لبست قمیصا فشقه واخرجه من تحت قدمیک **شرح** روایتست از معاویة

بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که اگر پوشیدی جامه را در اثنای احرام خود که خوب نیست ترا پوشیدن آن

پس لبیک بگو و اعاده کن غسل خود را یعنی عود بمیقات و اگر پوشیدی پیراهنی را پس بشکاف آنرا و بیرون کن آنرا از پایهای

خود مراد کسیست که در این صورت نیز تلبیه و غسل هست **باب هشتاد و نهم اصل باب المحرم یغطی رأسه او وجهه متعمدا**

او ناسیا شرح مراد بیان احکام آن است که گذشت در حدیث اول باب هشتاد و هفتم پس شامل سهو نیز هست و در این

الثالث

اشارتست بحل حدیث دوم این باب که مراد تحلیل از روی نسیانست **یعنی** این باب بیان محرمات کسی که پوشاند سر خود را یا روی

خود را در حالی که دانسته و یا نسیان و غفلت است یا در حالی که فراموش کرده در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن زرارة

عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت المحرم یؤذیه الذباب حین یرید النوم یغطی وجهه قال نعم ولا یخمر رأسه والمرأة عند النوم لا بأس بان

تغطی وجهها کله عند النوم **شرح** لا یخمر بخاء با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است المراة عند النوم معطوف

است بر المحرم یؤذیه الذباب تا آخر که مدلول نعم است زیرا که بمنزله مفعولیت که سائل گفته بلکن به استفهام لیس علیه لا بأس تا آخر

استیناف بیانیست برای دفع اعتراض با اینکه زن محرمه در وقت خواب نیز روی خود را می‌پوشاند نه اینکه چنانچه گذشت

در حدیث اول باب هشتاد و پنجم **یعنی** روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم که مرد احرام دار آزار میکند

او را مگس وقتی که اراده میکند خواب را آیا میپوشاند روی خود را امام گفت که آری و نمی‌پوشاند سر خود را و زن نیز که پو

روی خود را نزد خواب بیان این آنکه نیست پروای با اینکه زن بپوشاند روی خود را نزد خواب بیان این آنکه نیست پروای

با اینکه زن بپوشاند روی خود را بیکار آن نزد خواب **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام المحرم یتوضأ ثم یجلل وجهه

بالمندیل یخمره کله قال لا بأس **شرح** یجلل بجیم بصیغه غایب معلوم باب تفعیل است جمله یخمر استیناف بیانیست **یعنی**

گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که محرم وضو میسازد بعد از آن از روی فراموشی می‌پوشاند روی خود را بر و مال بیان این

آنکه فرو میگیرد رو را بیکار آن امام گفت که نیست پروای با نیفی که فدا ندارد **سیوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام

قال سألته عن المحرم ینام علی وجهه علی راحلته قال لا بأس به **شرح** از اعلاه بزای با نقطه و الف و کسر میم و تخفیف لام شتری که

بار و توشه مسافر بر آنست خود نشسته سر نشین گشت و سؤال مبنی بر آنست که خواب ساق که سر نشین باشد بر و خوابیدن می باشد تا

میفتد **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرم میخوابد بر روی خود بر بالای شتر

بار بردار خود امام گفت که نیست پروای بآن **چهارم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن المحرم یجد البرد فی اذنیه یغطیهما قال

لا **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از محرم که بیابد سردی را در دو گوش خود آیا می‌پوشاند آنها را امام گفت که نه **باب**

نودم اصل باب الظلال للمحرم شرح الظلال بفتح ظاء با نقطه و تخفیف لام الجمع سایه بر کسی انداز **یعنی** این باب

بیان در سایه برای محرم است در این باب پانزده حدیث است **اول اصل** عن جعفر بن المثنی الخطیب عن محمد بن الفضیل والبشر بن اسماعیل

قال قال لی محمد الا اسرک یا ابن مثنی قال فقلت بلی وقمت الیه قال دخل هذا الفاسق آنفا فجلس قبالة ابی الحسن علیه السلام ثم اقبل فقال

له یا ابا الحسن ما تقول فی المحرم یستظل علی المحمل فقال له لا قال فیستظل فی الخباء فقال له نعم فاعاد علیه القول شبه المستهزئ یضحک

فقال یا ابا الحسن فما فرق بین هذا وهذا **شرح** قال لی محمد اشارتست با اینکه لفظ این حکایت را محمد گفت و بشر مقرون آنرا بلفظ

دیگر گفت هذا الفاسق اشارتست با ابو یوسف که شاگرد ابو حنیفه است قبالة بضم قاف و باء یکنقطه است خباء بکسر خاء با نقطه و باء

یکنقطه و الف ممدوده است توضیح فا فرق بین می آید در شرح حدیث اول باب سی و پنجم از کتاب صلوة و یحتمل آنست که

یعنی روایتست از جعفر بن مثنی بضم میم و فتح ثاء سه نقطه و تشدید نون و الف که خطیب است از محمد بن فضیل و از بشر بکسر باء یکنقطه

و سکون شین با نقطه و راء بی‌نقطه بن اسمعیل جعفر گفت که گفت مرا محمد که آیا خوشحال نکنم ترا ای پسر مثنی جعفر گفت که گفتم که بلی و

برخاستم بسوی او محمد گفت که داخل شد این فاسق الحال پس نشست برابر امام موسی کاظم علیه السلام بعد از آن رو آورد بر امام پس گفت

که ای ابا الحسن چه میگوئی در محرم آیا سایه میجوید بر کجاوه پس امام گفت او را که نه فاسق گفت پس آیا سایه میجوید در خیمه پس امام گفت

او را که آری پس فاسق برگردانید بر امام سخن را با نیفی که سؤال را مکرر کرد مانند کسی که استهزا کند خنده میکرد پس فاسق گفت که ای

ابا الحسن پس چه چیز فرق کرد میان محمل و خباء مراد شبهه ایست که بنا بر قیاس محمل بر خباء السبب عدم الظهور فرق استظلال در محمل

جایز خواهد بود **اصل** فقال یا ابا یوسف ان الدین لیس بالقیاس کقیاسک انتم تلعبون بالدین انا صنعنا کما صنع رسول الله

صلی الله علیه وآله وقلنا کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله کان رسول الله صلی الله علیه وآله یرکب راحلته فلا یستظل علیها

دلوقوبه الشمس منتبر جبده لبعضه ببعض دربالستر وجهه بیده واذا نزل استظل بالخباء وسقف البیت والجدار **شرح** بادر انعکاسی
برای آلت است کفتیا سنک اعزاز نیست از قیاس لقب بران **یعنی** پس امام کفت ای ابا یوسف به درستی که کیش اسلام کیشی است
بوسیله قیاسی که مانند قیاس لعبت شاه شطرنجی بازی میکنید با کیش اسلام به درستی که ما اهل بیت رسول الله کردیم موافق آنچه کرد رسول
الله صلی الله علیه وآله وکفتیم موافق آنچه کفت رسول الله صلی الله علیه وآله بیان این آنکه بود رسول الله صلی الله علیه وآله
با پیروشی که سوار میشد شتر سواری خود در آلبی سایه میجست بران و آزار میکرد او را آفتاب پس می پوشانید از آفتاب بعضی از اجزا
بعض بدن را به بعض دیکر آن و بسا که پوشانیدند از آفتاب روی خود را به دست خود و چون فرود می آمد سایه میجست به خیمه و در خانه
و در پهلوی دیوار **دوم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن الظلال للمحرم فقال اضح لمن احرمت قلت انی محرور وان الحر
یشتد علی فقال اما علمت ان الشمس تغرب بذنوب المجرمین **شرح** اضح بفتح همزه و کسر ضاد بالنقطه و تشدید حاء بی نقطه مفتوحه
بصیغه امر باب افعال است الاضحاء بودن در ضحی بکسر ضاد و آن چاشتگاه است المحرور بحاء بی نقطه و دو راء بی نقطه کسی که حرارت
بر مزاج او غالب شده باشد باد ریند ذنوب برای ملابست برای التقدیه میتواند بود **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
را از سایه برای محرم در راه پس امام کفت که در آفتاب باش برای آنکه احرام کردی برای او کفتم که به درستی که من مغلوب حرارتم
و به درستی که حرارت آفتاب سخت میشود بر من پس امام کفت که آیا ندانسته که آفتاب فرو میرود همراه کناهان محرمان **سیوم**
اصل عن قاسم الصیقل قال ما رأیت احدا کان اشد تشدیدا فی الظل من ابی جعفر علیه السلام کان یأمر بقلع القبة والحاجبین
اذا احرم **شرح** القبة بضم قاف و تشدید باء یک نقطه سایه که مدور باشد و میان تهی و ترفع باشد مثل خیمه که یک ستون داشته باشد
و مراد اینجا پوشش سرکجاوه است الحاجبین بحاء بی نقطه والف و کسر جیم و فتح باء یک نقطه تثنیه حاجب دو پرده در دو پهلوی
کجاوه که یکی مانع آفتاب جانب مشرق است و دیکری مانع آفتاب جانب مغرب است **یعنی** روایت است از قاسم جلا دهنده شمشیر که کفت
که ندیدم هیچ یک را که بوده باشد سخت تر باعتبار سختکیری در سایه از امام محمد تقی علیه السلام بیان این آنکه بود با پیروشی که امر میکرد
بکندن پوشش سرکجاوه و دو پرده کجاوه چون احرام میکرد و مراد این است که آنچه واجب است قلع قبه است و او پرده پهلو را نیز
قلع میفرمود **چهارم اصل** عن ابی البختری قال سألته عن المرأة یضرب علیها الظلال وهی محرمة قال نعم قلت فالرجل یضرب علیه
الظلال وهو محرم قال نعم اذا کان به شقیقة ویتصدق بمد لکل یوم **شرح** الشقیقة بفتح شین بالنقطه و کسر قاف و سکون یاء دو
نقطه در پایین و قاف دردی که در نصف سر و نصف روی باشد **یعنی** روایت است از ابی البختری از راویان امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیه السلام است کفت پرسیدم امام را از زن که آیا زده میشود بر بالای محمل او سر سایه بر حالی که او احرام دارد امام
کفت آری کفتم که پس آیا مرد زده میشود بر محمل او سر سایه بر حالی که او احرام دارد کفت که آری چون باشد با او درد شقیقه
والصدق میکند بیک چهاریک صاع کندم برای هر روزی **پنجم اصل** عن محمد بن اسمعیل ابن بزیع قال کتبت الی الرضا علیه
السلام هل یجوز للمحرم ان یمشی تحت ظل المحمل فکتب نعم قال وسأله رجل عن الظلال للمحرم من اذی مطر او شمس وانا اسمع فامره
ان یفدی شاة ویذبحها بمنی **شرح** ظلال بفتح ظاء بالنقطه و تخفیف لام است یفدی از باب ضرب است شاة کبش بالنقطه
والف و تاء تانیث در اصل شاهه بوده لام الفعل آن محذوف شده و آن قدر مشترک میان کوسفند و بز **یعنی**
روایت است از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح باء یک نقطه و کسر زای بالنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه کفت که نوشتم
بسوی امام رضا علیه السلام که آیا جایز است محرم را که راه رود در پایین سایه کجاوه پس امام نوشت که آری محمد کفت که و پرسید
امام را مردی از سر سایه برای محرم از آزار باران یا آفتاب و من میشنیدم پس امام امر کرد آن مرد را که چون این کار کرده
بود با ینکه فدا دهد کوسفندی یا بزی و ذبح کند آن را در منی **ششم اصل** عن محمد بن منصور عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته
عن الظلال للمحرم قال لا یظلل الا من علة مرض **شرح** یظلل بصیغه معلوم باب تفعیل است مع برای السببیت است علة مرض است
و ذکر این برای اشارت بآنست که شرط اینست وجود مرض بلکه خوف آن عذر است و کافیست **یعنی** روایت است از محمد بن منصور

از امام

از امام رضا علیه السلام کفت که پرسیدم امام را از سر سایه برای محرم امام کفت که سر سایه نمیکند مکر بسبب علتی در بدن **هفتم اصل**
قلت لابی الحسن الاول علیه السلام ان عثمان بن شهاب یشکو راسه والبرد شدید ویرید ان یحرم فقال ان کان کما زعم فلیظلل
واما انت فاضح لمن احرمت له **شرح** راسه منصوب و مفعول یشکو است اضح بفتح همزه و کسر ضاد بالنقطه و تشدید حاء بی نقطه مفتوحه
است **یعنی** کفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که به درستی که عثمان بن شهاب شکایت میکند سر خود را با اینکه سرما در روز بسیار
میکند و سرما سخت است و اراده دارد که احرام کند پس امام کفت که اکر او باشد چنانچه دعوی کرد پس باید که سر سایه کند یعنی
کجاوه را پوشش کند تا سرما نخورد و در شب و مانند آن و اما تو پس بی سر سایه باش برای کسی که احرام کردی برای او **هشتم**
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام هل یستتر المحرم من الشمس فقال لا الا ان یکون شیخا کبیرا او قال ذا علة **شرح** او قال از شک
راوی است و حاصل هر دو یکیست زیرا که ذکر شیخ کبیر بعنوان علت است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا در پرده
میشود محرم از آفتاب پس کفت که نه مکر آنکه باشد پیری کهن سال مثلا یا کفت که مکر آنکه باشد صاحب عذری **نهم اصل**
قلت للرضا علیه السلام المحرم یظلل علی محمله ویفدی اذا کانت الشمس والمطر یضران به قال نعم قلت کم الفداء قال شاة **شرح**
کفتم امام رضا علیه السلام را که آیا محرم سر سایه میکند بر کجاوه خود و سر بها میدهد چون باشد آفتاب و باران با پیروشی که ضرر رسانند
به او امام کفت که آری کفتم که چند است آن سر بها کفت که کوسفندی یا بزی **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
باس بالقبة علی النساء والصبیان وهم محرمون **شرح** القبة بضم قاف و تشدید باء یک نقطه پوشش سرکجاوه **یعنی** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که نیست پروای پس پوشش کجاوه بر زنان و اطفال بر حالی که ایشان محرمان باشند **یازدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یستتر المحرم من الشمس بثوب ولا باس ان یستر بعضه ببعض **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت در حجاب نمیشود محرم از آفتاب بالای سر او بجامه و نیست پروای با اینکه بپوشاند بعضی بدن خود را به بعض دیکر آن با اینکه
که دست خود سایه کند بر سر و روی خود **دوازدهم اصل** کتبت الی ابی جعفر علیه السلام ان عمتی معی وهی زمیلتی والحر یشتد علیها
اذا احرمت فتری لی ان اظلل علی وعلیها فکتب علیه السلام ظلل علیها وحدها **شرح** نوشتم بسوی امام محمد باقر علیه السلام که به درستی
که عمه من با منست و او هم کجاوه منست و کرمی آفتاب سخت میشود بر او چون احرام کند پس آیا می بینی برای من اینکه سر سایه کنم
بر خود و بر او پس نوشت امام علیه السلام که سر سایه کن بر او تنهای او **سیزدهم اصل** عن زرارة قال سألته عن المحرم ایتظلل
قال اما من الحر والبرد فلا **شرح** روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است کفت که
پرسیدم امام را از محرم که آیا پرده بر سر خود وامیدارد پس امام کفت که اما بسبب محض کرما و سرما پس نه مراد اینست که از کرما
و سرما اکر باعث مرض یا اذیتی نشود جایز نیست سر سایه کردن و الا جایز است **چهاردهم اصل** عن ابی علی بن راشد قال
سألته عن محرم ظلل فی عمرته قال یجب علیه دم قال وان خرج الی مکة وظلل وجب علیه ایضا دم لعمرته ودم لحجته **شرح**
خرج الی مکة بعض خرج من مکة الی مکة است مثل اللهم انی فررت الیک که بمعنی فررت منک الیک است و مثل الی مکة قاصدا التوجه
الی مکة است و مانند اینست که کفته باشد که وان خرج حاجا زیرا که حج بمعنی توجه بسوی مکه است از عرفات بشرط مقرره پس ظرف
در الی مکة مستقر است و حال مقدره است از ضمیر مستتر در خرج فاعل وجب ضمیر مستتر در آن و راجع بدم است ایضا مفعول مطلق
است دوم مبتدا است لعمرته خبر مبتدا است و جمله استیناف جانب سابق است **یعنی** روایت است از ابی علی بن راشد کفت که پرسیدم
امام علی نقی علیه السلام را از محرمی که سایه بر سر خود کرد در زمان عمره خود امام کفت که واجب میشود بر او قربانی امام کفت که و اکر از مکه
بروان رود بقصد رجوع بسوی مکه از عرفات بشروط مقرره و سر سایه کند قربانی واجب میشود بر او نیز بیان این آنکه قربانی
برای عمره اوست و قربانی برای حج اوست **پانزدهم اصل** عن محمد بن الفضیل قال کنا فی دهلیز یحیی بن خالد بمکة وکان هناک
ابو الحسن موسی علیه السلام و ابو یوسف فقام الیه ابو یوسف و تربع بین یدیه فقال یا ابا الحسن جعلت فداک المحرم یظلل قال لا
قال فیستظل بالجدار والمحمل ویدخل البیت والخباء قال نعم فضحک ابو یوسف شبه المستهزئ فقال له ابو الحسن علیه السلام یا ابا یوسف

ان الدین لیس بالقیاس کقیاسک وقیاس اصحابک شرح الظلیل بکسر ظاء بانقطه و سکون لام و کسر لام و سکون یاء دو نقطه
در پایین والظلال سراپرده با نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت یعنی روایت است از محمد بن فضیل گفت که بودم
در دار الدار سرای یحیی بن خالد در مکه و بود آنجا ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام و ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه پس برخاست بسوی
امام علیه السلام ابو یوسف و چهار زانو نشست در پیش او پس گفت که ای ابوالحسن فدای تو شوم آیا محرم سایه بر خود میکند
از محمل امام گفت که نه ابو یوسف گفت که پس آیا سایه میجوید به دیواری که در راه گذر باشد و محلی که در گذر باشد و داخل میشود
خانه را و خیمه را امام گفت که آری پس خنده کرد ابو یوسف مانند استهزا کننده پس گفت او را ابوالحسن علیه السلام که ای ابو یوسف
بدرستی که دین نیست بقیاس مانند قیاس تو و قیاس یاران تو مثل ابو حنیفه و محمد بن الحسن الشیبانی اصل
ان الله عز وجل امر فی کتابه بالطلاق واکد فیه بشاهدین ولم یرض بهما الا عدلین وامر فی کتابه بالتزویج واهمله بلا شهود
فاتیتم بشاهدین فیما ابطل الله وابطلتم الشاهدین فیما اکد الله عز وجل واجزتم طلاق المجنون والسکران حج رسول الله صلی الله
علیه وآله فاحرم ولم یظلل ودخل البیت والخباء واستظل بالمحمل والجدار ففعلنا کما فعل رسول الله صلی الله علیه وآله فسکت شرح
واو در واکد حالیه است بتقدیر قد اکد بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر فیه راجع بمصدر امر است بشاهدین متعلق بامر
است عدلین مستثنای مفرغ است و حال است بتقدیر لم یرض بهما کائنین علی حال الا عدلین ذکر عدلین بجای ذوی عدل اشعار است
باینکه و اقیموا الشهادة لله برای تاکید عدالت است بیان این آنکه این کلام امام علیه السلام اشارت است بآیت سوره طلاق که واشهدوا
ذوی عدل منکم و اقیموا الشهادة لله ذلکم یوعظ به من کان یؤمن بالله والیوم الآخر زیرا که امر بشاهدین و اعتبار عدالت ایشان
معلوم است از واشهدوا ذوی عدل منکم و مبالغه در عدالت شاهدان معلوم است از واقیموا زیرا که مخاطبان در هر دو امر
جماعت اند و آن مطلق شنوندگان شاهدانند و تاکید بوعید بر ترک اشهاد و اقامت شهادت معلوم است از ذلکم یوعظ تا آخر
زیرا که دلالت است بر اینکه ترک اشهاد و اقامت شهادت منافی ایمان بالله والیوم الآخر است و مع هذا حشویه این آیت را تاویلات
بعیده کرده اند بمقتضای هوا و هوس و قیاس خود و مراد بذوی عدل دو کس از شیعه امامیه است چنانچه می آید در حدیث سیوم
و پنجم باب نوادر که باب صد و پانزدهم است در تفسیر یحکم به ذوا عدل منکم که العدل رسول الله صلی الله علیه وآله والامام من بعده
تا آخر پس استعمال عدلین اینجا از قبیل مماشات با حشویه است چون خطاب با ایشان است و امر فی کتابه بالتزویج تا آخر اشارت است
بامثال آیت سوره النور وانکحوا الایامی منکم تا آخر یعنی بدرستی که الله عز وجل امر کرد در کتاب خود در طلاق بر حالی که بتحقیق
تاکید کرد در آن امر بدو گواه و راضی نشد با آن دو گواه مگر بر حالی که عدول باشند و امر کرد در کتاب خود بتزویج و واگذاشت
آنرا از اعتبار گواهان پس شما حشویه آوردید دو گواه را در آنچه باطل ساخته بود آنرا الله تعالی و باطل ساختید
گواهان شما حشویه دو گواه را در آنچه تاکید کرد آنها را الله عز وجل و روا داشتید طلاق دیوانه و مست را حج کرد
طلاق عاقل هشیار به دو گواه را آنچنانکه حج کرد رسول الله صلی الله علیه وآله پس احرام کرد و سر سایه نکرد بر محمل و مانند
آن و داخل شد خانه را و خیمه را و سایه جست بمحمل و دیوار در اثنای راه رفتن پس کردیم ما اهل البیت چنانچه کرد رسول الله
صلی الله علیه وآله پس ابو یوسف ساکت شد باب نود و یکم اصل باب ان المحرم لا یرتمس فی الماء شرح
یعنی این باب بیان آنست که محرم سر فرو نمی برد در آب و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا یرتمس المحرم فی الماء شرح این ظاهر است از شرح عنوان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یرتمس المحرم
فی الماء ولا الصائم شرح این نیز ظاهر است باب نود و دوم اصل باب الطیب للمحرم شرح
الطیب بکسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه خوشبوی یعنی این باب بیان خوشبوی است برای محرم
در این باب نوزده حدیث است اول اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمس شیئا من الطیب والدهن
فی احرامک واتق الطیب فی طعامک وامسک علی انفک من الرائحة الطیبة ولا تمسک عنه من الریح المنتنة فانه لا ینبغی للمحرم ان

یتلذذ

یتلذذ بریح طیبة شرح المنتنة بضم میم بانقطه و تشدید نون و تاء ... جریان آواز در سوراخ بینی و مراد اینجا جریان نفس در سوراخ
بینی است ولا تمسک علیه برمعقولیت فانه لا ینبغی اشارت است باینکه آنچه مذکور شد بعنوان استحباب موکد است که در کمال فرار
از حرام می باشد زیرا که آنچه حرام است تلذذ است و ترک تلذذ لازم ندارد گرفتن بینی را از بوی خوش و نگرفتن بینی را
از بوی گنده لیکن این دو چیز مقوی و موکد ترک تلذذ است یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
که بکار مبر چیزی را از خوشبوی و نه از روغن که بر خود مالی در احرام خود و نگاهدار خود را از خوشبوی که در طعام خود و بگیر بر بینی خود از
بوی خوش و مگیر آنرا در رفتن نفس در بینی از بوی گنده چه بدرستی که شان آنست که نشاید محرم را اینکه لذت جوید ببوی
خوش دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یمس المحرم شیئا من الطیب ولا الریحان ولا یتلذذ به ولا بریح طیبة فمن
ابتلی بشیء من ذلک فلیتصدق بقدر ما صنع قدر سعته شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بکار نبرد محرم چیزی را
از خوشبوی را مثل مشک و عنبر و نه چیزی از ریحان را مثل نرگس و یاسمین و لذت نجوید بآنچه مذکور شده و نه ببوی خوش که از دور
آید پس هر که مبتلا شد بچیزی از آنچه مذکور شد پس باید که تصدق کند باندازه آنچه کرد موافق وسعت مال خود و مراد آنست که در تعیین
جریمه قدر گناه و قدر مال ملحوظ است سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من اکل زعفرانا متعمدا او طعاما فیه طیب فعلیه
دم فان کان ناسیا فلا شیء علیه ولیستغفر الله عز وجل شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که خورد زعفران را
دانسته یا طعامی که در آن خوشبوی بود پس بر اوست قربانی پس اگر باشد فراموشکار پس نیست چیزی از فدا بر او و استغفار میکند
الله عز وجل را چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال المحرم یمسک علی انفه من الریح الطیبة ولا یمسک علی انفه من الریح
المنتنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن هشام بن الحکم مثله وقال لا باس بالریح الطیبة
فیما بین الصفا والمروة من ریح العطارین ولا یمسک علی انفه شرح روایت است از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام
مثل آنچه حلبی روایت کرده و گفت که نیست پروای ببوی خوش در میان صفا و مروه از بوی عطاران که دکانها در آن راسته دارند
و نمیگیرد محرم بر بینی خود ششم اصل عن محمد بن اسماعیل قال رایت ابا الحسن علیه السلام کشف بین یدیه طیب لینظر الیه وهو محرم
فامسک علی انفه بثوبه من ریحه شرح روایت است از محمد بن اسماعیل بن بزیع گفت که دیدم امام موسی یا امام رضا علیه السلام را که گشوده
شده بود پیش او خوشبوی مثل عنبر تا نگاه کند بسوی آن و خریداری نماید بر حالی که او محرم بود پس گرفته بود بر بینی خود بجامه
خود از بوی آن هفتم اصل عن الحسن بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الاشنان فیه الطیب اغسل به یدی
وانا محرم قال اذا اردتم الاحرام فانظروا مزودکم فاعزلوا الذی لا تحتاجون الیه وقال تصدق بشیء کفارة للاشنان
الذی غسلت به یدک شرح کفارة مجرور و منصوب میتواند بود و بنا بر اول صفت است و بنا بر دوم حالست یعنی
روایت است از حسن بن زیاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم اشنان را که اشنانی که در آن خوشبوی هست میشویم بآن دست خود
را بر حالی که من احرام دارم امام گفت که چون اراده کنید احرام را پس وا رسید توشه دانهای خود را پس جدا کنید از کار فرمودن
آنچه را که محتاج نمیشوید بآن [illegible] و امام گفت که تصدق کن بچیزی که کفاره باشد برای آن
اشنان که شستی بآن دست خود را هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی المحرم یصیب ثوبه الطیب قال لا باس بان یغسله بید
نفسه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در محرمی که برسد بجامه او خوشبوی گفت که نیست پروای باینکه بشوید آنرا بدست
خود نهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اکلت خبیصا فیه زعفران حتی شبعت وانا محرم قال اذا فرغت من مناسکک واردت
الخروج من مکة فابتع بدرهم تمرا فتصدق به فیکون کفارة لذلک ولما دخل علیک فی احرامک مما لا تعلم شرح الخبیص بفتح خاء با نقطه
و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی‌نقطه حلوای خرما که مرکب است از خرما و روغن و زعفران و آنرا افروشه
مینامند درهم عبارت است از سکه سفید نقره و وزن آن در آن زمان موافق وزن چهل و هشت جو میانه بوده و آنرا درهم
شامی و درهم اموی مینامند یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من از روی غفلت خوردم افروشه را تا آنکه

سبز شدم بر حالی که من محرم بودم امام گفت که چون فارغ شوی از اعمال حج خود و اراده کنی بیرون رفتن از مکه بسوی وطن را پس بخر برای
کفاره یک درهم خرما را پس تصدق کن بآن پس می باشد کفاره برای آنچه کنی و بر الاعاب برای آنچه داخل شد در احرام تو از نادانستگی که میکند اینها
با یعنی که از روی غفلت صادر شده **دهم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام انا نقول فی الملح فیه زعفران للمحرم قال لا ینبغی للمحرم ان
یاکل شیئا فیه زعفران و لا شیئا من الطیب **شرح** نصب شیئا دوم بعطف بر شیئا اول با وجود آنکه مقتضی ظاهر رفع آن
بعطف بر زعفران است برای اشارت بآنست که ممنوع بودن اکل مخصوص بزعفران نیست بلکه شامل غیر زعفران از طیب است
یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چه میگویی در نمکی که در آن زعفران است برای محرم امام گفت که نمی شاید محرم را اینکه خورد
چیزی را که در آن زعفران است و نه چیزی را از جمله سایر خوشبوی **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کره ان ینام
المحرم علی فراش اصفر او علی مرفقة صفراء **شرح** فراش بکسر فاء و راء بی نقط و الف و شین با نقطه است اصفر یعنی زرد و
زعفرانی است یا اعم است از اصفر که موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب شصت و پنجم المرفقة بکسر میم و سکون راء بی نقطه
و فتح فاء و قاف مخده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ناخوش شمرده شده اینکه خوابد محرم بر توشک زرد
یا بر بالش زرد **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمس ریحانا و انت محرم و لا شیئا فیه زعفران و لا تطعم طعاما فیه
زعفران **شرح** لا تطعم بصیغه نهی مخاطب معلوم باب علم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دست مکش ریحان
را مثل نرگس و یاسمین بر حالی که تو محرم باشی و نه چیزی را که در آن زعفران باشد و مخور خوردنی را که در آن زعفران باشد **سیزدهم
اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المحرم یغسل یده بالاشنان قال کان ابی یغسل یده بالحرض الابیض **شرح**
الاشنان بضم همزه و سکون شین با نقطه و دو نون چوغان الحرض بضم حاء بی نقطه و سکون راء و ضم راء بی نقطه و ضاد با نقطه
قسمی از اشنان که بهتر است پس ذکر جواز آن اشارت بجواز باقی اقسام است بطریق اولی **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از محرم که آیا میشوید دست خود را بچوغان گفت که بود پدرم با میشوید که میشست در احرام دست خود را به بهتر
چوغان که سفید بود **چهاردهم اصل** عن معویة بن عمار قال لا باس بان تشم الاذخر و القیصوم و الخزامی و الشیح و اشباهه و انت
محرم **شرح** اذخر بکسر همزه و سکون ذال با نقطه و کسر خاء با نقطه و راء بی نقطه گیاهیست که آنرا کوم خوانند و بدان دست
میشود و بوی خوش دارد و گذشت در حدیث سیوم باب دوازدهم القیصوم بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم
صاد بی نقطه گیاهی که آنرا بوی مادران خوانند و بر گاسفیز خوانند الخزامی بضم خاء با نقطه و تخفیف زای با نقطه و الف و میم
و الف مقصوره چیزی صحرای و آن گلیست که بوی خوش دارد صاحب اختیارات بدیعی گوید که چیزی انواع است یکنوع سیاست
و آنرا چیزی خطای گویند و یکنوع بنفش است و آنرا چیزی مردینی خوانند و هفت رنگ گویند و یکنوع سرخست و آن بری البود
و آن خزامی است و یکنوع زردست مخفی نماند که چیزی بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و تشدید یاء است
و آنرا اورکیلان یا پاجال گویند الشیح بکسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه درمنه **یعنی**
روایت است از معویة بن عمار که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت در کتاب خود که نیست
پروای باینکه بویی کوم را و بوی مادران را و چیزی صحرای را و درمنه را و مانند های آنچه اینها که مذکور شد بر حالی که تو محرم باشی
مراد اینست که اینها داخل ریاحین نیست اگر چه بوی خوش دارد **پانزدهم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سالته عن المحرم یمس الطیب و هو نائم لا یعلم قال یغسله و لیس علیه شیء و عن المحرم یدهنه الحلال بالدهن الطیب و المحرم لا یعلم ما علیه
قال یغسله ایضا و لیحذر **شرح** یدهنه بضم یاء صیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الحلال بفتح حاء بی نقطه و تخفیف لام بلا احرام
یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرمی که دست میکند خوشبوی را بر حالی
که او خوابیده است نمیداند امام گفت که میشوید آنرا وقت بیداری و نیست بر او چیزی و پرسیدم از محرم که روغن میمالد او را
کسی بی احرام است بروغنی که خوشبوست و محرم نمیداند چیست بر محرم از فدا امام گفت که میشوید آنرا نیز و باید که حذر و احتیاط کند

که مبادا

که مبادا اگر باری دیگر کسی او را اغافل کند و روغن بمالد او را **شانزدهم اصل** عن علی بن مهزیار قال سالت ابن ابی عمیر عن التفاح
و الاترج و النبق و ما طاب ریحه قال یمسک عن شمه و یاکله **شرح** محمد بن ابی عمیر از جمله جماعتیست که گذشت و اصحاب گفته اند که اجماع اصحاب
علی تصحیح ما یصح عنه و الاقرار له بالفقه التفاح بضم تاء دو نقطه در بالا و تشدید فاء و الف و حاء بی نقطه است الاترج بضم همزه و سکون
تاء دو نقطه در بالا و ضم راء بی نقطه و تشدید جیم است النبق بفتح و کسر نون و سکون باء یک نقطه و قاف و بفتح نون و کسر باء
میوه درخت سدر که آنرا کنار خوانند **یعنی** روایت است از علی بن مهزیار گفت که پرسیدم ابن ابی عمیر را از سیب و ترنج و کنار
و آنچه خوشبو باشد از میوه گفت محرم نگاه میدارد خود را از بوی کردن آن و میخورد آنرا مراد اینست که انتفاع بخوردن آن
جایز است اگر چه باید استشمام بوی آنرا او در یابد **هفدهم اصل** عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن المحرم یاکل
الاترج قال نعم قلت له رائحة طیبة قال الاترج طعام لیس هو من الطیب **شرح** روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرم که آیا میخورد ترنج را گفت که آری گفتم که آنرا است بوی خوش امام گفت که ترنج
از جنس خوردنی است نیست آن از جنس خوشبوی مراد اینست که عمده نفع آن خوردن است اگر چه از جمله بوی دارد **هجدهم
اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الحناء فقال ان المحرم لیمسه و یداوی به بعیره و ما هو بطیب
و ما به باس **شرح** حنا بکسر حاء بی نقطه و تشدید نون و الف و همزه لام الفعل معروفست که دست و پا بآن رنگین میکنند و بوی خوش
اجلا دارد **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از حنا پس گفت که بدرستی
که محرم هر آینه دست میکند آنرا و دوا میکند بآن شتر خود را و نیست آن خوشبوی و نیست بآن پروای برای محرم **نوزدهم
اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی جعلت ثوبی احرامی مع اثواب قد جمرت فاجد من ریحها قال فانشرها فی الریح حتی یذهب
ریحها **شرح** جمرت بجیم و راء بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است و غیر منصوب راجع باثواب است و عدول از ضمیر تثنیه برای اشارت بآنست
که جمیع اینها جامها ابد پر باید کرد باد و جامه احرام تا مبادا که در وقت احرام از شدت سرما مثلا حاجت بپوشیدن اینها نیز شود
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در مدینه که بدرستی که من گردانیدم دو جامه احرام خود را با جامه چند که بخور کرده شده بود پس
یابم در جامه احرام خود چیزی از بوی آن جامها را گر سرایت کرده امام گفت که پس پهن کن آن جامها را در گذرگاه
باد تا آنکه رود بوی آنها **باب نود و سیوم اصل باب ما یکره من الزینة للمحرم** **شرح** این باب بیان چیزیست
که ممنوعست از جمله آرایش برای محرم و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تنظر فی المرآة و انت
محرم لانه من الزینة و لا تکتحل المرأة المحرمة بالسواد ان السواد زینة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نگاه مکن در آینه
بر حالی که تو محرم باشی زیرا که آن از آرایش است باید دانست که سبب میل آرایش است و سرمه در چشم نکشد زن احرام دار سرمه سیاه بدرستی
که سرمه سیاه از آرایش است **دوم اصل** عن معویة بن عمار قال ابو عبد الله علیه السلام لا ینظر المحرم فی المرآة لزینة فان نظر فلیلب
شرح روایت است از معویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نگاه نکند احرام دار در آینه برای آرایش پس اگر
نظر کند پس باید که گفتن لبیک را تازه کند **سیوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الکحل للمحرم قال اما
بالسواد فلا و لکن بالصبر و الحضض **شرح** صبر بفتح صاد بی نقطه و کسر باء یک نقطه و راء بی نقطه است الحضض بضم حاء بی نقطه و ضم و فتح
ضاد با نقطه و ضاد دیگر دوائی معروف که از جانب ملوک بکار می آورند و از آنجا ببلادی دیگر می برند و از جانب هند نیز می آورند
و نافع است برای ارمد و غیر آن روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از سرمه برای محرم گفت که
اما سرمه سیاه پس جایز نیست و لکن بصبر و حضض مثلا جایز است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اشتکی المحرم
عینیه فلیکتحل بکحل لیس فیه مسک و لا طیب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شکایت و اشتکا باشد محرم
و چشم خود را باید که آنها را دوا کند پس باید که سرمه کشد بسرمه که نباشد در آن مشک و نه خوشبوی دیگر **پنجم اصل** عن معویة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال المحرم لا یکتحل الا من وجع و قال لا باس بان تکتحل و انت محرم بما لم یکن فیه طیب یوجد ریحه فاما للزینة فلا

شرح روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که محرم سر خود را نپوشد مگر بسبب بردی و گفت که نیست باکی به
سرمه کشیدن بسبب درد در حالی که تو محرم باشی بسرمه که بنا شده در آن خوشبوی که یافته میشده باشد بوی آن پس اما سرمه کشیدن برای
آرایش و سیاه کردن چشم پس جایز نیست خواه با طیب باشد و خواه بی طیب باب نود و چهارم اصل باب العلاج للمحرم اذا مرض
او اصابه جرح او خراج او علة شرح العلاج بکسر عین بی نقطه مصدر باب مفاعله و دوا کردن مرض از باب علم است الجرح بضم جیم و سکون
را بی نقطه و حا بی نقطه اسم مصدر باب منع زخم الخراج بضم خا با نقطه و تخفیف را بی نقطه و الف و جیم دملی که باشند آن از خوش
بون یعنی این باب بیان معالجه است برای محرم چون بیمار شود یا برخورد او را زخمی از کارد و مانند آن و یا خوشبوی در بدن
او یا آفتی مثل شکسته شدن دست و بیماری سپش سر تا و مانند آنها و در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا اشتکی المحرم فلیتداو بما یاکل و هو محرم شرح الاشتکاء الشکوه بالفتح مصدر باب افتعال بیمار شدن فلیتداو
بدال بی نقطه و فتح واو التداوی امر غایب معلوم معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب تفاعل است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که چون بیمار شود محرم پس باید که خود را دوا کند با آنچه میخورد در حالی که او محرم است مراد این است که دوای که
مشک یا عنبر مثلا داشته باشد نخورد اگر میسر شود دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال مر رسول الله صلی الله علیه و آله
علی کعب بن عجرة و القمل یتناثر من راسه و هو محرم فقال له اتوذیک هوامک فقال نعم فانزلت هذه الآیة فمن کان منکم مریضا
او به اذی من راسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک فامره رسول الله صلی الله علیه و آله ان یحلق و جعل الصیام ثلثة ایام
او الصدقة علی ستة مساکین لکل مسکین مدین و النسک شاة قال ابو عبد الله علیه السلم و کل شیء من القرآن او فصاحبه
بالخیار یختار ما شاء و کل شیء من القرآن فمن لم یجد کذا فعلیه کذا فالاول الخیار شرح کعب بفتح کاف و سکون عین
بی نقطه و با یکنقطه از جمله الصحابه است عجره بضم عین بی نقطه و سکون جیم و را بی نقطه است القمل بفتح قاف و سکون میم سپش
انزلت بصیغه مجهول باب افعال است مراد این است که این آیت را رسول الله فرود آورد و بر حال او جاری و او رخصت
اگر چه محل ورود این آیت اهل احصار است چنانچه بیان شده در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب سی و یکم است کل
مرفوع و مبتدا است شیء مضاف الیه است من القرآن صفت شیء است او صفت دوم شیء است زیرا که او در اینجا عبارت است از این لفظ
پس در حکم اسم است و این قبیل است فمن لم یجد کذا فعلیه کذا فصاحبه راجع للطلاب است و مراد از صاحب کسی است که قدرت داشته باشد
بهر یک از ما قبل او و ما بعد او کذا در هر دو جا از قبیل کنایه است و مقصود امثال تتمه این سوره بقره است که فما استیسر من الهدی
فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم الاولی بضم همزه و سکون واو و لام و الف مونث اول است و تانیث باعتبار
خصلت سابقه است و در بعضی نسخ فالاول بی تا مذکر است و مراد واجب سابق است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که در حجة الوداع گذشت رسول الله صلی الله علیه و آله بر کعب بن عجره در حالی که سپش فرو میریخت از سر او و او محرم بود پس گفت
او را که آیا آزار میکنند ترا جانوران سر تو پس کعب گفت که آری پس فرود آورده شد این آیت از سوره البقره بر حال کعب که هر که
باشد از جمله شما بیمار یا با او باشد آزاری از سر او پس اتمام حج و عمره او مر بهای آن است که روزه باشد یا صدقه باشد یا قربانی
باشد پس امر کرد کعب را رسول الله صلی الله علیه و آله باینکه تراشد سر خود را و گردانید فدیه روزه را سه روز و فدیه صدقه را بر شش
مسکین و برای هر مسکینی دو چهار یک صاع از گندم و فدیه قربانی را گوسفندی خواه میش و خواه بز گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که هر چیزی از قرآن که لفظ او است پس صاحب آن یعنی قادر بر هر دو شق با اختیار است میگزیند آنچه را که خواسته است خواه اول و خواه
دیگر و هر چیزی از قرآن که فمن لم یجد کذا فعلیه کذا است پس خصلت اولی برگزیده است و پس برای قادر بر هر دو سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم بن یحیی الکاهلی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سأله رجل ضریر البصر و انا حاضر فقال اکتحل اذا احرمت
قال لا و لم تکتحل قال انی ضریر البصر فاذا انا اکتحلت نفعنی و اذا لم اکتحل ضرنی قال فاکتحل قال فانی اجعل مع الکحل غیره قال و ما هو
قال آخذ خرقتین فاربعهما فاجعل علی کل عین خرقة و اعصبهما بعصابة الی قفای فاذا فعلت ذلک نفعنی و اذا ترکته ضرنی قال

فاصنعه شرح الضریر بفتح ضاد با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا و را بی نقطه در آخر کسی که از بینایی رسیده باشد
و ضعیف شده باشد العصابة بکسر عین بی نقطه و صاد بی نقطه و بای یکنقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است العصابة بکسر عین
بکسر عین و تخفیف صاد سر بند و مانند آن یعنی روایت است از عبد الله بن یحیی کاهلی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسید امام
را مردی ضعیف چشم و من حاضر بودم پس گفت که آیا سرمه بکشیم چون احرام ببندیم امام گفت که نه و چرا سرمه بکشی گفت
بجهت که من ضعیف چشم پس چون من سرمه کشم نفع میکند مرا و چون سرمه نکشم ضرر میکند مرا امام گفت که پس سرمه بکش گفت
که پس بدرستی که من میکنم با سرمه غیر سرمه را نیز امام گفت که چیست آن گفت که فرا میگیرم دو پارچه را پس مربع میکنم آن را و میگذارم بر هر چشمی پارچه
و میبندم آنها را بسر بندی بسوی پس سر خود پس چون آن کنم این نفع میکند مرا
و چون ترک کنم آنرا ضرر میکند مرا امام گفت که پس بکن آنرا مراد این است که پوشانیدن چشم و سر برای تو جایز است در احرام
بسبب ضرورت چهارم اصل عن ابان عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا سأل رجل تشققت یداه و رجلاه و هو محرم
ایتداوی قال نعم بالسمن و الزیت شرح روایت است از ابان از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت امام را پرسید
شده از مردی که ترکیده شده دست او و پای او در حالی که او محرم است آیا دوا میکند خود را امام گفت که آری بروغن حیوان و بروغن
زیتون مراد این است که چون دوای آن منحصر است در چرب کردن پس جایز است محرم را که روغن ... بمالد و بروغن زیتون
شاید است پس اگر روغن بادام یا کره و بهر سه بهتر اصل و قال اذا اشتکی المحرم فلیتداو بما یحل له ان یاکله و هو محرم شرح
این موافق حدیث اول این باب است پنجم اصل عن [illegible] بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المحرم یعصر الدمل
و یربط علی القرحة قال لا بأس شرح یربط بر او بی نقطه و بای یکنقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
القرحة بفتح و ضم قاف و سکون را بی نقطه ریشی که شود از جمله دمل و مانند آن یعنی روایت است از ... بن عمار از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از محرمی که افشرد دمل را و چیزی میبندد بر آن دمل سر وا شده امام گفت که نیست باکی ششم
اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا خرج بالرجل منکم الخراج او الدمل فلیبطه و لیداوه بزیت او بسمن
شرح ... شکل ... است و میتواند بود که کلام امام باشد و مراد از خراج جوششی باشد که چرک کند و لیداوه
حکم سابق حدیث بلکه آن در صورت تشقق است یعنی روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر علیه السلم گفت که اگر بیرون آید بمردی
از شما جوششی یا دملی پس باید که بشکافد آنرا و باید که محرم دوا کند خود را بروغن زیتون یا بروغن حیوانی اگر او است
و یا ترکیده باشد هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن المحرم یکون به الشجة ایداویها و یعصبها بخرقة قال نعم و کذلک القرحة
تکون فی الجسد شرح الشجة بفتح شین با نقطه و تشدید جیم شکستگی سر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از محرمی که باشد
با او سر شکستگی آیا دوا میکند آنرا یا پارچه بندد آنرا بپارچه امام گفت که آری و هم چنین است دمل سر وا شده که باشد در بدن هشتم
اصل عن عمران الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن المحرم یکون به الجرح فیتداوی بدواء فیه زعفران قال ان کان الغالب علی
الدواء فلا و ان کانت الادویة الغالبة علیه فلا بأس شرح اسم کان ضمیر مستتر راجع بزعفران است الغالب منصوب و خبر کان است الادویة
مرفوع و اسم کانت است الغالبة منصوب و خبر است یعنی روایت است از عمران حلبی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از محرمی
که با او باشد زخم پس دوا میکند خود را بدوائی که در آن زعفران است امام گفت که اگر باشد زعفران غالب بر آن دوا بانچه که بوی
آن ظاهر باشد پس جایز نیست و اگر باشد اجزای دیگر آن دوا غالب بر زعفران بانچه که بوی زعفران را برطرف کرده باشد پس نیست باکی
نهم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المحرم تصیب اذنه الریح فیخاف ان یمرض هل یصلح له ان یسد اذنیه
بالقطن قال نعم لا بأس بذلک اذا خاف ذلک و الا فلا شرح روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام
را از محرمی که برخورد گوش او را باد پس میترسد که بیمار شود آیا حلال است او را که بگیرد گوش خود را به پنبه گفت که آری نیست باکی
پروای آن چون بترسد از بیماری و اگر نترسد پس جایز نیست مراد این است که خوف مرض در اینصورت ... باشد

وحصن احتمال نباشد بر وای کیست دهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال لا باس بان یعصب المحرم راسه من الصداع شرح

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که نیست پروای باینکه سر ببندد محرم سر خود را بسبب درد سر باب بیست و پنجم اصل

باب المحرم یحتجم او یقص ظفرا او شعرا او یتحاک شرح الاحتجام بحاء بی نقطه و جیم مصدر باب افتعال بمعنی کسی حجامت را خواه

حجام خود نیست باشد و خواه دیگری و القص بقاف و تشدید صاد بی نقطه از باب نصر است یعنی این باب بیان محرمی است که قبول

حجامت میکند یا می‌برد ناخنی را یا موی را یا [illegible] اول اصل سالت ابا عبدالله

علیه السلام عن المحرم یحتجم قال لا الا ان لا یجد بدا فلیحتجم و لا یحلق مکان المحاجم شرح [illegible]

[illegible]

لا يرمى المحرم القمل من ثوبه ولا من جسده متعمدا فان فعل شيئا من ذلك فليطعم مكانها طعاما قلت كم قال كفا واحدا **شرح** گفت امام
جعفر صادق عليه السلام كه نمى اندازد محرم شپشى را از جامه خود و نه از بدن خود پس اگر كرد چيزى از اين پس بايد اطعام كند بجاى
آن طعامى را گفتم كه چه قدر گفت يك دست جمع ميان اين و ميان سابق و سابق سابق الجزء ... كشتن شپش و انداختن شپش
زنده است يا محمول اين بر استحباب و حمل سابق بر نفى فرض است والله اعلم **چهارم اصل** قلت لابى عبد الله عليه السلام ارايت
ان وجدت على قرادا او حلمة اطرحهما قال نعم وصغار لهما انهما رقيتا في غير مرقاهما **شرح** ارايت بهمزه استفهام و صيغه مخاطب ماضى
اجوف ... ان بكسر همزه و سكون نون شرطيه است القراد بضم قاف و تخفيف راء بى نقطه والف و دال بى نقطه كنه كوچك كه در زير شتر
مى باشد ... الحلمة بفتح حاء بى نقطه و تخفيف لام مفتوحه كنه بزرگ كه در زير شتر مى باشد چنانچه مى آيد
در حديث هشتم باب آينده الصغار بفتح صاد بى نقطه و تخفيف غين با نقطه والف و راء بى نقطه مصدر باب حسن ... بمعنى
بخوارى خود و صغار مبتدا است لهما خبر مبتدا است انهما بكسر همزه استيناف بيان سابق است رقيتا براء بى نقطه و قاف و ياء دو نقطه
در پايين بصيغه ماضى معلوم ... باب علم است مرقاهما بفتح ميم و سكون راء ... مكان است **يعنى** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام
را اگر بيابم ... كنه كوچكى يا كنه بزرگى را آيا اندازم آن دو را امام گفت كه آرى و خوارى براى اين دو است
بدرستى كه آن دو بالا رفتند در غير جاى بالا رفتن آن دو و مراد اينست كه جاى آنها بدن آدمى نيست بلكه بدن حيوانات ديگر

باب نوزده هفتم اصل باب ما يجوز للمحرم قتله وما يجب عليه فيه الكفارة **شرح** الكفارة بفتح كاف
و تشديد فاء والف و راء بى نقطه بصيغه مبالغه ... پوشاننده گناه و مراد اينجا فدا است بمعنى سرها **يعنى** اين باب
در بيان جانورى است كه جايز است محرم را كشتن آن و بيان آنچه واجب ميشود بر محرم در كشتن آن از كفاره و در اين باب دوازده حديث است

اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال كل ما خاف المحرم على نفسه من السباع والحيات وغيرها فليقتله فان لم يردك فلا ترده
شرح كل ... منصوب ... عامله ... شرايط ... و مضاف ... موصوله ... رسم الخط ... كه كل جدا از ما
نوشته شود من تبعيضيه است **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر چه ترسيد محرم بر خود ... از جمله درندگان
و ماران و غير اينها پس بايد كه بكشد آن را پس اگر آن جانور قصد اراده تو نكند پس تو نيز اراده او مكن در احرام **دوم اصل**
عن معاوية بن عمار عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا احرمت فاتق قتل الدواب كلها الا الافعى والعقرب والفارة فانها توهى
السقاء وتحرق على اهل البيت واما العقرب فان نبى الله صلى الله عليه وآله مد يده الى الجحر فلسعته عقرب فقال لعنك الله لا برا
تدعين ولا فاجرا والحية اذا ارادتك فاقتلها فان لم تردك فلا تردها والكلب العقور والسبع اذا اراداك فان لم يريداك
فلا تردهما والاسود الغدر فاقتله على كل حال وارم الغراب رميا والحداة على ظهر بعيرك **شرح** اتق بتشديد تاء مفتوحه كه
اولش منقلب از واو است ... الفارة ... و مثل الكلام ... باب افتعال است ... الافعى ... در
بفتح همزه و سكون فاء و عين بى نقطه والف مقصوره قسمى از مار است خبيث ... شده است ... ابنكه ... مار
مى باشد مثل مار آبى و مثل مارهاى كه در بعضى خانه ها مى باشند و آنها را عوام البيوت ميگويند ... مستعمل ميشود ... از
مار گزنده و مراد اينجا معنى اول است ... ترتيب ... تو هى بصيغه مضارع ... مثل الفاء و او
و مثل اللام ... باب افعال است سقاء بكسر سين بى نقطه و قاف والف ممدوده ... مفعول تحرق محذوف است بتقدير تحرق البيت
و ... روشن است ... چراغ ... در ... كه اهل خانه ... سوراخ خود مى برد ...
... نقطه و فتح جيم و راء بى نقطه عبارت است از ... در ديوار ...
... و مانند آن ... سوراخ ... سين بى نقطه ... بى نقطه
بصيغه ماضى غايبه معلوم ... مونث ... بى نقطه و عين بى نقطه
بصيغه مضارع مخاطبه معلوم مثل الفاء واوى باب منع است واو محذوف شده چون در اصل ... بوده الف لام الحية براى

... جنس است ... و مثل ... باشد و حاصل ... اراده
... الكلب ... در بعضى نسخ ... بتقدير فاقتلها الاسود بفتح همزه و سكون سين ... بى نقطه
و فتح واو و دال بى نقطه مار بزرگ سياه و آن مرفوع و مبتدا است بتقدير اما الاسود ... خبر مبتدا است الغدر
بفتح غين ... و سكون دال ... و راء ... صفت ... است ابن اثير در نهايه گفته كه الاسود ... الحيات
والحيات ... مطلق ... است ... اين است كه القصد ... باشد ... بكسر حاء ... نقطه
و فتح دال ... و همزه ... و آن منصوب و معطوف بر الغراب است ... معلوم است ... تخفيف ... **يعنى** روايت است از
معاوية بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه چون احرام كردى پس ... از كشتن جانوران ... همگى الا
مار گزنده و كژدم و موش كه چه ... پاره ميكند مشك آب را و ميسوزاند خانه را بر اهل خانه و اما كژدم پس بدرستى
كه نبى صلى الله عليه وآله دراز كرد دست خود را بسوى سنگ براى ... خانه و ماننده آن پس گزيد او را كژدمى پس گفت كه ...
كه او ... نه نيكوكار را وامى گذارى و نه بدكار را ... اين كلام ... است براينكه كژدم ... كشتنى است در
و در احرام نيز و مار گزنده چون قصد تو كند پس بكش آن را پس اگر قصد تو نكند پس قصد آن مكن و سگ گزنده و جانوران درنده
مثل اينكه چون قصد تو كنند پس بكش آنها را پس اگر قصد تو نكنند پس قصد آنها مكن و اما مار سياه بزرگ پس بكش او را
بهر حال خواه قصد تو كرده باشد و خواه نه و سنگ انداز كلاغ را انداختنى و غليواج را نيز بر بالاى ... از
شتر خود تا مبادا ... پشت شتر را زيان كند **سيوم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال يقتل في الحرم والاحرام
الافعى والاسود الغدر وكل حية سوء والعقرب والفارة وهى الفويسقة وترجم الغراب والحداة رجما فان عرض لك لصوص
امتنعت منهم **شرح** تقتل بصيغه مخاطب معلوم است ... مراد ... دوم است ... مذكور شده در شرح حديث سابق
و حكم القتل ... اينجا باعتبار غالب است زيرا كه آن غالبا ... اذيت ميكند و ... الاسود الغدر ... مذكور شد كل منصوب و مضاف است
حية مضاف اليه و مضاف ... الفتح سين ... الفويسقة بضم فاء و فتح واو و سكون ياء ... و كسر سين ... و قاف
... **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه ميكشد در حرم و در احرام
مار گزنده را و مار سياه بزرگ را ... و هر مار بدى را ... و كژدم را و موش را ... و آن است كه
سوراخ ميكند ظرف آب را و ميسوزاند خانه را و سنگ انداز كلاغ و غليواج را انداختنى پس اگر ... تو را اراده ... تا
... از ايشان ... **چهارم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال يقتل المحرم الزنبور والنسر والاسود
الغدر والذئب وما خاف ان يعدو عليه وقال الكلب العقور هو الذئب **شرح** الاسود الغدر بيان شده در شرح حديث دوم
يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه ميكشد محرم زنبور را و كركس را و مار سياه بزرگ را و گرگ را
و هر چه را كه ترسيد از اينكه ... براو و امام گفت كه سگ گزنده آن مانند گرگ است **پنجم اصل** عن معوية عن ابى عبد الله
عليه السلام عن محرم قتل زنبورا قال ان كان خطأ فليس عليه شىء قلت لا بل متعمدا قال يطعم شيئا من طعام قلت انه ارادنى قال
كل شىء ارادك فاقتله **شرح** ان كان راجع بعبد ... متعمدا ... بفتح ميم ... خطا ... حقولست
و حاصل ... است و ... مقدر است راجع بمحرم
روايت است از معويه از امام جعفر صادق عليه السلام گفت پرسيدم امام را از محرمى كه كشت زنبورى را امام گفت كه اگر آن كشتن بود خطا
پس نيست بر او چيزى گفتم ... خطا نبود بلكه عمد بود امام گفت كه اطعام ميكند چيزى از طعام ... گفتم كه بدرستى كه زنبور قصد من كرد امام
گفت هر چيزى كه قصد تو كرد پس بكش آن را **ششم اصل** عن زرارة عن احدهما عليهما السلام قال سالته عن المحرم يقتل البقة والبرغوث
اذا اذاه قال نعم **شرح** اذاه بهمزه والف و ذال با نقطه والف منقلب از ياء بصيغه ماضى غايب معلوم مفرد باب افعال است ...
... راجع بقتل ... **يعنى** روايت است از زراره از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام گفت كه پرسيدم امام را از محرم

کرایا میکشد بشتر را و کبک را جواب از آن دهد محرم را امام گفت که آری **هفتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال الیربوع و
القنفذ و الضب اذا اصابه المحرم فیه جدی و الجدی خیر منه و انما قلت هذا کی ینکل عن صید غیرها **شرح** یربوع بفتح یا و نقطه
و را بی نقطه و سکون را و بی نقطه و ضم با یکنقطه و سکون واو و عین بی نقطه جانوریست صحرائی که از موش بزرگتر است و دم آن
کلاکموش مو انند القنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال با نقطه جانوریست الضب بفتح ضاد و با نقطه و تشدید با
یکنقطه سوسمار ضمیر اصابه و ضمیر فیه و ضمیر منه راجع بواحد از سه جنس است بخلاف ضمیر غیرها که راجع بمجموع آنهاست و این می آید در حدیث
نهم باب بیست و نهم که باب کفارات ما اصاب المحرم من الوحش است و در الجا غیر ثابت و غایته انما قلت تا آخر در شرح آن خاتم
میشود ینکل بنون البینوه مضارع غایب باب تفعیل است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کلاکموش و خارپشت
و سوسمار جزای کشتن یکی از اینها احرام [illegible] بزغاله است و بزغاله بهتر است از آن و جز این نیست که گفتیم این را تا سرباز زند محرم
از صید غیر آن **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال القراد لیس من البعیر و الحلمة من البعیر بمنزلة القملة من جسدک فلا تلقها
و الق القراد **شرح** بیان هر یک از قراد و حلمه شد در شرح حدیث چهارم باب سابق **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستیکه قراد نیست از شتر و حلمه از شتر است مانند شپش از بدن تو پس میفکن حلمه را از شتر و بینداز قراد را از
شتر **نهم اصل** عن ابی البصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن المحرم یلقی القراد عن البعیر قال نعم و لا یلقی الحلمة **شرح** یلقی فی
دو جا [illegible] مضارع غایب معلوم باب افعال است [illegible] **یعنی** روایت از ابی بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از محرم که آیا پاک میسازد قراد را از شتر خود امام گفت که آری و نمیکند از
شتر حلمه را **دهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام عن ابیه عن علی صلوات الله علیهم قال لیلق المحرم کل ما خشیه علی نفسه
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از علی صلوات الله علیهم گفت که بیفکند محرم هر چه را که ترسیده است از آن
بر خودش مثل کرک و مار و مانند اینها **یازدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا بأس بقتل البرغوث و القملة و البقة
فی الحرم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی بکشتن کیک و شپش و پشه در حرم بی احرام **دوازدهم
اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام حککت رأسی و انا محرم فوقعت قملة قال لا بأس قلت ای شیء تجعل علیّ فیها قال و ما اجعل علیک
فی قملة لیس علیک فیها شیء **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خارانیدم سرم را در حالی که من محرم بودم پس افتاد شپشی امام
گفت نیست پروائی گفتم که چه چیز را از فدا واجب میگردانی بر من در آن شپش امام گفت که چه چیز را واجب گردانم بر تو در شپشی
که بی اختیار تو افتاده نیست بر تو در آن چیزی **باب نود و هشتم اصل باب المحرم یذبح و یحتش لدابته شرح**
یحتش بحا و تا بی نقطه و تشدید شین بالنقطه البینه مضارع غایب معلوم باب افتعال است **یعنی** این باب بیان حدیث است که محرم
[illegible] میکند و علف میچیند برای ستور خود و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال المحرم
یذبح البقر و الابل و الغنم و کل ما لم یطر من الطیر و ما احل للحلال ان یذبحه فی الحرم و هو محرم فی الحل و الحرم **شرح** [illegible] ذبح
با ابل بنوعی از مجاز است زیرا که حقیقت ذبح در بریدن گلو است و نحر حقیقت است در شتر لم یطر [illegible]
و [illegible] مکسوره البینه مضارع غایب معلوم باب [illegible] است [illegible] مرغ [illegible] بال خود را در وقت حرکت در هوا [illegible]
المحرم متعلق بیذبحه است و هو محرم حالست از [illegible] در الحرم متعلق [illegible] حال است **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که محرم میکشد گاو و شتر و گوسفند را و هر چه را که بال نمیزند در هوا از جمله مرغان و آنچه حلال کرده
شده برای [illegible] آن [illegible] محرم باشد [illegible]
در [illegible] حرم باشد و خواه در حرم باشد **دوم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام المحرم ینحر بعیره او یذبح شاته قال
نعم قلت یحتش لدابته و بعیره قال نعم و یقطع ما شاء من الشجر حتی یدخل الحرم فاذا دخل الحرم فلا **شرح** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که محرم آیا نحر میکند شتر خود را یا ذبح میکند گوسفند خود را گفت که آری گفتم امام را که آیا علف میچیند برای ستور

خود و شتر خود گفت که آری و می برد آنچه را که خواهد از درخت تا آنکه داخل شود حرم را پس چون داخل حرم شد پس علف نچیند و از
[illegible] **باب نود و نهم اصل باب ادب المحرم شرح** این باب بیان خوش سلوکی محرم است و در این باب دوازده
حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا احتککت رأسک فحکه حکا رفیقا و لا تحکن بالاظفار و لکن باطراف الاصابع
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خارش کنی در احرام پس بخار آن را خاریدنی نرم و مخار آن را بناخنها و لیکن بخار
بسرهای انگشتان **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اغتسل المحرم من الجنابة صب علی رأسه و یمیز الشعر بانامله بعضه من
بعض **شرح** بعضه منصوب و بدل اشتمال الشعر است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون غسل کند محرم از جنابت
آب میریزد بر سر خود مراد آنست که [illegible] میکند موهای سر خود را بسرهای انگشتان خود بعضی مو را
از بعضی دیگر برای رسیدن آب بهمه جای سر **سیوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا بأس بان یدخل المحرم الحمام و لکن لا یتدلک
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی باینکه داخل شود محرم حمام را و لیکن بدن خود را نمالد بکیسه و مانند آن
چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس للمحرم ان یلبی من دعاه حتی یقضی احرامه قلت کیف یقول قال یقول یا سعد
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست محرم را اینکه لبیک گوید کسی را که خواند او را که یا فلان تا وقتی که آخر کند احرام خود را
گفتم که چون جواب میگوید خواننده را گفت که میگوید که ای سعد **پنجم اصل** عن عمار بن موسی عن ابی عبدالله علیه السلام قال
سألته عن المحرم یتخلل قال لا بأس **شرح** روایت از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از محرم که آیا خلال
دندان خود را خلال میکند گفت که نیست پروائی **ششم اصل** عن معویة قال قلت لابی عبدالله علیه السلام المحرم یستاک قال نعم قلت
فان ادمی یستاک قال نعم هو من السنة و روی ایضا لا یستدمی **شرح** روایت از معاویة بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که محرم آیا مسواک میکند گفت که آری گفتم که پس اگر خون آلود کند مسواک میکند گفت که آری این مسواک کردن از جمله سنت است و
روایت کرده شده نیز که طلب خون آلود شدن نمیکند مقصود آنست که این دو روایت از امام علیه السلام منافات با یکدیگر ندارد
زیرا که مقصود خون آلودن خوب نیست الا مقصد نیست در مقامی که احتمال خون آلودن نیز باشد خوب است **هفتم اصل** سألت
اباعبدالله علیه السلام هل یحک المحرم رأسه و یغتسل بالماء قال یحک رأسه ما لم یتعمد قتل دابة و لا بأس بان یغتسل بالماء و یصب علی رأسه
ما لم یکن ملبدا فان کان ملبدا فلا یفیض علی رأسه الماء الا من الاحتلام **شرح** [illegible] مادام است و ضمیر مستتر در لم یکن راجع
بر رأسه است الملبد [illegible] مفعول باب تفعیل [illegible] سری که [illegible] کرده باشد [illegible]
بود که ذکر من الاحتلام بعنوان مثال باشد [illegible] **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که
آیا میخارد محرم سر خود را و آیا غسل میکند با آب گفت که میخارد سر خود را مادام که قصد نکند کشتن جانور سر او [illegible] و نیست پروائی باینکه غسل
کند با آب و بریزد بر سر خود آب را مادام که نباشد سر او تلبید شده پس اگر باشد تلبید شده پس نمیریزد بر سر خود آب را مگر بسبب احتلام اراده
است که اگر محتلم شود و غسل سر خود را میشوید برای رسیدن آب بهم سر و الله اعلم **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
یکره الاحتباء للمحرم و یکره فی المسجد الحرام **شرح** الاحتباء بحا بی نقطه و با یکنقطه و الف ممدوده مصدر [illegible] باب
افتعال جمع میان پشت و دو ساق بجامه و مانند آن در وقت نشستن بر سرین **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که مکروه است احتبا در وقت نشستن برای محرم و مکروه است در مسجد الحرام مطلق خواه برای محرم و خواه غیر محرم گذشت در کتاب [illegible]
در حدیث پنجم باب [illegible] و الاحتباء که باب بیست و دوم است لا یجوز للرجل یحتبی مقابل الکعبة و گذشت در حدیث اول باب فضل
النظر الی الکعبة که باب بیست و سیوم است که و هو محتب مستقبل الکعبة و بیان شد [illegible] در حدیث [illegible] باب النوادر که باب دویست
و ده [illegible] است که لا ینبغی للرجل ان یحتبی قبالة الکعبة **نهم اصل** عن ابی بلال الرازی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن
رجلین اقتتلا و هما محرمان قال سبحان الله بئس ما صنعا قلت قد فعلا فما الذی یلزمهما قال علی کل واحد منهما دم **شرح**
روایت از ابی بلال که از اهل ری است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از دو مرد که یکدیگر را [illegible]

برحالی که ایشان محرمان بودند امام از روی تعجب گفت که سبحان الله بد است آنچه کردید گفتم که چه کنیم که تحقیق کرد ندایش صاحب الجمل الازم میشود او را
از کفاره گفت که بر هر یکی از ایشان قربانی است **دهم اصل** عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن المحرم يصارع هل
يصلح له قال لا يصلح له مخافة ان يصيبه جراح او يقع بعض شعره **شرح** الجراح بکسر جیم و راء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه جمع جراحت بکسر جیم
مثل تمره و تمر و یا جمع جراحت بکسر جیم و اول اینجا مناسبتر است **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت
که پرسیدم او را از محرمی که کشتی میگیرد آیا خوب است برای او گفت که خوب نیست برای او از ترس اینکه برخورد او را زخم یا افتد بعضی
موی او **یازدهم اصل** عن عبد الله بن سعيد قال سأل ابو عبد الرحمن ابا عبد الله عليه السلام عن المحرم يعالج دبر الجمل قال فقال يلقي عنه
الدواب ولا يدميه **شرح** الدبر بفتح دال بی نقطه و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه زخم پشت شتر **یعنی** روایت است از عبد الله بن
سعید گفت که پرسید ابو عبد الرحمن امام جعفر صادق علیه السلام را از محرم که علاج میکند زخم پشت شتر را راوی گفت که پس امام
گفت که می اندازد از آن زخم کرمها را و خون آلود نمیکند آن را **دوازدهم اصل** عن عمار بن موسى عن ابي عبد الله عليه السلام
قال سألته عن المحرم يكون به الجرب فيؤذيه قال يحكه فان سال منه الدم فلا بأس **شرح** روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرم که می باشد با او گری پس آزار میکند او را امام گفت که میخارد آن را پس اگر روان شود
از آن خون پس نیست پروای **باب صدم اصل باب المحرم يموت** **شرح** این باب بیان حرمت میت که میمیرد در این
باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابي الحسن عليه السلام في المحرم يموت قال يغسل ويكفن ويغطى وجهه ولا يحنط ولا يمس شيئا
من الطيب **شرح** لا يحنط بحاء بی نقطه و نون و طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب افعال است الحنط والا
حناط کافور مالیدن میت و برنند و مانند آن لا یمس بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر در آن مفعول اول
و نایب فاعلست شیئا مفعول دوم است مخفی نماند که ظاهر این حدیث باعتبار ترک ذکر کافور غسل میت است که آب کافور در آب
غسل او مگر آنکه مبنی باشد بر عدم وجوب کافور در آب غسل غیر محرم نیز چنانچه ابن ادریس در کتاب السرائر نقل کرده از
سلار که گفته که و اذا لم يوجد للغسل كافور وسدر فلا بأس ان يغسل ثلاث غسلات بالماء القراح وان وجد الكافور والسدر
فلا بد منه فان اذ ذلك واجب لا مستحب حملا على اصالة الاقوال وان كان بعض اصحابنا ذهب سلار الى لا يوجب الثلاث غسلات بل
غسلة واحدة ولا يوجب الكافور ولا السدر في الغسلتين الاولتين **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در محرمی که میمیرد
امام گفت که غسل داده میشود و کفن کرده میشود و پوشیده میشود روی او و کافور مالیده نمیشود و مالیده نمیشود چیزی از خوشبوی
دیگر مثل عنبر و مشک **دوم اصل** عن سماعة قال سألته عن المحرم يموت فقال يغسل ويكفن بالثياب كلها ويغطى وجهه ويصنع به كما يصنع بالمحل
غير انه لا يمس الطيب **شرح** الطيب منصوب مفعول دوم لا يمس است که بصیغه مجهول باب افعال است **یعنی** روایت است از سماعه
که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از محرمی که بمیرد امام گفت که غسل داده میشود
و کفن کرده میشود بجامهای متعارف همه آنها کرده میشود با او آنچه کرده میشود با بی احرام غیر اینکه او مالیده نمیشود خوشبوی
خواه کافور و خواه غیر آن **سیوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال توفي عبد الرحمن بن الحسن بن علي بالابواء وهو محرم
ومعه الحسن والحسين وعبد الله بن جعفر وعبد الله وعبيد الله ابنا العباس فكفنوه وخمروا وجهه ورأسه ولم يحنطوه وقال
هكذا في كتاب علي عليه السلام **شرح** توفي بصیغه ماضی معلوم و مجهول باب تفعل میتواند بود التوفي وا یافت کردن تمام چیزی
و بنا بر اول میت باز یافت کرده تمام رزق و اجل خود را و بنا بر دوم الله تعالی و ملك الموت باز یافت کرده اند میت را
الابواء بکسر همزه و سکون باء یک نقطه و الف ممدوده منزلیست میان مدینه و مکه خمروا از باب تفعیل و باب نصر میتواند بود
لم يحنطوه بصیغه معلوم باب ضرب و باب افعال میتواند بود قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است کتاب علی عبارتست
از جامعه که املاء رسول الله و خط علی علیهما السلام است و بیان شد در کتاب العقل در حدیث چهاردهم باب بیست و یکم که باب
البدع والرأي والمقاييس است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وفات یافت عبد الرحمن بن الحسن

بن علی علیهما السلام در ابواء بر حالی که او محرم بود و با او بودند امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر طیار و عبد الله و عبید
الله پسران عباس پس کفن کردند او را و پوشیدند روی او را و سر او را و کافور نمالیدند او را و امام گفت که چنین است
در کتاب علی علیه السلام **چهارم اصل** عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المرأة المحرمة تموت وهي طامث قال لا
تمس الطيب وان كن معها نسوة حلال **شرح** در نسخ کن است و ظاهر آنست که کان باید موافق آیت سوره یوسف و قال
نسوة بنا بر اینکه نسوة اسم جمع امرأة است و میتواند بود که نسوة بدل ضمیر مونث کن باشد بنابر آنچه گفته اند در اکلونی
البراغیث **یعنی** روایت است از اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زن احرام دار که میمیرد
بر حالی که او حائض است امام گفت که مالیده نمیشود خوشبوی بر او هر چند که باشد با او چند زن که بی احرام باشند **باب صد**
و یکم اصل باب المحصور والمصدود وما عليهما من الكفارة **شرح** المحصور بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه و راء بی نقطه تنگ افتاده شده بسبب
مرض و مانند آن المصدود بصاد بی نقطه و دو دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر منع کرده شده **یعنی** این باب بیان
محبوس از دخول مکه بسبب مرض و مانند آن و ممنوع بسبب دشمن است و بیان آنچه بر آن دو قسم است از کفاره در این باب
نه حدیث است **اول اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله حين صد بالحديبية قصر واحل
ونحر ثم انصرف منها ولم يجب عليه الحلق حتى يقضي النسك فاما المحصور فانما يكون عليه التقصير **شرح** صد بضم صاد بی نقطه و تشدید
دال بی نقطه مفتوحه است الحدیبیه بضم حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر باء یک نقطه و تخفیف و
تشدید یاء دو نقطه در پایین است صاحب قاموس گفته والحديبية كدويهية وقد تشدد بئر قرب مكة او لشجرة
حدباء كانت هنالك و ابن اثیر در نهایه گفته وهي قرية قريبة من مكة سميت ببئر فيها وهي مخففة وكثير من المحدثين يشددونها
و آن در بیرون حرم است چنانچه طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیت سوره بقره و اتموا الحج والعمرة تا آخر گفته حتی برای آنهاست
تقضي بقاف و ضاد بانقطه و الف منقلب از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التقضي با آخر رسیدن چیزی
و مراد اینجا رسیدن هدی است در حج بمحل خودش که منی است و وقت خودش که بعد از رمی جمره عقبه در روز عید اضحی است
و حق خودش که حرمت و این در حجة الوداع واقع شده چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب حج النبي صلى الله عليه وآله
که باب بیست و هفتم است النسك بضم نون و ضم و سکون سین بی نقطه قربانیه و آن مرفوع و فاعل است فاما المحصور تا آخر بیان
است فرق میان مصدود و محصور بانکه مصدود را حلق جایز است باعتبار اینکه فردی از تقصیر است اگر چه واجب
بخلاف محصور که حلق او را جایز نیست بضرورت بنا بر آیت سوره بقره که فان احصرتم فما استيسر من الهدي ولا تحلقوا
رؤوسكم حتى يبلغ الهدي محله فمن كان منكم مريضا تا آخر و گذشت در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب بیست و یکم است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلى الله عليه وآله وقتی که ممنوع شد از دخول
مکه از مشرکان در حدیبیه مو کوتاه کرد و از احرام بیرون آمد و شتر را قربان کرد و بعد از آن برگشت از آنجا و واجب نشد
بر او سر تراشیدن تا وقتی که با آخر رسید هدی او در حجة الوداع پس اما محبوس بمرض پس جز این نیست که میباشد بر او محض
مو کوتاه کردن بی سر تراشیدن **دوم اصل** سألت ابا الحسن عليه السلام عن محرم انكسرت ساقه اي شيء يكون حاله
واي شيء عليه قال هو حلال من كل شيء قلت من النساء والثياب والطيب فقال نعم من جميع ما يحرم على المحرم وقال اما بلغك
قول ابي عبد الله عليه السلام حلني حيث حبستني لقدرك الذي قدرت علي قلت اصلحك الله ما تقول في الحج قال لا بد ان يحج من قابل
قلت اخبرني عن المحصور والمصدود هما سواء فقال لا قلت فاخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله حين صده المشركون قضى
عمرته قال لا ولكنه اعتمر بعد ذلك **شرح** اما بهمزه استفهام و ما نافیه است و قول ابی عبد الله علیه السلام مذکور شد در حدیث
دوم باب هشتادم که باب صلوة الاحرام وعقده والاشتراط فيه است و اینجا میگوییم که اما بلغك قول ابي عبد الله تا آخر
ارشاد است بانکه مراد من اینست که این شخص محصور است و احلال محصور بی انتظار بلوغ هدی بمحلش در صورتیست که اشتراط

کرده باشد در وقت احرام بخلاف مصدود چه او احلال بی اشتراط میکند خواه اشتراط کرده باشد و خواه نکرده باشد بدانکه
امثال این حدیث برای تخصیص است عموم آیت سوره بقره است که ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله و موافق این حدیث است آنچه
گذشت در کتاب الصیام در حدیث اول و دوم باب سی هفتاد و نهم که باب اقل ما یکون الاعتکاف است مراد بسوا این است که
احلال بهو موقوف بر اشتراط باشد و جواب امام با اینکه سواء نیستند مبنی بر این است که مصدود احلال میکند مطلقا چنانچه
گذشت در شرح حدیث ششم و هفتم باب هشتادم **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از محرمی که شکست استخوان ساق
او که چه چیزی باشد حال او و چه چیز بر او است امام گفت که او بی احرام است از هر چیز گفتم که آیا از زنان و جامهای دوخته
و خوشبوئی نیز پس امام گفت که آری از جمیع آنچه حرام میشود بر محرم و امام گفت برای تخصیص این حکم بصاحب اشتراط که آیا
نرسیده ترا کلام امام جعفر صادق علیه السلام که گفت ده مرا در جائی که منع کردی مرا ابتدا بر تو که تقدیر کردی بر من مراد این است که آیا
نه این است که این سخن چه فایده دارد گفتم که الحال باز دارد ترا الله تعالی چه میگوئی در حج آن محرم امام گفت که نیست چاره
از اینکه حج گزارد در سال آینده گفتم که خبر ده مرا از ممنوع بر مرض و مانند آن و ممنوع بدشمن که آیا آن دو برابر یکدیگرند
در فایده اشتراط پس امام گفت که نه گفتم که پس خبر ده مرا از نبی صلی الله علیه و آله در وقتی که ممنوع کرده شد او را مشرکان قضا
کرد عمره خود را امام گفت که نه ولیکن او عمره گزارد بعد از آن بالقصد قضا عدم منافات میان این حدیث و میان امثال آنچه
گذشت در حدیث سیزدهم باب بیست و هفتم که باب حج النبی صلی الله علیه و آله است بیان شد در شرح آن **سیوم اصل**
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول المحصور غیر المصدود والمحصور المریض والمصدود الذی یصده
المشرکون کما ردوا رسول الله صلی الله علیه و آله واصحابه لیس من مرض والمصدود تحل له النساء والمحصور لا تحل له النساء
شرح روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام گفت که محصور که مذکور است در
آیت سوره بقره که فان احصرتم فما استیسر من الهدی غیر مصدود است بیان این آنکه محصور بیماریست مثلا و مصدود کسی است
که بر میگردانند او را مشرکان مثلا چنانچه برگردانیدند رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب او را از حدیبیه نیست
بسبب مرض مثلا و مصدود حلال میشوند برای او زنان مطلقا و محصور حلال نمیشوند برای او زنان بی اشتراط
اصل قال وسألته عن رجل احصر فبعث بالهدی قال یواعد اصحابه میعادا ان کان فی الحج فمحل الهدی یوم النحر فاذا
کان یوم النحر فلیقصر من رأسه ولا یجب علیه الحلق حتی یقضی المناسک وان کان فی عمرة فلینظر مقدار دخول اصحابه مکة
والساعة التی یعدهم فیها فاذا کان تلک الساعة قصر واحل **شرح** راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که محبوس
بر مرض شد مثلا پس فرستاد هدی را که چه میکند او امام گفت که وعده قرار میدهد با یاران خود زمان و وعده را بیان این
آنکه اگر باشد آن محصور شدن در حج پس محل هدی روز نحر است پس چون شد روز نحر پس باید که موکوتاه کند از سر خود
خواه تراشیدن خواه غیر آن و واجب نمیشود بر او تراشیدن سر تا آنکه خود مناسک بجا آورد افعال حج را که ذکر کند در منی
چنانچه مذکور شد در حدیث اول این باب و اگر آن محصور شدن باشد در عمره پس باید که ملاحظه کند مقدار داخل شدن
یاران او مکه را و ساعتی را که وعده میکند با ایشان در آن ساعت برای نحر از جانب او پس چون شود آن ساعت
تقصیر میکند و از احرام بیرون می آید **اصل** وان کان مرض فی الطریق بعد ما یخرج فاراد الرجوع رجع الی اهله ونحر بدنة
او اقام مکانه حتی یبرأ اذا کان فی عمرة فاذا برأ فعلیه العمرة واجبة وان کان علیه الحج رجع او اقام ففاته الحج فان
علیه الحج من قابل **شرح** بعد ما یخرج عبارت است از اینکه اندکی راهی رفته و زود بیمار شده مثل کسی که از مدینه تا یک منزل
یا دو منزل رفته باشد نحر بدنه سوای هدی مذکور در آیت سوره بقره است که فان احصرتم فما استیسر من الهدی زیرا که
این بدنه و اینکه نمیفرستد پس هدی که بعد هست او و اقام مکانه لازم ندارد هدی مذکور در سوره بقره را زیرا که وقت
عمره موسع است بخلاف وقت حج الف برأ بیاء بی نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و از

باب علم ولغز و حسن نیز آمده الف لام العمرة برای عهد خارجی است و مراد همان عمره است که احرام بآن کرده واجبة منصوب و حال از
العمرة است که فاعل ظرف است با قرب وقوع و خبر العمرة است که مبتداست **یعنی** و اگر آن محصور باشد باین روش که بیمار شده باشد
در راه بعد از خروج او از مدینه که وطن او است پس اراده کرده باشد برگشتن را بسوی اهل خانه خود و قربان میکند شتر را
در وقت اراده رجوع یا درنگ میکند در جای خود و اراده رجوع را فسخ میکند تا آنکه صحیح شود چون باشد آن محصور شدن در عمره
پس چون صحیح شد پس بر او است آن عمره بر حالی که واجب باشد و اگر باشد بر آن محصور حج خواه برگشته باشد بسوی اهل خود و نحر
بدنه کرده باشد و خواه درنگ کرده باشد پس فوت شده باشد از او حج پس بدرستی که بر او است حج در سال آینده **اصل**
فان الحسین بن علی صلوات الله علیهما خرج معتمرا فمرض فی الطریق فبلغ علیا علیه السلام ذلک وهو فی المدینة فخرج فی طلبه فادرکه
بالسقیا وهو مریض بها فقال یا بنی ما تشتکی فقال اشتکی رأسی فدعا علی علیه السلام ببدنة فنحرها وحلق رأسه ورده الی المدینة فلما
بری من وجعه اعتمر **شرح** این فقره برای بیان شق اول است که عمره است سقیا بضم سین بی نقطه و سکون قاف و یاء دو نقطه در
پایین و الف مقصوره منزلیست میان مدینه و وادی صفراء ما استفهامیه است و منصوبست محلا و مفعول تشتکی است **یعنی**
چه بود است که حسین بن علی صلوات الله علیهما بیرون رفت از مدینه بر حالی که عمره گزار بود پس بیمار شد در راه پس رسید بعلی علیه السلام
آن بیماری او بر حالی که او در مدینه بود پس بیرون رفت برای طلب او پس دریافت او را در سقیا بر حالی که او بیمار بود در آنجا
پس گفت که ای پسرکم چه چیز را شکایت میکنی یا بتخفیف که کجای تو درد دارد پس گفت که شکایت میکنم سرم را پس خواند علی علیه السلام
شتری پس قربان کرد آن را و تراشید سر او را و برگردانید او را بسوی مدینه پس چون بری شد از درد خود عمره گزارد **اصل**
قلت ارأیت حین بری من وجعه قبل ان یخرج الی العمرة حل له النساء قال لا تحل له النساء حتی یطوف بالبیت وبالصفا والمروة
قلت فما بال رسول الله صلی الله علیه و آله حین رجع من الحدیبیة حلت له النساء ولم یطف بالبیت قال لیسا سواء کان النبی
صلی الله علیه و آله مصدودا والحسین علیه السلام محصورا **شرح** ذکر یکی از طواف بیت و طواف صفا و مروه علیحده با وجود آنکه
دوم بعد از اول می باشد بنظر آنچه می آید در حدیث هشتم باب صد و سیوم اشارت است بآنچه می آید در حدیث هفتم باب صد و پنجم
که طواف میان صفا و مروه فریضه نیست پس اصل حلال بودن زنان بطواف بیت حاصل میشود و کمال حلال بودن زنان
بطواف میان صفا و مروه حاصل میشود و بر هر تقدیر مراد بعد از تقصیر است **یعنی** گفتم که خبر ده مرا که وقتی که حسین بری شد از
درد خود پیش از آنکه بیرون رود بسوی عمره آیا حلال شدند برای او زنان امام گفت که حلال نمیشوند برای او زنان تا
آنکه طواف کند بصفا و مروه گفتم که پس چه بود حال رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که برگشت از حدیبیه حلال شدند بر
او زنان و طواف نکرده بود بخانه کعبه امام گفت که نیستند برابر بیان این آنکه بود نبی صلی الله علیه و آله مصدود بدشمن
و حسین علیه السلام محصور بمرض **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا احصر الرجل بعث بهدیه فاذا افاق و وجد من
نفسه خفة فلیمض ان ظن انه یدرک الناس فان قدم مکة قبل ان ینحر الهدی فلیقم علی احرامه حتی یفرغ من جمیع المناسک و ینحر
هدیه ولا شیء علیه وان قدم مکة وقد نحر هدیه فان علیه الحج من قابل والعمرة قلت فان مات وهو محرم قبل ان ینتهی الی مکة و
قال یحج عنه ان کانت حجة الاسلام و یعتمر انما هو شیء علیه **شرح** بعث بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود هدیه بکسر غایب و تاء وحدت
میتواند بود و الافاقة بفاء و قاف مصدر باب افعال بحال خود آمدن بیمار و بهوش آمدن قدوم مکه عبارت است از دخول حرم الهی که دخول
منی نیز داخل است زیرا که محل نحر هدی حج که از منی است پس منافات نیست میان اینکه اگر حج پیش از دخول مکه وفات یابد حجة
الاسلام از او ساقط نمیشود و میان آنچه گذشت در حدیث دهم و یازدهم باب ما یجزی من حجة الاسلام و ما لا یجزی که باب سی
و هشتم است که وفات بعد از احرام و دخول حرم باعث سقوط حجة الاسلام است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که چون محصور شود محرم بحج میفرستد هدی خود را که مذکور است در آیت سوره بقره پس چون بحال خود آید و یابد از خود کمی
بیماری را پس باید که روانه شود اگر ظن کند که او در می یابد مردمان را در منی پس اگر آید بمکه پیش از آنکه قربان کرده شود آن هدی

پس باید که باقی ماند بر احرام خود تا آنکه فارغ شود از جمیع افعال حج که باقی مانده و قربان کند هدی خود را و هیچ چیزی بر او واجب نباید
بلکه در حالی که قربان کرده شده باشد هدی اول پس بدرستی که بر اوست حج در سال آینده یا آن عمره که شروع در احرام آن کرده در
همان سال گفتم که پس اگر بمیرد در حالی که او محرم است پیش از آنکه رسد بسوی حرم چه حالست امام گفت که حج ادا میشود از جانب او اگر
باشد حجه او حجة الاسلام و عمره گزارده میشود از جانب او جز این نیست که آن حج و عمره چیزیست که فرض است بر او پنجم اصل
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی المحصور ولم یسق الهدی قال ینسک و یرجع فان لم یجد ثمن هدی صام شرح
المحصور یعنی الذی حصر است زیرا که الف لام در اسم فاعل و اسم مفعول از قبیل موصولاتست پس واو در ولم حالیه یا عاطفه میتواند
بود لم یسق الهدی بسین مهمله و کسر قاف با التقاء ساکنین بصیغه مضارع غایب مجزوم از ساق الهدی و اوی باب نصر است قال الکراز اولست ینسک
بنون و سین مهمله بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب نصر است الانساک داده هدی بمکه تا آنرا خریداری نماید
و قربان کند در محلش و النسک بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین و بضم نون و ضم سین قربان کردن و بنابر اول امر بهدی است که مذکور
است در آیت سوره بقره که فان احصرتم فما استیسر من الهدی و بنابر دوم امر بقبل آنست که علی علیه السلام برای حسین علیه السلام کرد و مذکور
شد در حدیث سیوم این باب صوم فاقد ثمن هدی میتواند بود که سه روز باشد موافق آنچه می‌آید در حدیث آینده و میتواند بود که ده روز
باشد موافق بدل هدی تمتع یعنی روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در کسی که محصور بمرض شد بر حالی
که سیاقت هدی نکرده تا آنرا تواند فرستاد بسوی مکه امام گفت که قیمت هدی را امید به یاران خود تا از جانب او هدی را بمکه رسانند
و قربان نمایند در محلش و برمیگردد بسوی اهل خود پس اگر نیابد قیمت هدی را روزه میدارد بدل آن ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا احصر الرجل فبعث بهدیه فاذاه راسه قبل ان ینحر هدیه فانه یذبح شاة فی المکان الذی احصر فیه او یصوم او یتصدق
والصوم ثلثة ایام والصدقة علی ستة مساکین نصف صاع لکل مسکین شرح قریب باین گذشت در حدیث دوم باب نود و چهارم که باب
العلاج للمحرم اذا مرض تا آخر است و این اشارتست بتفسیر آیت سوره بقره که فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه ففدیة من صیام
او صدقة او نسک یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون ممنوع بمرض شود مردی پس فرستد هدی خود را بسوی مکه پس
آزار کند او را سر او پیش از آنکه قربان کرده شود هدی او پس بدرستی که او ذبح میکند گوسفندی را در مکانی که در آن ممنوع شده در آن
یا روزه میدارد یا تصدق میکند و روزه سه روزست و التصدق بر شش مسکین است نصف صاع گندم برای هر مسکینی است هفتم اصل
عن رفاعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یشترط و هو ینوی المتعة فیحصر هل یجزیه ان لا یحج من قابل قال یحج من قابل
والحاج مثل ذلک اذا احصر قلت رجل ساق الهدی ثم احصر قال یبعث بهدیه قلت هل یستمتع من قابل فقال لا ولکن یدخل فی مثل
ما خرج منه شرح بیان فایده اشتراط شد در حدیث شانزدهم این باب الحاج عبارتست از کسی که احرام حج قران یا افراد کرده
باشد یعنی روایتست از رفاعه بکسر را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میگوید در وقت احرام
که اللهم حلنی حیث حبستنی در حالی که او نیت احرام عمره تمتع میکند پس ممنوع بمرض میشود آیا جزا میشود او را اینکه حج نکند در سال
آینده مراد اینست که چنانچه اشتراط باعث سقوط انتظار و تعجیل احلال محصر میشود آیا باعث سقوط حج در سال آینده نیز میشود
یا نه امام گفت که حج میکند در سال آینده و کسی که در وقت احرام حج قران یا افراد اشتراط کند مثل آنکسیست که در وقت احرام
عمره تمتع اشتراط کرد در وجوب حج در سال آینده چون ممنوع بمرض شود گفتم که مردی راند هدی را یعنی که احرام حج قران کرد بعد از آن
ممنوع بمرض شد چیست حال او امام گفت که میفرستد همان هدی خود را مراد اینست که احتیاج بهدی دیگر نیست گفتم که آیا آن سابق
هدی که محصور شد حج تمتع میتواند کرد در سال آینده پس امام گفت که نه ولیکن داخل میشود در سال آینده در مثل آنچه بیرون رفت
از آن در سال سابق مراد اینست که باز قران میکند و میتواند بود که مراد این باشد که قدر مشترک میان قران و افراد میکند زیرا که
آن دو مثل یکدیگر است هشتم اصل عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل عرض له سلطان فاخذه
ظالما له یوم عرفة قبل ان یعرف فبعث به الی مکة فحبسه فلما کان یوم النحر خلی سبیله کیف یصنع قال یلحق فیقف بجمع ثم ینصرف الی منی

یرمی

فیرمی و یذبح و یحلق و لا شیء علیه قلت فان خلی عنه یوم النفر کیف یصنع قال هو مصدود عن الحج ان کان دخل مکة متمتعا بالعمرة
الی الحج فلیطف بالبیت اسبوعا ثم لیسع اسبوعا و یحلق راسه و یذبح شاة فان کان مفردا للحج فلیس علیه ذبح و لا شیء علیه
شرح یعرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التعریف وقوف بعرفه چنانچه مقررست ظاهر آنست که فیقف بجمع ... بتقیید
آن بقبل الزوال ... است که بعد از زوال نیز اضطراری مشعر چیزی باشد ثم لیسع خبر بمعنی امرست مفرد بکسر راء و در مقابل متمتع است
یعنی روایتست از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که سر راه گرفت او را حاکمی از حکام
او را در حالی که ظلم میکرد بر او در روز عرفه پیش از آنکه وقوف بعرفه کند پس فرستاد او را بسوی مکه پس حبس کرد او را پس چون شد
روز دهم رها کرد او را چون میکند امام گفت که خود را بر دهان میرساند در مشعر پس وقوف میکند در مشعر اندکی بعد از آن بر میگردد
بسوی منی پس رمی جمره عقبه میکند و قربان میکند و سر تراشد و نیست چیزی بر او گفتم پس اگر بند بردارد از او در روز دوازدهم
که روز بیرون رفتن از منی بیرون می‌آیند چون میکند امام گفت که این ممنوع بدشمن است از حج اگر بود با تمتع آنکه داخل شده بود بمکه را
بحالی که متمتع بعمره منضم بسوی حج بود پس باید که طواف کند خانه را هفت شوط بعد از آن سعی میکند میان صفا و مروه هفت شوط و
سر تراشد سر خود را و قربان میکند گوسفندی را مثلا پس اگر بود افراد کننده حج پس نیست بر او قربانی و نیست چیزی بر او باعتبار که حج
در سال آینده بر او لازم نیست نظر آنچه در عمره حدیبیه مذکور شد در حدیث دوم این باب که ... فرقیست میان
محصور و مصدود و آنکه محصور در سال آینده قضای حج سابق میکند بخلاف مصدود نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
المصدود یذبح حیث صد و یرجع صاحبه فیاتی النساء والمحصور یبعث بهدیه و یعدهم یوما فاذا بلغ الهدی احل هذا فی مکانه
قلت ارایت ان ردوا علیه دراهمه ولم یذبحوا عنه وقد احل فاتی النساء قال فلیعد ولیس علیه شیء ولیمسک الآن عن النساء اذا
بعث شرح ظاهر ذکر صاحبه اینست که رجوع متعدی باشد مثل آیت سوره توبه فان رجعک الله و صاحبه منصوب بمفعولیت باشد
و مراد این باشد که ملازم خود را مثل نوکر و غلام با خود بر میگرداند اگر چه ایشان مصدود نبوده باشند یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که ممنوع بدشمن قربان میکند هدی خود را بجایی که ممنوع شده چنانچه نبی صلی الله علیه و آله کرد و مذکور
شد در حدیث اول این باب و بر میگرداند با خود ملازم خود را پس جماع میکند با زنان و ممنوع بمرض و مانند آن میفرستد هدی
خود را با یاران خود بسوی مکه و قرار میدهد با ایشان روزی را پس چون رساندند هدی را بقرار داد از احرام بیرون می‌آید این مرد
در جای خود گفتم امام را که چه مرد که اگر برگردانند بر او دراهم او را که برای هدی داده بود و قربان نکنند از جانب او
بحالی که بتحقیق از احرام بیرون آمده باشد پس جماع کرده باشد با زنان چیست حال او امام گفت که پس باید که برگرداند آن
دراهم را برای هدی و نیست بر او چیزی از کفاره و باید که خود را الکف بدارد از آن وقت از زنان چون فرستد دراهم را
و مراد اینست که از آن وقت که تا وعده دیگر خود را الکف میدارد باب صد و دوم اصل باب المحرم یتزوج او یزوج و یطلق و
یشتری الجواری شرح این باب بیان محرمیست که برای خود زن میخواهد یا زنی را بدیگری میدهد و محرمی که طلاق میدهد و محرمی
که میخرد کنیزان را و این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المحرم لا ینکح ولا ینکح ولا یخطب ولا یشهد النکاح
وان نکح فنکاحه باطل شرح لا ینکح در اول بصیغه معلوم باب ضرب یا باب منع است یعنی لا یتزوج و در دوم از باب افعالست یعنی لا
یزوج لا یخطب بصیغه غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که محرم برای خود زن نمیخواهد و زنی را
برای دیگری عقد نمیکند و خواستگاری زن نمیکند خواه برای خود خواه برای دیگری و گواه نمیشود عقد نکاح را و اگر زن خواهد پس
نکاح او باطل است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رجلا من الانصار تزوج و هو محرم فابطل رسول الله صلی الله علیه و آله نکاحه
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که مردی از اهل مدینه زنی را برای خود خواست در حالی که او محرم بود پس
باطل کرد رسول الله صلی الله علیه و آله نکاح او را سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المحرم اذا تزوج و هو محرم فرق بینهما ثم لا
یتعاودان ابدا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که محرم چون زن خواهد برای خود در حالی که او محرم باشد

تفریق کرده میشود میان آن دو بعد از آن عود بسوی یکدیگر میکنند مگر با محرمی که احرام هر دو بشوند بر یکدیگر چهارم اصل عن معویة بن
عمار قال المحرم لا یتزوج و لا یزوج فان فعل فنکاحه باطل شرح معویة بن عمار از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است و کتب دارد و آنچه در کتب اوست بعنوان نقل از ائمه علیهم السلام است و معتمد علیه است پس خبر قال لازم با امام و راجع بجاوید
بشود نبود و حاصل هر دو یکیست مضمون این موافق حدیث اول این باب است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی
للرجل الحلال ان یزوج محرما و هو یعلم انه لا یحل له قلت فان فعل فدخل بها المحرم قال ان کانا عالمین فان علی کل واحد منهما
بدنة و علی المرأة ان کانت محرمة بدنة و ان لم تکن محرمة فلا شیء علیها الا ان تکون قد علمت ان الذی تزوجها محرم فان کانت
علمت ثم تزوجته فعلیها بدنة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سزاوار نیست برای مرد بی احرام اینکه
تزویج کند زنی را برای مردی محرمی بر حالی که آن با احرام و داند این را که آن تزویج جایز نیست برای او گفتم که پس اگر تزویج کرد پس جماع
با آن زن کرد آن محرم چیست حال ایشان امام گفت که اگر آن دو مرد باشند دانایان بحرمت پس بدرستی که بر هر یکی از آن دو مرد
کفاره شتریست که قربان کنند و بر آن زن اگر باشد با احرام کفاره شتریست و اگر آن زن نباشد با احرام پس نیست چیزی بر او مگر آنکه
باشد دانا بآنکه بتحقیق دانسته باشد این را که آنکه او را خواسته محرم است پس اگر آن زن باشد دانا که دانسته باشد احرام او را
بعد از آن صحبت خود کرده باشد او را پس بر او لازمست کفاره شتری مراد مرد بحرمت که علم بحرمت نیز داشته باشد بقرینه اینکه در آن دو
هر که گفت که ان کانا عالمین ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المحرم لا یطلق و لا یتزوج شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که محرم طلاق نمیدهد زن خود را و برای خود زن نمیخواهد هفتم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن المحرم یطلق قال نعم شرح روایت از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرم که آیا طلاق
میدهد گفت که آری هشتم اصل عن سعد بن سعد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن المحرم یشتری الجواری و یبیع قال نعم
یعنی روایت از سعد بن سعد از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرم که آیا بقصد تجارت میخرد کنیزان را و میفروشد گفت
که آری

باب صد و سیوم اصل باب المحرم یواقع امرأته قبل ان یقضی مناسکه او محل یقع

ای باب بیان محرمیست که جماع کند
با زن خود پیش از آنکه ادا کند افعال حج خود یا عمره خود را یا مردی بی احرام که جماع کند با زنی با احرام در این باب هشت حدیث است
اول اصل عن زرارة قال سألته عن محرم غشی امرأته و هی محرمة قال جاهلین او عالمین قلت اجبنی فی الوجهین جمیعا قال ان کانا
جاهلین استغفرا ربهما و مضیا علی حجهما و لیس علیهما شیء و ان کانا عالمین فرق بینهما من المکان الذی احدثا فیه و علیهما بدنة و
علیهما الحج من قابل فاذا بلغا المکان الذی احدثا فیه فرق بینهما حتی یقضیا نسکهما و یرجعا الی المکان الذی اصابا فیه ما اصابا قلت
فای الحجتین لهما قال الاولی التی احدثا فیها ما احدثا و الاخری علیهما عقوبة شرح غشی بغین با نقطه و شین با نقطه بمعنی جماع
معلوم مقابل اللازم بای با باب علم است امرأته منصوب و مفعول است استغفار در صورت جهل بحرمت مبنی بر التقصیر در سؤال از مسایل حج
است پیش از شروع در آن بهمراه استغفار از گناهان و یکیست متقرب آنچه در صورت گناه است فرق بصیغه مجهول باب تفعیل یا باب
نصر است بمعنی تفریق میانها آید در حدیث آینده النسک بضم نون و ضم سین بی نقطه و بضم و فتح و کسر نون و سکون سین عبادت و مراد اینجا
عبادات مخصوص است که حج است مثل ان صلوتی و نسکی یعنی روایت از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از محرمی که جماع کرد زن خود را بر حالی که آن زن با احرام بود امام گفت که آیا جاهلان بحرمت بودند
و دانایان گفتم که جواب ده مرا در آن دو طریق همه امام گفت که اگر باشند جاهلان استغفار میکنند صاحب کل اختیار خود را و با تمام
میرسانند حج خود را و نیست بر ایشان چیزی از کفاره و غیر آن و اگر باشند دانایان تفریق کرده میشود میان ایشان از مکانی
که آن کار بد را کردند در آن و بر هر کدام ایشانست کفاره شتری علیحده و بر هر کدام ایشانست حج در سال آینده پس چون در سال آینده
رسند بمکانی که کار بد کردند در آن تفریق کرده میشود میان ایشان تا آنکه ادا کنند حج خود را و برگردند بسوی مکانی که دریافتند
در آن الحج را که دریافتند از گناه گفتم پس کدام دو حج حجة الاسلام است برای ایشان گفت که حجه اولی که کردند در آن بودی را که

کرده حجة الاسلام ایشانست و حج در سال آینده برای ایشان عقوبت و جزای عمل است دوم اصل عن ابان بن عثمان رفعه
الی احدهما علیهما السلام قال معنی یفرق بینهما ای لا یخلوان و ان یکون معهما ثالث شرح روایت از ابان بن عثمان است که اسناد حدیث را
بسوی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام کشید که گفت که معنی اینکه تفریق کرده میشود در میان شوهر و زن که مذکور شده در حدیث سابق اینست
که با یکدیگر در خلوت نباشند و اینکه باشد با ایشان سومی همیشه سیوم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی المحرم
یقع علی اهله قال ان کان افضی الیها فعلیه بدنة و الحج من قابل و ان لم یکن افضی الیها فعلیه بدنة و لیس علیه الحج من قابل قال
و سألته عن رجل وقع علی امرأته و هو محرم قال ان کان جاهلا فلیس علیه شیء و ان لم یکن جاهلا فعلیه سوق بدنة و علیه الحج من قابل
فاذا انتهی الی المکان الذی وقع بها فرق محملاهما فلم یجتمعا فی خباء واحد الا ان یکون معهما غیرهما حتی یبلغ الهدی محله شرح
لفظ الهدی در حتی یبلغ الهدی محله از تصرف کاتبان مینماید بسبب اینکه مذکور در علاوه وجه بر آنست که آن لفظ اینجا نمی باید
زیرا که مراد اینجا اینست که تفریق مستمرست تا وقتی که از دو روز برگشتن بمحل آن جماع رسد و بعد از آن برطرف میشود چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب و میتواند بود که لفظ الهدی اینجا استعاره شده باشد برای آن مرد چون خود را در عرضه هلاکت در آورده
یعنی روایت از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام در محرمی که واقع شد بر زن خود بقصد جماع امام گفت که اگر رسانیده
بسوی او با تحقیق حشفه را غایب کرده در فرج او پس بر اوست کفاره یک شتر و حج در سال آینده و اگر نباشد با تحقیق که رسانیده
باشد بسوی او پس بر اوست کفاره یک شتر و نیست بر او حج در سال آینده راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که واقع شد بر زن
خود بر حالی که او محرم بود مراد اینجا غایب کردن حشفه در فرج است امام گفت که اگر باشد جاهل بحرمت پس نیست بر او چیزی و اگر نباشد
جاهل پس بر اوست سیاقت شتری برای قربانی او و بر اوست حج در سال آینده پس چون رسد در سال آینده بسوی مکانی که جماع کرد با زن
جدا کرده میشود محملهای ایشان با تحقیق که در یک شتر بار نمیشود پس جمع نمیشوند در یک خیمه مگر وقتی که باشد با ایشان غیر ایشان تا آنکه در
وقت برگشتن رسد بجای آن عمل قبیح با تحقیق که آنجا نیز حکم سابق دارد و مخالف ما بعد آنجا چهارم اصل عن زرارة قال قلت لابی
جعفر علیه السلام رجل وقع علی اهله و هو محرم قال اجاهل او عالم قال قلت جاهل قال یستغفر الله و لا یعود و لا شیء علیه شرح روایت
از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی جماع کرد با زن خود بر حالی که او محرم بود امام گفت که آیا جاهل بود یا عالم
بود بحرمت راوی گفت که گفتم که جاهل بود امام گفت که استغفار میکند الله تعالی را و بر نمیگردد بسوی مثل آن عمل و نیست چیزی
از کفاره بر او بیان استغفار جاهل شد در شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن علی بن ابی حمزة قال سألت ابا الحسن علیه
السلام عن محرم واقع اهله فقال قد اتی عظیما قلت افتنی فقال استکرهها او لم یستکرهها قلت افتنی فیهما جمیعا فقال ان کان
استکرهها فعلیه بدنتان و ان لم یکن استکرهها فعلیه بدنة و علیها بدنة و یفترقان من المکان الذی کان فیه ما کان حتی ینتهیا الی مکة و
علیهما الحج من قابل لا بد منه قال قلت فاذا انتهیا الی مکة فهی امرأته کما کانت فقال نعم هی امرأته کما هی فاذا انتهیا الی المکان
الذی کان منهما ما کان افترقا حتی یحلا فاذا احلا فقد انقضی عنهما ان ابی کان یقول ذلک شرح قد اتی عظیما مبنی بر آنست
که مراد سایل مواقعه با وجود علم بحرمت است پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث اول این باب که در صورت جهل
کفاره نه ارد استکرهها بفتح همزه استفهام و در سقط همزه وصلست یا بکسر همزه وصل و تقدیر استفهام است نعم هی امرأته کما هی
منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب که افتراق مستمرست تا رسیدن بآن مکان در وقت رجوع زیرا که میتواند
بود که آن استمرار برای کسی باشد که اراده رجوع داشته باشد و این حدیث محمول بر کسی باشد که در مکه متوطن شود و علیهما الحج من قابل
محمول بر شق دوم است که صورت عدم استکراه است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول این باب که و الاخری علیهما عقوبة فاذا
فاذا انتهیا الی المکان برای تعقیب است و مراد بیان افتراقست در سال آینده و سالهای دیگر اگر کرار ایشان در وقت
احرام بآن راه افتد حتی یحلا فاذا احلا فقد انقضی عنهما اشارتست بانکه مراد بر حول در سال سابق احلال و فراغ از طواف
نساء است یعنی روایت از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از محرمی که جماع کرد زن خود را استکراه پس امام

گفت که تحقیق کرده کاری بزرگ و گناهی را گفتم که فتوی ده مرا که چه بایدش کرد پس امام گفت که آیا جبر کرده زن را یا جبر نکرد او را
گفتم که فتوی ده مرا در آن دو احتمال هر یک پس امام گفت اگر باشد با بروش که جبر کرده باشد زن را پس بر اوست دو شتر قربانی
و اگر نباشد با بروش که جبر کرده باشد زن را پس بر اوست یک شتر قربانی و بر زن است یک شتر قربانی و جدا میشوند از هم تا
که شده در آن آنچه شد تا آنکه رسند بسوی مکه و از احرام بیرون آیند و بر ایشان است حج در سال آینده هیچ چاره از آن از آن
گفت که گفتم که پس چون رسند بسوی مکه و از احرام بیرون آیند پس او زن اوست چنانچه بود پس امام گفت که آری که او زن
اوست چنانچه اوست پس در احرام در سال آینده مثلا چون رسند بسوی مکانی که شد از ایشان آنچه شد جدا میشوند از یکدیگر
تا آنکه از احرام بیرون آیند پس چون از احرام بیرون آمدند پس بتحقیق که گذشته افتراق از ایشان تا بر اوست که بود امام
جعفر صادق علیه السلام بود با بروشش که مسکوت است آنچه مذکور شد **ششم اصل** وعنه و ابن ابی نصر قال الم یقدر رضا بدنة فاطعام
ستین مسکینا لکل مسکین مد فان لم یقدر فصیام ثمانیة عشر یوما وعلیها ایضا کمثله ان لم یکن استکرهها **شرح** دو در روایت
دیگر که غیر روایت عطا بن حمزه است این تتمه هست که پس اگر قادر نباشد بر شتری که قربان کند پس بر اوست طعام دادن شصت
مسکین برای هر مسکینی یک چهار یک صاع از گندم پس اگر قادر بر این نیز نباشد پس بر اوست روزه هیجده روز و بر زن
نیز مانند آنست اگر نباشد آن مرد با بروشش که جبر کرده باشد او را **هفتم اصل** قلت لابی الحسن موسی علیه السلام اخبرنا عن رجل
محل وقع على اهله وهي محرمة قال هو حرام او معسر قلت اجبني فيهما قال هو امرها بالاحرام او لم يأمرها او احرمت من قبل نفسها قلت
اجبني فيهما فقال ان كان موسرا وكان عالما انه لا ينبغي له وكان هو الذي امرها بالاحرام فعليه بدنة وان شاء بقرة وان شاء
شاة وان لم يكن امرها بالاحرام فلا شيء عليه موسرا كان او معسرا وان كان امرها وهو معسر فعليه دم شاة او صيام **شرح**
او در احرام است از نسل اولیت و الا بجای ان دروی بالیست بهذا الکلمة که اجبنی فیهما **یعنی** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام
را که خبر ده مرا از مرد بی احرام که جماع کرد با کنیزی از آن او که با احرام است امام گفت که آیا مرد مالدار است یا تنگدست گفتم که
جواب بگو مرا در هر دو احتمال امام گفت که آیا او امر کرده او را به احرام یا امر نکرده و آیا امام بجای ام امرها گفت که کنیز احرام کرده
بسر خود گفتم که جواب بگو مرا در هر دو احتمال پس امام گفت که اگر باشد مالدار و باشد عالم با آنکه جایز نیست او را آن جماع و
باشد او آنکه امر کرده آن کنیز را با احرام پس بر اوست یک شتر قربانی و اگر خواهد گاوی و اگر خواهد گوسفندی و اگر نباشد
با بروشش که امر کرده باشد او را با احرام پس نیست چیزی خواه مالدار باشد و خواه تنگدست مراد نیست که آن جماع او را جایز
پس تفاوت میان علم و جهل انجا نمی باشد و اگر باشد با بروشش که امر کرده باشد او تنگدست است پس بر اوست قربان
گوسفندی یا روزه مراد روزه سه روز است چنانچه گذشت در حدیث ششم باب صد و یکم و این در صورت علم بحرمت است پس
اگر جاهل باشد بر او چیزی نیست خواه مالدار باشد و خواه تنگدست بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول و چهارم این باب
هشتم اصل عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل باشر امرأته وهما محرمان ما عليهما فقال ان
كانت المرأة اعانت بشهوة مع شهوة الرجل فعليهما الهدي جميعا ويفرق بينهما حتى يفرغا من المناسك وحتى
يرجعا الى المكان الذي اصابا فيه ما اصابا وان كانت المرأة لم تعن بشهوة واستكرهها صاحبها فليس عليها شيء **شرح**
ذکر دو حتی اشارت است با آنچه گفتیم در شرح حدیث پنجم این باب که تفریق اولی که تا وقت احلالست لازم است و تفریق دوم که
تا وقت بلوغ بآنجا وقت رجوع مستحب است **یعنی** روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مردی که جماع کرد زن خود را بر حالی که آن دو احرام دارند چیست بر ایشان پس امام گفت که اگر باشد آن زن
یاری کرده باشد بشهوت مرد را بمیل خود پس بر آن دو کس است شتر قربانی که هدی خانه است بجای آن دو و تفریق کرده میشود
میان آن دو کس تا وقتی که فارغ شوند از افعال حج یا عمره و تا آنکه برگردند بسوی آن جایی که دریافتند در آن جا گناه آنچه را
که دریافتند مراد صورتیست که علم بحرمت داشته باشند چنانچه گذشت در حدیث اول این باب و اگر باشد زن با بروشش که مرد کرده

باشد

باشد بیلیع و جبر کرده باشد او را با او پس نیست بر آن زن چیزی **باب صد و چهارم اصل باب المحرم یقبل امرأته وینظر الیها بشهوة**
او غیر شهوة او ینظر الی غیرها شرح این باب بیان حرمت که بوسه کند زن خود را و نگاه کند بسوی زن خود از روی لذت یا غیر لذت یا
نگاه کند بسوی غیر زن خود و در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن محرم نظر الى امرأته فامنى او امذى وهو محرم قال لا شيء عليه ولكن ليغتسل وليستغفر ربه وان حملها من غير شهوة فامنى
او امذى فلا شيء عليه وان حملها او مسها بشهوة فامنى او امذى فعليه دم وقال في المحرم ينظر الى امرأته او ينزلها بشهوة حتى
ينزل قال عليه بدنة **شرح** امذى بذال با نقطه للبيد ماء معلوم مثل اللام باب افعالست ماخوذ است از مذی بفتح میم
و سکون ذال و آن آبیست غیر جهنده که جدا از دست بازی و مانند آن می آید **یعنی** روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از محرمی که نگاه کرد بسوی زن خود پس بی اختیار منی داد یا مذی داد بر حالی که او محرم است
امام گفت نیست چیزی بر او ولیکن باید که غسل کند و استغفار کند صاحب کمال اختیار خود داد و اگر برداشت زن خود را از روی
غیر لذت پس منی داد یا مذی داد پس نیست چیزی بر او و اگر برداشت آن زن را او دست کند او را از روی لذت پس منی داد
یا مذی داد پس بر اوست قربانی و امام گفت در محرمی که نگاه میکند بسوی زن خود که در بالای شتر است و فرود می آورد
او را از روی لذت تا آنکه انزال منی میکند امام گفت که بر اوست یک شتر قربانی **دوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله
قال سألته عن المحرم يضع يده من غير شهوة على امرأته قال نعم يصلح عليها خمارها ويصلح عليها ثوبها ومحملها قلت افيمسها وهي محرمة قال
نعم قلت المحرم يضع يده بشهوة قال يهريق دم شاة قلت فان قبل قال هذا اشد ينحر بدنة **شرح** روایت است از حلبی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرم که آیا میگذارد دست خود را از روی غیر لذت بر زن خود امام گفت که آری
درست میکند بر آن زن سرپوشی او را و درست میکند بر او جامه او را و محمل او را گفتم که آیا پس دست میکند زن را بر حالی
که زن نیز با احرام باشد امام گفت که آری گفتم که محرم میگذارد دست خود را بر زن از روی لذت پس چه باید کرد امام گفت
که میریزد خون گوسفندی را برای کفاره گفتم که پس اگر بوسد چه باید کرد امام گفت که این بدتر است قربان میکند شتر را
سیوم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل قبل امرأته وهو محرم قال عليه بدنة وان لم
ينزل وليس له ان يأكل منها **شرح** روایت است از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی
که بوسید زن خود را بر حالی که او محرم است امام گفت که بر اوست شتری که قربان کند هر چند که انزال منی نکرده باشد و جایز
نیست او را اینکه خورد از آن شتر و آن است که جمیع آن تصدق میکند **چهارم اصل** عن مسمع ابی سیار قال قال لی ابو عبد الله
علیه السلام یا ابا سیار ان حال المحرم ضيقة فمن قبل امرأته على غير شهوة وهو محرم فعليه دم شاة ومن قبل امرأته على شهوة فامنى
فعليه جزور ويستغفر ربه ومن مس امرأته بيده وهو محرم على شهوة فعليه دم شاة ومن نظر الى امرأته نظر شهوة فامنى
فعليه جزور ومن مس امرأته او لازمها من غير شهوة فلا شيء عليه **شرح** مسمع بكسر ميم و سكون سين بي نقطه و فتح ميم و عين بي نقطه
است سیار بفتح سین بی نقطه و تشدید یا و در آخر راء بی نقطه در یا ... و الف و راء بی نقطه است فادر فی برای بیان است الجزور بفتح
جیم و ضم زای با نقطه و سکون واو و در آخر راء بی نقطه شتری که آماده کشتن باشد **یعنی** روایت است از مسمع ابی سیار گفت که
گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابا سیار بدرستی که حال محرم تنگ است بیان این آنکه هر که بوسید زن خود را بنا بر غیر
لذت بر حالی که او محرم است پس بر اوست قربان گوسفندی و هر که بوسید زن خود را بنا بر لذت پس منی داد پس بر اوست
شتری که قربان کند و استغفار میکند صاحب کمال اختیار خود را و هر که ملاقات کرد زن خود را بدست خود بر حالی که او محرم است
بنا بر لذت پس بر اوست قربان گوسفندی و هر که نگاه کرد بسوی زن خود نگاه لذت پس منی داد پس بر اوست شتری که قربان
کند و هر که ملاقات کند زن خود را یا بغل گیرد او را از روی غیر لذت پس نیست چیزی بر او **پنجم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن
المحرم يعبث باهله حتى يمني من غير جماع او يفعل ذلك في شهر رمضان ماذا عليهما قال عليهما جميعا الكفارة مثل ما على الذي يجامع **شرح**

یعنی بعین بی‌نقطه و با یکنقطه و تا رسه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است و ضمیر علیها و هر دو مجار راجع بعمل است یعنی
شنا بنابراین است مثل مرفوع و صفت الکفاره است یا منصوب و نایب مفعول مطلق است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
را از محرمی که بازی میکند با زن خود تا آنکه منی میدهد بی جماع یا میکند آن عمل را در روز ماه رمضان چه جزاست بنابراین دو عمل
امام گفت که بنابراین دو عمل یکی کفاره است که مثل کفاره ایست که واجب است بر کسی که جماع میکند این منافات ندارد
با آنکه کفاره آن عمل در احرام مخالف کفاره آن عمل در ماه رمضان باشد زیرا که در اول بدنه و حج در سال آینده است
چنانچه می آید در حدیث آینده و در دوم عتق رقبه یا صیام شهرین متتابعین است یا اطعام شصت مسکین است بترتیب یا
تخییر چنانچه گذشت در کتاب الصیام در شرح حدیث اول باب بیست و دوم که باب من افطر متعمدا من غیر عذر او جامع متعمدا فی
شهر رمضان است ششم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له ما تقول فی محرم عبث بذکره فامنی
قال اری علیه مثل ما علی من اتی اهله و هو محرم بدنة و الحج من قابل شرح بدنة منصوب به بدل مثل است و الحج منصوب معطوف بر بدنة
است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که چه میگوئی در محرمی که بازی کرد با آلت
مردی خود پس منی داد امام گفت که می بینم بر او مثل آنچه واجب است بر کسی که جماع کرد زن خود را بر حالی که او محرم است یعنی
شتر برای قربان کند و حج را در سال آینده بجا آورد شیخ طوسی رحمه الله نقطه در استبصار در باب من جامع فیما دون الفرج
بعد از نقل آنچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق و حدیثی دیگر که موافق اینست نقل این حدیث کرده و بعد از آن گفته که لا
ینافی الخبرین الاولین لانه لا یمتنع ان یکون الحکم من عبث بذکره اغلظ من حکم من اتی اهله فیما دون الفرج فانه ارتکب
محظورا لا یستباح علی وجه من الوجوه و من اتی اهله لم یرتکب محظورا الا من حیث فعله فی وقت لم یشرع فیه اباحة
ذلک و یمکن ان یکون هذا الخبر محمولا علی ضرب من التغلیظ و شدة الاستحباب دون ان یکون ذلک واجبا هفتم اصل
سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل نظر الی ساق امراة فامنی فقال ان کان موسرا فعلیه بدنة و ان کان بین ذلک
فبقرة و ان کان فقیرا فشاة اما انی لم اجعل ذلک علیه من اجل الماء و لکن من اجل انه نظر الی ما لا یحل له شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نگاه کرد بسوی ساق زنی بیگانه پس منی داد امام گفت که اگر باشد مال
دار پس بر اوست شتری و اگر باشد میانه حال پس گاوی و اگر باشد تنگدست پس بر اوست گوسفندی آگاه
باش بدرستی که من نگردانیدم آن کفاره را بر او بسبب آب منی و لیکن بسبب اینکه او نگاه کرد بسوی آنچه حلال نیست برای
او و مراد اینست که کفاره آب منی علیحده است و آن بدنه و حج در سال آینده است چنانچه گذشت در حدیث سابق هشتم
اصل عن معویة بن عمار فی محرم نظر الی غیر اهله فانزل قال علیه دم لانه نظر الی غیر ما یحل له و ان لم یکن انزل فلیتق الله
و لا یعد و لیس علیه شیء شرح بیان حال معویة بن عمار و اعتماد بر کتب او گذشت در شرح حدیث چهارم باب صد و دوم
ان شرطیه است و لا یعد بصیغه نهی معتل العین و وادی از باب نصر و باب افعال میتواند بود و مراد از شیء کفاره دیگر است که غیر کفاره
مذکور است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از معویة بن عمار در محرمی که نگاه کرد بسوی غیر زن
خود از زنان بیگانه پس انزال منی کرد گفت که بر اوست قربانی تخفیفا که مذکور شد در حدیث سابق برای اینکه او
نظر کرد بسوی غیر آنچه حلالست او را و اگر نباشد با نزول منی که انزال کرده باشد پس باید که بترسد از عذاب الله تعالی و بر نگردد
بسوی مثل آن عمل و نیست بر او چیزی سوای دمی که مذکور شد نهم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن المحرم
یقبل امه قال لا باس هذه قبلة رحمة انما تکره قبلة الشهوة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از محرمی که بوسه
مادرش را امام گفت که نیست بدی این بوسه بوسه مهربانیست مثل بوسه پدر بر پسر این نیست که ناخوش شمرده میشود بوسه لذت که مقدمه
جماع است دهم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل سمع کلام امراة من خلف حائط و هو محرم فتشهی حتی انزل
قال لیس علیه شیء شرح تشهی بتاء دو نقطه و تشدید ها و الف منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است برای

برای جماع او مثل مطلب که بتوجیه نیست و انما تطلب است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که شنید سخن زنی را
از پس دیواری بر حالی که او محرم است پس بغایت صاحب لذت شد تا آنکه انزال منی کرد امام گفت که نیست بر او چیزی از کفاره
و گناه چون اینها اختیار او نبوده یازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی محرم استمع علی رجل یجامع اهله فامنی قال لیس علیه شیء
شرح در نسخ استمع بسین بی نقطه و میم است و ظاهر آنست که بطاء بی نقطه و لام باید و بر هر تقدیر بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افتعال است و بنابر اول تعدیه است الی بعلی برای آنست که مراد با استماع اطلاع است یا برای تضمین معنی اطلاع است یا برای آنست
که علی بمعنی اضرار است و بنابر دوم تاء افتعال منقلب بطاء میشود و واو غایب میشود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در محرمی که مطلع شد بر مردی که جماع میکرد زن خود را پس منی داد او گفت نیست بر او چیزی دوازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام
فی المحرم تنعت له المراة الجمیلة الخلقة فیمنی قال لیس علیه شیء شرح تنعت بنون و عین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع
غایبه مجهول باب منع است خلقه بکسر خاء با نقطه و سکون لام و قاف است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در محرمی
که وصف کرده میشود برای او زن خوش صورت پس منی میدهد گفت نیست بر او چیزی باب صد و هفتم اصل باب المحرم یاتی اهله
و قد قضی بعض مناسکه شرح این باب بیان حال محرمیست که می آید نزد زن خود خواه بجماع و خواه بغیر آن بر حالی که بتحقیق بجا آورد
بعض افعال حج یا عمره خود را و در این باب هشت حدیث است اول اصل عن سلمة بن محرز قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل
وقع علی اهله قبل ان یطوف طواف النساء قال لیس علیه شیء فخرجت الی اصحابنا فاخبرتهم فقالوا اتقاک هذا میسر قد سأله عن مثل
ما سالت فقال له علیک بدنة قال فدخلت علیه فقلت جعلت فداک انی اخبرت اصحابنا بما اجبتنی فقالوا اتقاک هذا میسر قد سأله
عما سالت فقال له علیک بدنة فقال ان ذلک کان بلغه فهل بلغک قلت لا قال لیس علیک شیء شرح سلمة بفتح سین بی نقطه و تخفیف
لام مفتوحه یا مکسوره است محرز بضم میم و سکون حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و زای با نقطه است اتقاک بتشدید تاء دو نقطه در بالا
که اول آن منقلب از یاء مستقبل از واو است و قاف و الف منقلبه از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است میسر بضم میم و فتح
یاء دو نقطه در پایین و تشدید سین بی نقطه مفتوحه و راء بی نقطه اسم مردیست یعنی روایتست از سلمة بن محرز گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جماع کرد با زن خود پیش از آنکه طواف کند طواف نساء را امام گفت که نیست بر او چیزی پس بیرون رفتم
بسوی یاران خود از شیعه امامیه پس خبر دادم ایشان را پس گفتند که تقیه کرد از تو این میسر است بتحقیق پرسید امام را از مثل آنچه تو پرسیدی
پس امام گفت او را که بر تست شتری سلمه گفت که پس داخل شدم بر امام پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من خبر دادم یاران خود را بآنچه
جواب دادی مرا پس گفتند که تقیه کرد از تو این میسر است بتحقیق پرسید امام را از آنچه پرسیدی پس گفت میسر را که بر تست شتری
پس امام گفت که بدرستی که آن حرام بودن جماع پیش از طواف نساء او بود با میسر و حتی که معلوم میشده بود پس آیا معلوم تو نیز شده بود
گفتم که نه گفت که نیست بر تو چیزی بدانکه از این حدیث دو چیز ظاهر میشود اول جواز فتوی بچیزی که موافق حال سایل باشد اگر چه سایل
بتقیه سوال از حال خود نکرده باشد دوم اینکه وجوب بدنه و حج در سال آینده بر محرمی که او دانسته جماع کرده باشد چنانچه گذشت در
حدیث ششم باب سابق در غیر کسیست که با تبطل طواف نساء را بجا آورده باشد دوم اصل عن ابی خالد القماط قال سالت
اباعبدالله علیه السلام عن رجل وقع علی امراته یوم النحر قبل ان یزور قال ان کان وقع علیها بشهوة فعلیه بدنة و ان کان غیر ذلک فبقرة
قلت او شاة قال او شاة شرح قماط بفتح قاف و تشدید میم و الف و طاء بی نقطه بمعنی فروشنده قماط بکسر قاف و تخفیف میم است و
آن پارچه ایست که طفل را پیچیده از آنکه در گهواره بند نهد و از این معلوم میشود که مراد از وقوع اینجا لذت طلب اجتماع در
فرج بقرینه آنچه گذشت در حدیث سیوم باب صد و سیوم که جماع در فرج باشد و مراد بالشهوة انزال منی است
جماع در فرج و مراد بغیر ذلک التذاذ بلا جماع در فرج و بلا انزال منی است و الا کفاره بدنه است او در او شاة برای تقسیم و برای
تخییر میتواند بود و بنابر اول جواب امام بخصوص بقره مبنی بر آنست که در صورت قدرت بر بقره گاو باید و این منافات ندارد با اینکه در
صورت عجز از بقره شاة باید و ایضا موافق است حال سایل منظور است با آنچه گذشت در حدیث سابق و ابو خالد مالدار بوده

و بنابر دوم جواب امام مبنی بر ذکر افضل است که مجموعه واجب باشد اگرچه مجموعه فرضی نباشد چه میتواند بود که چیزی فرضی کمتر باشد و واجب مجموعه باشد و میتواند بود که قصد امام از اول گفتن او شاید نیز باشد و اولوخاله سبقت کرده باشد بطریق
استفهام و امام تحقیق کرده **یعنی** روایت است از ابی خالد قماط که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که افتاده بر
سر زن خود در روز دهم ذی الحجه پیش از آنکه طواف زیارت کند مراد طواف اینست که پیش از طواف نساء است امام گفت اگر
باشد با پرورشی که افتاده باشد بر آن زن بانزال منی پس بر اوست شتری و اگر باشد غیر آن از اقسام لذت پس بر اوست
گاوی گفتم که یا بر اوست گوسفندی امام گفت که یا بر اوست گوسفندی **سیوم اصل** عن معویة بن عمار قال سالت ابا
عبد الله علیه السلام عن متمتع وقع علی اهله ولم یزر قال ینحر جزورا وقد خشیت ان یکون قد ثلم حجه ان کان عالما وان کان
جاهلا فلا شئ علیه **شرح** وقد خشیت مبنی بر اینست که اگر آن جماع در فرج است باعث فساد حج نیز هست والا فلا ثلم بثاء سه نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم و مجهول و معلوم باب ضرب میتواند بود و بنابر دو احتمال سابق حجه مرفوعست و بنابر احتمال سوم
منصوبست الثلم بفتح ثاء و فتح لام مصدر باب علم رخنه بهم رسانیدن و الثلم بفتح ثاء و سکون لام رخنه در چیزی کردن قائم
مقام جزای ان کان مجموع ینحر جزورا تا اخر است **یعنی** روایت است از معویة بن عمار که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از حج تمتع گزاری که جماع کرد با زن خود بر حالی که طواف زیارت نکرده بود گفت قربان میکند شتر برا و تحقیق ترسیدم اینکه
باشد از رو یا بی روشی که تحقیق جماع در فرج کرده باشد و فاسد شده باشد حج او اگر با شد دانا بحرمت این جماع و اگر باشد
نادان پس نیست چیزی بر او **اصل** وسالته عن رجل وقع علی امرأته قبل ان یطوف طواف النساء قال علیه جزور سمینة
وان کان جاهلا فلیس علیه شئ **شرح** تانیث سمینة بنابر اینست که جزور بفتح جیم و ضم زای با نقطه و راء بی نقطه در بعض استعمالات
مخصوص بناقه نحر کرده شده است صاحب قاموس گفته که والجزور البعیر او خاص بالناقة المجزورة **یعنی** و پرسیدم امام را از مردی
که جماع کرد با زن خود بعد از طواف زیارت پیش از آنکه طواف کند طواف نساء را امام گفت که بر اوست شتری فربه و اگر باشد جاهل
بحرمت پس نیست بر او چیزی **اصل** قال وسالته عن رجل قبل امرأته وقد طاف طواف النساء ولم تطف هی قال علیه دم یهریقه
من عنده **شرح** معویه گفت که و پرسیدم امام را از مردی که بوسید زن خود را بر حالی که تحقیق طواف کرده بود طواف نساء را
و طواف نساء نکرده بود آن زن امام گفت که بر آن مرد است خون قربانی که بریزد آن را از مال خود **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل واقع اهله حین ضحی قبل ان یزور البیت قال یهریق دما **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که
حج تمتع میکند جماع کرد زن خود را وقتی که قربان کرد پیش از آنکه طواف زیارت کند امام گفت که میریزد خون قربانی را مراد از خون گوسفند
است تفصیلا که مذکور شد در شرح حدیث سابق و میتواند بود که مراد بمواقعه مباشرت بغیر جماع باشد پس مراد بدم شامل بقره
و شاة نیز باشد تفصیلا که مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب **پنجم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اذا واقع المحرم امرأته قبل ان یاتی المزدلفة فعلیه الحج من قابل **شرح** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون جماع در فرج کند محرم بحج زن خود را پیش از آنکه وقوف مشعر کند پس بر اوست حج در سال آینده
ششم اصل عن عمران بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن رجل کان علیه طواف النساء وحده فطاف منه خمسة
اشواط ثم غمزه بطنه فخاف ان یبدره فخرج الی منزله فنقض ثم غشی جاریته قال یغتسل ثم یرجع فیطوف بالبیت طوافین
تمام ما کان قد بقی علیه من طوافه ویستغفر الله ولا یعود وان کان طاف طواف النساء فطاف منه ثلثة اشواط ثم خرج فغشی
فقد افسد حجه وعلیه بدنة ویغتسل ثم یعود فیطوف اسبوعا **شرح** غمز بغین با نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب ضرب است الغمز فشردن الطبنه فاعلست و مراد ببطن اینجا غایط است که در شکم است یبدر بباء یکنقطه و دال بی نقطه و راء
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع ببطن است و ضمیر بارز منصوب راجع برجل است البدر
شتاب آمدن بچیزی که سر راه پیش از اراده الکس النقض بنون و قاف و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعل است التفضی

تفقن

ن نون و مراد اینجا اخراج غایط از شکم است و در بعض نسخ بقاف است و آن تصحیف میباید طوافین عطف بر طلبی است تمام بجیم
نیز روده نقطه و ر الالفمنصوب و بدل طوافین است برای تدریج یا بیکه مراد بر طلبی است فا در فطاف برای بیان است فاء در
افسد مجه عبارتست از وجوب حج بر او در سال آینده اگرچه فرضی نباشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده زیراکه طواف
نساء بعد از سعی است و مانند سعی است در اینکه اتمام بآن کم ترست از اتمام بطواف زیارت و استعمال افساد در این معنی منقول
شد از شیخ طبرسی بعنوان احتمال در شرح حدیث ششم باب سابق کفاره بدنه و طواف اسبوع مبنی است بر فرق میان قطع طواف
پیش از تجاوز از نصف و بعد از تجاوز از نصف **یعنی** روایت است از عمران بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم
امام را از مردی که بود برای طواف نساء تنهای آن پس طواف کرد از جمله طواف نساء پنج دوره بعد از آن فشرد او را شکم او
پس ترسید که بیرون آید پیش از اراده او پس از مسجد بیرون رفت بسوی منزل خود پس فشاند بعد از آن جماع در فرج کرد کنیز
خود را امام گفت که غسل میکند بعد از آن بر میگردد پس طواف میکند بخانه دو طواف مجموع آنچه بود باپرورشی که تحقیق باقی مانده
بود بر او از جمله طواف او و استغفار میکند الله تعالی را و بر نمیگردد بسوی مثل آن عمل قبیح و اگر باشد با پرورشی که طواف
کرده باشد طواف نساء را بطریقی که طواف کرده باشد از جمله آن طواف سه دوره بعد از آن بیرون رفته باشد پس جماع
کرده باشد پس بتحقیق فاسد کرده حج خود را و بر اوست شتری و غسل میکند بعد از آن بر میگردد پس طواف میکند هفت شوط نه
مراد اینست که طواف نساء را از سر میگیرد **هفتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طاف بالبیت اسبوعا طواف
الفریضة ثم سعی بین الصفا والمروة اربعة اشواط ثم غمزه بطنه فخرج فقضی حاجته ثم غشی اهله قال یغتسل ثم یعود فیطوف
ثلثة اشواط ویستغفر ربه ولا شئ علیه قلت فان کان طاف بالبیت طواف الفریضة فطاف اربعة اشواط ثم غمزه بطنه
فخرج فقضی حاجته فغشی اهله فقال افسد حجه وعلیه بدنة ویغتسل ثم یرجع فیطوف اسبوعا ثم یسعی ویستغفر ربه **شرح**
مراد بطواف الفریضة طواف زیارت است که حج برای فوتش نیست و مامور به است در آیت سوره حج ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا
نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق الاشواط جمع شوط بفتح شین و سکون واو رفتاری که هر کدام از آنها امتیاز دارد از
سابق و لاحق مثل هفت گانه طواف دور کعبه و مثل هفت گانه سعی میان صفا و مروه معنی غمزه بطنه ظاهرست از شرح حدیث
سابق **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طواف کرد بخانه کعبه هفتگانه طواف زیارت فریضه بعد از آن
سعی کرد میان صفا و مروه چهار رفتار بعد از آن فشرد او را شکم او پس بیرون رفت از محل سعی پس قضای حاجت خود کرد بعد از آن
جماع در فرج کرد با زن خود امام گفت که غسل میکند بعد از آن بر میگردد سه رفتار و استغفار میکند صاحب کل اختیار خود را
و نیست چیزی از کفاره بر او گفتم که پس اگر باشد با پرورشی که طواف کرده باشد بخانه کعبه طواف زیارت باین روش که طواف کرده
باشد چهار رفتار بعد از آن فشرده باشد او را شکم او پس بیرون رفته باشد پس قضای حاجت خود کرده باشد پس جماع
کرده باشد زن خود را چون است پس امام گفت که فاسد کرده حج خود را و بر اوست شتری و غسل میکند بعد از آن بر میگردد پس
طواف میکند هفتگانه بعد از آن سعی میکند میان صفا و مروه و استغفار میکند صاحب کل اختیار خود را **اصل**
قلت کیف لم تجعل علیه حین غشی اهله قبل ان یفرغ من سعیه کما جعلت علیه هدیا حین غشی اهله قبل ان یفرغ من طوافه قال ان
الطواف فریضة وفیه صلوة والسعی سنة من رسول الله صلی الله علیه وآله قلت الیس الله یقول ان الصفا والمروة من شعائر
الله قال بلی ولکن قد قال فیهما ومن تطوع خیرا فان الله شاکر علیم فلو کان السعی فریضة لم یقل ومن تطوع خیرا **شرح** گفتم که چگونه
نگردانیدی بر او وقتی که جماع کرد با زن خود پیش از آنکه فارغ شود از سعی خود چنانکه گردانیدی بر او هدی را در وقتی که جماع
کرد با زن خود پیش از آنکه فارغ شود از طواف خود امام گفت که بدرستی که طواف زیارت فریضه است و در آن نماز است
و سعی میان صفا و مروه طریقه است از رسول الله صلی الله علیه وآله گفتم که آیا نیست اینکه الله تعالی میگوید در سوره بقره
بدرستی که صفا و مروه از جمله علامتهای الله تعالی است امام گفت که بلی ولیکن تحقیق گفت در حق صفا و مروه که و هر که مبالغه

ور زمان بر داود کافند تیر را تا بدانکه ظاهر کیست که این استدلال بلفظ خبر باشد زیرا که متبادر از آن علیست که ترک آن جایز نبوده
باشد و میتواند بود که دو استدلال باشد یکی بانچه مذکور شد و دیگری بلفظ تطوع بنابر اینکه متبادر از آن بجا آوردن نافله
است مگر آنکه گویم این تبادر حادث شده در اصطلاح فقها و در اصل مطاوعه طوع بتشدید بوده است که از باب تفعیل
است مثل آیت سوره مایده فطوعت له نفسه قتل اخیه پس معنی تطوع واداشتن بر کردن کاریست بدون شایبه کراهت آن از معنی
تطوع متبادر آن واداشتن است بر کردن آن کار بکراهت حاصل استدلال آنست که چنانچه متبادر از خبر مستحب است همچنان
متبادر از آن در این مقام همینست که آن عبارت از سعی میان صفا و مروه باشد و بنابر آنچه گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی
که مدرک این آیت برای بیان آنست که سعی بدعت مشرکان نیست پس کنایه است در ارکان آن نیست پس مقتضی این مقام بیان
آنست که سعی آیا مستحب است یا نه ثابتست و صاحب مجمع البیان نسبت داده با صحاب با اینکه قایلند بفرض بودن سعی موافق آنچه می
آید در حدیث ششم باب السعی بین الصفا والمروه که باب صد و چهل و دوم است و در حدیث اول باب من نسی رمی الجمار او جهل که
باب صد و هفتاد و ششم است و ممکن است دفع منافات میان این و آنها باینکه مراد بفریضه اینجا چیزیست که فرض آن از قران
معلوم شود و مراد بسنت من رسول الله اینجا فریضه است که فرض آن از قران معلوم نشود بلکه از طریقت رسول الله معلوم شود
مثل اینکه محکم قران وارد شود باستحباب آن وارد شود و بعد از ان طریقه از رسول نسخ استحباب آن شود و تقریر بفرض آن
کند بسبب نزول آیتی از متشابه قران و این آیت از عمره القضا نازل شده چنانچه می آید در حدیث ششم باب صد و چهل و
دوم پس میتواند بود که در حجة الوداع مثلا نسخ استحباب شده باشد و مراد بفریضه قران در حدیث که هم اینجا است از مراد بفریضه
در اینجا و مراد بسنت در حدیث هشتم باب السعی بین الصفا والمروه مستحب است و مراد بسنت در حدیث اول باب من نسی رمی
الجمار او جهل فریضه است که تکلیف بان در ظاهر قران نباشد اصلا نه بعنوان فرض و نه بعنوان استحباب و از آنچه گفتیم ظاهر
میشود که فریضه بمعنی آنچه تارکش مستحق عقاب اخروی شود هرگاه دانسته ترک کند بر سه قسم است اول فریضه که فرض آن در ظاهر قران
باشد مثل طواف کعبه برای مستطیع دوم فریضه که فرض آن در ظاهر قران نباشد اما تکلیف بان بنحو اجمال در ظاهر قران باشد مثل
سعی میان صفا و مروه سیوم فریضه که فرض آن در ظاهر قران نباشد و تکلیف بان نیز در ظاهر قران نباشد مثل رمی جمار
و اهتمام بقسم اول بیشتر است از اهتمام بقسم دوم و اهتمام بقسم دوم بیشتر است از اهتمام بقسم سیوم و در مقابل هر کدام
از این سه قسم سنت مستعمل میشود بمعنی دیگر والله اعلم **هشتم اصل** عن علی بن یقطین عن ابی الحسن علیه السلم قال سالته
عن رجل قال لامراته او لجاریته بعد ما حلق ولم یطف ولم یسع بین الصفا والمروه اطرحی ثوبک ونظر الی فرجها قال
لا شیء علیه اذا لم یکن غیر النظر **شرح** روایتست از علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی
که گفت زن خود را یا کنیز خود را بعد از آنکه سر تراشیده و طواف نکرده و سعی نکرده میان صفا و مروه که بینداز از خود
جامه خود را و نگاه کرد بسوی فرج او امام گفت که نیست چیزی از کفاره بر او اگر واقع نشده باشد غیر نگاه **باب صد و ششم**
اصل باب الصید باب النهی عن الصید وما یصنع به اذا اصابه المحرم فی الحل والحرم شرح از اینجا تا ده باب
متعلق بصید است از آنجمله این باب بیان نهی از صید است و بیان آنچه کرده میشود با صید چون دریافته باشد آنرا محرم در
بیرون حرم و در حرم و در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تستحلن شیئا
من الصید وانت حرام ولا وانت حلال فی الحرم ولا تدلن علیه محلا ولا محرما فیصطادوه ولا تشر الیه فیستحل من اجلک
فان فیه فداء لمن تعمده **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حلال مشمر البته چیزی از صید را بر حالی که تو محرم باشی
و نه بر حالی که تو بی احرام باشی در حرم و راهنمای مکن البته بر صید بی احرام را و نه محرم را البته که شکار کنند آنرا و اشاره مکن بسوی صید
پس حلال شمرده شود بسبب توجه بدرستی که در آن عمل شتر بهاییست برای کسی که دانسته اراده کرده باشد آن عمل را بر نیغ که از روی جهل
نه بسبب با فراموشی یا سهو نباشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال المحرم لا یدل علی الصید وان دل علیه فقتل فعلیه

الفداء

الفداء **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که محرم راهنمایی نمیکند کسی را بر صید و اگر راهنمایی کند بر صیدی پس آن صید
کشته شود پس بر محرم است سربهای آن **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تاکل من الصید وانت حرام وان کان اصابه
محل ولیس علیک فداء ما اتیته بجهالة الا الصید فان علیک فیه الفداء بجهل کان او بعمد **شرح** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که مخور از صید بر حالی که تو محرم باشی هر چند که باشد بی احرام کسی که شکار کرده باشد آنرا و نیست بر تو
سربهای آنچه کرده باشی آنرا در احرام از روی جهل مگر شکار کردن چه بدرستی که بر تست در آن سربها خواه از روی جهل
و خواه از روی دانستگی **چهارم اصل** عن ابی بصیر عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال سالته عن المحرم یصید الصید بجهالة قال
علیه کفارة قلت فان اصابه خطا قال وای شیء الخطا عندک قلت یرمی هذه النخلة فیصیب نخلة اخری قال نعم هذا الخطا
وعلیه الکفارة قلت فانه اخذ طایرا متعمدا فذبحه وهو محرم قال علیه الکفارة قلت الست قلت ان الخطا والجهالة والعمد
لیسوا سواء فلای شیء یفضل المتعمد الجاهل والخاطی قال انه اثم ولعب بدینه **شرح** روایتست از ابن ابی نصر از امام رضا
علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از محرم که شکار میکند صید را از روی جهل مسئله گفت که بر اوست کفاره گفتم که پس اگر در یافت
صید را بر حالی که خطا کار بود چون است امام گفت که چه چیز است خطا نزد تو با معنی که چه معنی قصد کردی از خطا گفتم مثل اینکه
تیر می اندازد در این درخت خرما را پس میزند درخت خرمای دیگر را مراد اینست که تیر می اندازد بجانب یک صید و میزند صید
را امام گفت که آری اینست معنی خطا و بر اوست کفاره گفتم که پس بدرستی که محرم گرفت مرغی را بر حالی که جهل و خطا
نداشت پس ذبح کرد آنرا بر حالی که او محرم بود امام گفت که بر اوست کفاره گفتم که آیا نیست اینکه گفتی پیش از این
که صاحب خطا و صاحب جهل و صاحب عمد نیستند برابر پس برای چه چیز زیادتی میکند صاحب عمد صاحب جهل را و صاحب
خطا را امام گفت که بدرستی که صاحب عمد گناهکار شود و بازی کرده با کیش خود که اسلام است مراد اینست که آنچه اینجا گفتم
ثبوت کفاره است و آنچه پیش از این گفته بودیم تفاوت در گناه است و منافات با یکدیگر ندارد و یا مراد اینست
که آنچه اینجا گفتم ثبوت کفاره است در بار اول و آنچه پیشتر از این گفتم عدم کفاره است برای متعمد در بار دوم بخلاف
جاهل و مخطی چنانچه می آید در باب المحرم یصیب الصید مرارا که باب صد و نهم است و منافات با یکدیگر ندارد **پنجم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا رمی المحرم صیدا فاصاب اثنین فان علیه کفارتین جزاؤهما
جزاؤهما مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر بها جزاؤهما یا منصوب و بدل کفارتین است اگرچه رسم الخط نسخ مساعد آن
نمیکند مراد بجزا کفاره ایست که از جنس قریب باعث آن باشد مثل اینکه هر دو از جنس حیوان باشد **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون تیر انداخت محرم صیدی را پس بر خورد دو صید را پس بدرستی که
بر اوست دو کفاره که آنها جزای آن دو صید است بلا شبه از جمله گوسفند و گاو و شتر است **ششم اصل** عن الحلبی
قال المحرم اذا قتل الصید فعلیه جزاؤه ویتصدق بالصید علی مسکین **شرح** عبید الله بن علی بن ابی شعبه الحلبی مصنف
کتابیست که عرض کرده آنرا بر امام جعفر صادق علیه السلم و او تصحیح و تحسین آن کرده و گفته که لیس لهولاء فی الفقه مثله
و آن اول کتابیست که تصنیف کرده آنرا شیعه **یعنی** روایتست از حلبی گفت در کتاب خود که محرم چون کشت صیدی را پس
بر اوست جزای آن و تصدق میکند بان صید بر مسکینی که محرم نباشد بشرط اینکه آن صید در خارج حرم باشد چنانچه می آید
در حدیث آینده **هفتم اصل** عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا اصاب المحرم الصید فی الحرم وهو محرم
فانه ینبغی له ان یدفنه ولا یاکله احد واذا اصابه فی الحل فان الحلال یاکله وعلیه هو الفداء **شرح** هو تاکید
ضمیر مجرور در علیه است و آن در اصل ضمیر مرفوع منفصل است و گاهی قایم مقام ضمیر مجرور متصل میباشد چون التباس برای
آن موضوع نشده **یعنی** روایتست از معاویة بن عمار گفت که امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون شکار کند محرم صیدی را
در حرم بر حالی که او بر احرام باقی باشد پس بدرستی که شان این است که سزاوار است آن محرم را اینکه دفن کند آن صید را و

و میخورد آن صید را چنانکه شکار کنند آنرا در خارج حرم پس بدرستی که کسی که بی احرام باشد میخورد آنرا و بر آن محرم است خوردن
سربهای آن یعنی که بر آن کس که میخورد چیزی نیست هشتم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام رجل اصاب من صید اصابه محرم
و هو حلال قال فلیأکل منه الحلال ولیس علیه شیء انما الفداء علی المحرم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
مردی خورد از صیدی که شکار کرده آنرا محرمی بر حالی که آن مرد بی احرام است امام گفت که پس بخورد از آن صید کسی که
بی احرام است مراد اباحت است بشرط اینکه آن شکار کردن در خارج حرم باشد چنانچه در حدیث سابق است و نیست
بر آن مرد چیزی جزای نیست که سربهای آن بر محرم است نهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن لحوم
الوحش تهدی الی الرجل و هو محرم لم یعلم بصیده ولم یأمر به أیأکله قال لا قال و سألته أیأکل قدید الوحش محرم قال لا شرح
روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گوشتهای جانوران وحشی که هدیه کرده میشود بسوی مرد
یعنی مرد محرم و نه دانسته شکار کردن آنرا که آیا محرم کرده یا بی احرام و امر نکرده بآن هدیه فرستادن یا بآن شکار کردن آیا
میخورد آنرا امام گفت که نه راوی گفت که پرسیدم امام را که آیا میخورد گوشت قاق شده جانوران وحشی را محرمی چون
صید کند که غیر محرم آنرا شکار کرده امام گفت که نه دهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الصید یکون عند الرجل من
الوحش فی اهله او من الطیر یحرم و هو فی منزله قال لا بأس لا یضره شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که صیدی باشد
نزد مرد از جمله جانوران وحشی که در صحرای باشند و میان مردم خانه خود نشین و در مدینه مثلا یا از جمله مرغان پرواز
کنند و مثل گنجشک که در شهر تربیت باشد بر حالی که آن مرد احرام میکند در مسجد شجره مثلا و آن صید در منزل او است امام
گفت که نیست پروای چیزی نمی رساند او را یازدهم اصل عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما وطئته
او وطئه بعیرک وانت محرم فعلیک فداؤه وقال اعلم انه لیس علیک فداء شیء اتیته وانت جاهل به وانت محرم فی
حجک ولا فی عمرتک الا الصید فان علیک فیه الفداء بجهالة کان او بعمد شرح وطئت اطاء بسقط واو و همزه [illegible]
معلوم باب علم است و در بعضی نسخ بصورت باب تفعیل است [illegible] و برای قیاس است و وطئه غایب است
یعنی روایت از معاویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آنچه پامال کنی آنرا یا پامال کند آنرا شتر تو
که بر آن سواری بر حالی که تو محرم باشی پس بر تست سربهای آن و امام گفت که بدانکه نیست بر تو سربهای چیزی
که کردی آنرا بر حالی که تو جاهل باشی بآن بر حالی که تو محرم باشی در حج تو و نه در عمره تو مگر صید چه بدرستی که بر تست در صید
سربها خواه از روی جهالت باشد یا از روی عمد و از اینجا باشد دوازدهم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله فی المحرم
یصیب الصید فیدمیه ثم یرسله قال علیه جزاؤه شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در محرمی که میرسد بصید الیس چون
آلوده میکند آنرا الیه از آن سر میدهد آنرا گفت که بر او است سزای آن صید از کشتن [illegible] باب صد و هفتم اصل باب
المحرم یضطر الی الصید والمیتة شرح یضطر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است یعنی این باب بیان محرمی است
که بیچاره کرده میشود بسوی صید و میته و در این باب سه حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن المحرم یضطر فیجد المیتة والصید ایهما یأکل قال یأکل من الصید الیس هو بالخیار ان یأکل من ماله قلت بلی
قال انما علیه الفداء فلیأکل ولیفده شرح مراد بصید اینجا صید زنده نیست بلکه مراد شکار کرده شده است و چون میشود
که صاید آن در خارج حرم بلکه بی احرام آنرا شکار کرده باشد پس لازم نمی آید که قسمی از میته باشد الیس استفهام انکاری
نیست و راجع بمحرم است خیار بکسر خاء با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین اسم مصدر باب افتعال است اضطرار و در
اختیار است باینکه آن محرم مضطر است باعتباری و غیر مضطر است باعتباری دیگر بنا بر اینکه مضطر است بسوی قدر
مشترک میان صید و میته و غیر مضطر است بسوی میته پس عموم آیات دلالت بر اینکه جایز نیست او را اکل میته مثل آیت
سوره بقره انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم

تفسیر باغی

تفسیر باغی و عادی گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هشتم باب سی و ششم که باب صلوة الملاحین والمکارین و آیت در
سوره مائده فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم و سوره انعام وما لکم الا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه
وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و بنابراین بادر بالخیار برای احتیاط است و میتواند بود که ضمیر هو راجع باکل
صید باشد و باء زاید باشد و خیار بمعنی برگزیده باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب نود و چهارم که باب التلبیة [illegible]
تا آخر است که ما لا ولی الخیار پس اشارت باشد باینکه حرمت میته اصلیست و حرمت صید عارضیست بسبب احرام پس اکل
صید بهتر است نظیر آنچه منقول شد از شیخ طوسی در شرح حدیث ششم باب صد و چهارم اما همزه استفهام انکاری و تخفیف میم است
یجب بجاء [illegible] و تشدید باء یعتقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و این اشارتست بآنکه دلیل دیگر بر ترجیح اکل
صید باعتبار اینکه گناهی که فدا اسقاط شده باشد بهتر است از گناهی که فدا نداشته باشد الا ما اخرجه الدلیل نظیر آنچه می آید در حدیث
دوم باب صد و سیزدهم که باب المحرم یصیب الصید مرارا است که تعمد صید در بار دوم کفاره ندارد و صید خطا در بار دوم کفاره دارد
پس در صورت اضطرار بسوی یکی از صید و میته اختیار صید باید کرد چون کفاره دارد و لیفده برای وقف است و میتواند بود که
امر غایب راجع باکل صید باشد یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از محرمی که بیچاره کرده
میشود [illegible] میته را و صید را که کدام آن دو را میخورد امام گفت که میخورد محرمی از صید را آیا [illegible] است
محرم باختیار و با عدم اضطرار بسوی میته یا دوست نمیدارد که خورد از مال خود یعنی چیزی که تلافی کند آنرا یا مال خود گفتم که بلی امام
گفت که جز این نیست که بنا بر خوردن صید است فدا او و در خوردن میته فدا نیست پس باید که صید را بخورد و باید که فدا دهد دوم
اصل عن یونس بن یعقوب قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المضطر الی المیتة و هو یجد الصید قال یأکل الصید قلت ان الله
عز وجل قد احل له المیتة اذا اضطر الیها ولم یحل له الصید قال تأکل من مالک احب الیک او من المیتة قلت من مالی قال هو
مالک لان علیک فداءه قلت فان لم یکن عندی مال قال تقضیه اذا رجعت الی مالک شرح روایت از یونس بن یعقوب
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از محرمی که بیچاره کرده شده باشد بسوی میته بر حالی که می یابد صید را امام گفت که بخورد
صید را گفتم که بدرستی که الله عز وجل حلال کرده برای او میته را چون بیچاره کرده شود بسوی آن و حلال نکرده برای او صید را امام گفت
که آیا اینکه بخوری از مال تو محبوبتر است بسوی تو یا اینکه بخوری از میته گفتم که اینکه بخورم از مال من محبوبتر است امام گفت که آن صید مال
تست زیرا که بر تست فدای آن گفتم که پس اگر نباشد نزد من مالی که فدا دهم آنرا چون است امام گفت که قضا میکنی آن فدا را چون
بر گردی بسوی مال تو [illegible] آنرا و بهم رسانی مال اگر نداشته باشی آنرا حاصل جواب امام استدلال
دوم است از دو استدلال که مذکور شد در شرح حدیث سابق و سکوت او از منع استدلال سایل مبنی است بر ظهور فساد آن بنا بر اینکه
چون صید بهم رسد اضطرار بسوی میته بهم نرسد چنانچه بیان شد در حدیث سابق پس استدلال سایل مشتمل بر تناقض است و عدم احلال
صید مطلقا ممنوع است زیرا که جمیع تکالیف شرعیه مقید است بصورتی که میسر باشد چنانچه گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها
و امثال این بسیار است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اضطر الی الصید والمیتة و هو محرم قال یأکل الصید ویفدی
شرح این ظاهر است از شرح دو حدیث سابق باب صد و هشتم اصل باب المحرم یصید الصید من این یفدیه واین یذبحه
شرح یفدیه باب فاء و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و الافداء صاحب سربها کردن چیز را و سربها [illegible]
چیز او مراد اینجا معنی اول است و مراد در حدیث اول این باب معنی دوم است یعنی این باب بیان محرمی است که شکار میکند شکار را
که از کجا فدا میدهد آن صید را یعنی که از کجا صید میکند آنرا از مال خود اگر داشته باشد آنرا و میشود بمال خود آنرا اگر نداشته باشد
و در کجا ذبح میکند آنرا و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن معویة بن عمار قال یفدی المحرم فداء الصید من حیث
اصابه شرح بیان حال معویة بن عمار و اعتماد بر کتب او گذشت در شرح حدیث چهارم باب صد و دوم یعنی روایت از معویة
بن عمار گفت در کتاب خود که فدا میدهد محرم فدای صید را از جایی که در یافت آن صید را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال من وجب علیه هدی فی احرامه فله ان ینحره حیث شاء الا فداء الصید فان الله عز وجل یقول هدیا بالغ الکعبة یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که واجب شود بر او قربانی در احرام او مثل آنچه در سر تراشیدن و جامه دوخته پوشیدن
و مانند آنها واجب شود پس او راست اینکه ذبح کند آنرا هر جا که خواهد مگر سربهای صید چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در
سوره مائده که هدیی که رسیده بکعبه باشد مراد آنست که می باید که در مکه ذبح شود یا در منی چنانچه می آید در دو حدیث آینده و منافی نیست
آنچه گذشت در حدیث چهارم باب ما یهدی الی الکعبه که باب سی و پنجم است که کعبه نمیخورد و نمی آشامد و آنچه هدی کعبه باشد برای زوار کعبه
است و معلوم است که زوار الکعبه دو قسم اند عمره گزاران و حج گزاران و محل قسم اول مکه است و محل قسم دوم باعتبار [illegible] وقت
منی است **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من وجب علیه فداء صید اصابه و هو محرم فان کان حاجا نحر هدیه الذی یجب علیه
بمنی وان کان معتمرا نحره بمکة قبالة الکعبة **شرح** قبالة بضم قاف و تخفیف بای یک نقطه والف و تخفیف لام منصوب بظرفیت است **یعنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که واجب شود بر او سربهای صیدی که دریافت آنرا در حالی که او محرم است پس اگر باشد محرم بحج ذبح
میکند قربانی خود را که واجب است بر او در منی و اگر باشد محرم بعمره ذبح میکند آنرا در مکه برابر کعبه مراد حزوره است که تلیست کوچک
برابر رکن یمانی و بالای آن [illegible] و حالا کعبه پیداست از بالای دیوار مسجد الحرام **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام انه
قال فی المحرم اذا اصاب صیدا فوجب علیه الفداء فعلیه ان ینحره ان کان فی الحج بمنی حیث ینحر الناس فان کان فی عمرة نحره بمکة وان
شاء ترکه الی ان یقدم فیشتریه فانه یجزی عنه **شرح** مراد بالناس اهل تمتع است و مراد [illegible] ترکه [illegible]
بهای او از سایر مال خود است در صورتی که [illegible] **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او گفت در محرم که چون دریافت صیدی را پس واجب شد بر او سربها پس بر او است اینکه ذبح کند
آنرا اگر باشد آن صید در احرام حج در منی جای که ذبح میکنند اهل تمتع پس اگر باشد آن صید در احرام عمره ذبح میکند آنرا در مکه و اگر
خواست جدا میکند آنرا از مال خود در وقتی که صید کرد تا آنکه آید بمکه پس خرد آنرا چه بدرستی که آن مجزی میشود از او [illegible]
باب صد و نهم اصل باب کفارة ما اصاب المحرم من الوحش **شرح** این باب بیان کفارهای آنچه دریافت محرم آنرا از جانوران
وحشی است و در این باب چهارده حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن محرم اصاب نعامة
او حمار وحش قال علیه بدنة قلت فان لم یقدر علی بدنة قال فلیطعم ستین مسکینا قلت فان لم یقدر علی ان یتصدق قال فلیصم ثمانیة
عشر یوما والصدقة مد علی کل مسکین **شرح** نعامة بفتح نون و تخفیف عین بی نقطه [illegible] حمار مضاف است الی الوحش بفتح واو و سکون حای
بی نقطه حیوان غیر اهلی بدنه اعم است از شتر و گاو چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث چهارم این باب پس منافات ندارد با اینکه در
حمار وحشی مثلا گاو مجزی باشد و شتر افضل باشد اطعام ستین مسکین در صورتیست که معلوم نباشد اینکه قیمت بدنه کمتر است از این
چنانچه می آید در حدیث نهم این باب [illegible] در تهذیب حمل کرده اند روزه هجده روز را بر صورتی که عاجز
باشد از روزه موافق بدی چنانچه مذکور است در آیت سوره مائده که او عدل ذلک صیاما و بیان میشود در شرح حدیث سیوم این
باب و بر این قیاس است سایر صور [illegible] تقیید در فان لم یقدر علی ان یتصدق اشعار
کرده باینکه آنکه هیچ چیز از خود ندارد [illegible] اشعار کرده باینکه روزه کمال صعوبت دارد بر او بسبب کمال فقر او **یعنی**
روایت است از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از محرمی که شکار کرد شتر مرغی را یا خر گور پس امام گفت که بر او
بدنه است گفتم که اگر قدرت بر بدنه نداشته باشد چه لازم است امام گفت که پس باید که اطعام کند شصت مسکین را گفتم که پس اگر قدرت
نداشته باشد بر اینکه تصدق کند اصلا امام گفت که پس باید که روزه دارد هجده روز و صدقه یک چهار یک صاع گندم است بر هر
مسکینی از این ظاهر میشود که روزه هجده روز برای عاجز از روزه موافق بدی بجای [illegible]
و ظاهر عدم تقیید در فان لم یقدر علی ان یتصدق آنست که اگر قادر باشد بر تصدق [illegible] مسکین مثلا پس باید که اطعام [illegible] مسکین کند و بجای
باقی روزه دارد و بر این قیاس است سایر صور و الله اعلم **اصل** قال و سألته عن محرم اصاب بقرة قال علیه بقرة قلت فان لم

بقدر

یقدر علی بقرة قال فلیطعم ثلثین مسکینا قلت فان لم یقدر علی ان یتصدق قال فلیصم تسعة ایام قلت فان اصاب ظبیا
قال علیه شاة قلت فان لم یقدر قال فاطعام عشرة مساکین فان لم یجد ما یتصدق به فعلیه صیام ثلثة ایام **شرح** توجیه روزه
نه روز و سه روز مثل توجیه روزه هجده روز است که بیان شد اجمالا **یعنی** راوی گفت و پرسیدم امام را از محرمی که شکار
کرد گاو وحشی را امام گفت که بر او است گاوی اهلی گفتم که پس اگر قادر نباشد بر گاوی امام گفت که پس باید که اطعام کند سی مسکین
را گفتم که پس اگر قادر نباشد بر اینکه تصدق کند امام گفت که پس باید که روزه دارد نه روز گفتم که پس اگر شکار کند آهوی
را امام گفت که بر او است گوسفندی گفتم که پس اگر قادر نباشد امام گفت که پس بر او است اطعام ده مسکین پس اگر نیابد چیزی را که
تصدق کند بآن پس بر او است روزه سه روز **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل یکون علیه بدنة واجبة فی
فداء قال اذا لم یجد بدنة فسبع شیاه فان لم یقدر صام ثمانیة عشر یوما **شرح** شیاه بکسر شین با نقطه و تخفیف یای دو نقطه در
پایین و الف و ها جمع شاة [illegible] اصل آن شاهة بوده [illegible] افتاده یعنی گوسفند [illegible] و بز
و گاهی مستعمل میشود در خصوص میش **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که باشد بر او شتری که واجب شده
در سر بهای گفت که اگر نیابد شتر [illegible] پس بر او است هفت گوسفند پس اگر قادر نباشد
روزه میدارد هجده روز توجیه این ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
او عدل ذلک صیاما قال یثمن قیمة الهدی طعاما ثم یصوم لکل مد یوما فاذا زادت الامداد علی شهرین فلیس علیه اکثر منه
شرح گذشت در کتاب الصیام در حدیث زهری در باب [illegible] که باب وجوه الصیام است که صوم جزاء الصید واجب قال الله
عز و جل ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک
صیاما او تدری کیف یکون عدل ذلک صیاما یا زهری فقال قلت لا ادری فقال یقوم الصید قیمة عدل ثم تفض تلک القیمة علی البر ثم
یکال ذلک البر اصواعا فیصوم لکل نصف صاع یوما و در این مقام چند اشکالست اول آنکه در اینجا یثمن بثای سه نقطه ماخوذ است
از ثمن [illegible] جواب آنست که [illegible] مضارع
غایب مجهول یا معلوم باب تفعیل است و ماخوذ است از تثمین [illegible] حساب چنانچه حاجت [illegible] چنانچه بیان
شده در [illegible] تفض تلک القیمة در شرح حدیث زهری [illegible] کتاب الصیام [illegible] گندم [illegible] چنانچه مذکور
شد در شرح ثم یکال ذلک البر که در حدیث زهری است **دوم** اینکه اینجا قیمة الهدی بفتح ها و سکون دال و یای [illegible] در حدیث زهری
یقوم الصید قیمة عدل است و اینها مخالف یکدیگر [illegible] جواب آنست که مقتضای جمع آنست که مراد مثل ما قتل من النعم در آیت سوره
مائده موافق او در قیمت است [illegible] و توضیح این [illegible] در جواب اشکال ششم و این منافات
ندارد با اینکه بعد از رعایت موافقت در قیمت رعایت موافقت در شکل نیز مستحب [illegible] شتر
باید مثلا **سیوم** اینکه اینجا یصوم لکل مد یوما است و در حدیث زهری فیصوم لکل نصف صاع یوما است [illegible]
جواب آنست که مقتضای جمع آنست که [illegible] افضل است و آنچه در حدیث زهری است [illegible] **چهارم** اینکه اینجا فاذا
زادت الامداد علی شهرین فلیس علیه اکثر منه مذکور است و در حدیث زهری مذکور نیست **جواب** آنست که مقتضای جمع آنست که [illegible]
قید در حدیث زهری [illegible] ترک ذکر آن مبنی بر غالب است [illegible] منظور شود تجاوز از شهرین نمی
باشد غالبا و میتواند بود که حمل کنیم حدیث زهری بر اینکه [illegible] مستحب باشد **پنجم** اینکه ظاهر وجوب جزاء
الصید که در حدیث زهری است [illegible] عطف بر جزاء [illegible] تحت
جزا است [illegible] **جواب** آنست که [illegible] صوم جزاء الصید بیانیه نباشد بلکه باعتبار
این باشد که [illegible] اشعار است باینکه جزاء افضل از کفاره است و فرق میان جزاء و کفاره آنست که جزاء
از جنس [illegible] می باشد بخلاف کفاره **ششم** اینکه مقتضای ظاهر این آیت تخییر است میان هدی و اطعام و صیام بنا بر

آنچه گذشت در حدیث دوم باب نود و چهارم که باب العلاج المحرم تا آخر است که گلی شد و فسر القرآن او فصاحته بالبیان اختیار میان شان و
و این منافات ندارد با بعضی احادیث این باب مثل آنچه گذشت در حدیث اول این باب و آنچه می آید در حدیث چهارم و پنجم که
در صید نعامه و حمار وحشی بدنه است و اگر قادر نباشد اطعام شصت مسکین است و در صید بقره وحشی بقره اهلیه است و اگر قادر نباشد
اطعام سی مسکین است زیرا که ظاهر آن ترتیب است جواب این است که تخییر در فرض منافات ندارد با ترتیب در وجوب پس مضمون آن احادیث
این است که با وجود تخییر در فرض مستحب موکد است اختیار شق اول و بر تقدیر عجز از آن مستحب موکد است اختیار شق دوم هفتم اینکه او در
او کفاره در این آیت نمیتواند بود که برای تخییر باشد اگرچه در او طعام توانند بود زیرا که لازم می آید که حکم اکثر افراد قبیل صید در این
آیت بیان نشده باشد مثل قمری و دبسی و سمانی و عصفور و بلبل که مذکور میشود در حدیث هفتم باب آینده و مثل یک صاع که مذکور میشود
در حدیث سیوم و چهارم باب صد و دوازدهم و مانند اینها که معلوم است که مثل اینها از نعم نمی باشد جواب آنست که من در من النعم برای
تبعیض است و گفتیم که مراد از مثل موافق در قیمت است و هیچ صیدی نیست که موافق نباشد در قیمت با بعضی از اجزای شتر مثلا چنانچه ظاهر میشود
از شرح حدیث نهم این باب پس حکم باینکه در نعامه شتر است مبنی بر این است که اکثر از اجزای قیمت شتر موافق نعامه است در قیمت فرض
تخییری است و باشد آن مستحب موکد است و بر این قیاس است حکم باینکه در حمامه شاة است و چون عصفور و مانند آن بسیار کم قیمت است
استحباب موکد بهدی در آن نیست و از این ظاهر میشود که اگر قیمت نعامه نصف قیمت شتر باشد و دو محرم صید نعامه کرده باشند و جمع آن
دو کس یک شتر را هدی کنند از فرض ایشان مجزی باشد اگرچه ترک مستحب موکد کرده باشند و بر این قیاس است صورتهای دیگر هدی بسبب صید
هشتم اینکه قیمت بعضی افراد صید موافق طعام مسکینی نمیشود در قیمت چه جای اطعام مساکین مثل یک صاع پس تخییر میان این سه شق در آن
معقول نیست جواب آنست که مراد اطعام مساکین خورد و نه مناسب حال مسکینانست مثل جنس گندم مرکب از اعداد او ساط او دانی با جنس
گندم مطلقا و مثل خرما که مذکور میشود در حدیث چهارم باب صد و دوازدهم خواه بقدری باشد که مسکینی را سیر کند و خواه کمتر باشد
پس مسکین در این آیت دلالت بر صرف آن طعام نمیکند مگر باعتبار مفهوم و بر تقدیر دلالت منطوق میتواند بود که از قبیل ملائکه باشد در
آیت سوره آل عمران که فنادته الملائکة بنا بر اینکه منادی جبرئیل بوده باشد نهم اینکه اگر قیمت صید کمتر از قیمت مد گندم باشد عدل
ذلک صیاما در آن معقول نیست جواب آنست که این از قبیل آنست که قیمت صید موافق طعام نه مسکین و نصف باشد پس چنانچه
در آن صورت روزه چهار روز فرض تخییری است بسبب اینکه روزه نصف روز صحیح نمیشود و ملازم نصف دیگر هم چنین در ما نحن فیه از
یک روز فرض تخییری میشود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره مائده که یا برابر طعام مساکین
روزه امام گفت که جمع کرده میشود قیمت و اقسام صید باعتبار خوراک مسکینان مثل گندم بعد از آن روزه میدارد در هنگام در
احرام برای هر مدی روزی پس اگر چون زیاد شود آن مدها بر روزه دو ماه پس نیست بر او بیشتر از روزه دو ماه چهارم
اصل عن یعقوب بن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له المحرم یقتل نعامة قال علیه بدنة من الابل قلت یقتل حمار وحش
قال علیه بدنة قلت فالبقرة قال بقرة شرح قید من الابل باعتبار آنست که بدنه مستعمل میشود در قدر مشترک میان شتر
و گاو پس عدم تقیید در حمار وحشی اشارت است باینکه گاو نیز آنجا خوب است اگرچه شتر افضل باشد فی الجمله یعنی روایت است از
یعقوب پسر شعیب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که محرم میکشد شتر مرغی را امام گفت که بر اوست شتری گفتم که میکشد
خر گور را گفت که بر اوست قدر مشترک میان شتر و گاو گفتم که پس میکشد گاوی وحشی را گفت بر اوست گاوی پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی محرم قتل نعامة قال علیه بدنة فان لم یجد فاطعام ستین مسکینا وقال ان کان قیمة البدنة
اکثر من اطعام ستین مسکینا لم یزد علی اطعام ستین مسکینا و ان کان قیمة البدنة اقل من اطعام ستین مسکینا لم یکن علیه الا قیمة
البدنة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در محرمی که کشت شتر مرغی را امام گفت که بر اوست شتری پس اگر نیابد
پس بر اوست طعام دادن شصت مسکین و امام گفت که اگر باشد قیمت شتر بیشتر از طعام دادن شصت مسکین زیاد نمیکند بر طعام
دادن شصت مسکین و اگر باشد قیمت شتر کمتر از طعام دادن شصت مسکین نیست بر او مگر اطعام بقدر قیمت شتر مخفی نماند که از آنچه گفتیم

در شرح

در شرح حدیث سیوم این باب در جواب اشکال ششم و هفتم ظاهر میشود و قید در فرض قید در استحباب موکد است و اینجا این منافات
ندارد با بلوغ زیاد از طعام شصت مسکین مثلا زیرا که تفاوت در تاکید استحباب می باشد والله اعلم ششم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام فی محرم رمی ظبیا فاصابه فی یده فعرج منها قال ان کان الظبی مشی علیها و رعی فعلیه ربع قیمته وان کان ذهب علی وجهه
فلم یدر ما صنع فعلیه الفداء لانه لا یدری لعله قد هلک شرح قید در قد هلک برای تقریب است زیرا که کفی منافات
ندارد با عدم علم پس مراد آنست که بسبب آن زخم مرده باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در محرمی که
انداخت آهوی را پس بر خورد آن تیر او در دست آن پس لنگ شد از آن دست امام گفت که اگر باشد آن آهو با نحوی راه رود
بر آن دست و چرید با نحوی که آن محرم اتفاقا دید که ملاحظه چریدن آن کند پس بر اوست چهار یک قیمت آن
آهو و اگر باشد با سر وحشی که رود آن محرم بر راه خود پس نداند که چه کرد آن آهو پس بر اوست سر بهای مقرر در قتل آهو
که گوسفند است زیرا که او نمیداند شاید که آن آهو در آن نزدیک مرده باشد هفتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل قتل ثعلبا قال علیه دم قلت فارنبا قال مثل ما فی الثعلب شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
محرم که کشت روباهی را امام گفت که بر اوست قربانی گفتم که پس کشت خرگوش را گفت که بر اوست مثل آنچه در کشتن روباه
است هشتم اصل احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن محرم اصاب ارنبا او ثعلبا فقال فی الارنب
شاة شرح روایت کرد احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از محرمی که کشت خرگوش
را یا روباهی را امام گفت که در خرگوش گوسفندیست تا آنکه سکوت از حکم ثعلب اشارت است باینکه شاة مانند ارنب است به
بواسطه زیرا که بیره و علف میچرند اما مانند ثعلب نیست مگر بواسطه اینکه ارنب مانند ثعلب است در شکل پس تاکید استحباب شاة
در ارنب بیشتر است از تاکید استحباب آن در ثعلب اگرچه در هر دو اکتفا باطعام مساکین او عدل ذلک صیاما میتوان کرد چنانچه
بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب پس این منافات ندارد با آنچه مذکور شد در حدیث سابق که در ثعلب شاة است
نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الیربوع و القنفذ و الضب اذا اصابه المحرم فعلیه جدی و الجدی خیر منه و انما جعل
علیه هذا لکی ینکل عن صید غیره شرح مضمون این گذشت در حدیث هفتم باب نود و هفتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که موش دشتی و خارپشت و سوسمار چون کشت یکی از اینها را محرم پس بر اوست بزغاله و بزغاله بهتر است از یکی از اینها
و جز این نیست که گردانیده شد بر او این فدا تا سرباز زند از صید غیر آن با تخفیف که آنرا اموال نکنند اشارت است باینکه تکلیف
بجدی بعنوان استحباب موکد و برای زجر نفس است و آنچه فرض است موافق قیمت یکی از اینها یا روزه موافق آنست چنانچه
بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب اگر گوئی که یکی از اینها قیمت ندارد زیرا که ماکول نیست گوئیم که آنچه منظور است
قیمت آنست بر تقدیری که ماکول می بود و بعضی مخالفان اینها را میخورند و قیمت اینها میان ایشان مقرر است اگرچه مختلف
میشود بحسب اختلاف اوقات و احوال دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اصاب المحرم الصید و لم یجد
ما یکفر من موضعه الذی اصاب فیه الصید قوم جزاؤه من النعم دراهم ثم قومت الدراهم طعاما لکل مسکین نصف صاع
فان لم یقدر علی الطعام صام لکل نصف صاع یوما شرح ظاهر است که استعمال یکفر اینجا در مقابل اهدا و هدی نباشد
بخلاف استعمال کفاره در آیت سوره مائده که بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب قوم بصیغه ماضی غائب مجهول باب
تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون کشت محرم صید را و نیافت آنچه را که جزای آن
کند از جای او که کشت در آن آن صید را قیمت کرده میشود جزای آن صید از جمله شتر و گاو و گوسفند بدرهمها بعد از آن
قیمت کرده میشود آن درهمها بگندم برای هر مسکینی نصف صاع داده میشود که و هو ... پس اگر قادر نشود بر گندم روزه
میدارد برای هر نصف صاعی یک روز بیان حقیقت این ترتیب و عدم منافات آن با تخییر در فرض گذشت در شرح حدیث
سیوم این باب در جواب اشکال ششم یازدهم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن رجل اصاب

بیض نعامة وهو محرم قال یرسل الفحل فی الابل علی عدد البیض قلت فان البیض یفسد کله ویصلح کله قال ما ینتج من الهدی
فهو هدی بالغ الکعبة وان لم ینتج فلیس علیه شیء فمن لم یجد ابلا فعلیه لکل بیضة شاة فان لم یجد فالصدقة علی عشرة مساکین
لکل مسکین مد فان لم یقدر فصیام ثلاثة ایام شرح بیض بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه
اسم جنس بیضه است ما موصوله و مبتدا است ینتج بنون و تاء دو نقطه در بالا و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب
افعال است و خبر مستتر راجع برجل است و عاید ما ضمیر منصوب محذوف است بتقدیر ینتجه النتج والانتاج زایانیدن حیوانی
را بچه آن پس در اصل دو مفعول میدارد و عاید ما که مقدر است اینجا مفعول دوم است و مفعول اول محذوف بالکلیه است چنانچه
در دوم بهر دو مفعول محذوف بالکلیه است من برای تعلیل است و داخل علی غایه شده یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که شکست تخمهای شترمرغ را بر حالی که او محرم است امام گفت که رها کند نر
شتر نر را در شتران ماده موافق عدد آن تخمها برای اینکه آنچه حاصل شود هدی کعبه باشد گفتم که پس بدرستی که تخم شترمرغ
گاهی فاسد میشود همگی آن و گاهی بچه میشود همگی آن امام گفت که آنچه آمد میزایانند آنرا برای هدی پس آن هدی کعبه است
رسیده بکعبه و اگر نزایانند اصلا پس چیزی نیست براو و چیزی مراد آنست که بنابر احتمال فساد و صلاح در تخمها هست و ابتدای محلی
نزد است پس هر که نیافت شتران ماده را پس براو است بسبب هر تخمی گوسفندی پس اگر نیافت گوسفند را نیز پس براو است
تصدق بر ده مسکین بجای گوسفندی برای هر مسکینی یک چهاریک صاع از گندم پس اگر قادر نشد بر آن نیز پس براو است روزه
سه روز بجای طعام ده مسکین میتواند بود که روزه سه روز بعد از عجز از روزه ده روز باشد نظیر آنچه گذشت در شرح
آخر حدیث اول این باب دوازدهم اصل عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن رجل اشتری لرجل محرم بیض نعامة
فاکله المحرم قال علی الذی اشتراه للمحرم فداء وعلی المحرم فداء قلت وما علیهما قال علی المحل جزاء قیمة البیض لکل بیضة
درهم وعلی المحرم الجزاء لکل بیضة شاة شرح روایت است از ابو عبیده از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
مردی که خرید برای مردی محرم تخمهای شترمرغی را پس خورد آنها را محرم امام گفت که بر آنکه خرید آنرا برای محرم کفاره است
و بر محرم نیز کفاره است گفتم که چیست بر آن دو کس گفت که بر بی احرام است سزای بهای تخمها برای هر تخمی یک درهم و بر محرم
است سزای مقرر برای هر تخمی گوسفندی مراد وجوب گوسفند است علی الظاهر بقرینه تفصیلی که گذشت در حدیث سابق سیزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل مر وهو محرم فاخذ ظبیة فاحتلبها وشرب لبنها قال علیه دم وجزاء فی الحرم شرح
قریب باین می آید در حدیث سیوم باب صد و چهاردهم که باب الصید فی الحرم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که گذشت بر حالی که او محرم است پس گرفت آهوی ماده را پس دوشید آنرا و آشامید شیر آنرا امام گفت که براو است
قربانی و براو است سزای در حرم مراد آنست که اگر آن عمل در حرم واقع شده باشد هم میکند قربان تصدق به بهای آن شیر را
چهاردهم اصل عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن محرم کسر قرن ظبی قال یجب علیه الفداء قال قلت فان کسر
یده قال ان کسر یده ولم یرع فعلیه دم شاة شرح روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از محرمی
که شکست شاخ آهوی را امام گفت که واجب است براو سزا پس راوی گفت که گفتم که پس اگر شکست دست آن آهو را چیست براو
امام گفت که اگر شکست دست آن آهو را و چرا نکرد آن آهو پس براو است قربان گوسفندی توضیح این اشد در شرح حدیث ششم
این باب باب صد و دهم اصل باب کفارة ما اصاب المحرم من الطیر والبیض شرح این باب بیان کفاره چیزیست که دریافت آنرا محرم
از جمله مرغان هوای و تخمها در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المحرم اذا اصاب حمامة
ففیها شاة وان قتل فراخه ففیه حمل وان وطئ البیض فعلیه درهم شرح حمامه بضمیر غایب راجع بمحرم است که شیر مرغ بوده
و اینجا نقل شده یا حاضر بوده و حی طلب میداشته و میتواند بود که راجع بمحرم باشد حمامه بفتح حاء بی نقطه و تخفیف میم جنس کبوتر
و مراد اینجا جمع است بقرینه ارجاع ضمیر مونث و در فیها بآن و در بعضی نسخ حمامه بتاء وحدت است و آن تصحیف مینماید زیرا که

مدلول نیست

مناسب جمع باو فراخه که آن ضمیر غایب است بنابر اینکه فراخ بکسر فاء و تخفیف راء بی نقطه و الف و خاء با نقطه جمع فرخ بفتح فاء و سکون
راء است و تاء وحدت در جمیع نمی باشد و این منافات ندارد با اینکه در بعضی احادیث در یک کبوتر نیز شاة هست زیرا که آن محمول
است بر استحباب و اگر کبوتران فرخی میبود موافق نمی بود بآیت سوره مائده که بیان شود در شرح حدیث سیوم باب آتی زیرا که شاة
مثل یک کبوتر نیست در قیمت هرچند که قیمت آن دو برابر شود و یکی برای احرام باشد و دیگری برای حرم باشد بخلاف چند کبوتر که میتواند
بود که قیمت آنها موافق قیمت شاة شود هرچند که در حرم نباشد دو برابر نشود و چه جای اینکه در حرم باشد پس در این حدیث اشارت است
باینکه مثل در آیت سوره مائده که مثل ما قتل من النعم عبارت است از موافق در قیمت و ما قتل اعم است از یک مقتول مثل نعامه و حمار وحشی
و ظبی و از چند مقتول که بانضمام یکدیگر قیمت آنها موافق یکی از نعم شود و خبر مذکور در قضیه حمل راجع بقتل فراخ حرام است و در این اشارت است
باینکه مراد بنعم در آیت سوره مائده اعم است از صغیر و کبیر و محتاج نیست باینکه تخصیص شق اول بشاة و تخصیص شق دوم بحمل باعتبار غالب است پس
اگر عدد فراخ بحدی رسد که قیمت آنها موافق شاة باشد و عدد حمام بحدی رسد که قیمت آنها موافق حمل باشد معامله بر عکس میشود وطی بکسر
طاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که محرم چون کشت کبوتران
حرم را پس در ازای آنهاست گوسفندی غالبا و اگر کشت جوجه های حرم را پس در ازای کشتن است بره غالبا و اگر پا نهاد تخمها را پس براو است
یک درهم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الحمامة واشباهها اذا قتلها المحرم شاة وان کان فراخا فعدلها من
الحملان وقال فی رجل وطئ بیض نعامة ففدغها وهو محرم قال قضی فیه علی علیه السلام ان یرسل الفحل علی مثل عدد البیض من الابل
فما لقح وسلم حتی ینتج کان النتاج هدیا بالغ الکعبة شرح اشباهها جمع است که فاخته و قمری و مانند آنها کان از افعال تامه است
فراخ فاعل کان است و مراد آنست که جوجه ها مانده باشد از آن مرغ که مقتول شده هرچند که آن جوجه ها را محرم نکشته باشد زیرا که
آن جوجه ها ضایع میشوند العدل بفتح و کسر عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه برابر چیزی بجهت غیر نوع و مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر فیها
عدلها و ضمیر راجع بفراخ است الحملان بضم حاء بی نقطه و سکون میم جمع حمل بفتح حاء و فتح میم بره فدغ بفاء و دال بی نقطه و غین با نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است ما موصوله و مبتدا است لقح بفتح لام و قاف و حاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است سلم نیز از باب
علم است ینتج بنون و تاء دو نقطه در بالا و جیم بصیغه مضارع غایب مجهول باب لغو یا باب افعال است چنانچه بیان شد در شرح حدیث یازدهم
باب سابق جمله کان خبر مبتدا است الف ولام النتاج برای عهد خارجی است و قائم مقام عاید مبتدا است پس النتاج بمعنی ما نتج است و نتاج
بکسر نون در اصل مصدر فعل مجهول است و مراد اینجا بچه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در یک کبوتر و مانند آن چون
کشت آنرا محرم گوسفندی است و اگر باشد جوجه ها پس در ازای آنهاست برابر آنها در قیمت یا در عدد از جمله بره ها امام گفت که در مردی که پا نهاد
تخمهای شترمرغی را پس شکست آنها را بر حالی که او محرم است گفت که حکم کرد در آن تخمها علی علیه السلام باینکه رها کنند شتر نر را برموافق عدد
تخمها از شتران ماده پس آنچه آبستن شد و بی آفت شد تا آنکه زایانیده شد هست بچه آن هدی که رسد بکعبه سیوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا قتل المحرم قطاة فعلیه حمل قد فطم من اللبن ورعی من الشجر شرح القطاة بفتح قاف و تخفیف طاء بی نقطه
و الف و تاء وحدت مرغی که آنرا سنگخوار مینامند و کبوتر صحرایی مینامند و بترکی باغری قرا مینامند فطم بفاء و طاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول
باب ضرب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون کشت محرم سنگخواری را پس براو است بره که بتحقیق بریده شده باشد
از شیر و چریده باشد از درخت سبز در خشک چهارم اصل عن سلیمان بن خالد قال سالته عن محرم وطئ بیض قطاة فشدخه قال یرسل
الفحل فی عدد البیض من الغنم کما یرسل الفحل فی عدد بیض النعام من الابل شرح یرسل در اول بصیغه معلوم است و در دوم بصیغه مجهول
شدخ الشیء بالقطع و دال بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است یعنی روایت است از سلیمان بن خالد که از راویان
امام جعفر صادق علیه السلام است و گاهی از امام محمد باقر علیه السلام نیز روایت کرده گفت که پرسیدم امام را از محرمی که پا نهاد تخمهای سنگخوار را
پس شکست آنرا امام گفت که رها کند گوسفند نر را در عدد آن تخمها از جمله گوسفندان ماده چنانچه رها داده میشود شتر نر در عدد تخمهای
شترمرغ از جمله شتران ماده در شکستن تخمهای شترمرغ پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی کتاب علی علیه السلام فی بیض

القطاة بالجارة من الغنم اذا اصابه المحرم مثل ما ينبغي النعام بالجارة من الابل **شرح** البكارة بكسر باء يك نقطه و تخفيف
كاف و راء بى نقطه و تاء مثناة جمع بكر بفتح باء و سكون كاف جوانان از شتر و مانند آن و مراد اينجا بتاج است اگر چه بسه چنانچه گذشت
در حديث سابق ما مصدريه است داخل جملهٔ اسميه شده مثل آنچه در نهج البلاغه است كه لقوا ابنوا الدنيا ما الدنيا باقيه چنانچه نجم الدين
رضى در شرح كافيه در مبحث حروف المصدر گفته **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه در كتاب على عليه السلام است كه در
تخمهاى سنگخوار بتاج گوسفند است چون دريافت آنها را محرم بايد كه آنها را … مثل اينكه در تخمهاى شترمرغ بتاج است
از شتر **ششم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل فرخا و هو محرم فى غير الحرم فقال عليه حمل و ليس عليه قيمة لانه
ليس فى الحرم **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردى كه كشت جوجه را از كبوتر مثلا بر جائى كه او محرم است در غير حرم پس
امام گفت كه بر اوست بره و نيست بر او قيمت جوجه بايد گذاشت … ميان بره و قيمت زيرا كه نيست در حرم **هفتم اصل**
عن سليمان بن خالد قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن قيمة ما فى القمرى و الدبسى و السمانى و العصفور و البلبل فقال قيمة
فان اصابه و هو محرم بالحرم فعليه قيمتان ليس عليه دم **شرح** قيمة مجرور و منون است و ما استفهاميه است پس سوال راوى باز گشتى
بوده كه اجزا من قيمة ما فى القمرى تا آخر و وجه اين آنست كه مراد از سوالهاى او امام را از فداى … جواب … بالقوه …
يا حمل يا جدى يا ارسال فحل … كه نتاج واقع شده پس طلب كرده بيان … را كه … نباشد در آن شق اول از شق
كه مذكور است در آيت سورهٔ مائده كه جزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة او كفارة طعام مساكين او عدل ذلك
صياما و بيان شد در شرح حديث سيوم باب سابق پس از سوال كرده از چند صورت كه احتمال داده كه شق دوم در آنجا …
مذكور باشد و امام عليه السلام جواب داده باو حال آنها در شق دوم و اين مبنى بر آنست كه مراد مذكور نباشد كه يك قمرى مثلا كشته
شده باشد زيرا كه اگر متعدد باشد بر وجهى كه قيمت آنها موافق يا نزديك قيمت يكى از نعم شود شايد كه در شق اول داخل شود
القمرى بضم قاف و سكون ميم و راء بى نقطه و تشديد ياء مرغى از جنس كبوتر است و كوچكتر است از آن و بسيار سفيد است با طوق …
منسوبست بقمره بمعنى سفيدى الدبسى بضم دال بى نقطه و سكون باء يك نقطه و سين بى نقطه و تشديد ياء مرغى كه مانند قمرى است فرق
اينست كه اين دو … رنگست منسوبست بدبسه بمعنى رنگى كه ميان سرخى و سياهى است السمانى بضم سين بى نقطه و تخفيف ميم و الف و نون
و الف … و آنرا بتركى بلدرچين گويند و آن دو قسم است يكى … و آنرا سمانى سلوى ميخوانند و ديگرى سياه و آنرا
سمانى غرابيه ميخوانند العصفور بضم عين بى نقطه و سكون صاد بى نقطه و ضم فاء و سكون واو و راء بى نقطه گنجشك **يعنى** روايت از
سليمان بن خالد گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از قيمتى كه گفتم كه … در قمرى و دبسى و سمانى و گنجشك و بلبل چون محرم
كشت يكى از آنها را پس امام گفت كه قيمت … مراد قيمت آن از طعام مساكين است مثلا گندم موافق آيت سورهٔ مائده پس
منافات نيست ميان اين و حديث آينده كه در عصفور مدى از گندم است پس اگر كشت آنرا بر جائى كه او محرم است در حرم پس دو قيمت
است و نيست بر او در آن حمل قربانى **هشتم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام فى القبرة و العصفور و الصعوة تقتله المحرم قال عليه
مد من طعام لكل واحد **شرح** القبرة بضم قاف و سكون … باء يك نقطه و راء بى نقطه … و آنرا … نيز گويند و بعضى …
… قاف و تشديد و تخفيف باء مفتوحه و ابو المليح نيز … الصعوة بفتح صاد بى نقطه و سكون عين بى نقطه …
نيز ميخوانند و آن مرغيست كوچك … كه بر كنار آبها مى‌نشيند … و … القتل راجع الكل واحد است
يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلام در چكاوك و گنجشك و … كه ميكشد آنرا محرم گفت كه بر اوست براى هر يك چهار يك صاع
از گندم براى هر يك **نهم اصل** عن ابى جعفر عليه السلام قال فى كتاب امير المؤمنين عليه السلام من اصاب قطاة او حجلة او دراجة
او نظيرهن فعليه دم **شرح** الحجلة بفتح حاء بى نقطه و فتح جيم و تخفيف لام و تاء وحدت كبك الدراجة بضم دال بى نقطه و تشديد راء
بى نقطه و الف و جيم و تاء وحدت تذروى … مانند آنرا نيز دراجه ميگويند مراد بنظيرهن مرغيست كه قيمت آن موافق قيمت يكى از
آنها باشد **يعنى** روايت از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه در كتاب امير المؤمنين عليه السلام است كه هر محرمى كه كشت سنگخوار يا كبك يا …

بانزدوم ۱

يا نه بر ايا هم قيمت آنها را پس بر اوست … **دهم اصل** قلت لابى عبد الله عليه السلام رجل اصاب طيرين واحد من حمام الحرم و
الاخر من غير حمام الحرم قال يشترى بقيمة الذى من حمام الحرم قمحا فيطعمه حمام الحرم و يتصدق بجزاء الاخر **شرح** در بعضى نسخ حمام
غير است بجاى غير حمام القمح بفتح قاف و سكون ميم و حاء بى نقطه گندم **يعنى** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه مردى محرم كشت
در بيرون حرم دو مرغ را كه يكى از كبوتران حرم است و ديگرى از غير كبوتران حرم است امام گفت كه ميخرد به بهاى آنچه از كبوتران
حرم است قدرى از گندم را پس ميخوراند آنرا بكبوتران حرم و تصدق ميكند بسزاى آن مرغ ديگر بعدى بايد كه … كه مراد
اين باشد كه در كبوتر حرم جزاى مقرر هست و سواى آن نيز هست و آن اطعام كبوتران حرم است بقيمت آن جمع بخلاف غير
كبوتر حرم هر چند كه كبوتر باشد كه در آن جزا است و بس والله اعلم **باب صد و يازدهم اصل باب القوم يجتمعون على الصيد**
و هم محرمون شرح اين باب بيان جمعيت كه با هم مى‌آيند بر صيد بر جائى كه آنها محرم باشند در اين باب شش حديث است **اول**
اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا الحسن عليه السلام عن رجلين اصابا صيدا و هما محرمان الجزاء بينهما او على كل واحد منهما
جزاء فقال لا بل عليهما ان يجزى كل واحد منهما الصيد قلت ان بعض اصحابنا سالنى عن ذلك فلم ادر ما عليه فقال اذا
اصبتم بمثل هذا فلم تدروا فعليكم بالاحتياط حتى تسالوا عنه فتعلموا **شرح** روايت از عبد الرحمن بن حجاج گفت كه پرسيدم
امام موسى كاظم عليه السلام را از دو مرد كه كشتند صيدى را بر جائى كه آنها محرم بودند آيا سزاى آن منصف است ميان آن دو مرد
يا بر هر كدام از آن دو سزاى عليحده است پس امام گفت كه نه منصف است بلكه بر آن دو واجب است اينكه سزا دهد هر يك از آن دو آن صيد را
عليحده اشارتست باينكه هر كدام از آنها را عليحده قاتل صيد ميگويند در حقيقت لغوى پس داخل است در منطوق آيت سورهٔ مائده
و من قتله منكم متعمدا تا آخر گفتم كه بدرستى كه بعضى ياران ما كه شريك شده بود با ديگرى در صيدى در وقت احرام پرسيد مرا از آن
پس ندانستم كه چيست بر او پس امام گفت كه چون برخوريد بمثل اين مشكل پس ندانيد پس لازم است احتياط تا بپرسيد … سوال
كنيد عالم را از آن پس دانا شويد اشارتست بآيت سورهٔ نحل و سورهٔ انبياء فاسالوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون و گذشت در كتاب
العقل در حديث دهم باب شانزدهم كه باب لزوم الحجة على العالم و تشديد الامر عليه است **دوم اصل** عن معاوية بن عمار عن ابى عبد الله
عليه السلام قال ان اجتمع قوم على صيد و هم محرمون فى صيده او اكلوا منه فعلى كل واحد منهم قيمته **شرح** صيد در اول بمعنى مصيد
است و در دوم بمعنى مصدر است و صيده متعلق باجتمع است و ضمير قيمته راجع بصيد اول است و مراد بقيمت اعم از قسم اول و قسم دوم
از جزاء قسم مذكور در آيت سورهٔ مائده است كه بيان شد در شرح حديث سيوم باب صد و نهم پس احتمال … كه مراد است در اينكه مراد
بمثل ما قتل من النعم در آيت سورهٔ مائده موافق در قيمت است **يعنى** روايت است از معاوية بن عمار از امام جعفر صادق عليه
السلام گفت كه اگر فراهم آيند جمعى بر شكارى بر جائى كه آنها محرم باشند در شكار كردن آن يا خورند از شكار پس بر هر يك
از آنهاست قيمت آن شكار مراد وجوب قيمت بر تقدير استطاعت است پس منافات ندارد با وجوب قسم سيوم آيت سورهٔ مائده
بر تقدير عجز و با فرض تعدد … بر تقدير **سيوم اصل** عن يوسف الطاطرى قال قلت لابى عبد الله عليه السلام صيد اكله قوم محرمون
قال عليهم شاة شاة و ليس على الذى ذبحه الا شاة **شرح** طاطرى بطاء بى نقطه و الف و فتح طاء بى نقطه و تخفيف … اسم موضعى
شيخ است و صاحب خلاصه در ترجمه على بن الحسن الطاطرى گفته سمى الطاطرى لانه كان يبيع ثيابا يقال لها الطاطرية و مراد سائل سوال
از واقع است در آن صيد ظبى بوده بقرينهٔ جواب **يعنى** روايت از يوسف طاطرى گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه آهو
خوردند آنرا جمعى محرمان امام گفت كه بر ايشانست گوسفندى گوسفندى … و نيست بر آنكه ذبح كرد آنرا مگر گوسفندى
هر چند كه از جملهٔ خورندگان باشد **چهارم اصل** عن ابى بصير قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن قوم اشتروا صيدا فقال
رفيقه لهم اجعلوا لى فيه بدرهم فجعلوا له فقال على كل انسان منهم فداء **شرح** مفعول اجعلوا المحذوف است بتقدير نصيبا **يعنى**
روايت است از ابى بصير گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از جمعى محرمان كه خريدند صيدى را پس گفت رفيقى كه همراه ايشان
بوده كه گردانيد براى من در آن صيد بعضى بدرهمى پس گردانيدند براى او آنچه را كه گفت پس امام گفت كه بر هر شخص از ايشان خواه

پس گفتند که جزای بت که از جمله صید بحری است که بر محرم حلال است پس گفت این سرا که فرو بریده آنرا و آب که راست میگویند مراد است
کردن در آب زنند که شنا کنند پس از صید بحری است هفتم اصل عن احدهما علیهما السلم قال المحرم یتنکب الجراد اذا کان علی الطریق فان
لم یجد بدا فقتل فلا شیء علیه شرح یتنکب بنون و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعلست یعنی روایتست از امام محمد
باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که محرم راه میگرداند از ملخ و اگر باشد بر سر راه پس اگر نیافت چاره پس کشت یا سیبین پای خود ملخ را
پس نیست چیزی از کفاره براو هشتم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن الجراد یدخل متاع القوم فیدرسونه من غیر تعمد لقتله او یمرون
به فی الطریق فیطؤنه قال ان وجدت معدلا فاعدل عنه فان قتلته غیر متعمد فلا بأس شرح یدرسونه بدال بی نقطه و راء و سین
بی نقطه بصیغه جمع مذکر غایب معلوم باب نصرست معدل بفتح میم و سکون عین بی نقطه و کسر دال بی نقطه اسم مکان یا مصدر میمی باب ضربست
یعنی روایتست از ابی بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت پرسیدم امام را از ملخ که داخل میشود
متاع جماعت محرمان را یعنی که در قافله ایشان فرود می آید پس پامال میکنند آنرا بی قصدی برای کشتن آن یا گذر میکنند ملخ در
راه پس پامال میکنند آنرا امام گفت اگر یافتی جای عدول از آن را پس عدول کن از آن و اگر کشتی آنرا بر حالی که قصد کشتن آن نکرده
باشی پس باکی نیست یعنی ناچار باشی پس نیست بر او نهم اصل عن احدهما علیهما السلم قال لا یأکل المحرم طیر الماء شرح روایتست از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که نمیخورد محرم مرغ آبی را بنابر اینکه تخم و جوجه در غیر آب میکنند چنانچه گذشت در شرح حدیث
اول این باب باب صد و بیست و دوم اصل باب المحرم یصیب الصید مرارا شرح این باب بیان محرمیست که شکار میکند شکار را چند بار
در این باب دو حدیث است و طریق جمع میان اینهاست و میتواند بود که سه حدیث باشد اول اصل عن ابن ابی عمیر عن معویة
بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم فی المحرم یصید الطیر قال علیه الکفارة فی کل ما اصاب شرح ظاهر عبارت متعدد بودنست یعنی
روایتست از ابن ابی عمیر از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در محرم که شکار میکند مرغان را امام گفت که بر اوست کفاره
در هر شکار کردن او دوم اصل عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم فی محرم اصاب صیدا قال علیه الکفارة
قلت فان اصاب آخر قال اذا اصاب آخر فلیس علیه کفارة وهو ممن قال الله عز وجل ومن عاد فینتقم الله منه شرح روایتست
از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم در محرمی که شکار کرد صیدی را گفت بر اوست کفاره گفتم اگر باز شکار
کرد دیگری را پس نیست بر او کفاره و او از جمله کسیست که گفت الله عز وجل در سوره مائده که و هر که برگشت و شکار را مکرر کرد پس
انتقام میکشد الله عز وجل از او و کفاره او نمیکند طریق جمع اصل قال ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه اذا اصاب المحرم
الصید خطاء فعلیه ابدا فی کل ما اصاب الکفارة واذا اصابه متعمدا فان علیه الکفارة فان عاد فاصاب ثانیا متعمدا فلیس علیه
الکفارة وهو ممن قال الله عز وجل ومن عاد فینتقم الله منه شرح گفت ابن ابی عمیر از بعض یاران خود در طریق جمع میان این
دو حدیث که چون شکار کند محرم صید را بر حالی که صاحب خطا باشد پس بر اوست همیشه در هر شکار کردن او کفاره و اگر شکار
کند صید را دانسته پس بر اوست کفاره پس اگر برگردد با پس روش و شکار کند بار دوم دانسته پس نیست بر او کفاره
و او از جمله کسیست که گفت الله عز وجل که و هر که برگشت پس انتقام میکشد الله عز وجل از او باب صد و بیست و سیوم اصل باب
المحرم یصیب الصید فی الحرم شرح این باب بیان محرمیست که شکار کند صید را در حرم در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال ان قتل المحرم حمامة فی الحرم فعلیه شاة وثمن الحمامة درهم او شبهه یتصدق به او یطعمه حمام مکة فان قتلها فی
الحرم ولیس بمحرم فعلیه ثمنها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر کشت محرم کبوتری را در حرم پس بر اوست گوسفندی
و قیمت آن کبوتر که درهمیست یا مانند درهمی است از جنس آنچه تصدق میکند بآن یا میخوراند آنرا بکبوتران مکه پس اگر کشت کبوتر
در حرم بر حالی که نیست محرم پس بر اوست قیمت آن بر روشی که مذکور شد دوم اصل عن صالح بن عقبة عن الحارث بن
المغیرة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل عن رجل اکل بیض حمام الحرم وهو محرم قال علیه لکل بیضة دم وعلیه ثمنها سدس او ربع
الدرهم الوهم من صالح ثم قال ان الدماء لزمته لاکله وهو محرم وان الجزاء لزمه لاخذه بیض حمام الحرم شرح عقبه بضم عین بی نقطه

و سکون

و سکون قاف و باء یک نقطه است میزه بفتح میم و کسر عین بی نقطه است سدس مرفوع و با تنوین است فرق میان جزاء و کفاره آنست
که جزاء از جنس باعث آنست و کفاره اعم است پس استعمال جزاء در قیمت بیضه باعتبار آنست که بوده در تحت جنس حمامات زیرا که
اصل بیضه آنست که هنوز حیوان نشده باشد یعنی روایتست از صالح بن عقبه از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که خورد تخمهای کبوتران حرم را بر جایی که بر حالی که او محرم است امام گفت که بر اوست
بر هر تخمی قربانی و بر اوست قیمت آن تخم ششیک درهم یا چهار یک درهم شک از صالح بن عقبه است بعد از آن امام گفت که بدرستیکه
قربانها لازم شد او را بخوردن او بر حالی که او محرم است و بدرستیکه قیمت لازم شد او را بگرفتن او تخمهای کبوتران حرم را
مخفی نماند که اگر شکستن بخوردن می بود بر او قیمت بود و قربان نمی بود چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب صد و دهم سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل محرم رمی صیدا فی الحرم فاصاب ظبیة فاحتلبها وشرب من لبنها قال علیه دم وجزاؤه
فی الحرم ثمن اللبن شرح این ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث بیست و یکم باب کفارات ما اصاب المحرم من الوحش که باب صد و
نهم است چهارم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان اصبت الصید وانت حرام فی الحرم فالفداء مضاعف علیک
وان اصبته وانت حلال فی الحرم فقیمة واحدة وان اصبته وانت حرام فی الحل فانما علیک فداء واحد شرح ذکر قیمه واحده بعد از ذکر
مضاعف اشارتست باینکه مثل در آیت سوره مائده مثل ما قتل من النعم بمعنی موافق در قیمتست چنانچه مذکور شد در شرح حدیث
سیوم باب صد و نهم یعنی روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر شکار کردی صید را بر حالی که تو
محرم و در حرم باشی پس بدل بهای آن دو برابر است بر تو و اگر شکار کردی آنرا بر حالی که تو بی احرام و در حرمی پس یک قیمت است
بر تو و اگر شکار کردی بر حالی که تو محرم و در بیرون حرمی پس جزای آنست که بر تست یک بدل بس پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال انما یکون الجزاء مضاعفا فیما دون البدنة حتی یبلغ البدنة فاذا بلغ البدنة فلا تضاعف لانه اعظم ما یکون قال الله
عز وجل ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب شرح الشعائر جمع شعاره بکسر شین و تخفیف عین و تاء وحدت است
وسیلهای شعور بچیزی و مراد اینست که علامت اشکر و اشعار میباشند چنانچه می آید در کتاب الجهاد در احادیث باب شعار که باب
بیستم است و مراد اینجا وسیلهای صحت و کمال حج است مثل جزای صید و هدی تمتع که حلال است از بهیمة الانعام و حرام است
از جمیع دیگر چنانچه در سابق این آیت گفته واحلت لکم الانعام الا ما یتلی علیکم و بیان حلال انعام و حرام انعام در قربانها می
آید در حدیث هفدهم باب ما یستحب من الهدی تا آخر که باب صد و هشتاد و یکم است اضافه در شعائر الله باعتبار آنست که
آنها وسیله امر خدا شناسی است یا باعتبار آنست که آنها وسیلهای علم باحکام الله تعالی در حلال و حرام است بنابر اینکه اصل
تکلیف بحج برای رسیدن اهل آفاق بامام معصوم عالم بجمیع احکام الهی است برای تحصیل اعتقادات حقه و اجتناب از تصدیق
فتوی امام باطل و از قول زور چنانچه می آید در حدیث اول باب لقاء الامام که باب دویست و چهاردهم است و امام حق
وسیله خدا شناسیست و وسیله علم باحکام حلال و حرام است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوم باب النوادر
که باب بیست و سیوم است که بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وحد الله تبارک و تعالی فانها من تقوی القلوب جزء مبتدا نیست بلکه
قایم مقام خبر مبتدا است و از قبیل اقامت دلیل در مقام مدلول است بتقدیر و من یعظم شعائر الله فقد عظم تقوی قلبه
فانها من تقوی القلوب نظیر و من کفر فان الله غنی عن العالمین که تقدیر آنست که و من کفر لم یضر الا نفسه فان الله
غنی عن العالمین من در من تقوی برای سببیت است یا برای تبعیض است و بنابر دوم مراد بتقوی باعث تقوی است و حاصل
هر دو یکیست تقوی بر دو قسم است اول تقوی ظاهری و آن تقوی الجوارح است مثل اجتناب از اکل ربا و شرب خمر دوم
تقوی باطنی و آن تقوی القلوبست و مرکب است از اصل و فرع اصلش اجتناب از تصدیق فتوی ائمه ضلالت است و فرعش
اجتناب از قول زور است یعنی قول علی الله بغیر علم و چون تکلیف بجزای صید و مضاعف کردن آن در حرم و امثال آنها برای
کمال حج است و تکلیف بحج برای تقوی القلوب است بنابر اینکه اصل تکلیف بحج برای رسیدن بامام معصوم عالم بجمیع احکام است

چنانچه گفتیم پس شعایر برای تقوی القلوب است و بایں اشارت شده در سابق این آیت که فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا
قول الزور بنا بر اینکه رجس بمعنی کلمهٔ خبیثه باشد که مذکور است در آیت سورهٔ ابراهیم که و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة و من برای
ابتدا باشد و مراد برجس از اوثان فتوی ایشان از رای ضلالت باشد پس چون ایشان بزرگ کنند شعایر را بزرگی کرده تقوی
قلب خود را و قربانی ثبت برا و مضاعف کردن چنانچه بعد از این آیت در سورهٔ حج گفته که والبدن جعلناها لکم من شعائر الله لکم
فیها خیر تا قول او که لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم بنا بر اینکه عدم نیل لحوم عبارت باشد از اینکه
قربهی آنها مقصود بالذات نیست و عدم نیل دما عبارت باشد از اینکه تقدد آنها معقود بالذات نیست والف لام التقوی برای
عهد خارجی باشد و اشارت بتقوی القلوب باشد و این منافات ندارد با اینکه مضاعف کردن جزای صید وما شده آن افضل
باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که جزای نیست که سزای صید برای محرم دو برابر میشود اگر در حرم واقع
شده باشد در سزای که پایین تر از شتر است تا وقتی که آن سزا رسد بشتر پس چون سزا رسید بشتر پس دو برابر کرده نشود
زیرا که شتر بزرگ تر سزائیست که می باشد بر محرم بسبب صید او بیان این آنکه گفت الله عز و جل در سورهٔ حج که و هر که بزرگ کند
شعارهای الله تعالی را پس بتحقیق بزرگ کرده تقوی دل خود را که ثمرهٔ حج است چه بودن شعارهای الله تعالی برای التقوی ظاهر است
ششم اصل عن حمران بن اعین عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له محرم قتل طیرا فیما بین الصفا والمروة عمدا قال علیه
الفداء والجزاء ویعزر قال قلت فانه قتله فی الکعبة عمدا قال علیه الفداء والجزاء ویضرب دون الحد ویقام للناس کی ینکل
غیره **شرح** روایت است از حمران بن اعین از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفتم امام را که محرمی کشت مرغی صحرایی را در جایی
که میان صفا و مروه است و دانسته امام گفت که بر اوست سربها و قیمت آن که مرغ است و سزا که قربانی است و تادیب کرده میشود
بتازیانه حمران گفت که گفتم که پس اگر در کعبه با تیغ کرد مرغی را که در بام کعبه بود کشت دانسته امام گفت که بر اوست سربها
و سزا زده میشود از حدی که کمتر از حد مثل هفتاد و پنج تازیانه زیرا که اقل حد هشتاد تازیانه است و وا داشته میشود برای
مردمان در وقت تازیانه زدن برای اینکه سرباز زنند دیگران از مثل عمل او **باب صید پانزدهم اصل باب نوادر**
شرح این باب بیان احادیث تازه غریب است در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار عن ابی
عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم ورماحکم قال حشرت لرسول الله صلی الله علیه و آله
فی عمرة الحدیبیة الوحوش حتی نالتها ایدیهم ورماحهم **شرح** عمرهٔ حدیبیه مذکور شده در حدیث شانزدهم و بیست و دوم باب بیست و ششم
که باب حج النبی صلی الله علیه و آله است **یعنی** روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سورهٔ
مائده که هر آینه آزمود میکند البته شمارا الله تعالی بچیزی از صید که در می یابد آنرا دستهای شما و نیزهای شما امام گفت که جمع کرده باشد
برای رسول الله صلی الله علیه و آله در عمرهٔ حدیبیه جانوران وحشی تا آنکه دریافت آنها را دستهای ایشان و نیزهای ایشان
دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم
ورماحکم قال حشر علیهم الصید فی کل مکان حتی دنا منهم لیبلوهم الله به **شرح** لقد حشر بطاء تخفیف مقتضی ارجا است فی کل مکان
متعلق بحشر است و مراد بکل مکان مواضع است که از احرام گاه ایشان تا حدیبیه است یا مراد مواضع صید است که در آنجا می بود پیش
از آنکه محشور شود حتی دنا منهم برای تفسیر نیل ایدی و رماح است به بیان اینکه مراد کمال قرب است هر چند که دست و رمح ملاقی
آن نشده باشد و باقی ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته
عن قول الله عز و جل ذوا عدل منکم قال العدل رسول الله صلی الله علیه و آله والامام من بعده ثم قال هذا مما اخطأت به
الکتاب **شرح** یحکم به ذوا عدل منکم بیان شده در شرح حدیث سیوم باب کفارات ما اصاب المحرم من الوحش که باب صد و
نهم است و اینجا میگویم که تفسیر عدل برسول الله و امام بعد از او و وا خطأت دادن در لفظ اینکه بیان مستعمل فیه لفظ عدل باشد
با ظهار اینکه مراد در این آیت معنی مصدری نیست بلکه مراد امام مفترض الطاعه است که الامام است در هر زمان خواه رسول الله

و خواه

و خواه وصی او دوم آنکه بیان لازم مستعمل فیه لفظ عدل باشد با ظهار اینکه عدالت متحقق نمیشود در کسی مگر کسی که تصدیق
امام مفترض الطاعة لازم در هر زمان کرده باشد خواه رسول الله و خواه وصی او و غیر این قسم کسی فاسق است هر چند که
در ظاهر عادل نماید پس حکم او اعتبار ندارد و حاصل هر دو یکی است و بر هر تقدیر مراد در آیت که ذوا عدل منکم عدالت از
دو کس از جملهٔ شیعهٔ امامیه است رایه هذا اللفظ عدل یا لفظ ذوا عدل در این آیت است مراد در مما تعجب است اخطات
بصیغهٔ ماضی مونث غایب باب افعال است الاخطاء کج دیدن از راه راست مراد برای تعدیه است الکتاب بضم کاف و تشدید
تا و نقطه در بالا و الف و با یک نقطه در چهار معنی مستعمل میشود اول جمع کاتب یعنی عالم جوهری گفته که قال ابن الاعرابی
الکتاب عندهم العالم قال الله تعالی ام عندهم الغیب فهم یکتبون دوم جمع کاتب یعنی نویسنده مثل جهله که کتابها در تفسیر قرآن
و بیان قرائت آن نوشته اند از جملهٔ مخالفان سیوم جمع کاتب یعنی جمع کننده مثل کسی که خلط میکند جزءها را بیکدیگر و
تمیز ندارد جوهری گفته والکتب الجمع تقول منه کتبت البغلة اذا جمعت بین شفریها بحلقة چهارم اطفال مکتب و باین اعتبار
در مکتب نیز مستعمل میشود جوهری گفته که والکتاب المکتب والکتاب الصبیان والمکتب واحد و هر چهار معنی اینجا مناسب است
زیرا که مراد دسته ای جماعتی است که از جهلا شمرده میشوند و تفسیرها برای قرآن نوشته اند و تمیز ندارند و مانند اطفال مکتب اند و این لفظ
را و الفاظ بسیار را از معنی خود کج باینده اند نظیر آیت سورهٔ نسا و سورهٔ مائده یحرفون الکلم عن مواضعه **یعنی** روایت
از ابراهیم بن عمر یمانی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل در سورهٔ مائده که صاحب عدل از
جماعت شما امام گفت که عدل عبارت است از رسول الله صلی الله علیه و آله و امام بعد از او یک تا آخر زمان بعد از آن امام گفت
که این لفظ از جمله است که کج باینده اند آن را از معنی خود علمای مخالفان که تفسیرها نوشته اند اگر گوئی که این حدیث منافات دارد
با آنچه می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث قوم صالح و اند که پیشی از حدیث الفقیه که عن حماد بن عثمان قال تلوت عند ابی عبد الله
علیه السلم ذوا عدل منکم فقال ذو عدل منکم هذا مما اخطأت فیه الکتاب گوئیم که منافات نیست میان این دو حدیث زیرا که کج باینده ان
عدل از معنی خود منافات ندارد با گردانیدن در مضاف بآن از افراد بسوی تثنیه و موید این اختلاف در این دو حدیث زیرا که
در یکی به بنا الفقه است و در دیگری فیه است پس مقتضای جمع این است که علمای مخالفان در این آیت دو خطا کرده اند یکی در معنی
و دیگری در لفظ و ایضا اتهام ما مع منافات است میان احادیث که منع نوع بالنوع و شاید که کتاب الروضه جزو کافی نباشد
اگر چه از قبیل املای باتصنیف علیحده از مصنف باشد پیش از وصول الصحبت سفرا و ناحیه مقدسه و شاید که در الحاق آن بکافی شده
کرده باشند والله اعلم مخفی نماند که جواب دوم جاری است در منافات میان این حدیث و آنچه صاحب مجمع البیان گفته که در قرا
محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم یحکم به ذو عدل منکم والمراد ان گفته که در قرائت تفسیر اهل البیت علیهم السلم
منقولا عن السید بن علیهما السلم ان المراد بذی العدل رسول الله صلی الله علیه و آله و اولی الامر من بعده وکفی بهذا القراءة
خبیرا بمعنی قرائته **چهارم اصل** محمد بن یحیی عن احمد بن محمد رفعه فی قوله تبارک و تعالی تناله ایدیکم ورماحکم قال ما تناله الایدی
البیض والفراخ وما تناله الرماح فهو ما لا تصل الیه الایدی **شرح** ادخال بعض در بشیء من الصید دو احتمال دارد اول
اینکه من در من الصید ابتدائیه باشد پس چنانچه بعض صید از بعض دیگر صادر شده بعض نیز از آن بعض صادر شده دوم اینکه
من تبعیضیه باشد و مراد بالصید اعم از صید حقیقی و حکمی باشد فاء در فهو برای تفریع است و داخل صدر جمله شده باعتبار معنی کلام
لفظ زیرا که در اصل ما لا تصل الیه الایدی فهو ما تناله الرماح بوده تا اشارت شود باینکه واو در و رماحکم بمعنی او است
بنا بر اینکه هر یک از ایدی و رماح بهر صیدی نمی رسیده و نظیر آیت و بیک نظر که در اصل نکر یک بوده است و تقدیم برای اهتمام
حصر شده **یعنی** روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد بالا برد سند حدیث را تا امامی که از او روایت کرده در قول الله تبارک
و تعالی در سورهٔ مائده در می یابد آنرا دستهای شما و نیزهای شما امام گفت که آنچه در می یابد آنرا دستها تخمها است و جوجهات
و آنچه در می یابد آنرا نیزها آنست که نمی رسد بآن دستها **پنجم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عز و جل یحکم به

ذوا عدل منکم قال العدل رسول الله صلی الله علیه و آله والامام من بعده علیه السلام ثم قال هذا مما اخطات به الکتاب **شرح**

این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل ومن عاد فینتقم الله منه قال ان رجلا انطلق وهو محرم فاخذ ثعلبا فجعل یقرب النار الی وجهه وجعل الثعلب یصیح ویحدث من استه وجعل اصحابه ینهونه عما یصنع ثم ارسله بعد ذلک فبینما الرجل نائم اذ جاءته حیة فدخلت فی فیه فلم تدعه حتی جعل یحدث کما احدث الثعلب ثم خلت عنه **شرح** جعل بصیغه معلوم با سوم بمعنی شرع است یقرب بصیغه معلوم باب تفعیل است یصیح بصاد بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه بصیغه معلوم باب ضرب است یحدث بصیغه معلوم باب افعال است الاست بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و مراد از جعل در فوق است و جمله مضاف الیه بینما است . اذ برای مفاجاه است خلت بخاء با نقطه و تشدید لام بصیغه معلوم متصل الام وادی باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره مایده و هر که تکرار کرد صید را و الله پس انتقام میکشد الله تعالی از او امام گفت که مردی مثالی برای انتقام الهی هر چند که در صورت تکرار صید نباشد که بدرستی که مردی روانه شد بر حالی که احرام بود پس گرفت روباهی را پس شروع کرد نزدیک میکرد آتش را بسوی روی روباه برای محض ترسانیدن روباه و شروع کرد آن روباه آواز میکرد و باد جدا میکرد از دبر خود و شروع کردند یاران او منع میکردند او را از آنچه میکرد پس بعد از آن رها کرد روباه را پس بسبب منع ایشان پس چنان اینکه آن مرد خوابیده بود ناگاه آمد او را ماری پس داخل شد در دهن او پس نگذاشت او را تا آنکه او شروع کرد باد از دبر خود جدا میکرد چنانچه باد از دبر خود جدا کرد آن روباه بعد از آن مار رها کرد او را **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اکل من لحم صید لا یدری ما هو وهو محرم قال علیه دم شاة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خورد از گوشت صیدی که نمیداند که چیست آن آیا آهو است یا گاو است یا شتر مرغ است یا غیر آن نمانست بر حالی که او محرم است امام گفت که بر اوست قربانی گوسفندی **هشتم اصل** عن علی بن عقبة عن ابیه عقبة بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل قضی حجه ثم اقبل حتی اذا خرج من الحرم استقبله صید قریب من الحرم والصید متوجه نحو الحرم فرماه فقتله ما علیه فی ذلک قال یفدیه علی نحوه **شرح** روایت است از علی بن عقبه از پدرش عقبه بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که تمام کرد حج خود را بعد از آن رو آورد بوطن خود تا آنکه چون بیرون رفت از حرم رو برو بر خورد او را صیدی که نزدیک حرم بود بر حالی که آن صید رو آورنده بود بجانب حرم پس تیر انداخت آنرا پس کشت آنرا چیست بر او در این عمل امام گفت که سر بها میدهد آن صید را بنا بر جانب آن صید که قصد کرده بود مراد احرام است **نهم اصل** عن علی بن مهزیار قال سالت الرجل عن المحرم یشرب الماء من قربة او سقاء اتخذ من جلود الصید هل یجوز ذلک ام لا فقال یشرب من جلودها **شرح** علی بن مهزیار اهوازی از راویان امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام بوده القربة بکسر قاف و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه مشک دوخته از یک پهلو السقاء بکسر سین بی نقطه و تخفیف قاف و الف ممدوده مشک دوخته از هر دو پهلوی آن است و اکثر در مشک کوچک مستعمل میشود **یعنی** روایت است از علی بن مهزیار گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از محرم که میآشامد آب را از مشک دوخته یا مشک کوچک دوخته که ساخته شده از پوستهای صید آیا جایز است آن یا نه پس امام گفت که میآشامد از پوستهای صیدها خواه آنرا دوخته باشد خواه غیر آنرا **باب صید و شانزدهم اصل باب دخول الحرم** **شرح** این باب بیان آداب داخل شدن حرم است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابان بن تغلب قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام مزامله فیما بین مکة والمدینة فلما انتهی الی الحرم نزل واغتسل واخذ نعلیه بیدیه ثم دخل الحرم حافیا فصنعت مثل ما صنع فقال یا ابان من صنع مثل ما رایتنی صنعت تواضعا لله محا الله عنه مائة الف سیئة وکتب له مائة الف حسنة وبنی الله له مائة الف درجة وقضی له مائة الف حاجة **شرح** روایت است از ابان بن تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و باء یک نقطه مفتوحه گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام هم کجاوه او در راهی

که میان مکه

داخل مدینه است پس چون رسید بسوی حرم فرود آمد و غسل کرد و گرفت نعلین خود را بهر دو دست خود بعد از آن داخل شد حرم را پا برهنه پس کردم مثل آنچه را که او کرد پس گفت که ای ابان هر که کرد مثل آنچه را که دیدی مرا که کردم بقصد فروتنی برای الله تعالی محو کرد الله تعالی از او صد هزار بدی را و نوشت برای او صد هزار نیکی را و بنا کرد الله تعالی برای او صد هزار درجه بهشت را و بر آورد برای او صد هزار حاجت را **دوم اصل** عن ابی عبیدة قال زاملت ابا جعفر علیه السلام فیما بین مکة والمدینة فلما انتهی الی الحرم اغتسل واخذ نعلیه بیده ثم مشی فی الحرم ساعة **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا دخلت الحرم فتناول من الاذخر فامضغه وکان یامر ام فروة بذلک **شرح** ام فروه بفتح فاء و سکون راء بی نقطه نام دختر و نام مادر امام جعفر صادق علیه السلام است و اول اینجا مناسب تر است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون داخل شدی حرم را پس فراگیر از اذخر پس بخا آنرا و امام بود با تیر و شی که امر میکرد دختر خود ام فروه را باین خاییدن اذخر در وقت دخول حرم **چهارم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخلت الحرم فخذ من الاذخر فامضغه **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **پنجم اصل** قال الکلینی سالت بعض اصحابنا عن هذا فقال یستحب ذلک لیطیب الفم لتقبیل الحجر **شرح** لفظ قال الکلینی شاید که از الحاقات شاگردان مصنف رحمه الله تعالی باشد یعنی اصحابنا عبارت است از ناحیه مقدسه چون در زمان شدت تقیه بوده یا از بعض سفرا یا از بعض مشایخ دیگر و بر هر تقدیر کسی است که کلام او از روی قطع نیست بلکه از امام معصوم است **یعنی** گفت کلینی که پرسیدم بعض یاران ما را از این حدیث که مذکور شد پس گفت که مستحب است آن خاییدن اذخر تا خوشبو شود بآن دهن برای بوسیدن حجر الاسود و اشارت است باینکه این عمل از جمله افراد تطهیر کردن است که مذکور است در آیت سوره حج که طهر بیتی للطائفین تا آخر که آمد در حدیث سیوم باب پنجم و بیستم **ششم اصل** عن ذریح قال سالته عن الغسل فی الحرم قبل دخوله او بعد دخوله قال لا یضرک ای ذلک فعلت وان اغتسلت بمکة فلا باس وان اغتسلت فی بیتک حین تنزل بمکة فلا باس **شرح** ذریح بفتح ذال با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است فی الحرم برای تعلیل است جمله لا یضرک قایم مقام جزای شرط است بنا بر اینکه ای بفتح همزه و تشدید یا کلمه شرط است مثل ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و ان مرجع ضمیر مستتر در لا یضرک است و احتمال دارد که قبل الذال جایز است اینجا چون محض لفظ است زیرا که رتبه قائم مقام جزا مانند رتبه جزا است در تاخر از رتبه شرط و ای اینجا منصوب و مفعول فعلت است و مضاف است بذلک و مشار الیه ذلک قدر مشترک میان غسل قبل از دخول و غسل بعد از دخول است فعلت بصیغه خطاب است **یعنی** روایت است از ذریح گفت که پرسیدم امام را از غسل برای حرم آیا پیش از دخول حرم است یا بعد از دخول حرم است امام گفت که ضرر نمیکند ترا هر کدام را که کردی و اگر غسل کردی در مکه پس بازی نیست و اگر غسل کردی در منزل خود پس باکی نیست برای اگر غسل کردی بعد در خانه خود وقتی که فرود می آئی در مکه پس باکی نیست برای **باب صد و هفدهم اصل باب قطع تلبیة المتمتع** **شرح** این باب بیان برطرف کردن تلبیه کسی است که احرام بعمره تمتع کرده و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا دخلت مکة وانت متمتع فنظرت الی بیوت مکة فاقطع التلبیة وحد بیوت مکة التی کانت قبل الیوم عقبة المدنیین وان الناس قد احدثوا بمکة ما لم یکن فاقطع التلبیة وعلیک بالتکبیر والتهلیل والتحمید والثناء علی الله عز و جل بما استطعت **شرح** فا در فنظرت برای تعقیب است و اشارت است باینکه مراد بمکه در اول مکه تازه است و در دوم مکه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است و چون بناهای بآن شده پس نظر در بناهای آن بعد از دخول در مکه تازه واقع میشود العقبه بفتح عین بی نقطه و فتح قاف و باء یک نقطه عقبة المدنیین عبارت است از ثنیه که در بیرون مکه قدیم بوده متصل بآن و در پشت آن جمع از اهل مدینه بار رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کرده اند در شب پنهان از قریش و آن در جانب مشرق کعبه است والحال داخل مکه است **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شدی مکه را بر حالی که تو احرام بعمره تمتع کرده باشی پس نظر کردی بسوی خانهای مکه که در زمان سابق بوده

پس برطرف کن تلبیه را و کنار خانهای مکه که بود پیش از ان مرور گذشته اهل مدینه است و بدرستی که مردمان بتحقیق زیاد کردند در مکه بناها
را که بیشتر بود پس برطرف کن تلبیه را از نزد گذشته اهل مدینه پس از دخول مکه تازه و برتو باد گفتن الله اکبر و گفتن لا اله الا الله
و گفتن الحمد لله و تکرار اسمای الله عز و جل القدیر که وسعت در قدرت و استطاعت باشد **دوم اصل** قال ابو جعفر و ابو عبد الله
علیهما السلام اذا رایت ابیات مکة فاقطع التلبیة **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال المتمتع اذا نظر الی بیوت مکة قطع التلبیة **شرح** این نیز ظاهر است **چهارم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه
السلام انه سئل عن المتمتع متی یقطع التلبیة قال اذا نظر الی اعراش مکة عقبة ذی طوی قلت بیوت مکة قال نعم **شرح**
الاعراش بعین بی نقطه و را و الف و شین بانقطه جمع عرش سقفهای خانها عقبه منصوب بظرفیت است و معمول النظر است
عقبه ذی طوی بضم طاء بی نقطه و واو و الف مقصوره گذشته است در کنار مکه سابق در جانب جنوب بجهه بیوت مجرور در بدل
اعراش است و استفهام مقدر است **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام اینکه او پرسیده شد از محرم بعمره تمتع که چه وقت قطع
میکند تلبیه را گفت وقتی که نظر کند بسوی سقفهای مکه گذشته ذی طوی گفتم که آیا وقتی که نظر کند بسوی خانهای مکه گفت آری

باب صد و هجدهم اصل باب دخول مکة

شرح این باب بیان آداب دخول مکه است در این باب ده حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام من این ادخل مکة وقد جئت من المدینة فقال ادخل من اعلا مکة واذا خرجت ترید المدینة
فاخرج من اسفل مکة **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که از کجا داخل شوم مکه را بر حالی که آمده باشم از مدینه پس امام
گفت که داخل شو از بالاتر مکه که در جانب مشرق است و چون بیرون روی بر حالی که اراده مدینه داری پس بیرون رو از پایین
تر مکه که در جانب مغرب است **دوم اصل** عن علی علیه السلام انه کان اذا قدم بدا بمنزله قبل ان یطوف **شرح** روایت است از علی
علیه السلام اینکه او بود با بزرگی که چون می آید بمکه ابتدا میکرد بفرود آمدن در منزل خود پیش از انکه طواف کند مراد استحباب خاطر
جمع کردن و مهیا شدن برای طواف است بفراغ بال **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل یقول فی کتابه
وطهر بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود فینبغی للعبد ان لا یدخل مکة الا وهو طاهر قد غسل عرقه والاذی وتطهر **شرح**
در سوره الحج چنین است واذ بوانا لابراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئا وطهر بیتی للطائفین والقائمین والرکع السجود
و گذشت در شرح حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه و آله که باب سی و هفتم است که مخاطب باین خطاب امام محمد زمان است
و در سوره البقره چنین است و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود پس میتواند بود که
آنچه در این حدیث است نقل مضمون آیت سوره الحج باشد و ذکر العاکفین بجای القائمین اشارت باشد باینکه قائمین در سوره
الحج بمعنی عاکفین است که در سوره البقره است یعنی خدمتکاران کعبه که ایستاده می باشند تا مبادا کسی الحاد و ظلم در آن کند و میتواند
بود که نقل مضمون آیت سوره البقره باشد یا قرائت غیر مشهور باشد و بر هر تقدیر در این حدیث اشارت است باینکه از جمله افراد
تطهیر امر حلال است باینکه در وقت دخول مکه غسل و مانند آن کنند تا از بوی ناخوش ایشان طائفان و خدمتکاران و نماز
گزاران اذیت نکشند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل میگوید در کتاب خود که پاک
کن خانه مرا برای طواف کنندگان و ایستادگان و رکوع و سجود کنندگان در نماز نزد آن خانه پس سزاوار است برای بنده
اینکه داخل نشود مکه را مگر بر حالی که او پاکیزه باشد بتحقیق شسته باشد عرق خود را و چرک را و مبالغه در پاکیزگی خود کرده
باشد **چهارم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا انتهیت الی الحرم ان شاء الله فاغتسل حین تدخله وان
تقدمت فاغتسل من بئر میمون او من فخ او من منزلک بمکة **شرح** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون رسیدی بسوی حرم اگر خواسته باشد الله تعالی پس غسل کن در وقتی که داخل آن میشوی و اگر پیش افتادی باینکه غسل نکرده
داخل حرم شدی پس غسل کن از بئر میمون که جایی است در بالاتر مکه یا از فخ بفتح فا و تشدید خاء با نقطه که جایی است در پایین
تر مکه یا در منزل خود در مکه **پنجم اصل** عن الحلبی قال امرنا ابو عبد الله علیه السلام ان نغتسل من فخ قبل ان ندخل

مکة **شرح** روایت است از حلبی گفت که امر کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلام باینکه غسل کنیم از جای فخ پیش از انکه داخل شویم مکه را
از آن راه **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا انتهیت الی بئر میمون او بئر عبد الصمد فاغتسل واخلع نعلیک
وامش حافیا وعلیک السکینة والوقار **شرح** تفسیر سکینه می آید در حدیث اول این باب السکینة مرفوع و منصوب میتواند
بود و بنا بر اول مبتدا است و علیک خبر است و واو حالیه است و بنا بر دوم مفعول به است و علیک اسم فعل است بمعنی الزم و
واو عاطفه است و وقار بفتح واو مثل سکینه و بیتابی است و مراد اینجا عاقلانه بودن است بترک نگاه بیجا و سخن بیجا و مانند آنها
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون رسیدی از جانب بالاتر مکه بسوی بئر میمون که در ابطح است در جانب
دست راست راه یا بئر عبد الصمد که آن نیز در ابطح است اما در دست چپ راه است و نزدیکتر است بمکه پس غسل کن و بیرون
کن نعلین خود را و روانه شو پا برهنه بر حالی که بر تو باشد فروتنی و عقل **هفتم اصل** عن علی بن ابی حمزة عن ابی الحسن
علیه السلام قال قال لی ان اغتسلت بمکة ثم نمت قبل ان تطوف فاعد غسلک **شرح** نمت بکسر نون و سکون میم بصیغه ماضی معلوم
مخاطب مثل لمس واوی باب علم است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت مرا اگر
غسل کردی در مکه بعد از آن خوابیدی پیش از انکه طواف کنی پس اعاده کن غسل خود را **هشتم اصل** سالت ابا ابراهیم
علیه السلام عن الرجل یغتسل لدخول مکة ثم ینام فیتوضأ قبل ان یدخل ایجزیه ذلک او یعید قال لا یجزیه لانه انما دخل بوضوء
شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که غسل میکند برای دخول مکه بعد از آن میخوابد پس وضو میسازد پیش
از انکه داخل مکه شود آیا کافی است او را آن وضو یا اعاده میکند غسل را گفت که وضو کافی نیست او را زیرا که او جز این
نیست که داخل شد مکه را بوضو **نهم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال من دخلها بسکینة
غفر له ذنبه قلت کیف یدخلها بالسکینة قال یدخل غیر متکبر ولا متجبر **شرح** السکینة بفتح سین بی نقطه و تخفیف کاف مکسوره
و بکسر سین و تشدید کاف بحال خود بودن یعنی عدم تجاوز از حد خود التکبر بغایت بزرگ منش بودن و بیان آن شد
در شرح حدیث دوم باب فضل الحج والعمرة وثوابهما که باب سی و ششم است و در تفسیر لمن الملک التجبر بزرگ منشی نمودن
پس نزدیک در مقام نفی تقدیم تکبر بر تجبر است و در مقام اثبات عکس است چنانچه گفته در سوره حشر الجبار المتکبر **یعنی**
روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که هر که داخل شود مکه را با بودن بحال خود و
آمرزیده میشود برای او گناه او گفتم که چگونه داخل میشود مکه را با بودن بحال خود گفت اینکه داخل شود بر حالی
که متکبر نباشد و متجبر نیز نباشد **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یدخل مکة رجل بسکینة الا غفر له
قلت وما السکینة قال یتواضع **شرح** این ظاهر است از شرح سابق

باب صد و نوزدهم اصل باب دخول المسجد الحرام

شرح این باب بیان آداب دخول مسجد حرام است در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن صفوان بن یحیی وابن ابی
عمیر عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخلت المسجد الحرام فادخله حافیا علی السکینة والوقار والخشوع
وقال من دخله بخشوع غفر الله له ان شاء الله قلت ما الخشوع قال السکینة لا تدخله بتکبر **شرح** یعنی سکینه و وقار
بکسر بیان شد در شرح بعضی احادیث باب سابق و ذکر خشوع بعد از سکینه و تفسیر خشوع بسکینه اشارت است باینکه خشوع
نوعی از سکینه است که بعد از آن باشد لا تدخله بتقدیر ان لا تدخله است پس مرفوع و منصوب میتواند بود و بر هر
تقدیر بدل السکینه است **یعنی** روایت است از صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون داخل شوی مسجد حرام را پس داخل شو آنرا پا برهنه بر نهج فروتنی و عقل و کمال فروتنی و امام گفت که
هر که داخل آن مسجد شود بخشوع می آمرزد الله تعالی برای او جمیع گناهان او را اگر خواسته باشد الله تعالی گفتم که چیست خشوع
گفت سکینه است اینست که داخل نشوی آن مسجد را از روی تکبر **اصل** فاذا انتهیت الی باب المسجد فقم وقل السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته بسم الله وبالله ومن الله وما شاء الله والسلام علی انبیاء الله ورسله والسلام علی رسول الله

والسلام علی ابراهیم والحمد لله رب العالمین **شرح** ظرف در بسم الله خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذا بسم الله یعنی قیامی علی باب
المسجد وارادتی للدخول بسم الله بیان ما شاء الله می آید در شرح حدیث آینده **یعنی** پس چون رسیدی النبوی در مسجد حرام
پس درنگ کن و بگو سلام بر تو باد ای پیغمبر و رحمت الله تعالی و برکات الله تعالی این بنام الله تعالی است و بمدد الله است و از
جانب توفیق الله است و چیزیست که خواست آنرا الله تعالی و سلام بر پیغمبران الله و فرستادگان او باد و سلام بر رسول الله
باد و سلام بر ابراهیم باد و سپاس الله راست که صاحب کمال اختیار بر کسی و بهر چیز است **اصل** فاذا دخلت المسجد فارفع
یدیک واستقبل البیت وقل اللهم انی اسئلک فی مقامی هذا اول مناسکی ان تقبل توبتی وان تجاوز عن خطیئتی وتضع
عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بیته الحرام اللهم انی اشهد ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته مثابة للناس وامنا مبارکا
وهدی للعالمین **شرح** توبتی بفتح تا و سه نقطه میتواند بود و بتا دو نقطه در بالا نیز میتواند بود و در هر تقدیر مصدر باب
تفعل است و بمعنی بازگشتن است تجاوز بضم تا و کسر واو از باب مفاعله است یا بفتح تا و فتح واو از باب تفاعل است بحذف یکی تا
بلغنی بتشدید لام است مثابة للناس وامنا در سورة البقره است مبارکا و هدی للعالمین در سوره آل عمران است **یعنی**
پس چون داخل شوی آن مسجد را پس بر دار دو دست خود را و رو برو شو خانه کعبه را و بگو که خدایا بدرستی که من طلب میکنم
از تو در این جای من در اول عبادات من که متعلق باین خانه است اینکه قبول کنی بازگشت مرا بسوی این خانه و اینکه
درگذری از خطای من و واگذاری از من ثقل گناه مرا سپاس الله راست که رسانید مرا بخانه او که صاحب حرمت است خدایا
بدرستی که من گواهی میدهم که این خانه صاحب حرمت تست که گردانیدی آنرا محل بازگشت برای مردمان و ایمنی و مبارک
و راهنمای برای عالمیان **اصل** اللهم انی عبدک والبلد بلدک والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک وادوم طاعتک مطیعا لامرک
راضیا بقدرک اسئلک مسئلة المضطر الیک الخائف لعقوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک واستعملنی بطاعتک ومرضاتک **شرح** اطلب بتقدیر
الا اطلب است پس مرفوع و منصوب میتواند بود و مصدر مفعول له است ادوم [illegible] و تشدید میم بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است مطیعا
حال از ضمیر مستتر در اطلب و ادوم است و اشارت است باینکه طلب طاعتی مقتضی طاعتی دیگر است **یعنی** خدایا بدرستی که من بنده توام و این شهر شهر
تست و این خانه خانه تست آمدم برای اینکه طلب کنم رحمت ترا و مقید کنم فرمان برداری ترا [illegible] برجائی که فرمان
بردارم امر ترا [illegible] آیت سوره آل عمران که ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا [illegible] طلب میکنم از تو
طلب کسی که بیچاره باشد بسوی تو ترسان باشد از عذاب تو خدایا بگشا برای من درهای رحمت ترا و بکار دار مرا در فرمان برداری تو و جای
خشنودی بسیار تو **دوم اصل** وروی ابو بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقول وانت علی باب المسجد بسم الله وبالله ومن الله وما
شاء الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله وخیر الاسماء لله والحمد لله والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله السلام علی محمد بن عبد
الله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علی انبیاء الله ورسله السلام علی ابراهیم خلیل الرحمن السلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین **شرح** وروی تا آخر کلام صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر است و ما شاء الله عطف است بر بسم الله و
میتواند بود که جمله معترضه باشد میان معطوف و معطوف علیه و بنا بر وجه دوم مبتداست و خبرش محذوفست بتقدیر ما شاء الله کائن **یعنی**
و روایت کرد ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که امام گفت که میگوئی در حالی که تو بر در آن مسجدی که این بنام الله است و بمدد الله است
و از جانب توفیق الله است و چیزیست که خواست آنرا الله تعالی و بر طریقه دین رسول الله است صلی الله علیه وآله و بهترین نامها برای الله است
[illegible] که از جمله بهره و مفهوم مشتق [illegible] میان آنها باشد [illegible] برای الله است مثل اینکه از جمله عالم [illegible]
برای الله است علام است از جمله ذو القوه و غیر ذی القوه [illegible] برای الله است ذو القوه است [illegible] سپاس الله را
و سلام بر رسول الله باد صلی الله علیه وآله سلام بر محمد بن عبد الله باد سلام بر تو باد ای پیغمبر و رحمت الله و برکاتش سلام بر پیغمبران
الله و فرستادگان او و بر خلایق باد سلام بر ابراهیم باد که دوست [illegible] سلام بر فرستاده شدگان الهی باد و
سپاس الله راست که صاحب کمال اختیار بر کسی و بهر چیز است سلام بر ما باد و بر بندگان الله که صالح اند **اصل** اللهم صل علی محمد

وعلی آل محمد

وعلی آل محمد وبارک علی محمد وعلی آل محمد وارحم محمدا وآل محمد کما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی
محمد وآل محمد عبدک ورسولک وعلی ابراهیم خلیلک وعلی انبیائک ورسلک وسلم علیهم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین **شرح**
کاف در کما صلیت برای تشبیه است و ما مصدریه است و ظرف منصوب است محلا و نائب مفعول مطلق برای نوع است و این اقرار است از صلوة
بر غیر معصومان از جمله اولاد محمد صلی الله علیه وآله بنا بر اینکه صلوة بر آل ابراهیم مخصوص امامان حق از جمله ذریت اوست چنانچه گفته در سوره
نساء ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث
اول باب شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز وجل است و ایضا اقرار است از
انقطاع سلسله مستحقان صلوة از اولاد او و بعضی از قیاسات بنا بر اینکه استحقاق صلوة منقطع نخواهد شد از آل ابراهیم بعضی از قیاسات اگر
گوئی که مشبه به اقوی از مشبه می باشد و صلوة ابراهیم و آل ابراهیم اقوی نیست از صلوة بر محمد و آل محمد گوئیم که از این دو جواب است اول اینکه
چون محمد و آل محمد جزو آل ابراهیم اند پس صلوة بر آن جزو صلوة بر ابراهیم و آل ابراهیم است و کل اقوی از جزو می باشد دوم اینکه
اقوی بودن مشبه به باعتبار وجه شبه بر چند قسم است یکی اینکه اشد باشد مثل زید کالاسد و دیگری اینکه سابق زمانی باشد مثل
لقد احسن الله [illegible] و دیگر اینکه سابق اقتضای باشد مثل آنچه گذشت در حدیث ششم باب سیزدهم که باب حج الصبیان
والممالیک است که کما طلب الخ فانه بمنزلة شاة سمینة زیرا که طلب تمتع که بهتر از قران و افراد است مقتضی دادن شاة سمینه است چنانچه
شاة سمینه را از زمان واقع شده بوده و نظایر این بسیار است و دیگری اینکه مشبه به ظاهرتر و مشهورتر باشد مثل اینکه مشبه به متفق علیه
باشد میان مسلمانان و مشبه مختلف فیه باشد و مخصوص باهل حق باشد و در ما نحن فیه از قسم اول تا قسم سوم است **یعنی**
خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و برکت کن بر محمد و آل محمد و رحم کن محمد و آل محمد را مانند آنچه درود کردی و برکت کردی و ترحم کردی بر ابراهیم
و آل ابراهیم بدرستی که تو ستوده بزرگواری خدایا درود کن بر محمد و آل محمد که بنده تو و فرستاده تست و بر ابراهیم که دوست [illegible]
تست و بر پیغمبران تو و فرستادگان تو و سلام کن برایشان و سلامی عظیم بر فرستادگان الهی باد و سپاس الله راست که صاحب کمال
اختیار بر کسی و بهر چیز است **اصل** اللهم افتح لی ابواب رحمتک واستعملنی فی طاعتک ومرضاتک واحفظنی بحفظ الایمان ابدا ما ابقیتنی
جل ثناء وجهک الحمد لله الذی جعلنی من وفده وزواره وجعلنی ممن یعمر مساجده وجعلنی ممن یناجیه **شرح** باء در بحفظ الایمان
اینجا مانند آنچه گذشت در کتاب [illegible] در حدیث [illegible] باب القول عند الاصباح والامساء که باب چهل و [illegible] است که اللهم احفظ
امام المسلمین بحفظ الایمان برای سببیت مجازیست مثل [illegible] و اضافه مصدر بمفعول است و این فقره بجای مفعول مطلق [illegible]
نوع است مثل اینکه گوئی احفظنی حفظ الایمان [illegible] احفظنی حفظا شدیدا و اشارتست باینکه الله تعالی سموات و ارض و سایر عالم را
بطفیل حفظ ایمان مومنان حفظ میکند پس حفظ او [illegible] از حفظ او چیزی دیگر [illegible] بکسر [illegible] و سه نقطه و تخفیف
نون و الف و همزه منقلب از یا [illegible] فضای وسیع که در پیش درگاه خانه می باشد و بفتح [illegible] و اسم مصدر باب افعال یا باب تفعیل [illegible]
مکرر مثل [illegible] بعضی صفات کمال الله تعالی [illegible] وجه جانب [illegible] و بنا بر اول مراد [illegible] واو حالیست چنانچه گذشت در کتاب التوحید
در حدیث سیوم باب النوادر که باب سی و سیوم است [illegible] وجه الله **یعنی** خدایا بگشا برای من درهای رحمت ترا و بکار دار
مرا در فرمان برداری تو و جای رضای بسیار تو و نگاه دار مرا [illegible] ایمان همیشه چندانکه باقی داشتی مرا بزرگست درگاه امام
تو یا [illegible] که گنجایش رجوع کل خلایق [illegible] ایشان [illegible] سپاس الله راست که گردانید مرا از جمله واردان او و زایران
او و گردانید مرا از جمله آنکه آباد میدارد مسجدهای او را و گردانید مرا از جمله آنکه راز میگوید با او **اصل** اللهم انی عبدک وزائرک
فی بیتک وعلی کل مأتی حق لمن اتاه وزاره وانت خیر مأتی واکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن وبانک انت الله الذی لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک وبانک واحد احد صمد لم تلد ولم تولد ولم یکن لک کفوا احد وان محمدا عبدک ورسولک صلی الله علیه وعلی اهل بیته
شرح واو در وبانک برای عطف بر محذوفست بتقدیر فاسئلک یا الله یا رحمن بما ذکرت من حق الآتی علی المأتی وبانک الله لا انت
از قبیل [illegible] کلام بر خلاف مقتضای ظاهرست بنا بر نکته [illegible] ظاهر الالوهیت [illegible] از اقسام التفات شمرده اند

در حدیث اول باب اول التصدیق مفعول له للموافاة است و توسط اللهم در میان اینها برای کمال تضرع است پس ظرف لغو التصدیق
مفعول له و علی سنة متعلق بالموافاة است و مقصود اظهار آنست که این عمره و حج تمتع است که موافق کتاب الهی
و سنت رسول است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است جبت عبارتست از ابوبکر
و طاغوت عبارتست از عمر و لات عبارتست از عثمان و عزی عبارتست از معویه و عبادة الشیطان عبارتست از پیروی ظن
خود در حکم الهی الند بکسر نون و تشدید دال بی نقطه سرباز زده از فرمان الهی بخود رای مانند تشریک کنیه و عبادت کل ند عبارتست
از پیروی سایر خلفا و ضلالت و معاونان ایشان **یعنی** و بگو که خدایا ایمان خود را بجا آوردم و پیمان خود را تازه کردم
آنرا برای اینکه گواهی دهی برای من بمحافظت پیمان تو خدایا برای التصدیق بقرآن تو و بر پیروی طریقت پیغمبر تو گواهی میدهم باینکه
نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهای او نیست شریک او را و باینکه محمد بنده او و رسول اوست کفر ورزیدم بالله و ناشناسا شدم بجبت
و طاغوت و بلات و عزی و پرستش شیطان و پرستش هر سرباز زده از فرمان الهی که خوانده میشود برای حصول مطالب بی اذن الله
اصل فان لم تستطع ان تقول هذا کله فبعضه وقل اللهم الیک بسطت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفر لی
وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والآخرة **شرح** سبحته منصوبست بتقدیر فقل اللهم
بفتح میم و کسر سین بی نقطه و سکون یاء و نقطه در پایین و حاء بی نقطه مصدر باب لغو حرکت دور رود از مراد بکفر الکفار حق است
و مراد بفقر تهی دستی از حقیقت موافقه بفتح میم و کسر قاف و غارت اخزی بکسر خاء با نقطه و سکون زای با نقطه و یاء دو نقطه
در پایین رسوائی و خواری **یعنی** پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشی که گویی این همه را پس بگو بعضی از آنکه گذشت در حدیث
اول باب اول و بگو که خدایا بسوی تو پهن کردم دست خود را و در آنچه نزد تست از ثواب بزرگ کردم میل خود را پس قبول کن تسبیح
مرا و آمرزش کن برای من و رحم کن مرا خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از کفار حق و از تهی دستی از حق و از جاهای رسوائی
در دنیا و آخرت **دوم اصل** وعنه روایة ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخلت المسجد الحرام فامش حتی
تدنو من الحجر الاسود فتستقبله وتقول الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر من خلقه واکبر ممن اخشی واحذر ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر **شرح** وعنه روایة ابی بصیر کلام ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی است تدنو بالجزم یعنی فتح واو است
فتستقبله مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول عطف بر اینست و خبر مبتدا است و بنابر دوم عطف بر تدنو است الحمد لله تا آخر
ماخوذ است از سوره اعراف و ابطال قول قدریه میکند چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب الجبر والقدر والامر بین
الامرین که باب سی ام است و مشار الیه بهذا بیان شده در کتاب الحجة در حدیث سی و سیوم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة
که باب صد و یکم است اکبر دوم خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو اکبر یا عطف بیان اکبر اول است ما فقات اول موافق نسخ است
با آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث هشتم و نهم باب معانی الاسماء واشتقاقها که باب شانزدهم است **یعنی** و روایت است
از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون داخل شدی مسجد حرام را پس روانه شو تا آنکه نزدیک شوی بحجر الاسود پس رو بآن کن
و بگوی که سپاس الله راست که راه نمود و توفیق داد ما را برای این عمل و نبودیم ما برای اینکه راه یابیم اگر نمی بود که راه نمود
توفیق الله ما را تنزیه میکنم تنزیه الله و سپاس الله راست و نیست مستحق عبادتی مگر الله والله بزرگترست از اینکه وصف
کرده شود قدر عظمت او بزرگترست از مخلوق او و بزرگترست از هر که میترسم از او و پرهیز میکنم از ضرر او نیست مستحق عبادتی
مگر الله تنهای او نیست شریک او را او راست پادشاهی و او راست سپاس زنده میکند بتوفیق و میمیراند بخذلان و
دیگر را میمیراند بخذلان و زنده میکند بتوفیق بدست قضا و قدر اوست عمل خیر خلائق و او بر هر چیزی ایجاب توانا است
اصل وتصلی علی النبی وآل النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی المرسلین کما صلیت حین دخلت المسجد ثم تقول اللهم انی اومن بوعدک

یعنی بدرستی که من بنده توام و زیارت کننده توام در خانه تو و بر هر آمده شده حقیست برای آنکه آمده او را و زیارت کرده او را
و تو بهتر آمده شده ای کریم تر زیارت کرده شده ای طلب میکنم از تو ای الله ای نیکو کننده بر هر چه گفتم از من و باینکه تو
آن مستحق عبادت مشهوری که نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهای تو نیست شریکی ترا و باینکه تو نه زاییده شده ای و نه زاییدی و
زاده شده ای و نبود برا همتا هیچ یک بیان اینها گذشت در کتاب التوحید در شرح احادیث باب النسبة که باب هفتم است و اینکه محمد بنده
تست و فرستاده تست صلی الله علیه وعلی اهل بیته **اصل** یا جواد یا کریم یا ماجد یا جبار یا کریم اسألک ان تجعل تحفتک ایای
بزیارتی ایاک اول شیء تعطینی فکاک رقبتی من النار اللهم فک رقبتی من النار تقولها ثلاثا واوسع علی من رزقک الحلال الطیب
وادرأ عنی شر شیاطین الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم **شرح** التحفه بضم تاء و فتح حاء با نقطه و بالا و سکون حاء و فاء مصدر باب
گرامی کردن کسی بفرستادن چیزی که مرغوب باشد بسوی او تحفتک منصوب و مفعول اول تجعل است ایای مفعول مصدر است بزیارتی متعلق
بمصدر است ایاک مفعول زیارتی است اول منصوب و بدل لفظی است از تحفتک شیء مجرور و مضاف الیه است تعطینی صفت شیء است
و عاید محذوف است بتقدیر تعطینیه فکاک بفتح و کسر فاء و تخفیف کاف مصدر باب نصر منصوب و مفعول دوم تجعل است تقولها حال اللهم است
باللهم فک رقبتی من النار و تانیث باعتبار کلمه است یعنی کلام مختصر است حلال منصوب و مجرور میتواند بود و بنابر اول مفعول اوسع است
و بنابر دوم صفت رزقک است **یعنی** ای بخشنده بی مضایقه ای گرامی ای بزرگوار ای بخشنده بزرگ منش ای گرامی طلب میکنم از
تو اینکه گردانی گرامی کردن مرا بزیارت من ترا اول چیزی که میدهی مرا آزاد کردن من از آتش جهنم خدایا آزاد کن گردن
مرا از آتش جهنم میگوئی آن کلمه را سه بار و فراخ کن بر من از جمله روزی تو حلال پاکیزه را و دفع کن از من شر شیاطین جن و انس
و شر فاسقان عرب و عجم را **باب صد و هشتم اصل باب الدعاء عند استقبال الحجر واستلامه شرح** والاستلام عطف استقبال
است الاستلام بسین بی نقطه مصدر باب افتعال رسانیدن عضو خود است بسنگ **یعنی** این بابیست در بیان دعا نزد برابر حجر الاسود شدن
و نزد رسانیدن عضو خود بحجر الاسود و در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی عن معاویة بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دنوت من الحجر الاسود فارفع یدیک واحمد الله واثن علیه وصل علی النبی صلی الله علیه وآله واسأل
الله ان یتقبل منک ثم استلم الحجر وقبله فان لم تستطع ان تقبله فاستلمه بیدک فان لم تستطع ان تستلمه بیدک فاشر الیه **شرح**
روایتست از ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نزدیک شوی بحجر الاسود پس بردار دو دست
خود را و سپاس کن الله تعالی را و ستایش کن بر او و درود کن بر نبی صلی الله علیه وآله و طلب کن از الله تعالی اینکه قبول کند از تو عبادت
ترا بعد از آن برسان خود را بحجر الاسود و ببوس آنرا پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشی که ببوسی آنرا پس خود را برسان بآن بدست
خود پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشی که خود را برسانی بآن بدست خود پس اشارت کن بسوی آن از دور **اصل** وتقول
اللهم امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت وباللات والعزی وعبادة الشیطان و
عبادة کل ند یدعی من دون الله **شرح** امانت بفتح همزه در اصل مصدر باب حسن است و آن ضد خیانت است و مستعمل میشود در امین
بودن بر جمیع احکام الله تعالی چنانچه گفته در آیت سوره احزاب انا عرضنا الامانة و بیان آن شده در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم
باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و یکم است و میآید در کتاب الجهاد در شرح حدیث اول باب ما کان یوصی امیر
المؤمنین علیه السلام عند القتال که باب یازدهم است و گاهی مستعمل میشود در سپرده شده بقصد باز گرفتن باعتبار اینکه آن نزد صاحب
امانت میباشد غالبا و گاهی مستعمل میشود در آنچه مانند سپرده شده است مثل فرائض الله تعالی که حقوق اوست در ذمت بندگان
و اینجا معنی سیوم مناسبتر است زیرا که حج و عمره از جمله فرائض الهیه است التادیه رسانیدن حق است میثاق عبارتست از پیمانی
که مذکور است در چند آیت کتاب الهی و آن ترک پیروی ظن است در حکم الهی چنانچه در آیت سوره اعراف است الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب
ان لا یقولوا علی الله الا الحق التعاهد ... برای محافظت ان الموافات محافظت پیمان الهی و این مضمون که گذشت

دالحجر

واو نزد مبهدرک ثم ذاکر کاذکر نمودید **شرح** کما فعلت حین دخلت المسجد اشارتست بآنچه گذشت و روایت للبالغین در حدیث دوم باب سابق
که السلام علی محمد بن عبدالله تا آخر کما ذکر موسی اشارتست بآنچه گذشت در حدیث اول این باب که اللهم امانتی اديتها تا آخر **یعنی** و درود
میگفتم بر نبی و آل نبی صلی الله علیه و علیهم و سلام میگفتم بر رسولان چنانچه کردی ... [illegible]

[illegible]

قبل الفراغ جایز است زیرا که مخفی لفظ است بنا بر اینکه حیثما متضمن معنی شرط است مثل آیت سوره بقره وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره
و جمله ثالث بدل شرطیه است و جمله اخیر یک قائم مقام جزا و آنست و رتبه جزا و قائم مقام جزا بعد از رتبه شرط است یعنی روایت است از
سعید اعرج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از دست رسانیدن بحجر الاسود از جانب در کعبه پس امام گفت که آیا نیست اینکه
جز این نیست که اراده داری استلام وسط حجر اسود را و میسر نمیشود گفتم که آری همین اراده دارم و میسر نمیشود امام گفت که کافی
است ترا دست رسانیدن در هر جا که دریافت دست تو آن را از جمله حجر خواه در طرف در و خواه در طرف رکن یمانی مخفی نماند که تخصیص
ذکر سائل جانب در را باعتبار اینست که در وقت هجوم ازدحام میسر نشود کسی را که عذر ... داشته باشد اینکه از آن جانب دست رساند
بطرف حجر اسود بخلاف جانب رکن یمانی زیرا که شدت هجوم از آن جانب است و ظاهر جواب امام علیه السلام اینست که در صورتی که میسر
باشد با استلام وسط حجر که در سمت رکنست اکتفا باستلام پهلو نباید کرد باب صد و بیست و سیوم اصل باب الطواف واستلام الارکان
شرح این باب بیان طواف بر دور کعبه و بوسه رسانیدن بارکان کعبه است در این باب بیست و دو حدیث است اول اصل
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال تطوف بالبیت سبعة اشواط وتقول فی الطواف اللهم انی اسألک باسمک الذی یمشی به علی
طلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض واسألک باسمک الذی یهتز له عرشک واسألک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک شرح
یمشی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و بنای مجهول از فعل لازم جایز است چون نایب فاعل ظرف مفعول به باشد بلا واسطه برای سببیت است
و ظرف نایب فاعلست الطلل بفتح طاء و نقطه و فتح لام روی آب بعد که ماشی بر آن نیفتد و المراد که این بیان میشود و الجدد بفتح جیم
الجدد بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و دال بی نقطه روی زمین که صلب و هموار است و تهتز بتشدید زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افتعال الاهتزاز از جا در آمدن بسبب شوق بچیزی و مانند آن مثل آیت سوره حج و سوره حم سجده فلما انزلنا علیها الماء
اهتزت معنی عرش بیان شده در کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب بیستم است و مراد اینجا تحقیق است از
نور که بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب دویست و بیست و چهارم است یعنی
روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طواف کن بکعبه هفت دفعه و میگوئی در طواف که خدایا بدرستی که من طلب
میکنم از تو برکت نام تو که رفته میشود بوسیله آن بر روی آب چنانچه رفته میشود بر روی زمین صلب و طلب میکنم از تو برکت نام
تو که از جا در می آید برای آن عرش تو بانتخب که چون سنده بآن نام ترا خوانند علی او الله ... چنانچه گویا مشتاق آن
علامت و طلب میکنم از تو برکت نام تو که از جا در می آید برای آن قدمهای فرشتگان تو که در اعلی علیین ساکنند چنانچه گویا که
باستقبال آن می آیند از کمال شوق اصل واسألک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له والقیت
علیه محبة منک واسألک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه وآله ما تقدم من ذنبه وما تأخر واتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا
وکذا ما احببت من الدعاء شرح دعاء موسی در جانب طور مذکور است در سوره طه که قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری تا آخر
بسط آیت که آن نام رب باشد و معرفت ربوبیت چنانچه باید باعث استجابت است نه اینکه مجرد از زبان گویند و عمل بخلاف مقتضای
آن کنند و استجابت آن نیز مذکور است در آن سوره که قال قد اوتیت سؤلک یا موسی والقیت علیک اشارتست بآیت سوره طه والقیت
علیک محبة منی و واو در والقیت در این حدیث حالیه است بتقدیر قد القیت و میتواند بود که والقیت عطف بر دعاک باشد و
بتقدیر القیت به و السبب شده آن نام برای القاء محبت میتواند بود ذو القدری باشد و میتواند بود که حقیقی باشد و بنا بر اول
علم الهی باینکه موسی در طور ادا بآن نام خواهد خواند باعث القای محبت شده و بنا بر دوم موسی در وقتی که بنظر فرعون
شد و الله اعلم و عطف بر استجبت بعید نماید بقرینه فاء در فاستجبت زیرا که القاء محبت پیش از دعای او در جانب طور بود
چنانچه آن نیز مذکور است در سوره طه غفران ذنب برای محمد مذکور است در سوره الفتح و بیان شد در شرح حدیث چهل باب فضل
الحج والعمرة وثوابهما که باب بیست و هشتم است کما احببت عطف بیان کذا و کذا است یعنی و طلب میکنم از تو برکت نام تو
که خواند ترا با آن نام موسی در جانب طور پس قبول کردی برای او هر چه را که خواسته بودی بر موسی محبتی را از جانب خودت بانتخب

را سبب آنکه ... ترا محبت او کردی با وجود کمال عداوت او و طلب میکنم از تو بنام تو که آمرزیدی بوسیله آن برای محمد صلی الله علیه
وآله آنچه را که گذشت از جمله گناه او و آنچه را که پس افتاد از جمله گناه او و اتمام کردی بر او لطف ترا اینکه بکنی با من چنین
و چنین آنچه خواستی از جمله دعا اصل وکلما انتهیت الی باب الکعبة فصل علی النبی صلی الله علیه وآله وتقول فیما بین الرکن
الیمانی والحجر الاسود ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وقل فی الطواف اللهم انی الیک فقیر
وانی خائف مستجیر فلا تغیر جسمی ولا تبدل اسمی شرح بیان حسنه دنیا و حسنه آخرت می آید در شرح حدیث دهم باب النفر من
منی الاول والاخیر که باب صد و نود و هشتم است یعنی و هر بار که رسیدی بسوی در کعبه پس درود کن بر نبی صلی الله علیه
وآله و میگوئی در میان رکن یمانی و رکن حجر اسود که ای صاحب کل اختیار ما بده ما را در دنیا نیکی و در آخرت نیکی و نگاه دار ما را
از عذاب آتش جهنم و بگو در اثنای طواف که خدایا بدرستی که من بسوی تو نیازمندم و بدرستی که من ترسان پناه آورنده ام پس تغییر
مکن بدن مرا و عوض مکن نام مرا و مراد اینست که واقع نشود ظاهر مکن در بدن من که باعث این شود که گویند فلان کور یا فلان لنگ یا مانند
اینها دوم اصل حدثنی ایوب اخو ادیم عن الشیخ قال قال لی ابی کان ابی اذا استقبل المیزاب قال اللهم اعتق رقبتی من النار
واوسع علی من رزقک الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن والانس وادخلنی الجنة برحمتک شرح ایوب برادر ادیم از راویان امام جعفر
صادق علیه السلام است و گاهی از امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت کرده ادیم بضم همزه و فتح دال بی نقطه و سکون یا و دال بی نقطه در
یا بینی است الحلال منصوب مفعول اوسع است یا مجرور و صفت رزقک است یعنی حکایت کرد مرا ایوب برادر ادیم از امام
بزرگوار علیه السلام گفت که گفت مرا پدرم امام محمد باقر علیه السلام که بود پدرم امام زین العابدین علیه السلام بآن روش که چون در اثنای
طواف برابر میرسید ناودان کعبه را میگفت که خدایا آزاد کن گردن مرا از آتش جهنم و فراخ کن بر من از جمله روزی تو حلال را و دفع
کن از من شر فاسقان جن و انس را و داخل کن مرا بهشت برحمت تو سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام دخلت الطواف
فلم یفتح لی شیء من الدعاء الا الصلاة علی محمد وآل محمد وسعیت فکان ذلک فقال ما اعطی احد ممن سأل افضل
مما اعطیت شرح اعطی بصیغه ماضی مجهول باب افعالست احد مرفوع و نایب فاعلست و مفعول اول اعطی است افضل منصوب
و مفعول دوم است اعطیت بصیغه مجهول مخاطب است و مفعول دوم که عاید است محذوف است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه
السلام را که داخل شدم طواف را پس گشوده نشد بر الهام چیزی از دعا یعنی که الهام نرسید مگر درود بر محمد و آل محمد و سعی
کردم میان صفا و مروه پس بود هم چنان که طواف بود پس امام گفت که داده نشد هیچیک از جمله کسانی که دعا کردند بهتر از آنچه داده
شدی مراد اینست که اثر درود بر محمد و آل محمد بیشتر است از جمیع آنچه دیگران طلبیده اند و داده شده اند چهارم اصل عن یعقوب
بن شعیب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما اقول اذا استقبلت الحجر فقال کبر وصل علی محمد وآله قال وسمعته اذا اتی الحجر یقول الله
اکبر السلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله شرح روایت است از یعقوب بن شعیب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه گویم چون
روبرو شدم حجر الاسود را پس امام گفت که الله اکبر بگو و درود کن بر محمد و آل محمد یعقوب گفت که و شنیدم از امام علیه السلام چون آمد
نزد حجر اسود میگفت که الله اکبر السلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله پنجم اصل کان علی بن الحسین علیهما السلام اذا بلغ الحجر قبل
ان یبلغ المیزاب یرفع رأسه ثم یقول اللهم ادخلنی الجنة برحمتک وهو ینظر الی المیزاب واجرنی برحمتک من النار وعافنی من
السقم واوسع علی من الرزق الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم شرح حجر بکسر حاء بی نقطه و سکون
جیم است سقم بفتح سین بی نقطه و فتح قاف مصدر باب علم است بالضم سین و سکون قاف مصدر باب حسن است الحلال منصوب است و میتواند
بود که مجرور باشد یعنی بود امام زین العابدین علیه السلام بآن روش که چون میرسید بحجر اسمعیل پیش از آنکه برسد برابر ناودان کعبه که برابر
وسط حقیقی دیوار حجر اسمعیلست بر میداشت سر خود را بجانب ناودان بعد از آن میگفت که خدایا داخل کن مرا بهشت برحمت تو
در حالی که او در آن بر داشتن سر نظر میکرد بسوی ناودان کعبه و پناه ده مرا برحمت تو از آتش جهنم و عافیت ده مرا از مرض و فراخ
کن بر من از جمله روزی حلال را و دفع کن از من شر فاسقان جن و انس را و شر فاسقان عرب و عجم را ششم اصل سمعت ابا

عبدالله علیه السلام یقول کلما انتهی الی الملتزم الکعبة حین یجوز الحجر یا ذا المن والطول والجود والکرم ان عملی ضعیف فضاعفه لی وتقبله منی انک انت السمیع العلیم **شرح** ظهر الکعبة عبارت است از یکی از جهار دیوار کعبه که پشت در کعبه است و اول آن رکن شامی است و منتهی میشود برکن یمانی المن بفتح میم و تشدید نون مصدر باب نصر نعمت دادن الطول بفتح طاء بی‌نقطه و سکون واو مصدر باب نصر فراخ دستی الجود بضم جیم و سکون واو مصدر باب نصر گذشت کردن الکرم بفتح کاف و فتح راء بی‌نقطه کرامی بودن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون میرسید بسوی پشت کعبه وقتی که میگذرد از حجر اسمعیل که ای صاحب انعام و دست و بخشش و شرف بدرستی که عمل من سست است پس چند برابر کن آنرا برای من و قبول کن آنرا از من بدرستی که تو شنوای دعاها و دانای مقصدهای **هفتم اصل** عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال یستحب ان تقول بین الرکن والحجر اللهم اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار وقال ان ملکا موکلا یقول آمین **شرح** الف و لام الرکن برای عهد خارجیست و مراد رکن یمانی است چنانچه ظاهر شد از حدیث اول این باب و شرح این کلام را در اثنای طواف در وقت رسیدن بان رکن گفته باشد ملکا منصوب و اسم ان است و خبرش محذوفست تقدیر ان هنالک ملکا یا ظرف و قول است عن ان محل و ان مرکلا و ان نو ... صفت دوم ملکا است و میتواند بود که خبر ان محذوف باشد و یقول خبرش باشد آمین بهمزه و الف و تخفیف و تشدید میم مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون اسم فعلست بمعنی استجب و گاهی به الف می باشد و در الا وقت تشدید میم جایز نیست **یعنی** معنی است روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحب است اینکه گوی میان این رکن یمانی و حجر اسود که خداوندا بده ما را در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوئی و نگاه دار ما را از عذاب آتش جهنم و امام گفت که بدرستی که در اینجا است فرشته موکل که میگوید آمین **هشتم اصل** عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یستلم الا الرکن الاسود والیمانی ثم یقبلهما و یضع خده علیهما و رایت ابی یفعله **شرح** مراد باستلام اینجا الصاق بطن است موافق آنچه گذشت در باب الاستلام والمسح کرباب حدود بیت و کلم است ثم عطفست بر یقبله موجبه که از استثنای از نفی فهمیده میشود و رایت ابی یفعله میتواند بود که کلام امام محمد باقر علیه السلام باشد و میتواند بود که کلام امام جعفر صادق علیه السلام باشد و بنا بر اول ابی عبارتست از امام زین العابدین علیه السلام **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله با بیرون شکم خود را متصل بار کان کعبه نمیکرد مگر رکن حجر اسود و رکن یمانی که شکم خود را متصل بآنها میکرد و بعد از ان می بوسید آن دو رکن را و میگذاشت پهلوی روی خود را بر آن دو رکن و دیدم پدرم را که میکرد آنرا **نهم اصل** عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن صالح عن ابی عبدالله علیه السلام قال کنت اطوف بالبیت فاذا رجل یقول ما بال هذین الرکنین یستلمان ولا یستلم هذان فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** یستلمان بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست و مراد باستلام اینجا الصاق بطن است مثل حدیث سابق لم یوجن بهمزه و جا ... بین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و صاد بالنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التولیفی ضد لقیم و مراد اینجا رو گردانیدن برای گذاشتن پهلوی رو بهر رکن است و نفی توقیفی برای دلالت بر نفی استلام است بطریق اولی الا یوذن بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیلست از کسر همزه و سکون ذال بالنقطه برای تعلیلست و در بعضی نسخ بفتح ذال والف است و حاصل هر دو یکیست **یعنی** روایتست از ابن ابی عمیر از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طواف میکردم بکعبه پس ناگاه مردی میگفت که چیست حال این دو رکن یمانی و حجر اسود که شکم بر آنها گذاشته میشود و شکم گذاشته نمیشود بر این دو رکن عراقی و شامی پس گفتم که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله شکم گذاشت بر رکن یمانی و رکن حجر و پهلوی رو گذاشت بر این دو رکن عراقی و شامی پس پهلوی رو گذاشته نمیشود بر آنها چون پهلوی رو نگذاشت بر آنها رسول الله صلی الله علیه و آله **دهم اصل** قال جمیل و رایت ابا عبدالله علیه السلام یستلم الارکان کلها **شرح** قال جمیل کلام ابن ابی عمیر است و مقصود بیان عدم منافات است میان سابق و میان این بنابر اینکه مراد باستلام اینجا مسح

دست مالیدن

دست مالیدن و بوسه کردن است بخلاف سابق مخفی نماند که بنا بر این تقریر منافات نیست الا میان حدیث سابق و میان آنچه گذشت در حدیث نهم باب تم دور الطواف که باب حدود بیت و آنچه است که رسول الله صلی الله علیه و آله مسح بر ارکان میکند و استلام ... و آنرا می بوسید **یعنی** گفت جمیل بن صالح که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که دست مالید چهار رکن کعبه را **یازدهم اصل** کنت اطوف مع ابی عبدالله علیه السلام وکان اذا انتهی الی الحجر مسحه بیده و قبله واذا انتهی الی الرکن الیمانی التزمه فقلت جعلت فداک تمسح الحجر بیدک وتلتزم الیمانی فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما اتیت الرکن الیمانی الا وجدت جبرئیل قد سبقنی الیه یلتزمه **شرح** **یعنی** طواف میکردم با امام جعفر صادق علیه السلام و چون میرسید بسوی حجر اسود می مالید آنرا بدست خود و میبوسید آنرا و چون میرسید بسوی رکن یمانی بغل میگرفت آنرا پس گفتم قربانت شوم بجای حجر اسود را بدست خود و بغل میگیری رکن یمانی را پس گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیامدم نزد رکن یمانی مگر آنکه یافتم جبرئیل را که بتحقیق سبقت کرده بود بر من بر حالی که بغل میگرفت آنرا برای اشارت باینکه من نیز بغل کرم آنرا مخفی نماند که عدم التزام رکن حجر و التزام رکن یمانی نیست بلکه مبنی بر آنست که در رکن حجر کثرت و ازدحام می باشد خصوصا در موسم بخلاف رکن یمانی و گاهی این قسم عمل برای بیان این می باشد که آنچه ترک شده مشترکست میان اهل حق و اهل باطل و آنچه بعمل آمده مخصوص اهل حق است پس باین اعتبار افضلست اگرچه باعتبارات دیگر مرجوح باشد نظیر آنچه می آید در حدیث اول باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب ولایت و سی و چهارم است که زیارت امام رضا علیه السلام افضل از زیارت امام حسین علیه السلام است برای اینکه اول مخصوص شیعه امامیه است غالبا بخلاف دوم **دوازدهم اصل** سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان الله عز و جل وکل بالرکن الیمانی ملکا هجیرا یؤمن علی دعائکم **شرح** هجیر بکسر هاء و تشدید جیم مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه است و آن اینجا مبالغه هجر بفتح هاء و تخفیف جیم مکسوره بمعنی سر آمده راجع بر غیر خود است یومن بهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیلست التامین گفتن آمین **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که الله عز و جل موکل کرد برکن یمانی فرشته را که لباب عظیم الشان و مقرب درگاه الهی است آمین میگوید بر دعای شما شیعه امامیه نزد رکن یمانی **سیزدهم اصل** سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان ملکا موکلا بالرکن الیمانی منذ خلق الله السموات والارضین لیس له هجیر الا التامین علی دعائکم فلینظر عبد بما یدعو فقلت له ما الهجیر فقال کلام من کلام العرب ای لیس له عمل **شرح** مراد بسموات هفت قبه است که بر بالای افق حقیقی کوه است و مراد بارضین هفت عکس قبه است که در پایین افق حقیقی کوه است چنانچه مذکور است در آیت سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن و بیان شده مفصلا در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول چون استعمال هجیر بکسر هاء و تشدید جیم مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه در کلام العرب در این معنی بوده که مذکور شده در شرح حدیث سابق و اینجا مستعمل شده در غیر آن معنی سامع توقف کرده در معنی آن و امام علیه السلام اشعار باینکه این استعمال موافق استعمال بعضی از اهل لغت است اگرچه مشهور نیست و این معنی بر آنست که فعیل در معنی مبالغه شایع است مثل صنیق و صدیق و ضلیل بخلاف معنی مصدری مراد به عمل عادت است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که فرشته که موکل است بر رکن یمانی از وقتی که آفرید الله تعالی آسمانها را و زمینها را نیست او را هجیری مگر آمین گفتن بر دعای شما شیعه امامیه پس باید که نظر کند بنده که بچه چیز دعا میکند در ان مجلس گفتم امام را که چیست هجیری مگر پس گفت این سخنیست از جمله سخن عرب مراد آنست که نیست آن فرشته را عادتی **چهاردهم اصل** و بنا بر روایه اخری لیس له عمل غیر ذلک **شرح** و در روایتی دیگر آخر حدیث سابق اینست که نیست او را عادتی غیر آن آمین گفتن و حاصل هر دو یکیست **پانزدهم اصل** عن معویة عن ابی عبدالله علیه السلام قال الرکن الیمانی باب من ابواب الجنة لم یغلقه الله منذ فتحه **شرح** باب اینجا استعاره شده برای وسیله حصول چیزی لم یغلق بغین بالنقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست **یعنی** روایتست از معاویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رکن یمانی دریست از درهای بهشت که بسته نکرده آنرا الله تعالی

از وفی اگر کشودانزا **شانزدهم اصل** و فی روایة اخری بابنا الی الجنة الذی منه ندخل **شرح** و در روایتی دیگر آمده است که رکن یمانی
در ما اهل محمد است بسوی بهشت که از آن در داخل میشویم بهشت را و مخفی نماند که حصر مفهوم از تقدیم ظرف در منه ندخل مبنی بر آنست
که تنظیم رکن حجر منتشر گشته میان اهل حق و اهل باطل پس باعث دخول جنت نمیشود و تنظیم رکن یمانی مختص است باهل حق پس آن
علامت دخول جنت میشود و بس **هفدهم اصل** کنت مع ابی جعفر علیه السلام فی الطواف فکان لا یمر فی طواف من طوافه بالرکن الیمانی
الا استلمه ثم یقول اللهم تب علی حتی اتوب واعصمنی حتی لا اعود **شرح** بودم با امام محمد باقر علیه السلام طواف میکردم پس نبود
که بگذرد در شوطی از جمله شوطها او بر رکن یمانی مگر آنکه دست بمالید آنرا بعد از آن میگفت که خدایا بازگشت توفیق
کن بر من تا بازگشت کنم از گناهان بسبب توفیق تو و نگاهدار مرا از گناهان بعد از این تا بر نگردم بسوی آنچه کردم امثال این
گفتگو مبنی بر آنست که ائمه علیهم السلام گناهان شیعه خود را مانند گناه خود میشمرده اند و دعا و استغفار برای آنها میکرده اند
هجدهم اصل عن ابی الفرج السندی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کنت اطوف معه بالبیت فقال ای هذا اعظم حرمة فقلت جعلت فداک
انت اعلم بهذا منی فاعاد علی فقلت له داخل البیت فقال الرکن الیمانی علی باب من ابواب الجنة مفتوح لشیعة آل محمد مسدود
عن غیرهم وما من مؤمن یدعو بدعاء عنده الا صعد دعاؤه حتی یلصق بالعرش ما بینه و بین الله حجاب **شرح** مشار الیه بهذا
در اول بیت است و در دوم جواب سوال است و صعد بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و اشاره است بآیه کریمه الیه یصعد
الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من
التنزیل فی الولایة است یلصق از باب علم مرفوع و منصوب میتواند بود و عرش بیان شد در شرح حدیث اول این باب عدم
حجاب عبارت است از کمال قبول **یعنی** روایت است از ابی الفرج سندی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طواف میکردم با امام
علیه السلام بخانه کعبه پس امام گفت که کدام جای این خانه بزرگتر است باعتبار حرمت نزد الله تعالی پس گفتم که قربانت شوم
تو داناتری باین جواب از من پس امام برگردانید آن سوال را بر من تا آنچه لازم است گویم بقصد فتوی پس گفتم امام
را که درون خانه بزرگتر است باعتبار حرمت پس امام گفت که رکن یمانی بر دریست از درهای بهشت که گشوده است برای
شیعه آل محمد بسته است از غیر آن شیعه و نیست هیچ مؤمنی که دعا کند بدعای نزد رکن یمانی مگر آنکه بالا رفت دعای او تا آنکه
بچسبد بعرش در حالی که نیست میان آن دعا و میان الله تعالی حجابی **نوزدهم اصل** عن حفص بن البختری عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ان فی هذا الموضع یعنی حین یجوز الرکن الیمانی ملکا اعطی سماع اهل الارض فمن صلی علی رسول الله
صلی الله علیه و آله حین یبلغه ابلغه ایاه **شرح** بختری بفتح بای یک نقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا
و رای بی نقطه است یعنی تا اینجا کلام حفص است در نسخ حین بنون است و ظاهر آنست که حیث بثای سه نقطه باید یجوز
بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بطائف است الرکن منصوب و حاصل
آنست که رکن یمانی دو پهلو دارد یکی در جانب رکن شامی و دیگری در جانب حجر اسود و مراد اینجا پهلوی دوم است اعطی بصیغه
ماضی مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر در آن راجع بملک است و نایب فاعل است سماع مفعول دوم اعطی است السماع
بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم آنچه گفته و شنیده شود و مراد اینجا سخنی است یبلغه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
و ضمیر مستتر راجع بمن است و ضمیر منصوب راجع بهذا الموضع است ضمیر مستتر در ابلغه راجع بملک است و ضمیر منصوب راجع بصلی
است و منفی عاید بمبتدا نیز هست زیرا که بعض ابلغ صلوة است ایاه راجع برسول الله است **یعنی** روایت است از حفص بن بختری
از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بدرستی که در اینجا یعنی جائی که طواف کننده میگذرد از رکن یمانی فرشته است
که داده شده سخن اهل زمین یا شنیدن سخن هر کس را در اینجا و میشنود پس هر که درود گوید بر رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی
که رسید باینجا آن فرشته رسانید درود او را برسول الله صلی الله علیه و آله **بیستم اصل** عن حماد بن عثمان قال کان
بمکة رجل مولی لبنی امیة یقال له ابن ابی عوانة له عنادة و کان اذا دخل الی مکة ابو عبد الله علیه السلام او احد من اشیاخ

آل محمد

آل محمد علیهم السلام یعبث به وانه اتی ابا عبد الله علیه السلام وهو فی الطواف فقال یا ابا عبد الله ما تقول فی استلام الحجر فقال استلمه
رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** عوانه بفتح عین بی نقطه و تخفیف واو و الف و نون است یعبث بعین بی نقطه و بای یک نقطه
و ثای سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است **یعنی** روایت است از حماد بن عثمان گفت که بود در مکه مردی که دوست
و تابع بنی امیه بود گفته میشد او را ابن ابی عوانه او را بود عداوتی در ظاهر و بود با سرزنش که چون داخل مکه میشد امام جعفر صادق
علیه السلام یا یکی دیگر از بزرگواران آل محمد علیهم السلام بهزالی میکرد با او و بدرستی که او آمد نزد امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که امام
در طواف بود پس گفت که ای ابا عبد الله چه میگوئی در دست رسانیدن بحجر اسود پس امام گفت که دست رسانید آنرا رسول الله صلی
الله علیه و آله **اصل** فقال له ما اراک استلمته قال اکره ان اوذی ضعیفا او اتاذی قال فقال قد زعمت ان رسول الله صلی
الله علیه و آله استلمه فقال نعم ولکن کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأوه عرفوا له حقه وانا فلا یعرفون لی حقی **شرح**
و انا مبتدا و خبرش مقدر است بقرینه ما و فلا یعرفون **یعنی** پس آن مرد گفت امام را که نمی بینم ترا که دست رسانیده باشی آنرا امام گفت
کراهت دارم اینکه آزار کنم ضعیفی را یا آزار کشم حماد گفت که پس آن مرد گفت که بتحقیق دعوی کردی که رسول الله صلی الله علیه و آله
دست مالیده آنرا پس امام گفت که آری ولیکن بود رسول الله صلی الله علیه و آله با سرزنش که چون مردمان میدیدند او را میشناختند
برای او حق او را و اما من پس نمیشناسند برای من حق مرا و او را راه میدادند و مرا راه نمیدهند **بیست و یکم**
اصل عن حفص عن ابیه علیهم السلام ان علیا علیه السلام سئل کیف یستلم الاقطع الحجر فقال یستلم الحجر من حیث القطع فان
کانت مقطوعة من المرفق استلم الحجر بشماله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیهم السلام اینکه علی علیه السلام
پرسیده شد که چگونه دست میمالد دست بریده حجر اسود را گفت که دست میمالد حجر اسود را از جای بریدن پس اگر دست او باشد
بریده از آرنج دست میمالد حجر اسود را بدست چپ خود **بیست و دوم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله طاف
بالکعبة حتی اذا بلغ الرکن الیمانی رفع راسه الی الکعبة ثم قال الحمد لله الذی شرفک و عظمک والحمد لله الذی بعثنی نبیا و جعل علیا اماما
اللهم اهد له خیار خلقک و جنبه شرار خلقک **شرح** شرفک و عظمک بکسر و فتح کاف میتواند بود باعتبار کعبه و بیت **یعنی** روایت است
از امام موسی کاظم علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله طواف کرد بکعبه تا چون رسید برکن یمانی برداشت سر خود را بسوی
کعبه بعد از آن گفت که سپاس الله را است که شرافت داد ترا و تعظیم کرد ترا و سپاس الله را است که فرستاد مرا پیغمبر و گردانید علی را
امام خدایا راهنمائی کن بسوی علی نیکان خلق ترا و دور کن از او بدتران خلق ترا **باب صد و بیست و چهارم اصل باب الملتزم**
والدعاء عنده شرح الملتزم بضم میم و سکون لام و فتح تای دو نقطه در بالا و فتح زای با نقطه اسم مکان یا اسم مفعول باب افتعال
موضعی از پشت کعبه که دوری آن از رکن یمانی مثل دوری در کعبه از رکن حجر اسود است و مطرزی از مخالفان در مغرب گفته که
الملتزم بین الباب والحجر الاسود الالتزام چسبانیدن خود بکری **یعنی** این باب بیان ملتزم و دعا نزد آنست و در این باب
پنج حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له من این استلم الکعبة اذا فرغت من طوافی
قال من دبرها **شرح** استلام اینجا بمعنی التزام است موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب صد و بیست و یکم که باب الاستلام
والمسح است و مراد باستلام کعبه استلام دیوار کعبه است که غیر رکن است پس این جواب منافات ندارد با اینکه استلام رکن
یمانی و استلام رکن حجر اسود نیز باید مراد بفراغ از طواف بودن در شوط هفتم است چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب
یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که از کجا خود را بکعبه بچسبانم چون فارغ شدم از طواف
خود گفت که از پشت کعبه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن استلام الکعبة فقال من دبرها **شرح**
این ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کنت فی الطواف السابع فأت المتعوذ وهو
اذا قمت فی دبر الکعبة حذاء الباب فقل اللهم البیت بیتک والعبد عبدک وهذا مقام العائذ بک من النار اللهم من قبلک
الروح والفرج ثم استلم الرکن الیمانی ثم ائت الحجر فاختم به **شرح** المتعوذ بعین بی نقطه و ذال با نقطه اسم مکان باب تفعل

جای پناه گرفتن به مراد اینجا ملتزم است که بیان شد در شرح عنوان این باب حجر و هو و اج باتمام ملتزم است قبلک بکسر قاف و فتح بای یک نقطه است
روح بفتح رای بی نقطه و سکون واو و حای بی نقطه است فرج بفتح فا و فتح رای بی نقطه و جیم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون
شدی در شوط هفتم پس بیا نزد مستجار و آن در وقتی است که ایستاده باشی پشت کعبه برابر در کعبه پس بگو که خدایا این خانه خانه تست و این
بنده بنده تست و این جای پناه گیرنده بتو از آتش جهنم است خدایا از جانب تست راحت و گشایش بعد از آن خود را بچسبان بر رکن یمانی
بعد از آن بیا نزد حجر اسود پس ختم کن بآن بتحقیق که آخر اینست استلام کن در آخر طواف **چهارم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلام انه کان اذا انتهی الی الملتزم قال لمواليه امیطوا عنی حتی اقر لربی بذنوبی فی هذا المکان فان هذا مکان لم یقر عبد
لربه بذنوبه ثم استغفر الا غفر الله له **شرح** امیطوا بیا دو نقطه در پایین و طای بی نقطه بصیغه امر باب افعالست **یعنی**
روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که او بود با پیروی شیعیان که چون میرسید بسوی ملتزم میگفت بدوستان و تابعان
خود را که دور شوید از من تا اقرار کنم برای صاحب کمال اختیار خود بگناهان خود در این مکان چه بدرستی که این مکانیست که نیست
اینکه اقرار کرده باشد در آن بنده برای صاحب کمال اختیار خود بگناهان بعد از آن استغفار کرده باشد مگر آنکه بخشیده است او را خدای
تعالی برای او بدانکه گناهان معصومان عبارتست از گناهان شیعه امامیه چون آنها را از خود میشمرده اند و استغفار از آنها
میکرده اند و نظیر این محتمل است در آیت سوره طه و عصی آدم ربه فغوی و آیت سوره اعراف جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی
الله عما یشرکون و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث دوازدهم باب ذم الدنیا والزهد فیها که باب ... و ...
ست **پنجم اصل** عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فرغت من طوافک وبلغت مؤخر الکعبة وهو بحذاء
المستجار دون الرکن الیمانی بقلیل فابسط یدیک علی البیت والصق بطنک وخدک بالبیت وقل اللهم البیت بیتک والعبد
عبدک وهذا مکان العائذ بک من النار **شرح** مراد از فراغ از طواف اینجا بودن در شوط هفتم است و بلغت بیان مراد
اتمام شوط هفتم است و نظیر هر یک از این دو احتمال واقع میشود در آنچه می آید در حدیث سیوم باب دویست و سیوم که باب
وداع البیت است خبر هو راجع بمؤخر الکعبه و مبتدا است بحذاء بحای حرف جر و فتح حای بی نقطه و تشدید دال بی نقطه است الحد
منزلت جزی در شرف و مانند آن پس بحذاء مانند است نظر آیت انت منی بمنزلة هرون من موسی و مقصود اینجا تشبیه
ملتزم است بمستجار در شرف زیرا که مستجار موضعیست از دیوار کعبه که میان حجر اسود و در کعبه است چنانچه می آید در حدیث
چهارم باب دویست و سیوم و مستجار مقبلست بحطیم که افضل بقاع مسجد الحرام است چنانچه می آید در حدیث اول باب
... که باب افضل الصلوة فی المسجد الحرام و افضل البقعة فیه است و در بعضی نسخ بحذاء بکسر حای بی نقطه و ذال با نقطه و الف
ممدوده است بجای بحد و بنابراین نیز مقصود تشبیه است المستجار بجیم و الف منقلب از واو و رای بی نقطه بصیغه اسم مکان
یا اسم مفعول باب استفعال مجرور و مضاف الیه است الاستجارة پناه جستن دون منصوب بظرفیت است و ظرف خبر دوم
مبتدا است قلیل اینجا عبارتست از مقداری که میان رکن حجر اسود در کعبه است **یعنی** روایتست از معاویة بن عمار گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون فارغ شدی از طواف خود و رسیدی به پشت کعبه و آن مانند مستجار است در
شرف و فضیلت پیش از رکن یمانی بانداکی پس پهن کن دو بال خود را بر خانه کعبه و متصل کن شکم خود را و بگو
روی خود را بخانه کعبه و بگو که خدایا این خانه خانه تست و این بنده بنده تست و این جای پناه گیرنده بتو از
آتش جهنم است **اصل** ثم اقرّ لربک بما عملت فانه لیس من عبد مؤمن یقرّ لربه بذنوبه فی هذا المکان الا غفر الله
له ان شاء الله وتقول اللهم من قبلک الروح والفرج والعافیة اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی واغفر لی ما اطلعت
علیه منی وخفی علی خلقک ثم تستجیر بالله من النار وتخیّر لنفسک من الدعاء ثم استلم الرکن الیمانی ثم ائت الحجر الاسود
شرح تخیّر بفتح تای دو نقطه در بالا و فتح خای با نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین مفتوحه مرفوع بحذف یکی از دو تای
میتواند بود و حاصل هر دو یکی است **یعنی** بعد از آن اقرار کن از برای صاحب کمال اختیار خود بآنچه کردی از گناهان

بجو بدانست

یه بود انست که آنست آیت هیچ بنده مؤمن که اقرار کند برای صاحب کمال اختیار خود بگناهان خود در این مکان مگر آنکه
بخشش کرده است الله تعالی برای آن شاء الله و میگوی که خدایا از جانب تست راحت و گشادگی و عافیت خدایا بدرستی که عمل
ضعیف است پس چند برابر کن آنرا برای من و بخشایش کن برای من گناهی را که مطلع شدی بر آن از من و پنهان ماند
از خلق تو بعد از آن طلب پناه میکنی بالله تعالی از آتش جهنم و انتخاب میکنی برای خود دست از دعا بعد از آن خود را
بچسبان بر رکن یمانی بعد از آن بیا نزد حجر اسود **باب صد و هشت و پنجم اصل باب فضل الطواف شرح**
این باب بیان فضیلت طواف کعبه است و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** قدم رجل علی علی بن الحسین علیهما السلام
فقال قدمت حاجا فقال نعم فقال تدری ما للحاج قال لا قال من قدم حاجا وطاف بالبیت وصلی رکعتین کتب الله
له سبعین الف حسنة ومحا عنه سبعین الف سیئة ورفع له سبعین الف درجة وشفّعه فی سبعین الف حاجة وکتب
له عتق سبعین الف رقبة قیمة کل رقبة عشرة آلاف درهم **شرح** وجه بیان این حدیث و بعضی احادیث باب
فضل الحج والعمرة وثوابهما که باب سیصد و هشتم است گذشت در شرح حدیث نهم باب تشفّع بشیعه فلانست ...
رخصت دادن کسی را در شفاعت دیگران **یعنی** داخل شد مردی از شیعه امامیه بر امام زین العابدین علیه السلام
در مکه پس امام گفت که آیا آمدید بنیّت حج برای اینکه حج گزاری گفت آری امام گفت که هر که آمد حج گزارد و طواف کرد خانه
کعبه و گزارد دو رکعت را نوشت الله تعالی برای او هفتاد هزار حسنه را و محو کرد از او هفتاد هزار سیئه را و
بالا برد برای او هفتاد هزار مرتبه را در بهشت و قبول شفاعت او کرد در هفتاد هزار حاجت که برای دیگران خواسته
باشد و نوشت برای او ثواب آزاد کردن هفتاد هزار بنده را که قیمت هر بنده ده هزار درهم باشد **دوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی یقول من طاف بهذا البیت اسبوعا وصلی رکعتیه فی ای جوانب
المسجد شاء کتب الله له ستة آلاف حسنة ومحا عنه ستة آلاف سیئة ورفع له ستة آلاف درجة وقضی له ستة آلاف
حاجة فما عجل منها فبرحمة الله وما اخر منها فشوقا الی دعائه **شرح** فشوقا منصوب بنزع خافض است
بتقدیر فلشوق **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که پدرم میگفت که هر مؤمنی که طواف کرد باین
خانه کعبه یک هفت شوط و گزارد دو رکعت در هر کدام طرف از اطراف مسجد حرام که خواست نوشت الله تعالی برای او شش هزار
حسنه را و محو کرد از او شش هزار سیئه را و بلند کرد برای او شش هزار مرتبه را در بهشت و برآورد برای او
شش هزار حاجت را پس آنچه زود داد از آن حاجتها پس برحمت الله تعالی است و آنچه تأخیر کرد از آن حاجتها
پس بشوق بسوی دعای آن مؤمنست **سیوم اصل** عن حماد بن عیسی عمن اخبره عن العبد الصالح علیه السلام قال
دخلت علیه یوما وانا ارید ان اسأله عن مسائل کثیرة فلما رأیته عظم علیّ کلامه فقلت له ناولنی یدک او رجلک
اقبلها فناولنی یده فقبلتها فذکرت قول رسول الله صلی الله علیه وآله فدمعت عینای **شرح** ذکرت بذال با نقطه
و رای بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم یا باب تفعیل است الذکر بکسر ذال بیاد آوردن و التذکیر بیاد آوردن
ابن اثیر در نهایه گفته بلو القرآن ذکر فذکروه ای جلیل خطیر فاجلوه بنابر اول قول رسول الله عبارتست از انچه
دوازدهم سوال الجنا ... روایت از او شد **یعنی** در کتاب العقل در حدیث پنجم باب ... که باب ارا ...
ای الکتاب والسنة تا آخر است موافق آنچه روایت شد از امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب العقل در باب حق العالم
که باب پنجم است که کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول ان من حق العالم ان لا تکثر علیه السؤال تا قول او و انما مثل
العالم مثل النخلة تنتظرها حتی یسقط علیک منها شیء و بنابر دوم تذکر قول رسول الله عبارتست از ...
آنکه امام علیه السلام نقل حدیثی از رسول الله کند و دمعت بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع
یا باب علم است **یعنی** روایتست از حماد بن عیسی از آنکه خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام موسی

کاظم علیه السلم گفت که داخل شدم بر امام علیه السلم روزی بر جائی که من اراده میداشتم که سوال کنم او را از مسایل بسیار پس
چون دیدم او را مشکل آمد بر من سخن با او از کمال جلالت شان او پس گفتم دور که بده مرا دست خود یا پای خود
تا بوسه کنم آنرا پس داد مرا دست خود پس بوسیدم آنرا پس بیاد آوردم کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را پس
از کثرت سوال پس اشک داد دو چشم من **اصل** فلما رأى مطاطاً رأسه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من
طائف یطوف بهذا البیت حین تزول الشمس حاسراً عن رأسه حافیاً یقارب بین خطاه و یغض بصره و یستلم الحجر فی کل طواف
من غیر ان یؤذی احداً و لا یقطع ذکر الله عز و جل عن لسانه الا کتب الله عز و جل له بکل خطوة سبعین الف حسنة و محی عنه
سبعین الف سیئة و رفع له سبعین الف درجة و اعتق عنه سبعین الف رقبة ثمن کل رقبة عشرة آلاف درهم و شفع فی
سبعین من اهل بیته و قضیت له سبعون الف حاجة ان شاء فعاجلة و ان شاء فآجلة **شرح** مطاطاً بدو طای بی نقطه و دو
همزه بصیغه اسم فاعل باب فعلال است حاسراً بحای بی نقطه و سین بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب
… است قضیت بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است خبر مبتدا … و جار … سبعون الف است … است
فعاجلة منصوب بظرفیت است بتقدیر فقضیت عاجلة و براین قیاس است فآجلة **یعنی** پس چون دید مرا پیشی انداخت
سر خود گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست هیچ طواف کننده که طواف کند باین خانه کعبه وقتی که نزدیک
شود زوال آفتاب بر جائی که پوشش برداشته باشد از سر خود یا برهنه پا باشد نزدیک میگذاشته باشد گامهای خود را
و فرو میگذاشته باشد چشم خود را و دست میمالیده باشد حجر الاسود را در هر شوطی بی آنکه آزار کند کسی را و نبریده باشد
ذکر الله عز و جل را از زبان خود مگر آنکه نوشت الله عز و جل برای او در صحیفه عمل او بهر گامی هفتاد هزار حسنه را و محو
کرد از او هفتاد هزار سیئه را و بلند کرد برای او هفتاد هزار مرتبه را در بهشت و آزاد کرد از جانب او هفتاد هزار
بنده را که قیمت هر بنده ده هزار درهم باشد و مقبول الشفاعه شود در هفتاد کس از خانواده خود از قبیل برادران
و مادران و فرزندان و فرزندزادگان و مانند ایشان و بر آورده شد برای او هفتاد هزار حاجت اگر خواهد
پس بر آورده میشود در زندگی و اگر خواهد پس بر آورده میشود در زندگی آخرت **باب صد و بیست و ششم اصل باب**
شرح این باب بی عنوان که مناسب باب سابق است و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلم قال من اقام بمکة سنة فالطواف افضل له من الصلوة و من اقام سنتین خلط من ذا و من ذا و من اقام ثلث
سنین کانت الصلوة افضل له من الطواف **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که اراده زندگی کرد
در مکه یک سال پس طواف افضل است در آن سال برای او از نماز در مسجد حرام و هر که اراده زندگی کرد دو سال آمیخته
کرد در سال دوم از طواف افضل است در آن سال برای او از نماز در مسجد حرام و هر که اراده در ثلث … نماز و هر که اراده
زندگی کرد سه سال شد نماز در سال سیوم افضل برای او از طواف **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الطواف لغیر
اهل مکة افضل من الصلوة و الصلوة لاهل مکة افضل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که طواف برای
غیر اهل مکه افضل است از نماز و نماز برای اهل مکه افضل است از طواف مراد باهل مکه اینجا کسی است که زندگی در مکه
یکسال کرده باشد و افضل بودن نماز برای او در وقت موسم و کثرت غیر اهل مکه است پس منافات ندارد با اینکه
در تتمه سال دوم نماز با طواف برابر باشد چنانچه گذشت در حدیث سابق **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الطواف قبل الحج افضل من سبعین طوافا بعد الحج **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که طواف
پیش از حج افضل است از هفتاد طواف بعد از حج این ترغیب است در زود رفتن بمکه برای احتیاط اینکه مبادا که مانعی
بهم رسد و موسم حج را در نیابند و مراد بطواف پیش از حج طواف مستحب است که بعد از احلال از عمره تمتع و پیش از احرام حج
است پس در آن شروع حج … بوده **باب صد و بیست و هفتم اصل باب حد موضع الطواف شرح** این باب

بیان

بیان موضع طواف است که بیرون طواف در خارج آن که باشد باطل است و در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سألته عن حد الطواف
بالبیت الذی من خرج منه لم یکن طائفاً بالبیت قال کان الناس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله یطوفون بالبیت و المقام و انتم
الیوم تطوفون ما بین المقام و بین البیت فکان الحد موضع المقام الیوم فمن جازه فلیس بطائف و الحد قبل الیوم و الیوم
واحد قدر ما بین المقام و بین البیت من نواحی البیت کلها فمن طاف فتباعد من نواحیه ابعد من مقدار ذلک کان طائفاً بغیر البیت
بمنزلة من طاف بالمسجد لانه طاف فی غیر حد و لا طواف له **شرح** محمد بن مسلم از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است
الحد بفتح حای بی نقطه و تشدید دال بی نقطه کنار حد الطواف بتقدیر حد موضع الطواف است چنانچه در عنوان باب است الذی صفت حد است
یطوفون بالبیت و المقام اشارت است بآنچه گذشت در حدیث دوم باب … قول الله عز و جل فیه آیات بینات که باب … است که مقام
ابراهیم در زمان ابراهیم متصل بخانه کعبه بوده و مشرکان آنرا نقل کردند بجائی که امروز است و رسول الله صلی الله علیه و آله
نقل کرد آنرا بجای زمان ابراهیم باز عمر نقل کرد آنرا بجای مشرکان … بیانیه است الحد … اسم کان است موضع منصوب
و خبر کان است و مراد آنست که کل موضع مقام بیرون از مطاف است … مقام که در جانب کعبه است حد موضع طواف است قدر مرفوع
و بدل واحد است من نواحی البیت کلها منافات ندارد با اینکه در جانب حجر اسمعیل میان دیوار کعبه و طائف دوری بیشتر بوده
بود از قدر میان مقام و بیت و بنا بر اینکه حجر اسمعیل در حکم بیت است در طواف اگر چه جزء بیت نیست اصلا چنانچه گذشت در
حدیث پانزدهم باب بیستم که باب حج ابراهیم و اسمعیل و بنائهما البیت … **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم گفت پرسیدم امام
را از کنار موضع طواف که هر که بیرون شد از آن نیست طائف باین خانه و طواف او باطلست امام گفت که بودند مردمان در زمان رسول
الله صلی الله علیه و آله با این روش که طواف میکردند بخانه کعبه و مقام ابراهیم چون متصل بیکدیگر بود و شما امروز طواف میکنید در آن موضع
که میان مقام و میان خانه است بیان آنچه پرسیدی آنست که بوده موضع طواف در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله موضع مقام
امروز پس هر که گذشت از آن حد پس نیست طائف بخانه و طواف او باطلست و کنار موضع طواف پیش از امروز و امروز یکیست
قدر موضعی است که میان مقام و میان خانه است از جوانب خانه همگی آنها پس هر که طواف کرد و با این روش که دور شد در جوانب خانه
دورتر از مقدار آنچه مذکور شد طواف کننده بغیر خانه کعبه مانند کسی که طواف کرده باشد بمسجد حرام زیرا که او طواف کرده در
غیر آن کنار پس نیست … طواف کرده در خارج آن کنار … او را طواف … **باب صد و بیست و هشتم اصل باب**
حد المشی فی الطواف شرح الحد بفتح حای بی نقطه و تشدید دال بی نقطه کنار و مراد اینجا مرتبه لائقه است **یعنی** این باب بیان مرتبه
لائق رفتار در طواف است و در این باب یک حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الطواف فقلت اسرع و اکثر
او ابطئ قال مش بین المشیین **شرح** اسرع بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال بتقدیر استفهام است و اکثر نیز
از باب افعال است و ابطئ نیز از باب افعال است مش خبر مبتدای محذوف است بتقدیر مشی الطواف مشی القائل المشیین برای
عهد خارجی است و عبارت است از اسراع و ابطاء **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از طواف با این روش که گفتم که آیا
تند روم و بسیار کنم طواف را یا کند روم امام گفت که رفتار طواف رفتاریست که میان تند رفتن و کند رفتن است **باب صد**
و بیست و نهم اصل باب الرجل یطوف فتعرض له الحاجة او العلة شرح این باب بیان حال کسی است که طواف میکند پس عارض میشود او را
حاجت یا مرضی و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل طاف شوطا او شوطین ثم
خرج مع رجل فی حاجة فقال ان کان طواف نافلة بنی علیه و ان کان طواف فریضة لم یبن علیه **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم در مردی که طواف کرد یکدوره یا دو دوره بعد از آن بیرون رفت با مردی برای حاجتی پس امام گفت
که اگر باشد طواف نافله بنا می کند بر آنچه کرده و تتمه را میکند و اگر باشد طواف فریضه بنا نمی کند بر آن و از سر میگیرد مراد
بطواف نافله طوافیست که بعد از طواف متعارف احرام عمره یا احرام حج است و غیر طواف النساء است و مراد بطواف فریضه طوافی
است که متعارف احرام عمره یا احرام حج است یا طواف النساء است خواه اصل عمره یا حج فریضه باشد و خواه نافله باشد

دوم اصل عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یحدث فی طواف الفریضة وقد طاف بعضه قال یخرج فیتوضأ فان کان جاز النصف
بنی علی طوافه وان کان اقل من النصف اعاد الطواف شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که نقض وضو میکند در طواف فریضه بر حالی که بجا آورده بعضی از آن امام گفت که بیرون میرود از مطاف یا از مسجد پس وضو میسازد
پس اگر باشد بیرون شدن که گذشته باشد طواف او از نصف بنا میکند بر آنچه بجا آورده از طواف خود و تمام را بجا می آورد
و اگر باشد طواف کمتر از نصف از سر میگیرد طواف را سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طاف بالبیت
ثلثة اشواط من الفریضة ثم وجد خلوة من البیت فدخله کیف یصنع فقال نقض طوافه وقد خالف السنة فلیعد طوافه شرح
الخلوة بفتح خاء با نقطه و سکون لام مکان خالی النقض بنون و قاف و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طواف کرد بخانه کعبه سه دوره از طواف فریضه بعد از آن یافت از خانه کعبه خلوتی
را که تواند داخل آن شد پس داخل خانه کعبه شد چگونه میکند پس امام گفت که باطل کرد طواف خود را و بتحقیق مخالفت کرد
طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله را بنقض طواف ضرورت پس باید که از سر گیرد طواف خود را چهارم اصل عن الحلبی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا طاف الرجل بالبیت اشواطا ثم اشتکی اعاد الطواف یعنی الفریضة شرح الاشواط عبارت
از سه شوط است بقرینه حدیث آینده اشتکی بشین با نقطه و الف منقلب از واو بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است یعنی الفریضة
کلام حلبی است شرح روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون طواف کرد مرد بخانه کعبه سه دوره بعد از آن عاجز
بیمار شد از سر میگیرد طواف را بعد از صحت امام میخواهد طواف فریضه را پنجم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی رجل طاف طواف
الفریضة ثم اعتل علة لا یقدر معها علی اتمام الطواف فقال ان کان طاف اربعة اشواط امر من یطوف عنه ثلثة اشواط فقد تم
طوافه وان کان طاف ثلثة اشواط ولا یقدر علی الطواف فان هذا مما غلب الله علیه فلا باس بان یوخر الطواف یوما و یومین
فان خلته العلة عاد فطاف اسبوعا وان طالت علته امر من یطوف عنه اسبوعا ویصلی هو رکعتین ویسعی عنه وقد خرج من احرامه
وکذلک یفعل فی السعی وفی رمی الجمار شرح خلته [illegible] ما خلت بتشدید لام است [illegible] رجل
است [illegible] بصیغه معلوم است [illegible] یعنی روایت از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی
که طواف کرد طواف فریضه یا بتحقیق که شروع در طواف فریضه کرد بعد از آن بیمار شد در اثنای طواف بیماری که قدرت ندارد با آن
بیماری بر تتمه طواف امام گفت که اگر باشد بیرون شدن که طواف کرده باشد چهار دوره امر میکند کسی را که طواف کند از جانب او سه
دوره پس بتحقیق تمام شد طواف او و اگر باشد بیرون شدن که طواف کرده باشد سه دوره و قدرت ندارد بر تتمه طواف پس بدرستی
که این درد از جمله آنست که غالب شد الله تعالی بر او یعنی که بی اختیار شده در نقض طواف پس نیست پروائی با آنکه تاخیر کند طواف را
یک روز و دو روز پس اگر واگذارد او را مرض بر میگردد پس طواف میکند هفت دوره و اگر دراز شد مرض او امر میکند کسی را که
طواف کند از جانب او هفت دوره و میگزارد او دو رکعت نزد مقام ابراهیم و آنکه سعی میان صفا و مروه میکند از جانب
او و بتحقیق او بیرون آمد از احرام خود و بعد از تقصیر چنان او میکند در سعی میان صفا و مروه اگر بیمار شود در
اثنای آن و در رمی جمار نیز اگر بیمار شود در اثنای آن مراد آنست که تجاوز از نصف و عدم تجاوز ملحوظ است در اینها نیز چنانچه
مذکور شد در طواف ششم اصل عن ابی عزة قال مر بی ابو عبد الله علیه السلام وانا فی الشوط الخامس من الطواف فقال لی
انطلق حتی نعود ههنا رجلا فقلت له انما انا فی خمسة اشواط فاتم اسبوعی قال اقطعه واحفظه من حیث تقطع حتی تعود الی
الموضع الذی قطعت منه فتبنی علیه شرح روایت از ابی عزه بفتح عین بی نقطه و تشدید زای با نقطه گفت که گذشت بمن امام
جعفر صادق علیه السلام بر حالی که من در دوره پنجم بودم از طواف پس گفت مرا که روانه شو با من تا عیادت کنیم اینجا مردی بیمار را
پس گفتم او را که جز این نیست که من در پنج دوره ام پس تمام میکنم هفت دوره خود را امام گفت که قطع کن طواف را و نگاه دار
او را از آنجا که قطع میکنی تا بر گردی بسوی موضعی که قطع کردی از آن موضع پس بنا گذاری بر آن هفتم اصل عن رجل

من اصحابنا یکنی ابا احمد قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فی الطواف یده فی یدی اذ عرض لی رجل له الی حاجة فاومات الیه بیدی فقلت له
کما انت حتی افرغ من طوافی فقال لی ابو عبد الله علیه السلام ما هذا قلت اصلحک الله رجل جاءنی فی حاجة فقال لی مسلم هو قلت نعم فقال
لی اذهب معه فی حاجته فقلت له اصلحک الله فاقطع الطواف فقال نعم قلت وان کنت فی المفروض قال نعم وان کنت فی المفروض قال و قال
ابو عبد الله علیه السلام من مشی مع اخیه المسلم فی حاجة کتب الله له الف الف حسنة ومحا عنه الف الف سیئة ورفع له الف الف درجة شرح نظیر این
حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب حق المؤمن علی اخیه و اداء حقه که باب هفتاد و پنجم است مسلم بسکون سین و تخفیف
لام مکسور ضد رمقابل مشرک است و آن دو قسم است اول مسلم حقیقی و آن کسی است که از شیعه امامیه باشد و آن مراد است اینجا دوم مسلم لغوی و آن
شامل طوایف اهل قبله از غیر امامیه است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب اول و در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب اگر
منه وفیه ان الاسلام قبل الایمان که باب شانزدهم است و میتواند بود که اینجا مسلم بفتح سین و تشدید لام مکسور باشد یعنی کسی که تسلیم فضل
اهل البیت علیهم السلام کرده باشد و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت از مردی از یاران ما شیعه امامیه که کنیت او ابو احمد است گفت که
بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در طواف بر حالی که دست او در دست من بود ناگاه برخورد مرا مردی که او را بسوی من حاجتی بود پس اشارت
کردم بسوی او بدست خود با بیرون شدن که گفتم او را باش رتبه ایستاده باش چنانچه تویی یا یعنی که بعینه چنانکه باشی تا آنکه فارغ شوم از طواف
خود پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چیست این اشارت گفتم که نگاه دارد ترا الله تعالی این مردیست که آمد مرا برای حاجتی پس
امام گفت مرا که آیا مسلم است او گفتم که آری پس گفت مرا که روانه شو با او برای حاجت او پس گفتم امام را که نگاه دارد ترا الله تعالی
آیا پس قطع کنم طواف را پس گفت که آری گفتم که هر چند که باشم در طواف مفروض گفت که آری هر چند که باشی در طواف مفروض راوی
گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که روانه شد با برادر خود که مسلم است برای حاجت او نوشت الله تعالی برای او هزار
هزار حسنه را و محو کرد از او هزار هزار سیئه را و بلند کرد برای او هزار هزار مرتبه را باب صد و ششم اصل باب الرجل یطوف
فیعیی او تقام الصلوة او یدخل علیه وقت الصلوة یعیی بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف منقلب از یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم
است شرح این باب بیان روایت که طواف میکند پس مانده میشود یا بر پا داشته میشود نماز فریضه یا یعنی که صف نماز جماعت
راست میشود یا یعنی که قد قامت الصلوة گفته میشود برای نماز جماعت یا آنکه داخل میشود بر او وقت فضیلت نماز فریضه حضور
جماعت و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل کان فی طواف فریضة فادرکته صلوة
فریضة قال یقطع طوافه ویصلی الفریضة ثم یعود فیتم ما بقی علیه من طوافه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت در مردی
که بود در طواف فریضه پس دریافت او را وقت فضیلت نمازی فریضه گفت که قطع میکند طواف خود را و میگزارد نماز فریضه را بعد از آن
بر میگردد پس تمام میکند آنچه را که باقی مانده بر او از طواف او دوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سالته
عن الرجل یکون فی الطواف قد طاف بعضه وبقی علیه بعضه فیطلع الفجر فیخرج من الطواف الی الحجر او الی بعض المسجد اذا کان لم یوتر
فیوتر ثم یرجع الی مکانه فیتم طوافه افتری ذلک افضل ام یتم طوافه ثم یوتر وان اسفر بعض الاسفار قال ابدا بالوتر واقطع الطواف
اذا خفت ذلک ثم اتم الطواف بعد شرح بعضه در اول منصوب و نایب مفعول مطلق است و در دوم مرفوع و فاعل است مراد بفجر اینجا
فجر کاذب است که فضیلت وتر در وقت آنست چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث بیست و پنجم باب هشتاد و چهارم که باب صلوة
النوافل است و میتواند بود که مراد بفجر صبح صادق باشد حجر بکسر حاء است یتم مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول تقدیر ان و بی
تقدیر ان میتواند بود و بر این قیاس است یوتر و ان وصلیه است و فرستنده راجع بفجر است بعض منصوب و نایب مفعول مطلق است
و مراد فوت ارتفاع روشنی فجر کاذب است بطلوع فجر صادق یا مراد فوت ارتفاع روشنی فجر صادق است بروشن شدن اطراف آسمان بمثابه
اینکه تا آن وقت فضیلت وتر تواند کرد و بعد از آن نتواند کرد چنانچه تا وقت روشن شدن جمیع آسمان فضیلت نافله صبح میتواند کرد
بعد از آن نمیتواند کرد مثل آنکه بعد از آن اسفار مذکور است بعد مبنی بر ضم است بتقدیر بعد الوتر یعنی روایت از عبد الرحمن بن
حجاج از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که میباشد در طواف بر حالی که بتحقیق طواف کرده بعضی طواف و باقی مانده بر او

یعنی طواف نساء طلوع میکند فجر پس بیرون برود از طواف بسوی حجر اسمعیل یا بیفتد در مسجد حرام چون باشد با نور روشن که گمان کرده ترا
نگزارده باشد پس وتر میگزارد بعد از آن بر میگردد بسوی مکان خود که قطع طواف کرده بود پس تمام میکند طواف خود را آیا پس می بینی
آنرا افضل یا برای آنکه اتمام کند طواف خود را بعد از آن وتر گزارد هر چند که روشن شده باشد یعنی روشنی امام گفت ابتدا کن بوتر و قطع
کن طواف را چون ترسیدی از آن روشنی بعد از آن اتمام کن طواف را بعد از وتر سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن رجل کان فی طواف الفریضة فاقیمت الصلوة قال یصلی معهم الفریضة فاذا فرغ بنی من حیث قطع شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که بود در طواف فریضه پس برپا داشته شد نماز جماعت امام گفت که میگزارد با آن جماعت نماز فریضه را پس
چون فارغ شد بنا میگذارد از جایی که قطع طواف کرد چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم اعیی فی الطواف اله ان یستریح
قال نعم یستریح ثم یقوم فیبنی علی طوافه فی فریضة او غیرها ویفعل ذلک فی سعیه وجمیع مناسکه شرح یعیی بیای یکنقطه و یای دو نقطه
در پایین والف منقلبه از یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مانده میشود در
طواف آیا جایز است او را اینکه استراحت کند گفت که آری استراحت میکند بعد از آن بر میخیزد پس بنا میگذارد بر طواف خود در طواف
یا غیر فریضه و میکند آن را در سعی او میان صفا و مروه و جمیع افعال حج خود هرگاه حاجت شود پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
انه سئل عن الرجل یستریح فی طوافه فقال نعم انا قد کان توضع لی مرفقة فاجلس علیها شرح المرفقة بکسر میم و سکون را و فا بی نقطه
وفتح فا و قاف بالش یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او پرسیده شد از مرد که آیا استراحت میکند در طواف خود
پس گفت آری من بتحقیق بودم که گذاشته میشد برای من بالش پس می نشستم بر آن در وقت ماندگی باب صد و سی و یکم
اصل باب السهو فی الطواف شرح این باب بیان شک در عدد طواف است و در این باب ده حدیث است اول اصل سالت
ابا عبد الله علیه السلم عن رجل طاف طواف الفریضة فلم یدر ستة طاف ام سبعة قال فلیعد طوافه قلت ففاته قال ما اری علیه شیئا و الاعادة
احب الی وافضل شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که طواف کرد طواف فریضه پس ندانست که شش شوط
کرد یا هفت شوط امام گفت که پس باید که از سر گیرد طواف خود را گفتم که پس فوت شد از او وقت طواف یعنی بعد از آنکه خارج
شد از طواف و رفت نزد مقام ابراهیم برای رکعتین طواف این شک او را حادث شد امام گفت که در این صورت نمی بینم برای او
چیزی را و از سر گرفتن محبوبتر است بسوی من و فاضلتر است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل لم یدر ستة طاف او سبعة
قال یستقبل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که ندانست که شش شوط کرده یا هفت شوط گفت که از سر میگیرد
و این وقتی است که هنوز نزد حجر الاسود است یا مراد اعم از آنست بنا بر اول یستقبل محمول بر فرض است و بنا بر دوم محمول بر اعم از فرض
و استحباب است چنانچه اشاره شد از حدیث سابق سیوم اصل عن معویة بن عمار قال سالته عمن طاف بالبیت طواف الفریضة فلم
یدر ستة طاف ام سبعة قال یستقبل قلت ففاته ذلک قال لیس علیه شیء شرح معویة بن عمار از راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلم است و این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل شک
فی طواف الفریضة قال یعید کلما شک قلت جعلت فداک شک فی طواف نافلة قال یبنی علی الاقل شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از مردی که شک کرد در عدد طواف فریضه گفت که از سر میگیرد هر بار که شک کرد گفتم که قربانت شوم شک کرد در عدد
طواف نافله گفت که بنا میگذارد بر کمتر پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل طاف بالبیت ثمانیة اشواط المفروض
قال یعید حتی یثبته شرح المفروض منصوب بظرفیت است یثبته بثای سه نقطه و بای یکنقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است الاثبات شناختن چیزی چنانچه باید و اگر بیای یکنقطه و یای دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع
غایب معلوم معتل العین یایی باب افعال باشد بالنحو خواهد بود از ابانه بمعنی شناختن چیزی و در بعضی نسخ بیای یکنقطه و یای دو
نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و همین متن است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از
مردی که طواف کرد بخانه کعبه هشت دوره در طواف مفروض گفت که از سر میگیرد تا آنکه خوب بشناسد عدد آن طواف را که هفت است

و زیاد و کم نیست ششم اصل عن ابی بصیر قال قلت رجل طاف بالبیت طواف الفریضة فلم یدر استة طاف ام سبعة ام ثمانیة قال یعید طوافه
حتی یحفظ قلت فانه طاف وهو متطوع ثمانی مرات وهو ناس قال فلیتمه طوافین ثم یصلی اربع رکعات فاما الفریضة فلیعد حتی یتم سبعة
اشواط شرح ابو بصیر از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است یعنی روایت است از ابو بصیر که گفت گفتم که مردی طواف
کرد بخانه کعبه طواف فریضه پس ندانست که آیا شش دوره کرده یا هفت یا هشت امام گفت که از سر میگیرد طواف خود را تا آنکه دارد
عدد را بی کم و زیاد گفتم که پس بدرستی که او طواف کرد در حالی که او در طواف نافله گزار است هشت دوره در حالی که او فراموش کار است امام
گفت که پس باید که اتمام کند آنچه را که کرده طواف که چهارده دوره است بعد از آن گزارد چهار رکعت در هر جای مسجد حرام که خواهد
پس اما طواف فریضه پس باید که از سر گیرد اگر هشت دوره کرده باشد تا آنکه اتمام کند هفت دوره را بی کم و زیاد هفتم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی رجل طاف فاوهم فقال طفت اربعة وطفت ثلثة فقال ابو عبد الله علیه السلم ای الطوافین کان
طواف نافلة ام طواف فریضة قال ان کان طواف فریضة فلیلق ما فی یده ولیستانف وان کان طواف نافلة فاستیقن ثلثة وهو
فی شک من الرابع انه طاف فلیبن علی الثلثة فانه یجوز له شرح اوهم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الایهام صاحب وهم
شدن یعنی شک کردن ای منصوب و خبر کان است که مقدم شده و ضمیر مستتر در کان اسم آنست و راجع بمصدر طاف است طواف در دو جا
منصوب بنابر تفضیل ای است و مضاف است ما فی یده عبارتست از سه دوره که یقین دارد و مراد از القاء ترک نمودن آنست بدل اشتمال از الرابع
است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در مردی که طواف کرد پس صاحب شک شد یا بر وهم گذاشت با خود گفت
که کردم چهار دوره و گاهی با خود گفت که کردم سه دوره پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که کدام از دو طواف بود طواف او
و طواف نافله یا طواف فریضه امام گفت که بیان این است که اگر باشد طواف فریضه پس باید که طرح کند آنچه را که یقین کرده چه جای
آنچه شک دارد و باید که از سر گیرد و اگر باشد طواف نافله پس یقین کرده سه دوره را و او در شک است از دوره چهارم که او کرده
باشد پس باید که بنا گزارد بر سه دوره چه بدرستی که آن بنا گذاشتن جایز است او را و حاجت بطرح یا الغاء نیست هشتم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلم رجل طاف بالبیت ثم خرج الی الصفا فطاف بین الصفا والمروة فبینا هو یطوف اذ ذکر انه قد ترک بعض
طوافه بالبیت قال یرجع الی البیت فیتم طوافه ثم یرجع الی الصفا والمروة فیتم ما بقی شرح الف بینا باشباع فتحه نون است و بینا مضاف
است بجمله یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی طواف کرد بخانه کعبه بعد از آنکه دو رکعت را بیرون رفت بسوی صفا پس دوید
میان صفا و مروه پس میان اینکه او میگردید ناگاه بیاد آورد این را که او بتحقیق ترک کرده بعض طواف خود را بخانه کعبه امام گفت که
بر میگردد بسوی خانه کعبه پس اتمام میکند طواف خود را بعد از اعاده دو رکعت بر میگردد بسوی صفا و مروه پس اتمام میکند آنچه را که باقیمانده
نهم اصل عن الحسن بن عطیة قال سأله سلیمان بن خالد وانا معه عن رجل طاف بالبیت ستة اشواط فقال ابو عبد الله علیه السلم
وکیف یطوف ستة اشواط قال استقبل الحجر وقال الله اکبر وعقد واحدا فقال ابو عبد الله علیه السلم یطوف شوطا قال سلیمان فانه فاته
ذلک حتی اتی اهله قال یامر من یطوف عنه شرح روایت است از حسن بن عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در
پایین گفت پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را سلیمان بن خالد در حالی که من با او بودم از مردی که طواف کرد بخانه کعبه شش دوره پس
گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چگونه طواف میکند شش دوره سلیمان گفت که روبرو شد حجر اسود را در اول طواف و گفت که الله اکبر
و گره کرد یک انگشت خود را و از آن خیال کرد که یکدوره گردیده پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که میگردد یکدوره گفت سلیمان که
پس بدرستی که از شان آنست که فوت شد از او آن گردیدن یکدوره تا آنکه آمد نزد اهل خود در شهر خود امام گفت که امر میکند کسی را که
یکدوره کرد از جانب او دهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل نسی فطاف ثمانیة اشواط قال ان ذکر قبل ان یبلغ
الرکن فلیقطعه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که فراموشی کرد پس گردید هشت دوره گفت که اگر یاد آورد پیش از
آنکه رسید بر رکن حجر اسود پس باید که قطع کند دوره هشتم را باب صد و سی و دوم اصل باب الاقران بین الاسابیع شرح
الاقران بکسر همزه مصدر باب افعال والقران بکسر قاف مصدر باب نصر جمع میان چیزها یعنی این باب بیان جمع میان هفتگی هاست

بتوسط رکعتین طواف میان آنها و این باب سه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام انما یکره ان یجمع الرجل بین الاسبوعین و
الطوافین فی الفریضة فاما فی النافلة فلا باس شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که جز این نیست که ممنوع است اینکه جمع کند مرد میان
دو هفتگانه و دو طواف بی توسط رکعتین طواف در فریضه پس اما در طواف نافله پس باکی نیست پروای دوم اصل عن علی بن ابی حمزة
قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یطوف یقرن بین اسبوعین فقال ان شئت رویت لک عن اهل مکة قال فقلت لا والله ما لی فی
ذلک من حاجة جعلت فداک ولکن اروی ما ادین الله عز وجل به فقال لا تقرن بین اسبوعین کلما طفت اسبوعا فصل رکعتین
واما انا فربما قرنت الثلثة والاربعة فنظرت الیه فقال انی مع هؤلاء شرح لقران السبوع معلوم باب نصر و باب افعال میتواند بود
و اول مناسب تر است با قرنت و دوم مناسب تر است با عنوان این باب یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام موسی
کاظم علیه السلام را از مردی که طواف میکند جمع میکند میان دو هفتگانه پس امام گفت که اگر خواهی نقل کنم برای تو از اهل مکه که چگونه
میکنند راوی گفت که پس گفتم که نه والله نیست مرا در نقل عمل آن مخالفان هیچ حاجتی قربانت شوم ولیکن نقل کن برای من آنچه را
که پرستم الله عز وجل را با آن پس امام گفت که جمع مکن میان دو هفتگانه بیان این آنکه هر بار که طواف کردی هفتگانه پس بگزار دو رکعت
و اما من پس بسا که جمع کردم سه هفتگانه را و چهار هفتگانه را پس نظر کردم بسوی امام علیه السلام از روی تعجب پس امام گفت که من رخصت
کردم با آن جماعت مخالفان مراد آنست که تقیه میکنم در ترک افضل سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انما یکره القران
فی الفریضة فاما النافلة فلا والله ما به باس شرح النافلة منصوب است بتقدیر یفعل فی النافلة موافق حدیث اول این باب و بجاهای ظاهر است
باب صد و سی و سیوم اصل باب من طاف فاختصر اختصر بخا و با نقطه و صاد بی نقطه و راء بی نقطه است حجر بکسر حا است یعنی این باب
بیان کسی است که طواف کرد با پروش یعنی کوتاه کرد راه خود را به رفتن در حجر و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام فی الرجل یطوف بالبیت قال یقضی ما اختصر من طوافه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که طواف
میکند بخانه کعبه و حجر اسمعیل را داخل نمیکند گفت که قضا میکند آنچه را که کوتاه کرد از طواف خود یا بعضی که آن شوط را اعتبار نمیکند
و از سر میگیرد آن شوط را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اختصر فی الحجر فی الطواف فلیعد طوافه من الحجر الاسود
الی الحجر الاسود شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که کوتاه کرد راه خود را به رفتن در حجر در طواف پس باید که
اعاده کند طواف خود را از حجر اسود تا حجر اسود یا بعضی که آن شوط را از سر گیرد باب صد و سی و چهارم اصل باب من طاف علی غیر
وضوء شرح این باب بیان کسی است که طواف کرد بی وضو و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یطوف علی غیر وضوء ایعتد بذلک الطواف قال لا شرح روایت است از زراره
از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم او را از مردی که طواف میکند بی وضو آیا اکتفا میکند بآن طواف گفت که نه دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل اینسک المناسک و هو علی غیر وضوء فقال نعم الا الطواف بالبیت فان فیه صلوة شرح
اینسک بهمزه استفهام و صیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بمکلف است النسک بفتح و کسر و ضم نون و سکون سین یا
و بضم نون و ضم سین عبادت المناسک بفتح میم و کسر سین جمع منسک بفتح میم و فتح و کسر سین عبادات و آن منصوب و مفعول مطلق
برای النوع است زیرا که الف لام برای عهد خارجی است و مراد عبادتی است که متعلق بحج است در حج یا عمره و ظاهر آنست که میم از
لفروق کاتبان باشد و ناسک بصیغه اسم فاعل باشد و مرفوع و فاعل ینسک باشد فان فیه صلوة اشارت است باینکه مجموع مرکب از
هفت دوره و دو رکعت یک عبادت است و فاصله میان آنها بوضوء ساختن جایز نیست و تفصیلش می آید در حدیث آینده و بهذا
گفت که فان فیه صلوة یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که از او پرسیده شد که آیا مکلف عبادت میکند این عبادتها را در حج و عمره
حال آنکه بر حالی که او بی وضو باشد پس امام گفت که آری الا طواف زیرا که در آن نماز است سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت
احدهما علیهما السلام عن رجل طاف طواف الفریضة و هو علی غیر طهور فقال یتوضأ و یعید طوافه و ان کان تطوعا توضأ و صلی رکعتین شرح
الطهور بالضم طهارت بی نقطه مصدر باب کرم است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام

جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طواف کرد طواف فریضه بر حالی که او بی وضو است پس امام گفت که وضو میسازد و اعاده میکند طواف
خود را و اگر طواف او باشد نافله وضو میسازد و میگزارد دو رکعت مراد آنست که وضو شرط طواف فریضه است مطلقا و شرط طواف
نافله نیست اگر بعد از فراغ بیاد آید پس مناجات نماز در حدیث آینده چهارم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام
قال سألته عن رجل طاف بالبیت و هو جنب فذکر و هو فی الطواف قال یقطع طوافه و لا یعتد بشیء مما طاف و سألته عن رجل
طاف ثم ذکر انه علی غیر وضوء قال یقطع طوافه و لا یعتد به شرح روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه
السلام گفت پرسیدم او را از مردی که طواف کرد بخانه کعبه بر حالی که او جنب است پس بیاد آورد بر حالی که او در میان طواف است
گفت که قطع میکند طواف خود را و اکتفا نمیکند بچیزی از آنچه طواف کرد و پرسیدم او را از مردی که طواف کرد بعد از آن در میان
طواف بیاد آورد که او بی وضو است گفت که قطع میکند طواف خود را و اکتفا نمیکند بآن باب صد و سی و پنجم اصل باب من
بدأ بالسعی قبل الطواف این باب بیان کسی است که ابتدا کرد بسعی در میان صفا و مروه پیش از طواف بخانه کعبه یا طواف کرد
و تاخیر کرد سعی را و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل طاف بالکعبة ثم
خرج فطاف بین الصفا والمروة فبینما هو یطوف اذ ذکر انه قد ترک من طوافه بالبیت قال یرجع الی البیت فیتم طوافه ثم
یرجع الی الصفا والمروة فیتم ما بقی قلت فانه بدأ بالصفا والمروة قبل ان یبدأ بالبیت فقال یأتی البیت فیطوف به ثم یستأنف
طوافه بین الصفا والمروة قلت فما فرق ما بین هذین قال لان هذا قد دخل فی شیء من الطواف و هذا لم یدخل فی شیء منه
شرح بینما مرکب است از بین که منصوب است بظرفیت و ما که حرف کافه است و بعضی میگویند که زایده است و بین مضافست بجمله یا در جا
الشعبانیه و مبتدا است [illegible] صیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یا بفتح فاء و سکون راء و بصیغه مصدر مرفوع و مضافست [illegible] بتقدیر
خبر مبتدا است ما موصوله و مفعول یا مضاف الیه فرق است [illegible] منصوب بظرفیت است و در بعض نسخ ما و موافق آنچه گذشت در
حدیث اول باب [illegible] باب نصر است و بنابراین بین منصوب بمفعولیت است و بعضی از تباطوات و مانند این فقره
می آید در حدیث اول باب [illegible] الحاجة خارجا من مکة بعد احلاله که باب صد و چهل و هشتم است و در اینجا گذشت شرح
روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی که طواف کرد بخانه کعبه بعد از آن بیرون رفت و طواف
کرد میان صفا و مروه پس میان آنکه او طواف میکرد میان صفا و مروه ناگاه بیاد آورد که او تحقیق ترک کرده بعضی طواف خود را
بکعبه امام گفت که بر میگردد بسوی کعبه پس تمام میکند بعد از آن بر میگردد بسوی صفا و مروه پس اتمام میکند آنچه را که مانده گفتم که
پس بدرستی که او ابتدا کرد بصفا و مروه پیش از آنکه ابتدا کند بکعبه پس امام گفت که می آید نزد کعبه پس طواف میکند بآن بعد از آن
از سر میگیرد طواف خود را میان صفا و مروه گفتم که پس چیست جدائی میان این دو چیز است امام گفت که زیرا که
این مرد اول تحقیق داخل شده در چیزی از طواف خانه و این مرد دوم داخل نشده در چیزی از آن دوم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طاف بین الصفا والمروة قبل ان یطوف بالبیت فقال یطوف بالبیت ثم یعود الی الصفا و
المروة فیطوف بینهما شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طواف کرد میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف
کند بکعبه گفت که طواف میکند بکعبه بعد از آن بر میگردد بسوی صفا و مروه پس طواف میکند میان آن سیوم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یقدم حاجا و قد اشتد علیه الحر فیطوف بالکعبة و یؤخر السعی الی ان یبرد فقال لا باس به و ربما فعلته
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که در روز عید قربان از منی می آید بمکه حج گزار بر حالی که سخت شده بر او گرما
پس طواف زیارت میکند بکعبه و تاخیر میکند سعی میان صفا و مروه را تا آنکه خنک شود پس امام گفت که نیست پروای بآن و بسا
کردم آنرا چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یطوف بالبیت فیدخل وقت العصر أیسعی قبل ان یصلی او یصلی
قبل ان یسعی قال لا بل یصلی ثم یسعی شرح وقت العصر عبارت است از اول ربع چهارم از روز چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح
حدیث اول باب پنجم که باب وقت الظهر والعصر است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طواف میکند بکعبه پس داخل

میشود وقت نماز عصر آیا سعی میان صفا و مروه میکند پیش از آنکه نماز عصر گزارد یا نماز میگزارد پیش از آنکه سعی کند امام گفت که نه
سعی نکند بلکه نماز میگزارد بعد از آن سعی میکند **پنجم اصل** عن العلاء بن رزین قال سألته عن رجل طاف بالبیت فاعیی أیؤخر
الطواف بین الصفا والمروة الی غد قال لا **شرح** علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده و ابن رزین بفتح راء بی نقطه
و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است **یعنی** روایت است از علاء بن
رزین گفت پرسیدم امام را از مردی که طواف کرد بکعبه پس در عید قربان پس مانده شد آیا تاخیر میکند طواف میان صفا و مروه
را تا فردا امام گفت که نه **باب صد و سی و ششم اصل باب طواف المریض ومن یطاف به محمولا من غیر علة** **شرح**
این باب بیان طواف بیمار است و کسی که طواف فرموده میشود برداشته شده بی مرضی و در این باب پنج حدیث است **اول اصل**
شهدت ابا عبد الله علیه السلام وهو یطاف به حول الکعبة فی محمل وهو شدید المرض فکان کلما بلغ الرکن الیمانی امرهم فوضعوه
بالارض فاخرج یده من کوة المحمل حتی یجرها علی الارض ثم یقول ارفعونی فلما فعل ذلک مرارا فی کل شوط قلت له جعلت فداک
یا ابن رسول الله ان هذا یشق علیک فقال انی سمعت الله عز وجل یقول لیشهدوا منافع لهم فقلت منافع الدنیا
او منافع الآخرة فقال الکل **شرح** کوة بضم کاف و تشدید واو است منافع جمع منفع بفتح میم و سکون نون و فتح فاء است
و آن دو احتمال دارد اول اینکه اسم مکان باشد یعنی کثرت باشد مثل مذابه و ماسده دوم اینکه اسم مصدر باب منع باشد یعنی بهره
مند کردن و ظاهر این حدیث احتمال اول است پس منافع عبارت است از ارکان کعبه و مقام ابراهیم و صفا و مروه و مانند آنها
این آیت مذکور شده در حدیث چهل و هفتم باب فضل الحج والعمرة و ثوابهما که باب یک صد و سی و هشتم است منافع الدنیا و لفظ آن منصوب است
بتقدیر اراد یا مرفوع است بتقدیر هی و بر هر تقدیر استفهام مقدر است و در اول بخلاف و الظاهر **یعنی** ملاحظه کردم امام جعفر صادق
علیه السلام را در حالی که او گردانیده میشد در دور کعبه در کجاوه و او سخت بیمار بود پس بود دأب او چنین که هر بار که میرسید برکن
یمانی امر میکرد برداران کجاوه را پس میگذاشتند او را در زمین پس بیرون می آورد دست خود را از روزن کجاوه تا
کشد دست خود را بر زمین بعد از آن میگفت که بردارید مرا پس چون کرد آن را چند بار در هر دوره گفتم او را که قربانت شوم
ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که این مشکل است بر تو پس گفت که بدرستی که من شنیدم از الله عز وجل که میگوید
در سوره حج که باید که ملاحظه کنند مواضع نفع بسیار را برای خود شان مراد آنست که این مکان از جمله منافع است پس گفتم
که منافع دنیا را خواست یا منافع آخرت را پس گفت همه را خواسته **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج و معاویة بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلام قال المبطون والکسیر یطاف عنهما و یرمی عنهما الجمار **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن الحجاج و از معاویة
بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که صاحب اسهال و شکسته عضو طواف کرده میشود از جانب آن دو و انداخته میشود
از جانب آن دو سنگهای جمره **سیوم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن المریض المغلوب یطاف
عنه بالکعبة قال لا ولکن یطاف به **شرح** المغلوب یعنی بالنقطه کسی که عقل او مغلوب شده باشد بسبب بیماری و مانند آن
یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از بیماری که هذیان میگوید از بیماری آیا طواف
کرده میشود از جانب او امام گفت که نه و لیکن گردانیده میشود در کجاوه و مانند آن **چهارم اصل** عن معاویة بن عمار عن
ابی عبد الله علیه السلام قال الصبیان یطاف بهم و یرمی عنهم قال و قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کانت المرأة مریضة لا تعقل یطاف
بها او یطاف عنها **شرح** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اطفال شیرخواره گردانیده میشوند
و رمی جمار کرده میشود از جانب ایشان راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد زن بیمار صاحب
هذیان گردانیده میشود یا گردانیده میشود از جانب او و منافات نیست میان این حدیث و سابق زیرا که سابق در مرد است
پنجم اصل عن اسمعیل بن عبد الخالق قال کنت الی جنب ابی عبد الله علیه السلام و عنده ابنه عبد الله و ابنه الذی یلیه
فقال له رجل اصلحک الله یطوف الرجل عن الرجل وهو مقیم بمکة لیس به علة فقال لا لو کان ذلک یجوز لامرت ابنی فلانا

فقال

فطاف عنی سمی الاصغر و هو یسمعان **شرح** روایت است از اسمعیل بن عبد الخالق گفت که بودم متصل بسوی پهلوی امام جعفر صادق علیه السلام
و در نزد او بود پسرش عبد الله و پسر دیگر او که بعد از عبد الله زاده شده بود پس گفت امام را مردی که نگاه دارد ترا
الله تعالی آیا طواف میکند مرد از جانب مرد بر حالی که آن مرد دوم ساکن بوده باشد در مکه بیمار نباشد پس امام گفت که نه اگر
می بود آن بر روشی که جایز باشد هر آینه امر میکردم پسرم فلان را پس طواف میکرد از جانب من امام نام برد کوچکتر را و هر دو
میشنیدند این اشارت است بمذمت عبد الله افطح که بعد از پدر بناحق دعوی امامت کرد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم
باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و اشارت است بمدح امام موسی کاظم علیه السلام که با
وجود آنکه کوچکتر از عبد الله بود وصی پدر شد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب الامور التی توجب حجة الامام
علیه السلام که باب شصت و دوم است و در حدیث دهم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن علیه السلام که باب هفتادم است **باب
صد و سی و هفتم اصل باب رکعتی الطواف و وقتهما والقراءة فیهما والدعاء** **شرح** این باب بیان دو رکعت طواف است
و وقت آنها و قراءت در آنها و دعا و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا
فرغت من طوافک فائت مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله فصل رکعتین واجعله اماما واقرأ فی الاولی منهما سورة التوحید قل هو
الله احد و فی الثانیة قل یا ایها الکافرون ثم تشهد واحمد الله واثن علیه وصل علی النبی صلی الله علیه و آله وسله ان یتقبل منک
شرح اماما بفتح همزه است و مراد آنست که هیچ کاری را مقدم بر آن دو رکعت مکن بعد از فراغ از طواف تشهد بصیغه امر باب
تفعلت و مراد از تشهد اینجا عبارت است از مجموع ایمان شهادتین و درود و سلام الفراغ پس حمد و ثنا و دعا بعد از سلام
الفراغ است **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون فارغ شدی از طواف خود که
فریضه است پس بیا نزد مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله پس بگزار دو رکعت و بگردان آنرا مقدم بر هر کاری و بخوان بعد از
فاتحه در رکعت اولی از آنها سوره توحید را که قل هو الله احد است و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را بعد از آن تشهد
کن و ستایش کن الله تعالی را و ستایش کن بر او بالاستحسان و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و دعا کن الله تعالی را که قبول کند
از تو آنچه را که کردی و میگفت **اصل** وهاتان الرکعتان هما الفریضة لیس یکره لک ان تصلیهما فی ای الساعات شئت عند
طلوع الشمس و عند غروبها و لا تؤخرهما ساعة تطوف و تفرغ فصلهما **شرح** هما ضمیر فصل است و الفریضة اشارت است که حمد و
درود و سوال که بعد از سلام الفراغ است فریضه نیست و این منافات ندارد با اینکه مخصوص سوره توحید و سوره قل یا
ایها الکافرون نیز فریضه نباشد بلکه افضل باشد بنابر اینکه وارد است سورة البقرة واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی دلالت
بر مخصوص این دو سوره نیست ذکر ولا تؤخرهما بعد از ذکر واجعلهما اماما برای آنست که امام کردن لازم نبود در تعجیل
میتواند بود که در موضعی نماز نکند و بعد از آن دو رکعت را گزارد ساعة منصوب بظرف است و تقدیم برای حصر است
ظرف مضاف الیه ساعة است فاء در فصلهما برای تفریع بر نفی از تاخیر است **یعنی** و این دو رکعت آنهاست فریضه
نیست اینکه مکروه باشد برای تو اینکه گزاری آنها را در هر کدام از ساعتها که خواستی خواه نزد طلوع آفتاب و خواه نزد
غروب آفتاب و کاهلی مکن در شروع در آنها پس بگزار آنها را همان وقت که طواف کردی و فارغ شدی بدانکه این دلالت میکند
بر اینکه توسط و موالات میان طواف فریضه و رکعتین جایز نیست پس طواف فریضه موضوع صحیح نیست چنانچه مذکور شد در شرح حدیث
دوم باب من طاف علی غیر وضوء که باب صد و سی و چهارم است **دوم اصل** عن الحسین بن عثمان قال رأیت ابا الحسن موسی علیه السلام
یصلی رکعتی طواف الفریضة بحیال المقام قریبا من ظلال المسجد **شرح** الظلال بکسر ظاء با نقطه و تخفیف لام جمع ظله بضم ظاء و
شده بر لام مواضع که در سایه وارد و در سایها و بهر دو اینجا مناسب است و بر هر تقدیر می باید که دوری از مقام ابراهیم تجاوز نکند
از حد مسجد حرام که در زمان ابراهیم و اسمعیل بوده و بیان شد در شرح حدیث یازدهم و دوازدهم باب هفتم که باب حج ابراهیم تا آخر
است **یعنی** روایت است از حسین بن عثمان که گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که میگزارد دو رکعت طواف فریضه را در برابر مقام

ابراهیم نزدیک بموضع کاسقف وارو از جمله مسجد حرام بود انکه در زمان رسول الله صلی الله علیه واله مقام ابراهیم متصل بکعبه بوده در دامن

رکعتین طواف فریضه را در از مقام میگزارده اند تا مانع اهل طواف نشوند وعمر مقام را دور از خانه کرد چنانچه بیان شد

در حدیث دوم باب سیم که باب سنه فراغ عزوجل فیه ایات بینات است پس شاید که امام علیه السلم باز دور از مقام گزارده برای

اشارت باینکه در زمان رسول الله دور از مقام گزارده میشده و آن الحال نیز جایز است **سیوم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلم

عن رجل طاف طواف الفریضة وفرغ من طوافه حین غربت الشمس قال وجبت علیه تلک الساعة الرکعتان فلیصلهما قبل المغرب

شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که طواف کرد طواف فریضه وفارغ شد از طواف خود وقتی که فرو رفت و

افتاب امام گفت که واجب شد بر او در همان وقت دو رکعت طواف پس باید که گزارد آن دو را پیش از نماز مغرب **چهارم اصل**

قلت للرضا علیه السلم اصلی رکعتی طواف الفریضة خلف المقام حیث هو الساعة او حیث کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه

واله قال حیث هو الساعة **شرح** هو مبتدا است وخبرش محذوف است بتقدیر هو فیه وجمله مضاف الیه حیث است الساعة منصوب

بظرفیت است **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلم را که آیا بگزارم دو رکعت طواف فریضه را پس مقام ابراهیم جائی که آن در اینجا

است در این وقت یا جای که آن در اینجا بود در زمان رسول الله صلی الله علیه واله امام گفت که جای که آن در اینجاست در این

وقت اشارت است بانچه گذشت در شرح حدیث سابق که مردمان عهد آن زمان نیز در بیرون مطاف رکعتین طواف فریضه را میگزارده

اند یا اشارت است باینکه منظور مقام است نه جای المقام **پنجم اصل** عن ابی الحسن علیه السلم قال ما رایت الناس اخذوا

عن الحسن والحسین علیهما السلم الا الصلوة بعد العصر وبعد الغداة فی طواف الفریضة **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم

گفت که ندیدم مردمان مخالف که فرا گرفته باشند از امام حسن و از امام حسین علیهما السلم چیزی الا نماز بعد از فریضه عصر و بعد از

فریضه صبح را در طواف فریضه مراد اینست که مخالفان نزد این دو وقت رکعتین طواف فریضه میگزارند و شستند میشوند بعمل

امام حسن وامام حسین علیهما السلم و در هیچ جای دیگر شستند بعمل ایشان نمیشوند **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم یصلی الرجل

رکعتی الطواف طواف الفریضة والنافلة بقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون **شرح** گفت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق

علیهما السلم که میگزارد مرد دو رکعت طواف را خواه طواف فریضه خواه طواف نافله بسوره قل هو الله احد در رکعت اول و سوره

قل یا ایها الکافرون در رکعت دوم **هفتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یطوف الطواف الواجب بعد العصر

ایصلی الرکعتین حین یفرغ من طوافه فقال نعم اما بلغک قول رسول الله صلی الله علیه واله یا بنی عبد المطلب لا تمنعوا الناس من

الصلوة بعد العصر فتمنعوهم من الطواف **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که طواف میکند طواف واجب

بعد از فریضه عصر آیا میگزارد دو رکعت طواف او را وقتی که فارغ میشود از طواف خود پس امام گفت که آری که آیا نرسید ترا قول

رسول الله صلی الله علیه واله که ای فرزندان عبد المطلب منع مکنید مردمان را از نماز و طواف بعد از عصر پس مانع شده باشید

ایشان را از طواف مراد اینست که از این کلام معلوم میشود که طواف لازم دارد متصل بودن نماز را بان **هشتم اصل** عن احدهما

علیهما السلم قال لا ینبغی ان تصلی رکعتی طواف الفریضة الا عند مقام ابراهیم علیه السلم فاما التطوع فحیث شئت من المسجد **شرح**

روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که سزاوار نیست که گزاری دو رکعت طواف فریضه را مگر نزد مقام

ابراهیم علیه السلم پس اما دو رکعت طواف نافله پس بگزار هر جا که خواستی از مسجد حرام که در زمان ابراهیم و اسمعیل بوده و مقدار آن

بیان شد در شرح بعض احادیث باب حج ابراهیم و اسمعیل و بنا نهادن بیت که باب هفتم است **نهم اصل** عن یحیی الازرق عن

ابی الحسن علیه السلم قال قلت له انی طفت اربعة اسابیع فاعییت اذا صلی رکعاتها وانا جالس قال لا قلت فکیف یصلی الرجل اذا

اعتل ووجد فترة صلوة اللیل جالسا وهذا لا یصلی قال فقال یستقیم ان تطوف وانت جالس قلت لا قال فصل وانت قائم **شرح**

روایت است از یحیی ازرق بتقدیم با نقطه بر بی نقطه از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفتم امام را که بدرستی که من طواف کردم چهار هفت

کانه پس مانده شدم آیا پس بگزارم هفت رکعت آنها را در حالی که من نشسته باشم گفت که نه گفتم که پس که چگونه میگزارد مرد خواه

چون بیمار شود خواه یا ایستی و مانند او را خود در نماز شب نشسته و این نماز گزارده نمیشود نشسته راوی گفت که پس امام گفت که ایا

راست می آید که طواف کنی در حالی که تو نشسته باشی با بیخ که چهار دست و پا کنی بسبب ماندگی گفتم که نه امام گفت که پس بگزار نماز

طواف را در حالی که تو ایستاده باشی مراد اینست که انچه گفتی قیاس است و آن خوب نیست و مع هذا فارق ظاهر است **باب سهو در رکعتی**

الطواف شرح این باب بیان غفلت در دو رکعت طواف است و در این باب هشت حدیث است **اول**

اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل نسی ان یصلی الرکعتین عند مقام ابراهیم علیه السلم فی طواف الحج والعمرة فقال ان کان

بالبلد صلی رکعتین عند مقام ابراهیم صلی الله علیه فان الله عز وجل یقول واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی فان الله عز وجل

وان کان قد ارتحل فلا امره ان یرجع **شرح** من در من مقام بمعنی خلف است مثل اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و مراد بمصلی است

از مسجد که مقام ابراهیم واسطه است میان آن و کعبه باعتبار اینکه کعبه چون قبله است منظور است در نماز و الینا بعد از متبدا درو

زمین کعبه است و جوانب او و هوا الذی از تحت کعبه شده است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که فراموش کرد که گزارد

دو رکعت را نزد مقام ابراهیم علیه السلم در طواف حج و طواف عمره پس امام گفت که اگر باشد در مکه میگزارد دو رکعت را نزد مقام ابراهیم

صلی الله علیه واله چه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره بقره که فرا گیرید برای خود که نشسته از مقام ابراهیم جای نماز و اگر

باشد با نیروشی که بتحقیق بیرون رفته باشد از مکه پس امر نمیکنم او را باینکه برگردد مراد اینست که همانجا دو رکعت را میگزارد یا دیگری

را امر میکند که به نیابت او گزارد **دوم اصل** عن معویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلم رجل نسی الرکعتین خلف

مقام ابراهیم علیه السلم فلم یذکر حتی ارتحل من مکة قال فلیصلهما حیث ذکر وان ذکرهما وهو فی البلد فلا یبرح حتی یقضیهما

روایت است از معویة بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی که فراموش کرد دو رکعت را در پس مقام ابراهیم صلی الله

علیه پس یاد نیاورد تا انکه بیرون رفت از مکه امام گفت پس باید که گزارد آن دو رکعت را در جای که بیاد آورد و اگر بیاد

آورد آن دو رکعت را در حالی که او در مکه است پس بیرون نمیرود از مکه تا انکه بجا آورد آن دو رکعت را **سیوم اصل** عن ابی

عبد الله علیه السلم فی رجل طاف طواف الفریضة ولم یصل الرکعتین حتی طاف بین الصفا والمروة ثم طاف طواف النساء ولم یصل

الرکعتین حتی ذکر بالابطح صلی اربع رکعات قال یرجع فیصلی عند المقام اربعا **شرح** مراد بطواف الفریضة طوافی است که در روز

عید قربان بعد از سر تراشیدن در منی و آمدن بمکه بیفاصله طوافی دیگر واقع میشود و آن طواف الحج و طواف الزیارة نیز

مینامند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که طواف کرد طواف فریضه و نگزارد دو رکعت را تا انکه سعی کرد

میان صفا و مروه بعد از آن طواف کرد طواف نسا و نگزارد دو رکعت را تا انکه بیاد آورد در ابطح که قافله گاه مکه است پس

گزارد چهار رکعت را امام گفت که بر میگردد پس میگزارد نزد مقام ابراهیم چهار رکعت **چهارم اصل** عن هشام بن المثنی

قال نسیت رکعتی الطواف خلف مقام ابراهیم صلی الله علیه واله حتی انتهیت الی منی فرجعت الی مکة فصلیتهما فذکرنا ذلک

لابی عبد الله علیه السلم فقال الا صلاهما حیث ذکر **شرح** مثنی بضم میم وفتح ثاء سه نقطه و تشدید نون و الف است الا ابتدع

همزه و تشدید لام برای تندیم است و اشارت باینست که در آن برگشتن خطای می باشد غالبا یعنی غایب مستتر در صلاهما راجع

بهشام است و بهتر آنست که خود سخن مخاطب بوده اگر چه در مجلس بوده پس این المجلس دیگر بر الکفته که حال او را ذکر کند بقرینه

حیث منطلع مع الغیر در ذکرنا **یعنی** روایت است از هشام بن مثنی راوی گفت که فراموش کردم دو رکعت طواف عمره تمتع را

در پس مقام ابراهیم صلی الله علیه واله تا انکه رسیدم بسوی منی پس برگشتم بسوی مکه پس گزاردم آن دو رکعت را پس مذکور کردیم

آن برگشتن را برای امام جعفر صادق علیه السلم پس امام گفت که چرا نگزارد آن دو رکعت را در مکانی که بیاد آورد **پنجم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی رجل طاف طواف الفریضة ونسی الرکعتین حتی طاف بین الصفا والمروة

قال یعلم ذلک الموضع ثم یعود فیصلی الرکعتین ثم یعود الی مکانه **شرح** منع طواف الفریضه که گذشت در شرح حدیث سوم

این باب قال یعلم از دولت یعلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم

اینکه دو رکعت در مردی که طواف کرد طواف فریضه و فراموش کرده دو رکعت را تا آنکه کرد سعی میان صفا و مروه با ینمعنی که شروع در سعی
کرد امام گفت که آن میکند آن نماز را بعد از آن بر میگردد پس میگزارد آن دو رکعت را در پس مقام ابراهیم بعد از آن بر
میگردد بسوی سعی و اتمام آن کرده **ششم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سئل عن رجل طاف طواف الفریضة
ولم یصل الرکعتین حتی طاف بین الصفا والمروة وطاف بعد ذلک طواف النساء ولم یصل ایضا لذلک الطواف حتی ذکر بالابطح
قال یرجع الی مقام ابراهیم صلی الله علیه وآله فیصلی **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب **هفتم اصل**
عن علی بن ابی حمزة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن رجل دخل مکة بعد العصر فطاف بالبیت وقد علمناه کیف یصلی فنسی
فقعد حتی غابت الشمس ثم رای الناس یطوفون فقام فطاف طوافا آخر قبل ان یصلی الرکعتین لطواف الفریضة فقال جاهل
قلت نعم قال لیس علیه شیء **شرح** بعد العصر عبارت است از ربع چهارم روز کیف یصلی عبارت است از وصل رکعتین طواف بطواف
نسیان اینجا دو احتمال دارد اول نسیان الفعل حکم شرعی و آن جهل بسیط است دوم نسیان محل حکم شرعی و آن غفلت است و
پند امام علیه السلام بطریق استفهام گفت جاهل مراد بطواف الفریضه اینجا طواف عمره تمتع است **یعنی** روایت است از علی بن
حمزة از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که داخل شد مکه را بعد از عصر پس طواف عمره تمتع کرد
بکعبه و تحقیق که تعلیم کرده بودیم او را که چگونه نماز گزارد با ینمعنی که بیفاصله گزارد پس فراموش کرد این حکم را پس نشست تا آنکه
فرو رفت آفتاب بعد از آن دید مردمان را که طواف میکنند پس برخاست پس طواف کرد طوافی دیگر پیش از آنکه گزارد دو رکعت
را برای طواف عمره تمتع پس امام گفت که آیا جاهل آن حکم است گفتم که آری امام گفت که نیست بر او چیزی از کفاره یا اعاده
طواف فریضه **هشتم اصل** عن هشام بن المثنی وحنان قالا طفنا بالبیت طواف النساء ونسینا الرکعتین فلما صرنا بمنی
ذکرناهما فاتینا ابا عبد الله علیه السلام فسألناه فقال صلیاهما بمنی **شرح** روایت است از هشام بن مثنی و حنان بفتح حاء بی نقطه
و تخفیف نون گفتند که طواف کردیم بکعبه طواف نساء و فراموش کردیم دو رکعت را پس چون رسیدیم بمنی بیاد آوردیم آن
دو رکعت را پس آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسیدیم او را پس گفت که گزارید آن دو رکعت را در منی **باب صد و**
بیست و نهم اصل باب نوادر الطواف شرح این باب احادیث غریب متعلق بطواف است و در این باب هجده حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول ما یظهر القائم من العدل ان ینادی منادیه ان یسلم صاحب النافلة لصاحب
الفریضة الحجر الاسود والطواف **شرح** ظاهر این حدیث این است که اول ظهور قائم علیه السلام در مکه موسم حج خواهد بود **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اول آنچه ظاهر میکند قائم آل محمد علیهم السلام از جمله عدالت این است که جار میکند
جارکننده او اینکه واگذارد صاحب طواف نافله برای صاحب طواف فریضه استلام حجر اسود را اگر حاجت بآن
داشته باشد و طواف را نیز اگر صاحب بآن نیز احتیاج داشته باشد **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الطواف ایکتفی
الرجل باحصاء صاحبه فقال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از طواف که آیا اکتفا میکند مرد بشمردن رفیق
او عدد اشواط را پس امام گفت که آری **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام القراءة وانا اطوف افضل او اذکر
الله تبارک وتعالی قال القراءة قلت فان مر بسجدة وهو یطوف قال یومی برأسه الی الکعبة **شرح** الف لام القراءة برای عهد
خارجیست و اشارت باینچه سائل مثلا مقرر کرده بر خود که در هر شبانه روز میخوانده باشد بقرینه فان مر بسجدة و او در
وانا حالیه است و اذکر منصوب و مرفوع میتواند بود زیرا که تقدیر آن او اذکر است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خواندن
قرآن مقرری در حالی که من طواف میکنم فاضلتر است یا اینکه ذکر کنم الله تبارک و تعالی را بغیر خواندن قرآن امام گفت که قرائت
افضل است گفتم که پس اگر گذرد بآیت سجده در حالی که او طواف میکند چه میکند امام گفت اشارت میکند بسر خود بسوی کعبه
مراد این است که سر فرود می آورد و پیشانی بر زمین نمیگذارد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تطوفن بالبیت وعلیک
برطلة **شرح** البرطلة بالضم باء یک نقطه و سکون را بی نقطه و ضم طای بی نقطه و تخفیف لام و گاهی بضم را و تشدید طا نرمی باشد کلاه نمد

التغار

رشته را بیل بالطلت **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طواف مکن البته بکعبه در حالی که بر تو باشد کلاه نمدی **پنجم**
اصل سأل ابان ابا عبد الله علیه السلام اکان لرسول الله صلی الله علیه وآله طواف یعرف به فقال کان رسول الله صلی الله علیه
وآله یطوف باللیل والنهار عشرة اسابیع ثلاثة اول اللیل وثلاثة آخر اللیل واثنین اذا اصبح واثنین بعد الظهر وکان فیما بین
ذلک راحته **شرح** یعرف بضم مضارع غایب مجهول از باب نصر است و ضمیر مستتر راجع برسول الله است و ضمیر به راجع بطواف است نه
یعنی پرسید ابان امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بود برای رسول الله صلی الله علیه وآله قدری از طواف که مشهور باشد
بآن قدر با ینمعنی که عادت او آن باشد پیش از هجرت بمدینه پس امام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله با نیرو بر طواف
میکرد در هر شبانه روز ده هفته یعنی سه هفته در اول شب و سه هفته در آخر شب و دو هفته بعد از نماز صبح و دو
هفته بعد از نماز ظهر و بود در میان آنچه مذکور شد راحت او با ینمعنی که طواف نمیکرد **ششم اصل** عن عبد الاعلی قال
رأیت ام فروة تطوف بالکعبة علیها کساء متنکرة فاستلمت الحجر بیدها الیسری فقال لها رجل ممن یطوف یا امة الله اخطأت
السنة فقالت انا لاغنیاء عن علمک **شرح** ام فروة بفتح فا و سکون را و واو بی نقطه اسم دو کس است یکی مادر امام جعفر صادق
علیه السلام و دیگری دختر او و مراد اینجا اولست و او دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و میتواند بود که مراد دوم باشد الکساء بکسر کاف
و تخفیف سین بی نقطه والف ممدوده جامه نازک و جامه کوسیع باشد و مراد اینجا چادر است متنکرة بنون و را بی نقطه بصیغه اسم
فاعل باب تفعل منصوب و حال از ام فروه است التنکر تغییر لباس برای اینکه شناخته نشود **یعنی** روایت است از عبد الاعلی گفت
که دیدم ام فروه را طواف میکرد بکعبه بر او بود چادری متنکره و از پس دست مالید حجر اسود را بدست چپ خود پس گفت او را مردی
از جمله جماعتی که طواف میکردند ای کنیز الله تعالی غلط کردی سنت را مراد ش این است که استلام حجر بدست راست میباید کسی
ام فروه گفت که بدرستی که ما هر آینه بی نیازیم از دانش تو مراد ش این است که دست راست من علتی دارد یا مراد این است که گاهی
بدست چپ نیز باید کرد تا موهوم نشود نظیر آنچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث چهارم باب الرغبة والرهبة تا آخر که باب چهاردهم
است مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هشتم باب المزاحمة علی الحجر الاسود که باب صد و بیست و دوم است که لیس
علی النساء جهر بالتلبیة ولا استلام الحجر زیرا که عدم وجوب منافات ندارد با استحباب بی تاکید **هفتم اصل** قال ابو الحسن علیه السلام
اتدری لم سمیت الطائف قلت لا قال ان ابراهیم صلی الله علیه وآله لما دعا ربه ان یرزق اهله من الثمرات قطع لهم قطعة
من الاردن فاقبلت حتی طافت بالبیت سبعا ثم اقرها الله فی موضعها وانما سمیت الطائف للطواف بالبیت **شرح**
الطائف مراد از او لفظ مرفوع و نایب فاعل است و مفعول دوم سمیت مقدر است و در دوم منصوب است و نایب فاعل ضمیر مستتر در سمیت
است و هر کدام در دیگری نیز محتمل است قطعة بکسر قاف است الاردن بضم همزه زائده و ضم را بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مضموم
و تخفیف نون ملکی است از شام **یعنی** گفت امام علی نقی علیه السلام که آیا میدانی که چرا نام نهاده شد طائف باین نام
گفتم که نه گفت که بدرستی که ابراهیم صلی الله علیه وآله وقتی که دعا کرد صاحب کل اختیار خود را باینکه روزی کند اهل او را
از میوها چنانچه مذکور است در سوره بقره که واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات جدا کرد و
برای ایشان پاره را از اردن شام پس آن پاره آمد تا آنکه طواف کرد بکعبه هفت شوط بعد از آن قرار داد او را الله
تعالی در جای آن که امروز در آنجاست و جز این نیست که نام نهاده شد آن پاره طائف برای طوف بکعبه که از آن صادر شد **هشتم**
اصل عن زیاد القندی قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک انی اکون فی المسجد الحرام وانظر الی الناس یطوفون
بالبیت وانا قاعد فاغتم لذلک فقال یا زیاد لا علیک فان المؤمن اذا خرج من بیته یؤم الحج لا یزال فی طواف وسعی حتی یرجع
شرح القندی بفتح قاف و سکون نون و دال بی نقطه کسی که قند بسیار میخورد و قند فروش **یعنی** روایت است از زیاد قندی
گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که قربانت شوم بدرستی که من می باشم در مسجد حرام و نظر میکنم بسوی مردمان که طواف میکنند
بکعبه در حالی که من نشسته ام پس برای طواف غمناک میشوم پس امام گفت ای زیاد نیست باکی بر تو چه بدرستی که مومن چون

بیرون آید از خانه خود بر حالی که قصد کند چه را ابتدا در طواف واسع است تا آنکه برگردد بخانه خود **نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
رجل کانت معه صاحبة لا تستطیع القیام علی رجلها فحملها زوجها فی محمل فطاف بها طواف الفریضة بالبیت وبالصفا والمروة أیجزیه
ذلک الطواف عن نفسه طوافه بها فقال ایها والله اذا **شرح** بادر بها بر دو جا برای تقدیر است طوافه مرفوع و منصوب میتواند بود
و بنا بر اول برای ذلک الطواف است و بنا بر دوم مفعول له است بتقدیر اعنی طوافه و ایها مرکب است از ای بکسر همزه و سکون یای
دو نقطه در پایین که حرف تصدیق است و ها و الف مقصوره که بجای واو قسم است پس الله مجرور بقسم است و التقاء ساکنین
که الف و لام شده است بجدست بالیزرع چون معدود و کلام است و صاحب قاموس در رخصه گفته که اراد ای اسم الله القسم عند
حذف الحروف لیقال ای الله بقطع الهمزة ووصلها وکلاهما مع اثبات الف ها وحذفها و ابن هشام در مغنی اللبیب مثل این
گفته اذا بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و نون بمعنی حینئذ است و نون آن چون در وقف منقلب بالف میشود نزد جمهور کتابت
آن بالف است بخلاف مازنی و مبرد چه نزد ایشان بنون نوشته میشود **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی
بود با او زن او بر حالی که آن زن استطاعت نداد ایستادن را بر پای خود پس برداشت او را شوهر او در کجاوه
پس طواف فرمود او را طواف فریضه بکعبه و صفا و مروه آیا کافیست او را در آن طواف از خودش طواف فرمودن او
او را پس امام گفت که آری بخدا قسم در این هنگام **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال دع الطواف وانت تشتهیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که واگذار طواف را بر حالی که تو اشتها داشته باشی آن را مراد آنست اجتناب
مکن که ملول از طواف شوی **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابائه عن علی علیهم السلام فی امرأة نذرت
ان تطوف علی اربع قال تطوف اسبوعا لیدیها واسبوعا لرجلیها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش
از علی علیهم السلام اینکه او گفت در زنی که نذر کرد اینکه طواف کند بر چهار دست و پا گفت که طواف میکند دو طواف هفتگانه
یکی برای دو دست خود و دیگری برای دو پای خود **دوازدهم اصل** عن صفوان قال سألته عن ثلثة دخلوا فی الطواف
فقال واحد منهم لصاحبه تحفظوا الطواف فلما ظنوا انهم قد فرغوا قال واحد معی ستة اشواط قال ان شکوا کلهم فلیستأنفوا
وان لم یشکوا وعلم کل واحد منهم ما فی یده فلیبنوا **شرح** تحفظوا الصیغه امر باب تفعل از قبیل استعمال جمع در معنی تثنیه است
علم بمعنی ظن است ما فی یده … کل واحد منهم است که قایل بحساب لکن باید نکته باشد **یعنی** روایت است از صفوان بن یحیی گفت پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از سه مرد که شروع کردند در طواف پس گفت یکی از ایشان دو دیگر خود را که بیدار باشید بحساب طواف
پس چون گمان کردند اینکه ایشان بتحقیق فارغ شدند گفت یکی از ایشان که با من شش شوط است امام گفت که اگر شک
افتادند همه ایشان پس باید که از سر گیرند و اگر شک نیفتادند و ظن غالب کرد هر یک از ایشان آن چیز که در دست خود دارد
از عدد اشواط پس باید که بنا نهند بر ظن خود بخصوص که هر کدام از ایشان ظنی دارد و بظن خود عمل میکند **سیزدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة تطوف بالصبی وتسعی به هل یجزی ذلک عنها وعن الصبی فقال نعم **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام در زنی که طواف میفرماید کودک را در کنار خود و سعی میفرماید او را آیا کافی میشود آن عمل از خودش و از
کودک پس امام گفت که آری **چهاردهم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال یستحب ان تطوف ثلثمائة
وستین اسبوعا عدد ایام السنة فان لم تستطع فثلثمائة وستین شوطا فان لم تستطع فما قدرت علیه من الطواف **شرح**
سال بر دو قسم است سال قمری و سال شمسی و عدد ایام سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت
دقیقه است و عدد ایام سال شمسی سیصد و شصت و پنج شبانه روز و شش ساعت تمام است بنا بر بعضی ارصاد و ناقص است
بکسری بنا بر جانب ارصاد و آن کسر را در ارصاد مختلف یافته اند چنانچه مذکور شد در کتاب الصیام در شرح حدیث
دوم باب نادر که باب نهم است پس عدد سیصد و شصت وسط است میان عدد ایام این دو سال با نیز روش که سال قمری
کمتر است از آن به پنج روز و کسری و سال شمسی زیاده از آنست به پنج روز و کسری و منجمان در جدول تقویم سیصد و شصت را

عدد سال

عدد سال شمسی ثبت نمایند و باقی را خمسه مسترقه مینامند و علیحده ثبت نمایند و محیط هر دایره را نیز قسمت سیصد و شصت قسم میکنند بر ابر آنکه
اقل عددیست که جمیع کسور تسعه را او دارد مگر سبع و لهذا روایت شده که کسی پرسید امیر المؤمنین علیه السلام را از اقل عددی که کسور تسعه داشته
باشد گفت اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحب است
اینکه طواف کنی سیصد و شصت هفتگانه عدد روزهای سال شمسی که سوای خمسه مسترقه است پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشی پس
مستحب است اینکه طواف کنی سیصد و شصت دوره با نیتی که طواف کنی پنجاه و دو هفتگانه پس اگر وسعت در قدرت نداشته باشی
پس مستحب است اینکه کنی آنچه را که قدرت داشته باشی از طواف با نیتی که وسعت در قدرت داشته باشی بقرینه فان لم تستطع و بقرینه
آنچه گذشت در حدیث دهم این باب **پانزدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام أأشرب وانا فی الطواف قال نعم **شرح**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا آب می آشامیم چون تشنه شویم بر حالی که ما در طوافیم گفت که آری **شانزدهم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول طاف رسول الله صلی الله علیه وآله علی ناقته العضباء وجعل یستلم الارکان بمحجنه ویقبل المحجن
شرح العضباء بفتح عین بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و با یکنقطه و الف ممدوده ناقه شکافته گوش و مراد اینجا لقب
ناقه است صاحب قاموس گفته که آن لقب ناقة النبی صلی الله علیه وآله وسلم ولم تکن عضباء الارکان جمع رکن است
از رکن یمانی و رکن حجر و استعمال جمع در اثنین مجاز است مثل فقد صغت قلوبکما و ممکن است مراد اینجا استلام هر کدام مکرر واقع شده و میتواند
بود که عبارت از چهار رکن باشد و مؤید اوست آنچه گذشت در حدیث نهم باب الطواف واستلام الارکان که باب …
و سیوم است المحجن بکسر میم و سکون حای بی نقطه و فتح جیم چوب سر کج که با آن شتر میرانند سوار **یعنی** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که طواف کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در حجة الوداع بر بالای ناقه او که لقب آن عضباء بود
و شروع کرد میمالید رکنهای کعبه را بچوب سر کج خود و می بوسید آن چوب سر کج را **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال طواف فی العشر افضل من سبعین طوافا فی الحج **شرح** مراد بعشر بفتح عین و سکون شین ده اول ذوالحجه است و مراد
بحج بفتح حاء و تشدید جیم اشهر حج است و آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است چنانچه گفته در سوره البقره الحج اشهر معلومات
یکی ده اول ذوالحجه داخل و مراد اینجا غیر آنست بقرینه مقابله **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طواف
که در ده شبانه روز اول ذی الحجه واقع شود افضل است از هفتاد طواف که در غیر اینها از اشهر حج واقع شود خواه
هر دو فریضه باشد مثل طواف عمره تمتع که در ده مذکوره واقع شده باشد و طواف زیارت و طواف نساء اگر در روز
دهم واقع شده باشد و مثل عمره تمتع که در شوال یا ذی القعده واقع شده باشد و طواف زیارت و طواف نساء اگر در شب
یازدهم ذی الحجه یا بعد از آن در بقیه ذی الحجه واقع شده باشد و خواه هر دو نافله باشد و منافات این ظاهر است مخفی
نماند که این منافات ندارد با اینکه اگر یکی فریضه و دیگری نافله باشد فریضه افضل باشد مطلقا **هجدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی امرأة نذرت ان تطوف علی اربع فقال تطوف اسبوعا
لیدیها و اسبوعا لرجلیها **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث یازدهم این باب **باب صد و چهلم اصل باب السلام**
بعد الرکعتین والشرب من زمزم قبل الخروج الی الصفا والمروة شرح زمزم بفتح زای با نقطه و
سکون میم و فتح زای دوم و تخفیف میم دوم بضم زای و فتح میم و کسر زای دوم اسم چاهیست در کعبه و آن غیر منصرف
مستعمل میشود غالبا موافق آنچه می آید در حدیث دوم و سیوم این باب و گاهی منصرف نیز مستعمل میشود مانند اسمای بلدان
جوهری گفته در واسط که اسماء البلدان الغالب علیها التانیث وترک الصرف الا منی والشام والعراق وواسط
… فانها تذکر وتصرف ویجوز ان ترید بها البقعة والبلدة فلا تصرفها **یعنی** این باب بیان ما یلیق
بحجر الاسود است … بوسه و بیان آشامیدن آب زمزم پیش از بیرون آمدن بسوی صفا و مروه در این
باب یک حدیث است **اول اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا فرغت من الرکعتین فأت الحجر

بیرون آید از خانه خود بر حالی که قصد کند حج را بعد از طواف و سعی است تا آنکه برگردد بخانه خود **نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل کانت معه صاحبة لا تستطیع القیام علی رجلها فحملها زوجها فی محمل فطاف بها طواف الفریضة بالبیت وبالصفا والمروة ایجزیه ذلک الطواف عن نفسه طوافه بها فقال ایها الله اذا **شرح** باور بها بر دو جا بر ای تقدیر است طواف مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول بدل از ذلک الطواف است و بنابر دوم مفعول به است بتقدیر اعنی طوافه ایها الله است ای بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین از حرف القسم اقیمت ها والف مقصوره که بجای واو قسم است پس الله مجرور و مقسم به است و التقاء ساکنین که الف و لام اند شده است بحذف یا بلوغ حرکت چون مدرد و کلمه است و صاحب قاموس در بحث ها گفته که در ... ایم الله ... القسم عند حذف الحروف یقال ها الله بقطع الهمزة ووصلها وکلاهما مع اثبات الالف ها و حذفها و ابن هشام در مغنی اللبیب مثلا ... گفته اذا بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و نون ... چنین است و نون آن چون در وقف منقلب بالف میشود نزد جمهور ... آن بالف است بخلاف ... و مرجح نزد ایشان ان بنون نوشته میشود **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بود با او زن او بر حالی که آن زن استطاعت نداشت ایستادن را بر پای خود پس برداشت او را شوهر او در کجاوه پس طواف فرمود او را طواف فریضه بکعبه و صفا و مروه آیا کافیست او را آن طواف از خود ... طواف فرمودن او از برای آن امام گفت که آری بخدا قسم را این هنگام **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال دع الطواف وانت تشتهیه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که واگذار طواف را بر حالی که تو اشتهاء داشته باشی آنرا مراد او نهیست ... که ملول از طواف نشوی **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابائه عن علی علیهم السلام ان امراة نذرت ان تطوف علی اربع قال تطوف اسبوعا لیدیها واسبوعا لرجلیها **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خویش از علی علیهم السلام اینکه او گفت در زنی که نذر کرد اینکه طواف کند بر چهار دست و پا گفت که طواف میکند دو بار یکی برای دو دست خود و دیگری برای دو پای خود **دوازدهم اصل** عن صفوان قال سألته عن ثلثة دخلوا فی الطواف فقال واحد منهم لصاحبه تحفظوا الطواف فلما ظنوا انهم قد فرغوا قال واحد معی ستة اشواط قال ان شکوا کلهم فلیستأنفوا وان لم یشکوا وعلم کل واحد منهم ما فی یده فلیبنوا **شرح** تحفظوا الطواف از باب تفعل از قبیل استعمال جمع در معنی تثنیه است علم ... واحد منهم ... که قایل نیز حساب ... داشته باشد **یعنی** روایتست از صفوان بن یحیی گفت ... امام رضا علیه السلام را از سه مرد که شروع کردند در طواف پس گفت یکی از ایشان ... پس چون گمان کردند اینکه ایشان بتحقیق فارغ شدند گفت یکی از ایشان که با من شش شوطست امام گفت که اگر شک کنند همه ایشان پس باید که از سر گیرند و اگر شک نیفتاده ... غالب کرد هر یک از ایشان ... از عدد اشواط پس باید که بنا نهند بر ... خود ... که هر کدام از ایشان ... دارد و ... خود عمل میکنند **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی المراة تطوف بالصبی وتسعی به هل یجزی ذلک عنها وعن الصبی فقال نعم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که طواف میفرماید کودکی را در کنار خود و سعی میفرماید او را آیا کافی میشود آن عمل از خود ... و از کودک پس امام گفت که آری **چهاردهم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال یستحب ان تطوف ثلثمائة وستین اسبوعا عدد ایام السنة فان لم تستطع فثلثمائة وستین شوطا فان لم تستطع فما قدرت علیه من الطواف **شرح** سال بر دو قسم است سال قمری و سال شمسی و عدد ایام سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه است و عدد ایام سال شمسی سیصد و شصت و پنج شبانه روز و ربع شبانه روز ... ساعت تمام است بنا بر بعضی ارصاد و ناقص است بکسری بنا بر بعضی ارصاد و آن کسر را در ارصاد یافته مختلف یافته اند چنانچه مذکور شد در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب نادر که باب هشتم است پس عدد سیصد و شصت در اصطلاح میان عدد ایام این دو سال بازی ... کمتر است از آن به پنج روز و کسری و سال شمسی زیاده از آنست به پنج روز و کسری و منجمان در جدول تقویم سیصد و شصت را

عدد سالی

عدد و سال شمسی ثبت مینمایند و باقی را ... متفرقه مینمایند و علی و ثبت مینمایند و محیط هر دایره را منقسم بسیصد و شصت قسم میکنند برابر اینکه اقل عدد ... که جمیع کسور تسعه را او دارد ... سبع و بنابرین روایت شده که کسی پرسید امیر المؤمنین علیه السلام را از اقل عددی که کسور تسعه داشته باشد گفت اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک **یعنی** روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحبست اینکه طواف کنی سیصد و شصت هفتگانه عدد روزهای سال شمسی که سوای خمسه مسترقه است پس اگر استطاعت در قدرت نداشته باشی پس مستحبست اینکه طواف کنی سیصد و شصت دور به اینکه طواف کنی پنجاه و دو هفتگانه پس اگر استطاعت در قدرت نداشته باشی پس مستحبست اینکه کنی آنچه را که قدرت داشته باشی از طواف بانیکه استطاعت در قدرت داشته باشی القرینة فان لم تستطع و توهم ... آنچه گذشت در حدیث دهم این باب **پانزدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اشرب وانا فی الطواف قال نعم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا آب می آشامیم چون تشنه شویم بر حالی که ما در طوافیم گفت که آری **شانزدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول طاف رسول الله صلی الله علیه وآله علی ناقته العضباء وجعل یستلم الارکان بمحجنه ویقبل المحجن **شرح** العضباء بفتح عین بی نقطه و سکون صاد با نقطه و با یک نقطه والف ممدوده ناقه شکافته گوش و مراد اینجا لقبیست صاحب قاموس ... گفته که والقب ناقة النبی صلی الله علیه وآله وسلم ولم تکن عضباء الارکان عبارتست از رکن یمانی و رکن حجر و استعمال جمع در اینجا مجازیست مثل فلو بکما صغو ... استلام هر کدام مکرر واقع شده و میتواند بود که عبارت از چهار رکن باشد و موید اوست آنچه گذشت در حدیث نهم باب الطواف واستلام الارکان که باب ششم است و سیوم است المحجن بکسر میم و سکون حاء بی نقطه و فتح جیم چوب سر کج که بآن شتر میرانند سوار شده **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که طواف کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در حجة الوداع بر بالای ناقه او که لقب آن عضبا بود و شروع کرد میمالید ارکان کعبه را بچوب سر کج خود و می بوسید آن چوب سر کج را **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطواف فی العشر افضل من سبعین طوافا فی الحج **شرح** مراد بعشر بفتح عین و سکون شین دهه اول ذو الحجه است و مراد بحج بفتح حاء و تشدید جیم اشهر حج است و آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است چنانچه گفته در سوره بقره الحج اشهر معلومات لیکن دهه اول ذو الحجه داخل در مراد اینجا نیست بقرینه مقابله **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طواف که در ده شبانه روز اول ذی الحجه واقع شود افضل است از هفتاد طواف که در غیر اینها از اشهر حج واقع شود خواه هر دو فریضه باشد مثل طواف عمره تمتع که در دهه مذکوره واقع شده باشد و طواف زیارت و طواف نساء که در روز دهم واقع شده باشد و مثل عمره تمتع که در شوال یا ذی القعده واقع شده باشد و طواف زیارت و طواف نساء که در شب یازدهم ذی الحجه یا بعد از آن در تتمه ذی الحجه واقع شده باشد و خواه هر دو نافله باشد و مثالهای این ظاهر است مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه اگر یکی فریضه و دیگری نافله باشد فریضه افضل باشد مطلقا **هجدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی امراة نذرت ان تطوف علی اربع فقال تطوف اسبوعا لیدیها واسبوعا لرجلیها **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث یازدهم این باب **باب صد و چهلم اصل باب السلام بمجمع الرکعتین وشرب ماء زمزم قبل الخروج الی الصفا والمروة شرح** زمزم بفتح زای با نقطه و سکون میم و فتح زای دوم بتخفیف میم دوم بضم زای و فتح میم و کسر زای دوم اسم چاهیست در کعبه و آن غیر منصرف مستعمل میشود غالبا موافق آنچه می آید در حدیث دوم و سیوم این باب و گاهی منصرف نیز مستعمل میشود مانند اسمای بلدان جوهری گفته در واسط که اسماء البلدان الغالب علیها التانیث وترک الصرف الا منی والشام والعراق وواسط وفلج وهجر فانها تذکر وتصرف ویجوز ان ترید بها البقعة والبلدة فلا تصرفها **یعنی** این باب بیان ما یلزم از بجا آوردن سنت بعد از رفتن بوسه و بیان آشامیدن آب زمزم پیش از بیرون آمدن بسوی صفا و مروه در این باب سه حدیثست **اول اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا فرغت من الرکعتین فأت الحجر

الاسود وتقبله واستلمه او اشر الیه فانه لابد من ذلک ثم قل ان قدرت ان تشرب من ماء زمزم قبل ان تخرج الی الصفا فافعل
وتقول حین تشرب اللهم اجعله علما نافعا ورزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم قال فبلغنا ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال
حین نظر الی زمزم لولا ان اشق علی امتی لاخذت منه ذنوبا او ذنوبین شرح الذنوب بفتح ذال با نقطه وضم نون وسکون
واو و بای یکنقطه دلو پر از آب یعنی روایت از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فارغ شدی از دور
طواف پس بیا نزد حجر الاسود و بوسه کن آنرا و دست بمال بر آن یا اگر هجوم باشد اشارت کن بسوی آن بدست خود و روی
خود زیرا که شان اینست لوبت چاره از آن عمل بایجیه که مستحب موکد است و امام گفت که اگر توانستی که بیاشامی از آب زمزم پیش
از آنکه بیرون روی بسوی صفا پس بکن و میگوئی در وقتی که میآشامی که خدایا بگردان آن شرب زمزم را باعث دانش که نفع
رسان باشد و باعث روزی که فراخ باشد و باعث شفای از هر دردی و بیماری امام گفت که در رسید با اینکه رسول الله صلی الله
علیه وآله گفت وقتی که نظر کرد بسوی چاه زمزم که اگر نمی بود اینکه مشکل کنم بر امت خود هر آینه فرا میگرفتم از چاه زمزم بدست
خود یکدلو پر از آب یا دو دلو یا مراد اینست که همراه خود می بردم بشهر خود مقدار یکدلو یا دو دلو از آب آنرا برای تقدیم
مراد اینست که این مستحب است و مستحب موکد است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا فرغ الرجل من طوافه وصلی
رکعتین فلیات زمزم ولیستق منه ذنوبا او ذنوبین ولیشرب منه ولیصب علی راسه وظهره وبطنه ویقول اللهم اجعله علما نافعا
ورزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم ثم یعود الی الحجر الاسود **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون
فارغ شد مرد از طواف خود در عمره تمتع مثلا وگزارد دو رکعت پس باید که آید نزد زمزم و باید که کشد از آن یکدلو پر آب
یا دو دلو پر آب و باید که بیاشامد از آب آن و باید که ریزد بر سر خود و پشت خود و شکم خود و بگوید که خدایا بگردان آنرا
باعث دانش که نافع باشد و روزی که فراخ باشد و شفای از هر دردی و بیماری بعد از آن برمیگردد بسوی حجر الاسود **سیوم اصل** عن علی بن مهزیار قال رایت ابا جعفر الثانی علیه السلام لیلة الزیارة طاف طواف النساء وصلی خلف المقام ثم
دخل زمزم فاستقی منها بیده بالدلو الذی یلی الحجر وشرب منها وصب علی بعض جسده ثم اطلع فی زمزم مرتین واخبرنی
بعض اصحابنا انه راه بعد ذلک بسنة فعل مثل ذلک **شرح** لیلة الزیارة عبارتست از شبی که بعد از روز دهم و پیش از
روز یازدهم است باعتبار اینکه طواف زیارت در روز پیش از آن واقع میشود و اگر میسر نشود والا در آن یا در روز
بعد از آن واقع میشود و دخول زمزم عبارتست از دخول عمارتی که چاه زمزم در آنست الذی یلی الحجر اشارتست باینکه
در اطراف زمزم چند دلوست و یکی از آنها نزدیک است بحجر اسود و از بابت اینها اطلع بتشدید طاء بی نقطه بمعنی ماه غایب
معلوم باب افتعالست **یعنی** روایت از علی بن مهزیار گفت که دیدم امام محمد تقی علیه السلام را در شب طواف زیارت
که طواف کرد طواف نساء و نماز گزارد در پس مقام ابراهیم بعد از آن داخل شد خانه را که زمزم در آنست پس کشید از چاه
زمزم بدست خود بدلوی که نزدیکتر است بحجر اسود و آشامید از زمزم و ریخت بر بعضی بدن خود بعد از آن مشرف شد از بالای چاه
که بر دور زمزم است نگاه کرد در قعر چاه زمزم دو بار و خبر داد مرا بعضی یاران ما که او دید امام علیه السلام را بعد از آن
بیک سال که کرد مثل آنچه من دیدم **باب دو وچهل وهفتم اصل باب الوقوف علی الصفا والدعاء شرح**
این باب بیان ایستادن در بالای صفا و دعا در آنجاست و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد
الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله حین فرغ من طوافه ورکعتیه قال ابدا بما بدا الله عز وجل به من اتیان الصفا
ان الله عز وجل یقول ان الصفا والمروة من شعائر الله قال ابو عبد الله علیه السلام ثم اخرج الی الصفا من الباب الذی خرج منه
رسول الله صلی الله علیه وآله وهو الباب الذی یقابل الحجر الاسود حتی تقطع الوادی وعلیک السکینة والوقار **شرح**
الوادی بدال بی نقطه و یای زمین پست را گویند که مجرای آب سیل است و در میان دو زمین سربالاست و مراد اینجا زمینیست که میان
دامنه صفا و دامنه صفاست **یعنی** روایت از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه وآله

درحجة الوداع

در حجة الوداع پیش از رفتن بعرفات وقتی که میان فارغ شد از طواف خود و دو رکعت آن گفت که ابتدا میکنم بانچه ابتدا کرد الله عز وجل بان
که آمدن نزد صفاست بدرستیکه الله عز وجل میگوید در سوره بقره که بدرستیکه صفا و مروه از جمله علامتهای الله تعالی است بیان
این شد در شرح حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وآله که باب بیست و هفتم است گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بعد از آن
بیرون رو بسوی صفا از دری که بیرون رفت از آن در رسول الله صلی الله علیه وآله و آن دریست که برابر حجر اسود است تا آنکه
بری دره را که میان در مسجد حرام و صفاست یا ببخیه که روی تا کنار صفا بر حالی که بر تو باشد آرام بدن و آرام دل چنانچه مذکور
شد در شرح حدیث ششم باب نوادر که باب صد و بیست و هفتم است **اصل** فاصعد علی الصفا حتی تنظر الی البیت وتستقبل الرکن
الذی فیه الحجر الاسود واحمد الله واثن علیه ثم اذکر من آلائه وبلائه وحسن ما صنع الیک ما قدرت علی ذکره ثم کبر الله سبعا و
احمده سبعا وهلله سبعا وقل لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت وهو علی کل شیء قدیر
ثلث مرات **شرح** پس بالا رو بر صفا تا جائی که نظر کنی بسوی کعبه از سر دیوار مسجد الحرام و رو آوری رکنی را که در آنست حجر اسود
و سپاس کن الله را و ستایش کن بر او بذکر اسماء حسنی بعد از آن یاد کن از جمله نعمتهای او و از موجود او و مصلحت آنچه بهر بانی کرد
بسوی تو آنچه را که توانا شدی بر یاد کردن آن بعد از آن الله اکبر بگو هفت بار و الحمد لله بگو هفت بار و لا اله الا الله بگو هفت
بار و بگو نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهای او نیست شریکی او را او راست پادشاهی او راست سپاس زنده میکند توفیق مثلا
لبیغ را و میمیراند بخلاف مثلا لبیغ دیگر را و او زنده ایست که نمیمیرد و او بر همه چیز تواناست سه بار مراد اینست که لا اله
الا الله تا آخر سه بار بگو **اصل** ثم صل علی النبی صلی الله علیه وآله وقل الله اکبر علی ما هدانا والحمد لله علی ما اولانا والحمد
لله الحی القیوم والحمد لله الحی الدائم ثلاث مرات وقل اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله لا نعبد الا ایاه
مخلصین له الدین ولو کره المشرکون ثلث مرات **شرح** بعد از آن درود کن بر نبی صلی الله علیه وآله و بر آل او و بگو که
الله بزرگترست بنابر راه نمودن او ما را و سپاس الله راست بنابر نزدیک کردن او ما را بجانه خودش و سپاس الله راست
که راست زنده ایستاده کننده نگاهدارنده جهانست و سپاس الله راست که زنده همیشه است سه بار مراد اینست که مجموع درود و
سپاسها را سه بار بگو و بگو که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده اوست عبادت
نمیکنیم مگر او را بر حالی که خالص کرده باشیم برای او کیش پرستش را هر چند که ناخوش شمرند جمعی که شریک کردند با او در سبیل
ضلالت را چون بفتوای ایشان عمل کردند بنا بر آنکه مذکور است در آیت سوره زخرف که الا من شهد بالحق وهم یعلمون و بیان
شد در شرح خطبه مصنف الشهید تا آخر را بگو سه بار **اصل** اللهم انی اسالک العفو والعافیة والیقین فی الدنیا والآخرة
ثلث مرات اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ثلث مرات ثم کبر مائة مرة وهلل مائة مرة واحمد
مائة مرة وسبح مائة مرة **شرح** اللهم بتقدیر قل اللهم است و هم چنین است نظائر آن **یعنی** بگو که خدایا بدرستیکه من طلب میکنم
از تو گذشتن از گناه را و فراغت را و قرار خاطر در ایمان را در دنیا و آخرت سه بار بگو که خدایا بده ما را در دنیا نیکی و در آخرت
نیکی و نگاهدار ما را از آتش جهنم سه بار بعد از آن الله اکبر بگو صد بار و لا اله الا الله بگو صد بار و الحمد لله بگو صد بار و سبحان الله
بگو صد بار **اصل** وتقول لا اله الا الله انجز وعده ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد وحده وحده
اللهم بارک لی فی الموت وفیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر ووحشته اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک
شرح مراد بظل اینجا پناه است و ظل عرشک بمعنی ظلک است بقرینه الا ظلک پس ذکر عرش برای تعظیم است مثل المرء فی ظل عزه
فلان کنایه از پیراکه عرش در اصل بمعنی تختی است که پادشاه بر آن می نشیند **یعنی** و میگوئی که نیست مستحق عبادتی مگر الله بجا آورد
وعده خود را در فتح مکه و مانند آنست و مدد کرد بنده خود را که محمد است و غالب شد بر لشکرهای قریش و مانند ایشان به تنهائی
او بفرستادن باد سخت و مانند آن در وقت جنگ احزاب چنانچه مشهور است پس او راست پادشاهی همه و او راست سپاسی به
تنهائی او به تنهائی او خدایا برکت کن برای من در مرگ و در آنچه بعد از مرگ است خدایا بدرستیکه من پناه میگیرم بتو از تاریکی گور

در فرود کلو رضوا با پناه ده مراد در پناه تحت تو در روزی که پناهی نیست کسی را مگر پناه تو **اصل** واکثر من ان تستودع ربک
دینک ونفسک واهلک ثم تقول استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه دینی ونفسی واهلی **شرح** اگر بنا بر نسخه لفظ بصیغه امر باشد
انعالت الاستیداع که راه امانت دادن چیزی کردن است منصوب مفعول اولست ودینک بکسر دال منصوب مفعول دوم است ثم تقول بفتح تاء
سکه نقطه وتشدید میم مفتوحه اسم اشاره است تقول بصیغه خطاب استیناف بیانی استیداع است **یعنی** وبسیار کن از اینکه بامانت
سپاری با صاحب کل احتیاط کیش اسلام است را وخودت را وعیالت را در انجا بازپرسش کن گوی که بامانت میسپارم بالله که
نکل جهالت مهربان است بمومنان است آنکه ضایع نمیشود امانتهای نزد او کیش را وخودم را وعیالم را **اصل** اللهم استعملنی علی کتابک
وسنة نبیک وتوفنی علی ملته واعذنی من الفتنة ثم تکبر ثلاثا ثم تعیدها مرتین ثم تکبر واحدة ثم تعیدها **شرح** اللهم بتقدیر تقول
اللهم است عمل بکتاب الله تعالی وسنت نبی او عبارتست انجا از روی علم وترک اختلاف از روی ظن واجتهاد بنابر اینکه در
محکمات کتاب وسنت نهی از اختلاف از روی ظن وامر بپیروی علم بسیار است وبهالست مراد از ملت نبی که موافق ملت ابراهیم
است ومراد از فتنه انجا اختلاف تدارا باجتهادات است مثل آیت سوره بقره والفتنة اشد من القتل عزیزیت وتعیدها راجع
است بکلیم بالکلمات سابقه وبر هر تقدیر مرجع آن اللهم استعملنی تا آخر است وتکبیر در این مقام تولی لا اله الا الله است از کثرت ورواج
وکان محل آن که اهل فتنه واختلاف اند **یعنی** میگوی که خدایا بطا روادار مرا بنابر کتاب تو وبنابر طریقت نبی تو واز دنیا
بازگیر مرا بر ملت نبی تو وپناه ده مرا از اختلاف آرا بعد از آن تکبیر میگوی سه بار بعد از آن اعاده میکنی آن کلام را دو بار بعد از آن
تکبیر میگوی یکبار بعد از آن اعاده میکنی آن کلام را حاصل آنست که چهار بار آن کلام را وچهار بار تکبیر را بابکلفت ترتیبی که مذکور شد
وشاید که خصوصیت چهار باعتبار رتبت ای حال خلفای ثلثه ومعاویه باشد **اصل** فان لم تستطع هذا فبعضه وقال ابو عبد الله علیه
السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یقف علی الصفا بقدر ما یقرأ سورة البقرة مترتلا **شرح** واو وسعت در قدرت سوال است
با شیء مجموع این را که مذکور شده را بجهت بس بعضی آن را بکن وگفت امام جعفر صادق علیه السلام که عادت که رسول الله صلی الله علیه وآله
بود بایزوش کوی که ایستاد بر صفا بقدر آنکه خوانده شود سوره بقره شرح معنی این کذشت در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله
علیه وآله که باب سیم وهفتم است **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام هل من دعاء موقت اقوله علی الصفا والمروة فقال
تقول اذا وقفت علی الصفا لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ثلث مرات **شرح**
الموقت بصیغه اسم مفعول باب تفعیل الخ تا آنکه در آن بسیار است اگرچه فرض نباشد وباقی ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل**
سالت ابا جعفر علیه السلام کیف یقول الرجل علی الصفا والمروة قال یقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت
وهو علی کل شیء قدیر ثلث مرات **شرح** این نیز ظاهر است از شرح اول این باب **چهارم اصل** عن عبد الحمید بن سعید قال سالت
ابا ابراهیم علیه السلام عن باب الصفا فقلت ان اصحابنا قد اختلفوا فیه بعضهم یقول الذی یلی السقایة وبعضهم یقول الذی یلی الحجر
فقال الذی یلی السقایة محدث صنعه داود وفتحه داود **شرح** السقایة بکسر سین بی نقطه وقاف والف ویا ودو نقطه در پایین
مصدر باب ضرب است وادای مراد انجا زمزم است باعتبارکه در آنست عمارت زمزم است وبر هر تقدیر مردی که دو ابواب است وحاجب
شمالی است که در برابر حجر الاسود است واو بن علام سقایه است که اول خلفای بنی العباس است **یعنی** روایت است از عبد الحمید بن سعید گفت
که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از در صفا که رسول الله صلی الله علیه وآله از آن در بیرون رفته بسوی صفا گفتم که یاران ما تحقیق
اختلاف کرده شده در آن بعضی ایشان میگویند که آنست که برابر زمزم است وبعضی ایشان میگویند که آنست که برابر حجر الاسود است پس امام گفت
که آنچه برابر زمزم است تازه کرده شده است ساخت آن را داود وبنا امام گفت که گشود آن را داود وشک از راوی است **پنجم اصل**
کان امیر المومنین علیه السلام اذا صعد الصفا استقبل الکعبة ثم رفع یدیه ثم یقول اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی
بالمغفرة فانک انت الغفور الرحیم اللهم افعل بی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی وان تعذبنی فانت غنی عن عذابی
وانا محتاج الی رحمتک فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی **شرح** قط بفتح قاف وتشدید طاء بی نقطه مشدده مضمومه ومکسوره والهم مانت

وفیها

وضم حاء ونشدده مخففه وبفتح قاف وتخفیف طاء معرفه وساکنه بمعنی زمان گذشته از جمله عمر است وبر هر تقدیر مبنی است وتوقع کاه گفته
که محضو معنی انست وابن مالک الکار آن کرده چنانچه صاحب قاموس نقل کرده واین حدیث موافق ابن مالک نیست مگر آنکه لفظ بتقدیر
ما او نیست ونیا قطعا باشد واشارت باشد بآنکه گناه امام معصوم عبارتست از گناهی که از بعضی شیعه او صادر شده حقیقه وصادر
شده از دوا صلا اگرچه منسوب میشود با وبتوسلی از مجاز **یعنی** بود امیر المومنین علیه السلام بازپرسشی که چون بالا میرفت صفا را برابر
روی خود میکرد کعبه را بعد از آن بر میداشت دو دست خود را بعد از آن میگفت خدایا بیامرز برای من هر گناهی که کرده ام هرگز
در گذشته عمر من پس اگر برگردم بسوی مثل آن پس برگردان بر من آمرزش را چه بدرستی که تو توی بنهایت آمرزگار مهربان خدایا
بجا آور با من آنچه را که تو اهل ولایق آنی چه بدرستی که تو اگر کنی آنچه را که تو اهل آنی رحمت میکنی مرا واگر عذاب کنی مرا پس تو
بی نیازی از عذاب من ومن نیازمندم بسوی رحمت تو پس ای آنکه من نیازمندم بسوی رحمت او رحمت کن مرا **اصل** اللهم ولا
بی ما انا اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی ولم تظلمنی اصبحت اتقی عدلک ولا اخاف جورک فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی
شرح خدایا مکن با من آنچه را که من لایق آنم باعتبار عمل چه بدرستی که تو اگر کنی با من آنچه را که من لایق آنم عذاب میکنی مرا
بر حالی که ظلم نکرده خواهی بود را که دیدم بازپرسشی که پرهیز میکنم از عدالت تو ونمیترسم از ظلم تو پس ای آنکه او نهایت عادل است که ظلم
نمیکند اصلا رحمت کن مرا **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اراد ان یکثر ماله فلیطل الوقوف علی الصفا والمروة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خواهد که بسیار شود مال او پس باید که دراز کند ایستادن را بر صفا ومروه
هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس علی الصفا شیء موقت **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست بر صفا
چیزی معین بآنچه که خوانده شود یعنی دعائی فرض نیست **هشتم اصل** رایت ابا الحسن علیه السلام صعد المروة فالقی نفسه علی الحجر الذی
فی اعلاها فی میسرتها واستقبل الکعبة **شرح** دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که بالا رفت مروه را پس انداخت خود را یعنی
بر سنگی که در سر مروه است در جانب چپ مروه است یعنی تکیه کرد بر بالای مروه و تکیه کند وبرابر ای خود کرد امام علیه السلام در
وقت آن تکیه کردن کعبه را **نهم اصل** کتب ورد ابو الحسن موسی علیه السلام علی الصفا او علی المروة وهو لا یزید علی حرفین
اللهم انی اسالک حسن الظن بک فی کل حال وصدق النیة فی التوکل علیک **شرح** بودم در پی سر امام موسی کاظم علیه السلام بر صفا
یا بر مروه بر حالی که زیاده نمیکرد در دعا بر دو سخن مختصر که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو نیک گمان بتو را در هر حالی ودرست
قصد در توکل بر تو را **باب صد وچهل ودوم اصل باب السعی بین الصفا والمروة وما یقال فیه** **شرح**
مراد از سعی اینجا هروله است یعنی شتاب رفتن در بعضی مسافتی که از صفا تا مروه است وآن زمینی است که نشیب بود از بند از دو جانب
دو طرف آن وشاید که آن تقریبا ثلث میانین باشد از جمله آن مسافت وباین اعتبار در ابین الصفا والمروة گفته باشد
ومیتواند بود که مراد از سعی اعم از هروله باشد ودر مجموع آن مسافت باشد **یعنی** این باب بیان شتاب رفتن در بعضی مسافتی
که بعد از آن از صفا ومروه مساویست وآنچه گفته میشود در وقت آن ودر این باب یازده حدیث است **اول اصل** عن سماعة
قال سالته عن السعی بین الصفا والمروة قال اذا انتهیت الی الدار التی عن یمینک عند اول الوادی فاسع حتی تنتهی الی اول
زقاق عن یمینک بعد ما تجاوز الوادی الی المروة فاذا انتهیت الیه فکف عن السعی وامش مشیا واذا جئت من عند المروة فابدأ
من عند الزقاق الذی وصفت لک فاذا انتهیت الی الباب الذی من قبل الصفا بعد ما تجاوز الوادی فاکفف عن السعی
وامش مشیا وانما السعی علی الرجال ولیس علی النساء سعی **شرح** الدار تقدیر باب الدار است بتقدیر اذا انتهیت الی الباب
الذی والقرینه آنچه می آید در حدیث آینده که باب ابن عباد عند اول الوادی صفت مخصصه است مگر آنکه در آن زمان
در میان صفا وآن دار عارق نبوده باشد الوادی بدال بی نقطه مکسوره موضعی از دره که مجرای آب سیل دو خانه است و
مسطح است ودو طرف آن دو زمین سربالا است منتهی میشود به دو کوه مثل او بلند او در حدیث آینده تعبیر از آن بمسیل شده
وارشاده بمسطح بودن آن شده بقول او که الی ان یرفع قدمیه من المسیل الزقاق بالضم زای بالنقطه ودو قاف کوچه **یعنی**

روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از شتاب رفتن در زمینی که در میان صفا و مروه است گفت که چون رسیدی بسوی در سرای که در جانب دالان است نزد اول کنیسی که مسیل است و در دو طرف آن دو زمین سربالا است پس بشتاب حرکت کن تا آنکه رسی بسوی اول کوچه که در جانب دالان است بعد از آنکه باخر آن زمین سطح رسی برحالی که متوجه بسوی مروه باشد پس چون رسیدی بسوی آن اول کوچه پس نگاهدار خود را از شتاب رفتن و بر ورفتاری که میانه است و چون آمدی از نزد مروه پس شروع در شتاب کن از نزد آن کوچه تا بیان کردم برای تو پس چون رسیدی بسوی در سرای که در جانب صفا است بعد از آنکه رسیدی باخر آن زمین سطح پس نگاهدار خود را از شتاب رفتن و بر ورفتاری که میانه است و جزای حدیث که آن شتاب بر زنان نیست

دوم اصل عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال کان السعی بین الصفا والمروة ما بین باب ابن عباد الی ان یرفع قدمیه من المسیل الذی لم یبلغ زقاق آل ابی حسین **شرح** ضمیر مستتر در قال راجع بجعفر است و اگر راجع بابیه باشد مراد باید امام زین العابدین علیه السلام خواهد بود باب ابن عباد عبارت است از در سرای که در جانب دالان است و مذکور شد در شرح حدیث سابق عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه و الف و دال بی نقطه اسم مردی است زقاق آل ابی حسین عبارت است از کوچه که مذکور شد در حدیث سابق و اول آن اینکه که بعد از وادی است و در آن اوانی که چون سربالا بوده و امام محمد باقر علیه السلام بر و فربه بوده سعی نکرده اگر چه مستحب است برای کسی که مانع نداشته باشد نظیر اینکه او علیه السلام نوافل را نشسته میگزارده چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صلوة الشیخ الکبیر والمریض که باب بیست و چهارم است

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام گفت که بود پدرم با فربهیش که بشتاب میرفت میان صفا و مروه و در آنجا در سرای ابن عباد است تا آنکه بر وارد دو پای خود را از مجرای سیلاب که گاهی از ابطح می آمد تا نمیرسید بکوچه آل ابی حسین که در جانب دالان است **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من بقعة احب الی الله من المسعی لانه یذل فیها کل جبار **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست هیچ سرزمینی محبوبتر بسوی الله تعالی از مکان شتاب رفتن که در میان صفا و مروه است زیرا که شأن آن است که تن بخواری میدهد در آن بقعه هر سرکشی که

اصل و روی انه سئل لم جعل السعی فقال مذلة للجبارین **شرح** مذلة بفتح میم و فتح ذال بانقطه و تشدید لام بمعنی اسم مکان برای کثرت مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو مذلة و میتواند بود که بکسر ذال بصیغه مصدر باب تفعیل باشد **یعنی** و روایت کرده شده اینکه امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شد که چرا قرار داده شد شتاب رفتن در میان صفا و مروه پس امام گفت که آن عمل جای تن بخواری دادن جباران است برای سرکشان را **چهارم اصل** عن سهل بن زیاد رفعه قال لیس لله منسک احب الیه من السعی وذلک انه یذل فیه الجبارین **شرح** المنسک بفتح میم و سکون نون و کسر و فتح سین بی نقطه و تخفیف کاف عبادتی که متعلق بمکه است **یعنی** روایت است از سهل بن زیاد که بالا برده حدیث را بسوی امامی که روایت از او و شاید که صاحب الزمان علیه السلام باشد امام گفت که نیست الله تعالی را عبادتی از افعال حج و عمره که محبوبتر باشد بسوی او از شتاب رفتن میان صفا و مروه و آن برای اینست که الله تعالی خوار میکند در آن عبادت سرکشان را **پنجم اصل** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال جعل السعی بین الصفا والمروة مذلة للجبارین **شرح** مذلة بفتح میم و فتح و کسر ذال میتواند بود چنانچه گذشت در شرح حدیث سیوم این باب و اینجا منصوب و مفعول دوم جعل است که بصیغه مجهول است **یعنی** روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که گردانیده شد شتاب رفتن در میان صفا و مروه جای خواری سرکشان **ششم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال انحدر من الصفا ماشیا الی المروة وعلیک السکینة والوقار حتی تاتی المنارة وهی طرف المسعی فاسع ملء فروجک وقل بسم الله والله اکبر وصلی الله علی محمد وعلی اهل بیته اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انت الاعز الاکرم حتی تبلغ المنارة الاخری **شرح** الحذاء بکاف و بنقطه و دال بی نقطه

ودال بنقطه

ورا بنقطه بصیغه امر باب انفعال است و او حالیه است و علیک مرکب از حرف جر و ضمیر مخاطب خبر مبتدا است و السکینة مرفوع و مبتدا است یا واو عاطفه است و علیک اسم فعل است بمعنی الزم و السکینة منصوب و مفعول به است و ملء بفتح و اوست الملء بکسر میم و سکون لام و همزه مقداری که با آن پر شود ظرفی و اینجا منصوب و قایم مقام مفعول مطلق است و مضاف است الفروج بضم فا و را بی نقطه و جیم جمع فرج بفتح فا و سکون را که گامها **یعنی** روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرود آی و اترو از صفا پیاده بسوی مروه برحالی که بر تو باشد آرام الصفا و آرام دل تا آنکه آیی نزد مناره و آن کنار محل اقتضای شتاب است پس بشتاب رو قدر بری گامهای تو با هیئتی که گامها را فراخ بگذار چندانکه گنجایش داشته باشد و بگو بنام خداست و خدا بزرگتر است و درود و رحمت خدا بر محمد و خاندانه واده او خدایا بیامرز و رحمت کن و در گذار از آنچه میدانی از گناهان و تو بسی عزیز تر کریم تر تا آنکه رسی نزد مناره دیگر **اصل** فاذا جاوزتها فقل یا ذا المن والفضل والکرم والنعماء والجود اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت ثم امش وعلیک السکینة والوقار حتی تاتی المروة فاصعد علیها حتی یبدو لک البیت واصنع علیها کما صنعت علی الصفا وطف بینهما سبعة اشواط تبدأ بالصفا وتختم بالمروة **شرح** کما صنعت علی الصفا اشارت است بآنچه گذشت در حدیث اول باب سابق بنابر اینکه این و آن از جمله حدیث طولی است که معویة بن عمار آنرا روایت کرده **یعنی** پس چون گذشتی از آن مناره پس بگو که صاحب عطا و زیاده بخشی و شرف مرتبه و لطف و بخشش بیامرز برای من گناهان مرا چه بدرستی که آن نیست که می آمرزد آن گناهان را هیچکس مگر تو بعد از آن روانه شو برحالی که بر تو باشد آرام الصفا و آرام دل تا آنکه آیی نزد مروه پس بالا رو بر مروه تا آنکه پیدا شود برای تو کعبه از سر دیوار مسجد الحرام و بکا آور بر مروه مانند آنچه بجا آوردی بر صفا از دعا و تکبیر و میان صفا و مروه هفت بار گرد بدان ابتدا میکنی از صفا و آخر میکنی بمروه **هفتم اصل** عن مولی للابی عبد الله علیه السلام من اهل المدینة قال رأیت ابا الحسن علیه السلام یبتدی بالسعی من دار القاضی المخزومی قال و یمضی کما هو الی زقاق العطارین **شرح** دار القاضی المخزومی عبارت است از آنچه تعبیر از آن شده در حدیث اول این باب بالدار التی عن یمینک عند اول الوادی و در حدیث دوم این باب بیان ابن عباد و بر این قیاس است زقاق العطارین **یعنی** روایت است از خدمتکاری امام جعفر صادق علیه السلام که از جمله اهل مدینه بود گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که ابتدا میکرد بر رفتار بشتاب از کوچه عطاران که در دست است **هشتم اصل** عن بعض اصحابنا قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن السعی بین الصفا والمروة فریضة ام سنة فقال فریضة قلت او لیس قال الله عز وجل فلا جناح علیه ان یطوف بهما قال کان ذلک فی عمرة القضاء ان رسول الله صلی الله علیه وآله شرط علیهم ان یرفعوا الاصنام من الصفا والمروة فتشاغل رجل حتی انقضت الایام واعیدت الاصنام فجاؤوا الیه فقالوا یا رسول الله ان فلانا لم یسع بین الصفا والمروة وقد اعیدت الاصنام فانزل الله عز وجل فلا جناح علیه ان یطوف بهما ای وعلیهما الاصنام **شرح** مراد بسعی اینجا رفتار در مجموع مسافت میان صفا و مروه است خواه بآهستگی و خواه بشتاب و خواه مختلف **یعنی** روایت است از بعض یاران ما گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از گردیدن میان صفا و مروه که آیا فریضه است یعنی که تارک آن مستوجب عقاب است یا سنت است یعنی که مستحب موکد است پس امام گفت که فریضه است پس گفتم که آیا این نیز نیست که گفته الله عز وجل در سوره بقره که گناهی نیست بر آنکه حج یا عمره گزارد در اینکه گرد صفا و مروه امام گفت که بود آن قول که گفتی در عمره القضا بیان این آنکه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله شرط کرد بر مشرکان قریش اینکه بردارند بتان را از سر صفا و مروه در چند روزی که رسول بعمره گزاری آمد و سعی میان صفا و مروه نکرد مردی تا آنکه با خر رسید آن روزها که شرط رفع اصنام در آنها شده بود و برگردانیده شده بتها پس اصحاب آمدند بسوی رسول الله پس گفتند که ای رسول الله بدرستی که فلان کس سعی نکرد میان صفا و مروه و بتحقیق برگردانیده شده بتها پس فرو فرستاد الله عز وجل که گناهی نیست بر او در اینکه گردد صفا و مروه یعنی برحالی که بر صفا و مروه باشد بتها تا آنکه موافق آنچه آید در حدیث اول باب من نسی ان یحلق از احرام حج که باب صد و هفتاد و ششم است و توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث باب المحرم یاتی اهله وقد قضی بعض مناسکه که باب صد و نهم است و رفع منافات شد در شرح آن **نهم اصل** سالت ابا عبد الله

علیه السلام عن رجل ترک شیئا من الرمل فی سعیه بین الصفا والمروة قال لا شیء علیه شرح الرمل بفتح را بی نقطه و فتح میم مصدر باب نصر
شتاب رفتنی که میان دویدن و هموار رفتن است و مراد به سعی اینجا نیز شتاب است چنانچه در حدیث سابق گذشت یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام را از مردی که ترک کرد چیزی از رفتن شتاب را در دویدن او در میان صفا و مروه امام گفت که نیست چیزی از گناه یا کفاره
بر او دهم اصل وروی ان المسعی کان اوسع مما هو الیوم ولکن الناس ضیقوه شرح میتواند بود که مراد به سعی مجموع مسافت
میان صفا و مروه باشد و میتواند بود که مراد موضع هروله و رفتن شتاب باشد و بنا بر اول مراد وسعت در عرض است و بنا بر دوم
میتواند بود که مراد وسعت در طول باشد و تنگ کردن آن باعتبار نصب علامات از جانب مخالفان باشد که غلط کرده اند یا باعتبار
ناهموار کردن بعضی وادی باشد که هموار بوده پیش از این والله اعلم یعنی و روایت کرده شده که مکان سعی بود فراختر از آنچه
آنست در امروز و لیکن مردمان تنگ کردند آنرا یازدهم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل ترک السعی متعمدا
قال علیه الحج من قابل شرح روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که ترک کرد دویدن میان صفا و مروه
را دانسته گفت که بر او ست حج در سال آینده ظاهر آنست که این در غیر عمره مفرده باشد باب صد و چهل و سیوم اصل باب من بدأ
بالمروة قبل الصفا او سها فی السعی بینهما شرح این باب بیان کیست که ابتدا کرد در سعی بمروه پیش از صفا یا سهو کرد در عدد گردیدن میان صفا
و مروه و در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل بدأ بالمروة قبل الصفا قال یعید الا تری انه
لو بدأ بشماله قبل یمینه فی الوضوء اراد ان یعید الوضوء شرح ذکر نظیره را الا تری تا آخر تنبیه آنکه صفا در یمین در کعبه است و مروه
در شمال او در کعبه است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ابتدا کرد در سعی خود بمروه پیش از صفا امام گفت که از سر
میگیرد سعی را آیا نمی بینی تو آنرا که اگر ابتدا میکرد بدست چپ خود پیش از دست راست خود در وضو اراده میداشت اینرا که از سر گیرد
وضو را مراد اینست که این عمل چون دانسته واقع شود کاشف از اینست که بازیچه میکند و قصد عبادت ندارد پس اراده اعاده دارد
بقصد عبادت و این منافات ندارد با اینکه اگر سهواً شده باشد حکم همین داشته باشد چنانچه ظاهر حدیث اینست و صریح میشود در حدیث
چهارم این باب دوم اصل عن عبدالرحمن بن الحجاج عن ابی ابراهیم علیه السلام فی رجل سعی بین الصفا والمروة ثمانیة اشواط ما علیه فقال
ان کان خطأ اطرح واحدا واعتد بسبعة شرح با در ما علیه استفهامیه است و تقدیر فقال اماب است و جمله شرطیه مقول لعبدالرحمن است و فا در
فقال برای عطف بر قال محذوفست یعنی روایت است از عبدالرحمن بن الحجاج بفتح حای بی نقطه و تشدید جیم از امام موسی کاظم علیه السلام
در مردی که رفت در میان صفا و مروه هشت بار رفتار گفت که چیست بر او پس امام گفت اگر بوده است سهواً بیندازد یکرا و اعتبار میکند هفت
بار را سیوم اصل عن جمیل بن دراج قال حججنا و نحن صرورة فسعینا بین الصفا والمروة اربعة عشر شوطا فسألت ابا عبدالله علیه السلام
عن ذلک فقال لا بأس سبعة لک و سبعة تطرح شرح روایت است از جمیل بفتح جیم بن دراج بضم دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه و الف
و جیم گفت که حج کردیم در حالی که ما نو حاجیان بودیم پس سعی کردیم میان صفا و مروه چهارده بار پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از این عمل پس امام گفت که نیست پروائی هفت برای تست و هفت انداخته میشود چهارم اصل عن علی الصائغ قال سئل ابو عبدالله
علیه السلام و انا حاضر عن رجل بدأ بالمروة قبل الصفا قال یعید الا تری انه لو بدأ بشماله قبل یمینه کان علیه ان یبدأ بیمینه ثم یعید علی شماله
شرح روایت است از علی زرگر گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که من حاضر بودم از مردی که ابتدا کرده بمروه پیش
از ابتدای بصفا امام گفت که اعاده میکند ابتدا بمروه را یا نفی که آنرا می اندازد و جایز نیست او را در یکی از این دو عمل که ابتدا او را
آنجا ابتدا بمروه میشود اینکه عدول کند از سعی وار راهی دیگر بصفا آید و باقی سعی را بجا آورد و آیا بنا بر اکتفا با نچه سابق کرده
نمی بینی این را که اگر ابتدا میکرد در وضو بدست چپ خود پیش از دست راست خود می بود بر او اینکه ابتدا کند بدست راست خود
بعد از آن برگردد بدست چپ خود پنجم اصل عن معویة بن عمار قال من طاف بین الصفا والمروة خمسة عشر شوطا طرح ثمانیة و اعتد
بسبعة و ان بدأ بالمروة فلیطرح و لیبدأ بالصفا شرح روایت است از معویة بن عمار که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام گفت در کتاب خود که هر که دوید در میان صفا و مروه پانزده بار که بیرون می اندازد هشت بار را و اعتبار میکند هفت

بار را و اگر ابتدا کند بمروه پس باید که اندازد آنرا و باید که ابتدا کند بصفا بتفصیلی که ظاهر شد از شرح حدیث اول این باب باب صد و چهل
و چهارم اصل باب الاستراحة فی السعی والرکوب فیه شرح این باب بیان ماندگی گرفتن در سعی میان صفا و مروه و سوار شدن در آنست و در این
باب شش حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن السعی بین الصفا والمروة علی الدابة قال نعم وعلی
المحمل شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از سعی در میان صفا و مروه بر ستور گفت که
خوبست و بر کجاوه نیز خوبست دوم اصل معویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الرجل یسعی بین الصفا
والمروة راکبا قال لا بأس والمشی افضل شرح روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام از
مردی که سعی میکند میان صفا و مروه سواره امام گفت که نیست پروائی و پیاده رفتن بهتر است سیوم اصل سألت ابا عبدالله
علیه السلام عن الرجل یطوف بین الصفا والمروة ایستریح قال نعم ان شاء جلس علی الصفا والمروة وبینهما فلیجلس شرح جمله ان شاء تا
آخر استیناف بیانی نعم است جلس جزای شرط است علی الصفا متعلق بجلس است والمروة عطف بر الصفا است و بینهما عطف بر علی الصفا
است فا در فلیجلس برای تفریع است و مراد بفلیجلس بینهما است و مقصود اینست که هر گاه نشستن در مجموع این مکانها جایز باشد پس در یکی که
میان صفا و مروه است جایز خواهد بود بطریق اولی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میگردد میان صفا و مروه
آیا در اثنای آن ماندگی میگیرد گفت که آری اگر خواهد می نشیند بر صفا و بر مروه و در میان آنها پس باید که بنشیند در اثنای
گردیدن اگر خواهد چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تجلس بین الصفا والمروة الا من جهد شرح الجهد بفتح جیم و سکون
ها مشقت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که منشین در میان صفا و مروه در وقت سعی مگر بسبب مشقت ماندگی پنجم
اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن النساء یطفن علی الابل والدواب ایجزیهن ان یقفن تحت الصفا والمروة قال نعم بحیث یرین
البیت شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنان که میگردند میان صفا و مروه بر شتران و ستوران آیا کافی میشود ایشان را
اینکه بایستند در پای صفا و پای مروه امام گفت که آری در جائی که ببینند کعبه را از سر دیوار مسجد الحرام ششم اصل عن معویة بن عمار عن
ابی عبدالله علیه السلام قال لیس علی الراکب سعی ولکن لیسرع شیئا شرح لیس علی الراکب سعی مراد از سعی معلوم باب الرمل است شیئا قائم مقام معمول
مطلق است یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست بر سوار شتاب رفتنی در وادی میان صفا
و مروه لیکن باید که تند کند رکوب خود را اندکی در آنجا باب صد و چهل و پنجم اصل باب من قطع السعی للصلوة او غیرها والسعی بغیر
وضوء شرح این باب بیان کیست که برید سعی میان صفا و مروه را برای نماز یا غیر نماز و بیان سعی بی وضو است و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن معویة بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یدخل فی السعی بین الصفا والمروة فیدخل وقت الصلوة
أیخفف او یقطع و یصلی ثم یعود او یثبت کما هو علی حاله حتی یفرغ قال اولیس علیهما مسجد لا بل یصلی ثم یعود قلت یجلس علیهما قال او لیس
هو ذا یسعی علی الدواب شرح روایت است از معاویة بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرد شروع میکند در سعی
میان صفا و مروه پس داخل میشود وقت نمازی از فرائض پس آیا تعجیل میکند در سعی یا می برد سعی را و نماز میگزارد در جای دیگر
و برمیگردد یا می ایستد چنانچه او در آنست بر حال خود تا آنکه فارغ شود از سعی از روی سکینه و وقار امام گفت که آیا نیست بر صفا
و مروه جائی که نماز توان کرد در آنجا نه تاخیر نمیکند نماز را بلکه نماز میگزارد در هر جا که میسر شود بعد از آن برمیگردد برای باقی مانده سعی
گفتم که آیا می نشیند بر صفا و مروه در اثنای سعی امام گفت که آیا نیست شأن اینکه اهل سعی میتوانند کرد بر ستوران پس معلوم است
که میتوانند نشست برای نماز و برای استراحت چنانچه میتوانند نشست بر ستوران دوم اصل عن یحیی الازرق عن ابی الحسن
علیه السلام قال قلت له الرجل یسعی بین الصفا والمروة ثلاثة اشواط او اربعة ثم یبول اتیم سعیه بغیر وضوء فقال لا بأس ولو اتم نسکه
بوضوء کان احب الی شرح النسک بضم نون و سکون سین عبادتی که متعلق بکعبه باشد یعنی روایت است از یحیی ازرق بفتح همزه و سکون
زای بی نقطه و فتح را بی نقطه و قاف از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرد سعی میکند میان صفا و مروه سه بار رفتار یا
چهار بعد از آن بول میکند آیا اتمام میکند سعی خود را بی وضو امام گفت که نیست پروائی و اگر تمام کند با وضو اتمام میکرد عبادت

خود را او موضوعی بود مجبور تر لبوی من سیوم اصل قال ابو الحسن علیه السلام لا تطوف و لا تسعی الا علی وضوء شرح گفت امام رضا علیه السلام که
طواف مکن و سعی نکن مگر با وضوء بدان اشتراط وضوء در طواف گذشت در احادیث بیان مختلف علما فرمودند از باب صد و سی و چهارم است
و اما وضوء در سعی پس محمول بر استحباب موکولست و الله اعلم باب صد و چهل و ششم اصل باب المتمتع یقصر و احلاله شرح
این باب بیان موکوتاه کردن کسیست که عمره تمتع میکند و بیان بیرون آمدن او از احرام و در این باب شش حدیث است اول اصل عن معاویة
بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا فرغت من سعیک و انت متمتع فقصر من شعرک من جوانبه و لحیتک و خذ من شاربک و قلم اظفارک
و ابق منها لحجک فاذا فعلت ذلک فقد احللت من کل شیء یحل منه المحرم و احرمت منه فطف بالبیت تطوعا ما شئت شرح شعر عبارت
از موی سر من جوانبه بدل من شعرک است و ضمیر راجع بشعر است لحیه بکسر لام و سکون حاء بی نقطه است قلم بصیغه امر باب تفعیل است یعنی
روایت از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فارغ شدی از سعی نمودن میان صفا و مروه در حالی که تو عمره تمتع داری
پس کوتاه کن از موی سر خود از اطراف موی سر خود و از ریش خود و بگیر از موی شارب خود و بچین از ناخنهای خود و باقی گذار بعضی
ناخنها برای حج خود و چون کردی این را پس بتحقیق حلال کردی بر خود هر چیزی که حلال میکند بر خود از آن محرم بعد از بیرون آمدن از احرام
و احرام کرده بودی از آن پس طواف کن بکعبه طواف نافله چندانکه خواست اشارتست باینکه معتمر بعمره تمتع حلق راس نمیکند و لهذا بر او
طواف نساء واجب نیست و اگر کند نافله است بخلاف معتمر بعمره مفرده بتفصیلی که می آید در شرح حدیث آخر باب قطع تلبیة المحرم و ما علیه من
العمل که باب دویست و نهم است دوم اصل رأیت ابا الحسن علیه السلام احل من عمرته و اخذ من اطراف شعره کلها علی المشط ثم اشار الی شاربه
فاخذ منه الحجام ثم اشار الی اطراف لحیته فاخذ منه ثم قام شرح دیدم امام علی نقی علیه السلام که بیرون آمد از عمره خود و گرفت از اطراف
موی سر خود همه آن موی سر بر روی شانه بعد از آن اشارت کرد بسوی شارب خود پس گرفت از شارب او دلاک بعد از آن اشارت
کرد بسوی اطراف ریش خود پس دلاک گرفت از آن مو نیز بعد از آن امام برخاست سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یطوف بالبیت و یسعی ایتطوع بالطواف قبل ان یقصر قال ما یعجبنی شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
معتمر که طواف میکند بکعبه و سعی میکند میان صفا و مروه آیا طواف نافله میکند پیش از آنکه موکوتاه کند امام گفت که خوش نمی آید مرا
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی محرم یقصر من بعض و لا یقصر من بعض قال یجزیه شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام در محرمی بعمره تمتع که کوتاه میکند از بعضی مثل یک طرف سر و مثل یک طرف ریش و کوتاه نمیکند بعض دیگر را امام گفت که کافیست او را
پنجم اصل عن الحسین بن مسلم قال لما اراد ابو جعفر یعنی ابن الرضا علیهما السلام ان یقصر من شعره للعمرة اراد الحجام ان یأخذ من جوانب
الراس فقال له ابتدئ بالناصیة فابتدأ بها شرح ابتدئ بکسر دال بی نقطه و سکون همزه بصیغه امر باب افتعال است یعنی روایت
از حسین بن مسلم گفت که چون اراده کرد ابو جعفر یعنی امام محمد بن علی بن موسی الرضا علیهما السلام را اینکه کوتاه کند از موی سر خود برای عمره تمتع
خواست دلاک که بگیرد از اطراف سر او پس امام گفت او را که ابتدا کن به پیش سر پس ابتدا کرد بآن ششم اصل عن معاویة بن
عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن متمتع قرض اظفاره و اخذ من شعره بمشقص قال لا بأس لیس کل احد یجد جلما شرح
قرض بقاف و را بی نقطه و ضاد بالنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است بمشقص متعلق بالفعلین از قرض و اخذ است مشقص بکسر میم
و سکون شین بالنقطه و فتح قاف و صاد بی نقطه پیکان پهن الجلم بفتح جیم و لام مفتوحه کارد و مقراض و مانند آن که برای
بریدن ساخته شده یعنی روایت از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از معتمری بعمره تمتع که بعد از
سعی میان صفا و مروه چید ناخنهای خود را و گرفت از موی سر خود به پیکان پهن امام گفت که نیست باکی درین اینکه هر کسی نمی یابد آلتی
را که برای بریدن ساخته شده باشد باب صد و چهل و هفتم اصل باب المتمتع ینسی ان یقصر حتی یهل بالحج او یحلق راسه
او یقع علی اهله قبل ان یقصر شرح یهل بصیغه مضارع مضاعف غایب معلوم باب افعال مرفوع و منصوب میتواند بود یحلق مرفوع و معطوف
بر یهل است و همچنین است یقع یعنی این باب بیان معتمری بعمره تمتع است که فراموش میکند اینکه کوتاه کند مو را تا آنکه احرام
میکند بحج یا معتمری بعمره تمتع که تراشد سر خود را بعد از سعی میان صفا و مروه یا معتمری بعمره تمتع که جماع کند با زن خود پیش از آنکه موکوتاه

کند مو را

کند مو را تا آنکه احرام میکند بحج یا معتمری بعمره تمتع که تراشد سر خود را بعد از سعی میان صفا و مروه یا معتمری بعمره تمتع که جماع میکند با زن خود
پیش از آنکه موکوتاه کند در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل متمتع نسی ان یقصر حتی احرم بالحج
قال یستغفر الله شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که معتمر بعمره تمتع است فراموش کرد اینکه موکوتاه کند تا آنکه احرام
کرد بحج امام گفت که استغفار میکند الله تعالی را مراد آنست که بعد از احرام بحج و گفتن لبیک موکوتاه نمیکند و کفاره ندارد سوای استغفار
دوم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اهل بالعمرة و نسی ان یقصر حتی دخل فی الحج قال یستغفر الله
و لا شیء علیه و تمت عمرته شرح روایت از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که لبیک گفت
در احرام بعمره تمتع و فراموش کرد اینکه موکوتاه کند بعد از سعی میان صفا و مروه تا آنکه داخل شد در حج با احرام بحج و لبیک گفتن امام
گفت که استغفار میکند الله تعالی را و نیست چیزی از کفاره بر او و تمام شد عمره او یعنی که تغییر نمیکند سیوم اصل سألت ابا ابراهیم
علیه السلام عن رجل تمتع بالعمرة الی الحج فدخل مکة و طاف و سعی و لبس ثیابه و احل و نسی ان یقصر حتی خرج الی عرفات قال لا بأس به یبنی
علی العمرة و طوافها و طواف الحج علی اثره شرح و طوافها مجرور بعطف بر العمرة است و طواف الحج مرفوع و مبتدا است و عطف جمله بر جمله
تفسیریست برای لا بأس اینکه عدول از حج تمتع بحج افراد و از اداء عمره دیگر بعد از حج لازم نیست و مراد بطواف در دو جا اول طواف بکعبه
و طواف میان صفا و مروه است علی اثره بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه یا بفتح همزه و فتح ثاء خبر مبتدا است و ضمیر راجع بطوافها است یعنی
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که بهره مند شد بعمره بر حالی که عمره او منضم بسوی حج است یعنی که عمره او واجب است و قصد
اینست که از مکه بیرون نرود دیگر باید احرام حج ببندد پس داخل شد مکه را و طواف کعبه کرد با لوازم آن و سعی کرد میان صفا و مروه و پوشید
جامهای خود را و بیرون آمد از احرام و فراموش کرد اینکه موکوتاه کند تا آنکه بیرون رفت بعد از احرام حج بسوی عرفات امام گفت که نیست
پروایی باین مرد بنا میکند بر عمره و طواف عمره یعنی که آن عمره و طواف آن را باطل نمیشمرد و طواف حج بعد از طواف آن عمره است یعنی
که حج او حج تمتع است پس عمره دیگر بر او فرض نیست چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طاف بالبیت ثم بالصفا
و المروة و قد تمتع ثم عجل فقبل امرأته قبل ان یقصر من رأسه فقال علیه دم یهریقه و ان جامع فعلیه جزور او بقرة شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طواف کرد بکعبه بعد از آن طواف کرد الصفا و مروه بر حالی که عمره تمتع کرده بعد از آن تعجیل کرد و بوسید زن خود
را که فراموش کرد بوسیدن زن خود را پیش از آنکه موکوتاه کند از سر خود مثلا پس امام گفت که بر اوست خون گوسفندی که بریزد آن را و اگر
جماع کرد پس بر اوست شتری یا گاوی که قربانی کند پنجم اصل عن معاویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن متمتع وقع علی امرأته
و لم یقصر فقال ینحر جزورا و قد خشیت ان یکون قد ثلم حجه ان کان عالما و ان کان جاهلا فلا شیء علیه شرح نظیر این گذشت در حدیث
سیوم باب المحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است ثلم بثاء مثلثه و لام مفتوحه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم یا مجهول باب نصر
و الثلم بفتح ثاء و فتح لام صاحب رخنه شدن و بسکون لام رخنه کردن یعنی روایت از معاویة بن عمار گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از معتمری بعمره تمتع که جماع با زن خود کرد و تقصیر مو نکرده بود امام گفت که قربانی میکند شتری را و بتحقیق ترسیدم از اینکه
باشد بازپرسی که بتحقیق صاحب رخنه و فاسد شده حج او یعنی که حج در سال آینده بر او واجب شده باشد اگر دانا بوده باشد بمسئله و اگر
جاهل بمسئله پس نیست چیزی بر او ششم اصل عن الحلبی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک انی لما قضیت نسکی للعمرة اتیت
اهلی و لم اقصر قال علیک بدنة قال قلت انی لما اردت ذلک منها و لم تکن قصرت امتنعت فلما غلبتها قرضت بعض شعرها باسنانها فقال رحمها
الله کانت افقه منک علیک بدنة و لیس علیها شیء شرح روایت از حلبی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم بدرستیکه
من وقتی که بجا آوردم عبادت متعلق بکعبه خود را برای عمره آمدم نزد زن خود برای جماع و موکوتاه نکرده بودم بنابر جهل مسئله امام
گفت که بر تست شتری که قربانی کنی گفت که گفتم که بدرستیکه من چون اراده کردم آن جماع را از او و او موکوتاه نکرده بود سر باز زد
پس وقتی که زور کردم او را برید بعضی موی خود را به دندانهای خود و امام گفت که رحمت کناد او را الله تعالی بود داناتر از تو بر تست
شتری و نیست بر او چیزی هفتم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن متمتع حلق رأسه بمکة قال ان کان

جاهلا فليس عليه شيء وان تعمد ذلك في اول الشهر من الثلثين يوما فليس عليه شيء وان تعمد بعد الثلثين التي يوفر فيها الشعر للحج فان عليه
دما يهريقه **شرح** باور ثلثين يعني در سيت ذظرف بدل في اول الشهر است التي منصوب محلا و بدل بعد الثلثين است و جار است
از ايام **يعني** روايت است از جميل بن دراج از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را از متمتعي كه عمدا تراشيد سر خود را
در مكه بعد از سعي ميان صفا و مروه امام گفت كه اگر باشد جاهل مسئله پس نيست بر او چيزي و اگر دانسته كرده آنرا در اول ماههاي
حج در سي روز اول از دو ماه پس نيست بر او چيزي در كفاره و اگر دانسته كرد بعد از سي روز اول در ايامي كه گذاشته
ميشود در آن ايام مو براي حج پس بدرستيكه بر او خون قربانيست كه بريزد آنرا **اصل** منذر وايته اخي خاقان يوم
النحر امر الموسى على راسه **شرح** در روايت ديگر است كه اگر سر او را تراشيده باشد كه در روز هم ذي الحجه مو نداشته باشد چون
شود هم ذي الحجه ميكذارانند استره را بر سر خود تا شبيه بتراشيدن شود **ششم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ينبغي للمتمتع بالعمرة
الى الحج اذا احل ان لا يلبس قميصا وليتشبه بالمحرمين **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه سزاوار است براي
متمتع بعمره تمتع چون مو كوتاه كند اينكه نپوشد پيراهني را و بايد كه مانند شود بمحرمان **باب**
المتمتع تعرض له الحاجة خارجا من مكة بعد احلاله **شرح** اين باب بيان متمتع بعمره تمتع است كه عارض ميشود او را
حاجتي در بيرون از مكه بعد از بيرون آمدن او از احرام عمره بكوتاه كردن مو و در اين باب پنج حديث است **اول اصل**
عن حماد بن عيسى عن ابي عبد الله عليه السلام قال من دخل مكة متمتعا في اشهر الحج لم يكن له ان يخرج حتى يقضي الحج فان عرضت
له حاجة الى عسفان او الى الطائف او الى ذات عرق خرج محرما ودخل ملبيا بالحج فلا يزال على احرامه فان رجع الى مكة رجع
محرما ولم يقرب البيت حتى يخرج مع الناس الى منى على احرامه وان شاء كان وجهه ذلك الى منى قلت فان جهل فخرج
الى المدينة او الى نحوها بغير احرام ثم رجع في ابان الحج في اشهر الحج يريد الحج فيدخلها محرما او بغير احرام فقال ان رجع في شهره دخل
بغير احرام وان دخل في غير الشهر دخل محرما **شرح** روايت است از حماد بن عيسى از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر كه داخل شد
مكه را در حالي كه متمتع بعمره تمتع است در ماههاي حج كه شوال و ذو القعده و ذو الحجه است نميرسد او را اينكه بيرون رود از مكه
تا آنكه بجا آورد حج را با مردمان پس اگر عارض شود او را حاجتي بسوي عسفان يا بسوي طائف يا بسوي ذات عرق مثلا بيرون
برود با احرام حج و داخل مكه ميشود لبيك گويان بحج پس هميشه بر احرام خود است تا اوقف پس اگر بيرون رفته برگشته بسوي مكه بر ميگردد با
احرام حج و نزديك نميشود بكعبه را يعني كه طواف كعبه نميكند تا وقتي كه بيرون رود با مردمان بسوي منى كه در راه عرفات است
بر احرام او كه داشت يعني كه احرامي تازه جايز نيست و اگر خواهد ميشود آن توجه او بسوي منى يعني كه در وقت برگشتن داخل
مكه نشود و بجانب منى رود و در آنجا انتظار كشد تا وقتي كه با مردمان بسوي عرفات رود و يا مراد اينست كه اگر بيرون رفته باشد
بمقصدي اول آيد بمنى و بعد از آن بمقصد رود در گفتم كه پس اگر نداند اين مسئله را و بيرون رود بسوي مدينه و يا بسوي مانند آن از
مواضع بي احرام حج بعد از آن برگردد در وقتي كه مردمان متوجه حج اند در ماههاي حج در حالي كه اراده دارد حج را آيا داخل ميشود
مكه را با احرام حج يا بي احرام پس امام گفت كه اگر بر گردد در ماه خود يعني كه از وقت بيرون رفتن او تا برگشتن او سي شبانه
روز نگذشته باشد داخل ميشود مكه را بي احرام حج و اگر داخل شود بعد از گذشتن سي شبانه روز داخل ميشود مكه را با احرام
حج **اصل** قلت فاي الاحرامين والمتعتين متعة الاولى او الاخيرة قال الاخيرة هي عمرته وهي المحتبس بها التي وصلت
بحجه قلت فما فرق ما بين المفردة وبين عمرة المتعة اذا دخل في اشهر الحج قال احرم بالعمرة وهو ينوي العمرة ثم احل منها ولم يكن
عليه دم ولم يكن محتبسا بها لانه لا يكون ينوي الحج **شرح** الاحرامين مرفوع و مبتداست متعة خبر مبتداست الاولى مرفوعست بتقدير
مبتداست وتقدير هل الاولى متعة است و بر اين قياس است او الاخيرة محتبس در اول صيغه اسم مفعول باب افتعال است و بها
نايب فاعلست ودر دوم صيغه اسم فاعلست و وصلت بصيغه ماضي غايبه مجهول باب فعل است و اشارتست بانچه گذشت در شرح حديث
چهارم باب اصناف الحج كه باب سيزده و يكم است كه از آيت سوره بقره فمن تمتع بالعمرة الى الحج بمعني موصولست نظر آيت سوره مائده

اذا قمتم

اذا قمتم الى الصلوة چنانچه گذشت در كتاب الطهارة و در شرح حديث سيزدهم باب صفة الغسل تا آخر كه باب بيست و نهم است فافرق بين
ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حديث اول باب من بدا بالسعي قبل الطواف او طاف و اخر السعي كه باب صد و سي و نهم است
اين معقد رجاليست و جمله موصولست **يعني** گفتم كه پس كدام از دو احرام و دو متعه عمره تمتع است آيا اول يا دوم امام گفت
كه دوم تمتع است عمره او و اوست كه حساب در آورده شده كه پيوسته كرده شده است بحج او گفتم كه پس چه چيز جدا كرده است ميان
عمره مفرده و ميان عمره تمتع است چون داخل مكه شود صاحب آنها در ماههاي حج امام گفت كه صاحب عمره مفرده احرام كرد بعمره
در حالي كه او قصد عمره دارد و پس بعد از آن بيرون آمد از عمره و نبود بر او خون قرباني و نبود او را اعتبار كننده بان عمره
يعني كه براي حج تمتع عمره ديگر قصد دارد زيرا كه او در وقت آن عمره نيت با نيروش است كه حج را متصل بان **دوم اصل**
سالت ابا الحسن عليه السلام عن المتمتع يجي فيقضي متعته ثم تبدو له الحاجة فيخرج الى المدينة او الى ذات عرق او الى بعض المعادن
قال يرجع الى مكة بعمرة ان كان في غير الشهر الذي تمتع فيه لان لكل شهر عمرة وهو مرتهن بالحج قلت فانه دخل في الشهر الذي خرج
فيه قال كان ابي مجاورا ههنا فخرج متلقيا بعض هؤلاء فلما رجع فبلغ ذات عرق احرم من ذات عرق بالحج ودخل وهو محرم
بالحج **شرح** ذات عرق ميقات اهل عراق است المعادن جمع معدن بفتح ميم و سكون عين بي نقطه و كسر دال بي نقطه اسم مكان
باب ضرب جاي ماندن مردمان مثل شهرها و ديها المرتهن بصيغه اسم مفعول باب افتعال محبوس براي چيزي هؤلاء اشارتست
بخلفاي بني العباس و مانند ايشان **يعني** پرسيدم امام موسى كاظم عليه السلام را از متمتع بعمره تمتع كه مي آيد بمكه پس تمام ميكند عمره
تمتع خود را بعد از آن سانح ميشود او را حاجتي پس بي احرام حج بيرون ميرود بسوي مدينه يا بسوي ذات عرق يا بسوي بعض
شهرها و ديهها ديگر امام گفت كه بر ميگردد بسوي مكه با عمره ديگر اگر باشد برگشتن او در غير ماهي كه عمره تمتع كرده در آن ماه زيرا كه
براي هر ماهي عمره عليحده ايست و او گرفتارست بحج يعني كه جايز نيست او را ترك حج و انسال الفهم كه پس بدرستيكه او داخل
مكه شده در ماهي كه بيرون رفت از مكه در آن ماه مراد اينست كه اگرچه از احرام عمره تمتع او يكماه گذشته اما از بيرون رفتن او از
مكه يكماه نگذشته امام گفت كه بود پدرم امام جعفر صادق عليه السلام مجاور در اينجا كه مكه است يعني كه بعد از فراغ از عمره تمتع در
مكه ماند پس بيرون شد از احرام و يكماه گذشته بود پس بيرون رفت بر حالي كه استقبال ميكرد بعض اين خلفاي بني العباس را پس چون
برگشت پس رسيد بذات عرق احرام كرد از ذات عرق بحج و داخل مكه شد بر حالي كه او محرم بحج بود و بدانكه منافات نيست
ميان اين حديث و حديث سابق كه دلالت ميكند بر اينكه خروج اين قسم كس از مكه با احرام حج جايز نيست زيرا كه اين عمل امام
جعفر صادق عليه السلام مبني بر تقيه از آن خلفا است **سيوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يتمتع بالعمرة الى الحج يريد
الخروج الى الطائف قال يهل بالحج من مكة وما احب ان يخرج منها الا محرما ولا يتجاوز الطائف انها قريبة من مكة **شرح**
پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردي كه تمتع ميكند بعمره تمتع بسوي حج اراده ميكند بيرون رفتن را بسوي طائف امام
گفت كه احرام و تلبيه ميكند بحج از مكه و دوست نميدارم براي او اينرا كه بيرون رود از مكه مگر بر حالي كه محرم بحج باشد و مي بايد
كه درنگذرد از طائف هر چند كه محل حاجت او باشد بدرستي كه طائف نزديكست بمكه يعني باعث منظور نزديكي بميقات آن راه
باشد كه قرن المنازل است پس منافات نداشته باشد با اينكه خروج بسوي مدينه خوب باشد با وجود آنكه مسافت ميان مكه
و مدينه بسيار بيشتر است از مسافت ميان مكه و طائف چون مدينه ميقات آن راه كه مسجد شجره است نزديك است والله اعلم
چهارم اصل عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل قضى متعته ثم عرضت له حاجة اراد ان يخرج اليها قال
فليغتسل للاحرام وليهل بالحج وليمض في حاجته وان لم يقدر على الرجوع الى مكة مضى الى عرفات **شرح** روايت است از حفص
بن البختري بفتح باء يك نقطه و سكون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بي نقطه از امام جعفر صادق عليه السلام در مردي كه
تمام كرد عمره تمتع خود را بعد از آن سانح شد او را حاجتي كه خواست كه بيرون رود از مكه بسوي آن حاجت امام گفت
كه پس بايد كه غسل كند براي احرام و بايد كه احرام و تلبيه كند بحج و بايد كه برود براي حاجت خود و اگر قادر نشود بر برگشتن

بسوی مکه میرود و از همانجای حاجت بسوی عرفات پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المتمتع محتبس لا یخرج من مکة حتی
یخرج الی الحج الا ان یأبق غلامه او تضل راحلته فیخرج محرما ولا یجاوز الا علی قدر ما لا تفوته عرفة شرح محتبس بکسر و فتح با
میتواند بود و الاحتباس گرفتار شدن و گرفتار کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آنکه عمره تمتع کرد
گرفتار است بیرون نمیرود از مکه تا آنکه بیرون رود بسوی حج مگر آنکه بگریزد غلام او یا گم شود شتر سواری او و مثل این بیرون میرود
از مکه با احرام حج و دور نمیشود از مکه مگر بقدر اینکه فوت نشود از او وقوف عرفه باب صد و چهل و نهم اصل باب الوقت
الذی یفوت فیه المتعة شرح این باب بیان وقتی است که فوت میشود در آن حج تمتع و در این باب پنج حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل المتمتع یدخل لیلة عرفة فیطوف و یسعی ثم یحل ثم یحرم و یأتی منی قال لا بأس شرح
عن در عن الرجل از قبیل کاتبان مینماید و بجای آن نوعی باید و میتواند بود که عن بمعنی تو باشد یا عن الرجل بتقدیر سئل
عن الرجل باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که احرام العمره تمتع دارد و داخل میشود مکه را در شب نهم
ذی الحجه پس طواف میکند و سعی میکند بعد از احرام بیرون می آید بتقصیر و بعد از آن احرام حج میکند و می آید بمنی در روز فتح که
مردمان در منی بهم رسیده اند امام گفت که نیست پروایی یعنی که حج تمتع او صحیح است دوم اصل عنه ابو الحسن علیه السلام
متمتعا لیلة عرفة و طاف و احل و اتی بعض جواریه ثم اهل بالحج و خرج شرح آمد بمکه امام موسی کاظم علیه السلام بر حالی که متمتع بعمره
تمتع بود در شب نهم ذی الحجه پس طواف کرد بکعبه و میان صفا و مروه و تقصیر کرد و جماع کرد با بعضی کنیزان خود بگویی عرو
سایر منافقان بعد از آن احرام و تلبیه کرد بحج و بیرون رفت بسوی منی سیوم اصل عن بعض اصحابنا انه سأل ابا عبد
الله علیه السلام عن المتعة متی تکون قال یتمتع ما ظن انه یدرک الناس بمنی شرح روایت است از بعضی یاران ما اینکه
او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از حج تمتع که کی باشد یعنی آنکه وقت آن دارد تا کی تاخیر عمره آن میتواند کرد
باختیار خود امام گفت اقرار حج تمتع با خود میدهد با وجود تاخیر عمره آن چندانکه گمان کرده باشد زیرا که او بعد از اعمال عمره
در می یابد مردمان را در منی یعنی که اوایل روز نهم ذی الحجه میرسد بمنی چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
لا بأس للمتمتع ان لم یحرم من لیلة الترویة متی ما تیسر له ما لم یخف فوت الموقفین شرح مراد بلیلة الترویة شبی است
که بعد از هشتم ذی الحجه است باعتبار اینکه ترویه گفته اند است از احرام حج و آن در آن شب بسیار واقع میشود چنانچه در روز
هشتم واقع میشود در بعضی نسخ لیلة عرفه است و حاصل هر دو یکیست و اما تیسر ناحیه است یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که نیست پروای بجهت کسی که اراده حج تمتع دارد اگر احرام حج نکند در شبی که بعد از هشتم ذی الحجه
است هر وقت که میسر شده باشد او را احرام در آن شب چندانکه نترسد فوت وقوف عرفه و وقوف مشعر را از گفت
باینکه اگر خوف فوت وقوف عرفه داشته باشد و خوف فوت وقوف مشعر نداشته باشد حج تمتع میتواند کرد پنجم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی متمتع دخل یوم عرفة قال متعته تامة الی ان یقطع التلبیة شرح مراد بمتعه تامه آنست
که او را اختیاری وقوف عرفه و اختیاری وقوف مشعر در آن باشد زیرا که بلغت است تقطع بصیغه مضارع غایبه مجهول
باب منع است و مقصود اینجا نایب طرف زمانست و مراد اول ظهر روز نهم ذی الحجه است زیرا که حاج در آن وقت
قطع تلبیه میکنند چنانچه گذشت در حدیث دوم باب ما علی المتمتع من الطواف والسعی که باب پنجاه و دوم است و می آید در باب
قطع تلبیة الحاج است که باب صد و شصت و چهارم است پس مقصود کسیست که اگر آنجه پیش از ظهر امروز داخل مکه شود میتواند که
افعال عمره تمتع را بجا آورد و احرام حج بسته و روانه عرفات شود و ادراک اختیاری وقوف آنجا کند و اگر بعد از ظهر داخل مکه
شود ادراک اختیاری آنجا نخواهد کرد غالبا اگر چه حج تمتع او صحیح است و التفصیل علیه وارد یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام در کسی که اراده حج تمتع دارد و داخل مکه شد در روز نهم ذی الحجه پس امام گفت که حج تمتع او بی نقصانست تا وقتی
که دخول او مکه را بعد از ظهر امروز باشد که در آن وقت ناقص میشود غالبا باب صد و پنجاهم اصل باب احرام الحائض والمستحاضة شرح

این باب بیان احرام حائض و مستحاضه است بخواه بعمره و بخواه بحج و در این باب چهار حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الحائض ترید الاحرام قال تغتسل و تستثفر و تحتشی بالکرسف و تلبس ثوبا دون ثیاب احرامها و تستقبل القبلة ولا تدخل المسجد
و تهل بالحج بغیر صلاة شرح تستثفر بثا و فا و را بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب استفعال است ماخوذ است از ثفر
بفتح ثا و سکون فا بمعنی پاردم است و استثفار اینجا استعاره شده برای اینکه خرقه در میان دو ران خود را ورد و بکمر از اول و پس
و دیگر سر او پیش بر کمر بند ببندد و تحتشی بحا بی نقطه و شین با نقطه و یا منقلب از واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افتعال است ...
آگنده کردن فرج خود و مانند آن بچیزی و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین بی نقطه و فا پنبه است ثیاب احرام عبارت است
از جامهای دو ختة و پاکیزه که رنگین نباشد و حریر نیز نباشد تفصیلا که گذشت در احادیث باب ما یجوز للمحرم ان یلبسه از کتاب
هشتاد و پنجم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حائض که اراده میکند احرام حج را گفت که غسل احرام میکند و پارچه
دم می بندد بر خود و آگنده میکند فرج خود را به پنبه و می پوشد جامه را در پایین جاهای احرام خود برای اینکه جامهای احرام
او خون آلود نشود و برابر روی خود میکند قبله را در وقت نیت احرام و پوشیدن جامهای احرام و داخل مسجد الحرام نمیشود
و تلبیه میکند بحج بی آنکه نماز احرام گزارد دوم اصل ذکرت لابی عبد الله علیه السلام اسماء بنت عمیس فقال ان
اسماء ولدت محمد بن ابی بکر بالبیداء وکان فی ولادتها البرکة للنفساء لمن ولدت منهن او طمثت فامرها رسول الله صلی الله
علیه و آله فاستثفرت و تمنطقت بمنطقة و احرمت شرح البیداء بفتح با و کسر یا و سکون یا و دال و نقطه در با بی نقطه
و دال بی نقطه و الف ممدوده صحرای و زمین مخصوص که وسیع است و در میان ذو الحلیفه و مکه است و بسیار نزدیک است بذو الحلیفه
چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه و آله که باب بیست و هفتم است و اینجا هر دو مناسب است و بنا بر
اول ظاهر این است که مراد صحرای باشد که میان مدینه و ذو الحلیفه است و بنا بر دوم بیداء جمله کاه الحاف بوده است کثرت و هجوم
حلالیت در حجة الوداع و بر هر تقدیر ولادت پیش از احرام اسماء از ذو الحلیفه بوده چنانچه می آید در حدیث اول باب ان
المستحاضة تطوف بالبیت که باب صد و پنجاه و سیوم است و طمثت بطا بی نقطه و ثای سه نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر
است و الطمث بفتح طا و سکون میم حایض شدن و حایض شدن زن و مراد اینجا معنی اول است زیرا که مراد اینجا استحاضه
است که از فساد طبیعت است و ذکر او اینجا باعتبار آنست که ولادت منجر باستحاضه میشود غالبا موافق حال اسماء چنانچه آن
نیز می آید در حدیث اول باب صد و پنجاه و سیوم و مراد از استحاضه بعد ولادت نیز همان باشد یعنی مذکور کردم برای امام
جعفر صادق علیه السلام زن مستحاضه را که چون احرام حج یا عمره میکند پس امام مذکور کرد اسماء بنت عمیس را با بیرون آمدن که گفت بدرستی
که اسماء زایید محمد بن ابی بکر را در بیداء پیش از احرام از مسجد شجره در روانه شد با حاجیان بمکه بود در زاییدن او نیکی باد
گرفتن مسایل برای زنان برای کسی که زایید از جمله زنان یا مستحاضه شد و اراده احرام دارد پس امر کرد اسماء را رسول الله
صلی الله علیه و آله در ذو الحلیفه وقتی که صاحب نفاس شده بود و در مکه وقتی که مستحاضه شده بود و در ماند که بسیار فتح ای
نکرده بود ند مامور شدند بعدول از حج افراد بسوی حج تمتع با پیروی کسی که بعد از سعی میان صفا و مروه تقصیر کنند و احرام دیگر
حج کنند پس پاردم است بر خود و کمر خود را بست بکمر بندی و احرام حج کرد در ذو الحلیفه و الظفر در مکه سیوم اصل قلت لابی
عبد الله علیه السلام المرأة الحائض تحرم و هی لا تصلی قال نعم اذا بلغت الوقت فلتحرم شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا
زن حایض احرام میکند و حال آنکه او نماز نمیگزارد امام گفت که آری چون رسید میقات پس باید که احرام کند چهارم
اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن امرأة حاضت و هی ترید الاحرام فطمثت قال تغتسل
و تحتشی بکرسف و تلبس ثیاب الاحرام و تحرم فاذا کان اللیل خلعتها و لبست ثیابها الاخری حتی تطهر شرح روایت است از
زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از زنی که حایض شد و او اراده میکند احرام را
پس مستحاضه میشود امام گفت که غسل میکند برای احرام او آگنده میکند فرج خود را به پنبه و می پوشد جامهای احرام را

و احرام میکند پس چون شود شب و وقت خواب بیدن از خود بیرون میکند جامهای احرام را تا مبادا که خواب آلوده شود و می پوشد
جامهای دیگر خود را تا آنکه پاک شود از استحاضه باب صد و پنجاه و یکم اصل باب ما یجب علی الحائض فی اداء المناسک
شرح این باب بیان چیزیست که واجبست بر زن حایض در بجا آوردن عبادات متعلقه بکعبه و درین باب ده حدیث
است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المرأة المتمتعة اذا قدمت مکة ثم حاضت تقیم ما بینها و بین الترویة فان
طهرت طافت بالبیت و سعت بین الصفا و المروة و ان لم تطهر الی یوم الترویة اغتسلت و احتشت ثم سعت بین الصفا
و المروة ثم خرجت الی منی فاذا قضت المناسک و زارت البیت طافت بالبیت طوافا لعمرتها ثم طافت طوافا للحج
ثم خرجت فسعت فاذا فعلت ذلک فقد احلت من کل شیء یحل منه المحرم الا فراش زوجها فاذا طافت اسبوعا آخر حل
لها فراش زوجها شرح ما بینها و بین الترویة مبنی بر غالب است باعتبار اینکه اکثر قافلها در انروز متوجه منی میشوند و نمیمانند
زنان در مکه با مردان خود میسر نیست پس اگر قافله ایشان تاخیر کنند از یوم الترویه صورت انتظار او بیشتر میشود یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زنی که در اداء حج تمتع دارد چون آمد بمکه بعد از ان حایض شد پیش از طواف عمره
تمتع انتظار میکشد در میان او و میان روز هشتم ذی الحجه پس اگر پاک از حیض شد در ان مدت طواف میکند بکعبه و سعی میکند
میان صفا و مروه مراد آنست که اعمال عمره و حج را تا آخر بجا می آورد و اگر پاک از حیض نشود تا روز هشتم ذی الحجه که اهل قافله
او بیرون میروند از مکه بجانب منی غسل احرام حج میکند و احتشا میکند فرج خود را بعد از ان سعی میان صفا و مروه میکند
برای عمره با تقصیر و بعد از ان احرام حج میکند و بیرون میرود بسوی منی برای اعمال حج پس چون بجا آورد عبادات مقرره
در روز عرفات و مشعر و منی را و زیارت کند کعبه را طواف میکند بکعبه طوافی برای عمره تمتع خود بعد از ان قضا بعد از ان طوافی
میکند طواف دیگر برای حج بعد از ان از مسجد الحرام بیرون می آید و سعی میکند میان صفا و مروه پس چون کند این را پس بیرون
می آید بسبب تقصیر مواد از احرام هر چیزی که بیرون می آید از ان محرم بعمره تمتع چون تقصیر میکند بعد از طواف و سعی مگر جامه
خواب شوهرش پس چون طواف کرد هفت شوط دیگر طواف نسا حلال میشود برای او جامه خواب شوهرش نیز
دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة متمتعة قدمت مکة فرأت الدم قال تطوف بین الصفا و المروة
ثم تجلس فی بیتها فان طهرت طافت بالبیت و ان لم تطهر فاذا کان یوم الترویة افاضت علیها الماء و اهلت بالحج من بیتها
و خرجت الی منی و قضت المناسک کلها فاذا قدمت مکة طافت بالبیت طوافین ثم سعت بین الصفا و المروة فاذا فعلت
ذلک فقد حل لها کل شیء ما خلا فراش زوجها شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق زیرا که تفاوت اینست که درینجا
سعی میان صفا و مروه پیش از یوم الترویه است و در سابق در یوم الترویه است پس هر دو جایز است سیوم اصل عن درست
بن ابی منصور عن عجلان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام متمتعة قدمت فرأت الدم کیف تصنع قال تسعی بین الصفا و المروة و
تجلس فی بیتها فان طهرت طافت بالبیت و ان لم تطهر فاذا کان یوم الترویة افاضت علیها الماء و اهلت بالحج و خرجت الی منی
فقضت المناسک کلها فاذا فعلت ذلک فقد حل لها کل شیء ما عدا فراش زوجها قال و کنت انا و عبید الله بن صالح
سمعنا هذا الحدیث فی المسجد فدخل عبید الله علی ابی الحسن علیه السلام فخرج الی فقال قد سالت ابا الحسن علیه السلام عن روایة
عجلان فحدثنی بنحو ما سمعنا من عجلان شرح ضمیر قال در اول راجع بعجلان است و در دوم راجع بامام جعفر صادق علیه السلام
است و در سوم راجع بدرست و مضمون صدر این موافق حدیث سابق است و باقی ظاهرست چهارم اصل عن عبید الله
بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له المرأة متمتعة تطوف ثم تطمث قال تسعی بین الصفا و المروة و تقضی متعتها
شرح روایتست از عبید الله بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که زنی متمتعه بعمره تمتع طواف میکند
بعد از ان حایض شد امام گفت که سعی میکند میان صفا و مروه و تمام میکند عمره تمتع خود را یعنی کوتاه کردن مو پنجم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فی المرأة المتمتعة اذا احرمت و هی طاهر ثم حاضت قبل ان تقضی متعتها سعت و لم تطف حتی

تطهر ثم تقضی طوافها و قد قضت عمرتها و ان هی احرمت و هی حائض لم تسع و لم تطف حتی تطهر شرح تضاد در اول و سیوم
یعنی بجا آوردن تمام عمل است مطلقا و در دوم یعنی بجا آوردن تمام عمل بعد از رفتن مقرر است یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت در زنی که احرام بعمره تمتع میکند در حالی که او بی حیض است بعد از ان حایض شد پیش از آنکه آغاز
کند عمره تمتع خود را که سعی میکند میان صفا و مروه در حالی که طواف نکرده است تا آنکه پاک از حیض شود بعد از ان قضا
میکند طواف عمره خود را و بتحقیق ادا کرده است عمره خود را و اگر او احرام بعمره تمتع کرد در حالی که او حایض است سعی نمیکند و طواف
نمیکند تا آنکه پاک از حیض شود پیش از رفتن بعرفات و آنها را بجا آورد و دیگر آنکه این مبنی بر غالب است خصوصا در اهل راه
مدینه که میقات آن بسیار دورست از مکه زیرا که اکثر هیئت که درین قسم زنان را میسر است اینکه پاک از حیض شود و اعمال
عمره را با تمام بجا آورد و احرام حج کرده متوجه عرفات شود با مردمان یا آنکه بعد از ان ایشان حیا بخطا میشود از اینجی آید
و حدیث هشتم این باب ششم اصل عن عجلان ابی صالح انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا اعتمرت المرأة
ثم اعتلت قبل ان تطوف قدمت السعی و شهدت المناسک فاذا طهرت و انصرفت من الحج قضت طواف العمرة و طواف
الحج و طواف النساء ثم احلت من کل شیء شرح اعتلت بعین بی نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست
الاعتلال صاحب عذر شدن و مراد اینجا حایض شدنست قضا اینجا یعنی بجا آوردن است و اعم است از قضا که ضد اداست و
مضمون این موافق حدیث اول این باب است هفتم اصل عن رجل انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول و سئل عن امرأة
متمتعة طمثت قبل ان تطوف فخرجت مع الناس الی منی او لیس هی علی عمرتها و حجتها فلتطف طوافا للعمرة و طوافا للحج شرح
واو در و سئل حالیه است بتقدیر قد و سئل و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بامام علیه السلام است او لیس الهمزه مفتوحه [illegible] و همزه
برای استفهام انکاریست و واو برای عطف بر مقدرست و ضمیر مستتر در لیس اسم لیس است و خبر لیس جمله مقول القول است
یعنی روایتست از مردی اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در حالی که بتحقیق پرسیده شده بود از زن متمتعه
بعمره تمتع که حایض شد پیش از آنکه طواف عمره کند پس بعد از سعی میان صفا و مروه بیرون رفت از مکه با مردمان بسوی منی که آیا
نیست بر ایشان اینکه آن زن بر عمره خود و حج خودست و مراد اینست که او از احرام عمره بیرون نیامده زیرا که طواف عمره نکرده
و مع هذا در احرام حج داخل شده پس باید که وقتی که پاک از حیض شود طواف کند برای عمره و طوافی برای حج پیش از آنکه
سعی میان صفا و مروه برای حج کند و تقصیر بکند و طواف نسا بکند هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام المرأة تجیء متمتعة
فتطمث قبل ان تطوف بالبیت فیکون طهرها یوم عرفة فقال ان کانت تعلم انها تطهر و تطوف بالبیت و تحل من احرامها و تلحق با
لناس فلتفعل شرح فیکون طهرها یعنی منتظم آنکه پاک شود و مراد اینست که میداند بنا بر آنکه موافق عادت اوست که در
روز عرفه پاک از حیض شود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زن می آید بمکه در حالی که متمتعه بعمره تمتع است پس حایض میشود
پیش از آنکه طواف عمره کند بکعبه پس میداند بعادت خود بنا بر آنکه ایام پاکی او از حیض در روز عرفه است آیا سعی میکند و با مردمان
بیرون میرود بسوی منی یا صبر میکند تا روز عرفه برای اینکه طواف نیز کند پس امام گفت که اگر آن زن باشد با یقین که
میداند اینکه او پاک میشود از حیض در روز عرفه و طواف عمره میکند بکعبه و بیرون می آید از احرام عمره خود بسبب سعی و تقصیر
و بعد از احرام حج میرسد بمردمان در عرفات پیش از غروب آفتاب روز عرفه پس باید که بکند این را که مذکور شد و مراد اینست
که احوال زنان درین صورت مختلف می باشد پس اگر زنی داند که در اول روز عرفه پاک میشود و فوت [illegible] کار دارد که در
[illegible] طواف و سعی و تقصیر کرده احرام حج کند و متوجه عرفات شود و پیش از غروب آفتاب آنروز باید که حج کند
و الا که تمتع را بسه کرده با مردمان متوجه منی و عرفات شود نهم اصل عن معویة بن عمار قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
امرأة طافت بالبیت ثم حاضت قبل ان تسعی قال تسعی قال و سالته عن امرأة سعت بین الصفا و المروة فحاضت بینهما قال
تتم سعیها شرح روایتست از معویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن متمتعه بعمره تمتع که طواف کرد بکعبه

بعد از آن حایض شد پیش از آنکه سعی میان صفا و مروه کند امام گفت که سعی میکند راوی گفت که و پرسیدم امام را از زنی
که شروع در سعی میان صفا و مروه کرد پس حایض شد در میان صفا و مروه امام گفت که اتمام میکند سعی خود را و الجمع نمانه از منافات
نیست میان این و میان ظاهر و الجبی که در حدیث دوم و سیوم باب آینده که چون زن حایض شود در اثنای سعی قطع میکند
سعی را بچند وجه وجه اول اینکه اتمام جایز باشد و قطع مستحب باشد دوم اینکه اتمام در صورتی باشد که خوف سیلان خون
بزمین و مانند آن نشود و قطع در غیر آن صورت باشد سوم اینکه مراد با اتمام در بیان به تتمه سعی باشد در ایام حیض هر چند
که فاصله شده باشد برای تطهیر ظاهر بدن و لیکن خرقه تا حیض بر ظاهر بدن نیاید و شیخ طوسی در استبصار رفع منافات کرده
بعدم اعتبار ظاهر حدیث باب آینده و تخصیص قطع بطواف بکعبه **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول فی المراة
المتمتعة اذا احرمت و هی طاهر ثم حاضت قبل ان تقضی متعتها سعت و لم تطف حتی تطهر ثم تقضی طوافها و قد قضت
متعتها و ان هی احرمت و هی حایض لم تسع و لم تطف حتی تطهر **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در زنی
که عمره تمتع میکند که چون احرام کرد بعمره تمتع بر حالی که او پاک از حیض است بعد از آن حایض شد پیش از آنکه بجا آورد بقیه افعال
عمره تمتع خود را سعی میکند میان صفا و مروه و طواف نمیکند تا آنکه پاک از حیض شود و بعد از آن قضا کند طواف عمره
خود را و بتحقیق تمام شد افعال عمره تمتع او چون تقصیر مو کند خواه پیش از احرام حج و رفتن بجانب منی و عرفات اگر میسر شود
و خواه بعد از آن و اگر آن زن احرام بعمره تمتع کند بر حالی که او حایض باشد سعی نمیکند و طواف نمیکند تا آنکه پاک شود
از حیض پیش از احرام حج و رفتن بسوی منی و عرفات این مبنی بر غالب است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هشتم این باب
باب صد و پنجاه و دوم اصل باب المراة تحیض بعد ما دخلت فی الطواف شرح این باب بیان زنیست که حایض میشود
بعد از دخول و شروع او در طواف و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن امراة طافت
بالبیت فی حج او عمرة ثم حاضت قبل ان تصلی الرکعتین قال اذا طهرت فلتصل الرکعتین عند مقام ابراهیم و قد قضت طوافها
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زنی که طواف کرد بکعبه در حج یا عمره بعد از آن حایض شد پیش از آنکه گزارد
دو رکعت طواف را امام گفت که چون پاک از حیض شود پس باید گزارد آن دو رکعت را نزد مقام ابراهیم و بتحقیق ادا
کرده طواف خود را یعنی که اعاده آن طواف واجب نیست بر او **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا حاضت
المراة و هی فی الطواف بالبیت او بین الصفا و المروة فجاوزت النصف فعلمت ذلک الموضع فاذا طهرت رجعت فاتمت
بقیة طوافها من الموضع الذی علمته فان هی قطعت طوافها فی اقل من النصف فعلیها ان تستانف الطواف من اوله
شرح او بین عطف بر البیت است یا عطف بر فی الطواف است و احتمال اول اوفق است بحدیث آینده فجاوزت
النصف بجای سقطه دال الف و زای با نقطه است اکثر بفتح حاء و سکون واو صاحب جزری شده ان بتدریج و مراد اینجا
رسیدن بنصف طواف است خواه زیاد بر آن کرده باشد و خواه نه و در اکثر نسخ بجیم است و بنابر آن ظاهر اینست که بتقدیر
مجازت الی النصف باشد و راجع بمعنی اول باشد زیرا که اگر بتقدیر جاوزت عن النصف باشد حکم بلوغ بنصف بی زیاد و کم
مجهول میماند و آن مناسب است انضمام است علمت بر دو جا بتشدید لام ابضو مافه معلوم باب تفعیل است اذا طهرت در فاذا
طهرت قدر مشترک است میان انقطاع حیض بالکلیه و میان انقطاع سیلان آن بروشی که ظاهر شود در زمین و مانند آن و
اول شرط اتمام طواف به بیت است و دوم شرط اتمام سعی میان صفا و مروه است زیرا که حایض فی الجمله سعی میتواند کرد چنانچه
گذشت در حدیث نهم باب سابق **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون حایض شود زن بر حالی که او در طواف
بکعبه است یا در طواف میان صفا و مروه است پس صاحب شود نصف طواف را که سه شوط و نیم است پس نشان میکند آن جا را که حایض
در آن شده پس چون پاک شود بر میگردد پس اتمام میکند باقیمانده طواف خود را از جایی که نشان کرده آنرا پس اگر آن زن
بر ید طواف خود را بسبب حیض در کمتر از نصف طواف پس بر اوست اینکه اعاده کند طواف خود را از اولش **سیوم اصل**
عن احمد بن الهلال عن ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن امراة طافت خمسة اشواط ثم اعتلت قال اذا حاضت المراة و هی فی الطواف
بالبیت او بالصفا و المروة و جاوزت النصف علمت ذلک الموضع الذی بلغت فاذا هی قطعت طوافها فی اقل من النصف
فعلیها ان تستانف الطواف من اوله **شرح** الهلال بفتح هاء و سقطه و تشدید لام او عن کنجد فروش جاوزت النصف ظاهرا اینست
که بتقدیر جاوزت الی النصف باشد چنانچه بیان شد در شرح سابق **یعنی** روایت است از احمد بن عمر هلال از امام رضا علیه السلم که گفت
که پرسیدم امام را از زنی که طواف کرد پنج شوط بعد از آن صاحب عذر و حایض شد امام گفت که چون حایض شود زن بر حالی که او
در طواف بکعبه باشد یا در طواف صفا و مروه باشد و گذرد تا نصف طواف نشان میکند آن جای را که در رسیده تا بعد از طهارت (؟)
کند پس چون او قطع کند طواف خود را در کمتر از نصف پس بر اوست اینکه اعاده کند طواف را از اولش **چهارم اصل**
اخبرنی من سمع ابا عبد الله علیه السلم یقول المراة المتمتعة اذا طافت بالبیت اربعة اشواط ثم رات الدم فمتعتها تامة **شرح**
خبر داد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که زنی که معتمره بعمره تمتع باشد چون طواف کند بکعبه چهار دوره بعد از آن
بیند حیض را پس عمره تمتع او با تقصیر است مراد اینست که سعی میان صفا و مروه و تقصیر مو و احرام حج میکند و متوجه عرفات میشود
بخلاف زنی که پیش از آن حایض شود زیرا که او تقصیر مو نمیکند و شاید که تجدید احرام برای حج نیز نکند و این منافات ندارد
با اینکه قضای بقیه شوط طواف عمره و رکعتین طواف بر او واجب باشد بعد از پاک شدن و الله اعلم **باب صد و پنجاه و سیوم اصل باب
ان المستحاضة تطوف بالبیت شرح** این باب بیان اینست که زن صاحب استحاضه طواف میکند بکعبه و در این باب دو حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم ان اسماء بنت عمیس نفست بمحمد بن ابی بکر فامرها رسول الله صلی الله علیه و آله حین اردت الاحرام
من ذی الحلیفة ان تحتشی بالکرسف و الخرق و تهل بالحج فلما قدموا مکة و قد نسکوا المناسک و قد اتی لها ثمانیة عشر یوما فامرها رسول الله
صلی الله علیه و آله ان تطوف بالبیت و تصلی و لم ینقطع عنها الدم ففعلت ذلک **شرح** نفست بنون و فاء و سین بی نقطه بصیغه
معلوم یا مجهول از باب علم است النفاس بکسر نون خونی که در وقت ولادت می باشد و آن مانند خون حیض است ذو الحلیفه بضم حاء بی نقطه
و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین موضع میقات اهل مدینه است و مسجد شجره آنجاست و میان آن و مدینه دو فرسخ است و
ظاهر اینست که و قد در و قد نسکوا زیاد از قلم کاتبان باشد زیرا که جواب لما است و واو در جواب لما متعارف نیست و العیاذ
مناسب اینجا نیست **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم اینکه اسماء بنت عمیس صاحب نفاس شد بسبب ولادت محمد بن ابی بکر
در حجة الوداع پس امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که اراده کرد احرام را از ذو الحلیفه با اینکه آکنده کند فرج
خود را به پنبه و رکوه و تلبیه گوید بحج او و پس چون آمدند بمکه کردند عبادات متعلقه بکعبه را مثل طواف و رکعتین طواف بر جا
که بتحقیق آمده بود اسماء را هیجده روز از وقت ولادتش پس امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه و آله با اینکه طواف کند بکعبه
و گزارد دو رکعت طواف را و منقطع نشده بود از او خون مراد اینست که صاحب استحاضه شده بود پس کرد اسماء آنرا که مامور
بآن شد بعد از رعایت آداب مستحاضه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال المستحاضة تطوف بالبیت و تصلی و لا تدخل
الکعبة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زنی که صاحب استحاضه است طواف میکند بکعبه و میگزارد دو رکعت
طواف را بعد از رعایت آداب استحاضه و داخل نمیشود کعبه را زیرا که آن فریضه نیست و دخول در آن با خون بد احتیاطی است
باب صد و پنجاه و چهارم اصل باب نادر شرح این بابی است غریب با بیعی که در آن احادیث غیر مشهور است
و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن جاریة لم تحض خرجت مع زوجها و اهلها فحاضت
ان تعلم اهلها و زوجها حتی قضت المناسک و هی علی تلک الحال فواقعها زوجها ثم رجعت الی الکوفة فقالت لاهلها کان من الا
مر کذا و کذا قال علیها سوق بدنة و علیها الحج من قابل و لیس علی زوجها شیء **شرح** و پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از دختری
که حیض ندیده بود بیرون رفت از کوفه بجانب مکه با شوهرش و خویشانش پس حیض دید پس شرم کرد از اینکه اعلام کند خویشان
خود را و شوهر خود را تا آنکه ادا کرد عبادات متعلقه بکعبه را بر حالی که او بر آن حالت حیض بود پس جماع کرد با او شوهر او بعد از آن

برگشت بسوی کوفه پس گفت چون این خود را لایق بود از کارمی چنین و چنین مراد آنست که گفت که در وقت طواف عمره و حج طواف نسا
و در وقت ... شوهر حایض بودم امام گفت که برادران دختر است را شد از آن شتر که بسوی مکه و قربان کردن آن برای کفاره و برادران
دختر است حج در سال آینده و بعث بر شوهر او چیزی **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا طافت المراة الحائض
ثم ارادت ان تودع البیت فلتقف علی ادنی باب من ابواب المسجد و لتودع البیت **شرح** تودیع ... معلوم باب تفعیل است
التودیع وداع کردن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون طواف کرده باشد زن حایض یعنی یا حیض شود
بعد از آن در وقت حیض اراده کرده باشد اینکه وداع کند کعبه را در وقت روانه شدن بشهر خود پس باید که بایستد بر نزدیکتر دری بکعبه
از جمله درهای مسجد الحرام که مختلف است باعتبار دوری و نزدیکی بکعبه و باید که از آنجا وداع کند کعبه را **سیوم اصل** عن عبد الرحمن
بن الحجاج قال ارسلت الی ابی عبد الله علیه السلام ان بعض من معنا من صرورة النساء قد اعتللن فکیف نصنع قال تنتظر ما بینها و بین
الترویة فان طهرت فلتهل و الا فلا یدخلن علیها الترویة الا و هی محرمة **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حا
و تشدید جیم گفت که پیغام فرستادم در مکه بسوی امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که بعضی کسانی که با ما اند از جمله زنانی که ...
... صاحب عذر و حایض شده اند پس از طواف عمره تمتع پس چگونه میکنند ... امام گفت که انتظار میکشد در
مدتی که میان او و بیرون رفتن اهل او از مکه بجانب منی است پس اگر پاک از حیض شده در آن مدت پس باید که بعد از طواف
عمره و سعی و تقصیر احرام و تلبیه کنند حج و اگر پاک از حیض نشده در آن مدت پس باید که داخل نشود برای بیرون رفتن اهل او از
مکه بسوی عرفات مگر بر حالی که او با احرام باشد یعنی که با اهل او بیرون رود از مکه بسوی عرفات با وجود حیض بیان این
گذشت در حدیث اول و دوم و سیوم باب ما یجب علی الحائض فی اداء المناسک که باب صد و پنجاه و یکم است **چهارم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا طافت المراة طواف النساء و طافت اکثر من النصف فحاضت نفرت ان شاءت **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون طواف کند زن طواف نساء را باین معنی که شروع در آن کند و طواف کند زیاده بر سه
دوره و نیم پس حایض شود بیرون میرود از منی بسوی شهر خود با قافله خود اگر خواهد مراد آنست که برای باقیمانده طواف نسا
و رکعتین آن آمدن خودش بمکه لازم نیست بلکه در همان روز یا بعد از آن دیگری را وکیل میتواند کرد و بعد از عمل وکیل او حلال میشود
برای شوهرش **پنجم اصل** عن ابی ایوب الخزاز قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه رجل لیلا فقال اصلحک الله امراة
معنا حاضت و لم تطف طواف النساء فقال لقد سالت عن هذه المسألة الیوم فقال اصلحک الله انا زوجها و قد احببت ان اسمع
ذلک منک فاطرق کانه یناجی نفسه و هو یقول لا یقیم علیها جمالها و لا تستطیع ان تتخلف عن اصحابها تمضی و قد تم حجها **شرح**
خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زاء با نقطه و الف و زای با نقطه است سالت بصیغه ... معلوم مونث غایبه است **یعنی**
روایت است از ابو ایوب خز فروش گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او مردی در شب پس گفت که اصلاح کند
ترا الله تعالی زنی که با ماست حایض شد و طواف نکرده بود طواف نسا پس امام گفت هر آینه بتحقیق از من خودش پرسید از این مسئله
امروز جواب شنید پس آن مرد گفت که اصلاح ... ترا الله تعالی من شوهر اویم و بتحقیق دوست داشتم اینکه بشنوم آن جواب را
از تو تا خاطر جمع شود پس امام سر در پیش افکند چنانچه گویا که او سخن میگوید با خود و او میگفت که درنگ نمیکنند برای آن زن شترداران
او تا وقتی که پاک شود از حیض و طواف نسا کند و وسعت در قدرت ندارد که تخلف نماید از یاران و اهل قافله خود میرود با یاران
خود و بشهر خود و بتحقیق تمام شد حج او و بسبب اینکه شوهرش یا غیر او به نیابت او طواف نسا و رکعتین آن کند **باب صد و پنجاه و**
پنجم اصل باب علاج الحائض شرح این باب بیان معالجه زن حایض است برای برطرف شدن حیض در این باب یک حدیث
است **اصل** عن الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه الحسین قال حججت مع ابی و معی اخت لی فلما قدمنا مکة حاضت فجزعت جزعا شدیدا خوفا
ان یفوتها الحج فقال لی ابی ائت ابا الحسن و قل له ان ابی یقرئک السلام و یقول لک ان ابنة لی قد حججت بها و قد حاضت و جزعت جزعا
شدیدا ... ان یفوتها الحج فما تامرنی **شرح** الجزع بفتح جیم و فتح زای با نقطه و عین بی نقطه مصدر باب علم بیتابی کردن و ... در این

و جا طواف بکو

و جا طواف یکبیست خواه طواف عمره خواه طواف زیارت که آن را طواف حج نیز می نامند و خواه طواف نسا ...
تسقط ماضی ... مضارع غایب معلوم باب افعال است ... پیغام فرستاد ... سخن را **یعنی** روایت است
از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین گفت که حج کردم با پدرم و با من بود خواهری از من پس چون آمدیم بمکه حایض
شد پس بیتابی کرد بیتابی سخت از ترس اینکه فوت شود از خودش طواف کعبه یعنی حیضی که مستمر شود تا بیرون رفتن قافله
او از منی و مکه پس با ... از رفتن در طواف عمره و طواف حج و طواف نسا پس گفت مرا پدرم که برو نزد امام موسی کاظم علیه السلام
و بگو او را که پدرم میخواند ترا سلام و میگوید ترا که بدرستی که دختری از من که بتحقیق حج آوردم او را و بتحقیق حایض
شد و اضطراب کرد اضطرابی سخت از ترس اینکه فوت شود از خودش طواف کعبه پس چه امر میکنی او را **اصل** قال فاتیت ابا
الحسن علیه السلام و کان فی المسجد الحرام فوقفت بحذاه فلما نظر الی اشار الی فاتیته و قلت ان ابی یقرئک السلام و ادیت الیه ما
امرنی به ابی فقال ابلغه السلام و قل له فلیامرها ان تاخذ قطنة بماء اللبن فلتستدخلها فان الدم سینقطع عنها و تقضی مناسکها
کلها قال فانصرفت الی ابی فادیت الیه ما قال فامرها بذلک ففعلته فانقطع عنها الدم و شهدت المناسک کلها فلما ارتحلت من مکة بعد
الحج و صارت فی المحمل عاد الیها الدم **شرح** ماء اللبن ... و فتح با ...
متکلم یا مونث غایبه باب افتعال است **یعنی** حسین گفت که پس رفتم نزد امام موسی کاظم علیه السلام و بود در مسجد حرام پس ایستادم
در برابر او پس چون نگاه کرد بسوی من اشارت کرد بسوی من که چه کار داری پس رفتم نزد او و گفتم او را که بدرستی که پدرم میخواند
ترا سلام و رسانیدم بسوی او آنچه را که امر کرده بود مرا بآن پدرم پس امام گفت که ابلاغ کن بپدرت سلام را از جانب من و بگو او را
پس باید که امر کند آن دختر را باینکه فرا گیرد پنبه را با آب شیر یعنی که آن پنبه خیسیده باشد در آب شیر پس باید که داخل خود کند
آن پنبه را چه بدرستی که خون حیض زود منقطع میشود از او و بجای آورد عبادات متعلقه بکعبه خود را همگی آنها را حسین گفت
که پس برگشتم بسوی پدرم پس رسانیدم بسوی او پیغام را حسین گفت که پس امر کرد پدرم آن دختر را بآنچه مذکور شد پس دختر
کرد آن را پس منقطع شد از آن دختر خون حیض و خودش حاضر شد عبادات متعلقه بکعبه را همگی آنها را پس چون بار کردیم
از مکه بعد از فراغ از اعمال حج و شد آن دختر در کجاوه برگشت بسوی او خون حیض اگر گوئی که این منافات دارد با اینکه
اقل زمان حیض سه شبانه روز می باشد چنانچه اقل زمان طهر ده شبانه روز می باشد گوییم که در این حدیث تصریح نیست باینکه انقطاع
خون حیض پیش از گذشتن سه شبانه روز واقع شده و معلوم است که قافله از مکه و منی پیشتر از سه شبانه روز زود تر کوچ نمیکنند پس اگر
طواف عمره او در اینجا پیش از حج میسر شده باشد خودش قضای آن میکند بعد از عود از عرفات و اتیان با اعمال منی چنانچه گذشت در
حدیث اول و دوم و سیوم باب ما یجب علی الحائض فی اداء المناسک که باب صد و پنجاه و سیوم است و ایضا میتواند بود که
اقل زمان حیض در صورت نه باشد که علاج برطرف شده باشد و موید جواب دوم است عود حیض از وقت ... او در کجاوه
زیرا که ظاهر آنست که از زمان انقطاع خون او تا این وقت ده شبانه روز که اقل طهر است نگذشته باشد بقرینه خوف دختر و
اهلش از فوت شدن حج از آن دختر والله اعلم **باب صد و پنجاه و ششم اصل باب دعاء الدم شرح**
این باب بیان دعا برای خون حیض است که زود برطرف شود در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اشرفت المراة علی مناسکها و هی حائض فلتغتسل و لتحتش و لتقف هی و نسوة خلفها
فیؤمن علی دعائها و تقول اللهم انی اسئلک بکل اسم هو لک او تسمیت به لاحد من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب
عندک و اسئلک باسمک الاعظم الاعظم و بکل حرف انزلته علی موسی و بکل حرف انزلته علی عیسی و بکل حرف انزلته
علی محمد صلی الله علیه و آله الا اذهبت عنی هذا الدم و اذا ارادت ان تدخل المسجد الحرام او مسجد الرسول صلی الله علیه
و آله فعلت مثل ذلک **شرح** فیؤمن بفتح همزه و تشدید میم مکسوره و تخفیف نون ساکنه یا مضمومه یا تشدید نون مفتوحه بصیغه
مضارع مفرد مذکر غایب یا جمع مونث غایب باب تفعیل است احتمال تخفیف نون نظر بلفظ نسوة است که اسم جمع مراة است

وحکم مفوضه کرده اند و نظیر آیت سوره یوسف و قال نسوة فی المدینة و احتمال تشدید نون نظر بجمع نسوة است موافق آیت سوره
ن و فان کن ن ... و آنچه می آید در حدیث دوم باب تقدیم طواف الحج تا آخر که باب جمعه اینجا و وهم است که متولی رقیه این
زبر کرده نیز مانند نسوة اسم جمع است ظاهر آنست اینجا از کاتبان غلطی شده باشد و بجای او در او لست و او باید تا عطف
تفسیر شود عکس آنچه مذکور شد در شرح حدیث سوم این باب در شرح و هو مرفوع و ما موافق ظاهر شرح میکنیم الرف بفتح جاء
بسقط و سکون را بی نقط و فاء و طرف و مراد اینجا سعی است که بعنوان رکض باشد باعتبار اینکه از میان الکرم مردمان بر آمدن است
الا بکسر همزه و تشدید لام یعنی همین است و مشهور آنست که برای استثنا از محذوف است بتقدیر لا و اسالک الا ادبعث
یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون مشرف شود زن بر عبادتی است متعلق بکعبه
او با حیض که نزدیک شروع در آنها شود بر حالی که او حائض باشد پس باید که غسل کند برای دعا و دشته کند فرج خود را
برکو و بنبه و مانند آنها تا خون بیرون نیاید و باید که بایستد او و نزد مانند رکن و پس آن زمان آمین گویند بر دعای
کار او کند و آن زن میگوید خداوندا بدرستیکه من طلب میکنم از تو بهر نامی که آن تراست و نام بردی خود را یا کسی برای یکی از
مخلوقین تو یا خود را اختصاص دادی بآن در علم غیب نزد تو یا حیض که پنهان کردی آن نام را از دیگران چنانچه بیان شده در
کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب حدوث الاسماء که باب باید از وهم است و طلب میکنم از تو بنام تو که بزرگترین نامها
ست و بهر سری که فرو فرستادی آنرا بر موسی و بهر سری که فرو فرستادی آنرا بر عیسی و بهر سری که فرو فرستادی آنرا بر محمد
صلی الله علیه و آله همین را که برطرف کرده باشی از من این خون حیض را و چون زن حائض در غیر موسم حج مثلا خواهد که
داخل شود مسجد حرام را یا خواهد که در مدینه داخل شود مسجد رسول الله را صلی الله علیه و آله میکند مثل آنرا که مذکور شد
اصل قال و تاتی مقام جبرئیل علیه السلام و هو تحت المیزاب فانه کان مکانه اذا استاذن علی النبی صلی الله علیه و آله قال فذلک
مقام لا تدعو الله فیه حائض تستقبل القبلة و تدعو بدعاء الدم الا رأت الطهر ان شاء الله **شرح** این بیان طریقه
دیگر است برای دعا در خون حیض غیر طریق سابق تفسیر تحت المیزاب می آید در شرح حدیث آینده و آن عبارت است از مکانی
در جانب مشرق قبه رسول الله متصل بدیوار آن از طرف بیرون و الحال معروف است بنام مقام جبرئیل **یعنی** و امام گفت
که زن حائض اگر خواهد که خونش برطرف شود و در مدینه می آید بمقام جبرئیل علیه السلام و اگر در پایین ناودانست یا بحقی
که برابر آن ناودان است اگر چه ناودان بجانب مشرق نزدیکتر است از آن موضع چه بدرستیکه آن موضع بود جای جبرئیل
چون اذن دخول میطلبید بر نبی صلی الله علیه و آله امام گفت که بیان این آنکه آن جائی است که دعا نمیکند الله تعالی را در آن
زنی که حائض باشد بر حالی که رو بقبله کند و دعا کند بدعای خون حیض مگر آنکه وی دید پاکی از حیض را انشاء الله
باشد الله تعالی **دوم اصل** علی عمر بن یزید قال حاضت صاحبتی و انا بالمدینة و کان میعاد جمالنا و ابان مقامنا و
خروجنا قبل ان تطهر و لم تقرب المسجد و لا القبر و لا المنبر فذکرت ذلک لابی عبد الله علیه السلام فقال مرها فلتغتسل و
ولتات مقام جبرئیل علیه السلام فان جبرئیل کان یجیء فیستاذن علی رسول الله صلی الله علیه و آله فان کان علی حال لا
ینبغی ان یاذن له قام فی مکانه حتی یخرج الیه و ان اذن له دخل علیه فقلت و این المکان فقال حیال المیزاب الذی اذا
خرجت من الباب الذی یقال له باب فاطمة بحذاء القبر اذا رفعت رأسک بحذاء المیزاب و المیزاب فوق رأسک و الباب
من وراء ظهرک و تجلس فی ذلک الموضع و تجلس معها نساء و لتدع ربها و یؤمن علی دعائها **شرح** انا بکسر همزه و تشدید نون
و الف است و ابان بکسر همزه و تشدید یاء بی نقطه است مقام ماست میم اول مصدر میمی باب افعال است ... تقرب از باب علم است
حیال بکسر حاء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین منصوب بظرفیت است و ظرف خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو ...
حیال المیزاب مجرور و مضاف الیه است الذی صفت المیزاب است جمله اذا خرجت تا آخر که صله موصول است خرجت بصیغه
ماضی مخاطب با سلف است و مراد خروج از مجموع عادت متعلق بقبه مبارکه است با بشرطه عبارت است از دری که در این ایام

ازآباب البقیع

آنرا باب البقیع میخوانند موافق آنچه می آید در حدیث نهم باب المنبر و الروضة و مقام النبی علیه السلام که باب ولیت ... است
و آن در برابر یا بیین پای قبر است که آنرا عوام قبر فاطمه میشمرند و کسی که از آن در بیرون آید رو بمشرق دارد و چون در ربانی که در
وسط دالان است بیرون رو نموده و در آمده است اندک رو در آن و در پس پشت او میماند و ناودان در بالای سر او می باشد و مقام
جبرئیل در درون عمارت بقعه مبارکه و بیرون قبه مبارکه متصل بدیوار قبه است در جائی که محاذی آن ناودان است و آن ناودان
بمشرق نزدیکتر است از مقام جبرئیل پس الذی صفت الباب است یقال له باب فاطمة صله موصول است بحذاء القبر صله دیگر موصول
است الف و لام القبر برای عهد خارجیت و اشارت است بقبری که آنرا عوام قبر فاطمه میخوانند و آن قبر در جانب شمال قبه مبارکه
است و قبله در جانب جنوب قبه مبارکه است و آن در در جانب مشرق حقیقه آن قبر است جمله اذا رفعت تا آخر که مرکب از شرط
و جزاست جزای اذا خرجت است تجد بصیغه تجد بجیم و دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب مثل الفار و اوی باب فرست ...
المیزاب منصوب و مفعول به است و از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است واو در و المیزاب حالیه است المیزاب مرفوع و مبتدا است
فوق منصوب بظرفیت است و ظرف خبر مبتدا است واو در و الباب عاطفه است یومن از باب تفعیل است و احتمالات آن
بحالست که بیان شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از عمر بن یزید گفت که حائض شد زوجه من بر حالی که ما در مدینه
بودیم و بود زمان وعده شتر داران ما و وقت ماندن ما و بیرون رفتن ما از مدینه پیش از آنکه آن زوجه پاک شود از حیض و آن
و آن زوجه نزدیک نشده بود مسجد را و نه قبر را و نه منبر را پس مذکور کردم آنرا برای امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که امر کن آن
زوجه را پس باید که غسل کند برای دعا و باید که آید بمقام جبرئیل علیه السلام بیان این آنکه بدرستیکه جبرئیل بود [illegible] می
آمد در غیر وقت آوردن وحی پس طلب اذن دخول بر رسول الله صلی الله علیه و آله میکرد پس اگر رسول الله بود بر حالی که سزاوار نبود
اینکه اذن دخول دهد او را جبرئیل درنگ میکرد در مقام خود تا آنکه رسول بیرون می آمد بسوی او و اگر اذن میداد او را داخل میشد بر
رسول پس گفتم کجا است آن مقام جبرئیل پس امام گفت آن در برابر ناودانست که چون بیرون روی از دری که گفته میشود آنرا
باب فاطمه و برابر آن قبر مشهور بقبر فاطمه است چون بر داری سر خود را می یابی آن ناودان را برحالی که آن ناودان در بالای سر است و آن
در در پس پشت است و آن زوجه می نشیند در آنجا یعنی مقام جبرئیل و می نشینند با او زنانی پس باید که آن زوجه دعا کند صاحب [illegible]
خود را برای انقطاع حیض و آن زنان آمین گویند بر دعای آن زوجه **اصل** قال فقلت و ای شیء تقول قال تقول اللهم انی
اسالک بانک انت الله لیس کمثلک شیء ان تفعل بی کذا و کذا قال فصنعت صاحبتی الذی امرته فطهرت و دخلت المسجد قال و کان لنا
خادم فاصابها الحیض فقالت یا سیدی الا اذهب انا فاصنع کما صنعت سیدتی فقلت بلی فذهبت فصنعت مثل ما صنعت مولاتها
فطهرت و دخلت المسجد **شرح** الا تقیع بهمزه و تشدید یاء منصوب و مضاف است و تفسیر لفظ الله گذشت در کتاب التوحید در حدیث
دوم باب معانی الاسماء و اشتقاقها که بیان شد آنجا که نام است تفسیر کمثله ظاهر میشود از آنچه گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث
چهارم باب اطلاق القول بانه شیء که باب دوم است الا بفتح همزه و تخفیف لام مرکب از حرف استفهام و حرف نفی است و برای
عرض مطلب است انا بفتح همزه و تخفیف نون تاکید ضمیر مستتر است در اذهب اذهب بدال بی نقطه و الف منقلب از واو مکسوره و دال بی نقطه و
منصوب و حال از فاعل است اراده زنی که بکار ... باشد برای طلب حاجتها و مراد اینجا طلبکاری زنان مثل خودست
برای آمین گفتن بر دعا فاصنع بلفظ مضارع متکلم وحده از باب منع منصوب است بجواب الا ... **یعنی** راوی گفت که پس
گفتم که چه چیز را میگوید آن زوجه امام گفت که میگوید که خداوندا بدرستیکه من طلب میکنم از تو بوسیله اینکه تو تویی الله یعنی ذات
مستحق عبادت که مشهور است بآنکه او تنها بنده ماسوای خود است نیست مانند هم و تو که ... چیزی اینکه کنی با من چنین و چنین راوی
گفت پس کرد زوجه من آنرا که امام امر کرد مرا پس پاک از حیض شد پس داخل شد مسجد را راوی گفت که و بود ما را کنیزی پس
پس حائض شد پس گفت که ای مهتر من آیا نروم من بر حالی که طلبکار زنان مثل خود ... پس کنم چنانچه کرد خاتون
من پس گفتم که بلی پس رفت پس کرد مانند آنچه کرد خاتون او پس پاک از حیض شد و داخل شد مسجد را **سیوم اصل** عن [illegible]

جده الله الازدی عن شریک بن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام حملت مولاک الی امراة مسلمة فحیضت حتی انتهت الی بستان
بنی عامر فرمت علیها الصلوة فدخلها من ذلک امر عظیم مخافة ان تذهب متعتها فامرنی ان اذکر ذلک لک و اسالک کیف تصنع
شرح بستان بنی عامر بفتح باء یکنقطه و سکون سین بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا و میم بی‌نقطه و کسر میم و راء بی‌نقطه نام بستانیست
که میان آن و مکه یک مرحله است و صاحب قاموس گفته که البستان ابن عامر نخلة و گفته که و نخلة الشامیة و الیمانیة و ادیان علی لیلة
من مکة و ظاهر این است که این بستان در شامیه باشد زیرا که آن در مقابل رکن شامیست و یمانیه در مقابل رکن یمانیست و میان
آن دو وادی دو مرحله است پس اول در سر راه راویست چون از اهل کوفه بوده و کوفه و مدینه در برابر رکن شامیت تقریبا
یعنی روایتست از بکر بن عبد الله ازدی بفتح همزه و سکون زای با نقطه و دال بی‌نقطه که شریک ابو حمزه ثمالی بضم ثاء سه نقطه و
تخفیف میم بوده در کوفه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قرابت شوم بدرستیکه زنی مسلمان همراه من شد تا آنکه رسیدیم ببستان
اولاد عامر پس حایض شد پس داخل شد او را از این اضطراب بزرگ از ترس اینکه از دست رود او را طواف عمره تمتع او دو تقاضا
بایش کرد بعد از عود از عرفات و منی پس فرمود مرا اینکه مذکور کنم آنرا برای تو و بپرسم ترا که چگونه میکند آن زن **اصل**
فقال مرها فلتغتسل نصف النهار و تلبس ثیابا نظافا و تجلس فی مکان نظیف و تجلس حولها اربع من او ادنی و تقابل
لها زوال الشمس فاذا زالت فرما فلتدع بهذا الدعاء و لیؤمن النساء علی دعائها حولها **شرح** پس امام گفت بگو آن زن را پس
باید غسل برای دعا کند در نزدیک نصف روز و بپوشد جامهای پاکیزه را و بنشیند در جای پاکیزه و بنشینند در دور او زنانی که آمین
بگویند چون دعا کند و دور است برای آن زن زوال آفتاب را پس چون زوال آفتاب شد پس امر کن او را پس باید که دعا کند باین
دعا که مذکور میشود و باید که آمین گویند آن زنان بر دعای او در دور او **اصل** کلا وقت تقول اللهم انی اسالک بکل اسم
هو لک و بکل اسم تسمیت به لاحد من خلقک و هو مرفوع مخزون فی علم الغیب عندک و اسالک باسمک الاعظم الاعظم الذی اذا سئلت
به کان حقا علیک ان تجیب ان تقطع عنی هذا الدم **شرح** ظاهر است که اینجا از کاتبان غلط شده باشد و بجای واو در و هو
مرفوع او باید چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی** در هر بار که دعا میکند میگوید که
خدایا بدرستیکه من طلب میکنم از تو بوسیله هر نامی که آن ترا است و بوسیله هر نامی که نام بردی خود را بآن برای یکی از مخلوقین تو
یا آن نام پرده داشته شده است از میان خلق مخزونست در علم غیب نزد تو و طلب میکنم از تو بوسیله نام تو که بزرگ از بزرگترست آن نام
که چون دعا کرده شدی بوسیله آن نام شد واجب بر تو اینکه اجابت آن دعا کنی اینکه قطع کنی از من این خون حیض را
اصل قال فان انقطع الدم و الا دعت بهذا الدعاء الثانی فتقول اللهم انی اسالک بکل حرف انزلته علی محمد صلی الله علیه و آله
و بکل حرف انزلته علی موسی علیه السلام و بکل حرف انزلته علی عیسی علیه السلام و بکل حرف انزلته فی کتاب من کتبک و بکل دعوة دعاک
بها ملک من ملائکتک ان تقطع عنی هذا الدم **شرح** الثانی منصوبست لفظا و ظرف زمانست و عامل آن دعت است و مراد
روز دومست یا مجرورست تقدیرا و صفت هذا الدعاء است **یعنی** پس اگر منقطع شود خون حیض او را میرسد و اگر منقطع
نشود دعا میکند باین دعا که مذکور میشود در روز دوم در همان وقت بهمان آداب پس بگو او را پس باید که بگوید خدایا بدرستیکه
من طلب میکنم از تو بوسیله هر رازی که فرو فرستادی آنرا بر محمد صلی الله علیه و آله و بوسیله هر رازی که فرو فرستادی آنرا بر موسی
علیه السلام و بوسیله هر رازی که فرو فرستادی آنرا بر عیسی علیه السلام و بوسیله هر رازی که فرو فرستادی آنرا در کتابی از کتابهای تو و بوسیله
هر دعای که دعا کرد ترا بآن فرشته از فرشتگان تو اینکه قطع کنی از من این خون حیض را **اصل** قال فان انقطع فلم تر یوما فذلک
شیئا و الا فلتغتسل من الغد فی مثل تلک الساعة التی اغتسلت فیها بالامس فاذا زالت الشمس فلتصل و لتدع بالدعاء و لیؤمن النسوة
و زاد فیه فعلت ذلک المراة فارتفع عنها الدم حتی قضت متعتها و حجها و انصرفنا راجعین فلما انتهینا الی بستان بنی عامر عاودها
الدم فقلت له ادعو بهذا الدعاء فی دبر صلوتی فقال ادع بالاول ان احببت و اما الاخر فلا تدع به الا فی الامر الفظیع ینزل
بک **شرح** فلم تر یوما فذلک شیئا اشارتست بامتحان و استبراء السبب بپنبه که خواستن در فرج و بیرون آوردن بیرون کنند گرشه

در کتاب الحیض

در کتاب الحیض در احادیث باب استبراء الحائض که باب ششم است فتقتصل امرست بدرود بر محمد و آل محمد یا امرست بجلوس در محلها
آنکه نماز واقع شود زیرا که حایض را نماز جایز نیست الفضل الدعاء برای عهد خارجیست و اشارتست بدعای روز دوم یا اشارتست
بمجموع دعای روز اول و دعای روز دوم **یعنی** پس اگر منقطع شد حیض بآن روش که شنید در روز پس که آن روز دوم است چیزی
از حیض را بر او در رسید و اگر منقطع نشد پس باید که غسل کند در فردا در مثل آن ساعتی که غسل کرد در آن دیروز پس چون زوال
کند آفتاب پس باید که درود کند بر محمد و آل محمد و باید که دعا کند بآن دعای روز دوم و باید که آمین گویند و آن زنان چون او دعا
کند پس کرد آن زن پس برطرف شد از او خون حیض تا آنکه بجا آورد عمره تمتع خود را و حج خود را از مکه برگشتیم بر حالی که بر همان راه
بودیم که آمده بودیم پس چون رسیدیم بسوی باغ اولاد عامر که در نخله شامیه است برگشت آن زن را خون حیض پس گفتم امام را که
آیا دعا کنم باین دو دعا در عقب نماز خود پس امام گفت که دعا کند بدعای اول اگر خواست و اما دعای دیگر پس دعا مکن بآن مگر
در کار عمده که مشکل باشد فرود آید بتو **باب صد و پنجاه و هفتم اصل باب الاحرام یوم التروية شرح**
الترویه بتاء دو نقطه و راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین مصدر باب تفعیل سیراب کردن و مراد اینجا منی بجانب عرفات است برای آنها باعتبار
اینکه در زمان سابق در عرفات آب نبوده و از مکه مردمان ظرفهای خود را پر از آب میکردند و میرفتند اند یوم الترویه عبارت
از روز هشتم ذی الحجه **یعنی** این باب بیان احرام حج در روز هشتم ذی الحجه است و در این باب شش حدیثست **اول اصل**
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم الترویة ان شاء الله فاغتسل و البس ثوبیک و ادخل المسجد حافیا و علیک
السکینة و الوقار ثم صل رکعتین عند مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله او فی الحجر ثم اقعد حتی تزول الشمس فصل المکتوبة ثم قل فی
دبر صلوتک کما قلت حین احرمت من الشجرة و احرم بالحج ثم امض و علیک السکینة و الوقار فاذا انتهیت الی الرقطاء دون الردم فلبّ
فاذا انتهیت الی الردم و اشرفت علی الابطح فارفع صوتک بالتلبیة حتی تاتی منی **شرح** السکینة و الوقار هر دو مجرور و منصوب
میتواند بود بنابر اول واو و علیک حالیه است و علیک خبر مقدم بر مبتدا است و بنابر دوم واو عاطفه است و علیک اسم فعل است بمعنی
الزم و معنی سکینه و وقار بیان شد در شرح حدیث ششم باب دخول مکه که باب صد و بیست و هشتم است الرقطاء بفتح راء و قاف بالقطع و الف
ممدوده با تنوینست و بدون تنوین منصوبست بظرفیت و ظرف صفت نیست الردم بفتح راء بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه مجرور و
مضاف الیه است و آن در اصل بمعنی سد است و اینجا عبارتست از بقعه از کوه که پیش آمده و سر راه میان مکه و ابطح را گرفته و
راه بسبب آن کج شده و کسانی که از آن میگذرند ابطح را نمی‌بینند تا آن و صاحب قاموس و در معالم گفته که موضع بمکه یضاف
الی بنی جمح و هو لبنی قراد **یعنی** روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شود روز هشتم ذی الحجه ان
شاء الله پس غسل احرام کن و بپوش دو جامه احرام خود را و داخل شو مسجد الحرام را پا برهنه بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام
دل بعد از آن بگزار دو رکعت نزد مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله یا در حجر اسمعیل بعد از آن در جای خود بنشین تا آنکه زوال کند
آفتاب پس بگزار فریضه ظهر را بعد از آن بگو در عقب نماز خود مانند آنچه گفتی در وقتی که احرام بعمره کردی از مسجد شجره که در ذو الحلیفه
است که میقات اهل مدینه است و مانند آن است اشارتست بآنچه گذشت در حدیث دوم باب صلوة الاحرام و عقده و الاشتراط
فیه یا بهشتادوم است و احرام کن بحج بعد از آن روانه شو بسوی عرفات بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام دل پس چون رسیده باشی
بسوی رقطاء و آن جائی که در پیش سد است که برابر راه را گرفته پس لبیک بگو پس چون رسیدی بسوی آن سد و از راه کج گذشته مشرف
شوی بر ابطح یا بمعنی که ابطح را ببینی آوردی پس بلند آواز خود را بگفتن لبیک تا آنکه برسی بمنی **دوم اصل** عنه رواته الا ابا بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت ان تحرم یوم الترویة فاصنع کما صنعت حین اردت ان تحرم و خذ من شاربک و من اظفارک
و اطل عانتک ان کان لک شعر و انتف ابطیک و اغتسل و البس ثوبیک ثم ائت المسجد الحرام فصل فیه ست رکعات قبل ان تحرم
و تدعو الله و تساله العون **شرح** و در روایت ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام است که امام گفت که چون اراده کردی بر آنکه احرام
بحج کنی در روز عرفه هشتم ذی الحجه پس بکن چنانچه کردی در وقتی که اراده کردی اینکه احرام بعمره کنی در میقات و بگیر از شارب خود

وازناخنهای خود ونوره کن لیشت زهار خود را واگر باشد ترا موی در انجا بکن موی دو بغل خود را وغسل کن وبپوش دو جامه احرام خود را
بعد از ان بیا بمسجد الحرام پس بگزار در ان شش رکعت یا سلام بیش از انکه احرام کنی ودعا بکن الله تعالی را وطلب بکن از او مدد
اصل ونقول اللهم انی ارید الحج فیسره لی وحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی ونقول احرم لک شعری وبشری ولحمی ودمی
من النساء والطیب والثیاب ارید بذلک وجهک والدار الآخرة وحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی ثم تلبی من المسجد
الحرام کما لبیت حین احرمت ونقول لبیک بحجة تمامها وبلاغها علیک وان قدرت ان یکون رواحک الی منی زوال الشمس والا فمتی
ما تیسر لک من یوم الترویة شرح بیان بعضی کلمات این گذشت در شرح حدیث دوم باب صلوة الاحرام وعقده والاشتراط فیه
که باب سی‌ام است وغایره ذکر حلنی تا آخر گذشت در شرح حدیث دوم باب المحصور تا آخر که باب [illegible] است واو در ونقول دوم بمعنی او است
ومقصود اینکه هر یک از قول اول وقول دوم مجزیست وقول دوم بهتر است واگر میسر شود ومیتواند بود که واو برای جمع باشد ومویید واحتمال
اولست تکرار ونقول وتکرار حلنی تا آخر یعنی ومیگوئی ای خداوند بدرستی که من اراده دارم حج را پس آسان کن انرا برای من وبکن مرا
از احرام در جائی که گرفتار کردی مرا بسبب تقدیر تو که تقدیر کردی آنرا بر من ومیگوئی که احرام کرد برای تو موی من وپوست من وگوشت من وخون من از زنان
وخوشبوئی وجامه‌های دوخته اراده دارم بان احرام راه رضای ترا وسرای آخرت را وبکش مرا در جائی که گرفتار کردی مرا بسبب تقدیر تو که تقدیر
کردی آنرا بر من بعد از ان تلبیه میکنی از مسجد الحرام چنانچه تلبیه کردی در وقتی که احرام عمره کردی در میقات ومیگوئی که تلبیه میکنم ترا الهی
[illegible] رسیدن آن بر تست واگر توانا شدی بر اینکه باشد روانه شدن تو بسوی منی در وقت زوال آفتاب بعد از ادای
نماز ظهر خوبست واگر توانا نشدی پس ان پس هر وقت که میسر شود برای تو از جمله روز هشتم ذی الحجه روانه شو سیوم اصل عن الحلبی قال
سالته عن رجل اتی المسجد الحرام وقد ازمع بالحج ایطوف بالبیت قال نعم ما لم یحرم شرح ازمع بزای بالنقطه وعین بی‌نقطه
معلوم باب افعالست الازماع دلبسته شدن [illegible] یعنی روایتست از حلبی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت
که پرسیدم امام را از مردی که آمد بمسجد الحرام بر حالی که بتحقیق دلبسته شده بحج آیا طواف میکند بکعبه امام گفت که آری چند انکه احرام
بحج نکرده چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام من این اهل بالحج فقال ان شئت من رحلک وان شئت من الکعبة وان شئت
من الطریق شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که از کجا لبیک گویم بحج بعد از عقد احرام پس امام گفت که اگر خواستی از خانه خود
واگر خواستی از نزد کعبه واگر خواستی از راه منی [illegible] وقت رسیدن در بیرون مکه لفظهای که [illegible] از سوست ومذکور شد در حدیث
اول این باب پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام من ای المسجد احرم یوم الترویة قال من ای المسجد شئت شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که از کدام جای مسجد الحرام احرام حج کنم در روز هشتم ذی الحجه امام گفت که از کدام جای
مسجد الحرام که خواست ششم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام متی الی بالحج فقال اذا توجهت الی منی ثم قال اذا احللت شعب
درب عن یمینک والعقبة عن یسارک فلب بالحج شرح الشعب بکسر شین بالنقطه وسکون عین بی‌نقطه وبای یکنقطه راهی که در
شکاف کوهست الدرب بفتح دال بی‌نقطه وسکون وفتح راء بی‌نقطه وبای یکنقطه راهی که تنگ بسته باشد شعب درب جائیست
از شکافها که در منتهای مکه در جانب راستست رونده بسوی عرفاتست وان در اول فضائیست که میان مکه ومنی است مذکور شد
در حدیث اول این باب وپیادگان بکاهی از ان راه بسوی منی میروند العقبة بفتح عین بی‌نقطه وفتح قاف وبای یکنقطه
راهی در کوه که بسیار سربالا باشد ومراد اینجا عقبه ایست که در برابر شعب درب است که انرا عقبة المدنیین مینامند که مذکور
شد در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وسلم که باب [illegible] است یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که کی
تلبیه میکنم بحج پس گفت که چون متوجه شدی بسوی منی از مسجد الحرام یا از منزل خود در مکه بعد از ان گفت که چون کردی شعب
درب را در جانب راست خود وعقبه مدنیین را در جانب چپ خود پس تلبیه کن بحج مراد اینست که در وقتی که از خانهای مکه
جدا شدی تلبیه را آشکار کن والتنفا بالحجه در وقت روانه شدن کردی ملبی باب صد وپنجاه وهشتم اصل باب الحج ماشیا و
انقطاع مشی المحرم شرح این باب بیان حج است پیاده وبیان انتهای پیاده رفتن پیاده رونده بحج است ودر این باب هفت حدیث است

اول اصل عن ابن بکیر

اول اصل عن ابن بکیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نرید ان نخرج الی مکة مشاة فقال لا تمشوا واخرجوا رکبانا فقلت
اصلحک الله انه بلغنا عن الحسن بن علی علیهما السلام انه کان یحج ماشیا فقال کان الحسن بن علی علیهما السلام یحج ماشیا وتساق معه المحامل و
الرحال شرح الرحال بکسر راء بی‌نقطه وحاء بی‌نقطه جمع رحل بفتح راء وسکون حاء پالان‌های شتر که مانند زینهای اسپانست واینکه
برای سواریست نه برای بار کردن یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر که مالدار بوده گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی
که ما جماعت مالداران میخواهیم که بیرون رویم بسوی مکه پیادگان پس امام گفت ما را که پیاده مروید وروانه شوید سواران پس
گفتم [illegible] بدرستی که رسید بما از حسن بن علی علیهما السلام اینکه او بود با این روش که حج میکرد
پیاده وامام گفت که بود حسن بن علی علیهما السلام با این روش که حج میکرد پیاده وکشیده میشود با او کجاوه‌ها در جلو او وشتران کجاوه
دار وشتران رحل‌دار است برای اینکه خاطرش جمع باشد ومردمان محتاج را سوار کند وگرسنگان خورش [illegible] باشد حاصل اینست که
اگر شما نیز چنان پیاده میروید خوبست والا فلا دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نرید الخروج مشاة فبلغنا عنک شیء
فما تری قال ان الناس یحجون مشاة ویرکبون فقلت لیس عن هذا اسالک قال فعن ای شیء سالت قلت ایهما احب الیک ان
نصنع قال ترکبون احب الی فان ذلک اقوی لکم علی الدعاء والعبادة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما
بودیم با این روش که حج میکردیم پیادگان پس رسید بما از تو خبری از بابت بعضی مردمان پس چه می‌بینی امام گفت بدرستی که مردمان
هر آینه حج میکنند پیادگان وسوار میشوند [illegible] که احوال ایشان مختلف [illegible] هر کس مقتضای حال خود سلوک میکنند وچون
این جواب را خوب نفهمیده گفته که گفتم که نیست اینکه از ان سوال کنم ترا امام گفت که پس از کدام خبر پرسیدی گفتم که کدام از
دو قسم محبوبتر است بسوی تو اینکه کنیم امام گفت که سوار شدن شما محبوبتر است بسوی من چه بدرستیکه آن قوت دهنده ترست
شما را بر دعای در عرفات ومانند آن سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المشی افضل او الرکوب فقال اذا کان
الرجل موسرا فمشی لیکون اقل لنفقته فالرکوب افضل شرح افضل خبر مبتدای محذوفست وحرف استفهام نیز محذوفست تقدیر
هو افضل یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از پیاده رفتن بحج که آیا آن افضل است یا سوار شدن پس امام گفت که چون
مرد مالدار پس پیاده رود تا باشد کم کننده خرج او پس سوار شدن افضلست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل
عن الحج ماشیا افضل او راکبا فقال بل راکبا فان رسول الله صلی الله علیه وآله حج راکبا شرح مراد بحج اینجا زیارتست یعنی رفتن
از منی بسوی مکه در روز عید برای طواف زیارت چنانچه ظاهر میشود از شرح حدیث آینده ومویده این می‌آید در حدیث پنجم باب
الزیارة والغسل فیها که باب صد ونود ودوم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از زیارت که
آیا پیاده بهتر است یا سواره امام گفت که بلکه سواره چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله زیارت کرد سواره پنجم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن مشی الحسن علیه السلام من مکة او من المدینة قال من مکة وسالته اذا زرت البیت ارکب او امشی فقال
کان الحسن علیه السلام یزور راکبا وسالته عن الرکوب افضل او المشی فقال الرکوب قلت الرکوب افضل من المشی فقال نعم ان رسول
الله صلی الله علیه وآله رکب شرح جمع میان این حدیث ومیان حدیث اول این باب وانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم
مولد الحسن بن علی علیهما السلام که خروج حسن بن علی علیهما السلام الی مکه [illegible] ماشیا تا آخر ممکن است باین روش که مقصود سائل اینجا سوال از معنی
کلامی باشد که مشهور است وآن اینست که حسن بن علی علیهما السلام بسیار حج کرده پیاده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول مولد الحسن
بن علی علیهما السلام پس جواب [illegible] در بعضی آن حجها از مدینه تا مکه نیز پیاده رفته باشد اگر گوئی که اگر رکوب رسول
الله صلی الله علیه وآله دلیل افضلیت رکوب شود لازم می‌آید که رفتن حسن علیه السلام خلاف افضل باشد زیرا که رسول الله از
مدینه بمکه واز مکه بعرفات واز عرفات بمنی سواره رفته گوئیم فرقست میان مسافت اندک ومیان مسافت بسیار در رکوب در مسافت
اندک که عبادت علیحده باشد دلالت بر افضلیت رکوب میکند بخلاف رکوب در مسافت بسیار زیرا که موانع خارجیه از مشی در ان بسیار
می‌باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از پیاده رفتن امام حسن علیه السلام در سفر حج که آیا جمیع آن از مکه بود بسوی عرفات

٩٢ نود ودوم

یا از منی بیرون رود بسوی مکه و از مکه بسوی عرفات امام گفت که از مکه بود و پرسیدم امام را که چون زیارت کنم کعبه را در روز دهم ذی الحجه از
منی آیا سوار میشوم یا پیاده روم از منی تا مکه پس امام گفت که بود امام حسن علیه السلم با بزرگی که بطواف زیارت میرفت سواره و پرسیدم
امام را از سواره رفتن که آیا آن بهتر است یا پیاده رفتن پس امام گفت که سواره رفتن گفتم از روی تعجب که آیا سواره رفتن بهتر است
از پیاده رفتن پس امام گفت که آری زیرا که رسول الله صلی الله علیه واله سواره رفت **ششم اصل** عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سالته متی ینقطع مشی الماشی قال اذا رمی جمرة العقبة وحلق راسه فقد انقطع مشیه فلیزر راکبا **شرح** روایت است از علی
بن ابی حمزه از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که پرسیدم امام را که کی بریده میشود پیاده رفتن پیاده رونده و در حج نذر رونده
ان امام گفت که پرسیدم امام را که چون انداخته در روز دهم ذی الحجه جمره عقبه را و تراشید سر خود را پس بتحقیق بریده شد پیاده
رفتن او پس باید که طواف زیارت کند سواره اگر خواهد **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم فی الذی علیه المشی فی الحج اذا رمی الجمار
زار البیت راکبا و لیس علیه شئ **شرح** مراد بجمار اینجا جمره عقبه است بنظر آیت سوره آل عمران فنادته الملائکة که مراد جبرئیل است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم در کسی که واجب است بر او پیاده رفتن در حج بنذر و مانند آن که چون رمی کرد یکی از جمرها را
متوجه میشود از منی تا مکه برای زیارت کعبه سواره و نیست بر او چیزی در این سواری **باب صد و پنجاه و نهم اصل باب تقدیم طواف
الحج للمتمتع قبل الخروج الی منی شرح** این باب بیان مقدم کردن طواف حج است که آنرا طواف زیارت نیز مینامند برای کسی که حج
تمتع میکند پیش از آنکه بیرون رود از مکه بسوی منی که در راه عرفات است در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن اسحق بن عمار
قال سالت ابا الحسن علیه السلم عن المتمتع اذا کان شیخا کبیرا او امراة تخاف الحیض یعجل طواف الحج قبل ان یاتی منی فقال نعم من کان
هکذا یعجل قال وسالته عن الرجل یحرم بالحج من مکة ثم یری البیت خالیا فیطوف قبل ان یخرج علیه شئ فقال لا قلت المفرد بالحج اذا
طاف بالبیت وبالصفا والمروة یعجل طواف النساء قال لا انما طواف النساء بعد ما یاتی من منی **شرح** روایت است از اسحق بن عمار
گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از کسی که حج تمتع میکند چون باشد پیر کلان آیا باشد زنی که میترسد از حیض که مبادا که
بعد از رفتن بعرفات حایض شود آیا تعجیل میکند طواف حج را پیش از آنکه آید بسوی منی که در راه عرفات است پس امام گفت که آری
هر که باشد چنین تعجیل میکند راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که احرام میکند بحج از مکه بعد از آن می بیند کعبه را خالی از
کثرت مردمان پس طواف میکند بکعبه پیش از آنکه بیرون رود بسوی عرفات آیا بر او هست چیزی پس امام گفت که نه گفتم کسی که حج
افراد میکند چون طواف کرد بکعبه و بصفا و مروه آیا پیش از رفتن بسوی عرفات تعجیل میکند طواف نسا را امام گفت که جز این
نیست که طواف نسا بعد از آنست که آید از منی بسوی مکه **دوم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن رجل یدخل مکة ومعه نساء
قد امرهن فتمتعن قبل الترویة بیوم او یومین او ثلثة فخشی علی بعضهن الحیض فقال اذا فرغن من متعتهن واحللن فلینظر الی
التی یخاف علیها الحیض فیامرها فتغتسل وتهل بالحج من مکانها ثم تطوف بالبیت وبالصفا والمروة فان حدث بها شئ قضت
بقیة المناسک وهی طامث **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که داخل میشود مکه را و با او هست زنان چند
که بتحقیق امر کرد ایشان را پس عمره تمتع کردند پیش از روز هشتم ذی الحجه یکروز یا دو روز یا سه روز پس ترسید بر بعضی آن
زنان از حیض که مبادا که بعد از عود از عرفات حایض شود و طواف زیارت میسر نشود برای تعجیل نشود پس امام گفت
که چون فارغ شدند از عمره تمتع خود شان و از احرام بیرون آمدند باید که نگاه کردن مولی باید که اول نظر کند بسوی زنی که میترسد
بر او از حیض پس امر کند آن زن را پس آن زن غسل میکند و احرام حج میکند از همانجای خود مراد اینست که اکمال تعجیل
میکند در احرام بعد از آن طواف میکند بکعبه و بصفا و مروه پس اگر بهم رسد باو چیزی از حیض بجا می آورد باقیمانده عبادات
متعلقه بکعبه را بر حالی که او حایض باشد **اصل** فقلت الیس قد بقی طواف النساء قال بلی قلت فهی مرتهنة حتی تفرغ منه
قال نعم قلت فلم لا یترکها حتی تقضی مناسکها قال یبقی علیها منسک واحد اهون علیها من ان یبقی علیها المناسک کلها
مخافة الحدثان قلت ابی الجمال ان یقیم علیها والرفقة قال لیس لهم ذلک تستعدی علیهم حتی یقیم علیها حتی تطهر وتقضی مناسکها **شرح** لا یترکها بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر

راجع

راجع بر رجل است و ضمیر بارز راجع بمراة است و مراد اینست که چرا امر نمیکند آن زن را که طواف نسا و سعی را بیندازد در آخر تا بر
حدثان بحاء مهمله مفتوح و سکون دال مهمله و ثاء مثلثه حادثه بلاهای که تازه بهم رسد تستعدی بعین مهمله و دال مهمله و یای مثقله
از و او اولی بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است الاستعداء امداد خواهی نزد حاکم **یعنی** پس گفتم که آیا نیست اینکه بتحقیق
مانده طواف نسا را امام گفت که باقیمانده گفتم که آیا پس آن زن گروست در مکه تا آنکه فارغ شود از طواف نسا امام گفت که آری گفتم
که پس چرا نمیگذارد آن زن را تا آنکه بجا آورد عبادات متعلقه بکعبه خود را بترتیب معهود امام گفت که اینکه باقیماند بر او
یک عبادت آسانترست بر او از اینکه باقی ماند بر او همه عبادات بجهة آنکه از ترس حوادث روزگار گفتم که امتناع کردن شتردار
از اینکه اقامت کند در مکه بنابر آن زن و رفیقان نیز امتناع کردند امام گفت که جایز نیست آن رفیقان و جمال را آن امتناع
آن زن داد خواهی میکند نزد حاکم بر ایشان تا آنکه ایشان اقامت کنند بنابر آن زن تا وقتی که پاک شود از حیض و بجا
آورد عبادات متعلقه بکعبه خود را **سیوم اصل** عن ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری و معاویة بن عمار و حماد عن الحلبی جمیعا عن
ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس بتعجیل الطواف للشیخ الکبیر والمراة تخاف الحیض قبل ان تخرج الی منی **شرح** و حماد عطف بر ابن
ابی عمیر است و جمیعا عبارت از حفص و معاویه و حلبی با نظر ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل**
عن ابی بصیر قال قلت رجل کان متمتعا و اهل بالحج قال لا یطوف بالبیت حتی یاتی عرفات فان هو طاف قبل ان یاتی منی من
غیر علة فلا یعتد بذلک الطواف **شرح** العلة بکسر عین مهمله عذر مثل کوری و لنگی و پیری لا یعتد بتشدید دال مهمله
مفتوحه و مضمومه میتواند بود و بنابر اول لا ناهیه است و بنابر دوم نافیه است و نفی بمعنی نهی است پس حاصل هر دو یکی است
یعنی روایت است از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که امام را گفتم که مردی بود متمتع
بعمره تمتع و بعد از فراغ از عمره احرام کرد بحج امام گفت که طواف کعبه نکند تا آنکه آید بعرفات پس چون او طواف کند پیش از
آنکه آید بمنی که در راه عرفات است بی عذری مثل آنچه گذشت در حدیث اول این باب پس باید که اعتبار نکند بآن طواف یعنی
که آنرا حساب طواف حج یا طواف نسا نکند **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول لا باس بان یعجل الشیخ الکبیر
والمریض والمراة والمعلول طواف الحج قبل ان یخرج الی منی **شرح** المعلول یعنی کسی که علتی و عذری برای او فرود
آمده باشد مثل کوری لنگی **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست پروای باینکه تعجیل کند بعد از احرام
بحج پیر کلان و بیمار و زن یعنی زنی که از حیض بترسد و کور و لنگ و خایف از دشمن و مانند ایشان طواف حج را پیش از آنکه
بیرون رود بسوی منی که در راه عرفات است **باب صد و شصتم اصل باب تقدیم الطواف للمفرد شرح**
این باب بیان تقدیم طواف حج است برای کسی که حج افراد میکند در این باب سه حدیث است **اول اصل** سالت ابا جعفر علیه السلم
عن المفرد للحج یدخل مکة یقدم طوافه او یؤخره فقال سواء **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از کسی که حج افراد میکند
داخل مکه میشود آیا پیش میدارد طواف حج خود را یا تاخیر میکند آنرا تا بعد از عود از عرفات و منی بمکه پس امام گفت
که برابر است **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن مفرد الحج یقدم طوافه او یؤخره فقال هو والله سواء عجله
او اخره **شرح** مضمون این موافق سابق است **سیوم اصل** عن زرارة قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن مفرد الحج
یقدم طوافه او یؤخره قال یقدمه فقال رجل الی جنبه لکن شیخی لم یفعل ذلک کان اذا قدم اقام بفخ حتی اذا رجع الناس
الی منی راح معهم فقلت له من شیخک قال علی بن الحسین علیهما السلم فسالت عن الرجل فاذا اخو علی بن الحسین علیهما السلم لامه
شرح حاصل سوال اینجا اینست که آیا جایز است او را تقدیم طواف یا واجب است بر او تاخیر طواف مثل متمتع پس حاصل
جواب اینست که جایز است او را تقدیم پس منافات ندارد با آن روی تقدیم و تاخیر که مذکور شد در دو حدیث سابق
بفخ موضعی است بفتح فاء و تشدید خاء با نقطه اسم جایی است در پایین مکه بیک فرسخ تقریبا چون اهل مدینه از بالای مکه
که جانب منی است داخل مکه میشوند رفتن ایشان بسوی منی رجوع گفته ضمیر لامه راجع بر رجل است و مراد اینست که مادر آن مرد

واین دو منو علی بن الحسین علیهما السلم بوده پس او برادر رضاعی بوده یعنی روایتست از زراره که گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم
را از کسی که حج افراد کند آیا تقدیم میتواند که طواف حج خود را البته تاخیر میکنند اکثر امثال متمتع امام گفت که تقدیم میتواند او را
پس گفت مردی که پهلو به پهلوی امام نشسته بود که لیکن استاد من نکرد آن تقدیم را البته بار بر روشنی که چون از مدینه می آمد در لبیک و
میکرد و فتح تا آنکه چون بر میگشتند مردمان مدینه از مکه بسوی منی میرفت بعد از ظهر یوم الترویه بیان این پس گفتم آن مرد را که کیست
استاد تو گفت علی بن الحسین علیهما السلم پس پرسیدم دیگرا نرا از آن مرد که کیست این پس ناگاه آن مرد برادر رضاعی علی بن الحسین علیهما السلم
بود بسبب مادر آن مرد باب صد و شصت و یکم اصل باب الخروج الی منی شرح منی بکسر میم و تخفیف نون و الف مقلوب است غالبا پس
القش بالتقاء ساکنین می افتد و جایز است که غیر منقوف باشد چنانچه بیان شد در شرح عنوان باب صد و چهلم یعنی این باب
بیان بیرون رفتن از مکه بسوی منی است برای حج و این باب چهار حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلم
قال سألته عن الرجل یکون شیخا کبیرا او مریضا یخاف ضغاط الناس و زحامهم یحرم بالحج و یخرج الی منی قبل یوم الترویه قال نعم
قلت یخرج الرجل الصحیح یلتمس مکانا و یتروح بذلک المکان قال لا قلت یتعجل بیوم قال نعم قلت بیومین قال نعم قلت ثلثة قال
نعم قلت اکثر من ذلک قال لا شرح الضغاط بکسر ضاد و بالنقط و فتح بالنقط و طاء بی نقط مصدر باب مفاعله فشردن از تنگی
جا الزحام بکسر زای بالنقط و حاء بی نقط مصدر باب مفاعله آزار دادن بسبب تنگی جا یتروح براء بی نقط و حاء بی نقط بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعل است الروح راحت جستن و کسب هوای خوش اگر منصوب بتقدیر باشد و شاید که باء از قلم
کاتبان افتاده باشد یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که پیری
باشد بزرگ یا بیمار میترسد از فشردن مردمان و از زحمت رسانیدن ایشان آیا احرام میکند بحج و بیرون میرود از مکه
بسوی منی پیش از روز هشتم ذی الحجه امام گفت که آری گفتم که آیا بیرون میرود پیش از روز هشتم ذی الحجه مرد صحیح برای آنکه
که طلب کند جائی را و طلب راحت کند بآن جا امام گفت که نه گفتم که آیا صاحب علت تعجیل میکند بیک روز امام گفت که آری گفتم
که آیا تعجیل میکند بدو روز امام گفت که آری گفتم که آیا تعجیل میکند بسه روز امام گفت که آری گفتم که آیا تعجیل میکند زیاده
از سه روز امام گفت که نه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال علی الامام ان یصلی الظهر بمنی ثم یبیت بها و یصبح
حتی تطلع الشمس ثم یخرج الی عرفات شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که واجبست بر امام اینکه گذارد نماز
ظهر روز هشتم ذی الحجه را در منی بعد از آن شب بروز آرد در منی و در روشنی صبح باقی ماند در منی تا آنکه طلوع کند آفتاب
در روز نهم ذی الحجه بعد از آن بیرون رود از منی بسوی عرفات سیوم اصل عن رفاعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سألته هل یخرج الناس الی منی غدوة قال نعم الی غروب الشمس شرح الغدوة بضم غین بالنقط و سکون دال بی نقط
اول روز و میان طلوع فجر و طلوع آفتاب یعنی روایتست از رفاعه بکسر راء بی نقط و تخفیف فاء و عین بی نقط از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را که آیا بیرون میروند مردمان بسوی منی در اول روز هشتم ذی الحجه امام گفت که آری
از آن وقت تا غروب آفتاب هر گاه که میسر شود و میتوانند رفت چهارم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اذا توجهت الی منی فقل اللهم ایاک ارجو و ایاک ادعو فبلغنی املی و اصلح لی عملی شرح روایتست از معاویة بن عمار
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون روانه شدی بسوی منی پس بگو که خدایا ترا امید دارم و ترا میخوانم پس برسان مرا
بآرزوی من که بهشت و رضوانست و بی عیب کن برای من عمل مرا باب صد و شصت و دوم اصل باب نزول منی و
حدوده شرح این باب بیان فرود آمدن در منی و بیان اطراف منی است و در این باب یک حدیث است
عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا انتهیت الی منی فقل اللهم هذه منی و هی مما مننت بها علینا من
المناسک فاسألک ان تمن علینا بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک ثم تصلی بها الظهر والعصر والمغرب
والعشاء الآخرة والفجر والامام یصلی بها الظهر لا یسعه الا ذلک و موسع علیک ان تصلیها بغیرها ان لم تقدر ثم تدرکهم بعرفات

قال و حد منی

قال و حد منی من العقبة الی وادی محسر شرح هذه اشارت بمعهود است و ظاهر و هی مما مننت تا آخر و اشارت که اصل منی منی
بوده نون دوم منقلب بیاء شده مثل املیت در امللت و یاء منقلب بالف شده و منی جمع منه بکسر میم و تشدید نون است بمعنی
نعمت مننت به و نون بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر است المناسک جمع منسک بفتح میم و سکون نون و کسر و فتح سین مواضع
عبادات متعلقه بکعبه و مواضع ریختن خون قربانی و هر دو اینجا مناسبست محله والامام تا ان لم تقدر معترضه است بیان موصوف
و معطوف علیه حد بفتح حاء بی نقط و تشدید دال بی نقط مرفوع و مبتدا است منی ظرف و منی مجرور است و مضاف الیه است و من
العقبة الی وادی محسر خبر مبتدا است بنوعی از مجاز زیرا که از عقبه تا وادی محسر منی خود منی است و ظرف آن نیست بنظر آنچه می آید در
حدیث پنجم باب صد و شصت و هشتم که باب السعی فی وادی محسر است که سألته عن حد جمع فقال ما بین المأزمین الی وادی محسر و میتواند بود
که حد اینجا بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر باشد و ماخوذ باشد از حد بمعنی تمیز و منی مرفوع باشد بتقدیر او نایب فاعل باشد العقبه
بفتح عین بی نقط و فتح قاف و باء یک نقطه راهی در کوه که بسیار سر بالا است و مراد اینجا راهیست که در بالای آن میان آن
کو را جمرة العقبه مینامند و چون مدخول من و مدخول الی خارج می باشد پس آن راه جزو منی نیست و هم چنین وادی محسر بحاء
بی نقط و سین بی نقط و راء بی نقط بصیغه اسم فاعل باب تفعیل وادی دره ایست وسیع که در میان منی و مزدلفه است و خبر
هیچکدام نیست ظاهر عنوان این باب باعتبار لفظ حدود لفظ جمع است که اطراف دیگر منی معین باشد چون محیط منی که
است یعنی روایتست از معاویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون رسیدی بسوی منی پس بگو که خدایا این بقعه
منی است و آن از جمله آنست که انعام کردی بآن بر ما از جمله مواضع عبادات متعلقه بکعبه پس طلب میکنم از تو اینکه انعام کنی بر ما
بآنچه انعام کردی بآن بر پیغمبران خود چه جز این نیست که من بنده توام و در تحت فرمان توام بعد از آن میگزاری در منی نماز ظهر
روز هشتم ذی الحجه را و نماز عصر را و نماز شام را و نماز خفتن را و نماز فجر را و امام میگزارد در منی نماز ظهر روز هشتم را گنجایش
ندارد او را مگر آن و گنجایش داده شده است بتو اینکه گزاری نماز ظهر روز هشتم را در غیر منی اگر نتوانی بعد از آنکه نماز فجر گزاردی
در منی در یابی ایشان را در عرفات مراد اینست که تعجیل در رفتن بسوی عرفات لازم نیست امام گفت که طرف منی از راه سر بالا
تا دره ایست که آنرا وادی محسر مینامند یعنی که یک طرف منی آن راه است و طرف دیگر منی آن دره است باب صد و شصت و سیوم
اصل باب الغدو الی عرفات و حدوده شرح الغدو بضم غین بالنقط و ضم دال بی نقط و تشدید واو مصدر باب نصر رفتن در وقت اول روز
یعنی این باب بیان رفتن در اول روز نهم ذی الحجه بسوی عرفات و بیان اطراف عرفات است و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من السنة ان لا یخرج الامام من منی الی عرفات حتی تطلع الشمس شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که از جمله طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله اینست که بیرون نرود امام در روز نهم ذی الحجه از منی بسوی
عرفه تا آنکه طلوع کند آفتاب آن روز دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم انا مشاة فکیف نصنع قال اما اصحاب الرحال
فکانوا یصلون الغداة بمنی و اما انتم فامضوا حتی تصلوا فی الطریق شرح الرحال بکسر راء بی نقط و حاء بی نقط جمع رحل بفتح راء
و سکون حاء پالانهای شتر که مانند زینهای اسبانست و مراد اینجا شتران سوارانست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که
بدرستیکه ما پیادگانیم پس چگونه میکنیم در رفتن از منی بسوی عرفات امام گفت که اما یاران شتران سواری پس بودند
با پیروش که میگزاردند نماز صبح را در منی و اما شما پیادگان پس روانه شوید تا گزارید آن نماز صبح را در راه سیوم اصل
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا غدوت الی عرفة فقل و انت متوجه الیها اللهم الیک صمدت و ایاک اعتمدت
و وجهک اردت فاسألک ان تبارک لی فی رحلتی و ان تقضی لی حاجتی و ان تجعلنی الیوم ممن تباهی به من هو افضل
منی ثم تلبی و انت غاد الی عرفات شرح الرحلة بکسر راء بی نقط و سکون حاء بی نقط انتقال از مکانی بسوی مکانی
و بضم راء و مکانیکه منتقل بسوی آن میشوید من هو افضل منی عبارتست از ملائکه و اشارتست بآنچه گذشت در حدیث سیم و پنجم
باب فضل الحج والعمرة و ثوابهما که باب بیست و هشتم است که الله تعالی مباهات میکند در روز عرفه ملائکه را بجمع که در عرفات حاضر

میشوند یعنی روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون در اول روز نهم روانه شوی از منی بسوی عرفه
پس بگو در حالی که تو روانه شده باشی بسوی عرفه که خدایا بسوی تو قصد کردم و ترا اعتماد کردم و جانب ترا خواستم پس طلب میکنم
از تو اینرا که برکت کنی برای من در انتقال من و اینرا که روا کنی برای من حاجت مرا و اینرا که گردانی مرا امروز از جمله آنکه
مباهات میکنی باو کسی را که او بهترست از من بعد از آن تلبیه میگفت بر حالی که تو در اول روز روانه بسوی عرفاتی اصل
فاذا انتهیت الى عرفات فاضرب خباءک بنمرة ونمرة هی بطن عرنة دون الموقف ودون عرفة فاذا زالت الشمس یوم عرفة
فاغتسل وصل الظهر والعصر باذان واحد واقامتین وانما تعجل العصر وتجمع بینهما لتفرغ نفسک للدعاء فانه یوم دعاء ومسئلة
قال وحد عرفة من بطن عرنة وثویة ونمرة الى ذی المجاز وخلف الجبل موقف شرح خباء بکسر خاء با نقطه و تخفیف باء
یک نقطه و الف ممدوده است تفسیر نمره و بطن عرنه گذشت در شرح حدیث چهارم باب بیست و هفتم که باب حج النبی صلی الله علیه و آله
است در شرح فقره حلال ارتحلت قریش تا آخر و دون عرفة عطف تفسیر است برای اشارت باینکه مراد بموقف محل در جای که دعا
در آن جمع میشوند و باین خاطر میماند نیست بلکه مراد شامل هر جاییست که وقوف در آن صحیح است تفرغ بصیغه مضارع مخاطب معلوم
باب افعال است ونفسک مفعولست یا بصیغه غایبه باب تفعل است ونفسک مرفوع است حد بفتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مبتداست
مانند آنچه گذشت در باب سابق عرفة مجرور و مضاف الیه است من برای ابتدا است و ثویة بفتح ثاء سه نقطه و کسر واو مخففه و
تشدید یاء دو نقطه در پایین عطف بر بطن است عطف تفسیر باعتبار اینکه بطن عرنه خیمه گاه حاجیانست و ثویه بمعنی مکانیست
که منزلگاه و خیمه گاه باشد پس مجرورست بفتحه و نمره نیز معطوف بر بطن عرنه است عطف تفسیر پس مجرورست بفتحه ذی المجاز بفتح میم
و تخفیف جیم و الف و زای با نقطه عبارتست از بازاری که در طرف شرقی عرفه واقع است و خارجست از عرفه و در دره ...
در او دیست که طرف عرفه در جانب غرب باطن عرنه است که آنرا ثویه مینامند و نمره نیز مینامند و طرف دیگر عرفه در جانب شرقی
ذو المجازست صاحب قاموس گفته که المجاز الطریق اذا قطعت من احد جانبیه الى الآخر و گفته که ذو المجاز سوق کانت لهم على فرسخ
من عرفة بناحیة کبکب و در تفسیر کبکب گفته که او جبل بعرفات خلف ظهر الامام اذا وقف خلف ظرف و مبتداست الجبل مجرور و مضاف
الیه است و عبارتست از کوه مشهور بکوه عرفات و خلف الجبل عبارتست از دامان کوه در جانب مشرقی باعتبار اینکه کوه در جانب
مغرب آن کوهست موقف مرفوع و خبر مبتداست یعنی پس چون رسیدی بسوی عرفات پس بزن خیمه خود را در نمره و نمره است
شکم عرنه یعنی زمین پستیست که از جمله عرنه است نرسیده بموقف و نرسیده بعرفه پس چون زوال کرد آفتاب در روز عرفه پس غسل کن
و بگزار نماز ظهر و نماز عصر را بیک اذان و دو اقامت و جز این نیست که تعجیل میکنی نماز عصر را و جمع میکنی میان نماز ظهر و نماز عصر
برای اینکه فارغ کنی خودت را برای دعا چه بدرستیکه آن روز روز دعا و خواهش حاجتهاست امام گفت که و طرف عرفه
از بطن عرنه است که ثویه و نمره است تا بازاری که آنرا ذو المجاز مینامند پس کوه عرفات نیز داخل موقف است چهارم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام الغسل یوم عرفة اذا زالت الشمس وتجمع بین الظهر والعصر باذان واحد واقامتین شرح گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که غسل در روز عرفه وقتی است که زوال کرده آفتاب و جمع میکنی در آن روز میان نماز ظهر و نماز عصر بیک
اذان و دو اقامت پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قیل له ایما افضل الحرم او عرفة فقال الحرم فقیل وکیف لم
یکن عرفات من الحرم فقال هکذا جعلها الله عز وجل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه شان اینست که گفته
شد او را که کدام بهترست آیا حرم یا عرفه پس امام گفت که حرم افضل است پس گفته شد که و چگونه نشد عرفات در حرم یعنی
که چرا وقوف در روز نهم ذی الحجه در حرم قرار نیافت موافق عمل قریش در زمان جاهلیت چنانچه گذشت در حدیث چهارم
باب بیست و هفتم که باب حج النبی صلی الله علیه و آله است پس امام گفت که چنین کرده اینرا خدا عز وجل برای مصلحتی
که مصلحت بیان شد در حدیث اول باب نادر که باب یازدهم است ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال حد عرفات من المأزمین الى اقصى الموقف شرح حد بجای بفتح حاء و مبتداست مأزمین بفتح میم و سکون همزه و

کسر زاء

فتح راء بی نقطه و تخفیف میم تثنیه مأزم است و آن دو موضع میل است که یکی از دست راست دیگری از دست چپ ساخته شده برای آن
حرم از خارج حرم ... از روی یک میل ... حد میان حرم و عرفات ابن اثیر در نهایه در نمره و در
بی نقطه گفته که الارام الاعلام وهی حجارة تجمع وتنصب فی المفازة یهتدی بها واحدها ارم ... صاحب قاموس گفته
که الواحد ارم کعنب و کتف مخفی نماند که تفسیر مأزمین برای با نقطه مکسوره گذشت در شرح حدیث دوم باب حج النبی
صلی الله علیه و آله که باب بیست و هفتم است و میان هر کدام آنها و میان اول عرفات مسافت بسیار است مراد باقصى الموقف
منتهای فضای ... است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طرف عرفات از میان دو موضع
دو میل حرم است تا منتهای آنجه وقوف در آن میشود در روز نهم ذی الحجه باب صد و شصت و چهارم اصل باب قطع
تلبیة الحاج شرح این باب بیان برطرف کردن تلبیه حج گزارست و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی جعفر
علیه السلام انه قال الحاج یقطع التلبیة یوم عرفة زوال الشمس شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حج گزار برطرف میکند
تلبیه را در روز عرفه در وقت زوال آفتاب دوم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قطع رسول الله
صلی الله علیه و آله التلبیة حین زاغت الشمس یوم عرفة وکان علی بن الحسین علیهما السلام یقطع التلبیة اذا زاغت الشمس یوم
عرفة قال ابو عبد الله علیه السلام فاذا قطعت التلبیة فعلیک بالتهلیل والتحمید والتمجید والثناء على الله عز وجل شرح
روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که برطرف کرد رسول الله صلی الله علیه و آله تلبیه را در وقتی که
میل کرد آفتاب بجانب مغرب یعنی که زوال آفتاب شد و مرکز آن برابر نصف النهار رسید در روز عرفه و بود امام زین العابدین
علیه السلام بر روشی که برطرف میکرد تلبیه را چون میل میکرد آفتاب در روز عرفه گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس چون برطرف
کردی تلبیه را پس بر تو باد بگفتن لا اله الا الله و گفتن الحمد لله و گفتن سبحان الله و مانند آن و تعداد بعض اسمای حسنی
با جزای باهمها بر الله تعالی باب صد و شصت و پنجم اصل باب الوقوف بعرفة وحد الموقف شرح در
این باب بیان ماندن در عرفه در روز نهم ذی الحجه و بیان اطراف موضع ماندن است در این باب یازده حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال عرفات کلها موقف وافضل الموقف سفح الجبل شرح السفح بفتح سین بی نقطه و سکون فا
و حاء بی نقطه دامنه کوه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عرفات همه جای وقوف است و افضل جای
وقوف دامنه کوه عرفاتست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وقفت بعرفات فادن من الهضاب والهضاب
هی الجبال فان النبی صلی الله علیه و آله قال ان اصحاب الاراک لا حج لهم یعنی الذین یقفون عند الاراک شرح
الهضاب بکسر هاء و ضاد با نقطه و باء یک نقطه جمع هضبة بفتح هاء و سکون ضاد و کوههای پستی برروی زمین جوهری گفته که
الهضبة الجبل المنبسط على وجه الارض ... مراد اینجا بلندیهاییست که در اطراف کوه عرفات واقع شده و هر کدام
آنها مانند تلی است ... از سنگ است و آنرا کوهی کوچک میتوان گفت و آنهاست مراد بجبال در اینجا اراک اسم
زمینیست که در سمت نمره است چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و هفتم که باب حج النبی صلی الله علیه و آله است
و خارجست از عرفات یعنی الذین تا آخر اشارتست باینکه لا حج لهم برای نفی کمالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون وقوف کردی در عرفات پس نزدیک شو بهضاب و هضاب عبارتست از کوههایی که در حوالی
کوه عرفاتست چه بدرستیکه نبی صلی الله علیه و آله گفت که بدرستیکه یاران اراک که بسیار دورست از هضاب و خارجست
از عرفات نیست حج کامل ایشان مراد اینجا جمعی را که وقوف میکنند نزد اراک اگر چه در اراک نیستند سیوم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی الموقف ارتفعوا عن بطن عرنة وقال اصحاب الاراک لا حج لهم شرح گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله در بیان جای وقوف در روز نهم ذی الحجه که بالا روید از زمین پست عرنه و گفت که یاران اراک که
در پهلوی بطن عرنه است نیست حج ایشان بیان این شد در حدیث سابق چهارم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله

عليه السلام قال قف في ميسرة الجبل فان رسول الله صلى الله عليه وآله وقف بعرفات في ميسرة الجبل فلما وقف جعل الناس يبتدرون
اخفاف ناقته فيقفون الى جانبه فنحاها ففعلوا مثل ذلك فقال ايها الناس انه ليس موضع اخفاف ناقتي الموقف ولكن هذا
كله موقف واشار بيده الى الموقف وفعل مثل ذلك في المزدلفة فاذا رايت خللا فسده بنفسك وراحلتك فان الله
عز وجل يحب ان تسد تلك الخلال وانتقل عن الهضاب واتق الاراك **شرح** در بعض نسخ اسفل السهل سقط او فالعيقة
ام باب اخفاف ودر بعض نسخ بجاى آن انتقل بنون وقاف است ارباب اخفاف بيان شده در شرح حديث
دوم اين باب **يعنى** روايت است از معاوية بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه وقوف كن در جانب چپ كوه عرفات مراد
دامنه آن كوه است كه نسبت بكسى كه از مكه رو بآن كوه رود در جانب چپ اوست پس در جانب شمالست نسبت بكوه عرفات چه
بدرستيكه رسول الله صلى الله عليه وآله وقوف كرد در عرفات در جانب چپ آن كوه پس چون او وقوف كرد آنجا شروع كردند
مردمان در پيش ميكردند پاهاى ناقه او را پس وقوف ميكردند متصل به پهلوى او پس بجاى ديگر برد آن ناقه را پس مردمان او نيز
مثل آنرا كرده بودند پس گفت كه اى مردمان بدرستيكه نيست جاى پاهاى ناقه من جاى وقوف وليكن اين همه
جاى وقوفست واشارت كرد بدست خود بسوى ساير جاهاى موقف وكرد مثل آنرا در جمع بر اين مضمون گذشت در حديث چهارم
باب حج النبى صلى الله عليه وآله كه باب بيست وهفتم است پس چون ديدى رخنه را پس ببند آنرا بخودت وشتر سوارى خودت چه
بدرستيكه الله عز وجل دوست ميدارد اينرا البته شود آن رخنها بانجيه كه در آن دامنه جاى بسيار خالى نماند چنانچه گذشت
در حديث چهل وپنجم باب فضل الحج والعمرة وثوابهما كه باب بيست وهشتم است ودور باش از سنگهاى بزرگ بر آمده
كه در آن كوه است وپرهيز كن از وقوف در اراك كه نزديك نمره است **اصل** فاذا وقفت بعرفات فاحمد الله وهلله و
مجده واثن عليه وكبره مائة تكبيرة واقرا قل هو الله احد مائة مرة وتخير لنفسك من الدعاء ما احببت واجتهد فانه يوم
دعاء ومسئلة وتعوذ بالله من الشيطان فان الشيطان لن يذهلك في موضع احب اليه من ان يذهلك في ذلك الموضع واياك
ان تشتغل بالنظر الى الناس واقبل قبل نفسك **شرح** پس چون وقوف كردى در عرفات پس حمد كن الله تعالى را وتهليل
كن اورا يعنى بگو لا اله الا الله وتعظيم كن اورا يعنى بگو سبحان الله وما نند آن وتعداد اسماء حسنى كن براو وبزرگ كن اورا
يعنى بگو الله اكبر صد بار وبخوان سوره قل هو الله احد صد بار واختيار كن براى خودت از جمله دعا آنچه را دوست
داشته باشى وجهد كن چه بدرستيكه آن روز دعا ومسئلت وپناه گير بالله تعالى از شيطان چه بدرستيكه شيطان هرگز غافل نخواهد كرد ترا در
جايى كه محبوبتر باشد بسوى شيطان باعتبار غفلت در آن از اينكه غافل كند ترا در آنجا ودور كن خود را از اينكه مشغول شوى
نگاه بسوى مردمان وروآور در جانب خودست باينكه مشغول خودت باشى **اصل** وليكن فيما تقول اللهم رب المشاعر
كلها فك رقبتى من النار واوسع على من الرزق الحلال وادرا عنى شر فسقة الجن والانس اللهم لا تمكر بى ولا تخدعنى ولا
تستدرجنى يا اسمع السامعين ويا ابصر الناظرين ويا اسرع الحاسبين ويا ارحم الراحمين اسالك ان تصلى على محمد وآل محمد وان
تفعل بى كذا وكذا **شرح** لا تمكر بى اشارتست بايت سوره آل عمران ومكروا ومكر الله والله خير الماكرين لا تخدعنى اشارتست
بايت سوره نساء ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم ولا تستدرجنى
اشارتست بايت سورة القلم سنستدرجهم من حيث لا يعلمون واملى لهم ان كيدى متين وبيان شده در كتاب الايمان والكفر
در حديث اول باب الاستدراج كه باب دويست ودوم است **يعنى** وبايد كه باشد در آنچه ميگوئى اينكه اى خداى صاحب
كل اختيار در مواضع موقوفه متعلقه بكوه يعنى كه آزاد كن گردن مرا از آتش جهنم وفراخ كن بر من از جمله روزى حلال را
ودفع كن از من شر فاسقان جن وانس را اى خدا مكر مكن با من وپوشيده مكن بدى من از من وفريب مده مرا بباعث اعتقاد
خوبى بخودم بجا ودر مهلكه ميفگن مرا بتدريج اى شنواترين شنوندگان واى بيننده ترين بينندگان واى شتابنده ترين حساب كنندگان
واى رحم كننده ترين رحم كنندگان طلب ميكنم از تو اينرا كه درود فرستى بر محمد وآل محمد واينرا كنى با من چنين وچنين مراد آنست كه جميع

حاجات

حاجات خود را طلب كن **چهارم اصل** وليكن فيما تقول وانت رافع يديك الى السماء اللهم حاجتى التى ان اعطيتنيها لم يضرنى ما منعتنى
وان منعتنيها لم ينفعنى ما اعطيتنى اسالك خلاص رقبتى من النار اللهم انى عبدك وملك يدك وناصيتى بيدك واجلى بعلمك اسالك
ان توفقنى لما يرضيك عنى وان تسلم منى مناسكى التى اريتها خليلك ابراهيم صلى الله عليه وآله ودللت عليها حبيبك محمدا صلى الله
عليه وآله وليكن فيما تقول اللهم اجعلنى ممن رضيت عمله واطلت عمره واحييته بعد الموت حيوة طيبة **شرح** حاجتى مبتدا است و
اثبات ياء متكلم بفتحه وحذف آن بالتقاء ساكنين در امثال اين جا جايز است التى خبر مبتدا است جمله اسالك استيناف بيانى
سابق است پس خلاص رقبتى وآن حاجت بكسر ملك بكسر ميم وسكون لام است اسم مضارع مخاطب باب تفعل است بحذف يكى
يعنى وبايد كه باشد در آنچه ميگوئى وحالى كه تو بردارنده باشى دو دست خود را بسوى آسمان اينكه خدايا عمده حاجت من حاجتى است
كه اگر دهى مرا آن حاجت ضرر نميكند مرا آنچه ندادى مرا واگر ندهى مرا آن حاجت نفع نميكند مرا آنچه دادى مرا بجان اين آنكه
طلب ميكنم از تو رهيدن گردن مرا از آتش جهنم خدايا بدرستيكه من بنده توام ومملوك قدرت توام وموى بالاى پيشانى من در قدرت
تست واجل من در حال مملوكيت دارم وعدت عمر من در علم غيب تست طلب ميكنم از تو اينرا كه توفيق دهى مرا براى آنچه راضى ميكند ترا از من
واينرا كه قبول كنى از من عبادات متعلقه بكعبه مرا كه نمودى آنها را بدوست دوستى تو ابراهيم صلى الله عليه وآله كه راه نمائى كردى بر
آنها محبوب خود محمد را صلى الله عليه وآله وبايد كه باشد در آنچه ميگوئى اينكه خدايا بگردان مرا از جمله آنكه پسند كردى عمل او را ودراز
كردى عمر او را وزنده كردى او را بعد از مردن زندگى پاكيزه **پنجم اصل** عن عبد الله بن ميمون قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله وقف بعرفات فلما همت الشمس ان تغيب قبل ان يندفع قال اللهم انى اعوذ بك من الفقر ومن تشتت
الامر ومن شر ما يحدث بالليل والنهار امسى ظلمى مستجيرا بعفوك وامسى خوفى مستجيرا بامانك وامسى ذلى مستجيرا بعزك وامسى وجهى
الفانى مستجيرا بوجهك الباقى يا خير من سئل ويا اجود من اعطى جللنى برحمتك والبسنى عافيتك واصرف عنى شر جميع خلقك قال
عبد الله بن ميمون وسمعت ابى يقول يا خير من سئل ويا اوسع من اعطى ويا ارحم من استرحم ثم سل حاجتك **شرح** قال عبد الله
بن ميمون الخ اما من استرحم جمله معترضه است ومقول عبد الله آنست كه در روايت پدرم از امام جعفر صادق عليه السلام بجاى يا خير من
سئل ويا اجود من اعطى اينست كه مذكور ميشود پس ثم سل حاجتك تتمه كلام امام جعفر صادق عليه السلام است وعطف بر محذوف است
تقدير فعل بدا ثم سل حاجتك ومراد بحاجتك حاجتهاى ديگر است كه غير آنست كه مذكور است در جللنى تا آخر **يعنى**
روايت است از عبد الله بن ميمون گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت بدرستيكه رسول الله صلى الله عليه وآله وقوف
كرد در عرفات پس چون اراده كرد آفتاب كه فرو رود وپيش از آنكه رسول الله صلى الله عليه وآله شروع در بيرون رفتن از عرفات
كند گفت كه خدايا بدرستيكه من پناه ميگيرم بتو از بى دستى واز پراكندگى كار من واز شر آنچه تازه ميشود در شب وروز
بآخر روز رسيد ستمكارى من پناه گيرنده به بخشايش تو وبآخر روز رسيد ترس من پناه گيرنده بايمن كردن تو وبآخر روز رسيد
خوارى من پناه گيرنده بعزت تو وبآخر روز رسيد ذات من كه فانيست پناه گيرنده بذات تو كه باقيست اى بهتر آنكه طلبيده
شد از او واى دهنده تر آنكه داد فرو گير مرا برحمت تو وبپوشان مرا لباس فراغت تو وبگردان از من شر همه مخلوقات
ترا گفت عبد الله بن ميمون كه وشنيدم از پدرم ميگفت كه اى بهتر آنكه طلبيده شد از او واى فراخ دست تر آنكه داد واى
رحيم تر آنكه طلب رحم از او شد پس بگو اى عبد الله از آن طلب كن حاجت ديگر خود را **ششم اصل** عن ابى جعفر عليه السلام قال ليس في شئ
من الدعاء عشية عرفة شئ موقت **شرح** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه نيست در چيزى از دعا در آخر روز عرفه چيزى كه
معين باشد مراد آنست كه هيچ دعاى معروفى نيست **هفتم اصل** رايت عبد الله بن جندب بالموقف فلم ار موقفا كان احسن
من موقفه مازال مادا يديه الى السماء ودموعه تسيل على خديه حتى تبلغ الارض فلما انصرف الناس قلت له يا ابا محمد ما رايت موقفا
قط احسن من موقفك قال والله ما دعوت الا لاخوانى وذلك ان ابا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام اخبرنى انه من دعا لاخيه بظهر
الغيب نودى من العرش ولك مائة الف ضعف مثله فكرهت ان ادع مائة الف ضعف مضمونة لواحد لا ادرى يستجاب ام لا **شرح**

این مضمون گذشت در کتاب الدعاء در حدیث ششم باب ششم ام کرباب الدعاء للاخوان بظهر الغیب است جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال منقوطه و تخفیف بای یک نقطه است موقف در اول اسم مکان است و در ثانی مصدر میمی است متعلق مرفوع است بظهر الغیب بفتح ظای با نقطه و سکون ها و رای بی نقطه و فتح غین با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یک نقطه است و بای بمعنی فی است و ظهر بمعنی پشت است و بعضی میگویند که ظهر در امثال این کلام زاید میباشد و غیب مثل حضور است و جار و مجرور حال از ضمیر مستتر در دعا است یا حال از اخ است و بر هر تقدیر مراد اینست که او غایب محض است و شایبه حضور ندارد و گویا که غیب شخصی است و او را در پشت خود گرفته بنظر اینکه میگویند که قرائت السورة من ظهر القلب ای کالمخفی القلب بدون حاجة الی کتاب تودی من القرش تودی من الذهب نظر بهرامی ما تر مرفوع و مضاف است الف مجرور و مضاف الیه و مضاف است ضعف بکسر ضاد با نقطه و سکون عین بی نقطه مجرور و با تنوین است مثله مجرور و عطف بیان ضعف است و ذکر این برای اینست که گاهی ضعف مستعمل میشود بمعنی زیاد مطلقا **یعنی** دیدم عبد الله بن جندب را در جای وقوف که عرفات است پس ندیدم هیچ وقوفی را بهتر از وقوف او بیان این آنکه پیوسته برداشته بود دو دست خود را بسوی آسمان بر حالی که اشکهای او روان میشد بر دو گونه او تا آنکه میرسید بزمین پس چون از عرفات برگشتند مردمان گفتم او را که ای ابو محمد ندیدم وقوفی را هرگز بهتر از وقوف تو گفت که بخدا قسم که دعا نکردم مگر برای برادران مومن خود و آن برای این بود که ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام خبر داد مرا که شان اینست که هر که دعا کند برای برادر مومن خود در محض غیاب او ندا داده باشد از حضرت رب العالمین که و برای تست صد هزار برابر که مثل آن مطلب است که خواسته برای برادر مومن خود پس نخواستم که ترک کنم این را که دادم صد هزار برابر را که السلام ضامن آنها باشد برای یک مطلب خودم که نمیدانم که آیا بر آورده میشود یا نه **هشتم الحدیث** عن ابن ابی عمیر قال کان عیسی بن اعین اذا حج فصار الی الموقف اقبل علی الدعاء لاخوانه حتی یفیض الناس قال فقیل له تنفق مالک و تتعب بدنک حتی اذا صرت الی الموضع الذی تبث فیه الحوائج الی الله عز و جل اقبلت علی الدعاء لاخوانک و ترکت نفسک قال انی علی ثقة من دعوة الملک لی و فی شک من الدعاء لنفسی **شرح** تبث بتای یک نقطه و تشدید تای دو نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر و ضرب و افعال است البث والانبثاث اظهار حاجت و مانند آن **یعنی** روایت است از ابن ابی عمیر گفت که بود عیسی بن اعین باین روش که چون حج میکرد پس میرفت بسوی موقف رو می آورد بر دعا برای برادران مومن خود تا آنکه برگردند مردمان راوی گفت که پس گفته شد او را که خرج میکنی مال خود را و آزار میدهی بدن خود را تا آنکه چون رسیدی بسوی جایی که عرض کرده میشود در آن حاجتها بسوی الله عز و جل رو آوردی بر دعا برای برادران خود و واگذاشتی خودت را گفت بدرستیکه من بر اعتمادم از دعای فرشته برای من که البته مستجاب میشود و در شکم از دعا برای خودم که آیا مستجاب میشود یا نه **نهم الحدیث** عن ابراهیم بن ابی البلاد او عبد الله بن جندب قال کنت فی الموقف فلما افضت لقیت ابراهیم بن شعیب فسلمت علیه و کان مصابا باحدی عینیه و اذا عینه الصحیحة حمراء کانها علقة دم فقلت له قد اصیبت باحدی عینیک و انا و الله مشفق علی الاخری فلو قصرت من البکاء قلیلا **شرح** در تهذیب ابن بجای او دست و مرید آن است که ابو محمد که مذکور میشود در فقره آینده کنیت عبد الله بن جندب است چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب **یعنی** روایت است از ابراهیم بن ابی البلاد یا عبد الله بن جندب گفت که بودم در عرفات پس وقتی که برگشتم برخوردم به ابراهیم بن شعیب پس سلام کردم بر او و بود معیوب زده شده بیکی از دو چشم او و ناگاه چشم او که بی عیب بود سرخ بود گویا که آن پاره خونی بود پس گفتم او را که بتحقیق معیوب زده شدی بیکی از دو چشمت و من بخدا قسم که می ترسم بر دیگری پس کاش کوتاهی میکردی از گریه اندکی **الحدیث** فقال لا و الله یا ابا محمد ما دعوت لنفسی الیوم بدعوة فقلت فلمن دعوت قال دعوت لاخوانی لانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من دعا لاخیه بظهر الغیب وکل الله به ملکا یقول و لک مثلاه فاردت ان اکون انا ادعو لاخوانی و یکون الملک یدعو لی لانی فی شک من دعای لنفسی و لست فی شک من دعاء الملک لی **شرح** پس گفت که نه بخدا قسم ای ابو محمد دعا نکردم برای خودم امروز بدعایی پس گفتم که پس برای که دعا کردی گفت دعا کردم برای برادران مومن خود زیرا که من شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که دعا کند برای برادر مومن خود در محض غیاب او موکل کند الله تعالی باو فرشته را که میگوید که و برای تست دو برابر آن پس خواستم که باشم باین روش که من این باشم که دعا کنم

برای برادران

برای برادران مومن خود تا باشد فرشته باین روش که دعا کند برای من زیرا که من در شکم از دعای من برای خودم و نیستم در شک از دعای فرشته برای من منافات نیست میان این و حدیث هفتم این باب که در آن صد هزار بود زیرا که دعاها اختلاف میدارد و دعا کنندگان نیز اختلاف میدارند پس اقل آن در این حدیث است و اکثر آن در آن حدیث **دهم الحدیث** عن عمرو بن ابی المقدام قال رایت ابا عبد الله علیه السلام یوم عرفة بالموقف و هو ینادی باعلی صوته ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان الامام ثم کان علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم هه فینادی ثلث مرات لمن بین یدیه و عن یمینه و عن یساره و من خلفه اثنی عشر صوتا و قال عمرو فلما اتیت منی سالت اصحاب العربیة عن تفسیر هه فقالوا هه لغة بنی فلان انا فاسالونی قال ثم سالت غیرهم ایضا من اصحاب العربیة فقالوا مثل ذلک **شرح** مقدام بکسر میم و سکون قاف و دال بی نقطه الامام منصوب و خبر کان است و الف لام برای عهد خارجی است یعنی امام حلال هر مشکل و مفروض الطاعة بر جمیع خلایق از جانب الله تعالی علی مرفوع و اسم کان است و خبر نمی شود است و آن امام است چون مذکور است در کلام سابق ثم الحسن عطف است بر علی هه بفتح هاء اول و سکون دوم در لغت بعضی عجم نیز میباشد بمعنی من اکنون نزد شما و مقصود این میباشد که هر کاری داری با من بگو تا ساخته شود فاء در فینادی برای بیان است لغة منصوب بتقدیر نوشت یا مرفوع و خبر اول مبتدا است بنی فلان عبارت است از مثل بنی اسد و بنی تمیم و بنی عامر و مانند اینها **یعنی** روایت است از عمرو بن ابی المقدام گفت دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در روز نهم ذی الحجه در عرفات داد و فریاد میزد ببلندتر آواز خود که ای مردمان بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود آن امام حلال هر مشکل و مفترض الطاعة بر جمیع مردمان بعد از آن بود علی بن ابی طالب آن امام بعد از آن حسن بعد از آن حسین بعد از آن علی بن الحسین بعد از آن محمد بن علی بعد از آن هه بیان این آنکه ندا میکرد سه بار از پیش خود و از جانب دست راست خود و از جانب دست چپ خود و از پس خود دوازده آواز گفت راوی که پس وقتی که آمدم بمنی پرسیدم یاران علم عربیت را که در منی حاضر بودند از معنی هه پس گفتند که هه در لغت فلان قبیله بمعنی اینست که منم پس سوال کنید از هر چه مشکل باشد راوی گفت که بعد از آن سوال کردم بر حاضران معنی را نیز از یاران علم عربیت پس گفتند مثل آنچه حاضران منی گفتند **یازدهم الحدیث** قلت لابی عبد الله علیه السلام لو افاضت عرفة کیف یصنعون قال یرتفعون الی الجبل **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چون تنگ کند دامنه کوه عرفات که مستحب است وقوف در آن چگونه میکنند گفت که بالا میروند بسوی کوه مراد بالا رفتن بسوی آن جانب است که مذکور شده در حدیث چهارم این باب که السفل عن الهضاب

باب صد و شصت و ششم اصل باب الافاضة من عرفات

شرح الافاضة بفا و ضاد با نقطه مصدر متعدی بنفسه باب افعال روان کردن آب بسیار و مانند آن که از بلندی بسوی نشیب روانه میشود و مراد اینجا فرود آمدن با جمیع رفقا از بلندیست مثل دامنه کوه عرفات که محل وقوف است چنانچه گذشت در حدیث اول باب سابق و مثل سایر عرفات که بلندیست نسبت بطرف آن که بطن عرنه است چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق گویا که هر کدام باعتبار آنکه آورده است بفرود آمدن خود از آنجا **یعنی** این باب بیان فرود آمدن با رفیقان از عرفات است در این باب شش حدیث است

اول الحدیث قلت لابی عبد الله علیه السلام متی الافاضة من عرفات قال اذا ذهبت الحمرة یعنی من الجانب الشرقی **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی می باشد فرود آمدن از عرفات امام گفت که چون برطرف شد سرخی از طرف آسمان که در جانب مشرق است مراد اول وقت شام است **دوم الحدیث** عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان المشرکین کانوا یفیضون من قبل ان تغیب الشمس فخالفهم رسول الله صلی الله علیه و آله فافاض بعد غروب الشمس قال و قال ابو عبد الله اذا غربت الشمس فافض مع الناس و علیک السکینة و الوقار و افض بالاستغفار فان الله عز و جل یقول ثم افیضوا من حیث افاض الناس و استغفروا الله ان الله غفور رحیم **شرح** روایت است از معاویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه مشرکان در زمان جاهلیت بودند باین روش که روانه میشدند از عرفات پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس خلاف کرد این را رسول الله صلی الله علیه و آله باین روش که روانه شد بعد از غروب آفتاب راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون فرو رفت

آفتاب پس روانه شو با مردمان بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام دل و روانه شو با استغفار چه بدرستی که الله عز و جل میگوید
در سوره بقره که بعد از آن روانه شوید از جایی که روانه شدند مردمان و استغفار کنید الله تعالی را بدرستی که الله تعالی آمرزگار
رحم کننده است **اصل** فاذا انتهیت الی الکثیب الاحمر عن یمین الطریق فقل اللهم ارحم موقفی و زد فی عملی و سلم لی دینی و
تقبل مناسکی **شرح** الکثیب بفتح کاف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه تل ریگ **یعنی**
پس چون رسیدی بسوی تل ریگ سرخ از جانب دست راست راه پس بگو خدایا رحم کن وقوف مرا و زیاد کن در عمل
با نفع و ثواب آن را چند برابر آن کن و نگاه دار برای من دین مرا و قبول کن عبادات متعلقه بحج مرا **اصل**
وایاک والوجیف الذی یصنعه الناس فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ایها الناس ان الحج لیس بوجیف الخیل و لا
ایضاع الابل ولکن اتقوا الله و سیروا سیرا جمیلا لا توطؤا ضعیفا و لا توطؤا مسلما و توأدوا و اقتصدوا فی السیر فان
رسول الله صلی الله علیه و آله کان یکف ناقته حتی یصیب راسها مقدم الرحل و یقول ایها الناس علیکم بالدعة فسنة رسول
الله صلی الله علیه و آله تتبع **شرح** الوجیف بفتح واو و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء مصدر باب ضرب رفتار
تند ستور یصنعه الناس اشارتست بوجه تسمیه مزدلفه که بیان میشود در شرح عنوان باب آینده الایضاع بیاء منقلبه از واو
و ضاد با نقطه و عین بی نقطه مصدر باب افعال رفتار تند شتر لا توطؤا هر دو جا بواو و طاء بی نقطه و همزه صیغه نهی مخاطبین
باب افعالست و از تتمه کلام رسول الله است توأدوا بفتح واو دو تشدید بهمزه مفتوحه و دال بی نقطه صیغه امر باب تفعل است
الدعة بکسر دال بی نقطه و فتح عین بی نقطه مصدر مثل الف واوی باب ضرب که نقل بباب منع شده برای حرف حلق و آن آهستگی
تندی تتبع بتاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه و عین بی نقطه صیغه مضارع مجهول غایبه باب افتعالست **یعنی** و دور
دار از نفس خود رفتار تند ستور را که میکنند آن را مردمان در وقت برگشتن از عرفات بسبب شتاب آن چه
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در وقت ملاحظه آن که ای مردمان بدرستی که حج نیست تند رفتن اسبان و نه
تند رفتن شتران ولیکن بترسید از الله تعالی و روانه شوید روانه شدن خوش بنا بپایمال مکنید بپایهای ستور ضعیف را و
لاغر ضعیف باشد و پایمال مکنید بپاهای ستور مسلمانی را و آهسته کنید و میانه روی کنید در رفتار چه بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه و آله بود با نیروی که باز میداشت ناقه خود را تا آنکه میرسید سر آن ناقه به پیش پالان او و میگفت که ای
مردمان بر شما باد بهمواری پس طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی کرده میشود **اصل** قال معویة و سمعت
اباعبدالله علیه السلام یقول اللهم اعتقنی من النار و کررها حتی افاض فقلت الا تفیض فقد افاض الناس فقال انی
اخاف الزحام و اخاف ان اشرک فی عنت انسان **شرح** ضمیر مستتر در افاض راجع است بامام اهل ضلالت که در آن وقت
معلوم بوده که کیست العنت بفتح عین بی نقطه و فتح نون و تاء دو نقطه در بالا مشقت **یعنی** گفت معویه که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت در عرفات خدایا آزاد کن مرا از آتش جهنم و مکرر کرد آن را تا روانه شد پیشوای اهل ضلالت روانه
شد پس گفتم که آیا روانه نمیشوی چون که بتحقیق روانه شدند مردمان پس گفت بدرستی که من میترسم از پهلو بر پهلو زدن و میترسم
که شریک شوم در آزار رسانیدن کسی **سیوم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول فی آخر کلامه حین افاض اللهم انی اعوذ بک
ان اظلم او اظلم او اقطع رحما او اوذی جارا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در آخر سخن خود در
عرفات وقتی که روانه شد که خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از اینکه ظلم کنم یا مظلوم شوم یا قطع صله رحم کنم یا آزار کنم
همسایه را **چهارم اصل** عن هریس الکناسی عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن رجل افاض من عرفات قبل ان تغیب الشمس
قال علیه بدنة ینحرها یوم النحر فان لم یقدر صام ثمانیة عشر یوما بمکة او فی الطریق او فی اهله **شرح** روایت از هریس بضم
ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه کناسی بضم کاف و تخفیف نون از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که روانه
شد از عرفات پیش از آنکه فرو رود آفتاب گفت که بر اوست شتری که قربان میکند آن را در روز دهم ذی الحجه پس اگر توانا

شود و روزه میدارد هیجده روز در مکه یا در راه یا در وطن خود **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یوکل الله عز و جل
ملکین بمأزمی عرفة فیقولان سلم سلم **شرح** مأزمی عرفه بکسر زای با نقطه عبارتست از تنگنای که در میان دو کوه است
که میان عرفات و مشعر است و تخصیص ذکر آن باعتبار آنست که در شب مشعر در راه میبریم خلائق ابسیار میشود و بملاقات تنگنای که میان
مکه و منی است زیرا که از آنجا نیز ملائکه میکنند سلم صیغه امر باب تفعیل است و تکرار برای تاکید است و مخاطب حج گزار است و دعا
است باینکه در برگشتن همواری کند صاحب و الکار از او دو کوه ای رسد و میتواند بود که مخاطب الله تعالی باشد بعنوان
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که موکل میکند الله عز و جل دو فرشته را نزد دو کوه نزدیک سلام کنند
که مشعر است پس فرشتگان میگویند که بیازار باش بیازار باش **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما لله منزل یعز جانب
الناس لیلة مزدلفة عند الا زمین الضیقین **شرح** یعز جانب بقاء و راء بی نقطه و جیم صیغه مضارع معلوم باب افعالست
الدفراج گشاده کردن راه تا پهلو بر پهلو نخورد و صف مأزمین بضیقین از قبیل وصف کاشف بجا درست زیرا که مأزمین آن
دو کوه تنگ است و بیان شده در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دو ملک راه
وا میکنند برای مردمان در شب مزدلفه نزد دو کوه بسیار نزدیک بهم **باب صد و شصت و هفتم اصل باب لیلة المزدلفة
والوقوف بالمشعر والافاضة منه و حدوده شرح** مزدلفه بضم میم و سکون زای با نقطه و فتح دال بی نقطه منقلبه از تاء افتعال و
فتح لام و فاء عبارتست از صحرای وسیع که کوهی او جلی که آن را مشعر الحرام مینامند در آنجاست و در آنجاست مسجد الحرام و وجه
تسمیه آن بیان شده در حدیث نهم باب حج ابراهیم تا آخر که باب هفتم است و تسمیه آن بجمع برای آنست که در آنجا نماز شام
و نماز خفتن را جمع میکنند **یعنی** این باب بیان شب رفتن بجانب مزدلفه و بیان ایستادن در دامنه کوه مشعر و فرود
آمدن از آن و بیان اطراف مشعر است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابن ابی عمیر عن معویة و حماد عن الحلبی
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال لا تصل المغرب حتی تأتی جمعا فتصل بها المغرب والعشاء الآخرة باذان واحد و اقامتین
و انزل ببطن الوادی عن یمین الطریق قریبا من المشعر و یستحب للصرورة ان یقف علی المشعر الحرام و یطأه برجله و لا تجاوز
الحیاض لیلة المزدلفة **شرح** حیاض بکسر حاء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف و ضاد با نقطه جمع حوض است
و اینجا عبارتست از حوضها که بر سر چاهها ساخته شده در مزدلفه برای آبخور اهل حج و چون آن نهایة الجلاد ورست از کوه مشعر
پس مستحب است که کسی که در وقت فرود آمدن در مزدلفه از آنجا تجاوز نکند یا نخفد که در پس آنها فرود نیاید **یعنی**
روایت از ابن ابی عمیر از معویه مراد ابن عمار است و روایت از حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام یکی از معویه
و حلبی گفت که امام گفت که مکن نماز شام تا آنکه آیی بجمع پس بگزاری در آنجا نماز شام را و نماز خفتن را بیک اذان
که مخصوص نماز خفتن است و دو اقامت چه که پیش از نماز شام واقع شود و دیگری برای نماز شام و دیگری برای نماز خفتن
و فرود آی در شکم وادی سیلاب از جانب راست راه که میان عرفات و منی است نزدیک بکوه مشعر و ادبیت احسان کن
که میان تو و آن کوه جز راه مذکور فاصله نباشد مطالب این گذشت در حدیث دوم باب حج آدم صلی الله علیه و آله که باب
چهارم است ثم اره ان ینبطح تا آخر و مستحب است برای تو حج گزار اینکه ایستد بر کوه مشعر الحرام و پا رساند آن کوه را بپای
خود و با نخفیه که سواره در آنجا وقوف نکند یا با نخفیه که پیاده در آن کوه سیر کنند و در مکه راز حوضها در شب مزدلفه **اصل**
و تقول اللهم هذه جمع اللهم انی اسألک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتک ان تجمعه لی فی قلبی و
اطلب الیک ان تعرفنی ما عرفت اولیاءک فی منزلی هذا و ان تقینی جوامع الشر **شرح** و میگویی در وقت رسیدن بجمع که
خدایا این بقعه جمع است خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو اینکه فراهم آوری برای من در آن بقعه خصلتهای که هر کدام
آنها فراهم آورنده خیر است خدایا ناامید مکن مرا از چیزی که طلب کردم از تو اینکه فراهم آوری آن را در دل من و طلب
میکنم بسوی تو اینکه شناسا کنی مرا آنچه شناسا ساختی حج خود را در این منزل من و این را که نگاه داری مرا از خصلتهای

که هر کدام آنها فرا ایام آورنده شرور است چنانچه در دل مشکران ... است **اصل** وان استطعت ان تحیی تلک اللیلة فافعل فانه
بلغنا ان ابواب السماء لا تغلق تلک اللیلة لاصوات المؤمنین لهم دوی کدوی النحل یقول جل ثناؤه انا ربکم وانتم عبادی
ادیتم حقی وحق علی ان استجیب لکم فیحط تلک اللیلة عمن اراد ان یحط عنه ذنوبه ویغفر لمن اراد ان یغفر له **شرح**
الدوی بفتح دال بی نقطه وکسر واو وتشدید یاء آواز در هم که مرکب از آوازهای بسیار است یحط بحاء بی نقطه وتشدید
طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** واگر وسعت در قدرت داشته باشی که احیا کنی آن شب را
پس بکن چه بدرستی که ایشان آنست که رسید بما از پدران ما که درهای آسمان بسته نمیشود در آن شب برای آوازهای مومنان
در دعا و مانند آن بیان این آنکه ایشان را است در آن شب آوازی در هم بسبب تسبیح وتهلیل و مانند آنها مانند
آواز در هم مگسان عسل در کندو و میگوید الله جل ثناؤه که من صاحب کل اختیار شمایم وشما بندگان منید بجا آوردید
لازم مرا و لازم است بر من اینکه قبول دعا کنم برای شما پس فرو میریزد در آن شب از هر که اراده کرده [illegible] فرو ریزد
از او بار گناهان او را و می آمرزد برای هر که اراده کرده که گناهانش آمرزد برای او مراد شب عید اضحی است **دوم اصل**
سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرکعات التی بعد المغرب لیلة المزدلفة فقال صلها بعد العشاء الاخرة اربع رکعات
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از رکعتهایی که بعد از نماز شام است در شب مزدلفه که چه وقت گزارم آنها را
پس گفت که بگزار آنها را بعد از نماز خفتن چهار رکعت **سیوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یستحب للصرورة
ان یطاء المشعر الحرام وان یدخل البیت **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحب است برای نو
حج گزار اینکه زیر پای خود کند کوه مشعر الحرام را بیان این شد در شرح حدیث اول این باب و اینکه داخل شود کعبه را
چهارم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال اصبح علی طهر بعد ما تصلی الفجر فقف ان شئت قریبا من
الجبل وان شئت حیث شئت فاذا وقفت فاحمد الله واثن علیه واذکر من الائه وبلائه ما قدرت علیه وصل علی
النبی صلی الله علیه وآله **شرح** اصبح بصیغه امر باب افعال است واز افعال تامه است الاصباح داخل شدن در روشنی
اول روز و آن بعد از طلوع فجر میباشد باندک زمانی که در آن نماز فریضه فجر میکنند زیرا که در اوایل طلوع فجر روشنی احاطه
باینکس نمیکند اصلا **یعنی** روایت از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل در روشنی صبح شو با وضو
بعد از آنکه گزاری نماز فجر را پس وقوف کن اگر خواهی در نزدیک نسبت بکوه مشعر و اگر خواهی در هر جا که خواسته از
مواضع مزدلفه پس چون وقوف کردی پس حمد کن الله تعالی را و ثنا کن او را بعض اسمای حسنی را با اجرای آنها بر او و یاد کن
از نعمتهای او و آزمودهای او آنچه را که توانایی تو بر آن باشد [illegible] صلوات فرست بر نبی صلی الله علیه وآله **اصل**
ولیکن من قولک اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن والانس
اللهم انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولکل وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی
وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی ثم افض حین یشرق لک ثبیر وتری
الابل مواضع اخفافها **شرح** اشرق بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاشراق روشن و نمایان شدن و آن پیش از
طلوع آفتاب میباشد ثبیر بفتح ثاء سه نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه کوهی است
بلند که در جانب مغرب مزدلفه است **یعنی** و باید که باشد از جمله سخن تو در آن وقت اینکه خدایا ای صاحب کل اختیار
کوه مشعر حرام رها کن گردن مرا از آتش جهنم و فراخ کن بر من از جمله رزق تو حلال را و دفع کن از من شر فاسقان جن
والانس را خداوندا تو بهتر رغبت کرده شده بسوی اوئی و بهتر خوانده شده ای و بهتر طلب کرده شده ای و برای هر آینده
به در خانه کسی جایزه ایست پس بگردان جایزه مرا در این منزل من اینکه نابود انگاری برای من لغزش و آمرزی مرا [illegible] گناه
و قبول کنی عذر خواهی مرا و اینکه در گذری از خطای من بعد از آن بگردان پرهیزکاری را از دنیا توشه من بسوی آخرت بعد از آن

روانه شو وقتی که روشنی و نمایان شود برای تو کوه ثبیر و ببیند شتران جای پای خود را در رفتار **پنجم اصل** سالت ابا ابراهیم
علیه السلام ای ساعة احب الیک ان افیض من جمع فقال قبل ان تطلع الشمس بقلیل فهی احب الساعات الی قلت فان مکثنا حتی
تطلع الشمس فقال لیس به باس **شرح** طلوع آفتاب عبارت است از اینکه سرخی در نصف آسمان که در جانب مغرب است ظاهر شود
یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که کدام ساعت محبوبتر است بسوی تو که روانه شوم از جمع بسوی منی گفت
پیشتر از آنکه طلوع کند آفتاب باندکی پس آن ساعت محبوبتر ساعتهاست بسوی من گفتم که پس اگر درنگ کنیم تا آنکه طلوع کند آفتاب
پس گفت نیست باکی در آن **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تجاوز وادی محسر حتی تطلع الشمس **شرح** وادی
محسر بحاء بی نقطه و سین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل عبارت است از دره که فاصله است میان مزدلفه و منی
و وجه تسمیه اینست که [illegible] مانده گردانیده شد و در آنجا [illegible] در رفتار میباید کرد و آن آدمی را مانده میکند و اضافه بیانیه
است بقرینه اینکه آثار محسر میباشد چنانچه می آید در حدیث ششم باب آینده و ممکن است که بود که اضافه لامیه باشد یعنی
وادی سیر محسر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مگذر از وادی محسر و داخل منی مشو تا آنکه طلوع کند
آفتاب **باب صد و شصت و هشتم اصل باب السعی فی وادی محسر شرح** این باب بیان تند رفتن در وادی محسر است
که بیان شد در شرح حدیث سابق و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن حفص بن البختری وغیره عن ابی عبدالله
علیه السلام انه قال لبعض ولده هل سعیت فی وادی محسر فقال لا فامره ان یرجع حتی یسعی قال فقال له ابنه لا اعرفه فقال له
سل الناس **شرح** روایت از حفص بن البختری وغیر او از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت بعضی پسران خود را که آیا
تند رفتی در وادی محسر پس گفت که نه پس امر کرد او را اینکه برگردد تا تند رود در وادی گفت که پس گفت امام را پسر او که نمی
شناسم وادی محسر پس گفت که پس امر کرد او را که سوال مردم کند **دوم اصل** عن بعض اصحابنا قال مر رجل بوادی محسر فامره
ابوعبدالله علیه السلام بعد الانصراف الی مکة ان یرجع فیسعی **شرح** روایت از بعض یاران ما گفت که گذشت مردی بوادی محسر و تند
نرفت پس امر کرد او را امام جعفر صادق علیه السلام بعد از برگشتن بسوی مکه برای طواف زیارت و مانند آن باینکه برگردد
بسوی وادی محسر پس تند کند در آنجا **سیوم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا مررت بوادی محسر وهو
واد عظیم بین جمع ومنی وهو الی منی اقرب فاسع فیه حتی تجاوزه فان رسول الله صلی الله علیه وآله حرک ناقته وقال اللهم
سلم لی عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی **شرح** مراد بجمع صحرائیست وسیع معروف که مزدلفه نیز
مینامند و مراد بمنی نیز صحرائیست وسیع معروف که مسجد خیف در آنجاست و فاصله میان آن دو صحرا دره ایست عظیم یعنی بسیار
وسیع که وسعت بعضی آن که در جانب منی است بیشتر است از وسعت بعضی دیگر آن که در جانب جمع است و اینست معنی وهو الی منی اقرب
بقرینه اینکه وادی محسر منزلت منی [illegible] چنانچه گذشت در باب نزول منی و حدود آن که باب صد و شصت دوم است و منقول است
نیز چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب **یعنی** روایت از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کنی تند
کردی بوادی محسر و آن دره ایست بسیار عریض میان جمع و منی و آن بسوی منی نزدیکتر است باینمعنی که آن عرض
عرض آن در جانب منی بیشتر است پس شتاب کن در آن دره تا آنکه در گذری از آن چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
تند کرد ناقه خود را در آنجا و گفت که خداوندا نگاهدار برای من پیمان مرا و قبول کن بازگشت مرا و اجابت کن دعای مرا و جانشین
باش مرا در آنکه واگذاشتم بعد از خود از اهل بیت من **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال الحرکة فی وادی محسر مائة خطوة
شرح روایت از امام رضا علیه السلام گفت که تند رفتن در وادی محسر بقدر صد گام است خواه در اول آن و خواه در وسط
آن و خواه در آخر آن مراد آنست که اقل سعی در آنجا آنست **پنجم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن حد
جمع قال ما بین المازمین الی وادی محسر **شرح** مازمین بکسر زای با نقطه اینجا عبارت است از ما بین دو کوه که تنگ است و متصل است
بمزدلفه و آخر دره ایست که میان مزدلفه و میان [illegible] صحرای وسیعیست که عرفات در آنجاست و این نیز مازمین است که مذکور شده در حدیث

پنجم و ششم باب صد و شصت و ششم یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از طرف
جمع گفت آنست که میان مازمین تا وادی محسر است بیان لفظ این شد در شرح حدیث باب نزول منی و حدود یاب باب صد و
شصت و دوم است ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال حد المزدلفة من محسر الی المازمین شرح اینجا ظاهرست از شرح
حدیث سابق هفتم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام اذا کثر الناس بجمع و ضاقت علیهم کیف یصنعون قال یرتقون الی المازمین
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چون بسیار شوند مردمان در جمع و تنگ کند زمین بر ایشان آیا بجاکه مردمان
چون در نزدیک کوه مشعر الحرام فرود آیند و راه بند کنند دیگران داخل صحرای وسیع که خالیست نشوند چگونه میکنند گفت
که بالا میروند بسوی دو کوه که در دهنه جمع است در جایی که راه صحرای جمع دارد هشتم اصل عن عمر بن یزید قال الرمل وادی
محسر قدر مائة ذراع شرح الرمل بفتح را و سکون میم مصدر باب نصر و رفتار تند و مضمون این موافق حدیث چهارم
این بابست باب صد و شصت و نهم اصل باب الوقوف بالمشعر شرح اینجا باب بیان کیست که نرسانیده است
که وقوف کند در مشعر و این باب شش حدیث است اول اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل الاعجمی و المرأة الضعیفة
یکونان مع الجمال الاعرابی فاذا افاض بهم من عرفات مر بهم کما هم الی منی و لم ینزل بهم جمعا فقال الیس قد صلوا بها فقد
اجزأهم قلت و ان لم یصلوا بها قال فذکروا الله فیها فان کانوا ذکروا الله فیها فقد اجزأهم شرح گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که مرد نادان و زن ناتوان میباشند با شتردار صحرایی پس چون روانه کرد ایشان را از عرفات
گذرد میبرد ایشان را چنانچه ایشان بر آنند از سیر و حرکت تا منی و فرود نیاورد ایشان را در جمع پس امام گفت که آیا نیست
اینکه بتحقیق چیزی از نماز شام و خفتن را گزارده در جمع و رها لای شتر پس بتحقیق کافی شده ایشان را گفتم که و اگر نماز
نگزارده باشند در جمع اصلا چونست امام گفت که یاد کرده اند الله تعالی را در جمع پس اگر باشند یاد کرده باشند
الله تعالی را در آنجا پس بتحقیق کافی شد ایشان را و اراده است که هر که مومن باشد و القصد رضای الله تعالی حج کند پس در جمع
زبان حرکت خود در یاد الله تعالی است پس در تحت آیت فاذکروا الله عند المشعر الحرام داخلست و اجلا و اکمل نیست
در وقت عذر و هر که حیثیتی بنا شد حج او باطلست دوم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت
فداک ان صاحبی هذین جهلا ان یقفا بالمزدلفة فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم یخبرهما
احد حتی کان الیوم و قد نفر الناس قال فنکس رأسه ساعة ثم قال الیسا قد صلیا الغداة بالمزدلفة قلت بلی فقال
الیس قد قنتا فی صلاتهما قلت بلی فقال تم حجهما ثم قال المشعر من المزدلفة و المزدلفة من المشعر و انما یکفیهما الیسیر من الدعاء
شرح مکانهما منصوبست بنا بر ظرف زمان باعتبار اینکه مصدر میمی است و مصدر نایب ظرف زمان میباشد مثل رأیته قدوم
الحاج مراد من المزدلفة و در من المشعر برای تبعیت است و مراد اینست که هر کدام از کوهی که جلگه در آنست مسجد مزدلفه است
و مزدلفه باعث شرف دیگریست پس وقوف در سایر اجزای مزدلفه حکم وقوف در مشعر دارد یعنی روایت است از ابو بصیر
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم بدرستیکه این دو رفیق من نادانستند و جویای آنکه وقوف کنند
در مزدلفه مراد آنست که نیت وقوف در آنجا نکردند پس امام گفتند که بر میگردند در همان وقت بودن ایشان از منی و وقوف
میکنند در کوهی که آنرا مشعر مینامند ساعتی گفتم که پس بدرستیکه ایشان آنست که خبر نداد ایشان را هیچکس تا آنکه شد امروز
و بتحقیق متفرق شدند مردمان از منی پس جنبش که وقت ایشان تنگ شده در قفای ایشان و درنگ بسیار میکنند او را
گفت که پس امام در پیش افکند سر خود را ساعتی بعد از آن گفت که آیا نیستند اینکه بتحقیق گزاردند نماز صبح
را در مزدلفه گفتم که بلی گزاردند پس امام گفت که آیا نیست شان اینکه بتحقیق دعای قنوت کردند در نماز ایشان
گفتم بلی کردند پس گفت که تمام است حج ایشان بعد از آن امام گفت که کوه مشعر از مزدلفه است و مزدلفه از کوه مشعر است
و جز این نیست که کافی میشود ایشان را اندک از دعا و مراد اینست که رسیدن ایشان بکوه مشعر لازم نیست پس هر دو زیاده جو دلوق

ردمان

ردمان از منی اگر چه باشد الغبنا اینکه روند بسوی اول مزدلفه که بعد از وادی محسر است و اندکی علاوه را آنجا کنند نیز است
سیوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام ما تقول فی رجل افاض من عرفات فاتی منی قال فلیرجع فیاتی جمعا فیقف بها
و ان کان الناس قد افاضوا من جمع شرح روایت است از معاویة بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه
میگویی در مردی که روانه شد از عرفات پس آمد بمنی امام گفت که پس باید که برگردد و پس می آید بمزدلفه پس وقوف میکند
در آنجا هر چند که باشند مردمان بایر وش که بتحقیق روانه شده باشند از مزدلفه چهارم اصل قلت لابی عبدالله علیه
السلام رجل افاض من عرفات فمر بالمشعر فلم یقف حتی انتهی الی منی و رمی الجمرة و لم یعلم حتی ارتفع النهار قال یرجع الی المشعر
فیقف به ثم یرجع فیرمی الجمرة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی روانه شد از عرفات پس گذشت بکوه مشعر پس
وقوف نکرد تا آنکه رسید بمنی و رمی جمره عقبه کرد و ندانست وجوب وقوف در مشعر را تا آنکه بلند شد آفتاب امام گفت که
بر میگردد بسوی کوه مشعر پس وقوف میکند در آن بعد از آن بر میگردد پس رمی جمره عقبه میکند پنجم اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام انه قال فی رجل لم یقف بالمزدلفة و لم یلبث بها حتی اتی منی فقال الم یر الناس لم ینکر منی حین دخلها قلت فانه
جهل ذلک قال یرجع قلت ان ذلک قد فاته قال لا بأس شرح لم ینکر بنون و او ساقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعال بتقدیر استفهام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در مردی که وقوف نکرد
در مزدلفه و شب بروز نیاورد در آنجا تا آنکه آمد بمنی پس امام گفت که آیا ندید مردمان را که فرود آمده اند در مزدلفه
آیا وحشت نشمرد منی را در وقتی که داخل آن شد و آنجا مجلس نبود با او گفتم پس بدرستیکه او با آن فکر نیفتاد امام
گفت که بر میگردد در وقتی که دانست گفتم بدرستیکه وقت کار بتحقیق فوت شد از او مثل کسیکه بعد از رجوع بوطن جز
دار شده باشد امام گفت که نیست پروایی بنا بر آنچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب ششم اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام قال من افاض من عرفات مع الناس و لم یلبث معهم بجمع و مضی الی منی متعمدا او مستخفا فعلیه
بدنة شرح دو برای شک راویست مستخفا بخاء بالنقطه و تشدید فا بصیغه اسم فاعل باب استفعالست و بر هر تقدیر حال
اتراده آنست که اهل ذکر و عبد نزد مشعر برای کسیکه معذور نباشد نیز کافی نیست پس جزا و واجب یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که روانه شد از عرفات با مردمان و درنگ نکرد با ایشان در مزدلفه و رفت بسوی منی دانسته
یا سبک انگارنده پس بر اوست شتری باب صد و هفتادم اصل باب من تعجل من المزدلفة قبل
این باب بیان کسیست که زود روانه شد از مزدلفه پیش از طلوع فجر که صبح صادق است و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل وقف مع الناس بجمع ثم افاض قبل ان یفیض الناس قال ان کان جاهلا
فلا شیء علیه و ان کان افاض قبل طلوع الفجر فعلیه دم شاة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که
وقوف کرد با مردمان در مزدلفه بعد از آن روانه شد پیش از مردمان امام گفت که اگر باشد جاهل مسئله پس نیست
چیزی بر او و اگر باشد باخبر و ش که با وجود علم بمسئله روانه شده باشد پیش از طلوع فجر پس بر اوست خون گوسفند
دوم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله عجل النساء لیلا من المزدلفة الی
منی و امر من کان منهن علیها هدی ان ترمی و لا تبرح حتی تذبح و من لم یکن علیها منهن هدی ان تمضی الی مکة حتی تزور
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله شتاب فرمود زنان
را در شب که روانه شوند پیش از طلوع فجر از مزدلفه بسوی منی و امر کرد هر که باشد از جمله آن زنان با نیر و ش بر
دو قربان باشد بسبب کفاره یا نذر یا مانند آنها باینکه رمی کند جمره عقبه را و از منی روانه نشود تا آنکه قربان کند
و امر کرد آنرا که نباشد بر او قربانی باینکه روانه شود بعد از رمی جمره عقبه بی توقف بسوی مکه برای اینکه طواف زیارت
و سایر افعال حج کند سیوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال لا بأس بان یفیض الرجل بلیل اذا کان خائفا شرح روایت

روایت از امام محمد باقر علیهما السلام یا امام جعفر صادق (ع) گفت که نیست پروای با آنکه روانه شود مرد از مزدلفه در شب یعنی
از طلوع فجر چون باشد ترسان از دشمن و مانند آن چهارم اصل عن احدهما علیهما السلام قال ای امراة او رجل خاف
ان افاض من المشعر الحرام لیلا فلا باس فلیرم الجمرة ثم لیمض ولیامر من یذبح عنه وتقصر المراة ویحلق الرجل ثم لیطف
بالبیت وبالصفا والمروة ثم لیرجع الی منی فان اتی منی ولم یذبح عنه فلا باس ان یذبح هو ولیحمل الشعر اذا حلق بمکة الی منی
فان اتی منی ولم یذبح وان شاء قصر ان کان قد حج قبل ذلک شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت که هر کدام زنی یا مردی ترسان که روانه شد از مشعر الحرام در شب پیش از طلوع فجر پس نیست پروای با او پس باید
که رمی کند جمره عقبه را بعد از آن باید که برود بسوی منی و باید که امر کند کسی را که قربانی کند از جانب او و چون [illegible]
باشد موی کوتاه میکند زن و سر تراشد مرد بعد از آن باید که طواف کند بکعبه طواف زیارت و طواف [illegible] و طواف کند صفا
و مروه بعد از آن باید که برگردد بسوی منی پس اگر آید بمنی و قربان نشده باشد از جانب او پس نیست پروای با آنکه قربانی
کند خودش بعد از طواف مذکور و باید که با خود بردارد موی سر تراشیده را چون سر تراشیده باشد در مکه بسبب خوف
بسوی منی و اگر خواهد موی کوتاه کند به سر تراشیدن اگر باشد [illegible] که بتحقیق حج کرده باشد پیش از این سال
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال رخص رسول الله صلی الله علیه وآله للنساء والصبیان ان یفیضوا بلیل
ویرموا الجمار بلیل وان یصلوا الغداة فی منازلهم فان خفن الحیض مضین الی مکة ووکلن من یضحی عنهن شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رخصت داد رسول الله صلی الله علیه وآله برای زنان و کودکان در اینکه
روانه شوند از مزدلفه در شب پیش از طلوع فجر و در اینکه رمی کنند جمرات را در شب خواه جمره عقبه و خواه غیر آن و
در اینکه گزارند نماز فجر روز دهم را در خیمه گاههای خود شان مراد اینست که رخصت داد که زود روانه شوند از مزدلفه
گذارد که کنند نماز فجر را بعد از فرود آمدن در منی و پیش از طلوع آفتاب پس اگر زنان ترسند از حیض بروند بسوی
مکه بعد از رمی جمره عقبه برای طوافها و وکیل میکنند کسی را که قربانی کند از جانب ایشان اگر قربانی بر ایشان باشد
ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا باس بان تقدم النساء اذا زال اللیل فیقفن عند المشعر الحرام ساعة
ثم ینطلق بهن الی منی فیرمین الجمرة ثم یصبرن ساعة ثم یقصرن وینطلقن الی مکة فیطفن الا ان یکن یردن ان یذبح
عنهن فانهن یوکلن من یذبح عنهن شرح تقدم بصیغه مضارع غائبه مجهول و معلوم باب تفعیل و معلوم باب تفعل بحذف
یکی از دو تا بوده یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست پروای با آنکه پیش داشته شوند زنان
چون منتصف شد شب و هم باید [illegible] که وقوف کنند نزد کوهی که مشعر حرام است ساعتی بعد از آن روانه کرده شوند
بسوی منی پس رمی کنند جمره عقبه را بعد از آن درنگ کنند ساعتی بعد از آن موی کوتاه کنند و روانه شوند بسوی مکه پس طواف
کنند مگر اینکه باشند [illegible] که اراده کنند ایشان که قربان کرده شود از جانب ایشان [illegible] در وقت
رفتن بسوی مکه وکیل میکنند کسی را که قربانی کند از جانب ایشان هفتم اصل عن سعید الاعرج قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام جعلت فداک معنا نساء فافیض بهن بلیل قال نعم ترید ان تصنع کما صنع رسول الله صلی الله علیه وآله قال
قلت نعم فقال افض بهن بلیل ولا تفض بهن حتی تقف بهن بجمع ثم افض بهن حتی تاتی بهن الجمرة العظمی فیرمین الجمرة فان
لم یکن علیهن ذبح فلیاخذن من شعورهن ویقصرن من اظفارهن ویمضین الی مکة فی وجوههن ویطفن بالبیت ویسعین
بین الصفا والمروة ثم یرجعن الی البیت فیطفن اسبوعا ثم یرجعن الی منی وقد فرغن من حجهن وقال ان رسول الله صلی
الله علیه وآله ارسل معهن اسامة شرح فافیض بتقدیر استفهام است و نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق
است و میتواند بود که بتقدیر استفهام نباشد و نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح باشد و بر هر تقدیر ترید
بتقدیر استفهام است عظمی بضم عین بی نقطه و سکون ظا با نقطه و الف در مونث اعظم است مراد با جمرة العظمی اینجا و در [illegible]

می آید و در روایت سعید رومی که در حدیث پنجم باب صد و هشتاد و سوم جمره عقبه است بخلاف آنچه می آید در حدیث پنجم باب صد و هفتاد
و پنجم چه مراد اینجا جمره اولی است یعنی روایت از سعید [illegible] گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که با ما [illegible] هستند
زنانه آیا پس روانه کنم ایشان را در شب گفت که آری آیا میخواهی آنکه کنی چنانچه کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در حجة الوداع
راوی گفت که گفتم که آری پس امام گفت که روانه کن ایشان را در شب و روانه مکن ایشان را مگر آنکه وقوف کنانی ایشان را
در جمع بعد از آن روانه کن ایشان را تا آنکه آوری ایشان را نزد جمره بزرگ که جمره عقبه است پس رمی کنند آن جمره را پس اگر
نباشد بر ایشان قربانی پس باید که فرو گیرند از موهای خود و کوتاه کنند از ناخنهای خود و روانه شوند بسوی مکه در سیاهی که دارند
و طواف کنند بکعبه و سعی کنند میان صفا و مروه بعد از آن برگردند بسوی کعبه پس طواف کنند هفت شوط بعد از آن برگردند بسوی
منی در حالی که بتحقیق فارغ شده اند از حج خود شان و امام گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله فرستاد با زنان اسامة بن زید
را مراد اینست که اگر میسر باشد [illegible] با ایشان مرد و ملازمی متعهد با ایشان روانه کن هشتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال رخص رسول الله صلی الله علیه وآله للنساء والضعفاء ان یفیضوا من جمع بلیل وان یرموا الجمرة بلیل فان ارادوا
ان یزوروا البیت وکلوا من یذبح عنهم شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رخصت داد رسول الله صلی الله علیه وآله
برای زنان و ضعیفان مثل کودکان و بیماران در اینکه روانه شوند از مزدلفه در شب و در اینکه رمی کنند جمره را خواه جمره
عقبه و خواه غیر آن در شب پس اگر اراده کنند که زیارت کنند کعبه را وکیل میکنند کسی را که قربان کند از جانب ایشان
باب صد و هشتاد و یکم اصل باب [illegible] شرح اینجا بابی است در بیان کسی است که فوت شد از او حج و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن داود الرقی قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام بمنی اذ جاء رجل فقال ان قوما قدموا یوم النحر وقد فاتهم الحج
فقال نسأل الله العافیة اری ان یهریق کل واحد منهم دم شاة ویحلون وعلیهم الحج من قابل ان انصرفوا الی بلادهم وان
اقاموا حتی تمضی ایام التشریق بمکة ثم یخرجوا الی وقت اهل مکة فاحرموا منه واعتمروا فلیس علیهم الحج من قابل شرح
روایت از داود رقی براء بی نقطه و تشدید قاف گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در منی ناگاه آمد مردی پس
گفت که بدرستی که جماعتی آمدند بمکه در روز دهم و بتحقیق فوت شد از ایشان حج پس امام گفت که طلب میکنیم از الله تعالی عافیت را
از ما شما این بلا می بینم ایشان را که بریزد هر یکی از ایشان خون گوسفندی را و از احرام بیرون آیند و بر ایشان است حج در سال
آینده اگر برگردند بسوی شهرهای خود شان بی آنکه عمره بجا آورند و اگر درنگ کنند تا آنکه گذرد ایام تشریق که یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم است در مکه بعد از آن بیرون روند بسوی میقات اهل مکه مثل تنعیم و جعرانه و احرام کنند از آنجا و
عمره کنند پس نیست بر ایشان حج در سال آینده دوم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادرک جمعا
فقد ادرک الحج وقال ایما قارن او مفرد او متمتع قدم وقد فاته الحج فلیحل بعمرة وعلیه الحج من قابل قال وقال فی رجل ادرک
الامام وهو بجمع فقال ان ظن انه یاتی عرفات فیقف بها قلیلا ثم یدرک جمعا قبل طلوع الشمس فلیاتها وان ظن انه لا
یاتیها حتی یفیضوا فلا یاتها ولیقم بجمع فقد تم حجه شرح روایت از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
هر که دریافت وقوف مزدلفه را پس بتحقیق دریافت حج را و امام گفت که هر حج قران کننده ای یا حج افراد گزاری یا حج
تمتع گزاری که آمد در حالی که بتحقیق فوت شد از او حج پس باید که از احرام بیرون آید بعمره و بر اوست حج در سال آینده
راوی گفت که امام سخن گفت در مردی که دریافت سالار حاجیان را در حالی که او در مزدلفه است پس امام گفت که اگر گمان کرد
این مرد که او میتواند رسانیدن خود را بعرفات پس وقوف کند در آنجا اندکی بعد از آن دریابد مزدلفه را پیش از طلوع آفتاب پس
باید که آید بعرفات و اگر گمان کرد این مرد که نمی آید بمزدلفه مگر آنکه ایشان روانه شده باشند با یقینی که طلوع آفتاب شده باشد
پس باید که نیاید بعرفات و باید که درنگ کند در مزدلفه پس بتحقیق تمام شد حج او با یقینی که اداء حج کرده و باشد افعال را
بجای آورد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادرک المشعر الحرام یوم النحر من قبل زوال الشمس فقد ادرک الحج

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر متعذری که دریافت که بیابد مشعر الحرام را در روز دهم ذی الحجه پیش از زوال آفتاب پس به تحقیق دریافت حج را. **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادرک المشعر الحرام و علیه خمسة من الناس قبل ان تزول الشمس فقد ادرک الحج. **شرح** و لا علیها لیس است خبر علیه راجع بمن موصوله است خمسه بفتح خاء منقوطه و سکون میم و سین بی نقطه و تاء وحدت است یعنی فوجی از ثبوت الناس بیاء تحتانی و سکون جیم همزه و سین بی نقطه ادا آورده و در اکثر نسخ خمسه بجای آن بالقطه است و الناس بنون و الف است و آن تصحیف مینماید. روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر که دریافت که بیابد مشعر حرام است بر حالی که بر او باشد شدنیه از آزار رسیدن از آنکه زوال پس به تحقیق دریافت حج را مراد روایت که هر که عرفات را در نیافته باشد و مشعر را دریافته باشد اگر عذری داشته باشد و درد ادراک حج کرده و الا فلا. **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادرک المشعر الحرام و علیه خمسة من الناس فقد ادرک الحج. **شرح** این ظاهر است از سابق. **ششم اصل** عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال تدری لم جعل ثلاث هنا قال قلت لا قال فمن ادرک شیئا منها فقد ادرک الحج. **شرح** تدری به تقدیر استفهام است جعل بصیغه مجهول باب منع است ثلاث مرفوع و نایب فاعل است و عبارت است از سه مرتبه وقوف در مشعر حرام اول آنچه برای زنان و ضعفا است و آن تا اندکی بعد از نصف شب است چنانچه گذشت در حدیث ششم باب سابق دوم آنچه برای مراد آنست که عذری و مانعی نداشته و آن تا اندکی بعد از طلوع فجر است که نماز فریضه صبح گزارده شده باشد و اشراق کوه ثبیر شده باشد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب لیلة المزدلفه تا آخر که باب صد و شصت و هفتم سیوم آنچه بعد از طلوع فجر و پیش از زوال آفتاب روز دهم است و آن برای معذور است چنانچه مفهوم میشود از مجموع حدیث دوم و حدیث سیوم این باب مشار الیه بهنا مشعر حرام است و موافق است آنچه گذشت در حدیث دوم باب حج آدم صلی الله علیه که باب چهارم است. **یعنی** روایت است از ابن ابی عمیر از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که آیا میدانی که چرا قرار داده شده سه مرتبه وقوف در این مکان که مشعر است یکی مقدم دیگری وسط دیگری موخر راوی گفت که گفتم نه امام گفت که پس هر که دریافت چیزی را از آن سه مرتبه پس به تحقیق ادراک کرده حج را چون از اهل آن مرتبه باشد.

باب صد و هفتاد و دوم اصل باب حصی الجمار من این تؤخذ و مقدارها شرح

الحصی بضم حاء و کسر صاد و تشدید یاء جمع حصاة سنگ ریزه‌ها الجمار بکسر جیم و تخفیف میم و راء بی نقطه جمع جمره بفتح جیم و سکون میم سنگ ریزه‌ها و مراد اینجا سه میلست که در منی است باعتبار اینکه سنگ ریزه‌ها بر آنها زده میشود تؤخذ بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر مقدارها عطف است بر این تؤخذ است پس مرفوع میتواند بود. **یعنی** این باب بیان سنگ ریزه‌های منی است و بیان اینکه از کجاست برچیده شدن آنها و بیان مقدار حجم آنهاست و در این باب نه حدیث است.

اول اصل عن معویة بن عمار قال خذ حصی الجمار من جمع و ان اخذته من رحلک بمنی اجزاک. **شرح** الحصی بفتح حاء بی نقطه و صاد بی نقطه و الف منقلب از یا یا از واو جنس سنگ ریزه الرحل بفتح راء بی نقطه و سکون حاء بی نقطه منزل. روایت است از معویة بن عمار در حدیثی طویل که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که گفت که فرا گیر سنگ ریزه میلها را از مزدلفه و اگر فرا گیری آنها را از منزل خود در منی کافیست ترا. **دوم اصل** عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الحصی التی یرمی بها الجمار فقال تؤخذ من جمع و تؤخذ بعد ذلک من منی. **شرح** حصی اینجا بضم حاء و کسر صاد و تشدید یاء است موافق عنوان باب بعد ذلک اشارت است باینکه اخذ آنها از مزدلفه افضل است مطلقا و بعد از آن اخذ آنها از منی افضل است از اخذ آنها از سایر مواضع حرم اگر چه از غیر آن دو موضع از مواضع حرم نیز جایز است. **یعنی** روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از سنگ ریزه‌های که انداخته میشود بآنها میلها پس گفت که فرا گرفته میشود آنها از مزدلفه و فرا گرفته میشود بعد از آن نیز از منی اگر از مزدلفه

فرا

فرا گرفته نشده باشد یا کم شده باشد. **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال خذ حصی الجمار من جمع و ان اخذته من رحلک بمنی اجزاک. **شرح** این موافق حدیث اول این باب است. **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول التقط الحصی و لا تکسرن منهن شیئا. **شرح** حصی اینجا نیز بضم حاء و کسر صاد و تشدید یاء است. **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که برچین سنگ ریزه‌ها را هر کدام علیحده و مشکن البته از آنها چیزی را یا بشکنی که چنان ممکن که بعضی آنها را جدا کرده باشی از سنگ ریزه بزرگتر بشکستن آن. **پنجم اصل** عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال حصی الجمار ان اخذته من الحرم اجزاک و ان اخذته من غیر الحرم لم یجزک قال و قال لا ترمی الجمار الا بالحصی. **شرح** حصی هر دو جا بفتح حاء و فتح صاد است لم یجزک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است همزه لام الفعل منقلب بیا شده و بجزم افتاده و در بعض نسخ لم یجزئک باثبات همزه است. **یعنی** روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سنگ ریزه میلهای منی اگر فرا گرفتی آنرا از حرم کافی شده ترا و اگر فرا گرفتی آنرا از غیر حرم کافی نشده ترا راوی گفت که امام گفت که انداخته نمیشود میلهای منی مگر بسنگ ریزه مراد آنست که بپارچه کلوخ و آهن و مانند آنها کافی نیست. **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی حصی الجمار قال اکره الصم منها و قال خذ البرش. **شرح** حصی اینجا بضم حاء و کسر صاد و تشدید یاء است اکره بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم یا باب تفعیل است الصم بضم صاد بی نقطه و تشدید میم جمع اصم بفتح همزه و فتح صاد است یعنی که در او اینجا صلب است البرش بضم باء یک نقطه و سکون راء و شین بانقطه جمع ابرش بفتح همزه و سکون باء و فتح راء سنگ ریزه‌ای که در هر کدام از آنها نقطه باشد که رنگ آن مخالف رنگ باقی آن باشد. **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در سنگ ریزه‌های میلهای منی گفت که مکروه است صلبها از جمله آنها و گفت که فرا گیر ابرشها را. **هفتم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال حصی الجمار تکون مثل الانملة و لا تأخذها سوداء و لا بیضاء و لا حمراء خذها کحلیة منقطة تخذفهن خذفا و تضعها علی الابهام و تدفعها بظفر السبابة و ارمها من بطن الوادی و اجعلهن عن یمینک کلهن و لا ترم علی الجمرة و تقف عند الجمرتین الاولیین و لا تقف عند جمرة العقبة. **شرح** حصی اینجا بضم حاء و کسر صاد و تشدید یاء است الانملة بفتح و کسر و ضم همزه و سکون نون و ضم و فتح و کسر میم و تخفیف لام بند انگشت که ناخن در آنست تخذفهن بخاء با نقطه و ذال با نقطه و فاء بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب است الخذف بفتح خاء و سکون ذال انداختن سنگ ریزه‌ها و مانند آن بناخن السبابه بفتح سین بی نقطه و تشدید باء یک نقطه انگشت شهادت. **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که سنگ ریزه‌های میلهای منی می‌باشد بقدر بند انگشت که ناخن در آنست و فرا مگیر آنها را سیاهها و نه سفیدها و نه سرخها و فرا گیر آنها را بر رنگ سنگ سرمه که نقطه‌ها داشته باشد از غیر آن رنگ بناخن می‌اندازی آنها را نوعی از انداختن بناخن و میگذاری آنها را بر انگشت ابهام و می‌اندازی آنها را بناخن انگشت شهادت و بینداز آنها را از شکم مجرای سیلاب و بگردان آن میلها را بر جانب دست راست خود چون رو بقبله کنی جمیع آنها را و مینداز از بر بالای میل یا رفتن که بالای آن ملک که انداز و بر سر میل فرود آید توقف میکنی برای دعا نزد دو میل که پیش از جمره عقبه است برای آنکه از مزدلفه آید و توقف مکن برای دعا نزد جمره عقبه بیان دعا نزد آن دو میل و ترک آن نزد جمره عقبه بیاید در حدیث اول باب رمی الجمار فی ایام التشریق که باب صد و هفتاد و چهارم است. **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجوز اخذ حصی الجمار من جمیع الحرم الا من المسجد الحرام و مسجد الخیف. **شرح** حصی اینجا بفتح حاء و فتح صاد است و میتواند بود که بضم حاء و کسر صاد و تشدید یاء باشد ترک استثنای حصی الجمار اینجا با وجود آنکه استثنای آن میشود در حدیث آینده مبنی بر ظهور آنست نزد مخاطب اینجا بخلاف آینده. **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جایز است فرا گرفتن سنگ ریزه میلهای منی از جمیع حرم مگر از مسجد الحرام و مسجد خیف که در منی

ست این مبنی بر آنست که در آن وقت در حرم مسجدی غیر این دو مسجد نبوده **نهم اصل** عن حریز عمن اخبره عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سألته من این ینبغی اخذ حصی الجمار قال لا تأخذه من موضعین من خارج الحرم ومن حصی الجمار
ولا بأس بأخذه من سائر الحرم **شرح** حصی در اول بفتح حا و فتح صاد است و در دوم بضم حا و کسر صاد و تشدید
یا است **یعنی** روایت است از حریز از کسی که خبر داده او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که
از کجا سزاوار است فرا گرفتن سنگ ریزه‌ها گفت که فرا مگیر آن را از دو جا از بیرون حرم و از سنگ ریزه‌های
که بر آن جمار زده شده باشد و نیست پروای بفرا گرفتن آن از باقی حرم ترک استثنای مسجد حرام و مسجد خیف مبنی بر ظهور
آن نزد مخاطب است نظر آنچه گذشت در شرح حدیث سابق **باب صد و هفتاد و سیوم اصل باب یوم النحر ومبتدأ الرمی
وفضله شرح** مبتدأ بجای بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و همزه اسم مکان باب افتعال و مصدر میمی باب افتعال می‌تواند بود **یعنی**
این باب بیان روز قربان کردن و بیان جای ابتدای انداختن سنگ ریزه‌ها که جمره عقبه است و بیان فضیلت انداختن
سنگ ریزه است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال خذ حصی
الجمار ثم ائت الجمرة القصوی التی عند العقبة فارمها من قبل وجهها ولا ترمها من اعلاها وتقول والحصی فی یدک اللهم
هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی ثم ترمی وتقول مع کل حصاة الله اکبر اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم
تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک صلی الله علیه وآله اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا
شرح حصی هر دو جا بضم حا و کسر صاد و تشدید یا است و مراد بوجهها جانبی از آنست که برابر راه عقبه است یعنی برابر
جنوب است پس این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم باب سابق که میلها را بر جانب دست راست خود می‌باید
گرفت و رو بقبله می‌باید ایستاد و نیز میگوید که مراد بوجهها جانبی است که برابر قبله است پس در وقت رمی آن پشت بقبله
می‌باید ایستاد و این منافات دارد ظاهر با حدیث هفتم باب سابق اگرچه در این روزگار آن ممکن نیست زیرا که سنگ از آن
جانب قبله آن میل را از جانبه عقبه که میل بر آنست گرفته‌اند بحکم رؤسای ضلالت و بعضی جاهلان پشت بقبله در پایین
می‌ایستند و میل در بالا می‌مانند و سنگ بر محاذی میل میزنند استقبال هؤلاء که مخصوص عقلاست بجای بوده اشارت است
با اینکه آن سنگ ریزه‌ها جاری مجرای عقلااند چون در روز قیامت شهادت خواهند داد نظیر تسبیح در آیت سوره بنی
اسرائیل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم ادحر بدال بی‌نقطه و حای بی‌نقطه و رای بی‌نقطه و بفتح امر باب
منع است تصدیقا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر صدقت و علی سنة خبر مبتدأی محذوف است بتقدیر انا و اشارت
است بآیت سوره جن وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و سیوم
باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است و بنا مغفورا مبنی بر نوعی از مجاز است و مراد مغفوره
الذنب است **یعنی** روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرا گیر سنگ ریزه‌های میلهای منی را
بعد از آن بیا نزد میل آخرین که نزد عقبه است پس بینداز آن را سنگ ریزه‌ها از جانب روی آن که در جانب جنوب است
و مینداز آن را از جانب بالای آن و باید که چنان ممکن باشد که هوای اندازی و بهر سر آن فرود آید و میگوی بر حالی که سنگ ریزه‌ها
در دست تست که خداوندا اینان سنگ ریزه‌های منند پس بشمار آنها را و بلند مرتبه کن آنها را برای من در روز قیامت و بلند مرتبه کن
در عمل من بعد از آن می‌اندازی و میگوی با هر سنگ ریزه الله اکبر است خداوندا دفع کن از من شیطان را خداوندا
تصدیق کردم تصدیقی بقرآن تو و منم بر طریقت پیغمبر تو ام صلی الله علیه وآله خداوندا بگردان این عمل را حجی نیکو شمرده
شده و عملی پسندیده و سعی یاد داشت داده شده و گناهی آمرزیده شده **اصل** ولیکن فیما بینک وبین الجمرة
قدر عشرة اذرع او خمسة عشر ذراعا فاذا اتیت رحلک ورجعت من الرمی فقل اللهم بک وثقت وعلیک توکلت
فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر قال ویستحب ان ترمی الجمار علی طهر **شرح** واو در ورجعت حالیه است بتقدیر قد یا عاطفه است برای

بو و جمع با ملاحظه ترتیب **یعنی** و باید که باشد در آنچه میان تو و میان جمره مقدار ده ذراع یا پانزده ذراع پس چون
آمدی بمنزل خود در منی بر حالی که تحقیق برگشتی از انداختن سنگ ریزه‌ها پس بگو خداوندا بتو خاطر جمع شدم و بر تو توکل
کردم چه بسیار خوب صاحب کل احتیاجی توئی و خوب کارسازی توئی و خوب مددکاری توئی امام گفت که مستحب است اینکه انداخته
شود میلها بر وضو **دوم اصل** عن زرارة عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رمی الجمرة یوم النحر ما لها ترمی وحدها ولا
یرمی من الجمار غیرها یوم النحر فقال قد کن یرمین کلهن ولکنهم ترکوا ذلک فقلت له جعلت فداک فارمیهن قال لا ترمیهن
اما ترضی ان تصنع مثل ما نصنع **شرح** الف و لام الجمرة برای عهد خارجی است و مراد جمره عقبه است کلهن ای قوموا کما کید ضمیر
برمین است که تأکید آن فاعلیت است اگر گوئی این منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وآله
که باب سی و هفتم است که حتی اذا زال النهار راح حتی انتهی الی منی فرمی جمرة العقبة گوئیم که رمی جمره عقبه منافات
ندارد با رمی میل دیگر غایتش اینست که در روز دهم رمی جمره عقبه را مقدم کرده باشد بر رمی دو میل دیگر بخلاف روز
یازدهم و دوازدهم اگر گوئی منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم باب صد و هفتادم که باب ما یحل من المحرم
قبل النحر است گوئیم آنچه گذشت مخصوص زنان و مانند ایشانست از معذوران و سخن اینجا در مردان بی‌عذر است
والله اعلم **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از رمی جمره
عقبه در روز دهم که چیست آن میل را که انداخته میشود تنهائی آن و انداخته نمیشود از میلها غیر آن در روز دهم پس
امام گفت که بتحقیق بود آنها در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله با این روش که انداخته میشد آنها یک یک آنها در روز
دهم نیز ولیکن خلفای ضلالت ترک کردند آن را پس گفتم امام را که قربانت شوم پس انداز سه میل را در روز دهم گفت
که میند از آنها را در روز دهم آیا راضی نمیشوی با اینکه کنی مثل آنچه ما که اهل بیتیم میکنیم بسبب تقیه **سیوم اصل**
عن حمران قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن رمی الجمار فقال کن یرمین جمیعا یوم النحر فرمیتها جمیعا بعد ذلک ثم حدثته فقال
لی ما ترضی ان تصنع کما کان علی علیه السلام یصنع فترکته **شرح** روایت از حمران گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از انداختن میلهای منی پس امام گفت که بود آنها در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله با این روش که انداخته میشد آنها
یک یک آنها در روز دهم پس انداختم آن میلها را یک یک بعد از آن در روز دهم بعد از آن خبر دادم امام را از آنچه کردم
پس امام گفت مرا که آیا راضی نمیشوی با اینکه کنی چنانچه میکرد علی علیه السلام در زمان تغلب آنکه ناحق بود در زمان ظهور
خلافت حق خویش نیز بسبب تقیه پس ترک کردم و دیگر نکردم آن را **چهارم اصل** عن ابن ابی عمیر عن جمیل عن زرارة عن احدهما
علیهما السلام وعن ابن اذینة عن ابن بکیر قال کانت الجمار ترمی جمیعا قلت فارمیها فقال لا اما ترضی ان تصنع کما اصنع **شرح**
وابن اذینه بضم همزه و فتح ذال بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون عطف بر جمیل است زیرا که عمر بن اذینه از
مشایخ ابن ابی عمیر است عبد الله بن بکیر بن اعین از راویان از امام جعفر صادق علیه السلام و مصنف کتابیست و کشی در او
گفته که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه پس معلوم است که آنچه او در کتاب خود گفته نقل از امام جعفر صادق
علیه السلام بخلاف زراره زیرا که نقل او از امام محمد باقر نیز محتملست و لهذا اولا ذکر و عن ابن اذینه عن ابن بکیر بعد از ذکر
عن احدهما علیهما السلام کرده شده **یعنی** روایت از محمد بن ابی عمیر از جمیل از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
و از عمر بن اذینه از عبد الله بن بکیر که امام گفت که بود میلهای منی در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله با این روش که انداخته
میشد آنها یک یک در روز دهم گفتم که پس بیندازم آنها را در روز دهم پس امام گفت که نه آیا راضی نمیشوی که کنی چنانچه من
میکنم **پنجم اصل** عن سعید الرومی قال رمی ابو عبد الله علیه السلام الجمرة العظمی فرأی الناس وقوفا فقام وسطهم ثم نادی بأعلی
صوته ایها الناس ان هذا لیس بموقف ثلاث مرات ففعلت **شرح** الجمرة العظمی اینجا عبارت است از جمره عقبه موافق
آنچه گذشت در حدیث هفتم باب صد و هفتادم بخلاف آنچه می‌آید در حدیث پنجم باب صد و هفتاد و پنجم چه مراد آنجا جمره

اولی است مخفف بصیغه متکلم است و مراد اینست که چون مردمان در نزد جمره بهجوم داشتند لهذا امید شود که رمی جمره کنند
و چون سخن امام را شنیدند و متفرق شدند مرا میسر شد و رمی کردم یعنی روایتست از سعید رومی گفت که رمی کرد
امام جعفر صادق علیه السلم جمره بزرگتر را که جمره عقبه است پس دید مردمانی را ایستاده که برای دعا در دور آن دو ما شند
آن پس ایستاد در میان ایشان بعد از آن ندا کرد به بلند تر آواز خود که ای مردمان بدرستی که این نیست جای ایستادن
دور شوید ازینجا پس سه بار این ندا کرد پس من رمی کردم ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لرجل من الانصار اذا رمیت الجمار کان لک بکل حصاة عشر حسنات تکتب لک لما تستقبل من عمرک شرح
تکتب بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر صفت عشر حسنات است لام در لما برای تعلیلست و مراد اینست که آن
حسنات برطرف میکنند سیئات بعد از ایشان را خواه باین روش که باعث عصمت از انها شود در آینده و خواه باین روش
که باعث عفو از آنها را خواه باین روش که باعث عصمت از انها شود چنانچه گفته در سوره هود ان الحسنات یذهبن
السیئات تستقبل بصیغه غایب معلوم و مجهول مخاطب معلوم میتواند بود یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را از جمله مسلمانان مدینه که چون رمی کردی میلهای منی را باشد برای تو بسبب
هر سنگ ریزه ده حسنه که نوشته میشود برای تو برای آنچه رو می آورد از عمر تو باینطریق که اثر آنها تا آخر عمر تو میماند
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی رمی الجمار قال له بکل حصاة یرمی بها یحط عنه کبیرة موبقة شرح
یحط بحا بی نقطه و تشدید طا بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر تقدیر ان یحط است پس مرفوع و منصوب
میتواند بود الموبقة بواو و بای یکنقطه مکسوره و قاف بصیغه اسم فاعل باب افعال گرفتار کننده هلاک کننده یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در رمی میلهای منی گفت که برای هر یک سنگ ریزه که رمی کند
اینکه فرو گذاشته شود از او گناهی کبیره که گرفتار کننده در عذاب باشد باب صد و [illegible] و چهارم اصل باب
رمی جمار در ایام تشریق التشریق بشین بانقطه و را بی نقطه و قاف مصدر باب التفعیل بیرون آمدن از سایه بجانب
پرتو آفتاب برای دیدن و وا دیدن و ماندن آن چنانچه در روز عید و چند روز بعد از آن می باشد و مراد بایام التشریق
اینجا یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است یعنی این باب بیان رمی میلهای منی است در روز یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم و درین باب ده حدیث است اول اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال
ارم فی کل یوم عند زوال الشمس وقل کما قلت حین رمیت جمرة العقبة فابدأ بالجمرة الاولی فارمها عن یسارها فی بطن
المسیل وقل کما قلت یوم النحر ثم قم عن یسار الطریق فاستقبل القبلة واحمد الله واثن علیه وصل علی النبی صلی الله
علیه و آله ثم تقدم قلیلا فتدعو وتسأله ان یتقبل منک ثم تقدم ایضا ثم افعل ذلک عند الثانیة واصنع کما صنعت
بالاولی وتقف وتدعو الله کما دعوت ثم تمضی الی الثالثة وعلیک السکینة والوقار فارم ولا تقف عندها شرح
یسار را عبارتست از جانبی از آن که برابر چپ است باعتبار اینکه روی میل جانبی است که برابر کعبه و مرتبست یسار الطریق
عبارتست از کناری از راه که میان مزدلفه و مکه است و چون کسی از مزدلفه بمکه رود دو میل محاذی دست راست او بود
آن کنار محاذی دست چپ او میشود تقدم هر دو جا بصیغه مضارع مخاطب است بحذف یکتا و مرفوعست یا بصیغه امر است
و مجزوم است یعنی روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که رمی کن در هر روزی از روز
های بعد از دهم نزد زوال آفتاب و بگو چنانچه گفتی در وقتی که رمی کردی جمره عقبه را در روز دهم پس ابتدا کن
در رمی بمیل اول است یعنی که از مزدلفه بمکه رود پس رمی کن آنرا از جانب چپ آن در شکم وادی که کاهی سیلاب
در آن روان میشود و بگو چنانچه گفتی در روز دهم وقت رمی جمره عقبه و مذکور شد در حدیث اول باب سابق بعد
از آنکه فارغ شدی از رمی و دعا بایست در جانب چپ راه پس رو کن بقبله و حمد کن الله تعالی را و ثنا کن او را بعقبی

اسمار حسنی باجزای آن یا بر او کن و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن پیش میروی رو بمیل دوم اندکی پس دعا میکنی و طلب
میکنی از الله تعالی اینکه قبول کند از تو بعد از آن پیش میروی رو بمیل دوم نیز بعد از آن بکن آنچه را که مذکور شد نزد میل دوم
و بکن با میل دوم چنانچه کردی با اول و می ایستی در جانب راه و دعا میکنی الله تعالی را چنانچه دعا کردی نزد میل اول بعد از آن
روانه میشوی بسوی میل سوم که جمره عقبه است بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام دل پس رمی کن و توقف مکن بعد از رمی
نزد میل سوم اشارتست باینکه مردمان در الجا بعد از رمی بسیار توقف میکنند و این خوب نیست چنانچه گذشت در حدیث پنجم
باب سابق یا اشارتست باینکه ایستادن در یسار طریق و دعا کردن در الجا در کار نیست اینجا دوم اصل سالت ابا
عبد الله علیه السلم عن رمی الجمار فقال قم عند الجمرتین ولا تقم عند جمرة العقبة قلت هذا من السنة قال نعم قلت ما اقول اذا
رمیت فقال کبر مع کل حصاة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از رمی میلهای منی در روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
پس گفت که بایست نزد میل اول و دوم در یسار طریق بعد از فارغ شدن از رمی و بایست نزد جمره عقبه گفتم که این ایستادن از سنت
است و فرض نیست گفت که آری گفتم که چه گویم چون رمی کنم پس گفت که تکبیر بگو با هر سنگ ریزه سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
خذ حصی الجمار بیدک الیسری وارم بالیمنی شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بگیر سنگ ریزه میلهای منی را بدست چپ خود
و رمی کن بدست راست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال رمی الجمار ما بین طلوع الشمس الی غروبها شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که رمی میلهای منی از طلوع آفتاب است تا غروب آن باینمعنی که در هر وقت روز که میسر شود کافی است
پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلم انه قال للحکم بن عتیبة ما حد رمی الجمار فقال الحکم عند زوال الشمس فقال ابو جعفر علیه السلم ارایت لو
انهما کانا رجلین فقال احدهما لصاحبه احفظ علینا متاعنا حتی ارجع اکان یفوته الرمی هو والله ما بین طلوع الشمس الی غروبها
شرح حکم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف زیدیست و از فقهای عامه است عتیبه بضم عین بی نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و سکون
یا دو نقطه در پایین و بای یکنقطه است حد بفتح حا و تشدید دال بی نقطه قرار داده است او چون چیزی از آن دیگر جدا شود
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او گفت حکم بن عتیبه را که چیست قرار داد رمی میلهای منی پس گفت حکم که نزد
زوال آفتاب است پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که خبر ده مرا اگر اینکه دو حج گزار می بودند دو مرد پس میگفت یکی از آن دو
که نگاه دار برای ما اسباب ما را تا اینکه برگردم آیا رمی فوت او بود اینکه فوت شود از آن رمی [illegible]
قسم که زمانیست که میان طلوع آفتاب و غروب است برای مردانی که عذری نداشته باشند ششم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلم رخص رسول الله صلی الله علیه و آله لرعاة الابل اذا جاءوا باللیل ان یرموا شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که رخصت داد رسول الله صلی الله علیه و آله برای چرانندگان گله شتر چون آیند بمنی در شب در اینکه رمی میلهای منی کنند
در شبی که بعد از روزیست که رمی در آن می باید کرد اگر عذری باشد هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم [و] الحسن الرضا علیه
السلم یقول لا ترمی الجمرة یوم النحر حتی تطلع الشمس وقال ترمی الجمار من بطن الوادی و تجعل کل جمرة عن یمینک ثم تنفتل فی
الشق الآخر اذا رمیت جمرة العقبة شرح تنفتل بتا و فا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع مخاطب باب انفعال است الانفتال
پیچیده شدن و اینجا استعاره شده برای رفتن از جانبی و بودن در جانب مقابل آن آخر بفتح خاء با نقطه است یعنی
شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت که رمی نمیکنی جمره عقبه را در روز دهم تا آنکه طلوع کند آفتاب و گفت که رمی میکنی میل
را از شکم مجرای سیلاب میلها در وقت رمی هر میل را در جانب راست خود چون رو بقبله باشی بعد از آن پیچیده میشوی
ببودن در جانبی دیگر چون رمی کردی جمره عقبه را و مراد اینست که بعد از فراغ از رمی دو میل اول در جانب چپ می ایستی اما
در یسار طریق چنانچه بیان شد در حدیث اول این باب بخلاف بعد از فراغ از رمی جمره عقبه زیرا که توقف در آن جانب
خوب نیست باعتبار اینکه راه میان منی و مکه در آن جانب است پس توقف در آن جانب محل خطر و باعث ضرر است هشتم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الغسل اذا اراد ان یرمی فقال ربما اغتسلت فاما من السنة فلا شرح ما برای تقلیل است

یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را [illegible]

[illegible]

نهم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته [illegible]

شرح [illegible] دهم اصل

[illegible] شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

باب [illegible]

شرح این باب [illegible] اول اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible] الجمرة العقبة ثم الوسطی ثم الاولی [illegible]

الوسطی ثم جمرة العقبة شرح [illegible]

[illegible]

باب علم است واین موافق است با آنچه گفتیم در شرح عنوان این باب زیرا که فراموشی از جمله صور تنهای رخصت سعی القاعد می است
در وقتی که بعد از وقت مقرر گشته مراد اینجا قسمی از فریضه است که تکلیف بآن ثابت شده بمحض طریقه رسول الله صلی
الله علیه وآله و در ظاهر قرآن مذکور نیست و مراد بفریضه اینجا قسمی از فریضه است که تکلیف بآن در ظاهر قرآن مذکور است
پس قدر مشترک میان آنها فریضه مطلقه است بمعنی الجبار که آن مستحق عقاب شود و اداء السنه ترک کند یعنی روایت است
از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مردی فراموشی کرد ابتدا کردن کند میلهای منی را تا آنکه
آمد بمکه امام گفت که برمیگردد پس سعی میکند آنچه را فاصله میکند میان هر دو رمی که هر کدام متعلق بیک روز است پس گفتم
که فوت شد از او آن برگشتن و بیرون آمد از مکه بسوی وطن خود امام گفت که نیست بر او چیزی راوی گفت گفتم که کسی که
فراموش کرد سعی میان صفا و مروه را پس امام گفت که اعاده میکند سعی را گفتم که فوت شد از او اعاده تا آنکه بیرون آمد
از مکه بسوی وطن خود امام گفت که برمیگردد پس اعاده میکند سعی را ابو رشد که این نیست مانند رمی میلهای منی بجهت آنکه
رمی آن میلها مذکور نیست در ظاهر قرآن و سعی میان صفا و مروه مذکور است در ظاهر قرآن بیان این شد در حدیث هفتم
باب صد و پنجم که باب المحرم یاتی اهله وقد قضی بعض مناسکه است و در حدیث هشتم باب صد و چهل و دوم که باب السعی بین الصفا
والمروه وما یقال فیه است **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل افاض من جمع حتی انتهی الی منی فعرض له
عارض فلم یرم الجمرة حتی غابت الشمس قال یرمی اذا اصبح مرتین احدیهما بکرة وهی للامس والاخری عند زوال الشمس وهی لیومه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که روانه شد از مزدلفه تا آنکه رسید بمنی پس بهم خورد او را امری پس رمی
نکرد جمره عقبه را تا آنکه فرو رفت آفتاب در روز دهم امام گفت که رمی میکند چون صبح رسد دو رمی یکی از آنها در اول روز بعد از
طلوع آفتاب و آن برای دیروز است و دیگری نزد زوال آفتاب و آن برای آن روز اوست **سیوم اصل** سالت ابا
عبدالله علیه السلام ما تقول فی امراة جهلت ان ترمی الجمار حتی نفرت الی مکة قال فلترجع ولترم الجمار کما کانت ترمی والرجل
کذلک **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوئی در زنی که نادانست ابتدا که رمی کند میلهای منی را تا آنکه بالکل
فاصله خود بیرون رفت بسوی مکه امام گفت که پس باید برمیگردد و باید که رمی کند میلها را بترتیبی که اگر میدانست چنان میکرد
و مرد نیز چنان است **چهارم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الخائف لا باس بان یرمی الجمار باللیل ویضحی باللیل ویفیض
باللیل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در ترسان از دشمن و مانند آن که نیست پرواای باینکه رمی
کند میلهای منی را در شب که بعد از روز مقرر برای آنست و قربانی کند در شب بعد از روز دهم و روانه شود از منی بسوی مکه در
شب بعد از روز دهم یا روانه شود از مزدلفه بسوی منی در شب پیش از روز دهم **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام
انه کره رمی الجمار باللیل ورخص للعبد والراعی فی رمی الجمار لیلا **شرح** رخصت داد که گذشت در حدیث ششم باب صد و هفتاد
و چهارم نیز **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش داشت رمی میلهای منی را در شب و رخصت داد برای
غلام و شترچران در رمی میلهای منی در شب بعد از روز دهم **باب صد و هفتاد و هفتم اصل باب الرمی عن العلیل و**
الصبیان والرمی راکبا شرح این باب بیان رمی میلهای منی از جانب صاحب عذر و اطفال و بیان رمی آن میلها سواره
است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکسیر والمبطون یرمی عنهما قال والصبیان یرمی
عنهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکسته عضو و صاحب اسهال رمی کرده میشود میلهای منی از جانب آن
دو امام گفت که و اطفال نیز رمی کرده میشود از جانب ایشان **دوم اصل** سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن المریض یرمی عنه
الجمار قال نعم یحمل الی الجمرة ویرمی عنه **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از بیماری که آیا رمی کرده میشود از جانب او
میلهای منی گفت که آری بار کرده میشود بسوی میل و انداخته میشود از جانب او و مراد وقتی است که حمل او و بردن او بسوی
میل میسر باشد **سیوم اصل** عن عنبسة بن مصعب قال رایت ابا عبدالله علیه السلام بمنی یمشی ویرکب فحدثت نفسی ان اسالہ

حین ادخل علیه فابتدانی هو بالحدیث فقال ان علی بن الحسین صلوات الله علیه کان یخرج من منزله ماشیا اذا رمی الجمار ومنزلی
الیوم انفس من منزله فارکب حتی اتی منزله فاذا انتهیت الی منزله مشیت حتی ارمی الجمار **شرح** عنبسه بفتح عین بی نقطه و
سکون نون و فتح باء یک نقطه و سین بی نقطه است مصعب بضم میم و سکون صاد بی نقطه و فتح عین بی نقطه و باء یک نقطه است انفس
بفتح همزه و سکون نون و فتح فاء و سین بی نقطه افعل التفضیل است بمعنی دورتر و بیان منزل علی بن الحسین او لادو تا بیما
گذشت در حدیث نهم باب حج ابراهیم و اسمعیل تا آخر که باب پنجم است و ظاهر آنست که مراد بمنی منزل اول باشد زیرا که رسول
الله صلی الله علیه وآله از آنجا پیاده رمی جمار میکرده چنانچه می آید در حدیث آینده **یعنی** روایت است از عنبسه بن مصعب گفت
که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در منی که در بعضی راه پیاده میرفت و در بعضی راه سوار میشد در وقت اراده رمی پس اراده
کردم با خود که سوال او را در وقتی که داخل شوم بر او پس شروع کرد مرا او بحکایت بی پرسش که گفت که بدرستی که علی بن الحسین
صلوات الله علیه بود با پرسش که بیرون میرفت از منزل خود پیاده چون اراده رمی میلها میکرد و منزل من امروز دورتر است
از منزل او پس سوار میشوم تا آنکه آیم بمنزل او پس چون رسیدم بسوی منزل او پیاده رفتم تا آنکه رمی کنم میلها را **چهارم**
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام عن ابیه علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یرمی الجمار ماشیا **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله بود با پرسش که رمی میکرد میلهای
منی را پیاده از منزل خود در منی **پنجم اصل** عن علی بن مهزیار قال رایت ابا جعفر علیه السلام یمشی بعد یوم النحر حتی یرمی الجمرة
ثم ینصرف راکبا وکنت اراه ماشیا بعد ما یحاذی المسجد بمنی قال وحدثنی علی بن محمد بن سلیمان النوفلی عن الحسن بن صالح
عن بعض اصحابه قال نزل ابو جعفر علیه السلام فوق المسجد بمنی قلیلا عن دابته حتی توجه لیرمی الجمرة عند مضرب علی بن الحسین
علیه السلام فقلت جعلت فداک لم نزلت هیهنا فقال ان هذا مضرب علی بن الحسین ومضرب بنی هاشم وانا احب ان امشی
فی منازل بنی هاشم **شرح** روایت است از علی بن مهزیار گفت که دیدم امام محمد تقی علیه السلام را که پیاده میرفت در روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم تا آنکه رمی میکرد جمره عقبه را یا بهیچ که در رمی جمره اولی جمره وسطی و جمره عقبه و پیاده
میبود بعد از آن برمیگشت سواره و بودم با پرسش که میدیدم او را پیاده بعد از آنکه برابر میشد مسجد خیف را در منی
است علی بن مهزیار گفت که و حکایت کرد مرا علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از حسن بن صالح از بعضی یاران او گفت که فرود
آمد امام محمد باقر علیه السلام در بالای مسجد خیف که در منی است باندک راهی از ستور خود در وقتی که رو آورده بود از منزل خود
برای اینکه رمی کند جمره عقبه را در روز دهم نزد خیمه گاه علی بن الحسین علیه السلام که در میان جمره وسطی و مسجد خیف بوده پس
گفتم او را که قربانت شوم چرا فرود آمدی اینجا پس گفت که بدرستی که این خیمه گاه علی بن الحسین و خیمه گاه بنی هاشم است و من
دوست میدارم که پیاده روم در منزلهای بنی هاشم **باب صد و هفتاد و هشتم اصل باب ایام النحر شرح** این باب بیان
روزهای قربان کردن است و در این باب دو حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبدالله علیه السلام عن النحر فقال اما بمنی
فثلثة ایام واما فی البلدان فیوم واحد **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وقت قربان کردن پس گفت که اما
در منی پس سه روز است دهم و یازدهم و دوازدهم و اما در مواضع دیگر پس یک روز است که روز دهم است **دوم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال الاضحی یومان بعد یوم النحر و یوم واحد بالامصار **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که وقت قربان کردن در منی دو روز است بعد از روز عید قربان با هم سه روز است در منی و یک روز است در مواضع دیگر که روز دهم
است **باب صد و هفتاد و نهم اصل باب ادنی ما یجزی من الهدی شرح** این باب بیان کمتر آنچه کافی میشود از جمله
هدی تمتع است و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج
فما استیسر من الهدی قال شاة **شرح** بیان این آیت شد در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره بقره که پس هر که بهره مند شود بعمره پیوسته بسوی حج پس اعمال حج

و عمره و جزایت بسیر شده از جمله بدی امام گفت که بیشتر آن بدی گوسفند است خواه میش و خواه بز دوم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجزی فی المتعة شاة شرح روایت از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کافی میشود در حج تمتع گوسفندی باب صد و هشتادم اصل باب من یجب علیه الهدی واین یذبحه شرح این در اصل برای استفهام از مکانست و گاهی مستعمل میشود در بیان مکانی که در جواب استفهام واقع میشود مجملا و اینجا معنی دوم مراد است یعنی این باب بیان کسیست که واجب میشود بر او بدی خواه بسبب تمتع و خواه بسبب غیر آن و بیان موضعی که در آن ذبح میکنند آنرا در این باب شش حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من تمتع فی اشهر الحج ثم اقام بمکة حتی یحضر الحج من قابل فعلیه شاة ومن تمتع فی غیر اشهر الحج ثم جاور حتی یحضر الحج فلیس علیه دم انما هی حجة مفردة وانما الاضحی علی اهل الامصار شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که بهره مند شد بعمره پیوسته بسوی حج در ماههای حج که شوال و ذو القعده و ذو الحجه است بعد از آن درنگ کرد در مکه بعد از فراغ از حج تا وقتی که حاضر شود حج در سال آینده پس بر اوست یک گوسفند که در سال اولست باینمعنی که حج او در سال دوم حج افراد است و گوسفندی دیگر بر او نیست و هر که بهره مند شد بعمره پیوسته بسوی حج در غیر ماههای حج مثل رجب و شعبان و ماه رمضان بعد از آن در مکه ماند تا وقتی که حاضر شود حج در همان سال پس نیست بر او خون قربانی بیان این آنکه نیست حجی که او کرده مگر حج افراد بنابر اینکه عمره او در غیر اشهر حج واقع شده مخفی نماند که این عمل جایز است برای اهل مکه و برای غیر تو حج گزار از اهل امصار و برای آنکه عذری داشته باشد هر چند که نوع حج گزار از اهل امصار باشد و جز این نیست که قربان واجب است بر اهل شهرهای دیگر که غیر مکه است مراد است از آنچه مذکور شد اولا که هر که تمتع کند در اشهر حج بر اوست قربانی مشروطست باینکه آنکس از اهل مکه و حاضر آن نباشد موافق آیت سوره بقره ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و بیان شده در شرح حدیث اول و سیوم باب حج المجاورین و قطان مکه که باب پنجاه و هفتم است دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الاضحی اواجب علی من وجد لنفسه وعیاله فقال اما لنفسه فلا یدعه واما لعیاله ان شاء ترکه شرح بجای ان شاء ترکه ... از قلم کاتبان افتاده یعنی روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از بدی غیر تمتع که آیا واجب است بر متمتعی که میسرش است برای خودش و برای خدمتکاران و رفیقان که او نفقه آنها میدهد بدی پس امام گفت اما برای خودش پس باید که وا نگذارد و اما برای جمعی که در نفقه او یند پس اگر خواهد ترک میکند آنرا باینمعنی که بجای آن امر میکند بروزه ده روز سه در حج و هفت بعد از رجوع اگر عیال از خود مالی نداشته باشند منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث ششم باب حج الصبیان والممالیک که باب پنجاه و ششم است ... شاة سمینة زیرا که آنچه گذشت در صورتیست که تمتع واجب نباشد بر عیال و آنکس امر کرده باشد بتمتع برای طلب افضل بخلاف این حدیث که در صورتیست که عیال نوع گزار باشند و غیر تمتع برای ایشان جایز نباشد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل قدم بهدیه مکة فی العشر فقال ان کان هدیا واجبا فلا ینحره الا بمنی وان کان لیس بواجب فلینحره بمکة ان شاء وان کان قد اشعره وقلده فلا ینحره الا یوم الاضحی شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که آمد با هدی خود بمکه در دهه ذی الحجه پس امام گفت که اگر باشد هدی واجب بسبب عمره تمتع پس قربان نمیکند آنرا مگر در منی و اگر نباشد واجب بسبب عمره تمتع پس باید قربان کند آنرا در مکه اگر خواهد و اگر باشد با نیت که بتحقیق اشعار کرده باشد آنرا و تقلید کرده باشد آنرا او در وقت احرام در میقات چنانچه گذشت در احادیث باب صفة الاشعار والتقلید که باب پنجاه و چهارم است پس قربان نمیکند آنرا مگر در روز قربان کردن که دهم و یازدهم و دوازدهم است در منی چهارم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل یخرج من حجته شیئا یلزمه منه دم یجزیه ان یذبحه اذا رجع الی اهله فقال نعم وقال فیما اعلم یتصدق به قال اسحق وقلت لابی ابراهیم علیه السلام الرجل یخرج من حجته ما یجب علیه الدم ولا یهریقه حتی یرجع الی اهله فقال یهریقه فی اهله و

ویاکل منه

ویاکل منه الشیء شرح یخرج بهر دو جا بجیم و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است ماخوذ است از جرح بفتح جیم و سکون راء بمعنی کسب و مراد کردن ... است داشته و در بعض نسخ یخرج از باب افعالست یعنی فیما اعلم اینجا بمعنی اظن است روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرد میکند در حجی که میگزارد چیزی را که لازم میشود او را بسبب آن خون قربانی مراد کفاره صید و مانند آنست آیا کافی میشود او را اینکه قربان کند آنرا چون برگردد بسوی اهل خود در وطن خود پس امام گفت که آری و امام گفت در آنچه گمان می برم که تصدق میکند بان قربان گفت اسحق که و گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که مرد میکند در حج کاری را که واجب میشود بنابر آن خون قربان و نمیریزد آن خون را تا آنکه بر میگردد بسوی اهل خود پس امام گفت که میریزد آن خون را در اهل خود و میخورد از آن قربانی اندکی را منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث سیوم و چهارم باب المحرم یصید الصید ... آخر که باب صد و هشتم است که کفاره صید اگر در عمره است در مکه قربان میشود و اگر در حج است در منی قربان میشود زیرا که اینها در صورتیست که آن میسر نشده باشد والله اعلم پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام سقت فی العمرة بدنة فاین انحرها قال بمکة قلت ای شیء اعطی منها قال کل ثلثا واهد ثلثا وتصدق بثلث شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که راندم با خود در عمره شتری را پس در کجا قربان کنم آنرا گفت در مکه گفتم که چه چیز را عطا دهم از آن گفت که بخور ثلثی را با عیال خود و هدیه ده دوستان کن ثلثی و تصدق کن ثلثی ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اهل مکة انکروا علیک انک ذبحت هدیک فی منزلک بمکة فقال ان مکة کلها منحر شرح منحر بفتح میم و سکون نون و فتح حاء بی نقطه اسم مکان باب منع است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بتحقیق که اهل مکه ناخوش شمردند بر تو اینرا که ذبح کردی هدی خود را در منزل خود در مکه پس امام گفت که بدرستی که مکه جمیع آن جای قربان کردنست باب صد و هشتاد و یکم اصل باب ما یستحب من الهدی وما یجوز منه وما لا یجوز شرح این باب بیان چیزیست که مستحب است از جمله بدی و آنچه جایز است از آن و آنچه جایز نیست و در این باب ... حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی ما یجزی من اسنان الغنم فی الهدی فقال الجذع من الضان قلت فالمعز قال لا یجوز الجذع من المعز قلت ولم قال لان الجذع من الضان یلقح والجذع من المعز لا یلقح شرح الجذع بفتح جیم و فتح دال بی نقطه و عین بی نقطه جوان نورسیده از جمله ستوران و آن در وقتیست که نو بالغ میشود باینمعنی که اگر نر است بر سر ماده میجهد و اگر ماده است آبستن میشود و اول بلوغ بچه گوسفند گاهی در ده ماهگی میشود ... تمام باشد و گاهی بعد از آن میشود تا یکسال تمام ... جوهری در صحاح گفته الجذع قبل الثنی والجمع جذعان وجذاع والانثی جذعة والجمع جذعات تقول منه لولد الشاة فی السنة الثانیة ولولد البقر والحافر فی السنة الثالثة وللابل فی السنة الخامسة اجذع والجذع اسم له فی زمن لیس بسن تنبت ولا تسقط وقد قیل فی ولد النعجة انه یجذع فی ستة اشهر او سبعة اشهر وذلک جائز فی الاضحیة الضان بفتح ضاد با نقطه و سکون همزه میش خواه نر و خواه ماده یلقح بهر دو جا بقاف و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست ... در ... مانند آن در آوردن و اینجا ... است از بریدن پشم یا موی گوسفند ... که جوان میش ... دارد چنانچه ... پشم آن ... بریده میشود و جوان بز ... موی آن بریده نمیشود و در آن وقت ... بز ... میش ... موی بز ... در حدیث هفتم این باب ... از مو ... است ... و در اکثر نسخ یلقح بالقاف است بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و آن تصحیف مینماید زیرا که بز نر ... تر از میش آبستنی میکند غالبا والله اعلم یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بیشتر آنچه کافی میشود از مقدار سالهای عمر گوسفند در هدی تمتع پس امام گفت که نوبالغ است از میش گفتم که پس بز چه حالست گفت که کافی نمیشود نوبالغ از بز گفتم که چرا است این گفت برای اینکه نوبالغ از میش پشم آن بریده میشود و نوبالغ از بز موی آن بریده نمیشود اشارت است باینکه اقل بدی شاة است موافق آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق و اگر پشم یا موی گوسفند بریده شده باشد آنرا شاة مینامند و اگر بریده نشده باشد آنرا میش حمل مینامند و در نر و ماده عناق مینامند و در بز نر جدی مینامند دوم اصل

سالت اباعبد الله علیه السلم عن الابل والبقر ایهما افضل ان یضحی بها قال ذوات الارحام فسالته عن اسنانها فقال اما البقر فلا یضرک بای اسنانها ضحیت واما الابل فلا یصلح الا الثنی فما فوق **شرح** البقر جمع بقره گاو والاضحی ضحیه میضارع غایب مجهول یا متکلم مع الغیر معلوم باب تفعیل است الارحام بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و حاء بی نقطه جمع رحم بفتح را و کسر حاء زهدان الثنی بکسر ثاء سه نقطه و سکون نون و یا و مراد درینجا شتری است که شش سال تمام داشته باشد و جنبه ...

و تشدید یا ست و آن در شتر پنج ساله یا در شش است موافق آنچه گذشت در کتاب الزکوه در باب اسنان الابل که باب نوزدهم است و آن اینجا محل اشکال است فوق مبنی بر ضم است و تقدیر فوق ذلک است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شتران و گاوان که کدام از آن دو فاضلترست اینکه قربان کرده شود در حج تمتع گفت مادگان از هر کدام که باشد و پرسیدم امام را از مقدارهای عمر اینها پس گفت که اما گاوان پس ضرر نمیکند ترا اینکه کدام از مقدارهای عمر اینها را قربانی کردی ظاهر آنست که مراد تبیع آن یک ساله باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الزکوه در حدیث اول باب صدقه البقر که باب هفتم است و اما شتران پس خوب نمیشود مگر دو ساله تمام پس آنچه بالای آن باشد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اسنان البقر تبیعها ومسنها فی الذبح سواء **شرح** تبیع و مسن مذکور شد در کتاب الزکوه در حدیث اول باب صدقه البقر که باب هفتم است التبیع بفتح تاء دو نقطه در بالا و کسر باء و سکون یاء دو نقطه و عین بی نقطه گوساله پیش از آنکه دو ساله تمام شود ظاهر آنست که مراد اینجا تمتع حولی باشد یعنی یک ساله تمام موافق آنچه گذشت در کتاب الزکوه المسن بمیم و سین بی نقطه و تشدید نون بصیغه اسم فاعل باب افعال گاو دو ساله یا در سه سالگی و بر و بهره و اینجا مناسب است الذبح بفتح ذال و سکون باء قربان کردن و بکسر ذال آنچه قربان کنند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مقدار عمر گاوان یک ساله آنها و دو ساله آنها مثلا در قربان کردن برابر است **چهارم اصل** حدثنی من سمع اباعبد الله علیه السلم یقول ضح بکبش اسود اقرن فحل فان لم تجد اسود فاقرن فحل یاکل فی سواد و یشرب فی سواد و ینظر فی سواد **شرح** ضح بفتح ضاد بانقطه و تشدید حاء بی نقطه مکسوره بصیغه امر معتل اللام واوی باب تفعیل الاقرن بفتح همزه و سکون قاف و فتح راء بی نقطه و تخفیف نون گوسفندی که در شاخهای آن نقصی نباشد الفحل بفتح فاء و سکون حاء بی نقطه حیوان نر که جایز آن صحیح باشد یشرب بسین بی نقطه و راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است السروب بالضم بسیار رفتار **یعنی** روایت کرد مرا آنکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که قربان کن بقوچی سیاه درست شاخ بی عیب در خایه پس اگر نیابی سیاه را پس قربان کن درست شاخ بی عیب در خایه که خورد در سیاهی و رود در سیاهی و نگاه کند در سیاهی یعنی که سر آن سیاه باشد و دست و پای آن سیاه باشد و چشم آن سیاه باشد **پنجم اصل** عن ابی بصیر قال سالت اباجعفر علیه السلم عن النعجه احب الیک ام الماعز قال ان کان الماعز ذکرا فهو احب الی وان کان الماعز انثی فالنعجه احب الی قال قلت فالخصی یضحی به قال لا الا ان لا یکون غیره و قال یصلح الجذع من الضان فاما الماعز فلا یصلح قلت الخصی احب الیک ام النعجه قال المرضوض احب الی من النعجه وان کان خصیا فالنعجه **شرح** النعجه بفتح نون و سکون عین بی نقطه و جیم میش ماده الماعز بکسر عین بی نقطه و زای بانقطه بز الخصی بفتح خاء بانقطه و کسر صاد بی نقطه و تشدید یا خایه کنده تفسیر جذع و ضان گذشت در شرح حدیث اول این باب المرضوض براء بی نقطه و دو ضاد بانقطه خایه کوفته شده **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از میش ماده که آیا آن محبوبترست بسوی تو یا بز در قربان کردن گفت که اگر بز نر باشد پس آن محبوبترست بسوی من و اگر باشد بز ماده پس میش ماده محبوبترست بسوی من راوی گفت که گفتم که پس آیا خایه کشیده قربان کرده میشود با آن گفت که نه مگر آنکه نبوده باشد غیر آن و امام گفت که خوبست نو بالغ از میش پس اما بز پس خوب نیست نو بالغ از آن گفتم که آیا خایه کشیده محبوبترست بسوی تو

میش ماده

میش ماده گفت که خایه کوفته محبوبترست بسوی من از میش ماده و اگر باشد خایه کشیده پس میش ماده محبوبترست **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اشتری الرجل البدنه مهزوله فوجدها سمینه فقد اجزات عنه وان اشتراها مهزوله فوجدها مهزوله فانها لا تجزی عنه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون خرید مرد شتر قربانی را لاغر با تیقن که اعتقادش این بود که در دل پیه ندارد و چنانچه آید در حدیث سیزدهم این باب پس یافت آن را فربه پس بتحقیق کافی شد از او و اگر خرید آن را لاغر پس یافت آن را لاغر پس بدرستیکه آن کافی نمیشود از او **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم عن ابیه قال کان علی علیه السلم یکره التشریم فی الاذان والخرم ولا یری به باسا ان کان ثقب فی موضع الوسم وکان یقول یجزی من البدن الثنی ومن المعز الثنی ومن الضان الجذع **شرح** التشریم بشین بانقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل شکاف کردن در چیزی اذان بهمزه و الف و ذال بانقطه جمع اذن است الخرم بفتح خاء بانقطه و سکون زای بانقطه مصدر باب ضرب سوراخ کردن در بینی شتر و مانند آن و براء بی نقطه نیز بهمین معنی است مجرور راجع است بهر یک از مذکورات در کلام سابق ثقب بثاء سه نقطه و قاف و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به هدی و نایب فاعل است الوسم بفتح واو و سکون سین بی نقطه مصدر باب ضرب نشان کردن حیوان بداغ و مانند آن تا شناخته شود ثنی در اول بکسر ثاء سه نقطه و سکون نون و یاء بانقطه در پایین یا بفتح نون و الف است یا بفتح ثاء و کسر نون و تشدید یا است چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب و ثنی در دوم بفتح ثاء و کسر نون و تشدید یا است یا بکسر ثاء و سکون نون و یا است یا بکسر ثاء و فتح نون و الف است بر تقدیر بنی دو ساله یا در سه است و تفسیر ضان و جذع گذشت در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم از پدرش گفت که بود علی علیه السلم بازپرسی که ناخوش میشمرد شکاف کردن در گوشهای هدی را و ناخوش میشمرد سوراخ کردن در بینی هدی را و نمیدید بهدی بر وای اگر باشد بازپرسی که سوراخ کرده شده باشد در جای علامت نهادن در گوشش و بود علی علیه السلم بازپرسی که میگفت که کافی میشود در هدی از شتران دو ساله یا در سه و از بز دو ساله یا در سه و از میش نو بالغ **هشتم اصل** عن عبد الرحمن عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال الکبش فی ارضکم افضل من الجزور **شرح** عبد الرحمن بن الحجاج از اهل کوفه و ساکن بغداد بوده و در آن موضع گوشت شتر کم خورده میشود **یعنی** روایت است از عبد الرحمن از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که قوچ در زمین شما اهل عراق بهترست از شتر برای قربانی **نهم اصل** عن معویه بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل یشتری هدیا وکان به عیب عور او غیره فقال ان کان نقد ثمنه فقد اجزا عنه وان لم یکن نقد ثمنه رده واشتری غیره قال وقال ابو عبد الله علیه السلم اشتر فحلا سمینا للمتعه فان لم تجد فموجوءا فان لم تجد فمن فحوله المعز فان لم تجد فنعجه فان لم تجد فما استیسر من الهدی **شرح** العور بفتح عین بی نقطه و فتح واو و راء بی نقطه مصدر باب علم کوری یک چشم الموجوء بواو و جیم و همزه بصیغه اسم مفعول باب منع خایه کوفته الفحوله بضم فاء و ضم حاء بی نقطه جمع فحل بفتح فاء و سکون حاء نرهای خایه صحیح **یعنی** روایت است از معویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که خرید هدی را و بود با آن عیبی کوری یک چشم یا غیر آن پس امام گفت که اگر باشد بازپرسی که داده باشد قیمت آن را پس بتحقیق کافی شد از او و اگر نباشد بازپرسی که داده باشد قیمت آن را و پس دهد آن را و بخرد غیر آن را راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلم خریداری کن قوچ خایه صحیح که فربه باشد برای هدی تمتع پس اگر نیابی پس خریداری کن خایه کوفته را پس اگر نیابی پس خریداری کن از نرهای خایه صحیح بز پس اگر نیابی پس خریداری کن میش ماده را پس اگر نیابی پس خریداری کن آنچه را آسان شد از جمله هدی که تمتع مثل خایه کشیده **اصل** قال و یجزی فی المتعه الجذع من الضان ولا یجزی جذع المعز قال وقال ابو عبد الله علیه السلم فی رجل اشتری شاه ثم اراد ان یشتری اسمن منها قال یشتریها فاذا اشتراها باع الاولی قال ولا ادری شاه قال او بقره

شرح تفسیر جرح و ضمان گذشت در شرح حدیث اول این باب یعنی امام گفت که کافیست میشود در هدی تمتع نوعی نوع
از جمله حبش و کافی میشود نوعی نوع بز راوی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که خرید گوسفندی را بعد از آن
خواست که خریداری کند فربه تر از آن را امام گفت که میخورد آنرا پس چون خرید میفروشد او لیکن راوی گفت که و نمیدانم
که سائل گوسفندی گفت یا حاوی مراد آنست که دیدگه گفتم و رجل اشتری شاة بنابر احتمال یا بنابر گمان است و
متوانند بود که بجای ان نه رجل اشتری البقره باید دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله صدقة رغیف
خیر من نسک مهزول شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تصدق یک گرده از نان بهتر است از قربانهای
که لاغرها باشد مراد آنست که قربانی که به در کرده نه داشته باشد بی اعتبار است چنانچه می آید در حدیث
شانزدهم این باب یازدهم اصل سالت اباعبد الله علیه السلم عن الضحیة تکون الاذن مشقوقة
فقال ان کان شقها وسما فلا باس وان کان شقا فلا یصلح شرح الضحیة بفتح ضاد با نقطه و کسر حاء
بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین گوسفندی که قربان شود و تکون بتقدیر استفهام است یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از گوسفندی که قربان میشود در منی برای هدی تمتع که آیا میباشد
گوش آن شکافته پس گفت که اگر باشد شکاف فقط آن علامت نهادن است پروای اگر باشد
شکافته هر زه پس خوب نیست دوازدهم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله لا یضحی بالعرجاء بین
عرجها و لا بالعجفاء و لا بالجرباء و لا بالخرقاء و لا بالجذاء و لا بالعضباء شرح العرجاء بفتح عین بی نقطه
و سکون راء بی نقطه و جیم و الف ممدوده مونث اعرج لنگ و تانیث باعتبار آنست که موصوف ان ناقه
و مانند آنست بین بفتح باء یک نقطه و کسر یاء دو نقطه در پایین مشدده مرفوع و خبر مبتدای است که مقدم
شده عرجها بفتح عین و فتح راء و جیم مرفوع و مبتدا است و جمله صفت العرجاء است بنابر اینکه الف
لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است العجفاء بفتح عین بی نقطه و سکون جیم و فاء و
و الف ممدوده مونث اعجف لاغر که پیه در گرده نه دارد موافق آنچه می آید در حدیث شانزدهم
این باب الجرباء بفتح جیم و سکون راء بی نقطه و باء یک نقطه و الف ممدوده مونث اجرب گرگین
و در بعض نسخ و لا بالجذاء بجیم بجای الخرقاء بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و قاف و الف ممدوده
مونث اخرق شکافته گوش یا بینی الجذاء بفتح جیم و تشدید ذال با نقطه و الف ممدوده مونث اجذ
شکسته عضو العضباء بفتح عین بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و باء یک نقطه و الف ممدوده مونث اعضب
گوش بریده یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله که قربان کرده نمیشود مادامیکه ظاهر باشد لنگی آن و نه
لاغر و نه گرگین و نه بگوش یا بینی شکافته و نه شکسته عضو و نه بگوش بریده سیزدهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم فی الاضحیة یکسر قرنها قال اذا کان القرن الداخل صحیحا فهو یجزی شرح الاضحیة
بضم همزه و سکون ضاد با نقطه و کسر حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین گوسفندی که قربان کرده
میشود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در گوسفند قربانی که شکسته میشود شاخ آن گفت که
چون باشد شاخ درون درست پس آن کافی میشود چهاردهم اصل عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد
الله علیه السلم اذا رمیت الجمرة فاشتر هدیک ان کان من البدن او من البقر و الا فاجعل کبشا سمینا
فحلا فان لم تجد موجودا من الضان فالمعز فان لم تجد فما تیسر علیک و عظم شعائر الله عز و جل
فان رسول الله صلی الله علیه و آله ذبح عن امهات المومنین بقرة بقرة و نحر بدنة شرح جزاء ان کان
محذوفست سقط بر مینوا افضل و مانند آن شعائر الله بیان شد در شرح حدیث چهارم باب المحرم یصیب

الصید

الصید فی الحرم که باب صد و چهاردهم است بدنه بضم باء و سکون دال و نون و ضمیر راجع برسول الله است
و عبارتست از شتران هدیی دو که بیان شد در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه و آله که باب
سی و هفتم است یعنی روایتست از معویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که چون رمی کردی جمره عقبه را در روز دهم پس خریداری کن قربان خود را اگر باشد از شتران یا گاوان
پس آن بهتر است و اگر نباشد از اینها پس بگردان قربان خود را قوچی فربه خایه درست پس اگر
نیابی آنرا پس بگردان آنرا خایه کوفته از میش پس اگر نیابی آنرا نیز پس بگردان بز نری که
خایه درست باشد و اگر نیابی آنرا نیز پس آنچه آسان شد بر تو و تعظیم کن شعارهای الله تعالی
را چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله ذبح کرد از جانب زنانش یک گاو و یک گاو دیگر
کرد شتران هدیی خود را مراد آنست که او شتران هدیی خود ذبح را از جانب زنانش نحر نکرد و برای ایشان
علیحده گاوها ذبح کرد برای تعظیم شعائر الله تعالی پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی الهرم الذی قد وقع ثنایاه انه لا باس به فی الاضاحی وان اشتریته مهزولا فوجدته سمینا
اجزاک وان اشتریته مهزولا فوجدته مهزولا فلا یجزی شرح الهرم بفتح هاء و کسر راء بی نقطه
بقیه صفت مشبهه است علم پیر کلان الثنایا بفتح ثاء سه نقطه و نون و الف و یاء دو نقطه در پایین
و الف مقصوره جمع ثنیه بفتح ثاء و کسر نون و تشدید یاء چهار دندان پیش دهان که دو در بالا و دو
در پایین است الاضاحی بفتح همزه و ضاد با نقطه و الف و کسر حاء بی نقطه و تشدید و تخفیف یاء جمع
اضحیه بضم و کسر همزه و سکون ضاد و کسر حاء و تشدید یاء گوسفندان قربانی الهزال بضم هاء و تخفیف
زای با نقطه لاغری یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در گوسفند پیری که بتحقیق
افتاده باشد دندان پیش آن اینکه شان آنست که نیست پروای با آن در گوسفندان قربانی و اگر
خریدی آن پیر را باعتقاد لاغری پس یافتی آنرا فربه کافی شد تو را و اگر خریدی آنرا باعتقاد
لاغری پس یافتی آنرا لاغر پس کافی نمیشود شانزدهم اصل و فی روایة اخری ان حد الهزال
اذا لم یکن علی کلیته شیء من الشحم رواه محمد بن عیسی عن یس الضریر عن حریز عن الفضیل قال
حججت باهلی سنة فعزت الاضاحی فانطلقت فاشتریت شاتین بغلاء فلما القیت اهابهما
ندمت ندامة شدیدة لما رایت بهما من الهزال فاتیته فاخبرته ذلک فقال ان کان علی
کلیتهما شیء من الشحم اجزاتا شرح الکلیة بضم کاف و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین گرده یعنی
در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم آنست که مرتبه لاغری در وقتیست که نباشد بر دو
گرده آن چیزی از پیه روایت کرد آنرا محمد بن عیسی از یس کور از حریز از فضیل گفت که حج کردم
با زن خود در سالی پس کمیاب شد گوسفندان قربانی پس روانه شدم پس خریدم دو
گوسفند را بگران بهای پس چون کندم پوست آنها را پشیمان شدم پشیمانی سخت برای آنچه
دیدم با آن دو گوسفند از لاغری پس آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس خبر دادم
او را با آن پس گفت که اگر باشد بر دو گرده آنها چیزی از پیه کافی میشود آنها هفدهم اصل
عن داود الرقی قال سالنی بعض الخوارج عن هذه الایة من الضان اثنین و من
المعز اثنین قل آالذکرین حرم ام الانثیین و من الابل اثنین و من البقر اثنین ما الذی
احل الله من ذلک و ما الذی حرم فلم یکن عندی فیه شیء فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلم

وانا حاج فاخبرته بما كان **شرح** رقی بفتح راء بی‌نقطه و تشدید قاف منسوبست برقه و آن شهریست از عراق عرب و من الابل اثنین تبقدیر و من هذه الآیه و من الابل اثنین است زیرا که این در آیت دیگر سوره انعام است چنانچه بیان میشود **یعنی** روایتست از داود رقی گفت که سوال کرد مراد در عراق بعضی جمعی که خروج کرده بود ند بر پادشاهان بنی امیه یا بنی عباس ازین آیت در سوره انعام که آن که الله تعالی ساز میش دو جفت را و از بز دو جفت را بگو ای محمد که آیا دو نر را حرام کرد الله تعالی یا دو ماده را او ازین آیه در سوره انعام که و آن که الله تعالی از شتران دو جفت را و از گاوان دو جفت را چیست آنچه حلال کرد الله تعالی از جمله آنچه مذکور شده و چیست آنچه حرام کرد پس نبود نزد من از آن چیزی از جواب پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و او بر حالی که من حج گزار بودم پس خبر دادم او را بانچه واقع شده در عراق که سوال خارجیست **اصل** فقال ان الله عزوجل احل فی الاضحیة بمنی الضان والمعز الاهلیة وحرم ان یضحی بالجبلیة واما قوله ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین فان الله تبارک وتعالی احل فی الاضحیة الابل العراب وحرم فیها البخاتی واحل البقر الاهلیة ان یضحی بها وحرم الجبلیة فانصرفت الی الرجل فاخبرته بهذا الجواب فقال هذا شیء حملته الابل من الحجاز **شرح** العراب بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف راء بی‌نقطه و الف و باء یک‌نقطه جمع عربی بفتح عین و فتح راء منسوبان بعرب و مراد اینجا نوعی از شتر است که نر آنها را عرب جمل مینامند و عجم لوک مینامند و ماده آنها را عرب ناقه مینامند و عجم عروانه مینامند البخاتی بفتح باء یک‌نقطه و تخفیف خاء با نقطه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید یا و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع بختیه بضم باء و سکون خاء و کسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید یاء دو نقطه در پایین و تاء وحدت شتران دو کوهان که اصل آنها از خراسانست و آن نوعی مخالف نوع شتر عربیست زیرا که چون نر آنها با ماده عربی جمع شود فرزند آنها و لادت میکنند غالبا مانند استر که از خر و اسب حاصل میشود **یعنی** پس امام گفت که بدرستی که الله عزوجل حلال کرد در قربانی در منی میش و بز اهلی را و حرام کرد اینرا که قربان کرده شود میش و بز کوهی و اما قول الله تعالی در آیت دیگر سوره انعام که و انشا کرد از شتران دو جفت را و از گاوان دو جفت را پس بدرستی که الله تعالی حلال کرد در قربانی منی شتران عربی را و حرام کرد در قربانی منی شتران خراسانی را و حلال کرد گاو اهلی را اینکه قربانی کرده شود بآن و حرام کرد گاو کوهی را پس از حج برگشتم سوی آن مرد خارجی که در عراق بود و پس خبر دادم او را باین جواب پس گفت که این جوابیست که بار کرده آنرا شتران از حجاز مراد مدینه و مکه و مانند آنهاست که واسطست میان نجد و غور **مفصل** توضیح این سوال و جواب میشود به بیان سه آیت از سوره انعام اول ومن الانعام حمولة وفرشا کلوا مما رزقکم الله ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین دوم ثمانیة ازواج من الضان اثنین ومن المعز اثنین قل آالذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین نبئونی بعلم ان کنتم صادقین سوم ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین قل آالذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین ام کنتم شهداء اذ وصاکم الله بهذا فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم ان الله لا یهدی القوم الظالمین و در این آیات چند احتمالست از آنجمله که مناسب اینحدیث اینکه انعام جمع نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم است یعنی ستوران از جنس شتر و گاو و میش و بز و مانند آنهاست و شامل اسب و استر و خر نیست و حموله عبارتست از ستوران وحشی باعتبار اینکه خود را حمایت میتوانند کرد و محتاج نیستند بور رسیدن آدمی این نر او فرش عبارتست از ستوران اهلی باعتبار تشبیه بفرش خانه در اینکه کم بزر و حشت نیستند یا حموله عبارتست از شتران باعتبار اینکه آنها در وقت کوچ در ابر بار داری کنند و فرش عبارتست از گاو و گوسفند و مانند آنها باعتبار دوم و در وقتی است که مقصود مانند مثل مسک علیک زوجک اثنینه باشد مثل خلق الزوجین الذکر والانثی یا جمع مضاف بسوی ازواج الازواجکیک باجمع

دهم صفر

در کلام حذف باشد مثل زید از ازواج پس اثنین بدل است از دو زوج یعنی اول و در ضان دو زوج است اول نر و ماده اهلی آن دوم نر و ماده جبلی آن و معز و ابقر بر این قیاس است و در ابل دو زوج است اول نر و ماده عربی آن دوم نر و ماده خراسانی آن و بیان شد که آنها دو نوع مخالف یکدیگرند استفهام در ا الذکرین الخ انکاریست و ام هر دو جا منفصله است پس مراد ابطال حرمت مذکور بعد از استفهام است و چون منقوض مجتمله تحریم بعض از ازواج ثمانیه که غیر این حرمت باشد بسیار است مثل اینکه ذکور و اناث از ضان حرام باشد و ذکور و اناث از معز حلال باشد و مثل عکس این و مثل آنچه در جواب امام علیه السلام مذکور است و مثل آنچه مشرکان قرار داده بوده اند مذکور است در آیت سوره مائده که ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون پس در این کلام اشعاریست باینکه آنچه حرام است شقوق دیگر است غیر آن سه شق چنانچه بیان میشود و مراد بذکرین اثنا ذکرین از هر اثنین است باعتبار اینکه اثنین ضان دو ذکر و دو انثی دارد و اثنین معز نیز دو ذکر و دو انثی دارد و بر این قیاس است ابل و بقر و ما اشتملت علیه ارحام الانثیین جنینست از مجموع ذکرین و انثیین نبئونی بعلم ان کنتم صادقین طلب یقین حرام است بعد از بیان عدم حرمت سه شق مذکور روم آدابی برای تنبیه است و این ابطال میکند قول مجتهدان جاهد را که خیال کرده اند که آیات قرآن که در او نهی از اختلاف از روی ظن صریح شده مخصوص است باصول و در مسایل فروع جاری نیست زیرا که این مسئله داخل اصول نیست و از فروع است پس این آیت صریح است در اینکه هر که صادق است و در دعوی ایمان محق باید که در مسایل فروع نیز بی علم حکم نکند و ام کنتم شهداء الخ منقطع است بخلاف ام در شقوق سابقه حث را لیه بهذا التحریم لبعض ثمانیه از ازواج است پس دلالت میکند بر اینکه تحریم الهی فی الجمله تعلق گرفته ببعض انعام و آن تحریم و شرطش باسناد بوحی الهی معلوم میشود و حکم بظن در نفس احکام الله تعالی خواه اصول و خواه فروع داخل ظلم و افترا او بر الله تعالی و لیقصد اضلال مردم است مخفی نماند که بنا بر این احتمال که گفتیم حاصل سوال خارجی اینست که از این دو آیت مفهوم میشود که بعض از ازواج ثمانیه محل احلال است و بعض دیگر محل تحریم الهی است و آن یکی از شقوق مذکوره است و در این دو آیت نیست پس آن کدام است و حاصل جواب امام آنست که آن حرام چهار زوج یعنی اول از جمله هشت زوج است و تحریم آن چهار زوج مشروط است باینکه در منی برای قربانی باشد و این منافات ندارد باینکه تحریم سه زوج که ضان و معز و ابقر است از جمله آن چهار زوج مشروط است باینکه ثالث ملاحظ حرم مکه باشد مثل زمان احرام باشد زیرا که آنچه در این جواب مذکور است بعنوان مثالست و شاید که موافق مفهوم این جواب باشد آیت سوره حج ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام بنا بر اینکه من تبعیضیه باشد و بهیمه بمعنی اهلی از جمله ستوران باشد چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب صد و نود و ششم که باب التکبیر ایام التشریق است والله اعلم **باب صد و هشتاد و دوم اصل باب البهیمی ینتج او یحلب او یرکب شرح** ینتج بنون و تاء دو نقطه در بالا و جیم بصیغه مضارع غایب مجهول باب الافعال است النتج بفتح نون و سکون تاء و زاییدن و مصدر آن مجهول نتاج است بکسر نون بمعنی زاییدن یحلب بحاء بی‌نقطه و باء یک‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و فرست یرکب بصیغه مجهول باب علم است **یعنی** این باب بیان بهیمه است که زاینده میشود و یا دوشیده میشود و یا سواری کرده میشود و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل لکم فیها منافع الی اجل مسمی قال ان احتاج الی ظهرها رکبها من غیر ان یعنف علیها وان کان لها لبن حلبها حلابا لا ینهکها **شرح** یعنف بعین بی‌نقطه و نون و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن است العنف بضم و فتح و کسر عین و سکون نون ناهمواری کردن حلاب بکسر حاء است ینهکها بنون بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است النهک لاغر کردن و آزار بسیار کردن **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل در سوره حج که برای شماست در شتران هدی نفعها تا وقت معین امام گفت که اگر صاحب آنها محتاج شود به پشت آنها سوار میشود آنها را بی آنکه زور آورد بر آنها و اگر باشد آنها را شیر میدوشد آنها را دوشیدنی که لاغر نکند آنها را **دوم اصل** عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان نتجت بدنتک فاحلبها ما لا یضر بولدها ثم انحرهما جمیعا قلت اشرب من لبنها واسقی قال نعم وقال ان علیا امیر المؤمنین علیه السلام کان اذا رای ناسا یمشون قد جهدهم المشی حملهم علی بدنه وقال ان ضلت

راحلة الرجل او هلكت واهمه يدرى يقبلها كتب علامته به **شرح** نتجت بصيغه ماضى مجهول غايبه معلوم مخاطب باب سافر میتواند بود و بنابر اول بودنك
مرفوع است و بنابر دوم منصوبست عاليها بصيغه ماضى امر است ليغر بصيغه معلوم باب سافر و باب افعال میتواند بود حمل بکسر و دال بی نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب منع است **یعنی** روایتست از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون زاییده شده هدی تو
پس بدوش از شیر آن قدری که ضرر نرساند بفرزند آن بعد از آن نحر کن آن را و راوی گفت که گفتم که آیا بیاشامم از شیر آن و بیاشامانم امام
گفت که آری و امام گفت که بدرستی که علی امیرالمؤمنین علیه السلام بود که با بزرگی دوش که چون میدید مردمانی را که پیاده میرفتند تحقیق مانده
کرده بودند ایشان را پیاده رفتن سوار میکرد ایشان را بر شتران هدی خود و امام گفت که اگر شود شتر سواری مرد در چاه هلاک شود یا او
شتر هدی باشد پس باید که سوار شود بر شتری خود **سیوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن البدنة تنتج
ایحلبها قال احلبها حلبا غیر مضر بالولد ثم انحرهما جمیعا قلت اشرب من لبنها قال نعم واسق ان شئت **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از شتر هدی که زاینده میشود آیا بدوشیم گفت که بدوش آن را دوشیدنی که ضرر
نرساند بفرزند بعد از آن نحر کن آن دو را پس گفتم که آیا بیاشامم از شیر آن امام گفت که آری و بیاشامان اگر خواهی

باب صد و هشتاد و سیوم اصل باب الهدی یعطب او یهلک قبل ان یبلغ محله والاکل منه شرح

یعطب بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است العطب بفتح عین و فتح طاء مانند که یهلک بصیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب و علم است **یعنی** این باب بیان شتر هدی است که مانده میشود یا میمیرد پیش از آنکه برسد بجای خود که
مکه و منی است و بیان خوردن از آن و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال کل من ساق هدیا تطوعا فعطب
هدیه فلا شیء علیه ینحره ویاخذ نعل التقلید فیغمسها فی الدم ولیضرب بها صفحة سنامه ولا بدل علیه وما کان من جزاء صید او نذر فعطب
فعل مثل ذلک وعلیه البدل وکل شیء اذا دخل الحرم فعطب فلا بدل علی صاحبه تطوعا او غیره **شرح** یغمس بغین بالنقطه و سین بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است سنام بفتح سین **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که راند شتر هدی
را نافله پس مانده شد هدی او پس نیست چیزی بر او و بیان این آنکه نحر میکند آن را و فرا میگیرد نعلی را که بر گردن آن آویخته پس فرو میبرد
آن را در خون و میزند بآن پهلوی کوهان آن را تا علامت این باشد که هدی است و هر که خواهد از آن خورد و نیست عوضی بر او و آنچه باشد
از کفاره صید یا از نذری پس مانده شود پس بر مثل آنست که مذکور شد و بر او است عوضی و هر چیزی چون داخل شود حرم را پس مانده
شود پس نیست عوضی بر صاحب آن خواه نافله باشد یا غیر آن باشد که کفاره صید یا نذر است **دوم اصل** عن معاویة بن عمار قال
سألت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل اشتری اضحیة فماتت او سرقت قبل ان یذبحها قال لا بأس وان ابدلها فهو افضل وان لم یشتر
فلیس علیه شیء **شرح** روایتست از معاویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید قربانی نافله را پس مرد
یا دزدیده شد پیش از آنکه ذبح کند آن را در محلش پس امام گفت که نیست پروائی و اگر عوض بدهد آن را پس آن فاضلترست و اگر نخرد عوض
آن پس نیست بر او چیزی از گناه **سیوم اصل** سألته یعنی ابا عبدالله علیه السلام عن البدنة یهدیها الرجل فتکسر او تهلک فقال ان کان
هدیا مضمونا فان علیه مکانه وان لم یکن مضمونا فلیس علیه شیء قلت او یاکل منه قال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از شتر هدی که راه میکند آن را مرد پس شکسته میشود یا میمیرد پس امام گفت که اگر باشد هدی که او ضامن آنست بفروشد مانند آن
پس بدرستیکه بر او است عوض آن و اگر نباشد هدی که او ضامن داشت پس نیست بر او چیزی گفتم که آیا میخورد از آن گفت که آری
چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الهدی الواجب اذا اصابه کسر او عطب ایبیعه صاحبه ویستعین بثمنه علی هدی
آخر قال یبیعه ویتصدق بثمنه ویهدی هدیا آخر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از هدی واجب
هنگامی که رسید آن را شکستگی و یا مانده شد آیا میفروشد آن را صاحبش و مدد میجوید ببهای آن بر هدی دیگر امام گفت که
میفروشد آن را و تصدق میکند ببهای آن و هدی میکند هدی دیگر را **پنجم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال اذا وجد الرجل هدیا
ضالا فلیعرفه یوم النحر والیوم الثانی والیوم الثالث ثم لیذبحه عن صاحبه عشیة یوم الثالث وقال فی الرجل یبعث بالهدی الواجب

فیهلک

فیهلک الهدی فی الطریق قبل ان یبلغ ولیس له سعة ان یهدی فقال الله سبحانه اولی بالعذر الا ان یکون یعلم انه اذا سأل اعطی **شرح**
یذبحه مجزوم و مرفوع میتواند بود یوم الثالث از قبیل اضافه موصوف بصفت است ضمیر که راجع است بوکیل که مفهوم است از کلام سائل معنی
اولی بالعذر بیان شد در شرح حدیث چهارم باب الاحرام علی الحجر الاسود که باب صد و بیست و دوم است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که چون یافت مردی قربانی را که گم شده است از دیگری پس باید که تعریف کند آن را یا بشناساند
برای اینکه صاحبش آن را بشناسد در روز دهم و روز یازدهم و روز دوازدهم بعد از آن ذبح کند آن را از جانب صاحبش در آخر
روز دوازدهم و امام گفت در مردی که میفرستد قربانی واجب را با وکیل خود پس میمیرد آن قربانی در راه پیش از آنکه رسد بمحلش
و نیست آن وکیل را فراخ دستی برای اینکه بدل کند عوض آن را پس امام گفت که الله سبحانه سزاوارترست بقبول بهانه یا عذر که بعد از آن
البته قبول میکند مگر آنکه باشد آن وکیل با بزرگی که داند اینکه اگر او چون طلب قرض کند از جانب موکل خود داده میشود و باید که قرض
میدهد و موکل نیز میخواهد آن را میدهد **ششم اصل** سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن رجل اشتری هدیا لمتعته فاتی به اهله وربطه
ثم انحل فهلک هل یجزیه او یعید قال لا یجزیه الا ان یکون لا قوة به علیه **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که
خرید قربانی را برای حج تمتع خود پس آورد آن را نزد خیمه رفیقان خود و بست آن را بعد از آن گشوده شد و ناپیدا شد آیا کافیست او را
یا اعاده میکند امام گفت که کافی نیست او را مگر آنکه باشد با بزرگی که توانایی نباشد او را بر اعاده **هفتم اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن رجل اشتری کبشا فهلک منه قال یشتری مکانه آخر قلت فان اشتری مکانه آخر ثم
وجد الاول قال ان کانا جمیعا قائمین فلیذبح الاول ولیبع الآخر وان شاء ذبحه وان کان قد ذبح الآخر فلیذبح الاول معه **شرح**
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که خرید قوچی را پس ناپیدا شد از او گفت که میخرد بجای
آن دیگری را گفتم پس اگر خرید بجای آن دیگری بعد از آن یافت اول را چه میکند گفت اگر باشند هر دو حاضر پس باید که ذبح کند
اول را و بفروشد آن دیگری را و اگر خواهد ذبح میکند آن دیگر را نیز و اگر باشد با بزرگی که تحقیق ذبح کرده باشد آن دیگر را پس
باید که ذبح کند اول را با آن **هشتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یضل هدیه فیجده رجل آخر فینحره فقال ان کان
نحره بمنی فقد اجزأ عن صاحبه الذی ضل منه وان کان نحره فی غیر منی لم یجز عن صاحبه **شرح** لم یجز بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعالست لام الفعل آن همزه ماقبل مکسور بوده و منقلب بیا شده و بجزم افتاده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد
که گم میشود شتر قربانی او پس می یابد آن را مردی دیگر پس نحر میکند آن را پس امام گفت که اگر باشد با بزرگی که نحر کرده باشد آن را در منی
پس بتحقیق کافی شد از صاحب او که گم شد آن را و اگر باشد با بزرگی که نحر کرده باشد آن را در غیر منی کافی نشد از صاحبش **نهم اصل**
عن احدهما علیهما السلام فی رجل اشتری بدنة فنحرها فمر بها رجل فعرفها فقال بدنتی ضلت منی بالامس وشهد له رجلان بذلک فقال
له لحمها ولا یجزی عن واحد منهما ثم قال ولذلک جرت السنة باشعارها وتقلیدها اذا عرفت **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
یا امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید شتر قربانی را پس نحر کرد آن را پس گذشت بآن مردی پس شناخت آن را پس گفت که این شتر
قربانی منست که گم شد از من دیروز و گواهی دادند برای او دو مرد [illegible] است [illegible] با آنچه گفت پس امام گفت که برای او
است گوشت آن و کافی نیست از هیچیک از ایشان و بعد از آن امام گفت که و برای آن جاری شده طریقت رسول صلی الله علیه وآله
باشعار و تقلید بدنه چون شناخته شد [illegible] است مراد آنست که چون معین شد برای قربانی کردن باشعار و تقلید با بزرگی که
تا گم شود و دانند که هدی است **باب صد و هشتاد و چهارم اصل باب البدنة والبقرة عن کم تجزی شرح** این باب
بیان شتر قربان و گاو قربانست که از چند کس کافی میشود و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن عبدالله بن سنان قال کان
رسول الله صلی الله علیه وآله یذبح یوم الاضحی کبشین احدهما عن نفسه والآخر عمن لم یجد من امته وکان امیرالمؤمنین علیه السلام یذبح
کبشین احدهما عن رسول الله صلی الله علیه وآله والآخر عن نفسه **شرح** روایتست از عبدالله بن سنان بکسر سین که او راوی است از
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت [illegible] که بود رسول الله صلی الله علیه وآله با بزرگی که ذبح میکرد در روز دهم

ذی الحجه در منی بند و قوچ را یکی را از جانب خودش و دیگری را از جانب هر که نیابت قربانی را از جملت او داد بود امیر المؤمنین علیه السلام
در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بالعبد و از آن نیز با برو و قوچ ذبح میکرد دو قوچ را یکی را از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله
و دیگری را از جانب خودش **دوم اصل** سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن قوم غلت علیهم الاضاحی و هم متمتعون و هم مترافقون
و لیسوا باهل بیت واحد و قد اجتمعوا فی مسیرهم و مضربهم واحد الهم ان یذبحوا بقرة فقال لا احب ذلک الا من ضرورة **شرح**
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جمعی که ایشان بسیار گران شده بر ایشان قربانیها و ایشان حج تمتع میگزارند و ایشان رفیقان یکدیگرند
و نیستند یک خانواده و بتحقیق فراهم آمده اند در سفر ایشان و خیمه ایشان یکی است آیا جایز است ایشان را اینکه ذبح کنند گاوی را
پس امام گفت دوست نمیدارم آن را مگر از ناچاری **سیوم اصل** کنا جماعة بمنی فعزت الاضاحی فنظرنا فاذا ابو عبد الله علیه السلام
واقف علی قطیع یساوم بغنم و یماکسهم مکاسا شدیدا فوقفنا ننتظر فلما فرغ اقبل علینا فقال اظنکم قد تعجبتم من مکاسی فقلنا نعم
فقال ان المغبون لا محمود و لا ماجور الکم حاجة فقلنا نعم اصلحک الله ان الاضاحی قد عزت علینا قال فاجتمعوا فاشتروا جزورا فانحروها
فیما بینکم قلنا و لا تبلغ نفقتنا قال فاجتمعوا فاشتروا بقرة فیما بینکم قلنا و لا تبلغ نفقتنا قال فاجتمعوا فاشتروا فیما بینکم
شاة فاذبحوها فیما بینکم قلنا تجزی عن سبعة قال نعم و عن سبعین **شرح** بودیم جماعتی رفیقان در منی پس کمیاب شد در آن جا شتر
قربانیها پس نگاه کردیم پس ناگاه امام جعفر صادق علیه السلام ایستاده بود بر سر گله گوسفندی که خریداری میکرد و گفتگو میکرد با ایشان
مضایقه میکرد در بهای آن ها و فروشندگان مضایقه سخت پس درنگ کردیم انتظار میکشیدیم پس چون فارغ شد رو آورد بر ما پس گفت
گمان میبرم شما را که بتحقیق تعجب کردید از مضایقه من پس گفتیم که آری پس گفت که بدرستی که بازی خورده در معامله نه قابل ستایش است
و نه قابل ثواب آیا شما را حاجتی است پس گفتیم که آری که خدا اصلاح کند ترا بدرستی که قربانیها بتحقیق گران
بها شد بر ما امام گفت پس شریک یکدیگر شوید پس خریداری کنید شتری را پس نحر کنید آن را در میان شما گفتیم که نمیرسد خرجی ما گفت که
پس شریک یکدیگر شوید پس خریداری نمایید گاوی را در میان شما گفتیم که آیا کافی میشود از هفت کس در وقت ضرورت گفت که آری
و از هفتاد کس **چهارم اصل** عن حمران قال عزت البدن سنة بمنی حتی بلغت البدنة مائة دینار فسئل ابو جعفر علیه السلام عن ذلک
فقال اشترکوا فیها قال قلت کم قال ما خف فهو افضل قلت عن کم تجزی قال عن سبعین **شرح** روایت است از حمران گفت که کمیاب و گران
بها شد شتران قربانی در سالی در منی تا آنکه رسید یک شتر قربانی به بهای صد دینار طلا پس پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام
از آن پس گفت که شریک یکدیگر شوید در شتر قربانی حمران گفت که گفتم چند کس شریک شوند گفت که آنچه کم باشد پس آن فاضلتر است
گفتم که در وقت ضرورت از چند کس کافی میشود یک شتر قربانی گفت که از هفتاد کس **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
منتفع بالجلد جرابا فقال انما کان ... درهم باقی به قوم منقبل اشترکوا فیه الدراهم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
حج تمتع گزاردی و یافت بهای قربانی را از کمال گرانی آن پس امام گفت که آیا نبود با او در میان جمعی که آورده بودند ترا از آشنایان خود
پس گوید که شریک کنید مرا با این در بهای قربانی که در میان خود میخرید **باب صد و چهل و پنجم اصل باب الذبح** **شرح**
الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون باء یک نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب منع گلو بریدن و قدر مشترک میان گلو بریدن و طعنه زدن در
کوهان شتر که آن نحر میباشد و مراد اینجا معنی دوم است و مراد در بعض احادیث این باب معنی اول است **یعنی** این باب بیان کشتن
برای قربانی کردن شتر و گاو و گوسفند است در منی و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول
الله عز و جل فاذکروا اسم الله علیها صواف قال ذلک حین تصف للنحر تربط یدیها ما بین الخف الی الرکبة و وجوب جنوبها اذا وقعت
علی الارض **شرح** تصف بصاد بی نقطه و تشدید فاء بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است تربط براء بی نقطه و باء یک نقطه و طاء بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است ما موصوله مفعول و مبدل الخف از یدیها است و وجوب مناسب برای تفسیر تتمه آیت است که
فاذا وجبت جنوبها **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره حج پس ذکر کنید نام الله را بر شتران
قربانی در حالی که صف زدگان باشند گفت که آن وقتی است که شتران صف زده شوند برای قربان کردن بزدن طعنه بر کوهان آن شتران

می‌بندی

می‌بندی دو دست شتر قربانی را در میان سر دست تا زانو و سقوط پهلوهای آن شتران وقتی که خودشان افتاده باشند بر زمین بعد از نحر
دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام کیف تنحر البدنة قال تنحر و هی قائمة من قبل الیمین **شرح** تنحر هر دو جا بصیغه مضارع غایبه
مجهول باب منع است النحر طعنه زدن در گود بالای سینه شتر برای کشتن آن تنحر دوم عامل من قبل است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را که چگونه نحر کرده میشود شتر قربانی گفت نحر کرده میشود در حالی که آن ایستاده باشد از جانب راست آن مراد آنکه شتر رو بقبله
ایستاده باشد و نحر کننده آن در جانب راست آن ایستاده باشد و بدست راست خود نحر کند آن را **سیوم اصل** عن معویة بن عمار قال
قال ابو عبد الله علیه السلام النحر فی اللبة و الذبح فی الحلق **شرح** اللبة بفتح لام و تشدید باء یک نقطه گود بالای سینه **یعنی** روایت است از معویة
بن عمار که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کشتن شتر در گود بالای سینه است و کشتن میش و بز و گاو در حلق **چهارم اصل** عن الحلبی
قال لا یذبح لک الیهودی و لا النصرانی اضحیتک فان کانت امراة فلتذبح لنفسها و تستقبل القبلة و تقول وجهت وجهی للذی فطر
السموات و الارض حنیفا اللهم منک و لک **شرح** حلبی مصنف کتابیست که مضمون آن را از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده ضمیر کانت
راجع الی صاحب الضحیة است و تانیث باعتبار خبر است و امراة منصوب است تستقبل و تقول بصیغه مخاطب و غایبه میتوانند بود **یعنی** روایت است
از حلبی گفت در کتاب خود که ذبح نمیکند برای تو جهود و نه ترسا قربانی ترا پس اگر صاحب قربانی باشد زنی پس باید که ذبح کند برای
خودش اگر میسر باشد و برابر روی خود میکند قبله را در وقت ذبح و میگوید که برابر کردم روی خود را برای آنکه ابداع کرد آسمانها و زمین را
بر حالی که من خالصم از شرک خداوندا این قربان از عطای تست و برای تست **پنجم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه
السلام قال کان علی بن الحسین علیهما السلام یجعل السکین فی ید الصبی ثم یقبض الرجل علی ید الصبی فیذبح **شرح** این حدیث از آنچه
گذشت در شرح حدیث چهارم باب حج الصبیان و الممالیک که باب پنجاه و هفتم است **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا
اشتریت هدیک فاستقبل به القبلة و انحره او اذبحه و قل وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم منک و لک بسم الله و الله اکبر اللهم
تقبل منی ثم امر السکین و لا تنخعها حتی تموت **شرح** باء و هاء فاستقبل به برای مصاحبت و برای تعدیه میتواند بود و بنا بر اول امر
است بآنکه هر یک از قربان و قربان کننده رو بقبله باشد و بنا بر دوم امر است بآنکه قربان رو بقبله باشد یا بیخ که محل نحر آن یا محل ذبح آن برابر
قبله باشد امر بفتح همزه و کسر میم و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغه امر باب افعال است الامرار گذرانیدن کارد و مانند آن بر چیزی
لا تنخعها بنون و خاء با نقطه و عین بی نقطه بصیغه نهی مخاطب باب منع است النخع بفتح نون و سکون خاء بریدن نخاع النخاع بفتح و کسر نون
یعنی مغز حرام که در میان استخوان گردن و استخوانهای مهره پشت می باشد و جدا کردن سر از بدن و بر هر تقدیر ضمیر بارز در لا تنخعها راجع
بذبیحه است و از این عنوان مفهوم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون بخری قربانی خود را پس رو کن با آن قبله را و نحر
کن آن را اگر شتر باشد یا ذبح کن آن را اگر چون گاو یا گوسفند باشد و بگو که برابر کردم روی خود را برای آنکه ابداع کرد آسمانها و زمین
را بر حالی که خالصم مسلمانم و نیستم من از جمله مشرکان بدرستی که نماز من و عبادات متعلقه بحج من و آنچه بر آن زنده ام و آنچه بر آن میمیرم
از الله تعالی است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است نیست شریکی او را در ربوبیت و با آنچه مذکور شد مامور شدم و من از جمله مسلمانانم
خداوندا این قربان از عطای تست و برای تست و سود میجویم در کار خود بر قوت و عظمت الله یعنی عبادت و الله بزرگتر است خداوندا قبول
کن از من این قربانی را بعد از آن بگذران کارد را بر حلق ذبیحه و بجا و رکی در بریدن حلق ذبیحه از جدا کردن آن به بریدن مغز حرام آن
تا وقتی که بمیرد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تبدا بمنی بالذبح قبل الحلق و فی العقیقة بالحلق قبل الذبح **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ابتدا میکنی در منی بقربان کردن پیش از سر تراشیدن و ابتدا میکنی در عقیقه برای فرزند
بسر تراشیدن سر او پیش از ذبح گوسفند **هشتم اصل** رایت ابا عبد الله علیه السلام و هو ینحر بدنته معقولة یدها الیسری ثم یقوم من جانب
یدها الیمنی و یقول بسم الله و الله اکبر اللهم هذا منک و لک اللهم تقبله منی ثم یطعن فی لبتها ثم یخرج السکین بیده فاذا وجبت قطع موضع
الذبح بیده **شرح** معقولة منصوب است یدها مرفوع و نایب فاعل است العقل بستن دست چپ شتر است که یا بین زانوی آن را بر بالای زانو

بر ایستاده ... [illegible] ... شتر بیکبارست ... واین منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب که دو دست شتر بکدیگر بند شود و شتر بیکبارست زیرا که هر کدام که کنند خوبست ثم تفتح ثاره نقطه برای اشارت بنحو است القوم تا آخر استیناف بیانست الحق است ... [illegible] ... **یعنی** دیدم امام جعفر صادق علیه السلام

را در حالی که او نحر میکرد شتر قربان خود را در حالی که بسته شده بود دو دست چپ آن ... سیان این آنکه می ایستاد در جانب دست راست آن ... بسم الله والله اکبر اللهم هذا منک ولک اللهم تقبله منی ... ظاهرست از شرح حدیث ... این باب ... طعنه میزد در گودی بالای سینه آن ... بیرون می آورد کارد را ... پس آن شتری افتاد بر پهلو ... خود

باب صد و هشتاد و ششم اصل باب الاکل من الهدی الواجب والصدقة منه واخراجه من منی **شرح**

این باب بیان خوردن از قربانی واجب و تصدق کردن از آن قربانی و بیرون بردن بعضی آن از منی است و این باب ده حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله حین نحر ان یوخذ من کل بدنة جذوة من لحمها ثم تطرح فی برمة ثم تطبخ واکل رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام منها وحسیا من مرقها **شرح** این ظاهرست از شرح آنچه گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وآله که باب پنجاه و هفتم است **دوم اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله جل ثناؤه فاذا وجبت جنوبها قال اذا وقعت علی الارض فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر قال القانع الذی یرضی بما اعطیته ... والمعتر الذی یعتریک ... **شرح** گذشت در کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب ... القانع والمعتر ... بما اعطیته والمعتر الذی یمر بک ... و بیان شد و اینجا میگویم ... اسم فاعل ... باب افتعال ... از ماخوذست از ... بفتح میم وفتح عین ... مضارع غایب معلوم باب ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

در قول الله جل ثناؤه در سوره حج که پس چون ثابت شد پهلوهای شتران ... امام گفت که مراد اینست که چون ... بر زمین پس بخورید از آنها و اطعام کنید قناعت کننده را ... قناعت کننده کیست که ... او را ... میشود ... حیا میکند ... برای اینکه اطعام کنی او را ... بسوال ... **سیوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن لحوم الاضاحی فقال کان علی بن الحسین وابو

جعفر علیهما السلام یتصدقان بثلث علی جیرانهم وثلث علی السؤال وثلث یمسکونه لاهل البیت **شرح** جیرانهم بکسر جیم وسکون یای دو نقطه در پایین ... جمع ... **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گوشتهای قربانیها گفت

که بودند امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام ... تصدق میکردند ... و یک حصه از سه حصه بر اهل طلب ... **چهارم اصل** سالت

ابا عبد الله علیه السلام عن الهدی ما یاکل منه الذی یهدیه فی متعته وغیر ذلک فقال کما یاکل من هدیه **شرح** الهدی بفتح هاء و سکون دال ... **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلام را از قربان ... ازان ... امام گفت ... از عادت خود

را داد گفت

مراد آنست ... [illegible] ... باعث عزم میشود پس باید که اکتفا بقدر عادت خود کنند **پنجم اصل**

سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قدر الصید یاکل صاحب ... فقال یاکل من الجنة ... **شرح** پرسیدم امام جعفر

صادق علیه السلام ... **ششم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فاذا وجبت

جنوبها فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر قال القانع الذی یقنع بما اعطیته والمعتر الذی یعتریک **شرح** ... بکسر را و سکون

... **اصل** ... الیائس هو الفقیر **شرح** چون امام فارغ شد ... سوره حج ...

تفسیر ... مذکورست در آیت سوره ... و در آیت سوره بقره وآتی المال علی حبه ذوی القربی

والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و در آیت سوره ذاریات وفی اموالهم حق للسائل والمحروم و در آیت

سوره معارج والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم ... تفسیر البائس الفقیر که مذکورست در آیت

سوره حج که مقدم است ... فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر ... البائس هو الفقیر ...

... البائس الفقیر ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... البائس الفقیر ...

... در کتاب الزکوة در حدیث ... باب اول ... و البائس ... حدیث چهارم

باب النوادر که باب ... ابی عبد الله علیه السلام ... فی قول الله عز وجل واطعموا

البائس الفقیر قال هو الزمن الذی لا یستطیع ان یخرج لزمانته و فرق میان فقیر و مسکین ... کتاب الزکوة در حدیث

... باب اول **یعنی** ...

... البائس الفقیر

... **هفتم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه

السلام قال سالته عن اخراج لحوم الاضاحی من منی فقال کنا نقول لا یخرج منها شیء لحاجة الناس الیه فاما الیوم فقد کثر الناس فلا

باس باخراجه **شرح** ... در صدر اسلام ... حج تمتع ... قران ...

... کفاره ... قربان کنند

... قربان ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... ابو حنیفه ...

یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت پرسیدم امام را از ... گوشتهای قربانیها از منی

پس امام گفت که بودیم در زمان سابق ... ابو حنیفه ...

چیزی ... تصدق ...

ضلالت دو قربانیها بسیار شد پس حیث بروای به بیرون بردن آن از منی هفتم اصل عن ابی بصیر قال سألته عن رجل اهدی
هدیا فانکسرت قال ان کان مضمونا والمضمون ما کان نذرا او جزاء یعنی نذرا او جزاء فعلیه فداؤه قلت ایأکل منه فقال لا انما هو للمساکین
فان لم یکن مضمونا فلیس علیه شیء قلت ایأکل منه قال یأکل منه وروی الفداء انه یأکل منه مضمونا کان او غیر مضمون شرح یعنی نذر
او جزاء کلام ابو بصیر است و اشارت است باینکه ذکر یمین بعنوان مثال است و مراد موجبی است که عارض شده باشد پس مثل نذر
و جزای صید نیز هست و حاصل کلام امام نیز آنست که مضمون در روح مستعمل میشود اول واجب بسبب قسم یا نذر یا جزای صید دوم
واجب بسبب شروع در حج قران و اشعار و تقلید شتر و اول مراد است و اینجا مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه دوم مراد
باشد در روایتی دیگر و بیان رفع تناقض میشود میان این دو روایت و الفداء رفع تناقض عقلی است بحمل روایت اول
بر نفی تنزیه والله اعلم یعنی روایت است از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم
امام را از مردی که هدیه کعبه کرد قربانی را پس شکسته شد امام گفت که اگر باشد واجب و واجب آنست که بوده باشد بسبب
یمین مثلا لازم میشود بر نذر را یا جزای صید را نیز پس بر اوست سربهای او یعنی عوض آنچه مانده و شکسته شده گفتم که آیا
میخورد از آنچه شکسته شده پس امام گفت که نه جز این نیست که آن برای مسکینانست پس اگر نباشد واجبی که مذکور شد پس نیست
بر او چیزی گفتم که آیا میخورد از آن شکسته گفت که میخورد از آن و روایت کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلام نیز اینکه او
میخورد از آن خواه واجب باشد و خواه غیر واجب باشد نهم اصل رایت ابا الحسن الاول علیه السلام دعا ببدنة فنحرها
فلما ضرب الجزارون عراقیبها فوقعت الی الارض وکشفوا شیئا من سنامها قال اقطعوا وکلوا منها واطعموا فان الله عز وجل یقول
فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها واطعموا شرح بدنه بباء حرف جر و فتح با یک نقطه و سکون دال بی نقطه و نون و فتح هاست
الجزارون بفتح جیم و تشدید زای با نقطه و الف و رای بی نقطه سلاخان شتران عراقیب بفتح عین بی نقطه و رای بی نقطه
و الف و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و بای یک نقطه جمع عرقوب است بضم عین و سکون را و ضم قاف که پی پا
است و آن در حیوان چهار پا در نظیر زانوی آن می باشد و ضرب عراقیب عبارتست از بریدن آنها برای اینکه شتر پی
زودتر بزمین افتند اقطعوا القاف و طاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب افعالست الاقطاع ترک چیزی بالکلیه
و دادن چیزی بکسی و بنابر اول خطاب در اقطعوا با جزاران است و خطاب در کلوا با یاران خود است نظیر آیت سوره
یوسف که یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک و مراد آنست که بعد از این جزاران ضرب عراقیب را ترک کنند زیرا که
مخالف سنت است اگر چه باعث حرام شدن گوشت آن شتر نمیشود و میتواند بود که اقطعوا از باب منع باشد و مراد امر بقطع حلقوم
شتران باشد یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را در منی که طلب کرد شتران هدی خود را پس چون کردند آنها را پی قطع
نمودند سلاخان شتران پیهای پای آنها را پس افتادند بسوی زمین و پوست کندند چیزی از کوهان آنها را امام گفت
که دست کوتاه کنید از پی زدن و بخورید از آنها چه بدرستیکه خدا عز و جل میگوید در سوره حج که پس چون بزمین افتاد پهلوی
آن شتران پس بخورید از آنها و بخورانید دهم اصل عن حنان بن سدیر عن ابی جعفر علیه السلام وعن محمد بن الفضیل عن
ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهانا رسول الله صلی الله علیه وآله عن لحوم الاضاحی بعد ثلث ثم اذن
فیها وقال کلوا من لحوم الاضاحی بعد ثلث وادخروا شرح حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون است و در نسخ بن سدیر
نیست و ظاهر آنست که عن سدیر باید زیرا که حنان ادراک ابی جعفر نکرده نه اول و نه دوم و با موافق ظاهر شرح میکنیم
و من محمد عطف بر عن حنان است ثم اذن فیها دلالت بر نسخ نمیکند زیرا که محمول است بر معنی آنکه گذشت در حدیث هفتم این
باب بقرینه اینکه بجای نهانا نگفت که نهی کرد پس حاصل آنست که قاعده رسول الله صلی الله علیه وآله بیان کرده در لحوم الاضاحی
تقاضا کرده در زمان سابق بر این روزگار چیزی را و تقاضا میکند در این روزگار چیزی دیگر را باعتبار تغیر احوال مردم
پس چیز مستتر در قال راجع بابی جعفر یا ابی عبد الله است و نیز در اینجا قایل بنسخ شده اند ادخروا بتشدید دال بی نقطه که

اول منقلب

اول منقلب از دال بی نقطه است و دوم آن منقلب از تاء افتعالست و خاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب افتعالست یعنی روایت است
از حنان از سدیر از امام محمد باقر علیه السلام و روایت است از محمد بن فضیل از ابو الصباح کنانی بکسر کاف و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام
امام گفت که نهی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وآله در زمان سابق از گوشتهای قربانیها بعد از سه شبانه روز که ایام بودن
در منی است غالبا بعد از آن رخصت داد در آن گوشتهای بعد از سه شبانه روز و امام گفت که بخورید از گوشتهای قربانیها بعد از
سه شبانه روز نیز و ذخیره کنید برای سفر خود باب صد و شصت و هفتم اصل باب جلود الهدی شرح + + +
الهدی بفتح ها و سکون دال بی نقطه آنچه بحقه بکعبه کنند از شتر و گاو و گوسفند و چون آن در اصل مصدر بوده افراد تثنیه و جمع
در آن مساویست و مراد اینجا جمع است بقرینه اضافه جلود و بقرینه ارجاع ضمیر مونث بآن در حدیث اول این باب یعنی این باب
بیان پوستهای قربانیهای کعبه است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال
نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یعطی الجزار من جلود الهدی واجلالها شیئا شرح مراد بهدی اینجا شتران قربانی کعبه است
و اجلال بفتح همزه و سکون جیم جمع جل بضم و فتح جیم و تشدید لام پوششهای حیوانات یعنی روایت است از حفص بن البختری از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه داده شود سلاخ شتران از پوستهای شتران
هدی و جلهای آنها چیزی دوم اصل وبهذا الاسناد عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال تنتفع بجلد الاضحیة وتشتری
به المتاع وان تصدق به فهو افضل وقال نحر رسول الله صلی الله علیه وآله بدنة ولم یعط الجزار من جلودها ولا قلائدها ولا جلالها
ولکن تصدق به ولا تعط السلاخ منها شیئا ولکن اعطه من غیر ذلک شرح روایت معاویة بن عمار عبارتست از حدیثی طویل که متفرق
نقل شده در بعضی ابواب این کتاب هر یک از تنتفع و تشتری و تصدق بصیغه خطابست و سوم بحذف یک تا و مجزوم است الاضحیه بضم
همزه و سکون ضاد با نقطه و کسر حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین اینجا عبارتست از گاو و گوسفند قربانی یا مخصوص بآنها
از جهة آنکه بدنه بفتح باء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و نون و ضمیر غایب است جلال بکسر جیم و تخفیف لام جمع جل است یعنی
در روایت معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بهره مند میشوی بپوست گاو و گوسفند قربانی و میخری بآن
متاعی را که خواهی و اگر تصدق کنی بآن پس تصدق بهتر است و امام گفت که نحر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در حجة الوداع
شتران هدی خود را و نداد و سلاخان شتران از پوستهای آنها و نه گردن بندهای آنها و نه جلهای آنها و لیکن تصدق کرد بآنچه
مذکور شد این مضمون گذشت در حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وآله که باب بیست و هفتم است و مراد سلاخ شتر از آنها
چیزی ولیکن مزد آن سلاخ را مزد داد از غیر آنچه مذکور شد باب صد و شصت و هشتم اصل باب الحلق والتقصیر
شرح این باب بیان سر تراشیدن و مو کوتاه کردن است و در این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان المؤمن اذا حلق راسه بمنی ثم دفنه جاء یوم القیامة وکل شعرة لها لسان طلق تلبی باسم صاحبها شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه مومن چون تراشد سر خود را در منی بعد از آن دفن کند آن مو را می آید
آن مو در روز قیامت بر حالی که هر تار موی اوراست زبانی فصیح لبیک میگوید بنام صاحبش مراد آنست که دلالت صریح میکند
بر اینکه صاحبش با آن مو لبیک گفته و باعث رفعت شان صاحبش در آن روز میشود دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
للرجل ان یغسل بالخطمی قبل ان یحلقه قال یقصره ویغسله شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا مرد را میرسد اینکه بشوید سر خود را
بخطمی و آب پیش از آنکه تراشد آنرا گفت که مو کوتاه میکند و میشوید سر را مراد آنست که پیش از شستن سر خود بخطمی مو کوتاه کند که خود
بعد از آن شوید و بعد از آن تراشد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یوم النحر
یحلق راسه ویقلم اظفاره ویاخذ من شاربه ومن اطراف لحیته شرح تقلیم بقاف بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است از باب
ضربت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله در روز دهم ذی الحجه که میتراشید
سر خود را و میچید ناخنهای خود را و میگرفت از موی شارب خود و از کنارهای ریش خود و میتواند بود که این عمل مخصوص

زمان بودن او در منی باشد خواه در حجة الوداع و خواه پیش از آن و میتواند بود که مراد از زمان بودن او در مدینه مثلا
نیز باشد **چهارم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا اشتریت اضحیتک و وزنت ثمنها و صارت عندک فقد بلغ
الهدی محله فان احببت ان تحلق فاحلق **شرح** وزنت برای بالفظ دلول بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است
الوزن آزمودن سنگینی چیزی بترازو و مانند آن و مراد اینجا دادن قیمت است باعتبار اینکه فروشنده چیزی دینار و طلا را
بوزن بگیرد و غالبا فقد بلغ الهدی محله اشارت است بآیت سورة البقره و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله و گذشت
در شرح حدیث چهارم باب اصناف الحج که باب پنجاه و یکم است **یعنی** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که چون
خریدی قربانی خود را و دادی بهای آنرا و شد در منزل تو در منی پس بتحقیق رسید هدی بجای خود پس اگر دوست داری
اینرا که سر تراشی پس بتراش **پنجم اصل** عن ابی بصیر قال سألته عن رجل جهل ان یقصر من رأسه او یحلق حتی ارتحل
من منی قال فلیرجع الی منی حتی یحلق بها شعره او یقصر و علی الصرورة ان یحلق **شرح** روایت است از ابو بصیر که او راوی از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که ندانست اینرا که موی کوتاه کند از سر خود یا بتراشد
تا آنکه کوچ کرد از منی در روز دوازدهم یا سیزدهم امام گفت که باید که برگردد بسوی منی تا آنکه بتراشد در آنجا موی سر خود
را یا کوتاه کند و بر نو حج گزار است که سر تراشد **ششم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للصرورة
ان یحلق و ان کان قد حج فان شاء قصر و ان شاء حلق قال و اذا لبد شعره او عقصه فان علیه الحلق و لیس له التقصیر **شرح**
لبد بباء یک نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التلبید چسبانیدن موی و مانند آن بر یکدیگر و مراد اینجا
مالیدن صمغ و عسل و مانند آنهاست بر موی سر تا بیکدیگر چسبد مانند نمد ... الصرورة راجع است بالصرورة یا راجع است بنوع
دوم که غیر صرورة است یا راجع است بحج گزار مطلقا خواه صرورة و خواه غیر صرورة و بنابر اول جمع میان این حدیث که لفظ
ینبغی دارد و میان حدیث آینده بحمل آینده بر ملبده و عاقص است و بنابر دوم و سوم بحمل ینبغی بر معنی ملازم است و الله اعلم
عقص بعین بی نقطه و قاف و صاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است العقص بفتح عین و سکون قاف بافتن موی سر
یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سزاوار است برای نو حج گزار اینکه سر تراشد
و اگر باشد بافته موی که بتحقیق پیش از آن حج گزارده باشد پس اگر خواهد موی کوتاه میکند و اگر خواهد سر تراشد امام گفت
که چون مانند نمد کرده باشد موی خود را یا بافته باشد آنرا پس بدرستی که بر او است سر تراشیدن و نیست او را موی کوتاه
کردن **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال علی الصرورة ان یحلق رأسه و لا یقصر و انما التقصیر لمن حج حجة الاسلام **شرح**
جمع میان این و سابق مذکور شد در شرح سابق لا یقصر مرفوع و منصوب میتواند بود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که لازم است بر نو حج گزار اینکه تراشد سر خود را و موی کوتاه نمیکند یا نمی‌باید که اکتفا بکوتاه کردن مو کند و جز این نیست
که موی کوتاه میکند یا کوتاه کردن برای کسی جایز است که حج گزارده باشد حجة الاسلام اشارت است باینکه اگر حج گزارده باشد بنیابت دیگری
و اصل صرورة است و حلق بر او لازم است در حج دیگر که برای خود کند **هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل
نسی ان یقصر من شعره و هو حاج حتی ارتحل من منی قال ما یعجبنی ان یلقی شعره الا بمنی و قال فی قول الله عز و جل ثم لیقضوا
تفثهم قال هو الحلق و ما فی جلد الانسان **شرح** یعجبنی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بمصدر لیقضوا است
پس ثم لیقضوا تفثهم تقدیر دارد از التفث ... جلد است و مقصود اینست که مراد از قضا اینجا آخر کردن یعنی برطرف کردن است و تفث
سر ایام بودن است یعنی آلودگی بسبب درازی موی و ناخنها و چرک بدن و مانند اینها **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از مردی که فراموش کرد اینرا که موی کوتاه کند از موی خود در حالی که او قاصد طواف زیارت کعبه است در روز دهم تا آنکه کوچ
کرد از منی در روز دوازدهم یا سیزدهم امام گفت که خوش نمی آید مرا اینکه اندازد موی خود را مگر در منی و مراد اینست که باید
که برگردد اگر میسر باشد و الا موی را برگرداند و امام سخن گفت در قول الله عز و جل در سورة حج که بعد از آن باید که آخر کنند آلودگی که

خود است و مراد از قضای تفث سر تراشیدن است و برطرف کردن چیزیست که در پوست آدمی است از چرک و موی بغل و زهار و مانند
آنها **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل یحلق رأسه بمکة قال یرد الشعر الی منی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که میتراشد سر خود را در مکه یعنی نه آنکه در منی تراشیده باشد گفت که برمیگرداند آن موها را بسوی منی بیان بعضی صور جواز
تراشیدن سر در مکه گذشت در حدیث چهارم باب من تعجل من المزدلفة قبل الفجر که باب صد و هفتادم است **دهم اصل** عن علی علیه
السلام قال السنة فی الحلق ان یبلغ العظمین **شرح** روایت است از علی علیه السلام گفت که طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله
در سر تراشیدن در منی اینست که رسانیده شود تا دو استخوان که در پشت دو گوش است و مراد اینست که همه موی سر باید که تراشیده شود **یازدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقصر المرأة من شعرها لعمرتها مقدار الانملة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کوتاه
میکند زن از موی خود برای بیرون آمدن از عمره خود اندازه یک بند انگشت را **دوازدهم اصل** عن ابن ابی نصر قال قلت لابی
الحسن علیه السلام انی حین نفرت من منی اقمت ایاما ثم حلقت رأسی طلب التلذذ و قد حلقنی من ذلک شیء فقال کان ابو الحسن صلوات الله
علیه اذا خرج من مکة فاتی بثیابه حلق رأسه قال و قال فی قول الله عز و جل ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم قال التفث تقلیم
الاظفار و طرح الوسخ و طرح الاحرام **شرح** ظاهر اینست که حلقت بر اقمت باشد پس اقمت بدل نفرت باشد یا معطوف
باشد بر آن بحذف عاطف یا در اینجا از کاتبان کلمه ثم ساقط و او عطف شده باشد و ثم بفتح ثاء اسم لفظ اسم اشاره باشد
و ثم راجع بمکه باشد طلب منصوب و مفعول له است فاتی بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است یا در ثیابه برای تعدیه است
و ثیابه عبارت است از ثیاب تجمل او که پوشیده بوده در مدینه برای اینکه چون از سفر برگردد جامهای سفر را بیرون کند و آنها
را بپوشد در نزدیک شهر در وقت استقبال مردمان یا ورود شهر و مقصود امام اینست که تو تعجیل کردی و خوب نکردی بنابر آنچه میاید
در حدیث سی و پنجم باب النوادر که باب صد و دوازدهم است که لا یزال العبد فی حد الطواف بالکعبة ما دام حلق الرأس علیه
حمل در التفث تقلیم الاظفار نوعی از مجاز است و مراد اینست که قضاء التفث تقلیم الاظفار بعد حلق الرأس بنابر اینکه قضای تفث
آخر کردن و مبالغه در برطرف کردن چیزیست و التفث یعنی آلودگی بچرک مانند است مثل موی سر و موی بغل و موی زهار و
درازی شارب **یعنی** روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را بدرستی که من ... که متوقف
شدیم از منی در روز دوازدهم یا سیزدهم در وقتی که درنگ کردیم چند روزی و در مکه تراشیدم سر خود را برای طلب لذت خوش
پس اهمال شد مرا از آن تعجیل چند چیزی از ایشان پس امام گفت که بود امام موسی کاظم صلوات الله علیه با پرورش که چون
بیرون میرفت از مکه بسوی مدینه پس آورده میشد نزد او جامهای تجمل او و در نزدیک مدینه یا در مدینه میتراشید سر خود را و او
گفت که امام رضا علیه السلام سخن گفت در قول الله عز و جل در سورة حج که بعد از آن باید که آخر کنند آلودگی خود را و باید
که تمام بجا آورند نذرهای خود را گفت که آخر کردن تفث چیدن ناخنهای و برطرف کردن چرک بدن و برطرف کردن بار
احرام است بعد از تراشیدن سر مقصود امام اینست که آخر کردن تفث عبارت است از مبالغه در برطرف کردن تفث برای اینکه در
مدینه حاجت نباشد بتکرار آن پس تاخیر تراشیدن سر چندانکه بیشتر باشد بهتر است **سیزدهم اصل** عن زرارة ان رجلا من
اهل خراسان قدم حاجا و کان اقرع الرأس لا یحسن ان یلبی فاستفتی له ابو عبد الله علیه السلام فامر ان یلبی عنه و یمر الموسی علی
رأسه فان ذلک یجزی عنه **شرح** لا یحسن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یلبی در اول بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل است و در دوم بصیغه مجهول است استفتی بصیغه مجهول است یمر بتشدید میم را بی نقطه بصیغه مجهول است **یعنی** روایت است از زرارة
اینکه مردی از اهل خراسان آمد حج گزار و بود کچل سر خوب نمیتوانست که تلبیه گوید پس طلب کرده شد فتوی برای او از امام جعفر
صادق علیه السلام پس امام امر کرد باینکه تلبیه گفته شود از جانب او و باینکه گذرانیده شود استره بر سر او چه بدرستی که آن کفایت کرده
میشود از او **باب صد و هشتاد و نهم اصل باب من قدم شیئا او اخره من مناسکه** **شرح** این باب بیان کسی
است که پیش از وقت مقرر کرده چیزی را یا بعد از وقت مقرر کرد آنرا از جمله افعال متعلقه بمکه خود در این باب چهار حدیث است

اول اصل سالت اباعبدالله علیه السلم عن الرجل یزور البیت قبل ان یحلق قال لا ینبغی الا ان یکون ناسیا ثم قال ان رسول
الله صلی الله علیه واله اتاه اناس یوم النحر فقال بعضهم یا رسول الله حلقت قبل ان اذبح وقال بعضهم حلقت قبل ان ارمی فلم
یترکوا شیئا کان ینبغی لهم ان یؤخروه الا قدموه فقال لا حرج شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که طواف
زیارت میکند کعبه را در روز دهم پیش از انکه سر تراشیده شود امام گفت که آن سزاوار نمیشود مگر وقت آنکه آن مرد باشد فراموشکار
بعد از ان امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله آمدند نزد او مردمانی در روز دهم در حجة الوداع پس گفت بعضی از ایشان
که ای رسول الله سر تراشیدم پیش از انکه قربان کنم برای حج تمتع و گفت بعضی از ایشان که سر تراشیدم پیش از انکه رمی کنم پس ترک نکردند آن
مردمان و انگذاشتند چیزی را که بود بایستی که سزاوار باشد برای ایشان اینکه تاخیر کنند آنرا مگر انکه تقدیم کرده بودند آنرا
پس رسول گفت که نیست تنگی مراد امام آنست که چون از روی نسیان بوده پروای نبوده دوم اصل قلت لابی جعفر الثانی
علیه السلم جعلت فداک ان رجلا من اصحابنا رمی الجمرة یوم النحر وحلق قبل ان یذبح فقال ان رسول الله صلی الله علیه واله لما
کان یوم النحر اتاه طوائف من المسلمین فقالوا یا رسول الله ذبحنا من قبل ان نرمی وحلقنا من قبل ان نذبح ولم یبق شیء مما
ینبغی لهم ان یقدموه الا اخروه ولا شیء مما ینبغی لهم ان یؤخروه الا قدموه فقال رسول الله صلی الله علیه واله لا حرج
شرح گفتم امام محمد تقی علیه السلم را که قربانت شوم بدرستی که مردی از یاران ما رمی کرد جمره عقبه را در روز دهم و
سر تراشید پیش از انکه قربان کند برای حج تمتع پس امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله چون شد روز
دهم آمدند نزد او چند طایفه از مسلمانان پس گفتند که ای رسول الله قربان کردیم پیش از انکه رمی کنیم و سر تراشیدیم پیش
از انکه قربان کنیم و نماند چیزی از جمله آنچه سزاوار باشد برای ایشان اینکه تقدیم کنند آنرا مگر انکه تاخیر کرده بودند آنرا
و نه چیزی از جمله آنچه سزاوار باشد برای ایشان اینکه تاخیر کنند آنرا مگر انکه تقدیم کرده بودند آنرا مراد آنست که هر کدام
چیز را تقدیم یا تاخیر کرده بودند پس گفت رسول الله صلی الله علیه واله که نیست تنگی نیست تنگی مراد آنست که مکرر رسول میگفتند
هر کدام از چیزی و هر بار تکلیف که لا حرج بنابر اینکه از روی فراموشی بوده چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق سیوم
اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی رجل زار البیت قبل ان یحلق فقال ان کان زار البیت قبل ان یحلق وهو عالم ان
ذلک لا ینبغی فان علیه دم شاة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که طواف زیارت کرد کعبه را در
روز دهم پیش از انکه سر تراشیده شد پس گفت و اگر آن مرد باشد با پوشش که طواف زیارت کرد کعبه را پیش از انکه سر تراشید
بر حالی که او دانا بود اینرا که آن سزاوار نمیشود برای او پس بدرستی که بر اوست خون گوسفندی چهارم اصل
عن معویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلم فی رجل نسی ان یذبح بمنی حتی زار البیت فاشتری بمکة ثم ذبح قال لا باس قد
اجزا عنه شرح روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که فراموش کرد اینرا که قربان کند در منی
تا انکه طواف زیارت کرد کعبه را و خرید در مکه گوسفندی را پس ذبح کرد بعد از ان قربان کرد [illegible] در منی یا در مکه امام گفت که
نیست پروای بتحقیق کافی شد از او باب صد و نودم اصل باب ما یحل للرجل من اللباس والطیب اذا حلق قبل ان یزور
شرح ما موصوله است من بیانیه است برای احتراز از زن و صید اگر بفور و پیش برون رود از حرم یعنی این باب
بیان چیزیست که حلال میشود برای مرد که جامه دوخته و خوشبوی است چون سر تراشید در منی در روز دهم پیش از انکه
طواف زیارت کند و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن سعید بن یسار قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن المتمتع
اذا حلق راسه قبل ان یزور البیت یطلیه بالحناء قال نعم الحناء والثیاب والطیب وکل شیء الا النساء رددها علی مرتین او
ثلثا وقال وسالت ابا الحسن علیه السلم عنها فقال نعم الحناء والثیاب والطیب وکل شیء الا النساء شرح یطلیه بطا و
سقط و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل حنا بکسر حا بی نقطه و تشدید نون
والف ممدوده لام الفضلات نعم بکسر نون و سکون عین بی نقطه و فتح میم فعل مدح است [illegible]

است

ست غیر منصوب و اگر ده راجع بمسئله است و عبارتست از جمله نعم الحناء اخره و ضمیر عنها راجع است بمسئله و عبارتست از المتمتع تا
آخر و النساء منصوبست یعنی روایتست از سعید بن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از حج تمتع گذاری که چون تراشید سر خود را پیش از انکه طواف زیارت کند میمالد آنرا بحنا گفت که خوبست
حنا و جامهای دوخته و خوشبوی و هر چیزی که بر محرم حرام است مگر زنان تکرار کرد آن مسئله را برمن دو بار یا سه بار و راوی
گفت که و پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از ان مسئله پس گفت که خوبست حنا و جامهای دوخته و خوشبوی و هر چیزی که بر محرم حرام
است مگر زنان دوم اصل عن یونس بن یعقوب قال سالت اباعبدالله علیه السلم فقلت المتمتع یغطی راسه اذا حلق قال یا بنی
حلق راسه اعظم من تغطیته ایاه شرح روایتست از یونس بن یعقوب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را با پوشش که
آیا حج تمتع گذار میپوشاند سر خود را چون سر تراشید امام گفت که ای پسرکم تراشیدن سرش بزرگترست از پوشانیدن او آنرا مراد
آنست که هرگاه تراشیدن سر جایز واقع شد پوشانیدن سر جایز میشود بطریق اولی بنابر اینکه گناه تراشیدن سر بیشتر از گناه
بیشتر است از گناه پوشانیدن سر پیش از وقتش سیوم اصل رایت ابا الحسن علیه السلم بعد ما ذبح حلق ثم ضمد راسه بمسک و زار البیت
وعلیه قمیص وکان متمتعا شرح ما مصدریه است ضمد بضاد با نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب یا باب تفعیل است
الضمد بفتح ضاد و سکون میم و التضمید بستن پارچه بر جای که چیزی بان مالیده باشند مسک بکسر میم و سکون سین بی نقطه است و در
بعض نسخ بسک بضم سین بی نقطه و تشدید کاف است و آن نوعی از خوشبوی است یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را بعد
از انکه قربان کرده بود و سر تراشید بعد از این پارچه بر سر خود بست با مشک که بر سر مالیده بود و طواف زیارت کرد کعبه را بر حالی
که بر او بود پیراهنی و بود حج تمتع گذار چهارم اصل عن عبدالرحمن بن الحجاج قال ولد لابی الحسن علیه السلم مولود بمنی فارسل
الینا یوم النحر بخبیص فیه زعفران وکنا قد حلقنا قال عبدالرحمن فاکلت انا وابی الکاهلی و مرازم ان یاکلا منه وقالا لم نزر البیت
فسمع ابو الحسن علیه السلم کلامنا فقال لمصادف وکان هو الرسول الذی جائنا به فی ای شیء کانوا یتکلمون قال اکل عبدالرحمن
وابی الاخران وقالا لم نزر بعد شرح الخبیص بفتح خاء با نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه
افروشه و آن طعامیست که از خرما و روغن ساخته میشود و حلوا در فارسی برای بیانست یعنی روایتست از عبدالرحمن بن الحجاج
گفت که زاده شد برای امام موسی کاظم علیه السلم فرزندی در منی پس فرستاد بسوی ما در روز دهم افروشه را و در ان زعفران
بود و بودیم ما با پوشش که بتحقیق سر تراشیده بودیم گفت عبدالرحمن که پس خوردم من و ابا کردند کاهلی و مرازم اینکه خورند
آنرا و گفتند که طواف زیارت نکرده ایم کعبه را پس شنید امام موسی کاظم علیه السلم سخن ما را با پوشش که گفت مصادف را
و بود او فرستاده که آورد نزد ما آن افروشه را که در چه چیز گفتگو میکردند مصادف گفت که خورد عبدالرحمن و ابا کردند دو
رفیق دیگر گفتند که طواف زیارت نکرده ایم هنوز اصل فقال اصاب عبدالرحمن ثم قال اما تذکر حین اتینا به فی مثل هذا
الیوم فاکلت انا منه وابی عبدالله اخی ان یاکل منه فلما جاء ابی حرشه علی فقال یا ابه ان موسی اکل خبیصا فیه زعفران
ولم یزر بعد فقال ابی هو افقه منک الیس قد حلقتم رؤسکم شرح اما مرکبست از حرف استفهام و حرف نفی تذکر بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب نصر است و خطاب بمصادف است اتینا بصیغه ماضی مجهول متکلم مع الغیر از باب ضرب است با در به برای تعدیه
است و ضمیر راجع بخبیص فیه زعفرانست حرشه بحاء بی نقطه و راء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
و ضمیر مستتر راجع بعبدالله است و ضمیر بارز راجع بابی است التحریش برانگیختن کسی را بر دیگری ابه بفتح همزه و فتح باء یک نقطه
و سکون هاء منقلب از تاء دو نقطه در بالا منقلب از ضمیر متکلم است پس بمعنی ابی است یعنی پس امام گفت که درست یافت
حق را عبدالرحمن بعد از ان امام گفت که آیا یاد نمی آوری وقتی را که داده شدیم خبیص زعفران دار در مثل امروز پس خوردم
من از ان و ابا کرد عبدالله برادرم از اینکه خورد از ان پس وقتی که آمد پدرم شورانید عبدالله او را بر من با پوشش
که گفت ای پدرم بدرستی که موسی خورده افروشه را که در ان زعفران بود و طواف زیارت نکرده بود هنوز پس گفت پدرم که

او و انما ترست از فتوا یا سنت اینکه بتحقیق تر اشبند سرهای خود را پنجم اصل سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن المتمتع اذا
حلق راسه ما یحل له فقال کل شیء الا النساء شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از حج تمتع گزار چون تراشید سر خود را
که چه چیز حلال میشود برای او پس گفت که حلال میشود برای او هر چیزی که بر محرم حرام بود مگر زنان باب صد و نود و یکم
در بیان باب صوم المتمتع اذا لم یجد الهدی شرح این باب بیان روزه حج تمتع گزار است چون نیافت قربانی و اراده این باب
شانزده حدیث است اول اصل عن رفاعة بن موسی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المتمتع لا یجد الهدی قال یصوم
قبل التروية بيوم و يوم التروية و يوم عرفة قلت فانه قدم يوم التروية قال يصوم ثلثة ايام بعد التشريق شرح التشریق
از برساختن خود بیرون رفتن بجانب پرتو آفتاب برای دیدن و داوید و مانند آنها و مراد اینجا بودن در منی است و مقدر
اینجا نایب ظرف زمانست و زمان بودن در منی مختلف میشود زیرا که بعضی در روز دوازدهم از منی بیرون میروند و بعضی
در روز سیزدهم بیرون میروند و بر هر تقدیر روز بیرون رفتن نیز داخل ایام تشریق است یعنی روایت است از رفاعه بکسر راء
بنقطه و تخفیف فاء ابن موسی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حج تمتع گزاری که نمی یابد قربانی را بنحوی که میداند
که خرج آن و غایبی نخواهد کرد امام گفت که روزه میدارد در پیش از روز هشتم روز ذی الحجه یکروز و در روز هشتم و در روز
نهم گفتم که پس هرگاه که او آمد مکه در روز هشتم مراد اینست که پیش از دخول مکه گمان داشت که من هدی در مکه بهم رساند و
بعد از دخول دانست که بهم نرسید امام گفت که روزه میدارد سه روز پیوسته را در مکه بعد از زمان بودن او در منی اصل
قلت لم یقم علیه جماله قال یصوم یوم الحصبة و بعده یومین قال قلت و ما الحصبة قال یوم نفره قلت یصوم و هو مسافر قال نعم الیس
هو یوم عرفة مسافرا انا اهل البیت نقول ذلک لقول الله عز و جل فصیام ثلثة ایام فی الحج یقول فی ذی الحجة شرح لم یقم فعل
مضارع غایب معلوم مثل المبین واوی باب افعالست الحصبه بفتح حاء بنقطه و کسر صاد بنقطه و باء یکنقطه زمینی که در آن
سنگ ریزه بسیار باشد و مراد اینجا موضعیست میان مکه و منی که سنگ ریزه در آن بسیار است و متصل است بابطح و آنرا
محصب بصیغه اسم مفعول باب تفعیل نیز مینامند پس یوم الحصبه عبارتست از روز بیرون آمدن از منی بسوی مکه باعتبار اینکه
در آنروز بآن زمین میرسند و امام محمد باقر علیه السلام در آن زمین فرود آمده بود چنانچه می آید در باب نزول الحصبه که باب
صد و نود و نهم است ما الحصبه سوالیست که چون جواب آن مناسب المقام نبوده امام علیه السلام عدول از جواب آن کرده
و تعبیر از یوم الحصبه بلفظ دیگر کرده که او واضح باشد پس یوم در یوم نفره منصوبست بتقدیر یصوم یوم نفره و تخصیص او بیوم عرفه باعتبار اینست
که حرکت از مکه در آنروز لازم است بخلاف دو روز سابق آن و مسافر بودن در حرکت از مکه بسوی عرفات با وجود اینکه از
چهار فرسخ بیشتر نیست در معاودت و زیادتر شب بعد از آن دخول مکه واقع نمیشود مبنی بر اینست که چون لقریبات الله باید باشد
مسافت قصر آن چهار فرسخ است چنانچه می آید در حدیث پنجم باب صد و نود و هفتم در باب الصلوة فی مسجد منی و من یجب علیه
التقصیر و التمام مبنی است لقال منصوبست با خفض علی بدل یا عطف بیان ثم ایام است یعنی گفتم که در آنکه نکرده برای او شتر
دار او با بنحوی که دانسته که شتر دار در مکه درنگ نخواهد کرد امام گفت که روزه میدارد روز حصبه را و بعد از آن دو روز در
راه راوی گفت که گفتم و حصبت یعنی چه چیز امام گفت که روزه میدارد روز بیرون آمدن او از منی گفتم که آیا روزه میدارد در حالی
که او مسافر است امام گفت که آری آیا نیست که او در روز عرفه مسافر مراد اینست که اگر سفر مانع این صوم باشد پس اعتراض
بر سنی اول نیز می آید و تواند بود که مراد این باشد که ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله میگوییم آنرا که مذکور شد
در تعجیل این صوم با وجود سفر برای قول الله عز و جل در سوره بقره که پس تمام حج و عمره او روزه سه روز است در حج میگوید
الله تعالی که در ذی الحجه بیان این آیت می آید در حدیث پانزدهم این باب و حضور و انجا اینست که چون وقت آن با هیبت که
سفر در آن واقع میباشد حج گزار را فایده و تاخیر از آن جایز نیست پس منافات با سفر ندارد و حجت آنکه زودتر واقع
شود بهتر است دوم اصل عن احدهما علیهما السلام انه قال من لم یجد هدیا و احب ان یقدم الثلثة الایام فی اول العشر فلا باس

شرح روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه او گفت که هر که نیافت قربانی را برای حج تمتع خود و خواهش
کرد اینکه تقدیم کند آن سه روز را در اول دهه ذی الحجه پس نیست پروای سیوم اصل عن معاویة بن عمار عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سالته عن متمتع لم یجد هدیا قال یصوم ثلثة ایام فی الحج یوما قبل التروية و يوم التروية و يوم عرفة قال قلت
فان فاته ذلك قال يتسحر ليلة الحصبة و يصوم ذلك اليوم و يومين بعده قلت فان لم يقم عليه جماله ايصومها في الطريق قال ان شاء
صامها في الطريق و ان شاء اذا رجع الى اهله شرح ليلة الحصبة بفتح حاء و كسر صاد عبارتست از شبی که از یوم النفر است چنانچه
ظاهر میشود در حدیث آینده و صاحب قاموس گفته که و لیلة الحصبة بالفتح التی بعد ایام التشریق و ان شاء اذا رجع الی اهله
برای کسیست که اهل او نزدیک باشد و پیش از انقضای ذی الحجه رفتن نزد اهل و روزه سه روز میسر شود بنا بر توجیه الحج
که گذشت در حدیث اول که یقول فی ذی الحجه یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم او را از
حج تمتع گزاری که نیافت قربانی را گفت که روزه میدارد سه روز را در ذی الحجه روزی را پیش از هشتم و روز هشتم را و روز
عرفه را راوی گفت که گفتم که پس اگر فوت شود از او روزه آن سه روز چه کند امام گفت که سحری میخورد در شبی که فردای آن از
منی بیرون میروند و روزه میدارد آنروز را و دو روز را بعد از آن و راوی گفت که گفتم پس اگر درنگ در مکه نکند برای او شتردار او آیا
روزه میدارد سه روز را در راه امام گفت که اگر خواهد روزه میدارد آن سه روز را در راه و اگر خواهد میدارد وقتی که برگردد
بسوی اهل و وطن چهارم اصل عن عیص بن القاسم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن متمتع یدخل یوم التروية و لیس
معه هدی قال فلا یصوم ذلک الیوم و لا یوم عرفة و یتسحر لیلة الحصبة فیصبح صائما و هو یوم النفر و یصوم یومین بعده شرح روایت
از عیص بکسر عین بنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بنقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام
را از حج تمتع گزاری که داخل مکه میشود در روز هشتم ذی الحجه و نیست با او قیمت قربانی امام گفت که پس روزه نمیدارد در آن
روز هشتم و نه در روز نهم مراد اینست که اگر در آن دو روز روزه دارد محسوب نمیشود از جمله سه روز بدل هدی زیرا که تفریق
آن سه روز جایز نیست و سحور میخورد در شبی که فردای آن از منی بیرون میروند پس اول روز میرسد روزه دار و آن روز
بیرون رفتن او از منی است و روزه میدارد دو روز بعد از آنرا پنجم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قلت
له رجل تمتع بالعمرة الی الحج فی عیبة ثیاب له یبیع من ثیابه و یشتری هدیه قال لا هذا یتزین به المومن یصوم و لا یاخذ شیئا من
ثیابه شرح العیبه بفتح عین بنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه ظرف جامه هاست از قبیل بقچه بصیغه
تقدیر استفهام است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که مردی که بهره مند شد بعمره پیوسته بسوی
حج در دو بقچه او جامه هاست او را آیا میفروشد چیزی از جامه های خود را و میخرد قربانی خود را امام گفت که نه این جامه ها زینت
میشود بآن مومن روزه میدارد و فرا نمیگیرد چیزی از جامه های خود را برای فروختن ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی متمتع یجد الثمن و لا یجد الغنم قال یخلف الثمن عند بعض اهل مکة و یامر من یشتری له و یذبح عنه و هو یجزی عنه فان مضی ذو الحجة
اخر ذلک الی قابل من ذی الحجة شرح یخلف بخاء بنقطه و فا یعنی مضارع غایب معلوم باب تفعیلست یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام در حج تمتع گزاری که دارد قیمت را و نمی یابد گوسفند را گفت که وا میگذارد قیمت را نزد بعضی ساکنان
مکه و امر میکند کسی را که بخرد برای او و ذبح کند از جانب او و در تتمه ذی الحجه آن کافی میشود از او با نحوی که روزه ده روز بر او
لازم نیست پس اگر گذشت ماه ذی الحجه و ذبح از جانب او میسر نشد تاخیر میکند آن وکیل ذبح را تا ذی الحجه آینده هفتم اصل
سالت ابا الحسن علیه السلام عن متمتع کان معه ثمن هدی و هو یجد بمثل ذلک الذی معه هدیا فلم یزل یتوانی و یوخر ذلک حتی اذا کان
آخر النهار غلت الغنم فلم یقدر ان یشتری بالذی معه هدیا قال یصوم ثلثة ایام بعد ایام التشریق شرح یا در یوخر بفتح ...
مثل ان ... منسکم علیه الا کی انسکم علی احیه و میتواند بود که با انجاز زیاده قلم کاتبان باشد و علی
مقدر باشد یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از حج تمتع گزاری که بود با او قیمت قربانی بر حالی که او می یابد بمثل آنچه

با او دست قربانی را پس پوست کلابه میکند و تا خیر میکند آن خریدن را تا آنکه چون شد آخر روز دهم گرانی شد که گوسفند پس تو انا
نشد بر آنکه خود با آنچه با او دست قربانی را گفت که روزه میدارد در سه روز بعد از ایام التشریق متفرقا که مذکور شد در حدیث
اول این باب **هفتم اصل** عن ابی بصیر قال سألته عن رجل تمتع فلم یجد هدیا فصام الثلثة الایام فلما قضی نسکه بدا له
ان یقیم بمکة قال ینتظر مقدم اهل بلاده فاذا ظن انهم قد دخلوا فلیصم السبعة الایام **شرح** الایام بهر دو جا مجرور و مضاف الیه
است نزد کوفیین و منصوب و بدل است نزد بصریین بنابر اول الف لام در مضاف برای عهد خارجی است و اشارت با آنچه در قرآن مذکور
است و در مضاف الیه برای تفضیل بر آنست که الف لام در مضاف برای عهد خارجی است و بنابر آنچه الف لام در مضاف برای
جنس باشد مضاف الیه خالی از الف لام می باشد مثل اشتری منه المسابة رطل که می آید در کتاب المعیشة در حدیث نزد هم
باب السلف از معنی و غیره من المیزان که باب نود و نهم است و مثل این بیان شد در کتاب الصیام در شرح حدیث سیوم باب سیوم
کفارة الیمین که باب سی و هفتم است نسکه بضم نون او فتح سین است بدا بباء یکنقطه و دال بی نقطه و الف بدل از واو بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر است ینتظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است مقدم بفتح میم
و فتح دال مصدر میمی باب علم است و این مبنی بر غالب است یعنی اگر اهل بلاد او که مکه بنا مرده باشد یا ایشان نیز عود نکنند تقدیر
میکنند آمدن ایشان و عود ایشان را **یعنی** روایت از ابو بصیر که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم
است گفت که پرسیدم امام را از مردی که حج تمتع گذارد و پس نیافت قربانی را پس روزه داشت آن سه روز را پس چون تمام
کرد عبادات متعلقه بکعبه خود را اراده او را اینکه مقیم شود در مکه امام گفت که انتظار میکشد آمدن اهل شهرهای خود یعنی
رسیدن شهرهای ایشان تحقیقا یا تقدیرا پس چون گمان کرد اینرا که ایشان داخل شده اند یا بتحقیق که اهل شهر او داخل شهر او شده اند
تحقیقا یا تقدیرا پس باید که روزه دارد آن هفت روز را **نهم اصل** عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلم قال سألته
عن رجل تمتع فلم یجد ما یهدی حتی اذا کان یوم النفر وجد ثمن شاة ایذبح او یصوم قال بل یصوم فان ایام الذبح قد مضت
شرح یهدی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یوم النفر اینجا عبارتست از روز نفر دوم که سیزدهم ذی الحجه است چنانچه
می آید در حدیث اول باب صد و نود و هشتم که باب النفر من منی الاول والآخر است ایام الذبح عبارتست از دهم و یازدهم
و دوازدهم ذی الحجه چنانچه گذشت در شرح حدیث باب ایام النحر که باب صد و هفتاد و هشتم است **یعنی** روایت از ابو بصیر
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که حج تمتع گزارد و پس نیافت چیزی را که قربانی کند
بآن تا آنکه چون شد روز سیزدهم یافت قیمت گوسفندی را آیا قربانی میکند یا روزه میدارد گفت که بلکه روزه میدارد
چه بدرستی که روزهای قربانی کردن برای کسی که قیمت داشته باشد و خریدن قربانی میسر باشد بتحقیق گذشت مخفی نماند
که این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث ششم این باب زیرا که آن برای کسی است که قیمت داشته و میسر شده بود
خریدن هدی **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من لم یصم فی ذی الحجة حتی یهل هلال المحرم فعلیه دم شاة ولیس
له صوم و یذبحه بمنی **شرح** یهل بتشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعال است و هلال بکسر ها مرفوع
و فاعل است اهل و الاهلال طلوع شدن هلال یا از باب افعال است و هلال منصوب و مفعول به است الاهلال دیدن هلال
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که روزه سه روز را ندارد در ذی الحجه تا آنکه نمودار شود هلال محرم
پس بر او است خون گوسفندی و نیست برای او روزه و ذبح میکند آن گوسفند را در منی مراد آنست که تکلیف این قسم متمتع
بذبح اشد است از تکلیف متمتعی که این قسم نباشد بعدی پس اگر عذر که دو قسم دوم مقبول باشد مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم
این باب و در قسم اول مقبول نباشد و ظاهر آنست که ذبح در منی در ذی الحجه آینده باید بهر تقدیر میسر باشد موافق آنچه گذشت
در حدیث ششم این باب **یازدهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن متمتع صام ثلثة ایام فی الحج ثم اصاب هدیا یوم خرج
من منی قال اجزأه صیامه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حج تمتع گزاری که برای عدم وجدان هدی روزه داشت

سه روز را در روزهای حج هفتم و هشتم و نهم مثلا بعد از آن و یافت هدی را در روزی که بیرون آمد از منی یعنی روز دوازدهم یا سیزدهم
است امام گفت که کافی شد او را روزه او یا بحیثیتی که هدی بر او لازم نیست و هفت روز دیگر را روزه خواهد گرفت **دوازدهم اصل**
عن حماد بن عثمان قال من مات ولم یکن له هدی لمتعته فلیصم عنه ولیه **شرح** روایت از حماد بن عثمان که از راویان امام جعفر
صادق علیه السلم است گفت در کتاب خود که هر که بمیرد و نبوده باشد او را وقت حج او هدی برای تمتع او پس باید که روزه دارد ده روز
را بتفصیل مقرر از جانب او نزدیکتر مردمان باو مثل پسر بزرگتر او **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن رجل
تمتع بالعمرة الی الحج ولم یکن له هدی فصام ثلثة ایام فی ذی الحجة ثم مات بعد ما رجع الی اهله قبل ان یصوم السبعة الایام اعلی ولیه ان
یقضی عنه قال ما اری علیه قضاء **شرح** ما در ما اری مصدریه است و در دوم نافیه است بیان ترکیب السبعة الایام گذشت در شرح حدیث
هشتم این باب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از مردی که بهره مند شد بعمره پیوسته بسوی
حج و نبود او را هدی پس روزه گرفت سه روز را از ذی الحجه بعد از آن مرد بعد از آنکه برگشت بسوی اهل خود پیش از آنکه روزه
دارد آن هفت روز را آیا بر ولی او هست اینکه قضا کند از جانب او امام گفت که نمی بینم بر آن ولی قضای را منافات نیست
میان این و سابق زیرا که سابق در کسی است که سه روز را نیز نگرفته باشد و این در کسی است که بعد از رجوع بسوی اهلش متمکن شده از روزه
هفت روز و تاخیر کرده و الله اعلم **چهاردهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل تمتع ولیس معه ما یشتری به هدیا فلما ان صام ثلثة
ایام فی الحج ایسر أیشتری هدیا فینحره او یدع ذلک ویصوم سبعة ایام اذا رجع الی اهله قال یشتری هدیا فینحره ویکون صیامه الذی
صامه نافلة له **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که حج تمتع گزارد و نیست با او آنچه خرید بآن هدی را پس وقتی
که روزه گرفت سه روز را در ذی الحجه هفتم و هشتم و نهم مثلا فراخدست شد آیا میخرد هدی را پس نحر میکند آنرا یا وا میگذارد
آنرا و روزه میدارد چون برگردد بسوی اهلش امام گفت که میخرد هدی را پس نحر میکند آنرا و می باشد آن روزه او که گرفته آنرا
نافله برای او مراد آنست که هدی او محسوب بفریضه میشود و ثواب فریضه او بیشتر میشود منافات نیست میان این و حدیث یازدهم
این باب زیرا که این محمول است بر اینکه وسعت او پیش از یوم خروج او از منی بهم رسیده مثل دهم و یازدهم یا محمول است بر کسی که وسعت
او بسیار بهم رسیده باشد بقرینه لفظ نحر که غالب استعمال آن در شتر است بخلاف حدیث یازدهم **پانزدهم اصل** عن علی بن ابراهیم عن ابیه
رفعه قال رجل فی قول الله عز وجل فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة قال کاملة للاضحیة **شرح** روایت کرد علی بن
ابراهیم از پدر خود بالا برد سند او را بسوی امامی که روایت از او دست شاید که صاحب الزمان صلوات الله علیه و سلامه علیه
باشد در قول الله عز وجل در سوره بقره که پس هر که نیافت هدی را پس اتمام حج و عمره او روزه داشتن سه روز است در ذی الحجه و هفت
روز چون برگشتید آن ده روز کاملست امام گفت کامل بودن آنها کامل بودن قربانیست یعنی کسی که ده روز را با این تفصیل روزه
دارد بجای قربانی کردن شتر است که کامل است از قربانی کردن گاو و گوسفند و اگر بغیر این تفصیل روزه دارد بجای قربانی کردن کامل
نمیشود اگر چه مجزی باشد این شد در شرح حدیث چهارم باب اضافات الحج که باب پنجاه و یکم است **شانزدهم** قلت للرضا علیه السلم المتمتع
یقدم ولیس معه هدی أیصوم ما لم یجب علیه قال یصبر الی یوم النحر فان لم یصب فهو ممن لم یجد **شرح** یقدم بصیغه مضارع غایب معلوم
باب علم است ما لم یجب ما دام است وجوب در لم یجب بمعنی ثبوت و وضوح است و ضمیر مستتر راجع است بعدم هدی که مفهوم است از لیس معه هدی
و مقصود سوال از حال کسی است که قیمت هدی ندارد و گمان این دارد که بهم رساند پس عدم وجدان او هدی را هنوز محقق نشده
نزد او یوم النحر اینجا عبارتست از سه روز که دهم و یازدهم و دوازدهم است موافق آنچه بیان شد در شرح دو حدیث باب ایام النحر که باب
صد و هفتاد و هشتم است **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلم را که حج تمتع گزاری می آید بمکه و نیست با او قیمت هدی زیاد بر خرج سفر او آیا
روزه سه روز را میگیرد مادام که ثابت نشده باشد عدم وجدان هدی بر او امام گفت که صبر میکند تا روز قربانی پس اگر در نیافت
قیمت هدی را در روز قربانی در اول آن و نه در میان آن و نه در آخر آن پس او از جمله کسی است که نیافت هدی را مراد آنست که
بعد از ایام التشریق شروع در روزه سه روز میکند متفرقا که مذکور شد در حدیث اول این باب **باب صد و نود و دوم اصل**

باب الزيارة والغسل فيها شرح اين باب بيان طواف زيارتست كه بعد از قربانى كردن و سر تراشيدنست و از اعمال
حج نيز ميباشد و بيان غسل براى آن و در اين باب پنج حديث است اول اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام من الغسل اذا زار البيت
من منى فقال انا اغتسل من منى ثم ازور البيت شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از غسل حج گزار چون روانه طواف
زيارت ميشود از منى كه در كجا غسل بايد كرد پس امام گفت كه من غسل ميكنم در منى بعد از آن طواف زيارت ميكنم كعبه را دوم
اصل سألت ابا الحسن عليه السلام عن غسل الزيارة يغتسل الرجل بالليل ويزور بالليل بغسل واحد ايجزيه ذلك قال يجزيه ما لم
يحدث ما يوجب وضوءا فان احدث فليعد غسله بالليل شرح بالليل در هر دو جا براى تبيينست و مراد آنست كه غسل را در اول روز
دهم كرده براى طواف زيارت كه بجا آرند كه در شب واقع خواهد شد پس بغسل در شب الليل براى ظرفيت است وضوءا بفتح واو
و احداث و حدث كنايتست از صدور حدث موجب وضو پس اگر وضو مستحب كند بقصد تجديد اين حكم ندارد پرسيدم امام موسى
كاظم عليه السلام را از غسل طواف زيارت كعبه كه غسل ميكند در روز براى شب و طواف زيارت ميكند در شب بيك غسل آيا كافى ميشود
او را آن يك غسل امام گفت كه كافى ميشود او را چندانكه تازه نكرده باشد وضو را بسبب حدث موجب وضو پس اگر تازه كند وضو
را پس بايد كه اعاده كند آن غسل او را كه در روز براى شب كرد سيوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال ينبغى للمتمتع ان يزور
البيت يوم النحر او من ليلته ولا يؤخر ذلك شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه سزاوارست براى حج تمتع گزار اينكه
طواف زيارت كند كعبه را در روز دهم يا در شبى كه بعد از آن روزست و تاخير نكند از آن روز و از آن شب چهارم اصل عن معوية بن عمار عن ابى
عبد الله عليه السلام فى زيارة البيت يوم النحر قال زره فان شغلت فلا يضرك ان تزور البيت من الغد ولا تؤخر ان تزور من يومك
فانه يكره للمتمتع ان يؤخره وموسع للمفرد ان يؤخره فاذا اتيت البيت يوم النحر فقمت على باب المسجد قلت اللهم اعنى على نسكك وسلمنى
له وسلمه لى اسألك مسألة القليل الذليل المعترف بذنبه ان تغفر لى ذنوبى وان ترجعنى بحاجتى اللهم انى عبدك والبلد بلدك والبيت
بيتك جئت اطلب رحمتك واؤم طاعتك متبعا لامرك راضيا بقدرك اسألك مسألة المضطر اليك المطيع لامرك المشفق من عذابك
الخائف لعقوبتك ان تبلغنى عفوك وتجيرنى من النار برحمتك شرح شغلت بصيغه ماضى مخاطب مجهول باب فعل است من الغد مبنى
بر غايتست پس منافات ندارد با اينكه در شب ميان دهم و يازدهم نيز صحيح باشد چنانچه ظاهر شد از حديث دوم اين باب لا تؤخر نهى
تنزيهيست بقرينه فلا يضرك تا آخر و بقرينه الجمله در تعليلست مفرد بكسر راء اينجا در مقابل متمتع است پس شامل كسى كه حج قران گزارد باشد
نيز هست يوم النحر عنوان مسألتست اعنى بفتح همزه و كسر عين بنقطه و تشديد نون بصيغه امر معتل العين واوى باب افعالست
النسك بضم و فتح و كسر نون و سكون سين بنقطه و بضم نون و ضم سين عبادت متعلقه بكعبه ترجعنى براء بنقطه و جيم و عين بنقطه بصيغه
مخاطب باب ضرب است رجع بفتح راء و سكون جيم بر گردانيدن كسى از مكانى اؤم بفتح همزه اول و ضم همزه دوم و تشديد ميم بصيغه مضارع
متكلم وحده از باب نصر است متبعا بضم ميم و تشديد تاء دو نقطه در بالاى مفتوحه و كسر باء يك نقطه و عين بنقطه بصيغه اسم فاعل باب افتعال
است بقدر بفتح قاف و فتح و سكون دال بنقطه و راء بنقطه است تبلغنى بصيغه مضارع مخاطب باب تفعيلست تجيرنى بجيم و ياء دو نقطه
در پايين و راء بنقطه بصيغه مضارع مخاطب معتل العين واوى باب افعالست يعنى روايتست از معوية بن عمار از امام جعفر صادق
عليه السلام در طواف زيارت كعبه در روز دهم امام گفت زيارت كن كعبه را در آن روز پس اگر مشغول شدى بكارى [illegible] ضرر
نميكند ترا اينكه طواف زيارت كنى كعبه را در فردا و تاخير مكن اين را كه طواف زيارت كنى در آن روز كه روز دهم است چه بدرستى
كه شأن اينست كه مكروه است براى حج تمتع گزار اينكه تاخير كند طواف زيارت را و فراخ كرده شده است براى كسى كه حج غير تمتع گزارد
باشد اينكه تاخير كند طواف زيارت را از روز دهم پس چون آئى نزد كعبه در روز دوازدهم پس بايستى بر در مسجد الحرام و ميگوئى كه
خدايا مدد كن مرا بر عبادت متعلقه بكعبه تو و بى نقصان كن مرا براى آن و بى نقصان كن آن را براى من طلب ميكنم از تو طلب
مرتبه خود را اعتراف كننده بگناه خود را [illegible] اينكه بيامرزى براى من گناهان مرا و اينكه برگردانى مرا با روا شدن حاجت من خدايا
بدرستى كه من بنده توام و اين شهر شهر تست و اين خانه خانه تست آمدم بر حالى كه طلب ميكنم رحمت ترا و قصد ميكنم فرمان بردارى ترا

بر حالى كه پيروم فرمان ترا راضى ام بتقدير تو طلب ميكنم از تو طلب بيچاره بسوى تو فرمان بردار براى امر تو ترسان از عذاب تو ترسان
براى انتقام تو اينكه برسانى مرا به بخشايش تو و پناه دهى مرا از آتش جهنم برحمت تو اصل ثم تأتى الحجر الاسود فتستلمه وتقبله
فان لم تستطع فاستلمه بيدك وقبل يدك فان لم تستطع فاستقبله وكبر وقل كما قلت حين طفت بالبيت يوم قدمت مكة ثم طف بالبيت
سبعة اشواط كما وصفت لك يوم قدمت مكة ثم صل عند مقام ابراهيم صلى الله عليه واله ركعتين تقرأ فيهما بقل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون
ثم ارجع الى الحجر الاسود فقبله ان استطعت واستقبله وكبر شرح كما قلت اشارتست بآنچه گذشت از روايت معوية بن عمار در حديث
اول باب الطواف واستلام الاركان كه باب [illegible] است و سيوم است وصفت بصيغه متكلم است يوم ظرف وصفت است باعتبار مجاز
زيرا كه حقيقة ظرف موصوف است يعنى بعد از آن مى آئى نزد حجر اسود پس دست ميرسانى و ميبوسى آن را پس اگر وسعت و قدرت نداشته
باشى براى بوسيدن پس دست رسان آن را بدست خود و ببوس دست خود را پس اگر وسعت و قدرت نداشته باشى براى آن نيز پس
برابر خود كن آن را و الله اكبر بگو و بگو مانند آنچه گفتى در وقتى كه طواف عمره كردى بكعبه در روزى كه آمدى بمكه بعد از آن طواف كن بكعبه
هفت دوره چنانچه بيان شد كردم براى تو در روزى كه آمدى بمكه بعد از آن بگزار دو ركعت نزد مقام ابراهيم صلى الله عليه واله
قرائت ميكنى در آنها بعد از سوره فاتحه سوره قل هو الله احد در ركعت اول و سوره قل يا ايها الكافرون در ركعت دوم بعد از آن
برگرد بسوى حجر اسود پس ببوس آن را اگر وسعت و قدرت داشته باشى و برابر خود كن آن را و تكبير بگو اصل ثم اخرج الى الصفا
فاصعد عليه واصنع كما صنعت يوم دخلت مكة ثم ائت المروة فاصعد عليها وطف بينهما سبعة اشواط تبدأ بالصفا وتختم بالمروة فاذا
فعلت ذلك فقد احللت من كل شىء احرمت منه الا النساء شرح كما صنعت اشارتست بآنچه گذشت از روايت معوية بن عمار در
حديث اول باب الوقوف على الصفا والدعاء كه باب [illegible] است يوم ظرف صنعت است باعتبار حقيقت ظاهره و احللت تا آخر
[illegible] ازين سعى حلال شود و توهم منافات ميشود ميان اين و آنچه گذشت [illegible]
باب ما يحل للرجل من اللباس والطيب اذا حلق قبل ان يزور جواب آنست كه مراد بعد از حلق و پيش از اين سعى حلال نيست و بعد از اين
حلال ميشود [illegible] از حرم بيرون رود بعد از آن بيرون رو بسوى صفا پس بالا رو بر آن و بكن مانند آنچه كردى در
روزى كه داخل مكه شدى براى عمره بعد از آن بيا نزد مروه پس بالا رو بر آن و بگرد ميان صفا و مروه هفت دور ابتدا ميكنى
در آن هفت بصفا و آخر ميكنى بمروه پس چون بجا آوردى آن را پس بتحقيق بيرون آمدى از هر چيزى كه احرام كردى از آن مگر زنان
اصل ثم ارجع الى البيت وطف به اسبوعا آخر ثم صل ركعتين عند مقام ابراهيم صلى الله عليه واله ثم قد احللت من كل شىء و
فرغت من حجك كله وكل شىء احرمت منه شرح بعد از آن برگرد بسوى كعبه و طواف كن بآن هفت دور ديگر بعد از آن بگزار دو
ركعت نزد مقام ابراهيم صلى الله عليه واله بعد از آن بتحقيق بيرون آمدى از هر چيزى و فارغ شدى از حج خود بالكل از هر
چيزى كه احرام كردى از آن پنجم اصل قلت لابى الحسن عليه السلام جعلت فداك متمتع زار البيت فطاف طواف الحج ثم
طاف طواف النساء ثم سعى فقال لا يكون السعى الا قبل طواف النساء فقلت عليه شىء فقال لا يكون السعى الا قبل طواف النساء
شرح ظاهر لا يكون السعى الا قبل طواف النساء اينست كه اعاده سعى و اعاده طواف نساء واجب است بر او و اگر مراد وجوب اعاده
محض طواف نساء بود بجاى اين ميگفت كه لا يكون طواف النساء الا بعد السعى يعنى گفتم امام على نقى عليه السلام را كه قربانت
گردم حج تمتع گزارى زيارت كرد كعبه را پس طواف كرد طواف حج كه آن را طواف زيارت نيز مينامند بعد از آن طواف كرد طواف
نساء بعد از آن سعى كرد ميان صفا و مروه پس امام گفت كه نمى باشد سعى مگر پيش از طواف نساء پس گفتم كه آيا بر اوست چيزى
از كفاره پس امام گفت كه نميباشد سعى مگر پيش از طواف نساء مراد اينست كه كفاره ندارد سواى اينكه اعاده كند سعى را و
طواف نساء را باب صد و نود و سيوم اصل باب طواف النساء شرح اين باب بيان طواف نساء است و در اين باب هفت
حديث است اول اصل قال ابو الحسن عليه السلام فى قول الله عز وجل وليطوفوا بالبيت العتيق قال طواف الفريضة طواف النساء
شرح ليطوفوا بصيغه امر غايب معلوم جمع مذكر باب تفعل است تاء متفعل بطاء شده و مدغم شده التطوف مبالغه در طواف و اقل مبالغه

در طواف بیت که دو طواف بجا آورده شود عتیق یعنی آزاد است چنانچه بیان شده در حدیث پنجم و ششم باب ان اول ما خلق الله
من الارضین موضع البیت تا آخر که باب سیوم است طواف الفریضة منصوب و مفعول مطلق است و برای التفریع [illegible]
و در آیت برای اقتصار و مراد طواف زیارت است که از اطواف حج نیز مینامند و اطلاق فریضه بر آن باعتبار آنست که حکم ترک
آن در قرآن واقع شده زیرا که کفر مراد در آیت سوره آل عمران و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر
فان الله غنی عن العالمین طواف النساء معطوفست بر طواف الفریضة بحذف عاطف و معطوف چنانچه اولیست که مدلول لیطوفوا
است و آن منافات ندارد با اینکه طواف النساء فریضه باشد بمعنی دوم از سه معنی فریضه که مذکور شد در شرح حدیث هفتم باب
المحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است یعنی گفت امام علیه السلام در قول الله تعالی عز و جل در سوره
حج که و باید که مبالغه کنند در طواف بخانه آزاد امام گفت که طواف کنند طواف فریضه و طواف النساء دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و لیوفوا نذورهم و لیطوفوا بالبیت العتیق قال طواف النساء شرح و لیوفوا نذورهم
بیان میشود در حدیث چهارم باب لقاء الامام که باب دویست و چهاردهم است طواف النساء منصوب و مفعول مطلق است چنانچه بیان
شد در شرح حدیث سابق و ذکر طواف الفریضة اینجا نشده برای اینکه مقصود اینجا بیان محض مدلول لیطوفوا است و طواف فریضه
است پس احتیاج بذکر آن نیست اینجا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره حج که و باید
که تمام بجا آورند نذرهای خود را و باید که مبالغه کنند در طواف بخانه آزاد امام گفت که طواف کنند طواف النساء سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لولا ما من الله عز و جل به علی الناس من طواف النساء لرجع الرجل الی اهله و لیس یحل
له اهله شرح الکلام علی الناس برای عهد خارجیست و مراد شیعه امامیه است یا برای جنس است و مراد مردمانست مطلق
و بنابر اول مراد بطواف النساء معرفت فرض طواف النساء بهدایت ائمه معصومین است و بنابر دوم مراد اصل فرض طواف النساء است
و مقصود اینست که مناسک سابقه بر طواف النساء باعث حلال شدن زنان نمیشود زیرا که باعث حرام بودن زنان که احرام
حج است بهم رسیده و اصل بقای آنست تا دلیلی رافع آن شود از اجماع و مانند آن و حال آنکه آن دلیل در مناسکی که پیش از
طواف النساء است متحقق نشده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر نمی بود آنچه انعام کرده الله عز و جل با آن
بر شیعه امامیه که معرفت فرض طواف النساء است هر آینه بر میگشت مرد حج گزار از حج الی سوی زن خود مثلا بر حالی که نشود
اینکه حلال شود برای او زن او چهارم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن الخصیان و المرأة الکبیرة علیهم طواف النساء
قال نعم علیهم الطواف کلهم شرح الخصیان بکسر خاء با نقطه و سکون صاد بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین جمع خصی بفتح
خاء و کسر صاد و تشدید یاء [illegible] یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از خصیان و زن پیر که
آیا فرض است بر ایشان طواف النساء گفت که آری فرض است بر ایشان آن طواف همه ایشان پنجم اصل عن معاویة
بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل نسی طواف النساء حتی دخل اهله قال لا تحل له النساء حتی یزور البیت و قال
یامر ان یقضی عنه ان لم یحج فان توفی قبل ان یطاف عنه فلیقض عنه ولیه او غیره شرح لیقضی بصیغه مضارع غایب
مجهول از باب تفعل است توفی بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم از باب تفعل است و اول مبنی بر آنست که ملک الموت بازیافت او کرده
مثل قل یتوفیکم ملک الموت و دوم مبنی بر آنست که او بازیافت تمام رزق خود کرده یعنی روایت است از معاویة بن عمار
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی فراموش کرد طواف النساء را تا آنکه داخل شد اهل خود را یعنی که داخل
دخل خود شد امام گفت که حلال نمیشوند برای او زنان تا آنکه زیارت کند کعبه را یعنی که طواف النساء کند و امام گفت که
امر میکند باینکه قضا کرده شود طواف النساء از جانب او اگر خود قصد زیارت کعبه نکند پس اگر مرده پیش از آنکه طواف
کرده شود از جانب او یعنی که استیجار برای قضای آن نیز نشده باشد پس باید که قضا کند از جانب او ولی او یا
غیر ولی او باستیجار مثلا ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة المتمتعة تطوف بالبیت وبالصفا والمروة

للحج ثم ترجع الی منی قبل ان تطوف بالبیت فقال الیس تزور البیت قلت بلی قال فلیطف شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از زن حج تمتع گزار که طواف زیارت میکند بکعبه و سعی میکند در میان صفا و مروه برای حج در روز دهم بعد از آن بر میگردد
بسوی منی پیش از آنکه طواف النساء کند بکعبه پس امام گفت که آیا نیست اینکه زیارت میکند کعبه را بعد از برگشتن در ایام از
منی گفتم که بلی میکند امام گفت که پس باید که طواف النساء کند در آن وقت هفتم اصل عن سماعة عن ابی ابراهیم علیه السلام
قال سألته عن رجل طاف طواف الحج و طواف النساء قبل ان یسعی بین الصفا والمروة فقال لا یضره یطوف بین الصفا و
المروة و قد فرغ من حجه شرح روایت است از سماعة از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طواف کرد
طواف حج و طواف النساء پیش از آنکه سعی کند میان صفا و مروه پس امام گفت که ضرر نمیرساند او را یعنی که کفاره لازم
بیان این آنکه سعی میکند میان صفا و مروه و بتحقیق فارغ شده از حج خود یعنی که اعاده طواف النساء بر او لازم نیست
برای آنکه توهم منافات میشود میان این حدیث و حدیث آخر باب سابق و دفع آن میشود بحمل این حدیث بر جاهل مسئله و حمل حدیث
آخر باب سابق بر عالم مسئله که متذکر باشد و هر یکی از حکم ناسی و غافل میتواند بود که موافق حکم جاهل باشد و میتواند بود که
موافق حکم عالم متذکر باشند و الله اعلم باب صد و نود و چهارم اصل باب من بات عن منی فی لیالیها شرح
این باب کسی است که شب گذرانید جدا از منی در شبهایی که در ماه ان در منی اند و در این باب شش حدیث است اول اصل
عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تبت لیالی ایام التشریق الا بمنی فان بت فی غیرها فعلیک دم و ان خرجت
اول اللیل فلا ینتصف لک اللیل الا و انت بمنی الا ان یکون شغلک نسکک او قد خرجت من مکة و ان خرجت نصف
اللیل فلا یضرک ان تصبح بغیرها قال و سألته عن رجل زار عشاء فلم یزل فی طوافه و دعائه و فی السعی بین الصفا والمروة
حتی طلع الفجر قال لیس علیه شیء کان فی طاعة الله شرح لا تبت بصیغه نهی با تاء و کسر باء یک نقطه و سکون تاء [illegible]
بای باب قربت ایام التشریق عبارت است از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم برای کسی که در روز دوازدهم نفر از منی نکرده
باشد و حکم کسی که نفر در روز دوازدهم کرده باشد معلوم است که وجوب بیتوته او در منی در شب یازدهم و شب دوازدهم
است و لیس بت بکسر باء یک نقطه و تشدید تاء مفتوحه [illegible] معلوم [illegible] باب قربت لا ینتصف بنون
و صاد بی نقطه و فاء الصیغه نهی غایب معلوم باب انفعال است و انتصاف لیل عبارت است از وقت رسیدن مرکز آفتاب
بدایره نصف النهار در تحت الارض بنابر اینکه زمانی که میان طلوع و غروب رسیدن مرکز آفتاب بافق حقیقی در جانب
شرق است داخل شب است بقرینه اینکه انتصاف نهار که اول وقت فرض ظهر است عبارت است از وقت رسیدن مرکز
آفتاب بدایره نصف النهار در فوق الارض و بقرینه جهر در فریضه صبح باعتبار دخول آن در فرایض لیلیه و این منافات
ندارد با اینکه بعضی آخر لیل در حکم نهار باشد در صوم ماه رمضان و مانند آن یعنی روایت است از معاویة بن عمار از امام
جعفر صادق علیه السلام امام گفت که شب مگذران در شبهای ایام تشریق مگر در منی پس اگر شب گذرانیدی در غیر منی پس
بر تست کفاره چون گوسفندی و اگر بیرون آمدی از منی در اول شب پس باید که بحقیقت نرسد برای تو آن شب مگر بر حالی
که تو در منی باشی مگر آنکه باشد کارسازی تو عبادات متعلقه بکعبه تو مثل طواف زیارت و سعی و طواف النساء یا بتحقیق
بیرون آمده باشی از مکه بسوی منی و پیش از نصف شب نرسیده باشی و اگر بیرون رفتی از منی در نصف شب پس ضرر
نمیرساند ترا اینکه بروز رسی در غیر منی مراد اینست که عمده بودن در منی که بر ترک آن کفاره لازم می آید بودن
در آنجا در وقت انتصاف لیل است راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که زیارت کعبه کرد در وقت عشاء شب
یازدهم پس پیوسته بود در طواف خود و دعای خود و در بالای صفا و بالای مروه و مانند آنها و در سعی میان صفا و مروه
تا آنکه طلوع کرد صبح امام گفت که نیست بر او چیزی از کفاره و گناه بیان این آنکه بوده در فرمان برداری الله تعالی
مراد اینست که اینها و در استثنای که مذکور شد در الا ان یکون شغلک نسکک داخل است دوم اصل سألت ابا

عبد الله عليه السلم عن الزيارة من منى قال ان زار بالنهار او عشاء فلا ينفجر الفجر الا وهو بمنى وان زار بعد نصف الليل او السحر فلا باس ان ينفجر الفجر وهو بمكة **شرح** لا ينفجر بفا و جيم و را بنقطه يعنى بنى للفاعل باب انفعال است و را مكسوره است براى التقاء ساكنين و اين مبنى بر غالب است زيرا كه غالب آنست كه انفجر كسى كه زود طالع ميشود از مناسك خود و بعد از ان تا وقت انفجار فجر خود را بمنى ميتواند رسانيد پس منافات ندارد با اينكه اگر وقت را طول دهد و زنكه در مكه تواند كرد چنانچه گذشت در حديث سابق اسحق ليس بفقط و حا بنقطه و را بنقطه يعنى مانع غايب معلوم باب افعال است الاسحار سير در منزلها است پيش از طلوع صبح است با نزديك **يعنى** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از رفتن براى طواف زيارت از منى امام گفت اگر رفت براى طواف زيارت در روز دهم مثلا يا در وقت خفتن بعد از روز دهم مثلا پس بايد كه گشوده نشود صبح صادق مگر جائى كه او در منى باشد و اگر رفت براى طواف زيارت بعد از نصف شب يا رفت در سحر آن شب پس نيست پرواى با اينكه گشوده شود صبح صادق و او در مكه باشد چه جاى آنكه در ميان مكه و منى باشد **سيوم اصل** عن جميل عن بعض اصحابنا عن رجل زار البيت فنام في الطريق قال ان بات بمكة فعليه دم وان كان قد خرج منها فليس عليه شئ ولو اصبح دون منى **شرح** جميل بن دراج از راويان امام جعفر صادق و امام موسى كاظم عليهما السلم است و از جمله جمعيت كه كشى در ايشان گفته اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح من هؤلاء والتصديق لهم لما يقولون واقروا لهم بالفقه و شايد كه بعض اصحابنا عبارت از امام موسى كاظم عليه السلم باشد و عدم تصريح براى شدت تقيه در آن زمان باشد **يعنى** روايتست از جميل از بعض ياران ما در مردى كه طواف زيارت كعبه را در شب يازدهم پس خوابيد در راهى كه ميان مسجد الحرام و منى است گفت كه اگر شب گذرانيده در مكه يعنى متوجه منى نشده و بيرون از مكه بيرون نيامده خوابيد تا صبح پس بر او است خون گوسفندى كه قربان كند و اگر باشد بيرون آمده باشد از مكه پس نيست بر او چيزى از كفاره هر چند كه صبح رسيده باشند پيش از رسيدن بمنى **چهارم اصل** وفى رواية اخرى عن ابى عبد الله عليه السلم في الرجل يزور فينام دون منى قال اذا جاز عقبة المدنيين فلا باس ان ينام **شرح** عقبة المدنيين متصل است بطرف مكه چنانچه گذشت در حديث اول باب قطع تلبية المتمتع كه باب صد و هفدهم است و در شرح حديث ششم باب الاحرام يوم التروية كه باب صد و پنجاه هفتم است **يعنى** و در روايتى ديگر جميل كه از امام جعفر صادق عليه السلم است در مردى كه طواف زيارت ميكند در شب پس ميخوابد پيش از رسيدن بمنى امام گفت كه چون گذشت از عقبه مدنيين پس نيست پرواى با اينكه خواب بايد كه كفاره ندارد بخلاف آنكه از انجا نگذشته باشد موافق آنچه بيان شده در حديث سابق **پنجم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلم قال اذا زار الحاج من منى فخرج من مكة فجاز بيوت مكة فنام ثم اصبح قبل ان ياتي منى فلا شئ عليه **شرح** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه چون طواف زيارت كند حج گزار از منى پس بيرون آيد از مكه يا بيرون شد كه در گذرد از خانهاى مكه پس خواب كند پس صبح رسد پيش از آنكه آيد بمنى پس نيست چيزى از كفاره بر او **ششم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلم انه قال لا تدخلوا منازلكم بمكة اذا زرتم يعنى اهل مكة روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه او گفت كه داخل مشويد خانهاى خود را در مكه چون قصد طواف زيارت كنيد منقول است اين خطاب اهل مكه را ميخواهد جمع كه خانه و اهل خانه در مكه دارند **باب صد و نود دويم اصل باب اتيان مكة بعد الزيارة للطواف** **شرح** اين باب بيان آمدن از منى بمكه است بعد از آنكه طواف زيارت واقع شده باشد براى طواف مستحب و در اين باب دو حديث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل ياتي مكة ايام منى بعد فراغه من زيارة البيت ليطوف بالبيت تطوعا فقال المقام بمنى افضل واحب الى **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از مردى كه مى آيد بمكه در روزهاى درنگ در منى بعد از فارغ شدن او از طواف زيارت كعبه پس طواف ميكند بكعبه طواف نافله پس امام گفت كه درنگ كردن در منى افضل است و محبوبتر است بسوى من از آمدن بمكه براى طواف نافله **دوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلم عن الزيارة بعد زيارة الحج في ايام

التشريق

التشريق فقال لا **يعنى** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از زيارت كعبه بعد از طواف زيارت كه فريضه حج است در روزهاى درنگ در منى پس امام گفت كه نه يعنى كه مكروه است **باب صد و نود و سيوم اصل باب التكبير ايام التشريق**

شرح اين باب بيان تكبير است در روزهاى درنگ در منى و در اين باب پنج حديث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلم عن قول الله عز وجل واذكروا الله في ايام معدودات قال التكبير في ايام التشريق صلوة الظهر من يوم النحر الى صلوة الفجر من يوم الثالث وفي الامصار عشر صلوات فاذا نفر بعد الاول امسك اهل الامصار ومن اقام بمنى فصلى بها الظهر والعصر فليكبر **شرح** التكبير مرفوع و خبر مبتداى محذوف است بتقدير هو كه راجع بذكر الله است و صورت تكبير مى آيد در حديث آينده تفسير ايام معدودات بايام التشريق كه عبارتست از ايام ماندن حاجيان در منى مبنى بر آنست كه آن ايام آخرهاى ايام مناسك حج است و چون العدد جزئى باخرها رسد شمرده ميشود و پيش از اين بشمار مى باشد مثل اينكه بيمار چون مشرف بر موت شود ميگويند كه ايام عمر او بشمار رسيده و چون در سكرات باشد ميگويند كه انفاس او بشمار رسيده صلوة منصوب بنظر مبتداست در تقدير وقت صلوة است يوم الثالث عبارتست از روز دوازدهم باعتبار اينكه ثالث يوم النحر است و صلوة فجر از جمله آن روز عبارتست از صلوة فجر در شب متقدم بر روز سيزدهم زيرا كه مراد بيوم اينجا از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب نيست والفجر و شبانه روز نيست بلكه مراد روز است با شب است ليس شب مقدم بر روز سيزدهم از تتمه روز دوازدهم است باعتبار اينكه شروع در اين تكبير بعد از نماز ظهر شده الامصار بفتح همزه و سكون ميم و صاد بى نقطه و الف و را بى نقطه جمع مصر شهرها و ان بتقدير اهل الامصار است و مراد جمعيست كه در منى باشند و از اهل مكه نباشند پس در روز دوازدهم از منى نفر ميكنند و ميتواند بود كه بتقدير اهل الامصار باشد موافق آنچه مى آيد در حديث آينده و بر هر تقدير اين مبنى بر آنست كه نحب است براى اهل حج كه حج تمتع گزارند اينكه نفر از منى در روز دوازدهم كنند و مستحب است براى جمعى كه حج قران يا افراد گزارند اينكه نفر از منى در روز سيزدهم كنند و بنا بر اين معارف است كه اهل مكه درنگ ميكنند در منى و نفر در روز سيزدهم ميكنند و غير ايشان نفر در روز دوازدهم ميكنند عشر منصوب و ظرف زمانست يعنى وقت عشر نفر بودن و صاد را بى نقطه و ظا بنقطه مانع غايب معلوم باب ضرب است اول عبارتست از فريضه اولا از فرايض روز دوازدهم و آن فريضه ظهر است كه باعتبارى داخل فرايض روز است اگرچه باعتبارى ديگر داخل فرايض شب است چنانچه بيان شد در شرح حديث دوم باب فضل باب من نفر من منى ثم ليبيا كه باب صد و نود و چهارم است اهل مرفوع و فاعل هر يكى از نفر و امسك است بعنوان تنازع **يعنى** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از قول الله عز وجل در سوره بقره كه ياد كنيد الله تعالى را در روزى چند كه شمرده شده است امام گفت كه آن ذكر تكبير است در روزهاى درنگ در منى در وقت نماز ظهر روز دهم تا وقت نماز فجر از روز سيزدهم كه پانزده نماز است و در اهل شهرهاى ديگر كه در منى باشند و در روز دوازدهم نفر كنند آن ذكر در وقت ده نماز است كه اول آنها نماز ظهر روز دهم است و آخر آنها نماز فجر روز دوازدهم است پس چون بيرون روند از منى بعد از فريضه اولى در روز دوازدهم امساك ميكنند از آن ذكر اهل شهرهاى ديگر و هر كه از اهل شهر ديگر درنگ كرد در منى پس گزارد در منى ظهر را و عصر را پس بايد كه تكبير گويد در وقت ظهر و در وقت عصر روز دوازدهم نيز پس ايشان در وقت دوازده نماز تكبير ميگويند **دوم اصل** قلت لابى جعفر عليه السلم التكبير في ايام التشريق في دبر الصلوة فقال التكبير بمنى في دبر خمس عشرة صلوة وفي سائر الامصار في دبر عشر صلوات واول التكبير في دبر صلوة الظهر يوم النحر تقول فيه الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد الله اكبر على ما هدانا الله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام وانما جعل في سائر الامصار في دبر عشر صلوات لانه اذا نفر الناس في النفر الاول امسك اهل الامصار عن التكبير وكبر اهل منى ما داموا بمنى الى النفر الاخير **شرح** على بنائيه است و متعلق است بتكبير كه مفهوم است از الله اكبر و اين ماخوذ است از آيت سوره بقره و سوره حج لتكبروا الله على ما هديكم و آيت سوره حج ويذكروا اسم الله في ايام معلومات على ما رزقهم من بهيمة الانعام ما در اول موصولست و عبارت

از محرم و ال محرم باز از مناسک حج یا از هر چه حق است و میتواند بود که مصدریه باشد و بنا بر اول عایده مقدر است تقدیر بدا ماه
و بنا بر دوم احتیاج بتقدیر عایده نیست باء در روم موصوله است البهیمه بفتح باء و کسر هاء و سکون یاء دو نقطه است در پایین
حیوان چهار پایی که کلام او در اک باشد و مراد اینجا بهایم از جمله حیوانات چهار پاست باعتبار اینکه ادراک حیوان وحشی
قوتر از اهلی می باشد و این اشارت میشود در کتاب الجهاد در حدیث هشتم باب چهاردهم که باب وصیة رسول الله صلی الله
علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه سرایا است

دوم باب بعد از آن که مسافر بعد از دخول وطن خود چند آنکه داخل منزل خود نشده قصر میکند دوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ان اهل مکة اذا خرجوا حجاجا قصروا و اذا زاروا و رجعوا الی منازلهم اتموا شرح این ظاهر است از
شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال حج النبی صلی الله علیه و آله فاقام بمنی ثلاثا یصلی رکعتین
ثم صنع ذلک ابو بکر و صنع ذلک عمر ثم صنع ذلک عثمان ست سنین ثم اکملها عثمان اربعا فصلی الظهر اربعا ثم تمارض
لیشد بذلک بدعته فقال للمؤذن اذهب الی علی فقل له فلیصل بالناس العصر شرح ظاهر ثلثا اینست که موصوف
آن لیالی باشد که جمع لیلة است یعنی در روز سیزدهم نفر از منی کرده باشد زیرا که اگر موصوف آن ایام می بود که جمع یوم
است و مراد دهم و یازدهم و دوازدهم می بود و تتمه … مؤذن بهمزه و ذال بالنقطه بصیغه اسم فاعل باب المفاعلة یعنی اعلام
کننده میتواند بود که از باب التفعیل باشد یعنی کسی که کار او اعلام کردن باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
که حجة الوداع گزارد نبی صلی الله علیه و آله پس درنگ کرد در منی سه شب شب یازدهم و شب دوازدهم و شب سیزدهم بر حالی
که میگزارد رباعیه را دو رکعت بعد از آن کرد آن را ابو بکر و کرد آن را عمر بعد از آن کرد آن را عثمان در شش سال بعد از آن تمام کرد
رباعیه را عثمان چهار رکعت یا نزدیکی که گزارد نماز ظهر را چهار رکعت بعد از آن خود را بیمار نمود برای اینکه محکم کند بآن
بدعت خود را پس گفت اعلام کننده را که برو بسوی علی پس بگو او را پس باید که گزارد با مردمان عصر را اصل فاتی المؤذن
علیا علیه السلام فقال له ان امیر المؤمنین یامرک ان تصلی بالناس العصر فقال اذن لا اصلی الا رکعتین کما صلی رسول الله صلی الله
علیه و آله فذهب المؤذن فاخبر عثمان بما قال علی علیه السلام فقال اذهب الیه وقل له انک لست من هذا فی شیء اذهب فصل کما
تؤمر قال علی علیه السلام لا والله لا افعل فخرج عثمان فصلی بهم اربعا شرح … من هذا بتقیه است و مشار الیه اختیار
خود داشتن است … یعنی پس آمد اعلام کننده نزد علی علیه السلام پس گفت او را که بدرستی که عثمان امر
میکند ترا باینکه گزاری با مردمان عصر را پس علی علیه السلام گفت که در این هنگام نمیگزارم مگر دو رکعت چنانچه گزارد رسول الله صلی
الله علیه و آله پس رفت اعلام کننده پس خبر داد عثمان را بآنچه گفت علی علیه السلام پس عثمان گفت که برو بسوی علی و بگو او را که بدرستی
که تو نیستی از جمله اختیار خود داشتن در چیزی برو پس بگزار چنانچه مامور بآن میشوی گفت علی علیه السلام که نه بخدا قسم که نمیکنم پس
بیرون آمد عثمان پس گزارد با مردمان چهار رکعت اصل فلما کان فی خلافة معویة و اجتمع الناس علیه و قتل امیر المؤمنین علیه السلام
حج معویة فصلی بالناس بمنی رکعتین الظهر ثم سلم فنظرت بنو امیة بعضهم الی بعض و ثقیف و من کان من شیعة عثمان ثم قالوا قد قضی
علی صاحبکم و خالف و اشمت به عدوه فقاموا فدخلوا علیه فقالوا اتدری ما صنعت ما زدت علی ان قضیت علی صاحبنا و اشمت
به عدوه و رغبت عن صنیعه و سنته شرح ضمیر مستتر در کان راجع بکار و حال است که القضاء قدر الهی است … بکسر جیم و حاء بالنقطه
میتواند بود و بر هر تقدیر مصدر باب … است ثقیف بفتح ثاء سه نقطه و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء قبیله
است از هوازن و عروة … بن … از ایشان بوده و حجاج از ایشان است و ایشان از هواداران عثمان بوده اند و ثقیف
مرفوع و عطف بر بنو امیه است ضمیر قالوا راجع بمجموع بنی امیه و ثقیف و من کان است صاحبکم عبارت از عثمان است خالف بخاء
بالنقطه است اشمت بشین بالنقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاشمات خوشحال
کردن دشمن کسی باز رد که ذلیلی عدوه منصوب و مفعول اشمت است دخلوا علیه مبنی بر اینست که معویه بدعت مقصوره کرده بوده
و در آنجا نماز میکرده با چند کسی مخصوص چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم باب الرجل یخطو الی الصف
تا آخر که باب پنجاه و هفتم است ما در اول استفهامیه است و در دوم نافیه است زدت بکسر زاء بالنقطه و سکون دال بی نقطه …
بصیغه ماضی مخاطب معلوم معتل العین یائی از باب … اشمت بتشدید تاء بصیغه مخاطب است رغبت براء بی نقطه و غین بالنقطه و باء
یک نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم است و چون رغبت متعدی بعن شود بمعنی نفرت است یعنی پس چون شد کار جهان در زمان
جفاکاری معویه و فراهم آمدند مردمان بر سر او و کشته شد امیر المؤمنین علیه السلام حج گزارد معویه پس گزارد با مردمان در منی دو رکعت

ظهر را بعد از آن سلام داد پس نگاه کردند بنو امیه بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر و هم چنان قبیلهٔ ثقیف و هر که بود از هواداران
عثمان بعد از آن گفتند که بتحقیق که معویه حکم کرد بر یار شما باینکه او باطل بوده و خلاف او کرد در نماز و خوشحال کرد باو دشمن او
را پس برخاستند پس داخل شدند بر معویه در مقصوره پس گفتند که آیا میدانی که چه کار کردی زیاده نکردی بر اینکه حکم کردی
بر یار ما که او باطل بوده و خوشحال کردی باو دشمن او را و نفرت کردی از کردن او و طریقت او در نماز اصل فقال
ویلکم اما تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی فی هذا المکان رکعتین و ابو بکر و عمر و صلی صاحبکم ست سنین کذلک فتامرونی
ان ادع سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و ما صنع ابو بکر و عمر و عثمان قبل ان یحدث فقالوا لا والله ما نرضی عنک الا
بذلک قال فاقیلوا فانی مشفعکم و راجع الی سنة صاحبکم فصلی العصر اربعا فلم یزل الخلفاء و الامراء علی ذلک الی الیوم شرح
ویلکم بتقدیر یا ویلکم است و ان … طلب بلا برای مخاطبان ابو بکر معطوف است بر محل اسم ان … علم است تغییر داران کرده
و بنا بر تقدیر بر عمر تابع ابو بکر است تامرونی بتشدید و تخفیف نون میتواند بود … بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است اقیلوا
بقاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه امر باب افعال است الاقالة … مشفعکم بصیغه اسم فاعل
باب تفعیل است التشفیع قبول شفاعت کسی یعنی پس معویه گفت که بلا بر شما باد آیا نمیدانید اینرا که رسول الله صلی الله علیه و آله گزارد
در اینجا دو رکعت و ابو بکر و عمر نیز و گزارد یار شما در شش سال هم چنان پس امر میکنید مرا باینکه واگذارم طریقت رسول الله صلی الله
علیه و آله و آنچه را که کرد ابو بکر و عمر و عثمان نیز پیش از آنکه احداث بدعت کند پس آن جماعت گفتند معویه را که نه بخدا قسم که راضی
نمیشویم از تو مگر بآنچه عثمان کرده معویه گفت که پس باز گردید از آنچه مرا بآن … چه بدرستی که من قبول شفاعت شما در حق عثمان میکنم
و بر میگردم بسوی طریقت یار شما پس معویه گزارد عصر را چهار رکعت پس پیوسته خلفا و امیران حاج بر آن طریقت بوده اند تا امروز چهارم
اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال صل فی مسجد الخیف و هو مسجد منی و کان مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
علی عهده عند المنارة التی فی وسط المسجد و فوقها الی القبلة نحوا من ثلثین ذراعا و عن یمینها و عن یسارها و خلفها نحوا من ذلک
قال فتحر ذلک فان استطعت ان یکون مصلاک فیه فافعل فانه قد صلی فیه الف نبی و انما سمی الخیف لانه مرتفع عن الوادی و ما انحدر
عن الوادی لم یسم خیفا شرح اضافه در مسجد الخیف بیانیه است بقرینه انما سمی الخیف و میتواند بود که بتقدیر … باشد مثل
مسجد منی و انما سمی الخیف بتقدیر انما سمی مسجد الخیف باشد مسجد مرفوع و اسم کان است عند المنارة خبر کان است منارة بفتح میم
و نون و الف و راء بی نقطه عبارت است از بنائی که بلند ساخته شده و میان مسجدی که بعد از زمان رسول احداث شده بلی الف و لام
در وسط المسجد برای عهد خارجی است و اشارت است بمسجد زمان امام جعفر صادق علیه السلام و فوقها منصوب بعطف بر عنده است
و جانب قبله را فوق گفته باعتبار شرف کعبه نحوا منصوب و بدل یا عطف بیان فوقها است و اول نحوا باعتبار اینست که …
قطر جای مناره را نیز داخل کنند سی ذراع حقیقی میشود پس مقصود اینست که مسجد خیف در زمان رسول شصت ذراع در شصت
ذراع بوده و بعد از آن در جمیع اطراف آن زیاد شده تا بهم رسیده بروشی که مناره که در وسط مسجد است در وسط مسجد زمان
رسول نیز بوده عن و عن یمینها و عن یسارها اسم است یعنی جانب و آن منصوب است محلا بعطف بر فوقها فتحر بفتح تاء دو نقطه در بالا
و فتح حاء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغه امر معتل اللام یائی باب تفعل است التحری کوشش کردن فان استطعت اشارت است
باینکه مخالفان مضایقه میکنند در گذاشتن آن موضع برای نماز چون اکثر آن در فضا واقع شده و اندکی از آن در پایین دیوار
مقصوره واقع شده زیرا که مخالفان نماز را در میان مقصوره که در جانب قبله آن مسجد معویه احداث کرده و مسقف است
افضل میشمرند یعنی روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نماز گزار در مسجد خیف و آن مسجد منی
است و بود مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان او در نزد میلی که در میان مسجد امروز است در بالای آن بسوی
قبله نزدیک بسی ذراع و در جانب راست آن و در جانب چپ آن و در پس آن نیز نزدیک بسی ذراع امام گفت پس کوشش کن
آن شصت ذراع در شصت ذراع را که بیان کردم پس اگر وسعت در قدرت داشته باشی برای اینکه باشد موضع نماز تو در آن

دران شصت ذراع پس بکن چه بدرستی که تحقیق نماز گزارده در انجا الف تن از پیغمبر و جز ایشانست که آن مسجد نامیده شد
خیف برای اینکه آن بلندست از مجرای سیلاب و هرچه بلند شد از مجرای سیلاب نامیده میشود خیف **پنجم اصل**
معویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اهل مکة یتمون الصلوة بعرفات فقال ویلهم او ویحهم وای سفر اشد منه
لا لا تتم **شرح** ویلهم بتقدیر یا ویلهم است موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب و او برای شک راویست ویحهم
نیز بتقدیر یا ویحهم است و برای ترحم است بمعنی ای عجب حال ایشان و ای سفر اشد منه اشارتست باینکه مناط قصر رباعیه
در سفر شدید چهار فرسخ است اگرچه در سفر وسط هشت فرسخ است و در سفر آسان شانزده فرسخ است قصر چنانچه
گذشت در کتاب الصلوة در تهذیب در شرح احادیث باب وجوب الجمعة و علی کم تجب که باب شصت و هشتم است در اغراض
هشتم بر صاحب مختلف تکرار لا برای تاکیدست لا تتم بصیغه نهی حاضر از باب افعالست **یعنی** معویة بن عمار گفت گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که بدرستی که اهل مکه اتمام میکنند نماز رباعیه را در سفر عرفات پس گفت که بلا ببینند یا گفت ای عجب حال
ایشان و کدام سفر مشکل‌ترست از این سفر بدرستی و لست بهجوم خلایق و کثرت دزدان و مانند آن اتمام مکنید رباعیه را
دران سفر **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال صل ست رکعات فی مسجد منی فی اصل الصومعة **شرح** الصومعة بفتح
صاد بی نقطه و سکون واو و فتح میم و عین بی نقطه عبادتخانه ترسایان و اینجا استعاره شده برای مقصوره که مسقف است
و در جانب قبله آن مسجدست و معویه آنرا بنا کرده و مراد باصل الصومعة پایین دیوار صومعه است و آن موضعیست که
محراب مسجد خیف در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله آنجا بوده پس آن جاییست که رسول الله و امیر المومنین صلی الله
علیهما و آلهما آنجا نمازی کرده اند و کسی که در آنجا رو بقبله بایستد میل که در وسط مسجدست محاذی است او میشود و بعد میان
او و آن میل سی و هفت ذراع میشود تقریبا و موضع در پایین طاقیست که محاذی محراب صومعه است و در میان یکدیوار
صومعه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بگزار شش رکعت سلام در مسجد منی در پایین دیوار
صومعه که برابر محراب صومعه است **باب صد و هشتم اصل باب النفر من منی الاول و الآخر شرح**
النفر بفتح فا و نون و سکون فا و را بی نقطه مصدر باب ضرب بیرون رفتن حج گزار از منی بعد از فراغ از اعمال حج و الاول
مجرور و صفت النفر است و هم چنین والآخر بکسر خا و مراد بنفر اول نفر در روز دوازدهم است و آن برای جمیع است که حج
تمتع گزارند و مراد بنفر آخر نفر در روز سیزدهم است و آن برای جمعیتست که حج افراد یا حج قران گزارند مثل اهل مکه و
توابع آن **یعنی** این باب بیان بیرون رفتن از منی است که در روز دوازدهم که نفر اولست و در روز سیزدهم که نفر
آخرست در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عن ابی ایوب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نرید ان
نتعجل السیر و کانت لیلة النفر حین سالته فای ساعة ننفر فقال لی اما الیوم الثانی فلا تنفر حتی تزول الشمس و کانت لیلة
النفر و اما الیوم الثالث فاذا ابیضت الشمس فانفر علی برکة الله فان الله جل ثناؤه یقول فمن تعجل فی یومین فلا اثم
علیه و من تاخر فلا اثم علیه فلو سکت لم یبق احد الا تعجل و لکنه قال و من تاخر فلا اثم علیه **شرح** ابو ایوب خزاز ابراهیم
بن عثمان و از اهل کوفه است و حج ایشان حج تمتع است نتعجل بصیغه متکلم مع الغیر از باب تفعلست التعجل شتابان بجا
آوردن کاری را و محل تعجیل دیگری شدن و بنابر معنی اول متعدیست و بنابر معنی دوم لازم است و مراد ابو ایوب اینجا معنی
اولست و جواب از این اراده کلام امام رسید احتمال اینکه ابو ایوب توهم کرده باشد که تعجل در آیت فمن تعجل فی یومین نیز بمعنی
اولست امام علیه السلام دفع این توهم میکند بعد از فراغ از جواب این سوال چنانچه بیان میشود السیر بفتح سین بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه منصوب و مفعول نتعجل است و مراد نفر از منی است یا مراد حرکت در رجوع راه کوفه است
بنابر تقدیر کانت از افعال تامه است لیلة النفر مرفوع و فاعل کانت است و عبارتست از شبی که بعد از روز یازدهم
و پیش از روز دوازدهم است حین منصوب و ظرف کانت است و مضافست بجمله سالته در رجوع و کانت لیلة النفر حین

سالته

سالته جمله معترضه است ای منصوب و ظرف تنفرست ساعة مجرور و مضاف الیه است الیوم الثانی منصوب بظرفیت و عبارتست
از روز دوازدهم پس الیوم الثالث عبارتست از روز سیزدهم و مراد بسیوم اینجا از طلوع آفتاب تا غروب آفتابست بخلاف
آنچه گذشت در حدیث اول باب آنکه ایام التشریق که باب صد و نود و ششم است و کانت لیلة النفر کلام راویست و تکرار
سابق است برای تاکید و مبالغه در دفع توهم اینکه مراد امام بالیوم الثانی روز یازدهم باشد باعتبار اینکه دوم ایام التشریق
و میتواند بود که تاسیس باشد برای دفع توهم اینکه سوال در شب واقع شده باشد و جواب در روزی که بعد از آنست واقع
شده باشد و این منافات ندارد با فا در فقال لی زیرا که در اول شب متصلست باول روز ابیضاض شمس عبارتست
از برطرف شدن زردی آفتاب که در وقت طلوع میباشد چنانچه در وقت غروب نیز میباشد علی برکة الله بنابر آنچه
است و مراد به برکت الله وسعت رحمت الله تعالی است و ایمان اشارتست باینکه مومنی که فارغ شد از حج جمیع گناهان سابق
او آمرزیده باشد فا در فان الله جل ثناؤه برای تعقیبست و مقصود بیان مطلب دیگرست بعد از فراغ از بیان مطلب سابق
و بجای فا در این قسم مقامی ثم بسیار مستعمل میشود ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است و متعلق بمقول آنست و مقصود
امام علیه السلام است استدلالست بر بطلان خیال اینکه تعجل در آیت فمن تعجل فی یومین بمعنی اول باشد که متعدیست و حاصل دلیل
راجع میشود بدو وجه اول اینکه آن در جای مبادرت باشد که تاخر در مقابل آن مذکور شود زیرا که تاخر البته لازم است
پس مبادرت مراد در آیت معنی دوم تعجل است دوم اینکه بنابر این معنی تکرار فلا اثم علیه رکیک میشود زیرا که لایق این بود که
گوید که فمن تعجل فی یومین او تاخر فلا اثم علیه و امام علیه السلام اشارت باین دو وجه کرده که گفته که در این آیت فمن تاخر
فلا اثم علیه مذکورست و اگر مذکور نمیشد تعجل محمول میشد بر معنی اول که متعدیست و لازم می آمد که هر کس تعجل نفر از منی
کند و نفر از منی در روز سیزدهم جایز نباشد و این باطلست و بیان وجوه دیگر برای اینکه مراد بتعجل در این آیت معنی لازم
است و آن زود رفتن است می آید در شرح حدیث پنجم این باب و بیان کیفیت نفی اثم بر متعجل و متاخر گذشت در حدیث دوم
باب بیست و هشتم که باب فضل الحج و العمرة و ثوابهما است **یعنی** روایتست از ابو ایوب که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که بدرستی که ما اراده داریم اینکه شتاب کنیم نفر از منی را و بود شب دوازدهم در وقتی که این سوال کردم امام را پس در
کدام ساعت بیرون رویم از منی پس امام گفت مرا که اما در روز دوازدهم پس بیرون مروید از منی تا آنکه زوال کند آفتاب و بود
شب دوازدهم و اما در روز سیزدهم پس چون سفید شد آفتاب پس بیرون روید از منی بنابر وسعت رحمت الله تعالی پس از
آنچه بیان شد میگویم که بدرستی که الله جل ثناؤه میگوید در سوره بقره که بیان این است که هر که متعجل شد در دو روزی
پس نیست گناهی بر او و هر که واپس ماند پس نیست گناهی بر او پس اگر الله تعالی ساکت میشد یا نفی که نمیگفت که و من تاخر
فلا اثم علیه و تعجل محمول میشد بر معنی اول که متعدیست نمیماند هیچیک از حج گزاران مگر آنکه شتاب بجا می آورد نفر از
منی را و لیکن الله تعالی گفت که و من تاخر فلا اثم علیه **دوم اصل** عن ابان بن تغلب قال سالته ایقدم الرجل رحله
و ثقله قبل النفر فقال لا اما یخاف الذی یقدم ثقله ان یحبسه الله تعالی قال و لکن یخلف منه ما شاء الا بدخل مکة ملتت
افا تعجل من النسیان ان یقضی مناسکه و انا ابا ورنه اهلا لا و لا اهلا لا قال فقال لا باس **شرح** یقدم بقاف و دال بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیلست القدم بفتح قاف و سکون دال و القدوم بضم قاف و ضم دال سابق شدن الرجل
مرفوع و فاعلست رحل بفتح را بی نقطه و سکون حا بی نقطه و ضمیر غایب منصوب و مفعول یقدم است الرحل آنچه مسافر
همراه خود میدارد از اسباب سفر و شتر سواری را و زین آن شتر را نیز رحل مینامند و مراد اینجا معنی اول است
بقرینه اینکه ثقله بفتح ثا سه نقطه و فتح قاف و ضمیر غایب منصوب است بعطف بر رحله بعطف تفسیر و بعد از در جواب
امام رحله مذکور نمیشود قبل بفتح قاف و سکون و ضم با یک نقطه منصوبست و بمعنی اول زمانست النفر مجرور و مضاف
الیه است و بمعنی زمان نفرست یحبسه بحا بی نقطه و با یک نقطه و سین بی نقطه و ضمیر راجع بثقل بصیغه مضارع غایب معلوم

باب نصرت یخلف نجار با انقطاع و غالبیه مضارع غایب معلوم باب تفعیلست مجرمسه راجع بنفل است لا یدخل تبقدیر ان لا
یدخل است و معقول اش محذوف است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و لیعیذه مضارع غایب معلوم باب افعالست و فرشنر راجع
بجا است بر آنکه این اشارتست بقاعده برای مسافران که در هیچ جا جدا نشوند از اسباب سفر خود زیرا که مجربست که
جمعی بسیار این عمل کردند و مدتها از اسباب خود جدا ماندند و از دزدان بر سر آن کشیدند پس استعمال لفظ نشاردن اینجا نوعی
از مجازست و اشارتست باینکه کسی که جدا میشود از اسباب خود را غالب است که اسباب او یاو نرسد خصوصا در جای که محل
خطر باشد پس گویا که خود خواسته که اسباب او یاو نرسد من و من النسیان برای سببیت است و مراد من خوف النسیان
است جمله انفی استیناف بیانی سابق است پس استفهام در آن منظور است واو حالیه است یا در به برای سببیت است و
مجرور راجع بنسیان است و بتقدیر بحو ذهب است احلال للمصدر باب افعالست و مصدر اینجا نایب ظرف زمانست و عبارتست از
وقت احرام و احلال اینجا انقطاع عبارتست از وقت بیرون آمدن از احرام و ذکر این دو لفظ از امثالست و مبادرت
در وقت احرام آنست که احرام حج را مثلا پیش از وقت فضیلت آن که بیان شد در حدیث اول باب ما یجب لعقد الاحرام
که باب هفتاد و هفتم است و در حدیث اول باب صلوة الاحرام و عقده والاشتراط فیه که باب هشتادم است بجا آورد
و مبادرت در وقت احلال آنست که سر تراشیدن در منی و امثال آن پیش از ذبح گوسفند بجا آورد و بعد از خریدن آن گوسفند
و آوردن آن بمنزل خود چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب الحلق والتقصیر که باب صد و هشتاد و هفتم است **یعنی**
روایتست از ابان بن تغلب که از راویان امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام گفت که پرسیدم امام
را که آیا سابق میشود مرد بار خود را و متاع خود را در اول وقت کوچ کردن از منی پس امام گفت که نه آیا نمیترسد کسی
که سابق میشود متاع خود را خواه اینجا و خواه در سفرهای دیگر از اینکه باز دارد آن متاع را از او و العدو امام گفت
که ولیکن آنرا واپس میگذارد از جمله اشیاء الخ را که خواهد زیرا که آن داخل نشود مگر با او نرسد گفتم که آیا پس نشتابد که جای
آورم بعضی افعال را از ترس فراموشی میان این آنکه آیا بجا می آورم افعال متعلقه بحج خود را بهر حال که من شتاب کنم بسبب
ترس فراموشی در وقت احرام و در وقت بیرون آمدن از احرام مثلا راوی گفت که پس امام گفت که نیست پروای باک تعجیل
و مبادرت **سیوم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت ان تنفر فی یومین فلیس لک ان تنفر حتی
تزول الشمس وان تاخرت الی آخر ایام التشریق وهو یوم النفر الاخر فلا علیک ای ساعة نفرت و رمیت قبل الزوال او بعده
شرح ضمیر قال راجع بمعویه است بقرینه اینکه آنچه می آید در فوات دیگر این حدیث نیز تواند بود که کلام امام جعفر صادق ع
باشد پس تنفر از نفر و در روز سیزدهم بتاخیر اگر مبنی باشد بر بعض خلاف آنچه می آید در حدیث دهم این باب ...
داشته باشد سهل است واو در و رمیت حالیه است بتقدیر قد **یعنی** روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون اراده کردی که بیرون روی از منی در دو روز یا نخستین که بیرون روی در روز دوازدهم پس نیست ترا اینکه
بیرون روی تا آنکه زوال کند آفتاب و اگر واپس مانی تا آخر ایام ماندن در منی و آن روز بیرون رفتن اخیرست که روز
سیزدهم است پس نیست گرفت و گیری بر تو در هر ساعتی از روز که بیرون رفته باشی بر حالی که رمی جمرات در آن روز
کرده باشی خواه پیش از زوال و خواه بعد از زوال **اصل** فاذا نفرت وانتهیت الی الحصبة وهی البطحاء فشئت
ان تنزل قلیلا فان ابا عبد الله علیه السلام قال کان ابی ینزلها ثم یحمل فیدخل مکة من غیر ان ینام بها **شرح** این کلام معویة
بن عمار است الحصبة بفتح حاء و کسر صاد است و بیان میشود در شرح عنوان باب آینده بعد از قلیلا جزای شرط مقدر است
بتقدیر فهو حسن و میتواند بود که فشئت جزای شرط باشد و ... باشد **یعنی** پس چون بیرون رفتی از منی و رسیدی
بسوی زمینی که سنگ ریزه در آن بسیار است و آن ابطح است پس خواسته که فرود آئی اندکی زمانی پس آن خوبست چه بدرستی
که امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود پدرم که فرود می آمد آنجا بعد از آن بار میکرد تا آنکه داخل مکه میشد بی آنکه خواب کند در آنجا

چهارم اصل عن ابن ابی عمیر عن معویة بن عمار عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تعجل فی یومین فلا ینفر حتی تزول الشمس
فان ادرکه المساء بات ولم ینفر **شرح** ظاهر آنست که و حماد باید بجای عن حماد و عطف باشد بر ابن ابی عمیر موافق آنچه گذشت در
حدیث دوم باب ... تا آخر که باب صد و هشتاد و پنجم است و ما موافق ظاهر شرح میکنیم بنا بر بعض تعجیل در یومین که خلاف شد
در حدیث اول این باب و بیان میشود در حدیث سیوم این باب این کلام مبنی بر مماشات و موافقت استعمال عامه است نظیر اینکه در
دعا واقع شده که یا اله الالهة چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب السجود والتسبیح والدعاء فیه تا آخر که باب
بیست و پنجم است المساء بفتح میم و سین بی نقطه والف ممدوده وقت زردی آفتاب در آخر روز **یعنی** روایتست از ابن ابی
عمیر از معویة بن عمار و روایتست از حماد از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که بیرون رود از منی در روز دوازدهم
که اولست از دو روز بیرون رفتن از منی پس باید که بیرون نرود تا آنکه زوال کند آفتاب پس اگر دریابد او را زردی آفتاب
روز دوازدهم بماند در شب سیزدهم در منی و بیرون نرود از آنجا در روز دوازدهم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یصلی الامام الظهر یوم النفر بمکة **شرح** مراد بامام امیر حاجیانست از جمله اهل مکه است و چون حج ایشان حج تمتع نیست نفر از منی
در روز سیزدهم میکنند چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب التکبیر ایام التشریق که باب صد و نود و هشتم است **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگزارد امیر حاجیان از اهل مکه نماز ظهر را در روز سیزدهم در مکه **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
باس ان ینفر الرجل فی النفر الاول ثم یقیم بمکة **شرح** لا باس برای نفی حرمت است یا مخصوص بوقت حاجت است بنا بر آنچه می آید
در حدیث نهم این باب **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست پروای باینکه نفر از منی کند مرد حج تمتع گزار در نفر
اول که در روز دوازدهم است بعد از آن درنگ کند در مکه و متوجه وطن خود نشود **هفتم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا نفرت فی النفر الاول فان شئت ان تقیم بمکة و تبیت بها فلا باس بذلک قال و قال اذا جاء اللیل
بعد النفر الاول فبت بمنی ولیس لک ان تخرج منها حتی تصبح **شرح** روایتست از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
چون نفر از منی کردی در روز دوازدهم پس اگر خواسته که درنگ کنی در مکه و شب گذرانی در مکه پس نیست پروای بآن راوی
گفت که امام گفت که چون نزدیک شد شبی که بعد از روز دوازدهم است پس شب را بگذران در منی و نیست ترا اینکه بیرون روی
از منی تا آنکه بروز سیزدهم رسی موافق این گذشت در حدیث چهارم این باب **هشتم اصل** عن ایوب بن نوح قال کتبت الیه
ان اصحابنا قد اختلفوا علینا فقال بعضهم ان النفر یوم الاخیر بعد الزوال افضل وقال بعضهم قبل الزوال فکتب اما علمت ان رسول
الله صلی الله علیه وآله صلی الظهر والعصر بمکة ولا یکون ذلک الا وقد نفر قبل الزوال **شرح** ظاهر آنست که ضمیر الیه راجع بامام علی
نقی علیه السلام باشد اگرچه ایوب بن نوح راوی امام رضا و امام محمد تقی و امام حسن عسکری نیز هست آن اول بکسر و فتح همزه میتواند
بود و در دوم بکسر همزه است و در سیوم بفتح همزه است اضافه در یوم الاخیر لامیه است و بتقدیر یوم النفر الاخیر است و میتواند
بود که از قبیل اضافه موصوف بصفت باشد و بهر تقدیر مراد روز سیزدهم است بلکه بنوعی از مجازست زیرا که آن دو نماز در ابطح
بوده چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب ... و هفتم که باب حج النبی صلی الله علیه وآله است **یعنی** روایتست از ایوب بن نوح
گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام که بدرستی که یاران ما بتحقیق اختلاف کردند بر ما پس گفت بعضی ایشان که بدرستی که نفر در روز
سیزدهم بعد از زوال آفتاب افضل است از نفر پیش از زوال و گفت بعضی ایشان که نفر در آن روز پیش از زوال افضلست
پس امام نوشت که آیا نه دانسته ای که رسول الله صلی الله علیه وآله گزارد نماز ظهر و نماز عصر روز سیزدهم را در ابطح مکه و نباشد
آن مگر بر حالی که بتحقیق نفر کرده باشد پیش از زوال آفتاب در روز سیزدهم اگر گوئی که ظاهر جواب آنست که امام علیه السلام اختلاف
اصحاب را در مسئله فرعیه حرام شمرده باشد پس حکم در آنها باجتهاد جایز باشد گوئیم که اختلاف بر دو قسم است یکی اختلاف در نقل
و دیگری اختلاف در نفس حکم شرعی و مراد اینجا قسم اول است و تجویز آن منافات ندارد با تحریم حکم باجتهاد و ظن پس قال بعضهم یعنی
روی بعضهم است **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی علیه السلام یقول لو کان لی طریق الی منزلی من منی ما دخلت مکة

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود پدرم امام محمد باقر علیه السلام و با پدرم بود شتر او که مسلکی [illegible] می بود برای من [illegible]
من که مدینه است از منی که داخل میشدیم مکه را اشارتست که البیت حول مکه با حاجت برای متمتع بعد از انفراد که جو حرام نیست چنانچه
گذشت در حدیث ششم و هفتم این باب **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأل رجل ابی علیه السلام بعد منصرفه من الموقف فقال
اتری یخیب الله هذا الخلق کله فقال ابی علیه السلام ما وقف بهذا الموقف احد الا غفر الله له مؤمنا کان او کافرا الا انهم فی مغفرتهم علی ثلث
منازل مؤمن غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر واعتقه من النار وذلک قوله عز وجل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب **شرح** منصرفه بصیغه مصدر میمی باب انفعال یخیب بصیغه غایب بجیم
و یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الاجابه قبول دعا و [illegible] با نقطه از باب
تفعیلست التخییب بی مراد کردن و اول اینجا مناسبتر [illegible] این الموقف عرفاتست و مراد بمؤمن کسیست که از شیعه امامیه
باشد و مراد [illegible] کسیست که از غیر شیعه امامیه باشد و ناصبی باشد و حکم مستضعف سکوت عنه است برای [illegible] او با حدیث
در سنت البیت و الا بکسر همزه و تشدید لام [illegible] است الا انهم بفتح همزه و تشدید لام [illegible] است تقسیم این [illegible] گذشت در حدیث
جهلم این باب و هشتم از باب فضل الحج والعمره و ثوابهما و آیت در سوره بقره چنین است و منهم من یقول ربنا آتنا [illegible] الا جمع
است بجمع که فارغ شده باشند از مناسک حج و مذکور شده در سابق این آیت [illegible] و اذا قضیتم مناسککم است زیرا که [illegible] وارد
در سابق این آیت [illegible] فمن الناس من یقول و ظاهر این حدیث آنست که مراد بالقول گفتن بزبان حال باشد حسنه دنیا عبارت از معاش
و حسن خلق است و حسنه آخرت عبارت از رضای الله تعالی و بهشت است موافق آنچه می آید در کتاب المعیشه در حدیث دوم باب سوم
که باب الاستعانه بالدنیا علی الآخره است و میتواند بود که حسنه دنیا و حسنه آخرت عبارت از فضیلت بر سایر امم باشد در رو دنیا
و آخرت موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه
است تنوین النصیب برای تعظیم است من در مما برای تبعیض است و اشارتست باینکه عمل آیات اجابت این میشود که هر که از ایشان
یاد کرد و عمل کند مثل عمل ایشان تا القوافل و دنیا مثل ثواب عمل او با ایشان می رسد بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود چنانچه گذشت
در کتاب العقل در حدیث سوم باب ثواب العالم والمتعلم که باب نهم است و می آید در کتاب الجهاد در حدیث اول باب جود الجهاد
که باب سوم است که من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجورهم شیء **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید مردی پدرم امام محمد باقر علیه السلام را بعد از برگشتن او از عرفات با پدرم گفت که آیا می
بینی که اجابت دعا کند الله تعالی این خلایق را که بحج آمده اند همه ایشان پس گفت پدرم علیه السلام که وقوف نکرد در این محل وقوف
هیچ کس مگر آنکه آمرزید الله تعالی برای او هر چند خواه مؤمن باشد و خواه کافر لیکن این هست که ایشان در آمرزش ایشان بر سه قسم
اند اول مؤمنی که آمرزید الله تعالی برای او آنچه را که پیش افتاده از جمله گناهان او و آنچه را که پس افتاده و آزاد کرد او را از آتش
جهنم و آن مضمون قول الله عز وجل است در حکایت قول جمعی در سوره بقره که ای صاحب کمال اختیار ما بده ما را در دنیا حال نیکو
و در آخرت حال نیکو و نگاه دار ما را از آتش جهنم ایشان جمعند که ایشان را است نصیب عظیم بسبب آنچه عمل آوردند در دنیا و
الله تعالی زود حساب است بعید اینکه تا القوافل و دنیا کسیان بعمل بطریقت ایشان کردند و مجموع ثواب ایشان بسبب چه مقدار
میشود **اصل** ومنهم من غفر الله له ما تقدم من ذنبه وقیل له احسن فیما بقی من عمرک وذلک قوله عز وجل فمن تعجل فی
یومین فلا اثم علیه ومن تأخر فلا اثم علیه یعنی من مات قبل ان یمضی فلا اثم علیه ومن تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی الکبائر **شرح**
قبل القاف و با دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعلست و قایل الله تعالی است بزبان حال احسن بصیغه امر
باب افعالست یمضی بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضربست و ضمیر مستتر راجع است بالاربعه اشهر که مشهور است و مذکور شده در
حدیث نهم باب فضل الحج والعمره و ثوابهما که باب بیست و هشتم است که اما ان اعمیت الاربعه اشهر خلط بالناس والایضا مذکور است
در آیت سوره توبه فسیحوا فی الارض اربعة اشهر چنانچه گذشت در حدیث دهم باب مذکور پس یومین عبارتست از دو زمان اول

زمان کتابت حسنات و دوم کتابت سیئات و آن چهار ماه است و دوم زمان خلط با مردمان و آن بعد از چهار ماه است و میتواند بود که یا ذات
باشد از زمان زندگی آدمی در دار دنیا و در روز است چون منقضی میشود و بر هر تقدیر تعجل مطاوع تعمیل است یعنی اینکه زود انتقال
کند از دار دنیا و تعجیل در یومین عبارتست از انتقال از دار دنیا در چهار ماه و تأخر عبارتست از انتقال از دار دنیا بعد از چهار ماه
لمن اتقی متعلق بشق دوم است و مفهوم آن اینکه بپرهیز کند از گناهان کبیره و بنابر این معلوم میشود که این اعتبار تحت قسم دوم از
حج گزاران است **یعنی** و از جمله حج گزاران کسیست که آمرزید الله تعالی برای او آنچه را که پیش افتاده از جمله گناه او و گفته شد او را
از جانب الله تعالی که نیکی کن در آنچه باقی مانده از عمر تو با آنکه اجتناب از اصرار بر کبیره کن و الا معاقب میشوی و آن مضمون قول الله
عز وجل است در سوره بقره که بیان این آنکه هر که رو وارد بنا رفت در دو روز پس نیست گناهی بر او و هر که تأخیر شد در اجل او و
پس نیست گناهی بر او میخواهد که رو که وفات یافت پیش از آنکه آخر شود آن چهار ماه که مشهور است پس نیست گناهی بر او و هر که پس
افتد از ایشان پس نیست گناهی بر او و این شق دوم برای کسیست که پرهیز کند از گناهان کبیره در باقی مانده عمر خود **اصل** وآخرون
یقولون فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه یعنی فی النفر الاول ومن تأخر فلا اثم علیه یعنی لمن اتقی الصید افتری ان الصید یحرمه الله
عز وجل بعد ما احله فی قوله عز وجل واذا حللتم فاصطادوا وفی تفسیر العامة معناه واذا حللتم فاتقوا الصید **شرح** مراد بالعامه اینجا
مفسران قرآن از جمله غیر شیعه امامیه است فی النفر الاول یعنی یعنی من النفر فی النفر الاولست و مراد کسیست که در روز دوازدهم
نفر کند ظاهر آنست که میان علیه و یعنی در دوم از کاتبان اسقاط شده باشد و چنین باید که ومن تأخر فلا اثم علیه یعنی فی النفر الآخر
لمن اتقی یعنی لمن اتقی الصید و ما موافق ظاهر شرح میکنیم اعراض برعامه باعتبار تفسیر لمن اتقی گذشت در حدیث اول این باب و
در این حدیث اعتراض بر ایشان باعتبار تفسیر لمن اتقی مذکور است مثل فاعات واذا حللتم فاصطادوا با تفسیر عامه است لمن اتقی
را باعتبار آنست که در روز نهم بعد از طلوع میان حصاد و مرده صید حلال میشود و بنا بر آنچه گذشت در شرح حدیث چهارم باب الزیاره
والغسل فیها که باب صد و نود و دوم است پس اگر کسی بعد از سعی در ایام التشریق بیرون رود از حرم و صید کند مباح خواهد بود چه جای
بعد از انقضای ایام التشریق [illegible] بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بعامه است و فی تفسیر العامه تا آخر مبنی بر قول ایشان است
و مراد آنست که بنا بر تفسیر عامه اباحه که مفهوم است از فاصطادوا باطلست و بجای آن امر بانقضای صید باید **یعنی** و اما مفسران
مخالفان پس میگویند در این کلام که پس هر که تعجیل شود در دو روزی پس نیست گناهی بر او که میگوید الله تعالی کسی را که نفر کند در
روز دوازدهم و میگویند در این کلام که هر که متأخر شود پس نیست گناهی بر او که میگوید الله تعالی کسی را که نفر کند در روز سیزدهم
و میگویند در این کلام که این برای کسیست که پرهیزکار باشد که میگوید الله تعالی کسی را که پرهیز کند از صید آیا پس میبینی که
علما برای آنکه صید را حرام میکند الله تعالی بعد از آنکه حلال کرد آن را بقول او عز وجل در سوره مایده که چون از احرام بیرون آیید
پس صید کنید و بنا بر تفسیر عامه معنی واذا حللتم فاصطادوا آنست که چون از احرام بیرون آمدید پس پرهیز کنید از صید اگر کسی
مراد علما آنست که تخریج مکه را میان نفر در روز دوازدهم و در روز سیزدهم برای کسیست که صید در زمان احرام نکرده باشد
پس اگر کسی در زمان احرام صید کرده باشد جایز نیست او را نفر در روز دوازدهم و واجبست باقی ماندن در منی تا روز
سیزدهم هم موافق آنچه می آید در حدیث آینده گویم که این تفسیر از کتاب الکاکت نظم این آیت است زیرا که مقتضای این تفسیر
آنست که ومن تأخر فلا اثم علیه پیش از من تعجل فی یومین فلا اثم علیه مذکور شود بنابر اینکه فایده لمن اتقی مخصوص متعجل
است و مقتضای ترتیب تأخیر حکم متعجل است بنابر این تفسیر والصباعوم ذکر فی یومین در شق دوم و تکرار فلا اثم علیه در این
شق رکیک میشود بنابر این تفسیر مخفی نماند که این تفسیر الکاکتی دیگر دارد زیرا که اتقا چون بی ذکر مفعول باشد مراد اتقا
از کبایر می باشد مثل فاما من اعطی واتقی ومثل انما یتقبل الله من المتقین ومثل العاقبة للمتقین وامثال این بسیار است
در قرآن والله اعلم **اصل** ولکافر وقف بهذا الموقف زینة الحیوة الدنیا غفر الله له ما تقدم من ذنبه ان تاب من الشرک فیما
بقی من عمره وان لم یتب وفاه اجره ولم یحرمه اجر هذا الموقف وذلک قوله عز وجل من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف

اللهم اجمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون **شرح**
لم یجره یعنی مضارع غایب معلوم باب ضرب و علامت الجزم بکسر جیم و سکون را این الیفیف ازون و ازباب افعال نیز باین معنی آمده
موقف اسم مکان و مصدر میمی میتواند بود دشاید اما و ما صنعوا مصدریه باشد البخس بفتح حا و سکون نون مصدر باب منع
احسان بامردمان برادران مال و مانند آن و مادرها کانوا موصوله باشد و برای علوم باشد تا حال سایر عبادات ایشان
کومستتر بر ایشان بود و اند مثل فرائض یومیه معلوم شود **یعنی** و قسیم سیوم کافریست که وقوف کرده در این محل و قوف که حرکات
برای آرایش و زمان زینت که دنیا آفریده الله تعالی برای او و آنچه را که پیش افتاد از جمله گناه او و اگر توبه کند از شرک
در آنچه باقی مانده از جمله عمر او و اگر توبه نکند تمام میدهد او را مزد او و محروم نمیکند او را از مزد این محل و فروع آن مضمون
قول الله عز و جل است در سوره هود که هر که بود با بهره ورشی کاراده میکرد زندگی دنیا و آرایش او را تمام میرسانیم بسوی
ایشان مزد عملهای ایشان را در دنیا و ایشان در دنیا کم کرده نمیشوند باعتبار چیزی از مزد عملهای ایشان و ایشان آن جماعتند
که نیست برای ایشان در آخرت مگر آتش جهنم و بیهوده شد احسان ایشان بامردمان در آخرت و لکن در دنیا موثر است چه میکردند
از عبادات ایشان **یازدهم اصل** عن محمد بن المستنیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اتی الحج ... لم یکن له ان ینفر
فی النفر الاول ... روایة اخری الصید ایضا **شرح** روایة اخری میتواند بود که از صاحب الزمان صلوات الله وسلامه
علیه باشد و میتواند بود که از امام جعفر صادق علیه السلام باشد بطریق دیگر غیر طریق محمد بن المستنیر است **یعنی** روایتست از محمد بن
مستنیر بنون و یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه اسم فاعل باب استفعال از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که آمد نزد
زنان بجماع در وقت احرام خود او را نشد برای او اینکه نفر کند در روز نفر اول که روز دوازدهم است هر چند که متمتع
باشد و در روایتی دیگر صید نیز مذکور است **دوازدهم اصل** عن اسمعیل بن نجیح الرماح قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام
بمنی لیلة من اللیالی فقال ما یقول هولاء فیمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه قلنا ما ندری قال بلی یقولون
من تعجل من اهل البادیة فلا اثم علیه ومن تاخر من اهل الحضر فلا اثم علیه ولیس کما یقولون قال الله جل ثناؤه فمن تعجل
فی یومین فلا اثم علیه الا لا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه الا لا اثم علیه لمن اتقی انما هی لکم والناس سواد وانتم الحاج
شرح نجیح بضم نون و فتح جیم و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی نقطه است رماح بفتح را و میم نقطه و تشدید میم و الف
و حا بی نقطه است ... مراد به هولاء عامه است که بیان شد در شرح حدیث نهم این باب مراد باهل البادیه جمعیت که
منزل ایشان دور است از مکه و حج ایشان حج تمتع است و مذکورند در آیت سوره البقره ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام
و ایشان نفر در روز دوازدهم میکنند اگر مانعی که مذکور شد در حدیث سابق نداشته باشند و مراد باهل الحضر بفتح حا بی نقطه
و فتح ضاد با نقطه و را بی نقطه اهل مکه و توابع است که حج ایشان حج افراد یا حج قران است و ایشان نفر در روز سیزدهم میکنند و لیس
کما یقولون اعتراض است بر عامه باعتبار عمومی که خیال کرده اند در من تعجل و من تاخر بتوهم اینکه شامل غیر متقیان نیز هست حاصل
آنکه این منافات دارد با آیت سوره البقره که انما یتقبل الله من المتقین جمله قال الله جل ثناؤه تا آخر کلام امام است ...
بیان سابق است الا بهمزه حاقیه بفتح همزه و تخفیف لام حرف تنبیه است و در اول برای تاکید رد قول عامه است که میگویند که مغفرت اهل
بادیه است و در دوم برای تاکید رد قول عامه است که میگویند که مغفرت اهل حضر است لمن اتقی اشارت است بقوله انما یتقبل الله من المتقین
است انما هی لکم خطاب بالشیعة امامیه است بیان اینکه این آیت مخصوص شیعه است و این بنا بر آنست که از غیر شیعه امامیه هیچ
مقبول نیست **یعنی** روایتست از اسمعیل بن نجیح که گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در منی در شبی از شبها پس امام
گفت که چه میگویند عامه در تفسیر فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه گفتیم که نمیدانیم که چه میگویند امام گفت که بلی
میدانم میگویند هر که نفر در روز دوازدهم کرد از اهل مکان دور پس نیست گناهی بر او و هر که نفر در روز سیزدهم کرد از اهل
مکه و توابع آن پس نیست گناهی بر او و نیست چنانچه ایشان میگویند بیان این آنکه گفت الله جل ثناؤه که پس هر که زود در رفتن رود

روزی که ایشان پس نیست گناهی بر او آگاه باشید نیست گناهی بر او مطلق خواه از اهل بادیه باشد و خواه از اهل حضر و هر که واپس ماند پس نیست
گناهی بر او آگاه باشید نیست گناهی بر او مطلقا این شق دوم برای کسیست که پرهیز از گناه کرد بیان این آنکه جزای این آیت برای ایشان است
برای شیعه امامیه است و باقی مردمان سیاهی اند و شما حاجیانید و لیس فی جمیع کل ارال **باب صد و نود و نهم اصل باب نزول
الحصبة شرح** الحصبة بفتح حا بی نقطه و سکون صاد بی نقطه و با یک نقطه زمینی که در آن سنگ ریزه بسیار باشد و مراد اینجا مکانیست
میان که در آن سنگ ریزه بسیار است و آن را المحصب بصیغه اسم مفعول باب تفعیل نیز مینامند و آن الابطح است بر ظاهر حدیث این باب
و آنچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق و صاحب قاموس گفته که الابطح مسیل واسعیست و مقصل است مابطح **یعنی** این باب بیان بار
فرود آمدن در حصبه است و در این باب یک حدیث است **اصل** عن ابی مریم عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الحصبة فقال کان ابی ینزل
الابطح قلیلا ثم یجیء ویدخل البیوت من غیر ان ینام بالابطح فقلت له ارایت ان تعجل فی یومین الکان من اهل الیمین علیه ان یحصب
قال لا **شرح** مراد بنزول و مجیء در اینجا بار فرود آمدن و بار برداشتن است بقرینه آنچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق که کان ابی ینزل بها
ثم یحمل و این جواب سوال ابی مریم است پس ارایت استخبار است باعتبار آنچه مذکور شد در من تعجل فی یومین در حدیث اول و
نهم باب سابق و ذکر اهل یمن بعنوان مثالست و مراد جمعیتی که در وقت روان شدن از منی داخل مکه نمیشوند یحصب بصیغه معلوم
باب تفعیل است یعنی بار فرود آمدن در حصبه **یعنی** روایتست از ابی مریم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد در
مورد از حصبه پس گفت که بود پدرم امام محمد باقر علیه السلام با بهره ورشی که بار فرود میگرفت در ابطح اندکی بعد از آن می آمد و داخل خانهای
مکه میشد بی آنکه خواب کند در ابطح پس گفتم امام را که خبر ده مرا کسی که نفر از منی در روز دوازدهم کرد اگر باشد از اهل یمن آیا
بر او لازمست اینکه بار فرود آورد در حصبه امام گفت که نه **باب دویستم اصل باب اتمام الصلوة فی الحرمین شرح**
الاتمام کامل کردن است و کامل گزاردن نماز بر دو قسم است اول آنچه باعتبار عدد است مثل گزاردن چهار رکعت در فریضه ظهر و این مراد است
در بعض احادیث این باب دوم آنچه باعتبار کیفیت و رعایت آداب نماز است از خضوع و خشوع و طمانینه و غیر اینها و این مراد است
در بعض دیگر احادیث این باب **یعنی** این باب بیان کامل گزاردن نماز است در حرم مکه و حرم مدینه و در این باب هشت حدیث است
اول اصل کتبت الی ابی جعفر علیه السلام اسأله عن اتمام الصلوة فی الحرمین فکتب الی کان رسول الله صلی الله علیه وآله یحب اکثار
الصلوة فی الحرمین فاکثر فیهما واتم **شرح** مراد باتمام اینجا چهار رکعت گزاردن و این رباعیه است ترغیب در اکثار صلوة در
حرمین اشارتست ترغیب در قصد طول اقامت در حرمین بروشی که جایز شود با آن چهار رکعت گزاردن فریضه رباعیه و مفصل میشود
در شرح حدیث هشتم این باب **یعنی** نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام میپرسیدم او را از چهار رکعت گزاردن نماز در حرم مکه و حرم
مدینه پس نوشت بسوی من که بود رسول الله صلی الله علیه وآله با بهره ورشی که دوست میداشت بسیار گزاردن نماز را در حرم مکه و حرم
مدینه پس تو بسیار گزار نماز را در آن دو حرم و چهار رکعت گزار مراد آنست که قصد درنگ کن در آن دو حرم بقدری که باعث صحت
چهار رکعت شود بعد از قصد آن درنگ اتمام کن **دوم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام عن اتمام الصلوة والصیام فی الحرمین
فقال اتمها ولو صلوة واحدة **شرح** مراد باتمام اینجا کامل کردن باعتبار کیفیت است موافق آنچه بیان میشود در شرح حدیث
هشتم این باب و بعد از امام علیه السلام او را باتمام صوم نکرد **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از کامل کردن نماز و روزه
در حرم مکه و حرم مدینه پس گفت که کامل گزار نماز را هر چند که باشد یک نماز **سیوم اصل** عن علی بن یقطین قال سألت ابا ابراهیم
علیه السلام عن التقصیر بمکة فقال اتم ولیس بواجب الا انی احب لک ما احب لنفسی **شرح** مراد باتمام اینجا چهار رکعت گزاردن فریضه
رباعیه است برای تقیه بنا بر اینکه علی بن یقطین وزیر هارون بوده و لباس مشهور بوده و تقیه برای مشهوران بسیار ضرور میشود
گذشت در حدیث سیوم باب نود و هفتم کتاب الصلوة فی مسجد منی ومن کتب علیه التقصیر فلا اتمام بمعنی است که خلفا را از امامیه
را در منی و مکه چهار رکعت میگزاردند با وجود عدم قصد طول درنگ در آنجا الا بکسر همزه و تشدید لام بمعنی لکن است و انی بفتح همزه است
و میتواند بود که الا بفتح همزه و تخفیف لام باشد و انی بکسر همزه باشد **یعنی** روایتست از علی بن یقطین که گفت که پرسیدم امام موسی

کاظم علیه السلام را از دو رکعت گزاردن فریضه رباعیه در مکه در وقتی که قصد طول اقامت در آنجا باشد پس امام گفت که چهار رکعت
گزار و نیست آن اتمام واجب در اصل شرع ولیکن از این جهت که من دوست میدارم برای تو آنچه را که دوست میدارم برای خودم از تقیه
چهارم اصل عن زیاد بن مروان قال سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن اتمام الصلوة فی الحرمین فقال احب لک ما احب لنفسی اتم الصلوة
شرح مراد با تمام اینجا چهار رکعت گزاردن فریضه رباعیه است برای تقیه بنا بر اینکه زیاد بن مروان از غلوه و کلاء امام موسی
کاظم علیه السلام بوده و مشهور بوده نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از زیاد بن مروان گفت که پرسیدم امام
موسی کاظم علیه السلام را از چهار رکعت گزاردن نماز در حرم مکه و حرم مدینه امام گفت که دوست میدارم برای تو آنچه را که دوست
میدارم برای خودم از تقیه اتمام کن نماز را پنجم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام ان من المذخور الاتمام فی
الحرمین شرح مراد با تمام اینجا کمال با عتبار کیفیت است موافق حدیث دوم این باب یعنی روایت است از معویة بن عمار از امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که از جمله ذخیره برای روز قیامت است کامل گزاردن نماز در حرم مکه و حرم مدینه با عتبار کیفیت
ششم اصل عن الحسین بن المختار عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قلت له انا اذا دخلنا مکة والمدینة نتم او نقصر قال ان قصرت
فذلک وان اتممت فهو خیر تزداد شرح روایت است از حسین بن مختار که از وکلاء امام موسی کاظم علیه السلام بوده از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستی که ما چون داخل شویم مکه و مدینه را آیا چهار رکعت میگزاریم فریضه رباعیه را یا تقصیر میکنیم
امام گفت که اگر تقصیر کنی پس آنست که موافق اصل شرع است و اگر اتمام کنی در موضع تقیه پس آن تو را به است و بهتر است که زیاد میکنی برای خود
هفتم اصل عن ابی ابراهیم علیه السلام قال کان ابی یری لهذین الحرمین ما لا یراه لغیرهما ویقول ان الاتمام فیهما من الامر المذخور
شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بود پدرم امام جعفر صادق علیه السلام با این روش که میدید برای این دو حرم
آنچه را که نمیدید آنرا برای غیر آن دو و میگفت که بدرستی که کامل گزاردن نماز با عتبار کیفیت در آن دو حرم از جمله کارهای
عمده که ذخیره برای آخرتست هشتم اصل عن علی بن مهزیار قال کتبت الی ابی جعفر علیه السلام ان الروایة قد اختلفت عن آبائک
علیهم السلام فی الاتمام والتقصیر فی الحرمین فمنها ان تتم الصلوة ولو صلوة واحدة ومنها ان تقصر ما لم تنو مقام عشرة ایام ولم
ازل علی الاتمام فیهما الی ان صدرنا فی حجنا فی عامنا هذا فان فقهاء اصحابنا اشاروا علی بالتقصیر اذ کنت لا انوی مقام
عشرة ایام فصرت الی التقصیر وقد ضقت بذلک حتی اعرف رایک شرح ان بکسر و فتح همزه میتواند بود و ان بعد از آن
بر فتح همزه و سکون نون است تتم بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول از باب افعال است الصلوة مرفوع و نایب فاعل است
صلوة منصوب و خبر کانت است که محذوف است تقدیر آن است تقصر بصیغه مضارع غایبه مجهول از باب تفعیل یا باب [illegible] است
ما مصدریه ما دام است لم ینو بصیغه مضارع غایب مجهول معتل اللام از باب ضرب است مقام بفتح میم بصیغه مصدر میمی از باب افعال مرفوع و نایب
فاعل است فیهما راجع بمکه است بنابر اینکه این سوال در مکه واقع شده باشد یا راجع بالصلوة است و الی التقصیر [illegible]
راجع بحرمین میشد یک در نسخ بضمیر غایبه است ان بفتح همزه و سکون نون است صدرنا بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و راء بی نقطه
بصیغه ماضی متکلم مع الغیر از باب نصر و ضرب است الصدر بفتح صاد و سکون دال برگشتن و مراد اینجا برگشتن بسوی مکه است از منی
در روز نفر اول که روز دوازدهم است یا در روز نفر دوم که روز سیزدهم است و امروز را صدر بفتح صاد و فتح دال مینامند
و صاحب قاموس گفته الصدر محرکة الیوم الرابع من ایام النحر و این مبنی بر آنست که غیر متمتع در روز سیزدهم نفر میکند فی حجنا ظرف
وقت بحالت از برای تعلیل است ضقت بضاد بالنقطه و قاف بصیغه ماضی [illegible] متکلم وحده از باب ضرب است
اعرف مفعول است یعنی روایت است از علی بن مهزیار گفت که نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام که بدرستی که روایت
بتحقیق مختلف شده از پدران تو علیهم السلام در چهار رکعت گزاردن و دو رکعت گزاردن فریضه رباعیه در حرم مکه و حرم مدینه پس از آن
که بعض روایات وارد شده با اینکه اتمام کرده شود نماز هرچند یک باشد آن نماز و بعض روایات وارد شده با اینکه تقصیر
کرده شود چندانکه قصد کرده نشده باشد درنگ ده روز و همیشه بودم بر اتمام در مکه تا آنکه رجوع کردیم از منی در وقت حج

مادراین مسائل

مادراین سال چه بدرستی که دانایان یاران ما اشارت کردند بر من به دو رکعت گزاردن برای اینکه قصد نکرده بودم درنگ
ده روز را پس آوردیم بسوی دو رکعت گزاردن و بتحقیق تنگدل شدم بسبب آن تا آنکه شناسم رای ترا اصل فکتب الیّ
بخطه قد علمت یرحمک الله فضل الصلوة فی الحرمین علی غیرهما فانی احب لک اذا دخلتهما ان لا تقصر وتکثر فیهما الصلوة فقلت
له بعد ذلک بسنتین مشافهة انی کتبت الیک بکذا واجبتنی بکذا فقال نعم فقلت ای شیء تعنی بالحرمین فقال مکة والمدینة شرح
علمت بصیغه معلوم مخاطب است فضل منصوب و مفعول علمت است علی غیرهما متعلق بالفضل است و [illegible] علی الصلوة فی غیرهما و این
اشارتست بامثال آنچه می آید در حدیث پنجم این باب تکثر بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است و اشارتست بابطال اهتمام
در حرمین بالتقصیری که باعث جواز چهار رکعت گزاردن فریضه رباعیه شود مشافهة منصوب و حال از فاعل قلت است زیرا که مصدر بمعنی
اسم فاعل است بمعنی هم زبانی با کسی در حضور او یعنی پس امام نوشت بسوی من بخط خود که بتحقیق دانستی رحمت کند ترا
الله که زیادتی ثواب نماز در آن دو حرم بر ثواب نماز در غیر آن دو پس بدرستی که من دوست میدارم برای تو چون داخل شوی
آن دو حرم را اینکه تقصیر نماز نکنی و بسیار گزاری در آن دو حرم نماز را پس گفتم امام را بعد از آن بدو سال بر حالی که هم زبانی
باو میکردم که بدرستی که من نوشتم بسوی تو چنین و جواب دادی مرا چنین پس گفت که آری پس گفتم که چه چیز را میخواهی بحرمین
پس گفت که مکه و مدینه را لا اقرار است از منی و مشعر و امثال آنها از مواضع حرم بدانکه این جواب مبنی بر آنست که مستحب است
برای کسی که داخل مکه یا مدینه شود و قصد اقامت ده روز نتواند کرد و قصد اقامت پنج روز کند و رباعیه را در آن پنج روز
اتمام کند اگرچه در مواضع دیگر اگر قصد اقامت پنج روز کند مخیر است میان تقصیر و اتمام و هیچ کدام رجحان ندارد یا تقصیر راجح است
و بیان این بتحریر گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث سیوم باب المسافر یقدم البلدة کم یقصر الصلوة که باب هفتاد و نهم است
و قرینه بر اراده این معنی لفظ و تکثر فیهما الصلوة است زیرا که آن [illegible] امر بزرگی است بسیار که اهل آن بجا [illegible] و چون
تواند بود که مراد این باشد که مسافر با آنکه قصد درنگ داشته باشد رباعیه را در آنجا چهار رکعت گزارد و حال آنکه گذشت
در حدیث اول باب صد و نود و هفتم که باب الصلوة فی مسجد منی و من یجب علیه التقصیر والتمام بمنی است اینکه اهل مکه چون
بطواف زیارت آیند و داخل منازل خود نشوند رباعیه را دو رکعت میگزارند بچه جای دیگران مخفی نماند که امام علیه السلام
متوجه دفع تناقض میان دو روایت سابق نشد بنابر اقتضای مقام در آن وقت و حکمت و دفع تناقض بحمل روایات اول بر
اینکه مراد با تمام الکمال با عتبار کیفیت و رعایت آداب خضوع و خشوع است در آن دو حرم هرچند که دو یکنماز باشد خواه آن نماز
را مسافر گزارد و بعنوان قصر و خواه مقیم گزارد و بعنوان چهار رکعت و این اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم
باب اول که اگر از کسی یکنماز مقبول شود معذب نمیشود اصلا و چون برکت این دو حرم بیشتر است از جاهای دیگر اهتمام برعایت آداب
و سفارش بآن بیشتر شده تا شاید که مقبول شود و حمل روایات ثانیه بر جواز تقصیر اگرچه مرجوح باشد در صورت قصد اقامت
پنج روز والله اعلم باب دویست و یکم اصل باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام وافضل البقعة فیه شرح
این باب بیان زیادتی ثواب نماز در مسجد الحرام و بیان فاضلتر بقعه است در آن و در این باب یازده حدیث است و اول کلام جمیل
بن دراج است اول اصل سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن افضل موضع فی المسجد الحرام یصلی فیه قال الحطیم ما بین الحجر وباب
البیت قلت والذی یلی ذلک فی الفضل فذکر انه عند مقام ابراهیم صلی الله علیه وآله قلت ثم الذی یلیه فی الفضل قال فی
الحجر قلت ثم الذی یلی ذلک قال کل ما دنا من البیت شرح یصلی بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و تقدیر آن
یصلی است یا فیه تقدیر آن است و بنابر اول بدل اشتمال از موضع است و بنابر دوم صفت موضع است حطیم بفتح حاء بی نقطه و کسر طاء
و سکون یاء دو نقطه در پایین است و وجه تسمیه آن می آید در حدیث آخر این باب فی الحجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم جایی
است از تحت میزاب زیرا که حجر [illegible] کل مرفوع و خبر مبتدای محذوف است تقدیره هو یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام
را از فاضلتر جای در مسجد الحرام اینکه نماز گزارده شود در آن امام گفت که آن حطیم است که میان حجر الاسود و در کعبه است گفتم و

بحرم

آنچه بعد از آنست در فضیلت کدام است پس امام مذکور کرد که آن نزد مقام ابراهیم است صلی الله علیه و آله گفتم بعد از آن آنچه بعد از آنست که کدام است امام گفت که آن هر جایست که نزدیک باشد نسبت بکعبه **دوم اصل** عن ابی عبیدة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الصلوة فی الحرم کله سواء فقال یا ابا عبیدة ما الصلوة فی المسجد الحرام کله سواء فکیف یکون فی الحرم کله سواء قلت فای بقاعه افضل قال ما بین الباب الی الحجر الاسود **شرح** ما شاید لیس است الصلوة مرفوع و اسم ما است و کلا منصوب و خبر ما است بقاعه بکسر باء یک نقطه و تخفیف قاف و الف و عین بی نقطه و ضمیر راجع بحرم یا راجع بمسجد الحرام است **یعنی** روایت است از ابو عبیده گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا نماز در حرم همگی آن برابر است در ثواب پس امام گفت که ای ابو عبیده نیست نماز در مسجد الحرام که جزو حرم است همگی آن برابر در ثواب پس چگونه می باشد نماز در حرم همگی آن برابر در ثواب گفتم که پس کدام جای های حرم فاضلتر است گفت که آنچه میان در کعبه تا حجر الاسود است **سیوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الملتزم لای شیء یلتزم و ای شیء یذکر فیه فقال عنده نهر من انهار الجنة تلقی فیه اعمال العباد عند کل خمیس **شرح** الملتزم بفتح زای بلفظ صیغه اسم مکان یا اسم مفعول باب افتعال است جای از دیوار کعبه که در آنجا شکم خود را بدیوار میچسبانند برای دعا و ذکر گناهان سابق خود میکنند و استغفار مینمایند و آن موضعی است از پشت کعبه که دوری آن از رکن یمانی مثل دوری در کعبه از حجر الاسود است چنانچه بیان شد در باب الملتزم و الدعاء فیه که باب صد و هشتم است یلتزم بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بملتزم است ای بجر است لعطف بر جواب لام تذکر بصیغه مضارع غایب یا غایبه مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع است بآنچه موصوفست که در آنجا ذکر میشود و آن معاصی سابقه است برای استغفار از آنها چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب الملتزم و الدعاء فیه و میتواند بود که ای مرفوع و مبتدا باشد و یذکر بصیغه مجهول غایب خبر مبتدا باشد و امام علیه السلام جواب آنرا نیز گفته باشد و اینجا منقول نشده باشد اعمال العباد عبارتست از صحایف بندگان و مراد بصحیفه آن اعمالست و انداختن در نهر برای محو آنهاست و ذکر خمیس باعتبار آنست که در روز عرض همه جمع میشود صحایف اعمال و در آن نهر انداخته میشود در آن نهر و این اشارتست باینکه روز پنجشنبه روز عرض اعمالست موافق آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث یازدهم باب فضل صوم شعبان تا آخر که باب سیزدهم است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ملتزم که برای کدام چیز بغل گرفته میشود و برای کدام چیز معاصی بیاد آورده میشود پس امام گفت که نزد ملتزم جویست از جویهای بهشت که انداخته میشود در آن نهر صحیفه عملهای بندگان نزد هر پنجشنبه برای اینکه محو شود **چهارم اصل** عن الحلبی قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فقال اکثروا من الصلوة و الدعاء فی هذا المسجد اما ان لکل عبد رزقا یجاز الیه حوزا **شرح** اکثروا بصیغه امر باب افعالست اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است ان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است یجاز بحاء بی نقطه و الف و زای بلفظ صیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است الحوز بفتح حاء و سکون واو در اینجا بمعنی جمع آوردنست **یعنی** روایت است از حلبی گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در مسجد الحرام یا در مکه پس گفت که بسیار بجا آورید از نماز و دعا در این مسجد آگاه باشید بدرستی که برای هر بنده نصیبی است از نماز و دعا در این مسجد که رانده میشود بسوی او در اندازه القضاء و قدر و توفیق الهی مراد آنست که کاری کنید که نصیب شما وافرتر باشد **پنجم اصل** عن صامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصلوة فی المسجد الحرام تعدل مائة الف صلوة **شرح** روایت است از صامت از امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام گفت که نماز در مسجد الحرام برابری میکند در ثواب صد هزار نماز را در غیر آن **ششم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال الصلوة فی المسجد الحرام تعدل مائة الف صلوة **شرح** این موافق سابق است **هفتم اصل** عن معاویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اقوم اصلی بمکة و المرأة بین یدی جالسة او مارة فقال لا باس انما سمیت مکة لانه تبک فیها الرجال و النساء **شرح** تبک بتاء دو نقطه و تشدید کاف بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است البک بفتح باء یک نقطه و تشدید کاف پهلو

بر پهلو

بر پهلو زدن **یعنی** روایت است از معویة بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می ایستم نماز میگذارم در مکه و زنی پیش رو من نشسته است یا گذر کننده است پس گفت که نیست باکی جز این نیست که مکه نامیده شد مکه بفتح باء یکنقطه و تشدید کاف برای اینکه شان آنست که پهلو بر پهلو زده میشوند در آن مردان و زنان چون هجوم مردان و زنان در آن میشود مخفی نماند که منافات نیست میان این وجه تسمیه و میان وجه تسمیه که گذشت در حدیث هفتم باب حج ابراهیم تا آخر که باب هفتم است و اشارت باین شد در شرح حدیث هشتم باب سیوم **نقل کلام جمیل بن دراج اصل** علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج قال قال له الطیار و انا حاضر هذا الذی زید هو من المسجد فقال نعم انهم لم یبلغوا بعد مسجد ابراهیم و اسمعیل صلی الله علیهما **شرح** ظاهر آنست که این داخل احادیث این باب نیست زیرا که منافی مینماید با آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب بناء المساجد و ما یوخذ منها و الحدث فیها من النوم و غیره که باب چهل و هشتم است که امام محمد باقر علیه السلام در ناحیه مسجد حرام خط کشید و گفت که این داخل مسجد حرام که در زمان رسول الله بوده نیست و الصفا و حول حیث در موضعی که میان دیوار مسجد الحرام و میان ما بین حزوره و مسعی است مثلا حرام نیست پس عمر قال راجع باین ابی عمیر است و ضمیر له راجع بجمیل است و جواب جمیل مبنی بر آنست که او غلط فهمیده بعضی احادیث را مثل آنچه گذشت در باب حج ابراهیم و اسمعیل و بنائهما البیت که باب هفتم است در حدیث یازدهم آن باب و در حدیث دوازدهم آن باب که موافق حدیث نهم این باب است و این منافات ندارد با جلالت شان جمیل چنانچه اهل کتب رجال نقل کرده اند زیرا که معصوم نیست الصارم قد ینبو و الجواد قد یکبو و میتوان تکلف دفع منافات و اشکال کرد باینکه احکام نواحی مسجد زمان ابراهیم و احکام مسجد زمان رسول الله مختلف باشد در این شریعت و الله اعلم **یعنی** روایت است از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج ابن ابی عمیر گفت که گفت جمیل را طیار در حالی که من حاضر بودم که اینکه زیاد کرده شد در زمان بنی امیه آیا آن از مسجد الحرام است پس جمیل گفت که آری بیان این آنکه بدرستیکه بنی امیه نرسیده اند هنوز بمسجد ابراهیم و اسمعیل صلی الله علیهما **هشتم اصل** عن زرارة قال سالته عن الرجل ایصلی خلف المقام خلف ظهره و هو مستقبل الکعبة فقال لا باس ان یصلی حیث شاء من المسجد بین یدی المقام او خلفه و افضله الحطیم او الحجر و عند المقام و الحطیم حذاء الباب **شرح** ظاهر آنچه گذشت در حدیث اول این باب آنست که او الحجر کلام راوی باشد بنابر شک و حجر بکسر حاء و سکون جیم باشد و الفضاء و الحطیم حذاء الباب کلام راوی باشد بنابر غلط و میتواند بود که واو پیش از غلط کاتبان باشد و بجای آن ای باید و حجر بفتح حاء و فتح جیم باشد و مراد موضعی باشد که از حطیم است تا حجر الاسود یا حطیم نیز داخل باشد و تفسیر حطیم بآنچه در حدیث اول و آخر این باب است مسلمست زیرا که میتواند بود که حطیم دو استعمال داشته باشد و بنابر بیان مراد بحطیم در این حدیث شده باشد **یعنی** روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که نماز میگذارد در مکه میگرداند مقام ابراهیم را در پس پشت خود در حالی که او رو بکعبه کرده است پس امام گفت که نیست باکی در آنکه نماز بگذارد در هر جا که خواهد از مسجد الحرام خواه در پیش مقام ابراهیم یا پس مقام ابراهیم و افضل مسجد حطیم است یا امام گفت که حجر اسمعیل است و نزد مقام ابراهیم است و مراد بحطیم برابر در کعبه است **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان خط ابراهیم صلی الله علیه و آله بمکة ما بین الحزورة الی المسعی فذلک الذی کان خط ابراهیم صلی الله علیه و آله یعنی المسجد **شرح** مضمون این ظاهرست از آنچه گذشت در شرح حدیث دوازدهم باب هفتم که باب حج ابراهیم و اسمعیل و بنائهما البیت است و اینجا میگوییم که در اکثر نسخ حق بحاء بی نقطه و تشدید قاف است و آن بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و زیاد کرده شدن کان برای دوری آن محل از زمان حالت یا برای بیان وقوع تغییر در آنست و در بعضی نسخ بجای حق اینجا خط است موافق آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب هفتم و معنی هر دو یکی است و بر هر تقدیر جمیل بن دراج خیال کرده که مراد آنست که یکدیوار مسجد الحرام در زمان ابراهیم از حزوره بوده تا مسعی چنانچه منقول شد در این باب **دهم اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر

ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یصلی فی جماعة فی منزله بمکة افضل او وحده فی المسجد الحرام فقال وحده شرح
یصلی بتقدیر ان یصلی است و استفهام نیز مقدر است یعنی روایت است از احمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت پرسیدم
امام را از مرد که آیا اینکه نماز جماعت گزارد در منزل خود در مکه افضل است یا اینکه نماز گزارد بتنهائی خود در مسجد الحرام پس امام
گفت اینکه تنها گزارد در مسجد الحرام افضلست این مبنی بر اینست که نماز جماعت برابر بیست و پنج نماز منفرد است از ثواب
چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث اول و هفتم باب فضل الصلوة فی الجماعة که باب چهل و نهم است و نماز در مسجد الحرام
برابر صد هزار نماز در غیر آنست باعتبار ثواب چنانچه گذشت در حدیث پنجم و ششم این باب یازدهم اصل عن معویة قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحطیم فقال هو ما بین الحجر الاسود و بین الباب وسألته لم سمی الحطیم فقال لان الناس
یحطم بعضهم بعضا هناک شرح الحطیم در دوم منقولست زیرا که نایب فاعل سمی ضمیر مستتر راجع بالحطیم اولست یحطم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب است الحطم بفتح حاء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه شکستن و مراد اینجا پهلو بر پهلو زدن سخت است چنانچه گویا که
استخوانهای پهلوها شکسته میشود یعنی روایت است از معویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حطیم که افضل
مواضع مسجد الحرام است پس امام گفت که آن موضعیست که میان حجر اسود و میان در کعبه است و پرسیدم امام را که چرا آن موضع مسجد
الحرام است پس امام گفت که آن موضعیست که میان حجر اسود و میان در کعبه است و پرسیدم امام را که چرا آن موضع نام کرده شده
حطیم پس امام گفت که برای اینکه مردمان میشکنند بعضی ایشان بعضی دیگر را در آنجا از شدت پهلو بر پهلو زدن باب دویست و دوم

اصل باب دخول الکعبة شرح این باب بیان داخل شدن کعبه است و در این باب یازده حدیث است اول اصل
عن علی بن خالد عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام قال کان یقول الداخل الکعبة یدخل والله راض عنه ویخرج عطلا من الذنوب
شرح العطل بضم عین بی نقطه و سکون و ضم طاء بی نقطه و تخفیف لام صفت مشبهه باب علم خالی یعنی روایت است از علی بن
خالد از کسی که حکایت کرد او را از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود امام علیه السلام با این روش که میگفت که داخل شونده کعبه را
داخل میشود در حالی که الله تعالی راضی است از او و بیرون می آید از کعبه در حالی که خالیست از گناهان دوم اصل
عن ابن القداح عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال سألته عن دخول الکعبة قال الدخول فیها دخول فی رحمة الله والخروج منها خروج
من الذنوب معصوم فیما بقی من عمره مغفور له ما سلف من ذنوبه شرح سایل جعفر است و مسئول ابیه است یا سایل ابن القداح
است و مسئول جعفر است باعتبار اینکه جعفر گوید که البته از پدرش اخذ کرده یا باعتبار اینکه در وقت این سخن الحال نقل از
پدر کرده باشد معصوم مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر الخارج منها معصوم و این جمله استیناف بیان جمله والخروج
منها خروج من الذنوب است مغفور مرفوع و خبر دوم مبتدای محذوفست و له نایب فاعلست یعنی روایت است از ابن القداح میمون
قداح بفتح قاف و تشدید دال بی نقطه و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام گفت که پرسیدم او را از داخل
شدن کعبه گفت که داخل شدن در آن داخل شدن در رحمت الله تعالی است و بیرون آمدن از آن بیرون آمدن از
گناهانست بیان این آنکه بیرون آینده از آن معصوم است در زمانی که باقی مانده از عمر او و آمرزیده شده برای او است
آنچه گذشته است از گناهان او سیوم اصل عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت دخول الکعبة فاغتسل
قبل ان تدخلها ولا تدخلها بحذاء وتقول اذا دخلت اللهم انک قلت ومن دخله کان آمنا فآمنی من عذاب النار ثم تصلی
رکعتین بین الاسطوانتین علی الرخامة الحمراء تقرأ فی الرکعة الاولی حم السجدة وفی الثانیة عدد آیاتها من القرآن وتصلی فی
زوایاه شرح الحذاء بکسر حاء بی نقطه و تخفیف ذال با نقطه و الف و همزه منقلب از واو نعل و کفش و مانند آنها که در پا میکنند
و در وقت رفتار سایه پا حایل میشود آمنی بهمزه و الف و کسر میم و تشدید نون بصیغه امر باب افعالست الرخامة بضم راء بی نقطه
و تخفیف خاء با نقطه و الف و تخفیف نون سنگیست که مانند مرمر است و سفید است عدد آیات حم سجده پنجاه و چهار است نزد
اهل کوفه و پنجاه و سه است نزد اهل حجاز و پنجاه و دو است نزد اهل بصره و اهل شام یعنی روایت است از معویة بن عمار از امام

جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کردی داخل شدن کعبه را پس غسل کن پیش از آنکه داخل شوی که آنرا و داخل مشو آنرا با کفش
ایمن پس ایمن کن مرا از عذاب آتش جهنم بعد از آن میگزاری دو رکعت میان دو ستون که نزدیک است بدر کعبه بر رخام که
رخامیست بنفش که در وپای بر سر آن سنگ باشد اگرچه سجده هر جای دیگر باشد قراءت میکنی بعد از سوره فاتحه در رکعت
اول سوره حم سجده را و در رکعت دوم موافق عدد آیات آن سوره را از قرآن و نماز میگزاری در کنجهای آن خانه اصل
وتقول اللهم من تهیأ او تعبأ او اعد او استعد لوفادة الی مخلوق رجاء رفده وجائزته ونوافله وفواضله فالیک یا سیدی
تهیئتی وتعبئتی واعدادی واستعدادی رجاء رفدک ونوافلک وجائزتک شرح من موصوله مبتدا است و متضمن معنی شرط است
تهیأ بتشدید یاء دو نقطه در پایین و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلست التهیؤ آماده شدن برای کاری بر وجه
کمال تعبأ بعین بی نقطه و تشدید باء یک نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلست التعبؤ آماده شدن برای کاری
فی الجمله اعد بعین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست الاعداد یراق برای کاری حاضر کردن
بقصد اینکه یراق کری آن چون تمام شود شروع در آن شود استعد بعین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب استفعالست الاستعداد خواهش یراق کاری برای کاری الوفادة بکسر واو و تخفیف فاء و الف و دال بی نقطه مصدر باب
ضرب آمدن بسوی کسی لغو و آمدن نزد او رجاء بفتح راء منصوب و مفعول له است و عامل آن تهیأ و نظایر آنست یا عامل آن
وفادة است و بر هر تقدیر مضافست الرفد بکسر راء بی نقطه و سکون فاء و دال بی نقطه آنچه بکسی بخشند در مقابل کاری که کرده
الجائزه بجیم و الف و کسر همزه و زاء با نقطه عطیه که برای روزگار آینده بکار آید مثل خلعت و خط آزادی و مراد در اینجا
خلعت و مانند آنست و مراد در دوم خط آزادی از آتش جهنم و بهره مندی از بهشت است النوافل جمع نافله است بمعنی بخششی
که زیاده باشد بر بخششی که در مقابل کاریست الفواضل جمع فاضله خصلتهای خوب و مراد اینجا خوشخوئیها و کرمهاست جمله
فالیک تا آخر قایم مقام خبر مبتدا است و خبر مبتدا اینست و هذا خالی از عایدست و این از قبیل اقامت دلیل در مقام مدلول
است و تقدیر کلام اینست که فلا ابالی به اذ الیک تا آخر نظیر من کان عدوا لرب فانه عدو لی و نظایر این بسیار است تهیئتی بفتح
تاء دو نقطه در بالا و سکون هاء و کسر یاء دو نقطه در پایین و فتح همزه و تاء دو نقطه در بالا و یاء متکلم بصیغه مصدر باب
تفعیلست بمعنی آماده کردن من دیگری را از ملازمان و رفیقان خود و این مستلزم تهیؤ بطریق اولی است و همچنین است تعبئتی
تعبئة و برای این قیاس است التعبئة بکسر باء یک نقطه و فتح همزه است و جایز است قلب همزه آن بیا یعنی و میگوئی که خدایا
هر که تمام آماده شد یا فی الجمله آماده شد یا یراق حاضر کرد یا خواهش یراق کرد برای آمدن بسوی مخلوقی برای امید بخشش
او و خلعت او و زیادتیهای بخشش او و خوشخوئیهای او پس بسوی تست ای سید من تمام آماده کردن من و فی الجمله آماده
کردن من و فی الجمله آماده کردن من و یراق حاضر کردن من و خواهش یراق من برای امید عطای تو و زیادتیهای عطای
تو و خط آزادی و مرادی تو اصل فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا یخیب علیه سائل ولا ینقصه نائل فانی لم آتک
الیوم بعمل صالح قدمته ولا بشفاعة مخلوق رجوته ولکنی اتیتک مقرا بالظلم والاساءة علی نفسی فانه لا حجة لی ولا عذر
شرح لا تخیب بخاء با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه در اول بصیغه نهی حاضر باب تفعیلست و در دوم
بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب ضرب است آتک بهمزه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع معلوم متکلم
متکلم وحده از باب ضرب است باء در بعمل برای ملابست و برای تعدیه میتواند بود قدمته بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب
تفعیلست یعنی پس بی بهره مکن امروز امید مرا ای آنکه بی بهره نمیشود بر سر خوان عطای او طلب کاری و کم نمیکند خزینه
او را بهره مندی چه بدرستی که من نیامده ام نزد تو امروز با عمل صالحی که پیش انداخته باشم آنرا و نه با شفاعت مخلوقی
که امید بآن بسته باشم ولیکن آمده ام نزد تو در حالی که اقرار دارم بستم کردن و بدی کردن بر خودم چه بدرستی که نیست
حجتی و عذری برای من و نه بهانه اصل فاسألک یا من هو کذلک ان تعطینی مسألتی وتقیلنی عثرتی وتقلبنی برغبتی

ولا تزده نومیدی ومنوعا ولا جانیا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسالک یا عظیم ان تغفر لی الذنب العظیم لا اله الا انت
شرح تقیلنی بقاف وباء دو نقطه و یاء بین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است الاقاله الفسخ یعنی وا کرده
کاری را کرده هشر بالفتح عین بی نقطه وسکون تا دو نقطه وراء بی نقطه است تقلبنی بقاف وباء یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب ضرب و باب تفعیل میتواند بود و معنی هر یکیست یا در هر یکی برای ملابست است الاغبس بفتح راء بی نقطه وسکون
عین با نقطه وباء یک نقطه دلخواه لا ترد بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعال است المجبوه بجیم وباء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب
منع بی بهره گردیده شده و بی نصیب زده شده جانیا بجیم والف و نون و بای یک نقطه است یعنی بیگانه یا الجار بی نقطه و الف
و همزه است یعنی با بهره عظام بکسر عین بی نقطه و تخفیف ظاء با نقطه جمع عظیم است یعنی پس طلب میکنیم از تو ای آنکه
چنانکه گفتیم اثر الکرم و هی مرا آنچه طلبیدم و نا کرده الکاری مرا پس در امر من در گناهان و بر گردانی مرا یا مراد دل من و بر
نگردانی مرا بر حالی که بی بهره کرده شده باشم و نه بر حالی که بی بهره کرده شده باشم و نه بر حالی که بیگانه باشم ای بزرگ ای بزرگ
ای بزرگ امید میدارم ترا برای کار بزرگ طلب میکنیم از تو ای بزرگ آنکه آمرزی برای من گناهان بزرگ را نیست مستحق
عبادت مگر تو اصل قال ولا تدخلها بحذاء ولا تبزق فیها ولا تمخط فیها دخلها رسول الله صلی الله علیه وآله الا
یوم فتح مکه شرح تکرار ولا تدخلها بحذاء برای تاکید است لا تبزق بباء یک نقطه وزای با نقطه وقاف بصیغه نهی مخاطب معلوم
معلوم باب نصر است البزاق بفتح باء و سکون زای آب دهن انداختن لا تمخط بخاء با نقطه وطاء بی نقطه بصیغه نهی مخاطب
باب افتعال است الامتخاط بلغم از بینی یا از دماغ انداختن یعنی امام گفت که داخل مشو کعبه را با نعل و خیو مینداز در آنجا
و بلغم مینداز در آنجا و داخل نشد کعبه را رسول الله صلی الله علیه وآله مگر در روز فتح مکه مراد آنست که بسیار داخل شدن
آن نوعی از بی ادبی است چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام وذکرت الصلوة فی الکعبه قال بین العمودین تقوم
علی البلاطه الحمراء فان رسول الله صلی الله علیه وآله علیها ثم اقبل علی ارکان البیت وکبر الی کل رکن منه شرح
البلاطه بفتح باء یک نقطه و تخفیف لام والف وطاء بی نقطه سنگی که بآن زمین را فرش کرده باشند شاید که تکبیر بسوی
هر رکنی کنایت باشد از گزاردن نماز در هر رکنی موافق آنچه می آید در حدیث هشتم این باب یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را و مذکور کردم نماز را در کعبه گفت که در میان دو ستون و لست می ایستی بر سر سنگ سرخ بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه وآله نماز گزارد بر سر آن سنگ بعد از آن رو آورد بر کنجهای خانه و تکبیر گفت بسوی هر کنجی از آن
پنجم اصل عن معویة قال رایت العبد الصالح علیه السلام دخل الکعبه فصلی رکعتین علی الرخامة الحمراء ثم قام فاستقبل
الحائط بین الرکن الیمانی والغربی فرفع یده علیه ولزق به ودعا ثم تحول الی الرکن الیمانی فلصق به ودعا ثم اتی الرکن
الغربی ثم خرج شرح لزق بزاء با نقطه ولصق بصاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و هر دو یک معنی است
یعنی روایت است از معویة بن عمار گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را داخل شد کعبه را پس گزارد دو رکعت بر سر سنگ
سرخ بعد از آن برخاست پس برابر روی خود کرد دیوار را که در میان رکن یمانی و رکن غربیست پس افراشت دست خود را
بر آن دیوار و متصل شد بدیوار و دعا کرد بعد از آن گردید بسوی رکن یمانی و متصل شد بآن و دعا کرد بعد از آن آمد نزد
رکن غربی بعد از آن بیرون رفت ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما سوال العمرة ان یدخل البیت قبل ان
یرجع فاذا دخلته فادخله بسکینة ووقار ثم ائت کل زاویة من زوایاه ثم قل اللهم انک قلت ومن دخله کان آمنا فامنی
من عذاب یوم القیمة وصل بین العمودین اللذین یلیان الباب علی الرخامة الحمراء وان کثر الناس فاستقبل کل زاویة
فی مقامک حیث صلیت وادع الله واساله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سزاوار است برای تو
حج گزار که داخل شود خانه کعبه را پیش از آنکه برگردد بسوی وطن خود پس چون داخل شوی آنرا پس داخل شو آنرا با آرام
اعضا و آرام دل بعد از آن بیا نزد هر کنجی از کنجهای آن بعد از آن بگو که خدایا بدرستی که تو گفتی در سوره آل عمران که و هرکه

داخل شد

داخل شد او باشد ایمن پس ایمن کن مرا از عذاب روز قیامت و نماز گزار در میان دو ستونی که نزدیک در کعبه است بر سر سنگ سرخ
و اگر بسیار شده مردمان پس باید که رو کند بر سر سنگ سرخ نماز گزاری پس برابر روی خود کن هر کنجی را و بایستادن تو در هر جایی
که میسر شد که نماز گزاردی و بخوان الله تعالی را با سایر حسنی و طلب حاجت کن از او هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام وهو
خارج من الکعبه وهو یقول الله اکبر الله اکبر حتی قالها ثلثا ثم قال اللهم لا تجهد بلاءنا ربنا ولا تشمت بنا اعداءنا فانک انت
الضار النافع ثم هبط فصلی الی جانب الدرجة جعل الدرجة عن یساره مستقبل الکعبه لیس بینها وبینه احد ثم خرج الی منزله شرح
لا تجهد بجیم ودال بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعال است لا تشمت بشین با نقطه وتاء دو نقطه بالای بصیغه نهی حاضر باب افعال است
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که او بیرون می آمد از کعبه و او میگفت که الله اکبر الله اکبر تا آنکه گفت
آن کلمه را سه بار بعد از آن گفت که خدایا سخت مکن بلای ما را ای صاحب کل اختیار ما و خوشحال مکن بوسیله ما دشمنان ما را
چه بدرستی که تویی ضرر رساننده و نفع رساننده بعد از آن امام علیه السلام فرود آمد پس نماز گزارد بسوی پهلوی زینه پایه
گردانید زینه پایه را در جانب چپ خود بر حالی که رو بکعبه داشت نبود میان او و میان آن زینه پایه هیچ کس بعد از آن از مسجد بیرون
رفت بسوی منزل خود هشتم اصل قال ابو الحسن علیه السلام دخل النبی صلی الله علیه وآله الکعبة فصلی فی زوایاها الاربع
صلی فی کل زاویة رکعتین شرح گفت امام رضا علیه السلام که داخل شد نبی صلی الله علیه وآله کعبه را پس نماز گزارد در چهار کنج
آن گزارد در هر کنجی دو رکعت نهم اصل رایت ابا عبد الله علیه السلام قد دخل الکعبة ثم اراد بین العمودین فلم یقدر علیه
فصلی دونه ثم خرج فمضی حتی خرج من المسجد الحرام شرح دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که بتحقیق داخل شد کعبه را بعد از آن
اراده کرد میان دو ستون اول را پس قادر نشد بر آن بسبب هجوم مردمان پس نماز گزارد نزدیک بآن بعد از آن بیرون آمد
و رفت تا آنکه بیرون شد از مسجد الحرام دهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اذا دخلت الکعبة کیف اصنع قال خذ
بحلقتی الباب اذا دخلت ثم امض حتی تاتی العمودین فصل علی الرخامة الحمراء ثم اذا خرجت من البیت فنزلت من الدرجة فصل
عن یمینک رکعتین شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چون داخل شوم کعبه را چگونه کنم گفت که بدست فرا گیر دو حلقه در را
چون داخل میشوی بعد از آن برو تا آنکه آیی نزد دو ستون اول پس نماز گزار بر سر سنگ سرخ و
بعد از آن چون بیرون آیی از کعبه پس فرود آیی از زینه پایه پس نماز گزار در جانب دست راست تو دو رکعت مراد حطیم است
که بیان شد در حدیث اول از باب سابق یازدهم اصل عن معویة بن عمار فی دعاء الولد قال افض علیک دلوا من ماء
زمزم ثم ادخل البیت فاذا قمت علی باب البیت فخذ بحلقة الباب ثم قل اللهم ان البیت بیتک والعبد عبدک وقد قلت
ومن دخله کان آمنا فامنی من عذابک واجرنی من سخطک ثم ادخل البیت فصل علی الرخامة الحمراء رکعتین شرح روایت
از معویة بن عمار که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است در دعای طلب فرزند گفت که بریز بر خود
یک دلو از آب زمزم بعد از آن داخل شو کعبه را پس چون ایستادی بر در کعبه پس بگیر حلقه در را بعد از آن بگو که خدایا
بدرستی که این خانه خانه تست و این بنده بنده تست و بتحقیق گفتی در سوره آل عمران که و هر که داخل شد او باشد
ایمن پس ایمن کن مرا از عذاب تو و پناه ده مرا از غضب تو بعد از آن داخل شو کعبه را پس نماز گزار بر سر سنگ سرخ
دو رکعت اصل ثم قم الی الاسطوانة التی بحذاء الحجر والصق بها صدرک ثم قل یا واحد یا احد یا ماجد یا قریب
یا بعید یا عزیز یا حکیم لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء ثم در بالاسطوانة
فالصق بها ظهرک وبطنک وتدعو بهذا الدعاء فان یرد الله شیئا کان شرح لا تذرنی ماخوذ است از سوره انبیا و هب
لی ماخوذ است از سوره آل عمران یعنی بعد از آن برخاسته برو بسوی ستونی که برابر حجر اسمعیل است یعنی
که در پهلوی دیوار است که در جانب حجر است و متصل کن بآن ستون سینه خود را بعد از آن بگو که ای یکتای بیهمتا ای بی جزو و قریب
ای بزرگ مرتبه ای نزدیک باعتبار دلالت دلیل ای دور باعتبار کنه ذات ای بی نشان ای رعایت کننده مصلحت در تنزیل

وترک و اکتفا در مراتب و تو بهترین داننده‌ای صاحب کمال اختیار من ببخش مرا از جانب خود اولادی با برکت کمان پیوست
که تو شنونده دعای بنده ازان دو ز[illegible] باآن ستون و متصل کن بآن پشت خود را و شکم خود را و دعا میکنی بآن دعا در وقت
دور زدن و متصل کردن پشت و متصل کردن شکم کسی که اراده کند الله تعالی خیر را از فرزندان میشود باب وداع البیت و
و سیوم اصل باب وداع البیت شرح الوداع بفتح واو و دال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه اسم مصدر باب منع و باب تفعیل
بدرود گفتن و اکتفا کردن است و در ابتدای سوره جز برای [illegible] یعنی این باب بیان بدرود کعبه است و آن
باب پنج حدیث است اول اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت ان تخرج من مکة و تأتی اهلک
فودع البیت وطف بالبیت اسبوعا وان استطعت ان تستلم الحجر الاسود والرکن الیمانی فی کل شوط فافعل والا فافتح به و
اختم به فان لم تستطع ذلک فموسع علیک شرح روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون
اراده کنی که بیرون آیی از مکه و آیی نزد اهل خود در وطن خود پس بدرود کن کعبه را طواف کن بکعبه هفت شوط و اگر وسعت
در قدرت داشته باشی که دست مالی حجر الاسود را و رکن یمانی را در هر دوره پس بکن و اگر وسعت در قدرت نداشته باشی پس
ابتدا کن بآن و ختم کن بآن یا بینی که در دوره اول و در دوره آخر استلام حجر و رکن یمانی کن پس اگر وسعت در قدرت
نداشته باشی آن را نیز پس فراخ کرده شده است بر تو یا بینی که مضایقه نیست در اینکه نکنی اصل ثم تأتی المستجار فتصنع
عنده کما صنعت یوم قدمت مکة وتخیر لنفسک من الدعاء ثم استلم الحجر الاسود ثم الصق بطنک بالبیت تضع یدک
علی الحجر والاخری مما یلی الباب واحمد الله واثن علیه وصل علی النبی صلی الله علیه وآله شرح المستجار بجیم والف و راء
بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب استفعال موضعی از دیوار کعبه که میان حجر الاسود و رکن یمانی است چنانچه می‌آید در حدیث چهارم این
باب و اینجا استعاره شده برای موضعی از پشت کعبه که دوری آن اندکی بیانه مثل دوری در کعبه از حجر الاسود است
و آن را ملتزم مینامند و قرینه برای استعاره این است که کما صنعت اشاره است بآنچه گذشت در روایت معاویة بن عمار در
حدیث پنجم باب سوم و چهارم که باب الملتزم والدعاء عنده است و در آنجا گذشت که و هو کعبة المستجار و بیان شد
که مراد آنجاست که ملتزم مانند مستجار است و آن معطوف است بر الینی و بر خبر علیه و این نظیر تنازع الفعلین است یعنی
بعد از آن می‌آیی نزد ملتزم که مانند مستجار است در شرف پس میکنی نزد آن مثل آنچه کردی در روزی که آمدی بمکه
و اختیار کن برای خودت از جمله دعاها از آن دست بمال حجر الاسود را بعد از آن ملصق کن شکم خود را بکعبه با نیروی
که گذاری دست چپ خود را بر حجر الاسود و بر حالی که دست دیگر در نزد کعبه باشد و سپاس کن الله تعالی را و بخواه او را
و للقصد ادعیه بعض اسماء حسنی با جزای آنها برادرانگ و درود کن بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله اصل ثم قل اللهم صل
علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و امینک و حبیبک و نجیبک و خیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالاتک و جاهد فی
سبیلک و صدع بامرک واوذی فی جنبک و عبدک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل
ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة والبرکة والرحمة والرضوان والعافیة شرح خیرتک بکسر خاء و فتح و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه است کما منطق لفظی است و ما مصدریه است یعنی نظر اراد اللهم برای کمال تفرع است
بلغ بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است رسالاتک بکسر راء است جمع ما و را ارادت بیک سوره حجر فاصدع
بما تؤمر اقلبنی بقاف و باء یک نقطه بصیغه امر باب ضرب است مفلحا بفا و حاء بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است
منجحا بنون و جیم و حاء بی‌نقطه نیز بصیغه اسم فاعل باب افعال است یا نایب فاعل مستجابا است یا فعل متعلق بیا
قلبنی است الوفد بفتح واو و سکون فاء و دال بی‌نقطه جمع وافد آینده کان نزد کسی برای حاجتی یعنی
بعد از آن بگو خدایا درود کن بر محمد بنده تو و فرستاده تو و پیغمبر تو و اعتمادی تو و محبوب تو و گرامی تو و
برگزیده تو از جمله مخلوقان تو خدایا درود کن بر او و مواقع دینکه رسانید پیغامهای ترا و جهاد کرد در راه تو

و تقریع کرد بامر تو و آزار دیده شد در پهلوی تو و عبادت کرد ترا تا آنکه آمد نزد او مرگ خدایا برگردان مرا از اینجا بر حالی که مطلب
حاصل شده بر خوردار مقبول الدعا باشم یا فاضل آنچه بر میگردد بآن یکی از آیندگان نزد تو از آمرزش گناه و وسعت رحمت
و رضامندی و راحت اصل اللهم ان امتنی فاغفر لی وان احییتنی فارزقنیه من قابل اللهم لا تجعله آخر العهد من بیتک اللهم
انی عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنی علی دابتک وسیرتنی فی بلادک حتی اقدمتنی حرمک وامنک وقد کان فی حسن
ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی فان کنت قد غفرت لی ذنوبی فازدد عنی رضا وقربنی الیک زلفی ولا تباعدنی وان کنت لم
تغفر لی فمن الان فاغفر لی قبل ان تنأی عن بیتک داری شرح ضمیر غایب در فارزقنیه راجع بحج است و هم چنین ضمیر لا تجعله
فازدد بسکون زای با نقطه و فتح دال بی‌نقطه و دال که منقلب از تاء افتعال است و سکون دال دوم بصیغه امر باب افتعال است
الازدیاد زیاد شدن رضا بکسر را منصوب و تمیز از نسبت در فازدد است زلفی بضم زای با نقطه و سکون لام و فتح فا و الف مقصور
باب القرب یا اسم مصدر است و منصوب است بتقدیر دو مفعول مطلق قربنی است تکرار فا در فاغفر برای تاکید است تنأی بسکون
نون و فتح همزه و الف منقلب از یاء بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب منع است یعنی خدایا اگر میرانی مرا پیش از
آن که باز آیم پس بیامرز برای من و اگر زنده داری مرا پس روزی کن مرا حج در سال آینده خدایا مگردان این حج را آخر دیدار خانه تو
خدایا بدرستی که من غلام توام و پسر غلام توام و پسر کنیز توام بار کردی مرا بر ستور تو و حرکت دادی مرا در شهرهای تو که بر راه
است تا آنکه آوردی مرا بحرم تو و محل امنی تو و بتحقیق بود در خوش گمانی من بتو این که آمرزی برای من گناهان مرا پس اگر باشی
تو با برو آنکه بتحقیق آمرزیده باشی برای من گناهان مرا پس زیاد شو با عتبار خوشنودی تو از من و نزدیک کن مرا بسوی خود و
نزدیکی عظیم و دور مکن مرا از اصلح و اگر باشی با برو آنکه نیامرزیده باشی برای من پس از این وقت پس بیامرز برای من
پیش از آنکه دور شود از خانه تو سرای بودن من اصل فهذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک ولا عن بیتک
ولا مستبدل بک ولا به اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة
عبادک وعیالی فانک ولی ذلک من خلقک ومنی شرح اذنت بهمزه و ذال با نقطه و نون بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم است
و مراد با اذن اینجا مشیت است که بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب مشیت انه لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء
الا بسبعة که باب بیست و پنجم است و در حدیث اول باب بعد از آن غیر منصوب و حال از مضاف الیه انصرافی است زیرا که مصدر
مضاف بفاعل است مستبدل بکسر دال بی‌نقطه مجرور و عطف بر راغب است با در بک برای بدلیت است مثل لیت لی بک [illegible]
من در من بین یدی و در من خلفی بمعنی فی است عن در عن یمینی و عن شمالی اسم است بمعنی جانب و بتقدیر من علی است حذف
حرف جر شده برای کراهت اجتماع صورت دو حرف جر و گاهی مذکور می‌باشد مثل قول قطری و لقد ارانی للرماح دریئة
من عن یمینی مرة و امامی و وجه ذکر من در این دو موضع و ترک آن در سابق آنجا برای اینست که یمین و شمال اسم دو ظرف است
بخلاف بین یدی و خلفی زیرا که آنها اسم دو جانب است مانند فوق و تحت اکفنی بسکون کاف و کسر فا بصیغه امر مثل
السلام باب ضرب است الکفایة بکسر کاف بر داشتن از کسی گرانی باری از او را خواه بدفع آن بار گران باشد و خواه بآسان
کردن آن باشد و مراد در اینجا قسم دوم است و بر هر تقدیر متعدی بنفس میشود به مفعول اول و گاهی دوم و گاهی
متعدی میشود بمفعول اول بمن مثل من خلقک و منی که بیان میشود المؤنة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون گرانی
بار کردن و مراد بعبادک اینجا جمعی از آشنایان است که چون حج گزار در شهر خود شود بزیارت او می‌آیند و هدیه بهدای
آن چیزی که باید فرستاد و پس از آن حاجی بسبب ایشان واقع میشود مثل رایه و ذلک کفایت مؤنه است و بآن اعتبار است
ظرف در من خلقک و منی متعلق بد ولی است یعنی پس این وقت بر گشتن منست اگر باشی با برو آنکه خواسته باشی
برای من بر حالی که نباشم رو گردان از تو و نه از خانه تو و نباشم طالب عوض تو و نه عوض خانه تو خدایا نگاهدار مرا
از پیش من و از پس من و در جانب دست راست من و در جانب دست چپ من تا آنکه رسانی مرا با اهل من پس چون رسانیدی

مرا با بلا مبتلا نکن کفایت کن مرا از انچه خرج بندگان تو دگر دانند خرج عیال من چه بدرستیکه تو صاحب اختیاری آن کفایتی از جمیع خلق
تو و از من با تنگی که سررشته هر مهم سازی که بدست تقدیر و قدرتست **اصل** ثم ائت زمزم فاشرب من مائها ثم اخرج و قل
آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا راغبون الی الله راجعون ان شاء الله قال وان ابا عبد الله علیه السلم
لما ودعها واراد ان یخرج من المسجد الحرام خر ساجدا عند باب المسجد طویلا ثم قام فخرج **شرح** آئبون بهمزه والف وکسر
همزه و بای یکنقطه خبر مبتدای محذوفست بتقدیر نحن لربنا متعلق بحامدون است و تقدیم ظرف برای افاده حصر است و مراعی
قیاس است در نظایر آن **یعنی** بعد از ان بیا نزد چاه زمزم پس بیاشام از آب آن بعد از ان بیرون رو از مسجد الحرام و بگو که
ما برگشت کنانیم توبه کنندگانیم از گناهان پرستش کنندگانیم برای صاحب کل اختیار ما ستایش کنندگانیم بسوی صاحب
کل اختیار ما رغبت کنندگانیم بسوی الله تعالی رجوع کنندگانیم اگر خود بخواهد الله تعالی و راوی گفت که بدرستیکه امام جعفر صادق
علیه السلم وقتی که بدرود کرد کعبه را و خواست که بیرون رود از مسجد الحرام افتاد بسجده کنان نزد در مسجد زمانی دراز بعد از ان
برخاست و بیرون رفت از مسجد **دوم اصل** رایت ابا الحسن علیه السلم ودع البیت فلما اراد ان یخرج من باب المسجد
خر ساجدا ثم قام واستقبل الکعبة فقال اللهم انی انقلب علی لا اله الا انت **شرح** ادخال علی بر جمله باعتبار مقول
جمله محکیست و آن اینجا توحیدست و ظرف حال از ضمیر مستتر در انقلب است **یعنی** دیدم امام رضا علیه السلم را که بدرود
کرد خانه کعبه را پس وقتی که خواست که بیرون رود از در مسجد الحرام افتاد بسجده کنان بعد از ان برخاست پس رو آورد بسوی
خود کعبه را یعنی که در جای سجده بجای و بکار رفت برای اینکه ستون عمارت مسجد حجاب نباشد پس گفت که خداوندا
بدرستیکه من بر میگردم بر حالی که میدانم که نیست مستحق عبادتی مگر تو **سیوم اصل** عن علی بن مهزیار قال رایت ابا جعفر
الثانی علیه السلم فی سنة خمس و عشرین و مائتین ودع البیت بعد ارتفاع الشمس وطاف بالبیت یستلم الرکن الیمانی فی کل
شوط فلما کان فی الشوط السابع استلمه واستلم الحجر ومسح بیده ثم مسح وجهه بیده ثم اتی المقام فصلی خلفه رکعتین ثم
خرج الی دبر الکعبة الی الملتزم فالتزم البیت وکشف الثوب عن بطنه ثم وقف علیه طویلا یدعو ثم خرج من باب الحناطین
وتوجه **شرح** در اینجا از کاتبان کلمه سهوی شده زیرا که خمس عشره می باید بجای خمس و عشرین باید برد اینکه وفات ابی
جعفر ثانی علیه السلم در سنه عشرین ومائتین شده چنانچه گذشت در کتاب حجت در ابواب التاریخ در مولد ابی جعفر محمد بن علی
الثانی علیه السلم وایضا فقرات آینده دلالت بر این میکند و ما موافق این شرح بکنیم وطاف از قبیل عطف تفسیرست و یستلم
جمله حالیست و اکتفا بذکر استلام رکن یمانی بنابر ظهور استلام رکن حجر اسود است و مسح بیده از قبیل عطف تفسیرست
باعتبار ثم مسح وجهه بیده و مراد اینست که در هر یک از رکن یمانی و حجر اسود در این شوط دست بر ما مالید و در اشواط
سابقه اکتفا بمالیدن آنها بدست میکرد و ملتزم بیان شده در شرح عنوان باب الملتزم والدعاء عنده که باب هفدهم و دویست
چهارم است باب الحناطین بفتح حاء بی نقطه و تشدید نون و کسر طاء بی نقطه دریست در برابر رکن یمانی **یعنی** روایتست
از علی بن مهزیار گفت که دیدم امام محمد تقی علیه السلم را در سال دویست و پانزده هجری که بدرود کرد خانه کعبه را بعد از
بلند شدن آفتاب و طواف کرد بخانه کعبه بر حالی که دست میمالید رکن یمانی را نیز در هر دوره پس وقتی که شد در دوره
هفتم دست مالید رکن یمانی را و دست مالید حجر اسود را و مالید آنها را بدست خود بعد از ان مالید روی خود را بدست
خود بعد از ان آمد نزد مقام ابراهیم پس گزارد در پس آن دو رکعت بعد از ان از پس مقام ابراهیم که سقفی دارد بیرون
رفت بسوی پشت کعبه بسوی ملتزم پس متصل بخود کرد خانه کعبه را و جدا کرد جامه خود را از شکم خود بعد از ان ایستاد بر ملتزم
زمانی بسیار بر حالی که دعا میکرد بعد از ان بیرون رفت از در حناطین و روانه شد **اصل** قال ورایته فی سنة
سبع عشرة ومائتین ودع البیت لیلا یستلم الرکن الیمانی والحجر الاسود فی کل شوط فلما کان فی الشوط السابع التزم
البیت فی دبر الکعبة قریبا من الرکن الیمانی وفوق الحجر المستطیل وکشف الثوب عن بطنه ثم اتی الحجر فقبله ومسحه وخرج الی

المقام

المقام فصلی خلفه ثم مضی ولم یعد الی البیت وکان وقوفه علی الملتزم بقدر ما طاف بعض اصحابنا سبعة اشواط وبعضهم ثمانیة **شرح**
راوی گفت که پس دیدم امام علیه السلم را در سال دویست و هفده هجری که بدرود کرد خانه کعبه را در شب و دست مالید رکن یمانی را
و حجر اسود را در هر دوره پس وقتی که شد در دوره هفتم متصل بخود کرد خانه کعبه را در پشت کعبه در جایی که نزدیک بود بسوی رکن
یمانی و در بالای سنگ طولانی بود و دور کرد پس ملتزم محاذی حجر ملتزم است در جانب رکن یمانی گشود جامه خود را از شکم
خود بعد از ان آمد نزد حجر اسود در دوره تتمه طواف پس بوسید آنرا و مالید آنرا بروی خود بدست خود بیرون رفت از مطاف بسوی
مقام ابراهیم پس نماز گزارد در پس آن بعد از ان از مسجد الحرام بیرون رفت و برنگشت بسوی خانه کعبه و بود ایستادن او بر ملتزم
بقدر اینکه طواف کرد بعضی یاران ما هفت دوره بعضی دیگر از ایشان هشت دوره یا بمعنی که یک دوره از طواف دیگر کرد به
رکعتین طواف اول با فاصله آن **چهارم اصل** عن ابی اسمعیل قال قلت لابی عبد الله علیه السلم هو ذا اخرج جعلت فداک
فمن این اودع البیت قال تأتی المستجار بین الحجر والباب فتودعه من ثم تخرج فتشرب من زمزم ثم تمضی فقلت اصب علی رأسی فقال
لا تقرب الصب **شرح** هو ذا بضم هاء و فتح واو و ضمیر غایب راجع بوقت خروجست پیش از این راوی طلب تعلیم ادب آن از امام
علیه السلم کرده بوده براد و وعده کرده بوده که تعلیم کند چون آن وقت حاضر شد و اشارتست بزمان حاضر رجوع استیناف
بیانیست سابق است لا تقرب الصب مخصوص است بوقت وداع پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوم و سیوم باب
استلام الحجر بعد رکعتی و شرب ماء زمزم قبل الخروج الی الصفا والمروة که باب صد و چهلم است **یعنی** روایتست از ابی اسمعیل
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آن اینک زمانیست بیان این ذکر که بیرون میروم از مکه قربانت شوم پس از کجا بدرود
کنم خانه کعبه را امام گفت که می آیی نزد مستجار که میان حجر اسود و در کعبه است پس بدرود میکنی خانه کعبه را از آنجا بعد از ان بیرون
میروی از مطاف پس میاشامی از آب زمزم بعد از ان میروی براه خود پس گفتم که آیا بریزم دلو آب زمزم را بر سر خود پس امام گفت
که نزدیک مشو آن ریختن آب را **پنجم اصل** عن معتب بن کعب قال قال ابو عبد الله علیه السلم انک لتدمن الحج قلت اجل قال
فلیکن آخر عهدک بالبیت ان تضع یدک علی الباب وتقول المسکین علی بابک فتصدق علیه بالجنة **شرح** تدمن بضم تاء و کسر میم
تا از لفظ مترجم و تخفیف میم است تدمن بدال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب افعالست الادمان پیاپی کردن چیزی
اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام است **یعنی** روایتست از معتب بن کعب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستیکه
تو بر سالها میکنی حج را گفتم که آری گفت که پس باید که باشد آخر وا رسیدن تو بخانه کعبه اینکه گذاری دست خود را بر در کعبه
و گویی که محتاج بر در خانه تست پس تصدق کن برا او به بهشت **باب دویست و چهارم اصل باب ما یستحب من الصدقة**
عند الخروج من مکة **شرح** این باب بیان آنست که مستحب است از جمله صدقه نزد بیرون آمدن از مکه در این باب
دو حدیث است **اول اصل** عن معویة بن عمار و حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال ینبغی للحاج اذا قضی
نسکه واراد ان یخرج ان یبتاع بدرهم تمرا یتصدق به فیکون کفارة لما لعله دخل علیه فی حجه من حک او قملة سقطت او نحو ذلک
شرح نسک بضم نون و ضم سین و بضم و فتح و کسر نون و سکون سین بمعنی عبادات متعلقه بحج است قملة بفتح قاف و سکون میم است
یعنی روایتست از معویة بن عمار و حفص بن البختری از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که سزاوارست برای حاج
گزار که چون بآخر رسانید عبادات متعلقه بحج خود را و اراده کرد که بیرون آید اینکه بخرد بدرهمی خرما را که تصدق کند
بآن پس باشد آن کفاره برای چیزی که شاید که آن داخل او شده باشد در حج او از خاریدنی که باعث افتادن موی
شده باشد یا شپشی که افتاده باشد یا مانند آنچه مذکور شد **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم اذا اردت ان
تخرج من مکة فاشتر بدرهم تمرا فتصدق به قبضة قبضة فیکون لکل ما کان منک فی احرامک وما کان منک بمکة **شرح**
قبضه بفتح قاف و سکون بای یکنقطه و ضاد با نقطه و تاء وحدت مصدر باب ضرب منصوبست حال از ضمیر به است و یا مصدر اینجا
بمعنی اسم مفعولست فیکون منصوبست و ضمیر مستتر راجع بمصدر تصدقست لکل متعلق بتقدیر کفاره لکل است **یعنی** گفت امام جعفر

صادق علیه السلام که چون اراده کردی که بیرون روی از مکه پس بخر بدرهمی خرما را پس تصدق کن بآن تا باشد کفاره
برای هر آنچه صادر شده از تو در مکه از بد و بیا باب دویست و بیست و پنجم اصل باب المجزی من العمرة المفروضة شرح
این باب بیان آنست که کافی میشود از جمله عمره که فرض کرده شده در آیت سوره بقره که و اتموا الحج و العمرة و در این باب
دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا استمتع الرجل بالعمرة فقد قضی ما علیه من فریضة العمرة شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون انتفاع برده شد مرد بعمره متصل بسوی حج پس بتحقیق بجا آورد آنچه را که
بر او بود که فریضه عمره است از آنست که مفهوم میشود از آیت سوره بقره که و اتموا الحج و العمرة دلالت کند بر اینکه واجب
عمره آنست که بعد از حج باشد و چون عمره تمتع پیش از حج است مجزی نباشد دوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن العمرة
اواجبة هی قال نعم قلت فمن تمتع یجزی عنه قال نعم شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از عمره که آیا واجبست آن مانند
اینکه حج واجب است گفت که آری گفتم که پس کسی که عمره تمتع کرد کافی میشود از او گفت که آری باب دویست و بیست و ششم اصل
باب العمرة المبتولة شرح المبتولة بباء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بلفظ اسم مفعول باب تفعیل بمعنی بریده شده
و مراد اینجا بریده شده از حج است با اینکه در غیر اشهر حج است یا در اشهر حج است و حاصل است آن در وقت شروع حاجیان و ماندن
در مکه تا وقت احرام حج بلکه اراده و انرا عمره مفرده نیز مینامند یعنی این باب بیان عمره مفرده است و در این باب سه حدیث است
اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان علیا علیه السلام کان یقول فی کل شهر عمرة شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که بدرستی که علی علیه السلام بود بار بار میگفت که در هر ماهی عمره مستحب است دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال فی کتاب علی علیه السلام فی کل شهر عمرة شرح کتاب علی علیه السلام عبارت است از جامعه که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث
اول باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة تا آخر که باب چهلم است باقی ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل سالت ابا الحسن
علیه السلام عن رجل یدخل مکة فی السنة المرة او المرتین او الاربعة کیف یصنع قال اذا دخل فلیدخل ملبیا و اذا خرج فلیخرج محلا
قال و لکل شهر عمرة فقلت یکون اقل قال لکل عشرة ایام عمرة ثم قال و حقک لقد کان فی عامی هذه السنة ست عمر قلت لم ذلک
فقال کنت مع محمد بن ابراهیم بالطائف و کان کلما دخل دخلت معه شرح او الاربعة بکلام راوی و سقیم است یکی او الثلث یا او
الاکثر بهتر است لکل عشرة ایام عمرة منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث هفتم باب دویست و سی و ششم که اذا اکمل الموسی من
الراس زیرا که این برای بیان اقل فاصله میان دو عمره متبوله است موافق آنچه گذشت در شرح حدیث سی و ششم و لذا
که باب سی و هشتم است و آنچه می آید برای بیان اقل فاصله میان حج و عمره متبوله است و او در وحقک برای قسم است و این
منافات ندارد با آنچه مشهور است که قسم بغیر الله تعالی جایز نیست زیرا که آن در منازعه و دعوی آن ثابت و نافذ است علم الفرض میں و فتح
یعنی جمع عمره است محمد بن ابراهیم عباسی پسر ابراهیم است که مشهور است بابراهیم امام و برادر سفاح و منصور دوانیقی است و اول
خلفای عباسیه است باعتباری چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب فیه ذکر الصحیفة تا آخر که باب چهلم است یعنی
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که داخل میشود مکه را در سالی یکبار یا دو بار یا چهار بار چگونه میکند گفت که چون داخل
شود پس باید که داخل شود با احرام عمره مفرده لبیک گویان و چون بیرون رود پس باید که بیرون رود بی احرام امام گفت
که برای هر ماهی عمره است پس گفتم که آیا می باشد زمانی کمتر از آن عمره علیحده مستحب است کمتر از یکماه گفت که برای هر ده روز عمره
است مراد آنست که در هر یکماه مستحب موکد است و در هر ده روز مستحب غیر موکد است بعد از آن امام گفت که قسم بحق تو ای که اعتراف باین
داری که هر آینه شد در سالی من که امسال است شش عمره گفتم که چرا است آن پس گفت که بودم با محمد بن ابراهیم عباسی در طائف پس
بود کار من با پرورش که هر بار که او داخل مکه میشد داخل میشدم با او و چون او داخل میشد برای تقیه باب دویست و بیست و هفتم اصل باب
العمرة المبتولة فی اشهر الحج شرح این باب بیان عمره مفرده است در ماههای حج که شوال و ذوالقعده و ذوالحجه است و در این
باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بالعمرة المفردة فی اشهر الحج ثم یرجع الی اهله شرح

شرح

برجوع منقولست و فرقی میتواند بود و هر جا تقید بر فرض ستحری راجع است باصل عمره است که مفهوم است از سابق یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که باکی نیست در اینکه کسی عمره مفرده کند در ماههای حج بعد از آن باز گردد بسوی اهل خود پیش از وقت
احرام حج دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بالعمرة المفردة فی اشهر الحج ثم یرجع الی اهله ان شاء شرح
این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل خرج فی اشهر الحج معتمرا ثم رجع الی بلاده
قال لا باس و ان حج من عامه ذلک و افرد الحج فلیس علیه دم فان الحسین بن علی علیهما السلام خرج قبل الترویة بیوم الی العراق و قد کان
دخل معتمرا شرح معتمرا در اول حال مقدر است و در دوم حال محققه است فان تعلیل لا باس است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام که از او پرسیده شد از مردی که بیرون رفت بسوی مکه در ماههای حج بر حالی که با قصد عمره بود بعد از آن بر گشت
بسوی جای خود مثلا امام گفت که باکی نیست بر او اگر حج کند در آن سال خود و فرادا کند حج را پس نیست بر او خون قربانی که بر متمتع میباشد
چه بدرستی که حسین بن علی علیهما السلام بیرون رفت از مکه پیش از هشتم ذی الحجه که روز احرام حج است یک روز بسوی عراق که کوفه و مانند
آنست و بتحقیق بود با پرورش که داخل شده بود مکه را بر حالی که با عمره بود چهارم اصل عن معاویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام من این افترق المتمتع و المعتمر فقال ان المتمتع مرتبط بالحج و المعتمر اذا فرغ منها ذهب حیث شاء و قد اعتمر الحسین بن علی
علیه السلام فی ذی الحجة ثم راح یوم الترویة الی العراق و الناس یروحون الی منی و لا باس بالعمرة فی ذی الحجة لمن لا یرید الحج شرح
منافات نیست میان ثم راح یوم الترویة الی العراق و میان آنچه گذشت در حدیث سابق که خرج قبل الترویة بیوم الی العراق زیرا که
سابق مبنی بر اینست که در روز هفتم از مکه بیرون رفته و در قافله گاه مکه بیرون رفته که ابطح است فرود آمده برای اجتماع رفقا
و آنچه در این حدیث است مبنی بر اینست که در روز هشتم با جمیع رفقا از ابطح کوچ کرده یعنی روایت است از معاویة بن عمار گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که از کجا جدا شده اند از یکدیگر کسی که عمره تمتع کند و کسی که عمره مفرده کند پس امام گفت که بدرستی
که کسی که عمره تمتع کند بسته شده است بحج با اینکه پیش از احرام حج از مکه بیرون نمیتواند رفت و کسی که عمره مفرده کند چون فارغ
شود از عمره میرود بهر جا که خواهد و بتحقیق عمره مفرده کرد حسین بن علی علیهما السلام در ماه ذی الحجه بعد از آن روانه شد در روز هشتم ذی
الحجه بسوی عراق بر حالی که مردمان میرفتند بسوی منی که بر سر راه عرفات است و نیست بر او باکی بعمره مفرده در ذی الحجه برای کسی که اراده
نکرد حج را باب دویست و بیست و هشتم اصل باب الشهور التی تستحب فیها العمرة و من احرم فی شهر و احل فی شهر آخر
فی شهر آخر شرح این باب بیان ماههائیست که مستحب است در آنها عمره مفرده و بیان کسی که احرام بعمره مفرده کرد و فارغ شد
از آن در ماهی دیگر و در این باب هفت حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام بلغنا ان عمرة فی شهر رمضان تعدل
حجة فقال انما کان ذلک فی امراة وعدها رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها اعتمری فی شهر رمضان فهو لک حجة شرح بلغنا
عن رسول الله صلی الله علیه و آله است پس حصر مفهوم از انما کان ذلک بعنوان آنست که آنچه بما رسیده از کلام رسول الله در غیر این قضیه
نیست پس این منافات ندارد با اینکه برای هر مکلفی عمره ماه رمضان برابر حج باشد و مقصود بود که حصر مفهوم از انما باعتبار
دیگر باشد که برای مکلفان دیگر عمره شهر رمضان برابر حج نباشد و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث آینده که عمره شهر رمضان
افضل است از عمره شوال ماه رمضان و دوم برای مبالغت است و رفیعی برای تفضیلست و غیر مذکور راجع باعتقادات یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که رسیده بما از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه عمره در ماه رمضان برابر میشود حج را در ثواب پس امام
گفت که جز این نیست که بود آن کلام رسول الله صلی الله علیه و آله که بما رسیده در زنی که وعده ثواب آخرت کرده او را رسول الله صلی
الله علیه و آله با پرورش که گفت او را که عمره بگزار در ماه رمضان چه آن اعتماد برای تو حج است دوم اصل لیث یقع بالمدینة
فی شهر رمضان ستة ثلاث عشرة و ما یتبعها قرب الفطر کتب الی ابی جعفر علیه السلام یساله عن الخروج فی عمرة شهر رمضان افضل
او اقیم حتی ینقضی الشهر و اتم صومه فکتب الیه کتابا قراته بخطه سالت یرحمک الله عن ای العمرة افضل عمرة شهر رمضان افضل یرحمک
الله شرح مدخول عن در عن الخروج فی عمرة جمله محکیه است نظر آنچه گذشت در حدیث دوم باب دویست و سیوم که علی الا الا انت

پس الخروج مرفوع و مبتداست و اول کلام است از سائل در مکتوب خود نوشته بود بسوی امام علیه السلام و استفهام اینجا مقدر است و عمره
برای سببیت است مثل فی الذی لمتننی فیه و عمره مضاف است بشهر مجرور و مضاف الیه است افضل مرفوع و خبر الخروج است و میتواند
بود که الخروج مجرور باشد و افضل خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هو افضل و استفهام اینجا مقدر باشد و بنابر احتمال اول اقامت
سوال در مقام مسؤل عنه شده بنوعی از مجاز بخلاف احتمال دوم و احتمال اول موافق‌تر است با کلام امام علیه السلام که عمره فی الشهر افضل
زیرا که البته اینجا اقامت سوال در مقام مسؤل عنه شده اقیم بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال بتقدیر ان اقیم است پس منصوب
و مرفوع میتواند بود و معطوف است بر الخروج یا معطوف است بر مجرور محذوف که راجع است بر الخروج اتم بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب
افعال منصوب و معطوف بر منقضی است مرفوع عمره عن ای لیوم منقول جمله محکیه است پس ای مرفوع و مبتداست و مضاف است افضل خبر
مبتداست عمره شهر رمضان افضل مبتدا و خبر است و جواب سوال است **یعنی** بودم در یک کنده در مدینه در ماه رمضان
در سال دویست و سیزده هجری پس وقتی که نزدیک شد عید فطر نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام می پرسیدم او را از اینکه
آیا بیرون رفتن از مدینه برای عمره ماه رمضان فاضلتر است یا اقامت من در مدینه تا آنکه آخر شود ماه رمضان و اتمام کنم
روزه خود را پس امام نوشت بسوی من مکتوبی را که خواندم آنرا بخط او که پرسیدی رحمت کناد ترا الله تعالی از اینکه کدام عمره
فاضلتر است عمره ماه رمضان فاضلتر است رحمت کناد ترا الله تعالی **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام اذا اهل بالعمرة فی رجب
و احل فی غیره کانت عمرته لرجب و اذا اهل فی غیر رجب و طاف فی رجب فعمرته لرجب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت که چون کسی احرام کند بعمره در ماه رجب و از احرام بیرون آید در غیر آن ماه میشود عمره او برای رجب و اگر احرام بعمره کند
در غیر رجب پس طواف عمره کند در رجب پس عمره برای رجب است مراد آنست که الله تعالی بفضل رحمت خود آن عمره را برای رجب
میشمرد در هر دو صورت چون عمره رجب افضل است از عمره غیر آن **چهارم اصل** کان ابو عبد الله علیه السلام اذا اراد العمرة
انتظر الی صبیحة ثلاث و عشرین من شهر رمضان ثم یخرج مهلا فی ذلک الیوم **شرح** الصبیحة بفتح صاد بی نقطه و کسر با یک نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی نقطه اول روز است و وقتی است که عرب در القیف بصیغه اسم فاعل باب افعال مهلا بضم
میم و کسر ها و تشدید لام حال مقدر است **یعنی** بود امام جعفر صادق علیه السلام با این روش که چون اراده میکرد عمره را در ماه
رمضان انتظار می‌کشید تا اول روز بیست و سیوم از ماه رمضان بعد از آن بیرون می آمد از مدینه بقصد احرام در آن روز در مسجد
شجره **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل احرم بشهر و احل فی آخر فقال یکتب له فی الذی قد نوی او یکتب له فی افضلهما
شرح او برای تقسیم است یا بمعنی بر شک راوی است و بنابر اول حاصل عمره آنست که اگر قصد غیر افضل کرده باشد آن مقصد منظور
است و اگر مقصد هیچ کدام نکرده باشد افضل منظور است و بنابر دوم اگر احتمال دوم واقع باشد مقصد غلط منظور نخواهد بود **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که احرام بعمره کرد در ماهی و از احرام بیرون آمد در ماهی دیگر پس گفت که نوشته
میشود برای او آنچه بتحقیق قصد آن کرده یا نوشته میشود برای او در فاضلتر آن دو ماه **ششم اصل**
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعتمر یعتمر فی ای شهور السنة شاء و افضل العمرة عمرة رجب **شرح** روایت است از معویة
بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که معتمر بعمره مفرده عمره میگزارد در هر کدام از ماههای سال که خواهد و فاضلتر عمره مفرده
عمره رجب است منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوم این باب که عمره شهر رمضان افضل زیرا که مراد اینجا افضل از عمره
شوال است **هفتم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له العمرة بعد الحج قال اذا امکن
الموسی من الراس **شرح** العمرة مبتداست و خبر آن محذوفست بتقدیر متی العمرة امکن بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است الامکان
توانا کردن ظاهرا مراد از امکان الموسی من الراس اینست که حلق افضل از تقصیر باشد در عمره مفرده و بیان جواز حلق و تقصیر و حکم
هر کدام می آید در بعض احادیث باب آینده **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلام از امام جعفر صادق که گفت
که گفتم امام را که کی است عمره مفرده بعد از حج گفت که چون توانا شود استره از سر یعنی که در سر آن قدر موی برسد که توان تراشید

باب دویست و نهم

باب دویست و نهم در باب قطع تلبیة المحرم و ما علیه من العمل مراد از محرم اینجا محرم بعمره مفرده است زیرا که حکم متمتع گذشت
در باب قطع تلبیة المتمتع که باب صد و هفتم است و مراد از عمل طواف نساست که بر او واجب میشود یا نه
یعنی این باب بیان بریدن تلبیه محرم بعمره مفرده است و بیان آنچه بر اوست از عمل و در این باب نه حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یقطع صاحب العمرة المفردة التلبیة اذا وضعت الابل اخفافها فی الحرم **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که برطرف میکند صاحب عمره مفرده تلبیه را چون گذاشت شتری که در کوب اوست
شتر پاهای خود را در حرم مراد وقت دخول او در حرم است خواه پیاده باشد و خواه سوار شتر باشد و خواه سوار غیر آن باشد
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یقطع تلبیة المعتمر اذا دخل الحرم **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که بریده میشود
تلبیه عمره مفرده کننده چون داخل شد حرم را **سیوم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعتمر من التنعیم فلا یقطع
التلبیة حتی ینظر الی المسجد **شرح** تنعیم بفتح تا و عین بی نقطه بصیغه مصدر باب تفعیل میقاتیست برای عمره مفرده اهل مکه و در بیرون
حرم و متصل بحرم است و در جانب شمال مکه است و میان آن و مکه یک فرسخ است تقریبا صاحب قاموس گفته که و التنعیم موضع علی ثلثة
امیال و اربعة من مکة اقرب اطراف الحل الی البیت سمی لان علی یمینه جبل نعیم و علی یساره جبل ناعم و الوادی اسمه نعمان و در
سابق است بطور ... که میان میقات و حرم فاصله باشد **یعنی** روایت است از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که
عمره مفرده گزارد از تنعیم پس نبرد تلبیه را تا آنکه نظر کند بسوی مسجد الحرام **چهارم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول اذا
قدم المعتمر مکة و طاف و سعی فان شاء فلیمض علی راحلته و لیلحق باهله **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که چون
آمد صاحب عمره مفرده بمکه پس طواف کرد و سعی میان صفا و مروه کرد پس اگر خواهد پس باید که روانه شود بر شتر سواری خود
و باید که لاحق شود باهل خود یعنی چون در غیر مکه باشند **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال العمرة المبتولة یطوف
بالبیت و بالصفا و المروة ثم یحل فان شاء ان یرتحل من ساعته ارتحل **شرح** یطوف بتقدیر ان یطوف است پس منصوب و
مرفوع میتواند بود و همچنین یحل که بصیغه مضارع معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع است بصاحب عمره که مفهوم است از سابق
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عمره مفرده آنست که صاحبش بعد از احرام طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه
بعد از آن بیرون آید از احرام پس اگر خواهد که روانه شود در همان ساعت خود روانه میشود بسوی اهل خویش **ششم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یجیء معتمرا عمرة مبتولة قال یجزیه اذا طاف بالبیت و سعی بین الصفا و المروة و حلق ان یطوف
طوافا واحدا بالبیت و من شاء ان یقصر قصر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که می آید بمکه برجای که
گزارنده است عمره مفرده گفت که کافیست او را چون طواف کند بخانه کعبه و سعی کند میان صفا و مروه و سر تراشد اینکه طواف
کند یک طواف که طواف نساست بخانه کعبه و هر که خواست که مو کوتاه کند مراد آنست که اگر بعد از سعی سر نتراشید طواف نسا بر او
واجب است و اگر مو کوتاه کرد طواف نسا بر او واجب نیست **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعتمر یطوف
و یسعی و یحلق قال و لا بد له بعد الحلق من طواف آخر **شرح** یطوف بتقدیر ان یطوف است باعتبار معطوف بر آن زیرا که
حلق بر معتمر واجب نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عمره مفرده گزارنده گاهی طواف میکند بکعبه و سعی
میکند میان صفا و مروه و سر میتراشد امام گفت که و نیست چاره برای آن معتمر بعد از سر تراشیدن از طواف دیگر که طواف نسا
است **هشتم اصل** عن اسمعیل بن رباح عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن مفرد العمرة علیه طواف النساء قال نعم **شرح**
رباح بکسر را بی نقطه و تخفیف با یک نقطه و الف و حا بی نقطه است یا بفتح را و تخفیف با یک نقطه است مفرد بکسر را
است **شرح یعنی** روایت است از اسمعیل بن رباح از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کسی که عمره مفرده گزارد که آیا
بر او می باشد طواف نسا گفت که آری مراد صورتیست که بعد از سعی سر نتراشیده باشد **نهم اصل** کتب ابو القاسم مخلد بن
موسی الرازی الی الرجل یسأله عن العمرة المبتولة هل علی صاحبها طواف النساء و العمرة التی یتمتع بها الی الحج فکتب اما العمرة

المتمتعة فیبع صاحبها طواف النساء و اما التی یتمتع بها الی الحج فلیس علی صاحبها طواف النساء شرح مخلد بفتح میم و فتح خاء با نقطه
و تشدید لام مفتوحه و دال بی‌نقطه است مراد از رجل امام محمد تقی علیه السلام است و میتواند بود که امام علی النقی یا امام حسن عسکری
علیهما السلام باشد یعنی نوشت ابو القاسم مخلد بن موسی الرازی بسوی امام محمد تقی علیه السلام می‌پرسید او را از عمره
مفرده که آیا بر صاحب آن می‌باشد طواف نساء و می‌پرسید نیز از عمره که بهره یافته میشود با آن بسوی حج پس امام نوشت که اما
عمره مفرده پس بر صاحب آن واجب باشد طواف نساء و اما آنچه بهره یافته میشود با آن بسوی حج پس نمی‌باشد بر صاحب آن طواف
نساء و اظهر آنست که صاحب عمره مفرده اگر بعد از سعی میان صفا و مروه سر تراشیده باشد واجب است بر او طواف
نساء و اگر تقصیر کرده باشد واجب نیست بر او طواف نساء و بر صاحب عمره تمتع واجب نیست طواف نساء اصلا زیرا که
جایز نیست او را سر تراشیدن و واجب است بر او تقصیر باب دویست و دهم اصل باب المعتمر یطأ اهله و هو محرم و الکفارة
فی ذلک شرح یطأ بطاء بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی باب علم است و مشهور
آنست که از باب حسب بوده و واو افتاده بعد از آن نقل بباب علم شده برای ثقل حرف حلقی یعنی این باب
بیان عمره مفرده کرار است که جماع میکند زن خود را مثلا در حالی که او محرم در احرام است و بیان کفاره در آن و در این
باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل اعتمر عمرة مفردة فوطئ اهله و هو محرم قبل ان یفرغ من طوافه
و سعیه قال علیه بدنة لفساد عمرته و علیه ان یقیم بمکة حتی یدخل شهر آخر فیخرج الی بعض المواقیت فیحرم منه ثم یعتمر شرح
وجوب ذلک بعد ریکاه برای عقوبت است پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سیوم باب العمرة المبتولة
که باب دویست و سیوم است که لکل شهر ایام عمرة یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که شروع کرد در عمره
مفرده پس جماع کرد زن خود را مثلا در حالی که او در احرام است پیش از آنکه فارغ شود از طواف خود و سعی خود در میان
صفا و مروه گفت که بر اوست شتری که قربان کند برای ابطال عمره او و بر اوست اینکه درنگ کند در مکه تا آنکه داخل
شود ماهی دیگر با آنکه از اول شروع او در احرام قدر ریکاه بگذرد خواه عددی و خواه هلالی پس بیرون رود بسوی بعض
از میقاتها بعد از آن عمره گزارد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یعتمر عمرة مفردة فیطوف بالبیت طواف
الفریضة ثم یغشی اهله قبل ان یسعی بین الصفا و المروة قال قد افسد عمرته و علیه بدنة و یقیم بمکة محلا حتی یخرج الشهر الذی
اعتمر فیه ثم یخرج الی الوقت الذی وقته رسول الله صلی الله علیه و آله لاهل بلاده فیحرم منه و یعتمر شرح طواف الفریضة
عبارتست از طوافی که بسبب احرام بوده فرض شده و احتراز است از طواف تطوع که بعد از فراغ از عمره گاهی میشود و یغشی بغین
با نقطه و شین با نقطه و الف منقلب از یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است و وقته بتخفیف و تشدید
میتواند بود بلاده عبارتست از وطن او و مواضعی که نزدیک است با وطن او در میقات احرام یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که از موضع دوری می‌آید عمره میکند عمره مفرده پس طواف میکند بخانه کعبه طواف فرض بعد از آن جماع
میکند زن خود را مثلا پیش از آنکه سعی کند میان صفا و مروه امام گفت که بتحقیق باطل کرد عمره خود را و بر اوست شتری
که قربان کند و درنگ میکند در مکه در حالی که از احرام بیرون آمده باشد بآنکه سعی و تقصیر مثلا کرده باشد تا آنکه بیرون
رود ماهی که عمره کرد در آن خواه ماه عددی و خواه هلالی بعد از آن بیرون رود بسوی میقاتی که تعیین کرده آنرا رسول الله
صلی الله علیه و آله از برای اهل مواضع او مثل مسجد شجره برای اهل مدینه پس احرام کند از آن میقات و عمره کند سیوم اصل
عن زرارة قال قال من جاء بهدی فی عمرة فی غیر حج فلینحره قبل ان یحلق رأسه شرح عمره در غیر حج عبارتست از عمره مفرده
و گذشت در حدیث هفتم باب سابق که صاحب عمره مفرده بعد از سعی سر میتواند تراشید اما واجب میشود بر او طواف نساء و نحر
آن راست با آیت سوره بقره و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله بیان شد در شرح حدیث چهارم باب ما اضاف الحج
که باب پنجاه و یکم است و این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهارم باب الحلق و التقصیر که باب صد و هشتاد و هشتم است

کرادا اشتریت

کراذا اشتریت اضحیتک و وزنت ثمنها و صارت فی رحلک فقد بلغ الهدی محله فاذا احببت ان تحلق فاحلق زیرا که آن مانند
حدیث آینده محمول بر جواز است و این مثل حدیث سیوم این باب محمول بر افضل است مخفی نماند که از اینجا ذکر شد در تحت عنوان
این باب اشارتست بدو چیز اول اینکه مراد به هدی اعم است از بدنه که لازم میشود برای افساد عمره مفرده دوم اینکه
در صورت افساد اتمام عمره فاسده لازم است نظر به آنچه گذشت در حدیث اول باب المحرم یواقع امرأته تا آخر که باب صد و
سیوم است مگر آنکه مراد بحلق حلق در عمره ثانیه باشد که بسبب افساد لازم شده و بر این قیاس است دو در حدیث آینده
یعنی روایت است از زراره که گزارد بیان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام گفت که کسی که آورد
شتر قربانی را در عمره مفرده پس باید که نحر کند آنرا پیش از آنکه بتراشد سرش را چهارم اصل عن معویة بن عمار
عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعتمر اذا ساق الهدی یحلق قبل ان یذبح شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق
پنجم اصل عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام من ساق هدیا فی عمرة فلینحره قبل ان یحلق شرح
مضمون این نیز ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب اصل و من ساق هدیا و هو معتمر نحر هدیه بالمنحر و هو بین الصفا
و المروة و هی الحزورة قال و سألته عن کفارة العمرة این تکون فقال بمکة الا ان یؤخرها الی الحج فیکون بمنی و تعجیلها
افضل و احب الی شرح نحر بنون و حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم باب منع است و بنابر اول
نائب فاعل محذوف است و کلمه صاحب عمره است و هدیه مرفوع و نایب فاعل است و بنابر دوم هدیه منصوب و مفعول است المنحر
بفتح میم و سکون نون و حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه اسم مکان باب منع بلفظ که مقرر شده برای نحر شتر هدی و مانند آن
و واو در و هو برد و جا حالیه است و ضمیر راجع بمن موصوله بین الصفا و المروة بنابر اینکه کره الیوم مانع معلوم باشد از قبیل
ذکر وقوع خفی است و مقصود آنست که چنانچه نحر قبل از حلق جایز است پیش از اتمام سعی میان صفا و مروه نیز جایز است
هرچند که شروع کرده باشد در سعی و پیش از اتمام آن قطع سعی کرده باشد و بیرون رفته باشد از میان صفا و مروه برای
ضرورتی مثل اینکه اگر اتمام سعی کند هدی او تلف شود پس پیش از شروع در سعی نحر جایز خواهد بود بطریق اولی الحزورة بحاء
بی‌نقطه و تانیث باعتبار لفظ است یا باعتبار تانیث بقعت و حزوره لغت است که جایی بود در بیرون مسجد الحرام است و در
برابر رکن یمانی است و بعد میان آن و سعی بقدر ربع میان صفا و مروه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوازدهم
باب نهم که باب حج ابراهیم و اسمعیل و بنای ایشان البیت است و بعضی توهم کرده اند که واو در و هو در دوم عاطفه است و ضمیر
راجع بمنحر است شیخ زین الدین در شرح شرایع گفته و الحزورة مثل قسورة و هی التل و هی خارج المسجد ما بین الصفا و
المروة و هی افضل مواضع الذبح بمکة و الان لا یحجبها محل للذبح فی المروة مخفی نماند که چنان جایی در میان صفا و مروه
بنظر نرسید یعنی و هر که راند شتر قربانی را در حالی که او صاحب عمره مفرده است نحر کرده میشود آن شتر او در بقعه
که برای نحر مقرر است در حالی که او در میان صفا و مروه است و آن بقعه حزوره است راوی گفت که پرسیدم امام را از کفاره
که در اثنای احرام عمره واجب شده بسبب صید و مانند آن که در کجا می‌باشد یعنی که در کجا قربان میشود پس امام گفت
که در مکه مگر آنکه صاحبش تاخیر کند آن کفاره را تا وقت بیرون رفتن از مکه بسوی عرفات برای حج پس در منی باشد قربان
کردن آن در منی و تعجیل آن کفاره پیش از وقت حج فاضل‌تر است و محبوب‌تر است بسوی من باب دویست و یازدهم اصل باب
الرجل یبعث بالهدی تطوعا و یقیم فی اهله شرح این باب بیان کسی است که میفرستد بسوی کعبه شتر قربانی را در حالی که
صاحب تطوع و فعل نافله است و خود درنگ میکند در وطنش و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ... عن ابی
عبد الله علیه السلام عن رجل بعث بهدی مع قوم و واعدهم یوما یقلدون فیه هدیهم و یحرمون فیه فقال یحرم علیه ما یحرم علی المحرم
فی الیوم الذی واعدهم حتی یبلغ الهدی محله فقلت ارایت ان اختلفوا فی میعادهم و ابطؤوا فی السیر علیه جناح فی الیوم
الذی واعدهم قال لا و یحل فی الیوم الذی واعدهم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فرستاد بسوی

قربانها را با جمعی وعده کرد ایشان را روزی که تقلید کنند در ان روز قربان خود را و احرام کنند در ان روز با یکدیگر گفت که قربان
را نیز در فلان شهر و روز فلان هفته و از فلان ماه تقلید کنید با قربانهای خود پس امام گفت که حرام میشود بر آن مرد آنچه
حرام میشود بر محرم در روزی که وعده کرد ایشان را تا آنکه رسد آن قربان بجای خود که مکه یا منی است پس گفتم که اجره
را که اگر خلاف او کنند در روز وعده ایشان و دیر کنند در فرستادن از ان شهر بسوی میقات بسوی مکه آیا بر آن مرد و
گناهی هست در روزی که وعده کرد ایشان نزد باعتبار اینکه احرام میکند پیش از احرام ایشان و احلال میکند پیش
از بلوغ هدی بمحل خود امام گفت که گناهی نیست بر او و احلال میکند در روزی که وعده کرد ایشان را هر چند که هدی او بمحل خود
نرسیده باشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم ان علیا علیه السلم کان یبعث بهدیه ثم یمسک عما یمسک عنه المحرم
غیر انه لا یلبی و یواعدهم یوم ینحر فیه بدنه فیحل **شرح** در اینجا از کاتبان کاتب سهوی شده زیرا که جمله چون صفت
شود البته با عاید میباشد و چون مضاف الیه شود البته خالی از عاید میباشد پس یوم در یوم ینحر فیه با تنوین میباید
موافق آنچه گذشت در حدیث سابق یا فیه نمیباید و بر هر تقدیر بدنه بضم با و سکون دال و نون مرفوع و نایب فاعل است
و عدم ذکر مواعده روز تقلید و احرام باعتبار اینست که آن در زمانی بوده که علی علیه السلم در مدینه میبود و چون مسجد شجره
بمدینه بسیار نزدیک است احتیاج بمواعده آن روز نبوده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی علیه السلم
بود با این روش که میفرستاد قربان خود را بسوی کعبه بعد از ان خود را نگاه میداشت از آنچه خود را نگاه میدارد از ان
محرم سوای اینکه تلبیه نمیگفت و وعده میکرد جمعی را که قربان او را ببرند روزی که نحر کرده شود در ان روز شتر
هدی او و از احرام بیرون می آمد بعد از ان **سیوم اصل** عن معویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل
یبعث بالهدی تطوعا لیس بواجب قال یواعد اصحابه یوما فیقلدونه فاذا کانت تلک الساعة اجتنب ما یجتنب المحرم الی
یوم النحر فاذا کان یوم النحر اجزأ عنه **شرح** روایت است از معویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که
میفرستد شتر قربانی را بسوی کعبه بر حالی که صاحب تطوع است نیست هدی او واجب امام گفت که وعده میکند یاران خود را
روزی پس تقلید میکنند شتر او را پس چون شود ان ساعت که وعده کرده در ان روز دوری میکند از آنچه دوری میکند از ان
محرم تا روز قربان کردن آن یاران شتر او را پس چون شود روز قربان کردن شتر او کافی شد از او مراد اینست که حاجت
باجتناب نیست بعد از ساعتی که انرا نیز وعده کرده اگر تعیین ساعت نموده باشد و الا بعد از ان روز **چهارم اصل**
عن هرون بن خارجة قال ان مرادا بعث ببدنة وامر ان تقلد وتشعر یوم کذا وکذا فقلت له انه ینبغی ان لا تلبس الثیاب
فبعثنی الی ابی عبد الله علیه السلم بالحیرة فقلت له ان مرادا صنع کذا وکذا وانه لا یستطیع ان یترک الثیاب لمکان زیاد فقال
مره فلیلبس الثیاب ولینحر بقرة یوم الاضحی عن نفسه **شرح** خارجه بخا و را بی نقطه و الف ذکر را بی نقطه و جیم است مراد بن
خارجه برادر راوی است و از رجال کوفه است حیره بکسر حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه شهری است
در عراق عرب نزدیک کوفه مکان معمور [illegible] است زیاد بکسر زای با نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و دال
بی نقطه است یا را بی نقطه است و بنا بر اول اسم یکی از مفتیهای مخالفانست مثل زیاد بن رافع یا اسم حاکم کوفه است و
بنا بر دوم بمعنی طلب احوال و جاسوسی کردن است یا لغت آمده و رفت مردمانست **یعنی** روایت است از هرون بن خارجه
گفت بدرستی که مراد از کوفه فرستاد بسوی مکه شتری برای قربانی و امر کرد که تقلید کرده شود و اشعار کرده شود در فلان
روز در روزی که چنین و چنین است پس گفتم مراد را که چاره ای نیست که نپوشی جامهای دوخته را از ان روز
پس فرستاد مرا از کوفه بسوی امام جعفر صادق علیه السلم در حیره پس گفتم امام را که بدرستی که مراد کرد چنین و چنین و
بدرستی که او دوست قدرت ندارد که ترک کند جامهای دوخته را برای بودن زیاد در کوفه پس امام گفت که امر کن مراد را
پس باید که بپوشد جامهای دوخته را و باید که قربان کند گاوی را در روزی که شتر او قربان میشود از جانب خود ++

باب دویست دوازدهم

باب دویست دوازدهم [illegible] النوادر **شرح** این باب [illegible] و در این باب [illegible] است
اول اصل عن جعفر بن محمد علیهما السلم قال اودیة الحرم تسیل فی الحل واودیة الحل لا تسیل فی الحرم **شرح** روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سیلابهای حرم مکه روان میشود در بیرون حرم و سیلابهای بیرون حرم روان نمیشود
در حرم این اشارتست باینکه سیلابی که از جانب عرفات می آید چون ببطن عرنه رسد راه را میگرداند و داخل حرم نمیشود و برین
قیاس است سایر اطراف حرم **دوم اصل** کنت مع ابی جعفر علیه السلم فی ناحیة من المسجد الحرام وقوم یلبون حول الکعبة
فقال اترى هؤلاء الذین یلبون والله لاصواتهم ابغض الى الله عز وجل من اصوات الحمیر **شرح** مشار الیه هؤلاء جمعیند
که از راه دور آمده اند و فرض ایشان حج تمتع است پس منافات ندارد با آنچه گذشت در باب صفة الافراد که باب
پنجاه و سیوم است که صاحب حج افراد و حج قران چون طواف کنند و رکعت طواف گزارد محل میشود و چون بعد از ان تلبیه
کند محرم میشود **یعنی** بودم با امام محمد باقر علیه السلم در جانبی از مسجد الحرام و جمعی تلبیه میکردند در دور کعبه پس امام گفت که
آیا میبینی این جماعت را که تلبیه میکنند بخدا قسم که هر آینه آوازهای ایشان مبغوض تر است بسوی الله عز وجل از آوازهای
خران اشارتست بآنچه گذشت در احادیث باب صد و هفتادم که باب قطع تلبیة المتمتع است که صاحب عمره تمتع چون خانهای
مکه را دید تلبیه را بر طرف میکند **سیوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل لبی بحجة او عمرة ولیس یرید الحج قال لیس بشیء
ولا ینبغی له ان یفعل **شرح** پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که لبیک بحجة یا لبیک بعمرة گفت بر حالی که اراده
نه دارد حج را و نه عمره را امام گفت که نیست چیزی یعنی باطل است این نمیشود از احکام احرام بر او چیزی لازم نمیشود و نمیسزد او را که بکند
آن تلبیه را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال هؤلاء الذین یفردون الحج اذا قدموا مکة وطافوا بالبیت
احلوا واذا لبوا احرموا فلا یزال یحل ویعقد حتی یخرج الی منی بلا حج ولا عمرة **شرح** مشار الیه هؤلاء اینجا نیز جمعیند که
فرض ایشان حج تمتع است چنانچه گذشت در حدیث دوم افراد اینجا در مقابل تمتع است پس شامل قران نیز هست و احلال
و احرام بتلبیه حال غیر متمتع است چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت
در این جمعی که افراد میکنند حج را با اینکه حج تمتع نمیکنند با وجود آنکه تمتع فرض ایشانست چون آمدند بمکه و طواف کردند بخانه
کعبه با رکعتین بیرون می آیند از احرام و چون تلبیه گفتند محرم شدند پس پیوسته یکی از ایشان محل میشود بطواف و عقد
احرام میکنند بتلبیه تا آنکه بیرون رود بسوی منی بی آنکه حج مقبول گزارد و بی آنکه عمره مقبوله گزارده میشود باشد **پنجم
اصل** حج اسمعیل بن علی بالناس سنة اربعین ومائة فسقط ابو عبد الله علیه السلم عن بغلته فوقف علیه اسمعیل فقال له
ابو عبد الله علیه السلم سر فان الامام لا یقف **شرح** اسمعیل بن علی نوبختی از شیعه امامیه بوده و در بغداد وزیر بوده در
زمان بنی العباس در بغداد و نظیر علی بن یقطین امام بالفتح و کسر همزه میتواند بود و بنا بر اول مراد آنست که پیش قافله می ایستد
بر دو تا آنکه قافله [illegible] و بنا بر دوم مراد اینست که امیر حاج نمی باید که توقف کند **یعنی** حج برد اسمعیل بن علی مردمان را
در سال صد و چهل هجری که هشتم سال دولت بنی العباس بود پس افتاد امام جعفر صادق علیه السلم از استر خود پس ایستاد بر او
اسمعیل پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که روانه شو چه بدرستی که پیشوا نمی ایستد **ششم اصل** عن الحسن بن
السری قال قلت له ما تقول فی المقام بمنی بعد ما ینفر الناس قال اذا قضی نسکه فلیقم ما شاء ولیذهب حیث شاء **شرح**
روایت است از حسن بن سری بفتح سین بی نقطه و کسر را بی نقطه و تشدید یا که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیه السلم است گفت که گفتم امام را که چه میگویی در اقامت در منی بعد از آنکه بیرون میروند مردمان امام گفت که چون بجا
آورد افعال متعلقه بحج خود را پس باید که اقامت کند چندانکه خواهد و باید که رود بهر جا که خواهد **هفتم اصل**
عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال سأله رجل فی المسجد الحرام من اعظم الناس وزرا فقال من وقف بهذین
الموقفین عرفة والمزدلفة وسعى بین هذین الجبلین ثم طاف بهذا البیت وصلى خلف مقام ابراهیم ثم قال فی نفسه او ظن ان الله

لم یعزله فهو من اعظم الناس وزرا **شرح** یعنی این حیلین ایشان رفتن بصفا و مروه است و مراد سعی بعد از عود از عرفات
میباشد ثم طاف یعنی رفتن بطواف ایشان است و عدم ذکر طواف حج بنا بر ظهور آنست و تقدیم آن جایز است او برای تسلیل
زیاد کردن من در من اعظم ایشان رفتن بعد ول امام علیه السلم از جواب سایل برای مصلحتی و بیان الحجة ایام بوده و الوقت
برای سایل نظیر آیت سوره بقره است و نمط زد ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین تا آخر **یعنی** روایت
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسید امام را مردی در مسجد الحرام که کیست بزرگتر مردمان باعتبار گناه
امام گفت که هر که وقوف کرد درین دو موقف که عرفه و مشعر است و سعی کرد میان این دو کوه که صفا و مروه است بعد از آن
طواف کرد باین خانه کعبه طواف ایشان رو نماز کرد و در پس مقام ابراهیم بعد از آن گفت در دل خود یا امام گفت که اعتقاد
رایج کرد که الله تعالی بنا مرزید گناهان او را برای او پس او از جمله کسیست که بزرگتر مردمانند باعتبار گناه این است
باینکه مخالفت کرده با قول الله تعالی در سوره بقره که فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی بنا بر
تفسیری که گذشت در حدیث دهم باب النفر من منی الاول والآخر کتاب پیشتر و آن دو جملت **هشتم اصل** عن صالح بن
السندی عن بعض رجاله عن ابی عبد الله علیه السلم قال کنا عنده فذکروا الحاج و سئل طریق مکة و ثقله فقال ان الله یغفل الا ان
ینفرد به الحج فلا یکون علیه الا الفار **شرح** روایت از صالح بن السندی بکسر سین بنقط و سکون و دال بنقط و تشدید
یا و از بعضی شیوخ او از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بودیم نزد امام پس اهل مجلس ذکر کردند آنرا در راه مکه و سنگینی

[illegible]

ج را بر شتران مردار خوار **چهاردهم اصل** عن علی بن سلیمان قال کتبت الیه اسأله عن المیت یموت بعرفات یدفن بعرفات او ینقل
الی الحرم فایهما افضل فکتب یحمل الی الحرم و یدفن فهو افضل **شرح** علی بن سلیمان میتواند بود که زراری باشد که از راویان
صاحب الزمان علیه السلام است و میتواند بود که رازی باشد که از راویان امام حسن عسکری علیه السلام است و میتواند بود که بغدادی
باشد که از راویان امام علی النقی علیه السلام است **یعنی** روایت است از علی بن سلیمان گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام می پرسیدم
او را از میت که میمیرد در عرفات آیا مدفون میشود در عرفات یا آورده میشود بسوی حرم پس کدام آن دو فاضلتر است پس
نوشت که آورده میشود بسوی حرم و مدفون میشود پس آن فاضلتر است **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول
الله جل ثناؤه ثم لیقضوا تفثهم قال هو ما یکون من الرجل فی احرامه فاذا دخل مکة فتکلم بکلام طیب کان ذلک کفارة
لذلک الذی کان منه **شرح** هو ما یکون از قبیل الکنف بمثالست و ضمیر راجع به تفث است پس منافات ندارد با آنکه گذشت
در تفسیر این آیت در حدیث هشتم و دوازدهم باب الحلق والتقصیر که باب بیست و هشتم است و آنچه می آید در حدیث چهارم
باب ولایت و چهارم که باب لقاء الامام است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله جل ثناؤه در سوره
حج که بعد از آن باید که آخر کنند چرکنی خود را امام گفت که آن چرکنی آنست که می باشد از مرد حج گزار در احرام او از بد
پس چون داخل شود مکه را پس سخن گوید سخنی پاکیزه مثل استغفر الله میشود آن کفاره برای آنچه صادر شده باشد از او
شانزدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القائم علیه السلام اذا قام رد البیت الحرام الی اساسه و مسجد
الرسول صلی الله علیه و آله الی اساسه و مسجد الکوفة الی اساسه و قال ابو بصیر الی موضع التمارین من المسجد **شرح**
در اینجا از کاتبان کاتبی سهوی شده زیرا که المسجد الحرام می باید بجای البیت الحرام بنابر اینکه در بنای کعبه هرگز زیاد نشده
چنانچه گذشت در حدیث پانزدهم باب حج ابراهیم تا آخر که باب هفتم است و در حدیث چهارم باب ورود تبع تا آخر که باب
نهم است و در بنای مسجد الحرام زیاد شده چنانچه گذشت در شرح حدیث یازدهم و دوازدهم باب حج ابراهیم تا آخر که
باب هفتم است مگر اینکه البیت الحرام بمعنی المسجد الحرام باشد و بر هر تقدیر ما موافق این شرح میکنیم و بیان اساس قدیم مسجد
کوفه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب فضل المسجد الاعظم بالکوفة تا آخر که باب صد و دوم است **یعنی**
روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که قائم آل محمد علیهم السلام چون ایستد بکار امامت بر میگرداند
مسجد الحرام را بسوی اساس دیوار آن که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و بر میگرداند مسجد رسول الله صلی
الله علیه و آله را بسوی اساس آن که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده مراد آنست که آنچه را که در زمان خلفای
ضلالت زیاده شده در این دو مسجد اخراج میکند و بر میگرداند مسجد کوفه را بسوی اساس دیوار قدیم آن با جمیع که اجزا
که در زمان عمر کم کرده شده ادخال میکند و گفت ابو بصیر که تا جای خرما فروشان از مسجد کوفه است **هفدهم اصل**
عن ابراهیم بن عبد الحمید قال سمعته یقول من خرج من الحرمین بعد ارتفاع النهار قبل ان یصلی الظهر والعصر نودی من خلفه
لا صحبک الله **شرح** مراد بحرمین مکه و مدینه است چنانچه گذشت در حدیث هشتم باب اتمام الصلوة فی الحرمین که باب دویستم
است **یعنی** روایت است از ابراهیم بن عبد الحمید که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که شنیدم
از امام میگفت که هر که بیرون رفت از مکه یا مدینه بعد از بلند شدن آفتاب پیش از آنکه گزارد نماز ظهر و عصر را در یکی از این
دو مسجد ندا کرده میشود در پس او که همراه تو مباد خدا مقصود بیان کراهت خلاف است **هجدهم اصل** عن علی
بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل جعل جاریته هدیا للکعبة کیف یصنع فقال ان ابی اتاه رجل قد جعل جاریته
هدیا للکعبة فقال له قوم الجاریة او بعها ثم مر منادیا یقوم علی الحجر فینادی الا من قصرت به نفقته او قطع به او نفد طعامه فلیأت
فلان بن فلان و مره ان یعطی اولا فاولا حتی ینفد ثمن الجاریة **شرح** این گذشت با اندک تفاوتی در حدیث دوم باب
یهدی الی الکعبة که باب بیست و نهم است **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی المراة تلد یوم عرفة کیف یصنع بولدها

ایطاف عنه ام کیف یصنع به قال لیس علیه شیء **شرح** ام منقطعه است بمعنی بل علی در علیه جاره است **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام در زنی که می زاید در روز ترویه و در عرفات چگونه میکند با فرزند خود آیا طواف زیارت کرده میشود از جانب آن
فرزند یا چگونه کرده میشود با آن فرزند باعتبار احرام و غیر آن امام گفت که نیست بر آن فرزند چیزی که باید بکند خواه مادر و خواه
پدر و خواه غیر ایشان **بیستم اصل** عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له جعلت فداک کان عندی کبش سمین
لاضحی به فلما اخذته و اضجعته نظر الی فرحمته و رققت علیه ثم انی ذبحته قال فقال لی ما کنت احب لک ان تفعل لا تربین شیئا
من هذا ثم تذبحه **شرح** رحمته از باب علم است و رققت براء بی نقطه و دو قاف از باب ضرب است لا تربین براء بی نقطه و بای یک نقطه
و یاء دو نقطه در پایین مفتوحه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی حاضر معلوم باب تفعیل است ثم ابتر تا برای عطف و محول
لا ناهیه است پس تذبحه مجزوم است یا برای عطف است بر مصدر موصول لای ناهیه است پس تذبحه منصوب است بان مقدره نظیر
لا تاکل السمک و تشرب اللبن و لا تشتم فتندم اگرچه گویا ان ثم را در باب آنچه مضارع بعد از آن منصوب میباشد بان مقدره
ذکر نکرده اند و میتواند بود که ثم بفتح ثاء و اسم اشاره باشد و خبر اربین آن مبنی باشد پس تذبحه مرفوع باشد و عامل ظرف باشد
و جمله صفت دوم شیئا باشد **یعنی** روایت است از محمد بن فضیل از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهم السلام گفت که گفتم او را
که قوچی فربه نزد من بود قوچی فربه برای اینکه قربانی کنم بان پس وقتی که گرفتم آنرا و خوابانیدم آنرا نگاه کرد بسوی
من پس رحم کردم آنرا و دلشکسته کردم بعد از آن بدرستی که من ذبح کردم آنرا راوی گفت که پس امام گفت مرا که دوست نمیداشتم
برای تو که کنی آنرا ترتیب مکن چیزی از این قبیل را بعد از آن ذبح کنی آنرا **بیست و یکم اصل** عن داود الرقی قال دخلت علی
ابی عبد الله علیه السلام ولی علی رجل مال قد خفت تواه فشکوت الیه ذلک فقال لی اذا صرت بمکة فطف عن عبد المطلب طوافا و صل
رکعتین عنه و طف عن عبد المطلب طوافا و صل رکعتین عنه و طف عن ابی طالب طوافا و صل عنه رکعتین و طف عن عبد الله طوافا و صل عنه
رکعتین و طف عن آمنة طوافا و صل عنها رکعتین و طف عن فاطمة بنت اسد طوافا و صل عنها رکعتین ثم ادع الله ان یرد علیک مالک
قال ففعلت ذلک ثم خرجت من باب الصفا و اذا غریمی واقف یقول یا داود حبستنی تعال فاقبض مالک **شرح** تواه بفتح تاء و
دو نقطه در بالا و تخفیف واو و الف منقلبه از یاء مصدر باب علم است و ضمیر غایب راجع بمال است یرد بصیغه مضارع غایب مجهول از افعال
باب نصر است تعال بفتح لام بصیغه امر حاضر معلوم باب تفاعل است **یعنی** روایت است از داود رقی گفت که داخل شدم
بر امام جعفر صادق علیه السلام و مرا بود بر مردی مالی که بتحقیق ترسیده بودم از تلف شدن آن مال پس شکایت کردم نزد امام
از آن پس گفت مرا که چون رسیدی در مکه پس طواف کن از جانب عبد المطلب یک طواف و گزار دو رکعت از جانب او و طواف کن از جانب
ابو طالب یک طواف و گزار دو رکعت از جانب او و طواف کن از جانب عبد الله یک طواف و گزار از جانب او دو رکعت و طواف کن
از جانب آمنه یک طواف و گزار از جانب او دو رکعت و طواف کن از جانب فاطمه بنت اسد یک طواف و گزار از جانب او دو رکعت
بعد از آن دعا کن که برگردانیده شود بر تو مال تو راوی گفت که پس کردم آنرا بعد از آن بیرون رفتم از در صفا پس ناگاه
قرضدار من ایستاده بود میگفت که ای داود بسیار انتظار فرمودی مرا بیا پس بستان مال خود را **بیست و دوم اصل**
کنا بمکة فاصابنا غلاء من الاضاحی فاشترینا بدینار ثم بدینارین ثم لم نجد بقلیل ولا کثیر فرقع هشام المکاری رقعة الی
ابی الحسن علیه السلام و اخبره بما اشترینا ثم لم نجد بقلیل ولا کثیر فوقع انظروا الثمن الاول و الثانی و الثالث ثم تصدقوا بمثل
ثلثه **شرح** رقع براء بی نقطه و قاف و عین بی نقطه بصیغه غایب معلوم باب منع است مکاری بضم میم و تخفیف کاف و سکون یاء
بصیغه اسم فاعل باب مفاعله است ما در بما اشترینا مصدریه است وقع بتشدید قاف مفتوحه است الثمن الاول عبارت است
از قیمتی که پیش از غلاء بآن خریده شده بود و آن کمتر از یک دینار است زیرا که مدلول فاصابنا آنست که پیشتر از آن خرید
و فروخت بکمتر از دینار میشده باشد پس الثانی عبارت از دینار است و الثالث عبارت از دو دینار است **یعنی**
بودیم در مکه پس رسید ما را گرانی از قربانیها پس از آن گران شدن خریدیم گوسفندی با یک دینار طلا بعد از آن به دو دینار طلا

بعد از آن یافتم نه بقیت کم و نه بقیت لیبا پس نوشت بهشام ... که رقعه بسوی امام موسی کاظم علیه السلام و حج داد امام
را در وادی رقعه با اینکه عزیمتم در وقت ارزانی و در وقت گرانی اول و در وقت گرانی دوم و اینکه بعد از آن یافتم کم و
نه لیبا پس امام نوشت که الکفاره کفنید قیمت وقت اول را و قیمت دوم را و لیسوم را بعد از آن تصدق کنید شکل ثلث آن مجموع
بیست و سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یحج عن آخر فاجترح فی حجه شیئا یلزمه فیه الحج من قابل او کفارة قال
هی للاول تامة و علی هذا ما اجترح شرح اجترح بجیم و را و حاء بی نقطه بعنی فی غایب معلوم باب افتعال است الاجتراح
کسب گناه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که حج گزارد از جانب دیگری پس کسب کرد در حج خود چیزی از گناه
را که لازم میشود او را بسبب آن حج در سال آینده یا کفاره امام گفت که آن حج برای مرد اول که منوب عنه است تمام است و
بر این مرد است آنچه کسب کرد بیست و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی ابی جعفر علیه السلام فقال له انی اهدیت
جاریة الی الکعبة فاعطیت خمسمائة دینار فما تری قال بعها ثم خذ ثمنها ثم قم علی حائط الحجر ثم ناد و اعط کل منقطع
به و کل محتاج من الحاج شرح این ظاهر است از شرح حدیث سیوم باب ما یهدی الی الکعبة که باب بیست و پنجم است بیست و پنجم
اصل عن عبد الخالق الصیقل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل و من دخله کان آمنا فقال لقد سالتنی عن شیء
ما سالنی احد الا من شاء الله ثم قال من ام هذا البیت و هو یعلم انه البیت الذی امر الله عز و جل به و عرفنا اهل البیت حق
معرفتنا کان آمنا فی الدنیا و الآخرة شرح روایت است از عبد الخالق صیقل که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از قول الله عز و جل در سوره آل عمران و هر که داخل شد خانه کعبه را شد ایمن پس امام گفت که هر آینه پرسیدی مرا از چیزی
که نپرسید مرا ازو هیچ یک مگر آنکه خواست الله تعالی بعد از آن گفت که مراد آیت که هر که قصد کرد این خانه کعبه را بر حالی که او میداند
که آن خانه است که امر کرده الله عز و جل مردم را اگر مستطیع باشند بآن خانه و شناخت ما اهل بیت را لایق ما آنچه حق شناختن
ما است ایمن در دنیا و آخرت مراد آیت که دخول عبادت است و دخول بدن و ورود در خانه نیست بلکه شامل دخول دل در آن و بدن
بآن خانه و سر تکلیف و دمان بآن خانه است و آن سر رسیدن خلایق است باین تقرب بخدمت امام مفترض الطاعه در هر سال
از راههای دور برای تعلم احکام شرع اگرچه ظالمان منع کرده اند ازو و برای خود خواهند رسید بمعنی حق معرفت ما
شناخت فرض طاعت الیه هدی از ظلمات ضلالت موافق آنچه گذشت در خطبه مصنف که قال علیه السلام من اراد الله ان لا
لم تنکب الفتن و معنی امن در دنیا ایمن بودن از شبهات و تشکیکات اهل ضلالت است و معنی امن در آخرت ایمن بودن
از عذاب آخرت است بیست و ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انا اذا قدمنا مکة ذهب اصحابنا یطوفون و یترکونی احفظ
متاعهم قال انت اعظمهم اجرا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما چون آمدیم بمکه میروند یاران ما طواف
میکنند و وا میگذارند مرا که نگاهدارم متاع ایشان را امام گفت که تو بزرگتر ایشانی باعتبار ثواب بیست و هفتم اصل عن مرازم
بن حکیم قال زاملت محمد بن مصادف فلما دخلنا المدینة اعتللت فکان یمضی الی المسجد و یدعنی وحدی فشکوت ذلک الی مصادف
فاخبر به ابا عبد الله علیه السلام فارسل الیه قعودک عنده افضل من صلوتک فی المسجد شرح روایت است از مرازم بن حکیم گفت که هم
کجاوه شدم محمد بن مصادف را از کوفه پس وقتی که داخل شدیم مدینه را بیمار شدم پس او بود که میرفت
بسوی مسجد و وا میگذاشت مرا تنها پس شکایت کردم آنرا نزد پدرش مصادف پس خبر داد بآن امام جعفر صادق علیه السلام را پس امام
پیغام فرستاد بسوی پسر مصادف که نشستن تو نزد مرازم فاضلتر است از نماز تو در مسجد بیست و هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کنت
دخلت مع ابی الکعبة فصلی علی الرخامة الحمراء بین العمودین فقال فی هذا الموضع تعاقد القوم ان مات رسول الله صلی الله علیه و آله او قتل
الا یردوا هذا الامر فی احد من اهل بیته ابدا قلت و من کان قال کان الاول و الثانی و ابو عبیدة بن الجراح و سالم بن الحبیبة
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که در زمانی که نشسته داخل شدم با پدرم کعبه را پس نماز گزارد بر بالای سنگ سرخ
میان دو ستون اول پس گفت که در اینجا عهد با یکدیگر بستند آن منافقان که اگر بمیرد رسول الله صلی الله علیه و آله یا کشته شود که برنگردانند

این امانت را در یکی از اهل بیت او هرگز امام گفت که گفتم که بودند گفت که بود ابو بکر و عمر و ابو عبیدة بن الجراح و سالم بن الحبیبة
می آید در کتاب الروضه پیش از حدیث قوم صالح که عبد الرحمن بن عوف و مغیرة بن شعبه نزد ایشان داخل بوده اند در اجتماع
مجلس معاذ بن جبل نزد اخلت بیست و نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن اساف و نائلة و عبادة
قریش لهما فقال نعم کانا شابین صبیحین و کان باحدهما تانیث و کانا یطوفان بالبیت فصادفا من البیت خلوة فاراد احدهما
صاحبه ففعل فمسخهما الله فقالت قریش لولا ان الله رضی ان یعبد هذان معه ما حولهما عن حالهما شرح اساف بکسر و فتح همزه
و تخفیف سین بی نقطه و الف و فاء اسم بتی است از سنگ که بر بالای صفا میبوده نائله بنون و الف و کسر همزه و تخفیف لام اسم
بتی است از سنگ که بر بالای مروه می بوده صاحب قاموس گفته اساف ککتاب و سحاب صنم وضعه عمرو بن لحی علی الصفا و نائلة علی
المروة و کان یذبح علیهما تجاه الکعبة او هما اساف بن عمرو و نائلة بنت سهل فجرا فی الکعبة فمسخهما الله حجرین یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام از اساف و نائله و پرستش قریش آن دو بت را پس گفت
که آری پیش از این میگفتم بود که دو مرد جوان خوش رو و بود با یکی از ایشان نامردی و بوده اند با یکدیگر که طواف میکردند بکعبه
پس بر خوردند از کعبه خلوتی را پس قصد کرد یکی از آن دو رفیقش را پس کرد پس مسخ کرد آن دو را الله تعالی پس گفتند قریش
که اگر نمی بود اینکه الله تعالی راضی شد باینکه عبادت کرده شوند این دو با او نمیگردانید آن دو را از حالشان سی ام اصل
عن الحسین بن یزید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و قد قال له ابو حنیفة عجب الناس منک امس و انت بعرفة تماکس
ببدنک اشد مکاس یکون قال فقال له ابو عبد الله علیه السلام و ما لله من الرضا ان اغبن فی مالی قال فقال ابو حنیفة لا
و الله ما لله فی هذا من الرضا قلیل و لا کثیر و ما نجیئک بشیء الا جئتنا بما لا مخرج لنا منه شرح قال فقال له ابو عبد الله علیه السلام
کلام راوی است و اینکه ما خوش است زیرا که یقول بمعنی ماضی مستمره در ظاهر یعنی روایت است از حسین بن یزید گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر حالی که بتحقیق گفته بود او را ابو حنیفه که شگفت آمدند مردمان از تو دیروز بر حالی
که تو در عرفات گفتگو و مضایقه میکردی در بهای شتران قربانی تو سخت تر مضایقه که می باشد راوی گفت که و گفت او را
امام جعفر صادق علیه السلام که و نیست الله تعالی را چیزی از خوشنودی باینکه مغبون شوم در مال خود راوی گفت که پس گفت
ابو حنیفه که نه بخدا قسم که نیست الله تعالی را در این چیزی از خوشنودی کم و نه بسیار و نمی آوریم نزد تو چیزی را از اعتراض مگر آنکه
آوردی چیزی را که نبود روشنی ما را از آن سی و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی لاحد ان یحتبی قبالة
الکعبة شرح این مضمون گذشت در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب الاتکاء و الاحتباء که باب بیست و دوم است الاحتباء
بحاء بی نقطه و با یکنقطه و الف و همزه منقلب از واو مصدر باب افتعال بر سرین نشستن و کف پا را نشستن بکمند و مانند
آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمی سزد برای هیچ یک اینکه احتباء کند در برابر کعبه سی و
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال شکت الکعبة الی الله عز و جل ما تلقی من انفاس المشرکین فاوحی الله الیها قری کعبة
فانی مبدلک بهم قوما یتنظفون بقضبان الشجر فلما بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله اوحی الیه مع جبرئیل علیه السلام بالسواک
و الخلال شرح یتنظفون بنون و ظاء با نقطه و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و در بعضی نسخ از باب افتعال است
القضبان بضم و کسر قاف و سکون ضاد با نقطه و با یکنقطه جمع قضیب بفتح قاف و کسر ضاد شاخهای درخت یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شکایت کرد کعبه بزبان حال نزد الله عز و جل از آنچه بر میخورد از نفسهای مشرکان
پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی آن بزبان حال که قرار گیر ای کعبه چه بدرستی که من میدهم ترا عوض ایشان جمعی
را که پاکیزه میکنند دهنهای خود را بشاخهای درختان پس وقتی که برانگیخت الله تعالی محمد را صلی الله علیه و آله وحی کرد بسوی
او با جبرئیل علیه السلام بمسواک کردن و خلال کردن سی و سیوم اصل عن محمد بن اسمعیل عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت یکون بمکة او بالمدینة او الحیرة او المواضع التی یرجی فیها الفضل فربما خرج الرجل یتوضا فیجیء آخر فیصیر مکانه قال من سبق

الی موضع فهو احق به یوم و لیلة **شرح** جره بکسر حاء بی‌نقطه و سکون یاء و نقطه دار یا بیای دو نقطه زیر بی‌نقطه بهری بوده نزدیک کوفه و مراد اینجا کوفه است صاحب قاموس گفته که الحیرة دار الکوفة و میتواند بود که مراد مشهد نجف اشرف باشد باعتبار اینکه حیره متصل بوده بآن و میتواند بود بآن و میتواند بود که مشهد کربلای معلی باشد که اشراف بفتح حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه زیر بیای بی‌نقطه و راء بی‌نقطه نامند چنانچه می‌آید در حدیث سیوم باب دویست و پنجاه و ششم **یعنی** روایت از محمد بن اسمعیل از بعضی یاران وی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم کسی با شیم در مسجد مدینه یا در مسجد مکه یا در مسجد کوفه یا جای دیگر و امید داشته میشود در آنها زیادتی ثواب بسبب آنکه بیرون رفته در آنجا و وضو تازه کند پس باز آید و دیگری آنجا میشود در جای او امام گفت که هر که سبقت کند بسوی جای در مساجد برای نماز پس او اولی است بآنجا در روز تا شب و در شب مراد آنست که اگر در روز جا گرفته آنجا در تتمه آن روز از او است و اگر در شب جا گرفته آنجا در بقیه شب از او است **سی و چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اماط اذی عن طریق مکة کتب الله له حسنة و من کتب له حسنة لم یعذبه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که دور کرد باعث آزار را از راه مکه نوشت الله تعالی برای او حسنه و هر که نوشت برای او حسنه عذاب نکرد او را **سی و پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال العبد فی الطواف بالکعبة ما دام حلق الراس علیه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیوسته بنده در مرتبه طواف بکعبه است چندانکه سرتراشیدن یعنی بر او یا فیما بعد باشد یعنی که بعد از آن هنوز سرتراشیده باشد **سی و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان ایام الموسم بعث الله عز و جل ملائکة فی صور الآدمیین یشترون متاع الحاج و التجار قلت فما یصنعون به قال یلقونه فی البحر **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شود روزهای موسم حج بر می‌انگیزد الله عز و جل فرشتگان در صورت آدمیان که می‌خرند متاع حاجیان و تاجران را گفتم که پس چه میکنند با آن متاع گفت که می‌اندازند آنرا در دریا میتواند بود که مراد این باشد که داد میان بازرسان و ملائکه آنها را میخرند و در دریا پنهان میکنند بلو و حیقی و بجدید دادن و مانند آنها **سی و هفتم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال الیوم الاضحی فی الیوم الذی یصام فیه و یوم العاشوراء الیوم الذی یفطر فیه **شرح** یوم الاضحی مرفوع و مبتدا است الف لام الیوم برده جا برای جنس است و الذی صفت الیوم است یوم دوم و یوم العاشوراء منصوب و مرفوع میتواند بود و بنابر اول واو بمعنی مع است و خبر مبتدا اینجا از دان مقدر است و بنا بر دوم واو برای عطف است و خبر مبتدا ابو از آن مقدر است نظر بکل در جمل و صیغه که منصوب میتواند بود بتقدیر کلی از جمل مقرون مع صیغه و مرفوع میتواند بود بتقدیر کل از جمل و صیغه مقرونان و بر هر تقدیر مراد آنست که ترک عید در یوم الاضحی و عید کردن در یوم العاشوراء حرام است و گناه پس مراد بصوم ترک عید کردن از روی سرور است و مراد بافطار خوردن از روی سرور است پس منافات نداده با آنچه گذشت در کتاب الصیام در بعضی احادیث باب صوم عرفه و عاشورا که بیاید شفقت و علم است که صوم عاشورا بعقد ترک حرام است و میتواند بود که الذی بود و خبر مبتدا باشد و مراد این باشد که یوم الاضحی در جنس ایام هفته همان روز است که اول ماه رمضان است و یوم عاشورا در جنس ایام هفته همان روز است که اول شوال است یک احتمال دوم در بعضی سالها اتفاق می‌افتد و کلی منخرط است در دو صورت اول اینکه از جمله ماه رمضان و شوال و ذی القعده و ذی الحجه احد الوسطین ناقص باشد و باقی تمام باشد دوم اینکه هر یک از وسطین تمام باشد و کلی واحد از طرفین ناقص باشد **یعنی** روایت از امام رضا علیه السلام گفت که روز دهم ذی الحجه در میان ایامی که روزه داشته نشود در آنها برابر است در گناه با روز دهم محرم در میان روزهائی که افطار کرده شود در آنها از روی خوشحالی **باب دویست و سیزدهم اصل باب الزیارة النبی صلی الله علیه و آله**

شرح این ابواب بیان زیارات است و از الجمله باب زیارت نبی صلی الله علیه و آله است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام جعلت فداک ما لمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدا قال له الجنة **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که قربانت شوم چیست برای کسی که زیارت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله را از روی قصد دانسته حق او پس گفت که برای او است بهشت **دوم اصل** عن فضیل بن یسار قال ان زیارة قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و زیارة قبور الشهداء و زیارة قبر الحسین صلوات الله علیه تعدل حجة مع رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** الشهداء گواهان

و حاضران و کشته شدگان از روی ظلم در حضور امام زمان و بنا بر معنی اول اشارت میشود بآیت سوره بقره لتکونوا شهداء و بیان شده در کتاب الحجه در حدیث دوم باب نهم که باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه است و بر هر تقدیر مراد ایشه است که در بقیع مدفون شده و قبر ایشان حاضر است نزد قبر رسول الله و کشته شدند از روی ظلم بنابر معنی ثانی الشهید و میتواند بود که مراد شهدای احد یا شهدای بدر یا مطلق شهدا باشند غیر حسین در القول الراجح لطلب الاحد و الراجح مجموع میتواند بود **یعنی** روایت از فضیل بن یسار که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که بدرستی که زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و زیارت قبور شهدا و زیارت قبر امام حسین صلوات الله علیه برابری میکند در ثواب حجی را که با رسول الله صلی الله علیه و آله باشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتانی زائرا کنت شفیعه یوم القیمة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که آمد نزد من زیارت کنان شدم شفیع او در روز قیامت **سیوم اصل** قال الحسین علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله یا ابتاه ما لمن زارک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا بنی من زارنی حیا او میتا او زار اباک او زار اخاک او زارک کان حقا علی ان ازوره یوم القیمة و اخلصه من ذنوبه **شرح** گفت امام حسین علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله را که ای پدرم چیست برای کسی که زیارت کرد ترا پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای پسرک من هر که زیارت کرد ترا پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای پسرک من هر که زیارت کرد مرا زنده یا مرده یا زیارت کرد پدرت را یا زیارت کرد برادرت را یا زیارت کرد ترا باشد لازم بر من که زیارت کنم او را در روز قیامت و خلاص کنم او را از گناهانش **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتی مکة حاجا و لم یزرنی الی المدینة جفوته یوم القیمة و من اتانی زائرا وجبت له شفاعتی و من وجبت له شفاعتی وجبت له الجنة و من مات فی احد الحرمین مکة او المدینة لم یعرض و لم یحاسب و من مات مهاجرا الی الله عز و جل حشر یوم القیمة مع اصحاب بدر **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که آمد مکه حج گزار و زیارت نکرد مرا متوجه بسوی مدینه دور از خود میکنم او را در روز قیامت و هر که آمد نزد من زیارت کنان ثابت شد برای او شفاعت و هر که ثابت شد برای او شفاعت من ثابت شد برای او بهشت و هر که مرد در یکی از دو حرم که مکه و مدینه است عرض کرده نشد در روز عرض اعمال و حساب کرده نشد و هر که مرد بیرون رونده از وطن خود بسوی الله عز و جل برای حج یا زیارت و مانند آنها محشور شد در روز قیامت با همراهان رسول در بدر **باب دویست و چهاردهم اصل باب لقاء الامام**

شرح این باب بیان آنست که وجه اصل تکلیف خلایق بحج برای ملاقات امام زمان علیهم الاحکام و مفترض الطاعة است اگر چه طالبان سه طریق آن وجه کرده باشند و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال انما امر الناس ان یاتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یاتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الحجه در احادیث باب نود و پنجم که باب ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم ان یاتوا الامام تا آخر است هذه الاحجار استعاره است باینکه غرض اصلی از این تکلیف عظیم محض تعظیم سنگهای که از خانه کعبه از آنها ساخته شده نیست بلکه آن تقرب است برای مطلبی عظیم که لقاء امام حق کامل میشود چنانچه گفته در سوره حج که فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور و بیان شد در شرح حدیث پنجم باب المحرم یصید الصید فی الحرم که باب صد و چهاردهم است **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که جز این نیست که مامور شدند مردمان مستطیع باینکه آیند نزد این سنگها پس طواف کنند بآنها بعد از آن آیند نزد ما پس خبر دهند ما را بتصدیق امامت و عرض کنند بر ما مددکاری ایشان ما را **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که باعث تمام بودن حج ملاقات امام زمان است مراد آنست که غرض اصلی از این تکلیف عظیم لقاء امام است چنانچه بیان شد در شرح سابق **سیوم اصل** عن یحیی بن یسار قال حججنا فمررنا بابی عبد الله علیه السلام فقال حاج بیت الله و زوار قبر نبیه صلی الله علیه و آله و شیعة آل محمد هنیئا لکم **شرح** حاج دو نظر

آن مرفوع است بتقدیر انتم حاج بیتها بفتح تا و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه منصوب و جر خبر یا قصر است
که محذوف است بتقدیر کان بیتها و جر حسنه در محل مفعول در راح است هر یک اربع و در نظایر آن وجوه و خلاصه است المعنی
که از آنیه خویش حافظت لازم و در آنکم برای اختصاص است و این اشارت است باینکه آنکه قصد لقای امام نموده باشد بشروع او
در زیارت او و تشییع او و اتمام حیث [illegible] است چون قصد میکنند فرض اصلاح از تقیف حج را **متن** روایت از کمی بی ایار
بفتح یاد و نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه گفت ذریح ازدر [illegible] بامام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که شاید
حج گزار را از آن خانه خدا و زایر آن قبر نبی او صلی الله علیه و آله و برادران آل محمد یاد کرد از اسرار آنچه کرده‌اید **چهارم اصل**
عن عبد الله بن سنان عن ذریح المحاربی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الله امرنی فی کتابه بامر واحب ان اعلمه قال وما
ذاک قلت قول الله عز وجل ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم قال لیقضوا تفثهم لقاء الامام ولیوفوا نذورهم تلک المناسک
قال عبد الله بن سنان فاتیت ابا عبد الله علیه السلام فقلت جعلت فداک قول الله عز وجل ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم
قال اخذ الشارب وقص الاظفار وما اشبه ذلک قال قلت جعلت فداک ان ذریح المحاربی حدثنی عنک بانک قلت له
لیقضوا تفثهم لقاء الامام ولیوفوا نذورهم تلک المناسک فقال صدق ذریح وصدقت ان للقرآن ظاهرا وباطنا ومن یحتمل
ما یحتمل ذریح **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان از ذریح بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و حا بی نقطه محاربی بضم میم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که الله تعالی امر کرد مرا در کتاب خود بکاری و دوست
میدارم که بعمل آورم آن را امام گفت که و چیست آن امر گفتم که قول الله عز وجل در سوره حج که بعد از آن باید که حاجی دور کند چرکنی
خود را و باید که تمام بجا آورند واجبی خود را امام گفت که قضای تفث که در لیقضوا تفثهم است ملاقات امام
است برای دفع چرکنی جهل باحکام دین و القای نذور که در لیوفوا نذورهم است دین اعمال متعلقه بکعبه است گفت
عبد الله بن سنان که پس آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که قربانت شوم قول الله عز وجل ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا
نذورهم کدام است امام گفت گرفتن موی لب و چیدن ناخن و آنچه مانند آن باشد راوی گفت که گفتم که قربانت شوم بدرستی
که ذریح محاربی حکایت کرد مرا از تو باینکه تو گفتی او را که لیقضوا تفثهم ملاقات امام است و لیوفوا نذورهم این مناسک است پس امام
گفت که راست گفت ذریح و راست گفتم بدرستی که برای قرآن ظاهری است و باطنی است و کتاب صلوة آنچه ذکر کرد بنا و در ذریح
مراد اینست که کافی این سری باید کرد در زمان تقیه و ذریح تقیه را خوب میکند **باب دویست و بیست و هفتم اصل باب فضل الرجوع**
الی المدینة شرح این باب بیان فضیلت برگشتن بعد از حج بسوی مدینه است و در این باب دو حدیث است **اول اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال ابدأوا بمکة واختموا بنا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت حج گزاران از راه دور اگر ابتدا
کنید بمکه و ختم کنید بزیارت ما در مدینه **دوم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام ابدأ بالمدینة او بمکة قال ابدأ بمکة واختم بالمدینة
فانه افضل **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که آیا ابتدا کنم بمدینه یا بمکه گفت که ابتدا کن بمکه و ختم کن بمدینه چه بدرستی
که آن فاضلتر است از عکس **باب دویست و بیست و هشتم اصل باب دخول المدینة وزیارة النبی صلی الله علیه وآله والدعاء عند قبره**
این باب بیان داخل شدن در مدینه و زیارت نبی صلی الله علیه وآله و دعا نزد قبر او است و در این باب هشت حدیث است
اول اصل عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخلت المدینة فاغتسل قبل ان تدخلها او حین تدخلها ثم تأتی قبر
النبی صلی الله علیه وآله فتسلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** روایت است از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون اراده دخول مدینه کردی پس غسل کن پیش از آنکه داخل شوی آن را یا وقتی که داخل شده باشی آن را بعد از آن می آیی
نزد قبر نبی صلی الله علیه وآله پس سلام میکنی بر رسول الله صلی الله علیه وآله و بر ابرار او **دوم اصل** ثم تقوم عند الاسطوانة
المقدمة من جانب القبر الایمن عند رأس القبر عند زاویة القبر وانت مستقبل القبلة ومنکبک الایسر الی جانب القبر ومنکبک
الایمن عند رأس القبر عند زاویة القبر وانت مستقبل القبلة ومنکبک الایسر الی جانب القبر ومنکبک الایمن مما یلی المنبر

فانه موضع

فانه موضع رأس رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** مراد به قبر اینجا کو حجره است و آن زمینی است که احاطه کرده دیوارهای عمارت قبه مبارک است
و دفن رسول الله صلی الله علیه وآله در موضعی از آن شده و آن موضع در کنجی است که میان دیوار قبله و دیوار غربی است و چون در بیرون
دیوار قبله قبه مبارکه خانه ایست که بجای دیوار قبله آن پنجره ایست و اکثر مردمان از بیرون پنجره رو بقبر و پشت بقبله سلام میکنند
پس دست راست ایشان در آن وقت بجانب مشرق است و دست چپ ایشان بجانب مغرب است و چون بعد از سلام حرکت کنند که بجانب
چپ خود اول ستونی که بایشان برخورد ستونی است که در این حدیث مذکور است و آن در کنجی از خانه مذکور است که میان حجره قبله و حجره غربی
آن خانه است اگر کسی پشت بآن ستون کند و رو بقبله کند پشت کرده خواهد بود بکنج دیوار غربی قبه مبارکه پس اگر نزد آن ستون
ایستد رو بقبله و آن ستون را بر دست راست خود داشته کرده خواهد بود بموضع سر رسول الله صلی الله علیه وآله که متصل بدیوار
غربی است و سر دوش چپ او در برابر گوشه خانه خواهد بود و پس سر دوش دست راست او برابر جوانب منبری که در مسجد رسول است
خواهد بود موضع رأس النبی محاذی موضع راس است در جانب قبله بدانکه مخالفان در تعیین موضع قبر تیمی و عدوی چندین
احتمال را مذهب خود ساخته اند و موافق هر کدام روایات ذکر کرده اند ابن جوزی در مثیر الغرام سه احتمال نقل کرده
و سمهودی در خلاصة الوفا قریب بده احتمال نقل کرده و تمامی آن [illegible] میگویند که تیمی و عدوی نزد رسول الله نیستند
و حجره که رسول الله صلی الله علیه وآله در آنجا وفات یافته و مدفون شده دو در داشته یکی در جانب غربی مسجد و در آن جانب است
و دیگری در جانب شمال و رسول الله صلی الله علیه وآله در کنجی از آن حجره مدفون شده که میان دیوار قبله و دیوار شرقی
و برابر آن دو در بوده و تیمی و عدوی در کنجی از آن خانه مدفون شده بوده اند که میان دیوار غربی و دیوار شمالی بوده
و گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب الاشارة والنص علی الحسن بن علی علیهما السلام که باب سی و ششم است که و لقد
[illegible] الا بیک [illegible] علی رسول الله صلی الله علیه وآله العادل و چون نوبت خلافت بنی امیه رسید
[illegible] و هشتم هجری ولید بن عبد الملک بن مروان امر کرد عمر بن عبد العزیز را که [illegible] مسجد رسول در مدینه موافق آنچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث نهم مولد الزهراء فاطمة علیها السلام که باب صد و دوازدهم است پس او قبر تیمی و عدوی را خراب
برای استحکام اساس دیوار قبه مبارکه و خاکستر ایشان را بباد فنا داد و هر چند سلطان مدینه گریه و زاری کرد او را
نکند فایده نکرد و این بسبب قبر رسول الله صلی الله علیه وآله متصل بدیوار غربی شد ابن جوزی از مخالفان در کتاب مثیر الغرام
گفته که چون الولید بن عبد الملک امر عمر بن عبد العزیز بهدم حجره رسول الله صلی الله علیه وآله بعد ان اشتراها من اهلها
[illegible] المسجد فلما [illegible] العبور [illegible] یوم [illegible] سمهودی از مخالفان در کتاب خلاصة الوفا
باخبار دار المصطفی گفته [illegible] قال [illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible] قبر النبی صلی الله علیه وآله ان لا یجعل فی المسجد [illegible]
[illegible] کتاب امیر المؤمنین [illegible] فقلت [illegible] کتب الولید
[illegible] اشتری الحجرات [illegible] المسجد [illegible]
[illegible] خانه [illegible] زمان [illegible] مستقر [illegible] بوده [illegible] گفته که خط مجهول
در مدینه **معما** [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] باب [illegible] صلی الله علیه وآله المدینة [illegible]
[illegible] باب [illegible] اول [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] سطری [illegible]
آن خطش از استنباط [illegible] احوال [illegible] تیمی و عدوی [illegible]

نیز مینماید بغایت لطیف است زیرا که جواز اشکال دو کودک را بوطا میکند بر گردن یکی بجانب پشت دیگر است و سرهای
ایشانرا برابر یکدیگر است و موضع آنها بالای موضع خواب شده است و خط مجره گذشته است برانها چنانچه پاهای آنها را نیز فرو
گرفته خر بفتح خاء و با نقطه و سکون راء بی نقطه است و مراد آنست که با اعتقاد رسول الله صلی الله علیه و آله هرگز احمق قابل
بادن بی نیست و بعضی خر بضم جیم و سکون زاء با نقطه میخوانند و آن تصحیف است و موافق سابق و لاحق نیست مگر
آنکه جیم بمعنی غیر باشد و بر هر تقدیر این حرکت در نفی امامت آن دو مخفی نماند که صاحب مجالس المؤمنین این ابیات
را دلیل این ساخته که غافل شیعه بوده لیکن آنها را معنی دیگر گفته والله اعلم **یعنی** بعد از آن می آیی نزد ستونی
که اول ستونهاست از جانب راست که خانه تو بالای سر گورخانه تو که کنج گورخانه برحالی که تو رو بقبله باشی و پس
سر دوش چپ تو بسوی جانب گورخانه باشد و پس سر دوش راست تو در جانب نزدیک منبر باشد چه آن جای که می ایستی
برابر موضع سر رسول الله صلی الله علیه و آله است مخفی نماند که این برای کسی است که مانع شوند او را از دخول در خانه بحجره
مذکوره و آنچه می آید در حدیث آینده برای کسی است که مانع دخول او نشوند **اصل** و تقول اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله **شرح** این فقرات
تا آخر نیز بترتیب لف است پس ثم تقول تا لیعفو ذنوبی ناظر است بفقره فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان کانت
لک حاجة تا آخر ناظر است بفقره ثم تقوم عند الاسطوانة شهادت اینکه او محمد بن عبد الله برای ابطال قول بعضی اهل
کتاب است که میگویند اگرچه در کتب انبیاء سابق وعده شده که محمد بن عبد الله مبعوث خواهد شد اما این موعود نیست
و او خواهد مبعوث شد **یعنی** و میگویی بعد از سلام گواهی میدهم که نیست هیچ معبود بحق مگر الله به تنهایی او نیست شریکی او را
و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست گواهی میدهم که تو رسول الهی و گواهی میدهم که تو آن محمد بن عبد الله
موعودی **اصل** و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله و عبدت الله حتی اتاک
الیقین بالحکمة و الموعظة الحسنة و ادیت الذی علیک من الحق و انک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین
فبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک و الضلالة **شرح** بالحکمة
متعلق است بقد بلغت و معطوفات بر آن و اشارت است بآیت سوره نحل ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة
فبلغ الله بتخفیف لام جمله دعائیه است با در بک برای تعدیه است مکرمین بصیغه اسم مفعول باب افعال و باب تفعیل میتواند
بود **یعنی** و گواهی میدهم که تو بتحقیق رسانیدی پیغامهای صاحب کل اختیار خود را و سخن خالص گفتی برای امت
خود جهاد کردی در راه الله تعالی و عبادت کردی الله تعالی را تا آنکه آمد ترا امری که یقین کردی بار عایت حکمت و پند
نیکو بجا آوردی آنچه را که بر تو بود از حق و گواهی میدهم که تو مهربانی کردی بمومنان و درشتی کردی بکافران
پس رسانید الله تعالی ترا افضل منزلت فرود آمدگاه گرامی کرده شدگان سپاس الله راست که خلاص داد
ما را بوسیله تو از شرک و گمراهی **اصل** اللهم فاجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک
المرسلین و اهل السموات و الارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الآخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک
و امینک و نجیک و حبیبک و صفیک و خاصتک و صفوتک و خیرتک من خلقک اللهم اعطه الدرجة و الوسیلة من الجنة و ابعثه
مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الآخرون **شرح** خداوندا پس بگردان درودهای ترا و درودهای فرشتگان تو که مقربند
و بندگان تو که صالح اند و پیغمبران تو که فرستاده گانند و اهل آسمانها و زمینها و هر که تسبیح کرده برای تو ای صاحب کل اختیار
عالمیان از پیشینیان و پسینیان بر محمد بنده تو و فرستاده تو و پیغمبر تو و امین تو و صاحب سر تو و محبوب تو و برگزیده تو و
خاصه تو و خالص تو و بهتر تو از جمله مخلوقات ای خداوندا بده او را مرتبه عالی و منزلت شفاعت از بهشت و برانگیز او را در
مقامی ستایش کرده شده که رشک برند او را بآن مقام پیشینیان و پسینیان **اصل** اللهم انک قلت و لو انهم اذ ظلموا انفسهم

جاوک

جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و انی اتیتک مستغفرا تائبا من ذنوبی و انی اتوجه
بک الی الله ربی و ربک لیغفر ذنوبی **شرح** خداوندا بدرستی که گفتی در سوره نساء که اگر می بودند اینان در وقتی که ظلم کردند
خودشان را که می آمدند نزد تو پس استغفار میکردند الله تعالی را و استغفار میکرد برای ایشان رسول هر آینه می یافتند الله تعالی را
بغایت قبول کننده توبه مهربان بر خطاکاران پنهان مستعمل فیه و اللازم این آیت گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث ... باب
التسلیم و فضل المسلمین از باب نود و چهارم است و بدرستی که من آمدم نزد تو استغفار کنان باز گشت کنان از گناهانم و
بدرستی که من متوجه میشوم بتو بسوی الله صاحب کل اختیار من و صاحب کل اختیار تو تا آمرزد گناهان مرا **اصل**
و ان کانت لک حاجة فاجعل قبر النبی صلی الله علیه و آله خلف کتفیک و استقبل القبلة و ارفع یدیک و سل حاجتک فانک احری ان
تقضی ان شاء الله **شرح** این ناظر است بآنچه گذشت در این حدیث که ثم تقوم عند الاسطوانة تا آخر **یعنی** و اگر باشد ترا
حاجتی پس بگردان قبر نبی صلی الله علیه و آله را در پس دو دوش تو و برابر روی خودکن قبله را و بردار دست خود را
و طلب کن حاجت خود را چه بدرستی که تو در این هنگام سزاوارتری باینکه بر آورده شود حاجت تو اگر خواهد الله
دوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن موسی عن ابیه عن جده علیهم السلام قال کان ابی علی بن الحسین صلوات
الله علیه یقف علی قبر النبی صلی الله علیه و آله فیسلم علیه و یشهد له بالبلاغ و یدعو بما حضره ثم یسند ظهره الی المروة و
الخضراء الدقیقة العرض مما یلی القبر و یلتزق بالقبر و یسند ظهره الی القبر و یستقبل القبلة **شرح** المروة الخضراء الدقیقة
العرض عبارت است از سنگ سبز که در دیوار قبله از دیوارهای قبه مبارکه در کار شده در برابر موضع سر رسول الله صلی الله علیه
و آله که بیان شد در شرح حدیث سابق که آن کنج گورخانه است که میان دیوار قبله و دیوار غربی است من در ما یلی القبر
و بحرف حال است از المروة زیرا که مفعول است در معنی ما موصول است و عبارت است از سنگهای که در دیوار قبله بکار رفته یلی
بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء و اللام باب حسب است و ضمیر مستتر راجع بما موصول است القبر مفعول یلی است
و یلتزق عطف بر یلی است پس ضمیر مستتر در آن نیز راجع بما موصول است و یسند نیز معطوف بر یلی پس ضمیر مستتر در آن
نیز راجع بما موصول است ظهره عبارت است از طرف سنگ که در جانب درون گورخانه است و این دلالت میکند بر اینکه
چند سنگ که در دیوار قبله در جای که متصل بقبر است بکار برده شده و هر یک از اینها مجموع عرض آن دیوار را فرو گرفته
پس یک طرف آن در بیرون دیوار پیداست و یک طرف در درون گورخانه پیداست و یستقبل عطف است بر یسند ظهره الی
المروة الخضراء پس ضمیر مستتر راجع بعلی بن الحسین است **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم از پدرش
امام جعفر صادق علیه السلام از جدش امام محمد باقر علیهم السلام گفت که بود پدرم علی بن الحسین صلوات الله علیه ... که می
ایستاد بر قبر نبی صلی الله علیه و آله ... داخل خانه حجره که مذکور شد در شرح حدیث سابق میشد و سلام میکرد بر او و گواهی
میداد برای او برسانیدن پیغامهای الهی بخلایق و دعا میکرد بآنچه بخاطرش رسیده بود و بعد از آن تکیه میداد پشت خود را
بسوی سنگ سبز باریک پهنا از جمله آنچه در پهلوی قبر است و متصل میشود در جانب درون گورخانه بقبر و تکیه میداد پشت
خود را در جانب درون گورخانه بسوی قبر و امام برابر روی خود میکرد قبله را **اصل** فیقول اللهم الیک الجأت ظهری و الی
قبر محمد عبدک و رسولک اسندت ظهری و القبلة التی رضیت لمحمد صلی الله علیه و آله استقبلت اللهم انی اصبحت لا املک لنفسی خیر ما
ارجو و لا ادفع عنها شر ما احذر علیها و اصبحت الامور بیدک فلا فقیر افقر منی انی لما انزلت الی من خیر فقیر **شرح**
الجأت بجیم و همزه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افعال است ظهر در اول بضم ظاء بی نقطه است یا در هر دو بفتح ظاء با نقطه است
اسناد ظهر بسوی قبر مبنی بر آنست که اسناد بسوی چیزی که آن مسند بقبر باشد اسناد بقبر است و در این حدیث مذکور شد
که پشت آن سنگ سبز مسند بقبر است رضیت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب علم است ... معلوم است و بر هر تقدیر اشارت
است بآیت سوره بقره فلنولینک قبلة ترضیها و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اول ...

در اول بصیغه متکلم است و در دوم بصیغه غایب است اصبح در لغه عرب مستعمل میشود اول بمعنی صار کرد دوم مثل کان خبر الصبح
کرد و سیوم بمعنی دخل فی الصبح و بنا بر دو معنی اول از افعال ناقصه است و منصوب بعد از ان خبر است و بنا بر معنی سیوم از افعال
و منصوب بعد از ان حالست و هر سه اینجا مناسب است و لا ادرو لا ادفع عطف است ادفع بتقدیر ان ارفع است پس منصوب
در قوه مبتدا شده بود و معطوف است بر جز لکن انفی جنس است جز مبنی بر فتح واسم لاست اقوی صفت او است یا خبر لاست
و بنا بر اول در قوه بکل بر محل و منصوب بکل بر لفظ میتواند بود و خبر لا محذوف است بتقدیر موجود و بنا بر دوم مرفوع
است انی لما انزلت الی من خیر فقیر ماخوذ است از سوره قصص و بیان شده در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث
دوازدهم باب چهل و هشتم که باب الشکر است **یعنی** پس میگفت که خدایا بسوی توفیق و عصمت تو و اندازه ام پاکی خود را
از گناهان و بسوی قرحم بنده تو فرستاده تو تکیه دادم پشت خود را و قبله را که برگزیده محمد را صلی الله علیه و آله
برابر خود کردم خداوندا بدرستی که من کردیوم با بر روش که مالک نمیشوم برای خود بیر انچه را که امید میدارم و نه اینرا که
دفع کنم از خود انچه را که میترسم بر خود میدارد بدکارها بدست قضا و قدر تو لیکن فقیری که فقیر تر از من باشد بود است
که من بوسیله انچه فرو فرستادی بسوی من که بهتر است در دنیا و اخرت فقیرم مراد امنیت که موقت احکام شریعه دانشکه
بر جز القضاء و قدر دلست باعث فقود اغراق بر بوبیت نوشته پس شکر برای این فقر میکنم **اصل** اللهم اردونا منک
بخیر فانه لا راد لفضلک اللهم انی اعوذ بک من ان تبدل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی اللهم کرمنی بالتقوی و
حلنی بالنعم واغمرنی بالعافیه وارزقنی شکر العافیه **شرح** منک حال خیر است و تقدیم برای آنست که مشتبه بمن التفضیلیه نشود و
افاده حصر نیز نکند تبدیل اسم عبارتست از انزال انچه باعث لقب بد شود و تغییر جسم عبارتست از انزال افت
در بدن حلنی بجیم بصیغه امر باب تفعیل است غمرنی بغین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب نصر است **یعنی** خداوندا بر
گردان مرا بر حالی که از جانب تو با بهتر احوال باشم پس بدرستی که شان این است که منع کننده فضل رحمت ترا احدی نیست خداوندا
بدرستی که من پناه میگیرم بتو از اینکه تبدیل کنی نام مرا و تغییر دهی بدن مرا یا برطرف کنی نعمت ترا از من خداوندا
گرامی کن مرا به پرهیزکاری و آراسته کن مرا بنعمتها و بپوشان مرا بر راحت و روزی کن مرا شکر راحت **سیوم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله عند قبره فقال قل السلام علی رسول الله صلی الله علیه
و آله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت
فی سبیل الله و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و علی آل محمد افضل ما صلیت
علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید **شرح** گفتم امام را علیه السلام که چگونه است سلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله
نزد قبر او پس گفت که بگو که سلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله سلام بر تو ای محبوب الله تعالی و سلام بر تو ای خالص الله تعالی
سلام بر تو ای امین الله تعالی گواهی میدهم که تو بتحقیق نصیحت خالص کردی برای امت تو و جهاد کردی در راه الله تعالی و عبادت
کردی او را تا انکه آمد ترا مرگ پس جزا دهاد ترا الله تعالی فاضلتر جزا دادن او پیغمبر را از جانب امت او خداوندا درود کن
بر محمد و آل محمد فاضلتر درود کردن تو بر ابراهیم و آل ابراهیم بدرستی که تو ستایش کرده شده بزرگی **چهارم اصل** رایت ابا عبد الله علیه
السلام انتهی الی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله فوضع یده علیه و قال اسال الله الذی اجتباک و اختارک و هداک و هدی بک
ان یصلی علیک ثم قال ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما **شرح** دیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را که رسید بسوی قبر نبی صلی الله علیه و آله پس گذاشت دست خود را بر قبر بعد از سلام بر آنحضرت آنجا تکیه
بسوی قبر داده و مذکور شده در حدیث اول این باب و گفت که طلب میکنم از الله تعالی انکه خاص خود کرد ترا و برگزید ترا و راه
نمود ترا و راه نمود مردمان را بوسیله تو اینکه درود کند بر تو بعد از آن امام گفت که بدرستی که الله و فرشتگان او درود میکنند بر نبی
ای جمع که گرویده اند درود کنید بر او و قبول فرمان او کنید قبول کردنی عظیم مراد آنست که این آیت را نیز خواند چون این آیت

درالتنز

و در کتاب الحج در شرح حدیث بیست و ششم و بیست و نهم باب ولاد النبی صلی الله علیه و آله **پنجم اصل** عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال امر وا بالتقصیر
صلوات علی رسول الله صلی الله علیه و آله من قریب و ان کانت الصلوة تبلغه من بعید **شرح** روایتست از اسحاق بن عمار که امام جعفر صادق علیه السلام
گفت امر او در فضای او را که بگذارید بعد زیارت پس سلام کنید بر رسول الله صلی الله علیه و آله در نزدیک هر چند که درود میرسد با او از دور نیز **ششم**
اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن المرور فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و لا اسلم علی النبی صلی الله علیه و آله فقال الرجل ابو الحسن علیه السلام
بغض ذلک قلت بعید حلی المسجد فیسلم من بعید لا یدنو من القبر فقال لا وقال سلم علیه حین تدخل و حین تخرج و من بعید **شرح** واو در و لا اسلم
عاطفه است یا حالیه است و بنا بر اول بتقدیر و ان لا اسلم است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر دوم مرفوع است فیدخل بصیغه غایب معلوم
است یعنی مستتر راجع با امام است کاظم علیه السلام است و بتقدیر استفهام است **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از گذشتن در جانب خلاق قبله
از مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلام نکردن من بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس امام گفت که جواب امام موسی کاظم علیه السلام را
که آنرا ناخوش کردی پس داخل میشد در مسجد و الی سلام میکرد از دور بر حالی که نزدیک نمیشود باشد بجانب قبر پس امام گفت که نه مراد آنست که
هرگاه که از انجای مسجد گذر میکرد نزدیک میشد بقبر در جانب خلاف قبله و سلام میکرد و برمیگشت و امام گفت که سلام کن بر رسول الله صلی
الله علیه و آله وقتی که داخل مسجد میشوی و وقتی که بیرون میروی و در مکان دور مراد آنست که در هر جا که سلام کنی میرسد باو چنانچه گذشت
در حدیث سابق پس تقصیر بجا نیاورد **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام صلوا الی جانب قبر النبی صلی الله علیه و آله و ان کانت صلوة
المومنین تبلغه این ما کانوا **شرح** جانب قبر عبارت است از مکان نزدیک قبر یا جنب مبارکه که محاذی قبر است و بیان شده در حدیث اول این
باب **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که درود کنید او بسوی پهلوی قبر نبی صلی الله علیه و آله هر چند که درود مومنان میرسد
باو هر جا که باشند **هشتم اصل** حضرت ابا الحسن الاول علیه السلام و هارون الخلیفه و عیسی بن جعفر و جعفر بن یحیی بالمدینه قد جاوا
الی قبر النبی صلی الله علیه و آله فقال هارون لابی الحسن تقدم فابی فتقدم هارون فسلم و قام ناحیه و قال عیسی بن جعفر لابی الحسن علیه السلام
تقدم فابی فتقدم عیسی فسلم و وقف مع هارون فقال جعفر لابی الحسن علیه السلام فقال السلام علیک یا ابه اسال الله الذی اصطفاک
و اجتباک و هداک و هدی بک ان یصلی علیک فقال هارون لعیسی سمعت ما قال قال نعم فقال هارون اشهد انه ابوه حقا **شرح** حاضر بودم امام
موسی کاظم علیه السلام را و هارون خلیفه عباسی را و عیسی بن جعفر عباسی را و جعفر بن یحیی برمکی را در مدینه بر حالی که بتحقیق آمده بودند
بسوی قبر نبی صلی الله علیه و آله پس گفت هارون امام موسی کاظم علیه السلام را که پیش رو پس ابا کرد و پیش رفت هارون پس سلام کرد
و ایستاد در کناره و گفت عیسی بن جعفر امام موسی کاظم علیه السلام که پیش رو پس ابا کرد پس پیش رفت عیسی پس سلام کرد و ایستاد با هارون
پس گفت جعفر امام موسی کاظم علیه السلام را که پیش رو پس ابا کرد پس پیش رفت جعفر پس سلام کرد و ایستاد با هارون و پیش رفت امام موسی
کاظم علیه السلام پس گفت که سلام بر تو ای پدرم طلب میکنم از الله آنکه خالص کرد ترا و خاص کرد ترا و راه نمود و راه نمود مردمان را
بوسیله تو اینکه درود کند بر تو پس گفت هارون عیسی را که آیا شنیدی انچه را که گفت عیسی گفت آری پس گفت هارون که گواهی میدهم
که او پدر راست حقا **باب دویست و هفدهم اصل باب المنبر و الروضه و مقام النبی صلی الله علیه و آله شرح**
این باب بیان منبر و روضه و جای نبی صلی الله علیه و آله در محرابست و این باب چهارده حدیث است **اول اصل** عن معاویه بن
عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فرغت من الدعاء عند قبر النبی صلی الله علیه و آله فائت المنبر فامسحه بیدک و خذ برمانتیه و هما
السفلاوان و امسح عینیک و وجهک به فانه یقال انه شفاء للعین و قم عنده فاحمد الله و اثن علیه و سل حاجتک فان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال ما بین منبری و بیتی روضه من ریاض الجنه و منبری علی ترعه من ترع الجنه و الترعه هی الباب الصغیر **شرح**
سفلاوان بضم سین و سکون فاء تثنیه سفلی بالف مقصوره است واو زیاده شده برای فرار از التقاء ساکنین و سفلی مونث
اسفل است یعنی پایین تر مخفی نماند که در انزمان آن منبر نمانده و آنچه هست از سنگ است و منبر آنزمان چهار درجه داشته و دو در پایین
دو دو در نشست خطیب و آنچه در پایین بوده دست رسول الله صلی الله علیه و آله بان رسیده بوده و آنچه در بالا بوده از زیادتی معویه
بوده در وقت تغییر منبر که مذکور میشود در حدیث آینده و مراد بجز از راجح بمنبر است و اشارتست بانکه کل منبر رسول شفا است تعالی

اشارتست بانکه آن منبر روضه است ترعه بضم تا و دو نقطه در بالا و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه است و مذکور شد در حدیث دوم باب ... الحرم وکیفیة صلاة عند القدر که باب پنجم است ترع بضم تا و فتح را جمع است که جای در باعتبار آنست که ازان در داخل بهشت میشود و
چون اجبول القدرست مخصوص خواهد است **یعنی** روایتست از معویه بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون فارغ شدی
از دعا نزد قبر نبی صلی الله علیه وآله پس بیا نزد منبر پس بمال آنرا بدست خود و بگیر دو سنگ ... آنرا و بمال رو و پاشنه ... ترست و بمال دو چشم
خود را و روی خود را بمنبر چه بدرستی که شفاء آنست که گفته میشود که بدرستی که منبر باعث شفا برای دو چشم است و بایست نزد منبر
پس سپاس کن الله را و ثنا کن و طلب کن حاجت خود را چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
گفت که آنچه میان منبر من و خانه منست بوستانی است از بوستانهای بهشت و منبر من بر ترعه است از ترعهای بهشت و ترعه ...
است اشارتست بانکه اول نزد منبر می باید آمد و از آنجا داخل روضه می باید شد **اصل** ثم تاتی مقام النبی صلی الله علیه وآله
فتصلی فیه ما بدا لک فاذا دخلت المسجد فصل علی النبی صلی الله علیه وآله واذا خرجت فاصنع مثل ذلک واکثر من الصلوة فی مسجد الرسول
صلی الله علیه وآله **شرح** بعد ازان می آی نزد جای نبی صلی الله علیه وآله در محراب پس نماز گزاری در آنجا آنچه را که بخاطر رسید تو از نماز
پس هر بار که داخل شدی مسجد را پس سلام کن بر نبی صلی الله علیه وآله و هر بار که بیرون رفتی پس بکن مثل آنرا و بسیار کن از نماز
در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لما کان سنة احدی واربعین اراد معویة
الحج فارسل نجارا وارسل بالآلة وکتب الی صاحب المدینة ان یقلع منبر رسول الله صلی الله علیه وآله ویجعلوه علی قدر منبره بالشام
فلما نهضوا لیقلعوه انکسفت الشمس وزلزلت الارض فکفوا وکتبوا بذلک الی معویة فکتب الیهم یعزم علیهم لما فعلوه ففعلوا
ذلک فمنبر رسول الله صلی الله علیه وآله المدخل الذی رایت **شرح** کان ازد افعال تامه است وفاعلش ضمیر مستتر در آنست و
راجع است بانچه شد از امور عظیمه مثل کشته شدن امیر المومنین و پراکنده کشتن لشکر و صلح امام حسن علیه السلام و سنة منصوب بظرفیت است
با مرفوع و فاعلست و بر هر تقدیر اشارتست بانکه در آن سال معویه مستقل شد النجار بفتح نون و تشدید جیم جمع ... چوب تراش ...
بفتح ... و کران جمع ... و یجعلوه راجع بنجارست یعزم بعین بی نقطه و زای با نقطه ... مضارع غایب معلوم از باب ضرب است
العزم قسم ... لما بفتح لام و تشدید میم برای استثناست و مستثنی منه آن محذوفست بتقدیر ان لا یفعلوا شیئا الا فعلوه مدخل
بفتح میم و سکون دال و فتح خاء اسم مکان است و مراد اینست که آنچه معویه احداث کرده عقب منبرست و آنرا الحاق بمنبر قدیم کرده
تا بزرگتر شود و زینه پایه آن بیشتر شود و آنکه منبر قدیم بر هم خورده روایت لیقلعوه مخاطب معلوم از باب منع اشارتست بانکه قدیم و حادث
امتیاز از هم یکدیگر دارد باختلاف رنگ ... **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون شد آنچه شد در
سال چهل و یک هجری اراده کرد معویه حج را پس فرستاد درودگرانرا و فرستاد آلات درودگری را از چوب و تخته و تیشه و اره و مانند
آنها و نوشت بسوی حاکم مدینه که از جا کنند پایه منبر رسول الله صلی الله علیه وآله را و برگردانند آنرا برابر قدر منبر معویه در شام
در بزرگی پس چون درودگران برخاستند تا از جا کنند منبر را گرفته شد آفتاب و لرزانیده شد زمین پس باز داشتند خود را
و نوشتند آنرا بسوی معویه پس نوشت بسوی ایشان برحالی که قسم میداد بر ایشان که هیچ کار نکنند سوای اینکه بعمل آورند آنرا
که مامور شدند پس کردند آنرا پس منبر رسول الله صلی الله علیه وآله محل درخولیست که دیدی که متاخرست از عقب آن **سیوم اصل**
عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری
علی ترعة من ترع الجنة وقوائم منبری رتب فی الجنة قال قلت هی روضة الیوم قال نعم انه لو کشف الغطاء لرایتم **شرح** روایتست از ابوبکر
حضرمی بفتح حاء بی نقطه و سکون و فتح ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که آنچه میان خانه من و منبر منست بوستانیست از بوستانهای بهشت و منبر من بر دریچه است از دریچهای بهشت و
پایهای منبر من در بهشت است راوی گفت که گفتم که آن بقعه بوستانیست امروز امام گفت که آری بدرستی که اگر برداشته
شود پرده از چشم شما هر آینه می بینید چون سائل احتمال این داده که بقعه در روز قیامت روضه میشود و امروز روضه نباشد امام

دفع آن کرده

دفع آن کرده به بیان اینکه روضه بودن آن باعتبار امروزست چون السبب ... روضه بهشت است نیز اینکه میکویند که ملائکه جزیه ...
است پس مراد کشف غطا انتقال باخرت است و ممکن است که مراد ... باشد از مثل آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد الامام الحسن
علی بن محمد علیهما السلام که ارباب صحو است و اینکه است **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم قال سالته عن حد مسجد الرسول الله صلی الله علیه وآله فقال الاسطوانة
التی عند راس القبر الی الاسطوانتین من وراء المنبر عن یمین القبلة وکان من وراء المنبر طریق تمر فیه الشاة ویمر الرجل منحرفا وکان
ساحة المسجد من البلاط الی الصحن **شرح** بیان موضع راس القبر شد در حدیث اول و دوم باب سابق مراد با سطوانتین ثنا ...
اسطوانتین است و راء المنبر در اول ... گذشته از منبرست بسبب یکی از دو اسطوانه اولی متوجه آنست و اسطوانه دوم ...
و وسط میان عقب منبر و دیوار قبله است ... بی نقطه و الف منقلب از واو و حاء بی نقطه فضا و مراد اینجا مسافت میان
دیوار جنوبی و دیوار شمالیست البلاط بفتح با و لام بی نقطه و تخفیف لام و الف و طاء بی نقطه زمینیست که مفروش است بسنگ و مانند آن و مراد
اینجا زمینیست که در میان دیوار قبلی مسجد و دیوار قبلی آن زمینیست و غیر آن علامت گردشیست صحن بفتح صاد بی نقطه و سکون حاء بی نقطه
آنچه غیر مسقف است و در آن غیر مسقف است **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
است گفت که پرسیدم امام را از مقدار مسجد رسول یعنی آن که ولید بن عبد الملک آنرا فراخ کند پس امام گفت که ستونیست از ستون
های مسجد که نزد سر قبرست بانحوی که محاذی سر قبرست و میان آن و سر قبر ستونی دیگر است نه ستون دوم از دو ستون که ...
است در جانب راست قبله است بسبب یکی که نزد منبر رو بقبله ایستد و بود در پشت منبر راهی که میگذشت در آن گوسفند و میگذشت
در آن مرد به پهلو و بود فضای مسجد از علامت گردش تا صحن مراد اینست که دیوار قبلی آنچه ... آمده و موضع آن نیز داخل فضای مسجد بوده
میان منبر و دیوار قبله بوده **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عما یقول الناس فی الروضة فقال قال رسول الله صلی
الله علیه وآله فیما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی ترعة من ترع الجنة فقلت له جعلت فداک فما حد الروضة فقال
بعد اربع اساطین من المنبر الی الظلال فقلت جعلت فداک من الصحن فیها شیء قال لا **شرح** بعد مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر
هو بعد من المنبر جزو دوم مبتدای محذوفست ظلال بکسر ظا جمع ظل است بمعنی سایها و الفتح ظا ... ... سایه انداز است مثل سقف و ...
تقدیر ... مبنای ظلالست و مقصود اینست که رد شده بقول ... از جمله مسجد که پس ... آن دیوار قبلی مسجد قدیم است و دیگری
دیوار شمالی مسجد قدیم و دیگری دیوار شمالی مسجد قدیم و دیگری خطی که از پهلوی منبر در جانب محراب کشیده شود تا دیوار شمالی
و نیز اوست تعالی کند و آن خط عبور میکند بچهار ستون و ستون چهارم متصل بصحن **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را از آنچه میگویند مردمان در روضه باعتبار شرف و مقدار پس امام گفت در بیان شرف که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که آنچه میان خانه من و منبر منست بوستانیست از بوستانهای بهشت و منبر من بر دریچه است از دریچهای بهشت پس گفتم
امام را که قربانت شوم پس چیست مقدار روضه پس گفت که آن دوری چهار ستونست ایضا از منبر تا نهایت سایها پس گفتم که آیا
از صحن در روضه چیزی هست گفت که نه **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد الروضة فی مسجد الرسول صلی الله علیه وآله
الی طرف الظلال وحد المسجد الی الاسطوانتین عن یمین المنبر الی الطریق مما یلی سوق اللیل **شرح** الی الاسطوانتین خبر مبتداست
الی الطریق خبر دوم مبتداست سوق اللیل اسم بازاریست که در جانب غربی مسجد است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که مقدار روضه در مسجد رسول صلی الله علیه وآله از دیوار قبله است که میان منبر و خانه رسول است تا طرف سایها متصل بصحن است
و مقدار مسجد از خانه رسول است تا دوم دو ستون که در جانب راست منبرست بسبب یکی که نزد منبر رو بقبله ایستد ایضا تا
شارع است از جمله آنچه در جانب سوق اللیل است **هفتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام کم کان مسجد رسول الله صلی
الله علیه وآله قال کان ثلاثة آلاف وستمائة ذراع مکسرا **شرح** این حدیث گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب سیزدهم
که باب بنای مسجد النبی صلی الله علیه وآله است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه مقدار بود مسجد رسول الله صلی الله
علیه وآله در مدینه در وقت وفات رسول الله صلی الله علیه وآله گفت بود سه هزار و ششصد ذراع قسمت کرده شده که حاصل ضرب

سنت است در سنت است مشتبه ظاهر آنست که این سوای مکان چهار دیوار مسجد باشد هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام هل قال رسول
الله صلی الله علیه وآله ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة قال نعم وقال بیت علی وفاطمة علیهما السلام ما بین البیت الذی فیه النبی
صلی الله علیه وآله الی الباب الذی یحاذی الزقاق الی البقیع قال فلو دخلت من ذلک الباب والحائط مکانه اصاب منکبک
الایسر ثم سمی سایر البیوت وقال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصلوة فی مسجدی تعدل الف صلوة فی غیره الا المسجد الحرام فهو
افضل شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که آنچه میان خانه من و منبر من است بوستانیست از
از بوستانهای بهشت گفت که آری و امام گفت که خانه علی و فاطمه علیهما السلام در جائیست که میان خانه ایست که در آنست نبی صلی الله علیه
وآله تا دری که از درهای مسجد که برابر کوچه ایست که بسوی بقیع میرود امام گفت که پس اگر داخل شوی از آن در بر حالی که دیوار خانه علی و
فاطمه در جای خود باشد برمیخورد دوش چپ ترا اگر منحرف نشوی بعد از آن امام نام برد باقی خانهای اصحاب را و امام گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه وآله که نماز در مسجد من برابری میکند در ثواب با هزار نماز در غیر آن مگر مسجد الحرام پس آن افضل است توضیح این می
آید در شرح حدیث یازدهم این باب نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا دخلت من باب البقیع فبیت علی صلوات الله
علیه علی یسارک قدر ممر عنز من الباب وهو الی جانب بیت رسول الله صلی الله علیه وآله وبابهما جمیعا مقرونان شرح باب البقیع
در ایست که چون کسی از آنجا بیرون رود رو بمشرق دارد بیت مرفوع و مبتدا است علی یسارک خبر مبتدا است قدر مرفوع و مبتدا است ممر
بفتح دو میم و تشدید راء بی نقطه بصیغه اسم مکان با بلا مجرور است و مضاف الیه است عنز بفتح عین بی نقطه و سکون نون و زای با نقطه
مجرور و مضاف الیه است من الباب خبر مبتدا است و من بمعنی فی است و جمله استیناف بیانی سابق است و مراد آنست که آنقدر که از خانه
علی در برابر در بقیع واقع شده هو مبتدا است و راجع است به بیت علی الی جانب خبر مبتدا است و جانب بمعنی پهلو است و این عبارت از دیوار
ست بابهما مبتدا است جمیعا حال است از ضمیر مستتر در مقرونان که خبر مبتدا است و خلاصه آنکه جمیعا بیان آنست که هر یک از خانه رسول الله صلی
الله علیه وآله و خانه علی صلوات الله علیه دو در داشته یکی شرقی که در جانب بقیع بوده و دیگری غربی که در جانب مسجد بوده و در
دو جانب دو در متصل بیکدیگر بوده بسوای عرض دیواری فاصله نداشته یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون
داخل شوی از در بقیع پس خانه علی صلوات الله علیه بر جانب چپ تست بیان این آنکه مقدار گذرگاه بز ماده از آن خانه در برابر
آن در واقع شده و خانه علی تا دیوار خانه رسول الله صلی الله علیه وآله است فاصله نیست اصلا و درهای آنها خواه دو شرقی و خواه
دو غربی متصل بیکدیگر بوده دهم اصل عن جمیل بن دراج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ما بین منبری وبیوتی روضة من ریاض الجنة ومنبری علی ترعة من ترع الجنة وصلوة فی مسجدی تعدل الف صلوة فیما سواه من المساجد
الا المسجد الحرام شرح مضمون این ظاهر است از شرح بعضی احادیث این باب اصل قال جمیل قلت له بیوت النبی وبیت علی علیهما
السلام منها قال نعم وافضل شرح بیوت مرفوع و مبتدا است و بتقدیر استفهام است و بیت مرفوع و معطوف بر مبتدا است نکته در جمع اول
و افراد دوم اشارتست بتعدد زوجات نبی و وحدت زوجه علی صلوات الله علیهما و الهاست منها خبر مبتدا است و من برای
تبعیض است و ضمیر راجع بروضه است یعنی گفت جمیل که گفتم امام را که آیا خانهای نبی و خانه علی علیهما السلام از جمله روضه است یا خارج است
امام گفت که آری از جمله روضه است و فاضلتر مواضع روضه است اشارتست بآنکه شرف ما بین منبر و بیوت بسبب مجاورت بیوتست
چون مکان آن دو صاحب مقام است پس شرف آنها بیشتر است یازدهم اصل عن هارون بن خارجة قال الصلوة فی مسجد الرسول
تعدل عشرة آلاف صلوة شرح روایت است از هارون بن خارجه که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که در ثواب
خود که نماز در مسجد رسول برابر میشود ده هزار نماز را بدانکه منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث هشتم این باب که نماز
در آنجا برابر هزار نماز است زیرا که آن برای هر یک از ساکنان آن مسجد است و این برای کسیست که از راه دور آمده باشد مثل هارون
بن خارجه که از اهل کوفه است و ثواب اینها بسبب اختلاف احوال کم و زیاد میشود و گذشت در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سی و دوم
که باب فضل المسجد الاعظم بالکوفة تا آخر که الصلوة المکتوبة در مسجد کوفه برابر هزار نماز است و نافله برابر پانصد نماز است راوی آن

هارون

نیز هارون بن خارجه است و منزل او در کوفه دور بوده از مسجد والله اعلم دوازدهم اصل عن ابی الصامت قال قال ابو عبد الله علیه السلام
صلوة فی مسجد النبی صلی الله علیه وآله تعدل بعشرة آلاف صلوة شرح این ظاهر است از سابق فرق آنست که با در بعشرة و اعجاز زیاده شده
برای تقویت سیزدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الصلوة فی بیت فاطمة علیها السلام افضل او فی الروضة قال فی بیت فاطمة
علیها السلام شرح مراد بروضه اینجا ظاهرا روضه ایست که جزو مسجد است پس منافات ندارد با اینکه بیت فاطمه نیز داخل روضه باشد یعنی دیگر
چنانچه بیان شد در حدیث دهم این باب زیرا که خانه فاطمه و خانه علی یکیست و میتواند بود که مراد به بیت فاطمه اینجا موضعی باشد که در طرف
شمالی خانه علی علیه السلام است باعتبار اینکه فاطمه علیها السلام آنجا مدفون شده باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا نماز
در بیت فاطمه علیها السلام فاضلتر است یا در روضه گفت که در بیت فاطمه علیها السلام فاضلتر است چهاردهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الصلوة
فی بیت فاطمة علیها السلام مثل الصلوة فی الروضة قال وافضل شرح این ظاهر است از شرح سابق باب دویست و [illegible] اصل باب
مقام جبرئیل علیه السلام شرح این باب بیان مقام جبرئیل علیه السلام است در این باب یک حدیث است اول اصل علی بن ابراهیم عن
ابیه ومحمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن یحیی عن معاویة بن عمار جمیعا قال قال ابو عبد الله علیه السلام ائت مقام جبرئیل علیه السلام
وهو تحت المیزاب فانه کان مقامه اذا استأذن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وقل ای جواد ای کریم ای قریب ای بعید اسألک ان
تصلی علی محمد واهل بیته واسألک ان ترد علی نعمتک قال وذلک مقام لا تدعو فیه حائض تستقبل القبلة ثم تدعو بدعاء الدم الا رأت الطهر
ان شاء الله شرح و در اینجا از کاتبان کافی سهوی شده زیرا که جمیعا پیش از عن صفوان می باید مقام تحت المیزاب بیان شد در شرح حدیث
دوم باب صد و پنجاه و ششم که باب دعاء الدم است یعنی روایت است که علی بن ابراهیم از پدرش و روایت کرده محمد بن اسماعیل از فضل بن
شاذان هر دو از صفوان بن یحیی از معاویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بیا نزد مقام جبرئیل علیه السلام و آن در پایین ناودان
نزدیکیست چه بدرستیکه آن بود جای جبرئیل چون رخصت میطلبید بر رسول الله صلی الله علیه وآله و بگو ای بخشنده ای صاحب کرم ای نزدیک
باعتبار دلالت دلیل ای دور باعتبار کنه ذات طلب میکنم از تو که درود کنی بر محمد و اهل بیت او و طلب میکنم از تو که برگردانی بر من نعمت خود را
که از من رفته باشد امام گفت که و آن جائیست که دعا نمیکند در آن حایضی که برابر خود کند قبله را بعد از آن دعا کند بدعای خون حیض مگر آنکه
می بیند پاکی از حیض را اگر خواسته باشد الله تعالی باب دویست و نوزدهم اصل باب فضل المقام بالمدینة والصوم والاعتکاف عند
الاساطین شرح مقام بضم میم مصدر میمی باب افعال است الف و لام الاساطین برای عهد خارجیست و مراد سه ستون است که مذکور میشود در حدیث
چهارم و پنجم این باب یعنی این باب بیان فضیلت درنگ در مدینه و فضیلت روزه داشتن و اعتکاف نزد آن ستونهاست و در این
باب پنج حدیث است اول اصل عن الحسن بن الجهم قال سألت ابا الحسن علیه السلام ایهما افضل المقام بمکة او بالمدینة فقال ای شیء تقول
انت قال قلت وما قولی مع قولک قال ان قولک یردک الی قولی قال فقلت له اما انا فازعم ان المقام بالمدینة افضل من المقام بمکة قال
فقال اما لئن قلت ذلک لقد قال ابو عبد الله علیه السلام ذاک یوم فطر وجاء الی رسول الله صلی الله علیه وآله فسلم علیه فی المسجد ثم قال
قد فضلنا الناس الیوم بسلامنا علی رسول الله صلی الله علیه وآله شرح اما در اول بفتح همزه و تشدید میم است و در دوم بتخفیف میم است
ازعم بفتح میم از باب نصر است توضیح مثل اما لئن قلت ذلک لقد قال گذشت در شرح حدیث دوم باب حج ابراهیم و اسمعیل تا آخر که باب پنجم
است واو در وجاء حالیه است بتقدیر قد فضلنا بقاف و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است برای مغالبه و اگر بصیغه مجهول باب
تفعیل [illegible] بود علی الناس مشکلست و حذف حرف جر قیاسی نیست پس از ارتکاب آن بی ضرورت خوب نیست یعنی روایت است از حسن بن جهم
گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام را که کدام فاضلتر است درنگ در مکه یا در مدینه پس امام گفت که کدام چیز را
میگوئی تو که فاضلتر است راوی گفت که گفتم که چه نسبت سخن من نزد سخن تو امام گفت که بدرستیکه سخن تو بر میگرداند ترا بسوی سخن
من راوی گفت که پس گفتم اما من پس گمان میبرم که درنگ در مدینه فاضلتر باشد از درنگ در مکه راوی گفت که پس امام گفت
که آگاه باش هر آینه اگر گفتی این را هر آینه گفت امام جعفر صادق علیه السلام این را در روز عید فطر در حالی که آمد بسوی رسول الله صلی
الله علیه وآله پس سلام کرد بر او در مسجد بعد از آن گفت که بتحقیق مغلوب کردیم در فضیلت مردمان مواضع دیگر را امروز بسلام ما بر رسول الله

صلى الله عليه وآله دوم اصل عن مرازم قال دخلت انا وعمار وجماعة على ابي عبد الله عليه السلام بالمدينة فقال ما مقامكم فقال عمار قد سرحنا ظهرنا
وامرنا ان يؤتى به الى خمسة عشر يوما فقال اصبتم المقام في بلد رسول الله صلى الله عليه وآله والصلوة في مسجده واعملوا لآخرتكم واكثروا لانفسكم
ان الرجل قد يكون كيسا في الدنيا فيقال ما اكيس فلانا وانما الكيس كيس الآخرة شرح سرحنا [illegible]
باب تفعيل است يعنى روايت است از مرازم كه گفت كه داخل شدم من و عمار و جماعتى از اهل كوفه بر امام جعفر صادق عليه السلام در مدينه
پس گفت كه چه مقدار خواهد بود درنگ شما پس گفت عمار كه بتحقيق بچرا سر داديم مركوب خود را و فرموديم كه آورده شود تا پانزده روز پس امام گفت
كه دريافتيد درنگ را در شهر رسول الله صلى الله عليه وآله و نماز را در مسجد او و عمل كنيد براى آخرت شما و بسيار كنيد آنرا براى خودتان بدرستى
كه مرد گاهى مى باشد زيرك در دنيا پس گفته ميشود كه چه زيركست فلانكس و جز اين نيست كه زيرك حقيقى زيرك آخرت است سيوم اصل عن ابى
عبد الله عليه السلام قال من مات في المدينة بعثه الله في الآمنين يوم القيامة منهم يحيى بن حبيب وابو عبيدة الحذاء وعبد الرحمن بن الحجاج شرح
روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هر مومنى كه مرد در مدينه برانگيخت او را الله تعالى در ايمنان از فزع اكبر در روز قيامت از جمله آن
ايمنان يحيى بن حبيب و ابو عبيده حذاء و عبد الرحمن بن حجاج كه مومنان بودند و در مدينه مرده شدند چهارم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال
اذا دخلت المسجد فان استطعت ان تقيم ثلثة ايام الاربعاء والخميس والجمعة فصل ما بين القبر والمنبر يوم الاربعاء عند الاسطوانة التي تلي
القبر فتدعو الله عندها وتسأله كل حاجة تريدها في آخرة او دنيا واليوم الثاني عند اسطوانة التوبة ويوم الجمعة عند مقام النبي صلى الله عليه
وآله مقابل الاسطوانة الكثيرة الخلوق فتدعو الله عندهن لكل حاجة وتصوم تلك الثلثة الايام شرح الاربعاء بفتح همزه و سكون راء
و فتح و كسر و ضم با و الف ممدوده است واليوم الثاني منصوب و عطف بر يوم الاربعاء است اسطوانة التوبة عبارتست از اسطوانه ابى
لبابه كه مذكور ميشود در حديث آينده الخلوق بفتح خاء بانقطه و تخفيف لام معجونه خوشبوئى كه بر جاى مالند يعنى روايت است از امام جعفر
صادق عليه السلام گفت كه چون داخل شدى مسجد مدينه را پس اگر وسعت و قدرت داشته باشى كه درنگ كنى سه روز چهارشنبه و
پنجشنبه و جمعه پس نماز گزار در ميان قبر و منبر در روز چهارشنبه نزد ستونى كه نزديك قبرست و ميخوانى الله تعالى را [illegible] نزد آن
ستون و طلب ميكنى از او هر حاجتى را كه ميخواهى آنرا در آخرت يا دنيا و در روز دوم نزد ستون توبه و در روز جمعه برابر
كه مقام نبى صلى الله عليه وآله است برابر ستونى كه خوشبوئى بر آن بسيار ماليده ميشود پس ميخوانى الله تعالى را نزد آن سه ستون كه مذكور شد
براى هر حاجتى و روزه ميدارى در آن سه روز پنجم اصل عن معوية بن عمار قال قال ابو عبد الله عليه السلام صم الاربعاء والخميس
والجمعة وصل ليلة الاربعاء ويوم الاربعاء عند الاسطوانة التي تلي رأس النبي صلى الله عليه وآله وليلة الخميس ويوم الخميس عند اسطوانة
ابي لبابة وليلة الجمعة ويوم الجمعة عند الاسطوانة التي تلي مقام النبي صلى الله عليه وآله وادع بهذا الدعاء لحاجتك وهو اللهم انى
اسئلك بعزتك وقوتك وقدرتك وجميع ما احاط به علمك ان تصلى على محمد وآل محمد وان تفعل بى كذا وكذا شرح ابو لبابه بضم لام و
تخفيف باء يكنقطه و الف و باء يكنقطه رفاعة بن عبد المنذر انصارى اوسى است و بعضى ميگويند كه اسم او بشير است او خود را بستون
مسجد بسته بود تا وقتى كه توبه او مقبول شده باشد يعنى روايت است از معويه بن عمار كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه
روزه دار روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و نماز گزار در شب چهارشنبه و روز چهارشنبه نزد ستونى كه نزديك سر نبى صلى الله عليه
وآله و در شب پنجشنبه و روز پنجشنبه نزد ستون ابى لبابه كه اسطوانه توبه است و در شب جمعه و روز جمعه نزد ستونى كه نزديك است محراب
كه مقام نبى صلى الله عليه وآله است و سؤال كن يعنى دعا براى حاجت خود و آن اينست كه خداوندا بدرستى كه من طلب ميكنم از تو به
بزرگى تو و قوت تو و قدرت تو و جميع آنچه فرو گرفت بآن علم تو اينكه درود كنى بر محمد و آل محمد و اينكه كنى با من چنين و چنين باب دويست
و هشتم اصل باب زيارة من بالبقيع شرح اين باب زيارت آنهائيست كه مدفون اند در بقيع و آن عبارتست از امام حسن بن على
و على بن الحسين و محمد بن على الباقر عليهم السلام و [illegible] جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام نيز در آن بقعه مدفون شده و در اين باب
يك حديث است بى ذكر سند زيرا كه از تتمه روايات معويه بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام است كه در آخر باب سابق مذكور شده مصنف رحمه
الله تعالى عنوان باب را در ميان ذكر كرده و ميتواند بود كه مسموع از صاحب الزمان عليه السلام شده باشد بى واسطه يا بواسطه سفراء [illegible]

بيان شده باشد والله اعلم اصل اذا اتيت القبر الذي بالبقيع فاجعله بين يديك ثم تقول السلام عليكم ائمة الهدى السلام عليكم اهل
التقوى السلام عليكم الحجج على اهل الدنيا السلام عليكم القوام في البرية بالقسط السلام عليكم اهل الصفوة السلام عليكم اهل النجوى اشهد انكم
قد بلغتم ونصحتم وصبرتم في ذات الله وكذبتم واسئ اليكم فغفرتم شرح ظاهر اذا اتيت القبر اينست كه آن ائمه در يك سرداب مدفون باشند
و ميتواند بود كه باعتبار اين باشد كه مجموع چهار قبر يك صندوق است و قبور ديگران [illegible] ممتاز نيست اگر چه ممتاز است از قبر عباس
كه در جانب غربى ايشان مدفون است [illegible] برابر روى ايشان است القبلة اينجا منصوب
باختصاص است مثل نحن العرب اقرى الناس للضيف و بر اين قياس است نظاير آن [illegible] ظاهر اينست كه [illegible] بلفظ
جمع بايد و از كاتبان سهوى شده باشد اسئ بضم همزه و كسر سين بى نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و فتح همزه [illegible] مجهول
باب افعال است يعنى روايت معوية بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام كه چون آمدى نزد قبرى كه در بقيع است پس بگردان
آنرا در پيش خود بعد از آن ميگوئى كه سلام بر شما امامان راه نمودن سلام بر شما اهل پرهيزكارى سلام بر شما حجتها بر اهل دنيا سلام
بر شما ايستادگى كنندگان در خلايق بعدالت سلام بر شما اهل خالص سلام بر شما رازداران گواهى ميدهم كه شما بتحقيق رسانيديد آنچه را
كه مامور بوديد برسانيدن آن و خالص گفتگو كرديد با مومنان و شكيبائى كرديد در راه الله تعالى و دروغگو شمرده شديد و بدى كرده
شد بسوى شما پس آمرزش نموديد يعنى كه تغافل كرديد با وجود قدرت بر انتقام [illegible] آن در دنيا اصل واشهد انكم الائمة
الراشدون المهتدون وان طاعتكم مفروضة وان قولكم الصدق وانكم دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانكم دعائم الدين واركان
الارض ولم تزالوا بعين الله ينسخكم في اصلاب كل مطهر وينقلكم في ارحام المطهرات لم تدنسكم الجاهلية الجهلاء ولم تشرك فيكم فتن الاهواء
طبتم وطاب منبتكم شرح بعين الله باء حرف جر و فتح عين منصوب است محلا و خبر لم تزالوا است ينسخ بنون و سين بى نقطه و خاء با نقطه
بصيغه مضارع غايب معلوم باب منع [illegible] با استيناف بيانى است النسخ گردانيدن چيزى را از جائى بجائى اصلاب بتنوين
است لفظا مرفوع و مبتدا است و تقدير [illegible] مطهر بصيغه اسم مفعول باب تفعيل مرفوع و خبر مبتدا است و اين ابطال ميكند آنچه را كه
در كتاب [illegible] بعد از خطبه امير المومنين و پيش از حديث [illegible]
[illegible] از مصنف واقع شده
الجهلاء بفتح جيم و سكون هاء و الف ممدوده براى تاكيد است مثل ليل اليل مراد اينست كه هيچ كدام از پدران و مادران شما مشرك
نبوده اند با وجود آنكه شرك جاهليت فاش بوده در مردمان ديگر لم تشرك بصيغه غايبه معلوم باب علم است الفتن بكسر فاء و
فتح تاء جمع فتنه اختلافات باعتقادات منبت بفتح ميم و سكون نون و فتح باء يكنقطه و تاء دو نقطه در بالا اسم مكانست و عبارت
از محل تولد است يعنى و گواهى ميدهم اينكه شما امامان ميشماراند براه راست و راه يافتگان بسوى حق و اينكه فرمان بردارى
شما فرض است و اينكه سخن شما است راستى و اينكه شما خوانديد مردمان را براه راست پس اجابت كرده نشديد و امر كرديد پس فرمان
برده نشد و اينكه شما ستونهاى دين اسلام ايد و ركنهاى زمين ايد [illegible] و هميشه در نظر رعايت الله تعالى
بوديد [illegible] در صلبهاى كه در هر يك آنها پاكيزه كرده شده بود از شرك و كفر و نقل ميكرد شما را در رحمهاى زنان پاكيزه
كرده شده از شرك و كفر بيان اين آنكه آلوده نكرد شما را شرك جاهليت فاش شده و شريك نشد در شما اختلافات خواهشهاى
نفس يعنى كه پدران و مادران شما از جمله اهل [illegible] نبودند بيان اين آنكه پاكيزه بوديد شما و پاكيزه بود صلب
و رحمى كه محل تولد شما بود از اول تا آخر اصل من بكم علينا [illegible] فجعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه
وجعل صلوتنا عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا اذ اختاركم لنا وطيب خلقنا بما من علينا من ولايتكم وكنا عنده مسمين بفضلكم
معترفين بتصديقنا اياكم شرح خطاب در فجعلكم بارواح است و بيوت عبارت از ابدانست بنابر اينكه في بيوت ماخوذ است در
سوره نور و بيان شده در كتاب الحجه در شرح حديث ششم باب [illegible] كه باب معرفة الامام والرد اليه است خلقنا بضم خاء بانقطه ميتواند
بود و بنابر دوم اشارتست بپاكيزگى طينت مومن و اقرار او بولايت در روز الست بربكم چنانچه گذشت در باب اول كتاب الايمان

والکفر مبین بفتح و تشدید میم و دوم و سکون یاء و دو نقطه با بین ابتدای اسم مفعول باب تفعیلست موفیض بفتح و تشدید راء و کسر فاء ابتدای اسم
مفعول باب تفعیلست یعنی الکلام کرده برایشما قرار داد بعد دین اسلام پس کرد اینده شمار او در مغزهای نور الله تعالی که اذن داد

[illegible]

کرد الکذار

[illegible]

تو در وقتی که امتی نشوی در کوه احد را پس نماز میگزاری در ان مسجد چه نزد ان مجروح شد نبی صلی الله علیه و آله و متصل بوی
احد در وقتی که جنگ کرد با مشرکان پس مشرکان از جای خود نرفتند تا آنکه حاضر شد نماز ظهر پس نماز گزارد در ان مسجد تنهای
زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ بود و یاوران که رفته بودند **اصل** ثم مر ایضا حتی ترجع فتقطع عند قبور الشهداء و تقف عندهم فتقول السلام علیکم
یا اهل القبور ثم امض حتی تاتی مسجد الاحزاب فتصلی فیه و تدعو الله فیه فان رسول الله صلی الله علیه و آله دعا فیه
یوم الاحزاب و قال یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین و یا مغیث المهمومین اکشف همی و کربی و غمی فقد تری حالی و حال
اصحابی **شرح** بعد از ان که زیارت کنی تا آنکه برگردی پس میگزاری نزد قبرهای حمزه و سایر شهدا و قدری از نماز را که الظلم
قضا و قدر نوشته باشد دعا برای تو بعد از آن روانه شو بر همان راه خود که از جانب شمال بجانب جنوب
تا آنکه آئی نزد مسجد احزاب که در بیرون مدینه در جانب اعرب است پس نماز میگزاری در ان و میخوانی اللهم الله تعالی
را و دران چه بورستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خواند و دعا کرد در روز جنگ احزاب که گفت ای فریاد
رس درماندگان و ای جواب دهنده خوانندن بیچارگان و ای مددکار اندوهناکان بکشا اندوه مرا و درماندگی مرا
و دلتنگی مرا چه تحقیق می بینی حال مرا و حال یاران مرا **سیوم اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول عاشت فاطمة علیها السلام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة و سبعون یوما لم تر کاشرة و لا ضاحکة
تاتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین الاثنین و الخمیس فتقول ههنا کان رسول الله صلی الله علیه و آله و ههنا کان المشرکون
و فی روایة ابان عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام انها کانت تصلی هناک و تدعو حتی ماتت علیها السلام **شرح**
مضمون این گذشته و صحیح در کتاب الجنایز و حدیث سیوم باب زیارت القبور که باب هفتاد و پنجم است کاشرة بشین
با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب ضرب است الکشر کشودن دهان در وقت سخن گفتن مثلا چنانکه و در اینجا مراد الشهود
و مراد اینجا انست که چون سخن میگفت لب را ایشان نمیگشاد **یعنی** روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که شنیدم از امام علیه السلام میگفت که زنده ماند فاطمه علیها السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله هفتاد
و پنج روز و دیده نشد در ان ایام دهن باز کرده در سخن و نه خنده کننده می آمد نزد قبور شهدای احد در هر هفته دو بار
در دوشنبه و پنجشنبه پس میگفت زیرا که با او بودند که در اینجا بود رسول الله صلی الله علیه و آله و در اینجا بودند مشرکان
مراد انست که باز میشناخت جای هر کدام را و در روایتی دیگر روایت کرد ابان از آنکه خبر داد او را از امام
جعفر صادق علیه السلام و تتمه این حدیث که او بود با پردش که نماز میگزارد و دعا میکرد تا آنکه وفات
یافت علیها السلام **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن مسجد الفضیخ لم سمی مسجد الفضیخ فقال لنخل یسمی الفضیخ فلذلک
سمی مسجد الفضیخ **شرح** النخل بفتح نون و سکون خاء با نقطه جنس درخت خرما و لان مونث است و تذکر آن نیز جایز است
و مراد اینجا نخلستان است و تسمیه آن نخلستان الفضیخ باعتبار این بوده که فضیخ بمعنی شرابیست که از خرما رسیده خرما گرفته
میشود و صاحبش آن نخلستان را برای آن شراب مهیا کرده بوده در زمان جاهلیت **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق را
از مسجد فضیخ که چرا نامیده شد بمسجد الفضیخ پس امام گفت که برای نخلستانی نامیده شد الفضیخ پس برای آن نامیده شد
بمسجد الفضیخ مراد انست که آن مسجد در بعضی از ان موضع است یا مجاور آن موضع است پس منسوب بان شده بود و نکه سمهودی از فی الله
در کتاب خلاصة الوفا در فصل ثالث در باب خامس گفته که مسجد الفضیخ معروف شرقی مسجد قبا علی شفیر الوادی علی نشز من الارض
مرضوم بالحجارة السود و هو مربع ذرعه من المشرق الی المغرب احد عشر ذراعا و من القبلة الی الشام کذلک روی ابن شبة عن
جابر بن عبد الله قال حاصر النبی صلی الله علیه و سلم بنی النضیر فضرب قبته قریبا من مسجد الفضیخ و کان یصلی فی مسجد الفضیخ ست
لیال فلما حرمت الخمر خرج الخبر الی ابی ایوب و نفر من الانصار و هم یشربون فیه فضیخا فحلوا وکاء السقاء فهراقوه فیه فبذلک سمی
مسجد الفضیخ و کان ذلک قبل اتخاذه مسجدا و قبل ان یحرم بجاسة الخمر لاحد و ابی یعلی باللفظ عن ابن عمران النبی صلی الله علیه

و آله و سلم اتی بفضیخ بسر و هو مسجد الفضیخ فشربه و لذلک سمی مسجد الفضیخ **پنجم اصل** عن الحلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلام
هل اتیتم مسجد قبا او مسجد الفضیخ او مشربة ام ابراهیم قلت نعم قال اما انه لم یبق من آثار رسول الله صلی الله علیه و آله شیء الا و قد غیر غیر هذا
شرح روایت است از حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آمدی بمسجد قبا یا بمسجد فضیخ یا مشربه ماریه گفتم آری گفت آگاه باش
بدرستیکه هیچ اثری باقی نمانده از آثار رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی مگر بر حالی که تحقیق تغییر داده شده مگر اینکه مذکور شد **ششم**
اصل عن عمار بن موسی قال دخلت انا و ابو عبد الله علیه السلام مسجد الفضیخ فقال یا عمار تری هذه الوهدة قلت نعم قال کانت
امراة جعفر التی خلف علیها امیر المؤمنین علیه السلام قاعدة فی هذا الموضع و معها ابناها من جعفر فبکت فقال لها ابناها ما یبکیک یا امه قلت بکیت
لامیر المؤمنین علیه السلام **شرح** اسماء بنت عمیس زن جعفر بن ابی طالب بوده و برای او دو پسر داشته بعد از ان زن یتیم شده و مهر از او
شده بعد از ان زن امیر المؤمنین علیه السلام شده **یعنی** روایت است از عمار بن موسی گفت که داخل شدم من و امام جعفر صادق علیه السلام
مسجد فضیخ را پس گفت که ای عمار آیا می بینی این زمین پست را در این مسجد گفتم که آری گفت که بود زن جعفر طیار که از خواست
او را امیر المؤمنین علیه السلام نشسته در اینجا و با او بودند دو پسرش از جعفر پس گریه کرد و پس گفتند او را دو پسرش که چه چیز بگریه می آورد
ترا ای مادر گفت که گریه کردم برای امیر المؤمنین علیه السلام **اصل** فقالا لها تبکین لامیر المؤمنین علیه السلام و لا تبکین لابینا قالت
لیس هذا هکذا و لکن ذکرت حدیثا حدثنی به امیر المؤمنین علیه السلام فی هذا الموضع فابکانی قالا و ما هو قالت کنت انا و امیر المؤمنین
علیه السلام فی هذا المسجد فقال لی اترین هذه الوهدة قلت نعم **شرح** پس دو پسرش گفتند که عادت تو اینست که گریه میکنی برای
امیر المؤمنین علیه السلام و گریه نمیکنی برای پدر ما گفت که نیست این گریه من برای اینکه خیال کرده که شوهری و زنی باشند و لیک
یاد آوردم حکایتی را که حکایت کرد مرا بان امیر المؤمنین علیه السلام در اینجا پس بگریه آورد مرا گفتند که چیست آن گفت که
بودم من و امیر المؤمنین علیه السلام در این مسجد پس گفت که آیا می بینی این زمین پست را گفتم که آری **اصل** قال کنت
انا و رسول الله صلی الله علیه و آله قاعدین فیها اذ وضع راسه فی حجری ثم خفق حتی غط و حضرت صلوة العصر فکرهت ان احرک
راسه عن فخذی فاکون قد اذیت رسول الله صلی الله علیه و آله حتی ذهب الوقت و فاتت فانتبه رسول الله صلی الله علیه و آله
فقال یا علی صلیت قلت لا قال و لم ذلک قلت کرهت ان اوذیک قال فقام و استقبل القبلة و مد یدیه کلتیهما و قال اللهم
رد الشمس الی وقتها حتی یصلی علی فرجعت الشمس الی وقت الصلوة حتی صلیت العصر ثم انقضت انقضاض الکوکب **شرح**
او برای ظرفیت است یا مانند او برای مفاجاة است و در بعض نسخ الف است خفق بخاء با نقطه و فاء و قاف یعنی مایل
غایب معلوم باب نصر و ضرب است الخفق بفتح خاء و سکون فاء جنبانیدن سر در بینکی و مراد اینجا بینکی است که مقدمه خواب است
غط بغین با نقطه و تشدید طاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است الغط بفتح غین خرخر کردن در خواب و این
منافات ندارد با کرامت خواب در مسجد بچند وجه از انجمله اینکه شاید که این موضع در ان وقت هنوز مسجد نشده باشد و الله
اعلم عصر در صلوة العصر بفتح بی نقطه و ضم صاد بی نقطه جمع عصر بفتح عین و سکون صاد است بمعنی زمانهای که منسوب بوقت فریضه
عصر است یا باعتبار اینکه اوقات نافله عصر است و صلوة العصر اینجا عبارتست از چهار رکعت که از جمله هشت رکعت نافله عصر
چنانچه بیان شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب بناء مسجد النبی صلی الله علیه و آله که باب بیست و یکم است اظهر اینکه
راسه عن فخذی اینست که سر را بر دارد از ران خود و بر جای دیگر گذارد و پس ایستاده نماز کند و میتوانست بود که مراد این از ان
باشد زیرا که نشسته نماز گزاردن نیز باعث حرکت راس که بر ران باشد و الله میشود و بود آنکه حتی یصلی علی از جمله دلایل بر جلالت
رتبه علی نزد الله تعالی است زیرا که با وجود آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله خود نیز آن نافله را نگزارده بود و محتاج بود
بر وسیلت نماز علی را وسیله ساخت و در دعا علی در صلیت العصر یا بفتح عین و ضم صاد است و عبارتست از رکعت از نافله و فریضه
یا بفتح عین و سکون صاد است عبارتست از فریضه و بر تقدیر اول میتوانست بود که عبارت از چهار رکعت آخر نافله عصر باشد بنابر
اینکه ثم برای تراخی است بس فریضه متوسط است میان فراغ از نافله و انقضاض شمس و بر هر تقدیر نافله عصر بالفراد و نوه

و فریضه آن با قتدا برسول الله بوده الانقضاض بقاف و دو ضاد با نقطه مصدر باب انفعال افتادن و مراد اینجا وقت رسیدن
است بجانب نشیب بجائی که اگر برگشته نمیشد نیز در آنجا می بود در آنوقت از زوال پس مراد غروب آفتاب است **یعنی**
گفت که بودم من و رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود در آخر میان سبب که گذاشت سر خود را در کنار من بعد از آن شروع
در مقدمه خواب کرد تا که خرخر زد و حاضر شد وقت چهار رکعت آخر نافله عصر پس ناخوش شدم که جنبانم سر او را از ران
خود پس باشم با برداشتن که بتحقیق ایذا داده باشم رسول الله را صلی الله علیه و آله تا آنکه گذشت وقت چهار رکعت آخر
نافله عصر و فوت شد آن نافله پس بیدار شد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت که ای علی آیا چهار رکعت آخر نافله عصر را
گزاردی گفتم که نه گفت که چه چیز است آن نگزاردن گفتم که ناخوش شدم که آزار کنم ترا گفت که پس رسول الله برخاست و برابر
خود کرد قبله را و کشید دو دست خود را بسوی آسمان بود و نماز رد و گفت که خداوندا برگردان آفتاب را بسوی وقت چهار رکعت
آخر نافله عصر تا نافله گزارد علی پس برگشت آفتاب بسوی وقت آن نماز تا آنکه گزاردم نافله و فریضه عصر را بعد از آن شد پنهان
آمد مانند ستاره که گاهی واقع میشود در نیت برای آنکه از فرق بری کردیم ظاهر شد که آفتاب غروب نکرده بود
و فریضه عصر فوت نشده بوده و روایت مخالفان بخلاف اینست سمهودی در کتاب خلاصة الوفا در فصل ثالث از باب
خامس بعد از آنچه نقل شد از او در شرح حدیث چهارم این باب گفته که قلت و لم ار ماخذ القول المطلق انه یعرف الیوم
بمسجد الشمس فیه قال المجد و لعله لکونه علی مکان عال اول ما تطلع الشمس علیه و الاظهر انه المکان الذی اعیدت الشمس فیه
بعد الغروب لعلی رضی الله عنه لما کانت راس النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو یوحی الیه فی حجر علی فغربت الشمس و لم یکن علی
صلی العصر فقال النبی صلی الله علیه و آله اللهم انه کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس الحدیث لان ذلک بالصهبا
من خیبر فقد اخرج هذا الحدیث ابن منده و ابن شاهین عن اسماء بنت عمیس و ابن مردویه عن ابی هریرة و اسناده حسن
و من صححه الطحاوی قال الحافظ ابن حجر اخطا ابن الجوزی بایراده فی الموضوعات **باب دویست و هشتاد و دوم اصل باب**
وداع قبر النبی علیه و آله السلام **شرح** وداع بفتح واو و تخفیف دال بی نقطه اسم مصدر باب تفعیل است **یعنی**
این باب بیان بدرود کردن قبر نبی علیه و آله السلام است و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن معاویة بن عمار قال قال
ابو عبد الله علیه السلام اذا اردت ان تخرج من المدینة فاغتسل ثم ائت قبر النبی صلی الله علیه و آله بعد ما تقضی ما تحتاج
الیه فسلم علیه مثل ما صنعت عند دخولک و قل اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد
فی مماتی علی ما شهدت علیه فی حیاتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک **شرح** حوائجک بدون الف است
برای کراهت توالی سه حرف علة و ما مصدریه است و نایب ظرف زمان است یا اسم زمان است و بر هر تقدیر مراد وقت
سکر است و چون آمدن الوقت در معنی عظیم می باشد تقدیم این شهادت باعث این است که در آن وقت غافل شود از
شهادت یا اگر غافل شود این بجای آن شود **یعنی** روایت است از معاویة بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده کنی که بیرون روی از مدینه پس غسل کن بعد از آن بیا نزد قبر نبی صلی الله علیه و آله بعد از فراغ تو از کارهای
ای تو و بکن مثل آنچه کردی وقت داخل شدن تو و اشاره است باداب زیارت که مذکور شد در حدیث اول باب دخول
المدینة تا آخر باب دویست و هشتاد و هفتم و بگو که خداوندا مگردان این را آخر وارسیدن از جمله زیارت قبر نبی تو
پس اگر قبض روح من کنی پیش از آن مطلوب که زیارت دیگر است پس بدرستی که من گواهی میدهم در زمان ممات
خود بر آنچه گواهی دادم بر آن در زمان حیات خود و آنکه نیست مستحق عبادتی مگر تو و اینکه محمد بنده تو و فرستاده
است **دوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن وداع قبر النبی صلی الله علیه و آله قال تقول صلی الله علیک السلام
علیک لا جعله الله آخر تسلیمی علیک **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بدرود قبر نبی صلی الله علیه و آله گفت که میگوئی
که دور و دکناد الله تعالی بر تو سلام بر تو باد مگرداناد این را الله تعالی آخر سلام کردن من بر تو **باب دویست و هشتاد و سیوم اصل باب**

تحريم المدينة

تحریم المدینة **شرح** این باب بیان صاحب حرمت کردن مدینه است و در این باب شش حدیث است **اول اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه علیه مکة حرم الله و المدینة حرم رسول الله صلی الله علیه و آله
و الکوفة حرمی لا یریدها جبار بحادثة الا قصمه الله **شرح** القصم بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه مصدر باب ضرب شکستن با آنکه جدا
از آن ظاهر شده و شکستن مطلق و شکستن با آنکه جدا شود القصم بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه مصدر باب ضرب شکستن است جدا
از آن ظاهر شود و شکستن مطلق و شکستن با جدا شدن و بنا بر احتمال اول از شش احتمال میتواند بود که اثر آن جباریت در
آخر عمر یا در اولاد یا در آخرت اگر تو به نکند ظاهر شود **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که مکه حرم الله تعالی است باعتبار خانه او و مدینه حرم رسول الله صلی الله علیه و آله است باعتبار خانه و وطن او
و کوفه حرم منست باعتبار خانه و وطن من اراده نمیکند آنجا را متکبری بمصیبتی مگر آنکه شکست داده او را الله تعالی **دوم اصل**
عن ابی العباس قال قلت لابی عبد الله علیه السلام حرم رسول الله صلی الله علیه و آله المدینة قال نعم حرم بریدا فی برید عضاها قال قلت
صیدها قال لا یکذب الناس **شرح** البرید بفتح با یک نقطه و کسر را و سی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه استر و شتر
میشود و در سورتی که از انجکه کنند تا آماده باشد برای خبر بردن از جای بجای در روزی و برگشتن بجای خود و در بیان دو ز
و مراد اینجا مسافت هر کشیدن برید است و آن مسافت دوازده میل است که چهار فرسخ است العضاه بفتح عین بی نقطه و تخفیف ضاد با نقطه
و الف مقصوره نوعی از درخت خود رو که اثر اطلاق کویند و ظاهر آنچه می آید در حدیث آینده اینست که و از این عنوان مثال
باشد و هر درخت خود رو حرام باشد و آن منصوب است تقدیر او بدل اشتمال بریداست صیدها منصوب است و بتقدیر استفهام است
بتقدیر احرم صیدها لا یجا و جمله علحده است یکذب الناس استیناف بیانی است **یعنی** روایت است از ابو العباس گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا حرم ساخت رسول الله صلی الله علیه و آله مدینه را گفت که آری حرم کرد چهار فرسخ در چهار فرسخ
را طاق اثر دار او گفت که گفتم که آیا حرم ساخت صید آنرا گفت که نه بیان این آنکه دروغ میگویند مخالفان در روایت تحریم
صید آن **سیوم اصل** عن صفوان بن یحیی عن ابن مسکان عن الحسن الصیقل قال قال ابو عبد الله علیه السلام کنت عند زیاد بن عبید الله
و عنده ربیعة الرای فقال زیاد ما الذی حرم رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینة فقال له ربیعة برید فی برید فقال ربیعة و کان
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله امیال فسکت و لم یجبه **شرح** روایت است از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان از حسن
صیقل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام جعفر صادق علیه السلام که بودم نزد زیاد بن عبید الله که حاکم مدینه است و نزد او بود ربیعة الرای
و از اهل رای و اجتهادی است که مخالفان قرار داده اند پس گفت زیاد که چیست آنچه حرام ساخت آنرا رسول الله صلی الله علیه
و آله از جمله زمین مدینه پس ربیعه گفت او را که دوازده میل در دوازده میل است پس زیاد گفت ربیعه را و آیا بود در زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله میلها اشاره است بآنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب هفتاد و هفتم که باب حد
المیل الذی تقصر فیه الصلوة است که امیال در زمان بنی امیه قرار یافت بعد از آن در زمان بنی عباس امیال دیگر قرار یافت
پس ربیعه ساکت شد و جواب نداد او را **اصل** فاقبل علی زیاد فقال یا ابا عبد الله ما تقول انت فقلت حرم رسول الله صلی الله
علیه و آله من المدینة ما بین لابتیها قال و ما بین لابتیها قلت ما احاطت به الحرار قال و ما حرم من الشجر قلت من عیر الی وعیر قال
صفوان قال ابن مسکان قال الحسن فسال انسان و انا جالس فقال له و ما بین لابتیها قال ما بین الصورین الی الثنیة **شرح**
اللابة بالف منقلبه از واو و با یک نقطه سنگستان صاحب قاموس گفته حرم النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما بین لابتی المدینة و هما
حرتان تکتنفانها و مراد دو سنگستان است یکی در جانب مشرق مدینه و یکی در جانب مغرب مدینه الحرار بکسر حا بی نقطه و تخفیف را بی نقطه
و الف و را بی نقطه جمع حرة بفتح حا و تشدید را سنگستانهائی که سنگهای آنجا سیاه و ناهموار است الحرار لابتین بجز ارا است
بآنکه آن دو سنگستان امتداد دارد و بهم آورده در دو طرف کوه عیر و کوه وعیر و فاصله میان آن دو سوای آن دو کوه
حریم آنست میان حرم الثنیة باء معلوم باب جنس آباب تفعیلات عیر بفتح عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را

شتوط کوهی است در جانب قبله مدینه که دامنه در جانب مغرب ندارد و عیر بفتح واو و کسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه کوهی است در غربی کوه احد و شمالی مدینه که دامنه در جانب مشرق ندارد و در گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیوم
باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة که قال و الی الشی الیر بعقال ما بین ظل عیر الی وعیر ظل هر سوال زیاد آیت که کدام از درخت
خود رو حرام است و عدول امام از تعیین آن به بیان محل آن اشارت است باینکه جمیع انواع درخت خود رو حرام است چنانچه در حرم
مکه است صورین بضم صاد بی نقطه و سکون واو و فتح راء بی نقطه تثنیه صور است و مرجع [illegible] و مراد بالصورین وعیر
است چون در [illegible] وارد و [illegible] صور [illegible] و سمهودی در خلاصه گفته که الصوران تثنیة صور بالفتح ثم السکون
الاسفار موضع [illegible] بقیع الفرقد مما یلی طرف بنی قریظة مر به النبی صلی الله علیه وسلم متوجها الی بنی قریظة ثنیة بالفتح ثاء سه نقطه
و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکان مفتوح است بلندی راهی که در میان کوه است و آن در چند طرف مدینه هست
و اشهر آنها ثنیة الوداع است بفتح واو و آن در سر راه مکه است در پهلوی کوه عیر و چون کسی از آن راه بجانب مکه رود عیر در جانب چپ
او است **یعنی** روا داره برمن زیاد لیس گفت که ای ابو عبد الله چه میگوئی فو لیس گفتم که حرم ساخت رسول الله صلی الله علیه و آله
از جمله زمین مدینه آنچه را که میان دو سنگستانست مدینه است گفت که صحبت میان دو سنگستان مدینه گفتم که آنچه فرو رفته است
با آن سنگستان بنای حوالی مدینه گفت که وجه جز حرام شد از جمله درختان خود رو گفتم که از کوه عیر تا کوه [illegible] هر چه باشد گفت
صفوان گفت ابن مسکان که گفت حسن که پس پرسید امام از اشجع بر جائی که من نشسته بودم با بیرون [illegible] که گفت او را که وحشت میان
دو سنگستان مدینه گفت که آنچه میان صورین است که در جانب شمال مدینه است تا ثنیة الوداع که در جانب جنوب است **چهارم**
اصل و بهذا الاسناد عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد ما حرم رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینة
من ذباب الی واقم و العریض و النقب من قبل مکة **شرح** ذباب بضم ذال با نقطه و تخفیف باء یک نقطه و الف و باء یک نقطه کوهیست
در بیرون مدینه چنانچه در قاموس است و سمهودی در خلاصه گفته ذباب کغراب و کتاب [illegible] الجبل الذی علیه مسجد الرایة و اقم
بواو و الف و کسر قاف و در نسخ بجای واو فاء است و آن از سهو کاتبان مینماید و آن اطم است که از سنگ ساخته شده صاحب
قاموس گفته واقم اطم بالمدینة و منه حرة واقم و گفته الاطم بضمتین القصر و کل حصن مبنی بحجارة و کل بیت مربع مسطح و العریض بضم
عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه و ادیست در حره [illegible] در جانب مشرق حره واقم و النقب
بفتح و ضم نون و سکون قاف و باء یک نقطه راهی که در میان دو کوه باشد سمهودی در خلاصه گفته نقب بنی دینار ابن النجار
و یقال له نقب المدینة یهبط الی طریق العقیق بالحرة الوبرة و به السقیا کما قاله الواقدی فی مسیر بدر سلک طریق مکة علی نقب المدینة
ثم علی العقیق و فی غزوة قریش سلک علی نقب بنی دینار ثم علی فیفاء الخبار ظرف و من قبل بکسر قاف و فتح باء متعلق بحرم است
لیکن باعتبار نقب بسبب آنکه موضع دیگر یکی در جانب مشرق و یکی از جانب جنوب و یکی در جانب شمال مدینه است و میتواند بود که باعتبار
کل واحد باشد پس هر چهار موضع در جانب مکه باشد **یعنی** و در روایت ابن مسکان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام است که گفت
که آنچه حرم ساخت رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله زمین مدینه از کوه ذباب است تا انحصار واقم و وادی عریض و راه نقب
در جانب مکه **پنجم اصل** عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان مکة حرم الله
حرمها ابراهیم صلی الله علیه و آله و ان المدینة حرمی ما بین لابتیها حرم لا یعضد شجرها و هو ما بین ظل عائر الی ظل وعیر لیس صید [illegible]
مکة یوکل هذا و لا یوکل ذلک و هو برید **شرح** تحریم ابراهیم مکه را منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول و سیوم چهارم
باب ان الله عز و جل حرم مکة حین خلق السموات و الارض که باب دوازدهم است که حرم مکه بوده از وقتی که آسمانها و زمین مخلوق
شده بیکی از دو وجه اول اینکه پیش از تحریم ابراهیم حرم نباشد لیکن الله تعالی میدانسته باشد که حرم خواهد شد دوم اینکه حرم بوده
و شهرت آن در زمان ابراهیم و بزبان او شده باشد عائر بفتح عین بی نقطه و الف و کسر همزه و راء بی نقطه عبارتست از کوه عیر **یعنی**
روایتست از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه مکه حرم الله تعالی است

خانه او

خانه او حرم ساخت آنرا ابراهیم صلی الله علیه و آله بوحی الهی و بدرستیکه مدینه حرم منست باعتبار خانه و محل من میان دو سنگستان آن
حرم است بریده نمیشود درختان خود روی آن و آن حرم آنست که در میان سایه کوه عائر تا سایه کوه وعیر است نیست صید مدینه مانند
صید مکه بیان این آنکه خورده میشود این یعنی صید مدینه است و خورده نمیشود آن یعنی صید مکه است و میان عائر تا وعیر چهار فرسخ است
ششم اصل عن جمیل بن دراج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احدث بالمدینة
حدثا او آوی محدثا فعلیه لعنة الله قلت و ما الحدث قال القتل **شرح** روایتست از جمیل بن دراج که گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که احداث کند در مدینه حدثی را یا پناه دهد احداث
کننده را پس بر او است لعنت الله تعالی امام گفت که حدث مراد گفت که کشتن بنا حق است **باب دویست و پنجاه و چهارم**
اصل باب معرس النبی صلی الله علیه و آله شرح معرس بضم میم و فتح عین بی نقطه و راء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم مکان باب تفعیل است التعریس فرود
آمدن مسافر پیش از وصول بمنزل مقرر برای استراحت و مانند آن و فرود آمدن مسافر در آخر شب برای استراحت و مراد
بمعرس النبی اینجا موضعیست در ذو الحلیفه که رسول الله صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در وقت رجوع از مکه بسوی مدینه در
آنجا فرود آمده برای تاکید نص بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بی واسطه **یعنی** این باب بیان فرود آمدن در جای معرس نبی صلی
الله علیه و آله است پیش از وصول بمنزل مقرر و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن معاویة بن عمار قال قال ابو
عبد الله علیه السلام اذا انصرفت من مکة الی المدینة و انتهیت الی ذی الحلیفة و انت راجع الی المدینة من مکة فائت معرس النبی صلی
الله علیه و آله فان کنت فی وقت صلوة مکتوبة او نافلة فصل فیه و ان کان فی غیر وقت صلوة مکتوبة فانزل فیه قلیلا فان
رسول الله صلی الله علیه و آله قد کان یعرس فیه و یصلی **شرح** و انت راجع الی المدینة من مکة از زیادتی کاتبان مینماید
و هم چنین ذکر مکتوبه در دوم و ایضا ظاهر اینست که عرس فیه و صلی باید بجای یعرس فیه و یصلی زیرا که پیش از حجة الوداع در عمره
القضا یا عمره حدیبیه یا وقت رجوع از فتح مکه یا در وقت هجرت بمدینه یا در وقت سفر شام نیز معرس [illegible] اراده باشد و ما نحن
[illegible] شروع میکنیم **یعنی** روایتست از معاویة بن عمار که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون برگشتی از مکه بسوی مدینه و
رسیدی به ذو الحلیفه که میقات اهل شام است بر حالی که تو رجوع میکنی بسوی مدینه از مکه پس بیا بمعرس نبی صلی الله علیه و آله پس
اگر باشی در وقت نماز فریضه یا نافله پس نماز گزار در آن و اگر باشد رسیدن تو در غیر وقت نماز فریضه پس نزول کن در آن
اندکی چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله بتحقیق بود باین روش که تعریس میکرد در آن و نماز میگزارد **دوم اصل**
عن علی بن اسباط عن بعض اصحابنا انه لم یعرس فامره الرضا علیه السلام ان ینصرف فیعرس **شرح** روایتست از علی بن اسباط از
بعض یاران ما اینکه او تعریس نکرد در ذو الحلیفه پس امر کرد او را امام رضا علیه السلام باینکه برگردد پس تعریس کند **سیوم اصل**
قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک ان جمالنا [illegible] بنا و لم ننزل المعرس فقال لا بد ان ترجعوا الیه فرجعنا الیه **شرح**
گفتم امام رضا علیه السلام را که قربانت شوم بدرستیکه شتر داران ما گذرانیدند ما را و فرود نیامدیم در معرس پس امام گفت که نیست چاره
از اینکه رجوع کنید بسوی آن پس برگشتیم بسوی آن **چهارم اصل** عن ابن فضال قال قال علی بن اسباط لابی الحسن علیه السلام
و نحن نسمع انا لم نکن عرسنا فاخبرنا ابن القسم بن الفضیل انه لم یکن عرس و انه سالک فامرته بالعود الی المعرس فیعرس فیه فقال له
نعم فقال له فانا انصرفنا فعرسنا فای شیء نصنع قال تصلی فیه و تضطجع و کان ابو الحسن علیه السلام یصلی بعد العتمة فیه **شرح** روایتست
از ابن فضال که گفت که گفت علی بن اسباط امام رضا علیه السلام را بر حالی که ما میشنیدیم که بدرستیکه ما نبودیم باین روش که تعریس کرده باشیم
پس خبر داد ما را محمد بن قاسم بن فضیل که او تعریس نکرده بوده و اینکه او پرسید ترا پس امر کردی او را باینکه رجوع کند بسوی معرس
پس تعریس کند در آن پس امام گفت که آری پس علی بن اسباط گفت امام را که پس بدرستیکه ما برگشتیم پس تعریس کردیم پس چه کار میکنیم
امام گفت که نماز میگزاری در آن و بر پهلو میخوابی و بود امام موسی کاظم علیه السلام باین روش که نماز میگزارد بعد از نماز خفتن در
معرس با نیت که بجای اضطجاع نیز نماز میگزارد با وجود آنکه بعد از عتمه سوی نماز وتیره نمازی مقرر نیست چنانچه گذشت در کتاب الصلوة

در حدیث ششم باب صلوة النوافل که باب بیست و چهارم است **اصل** فقال له محمد فان مر به شیء بعد وقت صلوة مکتوبة قال لعد الفجر
قال سئل ابو الحسن علیه السلام عن ذا فقال لا ما حضر شیء بعد الا الوتر و رکعتی الطواف فان الحسن بن علی علیهما السلام فعله و یقیم حتی دخل
وقت الصلوة قال فقلت جعلت فداک فمن مر به بلیل او نهار ایوتر فیه او انما التوتر باللیل فقال ان مر به بلیل او نهار
فلیمس سمیعه **شرح** مراد بمحمد اینجا محمد بن قاسم بن فضیل است و ضمیر قال در دوم راجع بامام رضا علیه السلام است مراد آنست که کجائی
شیء بغیر وقت صلوة مکتوبة بکو لعد الفجر تا دلالت کند بر اینکه در غیر وقت صلوة نافله نیز باشد و ضمیر قال در سیوم نیز راجع
بامام رضا علیه السلام است و ضمیر قال در چهارم راجع بامام موسی کاظم علیه السلام است و ضمیر قال در پنجم راجع بامام رضا علیه السلام است
یعنی پس گفت امام رضا علیه السلام را محمد بن قاسم بن فضیل که پس اگر زکرده شود بمن چیزی در غیر وقت نماز فریضه چه باید
کرد امام رضا علیه السلام گفت که بکو بعد از فریضه عصر امام رضا علیه السلام گفت که پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام از این مرد بعد
عصر پس گفت که رخصت داده نشده در چیزی گزاردن نماز بعد از عصر مگر در دو رکعت طواف چه بدرستیکه حسن بن علی علیهما السلام کرد
آنرا موافق آنچه گذشت در حدیث پنجم باب رکعتی الطواف تا آخر که باب صد و سی و نهم است و امام رضا گفت که دو رکعت میکند
تا آنکه داخل شود وقت نماز مغرب پس فضال گفت که پس گفتم که فدایت شوم پس کسیکه گذشت بوی در شب یا روز آیا توتر میکند
در آن یا جز این نیست که توتر در شب است پس امام رضا علیه السلام گفت که اگر گذشت بآن در شب یا در روز پس باید که توتر کند
در آن **باب دولیست و بیست و نهم اصل باب مسجد غدیر خم شرح** الغدیر بفتح غین با نقطه و کسر
دال بی نقطه کوی که آب باران در آن جمع شده باشد الخم بضم خاء با نقطه و تشدید میم زمین جاروب کرده شده و مراد اینجا
زمینی است در ذو الحلیفه که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از عود از حجة الوداع در آن فرود آمد برای نامیدن امیر
امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا غدیری کا بود و فرمود که آن موضع را جاروب کردند چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم
باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است که و ام البرات ابیهم ستو کلیس
یعنی این باب بیان مسجد غدیر خم است که در ذو الحلیفه است در این باب سه حدیث است **اول اصل** سالت ابا ابرهیم علیه السلام
عن الصلوة فی مسجد غدیر خم بالنهار و انا مسافر فقال صل فیه فان فیه فضلا و قد کان ابی علیه السلام یامر بذلک **شرح** پرسیدم از امام
موسی کاظم علیه السلام از نماز در مسجد غدیر خم در روز بر حالیکه من مسافرم پس گفت که بگذار در آن چه بدرستیکه در آن فضیلتی عظیم است و بتحقیق بود پدرم علیه السلام که امر میکرد بآن
پس امام گفت که نماز بگزار در آن
دوم اصل عن حسان الجمال قال حملت ابا عبد الله علیه السلام من المدینة الی مکة فلما انتهینا الی مسجد الغدیر نظر الی میسرة المسجد
فقال ذلک موضع قدم رسول الله صلی الله علیه و آله حیث قال من کنت مولاه فعلی مولاه ثم نظر الی الجانب الآخر فقال ذلک
موضع فسطاط ابی فلان و فلان و سالم مولی ابی حذیفة و ابی عبیدة بن الجراح فلما ان راوه رافعا یده قال بعضهم لبعض
انظروا الی عینیه تدوران کانهما عینا مجنون **شرح** روایت است از حسان شتر دار گفت که بر داشتم با او امام جعفر صادق علیه السلام را از
مدینه تا مکه پس چون رسیدیم بسوی مسجد غدیر نگاه کرد بسوی جانب چپ مسجد که در جانب غربی است گفت که این جای قدم رسول
الله صلی الله علیه و آله جای که گفت که هر که بودم پیشوای او پس علی پیشوای اوست بعد از آن امام نظر کرد بسوی جانب دیگر
پس گفت که این جای خیمه ابی بکر و عمر و سالم مولی ابی حذیفه و ابی عبیدة بن الجراح است پس وقتی که دیدند او را بر حالیکه بر داشته
بود دست خود را ایشان گفت بعضی ایشان ببعض دیگر را که نگاه کنید بسوی چشم او که میگردد چنانچه گویا که دو چشم او دو چشم دیوانه
است **اصل** نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه
لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین **شرح** پس فرود آورد جبرئیل علیه السلام این آیت را از سوره نون که و بدرستیکه ایشان آنست
که نزدیک میشوند آن جمعی که کافر شدند که هر آینه بلغزانند ترا بنظرهای خود در وقتی که شنیدند یاد در ربوبیت الهی را
بثقلین و جمع عالم بجمیع احکام که مصداق ربوبیت رب العالمین است و میگویند که بدرستیکه گوینده آن کلام هر آینه دیوانه است

دعای آنکه

دعای آنکه نیست آن کلام مگر یاد و ربوبیت برای عالمیان اگر گوئی که سوره مکیه است و این حکایت بعد از هجرت است بعد در حجة الوداع است گوئیم
که از وجه ادای این دو جواب است اول اینکه ترتیب آیات و سور موافق ترتیب نزول آنها نیست بلکه میتواند بود که بعضی آیات نقل شده باشد
از سوره بسوره دیگر در وقت جمع مخالفان که گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و سیوم آخر الابواب دوم شاید که مراد این باشد که
جبرئیل این آیت را تطبیق برای نقیضه کرد و تذکرة العبداء قرب المثل ببعض حضار و لیس منافات ندارد با اینکه این آیت از سوره مکیه باشد **سیوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یستحب الصلوة فی مسجد الغدیر لان النبی صلی الله علیه و آله اقام فیه امیر المؤمنین علیه السلام و هو موضع اظهر
الله عز و جل فیه الحق **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستحب است نماز گزاردن در مسجد غدیر زیرا که نبی صلی الله علیه و آله
برپای داشت و قائم مقام خود کرده در آن امیر المؤمنین علیه السلام را و آن جائیست که اظهار کرد الله عز و جل در آن حق را مراد آیت کلامی است
امیر المؤمنین علیه السلام پیش از آن وقت نازل شده بود و حق بود و در آن وقت تجدید بیان شد بر و بی که جمیع اهل اسلام و منافقان که
حاضر بودند یکبار شنوانیده شدند تا در مواضع دیگر نقل کنند **باب دولیست و بیست و هشتم اصل باب**
شرح این باب بیست به عنوان که در آن احادیث متعلقه بزیارات قبور ائمه علیهم السلام است در این باب سه حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من نبی و لا وصی نبی یبقی فی الارض اکثر من ثلثة ایام حتی یرفع روحه و لحمه و عظمه الی السماء و انما یؤتی مواضع
آثارهم و یبلغونهم من بعید السلام و یسمعونهم فی مواضع آثارهم من قریب **شرح** ظاهر اکثر من ثلثة ایام منافی میخاید با آنچه گذشت در کتاب الجنائز
در حدیث سی و هفتم آخر الابواب که یحیی بن زکریا بدعای عیسی زنده شد و از قبر بیرون آمد و آنچه می آید در کتاب الروضه در حدیث الذی فاقت
رسول الله صلی الله علیه و آله بالطائف که موسی علیه السلام مامور شد بنقل عظام یوسف علیه السلام از مصر بسوی ارض مقدسه در شام جواب آنست
که آنجا بجهت رجوع بخرق عادت ممکن است انزال در وقت حصول مصلحتی عظیم نیز ممکن است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
نیست هیچ نبی و نه وصی نبی که بعد از وفات و دفن باقی مانده در زمین بیشتر از سه روز تا آنکه بالا برده شود روح و اعضا و گوشت او و استخوان
او بسوی آسمان و جز این نیست که آمده میشود جاهای ابدان ایشان که پیش از ارتفاع بسوی آسمان و بعد از مفارقت روح از ابدان
و دفن ایشان در آنجاها بوده اند و در آن میرسانند ابنیا و اوصیا را از دور سلام و میشنوانند ایشان را در مواضع ابدان ایشان سلام
از نزدیک مراد آنست که ایشان تعلق بقبور خود باقی مانده چنانچه گویا که در آن قبور اند پس بواسطه سلام آنجا را میشنوند و سلام دور
آنجا را بواسطه میشنوند بلکه ملائکه بایشان میرسانند **دوم اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه
و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعاءهم
یوم القیمة **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بدرستیکه برای هر امامی پیمانیست در گردن دوستان او و پیروان او
از جمله تمام وفا بآن پیمان و تمام نیک بجا آوردن پیروی زیارت قبور ایشان پس هر که زیارت کند ایشان را از روی رغبت در زیارت ایشان
و از روی تصدیق بآنچه ایشان رغبت کردند در آن و او زیارت قبور ایشان است باعتبار اینکه ایشان رغبت در آن فرموده اند ثواب
عظیم آنرا بیان کرده اند شده اند امامان آن زایران شفیعان ایشان در روز قیامت **سیوم اصل** عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد
عن ابی هاشم الجعفری قال بعث الی ابو الحسن علیه السلام فی مرضه و الی محمد بن حمزة فسبقنی الیه محمد بن حمزة فاخبرنی محمد ما زال یقول ابعثوا الی الحیر
ابعثوا الی الحیر فقلت لمحمد الا قلت له انا اذهب الی الحیر ثم دخلت علیه فقلت جعلت فداک انا اذهب الی الحیر فقال انظروا فی ذاک ثم قال لی
ان محمدا لیس له سر من زید بن علی و انا اکره ان یسمع ذلک **شرح** عدة من اصحابنا بکسر عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه جماعت است اینجا از چهار
کس علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن عقیل الکلینی العقوا بیای یک نقطه و عین بی نقطه و نارسه نقطه لقب اربابی منسوب است
الحیر بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مشهد امام حسین علیه السلام و کربلا جوهری گفته الحیر بالفتح الحظیره او الحمی
و منه الحیر بکربلاء الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است اما هر دو جا عبارت است از ابو هاشم پس در اول از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال
حکایت و میتواند بود که در اول عبارت از محمد باشد ظاهر آنست که زید بن علی از اولاد امام حسن علیه السلام و زیدی باشد **یعنی** روایت
کردند چند کس از یاران ما از سهل بن زیاد از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت که فرستاد کسی را بسوی من امام علی النقی علیه السلام در

و در حائر او در عسکر که سر من رای است نوشت و بسوی محمد بن حمزه پس پیش از من رسید بسوی او محمد بن حمزه پس بعد از بیرون آمدن من از داد
مرا محمد که امام بر بستر مرض خفته است کسی فرستید بسوی مشهد کربلا کس فرستید بسوی مشهد کربلا برای دعای شفا از این مرض پس گفتم به او که
جز این نگفتی بعد از آن که من میروم بسوی مشهد کربلا بعد از آن داخل شدم بر امام علیه السلام پس گفتم او را که قربانت شوم من میروم بسوی مشهد کربلا
برای دعای صحت تو پس گفت که فکر کنید در آن با شیخی که از ثقات را از من پنهان دارید با شیخی که چاره برای این بیماری
کنید بدعا والتصدیق و امثال آن پنهان بعد از آن گفت مرا که بدرستی که محمد نیست او را … از زید بن علی و من کراهت دارم از اینکه زید
بن علی بشنود و از آن من گفتم بشما **اصل** قال فذکرت ذلک لعلی بن بلال فقال ما کان یصنع بالحیر وهو الحیر فقدمت العسکر فدخلت علیه
فقال لی اجلس حین اردت القیام فلما رأیته انس بی ذکرت له قول علی بن بلال فقال لی الا قلت له ان رسول الله صلی الله علیه وآله
کان یطوف بالبیت ویقبل الحجر وحرمة النبی والمؤمن اعظم من حرمة البیت وامره الله عز وجل ان یقف بعرفة وانما هی مواطن
یحب الله ان یذکر فیها فانا احب ان یدعی لی حیث یحب الله ان یدعی فیها **شرح** الانس بضم و سین بینقط … خلاف
معلوم باب … حسن قبول دوم را پیته است … بهمزه و تشدید لام است مراد بمومن امام مفترض الطاعة است موافق آنچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه وآله والائمة علیهم السلام که باب سی و نهم است و در حدیث
نهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام که باب صد و بیست و دوم است و میتواند بود که مراد اعم از آن باشد ضمیر فیها راجع است بحیر و امثال آن
از مقابر ائمه معصومین علیهم السلام **یعنی** ابو هاشم گفت که پس گفتم آن حکایت را برای علی بن بلال و انفذ داد پس گفت که چه کار دارد
با حیر خودش حیر است مراد شریف است که شرف بسبب امام مفترض الطاعة است که در آن مدفون شده و او خودش امام مفترض الطاعة است
پس چه حاجت است … کسی بحیر برای دعا پس آمدم بسر من رای بعد از زیارت امام حسین علیه السلام و دعا در آنجا پس داخل شدم
بر امام علی نقی علیه السلام پس گفت مرا که بنشین در وقتی که اراده کردم برخاستن را پس چون دیدم امام را که الفت کرد با من گفتم برای او
سخن علی بن بلال را پس امام گفت مرا که چرا نگفتی او را که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بود با بزرگواری که طواف میکرد بکعبه و می
بوسید حجر الاسود را و حرمت نبی و حرمت مومن بزرگتر است نزد الله تعالی از حرمت کعبه و امر کرد رسول الله را الله عز وجل باینکه توقف
کند در عرفه با وجود آنکه حرمت او بزرگتر است از حرمت عرفه و جز این نیست که مقابر ائمه معصومین مواضعی است که دوست میدارد الله تعالی اینرا
که یاد کرده شود در آنجا پس من دوست میدارم اینرا که دعا کرده شود برای من در جای که دوست میدارد الله تعالی اینرا که خوانده شود
در آنجا برای طلب حاجات **اصل** وذکر عنه انه قال ولم احفظ عنه قال انما هذه مواضع یحب الله ان یتعبد فیها فانا احب ان یدعی
لی حیث یحب الله ان یعبد هلا قلت له کذا **شرح** وذکر بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر کلام عدة من اصحابنا است و ضمیر مستتر راجع بسهل
بن زیاد است ضمیر عنه و ضمیر انه و ضمیر مستتر در قال راجع با بوهاشم است لم احفظ بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است ضمیر عنه راجع بامام
علی نقی علیه السلام قال بتقدیر استفهام است و ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلام است و مقصود اینست که ابو هاشم گفت در جواب علی بن بلال بای لفظ
گفت یا بلفظی که مذکور شد سابقا هلا بفتح ها و تشدید لام حرف تندیم است قلت بصیغه خطاب است **یعنی** و سهل بن زیاد و نقل کرد از
ابو هاشم اینکه او گفت که حفظ نکردم از امام علیه السلام که آیا گفت که جز این نیست که این مقابر ائمه معصومین مواضعی است که دوست میدارد
الله تعالی که عبادت کرده شود در آنجا پس من دوست میدارم که دعا کرده شود برای من در جای که دوست میدارد الله تعالی که عبادت
کرده شود در آنجا چرا نگفتی علی بن بلال را چنین جوابی **اصل** قال قلت جعلت فداک لو کنت احسن مثل هذا لم ارد الامر علیک هذه
الفاظ ابی هاشم است الفاظ **شرح** هذه تا آخر کلام عدة من اصحابنا است و مشار الیه ان قلت تا آخر است ضمیر الفاظ راجع بسهل
بن زیاد است و گفتن این برای دفع توهم است که ضمیر مستتر در قال راجع بسهل بن زیاد باشد مانند ضمیر مستتر در ذکر و مقصود اینست
که ابو هاشم در این کلام و گفته البته خواه احتمال اول در جواب سخن علی بن بلال واقع باشد و خواه احتمال دوم **یعنی** ابو هاشم
گفت که گفتم امام را که قربانت شوم اگر ما بودم با بزرگواری که نیکو میدانستم مثل این جواب را بر نمیگردانیدم کار خود را بر تو مراد دستن
اینست که اشکال این جواب از غیر اولی الامر صادر نمیشود این کلمات که در آخر مذکور شد الفاظ ابو هاشم است نه الفاظ سهل

زیاد

زیاد **باب دویست و بیست و هفتم اصل باب ما یقال عند قبر امیر المؤمنین علیه السلام شرح** این باب بیان چیزیست که گفته
میشود نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام و این باب دو حدیث است **اول اصل** عن محمد بن اورمة عمن حدثه عن الصادق ابی الحسن الثالث
علیه السلام قال تقول السلام علیک یا ولی الله انت اول مظلوم واول من غصب حقه صبرت واحتسبت حتی اتاک الیقین فاشهد انک لقیت الله
انت شهید عذب الله قاتلک بانواع العذاب وجدد علیه العذاب جئتک عارفا بحقک مستبصرا بشأنک معادیا لاعدائک ومن ظلمک القی علی
ذلک ربی ان شاء الله **شرح** ان الشأن بفتح شین بانقط و سکون همزه که گاهی منقلب بالف میشود مرتبه عالی و کار عمده **یعنی** روایت است از
محمد بن اورمه از آنکه حکایت کرد او را از راست گو در احکام الهی امام علی نقی علیه السلام گفت که میگویی نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام که سلام
بر تو ای اول … خودشان بحکم الله تعالی تو اول مظلومی و اول کسی که غصب شده حق او صبر کردی و ذخیره آخرت اندوختی
تا آنکه آمد ترا مرگ پس گواهی میدهم باینکه تو برخوردی الله تعالی را بر حالی که تو شهیدی عذاب کناد الله تعالی کشنده ترا باقسام عذاب و تازه
کناد بر او عذاب را آمدم ترا شناسا بحق تو بینا در مرتبه عالی تو دشمنی کننده برای دشمنان تو و هر که ظلم کرد ترا بر میخورم بر آنچه گفتم
صاحب کمال اختیار خود را ان شاء الله **اصل** یا ولی الله ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع لی الی ربک فان لک عند الله مقاما معلوما وان
لک عند الله جاها وشفاعة وقد قال الله تعالی ولا یشفعون الا لمن ارتضی **شرح** ظاهر این حدیث اینست که ضمیر لا یشفعون راجعست بر انبیا و ائمه راه
حق بعد از رسول و ضمیر مستتر در ارتضی راجع است به موصول و معمول آن محذوف است بتقدیر ارتضاه و در سوره الانبیا چنین است که وما
ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم
بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون و موافق ظاهر این حدیث است که الا انا
فاعبدون نهی است از خود رایی و اختلاف بسبب اجتهاد بر وفق ظن بنا بر اینکه آن شرک است بالله تعالی و حکم و خبر قالوا راجع است
با مت هر رسول که اقرار برسالت او داشته اند و بعد از او اجتهاد کرده اند مانند جهودی که یهود گفتند که عزیر ابن الله و نصاری گفتند که مسیح
ابن الله و مانند اینها سبحانه تنزیه است از تجویز اجتهاد و سد طریق علم بعد از وفات رسول که باعث حکم باتخاذ ولد و مانند آن میشود بل
اضراب است از منع … علم است عباد مبتدا … از اوصیای هر رسول مکرمون خبر مبتدای است بنا بر اینکه
مبتدا نکره مخصصه میتواند بود … لا یسبقونه استیناف بیانی است و میتواند بود که مکرمون صفت
مبتدا است باشد ولا یسبقونه خبر مبتدا باشد یا خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هم … بامره برای سببیت است
یعملون … و تقدیم ظرف برای ابطال انعقاد امامت بسبب بیعت و … و مانند آنهاست و موافق آنچه
تحقیق شده در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب … الله عز وجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است
یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم … غایب شوند بسبب ظلم ظالمان و
منافات ندارد … تمام حجت … راجع … مولد است و مصدر
مضاف بفاعل است و این … باینکه … الله تعالی … شفاعت برای او است
ای ولی مومنان از جانب الله بدرستی که … گناهان بسیار پس شفاعت کن برای من … صاحب کمال اختیار تو چه بدرستی که ترا
نزد الله تعالی منزلتی … بدرستی که ترا نزد الله تعالی بزرگی و شفاعتی عظیم و بتحقیق گفت الله تعالی در سوره الانبیا و اولیا
حق بعد از هر رسول شفاعت نمیکنند مگر برای … بپسندید … که مقتضای این آیت است که تو شافع
باشی برای کسی که … **دوم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن الثالث علیه السلام قال تقول عند
آخر عند قبر امیر المؤمنین علیه السلام تقول السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا خلیفة الله السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک
یا وارث النبیین السلام علیک یا قسیم النار و صاحب العصا والمیسم السلام علیک یا امیر المؤمنین **شرح** القسیم بفتح قاف و کسر سین بینقط و سکون یاء
دو نقطه در پایین مقاسم یعنی کسی که با دیگری قسمت کند چیزی را و هر کدام نصیب خود را صاحب شود عصا و میسم گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول
باب ان الائمة علیهم السلام ارکان الارض صلوات الله علیهم که باب چهارم است و گفتیم در شرح آن که العصا بفتح عین بینقط و صاد بینقط …

که بعد آن را میروند و مراد اینجا اجتماع مسلمانانست در سبیل باعتبار اینکه اسلام بعد از آن راه میرود و لهذا اختلاف امتی عصا المسلمین
میباشد بمعنی ضعیف کردن آنچه اسلام بآن راه میرود و مانند شکاف انداختن در چوبی که مرد در راه رفتن بر آن تکیه میکند و میسم بکسر میم و سکون یا و
و نقطه و ربا بعین و فتح سین بی نقطه آلتیست که بآن جراحت کرده و مراد اینجا آلتیست که امامت است و این محکمه ایست که و این اینجا
از اختلاف از روی ظلم جریح شده و دلالت میکند بر اینکه شان امامت علم بجمیع قرآن و احکام است لیکن بعضی دیگر گفته اند
روایت است از بعضی یاران ما از امام علی النقی علیه السلام مثل آنچه گذشت در حدیث سابق و در تتمه این روایت است که این دعائی دیگر است نزد
قبر امیر المؤمنین علیه السلام میگوئی السلام بر تو باد ای ولی بتعریف از جانب الله تعالی سلام بر تو باد ای برادر الله تعالی سلام بر تو باد ای
جانشین الله تعالی سلام بر تو باد ای استون دین اسلام سلام بر تو باد ای وارث پیغمبران و علم و مانند آن سلام بر تو باد ای قسمت کننده آتش جهنم
در قسمت مردمان باین معنی که هر که برو دوستی تو است در جهنم است و هر که در جهنم نیست بر دولت فساد اجتماع مسلمانان و مناط ایمان که دال بر شأن
امامت است سلام بر تو باد ای امیر المؤمنین **اصل** اشهد انک کلمة التقوی و باب الهدی والعروة الوثقی والحبل المتین والصراط
المستقیم و اشهد انک حجة الله علی خلقه و شاهده علی عباده و امینه علی علمه و خازن سره و موضع حکمته و اخو رسوله علیه السلام **شرح**
کلمة التقوی اشارتست بآیت سورة الفتح که فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین والزمهم کلمة التقوی و تعبیر از لا اله الا الله
شده لیس ایمان اشارتست باینکه از غیر شیعه او لا اله الا الله مقبول نیست چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در باب فضل لا اله الا الله
مخلصا که باب چهل و نهم است که او الکلمان یوم القیمة و جمع الله الاولین والآخرین فتسلب لا اله الا الله منهم الا من کان علی هذا الامر و العروة
الوثقی اشارتست بآیت سورة البقرة فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و شاهد بر اینها اشارتست بآیت سورة
ن فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و بآیت سورة البقرة و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی
الناس و اینجا بیان شده در کتاب الحجة در حدیث اول دوم باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه که باب نهم است
یعنی گواهی میدهم که تو معیار لا اله الا اللهی و در الوثقی و رسته محکم تری و رشته استواری و راه راستی و گواهی میدهم که تو برهان
الهی بر هر زمان او و گواه اوی بر بندگان او و امینه اوی بر علمش و خزینه دار راز اوی و جای حکمت اوی و برادر رسول اوی علیه السلام
اصل و اشهد انک غیر حق و کل داع منصوب دونک باطل مدحوض انت اول مظلوم و اول مغصوب حقه فصبرت و احتسبت لعن الله
من ظلمک و تقدم علیک و صد عنک لعنا کثیرا یلعنهم به کل ملک مقرب و کل نبی مرسل و کل عبد مؤمن ممتحن صلی الله علیک یا امیر المؤمنین و صلی الله
علی روحک و بدنک **شرح** مدحوض بدال بی نقطه و حاء بی نقطه و ضاد با نقطه اسم مفعول ماخوذ از دحض لازم است برای مبالغه لیکن آیت سورة فرقان
حجة حجر را جایز اینکه یعنی حرام محرم باشد المدحوض باطل شدن حجت کسی **یعنی** و گواهی میدهم که خواندن تو مردمان را بسوی خود بر رای
است و هر خواننده که او داشته شده پیش تو باطل است و تو اول مظلومی و اول کسی که غصب کرده شد حق او پس صبر کردی و
ذخیره آخرت ساختی لعنت کناد الله تعالی هر که را که ظلم کرد ترا و پیش گرفت بر تو و مانع شد از رسول و منع کرد مردمان را از تو لعنتی بسیار که لعنت
کنند بآن هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسل و هر بنده مؤمن که از موده باشد در و کناد الله تعالی ترا ای امیر المؤمنین و درود کناد الله تعالی بر روح تو
و جسد تو **اصل** اشهد انک عبد الله و امینه بلغت ناصحا و ادیت امینا و قتلت صدیقا و مضیت علی یقین لم تؤثر عمی علی هدی و لم تمل من
حق الی باطل اشهد انک قد اقمت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اتبعت الرسول و تلوت الکتاب حق تلاوته
الکتاب حق تلاوته و جاهدت فی الله حق جهاده و دعوت الی السبیل بالحکمة والموعظة الحسنة حتی اتاک الیقین **شرح** حق تلاوته اشارتست
باسقاط بعضی قرآن موافق روایت خاصه و عامه چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن و در شرح حدیث بیست و هشتم آخر ابواب الصلوة
اشارتست باینکه از جمله قراآت مختلفه یکی حق است و باقی از غلط راوی باشد و علم بحق در هر مقام نزد ائمه اهل البیت علیهم السلام است
یعنی گواهی میدهم که تو بنده الهی و امین اوی رسانیدی کار رسانیدنی را در حالی که خالص گفتگو کردی و بجا آوردی در حالی
که امین بودی و کشته شدی در حالی که نهایت راستگو بودی و از دنیا رفتی بر یقین ترجیح ندادی کوری را بر راه راست و میل نکردی از حق
بسوی باطل گواهی میدهم که تو برپا داشتی نماز را و دادی زکوة را و امر کردی بشناخته شده و در هر شریعت آن بروی علم و ترک [illegible]

ونهی

ونهی کردی از ناشناخته شده و در هر شریعتی و آن اختلاف از روی ظلمست و تابع شدی رسول را و تلاوت کردی خالص بفتحی برای امت و خواندی کتاب الهی
را چنانچه باید خواند و جهاد کردی در راه الله تعالی چنانچه باید کرد و خواندی مردمان را بسوی راه او باعث رعایت مصلحت و پند نیکو تا آنکه آمد
ترا مرگ **اصل** اشهد انک کنت علی بینة من ربک و دعوت الیه علی بصیرة و بلغت ما امرت به و قمت بحق الله غیر واهن و لا موهن فصلی
الله علیک صلوة متتابعة متواصلة مترادفة یتبع بعضها بعضا لا انقطاع لها و لا امد و لا اجل والسلام علیک و رحمة الله و برکاته و جزاک الله
من صدیق خیرا عن رعیته **شرح** علی بینة من ربک اشارتست بآیت سورة هود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و بیان شاهد
در کتاب الحجة در شرح حدیث سوم باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی خلقه که باب نهم است و دعوت الیه علی بصیرة اشارتست
است بآیت سورة یوسف قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتم باب
حالات الائمة علیهم السلام فی السن که باب نود و هشت الوهن بفتح الواو اسم فاعل باب افعال است کننده و این تعریض است بجمیعی که در جهاد سستی میکنند
و باعث سستی بودند متتابعة بتاء و نقطه و با بالا و یا و نقطه و عین بی نقطه صیغه اسم فاعل باب افعالست الاتباع تابع خود
کردن اشیای خود را بفتح میم و کسر نون و سکون یا و نقطه در یا بیم است بمعنی جمع تبیع صیغه مفاعل غایب معلوم باب علم است یا باب
افعالست الامواقفة بهمزه و فتح میم سرتاسر میمون ورم صداق بمانند است من رغبته بفتح را بی نقطه و سکون غین بالنقطه و فتح یا و
نقطه تا و و نقطه و با بالا و خیر غایب است یعنی کمال خواهش الله تعالی و در نسخ بفتح را و کسر عین بی نقطه و تشدید یا و نقطه
و رابطه است و بنابر آن بجای خیر غایب غیر مخاطب میباید موافق آنچه می آید در حدیث اول باب آینده **یعنی** گواهی میدهم که تو
بودی بر برهانی از جانب صاحب کل اختیار تو که الهی بر امامت تست از محکمات کتاب الهی و خواندی مردمان را بسوی او بر دیده وری
و رسانیدی آنچه را که مامور شدی بر رسانیدن آن و ایستادی کار گزاری حق الله تعالی یا آنکه سست باشی و نه اینکه سست کننده دیگران
باشی پس درود فرستد الله تعالی بر تو درودی پی در پی که پیوسته بیکدیگر باشد بعضی پیرو بعضی باشد تابع باشد بعضی آن بعضی دیگر را
نباشد قطعی مر آن را و نه مدتی معین و نه آخر مدتی و سلام بر تو باد و رحمت الله تعالی و برکاتش و جزا دهاد ترا الله تعالی که نهایت
راستگوئی جزای بهتر از روی کمال خواهش او **اصل** اشهد ان الجهاد معک جهاد و ان الحق معک والیک و انت اهله و معدنه و میراث
النبوة عندک فصلی الله علیک و سلم تسلیما و عذب الله قاتلیک بانواع العذاب اتیتک یا امیر المؤمنین عارفا بحقک مستبصرا بشأنک
معادیا لاعدائک موالیا لاولیائک **شرح** گواهی میدهم که جهاد با حضرت تو جهاد است و اینکه حق با تو است و بسوی تو است اهل بسوی
و تو اهل حق و معدن و میراث پیغمبری نزد تو است پس درود کناد و بر تو و سلام کناد سلام کردنی و عذاب کناد کشنده ترا با قسام عذاب
آمدم ترا ای امیر المؤمنین شناساننده حق تو و بیدار بر رتبه عالی تو و دشمن برای دشمنان تو و دوست برای دوستان تو **اصل**
بابی انت و امی اتیتک عائذا بک من نار استحقها مثلی بما جنیت علی نفسی اتیتک زائرا ابتغی بزیارتک فکاک رقبتی من النار
اتیتک هاربا من ذنوبی التی احتطبت علی ظهری اتیتک وافدا لعظیم حالک و منزلتک عند ربی فاشفع لی عند ربک فان لی ذنوبا کثیرة
و ان لک عند الله مقاما معلوما و جاها عظیما و شأنا کبیرا و شفاعة مقبولة و قد قال الله عز و جل و لا یشفعون الا لمن ارتضی **شرح**
بابی انت در اصل فدیت بابی انت یا خطاب مجهول باب ضرب بوده فعل ساقط شده و خبر متصل منفصل شده و موخر شده استحقها
بحا بی نقطه و تشدید قاف صیغه ماضی غایب معلوم باب استفعالست جنیت بفتح جیم و سکون یا و نقطه در یا بیم فاعلست با دو یا برای
سببیت است و ما مصدریه و موصوله میتواند بود جنیت بجیم و نون و یا و نقطه ها بمعنی صیغه ماضی معلوم متکلم باب ضرب است بمعنا بر
احتطبت بفتح وجه بیاء بتخفیف و عین بانقطه صیغه مضارع متکلم باب افتعالست الفکاک بفتح و کسر فاء تخفیف کاف مصدر باب نصر
رهاکردن احتطبت بحاء بی نقطه و طاء بی نقطه و باء بیک نقطه صیغه ماضی معلوم متکلم باب افتعالست الاحتطاب فراهم آوردن هیزم و این
مبنی بر تشبیه گناهانست بهیزم چون باعث آتش جهنم است و تشبیه کسب آن گناهان بکشیدن آن هیزم بر پشت خود بیان این آیت شد
در شرح حدیث سابق **یعنی** فدای تو باد پدر و مادرم آمدم ترا پناه آرنده بتو از آتشی که مستحق شود آن مثل من بسبب بدیکه
ستم کردم بخود و بار ارتکاب گناهان آمدم ترا زیارت کنان طلب میکنم بوسیله زیارت تو آزاد کردن گردن خود را از آتش آمدم

تا ذکر نیران از کنار آن خود که بدم گفت آنچه کردم برابر تو و آمدم ترا او زده برای حاجات بسبب مرتبه بزرگ تو و التوب الی نزد صاحب کل
اختیار من پس شفاعت کن برای من نزد صاحب کل اختیار توجه بدرستی که با من است گناهان بسیار و بدرستی که ترا هست نزد صاحب
کل اختیار تو جای که شک در آن نیست و اعتبار بزرگ و کاری با دولت و شفاعتی پسندیده و بتحقیق گفت الله عز و جل در سوره
الانبیاء که و امامان حق بعد از پیغمبر شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که پسندید و داشت او را برای امامت خود اصل اللهم رب الارباب
صریخ الاحباب انی عذت باخی رسولک معاذا افکک بتقی من النار امنت بالله و بما نزل الیکم واتولی آخرکم بما تولیت به اولکم
وکفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزی شرح معاذا بفتح میم و عین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر میمی است باب نصر مفعول مطلق
است با و رجا برای سببیت است و ما موصوله است و عبارت است از برهان امامت امیرالمومنین و اولاد معصومین او از محکمات قرآن
که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن صریح شده زیرا که معلوم است نزد موافق و مخالف اینکه در هر زمانه غیر ایشان هر که بوده از
مدعیان امامت بروی ظن کرده جبت بمعنی ساحر و بمعنی صنمی معین که قریش را بوده آمده و طاغوت بمعنی ابلیس و بمعنی نهایت طاغی
و بمعنی صنمی معین که قریش را بوده آمده و بیان اللات والعزی گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم مولد ابی الحسن موسی علیه السلم
که باب صد و بیست و هفتم است و اینجا این چهار را اسم استعاره شده برای چهار کس از رؤسای ضلالت که چهارم ایشان معاویه است
یا چهار کس که در کعبه پیمان بستند و مذکور شده در حدیث بیست و هشتم باب النوادر که باب دویست و دهم است یعنی
خداوندا ای صاحب کل اختیار صاحبان اختیار ای فریادرس دوستان بدرستی که من التجا کردم ببرادر رسول تو از جهت التجای پناه
گرفتن که مرا از آتش جهنم گردیم بالله و بانچه فرود آورده شده بسوی شما اهل بیت نبوت و ولی خود میدانم آخر شما را که قایم
آل محمد علیهم السلم است بانچه ولی خود دانستم بآن اول شما را و منکر شدم جبت و طاغوت و لات و عزی را که قریش پرستش
آنها کردند باب دویست و بیست و هشتم اصل باب موضع راس الحسین علیه السلام شرح این باب بیان موضع
سر امام حسین علیه السلم و در آنجا مدفون شده در این باب دو حدیث است اول اصل عن یزید بن عمر بن طلحة قال قال
لی ابو عبد الله علیه السلم و هو بالحیرة اما ترید ما وعدتک قلت بلی یعنی الذهاب الی قبر امیرالمومنین علیه السلم قال فرکب و رکب اسمعیل
و رکبت معهما حتی اذا جاز الثویة و کان بین الحیرة و النجف عند ذکوات بیض نزل و نزل اسمعیل و نزلت معهما فصلی و صلی
اسمعیل و صلیت فقال لاسمعیل قم فسلم علی جدک الحسین فقلت جعلت فداک الیس الحسین بکربلا فقال نعم و لکن لما حمل راسه الی
الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیرالمومنین علیه السلم شرح حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
شهری است که در نزدیک کوفه بوده الثویة بفتح ثاء سه نقطه و کسر واو و تشدید یاء دو نقطه در پایین و تاء جمع ثری ... مراد در
اینجا منازل حیره است و کان عطف بر جاز است پس ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلم است بین الحیرة و النجف عبارت است از موضعی که
مسافت میان آن و حیره و میان آن و نجف مساوی یکدیگر است ذکوات بفتح ذال با نقطه و فتح کاف جمع ذکوه بمعنی اخگر است
جوهری گفته ذکت النار تذکو ذکا مقصور ای اشتعلت و اینجا استعاره شده برای سنگهای سرخ که بر بالای هم چیده شده بوده
بیض است بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع بیضا است و مراد اینجا اینست که آن سنگهای سرخ مایل
بسفیدی بوده نعم بفتح نون و عین و فتح میم فعل مدح است برای [illegible] سوال بتصدیق مبنای سوال و اگر بفتح نون و فتح عین و سکون
میم حرف تصدیق باشد و دلالت بر نفی بودن حسین در کربلا کند باعتبار اینکه سر او آنجا نیست مناسب [illegible]
نخواهد بود بجنب امیرالمومنین بمعنی قرب است پس منافات ندارد با آنکه در وسط راه حیره و نجف باشد یعنی
روایت است از یزید بن عمر بن طلحه که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم بهنگامی که او در حیره بود که آیا نمیخواهی آنچه را که وعده
کردم ترا گفتم که بلی یعنی رفتن بسوی قبر امیرالمومنین است علیه السلم راوی گفت که پس امام سوار شد و سوار شد پسرش اسمعیل
و سوار شدم با ایشان تا آنکه چون گذشت از خانهای حیره و شد در میان حیره و نجف نزد سنگهای سرخ مایل بسفیدی که بر هم
چیده شده بود برای ایشان فرود آمد و فرود آمد اسمعیل و فرود آمدم با ایشان پس نماز گزارد و نماز گزارد اسمعیل و نماز گزاردم

پس گفت

پس گفت اسمعیل را که برخیز پس سلام کن بر جد تو حسین پس گفتم که قربانت شوم آیا نیست حسین در کربلا پس گفت که آری ولیکن وقتی
که برده شد سر او بسوی شام دزدید سر را غلامی که از ما بود پس دفن کرد سر را در جوار امیرالمومنین علیه السلم دوم اصل
عن ابان بن تغلب قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلم فمر بظهر الکوفة فنزل فصلی رکعتین ثم تقدم قلیلا فصلی رکعتین ثم سار قلیلا
فنزل فصلی رکعتین ثم قال هذا موضع قبر امیرالمومنین علیه السلم قلت جعلت فداک والموضعین اللذین صلیت فیهما قال موضع راس الحسین
و موضع منزل القائم شرح الموضعین منصوب بفعل محذوف است بتقدیر و عرفنی الموضعین موضع مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر
هما موضع و موضع عطف بر آنست بعطف السحاب و ظاهر است که الف و لام [illegible] باشد یعنی روایت است از ابان بن تغلب که گفت که بودم
با امام جعفر صادق علیه السلم پس گذر کرد بر بیرون شهر کوفه پس فرود آمد پس گزارد دو رکعت بعد از آن پیش رفت اندکی پس گزارد
دو رکعت بعد از آن رفت اندکی پس فرود آمد پس گزارد دو رکعت بعد از آن گفت که این جای قبر امیرالمومنین است علیه السلم گفتم که قربانت
شوم شناسان مرا آن دو موضع که نماز گزاردی در آنها گفت که آنها موضع سر حسین علیه السلم و جای نزول قایم علیه السلم است
باب دویست و بیست و نهم اصل باب زیارة قبر ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السلم شرح این باب بیان زیارت قبر ابی عبد الله علیه السلم
حسین بن علی علیهما السلم است و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اتیت قبر الحسین علیه السلم فأت
الفرات واغتسل بحیال قبره و توجه الیه و علیک السکینة والوقار حتی تدخل الی القبر من الجانب الشرقی و قل حین تدخله السلم
علی ملائکة الله المنزلین السلم علی ملائکة الله المردفین السلام علی ملائکة الله المسومین السلم علی ملائکة الله الذین هم فی هذا الحرم
مقیمون شرح مراد بقبر اینجا مقبره است و حیال القبر عبارت است از موضعی از فرات که نزدیک مقبره است بنحوی که تا آنجا کنند تقاطع کند
با مقبره [illegible] المنزلین بصیغه اسم مفعول باب افعال است المردفین نیز بصیغه اسم مفعول باب افعال است و اشارت است بقصه آیت سوره
انفال اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و حاصل اینست که ملایکه که در روز بدر داخل کرده شدند همراه
خود داشتند ملایکه دیگر را که آماده شده اند برای طلب خون امام حسین در وقت ظهور قایم علیه السلم و ایشان در روز بدر جنگ
نکردند و بعد از شهادت امام حسین علیه السلم مجاور قبر او بیند تا ظهور قایم علیه السلم و ایشان چهار هزار فرشته اند چنانچه می آید
در حدیث [illegible] باب فضل زیارة ابی عبد الله الحسین علیه السلم مسومین مذکور است در سوره آل عمران و قراءت ابن کثیر و ابو عمرو
و عاصم بکسر واو مشدده است بمعنی نشان جنگ بر خود نهادگان و قراءت غیر ایشان بفتح واو مشدده است بمعنی جمعی که [illegible]
نشان جنگ نهاده بود منزلین اینجا عبارت است از سه هزار فرشته از جمله سه هزار فرشته که مذکور شده در سوره
آل عمران و مسومین اینجا عبارت است از چهار هزار فرشته از جمله پنجهزار فرشته که مذکور شده در سوره آل عمران و منزلین
[illegible] بیان این آنکه در سوره آل عمران چنین است ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة فاتقوا
الله لعلکم تشکرون اذ تقول للمومنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة منزلین بلی ان تصبروا و تتقوا
و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و محتمل است که نکته در ذکر امداد به سه هزار فرشته اولا و
ذکر امداد به پنجهزار فرشته ثانیا باعتبار این باشد که مومنان در جنگ بدر سیصد و سیزده بودند و قریش نهصد و پنجاه
و نه بوده اند پس سه برابر مومنان و کسری بوده اند و چون مومنان از کمی عدد خود و بسیاری عدد مشرکان [illegible] بوده
اند پس برای [illegible] مومنان وعده امداد به سه هزار فرشته شده تا زیادتی عدد فرشتگان بر عدد مشرکان [illegible] باشد باعتبار
تقریب و اتمام کسر زیرا که نسبت سه هزار بنهصد و شصت [illegible] نسبت سیصد و سیزده [illegible]
و اگر بجای سه هزار [illegible] سیصد و سیزده [illegible]
بعد از آن در مقام ترغیب وعده امداد به پنجهزار فرشته شده که مرکب از سه هزار منزلین اند و دو هزار دیگر باعتبار
اینکه مشتمل است بر تحقیق [illegible] التفاوت میان سه هزار و میان نهصد و شصت و نه بنابر تقریب اسقاط کسر پس از
این پنجهزار فرشته [illegible] در جنگ کردند [illegible] جنگ نکردند و جمیع ایشان مسومین اند و سه هزار از ایشان منزلین اند

پس از جمله و شهرا مجاور قبر امام حسین علیه السلام اند و از جمله موسس چهار هزار مجاور قبر امام حسین علیه السلام اند و اول در اصل در دوم
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون آمدی نزد مقبره حسین علیه السلام پس بایست نزد دروازه و بگو این کلمه را پس برابر مقبره
او نماز که نزدیک باشد و توجه کن بسوی مقبره بر حالی که بر تو باشد آرام اعضا و آرام او تا آنکه داخل شوی بسوی مقبره از جانب
سر و گریه با پیش پای مقبره است و بگو در وقتی که داخل میشوی که سلام بر فرشتگان الله که فرو فرستاده شده سلام بر فرشتگان الله که
با ملائکه مجاور آن روز زیارت آورده شد که مانند سلام بر فرشتگان الله که ایشان خلق برخود نهاد که مانند سلام بر فرشتگان الله که
ایشان در این حرم و زیارت کنندگان اند اصل فاذا استقبلت قبر الحسین علیه السلام فقل السلام علی رسول الله السلام علی امین الله
علی رسله وعزائم امره والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهیمن علی ذلک کله والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته شرح پس چون برابر خود
کردی قبر حسین را پس بگو که سلام بر رسول الله صلی الله سلام بر امین الله بر رسولان او و دلائل عزمهای امر او با نیکو که هر چه نقل کرده از
احوال آن رسولان و ختم او ایشان حقایت و [illegible] کننده مر آنچه را که گذشت از شرایع انبیا و گشاینده مر آنچه را که دور و آورده
از شریعت او که تازه شده [illegible] گواه یعنی بر آنچه مذکور شد [illegible] سلام بر او و رحمت الله تعالی و برکاتش اصل ثم تقول
اللهم صل علی امیر المؤمنین عبدک واخی رسولک الذی انتجبته لعلمک وجعلته هادیا لمن شئت من خلقک والدلیل علی من بعثته برسالاتک
ودیان الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک والمهیمن علی ذلک کله والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته ثم تصلی علی الحسن وسائر
الائمة کما صلیت وسلمت علی الحسین شرح انتجبته بنون و جیم با خا [illegible] با نقطه [illegible] بصیغه ماضی مخاطب باب افتعال است دیان
بفتح دال و تشدید یا و دو نقطه در پایین [illegible] بعدلک متعلق به دیان است فصل مجرور و معطوف بر عدلک است و فصل قضائک [illegible] از
[illegible] احتمال رجوع [illegible] باشد [illegible] بفتح ها و سکون یا و دو نقطه
در پایین و کسر و فتح میم امین و [illegible] جزو [illegible] و بنابراین [illegible] الیه ذلک کله [illegible] فصل قضائک است و بنابر دوم
[illegible] ذلک خلقک است [illegible] بآیت سوره بقره لتکونوا شهداء علی الناس و بیان شده در کتاب الحجه در شرح حدیث
دوم باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عزوجل علی خلقه است کما صلیت متعلق به کما صلیت علی رسول الله و
امیر المؤمنین است واو در وسلمت علی الحسین حالیه است تقدیر قد و مقدر است که در این مقام سلام بر حسین را [illegible] نمی باید
کرد بجای آنکه زیادت بر سلام بر او [illegible] خواهد شد یعنی پس از آن میگوی که خداوندا درود کن بر امیر المؤمنین بنده تو
و برادر رسول تو آنکه برگزیدی او را [illegible] بگردانیدی او را راهنما برای هر که خواستی از جمله مخلوقین
تو و برهان بر صدق آنکه برانگیختی او را با پیغامهای تو و حاکم دین اسلام با عدالتی که تو قرار دادی و با فصل قضائی که تو
قرار دادی در میان مخلوقین تو و [illegible] بر آنچه مذکور شد [illegible] سلام بر او و رحمت الله تعالی و برکاتش [illegible] درود
بر امام حسن و باقی امامان بر حالی که سلام کرده باشی بر حسین علیه السلام نیز اصل ثم تأتی قبر الحسین علیه السلام فتقول السلام علیک
یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین صلی الله علیک یا ابا عبد الله الشهید انک قد بلغت عن الله عزوجل ما امرت به ولم
تخش احدا غیره وجاهدت فی سبیله وعبدته صادقا حتی اتاک الیقین اشهد انک کلمة التقوی وباب الهدی والعروة الوثقی
والحجة علی من یبقی ومن تحت الثری اشهد ان ذلک سابق فیما مضی وذلک لکم فاتح فیما بقی اشهد ان ارواحکم وطینتکم طیبة طابت
وطهرت هی بعضها من بعض منا من الله ورحمة شرح الصادق حال است [illegible] خواه در سخن و خواه در عمل جوارح کلمة
التقوی والعروة الوثقی بیان شد در شرح حدیث دوم باب ما یقال عند قبر امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
است من یبقی بفتح میم عبارت است از زندگان و من تحت الثری بفتح میم عبارت است از مردگان و حجت او بر مردگان باعتبار
[illegible] که دو فرشته قبر سؤال میکنند میت را از هر امام مفترض الطاعه بر این [illegible] بر
ایشان واقع شد [illegible] اشهد انک تا آخر [illegible] عبارت است از کتب سماویه که بر انبیا سابق نازل شده مثل صحف ابراهیم و [illegible]
[illegible] الف و کسر [illegible] و خا [illegible] بصیغه اسم فاعل باب [illegible] ماخوذ است از [illegible] بفتح ها و سکون واو بمعنی [illegible]

مثل

مثل [illegible] از قرآن که فضایل اهل البیت
علیهم السلام در آن [illegible] آیت سورة الدخان [illegible] شده در شرح حدیث اول باب [illegible]
اگرچه [illegible] آن و امثال آن [illegible] بسبب [illegible] و تشدید یا و دو نقطه در پایین
رفع همزه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیلت [illegible] اصلاح [illegible] مرفوع [illegible] فاعلت [illegible] برای [illegible] است [illegible] بفتح میم و
تشدید نون [illegible] منصوب [illegible] مفعول [illegible] است برای [illegible] و رحمة منصوب [illegible] عطف بر [illegible] است یعنی [illegible] نزد قبر حسین
علیه السلام پس میگوی که سلام بر تو ای پسر رسول الله سلام بر تو ای پسر امیر المؤمنین درود کناد الله تعالی بر تو ای ابو عبد الله و
گواهی میدهم که تو بتحقیق رسانیدی از جانب الله عزوجل آنچه را که مأمور شدی که برسانیدن آن و نترسیدی از هیچ یک غیر او
جهاد کردی در راه او و عبادت کردی او را [illegible] تا آنکه آمد ترا مرگ گواهی میدهم که تو [illegible]
تقوی و دسته محکم تری و برهانی بر هر که زنده میماند و هر که در زیر خاک است گواهی میدهم که آنچه گفتم پیش از شما [illegible] گذشته
در کتابهایی که گذشت و آن برای شما [illegible] است و در کتابهایی که باقیست تا آخر دنیا گواهی میدهم که روحهای شما و سرشت شما
خوش [illegible] آنها و پاکیزه شد بیان این آنکه اصلاح کرده شده بعضی آنها از بعض دیگر برای [illegible] که از جانب الله
[illegible] است و [illegible] ایشان [illegible] ایشان در عصمت و طهارت و علم بجمیع احکام محتاج [illegible] امام سابق برادر [illegible]
تا رسول الله صلی الله علیه و آله برای آنکه دیگران [illegible] بر ایشان [illegible] داشته باشند و این از [illegible] در رحمت الله تعالی است بر
ایشان اصل واشهد الله واشهدکم انی بکم مؤمن ولکم تابع فی ذات نفسی وشرائع دینی وخاتمة عملی ومنقلبی ومثوای
واسال الله البر الرحیم ان یتم لی ذلک اشهد انکم قد بلغتم عن الله ما امرکم به ولم تخشوا احدا غیره وجاهدتم فی سبیله وعبدتموه
حتی اتاکم الیقین فلعن الله من قتلکم ولعن الله من امر به ولعن الله من بلغه ذلک منهم فرضی به اشهد ان الذین انتهکوا حرمتکم
وسفکوا دمکم ملعونون علی لسان النبی الامی صلی الله علیه و آله شرح ذات بمعنی حقیقت است [illegible] ماخوذ است از ذوات اسم اشاره
[illegible] چون [illegible] بمونث باشد و غالب شده در حقیقت چون [illegible] مونث است و [illegible] جزو [illegible] شده و
[illegible] الف لام [illegible] داخل آن [illegible] شرایع دینی عبارت است از اعمال غیر قلبیه که برای ثواب آخرت [illegible] سلام است و
منقلب بفتح لام بصیغه مصدر میمی باب انفعال است مثوی بفتح میم و سکون ثاء سه نقطه بصیغه مصدر میمی معتل العین واوی و
معتل اللام یائی باب [illegible] الرحیم [illegible] بفتح با [illegible] نقطه [illegible] تشدید [illegible] است یتم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است لم تخشوا
بسکون خا با نقطه و فتح شین با نقطه بصیغه مضارع جمع مخاطب معتل اللام یائی باب علم است انتهکوا [illegible] بصیغه ماضی [illegible]
معلوم باب افتعال است الامی بضم همزه و تشدید میم منسوب است بام [illegible] بمعنی اصل باعتبار آنکه شریعت او افضل شرایع است در کتب
او اشرف کتب است و در اهل بیت او افضل اهل بیوتات [illegible] ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب
ان الائمة علیهم السلام ورثة العلم یرث بعضهم بعضا العلم که باب سی و دوم است یا باعتبار آنکه ولادت او در مکه است که ام القری است
[illegible] از تحت [illegible] است اصل [illegible] گواه میگیرم الله تعالی را و گواه میگیرم شما را که من بشما گرویده ام و شما را پیروم
در حقیقت خود و در اعمال [illegible] که باطن [illegible] و مکنون [illegible] اعتقاد [illegible] شما است و [illegible] موافق [illegible] شما است
و در خاتمه عملم و در انقلابم از دنیا بسوی آخرت و در قرار گرفتنم در قبر چون سؤال ملکین واقع شود و طلب میکنم از الله
[illegible] گواهی میدهم که شما بتحقیق رسانیدید
از جانب الله تعالی آنچه را که امر کرد شما را برسانیدن آن و نترسیدید از هیچکس غیر او و جهاد کردید در راه او و عبادت کردید
او را تا آنکه آمد شما را مرگ لعنت کناد الله تعالی آنکه را که کشت شما را و لعنت کناد الله تعالی آنکه را که امر کرد بآن و لعنت
کناد الله تعالی آنکه را که رسید با او این خبر از ایشان پس راضی شد بآن گواهی میدهم که جمعی که [illegible] حرمت شما را
و ریختند خون شما را ملعون اند بر زبان پیغمبر امی صلی الله علیه و آله اصل ثم تقول اللهم العن الذین بدلوا نعمتک وخالفوا

معتل اللام

یعنی م

مانند ورجعوا من امرک واتهموا رسولک وصدوا عن سبیلک اللهم احش قبورهم نارا واجوافهم نارا واحشرهم واتباعهم الی جهنم
زرقا الذین عبارت است از امثال جماعه فوق که در کعبه عهد بستند و نوشته مذکور شده در حدیث سیم و چهارم باب النوادر از
کتاب دولت و دوازدهم است و در حدیث دوم باب بیعه عمر که باب دولت و بیست و نهم است بدلوا النعمة اشارت است بآیت
سوره ابراهیم الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار که گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول چهارم باب
ان النعمة التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه نحن الائمة علیهم السلام که باب بیست و چهارم است و مشتملات عبارت است از الیقیت ثابته در جمیع
شرایع انبیا و آن سوال اهل الذکر و پیروی علم و ترک اختلاف از روی ظن است اتهموا بتشدید تا بر وزن افتعال در باب الصیغه
نامعلوم باب افتعال است بجای نقطه و شین با نقطه مضمومه امر مستعمل اللام وادی یاب الازرق بالزای
با نقطه و سکون را بی نقطه و قاف جمع ازرق چشم کبود از تزلزل آن که کور اند و شاید که اینجا استعاره باشد برای جهت که
از کی دهشت و حیرت نگاه ایشان بجزی نمی رسد مانند کوران از تزلزل آب و این اشارت است بآیت سوره طه یوم ینفخ
فی الصور ونحشر المجرمین یومئذ زرقا **یعنی** بعد از آن میگوید که خداوندا لعنت کن آن جمع را که تبدیل کردند امام عالم بجمیع
احکام را بجاهل و مخالفت کردند طریقت ترا و دوری کردند از فرموده تو و متهم بدروغ کردند رسول ترا در تبلیغ وحی
از جانب الله تعالی و منع کردند مردمان را از راه تو خداوندا پر کن قبرهای ایشان را از آتش و پر کن شکمهای ایشان را از آتش و گرد آر
کن ایشان را و پیروان ایشان را بسوی جهنم بر حالی که مانند کوران باشند **اصل** اللهم العنهم لعنا یلعنهم به کل ملک مقرب
وکل نبی مرسل وکل عبد مؤمن امتحنت قلبه للایمان اللهم العنهم فی مستسر السر وظاهر العلانیة اللهم العن جوابیت
الامته والعن طواغیتها والعن فراعنتها **شرح** شو برای تقلیل است مثل لستی جبت المشرکین بنقطه و تشدید و سقط البعوا اسم
فاعل باب استفعال پوشیده و اضافه آن بسر برای افاده مبالغه در پوشیدگیست چنانچه اضافه ظاهر بعلانیه برای افاده
کمال آشکارایست الجوابیت بفتح جیم و کسر با بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در بالا جمع جبت بکسر جیم و سکون
با مانند آن بت قریش بوده الطواغیت جمع طاغوت مانند ابلیس **یعنی** خداوندا لعنت کن ایشان را لعنت
کننده ایشان را بآن هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسل و هر بنده مومنی که آزمودی دل او را برای ایمان خداوندا لعنت کن ایشان را بسبب
پوشیده پنهان احوال ایشان و بسبب ظاهر آشکار احوال ایشان مراد جمیع احوال است از اول تا آخر خداوندا لعنت کن مانند آن
جبت این امت را و لعنت کن مانند آن طاغوت این امت را و لعنت کن مانند آن فرعون این امت را **اصل** والعن قتلة
امیر المؤمنین والعن قتلة الحسین وعذبهم عذابا لا تعذب به احدا من العالمین اللهم اجعلنا ممن تنصره وتنتصر به وتمن علیه بنصرک
لولیک فی الدنیا والآخرة **شرح** و لعنت کن کشندگان امیر المؤمنین را لعنت کن کشندگان حسین را و عذاب کن ایشان را عذابی
که عذاب نکنی بآن هیچیک از جهانیان و این اشارت است بآنچه روایت کرده ابن طاوس در کتاب الملهوف که کشندگان حسین علیه السلام
پیش از باقی اهل جهنم داخل جهنم میشوند و چون گویند که چرا چنین شد جواب آید که لیس من یعلم کمن لا یعلم خداوندا بگردان ما را
از آنکه یاری کنی او را و انتقام میکشی از قاتلان او بما و منت می نهی بر او بجهت کاری تو برای دین تو در دنیا و آخرت
اصل ثم اجلس عند رأسه فقل صلی الله علیک واشهد انک عبد الله وامینه بلغت ناصحا وادیت امینا وقتلت صدیقا
ومضیت علی یقین لم تؤثر عمی علی هدی ولم تمل من حق الی باطل اشهد انک قد اقمت الصلوة وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف
ونهیت عن المنکر واتبعت الرسول وتلوت الکتاب حق تلاوته ودعوت الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة صلی الله علیک وآلک
علیک وسلم تسلیما وجزاک الله من صدیق خیرا عن رعیتک **شرح** هذا اسم مبنی بر تقدیر است بنابر آنچه ظاهر است از باب سابق
توضیح بعض این کلمات شد در شرح حدیث دوم باب ما یقال عند قبر امیر المؤمنین علیه السلام که باب دولت و هفتم است **یعنی**
بعد از آن بنشین نزد سر او پس بگو که درود کناد الله تعالی بر تو گواهی میدهم که تو بنده الهی و امین اوی رسانیدی کار رسانیدنی را
برحالی که خالص کننده بودی و بجا آوردی امانت را برحالی که امین بودی و کشته شدی برحالی که بجایت راستگو بودی و از دنیا

رفتی بر یقین ترجیح ندادی کوری را بر راه راست و میل نکردی از حق بسوی باطل گواهی میدهم که تو بتحقیق بر پا داشتی نماز را و
دادی زکوة را و امر کردی بشناخته شده و نهی کردی از ناشناخته شده و در هر شریعتی تابع شدی رسول را و تلاوت کردی
کتاب الهی را چنانچه باید و خواندی مردمان را بسوی راه صاحب خود با حکمت و با موعظه نیکو درود کناد الله تعالی بر تو و سلام
کناد و سلام کردنی و مزد دهاد الله تعالی ترا بجایت راستگوی بهتر مزدی از جانب رعیت تو **اصل** اشهد ان الجهاد معک جهاد وان الحق معک
والیک وانت اهله ومعدنه ومیراث النبوة عندک وعند اهل بیتک صلی الله علیک وسلم تسلیما اشهد انک صدیق الله وحجته علی خلقه
واشهد ان دعوتک حق وکل داع منصوب غیرک فهو باطل مدحوض واشهد ان الله هو الحق المبین ثم تحول عند رجلیه وتخیر من الدعاء
وتدعو لنفسک **شرح** الیک بتقدیر مفوض الیک است و مراد آنست که اطاعت تو فرض است و آنچه تو در میان کردی کسی را واقع شد بر
آنکس هر چند که داخل جماع بالامامه باشد معدن بفتح میم و کسر دال است هر یکی از تحول و تخیر امر و مضارع مخاطب معلوم باب تفعل
بحذف یکی میتواند بود **یعنی** گواهی میدهم که جهاد با حضرت تو جهاد است و آنکه حق با تست و مفوض بسوی تست و تو اهل حق و قرارگاه
حقی و میراث پیغمبران نزد تست و نزد اهل بیت تست درود کناد الله تعالی بر تو و سلام کناد سلام کردنی گواهی میدهم که
بجایت راستگوی از جانب الله تعالی و برهان اوی بر مخلوقات او و گواهی میدهم که خواندن تو مردمان را بسوی خود حق است و هر خواننده
که او نشسته شده باشد غیر تو پس باطل باطل است و گواهی میدهم که الله دوست حق آشکار کننده هر حق نزد او است بعد از آن
بگرد نزد دو پای او و اختیار کن برای خود از دعا و دعا بکن برای خود در آنجا **اصل** ثم تحول عند رأس علی بن الحسین علیهما السلام وتقول
سلام الله وسلام ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبرکاته علیک صلی الله علیک وعلی اهل بیتک
وعترة آبائک الاخیار الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا **شرح** بعد از آن بگرد نزد سر علی بن الحسین علیه السلام که
مشهور بعلی اکبر است و در کربلا شهید شده و در پایین پای پدرش مدفون شده و بگوی که سلام الله تعالی و سلام فرشتگان او که مقربانند
و پیغمبران او که رسولانند ای آقای من و پسر آقای من و رحمت الله تعالی و برکات او بر تو باد درود کناد الله تعالی بر تو و بر خانواده تو و خلاصه
پدران تو که بهتران نیکوکارانند جمعی که برطرف کرد الله تعالی از ایشان پلیدی را و پاکیزه کرد ایشان را پاکیزه کردنی اشارت بآیت سوره
احزاب و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و چهارم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است **اصل**
ثم تأتی قبور الشهداء وتسلم علیهم وتقول السلام علیکم ایها الربانیون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع ونحن لکم خلف والقادة اشهد انکم انصار الله
وسادة الشهداء فی الدنیا والآخرة فانکم انصار الله عز وجل کما قال الله عز وجل وکأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم
فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا وما ضعفتم وما استکنتم حتی لقیتم الله عز وجل علی سبیل الحق ونصرة کلمة الله التامة صلی الله علی
ارواحکم وابدانکم وسلم تسلیما **شرح** ربانیون منسوب برب است و زیادتی الف و نون برای مبالغه است یعنی جمعی که اهل جهد اند
در فرمان برداری کار رب العالمین و آن مذکور است در دو آیت سوره مائده و اینجا عبارت است از جمعی که بعد از دو کار بنی اسرائیل که اولی
نعمت الله خلق تعالی کردمی حق است کرده کمال فرمان برداری او بجا آورده باشند والاحسن است از دیون بکسر را که منسوب است
برب بفتح راء مانند بصری بکسر باء که منسوب است ببصره بفتح باء زیرا که مراد بآن جمعیت که بر طاهرا ایشان باشند در زمان پیغمبری و فرمان
برداری او کنند خواه بعد از او فرمان برداری وصی او نیز کنند و خواه نکنند الفرط بفتح فاء و فتح راء بی نقطه و تخفیف طاء بی نقطه پیش
اهوان واوراد و تثنیه و جمع در آن مساویست التبع بفتح تاء و دو نقطه در بالا و فتح با یک نقطه و عین بی نقطه جمع تابع برادران الخلف
بفتح خاء با نقطه و فتح لام و جانشینان و افراد و تثنیه و جمع در آن مساویست السادة بسین بی نقطه و الف و تخفیف دال بی نقطه
جمع سید پیشوایان سیادت آن شهدا در دنیا باعتبار ذکر جمیل ایشان است تا آخر زمان و استقبال ملایکه رحمت ورود ایشان را پیش از
مفارقت از ابدان و این نسبت اکتفا بذکر ما ضعفتم وما استکنتم و ترک ذکر ما وهنتم اشارت است باینکه رجوع دو ضمیر ما ضعفوا وما استکانوا
بر رجوع ضمیر ما وهنوا است و توضیح این بیان آنچه آیت از سوره آل عمران ...اول وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افائن مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین و دوم وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا

سوجلا و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الاخرة نؤته منها و سنجزی الشاکرین و سیوم و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا
لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین چهارم و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین پنجم فاتاهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الاخرة و الله یحب المحسنین و در این
ایات چند احتمالست و از الجمله که موافق این حدیث است آنست که استفهام در افان تقریریست و انقلاب علی الاعقاب ...
شده موافق ایت سورة ... بیان آن شد در کتاب الحجة در حدیث ... باب فیه نکت و نتف من
التنزیل فی الولایة که باب صد و ... است پس خطاب در انقلبتم با اکثر اصحاب رسولست و معنی انقلاب بر اعقاب ارتداد است با
وجود دعوی اسلام و ذکر او قتل مبنی بر اینست که وفات رسول الله صلی الله علیه و آله باعتباری موت است و باعتباری دیگر قتل است
زیرا که ... از خوردن بریان مسموم در خیبر حاصل شده بود واقع شد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوازدهم باب
ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام که باب ... است که روز شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله مات شهیدا
... مبنی بر اختلاف وفات رسل سابقین است و مراد ... جمع قلیل از اصحابست
که تبدیل سنت الهی که وصی خلافت است نکردند بعد از وفات رسول الله بخلاف دیگران چنانچه مذکور است در این حدیث ...

[illegible]

به عدوک و نیز لیس من لقب حربا لال محمد قاتلک و عطرت ذلک وانت لا تخلف المیعاد السلم علیک و رحمة الله و برکاته اشهد انکم شهداء نجباء و
جاهدتم فی سبیل الله و قتلتم علی منهاج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیما کثیرا شرح تفسیر جمله حالیه است و ضمیر راجع بحسین است و این
اشارت است باینکه حسین علیه السلم در زمان قایم مبعوث میشود و انتقام از دشمنان خود میکشد چنانچه می آید در کتاب الروضه در ذیل
حدیث قوم صالح اند که پیش از حدیث الصیحه و میتواند بود که تفسیر صفت مقام قائم و اباشد و ضمیر براجع بان باشد تیر بحا و یک نقطه و با و
دو نقطه در پایین منقلب از واو و واو اسقط الصیغه مضارع مخاطب باب افعال است یعنی خداوند برانگیزاند او را در جای شایسته
بر جای که نصرت دهی با دین خود را و کشته با دوشمن خود را و هلاک کننده باد هر که اراده داشت خواری ابرای آل محمد چه بودست که تو وعده
کردی آنرا و تو بر هم نمیزنی وعده را السلام بر تو باد و رحمت الله تعالی و برکاتش گواهی میدهم که شما شهیدانید نجیبان شهیدانید جهاد
کردید و در راه الله تعالی کشته شدید بر طریقت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تسلیما کثیرا دوم اصل عن الحسین بن ثویر قال کنت
انا و یونس بن ظبیان و المفضل بن عمر و ابو سلمة السراج جلوسا عند ابی عبد الله علیه السلم فکان المتکلم منا یونس وکان اکبرنا سنا فقال
جعلت فداک انی احضر مجلس هولاء القوم یعنی ولد العباس فما اقول فقال اذا حضرت فذکرتنا فقل اللهم ارنا الرخاء و السرور فانک تاتی
علی ما ترید شرح ثویر بضم ثاء سه نقطه و فتح واو و سکون یا و راء دو نقطه در پایین است ظبیان بفتح ظاء بانقطه و سکون باء یک نقطه و یاء
دو نقطه در پایین است سلمه بفتح سین بی نقطه و فتح لام است تاتی بضم تاء و الف و نقطه در بالا و یا الصیغه مضارع مخاطب معلوم با حرف ب
ست الوتیان امرا و چون متعدی ببا شود بمعنی اهلاک است یعنی او امیت از حسین بن ثویر گفت که بودم من و یونس بن ظبیان و
مفضل بن عمر و ابو سلمه سراج نشستگان نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس بود سخنگو از جمله ما یونس و بود بزرگتر ما باعتبار سن پس گفت امام
را که قربانت شوم بدرستیکه من حاضر میشوم مجلس این جماعت را یعنی اولاد عباس را پس چگویم با خود پس امام گفت که چون حاضر شدی
پس بیاد آوردی ما را پس بگو که خداوندا بنما ما را راحت و خوشحالی پس بدرستیکه تو بر می آوری آنچه را که اراده
کنی از دولت باطل اصل فقلت جعلت فداک انی کثیرا ما اذکر الحسین علیه السلم فای شیء اقول فقال قل صلی الله علیک یا با عبد الله
تعیدها ذلک ثلثا فان السلم یصل الیه من قریب و من بعید شرح پس گفتم که قربانت شوم بدرستیکه من بسیاری یاد میکنم حسین علیه السلم
را پس چه چیز گویم پس امام گفت بگو درود و رحمت الله تعالی بر تو ای ابو عبد الله بر میگردانی آنرا سه بار چه بدرستیکه سلام میرسد بسوی او از
نزدیک و از دور اصل ثم قال ان ابا عبد الله الحسین علیه السلم لما قضی بکت علیه السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهن و ما بینهن
و من ینقلب فی الجنة و النار من خلق ربنا و ما یری و ما لا یری بکی علی ابی عبد الله علیه السلم الا ثلثة اشیاء لم تبک علیه قلت جعلت فداک
و ما هذه الثلثة الاشیاء قال لم تبک علیه البصرة و لا دمشق و لا آل عثمان علیهم لعنة الله شرح قضی بفتح قاف و ضاد بانقطه و الف
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است مثل آیت سوره احزاب فمنهم من قضی نحبه بیاید از اصول الست گذشت در کتاب الایمان و الکفر در شرح
حدیث هفتم باب اول الجار و مجرور مفعول مطلق برای نوع است و مراد آنست که هر گریه کردند بنوعی که مناسب حال آن بود
خواه از ذوی العقول و خواه از غیر ایشان ما بینهن مثل آیت سوره احزاب ما بین الجبلین و الشفق میفهمد آیت سوره فصلت قالتا
اتینا طائعین دمشق بکسر دال بی نقطه و فتح و کسر میم و سکون شین بانقطه و قاف شهر مشهور شام است یعنی بعد از آن امام گفت
که بدرستیکه امام حسین علیه السلم چون آخر کرد مدت عمر خود را گریه کرد بحسب حال بر او آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه
در آنهاست و آنچه در فضای میان آنهاست و هر که میگردد در بهشت و جهنم از مخلوق خداوند صاحب کل اختیار ما مراد فرشتگان موکل بر بهشت
و فرشتگان موکل بر جهنم است و آنچه دیده میشود از اجسام مثل آدمی و کو و آنچه دیده نمیشود مثل جن و ملک و پر الوانی از گریه بر
امام حسین علیه السلم مگر سه چیز که گریه نکرد بر او گفتم که قربانت شوم و چیست آن سه چیز امام گفت که گریه نکرد بر او اهل بصره که بسیاری
از ایشان در جنگ جمل کشته شده بود و اهل دمشق که بسیاری از ایشان در جنگ صفین کشته شده بود و آل عثمان که در مدینه محصور
شده بحضور و اطلاع امیر المومنین علیه السلم و بخواری ایشان و جمیع از ایشان کشته شده بر ایشان باد اصل قلت جعلت
فداک انی ارید ان ازوره فکیف اقول و اصنع قال اذا اتیت ابا عبد الله علیه السلم فاغتسل علی شاطئ الفرات ثم البس ثیابک الطاهرة

ثم امش

ثم امش حافیا فانک فی حرم من حرم الله و حرم رسوله و علیک بالتکبیر و التهلیل و التسبیح و التحمید و التعظیم لله عز و جل کثیرا و الصلوة
علی محمد و اهل بیته حتی تصیر الی باب الحسین شرح حرم در اول بفتح حا و فتح را است و در دوم و سیوم بضم حا و ضم را بصیغه جمع
است یا بفتح حا و فتح را و برای جنس است گفتم که قربانت شوم بدرستیکه من اراده دارم که زیارت کنم او را پس چگونه گویم و چگونه
کنم امام گفت که چون اراده کردی که آیی نزد امام حسین علیه السلم پس غسل کن بر کنار نهر فرات بعد از آن بپوش جامهای خود را
که پاک پاکیزه باشد بعد از آن روانه شو پا برهنه چه بدرستیکه تو هستی در حرمی از حرمهای الله تعالی و حرمهای رسول او و بر تو باد بتکبیر
و تهلیل و تسبیح و تحمید و تعظیم برای الله عز و جل بسیار و درود بر محمد و اهل بیت او تا آنکه گردی بسوی در آستانه امام حسین علیه السلم
اصل ثم تقول السلم علیک یا حجة الله و ابن حجته السلم علیکم یا ملائکة الله و زوار قبر ابن نبی الله ثم اخط عشر خطا ثم قف و کبر
ثلثین تکبیرة ثم امش الیه حتی تاتیه من قبل وجهه فاستقبل وجهک بوجهه و تجعل القبلة بین کتفیک شرح اخط بسکون خاء بانقطه
و ضم طاء بی نقطه بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است خطا بضم خاء بانقطه و فتح طاء و الف ساقط تنوین جمع خطوه بضم و فتح خاء
و سکون طاء است یعنی بعد از آن میگوئی که سلام بر تو ای حجت الله تعالی و پسر حجت او سلام بر شما ای فرشتگان الله تعالی و زوار ای
قبر پسر پیغمبر الله بعد از آن ده گام بگذار ده گام بعد از آن درنگ کن و تکبیر گو سی تکبیر بعد از آن روانه شو بسوی حسین علیه السلم تا آنکه آئی
نزد او از جانب روی او و برابر کن روی خود را بروی او و میگردانی قبله را در میانه دو شانه خود اصل ثم قل السلم علیک یا حجة
الله و ابن حجته السلام علیک یا قتیل الله و ابن قتیله السلم علیک یا ثار الله و ابن ثاره السلم علیک یا وتر الله الموتور فی السموات و الارض
اشهد ان دمک سکن فی الخلد و اقشعرت له اظلة العرش و بکی له جمیع الخلائق و بکت له السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهن و ما
بینهن و من یتقلب فی الجنة و النار من خلق ربنا و ما یری و ما لا یری شرح القتال قتیل الله باعتبار آنست که الله تعالی ولی دم او است
و مانند کسی که خویش نزدیک او کشته شده باشد ثار بفتح ثاء سه نقطه و سکون همزه که گاهی منقلب الف میشود و راء بی نقطه مصدر باب منع
است بمعنی خونخواهی و مراد اینجا باعث خونخواهیست وتر بکسر و فتح واو و سکون تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه مصدر باب ضرب است
بمعنی کینه داشتن و مراد اینجا باعث کینه داشتن است الموتور مفعول صفت وتر الله است و بمعنی کنایت و تر است مطر آیت سوره فرقان
حجرا محجورا و بیان میشود در کتاب المعیشة در شرح حدیث دهم باب الکاسب الحرام که باب چهل و یکم است فی السموات بمعنی المشهور فی السموات است
سکن بسین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یا باب افعال است اظلة بفتح ظاء با نقطه و تشدید لام سقف ها و در اکثر نسخ بواو عطف و
فتح میم است و خلق بصیغه ماضی معلوم است و بنا بر فوع و فاعل است و ظاهر آنست که او از زیادتی کاتبان باشد و من بکسر میم باشد و خلق
بصیغه مصدر باشد و بنا مجرور و مضاف الیه باشد موافق آنچه گذشت در این حدیث و موافق بعض النسخ یعنی بعد از آن بگو که سلام
بر تو ای حجت الله تعالی و پسر حجت او و سلام بر تو ای کشته الله تعالی و پسر کشته الله تعالی سلام بر تو ای باعث خونخواهی الله تعالی و پسر باعث خونخواهی
الله تعالی سلام بر تو ای باعث کینه الله تعالی اعظیم است خونکاری در آسمانها و زمین گواهی میدهم که خون تو ساکن کرده شده در بهشت
جاوید لرزید برای آن سقف عرش و گریه کرد برای آن جمیع مخلوقات و گریه کرد برای آن آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه
و آنچه در آنهاست و آنچه در میان آنهاست و هر که میگردد در بهشت و دوزخ از جمله مخلوق صاحب کل اختیار ما و آنچه دیده میشود
و آنچه دیده نمیشود اصل اشهد انک حجة الله و ابن حجته و اشهد انک قتیل الله و ابن قتیله و اشهد انک ثار الله و ابن ثاره و اشهد انک
وتر الله الموتور فی السموات و الارض شرح این ظاهر است از آنچه بیان شد اصل و اشهد انک قد بلغت و نصحت و وفیت
و اوفیت و جاهدت فی سبیل الله و مضیت للذی کنت علیه شهیدا و مستشهدا و شاهدا و مشهودا انا عبد الله و مولاک و فی طاعتک
و الوافد الیک التمس کمال المنزلة عند الله و ثبات القدم فی الهجرة الیک و السبیل الذی لا یختلج دونک من الدخول فی کفالتک التی امرت
بها شرح وفیت بفتح واو و فاء و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است الوفاء الظاهر اری بهمان اوفیت بفتح واو و یاء دو نقطه
در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افعال است الایفاء ادای تمام حق کسی آن کس عطیت بصیغه مخاطب است [illegible] برای تقلیل است
والذی عبارت است از دین اسلام و قیام بحقوق آن گفت بتوان بصیغه ماضی مخاطب است [illegible] گذشت است شهید احوال از فاعل

عینیت است یعنی مقتول بظلم در موکه امام زمان مستشهد الفتح [illegible] بصیغه اسم مفعول باب استفعال است الاستشهاد شهید شدن و مراد [illegible]
که جمیع خلایق در السنه کرتو شهیدی حتی قاتلان تو [illegible] بتو نوشتند و مخالفت [illegible] کردند و شاید او مشهود [illegible] است
از آیت سوره [illegible] و بیان این آیت شد در کتاب الحجة در شرح حدیث [illegible] باب [illegible]
[illegible] بصیغه مضارع متکلم باب افتعال استیناف بیانی سابق است کمال منصوب و مفعول به است
و ثبات [illegible] نقطه و تخفیف [illegible] نقطه [illegible] مصدر باب [illegible] منصوب بعطف بر کمال است
سوره ابراهیم یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء [illegible]
در کتاب الجنائز در شرح حدیث اول باب ان المیت یمثل [illegible]
الهجرة بکسر [illegible] و سکون جیم [illegible] اسم مصدر باب [illegible] شدن از وطن و مانند آن [illegible]
و السبیل منصوب بعطف [illegible] و مراد راه [illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال [illegible]
بریده شدن [illegible] برای سببیت است و ظرف متعلق به [illegible] الکف [illegible] کاف [illegible]
کسی کردن [illegible] و مانند آن [illegible] ملتمس [illegible] مجهول باب [illegible] یعنی [illegible] و گواهی میدهم که [illegible]
[illegible] گفتگو کردی [illegible] ای تمام حق الهی کردی و جهاد کردی در راه الله [illegible]

[illegible]

در شب‌های قدر فرود می‌آید بسوی شما برای تحدیث و مرده شما و استنباط دو نوع علم از قرآن اول علم با آنچه حادث میشود در آن سال بار الٰهی
آنکه دوم علم به نتیجه احکام حلال و حرام که تفصیل کرده شده در قرآن و اصل آنها معلوم شما است باعتبار منطوق و باعتبار مفهوم نزد صاحب
علم نتیجه آنها میشود در آن سال است بصیغه ماضی غایب مجهول از باب منع یا و حاء [illegible] است شهبات بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است
و لام تشدید بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب استفعال از حمایت الوره بکسر واو و سکون راء و سقوط و ان بسقوط حضور نزد آب
در وقت نوبت و آبی که نزد آن حاضر نشود و بر تقدیر استقبال آن انجا العنوان تعلم است مثل نزل من حکیم و مضمون رد بورود
برای جبانوت است در تعلم نیظر مذ را معنه و راو حبس الورد المورود و مذکور است در سوره هود **یعنی** اراده رب العالمین بسبب انوار الٰهی
کار در عهده او در شب‌های قدر نازل میشود بسوی شما و برون می‌برد بسوی دیگران از خانهای شما با نتیجه که حلال میشود از آنچه تفصیل
کرده شده در قرآن که احکام حلال و حرام متعلق به بنده که استعلام نشوند گروهی که کشتند شما را و گروهی که مخالفت کردند شما را
و گروهی که منکر شدند فرض طاعت شما را و گروهی که نتیجه کردند دشمنان شما را بر شما و گروهی که منکر شدند حق شما و حاضر شدند در روز
مرگ که ابلا بر حالی که تو خوانده بودی ایشان را سبب آمده است آنکه کردانیده آتش جهنم را قرارگاه ایشان و بد حضور حاضر
است و بد مطور است که محضور است و لباس الله را صاحب کمال اختیار بر کس و هم خبر است و در رد کنند الله تعالی بر قول ابو عبید
الله من بسوی الله تعالی از هر که خلاف تو کرد بیزارم من بسوی الله تعالی از هر که خلاف تو کرد بیزارم سه بار بگو این را **اصل**
ثم تقوم فتأتی ابنه علیاً و هو عند رجلیه فتقول السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن علی امیر المؤمنین السلام علیک
یا ابن الحسن والحسین السلام علیک یا ابن خدیجة و فاطمة صلی الله علیک لعن الله من قتلک تقولها ثلثا انا الی الله منهم بریء ثلثا
شرح ابن الحسن مبنی بر آنست که عم و حکم پدر است مثل آیت سوره البقره و ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحاق **یعنی** بعد از آن
برمیخیزی پس میآئی نزد پسرش علی و او نزد دو پای پدرش مدفون است پس میگوئی که السلام بر تو ای پسر رسول الله سلام بر تو ای پسر
علی امیر المؤمنین سلام بر تو ای پسر حسن و حسین سلام بر تو ای پسر خدیجه و فاطمه درود کند الله تعالی بر تو لعنت کناد الله تعالی
هر کرا که کشت ترا میگوئی این کلمه را سه بار من بسوی الله تعالی از ایشان بیزارم سه بار **اصل** ثم تقوم فتومی بیدک الی الشهداء
و تقول السلام علیکم ثلثاً فزتم والله فزتم والله فلیت انی معکم فافوز فوزاً عظیماً ثم تدور فتجعل قبر ابی عبد الله علیه السلام بین
یدیک فصل ست رکعات و قد تمت زیارتک فان شئت فانصرف **شرح** تومی بصیغه مضارع مخاطب
معتل الفاء و اوی مهموز اللام باب افعال یا بتفعیل است انی معکم بفتح همزه و تشدید نون منصوب محلا و اسم لیت است
و خبر لیت محذوف است بتقدیر وقع لیظرا بالبت ایام العباد و رواحها که بتقدیر ادبیات رواجهات **یعنی** بعد از آن برمیخیزی
پس اشارت میکنی بدست خود بسوی شهیدان چنانچه که در وقت تحسین و یاری دست خود را بجانب او حرکت میدهد و میگوئی که السلام
بر شما باد سه بار بمطلوب رسیدید والله بمطلوب رسیدید والله پس کاشکی اینکه من با شما می‌بودم واقع بودی تا بمطلوب
میرسیدم رسیدنی بزرگ بعد از آن دور میزنی پس میکردانی قبر امام حسین علیه السلام را در پیش خود پس بگزار شش رکعت و بدرستی
امام و در برای پسرش و دو برای شهیدان و بتحقیق کامل شد زیارت تو پس اگر خواسته برگرد بسوی منزل خود یا وطن خود **سیوم**
اصل عن ابی الحسن صاحب العسکر قال تقول عند الحسین علیه السلام السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا حجة الله فی ارضه و شاهده
علی خلقه السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن علی المرتضی السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء اشهد انک قد اقمت
الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی سبیل الله حتی اتاک الیقین فصلی الله علیک حیاً
و میتاً **شرح** روایت است از امام علی النقی علیه السلام گفت که میگوئی نزد امام حسین علیه السلام که سلام بر تو ای ابو عبد الله سلام بر تو ای
برهان الله تعالی در زمین او و گواه او بر مخلوقات او سلام بر تو ای پسر رسول الله سلام بر تو ای پسر علی المرتضی سلام بر تو ای پسر فاطمه زهرا
گواهی میدهم که تو بتحقیق برپای داشتی نماز را و دادی زکوة را و امر کردی بآنچه شناخته شده در هر شریعت که سوال اهل الذکر از غیر
معلوم است و نهی کردی از نا شناخته شده در هر شریعت که اختلاف از روی ظلم است و جهاد کردی در راه الله تعالی تا آنکه آمد ترا مرگ البته

دادد کند

دار و کنند الله تعالی بر تو زنده و مرده **اصل** ثم تضع خدک الایمن علی القبر و قل اشهد انک علی بینة من ربک جئت مقراً
بالذنوب لتشفع لی عند ربک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ثم اذکر الائمة باسمائهم واحداً واحداً و قل اشهد انهم حجة الله ثم
قل اکتب لی عندک میثاقاً و عهداً انی اتیتک اجدد المیثاق فاشهد لی عند ربک انک انت الشاهد **شرح** فاشهد لی عند ربک طلب
گواهی بر تجدید میثاق است و این کنایت از طلب شفاعت بسبب تجدید میثاق است مضمون اینکه انک انت الشاهد بر اعتقاد است
که او است گواه بواسطه تجدید میثاق نزد او و شفیع بواسطه سبب آن تجدید پس مناسبت دارد با اینکه رسول الله بسیار
امید است به شفیع شوند بسبب آن علم بتوسط او **یعنی** بعد از آن میگذاری جانب راست روی خود را بر قبر و بگو که گواهی میدهم
که تو بر برهانی از جانب صاحب کمال اختیار تو آمدم اقرار کننده بگناهان تا شفاعت کنی برای من نزد صاحب کمال اختیار تو ای پسر
رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن یاد کن امامان حق را بنامهای ایشان یکی یکی و بگو که گواهی میدهم که ایشان برهان الله تعالی
و او داشته که برای کمال را حمد ایشان بگو که اشهد ان فلاناً حجة الله بقرینه افراد حجة پس واو در وقل برای عطف تفسیر است بعد از آن
بگو که بنویس برای من نزد تو پیمان را و دار رسیدنی را برای پیمان بدرستی که من آمدم ترا بر حالی که تازه کنم پیمان را پس گواهی ده
برای من نزد صاحب کمال اختیار تو بدرستی که تو دی و پس گواه بواسطه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اتیت
من السلام علی الشهداء فائت قبر ابی عبد الله علیه السلام فاجعله بین یدیک ثم تصلی ما بدا لک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون فارغ شدی از سلام بر شهیدان پس بیا نزد قبر امام حسین علیه السلام پس بگردان او را در پیش خود بعد از آن بگزار
آنچه را که ظاهر میشد ترا از نماز **باب دولیست و سی ام اصل باب القول عند قبر ابی الحسن موسی و ابی جعفر الثانی علیهم السلام و ما یجزی**
من القول عند کلهم این باب بیان سخن نزد قبر امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهم السلام است و بیان آنچه کافی میشود از جمله سخن نزد
جمیع ائمه علیهم السلام و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال تقول ببغداد السلام علیک یا ولی الله السلام
علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض السلام علیک یا من بدا لله فی شأنه اتیتک عارفاً بحقک معادیاً لاعدائک
فاشفع لی عند ربک و اومأ الله و سل حاجتک قال و تسلم بهذا علی ابی جعفر علیه السلام **شرح** بدا بیاء مکسوره و الف منقلب از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و فاعل آن ضمیر مستتر راجع بالله است بنوعی از مجاز نظیر جدجده و نظیر جعل
البر والتروان و قرینه بر این اینکه حرف فاعل فعل بصیغه معلوم باشد جائز نیست و معنی بدا بیان آن شده در کتاب التوحید در شرح
عنوان باب البداء که باب بیست و چهارم است و مراد اینجا رو داده این خبر است که اکثر مردمان گمان آن نه اشتند بودند و این اشارت
است بوفات اسمعیل بن جعفر که پسر بزرگتر بود و اکثر مردمان گمان امامت او بعد از پدرش داشتند چنانچه گذشت در کتاب
الحجة در حدیث دهم باب الاشارة و النص علی ابی محمد علیه السلام که باب هفتاد و چهارم است اتیتک بفتح شین بالقطع و سکون
همزه و کاهی منقلب بالف میشود و نون مرتبه عالی و کار عهده و بدا در شان ابی جعفر علیه السلام است که اکثر مردمان را گمان این
بوده که بعد از امام رضا علیه السلام به فرزند وفات خواهد یافت تا وقتی که او متولد شد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در بعضی
احادیث باب الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام که باب هفتاد و دوم است **یعنی** روایت است از امام علی النقی علیه السلام
گفت که میگوئی در بغداد نزد قبر امام موسی کاظم علیه السلام که سلام بر تو ای دوست خاص از جانب الله تعالی سلام بر
تو ای برهان الله تعالی سلام بر تو ای نور الله در تاریکیهای زمین سلام بر تو ای کسی که رو داد الله تعالی را در شان او آمدم
ترا در حالی که شناسنده حق تو دشمن دشمنان تو پس شفاعت کن برای من نزد صاحب کمال اختیار تو و بخوان الله تعالی را و طلب کن
حاجت خود را امام گفت که و سلام میکنی باین سلام بر امام محمد تقی علیه السلام نیز **دوم اصل** عن الرضا علیه السلام قال تصلی فی کل
المساجد ... الحسین علیه السلام ... فصلوا ذی المساجد حولها و تجزی فی المواضع کلها ان تقول السلام علی اولیاء الله و اصفیائه
السلام علی امناء الله و احبائه السلام علی انصار الله و خلفائه السلام علی محال معرفة الله السلام علی مساکن ذکر الله السلام علی مظاهر
امر الله و نهیه **شرح** صلوة ذی المساجد حول او مراد بگزاردن نماز فریضه با جماعت مخالفان برای التقیة **یعنی** روایت است از امام

رضا علیه السلام گفت که برگزیده شد پدرم علیه السلام از آمدن نزد حسین علیه السلام در زمان تقیه پس گفت که ما از [illegible]
که وارد و در آن تربت واقف میشود در مواضع قبور ائمه پس یکی اینها اینکه گوی که سلام بر مقربان الله تعالی و برگزیدگان او سلام بر
امینان الله تعالی و محبوبان او سلام بر مددکاران دین الله تعالی و جانشینان او سلام بر محلهای شناخت الله تعالی
سلام بر قرارگاههای یاد الله تعالی سلام بر یاری کنندگان امر الله تعالی و نهی او **اصل** السلام على الدعاة الى الله السلام
على المستقرين في مرضات الله السلام على المخلصين في طاعة الله السلام على الادلاء على الله السلام على الذين من والاهم
فقد والى الله ومن عاداهم فقد عادى الله ومن عرفهم فقد عرف الله ومن جهلهم فقد جهل الله ومن اعتصم بهم فقد
اعتصم بالله ومن تخلى منهم فقد تخلى من الله **شرح** سلام بر داعیان مردمان بسوی الله تعالی سلام بر قرار گرفتگان در
جاهای پسندیدهٔ رضای الله تعالی سلام بر آزموده شدگان در فرمان برداری الله تعالی سلام بر راه نمایندگان بر الله
تعالی سلام بر جمعی که هر که دوست داشت ایشان را پس بتحقیق دوست داشت الله تعالی را و هر که دشمنی داشت ایشان را
پس بتحقیق دشمنی داشت الله تعالی را و هر که شناخت ایشان را پس بتحقیق شناخت الله تعالی را و هر که نشناخت
ایشان را پس بتحقیق نشناخت الله تعالی را و هر که پناه گرفت بایشان پس بتحقیق پناه گرفت بالله تعالی و هر که دوری کرد
از ایشان پس بتحقیق دوری کرد از الله تعالی **اصل** اشهد اني سلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتم مؤمن بسركم
وعلانيتكم مفوض في ذلك كله اليكم لعن الله عدو آل محمد من الجن والانس وابرأ الى الله منهم وصلى على محمد وآله هذا يجزي
في الزيارات كلها وتكثر من الصلوة على محمد وآله وتسمي واحدا واحدا باسمائهم وتبرأ الى الله من اعدائهم وتخير لنفسك
من الدعاء ما احببت وللمؤمنين والمؤمنات **شرح** گواه میگیرم الله تعالی را بر اینکه من صلحم با هر که شما صلح کرده باشید و
جنگم برای هر که شما در جنگ کرده باشید ایمان دارم بپنهان شما و آشکار شما و واگذارنده ام کار در آن پنهان و آشکارا بسوی شما
بسوی شما یعنی که نمیگویم که چرا این را پنهان کردید و چرا آن را آشکارا کردید لعنت کناد الله تعالی دشمنان آل محمد را از جن
و انس و بیزارم بسوی الله تعالی از آن دشمنان و درود کن بر محمد و آل او این کافی میشود در زیارت ائمه همهٔ اینها و بسیار میکنی از
درود بر محمد و آل او و نام می بری یکی یکی را با نامهای ایشان و بیزار میشوی بسوی الله تعالی از دشمنان ایشان و اختیار میکنی
برای خودت از دعا آنچه را که دوست داشته و برای مومنین و مومنات **باب دویست و سی و یکم اصل باب فضل الزيارات
وثوابها** **شرح** این باب بیان فضیلت زیارات ائمه علیهم السلام و ثواب آنهاست و در این باب سه حدیث است **اول اصل**
قلت لابي عبد الله عليه السلام ما لمن زار احدا منكم قال كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** کاف در کمن حرف تشبیه است
و کمن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو کمن و میتواند بود که کاف اسم باشد یعنی مثل و کمن مبتدا باشد و خبرش محذوف است باشد و
تقدیر و لکن ثواب من زاره **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه ثواب است برای کسی که زیارت کرد یکی از شما را گفت که او
مانند کسیست که زیارت کرد رسول الله صلی الله علیه وآله را در ثواب **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي من
زارني في حياتي او بعد موتي او زارك في حياتك او بعد موتك او زار ابنيك في حياتهما او بعد موتهما ضمنت له يوم القيمة ان اخلصه
من اهوالها وشدائدها حتى اصيره معي في درجتي **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ای علی هر که زیارت کرد مرا در زندگی
من یا بعد از مردن من یا زیارت کرد ترا در زندگی تو یا بعد از مردن تو یا زیارت کرد دو پسر ترا در زندگی ایشان یا بعد از مردن
ایشان ضامن شدم برای او در روز قیامت اینکه نجات دهم او را از ترسهای آن و سختیهای آن تا آنکه گردانم او را با
خودم در پایهٔ من **سیوم اصل** عن يونس بن ابي وهب القصري قال دخلت المدينة فاتيت ابا عبد الله عليه السلام فقلت جعلت
فداك اتيتك ولم ازر امير المؤمنين عليه السلام قال بئس ما صنعت لولا انك من شيعتنا ما نظرت اليك الا تزور من يزوره الله
عز وجل مع الملائكة ويزوره الانبياء ويزوره المؤمنون قلت جعلت فداك ما علمت ذلك قال اعلم ان امير المؤمنين افضل
عند الله من الائمة كلهم وله ثواب اعمالهم وعلى قدر اعمالهم فضلوا **شرح** قصری بفتح قاف و سکون صاد [illegible]

ست نزدیک بغداد و زیارت الله تعالی کسی را یعنی بر توهمی از مجاز است و عبارت است از تعظیم او آنکس را بنظر [illegible]
صفا صفا **یعنی** روایت است از یونس بن ابی وهب قصری گفت که داخل شدم مدینه را پس آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام
پس گفتم که قربانت شوم آمدم نزد تو و زیارت نکردم امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که بد کاری کردی اگر نه بود اینکه تو از شیعیان مایی
نگاه نمیکردم بسوی تو آیا زیارت نمیکنی کسی را که زیارت میکند او را الله عز وجل با فرشتگان او و زیارت میکنند او را
پیغمبران و زیارت میکنند او را مومنان گفتم که قربانت شوم ندانستم این را گفت بدان که امیر المؤمنین فاضل‌تر است
نزد الله تعالی از همهٔ امامان و برای اوست ثواب عملهای ایشان و بر قدر عملهای خود ایشان تفضیل داده شده‌اند
[illegible] مراد آنست که عمل او زیادتر است بر عملهای مجموع ایشان ان ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين الى يوم القيمة
مراد و ما عدای رسول الله است صلی الله علیه وآله **باب دویست و سی و دوم اصل باب فضل زيارة ابي عبد الله الحسين عليه
السلام** **شرح** این باب بیان فضیلت زیارت ابی عبد الله امام حسین علیه السلام است و در این باب یازده حدیث است
اول اصل عن بشير الدهان قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ربما فاتني الحج فاعرف عند قبر الحسين عليه السلام
فقال احسنت يا بشير ايما مؤمن اتى قبر الحسين عليه السلام عارفا بحقه في غير يوم عيد كتب الله له عشرين حجة وعشرين عمرة مبرورات
مقبولات وعشرين حجة وعمرة مع نبي مرسل او امام عدل ومن اتاه في يوم عيد كتب الله له مائة حجة ومائة عمرة ومائة غزوة
مع نبي مرسل او امام عدل **شرح** اعرف بعین بی نقطه و راء بی نقطه و فاء [illegible] مضارع متکلم معلوم باب تفعیل است التعریف
وقوف بعرفات در اینجا استعاره شده برای دعا و عبادت در روز عرفه مثل آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم مولد ابی
الحسن علی بن محمد علیهما السلام که عرفت بالعسكر وخرجت بعد ذلك الى العيد [illegible] آنست که عشرین غزوه باید بجای عشرین حجة
و عمره و از کاتبان سهوی شده باشد **یعنی** روایت است از بشیر روغن فروش گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
بسا فوت شد از من حج پس عبادت میکنم در روز عرفه نزد قبر امام حسین علیه السلام پس گفت که خوب کردی ای بشیر هر کدام مومن
که آمد نزد قبر حسین علیه السلام شناسا بحق او در غیر روز عیدی نوشت الله تعالی برای او بیست حج و بیست عمره ثواب داده
شده‌ای پسندیده شده و بیست حج و عمره با پیغمبری که مرسل باشد یا امامی که عادل باشد یعنی که وصی پیغمبر باشد و هر که آمد
نزد آن قبر در روز عیدی نوشت الله تعالی برای او صد حج و صد عمره و صد جهاد با پیغمبری که مرسل باشد یا امامی که عادل باشد
یا یعنی که معلوم و معترف باللطافة باشد **اصل** قال فقلت وكيف لي بمثل الموقف قال فنظر الي شبه المغضب ثم قال
يا بشير ان المؤمن اذا اتى قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة واغتسل من الفرات ثم توجه اليه كتب الله له بكل خطوة حجة بمناسكها
ولا اعلمه الا قال وعمرة **شرح** در بعضی نسخ عمره است بجای غزوه **یعنی** بشیر گفت که پس گفتم امام را که چگونه است برای
من مثل ثواب موقف حاج که در عرفات است بشیر گفت که پس امام نگاه کرد بسوی من مانند غضبناک بعد از آن گفت ای بشیر
بدرستی که مومن یعنی کسی که از شیعهٔ امامیه باشد و مخلص باشد چون آمد نزد قبر حسین علیه السلام در روز عرفه و غسل کرد از نهر
فرات بعد از آن متوجه شد بسوی آن قبر نوشت الله تعالی برای او بهر گامی حجی را با جمیع افعال آن که متعلق بکعبه است و
نمیدانم امام را الا اینکه گفت و جهادی بود [illegible] میتواند بود که مبنی بر این باشد که غزوهٔ خالی [illegible]
و عمره و غزوه [illegible] چنانچه گذشت در حدیث دهم باب النوادر من منى الاول والآخر كتاب [illegible]
و هشتم است که هیچ کدام از آن [illegible] ثواب [illegible] و گذشت در شرح حدیث اول باب زيارة قبر
ابی عبد الله الحسین [illegible] علیهما السلام [illegible] ثواب جهاد [illegible]
چنانچه گفت ومن يرد ثواب الدنيا نؤته منها و بیان شد یا مبنی بر اینست که مراد زیارت حسین [illegible]
بیش از آن [illegible] زیارت نکرده [illegible] عمره و غزوه [illegible] والله اعلم
دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال زيارة قبر الحسين عليه السلام تعدل عشرين حجة وافضل ومن عشرين عمرة وحجة **شرح**

افضل منصوب بعطف بر عشرین است یا مرفوع بعطف بر فاعل است و بر تقدیر منصوب است بعضی از افراد آن برابر است با حج
و تبلیغ دیگران افضل از بیست حج و عمره است و توجیه احتمال این گذشت در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که زیارت قبر حسین علیه السلام از شناسای حق او برابر میشود در ثواب بیست حج را و افضل از بیست
حج و عمره حج را **سیوم اصل** عن یزید بن عبد الملک قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فمر قوم علی حمیر فقال این یریدون
هؤلاء قلت قبور الشهداء قال فما یمنعهم من زیارة الشهید الغریب فقال رجل من اهل العراق و زیارته واجبة قال
زیارته خیر من حجة و عمرة و عمرة و حجة حتی عد عشرین حجة و عمرة ثم قال مبرورات متقبلات قال فوالله ما قمت حتی اتاه
رجل فقال له انی قد حججت تسع عشرة حجة فادع الله ان یرزقنی تمام العشرین حجة قال هل زرت قبر الحسین علیه السلام قال
لا قال لزیارته خیر من عشرین حجة **شرح** روایت از یزید بن عبد الملک گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در …
پس گذشتند جمعی سواران بر خران پس امام گفت که کجا اراده دارند این جماعت گفتم که قبور شهدای احد را امام
گفت که پس چه چیز باز میدارد ایشان را از زیارت شهید غریب کربلا … چون قصد ثواب دارند و …
نوشته دارند و زیارت حسین نکرده اند پس چرا نمیروند پس گفت مردی از اهل عراق که او زیارت او واجب است امام
گفت که زیارت او بهتر است از حج و عمره و عمره و حج تا آنکه شمرد بیست حج و عمره را بعد از آن گفت که ثواب داده شده ها
پسندیده شده ها راوی گفت که پس قسم بخدا که برنخاستم تا آنکه آمد امام را مردی پس گفت امام را که بدرستی که من بجای
آوردم نوزده حج پس دعا کن الله تعالی را که روزی کند مرا تمام بیست حج امام گفت که آیا زیارت کردی قبر حسین علیه السلام
را گفت که نه امام گفت که هر آینه زیارت او بهتر است از تمام بیست حج یا مراد است که بهتر است از بیست حج دیگر که بعد از این
کنی **چهارم اصل** عن ابی سعید المکاری قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت جعلت فداک اتی قبر الحسین علیه السلام
قال نعم یا ابا سعید فأت قبر ابن رسول الله صلی الله علیه و آله اطیب الطیبین و اطهر الطاهرین و ابر الابرار فاذا زرته کتب الله
لک به عتق خمس و عشرین حجة **شرح** روایت از ابو سعید مکاری گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را
که قربانت شوم آیا روم نزد قبر حسین علیه السلام گفت که آری ای ابو سعید پس برو نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله که
خوشبو تر خوشبویان است و پاکتر پاکان است و نیکوکار تر نیکوکاران است پس زیارت کردی او را نوشت الله تعالی
برای تو ثواب بیست و پنج حج را **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من اتی قبر الحسین صلوات الله علیه عارفا بحقه
کتب الله له اجر من اعتق الف نسمة و کمن حمل علی الف فرس مسرجة ملجمة فی سبیل الله **شرح** نسمة بفتح نون و فتح سین بی نقطه
است کمن معطوف بر کتب است و بتقدیر … مخفی نماند که … مذکور … عطف اعتق میشود … جمع
در میان هر دو اجر میشود برای … و مقصود اشارت است بتفاوت و … عارف … حمل … بی نقطه
و تشدید میم بصیغه معلوم باب تفعیل است مسرجة بصیغه اسم مفعول باب افعال است و هم چنین ملجمة **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام هر که آمد نزد قبر حسین صلوات الله علیه شناسای حق او نوشت الله تعالی برای او مزد کسی که آزاد کرد هزار بنده را
و شد مانند کسی که سوار کرد بر هزار اسپ زین کرده شده لجام کرده شده در راه الله تعالی که جهاد حق است **ششم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وکل الله بقبر الحسین علیه السلام اربعة آلاف ملک شعثا غبرا یبکونه الی یوم القیمة فمن زاره
عارفا بحقه شیعوه حتی یبلغوه مأمنه و ان مرض عادوه غدوة و عشیة و ان مات شهدوا جنازته و استغفروا له الی یوم القیمة
شرح وکل بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است شعثا بضم شین بانقطه و سکون عین بی نقطه و ثاء سه نقطه در بعض نسخ
منصوب و صفت اربعة است و در بعض مجرور و صفت آلاف است و آن جمع اشعث است و هم چنین است غبرا بضم غین بانقطه و
سکون با یک نقطه و راء بی نقطه جمع اغبر است … و خواستن مردگان از قبر و آن دو قسم است صوری و …
و اول در وقت … و دوم در وقت حشر جمیع …

و آخرت یبلغوه از باب تفعیل یا باب افعال است عادوه بضم دال بی نقطه بصیغه ماضی معتل العین باب نصر است **یعنی** شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که موکل کرد الله تعالی بقبر حسین علیه السلام چهار هزار از فرشته پراکنده حالان غبار آلودگان
چنانچه مصیبت زدگان میباشند گریه میکنند برای او تا روز قیامت پس هر که زیارت کرد او را شناسای حق او همراهی او میکنند
تا آنکه رسانند او را بوطن او و اگر بیمار شود پرسش میکنند او را در اول روز و آخر روز و اگر میرد حاضر میشوند جنازه او را
و استغفار میکنند برای او تا روز قیامت **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان اربعة آلاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام
شعثا غبرا یبکونه الی یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه و لا یودعه مودع الا شیعوه و لا
یمرض الا عادوه و لا یموت الا صلوا علی جنازته و استغفروا له بعد موته **شرح** … است یبکونه استیناف بیانی
سابق است … انتقام … در قیامت صوری که در وقت قیام قائم آل محمد علیهم
السلام است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که چهار هزار فرشته بر قبر حسین علیه السلام اند پراکنده حالان
غبار آلودگان بجای این آنکه گریه میکنند برای او تا روز قیامت سردار ایشان فرشته است که گفته میشود او را
منصور پس زیارت نمیکند حسین را زیارت کننده مگر آنکه پیش راه او می آیند و بدرود نمیکند او را بدرود کننده مگر آنکه
همراهی او میکنند و بیمار نمیشود مگر آنکه پرسش او میکنند و نمی میرد مگر آنکه نماز میکنند بر جنازه او و استغفار میکنند برای
او بعد از آن که مردن او … تا روز قیامت است **هشتم اصل** عن حنان الحناط عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سمعته
یقول من اتی الحسین علیه السلام عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر **شرح** حناط بفتح حاء بی نقطه و تشدید نون است
غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر اشارت است بآیت سورة الفتح لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و بیان شد
در شرح حدیث چهلم باب فضل الحج و العمرة و ثوابهما که باب بیست و هشتم است و حدیث دهم باب النفر من منی الاول و الآخر
که باب صد و نود و هشتم است **یعنی** روایت است از حنان گندم فروش از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام
که میگفت که هر که آمد نزد حسین علیه السلام شناسای حق او آمرزید الله تعالی برای او آنچه را که گذشت از جمله گناه او و آنچه
را که پس افتاد و از زمان این زیارت بآنچه که چون آن زیارت بر وجه کمال باشد باعث توفیق اجتناب از کبایر میشود
در باقیمانده عمر و صغایر مغفور میشود **نهم اصل** قال ابو الحسن موسی علیه السلام ادنی ما یثاب به زائر ابی عبد الله علیه السلام بشط
الفرات اذا عرف حقه و حرمته و ولایته ان یغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر **شرح** اذا عرف حقه و حرمته و ولایته اشارة
است بکمال رعایت آداب و اخلاص در زیارت پس منافات ندارد با آنکه بعضی زایران از جمله عارفان حق او این مرتبه
را در نیابند نظیر تقصیر که در حج گذارد آن گذشت **یعنی** گفت امام موسی کاظم علیه السلام که کمتر آنچه ثواب داده میشود بآن زیارت
کننده امام حسین علیه السلام در کنار فرات که کربلا است چون شناخته باشد حق او را و عظمت او را و اولی بتصرف بودن
او را این است که آمرزیده شود برای او آنچه گذشت از جمله گناه او و آنچه پس افتاد **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من اتی قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سابق
یازدهم اصل عن معاویة بن وهب قال استأذنت علی ابی عبد الله علیه السلام فقیل لی ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاه فی
بیته فجلست حتی قضی صلوته فسمعته و هو یناجی ربه و هو یقول یا من خصنا بالکرامة و خصنا بالوصیة و وعدنا الشفاعة
و اعطانا علم ما مضی و ما بقی و جعل افئدة من الناس تهوی الینا اغفر لی و لاخوانی و لزوار قبر ابی الحسین علیه السلام **شرح**
روایت از معاویة بن وهب گفت که طلب اذن دخول بر امام جعفر صادق علیه السلام کردم از ملازمان آن درگاه پس گفته شد
مرا که داخل شو پس داخل شدم پس دریافتم امام را در جای نماز او و در خانه او پس نشستم تا آنکه آخر کرد نماز خود را پس شنیدم
از او در حالی که او مناجات میکرد صاحب کل اختیار خود را و او میگفت که ای آنکه مخصوص کرد ما را … اشرف
و مخصوص کرد ما را بالوصی بودن و وعده کرد ما را الشفاعت گناهکاران از جمله … امت ما و داد ما را علم آنچه گذشت

و آنچه باقی مانده از حوادث و احکام و گردانیده دلهای از مردمان را با نیروی شوق کوچیل و خواهش میکند بسوی ما بدعای ابراهیم چنانچه
مذکور است در سوره ابراهیم بیامرز برای من و برای برادران من و برای زایران قبر پدرم حسین علیه السلم **اصل**
الذین انفقوا اموالهم واشخصوا ابدانهم رغبة في برنا ورجاء لما عندك في صلتنا وسرورا ادخلوه على نبيك صلواتك عليه وآله واجابة
منهم لامرنا وغيظا ادخلوه على عدونا ارادوا بذلك رضاك فكافهم عنا بالرضوان واكلاهم بالليل والنهار واخلف على اهاليهم
واولادهم الذين خلفوا باحسن الخلف **شرح** اشخصوا بشین بانقطه و خا بانقطه و صاد بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب
افعال است رغبة بفتح راء بنقطه و سکون غین بانقطه منصوب و مفعول له است برنا بکسر باء یکنقطه و تشدید راء بنقطه است
و سرورا ادخلوه على نبيك عطف و ادخال السرور على نبيك است بنا بر اینکه فاعل مفعول له و فاعل عامل آن یکی می باشد
نزد اکثر نحویان و برای قیاس است غیظا ادخلوه کافهم بکسر فاء بصیغه امر مهموز اللام باب مفاعله است همزه آن منقلب بیاء
شده و بجزم افتاده اکلاهم بسکون همزه لام الفعل بصیغه امر باب منع است اخلف بخاء بانقطه و فا بصیغه امر باب افعال است
اهالی بفتح همزه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع اهل است خلفوا بخاء بانقطه و فا بصیغه مجهول باب تفعیل است
و ضمیر راجع باهالی و اولاد است باحسن متعلق بخلفوا است الخلف بفتح خاء و سکون لام مصدر باب افعال است **یعنی** جمع کرده
خرج کردند مالهای خود را و از اوطان خود بیرون کردند بدنهای خود را برای خواهش در خوشی سلوکی با ما و برای امید آنچه
که نزد تست در پیوند کردن با ما و برای خوشی که داخل کردند آن را بر نبی تو صلوات الله علیه و برای قبول ایشان فرمان ما و برای
خشمی که داخل کردند آن را بر دشمنان ما اراده کردند با آنچه مذکور شد خوشنودی ترا پس عوض ده ایشان را از جانب ما بکمال
رضا و نگاه دار ایشان را در شب و روز و جانشین شو بر اهالی ایشان و فرزندان ایشان که در عقب گذاشته شده اند
به نیکوتر جانشینی **اصل** واصحبهم واكفهم شر كل جبار عنيد وكل ضعيف من خلقك او شديد وشر شياطين الانس والجن واعطهم
افضل ما املوا منك في غربتهم عن اوطانهم وما آثرونا به على ابنائهم واهاليهم وقراباتهم اصحبهم بصاد بنقطه و حاء بنقطه
و باء یکنقطه بصیغه امر باب علم است اکفهم بکسر فاء بصیغه امر معتل اللام باب ضرب است شر منصوب و مفعول دوم است اعطهم بفتح همزه
بصیغه امر باب افعال است املوا بتشدید و تخفیف میم بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب نصر است و ما عطف است بر ما آثرونا
بهمزه و الف و ثاء سه نقطه و راء بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است قراباتهم بفتح قاف و راء بنقطه و الف و باء یکنقطه و الف
و تاء دو نقطه در بالا است **شرح** و یار باش ایشان را و دفع کن از ایشان شر هر ستمکار را که از حق بگردد و شر هر ضعیف
از جمله مخلوق تو یا زورمندی و شر شیاطین انس و جن را و بده ایشان را افضل آنچه امید وارند از تو در جدا ماندن
ایشان از وطنهای خودشان و افضل از آنچه ترجیح دادند ما را بآن بر فرزندان خود و اهلهای خود و خویشان خود مراد
آنست با ایشان بهره در آخرت افضل از نوالی که امید وارند و در دنیا افضل از مالی که از متعلقان خود باز گرفتند و خرج
راه ما کردند **اصل** اللهم ان اعداءنا عابوا عليهم خروجهم فلم ينههم ذلك عن الشخوص الينا خلافا منهم على من خالفنا
فارحم تلك الوجوه التي قد غيرتها الشمس وارحم تلك الخدود التي تقلبت على حفرة ابي عبد الله عليه السلم وارحم تلك الاعين
التي جرت دموعها رحمة لنا وارحم تلك القلوب التي جزعت واحترقت لنا وارحم الصرخة التي كانت لنا اللهم اني استودعك
تلك الانفس وتلك الابدان حتى توافيهم على الحوض يوم العطش **شرح** عابوا بعين بی نقطه و الف و باء یکنقطه بصیغه ماضی باب
ضرب است خروجهم منصوب و مفعول عابوا است لم ينههم بسکون نون و فتح هاء بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب منع است
و الیه ذلك مصدر عابوا است خلافا مفعول له است و عامل آن شخوص است و این اشارتست باینکه این عمل در زمانی
که مخالفان آن را عیب شمرند مثل زمان اکثر خلفای بنی العباس افضل است از آن عمل در زمانی که آن را هیچکس عیب نشمرد تقلبت
بقاف و باء یکنقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعل است رحمة منصوب و مفعول له است و عامل آن جرت است و نسبت رحمت
بدموع اسناد مجازیست جزعت بجیم و زای بانقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است توافیهم بضم نون و واو و الف

وکرفا

وکسر فاء و فتح یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم مع الغیر باب مفاعله است الموافاة رسیدن بمعنی قربی یا بغاء یکی چنانچه تحلیل آن باب
غایب خوانده باشد و داوان حق کسی بالمس بالصفات علی حرف جرست الحوض مجرورست و میتواند بود که توافیهم بصیغه مخاطب باشد
و علی بتشدید یاء مفتوحه مرکب از حرف جر و یاء متکلم باشد و الحوض منصوب بظرف مکان باشد بنا بر اینکه ایهام نفی لعله دارد یا
بنا بر اینکه ایهام شرط لفظ ظرف زمان بنا باشد **یعنی** خداوندا بدرستی که دشمنان ما عیب شمردند بر زایران حسین بیرون رفتن
ایشان را پس نهی نکرده باز نداشت ایشان را آن عیب شمردن از بیرون آمدن ایشان بسوی ما برای مخالفت از ایشان بر جمعی
که مخالفت کردند ما را پس رحم کن آن رویهای را که تغییر داده آنها را آفتاب و رحم کن آن پهلوهای رویی را که گردیده بر سر قبر
ابی عبد الله حسین علیه السلم باینمعنی که گاهی جانب راست رو بر قبر او گذاشته شده و گاهی جانب چپ بر رو و رحم کن آن چشمهای را که روان
شد اشکهای آنها بسبب سوزی برای ما و رحم کن آن دلهای را که اضطراب کرد و سوخت برای ما و رحم کن فریادی را که واقع شد
برای مصیبت ما خداوندا بدرستی که من میسپارم بتو آن روحها را و آن بدنها را تا آنکه ما با ایشان رسیم باتمام بر سر حوض کوثر در
روز تشنگی خلایق و ما ساقیان ایشان باشیم **اصل** فما زال وهو ساجد يدعو بهذا الدعاء فلما انصرف قلت جعلت فداك لو ان
هذا الذي سمعت منك كان لمن لا يعرف الله لظننت ان النار لا تطعم منه شيئا والله لقد تمنيت ان كنت زرته ولم احج فقال لي
ما اقربك منه فما الذي يمنعك من اتيانه ثم قال يا معوية لم تدع ذلك قلت جعلت فداك لم ادر ان الامر يبلغ هذا كله فقال يا معوية من يدعو
لزواره في السماء اكثر ممن يدعو لهم في الارض **شرح** واو وهو حالیه است و جمله حالیه قایم مقام جزء ما زال است لو لا تخطب
مالکون الامر و هو قایم که جمله حالیه قایم مقام جزء مبتدا شده و میتواند بود که یدعو خبر ما زال باشد لا تطعم بطاء بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است ان بفتح همزه و سکون نون است کنت بصیغه متکلم است و هم چنین زرته و واو و لم احج
حالیه است یا عاطفه است ما اقربك صیغه تعجب است چون مخاطب کو نبوده لم بکسر لام و فتح میم است تدع بفتح دال بی نقطه و عین بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معتل الفاء واوی باب منع است **یعنی** پس باقی ماند بر حالی که او ساجد بود و دعا میکرد باین دعا پس چون فارغ شد
گفتم که قربانت شوم اگر اینکه این دعای که شنیدم از تو میبود برای کسی که نشناخت الله تعالی را هر آینه گمان میکردم که آتش جهنم نمی
خورد از او چیزی را والله که هر آینه آرزو کردم که می بودم بابی روش که زیارت او کرده می بودم و حج اسلام نمیکردم پس امام گفت
مرا که چه نزدیک تو بقبر حسین پس چه مانع است ترا از آمدن نزد او بعد از آن گفت که ای معویه چرا وا میگذاری آن زیارت را
گفتم که قربانت شوم ندانستم که کار برسد باینمرتبه دعا و توجه تو بهمه آن امام گفت که ای معویه آنکه دعا میکنند برای زایران او در آسمان
بیشتر است از آنکه دعا میکنند برای ایشان در زمین **باب دویست و سی و سیوم اصل باب فضل زيارة ابي الحسن موسى**
عليه السلم **شرح** اینجا باب بیان فضیلت زیارت ابی الحسن امام موسی کاظم علیه السلم است و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن الحسين بن محمد القمي قال قال لي الرضا عليه السلم من زار قبر ابي ببغداد كان كمن زار قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وقبر
امير المؤمنين صلوات الله عليه الا ان لرسول الله صلى الله عليه وآله ولامير المؤمنين عليه السلم فضلهما **شرح** الا ان بکسر همزه و تشدید لام
و الف و فتح همزه و تشدید نون برای استدراک است مانند لکن و میتواند بود که الا بفتح همزه و تخفیف لام و ان بکسر همزه و تشدید نون
باشد و حامل بهره و حکمیت **یعنی** روایتست از حسین بن محمد قمی که گفت مرا امام رضا علیه السلم که هر که زیارت کرد قبر پدر مرا
در بغداد و شد مانند آنکه زیارت کرد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را و قبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را الا آنکه برای رسول
الله صلی الله علیه و آله و برای امیر المؤمنین علیه السلم است زیادتی ایشان بر سایر ائمه باعتبار ثواب عمل مراد آنست که افضل بودن بزرگوار
منافات ندارد با برابر بودن ثواب زیارت **دوم اصل** عن الحسن بن علي الوشاء عن الرضا عليه السلم قال سالته عن زيارة قبر ابي
الحسن موسى عليه السلم مثل زيارة قبر الحسين عليه السلم قال نعم **شرح** مثل خبر مبتدای محذوف است و استفهام نیز مقدر است **یعنی** روایتست از
حسن بن علی وشاء از امام رضا علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زیارت قبر امام موسی کاظم علیه السلم که آیا آن مثل زیارت قبر حسین علیه السلم
است گفت که آری **سیوم اصل** كتبت الى ابي الحسن الثالث عليه السلم اساله عن زيارة ابي عبد الله الحسين ومن زيارة ابي الحسن والي

جعفر علیهم السلام اجمعین فکتب الی ابو عبدالله علیه السلام المقدم وهذا اجمع واعظم اجرا **شرح** مفهوم وسایل اینست که کدام افضل است مقدم
اینجا یعنی حاضر شدن است یا یعنی سابق در سلسله نسب است حضار را پیشتر بعد از زیارت ابی الحسن وابی جعفر است **یعنی** نوشتم بسوی امام علی نقی
علیهم السلام جابر سیدم او را از زیارت ابی عبدالله الحسین و از زیارت ابی الحسن امام موسی کاظم و ابی جعفر امام محمد تقی علیهم السلام
اجمعین که کدام از این دو زیارت افضل است پس نوشت بسوی من که ابو عبدالله حسین علیه السلام خود مقدم است در فضیلت و این
و این زیارت ابی الحسن و ابی جعفر جامع تر و بزرگتر است باعتبار مزد اشارت است بآنکه در اینجا زیارت دو امام است و آنجا زیارت
یک امام است و افضل بودن حسین منافات ندارد با برابر بودن ثواب زیارت او با ثواب زیارت هر یک از آن دو امام علیحده بلکه
منافات ندارد با رجحان بودن آن نیز **باب دویست وسی و چهارم اصل باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلام شرح**
این باب بیان فضیلت زیارت ابی الحسن امام رضا علیه السلام است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام
جعلت فداک زیارة الرضا علیه السلام افضل ام زیارة ابی عبدالله الحسین علیه السلام فقال زیارة ابی علیه السلام افضل وذلک ان ابا
عبدالله علیه السلام یزوره الناس وابی لا یزوره الا الخواص من الشیعة **شرح** گفتم امام محمد تقی علیه السلام را که قربانت شوم زیارت
زیارت امام رضا علیه السلام افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام پس گفت که زیارت پدرم علیه السلام افضل است و آن برای آنست
که امام حسین علیه السلام زیارت میکنند او را جمیع مردمان خواه مخالفان و خواه منتسبان بشیعه که عمل بمقتضای آن نمیکنند چون اختلاف
از روی غلو میکنند و خواه غیر ایشان و پدرم را زیارت نمیکنند او را مگر خالصان از شیعه **دوم اصل** سألت اباجعفر علیه السلام
عن رجل حج حجة الاسلام فدخل متمتعا بالعمرة الی الحج فاعانه الله علی عمرته وحجه ثم اتی المدینة فسلم علی النبی صلی الله علیه وآله
ثم اتاک عارفا بحقک یعلم انک حجة الله علی خلقه وبابه الذی یؤتی منه فسلم علیک ثم اتی اباعبدالله الحسین علیه السلام فسلم علیه ثم اتی
بغداد وسلم علی ابی الحسن موسی علیه السلام ثم انصرف الی بلاده **شرح** پرسیدم امام محمد تقی علیه السلام را از مردی که اراده حج کرد حجة
الاسلام که فریضه است پس داخل مکه شد بر حالی که بهره مند است بعمره پیوسته بسوی حج که افضل افراد حج است پس مدد کرد او را الله تعالی
بر عمره او و حج او یعنی که از آفتها مانند احرام و سایر مناسک است محفوظ ماند بتوفیق الهی بعد از آن آمد بمدینه پس سلام کرد بر نبی صلی
الله علیه وآله بعد از آن آمد نزد تو در مدینه شناسا بحق تو میداند که تو حجتی از جانب الله تعالی بر خلق او و دری که آمده میشود
نزد او از آن در پس سلام کرد بر تو بعد از آن آمد نزد ابو عبدالله الحسین علیه السلام در کربلا پس سلام کرد بر او بعد از آن آمد به بغداد
و سلام کرد بر ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام بعد از آن برگشت بسوی مواضع خود و تمش مخفی نماند که سکوت از ذکر زیارت ائمه بقیع علیهم
السلام در اینجا برای ظهور رغبت بسیار زیارت ایشان نیز مراد است و شاید که از قلم کاتب لا افتاده باشد و در کتاب تهذیب اخبار الرضا
بجای ثم اتاک عارفا بحقک یعلم انک حجة الله علی خلقه وبابه الذی یؤتی منه فسلم علیک چنین است که ثم اتی اباک امیرالمؤمنین علیه السلام
عارفا بحقه یعلم انه حجة الله علی خلقه وبابه الذی یؤتی منه فسلم علیه پس شاید که یکی از این دو از قلم کاتبان افتاده باشد والله اعلم له
اصل فلما کان فی هذا وقت الحج رزقه الله الحج فایهما افضل هذا الذی قد حج حجة الاسلام یرجع ایضا فیحج او یخرج الی خراسان الی
ابیک علی بن موسی الرضا فیسلم علیه قال بل یأتی خراسان فیسلم علی ابی الحسن علیه السلام افضل ولیکن ذلک فی رجب ولا ینبغی ان
تفعلوا هذا الیوم فان علینا وعلیکم من السلطان شنعة **شرح** خبر مستتر در کان راجع بر حاجی است الحج مرد و مجابکسر حاء است و
مراد با ول مقصد کعبه است موافق آیت سوره آل عمران ولله علی الناس حج البیت و مراد بدوم استطاعت الحج است و آن زاد و راحله
و مانند آنهاست ضمیر ایهما پیش از ذکر مرجع مذکور شده ضمیر مبتدا است و بتقدیر استفهامست الذی صفت هذا است یرجع خبر هذا
است یا فی تقدیر ان یا فی است پس منصوب لفظا و مرفوع تقدیری میتواند بود و بر هر تقدیر مبتدا است افضل خبر مبتدا است هذا
الیوم اشارت است بوقت اشتغال مردمان بافعال حج و عمره و در زمان جو ستمگر شنیع بالفتح و سکون النون و عین بنقطه اسم مصدر
باب حسن است یعنی تجاوز از حد در سختگیری و شدت بالکسر شین بالنقطه و سکون یا و دو النقطه در بانیش است یعنی ملازمان در بر دان
سلطان که موکلند بر ما **یعنی** پس چون شد در وقت بیرون رفتن قافله حج روزی کرد او را الله تعالی که بآن حج تواند کرد

بس کدام

پس کدام از این دو که مذکور میکنیم فاضلتر است آیا این مردی که بتحقیق حج کرده حجة الاسلام بر میگردد نیز پس حج میکند او یا بیرون میرود
بسوی خراسان بسوی پدرت علی بن موسی الرضا پس سلام میکند بر او امام گفت اینکه آید بخراسان پس سلام کند بر امام رضا
علیه السلام افضلست و باید که باشد آن زیارت در رجب سزاوار نیست که کنید آن زیارت را امروز که ماه ذی الحجه و موسم
حج است چه بدرستی که بر ما و بر شما از جانب خلیفه ناحق سختگیری است باینکه میگویند که رافضیان از اهل قبله نیستند و کعبه
اعتقاد ندارند **سیوم اصل** محمد بن یحیی عن علی بن ابراهیم الجعفری عن حمدان بن اسحق قال سمعت اباجعفر علیه السلام او حکی لی عن
رجل عن ابی جعفر علیه السلام الشک منه علی بن ابراهیم قال قال ابوجعفر علیه السلام من زار قبر ابی بطوس غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
شرح الشک من علی بن ابراهیم کلام محمد بن یحیی است و حاصل اینست که علی بن ابراهیم نمیداند که آیا حمدان بن اسحق نقل الحدیث
از امام محمد تقی علیه السلام بی واسطه کرد یا بواسطه مردی که اسم او مجهول است پس او حکی عطف است بر قال **یعنی** روایت کرد محمد بن یحیی
از علی بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیار است از حمدان بفتح حاء بی نقطه و سکون میم و دال بی نقطه ابن اسحاق که حمدان گفت که شنیدم
از امام محمد تقی علیه السلام یا حمدان حکایت کرد مرا از مردی از امام محمد تقی علیه السلام این شک از علی بن ابراهیم است راوی که گفت که
گفت امام محمد تقی علیه السلام که هر که زیارت کرد قبر پدر مرا در طوس آمرزید الله تعالی برای او آنچه را گذشت از جمله گناه او و آنچه را که
پس افتاد و بیان این شد در شرح حدیث ششم باب فضل زیارة ابی عبدالله الحسین علیه السلام **اصل** قال فحججت بعد الزیارة
فلقیت ایوب بن نوح فقال لی قال ابوجعفر الثانی علیه السلام من زار قبر ابی بطوس غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وبنی الله له منبرا
حذاء منبر محمد وعلی علیهما السلام حتی یفرغ الله من حساب الخلائق فرأیته وقد زار فقال جئت اطلب المنبر **شرح** قال کلام محمد بن یحیی است
و ضمیر مستتر راجع است بعلی بن ابراهیم ضمیر منصوب در رأیته نیز راجع است بعلی بن ابراهیم **یعنی** گفت علی بن ابراهیم که پس حج کردم
بعد از زیارت امام رضا علیه السلام پس برخوردم ایوب بن نوح را در راه حج پس گفت مرا که گفت امام محمد تقی علیه السلام که هر که زیارت
کرد قبر پدر مرا در طوس آمرزید الله تعالی برای او آنچه را که گذشت از جمله گناه او و آنچه را که پس افتاد و بنا کرد الله تعالی برای
او منبری محاذی منبر محمد و علی علیهما السلام تا وقتی که فارغ شود الله تعالی از حساب خلایق پس دیدم علی بن ابراهیم را در خراسان بر حالی که بتحقیق
زیارت امام رضا علیه السلام کرد بار دیگر پس گفت که آمدم با این زیارت دوم بر حالی که طلب میکنم منبر را مراد این است که در زیارت
اول قصد منبر نکرده بودم چون نشنیده بودم و در زیارت دوم قصد منبر کردم **چهارم اصل** عن یحیی بن سلیمان المازنی عن ابی
الحسن موسی علیه السلام قال من زار قبر ولدی علی کان له عند الله کسبعین حجة مبرورة قال قلت سبعین حجة قال نعم وسبعین الف
حجة قال قلت سبعین الف حجة قال رب حجة لا تقبل من زاره وبات عنده لیلة کان کمن زار الله فی عرشه قلت کمن زار الله فی عرشه
شرح رب حجة لا تقبل اشارتست بآنچه گذشت در حدیث دهم باب ان المؤمن صنفان الاول که باب صد و نود و هشتم است که حج بر سه
قسم است اعلی و اوسط و ادنی و چون این زیارت از مؤمن برابر یک حج اعلی است پس برابر هفتاد حج اوسط است و برابر هفتاد هزار
حج ادنی است پس لا تقبل یعنی اینست که ثواب داده نمیشود ثواب آن در محض و بنا است و در آخرت ثواب ندارد و معنی عرش گذشت در
کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب بیستم است و مراد اینجا تجلی است از نور **یعنی** روایت از یحیی بن سلیمان
مازنی بالف و کسر زای بانقطه و نون از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که هر که زیارت کرد قبر پسرم علی رضا را شد برای او نزد الله
تعالی مانند هفتاد حج ثواب داده شده راوی گفت که از روی تعجب گفتم که آیا هفتاد حج امام گفت که آری و هفتاد هزار حج راوی گفت
که گفتم آیا هفتاد هزار حج امام گفت که بسا حجی که ثواب آخرت نمیباشد هر که زیارت کرد قبر علی رضا را و شب برد نزد او در حرم او در آن یک شب
شد مانند کسی که زیارت کرد الله تعالی را در عرش او گفتم از روی تعجب که مانند کسی که زیارت کرد الله تعالی را در عرش او وجه تعجب آنست که ایهام
تمکن و مکان است و تشبیه بجای غریب است **اصل** قال نعم اذا کان یوم القیامة کان علی عرش الرحمن اربعة من الاولین واربعة من الآخرین
فاما الاربعة الذین هم من الاولین فنوح وابراهیم وموسی وعیسی علیهم السلام واما الاربعة من الآخرین فمحمد وعلی والحسن والحسین علیهم السلام
ثم یمد الطعام فیقعد معنا من زار قبور الائمة علیهم السلام الا ان اعلاهم درجة واقربهم حبوة زوار قبر ولدی علی **شرح** مناسب الجنة من

الدولیمن والابة من الاخرین گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب العرش والکرسی که باب سیم است در بیان آن شد **یعنی** امام گفت که او را
بیان این آنکه چون شود روز قیامت می باشد بر عرش در بر طرف جای چهار کس از پیشینیان و چهار کس از پسینیان اما چهار که از
پیشینیان اند پس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اند که چهار نبی صاحب شریعت علیحده اند و اولوا العزم اند و اما چهار کس که از
پسینیان اند پس محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام اند بعد از آن کشیده میشود سفره خوردنی پس مینشیند با ما هر که زیارت
کرده قبور ائمه معصومین علیهم السلام را آگاه باشید بدرستی که بالاتر ایشان با اعتبار درجه و نزدیکتر ایشان با اعتبار عطا زایران قبر پسرم
علی الرضا است **پنجم اصل** عن زید الشحام قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله قال کمن زار
الله عز و جل فوق عرشه قال قلت فما لمن زار احدا منکم قال کمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** روایت است از زید که
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه ثواب است برای کسی که زیارت کرد رسول الله را صلی الله علیه و آله گفت که او مانند
کسی است که زیارت کرده باشد الله عز و جل را در بالای عرش او راوی گفت که گفتم که پس چه ثواب است برای کسی که زیارت کرد یکی
از شما او صیا را گفت که او مانند کسی است که زیارت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله را **باب دویست و شصت و پنجم اصل**
باب **شرح** این باب است بی عنوان و در بعض نسخ لفظ باب اینجا نیست و این بعض از حدیث آخر باب سابق می بود
مناسبتر بود و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال مکة حرم الله و حرم رسوله و حرم امیر المؤمنین علیهما
السلام الصلوة فیها بمائة الف صلوة والدرهم فیها بمائة الف درهم والمدینة حرم الله و حرم رسوله و حرم امیر المؤمنین علیهما السلام الصلوة
فیها بعشرة آلاف صلوة والدرهم فیها بعشرة آلاف درهم والکوفة حرم الله و حرم رسوله و حرم امیر المؤمنین علیهما السلام الصلوة فیها
بالف صلوة والدرهم فیها بالف درهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مکه حرم الله تعالی است با اعتبار خانه او در
آنجا و حرم رسول او و حرم امیر المؤمنین علیهما السلام است با اعتبار خانهها و تولد ایشان و در آنجا نماز در مکه برابر صد هزار نماز است و درمی
که در مکه صرف شود برابر صد هزار درم است و مدینه حرم الله تعالی و حرم رسول او و حرم امیر المؤمنین علیهما السلام است با اعتبار خانهها
و توطن آن دو خلیفه الله تعالی و در آنجا نماز در آن برابر ده هزار نماز است و درمی که صرف شود در آن برابر ده هزار درم است
و کوفه حرم الله تعالی و حرم رسول او و حرم امیر المؤمنین علیهما السلام است با اعتبار خانه و توطن امیر المؤمنین که خلیفه الله تعالی و خلیفه
رسول او است در آنجا نماز در آن برابر هزار نماز است و درمی که صرف شود در آن برابر هزار درم است مناسب این گذشت در حدیث
پنجم و ششم باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام تا آخر که باب دویست و یکم است در کتاب الصلوة در حدیث اول باب فضل المسجد الاعظم
بالکوفة تا آخر که باب صد و دوم است **دوم اصل** عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول تتم الصلوة فی اربع
مواطن فی المسجد الحرام و مسجد الرسول علیه السلام و مسجد الکوفة و حرم الحسین علیه السلام **شرح** روایت است از ابو البختری از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که شنیدم او را و میگفت که کامل کرده میشود نماز در چهار موضع در مسجد حرام که در مکه است و مسجد رسول علیه السلام که در مدینه است و مسجد کوفه
و حرم امام حسین علیه السلام که در کربلا است مراد اینست با فاصله در آنجا به قدری که قرائت چهار رکعت توان کرد و تکثیر نماز با خضوع
و خشوع و رعایت آداب در آنجا ها میسر شود **سیوم اصل** عن حذیفة بن منصور قال حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول تتم
الصلوة فی المسجد الحرام و مسجد الرسول علیه السلام و مسجد الکوفة و حرم الحسین علیه السلام **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل**
عن رجل من اصحابنا یقال له حسین عن ابی عبد الله علیه السلام قال تتم الصلوة فی ثلثة مواطن فی المسجد الحرام و مسجد الرسول علیه السلام و عند
قبر الحسین علیه السلام **شرح** روایت است از مردی از یاران ما که نام او حسین است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اتمام کنی نماز را در سه
موضع در مسجد حرام و مسجد رسول علیه السلام و نزد قبر حسین علیه السلام مخفی نماند که ترک ذکر مسجد کوفه با اعتبار اینست که مخاطب اهل کوفه در آن وقت قصد
عبور یا کم بوده و اتمام مناسب حال او گفته یا با اعتبار اینست که کوفه نبوده و اتمام در آنجا معلوم بوده **پنجم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تتم الصلوة فی اربعة مواطن فی المسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد الکوفة و حرم الحسین علیه السلام **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **ششم اصل** عن ابی شبل قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ازور قبر الحسین علیه السلام قال نعم

زار الطیب

زر الطیب و اتم الصلوة فیه قلت فان بعض اصحابنا یرون التقصیر قال انما یفعل ذلک الضعفة **شرح** ابو شبل بکسر شین با نقطه و سکون
بای یک نقطه از ارجل کوفه است و تجارت او فروختن چاپ یعنی نقش کرده بوده و صاحب مال و مکنت بوده **یعنی** روایت است از ابو
شبل گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا زیارت کنم قبر حسین علیه السلام را گفت که آری زیارت کن آن خوش بو را و اتمام
کن نماز را و را گفتم که پس بدرستی که بعضی یاران ما قرار میدهند تقصیر نماز را در آنجا امام گفت که جز این نیست که میکنند آن عمل را
ضعیفان مراد اینست که جمعی از ایشان را میسر نباشد رنگی در آنجا به قدری که باعث اتمام صلوة شود قرار میدهند با خود تقصیر را و تو
مثل ایشان نیستی و مکنت داری **باب دویست و شصت و ششم اصل باب النوادر** **شرح** این باب احادیث متفرقه
تازه است و در این باب نه حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا بعدت بأحدکم الشقة ونأت به الدار فلیعل اعلی
منزله و لیصل رکعتین ولیوم بالسلام الی قبورنا فان ذلک یصل الینا **شرح** بعدت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب حسن است باء در باحدکم
برای تعدیه است الشقة بضم و کسر شین با نقطه و تشدید به تا قاف مشقت و مراد اینجا سفر دور است نأت بصیغه ماضی معلوم و سکت در مال باء در حال نأت
بفتح نون و فتح همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام یای باب علم است الثانی دوری باء در به برای تعدیه است فلیعل برای طلب است
فلیعل بسکون لام و سکون عین بی نقطه و ضم لام بصیغه امر غایب معلوم معتل اللام و اوی باب نصر است باء در بالسلام برای ملابست
است الی متعلق بلیوم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون دور از ما کند یکی از شما را مشقت سفر و دور از ما کند
او را سرای او پس باید که بالا رود بر بلندتر منزلی که او راست و باید که گزارد دو رکعت و باید که ایما و اشارت بسلام کند با
سلام بسوی قبرهای ما چه بدرستی که آن سلام میرسد بسوی ما **دوم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت
زیارة الحسین علیه السلام فزره و انت حزین مکروب شعث مغبر جائع عطشان و سله الحوائج و انصرف عنه و لا تتخذه وطنا **شرح**
شعث بفتح شین با نقطه و کسر و سکون عین بی نقطه و ثا سه نقطه است مغبر بضم میم و سکون غین با نقطه و فتح بای یک نقطه و تشدید
را و بی نقطه است **یعنی** روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کنی زیارت امام حسین
علیه السلام را پس زیارت کن او را بر حالی که تو اندوهگین و شکسته حال و پریشان حال غبار آلود گرسنه تشنه باشی و طلب کن از او
که وسیله قضای حوائج شود و برگرد از او بسوی منزل خود در کربلا و فرا مگیر او را وطن خود با هیچ که در سر قرار و درنگ بسیار مکن تا مبادا
که خلاف آداب مذکوره بفعل آید پس این منافات ندارد با اینکه کسی در کربلا توطن نماید یا مسافری در آنجا به قدر اتمام
نماز درنگ کند چنانچه مذکور شد در شرح حدیث آخر باب سابق **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام یأخذ الانسان من طین
قبر الحسین علیه السلام فینتفع به و یأخذه غیره فلا ینتفع به فقال لا و الله الذی لا اله الا هو ما یأخذه احد و هو یری ان الله
ینفعه به الا نفعه به **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فرا میگیرد شخصی از خاک قبر حسین علیه السلام پس بهره مند میشود
بآن و فرا میگیرد آنرا غیر آن شخص پس بهره مند نمیشود بآن پس امام گفت که چنین نیست قسم بخدائی که نیست مستحق عبادتی مگر او که
فرا نگیرد آنرا کسی بر حالی که او بیند از آنکه الله تعالی بهره مند میکند او را بآن مگر آنکه بهره مند کرد او را بآن مراد اینست که اگر
کسی داند که آن خاک قبر امام مفترض الطاعه است و بقصد تبرک بردارد البته منتفع میشود بآن لیکن انتفاع بآن چند قسم است بلیغ
و رو بیاست و بلیغ در آخرت است و آنچه در دنیا است کلها جلب نفع و گاهی دفع ضرر است و این سبب گاهی اشتباه واقع میشود و
چهارم اصل عن یونس بن الربیع عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان عند راس الحسین علیه السلام لتربة حمراء فیها شفاء من کل داء
الا السام قال فاتینا القبر بعد ما سمعنا هذا الحدیث فاحتفرنا عند راس القبر فلما حفرنا قدر ذراع انحدرت علینا من راس القبر
مثل السهلة حمراء قدر الدرهم فحملناها الی الکوفة فمزجناه واقبلنا نعطی الناس یتداوون به **شرح** السام بسین بی نقطه و الف
مثقل از واو و تخفیف میم مرگ و آن منصوب است استثناء مرگ با اعتبار اینست چون واقع شد چاره نیست یا با اعتبار اینست که چون
واقع شده باشد بعلیجی چاره نیست احتفرنا بحای بی نقطه و فاء و راء بی نقطه است انحدرت بنون و دال بی نقطه و راء بی نقطه
بصیغه ماضی غایبه معلوم باب انفعال است الا انحدار افتادن چیزی از درون چیزی و در نسخ بای یک نقطه بجای نون است الابتدار

شتاب کردن و سبقت گرفتن و ضمیر مستتر راجع به تربت است راس القبر یعنی الست از پهلوی گودی جانب قبلت مراد آنست که از میان دیوار که
گود کنده شده بود بیرون افتاد و از آن پهلو مثل معضوب و حال از ضمیر انبثت است السهو بکسر سین بی نقطه و سکون ها و تخفیف
لام خاکی که آب سیل آنرا می آورد و چون سیل بر طرف میشود الخال بر زمین چسبیده میشود و میترکد و آن سرخ می باشد حمرا منصوب و حال
دیگرست قدر نیز منصوب و حال دیگرست دم ادوزن ست با مراد جا است با مراد دوست روی انگشت زعفران برای با القاف و جیم
بصیغه ماضی معلوم باب افعال و ضمیر راجع بطین حسین بتقدیر زعفران بجا است و مفعول ثانی است که طین قبر حسین سوای آن تربت نرمها
بسیار بود آن طین را خلط کردیم بآن تربت و گذشت در حدیث پنجم باب بیان الی الکعبة که باب پنجم است قول دیگر از خلط
طین قبر حسین علیه السلم برای دوا **یعنی** روایت از ابوالی جاریه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که نزد قبر حسین
علیه السلم هر آینه خاکی ست سرخ در آن است شفا از هر دردی علی گفت راوی گفت پس آمدیم نزد آن قبر بعد از آنکه شنیدیم این
حدیث را پس آغاز کندن کردیم نزد سر قبر پس چون کندیم بقدر ذراع بر ما افتاد آن تربت بر ما از جانب سر قبر مانند
گونه خاک بازمانده سیل بود سرخ بود بقدر یک درهم بود پس با خود برداشتیم آنرا تا کوفه پس مخلوط کردیم طین قبر حسین را
بآن تربت و شروع کردیم میدادیم مردمان آنرا دوا میجستند بآن طین مخلوط بتربت مذکوره **پنجم اصل** عن بعض اصحابنا
قال یوخذ طین قبر الحسین علیه السلم من عند القبر علی قدر سبعین ذراعا **شرح** علی قدر حالست از عند **یعنی** روایت از بعضی
یاران ما گفت گرفته میشود خاک قبر حسین علیه السلم از نزدیک قبر بر حالیکه آن نزدیک بر مقدار هفتاد ذراع باشد
مراد آنست که از هر جانبی تا هفتاد ذراع داخل نزدیک قبرست و خاک آن اشرفست از خاک سایر مواضع کربلا و این منافات
ندارد با اینکه در اجزای آن مقدار نیز تفاوت در شرف باشد چنانچه در حدیث آینده است **ششم اصل** عن اسحق بن عمار
قال سمعته یقول لموضع قبر الحسین علیه السلم حرمة معلومة من عرفها واستجار بها اجیر قلت صف لی موضعها قال امسح من موضع قبره الیوم
خمسا و عشرین ذراعا من قدامه و خمسا و عشرین ذراعا من عند راسه و خمسا و عشرین ذراعا من ناحیة رجلیه و خمسا و عشرین
ذراعا من خلفه و موضع قبره من یوم دفن روضة من ریاض الجنة و منه معراج یعرج منه باعمال زواره الی السماء و لیس من ملک و لا
نبی فی السموات الا و هم یسألون الله ان یاذن لهم فی زیارة قبر الحسین علیه السلم ففوج ینزل و فوج یعرج **شرح** یعنی موضعها راجع
بحرمة ذراعا الیوم اشارتست باینکه موضع القبر در دو معنی مستعمل میشود یکی مرادست در سابق و دیگری مرادست اینجا و مقصود
اینجا جای است که بقدر صورت قبرست و آنرا عرف امروز موضع القبر مینامند و آن اخص است از معنی سابق است یوم
تنوین است دفن بصیغه ماضی مجهول متعلق الیه است یعرج در اول بصیغه غایب مجهول باب افعال است و در دوم بصیغه معلوم است باللام
باعمال برای تعدیه است **یعنی** روایت از اسحاق بن عمار که از راویان امام جعفر صادق علیه السلم و امام موسی کاظم است گفت
که شنیدم از امام که گفت که برای جای قبر حسین علیه السلم حرمتی که معلوم است هر که شناخت آن حرمت را و پناه جست از آتش
جهنم و مانند آن بآن حرمت پناه داده شد گفتم که بیان کن برای من جای آن حرمت را گفت که مساحت کن از جای قبر او امروز
آنرا موضع قبر میشمرند بیست و پنج ذراع از پیش آن و بیست و پنج ذراع نزد سر آن و بیست و پنج ذراع از جانب دو پای آن و بیست
و پنج ذراع از پس آن و جای قبر او که در سابق مذکور شد از آن روزی که مدفون شد بوستانیست از بوستانهای بهشت و
از آنجاست نردبانی که بالا برده میشود از آن عملهای زایران او بسوی آسمان و نیست هیچ فرشته و نه هیچ پیغمبری در آسمانها مگر
بر حالی که ایشان طلب میکنند از الله تعالی اینرا که اذن دهد ایشان را در زیارت قبر حسین علیه السلم پس گروهی نازل میشوند و گروهی
بالا میروند **هفتم اصل** علی بن محمد رفعه قال قال الختم علی طین قبر الحسین علیه السلم ان یقرأ علیه انا انزلناه فی لیلة القدر و روی
اذا اخذته فقل بسم الله اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطیبة و بحق الوصی الذی تواریه و بحق جده و ابیه و اخیه و
الملائکة الذین یحفون به و الملائکة العکوف علی قبر ولیک ینتظرون نصره صلی الله علیه و علیهم اجمعین اجعل لی فیه شفاء من کل داء
و اماناً من کل خوف و عزاً من کل ذل و اوسع به علی فی رزقی و اصح به جسمی **شرح** ضمیر مستتر در رفعه راجع بعلی بن محمد است و ضمیر منصوب راجع

بحدیث مذکور بعید است و مراد برفع آن نسبت آنست بصاحب الزمان صلوات الله علیه ضمیر ثانی در اول راجع بعلی بن محمد است و در دوم
راجع بصاحب الزمان علیه السلم است الختم بفتح خا با نقطه و سکون تا و در نقطه دار بالا مهر کرده و مراد اینجا خواندن آخر اجزای
خوانده شده بر چیزیست پس اشارتست باینکه پیش از خواندن این سوره دعائی که مذکور میشود باید خواند و در روی حالیست
بتقدیر قد روی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بعلی بن محمد است و مراد روایت او از صاحب الزمان علیه السلم است
تواریه بواو و را بی نقطه و بای دو نقطه در پایین و ضمیر راجع بالذی بصیغه مضارع غایبه معلوم باب مفاعله است و ضمیر مستتر راجع
بالقبر است یحفون بیای بی نقطه و تشدید فا بصیغه مضارع معلوم باب نصر است احفا احاطه بجمیع جوانب چیزی العکوف بضم عین بی نقطه
و تخفیف کاف مضمومه و سکون واو و فا جمع عاکف ملازمان که موکل بر چیزی باشند ینتظرون نصره اشارتست بآنچه مذکور شد
در شرح حدیث اول باب زیارة قبر ابی عبدالله الحسین بن علی علیهما السلم که باب دویست و نهم است که چهار هزار فرشته که در روز
بدر حاضر شدند بجنگ موکلان و ملازمان قبر امام حسین علیه السلم اند و انتظار ظهور قائم آل محمد علیه السلم میکنند **یعنی**
علی بن محمد نسبت کرد این حدیث را بآن عالیمرتبه که ناحیه مقدسه است صلوات الله و سلامه علیه گفت که آن امام گفت که آخر کردن
آنچه خوانده میشود بر طین قبر حسین علیه السلم در وقت برداشتن آن اینست که خوانده شود بر آن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر
بر حالی که علی بن محمد روایت کرده بود از آن امام که چون فراگیری آن طین را پس بگو که بنام الله خداوندا بحق این خاک پاکیزه
و بحق این پاره زمین خوشبو و بحق وصیی که میپوشانیده است او را و بحق جد آن وصی و پدر وی و برادر وی و فرشتگانی که فرو گرفته اند جمیع اطراف
آن وصی را و فرشتگانی که ملازمان و موکلانند بر قبر امام تو انتظار میکشند مددکاری او را درود کناد الله تعالی بر آن وصی و
بر ایشان جمیع ایشان بگردان برای من در آن طین شفای از هر دردی و ایمنی از هر ترسی و عزتی از هر خواری و فراخ کن
بر من بسبب آن طین روزی مرا و صحیح کن بآن طین بدن مرا **هشتم اصل** عن حنان عن ابیه قال قال لی ابو عبدالله علیه السلم
یا سدیر تزور قبر الحسین علیه السلم فی کل یوم قلت جعلت فداک لا قال فما اجفاکم قال فتزوره فی کل جمعة قلت لا قال فتزوره فی کل شهر
قلت لا قال فتزوره فی کل سنة قلت قد یکون ذلک فقال یا سدیر ما اجفاکم للحسین علیه السلم اما علمت ان الله عزوجل الفی
الف ملک شعث غبر یبکون و یزورون و لا یفترون **شرح** حنان بفتح حا بی نقطه و تخفیف نون است و پدرش سدیر بفتح سین بی نقطه و
کسر دال بی نقطه از اهل کوفه است ما اجفاکم بجیم و فا و الف بصیغه تعجب است شعث مجرور و صفت الف است الشعث بضم شین با نقطه
و سکون عین بی نقطه و ثا سه نقطه جمع اشعث پراکنده حال الغبر بضم غین با نقطه و سکون با یک نقطه و را بی نقطه جمع اغبر غبار
آلوده گان **یعنی** روایت از حنان از پدرش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که ای سدیر آیا زیارت میکنی قبر حسین
علیه السلم را در هر روزی گفتم که فدایت شوم نمیکنم گفت پس چه جفا کار بود شما اهل کوفه پس آیا زیارت میکنید او را در هر هفته
گفتم که نه گفت که پس آیا زیارت میکنید او را از هر ماهی گفتم که نه گفت که پس آیا زیارت میکنید او را در هر سالی گفتم که گاهی
واقع شود آن مراد اینست که بعضی شیعه اهل کوفه هر سالی زیارت او میکنند و بعضی طوعه میکنند گفت ای سدیر چه جفا کارید شما
حسین را آیا نمیدانستی که الله عزوجل راست دو هزار هزار فرشته ژولیده گان غبار آلوده گان که گریه میکنند و زیارت میکنند
و مانده نمیشوند **اصل** و ما علیک یا سدیر ان تزور قبر الحسین علیه السلم فی کل جمعة خمس مرات و فی کل یوم مرة قلت جعلت
فداک ان بیننا و بینه فراسخ کثیرة فقال لی اصعد فوق سطحک ثم تلتفت یمنة و یسرة ثم ترفع راسک الی السماء ثم تنحو نحو
القبر و تقول السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک و رحمة الله و برکاته تکتب لک زورة و الزورة حجة و عمرة **شرح**
ما استفهامیه است آن بتقدیر فی ان است جمعه بجای بنای روز آدینه است فراسخ کثیرة عبارتست اینجا از دوازده فرسخ تقریبا
یمنة بفتح یا دو نقطه در پایین و سکون میم و نون است یسرة بفتح یا دو نقطه در پایین و سکون سین بی نقطه و را بی نقطه
امر بالتفات بجانب راست و چپ ازبهر احتیاط است که مبادا کسی از مخالفان داند آنرا و باعث تشنیع شود یا از بهر تعیین سمت
قبر و تمیز آن از جانب راست و آن جانب چپ آن رفع راس بسوی سما عبارتست از برداشتن نگاه بسوی هوا مثل آنکه در نظر

می آید و اگاه کردن البوی کنار آسمان نحو بود و حار بنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعل است النخو بفتح نون و سکون حاء بنقطه اشارت کردن بدست و مانند آن و جواب نکتب بصیغه مضارع مجهول غایبه یا غایب مجزوم و جواب امر است و میتواند بود که مرفوع و استیناف بیانی باشد الزوره بفتح زاء با نقطه و سکون واو و راء بنقطه و تاء وحدت یک زیارت و در بعضی نسخ در تتمه این چنین است کمثل سویر زیارات فی کلّ شهر الزم من عشرین مرة **یعنی** و چه خبر است بر توای سدیر در اینکه زیارت کنی قبر حسین علیه السلام را در هر آدینه پنج بار و در هر روزی از شش روز دیگر یکبار گفتم که قربانت شوم بدرستی که میان ما و میان او چندین فرسخ است پس گفت مرا که بالا رو بالای بام خانه خود بعد از آن الثفات میکنی در ناحیه راست و ناحیه چپ بعد از آن بر میداری سر خود را بسوی آسمان بعد از آن اشارت میکنی بدست خود در جانب قبر حسین علیه السلام و میگوی که السلام بر توای ابو عبد الله سلام بر تو و رحمت الله تعالی و برکاتش تا نوشته شود برای تو یک زیارت قبر حسین و ثواب یک زیارت قبر حسین از دور ثواب یک حج و عمره است **ثم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان النصف من شعبان نادی مناد من الافق الاعلی زائری قبر الحسین علیه السلام ارجعوا مغفوراً لکم و ثوابکم علی ربکم و محمد نبیکم صلی الله علیه و آله **شرح** ظاهر این حدیث اینست که زیارت امام حسین علیه السلام در نصف شعبان افضل باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شود نصف از ماه شعبان ندا میکند ندا کننده از ناحیه بالاتر آسمان که ای زایران قبر حسین علیه السلام برگردید بسوی منازل خود در حالی که آمرزیده شده باشند برای شما و مزد شما بر صاحب کل اختیار شماست و بر محمد است که نبی شماست صلی الله علیه و آله **اصل** تم کتاب الحج بعون الله و حسن توفیقه و یتلوه کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی **شرح** تمام شد کتاب حج بمدد الله تعالی و نیکوی توفیق او و لاحق میشود آنرا کتاب جهاد ان شاء الله تعالی قد وفق الله تعالی الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما و جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات لاتمام شرح هذا الکتاب مصنّفه ثقة الاسلام ابی جعفر

محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله تعالی عنهم

فی یوم السبت سلخ شهر شعبان المعظم من شهور سنة اربع

و تسعین و الف هجریة حامداً مصلیاً مسلماً

هزاران درود و هزاران سلام

ز ما بر محمد و آلش تمام

تمت تمام شد

۲۲۳ ورق

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی فضل المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین من المؤمنین درجة وکلا وعد الله الحسنی والصلوة والسلم علی افضل المجاهدین محمد و
وآله المعصومین **بعد** چون از نواب همایون اشرف ارفع اعلی پادشاه ممالک اسلام اعلی الله تعالی رایات جلاله الی یوم القیمة صادر شد
که داعی دوام دولت قاهره خلیل بن الغازی القزوینی بزبان فارسی شرح نماید کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الرازی الکلینی
را و بانجام رسید شرح چهارده کتاب از آن که کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب فضل
القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنایز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج است
آغاز شرح کتاب پانزدهم نمود که کتاب الجهاد است در یوم الاحد غره شهر رمضان المبارک سنه اربع وسبعین والف هجریه امید آنکه الله تعالی
اتمام آنرا باحسن وجهی میسر کند **اصل کتاب الجهاد شرح** الجهاد بکسر جیم مصدر باب مفاعله کوشش بقدر طاقت در دفع فرار از حق **یعنی**
این کتاب احادیث متعلقه بجهاد در این کتاب بیست و یک باب است **اول** باب فضل الجهاد **دوم** باب جهاد الرجل والمرأة **سیوم**
باب وجوه الجهاد **چهارم** باب من یجب علیه الجهاد ومن لا یجب **پنجم** باب الغزو مع الناس اذا خیف علی الاسلام **ششم** باب الجهاد
الواجب مع من یکون **هفتم** باب دخول عمرو بن عبید والمعتزلة علی ابی عبد الله علیه السلام **هشتم** باب وصیة رسول الله صلی الله علیه واله
وامیر المؤمنین صلوات الله علیه فی السرایا **نهم** باب اعطاء الامان **دهم** باب **یازدهم** باب **دوازدهم** باب طلب المبارزة
سیزدهم باب الرفق بالاسیر واطعامه **چهاردهم** باب الدعاء الی الاسلام قبل القتال **پانزدهم** باب ما کان یوصی امیر المؤمنین علیه السلام
عند القتال **شانزدهم** باب **هفدهم** باب انه لا یحل للمسلم ان ینزل دار الحرب **هجدهم** باب قسمة الغنیمة **نوزدهم** باب **بیستم**
باب الشعار **بیست و یکم** باب فضل ارتباط الخیل واجرائها والرمی **بیست و دوم** باب الرجل یدفع عن نفسه اللص **بیست و سیوم** باب من
قتل دون مظلمته **بیست و چهارم** باب فضل الشهادة **بیست و پنجم** باب **بیست و ششم** باب **بیست و هفتم** باب الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر **بیست و هشتم** باب انکار المنکر بالقلب **بیست و نهم** باب **سی ام** باب من اسخط الخالق فی مرضاة المخلوق **سی و یکم**
باب کراهیة التعرض لما لا یطیق **باب اول اصل باب فضل الجهاد شرح** این باب بیان فضیلت جهاد است در این باب پانزده حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله الخیر کله فی السیف وتحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا السیف
والسیوف مقالید الجنة والنار **شرح** خیر بفتح خا و با نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه اسمی عبارت است از افعال صالحه
و عبادات مرضیه کله مرفوع و تاکید است یا مبتدای دوم است فی برای سببیت است مثل المتنی فیه واین اشارت است بمعنی حدیث غزوة
علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین الی یوم القیمة وامثال آن که دلالت میکند بر اینکه از شمشیر شهادت در آن می بود الاسلام

۲۱۰ الف فی مرتبه

برطرف میشد الا انما الاسلام لولا حماه بسقط غزاه و قلادة حاضر تحت ظل السیف اشارت است باینکه هرچه حدوث قوت و شوکت اسلام
بسبب شمشیر او شد بقا واستمرار آن نیز بحمایت شمشیر او شد الا قامه مصدر باب افعال برپای داشتن و راست کردن کج و بنا بر
اول مراد با الناس اهل حق است و بنا بر دوم مراد اهل باطل است و بر هر تقدیر الناس منصوب و مفعول است والسیف فاعل و علت
المقالید بفتح میم و قاف و یا و دال بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه جمع مقلاد بکسر میم کلید **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلم که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله که عمل صالح جمیع آن بسبب شمشیر است و در تحت سایه حمایت شمشیر است و برپای
نمیدارد مردم را چیزی مگر شمشیر و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخ است باینمعنی که مقتول بشمشیر دو قسم است یکی مظلوم و شمشیر
کلید بهشت او است و دیگری ظالم و شمشیر کلید جهنم او است یا باینمعنی که شمشیر کلید بهشت است برای قاتل و کلید دوزخ است برای
مقتول یا بر عکس **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله للجنة باب یقال له باب المجاهدین
یمضون الیه فاذا هو مفتوح وهم متقلدون بسیوفهم والجمع فی الموقف والملائکة ترحب بهم ثم قال فمن ترک الجهاد البسه الله
عز وجل ذلا وفقرا فی معیشته ومحقا فی دینه ان الله عز وجل اغنی امتی بسنابک خیلها ومراکز رماحها **شرح** واو در وهم حالیه است
باء در بسیوفهم برای تبعیت است زیرا که بند شمشیر را حمایل خود میکنند برای اینکه شمشیر محفوظ باشد جمع بفتح جیم و سکون میم و عین
بی نقطه در اصل مصدر است و مستعمل شده بمعنی مجموع مردمان و بکسر نظیر آیت سورة القمر سیهزم الجمع ویولون الدبر ترحب بر او بی نقطه
و حاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل است مخالفه بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و قاف اینجا مصدر مجهول است
منع است سنابک بفتح سین بی نقطه و نون و کسر باء یک نقطه جمع سنبک بضم سین و سکون نون و ضم باء است بمعنی طرف سم ستور
و مقصود اینست که بودن اسب و نیزه در سرای کسی باعث برکت است هر چند که اسب ایستاده باشد و طرف سم بر زمین زند و هرچند
که نیزه بر زمین فرو زده شده باشد چون آن دو چیز از اسباب جهاد است و صاحب آنها منتظر جهاد شروع می باشد پس تارک
جهاد نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که برای بهشت دری است که گفته
میشود آنرا در مجاهدان میروند پیش از حساب بسوی آن در پس ناگاه آن در گشوده است بر حالی که ایشان حمایل خود کرده اند
شمشیرهای خود و سایر جماعت در محل وقوف میباشند برای حساب و فرشتگان خازنان بهشت مرحبا میگویند بآن مجاهدان بعد از آن
رسول الله گفت که پس هر که ترک کرد جهاد را بی آنکه عذری داشته باشد پوشانیده او را الله تعالی عز و جل لباس خواری و نیاز مندی
در معاش او و برطرف کرده شدن در دین او و بدرستیکه الله عز و جل بی نیاز کرد امت مرا به برکت اطراف سمهای اسبان ایشان
و به برکت جاهای فرو بردن نیزهای ایشان **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله فوق کل ذی بر بر حتی یقتل فی سبیل الله
وان ارواح الغزاة فی حواصل طیور خضر وقال النبی صلی الله علیه وآله اخبرنی جبرئیل علیه السلم بامر قرت به عینی وفرح به قلبی قال یا محمد من غزا
امتک فی سبیل الله فاصابه قطرة من السماء او صداع کتب الله عز وجل له شهادة **شرح** حواصل الجنة ترغیب است در الکاید اشتی
اسب اعلی اصیل سیوفهم بفتح لام ترغیب است در جهاد انکه غازی شمشیر خورد را در دنیا از خود تا از هر کسی از دشمن رسد و آماده
باشد قرت بفتح قاف و تشدید را بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب علم است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشان اند در بهشت و بدرستیکه روحهای غازیان هر آینه شمشیرهای ایشان است و گفت نبی صلی
الله علیه و آله که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلم بکاری که خنک شد به آن چشم من و خوشحال شد بآن دل من گفت ای محمد هر که جهاد کرد
از جماعت تو در راه الله تعالی پس برخورد او را در روز ابر قطره از باران یا در روز آفتاب دردسری نوشت الله عز و جل
برای او ثواب شهید شدن را **چهارم اصل** کتب ابو جعفر صلوات الله علیه فی رسالته الی بعض خلفاء بنی امیة ومن ذلک ما ضیع الجهاد
الذی فضله الله عز وجل علی الاعمال وفضل عامله علی العمال تفضیلا فی الدرجات والمغفرة والرحمة لانه ظهر به الدین وبه یدفع عن
الدین وبه اشتری الله من المؤمنین انفسهم واموالهم بالجنة بیعا مفلحا منجحا اشترط علیهم فیه حفظ الحدود **شرح** من برای سببیت است
یا برای تبعیض است و بنا بر اول مشار الیه ذلک ترک و بنا بر دوم مشار الیه ذلک اثر ترک و ما حقیقت است ما مصدریه است

فتح الضاد بالنقطه ویا ودو نقطه در پایین وعین منقوطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل حکم با فضل بودن جهاد از اعمال دیگر
اینجا مبنی بر آیت که جهاد وارد و منع مستعمل میشود اول آنچه جامع حدود باشد دوم حرب با دشمنان دین مطلق ومراد اینجا اولست وچون
از حدود جهاد یعنی اول ولایت امام حق ودخول در تحت رایت اوست پس افضل است از سایر اعمال چنانچه گذشت در کتاب الایمان
والکفر واحادیث باب دعائم الاسلام که باب بیست ودوم است که ولم ینادِ بشیء کما نودی بالولایة پس منافات ندارد با اینکه نماز افضل
از جهاد یعنی دوم باشد درجات والمغفرة والرحمة اشارت است بآیت سوره نساء وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفورا رحیما بادر به برای سببیت است وضمیر راجع بجهاد مقید بقید الذی تاخیر است وتقدیم ظرف
برای حصر است واحتراز است از افراد دیگر جهاد که داخل افضل اعمال نیست وبه اشتری اشارت است بآیت سوره توبه ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن
ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم بیع حالست از ضمیر به که راجع بجهادست
واشارتست باینکه جهاد بمنزله عقد بیع است از جانب مجاهدان ومبیع آن اموال وانفس است وثمن آن جنت است مفلی بفاء
وحاء منقوطه بصیغه اسم فاعل باب افعالست از فلاح بالفت فلاح بودن ومراد بفلاح اینجا ماندن بر مقتضای عمل خیرست
واگر مفلی بجیم باشد نیز بهمین معنیست منجی بنون وجیم وحاء منقوطه نیز بصیغه اسم فاعل باب افعالست از انجاح بمعنی ظفر بمطلوب
بودن اشترط بصیغه ماضی معلوم ومجهول باب افتعال میتواند بود **یعنی** نوشت امام محمد باقر صلوات الله علیه در مکتوبیکه فرستاده
شد بسوی بعض خلفای بنی امیه که واز آنست اینکه ضایع کرده شد جهادی که تفضیل داد آنرا الله عز وجل بر عملهای دیگر وتفضیل
داد عامل آنرا بر سایر عاملان تفضیلی در چندین درجه ودر آمرزش گناهان ودر رحمت زیرا که شان آنست که غالب شد بآن جهاد
دین اسلام بر سایر ادیان وبسبب آن دفع کرده میشود ضرر از دین اسلام ولیکن آنست که خرید الله تعالی از مومنان جانهای ایشان
واموالهای ایشان را بجنت بر حالی که آن جهاد بیع باشد که باعث استمرار بر خیر باشد باعث رسیدن بمطلوب باشد ومراد آیت
که در آن جهل کاری وترک بعض شروط صحت بیع باشد بیان این آنکه شرط کرد الله تعالی بر آن مومنان در آن بیع رعایت جمیع
جواب جهاد را **اصل** اول ذلک الدعاء الی طاعة الله عز وجل من طاعة العباد والی عبادة الله من عبادة العباد والی ولایة
الله من ولایة العباد فمن دعی الی الجزیة فابی قتل وسبی اهله ولیس الدعاء من طاعة عبد الی طاعة عبد مثله ومن اقر بالجزیة لم یتعد
علیه ولم یخفر ذمته وکلف دون طاقته وکان الفیء للمسلمین عامة غیر خاصة **شرح** اول مرفوع ومبتداست وذلک اشارتست بحدود
جهادست ومضاف الیه است والدعاء مرفوع وخبر مبتداست من بیانیه جار متعلق بدعاست تجلی معنی حرف ومقصود اینست که اول آنچه رعایت
باید کرد در جهاد خواندن مردمان بترک اختلاف از روی طمع بندگان است زیرا که آن طاعت بندگان وعبادت بندگان وولایت
بندگانست وآن شرکست چنانچه در سوره انفال است که وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله بنابر اینکه فتنه عبادت
ذو اختلاف از روی طمع باشد ومضمون این در سوره بقره نیز هست ودر آیت سابق بر آن هست که والفتنة اشد من القتل فمن دعی
فمن دعی برای تعقیب است ومقصود اینست که دوم از حدود دعوت بسوی جزیه است جماعه از اهل کتاب را که دعوت سابق را قبول
نکرده باشند ودر اسلام داخل نشده باشند وبیان اختصاص جزیه باهل کتاب می آید در حدیث دوم باب سیوم که باب
وجوه الجهادست ولیس تا آخر نشر بترتیب لف است اسم لیس ضمیر مستتر راجع باول ذلکست والدعاء منصوب وخبر لیس است ومیتواند
بود که الدعاء مرفوع واسم لیس باشد وظرف خبر لیس باشد لم یخفر بخاء منقوطه وفاء وراء منقوطه بصیغه مضارع غایب مجهول افعالست
الاخفار ترک وفا بعهد مطرزی در مغرب گفته که خفر بالعهد وفا به من باب ضرب واخفره نقضه اخفار الذمة للسلب وکان عطف
بر کلف است وخبر مستتر در آن راجع بدولت النفی منصوب وخبر کانست **یعنی** اول حدود جهاد خواندن دشمنانست بسوی
فرمان برداری الله عز وجل از فرمان برداری بندگان وخواندن بسوی پرستش الله تعالی از پرستش بندگان وخواندن بسوی پیروی
الله تعالی از پیروی بندگان پس از آن هر دشمنی که خوانده شد بسوی جزیه پس ابا کرد از آن نیز کشته میشود وبرده کرده میشود زن

وفرزندان

وفرزندان او ونیست آن اول حدود جهاد خواندن از فرمان برداری بنده بسوی فرمان برداری بنده که مثل اوست مراد اینست
که آنچه پادشاهان مخالف میکنند داخل آن جهاد نیست زیرا که مردم را بطاعت خود میخوانند از طاعت دیگران وخود مثل دیگرانند
در اینکه خلیفه الله تعالی نیستند تا طاعت ایشان راجع بطاعت الله تعالی شود وهر دشمنی که اقرار بدادن جزیه کرد تعدی کرده نمیشود
بر او وشکسته نمیشود عهد او وتکلیف کرده نمیشود در قرار داد او با جزیه بیش طاقت او ومراد اینست که جزیه را چنان بسیار قرار
نمیشود که بعد از آن سالی دیگر اهل ذمه زنده که نتوانند کرد ومحتاج بکدیه شوند واین منافات ندارد با اینکه بقدر مستطاعی ایشان
ایشان باشد باعتبار ملاحظه هر سال وبا این جمع میشود میان احادیث وآنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث اول باب صدقه
اهل الجزیة که باب چهل وششم است ومی باشد آنچه گرفته میشود از اهل ذمه غنیمت برای جمیع مسلمانان اختصاص ندارند بآن لشکر
کافران مگر که جهاد با ایشان کنند **اصل** وان کان قتال وسبی یسیر فی ذلک بسیرته وعمل فی ذلک بسنته من الدین ثم کلف الاعمی والاعرج
والذین لا یجدون ما ینفقون علی الجهاد بعد عذر الله عز وجل ایاهم ویکلف الذین یطیقون ما لا یطیقون وانما کان اهل مصر یقاتلون
من یلیه یعدل بینهم فی البعوث **شرح** کان از افعال تامه است یسیر بسین منقوطه ویاء دو نقطه در پایین وراء منقوطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب فعل است السیر بفتح سین وسکون یاء رفتار اشتقاق مجهول از فعل لازم بنابر اینست که نایب فاعل ظرف والسیرة
است السیرة بکسر سین منقوطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء منقوطه نوعی از رفتار ضمیر سیرته راجع برسول الله است ومیتواند بود
که راجع بقتال وسبی باشد وبر این قیاس است ضمیر سنته ثم بکسر ثاء سه نقطه وتخفیف میم مفتوحه مرکب است از حرف جر وما که برای
استفهام انکاری است والف آن ساقط شده برای حرف جر کلف بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است واشارتست باینکه
خلفای ضلالت این تکلیف کرده اند وبی وجه است العذر بضم عین منقوطه وسکون ذال با نقطه وراء منقوطه مصدر باب ضرب
پذیرفتن کسی را در کاری بقبول بهانه او ودر الکار وتکلیف بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل عطف است بر کلف ومضارع
بودن معطوف وماضی بودن معطوف علیه برای اشارت باینست که معطوف مستمر است در میان خلفای ضلالت ومعطوف علیه از
ایشان در اول صادر شده انما بکسر همزه وتشدید نون مفتوحه است کان از افعال ناقصه است اهل مرفوع واسم کانست ومضاف
الیه است یقاتلون خبر کانست من بفتح میم وسکون نون مفعول به است یلیه بکسر لام وسکون یاء دو نقطه در پایین وخبر راجع بمصر
است یعدل بعین منقوطه ودال منقوطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب ضرب خبر دوم کانست البعوث بضم باء یک نقطه
وعین منقوطه وثاء سه نقطه جمع بعث بفتح باء وسکون وفتح عین لشکرهای که فرستاده میشوند بموضعی دور است **یعنی**
واگر باشد کارزاری واسیر گرفتنی رفته میشود در آن بروش رسول الله صلی الله علیه وآله وعمل کرده میشود در آن بطریقه او
از جمله کیش اسلام بچه سبب تکلیف بجهاد کرده شده کور ولنگ وجمعی که نمی یابند مالی را که خرج کنند بر جهاد بعد از پذیرفتن
الله عز وجل ایشان را در سوره فتح لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ودر سوره توبه لیس علی الضعفاء
ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج وبچه سبب تکلیف کرده میشوند جمعی که طاقت دارند بآنچه طاقت
آن ندارند وجز این نیست که در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله بودند اهل شهری با پرورش که کارزار میکردند با کسانی
را که همسایه بودند آن شهر را وعدالت میکرد رسول الله صلی الله علیه وآله برعایت نوبت در میان ایشان در لشکرهای که برای
دور فرستاده میشدند **اصل** فذهب ذلک کله حتی عاد الناس رجلین اجیر مؤتجر بعد بیع الله ومستاجر صاحبه غارم وبعد
عذر الله وذهب الحج فضیع وافتقر الناس فمن اعوج ممن عوج هذا ومن اقوم ممن اقام هذا فرد الجهاد علی العباد وزاد الجهاد علی العباد
ان ذلک خطاء عظیم **شرح** عاد بعین منقوطه والف ودال منقوطه از افعال ناقصه است بمعنی صار الناس عبارتست از جهادکنان
در ظاهر رجلین خبر عاد است اجیر مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر احدهما اجیر المؤتجر بهمزه وجیم وراء منقوطه بصیغه اسم فاعل
باب افتعال طلب کننده اجرت بعد بیع الله اشارتست بآیت سوره توبه که فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به المستاجر بصیغه اسم مفعول
باب استفعال مجبور بر اجاره دادن خود صاحبه مرفوع ومبتداست وعبارتست از پادشاه که اسبابها را اموال خود میکند وضمیر راجع

ست الفارم لبین بالنقطه والف وکسر را منقطه اینکه ضعف و تعدی کنند و تیرا و مستم باشد و اولو ولیعد عذو را الله از زیادی کار جان
مینماید و بر هر تقدیر این اشارتست بآیت سوره فتح و سوره توبه که مذکور شد حاصل آنست که سپاهیان این زمان منحصر در دو
قسم اند یکی آنکه برضای خود نوکر پادشاه میشود و مقصد او محض مواجب و مال دنیاست با وجود دعوی اینکه از غازیان
است و در تحت آیت سوره توبه داخلست و ایشان داخلند دوم آنکه ضعیف و بیچاره و درمانده است و میلی بنوکری پادشاه
ندارد و مع هذا مجبور میشود و آن پادشاه تعدی بر او میکند با وجود معذور داشتن الله تعالی او را و او از باب المیسور ما سقط
غایب معلوم باب منع عطفست بر منع که در صدر این حدیث است پس تقدیر و من ذلک ما ذهب است فاء در فنفع برای بیانست
منع لصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیلست افتوقفا و قاف در آن منقطه لصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست الناس مرفوع
و فاعلست و مراد اینست که فایده فرض حج آنست که مردمان از اطراف جهان جمع شوند در موسم و بخدمت امام عالمین بحلیم احکام
رسیده بهره مند شوند باستفاده علوم شرعیه و چون شرک و مخالفت کردند باعث این شد که بی بهره ماندند موافق آنچه
گذشت در کتاب العقل در حدیث بیست و پنجم باب اول از باب علة الافتقار من الجهل الامال احوج من العقل من بفتح میم و
سکون نون تا برای استفهام انکاری است احوج بفتح همزه و سکون عین و فتح واو و جیم افعل التفضیل است و مرفوع و مبتدا
است نزد بعضی و خبر مبتدا است نزد بعضی دیگر من موصوله اینجا عبارتست از اول خلفای ضلالت و آن ابوبکر است باعتباری
و موصوفه است باعتباری دیگر عوج لصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیلست هو اعوج غوث است و مشار الیه آن حق است من بفتح
میم و سکون نون اینجا نیز برای استفهام انکاری است اقوم افعل التفضیل است من موصوله اینجا عبارتست از قایم آل محمد
علیهم السلام و مشار الیه هو اینجا نیز حق است فاء در فرد برای تعقیب است رد براء منقطه و تشدید دال منقطه لصیغه ماضی غایب
معلوم باب نصر است و ایتان لفعل ماضی اینجا باعتبار تحقیق وقوع است اهل منصوب و مفعول است و در این اشارتست باینکه
قایم علیه السلام در اول ظهور او تعلیم مسایل این که فایده حج است میکند چون ابتدای ظهور او در مکه و در موسم حج خواهد بود چنانچه
ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث سیوم باب اول و حدیث اول باب نوادر الطواف از باب صد و سی و نهم است
بعد از آن بیفاصله شروع در جهاد میکند و زاد بزای بالنقطه والف و دال منقطه لصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب عطفست بر رد
منصوب و مفعول است و این اشارتست باینکه جهاد در زمان قایم علیه السلام زیاده بر جهاد در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد
بود زیرا که او جزیه قبول نمیکند و زنهار نمیدهد و صلح نمیکند و دین اهل زمین را یکی میکند اگر گویی که لازم می آید که او ناسخ این
شریعت باشد و نبی باشد گوییم که اختلاف احکام در دو زمان بر دو قسم است اول اینکه مناط حکم زمان دوم معلوم شده باشد در
زمان اول بوحی الهی خواه احتیاج بحدیث ملایکه در بیان دوم باقی مانده باشد و خواه نه دوم اینکه مناط معلوم نشده باشد و قسم
دوم نسخ است بخلاف قسم اول و ما نحن فیه از قسم اولست چنانچه در آیت سوره نزالست که پوشیده نگرد اخبارها بان ربک اوحی
لها و گذشت در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم باب سیزدهم که باب فضل القرآنست ان بکسر همزه و تشدید
نون استیناف بیانیست مشار الیه ذلک مصدر اتمام در ورد و زاد است حظا بفتح حاء منقطه و ظاء بالنقطه والف مقصوره منقلبه
از واو و چون با تنوین باشد بالتقاء ساکنین می افتد مصدر باب علم است یعنی بهره مندی کامل نزد پادشاه و بکسر حاء و الف
منقلب از یا بمعنی خطوه و لعیب است **یعنی** پس آنچه مذکور شد از حدود جهاد یکی آن است آنکه گردیدند سپاهیان منحصر در دو قسم
یکی مزدوری که مقصد او طلب مواجب است با وجود دعوی فروختن خود بالله تعالی و یکی مزدوری که فرقه شده است که آنکه او را
بمزدوری گرفته است ضعف و تعدی کنند حاصلست او چه و چیز بر فروختن بالله تعالی بجانه آن مزدور را و ایضا از آنست اینکه رفت حج
با پیروش که ضایع کرده شد و بی بهره شدند مردمان از علوم دین پس کیست که مزاری کند که حج کرد این حج را و کیست راستر از کسی
که دلالت کرد این حج را پیش از آن برکرد ابید جهاد حقیقی مرا بر بندگان و زیاد کرد جهاد حقیقی را بر بندگان بیان این
آنکه آنچه مذکور شد بهره مندی کامل بزرگست برای بندگان مؤمن در آن زمان **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام

قال الجهاد

قال الجهاد و افضل الاشیاء بعد الفرائض **شرح** الفرائض جمع فریضه قرار داده شده و مراد اینجا حدود جهاد است که مذکور شد
در حدیث سابق و تقدیر رعایت الفرائض است **یعنی** امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جهاد افضل چیزهاست
بعد از رعایت حدود آن که از جمله آنها است ولایت امام مفترض الطاعه چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق **ششم اصل**
قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و هو لباس التقوی و درع
الله الحصینه و جنته الوثیقه فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و فارق الرضا و دیث بالصغار و القماءه
و ضرب علی قلبه بالاسداد و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد و سیم الخسف و منع النصف **شرح** خاصه بخاء بالنقطه والف و تشدید
صاد منقطه جمع خاص است یعنی گزیدگان الاولیاء امامان مفترض الطاعه و دوستان اند و بنا بر اول اضافه خاصه از قبیل
اضافه لامیه است و بنا بر دوم از قبیل اضافه در خاتم فضه است جنته بضم جیم و تشدید نون و تاء دو نقطه در بالا و جز غایب است
رغبة بفتح راء منقطه منصوب و مفعول له است و احترازیست از کسی که صاحب عذر باشد شمله بشین بالنقطه و تخفیف میم و جز غایب
لصیغه ماضی غایب معلوم باب لغو و علم است البلاء مرفوع و فاعلست دیث بضم دال منقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین
مکسوره و ثاء سه نقطه لصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیلست التدییث سرکوب کردن کبیر الصغار بفتح صاد منقطه و واو و عین
بالنقطه و راء منقطه مصدر باب حسن راضی شدن بخواری خود القماءه بفتح قاف و سکون میم همزه و فتح میم و الف و همزه مصدر
مهموز اللام باب منع و حسن خواری و کوچکی ضرب لصیغه ماضی مجهول مجرد است الاسداد بفتح همزه و سکون سین منقطه و دو
دال منقطه جمع سد بفتح و ضم سین و تشدید دال مانع از رسیدن بحق و از دیده وری ادیل بدال منقطه و یاء دو نقطه در
پایین لصیغه ماضی غایب مجهول باب افعالست الاداله گیرا صاحب دولت و قدرت کردن و لقد یه آن بمن برای تضمین معنی
انتقام است الحق مرفوع و نایب فاعلست سیم بسین منقطه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو لصیغه ماضی غایب مجهول باب
نصر است و ضمیر مستتر در آن مفعول اول و نایب فاعلست السوم بفتح سین و سکون واو کسی را ملزوم عار کردن که از وجود او
شود الخسف بفتح خاء بالنقطه و سکون سین منقطه و فاء نقصان و رکیکی و آن منصوب و مفعول دوم است منع لصیغه ماضی غایب
مجهول مجرد است و ضمیر مستتر در آن مفعول اول و نایب فاعلست النصف بفتح و کسر و ضم نون و سکون صاد منقطه و فتح نون
و فتح صاد و عدالت در داد و ستد و آن منصوب و مفعول دوم است **یعنی** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اما بعد از حمد
و درود و پس بدرستی که جهاد دریست از درهای بهشت که گشوده آن را الله تعالی برای گزیدگان ترا و خلفای او پس جهاد پوشش
پرهیزکاریست و زره الله تعالی است که محکم تر است و سپر او است که اعتمادی تر است پس هر که ترک کرد آن را برای نفرت از آن
پوشانید او را الله تعالی جامه خواری و فرو گرفت او را بلا و سرکوب کرده شد یعنی در دادن بخواری و حقارت زده شد
بر دل او سدها یعنی که راههای او بسته شد از هر جانبی و دولت داده شد حق که انتقام کشد از او بسبب ضایع کردن
جهاد و ملزوم شد نقصان و رکیکی را و محروم شد از عدالت در داد و ستد یعنی که کسی داد رسی او نمیکند **اصل** الا و انی قد
دعوتکم الی قتال هؤلاء القوم لیلا و نهارا و سرا و اعلانا و قلت لکم اغزوهم قبل ان یغزوکم فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم
الا ذلوا فتواکلتم و تخاذلتم حتی شنت علیکم الغارات و ملکت علیکم الاوطان هذا اخو غامد قد وردت خیله الانبار و قتل
حسان بن حسان البکری و ازال خیلکم عن مسالحها **شرح** الا بفتح همزه و تخفیف لام است ای بکسر همزه است مشار الیه هؤلاء
معویه و لشکر اوست سرا بکسر سین منقطه و تشدید راء منقطه مصدر باب نصر است یعنی اخفا و مصدر اینجا نایب ظرف زمان
و منصوب بظرفیت شده و همچنین است اعلانا بکسر همزه که مصدر باب افعالست اغزوهم بغین بالنقطه و زای بالنقطه
لصیغه جمع مذکر امر معتل اللام واوی باب نصر است ان یغزوکم بسکون واو لصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم باب نصر است
نون بسبب افتاده غزی بغین بالنقطه و زای بالنقطه و یاء دو نقطه در پایین مفتوحه لصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است
ظرف در عقر دارهم متعلق بغزی است و در نهج البلاغه قط نیست و بنا بر آن ظاهر آنست که ظرف صفت قوم باشد العقر بضم عین منقطه

وسکون قاف و را بی نقطه وسطانه عمود دار هم عبارتست از اینکه برای آبی بجا داشتکنند و در فکر آن نشستند یکی با کره در میان
سرای خود لیغزالفت نشسته اند التواکل مصدر مثل الفا رو دادی باب تفاعل بیکدیگر وا گذاشتن جمیع کار برا التخاذل
بخاء با نقطه و ذال بانقطه مصدر باب تفاعل ترک مدد جمیع یکدیگر را در کاری شنت بشین بانقطه و تشدید نون بصیغه
ماضی غایب مجهول باب افعال است الشن بفتح شین فرو ریختن چیزی در هر جانب ملکت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب
ولقد به آن ایضا بتخفیف صیغه ماضی … است الاوطان جاهای ولبتکا آدمی برای ماندن و در آن اقامت و مراد اینجا سرحد است
گو لبیکی اهل مملکت با اینها میباشد بقرینه اینکه الف لام اینجا افاده استغراق میکند و کوفه نبوده و القوف … بوده
هذا مبتدا است اخو خبر مبتداست و مقصود اینست که او نزدیک ماست و در یافتن او میسرست اگر تعجیل کنید غامد بغین با نقطه
والف و کسر میم و دال بی نقطه پدر قبیله ایست اخو غامد عبارتست از سفیان بن عوف غامدی که از سرداران معویه بوده
الخیل بفتح خاء بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین سواران اسبان الانبار بفتح همزه و سکون نون و باء یک نقطه والف و راء
بی نقطه شهریست نزدیک کوفه قتل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست حسان … عامل امیرالمومنین بوده در انبار المسالح بفتح میم و
سین بی نقطه و الف و کسر لام و حاء بی نقطه جمع مسلح بفتح میم و سکون سین و فتح لام جاهای که در آنها سلاح حرب بسیار می باشد
و مراد اینجا مواضع پاسبانان سپاهیانست **یعنی** آگاه باشید و بدرستیکه من بتحقیق خواندم شما را بسوی جنگ این جماعت اهل
شام در شب و در روز و در وقت راز گفتن و در وقت آشکارا گفتن و گفتم شما را که جنگ کنید با ایشان پیش از آنکه جنگ
کنند با شما پس بخدا که جنگ کرده نشدند جمعی هرگز در میان سرای ایشان مگر اینکه خوار شدند پس بر یکدیگر حواله کردید
کار جنگ را و ترک مدد یکدیگر کردید تا آنکه فرو ریخته شد بر شما غارتها و از دست شما ملک گرفته شد بر شما وطنهای شما این
برادر غامد است بتحقیق وارد شده سواران او انبار را و کشت حسان پسر حسان بکری را و زایل گردانید سواران شما را از مواضع
پاسبانان ایشان **اصل** وقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة والاخری المعاهدة فینتزع حجلها وقلبها و
قلائدها ورعاثها ما تمتنع منه الا بالاسترجاع والاسترحام ثم انصرفوا وافرین ما نال رجلا منهم کلم ولا اریق لهم دم فلو ان امرأ
مسلما مات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیرا **شرح** المعاهدة بفتح هاء است حجل بکسر حاء بی نقطه و
تخفیف جیم مفرد جمع الحجول است زیرا که آن جمع حجال بکسر حاء و تخفیف جیم است و آن جمع حجل بکسر و فتح حاء و سکون جیم است
بمعنی خلخال و ذکر جمع در این و الا … نظر بجنس با وجود افراد مرأة ذات … است باینکه آنها از خانه و بلاد عزیز است و دختران
و کنیزان او نیز آنها را داشته اند و از مرد جمع آنها را برده القلب بضم قاف و تخفیف لام … و باء یک نقطه جمع قلب
بضم قاف و سکون لام دستبر نجبارا رعاث بکسر راء بی نقطه و عین بی نقطه و الف و ثاء سه نقطه جمع رعثه بفتح راء و سکون و فتح
عین گوشواره ما تمتنع حالیه است الاسترجاع براء بی نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب استفعال طلب واپس دادن
چیزی و گفتن انا لله و انا الیه راجعون و اول اینجا مناسبتر است ثم برای تعجب است الوافر بکسر فاء و راء بی نقطه بالتفات
و صاحب مال بسیار و اول مناسبتر است اینجا باعتبار ترک واو در ماناک حمل القیاف … سابق است الکلم بفتح کاف و
سکون لام مصدر باب ضرب زخم زدن اریق براء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و قاف بصیغه ماضی غایب مجهول باب
افعالست ان بفتح همزه و تشدید نون … اسفا بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و فاء مفعول له است جزو بر … باسف است
… … میشود و در بعض … میشود و ظرف متعلق بکان است پس جدیر را جمع جدیرا
بالملوم اولی است و میتواند بود که ظرف متعلق بجدیر باشد **یعنی** و بتحقیق خبر رسید بمن که مردی بود از جمله خیل
غامدی با فروش که داخل میشد بر زن مسلمان و زن دیگر ذمیه پس بیرون میکرد خلخالهای او را و دستبندهای او را و گردن
بندهای او را و گوشوارهای او را در حالی که آن زن سر باز نمیزد از او مگر اینکه از روی تضرع و زاری طلب کند واپس
دادن را و طلب کند رحم کردن را با وجود این برگشتند با لشکر بسیار … یکی از ایشان را جراحتی رسید

نشد برای

نشد برای یکی از ایشان خونی که از بینی او آمده باشد پس اگر اینکه مردی مسلمان بمیرد بعد از شنیدن این واقعه از روی اندوه
می بود بسبب آن ملامت کرده شده بلکه میبود نزد من بسبب آن اندوه سزاوار مدح و ثواب **اصل** فیا عجبا عجبا
والله یمیت القلب ویجلب الهم من اجتماع هولاء علی باطلهم وتفرقکم عن حقکم فقبحا لکم وترحا حین صرتم غرضا یرمی یغار علیکم
ولا تغیرون وتغزون ولا تغزون ویعصی الله وترضون فاذا امرتکم بالسیر الیهم فی ایام الحر قلتم هذه حمارة القیظ امهلنا یسبخ
عنا الحر واذا امرتکم بالسیر الیهم فی الشتاء قلتم هذه صبارة القر امهلنا حتی ینسلخ عنا البرد کل هذا فرارا من الحر والقر فاذا کنتم من الحر
والقر تفرون فانتم والله من السیف افر **شرح** یا عجبا بتقدیر یا قوم تعجبوا و عجبا است عجبا دوم بدل یا عطف بیان اول
است باعتبار سقط آن زیرا که والله در میان موصوف و صفت در آمده لجنسیت … یمیت بیاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعالست یجلب بجیم و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است قبحا بضم قاف و سکون
باء یک نقطه و حاء بی نقطه منصوب و مفعول به فعل محذوف است بتقدیر الزم الله قبحا یا بتقدیر حرف ندا است و بر هر تقدیر از قبیل
قول … نظر آیت سوره مدثر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر و شیخ رضی در شرح کافیه در مبحث مفعول مطلق امثال قبحا
لکم را مفعول مطلق فعل واجب الحذف شمرده الترح بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح راء بی نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب علم
بمعنی الغرض بفتح غین با نقطه و فتح راء بی نقطه و ضاد با نقطه نشانه تیر یرمی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب صفت غرض
است یغار بفتح غین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول مثل العین واوی باب افعالست تغزون بصیغه جمع مذکر
مخاطب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب یا باب افعالست الغزو بفتح غین و سکون … یا بند والاغارة غارت کردن …
ترضون بفتح ضاد با نقطه بصیغه مخاطب معلوم باب علم است حماره با جا بفتح حاء بی نقطه و تشدید راء بی نقطه است الحمارة بفتح حاء
بی نقطه و تخفیف میم والف و تشدید راء بی نقطه شدت گرما القیظ بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و ظاء با نقطه
تابستان امهلنا بصیغه امر باب افعالست یسبخ بسین بی نقطه و باء یک نقطه و خاء بانقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب التفعیل
است التسبیخ تخفیف و تسکین الصبارة بضم صاد بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه والف و تشدید راء بی نقطه شدت سرما القر
بضم قاف و تشدید راء بی نقطه اینجا بمعنی بردست و عبارتست از زمستان کلا منصوب و مفعول فعل محذوف است بتقدیر فلتم
کل هذا … فرارا مفعول له است افر … بضم قاف و تشدید راء بی نقطه اینجا بمعنی سردی
هوا است **یعنی** پس ای قوم تعجب کنید تعجب را تعجبی والله که میکشد دل را و میکشاند اندوه را از فراهم آمدن
این جماعت اهل شام بر امام باطل ایشان و متفرق شدن شما از امام حق شما پس زشتی باد شما را و اندوه باد در وقتی که
گردیدید نشانه که تیر انداخته میشود بیان این آنکه غارت کرده میشود بر شما و تغیر نمیکنید بعدا و جنگ کرده میشوید
و جنگ نمیکنید و مخالفت کرده میشود خدا و شما راضی میشوید پس چون امر میکنم شما را برفتن بسوی اهل شام در روزها
گرمی هوا میگویید که اینکه شدت گرمای تابستان مهلت ده ما را تا آنکه سبک کرده شود از ما گرمی هوا و چون امر میکنم
شما را برفتن بسوی اهل شام در زمستان میگویید که اینکه شدت سرمای زمستانست مهلت ده ما را تا آنکه بر طرف شود
از سردی هوا میگویید جمیع این کلام خود را برای گریز از گرما و سرما پس چون باشید با گریزنده از گرما و سرما گریزنده
پس شما بخدا قسم که از شمشیر دشمن گریزان ترآیید **اصل** یا اشباه الرجال ولا رجال حلوم الاطفال وعقول ربات
الحجال لوددت انی لم ارکم ولم اعرفکم معرفة والله جرت ندما واعقبت سدما قاتلکم الله لقد ملأتم قلبی قیحا وشحنتم صدری غیظا
وجرعتمونی نغب التهمام انفاسا **شرح** الاشباه بفتح همزه منصوب و منادای مضاف است و لا رجال مبنی بر فتح است زیرا که
تابع منادای مضاف حکم منادای مستقل دارد و لا در اینجا بمنزله جزء کلمه است مثل زید لا قائم الحلوم بضم حاء بی نقطه
جمع حلم بکسر حاء و سکون لام اینجا … و آن منصوب و منادای مضاف است بحذف حرف ندا یا صفت لا رجال است و بر هر
تقدیر حلوم الاطفال استعاره شده برای جمعی که تابع هوا و هوس اند و فکر عاقبت و آخرت با ایشان نیست پس گویی

٢

برو نشد زیرا که اطفال را آهنگ نمی باشد و بر این قیاس است عقول ربات الحجال ارباب بفتح را بی نقطه و تشدید باء یکنقطه
جمع ربه زنان صاحب اختیار الحجال بکسر حاء بی نقطه و تخفیف جیم جمع حجله بفتح حاء و فتح جیم جایهای آراسته برای نوعروسان
که در آنجا باشند و نوکه با لوی آنها باشند لوددت بفتح لام و دو دال بی نقطه صیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است موقه و
مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر موقتکم موقه جرت بجیم و تشدید راء بی نقطه صیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است ندما
بفتح نون و فتح دال بی نقطه مصدر باب علم است اعقبت بعین بی نقطه و قاف و باء یکنقطه صیغه ماضی غایبه معلوم باب افعال
الاعقاب واگذاشتن اثری بعد از خود ذما بفتح ذال با نقطه و تشدید میم مصدر باب نصر است و وارد شده در نسخ امیرالمؤمنین
علیه السلام این نسخه است و در بعض نسخ بجای آن سدما بفتح سین بی نقطه و فتح دال بی نقطه است موافق نهج البلاغه صاحب
قاموس گفته که السدم محرکة الهم ندم او غیظ مع حزن سدم کفرح القیح بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه
چرک که در دمل و غیر آن جمع میشود شحنتم بشین با نقطه و حاء بی نقطه و نون صیغه ماضی معلوم باب منع است الشحن پر کردن
کشتی و مانند آن که وسعت داشته باشد جرعتمونی بجیم و راء بی نقطه و عین بی نقطه صیغه ماضی معلوم باب تفعیل است نغب بضم
نون و فتح غین با نقطه و باء یکنقطه جمع نغبه بضم نون و سکون غین است که بمعنی جرعه است التهمام بفتح تاء دو نقطه در بالا و زاء
و سکون هاء مصدر مضاعف باب افعال برای مبالغه است بمعنی کمال غمناک کردن انفاسا بنون و فاء و سین بی نقطه جمع نفس
بفتح نون و فتح فاء است و منصوب است بظرف زمان و مراد آنست که در زمان هر نفسی تجرعه بود یعنی ای مانندهای مردان
و نامردانی که مانند آهنگهای کودکان و عقلهای عروسان نابود بدهید آینه و دوست داشتم اینکه من نبینم شما را و نمی
شناختم شما را بیان این آنکه شناخت شما شناختی است بخدا قسم که کشید پشیمانی او را و اثر و واگذاشت سرزنش را کشت شما را
الله قاتلکم هر آینه پر کردید دل مرا از چرک و مالامال کردید سینه مرا از خشم و آشامانیدید مرا جرعهای کمال اندوه پیدا در هم
نفس **اصل** و افسدتم علی رأیی بالعصیان و الخذلان حتی لقد قالت قریش ان ابن ابی طالب رجل شجاع و لکن لا علم له
بالحرب لله ابوهم و هل احد منهم اشد لها مراسا و اقدم فیها مقاما منی لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرین و ها انا قد ذرفت
علی الستین و لکن لا رأی لمن لا یطاع **شرح** الخذلان بکسر و فتح خاء با نقطه و سکون ذال با نقطه مصدر باب نصر ترک مدد
کردن لله ابوهم مستعمل میشود بمعنی عجبا منهم و مقصود تعجب است از سخن ایشان لها متعلق بمراسا است که بکسر میم و راء بی نقطه
و سین بی نقطه مصدر باب مفاعله است بمعنی ورزیدن و آزمودن و تمییز از نسبت وارد شده است فیها متعلق بمقاما است که بفتح میم مصدر
میمی باب نصر است بمعنی ایستادن یا اسم مکان است و بنابر این فیها متعلق باقدم است و اشاره است باینکه همیشه در جنگ در پیش
تر بوده ام و بر هر تقدیر تمییز از نسبت و اقدم است نهضت بنون و ضاد با نقطه صیغه ماضی متکلم معلوم باب منع است
النهوض راست ایستادن و این اشاره است باینکه از روز اول برخواسته و مستقیم بودم در جنگ و هرگز [illegible] و او در دو ما حالیه
است ذرفت بذال با نقطه و راء بی نقطه و فاء صیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است التذریف زیاد شدن بر سنی و چون
این کلام از امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی صادر شده که بعد از آن بچند روزی از دنیا رفته پس او در آن وقت شصت و سه سال
بوده تقریبا **یعنی** و فاسد کردید بر من تدبیر مرا بسبب مخالفت و ترک یاری کردن تا آنکه هر آینه گفتند قریش که بدرستی که پسر ابو
طالب مرد است شجاع و لیکن نیست دانشی او را بتدبیر جنگ عجب سخنی گفته اند و آیا یکی از ایشان سخت تر است برای جنگ
باعتبار ممارست و مزاولت و پیشتر است در جنگ باعتبار ایستادن از من بیان این آنکه راست ایستادم در جنگ جایی که
نرسیده بودم بیست سالگی و اینک من بتحقیق زیاد شدم بر سن شصت سالگی و لیکن تدبیری نیست برای کسی که فرمان برده
نمیشود حاصل آنست که عدم علم من بتدبیر جنگ منافات دارد با اینکه از اول زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا این
وقت جهاد کرده باشم و در زمان او بجهاد من و تدبیر من که از او آموختم دین اسلام قوی شد لیکن چون شما من عمل بتدبیر
من نمیکنید پس لا علاج میانه میکنم برای استرضای ایشان وقت ما از آن بهم برسد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام

قال ان الله عز و جل بعث رسوله بالاسلام الی الناس عشر سنین فابوا ان یقبلوا حتی امره بالقتال فالخیر فی السیف و تحت السیف
و الامر یعود کما بدأ **شرح** الاسلام واگذاشتن و مراد اینجا ترک جهاد است بدا بباء یکنقطه و دال بی نقطه و الف منقلب
از واو صیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل بر
انگیخت رسول خود را با واگذاشتن بسوی مردمان ده سال پس ابا کردند اینکه قبول کنند نبوت و شریعت او را تا آنکه امر
کرد او را بجهاد پس بهتری دین اسلام است بسبب شمشیر است و در تحت سایه حمایت شمشیر است و کار بر میگردد چنانچه ظاهر شد
اشاره است باینکه در این زمانها او حیات دین اسلام میسر نشود و در زمان قائم علیه السلام امر بجهاد واقع خواهد شد **هشتم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان جبرئیل علیه السلام اخبرنی بامر قرت به عینی و فرح به قلبی قال یا محمد من غزا غزاة فی سبیل الله
من امتک فما اصابه قطرة من السماء او صداع الا کانت له شهادة یوم القیمة **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سیوم
این باب **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من بلغ رسالة غاز کان کمن اعتق رقبة و هو شریکه فی ثواب
غزوته **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که برساند پیغام و مکتوب جهاد کننده را بسوی اهلش پس مانند کسی که
آزاد کرده بنده را و او شریک اوست در ثواب جهاد او **دهم اصل** قال النبی صلی الله علیه و آله من اغتاب مؤمنا غازیا
او آذاه او خلفه فی اهله بسوء نصب له یوم القیمة فیستغرق حسناته ثم یرکس فی النار اذا کان الغازی فی طاعة الله عز و جل
شرح خلفه بخاء با نقطه و فاء و ضمیر راجع بغازی صیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است نصب بنون و صاد بی نقطه و باء
یکنقطه صیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمومن غازی است یا بمصدر اغتاب و مانند آن یستغرق بغین
با نقطه و راء بی نقطه و قاف صیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است یرکس براء بی نقطه و سین بی نقطه صیغه مضارع غایب
مجهول باب نصر است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که بدگوئی کند مومن جهاد کننده را یا در برابر او آزار کند
او را یا جانشین شود او را در باز ماندگان او ببدی منصوب کرده شود برای برنهادستن ایشان دشمن میشود او را در روز قیامت
پس فرو میگیرد نیکیهای او را بعد از آن افکنده سرنشیب انداخته میشود در آتش جهنم چون باشد آن جهاد کننده در فرمان
برداری الله تعالی احترازست از جهاد برای ائمه ضلالت **یازدهم اصل** قال امیرالمؤمنین علیه السلام ان الله عز و جل فرض
الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره والله ما صلحت دنیا و لا دین الا به **شرح** نصره بفتح نون و سکون صاد بی نقطه و راء بی
نقطه و ضمیر غایب و ناصره بکسر صاد و ضمیر غایب اشاره است بآیت سوره محمد ان تنصروا الله ینصرکم صلحت از باب نصر و حسن است
یعنی گفت امیرالمؤمنین علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل فرض کرد جهاد را و تعظیم کرد آنرا و گردانید آنرا مدد کاری خود
بخدا قسم که مستقیم نشد کار دنیا و کار آخرت مگر بجهاد با مشرکان **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله قال قال النبی صلی الله
علیه و آله اغزوا تورثوا ابناءکم مجدا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و
آله که جهاد کنید تا میراث دهید پسران خود را بزرگی اشاره است باینکه شجاعت در دین از اخلاق حسنه است و پسران
اخلاق پدران را از ورثه میکنند **سیزدهم اصل** و بهذا الاسناد ان ابا دجانة الانصاری اعتم یوم احد بعمامة له و ارخی
عذبة العمامة بین کتفیه حتی جعل یتبختر فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان هذه لمشیة یبغضها الله عز و جل الا عند القتال
فی سبیل الله **شرح** ان بکسر و فتح همزه میتواند بود ابو دجانه بضم دال بی نقطه و تخفیف جیم و الف و نون سماک بن
خرشه است العذبه بفتح عین بی نقطه و فتح ذال با نقطه و باء یکنقطه و تاء و [illegible] یتبختر بباء یکنقطه و خاء با
نقطه و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است لمشیه بفتح لام و کسر میم است و لبعد
سالی است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ابو دجانه انصاری عمامه بر سر خود بست
در روز احد بعمامه که او را بود و مراد آنست که فضالت داشت و انداخت یک طرف عمامه را میان دو شانه خود تا آنکه شروع
کرد میخرامید در رفتار بسوی دشمن پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که این هر آینه نوعی از رفتارست که

روشنی میدارد روز را الله عزوجل مگر در نزد جهاد در راه الله تعالی **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله جاهدوا تغنموا

شرح تغنموا بالتاء بالقطع ونون بصیغه مضارع جمع مخاطب معلوم باب علم است الغنم بضم وفتح غین وسکون نون والفتح غین وفتح نون رسیدن بمطلوب بآسانی وکسب مال از مشرکان در جهاد **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله جهاد کنید تا بمطلوب رسید در دنیا وآخرت **سیزدهم اصل** عن عمرو عن ابی جعفر علیه السلام قال الخیر کله فی السیف وتحت السیف وفی ظل السیف **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **اصل** قال وسمعته یقول ان الخیر کل الخیر معقود فی نواصی الخیل الی یوم القیمة **شرح** راوی گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که خیری که همه خیرها است بسته شده است در پیشانیهای اسبان تا روز قیامت چون آنها از اسباب جهاد است **باب دوم اصل باب جهاد الرجل والمرأة شرح** این باب بیان جهاد مرد و بیان جهاد زن است و در این باب دو حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه کتب الله الجهاد علی الرجال والنساء فجهاد الرجل بذل ماله ونفسه حتی یقتل فی سبیل الله وجهاد المرأة ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها وغیرته **شرح** حتی برای تعلیل است مجاز است یقتل بصیغه مجهول منصوب است ومقصود اینست که کشتن را غایت شمرد چنانچه گویا که قصد کشته شدن دارد ومن بیانیه است الاذی بفتح همزه وتخفیف ذال بالقطع والف منقلب از یا مصدر باب علم آزار کشیدن الغیرة بفتح غین بالقطع وسکون یا دو نقطه در پائین وراء بی نقطه مصدر باب علم رشک خوردن **یعنی** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که واجب کرد الله تعالی جهاد را بر مردان و زنان پس جهاد مرد دادن مال او و جان اوست تا آنکه کشته شود در راه الله تعالی وجهاد زن اینست که صبر کند بر آنچه میبیند در خود که آزار کشیدن از جانب شوهر اوست و رشک خوردن از جانب شوهر اوست در حق خود که شوهر او زن دیگر یا کنیزی داشته باشد **دوم اصل** وفی حدیث آخر جهاد المرأة حسن التبعل **شرح** روایت این حدیث میتواند بود که از صاحب الزمان علیه السلام باشد یا از امیر المؤمنین علیه السلام باشد بطریقه دیگر یا از ثقات دیگر باشد چنانچه روایت میشود از ابی ابراهیم علیه السلام در کتاب النکاح در حدیث چهارم باب حق الزوج علی المرأة که باب صد و چهل و هشتم است التبعل بباء بالقطع و عین بی نقطه مصدر باب تفعل سلوک زن با شوهر خوش **یعنی** و در حدیثی دیگر اینست که جهاد زن خوش سلوکی با شوهر اوست **باب سیوم اصل باب وجوه الجهاد**

شرح این باب بیان اقسام جهاد است در این باب یک حدیث است **اول اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجهاد سنة ام فریضة فقال الجهاد علی اربعة اوجه فجهادان فرض وجهاد سنة لا یقام الا مع الفرض وجهاد سنة فاما احد الفرضین فمجاهدة الرجل نفسه عن معاصی الله عزوجل وهو من اعظم الجهاد ومجاهدة الذین یلونکم من الکفار فرض **شرح** لتقدیره مجاهده یعنی [illegible] کف است من بهره وجار برای تبعیض است ومجاهدة الذین از قبیل عطف جمله بر جمله است پس مجاهده مبتدا است وخبر مثل فرض است الذین یلونکم اشارت است بآیت سوره توبه یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین وآن عبارت است از مشرکین عرب که مذکور میشوند در حدیث آینده که داعیا السیوف الثلثة الشاهرة فسیف علی مشرکی العرب تا آخر **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جهاد کردن سنت است یعنی که فاعلش مستحق ثواب و تارکش مستحق عقاب نیست یا فریضه است یعنی که تارکش مستحق عقاب است پس گفت که جهاد بر چهار قسم است پس دو جهاد فرض است و جهادی سنت است که بر پای داشته نمیشود مگر با جهادی که فرض است و جهادی سنت است مطلقا پس اما یکی از آن دو فرض پس جهاد مرد مثلا خود نفس را است یعنی باز ایستادن خود از معصیتهای الله عزوجل وآن از جمله بزرگتر جهاد است وجهاد جمعی که در پهلوی شما باشند از جمله کافران فرض است **اصل** واما الجهاد الذی هو سنة لا یقام الا مع فرض فان مجاهدة العدو فرض علی جمیع الامة ولو ترکوا الجهاد لاتاهم العذاب وهذا هو من عذاب الامة وهو سنة علی الامام وحده ان یاتی العدو مع الامة فیجاهدهم **شرح** جمله فان تا آخر مشتمل است بر جواب اما مع شیء زاید زیرا که جواب اما اینست که یاتی الامام العدو مع الامة فیجاهدهم پس جمله ان مجاهدة تا وحده استیناف بیانی است که جمله معترضه شده در میان فا و ان یاتی و [illegible] یاتی را [illegible] کرده و میتواند بود که جواب اما محذوف باشد و جمله فان مجاهدة العدو تا آخر قائم مقام جواب اما باشد و از قبیل ذکر دلیل در مقام مدلول باشد

بتقوم

بتقدیر فرض جهاد و الامام فان مجاهدة العدو تا آخر وبنا بر این آن یاتی بدل هو است و بر هر تقدیر مراد بالعدو اینجا دشمنانیست که دور ند و فرض جهاد ایشان بر تقدیریست که امام اذن کند وهذا هو من عذاب الامة اشارتست بتفسیر آیت سوره نحل قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم واتیهم العذاب من حیث لا یشعرون بنا بر اینکه مراد عذاب تسلط دیر ضلالت بر جمیع امت باشد وآن نوعیست از جمله عذاب که عظیم است اگر چه بد شعوران خیال میکنند که عذاب نیست **یعنی** واما جهادی که آن سنت است که بر پای داشته نمیشود مگر با جهادی که فرض باشد پس بدرستیکه جهاد دشمنان دور فرض است بر جمیع رعیت یعنی هر که امام او را امر کرده باشد بآن واگر ترک کنند جهاد را در این صورت هر آینه می آید ایشانرا عذاب و این است که این از عذاب امت است مراد عذاب ضلالت است که فرو گرفته اکثر مردمانرا بسبب عدم استقلال امام حق و غایب شدن او وآن جهاد سنت است بر امام تنها او و سنت که آید امام دشمنانرا با رعیت پس جهاد کنند آن دشمنانرا حاصل اینست که امام چون امر کند جمعی را بجهاد دشمنان دور فرض میشود بر ایشان و سنت میشود بر امام اینکه همراه ایشان باشد اگر مانعی نداشته باشد **اصل** واما الجهاد الذی هو سنة فکل سنة اقامها الرجل وجاهد فی اقامتها وبلوغها واحیائها فالعمل والسعی فیها من افضل الاعمال لانها احیاء سنة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجورهم شیء **شرح** فکل سنة بتقدیر فجهاد کل سنة است **یعنی** واما جهادی که آن سنت است پس جهاد برای هر سنتیست که بر پای داشت آنرا مرد و سعی کرد در بر پای داشتن آن و کامل شدن آن و زنده کردن آن پس تعب کشیدن وکوشش در آن سنت از جمله فاضل ترین عملهاست زیرا که آن زنده کردن سنتی است و بتحقیق گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که قرار داد سنتی نیک که متروک شده باشد پس برای اوست اجر آن سنت که خود عمل آورده و اجر هر که عمل کرد بآن سنت تا روز قیامت بی آنکه کم شود از اجرهای ایشان چیزی **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأل رجل ابی صلوات الله علیه عن حروب امیر المؤمنین صلوات الله علیه وکان السائل من محبینا فقال له ابو جعفر بعث الله محمدا صلی الله علیه وآله بخمسة اسیاف ثلثة منها شاهرة فلا تغمد حتی تضع الحرب اوزارها ولن تضع الحرب اوزارها حتی تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت الشمس من مغربها امن الناس کلهم فی ذلک الیوم فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا وسیف منها مکفوف وسیف منها مغمود سله الی غیرنا وحکمه الینا **شرح** شاهرة بشین بالقطع و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع یعنی مشهوره است بقرینه ودما السیوف الثلثة المشهورة وآن ماخوذ است از شهر بفتح شین وسکون ها، یعنی شمشیر کشیده بر کسی واستعمال اسم فاعل در معنی اسم مفعول برای مبالغه است چنانچه گویا که کشیده آن شمشیر از خود مشهور شده مثل اینکه کثیر الفضل را مفضال میگویند برای مبالغه چنانچه گویا که خود نیز آلت فضل ظاهر شده تغمد بتاء بالقطع ودال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر و ضرب وافعال میتواند بود [illegible] حتی تضع الحرب اوزارها مذکور است در سوره محمد لا ینفع نفسا ایمانها ماخوذ است از آیت سوره انعام یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها تا آخر وذکر این اینجا از قبیل ضرب المثل است نظیر آنچه مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث اول باب هفتاد و ششم که باب [illegible] قیمة ره علیه السلام است که الارض لا تخلو من حجة الا ان کان قبل یوم القیمة باربعین یوما فاذا کان ذلک رفعت الحجة واغلق باب التوبة فلم یکن ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و حقیقت این آیت مذکور شد در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم و دوم باب صد و پنجم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است وآنجا مذکور شد که محتمل است که بعض آیات ربک عبارت باشد از ملک الموت علیه السلام که برای قبض روح می آید و نفسا عبارت باشد از کافر که غیر مستضعف باشد و منع کرده باشد مردمانرا از عمل بمدلول آیات محکمات کتاب الهی که نهی از اختلاف از روی ظن در آنها صریح شده و ایمانها عبارت باشد از ایمان بآن آیات محکمات و جمله لم تکن استیناف بیانی است یا [illegible] باشد [illegible]

باعتبار اینکه اگرچه نکره است در ظاهر لیکن در سیاق نفی است وافاده عموم میکند پس در معنی معرفه است ومشهور آنست که هم نکره صفت است واو کسبت عطف بر آمنت باشد بعطف الفعل الی مفرد اولی تقدیر اولم تکن وکسبت باشد ومراد بکسب خیر اعتراف بولایت ائمه وحب خلفای امیرالمؤمنین علیه السلام باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید مردی پدرم صلوات الله علیه را از جنگهای امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و او شیعه بود که چرا او مبنی در سیره واموال اهل بصره نکرد وبود آن پرسنده از جمله دوستداران یا دشمنان گفت او را پدرم که بدرستیکه الله تعالی محمد صلی الله علیه وآله با پنج نوع شمشیر سه نوع از آنها کشیده ودو او داشته شده است بر روی دشمنان اسلام پس در غلاف کرده نمیشود تا آنکه وا گذارد جهاد اسباب وآلات خود را ونخواهد گذاشت جهاد اسباب خود را تا آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب آن پس چون طلوع کند آفتاب از مغرب آن موضع ایمن میشوند مردمان همگی ایشان در آن روز پس در روزی که آن شود نفع نمیکند شخص را ایمان او بیان این آنکه آن شخص نبود با این روش که مومن شده باشد پیش از آن روز یا نبود با این روش که کسب کرده باشد در ایمان خود بهره فایده را که ولایت امیرالمؤمنین واوصیای اوست ونوع شمشیری از آن پنج نوع بازداشته شده است ونوع شمشیر از آن پنج نوع در غلاف کرده شده است اختیار کشیدن آن بسوی غیر ماست وحکم آن مفوض بسوی ماست **اصل** واما السیوف الثلثة المشهورة فسیف علی مشرکی العرب قال الله عز وجل اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا یعنی آمنوا واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین هؤلاء لا یقبل منهم الا القتل او الدخول فی الاسلام واموالهم وذراریهم سبی علی ما سن رسول الله صلی الله علیه وآله فانه سبا وعفا وقبل الفداء **شرح** امتیاز مشرکین عرب از سایر مشرکین باعتبار آنست که ایشان نزدیکتر بودند بهم مکان و در آن وقت اهل آن از مشرکین عجم ونزدیکتر بوده اند بموضع اهل اسلام وبعد از رسول الله صلی الله علیه وآله مامور شد علی که بر سر مشرکین عرب در آیت سوره توبه یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق ومامور شد علی که بر مشرکین عجم چنانچه ظاهر میشود در سیف ثالث یعنی اخوة الکلام امام است فاخوانکم فی الدین در سوره توبه همت اما بعد از این آیت است بفاصله وبجای آن در این آیت فخلوا سبیلهم است پس فهم آن با این آیت اشارت است باینکه مجموع آنها وفاصله میان آنها در مشرکان حرب است قتل اینجا مصدر مبنی است از برای مفعول است سبی بفتح سین بی نقطه وکسر باء یک نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین بصیغه فعیل بمعنی مفعول است یا بسکون باء وتخفیف یاء بصیغه مصدر بمعنی اسم مفعول باب ضرب است یعنی تاراج کرده شده ها سبا بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است وکتابت آن با الف در اکثر نسخ بمناسبت عفا است که واوی است **یعنی** واما سه شمشیر که کشیده شده باشد بر دشمنان پس یک شمشیر است که کشیده شده بر مشرکان عرب گفت الله عز وجل در سوره توبه که بکشید آن مشرکان را هر جا که یابید ایشان را وبگیرید ایشان را ودر حصار کنید ایشان را وبنشینید برای ایشان در هر سر راهی پس اگر توبه کردند یعنی ایمان آوردند ومومن شدند وبر پا داشتند نماز را ودادند زکوة را پس برادران شمااند در دین اسلام پس این جماعت مشرکان مقبول نمیشود از ایشان مگر کشته شدن یا داخل شدن در دین اسلام وبنا بر شق اول مالهای ایشان وفرزندان ایشان تاراج کرده شده است بنا بر آنچه قرار داد رسول الله صلی الله علیه وآله چه بدرستیکه او در شق اول تاراج کرد وعفو کرد بعضی را وقبول سربها کرد از بعضی دیگر

اصل والسیف الثانی علی اهل الذمة قال الله تعالی وقولوا للناس حسنا نزلت هذه الآیة فی اهل الذمة ثم نسخها قوله عز وجل قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون **شرح** وقولوا للناس حسنا در سوره بقره است وصدر آیت این است واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا وذی القربی والیتامی والمساکین وقولوا ودر این آیت چند احتمال است از آنجمله اینکه واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل وتقدیر واذکروا اذ اخذنا علیکم میثاق بنی اسرائیل ولا تعبدون نفی بمعنی نهی است وخطاب با امت محمد صلی الله علیه وآله است واین بیان میثاق مشترک میان این امت

ومیان بنی

ومیان بنی اسرائیل است وحسنا معطوف است بر اذ اخذنا بتقدیر واذکروا واحسانا یا معطوف است بر لا تعبدون ومنصوب باذکروا است بتقدیر الزموا وبر هر تقدیر بر ظرف وبالوالدین حال احسانا است وتقدیم برای آنست که بر لا تعبدون معطوف که چون صاحب حال نکره مخصصه باشد واجب است تقدیم حال مثل رمیت علی النفس عصفورا یا ظرف متعلق باحسانا است وعدم جواز تقدیم معمول مصدر در غیر ظرف است والف لام الناس برای عهد خارجی است والناس عبارت است از بنی اسرائیل که در زمان رسول یهود ونصاری بوده اند واهل ذمه شده اند واین حکم جاری شده در غیر بنی اسرائیل از جمله اهل اسلام بطریق اولی وآیت نسخ قول امام علیه السلام که نزلت فی اهل الذمة وبعد از آن آن حکم نسبت با اهل ذمه منسوخ شده ودر اهل اسلام باقی مانده وآیت منع قول امام علیه السلام که ثم نسخها تا آخر پس منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها که باب هجدهم است که وفرض الله علی اللسان القول والتعبیر عن القلب بما عقد علیه واقر به قال الله جل وعز وقولوا للناس حسنا ودر حدیث نهم باب الاهتمام بامور المسلمین والنصیحة لهم ونفعهم که باب هفتادم است که عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عز وجل وقولوا للناس حسنا قال لا تقولوا الا خیرا حتی تعلموا ما هو ودر حدیث دهم باب مذکور که عن ابی جعفر علیه السلام قال فی قول الله عز وجل وقولوا للناس حسنا قال قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال فیکم وبیان آنها شد بیان آیت سوره توبه شد در کتاب الزکوة در شرح حدیث اول باب صدقة اهل الجزیة که باب چهل ششم است **یعنی** وشمشیر دوم کشیده شده بر اهل پیمان از جمله اهل کتاب گفت الله تعالی در سوره بقره که وبگوئید آن مردمان را نیکو نازل شد این آیت در اهل پیمان پس نسخ کرد آن را در اهل پیمان قول الله عز وجل در سوره توبه که جهاد کنید جمعی را که مومن نمیشوند بالله تعالی ونه بروز بازپسین وحرام نمیشمرند آنچه را که حرام کرد آن را الله تعالی ورسول او مثل اختلاف از روی ظلم والقیاد نمیکنند القیاد حق از جمله جمعی که داده شدند کتاب سماوی مثل تورات وانجیل تا آنکه بدهند سرشمار از روی دست رسی بر حالی که ایشان خواران باشند **اصل** فمن کان منهم فی دار الاسلام فلن یقبل منهم الا الجزیة او القتل ومالهم فیء وذراریهم سبی واذا قبلوا الجزیة علی انفسهم حرم علینا سبیهم وحرمت اموالهم وحلت لنا مناکحتهم ومن کان منهم فی دار الحرب حل لنا سبیهم واموالهم ولم تحل لنا مناکحتهم ولم یقبل منهم الا الدخول فی دار الاسلام او الجزیة او القتل **شرح** وهر که باشد از جمله اهل ذمه در سرای اسلام پس مقبول نمیشود از ایشان مگر سرشمار یا کشته شدن ودر صورت دوم مال ایشان تاراج کرده شده است وفرزندان ایشان برده کرده شده است وچون قبول کردند سرشمار را بر خودشان حرام شد بر ما برده کردن ایشان وحرام شد تاراج مالهای ایشان وحلال شد برای ما مناکحه ایشان بیان تفصیل این می آید در کتاب النکاح در احادیث باب نکاح الذمیة که باب و سیوم است وهر که باشد از جمله ایشان در دار الحرب خواه خودشان مستقل باشند در حرب وخواه منضم بمشرکان دیگر باشند حلال است برای ما برده کردن ایشان وتاراج مالهای ایشان وحلال نیست برای ما مناکحه ایشان ومقبول نمیشود از ایشان مگر یکی از سه شق اول داخل شدن در دار الاسلام خواه بتمکین حاکم اهل اسلام در موضع خودشان وخواه بانتقال از دار الحرب بسوی دار الاسلام برای قبول سرشمار دوم سرشمار دادن با وجود بقا در دار الحرب سیوم کشته شدن **اصل** والسیف الثالث سیف علی مشرکی العجم یعنی الترک والدیلم والخزر قال الله عز وجل فی اول السورة التی یذکر فیها الذین کفروا فقص قصتهم ثم قال فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب اوزارها فاما قوله فاما منا بعد یعنی بعد السبی منهم واما فداء یعنی المفاداة بینهم وبین اهل الاسلام فهؤلاء لن یقبل منهم الا القتل او الدخول فی الاسلام ولا یحل لنا نکاحهم ما داموا فی دار الحرب **شرح** یعنی کلام امام جعفر صادق علیه السلام وضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر علیه السلام است وذکر این سه طایفه بعنوان مثال است ترک بضم تاء دو نقطه در بالا وسکون راء بی نقطه اسم طایفه است وواحد آن ترکی است ودیلم بفتح دال بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح لام وتخفیف میم اسم طایفه است وواحد آن دیلمی است خزر بفتح خاء با نقطه وفتح زای با نقطه وراء بی نقطه اسم طایفه است که تنگ چشمانند وواحد آن خزری است بدال بی نقطه وراء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است

و مراد بتذکیر اینجا بیدار کردن مردمان است با آنچه مذهب حق است تا آخر الزمان فیها بکسر فاء و سکون یاء و ولیجة و ابنین است بفتح خاء
تشدید نون و نون است و بنابر اول فاعل یذکر ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و این اشارت است بعضی آیات این سوره که دلالت میکند
بر امامت امیر المؤمنین و اوصیای او و بطلان امامت دیگران مثل قوله سبحانه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض تا آخر و بنابر دوم
فاعل یذکر قبتال الفی نوع گفتگو و این اشارت است بقول حدیثی که صاحب تفسیر مجمع البیان روایت کرده از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام که من اراد ان یعرف حالنا و حال اعدائنا فلیقرأ سورة محمد صلی الله علیه و آله فانه یراها آیة فینا و آیة فیهم و بر هر تقدیر الذین
کفروا مفعول قال است نقص بفتح تاء و تشدید صاد و سقط الصنو ما فیه غایب معلوم باب لو عطف بر قال است قصصهم بکسر قاف مفعول
نقص است و عبارت است از آنچه مشتمل است بر بیان حال امثال آن کافران از جمله این است چون پیروی ظن میکنند و آن باطل است
چنانچه گفته در سوره النجم و سوره یونس ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و در سوره محمد چنین است که فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب
ضرب مفعول به فعل محذوف است بتقدیر الزموا ضرب یا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر اضربوا ضرب و بر هر تقدیر ظاهر ضرب الرقاب
این است که مراد بلقاء در اذا لقیتم برخوردن در معرکه قتال نیست زیرا که در آن وقت اسیر کردن زن میسر نیست ... کفار
عجم در آن زمان کمال شوکت داشته اند پس مراد گرفتار کردن بعضی ایشان است در بلاد مسلمانان تا ... ایشان که دارد
موضع اهل اسلام شده باشند پس اثخان یعنی ترسانیدن اهوای کفار عجم است که بعضی مسلمانان را در موضع ایشان وارد میشده
اند حبس و قتل میکرده پس شد و ثاق جاری است از بستن جهد که دیگر هر دلسوی الکفل نکنند الفاء لام الوب برای جهد خارجیت
و اشارت است بحرب مشرکان عرب و مقصود این است که چند انکه مشرکان عرب با ایشان جنگ داشته اند با مشرکان عجم این قسم سلوک کنید
بعد از انکه مشرکان عرب مطیع شوند نزد امام حق در لشکر که بر سر مشرکان عجم جایز میشود و حکم ایشان موافق حکم مشرکان عرب
میشود که در سیف اول مذکور شد یعنی الفداء اشارت است بانکه فداء ورود و نوع مستعمل میشود اول بمعنی جعل ربابت منا علم
و الفداء آن سربها و از قتیل است دوم سربها و مراد اینجا معنی اول است و مخفی نماند که ذکر این آیت گذشت در کتاب الایمان
و الکفر در حدیث اول باب بعد ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها که باب هیجدهم است و بوجهی دیگری آید در کتاب الروضة
در ذیل حدیث علی بن الحسین علیه السلام مع یزید لعنه الله یعنی و شمشیر سیوم شمشیری است بر سر مشرکان عجم میتواند بزرگ و در بلاد
و خضرا اصلا لعنت الله عز و جل در اول سوره که تذکر مذهب حق میکند در آن ایراد الذین کفروا تا آخر پس حکایت که حکایت
آن کافران را که بجهه سبب کافر شدند و آنچه از عمل خود شده است بعد از آن گفت که فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب پس
چون برخورید و گرفتار کنید در دیار مسلمانان را که کافر شده اند از جمله عجم پس التزام کنید زدن گردنهای ایشان را تا آنکه چون تر سانید
به اهوای کفار عجم را پس محکم کنید بند را بیان شاد ایشان پس اگر اسیر نمائید ایشان بیت التزام کنید سر دادن اسیر اللهم ان ازاد
اگر واقع شود تا ایشان نیز چنان کنند و اگر ایشان نمایش ایشان بهشتند التزام کنید معاوضه سربهار اما وقتی که فرو گذارد
جنگ میان شما و میان مشرکان عرب اقرار ای خود را پس قبول او که ما منا بعد میتواند بعد از آن اسیر کردن از کفار عجم را و
قول او که و اما فداء میتواند معاوضه را در آن سربها میان کفار عجم و میان اهل اسلام پس اینجا است کفار عجم مقبول میشود و
از ایشان ملزگشته شدن یا داخل شدن در دین اسلام مراد این است که اگر اهل اسلام برای ایشان مسلط شوند جزیه از ایشان قبول
نمیکنند و حلال میشود برای ما مناکحه ایشان چند انکه در بار مشرکانند **اصل** و اما السیف المکفوف فسیف علی اهل البغی و التأویل
قال الله عز و جل و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء
الی امر الله فلما نزلت هذه الآیة قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان منکم من یقاتل بعدی علی التأویل کما قاتلت علی
التنزیل فسئل النبی صلی الله علیه و آله من هو فقال خاصف النعل یعنی امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** مراد بمؤمنین جمعی که اقتدا بغیر
امام حق کرده اند بسبب ارتدادی ظاهری و مانند آن خواه باغی باشند بر امام و خواه بعد از آن مخالفت کنند و از ایمان بیرون
روند مثل طلحه و زبیر چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الروضة پیش از حدیث قوم صالح که امام جعفر تا ذیل هذه الآیة یوم البصرة
و هم اهل هذه الآیة و هم الذین بغوا علی امیر المؤمنین فکان الواجب علیه قتالهم و قتلهم حتی یفیئوا الی امر الله و لو لم یفیئوا لکان الواجب
علیه فیما انزل الله ان لا یرفع السیف عنهم حتی یفیئوا و یرجعوا عن رأیهم لانهم بایعوا طائعین غیر کارهین تا آخر خاصف بخاء با نقطه و صاد بی
نقطه و فاء و النعل اسم فاعل باب ضرب یعنی زننده نعل و دوزنده نعل منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام در وقت این سخن مشغول به
زدن نعل بوده **یعنی** و اما شمشیری که باز داشته شده است یعنی که مطلق الغلاف نیست و کشیدن آن شرطی دارد پس آن شمشیر
است بر اهل زیاده روی و اهل تأویل قرآن بتأویلات غیر معقول گفت الله عز و جل در سوره حجرات و اگر دو طائفه از مؤمنان با یکدیگر
جنگ کنند پس اصلاح کنید میان آن دو طائفه پس اگر قابل اصلاح نباشند و زیاده روی کند یکی از آن دو طائفه بر دیگری پس جنگ
کنید آن طائفه را که زیاده روی میکنند تا آنکه برگردند بسوی فرمان الله تعالی پس چون نازل شد این آیت گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که بدرستی که از جمله شما کسی است که جهاد میکند بعد از من بنابر تأویل قرآن چنانچه من جهاد کردم بنابر تنزیل قرآن و مراد این است که
او جهاد خواهد کرد با جمعی که اقرار داشته باشند بنزول قرآن از جانب الله تعالی و منکر باشند تأویل او را و خود تأویل دیگر کنند که
نامعقول باشد و من جهاد کردم با جمعی که منکر نزول قرآن از جانب الله تعالی بودند پس پرسیده شد که کیست او پس گفت پینه زننده نعل
یعنی امیر المؤمنین علیه السلام **اصل** فقال عمار بن یاسر قاتلت بهذه الرایة مع رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثا و هذه الرابعة و الله
لو ضربونا حتی یبلغوا بنا السعفات من هجر لعلمنا انا علی الحق و انهم علی الباطل **شرح** با در بهذه الرایة برای استعانت است و اشارت است به آن
رایت امیر المؤمنین علیه السلام در روز جنگ بصره است چنانچه مقتضای سیاق این حدیث است و بعضی گفته اند که عمار این سخن را در روز
جنگ صفین گفته و شاید که آن بنابر این باشد که هیچ در رایت سر لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بوده در روز جنگ صفین بخلاف جنگ
روز بصره و در اینجا بغیر آن و حیله است مثل بوده زیرا البعید صهیب لو لم یخف الله لم یعصه و مقصود محض این است که ترک عصیان او بسبب خوف
او نیست السعفات بفتح سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و فاء جمع سعفة بفتح سین و فتح عین شاخ های درخت خرما هجر بفتح هاء و فتح جیم
و راء بی نقطه اسم شهر و توابع است و کثرت خرمای آن ضرب المثل شده **یعنی** پس گفت عمار بن یاسر که جنگ کردم با این علم با رسول الله
صلی الله علیه و آله سه بار روز بدر و روز احد و روز حنین و این جنگ بصره بار چهارم است مراد شمار این است که فرقی نیست میان این
جهاد و آن سه جهاد بخدا قسم که اگر بزنند ما را تا آنکه برسانند ما را به شاخهای درخت خرما از دیار هجر هر آینه میدانستیم این که ما
بر حقیم و امیر لشکر عایشه بر باطلند مراد این است که ظفر یافتن باعث یقین ما نشده بلکه باعث یقین ما این است که خود شنیدیم از رسول
الله صلی الله علیه و آله در حق امیر المؤمنین علیه السلام پس فرقی نیست میان جنگ علی و جنگ رسول الله **اصل** و کانت السیرة فیهم من امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ما کان من رسول الله صلی الله علیه و آله فی اهل مکة یوم فتح مکة فانه لم یسب لهم ذریة و قال من اغلق بابه فهو آمن
و من القی سلاحه فهو آمن و کذلک قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یوم البصرة نادی فیهم لا تسبوا لهم ذریة و لا تجهزوا علی جریح و لا
تتبعوا مدبرا و من اغلق بابه و القی سلاحه فهو آمن **شرح** یکروش بودن این دو سیرت باعتبار این است که چنانچه رسول الله صلی
الله علیه و آله رعایت حرمت حرم مکه کرد امیر المؤمنین علیه السلام رعایت حرمت اهل السلام و اشباه دین کرد و تعلیم رسول الله صلی الله
علیه و آله با به در اول عبارت است از در خانه زیرا که سرای مکه در آن وقت در نداشته و اول کسی که در برای سرای مکه قرار داده
معاویه بود چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول باب پنجاه و ششم که باب ... قوله عز و جل سواء العاکف فیه و الباد لا تسبوا
بکون سین دخم یا است لا تجهزوا بالجیم و زای با نقطه بصیغه نهی باب افعال است لا تتبعوا بصیغه نهی باب افتعال و باب علم و باب تفعیل
بحذف یک تا میتواند بود **یعنی** و بود نوع سلوک با اهل بصره از امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز فتح بصره مثل نوع سلوکی که
شد از رسول الله صلی الله علیه و آله با اهل مکه در روز فتح مکه چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله برده نکرد از اهل مکه فرزندی را
و گفت که هر کس ببندد در خانه خود را پس او ایمن است و هر که اندازد یراق جنگ خود را پس او ایمن است و چنان گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در روز فتح بصره ندا کرد در میان ایشان که برده نکنید از ایشان فرزندی را و کار را تمام مکنید بر زخم خورده و از
پی رو به گریز آورنده و هر که ببندد در خانه خود را و انداخت یراق جنگ خود را پس او ایمن است **اصل** و اما السیف المغمود فالسیف الذی

بالقوم بالقصاص قال الله عز وجل النفس بالنفس والعين بالعين فسلّه الى اولياء المقتول وحكمه الينا فهذه السيوف التي بعث الله
بها محمدا صلى الله عليه وآله فمن جحدها او جحد واحدا منها او شيئا من سيرها واحكامها فقد كفر بما انزل على محمد صلى الله عليه وآله شرح
و اما شمشیری که در غلاف است پس شمشیری است که برپا میشود بآن قصاص در قتل گفت الله عز وجل در سوره مایده که جان بجان قصاص
میشود و چشم بچشم پس کشیدن آن شمشیر مفوض است بسوی صاحبان اختیار کشته شده و حکم آن شمشیر یعنی اجرای آن بر وجهی
که موافق حق باشد و افراط و تفریط در آن نباشد مفوض بسوی ماست پس این پنج نوع شمشیر شمشیرهایی است که برانگیخت الله
تعالی بآنها محمد را صلی الله علیه وآله پس هر که منکر شود آنها را یا منکر شود یکی از آنها را یا چیزی از روشهای آنها را و احکام آنها
را پس بتحقیق که کافر شده بآنچه فرو فرستاده شده بر محمد صلی الله علیه وآله سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه
وآله بعث بسرية فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقي الجهاد الاكبر قيل يا رسول الله ما الجهاد الاكبر قال جهاد النفس شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله فرستاد طایفه از لشکر را برای جهادی پس چون برگشتند گفت خوش
آمدند جمعی که بجا آوردند جهاد کوچکتر را و باقی ماند برایشان جهاد بزرگتر گفته شد که ای رسول الله چیست جهاد بزرگتر گفت که جهاد
نفس است یعنی باز داشتن از ناملایم که تا آخر عمر باقیست

چهارم اصل باب من يجب عليه الجهاد ومن لا يجب

شرح این باب بیان کسی است که واجب است بر او جهاد و بیان کسی که واجب نیست بر او و در این باب دو حدیث است اول اصل
عن ابی عمرو الزبیری عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اخبرني عن الدعاء الى الله والجهاد في سبيله أهو لقوم لا يحل الا لهم ولا
يقوم به الا من كان منهم ام هو مباح لكل من وحد الله عز وجل وآمن برسوله صلى الله عليه وآله ومن كان كذا فله ان يدعو الى
الله عز وجل والى طاعته وان يجاهد في سبيله فقال ذلك لقوم لا يحل الا لهم ولا يقوم بذلك الا من كان منهم شرح روایت است از
ابی عمرو زبیری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که خبر ده مرا از خواندن مردمان بسوی الله تعالی و جهاد در راه
الله تعالی که آیا آن برای جمعی است حلال نمیشود مگر برای ایشان و ایستادگی نمیکنند بآن مگر کسی که باشد از جمله آن جمع یا آن
دعا و جهاد مباح است برای هر که اقرار کرد بوحدانیت الله عز وجل در ربوبیت و الوهیت و مؤمن شد برسول الله صلی الله علیه وآله
و هر که باشد چنین پس میرسد او را اینکه بخواند مردمان را بسوی الله عز وجل و بسوی فرمان برداری الله عز وجل و اینکه جهاد کند
در راه الله تعالی پس امام گفت که آن دعا و جهاد برای جمعیست حلال نمیشود مگر برای ایشان و ایستادگی نمیکنند بآن مگر کسی که باشد
از جمله ایشان اصل قلت من اولئك قال من قام بشرائط الله عز وجل في القتال والجهاد على المجاهدين فهو المأذون له في
الدعاء الى الله عز وجل ومن لم يكن قائما بشرائط الله في الجهاد على المجاهدين فليس بمأذون له في الجهاد ولا الدعاء الى الله حتى
يحكم في نفسه ما اخذ الله عليه من شرائط الجهاد شرح حاصل جواب اینست که خواندن مردمان بسوی الله تعالی و جهاد با اجابت
نکنندگان دعوت مخصوص عالمان بجمیع احکام است خواه نبی و خواه وصی و جمعی که بر دین ایشان باشند جهاد میکنند بامر ایشان و خواندن
مردمان بسوی الله تعالی نمیکنند مگر بعنوان روایت از ایشان بسبب تعلیم ایشان در خصوص واقعه موافق آیت سوره زخرف
ولا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق وهم يعلمون و بیان شد در خطبه مصنف در شرح فقره قال الله
عز وجل الا من شهد بالحق و تا آخر و این منافات ندارد با اینکه در زمان تغلب ظالمان گاهی جهاد واجب شود بر مؤمن بلوای
آن ظالمان بسبب خوف ضرر بر بیضه اسلام یا خوف ضرر بر ذراری اهل اسلام چنانچه می آید در باب آینده زیرا که آن بالاصاله
نیست على المجاهدين متعلق بشرائط است نایب فاعل مأذون است حتی یحکم الی آخر و برای استثناء منفصل است
با اینکه مجموع جهاد و دعا مخصوص آن قوم است و غیر ایشان را جایز نیست هیچکدام آن دو مگر در صورتی که تابع آن قوم شود و داخل لشکر ایشان
داخل شود زیرا که در این صورت جهاد میتواند کرد اگرچه دعا نمیتواند کرد یحکم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است منسوب بتقدیر
ان الله احکام استوار کردن من بیانیه است یعنی گفتم که کیانند ایشان امام گفت که هر که ایستادگی کرد بشرائط الله عز وجل
در جنگ و کوشش که بر مجاهدان قرار داد پس اوست رخصت داده شده برای او در خواندن مردمان بسوی الله عز وجل و هر که

نه البته ولی کننده بشرائط الله تعالی در جهاد و که بر مجاهدان قرار داده است نیست رخصت داده شده برای او در جهاد و نه در خواندن
مردمان بسوی الله تعالی مگر آنکه استوار کند در خود خویش آنچه را که فرا گرفته الله تعالی بر او از شرائط جهاد است اصل قلت فبين
لي يرحمك الله فقال ان الله تبارك وتعالى اخبر نبيه في كتابه الدعاء اليه ووصف الدعاة اليه فجعل ذلك لهم درجات يعرف بعضها بعضا و
يستدل ببعضها على بعض فاخبر انه تبارك وتعالى اول من دعا الى نفسه ودعا الى طاعته واتباع امره فبدأ بنفسه فقال والله يدعو
الى دار السلام ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم شرح دار السلام عبارتست از جنت و دار الفتنه پس مراد مکلفی است که اختلاف
از روی نظر چندان ره است یا عبارتست از بهشت و حاصل هر دو یکی است یعنی گفتم که پس توضیح کن برای من آنچه را که گفتی رحمت کناد
ترا الله تعالی امام گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی اعلام کرده در کتاب خود خواندن مردمان را بسوی او و وصف خوانندگان را بسوی او
پس گردانید آن را مرتبه ها برای آن خوانندگان که میشناسانند بعض آن را بجای بعض دیگر و استدلال کرده میشود
به بعضی آنها بر بعض دیگر بیان این آنکه خبر داده که او تبارک و تعالی اول کسی است که خوانده مردمان را بسوی خود خویش و خوانده مردمان را بسوی فرمان برداری
او و پیروی امر او پس ابتدا کرد بخود خویش پس گفت در سوره یونس که الله تعالی میخواند مردمان را بسوی سرای سلامتی از فتنه و آفات و توفیق
راه مینماید هر که را که میخواهد بسوی راهی که راست است و منتهی میشود بدار السلام اصل ثم ثنى برسوله فقال ادع الى سبيل ربك بالحكمة و
الموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن يعني بالقرآن ولم يكن داعيا الى الله عز وجل من خالف امر الله ويدعو اليه بغير ما امر في كتابه والذي
امر ان لا يدعى الا به وقال في نبيه صلى الله عليه وآله وانك لتهدي الى صراط مستقيم يقول تدعو شرح ثنى بتشدید نون و الف مقلوب
از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است از تثنیه دوم قرار داده برای چیزی هر یک از سبیل ربک و صراط مستقیم عبارتست از احکام الهی
دارد میانه معصومین او که عالم شدند بجمیع قرآن خواه محکم و خواه متشابه و خطا در حکم ایشان نمیرود تا آخر الزمان و بغیر معصوم جاهل هم
راجع است یعنی ازینها فقال اصحاب که راه نمود به بوصایت امیر المؤمنین علیه السلام و میکنند که آن باشتباه خود خوش است و از روی
وحی الهی نیست یعنی بالقرآن تفسیر هر یک از بالحكمة والموعظة الحسنة والتي هي احسن است و اشارت است باینکه اینها اقسام آیات قرآنست
و یدعو عطف است بر خالف و ما نافیه بودن معطوف علیه باعتبار اشتمال امام ضلالت اول مخالفت کرده امر الله تعالی را در تعیین
وصی بعد از آن دعوت میکند و واو در والذی حالیه است الذی بفتح دال مهمله و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره آنکه مردمان را
به بندگی خود خواننده و جز او بنده عمل و بهر دو اینجا مناسب است و بر هر تقدیر مرفوع و مبتداست و عبارتست از الله تعالی ان لا یدعی ماضی
غایب معلوم باب افعال خبر مبتداست الا بفتح همزه و تشدید لام و مرکبست از ان ناصبه و لا نافیه نون ان در لام مدغم شده یدعی بصیغه
مضارع غایب مجهول معتل اللام واوی باب نصر است و کتابت آن بالف در اکثر نسخ از قبیل الحاق مضارع بماضی است الا بکسر
همزه و تشدید لام برای استثنای مفرغ است به بای حرف جر و ضمیر راجع بکتاب نایب فاعل یدعی است یعنی بعد از آن داعی
دوم قرار داد رسول خود را پیروش که گفت در سوره نحل که بخوان مردمان را بسوی راه صاحب کل اختیار تو با استعانت حکمت و پند
نیکو و مجادله کن ایشان را که منکر دعوت تو شوند با آنچه آن بهترست از جمله حکمت و موعظه حسنه مراد محکمات قرآنست که در آنها نیست از
اختلاف از روی ظن چنانکه شده و اظهار دلالت آنها بر وجوب وصی عالم بجمیع احکام الهی تا آخر الزمان نمیتوانند کرد مگر بعنوان
مکابره میخواهد این را که دعوت کن و مجادله کن بالقرآن و نبود دعوت کننده بسوی الله عز وجل آنکه مخالفت کرد امر الله تعالی را و دعوت
میکند مردمان را بسوی الله تعالی با استعانت بغیر آنچه امر بآن کرده در کتاب خود که قرآنست و حال آنکه الله تعالی امر کرده باینکه
دعوت کرده نشود مگر بقرآن و گفت در نبی خود صلی الله علیه وآله در سوره شوری که بدرستی که تو هر آینه راه مینمایی مردمان را بسوی
راهی که راستست و منتهی میشود بدار السلام میگوید که دعوت میکنی پس مراد آنست که هدایت در این آیت عبارتست از دعوت خواه
قبول کنند پس منافات ندارد با آیت سوره قصص انك لا تهدي من احببت زیرا که مراد در اینجا توفیق است اصل ثم ثلث
بالدعاء اليه بكتابه ايضا فقال تبارك وتعالى ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم اي يدعو ويبشر المؤمنين ثم ذكر من اذن له في
الدعاء اليه بعده وبعد رسوله في كتابه فقال ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون

شرح در آیت اولی چند احتمال است از آن جمله اینکه لام در للتی برای سببیت باشد والتی عبارت از کلماتی باشد که نهی از اختلاف از
روی ظن در آنها صریح شده زیرا که دلالت میکند بر وجوب وحی عالم بجمیع احکام الله تعالی تا انقراض التکلیف و اقوم افعل التفضیل
بمعنی غایت و مراد این باشد که آن کلمات زودتر بدل در می آید و در رخنه آنها شک و شبهه نمیرود برای عارف طبیعت عرب مگر آنکه خود
رو بازی و بهوس در رفته باشد [illegible] از سهو کاتبان مینماید و ظاهر این است که بجای آن واو باید و ما چنین شرح میکنیم الفقرات مثل
آنچه گذشت در حدیث چهارم باب اول که بجا معنی یعنی بعد از آن راه آگاه سیوم قرار داده و به صورت بسوی او و کتاب او و نیز
بازپرسش که گفت تبارک و تعالی در سوره بنی اسرائیل که به راستی که این قرآن راه مینماید بسبب آیاتی که آنها استاده ترست در
ونهای مراد [illegible] و مژده میدهد مومنان را بعد از آن الله تعالی ذکر کرد آنکه را که رخصت داده برای او در خود بندد(?)
مردمان بسوی الله تعالی بعد از الله تعالی و بعد از رسول او و کتاب او و بازپرسش که گفت در سوره آل عمران که و باید که باشد از شما
گروهی که دعوت کنند مردمان را بسوی بهتر و امر کنند مردمان را با آنچه شناخته شده است در هر شریعه که بر روی علم و ترک اختلاف از روی
ظن است ونهی کنند مردمان را از ناشناخته شده در هر شریعه که اختلاف از روی ظن است و آن گروه ایشانند با فضال(?) فلاح یافتگان
ایشان **اصل** ثم اخبر عن هذه الامة وممن هی وانها من ذریة ابراهیم ومن ذریة اسمعیل من سکان الحرم ممن لم یعبدوا غیر
الله قط الذین وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهیم واسمعیل من اهل المسجد الذین اخبر عنهم فی کتابه انه اذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا الذین وصفناهم قبل هذا فی صفة امة ابراهیم علیه السلام **شرح** ومن عطف است بر عن هذه در کسبات(?) از من بکسر میم که برای
ابتدا است ومن بفتح میم که برای استفهام است و مستعمل شده در آنچه در جواب استفهام میباشد مثل ملک من انت زیرا که هم مانند
استفهام حقیقی است وانها بفتح همزه وتشدید نون ومرفوع راجع بامة عطف تفسیر است واشارت است بآیت سوره بقره که ربنا واجعلنا
مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة لک ومن سکان الحرم اشارت است بآیت سوره حج واذ بوانا لابراهیم مکان البیت و بیان شد
در کتاب الحج در شرح حدیث چهارم باب حج النبی صلی الله علیه وآله که باب سیم و هفتم است من لم یعبدوا غیر الله اشارت است
بآیت سوره هود ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و آیت سوره ابراهیم واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام دعوة ابراهیم
واسمعیل اشارت است بآنچه مذکور شد در آیت سوره بقره الف لام المسجد برای عهد خارجی است واشارت است بآنچه مذکور است در آیه
سوره توبه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم بنا بر اینکه مسجد قبا است ومن در من اول یوم برای ابتدا است وظرف مستقر با
تقوی است ومراد تقوی امیر المؤمنین علیه السلام است موافق آنچه مخالفان نیز نقل کرده اند از آن جمله اند در [illegible] که عن جابر
بن سمرة قال کان یصلی اهل قبا النبی صلی الله علیه وسلم ان یبنی لهم مسجدا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لیقم بعضکم فیرکب الناقة فقام ابو بکر
فرکبها فحرکها فلم تنبعث فرجع فقعد فقام عمر فرکبها فلم تنبعث فرجع فقعد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه لیقم بعضکم فیرکب الناقة
فقام علی رضی الله عنه فلما وضع رجله فی غرز الرکاب وثبت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارخ زمامها وابنوا علی ما مرادها فانها
مامورة و بیان این اینجا شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث دوم باب بناء مسجد النبی صلی الله علیه وآله که باب سیزدهم است [illegible]
باهل المسجد امیر المؤمنین واولاد معصومین او است که تقوی ایشان نیز مثل تقوی او از اول روز است الذین اخبر [illegible] اشارت
بآیت سوره احزاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وصفناهم [illegible] ماضی مجهول متکلم
مع الغیر باب تفعیل است وضمیر اول مفعول اول ونایب فاعل است وضمیر دوم مفعول دوم است والتوصیف تعریف یعنی شناسانیدن [illegible]
صفت چیزی قبل بفتح قاف وسکون باء یک نقطه مضروب ظرف و صفت است زیرا که [illegible] است از جمیع از اهل حق که در
زمان سابق بر زمان رسول الله صلی الله علیه وآله بوده اند باعتبار اینکه موافق شده در دین اسلام [illegible] در آیت سوره آل
عمران فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین و گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب صنوف اهل الخلاف که باب صد و هفتاد
و [illegible] است [illegible] زمان رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله و نزول قرآن است پس قبل [illegible] از زمان [illegible]
گذشته و [illegible] الکتب ایشان صفت بکسر صاد بی نقطه و فا مصدر [illegible] باب ضرب است و اضافه آن [illegible] فاعل [illegible]

الوکت

[illegible] آیت امة بضم همزه و تشدید میم و تاء مجرور و مضاف الیه است و مضاف است بابراهیم و عبارت است از امامانی که از اولاد
ابراهیم اند و این اشارت است به آیت اول از سوره آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر
وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون بنا بر اینکه مخاطب در کنتم محمد وآل او باشد
و امة عبارت از امامان از اولاد ابراهیم باشد و اخراج برای مردمان یعنی بیان و وعده آمدن ایشان برای مردمان در زمان انبیای
گذشته و در کتب ایشان باشد و جمله تامرون استیناف بیانی باشد و مراد بمعروف شناخته شده در هر شریعه باشد و آن بر روی علم
و ترک اختلاف از روی ظن است و مراد بمنکر ناشناخته شده و مردود در هر شریعه باشد و آن اختلاف از روی ظن است و مراد
بایمان بالله ایمن کردن پیروان از غلط در فتوی و از عذاب آخرت بوسیله بیان الله تعالی و توفیق او باشد موافق آنچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث پانزدهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و در حدیث سیم باب مولد ابی محمد
الحسن بن علی علیهما السلام که باب صد و بیست و دوم است و ذکر خصوص اهل کتاب برای این باشد که در محلات هر کتاب بالتصریح بآنچه مذکور
شد شده و معلوم است که غیر محمد و آل او مناط ترک اختلاف از روی ظن نمیتوانستند بود در زمانهای امامت ایشان و دوم از سوره
حج وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون
الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر
بنا بر اینکه مخاطبان در علیکم و نظایر آن اوصیای رسول علیهم السلام باشند چنانچه بیان شده در کتاب الحجة در حدیث دوم باب نهم
که باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز وجل علی خلقه است بدانکه در بعض نسخ در آخر این فقره چنین است محمد صلی الله علیه
وآله وبنابر آن محمد مرفوع و بدل یا عطف بیان الذین وصفناهم است یا خبر مبتدای محذوف است یعنی هم و بر هر تقدیر وآله مرفوع
ومعطوف بر محمد است بعطف النسق **یعنی** بعد از آن الله تعالی خبر داد از آن امت و خبر داد که از اولاد که اند ایشان و
خبر داد که ایشان از اولاد ابراهیم و از اولاد اسمعیل اند از ساکنان حرم مکه از جمیع اند که عبادت نکردند غیر الله تعالی را هرگز
یا بمعنی که پدران ایشان مشرک نبوده اند یا بمعنی که خود ایشان مشرک نبوده اند جمیع اند که ثابت شد برای ایشان دعای
ابراهیم واسمعیل است از اهل آن مسجد اند آنان اند که خبر داد از ایشان در کتاب خود در سوره احزاب اینکه او بر طرف کرد از
ایشان پلیدی را و پاکیزه کردن ایشان را پاکیزه کردنی جمیع که شناسا کرده شدیم بایشان پیش از این زمان نزول قرآن در بیان الله
امامان از اولاد ابراهیم علیه السلام را در کتب سابقه **اصل** الذین وصفناهم الله تبارک وتعالی فقوله ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی
فمن اول من اتبعه علی الایمان به والتصدیق له وبما جاء به من عند الله عز وجل من الامة التی بعث فیها ومنها والیها قبل الخلق فمن
لم یشرک بالله قط ولم یلبس ایمانه بظلم وهو الشرک **شرح** اول من اتبعه عبارت است از امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه گذشت در
کتاب الحجة در حدیث هشتم باب نود و دوم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است ومعقود آیت که او منطوق آیت است وسایر
ائمه از اولاد او داخل مفهوم آیت اند موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث شصت و ششم باب صد و هفتم که باب فیه نکت
ونتف من التنزیل فی الولایة است من در من الامة تبعیضیه است و امة اینجا عبارت است از اهل مکه بعث بباء یک نقطه وعین بی نقطه
وثاء سه نقطه بصیغه ماضی مجهول غایب باب منع است وضمیر مستتر راجع برسول الله است فیها ومنها اشارت است بآیت سوره جمعه هو الذی
بعث فی الامیین رسولا منهم قبل متعلق بالیها است الخلق عبارت است از غیر اهل مکه از مردمان روی زمین ومن در فمن بیانیه است
لم یلبس بباء یک نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم است باب ضرب است وهو الشرک اشارت است بتفسیر آیت سوره انعام
الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون ومراد بشرک اینجا اعم است از عبادت اصنام و از آنچه
مذکور است در آیت سوره توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله و بیان شده در کتاب العقل در حدیث اول
و سیوم باب التقلید که باب نوزدهم است و در کتاب الایمان والکفر در حدیث هفتم باب الشرک که باب صد و شصت و نهم است
یعنی همچنین که خواست ایشان را الله تبارک وتعالی در قول او در سوره یوسف علیه السلام قل هذه سبیلی ادعو [illegible]

برهان سنت بر صدق دعوی نبوت برای خود و صاحبیت بر اولی که تابع من شد بیان این آنکه میخوانم مردمان را بسوی الله تعالی بنا بر
بصیرتی من و آنکه تابع من شده میخواند اول کسی را که تابع او شد بر ایمان باو و التصدیق برای ادای ایمان بآنچه آورده از
نزد الله عز و جل از جمله کردی که مبعوث شده در میان ایشان و از جمله ایشان و بسوی ایشان بخش از و بیگران آن تابع که
است که مشرک نشد بالله هرگز و آغشته نکرد ایمان خود را بظلمی و آن ظلم شرک بود که طی خود باطنی و بیزاری است در حکمی از احکام
الله تعالی **اصل** ثم ذکر اتباع نبیه صلی الله علیه و آله واتباع هذه الامة التی وصفها فی کتابه بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر
وجعلها داعیة الیه واذن فی الدعاء الیه فقال یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین **شرح** ذا الضیق ما فیه غایب
معلوم باب تفعیل است النتبه ابرکه ابتدا کسرا و مراد اینجا اعلام انکس است باینکه حاجت باو نیست اتباع هر دو جا بفتح همزه
وسکون تاء و نقطه در بالا منصوب و معمول ذا است و در این اشارتست بتفسیر این آیت از سوره انفال باین روش که واو
در و من اتبعک بمعنی مع باشد یا برای عطف بر محل جر حسبک باشد که لفظ است زیرا که بمعنی یکفیک است یا جر است و جایز است
عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار نزد کوفیین و بنا بر احتمال اول و دوم نظیر آیت سوره عنکبوت انا منجوک واهلک و من
و من المؤمنین از قبیل من است در حسب الرب من المربوبین و حسب الخالق من المخلوقین و حسب الرازق من المرزوقین و بعض
مفسران بتبعیضیه یا بیانیه گرفته اند و این مناسب نیست بآنچه در سابق آیت که فان حسبک الله هو الذی ایدک بنصره و
بالمؤمنین و جعلها عطف است بر وصفها و اذن عطف است بر ذکر و ضمیر راجع بهبه است و این اشارتست بآنچه بعد از این آیت است
مثل صلوته که یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال **یعنی** بعد از آن الله تعالی تنبیه کرد تابعان نبی او را صلی الله علیه و آله و
تابعان این امت را که وصف کرد این امت را در کتاب خود در آیتی که مذکور شد بامر بمعروف و نهی از منکر و گردانید این امت را خواننده
بسوی او و رخصت داد نبی خود را در خواندن مردمان بسوی الله تعالی باین روش که گفت در سوره انفال که ای نبی بس است
ترا الله و بس است و بس است ترا که تابع تو شد از مومنان یکی را باین که از آن مومنان ایمان بتو میدانستند فرای تو میرسید و اگر
برگردند از وصی تو فرای باو نخواهد رسید در حقیقت **اصل** ثم وصف اتباع نبیه صلی الله علیه و آله من المؤمنین فقال
عز و جل محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل **شرح** من در من المؤمنین بیانیه یا تبعیضیه است و بنا بر اول
مراد بمومنین صاحبان ایمان حقیقی است و بنا بر دوم مراد اعم از آنست **یعنی** بعد از آن الله تعالی مدح کرد تابعان نبی خود را
صلی الله علیه و آله که مومنان با ایمان حقیقی اند باین روش که گفت الله عز و جل در سوره فتح که محمد فرستاده الله تعالی است و
جمعی که موافق او بند در ظاهر و باطن سخت گیرانند بر کافران رحم کنندگانند میان خودشان می بینی ایشان را رکوع کنان ساجدان
میخواهند بخشش را از الله تعالی و خوشنودی او را نشان ایشان در رویهای ایشان از اثر سجود و آنچه مذکور شد صفت ایشان است
در توریه و صفت ایشان است در انجیل **اصل** وقال یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم
یعنی اولئک المؤمنین وقال قد افلح المؤمنون ثم حلاهم ووصفهم کیلا یطمع فی اللحاق بهم الا من کان منهم فقال فیما حلاهم به
ووصفهم الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون الی قوله اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم
فیها خالدون **شرح** حلاهم بحاء بی نقطه و تشدید لام و الف از باب تفعیل است التحلیة زیور دادن بچیزی و دادن **یعنی**
و گفت در سوره تحریم که در روزی که رسوا نمیکند الله تعالی این نبی را و آنهایی را که بقبول شفاعت او و جمعی که مومن شدند باو و در انکار
و نهان نور ایشان روان میشود در پیش ایشان و در دست راست ایشان میخواهند آن مومنان را و در آیت سوره فتح مذکور
شدند و گفت در اول سوره المؤمنین که بتحقیق باعث فلاح شدند مومنان بعد از آن زیور داد ایشان را و مدح کرد ایشان را
تا آنکه طمع نکنند در لاحق شدن بایشان کسی مگر کسی که باشد از ایشان پس گفت در جمله آنچه زیور داد ایشان را بآن و مدح کرد
ایشان را که آنجماعت مومنانی که ایشان در نماز خود فروتنی کنندگانند بجا آوردن خشوع و مانند آن و آنجماعت مومنانند که ایشان

از کار سیفاره اعراض کنندگانند تا قول او که آنجماعت ایشانند که وارثانند آنکه وارث میشوند بهشت فردوس را ایشان
در آن همیشه باشندگانند بیان آیت که والذین هم للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم
علی صلواتهم یحافظون و آنجماعت مومنانی که ایشان برای زکوة فاعلانند و آنجماعت مومنانند که ایشان برای فرجهای خود
حافظ شدند مگر بر زنان خود یا کنیزان خود چه بدرستی که ایشان ملامت کرده ناشده نیستند در آنجا پس هر که خواست غیر آنرا
که مذکور شد پس آنجماعت ایشانند که تجاوز کنندگان از حد خودند و آنجماعت مومنانند که ایشان برای امانتهایی که نزد
ایشان باشد و پیمانی که باو و ایمان کرده باشند رعایت کنندگانند و آنجماعت مومنانی که ایشان بر نمازهای خود نگاه
داری میکنند که مبادا خللی در اجزا و شروط و مکملات آنها رسد **اصل** وقال فی صفتهم وحلیتهم ایضا الذین لا یدعون
مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم
القیمة ویخلد فیه مهانا **شرح** الحلیة بکسر حاء بی نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین زیور ترک واو در والذین برای
اشارتست بآنکه آن و امثال آن از قبیل عطف ذوات بر یکدیگر نیست بلکه از قبیل عطف صفات یکذات بر یکدیگر است
یعنی و گفت در بیان لوث ایشان و زیور ایشان نیز در سوره فرقان که آن بندگان که نمیخوانند با الله تعالی معبودی
دیگر را و نمیکشند نفسی را که صاحب حرمت کرد آنرا الله تعالی مگر بوسیله حق و زنا نمیکنند و هر که کند آنرا میبیند گناه عظیم را بر
روی یکدیگر میشود برای او عذاب در روز قیامت و همیشگی میشود در آن عذاب بر حالی که اهانت کرده شده باشد **اصل**
ثم اخبر انه اشتری من هؤلاء المؤمنین ومن کان علی مثل صفتهم انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران ثم ذکر وفاء هم له بعهده ومبایعته فقال ومن اوفی بعهده
من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم **شرح** و در این آیت چند احتمالست از جمله که مومنین
با انجیل مثبت است اینکه یقاتلون جمله حالیه است از ضمیر هم و وعدا مفعول مطلق برای تاکید مضمون لهم الجنة است ثم برای ترتیب است
از کمال مبالغه در تشریف امام زمان و برای تراخی زمان نیست زیرا که ما قبل و ما بعد آن در سوره توبه متصل بیکدیگر است
و در بعض نسخ ثم نیست و بنا بر آن ظاهر آنست که بجای آن واو باید و فاء هم بفتح واو و تشدید فاء والف ممدوده و ضمیر راجع
بمومنین منصوب و مفعول ذکر است و عبارتست از امام معصوم مفترض الطاعه در هر زمانی مثل رسول الله وامیر المؤمنین و ادعیای
ایشان و ضمیر راجع بالله تعالی است یعنی بعهده راجعست بوفاهم و مبایعته بیاء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین منصوبست بعطف
بر وفاهم و ضمیر راجع بوفاهم است و اضافه مصدر بمفعول است و این اشارتست بتفسیر و من اوفی بعهده من الله تا آخر باین روش
که من موصوله است و مجرور است محلا بعطف بر القران و عبارتست از امام زمان و ذکر و اینجا برای کمال تشریف اوست باینکه
او نیز شاهد وعد الله تعالی است و او فی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست و بجای آن تکلف که و فی بتحقیق فاء برای
مبالغه زیرا که زیادتی لفظ دلالت بر زیادتی معنی میکند و من در من الله ابتدائیه است و ظرف حالست از ضمیر او فی و بتقدیر
مستقرا من الله یا مفوضا من الله یا مبعوثا من الله است و متعلق باعث بودن رسول نیز جایز است موافق آیت سوره جمعه آخرین
منهم لما یلحقوا بهم و بیان شده در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم باب القراءة یوم الجمعة ولیلتها فی الصلوة که باب هفتاد و یکم
است و مشهور میان مفسرین عامه آنست که من در من اوفی استفهامیه است و او فی افعل التفضیل است و بنا بر این مقتضای ظاهر
مقام آنست که امام گوید که ثم ذکر وفاءه لهم بعهده بتخفیف فاء با شدیم محفف ماء بتشدید یاء مکسوره است که بمعنی اوفی مبالغه است
مثل البیان بالحیاد ملائم لفظ من است و اینجا عبارتست از قدر مشترک میان امام زمان و الله تعالی زیرا که مبالغه امام زمان مبالغه الله
تعالی نیست چنانچه گفت در سوره الفتح ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یا علیم بتقدیر بالعتیم الله است باور به برای سببیت
است و ضمیر راجع بالذی است و ذکر الذی بایعتم به برای تقیید حکم بامام زمان است که مبایعه او وسیله مبایعه الله تعالی است نه راییه

ذلک هو الفوز العظیم است و انجمله عطف بر استبشروا نیست بلکه عطف است بر ان الله اشتری تا آخر و لهذا ذلکم نگفته بجای ذلک پس
مشتمل بر عطف خبر بر انشا نیست و مراد اینست که عهده باعث فوز ولایت و اطاعت امام حق است یعنی الطاعة است خواه او
در جهاد کند و خواه او امر بترک جهاد کند برای مصلحت التقیه و مانند آن موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در
حدیث اول باب دعائم الاسلام که باب سیزدهم است که لم ینادی بشیء کما نودی بالولایة **یعنی** بعد از ان الله تعالی خبر داد
در سوره توبه باینکه خریده از آن مومنان هر که باشد برمانند حال ایشان جانهای ایشان را و مالهای ایشان را بازعوض
خریده که برای ایشانست بهشت بر حالی که جهاد کنند در راه الله تعالی پس کشند باعتبار بعضی ایشان و کشته شوند باعتبار بعضی
دیگر ایشان وعدی لازم بر الله تعالی که ثابت است در توریة و انجیل و قرآن با وجود آنها الله تعالی ذکر کرد کمال فضیلت کسی را
که بجا آورد و وفا کننده است از جمله مومنان برای الله تعالی به پیمان خود و ذکر کرد کمال فضیلت مبایعه او را با بیرون نیکه گفت
که و آن وعده ثابت است در دل کسی که بجا آورد و وفا کرد به پیمان خود در حالی که منصوب برای اطاعت است از جانب الله تعالی پس
شادمانی کنید ای شیعه امامیه بطرف مبایعه شما آنکه مبایعه کردید الله تعالی را بوسیله مبایعه او و آن امام است و این فوز عظیم

اصل فلما نزلت هذه الآیة ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة قام رجل الی النبی صلی الله علیه
و آله فقال یا نبی الله ارایتک الرجل یاخذ سیفه فیقاتل حتی یقتل الا انه یقترف من هذه المحارم اشهید هو فانزل الله
عزوجل علی رسوله التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر
والحافظون لحدود الله وبشر المومنین **شرح** ارایتک بهمزه استفهام و [illegible] مطلب معلوم باشد منع دیگری مطلب است یعنی
اخبرنی است الرجل مرفوع و مبتدا است یاخذ خبر مبتدا است یقتل منصوب و مرفوع میتواند بود الا بکسر همزه و تشدید لام بمعنی لکن
است ان بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر راجع بالرجل است یقترف بقاف و راء و فاء صیغه مضارع غایب معلوم باب
افتعال است الاقتراف الاکتساب گناهی با اصرار و بتهمت زده شدن بگناه و حاصل هر دو یکیست محارم بفتح میم جمع محرمه بفتح
میم و بسکون حاء و فتح راء است که اسم مکان برای کثرت است و مراد گناه کبیره است چون حرمت آن بسیار است فاء در فانزل
برای تعقیب است و این منافات ندارد با اینکه جمیع این سوره یکبار نازل شده باشد زیرا که چون سوره نازل میشد رسول الله
صلی الله علیه و آله آنرا بتدریج املا میکرد و کاتبان وحی مینوشتند پس فاصله میان آیات آن سوره بزمان نوشتن میشده
پس انزال الله تعالی آیت را اینجا یعنی املای رسول است آن آیت را بالکم او و چون پیش از املای او نزول آن معلوم نبوده
نزد دیگران **یعنی** پس چون نازل شد این آیت از سوره توبه که ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة
تا آخر چنانچه مذکور شد برخاست مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای نبی الله خبر ده مرا که مردی فرا میگیرد شمشیر
خود را پس جنگ میکند تا آنکه کشته شود ولیکن این قدر هست که او کسب میکند بعضی این گناهان کبیره را آیا شهید است او پس فرو
فرستاد الله عزوجل متصل این در سوره توبه این را که آن مومنان بازگشت کنندگانند عبادت کنندگانند حمد کنندگانند و
سیاحت کنندگانند رکوع کنندگانند سجود کنندگانند امر کنندگانند بمعروف و در هر شریعه که پیروی علم است و نهی کنندگانند از
منکر و مردود در هر شریعه که اختلاف از روی ظن است و ایشانند نگاهدارانند مر حدود الله تعالی را در حلال و حرام بانتخیف
گواهی امام زمان خود و علما مانند [illegible] حدود الله حفظ میکنند آنها را از تغییر و تبدیل چون ممکن باشند و مژده ده آن مومنان را

اصل ففسر النبی صلی الله علیه و آله المجاهدین من المومنین الذین هذه صفتهم وحلیتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من
الذنوب العابدون الذین لا یعبدون الا الله ولا یشرکون به شیئا الحامدون الذین یحمدون الله علی کل حال فی الشدة والرخاء
السائحون وهم الصائمون الراکعون الساجدون الذین یواظبون علی الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون علیها برکوعها
وسجودها وفی الخشوع فیها وفی اوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلک والعاملون به والناهون عن المنکر والمنتهون عنه قال فبشر
من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة **شرح** الذین نعت المجاهدین است هذه مبتدا است و اشارتست بآنچه مذکور

شد

شده در التائبون تا آخر صفتهم مرفوع و خبر مبتدا است و جمله صله موصول است و حلیتهم بکسر حاء بی نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه
در پایین مرفوع و مبتدا است الحلیة زیور شمشیر و مانند آن بالشهادة خبر مبتدا است و باء برای سببیت است و این جمله معطوف
است بر جمله که صله موصول است و الجنة عطف بر الشهادة است و قال عطف بر فسر است لعطف تفسیر التائبون من الذنوب مراد
اینجا از قدر مشترک میان معصومان از گناهان کبیره و صغیره و خواص ایشان است باعتبار اینکه توبه از گناه بمعنی رجوع از آن است
و رجوع از گناه دو قسم است اول بازداشتن خود از گناه در وقتی که النفس میل بآن کند چنانچه گفته در سوره یوسف ان النفس
لامارة بالسوء دوم پشیمان شدن از گناه واقع و اینجا مراد قدر مشترک میان قسم اول و قسم دوم است **یعنی** پس تفسیر کرد نبی
صلی الله علیه و آله مجاهدان از جمله مومنان را که آن مجاهدان را که اینها حال ایشان است و زیور ایشان بسبب کشته شدن و بهشت است
و گفت صلی الله علیه و آله که ایشان بازگشت کنندگانند از گناهانند و عبادت کنندگانند آنانکه عبادت نمیکنند مگر الله را و
شریک نمیکنند با او چیزی را حامدانند آنانکه حمد میکنند الله را بر هر حالی خواه در سختی و خواه در فراغت سیر کنندگانند و ایشان
روزه داران اند و اشارتست باینکه در شریعت سابقه چنانکه دی از جمله عبادات بوده چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث سیوم باب الحسد که باب صد و بیست و دوم است و در این شریعت ممنوع شده چنانچه گذشت ایضا در کتاب الایمان
والکفر در حدیث اول باب الشرائع که باب دوازدهم است و ثواب آن در ثواب روزه مندرج شده بمناسبت اینکه مشتمل
است بر مفارقت از مالوف راکعان و ساجدانند چنینند که مداومت میکنند بر نمازهای فریضه پنجگانه نگاهدارانند مر آن
پنج نماز را و نگاهبانانند بر آن پنج نماز از وقوع فساد و نقصان در آنها برکوع آنها و سجود آنها و در فروتنی در آنها و در پنج وقت
مقرر برای آنها و امر کنندگانند بمعروف بعد از آنچه مذکور شد که محافظت بر نمازها و مانند آنست عمل کنندگانند بمعروف نهی
کنندگانند بمعروف بعد از آنچه مذکور شد که محافظت بر نمازها و مانند آنست و عمل کنندگانند بمعروف و نهی کنندگانند از
منکر و باز داشته شدگانند از منکر نبی گفت که پس مژده ده آنکه را کشته شد بر حالی که او ایستاده کننده است باین شروط
بشهید شدن و بهشت **اصل** ثم اخبر تبارک و تعالی انه لم یامر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط فقال عزوجل اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله وذلک
ان جمیع ما بین السماء والارض لله عزوجل ولرسوله ولاتباعهم من المومنین من اهل هذه الصفة **شرح** هذه الشروط اشارتست
بمذکورات در آیت سوره توبه که التائبون العابدون تا آخر و دلالت اذن للذین تا آخر بر اینمطلب باعتبار ما بعد آن
نیز هست که و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا
بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور و در این آیات از سوره حج چند احتمالست از آنجمله که موافق اینحدیث است
اینست که الذین عبارتست از رسول الله و اوصیای او صلی الله علیهم و سلم و بانهم متعلق است بیقاتلون یا متعلق است باذن و واو
در وان الله حالیه است و عامل حال اذن است الذین اخرجوا بدل یا عطف بیان الذین یقاتلون است پس بتقدیر اذن
للذین اخرجوا است ظرف در بغیر حق متعلق باذن است و باء برای سببیت است الا برای استثنای متصل است و مستثنی
منه آن حق است و خبر ان یقولوا راجع است باخراج کنندگان و مراد اینست که این اذن در قتال بسبب طلب مال و دنیا از مخالفان
است بلکه بسبب طلب تصدیق ربوبیت الله تعالی و ترک خود رای در احکام الله تعالی است نظیر آیت سوره شوری قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی مخفی نماند که اگر بغیر حق متعلق باخرجوا می بود و استثنا منقطع می بود ان قالوا ظاهر تر می بود
بجای ان یقولوا والعلم عند الله تعالی و اهله علیهم السلام اگر گوئی ظاهر آنچه می آید در این حدیث که لا اخراجهم ایاهم من دیارهم
و اموالهم بغیر حق اینست که ظرف متعلق باخرجوا باشد گوییم که آنچه می آید در جواب اعتراضی است و بر تقدیر تسلیم وقوع چنانچه
مقرر است بین السماء والارض یعنی فضائی است که محل امور قریب است باعتبار اینکه نفع آن مدار سیاست الخلق دیگران است
از منی چنانچه ظاهر شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول بین شامل درون وفوق این زمین خاکی نیز

ابناءهم بفتح همزه و سکون نا و واو و نقطه در بالا است و ارجاع ضمیر جمع بهر کس جایز است لیکن آیت سوره [illegible] مراد با
باتباع ایشان امیر المؤمنین و یازده وصی اوست چنانچه مذکور شد در شرح حدیث [illegible] در تفسیر [illegible] الله [illegible]
من دون [illegible] بیانیه است و مراد مومن امین کننده پیروان خود از خطا در حکم و از عذاب الهی است مثل آیت سوره توبه فلم یتخذوا
من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث پانزدهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من
التنزیل فی الولایة است در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام که باب صد و سی و دوم است بعد از آن خبر داد الله
تبارک و تعالی باینکه امر کرده بجهاد مگر پیشوایانی را که صاحبان این شرطها مذکور در آیت سوره توبه باشند پس گفت عزوجل
در سوره حج که رخصت در جهاد داده شد برای پیشوایانی که جهاد و جنگ میکنند بسبب اینکه مظلوم شدند بر حالی که بدرستی که
الله تعالی بر مددکاری ایشان هر آینه بنهایت قادر است آن پیشوایانی که بیرون کرده شدند از سراهای ایشان این رخصت
بسبب طلب حقوق [illegible] ایشان نیست مگر این حرف که گویند مخالفان را صاحب کل اختیار ما الله است و آنچه مذکور شد برای اینست که
جمیع آنچه در میان آسمان و زمین است از الله عزوجل است و از رسول اوست و از نایبان ایشان که در دعوت مردمان بسوی
راه الله تعالی از روی بصیرت است آن نایبان امین کنندگان اند ایشان را اهل این صفت که مذکور شد در آیت سوره توبه **اصل**
فکان من الدنیا فی ایدی المشرکین والکفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلی الله علیه و آله والمولی عن طاعتهما
مما کان فی ایدیهم ظلموا فیه المؤمنین من اهل هذه الصفات و غلبوهم علیه مما افاء الله علی رسوله فهو حقهم افاء الله علیهم و رده الیهم
شرح ماکان مبتدا است من در من اهل بیانیه است و المولی بضم میم و فتح واو و تشدید لام مکسوره بصیغه اسم فاعل باب تفعیل
عطف بر اهل الخلاف است و مراد اینجا امام ضلالت است یا بفتح لام مصدر میمی باب تفعیل است و عطف بر الخلاف است التولیة
روگردان شدن [illegible] راجع است بر جمع [illegible] ابناءهم در فقره سابقه من در ما کان برای بیت است و ظرف متعلق است
بمولی موافق آیت سوره علق ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ظلموا خبر مبتدا است و عاید مبتدا خبر فیه است ما افاء الله علی
[illegible] است از سوره حشر که ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن
السبیل **یعنی** پس آنچه بود از دنیا در دستهای اقوام مشرکان و کافران و ظالمان و فاجران که اهل خلاف بودند برای
رسول الله صلی الله علیه و آله و روگردان از طاعت خدا و رسول بودند یا بسبب آنچه بود در دستهای اقوام ایشان ظلم کردند در آن
مومنان را که اهل این صفاتند که مذکور شد در آیت سوره توبه و غالب شدند آن مومنان را بر آن بیان این است که آنچه
برگردانید الله تعالی بر رسول او پس آن حق آن مومنان است بعد از رسول یکی بعد از دیگری تا آخر الزمان برگردانید الله تعالی
بر آن مومنان و رو گردانید را بسوی ایشان **اصل** و انما معنی الفیء کل ما صار الی المشرکین ثم رجع مما کان غلب علیه او فیه
فما رجع الی مکانه من قول او فعل فقد فاء مثل قول الله عزوجل فان فاءوا فان الله غفور رحیم ای رجعوا ثم قال و ان
عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم **شرح** معنی مبتدا است کل [illegible] و خبر مبتدا است و زیاد کردن کل برای افاده اینست
که این [illegible] جامع است من در ما تبعیضیه است و میتواند بود که بیانیه باشد غلب [illegible] ماضی غایب
مجهول باب ضرب [illegible] است علیه نایب فاعلست او فیه عطف بر علیه است و اول باعتبار منقولات است و دوم باعتبار اراضی
است من در [illegible] قول ابتدائیه است و ظرف متعلق برجع است یا بیانیه است و ظرف حال از ضمیر رجع است و بنا بر اول مستعمل در [illegible]
القول شده [illegible] و دوم [illegible] راجع است بالذین در للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر و ایلاء عبارت است از اینکه
شوهر قسم خورد که با زن خود جماع نکند در زیاده بر چهار ماه و ذکر [illegible] برای اشارت باینست که وان عزموا [illegible]
متصل [illegible] است بنابر آنچه مذکور شد در شرح حدیث که رسول صلی الله علیه و آله آیات سوره ها را بیک املا میکرد و کاتبان
وحی مینوشتند پس فاصله میان آنها میشد و ذکر و ان عزموا اینجا برای توضیح اینست که ما فاء [illegible] رجوع است زیرا که عزم طلاق
بمعنی ابقاء بر مقتضای ایلاء است و آن ضد رجوع است **یعنی** و جز این نیست که معنی فیء هر چیزیست که گردید بسوی مشرکان بعد از آن

برگشت

برگشت بسوی صاحبش از جایی که آنچه بود [illegible] که مغلوب علیه یا مغلوب فیه مشرکان شده بود پس آنچه برگشت بسوی جای خود از
قولی یا فعلی پس بتحقیق میگویند که فاء مثل قول الله عزوجل در سوره بقره که پس اگر ایلاء کنندگان باز گردند از قول خود پس بدرستی که
الله تعالی بخشاینده رحم کننده است یعنی در اینکه برگشتند بعد از آن گفت در سوره بقره که و اگر قصد کردند مفارقت را پس
بدرستی که الله عزوجل شنوای داناست **اصل** وقال و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما
علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله ای ترجع فان فاءت ای رجعت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب
المقسطین یعنی بقوله تفیء ترجع فذلک الدلیل علی ان الفیء کل راجع الی مکان قد کان علیه او فیه و یقال للشمس اذا زالت قد
فاءت الشمس حین یفیء الفیء عند رجوع الشمس الی زوالها **شرح** مکان در اینجا بمعنی قدر مشترک میان حال و جا است و باعتبار
اول علیه گفته و باعتبار دوم او فیه گفته **یعنی** و الله تعالی گفت در سوره حجرات که و اگر دو طایفه از مومنان [illegible] جنگ کنند
با یکدیگر پس اصلاح کنید میان آن دو طایفه پس اگر زیاده روی کند یکی از آن دو طایفه بر دیگری پس جنگ کنید آن طایفه را که
زیاده روی میکند تا آنکه برگردد بسوی فرمان الله تعالی بیان این آیت گذشت در حدیث دوم باب سابق تفیء اینجا یعنی ترجع است
پس اگر برگردد یعنی اینکه رجوع کند از زیاده روی پس اصلاح کنید میان آن دو بعدالت و میانه روی کنید بدرستی که الله
تعالی دوست میدارد میانه روان را پس خواهد بقول او که تفیء ترجع [illegible] رجوع کند پس آن دلیل است بر اینکه فیء در لغت هر برگشته
است بسوی مکانی که بود بر آن یا در آن و گفته میشود برای آفتاب چون بنصف النهار رسد که فاءت الشمس [illegible] در وقتی است
که بر میگردد سایه در برگشتن آفتاب بسوی زوال آن که نصف النهار است مراد اینست که پرتو آفتاب بر روی زمین بکمال میرسد
پس چون آن در نصف النهار باشد آفتاب رجوع کرده بسوی کمال خود زیرا که هیچ وقت در سایه کمتر و پرتو آفتاب بیشتر نیست
از وقتی که آفتاب در نصف النهار است و چون بعد از آن بفاصله سایه شروع در زیاد شدن میکند بعد از کمال نقصان پس
فاء الفیء نیز میگویند و باین اعتبار است که کمال آفتاب را زوال مینامند **اصل** و کذلک ما افاء الله علی المؤمنین من الکفار
فانما هی حقوق المؤمنین رجعت الیهم بعد ظلم الکفار ایاهم فذلک قوله اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا ما کان المؤمنون احق
به منهم و انما اذن للمؤمنین الذین قاموا بشرائط الایمان التی وصفناها و ذلک انه لا یکون ماذونا له فی القتال حتی یکون
مظلوما و لا یکون مظلوما حتی یکون مؤمنا و لا یکون مؤمنا حتی یکون قائما بشرائط الایمان التی اشترط الله عزوجل علی المؤمنین
و المجاهدین **شرح** ما کان مفعول دوم ظلموا است و مذکور شده برای بیان اینکه مراد اینست در آیت حقی [illegible]
و هم چنان است آنچه برگردانید الله تعالی برای مومنان که مذکور شدند در آیت سوره توبه از کافران پس جز این نیست که
آنها مالهای آن مومنانست برگردید بسوی آن مومنان بعد از ظلم کافران ایشان را این است معنی قول الله تعالی در سوره
حج که رخصت داده شد برای مومنان که جهاد میکنند باینکه مظلوم شدند جز این که بودند آن مومنان سزاوارتر بآن
از کافران و جز این نیست که رخصت داده شد برای مومنانی که ایستادگی کردند بشرطهای ایمان که بیان کردیم در تفسیر آیت
سوره توبه و آن برای اینست که مجاهد نمی باشد رخصت داده شده برای او در جهاد مگر آنکه باشد مظلوم و نمی باشد
مظلوم مگر آنکه مومن مذکور در آیت سوره توبه باشد و نمی باشد مومن مگر آنکه ایستاده باشد بشرطهای ایمان که شرط
کرده آنها را الله عزوجل در آیت سوره توبه بر مومنان و مجاهدان **اصل** فاذا تکاملت فیه شرائط الله عزوجل کان
مؤمنا و اذا کان مؤمنا کان مظلوما و اذا کان مظلوما کان ماذونا له فی الجهاد لقوله عزوجل اذن للذین یقاتلون بانهم
ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر و ان لم یکن مستکملا لشرائط الایمان فهو ظالم ممن یبغی و یجب جهاده حتی یتوب و لیس مثله
ماذونا له فی الجهاد و الدعاء الی الله عزوجل لانه لیس من المؤمنین المظلومین الذین اذن لهم فی القرآن فی القتال **شرح**
من یسعی اشارت است بآیت سوره بقره و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و اذا
تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد و بیان شد در کتاب الصلوة در مقدمه شرح باب

وجوب جهاد و علامت کیست که باب گذشت و هشتم است و آن آیت اینست بآیت سوره مایده انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض
فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب
عظیم این آیت بیان میشود در شرح حدیث اول باب دهم یعنی پس چون فراهم آیند تمام در مجاهد شرطهای الله عز و جل میشود مومن
و چون شود مومن میشود مظلوم و چون شود مظلوم میشود رخصت داده شده برای او در جهاد بسبب قول الله عز و جل که رخصت داده
شد برای مومنان که جهاد میکنند بانکه ایشان مظلوم شدند بر حالی که بدرستیکه الله بر مدد کاری ایشان هر آینه قادر است و اگر نباشد
جامع جمیع شرایط ایمان که در آیت سوره توبه است پس او ظالم است در جهاد از جمله کسیست که سعی کرد برای فساد در زمین و واجب
میشود بر مومن جهاد او تا آنکه توبه کند و نیست مثل او رخصت داده شده در جهاد و خوانده شده بسوی الله عز و جل زیرا که
او نیست از مومنان مظلوم که رخصت داده شد برای ایشان در قرآن در جهاد اصل فلما نزلت هذه الایة اذن للذین
یقاتلون بانهم ظلموا فی المهاجرین الذین اخرجهم اهل مکة من دیارهم و اموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم و اذن لهم فی القتال
شرح پس چون نازل شد این آیت از سوره حج که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا در مهاجرانی که بیرون کردند ایشان را اهل مکه
از سراهای ایشان و مالهای ایشان حلال کرده شد برای آن مهاجران جهاد اهل مکه بسبب ظلم ایشان مهاجران را و رخصت داده
برای آن مومنانی که مظلوم باشند در جهاد مطلق خواه جهاد اهل مکه و خواه جهاد غیر ایشان و خواه آن مومنان مظلوم همان
مهاجران باشند و خواه غیر ایشان باشند مثل اولاد ایشان اصل فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین لظلم مشرکی اهل مکة
لهم فما بالهم فی قتالهم کسری و قیصر و من دونهم من مشرکی قبایل العرب شرح فقلت یعنی فگفتم کلام امام را و این اعتراض
است بر قول امام در فقره سابقه و مبنی است بر دو غفلت اول غفلت از اینکه آیتی نازل شود در رجوع جهادی شود در غیر ایشان
دوم غفلت از معنی قول امام که و اذن لهم فی القتال بخیال اینکه ضمیر لهم راجع بمهاجرین باشد و الف لام القتال برای عهد خارجی
باشد یعنی قتال اهل مکه پس این تاکید سابق باشد و مراد امام تاسیس است چنانچه بیان کردیم زیرا که تاسیس بهتر از تاکید است
کسری بکسر کاف و سکون سین بی نقطه و راء بی نقطه و الف حرف جر و لقب پادشاه عجم است که دار الملک ایشان مداین بوده قیصر
بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح صاد بی نقطه و راء بی نقطه لقب پادشاه روم است من بفتح میم موصوله است و ضمیر
دونهم راجع بمشرکین اهل مکه است و من تبعیضیه است و میتواند بود که دون بمعنی نزدیک باشد و ضمیر دونهم راجع بمهاجرین باشد
و من بیانیه باشد و قول امام در جواب که و غیر اهل مکه من قبایل العرب موید احتمال اول است و بر این تقدیر یعنی پس تفهیم کن
این آیت نازل شده در مهاجران بسبب ظلم مشرکان اهل مکه ایشان را پس چیست حال آن مهاجران در قتال ایشان پادشاه
فرس را و پادشاه روم را و جمع دیگر که غیر اهل مکه اند از مشرکان قبایل عرب اصل فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من
ظلمهم من اهل مکة فقط لم یکن لهم الی قتال جموع کسری و قیصر و غیر اهل مکة من قبایل العرب سبیل لان الذین ظلموا هم غیرهم و انما
اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم و اموالهم بغیر حق شرح ضمیر فقال راجع بامام جعفر صادق علیه السلم
است که جواب اعتراض گفته لو امتناعیه است و مقصود در اینجا التقدیر این است که اگر آنچه گمان کردی درست میبود لازم می آمد
آن مفسده که ذکر کردی یعنی پس امام گفت که اگر می بود اینکه اذن داده شده باشد برای مهاجران مگر در قتال جمعی
که ظلم کردند ایشان را از اهل مکه و بس نمی بود برای مهاجران بسوی قتال لشکرهای کسری و قیصر و سوای اهل مکه از قبایل عرب
راهی زیرا که بر این تقدیر جمعی که ظلم کردند مهاجران را قطعا که مذکور است در آیه غیر جموع کسری و قیصر و امثال ایشان اند و
بر این تقدیر اذن داده نشده برای مهاجران مگر در قتال جمعی که ظلم کردند ایشان را از اهل مکه برای اخراج ایشان مهاجران را
از سراهای ایشان و مالهای ایشان بی طلب حقی اصل و لو کانت الایة انما عنت المهاجرین الذین ظلمهم اهل مکة کانت الایة
مرتفعة الوجه عمن بعدهم اذ لم یبق من الظالمین و المظلومین احد و کان فرضها مرفوعا عن الناس بعدهم اذ لم یبق من
الظالمین و المظلومین احد شرح لو اینجا نیز امتناعیه است و مقصود اینجا بیان این است که اگر آنچه گمان کردی درست می بود لازم

می آمد

می آمد مفسده دیگر نیز غیر آنچه ذکر کردی الایة مرفوع و اسم کانت است جمله انما تا آخر خبر کانت است عنت بعین بی نقطه و تخفیف نون بمعنی
ماضی غایب معلوم مثل اللام یای باب ضرب است العنا بمعنی خواستن رسانده آن با آیت از قبیل اسناد مجازی است الوجه بفتح غین با
نقطه و فتح راء بی نقطه و جیم با نقطه مصدر و در بعضی نسخ بفتح فاء و سکون راء است و بنابر این این فقره مشتمل بر تکرار میشود
زیرا که فرضها بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه است و در بعضی نسخ و کان فرضها تا آخر موجود نیست یعنی و اگر می بود
این آیت با آن روشی که تو خواسته باشی مگر مهاجرانی که ظلم کردند ایشان را اهل مکه می بود این آیت مسلوب المعنی از جمعی که بعد
از ایشان آمدند چون باقی نماند از آن ظالمان و از آن مظلومان هیچ یکی و می بود فرض جهاد که مدلول این آیت است
برطرف شده از مردمانی که بعد از آن مهاجران آمدند چون نماند از آن ظالمان و از آن مظلومان هیچ یک اصل و لیس کما ظننت
و لا کما ذکرت و لکن المهاجرین ظلموا من جهتین ظلمهم اهل مکة باخراجهم من دیارهم و اموالهم فقاتلوهم باذن الله لهم فی ذلک و ظلمهم
کسری و قیصر و من کان دونهم من قبایل العرب و العجم بما کان فی ایدیهم مما کان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله
عز و جل لهم فی ذلک و بحجة هذه الایة یقاتل مومنو کل زمان شرح الامر لیس چنین است که گمان کردی ظننت بصیغه ماضی خطاب
است ذکرت بصیغه متکلم است و مخاطب میتواند بود ظلموا بصیغه مجهول است ظلمهم هر دو جا بصیغه ماضی غایب معلوم است و جمله متعلق
بمقاتل است یعنی و نیست شان چنانچه گمان کردی که این آیت مخصوص مهاجران و مشرکان اهل مکه باشد و نه چنانچه
من ذکر کردم بر این تقدیر که دو مفسده باشد و لیکن مهاجران مظلوم شدند از دو راه بیان این آنکه ظلم کردند
ایشان را اهل مکه به بیرون کردن ایشان از سراهای ایشان و ملک ایشان و مالهای ایشان پس قتال کردند اهل مکه را با رخصت
الله تعالی ایشان را در آن قتال و ظلم کردند ایشان را کسری و قیصر و هر که بود غیر اهل مکه از قبایل از عرب و عجم بانچه بود
در دستهای ایشان از اموال آنچه از جمله آنچه بودند مومنان سزاوارتر به آن از ایشان پس بتحقیق مهاجران قتال کردند
ایشان را نیز بر رخصت الله عز و جل مومنان را در آن قتال و بدلالت این آیت قتال میکنند مومنان هر زمانه اگر مستجمع
شروط باشند چنانچه میگوید اصل و انما اذن الله عز و جل للمؤمنین الذین قاموا بما وصف الله عز و جل من الشرائط
التی شرطها الله علی المؤمنین فی الایمان و الجهاد و من کان قائما بتلک الشرائط فهو مؤمن و هو مظلوم و مأذون له فی الجهاد
بذلک المعنی شرح و جز این نیست که رخصت داد الله تعالی عز و جل در هر زمانه برای مومنان که ایستادگی کردند بانچه وصف
کرد الله عز و جل از شرطهای که شرط کرد آنها را بر مومنان در ایمان و جهاد در آیت سوره توبه که مذکور شد و هر که باشد
ایستادگی کننده بآن شرطها پس او مومن است و او مظلوم است و رخصت داده شده است برای او در جهاد بسبب
آن بازگشت که ایستادگی بآن شروط است اصل و من کان علی خلاف ذلک فهو ظالم و لیس من المظلومین و لیس بمأذون
له فی القتال و لا بالنهی عن المنکر و الامر بالمعروف لانه لیس من اهل ذلک و لا مأذون له فی الدعاء الی الله عز و جل لانه
لیس یجاهد مثله و امر بدعائه الی الله عز و جل و لا یکون مجاهدا من قد امر المؤمنین بجهاده و حظر الجهاد علیه و منعه
منه و لا یکون داعیا الی الله عز و جل من امر بدعاء مثله الی التوبة و الحق و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر
و لا یأمر بالمعروف من قد امر ان یؤمر به و لا ینهی عن المنکر من قد امر ان ینهی عنه شرح خلاف بکسر خاء با نقطه مصدر
باب مفاعله است بمعنی مخالفت و مراد بمن کان علی خلاف ذلک مخالف مذهب شیعه امامیه است در اشتراط شروط مذکوره
در آیت سوره توبه در امامی که جهاد با مر و نهی او می باید مثل خلفای ثلثه و معاویه و عایشه و لشکرهای ایشان پس این
فقره منافات ندارد با آنکه احاد شیعه امامیه که رعیت امام حق و پیرو او باشند امر بمعروف و نهی از منکر کنند و لا
بالنهی بفتح نون و کسر هاء و تشدید یاء بر وزن فعیل بمعنی فاعل عطف است بر بمأذون و میتواند بود که نهی در اصل نهوی
بر وزن فعول باشد و بعد از قلب واو بیاء و ادغام در یاء و مکسوره شده باشد و جوهری و صاحب قاموس در وزن
فعول نهو گفته اند و آن مخالف قیاس مینماید زیرا که مثل اللام یایی است و الامر عطف است بر النهی

والماذون مجرور است عطف بر ماذون اول والمعطف بر اهل یجاهد بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعلت است مثل مرفوع و فاعل
ست واو و رواو حالیه است تقدیر بعدو امر بج جا الصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و خطاب
شقیط و قار بالنقطه و را اسیقط الصیغه ماضی غایب معلوم باب افعل است متعدی بصیغه ما فی معلوم است والحق مجرور معطوف بر التوبه است
والامر بفتح همزه و سکون میم مجرور است عطف بر التوبه و این اشارت است بانچه گفتیم که احادیث ... او امر بمعروف و نهی از منکر میکند
یعنی دیگر که باشد شکل اشتراط آن صفات در ایت سوره توبه پس او ظالم است و نیست از جمله مطلوبان که از کور شود در ایت سوره حج
و نیست رخصت داده شده برای او در جهاد و نهی کننده از منکر و ... که اختلاف از روی علم است و او کشته شده ...
شده در هر شریعتی از روی علم و ترک اختلاف از روی علم است زیرا که او نیست از اهل از منکر و امر بمعروف و نیست او کسی که
رخصت داده شده برای او در خواندن مردمان بسوی الله عز و جل زیرا که ایشان نیست کسی که اینکه جهاد کنند مثل او شیخ بر جماعت
که الله تعالی امر کرده باشد مومنانرا که بخوانند الا بسوی الله عز و جل و نهی باشد جهاد که تحقیق الله تعالی امر کرد مومنانرا ... او و
حرام کرد جهاد را بر او و منع کرد او را از جهاد نمی باشد خواننده مردمان بسوی الله عز و جل انکه الله تعالی امر کرد مومنانرا بخواندن
مثل از شیخ بسوی توبه و قبول حق و امر بمعروف و نهی از منکر بعد از توبه و قبول حق و امر میکند بمعروف انکه الله تعالی تحقیق امر کرد
مومنانرا بانکه او مامور شود بمعروف و نهی میکند از منکر انکه تحقیق الله تعالی امر کرده مومنانرا بانکه او منهی شود از منکر **اصل**
امیت که نمیتواند بود آن شیخ باعتباری مامور بمعروف و منهی از منکر باشد و باعتبار دیگر امر بمعروف و ناهی از منکر باشد
چنانچه مخالفان چنان میکنند زیرا که مراد بمعروف و منکر مشروع و نامشروع مطلق نیست بلکه مراد شناخته شده در هر شریعتی از
شرایع انبیا و مردود در هر شریعتی از شرایع انبیا است و معروف بروی علم و ترک اختلاف از روی علم است و منکر اختلاف
از روی علم است ... که اجتهاد مستطاع و بروی ظن راست ... داده باشد و از انکار ... نهی نمیتواند کرد دیگر انرا
از اجتهاد مذکور و روایت موافق است با کلام امیر المومنین صلوات الله علیه در نهج البلاغه که در آخر خطبه که اولش اینست ارحق
بعث الله محمد صلی الله علیه و سلم شهیدا تا قول او که وانهوا عن المنکر وتناهوا عنه فانما امرتم بالنهی بعد التناهی **اصل**
فمن کانت قد تمت فیه شرائط الله عز و جل التی وصف بها اهلها من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وهو مظلوم فهو ماذون له
فی الجهاد کما اذن لهم فی الجهاد لان حکم الله عز و جل فی الاولین والاخرین وفرائضه علیهم سواء الا من علة او حادث یکون و
الاولون والاخرون ایضا فی منع الحوادث شرکاء والفرائض علیهم واحدة یسئل الاخرون عن اداء الفرائض عما یسئل عنه
الاولون ویحاسبون عما به یحاسبون **شرح** من موصوله مبتدا است کانت در اکثر نسخ بتا تانیث است و از افعال ناقصه است
و هر یک از فیه و شرائط معمول هر یک از کانت و تمت است بعنوان تنازع و اگر کان بی تا بود چنانچه در یک نسخه است از افعال
ناقصه نیز بود و اسم ان ضمیر مستتر در ان ... بود و جزان جمله بعد از ان می بود من در من اصحاب تبعیضیه است زیرا که در میان
اصحاب منافقان بوده اند و هو در نسخ بواو است و ظاهر اینست که انها باید تا خبر مبتدا شود و ضمیر هم راجع است باهلها الا برای
استثنای منقطع است بقرینه والاولون تا آخر ... در منع الحوادث ... لیسال بر دو جا بصیغه مجهول
... در نسخ بعین سقط و تشدید میم است و ظاهر انست که اینجا الکاف و تخفیف میم باید کما یسئلون بر دو جا بصیغه مجهولست و ضمیر
در اول راجع باخرون و در دوم راجع باولون است و اشارت است بایت سوره بقره و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر ... نیز در نسخ بعین سقط و تشدید میم است و ظاهر
اینست که به با کاف نقطه و تخفیف میم باید و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی** پس در این زمان هر که باشد بتحقیق تمام شده
باشد در او شرایط الله عز و جل که وصف کرده بانها در آیت سوره توبه اهل آنها را که ایشان ... از جمله اصحاب نبی
صلی الله علیه و آله پس او مظلوم است موافق آیت سوره حج پس او اذن داده شده است برای او در جهاد چنانچه
اذن داده شد برای ایشان در جهاد زیرا که حکم الله عز و جل باعتبار این شرایط در این امت ... و موخران

و فرضهای الله تعالی بر ایشان برابر است مگر بسبب علتی یا حادثه که واقع شود در زمانی و پیش از ان حادث نشده باشد و مقدمان
و موخران نیز در مانع شدن جهاد ... و فرضهای ایشان یکیست یعنی اگر اینحادث در زمان اصحاب نبی بود ایشان
نیز ... حکم خود میدارند بحکم الهی که متعلق است ... را حکم خود در ایام حیض و ایام طهر چنانچه آنکه مسئول
میشوند موخران در روز قیامت از ادای فرایض از چیزی که مسئول میشوند از ادای انها مقدمان و حساب کرده
میشوند در روز قیامت موخران بگناهی که بان گناه حساب کرده میشوند مقدمان **اصل** ومن لم یکن علی صفة من اذن
الله له فی الجهاد من المومنین فلیس من اهل الجهاد ولیس بماذون له فیه حتی یفیء بما شرط الله عز و جل علیه فاذا تکاملت فیه شرائط
الله عز و جل علی المومنین والمجاهدین فهو من الماذونین لهم فی الجهاد **شرح** یفیء بکسر فاء و فتح یا بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب ضرب است و در نسخ الماذونین لهم است و ظاهر اینست که بجای ان الماذون لهم باید
یعنی و در این زمان هر که نباشد بر صفت آنکه رخصت داد الله تعالی برای او در جهاد از جمله مومنان نیست از اهل جهاد و نیست
رخصت داده شده برای او در جهاد تا وقتی که وفا کند بانچه شرط کرده الله عز و جل بر او پس چون بالتمام فراهم آید در او
شرایط الله عز و جل مومنان و مجاهدان پس او از جمله جمعیت که رخصت داده شده برای ایشان در جهاد **حاصل**
اینست که اگر شخص خود امام مفترض الطاعة مبسوط الید است یا در فرمان آن امامست شروط الله تعالی در او متکامل شده
و او ماذون است در جهاد و الا فلا **اصل** فلیتق الله عز و جل عبد ولا یغتر بالامانی التی نهی الله عز و جل عنها من هذه
الاحادیث الکاذبة علی الله التی یکذبها القرآن ویتبرأ منها ومن حملتها ورواتها ولا یقدم علی الله عز و جل بشبهة لا یعذر
بها فانه لیس وراء المتعرض للقتل فی سبیل الله منزلة یؤتی الله من قبلها وهی غایة الاعمال فی عظم قدرها **شرح** فلیتق
بسکون لام و کسر قاف بصیغه امر غایب معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب افتعال است واو منقلب شده بتاء و در تاء
افتعال ادغام شده و الله منصوب است بنزع خافض و عبد فاعل است و نکره اینجا برای عموم است مثل ... و در بعض نسخ عبده
بضمیر غایب است لا یغتر بنفی با لنقطه و تشدید راء ... بصیغه نهی غایب معلوم مضاعف باب افتعال است و ضمیر مستتر
راجع بعبد است الامانی بتشدید یاء جمع امنیه بضم همزه و سکون میم و کسر نون و تشدید یاء ... آرزوهای
خام نهی الله عز و جل عنها اشارت است بایت سوره بقره تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و آیت سوره ...
لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به من برای سببیت است و ظرف متعلق بیتبرأ است الحملة بفتح حاء بی نقطه و
فتح میم و تخفیف لام جمع حامل بر دارندگان و مراد اینجا حفظ کنندگان در کتاب یا در خاطر است لا یقدم بقاف و دال
بی نقطه بصیغه نهی غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بعبد است لا یعذر بعین بی نقطه و ذال با نقطه بصیغه نفی مضارع
غایب مجهول باب ضرب یا باب افعال است صفت شبهه است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بعبد است و احتراز است از شبهه
که مستضعف را عارض شود بها نایب فاعل لا یعذر است و احتراز است از شبهه قویه وراء منصوب است بظرفیت و ظرف خبر لیس است
المتعرض بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مصدر میمی باب افتعال در عرض راه چیزی واقع شدن و آن مجرور
و مضاف الیه است القتل اینجا مصدر مبنی از برای مفعول است منزلة مرفوع و اسم لیس است یوتی بسکون همزه و تاء دو نقطه در
بالا و الف صفت منزلة است الله مرفوع و نایب فاعل است قبلها بکسر قاف و فتح باء یک نقطه است و برای تعلیل است **یعنی**
پس باید که نگاه دارد خود را از عذاب الله تعالی هر بنده و باید که بازی نخورد آن بنده با آرزوهای خامی که نهی کرده الله عز و جل
از آنها بسبب این احادیث مخالفان در فضیلت جهاد خودشان ... که تکذیب میکند آنها را قرآن و بیزار میشود قرآن
از آنها و از حافظان آنها و راویان آنها و باید که وارد نشود آن بنده در وقت مرگ بر الله عز و جل با شبهه که معذور نشود
بان چه بدرستی که شان اینست که نیست بعد از وقوع در عرض راه کشته شدن در راه الله تعالی منزلتی در بهشتی که آمده شود
تعالی از جانب آن منزلت و رتبت و آن منزلت جهاد مستجمع شروط منتهای اعمال صالحه است بسبب عظمت قدر آن **اصل**

قبلکم امر فنیقه وبرهان کتاب الله عز وجل والبرهان علیه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله علیه فی الجهاد فلیقدم
علی ذلک وان علم تقصیرا فلیصلحها ولیقمها علی ما فرض الله علیها من الجهاد ثم لیقدم بها وهی طاهرة مطهرة من کل دنس یحول بینها وبین جهادها

شرح فلیکلم بسکون لام و حاء بی‌نقطه بصیغه امر غایب معلوم باب نصر است الحکم بضم حاء و سکون کاف [illegible] امر ابالکسر [illegible] بوصل
الف و سکون میم و فتح و ضم راء بی‌نقطه مرفوع و فاعل است و نکره اینجا برای عموم است و یرها بسکون لام و فتح یاء و نقطه
دار با بیّن و کسر راء بی‌نقطه بصیغه امر غایب مجهول الفاء و معتل اللام یائی باب افعال است کتاب بمعنی معمول دوم است و لیو [illegible] بی‌نقطه
و راء بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه بصیغه امر غایب معلوم باب ضرب عطف بر مدخول لام و ضمیر بها است لام و لام جر برای نفع جنس است مستثنی
مرفوع است اعرف مرفوع و خبر لا لنفی جنس است من نفسه اشارت است بآیت سوره القیمة بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره و بیان
شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث ششم و پانزدهم باب الریاء که باب صد و شانزدهم است فلیقدم بسکون لام بصیغه امر غایب
معلوم باب افعال است ولیقیمها بصیغه امر غایب معلوم معتل العین واوی باب افعال است ثم لیقدم بسکون لام بصیغه امر غایب معلوم باب
افعال است باء بها برای تعدیه است واو در وهی حالیه است مطهرة بکسر و فتح هاء میتواند بود و بنا بر اول باب تفعیل برای مبالغه است
و بنا بر دوم اسم مفعول برای مبالغه است بنظر موجوب که بیان شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم باب فرض الصلوة که باب سیوم است

یعنی پس باید که حافظ شود هر مردی برای خویش و باید که نماید بگوید کتاب الله عز وجل را و باید که عرض کند خویش را بر کتاب
الله عز وجل در آیاتی که در آنها امر به پیروی عالم بجمیع احکام و نهی از اختلاف از روی ظن و بیان شروط جهاد در آنها است چه
هر آینه نیست هیچ یک شناساتر برد از خویش پس او را باید خویش را ایستادگی کننده بآنچه شرط کرده الله تعالی بر او در جهاد
پس باید که اقدام کند بر جهاد و اگر داند در خویش تقصیری در آن شروط پس باید که اصلاح کند خویش را و باید که راست
وا دارد خویش را بر آنچه فرض کرده الله تعالی بر او از جمله جهاد بعد از آن اقدام فرماید خود خویش را بر جهاد بر حالی که نفس او
پاک پاکیزه باشد از هر چرکی که حایل شود میان نفس او و جهاد خویش **اصل** ولسنا نقول لمن اراد الجهاد وهو علی خلاف ما
وصفنا من شرائط الله عز وجل علی المؤمنین والمجاهدین لا تجاهدوا ولکن نقول قد علمنا کم ما شرط الله عز وجل علی اهل الجهاد
الذین بایعهم واشتری منهم انفسهم واموالهم بالجنان فلیصلح امرؤ ما علم من نفسه من تقصیر عن ذلک ولیعرضها علی شرائط الله فان
رای انه قد وفی بها وتکاملت فیه فانه ممن اذن الله عز وجل فی الجهاد **شرح** این فقره تا آخر حدیث برای بیان این است که جهاد
فاسقان و ظالمان اگرچه برای خودشان فایده ندارد اما بعضی صورتش برای مؤمنان در زمان تقیه فایده دارد پس نهی از آن
نمی باید کرد بلکه نهی از مقارن آن می باید کرد که پیروی ائمه ضلالت است تا شاید که پیروی امام حق کنند و جهاد ایشان برای ایشان
نیز فایده مند و بهره‌ور آخرت باشد الجنان بکسر جیم بصیغه جمع باعتبار تعدد مجاهدان است یا اشارت است باینکه در آیت سوره توبه بان لهم الجنة
گفته و بجای آن نگفته که بالجنة برای اشارت باینکه مجاهدان حاکم نمی‌ذند در بهشت پس گویا که جمع بهشتها از آن است چون حکم ایشان
در آنها روا است **یعنی** و نیستیم ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بازبرو شما که گوییم کسی را که اراده کرده جهاد را برای دفع ضرر
دشمنان اهل اسلام از اهل اسلام بر حالی که او باشد بر خلاف آنچه بیان کردیم از شرایط الله عز وجل بر مؤمنان و مجاهدان که جهاد
مکنید ولیک میگوییم که بتحقیق تعلیم کردیم شما را آنچه شرط کرده الله عز وجل بر اهل جهادی که الله تعالی معامله کرده با ایشان و خرید از ایشان
جانهای ایشان را و مالهای ایشان را به بهشتها پس باید که اصلاح کند هر مردی آنچه را که داند از خویش از کوتاهی از آنچه شرط کرده
و باید که عرض کند نفس خود را بر شرایط الله تعالی پس اگر داند که او بتحقیق وفا کرده بآن شرایط و بانجام فراهم آمده در او پس او بی‌شبهه
از جمله کسی است که رخصت داده الله عز وجل برای او در جهاد **اصل** وان ابی ان لا یکون مجاهدا علی ما فیه من الاصرار علی
المعاصی والمحارم والاقدام علی الجهاد بالتخبیط والعمی والقدوم علی الله عز وجل بالجهل والروایات الکاذبة فلقد لعمری جاء الاثر
فیمن فعل هذا الفعل ان الله عز وجل ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم فلیتق الله عز وجل امرؤ ولیحذر ان یکون منهم فقد بین لکم
ولا عذر لکم بعد البیان فی الجهل ولا قوة الا بالله وحسبنا الله علیه توکلنا والیه المصیر **شرح** علی بصیغه است مثل والی الالال علی حبة

ومتی

ومتی ان ربک لقدیر خوره للناس علی ظلمهم وظرف متعلق بمحذوف است و مبلغ مذکور بقیه میشود بقرینه آنچه گذشت در فقره سابقه که نهی او از اصل
جهاد نکنیم اصرار بر معاصی اینجا جهالت است از پیروی ائمه ضلالت بجهت اشتراط صفات مذکوره در آیت سوره توبه در امام مجاهدان چنانچه
مذهب مخالفان و شیعه امامیه است و الاقدام مجرور و معطوف بر الاصرار است التخبیط بحاء با نقطه و باء یک نقطه و طاء بی‌نقطه مصدر باب تفعیل
بمعنی خبط بفتح خاء و سکون باء بمعنی سیر در شب تاریک بر انجاح جله خلقه قایم مقام جزای شرط است بتقدیر فلا خلاق له لانه لقد لعمری
بفتح لام و فتح عین بی‌نقطه و سکون میم و راء بی‌نقطه و ضمیر متکلم برای قسم است و بتقدیر لعمری قسمی است و عمر مصدر باب علم است بمعنی زندگانی
جاء مدخول قد است و فاصله میان قد و مدخولش جایز نیست بغیر قسم الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب نصر
روایت حدیث و مراد اینجا حدیث مردی مشهور میان موافق و مخالف است و اشارت است بامثال آنچه مخالفان نیز در کتاب خود نقل کرده
اند از رسول الله صلی الله علیه و آله که ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر ان بکسر و فتح همزه و تشدید نون میتواند بود الخلاق
بکسر خاء با نقطه و تخفیف لام و ما عاقبت و مخالفت و مراد اینجا بهره او است و عبارتست از بهره آخرت و در بعضی نسخ بفتح خاء و قاف
است بمعنی نصیب حاصل بهره و یکی است بین البیان مطابق مجهول باب تفعیل است لکم نایب فاعل است و این اشارتست بآیت سوره مائده قد بین
ارشد من الغی که مبنی است بر آیات محکمات بسیار که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و امر به پیروی عالم بجمیع احکام شرعی صریح شده
زیرا که هر یک از آنها صریح است در عدم جواز پیروی غیر عالمی که پایدار وحی او بعد از رسول الله صلوات الله علیه تا آخر زمان بیکس
علمای مخالفان و اتباع خود را بر کوری و امید او داشته **یعنی** و اگر ابا و امتناع کند از اینکه جانشین مجاهد با آنچه در او است که اصرار بر گناهان
و حرام است که روا داشته و بر جهاد و با رفتار در تاریکی بی‌راه نما و با کوری علم و وارد شدن بر الله عز وجل با جهالت و روایات دروغ
که مخالفان در فضل ائمه ضلالت بسته اندیش بتحقیق بعمر خودم آمده حدیث متفق علیه میان موافق و مخالف در آنکه کرد این فعل قبیح را
که بدرستی که الله عز وجل یاری میکند قدر خود لنصرت میکند این دین اسلام را بجماعتی چند که نیست آخرتی ایشان را پس باید که بپرهیز کند از
عذاب الله عز وجل هر مردی و باید که کناره کند از اینکه باشد از جمله ایشان چه بتحقیق بیان کرده شده برای شما در قرآن و نیست
عذری شما را بعد از بیان الهی در جهالت و نیست قوت بر مثل این عبادت مگر بتوفیق الله تعالی بس است ما را الله بر او توکل کردیم و بسوی
او است بازگشت **دوم اصل** عن عبد الملک بن عمرو قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله علیه یا عبد الملک ما لی لا اراک تخرج الی
هذه المواضع التی یخرج الیها اهل بلادک قال قلت واین فقال جدة وعبادان والمصیصة وقزوین فقلت انتظارا لامرکم والاقتداء
بکم فقال ای والله لو کان خیرا ما سبقونا الیه قال قلت له فان الزیدیة یقولون لیس بیننا وبین جعفر خلاف الا انه لا یری الجهاد
فقال انا لا اراه بلی والله انی لاراه ولکنی اکره ان ادع علمی الی جهلهم **شرح** جدة بضم جیم و تشدید دال بی‌نقطه اسم شهری است در
کنار دریا نزدیک مکه و آن و نظایر آن مجرور است و جر اینجا بفتحه است چون غیر منصرف است زیرا که بتقدیر الی تخرج است الی جدة است
چنانچه و این بتقدیر الی الخروج الی این است عبادان بفتح عین بی‌نقطه و تشدید باء یک نقطه و دال بی‌نقطه اسم موضعی است در اطراف عراق
عرب که قبله دارد موافق جنوب است مانند موصل مصیصه بفتح میم و کسر صاد بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین اسم شهری است نزدیک دمشق
شام قزوین بفتح قاف و سکون زاء با نقطه و کسر واو و سکون یاء دو نقطه در پایین اسم شهری است معروف در عراق عجم انتظارا
مفعول له است والاقتداء منصوب بعطف بر انتظار است و ما ضمیر متکلم وحده بتقدیر استفهام انکاری است بلی اقرار است از نفی در لا
اراه که در تحت استفهام انکاری است و در بعضی نسخ بجای آن بلی است و حاصل هر دو یکی است الی متعلق بادع است بتضمین معنی اضافت
یعنی روایت است از عبد الملک بن عمرو که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای عبد الملک چیست مرا که نمی‌بینم ترا که برون
روی از کوفه بسوی اینجاهایی که بیرون میروند بسوی آنها مردمان کوفه و حوالی آن راوی گفت که گفتم که و بیرون میروم بسوی کجا پس امام گفت که
بیرون میروی بسوی جده و عبادان و مصیصه و قزوین که سرحدات است و مردمان بلاد تو بقصد جهاد بآنجا میروند پس گفتم که ترک بیرون رفتن
من برای انتظار زمان شماست و برای اقتدا بشماست زیرا که شما بسوی آن مواضع نمیروید پس امام گفت که آری بخدا قسم که اگر آن بیرون
رفتن بهتری بود هر آینه پیش نمی‌گرفتند مخالفان ما بر ما بسوی آن فعل راوی گفت که گفتم امام را که پس بدرستی که زیدیه میگویند که نیست میان ما و میان

جعفر منالفتح مکرانیکه او قرار با خود نمیدید از جهاد را پس امام گفت که آیا من با خود قرار نمیدهم آن از جهاد را بلکه میخواهم که بدرستیکه
من قرار با خود میدهم آن از جهاد را ولیکن کراهت دارم اینکه واگذارم علم خود را بشرط جهاد و درروم بسوی جهالت و کور دلی ایشان

باب پنجم اصل باب الغزو مع الناس اذا خیف علی الاسلام **شرح** این باب بیان جنگ کردن باتفاق مخالفان است هرگاه بیم
از جهله منسوبان باسلام است چون ترسیده شود بر اهل اسلام از ضرر دشمنان ایشان و در این باب دو حدیث است **اول اصل**
علی بن ابی حمزة السیع عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئله رجل فقال انی کنت اکثر الغزو وابعد فی طلب الاجر واطیل الغیبة فحجر ذلک علی
فقالوا لا غزو الا مع امام عادل فما تری اصلحک الله فقال ابو عبد الله علیه السلام ان شئت ان اجمل لک اجملت وان شئت ان الخص
لک لخصت فقال بل اجمل قال ان الله عز وجل یحشر الناس علی نیاتهم یوم القیمة **شرح** هریک از الغزو وابعد واطیل بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب افعال است حجر بجا بی نقطه و جیم و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است التحجیر حرام شمردن چیزی الاجمال کم ذکر
چند شق در یک سخن بی جدا کردن آنها از یکدیگر التلخیص بخاء با نقطه و صاد بی نقطه جدا کردن چند شق از یکدیگر **یعنی** روایت است از ابی
حمزه بفتح عین بی نقطه و سکون میم سیع بفتح سین بی نقطه و کسر لام از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی بازپرس که
گفت که بدرستیکه من بودم بازپرسی که بسیار میکردم جنگ با مشرکان و دور میرفتم برای طلب ثواب و دور از میکردم غایب شدن از اهل
و وطن را پس حرام شمرده شد آن بر من بازپرسی که گفتند که نیست جهاد مگر با امامی که عادل باشد باز پس بگو که معلوم و عالم بجمیع احکام الهی
باشد پس چه می بینی تو که بدارد ترا اصلاح الله تعالی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر خواهی که اجمال کنم برای تو اجمال میکنم و اگر خواهی
که تمیز کنم میان شقوق تمیز میکنم پس آن مرد گفت که بلی اجمال کن امام گفت که بدرستیکه الله عز وجل حشر میکند مردمان را بقصد
های ایشان در روز قیامت مراد اینست که اگر اعتقاد حق باشد و برای دفع ضرر مشرکان از اهل اسلام موافقت مخالفان با در جنگ
واقع شود در زمان ضرورت و عدم استقلال امام حق پس مقصوری نخواهد داشت **اصل** قال فکانه اشتهی ان یلخص له قال
فلخص لی اصلحک الله فقال هات فقال الرجل غزوت فواقعت المشرکین فینبغی قتالهم قبل ان ادعوهم فقال ان کانوا غزوا وقوتلوا
وقاتلوا فانک تجتری بذلک وان کانوا قوما لم یغزوا ولم یقاتلوا فلا یسعک قتالهم حتی تدعوهم **شرح** هات بالف کسر تاء دو نقطه
در بالا اسم فعل است بمعنی اعط واقعت در نسخ بی سین بی نقطه است و ظاهر اینست که بفا بابد المواقفة بقاف ایستادن دو برابر دشمن
برای جنگ بیان شد در کتاب الصلوة در شرح عنوان باب صلوة المطاردة والمواقفة والمسایفة که باب هشتاد و هفتم است
ینبغی بیاء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب انفعال بتقدیر استفهام قتالهم مرفوع و فاعل است غزوا بفتح
غین با نقطه و فتح زای با نقطه بصیغه معلوم و بضم غین و ضم زای با نقطه بصیغه مجهول میتواند بود و بر این قیاس است لم یغزوا
یعنی راوی گفت که پس گویا که آن مرد میل کرد بعد از شنیدن آن جواب که امام تلخیص کند برای او بیان این آنکه گفت که پس
تلخیص کن برای من که بدارد ترا الله تعالی مراد اینست که ظاهر شد در تلخیص برای اینست که این میل در او حادث شده باشد وقتی
از شنیدن این جواب بنود ه باشد پس امام گفت که بیار سوالی که داری پس گفت آن مرد که اراده جهاد کردم پس در برابر مشرکان
در میدان جهاد در صف ایستادم آیا پس سزاوار است قتال ایشان پیش از آنکه خوانم ایشان را بسوی اسلام پس امام گفت که اگر
باشند بازپرس که اراده جنگ کرده باشند با مسلمانان و جنگ کرده شده باشند و جنگ کرده باشند پس بدرستیکه تو اکتفا
میکنی بقتال ایشان و دعوت لازم نیست و اگر باشند قومی که اراده جنگ در زمان سابق نکرده باشند و قتال نکرده باشند
پس گنجایش ندارد ترا قتال ایشان مگر آنکه خوانی ایشان را بسوی اسلام و قبول نکنند **اصل** قال الرجل فدعوتهم فاجابنی
مجیب واقر بالاسلام فی قلبه وکان فی الاسلام فجیر علیه فی الحکم وانتهکت حرمته واخذ ماله واعتدی علیه فکیف بالمخرج وانا دعوته
فقال انکما ماجوران علی ما کان من ذلک وهو معک یحوطک من وراء حرمتک ویمنع قبلتک ویدفع عن کتابک ویحقن دمک خیر من
الا یکون علیک یهدم قبلتک وینتهک حرمتک ویسفک دمک ویحرق کتابک **شرح** جر بجیم و یاء دو نقطه در پا بفتحتین و راء بی نقطه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است علیه نایب فاعل است انتهکت بنون بصیغه ماضی غایبه مجهول از باب افتعال است حرمته مرفوع و نایب

فاعل است

فاعل است اخذ بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است اعتدی بعین بی نقطه و دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پا بصیغه ماضی غایب مجهول باب
افتعال است علیه نایب فاعل است مخرج بفتح میم و فتح راء مصدر میمی یا اسم مکان باب نصر است واو در انا حالیه است انکما ماجوران برای
رد خیال سایل است که او را در اسلام و بال حاصل شده حالت عدم اداء جهاد حق احتیاط است باو راه ثواب بر جبر ان میبایست و او در هو
عاطفه است و جمله هو معک خبر مبتدای است که ما بعد آن است بیان آن است که معک بجا بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر بتقدیر ان که مصدر است مبتدا است و منصوب یا مرفوع میتواند بود و بر این قیاس است معطوفات بر آن یمنع بنون ده و عین بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم و خیر است المنع حمایت کیفی یحقن بجاء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است خیر خبر مبتدا است یهدم بدال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل منصوب و بدل یکون است و بر این قیاس است معطوفات بر آن یسفک بسین
بی نقطه و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یحرق بحاء بی نقطه و راء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب
افعال یا باب تفعیل است **یعنی** گفت آن مرد که پس خواندم ایشان را بسوی اسلام پس قبول سخن ما کرد قبول کننده و اقرار کرد باسلام
در دل خود یا بحیثیتی که از روی نفاق نبود و بود در بلاد اسلام پس جور کرده شد بر او در وقف جون قاضی از جمله مخالفان است در دیه
شد برده حرمت او بسبب حکم ناحق قاضی که در نکاح و طلاق می باشد یا بسبب هیبت و دشنام مخالفان که فحله تمسّک رافضی است جهان
شد که بود و گرفته شد مال او و ظلم کرده شد بر او پس چگونه راست بخروج از این وبال و حال آنکه من خواندم او را پس امام
گفت که بدرستیکه هر دو شما صاحب اجرید در الحکم ناحق قاضی و در تحمل آزارها او و هرچه باشد با تو چنان اینکه نگاه میداشتن او
ترا از پس حرمت تو و حمایت او قبله ترا که کعبه است و دفع او ضرر را از کتاب تو که قرآن است محافظت او خون ترا بهتر است از اینکه
شود ضرر بر تو در دل خود خراب کنند قبله ترا و دریده کنند پرده حرم است ترا بغیبت و بریزد خون ترا و بسوزانند کتاب ترا **دوم**
اصل عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قلت له جعلت فداک ان رجلا من موالیک بلغه ان رجلا یعطی السیف والفرس
فی سبیل الله فاتاه فاخذهما منه وهو جاهل بوجه السبیل ثم لقیه اصحابه فاخبروه ان السبیل مع هولاء لا یجوز وامروه بردهما
فقال فلیفعل **شرح** روایت است از یونس از امام رضا علیه السلام گفت که گفتم امام را که قربانت شوم بدرستیکه مردی از دوستان
تو رسید باو اینکه مردی میدهد شمشیر و اسب را برای جهاد پس آمد نزد او پس گرفت آن دو را از او بر حالی که او جاهل بود براه
جهاد بعد از آن برخوردند او را یاران او پس خبر دادند او را که جهاد بموافقت این مخالفان جایز نیست و امر کردند او را
بوا پس دادن شمشیر و اسب پس امام گفت که پس باید که وا پس دهد **اصل** قال قد طلب الرجل فلم یجده وقیل له قد شخص الرجل
قال فلیرابط ولا یقاتل قال ففی مثل قزوین والدیلم وعسقلان وما اشبه هذه الثغور فقال نعم فقال له یجاهد قال لا الا ان یخاف
علی ذراری المسلمین ارایتک لو ان الروم دخلوا علی المسلمین لم ینبغ لهم ان یمنعوهم **شرح** مر قال اینجا و در فلیرابط راجع
بیونس است و ظاهر اینست که بجای آن با بعد از آن قلت باید مگر آنکه از قبیل التفات باشد عطف در و الدیلم از قبیل عطف
السخاب است زیرا که دیلم اسم سرحد نیست بلکه اسم طایفه است که دشمنان اهل قزوین بوده اند چنانچه می آید در حدیث دوم باب
آینده ارایتک بفتح همزه و فتح تای خطاب اخر است جمله لو ان تا آخر بتقدیر استفهام انکاری است لم ینبغ بیاء یکنقطه المفتوحه
و غین با نقطه مکسوره بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب انفعال است و در بعض نسخ لم ینبغ بتشدید تاء دو نقطه
در بالا که اول آن منقلب از واو است و سین بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی از باب
افتعال **یعنی** راوی گفت که بتحقیق طلب کرد آن مرد و اپس دادنی اور او گفته شد او را که بتحقیق سفر کرد آن مرد پس امام گفت که
باید که سرحد نشین شود و باید که همراه لشکر بجنگ نرود راوی گفت که پس آیا در مثل قزوین و دیلم و عسقلان و آنچه مانند آن سرحد
باشد مرابطه میکند پس امام گفت که آری پس راوی گفت امام را که آیا جهاد میکند همراه لشکر مخالفان امام گفت که نه مگر آنکه
ترسد بر اطفال مسلمانان خبر ده مرا که اگر رومیان که ترسایانند داخل شوند بر مسلمانان سزاوار نمیشود برای مسلمانان دفع
کردن ایشان را **اصل** قال یرابط ولا یقاتل وان خاف علی بیضة الاسلام والمسلمین قاتل فیکون قتاله لنفسه لیس للسلطان

قال قال قلت وان جاء العدو الی الموضع الذی هو فیه مرابط کیف یصنع قال یقاتل عن بیضة الاسلام لا عن هولاء لان فی
دروس الاسلام دروس دین محمد صلی الله علیه وآله **شرح** بیضه بفتح باء یکنقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وضاد با نقطه
در اصل بیضه خود است که یکی از آلات جنگ است و بر سر می باشد و صلابت دارد و اینجا استعاره شده برای حکومت وسلطنت
باعتبار اینکه با صلابت می باشد پس خوف بر بیضه اسلام خوف بر آنست که حکومت از اهل اسلام بالکلیه برطرف شود چنانچه از یهود
برطرف شده یا در موضعی از مواضع ایشان برطرف شود والدروس بضم دال بی نقطه وضم راء بی نقطه وسکون واو وسین بی نقطه
مصدر باب نصر نابود شدن وکهنه شدن اسلام عبارتست از قدر مشترک میان مذاهب اهل القبله یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وآله
و دین محمد عبارتست از مذهب شیعه امامیه که اخص است از اسلام و نابود شدن اعم لازم دارد نابود شدن اخص را **یعنی**
امام گفت که در سرحدی باشد و جهاد دیگر و در اگر ترسد بر حکومت اسلام ومسلمانان بیرون برود و جهاد دینی باشد جهاد او برای
دین خود نیست آن جهاد برای امام ضلالت راوی گفت که گفتم که اگر آید دشمن بسوی موضعی که او در آن مرابطه کرده چگونه
میکند امام گفت که جهاد میکند از جانب شوکت اسلام نه از جانب این مخالفان زیرا که در نابود شدن اسلام که اعم است نابود ای
دین واقع محمد است صلی الله علیه وآله که اخص است **باب ششم اصل باب الجهاد الواجب مع من یکون شرح**
این باب بیان جهاد واجبست که موافقت جهادش که ان می باشد و در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال لقی عباد البصری علی بن الحسین علیه السلام فی طریق مکة فقال له یا علی بن الحسین ترکت الجهاد وصعوبته واقبلت علی الحج
ولینه ان الله عز وجل یقول ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک
هو الفوز العظیم **شرح** عباد بفتح عین بی نقطه وتشدید باء یکنقطه والف ودال بی نقطه ابن بکر البصری بکسر باء یکنقطه منسوب
موافق مذهب بتریه است واین طایفه از زیدیه اند ومذهب ایشان آنست که از جمله شروط امامت اجتهاد وخروج بسیف است
چنانچه اشارت بان شد در حدیث دوم باب چهارم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که برخورد عباد بصری با علی
بن الحسین علیه السلام در راه مکه پس گفت او را که ای علی بن الحسین ترک کردی جهاد و سختی آن را و رو آوردی بر حج ونرمی
آن به درستی که الله عز وجل میگوید در سوره توبه ان الله اشتری تا آخر آیتی که بیان شد در شرح حدیث اول باب چهارم
اصل فقال له علی بن الحسین صلوات الله علیهما اتم الایة فقال التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون
الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین فقال علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا
رأینا هولاء الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج **شرح** پس گفت او را علی بن الحسین صلوات الله علیهما که اتمام کن
آن آیت را یا بخوان آیتی دیگر را که بعد از آن آیت است و برای بیان آن آیت است پس عباد گفت که التائبون
تا آخر که آن نیز بیان شد در شرح حدیث اول باب چهارم پس گفت علی بن الحسین صلوات الله علیهما که چون ببینیم اینجماعتی
را که اینها صفت ایشانست پس جهاد بموافقت ایشان افضل از حج است **دوم اصل** عدة من اصحابنا عن سهل
بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن عبد الله ومحمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن العباس بن معروف عن صفوان بن یحیی
عن عبد الله بن المغیرة قال قال محمد بن عبد الله للرضا صلوات الله علیه وانا اسمع حدثنی ابی عن اهل بیته عن آبائه انه
قال لبعضهم ان فی بلادنا موضع رباط یقال له قزوین وعدوا یقال له الدیلم فهل من جهاد او هل من رباط فقال علیکم بهذا
البیت فحجوه فاعاد علیه الحدیث فقال علیکم بهذا البیت فحجوه اما یرضی احدکم ان یکون فی بیته ینفق علی عیاله من طوله ینتظر
امرنا **شرح** مضمون این حدیث گذشت در کتاب الحج در حدیث سی وچهارم باب فضل الحج والعمرة وثوابهما که باب بیست ونهم
است با اختلاف در نسخه و در متن از الجمله اینکه اسناد دوم مذکور نیست و عبید الله است بجای عبد الله که اینجا در اول است
و از الجمله اینکه ان ابی حدثنی عن آبائه انه قیل لبعضهم است بجای حدثنی ابی عن اهل بیته عن آبائه انه قال لبعضهم که اینجاست

برادهم

وجوز اه مو... در کتاب رجال نجاشی مذکور است که محمد بن عبد الله الاشعری ثقة است وبعض الروایات فی رواة الکشی عن ابی جریر القمی وهو محمد
بن عبید الله وفی نسخة عبد الله عن ابی الحسن علیه السلام وکان یدا ولد الله اعلم ومی آید در کتاب المعیشة در باب التجارة که باب یکم
است در حدیث چهارم عن ابی جریر القمی در حدیث پنجم محمد بن عبید الله القمی و بنا بر این ظاهر آنست که عن اهل بیته بمعنی عن انه
باشد باعتبار اینکه ابو اهل بیت رسول الله اند پس اضافه بضمیر اینجا از قبیل اضافه در جب رجالک باشد وعن آبائه بدل بالعطف
بیان عن اهل بیته باشد و آبا بمعنی صلحا باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث چهاردهم باب صدو هفتم که باب
فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و در حدیث ششم باب صد و بیست و چهارم که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص
علیهم السلام است **یعنی** روایت کرده جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد و از احمد بن محمد بن ابی نصر از محمد بن عبد الله و در ایت دیگر
محمد بن یحیی از احمد بن محمد از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مغیره گفت که گفت محمد بن عبد الله قمی امام رضا
صلوات الله علیه را و من می شنیدم که حکایت کرد مرا پدرم از زمان مانش و معلمانش اینکه پدرم گفت بعضی ایشان را که بدرستی
که در شهرهای ما سرحدیست که گفته میشود آن را قزوین و دشمنی اند که گفته میشود ایشان را دیلم پس آیا هست هیچ جهادی در
این زمان یا آیا هست هیچ نشستنی در سرحدی در این زمان پس امام گفت که ملازم باشید اینخانه کعبه را پس حج کنید آن را
که جهاد و رباط شما در این زمان همین است پس پدرم اعاده کرد بر امام همان سخن را پس امام گفت که ملازم باشید اینخانه
کعبه را پس حج کنید آن را آیا راضی نمیشود یکی از شما شیعه امامیه اینکه باشد در خانه خود نفقه کند بر عیال خود از فراخدستی
خود و انتظار کشد کار ما را که خروج قایم آل محمد علیهم السلام است **اصل** ثالث او رکان لمن یشهد مع رسول الله صلی الله
علیه وآله بدرا واحدا مات منتظرا الامر ما کان کمن کان مع قایمنا صلوات الله علیه یکون فی فسطاطه وجمع بین السبابتین
ولا اقول هکذا وجمع بین السبابة والوسطی فان هذه اطول من هذه فقال ابو الحسن صدق **شرح** پس اگر دریافت کار ما را
شخصی مانند کسی که حاضر شد با رسول الله صلی الله علیه وآله در بدر و احد مرد در حالی که انتظار کار ما میکشید مانند کسی
که بوده باشد با قایم صلوات الله علیه هم چنین دوش بدوش در خیمه او و در اینوقت آن امام جمع کرد میان دو انگشت
شهادت برای اشاره بر دوش بدوش ونمیگویم که هم چنین و در اینوقت آن امام جمع کرد میان انگشت شهادت و انگشت
میانین چه به درستی که این انگشت میانین درازتر است از این انگشت شهادت پس گفت امام رضا علیه السلام که راست گفت
پدرت **سیوم اصل** محمد بن الحسن الطاطری عمن ذکره عن علی بن النعمان عن سوید القلاء عن بشیر الدهان عن ابی عبد الله
صلوات الله علیه قال قلت له انی رأیت فی المنام انی قلت لک ان القتال مع غیر الامام المفروض طاعته حرام مثل المیتة
والدم ولحم الخنزیر فقلت لی هو کذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام وهو کذلک **شرح** روایت کرد محمد بن
حسن طاطری از آنکه مذکور کرده او را از علی بن النعمان از سوید قلاء فروش از بشیر روغن فروش از امام جعفر صادق
صلوات الله علیه گفت که گفتم امام را که به درستی که من دیدم در خواب که من گفتم ترا که بدرستی که جهاد با اتفاق غیر امامی
که فرض خدا در سولش مفروض باشد فرمان برداری او حرام است مانند خوردن مردار و خون و گوشت خوک پس گفتی مرا که
آن چنانست پس گفت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن چنانست آن چنانست **باب هفتم اصل باب دخول عمرو بن عبید
والمعتزلة علی ابی عبد الله علیه السلام شرح** عمرو بن عبید بضم عین وفتح باء رئیس معتزله بوده **یعنی** این باب داخل شدن
عمرو بن عبید و جمعی از معتزله است بر امام جعفر صادق علیه السلام و در این باب یک حدیث است **اول اصل**
عن عبد الکریم بن عتبة الهاشمی قال کنت قاعدا عند ابی عبد الله علیه السلام صلوات الله علیه بمکة اذ دخل علیه اناس من
المعتزلة فیهم عمرو بن عبید وواصل بن عطاء وحفص بن سالم مولی ابن هبیرة وناس من رؤسائهم وذلک حدثان قتل
الولید واختلاف اهل الشام بینهم فتکلموا واکثروا وخطبوا فاطالوا **شرح** شهرستانی در کتاب الملل والنحل گفته که الواصلیة
اصحاب ابی حذیفة واصل بن عطاء الغزال کان تلمیذ الحسن البصری یقرأ علیه العلوم والاخبار وکانا فی ایام عبد الملک بن مروان

هشام ابن عبد الملک جرثان بکسر جاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و ثاء سه نقطه لفظ منقول است بنا بر ظرفیت و ظروف جز جته است و [illegible]
ابتدای جزئیت ولید بن عبد الملک بن مروان از خلفای بنی امیه بود و قتل او در پنجشنبه بیست و هفتم جمادی الآخر
سال صد و بیست و شش هجری بوده **یعنی** روایت است از عبد الکریم بن عتبه الهاشمی گفت که بودم نشسته نزد امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و آله در مکه وقتی که داخل شدند بر او مردمانی از معتزله در ایشان بود عمرو بن عبید و واصل
بن عطا و حفص بن سالم که ملازم ابن هبیره بوده و مردمان دیگر از رئیسان معتزله و آن در ابتدای کشته شدن ولید
و اختلاف اهل شام میان خودشان بود پس معتزله گفتگو کردند و بسیار گفتند و سخن را گفتند پس دراز کردند **اصل**
فقال لهم ابو عبد الله صلوات الله علیه انکم قد اکثرتم علیّ فاسندوا امرکم الی رجل منکم فلیتکلم بحججکم و لیوجز فاسندوا
امرهم الی عمرو بن عبید فتکلم فابلغ و اطال فکان فیما قال ان قال قد قتل اهل الشام خلیفتهم و ضرب الله عز و جل بعضهم ببعض
و شتت الله امرهم **شرح** پس گفت شأن نزد امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که شما تحقیق سخن بسیار گفتید بر من
پس واگذارید کار خود را بسوی مردی از شما و باید که او سخن گوید به دلیل های شما و باید که اختصار کند پس معتزله وا
گذاشتند کار خود را بسوی عمرو بن عبید پس او سخن گفت پس رسانید سخن را به غایت المراد که مطلوب بود و دراز کرد پس
بوده رجلا الحجه گفت اینکه گفت به تحقیق کشتند اهل شام خلیفه خود را که ولید است پس زد خدا عز و جل بعض ایشان را
به بعض و پراکنده کرد خدا نظام کار ایشان را **اصل** فنظرنا فوجدنا رجلا له دین و عقل و مروة و موضع و معدن للخلافة
و هو محمد بن عبد الله بن الحسن فاردنا ان نجتمع علیه فنبایعه ثم نظهر معه فمن کان بایعنا فهو منا و کنا منه و من اعتزلنا کففنا
عنه و من نصب لنا جاهدناه و نصبنا له علی بغیه و رده الی الحق و اهله و قد احببنا ان نعرض ذلک علیک فتدخل معنا
فانه لا غنی بنا عن مثلک لموضعک و کثرة شیعتک **شرح** احوال خروج و کشته شدن محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق
و المبطل فی امر الامامة است بالبغیه بباء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه بغیه
[illegible] غایب معلوم باب مفاعله میتواند بود و بغیه بفتح باء یک نقطه و سکون غین بانقطه و یاء دو نقطه در پایین و فتح
غایب است الی و در الی الحق در النسخ است و بنا بر این اضافه در رده اضافه مصدر به مفعول است و [illegible] بجای ان
می بود اضافه مصدر به فاعل می بود مانند بغیه **یعنی** پس نظر کردیم پس یافتیم مردی را که او راست دیانتی و عقلی و جوانمردی
و مرتبه و اصلی برای خلافت و او محمد بن عبد الله بن حسن است پس اراده کردیم که جمع شویم بر سر او و بیعت کنیم با او بعد از آن
خروج کنیم با او پس هر که باشد که بیعت کند با ما پس او از ما باشد و باشیم از او و هر که کناره شود از ما باز داریم خود را
از آزار او و هر که دشمن شود برای ما جهاد کنیم او را و دشمن شویم برای او بنا بر زیاده روی او و برای برگردانیدن
او بسوی حق و اهلش و تحقیق دوست داشتیم که عرض کنیم این اراده خود را بر تو پس داخل شوی با ما در بیعت او چه
بدرستی که نیستیم بی نیاز از مثل تو برای مرتبه تو و بسیاری پیروان تو **اصل** فلما فرغ قال ابو عبد الله علیه السلام اکلکم
علی مثل ما قال عمرو قالوا نعم فحمد الله و اثنی علیه و صلی علی النبی صلی الله علیه و آله ثم قال انما نسخط اذا عصی الله فاما اذا
اطیع رضینا اخبرنی یا عمرو لو ان الامة قلدتک امرها و ولتک بغیر قتال و لا مؤونة و قیل لک ولّها من شئت من کنت تولیها
شرح نسخط بسین بی نقطه و خاء با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم است عصی بصیغه مجهول
است رضینا جواب اما است و در نسخ بی فاء است و شاید که از قلم کاتبان افتاده باشد قلدتک بسکون تاء دو نقطه
در بالا بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است امرها منصوب به مفعول دوم است و عبارت است از کار رئیس بودن خلیفه و ولتک بکسر
تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل الفاء و معتل اللام باب تفعیل است و در بعض نسخ ولک بصیغه غایب
راجع بامر است ولها بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل و ضمیر راجع بامر است من بفتح میم در اول موصوله است و مفعول دوم ولها

است

است و دادم [illegible] است و مفعول دوم تولیها است و مقدم شده برای اینکه استفهام است اقتضای صدر الکلام میکند
یعنی پس چون عمرو فارغ شد از سخن خود گفت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفقای او را که آیا کل شما هستید بر مثل
آنچه گفت عمرو گفتند که آری پس امام حمد کرد الله تعالی را و ثنا کرد بر او و درود کرد بر نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت
که جز این نیست که ما غضبناک میشویم چون عصیان کرده شود الله تعالی پس اما چون اطاعت کرده شود پس راضی میشویم خبر ده
مرا ای عمرو که اگر می بود اینکه امت بگردن تو می انداختند کار خود را که تعیین خلیفه است و وکیل میکردند ترا در آن کار بی قتال
و بی کلفت و گفته میشد ترا که خلیفه امت کن هر کرا خواستی که را میبودی که خلیفه است کنی **اصل** قال کنت اجعلها شوری بین المسلمین
قال بین المسلمین کلهم قال نعم قال بین فقهائهم و خیارهم قال نعم قال قریش و غیرهم قال نعم قال و العرب و العجم قال نعم قال اخبرنی یا عمرو
أتتولی ابا بکر و عمر او تتبرأ منهما قال اتولاهما فقال له فقد خالفتهما ما تقولون انتم تتولونهما او تتبرؤون منهما قالوا نتولاهما **شرح**
مجرور [illegible] منصوب در اجعلها راجع بخلافت است و ابطال اینکه خلافت بقول بشوری و مانند آن باشد گذشت مفصلا در کتاب الحجه در
شرح حدیث دوم باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است در بیان آیت
الاحزاب و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین قریش مجرور و مقدر مجرور است عرب هم
مجرور به عطف بر قریش است و العرب و العجم نیز مجرور است **یعنی** عمرو گفت که برای تعیین خلیفه می بودم که میگردانم خلافت را
مشورت میان مسلمانان امام گفت که آیا میان مسلمانان همگی ایشان عمرو گفت که آری امام گفت که آیا میان فقیهان ایشان و
نیکان ایشان عمرو گفت که آری امام گفت که آیا میان قریش و غیر قریش عمرو گفت که آری امام گفت که و میان عرب و عجم
و گفت که آری امام گفت که خبر ده مرا ای عمرو که آیا امام حق میشمری ابابکر و عمر را یا بیزار میشوی از ایشان دو و باطل میدانی
امامت ایشان را عمرو گفت که امام حق میشمرم آن دو را پس امام گفت که پس به تحقیق مخالفت کردی آن دو را چه میگویید ای رفقای
عمرو آیا شما نیز امام حق میشمرید آن دو را یا بیزار میشوید از آن دو گفتند که امام حق میشمریم آن دو را **اصل** قال یا عمرو لو کنت
رجلا تتبرأ منهما فانه یجوز لک الخلاف علیهما و ان کنت تتولاهما فقد خالفتهما قد عهد عمر الی ابی بکر فبایعه و لم یشاور فیه احدا ثم
ردها ابو بکر علیه و لم یشاور فیه احدا ثم جعلها عمر شوری بین ستة و اخرج منها جمیع المهاجرین
و الانصار غیر اولئک الستة من قریش **شرح** عهد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و العهد
بفتح عین و سکون هاء قصد و بفتح عین و فتح میم نفاق و در هر تقدیر [illegible] الی بتضمین معنی وصیت است **یعنی** امام گفت که ای عمرو
و اگر باشی مردی که بیزار شوی از آن دو پس بدرستی که شأن این است که جائز میشود ترا مخالفت کردن بر آن دو و اگر
باشی که امام حق شمری ایشان را پس به تحقیق مخالفت کردی آن دو امام خود را بیان این آنکه به تحقیق خود رسانید عمر بسوی
ابی بکر وصیت کرد با او و مشورت نکرد در آن عمل هیچ یک را بعد از آن برگردانید خلافت را ابو بکر بر عمر و مشورت نکرد
در آن عمل هیچ یک را بعد از آن گردانید خلافت را عمر مشورت میان شش کس علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد
الرحمن بن عوف و بیرون کرد از مشورت جمیع مهاجرین و انصار را غیر آن شش کس از قریش مراد ازین [illegible] که مذکور [illegible]
و ذکر کرد او اینجا باعتبار آن است که عهد بوده چون احتمال خلافت داده [illegible] **اصل** و اوصی فیهم شیئا لا اراک
ترضی به انت و لا اصحابک اذ جعلتها شوری بین جمیع المسلمین قال و ما صنع قال امر صهیبا ان یصلی بالناس ثلاثة ایام و ان یتشاور
اولئک الستة لیس معهم احد الا ابن عمر یشاورونه و لیس له من الامر شیء و اوصی من بحضرته من المهاجرین و الانصار ان مضت
ثلاثة ایام قبل ان یفرغوا و یبایعوا رجلا ان یضربوا اعناق اولئک الستة جمیعا فان اجتمع اربعة قبل ان تمضی ثلاثة ایام و خالف
اثنان ان یضربوا اعناق الاثنین افترضون بهذا انتم فیما تجعلون من الشوری فی جماعة المسلمین قالوا لا **شرح** صهیب بضم صاد
بی نقطه و فتح هاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه ابن سنان از قریش نبوده غلام عبد الله بن جدعان تیمی بوده
و آزاد شده بوده [illegible] از آن غلام اهل روم بوده [illegible] بیان است [illegible] عطف بر ان یصلی است امر صهیب بالفعل

بگو بیوهی ازاد وکیست صاحب قریه عمرو گفت که بتحقیق اختلاف کرده اند در صاحب قریه فقها پس گفت بعض ایشان که خویشان نبی
صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست وگفت بعض ایشان که خویشان نبی صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست وگفت بعض ایشان
که خلیفه است وگفت بعض ایشان که خویشان جمیع است که قتال کرده اند بر غنیمت از جمله مسلمانان اشارت باینکه آنچه داده از رسول است
بنر نبوی القربی باید داد و ذوی القربی مختلف فیه است امام گفت که پس کدام را از آنچه نقل کردی میگوئی تو عمرو گفت که میگویم
امام گفت که چه میبینم ترا که چیزی میبینی از آنکه پس و اکنون اینها شروع طلب ریاست با وجود جهالت را نفع نماند که محمد بن عبد الله بن
الحسن بر مذهب زید بود داشته و زید خودش شاگرد واصل بن عطا بوده و واصل بن عطا اقرار داشته باینکه عمرو افضل
از اوست و باینکه در آنچه عمرو ندانسته و عاجز شود ایشان و صاحب ایشان جاهلتر و عاجزتر اند در آنکه عمرو ... علم
که از اصحاب با واصل بن عطا **اصل** ثم قال ارایت الاربعة اخماس تقسمها بین جمیع من قاتل علیها قال نعم قال فقد
خالفت رسول الله صلی الله علیه و آله فی سیرته بینی و بینک فقهاء اهل المدینة و مشیختهم فسلهم فانهم لا یختلفون ولا یتنازعون
فی ان رسول الله صلی الله علیه و آله انما صالح الاعراب علی ان یدعهم فی دیارهم ولا یهاجروا علی انه ان دهمه من عدوه دهم
ان یستنفرهم فیقاتل بهم ولیس لهم فی الغنیمة نصیب وانت تقول بین جمیعهم فقد خالفت رسول الله صلی الله علیه و آله فی
کل ما قلت فی سیرته فی المشرکین **شرح** الاربعة منصوب ... مفعول است و میتواند بود که مرفوع و مبتدا باشد و بر هر احتمال
تقدیم استفهام است ... انما صالح بفتح همزه و تشدید نون ... نکرار ... ان رسول الله است
و در بعض نسخ ... عوامل ... مقطط ... غایب ... معلوم باب علم و منه است الاسم
بفتح دال بی نقطه و سکون ... بلای ... ابتدا ... بفتح دال و سکون ... مرفوع و فاعل است
یعنی کاری بزرگ ... بفتح همزه و سکون ... مصدر ... و معنی ... مدخول ...
مدخول ... شرطیه است ... پس تقدیر کلام ... که ... ان یستنفرهم ان دهمه من عدوه دهم ...
سیرت متعلق بمخالفت است **یعنی** بعد از آن امام گفت که خبر ده مرا که باری چهار خمس را قسمت میکنی میان جمیع کسانی
که جنگ کرده بر آنها عمرو گفت که آری امام گفت که پس مخالفت کردی رسول الله صلی الله علیه و آله را در سلوک او میان این
آنکه میان من و میان تو هستند فقهای اهل مدینه و پیشوایان ایشان پس سؤال کن ایشان را چه بدرستیکه ایشان اختلاف
نمیکنند و تنازع نمیکنند در اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که صلح کرد با بادیه نشینان عرب بر اینکه بگذارد
اسلام لفظی لا اله الا الله محمد رسول الله ... در دیار ایشان و هجرت نکنند بمدینه ...
اینکه بدرد طلبد ایشان را اگر ... از جانب دشمن او کاری بزرگ پس جنگ کند ... اعراب ... که نباشد آن
اعراب را در غنیمت نصیبی و تو میگوئی که غنیمت در میان جمیع لشکر قسمت میشود پس بتحقیق مخالفت کردی رسول الله صلی الله علیه
و آله را در هرچه گفتی در سلوک او در مشرکین **اصل** ومع هذا ما تقول فی الصدقة فقرا علیه الآیة انما الصدقات للفقراء
والمساکین والعاملین علیها الی آخر الآیة قال ثم قال فکیف تقسمها قال اقسمها علی ثمانیة اجزاء فاعطی کل جزء من الثمانیة جزء
قال وان کان صنف منهم عشرة آلاف وصنف منهم رجلا واحدا او رجلین او ثلثة جعلت لهذا الواحد ما جعلت للعشرة آلاف
قال نعم قال وتجمع صدقات اهل الحضر واهل البوادی فتجعلهم فیها سواء قال نعم **شرح** و با وجود این مخالفت چه میگوئی در زکوة
پس عمرو خواند بر امام آیت سوره توبه را که جز این نیست که زکوة برای فقرا است و مسکینان و عاملان بر اینها تا آخر آیت
که بیان شده در کتاب الزکوة در حدیث اول باب دوم امام گفت که آری این آیت حق است پس چگونه قسمت میکنی زکوة
را عمرو گفت که قسمت میکنم آنها را بر هشت قسم برابر پس میدهم هر صنفی را از آن هشت صنف که در این آیت مذکور اند ... امام
گفت که واگر باشد صنفی از ایشان ده هزار کس و صنفی دیگر یک مرد یا دو مرد یا سه مرد میکردانی برای این یک کس ...
آنچه گردانیدی برای ده هزار کس عمرو گفت که آری امام گفت که و آیا جمع میکنی میان زکوات اهل سکون در شهرها و صحرا نشینان ...

اهل حرکت در صحراها پس میکردانی آنها را در آن قسمت صنف را در آن زکوة برابر عمرو گفت که آری **اصل** قال فقد خالفت رسول الله
صلی الله علیه و آله فی کل ما قلت فی سیرته کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقسم صدقة اهل البوادی فی اهل البوادی وصدقة
اهل الحضر فی اهل الحضر ولا یقسم بینهم بالسویة وانما یقسمه علی قدر ما یحضره منهم وما یری ولیس علیه فی ذلک شیء موقت موظف وانما
یصنع ذلک بما یری علی قدر من یحضره منهم فان کان فی نفسک مما قلت شیء فالق فقهاء اهل المدینة فانهم لا یختلفون فی ان رسول
الله صلی الله علیه و آله کذا کان یصنع **شرح** امام گفت که پس بتحقیق مخالفت کردی رسول الله را صلی الله علیه و آله در هرچه
گفتی در سلوک و بیان این آنکه بود رسول الله صلی الله علیه و آله با این روش که قسمت میکرد زکوة اهل صحراها را در مستحقین اهل صحرا
در مستحقین اهل صحراها و زکوة اهل شهرها و دهها را در مستحقین اهل شهرها و دهها و قسمت نمیکرد در میان ایشان برابر و
جز این نبود که قسمت میکرد بر قدر آنکه حاضر بود نزد او از جمله آن مستحقین و بر قدر آنچه مصلحت میدید باعتبار شدت
احتیاج شخص و ضعف احتیاج دیگری نبود بر او در آن قسمت چیزی معین مبین و جز این نیست که میکرد آن قسمت را با آنچه مصلحت
میدید بر قدر آنکه حاضر میشد نزد او از جمله آن مستحقین پس اگر باشد در دل تو از آنچه گفتم شکی پس برخور فقهای اهل مدینه
را چه بدرستیکه ایشان اختلاف نمیکنند در اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله چنین میکرد **حاصل** اینست که قسمت تو مشتمل
است بر افراط و تفریط و مخالف قسمت رسول الله صلی الله علیه و آله است بچندین وجه از آن جمله اینکه تخفیف میکرد و تو ...
اگر صنفی مفقود می بود برای او قسمتی جدا نمیکرد و تو میکنی و اگر استحقاق یکی بیشتری بود بیشتر میداد و تو نمیدهی **شرح**
ثم اقبل علی عمرو بن عبید فقال له اتق الله وانتم ایها الرهط فاتقوا الله فان ابی حدثنی وکان خیر اهل الارض واعلمهم بکتاب
الله عز وجل وسنة نبیه صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ضرب الناس بسیفه ودعاهم الی نفسه وفی
المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف **شرح** بعد از آن رو آورد بر عمرو بن عبید پس گفت او را که بپرهیز از عذاب الله تعالی
و شما ای گروه معتزله پس بپرهیزید از عذاب الله تعالی چه بدرستیکه پدرم حکایت کرد مرا و بود بهتر اهل زمین و داناتر ایشان
بکتاب الله عز وجل و سنت نبی او صلی الله علیه و آله اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که زند مردمان را بشمشیر خود
و خواند ایشان را بسوی خودش بر حالی که در میان مسلمانان کسی باشد که او داناتر باشد از او پس او گمراه است که پیشوائی را
بسته بگوید بزور **دوم اصل** عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن علی بن النعمان عن سوید القلا عن بشیر عن ابی عبد الله
صلوات الله علیه قال قلت له انی رایت فی المنام انی قلت لک ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام مثل المیتة
والدم ولحم الخنزیر فقلت لی نعم هو کذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام هو کذلک هو کذلک **شرح** مضمون این کذشت در
حدیث آخر باب سابق با اندک اختلافی در اول سند و موافق عنوان این باب نیست و از زیادتی کاتبان مینماید

باب هشتم **اصل** باب وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله وامیر المؤمنین صلوات الله علیه فی السرایا **شرح**
سرایا بفتح سین بی نقطه و را بی نقطه و الف و یای دو نقطه در پایین و الف جمع سریه است بفتح سین و کسر را و تشدید یا و
یعنی طایفه از لشکر که فرستاده شود برای جهادی **یعنی** این باب بیان سفارش رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در طوایف از جمله لشکر است و در این باب ... حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال
کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اراد ان یبعث سریة دعاهم فاجلسهم بین یدیه ثم یقول سیروا باسم الله وبالله وفی
سبیل الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله لا تغلوا ولا تمثلوا ولا تغدروا ولا تقتلوا شیخا فانیا ولا صبیا ولا امراة
ولا تقطعوا شجرا الا ان تضطروا الیها **شرح** لا تغلوا یعنی بالقاف و تخفیف لام ... مثل ... باب ...
... لا تغلوا ... و تشدید لام از باب ... اغلال خیانت است
... خیانت ... و الغلول خیانت ... مناسب است لا تمثلوا ...
... التمثیل ... و در سیاست لا تغدروا ... بالنقطه و دال بی نقطه و را بی نقطه ...

نهی بلب غزلت القدر وهو شکنج تغطوا البیته مضارع مجهول مضاعف باب افتعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود
رسول الله صلی الله علیه وآله با بزرگوارتی که چون اراده میکرد که بجهادی فرستد طایفه از لشکر را میخواند ایشان را پس مینشاند پیش روی
خود پس میفرمود ایشان را که حرکت کنید بنام الله تعالی و بمدد الله و در راه الله و بر ملت رسول الله صلی الله علیه و آله افراط مکنید در
حرکتها و رسوا مکنید در سیاست و عهدشکنی مکنید و مکشید پیر کهن را و نه کودک را و نه زن را و مبرید درختی را مگر آنکه لابد احتیاج
شوید بسوی آن درخت اصل وایما رجل من ادنی المسلمین او افضلهم نظر الی رجل من المشرکین فهو جار حتی یسمع کلام الله فان
تبعکم فاخوکم فی الدین وان ابی فابلغوه مامنه واستعینوا بالله علیه شرح جار بجیم والف و تخفیف را بسقط و فوقت الجار کسی که در
پناه دیگری باشد یعنی و هرکدام مردی از پست ترین مسلمانان یا فاضلترین مسلمانان که نظر کرد بسوی مردی از مشرکین یعنی طلبید او را
نزد خود و طلبید و او اعتماد بر او کرده آمد پس او در پناه است تا آنکه بشنود قرآن را که معنی است پس اگر قبول دین شما کرد پس برادر
شماست در دین و اگر ابا کرد پس برسانید او را بجای خودش و مدد جوئید بالله تعالی در غالب شدن بر او دوم اصل
عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یلقی السم فی بلاد المشرکین
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
سم را یعنی زهر را از اینکه انداخته شود زهر در حوض مشرکین بقصد اینکه ایشان بان کشته شوند سیوم اصل سمعت ابا عبدالله
علیه السلم یقول ما بیت رسول الله صلی الله علیه و آله عدوا قط شرح بیت بیاء یک نقطه و یاء دو نقطه در پائین و تاء دو نقطه
در بالا صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که شبخون نکرد رسول الله صلی
الله علیه و آله لشکر دشمن را هرگز مراد آنست که نهی میکرد سرایا و بعض سرایا را از آن و خود نیز نکرد چهارم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله الی الیمن فقال لی یا علی لا تقاتلن
احدا حتی تدعوه وایم الله لان یهدی الله علی یدیک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس وغربت ولک ولاؤه یا علی شرح
ایم بفتح همزه و سکون یاء دو نقطه در پائین بمعنی یمین است و آن مرفوع و مبتدا است و خبر محذوف است بتقدیر ایم الله یمینی
لان بفتح لام و فتح همزه و سکون نون است الولاء بفتح واو و الف ممدوده مصدر مثل القاء و او و مثل الاملاء یا ی
باب حسب و المراد بودن مثل آنچه در آزاد کننده کسی می باشد و آن باعث ولادت بود [illegible] در
آخر [illegible] در احادیث سفارش های دیگر بوده و اینجا مذکور نشده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرستاد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی یمن و گفت مرا که ای علی جهاد
مکن با هیچکس تا آنکه بخوانی او را بسوی اسلام و قسم بالله [illegible] که هر آینه اینکه راه نماید الله تعالی بوسیله تو مردی را بهتر
است برای تو از آنچه طلوع میکند بر آن آفتاب و غروب میکند مراد جمیع روی زمین است از مشرق تا مغرب و برای تو
است مولائی او بودن ای علی پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یقاتل
حتی تزول الشمس و یقول تفتح ابواب السماء و تقبل الرحمة و ینزل النصر و یقول هو اقرب الی اللیل واجدر ان یقل القتل
ویرجع الطالب و یفلت المنهزم شرح تفتح بتاء دو نقطه در بالا و حاء بی نقطه صیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل برای کثرت یا باب منع است تقبل بقاف و باء یک نقطه بصیغه معلوم باب افعالست اجدر بجیم و دال بی نقطه و راء بی نقطه
افعل التفضیل است ان یقل بتقدیر بان است یقل و یرجع بصیغه معلوم باب [illegible] یفلت بفاء و تاء دو نقطه در بالا بصیغه معلوم باب
افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه با بزرگوارتی که شروع در جهاد
نمیکرد پیش تر از وقتی که منتصف النهار برسد آفتاب و میگفت که بسیار گشوده میشود درهای آسمان برای دعاهای دعاکنندگان
و روی می آورد رحمت الله تعالی بر مومنان و فرود می آید مدد الله تعالی برای جهاد کنندگان در راه حق و میگفت که آن وقت نزدیکتر است
بسوی شب و سزاوارتر است باینکه کم شود کشتن و برگردد طالب گریخته و رها شود گریخته ششم اصل عن حفص بن غیاث قال

سالت

سالت ابا عبدالله علیه السلم عن مدینة من مداین اهل الحرب هل یجوز ان یرسل علیهم الماء و یحرق بالنار او ترمی بالمجانیق حتی یقتلوا و فیهم
النساء و الصبیان و الشیخ الکبیر و الاساری من المسلمین و التجار فقال یفعل ذلک بهم ولا یمسک عنهم لهولاء ولا دیة علیهم للمسلمین ولا
کفارة یعنی روایتست از حفص بن غیاث گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شهری از جمله شهرهای کافران حربی که آیا
جایز است اینکه گشوده شود بر ایشان سیلاب یا سوخته شود آن شهر با آتش یا سنگ انداخته شود بمنجنیق تا آنکه کشته شوند بر
حالی که در میان ایشان هستند زنان و کودکان و پیر کهن و اسیران از مسلمانان و سوداگران مسلمانان پس امام گفت که کرده میشود
آنچه با کفار و نگاه داشته نمیشود از ایشان برای اینجماعت که گفتیم و نیست دیتی بر مجاهدان که این عمل کنند برای مسلمانان و نیست
کفاره اصل وسئلته عن النساء کیف سقطت الجزیة عنهن و رفعت عنهن فقال لان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن قتال
النساء والولدان فی دار الحرب الا ان یقاتلوا فان قاتلت ایضا فامسک عنها ما امکنک ولم تخف خللا فلما نهی عن
قتلهن فی دار الحرب کان فی دار الاسلام اولی ولو امتنعت ان تودی الجزیة لم یمکن قتلها فلما لم یمکن قتلها رفعت الجزیة عنها ولو
امتنع الرجال ان یؤدوا الجزیة کانوا ناقضین للعهد و حلت دماؤهم و قتلهم لان قتل الرجال مباح فی دار الشرک وکذلک المقعد من اهل الذمة والاعمی والشیخ
الفانی والمرأة والولدان فی ارض الحرب فمن اجل ذلک رفعت عنهم الجزیة شرح الولدان بکسر واو [illegible] جمع ولید
بولد است [illegible] برای تفریع بر مفهوم سابق است باعتبار عدم استثنای مقاتله زنان [illegible] فان قاتلت و ضمیر عنها راجع است [illegible]
و افراد باعتبار [illegible] است که آن اسم جمع [illegible] مانند نسوة در آیت سوره یوسف قال نسوة و در کلام راوی
ضمیر جمع مونث بآن راجع شده و آن نیز جایز است ولم تخف عطف بر امکنک است [illegible] تا آخر برای بیان سقوط
جزیه از پنج طایفه اهل ذمه است که در زمین مشرکان می باشند مانند سقوط جزیه از آن پنج طایفه چون در زمین مسلمانان باشند
و جواز بودن بعضی از اهل ذمه در زمین اهل شرک گذشت در حدیث دوم باب سیوم المقعد بقاف و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول
باب افعال عاجز از رفتن یعنی پرسیدم امام را از زنان که چه که نه افتاده و برداشته شد از ایشان جزیه
امام گفت که برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از کشتن زنان و پسران نابالغ در دار الحرب [illegible]
ممکن نگه پسران جنگ کنند پس اگر زنان جنگ کنند نیز پس نگاهدار خود را از کشتن ایشان چندانکه ممکن باشد [illegible]
از خرابی عظیم پس چون نهی کرد از کشتن زنان در دار الحرب [illegible] در دار الاسلام سزاوارتر [illegible]
امتناع میکردند از اینکه دهند [illegible] کشتن ایشان پس چون ممکن نشد کشتن ایشان برداشته شد [illegible]
از ایشان و اگر امتناع میکردند مردان از دادن [illegible] برطرف کنندگان پیمان و حلال میشد خونهای ایشان و
کشتن ایشان زیرا که کشتن مردان مباح است در دار الشرک و همچو زنان اهل ذمه در دار الاسلام [illegible] اهل ذمه و
کور و پیر [illegible] در زمین کافران حربی [illegible] و مردان ایشان [illegible] باشند [illegible] و اینکه
کشتن ایشان مباح نیست پس برای آنست که برداشته شد [illegible] از ایشان نیز هفتم اصل عن ابی عبدالله صلوات الله علیه ان
النبی صلی الله علیه و آله کان اذا بعث بسریة دعا لها شرح روایتست از امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نبی صلی الله علیه و آله
بود با بزرگی که چون میفرستاد طایفه از لشکر را برای جهادی دعا میکرد برای آن طایفه هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال ان النبی صلی الله علیه و آله کان اذا بعث امیرا له علی سریة امره بتقوی الله عز وجل فی خاصة نفسه ثم فی اصحابه عامة ثم
یقول له اغز بسم الله و فی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تغدروا ولا تغلوا ولا تمثلوا ولا تقتلوا ولیدا ولا متبتلا فی شاهق
ولا تحرقوا النخل ولا تغرقوه بالماء ولا تقطعوا شجرة مثمرة ولا تحرقوا زرعا لانکم لا تدرون لعلکم تحتاجون الیه ولا
تعقروا من البهائم ما یؤکل لحمه الا ما لا بد لکم من اکله شرح الولید بفتح واو و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پائین و دال
بی نقطه نابالغ [illegible] المتبتل بباء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل باب تفعیل [illegible]
[illegible] شاهق بشین [illegible] بصیغه اسم فاعل باب منع [illegible] مثل کوه لا تعقروا [illegible] و قاف [illegible]

منقطعه بصیغه نهی باب تفعیل برای کثرت است اثبعقر بیا کشتن و میتواند بود که از باب ضرب باشد البهایم جمع بهیمه حیوانات اهلیه می در عما برای تبعیض است زیرا که ابو کلها طرش می در خبث کرامت چنانچه گذشت در کتاب الحج در شرح حدیث دوم باب صید و لو و ششم که و باب آنکه ایام التشریق است الا برای استثنای منقطع است و میتواند بود که متصل باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله بود که با زور شی از جوانان جهاد میفرستاد و سرداری را از او بر طایفه از لشکر او میکرد او را امر بترسیدن از عذاب الله عز و جل در آنچه با خود شی باشد و پس بعد از آن در آنچه در باره ایشان باشد بجمیع مثل عدالت میان ایشان و امر ایشان بمعروف و نهی ایشان از منکر بعد از آن میگفت او را که جهاد کن بنام الله و در راه الله جهاد کنید آنکه را که کافر شد بالله و عهد شکنی مکنید و تجاوز از حد مکنید و رسوا مکنید در سیاست و مکشید نابالغ را و مکشید جهد اشده از مردمان را در کوهی و مسوزانید درخت خرما را و غرق مکنید آن را در آب که باعث خلل شدن آن میشود و مبرید درخت میوه دار را و مسوزانید زراعتی را زیرا که شما نمیدانید شاید که شما محتاج شوید بسوی آن و لیکن از حیوانات اهلیه از جمله آنچه خورده میشود گوشت آن مگر آنچه چاره نباشد شما را از خوردن آن **اصل** واذا لقیتم عدوا للمسلمین فادعوهم الی احدی ثلث فان هم اجابوکم الیها فاقبلوا منهم وکفوا عنهم ادعوهم الی الاسلام فان دخلوا فیه فاقبلوه منهم وکفوا عنهم وادعوهم الی الهجرة بعد الاسلام فان فعلوا فاقبلوا منهم وکفوا عنهم **شرح** عدوا للمسلمین اینجا عبارت است از اهل کتاب زیرا که جزیه از غیر ایشان قبول نیست چنانچه گذشت در باب سابق ثلث اینجا عبارت است از سه خصلت اول اسلام و هجرت دوم اسلام و عدم لحوق به غنیمت سیوم جزیه **یعنی** و چون بر خورید به دشمنی برای مسلمانان را پس بخوانید ایشان را بسوی یکی از سه خصلت پس اگر ایشان اجابت کردند شما را بسوی آن یک خصلت پس قبول کنید از ایشان و باز دارید خود را از کشتن ایشان بیان این آنکه بخوانید ایشان را بسوی اسلام پس اگر داخل شدند در اسلام پس قبول کنید آن را از ایشان و باز دارید خود را از آزار ایشان بدعوی اینکه اسلام ایشان از روی نفاق است و مانند آن و بخوانید ایشان را بسوی انتقال از وطن های خود بسوی دار الهجرة بعد از اسلام پس اگر کردند قبول کنید از ایشان و باز دارید خود را از آزار ایشان بدعوی نفاق ایشان در هجرت **اصل** وان ابوا ان یهاجروا واختاروا دیارهم وابوا ان یدخلوا دار الهجرة کانوا بمنزلة اعراب المؤمنین یجری علیهم ما یجری علی اعراب المؤمنین ولا یجری لهم فی الفیء ولا فی القسمة شیء الا ان یهاجروا فی سبیل الله **شرح** یجری بجیم و راء بی نقطه در اول و دوم بصیغه معلوم باب ضرب است و در سیوم بصیغه مجهول باب افعال است الاجراء قرار دادن نفقه برای کسی **یعنی** پس اگر امتناع کنند از اینکه انتقال کنند و اختیار کنند وطنهای خود را و امتناع کنند از اینکه داخل شوند دار هجرت را میشوند بمنزله بادیه نشینان عرب از جمله مومنان جاری میشود بر ایشان آنچه جاری میشود بر بادیه نشینان عرب از جمله مومنان با منیخ که چون حاجت بهم رسانند در جنگ ایشان میباید که حاضر شوند چنانچه گذشت در باب سابق و قرار داده نمیشود برای ایشان در فیء و نه در قسمت غنیمت نصیبی مگر آنکه بعد از آن اختیار کنند انتقال دار هجرت را برای کسب ثواب در راه الله جهادی **اصل** فان ابوا هاتین فادعوهم الی اعطاء الجزیة عن ید وهم صاغرون فان اعطوا الجزیة فاقبل منهم وکف عنهم وان ابوا فاستعن الله عز وجل علیهم وجاهدهم فی الله حق جهاده **شرح** پس اگر امتناع کنند از این دو خصلت پس خود بخوانید ایشان را بسوی دادن سرشمار از روی پستی و قدر توانایی بر حالی که ایشان خواران باشند پس اگر دهند آن سرشمار را پس قبول کن از ایشان و باز دار خود را از کشتن ایشان و اگر امتناع کنند از هر سه خصلت پس مدد خواه از الله عز و جل بر ایشان و جهاد کن ایشان را برای الله تعالی چنانچه باید و شاید **اصل** واذا حاصرت اهل الحصن فارادوک علی ان ینزلوا علی حکم الله عز وجل فلا تنزل بهم ولکن انزلهم علی حکمکم ثم اقض فیهم بعد ما شئتم فانکم ان ترکتموهم علی حکم الله لم تدروا تصیبوا حکم الله فیهم ام لا **شرح** حکمکم بضم حاء بی نقطه و سکون کاف یا بفتح حاء و فتح کاف است و بنا بر اول یعنی حکم احدکم است و حاصل هر دو یکی است و موافق آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرود آورد اهل حصار بنی قریظه را از یهود بر حکم سعد بن معاذ بعد مبنی بر آن است که

نه دوم ذلک

بعد ذلک است حاشیتم بحذف شاد الاولی متکلم است القیموا بصیغه مضارع جمع مخاطب باب افعال است و در نسخ لانون است و ظاهر آنست که نون از قلم کاتبان افتاده باشد و بتقدیر استفهام باشد **یعنی** و چون حصار کنی اهل حصاری را پس خواهش کنند ترا بر اینکه فرود آیند از حصار خود بر حکم الله عز و جل پس فرود میا در این ترا و لیک فرود آور ایشان را بر حکم یکی از شما بعد از آن حکم کن در ایشان بعد از فرود آمدن موافق آنچه خواست آنکس از جمله شما چه بدرستی که شما اگر واگذارید ایشان را بر حکم الله تعالی نخواهید دانست که آیا در می یابید حکم الله تعالی را در ایشان یا نه مراد اینست که حکمی که موافق مصلحت باشد فی الواقع معلوم نمیشود پس اگر بنا بر آن فرود آیند باعث حیرت و اختلاف شما خواهد شد بخلاف آنکه فرود آیند بر مقتضای مصلحت بینی یکی از شما **اصل** واذا حاصرتم اهل حصن فان آذنوک علی ان تنزلهم علی ذمة الله وذمة رسول الله فلا تنزل لهم ولکن انزلهم علی ذممکم وذمم آبائکم واخوانکم فانکم ان تخفروا ذممکم وذمم آبائکم واخوانکم کان ایسر علیکم یوم القیمة من ان تخفروا ذمة الله وذمة رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** آذنوک بهمزه و الف و ذال با نقطه و نون از باب افعال است الایذان اعلام الذمه بکسر ذال با نقطه و تشدید میم عهد و ذمة الله عبارت است از اقرار بر ربوبیت الله تعالی و ذمة رسول الله عبارت است از اقرار بر رسالت او و فرود آوردن بر این دو ذمت عبارت است از گفتن در وقت امان دادن که اگر مخالفت شود مخالفت آن دو ذمت شده باشد و خیانت در آنها شده باشد و فرود آوردن بر ذمم مرد عبارت است از گفتن در وقت امان دادن که اگر آن شکسته شود در خیانت با یکدیگر واقع شده باشد و بر این قیاس است ذمم پدران و برادران ان تخفروا با نقطه و فاء و راء بی نقطه بصیغه جمع مخاطب معلوم باب افعال است الاخفار شکستن عهد **یعنی** و چون حصاری کنید اهل حصاری را پس اگر اعلام کنند ترا بر اینکه فرود آوری ایشان را به عهد الله تعالی و عهد رسول الله پس فرود میا در این ترا و لیک فرود آور ایشان را به عهدهای شما و عهدهای پدران شما و عهدهای برادران شما چه بدرستی که اگر شما بشکنید عهدهای شما را و عهدهای پدران شما را و عهدهای برادران شما را میشود آسانتر بر شما در روز قیامت از اینکه بشکنید عهد الله تعالی و عهد رسول الله صلی الله علیه و آله را **حاصل** اینست که اگر مصلحت وقت در این باشد که اهل حصار را امان دهید تا مدتی معین با یکدیگر وطن و مانند اینها و موافق آن عهدی کنید و در آن عهد ملاحظه نکنید که اگر این عهد را بشکنیم عهد الله تعالی و رسول او را شکسته باشیم زیرا که آن کار بی ادبی است مانند قسم بدروغ از الله تعالی و رسول او که اگر راست باشد نیز نامشروع است و میتواند گفت که اگر این عهد را بشکنیم عهد یکدیگر را شکسته باشیم یا عهد پدران را شکسته باشیم یا عهد برادران را شکسته باشیم **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اراد ان یبعث سریة دعاهم فاجلسهم بین یدیه ثم یقول سیروا بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله لا تغدروا ولا تغلوا ولا تمثلوا ولا تقطعوا شجرة الا ان تضطروا الیها ولا تقتلوا شیخا فانیا ولا صبیا ولا امرأة وایما رجل من ادنی المسلمین وافضلهم نظر الی احد من المشرکین فهو جار حتی یسمع کلام الله فاذا سمع کلام الله عز وجل فان تبعکم فاخوکم فی دینکم وان ابی فاستعینوا بالله علیه وابلغوه مأمنه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام معناه انه قال ایما رجل من المسلمین نظر الی رجل من المشرکین فی اقصی العسکر فادناه فهو جار **شرح** فادناه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال عطف است بر نظر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام موافق سابق در معنی تفاوت در لفظ اینست که امام گفت که هر مردی از مسلمانان که التفات کرد بسوی مردی از مشرکان بر حالی که آن مسلمان در آخر لشکر اسلام است پس نزدیک خود کرد آن مشرک را با بحثی که لشکر اسلام واسطه شد میان آن مشرک و لشکر خود شی پس آن مشرک در پناه است **باب اعطاء الامان** **شرح** این باب بیان دادن امانست و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما معنی قول النبی صلی الله علیه و آله یسعی بذمتهم ادناهم قال لو ان جیشا من المسلمین حاصروا قوما من المشرکین فاشرف رجل فقال اعطونی الامان حتی القی صاحبکم واناظره فاعطاه ادناهم الامان وجب علی افضلهم الوفاء به **شرح** یاء در بذمتهم برای تعدیه است و ضمیر راجع بمسلمین است

چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومن هم که باب صد و دوم است و در حدیث چهارم آخر ابواب لواحق علیه السلام است آنچه گذشت در حدیث اول باب چهارم که جهاد با تفاق ائمه ضلالت خوب نیست **یعنی** روایت است از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چیست معنی قول نبی صلی الله علیه وآله که سعی میکند بعهد مومنان ادنی ایشان امام گفت که اگر لشکری از مسلمانان حصاری میکردند جمعی از مشرکان را و بر سر حصاری آمد مردی پس میگفت که بدهید مرا امان تا بروم پیش سردار شما پس مباحثه کنم با او پس میداد او را یکی از ایشان امان واجب میشد بر فاضل ترایشان عمل کردن بآن **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه اجاز امان عبد مملوک لاهل حصن من الحصون وقال هو من المؤمنین **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه علی صلوات الله علیه روا داشت امان بنده مملوک را برای اهل حصاری از حصارهای مشرکان و گفت که او از جمله مومنان است **سیوم اصل** سمعت ابا جعفر صلوات الله علیه یقول ایما رجل امن رجلا علی ذمة ثم قتله الا جاء یوم القیمة یحمل لواء الغدر **شرح** شنیدم از امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله میگفت که هیچ مردی که امان داد مردی را پس بعد از آن کشت او را حاضر شد در روز قیامت بر حالی که بر میدارد علم عهد شکنی را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام او عن ابی الحسن علیه السلام قال لو ان قوما حاصروا مدینة فسألوهم الامان فقالوا لا فظنوا انهم قالوا نعم فنزلوا الیهم کانوا امنین **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام گفت که اگر اینکه جمعی از لشکر اسلام حصاری کنند اهل شهری را پس اهل شهر طلب کنند از ایشان امان را پس ایشان گویند که نه پس اهل شهر گمان کنند که ایشان گفتند که آری پس فرود آیند بسوی ایشان میشوند در امان تا وقتی که برگردند و داخل شهر شوند **پنجم اصل** عن ابی عبد الله عن ابیه علیهما السلام قال قرأت فی کتاب لعلی صلوات الله علیه ان رسول الله صلی الله علیه وآله کتب کتابا بین المهاجرین والانصار ومن لحق بهم من اهل یثرب ان کل غازیة غزت بما یعقب بعضها بعضا بالمعروف والقسط بین المسلمین فانه لا یجوز حرب الا باذن اهلها **شرح** ان بهمزه و جا بکسر و فتح همزه و تشدید نون جنانه بود مهاجرین عبارت است از جمعی اهل اسلام که بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه وآله توطن مدینه اختیار کرده اند و انصار عبارت است از جمعی از اهل اسلام که پیش از هجرت رسول توطن در مدینه داشته اند لحق بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و ضمیر بهم راجع بجمع مهاجرین و انصار است و مراد بمن لحق بهم جمعی از حاضران مدینه اند که توطن مدینه اختیار نموده اند و در وقت احتیاج حاضر میشده اند مثل اعراب که مذکور شد در حدیث اول باب هفتم و یثرب اسم مدینه است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام و تواند بود که مراد اینجا اعم از مدینه و توابع آن باشد کل منصوب و اسم ان است غازیة صفت غازیة باعتبار جماعت است یا در برای مبالغت است و ما مصدریه است یعقب بعین بی نقطه و قاف و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم است باب تفعیل است التعقیب آمدن جمعی بعد از برگشتن جمعی دیگر بنوبت بعضها مرفوع و فاعل است بالمعروف متعلق بیعقب است و مراد آنست که شریک در نوبت شود والقسط عطف بر المعروف است لطف تفسیر فانه بکسر همزه و تشدید نون و ضمیر شان است و این جمله خبر ان است لا یجوز بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است حرب مرفوع و فاعل است بعضی حرب بعضها است ضمیر اهلها راجع بکل غازیة است و تانیث باعتبار مضاف الیه است مراد باهلها امیر لشکر است و مراد آنست که هر کدام از طوایف لشکر برای خود تعیین نوبت نکنند بلکه بترتیبی که امیر قرار دهد صاحب نوبت شوند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام گفت که خواندم در کتابی از علی صلوات الله علیه و آله بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله نوشت مکتوبی میان مهاجران و انصار و هر کس که لاحق شد بایشان از جمله اهل یثرب که بدرستی که هر لشکری جهاد کننده که اراده جهاد کرده باشند باید نوبتی که تعقیب کنند بعض ایشان بعض دیگر را بنوبتی که خوش آینده و مشتمل بر عدالت میان طوایف مسلمانان باشد پس بدرستی که شان این است که جایز نیست جهاد بعضی از ایشان مگر برخصت سرداران لشکر **اصل** وان الجار کالنفس غیر مضار ولا اثم وحرمة الجار علی الجار کحرمة امه وابیه لا یسالم مؤمن دون مؤمن فی قتال فی سبیل الله الا علی عدل وسواء **شرح** صدر این گذشت در کتاب العشرة در حدیث دوم باب حق الجوار که باب بیست و چهارم است لا یسالم بسین بی نقطه بصیغه مضارع

غایب معلوم باب مفاعلت المسالمة مصالحه و مراد اینجا امان دادن مشرک است دون مومن اخبار باعتقاد مومنان بر یکدیگر است یا برای نهی مومنان دیگر از عدم وفا بامان دادن یک مومن است موافق آنچه گذشت در احادیث این باب الا برای استثنای منقطع است عدل مصدر است بمعنی عدالت و سوا بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده بمعنی مساوی است مثل قوله تعالی کلمة سواء بیننا وبینکم **یعنی** و بدرستی که همسایه مومن مانند خود است ضرر رساننده نمیشود در مقابل ضرر رسانیدن و خوار و گناهکار نمیشود و حرمت همسایه مومن بر همسایه مانند حرمت پدرش و مادرش است امان نمیدهد مشرکی را مومنی بی رضای مومنی دیگر در جهاد در راه الله تعالی لیکن امان میدهد بنابر عدالت که داده و آنچه برابر است در او و سایر مومنان که رعایت مصلحت دین اسلام است **حاصل** اینست که اگر مومنی امان دهد مشرکی را البته سایر مومنان بآن راضی خواهند بود زیرا که آن مبنی بر عدالت و رعایت مصلحت است که جمیع مومنان در آن شریکند و ابن اثیر در نهایه از تنبیه غافل شده گفته که لا یسالم مومن دون مومن ای لا یصالح واحد دون اصحابه وانما یقع الصلح بینهم وبین عدوهم باجتماع ملأهم علی ذلک و بنابراین دون المؤمنین یا دون الامیر می بایست بجای مومن **باب دهم اصل باب** **شرح** این باب بیست و هشتم است و مطالب باب سابق است فرق همین که احادیث باب سابق در امان دادن منکران رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله بود و این باب در امان دادن اهل بغی و تاویل است از جمله منسوبان باسلام و تصدیق رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله که خروج کرده باشند و علم خلاف امام حق مبسوط الید افراخته باشند و در بعض نسخ لفظ باب اینجا نیست و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن طلحة بن زید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان ابی علیه السلام یقول ان للحرب حکمین اذا کانت الحرب قائمة لم تضع اوزارها ولم یثخن اهلها فکل اسیر اخذ فی تلک الحال فان الامام فیه بالخیار ان شاء ضرب عنقه وان شاء قطع یده ورجله من خلاف بغیر حسم وترکه یتشحط فی دمه حتی یموت **شرح** الف و لام الحرب برای عهد خارجی است و مراد حرب میان امام حق و خوارج است لم یثخن بثا سه نقطه و خا با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب افعالت الاثخان عاجز کردن بنابر اول اهلها عبارت است از خوارج و بنابر دوم عبارت است از لشکر امام حق الکف لغوی عنق و قطع ید و رجل از قبیل الکف بمبدا و منتهی است بقرینه آنچه می آید و در این حدیث که بعضی الاحکام التی وصفت لک الحکم الاسیر خوارج در اثنای حرب سه مرتبه دارد اول کم مرتبه است ضرب عنق است دوم که وسط است صلب است سیوم که اعلی است قطع ید و رجل است الحسم بفتح حاء بی نقطه و سکون سین بی نقطه مصدر باب ضرب داغ کردن موضع قطع رگ تا خون آن بریده شود ترکه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضمیر راجع باسیر عطف است بر قطع یتشحط بشین با نقطه و حاء بی نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل جمله حالیه است التشحط اضطراب و غلطیدن **یعنی** روایت است از طلحة بن زید گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بود پدرم علیه السلام میگفت که بدرستی که در این جنگ اهل بغی و تاویل را دو حکم است در دو صورت بیان این آنکه چون باشد جنگ بجا نگذاشته باشند اهل حرب و عاجز کرده نشده باشند اهل آن که خوارج اند پس هر اسیری که گرفته شود در این حال پس بدرستی که امام حق در او اختیار دارد اگر خواهد بزند گردن او را تا زود کشته شود و اگر خواهد ببرد دست او و پای او را بعکس یکدیگر بی داغ کردن و واگذارد او را بر حالی که میغلطیده باشد در خون خود تا بمیرد و دلیر بر **اصل** و هو قول الله عز وجل انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم الا تری ان المخیر الذی خیر الله الامام علی شیء واحد وهو الکفر ولیس هو علی اشیاء مختلفة **شرح** در این آیت چند احتمالات است از آن جمله که موافق این حدیث است اینست که الذین عبارت است از اهل بغی و تاویل از جمله منسوبان باسلام و محاربه ایشان با الله تعالی عبارت است از الکفر و دلالت میشود بر ربوبیت در آسمانها و زمین بر اینکه اختلاف از دوی قرینه شریک باشد با الله تعالی در حکم از پیش خود در مختلف فیه جایز نیست پس ایشان جاری است در هر زمانی از زمانهای که عالمی بجمیع احکام خدا و صاحب بصیرت و یقینی باشد خواه نبی و خواه وصی چنانچه گفته در سوره یوسف قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی و مذکور شد در حدیث اول باب چهارم بیان شد و محاربه با رسول الله عبارت است از الکفر و دلالت محکمات کتابی که آورده

وهر کدام مرجح است و مبنی این اختلاف از روی ظن بر اینکه در هر جائی امام عالم و صاحب بصیرت و الیقین خود باید ... در زمین برای
فساد عبارتست از اینکه مرتکب آن با هیبت و آواز خود را نکند اند پس ایشان در جه و جه نه برای روا بودن فساد که
اختلاف از روی ظن است چنانچه گفته که الفتنة اشد من القتل و باب تفعیل در یقتلوا برای مبالغه است و مبالغه اینجا محمول است بر
کمال سرعت در کشتن پس آن منحصر در گردن زدن است و شامل تصلیب و تقطیع بود رجل نیست ... از این آیت در سوره مائده الا
الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم و از این ظاهر میشود چند چیز اول اینکه آیت اول در اسیران است
زیرا که غیر ایشان مقدور علیهم نیستند دوم اینکه توبه اهل بغی و تأویل بعد از اسیر شدن اسقاط قتل از ایشان نمیکند زیرا که اگر آن
از قبیل دعوی توبه ظاهری است بعد از خرابی بصره و آن تند ویرانست سوم اینکه توبه اهل بغی و تأویل بعد از اسیر شدن اگر از روی
اخلاص باشد باعث غفران و رحمت الهی میشود اگرچه اسقاط قتل از ایشان نمیکند در ظاهر ... تا آخر دلالت بر ابطال
سخن جمعی که میگویند که او در این آیت برای تخییر نیست بلکه برای تفصیل و تقسیم است و محاربه را اینجا بغی را نوع گرفته اند و آنرا
چهار قسم کرده اند و هر کدام را مخصوص قسمی میشمرند و این خلاف ظاهر آیت است و موافق این گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم
باب التلاع للمحرم تا آخر که باب نود و چهارم است که کل شیء من القرآن او فصاحبه بالخیار ... المجزی ... بالفاظ ...
و فقد ... سقط بصیغه اسم مفعول باب تفعیل بمعنی المجزیه است موافق اینکه میگویند که الکفاره مجزیه ... باشد
الذی صفت المجزیه است جزاه الله بصیغه ماضی غایب باب تفعیل بمعنی جزاه الله فیه است الامام منصوب و مفعول ... بنابر این است و میتواند بود
که المجزی التقدیر ... باشد و خبر مبتدأ ... باشد و الامام منصوب عطف بیان المجزی باشد و علی برای استعلا باشد و بنابر تقدیر ظرف
جزا است ... اول راجع است واجبات الامام الکفر برای ... و مراد کفر بزرگ است و آن مجموع الکفاره امام حق
وسع برای ... موافق آنچه گذشت در ... حدیث ... تا آخر ... و در این ... برای ابطال
خیال جمعی که محاربه را اینجا بغی را نوع گرفته اند بنابر اینکه بعض اقسام را ... مراد ... المجزیست مراد ... است
مختلف معطوفات بر یکدیگر ... است مثل اینکه گویند انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله او ... **یعنی** و این مضمون قول الله
عز و جل است در سوره مائده که جزای ... است که جزای اسیران جمع کفار ... الله تعالی ... و زمین ... میکنند
و الکفار دلالت ... کتاب ... رسول او ... میکنند ... در زمین برای ... فتنه و اختلاف از روی ظن است که ... کشته شوند
یا زود از حلق ... شوند یا زود ... بریده شود دستهای ایشان و پاهای ایشان ... طلب کرده شوند چندانکه در زمین
... از زمین ... آنچه مذکور شد برای ایشان خواریست در دنیا و برای ایشان است در آخرت عذابی بزرگ
آیا نمی بینی آنرا که ... الله تعالی در ان امام حق را ... بر ... است و آن کفر بزرگ است ... چیز
مختلف که شقوق داشته باشد **اصل** فقلت لابی عبد الله علیه السلام قول الله عز و جل او ینفوا من الارض قال ذلک الطلب ان
تطلبه الخیل حتی یهرب فان اخذته الخیل حکم علیه ببعض الاحکام التی وصفت لک **شرح** کلام راوی اینجا اعتراض است بالمعنی سؤال
است و بنابر اول مراد ... است که شقوق ... مذکور است در این آیت چهار است ... شق چهارم را ذکر نکردی و حاصل جواب اینست
که شق چهارم برای تأکید اهتمام ... است و از شق چهارم محمول ... باشد ... اول اینکه این
... اطلاق باشد دوم اینکه این شقوق ... است ... زیرا که ... میشود ... پس اگر در آن
صورت ... از شقوق واجب است ... لازم ... واجب است ظاهر میشود ... تغافل ... یا طلب
... است از ... ان تطلبه بفتح همزه و سکون ... بدل یا عطف بیان الطلب است
... سقط و شد ... در باب ... است و آن از ... است و ... سقط و سکون
... **یعنی** پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که قول الله عز و جل او ینفوا من الارض چه چیز است امام گفت که آن کنایت از طلب است اینکه طلب کنند اسیر اسواران در معنی

در آیه

از لحیه باشد از بینه پس اگر گرفته ... امام حکم میکند امام بر او ... از ... که بیان کردم برای تو مراد آیت که اگر از زمین بیرون
بیرون رفته ملحق باهل بغی و طغیان شده باشد تکلیف ... از ... ساقط میشود **اصل** والحکم الآخر اذا وضعت الحرب اوزارها و
اثخن اهلها فکل اسیر اخذ علی تلک الحال فکان فی اید یهم فالامام فیه بالخیار ان شاء من علیهم فارسلهم وان شاء فاداهم انفسهم وان شاء
استعبدهم فصاروا عبیدا **شرح** و حکم دیگر در وقتی است که گذاشت جنگ اسباب خود را و عاجز کرده شدند اهل جنگ یعنی که اهل
بغی رو گردان شدند پس هر اسیری که گرفته شود در آن حال پس شده در دستهای لشکر ... پس امام در روا داشتن ... اگر خواهد منت
میگذارد بر ایشان پس رها میکند ایشان را و اگر خواهد مفادات میکند ایشان را خودشان با یکدیگر ... و از ایشان و ایشان
را رها میکند و اگر خواهد بنده میکند ایشان را پس میگردند بندگان ... اهل بغی خلاف معمول است گوییم که معمول
مبنی بر ... از تقیه است چنانچه ظاهر میشود از حدیث چهارم این باب و آنچه ... از تقیه ... زمان قائم
علیه السلام و موافق این می آید در کتاب الروضه پیش از حدیث ابی ذر رضی الله عنه که ولو قد ظهر الحق لقد یعز الرجل الکریم
علیه نفسه ... ان الرجل منهم لیفتدی بجمیع ماله و الطلب النجاة لنفسه ... الی ... من ذلک **دوم اصل**
سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن الطائفتین من المؤمنین احدهما باغیة والاخری عادلة فهزمت العادلة الباغیة فقال لیس
لاهل العدل ان یتبعوا مدبرا ولا یقتلوا اسیرا ولا یجهزوا علی جریح وهذا اذا لم یبق من اهل البغی احد ولم یکن لهم فئة یرجعون الیها فاذا
کان لهم فئة یرجعون الیها فان اسیرهم یقتل ومدبرهم یتبع وجریحهم یجاز علیه **شرح** طائفتین من المؤمنین اشارتست بآیت سوره
حجرات وان طائفتان من المؤمنین تا آخر و گذشت در حدیث دوم باب وجوه الجهاد که باب سیوم است ان یتبعوا ... دو نقطه
در باب ... سقط ... صیغه مضارع غایب معلوم باب ... جمع ... سقط ... صیغه اسم فاعل
باب افعال است لیقتلوا ... انتقلوا ... است یجهزوا ... صیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الا
جهاز تمام کشتن کردن ... بکسر فا و همزه طائفه که باز گشت ... و اصل آن ... بکسر فا و سکون یا و همزه بوده و چون
عین الفعل آن افتاده ... آن بتا ... شده ... در اسمیت ... است ... یجاز بجیم و الف منقلب
از واو و زای ... صیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست الاجازه اجاز **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از دو طایفه از جمله مؤمنان با ایمان که یکی از آن دو اهل ظلم است و دیگری اهل عدل است پس گریزانیده شد اهل عدل اهل ظلم را
پس امام گفت که نیست برای اهل عدل اینکه پیروی کنند گریزاننده را و نه اینکه کشتند اسیر را و نه اینکه کار را تمام کنند بر مجروحی
و این در وقتی است که نمانده باشد در معرکه جهاد از اهل ظلم هیچ ... باشد و نبوده باشد برای اهل ظلم طایفه که بر گردند
بسوی ایشان پس اگر باشد ایشان را طایفه که رجوع کنند بسوی ایشان پس بدرستی که اسیران ایشان کشته میشود و گریزان ایشان
پیروی کرده میشود و مجروح ایشان تمام کشته میشود **سیوم اصل** عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لعلی بن الحسین صلوات الله علیهما ان
علیا صلوات الله علیه سار فی اهل القبلة بخلاف سیرة رسول الله صلی الله علیه وآله فی اهل الشرک قال فغضب ثم جلس ثم قال سار والله
فیهم بسیرة رسول الله صلی الله علیه وآله یوم الفتح ان علیا صلوات الله علیه کتب الی مالک وهو علی مقدمته یوم البصرة بان لا یطعن
فی غیر مقبل ولا یقتل مدبرا ولا یجهز علی جریح ومن اغلق بابه فهو آمن **شرح** روایت از ابی حمزه ثمالی ... گفت گفتم علی
بن الحسین صلوات الله علیهما را که بدرستی که علی صلوات الله علیه سلوک کرد در اهل قبله بخلاف سلوک رسول الله صلی الله علیه وآله در ...
راوی گفت که پس امام غضبناک شد بعد از آن راست نشست بعد از آن گفت که سلوک او بخدا قسم در اهل قبله بسلوک رسول الله صلی الله
علیه وآله در روز فتح مکه بدرستی که علی صلوات الله علیه نوشت بسوی مالک اشتر ... سردار بود ... صلوات الله
در روز جنگ بصره با اینکه زخم نزند در غیر کسی که رو آورده باشد و نکشد گریزان را و تمام کشتن نکند مجروح را و هر که بست در خانه خود
را پس او امان دارد و مراد ... است ... مخالفت گریزان ... موافق آنچه گذشت در حدیث اول ... باب **اصل** فاخذ
الکتاب فوضعه بین یدیه علی القربوس من قبل ان یقرأه ثم قال اقتلوا فقتلهم حتی ادخلهم سکک البصرة ثم فتح الکتاب فقرأه ثم امر

مسافا خسادی بابه الکتاب **شرح** القرقوسی بفتح قاف و فتح را بی‌نقطه و ضم با بنقطه و سکون واو و سین بی‌نقطه کوتاه از پی مقبلهم از
باب تفعیل برای کثرت و از باب افعال میتوان خواند بعد از تلک بکسر لام بی‌نقطه و فتح کاف جمع سکه بکسر سین و تشدید کاف کوچه
یعنی مگر کوچه‌ها که مسدود است و در پس آن گذاشته شده و هر پس کوتاه از پی آن که خوانده شد بعد از آن گفته شد که سببی پس رفت
مخالفان را اینکه داخل شوند این لمراد از کوچهای البصره بازیافتگی ابراهیم ایشان را بعد از آن گشود مکتوب بر السیوف آنکه بعد از آن
از کرد و جار کشند و در السیاه کرد با آنچه مکتوب است که بیرون نخوانند آن را ملک مکتوب بر اینکه از آن میتوانند که به امیر صلوات الله
علیه باشد پس جای بر پا او بشاید کرد **چهارم اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لسیرة علی
صلوات الله علیه فی اهل البصرة کانت خیرا لشیعته مما طلعت علیه الشمس انه علم ان للقوم دولة فلو سباهم لسبیت شیعته قلت فاخبرنی
عن القائم صلوات الله علیه یسیر بسیرته قال لا ان علیا صلوات الله علیه سار فیهم بالمن للعلم من دولتهم وان القائم صلوات الله
علیه یسیر فیهم بخلاف تلک السیرة لانه لا دولة لهم **شرح** من در من دولتهم برای سببیت مجازیت و اشارت است به اینکه علم
تابع معلوم است مانند با در علم به و در بعضی نسخ بجای من فی است و آن برای ظرفیت مجازیت **یعنی** روایت است از ابی بکر حضرمی
بفتح حا بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح را بی‌نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر آینه سلوک علی صلوات
الله علیه در اهل البصره بود بهتر برای شیعه او از مجموع آنچه طلب میکنند بر آن آفتاب بدرستی که او دانسته بود که برای مخالفان
دولتی خواهد بود پس میکرد اینها را اسیر بنده کرده میشد شیعه او گفتم که پس خبر ده مرا از قائم صلوات الله علیه که آیا سلوک
میکند به سلوک علی امام گفت که نه بدرستی که علی صلوات الله علیه سلوک کرد در ایشان به احسان برای دانستن او به دولت ایشان
و بدرستی که قائم صلوات الله علیه سلوک میکند در ایشان بخلاف آن سلوک زیرا که شأن این است که نخواهد بود دولتی برای
ایشان **پنجم اصل** عن عبد الله بن شریک عن ابیه قال لما هزم الناس یوم الجمل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تتبعوا مولیا
ولا تجهزوا علی جریح ومن اغلق بابه فهو آمن فلما کان یوم صفین قتل المقبل والمدبر واجاز علی جریح فقال ابان بن تغلب لعبد الله
بن شریک هذه سیرتان مختلفتان فقال ان اهل الجمل قتل طلحة والزبیر وان معاویة کان قائما بعینه وکان قائدهم **شرح** هزم برای
با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است مولیا بکسر لام مشدده است صفین بکسر صاد بی‌نقطه و تشدید فا مکسوره و سکون یا دو نقطه
در پایین و نون اسم موضعی است و غیر منصرف است و چون بصورت جمع صف بکسر صاد و تشدید فا است که اعراب آن مانند
اعراب جمع مذکر سالم میباشد و گفته میشود که بنو صفون چنانچه ابن اثیر در نهایه نقل کرده در ماده صفف و قتل در اول بصیغه
معلوم است و در دوم بصیغه مجهول است و بتقدیر قتل منهم است **یعنی** روایت است از عبد الله بن شریک از پدرش گفت که در وقتی
که گریزانیده شدند مردمان مخالف در روز جنگ جمل گفت امیر المؤمنین علیه السلام که پیروی مکنید روگرداننده را و تمام کشی مکنید
مجروحی را و هر که ببست در خانه را پس او در امان است پس چون شد روز جنگ صفین کشت رو آورنده و روگرداننده را و تمام کشی کرد
مجروح را پس گفت ابان بن تغلب عبد الله بن شریک را که این دو سلوک است مختلف با یکدیگر چه وجه دارد پس عبد الله گفت که
بدرستی که اهل جنگ جمل کشته شد از ایشان طلحه و زبیر که سرداران ایشان بودند و بدرستی که معاویه بود ایستاده بتن خود و بود
سردار لشکر مخالف مراد این است که در جنگ جمل چون لشکر مخالف گریختند و در جنگ صفین فوج فوج از لشکر با جنگ میآمدند و
میگریختند و بازگشت ایشان با معاویه بود و معاویه با استظهار ایشان ایستاده بود **باب یازدهم اصل باب** **شرح**
این باب بیان است در بیان حرمت گریختن و مراد از زحف با یکدیگر رسیدن است و در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن الحسن بن
صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان یقول من فر من رجلین فی القتال من الزحف فقد فر ومن فر من ثلاثة فی القتال من الزحف
فلم یفر **شرح** من الزحف صفت القتال است چون الف و لام آن برای عهد ذهنی است و در حکم نکره است و میتواند بود که متعلق
بفر باشد و بنا بر احتمال اول اشارت است به اینکه زحف در آیت سوره انفال یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا بیان نمود
و در حدیث اول این باب مذکور است که فرار حال است از فیر لقیتم که فاعل است و اقرار است در قرار یکی از ایشان که یک کس تنها دیر ن ک

بلند

باشد و فریق فر من الزحف است که از کبایر است بنا بر وعیدی که مذکور است در آیت سوره انفال و زحف بفتح زا با نقطه و سکون
حا بی‌نقطه و فا لشکری که متوجه دشمن باشد **یعنی** روایت است از حسن بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام میگفت که هر که
بگریزد از دو مرد در جنگ اقدام از لشکر دشمن با مخالف که لشکر او متوجه شده بس بتحقیق گریخته از لشکر با جمعی که لشکر خود را وا
گذاشته و گریخته است و هر که بگریزد از سه کس از لشکر دشمن پس او فرار از زحف نکرده است یعنی که معذور است **دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا یعث رسول الله صلی الله علیه وآله سریة مع علی صلوات الله علیه لیست معه ولکن قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من استاسر من غیر جراحة مثقلة فلیس منا **شرح** استاسر بهمزه و سین بی‌نقطه و در بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است
و الاستیسار را رام شدن کسی است به اینکه اسیر شود کسی که منقله بضم میم و سکون نون بی‌نقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب افعال است صفت جراحه است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در وقتی که فرستاد رسول الله صلی الله علیه وآله سوره برائت را با علی صلوات
الله علیه تا در موسم حج آن سوره را بر مردمان خواند فرستاد با او جمعی را و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که راضی شود به اسیر
شدن بی جراحتی که او را سنگین و عاجز کرده باشد پس نیست از ما مراد این است که ملحق نه دین ما است **سیوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال من استاسر من غیر جراحة مثقلة فلا یفدی من بیت المال ولکن یفدی من ماله ان احب
اهله **شرح** لا یفدی بیرون جالبا و دال بی‌نقطه و الف منقلب از یا بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که هر که راضی شد به اسیر شدن بی جراحتی که سنگین کننده او باشد پس بها
داده نمیشود از بیت المال برای استخلاص او ولیکن سربها داده میشود از مال خودش اگر خواهند اهل او استخلاص او را
باب دوازدهم اصل باب طلب المبارزة **شرح** المبارزة بیا و راء بی‌نقطه و زا با نقطه مصدر باب مفاعله
بیرون آمدن کسی از صف خود برای حرب **یعنی** این باب بیان طلب بیرون آمدن کسی برای حرب است و در این باب دو حدیث است
اول اصل عن عمرو بن جمیع عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن المبارزة بین الصفین بعد اذن الامام علیه السلام قال لا بأس
ولکن لا یطلب الا باذن الامام **شرح** و در نسخ بیرون بفتح با دو نقطه و سکون میم بی‌نقطه و دال بی‌نقطه است و ظاهر این است که بجای آن غیر
بیاء حرف جر و فتح علی با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه باید لا یطلب بصیغه مضارع معلوم باب نصر است
روایت است از عمرو بن جمیع بضم جیم و فتح میم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از بیرون رفتن کسی از صف خود برای
طلب کسی بیرون آمدن او را بجنگ یا هجوم در میان دو صف بعد رخصت امام علیه السلام گفت که نیست پروائی و لیکن او طلب مبارز مطلقا
نمیکند مگر به رخصت امام یعنی که بیرون نمیرود از صف به طلب کسی او را بجنگ یا هجوم مگر برخصت امام بنا بر اینکه بیرون آمدن از صف
خود و بودن در میان دو صف طلب مبارزت است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال دعا رجل بعض بنی هاشم الی البراز
فابی ان یبارزه فقال له امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله ما منعک ان تبارزه قال کان فارس العرب وخشیت ان یغلبنی
فقال له امیر المؤمنین صلوات الله علیه فانه بغی علیک ولو بارزته لقتلته ولو بغی جبل علی جبل لهد الباغی **شرح** البراز بکسر با بر
بی‌نقطه مبارزه هد بتشدید دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است الهد بفتح ها و تشدید دال فرو ریختن دیوار و مانند آن
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خواند مردی یکی از بنی هاشم را به سوی مبارزت پس ابا کرد از اینکه
مبارزت کند او را پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله که چه مانع شد ترا از اینکه مبارزت کنی او را گفت
که بود سوار عرب یعنی که شجاع مشهور بود و ترسیدم که غالب شود مرا پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
پس بدرستی که او زیاده روی کرد بر تو و اگر مبارزت میکردی او را هر آینه غالب میشدی او را و اگر زیاده روی میکرد کوهی بر کوهی
هر آینه از هم فرو ریخت کوه زیاده رو **اصل** وقال ابو عبد الله علیه السلام ان الحسین بن علی صلوات الله علیهما دعا رجلا
الی المبارزة فعلم به امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال لئن عدت الی مثل هذا لاعاقبنک ولئن دعاک احد الی مثلها فلم تجبه لا
عاقبنک اما علمت انه بغی **شرح** و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که حسین بن علی صلوات الله علیهما خواند مردی را به سوی

مبارزت پس واجبست بان امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که هر اینه اگر بر گردی بسوی مثل این طلب مبارزت هر اینه عقاب خواهم
کرد البته ترا اگر باز نگشتی که طلب مبارزت شیخ مبین زیاده روایت آن کردی که این منافی حقیقت امام حسین علیه السلام نیست گویم که لا نسلم
بنابر اینکه اگر محض خلاف ادب می بود و حرام شرعی نبود و تعلیق عقاب بر عود بسوی آن نمیکرد و بهانه نیم عقاب میکرد و احتمال این هم که
معصومین صادر میشود از کسی که ریاست سلطنت بالفعل داشته باشد مثل آنچه از موسی صادر شد نسبت بهارون و غلو است این سوره
طه که یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا برأسی باب سیزدهم اصل باب الرفق بالاسیر و اطعامه شرح این باب بیان مدارا
کردن با اسیر و طعام دادن او است و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن الزهری عن علی بن الحسین علیهما السلام قال اذا اخذت
اسیرا فعجز عن المشی و لیس معک محمل فارسله و لا تقتله فانک لا تدری ما حکم الامام فیه قال و قال الاسیر اذا اسلم فقد حقن دمه و صار فیئا
شرح المحمل بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و کسر میم اسم مکان یا بضم میم جای بار کردن او و کجاوه و مراد اینجا جای اوست یعنی
روایت است از زهری بضم زاء با نقطه و سکون هاء از علی بن الحسین علیهما السلام گفت که چون گرفتی اسیر را و عاجز شد از رفتن و نیست
با تو جای باربردار پس رها کن او را و مکش او را چه بدرستی که تو نمیدانی که چیست حکم امام در او و راوی گفت که و امام گفت که اسیر چون
مسلمان شد پس بتحقیق حفظ کرد خون خود را از ریختن و شد غنیمت یا غنیمت که مملوک شد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اطعام الاسیر حق علی من اسره و ان کان یراد من الغد قتله فانه ینبغی ان یطعم و یسقی و یرفق به کافرا کان او غیره شرح
غیره خبر شان است یا راجع باسیر است یا راجع بمن اسره یطعم بصیغه مجهول و معلوم باب افعال میتواند بود و یسقی بصیغه مجهول و معلوم
باب ضرب میتواند بود و یرفق براء بی نقطه و فاء و قاف بصیغه مجهول و معلوم باب نصر و علم و حسن میتواند بود یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که طعام دادن اسیر واجب است بر کسی که اسیر کرده او را هر چند که اراده کرده شود در فردا کشتن او چه بدرستی
که شان این است که سزاوار است که اسیر طعام داده شود و آب داده شود و مدارا کرده شود با او خواه بر کفر خود باقی مانده باشد
و خواه نه سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاسیر طعامه علی من اسره حق علیه و ان کان کافرا یقتل من الغد فانه ینبغی
ان یرفق و یطعم و یسقیه شرح طعامه مبتدا است علی من اسره خبر مبتدا است حق خبر دیگر مبتدا است یرفق براء بی نقطه و واو و قاف
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یا باب تفعیل است و اول بنابر این است که جایز است تخفیف واو در مثل این چنانچه جایز است قلب
آن بیاء لا رواق و اروق داخل خیمه کردن ماخوذ است از رواق بکسر و ضم راء بی نقطه بمعنی خیمه یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که اسیر خوراک او بر کسی است که اسیر کرده او را واجب است بر او هر چند باشد کافری که کشته شود در فردا چه بدرستی که شان
این است که سزاوار است برای اسیر کننده او اینکه وی را در خیمه کند و طعام کند او را و آب دهد او را چهارم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام فی اطعام الاسیر فقال اطعامه حق علی من اسره و ان کان یرید قتله من الغد فانه ینبغی ان یطعم و یسقی و یظل
و یرفق به کافرا کان او غیره شرح یظل بظاء با نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب افعال است یعنی گفتگو کرد
امام جعفر صادق علیه السلام در خوراک اسیر پس گفت که خوراک دادن او واجب است بر آنکه اسیر کرده او را هر چند که اراده کند کشتن او را
در فردا چه بدرستی که شان این است که سزاوار است اینکه اسیر خوراک داده شود و سایه کرده شود و مدارا کرده شود با او خواه کافر
باشد و خواه غیر کافر باب چهاردهم اصل باب الدعاء الی الاسلام قبل القتال شرح این باب بیان خواندن مشرکان است بسوی
اسلام پیش از شروع در جنگ و در این باب دو حدیث است اول اصل عن الزهری قال دخل رجال من قریش علی علی بن الحسین
علیهما السلام فسألوه کیف الدعوة الی الدین فقال تقول بسم الله الرحمن الرحیم ادعوکم الی الله عز و جل و الی دینه و جماعه امران احدهما معرفة
الله عز و جل و الآخر العمل برضوانه شرح الدین بکسر دال بی نقطه کیش و دینه عبارت است از کیش پسندیده الله که اسلام است جماعه
بضم جیم و تشدید میم و الف و عین بی نقطه و ضمیر راجع بدین است اجماع اصل چیزی و آنچه جامع جمیع اجزاء چیزی باشد یعنی روایت است از
از زهری گفت که داخل شدند مردانی از قریش بر علی بن الحسین علیهما السلام پس پرسیدند او را که چگونه است خواندن مشرکان بسوی
کیش اسلام پس امام گفت که میگویی بسم الله الرحمن الرحیم میخوانم شما را بسوی الله عز و جل و بسوی کیش پسندیده او و دو اصل آن کیش دو کار است

یکی از دو

یکی از آن دو شناختن الله عز و جل است و دیگری عمل بموافق رضای او است اصل فان معرفة الله عز و جل ان یعرف بالوحدانیة
والرأفة والرحمة والعزة والعلم والقدرة والعلو علی کل شیء و انه النافع الضار القاهر لکل شیء الذی لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و هو اللطیف الخبیر شرح و ان بکسر همزه و تشدید نون است یعرف بصیغه مجهول باب ضرب است الرأفة بفتح راء بی نقطه و سکون
همزه و فاء مصدر باب نصر و علم و حسن کمال مهربانی و مراد اینجا تدبیر هر جزء است چنانچه باید و تقدیم آن بر رحمت مثل تقدیم الرحمن بر الرحیم است
زیرا که رأفت الله تعالی عام است و رحمت از مخصوصات مومنان است و انه النافع الضار عبارت است از اینکه سررشته هر کاری بدست
قضا و قدر او است و در مملکت او جزئی از نفع و ضرر نمی باشد مگر بمشیت او و اراده او و خواه مشیت و اراده حتم و خواه مشیت
و اراده عزم و معنی اینها گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب المشیة و الاراده که باب بیست و ششم است از آن و القاهر
اراده تبیین و شیئین تاخر القاهر لکل شیء عبارت است از اینکه هر کس را میمیراند بعد از احیا و هر جزئی را فانی میکند بعد از احداث یعنی
و بدرستی که شناخت الله عز و جل این است که شناخته شود بیگانگی یعنی بی شریک بودن در ربوبیت و الوهیت و بهم جامعیت در رحم
بودن و رحیم بودن با مومنان و باینکه غالب است و باینکه داناست بهر جزء و باینکه تواناست و کمال توانائی دارد و بر هر جزئی
و باینکه او است نفع رساننده و ضرر رساننده غالب بر هر جزئی از آنکه ادراک نمیکنند او را بهم جادو گفتن و دیده شده دیده چشم و نه
دیده دل و او ادراک میکند دیده ها را و او است پس مجرد دانای بهر آنچه این مضمون آیت سوره الانعام است که بیان آن شد در کتاب التوحید
در حدیث نهم باب ابطال الرؤیة که باب نهم است اصل و ان محمدا عبده و رسوله و ان ما جاء به هو الحق من عند الله عز و جل و ما
سواه هو الباطل فاذا اجابوا الی ذلک فلهم ما للمسلمین و علیهم ما علی المسلمین شرح و ان هر دو جا بفتح همزه و تشدید نون عطف
است بر الوحدانیة لیس من عند الله از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است و بعضی من عنده است مثل الحاقة ما الحاقة و ترک تغییر العلل
بر عنوانست برای اینکه آن ظاهر است بعد از معرفت رسالت محمد صلی الله علیه و آله و حقیت آنچه او آورده زیرا که ظاهر میشود
از حالی که موافق رضای الله تعالی است مثل بانکه او را آورده یعنی و باینکه محمد بنده خاص و رسول او است و باینکه آنچه او آورده
از احکام الکتاب الله عز و جل و آنچه غیر آنست باطل است پس چون اجابت کنند بسوی آنچه مذکور شد
پس برای ایشان است آنچه برای مسلمانان است و بر ایشان است آنچه بر مسلمانان است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
امیر المومنین علیه السلام لا وجهنی رسول الله صلی الله علیه و آله الی الیمن قال یا علی لا تقاتلن احدا حتی تدعوه الی الاسلام و ایم الله لان
یهدی الله عز و جل علی یدیک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت و لک ولاؤه شرح این گذشت در حدیث چهارم باب پنجم
که باب وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین صلوات الله علیه فی السرایا است باب پانزدهم اصل باب ما کان یوصی
امیر المومنین علیه السلام عند القتال شرح ما موصوله یا مصدریه است و بنابر اول یوصی بتقدیر یوصی به است یعنی این باب بیان چیزی است
که سفارش میکرد بان امیر المومنین علیه السلام نزد اراده قتال و در این باب هفت حدیث است مگر آنکه پنجم یا ششم نیز نزد چهارم باشد
اول اصل عن عقیل الخزاعی ان امیر المومنین صلوات الله علیه کان اذا حضر الحرب یوصی للمسلمین بکلمات یقول تعاهدوا الصلاة
و حافظوا علیها و استکثروا منها و تقربوا بها فانها کانت علی المومنین کتابا موقوتا و قد علم ذلک الکفار حین سئلوا ما سلککم فی سقر قالوا
لم نک من المصلین شرح صلاة در اصل یعنی پیروی امام حق است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم که باب
فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است در تفسیر آیت سوره مدثر لم نک من المصلین و استعمال آن در نماز باعتبار این است که نماز نهی
میکند از فحشاء و منکر و امر میکند به پیروی امام حق چنانچه گذشت در شرح حدیث اول کتاب فضل القرآن پس سفارش بنماز سفارش
بپیروی امام حق است و موکد تحریص بر جهاد با مراد او است یعنی روایت است از عقیل خزاعی بفتح خاء با نقطه و تخفیف زاء با نقطه و الف و
عین بی نقطه اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه و آله بود که چون حاضر میشد جنگ سفارش میکرد برای مسلمانان بچند کلمه میگفت
که وارسید نماز را و محافظت کنید بر آن بر رعایت اوقات و حدود آن و بسیار کنید از آن و نزدیکی جویید بان بسوی الله تعالی
چه بدرستی که نماز بود در شرایع انبیای سابقین نیز بر مومنان واجب موجوب بیان این شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث چهارم

باب سیوم که باب فرض الصلوة است و تحقیق در السنة وجوب محافظت رعایت حدود نماز را کافران هر آینه در دوزخی که رسیده شوند
که چه چیز قطار کرد شما را در سقر گفتند که نبودیم ما از جمله نمازگزاران اثر ادای حقیقت بلکه حرکتی چند نکرده‌ایم **اصل**
وقد عرف حقها من طرقها فاکرم بها من المؤمنین الذین لا یشغلهم عنها زین متاع ولا قرة عین من مال ولا ولد یقول الله عز وجل
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة **شرح** عرف بصیغه مجهول … طرقها … غایب معلوم است
خبر است حقها منصوب بمفعولیت من بکسر میم برای تبعیض است طرقها بضم طا و سکون را … جمع طارق است و عبارت
از ایمه هدی است که بیوت در آیت سوره نور که فی بیوت اذن الله ان ترفع عبارت از ایشانست چون مخزنها و محلهای نور علم
الله تعالی اند … در من طرقها متعلق بعرف است و اشارتست باینکه در آیت سوره نور و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو
والاصال برای سببیت است … امر … مفعول … است
است برای تعجب از کمال رفعت شان و گرامی بودن ایشان چون مخزنهای نور علم الله تعالی اند من المؤمنین برای تبعیض
است الذین فاعل اکرم است لا یشغلهم از باب منع است زین بفتح زای بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون … فاعل
است و مضاف است و زین متاع عبارتست از تجارت که بمعنی خرید متاع است قرة العین بضم قاف و تشدید را بی نقطه یعنی باعث
خوشی است و اینجا عبارت از بیع متاع است من برای بیان است مال یعنی قدرت نقد است که در بیع بدست می آید والا ولد
مرفوع بعطف بر زین است و میتواند بود که مجرور بعطف بر مال باشد بیان آیت سوره نور گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم
باب پنجم که باب معرفة الامام والرد الیه است **یعنی** و تحقیق که شناخته حق نماز را بسبب شناختن آن وجه نهایت کرامت دان
وسیلهٔ آن وجه نهایت کرامت … وسیله ای از جمله مومنان جمعی که غافل نمیکند ایشان را از نماز زیور دنیا متاعی که خریداری کنند و نه
باعث سروری از زر … که … آورده شده فرزندی میگوید الله عز وجل در سوره نور که فی بیوت اذن الله ان ترفع
ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال الی آخر علم الله تعالی در خزینها بیت که اذن داد الله تعالی که آنها بر افراشته شود
بمرتبه بلند امامت و … آنها را و یاد آورده شود … نام الله تعالی تنزیه میکنند برای الله تعالی بسبب آنها در
اوایل روزها و اواخر روزها که دو وقت مقرر برای کسب علم باحکام الهیه است مردانی که غافل نمیکند ایشانرا خریدی و نه فروختنی از
یاد الله تعالی و بر پای داشتن نماز برای یاد الله تعالی **اصل** وکان رسول الله صلی الله علیه وآله منصبا لنفسه بعد البشری له بالجنة من
ربه فقال عز وجل وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها الآیة فکان یامر بها اهله ویصبر علیها نفسه **شرح** منصبا بنون و صاد بی نقطه و با دو
نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است … البشری اشارتست بامثال آیت سوره والضحی ولسوف یعطیک ربک
فترضی الآیة منصوب است بتقدیر اقرأ یا بتقدیر … مراد آنست که تمام آیت … و آن اینست که لا نسئلک رزقا نحن
نرزقک والعاقبة للتقوی یصبر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است … **یعنی** و بود رسول
الله صلی الله علیه وآله مانده کننده و رنج دهنده نفس خود را از کثرت صلوة بعد از بشارت برای او به بهشت از جانب صاحب کل
رحمت را و بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره طه که وامر کن اهل خود را بنماز و شکیبایی کن بر نماز … آیت الی آخر بود
که امر میکرد بنماز اهل خود را و شکیبایی میفرمود بر نماز خود نفس خود را **اصل** ثم ان الزکوة جعلت مع الصلوة قربانا
لاهل الاسلام علی اهل الاسلام ومن لم یعطها طیب النفس بها یرجو بها من الثمن ما هو افضل منها فانه جاهل بالسنة مغبون
الاجر ضال العمر طویل الندم بترک امر الله عز وجل والرغبة عما علیه صالحوا عباد الله **شرح** مع الصلوة مفعول دوم جعلت است
و این اشارتست باینکه نماز مانع از زکوة مقبول نیست موافق آنچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث بیست و سیوم باب منع
الزکوة که باب دوم است قربانا مفعول دوم است القربان بضم قاف و سکون را بی نقطه مصدر باب حسن نزدیک شدن … آن
… بیان … و اتفاق است طیب بفتح طای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین مکسوره منصوب بر حالیت و … است
زیرا که اضافه آن اضافه لفظیه است حال … است المغبون … بالنقطه و با یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب علم واوی

اده شده

کرده شده و اینجا مراد و بر طرف کرده شده است زیرا که فاعل اسم تعالی است … باو میتوان داد مگر … از مجاز القتال
… بالنقطه و تشدید لام … بود و کم شده **یعنی** بعد از آن بدرستی که زکوة گردانیده شده قربانی نماز برای نزدیکی و اتفاق
از جانب اهل اسلام بر اهل اسلام و هر که نداد آنرا بر حالی که خوش دل باشد بآن امیدوار باشد بآن از جمله بهای آن آنچه را که
فاضلتر باشد از آن پس بدرستی که او جاهل است بطریقه رسول الله … ثواب است ضایع عمر است … پشیمانست بسبب ترک امر الله
عز وجل … از آنچه بر آنند صالحان بندگان الله تعالی **اصل** یقول الله عز وجل ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله
ما تولی من الامانة فقد خسر من لیس من اهلها وضل عمله عرضت علی السموات المبنیة والارض المهاد والجبال المنصوبة فلا اطول ولا
اعرض ولا اعلی ولا اعظم لو امتنعت من طول او عرض او عظم او قوة او عزة امتنعن ولکن اشفقن من العقوبة **شرح**
در سوره نساء چنین است ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم و
ساءت مصیرا و در سوره احزاب چنین است انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و بیان آیت سوره احزاب گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هفتم
که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و اینجا در بیان آیت سوره نساء میگویم که ظاهر این حدیث اینست که مراد بشقاق
رسول مخالفت اوست بجانشینی … و دعوی امامت و امانت بعد از او و مراد بهدی راه نماست و آن دو قسم است
یکی قرآن و دیگری امام عالم بجمیع احکام الله تعالی و جمیع متشابهات قرآن چنانچه گفته در سوره بقره شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان او بیان شده در شرح خطبه مصنف در شرح و خطر علی غیرهم تا آخر و مراد
بسبیل المؤمنین دو چیز است اول … و علامت الله تعالی در … که در آسمانها و زمین است و هر یک از آنها واسطست
بر عدم جواز اختلاف از روی ظن چنانچه گفته در سوره یوسف قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی و بیان شد
در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتم باب نودم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است دوم محکمات قرآن که وارد شده نهی
از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن صریح شده و مراد بتولیت … آنکه مدعی امامت و امانت است در آن دعوی
و مراد بما تولی … رسول الله است و آن دعوی امامت و امانت است که او بر خود بسته لیس من … من الامانة بیانیه است و
یعنی من … الامانة … من لیس … بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم … از … موافق …
… در نهج البلاغه … ملاک … من الرحی … باعتبار …
… است اصل عبارت از امیر المؤمنین علیه السلام است عرضت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب ضرب است …
و … کردن چیزی بر کسی چنانچه آنکسی فهمد که مستحق آن کیست و عقوبت حامل آن بی استحقاق … بفتح میم و سکون …
بکسر نون و تشدید یای دو نقطه در پایین است و اشارتست بآیت سوره ذاریات والسماء بنیناها باید وانا لموسعون
و آیت سوره النبأ و بنینا فوقکم سبعا شدادا المهاد … برای نوع … است و جرش بمحذوف است بتقدیر …
والاطول ونظایرش اسم تفضیل است والاعلی یعنی اقوی … و مراد بقوت … بودن یعنی سرباز زدن از آنچه باعث
نقصان است مثل خطاها در احکام الله تعالی با وجود تقلد امانت امتنعت بنون و عین … بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب
افتعال است و این از قبیل التفات از غیبت بسوی خطاب است زیرا که … مخاطب اینجا عبارتست از من لیس و در بعضی نسخ اینجا
نیز امتنعن بصیغه ماضی غایب جمع مونث باب افتعال است و آن … الامتناع سرباز زدن از خطاها و جهالات در احکام
الله تعالی **یعنی** میگوید الله عز وجل در سوره نساء ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع و آنکه جانشینی شود …
رسول الله از آنکه ظاهر شده بر او بوصیت رسول و محکمات قرآن آنکه راهنمای بحق کیست … و تابع شود … مومنان را
وامیگذاریم او را با آنچه بر خود بسته که دعوی امین بودن در حکومت و قضا و افتاست پس بتحقیق زیانکار شد آنکه بر خود بسته
امانت را و … امانت را از اهل امانت و ضایع شد عمل او و بیان این آنکه امانت معروض شد بر آسمانهای بنا کرده

شد و زمین گسترده شده و کوههای وادی انشقه شده پس شکست طویل تر از آنها در او میان و شکست الفی تر از آنها در او میان و شکست غر لیفی تر بالاتر از آنها در او میان و شکست بزرگتر از آنها در او میان بیان این آنکه اگر امتناع از خفا و جهالات میکرد که ابی الیسر ابی قحافه بسبب طمع او در خلوت یا در فوت با غرضی با نیروی که یا فوقی یا خرقی امتناع میکرد و شد آنها و لیکن نرسید شد از عقوبت حمل امانت با وجود جهالات **اصل** ثم ان الجهاد اشرف الاعمال بعد الاسلام و هو قوام الدین والاجر فیه عظیم مع العزة والمنعة و هو الکرة فیه الحسنات و البشری بالجنة بعد الشهادة و بالرزق غدا عند الرب والکرامة یقول الله عز و جل و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله الایة **شرح** القوام بکسر قاف باعث استقامت المنعة بفتح میم و فتح سکون نون و عین بی نقطه و فتح فرد و هو الکرة بفتح کاف و سکون راء بی نقطه و ها ر ای ازلست بایت سوره بقره کتب علیکم القتال و هو کره لکم الایه منصوبست بتقدیر اقرءوا با نقلیها مانند آنها و نیز آیت اینست امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث دوازدهم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام که باب صد و بیست و چهارم است **یعنی** بعد از آن بدرستیکه جهاد اشرف اعمال است بعد از اسلام و آن باعث انتظام اسلام است و ثواب در آن بزرگست با عزت و دفع ضرر در دنیا و آنست مشکل و آنست حسنات و مژده است بعد از شهید شدن و بروزی در فردا که بعد از مرگ است نزد صاحب کمال اختیار و کرامی بودن میگوید الله عز و جل در سوره آل عمران که گمان مکن البته جمیع آنها که کشته شده شود در راه الله تعالی و دکان بلکه ایشان زنده اند کاشند نزد صاحب کمال اختیار ایشان روزی داده میشوند **اصل** ثم ان الرعب والخوف من جهاد المستحق للجهاد والمتوازرین علی الضلال ضلال فی الدین و سلب للدنیا مع الذل والصغار و فیه استیجاب النار بالفرار من الزحف عند حضرة القتال یقول الله عز و جل یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار **شرح** من متعلق بالرعب والخوف است المستحق للجهاد بکسر حا و سقط و تشدید قاف عبارتست از موید و امثال او و از ایمه ضلالت والمتوازرین بکسر زا با نقطه و راء بی نقطه عبارتست از مثل موید و امثال او ربع الذال و الصغار بضم دال با نقطه و فتح صاد بی نقطه اعتراضست از بر طرف کردن دنیا خود است زیرا که آن با عزت و بزرگیست خبر فیه راجع بالرعب والخوف است زحفا حال از فاعل و مفعول میتواند بود **یعنی** بعد از آن بدرستیکه اضطراب و ترسیدن از جنگ کسی که واجبست جهاد او و جمعی که مدد کار یکدیگر اند بر گمراهی گمراهیست در دین اسلام و بر طرف کردنست دنیای خود را با خواری و کوچکی و در اینست استحقاق آتش جهنم بگریختن از لشکر در وقت حاضر شدن و جهاد میگوید الله عز و جل در سوره انفال که ای جمعی که مومن شده اید چون برخوریم جمعی را که کافر شده اند بر حالی که فرو آمده باشند پس بر ایشان مکنید پشتها را **اصل** فحافظوا علی امر الله عز و جل فی هذه المواطن التی الصبر علیها کرم و سعادة و نجاة فی الدنیا والاخرة من فظیع الهول والمخافة فان الله عز و جل لا یعبأ بما العباد مقترفون لیلهم و نهارهم لطف به علما و کل ذلک فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی فاصبروا و صابروا واسألوا النصر و وطنوا انفسکم علی القتال و اتقوا الله عز و جل فان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون **شرح** من متعلق بنجاة است الفظیع بفتح فاء و کسر ظاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه زیاد از حد در بدی لا یعبأ بعین بی نقطه و با یک نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است العبا بفتح عین و سکون با و همزه کردن بار رسیدن بسبب چیزی و مراد اینجا مضطرب شدن و فراموش کردن و ملول شدن بسبب کثرت معاصی بندگانست و ما در بما متعلق بیعبا است ما موصوله است و عبارت از معاصی است الاقتراف بقاف و راء بی نقطه و فاء مصدر باب افتعال الکتاب کتاب علیم و بما ایشان منصوب بر ظرف است لطف بفتح طاء بی نقطه و عالیه ماضی غایب معلوم باب کرم است اللطف بضم لام و سکون طاء مراد او بهمواری کردن با ذره یعنی موبت و ضمیر راجع بما است علما مفعول له است و مراد علم مصلحت در تاخیر عقوبت است مشار الیه ذلک ما است کتاب عبارت از قرآن است که جمیع حوادث از آن مستنبط میشود چنانچه گفته شد در سوره حدید ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر و بیان این آیت شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب نادر الفقه که باب صد و نوزدهم است یا عبارت از لوح محفوظ است و حاصل هر دو یکیست زیرا که دوم تفصیل اول است لا یضل از باب ضربست الضلال گمراهی و مراد اینجا

مخافت

مخافت مصدر است و طوا بتشدید طاء بی نقطه و نون بصیغه امر باب تفعیل است بیان الله تعالی آخر اقتباس از سوره آل عمران است **یعنی** پس محافظت کنید بر امر الله عز و جل در این مواضع جهادی که صبر بر آنها کرم و سعادتست و باعث نجاتست در دنیا و آخرت از کمال اضطراب و ترس چه بدرستیکه الله عز و جل پروا نمیکند با آنچه بندگان کسب کننده آنند از گناهان در شب ایشان و روز ایشان مدارا کرده با وجود آن گناهان برای علم بمصلحت و جمیع آن ثابتست در کتابی که خلق تعالی ملکند صاحب کمال اختیار من فراموش نمیکند پس صبر کنید و صبر کنید و طلب کنید از الله تعالی نصرت را و آماده کنید نفسهای خود را بر جهاد و پرهیز کنید از عذاب الله عز و جل چه بدرستیکه الله تعالی با جمعیست که پرهیزکاری کردند و جمعی که ایشان نیکوکار اند **دوم اصل** و عن ابی صادق قال سمعت علیا علیه السلام یحرض الناس فی ثلاثة مواطن الجمل و صفین و یوم النهر یقول عباد الله اتقوا الله و غضوا الابصار و اخفضوا الاصوات و اقلوا الکلام و وطنوا انفسکم علی المنازلة والمجاولة والمبارزة والمناضلة والمنابذة والمعانقة والمکادمة واثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین **شرح** یحرض بجاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و با نقطه و بی نقطه میتواند بود و اول موافق آیت سوره انفال است حرض المومنین غضوا بضم غین با نقطه و تشدید ضاد با نقطه است و اخفضوا بجا با نقطه و فا و ضاد با نقطه از باب ضربست اقلوا بقاف و تشدید لام بصیغه امر از باب افعالست و طنوا بطاء بی نقطه و نون بصیغه امر باب تفعیلست المنازلة بنون و زای با نقطه فرود آمدن اهل حرب از شتران بسوی اسبان برای حرب المجاولة بجیم و دال بی نقطه بی وجه اهل حرب در دفع یکدیگر المبارزة بباء یک نقطه و راء بی نقطه و زای با نقطه بیرون آمدن دو کس از اهل حرب از صف خود برای حرب یکدیگر المناضلة بنون و ضاد با نقطه تیر انداختن اهل حرب بسوی یکدیگر المنابذة بنون و باء یک نقطه و ذال با نقطه سنگ انداختن اهل حرب بسوی یکدیگر و رفتن که سلاح باقی نمانده باشد المعانقة بعین بی نقطه و نون و قاف دست در کردن یکدیگر شدن اهل حرب المکادمة بدال بی نقطه اسیر کردن اهل حرب یکدیگر را و دو دندان گرفتن اهل حرب یکدیگر را و مرد و اینجا مناسب است واثبتوا بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه امر باب نصر تا آخر آن آیت است بر دو آیت سوره انفال فتفشلوا و شین با نقطه بصیغه جمع مخاطب باب علم است **یعنی** روایتست از ابو صادق گفت که شنیدم از علی علیه السلام میگفت مردمان را در سه موضع جهاد جنگ جمل که با عایشه بود و جنگ صفین که با معاویه بود و جنگ روز نهر که با خوارج بود میگفت که ای بندگان خدا پرهیز کنید از عذاب خدا و پوشید چشمها را از نگاه بهرزه و پست کنید آوازها را تا آواز شما دیگری نشنود و کم کنید سخن را با یکدیگر و آماده کنید نفسهای خود را بر منازله و مجاوله و مبارزه و مناضله و منابذه و معانقه و مکادمه و ثابت قدم باشید در حرب و یاد کنید الله تعالی را بسیار تا شاید که شما مطلب خود رسید و نزاع مکنید با یکدیگر که سست میشوید و میرود دولت شما و صبر کنید بر آزار بدرستیکه الله تعالی با صابرانست **سیوم اصل** و فی حدیث عبد الرحمن بن جندب عن ابیه ان امیر المومنین علیه السلام کان یامر فی کل موطن لقینا فیه عدونا فیقول لا تقاتلوا القوم حتی یبدؤکم فانکم بحمد الله علی حجة و ترککم ایاهم حتی یبدؤکم حجة لکم اخری فاذا هزمتموهم فلا تقتلوا مدبرا و لا تجهزوا علی جریح و لا تکشفوا عورة و لا تمثلوا بقتیل **شرح** و در حدیث عبد الرحمن بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال بی نقطه و باء یک نقطه از پدرش آمده است که امیر المومنین علیه السلام بود که امر میکرد در هر موضع جهادی که بر خوردیم در آن دشمنان ما را پس میگفت که شروع در جنگ مکنید این جماعت را تا آنکه ایشان ابتدا کنند بجنگ شما چه بدرستیکه شما بتوفیق الله تعالی که باعث حمد است بر برهانید از شر ایشان بر ربوبیت و محاربات که در اول آیت که دلالت بر حقیقت امامت شما و بطلان مذهب ایشان دارد و نیز ترک شما ایشان را تا آنکه ایشان ابتدا کنند بجنگ شما برهانیست برای شما که غیر برهان سابق است و دلالت بر حسن اخلاق شما پس چون گریزانید ایشان را پس مکشید پشت دهنده را و تمام مکنید کار را بر زخم داری و ظاهر مکنید عورتی را و دم و در سوای و رسوایی مکنید با کشته شده **چهارم اصل** و فی حدیث مالک بن اعین قال حرض امیر المومنین علیه السلام الناس

بصفین فقال ان الله عزوجل دلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم وتشفی بکم علی الخیر الایمان بالله والجهاد فی سبیل الله وجعل
ثوابه مغفرة للذنوب ومساکن طیبة فی جنات عدن **شرح** ان الله عزوجل دلکم تا آخر اشارتست بآیت از سوره الصف اول
یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار ومساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم تشفی
بالقاف و فا و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاشفاء مشرف شدن بر چیزی با در بکم برای تعدیه است
الایمان مجرور و عطف بیان تجارة است **یعنی** و در حدیث مالک بن اعین گفت که تحریص کرد بر جهاد فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را
در صفین باین روش که گفت که بدرستی که الله عزوجل راه نمود شما را بر معامله که نجات میدهد شما را از عذابی دردناک و مشرف میکند شما را
بر بهترین معامله ایمان بالله تعالی و جهاد در راه الله تعالی است و قرار داده است ثواب آن معامله را آمرزش برای گناهان و منزلهای پاکیزه
در بهشتهای اقامت **اصل** و قال جل وعز ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص فسووا صفوفکم کالبنیان
المرصوص فقدموا الدارع واخروا الحاسر وعضوا علی النواجذ فانه انبی للسیوف عن الهام والتووا علی اطراف الرماح فانه امور
للاسنة وغضوا الابصار فانه اربط للجاش واسکن للقلوب وامیتوا الاصوات فانه اطرد للفشل واولی بالوقار **شرح**
المرصوص مستحکم ماخوذ است از رصاص بفتح راء بی نقطه سووا بفتح سین بی نقطه و تشدید و ضم واو اول بصیغه امر باب تفعیل است قدموا
بفتح قاف و تشدید دال مکسوره است الدارع بدال بی نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و عین بی نقطه زره پوش اخروا الحاسر بحاء بی نقطه
والف و کسر سین بی نقطه و راء بی نقطه مانده شده ولی بی زره و مراد اینجا مناسب است عضوا بفتح عین بی نقطه و تشدید ضاد
بالنقطه بصیغه امر باب منع و علمت العض دندان بر چیزی فشردن النواجذ بفتح نون و کسر جیم و ذال بالنقطه جمع ناجذ و
دندانهای عقل میگویند زیرا که بعد از بلوغ و کمال عقل میروید و مقصود اینجا حسن تر است و گاهی مجموع دندانها را نیز نواجذ
میگویند و در حدیث آمده عضوا علی الاضراس است یعنی بر نواجذ کنایه است از تحمل شدائد حرب و ترک گریختن و اضطراب
جزما فانه راجع است بمصدر عضوا انبی بفتح همزه و سکون نون و با بی نقطه و همزه افعل التفضیل است یعنی مانع تر و از کار
همزه الف منقلب از واو می بود دفع کند تیز رسم الخط آن بیا می بود مثل الی والی و الهام جمع هامه ای سر است بافتا
و بر تقدیر لام در السیوف برای التعدیه است عن متعلق بانبی است الهام بالف و تخفیف میم جمع هامه سر مقصود است که
جا ملازم اعمال میکنند که در پس تنگ مانند یا خود بر سر داشتن یا مانند آنها محدود است در رفع شمشیرهای دشمنان از سر و
حال آنکه ثبات قدم در حرب وجرات بر دفع دشمن رفع کننده تر است شمشیرهای دشمنان را از سرها و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه گفته که النواجذ اقصی الاضراس و عاید العض علیها نبو السیف عن الهامة لتصلب عضل الراس و سف و منه
حینئذ للضربه و این مبنی بر آنست که ابنا مثل اللام باشد التووا بتخفیف و ضم واو اول بصیغه امر جمع مخاطب مثل التبی داوی
و مثل اللام یای باب افتعالست الالتواء پیچیده شدن والتعدیه آن بعلی برای تضمین معنی اقبال و حمله مانند آنها است التوا بر
اطراف رماح کنایه است از ترک التواء و حمله بردن بر دشمنان که رماح دارند و وضع آن در موضع التواء بنظر تشریح الفزاب الیم
است جز فانه راجع بمصدر التووا است امور بفتح همزه و سکون میم و فتح واو و راء بی نقطه افعل التفضیل است یعنی حرکت کننده
تر و جانب عرض لام در للاسنه برای تعدیه است الاسنه بفتح همزه و کسر سین بی نقطه و تشدید نون جمع سنان بکسر سین سر دای
نیزه که از بو لازمی باشد مقصود آنست که حمله بردن خیال میکنند که پیچیده شدن از جانبی بجانبی دیگر محدود است در رد سنانهای
دشمنان و حال آنکه حمله بردن بر دشمنان رد کننده تر است سنانهای دشمنان را غضوا بفتح عین بالنقطه و تشدید ضاد بالنقطه مضموم
است جز فانه راجع بمصدر غضوا است اربط افعل التفضیل است یعنی بند کننده تر لام در للجاش برای تاکید لقدیه است الجاش بفتح
جیم و سکون همزه که الیا منقلب بالف میشود و شین بالنقطه اضطراب دل و تعلیق رابط باضطراب دل بجوهر ازی مجازیست اسکن افعل
التفضیل است لام در للقلوب برای التعدیه است اطرد افعل التفضیل است لام در للفشل بفتح فا و فتح شین بالنقطه برای تاکید تعدیه است

وما الفتح واو است **یعنی** و گفت جل و عز در سوره الصف که بدرستی که الله تعالی دوست میدارد جمعی را که جهاد میکنند در راه او بر حالی
از صف زده کان باشند مانند اینکه ایشان دیواری مستحکم از سرب است کنید صفهای شما را مانند دیوار مستحکم پس پیش دارید زره
پوش را و واپس دارید مانده شده را که تازه از جنگ بیرون آمده و خارج شده باشد و دندان فشرید بر دندانهای عقل بجهت
بدرستی که آن رفع کننده تر است شمشیرهای دشمنان را از سرهای از آنکه بر سرها خود ها داشته باشید مثلا و پیچیده شوید برو
آوردن بر طرفهای نیزهای دشمنان چه بدرستی که آن رد کننده تر است سنانهای دشمنان را از اینکه از جانبی بجانبی گریزید
و فرو خوابانید چشمها را از نگاه و بر زره چه بدرستی که آن بند کننده تر است اضطراب دلها را و ساکن کننده تر است دلهای را
و فرو میرانید آوازها را چه بدرستی که آن دفع کننده تر است سستی را و سزاوار تر است بتمکین **اصل** ولا تمیلوا برایاتکم ولا تزیلوها
ولا تجعلوها الا مع شجعانکم فان المانع للذمار والصابر عند نزول الحقائق هم اهل الحفاظ ولا تمثلوا بقتیل واذا وصلتم الی رحال
القوم فلا تهتکوا سترا ولا تدخلوا دارا ولا تاخذوا شیئا من اموالهم الا ما وجدتم فی عسکرهم **شرح** لا تمیلوا بیا دو نقطه در
پایین بصیغه نهی از باب ضرب است با در برایاتکم برای التعدیه است الرایه بفتح راء بی نقطه و سکون همزه که الیا منقلب بالف میشود
و یاء دو نقطه در پایین علم لشکر است لا تزیلوا ابرای بالنقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه نهی باب افعالست شجعانکم
بضم شین بالنقطه و سکون جیم و عین بی نقطه و الف و نون است الذمار بکسر ذال بالنقطه و تخفیف میم و الف و راء بی نقطه آنچه حفظ
و حمایت آن لازم است مثل حرم الحقایق بفتح حاء بی نقطه و دو قاف جمع حقیقت لکن واحد نیامده و مراد اینجا استخوانهای الله تعالی است
که برای مومنان حق است چنانچه گفته ام حسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ارجاع ضمیر هم بالمانع و صابر باعتبار
آنست که مراد جنس است الحفاظ بکسر حاء بی نقطه و تخفیف فاء و الف و ظاء بالنقطه مصدر باب مفاعله لکن بمعنی آنچه را که براو لازم
از راز نهان و بیان و مانند آنها رحال بکسر راء و حاء بی نقطه است **یعنی** و کج مکنید علمهای شما را از حرکت مدهید آنها را از پهلوی بپهلو
و مگردانید آنها را مگر با شجاعان شما چه بدرستی که حمایت کنند عهد و صبر کننده نزد نزول بلاها ایشانند اهل نگاهداری بسر ده
در سوای در سیاست مکنید با کشته شده و چون رسید به منزلهای دشمنان پس پاره مکنید پرده را و داخل مشوید سرای را و فرا
مگیرید چیزی از مالهای ایشان را مگر آنچه را که یافتید افتاده در لشکرگاه ایشان مادام بودن خارج و سرای ایشان **اصل** ولا تهیجوا
امرأة باذی وان شتمن اعراضکم وسببن امراءکم وصلحاءکم فانهن ضعاف القوی والانفس والعقول وقد کنا لنؤمر بالکف عنهن
وهن مشرکات وان کان الرجل لیتناول المرأة فیعیر بها وعقبه من بعده **شرح** ولا تهیجوا بیا دو نقطه در پایین و جیم بصیغه نهی باب
ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل است سببن بسین بی نقطه و دو با یک نقطه و قلب دوم بیاجا نیز است بصیغه ماضی معلوم باب نصر است
ان در ان کان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و ضمیر شان مقدر است لیتناول بفتح لام فارقه میان ان مخففه و ان
شرطیه است التناول دراز کردن و مراد اینجا جواب دشنام بدشنام است فیعیر بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است ضمیر بها راجع بالمرأة است و نقیصه بر عیناو بها است و عقبه مرفوع بعطف بر ضمیر مستتر در یعیر است
و عدم تاکید بضمیر منفصل برای فاصله است **یعنی** و بر مینگیزانید زنی را بآزاری هرچند که زنان دشنام دهند عرضهای شما را که زنان
و فرزندان اند و لعن کنند امیران شما را و صالحان شما را چه بدرستی که زنان ضعیفانند باعتبار قوتهای بدن و او در اکثر النفس و
خردمند بهر آینه و بتحقیق بودیم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله که مامور میشدیم بباز داشتن خود از زنان بر حالی که ایشان مشرکان
هیچ بودند و بدرستی که شان این است که بود مرد مسلمان البته اینکه جواب دشنام میداد زنی را پس عار کرده میشد بآن و فرزندان او
نیز بعد از او **اصل** واعلموا ان اهل الحفاظ هم الذین یحفون براباتهم ویکتنفونها ویصیرون حفافیها وورائها وامامها ولا یضیعونها
لا یتأخرون عنها فیسلموها ولا یتقدمون علیها فیفردوها رحم الله امرأ واسی اخاه بنفسه ولم یکل قرنه الی اخیه فیجتمع علیه قرنه وقرن
اخیه فیکتسب بذلک اللائمة ویاتی بدناءة وکیف لا یکون کذلک وهو یقاتل اثنین وهذا ممسک بیده قد خلی قرنه علی اخیه ینظر

الیه بهذا **شرح** یلجئون بجا ر نقطه وتشدید قاف لبیبوه مضارع معلوم باب نصر است مفعول آن محذوف است بتقدیر یلجئون العدو الحق
لفتح حا ر رفتن لسوی کسی ومراد اینجا رفتن لسوی او شدن است و با در برابانکم برای مصاحبت است بمعنی مع و در بعضی نسخ بجوز
تشدید بو فاء است و بنا بر ان با در برابانکم صله است باعتبار تضمین معنی احاطا و اول بهتر است درین مقام بحشوا بنا بنون
فاء لبیبوه مضارع معلوم باب افتعال است الاکتناف رفتن و در جرکی یعنی احاطه کرده بجرکی ای و ان البلاد بنقطه و با یکنقطه
ورا بنقطه لبیبوه مضارع معلوم باب فرع است حفا بکسر حا بنقطه وتخفیف فاء و الف وفتح فاء تثنیه و منصوب مفعول فیه
است للابقیوا انها الفاء با نقطه وتشدید یا دو نقطه در پایین و عین بنقطه لبیبوه مضارع معلوم باب تفعیل یا باب افعال
است منبلو ها از باب افعال منصوب است بتقدیر ان فیبر و دوها نیز از باب افعال منصوب است بتقدیر ان و دسی بواو و سین
بنقطه والف منقلب از یا لبیبوه ماضی غایب معلوم باب مفاعلت المواساة غمخواری کردن لم ایکل بکسر کاف و سکون لام لبیبوه مضارع
غایب معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب است الوکل بفتح واو و سکون کاف واگذاشتن چیزی لسوی کسی قرنه بکسر قاف و سکون
را بنقطه و نون و جز غایب است القرن حریف صلانه بفتح منصوب است و یا نیز منصوب است الوتار بفتح دال بنقطه و نون و الف
و همزه باعث پستی مرتبه مشار الیه ذلک و الذلک هکتسب للایه واقی به مایه است جز بجو راجع با خیرست لیقاتل بتا دو نقطه در بالا
و با یکنقطه میتواند بود و بر هر تقدیر لبیبوه مضارع غایب معلوم باب مفاعلت است مشار الیه بهذا اول امرست هنا بجا ر بانقطه
وتشدید لام لبیبوه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است والقدیه اگر لعیا برای اتقان معنی حوالت ضمیر منه راجع بقرنه است منتظر بنون
وظاء با نقطه ورا بنقطه لبیبوه مضارع غایب معلوم باب نصر جمله حالیه است و ضمیر مستتر در ان راجع بقرنه و راجع با خیه
میتواند بود و بنا بر اول مشار الیه بهذا در دوم اخیه است و بنا بر دوم قرنه است و بهر تقدیر معطوف است و ضمیر مستتر در منتظر
و عدم تاکید بضمیر منفصل برای فاصلست و مفعول آن نیست کر ارسال شده نزد دشمن و دوست ضمیر الیه راجع باو است **یعنی**
و بدانید ایرا که اهل لکن یعد ذری لسپرده ایشان جیواند که میروند لسوی دشمن با علمهای شما و دو میگیرند علمهای شما را و میکنند
مرده و پهلوی ایشان و در پس آنها و در پیش آنها و ضایع نمیکنند ارند ایشان را ایمان این آنکه بسیار و الی هیچ شند از ایشان که و اگذارند
آنها را بدشمنان و بسیار رحس نمیشوند برایشان که تنها گذارند آنها را رحمت کناد الله تعالی مردی را که غمخواری کرد برادر مومن خود
را بتن خود و انگذاشت حریف خود را لسوی برادر خود که جمع شود بر سران برادر حریف آن مرد و حریف برادرش پس آن مرد سب
کند بآن عمل سرزنش را و کند باعث پستی مرتبه را و چگونه نشود چنان و حال آنکه برادرش در مقابل دو کس ایستاده و این
مرد باز داشته دست خود را بتحقیق و اگذاشته و حواله کرده حریف خود را بر برادر خود گریزان از آن حریف بر حالی که آن حریف
نگاه میکند لسوی آن مرد و برادرش نیز نگاه میکند لسوی او **اصل** فمن لعلام مقیته الله فلا تقروا من مقت الله عز وجل فانما
مرکم الی الله وقد قال الله عز وجل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل واذا لا تمتعون الا قلیلا وایم الله لئن
فررتم من سیوف العاجلة لا تسلمون من سیوف الآجلة فاستعینوا بالصبر والصدق فانما ینزل النصر بعد الصبر فجاهدوا فی الله
حق جهاده ولا قوة الا بالله **شرح** مقیته لقاف وتا دو نقطه در بالا و جز غایب لبیبوه مضارع غایب معلوم باب افعال مجزوم است
المقت بفتح میم و سکون قاف سخت غضب فلا تقروا الفین بنقطه ورا بنقطه و فا با نقطه لبیبوه نهی باب تفعل است بحذف یکی تا
التوخی اداة عوض راه جزی واقع شدن فرفتح دو میم وتشدید را بنقطه مصدر میمی یا اسم مکان باب ضرب است ان شرطیه ان
فررتم برای اشارت است که اراده شما فرار را مستلزم فرار شما نیست بلکه بسیار میشود که کسی با اراده فرار کاری میکند و آن
باعث عدم اداده میشود پس این کلام افاده میکند اینکه اگر شما فرار بکنید فرار شما را نفع نمیکند ظرف در من الموت متعلق
بلا ینفعکم است مثل لا ینفع ذا الجد منک الجد یا متعلق بفررتم است یا متعلق بالفرار است و بنا بر اول مراد اینست که فرار شما از قتل
در اینوقت دفع نمیکند از شما قدر مشترک میان موت و قتل را و در زمانی دیگر که نزدیکست بآن زمان پس جمله واذا لا تمتعون الا

قلیلا

قلیلا عطف است بر جمله لا ینفعکم لعطف تفسیر وایم الله بیان شده در شرح حدیث چهارم باب و شیعه رسول الله صلی الله علیه و آله ما تذکر که
باب بیست و هشتم است العاجلة بعین بنقطه و کسر جیم هم و بناه لا یسلموا از باب علم است الآجلة بهمزه و الف و کسر جیم جمه و بناه لا یسلموا از باب
علم است الآجلة بهمزه و الف و کسر جیم جمه آخرت استعمال سیوف در عذاب آخرت بنا بر مجاز مشاکلت است الصدق بکسر و فتح صاد
بنقطه و سکون دال بنقطه ضد هزل و مراد اینجا جد و جهد در قتال است **یعنی** پس هر که کند آنرا که غضب میکند او را الله تعالی بسبب آن پس نمی
شوید برای غضب الله عز وجل چه جز این نیست که گریز شما لسوی الله تعالی است و بتحقیق گفت الله عز وجل در سوره احزاب که نفع
نخواهد کرد شما را گریز اگر گریزید از قتل در دفع موت یا قتل از شما بالکلیه و آنگاه اگر گریز کرده باشید بهره داده نمیشوید
از زندگی دنیا مگر اندک زمانی که وجود شی مانند عدم شی است و قسم به الله تعالی قسم من است که هر آینه اگر گریز کنید از شمشیرهای دنیا
سالم نمیشوید از شمشیرهای آخرت پس مدد جویید بصبر و جد در جهاد چه جز این نیست که نازل میشود نصرت بعد از صبر پس جهاد کنید برای
الله تعالی جهادی که باید و نیست قوه عزم که در کارها مگر بوسیله یاری الله تعالی **پنجم اصل** و قال علیه السلام حین مر برایة لاهل الشام
اصحابها لا یبرحون عن مواضعهم فقال علیه السلام انهم لن یزولوا عن مواقفهم دون طعن دراک یخرج منه النسیم و ضرب یفلق الهام و یطیح
العظام و یسقط منه المعاصم و الاکف و حتی تصدع جباههم بعمد الحدید و تنتشر حواجبهم علی الصدور والاذقان این اهل الصبر و طلاب الاجر
فثارت الیه عصابة من المسلمین **شرح** عدم زوال اصحاب آن رایه جارست از اینکه جمعی از اهل اسلام با ایشان در جهاد کنند و
نتوانند که ایشان را از پیش بردارند فادر مقال مبنی بر اینست که بعد از مرور و [illegible] از این کلامی گفته و منقول نشده مواقفهم بفتح
میم و کسر قاف و مابعد آن جمع موقف است و منصوب است و بتقدیر [illegible] است طعن بفتح طاء بنقطه و سکون عین بنقطه مضاف الیه است
و با تنوین است الطعن نیزه زدن دراک بفتح دال بنقطه وتشدید را بنقطه لبیبوه مبالغه است و صفت طعن است و احتراز است از
نیزه زدنی که باعث اندک جراحتی از سر نیزه شود و نیزه غوطه نخورد در دشمن ضمیر منه راجع بطعن است النسیم بفتح نون و کسر سین بنقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین هوای متحرک ملایم و استعاره شده اینجا برای فتح و ظفر اهل اسلام و آن مرفوع فاعلست و ضرب مجرور
معطوف بر طعن است و مراد شمشیر زدن است الفلق لفا و لام و قاف لبیبوه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الهام بتخفیف میم منصوب مفعولست
و بیان شده در شرح حدیث سابق یطیح بطاء بنقطه و یا دو نقطه در پایین و حاء بنقطه لبیبوه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الاطاحه پراکنده کردن ضمیر منه راجع بطعن است المعاصم بفتح میم و عین بنقطه و کسر صاد بنقطه جمع معصم بکسر میم و سکون عین و فتح صاد
بندهای دست یا جاهای دست برنجن است الاکف بفتح همزه و ضم کاف وتشدید فا دستها حتی برای انتهاست و معطوف است بر دون
تصدع ابدا بنقطه و دال بنقطه و عین بنقطه لبیبوه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب فتح است الصدع شکستن صلب عمد بضم عین
بنقطه و ضم میم و دال بنقطه جمع عمود است تنتشر بنون و تا و شین بنقطه و را بنقطه لبیبوه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب [illegible] یا باب
تفعیل است حواجب بفتح حاء بی نقطه و کسر جیم و با یکنقطه استخوانهای پشت [illegible] در بالای چشمهاست الطلاب بضم طاء بنقطه وتشدید لام
جمع طالب است العصابه بکسر عین بنقطه و صاد بنقطه و الف و با یکنقطه مردانی که عدد ایشان میان ده تا چهل باشد **یعنی** و گفت
او امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که گذشت بعلمی از اهل شام که یاران آن پس نرفته بودند از جاهای خود که اصحاب علیه السلام
ایشان را از جای خود پس نخواهند رفت تا نیزه زدنی بغایت دریابنده که برود آن نیزه زدن نسیم فتح و شمشیر زدنی
که بشکافد سرها را و پراکنده کند استخوانهای سرهای ایشان را و افتد از آن بندهای دست و دستها و مگر اینکه شکسته شود پیشانیهای
ایشان بعمودهای آهن و فرو ریخته شود استخوانهای بالای چشمهای ایشان بر سینهای ایشان و زنخهای ایشان کجایند چه کسی اهل
صبر و طالبان ثواب آخرت باشند [illegible] پس آمدند لسوی او علیه السلام جمعی از مسلمانان [illegible] که ایشان را فرستاد و بعد از اهل [illegible]
که با اصحاب آن رایه جهاد میکردند و ایشان را از مواضع ایشان زایل کردند **اصل** فمادت [illegible] الی موقفها [illegible] و کشفت [illegible]
بها زایها فما تبولحت [illegible] و قال علیه السلام ای رایت [illegible] الطغاة [illegible] اعراب اهل الشام

وانتم لهامیم العرب والسنام الاعظم وعمار اللیل بتلاوة القرآن ودعوة اهل الحق اذ ضل الخاطئون شرح المخاف بفتح میم وخاء
منقوطه والف و تشدید فاء جاهای صف زدن کشف بشین با نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضربت الکشف بفتح کاف و
سکون شین ازپیش برداشتن منکم بفتح میم و سکون نون موصوله و مفعول کشفت است و عبارتست ازمیره لشکر و پیر بازایدا و خبر
الیهم راجع بمیمنه است الجول بفتح جیم و سکون واو و روگردانیدن اجلاه الاطیحاز بجاء منقوطه و یاء دو نقطه درپاییش و زاء با نقطه
مصدر باب انفعال رانده شدن نحوز بحاء منقوطه و واو و زاء با نقطه بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب نصر جاید است نحوز
بفتح حاء و سکون واو راندن الجفاة بضم جیم و تخفیف فاء جمع جافی ناهموار الطغاة بضم طاء منقوطه و تخفیف غین با نقطه جمع طاغی
تجاوز کنندگان ازحد جفوة الاعراب بفتح همزه و سکون عین منقوطه بادیه نشینان عرب و مراد اینجا بلاد است واو در وانتم
حالیه است اللهامیم بفتح لام و تخفیف هاء و الف و کسر میم جمع لهموم بضم لام و سکون هاء و ضم میم بخشندگان السنام بفتح سین
منقوطه و تخفیف نون کوهان و مراد اینجا بلندمرتبه است العمار بضم عین منقوطه و تشدید میم و الف و راء منقوطه جمع عامر آبادکنندگان
تلاوة بکسر تاء است ودعوة بفتح دال منقوطه و سکون عین منقوطه و تاء وحدت نوعی مجرور است بعطف بر القرآن اهل الحق
عبارتست از ایمه هدی علیهم السلام ودعوة اهل الحق عبارتست از انواع خواندن اهل حق مردم را بسوی احکام الله تعالی و آن دعوت
از روی بصیرت و یقین باشد چنانچه گفته در سوره یوسف قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی و بیان شد
درکتاب الحجه درحدیث ششم باب حالات الائمة علیهم السلام که باب نودم است و در شرح حدیث اول باب صدودوم که باب
ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین تا آخر است که فان دعوتهم محیطة من ورائهم و مراد بدعوت اهل الحق اینجا آیات
محکمات قرآنست که درا ینجا یکی از بردن طلحه و زبیر و اختلاف از روی طمع جرح شده باعتبار اینکه اینها تمیز میکنند دعوت اهل حق را
از دعوت اهل باطل پس و دعوة از قبیل عطف خاص بر عام است یعنی پس برگشتند جمعی از اهل اسلام که در دست راست او بودند
و فی المجلس رفته بودند بسوی جای وقوف خودشان و جاهای صف زدن خودشان و ازپیش برداشتند جمعی از لشکر شام را که
در برابر ایشان بودند پس روآوردند امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنکه رسید بسوی ایشان و گفت علیه السلام که بدرستیکه من دیدم روگردانیدن
شما را و رانده شدن شما را از صفهای شما برحالی که میرانند شما را اجلافان طاغیان و جاهلان اهل شام و حال آنکه
شما نجیبان عرب و کوهان بزرگ مرتبه و آبادکنندگان شب بخواندن قرآن و خواندن آیات محکمات که باعث و برهان دعوت
اهل حق است در وقتی که اعراض کردند و بحقیقت آن آیات نرسیدند خطاکنندگان اصل فلولا اقبالکم بعد ادبارکم وکرکم بعد
انحیازکم وجب علیکم ما وجب علی المولی یوم الزحف دبره وکنتم فیما اری من الهالکین ولقد هون علی بعض وجدی و شفی
بعض حاج صدری اذ رأیتکم بأخرة تحوزونهم کما حازوکم وتزیلونهم عن مصافهم کما ازالوکم واسمتم تقریبونهم بالسیوف حتی ارکب اولهم
اخراهم کالابل المطرودة الهیم شرح الکر بفتح کاف و تشدید راء منقوطه مصدر باب نصر حمله آوردن هون بصیغه ماضی غایب مجهول
باب تفعیل است علی بتشدید یاء مفتوحه بعض مرفوع و نایب فاعل است الوجد بفتح واو و سکون جیم و دال منقوطه مصدر
باب ضرب اندوه شفی بشین با نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب مجهول معتل اللام یایی باب ضربت الحاج منقوطه و الف و تخفیف
جیم منقوطه ازقفا و جمع حاجه و مراد اینجا مناسب است الهیم بکسر هاء و سکون یاء دو نقطه درپاییش شتران تشنه یعنی پس اگر نمی
روآوردن شما بعد از پشت گردانیدن شما و حمله شما بعد از رانده شدن شما هرآینه ثابت میشد برشما غضب الهی که ثابت میشود
بر رانده یک جانب پشتش در روز جنگ لشکر ثبت وبودید در آنچه من میدانم از اهل جهنم و هرآینه آسان کرده شد برمن
بعض اندوه من و شفا داده شد بعض درد خارسینه من وقتی که دیدم شما را که راندید ایشان را چنانچه راندند شما را و زایل
کردید ایشان را از جاهای صفهای ایشان چنانچه ایشان زایل کردند شما را برحالی که شما میزدند ایشان را بشمشیرها تا آنکه سوار شد
بجنس ایشان پس الان ترا مانند شتران الاوقع کرده شده از آب که تشنگان باشند تشبیه باعتبار جهت کثرت اشتران چون تشنه باشند و

پیش آنکه اینها از آب برگردانیده شود بسبب جوب حرزدن سواران شتران این میشوند زیرا که اینها جوب نخورده اند و تشنه اند پس میل بر...
تا وقتی که اینها نیز جوب خورند اصل الان فاصبروا نزلت علیکم السکینة وثبتکم الله بالیقین ولیعلم المنهزم بانه مسخط لربه وموبق
نفسه ان فی الفرار موجدة الله علیه والذل اللازم والعار الباقی وان الفار لغیر مزید فی عمره ولا محجوز بینه وبین یومه ومن راح الی الله کالظمآن یرد الماء الجنة تحت اطراف العوالی الیوم تبلی الاخبار والله لانا اشوق الی لقائهم منهم الی دیارهم
از جمله خطبه است در زمان این الفضال خیر من عار الفرار والتقی بیدا والاقرار علیها شرح الان منصوب و ظرف فاجره است نزلت بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب ضربت السکینة آرام دل و آن مرفوع است ثبتکم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است مسخط بصیغه اسم فاعل باب
افعالست و به منصوب و معمول است زیرا که اسم فاعل اینجا برای استقبالست موبق بواو و باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعالست
الوباق ایهلاک نفسه منصوب و معمول است ان بکسر همزه و تشدید نون است الموجدة بفتح میم و سکون واو و کسر جیم و دال منقوطه مصدر
میمی باب ضرب غضب مزید بفتح میم و کسر زاء با نقطه بصیغه اسم مفعول باب ضرب ماخوذ از متعدی است نه مزید نایب فاعل است و مراد
بعمره مدت است که اجلش اجل مسمی نیست که مذکور است در آیت سوره نوح قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله واتقوه
واطیعون یغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم الی اجل مسمی ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر پس منافات ندارد با اینکه فرار باعث زیادتی
عمر فی الجملة شود چنانچه گفته که واذا لا تمتعون الا قلیلا و بیان شد در شرح حدیث سابق محجوز بجاء منقوطه و جیم و زای با نقطه
بصیغه اسم مفعول باب نصر مجرور است بعطف بر مزید یومه منصوب است بظرفیت و در نایب فاعلست مراد بیومه اجل حتمی است لا
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و به منصوب و معمول است بفتح لام موطیه قسم است لحقا بضم میم و کسر حاء منقوطه و تشدید
قاف است و مراد افضال است از اقرار لوازم آنست التلبس بیاء یک نقطه و سین منقوطه مصدر باب تفعل آلوده شدن بچیزی و الله
قرار نقاف و در راء منقوطه مصدر باب افعال پابرجا کردن و مراد اینجا زندگی ابدی دادن الله تعالی کسی را است یعنی
در این وقت پس برکنید فرود آمد برشما آرام دل و پابرجا کرد شما را الله تعالی بسبب یقین بر دین حق و باید که داند شکست یافته
افعال میکند صاحب عقل اعتبار خود را و بی اعتبار میکند خودش را و بدرستیکه در گریختن غضب الله تعالی و خواری همیشگی است و ننگ
پابرجاست و بدرستیکه گریخته هرآینه زیاد کرده نمیشود در عمر مقرر او و فاصله کرده نمیشود میان او و میان اجل مقرر او و در اسپ
تیکه و راکرمان اولک صاحب عقل خود را باینکه موفق نمیشود و هرآینه مردن مرد برحالی که با حق باشد پس از زنده ماندن این منافقان
بهتر است از رانده شدن با آلودگی باینها و زنده بهشت دادن الله تعالی او را با الصفات اصل ومنه کلام له اخر وان ذا
نقیضهم امور الالة القوم فمد اعلی لعلقوهم حتی یلقا اتوکم فاذا بدا لکم فانهد والیهم وعلیکم بالسکینة والوقار وعضوا علی الاضراس فانه
انبا للسیوف عن الهام و غضوا الابصار و مدوا جباه الخیول و وجوه الرجال واقلوا الکلام فانه اطرد للفشل اذهب بالوهل وطنوا
انفسکم علی المبارزة والمنازلة والمجادلة شرح ترجیع بعض این الفاظ گذشت در شرح حدیث چهارم این باب آخر بفتح همزه والف و فتح خاء
با نقطه صفت کلام است و جرش بفتح است الهند وا بنون و دال منقوطه بصیغه امر باب منع است الهند بفتح نون و سکون هاء از جا
برآمدن برای دفع دشمن علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا باء در بالسکینة زایده است برای تاکید لزوم مدوا بضم میم و تشدید دال
منقوطه بصیغه امر باب نصر است المد دراز کردن و مراد اینجا آراسته کردنست چنانکه در صف می باشد خواه در وقت توقف و خواه در
وقت حمله بردن بر دشمنان جباه بکسر جیم و تخفیف باء یک نقطه والف وهاء جمع جبهه است و آن منصوب و معمول است الخیول بضم خاء
با نقطه و یاء دو نقطه درپاییش اسپان وجوه بضم واو و ضم جیم و هاء منصوب و معطوف است بر جباه الرجال بکسر راء منقوطه و تشدید
جیم جمع راجل پیادگان و بکسر راء و تخفیف جیم جمع رجل مردان باء در بالوهل برای تعدیه است الوهل بفتح واو و فتح هاء مصدر
باب علم اضطراب دل مجادله بجیم و دال منقوطه است و در بعض نسخ بواو است یعنی و در کلامی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام
است که چون برخورید آن مخالفان را فردا پس قتال مکنید ایشان را تا آنکه ایشان قتال کنند شما را و چون ابتدا بقتال کنند شما را
پس از جا برآیید بسوی ایشان و لازم باشید آرام دل و آرام اعضا را و دندان فشرید بر دندانها بثبات قدم چه بدرستیکه
آن برگرداننده تر است شمشیرها را از سرهای شما و پوشیده بند چشمها را از نگاه بهرزه بسوی اطراف و راسته کنید پیشانیهای اسپان

ورودی پیادگان را و کم کنید گفتگو را چه بدرستی که آن دفع کننده هر ست سستی را و برطرف کننده ترست اضطراب دل را و قرار
و بعید و لیهای خود را بر مبارزت و منازلت و جدال با خصم اصل فاذا زاده اذکروا الله عز و جل کثیرا فان الانغ للاعار عند
نزول الحقایق هم اهل الحفاظ الذین یحفون براياتهم ویضربون حافتیها وراءها وامامها واذا حملتم فافعلوا فعل رجل واحد وعلیکم با
لتی معها فان الحرب سجال لا یشتدون علیکم کرة بعد فرة ولا حملة بعد جولة شرح توضیح بعضی الفاظ این بزرگان است در شرح حدیث
چهارم این باب حافتیها بحاء بی نقطه والف و تشدید فاء مفتوحه بصیغه تثنیه حافة منصوب بظرف طرف است الغامی احتیاط در
دفع فرودش یعنی عدم غفلت از اسلحه جنگ و مانند آن فانها السجال بکسر سین بی نقطه و تخفیف جیم جمع سجل بفتح سین و سکون
جیم دلوهای پر از آب و مراد اینست که چنانچه دو کس که آب کشند بر سر چاه در آب کشیدن به او نوبت میدارند اهل جنگ نیز
و ظفر در جنگ نوبت میدارند که گاهی از اینجانب است و گاهی از آن جانب لا یشتدون بسکون شین با نقطه و ضم دال بی نقطه
و ضم واو و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی جمع مذکر غایب متصل اللام وادی باب نصرت الشد و بفتح شین و سکون
دال روان شدن و راندن و هر دو اینجا مناسب است و تعدیه الاحقا برای اغرا است صاحب قاموس گفته که شد الابل
سافها و گفته که دال شده و ه تخالف و مقصود اینجانبی مخاطباست از منعا که باعث شود دشمنان شود موافق آیه سوره
نساء ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم ود الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة کرة بفتح
کاف و تشدید راء بی نقطه منصوب مفعول له است و بمعنی تکرار حرب است حملة منصوب و معطوف بر کرة است یعنی و ثابت قدم
باشید و یاد کنید الله عز و جل را بسیار چه بدرستی که محافظت کننده برای علم نزد فرود آمدن بلاها از جمله اهل محافظت
جمعند که روانه بسوی دشمن میشوند با علمهای خود شان و شمشیر میزنند در دو پهلوی آنها و در پیش آنها و چون حمله کردید
پس بکنید مانند فعل یکمرد یعنی که صف زده حمله کنید و متفرق مشوید و لازم باشید احتیاط از غرور دشمنان را چه بدرستی
که جنگ نوبتها است بایکدیگر و اطلاق نشوند البته دشمنان بر سر شما برای تکرار حرب بعد از گریزی و نه برای حمله آوردن بعد از
اندک روگردانیدن اصل ومن القی الیکم السلم فاقبلوا منه واستعینوا بالصبر فان بعد الصبر النصر من الله عز و جل ان الارض
لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین شرح ومن القی الیکم السلم اشارتست بآیه سوره نساء ولا تقولوا لمن القی الیکم
السلم لست مؤمنا صاحب مجمع البیان گفته که قرا اهل المدینة والشام وحمزة وخلف السلم بغیر الف وقرئ فی بعض الروایات
عن عاصم السلم بکسر السین وسکون اللام وقرا الباقون السلام بالالف ان الارض تا آخر مذکور است در سوره اعراف بیان
شده در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب صدم و چهارم که باب ان الارض کلها للامام علیه السلام است یعنی و هر که روانه
کرد بسوی شما آشتی و موافقت را قبول کنید از او و مدد جوئید بصبر چه بدرستی که بعد از صبر نصرت است از جانب الله عز و جل
بدرستی که زمین از الله تعالی است میراث میدهد آنرا بهر که خواهد از بندگانش و فرجام زمین برای پرهیزکاران است
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لاصحابه اذا لقیتم عدوکم فی الحرب فاقلوا
الکلام واذکروا الله عز و جل ولا تولوهم الادبار فتسخطوا الله تبارک وتعالی وتستوجبوا غضبه واذا رایتم من اخوانکم
المجروح ومن قد نکل به او من قد طمع عدوکم فیه فقوه بانفسکم شرح لا تولوا بتشدید لام مضمومه بصیغه نهی باب تفعیل است
فتسخطوا از باب افعالست وتستوجبوا بصیغه معلوم باب استفعالست واو در ومن بمعنی مع است نکل بضم نون بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعیلاست التنکیل زخم نمایان زدن ضمیر به راجع بالمجروح است ومن عطف بر المجروح است الاستیلاء از باب
علم است فقوه بقاف مضمومه و سکون واو و ضمیر غایب بصیغه امر متصل الفاء و او ی و متصل اللام ی باب ضربست یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه یاران خود را که چون برخوردید دشمنان
شما را در روز جنگ پس کم کنید گفتگو با یکدیگر را و یاد کنید الله عز و جل را و بر مگردانید بایشان پشتها را که غضبناک کنید الله
را و مستلزم شوید غضب او را و چون دیدید از جمله برادران مومن خود زخم رسیده را یا دشمنی که زخم نمایان زد با او یا کسی را که

بجنگی

بتحقیق طمع کرده دشمن شما در او بیشتر که قصد زخم زدن بر او کرد بسبب ضعف او یا غفلت او پس نگاهداری کنید او را بخود تان
باب شانزدهم اصل باب شرح این باب بیست عنوان در اینکه اگر حق مسلمانی در میان غنیمت پیدا شود چه باید کرد و در این
باب یک حدیث است اول اصل عن بعض اصحاب ابی عبد الله علیه السلام عن ابی عبد الله علیه السلام فی السبی یاخذ العدو من المسلمین
فی القتال من اولاد المسلمین او من ممالیکهم فیحوزونه ثم ان المسلمین بعد قاتلوهم فظفروا بهم وسبوهم واخذوا منهم ما اخذوا من ممالیک
المسلمین واولادهم الذین کانوا اخذوه من المسلمین کیف یصنع بما کانوا اخذوه من اولاد المسلمین وممالیکهم شرح السبی بفتح
سین بی نقطه و کسر با یکنقطه و تشدید یاء اسیر یاخذ بتقدیر یاخذه است من در اول برای ابتداء است و در دوم و سوم برای
تبعیض است یحوزونه بحاء بی نقطه و واو و زای با نقطه و ضمیر جمع راجع بعدو و ضمیر غایب راجع بسبی بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است الحوز بفتح حاء و سکون واو راندن چیزی از جای بجای بعد مبنی بر ضم است الذین مجرور است و بدل ضمیر منهم است و مقصود
اینست که سبی گرفته شده از همان دشمنان که گرفته بودند نه از جمع دیگر از جمله دشمنان که در دست ایشان خریده باشند مجز منصوب
و در اخذوه راجع بسبی است یصنع بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است یعنی روایتست از بعضی یاران امام جعفر صادق
علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام در اسیری که میگیرند او را دشمنان از مسلمانان در جنگ از جمله فرزندان مسلمانان یا از جمله
مملوکان مسلمانان پس میرانند او را تا موضع خودشان بعد از آن بدرستی که مسلمانان بعد از اسیر کردن جنگ کردند دشمنان را
پس ظفر یافتند بایشان و اسیر کردند ایشانرا و گرفتند از ایشان آنچه را که گرفته بودند از جمله مملوکان مسلمانان و فرزندان
ایشان از دشمنان که بودند که گرفته بودند آن اسیر را از مسلمانان چه کار کرده میشود با اسیری که بوده نزد دشمنان که گرفته بودند
او را از جمله فرزندان مسلمانان و مملوکان ایشان اصل قال فقال اما اولاد المسلمین فلا یقامون فی سهام المسلمین ولکن
یردون الی ابیهم او اخیهم او الی ولیهم بشهود واما الممالیک فانهم یقامون فی سهام المسلمین فیباعون ویعطی موالیهم قیمة
اثمانهم من بیت مال المسلمین شرح یعطی بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست موالیهم مفعول اول و نایب فاعل است
قیمة بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین منصوب مفعول دوم یعطی است و مضاف است القیمة آنچه چیزی بآن ارزد خواه
بآن فروخته شود و خواه نه الاثمان بفتح همزه و سکون ثاء سه نقطه جمع ثمن بفتح ثاء و فتح میم مبلغهای که چیزها بآنها فروخته شود
خواه مساوی قیمت باشد و خواه زیاد و خواه کم یعنی راوی گفت که پس امام گفت که اما فرزندان مسلمانان پس واداشته
نمیشوند در نصیبهای مسلمانان ولیکن برگردانیده میشوند بسوی پدر ایشان یا برادر ایشان یا بسوی خویش نزدیکتر ایشان
بگواهانی که گواه پدری یا برادری یا خویشی نزدیک باشند و اما مملوکان پس بدرستی که ایشان واداشته میشوند در نصیبهای مسلمانان
پس فروخته میشوند و داده میشوند مالکان سابق ایشان قیمت عدل از جمله ثمنهای که آن مملوکان از خزانه مسلمانان که در تصرف امام
است دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل لقیه العدو واصاب منه مالا او متاعا ثم ان المسلمین
اصابوا ذلک کیف یصنع بمتاع الرجل فقال اذا کانوا اصابوه قبل ان یحوزوا متاع الرجل رد علیه وان کانوا اصابوه بعد ما حازوه
فهو فیء للمسلمین فهو احق بالشفعة شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که برخورد
او را دشمن و گرفت از او نقدی را یا جنس را بعد از آن بدرستی که مسلمانان گرفتند آنرا از دشمن چه کار کرده میشود بجنس آن مرد
پس امام گفت که اگر باشد آن متاع بازیافتن که گرفته باشند مسلمانان پیش از آنکه دشمنان رانند متاع آن مرد در مملکت خود
شان برگردانیده میشود بسوی آن مرد و اگر باشد بازیافتن که مسلمان گرفته باشند آنرا بعد از آنکه دشمنان رانده باشند
در مملکت خود پس آن غنیمت است برای مسلمانان و آن مرد سزاوارتر است بسبب شفعه یعنی انضمام بآن متاع که سابقا داشته مراد
اینست که واجب است بر لشکر که آن متاع را در حصه او واقع کنند یا اینکه فروشند آنرا بمالک سابق آن اگر اراده خریدن آن کند باب هفدهم
اصل باب ان الله لم یحل للمسلم ان یتزوج دار الحرب شرح این باب بیان اینست که حلال نیست برای مسلمانان اینکه توطن کنند در مملکت
کافران حربی و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لعن رسول الله صلی الله علیه وآله ... فلما غشیهم

استنعلوا بالسجود فقتل بعضهم فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وآله فقال اعطوا الورثة نصف العقل بصلاتهم وقال النبي صلى الله
عليه وآله الا اني بريء من كل مسلم نزل مع مشرك في دار الحرب **شرح** خثعم بفتح خاء با نقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین بی نقطه
وتخفیف میم اسم کوهیست و مراد اینجا اهل آن کوهست غشیهم بفتح غین با نقطه و شین با نقطه یعنی یافت
غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بجیش است الاستعصام پناه جستن بچیزی که سپر شود السجود بضم سین بی نقطه و ضم جیم و دال
بی نقطه جمع ساجد مسلمانان باعتبار اینکه نماز میگذارند و در آن سجده میکنند العقل بفتح عین بی نقطه و سکون قاف خونبها **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که فرستاد رسول الله صلى الله علیه وآله لشکر را بسوی خثعم که کافر حربی بودند پس چون
نزول کردند لشکر ایشان را پناه جستند بسجده که در میان ایشان بودند بعضی کشته شدند بعضی مسلمانان پس خبر این رسید بحضرت نبی صلى الله
الله علیه وآله پس گفت که بدهید وارثان را نصف خونبهای ایشان بسبب نماز ایشان بعد وارثان مسلمانان نصف الصفه بسبب نماز آن مسلمانان و گفت
نبی صلى الله علیه وآله که آگاه باشید بدرستی که من بیزارم از هر مسلمانی که فرود آید با مشرکی در مملکت کافران حربی **باب بجدیهم**
الصلوة باب قسمة الغنیمة **شرح** این باب بیان بخش کردن غنیمت و در این باب شش حدیث است **اول اصل** قلت لابی
عبد الله علیه السلام السریة یبعثها الامام فیصیبون غنایم کیف تقسم قال ان قاتلوا علیها مع امیر امره الامام علیهم اخرج منها الخمس
لله وللرسول وقسم بینهم ثلاثة اخماس وان لم یکونوا قاتلوا علیها المشرکین کان کل ما غنموا للامام یجعله حیث احب **شرح** امّر بتشدید میم
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است ولله وللرسول موافق آنچه می‌آید در حدیث هفتم این باب و بیان
میشود و پس این حدیث منسوخ است بحدیث چهارم این باب و حاجت نیست باز که اینکه ثلثه مجرور و بدل خمس باشد و اول
بفتح همزه و سکون دال بی نقطه و سین بی نقطه جمع خمس بفتح حاء و کسر میم باشد بمعنی شدید در قتال و مراد ثلثه اخماس را جل و فارس
و فرس باشد و ادخال فرس در ذوی العقول مبنی بر تغلیب باشد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که طایفه از لشکر میفرستند
ایشان را امام در پی یابند غنیمتها را چگونه قسمت میکند امام آنها را امام گفت که اگر قتال کردند بسر آن غنیمتها با امیری که امیر کرد
او را امام بر ایشان بیرون میکند امام از آن غنیمتها یک خمس را برای الله تعالی موافق آیت سوره انفال فان لله خمسه وللرسول و
لذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و خمس دیگر را برای رسول و اخراجات خاصه او و قسمت میکند سه خمس باقی مانده
را در میان آن لشکر و اگر نباشند آن سریه با هر دشمنی که قتال کرده باشند بر سر آن غنایم مشرکان پس میشود هر چه غنیمت گرفتند از آن امام
میگرداند آن را هر جا که خواست هر چند که امام ایشان را فرستاده باشد و امیر همراه ایشان باشد موافق آنچه گفته در سوره حشر و ما افاء
الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب تا آخر **دوم اصل** عن حفص بن غیاث قال کتب الی بعض اخوانی ان اسال
ابا عبد الله علیه السلام عن مسایل من السنن فسألته وکتبت بها الیه وکان فیما سألته اخبرنی عن الجیش اذا غزا ارض الحرب فغنموا غنیمة
ثم لحقهم جیش آخر قبل ان یخرجوا الی دار السلام ولم یلقوا عدوا حتی خرجوا الی دار السلام هل یشارکونهم فقال نعم **شرح**
روایتست از حفص بن غیاث که گفت که نوشت بسوی من بعضی برادران من که بپرسم امام جعفر صادق علیه السلام را از مسئله چند از
آداب رسول الله صلى الله علیه وآله پس پرسیدم او را و نوشتم جواب آنها بسوی آن برادر و بود در آنچه پرسیدم امام را اینکه خبر ده
مرا از لشکر چون جهاد کرد در زمین اهل حرب پس غنیمت آوردند غنیمتی و لاحق شدند ایشان را لشکری دیگر پیش از آنکه
بیرون آیند بسوی مملکت اهل اسلام و بر نخوردند لشکر دوم دشمنی را تا آنکه بیرون آمدند بسوی مملکت اهل اسلام آیا شریک میشوند
لشکر اول را در غنیمت پس امام گفت که آری **اصل** وعن سریة کانوا فی سفینة ولم یرکب صاحب الفرس فرسه کیف تقسم الغنیمة
بینهم فقال للفارس سهمان وللراجل سهم فقلت وان لم یرکبوا ولم یقاتلوا علی افراسهم فقال ارأیت لو کانوا فی عسکر فتقدم الرجال
فقاتلوا وغنموا کیف کان تقسم بینهم الم اجعل للفارس سهمین وللراجل سهما وهم الذین غنموا دون الفرسان **شرح** و خبر ده مرا از
طایفه از لشکر که بودند در کشتی و سوار نشد صاحب اسب اسب خود را در جنگ چگونه بخش کرده میشود غنیمت میان ایشان پس امام گفت که برای
صاحب اسب دو بخش است و برای پیاده یک بخش است پس گفتم که آیا هر چند که صاحبان اسبان سوار نشوند و قتال نکردند بر اسبان خود پس امام

کفت

گفت که خبر ده مرا که اگر می‌بودند در لشکری در هوا پیش رفتند پیادگان پس قتال میکردند و غنیمت میکردند چگونه می‌بود که بخش کرده
شود غنیمت میان ایشان آیا نمیگردانیدیم برای سوار دو بخش را و برای پیاده یک بخش را و حال آنکه آن پیادگان جمع اند که
غنیمت کردند بی سواران **سیوم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا کان مع الرجل افراس فی الغزو لم یسهم الا لفرسین منها
شرح لم یسهم بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب افعال است الاسهام بخش کردن نصیب و دادن الفریضه برای یقین بخش **یعنی**
گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون باشد با مرد چند اسب در جهاد بخش نمیکرد مگر برای دو اسب از جمله آنها **چهارم اصل**
عن ابی الحسن علیه السلام قال یؤخذ الخمس من الغنایم فیجعل لمن جعله الله عز وجل ویقسم اربعة اخماس بین من قاتل علیه وولی ذلک قال وللامام
صفو المال ان یأخذ الجاریة الفارهة والدابة الفارهة والثوب والمتاع مما یحب او یشتهی فذلک له قبل قسمة المال وقبل اخراج
الخمس قال ولیس لمن قاتل شیء من الارضین ولا ما غلبوا علیه الا ما احتوی علیه العسکر **شرح** مضمون این حدیث گذشت در کتاب الحجة
در حدیث چهارم آخر ابواب ولی بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسب است الا برای استثنای منقطع است و میتواند بود که متصل باشد و
احتوی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الاحتواء ازار و حدیقت کشیدن و مراد اینجا قابلیت **یعنی** روایتست از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که گرفته میشود خمس از غنیمتهای لشکر پس گردانیده میشود برای آنکه گردانیده آنرا الله عز وجل در آیت سوره
انفال فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و بخش کرده میشود چهار خمس در میان لشکری که قتال
کرد بر سر آن و کارداری آن کرد و امام گفت که برای امامست خالص مال غنیمت اینکه بگیرد کنیز زیبا را و اسب زیبا را و جامه را و آنچه را
که انتفاع با آن اخوا بود از جمله آنچه دوست دارد یا اندک چیزی که بخواهد پس آنچه مذکور شد از امام است پیش از بخش کردن مال غنیمت
و پیش از بیرون آوردن خمس امام گفت که نیست برای لشکری که قتال کرد چیزی از زمینها و نه چیزی از آنچه بی آزار بدست آوردند
آنرا لیکن برای ایشانست چیزی از آنچه قتال کرد بر سر آن لشکر **اصل** ولیس للاعراب من الغنیمة شیء وان قاتلوا مع الامام
لان رسول الله صلى الله علیه وآله صالح الاعراب ان یدعهم فی دیارهم ولا یهاجروا علی انه ان دهم رسول الله صلى الله علیه وآله
من عدوه دهم ان یستنفرهم فیقاتل بهم ولیس لهم فی الغنیمة نصیب وسنته جاریة فیهم وفی غیرهم **شرح** مضمون این ظاهر است از
شرح حدیث باب دخول عمرو بن عبید والمعتزلة علی ابی عبد الله علیه السلام **اصل** والارض التی اخذت عنوة بخیل او رکاب فهی موقوفة
متروکة فی ایدی من یعمرها ویحییها ویقوم علیها علی ما یصالحهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق النصف والثلث والثلثین علی قدر ما یکون
لهم صالحا ولا یضرهم **شرح** یعمر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است **یعنی** و زمینی که گرفته شد بزور با اسبان یا شتران
پس آن وقف داشته شده است که گذاشته شده است در دستهای آن طرف جمعی که آباد میدارند آنرا و زراعت میکنند آنرا و ایستادگی
میکنند بر آن بنا بر آنچه مصالحه میکند با ایشان حاکم بر قدر توانایی ایشان از حق الارض که نصف حاصل یا ثلث یا دو ثلث باشد
بنا بر هر قدری که باشد برای ایشان موافق مصلحت و ضرر نرساند ایشان را باعتبار معاش ایشان **پنجم اصل** عن هشام بن
سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الاعراب علیهم جهاد قال لا الا ان یخاف علی الاسلام فیستعان بهم قلت فلهم من الجزیة
شیء قال لا **شرح** فیستعان منصوب است و مرفوع میتواند بود **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که پرسیدم امام را از بادیه نشینان عرب از جمله مسلمانان که آیا برایشان واجبست جهاد امام گفت که نه مگر اینکه ترسیده شود
بر اسلام از کثرت لشکر مشرکان پس مدد جسته شود با اعراب گفتم که آیا اعراب را از سر شمار اهل ذمه نصیبیست امام گفت که نه **ششم**
اصل عن علی علیه السلام فی الرجل یأتی القوم وقد غنموا ولم یکن شهد القتال فقال امیر المؤمنین علیه السلام هؤلاء المحرومون وامر ان
یقسم لهم **شرح** مشار الیه هؤلاء الرجل وامثال اوست المحرومون بحاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است محروم
کنندگان کسی از بعض نصیب او یا کل آن و حرام کنندگان لذتها بر خودشان بسبب خروج برای جهاد یا برای حج یا برای عمره یا مانند
آنها و بودن اینجا مناسبست **یعنی** روایتست از علی علیه السلام در مردی که می‌آید نزد مجاهدان بحالی که بتحقیق غنیمت بدست آوردند
و نبود آن مرد حاضر شده باشد قتال را پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که آن مرد و امثال او محروم کنندگان آن قوم اند از بعض نصیب

رشان و از اراده باینکه خمس جدا کرده شود از غنیمت برای آن مرد و امثال او میتواند بود که این در صورتی باشد که آن قوم هنوز از دار الحرب بیرون نیامده باشند چنانچه ظاهر حدیث دوم این باب است **هفتم اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئلته عن الغنیمة فقال یخرج منها خمس لله وخمس للرسول وما بقی قسم بین من قاتل علیه وولی ذلک **شرح** خمس اول آنست که مذکور است در آیت سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل خمس دوم باعتبار معقولست صفو المال است که مذکور شد در حدیث چهارم این باب واین اشارتست باینکه امام مجوز است میان اینکه صفو المال را اخذ کند و بعد از آن یک خمس بردارد و میان اینکه صفو المال را اخذ نکند و دو خمس بردارد و یکی برای مذکوران در آیت انفال است و دیگری در مقابل صفو المال است که مخصوص خود نیست در وقت اخذ صفو المال زیاد بر یک خمس را اخذ نمیکند مگر آنکه ضرورت شدیده شود زیرا که آن برای اخراجاتیست که امام را میدهد باعتبار المؤلفة قلوبهم و مانند اینها چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم آخر ابواب **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از غنیمت لشکر پس امام گفت که بیرون کرده میشود از آن خمس برای الله تعالی و خمس دیگر برای اخراجات رسول و وصی او و آنچه باقی ماند بخش کرده شود میان لشکری که قتال کرد بر سر آن و کار آن کرد **هشتم اصل** عن سماعة عن احدهما علیهما السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه واله خرج بالنساء فی الحرب یداوین الجرحی ولم یقسم لهن من الفیء شیئا ولکنه نفلهن **شرح** روایتست از سماعه از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله بیرون برد زنان را در حرب ... از خمس دوم خود که مذکور شد در حدیث سابق **باب نوزدهم اصل باب** **شرح** این بابیست بعنوان ودر بیان اداب جنگ از شروع در جهادست و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول خیر الرفقاء اربعة وخیر السرایا اربع مایة وخیر العساکر اربعة الاف ولا یغلب عشرة الاف من قلة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بهتر رفیقان سفر چهار کس است و بهتر طوایف لشکر که علیحده بجهادی فرستاده شوند چهار صد کس است و بهتر لشکرهای بزرگ چهار هزار کس است و مغلوب نمیشود ده هزار کس بسبب کمی عدد هر چند که طرف مقابل بسیار بیشتر از ایشان باشند **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله لا یهزم جیش عشرة الاف من قلة **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سیوم اصل** عن شهر بن حوشب قال قال لی الحجاج وسئلنی عن خروج النبی صلی الله علیه واله الی مشاهده فقلت شهد رسول الله صلی الله علیه واله بدرا فی ثلثمایة وثلثة عشر وشهد احدا فی ستمایة وشهد الخندق فی تسعمایة فقال عمن قلت عن جعفر بن محمد علیهما السلام فقال ضل والله من سلک غیر سبیله **شرح** شهر بفتح شین با نقطه و سکون ها و در را بی نقطه است حوشب بفتح حا بی نقطه و سکون واو و فتح شین با نقطه و با یک نقطه است حجاج بفتح حا بی نقطه و تشدید جیم و الف جیم است و ابن عم حجاج بن یوسف ثقفی است که معروفست زیرا که امامت امام جعفر صادق علیه السلام در سال صد و چهارده هجری بوده و وفات حجاج بن یوسف در سال نود و یک یا در سال نود و چهار بوده مگر آنکه گوییم که شهر بن حوشب این سخن را از جعفر بن محمد پیش از زمان امامت او اخذ و نقل کرده باشد در زمان طفولیت او زیرا که ولادت او در سال هشتاد و سه هجری بوده و موید اینست قول ابن اثیر در جامع الاصول در ترجمه شهر بن حوشب که مات سنة مایة او قبلها بسنة وقیل غیر ذلک و سالی عطف است بر قال و مراد اینست که حجاج گفتگوی دیگر کرد با من و بعد از آن این را پرسید **یعنی** روایتست از شهر بن حوشب گفت که گفتگو کرد مرا حجاج و پرسید مرا از بیرون رفتن نبی صلی الله علیه واله بسوی مواضع حضور او برای جهاد پس گفتم که حاضر جهاد شد رسول الله صلی الله علیه واله در بدر با سیصد و سیزده کس و حاضر جهاد شد در احد با ششصد کس و حاضر جهاد شد در خندق با نهصد کس پس حجاج گفت که از کیست این نقل گفتم که از جعفر بن محمد است علیهما السلام پس حجاج گفت که گمراه شد بخدا قسم کسی که سلوک کرد غیر راه جعفر بن محمد را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام کان اذا اراد القتال قال هذه الدعوات اللهم انک اعلمت سبیلا من سبلک جعلت فیه رضاک وندبت الیه اولیاءک وجعلته اشرف سبلک عندک ثوابا واکرمها لدیک مابا واحبها الیک

مسلکا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام بود که چون اراده میکرد جهاد را میگفت این دعاها را ای خداوند بدرستی که تو اعلام کردی راهی را از جمله راههای تو که گردانیدی در آن خشنودی ترا و خواندی بسوی آن مقربان خود را و گردانیدی آنرا شریفتر راههای تو نزد تو باعتبار ثواب و گرامی تر آنها نزد تو باعتبار بازگشت و محبوب تر آنها بسوی تو باعتبار راه و روش **اصل** ثم اشتریت فیه من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیک حقا فاجعلنی ممن اشتری فیه منک نفسه ثم وفی لک ببیعه الذی بایعک علیه غیر ناکث ولا ناقض عهدا ولا مبدل تبدیلا بل استیجابا لمحبتک وتقربا به الیک **شرح** ثم برای تعجب است از اینکه مالک حقیقی چیزی آنرا خریداری نماید از کمال منت و فضل رحمت اشتریت بصیغه مخاطب است و ضمیر فیه راجع بسبیل است و این اشارتست بآیت سوره توبه که گذشت در حدیث اول باب من یجب علیه الجهاد ومن لا یجب که باب چهارم است اشتری بصیغه ماضی غایب معلوم است منک بفتح میم و تشدید نون مرفوع و فاعلست و این اشارتست بآنچه مذکور شد ثم تعجبیه است نفسه منصوب و مفعولست بل برای اضراب از منفیست بر یک از استیجابا و تقربا مصدر بمعنی اسم فاعلست برای مبالغه **یعنی** بعد از آن خریدی در آن راه از مومنان جانهای ایشان را و مالهای ایشان را باینکه برای ایشان باشد بهشت قتال میکنند در راه الله تعالی پس میکشند و کشته میشوند وعده که بر تو حق است پس بگردان مرا از جمله آنکه خریداری کرد در آن راه عطای تو جان او را بعد از آن وفا کرد برای تو بخرید و فروش او که معامله کرد با تو بر آن بر حالی که بر هم زننده بیعت نباشد و شکننده عهد نباشد و تبدیل کننده احکام تو نباشد اصلا بلکه مستوجب باشم برای دوستی تو و متقرب باشد بآن بسوی تو **اصل** فاجعله خاتمة عملی وصیر فیه فناء عمری وارزقنی فیه لک وبه مشهدا توجب لی به منک الرضا وتحط به عنی الخطایا وتجعلنی فی الاحیاء المرزوقین بایدی العداة والعصاة تحت لواء الحق وراية الهدی ماضیا علی نصرتهم قدما غیر مول دبرا ولا محدث شکا **شرح** بر بصیغه امر باب تفعیل است توجب بصیغه مخاطب معلوم باب افعالست تحط بحای بی نقطه و تشدید طای بی نقطه بصیغه مخاطب معلوم باب نصر است الاحیاء المرزوقین اشارتست بآیت سوره آل عمران ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و گذشت در حدیث اول باب یازدهم که باب کان یوصی به امیر المؤمنین علیه السلام عند القتال که باب پانزدهم است بایدی متعلق است بتجعلنی العداة بضم عین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه جمع عادی تجاوز کننده کان از حد لواء بکسر لام والف ممدوده و گاهی بجای همزه یا میباشد نوعی از علم است و رایه نوعی دیگر از علم است الحق بتقدیر اهل الحق است و هم چنین الهدی ضمیر نصرتهم راجع باهل الحق و اهل الهدی است القدم بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و بضم قاف و ضم و سکون دال شجاع پیش رو و لشکر محدث بصیغه اسم فاعل باب تفعیل یا باب افعالست التحدیث گفتن و در دل خود چیزی او الاحداث حادث کردن چیزی **یعنی** پس بگردان جهاد را آخر عمل من و بگردان در جهاد فانی شدن عمر مرا و روزی کن مراد جهاد برای تو و بوسیله جهاد موضع حضوری را برای جهاد واجب کنی برای من بوسیله آن موضع از جانب تو خشنودی را و فرو گذاری بوسیله آن موضع از من خطاهای مرا و گردانی مرا در زندگانی که روزی داده شده کانند بدستهای عادیان و عاصیان در پایین لوای اهل حق در رایت اهل هدی بر حالی که روننده باشم بر نصرت اهل حق شجاع پیش رو باشم پشت گردانیده باشم بجانب دشمن و در دل خود نیاورده باشم شک را **اصل** اللهم واعوذ بک عند ذلک من الجبن عند موارد الاهوال ومن الضعف عند مساورة الابطال ومن الذنب المحبط للاعمال فاحجم من شک او امضی بغیر یقین فیکون سعیی فی تباب وعملی غیر مقبول **شرح** المساورة بسین بی نقطه و واو و را بی نقطه تیزی کردن بهم جستن با یکدیگر محبط بحای بی نقطه و بای یک نقطه و طای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعالست فاحجم بحای بی نقطه و جیم بصیغه مضارع متکلم مع الغیر با بافعال منصوب است الاحجام واپس ایستادن از ترس امضی بصیغه متکلم باب ضرب منصوبست التباب بفتح تا دو نقطه و بای یک نقطه و الف و بای یک نقطه زیانکاری **یعنی** خداوندا و پناه میبرم بتو نزد جهاد از بددلی نزد مواضع ورود هولها و از سستی نزد تندی کردن دلیران بر یکدیگر و از گناهی که باطل کننده باشد اعمال را پس واپس ایستم بسبب شکی یا پیش روم بر غیر یقین

پس باشد کسی من ودر یا الکفار و علی من غیر مقبول باب بیست و پنجم اصل باب الشعار شرح شعار بکسر شین
با نقطه و تخفیف عین بی نقطه و الف و را بی نقطه است یعنی این باب بیان علامتی است که جا بود الله در میان خود قرار
میدهند برای اینکه یکدیگر را بآن شناسند و حکایت یکدیگر کنند و در این باب یک حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال شعارنا یا محمد یا محمد و شعارنا یوم بدر یا نصر الله اقترب اقترب و شعار المسلمین یوم احد یا نصر الله اقترب و یوم
بنی النضیر یا روح القدس ارح و یوم بنی قینقاع یا ربنا لا یغلبنک و یوم الطائف یا رضوان شرح شعار در اول عبارت است
از شعار قائم آل محمد علیهم السلم نصر الله در دو جا بفتح نون و سکون صاد بی نقطه است و را بی نقطه و عبارت است از ملائکه که بمدد
آمدند و در روز بدر جنگ کردند و در روز احد جنگ نکردند اما باعث این شد که لشکر کافران ترسیدند و بر سر مدینه
نیامدند اقترب در سه جا بقاف و را بی نقطه و با یک نقطه بصیغه امر باب افتعال است بنی النضیر بفتح با یک نقطه و کسر نون و
فتح نون دوم و کسر ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه جهودان بودند روح القدس بضم را
بی نقطه و سکون واو و حا بی نقطه و ضم قاف و ضم و سکون دال بی نقطه و سین بی نقطه عبارت از جبرئیل است ارح بفتح
همزه و کسر را بی نقطه و سکون حا بی نقطه بصیغه امر باب افعال است بنی قینقاع بفتح قاف و سکون یا دو نقطه در پایین
و ضم و فتح و کسر نون و قاف و الف و عین بی نقطه جمعی از یهود بودند که در مدینه می بودند لا یغلبنک یعنی با نقطه و با یک نقطه
مضمومه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی جمع مذکر غائب با بنی است رضوان بکسر و ضم را بی نقطه و سکون ضاد با نقطه است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شعار ما در وقت ظهور قائم علیه السلم یا محمد یا محمد خواهد بود و شعار ما در
روز جنگ بدر ای مدد الله تعالی نزدیک شو نزدیک شو بود و شعار مسلمانان در روز جنگ احد ای مدد الله تعالی نزدیک
شو بود و در روز جنگ یهود بنی النضیر ای جبرئیل راحت رسان بود و در روز جنگ یهود بنی قینقاع ای صاحب کمال اختیار
ما مباد البته که ایشان غالب شوند ترا بود و در روز جنگ طائف ای خوشنودی الله تعالی بود اصل و شعار یوم حنین
یا بنی عبد الله یا بنی عبد الله و یوم الاحزاب حم لا یبصرون و یوم بنی قریظة یا سلام اسلمهم و یوم المریسیع و هو یوم بنی المصطلق
الا الی الله الامر و یوم الحدیبیة الا لعنة الله علی الظالمین و یوم خیبر یوم القموص یا علی آتهم من عل و یوم الفتح نحن عباد الله
حقا حقا و یوم تبوک یا احد یا صمد و یوم بنی الملوح امت امت و یوم صفین یا نصر الله و شعار الحسین علیه السلم یا محمد و شعارنا
یا محمد شرح یا بنی بفتح نون و کسر با یک نقطه و تشدید یا مفتوحه است عبد الله بفتح عین و سکون با و فتح دال عطف بیان آن است
گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسی علیه السلم که باب صد و بیست و پنجم است که حم یعنی یا محمد است یبصرون
بصیغه معلوم باب افعال است بنی قریظه بفتح با یک نقطه و کسر نون و ضم قاف و فتح را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و ظاء با نقطه قبیله از یهود حجاز اند سلام بفتح سین و تخفیف لام از اسما الله تعالی اسلمهم بصیغه امر باب افعال و ضمیر راجع
به بنی قریظه است مریسیع بضم میم و فتح را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در
پایین و عین بی نقطه چاهی یا آبی است از قبیله خزاعه و بیان آن و فرع یک مرحله است بنی المصطلق بفتح با یک نقطه و کسر نون
و ضم میم و سکون صاد بی نقطه و فتح طا بی نقطه منقلب از تا افتعال و کسر لام و قاف عبارت است از جمعی از قبیله خزاعه که جد
ایشان جذیمة بن سعید بن عمرو است و لقب او مصطلق بوده بمعنی خوش آواز الا بفتح همزه و تخفیف لام است الی الله خبر مقدم
بر مبتدا است حدیبیه بضم حا بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر با یک نقطه و تخفیف و تشدید یا دو
نقطه در پایین چاهی یا درختی است نزدیک مکه قموص بفتح قاف و تخفیف میم مضمومه و سکون واو و صاد بی نقطه کوه است
در خیبر که در آنجا قلعه محکم بوده از ابو الحقیق یهودی و مرحب که بدست امیر المؤمنین علیه السلم کشته شد در آنجا بوده یا علی آتهم
بتشدید یاء مضموم و همزه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و ضمیر راجع باهل قموص است یا بسکون همزه و کسر تا است و بنا بر اول
ماخوذ است از ایتاء بمعنی سزای لایق کسی دادن و بنا بر دوم ماخوذ است از اتیان بمعنی آمدن من عل بکسر جیم و سکون نون و فتح

عین بی نقطه

عین بی نقطه و کسر و ضم لام مخففه با تنوین یعنی من فوق است و فوق اینجا بمعنی بالا دست است مثل رجب یعنی جانب بالای تبوک است
تبوک بفتح تا دو نقطه در بالا زائده برای مضارع و ضم با یک نقطه و فتح کاف اسم زمینی است میان مدینه و شام و غیر منصرف
است برای وزن الفعل و علمیت بنی الملوح بفتح با یک نقطه و کسر نون و فتح میم و تخفیف لام مفتوحه و سکون واو و حا بی نقطه جمعی
اند از خزاعه وارث بزرگ ایشان ملیح بضم میم و فتح لام بیشان مانند است امت بفتح همزه و کسر میم و سکون تا دو نقطه در بالا بصیغه امر باب افعال است
صفین بکسر صاد بی نقطه و تشدید فا مکسوره و فتح نون اما تنوین بیان آن شد در شرح حدیث پنجم باب دهم یعنی و شعار روز جنگ حنین
ای پسر بنده خدای پسر بنده خدا بود و شعار روز جنگ احزاب ای محمد مشرکان دیده وری نمیکنند بود و شعار روز جنگ بنی
قریظه ای سلام بالسلام ایشان را بود و شعار روز جنگ مریسیع و آن روز جنگ بنی المصطلق است آگاه باشید بسوی الله تعالی است
بازگشت سررشته هر کار بود و شعار روز جنگ حدیبیه آگاه باشید لعنت الله تعالی بر ظالمان بود و شعار روز جنگ خیبر که روز
جنگ خیبر که روز جنگ قموص است ای علی بده ایشان را سزای لایق از بالا دست ایشان بود و شعار روز فتح مکه ما بندگان
خدائیم حق حقا بود و شعار روز جنگ تبوک ای یکتا ای مقصود در هر حاجت بود و شعار روز جنگ بنی الملوح بمیران بمیران
بود و شعار روز جنگ صفین ای مدد خدا بود و شعار امام حسین علیه السلم در کربلا یا محمد بود و شعار ما در ظهور قائم علیه السلم
یا محمد است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قدم اناس من مزینة علی النبی صلی الله علیه و آله فقال ما شعارکم قالوا
حرام قال بل شعارکم حلال شرح قدم بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است مزینه بضم میم و فتح زا با نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و نون قبیله است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت آمدند جمعی از مزینه بر نبی صلی الله علیه و آله پس گفت
که چیست شعار شما در روز جنگ گفتند که شعار ما لفظ حرام است گفت بلکه شعار شما لفظ حلال است یا بمعنی که بعد از این این را شعار
خود سازید سیوم اصل و روی ان شعار المسلمین یوم بدر یا منصور امت و شعار احد للمهاجرین یا بنی عبد الله یا بنی عبد الرحمن
و للاوس یا بنی عبد الله شرح و روایت کرده شده نیز اینکه شعار مسلمانان روز جنگ بدر ای مدد کرده شده بمیران بود و
شعار روز جنگ احد برای مهاجران ای پسر بنده الله ای پسر بنده رحمن بود و برای اوس از جمله انصار نیز ای پسر بنده الله
بود و این منافی حدیث اول این باب نیست زیرا که تعدد شعار برای یک طایفه جایز است باب بیست و یکم اصل باب فضل
ارتباط الخیل و اجرائها و الرمی شرح این باب بیان فضیلت بستن اسبان و دوانیدن آنها و تیر اندازی است و در این باب
شانزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الخیل کانت وحوشا ببلاد العرب فصعد ابراهیم
و اسمعیل علیهما السلم علی جبل جیاد ثم صاحا الا هلا الا هل قال فما بقی فرس الا اعطاهما بیده و امکن من ناصیته شرح بلاد العرب
ارض است با اینکه اسبان عجم وحشی نبوده اند و لهذا اسب عربیه اعتق میباشند بخلاف اسب عجم جیاد بکسر جیم و تخفیف یاء
دو نقطه در پایین منقلب از واو و دال بی نقطه در اصل جمع جید بفتح جیم و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره و دال بی نقطه
است بمعنی اسبان خوش گردن پس علی الفعل آن یا راست و نام کوهی شده در مکه برای این حکایت و آن کوه را اجیاد بفتح
همزه و سکون جیم نیز می نامند الا هلا در دو جا بفتح همزه و تخفیف لام و الف و الف هلا اسم فعلست بمعنی بیا هلا بفتح ها و تخفیف لام
و الف و اسم فعل است بمعنی رام شو هل بفتح ها و فتح لام که در وقف ساکن میشود مخفف هلا است و زمخشری در مفصل در بیان
اسما افعال گفته که حیهل مرکبة من حی و هل مبنی علی الفتح و یقال حیهلا بالتنوین و حیهلا بالالف و گفته که و تستعمل حی وحده
بمعنی اقبل و منه قول المؤذن حی علی الصلوة و هلا وحده بمعنی اقبل قال الله ابلغا بها و قولا لها هلا و ابن اثیر در نهایه گفته
گفته که حی هلا ای اقبل و اسرع و هی کلمتان جعلتا کلمة واحدة فحی بمعنی اقبل و هل بمعنی اسرع و قیل بمعنی اسکن امکن بفتح
با یک نقطه و سکون نون و دال بی نقطه و ضمیر راجع بفرس معمول دوم اعطا است الید عبارت است از تدبیر ها و حیله های که در تعلیم اسبان
و مانند آن می باشد الناصیه بنون و صاد بی نقطه و یا دو نقطه در پایین موی پیش سر و امکان از ناصیه خود کنایت است از
کمال فرمان برداری یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که اسبان بودند وحشیان در مواضع عرب

پس بالا رفتند ابراهیم و اسمعیل علیهما السلم بر کوه جیاد لبد از آن فریاد زدند بسوی اسپان که بیایید رام شوید بیا شید رام شوید
امام گفت که نماند اسپی مگر آنکه داد ابراهیم و اسمعیل را تبرهای آن که چگونه لجام و زین و مانند آنها باید کرد و رام کرد ابراهیم
و اسمعیل را از موی پیشانی خود دو که این حدیث در این باب باعتبار آنست که این عمل ابراهیم و اسمعیل دالست بر فضیلت ارتباط
خیل دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیمة
شرح مضمون این گذشت در حدیث آخر باب اول سیوم اصل عن عمر عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعت یقول الخیر کله معقود
فی نواصی الخیل الی یوم القیمة شرح مضمون این موافق سابق است چهارم اصل عن ابراهیم الجعفری قال سمعت ابا الحسن
علیه السلم یقول من ربط فرسا عتیقا محیت عنه ثلث سیئات فی کل یوم و کتب له احدی عشر حسنة و من ارتبط هجینا محیت عنه فی
کل یوم سیئتان کتب له سبع حسنات و من ارتبط برذونا یرید به جمالا او قضاء حوائج او دفع عدو عنه محیت عنه کل یوم سیئة
واحدة و کتب له ست حسنات شرح فرق میان ربط و ارتباط اینست که ربط بی تکلف است و ارتباط با تکلف چنانکه در نظم
آیت سورة البقرة لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت العتیق بفتح عین بی نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا اسبی که پدر و
مادرش عربی باشد عتیق است چون در اصل وحشی و آزاد بوده چنانچه گذشت در حدیث اول این باب الهجین بفتح هاء و
کسر جیم اسبی که پدرش یا مادرش یابو باشد البرذون بکسر باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح ذال با نقطه یابو و …
معرب بالای است یعنی شنیدم از امام علی نقی علیه السلم میگفت که هر که بست اسب عتیق را محو کرده شد از او سه گناه
در هر روزی و نوشته شد برای او یازده عمل خیر و هر که بست هجینی را محو کرده شد از او در هر روزی دو گناه و نوشته شد
برای او هفت عمل خیر و هر که بست یابوی را بهر حالی که میخواهد بهر آن خوشنمای را یا بر آوردن حاجتها را یا دفع دشمنی
را از خود محو کرده شد از او در هر روزی یک گناه و نوشته شد برای او شش عمل خیر مخفی نماند که موافق حساب تقریب
چهار است پس این زیادتی تفضل است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم عن ابیه علیهما السلم ان رسول الله صلی الله علیه
و آله اجری الخیل التی اضمرت من الحفیاء الی مسجد بنی زریق و سبقها من ثلث نخلات فاعطی السابق عذقا و اعطی المصلی عذقا
و اعطی الثالث عذقا شرح الاجراء بجیم و راء بی نقطه مصدر باب افعال دوانیدن اسب و مراد اینجا ترغیب دارد و اینکه
و ثانی آنست اضمرت بضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افعال الاضمار لاغر کردن و مراد اینجا …
کردن اسبست برای دوانیدن … و در مسافت بسیار دوانیدن … روزی … غالبا الحفیاء بفتح و … حاء بی نقطه
و سکون فاء و یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده است و مقصوره موضعیست در بیرون مدینه سمهودی در کتاب خلاصة
الوفا گفته که حفیا بالفتح ثم السکون ثم … و الف ممدودة و قد یقصر و یقال فیها حیفا بتقدیم الیاء علی الفاء منها اجرت
الخیل المضمرة الی ثنیة الوداع و قال سفیان … خمسة امیال او ستة و قال ابن عقبة ستة او سبعة بنی زریق بفتح باء یک
نقطه و کسر نون و ضم زای با نقطه و فتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف طایفه از انصار اند بخاری
و مسلم گفته اند که رسول الله صلی الله علیه و آله سابق بین الخیل التی اضمرت من الحفیاء و امدها ثنیة الوداع و بینهما ستة
امیال و سابق بین الخیل التی لم تضمر من الثنیة الی مسجد بنی زریق و بینهما میل و ظاهر این است که میان حفیا و این مسجد
هفت میل باشد و … میل یک فرسخ است واو در و سبقها حالیه است سبقها بفتح سین بی نقطه و فتح باء یک نقطه و ضم قاف مبتدا
است السبق گرو در اسب دوانیدن و مانند آن من ابتدائیه است ثلث مجرور و منون است و مراد سه اسب و الی … مانده
است نخلات بفتح نون و فتح خاء با نقطه مرفوع و خبر مبتدا است ضمیر مستتر در اعطی راجع برسول الله است و مراد اینست
که زیاده بر گرو مقرر میان ایشان این را از مال خود داد و مراد بسابق اسبی است که مقدم بر آن اسب دیگر نیست خواه
واحد باشد و خواه متعدد العذق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و قاف درخت خرمای باردار المصلی بصیغه اسم فاعل
باب تفعیل اسبی است که متاخر از سابق است و مقدم بر اسپان دیگر است خواه واحد باشد و خواه متعدد و مراد بثالث

اسبی است

اسبی است که متاخر از مصلی است و مقدم بر باقی اسپان است خواه واحد باشد و خواه متعدد یعنی روایت است از امام جعفر صادق
از پدرش علیهما السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله دوانید اسپانرا که لاغر کرده شده بودند از حفیا تا مسجد بنی زریق بر حالی
که گرو آن اسپان از جانب آن اسب که باخته باشند چند درخت خرما بود پس داد او از مال خود سابق را درخت خرما با بارش و داد
مصلی را نیز نخلی با بارش و داد سیوم را نیز نخلی با بارش ششم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سمعته یقول لا سبق الا فی خف او حافر او نصل یعنی النضال شرح النصل بفتح نون و سکون صاد بی نقطه پیکان النضال
بکسر نون و تخفیف ضاد با نقطه مصدر باب مفاعله تیر اندازی هم چشمان با یکدیگر یعنی روایت است از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که جایز نیست گرو که برد و باخته میشود مگر در شتر یا اسب یا پیکان
میخواهد بهر تیر اندازی را هفتم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله اجری الخیل و جعل سبقها
اواقی من فضة شرح اواقی بفتح همزه و واو و الف و کسر قاف و تشدید یاء جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و
تشدید یاء دو نقطه در پایین یا جمع وقیه بضم واو و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین است و آن وزن چهل درهم
است و درهم بوزن چهل و هشت دانه جو متوسط است از مسکوک مدور نقره یعنی روایت است از علی بن الحسین علیهما السلم
اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله دوانید اسپانرا و گرو دوانیدن کرد آنها را چند اوقیه از نقره هشتم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله اذا حرنت علی احدکم دابته یعنی اقامت فی ارض العدو او فی سبیل الله فلیذبحها و لا یعرقبها شرح
حرنت بحاء بی نقطه و راء بی نقطه و نون بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و حسن است … بکسر و ضم حالیکه … شده العدو بفتح
عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه و بضم عین و ضم دال و تشدید واو مصدر باب نصر دویدن در وقت گرد بندی و مانند آن
لا یعرقبها بعین بی نقطه و راء بی نقطه و قاف و باء یک نقطه بصیغه نهی غایب باب فعلل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که چون کجی کند بر یکی از شما اسب او میخواهد ایشرا که ایستد در میدان دویدن اسپان بکر دیار جهاد پس باید
که ذبح کند آنرا و پی نزند آنرا نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لما کان یوم موتة کان جعفر بن ابی طالب علی فرسه
فلما التقوا نزل عن فرسه فعرقبها بالسیف فکان اول من عرقب فی الاسلام شرح موتة بضم میم و سکون همزه و تاء دو
نقطه در بالا موضعیست در حوالی شام که جعفر طیار رحمه الله آنجا کشته شد در جهاد التقوا بتشدید فاء ماضی جمع
مذکر باب افتعال است الالتفاف پیچیده شدن و مراد اینجا بر هم خوردن صف مسلمانان در وقت شکست خوردن ایشان
است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که وقتی که شد روز جنگ موته بود جعفر بن ابی طالب سوار بر اسبی پس وقتی
که لشکر مسلمانان شکست خوردند فرود آمد از اسب خود پس پی زد آنرا بشمشیر چون فرصت ذبح نداشت و دانست که
بدست دشمنان می افتد پس شد او اول کسی که پی زد اسب را در اسلام ذکر این حدیث در این باب بمناسبت حدیث
سابق است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس شیء تحضره الملائکة الا الرهان و ملاعبة الرجل اهله شرح
شیء اینجا عبارتست از قدر مشترک میان رهان و ملاعبة الرهان بکسر راء که مصدر باب مفاعله است …
خارجی است و مراد گرو بندی در خف یا حافر یا نصل است که مذکور شد در حدیث ششم این باب یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست چیزی از گرو بندی و بازی کردن که حاضر شوند آنرا ملائکه مگر این گرو بندی
و بازی کردن مرد با زن خود یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم عن ابیه عم قال الرمی سهم من سهام الاسلام
شرح مراد برمی اینجا ورزیدن تیر اندازیست که باعث ترس مشرکان میشود سهم اینجا بمعنی نصیبست یا بمعنی تیر است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلم گفت که ورزیدن تیر اندازی بخشی است از بخشهای اسلام
که اعمال صالحه است دوازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی قول الله عز و جل و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة
و من رباط الخیل قال الرمی شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در قول الله عز و جل در سوره انفال که آماده کنید

برای دفع شر کافران آنچه را توانید از قوت و از اسبان بسته شده از قوت و از بستن اسبان گفت که مراد بقوت زه بدن تیرانداز است

سیزدهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اركبوا وارموا وان ترموا احب الي من ان تركبوا ثم قال كل لهو المؤمن باطل الا في ثلث في تأديبه الفرس ورميه عن قوسه وملاعبته امرأته فانهن حق الا ان الله عز وجل ليدخل بالسهم الواحد الثلثة الجنة عامل الخشبة والمقوي به في سبيل الله والرامي به في سبيل الله شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله سواری اسب کنید و تیراندازی کنید و اینکه تیراندازی کنید محبوب‌تر است بسوی من از اینکه سواری کنید بنابر اینکه سوار کار بی تیرانداز که اکثر کارزاری آید غالبا و تیرانداز بی سواری کارزاری آید بعد از آن گفت که هر بازی مومن باطل است یا ناحق است مگر در سه صفت در ادب آموزی او اسب را و تیر انداختن او از کمان خویش و بازی کردن او با زن خود چه بدرستی که این سه صفت همه راست است آگاه باش بدرستی که الله عز وجل هر آینه داخل میکند بسبب یک تیر سه کس را در بهشت سازنده تیر را و کسی را که تقویت کند بآن تیر در جهاد مثل کسی که آنرا خرد و بمجاهدی دهد و کسی را که انداخته آن تیر را در جهاد چهاردهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا سبق الا في خف او حافر او نصل يعني النضال شرح این موافق حدیث ششم این باب است پانزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام انه كان يحضر الرمي والرهان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او حاضر میشد تیراندازی حریفان و گرو بستن را شانزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اغار المشركون على سرح المدينة فنادى فيها مناد يا سوء صباحاه فسمعها رسول الله صلى الله عليه وآله في الخيل فركب فرسه في طلب العدو وكان اول اصحابه لحقه ابو قتادة على فرس له وكان تحت رسول الله صلى الله عليه وآله سرج دفتاه ليف ليس فيه اشر ولا بطر شرح السرح بفتح سین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه گله شتر که در چراگاه باشد سوء الصباح بضم سین بی‌نقطه و سکون واو و همزه منصوب است بفعل محذوف بتقدیر یا قوم احذروا سوء و آن مضاف است الصباح بفتح صاد بی‌نقطه و تخفیف بای یکنقطه و الف و حاء بی‌نقطه عبارت الحاق الف و هاء برای موصوف است ندبه الخیل حالت و مراد آنست که او در آن وقت نزد اسبان خود بود و با جراولان آنها و امیر بسلام کان خبر مستتر راجع برسول الله است اول افعل التفضیل بمعنی اقدم و منصوب و خبر کان است و اضافه آن باصحابه مثل اضافه در یوسف احسن اخوته است جمله لحقه استیناف بیانی سابق است ابو قتاده بفتح قاف و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف و دال بی‌نقطه حارث بن ربعی بکسر راء بی‌نقطه و سکون بای یکنقطه و عین بی‌نقطه است و او از انصار است و فارس رسول الله صلى الله علیه و آله بوده و دفتاه بفتح دال بی‌نقطه و تشدید فاء عبارت از دو پهلوی زین است الاشر بفتح همزه و فتح شین بانقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب علم خودنمائی البطر بفتح بای یکنقطه و فتح طاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب علم خودپسندی یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که غارت آوردند مشرکان بر سر گله شتر مدینه پس ندا کرد در مدینه ندا کننده که ای قوم حذر کنید از بدی غارت صباح پس شنیدند آن ندا را رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که نزد اسبان بود در پی سوار شد اسب خاصه خود را برای طلب دشمنان و بود اول بیشتر از اصحاب خود پیامبر اینکه لاحق او شد ابو قتاده بر اسبی که او را بود و بود در پائین رسول الله صلی الله علیه و آله زینی که دو پهلوی آن از لیف خرما بود و نبود در او خودنمائی و نه خودپسندی اصل فطلب العدو فلم يلقوا احدا وتتابعت الخيل فقال ابو قتادة يا رسول الله ان العدو قد انصرف فان رأيت ان تستبق فقال نعم فاستبقوا فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله سابقا عليهم ثم اقبل عليهم فقال انا ابن العواتك من قريش انه لهو الجواد البحر يعني الفرس شرح خبر طلب راجع بابو قتاده است و مراد آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله او را پیش فرستاد و خود عنان کشیده بر نشستم فلم یلقوا بفتح قاف ضمیر راجع بالعدو است نه بآنکه مراد اینجا جمع است اعم باعتبار ابو قتاده است و مراد آنست که دشمنان وقتی که او را دیدند ظاهر را گذاشتند و برگشتند که با یک کس جنگ کنند چون دیدند که او یکانه است و در میان طایفه خود نیست نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بالفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق است العواتك بفتح عین بی‌نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا جمع عاتکه نامهای زنان که ... البحر بفتح بای یکنقطه و سکون حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه است بحیث یعنی پس ابو قتاده طلب کرد دشمنان را پس دشمنان جرأت نکردند که روبرو شوند یک کس را و پی در پی

آمدند سواران اصحاب پس گفت ابو قتاده که ای رسول الله بدرستی که دشمن برگشت و اگر خواستی پس ما اسب با یکدیگر دوانیم خوب خواهد بود پس رسول الله گفت که خوب است پس اسب دوانیدند پس پیش رفت رسول الله صلی الله علیه و آله سابق بر ایشان بعد از آن رو آورد بر ایشان پس گفت که من پسر زنان عاتکه از قریشم بدرستی که آن هر آینه اسب تند و خیز است یعنی اسب خود را

باب بیست و دوم اصل باب الرجل يدخل عليه اللص شرح اللص بضم و فتح و کسر لام و تشدید صاد بی‌نقطه دزد یعنی این باب بیان فضیلت کسی است که دفع میکند از خود شر دزد را و در این باب چهار حدیث است اول اصل قلت لابي جعفر عليه السلام اللص يدخل في بيتي يريد نفسي ومالي قال اقتله فاشهد الله ومن سمع ان دمه في عنقي شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که دزد داخل میشود در خانه من میخواهد جان مرا و مال مرا چه کنم امام گفت که بکش پس گواه میگیرم الله را و هر که را که شنید اینکه خون او در گردن من دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه ان الله عز وجل ليمقت الرجل يدخل عليه اللص في بيته فلا يحارب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بدرستی که الله عز و جل هر آینه غضب میکند مردی را که داخل میشود بر او دزد در خانه او پس جنگ برای دفع او نمیکند وباسناده ان امير المؤمنين صلوات الله عليه اما انه لو دخل على ابن صفية ما باليت ان اطليه بالسيف شرح اطل بضم همزه و فتح طاء بی‌نقطه و کسر لام و تشدید آن و لفظ در بابش جمع طل بفتح طاء و سکون لام و اطل بکسر همزه و ضم طاء و تخفیف لام و الف جمع طلبه بکسر طاء و سکون لام زیورها اما بفتح همزه و تخفیف میم است انه بکسر همزه است صفیة بفتح صاد و کسر فاء و تشدید یاء دو نقطه در پائین بانتوین است بمعنی زنی که او را دوست باشد و بعضی باشد معشوقه و اینجا آنست که تو از جانب ما در کتب جستی چون حاضر بودی و مطلع شدی و تغافل کردی یعنی بی‌نقطه تشدید میم و ضمیر راجع باللص المقیمه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاعلام کسی را علامت دادن و اینجا عبارت است از شمشیر زدن بر سر کسی چون بجای علامت است یعنی و باسناد حدیث سابق روایت است اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد نزد او مردی پس گفت که ای امیر المؤمنین بدرستی که دزد داخل شد بر زن من در حضور و اطلاع من و ربود زیورهای او را پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آگاه باش بدرستی که او اگر داخل میشد بر پسر زنی که آلوده بشانه هر آینه راضی نمیشد بآن تا آنکه عامه و همراهان او دوزد الشمشیر چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام اذا دخل عليك اللص المحارب فاقتله فما اصابك فدمه في عنقي شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون داخل شود بر تو دزدی که جنگ کند پس بکش او را پس هر چه بر خورد ترا از گناه پس خون او در گردن من است مراد آنست که آنرا بر من حواله کن و این مبالغه است در اینکه گناه ندارد

باب بیست و سیوم اصل باب من قتل دون مظلمته شرح مظلمه بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و کسر لام مصدر باب ضرب است و اسم آن بگرفتن مالی و مانند آن بناحق و آن مال را نیز مظلمه میگویند و بنابر اول اضافه در مظلمته اضافه مصدر بفاعل است و بنابر دوم از قبیل اضافه شیء بمالک است یعنی این باب بیان کسی است که کشته شد نزد ستم بر او و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قتل دون مظلمته فهو شهيد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که کشته شد نزد ستم بر او پس او مانند شهید است در ثواب دوم اصل عن ابي مريم عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قتل دون مظلمته فهو شهيد شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق اصل ثم قال يا ابا مريم هل تدري ما دون مظلمته قلت جعلت فداك الرجل يقتل دون اهله ودون ماله واشباه ذلك فقال يا ابا مريم ان من الفقه عرفان الحق عرفان بکسر عین بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه مصدر باب علم است شرح بعد از آن امام گفت که ای ابو مریم آیا میدانی که چیست معنی نزد ستم کردن بر او گفتم قربانت شوم مردی که کشته میشود نزد اراده ظالم اهل او را و نزد اراده ظالم مال او را و مانندهای اینها پس گفت ای ابو مریم بدرستی که از جمله دانش دقایق شناختن حق برادر مومن است مراد آنست که کشته شود برای اهل برادر مومن و مال برادر مومن و مانندهای اینها نیز شهید است سیوم اصل عن الحسين بن ابي العلاء قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقاتل دون ماله فقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قتل دون ماله فهو بمنزلة الشهيد شرح این ظاهر است

از شرح حدیث اول این باب **اصل** قلت ایقاتل افضل او لم یقاتل فقال انا لو کنت لم اقاتل و ترکته **شرح** یقاتل بتقدیم
ان القتال است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و ظاهر اینست که لا باید بجای لم و الف ظاهر اینست که لو باید بجای لم و انکه اما تخفیف میم
باشد **یعنی** گفتم که آیا کسی که قتال کند افضل است یا اینکه قتال نکند پس امام گفت که اگر من پس از این بودم در این وقت جای قتال میکنم
و وامیگذاشتم مال را و مراد اینست که این متعلق میشود با فعل احوال صاحب لا ادری بیازی و بیناز مندی و مانند آنها که نمانند لا بجا
در صورتیست که پای ناموس در میان نباشد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق **چهارم اصل** عن علی بن
الحسین صلوات الله علیهما قال من اعتدی علیه فی صدقة ماله فقاتل فقتل فهو شهید **شرح** روایتست از علی بن الحسین صلوات الله علیه
گفت که هر که ظلم کرده باشد بر او در زکوة مال او یعنی عامل زکوة زیاده بر حد آن از او طلب کند پس قتال کرد برای دفع زیادتی پس کشته
شد پس او مانند شهید است **پنجم اصل** عمن ذکره عن الرضا علیه السلام عن الرجل یکون فی السفر و معه جاریة له فیجیء قوم یریدون اخذ
جاریته ایمنع جاریته من ان تؤخذ و ان خاف علی نفسه القتل قال نعم قلت و کذلک ان کانت معه امرأة قال نعم و کذلک الام و البنت و ابنة
العم و القرابة یمنعهن و ان خاف علی نفسه القتل قال نعم و کذلک المال یریدون اخذه فی سفر فیمنعه و ان خاف القتل فقال نعم **شرح**
ظاهر اینست که پس از عن الرجل از قلم کاتبان کاف قال سألته افتاده باشد و ایضا در دو جا قلت افتاده باشد و ما موافق ظاهر شرح
میکنیم **یعنی** روایتست از آنکه ذکر کرده حدیث را از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که می باشد در سفر و با او است
کنیزی از او پس می آیند جمعی میخواهند گرفتن کنیز او را آیا نگاه میدارد کنیز خود را از اینکه گرفته شود و هر چند که بترسد بر خود از
کشته شدن امام گفت که آری گفتم که و چنانست اگر باشد با او زنی امام گفت که آری گفتم که و چنانست مادر و دختر و دختر
عمو و خویشان نگاه میدارد ایشان را هر چند که بترسد بر خود از کشته شدن را امام گفت که آری گفتم که و چنانست مالی که میخواهند
گرفتن آن را در سفری پس نگاه میدارد آن را هر چند که بترسد کشته شدن را پس امام گفت که آری **باب بیست و چهارم اصل باب**
فضل الشهادة شرح الشهادة بفتح شین بالنقطه کشته شدن در جهادی که با امام حق باشد **یعنی** این بابیست در بیان
فضیلت شهید شدن و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن سعد بن سعد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن
قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه و الله لالف ضربة بالسیف اهون من موت علی فراش قال فی سبیل الله **شرح** روایتست
از سعد بن سعد از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از معنی قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه که قسم بخدا که هر آینه هزار
زخم شمشیر آسانتر است از مردن که بر رخت خواب باشد امام گفت که مراد کشته شدن بهزار زخم شمشیر در جهاد است برای
مومنان زیرا که ایشان جانهای خود را فروخته اند و در دعا طلب شهادت میکنند چنانچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث هفتم
باب پنجم که باب ما یقال فی مستقبل شهر رمضان است که و اسئلک ان تجعل وفاتی قتلا فی سبیلک تحت رایة نبیک صلی الله علیه
و آله مع اولیائک مخفی نماند که در این تفسیر اشارتست باینکه آسانتر بودن اینجا باعتبار حسن عاقبت است نه باعتبار زحمت بدن
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فوق کل ذی بر بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا
قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر **شرح** بر و را اول بکسر باء یک نقطه و تشدید راء بی نقطه مصدر باب علم است یعنی فرمان برداری مخلوق
مخلوق از اهل فرمان برداری کسی امام زمان را یا پدر و مادر نسبی را و در دوم و سیوم بفتح باء یک نقطه صفت مشبهه است یعنی فرمان
بردار مخلوق لقتل بصیغه مجهول با جانور است و ضمیر مستتر راجع به ذی بر است و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب
العقوق که باب صد و چهل و سیوم است حتی یقتل الرجل بود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که در بالای هر صاحب فرمان برداری فرمان برداریست تا آنکه کشته شود در راه خدا از کمال فرمان برداری
پس چون کشته شد در راه خدا پس نیست در بالای او کسی که فرمان بردار باشد **سیوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان
علی بن الحسین علیهما السلام کان یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من قطرة احب الی الله عز و جل من قطرة دم فی سبیل الله **شرح**
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که بود رسم که علی بن الحسین علیهما السلام مکرر میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

گفت هیچ قطره محبوب‌تر بسوی الله عز و جل از قطره خونی که در جهاد از مومنی چکد **چهارم اصل** عن ابی محبوب رفعه ان امیر المؤمنین علیه
السلام خطب یوم الجمل فحمد الله و اثنی علیه ثم قال یا ایها الناس انی اتیت هؤلاء القوم و دعوتهم و احتججت علیهم فدعونی الی ان اصبر للجلاد
و ابرز للطعان فلامهم الهبل و قد کنت و ما اهدد بالحرب و لا ارهب بالضرب انصف القارة من راماها **شرح** دعونی بفتح عین بی نقطه
است امر است و سقط و با یک نقطه و راء بی نقطه اصبر بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است الجلاد بکسر جیم و دال بی نقطه مصدر باب مفاعله شمشیر
زدن جنگیان یکدیگر را ابرز با یک نقطه و راء بی نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است ابروز ظاهر شدن در معرکه
جنگ الطعان بکسر طاء بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب مفاعله نیزه زدن جنگیان یکدیگر را فلامهم بکسر لام جاره و ضم همزه و تشدید
میم مکسوره است الهبل بفتح هاء و فتح باء یک نقطه مصدر باب علم است گم کردن مادر و مرگ فرزند جمله لامهم الهبل در اصل دعائیه است
و مستعمل شده برای تعجب نظیر آیت سوره مدثر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر و او در و ما حالیه است ما نافیه است اهدد بدو
دال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مجهول باب تفعیل است ارهب براء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع متکلم مجهول باب تفعیل است
انصف بنون و صاد بی نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست القارة بقاف و الف و تخفیف راء بی نقطه منصوب و مفعول
و آن اسم قبیله ایست از عرب که مشهور بودند بخوب انداختن تیر من بفتح میم فاعل است ضمیر منصوب در راماها راجع بالقارة است و
این کلام از ضرب المثلهاست **یعنی** روایتست از ابن محبوب بالا برد حدیث را تا معصوم که گفت اینکه امیر المؤمنین
علیه السلام خواند مردم را در روز جنگ جمل پس حمد کرد الله تعالی را و اجرا سپاس کرد بر او بعد از آن گفت که ای مردمان بدرستی که من
رفتم نزد این جماعت مخالفان برای نصیحت ایشان و خواندم ایشان را بسوی حق و حجت تمام کردم بر ایشان پس ایشان در جواب حجت من
خواندند مرا بسوی اینکه تاب آورم برای شمشیر زدن دلیران و ظاهر شوم برای نیزه زدن دلیران پس برای مادر ایشان
باد گریه و مرگ ایشان و بتحقیق بودم پیش از این زمان و حال آنکه تهدید کرده نمیشدم بجنگ و ترسانیده نمیشدم بشمشیر زدن انصف القارة
داد قبیله قاره را کسی که با ایشان تیراندازی کرد و این مثل برای اشارتست بجنین جوانمردان از اهل آسمان و زمین که لا سیف
الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و امثال این **اصل** فلیرعدوا و لیبرقوا فانا ابو الحسن الذی فللت حدهم و فرقت جماعتهم
و بذلک القلب القی عدوی و انا علی ما وعدنی ربی من النصر و التأیید و الظفر و انی لعلی یقین من ربی و غیر شبهة من امری **شرح** فلیرعدوا
تأکید است و سکون لام امر غایب و باء یک نقطه و راء بی نقطه و قاف بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم باب افعال یا باب نصر است اما
براق و ابرق بفتح باء و سکون راء درخشیدن ابر و اینجا استعاره شده برای ترسانیدن است تهدید و لیرعدوا بسکون لام امر غایب
و راء بی نقطه عین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم باب افعال یا باب نصر یا باب منع است الارعاد و الرعد
بفتح راء و سکون عین آواز دادن ابر و اینجا استعاره شده برای لاف زدن و بعض بعد از اینجا طلحه و زبیر مذکور شده در کتاب
الحجة در حدیث اول باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی الحق و المبطل فی امر الامامة است فللت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب
نصر از قبیل ضم ضمیر متکلم در موضع ضمیر غایب است حدهم بفتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و ضمیر راجع بقریش است باعتبار اینکه
طلحه و زبیر از قریش بودند و این اشارتست بجنگ بدر که قریش شکست فاحش خوردند با وجود اینکه کمال شوکت و جمعیت داشتند
غیر شبهة عطف بر یقین است و مراد اینست که یقین من شائبه از شبهه ندارد اصلا پس در کمال قوتست **یعنی** پس برای
غیر من پس باید که تهدید کنند و باید لاف زنند چه من ابو الحسنم آنم که شکست دادم تندی قریش را و پراکنده کردم فراهم آمده
ایشان را در روز بدر و غیر آن و به همان دل بر میخورم دشمنان خود را در این جهاد و من بر آنم که وعده کرده مرا صاحب کل اختیار
من از نصرت و تقویت و فیروزیست و بدرستی که من بر اطمینان خاطرم از جانب صاحب کل اختیار من که نصرت و تقویت و فیروزیست
و بدرستی که من بر اطمینان خاطرم از جانب صاحب کل اختیار من و نیستم بر شبهه از کار من اصلا **اصل** ایها الناس ان الموت
لا یفوته المقیم و لا یعجزه الهارب لیس عن الموت محیص و من لم یمت یقتل و ان افضل الموت القتل و الذی نفسی بیده لالف ضربة
بالسیف اهون من میتة علی فراش **شرح** لفظ المقیم در اکثر نسخ هست و موافق است با روایت نهج البلاغة در من کلام له علیه السلام قال الا

فاسافه موجب ودر بعض نسخ جنت واین بهتر مینماید زیراکه بنابر اول ظاهر این بود که گوید لا یفوته اجابت والا یجوه القیم یجز یعنیه
مضارع غایب معلوم باب افعال است المحبس بفتح میم وکسر حا بی نقطه وسکون یا ودو نقطه در پایین وصاد بی نقطه مصدر میمی است باب
ضرب که بر دو جاره من موصوله و مبتدا است واین جمله جاری مجرای استثنای سابق است و نظیر تاکید المدح بما یشبه الذم است مثل و لا عیب
فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب نقبل بیا یکنقطه چاره ونتح قاف وسکون تا ودو نقطه در بالا و تنوین است و خبر
مبتدا است واین اشارت است بآیه سوره آل عمران ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و گذشت در حدیث اول باب
ما کان یوصی امیر المومنین علیه السلم عند القتال که باب پانزدهم است میته بکسر میم مصدر برای نوع است **یعنی** ای مردمان بدرستی که
هر که کشته نمیشود از آن و عاجز نمیکند آنرا گریزان از آن بیان این که هیچ کس از مرگ گریزی و کسی که بخود بسبب کشته شدن است باینطور که حیوة
و بقای او بسبب کشته شدن در راه الله تعالی است و بدرستی که فاضلتر مرگ کشته شدن در راه الله تعالی است قسم بآنکه جان من بدست و
قدرت اوست که هر آینه هزار زدن شمشیر بر مومن آسانتر است از مردنی که براحت خواب باشد بیان این شد در حدیث اول این باب
اصل والعجبا لطلحة الف الناس علی ابن عفان حتی اذا قتل اعطانی صفقته بیمینه طائعا ثم نکث بیعتی اللهم خذه ولا تمهله و ان
الزبیر نکث بیعتی و قطع رحمی و ظاهر علی عدوی فاکفنیه الیوم بما شئت **شرح** وا در واعجبا برای ندبه و الف در دال است و آن بر دو
قسم است اول اظهار درد بر چیزی مثل وا زیدا دوم اظهار درد از چیزی مثل وا ظهراه و ما نحن فیه از قسم دوم است و در هر دو قسم الحاق
الف در آخر موقول آن می باشد مثل اینجا که مقصود اظهار درد است از کاری عجب که از طلحه سر زده الب بهمزه و با یکنقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التألیب تحریص الصفقه بفتح صاد بی نقطه و سکون فا و قاف صوت بهم رسانیدن دست بدست کسی دیگر بوده
و شایسته لفظ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است لا تمهله بصیغه نهی مخاطب باب افعال است احترام است بآنکه مادر زبیر صفیه بنت
عبد المطلب است پس امیر المومنین علیه السلم پسر خالوی او بوده و قرابت زبیر با امیر المومنین علیه السلم باعتبار پدران گذشت در
شرح حدیث اول باب فضل اليقين بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است **یعنی** وای از عجبی که طلحه راست
که تحریص کرد مردمان را بر کشتن پسر عفان تا آنکه چون او کشته شد داد مرا بیعت خود و نشان بدست راست خود از روی رضا بعد از آن
برهم زد بیعت مرا خداوندا بگیر او را و مهلت مده او را و بدرستی که زبیر بر هم زد بیعت مرا و برید خویشی مرا و مدد کرد بر من دشمنان
مرا پس کفایت دفع کن از من شر او را امروز بهر وسیله که خواستی **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قیل للنبی صلی الله
علیه و آله ما بال الشهید لا یفتن فی قبره فقال صلی الله علیه و آله کفی بالبارقة فوق راسه فتنة **شرح** لا یفتن بیا و تا دو
نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است الفتنه بکسر فا و سکون تا و نون آزمودن کسی بصیغه معلوم است بارز آید
است البارقه بیا یکنقطه و الف و کسر را بی نقطه و قاف شمشیرهای درخشنده فتنه منصوب و تمیز از نسبت است **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفته شد نبی را صلی الله علیه و آله که چیست حال شهید که امتحان کرده نمیشود بسوال نکیر و منکر
در قبر او پس گفت صلی الله علیه و آله که بس است شمشیرهای درخشنده در بالای سر او باعتبار امتحان **ششم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلم من قتل فی سبیل الله لم یعرفه الله شیئا من سیاته **شرح** لم یعرفه بعین بی نقطه و را بی نقطه و فا از باب تفعیل است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که کشته شد در راه الله تعالی نمی شناساند او را الله تعالی چیزی از گناهان او یعنی
که هیچکدام را بروی او نمی آورد **هفتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم ای الجهاد افضل قال من عقر جواده و اهریق
دمه فی سبیل الله **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که کدام جهاد فاضلتر است گفت جهاد کسی که کشته شد اسب او و
در ریخته شد خون او در راه الله تعالی مخفی نماند که منافاتی نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث اول کتاب فضل القرآن
که شهید بحر افضل است از شهید بر یکی از دو وجه اول اینکه مجاهد بحر جهاد در جزیره میکند چنانچه مذکور است در آنجا که
پس حاجت میشود او را بجهاد پس در میان شهیدان آن مجاهدان او افضل خواهد بود دوم اینکه این نوع از مجاهدان غیر گرفتار باشد
باب بیست و پنجم اصل باب **شرح** این باب بیست عنوان در فضیلت مددکاری کسی مسلمانان نزد و در این باب سه حدیث است

اول اصل قال امیر المومنین

اول اصل قال امیر المومنین علیه السلم لیضحک الله الی رجل فی کتیبة یتعرض لهم سبع او لص فیحمیهم ان یجوزوا **شرح** لیضحک بضاد با
نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاضحاک خندان کردن و مراد اینجا شکفته کردن و تحسین فرمودن است
و مفعول آن محذوف است بتقدیر لیضحک الله الناس و تعدیه آن بالی برای تضمین معنی توجه است الکتیبه بفتح کاف و کسر تا ای نقطه و
سکون یا و دو نقطه در پایین و با یکنقطه مجموعه و مجتمعه و بنابر اول فعلیه بمعنی مفعوله است و بنا بر دوم بمعنی فاعله است و بر تقدیر
مراد اینجا قافله است تعرض بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل صفت کتیبه است حامی بحا بی نقطه و الف از باب ضرب است ان
بتقدیر لان است یجوزوا بجیم و زای با نقطه بصیغه معلوم باب نصر است **یعنی** گفت امیر المومنین علیه السلم که شکفته و متوجه میکند
الله تعالی و مائل سوی مردی که در قافله ایست که سر راه گرفت ایشان را درنده یا دزدی پس نگاهداری کرد ایشان را برای اینکه
گذر کنند بی آفت **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله عونک الضعیف من افضل الصدقه
شرح عن ابی عبد الله علیه السلم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مدد کاری
تو ضعیف را از جمله فاضلتر صدقه است **سیوم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلم عن ابیه علیه السلم قال قال امیر المومنین علیه السلم قال
رسول الله صلی الله علیه و آله من رد عن قوم من المسلمین عادیة ماء او نار وجبت له الجنة **شرح** العادیه بعین بی نقطه و کسر دال بی نقطه
و تخفیف یا و دو نقطه در پایین منقلبه از واو بلای که مردم را با آن وا دارد از کار خود مثل سیلاب که دو بنای ایشان را آید
یا آتش که در خانهای ایشان افتد ماء او نار مجرور و مضاف الیه است و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هشتم باب الاهتمام بامور
المسلمین تا آخر که باب هفتادم است منصوب و بدل بود **یعنی** روایت است از علی بن الحسین علیهما السلم از پدرش علیه السلم گفت که
گفت امیر المومنین علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که برگرداند از جمعی از مسلمانان سیلابی یا آتشی را واجب شد
برای او بهشت **باب بیست و ششم اصل باب** **شرح** له این باب بیست عنوان در مدت کسی که درست
دهنده ندارد و زبان گشاده دارد و در بعض نسخ لفظ باب اینجا نیست و ظاهر آنست که باید در این باب یک حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ما جعل الله عز و جل بسط اللسان و کف الید و لکن جعلهما یبسطان معا و یکفان معا **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که قرار نداد الله عز و جل گشودن زبان و باز داشتن دست را و لیکن قرار داد زبان
و دست را باین روش که گشوده شوند با یکدیگر و باز داشته شوند با یکدیگر **باب بیست و هفتم اصل باب الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر** المعروف بصیغه اسم مفعول باب نصر شناخته شده و مراد در احادیث این باب یکی از دو معنی است اول فریضه
که معلوم شده در هر شریعتی فرض آن بشود اهل ربوبیت و محکمات کتاب الله و دلیل بر آن علم و سوال اهل الذکر علیهم السلم در مسایل غیر
معلومه است خواه مظنونه باشد و خواه نه و این لازم دارد ترک پیروی ظن و اختلاف از روی ظن را دوم فریضه که فرض آن
معلوم باشد مطلق المنکر بصیغه اسم مفعول باب افعال ناشناخته شده و مراد در احادیث این باب یکی از دو معنی است اول بدعتی
که ضد معروف بمعنی اول است و آن خود رای و اختلاف از روی ظن است دوم حرامی که حرمت آن معلوم باشد مطلق **یعنی**
این باب بیان فضل امر بمعروف و نهی از منکر است و در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال یکون
فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤن یتقرؤن و ینسکون حدثاء سفهاء لا یوجبون امرا بمعروف و لا نهیا عن منکر الا اذا
امنوا الضرر یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر یتبعون زلات العلماء و فساد علمهم **شرح** آخر الزمان عبارت است از زمان غیبت
امام مفترض الطاعه قوم عبارت است از بعض شیعه امامیه زیرا که در میان مخالفان تارکان امر بمعروف و نهی از منکر در هر زمانی
بوده اند یتبع در نسخ بنون و با یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و معنی آن النبع و النبوع بیرون آمدن آب از چشمه
بجوش خود و مراد اینجا خود رای بمعنی ریاست از پیش خود است و اکر بتا و دو نقطه در بالا و با یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب علم یا باب افتعال می بود راجح بانچه میشد المراؤن بضم میم و تخفیف را بی نقطه و الف و ضم همزه جمع مرائی بصیغه
اسم فاعل باب مفاعله خود نمایان در عبادات یتقرؤن بنون و قاف و را بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم باب افعال است

برای تعریض الالفاظ رجاعت داد رعرضه تعرض یعنی تعرض درآوردن و مراد اینجا ترک نهی از اختلاف از روی ظن در مسایل شرعیه است
یسکنون بسین بی نقطه و نون بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم باب افعال برای تعریض است الاسکان کسی را در عرصه خانه جا
درآوردن بترک نهی آواز تسبیح که میکنند جدانا بکسر جاء بی نقطه و دال بی نقطه و الف و نا و سین بی نقطه مفعول یسکنون است یا مفعول له
مغلت بعنوان تنازع و بنابر اول مفعول مثل اول محذوف است بتقدیر اجابة سعیها صفت جدانا است و مراد جوانان سبک عقل
است که عبادت گرفتار اند لایوجبون بجیم و باء یکنقطه و جزء راجع بقوم بصیغه مضارع معلوم باب افعال استیناف بیانی سابق است
آمنوا بصیغه ماضی باب علم است مراد الضرر اینجا ملامت جاهلان و کم شدن تا جان و منافع ایشان و مانند آنها است توجیه
آنچه می آید که ولا تخافوا انه الله لومة لائم لیس منافات ندارد با اینکه اگر باعث ضرر عظیم در بدن یا مال یا خویشان و مانند آنها شود
این حکم ندانسته باشد الرخص بضم راء بی نقطه و فتح خاء با نقطه و صاد بی نقطه جمع رخصه السابها و فرا جتاد در کار المعاذیر بمیم بی نقطه
و الف و ذال با نقطه و راء بی نقطه جمع یتبعون بتاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب
معلوم باب تفعیل است التتبع طلب و تفحص الزلات بفتح زاء با نقطه و تشدید لغزشها در کتب مصنفه و مانند آنها و او در
فساد بمعنی مع است علمهم بفتح عین بی نقطه و فتح میم و لام است و در بعض نسخ علمهم بکسر عین و سکون لام و میم است و بر هر تقدیر
ضمیر راجع بمرجع ضمیر یتبعون است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بهم میرسند در آخر الزمان جمعی که خود رو میشوند
در میان ایشان جمعی سالوسان که ترک نهی از اختلاف و اجتهادات ظنیه میکنند و خارج که خود رو میشوند در میان ایشان
جمعی سالوسان که ترک نهی از اختلاف و اجتهادات ظنیه میکنند و خارج میکنند چرا نا یزا که سبک عقل و منافقانند بیان
این آنکه سالوسان واجب نمیشمرند امر بمعروف و نه نهی از منکر را مگر وقتی که ایمن شوند از ضرر ملامت جاهلان
آن سالوسان طلب میکنند برای خودشان آسانیها و بهانها را در ترک امر بمعروف و نهی از منکر تفحص میکنند لغزشهای
علما را در تصانیف برای اظهار دانش خود با وجود فاسد بودن عمل و عبادت آن سالوسان بسبب ریا اصل
یقبلون علی الصلوة و الصیام و ما لا یکلمهم فی نفس و لا مال و لو اضرت الصلوة بسایر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها کما رفضوا
اسمی الفرایض و اشرفها ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمة بها تقام الفرایض شرح یقبلون بقاف و باء
یکنقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است ما موصوله مجرور است محلا معطوف بر الصلوة لا یکلمهم بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است نفس بفتح نون و سکون فاء و سین بی نقطه اینجا عبارت است از دل و ایمن بودن آن از ملامت جاهلان مال
اینجا عبارت است از آنچه از تا جان بمیتوجهان میرسد از بدایا و مانند آنها باء در بسایر بمعنی مع است باء در باموالهم متعلق باضرت
است رفضوا براء بی نقطه و فاء و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است اسمی بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و میم و الف
منقلب از واو افعل التفضیل است یعنی رو می آورند بر نماز و روزه خواه فریضه و خواه نافله و عبادات دیگر که رخنه نمیکند
ایشان را در ایمن بودن دل و نه در کسب مال و اگر ضرر میرساند نماز با باقی آنچه میکنند بکسب مالهای ایشان و ایمنی دلهای ایشان
هر آینه ترک میکردند آنها را چنانچه ترک کردند رفیع ترین فرایض را و شریفترین فرایض را بیان این آنکه بدرستی که امر بمعروف و نهی
از منکر فریضه ایست بزرگ که بآن بر پا داشته میشود فرایض دیگر اصل هنالک یتم غضب الله عز و جل علیهم فیعمهم بعقابه فیهلک
الابرار فی دار الاشرار و الصغار فی دار الکبار ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فریضة عظیمة
بها تقام الفرایض و تامن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر فانکروا
بقلوبکم و الفظوا بالسنتکم و صکوا بها جباههم و لا تخافوا فی الله لومة لائم شرح یتم بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعمهم بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالله است ابرار عبارت است از جمعی که خود را از شیوه امامیه میشمرند و تقیه
در آن عمل نمیکنند فی عبارت است از مخالفان شیعه امامیه صغار عبارت است از ضعیفان چون حکومتی با ایشان نیست کبار عبارت است
از صاحبان حکومت که مخالفان بوده اند فریضه خبر دیگر ان است تامن بهمزه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است مذاهب عبارت است

درازالوان

از دفوع عبادات که راههای الله تعالی است تحل بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است ترد بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر است المظالم
جمع مظلمه بفتح میم و کسر لام چیزهای مغصوب و مراد اینجا حقوق امام معترض الطاعت است که مخالفان غصب کرده اند تعمر بصیغه مضارع
غایب مجهول باب نصر است ینتصف بنون و صاد بی نقطه و فاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است الانتصاف انتقام کشیدن من
الاعداء نایب فاعل است و مراد با عداء مخالفان شیعه امامیه است و انتصاف از ایشان عبارت است از غالب شدن بر ایشان بحجت و برهان
در وقت استدلال بمحکمات قرآن که هر گاه است در نهی از اختلاف از روی ظن و بآن ممتاز میشود معروف و منکر از یکدیگر و لیستقیم الامر واضح
میشود حقیقت طریقه شیعه امامیه بخلاف استدلالات دیگر چنانچه گذشت در روایات منقوله در خطبه مصنف و بیان شد در شرح قوله قال
الامام علیه السلام من دخل فی الدین الی آخر در خطبه الفظوا بصیغه امر باب ضرب است صکوا امر صاد بی نقطه و تشدید کاف بصیغه امر باب نصر است
یعنی در آن وقت کامل میشود غضب الله عز و جل بر آن سالوسان پس فرو میگیرد الله تعالی ایشان را بعذاب خود و جمیع ایشان را چه خوب
میشوند نیکان در مملکت فاجران و ضعیفان در مملکت اقویا بدرستی که امر بمعروف و نهی از منکر راه پیغمبران است و طریق واضح صالحان است
مراد و حیث که پیغمبران و صالحان با آنها حجت میگرفته اند بر مخالفان خود چنانچه در آیت سوره یوسف است که قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی
بصیرة انا و من اتبعنی و مذکور شد در حدیث اول باب چهارم و بیان شد آنجا فریضه ایست بزرگ که بآن راست کرده میشود با شد
فرایض و ایمن میشود از شر شیطان راههای ایمن و حلال میشود در رزقهای مکسوب و برگردانیده میشود حقوق امام حق بسوی او با بینه
که امر بمعروف و نهی از منکر و داخل غاصبان حقوق امام حق میشود معمور میشود زمین و انتقام کشیده میشود از دشمنان ائمه حق
و درست میشود امارت ائمه حق پس انکار کنید کار آن سالوسان را بدلهای شما و بگوئید بزبانهای شما و بزنید بآن فریضه پیشانیهای آن
سالوسان او مترسید در راه الله تعالی از سرزنش سرزنش کننده مثل اینکه گوید که توجه کار را دادی اصل فان اتعظوا و الی الحق
رجعوا فلا سبیل علیهم انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم هنالک فجاهدوهم
بابدانکم و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالا و لا مریدین بالظلم ظفرا حتی یفیئوا الی امر الله و یمضوا علی طاعته
انما السبیل تا الیم مذکور است در سوره شوری شرح پس اگر آن سالوسان قبول پند کردند و بسوی حق برگشتند پس نیست راه
اعتراضی بر ایشان جز این نیست که راه اعتراض بر جمعی است که ظلم میکنند مردمان را و طلب مطلب خود میکنند در زمین بوسیله ناحق
آن جمع برای ایشان است عذابی دردناک در آن وقت که بناحق طلب کنند پس جهاد کنید ایشان را ببدنهای خود و دشمن دارید
ایشان را بدلهای شما در حالی که طالبان سلطنت نباشید و نه طلب کاران باشید مال را و نه طلب کنان باشید بظلم فیروزی
را تا آنکه آن سالوسان برگردند بسوی امر الله تعالی و روند بر فرمان برداری او اصل قال اوحی الله عز و جل الی شعیب النبی علیه السلام
انی معذب من قومک مائة الف اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم فقال علیه السلام یا رب هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار
فاوحی الله عز و جل الیه داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبی شرح انی بکسر و فتح همزه میتواند بود مائة منصوب و مفعول معذب است
اربعین منصوب و بدل تفصیل مائة است داهنوا بدال بی نقطه و نون از باب مفاعله است یعنی امام گفت که وحی کرد الله عز و جل
بسوی شعیب نبی علیه السلام که بدرستی که من عذاب خواهم کرد از جماعت تو صد هزار کس را چهل هزار را از جمله بدان و شصت هزار را
از جمله نیکان پس گفت شعیب علیه السلام که ای صاحب کمال اختیار من این چهل هزار کس بدان و مستحقان عذاب اند پس چیست حال نیکان
که معذب میشوند پس وحی کرد الله عز و جل بسوی او که ملایمت کردند با اهل معاصی و غضبناک نشدند بسبب باعث غضب من با نهی از ترک امر
بمعروف و نهی از منکر بدلت و زبان کردند و در و بیزاری نکردند و دل نیز از ایشان نفرت نکردند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال ما قدست امة لم یؤخذ لضعیفها من قویها بحقه غیر متعتع شرح قدست بقاف و دال بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه
مجهول باب تفعیل است باء در بحقه زایده است برای تقویت لیس حقه مرفوع است محلا و نایب فاعل است غیر منصوب و حال ضعیفها است
متعتع بدو تاء دو نقطه در بالا و دو عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب فعلل مجرد و مضاف الیه است التعتعه اضطراب و اذلال کسی را
بازداری یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پاکیزه کرده نشدند گروهی که گرفته نشد برای ضعیف ایشان از قوی ایشان

حق او برجائی که آن ضعیف آزار داده نشود **سیوم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لتامرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیستعملن
علیکم شرارکم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم **شرح** لتامرن بفتح لام موطئه قسم و فتح را و سقط و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه
مضارع متکلم مع الغیر مجهول الفاء باب افعل است لتنهن بفتح لام و فتح ها و نون تاکید بصیغه مضارع متکلم مع الغیر مثل الام یای باب
منع است بحذف لام الفعل و در بعضی نسخ لتنهون بحذف نمیشود مخفی نماند که اگر صیغه جمع مذکر مخاطب می بود واو مضموم میان ها و
نون می بود مثل لتخشون لیستعملن بفتح لام اول و فتح لام دوم و نون تاکید بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال است **یعنی**
شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که البته البته امر میکنیم البته بمعروف و البته نهی میکنیم البته از منکر یا بر اینها حاکم کرده میشوند
البته بر شما بدتران شما پس دعا میکنند بهتران شما برای دفع شر ایشان پس دعا مستجاب نمیشود برای آن بهتران مراد از آنکه امام از آن
که سر رشته امر بمعروف و نهی از منکر منتهی باو میشود و واسطه میان افضل مردمان و بدتر مردمان میباشد پس اگر با امامی که عالم
بجمیع احکام الله تعالی است متفق نباشیم البته بدتران مردمان مستقل میشوند و دعای که در طلب ایشان است مستجاب نمیشود **چهارم اصل**
عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ویل لقوم لا یدینون الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر **شرح** روایت است از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام که هر کدام گفتند وای برای جمعی که پرستش نمیکنند الله تعالی را بامر بمعروف و نهی از منکر **پنجم اصل**
قال ابو جعفر علیه السلام بئس القوم قوم یعیبون الامر بالمعروف و النهی عن المنکر **شرح** یعیبون بعین بی نقطه و یا دو نقطه در پائین
و بای یک نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام که بد جمعی اند جمعی که زشت میشمرند امر بمعروف و نهی از منکر
را **ششم اصل** خطب امیر المؤمنین صلوات الله علیه فحمد الله و اثنی علیه و قال اما بعد فانه انما هلک من کان قبلکم حیث ما عملوا من المعاصی
و لم ینههم الربانیون و الاحبار عن ذلک و انهم لما تمادوا فی المعاصی و لم ینههم الربانیون و الاحبار عن ذلک نزلت بهم العقوبات
فامروا بالمعروف و انهوا عن المنکر **شرح** حیث بحاء سقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و ثا سه نقطه بمعنی ظرفیت و مبنی بر ضم
میباشد و در بعضی لغات مبنی بر فتح و در بعضی بر کسر است و شرط [illegible] آنست که موصوب باشد چون مضاف بمفرد شود مثل اینجا
زیرا که ما موصوله است و من بیانیه است الربانیون و الاحبار مذکور است در سوره مائده و جای تمادوا بفتح دال سقطه بصیغه ماضی مثل الملام
یای باب تفاعل است **یعنی** خطبه خواند مردمان را امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس حمد کرد الله را و ثنا کرد بر او و گفت اما بعد از حمد و ثنا
پس بدرستی که حال این است که هلاک شدند جمعی که بودند پیش از شما در جای که کردند از گناهان و نهی نکردند ایشان را
خداشناسان و دانایان یهود از آن گناهان و بدرستی که ایشان وقتی که بسیار ماندند در گناهان و نهی نکردند ایشان را خداشناسان
و دانایان یهود از آن گناهان فرود آمد بایشان عذابهای الهی پس امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر **اصل** و اعلموا ان الامر بالمعروف
و النهی عن المنکر لن یقربا اجلا و لن یقطعا رزقا فان الامر ینزل من السماء الی الارض کقطر المطر الی کل نفس بما قدر الله لها من زیادة
او نقصان فان اصاب احدکم مصیبة فی اهل او مال او نفس و رای عند اخیه غفیرة فی اهل او مال او نفس فلا تکونن له فتنة فان المرء
المسلم بریء من الخیانة **شرح** لن یقربا از باب تفعیل است کقطر المطر از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است الی کل و ما متعلق بینزل است
و با برای تعدیه است قدر بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الغفیرة بفتح غین با نقطه و فتح فا و سکون یا دو نقطه در پائین
و را بی نقطه الغفیر غفیرة بکسر غین و سکون فا که مصدر نوعی باب ضرب است [illegible] گناه و این اشارت است بآیت سوره
شوری و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و تعبیر باعتبار این است که راحت دنیا کوچک است نسبت براحت آخرت فلا
تکونن بنون تاکید ثقیله است بصیغه نهی غایبه معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بغفیره است و ضمیر له راجع باحدکم است الفتنة
بکسر فا و سکون تا [illegible] عذاب و مراد اینجا باعث عذاب است بری بفتح با و [illegible] و کسر را بی نقطه و سکون یا و همزه است
مراد بخیانت اینجا رشک خوردن و ترک رعایت حق برادر مؤمن است **یعنی** و بدانید که امر بمعروف و نهی از منکر هرگز نزدیک نمیکنند
آخر عمر را و هرگز نمی برد روزی را بیان این آنکه کار الهی در قضا و قدر او فرود می آید از آسمان بسوی زمین مانند قطرهای باران
بسوی هر نفسی آنچه اندازه کرده الله تعالی برای آن نفس از زیادتی روزی یا کمی روزی پس اگر برسد یکی از شما را آزاری در اهل یا مال یا

بابرق

یا بدن و ببیند نزد برادر مؤمن خود اندکی بخشش خدا را از جانب الله تعالی در اهل یا مال یا بدن نشاید پس باید که نشود البته آن بخشش برای او باعث
عذابی یا تنفیر که باید که خیانت نکند که باعث عذاب میشود و چه بدرستی که مرد مسلمان هر آینه عاری میباشد از خیانت با برادر مؤمن
اصل ما لم یغش دناءة تظهر فیخشع لها اذا ذکرت و یغری بها لئام الناس کان کالفالج الیاسر الذی ینتظر اول فوزة من قداحه
توجب له المغنم و یرفع عنه بها المغرم و کذلک المرء المسلم البریء من الخیانة ینتظر من الله تعالی احدی الحسنیین اما داعی الله فما عند الله
خیر له و اما رزق الله فاذا هو ذو اهل و مال و معه دینه و حسبه **شرح** ما مصدریه زمانیه است و مضارع یعنی ظرف زمان است و عامل
ان کان است و اینجمله استیناف بیانی سابق است لم یغش بغین با نقطه و شین با نقطه مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم مثل الامام
یای باب علم است یا بصیغه مجهول باب افعال یا باب تفعیل است الغشیان ارتکاب گناه [illegible] کسی را با باب
الدناءة بفتح دال بی نقطه و نون و الف و همزه مصدر باب منع و حسن است و نسبه که عیب و عار است و آن منصوب و مفعول به یا مفعول
دوم لم یغش است تظهر بصیغه مضارع غایبه معلوم باب منع صفت دناءة است فیخشع مرفوع و عطف بر تظهر است ذکرت بصیغه ماضی
غایبه مجهول باب نصر است یغری بغین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب معلوم باب افعال معطوف بر یخشع است
الاغراء [illegible] کسی را برای آزار کردن او دیگری لئام بکسر لام و همزه که گاهی منقلب بیا میشود و الف و تخفیف میم جمع لئیم
مرفوع و نایب فاعل یا فاعل یغری است الفالج بفا و الف و کسر لام و جیم [illegible] فرق میان فالج و فلاح بفتح فا و تشدید
لام آنست که فالج صاحب زر الفالست خواه خود برزگری کند و خواه حواله به برزگران کند و فلاح کسی است که خود برزگری کند
الیاسر بیا و دو نقطه در پائین و الف و کسر سین بی نقطه و را بی نقطه کسی که کارهای [illegible] ساخته شود در کسب نفع [illegible]
باشد با خود است از یسر شده [illegible] که فراخ او است باشد و تنگی بسیار از هر قسم که داشته باشد در فراغ خود منتظر بود و
[illegible] با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است و اول منصوب و مفعول ینتظر است فوزة بفتح فا و سکون واو و زا
با نقطه و تا وحدت مجرور و مضاف الیه است و من [illegible] برای سببیت است و ظرف صفت اول فوزة است قداح بکسر قاف و
[illegible] و تشدید دال بی نقطه و الف و حا بی نقطه [illegible] القداح الازلام [illegible] صاحب قاموس گفته القداح ککتان الازلام
[illegible] مراد اینجا گندم و جو و مانند اینها است [illegible] کنند پیش از رسیدن مجموع حاصل توجب بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب افعال استیناف بیانی سابق است و ضمیر مستتر راجع باول فوزه است و تانیث باعتبار مضاف الیه است المغنم بفتح
میم و سکون غین با نقطه و فتح نون مصدر میمی باب [illegible] بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است المغرم بفتح
میم و سکون غین با نقطه و فتح را بی نقطه مصدر میمی باب علم تاوان کشیدن و بضم میم قرض و مراد اینجا غالب است مقصود تشبیه مؤمن
[illegible] که حاصل زراعت بسیار دارد و پیش از رسیدن حاصل اندک دست تنگ او را و آن برای [illegible]
آن [illegible] که در وقت حاصل [illegible] اول آنچه رسد از حاصلهای او کفایت مهمات او میکند چه جای مجموع حاصل او میتواند
بود که قداح بکسر قاف و تخفیف دال جمع قدح بکسر قاف و سکون دال است بمعنی تیرهای بی پر و پیکان [illegible] باشد و اینجا
استعاره شده باشد برای [illegible] و حاصل بهره و [illegible] مخفی نماند که در بعضی نسخ الفالج بجیم است [illegible]
نهج البلاغه بموافقت جامع آن سید رضی [illegible] گفته اند که یاسر بمعنی قمار باز است و ابن اثیر در کتاب نهایه نیز
موافق آن [illegible] و آن تصحیف [illegible] در استیناف بیانی این کلام المال و البنون حرث الدنیا
و العمل الصالح حرث الآخرة [illegible]
[illegible] ملک الموت علیه السلام است [illegible]
الحسب بفتح حا بی نقطه و فتح سین بی نقطه و با یک نقطه شرف که [illegible] است **یعنی** بیان این آنکه مرد مسلمان چندانکه مرتکب نشد
[illegible] را که ظاهر شود پس فروتنی کنند بسبب آن چون مذکور شود در جای و شورانیده شوند برای آزار او بوسیله آن [illegible] مردم
مانند صاحب فلاحت صاحب [illegible] اول انتظار را از حاصل سال او بیان این آنکه آن اول فوزه باعث

برای اداء مقطع بی شفقت را در بر داشته میشود بوسیله آن از او تاوانی که کشیده و چه بسیار مردمان که با خیانت باشند پیمان این آنکه
استعطا میکنند از جانب الله تعالی یکی از دو لذت بهتر را یا خواسته از جانب الله تعالی و البته آنچه نزد الله تعالی است که ثواب و لذت
آخرت است بهتر است برای او از دنیا و ما فیها یا روزی الله تعالی را در دنیا پس یا که او صاحب مال و عیال است و با او است دین حق
او و این هر دو نیکو اند **اصل** ان المال والبنين حرث الدنيا والعمل الصالح حرث الآخرة وقد يجمعهما الله لاقوام فاحذروا من الله
ما حذركم من نفسه واخشوه خشية ليست بتعذير واعملوا لله في غير رياء ولا سمعة فانه من يعمل لغير الله يكله الله الى من عمل له نسأل الله
منازل الشهداء ومعايشة السعداء ومرافقة الانبياء **شرح** جمله ان المال تا آخر دانسته شد در باب سابق است تفسیر عمل
صالح بولایت ائمه اهل البیت علیهم السلام گذشت در کتاب الحجة در حدیث ... و پنجم باب ... و هفتم که باب فیه نکت و نتف من
التنزیل فی الولایة است الحرث بفتح حاء بی نقطه و سکون را و ثاء سه نقطه مصدر باب نصر و ضرب کاشتن تخم برای
حاصل یا در تعذیر برای مصاحبت است بجمع ... التعذیر العیب بسقط ذال با نقطه و را بی نقطه مصدر
باب تفعیل ... خود کردن ... با وجود تقصیر در عمل صالح ... در شرح نهج البلاغه
بنا بر این ... که با زایده باشد و گفته ... تعذیر برای ... تقصیر بحذف المضاف کقوله تعالی
قتل اصحاب الاخدود ... السمعة بضم سین بی نقطه و سکون میم ... کردن برای شنیدن مردمان
و شهرت ... یکله بکسر کاف و سکون لام بصیغه مضارع غایب معلوم ... باب ... غرض الحرث و الخشوع
تا عمل که گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ... باب ... باب ... نوزدهم است **یعنی**
بیان این تشبیه آنکه ... تخم برای فایده ... و کسب عمل صالح کاشتن تخم برای فایده
آخرت است و گاهی جمع میکند آن دو را الله برای جماعتی ... از جانب الله تعالی آنچه ... را
از جانب خود ... عقاب او باشد ... باشند ... با تقصیر در عمل صالح ... عمل صالح
کنید برای ... مردمان و نه برای شنیدن مردمان و شهرت ... که هر که عمل صالح کند برای غیر
الله تعالی ... میکند او را الله تعالی ... عمل صالح کرد ... و طلب میکنیم از الله تعالی مراتب شهیدان
و هم صحبتی اهل سعادت و همراهی پیغمبران **هفتم اصل** عن ابی اسحاق الخراسانی عن بعض رجاله قال ان الله عز وجل اوحى
الى داود عليه السلام ان قد غفرت ذنبك وجعلت عار ذنبك على بني اسرائيل فقال كيف يا رب وانت لا تظلم قال انهم لم يعاجلوك
بالنكير **شرح** غفرت ذنبك از قبیل تصویر و تمثیل است ... داود ... بنی اسرائیل ... مثل ... اعنی
واسمع یا جاره ... بیان شد در کتاب فضل القرآن در حدیث چهاردهم ... آخر ابواب که باب النوادر است ...
منافات ندارد با عصمت انبیاء ... لازم ندارد ... باید که محافظت امام از گناه کنند النکیر بفتح نون و سکون کاف
و را بی نقطه آنچه مکروه طبع باشد و مراد اینجا انکار منکر است ... گروه ... فاعل منکر است ... که ... از گناه ...
کاف بسوی ... باشد و نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه باید ... الکار **یعنی**
روایت از ابو اسحاق خراسانی از بعض شیوخ او که از اصحاب ائمه اند گفت که بدرستی که الله عز وجل وحی کرد بسوی داود
علیه السلام که بدرستی که من بتحقیق بخشیدم گناه ترا ... گردانیدم عیب گناه ترا بر بنی اسرائیل پس داود گفت که چگونه
است ای صاحب کل اختیار من و حال آنکه تو ظلم نمیکنی گفت بدرستی که ایشان علاج نکردند ترا بنهی از منکر **هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل بعث ملكين الى اهل مدينة ليقلباها على اهلها فلما انتهيا الى المدينة وجدا رجلا
يدعو الله ويتضرع فقال احد الملكين لصاحبه اما ترى هذا الداعي فقال قد رأيته ولكن امضي لما امر به ربي فقال لا ولكن
لا احدث شيئا حتى اراجع ربي **شرح** مدينة با تنوين است يقلباها بقاف و با ... بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
برای ... ارجع ... ربی ... راجع بالله تعالی است و اینجا حال ... است یا صفت مدینه است

میتوانند

میشوند ... که از باب ... باب تفعیل باشد و حال مقدره باشد یا صفت مدینه باشد و در بعض نسخ ... باب افعل ...
مضارع متکلم معلوم باب ... لا تقدیر لا اشتغل است احدث بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال ... مضارع متکلم
معلوم باب مفاعله ... **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل فرستاد دو فرشته
را بسوی اهل شهری بر حالی که ... زیر و رو کردن ... آن شهر را بر اهل آن ... آن شهر ... دعا
بسوی آن شهر ... دعا میکرد الله تعالی را و زاری میکرد پس گفت یکی از آن دو فرشته بهمراه خود ... بینی این
کننده را پس همراه او گفت که ... میکنم آنرا که امر کرده بآن صاحب کل اختیار من پس آن فرشته گفت که نه تو
نیکنم ... صاحب کل اختیار خود را **اصل** فعاد الملك الى الله تبارك وتعالى
فقال يا رب اني انتهيت الى المدينة فوجدت عبدك فلانا يدعوك ويتضرع اليك فقال امض لما امرتك به فان ذا رجل لم يتمعر وجهه
غيظا لي قط **شرح** عود ... الله تعالی ... از عود بسوی مقام خود ... اینکه ... در اینجا ... حاجات
... بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل ... روی ... وجه ... فاعل
است غیظا بفتح غین با نقطه و سکون یا ... و طاء ... مفعول له است ... بنوعی ... متواند
کرد ... باشد چون فاعلیت در ... مصدر ... اسم فاعل باشد ... **یعنی** پس برگشت بسوی الله تبارک
وتعالی پس گفت که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من رسیدم بسوی آن شهر پس یافتم بنده تو فلان کس که دعا میکرد ترا و زاری میکرد
بسوی تو پس الله تعالی گفت که بکن آنرا که امر کردم ترا بآن بدرستی که این مردیست که ترش نشد روی او برای خشم از ... برای
رضای من هرگز **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا من خثعم جاء الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله اخبرني
ما افضل الاسلام قال الايمان بالله قال ثم ماذا قال صلة الرحم قال ثم ماذا قال الامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال فقال الرجل
فاي الاعمال ابغض الى الله قال الشرك بالله قال ثم ماذا قال قطيعة الرحم قال ثم ماذا قال الامر بالمنكر والنهي عن المعروف **شرح**
... بفتح و کسر ... خثعم بیان شد در شرح حدیث باب انه لا یحل للمسلم ان ینزل دار الحرب که باب ... است گذشت
در کتاب الایمان والکفر در باب ان الایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان و باب آخر منه وفیه ان الاسلام قبل
الایمان که باب ... و ... است ... اسلام ... از اعمال است ... تا آخر گذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث چهارم باب ... اصول الکفر وارکانه که باب ... است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه مردی از
خثعم آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت که ای رسول الله خبر ده مرا که چیست فاضلترین اسلام گفت ایمان بر ربوبیت
و وحدانیت الله تعالی که مستلزم ایمان برسالت و امامت نیز هست گفت که بعد از آن چیست گفت که پیوند خویشان گفت که بعد از آن
چیست گفت که امر بمعروف و نهی از منکر امام گفت که پس گفت آن مرد که پس کدام عملها مبغوض تر است بسوی الله تعالی گفت شریک
ساختن با الله تعالی ... گفت بعد از آن چیست گفت که بریدن خویشان گفت که بعد از آن چیست گفت که امر بمنکر و نهی از معروف است
... مراد ... ترک امر بمعروف و نهی از منکر ... باینکه مراد بمعروف و منکر ... از ... مذکور
شود در شرح عنوان این باب زیرا که ... ترک ... امر بمعروف و نهی از منکر ... و ... میکند بمنکر و نهی میکند از معروف
بآن ... چنانچه جمیع مخالفان امر میکنند به پیروی قواعد ائمه ضلالت و نهی میکنند از پیروی قواعد ائمه هدی که موافق آیات محکمات
قرآن است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله ان نلقى اهل
المعاصي بوجوه مكفهرة **شرح** مکفهرة بضم میم و سکون کاف و فتح هاء و کسر هاء و تشدید را و ... بسقط بمعنی درهم کشیده و ترش
است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که امیر المؤمنین علیه السلام گفت امر کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وآله
باینکه برخوریم با اهل ... برو های ترش **یازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الامر بالمعروف والنهي عن المنكر خلقان من خلق الله
فمن نصرهما اعزه الله ومن خذلهما خذله الله **شرح** الخلق بضم خاء با نقطه و سکون و ضم لام ... طبیعت و مروت ...

یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که امر بمعروف ونهی از منکر دو کیش است از جمله کیش پسندیده الله تعالی پس هرکه یاری کرد آنها را یاری
کرد خدا او را الله تعالی و هرکه خوار کرد آنها را خوار کرد او را الله تعالی دوازدهم اصل کان ابو عبد الله علیه السلام اذا مر بجماعة یختصمون لا یجوزهم
حتی یقول ثلثا اتقوا الله یرفع بها صوته شرح بود امام جعفر صادق علیه السلام که چون میگذشت بجماعتی که با یکدیگر نزاع میکردند نمیگذشت
از ایشان تا آنکه گوید سه بار که بپرهیزید از عذاب الله تعالی بلند میکرد بآن کلمه آواز خود را مراد آنست که نهی از منکر میکرد سیزدهم اصل
سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول کان رسول الله صلى الله علیه وآله یقول اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
فلیاذنوا بوقاع من الله شرح التواکل والاتکال هشتن جمیع کار را برای حواله بسوی یکدیگر الوقاع بکسر واو مصدر باب مفاعله است
موافق آیت سوره بقره فاذنوا بحرب من الله یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بود رسول الله صلى الله علیه وآله که میگفت
که چون امت من حواله بسوی یکدیگر کنند امر بمعروف ونهی از منکر را پس باید که دانش بهم رسانند بجنگ از جانب الله تعالی چهاردهم
اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلى الله علیه وآله کیف بکم اذا فسدت نساؤکم وفسق شبابکم
ولم تامروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر فقیل له ویکون ذلک یا رسول الله فقال نعم وشر من ذلک کیف بکم اذا امرتم بالمنکر
ونهیتم عن المعروف فقیل یا رسول الله ویکون ذلک قال نعم وشر من ذلک کیف بکم اذا رایتم المعروف منکرا والمنکر معروفا
شرح مسعده بفتح میم وسکون سین بی نقطه وفتح عین بی نقطه ودال بی نقطه غیر منصرف است صدقه بفتح صاد بی نقطه وفتح دال بی نقطه
وقاف غیر منصرف است شبابکم بفتح شین با نقطه وتخفیف بای یک نقطه والف وبای یک نقطه والضم شین وتشدید یا والف ونون
میتواند بود لم تنهوا بفتح [illegible] رای ودر رایتم عبارت است از فتوی که از روی ظن واجتهاد یعنی روایت است از مسعده بن صدقه
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نبی صلى الله علیه وآله که چه بینید شما چون اهل فساد شوند زنان شما وفاسق شوند جوانان
شما وامر نکنید بمعروف ونهی نکنید از منکر پس گفته شد او را که وآیا میشود آن ای رسول الله پس گفت که آری
وبدتر از آن چه بینید شما چون امر کنید بمنکر ونهی کنید از معروف بنابر اینکه منکر مشهور شده باشد ومعروف متروک شده باشد
وشما امر به ستور العمل ونهی از ضد آن کنید پس گفته شد او را که ای رسول الله که وآیا میشود آن گفت که آری وبدتر از آن
چه بینید شما چون فتوی دهید وگمان کنید معروف را منکر ومنکر را معروف پانزدهم اصل وبهذا الاسناد قال قال النبی صلى الله علیه
وآله ان الله عز وجل لیبغض المومن الضعیف الذی لا دین له فقیل له وما المومن الذی لا دین له قال الذی لا ینهی عن المنکر
شرح یبغض بصیغه معلوم باب افعالست وضعیف بمعنی سست در دین است لا دین له برای رفع کمالست یعنی وبسند حدیث سابق
امام گفت که گفت نبی صلى الله علیه وآله که بدرستی که الله عز وجل بد دشمن میشود مومن ضعیف کیش را که نیست کیش او را پس
گفته شد او را که چیست مومنی که نیست کیش او را گفت آنکه نهی نمیکند از منکر مراد آنست که او مانند کسیست که نه بکیش اسلام
چسپیده ونه بکیش کفر شانزدهم اصل وبهذا الاسناد قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وسئل عن الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر اواجب هو علی الامة جمیعا فقال لا فقیل له ولم قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی
الضعیف الذی لا یهتدی سبیلا الی ای من ای یقول من الحق الی الباطل شرح مراد بمعروف ومنکر اینجا نوع دوم است از دو نوع
که مذکور شد در شرح عنوان این باب من در من المنکر برای تمییز است مثل آیت سوره بقره والله یعلم المفسد من المصلح ای
هر دو جا بفتح همزه وتشدید یای مجرور و با تنوین است یقول من الحق الی الباطل کلام راوی است برای تفسیر ای من ای
وارشاد است باینکه این کلام امام استیناف بیانی سابق است وای استفهام موضوع بجای مستفهم عنه است مثل علقت ای زید
پس مراد آنست که جاهل گاهی بسوی باطل میرود از حق یعنی وباین اسناد گفت مسعده بن صدقه که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفتگو میکرد در حالی که پرسیده شده بود از امر بمعروف ونهی از منکر که آیا واجب است آن بر امت همگی پس امام گفت که نه
پس گفته شد امام را که وچرا است این امام گفت که جز این نیست که آن امر بمعروف ونهی از منکر واجبست بر قوی فرمان برده شده
که دانا باشد بمعروف ممتاز از منکر نه بر عاجزی که نمی یابد راهی را بیان این آنکه گاهی بسوی کدام میرود از کدام جیگوید امام را

که گاهی میرود از حق بسوی باطل چنانچه اهل اجتهاد واختلاف از روی ظن بسته خود کرده اند وآن مخالف مشهور ربوبیت محکمات
قرآن وسایر کتابهای الله تعالی است اصل والدلیل علی ذلک کتاب الله عز وجل قوله ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف
وینهون عن المنکر فهذا خاص غیر عام کما قال الله عز وجل ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون ولم یقل علی امة موسی ولا علی
کل قومه وهم یومئذ امم مختلفة شرح قوله فهذا خاص تفریع وبیان اشتمال کتاب الله است ومیتواند بود که بدل البعض باشد ماوراء فهذا الی امم
است امم مختلفه اشارت است با بوابت اعراف که وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما الباء در بالحق ودر به برای آلت است ومراد
بحق علم بحکم الله است واین اقرار است از ظن موافق آیت سوره نجم وسوره یونس ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی
ودلیل بر آنچه مذکور شد کتاب الله عز وجل است قول او در سوره آل عمران که وباید که باشد از جمله شما صنفی که خوانند مردم را بسوی
خیر وامر کنند بمعروف ونهی کنند از منکر پس این کلام خاص است وعام نیست جمیع امت محمد را چنانچه گفت الله عز وجل در سوره
اعراف که بودند از جمله قوم موسی صنفی که راه مینمودند مردمان را بوسیله علم بحکم الله وبوسیله علم عدالت در میان مردمان میکردند
ونگفت که هدایت وعدالت واجب بود بر جمیع امت موسی ونگفت که واجب بود بر جمیع قوم او ودر آن روز او ورزمند جند منقش
ممتاز از یکدیگر بودند اصل والامة واحد فصاعدا کما قال الله عز وجل ان ابراهیم کان امة قانتا لله یقول مطیعا
لله عز وجل ولیس علی من یعلم ذلک فی هذه الهدنة من حرج اذا کان لا قوة له ولا عدد ولا طاعة شرح الشفای امت در واحد
باعتبار آنست که آن یک صنف است وصنف گاهی منحصر در فرد میباشد چنانچه گاهی متعدد میباشد بیان این آیت گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث پنجم باب صدام که باب نوزدهم عدد المومنین است اشاره الیه ذلک معروف ومنکر است الهدنه بضم ها وسکون
دال بی نقطه ونون سکون ومراد اینجا مظلوم بودن ودر رنج نشستن ائمه هدی است العدد بضم عین بی نقطه وسکون دال با نقطه ودال
بی نقطه بر طلب اسیدن وغالب شدن یعنی ولفظ امت که بمعنی صنف است مستعمل میشود در یک کس وبس وبالاتر از آن چنانچه
گفته الله عز وجل در سوره نحل که بدرستی که ابراهیم بود صنفی خاشع برای الله میگوید که بود فرمان بردار برای الله عز وجل ونیست بر کسی
که میداند معروف ومنکر را در این زمان کنج ایرای ائمه حق هیچ حرجی واعتراضی چون باشد با این روش که نباشد قوتی او را ونباشد
غلبه او را ونباشد فرمان برداری مردمانی را اصل قال مسعدة وسمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وسئل عن الحدیث الذی
جاء عن النبی صلى الله علیه وآله ان افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر ما معناه قال هذا علی ان یامره بعد معرفته وهو مع ذلک یقبل
منه والا فلا شرح ضمیر مستتر در یامره راجع بقائل کلمه است وضمیر بارز راجع بامام جائر است ضمیر معرفته وهو مع ذلک یقبل منه والا
فلا شرح ضمیر مستتر در یامره راجع بقائل کلمه است وضمیر بارز راجع بامام جائر است ضمیر معرفته وضمیر هو راجع بقائل کلمه است یقبل
بقاف وبای یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است ضمیر منه راجع بقائل کلمه است وظرف نایب فاعل است ومراد آنست که
قائل کلمه اینقدر اعتبار داشته باشد که سخن او مقبول میشده باشد نزد امام جائر باعتقاد او یعنی گفت مسعده که وشنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام گفتگو میکرد در حالی که پرسیده شده بود از حدیثی که آمده از نبی صلى الله علیه وآله که بدرستی که فاضلتر جهاد
کلمه عدالتی است نزد امام ظالم که چیست معنی آن حدیث امام گفت که این فاضلتر بودن بنابر آنست که گوینده کلام امر کند امام ظالم را
بعد از دانش خویش بحقیقت حال واو با وجود آن مقبول میشده باشد از او سخنی که گوید والا که یکی از این دو نباشد پس گفتنی
آن کلام داخل افضل الجهاد نیست باب پنجاه وهشتم اصل باب انکار المنکر بالقلب شرح این باب بیان فضل ناخوش
داشتن است بدل ودر این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال حسب المومن عزا اذا رای
منکرا ان یعلم الله عز وجل من قلبه انکاره شرح حسب بفتح حاء بی نقطه وسکون سین بی نقطه وبای یک نقطه مرفوع وخبر مبتدا است
که مقدم شده المومن مجرور ومضاف الیه است عزا بکسر عین بی نقطه وفتح یا دو نقطه در پایین ودال بی نقطه منصوب وتمیز از نسبت
وحسب المومن است وآن اسم مصدر باب تفعیل است ومراد اینجا تغییر منکر وبرطرف کردن آنست در زمان تقیه وپیشتر مذکور
شده در حدیث آخر باب سابق ان یعلم مبتدا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بس است مومن را باعتبار

تغییر چون جنید منکر برا اینکه والله الله عز و جل از دل او انکار آن منکر و ناخوش داشتن آنرا **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
انما یؤمر بالمعروف و ینهی عن المنکر مؤمن فیتعظ او جاهل فیتعلم واما صاحب سوط او سیف فلا **شرح** مراد بمؤمن کسی است که مصر بر گناه
نباشد پس مخالف شیعهٔ امامیه نخواهد بود زیرا که بروایهٔ ضلالت مصر می باشد در مذهب خود و اگر کبایر شرک است فیتعظ بهم
تشدید طا و ظا و بالنقطه در بالا مفتوحه که اوش را منقلب از واو است و کسر عین بنقطه و ظا بالنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افتعال منصوب است بتقدیر ان بعد از فا که برای سببیت است بنابر اینکه یؤمر و ینهی بمعنی یؤمر وجوبا و ینهی وجوبا است پس خبر بمعنی
امر است و مانند او صریح است در اقتضای نصب مضارع چنانچه شیخ رضی در شرح کافیه نقل کرده از کسائی و میتواند بود که مرفوع
باشد فرد او یجاهل اینجا کسی است که مصر بر کبیره است و علم بحرام بودن آن نیز دارد ولیکن نمیداند حقیقت وعید بر آنرا چنانچه باید
و بنده التوبه او در وقت غرغره مقبول است بخلاف توبه عالم چنانچه در آیت سوره نساء است انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء
بجهالة تا آخر و گذشت در کتاب العقل در حدیث سیوم باب شانزدهم که باب سیزدهم [illegible] العالم و تشدید الدال [illegible] فیتعلم
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل از منصوب است و مرفوع میتواند بود و صاحب سوط عبارت از صاحب منصب منسوب به شرع است
که نه مؤمن است و نه جاهل و هم چنین صاحب سیف عبارت از صاحب امارت و حکومت است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه
السلام که جز این نیست که امر کرده میشود بمعروف و نهی کرده میشود از منکر مؤمنی تا پند گیرد یا جاهلی تا یاد گیرد واما صاحب تازیانه
یا صاحب شمشیر پس مامور و منهی نمیشود مراد آنست که با این [illegible] بالکار دل اکتفا می باید کرد و اظهار را لازم نیست زیرا که اثر در این
نمیکند و ضرر میرساند در زمان هدنه و تقیه **سیوم اصل** عن مفضل بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی یا مفضل من تعرض
لسلطان جائر فاصابته بلیة لم یوجر علیها و لم یرزق الصبر علیها **شرح** تعرض بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد بالنقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعل است لم یوجر بهمزه و جیم و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و ضرب یا باب افعال است و مراد
باجر اینجا عوض است بقرینه اینکه علیها گفته بجای علیه و اجر حقیقی در غیر اختیاری نمی باشد لم یرزق بصیغه مجهول باب نصر است با
فاعل ضمیر مستتر در او است الصبر منصوب و مفعول دوم است **یعنی** روایت است از مفضل بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام
گفت مرا که ای مفضل هرکه اعتراض و نهی از منکر در غیر دولت کرد برای امام ظالمی پس بر خورد او را بلائی که عوض داده نشد از جانب
الله تعالی برای آن بلا و روزی کرده نشد از جانب الله تعالی صبر بر آن بلا مراد آنست که باعث خسران دنیا و آخرت شد چون اکتفا
بانکار دل نکرد **چهارم اصل** کان ابو عبد الله علیه السلام اذا مر بجماعة یختصمون لم یجزهم حتی یقول ثلاثا اتقوا الله اتقوا الله
یرفع بها صوته **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوازدهم باب سابق **پنجم اصل** عن محفوظ الاسکاف قال رایت
ابا عبد الله علیه السلام رمی جمرة العقبة والفرق [illegible] بین یدیه کالمطرق فاذا رجل [illegible] فدخل [illegible]
[illegible] الناس [illegible] **شرح** المطرق بصیغه اسم فاعل باب التفعیل [illegible]
[illegible] بالنقطه [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** روایت است از محفوظ اسکاف
گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که رمی کرد جمره عقبه را [illegible]
[illegible]
[illegible] **اصل** فقال له ابو عبد الله
علیه السلام یا هذا اتق الله [illegible] الملک [illegible]
[illegible] فرفع ابو عبد الله علیه السلام [illegible]

الاسود **شرح** اما بفتح همزه و تخفیف میم مرکب از حرف استفهام انکاری و حرف نفی است تستطیع بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب
استفعال است المکلف بصیغه اسم مفعول باب تفعیل [illegible] فرموده میشود [illegible] بسقط و راء بسقط بصیغه مضارع
غایب معلوم یا مجهول است باب [illegible] من فتح میم استفهامیه است یعنی [illegible] بکسر خاء بالنقطه
و تخفیف طاء [illegible] راجع بهم [illegible] الاسود
مار سیاه و مار بزرگ و مراد اینجا [illegible] **یعنی** پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که ای مرد از خدا بترس
چه بر رستی که این کاری که میکنی [illegible] که آیا نمیتوانی که روی بی کارت بوسته جارکی
که نمیدانند [illegible] گفت که پس برداشت امام جعفر صادق علیه السلام چهار شتر برای که
[illegible] از بلوی راه [illegible] امام را
[illegible] **باب بیست و نهم اصل باب** **شرح** این باب بیست و نه عنوان در بیان چگونگی
امر کسی که اهل خود را بمعروف و نهی از منکر [illegible] **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما نزلت هذه الآیة
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا جلس رجل من المسلمین یبکی و قال انا عجزت عن نفسی کلفت اهلی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
حسبک ان تامرهم بما تامر به نفسک و تنهاهم عما تنهی عنه نفسک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که نازل شد
این آیه از سوره تحریم که ای جمعی که مؤمن شده اند نگاه دارید خود را [illegible]
که من عاجز شدم از خود [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
امر میکنی [illegible] **دوم اصل** عن ابی بصیر فی قول الله عز و جل قوا انفسکم و اهلیکم
نارا قلت کیف اقیهم قال تامرهم بما امر الله و تنهاهم عما نهاهم الله فان اطاعوک کنت قد وقیتهم و ان عصوک کنت قد قضیت ما علیک **شرح**
روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است در قول الله عز و جل از سوره تحریم که نگاه دارید خود [illegible]
خود را [illegible] گفتم امام را که چگونه نگاه دارم [illegible]
الله تعالی [illegible]
بر تو **سیوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل قوا انفسکم و اهلیکم نارا کیف نقیهن قال تامرونهم و تنهونهم
شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق **باب سی ام اصل باب من اسخط الخالق فی مرضاة المخلوق** **شرح** عنوان این عنوان و
احادیث آن موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در باب من اطاع المخلوق فی معصیة الخالق که باب صد و شصت و یکم است
[illegible] **یعنی** این باب
بیان کسی است که ناخوشنود کرد آفریدگار را [illegible] **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من طلب مرضاة الناس بما یسخط الله عز و جل کان حامده من الناس ذاما و من آثر طاعة الله عز و جل بما
یغضب الناس کفاه الله عز و جل عداوة کل عدو و حسد کل حاسد و بغی کل باغ و کان الله له ناصرا و ظهیرا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هرکه طلب کرد خوشنودی مردمان [illegible] عز و جل [illegible]
ستایش کننده او [illegible]
در غایبانه [illegible]
[illegible]
[illegible] **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ارضی سلطانا بسخط الله عز و جل خرج من دین الاسلام **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هرکه خوشنود کرد صاحب حکومتی را [illegible] عز و جل [illegible]

سیوم اصل وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من طلب مرضاة الناس بما یسخط الله عز وجل کان حامده من الناس

ذاما شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب شنیع و یکم اصل باب کراهیة التعرض لما لا یطیق شرح

لا یطیق بطاء بی‌نقطه و یاء و نقطه در پائین و قاف بصیغه مضارع غایب یا متکلم معلوم باب افعالست و بنابر اول اجبر مستتر راجع است بالجه

مفهوم است از التعرض زیرا که مصدر فاعلش بر میدارد و بنابر دوم جبر متکلم مع الغیر عبارتست از مومنان چنانچه ظاهر میشود از احادیث این باب

یعنی این باب بیان ناخوش بودن ارتکاب کسی چیزی راست که طاقت آن ندارد در مثل خواری نزد مردمان و در این باب شش حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل فوض الی المومن اموره کلها ولم یفوض الیه ان یکون ذلیلا ام تسمع

قول الله عز وجل ولله العزة ولرسوله وللمومنین فالمومن یکون عزیزا ولا یکون ذلیلا ثم قال ان المومن اعز من الجبل ان الجبل یستقل منه

بالمعاول والمومن لا یستقل من دینه شیء شرح یستقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعالست والاستقلال کم

کردن چیزی و المعاول بفتح میم و عین بی‌نقطه و کسر واو جمع مول بکسر میم و سکون عین و فتح واو کلنگها یعنی روایتست از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل صاحب اختیار کرد مومن را در کارهای همه‌اش سلوک او با مردمان بیک آنها و صاحب اختیار نکرد

او را در اینکه باشد خوار مثل اینکه گدائی کند آیا نشنیده‌ای قول الله عز وجل لا یعلمون یعنی در سوره منافقین که برای الله است تفاضل

و تنگ بودن و برای رسول او است و برای مومنانست پس مومن می‌باشد بی نقصان و تنگ و نمی‌باشد خوار بعد از آن امام گفت

که بدرستی که مومن بی نقصان‌تر است از کوه بیان این آنکه بدرستی که کوه کم کرده میشود از آن بکلنگها و مومن کم کرده نمیشود از کیش او

چیزی یعنی کسی دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز وجل فوض الی المومن امورة کلها ولم یفوض الیه ان یذل نفسه الم تسمع

لقول الله عز وجل ولله العزة ولرسوله وللمومنین فالمومن ینبغی ان یکون عزیزا ولا یکون ذلیلا یعزه الله بالایمان والاسلام شرح

یذل بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست نفسه مفعولست ولا یکون مرفوع بالاستیناف نحوی و منصوب بعطف بر یکون میتواند بود و بنابر

اول یعزه الله بضم یاء مضارع و کسر عین و ضم زای مشدده و ضمیر غایب و رفع الله استیناف بیانی سابق است و مقصود آنست که خوار نمیشود

اینکه مومن خوار شود زیرا که عزیز میدارد او را و دفع با عیاشی تنگ را از او میکند الله تعالی بوسیله ایمان و اسلام و بنابر دوم یعزه

بکسر باء بی‌نقطه جاره و کسر عین و فتح زاء مشدده و تاء مصدریه و جر الله است و باء برای مصاحبت است و مقصود آنست که سزاوار

است اینکه خوار نکند خود را با وجود عزت او از جانب الله تعالی بوسیله ایمان و اسلام و باقی ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی فوض الی المومن کل شیء الا اذلال نفسه شرح این نیز ظاهر است از شرح حدیث اول

این باب چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا ینبغی للمومن ان یذل نفسه قیل له وکیف یذل نفسه قال یتعرض لما لا یطیق

شرح لا یطیق بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و شاید که اشاره باشد بتفسیر آیت سوره بقره ولا تحملنا ما لا طاقة

لنا به و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا ینبغی للمومن ان

یذل نفسه قلت بما یذل نفسه قال یدخل فیما یعتذر منه شرح الفاء والف ما استفهامیه بعد از دخول حرف جر شاذ است و یدخل

منعقد بر آن یدخل است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و یعتذر بیاء بی‌نقطه و ذال با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب

معلوم باب افتعالست الاعتذار محو شدن اثر خانه و مانند آن و عذر خواهی و هر دو اینجا مناسب است زیرا که مراد شکستگی

و اثر خسارت است و منه برای سببیت است یعنی روایتست از مفضل بن عمر که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که سزاوار

نیست برای مومن اینکه خوار کند خودش را گفتم که بچه چیز خوار میکند خودش را گفت اینکه داخل شود در کاری که شکسته و خسار

میشود بسبب آن چون کسی مطلع شود ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل فوض الی المومن اموره کلها

ولم یفوض الیه ان یذل نفسه الم تر قول الله عز وجل هیهنا ولله العزة ولرسوله وللمومنین والمومن ینبغی له ان یکون عزیزا ولا

یکون ذلیلا شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب اصل تم کتاب الجهاد من الکافی ویتلوه کتاب المعیشة

وهو کتاب التجارة والحمد لله اولا وآخرا شرح این از ملحقات شاگردان و کاتبان مینماید یعنی با آخر رسید کتاب جهاد از

کتاب

کتاب الکافی و می‌آید بعد از آن کتاب المعیشة و آن کتاب تجارت است و سپاس الله را است در اول و آخر فرغ الشارح

خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه واخوانه

واعوانه واولاده من تحریر شرح هذا الکتاب ضحوة

یوم الخمیس الخامس والعشرین من شوال سنة اربع

وسبعین والف هجریة حامدا ومصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام

ز ما بر محمد و آلش تمام

تمت تمام شد

کتاب المعیشة

٧٤ ورق

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذی جعل لعباده فی الارض معایش یشکروه وصلی الله علی محمد واله المعصومین وبعد چون زمان لازم الاذعان پادشاه دوران باسط بساط امن وامان علام باخلاص صاحب الزمان علیه السلم خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه صادر رشد بالمنه العلیه العالیه که داعی دوام دولت قاهره خلیل بن الغازی القزوینی شرح نماید کتاب کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الرازی الکلینی را بزبان فارسی بتاریخ شهر رمضان هزار وشصت وچهار هجری وبانجام رسید شرح پانزده کتاب از کتاب کافی که کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب العشرة وکتاب فضل القران وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنایز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد است شروع نمود در شرح کتاب شانزدهم که کتاب المعیشة است بتاریخ پنجشنبه بیست وپنجم شوال سال هزار وهفتاد وچهار هجری وعلی الله التوکل وهو المستعان

اصل کتاب المعیشة شرح المعیشة بفتح میم وکسر عین بنقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وشین بانقطه بصیغه اسم مکان باب قرب برای کثرت آنچه مردمان در آن زندگانی میکنند مثل روزی وکسب آن بتجارت ومانند آن یعنی این کتاب احادیث متعلقه بمحل ومادهٔ زندگانی مردمان است ودر این کتاب صد وپنجاه ونه باب است اول باب دخول الصوفیة علی ابی عبد الله علیه السلم واحتجاجه علیهم فیما ینهون الناس عنه من طلب الرزق دوم باب معنی الزهد سیوم باب الاستعانة بالدنیا علی الآخرة چهارم باب ما یجب من الاقتداء بالائمة علیهم السلم فی التعرض للرزق پنجم باب الحث علی الطلب والتعرض للرزق ششم باب الابلاء فی طلب الرزق هفتم باب الاجمال فی الطلب هشتم باب الرزق من حیث لا یحتسب نهم باب کراهیة الفراغ والنوم دهم باب کراهیة الکسل یازدهم باب عمل الرجل فی بیته دوازدهم باب اصلاح المال وتقدیر المعیشة سیزدهم باب من کد علی عیاله چهاردهم باب الکسب الحلال پانزدهم باب احراز القوت شانزدهم باب کراهیة اجارة الرجل نفسه هفدهم باب من ادب الطلب هجدهم باب شراء العقارات وبیعها نوزدهم باب الدین بیستم باب قضاء الدین بیست ویکم باب قصاص الدین بیست ودوم باب اذا مات الرجل حل دینه بیست وسیوم باب الرجل یاخذ الدین وهو لا ینوی قضاءه بیست وچهارم باب بیع الدین بالدین بیست وپنجم باب ادب اقتضاء الدین بیست وششم باب اذا التوی الذی علیه الدین علی الغرماء بیست وهفتم باب النزول علی الغریم بیست وهشتم باب هدیة الغریم بیست ونهم باب الکفالة والحوالة سیام باب عمل السلطان وجوائزهم سی ویکم باب شرط من اذن له فی اعمالهم سی ودوم باب بیع السلاح منهم سی وسیوم باب الصناعات سی وچهارم باب کسب الحجام سی وپنجم باب کسب النائحة سی وششم باب کسب الماشطة والخافضة سی وهفتم باب کسب المغنیة وشرائها سی وهشتم باب کسب المعلم سی ونهم باب بیع المصاحف چهلم باب القمار والنهبة

جهل ویکم باب المکاسب

جهل ویکم باب المکاسب الحرام جهل ودوم باب السحت جهل وسیوم باب اکل مال الیتیم جهل وچهارم باب ما یحل لقیم مال الیتیم منه جهل وپنجم باب التجارة فی مال الیتیم والقرض منه جهل وششم باب اداء الامانة جهل وهفتم باب الرجل یاخذ من مال ولده والولد یاخذ من مال ابیه جهل وهشتم باب الرجل یاخذ من مال امراته والمراة تاخذ من مال زوجها جهل ونهم باب اللقطة والضالة پنجاهم باب الهدیة پنجاه ویکم باب الربا پنجاه ودوم باب انه لیس بین الرجل وبین ولده وما یملکه ربا پنجاه وسیوم باب فضل التجارة والمواظبة علیها پنجاه وچهارم باب ادب التجارة پنجاه وپنجم باب فضل الحساب والکتابة پنجاه وششم باب السبق الی السوق پنجاه وهفتم باب من ذکر الله عز وجل فی السوق پنجاه وهشتم باب القول عند ما یشتری للتجارة پنجاه ونهم باب من تکره معاملته ومخالطته شصتم باب الوفاء والبخس شصت ویکم باب الغش شصت ودوم باب الحلف فی الشراء والبیع شصت وسیوم باب الاسعار شصت وچهارم باب الحکرة شصت وپنجم باب فضل شراء الحنطة والطعام شصت وششم باب شراء الطعام شصت وهفتم باب کراهیة الجزاف وفضل المکایلة شصت وهشتم باب لزوم ما ینفع من المعاملات شصت ونهم باب التلقی هفتادم باب الشرط والخیار فی البیع هفتاد ویکم باب من یشتری الحیوان وله لبن یشربه ثم یرده هفتاد ودوم باب اذا اختلف البایع والمشتری هفتاد وسیوم باب بیع الثمار وشرائها هفتاد وچهارم باب شراء الطعام وبیعه هفتاد وپنجم باب الرجل یشتری الطعام فیتغیر سعره قبل ان یقبضه هفتاد وششم باب فضل الکیل والموازین هفتاد وهفتم باب الرجل یکون عنده الوان من الطعام فیخلط بعضها ببعض هفتاد وهشتم باب انه لا یصلح البیع الا بمکیال البلد هفتاد ونهم باب السلم فی الطعام هشتادم باب المعاوضة فی الطعام هشتاد ویکم باب المعاوضة فی الحیوان والثیاب وغیر ذلک هشتاد ودوم باب فیه جمل من المعاوضات هشتاد وسیوم باب بیع العدد والمجازفة والشیء المبهم هشتاد وچهارم باب بیع المتاع وشرائه هشتاد وپنجم باب بیع المرابحة هشتاد وششم باب السلف فی المتاع هشتاد وهفتم باب الرجل یبیع ما لیس عنده هشتاد وهشتم باب فضل الشیء الجید الذی یباع هشتاد ونهم باب العینة نودم باب الشرطین فی بیع نود ویکم باب الرجل یبیع البیع ثم یوجد فیه عیب نود ودوم باب بیع النسیئة نود وسیوم باب شراء الرقیق نود وچهارم باب المملوک یباع وله مال نود وپنجم باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب وما یرد منه وما لا یرد نود وششم باب نادر نود وهفتم باب التفرقة بین ذوی الارحام من المملوک نود وهشتم باب العبد یسأل مولاه ان یبیعه واشترط له ان یعطیه شیئا نود ونهم باب السلم فی الرقیق وغیره من الحیوان صدم باب آخر منه صد ویکم باب الغنم تعطی بالضریبة صد ودوم باب بیع اللقیط وولد الزنا صد وسیوم باب جامع فیما یحل الشراء والبیع منه وما لا یحل صد وچهارم باب شراء السرقة والخیانة صد وپنجم باب من یشتری طعام قوم وهم له کارهون صد وششم باب من اشتری شیئا فتغیر عما راه صد وهفتم باب بیع العصیر والخمر صد وهشتم باب العربون صد ونهم باب الرهن صد ودهم باب الاختلاف فی الرهن صد ویازدهم باب ضمان العاریة والودیعة صد ودوازدهم باب ضمان المضاربة وما له من الربح وما علیه من الوضیعة صد وسیزدهم باب ضمان الصانع صد وچهاردهم باب ضمان الجمال والمکاری واصحاب السفن صد وپانزدهم باب المعروف صد وشانزدهم باب آخر صد وهفدهم باب انفاق الدراهم المحمول علیها صد وهجدهم باب الرجل یقرض الدراهم ویاخذ اجود منها صد ونوزدهم باب القرض یجر المنفعة صد وبیستم باب الرجل یعطی الدراهم ثم یاخذها ببلد آخر صد وبیست ویکم باب کراهیة الجزاف فی التجارة صد وبیست ودوم باب ان من السعادة ان تکون معیشة الرجل فی بلده صد وبیست وسیوم باب الصلح صد وبیست وچهارم باب فضل الزراعة صد وبیست وپنجم باب آخر صد وبیست وششم باب ما یقال عند الزرع والغرس صد وبیست وهفتم باب ما یجوز ان یواجر به الارض وما لا یجوز صد وبیست وهشتم باب قبالة الارضین والمزارعة بالنصف والثلث والربع صد وبیست ونهم باب مشارکة الذمی وغیره فی المزارعة والشروط بینهما صد وسیام باب قبالة اراضی اهل الذمة وجزیة رؤوسهم ومن یتقبل الارض من السلطان فیقبلها من غیره صد وسی ویکم باب من یواجر ارضا ثم یبیعها قبل انقضاء الاجل او یموت فتورث الارض قبل انقضاء الاجل صد وسی ودوم باب الرجل یستاجر الارض او الدار فیواجرها باکثر مما استاجر صد وسی وسیوم باب الرجل یتقبل بالعمل ثم یقبله من غیره باکثر مما تقبل صد وسی وچهارم باب بیع الزرع الاخضر والقصیل واشباهه صد وسی وپنجم باب بیع المراعی صد وسی وششم

باب الشفعة صد و سی و ششم باب فی احیاء اراضی الموات صد و سی و هفتم باب ... و منع فضول الماء من الاودیة و السیول

صد و سی و نهم باب ... الارض من السلطان و اهلها کارهون و من اشترا من اهلها صد و چهلم باب ... العلوج والازول

علیهم صد و چهل و یکم باب ... البیع واجرة ... السمسار صد و چهل و دوم باب مشارکة الذمی صد و چهل و سیوم باب

الا ... الصفقة صد و چهل و چهارم باب ... صد و چهل و پنجم باب اجارة الاجیر و ما یجب علیه صد و چهل و ششم

باب ... الاجیر قبل مقاطعته علی اجرته و تأخیر اعطائه بعد العمل صد و چهل و هفتم باب الرجل یکتری الدابة فیجاوز بها الحد

... قبل الانتهاء الی الحد صد و چهل و هشتم باب الرجل یتکاری البیت و السفینة صد و چهل و نهم باب القرار صد و پنجاهم باب جامع

فی حریم الحقوق صد و پنجاه و یکم باب من زرع فی غیر ارضه او غرس صد و پنجاه و دوم باب نادر صد و پنجاه و سیوم باب من ادان ماله

... صد و پنجاه و چهارم باب نادر صد و پنجاه و پنجم باب ... صد و پنجاه و ششم باب ضمان ما تفسد البهائم من الحرث

والزرع صد و پنجاه و هفتم باب آخر صد و پنجاه و هشتم باب الملوک ... علیه الدین صد و پنجاه و نهم باب النوادر باب اول اصل

باب دخول الصوفیة علی ابی عبد الله علیه السلام و احتجاجهم علیه فیما ینهون الناس عنه من طلب الرزق شرح

طالبان علم چهار قسم اند اول ...

[illegible]

این است که مطلب بسیه که مانند لباس مدح کرده کار ایشان را و گفت در جای دیگر و امر و بیرکه و اطعام میکنند طعام را بنابر دوستی الله تعالی یا با وجود خواهش
طعام مسکین را و یتیم را و اسیر را پس ما اکتفا میکنیم باین و باقی هیچ خود را میگوییم بیان آیت اولی گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث
هشتم باب هفتاد و پنجم که باب حق المؤمن علی اخیه و اداء حقوق است و حدیث یازدهم باب هفتاد و هفتم که باب زیارة الاخوان است و حدیث
ششم باب هفتاد و هشتم که باب فی الطاف المؤمن و اکرامه است و در کتاب الزکوة در احادیث باب شصت و دوم که باب الایثار است و در شرح
احادیث باب هفتاد و چهارم که باب فی ادب المعروف است و حدیث پانزدهم باب شصت و یکم که باب معرفة الجود و السخا است و بیان آیت
دوم گذشت در کتاب الزکوة در حدیث نهم باب اول و در حدیث سیوم باب پنجاه و چهارم که باب کفایة العیال و التوسع علیهم است **اصل**
فقال رجل من الجلساء انا لا نراکم تزهدون فی الاطعمة الطیبة و مع ذلک تامرون الناس بالخروج من اموالهم حتی تتمتعوا انتم منها فقال له ابو
عبد الله علیه السلام دعوا عنکم ما لا ینتفع به **شرح** را ینکم ماخوذ است از رای بمعنی ظن تزهدون بزاء بالنقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع جمع مخاطب
معلوم از باب تفعلت بحذف یکتا و التزهد اظهار بی رغبتی در چیزی با وجود رغبت در آن در پنهان یا از باب تفعیل یا از باب افعالست التزهید و الازهاد
بی رغبتی فرمودن یا از باب منع یا باب علم یا باب حسن است الزهد بضم زاء و سکون هاء بی رغبت بودن تمتعوا بصیغه مضارع جمع مخاطب معلوم باب
تفعل است بحذف یکتا و تنتفع بصیغه مجهول باب افتعالست **یعنی** پس گفت مردی از نشیننده ها که در آن مجلس نشسته بوده ند که ما گمان داریم شما
را که اظهار بی رغبتی میکنید در طعامهای پاکیزه و با وجود آن امر میکنید مردمان را به بیرون رفتن از مالهای خود شان تا آنکه بهره مند شوید شما
از آن مالها پس گفت آن مرد را امام جعفر صادق علیه السلام که واگذارید از شما سخنی را که نفع برده نمیشود از آن مراد آیت از لغو الکلمات حکم
نمیشود **اصل** اخبرونی ایها النفر الکم علم بناسخ القرآن من منسوخه و محکمه من متشابهه الذی فی مثله ضل من ضل و هلک من هلک من هذه الامة
فقالوا له او بعضه فاما کله فلا فقال لهم من هنا اتیتم و کذلک احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** النفر بفتح نون و فتح فاء مردانی
که کمتر از ده باشند من در اول و دوم برای امتیاز است و در سیوم برای ابتدا یا برای سببیت است مراد بمحکم خطابیست غیر ممنوع که واضح
الدلالة باشد خواه ناسخ چیزی باشد و خواه نه مراد بمتشابه ما عدای محکم است الذی صفت هر یکی از منسوخ و متشابه است بعنوان تنازع
فا برای سببیت است المثل بفتح میم و فتح ثاء سه نقطه بمعنی که عجیب باشد و بفتح میم و سکون یا و دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب بمعنی میل سوی
چیزی و بهر تقدیر ایما است باین آیت سوره آل عمران و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و بیان آن شده در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول و در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هشتم و غیر اینها لفظه منصوب بفعل مقدر است
که معطوف است بر محذوف و تقدیر الا نعلم شیئا منه او نعلم بعضه و این تردید باعتبار آنست که بعضی آن نفر در شک اول داخلند و بعضی در شق دوم
کلا منصوب است بفعل مقدر بعد از آن تقدیر فلا نعلم اتیتم بضم همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین جمع ماخوذ است از اتیان
بمعنی آمدن و شبیخون بر سر کسی برای قتل و غارت **یعنی** خبر دهید مرا ای نفر پنجگانه که آیا شما دانا است علم بناسخ قرآن ممتاز از منسوخ قرآن
و محکم قرآن ممتاز از متشابه قرآن که بسبب صفت عجیب آن گمراه شد آنکه گمراه شد و هلاک شد آنکه هلاک شد از جمله این امت پس گفتند امام
را که نمیدانیم یا میدانیم بعضی آنرا پس اما کل آنرا پس نمیدانیم پس امام گفت ایشان را که از این راه دشمن که شیطان است بر سر شما آمده و چنان
است احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله یا یعنی که آنها نیز مثل قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد و کسی که تمیز میان آنها نکرده باشد و
حکم کند از روی آنها ضال و هالک است **اصل** فاما ذکرتم من اخبار الله عز و جل ایانا فی کتابه عن القوم الذین اخبر عنهم بحسن فعالهم فقد کان
مباحا جائزا و لم یکونوا نهوا عنه و ثوابهم منه علی الله عز و جل و ذلک ان الله جل و تقدس امر بخلاف ما عملوا به فصار امره ناسخا لفعلهم
شرح این شروع است در جواب احتجاج ایشان بروایت که مذکور شد بعد از آنکه امام علیه السلام متوجه شد در وقت گفتگوی سفیان که احتجاج
ایشان باین روایت است و جواب سفیان را بر وجهی گفت که ابطال احتجاج ایشان باین روایت شده و سفیان چون آنرا فهمیده ساکت شده
و شاگردان او چون نفهمیدند حقیقت جواب امام و وجه سکوت سفیان را و گرانی احتجاج کردند و امام علیه السلام ایشان را جواب و یک گفت تا فساد
احتجاج ایشان بهر جواب ظاهر شود اول آنچه در جواب سفیان گفت حاصلش این است که احکام شریعه مختلف میشود باختلاف احوال مثل نماز زن
در حال طهر و ترک نماز او در حال حیض و امثال این بسیار است پس ما گرمومنی در زمان تنگی و گرانی باشد و محتاجان مومنان باشند و او عیالی

مؤالفه

نداشته باشد و ایثار ایشان بر خودش کند ممدوح خواهد بود بخلاف مومنی که در زمان فراخی و ارزانی باشد و عیالی خود را و خویشان را
و همسایگان او و سایر مومنان را ایمن نکرده باشد بعطاهای زکوة و نافله و سایر اهل طلب از زمان فاجران و منافقان و کفار باشند مثل
مخالفان شیعه امامیه و گدای برای جمع مال کنند مثل لشکریان که وسیله میسازند اظهار زهد را برای جمع مال و اظهار بی طمعی را برای طمع و دوم
آنچه اینجا در جواب این نفر گفت و این بر تقدیر تسلیم و تنزل است پس منافات ندارد با بعضی آنچه گذشت در جوامع که مذکور شد در شرح فقالوا
بقول الله تبارک و تعالی تا آخر در تفسیر این روایت و میتواند بود که مراد منع اجماع از نسخ اصطلاحی باشد و شامل تغییر حکم بسبب اختلاف
احوال باشد و جواب یکی باشد و بر این تقدیر عدم منافات بغایت ظاهر است الفعال بفتح فاء و تخفیف عین کار خوب **یعنی** پس اما آنچه ذکر
کردید در احتجاج شاید و آیت که خبر داده است الله عز و جل است ما را در کتاب خود از جمعی که خبر داد از ایشان به نیکوی کار خوب ایشان پس
بتحقیق بود کار ایشان مباح جایز و نبودند بازداشته شده که نهی کرده شده باشند از آن و ثواب ایشان بسبب ایشان ثواب بر الله عز و جل است
و آن جهت آنست که الله جل و تقدس امر کرد و مردم را بضد آنچه ایشان عمل کردند با آن پس گردید امر الله تعالی ناسخ برای فعل ایشان **اصل**
و کان نهی الله تبارک و تعالی رحمة منه للمؤمنین و نظرا لکیلا یضروا بانفسهم و عیالاتهم منهم الضعفة الصغار و الولدان و الشیخ الفانی و العجوز
الکبیرة الذین لا یصبرون علی الجوع فان تصدقت برغیفی و لا رغیف لی غیره ضاعوا و هلکوا جوعا **شرح** النظر بفتح نون و فتح ظاء با نقطه مصدر
باب نصر اعانت لکیلا یضروا از باب افعال و باب نصر میتواند بود جمله منهم تا آخر استیناف بیانی سابق است ضعفه بفتح ضاد با نقطه و فتح
عین بی نقطه جمع ضعیف است **یعنی** و شد نهی الله تبارک و تعالی رحمتی از جانب او برای مومنان و اعانتی برای اینکه ضرر نرسانند بجانهای
شان و عیالات شان بیان این آنکه از جمله عیالات اند ضعیفان کوچکان پسر و مادر و پیر و دیگر را که جوان است مثلا و پیر زن بزرگ سن که چون
است مثلا جمیع ایشان صبر نمیکنند بر گرسنگی پس اگر تصدق کنم بگرده خود بر حالی که نباشد گرده برای من غیر آن ضایع میشوند و هلاک میشوند از گرسنگی گرسنگی
که این وجه در اهل صدر اسلام که مدح ایشان در آن و آیت شده جاری نیست پس میبایست که آن مدح واقع نشود گوییم که زمان صدر اسلام وقت
ورود رسول الله صلی الله علیه و آله و مهاجران و سایر غرباء در مدینه بود و برای تثبیت دین و شریعتی که تازه احداث شده بود پس اگر منع
میشد از ایثار و افراد بجود تثبیت آن دین نمیشد پس برای مصلحتی عظیم که مخصوص آن زمان بود مامور شدند و بعد از استقرار آن دین و کثرت لشکر
منهی شدند تا آخر الزمان مگر آنکه مثل آن ضرورت عظیم عود نماید **اصل** فمن ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله خمس تمرات او خمس قرص او
دنانیر او دراهم یملکها الانسان و هو یرید ان یمضیها فافضلها ما انفقه الانسان علی والدیه ثم الثانیة علی نفسه و عیاله ثم الثالثة علی قرابته الفقراء
ثم الرابعة علی جیرانه الفقراء ثم الخامسة فی سبیل الله و هو اخسها اجرا **شرح** قرص بضم قاف و فتح راء بی نقطه و صاد بی نقطه جمع قرصه بضم قاف و سکون
راء است گذشت در کتاب الزکوة در شرح حدیث اول باب اول که سبیل الله مستعمل میشود در قدر مشترک میان جهاد ظاهری و باطنی و مراد اینجا
ماسوای چهار قسم سابق است و ضمیر هو راجع بسبیل الله است اخسها بخاء با نقطه و تشدید سین بی نقطه افعل التفضیل است **یعنی** پس از اینجا گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله که پنج خرما یا پنج گرده یا پنج دینار طلا یا پنج درهم نقره که مالک شود آنها را آدمی بر حالی که اراده داشته باشد که خرج کند آنها را پس
فاضلتر آنها آنست که خرج کرد آنرا آدمی بر پدر و مادر خود بعد از آن دوم است بر خودش و عیالش بعد از آن سیوم است بر خویشان او که فقیر
باشند بعد از آن چهارم است بر همسایگان او که فقیر باشند بعد از آن پنجم است که تصدق در راه خداست و آن مصرف پنجم کمتر از همه در مصرف است
باعتبار ثواب مراد وقتیست که بعد از استقرار اسلام و نسخ حکم ایثار این را گفت و پیش از آن مصرف پنجم افضل بود **اصل** و قال صلی الله علیه و آله
للانصاری حین اعتق عند موته خمسة او ستة من الرقیق و لم یکن یملک غیرهم و له اولاد صغار لو اعلمتمونی امره ما ترکتکم تدفنونه مع المسلمین ترک
صبیة صغارا یتکففون الناس ثم قال حدثنی ابی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ابدا بمن تعول الادنی فالادنی **شرح** و گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله برای مردی از انصار در وقتی که آزاد کرده بود نزد مردن خود پنج یا شش غلام و نبود که مالک باشد غیر ایشان را و او را
بود فرزندانی کوچکان که اگر اعلام میکردید مرا کار او نمیگذاشتم شما را که دفن کنید او را با مسلمانان بر حالی که او گذاشته بود اطفالی کوچک را
که گدایی بدست کنند از مردمان بعد از آن امام گفت که حکایت کرد مرا پدرم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که ابتدا کن در نفقه دادن
بآنکه عیال خود گردانی او را و اینجا نیز دیگر پس نزدیکتر **اصل** ثم بدا امالطق به الکتاب ردا لقولکم و نهیا عنه مفروضا من الله العزیز الحکیم قال و الذین

اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما افلا ترون ان الله تبارک و تعالی غیر ما اراکم تدعون الناس الیه من الاثرة علی انفسهم
و سمی من فعل ما تدعون الیه مسرفا و فی غیر آیة من کتاب الله یقول انه لا یحب المسرفین فنهاهم عن الاسراف و نهاهم عن التقتیر لکن امر بین امرین

شرح مفرد صفت بیانست و ما مفرد است از قرض بمعنی قرار دادن مقدار چیزی بروشی که اشتباه در آن نباشد الاثرة بفتح همزه و فتح ثاء
سه نقطه و راء بی نقطه اسم مصدر باب افعال است ترجیح لکن بفتح لام و الف و کسر کاف و سکون نون علامه است یا ابتدائیه است و بنا بر اول امر قول
آن مفرد است پس امر مجرور و معطوف بر الاسراف و التقتیر است و جواز عطف بلکن جایز نیست مگر آنکه بعد از نفی یا نهی باشد لکن بمعنی بل بتقدیر
کلام است که و لم یرخص لهم فی الاسراف و لم یرخص لهم فی التقتیر لکن امر بین امرین و بنا بر دوم مدخول آن جمله است و امر مرفوع و مبتدا است
و خبرش محذوف است بتقدیر لکن امر بین امرین حق یا مرخص فیه یا مانند اینها یعنی بعد از آن اینکه گفتیم حق است که گویا شد بآن برای
ابطال قول ایشان و برای نفی از آن که مقرر مبین است از جانب الله که بی شک عنایت کننده معالی است بیان این آنکه گفت در بیان
عباد الرحمن در سوره فرقان که و چنینند که چون انفاق میکنند تجاوز از حد لایق نمیکنند و کوتاهی از حد لایق نمیکنند و می باشد انفاق دادن
ایشان میان آنچه مذکور شد توسط حقیقی که یا باشد شایان معاش است تفسیر آن آیت گذشت در کتاب الزکوة در حدیث اول و نهم باب
کراهیة السرف و التقتیر که باب هشتاد و هفتم است آیا پس نمی بینید که الله تبارک و تعالی گفت ضد آنچه را که می بینم شما را که میخوانید مردم را بسوی
آن که ترجیح دیگران بر خودشان باشد و نامیده آنکه را که کرد آنچه را که میخوانید بسوی آن مسرف و در چند آیت از کتاب الله میگوید که بدرستی
که الله تعالی دوست نمیدارد مسرفان را پس نهی کرد ایشان را از اسراف و نهی کرد ایشان را از تنگ گرفتن یا بخیلی کردن و لیکن نداد ایشان را
رخصت نداد ایشان را در تنگ گرفتن یک رخصت و داد امر میان امرین اصل لا یعطی جمیع ما عنده ثم یدعو الله ان یرزقه فلا یستجیب
له للحدیث الذی جاء عن النبی صلی الله علیه و آله ان اصنافا من امتی لا یستجاب لهم دعاؤهم رجل یدعو علی والدیه و رجل یدعو علی غریم ذهب
له بمال فلم یکتب علیه و لم یشهد علیه و رجل یدعو علی امرأته و قد جعل الله عز و جل تخلیة سبیلها بیده شرح لا یعطی تا و رجل یدعو فقطعه
رسم استیناف بیانی لکن امر بین امرین است ثم یدعو مرفوع است بتقدیر العطف بر یعطی یا منصوب است بنا بر الحاق ثم بفاء در نصب فعل مضارع
و بر هر تقدیر فلا یستجیب منصوب است و بر تقدیر اول مرفوع نیز میتواند بود و آن بکسر و فتح همزه میتواند بود اصناف مذکوره در این حدیث شش است و
مناسب این حدیث گذشت در کتاب الدعاء در احادیث باب من لا یستجاب دعوته که باب سی و دوم است و در بعض آنها پنج صنف مذکور است و در بعض
چهار و در حدیث اول آنجا داعی بر جار و اخلال است و در این حدیث مذکور نیست پس این اختلاف تقریر باعتبار اختلاف مقتضای مقامات
الغریم بفتح غین با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مشغول الذمه بمال کسی خواه لو توفی و خواه بحرید لیسید و خواه لو وقت
سلم و خواه لو اینها ذهب بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است و صفت مال است که مقدم شده و هر موصوف بنظر غرایب السود و غیر راجع
برجل است باء در بمال برای تعدیه است فاء در فلم برای پیاپی است لم یکتب بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است جزم علیه مرده و جار اجع بجزم است لم
یشهد بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است واو در و قد حالیه است و احتراز است از زوجی که از ترس ضرر عظیم طلاق نمیتواند داد تخلیة
سبیلها کنایه از طلاق است یعنی بیان این آنکه صاحب امر بین امرین نمیکند این را که دهد جمیع مالی را که نزد اوست بعد از آن دعا کند
الله تعالی را که روزی دهد او را و التماس قبول دعا کند الله تعالی برای او بدلیل حدیثی که آمده از نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که چند صنف از امت من
مستجاب نمیشود برای ایشان دعای ایشان اول مردی که نفرین میکند بر پدر و مادر خود دوم مردی که نفرین میکند بر غریمی که برد از
او مالی را با بی روشی که در وقت دین دادن ننوشت سند را و گواه نگرفت برای آن غریم که حفظ او بر خود شش باشد مثلا و گواه نگرفت که از برای آن عظم
غریم و سیوم مردی که نفرین میکند بر زن خود در حالی که بتحقیق گردانیده است الله عز و جل خالی کردن راه آن زن را در دست توانایی او
اصل و رجل یقعد فی بیته و یقول رب ارزقنی و لا یخرج و لا یطلب الرزق فیقول الله عز و جل له عبدی الم اجعل لک السبیل الی الطلب و
التصرف فی الارض بجوارح صحیحة فتکون قد اعذرت فیما بینی و بینک فی الطلب لاتباع امری و لکیلا تکون کلا علی اهلک فان شئت رزقتک و ان شئت قترت علیک
و انت معذور عندی شرح فتکون بصیغه مخاطب باب نصر منصوب است اعذرت بعین بی نقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب
افعال است الاعذار با عذر رسیدن یعنی کار خود را کردن مثل قد اعذر من انذر فی در فی الطلب برای سببیت است مثل لمتننی فیه و متعلق با

عذرت لاتباع مصدر باب افتعال متعلق بالطلب است امری اشارت است بامثال آیت سوره جمعه فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من
فضل الله و لکیلا عطف است بر لاتباع تکون بصیغه مخاطب باب نصر است کلا بفتح کاف و تشدید لام منصوب منون است فاء برای تعقیب است و مراد بعد از
طلب است شئت هر دو جا بصیغه متکلم است قترت بقاف و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب نصر یا باب تفعیل است واو در
و انت حالیه است و اشارت است باینکه اگر طلب نکرد در تنگی معاش معذور نمی بود یعنی و چهارم مردی است که می نشیند در خانه خود بی مالی و میگوید
کای صاحب کل اختیار من روزی ده مرا و بیرون نمیرود و طلب نمیکند روزی را پس میگوید الله عز و جل او را که ای بنده من آیا نگردانیدم برای
تو راه را بسوی طلب و کسب معاش در زمین بوسیله اعضائی که بی عیب است پس باشی باین روش که بتحقیق کار خود را کرده باشی در میان من و میان
تو بسبب طلب روزی برای فرمان برداری من و برای اینکه نباشی بار گران بر اهل تو پس اگر خواهم روزی دهم ترا و اگر خواهم تنگ گیرم بر تو
در حالی که تو معذور باشی نزد من چون کار خود را کردی هر چند که نزد اهل تو معذور نباشی اصل و رجل رزقه الله عز و جل مالا کثیرا فانفقه
ثم اقبل یدعو یا رب ارزقنی فیقول الله عز و جل الم ارزقک رزقا واسعا فهلا اقتصدت فیه کما امرتک و لم تسرف کما نهیتک عن الاسراف و رجل
یدعو فی قطیعة رحم شرح هلا بفتح هاء و تشدید لام و الف برای ملامت است بر ترک فعل مذکور بعد از آن در زمان ماضی و لم تسرف عطف بر منفی است
و نفی این راجع باثبات میشود القطیعة بفتح قاف و کسر طاء بی نقطه مصدر باب منع ضد صله رحم یعنی پنجم مردی که روزی کرد او را الله عز و جل
مال بسیار پس خرج کرد آنرا بی اندازه بعد از آن رو آورده دعا میکند که ای صاحب کل اختیار من روزی ده مرا پس میگوید الله عز و جل آیا روزی
ندادم ترا روزی فراخ پس چرا ترک کردی میانه روی را در آن چنانچه امر کردم ترا و چرا ترک کردی عدم اسراف را چنانچه نهی کردم ترا از اسراف
و ششم مردی که دعا میکند در بریدن خویشی و مانند آن یعنی دعا میکند که حاجتی میخواهد که منافی صله رحم است اصل ثم علم الله جل اسمه نبیه صلی الله علیه و آله
کیف ینفق و ذلک انه کانت عنده اوقیة من الذهب فکره ان تبیت عنده فتصدق بها فاصبح و لیس عنده شیء و جاءه من یسأله فلم یکن عنده
ما یعطیه فلامه السائل فاغتم هو حیث لم یکن عنده ما یعطیه و کان رحیما رفیقا صلی الله علیه و آله فادب الله عز و جل نبیه علیه السلام بامره شرح
الاوقیة بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین هم وزن چهل درهم که هر درهم هم وزن چهل و هشت جو متوسط است
الرفیق بفتح راء بی نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف مدارا کننده باحسان بحال و مانند آن یعنی بعد از آن تعلیم کرد الله
جل اسمه نبی خود را صلی الله علیه و آله که چگونه خرج کند و آن اینست که او بود نزد او اوقیه از طلا پس ناخوش شمرد این را که شب را بروز
آورد نزد او پس تصدق کرد بآن پس صبح رسید در حالی که نبود نزد او چیزی آمد نزد او سائلی پس نبود نزد او چیزی که بدهد آن سائل را
پس ملامت کرد او را آن سائل پس غمناک شد او در اینکه نبود نزد او چیزی که بدهد آن سائل را و بود مهربان صاحب احسان صلی الله علیه
و آله و سلم پس تادیب کرد الله عز و جل نبی خود را علیه السلام بجا داد الله تعالی که خلایق را بآن مامور کرده و آن میانه روی در خرج است اصل
فقال و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یقول ان الناس قد یسألونک و لا یعذرونک
فاذا اعطیت جمیع ما عندک من المال کنت قد حسرت من المال فهذه احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله یصدقها الکتاب و الکتاب
یصدقه اهله من المؤمنین شرح فاء در فقال بیانیه است شان نزول این آیت بوجهی دیگر که مناسب این است گذشت در کتاب الزکوة در حدیث
هفتم باب کراهیة السرف و التقتیر که باب هشتاد و هفتم است لا یعذرونک بعین بی نقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب
معلوم باب ضرب است حسرت بحاء بی نقطه و سین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب مجهول باب نصر و ضرب است الحسر بفتح حاء بی نقطه و سکون سین برهنه کردن
من المال متعلق است بحسرت و این اشارت است باینکه محسورا در این آیت ماخوذ از حسرت بمعنی ندامت نیست زیرا که آن از باب علم است و لازم
است و از لازم بنای مفعول از آن نمی شود مگر بتاویل یعنی بیان کرد الله تعالی اینکه گفته در سوره بنی اسرائیل که و مگردان دست را غل کرده
شده بسوی گردن تو و مگشا آنرا تمام گشودن پس بنشینی ملامت کرده شده عاری کرده شده میگوید الله تعالی در این آیت که بدرستی که مردمان
گاهی طلب چیزی میکنند از تو و معذور نمیدارند ترا در ندادن برای نداشتن پس چون دادی جمیع آنچه را که نزد تست از مال شدی بازو لیکن
که بتحقیق برهنه کرده شدی از مال پس اینها حدیثهای رسول الله صلی الله علیه و آله است تصدیق میکند آنها را قرآن و قرآن را تصدیق میکند
اهل قرآن که مومنان اند اصل و قال ابو بکر عند موته حیث قیل له اوص فقال اوصی بالخمس و الخمس کثیر فان الله جل و عز قد رضی بالخمس

بالخمس وقد جعل الله عزوجل له الثلث عند موته ولو علم ان الثلث خير له اوصى به شرح ذكر جعل ابوبكر با وجود آنكه اعتبار ندارد از قبيل الزام
لشیعیانست چون سلسلهٔ اکثر مشایخ طریقت اهل خرقه را منتهی باو میسازند و الخمس کثیر فان الله عزوجل قد رضی بالخمس یعنی بر آیت که ابوبکر ده
تاراج اموال بسیار کرده بود از مسلمانان زیرا که معلوم است که خمس مال قلیل اقل قلیل میشود یعنی و گفت ابوبکر نزد مردنش در جای که گفته
شده بود او را که وصیت کن برای مسلمانان بچیزی پس گفت که وصیت میکنم بخمس مالی که فرد از منست و آن خمس مال بسیار است چه بدرستی که الله جل و عز
بتحقیق راضی شده بخمس تاراج در آیت سورهٔ انفال که فان لله خمسه پس وصیت کرد بخمس آنچه متصرف بوده و بتحقیق کرده بود الله عزوجل بسیار
برای او وصیت بثلث را نزد مردنش و اگر میدانست که وصیت بثلث بهتر است برای او وصیت میکرد بآن اصل ثم من قد علمتم بعده في فضله
وزهده سلمان رضي الله عنه وابوذر رحمه الله فاما سلمان فكان اذا اخذ عطاءه رفع منه قوته لسنته حتى يحضر عطاؤه من قابل فقيل له
يا ابا عبد الله انت في زهدك تصنع هذا وانت لا تدري لعلك تموت اليوم او غدا شرح من بفتح میم و سکون نون موصول و مبتدا است
علمتم بصیغهٔ ماضی مجهول باب تفعیل بتقدیر علمتموه است و ضمیر جمع مفعول اول و نایب فاعل است و ضمیر محذوف عاید بموصول و مفعول دوم است بعده
بفتح بای یک نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه و ضمیر راجع بابوبکر مفعول سیوم است منصوب است مثل ضمیر علمتموه و زهده فضله بفتح فاء
و سکون ضاد با نقطه و ضمیر راجع بموصول است الفضل زیاد بودن کسی بر دیگری در شرف و تقوی و زهده عطف است بر فضله و ضمیر راجع بمن
موصول است سلمان مرفوع و خبر مبتدا است و ابوذر عطف بر سلمان است و این کلام اشارتست بانکه شیخ ابن الشیطان که مخالفانند شیطان نوری کرده
و اوائل را تعلیم کرده بود که سلسلهٔ مشایخ طریقت پشیمان و اهل خرقه منتهی میشود بابوبکر و گفته که بعد از او سلمانست و بعد از او ابوذر است
و غافلند از اینکه سلمان و ابوذر فضل دارند بر ابوبکر و از اینکه سلمان و ابوذر زهد داشته اند و ابوبکر نداشته اصلا
است اخذ بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر است العطا بفتح عین و الف ممدوده وظیفهٔ مقرری سالیانه که سلطان از بیت المال
میدهد قوته بضم قاف و سکون واو منصوب و مفعولست و اینجا نیز بجمع مع است یعنی بعد از آنکه تعلیم کرده شد بدل او بعد از
ابوبکر است با وجود زیادتی او در تقوی و بی رغبتی او در دنیا سلمانست رضی الله عنه و ابوذر است رحمه الله بیان این آنکه اما سلمان
پس بود که چون میگرفت وظیفهٔ خود را بر میداشت و ذخیره میکرد از آن قوت خود را برای آن سال او تا وقتی که حاضر شود
وظیفهٔ او در سال آینده پس گفته شد او را که ای ابو عبد الله تو با وجود بی رغبتی تو در دنیا میکنی این ذخیره کردن را و حال
آنکه تو نمیدانی شاید که تو بمیری امروز یا فردا اصل فكان جوابه ان قال ما لكم لا ترجون لي البقاء كما خفتم علي الفناء اما علمتم
يا جهلة ان النفس قد تلتاث على صاحبها اذا لم يكن لها من العيش ما تعتمد عليه فاذا هي احرزت معيشتها اطمأنت شرح
تلتاث بالف منقلب از واو و ثاء سه نقطه بصیغهٔ مضارع غایبه معلوم باب افتعالست الالتیاث شوریدگی بسبب آلودگی
بخیالات فاسده و اینجا عبارتست از نافرمان برداری در عبادت الله تعالی مانند دیوانگی و میتواند بود که الف آن
منقلب از یا باشد الالتیاث مانند شریر شدن در حمله آوردن و حاصل هر دو یکیست یعنی پس بود جواب سلمان اینکه گفت
که چیست شما را که امید نمیدارید برای من ماندن را چنانچه ترسیدید بر من مردن را آیا نه دانستید ای جاهلان این را که نفس
آدمی گاهی شوریدگی میکند بر صاحبش چون نباشد برای آن نفس از جملهٔ قوت آنچه اعتماد کند بر آن پس چون نفس ذخیره کرد قوت
خود را قرار میگیرد و فرمان برداری صاحبش میکند در عبادت الله تعالی بترک خیالات فاسده اصل واما ابوذر رضي الله عنه
فكان له نويقات وشويهات يحلبها ويذبح منها اذا اشتهى اهله اللحم او نزل به ضيف او راى باهل الماء الذين هم معه خصاصة نحر لهم
الجزور او من الشياه على قدر ما يذهب عنهم بقرم اللحم فيقسمه بينهم ويأخذ كنصيب واحد منهم لا يتفضل عليهم شرح نويقات بضم نون
و فتح واو و سکون یای دو نقطه در پایین جمع مصغر ناقه است و تصغیر اینجا باعتبار قلت عددست شویهات بضم شین با نقطه و
فتح واو و سکون یای دو نقطه در پایین جمع مصغر شاة بشین و الف منقلب از واو و تای وحدت است و اصل آن شاهه بوده
یحلبها بحای بی نقطه و بای یک نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است و در نسخ زوار است و ها آیت که بجای آن
او زاری باشد شیاه بکسر شین با نقطه و یای دو نقطه در پایین و الف و ها اصلیه است با در بقرم برای تعدیه است القرم بفتح قاف

دفع را بی نقطه مصدر باب علم شوق بسیار بگوشت یعنی و اما ابوذر رضی الله عنه پس بود او را شترکانی ماده و گوسفندکانی میدوشید
آنها را و ذبح میکرد چیزی را از آنها را او چون مشتاق میشدند عیال او گوشت را یا فرود می آمدی باو مهمانی یا چون میدید در اهل آب
که ایشان با او بودند در سر یک آب فقری و حاجتی را نحر میکرد برای ایشان شتر را یا عددی از گوسفندان را بر قدر آنچه بر طرف کند از
ایشان شدت شوق گوشت را پس قسمت میکرد آنرا میان ایشان و فرا میگرفت او مانند بخش یکی از ایشان را زیادتی نمی جست بر ایشان
با وجود آنکه ایشان عیال او نبودند اصل ومن ازهد من هؤلاء وقد قال فيهم رسول الله صلى الله عليه وآله ما قال ولم يبلغ من امرهما
ان صارا لا يملكان شيئا البتة كما تأمرون الناس بالقاء امتعتهم وشيئهم ويؤثرون به على انفسهم وعيالاتهم شرح هؤلاء مبنی بر ازالهٔ است
در ابوبکر و مبنی بر تحقیق است در سلمان و ابوذر و بنداد امرهما بغیر تثنیه گفت لم یبلغ بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است متعلق بلغ
است و فاعل لم یبلغ است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول لم یبلغ است صارا بصیغهٔ تثنیهٔ ماضی غایب باب نصر است
و ضمیر مرفوع اسم آنست جملهٔ لا یملکان خبر آنست شیئهم بفتح شین و سکون یای دو نقطه در پایین و همزه عبارتست از مال هر چه باشد خواه
عظیم و حقیر و یؤثرون عطف است بر القاء پس بتقدیر ان یؤثرون است و رفع لفظ در مثل این جایز است ضمیر به راجع بشیئهم است یعنی
و کیست زاهدتر از این کسانی یعنی باعتقاد شما و دیگر باتفاق ما و شما و بتحقیق گفت در حق ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را
که گفت از فضایل مشهوره در یکی باعتقاد شما و در دیگری باتفاق ما و شما و نرسید بعض کار سلمان و ابوذر باینکه گرده بوده باشند بازوی نیش
که مالک نباشند چیزی را البته چنانچه امر میکنید شما مردمانرا بانداختن متاعهای نفیس ایشان و هر مال ایشان و باینکه ترجیح دهند بآن مال
دیگران را بر خود و عیالهای ایشان اصل واعلموا ايها النفر اني سمعت ابي يروي عن آبائه عليهم السلام ان رسول الله صلى الله
عليه وآله قال يوما ما عجبت من شيء كعجبي من المؤمن انه ان قرض جسده في دار الدنيا بالمقاريض كان خيرا له وان ملك ما بين مشارق الارض
ومغاربها كان خيرا له وكل ما يصنع الله عزوجل به فهو خير له فليت شعري هل يحيق فيكم ما قد شرحت لكم منذ اليوم ام ازيدكم شرح
عجبت بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب علم است عجبی بفتح عین و فتح جیم و ضمیر متکلم قائم مقام مفعول مطلق است بتقدیر عجبا کعجبی ملک بصیغهٔ ماضی مجهول
باب تفعیل است شعری بکسر و فتح و ضم شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و رای بی نقطه و ضمیر متکلم منصوب است بتقدیر او اسم لیت است و خبرش
محذوفست بتقدیر حاصل الشعور مصدر باب نصر و حسن و انش یحیق بحای بی نقطه و تشدید قاف بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب است الحقیق ثابت
و مستحکم شدن و مراد اینجا معلوم شدنست یعنی و بدانید ای نفر که من شنیدم از پدرم روایت میکرد از پدرانش علیهم السلام اینکه
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت روزی که تعجب نکردم از چیزی مانند تعجب من از مومن بدرستی که او اگر پاره پاره کرده شود بدن او در
سرای دنیا بمقراضها میشود بهتر برای او و اگر داده شود پادشاهی آنچه میان مشرقهای زمین و مغربهای زمین است میشود بهتر برای او
اینمضمون گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هشتم باب الرضا بالقضا که باب سی و یکم است و حدیث پنجم باب الرضا بموهبة
الایمان تا آخر که باب صد و یکم است و هر چه میکند الله عزوجل با او پس آن بهتر است برای او مقصود آنست که اینحدیث دلالت میکند
بر اینکه مالک جمیع روی زمین بودن منافات با کمال قوت ایمان ندارد پس کاش دانسته من می بود که آیا حق و معلوم میشود در شما آنچه
بتحقیق توضیح کردم برای شما از اول امروز یا زیاد کنم شما را باعتبار توضیح اصل اما علمتم ان الله عزوجل قد فرض على المؤمنين في اول
الامر ان يقاتل الرجل منهم عشرة من المشركين ليس له ان يولي وجهه عنهم ومن ولاهم يومئذ دبره فقد تبوأ مقعده من النار ثم حولهم
من حالهم رحمة منه لهم فصار الرجل منهم عليه ان يقاتل رجلين من المشركين تخفيفا من الله عزوجل للمؤمنين فنسخ الرجلان العشرة شرح
قد فرض على المؤمنين تا آخر اشارتست بآنچه در سورهٔ انفال است که ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة
یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین
و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین و مقصود آنست که در اول هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بوینه برای ضرورت مصلحت عظیم و ترویج دین تازه با وجود کمی عدد مومنان تکلیف بسیار بوده چنانچه برای آن ضرورت تکلیف
بحرب واحد با عشره بوده و چون آن ضرورت برطرف شد بهر دو تکلیف منسوخ شد پس آن بولی اشارتست بآنچه در سوره

در سوره انفال است که فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره تا آخر **یعنی** ای آنانکه ایمان آورده‌اید که الله عزوجل بتحقیق فرض کرده بر
مومنان در اول کار تنزیل اسلام این را که جنگ کند مردی از مومنان ده مرد را از مشرکان جایز نبود او را اینکه برگرداند روی
خود را از ده مشرکان و هر که برابر مشرکان گردد روز ... پشت خود را پس بتحقیق جای او ساعت نشیمن خود را از آتش جهنم بود
ازان گردانید مومنان را از جاهای ایشان برای رحمی از جانب او ایشان را پس گردانید مردی از مومنان که فرض بود برو اینکه
جنگ کند و کسی را از مشرکان بسبب تحقیق از جانب الله عزوجل برای مومنان پس نسخ کرد فرض قتال باده مرد در ...

اصل واخبرونی ایها الفقهاء اجورة هم حیث یقضون علی الرجل نفقة امرأته اذا قال انی زاهد وانی لا شیء لی فان
قلتم جورة ظلمکم اهل الاسلام وان قلتم بل عدول خصمتم انفسکم وحیث یردون صدقة من تصدق علی المساکین عند الموت باکثر
من الثلث **شرح** اجوره بهمزه استفهام و فتح جیم و فتح واو و را ... ظلمکم لفظا با نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعیل است خصمتم بخا با نقطه و صاد ... بصیغه ماضی جمع مخاطب معلوم باب ... بفتح خا و سکون صاد مغلوب و ملزم
کردن کسی را و حیث عطف است بر حیث اول وان و شق ... اینجا نیز مراد است پس برای آن برای اختصار است **یعنی**
خبر دهید مرا ای گروه قاضیان که آیا جور کنان اند ایشان در جایی که حکم میکنند بر مردی از شیعیان نفقه زن او را چون گوید او را ... حق
کسی زاهدم و بهره ای نیست مرا ... اگر گویید که ایشان در این حکم جور کنان اند ظالم میشمرید شما را اهل اسلام و اگر گویید آن
قاضیان عادلانند و در این حکم ملزم میکنید خود را و در جایی که قاضیان بر میگردانند صدقه کسی را که تصدق کرد بر مسکینان نزد مردن
بزیاده از ثلث **اصل** اخبرونی لو کان الناس کلهم کالذین تریدون زهادا لا حاجة لهم فی متاع غیرهم فعلی من کان یتصدق بکفارات
الایمان والنذور والصدقات من فرض الزکوة من الذهب والفضة والتمر والزبیب وسایر ما وجب فیه الزکوة من الابل والبقر و
الغنم وغیر ذلک اذا کان الامر کما تقولون لا ینبغی لاحد ان یحبس شیئا من عرض الدنیا الا قدمه وان کان به خصاصة **شرح**
زهادا بضم زای با نقطه و تشدید ها جمع زاهد ... حاجة صفت زهاد است یتصدق بتا و صاد است و در بعض نسخ یصدق بتشدید
صاد بی نقطه مفتوح ... است و بر هر تقدیر بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است ایمان بفتح همزه است ...
معمول تقولون است **یعنی** خبر دهید مرا که اگر بود همه مردمان ... مانند جمعی که شما میخواهید زاهدان که نیست حاجت ایشان را
بمتاع غیر ایشان پس برکه میبود که تصدق کرده شود کفارهای قسم و نذرها و صدقات بسبب فرض ... زکوة را از جمله طلا و نقره و خرما
و مویز و باقی آنچه واجب شد در آن زکوة که شتران و گاوان و گوسفندان و غیر آنهاست چون باشد کار چنانکه شما میگویید که سزاوار
نیست برای هیچ یک اینکه نگاه دارد چیزی را از متاع دنیا مگر آنکه پیش فرستد آنرا برای آخرت هر چند که با او باشد فقری و حاجتی
مراد اینست که اگر مومنان ... باشند بدادن آنچه دارند پس ... او ... خواهد بود ... آنچه باید ... برای
برای کفارات و غیر آنها ... **اصل** بئس ما ذهبتم فیه وحملتم الناس علیه من الجهل بکتاب الله عزوجل وسنة نبیه صلی الله علیه واله
واحادیثه التی یصدقها الکتاب المنزل وردکم ایاها بجهالتکم وترککم النظر فی غرایب القرآن من التفسیر بالناسخ من المنسوخ والمحکم
والامر والنهی **شرح** ما موصول است ... من الجهل برای بیان است واحادیث مجرور است عطف بر الکتاب
وردکم مجرور است عطف بر الجهل وترککم مجرور است عطف بر جهالتکم ... نظر ... با نقطه مفتوحه ... بنقطه جمع
ناظرها ... و هر ... است از ائمه اهل البیت علیهم السلام ... جمیع قرآن
و آن ... معقول ترککم است غرایب بفتح غین با نقطه و را بی نقطه والف وکسر همزه و با ... است ...
از ... تعلیم امام علیه السلام ... التفسیر برای تبعیض است و ... است ...
ظرفیت است ... برای تمییز است ... النهی است
برای عدم اهتمام است زیرا که ... حکم ... از جهت ... منسوخ بودن ... المنسوخ
کامیست **یعنی** بس بد راهی است راهی که رفتید شما ... شما در آن راه و واداشتید عوام الناس را بر آن راه بسبب جهل شان بکتاب

الله عزوجل

ازشما پیغمبر هم

مال خود هم

الله عزوجل و طریقه نبی او صلی الله علیه واله و حدیث های او که تصدیق میکند آنها را کتاب فرو فرستاده شده الخ بسبب ... شمار ... عزوجل
... و ترک ... شما در فراین ... بسبب ... ناسخ منسوخ و از محکم و از ... امر و نهی **اصل**
واخبرونی این انتم من سلیمان بن داود علیه السلام حیث سأل الله ملکا لا ینبغی لاحد من بعده فاعطاه الله جل اسمه ذلک وکان یقول الحق
ویعمل به ثم لم نجد الله عزوجل عاب علیه ذلک ولا احدا من المومنین وداود النبی صلی الله علیه واله قبله فی ملکه وشدة سلطانه **شرح**
سأل الله ملکا لا ینبغی ... اشارت است بآنچه مذکور است در سوره ص که قال رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب فسخرنا
له الریح ... و داود النبی تا آخر عطف است بر سلیمان و اشارت است بآنچه مذکور است در سوره ص پیش از آنچه گذشت که واذکر عبدنا داود ذا
الاید انه اواب تا آخر **یعنی** و خبر دهید مرا که کجا ... است ... از حال سلیمان بن داود علیهما السلام در وقتی که طلب کرد از الله
سلطنتی را که سزاوار نباشد برای هیچ یکی در زمان بعد از او پس بخشید او را الله جل اسمه آن سلطنت و بود سلیمان که میگفت آنچه راست بود
و عمل میکرد بحق بعد ازان نیافتیم الله عزوجل را که عیب کرده باشد بر سلیمان آن طلب سلطنت را و نه یکی از مومنان که آنرا عیب کرده
باشند ... بنوع سلیمان است که مذکور است در سوره ص و ... و ... از حال داود نبی صلی الله علیه واله پیش از سلیمان
در پادشاهی او و شدت سلطنت او که مذکور است در سوره ص که وشددنا ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب **اصل** ثم یوسف النبی
علیه السلام حیث قال لملک مصر اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم فکان من امره الذی کان ان اختار مملکة الملک وما حولها الی الیمن
وکانوا یمتارون الطعام من عنده لمجاعة اصابتهم وکان یقول الحق ویعمل به فلم نجد احدا عاب ذلک علیه **شرح** ثم یوسف عطف است
بر سلیمان و اشارت است بآنچه مذکور است در سوره یوسف ... از افعال ناقصه است الذی مرفوع است ... ان اختار بفتح همزه و سکون
نون مصدریه است ... عطف بیان الذی است مملکة بفتح میم اول و فتح لام ... اسم مکان برای ... و فتح میم و کسر لام مصدر
میمی است ... بفتح میم و کسر ... است یمتارون برای ... بصیغه مضارع ... باب افتعال است الامتیار کشیدن طعام از ...
جای برای عیال خود الطعام ... **یعنی** بعد ازان ... از حال یوسف نبی علیه السلام و ... که گفت
پادشاه مصر ... گردان مرا حافظ بر خزینهای زمین که علاوه ... است ... حفظ کننده ... دانشمندم
پس شد ... اختیار مملکت آن پادشاه است و آنچه بر دور آنست تا یمن ... بودند که میکشیدند آذوقه را
از نزد او برای قحطی که ... بود ایشان را و بود یوسف ... حق را و عمل میکرد بحق پس نیافتیم هیچ یکی را که عیب کرده باشد آنرا
بر یوسف که چرا ... کرده در روز اول ... مانند این **اصل** ثم ذو القرنین علیه السلام عبد احب الله واحبه
الله طوی له الاسباب وملکه مشارق الارض ومغاربها وکان یقول الحق ویعمل به ثم لم نجد احدا عاب ذلک علیه **شرح** ثم ذو القرنین
از قبیل عطف جمله بر جمله است طوی بفتح طا ... بصیغه ماضی غایب معلوم ... العین واوی ... اللام یای باب ... است
راجع بالله تعالی است ... مانند ... مکتوب الاسباب ... و اشارت است بآنچه در سوره
کهف انا مکنا له فی الارض وآتیناه من کل شیء سببا تا آخر ... باب تفعیل است مشارق الارض ومغاربها عبارت از کل روی زمین
است **یعنی** بعد ازان ذو القرنین علیه السلام بنده ایست که دوست داشت الله تعالی را پس دوست داشت او را الله تعالی ... این ... که ...
او و برای او سبب را ... که ... مشرقهای زمین و مغربهای آنرا ... و ذو القرنین ... حق را و عمل میکرد
بحق بعد ازان نیافتیم هیچ یکی را که عیب کرده باشد ... جمعیت اسباب و پادشاهی را برای او **اصل** فتأدبوا ایها النفر بآداب الله عزوجل
للمومنین واقتصروا علی امر الله ونهیه ودعوا عنکم ما اشتبه علیکم مما لا علم لکم به وردوا العلم الی اهله توجروا وتعذروا عند الله تبارک وتعالی
شرح التأدب بهمزه و دال بی نقطه و باء یک نقطه مصدر باب تفعل ... از ادب ... الآداب بهمزه والف جمع ادب ...
همزه و فتح دال ... خوب ... بصیغه معلوم عبارت است از ... الذکر ... برای تبعیض است
او علم ... عبارت است از سکوت در آن مشتبه **یعنی** پس ... ادب ... الله عزوجل برای مومنان و اقتصار
کنید بامر الله تعالی و نهی او ... ازپیش خود ... واگذارید از خود آنچه ... مشتبه شده بر شما از جمله آنچه نیست

شتی بسیاهم

ولو لزا فی طلب علم ناسخ القرآن اصل علی شما را بآن و ه الکدارید علم آنرا بسوی اهل علم تا ماجور شوید و معذور نشوید نزد الله تبارک و تعالی
من منسوخه و محکمه من متشابهه و ما احل الله فیه و ما حرم فانه اقرب لکم من الله و ابعد لکم من الجهل و دعوا اهله فانه اهل الجهل کثیر و اهل
العلم قلیلا و قد قال الله عز و جل و فوق کل ذی علم علیم شرح خبر فانه راجع است بجمیع در علم بسوی اهل علم و بودن در طلب علم و این تعلیل و
ارشاد است باینکه اهل اختلاف از روی ظن بسیار دورند از علم اقرب افعل التفضیل است مانند ابعد لام در لکم هر دو جا برای تقویه
است الب بضم لام و تشدید باء یکنقطه خالص و مراد اینجا علم است زیرا که احتمال نقیض آنچه بآن یقین است و مراد بجهل ظن است و مراد بجا نه
لفیف چیم تا خود منشد است و آن پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است در سوره یوسف جنین است نرفع درجات من نشاء و فوق کل
ذی علم علیم و ظاهر و در این آیت و در این حدیث آنست که من نشاء عبارت از امام زمان عالم بجمیع کتاب الهی و احکام شرع باشد و علیم
نیز عبارت از دون امام باشد و ذی علم عبارت باشد از شیعه امامیه که کسب علم از او کنند زیرا که غیر ایشان اهل جهل اند پس این آیت
دلالت میکند بر اینکه هر کس از رعیت که تصدیق امامت و پیروی آن امام نکرده باشد اهل جهلست و چون معلوم است که شیعه امامیه کمند است
بجای ایشان در هر زمان پس این آیت دلیل میشود بر کمی عدد اهل علم یعنی و باشید در طلب علم ناسخ قرآن ممتاز از منسوخ آن
و علم محکم آن ممتاز از متشابه آن و علم آنچه حلال کرد الله تعالی در قرآن ممتاز از آنچه حرام کرده بدرستی که آن نزدیک کننده تر است شما را
از خالص که علم است و دور کننده تر است شما را از جهل که ظن است و واگذارید پیروی ظن و عمل بظن را برای اهل آن چه بدرستی که اهل جهل
بسیار است و اهل علم کم است و بتحقیق گفته الله عز و جل در سوره یوسف که و در بالای هر صاحب علم کسب نور علم کرده باشد یک کس است که نهایت
دانا است با آنچه رعیت محتاج باشند در هر زمانی و او است که بجنبد بی درجه مرفوع است از درجه غیر او که علمای رعیت است باب دوم اصل

باب معنی الزهد شرح این باب بیان حقیقت بی رغبتی در دنیا است و در این باب سه حدیث است اول اصل
من السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ما الزهد فی الدنیا قال ویحک حرامها فتنکبه شرح ویح بفتح واو و سکون یاء و نقطه دار
یا تحتانی بلفظه رحمت است و جون ... مضاف است و العیب آن است بتقدیر حرف نداست یا بتقدیر فعل امر است مثل الزم و امثال مانند این حرام
منصوب است و ما امر عامل است التنکب بنون و باء یکنقطه مصدر باب تفعل اجتناب یعنی روایت است از سکونی بفتح سین بی نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که چیست حقیقت بی رغبتی در دنیا گفت که ای رحمت تو حرام دنیا را پس اجتناب کن از او مراد
است که اصل زهد در دنیا اجتناب از حرام دنیا است دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لیس الزهد فی الدنیا باضاعة المال
و لا تحریم الحلال بل الزهد فی الدنیا ان لا تکون بما فی یدک اوثق منک بما عند الله عز و جل شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نیست
بی رغبتی در دنیا بضایع کردن مال بتلف خرچی و غلط کشتی و مانند آنها و نه بحرام کردن حلال مثل ترک لباس فاخر و خوراک طیب که مذکور
است در آیت سوره اعراف قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق بلکه بی رغبتی در دنیا اینست که بی نسی با آنچه در
دست تو است از مال دنیا و غیر آن دلبسته تر از خود بآنچه نزد الله عز و جل است مراد اینست که حقوق الهی را بجا آوری کانخواه فرض باشد
و خواه واجب باشد و خواه مستحب باشد یا مراد اینست که چنان نکنی که اگر آنچه داری تلف شود بی تقصیر تو در مانده و بی رزق میمانی در دنیا
و بی عوض و ثواب میمانی در آخرت پس راضی باشی بقضاء و قدر الله تعالی در خیر و شر سیوم اصل عن ابی الطفیل قال سمعت امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله یقول الزهد فی الدنیا قصر الامل و شکر کل نعمة و الورع عن کل ما حرم الله عز و جل شرح روایت است از ابی الطفیل بضم طاء
بی نقطه و فتح فاء گفت که شنیدم از امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که میگفت که بی رغبتی در دنیا کوتاه کردن آرزو و شکر هر نعمتی یا دارد حق
آن و پرهیزکاری از هر چه حرام کرده الله عز و جل است باب سیوم اصل باب الاستعانة بالدنیا علی الآخرة شرح
این باب بیان مدد جستن بمعیشت دنیا بر عمل آخرت است و در این باب پانزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله عن ابائه علیهم السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله نعم العون علی تقوی الله الغنی شرح روایت است از امام جعفر صادق از پدران خود علیهم السلم گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که خوب مددکاری است بر ترس عذاب الله تعالی و عدم دخول در حرامهای او بی نیازی که مراد اینست که شیطان
بسیار با نیازی امید بد کسی را که معیشت از بسیار تنگ است در راههای باطل را بصورت حق پیش او وا مینماید دوم اصل عن ابی عبد الله

بلا ...

علیه السلم فی قول الله عز و جل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة رضوان الله و الجنة فی الآخرة و المعاش و حسن الخلق فی الدنیا شرح
رضوان و سه لفظ آن اوج و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر المراد و ظاهر آنچه می آید در حدیث چهارم این باب اینست که رضوان الله عبارت
از امور شتی کنان باشد و حسن الخلق بفتح خاء و بالنقطه باشد یعنی صحت بدن و میتواند بود که بضم خا باشد یعنی خوش خوئی که راحت بدن
و دولت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر قول الله عز و جل در سوره بقره ای صاحب کل اعتبار بده مارا در دنیا
کار نیکو که مراد بحسنه است آخرت خوشنودی الله عز و جل و بهشت در آخرت است و مراد بحسنه دنیا وجه معاش و خوبی خلق در دنیا است
سیوم اصل عن القاسم بن محمد رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال قیل له بان اصحاب عیسی علیه السلم کانوا یمشون علی الماء و لیس ذلک فی اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله قال ان اصحاب عیسی کفوا المعاش و ان هولاء ابتلوا بالمعاش شرح کفوا بضم کاف و تخفیف فاء و الصیغه ماضی غایب مجهول
معتل اللام یائی باب ضرب است چمع مذکر اول و نایب فاعل است المعاش منصوب مفعول دوم است الکفایه خارج کردن کسی را از کار مشغول
مثل کسب معاش ابتلوا بضم همزه و سکون باء یکنقطه و ضم تاء دو نقطه در بالا و تخفیف لام الصیغه ماضی غایب مجهول معتل اللام یائی باب افتعالست
الابتلاء گرفتار کردن کسی را بکار مشغول مثل کسب معاش یعنی روایت است از قاسم بن محمد بالا برد سند حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفته شد امام را که حقیقت حال یاران عیسی علیه السلم که بودند که میرفتند بر روی آب و نیست آن در یاران محمد صلی الله علیه و آله امام گفت
که بدرستی که یاران عیسی خارج کرده شده بودند از کسب معاش و بدرستی که این جماعت گرفتار کرده شده اند بکسب معاش اشارت است باینکه
در شریعت عیسی سیاحت بی تجارت از عبادات بوده چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سیوم باب الجنه که باب صدو هشتاد
است و آن میسر نمیشود با اشتغال بمعاش در خارج و آن در این شریعت ممنوع شده و کسب معاش از جمله عبادات شده و معلوم است که بودن
در میان مردمان و معاملات با ایشان باعث دوام فریب شیطان میشود و دانا کسی که فریب نخورده باشد مجاورت دیگران برروی آب نمیرود
تا ایشان را سو التشوند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سلوا الله الغنی فی الدنیا و العافیة و فی الآخرة المغفرة و الجنة شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که طلب کنید از الله تعالی بی نیازی را در دنیا و بی آفت بودن را و در آخرت آمرزش
گناهان را و بهشت را پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول لا خیر فیمن لا یحب جمع المال من حلال یکف به وجهه و یقضی به دینه
و یصل به رحمه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست خوبی در کسی که دوست نمیدارد فراهم آوردن مال را از حلال که
نگاه دارد بآن آب روی خود را از گدائی یا طلب قرض و ادا کند بآن قرض خود را و پیوند کند بآن خویشان خود را ششم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول استعینوا ببعض هذه علی هذه و لا تکونوا کلولا علی الناس شرح مشار الیه بهذه در اول اعمال دنیا است
و در دوم اعمال آخرت است الکلول بضم کاف و ضم لام مخففه جمع کل بفتح کاف و تشدید لام بارهای گران یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت که مدد جوئید ببعضی این اعمال دنیا که برای کسب معاش است بر اعمال آخرت که عبادات است و مباشید بارهای گران بر مردمان
که خرج شما کنند هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ملعون من القی کله علی الناس شرح
این مضمون گذشت در کتاب الزکوة در حدیث نهم باب کفایة العیال و التوسع علیهم که باب پنجاه و چهارم است یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ملعونست هر که انداخت بار گران خود را بر مردمان مراد خرج واجب النفقه است
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال نعم العون الدنیا علی الآخرة شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است نهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال نعم العون علی الآخرة الدنیا شرح این نیز موافق است دهم اصل قال رجل لابی عبد الله علیه السلم
و الله انا لنطلب الدنیا و نحب ان نؤتاها فقال تحب ان تصنع بها ماذا قال اعود بها علی نفسی و عیالی و اصل بها و اتصدق بها و احج و اعتمر فقال
ابو عبد الله علیه السلم لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة شرح اعود بعین بی نقطه و دال بی نقطه الصیغه مضارع متکلم باب نصر بتقدیر
ان اعود است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و بر این قیاس است نظایر آن یعنی گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلم را که بخدا قسم که بدرستی
که ما هر آینه طلب میکنیم دنیا را و دوست میداریم که داده شویم دنیا پس امام گفت که دوست میداری که بکنی بدنیا چه کار را گفت ابن که نفقه جاری
سازم بآن بر خودم و عیالم و صله رحم کنم بآن و تصدق کنم بآن و حج گزارم و عمره گزارم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نیست این طلب دنیا در

وصیفت این طلب آخرت است **یازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام غنی یحجزک عن الظلم خیر من فقر یحملک علی الاثم **شرح** یحجزک بالسقوط و جیم و زای
بالنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و فقر بسبب الظلم میکرده و اینجا عبارت است از طلب رزق از غیر الله تعالی والاثم بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه
یعنی گناه و اینجا عبارت است از بدکار شدن کسی بر دهانی که چیزی با او نبود چنانچه گفته ان ابغض الخلق الی الله و این اشارت است بانچه در نهج البلاغه
است که اللهم صل علی محمد و آله و صن وجهی بالیسار و لا تبتذل جاهی بالاقتار فاسترزق طالبی رزقک و استعطف شرار خلقک و ابتلی بحمد من اعطانی
و افتتن بذم من منعنی و انت من وراء ذلک کله ولی الاعطاء والمنع انک علی کل شیء قدیر **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بی نیازی
که مانع شود ترا از ستمکار بهتر است از نیازمندی که وادارد ترا بر گناه **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
یصبح المؤمن او یمسی علی ثکل خیر له من ان یصبح او یمسی علی حرب فنعوذ بالله من الحرب **شرح** هر یک از یصبح و یمسی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
است و منصوب و مرفوع میتواند بود والثکل بضم ثاء مثلثه و سکون کاف و بفتح ثاء و فتح کاف فرزند مانند الحرب بفتح حاء بی نقطه و فتح
راء بی نقطه و باء یک نقطه ربودن جمیع مال از کسی و مراد اینجا بی دستی است ... منکلم باب نصر و از باب تفعل میتواند بود و بر هر تقدیر کلام
امام و تتمه کلام رسول الله صلی الله علیه و آله میتواند بود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که
آنکه صبح رسد مؤمن یا شام رسد بر مرگ فرزندی بهتر است برای او از آنکه صبح رسد یا شام رسد بر تهی دستی بنا بر اینکه اول باعث ثواب آخرت و
توابست و دوم حاصل بر اثم است چنانچه گذشت در حدیث سابق والفاء جواب فرزند باقی دستی و در دوسری عظیم است بخلاف جود مال بفرزند بنیاه
میبریم بالله تعالی از تهی دستی **سیزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم بارک لنا فی الخبز و لا تفرق بیننا و بینه فلولا الخبز ما صمنا و لا صلینا
و لا ادینا فرائض ربنا **شرح** الخبز بفتح خاء بالنقط و سکون باء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نان مثل آیت سوره البقره الاترک خیرا و آیت سوره
علدیات و انه لحب الخیر لشدید و ما موصوله است و عبارت است از راه کسب معاش خاوه در غلو برای مبالغت **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که خداوندا برکت کن برای ما در مال و تفرقه مکن رانی و اگر میان ما و میان مال است جدا از بنیو و مال روزه نمیگرفتیم و نماز نمیگزاردیم
و بجا نمی آوردیم فرائض صاحب کمال اختیار خود را **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال نعم العون الدنیا علی طلب الآخرة **شرح** مضمون این
موافق حدیث اول این باب است **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم العون الدنیا علی طلب الآخرة **شرح** این نیز موافق است

باب چهارم اصلی باب ما یجب من الاقتداء بالائمة علیهم السلام فی التعرض للرزق **شرح**

این باب بیان ما موصوله است من بیانیه است التعرض در عربی راه جری بودن و مراد اینجا وسیله ساختن برای بر خوردن چیزیست **یعنی** این باب بیان
چیزیست که واجب است از اقتدا با ائمه علیهم السلام است در وسیله ساختن برای روزی حلال و این باب سیزده حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان محمد بن المنکدر و کان یقول ما کنت اری ان علی بن الحسین علیه السلام یدع خلفا افضل منه حتی رایت ابنه محمد بن علی
علیهما السلام فاردت ان اعظه فوعظنی فقال له اصحابه بای شیء وعظک **شرح** محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و فتح کاف و کسر دال بی نقطه
و راء بی نقطه از مخالفان و صوفیان است و شیخ سفیان ثوری بوده که مذکور شده در باب اول اری بصیغه مضارع متکلم مجهول باب افعال است
بمعنی اظن که بصیغه معلوم باشد یدع مضارع معلوم دوم است جمله یدع بفتح دال و ضم عین بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء و اوی باب
منع مفعول سیوم است خلفا بفتح خاء با نقطه و فتح لام و فاء است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بدرستی که محمد بن منکدر
بود که میگفت که نبودم که گمان کنم علی بن الحسین علیه السلام را که گذارد بعد از خود فرزندی را که فاضلتر از او باشد تا آنکه دیدم پسر او محمد بن
علی را علیهما السلام پس خواستم که وعظ کنم او را پس او وعظ گفت مرا پس گفتند محمد بن منکدر را مریدان او که بچه چیز وعظ گفت ترا **اصل**
قال خرجت الی بعض نواحی المدینة فی ساعة حارة فلقینی ابو جعفر محمد بن علی و کان رجلا بادنا ثقیلا و هو متکئ علی غلامین اسودین
او مولیین فقلت فی نفسی سبحان الله شیخ من اشیاخ قریش فی هذه الساعة علی هذه الحال فی طلب الدنیا اما لاعظنه فدنوت منه فسلمت علیه
فرد علی بنهر و هو ینصاب عرقا **شرح** بادنا بباء یک نقطه و کسر دال بی نقطه و نون است اما بفتح همزه و تخفیف میم است بنهر بباء حرف جر که برای
مصاحبت است و ضم باء یک نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه است البهر بریده شدن نفس از ماندگی ینصاب بصاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفاعل است الانصباب ریخته شدن و بسیار فرو ریختن و بنا بر اول عرقا تمیز است و بنا بر دوم مفعول به است و

حاصل بهره دیکی است

حاصل بهره و یکی است **یعنی** گفت که بیرون رفتم بقصد بسوی بعضی اطراف مدینه در ساعتی گرم پس برخورد مرا ابو جعفر محمد بن علی و بود مردی
سنگین بر حالی که او تکیه کرده بود بر دو غلام سیاه یا دو مخلص چو نشک از راه ولیست پس گفتم در دل خود از روی تعجب سبحان الله بزرگی
از بزرگان قریش در این ساعت گرم بر این حال در طلب مال دنیا است آگاه باشید به آینه وعظ میکنم البته او را پس نزدیک شدم باو پس سلام
کردم بر او پس رد کرد بر من سلام برمن با بریده شدن نفس و عرق فرو ریخته میشد **اصل** فقلت اصلحک الله شیخ من اشیاخ قریش فی هذه
الساعة علی هذه الحال فی طلب الدنیا ارایت لو جاءک اجلک و انت علی هذه الحال ما کنت تصنع فقال لو جاءنی الموت و انا علی هذه الحال جاءنی
و انا فی طاعة من طاعة الله عز و جل اکف بها نفسی و عیالی عنک و عن الناس و انما کنت اخاف ان لو جاءنی الموت و انا علی معصیة من معاصی الله
فقلت صدقت یرحمک الله اردت ان اعظک فوعظتنی **شرح** ان بفتح همزه و سکون نون و او اول زایده است **یعنی** پس گفتم که نیکو کرداد ترا
الله تعالی بزرگی از بزرگان قریش در این ساعت گرم بر این حالت در طلب مال دنیاست خبر ده مرا که اگر می آمد ترا اجل تو بر حالی که تو بر این حال
باشی چه میکردی پس گفت که اگر می آمد مرا مرگ بر حالی که من بر این حال باشم آمده میبود مرا بر حالی که من در طاعتی از طاعات الله عز و جل باشم
که باز دارم بآن طاعت خودم را و عیالم را از آب رو ریختن نزد تو و از آب رو ریختن نزد مردمان و جز این نیست که بودم که می ترسیدم که اگر
می آمد مرا مرگ بر حالی که من بر معصیتی از معصیت های الله تعالی باشم پس گفتم که راست گفتی رحمت کناد ترا الله تعالی خواستم که وعظ گویم
ترا پس وعظ گفتی مرا **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله یضرب بالمر و یستخرج الارضین و کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یمص النوی بفیه و یغرسه فیطلع من ساعته و ان امیر المؤمنین علیه السلام اعتق الف مملوک من ماله و کد یده
شرح المر بفتح میم و تشدید راء بی نقطه بیل پس مفعول یضرب محذوف است بتقدیر یضرب الارض ارضین جمع ارض است از خالهای زمین که در
وقت غرس بیرون آورده میشود و یمص بتشدید صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یغرس بغین بالنقط و راء بی نقطه و سین
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب افعال است یطلع از باب نصر است و فیه مستتر راجع بنوی است و اسناد مجازیست چه
راجع بنوی و راجع برسول میتواند بود و ان بکسر همزه و تشدید نون است کد بفتح کاف و تشدید دال بی نقطه مجرور است **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که بیل میزد زمین را و بیرون می آورد از زمین خاک بسیار و بود رسول الله صلی الله
الله علیه و آله که می مکید استخوان خرما را بدهن خود و می نشانید آن را پس می روئید در همان ساعت و بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام آزاد
کرد هزار بنده را از مال خود و از رنج دست خود **سیوم اصل** عن عبد الاعلی مولی آل سام قال استقبلت ابا عبد الله علیه السلام فی بعض طرق
المدینة فی یوم صائف شدید الحر فقلت جعلت فداک حالک عند الله عز و جل و قرابتک من رسول الله صلی الله علیه و آله و انت تجهد لنفسک
فی مثل هذا الیوم فقال یا عبد الاعلی خرجت فی طلب الرزق لاستغنی عن مثلک **شرح** الصائف بصاد بی نقطه و الف و کسر همزه و فاء یعنی تابستان
حالک مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر معلوم و قرابتک بفتح کاف عطف بر حالک است تجهد از باب افعال است **یعنی** روایت است از
عبد الاعلی ملازم آل سام گفت که رو برو شدم امام جعفر صادق علیه السلام را در بعضی راههای مدینه در روزی که یعنی تابستان بود و بسیار
گرم بود پس گفتم که قربانت شوم حال تو نزد الله تعالی عز و جل و خویشی تو نسبت برسول الله صلی الله علیه و آله معلوم است و تو آزار میدهی
خود ترا در چنین روز پس گفت که ای عبد الاعلی بیرون آمدم برای تحصیل رزق تا بی نیاز شوم بوسیله آن از مانند تو **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله اعتق الف مملوک من کد یده **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله قال اوحی الله عز و جل الی داود علیه السلام انک نعم العبد لولا انک
تاکل من بیت المال و لا تعمل بیدک شیئا قال فبکی داود علیه السلام اربعین صباحا فاوحی الله عز و جل الی الحدید ان لن لعبدی داود فالان
الله عز و جل له الحدید و کان یعمل کل یوم درعا فیبیعها بالف درهم فعمل ثلاث مائة و ستین درعا فباعها بثلاث مائة و ستین الفا و استغنی عن بیت
المال **شرح** انک در اول بکسر همزه و در دوم بفتح همزه است و لا تعمل عطف بر تاکل است ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است لن بکسر لام
و سکون نون امر صیغه از متعدی الیعین یای باب ضرب است فاء در فالان بیانیه است و در اشارت است باینکه استعمال او حی اینجا بر مجاز است مثل اوحی
ربک الی النحل **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله گفت که وحی کرد الله عز و جل بسوی داود علیه السلام

که بدرستی که تو خوب بنده ای بودی اگر نه این بود که تو میخوری از بیت المال و نیکی بدست خود کار بکنی که وسیله روزی باشد امام گفت پس گریه کرد داود
علیه السلام چهل روز پس وحی کرد الله عز و جل بسوی آهن که نرم شو برای بنده من داود پس چنان این آنکه نرم کرد الله عز و جل برای داود آهن را
پس آنش بس بود که میساخت در هر روزی زرهی را پس میفروخت آنرا بهزار درهم پس ساخت سیصد و شصت زره را پس فروخت آنها را
بسیصد و شصت هزار درهم و بی نیاز شد از بیت المال **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال القی رجل امیر المؤمنین علیه السلام و تحته وسق
من نوی فقال له ما هذا یا ابا الحسن تحتک فقال مائة الف عذق ان شاء الله قال فغرسه فلم یغادر منه نواة واحدة **شرح** تحته اشارت بآنکه
او سوار بوده بر شتری که بار آن استخوان خرما بوده الوسق بفتح واو و سکون سین بی نقطه و قاف مقدار بار یک شتر و آن شصت صاع باشد
غالبا و بیان این گذشت در کتاب الزکوة در حدیث اول باب اقل ما یجب فیه الزکوة من الحرث که باب هفتم است العذق بالفتح عین بی نقطه
و سکون ذال با نقطه و قاف درخت خرمای بارور آنرا یغادر بغین با نقطه و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعلت
المغادرة واگذاشتن چیزی النواة مرفوع و نایب فاعل است و مراد آنست که الله تعالی واگذاشت هیچ یک را او همه را رویانید و بحاصل رسانید
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت برخورد مردی امیر المؤمنین علیه السلام را بر حالی که سوار بود بالای یکبار شتر از استخوان خرما
پس گفت او را که چیست ای ابو الحسن در پایین تو پس گفت که صد هزار درخت خرمای بار دار است ان شاء الله امام گفت که پس نشانید آن
استخوان را پس واگذاشته نشد یک استخوان خرما و همه سبز شد و بار داد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه ان رسول الله
صلی الله علیه و آله وضع حجرا علی الطریق یرد الماء عن ارضه فو الله ما نکب بعیرا و لا انسانا حتی الساعة **شرح** ظرف ... الطریق صفت حجر است
یا متعلق بوضع است مراد الطریق راه سیلاب است و این سنگ بغایت بزرگ بوده و بعضی آن در زمین فرو رفته بوده چنانچه ظاهر میشود از حدیث
چهارم این باب یرد براه بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بحجر است و جمله صفت حجر
است یا حال و ضمیر ارضه راجع برسول است نکب بنون و کاف و با بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بحجر است النکب
بفتح نون و سکون کاف و التنکیب آزار رسانیدن سنگ سر راه که گذرنده را با سر انگشتی و جراحت کرده و مانند اینها ان فرو رفته است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشت سنگی را که بر سر راه سیلاب است بر میگردانید آب
سیل را از زمین او پس بخدا قسم که آن سنگ آزار نکرد شتری را و نه کسی را که تا این ساعت ... که برکت گذاشتن او آزاری
نرسانید **هشتم اصل** عن اسباط بن سالم قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فسالنا عن عمر بن مسلم ما فعل فقلت صالح و لکنه قد ترک
التجارة فقال ابو عبد الله علیه السلام عمل الشیطان ثلثا اما علم ان رسول الله صلی الله علیه و آله اشتری عیرا اتت من الشام فاستفضل فیها ما
قضی دینه و قسم فی قرابته **شرح** ما در فعل استفهامیه است فعل بصیغه ماضی معلوم مجرد است و ضمیر مستتر راجع بعمر بن مسلم است عمل مرفوع و خبر
مبتدای محذوف است بتقدیر هذا العیر بکسر عین بی نقطه و سکون یا و ... و را بی نقطه قافله ... مراد اینجا متاع قافله است
یعنی روایت است از اسباط بن سالم گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید ما را از عمر بن مسلم که چه حال دارد پس گفتم که
صحیح است ولیک او بتحقیق ترک کرد خرید و فروخت را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام سه بار که این عمل شیطان است آیا نه این است
که رسول الله صلی الله علیه و آله خرید متاع قافله را که آمده بود از شام پس فایده کرد در آن آنچه را که ادا کرد بآن قرض خود را و بخشش
کرد بر خویشان خود باقی مانده آنرا **اصل** یقول الله عز و جل رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله الی آخر الآیة یقول القصاص
ان القوم لم یکونوا یتجرون کذبوا و لکنهم لم یکونوا یدعون الصلوة فی میقاتها و هو افضل ممن حضر الصلوة و لم یتجر **شرح** القصاص بضم
قاف و تشدید صاد بی نقطه قصه خوانان و مراد اینجا مفسران قرآن از جمله مخالفان است یتجرون بتشدید تا و ... از باب افتعال
است یا بسکون تا از باب نصر است یدعون بتخفیف دال بی نقطه مفتوحه است میقاتها بکسر میم عبارت است از افضل اوقات نماز **یعنی**
میگوید الله عز و جل در وصف مومنان خالص در سوره نور که مردانی که غافل نمیکنند ایشانرا خرید و نه فروخت از ذکر الله تا آخر آیه میگویند
قصه خوانان که بدرستی که آن جماعت نبودند که تجارت کنند دروغ گفتند و لیکن ایشان نبودند که واگذارند نماز را در وقت فضیلت آن و آن
عامل فاضلتر است از عمل کسی که حاضر شود نماز را در وقت فضیلت آن و تجارت نمی کرده باشد **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام کان یخرج و معه احمال النوی فیقال له یا ابا الحسن ما هذا معک فیقول نخل ان شاء الله فیغرسه فما یغادر منه واحدة **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب **دهم اصل** عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابیه قال رایت ابا الحسن علیه السلام یعمل فی
ارض له قد استنقعت قدماه فی العرق فقلت جعلت فداک این الرجال فقال یا علی قد عمل بالید من هو خیر منی فی ارضه و من ابی فقلت
له و من هو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و آبائی کلهم کانوا قد عملوا بایدیهم و هو من عمل النبیین و المرسلین
و الاوصیاء و الصالحین **شرح** استنقعت بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب استفعال است الاستنقاع جمع شدن
چیزی مانند آب و مانند آن ... العرق بکسر ... و سکون یا و ... عارست و در بعضی نسخ بالید بجای بایدیهم است و آن
مناسب تر است بلفظ بایدیهم **یعنی** روایت است از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را کار میکرد در
زمینی از او بر حالی که بتحقیق خیسیده بود پایهای او در عرق پس گفتم که قربانت شوم کجا اند کار گذاران پس گفت که ای علی بتحقیق کار کرد بدست
خود کسی که او بهتر است از من در زمین خود و بهتر است از پدرم پس گفتم او را که کیست او پس گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین ع
و پدران من همگی ایشان بودند که بتحقیق کار کرده بودند بدستهای خود و آن از جمله کار پیغمبران و رسولان و اوصیا و صالحان است **یازدهم اصل**
عن اسمعیل بن جابر قال اتیت ابا عبد الله علیه السلام و اذا هو فی حائط له بیده مسحاة و هو یفتح بها الماء و علیه قمیص شبه الکرابیس کانه
مخیط علیه من ضیقه **شرح** روایت است از اسمعیل بن جابر گفت که آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و ناگاه او در باغی از او بوده در
دست او بود بیلی و او میگشود بآن آبرا و بر او بود پیراهنی مانند کرباس گویا که آن دوخته شده بود بر بدن او از کمال تنگی آن **دوازدهم**
اصل عن محمد بن عذافر عن ابیه قال اعطی ابو عبد الله علیه السلام ابی الفا و سبعمائة دینار فقال له اتجر لی بها ثم قال اما انه لیس لی رغبة
فی ربحها و ان کان الربح مرغوبا فیه و لکنی احببت ان یرانی الله عز و جل متعرضا لفوائده قال فربحت له فیها مائة دینار ثم لقیته فقلت له
قد ربحت لک فیها مائة دینار قال ففرح ابو عبد الله علیه السلام بذلک فرحا شدیدا ثم قال لی اثبتها فی راس مالی **شرح** عذافر بضم
عین بی نقطه و تخفیف ذال با نقطه و کسر فا و را بی نقطه منصرف است اتجر بصیغه امر از باب افتعال و باب نصر میتواند بود جوهری گفته که تجر
یتجر تجرا و تجارة و کذلک اتجر و هو افتعل فیه را اول نایب فاعل است و ضمیر راجع بربح است و ضمیر فیه دوم راجع است ... الربح است **یعنی**
روایت است از محمد بن عذافر از پدرش گفت که داد امام جعفر صادق علیه السلام پدرم را هزار و هفتصد دینار طلا پس گفت او را که سوداگری کن
برای من بآنها بعد از آن گفت که آگاه باش بدرستی که من نیست مرا رغبت بسود در فایده آنها اگر چه فایده محل رغبت است و
الله و لیک دوست داشتم اینرا که ببیند مرا الله عز و جل طلب کار برای فوایدش و پدرم گفت که پس فایده کردم برای او در آن سوداگری صد
دینار طلا بعد از آن برخوردم او را پس گفتم او را که بتحقیق فایده کردم برای تو از آنها صد دینار پدرم گفت که پس خوشحال شد امام جعفر صادق
علیه السلام خوشحالی سخت بعد از آن گفت مرا که ثابت در دفتر کن آن صد دینار را در سرمایه من **اصل** قال کانت ابی و المال عنده فارسل
الی ابو عبد الله علیه السلام و کتب ان عافانا الله و ایاک ان لی عند ابی محمد الفا و ثمانمائة دینار اعطیته یتجر بها فادفعها الی عمر بن یزید قال فنظرت
فی کتاب ابی فاذا فیه لابی موسی عندی الف و سبعمائة دینار و اتجر له فیها مائة دینار عبد الله بن سنان و عمر بن یزید یعرفانه **شرح** اتجر بضم
همزه و سکون تا دو نقطه در بالا و کسر جیم بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است الاتجار بسکون تا سوداگری کردن در خرید و فروخت مائة
مرفوع و نایب فاعل است **یعنی** راوی گفت که پس مرد پدرم و آن مال نزد او بود پس کس فرستاد بسوی من امام جعفر صادق علیه السلام و نوشت
که عافیت دهاد ما را الله تعالی و ترا بدرستی که مراست نزد پدر تو هزار و هشتصد دینار داده بودم که تجارت کند بآنها پس تسلیم کن آنها را بسوی
عمر بن یزید راوی گفت که پس نظر کردم در دفتر پدرم پس ناگاه در آن بود که برای ابو موسی است نزد من هزار و هفتصد دینار و فایده
کرده شد برای او در آن صد دینار عبد الله بن سنان و عمر بن یزید میشناسند ابو موسی را که کیست **سیزدهم اصل** عن ابی عمرو الشیبانی قال
رایت ابا عبد الله علیه السلام و بیده مسحاة و علیه ازار غلیظ یعمل فی حائط له و العرق یتصاب عن ظهره فقلت جعلت فداک اعطنی اکفک
فقال لی انی احب ان یتاذی الرجل بحر الشمس فی طلب المعیشة **شرح** یتصاب بصاد بی نقطه و تشدید با بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفاعل است اکفک بفتح همزه و سکون کاف و کسر فا بصیغه مضارع متکلم معلوم مثل اللام باب نصر مجزوم است بجواب امر **یعنی** روایت است از

مزاوی عروشنیند گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را و بدست او بیلی بود و بر او بود و ننگی که کار میکرد در باغی از او و عرق فرو میریخت
از پشت او پس گفتم که قربانت شوم بده بمن این بیل را تا کفایت کنم ترا پس گفت دوست میدارم که آزار کشد مرد در گرمی آفتاب برای
طلب روزی **چهاردهم اصل** عن زرارة ان رجلا اتی اباعبدالله علیه السلام فقال انی لا احسن ان اعمل عملا بیدی و لا احسن ان اتجر و انا
محارف محتاج فقال اعمل فاحمل علی راسک واستغن عن الناس فان رسول الله صلی الله علیه و آله قد حمل حجرا علی عنقه فوضعه فی حائط
من حیطانه وان الحجر لفی مکانه ولا یدری کم عمقه الا انه ثم **شرح** لا احسن بهمزه و حا صیغه نفی متکلم معلوم باب افعال است ان
بفتح همزه و سکون نون بهره و جا مصدریه است و مصدر مفعول به است المحارف بحا و را بی نقطه و را و بی نقطه و فا بصیغه اسم مفعول باب مفاعله
بی برکت در روزی حجرا عبارتست از آنچه مذکور شده در حدیث هفتم این باب که برای بر آوردن آب سیلاب از باغ گذاشته شده بوده
لا یدری بدال بی نقطه و را و بی نقطه و الف منقلب از یا بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب ضرب است کم استفهامیه است و عبارتست از آنچه
در جواب استفهام مذکور شود مثل عمقه کم بهمزه برای استفهام حقیقی با علم جمع میشود و الا برای استثنای متصل است ثم بفتح ثا سه نقطه و تشدید
میم اسم اشاره است و میتواند بود که ثماره و نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب باشد اتمام یا بر جا ماندن چیزی در مکان
خود و حاصل بهره و یکیست و مقصود اینست که از عدم حرکت بهره بر رشته و اشاره دلالت بر بسیاری عمق آن حجر در زمین میکند اگرچه حقیقت
عمقش معلوم نشود روایتست از زراره که مردی آمد نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که بدرستی که من نمیتوانم که کار برابر دست
خود مثل کفش گری و نمیتوانم که تجارت کنم و من تنگ روزی بی نوا مندم پس امام گفت که کار کن پس بار بردار بر سر خود بمزد وری و مانند
آن و بی نیاز شو از مردمان مراد اینست که حمالی بی عار نیست چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بتحقیق برداشت سنگی را بر دوش
خود پس گذاشت آنرا در باغی از باغهای او و بدرستی که آن سنگ هر آینه در جای خودست و دانسته نمیشود که چند است فرو رفته آن
در زمین مگر اینکه آن در آنجاست و تا امروز حرکتی نکرده **پانزدهم اصل** عن ابی بصیر قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول انی لاعمل
فی بعض ضیاعی حتی اعرق وان لی من یکفینی لیعلم الله انی اطلب الرزق الحلال **شرح** الضیاع بکسر ضاد با نقطه و یا دو نقطه در پایین
و عین بی نقطه جمع ضیعه بفتح ضاد و سکون یا زمینهای که حاصل میدهد بزراعت و درخت و مانند اینها اعرق بصیغه متکلم معلوم باب علم
مرفوعست **یعنی** روایتست از ابوبصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که من هر آینه کار میکنم در بعض زمینهای
حاصل خود تا آنکه عرق میکنم و بدرستی که مرا کسی است که بهم سازی میکند مرا تا بداند الله تعالی اینکه من طلب میکنم روزی حلال را **شانزدهم**
اصل عن محمد بن عذافر عن ابیه قال دفع الی ابوعبدالله علیه السلام سبعمائة دینار وقال یا عذافر اصرفها فی شیء اما علی ذلک ما بی شره
ولکنی احببت ان یرانی الله متعرضا لفوائده قال عذافر فربحت فیها مائة دینار فقلت له فی الطواف جعلت فداک قد رزق الله فیها مائة
دینار فقال اثبتها فی راس مالی **شرح** اصرفها بصاد بی نقطه و را بی نقطه و فا بصیغه امر باب ضرب الصرف گردانیدن مالی بچیزی و فروختن
نه برای بیست است شیء عبارت از نفع است اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است علی حرف جر است و بمعنی مع است اشارت الیه و ذلک طلب
نفع است ما نافیه است با حرف جر و جر متکلم خبر مبتدا است شره بفتح شین با نقطه و فتح را اسپیطا مرفوع مبتدا است **یعنی** روایتست
از محمد بن عذافر از پدرش گفت که داد بمن امام جعفر صادق علیه السلام هفتصد دینار طلا و گفت که ای عذافر بگردان آنها را برای چیزی
از نفع آگاه باش با وجود آن طلب نفع نیست با من حرصی در جمع مال دنیا لیکن من دوست داشتم که ببیند مرا الله تعالی طلب کاری برای منافع
های او گفت عذافر که پس فایده کردم در آنها صد دینار پس گفتم امام را در طواف کعبه که قربانت شوم بتحقیق روزی کرد الله تعالی در آنها صد دینار
پس امام گفت که بنویس آنرا در سرمایه من **باب پنجم اصل باب الحث علی الطلب والتعرض للرزق شرح**
الحث بفتح حا بی نقطه و تشدید ثا سه نقطه مصدر باب نصر برانگیختن والتعرض عطف بر الطلب است **یعنی** این باب بیان برانگیختن بر طلب و بر سر
راه رفتن برای روزیست و در این باب یازده حدیث است **اول اصل** عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبدالله علیه السلام رجل قال لاقعدن فی
بیتی ولاصلین ولاصومن ولاعبدن ربی فاما رزقی فسیاتینی فقال ابوعبدالله علیه السلام هذا احد الثلاثة الذین لا یستجاب لهم **شرح** روایتست
از عمر بن یزید گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی گفت که هر آینه البته می نشینم در خانه خود و هر آینه نماز میگزارم البته و هر آینه روزه

میدارم البته و هر آینه عبادت میکنم البته صاحب کمال اختیار خود را پس اما روزی من پس البته خواهد آمد نزد من پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که آن یکی از سه کس است که مستجاب نمیشود برای ایشان دعای ایشان مراد از دین و تلف کننده مال است موافق
آنچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث سیوم باب من لا یستجاب دعوته که باب سی و دوم است و اینجا بافرا اینجا مذکور شده در باب اول **دوم اصل**
عن عمر بن یزید قال قال ابوعبدالله علیه السلام ارأیت لو ان رجلا دخل بیته و اغلق بابه کان یسقط علیه من السماء **شرح** روایتست از عمر بن یزید
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که خبر ده مرا که اگر اینکه مردی داخل شود خانه خود را و ببندد در خود را آیا بود که افتد روزی او
بر او از آسمان مراد اینست که چنانچه افتادن این مرد نامعقول است اعتقاد کسی که در خانه نشیند و طلب روزی نکند و در خود را او را بسته باشد
نیز نامعقولست **سیوم اصل** کنا جلوسا عند ابی عبدالله علیه السلام اذ اقبل العلاء بن کامل فجلس قدام ابی عبدالله علیه السلام فقال ادع
الله ان یرزقنی فی دعة فقال لا ادعو لک اطلب کما امرک الله عز و جل **شرح** دعة بفتح عین بی نقطه والف ممدوده است الدعة بفتح
دال بی نقطه و فتح عین بی نقطه مصدر مثل الفراغ و ادی باب حسن سکون بفراغ از شغل **یعنی** بودیم نشستگان نزد امام جعفر صادق علیه السلام
وقتی که آمد علاء بن کامل پس نشست در پیش امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که دعا کن الله تعالی را که روزی دهد مرا در فارغ بودن
از طلب روزی پس امام گفت که دعا نمیکنم برای تو طلب روزی کن چنانچه امر کرده ترا الله عز و جل در سوره جمعه که فاذا قضیت الصلوة
فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله و مانند این **چهارم اصل** عن سلیمان بن معلی بن خنیس عن ابیه قال سال ابوعبدالله
علیه السلام عن رجل و انا عنده فقیل اصابته الحاجة قال فما یصنع الیوم قیل فی البیت یعبد ربه قال فمن این قوته قیل من عند بعض اخوانه
فقال ابوعبدالله علیه السلام والله الذی یقوته اشد عبادة منه **شرح** روایتست از سلیمان بن معلی بن خنیس از پدرش گفت که پرسید
امام جعفر صادق علیه السلام اهل مجلس را از مردی بر حالی که من نزد او بودم پس گفته شد که برخورده او را احتیاج امام گفت که پس چه میکند
امروز گفته شد که در خانه است و کار دنیا نمیکند عبادت میکند صاحب کمال اختیار خود را امام گفت که پس از کجاست زاد و قوت او گفته شد که
از نزد بعض برادران اوست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بخدا قسم که هر آینه آنکه قوت میدهد او را قوی تر است باعتبار عبادت
از او چون کسب معاش میکند و بار خود را بر دیگری نمی افکند **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من طلب الدنیا استعفافا عن
الناس و سعیا علی اهله و تعطفا علی جاره لقی الله عز وجل یوم القیامة و وجهه مثل القمر لیلة البدر **شرح** الاستعفاف بعین بی نقطه و دو
فا طلب عفاف بفتح عین بمعنی باز داشتن خود از ناشایست مثل آب رو ریختن نزد مردمان البدر بفتح با و سکون دال ماه تمام است مثل
ماه شب چهاردهم **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که طلب کند مال دنیا را برای باز داشتن خود از حاجت بردن
و برای آوردن معاش بر سر عیال خود و برای مهربانی داشتن بر همسایه خود بر میخورد الله عز و جل را در روز قیامت بر حالی که روی او
مانند ماه در شب چهاردهم است **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله العبادة سبعون جزءا افضلها
طلب الحلال **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خداپرستی در غیر فرایض هفتاد
بخش است فاضل تر آنها کسب معاش حلالست **هفتم اصل** قال ابوعبدالله علیه السلام ان رأیت الصفین قد التقیا فلا تدع طلب
الرزق فی ذلک الیوم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون دیدی دو صف جنگ را که بتحقیق بیکدیگر رسیدند پس وامگذار طلب معاش
را در آن روز اگر میسر باشد و منافات با جهاد واجب نداشته باشد **هشتم اصل** قال ابوعبدالله علیه السلام اقرؤا من لقیتم من اصحابکم
السلام وقولوا لهم ان فلان بن فلان یقرئکم السلام وقولوا لهم علیکم بتقوی الله وما ینال به ما عند الله انی والله ما آمرکم الا بما نامر به انفسنا
فعلیکم بالجد والاجتهاد واذا صلیتم الصبح فانصرفتم فبکروا فی طلب الرزق واطلبوا الحلال فان الله سیرزقکم ویعینکم علیه **شرح**
اقرؤا بصیغه امر باب منع و باب افعال میتواند بود یقرئکم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الاقراء سلام دادن السلام مادر مجرور عطف
بر تقوی است ینال بصیغه مجهول باب ضرب و علم است بکروا بیا و کاف و را بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است و اشارت است بآیت سوره
جمعه فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که برسانید آنکه را که بر خورید
از یاران شما سلام را و بگویید ایشان را که بدرستی که جعفر بن محمد میرساند شما را سلام و بگویید ایشان را که ملازم باشید ترس عذاب الله تعالی

ردو آنچه را از عبادات که دریافته میشود بوسیله آن آنچه نزد الله تعالی است از نعمتهای بهشت براستی که من گفتم که اگر میکنم شما را امر با آنچه
ما اهل بیت رسول امر میکنیم بآن خود را پس ملازم باشید جد و جهد در عبادت او و چون گزاردید فریضه صبح را پس خارج شده بیرون زود
روانه شوید در طلب روزی و طلب کنید روزی حلال را چه براستی که الله تعالی زود روزی میدهد شما را و مدد میکند شما را بر روزی نهم
اصل عن شهاب بن عبد ربه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ان ظننت او بلغک ان هذا الامر کاین فی غد فلا تدعن طلب الرزق وان
استطعت ان لا تکون کلا فافعل شرح روایت از شهاب پسر عبد ربه که گفت که مرا امام جعفر صادق علیه السلام که اگر گمان
کنی یا خبری رسد بتو که این قیام قایم آل محمد علیه السلام میشود در فردا پس وا مگذار طلب روزی را و اگر دست در قدرت داشته باشی این را که
نباشی بار گران بر دیگری پس بکن مراد آنست که بار خود بر دیگری گذاشتن خوب نیست خواه در روزی و خواه در غیر آن دهم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا یعجز احدکم ان یکون مثل النملة فان النملة تجر الی جحرها شرح الجحر بضم جیم و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه
سوراخ جانور یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که آیا عاجز میشود یکی از شما از اینکه باشد مانند مورچه چه براستی که مورچه
میکشد بسوی سوراخ خود معاش خود را یازدهم اصل عن کلیب الصیداوی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ادع الله لی فی الرزق فقد التاثت
علی اموری فاجابنی سرعا لا اخرج فاطلب شرح التاثت بالف و تاء در لفظ بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افتعال است والف آن منقلب از واو
یا منقلب از یاء است بنا بر اول التیاث یعنی برهم خوردگی است و بنا بر دوم بمعنی حمله آوردن بر کسی مانند شیر است چنانچه گذشت در باب
اول در شرح فمکان جوابه تا آخر یعنی روایت از کلیب بضم کاف صیداوی بفتح صاد بی نقطه که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که دعا
کن الله تعالی را برای من در روزی چه بتحقیق برهم خورده شده بر من کارهای من پس امام جواب داد مرا شتابان که نه دعا میکنم برو و پس
کسب معاش کن باب ششم اصل باب الابلاء فی طلب الرزق شرح الابلاء بباء یک نقطه و همزه منقلب از واو مصدر باب افعال عذر
مقبول گفتن و مراد اینجا بجا آوردن کار خوب است بقدر توانائی یعنی این باب بیان کار خود کردن در طلب روزی است و در این باب
دو حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ای شیء علی الرجل فی طلب الرزق قال اذا فتحت بابک وبسطت بساطک فقد قضیت
ما علیک شرح بسطت بصیغه ماضی مخاطب باب نصر است بساط بکسر باء است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کدام چیز واجب بر مرد است
در طلب روزی امام گفت که چون گشودی دکان خود را و گستردی فرش خود را پس بتحقیق بجا آوردی آنچه را که واجب است بر تو مراد آنست
که زبان بازی و مانند آن گناه در کار نیست دوم اصل عن الطیار قال قال ابو جعفر علیه السلام ای شیء تعالج ای شیء تصنع قلت ما انا فی شیء
قال فخذ بیتا واکنس فناءه ورشه وابسط فیه بساطا فاذا فعلت ذلک فقد قضیت ما علیک قال فقدمت ففعلت فرزقت شرح
طیار بفتح طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین کنیت است و معنی معالجه المعالجة خرید و فروخت متاع ... الکنس بنون
و سین بی نقطه بصیغه امر باب نصر است الفناء بکسر فاء و نون و الف و همزه منقلب از یاء پیشگاه خانه رشه بضم راء بی نقطه و تشدید شین
سه نقطه مفتوحه و ضمیر راجع بفناء است ابسط بصیغه امر باب نصر است ضمیر فیه راجع به بیت یا راجع بفناء است رزقت بصیغه ماضی متکلم مجهول است
یعنی روایت از طیار که گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که کدام متاع را خرید و فروخت میکنی چه کار را میکنی گفتم نیستم من در چیزی
از سرمایه امام گفت که پس بگیر در کوفه دکانی را و جاروب کن پیشگاه آن را و آب بپاش آن را و بگستر در آن فرشی را پس چون کردی آن
پس بتحقیق بجا آوردی آنچه را که واجب است بر تو طیار گفت که پس آمدم بکوفه پس کردم پس روزی داده شدم باب هفتم باب اصل
الاجمال فی الطلب شرح الاجمال بجیم مصدر باب افعال میانه روی یعنی این باب بیان ترک افراط در طلب روزی است در
این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجة الوداع الا ان الروح
الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه
بشیء من معصیة الله فان الله تبارک وتعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالا ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه الله برزقه من
حله ومن هتک حجاب الستر وعجل فاخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال وحوسب علیه یوم القیمة شرح حجة بکسر حاء است وداع
بفتح واو است الا بفتح همزه و تخفیف لام است ان بکسر همزه و تشدید نون است نفث بنون و فاء و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم

باب نصر و ضرب است روع بضم راء بی نقطه و سکون واو و عین بی نقطه است انه بفتح یا بکسر همزه و ضمیر شان است حتی بمعنی الا است تستکمل بصیغه مضارع
غایبه معلوم است رزقها منصوب است ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر عن ان است قص بقاف و تشدید صاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب نصر است من رزقه نایب فاعل است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در حجة
الوداع که آگاه باشید براستی که جبرئیل دمید در دل من این را که نشان این است که نمی میرد جانداری مگر آنکه بالتمام باز یافت کند روزی
مقرر خود را پس پرهیز کنید از عذاب الله تعالی و میانه روی کنید در طلب روزی و باید که وا ندارد البته شما را دیر شمردن چیزی از
روزی بر اینکه طلب کنید آن را بچیزی از معصیت الله تعالی چه براستی که الله تبارک و تعالی بخش کرده روزیها را در میان مخلوقین او بر حالی
که حلال است و بخش نکرده آنها را بر حالی که حرام باشد پس هر که پرهیز کرد از عذاب الله تعالی و صبر کرد داد او را الله تعالی روزی او را از حلال
آن و هر که درید پرده پوشش حرام را و تعجیل کرد پس گرفت روزی را از غیر حلال آن بریده میشود بوسیله آن از روزی او که حلال است و
حساب کرده میشود بر آن حرام در روز قیامت دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس من نفس الا وقد فرض الله لها رزقها حلالا یاتیها
فی عافیة وعرض لها بالحرام من وجه آخر فان هی تناولت شیئا من الحرام قاصها به من الحلال الذی فرض لها وعند الله سواهما فضل کثیر
وهو قوله عز وجل واسئلوا الله من فضله شرح فرض بفاء و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التفویض یعنی
جدا کردن حصه و ترجیح دادن فاصل ... عرض بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التعریض
التواریض عند تقریب الحرام متعلق بعرض است بتخفیف نون و ثقیل است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که نیست هیچ جانداری مگر بر حالی
که بتحقیق مقرر و مشخص کرده الله تعالی برای او روزی او را بر حالی که حلال است بیان این آنکه آن روزی می آید نزد او در راحت و اشتغال
کرد برای او بحرام از راهی دیگر که راحت در آن نیست پس اگر دریافت چیزی از حرام را حساب و معاوضه میکند او را بوسیله آن از روزی حلالی
که جدا و مشخص کرده برای او و نزد الله تعالی است سوای این دو روزی مقرر احسان و عارضی زیادتی بسیاری در روزی و آن مضمون قول الله
عز و جل است در سوره نساء که و طلب کنید از الله تعالی از زیادتی روزی او که باعث وسعت در معاش است سیوم اصل عن احدهما
علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا ایها الناس انه قد نفث فی روعی روح القدس انه لن تموت نفس حتی تستوفی رزقها وان
ابطا علیها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء مما عند الله ان تصیبوه بمعصیة الله فان الله لا ینال ما عنده الا بالطاعة
شرح وان ابطا وصلیه است ضمیر مستتر در ابطا راجع برزق است مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام لو کان العبد فی جحر لاتاه رزقه فاجملوا فی الطلب شرح عبد اینجا عبارت است از بنده که شرط بندگی بجا آورد و سعی
تغییر نکند در آنچه بر او واجب است از طلب روزی و مانند آن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر مخلوق می بود بنده در
سوراخ جانوری هر آینه می آمد نزد او روزی او بنظر آنچه در شکم مادر نوشته شده است پس میانه روی کنید در طلب روزی پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق الخلق وخلق معهم ارزاقهم حلالا فمن تناول شیئا منها حراما قص به من ذلک الحلال شرح
مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب ششم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام کم من متعب نفسه مقتر علیه ومقتصد فی الطلب
قد ساعدته المقادیر شرح کم برای تکثیر است در خبر است متعب مبتدا است متعب بتاء دو نقطه در بالا و عین بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم
فاعل باب افعال است نفسه مفعول است مقتر بقاف و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل خبر مبتدا است
علیه نایب فاعل است ومقتصد عطف بر متعب است المقادیر جمع مقدر و تقدیر کرده شده ها و ایضا که در قسمت میباشد و مراد اینجا مناسب
است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام که بسیاری از آزارده بنده خودش را در طلب روزی تنگ گرفته شده بر او است و بسیاری
از میانه رو در طلب روزی بتحقیق موافق او شده و امداد او کرده شده های الله تعالی القضا و قدر هفتم اصل عن ابی حمزة الثمالی قال
ذکر عند علی بن الحسین صلوات الله علیه غلاء السعر فقال وما علی من غلائه ان غلا فهو علیه وان رخص فهو علیه شرح الغلاء بفتح غین با نقطه و تخفیف
لام والف و همزه منقلب از واو مصدر باب نصر گرانی السعر بکسر سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه نرخ گندم و جو و مانند آنها ما برای
استفهام انکاری است علی بتشدید یاء مفتوحه است ضمیر هو راجع برزق است ضمیر علیه راجع بالله تعالی است رخص براء بی نقطه و خاء با نقطه و صاد

یسقط بصیغه مضارع معلوم یا مجهول است **یعنی** روایت است از ابی حمزه ثمالی گفت ناگاه یسقط گفت که شنیدم نزد علی بن الحسین صلوات الله علیه
که ای بهای خود را پس گفت که وچه ضرر است بر من از گرانی بها اگر گران شود پس رزق بر اوست و اگر ارزان شود پس رزق بر اوست
مراد اینست که در هر دو صورت افراط در طلب روزی خوب نیست بلکه اجمال می باید و صاحب اجمال هر گاه ... مرزوق میشود

هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیکن طلبک المعیشة فوق کسب المضیع ودون طلب الحریص الراضی بدنیاه المطمئن
الیها ولکن انزل نفسک من ذلک بمنزلة المنصف المتعفف ترفع نفسک عن منزلة الواهن الضعیف وتکتسب ما لا بد للمؤمن منه ان الذین
اعطوا المال ثم لم یشکروا لا مال لهم **شرح** المضیع بصیغه اسم فاعل باب تفعیل ضایع گذارنده حق خود و عیال و او در ولکن برای عطف
جمله بر جمله است لکن برای محض استدراک است و مقصود از نهی از کسب مضیع و طلب حریص است بحسب معنی انزل بصیغه امر باب افعال است من
بمعنی ... است یا در بمنزله نیز بمعنی است الواهن براء ... بسقط ... که از بی دستی ضروریات خود را گم میکند و هم اینجا
مناسب است و در بعض نسخ بواو است ... کاهل ... انسب است در بعض نسخ لا بد للمؤمن منه است بجای لا بد منه تا اشارت
باشد بآنکه اهل ایمان باید ... غیر ضروری را ضروری نشمرند ... استیناف ... بیان ... است و اشارت است
بآنکه کسب مال غیر ضروری خطر بسیار دارد و شکر آن باداء حقوق آن خالی از اشکال نیست ومال زاید بی شکر خوب نیست **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که باید که باشد طلب تو معیشت را بالای کسب ضایع گذارنده و پایین طلب صاحب حرص
که راضی است به دنیای خود و دل بسته است بسوی دنیا بآنکه آن دو را مکن و لیکن فرود آور خود ترا در کسب معیشت در مرتبه جدا کرده
بازدارنده خود از ناسزا ... برمیداری خود ترا از مرتبه بی حرکت سست عزم و کسب میکنی آنچه ناگزیر است چاره از آن بدرستی
که جمعی که داده شد مال فراوان و دنیا بعد از آن شکر و ادای حقوق آن نکردند بهره از آن مال ندارند

نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله کثیرا ما یقول اعلموا علما یقینا ان الله تبارک و تعالی لم یجعل للعبد وان اشتد جهده
وعظمت حیلته وکثرت مکایدته ان یسبق ما سمی له فی الذکر الحکیم ولم یحل بین العبد فی ضعفه وقلة حیلته ان یبلغ ما سمی له فی الذکر الحکیم
شرح ما برای ابهام و تفخیم است الیقین علمی که با او معارضه وهمی و عمل بخلاف مقتضای آن نباشد وان وصلیه است الجهد بفتح
جیم و سکون ها و دال مشقت کشیدن در طلب معیشت و مانند آن ان یسبق بفتح همزه و سکون نون و صیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب مفعول لم یجعل است ما موصوله مفعول یسبق است سمی بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب تفعیل است الذکر
سبب علم در جمیع احکام الهی و اقسام آن چنان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم
هم الائمة علیهم السلام که باب بیستم است الذکر الحکیم مذکور است در آیت سوره آل عمران ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم و آن
عبارت است از قرآن باعتبار اینکه تبیان کل شیء است و جمیع حوادث تا روز قیامت از آن مستنبط میشود موافق آیت سوره حدید
ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر و کمال حکمت در آن رعایت
شده باعتبار کمی لفظ و بسیاری معنی و ... میتواند که الذکر الحکیم عبارت از لوح است لم یحل بحاء بی نقطه و تشدید لام مکسوره صیغه
مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی باب تفعیل است التخلیه رها کردن ان یبلغ بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر مفعول لم یحل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله که در بسیاری
از اوقات میگفت که بدانید دانستنی بی وسواسی اینرا که الله تبارک و تعالی نگردانیده برای بنده هر چند که قوی شود مشقت کشیدن او
و بزرگ شود تدبیر او و بسیار شود حیلهای کید او اینرا که پیش افتد از معیشتی که نام برده برای او در قرآن ورها نکرده از بنده در سستی
او و کمی تدبیر او اینرا که رسد بمعیشتی که نام برده برای او در قرآن

اصل ایها الناس انه لن یزداد امرء نقیرا بحذقه ولن ینتقص امرء
نقیرا بحمقه والعالم بهذا العامل به اعظم الناس راحة فی منفعة والعالم بهذا التارک له اعظم الناس شغلا فی مضرة ورب منعم علیه مستدرج
بالاحسان الیه ورب مغرور فی الناس مصنوع له فابق ایها الساعی من سعیک وقصر من عجلتک وانتبه من سنة غفلتک وتفکر فیما جاء عن
الله عز وجل علی لسان نبیه صلی الله علیه واله **شرح** النقیر بفتح نون و کسر قاف و سکون یاء و ... نقطه ... نقطه کوچک پشت هسته

خرما الحذق بفتح و کسر حاء بی نقطه و سکون ذال با نقطه و قاف مصدر باب ضرب و علم ماهر شدن در کاری العالم مبتدا است العامل صفت است
اعظم خبر مبتدا است فی بمعنی مع است مراد بمنفعت بهره آخرت است رب اسم و مبتدا است نزد کوفیین و حرف جر است نزد بصریین و بنا بر اول
مضاف است و مستدرج بصیغه اسم مفعول باب استفعال خبر مبتدا است المغرور بغین بی نقطه و دو راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب ... ذکر کرده
شده الفقره و مانند آن المصنوع بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه یعنی که آماده شده باشند برای دعوت کسی ... نایب فاعلست ابق
بباء یک نقطه و قاف بصیغه امر معتل اللام یایی باب افعالست قصر بصیغه امر باب تفعیل است العجله بفتح عین بی نقطه و فتح جیم مصدر باب علم
شتاب و تفکر فیما جاء تا آخر اشارت است بدفع اعتراضی و آن اینست که رزق مانند حوادث دیگر است در دنیا که مسطور است در ذکر حکیم
پس لازم می آید که جد و سعی در عبادات و اجمال در طلب رزق نیز عبث باشد و حاصل جواب اینست که فرق است میان آنچه الله تعالی ضامن
آن شده بشرط اجمال و طلب آن و میان آنچه ضامن نشده و تکلیف بآن کرده و مسطور بودن چیزی در قرآن مستلزم مجبور بودن کسی در آن
نیست زیرا که وجوب افعال بسبب بیان وجوب سابق نیست بلکه وجوب لاحق است و بنابر این کاهلی با کمال سعی در طلب رزق نقض است ... بیان
کاهلی عکس میباشد چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب و امثال اینها در عبادات نمی باشد **یعنی** ای مردمان بدرستی که شان
اینست که زیاد نمیکند هیچ مردی مقدار نقیری از روزی را بوسیله مهارت او و کم نمیکند هیچ مقدار مردی مقدار نقیر را بسبب حماقت
او و دانای باین کلام که عمل کند بآن بزرگتر مردمانست باعتبار راحت با بهره او در آخرت و دانا باین کلام که ترک کند عمل
بآن بزرگتر مردمانست باعتبار شغل با ضرر او در آخرت و بسا انعام کرده شده بر او بدام آورده شده بتدریج است بسبب احسان
بسوی او و بسا ... کرده شده در میان مردمان آماده شده برای اوست ... پس باز گذار ای سعی کننده در کسب مال
چیزی از سعی خود را و کوتاه کن چیزی از شتاب خود را و بیدار شو از خواب غفلت خود و فکر کن در آنچه آمده از جانب الله عز وجل
بر زبان پیغمبر او صلی الله علیه واله در قرآن از آیاتی که دلالت میکند بر ضامن بودن الله تعالی رزق هر جانداری را مثل آیت
سوره عنکبوت وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم ومثل آیت سوره ذاریات وفی السماء رزقکم
وما توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون

اصل واحتفظوا بهذه الحروف السبعة فانهن من قول اهل
اللب ومن عزائم الله فی الذکر الحکیم انه لیس لاحد ان یلقی الله عز وجل بخلة من هذه الخلال الشرک بالله فیما افترض علیه او اشفاء غیظ
بهلاک نفسه او اقرار بامر یفعل غیره او یستنجح الی مخلوق باظهار بدعة فی دینه او یسره ان یحمده الناس بما لم یفعل والمتجبر
المختال وصاحب الابهة والزهو **شرح** احتفظوا بحاء بی نقطه و فا و ظاء با نقطه بصیغه امر باب افتعال است الاحتفاظ
کمال نگاهداری چیزی باء در بهذه برای تقویت است الحروف جمع حرف اجزای کلام الحاق تا در السبعة با وجود آنکه حروف مؤنث
است مبنی بر اینست که مؤنث غیر حقیقی گاهی حکم مذکر میدارد یا مبنی بر اینست که اینجا عبارت است از کلامی که جزء کلامی دیگر باشد
من تبعیضیه است اللب بکسر حاء بی نقطه و جیم و الف منقلب از واو عقل و زیرکی و مرتبه عالی العزائم بفتح عین بی نقطه و زای با نقطه
والف و کسر همزه جمع عزیمه اموری که جد در آن واقع شده مثل فرایض و مثل ملکات الخلة بفتح خاء با نقطه و تشدید لام خصلت
خلال بکسر لام است الشرک و نظایر آن مجرور و بدل تفصیل خلة است الاشفاء مصدر باب افعال برطرف کردن مرض بهلاک
بفتح ها است اقرار بقاف و راء بی نقطه مصدر باب افعال قرار دادن کاری بوعده و اجاره و مانند آن یفعل بصیغه مضارع
غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع باحد است غیر منصوب است و ضمیر راجع باقرار است یستنجح بنون و جیم و حاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال بتقدیر ان یستنجح است پس منصوب و مرفوع میتواند بود الاستنجاح طلب روا کردن
حاجت یسره بسین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر منصوب و مرفوع میتواند بود یحمده بصیغه
مضارع غایب معلوم باب علم است والمتجبر مجرور است و تقدیره و علی المتجبر است و صاحب نیز بتقدیر و علی صاحب است الابهة بضم همزه
و تشدید بای یک نقطه مفتوحه حکومت الزهو بفتح زای با نقطه و سکون ها و واو باطل و دروغ **یعنی** و ... این ...
بمعنی نه را ... بدرستی که آن حرفها از جمله گفتگوی اهل عقل است و از جمله جد کرده شدهای الله تعالی است در قرآن بیان اینکه بدرستی که شان

است کرجانب منت جنگ را انکه برخورد اسد خاطر را با خفتی از این خصلت ها اول شریک کردن دیگری با الله تعالی در آنچه فرمان کرد بر
او مثل نماز و روزه چنانچه گفته در سوره بینه و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین دویم با شفاعت از فرمن مخشیع نکردن خود کس
سیوم با وعده کردن ایکاری که میکنند ضد آنرا چنانچه گفته در سوره صف کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون چهارم طلب
حاجت روا کردن ابسوی مخلوق با نجا رسید و یعنی در دین خود پنجم با آنکه خوشحال کند او را اینکه حمد کویند او را مردمان با آنچه نکرده
چنانچه گفته در سوره آل عمران و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا ششم و کار متکبر خرامنده مثل آنکه امامت ایمه هدی و محکم است ترک
را رد کرده بروی ایمه ضلالت میکنند بخود رای هفتم و کار صاحب امامت و باطل و دروغ بر خدا در سولش مخفی نماند که عطف در پنج
خصلت اول باو و عطف دو صاحب خصلت ششم و هفتم بواو اشارت است با آنکه آن پنج خصلت از یکدیگر جدا میشود در غیر صاحب
خصلت ششم و هفتم و جمع میشود در صاحب دو خصلت و ایضا جمیع اعمال صاحب این دو خصلت حبط میشود در حکم این هفت خصلت است
اصل ایها الناس ان السباع همتها التعدی وان البهایم همتها بطونها وان النساء همتهن الرجال وان المومنین مشفقون خائفون
وجلون جعلنا الله وایاکم منهم شرح الاشفاق … زیردست … وجلون بفتح واو و کسر جیم و تخفیف لام است اجل بفتح
واو و فتح جیم مصدر باب علم بمعنی کمال ترس یعنی ای مردمان بدرستی که درندگان پیش نهاد شان حمله کردن است و بدرستی
که حیوانات اهلی پیش نهاد شان پر کردن شکمهای ایشانست و بدرستی که زنان پیش نهادشان شوهر و است و بدرستی که مومنان
مهربانند ترسناکانند بهم و ترسانند از عذاب الهی کرداند ما را الله تعالی و شما را از ایشان دهم اصل سمعت اباعبدالله
علیه السلام یقول ان الله عز و جل وسع ارزاق الحمقی لیعتبر العقلاء ویعلموا ان الدنیا لیس ینال ما فیها بعمل ولا حیلة شرح الحمقی بفتح
حاء بی‌نقطه و سکون میم و قاف و الف جمع احمق … الاعتبار … بی‌نقطه و با … و راء بی‌نقطه انتقال از مقدمات بسوی
نتیجه بفکر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که الله عز و جل وسعت داده در روزیهای احمقان تا فکر کنند
عاقلان و دانند که دنیا دریافته نمیشود دست در مال آن بکاری و نه تدبیری مراد این است که مناط وسعت روزی عمل و حیله از روی
عقل نیست بلکه روزی هر کس مقسوم است در ذکر حکیم چنانچه بیان شده در شرح حدیث سابق اگرچه اکثر مالداران دنیا عقل را مناط وسعت
میشمرند چنانچه نقل شده از قارون در سوره قصص قال انما اوتیته علی علم عندی یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ایها الناس انی لم ادع شیئا یقربکم الی الجنة ویباعدکم من النار الا وقد نبأتکم به شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای
مردمان بدرستی که من وانگذاشتم چیزی را که نزدیک کند شما را بسوی بهشت و دور کند شما را از آتش جهنم مگر آنکه بتحقیق خبر دار کردم شما را
بان باین معنی که جمیع آنها در قرآن هست و تفسیر جمیع قرآن را نزد اوصیا گذاشتم اصل الا وان روح القدس قد نفث فی روعی
واخبرنی ان لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بمعصیة الله
فانه لا ینال ما عند الله الا بطاعته شرح ان در اول بفتح همزه و سکون نون مخففه است لا تموت مرفوع است و با ذاهر است از
شرح حدیث اول این باب باب هشتم اصل باب الرزق من حیث لا یحتسب شرح الرزق بفتح راء بی‌نقطه و سکون
زاء با نقطه مصدر باب نصر روزی دادن و بکسر را روزی لا یحتسب بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع
برزق است و جمله مضاف الیه حیث است الاحتساب داخل کردن چیزی در حساب مداخل و منافع خود یعنی این باب بیان
روزی دادن است از جایی که داخل حساب کرده نمیشود و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ابی
الله عز و جل الا ان یجعل ارزاق المومنین من حیث لا یحتسبون شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ابا کرد الله
عز و جل مگر این را که گرداند روزیهای مومنان را از جایی که داخل حساب نمیکنند آن روزیها را اشارت است بایت سوره طلاق
ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب و مذکور میشود در حدیث پنجم این باب دوم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام
یقول کن لما لا ترجو ارجا منک لما ترجو فان موسی علیه السلام ذهب یقتبس لاهله نارا فانصرف الیهم وهو نبی مرسل شرح لما لا ترجو عبارت
است از نفع که راه آن بخصوصه معلوم نیست و خصوصیت آن نفع نیز معلوم نیست پس مرجو است بوجه عام مثل اینکه کسی داند که الله تعالی

رزق برای او میرساند اما نه اند که کدام است و از چه راه است پس امیدوار است بکرم الله تعالی و لما ترجو مراد با ترجو نفع است خصوصیت
آن یا راه آن معلوم باشد مثل آنکه کسی ذخیره داشته باشد یا در تحت نفقه شخصی باشد و از این تقریر ظاهر شد که او برجا … از قبیل
… و مقصود و ذکر مثال است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که باش برای آنچه
امید نداری حصول آنرا امیدوارتر از تو برای آنچه امیدواری حصول آنرا بیان این آنکه بدرستی که موسی علیه السلام رفت با امید اینکه کسب کند
برای اهل خود آتشی را پس برگشت بسوی ایشان در حالی که او نبی مرسل بود و آتش بیاورد و داستان قصه موسی علی نبینا و علیه السلام و ظهور و
مذکور است در قرآن مکررا سیوم اصل قال امیرالمومنین علیه السلام کن لما لا ترجو ارجا منک لما ترجو فان موسی بن عمران صلی الله علیه خرج یقتبس
نارا لاهله فکلمه الله ورجع نبیا شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق اصل وخرجت ملکة سبا فاسلمت مع سلیمان علیه السلام وخرج سحرة
فرعون یطلبون العزة لفرعون فرجعوا مومنین شرح قصه بلقیس که ملکه سبا است مذکور است در سوره نمل و قصه سحره فرعون مذکور است در سوره
طه یعنی و بیرون آمد زنی که پادشاه سبا بود با امید شکی شدن در کفر پس مسلمان شد با سلیمان علیه السلام و بیرون آمدند ساحران فرعون
با امید عزت برای فرعون پس برگشتند در حالی که مومنان بودند بربوبیت رب العالمین و برسالت موسی چهارم اصل سمعت اباعبدالله
علیه السلام یقول ان الله عز و جل جعل ارزاق المومنین من حیث لا یحتسبون شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
اصل وذلک ان العبد اذا لم یعرف وجه رزقه کثر دعاؤه شرح و آن برای آن است که بنده چون نشناسد راه روزی خود را بسیار
میشود دعای او و این اشارت بایت سوره فرقان ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم پنجم اصل عن علی بن عبدالعزیز قال قال لی ابوعبدالله
علیه السلام ما فعل عمر بن مسلم قلت جعلت فداک اقبل علی العبادة وترک التجارة فقال ویحه اما علم ان تارک الطلب لا یستجاب له شرح
روایت است از علی بن عبدالعزیز که گفت که امام جعفر صادق علیه السلام که چه کرد عمر بن مسلم گفتم که ترک تجارت نموده و رو آورده بر عبادت و ترک کرد
طلب معیشت را پس امام گفت که ای وای او آیا نه دانست این را که ترک کننده طلب معیشت مستجاب نمیشود دعا برای او اصل ان قوما من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله لما نزلت ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب اغلقوا الابواب واقبلوا علی العبادة وقالوا
قد کفینا شرح بدرستی که جمعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که نازل شد آیت سوره طلاق که هر که پرهیز کند از عذاب الله تعالی
بفعل مامور به و ترک منهی عنه میگرداند الله تعالی برای او راه بدر روی از فقر دنیا و آخرت و روزی میدهد او را از جایی که گمان ندارد
بستند درهای سراهای خود را و رو آوردند بر عبادت و گفتند که بتحقیق بی‌نیاز کرده شدیم اصل فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه
وآله فارسل الیهم فقال ما حملکم علی ما صنعتم فقالوا یا رسول الله تکفل لنا بارزاقنا فاقبلنا علی العبادة فقال انه من فعل ذلک لم یستجب
له علیکم بالطلب شرح تکفل بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب تفعل است التکفل ضامن شدن و بنابر اول نائب فاعل است یا مصدر و بنا بر
فاعل است یا مصدر … فاعل است موافق دو احتمال در … و بنا بر دوم … مستتر راجع بالله تعالی فاعل است یعنی
پس رسید خبر آن برسول الله صلی الله علیه و آله پس کسی فرستاد بسوی ایشان پس گفت که چه چیز واداشت شما را بر آنچه کردید پس گفتند که ای
رسول الله تکفل شده برای ما بروزیهای ما پس رو آوردیم بر عبادت پس گفت که بدرستی که شان این است که هر که کرد آنرا که شما کرده اید مستجاب
نشد دعا برای او و برشما باد که طلب معیشت کنید اشارت است باینکه تارک طلب معیشت داخل من یتق الله نیست زیرا که ترک مامور به کرده
و اگر کسی طلب معیشت کند و احتراز کند از منهی عنه در آن مثل دروغ و تدلیس در بیع داخل من یتق الله میشود و فرصتهای که شیطان بحبال
اهل تجارت می اندازد و در ترک دروغ و مانند آن ممنوع میشود از او دعای او در طلب رزق خیر مستجاب میشود باب نهم
اصل باب کراهیة الفراغ والنوم شرح الکراهیة بفتح کاف و تخفیف راء بی‌نقطه مصدر باب علم ناخوشی داشتن الفراغ بفتح فاء
مصدر باب نصر بیکاری یعنی این باب بیان ناخوشی شمردن بیکاری و خوابست و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن ابی عبدالله علیه السلام قال کثرة النوم مذهبة للدین والدنیا شرح مذهبة بفتح میم و سکون ذال با نقطه و فتح هاء و باء یک نقطه
اسم مکان برای کثرت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بسیاری خواب جای بسیاری برطرف شدن است برای
منافع آخرت و منافع دنیا دوم اصل سمعت اباالحسن موسی علیه السلام یقول ان الله عز و جل یبغض العبد النوام الفارغ شرح

شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که بدرستی که الله تعالی عزوجل دشمن میدارد بنده بسیار خواب بیکار را سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزوجل یبغض کثرة النوم وکثرة الفراغ شرح این ظاهر است از شرح سابق باب دهم
اصل باب کراهیة الکسل شرح الکسل بفتح کاف وفتح سین بی نقطه مصدر باب علم کاطلاع یعنی این باب بیان ناخوش شمردن کاهلی است
ودر این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال عدو العمل الکسل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که دشمن عمل صالح کاهلی است دوم اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قال ابی لبعض ولده ایاک والکسل والضجر فانهما
یمنعانک من حظک من الدنیا والاخرة شرح الضجر بفتح ضاد با نقطه وفتح جیم وراء بی نقطه مصدر باب علم الحظ بفتح حاء بی نقطه وتشدید
طاء با نقطه بهره یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت پدرم بعضی پسران خود را که دور دار خود را از کاهلی و دلتنگی را
ونگیرد بکن چه بدرستی که کاهلی و دلتنگی باز میدارند ترا از بهره تو از دنیا و آخرت سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کسل
عن طهوره وصلوته فلیس فیه خیر لامر آخرته ومن کسل عما یصلح به امر معیشته فلیس فیه خیر لامر دنیاه شرح مراد است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر که کاهلی کرد از وضوی او و نماز او مثلا باینکه تاخیر کرد آنها را از وقت فضیلت یا کامل بجا نیاورد آنها را پس نیست در او
خیری برای کار آخرت او و هر که کاهلی کرد از آنچه بآن نیک شود یا آن کار معیشت او پس نیست در او خیری برای کار دنیای او چهارم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال انی لابغض الرجل او ابغض للرجل ان یکون کسلانا عن امر دنیاه فهو عن امر آخرته اکسل شرح او برای شک
راوی است و بنا بر اول ان بتقدیر لام است و بنا بر دوم مفعول ابغض است کسلانا بفتح کاف و سکون سین صفت مشبهه است فهو بیان است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که من هر آینه دشمن میدارم مرد را یا دشمن میدارم برای مرد این را که بوده
باشد کاهل از کار ضروری دنیای خود بیان این آنکه او از کار آخرت خود کاهل تر میباشد پنجم اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال
ایاک والکسل والضجر فانک ان کسلت لم تعمل وان ضجرت لم تعط الحق شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که دور دار از خود بگیر
خود را از کاهلی و دلتنگی را چه بدرستی که تو اگر کاهلی کنی عمل صالح نمیکنی و اگر دلتنگی کنی نمیدهی حق را بمستحق آن در گفتگو او معاملات و مدعا
و مانند آنها ششم اصل عن ابی عبد الله قال لا تستعن بکسلان ولا تستشیرن عاجزا شرح لا تستعن بکسر عین بی نقطه و سکون نون
یعنی نهی مثل البیع وازوی باب استفعال است الاستعانه یاری جستن و اینجا عبارت است از شریک کردن کسی با خود در طلب معاش لا تستشیرن
بکسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین منقلب از واو و فتح راء بی نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه یعنی نهی باب استفعال است
الاستشاره صلاح دید خواستن مراد بعاجز اینجا کسی است که تنگ عقل و کم خرد و سفیه باشد مثل فاسقان یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که مدد مجو از کاهل و کنکاش مجو البته از ناتوان در خرد مراد این است که شریک شدن با کاهل باعث کاهلی است
و کنکاش جستن از سفیه باعث سفاهت است هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تجنبوا المنی فانها تذهب بهجة ما خولتم و
تستصغرون بها مواهب الله عندکم وتعقبکم الحسرات فیما وهمتم به انفسکم شرح تجنبوا بالجیم و نون و باء یک نقطه یعنی امر باب تفعل است
المنی بضم میم و تخفیف نون و الف منقلب از یاء جمع منیه بضم میم و سکون نون آرزوها و این اشارت است بآیت سوره نساء ولا تتمنوا ما فضل الله
به بعضکم علی بعض تذهب بذال با نقطه و باء یک نقطه یعنی مضارع غایبه معلوم باب افعال است البهجه بفتح باء یک نقطه و سکون ها و جیم مصدر باب
حسن خوشنمائی ما موصوله و مضاف الیه است خولتم بخاء با نقطه و واو یعنی ماضی مجهول باب تفعیل است تستصغرون بصاد بی نقطه و
غین با نقطه و راء بی نقطه یعنی مضارع جمع مخاطب معلوم باب استفعال است تعقبکم بعین بی نقطه و قاف و باء یک نقطه یعنی مضارع غایبه معلوم
باب افعال است وهمتم یعنی ماضی معلوم جمع مخاطب باب تفعل است التوهم در غلط انداختن و آرزوهای که هرگز واقع نخواهد شد یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که احتراز کنید از آرزوها چه بدرستی که آنها بر طرف میکند حسن آنچه را که داده شده اید و کوچک میشمرید
بآن آرزوها بخششهای الله تعالی را که نزد شما است و آخر میآورند شما را حسرتها در آنچه در غلط انداختید بخیال خام آن خود تان را
مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب باعتبار این است که استغنا بتمنی باعث کاهلی از طلب امثال آن میشود و این باعث اختلال معیشت
است چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده هشتم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان الاشیاء لما ازدوجت ازدوج الکسل والعجز

فنتجا

فنتجا بینهما الفقر شرح لما بفتح لام و تشدید میم است ازدوجت ازدوج بزای با نقطه و دال بی نقطه منقلب از تاء افتعال و واو و جیم یعنی ماضی
غایبه معلوم باب افتعال است الازدواج جفت شدن مثل اینکه صاحب مرتبه از جهت آرزوی مرتبه بالاتر از آن کند و از پی آن رود ازدوج
یعنی ماضی غایب معلوم باب افتعال جواب لما است الکسل والعجز مرفوع و فاعل ازدوج است و مراد کسل از مرتبه پست و عجز از مرتبه بالاتر است پس از تجا
را نمود و از اینجا مانده است فنتجا بنون و جیم و الف منقلب از واو یعنی ماضی غایب معلوم باب تفعل است و کتابت آن بالف از قبیل الحاق
بعد بجمع است النتیجه حاصل و نشانه ... یعنی گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که بدرستی که جزهای مختلف چون که جفت شدند در اول
یک کس جفت میشود کاهلی از بعضی و ناتوانی از بعضی دیگر پس حاصل میشود در میان آن کاهلی و ناتوانی تنگدستی نهم اصل عن مسعدة بن صدقه
قال کتب ابو عبد الله علیه السلام الی رجل من اصحابه اما بعد فلا تجادل العلماء ولا تمار السفهاء فیبغضک العلماء ویشتمک السفهاء ولا تکسل عن معیشتک فتکون
کلا علی غیرک او قال علی اهلک شرح مراد بجدال اینجا مضایقه در گفتگو است و آن ضد تسلیم است و مراد بمراء اظهار غلبه در بحث است و آن
در صورتی که معلوم باشد که سفیه از سفاهت خود نخواهد برگشت فیبغضک یعنی معلوم باب افعال منصوب ویشتمک یعنی معلوم باب نصر و ضرب
منصوب است و تکون نیز منصوب است یعنی روایت است از مسعدة بن صدقه گفت که نوشت امام جعفر صادق علیه السلام بسوی مردی از یاران خود که
اما بعد از حمد و صلوات دو عالم پس مضایقه در گفتگو مکن با علما و اظهار غلبه در بحث مکن با سفها پس دشمن دارند ترا علما و دشنام دهند ترا
سفها و کاهل مشو از کسب معیشت تو پس باشی بار گران بر غیر خود یا امام گفت بار گران بر عیال خود باب یازدهم اصل باب عمل الرجل
فی بیته شرح اینجا باب بیان کار کردن مرد در خانه خود است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله یحتطب ویستقی ویکنس وکانت فاطمة علیها السلام تطحن وتعجن وتخبز شرح یحتطب بحاء بی نقطه و طاء بی نقطه و باء
یک نقطه یعنی مضارع غایب معلوم باب افتعال است یکنس بنون و سین بی نقطه و کنس از باب نصر است تطحن بطاء بی نقطه و حاء بی نقطه یعنی
غایبه معلوم باب منع است تعجن بعین و جیم از باب نصر و ضرب است تخبز بخاء با نقطه و باء یک نقطه و زای با نقطه از باب ضرب است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که هیزم میکشید و آب میکشید و خانه جاروب میکرد و بود فاطمه علیها السلام
که با آسیا آرد میکرد گندم و جو را و خمیر میکرد و نان میپخت دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحلب
عنز اهله شرح یحلب بحاء بی نقطه و باء یک نقطه یعنی مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است العنز بفتح عین بی نقطه و سکون نون و زای با نقطه
بز ماده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که میدوشید بز ماده را که برای نفقه عیال او در خانه
نگاه میداشت باب دوازدهم اصل باب اصلاح المال وتقدیر المعیشة شرح این باب بیان عیب کردن مال خود و اندازه قرار
دادن برای معیشت است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی حکمة آل داود ینبغی للمسلم العاقل
ان لا یری ظاعنا الا فی ثلث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او لذة فی غیر ذات محرم شرح حکمت آل داود عبارت است از زبور که بر
داود نازل شده و در آن احکام شرعیه نبوده بلکه مواعظ و امثال و قصص و مانند آنها بوده لا یری یعنی مضارع غایب مجهول
باب منع است الظاعن بظاء با نقطه و عین بی نقطه و نون یعنی اسم فاعل باب منع رونده مرمة بفتح میم و فتح راء بی نقطه و تشدید میم
مجرور است محرم یعنی اسم مفعول باب تفعیل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که در کتاب حکمت آل
داود است که سزاوار است برای مسلمان خردمند اینکه دیده نشود روانه سفر مگر در سه خصلت اصلاحی برای معاش یا توشه گرفتنی برای
آخرت یا لذتی در غیر خصلتی که صاحب حرمت است از حرام کرده شده الهی است اصل وینبغی للمسلم العاقل ان یکون له ساعة یفضی
بها الی عمله فیما بینه وبین الله وساعة یلاقی اخوانه الذین یفاوضهم ویفاوضونه فی امر آخرته وساعة یخلی بین نفسه ولذاتها فی غیر
محرم فانها عون علی تلک الساعتین شرح یفضی بفاء و ضاد با نقطه یعنی مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی باب افعال است
الافضاء رسیدن بسوی چیزی باء در بها برای تعدیه است المفاوضه بفاء و ضاد با نقطه مصدر باب مفاعله فیض رسانیدن در همدیگر یخلی
بخاء با نقطه یعنی مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی باب تفعیل است محرم یعنی اسم مفعول باب تفعیل است الساعتین بتاء
دو نقطه در بالا یعنی مفرد مؤنث اسم اشاره است و آن از تصحیف کاتبان مینماید و ظاهر این است که تا یکی تا میم مکسوره یا مفتوحه یا مضمومه

اصلاح هم

باید که یعنی مقصد در باب نزدیک باشد یعنی صاحب و مالک چیزی بودن و اولی بجای آن تنبیک یعنی تشبیه می‌بایست و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی**
و سزاوار است برای مسلمان خردمند اینکه باشد او را وقتی که رسانیده آن وقت را بسوی عمل صالح خود در میان او و میان الله تعالی
و وقتی که ملاقات کند برادران مؤمن خود را که با هم زبانی از روی مهر یا سلام میکنند با ایشان و ایشان نیز با هم زبانی از روی مهر یا سلام
میکنند با او برای کار آخرت و وقتی که راه میکند میان خود و میان لذتهای خود که در غیر حرام کرده شده الهی چه بدرستی که آن
وقت سیوم مدد کار است بر مالک بودن آن دو وقت سابق **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکمال کل الکمال التفقه فی الدین
والصبر علی النائبة وتقدیر المعیشة **شرح** کمال یعنی وصف الکمال است و این برای مبالغه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که کمال آدمی که مجموع کمال آدمی است در سه چیز است پس امام ذکر کرد در آن سه چیز اندازه قرار دادن را در معیشت **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اصلاح المال من الایمان **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نگاه داشتن مال از عیب
تلف خرج و مانند آن از جمله ایمانست **چهارم اصل** عن داود بن سرحان قال رایت ابا عبد الله علیه السلام یکیل تمرا بیده فقلت جعلت
فداک لو امرت بعض ولدک او بعض موالیک فیکفیک فقال یا داود انه لا یصلح المرء المسلم الا ثلاثة التفقه فی الدین والصبر علی النائبة
وحسن التقدیر فی المعیشة **شرح** لو برای تمنی است فیکفیک منصوبست لا یصلح یعنی معلوم باب افعال است المرء منصوب مفعولست ثلاثة
مرفوع و فاعل است زیرا که استثنا مفرغ است ... مثل تفقه فیه و مراد بدین عمل بمقتضای علم است **یعنی** روایت است از
داود بن سرحان گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که کیل میکرد خرمای را که نفقه عیال میداد او بدست خود پس گفتم که قربانت
شوم کاش امر میکردی بعضی فرزندان خود را یا بعضی غلامان خود را پس بجای تو کیل میکرد پس امام گفت که ای داود بدرستی که شان
اینست که بی عیب نمیکند مرد مسلمان را مگر سه چیز اول یاد گرفتن مسایل برای عمل دوم صبر بر حادثه روزگار سیوم نیکو اندازه
قرار دادن در معیشت **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله باهل بیت خیرا رزقهم الرفق فی المعیشة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کند الله تعالی در خانه واده خیر را روزی میکند ایشان را هموار در معیشت یعنی
که حفظ میکند ایشان را از خرج زیاد از اندازه لایق در آمد ایشان **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام علیک باصلاح المال
فان فیه منبهة للکریم واستغناء عن اللئیم **شرح** المنبهة بفتح میم و سکون نون و فتح با یک نقطه و تخفیف ها یعنی اسم مکان باب حسن
برای کثرت باعث علو قدر و مراد اینجا برکت بود نه آفت **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بر تو باد نگاه داشتن مال از تلف
خرجی و ضایع شدن چه بدرستی که در آنست دو صفت اول برکت که باعث علو قدر است برای شریف دوم بی نیازی از خسیس ناکس
باب [illegible] اصل باب من کد علی عیاله شرح کد بتشدید دال بی نقطه یعنی ماضی غایب معلوم باب نصر است الکد التعب کافی
کسب چیزی از روی جهد **یعنی** این باب بیان کسی است که بجهد نفقه آورد بر سر عیال خود و در این باب سه حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جهد کننده است
در نفقه بر عیال خود مانند جهاد کننده است در راه الله تعالی باعتبار ثواب **دوم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الذی
یطلب من فضل الله ما یکف به عیاله اعظم اجرا من المجاهد فی سبیل الله عز وجل **شرح** یطلب من فضل الله اشارتست بآیت سوره
جمعه وابتغوا من فضل الله و سوره نساء واسئلوا الله من فضله و مراد اینست که در وقت طلب اعتماد بر حول و قوت خود نکند و متوکل
علی الله باشد و بهذا ثواب این قسم بیشتر است از ثواب آنکه مذکور است در سابق و لاحق **یعنی** روایت است از امام رضا
علیه السلام گفت که آنکه طلب میکند از رزق که قضا و قدر الله تعالی است آنچه را که بازدارد بآن عیال خود را از گرسنگی و برهنگی و مانند
آنها بزرگتر است باعتبار ثواب از جهاد کننده در راه الله عز وجل **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان الرجل
معسرا فیعمل بقدر ما یقوت به نفسه واهله لا یطلب حراما فهو کالمجاهد فی سبیل الله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون باشد مرد تنگدست کسب میکند بقدر آنچه معاش دهد بآن خودش را و عیالش را و طلب نکند حرامی را پس او مانند جهاد کننده در راه
الله تعالی است **باب چهاردهم اصل باب الکسب الحلال شرح** الکسب بفتح کاف و سکون سین بی نقطه و با یک نقطه

مصدر باب

مصدر باب ضرب طلب روزی و مراد اینجا و در لغت الحلال بفتح و کسر حا بی نقطه ضد حرام و آنچه بآن کسب از جهت قسم خود بیرون آید و مراد اینجا
معنی دوم است و اشارتست بآیت سوره ذاریات وفی السماء رزقکم وما توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون
یعنی این باب بیان رزق حلالست و در این باب سه حدیث است **اول اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک ادع الله ان
یرزقنی الحلال فقال اتدری ما الحلال فقلت جعلت فداک اما الذی عندنا فالکسب الطیب فقال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول الحلال
قوت المصطفین ولکن قل اسألک من رزقک الواسع **شرح** مضمون این و آینده گذشت در کتاب الدعاء در حدیث هشتم و نهم باب الدعاء للرزق
که باب بیست و سیوم است معنی حلال بیان شد در شرح عنوان این باب **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را که قربانت شوم دعا بکن الله تعالی را
اینکه روزی کند مرا حلال پس امام گفت که آیا میدانی که چیست حلال پس گفتم که قربانت شوم اما آنچه نزد ماست پس معنی حلال پس روزی کاسبی
و عذر نیست پس امام گفت که بود علی بن الحسین صلوات الله علیه که میگفت که حلال روزی برگزیدگان است که انبیا و اوصیا باشند ولیکن بگو
که طلب میکنم از تو از روزی فراخ مراد اینست که این را بر مردم کن زیرا که حلال در اصل بمعنی قوت الاموات است **دوم اصل** عن ابی
الحسن قال نظر ابو جعفر الی رجل و هو یقول اللهم انی اسألک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر علیه السلام سألت قوت النبیین قل اللهم انی اسألک
رزقا واسعا طیبا من رزقک **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **باب پانزدهم اصل باب احراز القوت**
شرح الاحراز بحا بی نقطه و را بی نقطه و زا با نقطه مصدر باب افعال فراهم آوردن القوت بضم قاف و سکون واو و تا دو نقطه
در بالا خوراک بقدری که بس باشد **یعنی** این باب بیان ذخیره کردن قوت سالیانه است و در این باب سه حدیث است **اول اصل**
سمعت الرضا علیه السلام یقول ان الانسان اذا ادخر طعام سنة خف ظهره واستراح وکان ابو جعفر وابو عبد الله علیهما السلام لا یشتریان عقدة
حتی یحرزا طعام سنتهما **شرح** عقده بفتح عین بی نقطه و سکون قاف و دال بی نقطه و تا و مصدر منصوب مفعول مطلق است و عبارتست
از یک خریدن و اگر بضم عین باشد بمعنی ضیعه باشد مفعول به خواهد بود **یعنی** شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بدرستی که آدمی چون ذخیره کند
خوراک یک ساله را سبک میشود بار پشت او و استراحت میکند و بودند امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که نمی خریدند یک خریدن
تا آنکه داخل خانه خود میکردند خوراک یک ساله را مراد اینست که هر سر حاصل که میشد اول ضبط خوراک یک ساله خود و عیال خود میکردند و بعد
از آن آنچه میخواستند میخریدند **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان النفس اذا احرزت قوتها استقرت **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که نفس آدمی چون فراهم آورد قوت سالیانه خود و عیال خود را قرار میگیرد یعنی کم
برداری میکند و از اضطراب و سودا ... میکند **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال سلمان رضی الله عنه ان النفس قد تلتاث علی
صاحبها اذا لم یکن لها من العیش ما تعتمد علیه فاذا هی احرزت معیشتها اطمأنت **شرح** مضمون این ظاهر است از آنچه گذشت در باب اول
در شرح مکان حواله تا آخر **باب شانزدهم اصل باب کراهیة اجارة الرجل نفسه شرح** این باب بیان ناخوش شمردن مزد
دادن مرد خودش راست و در این باب سه حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من آجر نفسه فقد حظر علی نفسه الرزق
وفی روایة اخری وکیف لا یحظره وما اصاب فیه فهو لربه الذی آجره **شرح** آجر بمد و جا بهمزه والف یعنی ماضی غایب معلوم باب افعال
یا باب مفاعله است و آن دو مفعول میدارد در اول مفعول اول محذوف و در دوم مفعول دوم محذوف و قسمت حظر با حا بی نقطه و ظا با نقطه
و را بی نقطه یعنی ماضی غایب معلوم باب نصر است ربه بمعنی مالکه است و اینجا عبارتست از مستأجر او **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که هر که بمزد داده بدیگری خودش را یعنی که خود را نوکر دیگری کرد که برای او معامله کند بمبلغی معین سالیانه او ماهانه پس بتحقیق
منع کرد بر خودش روزی را یعنی که راههای دیگر روزی برابر خود بسته و در روایتی دیگر این تتمه است که چگونه منع نمیکند روزی را و حال
آنکه آنچه دریافت از روزی پس آن از مالک او است آنکه بمزد داده باو خودش را **دوم اصل** عن ابن سنان عن ابی الحسن
علیه السلام قال سألته عن الاجارة فقال صالح لا بأس به اذا نصح قدر طاقته فقد آجر موسی علیه السلام نفسه واشترط فقال ان شئت ثمانا
وان شئت عشرا فانزل الله عز وجل فیه ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک **شرح** صالح لا بأس به عبارتست از اینکه حرام
نیست پس منافات ندارد با اینکه اگر بی ضرورت باشد مکروه باشد نصح بضم نون و صاد بی نقطه و حا بی نقطه یعنی ماضی غایب معلوم باب

شبیه است قدراً بفتح قاف و سکون و فتح دال بی نقطه منصوب و قایم مقام مفعول مطلق است اشترط بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بموسی است
شبث بود و جائی بصیغه متکلم است در سوره قصص در قصه شعیب و موسی چنین است قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان
تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک و ما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین یعنی روایت است از ابی الحسن
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کرایه دادن خود پس گفت که باکی نیست پروای باکن چون اخلاص ورزد
بقدر توانائی خود بتحقیق کرایه داد موسی خودش را و شرط کرد با این روش که گفت که اگر خواهم هشت سال و اگر خواهم ده سال پس نازل و
فرستاد الله عز و جل در کار موسی در سوره قصص که اینکه کرایه دهی بمن خود را هشت سال پس اگر تمام کنی ده سال را پس از جانب اختیار
تست سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یتجر فان هو آجر نفسه اعطی ما یصیب فی تجارته فقال لا یواجر نفسه و لکن یسترزق
الله و یتجر فانه اذا آجر نفسه حظر علی نفسه الرزق شرح یتجر بتشدید تا و تخفیف تا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال و باب
بود اجر بهر دو جا بهمزه و الف بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است بقرینه لا یواجر اعطی بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرد تجارت میکند برای خود پس اگر او کرایه دهد خودش را داده میشود آنچه در مییابد
در تجارت برای خود پس امام گفت که کرایه نبندد بهر خودش را و لیک طلب رزق میکند از الله و تجارت برای خود میکند چه بدرستی
که او چون کرایه دهد خودش را منع میکند بر خودش راههای دیگر رزق را باب هفدهم اصل باب
ادب الطلب شرح باب مرفوع و با تنوین است مبتدای خبر محذوف است و ادب صفت باب است و اگر بی تنوین باشد اینجا اشارت است باینکه
آنچه در این باب است برای مردم بزرگست و برای اظهار کسبست الادب بفتح همزه و فتح دال بی نقطه و بای یک نقطه روش خوب یعنی
این بابیست از جمله بیان روش خوب طلب رزق و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال باشر کبار
امورک بنفسک و کل ما شف الی غیرک قلت ضرب ای شیء قال ضرب اشریة العقار و ما اشبهها شرح کبار بکسر کاف و تخفیف بای یک نقطه
جمع کبیره است و اجم کاف و تخفیف و تشدید با مفرد است و مشدد مبالغه مخفف است کل بکسر کاف و سکون لام امر معتل الفا و واوی
باب ضربست شف بشین با نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضربست الشفوف باریکی جامه و مراد اینجا کوچکی کار است ضرب بفتح
ضاد با نقطه و سکون را بی نقطه و بای یک نقطه بمعنی مثل است و آن مضاف و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر الکبار ضرب الاشربة بفتح
همزه و سکون شین با نقطه و کسر را بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع شرا بکسر شین و الف و همزه منقلب از یا خریدنها و
جمع مصدر باعتبار اراده انواع است العقار بکسر عین بی نقطه و تخفیف قاف و الف و را بی نقطه جمع عقر بفتح و ضم عین و سکون قاف
اصول مال و مراد اینجا زمین امر زراعت و درخت و مانند آنهاست ضمیر مونث در اشبهها راجع بعقار است یا راجع باشربه است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بکن بزرگهای کارهای ترا بخود و واگذار آنچه را که کوچک است بسوی غیر تو
گفتم که بزرگها مثل کدام چیز است گفت مثل خریدن بهای زمینها و آنچه مانند آنها باشد دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا تکونن
دوارا فی الاسواق و لا تلی دقایق الاشیاء بنفسک فانه لا ینبغی للمرء المسلم ذی الحسب و الدین ان یلی شراء دقایق الاشیاء
بنفسه ما خلا ثلثة اشیاء فانه ینبغی لذی الدین و الحسب ان یلیها بنفسه العقار و الرقیق و الابل شرح لا تلی بصیغه نهی است الحسب
بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و بای یک نقطه داخل حساب بودن و اینجا عبارت است از بزرگی و در جمع قوم بودن الدین بکسر دال کیش اسلام
و مراد اینجا مقامات و مسایل کیش اسلام است و مراد اینجا مقامات و مسایل کیش اسلام است ما خلا استثنای منقطع است ثلثة منصوب است اشیاء
غیر منصرف است عقار بمعنی بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مباش البته بسیار گردنده در بازار
و مباشرت مکن کوچکهای چیزها را بخودش سوای سه چیز چه بدرستی که نمی‌شاید که سزاوار است برای صاحب مقامات و بزرگی اینکه مباشر
شود آنها را بخود سوای زمینها و بندگان و شتران باب هجدهم اصل باب شراء العقارات و بیعها شرح
الشراء بکسر شین با نقطه و الف ممدوده و مقصوره مصدر باب ضرب خریدن و فروختن و مراد اینجا معنی اول است عقارات بفتح عین
بی نقطه و تخفیف قاف و الف و را بی نقطه جمع عقار است یعنی آبها و زمینهای که حاصل میدارد یعنی این باب بیان خریدن آبها و زمینهای

حاصل ده زمین

حاصل ده و فروختن آنهاست و در این باب هشت حدیث است اول اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ان رجلا اتی جعفرا صلوات الله علیه شبیها
بالمستنصح فقال له یا ابا عبد الله کیف صرت اتخذت الاموال قطعا متفرقة و لو کانت فی موضع کان ایسر لمؤونتها و اعظم لمنفعتها فقال ابو
عبد الله علیه السلام اتخذتها متفرقة فان اصاب هذا المال شیء سلم هذا و الصرة تجمع هذا کله شرح الیسر بیای دو نقطه در پایین و سین بی نقطه
و را بی نقطه افعل التفضیل است لام در مؤونتها برای التقویه است و هم این قیاس است اعظم لمنفعتها یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که
بدرستی که مردی آمد نزد امام جعفر صادق صلوات الله علیه مانند کسی که خواهد که نصیحت کند او را پس گفت او را ای ابو عبد الله چگونه گردیدی
که خریدی این مالها را پاره پاره پراکنده و اگر میبود در یکجا میبود آسان کننده تر تعب آنها را و بزرگ کننده تر منفعت آنها را پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که خریدم آنها را پراکنده پس اگر برخورد این مال را که در جانب مشرق شهر است مثلا چیزی از آفت مثل ملخ سلامت میماند
این که در جانب مغرب شهر است مثلا و میان جمع میکند حاصل این همه را مراد آنست که اگرچه آنها متفرق است لیکن حاصل آنها در یکجاست
دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما یخلف الرجل شیئا اشد علیه من المال الصامت قلت کیف یصنع به قال یجعله فی
الحائط یعنی فی البستان و الدار شرح یخلف بخاء با نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الصامت بصاد بی نقطه
و کسر میم و تا دو نقطه در بالا النقد بمعنی طلا و نقره در اکثر نسخ بجای قلت کیف است و آن ناخوش است یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که وا پس میگذارد مرد چیزی از مال را که سخت تر باشد بر او از مال نقد گفتم که چگونه میکند با آن نقد گفت که
میگرداند آن را در حصار میخواهد امام این را که در باغ و سرا گرداند مراد آنست که نقد محل آفاتست و بهتر آنست که با آن نقد خریداری نماید
زمینی را که حاصل داشته باشد تا عیال او از آن منتفع شوند بعد از وفات او سیوم اصل عن ابان بن عثمان قال دعانی جعفر علیه السلام
فقال باع فلان ارضه فقلت نعم قال مکتوب فی التوریة انه من باع ارضا او ماء و لم یضعه فی ارض او ماء ذهب ثمنه محقا شرح المحق بفتح میم
و سکون حاء بی نقطه و قاف مصدر باب منع برطرف کردن اثر چیزی و مراد اینجا برطرف شدن و اثر نماندن چیزی است و آن مفعول است
مطلق برای نوع است یعنی روایت است از ابان بن عثمان گفت که خواند مرا امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که آیا فروخت فلان کس
زمین خود را گفتم که آری گفت که نوشته است در توریة اینکه هر که فروخت زمینی را یا آبی را پس نگذاشت بهای آنرا در زمینی و آبی دیگر
رفت بهای آن رفتن بی اثر چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مشتری العقدة مرزوق و بایعها محروم شرح عقده بضم عین
بی نقطه و سکون قاف و دال بی نقطه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خریدار آب و زمین حاصل برکت
داده شده است و فروشنده آنها بی برکت کرده شده است پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لمصادف مولاه اتخذ عقدة
او ضیعة فان الرجل اذا نزلت به النازلة او المصیبة فذکر ان وراء ظهره ما یقیم عیاله کان اسخی لنفسه شرح اتخذ بتشدید تا دو
نقطه در بالا که او اوش منقلب از همزه است بصیغه امر باب افتعالست و هر دو جا برای شک راوی است ضیعة بفتح ضاد با نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه بمعنی آب و زمین حاصل است و هم چنین است عقده ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر ذکر است اسخی
بسین بی نقطه و خاء با نقطه و الف منقلب از واو افعل التفضیل است بمعنی جوانمرد تر لام در لنفسه برای تقویه است یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام مصادف ملازم خود را که خریداری کن برای خود عقده را یا گفت ضیعه را چه بدرستی که مرد چون
فرود آید باو حادثه یا گفت مصیبتی که مرگ است پس بیاد آورد اینرا که در پس پشت او چیزیست که معاش عیال او را میبود جوانمرد
کننده تر جان او را یعنی که جان او زود دادن بنا میکند و نگران نمیشود ششم اصل عن ابی ابراهیم علیه السلام قال ثمن العقار
ممحوق الا ان یجعل فی عقار مثله شرح عقار اینجا بفتح عین است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بهای آب
و زمین بی برکت کرده شده است مگر آنکه گردانیده شود در آب و زمینی مثل آن هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حل
النبی صلی الله علیه و آله المدینة خط دورها برجله ثم قال اللهم من باع رباعه فلا تبارک له شرح خط بخاء با نقطه و تشدید طاء
بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الخط بفتح خاء نشان کردن برای دیوار کشیدن دورها بضم دال بی نقطه جمع دار است از سرای
خودش و مهاجران که در حوالی مسجد بوده رباعه بکسر را بی نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف و عین بی نقطه و ضمیر راجع بمصدر خط است یعنی

روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که داخل شد نبی صلی الله علیه و آله مدینه را نشان کرد سراهای مدینه را که برای
خود ش و همراهان بنا میشد بجای خود بعد از آن گفت که خداوندا هر که فروخت منزلهای خطها پس مبارک مکن برای او ششم
اصل عن مسمع قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی ارضا تطلب منی و یرغبونی فقال لی یا ابا سیار اما علمت انه من باع الماء
والطین و لم یجعل ثمنه ... ذهب ماله هباء قلت جعلت فداك انی ابیع بالثمن الکثیر واشتری ما هو اوسع رقعة مما بعت قال فلا باس شرح مسمع بکسر میم
و سکون سین بینقطه و فتح میم و عین بینقطه است تطلب بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر است یرغبونی بتشدید و تخفیف نون میتواند
بود سیار بفتح سین بینقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و الف و راء بینقطه است الهباء بفتح هاء و تخفیف باء یکنقطه و الف و همزه
منقلب از واو غبار و آن حال از مال است الرقعة بکسر راء بینقطه و سکون قاف و عین بینقطه مصدر باب حسن علو قدر و شاید که ... گفت
مراد اینجا خوش باشد که ... حاصل جمع میشود و آن منصوب و تمیز از نسبت در اوسع است یعنی روایت از مسمع گفت گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که مرا است زمینی که طلب کرده میشود از من و مشتریان ترغیب میکنند مرا در فروختن با نفعی که بهای
آن را بسیار میدهند پس گفت مرا که ای ابو سیار آیا نه دانسته ای از کار شان اینست که هر که فروخت آب و گل را رفت مال او مانند غبار بر باد
گفتم که قربانت شوم بدرستی که من میفروشم به بهای بسیار و میخرم آنچه را که آن فراخ تر است باعتبار زمین سر حاصل از آنچه فروختم
گفت که پس عیبی نیست برای او باب نوزدهم اصل باب الدین شرح دین بفتح دال البته مالیست که در ذمه کسی است
بعوض یا بجز به نسیه یا بفروخت سلم یا مانند آنها یعنی این باب بیان شغل ذمه است در این باب یازده حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال تعوذوا بالله من غلبة الدین و غلبة الرجال و بوار الایم شرح تعوذوا بصیغه امر جمع مذکر باب تفعل است و در بعضی
نسخ بصیغه متکلم مع الغیر باب نصر است الرجال بکسر راء بینقطه و تخفیف جیم جمع رجل بفتح راء و سکون جیم با الالف و اللام اشتراک مانند زن است
برای العهد و در بعضی نسخ بحیم است و بنا بر اول غلبة الرجال کنایت است از زیادتی خرج بر دخل بسبب کمی در آمد و کثرت عیال که هر کدام ...
بالالف و اللام برای تنکر است و بنا بر دوم عبارت است از نزاع مردان بر سر خود استیلای یکدیگر البوار بفتح باء یکنقطه و تخفیف واو و الف
و راء بینقطه نا مرغوب ماندن الایم بفتح همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره زنی که شوهر و فرد بی زن یعنی روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پناه گیرید بالله تعالی از زیادتی شغل ذمه مثل قرض بی وجه و از زیادتی بارهای خرج و نامرغوب بودن
دختری که شوهر نشده دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انه ذکر لنا ان رجلا من الانصار مات و علیه دیناران دینا فلم یصل علیه
النبی صلی الله علیه و آله و قال صلوا علی صاحبکم حتی ضمنها بعض قرابته فقال ابو عبد الله علیه السلام ذلک الحق شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که بدرستی که شان اینست که مذکور شد برای ما اینکه مردی از انصار وفات یافت و بر او بود دو دینار طلا قرض پس نماز نگزارد بر او
نبی صلی الله علیه و آله و گفت انصار را که نماز گزارید بر یار خود تا آنکه ضامن شد آن دو دینار را بعضی خویشان او پس گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که آنچه مذکور شد درست است اصل ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله انما فعل ذلک لیتعظوا و لیرد بعضهم علی
بعض و لئلا یستخفوا بالدین و قد مات رسول الله صلی الله علیه و آله و علیه دین و مات الحسن و علیه دین و قتل الحسین و علیه دین شرح
بعد از آن امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست که کرد آن را برای اینکه پند گیرند و برای اینکه واپس کردانند
بعض ایشان بر بعضی دیگر دین را و برای اینکه سهل انگاری نکنند بدین با نفعی که بی ضرورت مرتکب دین نشوند و تحقیق وفات
یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و بر او بود دینی و وفات یافت امام حسن علیه السلام و بر او بود دینی و مقتول شد امام حسین علیه السلام
و بر او بود دینی سیوم اصل عن موسی بن بکر قال قال لی ابو الحسن علیه السلام من طلب هذا الرزق من حله لیعود به علی نفسه و عیاله کان
کالمجاهد فی سبیل الله فان غلب علیه فلیستدن علی الله و علی رسوله صلی الله علیه و آله ما یقوت به عیاله فان مات و لم یقضه کان علی الامام
قضاؤه فان لم یقضه کان علیه وزره ان الله عز و جل یقول انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها الی قوله والغارمین
فهو فقیر مسکین مغرم شرح حله بکسر حاء بینقطه و تشدید لام و ضمیر غایب است لیعود بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است غلب بغین با نقطه
و باء یکنقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است علیه نایب فاعل است المغرم بضم میم ... با نقطه و راء بینقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال گرفتار کرده شده

بقرض نه

شغل ذمه یعنی روایت از موسی بن بکر گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که هر که طلب کرد این روزی مخصوص را از حلالش
تا جاری کند نفقه را با آن بر خود ش و عیالش شد مانند جهاد کننده در راه الله تعالی پس اگر مضطر شود پس باید که قرض کند بر الله تعالی
و بر رسولش صلی الله علیه و آله آنچه را که نفقه دهد با آن عیال خود را پس اگر میرد و واپس نداده باشد آن را واجب میشود بر امام واپس
دادن آن پس اگر امام واپس نه دهد آن را میشود بر امام گناه آن بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره توبه که جز این نیست که زکوة
برای فقراست و مساکین و کارکنان بر آنها تا قول او که اهل شغل ذمه پس او نیازمند است بغایت نیازمند است که گرفتار دین است بیان
این آیت شده در کتاب الزکوة در شرح حدیث اول و هفدهم باب اول چهارم اصل عن حمدان بن ابراهیم الهمدانی رفعه الی بعض
الصادقین علیهم السلام قال انی لاحب للرجل ان یکون علیه دین ینوی قضاءه شرح حمدان بفتح حاء بینقطه و سکون میم و دال بینقطه
است همدانی بفتح هاء و سکون میم و دال بینقطه است و در کتاب رجال حمدان بن ابراهیم اهوازی کوفی از راویان امام رضا علیه السلام ذکر کرده
شده یعنی روایت از حمدان بن ابراهیم همدانی است و او حدیث را بسوی بعض ائمه معصومین علیهم السلام گفت که بدرستی که من هر آینه
دوست میدارم برای مرد این را که باشد بر او دینی که قصد کند ادای آن را زیرا که مجبوب بود با دین تا ابد برای طلب باشد که باعث دعا
و فروتنی و ترک تکبر زاده شود پنجم اصل سال الرضا صلوات الله علیه رجل و انا اسمع فقال له جعلت فداك ان الله تبارك و تعالی
یقول و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة اخبرنی عن هذه النظرة التی ذکرها الله تعالی فی کتابه لها حد یعرف اذا صار هذا المعسر لا بد له من ان
ینتظر و قد اخذ مال هذا الرجل و انفقه علی عیاله و لیس له غلة ینتظر ادراکها و لا دین ینتظر محله و لا مال غائب ینتظر قدومه شرح
... بیانیه است ینتظر بنون بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است و ظاهر این سوال و جواب اینست که نظرة در این
آیت بمعنی انتظار رود ... ضروری بودن باشد و اینکه واجب شد بر معسری که مدیون است ... بر او واجب علیه نظره و مشهور در تفسیر
این آیت اینست که نظره بمعنی تاخیر است و آن واجب است بر صاحب مال که دائن است و حاصل هر دو یکی است چنانچه مذکور شد در کتاب الزکوة
در شرح حدیث چهارم باب انظار المعسر که باب بیست و هفتم است الغلة بفتح غین با نقطه و تشدید لام حاصل زراعت و مانند آن محله بفتح
میم و کسر حاء بینقطه و تشدید لام و ضمیر غایب مصدر میمی یا اسم زمان باب نصر است یعنی پرسید امام رضا صلوات الله علیه مردی
بر جائی که من می شنیدم با پرسش که گفت او را که قربانت شوم بدرستی که الله تبارک و تعالی میگوید در سوره بقره که و اگر باشد قرضداری
که تنگدست باشد پس واجب بر او انتظار است تا فراخدستی با نفعی که واجب نیست بر او قرض از جای دیگر یا فروختن خانه ضروری خود
و مانند آنها برای ادای دین خبر ده مرا از این انتظاری که ذکر کرده آن را الله تعالی در کتابش آیا آن را حدیست که شناخته شود چون رسیده باشد
این تنگدست بانبروش که نیست چاره او را از اینکه انتظار کشد و بتحقیق گرفت مال این مرد را و خرج کرد آن را بر عیال خود و نیست او را
زراعتی که انتظار کشد رسیدن آن را و نه مالی بر ذمه کسی که انتظار کشد حلول آن را و نه مالی غایب که انتظار کشد حضور آن را اصل
قال نعم ینتظر بقدر ما ینتهی خبره الی الامام فیقضی عنه ما علیه من سهم الغارمین اذا کان انفقه فی طاعة الله فان کان انفقه فی معصیة الله فلا شیء له
علی الامام قلت فما لهذا الرجل الذی ائتمنه و هو لا یعلم فیما انفقه فی طاعة الله ام فی معصیته قال یسعی له فی ماله فیرده و هو صاغر شرح
ما در اول مصدریه است و در دوم موصوله است و در سیوم و چهارم استفهامیه است واو در و هو حالیه است ظاهر اینست که ضمیر انفقه ...
فیما انفقه یسعی بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع به معسر است و ضمیر له راجع به هذا الرجل است یعنی امام گفت که آری
انتظار میکشد بقدری که برسد خبر او بسوی امام زمان پس واپس دهد از جانب او آنچه را که بر او است از حصه غارمین از جمله زکوة که مذکور
است در آیت سوره توبه که گذشت در حدیث سیوم این باب اگر باشد که خرج کرده باشد آن را در فرمان برداری الله تعالی پس اگر باشد
که خرج کرده باشد آن را در معصیت الله تعالی پس نیست چیزی او را بر امام گفتم که پس چیست برای این مردی که امین شمرد او را بر مال که او
نمیداند که در چه چیز خرج میکند یا در طاعت الله تعالی یا در معصیت او امام گفت که آن معسر سعی میکند برای مال این مرد پس بر میگرداند آن را
بر حالی که او خوار و زار است مراد اینست که عمر و دیانت خود را میفروشد و عملگی و حمالی و گدائی و مانند آنها میکند بحکم حاکم ششم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال کل ذنب یکفره القتل فی سبیل الله الا الدین لا کفارة له الا اداؤه او یقضی صاحبه او یعفو الذی له الحق شرح

مراد اینجا بسبب اینجا مزلیست که با خواهست واردو خواه در دنیا و خواه در آخرت پس استثنای متصل است لیقضی بقاف و ضاد با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب بتقدیر ان لفظ است پس منصوب بلفظ و مرفوع تقدیری میتواند بود و حاجه مرفوع و فاعل است
و ضمیر راجع بمدیون است و حاجه عبارتست از یاری کننده او مثل وارث و رفیق و امام زمان که مذکور شده در حدیث سابق لیقضی بتقدیر
ان لیقضی است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هرکه مطله میورثه مقدار آنکه شده در راه الله تعالی مکرر بیحیث
نبوت شده آن را انکار داده آن آن یا اینکه آمرکنند آن را یا رد بدون یا اینکه ابرا ذمه کند آنکه او راست حق **هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الامام یقضی عن المؤمنین الدیون ما خلا مهور النساء **شرح** مراد بدیون اینجا دیونیست که معلوم نشده بشبه دیانت
بامانند آنها و اینکه از اسراف باخلاء برای استثنای منقطع است و عدم ادای دین مومنی برای آنست که آن نطفه اسراف است زیرا که الله تعالی
وعده کرده در نکاح که اینها را کرد مرا بتفضل خود در سوره نور در قول او که ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و در قول او که حتی یغنیهم
الله من فضله و بیان این مذکور میشود در کتاب النکاح در شرح بعضی احادیث باب نهم که باب ان التزویج یزید فی الرزق است و در سوره
نساء او کرده که در وقت تفضل الهی مهور زنان را به بدهید و لکفا بتمدار بیدید در قول او که و آتوا النساء صدقاتهن نحلة بنا بر اینکه نحله مصدر بمعنی
تفضل الهی باشد و مصدر نایب ظرف زمان باشد مثل رایت زید اخوق النجم **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که امام میدهد از جانب مومنان دیون را سوای مهرهای زنان **هشتم اصل** عن الولید بن صبیح قال جاء رجل الی ابی عبد الله
علیه السلام یدعی علی المعلی بن خنیس دینا علیه و قال ذهب بحقی فقال له ابو عبد الله علیه السلام ذهب بحقک الذی قتله ثم قال للولید قم الی الرجل
فاقضه من حقه فانی ارید ان ابرد علیه جلده الذی کان باردا **شرح** قاتل معلی بن خنیس داود بن علی بن عبد الله بن عباس بود
و گذشت در کتاب الدعاء در حدیث پنجم باب پنجاه و پنجم که باب الدعاء للکرب والهم والحزن است جزء حقه راجع بمعلی است و مراد بمیت که در نظر
معلی بوده بوکالت امام علیه السلام ابرد بصیغه مضارع متکلم باب تفعیل برای مبالغه است الجلد بفتح جیم و سکون لام و دال بی نقطه
جان و دل انسان باشد و اشارت باینست که معتقد و اعتراف اصل حق است بلکه زیاد کردن ناخوش است **یعنی** روایت از ولید بفتح واو
ابن صبیح بفتح صاد بی نقطه گفت که آمد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام دعوی میکرد بر معلی بن خنیس دینی را بر او و گفت که برد
حق مرا پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که برد حق ترا آنکه کشت او را و اراده است که مال تو دین نبود بلکه امانت بود و داخل
مالهای بود که داود غصب کرد بعد از آن امام گفت ولید را که برخیز بسوی این مرد پس بده او را از جمله مالی که نزد معلی بود چه بدرستی
که من اراده دارم که بسیار خنک کنم بر او روح او را اگر بود خنک **نهم اصل** قلت لابی جعفر الثانی صلوات الله علیه انی اریده
ان الزم مکة والمدینة و علی دین فما تقول فقال ارجع فاد الی مودی دینک وانظر ان تلقی الله تعالی فلیس علیک دین ان المومن لا یخون
شرح الزم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است علی بتشدید یا و مفتوحه است ارجع بصیغه امر باب ضرب است و مراد امر بر رجوع از مجلس
امام است فاد بهمزه و الف و کسر دال بی نقطه مخففه بصیغه امر معتل اللام یای باب افعال است الاداء الایراق یکری از موضع میی
مودی بضم میم و فتح بهمزه و تشدید دال بی نقطه و الف منقلب از یاء و بصیغه اسم مکان باب تفعیل است انظر بصیغه امر باب نصر است لا یخون
ان دانست باینکه در نیک تو در مکه و مدینه و نوشتن تو بسوی مردم خود که ادای دین تو کنند مشتمل بر نوعی از خیانت زیرا که غالب است
که نفیری و ادای حق میشود **یعنی** گفتم امام محمد تقی صلوات الله علیه را در مکه یا در مدینه که بدرستی که من اراده دارم این را که
جدا نشوم از مکه و مدینه و بر من است دینی در وطن خود پس چه میگویی پس امام گفت که برگرد از نزد من پس برای آنکه بسوی کسی که تا جای
ادای دین تو در رعایت کن اینرا که برخوری الله تعالی را و بر تو از ان پس نباشد بر تو دینی بدرستی که مومن خیانت نمیکند **دهم اصل**
عن موسی بن بکر قال ما احصی ما سمعت ابا الحسن موسی صلوات الله علیه ینشد فانه یقول یا ایها الذی موسی بن عمران الیسیر الدین **شرح**
ما در اول نافیه است و دوم مصدریه است احصی بصیغه مضارع غایب معلوم متکلم باب افعال است ینشد بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الانشاد بلند خواندن شعر ایم بضم همزه و فتح میم و سکون یا و در و نقطه در پایین و فتح میم و ضم نیم
جایز است زیرا که ایم اسم نیست و ترجیم آن آن شده و زن دانسته عمر در اعراب او وضم بفتح آن ابن موسی تشدید نون گفته و امام علیه السلام گرد آن را

برای ده وجه اول اینکه ناموزون نشود برای کراهت خواندن شعر لیکن شیخ مفید در ارشاد نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله شعر
عباس بن مرداس را که اتجعل نهبی و نهب العبید بین عیینة والاقرع چنین خواند که اتجعل نهبی و نهب العبید بین الاقرع و عیینة دوم رعایت
مناسبت با حال امام بحسب لفظ و معنی زیرا که اسم او موسی است و اسم پدر او عمران مخزومی است که پدر فاطمه زوجه عبد المطلب بوده چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم باب شصت و ششم که باب الاشارة والنص علی الحسین بن علی علیهما السلام است **یعنی** روایت از موسی
بن بکر گفت که یاد ندارم عدد آنرا که شنیدم از امام موسی کاظم صلوات الله علیه میخواند این بیت را که پس از آنکه شود ادای اسم بر مردی پس بر آسانی
که موسی بن عمران مشغول شود و میشود در تحمیل مشقت سال برای مشیب **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله عن آبائه عن علی صلوات الله علیهم قال ایاکم
والدین فانه مذلة بالنهار ومهمة باللیل وقضاء فی الدنیا وقضاء فی الآخرة **شرح** مذلة بفتح میم و فتح ذال با نقطه و تشدید لام بصیغه
اسم مکان برای کثرت است و مهمه بفتح میم و فتح ها و تشدید میم نیز اسم مکان برای کثرت است قضاء بمعنی محاکمه میان متنازعین است و مراد
اینجا باعث قضاست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود از علی علیه السلام گفت که دور دارید از یکدیگر خود را و دین
را چه بدرستی که آن جای خواری بسیار است در روز و جای غم بسیار است در شب و باعث محاکمه است در دنیا و باعث محاکمه است در آخرت که
آیا اتفاق حق چنانچه باید شده یا نشده **باب چهل و هشتم اصل باب قضاء الدین** **شرح** این باب بیان وجوب ادای
دین است و در این باب نه حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من طلب هذا الرزق من حله لیعود به علی نفسه وعیاله کان کالمجاهد فی سبیل الله
لیعطی به علی اهله او عن اعانه فان غلب علیه فلیستدن علی الله وعلی رسوله ما یقوت به عیاله **شرح** علی در عن اعانه برای تعلیل است مثل
ما فعلته عن امری و برای مثل این معنی دیگر مذکور میشود در شرح حدیث اول باب بیست و سیوم من در من المونة اسم است بمعنی بعض و فاعل
قدرت است ما موصوله است من در من بینه برای تبعیض است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که باشد بر او دینی که قصد
میکند واپس دادن آن را میشود با و از جانب الله تعالی دو حافظ که مدد میکنند او را بر ادای آن بسبب امین بودن او پس اگر کوتاهی کند
قصد او از دادن کوتاهی میکنند از او بعض مددکاری بقدر آنچه کوتاهی میکند از جمله قصد او **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
الرجل منا یکون عنده الشیء یتبلغ به وعلیه دین ایطعمه عیاله حتی یاتی الله بمیسرة فیقضی دینه او یستقرض علی ظهره فی خبث الزمان وشدة
المکاسب او یقبل الصدقة **شرح** یتبلغ بباء یک نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التبلغ الاکتفاء
بانداک معاش فیقضی منصوب است یستقرض مرفوع است لعطف بر یطعمه و تقدیر او یقضی دینه و یستقرض است یقبل نیز مرفوع است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی از جمله امامی باشد نزد او چیزی از دولت مایه الکفاف میکند بان و بر دوست دینی
آیا میخوراند آنرا عیال خود تا وقتی که دهد الله تعالی فراخ دستی را پس واپس دهد دین خود را یا آن دولت مایه را امید بعد
بجانب حق خود قرض میکند نفقه را روز بروز بر عهده خود در بدی زمان و تنگی درآمدها یا قبول میکند زکوة را **اصل** قال
یقضی بما عنده دینه ولا یاکل اموال الناس الا وعنده ما یؤدی الیهم حقوقهم ان الله تبارک وتعالی یقول ولا تاکلوا اموالکم بینکم
بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم **شرح** الا وعنده استثنای متصل مفرغ است و واو حالیه است حقوقهم مبارک است
از مجموع دیون بی نقصان چیزی از اینها و این کلام اشارتست بتفسیر این آیت بوجهی که اکثر مفسران از آن غافل شده اند و ترجیح
قرارت نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر که برفع تجارة است بر قرارة عاصم و حمزه و کسائی که بنصب تجارة است بنا بر اینکه موافق کلام
این حدیث اینست که بینکم حالست از اموالکم و مراد اموالیست که از جهت در ذمه جمیع دیگر است پس آن اموال باعتبار ذمه جمیع اول است
و باعتبار دیگر از دیگرانست پس در میان آن در جمع است و با در بالباطل برای سببیت است و مراد بباطل آرزوی خام است که بکلمه
چیزی بسیار بهم رسانم و از او عوض آنچه میخواهم بدهم الا برای استثنای متصل مفرغ است و مصدریه نایب ظرف زمان است تکون از
افعال تامه است و تجارة مرفوع و فاعل است و مراد مالیست که قابل تجارت باشد و میسر باشد فروختن آن برای ادای دین و این
احترازیست از آنچه میسر نیست فروختن آن مثل خانه ضروری عیال و لباسی که در برابر آنست عن برای سببیت است مثل ما فعلته عن امری
و ذکر عن تراض منکم احترازیست از تجارتی که و فابتمام دیون نکند پس طالبان دیون مجبور نشوند بگرفتن آن در برابر تمام حقوق خود و او

والا از زیادتی کاتبان است مخفی نماند که بیان لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل از سوره بقره می آید در حدیث اول باب حلم که باب
القمار و النهبة است **یعنی** امام گفت که واپس میدهد بدهی است مایه که نزد او است دین خود را و نمیخورد مالهای مردمان را بر هیچ حالی مگر
بر حالی که نزد او باشد آنچه رساند بسوی ایشان حقوق ایشان را بدرستی که الله تبارک و تعالی میگوید در سوره نسا یا ایها الذین
آمنوا لا تأکلوا ای جمعی که مومن شده اید مخورید مالهای شما را بر حالی که در میان شما باشد بآرزوی خام در هیچ وقتی مگر در وقتی که باشد
نزد شما قابل تجارت از روی تراضی از شما **اصل** و لا یستقرض علی ظهره الا و عنده وفاء و لو طاف علی ابواب الناس فردوه باللقمة
و اللقمتین و التمرة و التمرتین **شرح** الا و عنده وفاء برای استثنای متصل مفرغ است چنانچه بیان شد در شرح فقره سابقه و لو وصلیه است
و متعلق است بمستثنی منه **یعنی** و در هر حال قرض نکند مایه را واپس دادن قرض میکند و زبر و زبر است خود در هیچ حالی مگر بر حالی که نزد او
باشد تجارتی که وفا بتمام دین کند هر چند که گرد دربدر در سراهای مردمان پس برگردانند او را بیک لقمه یا دو لقمه از نان و بیک خرما یا دو خرما
اصل الا ان یکون له ولی یقضی من بعده لیس منا من مات الا جعل الله عز و جل له ولیا یقوم فی عدته و دینه فیقضی عدته و دینه
شرح الا اینجا نیز برای استثنای متصل مفرغ است و شریک است با هر دو استثنا که سابقا مذکور شد و از این لازم می آید تخصیص آیات
سور مذکور و میتواند بود که شرکت این مخصوص استثنای دوم باشد العدة بکسر عین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه مصدر متعلق الفا و ادی
باب ضرب وعده **یعنی** مگر در وقتی که باشد او را جانشینی که واپس دهد دین او را در زمان بعد از او بیان این آنکه
نیست از ما اهل بیت هیچ متقی مگر آنکه گردانیده الله عز و جل برای او جانشینی را که ایستاده کند در وعده که او باکسی کرده باشد و بهور
نکرده باشد و در دین او پس میدهد وعده او را و دین او را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یستقیم الدار و لا … فی
الدین و ذلک انه لا بد للرجل من ظل یسکنه و خادم تخدمه **شرح** یسکنه بصیغه غایب باب نصر است خادم بمعنی کنیز است تخدمه بصیغه غایبه باب
نصر و ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فروخته نمیشود سرا و نه کنیز برای دین و آن برای این است که ناچار است
مرد را از سرسایه که ساکن شود در آن و کنیزی که خدمت کند او را و مراد در این حدیث این است که فروخته است و انفاق در غرض نکرده بقرینه
آنچه گذشت در حدیث پنجم باب سابق که … و هو صاغر **چهارم اصل** عن عبد الله بن المغیرة عن برید العجلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان علی دینا و اظنه قال لایتام و اخاف ان بعت ضیعتی بقیت و ما لی شیء فقال لا تبع ضیعتک و لکن اعط بعضا و امسک بعضا **شرح**
تنوین دینا برای تعظیم است و اظنه قال کلام عبد الله است و ضمیر منصوب در اظنه و مستتر در قال راجع به برید است لایتام بلام حرف جر و فتح
همزه و سکون یا و دو نقطه در پائین و تا دو نقطه در بالا است بعضا عبارت از بعض ضیعه است یا عبارت از بعض دین است که از حاصل
ضیعه داده شود **یعنی** روایت است از عبد الله بن مغیره از برید العجلی با عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و جیم بکسر عین بی نقطه و سکون جیم گفت گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که بر من است دینی عظیم و گمان دارم برید را که گفت از یتیمان و میترسم که اگر فروشم آب و زمین خود را
بر حالی که نباشد برای من چیزی پس امام گفت که مفروش آب و زمین خود را و لیکن بده مطلب کار را بعض و نگاه دار بعض دیگر را **پنجم**
اصل اتی رجل ابا عبد الله علیه السلام یتقاضاه و انا عنده فقال له لیس عندنا الیوم شیء و لکنه یأتینا خطر و … فیباع و نعطیک ان شاء
الله فقال له الرجل عدنی فقال کیف اعدک و انا لما لا ارجو ارجی منی لما ارجو **شرح** الخطر بکسر و فتح خا با نقطه و سکون طا بی نقطه و
را بی نقطه گله شتر بسیار و دو لغت دال بانقطه و سکون واو بمعنی صاحب است سمه بکسر سین بی نقطه و تخفیف میم بمعنی نشان است … بر
حیوانات که نشان مالک است … برای اطمینان خاطر آن مرد است یا دانند که متوقف … و قریب الورود است و در نسخ بجای وال
واو است و آن تصحیف کاتبان است یباع بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است نعطیک بصیغه متکلم مع الغیر است … بکسر عین و سکون
دال و نون … متکلم است **یعنی** آمد مردی نزد امام جعفر صادق علیه السلام تقاضا میکرد او را برای دینی که داشت بر امام و من نزد امام
بودم پس گفت آن مرد را امام که نیست نزد ما امروز چیزی و لیکن … شتر بسیار … ما که صاحب نشان است پس فروخته
میشود و میدهیم ترا اگر خواسته باشد الله تعالی پس گفت او را آن مرد که وعده کن مرا … وقت آمدن … شتر و دادن دین
کن پس امام گفت که چگونه وعده کنم ترا و حال آنکه من برای آنچه امید خصوص آن ندارم امیدوارترم از خودم برای آنچه امید خصوص

آن دارم بیان این شد در شرح حدیث دوم باب … که باب دوم است مراد این است که امید دارم که پیش از وقت آمدن آن کار اشتر که تو
تعیین آنرا میخواهی دین ترا هم از جای دیگر **ششم اصل** عن العباس بن عیسی قال ضاق علی علی بن الحسین علیهما السلام ضیقة فاتی
مولی له فقال له اقرضنی عشرة آلاف درهم الی میسرة فقال لا لانه لیس عندی و لکن ارید وثیقة قال فشق له من ردائه هدبة
فقال له هذه الوثیقة **شرح** ضیقة بکسر ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و قاف مفعول مطلق برای نوع است اقرضنی بصیغه امر
باب افعال است لا در اول برای نفی دادن است و در دوم برای نفی لانه تا آخر است شق بشین و قاف … بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر است الهدبة بضم ها و سکون و ضم دال بی نقطه و با یک نقطه و تا وحدت یک … جامه **یعنی** روایت است از عباس
بن عیسی گفت که تنگ دست شد علی بن الحسین علیهما السلام نوعی از تنگدستی پس آمد نزد آزادکرده او پس گفت او را که قرض ده مرا ده هزار درهم
تا وقت فراخ دستی پس آن مرد گفت که نمیدهم نه برای اینکه نیست آن مبلغ نزد من و لیکن میخواهم گرو پس راوی گفت که پس امام کند …
آن مرد از ردای خود ریزه ای پس گفت که این گرو است **اصل** قال فکان مولاه کره ذلک فغضب و قال انا اولی بالوفاء ام حاجب بن
زرارة فقال انت اولی به منه قال فکیف صار حاجب یرهن قوسا و انما هی خشبة علی مائة حمالة و هو کافر فیفی و انا لا افی بهدبة ردائی
شرح حاجب بحای بی نقطه و الف و کسر جیم و با یک نقطه اسم کافری بوده حمالة بفتح جیم و تخفیف میم و الف و تخفیف لام اسب عربی و آن
معروف است و جمعش جمال بکسر جیم است **یعنی** راوی گفت پس گویا که آزادکرده او ناخوش شمرد آنرا پس امام خشمناک شد و گفت که آیا من سزاوار
ترم بوفا کردن بوعده یا حاجب بن زراره پس آن مرد گفت که تو سزاوارتری بآن از او امام گفت پس چگونه گردید حاجب که گرو میکند کمانرا
و حال این است که کمان چوبی است بر صد اسپ عربی بر حالی که او کافر است پس وفا میکند بوعده و من وفا نمیکنم بوسیله ریزه ردای خود **اصل**
قال فاخذها الرجل منه و اعطاه الدراهم و جعل الهدبة فی حق فسهل الله عز و جل له المال فحمله الی الرجل ثم قال له قد احضرت مالک فهات
وثیقتی فقال له جعلت فداک ضیعتها فقال اذا لا تأخذ مالک منی لیس مثلی یستخف بذمته **شرح** حق بضم حا بی نقطه و تشدید قاف اسم
جنس حقه است و آن ظرفیست که از چوب است و مراد اینجا قوطیه است اذا بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و نون تنوین است لا تأخذ مرفوع است
… یستخف بصیغه مضارع مجهول یا معلوم باب استفعال است **یعنی** راوی گفت که پس گرفت آن ریزه را از امام و داد او را
آن درهمها و گردانید آن ریزه را در قوطیه که نزد او بود پس آسان کرد الله جل ذکره آن مال را پس امام برد آنرا بسوی آن مرد بعد از آن
گفت او را که تحقیق حاضر کردم مال ترا پس بده گرو مرا پس گفت او را قربانت شوم گم کردم آنرا پس امام گفت که نمیدانم که در کجای قوطی است امام
گفت که در این هنگام نمیگیری مالت را از من نیست مثل من کسی که سبک کرده شود عهد او **اصل** فاخرج الرجل الحق فاذا فیه الهدبة فاعطاها
علی بن الحسین علیهما السلام فاعطاه علی بن الحسین علیهما السلام الدراهم و اخذ الهدبة فرمی بها و انصرف **شرح** راوی گفت پس بیرون آورد
آن مرد آن قوطی را پس … برای تفحص پس ناگاه در آن بود آن ریزه پس داد آنرا بعلی بن الحسین علیهما السلام پس داد با و
علی بن الحسین علیهما السلام آن درهمها را و گرفت آن ریزه را پس انداخت آنرا و برگردید **هفتم اصل** عن حبیب بن عبد الله قال اخفق
عبد الله فاجتمع الیه غرماؤه و طالبوه بدین لهم فقال لا مال عندی فاعطیکم و لکن ارضوا بمن شئتم من ابنی عمی علی بن الحسین و عبد الله بن جعفر
فقال الغرماء اما عبد الله بن جعفر فملیء مطول و علی بن الحسین علیه السلام رجل لا مال له صدوق و هو احبهما الینا فارسل الیه فاخبره الخبر فقال اضمن
لکم المال الی غلة و لم تکن له غلة تجملا فقال القوم قد رضینا و ضمنه فلما اتت الغلة اتاح الله عز و جل له المال فاداه **شرح** اخفق بجای بی نقطه
و فا و قاف است بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است … حاضر شدن اسباب … کسی را الغرما بضم غین با نقطه
و فتح را بی نقطه و الف ممدوده جمع غریم قرض خواهان و قرض داران و اول مراد است ملیء بفتح میم و کسر لام و سکون یا دو نقطه
در پائین و همزه مالدار المطول بفتح میم و ضم طا بی نقطه و سکون واو بمعنی تاخیر کننده ادای دین از وقت وعده اضمن بصیغه مضارع
متکلم باب علم است الغلة بفتح غین با نقطه و تشدید لام حاصل آب و زمین و زراعت مثل جو و گندم و لم یکن له غلة جمله حالیه است یا معترضه
است تجملا بجیم بی نقطه مفعول له قال است یا مفعول له … است و بنابر اول از کلام راوی است و بنابر دوم از کلام علی بن الحسین است التجمل
بار برداری اتاح بتا دو نقطه در بالا و الف منقلب از واو یا از یا و حا بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاتاحه آماده کردن

یعنی روایتست از عیسی بن عبد الله گفت که مشرف بر موت شد پدرم عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب پس جمع کرد فرزندان خود را و گفت ای فرزندان من
خود را از او پس اتفاقا خواهد شد در این دنیا که ارث برد او پس گفت گرفت مالی نزد من تا در هم نثار او و میل باقی شود به ایشان نخواستم که شما از دو پسر
عم من علی بن الحسین و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب پس گفتند قرض خواهان که عبد الله بن جعفر مال دارد و بسیار تاخیر کننده است و علی بن الحسین علیه السلام
مرد نیست که نیست مالی او را و لیکن او راستگوست و او محبوب تر آن دو است نزد ما پس عبد الله کسی فرستاد بسوی علی بن الحسین و او را حاضر کرد
پس خبر داد او را آن خبر پس علی بن الحسین گفت که ضامن میشوم برای شما مال را تا رسیدن غله و حالی که نبود او را غله از روی کمال یار بر دار گا
پس گفتند آن جماعت که بتحقیق راضی شدیم و ضامن شد آن مال را و ادا نیست که بتعیین وقت ادا نیز کرد زیرا که وقت غله مبهم است پس وقتی
که رسید غله آماده کرد الله عز و جل برای علی بن الحسین آن مال را پس ادا کرد آنرا **هشتم اصل** عن عثمان بن زیاد قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام ان لی علی رجل دینا و قد اراد ان یبیع داره فیقضینی قال فقال ابو عبد الله علیه السلام اعیذک بالله ان تخرجه من ظل راسه **شرح**
روایتست از عثمان بن زیاد گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام اگر بدرستی که مرا است بر مردی دینی و بتحقیق اراده کرده که فروشد سرای
خود را پس بدهد مرا ادای گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پناه میدهم ترا بالله تعالی از شر اینکه بیرون کنی او را از سرا سایه او مراد نهی
ارزا اضی شد لا بقرض و ختنی سرای او که مردیست چون باعث انتقام الهی است **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الدین ثلثة رجل
اذا کان له فانظر و اذا کان علیه فاعطی و لم یمطل فذلک له و لا علیه و رجل اذا کان له استوفی و اذا کان علیه اوفی فذلک لا له و لا علیه و رجل
اذا کان له استوفی و اذا کان علیه مطل فذلک علیه و لا له **شرح** الدین بفتح دال بی نقطه و تشدید یاء و بی نقطه در بابین مفتوح جمع دائن معامله
کنان بدین خواه بکر فتن و خواه بدادن کان له بتقدیر اذا کان له است و ث پدر ادا از قسم کاتبان افتاده باشد انظر نون و ظاء بانقطه
و اوا بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است لم یمطل بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که معامله کنان بدین سه قسم اند اول مردی که چون دین از او باشد پس مهلت میدهد در وقت وعده و اگر دین باشد بر او پس میدهد در وقت
وعده و تاخیر نمیکند پس آن معامله نفع است برای او و نیست ضرر بر او و دوم مردیست که چون دین باشد از او در سر وعده میگیرد و چون دین
باشد بر او در سر وعده میدهد پس آن معامله نفع است برای او و نه ضرر است بر او و سیوم مردیست که چون دین باشد از او در سر وعده میگیرد
و چون دین باشد بر او تاخیر دادن میکند در وقت وعده پس آن معامله ضرر است بر او و نیست نفع برای او **باب بیست و یکم اصل باب**
قصاص الدین شرح القصاص بکسر قاف و دو صاد بی نقطه مصدر باب مفاعله است بر بدل مثل حق خود از کسی **یعنی** این باب بیان
بریدن مثل دین است و در این باب یک حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل وقع لی عنده مال و کابرنی علیه و حلف
ثم وقع له عندی مال اخذه لمکان مالی الذی اخذه و اجحده و احلف علیه کما صنع فقال ان خانک فلا تخنه و لا تدخل فیما عبته علیه **شرح**
حلف بحاء بی نقطه و فاء الصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است فاخذه بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است اجحده
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است احلف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب یا مجهول باب افعال است و عبته بکسر عین بی نقطه و سکون
یاء و تکیه بقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم معتل العین باب ضرب است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که واقع شد از من نزد او مالی
و مکابره کرد مرا بر آن مال و قسم خورد او بعد از آن واقع شد از او نزد من مالی آیا پس بگیرم آنرا بجای مال من که گرفت آنرا او و انکار میشوم
آنرا او و قسم میخورم بر آن چنانچه او کرد پس امام گفت که اگر او خیانت کرد ترا پس تو خیانت مکن او را و داخل مشو در آنچه عیب شمردی آنرا
بر او مراد نهی تحریمیست در صورتی که تحلیف واقع شده باشد موافق آنچه می آید در حدیث سیوم باب بیست و پنجم یا در صورتی که آن مال بعنوان
امانت باشد یا مراد نهی تنزیهیست و بهر تقدیر منافات ندارد با حدیث سیوم این باب **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
الرجل یکون لی علیه الحق فیجحدنیه ثم یستودعنی مالا الی ان اخذ مالی عنده قال لا هذه خیانة **شرح** مادر مالی موصولست و لی بحرف جر و فعل
متکلم است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام اگر مردی باشد مرا بر او حقی پس منکر میشود مرا آن حق بعد از آن میسپارد بمن مالی را آیا جایز
است مرا اینکه بگیرم آنچه را که مراست نزد او امام گفت که نه این خیانت است **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل کان له علی رجل
مال فجحده ایاه و ذهب به ثم صار بعد ذلک للرجل الذی ذهب بماله مال قبله ایاخذه منه مکان ماله الذی ذهب به منه ذلک الرجل قال نعم و لکن

بهذا الکلام یقول اللهم انی اخذ هذا المال مکان مالی الذی اخذه منی و انی لم اخذ ما اخذت خیانة و لا ظلما **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که مردی بود از او بر مردی مالی پس منکر شد او را و آن مال برد از او بعد از آن گرد بعد حاصل شد از مردی که برد مال او را مالی آیا میگیرد
آنرا از او بجای مال او که برد آنرا از او آن مرد امام گفت که آری و لیکن برای این عمل سخنی است بیان این آنکه میگوید که خداوندا بدرستی که من
میگیرم این مال را بجای مال من که گرفت آنرا از من و بدرستی که من نگرفتم آنچه را که گرفتم از روی خیانت و نه از روی ظلم باینمعنی که مال او نزد من
بامانت نیست و بجواز قسم دادن آن مرد نیز میت **باب بیست و دوم اصل باب انه اذا مات الرجل حل دینه شرح** این باب بیان آنست که شاه
امینست که چون میمیرد حلول میکند دین او یعنی که انتظار وقت وعده آن بر طرف میشود و در این باب دو حدیث است **اول اصل** قال ابو
عبد الله علیه السلام اذا مات المیت حل ماله و ما علیه من الدین **شرح** ما در ماله موصولست و له بحرف جر و ضمیر غایب است **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که چون مرد میرد حلول میکند آنچه از او است و آنچه بر او است از دین **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام سئل عن الرجل یموت و علیه دین
فیغفه صاحبه الذی ماله الا ان یرضی به الغرماء فقد برات ذمة المیت **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میمیرد و بر او است
دینی که وعده آن نرسیده پس ضامن میشود آن دین را ضامنی برای طلب کاران که در سر وعده بهم رساند پس امام گفت که چون راضی
شوند بآن طلب کاران پس بتحقیق بری شد ذمه میت باینمعنی که حلول آن دین که بست بر طرف میشود و از مال میت که نزد ورثه است مطالبه
نمیکنند در نوبت **باب بیست و سیوم اصل باب الرجل یاخذ الدین و هو لا ینوی قضاءه شرح** این باب بیان مردیست که میگیرد دین را و قصد
نمیکند و اپس دادن آنرا و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن عبد الغفار الجازی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل
مات و علیه دین قال ان کان اتی علی یدیه من غیر فساد لم یواخذه الله اذا علم بنیته الا من کان لا یرید ان یودی عن امانته فهو بمنزلة
السارق و کذلک الزکوة ایضا و کذلک من استحل ان یذهب بمهور النساء **شرح** جازی بجیم و الف و زای بانقطه و تشدید یا منسوبست
بجازیه که روایتست در نهرین و بعد از حذف تاء تانیث و حاجت لسر یا شد پس اول مضموم شد و اتی بتاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب مجهول
باب ضربست و غیر متعدی باب فاعل و راجع بسوی ما بیانست الا الذی یان بهلاک کردن الله برای استثنای متصل یا منقطع است و بنابر اول بقیه
اعم از نیت خوب و نیت بد است و بنابر دوم مراد نیت خوبست عن امانته متعلق بیودی است تعیین مفعول و فقره دوم یا مانت
عدم جیانت است و مثل این گذشت در حدیث اول باب پنجم و در اینجا معنی دیگر مذکور شد **یعنی** روایتست از عبد الغفار جازی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که مرد در حالی که بر او است دینی که تنخواه آن نیست امام گفت که اگر باشد آن دین با بی
روشی که بر طرف کرده شده باشد بر دو دست او یعنی اسراف و افراط یا تفریط مواخذه نمیکند او را الله تعالی چون داند قصد او را
مگر کسی که بوده باشد که اراده نداشته باشد که ادای دین کند و ضرر کند از امانت خود پس او مانند دزد است و چنانست منع الله منزکوة
نیز که دین مستحقین است و چنانست آنکه حلال شمرد این را که برد مهرهای زنان را که حق لازم زنان است و لازم الادا است چنانچه
گذشت در حدیث هفتم باب نوزدهم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من استدان دینا فلم ینو قضاءه کان بمنزلة السارق
شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق **باب بیست و چهارم اصل باب بیع الدین بالدین شرح**
ظاهر است که لفظ بالدین از زیادتی کاتبان باشد و الا حدیث دوم و سیوم مناسب نخواهد بود و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی**
این باب بیان فروختن دین است خواه بدین و خواه بغیر آن و در این باب سه حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا یباع الدین بالدین **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که فروخته نمیشود دین بدین **دوم اصل** سالت ابا جعفر
علیه السلام عن رجل کان له علی رجل دین فجاءه رجل فاشتراه منه بعرض ثم انطلق الی الذی علیه الدین فقال له اعطنی ما لفلان علیک
فانی قد اشتریته منه کیف یکون القضاء فی ذلک فقال ابو جعفر علیه السلام یرد علیه الرجل الذی علیه الدین ماله الذی اشتری
به من الرجل الذی له الدین **شرح** العرض بفتح عین بی نقطه و فتح راء و بی نقطه و ضاد با نقطه مال است که القضاء حکم و الای دو آن
دین و بهر دو اینجا مناسب است یرد بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر علیه در یرد و ضمیر ماله راجع بر جل ثالث است
یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که بود او را بر مردی دینی پس آمد نزد مرد اول مردی پس خرید آن دین را از مرد

ادی باشد کی بعد از ان روانشد بسوی کا مردی که برا او است دین پس گفت آن مرد را که بده بمن آنچه را که از فلان کس برتست چه بدرستی
که من بتحقیق خریدم آنرا از او چگونه می باشد حکم در ان پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که بر میگرداند بر مشتری مردی که برا او است دین
مال اندکی که مشتری را که خریده باشد از مردی که برای او بود دین مراد اینست که برادران آنکه بری الذمه از جمیع میشود چنانچه مذکور میشود
در حدیث آینده سیوم اصل قلت للرضا علیه السلام رجل اشتری دینا علی رجل ثم ذهب الی صاحب الدین فقال له ادفع الی ما لفلان
علیک فقد اشتریته منه قال یدفع الیه قیمة ما دفع الی صاحب الدین وبرئ الذی علیه المال من جمیع ما بقی علیه شرح اشتری دینا عبارتست
از اینکه دین را کمتر از ان خریده است بقرینه جمیع ما بقی علیه که در جواب است صاحب الدین در کلام سایل عبارتست از مدیون
و در کلام امام عبارتست از دائن که طلب کار است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را که مردی خرید دینی را که بود بر مردی بعد از ان
رفت بسوی مدیون پس گفت او را که بده بمن آنچه را که از فلان کس بر تست چه بتحقیق خریدم آنرا از او امام گفت که آن مدیون میدهد
مشتری قیمت آنچه را که داده بداین و بری الذمه میشود مدیون که بر او بود مال از جمیع آنچه باقی مانده بر او باب چهل و پنجم
اصل باب فی آداب اقتضاء الدین شرح این بابیست در بیان روشهای تقاضای دین در این باب شش حدیث
است اول اصل عن حماد بن عثمان قال دخل رجل علی ابی عبد الله علیه السلام فشکی الیه رجلا من اصحابه فلم یلبث ان جاء المشکو فقال
له ابو عبد الله علیه السلام ما لفلان یشکوک فقال له یشکونی انی استقضیت منه حقی قال فجلس ابو عبد الله علیه السلام مغضبا شرح لم یلبث
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است استقضیت بقاف و صاد بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی معلوم متکلم باب استفعال
است الاستقضاء رسیدن تا آخر چیزی و مراد اینجا مبالغه در طلب حق خود است جلوس اینجا بمعنی راست نشستن بعد از تکیه
است یا بمعنی باقی ماندن بر جلوس است یعنی روایت است از حماد بن عثمان گفت که داخل شد مردی بر امام جعفر صادق علیه السلام پس
شکایت کرد بسوی او از مردی از یاران او پس درنگ نکرد تا آنکه آمد آن مرد که شکایت از او شده بود پس گفت آن مرد را امام
جعفر صادق علیه السلام که چیست فلان کس را که شکایت میکند از تو پس گفت که شکایت میکند از من برای اینکه مبالغه در طلب کردم از او
حق خود را راوی گفت که پس راست نشست امام جعفر صادق علیه السلام خشمناک اصل ثم قال کانک اذا استقضیت حقک لم تسئ ارایتک
ما حکی الله عز و جل ویخافون سوء الحساب اتری انهم خافوا الله ان یجور علیهم لا والله ما خافوا الا الاستقضاء فسماه الله عز و جل ویخافون سوء
الحساب اتری انهم خافوا الله ان یجور علیهم لا والله ما خافوا الا الاستقضاء فسماه الله سوء الحساب فمن استقضی فقد اساء شرح کانک بفتح
کاف و فتح همزه و تشدید نون مفتوحه برای تشبیه واقع بغیر ثابت است و اینجا مستعمل شده برای محض عدم وقوع چیزی بجهت ما طلب الحق
لم بفتح تاء و کسر سین و سکون همزه بصیغه مضارع مخاطب معلوم معتل العین واوی باب نصر است الاساءة بد کار کردن و مراد آزرده کردن
است و این انشاء دلالت باینکه آزرده کردن مومن حرام است اگر چه بطلب حق خود باشد خصوصا در وقتی که او نداشته باشد از اینکه
همزه و صیغه ماضی طلب ... باب افعال است سوء اسم مصدر باب نصر است بمعنی آزرده کردن است و اضافه اینجا از قبیل اضافه مصدر بفاعل
مجازیست یعنی بعد از ان امام گفت گویا که تو چون مبالغه در طلب حق خود کنی از ... مومنی را آزرده مرا که آنچه حکایت کرده
الله عز و جل در سوره رعد که خبر داده از آزرده کردن حساب روز قیامت آیا می بینی که ایشان ترسیده باشند از الله تعالی از زده
کردن حساب مراد اینست که ایشان ترسیده اند از اینکه اخلال بشرایط ایمان کنند پس مستحق آزرده کردن حساب شوند چنانچه گفته در
آیت دیگر سوره رعد اولئک لهم سوء الحساب پس هر که استقصا کرد در طلب حق خود از مومنی پس بتحقیق آزرده کرد مومنی را دوم
اصل محمد بن یحیی رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال قال له رجل ان لی علی بعض الحسنیین مالا و قد اعیانی اخذه و قد جری بینی و بینه
کلام ولا آمن ان یجری بینی و بینه کلام ولا آمن ان یجری بینی و بینه شیء ذلک اغتم له فقال له ابو عبد الله علیه السلام لیس هذا طریق
التقاضی ولکن اذا اتیته فاطل الجلوس والزم السکوت قال الرجل فما فعلت ذلک الا یسیرا حتی اخذت مالی شرح محمد رفعه و تقدیره
اخبرنی محمد است رفعه حال است بتقدیر قد و ضمیر بارز راجع بخبر است و مراد برفع بیان آنست که در سند این خبر محذوفیست پس ضمیر قال در اول
راجع بمحمد بن یحیی است میتواند بود که مراد برفع ذکر تمام سند باشد و ضمیر قال راجع براوی باشد بواسطه اینجا ... الحسنیین بفتح حاء

وسین دو نقطه است و در بعض نسخ بضم حاء و سین و یاء و نون است اعیانی بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف منقلبه از یاء بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افعالست اخذه مرفوع و فاعل است آمن بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است مجهول و فاعل یجری است
اغتم بغین با نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال است تقاضی بکسر ضاد و با نقطه است بمناسبت یا را الزم بصیغه امر باب
علم است حتی متعلق بفعلت است یعنی خبر داد مرا محمد بن یحیی بر حالی که بالا برد آن خبر را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امام را مردی که بدرستی که مرا است بر بعض اولاد امام حسن علیه السلام مالی و بتحقیق مانده کرد مرا یافتن آن و بتحقیق گذشت میان من
و میان او سخنی و ایمن نیستم از اینکه گذرد میان من و میان او و در ان چیزی که غمناک شوم بسبب آن پس گفت او را امام جعفر صادق
علیه السلام که نیست این راه طلب حق خود ولیکن شان اینست که چون رفتی نزد او پس دراز کن نشستن را و جدا شو از سکوت گفت
آن مرد که پس نکردم آنرا مگر در اندک ایامی تا آنکه بازیافت کردم مال خود را سیوم اصل قال احدهما علیهما السلام فی الرجل یکون له علی
رجل مال فیجحده قال ان استحلفه فلیس له ان یاخذ منه بعد الیمین شیئا وان ترکه ولم یستحلفه فهو علی حقه شرح قال در دوم تکرار اول
است ذکر بعد الیمین اشارتست باینکه در زمان متوسط میان استحلاف و یمین حق باقیست پس حکم نشو تحقق استحلاف بی تحقیق یمین نیز
معلوم میشود یعنی گفت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که می باشد او را بر مردی مالی پس منکر میشود آنرا امام گفت
که اگر بسوی قسم خواند او را پس نیست او را اینکه بازیافت کند از او بعد از قسم خوردن چیزی را بتقاضی و مانند آن و اگر واگذاشت او را و او را نخواند
او را بسوی قسم پس او باقیست بر حق خود خواه منکر قسم از پیش خود خورده باشد و خواه نه چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
وآله لا وجع الا وجع العین ولا هم الا هم الدین شرح مستثنی هر دو جا مرفوع و منصوب میتواند بود و مقصود از حصر مبالغه در شدت است نظر بر
کل الرجل و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت بر وجه اکتفا بطول ملاقات مدیون و التزام سکوتست که مذکور شد
در حدیث دوم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست دردی مگر درد چشم و نیست اندوهی مگر اندوه دین پس از جمله
آداب تقاضای دین اکتفا بطول ملاقات و لزوم سکوت است پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الدین ربقة الله فی
الارض فاذا اراد ان یذل عبدا وضعه فی عنقه شرح الربقة بکسر راء بی نقطه و سکون باء یک نقطه و قاف و تاء و حرف بند و آن حلقه ایست
از ریسمان که مانند طوق بر گردن اسیر گذاشته میشود و ذکر این حدیث نیز در تحت عنوان این باب مانند سابق است یعنی گفت رسول
الله صلی الله علیه وآله که دین بند الله تعالی است در زمین پس چون اراده کند که خوار کند بنده را میگذارد آنرا در گردن او
ششم اصل سمعنا ابا جعفر علیه السلام یقول من حبس مال امرئ مسلم و هو قادر علی ان یعطیه ایاه مخافة ان خرج ذلک الحق من یده ان
یفتقر کان الله عز و جل اقدر علی ان یفقره منه علی ان یغنی نفسه بحبسه ذلک الحق شرح مخافة منصوب و مفعول له است و مضاف است
ان در ان خرج بکسر همزه و سکون نون شرطیه است ان در ان یفتقر بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مضاف الیه مخافة است
و فصل میان مضاف الیه شده بان خرج ذلک الحق من یده پس تقدیر کلام اینست که مخافة ان یفتقر ان خرج ذلک الحق من یده یفقره
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست من در منه تفضیلیه است و متعلق باقدر است و ضمیر راجع بمن حبس است و اقدر بودن الله تعالی
از او عبارت از اینست که سلب قدرت او میکند غالبا یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر کس که نگاه دارد مال مردی
مسلمان را بر حالی که آنکس قادر است بر اینکه بدهد بآن مرد آن مال را از ترس اینکه بیدولت شود اگر بیرون رود آن مال از دولت او
الله عز و جل قادرتر بر اینکه بیدولت کند آنکس را از آنکس بر اینکه بی نیاز کند خود را بنگاه داشتن او آن حق را و ذکر این حدیث
در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که استقصای کسی حق خود را که نهی از ان شده در حدیث اول این باب نسبت باین
قسم کس مخالف ادب اقتضای دین نیست زیرا که از قبیل دفع ضرر از مدیون است موافق حدیث اول باب آینده باب چهل و ششم
اصل باب اذا التوی الذی علیه الدین علی الغرماء شرح باب مضاف است اذا بمعنی وقت است مجرد است از معنی شرط
و مجرور است محلا و مضاف است بجمله فعل و الیه و ذو الیه که اذا بدل از لیل است بنا بر اینکه قسم معلق بر شرط نمی باشد التوی بصیغه
ماضی غایب معلوم مثال العین واوی و معتل اللام یائی باب افتعال است الالتواء بیچیدگی و مراد اینجا تاخیر ادای دین از وقت مقرر

دلی

انست علی برای اقرار است واقرار است از صورتی که دوای دین میشود النوبا بفتح نون با نقطه و فتح واو بی نقطه والف ممدوده
ترجمه او آن وقت مقدار ان واو اول او است اینجا یعنی این باب بیان وقتی است که بجهد که گردد تنگ بر او دست دین بر طلب کاران
در این باب دو حدیث است اول اصل عن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یحبس الرجل اذا التوی
علی غرمائه ثم یأمر فیقسم ماله بینهم بالحصص فان ابی باعه فیقسم یعنی ماله شرح اذا التوی بتخفیف واو و فتح ... میتواند بود بجز امیر المومنین
یا امیر المومنین علیه السلام است فیقسم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بآن مرد است یعنی ماده کلام عمار است
و ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و ضمیر ماله راجع بآن مرد است و مفعول تقسیم چیزی بار از در باعه است یعنی
روایت است از عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المومنین صلی الله علیه وآله که حبس میکرد مرد را وقتی که بجهد که میکرد بر
ترمخواهان خود بعد از آن امر میکرد پس آنکه قسمت میکرد مال خود را میان ترمخواهان بقدر حصهای ایشان پس اگر انکار میکرد ابا میکرد او
میفروخت آنرا پس قسمت میکرد میخواهد هر مال آن مرد را دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الغایب یقضی عنه اذا قامت البینة علیه
و یباع ماله و یقضی عنه و هو غایب و یکون الغایب علی حجته اذا قدم ولا یدفع المال الی الذی اقام البینة الا بکفلاء اذا لم یکن ملیا شرح
یقضی بصیغه مجهول باب ضرب است عنه نایب فاعل است مراد بکفلاء اینجا ضامنان است در کل است بشرط آنکه مالدار ان باشند و استعمال جمع اینجا
مثل استعمال جمع در ما ذکر الملائکة است پس یکی بر تمامیت ملیا بفتح میم و کسر لام و سکون یا و دو نقطه در پایین است و همزه است و قلب
بیا و ادغام جایز است یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مرد غایب که مال دارد میشود از جانب او چون بینه گواه
مقبول الشهادة بر او و فروخته میشود مال او و واپس داده میشود از جانب او در حالی که غایب است و میباشد آن غایب بر حجت خود
یا بینه که اگر اقامت بینه کند بر رد دین مقبول میشود و هر چند که مدعی قسم خورده باشد و داده نمیشود آن مال بسوی آنکه اقامت کرده بینه
را مگر بضامنان و در کل اگر نباشد ملی مالدار باب بیست و هفتم اصل باب النزول علی الغریم شرح
این باب بیان فرود آمدن قرضخواه بر قرضدار است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره ان ینزل
الرجل علی الرجل وله علیه دین وان کان قد صرها له الا ثلثة ایام شرح کره بصیغه ماضی معلوم و مجهول باب علم میتواند بود و ضمیر راجع بر جل
اول است و ضمیر علیه راجع برجل دوم است وان وصلیه است صرها بصاد بی نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مؤنث
راجع بدراهم است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام انکه او ناخوش شمرد اینکه فرود آید مرد بر مرد دیگر در حالی که او را بر او
دینی باشد هر چند که مدیون تحقیق در همیان حاضر کرده باشد آن درهم را مکروه است مراد آنست که بعد از سه روز ناشایسته باشد در
خوردن طعام او هم هر چند که درهمها حاضر باشد و مدیون راضی باشد بخلاف سه روز که اکثر ایام ضیافت است و مشترکست
میان فرود آمدن بر مدیون و بر غیر او دوم اصل سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل ینزل علی الرجل وله علیه دین ایأکل من طعامه
قال نعم یأکل من طعامه ثلثة ایام ثم لا یأکل بعد ذلک شیئا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فرود می آید بر مرد
دیگر و او را بر او دینی است آیا میخورد از طعام و امام گفت که آری میخورد از طعام او سه روز بعد از آن نخورد بعد از آنکه روز چیزی را از طعام او
باب بیست و هشتم اصل باب هدیة الغریم شرح این باب بیان هدیه قرضدار است بسوی قرضخواه و در این باب سه حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رجلا اتی علیا صلوات الله علیه فقال له ان لی علی رجل دینا فاهدی الی هدیة قال
احسبه من دینک علیه شرح احسبه بصیغه امر باب نصر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه مردی آمد
نزد علی صلوات الله علیه پس گفت بدرستیکه مرا است بر روی دینی پس فرستاد هدیه بسوی من گفت که حساب کن آنرا از جمله دین تو
بر او دوم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی جعفر بن حیان الصیرفی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اختی الی اخی جعفر ماله
فهو یعطینی ما انفقه واحج منه واتصدق وقد سالت من قبلنا فذکروا ان ذلک فاسد لا یحل وانا احب ان انتهی الی قولک شرح
روایت از جمیل بفتح جیم و کسر میم و فتح وال با نقطه ابن حیان بفتح حا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین برادر جعفر بن حیان صیرفی
گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه من دادم بسوی برادرم جعفر مالی را پس او میدهد مرا آنچه نفقه میکنم از او برعیال و حج
میگزارم

میگزارم از آن و تصدق میکنم و بتحقیق پرسیدم جمعی را که در جانب ما اند در عراق پس گفتند که آن ناخوش است و من دوست میدارم که عمل کنم
بسخن تو اصل فقال ای کان یفعل ذلک قبل ان تدفع الیه مالک قلت لا نعم قال خذ منه ما یعطیک فکل منه واشرب وحج وتصدق فاذا قدمت
العراق فقل جعفر بن محمد افتانی بهذا شرح پس امام گفت که آیا بود که میبخشید و میکرد ترا برادر تو آن مال پیش از آنکه دهی بسوی او مال خود را
گفتم که آری امام گفت که بگیر از او آنچه را که میدهد بتو پس بخور از آن و بیاشام و حج بگزار و تصدق کن پس چون رفتی بعراق پس بگو که جعفر بن محمد
فتوی داد مرا این سیوم اصل عن اسحاق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن الرجل یکون له مع رجل مال قرضا فیعطیه الشیء
من ربحه مخافة ان یقطع ذلک عنه فیأخذ ماله من غیر ان یکون شرط علیه قال لا باس به ما لم یکن شرطا شرح روایت از اسحاق بن عمار از
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که میباشد او را نزد مردی مالی بر جهان که قرض است با نحیف که اجل نرا اولیس میدهد او را
چیزی از فایده آن از ترس اینکه ببرد آن قرض را از او و اپس دهد و مال خود را با آنکه باشد قرضخواه که شرط کرده باشد بر قرضدار امام گفت
که نیست بروای با آن چندانکه نباشد آن دادن شرطی مراد آنست که اگر بعد از آن شرط نکرده هر چه از آن بر طرف میشود و بر آنکه چه میان این حدیث
و دو حدیث سابق کمال اتحاد است بر نفقه حرمت و حمل اول در حدیث اول بر استحباب و حمل مفهوم حدیث دوم بر اثبات کراهت میتوان کرد باب
بیست و نهم اصل باب الکفالة والحوالة شرح الکفالة بفتح کاف مصدر باب نصر ضمان خواه ضمان مال که ناملاذ ضمانت ادای
ضمان بدن و خود ضمان در کل الحوالة بفتح حا بی نقطه اسم مصدر باب افعال بمعنی ضمان و آن و فع قرضدار است قرضخواه را از خود بسوی کسی
دیگر یعنی این باب بیان ضمان و حواله است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن حفص بن البختری قال ابطات عن الحج
فقال لی ابو عبد الله علیه السلام ما ابطأ بک عن الحج فقلت جعلت فداک تکفلت برجل فخفر بی فقال ما لک وللکفالات اما علمت انها اهلکت
القرون الاولی شرح ابطات بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است با راء در یک برای تعدیه است خفر بخا با نقطه و فا و را بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است بی با و حرف جر و ضمیر متکلم است و در بعض نسخ بنون وقایه است و ضمیر متکلم است و هر دو صاحب
است صاحب قاموس گفته که خفر به خفرا و خفورا نقض عهده و بعض از آن با یخفون گفته که خفره و به و علیه یخفره و یخفره خفرا امنه
یعنی روایت از حفص بفتح حا و سکون فا و صاد بی نقطه ابن البختری بفتح با و سکون خا با نقطه و فتح تا و دو نقطه در بالا که گفت ماندم از حج در سالی
پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چه چیز باز داشت ترا از حج در سال سابق گفتم که قربانت شوم ضامن شدم بدن مردی را پس او
عهد مرا شکست با اینکه کرد روی وعده گریخت پس امام گفت که چیست ترا با ضامن آیا ندانستی که آنها هلاک کرد اهل زمانهای گذشته را
اصل ثم قال ان قوما اذنبوا ذنوبا کثیرة فاشفقوا منها وخافوا خوفا شدیدا فجاء آخرون فقالوا ذنوبکم علینا فانزل الله عز وجل
علیهم العذاب ثم قال تبارک وتعالی خافونی واجترأتم علی شرح بعد از آن امام گفت که بدرستیکه گروهی کردند گناهان بسیار پس ترسناک
شدند از آنها و ترسیدند ترسی سخت پس آمدند دیگران پس گفتند که گناهان شما بر ما باشد یعنی که ضامن گناهان شما شدیم پس
فرو فرستاد الله عز وجل بر آن ضامنان عذاب را بعد از آن گفت الله تبارک وتعالی که ضامن ترا کرد ایشان ترسیدند از من و شما
جرات کردید بر من دوم اصل عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یحیل الرجل بالمال کان له علی رجل آخر فیقول له الذی احتال برئت
مما لی علیک فقال اذا ابراه فلیس له ان یرجع علیه وان لم یبرئه فله ان یرجع علی الذی احاله شرح یحیل بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال است الرجل منصوب و مفعول به است ضمیر له در اول راجع بالرجل دوم است علی متعلق بیحیل است ضمیر له در دوم راجع
بالرجل اول است احتال بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الاحتیال بمعنی قبول حواله برئت بباء یک نقطه و رای بی نقطه و همزه
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم است مالی ما موصوله است و لام حرف جر است با یای مجاوره ما لست یرجع در دو جا بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضرب از مثل متعدی است الرجوع برگردانیدن دعوی و مانند آن یا از فعل لازم است الرجوع برگشتن دعوی و مانند آن
وان لم یبرئه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و این اشارت است باینکه اگر حواله بعنوان توکیل باشد میتواند که برگرداند
در صورتیکه محال علیه نداده باشد یعنی روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که حواله میکند مرد دیگر را
بمالی که بود او را بر مردی دیگر پس میگوید بمرد اول را آنکه قبول حواله کرد که بری شدی از آنچه مراست بر تو پس امام گفت که

چون بری کرد اور الیس جایز نیست او را اینکه برگرداند دعوی را بر مرد اول و اگر بری نکرد او را پس جایز است او را اینکه برگرداند دعوی را
برانکه حواله کرد او را **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل کفل لرجل بنفس رجل وقال ان جئت به والا علیک خمسمائة
درهم قال علیه نفسه ولا شیء علیه من الدراهم فان قال علی خمسمائة درهم ان لم ادفعه الیه قال کذا تلزمه الدراهم ان لم یدفعه الیه
شرح قال در قال تلزمه از زیادتی کاتبان مینماید **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی ضامن شد برای مردی به بدن
مردی دیگر و مرد دوم گفت مرد اول را که اگر آوردی مرد سیوم را خوب و الا بر تست پانصد درهم که از من در ذمه اوست امام گفت
که بر مرد اول است بدن مرد سیوم که حاضر کند در وقت وعده و نیست چیزی بر مرد اول از درهم زیرا که مرد اول اقرار نکرده مشغول
مرد سیوم نکرده اصلا پس اگر مرد اول گفت که بر من است پانصد درهم و اگر نه بیم مرد سیوم را بسوی مرد دوم لازم میشود مرد اول را
دادن آن درهم اگر نه برد مرد سیوم را بسوی مرد دوم **چهارم اصل** سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یحیل علی الرجل
بدراهم ایرجع علیه قال لا یرجع علیه ابدا الا ان یکون قد افلس قبل ذلک **شرح** یحیل بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
ماخوذ است از حواله بمعنی ابراء ذمه موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب یرجع و جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال
یا متعدی باب ضرب است علیه نایب فاعلست و ضمیر راجع برجل اولست و ضمیر مستتر در یکون راجع در افلس راجع برجل دوم است افلس بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعالست مشار الیه ذلک وقت حواله است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که حواله میکند
قرضخواه خود را بر مردی بدرهمها یا دعوی برگردانیده میشود بر مرد اول امام گفت که برگردانیده نمیشود بر مرد اول هرگز مگر آنکه
مرد دوم باشد که بتحقیق مفلس شده باشد پیش از آن وقت یعنی که این معنی باشد بجهل قرضخواه با فلاس مرد دوم در آن وقت
پنجم اصل عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک قول الناس الضامن غارم قال فقال لیس علی الضامن
غرم الغرم علی من اکل المال **شرح** الغرم بضم غین بالنقطه و سکون را بی نقطه اسم مصدر باب علم تاوان یعنی دادن چیزی بکسی
عوض اصلا **یعنی** روایتست از حسین بن خالد که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است گفت گفتم امام علیه السلام
را که قربانت شوم سخن مردمان که ضامن مال تاوان کش است چگونه است راوی گفت که پس امام گفت که نیست بر ضامن تاوان
تاوان بر کسی است که خورده مال را مراد آنست که ضامن عوض میگیرد از مدیون اول **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی
امیر المؤمنین علیه السلام برجل تکفل بنفس رجل فحبسه وقال اطلب صاحبک **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
آورده شد نزد امیر المؤمنین علیه السلام مردی که ضامن شده بود به بدن دیگری پس حبس کرد آن ضامن را و گفت که طلب کن یار خود را
مکتوب و پیغام و مانند آنها **باب سی و یکم اصل باب عمل السلطان و جوایزهم شرح** عمل بفتح عین و تخفیف میم مفتوحه مصدر باب
ضرب است بالضم عین و تشدید میم مفتوحه جمع عاملست مراد بسلطان اینجا امام ضلالت در نسخ جوایز بفتح جیم و کسر همزه میان الف
و زاء بانقطه است یعنی عطایا و حکم آنها مذکور میشود در حدیث سیوم این باب و از حوار بکسر حاء بی نقطه و بی همزه میشود که مصدر باب
مفاعله است یعنی مخالطت اشارت میشود بآنچه در حدیث اول این باب است و بر هر تقدیر ضمیر جمع راجع بسلاطین است که مفهوم است
با منطوق است در سابق و حکم سلطان خود نیز معلوم میشود بطریق اولی **یعنی** این باب بیان عامل شدن از جانب امام
ضلالت و بیان بخششهای عاملان ضلالت و در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن محمد بن عذافر عن ابیه قال قال
لی ابو عبد الله علیه السلام یا عذافر نبئت انک تعامل ابا ایوب والربیع فما حالک اذا نودی بک فی اعوان الظلمة قال فوجم ابی فقال
له ابو عبد الله علیه السلام لما رای ما اصابه ای عذافر انما خوفتک بما خوفنی الله به قال محمد فقدم ابی فما زال مغموما مکروبا حتی مات
شرح عذافر بضم عین بی نقطه و ذال بانقطه و الف و کسر فاء و را بی نقطه است و او صراف و از اهل کوفه است ثبت بنون
و با و یکنقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم مجهول باب تفعیل است المعتمله مصدر باب مفاعله ابریشم کردن بدادوستد و مانند آن ابو
ایوب و ربیع از عاملان خلفای ضلالت اند وجم بجیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است الوجم بفتح واو و سکون جیم در هم
کشیدن از کلال و دیگری لما بفتح لام و تشدید میم است یا بکسر لام و تخفیف میم است ای بفتح همزه و سکون یا حرف ندا است خوفنی

ان رشت باشد با مثال آیت سوره هود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و آیت سوره قصص فلن اکون ظهیرا للمجرمین **شرح** او آیت
از محمد بن عذافر از پدرش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای عذافر خبر داده شدم که تو داد و ستد میکنی با ابو ایوب و ربیع پس چیست
حال تو در روز قیامت چون خوانده شوی در زمره کاردران ظالمان محمد گفت که پس بسیار دلگیر شد پدرم پس گفت او را امام جعفر صادق
علیه السلام در وقتی که دید آنچه را که بر خورده بود پدرم را که ای عذافر جز این نیست که ترسانیدم ترا بآنچه ترسانیده مرا الله تعالی بآن گفت محمد که پس
آمد پدرم پس پیوسته غمناک و دلگیر بود تا مرد **دوم اصل** عن الولید بن صبیح قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستقبلنی زرارة
خارجا من عنده فقال ابو عبد الله علیه السلام یا ولید اما تعجب من زرارة سألنی عن اعمال هؤلاء ای شیء کان یرید أیرید ان اقول له
لا فیروی ذلک عنی ثم قال یا ولید متی کانت الشیعة تسأل عن اعمالهم انما کانت الشیعة تقول یؤکل من طعامهم ویشرب من شرابهم ویستظل بظلهم متی کانت الشیعة تسأل عن هذا
شرح ولید بفتح واو و کسر لام است صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر با یکنقطه است اما بهمزه استفهام و ما نافیه است تعجب بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یک تا و یا باب علم است اعمال بفتح همزه جمع عمل است یا بکسر همزه مصدر حرف
لف علی است هؤلاء اشارت است بائمه ضلالت ای بفتح همزه و تشدید یا منصوب و مفعول یرید است و ضمیر مستتر در کان راجع بزراره
است فیروی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر منظم است و ظرف متعلق بیروی است تقیید منفی افزار معنی استفهام
انکاریست یؤکل بتقدیر استفهام است و یشرب و یستظل بصیغه مجهول است مشار الیه هذا اعمالهم است باعتبار اینکه مراد جواز اعمالهم است
یعنی روایت از ولید بن صبیح گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس روبرو برخورد مرا زراره بر حالی که بیرون آمده بود
از نزد امام پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ولید آیا تعجب نمیکنی از زراره پرسید مرا از عملها از جانب ائمه جور که آیا اینها جایز
است یا نه چه چیز را بود که اراده میکرد از این سوال آیا اراده میکرد این را که گویم او را که جایز نیست پس حکایت کرده شود این سخن
بمن و باعث ضرر من شود و بعد از آن امام گفت که ای ولید کی بودند شیعه که سوال میکردند از علما از جانب ائمه جور جز این نیست
که شیعه میگفتند که آیا خورده میشود از طعام ائمه جور و آشامیده میشود از آشامیدنیهای ایشان و طلب سایه کرده میشود در سایه ایشان
کی بودند شیعه که سوال میکردند از این جواز عملها از جانب ایشان ظاهر این کلام اینست که امام از روی تقیه در جواب زراره
گفته باشد که جایز نیست و در جواب شیعه نیز گفته باشد که اکل و شرب و استظلال جایز است و هیچ کدام جایز نباشد بضرورت و عدم
جواز اول بغایت ظاهر تر باشد از عدم جواز دوم **سیوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتقوا الله وصونوا دینکم
بالورع وقووه بالتقیة والاستغناء بالله انه من خضع لصاحب سلطان ولمن یخالفه علی دینه طلبا لما فی یدیه من دنیاه اخمله الله ومقته
علیه ووکله الیه فان هو غلب علی شیء من دنیاه فصار الیه منه شیء نزع الله البرکة منه ولم یاجره علی شیء ینفقه فی حج ولا
عتق ولا بر **شرح** بالتقیة در نسخ تا بدو نقطه در بالاست و مناسب ظاهر سیاق اینست که بباء یکنقطه باشد و اشارت باشد
بآیت سوره هود بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و آیت سوره هود فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض و مراد بروی خلیفه
الهی و حکایات کتاب الهی باشد از بکسر همزه است مراد بصاحب سلطان عامل از جانب امام ضلالت است و میتواند بود که مراد امام
ضلالت و مانند او باشد و بنابر احتمال دوم مراد بسلطان اینجا سلطنت است اخمل بخاء بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال
است مقته بقاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر بارز راجع بصاحب سلطان و من یخالفه
است ضمیر علیه راجع بمن خضع است وکله بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر بارز راجع بمن خضع است و ضمیر الیه راجع بصاحب
سلطان و من یخالفه است بر بکسر باء یکنقطه و تشدید راء است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بترسید از
عذاب الله تعالی و نگاه دارید کیش خود را به پرهیزکاری از حرام و تقویت کنید کیش خود را به تقیه و مستغنی بودن بالله تعالی
بدرستی که شان اینست که هر که فروتنی کرد برای عاملی از جانب سلطان جایز و برای کسی که مخالفت میکند او را در کیش او برای
طلب آنچه در دست آنکس است از مال دنیای او گمنام کرد او را الله تعالی و غضبناک کرد آنکس را بر او و واگذاشت او را بسوی
آنکس پس اگر او غالب شود بر چیزی از مال دنیای آنکس پس بگردد بسوی او از آنکس چیزی بر طرف میکند الله تعالی از آن چیز برکت را

وما جور نمیکند او را بر چیزی که اتفاق کند آن را در حج و نه در آزاد کردن بنده و نه در صدقه **چهارم اصل** عن علی بن ابی حمزة
قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیة فقال لی استاذن لی علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فاذن له فلما ان دخل
سلم وجلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالا کثیرا واغمضت فی مطالبه **شرح**
کتاب بضم کاف و تشدید تاء دو نقطه در بالا است اذن بصیغه مجهول و معلوم باب علم میتواند بود و ان بفتح همزه و سکون نون زائده
است برای تاکید اتصال جزاء الشرط اغمضت بغین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افعال است مطالب جمع مطلب
بصیغه اسم مکان باب نصر است **یعنی** روایت است از علی بن ابی حمزة گفت که بود مرا دوستی از نویسندگان دفترخانه بنی امیه
پس گفت مرا که طلب رخصت دخول کن برای من بر امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب رخصت کردم برای او پس رخصت داده شد
برای او پس وقتی که داخل شد سلام کرد و نشست بعد از آن گفت که قربانت شوم بدرستی که من بودم در دفترخانه اینجماعت بنی
امیه پس دریافتم از دنیای ایشان مال بسیار و چشم پوشیده بودم از حق در جاهای طلب آن مال **اصل** فقال ابو عبد الله علیه السلام
لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم ویجبی لهم الفیء ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو ترکهم الناس وما فی ایدیهم
ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم **شرح** یجبی بجیم و باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
فیء بفتح فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه اینجا عبارت از خراج و جزیه و مانند آنهاست جماعتهم بفتح جیم و تشدید و
تخفیف میم میتواند بود و بر هر تقدیر عبارت است از خطبه و نماز جمعه و در [illegible] حقنا مفعول و مفعول دوم است واو در و ما فی
مع است و ما موصوله است ما در دوم نافیه است ما در سیوم موصوله است **یعنی** پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر نبود اینکه
بنی امیه یافتند کسی را که نویسد برای ایشان و جمع کند برای ایشان خراج را و مقاتله کند از جانب ایشان و حاضر شود جماعت
ایشان را هر آینه نمی ربودند از ما حق ما را و اگر وا میگذاشتند ایشان را مردمان با آنچه در دستهای ایشان بود از مال خود ایشان
نمی یافتند چیزی را مگر آنچه را که واقع شده بود در دستهای ایشان **اصل** قال فقال الفتی جعلت فداک فهل لی مخرج منه قال
ان قلت لک تفعل قال افعل قال له فاخرج من جمیع ما کسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله ومن لم تعرف تصدقت به
وانا اضمن لک علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلا ثم قال له قد فعلت جعلت فداک **شرح** مخرج بفتح میم و فتح راء بی نقطه بصیغه اسم
مکان باب نصر است یا بضم میم و کسر راء بصیغه اسم فاعل باب افعال است خبر مبتدا راجع بکلمه آن مثل است قلت بصیغه متکلم است
تفعل بصیغه مضارع مخاطب مرفوع و بتقدیر استفهام است افعل بصیغه مضارع متکلم مرفوع است فعلت بصیغه متکلم است و معنی و
اخبار بلزوم جزم بکردن است **یعنی** علی گفت که پس گفت آن جوانمرد که قربانت شوم پس آیا هست مرا راه بدر روی از آنچه
کردم امام گفت که اگر گویم ترا میکنی گفت که میکنم امام گفت که پس بیرون رو از جمیع مالی که کسب کردی در دیوان ایشان پس هر که را
شناختی از صاحبان آن مال بر گردان بسوی او حقش را و هر که را نشناختی تصدق کردی بمال او و من ضامن میشوم برای
تو بر الله تعالی بهشت را پس سر در پیش افکند آن جوانمرد در زمانی دراز بعد از آن گفت امام را که بتحقیق کردم آنچه را که
گفتی بلزوم جزم قربانت شوم **اصل** قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی معنا الی الکوفة فما ترک شیئا علی وجه الارض الا خرج منه
حتی ثیابه التی علی بدنه قال فقسمت له قسمة واشترینا له ثیابا وبعثنا الیه بنفقة قال فما اتی علیه الا اشهر قلائل حتی مرض فکنا نعوده
شرح قسمت بقاف و سین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب است قسمة بکسر قاف مفعول و مفعول به است یا در حقیقه [illegible]
است **یعنی** گفت ابن ابی حمزه که پس برگشت آن جوانمرد با ما بسوی کوفه پس نگذاشت چیزی را بر روی زمین از مالی که در تصرف
داشت مگر آنکه بیرون آمد از آن حتی جامهای او که بر بدنش بود ابن ابی حمزه گفت که پس جدا کردم برای او حصه را از مال خود
یا از [illegible] یا مراد اینست که هر کس از شیعه چیزی برای او گرفتیم و خریدیم برای او جامهای و فرستادیم بسوی او یا روزیانه گفت
که پس نگذشت بر او مگر اندکی ماهها تا آنکه بیمار شد پس بودیم که عیادت میکردیم او را **اصل** فدخلت یوما وهو فی السوق
قال ففتح عینیه ثم قال یا علی وفی لی والله صاحبک قال ثم مات فتولینا امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فلما

نظر الی

نظر الیّ قال یا علی وفینا والله لصاحبک قال فقلت صدقت جعلت فداک هکذا والله قال لی عند موته **شرح** السوق بفتح سین بی نقطه و سکون
واو مصدر باب نصر جان کندن وفی بتخفیف فاء و تشدید یاء برای مبالغه میتواند بود و همچنین وفینا **یعنی** پس داخل شدم بر او بر حالی که او
در جان کندن بود راوی گفت که پس گشود دو چشم خود را بعد از آن گفت که ای علی بتحقیق وفا بوعده کرد برای من بخدا قسم صاحب تو راوی گفت
که بعد از آن مرد پس ساختیم کار او را پس بیرون رفتم از کوفه تا آنکه داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که نظر کرد بسوی من گفت که
ای علی وفا کردیم بخدا قسم برای یار تو راوی گفت که گفتم راست گفتی قربانت شوم چنین بخدا قسم گفت مرا در وقت مردن او **پنجم**
اصل عنه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی بصیر قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن اعمالهم فقال لی یا ابا محمد لا ولا مدة بقلم ان احدهم لا
یصیب من دنیاهم شیئا الا اصابوا من دینه مثله او حتی یصیبوا من دینه مثله الوهم من ابن ابی عمیر **شرح** اعمالهم بفتح و کسر همزه میتواند بود و
ضمیر راجع ببنی امیه است لا در اول بتقدیر لاتکن اعمالهم است و در دوم برای تاکید نفی است مدة مرفوع بعطف بر اعمالهم مقدر است الا
بکسر همزه و تشدید نون است ضمیر احدهم راجع بشیعه امامیه است ضمیر دنیاهم راجع به بنی امیه است **یعنی** روایت است از ابن ابی عمیر از هشام
بن سالم از ابی بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از منصبی از جانب بنی امیه که آیا جایز است یا نه پس
گفت مرا که ای ابو محمد جایز نیست اینها و نه کشیدن قطعی کرد از جانب ایشان بدرستی که یکی از شیعه امامیه در نمی یابد از دنیای بنی امیه
چیزی را مگر آنکه دریافتند از دین او مثل آن را یا تا آنکه دریابند از دین او مثل آن را اشک از ابن ابی عمیر است **ششم اصل**
عن محمد بن مسلم قال کنا عند ابی جعفر صلوات الله علیه علی باب داره بالمدینة فنظر الی الناس یمرون افواجا فقال لبعض من عنده
حدث بالمدینة امر فقال اصلحک الله ولی المدینة وال فغدا الناس یهنئونه فقال ان الرجل لیغدی علیه بالامر تهنّأ به وانه لباب من ابواب النار
شرح حدث بتقدیر استفهام است ولی بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسب یا مجهول باب تفعیل است المدینة منصوب است وال فاعل یا نایب
فاعل است فغدا بغین با نقطه و دال بی نقطه و الف منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر بمعنی مشی فی الغداة است یهنئونه بفتح یاء
و تشدید نون مضمومه بصیغه مضارع معلوم جمع مذکر غایب بتجویز الهمز باب تفعیل است همزه منقلب بیاء شده وجه آن نقل ما قبل شده
و افتاده و واو جمله حالیه است نزد جمعی که غدا را از افعال ناقصه میشمرند یعنی کان فی الغداة جزء است التهنئه مبارک باد گفتن لیغدی بغین
با نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است علیه نایب فاعل است و تقدیر لیغدی لیجاء تخفیف [illegible] در دوست مثل ان اغدوا
علی حرثکم تهنأ بنون و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل و واو در وانه بکسر همزه حالیه است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم
گفت که بودیم نشسته نزد امام محمد باقر صلوات الله علیه بر در سرای او که در مدینه پس نگاه کرد بسوی مردمان بر حالی که میگذشتند نوع نوع
پس گفت ببعضی جمعی را که نزد او بودند که آیا حادث شد در مدینه پس نگاه کرد بسوی مردمان بر حالی که کاری [illegible] پس او گفت که اصلاح کند
ترا الله تعالی حاکم شد مدینه را حاکمی تازه پس در اول روز رفتند مردمان بر حالی که مبارک باد او میکنند پس امام گفت که بدرستی که مرد هر آینه
رفته میشود در اول روز بر او بسبب امری بر حالی که مبارک باد گفته میشود بآن و حال آنکه بدرستی که آن امر هر آینه دری است از درهای آتش
جهنم **هفتم اصل** عن ابن ابی یعفور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابنا فقال له اصلحک الله انه ربما اصاب الرجل
منّا الضیق والشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت
لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیامة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد **شرح** یکریه براء بی نقطه
و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و ضمیر غایب است المسناة بضم میم و فتح سین بی نقطه و تشدید نون و الف بند رود
خانه یعنی سدی که در پیش آب بسته شود و دیوار ساخته میشود برای حبس آب عقدت بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب
ضرب است العقدة بضم عین بی نقطه و سکون قاف گره وکیت بواو و کاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم مثل القاء واوی و مثل اللام یائی
باب ضرب است الوکاء بکسر واو و الف ممدوده بند سر خیک و مانند آن واو در و ان بواو حالیه و کسر همزه و تشدید نون است لابتیها با لام و باء یک
نقطه و تاء دو نقطه در بالا عبارت است از دو سنگستان مدینه که محیط است بجمیع زمینهای شهر و حوالی آن و بیان شده در کتاب [illegible] در
شرح حدیث سیوم باب تحریم المدینة که [illegible] و سیوم است لا ولا مدة بیان شده در شرح حدیث پنجم این باب مراد [illegible]

منقوطه و راء بی‌نقطه و الف و کسر دال بی‌نقطه مفرد است یعنی سراپرده و با تنوین است و گاهی بی تنوین مستعمل میشود چنانچه می‌آید در حدیث ناول
باب آینده و این اشارت است بآیت سوره کهف انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها یعنی روایت است از عبد الله بن ابی یعفور
گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام هنگامی که داخل شد بر او مردی از یاران ما پس گفت او را که نگاه بدارد ترا الله تعالی بدرستی که
شان این است که بسا که بر میخورد مردی از ما بتنگی معاش و سختی پس خوانده میشود از جانب ایشان برای عمل که این است بسوی عمارتی که بنا کنند
آن را یا نهری که بشکافند آن را یا سد آبی که بسازند آن را پس چه میگوئی در آن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دوست نمیدارم که من
گره زده باشم برای ایشان گرهی را یا بسته باشم بند مشکی را مثلا بر حالی که بدرستی که برای من باشد جمیع آنچه در میان دو سنگستان مدینه
است جایز نیست آنها و نه کشیدنی بقلمی بدرستی که یاری کنندگان ظالمان در روز قیامت در سراپرده از آتش‌اند تا آنکه حکم کند الله تعالی میان بندگان
هشتم اصل عن یحیی بن ابراهیم بن مهاجر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام فلان یقرئک السلام و فلان و فلان فقال و علیهم السلام قلت یسئلونک
الدعا فقال و ما لهم قلت حبسهم ابو جعفر فقال و ما لهم و ما له قلت استعملهم فحبسهم فقال و ما لهم و ما له الم انههم الم انههم الم انههم هم النار
هم النار هم النار ثم قال اللهم اخدع عنهم سلطانهم قال فانصرفنا من مکة فسألنا عنهم فاذا هم قد اخرجوا بعد الکلام بثلاثة ایام شرح
یقرئک بقاف و راء بی‌نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است ابو جعفر کنیت منصور دوانیقی است الم انههم در سه جا بهمزه استفهام
و سکون نون و فتح هاء اول بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل اللام یائی باب منع است و ضمیر منصوب راجع بآن کسی است که هم در هم النار
راجع بمنصور و امثال اوست و مراد این است که نزدیکی ایشان نزدیکی آتش جهنم است یا باعث هلاک در دنیا و آخرت است اخدع بجیم و دال و عین بی‌نقطه
و عین بی‌نقطه بصیغه امر باب منع است الجدع بفتح جیم و سکون دال حبس از برای مضاجاه است اخرجوا بصیغه مجهول باب افعال است یعنی
روایت است از یحیی بن ابراهیم بن مهاجر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که فلان کس میخواند بر تو سلام و فلان کس و فلان کس نیز پس امام
گفت و بر ایشان باد سلام گفتم که طلب میکنند از تو دعا را پس امام گفت که و چیست ایشان را گفتم که حبس کرد ایشان را منصور پس امام گفت که
و چیست ایشان را و چیست او را با ایشان گفتم که عامل کرد ایشان را پس حبس کرد ایشان را پس امام گفت که و چیست ایشان را با او و چیست او را
با ایشان آیا نهی نکردم ایشان را آیا نهی نکردم ایشان را آیا نهی نکردم ایشان را از این عمل ایشان آتش‌اند ایشان آتش‌اند ایشان آتش‌اند بعد از آن
امام گفت که خداوندا حبس کن از ایشان کینه و قهر آن پادشاه را راوی گفت که پس برگشتیم از مکه بسوی کوفه پس پرسیدیم از احوال ایشان پس ناگاه
ایشان را تحقیق بیرون کرده شده بودند از حبس بعد از دعای امام به سه روز نهم اصل اخبرنی مولی لعلی بن الحسین علیهما السلام قال کنت
بالکوفة فقدم ابو عبد الله صلوات الله علیه الحیرة فاتیته فقلت جعلت فداک لو کلمت داود بن علی او بعض هؤلاء فادخل فی بعض هذه
الولایات فقال ما کنت لافعل شرح حیره بکسر حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و راء بی‌نقطه شهری بوده نزدیک کوفه لو برای
تمنی است داود بن علی عم منصور است هؤلاء اشارت است بامراء بنی عباس فادخل بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر منصوب است الولایات
بفتح واو حکومتها ما کنت لافعل بصیغه متکلم است لافعل بلام حرف جر منصوب است یعنی خبر داد مرا چاکری از علی بن الحسین علیهما
السلام گفت که بودم در کوفه پس آمد امام جعفر صادق صلوات الله علیه بحیره پس رفتم نزد او پس گفتم که قربانت شوم کاش سخن میکنی با
داود بن علی یا بعض امراء بنی عباس پس داخل میشدم در بعضی این حکومتها پس امام گفت که نبودم برای آنکه کنم این کار را اصل
قال فانصرفت الی منزلی فتفکرت فقلت ما احسبه منعنی الا مخافة ان اظلم او اجور و الله لآتینه و لاعطینه الطلاق و العتاق و الایمان المغلظة
ان لا اظلم احدا و لا اجور و لاعدلن شرح احسبه بفتح و کسر سین میتواند بود مخافة مستثنای مفرغ است و منصوب مفعول له است اظلم بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب ضرب است اجور بجیم و واو و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است فرق میان ظلم و جور این است که ظلم اعم از
قضا میان دو کس است مثل غصب مال کسی و جور ضد عدل در قضا میان دو کس است لاعطینه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است العتاق
بفتح عین بی‌نقطه مصدر باب ضرب آزاد شدن ایمان بفتح همزه جمع یمین است و لاعدلن عطف است بر لاعطینه یعنی راوی گفت که پس برگشتم
بسوی منزل خود در کوفه پس فکر کردم پس با خود گفتم که گمان ندارم امام را که منع کرد مرا الا از ترس اینکه ظلم کنم یا جور کنم بخدا قسم که هر آینه
بروم البته نزد او و هر آینه میدهم او را طلاق زنان خود و آزادی بندگان و قسمهای مغلظه که ظلم نکنم هیچ کس را و جور نکنم و هر آینه عدالت

بکنم

میکنم البته با هیچ کس و عدالت میکنم اصل قال فاتیته فقلت جعلت فداک انی فکرت فی ابائک علی فظننت انک انما ابیت ذلک
مخافة ان اجور او اظلم و ان کل امرأة لی طالق و کل مملوک لی حر علی و علی ان ظلمت احدا او جرت علیه و ان لم اعدل قال کیف قلت
قال فاعدت علیه الایمان فرفع راسه الی السماء فقال تناول السماء ایسر علیک من ذلک شرح فکرت بصیغه متکلم معلوم باب تفعیل است
علی بتشدید یاء مفتوحه است و ان بکسر همزه و تشدید نون است و علی و علی از قبیل اختصار است مراد آنست که قسمهای بسیار خوردم ان
بدو جا بکسر همزه و تخفیف نون است یعنی راوی گفت که پس آمدم نزد امام پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من فکر کردم در امتناع تو برای
بسیار کردم اینکه تو بجز این نیست که ناخوش شمردی عامل شدن مرا از ترس اینکه جور کنم یا ظلم کنم و بدرستی که هر زنی که مراست مطلقه
است و هر بنده که مراست آزاد است و بر من است چنین و بر من است چنان اگر ظلم کنم کسی را یا جور کنم بر کسی و اگر عدالت نکنم در قضا
امام گفت که چگونه گفتی راوی گفت که پس تکرار کردم بر او آن قسمها را پس امام برداشت سر خود را بسوی آسمان پس گفت که گرفتن آسمان
بدست خود آسانتر است بر تو از آنچه گفتی مراد آنست که عامل شدن از جانب غیر امام مفترض الطاعه محال است که بی ظلم و جور باشد و این قسم
نیست اگر گوئی که قسم بطلاق موافق مذهب مخالفان است و ظاهر این کلام آنست که امام تقریر آن کرده باشد گوئیم که آنچه موافق مذهب مخالفان
است وقوع طلاق بقسم است و ما نحن فیه چنین نیست بلکه مثل آنست که کسی گوید اگر فلان کار کنم پس فلان کس طالق باشد دهم اصل عن جهم بن
حمید قال قال ابو عبد الله علیه السلام اما تغشی سلطان هؤلاء قال قلت لا قال و لم قلت فرارا بدینی قال و عزمت علی ذلک قلت نعم قال لی الان
سلم لک دینک شرح اما بهمزه و میم و ما نافیه است تغشی بغین و شین با نقطه و تشدید با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است هؤلاء
بنی عباس یا بنی امیه است فرارا مفعول له است یا در بدینی بکسر دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین برای تعدیه است و عزمت بعین
بی‌نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب بتقدیر استفهام است یعنی روایت است از جهم بن حمید گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام مرا که
آیا در نمی‌یابی بهره سلطنت این جماعت را گفتم که نه امام گفت که و چرا گفتم که برای گریزانیدن دین خود از ضرر سلطان امام
گفت که آیا مجد شدی بر آن گفتم که آری امام گفت مرا که در این هنگام سلامت ماند برای تو دین تو یازدهم اصل عن فضیل بن عیاض
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اشیاء من المکاسب فنهانی عنها و قال یا فضیل والله لضرر هؤلاء علی هذه الامة اشد من ضرر الترک و الدیلم
قال و سألته عن الورع من الناس فقال الذی یتورع عن محارم الله و یجتنب هؤلاء شرح عیاض بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پائین
و ضاد با نقطه است ترک بضم تاء دو نقطه در بالا و سکون راء بی‌نقطه جمع ترکی است دیلم بفتح دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و فتح لام
جمع دیلمی است الورع بفتح واو و کسر راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه پرهیزکار از عذاب آخرت یعنی روایت است از فضیل بن عیاض گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزهای از جمله راههای کسب معیشت پس نهی کرد مرا از آنها و گفت که ای فضیل بخدا قسم که هر آینه ضرر این جماعت
منسوبان باسلام که عاملان از جانب ائمه ضلالت میشوند سخت تر است از ضرر کافران حربی مثل ترک و دیلم این است با اینکه عوام مسلمانان
از اقوال و افعال ترک و دیلم چندان گمراه نمیشوند که از اقوال و افعال اهل بدعت از جمله منسوبان باسلام راوی گفت که پرسیدم امام را از
پرهیزکار از جمله مردمان گفت که کسی است که پرهیز میکند از حرامهای الله تعالی مثل زنا و شرب خمر و قمار و دوری میکند از این عاملان
جور اصل و اذا لم یتق الشبهات وقع فی الحرام و هو لا یعرفه و اذا رأی المنکر فلم ینکره و هو یقدر علیه فقد احب ان یعصی الله و من احب ان یعصی
الله فقد بارز الله بالعداوة و من احب بقاء الظالمین فقد احب ان یعصی الله ان الله تبارک و تعالی حمد نفسه علی هلاک الظالمین فقال فقطع
دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین شرح چون حرام بخیال بعض مردمان اختصاص دارد با مثال زنا و شرب خمر و قمار امام علیه السلام
تعمیم آن کرد که در سه صورت که اکثر مردمان اجتناب از آنها نمیکنند داخل در ورع میشمرد یتق بفتح یاء دو نقطه در پائین و مفتوحه که اول آن
منقلب از واو است و کسر قاف بصیغه مضارع غایب معلوم مثال الفاء واوی و معتل اللام یائی باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بورع است یک
بخیال آن بعض که مذکور شد یعصی در هر سه جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است یعنی و سه صورت داخل حرام است صورت اول اینکه
چون پرهیزکار خود را نگاه ندارد از احتمال حرام می‌افتد در حرام بر حالی که او نمیشناسد آن را مثل مجتهد که فتوی از روی ظن میدهد در
مسایل بسیار زیرا که محال است که هیچ جا خطا نکند صورت دوم اینکه چون ببیند حرامی را که دیگری میکند و او منع نکند از آن بر حالی که او قادر

باشد پس منع ازدان پس تحقیق مرتع کرد خدا دشمنی را صورت لسیوم اینکه هر که دولت داشت باشد مانند ن ظالمان پس تحقیق دولت
داشت که عصیان کرده شود اسد تعالی بدرستی که الله تبارک و تعالی سپاس کرد خود ش را بر فانی شدن ظالمان با بریدن ش که گفت در سورهٔ انعام
که پس بریده شد دنبال جمعی که ظلم کردند و سپاس اسد راست که صاحب کل اختیار بر کل چیز هر چیز است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز و جل ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار قال هو الرجل یاتی السلطان فیحب بقاءه الی ان یدخل یده الی کیسه فیعطیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره هود و میل مکنید بسوی جمعی که ظلم کردند پس در یابد شما را آتش
جهنم گفت آن مردی است که می آید نزد سلطان جابر پس دوست میدارد باقی ماندن او را تا اینکه داخل کند دست خود را بسوی کیسه خود
پس دهد او را **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان قوما ممن آمن بموسی علیه السلام قالوا لو اتینا عسکر فرعون فکنا فیه و نلنا من دنیاه
فاذا کان الذی نرجوه من ظهور موسی علیه السلام صرنا الیه ففعلوا فلما توجه موسی و من معه هاربین من فرعون رکبوا دوابهم و اسرعوا فی السیر
لیلحقوا موسی و عسکره فیکونوا معهم فبعث الله ملکا فضرب وجوه دوابهم فردهم الی عسکر فرعون فکانوا فیمن غرق مع فرعون **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که جمعی از جمله آنکه ایمان آوردند بموسی علیه السلام بودند گفتند که کاش برویم بلشکر فرعون
پس باشیم در آن و دریابیم از دنیای فرعون پس چون شود آنچه امید میداریم آنرا که غالب شدن موسی علیه السلام است میرویم بسوی
موسی پس کردند اینرا پس وقتی که متوجه شد موسی و هر که با او بود در حالی که گریزندگان بودند از فرعون آن جمع سوار شدند بر چهارپایان خود
و شتاب کردند در رفتن تا لاحق شوند بموسی و لشکر او پس با ایشان باشند پس فرستاد الله تعالی فرشته را پس زد روهای چهارپایان
ایشان را پس برگردانید ایشان را بسوی لشکر فرعون پس بودند در میان آنکه غرق شدند با فرعون **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال حق علی الله عز و جل ان تصیروا الی من عشتم معه فی دنیاه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حق واجب است بر
الله تعالی است اینکه شما را روز قیامت گردانید با آنکه زندگی کردید با او در دنیای او و مراد اینست که هر که در دنیا مختلط با ظالمان باشد
برای انتفاع از ایشان حشر او در قیامت با ایشان است در جهنم **پانزدهم اصل** عن یونس بن عمار قال وصفت لابی عبد الله علیه
السلام من یقول بهذا الامر ممن یعمل عمل السلطان فقال اذا ولوکم یدخلون علیکم الرفق و ینفعونکم فی حوائجکم قال قلت منهم من یفعل و منهم من
لا یفعل قال من لم یفعل ذلک منهم فابرؤا منه بری الله منه **شرح** ولوکم بفتح واو و تخفیف لام ... صیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم باب
است اولی بفتح واو و سکون لام نزدیکی و دوستی المرفق بفتح میم و سکون را ... و فتح فاء و قاف مصدر میمی باب ... و علم و حسن هموار ... کردن
و آن ضد عنف است مراد با دخال رفق دفع ظلم است حوائجکم بجاء بی نقطه و همزه مکسوره و جیم عبارتست از خواهشهای ... دفع ظلم از دیگران ... ابرا
و ابیاد بکسر نقطه و را بی نقطه صیغه امر باب علم است **یعنی** روایت است از یونس بن عمار گفت که بیان کردم برای امام جعفر صادق علیه السلام
آنکه را که قایل است بقرض طاعت ائمه ... از جمله آنکه عمل میکند عمل سلطان جابر با بیخ که بعضی از او میکرد که آیا جایز است مدارا
آن شناسی با او امام گفت که آیا چون آشنای شما شوند داخل میکنند بر شما هموار ... نفع برسانند شما را در حاجتهای شما راوی گفت
که گفتم که بعضی ایشان میکنند و بعضی ایشان نمیکنند امام گفت که هر که نکند اینرا از جمله ایشان پس بیزار شوید از او بیزار شد الله تعالی
از او و مراد اینست که آشنای با ایشان مجاملی جایز نیست برای جلب نفع مطلق و جایز است برای دفع ضرر از خود یا از مومنی دیگر در موردی
که امیدوار باشد زیرا که این نوعی از تقیه است **شانزدهم اصل** عن حمید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی ولیت عملا فهل لی من
ذلک مخرج فقال ما اکثر من طلب المخرج من ذلک فعسر علیه قلت فما تری قال اری ان تتقی الله عز و جل ولا تعد **شرح** ولیت صیغه ماضی متکلم
مجهول باب تفعیل یا معلوم باب حسب است ما اکثر صیغه تعجب است عسر صیغه ماضی غایب معلوم باب علم و حسن یا مجهول باب تفعیل است لا تعد بعین
بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه صیغه نهی مخاطب معلوم باب افتعال الاعتداد ... و مراد ... خروج از جمیع
مال است چنانچه مذکور شد در حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت است از حمید گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من
زحوده شده ... در ... سلطان جایر پس آیا هست مرا از گناه آن راه بدر روی پس امام گفت چه بسیار است آنکه طلب کرد راه
بدر رو از آن پس مشکل شد بر او گفتم که پس چه می بینی برای من گفت که می بینم زیرا که خود را نگاه داری از عذاب الله عز و جل و چیزی از آن

مال را الخ نه شمرده ای برای فردا **باب سی و یکم اصل باب شرط من اذن له فی اعمالهم** **شرح** اذن بضم همزه و دال با نقطه
و نون صیغه ماضی غایب مجهول باب علم است ماخوذ است از اذن بکسر همزه و سکون ذال که مذکور است در فصل سیم که بیان شده در کتاب التوحید
در حدیث اول باب مشیته لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة که باب پنجم است و در شرح آن گفتیم که مراد از رفع مانع عقلی است
بعد از رفع مانع عقلی و آن بعد از مشیت و اراده و قدر و قضا است و متعلق میشود بهر واقع خواه حلال باشد و خواه حرام **یعنی** این باب
بیان شرط کسی است که اذن کرده شد برای او در عملهای که از جانب ائمه جور است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن زیاد بن
ابی سلمة قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام فقال لی یا زیاد انک لتعمل عمل السلطان قال قلت اجل قال لی و لم قلت انا رجل لی مروة
و علی عیال و لیس وراء ظهری شیء **شرح** اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام است المروة بضم میم و ضم را بی نقطه و سکون واو و همزه
که گاهی منقلب بواو میشود آدمیت و مراد اینجا شهرت و روشنائی است و وراء ظهری عبارتست از جای تکیه گاه و مراد اینجا ماده معیشت
است مثل زراعت و تجارت **یعنی** روایت است از زیاد بن ابی سلمه گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت مرا که ای
زیاد بدرستی که تو هر آینه عمل میکنی عمل سلطان جابر گفت که گفتم آری گفت مرا که و چرا میکنی گفتم که من که مرا است آدمیتی و بر منست عیال
و نیست در پس پشت من مالی که تکیه گاه من باشد **اصل** فقال لی یا زیاد لان اسقط من حالق فانقطع قطعة قطعة احب الی من
ان اتولی لاحد منهم عملا او اطأ بساط رجل منهم الا لماذا قلت لا ادری جعلت فداک قال الا لتفریج کربة عن مومن او فک اسره او قضاء دینه **شرح**
لان بفتح لام و فتح همزه و سکون نون است اسقط صیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است حالق بحاء بی نقطه و الف و کسر لام و قاف کوه بلند
انقطع صیغه مضارع متکلم معلوم باب الانفعال است قطعة بکسر قاف و سکون طاء مفعول مطلق است ... است لماذا استثنای مفرغ است
و بتقدیر لشیء ما ذا است و ما ذا در اصل جمله مرکبه از ما استفهامیه و ذا اسم اشاره بوده و مستعمل شده اینجا برای مفرد لشیء است و بهذا لام
جاره داخل آن شده مثل لما ذا جئت تفریج بفا و را بی نقطه و جیم است اسره بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و را بی نقطه و میم غایب است دینه
عبارتست از دین مومن که بر دیگری است و بلند بر **یعنی** پس گفت مرا که ای زیاد هر آینه اینکه افتم از کوهی بلند پس بریده شوم پاره پاره
محبوبتر است بسوی من از اینکه متاشر شوم برای یکی از ایشان عملی را یا بگذارم فرش مردی از ایشان را مگر برای چیزی جهت آن گفتم که نمیدانم
قربانت شوم امام گفت که مگر برای گشادن اندوهی از مومنی یا رها کردن بند او یا دادن حق او که نزد کسی باشد **اصل** یا زیاد ان
اهون ما یصنع الله بمن تولی لهم عملا ان یضرب علیه سرادق من نار الی ان یفرغ من حساب الخلائق یا زیاد فان ولیت شیئا من اعمالهم
فاحسن الی اخوانک فواحدة بواحدة والله من وراء ذلک **شرح** فاء در فواحدة برای سببیت است بتقدیر فتکون واحدة پس واحده
مرفوع است بابتدا یا بخبریت تکون که محذوف است باء در بواحدة بمعنی مع است و ظرف خبر مبتدا یا خبر تکون است و مراد اینست که یک حسنه
همراه آن یک سیئه باشد تا باعث تخفیف گناه آن شود والله من وراء ذلک برای بیان اینست که حساب آن در نزد الله تعالی است که آیا
چه مقدار تخفیف گناه میشود **یعنی** ای زیاد بدرستی که سهلتر آنچه میکند الله عز و جل با آنکه مباشر شد برای آن ظالمان عملی را آنست
که برپا کند بر او در روز قیامت سراپرده از آتش تا آنکه فارغ شود از حساب خلایق ای زیاد پس اگر مباشر کرده شوی چیزی از عملهای
آن ظالمان را پس احسان کن بسوی برادران مومن تو تا باشد یک حسنه که احسان بسوی مومنان است با یک سیئه که عمل از جانب ائمه ضلالت
است و الله تعالی در پس آنچه مذکور شد محیط است بحقیقت حال **اصل** یا زیاد ایما رجل منکم تولی لاحد منهم عملا ثم ساوی بینکم و بینهم
فقولوا له انت منتحل کذاب یا زیاد اذا ذکرت مقدرتک علی الناس فاذکر مقدرة الله علیک غدا و نفاد ما اتیت الیهم عنهم و بقاء ما اتیت
الیهم علیک **شرح** المنتحل بنون و حاء بی نقطه صیغه اسم فاعل باب افتعال منافق که دین حقی را بر خود بسته و حقیقت ندارد و المقدرة
بفتح میم و سکون قاف و ضم و فتح و کسر دال قدرة و النفاد بفتح نون و فاء و الف و دال بی نقطه آخر شدن و اتیت بمد و جا با گر
دو نقطه در بالا و یا زدن نقطه در پائین صیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است جار الیهم در دو جا و جار عنهم راجع با ناس است **یعنی**
ای زیاد هر مردی از شما که مباشر شد برای یکی از آن ظالمان عملی را بعد از آن مساوات قرار داد میان شما و میان مخالفان در احسان
پس گوئید او را که تو منافق بافنده دروغگوئی و در تشنیع ای زیاد چون یاد آوری قدرت خود را بر مردمان در دنیا پس یاد آور قدرة

قدره الله خار را بر تو روز فردای قیامت و اگر شد آن شتر را که گردی بسوی برادران از آن زمان و باقی ماند آن شتر را الله گردی بسوی
برادران بر تو **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر عنده رجل من هذه العصابة قد ولی ولایة فقال کیف
صنیعه الی اخوانه قال قلت لیس عنده خیر فقال اف یدخلون فیما لا ینبغی لهم ولا یصنعون الی اخوانهم خیرا **شرح** العصابة بکسر عین بی نقطه
وتخفیف صاد بی نقطه و الف و بای یکنقطه جماعت و مراد اینجا شیعه امامیه است الفیء بفتح همزه و فاء با نقطه و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در
پایین و عین بی نقطه و گاهی با تاء تأنیث می باشد چنانکه **یعنی** روایت است از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مذکور شد نزد
امام مردی از این جماعت شیعه امامیه که بتحقیق والی شده نوعی از ولایت پس امام گفت که چگونه است احسان او بسوی برادران مؤمن
از ابو بصیر گفت گفتم که نیست نزد او چیزی امام گفت که اف باد داخل میشوند در آنچه سزاوار نیست ایشان را و نمیکنند بسوی برادران
خود احسان **سیوم اصل** علی بن ابراهیم بن ابی محمود عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام ما تقول فی اعمال هؤلاء قال ان کنت
لا بد فاعلا فاتق اموال الشیعة قال فاخبرنی علی انه کان یجبیها من الشیعة علانیة و یردها علیهم فی السر **شرح** ان کنت لا بد فاعلا اشارت
یعنی از قبول عمل از جانب ائمه ضلالت لا بد جمله معترضه است میان اسم و خبر قال ناقل یجبی بجیم و بای یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم مهموز
اللام یای باب فرست الجبایه بکسر جیم فراهم آوردن خراج زمینها **یعنی** روایت است از ابراهیم بن محمود از علی بن یقطین که وزیر هارون
بوده گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که چه میگوئی در عملهای که از جانب این ائمه ضلالت است امام گفت که اگر باشی ناچار
قبول کننده عملهای ایشان پس حذر کن از مالهای شیعه امامیه ابراهیم گفت که پس خبر داد مرا علی بن یقطین اینکه او بود که
جمع میکرد مالهای شیعه امامیه را در آشکارا و بر میگردانید آنها را بسوی ایشان در پنهان **چهارم اصل** عن الحسن بن الحسین الانباری
عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال کتبت الیه اربع عشرة سنة استأذنه فی عمل السلطان فلما کان فی آخر کتاب کتبته الیه اذکر انی اخاف
علی خبط عنقی وان السلطان یقول انک رافضی ولسنا نشک فی انک ترکت العمل للسلطان للرفض **شرح** خبر مستتر در کان راجع
بمصدر استأذنه است کتبته بصیغه ماضی متکلم و ضمیر راجع باستیذان جواب لما است اذکر حال است از ضمیر مرفوع در کتبت **یعنی** روایت است از حسن
بن حسین انباری از امام رضا علیه السلام گفت که نوشتم بسوی امام مکرر در چهارده سال طلب رخصت میکردم در عمل سلطان جایر رخصت
نمیداد پس وقتی که شد استیذان در آخر مکتوبی نوشتم استیذان را بسوی او در حالی که ذکر میکردم اینرا که من میترسم برای کردن خود
و این را که سلطان جایر میگوید که بدرستی که تو از رافضیانی و شک نداریم در اینکه تو ترک کردی عمل را برای سلطان بسبب رفض
اصل فکتب الی ابو الحسن علیه السلام قد فهمت کتابک وما ذکرت من الخوف علی نفسک فان کنت تعلم انک اذا ولیت عملت فی عملک بما امر به رسول
الله صلی الله علیه وآله ثم تصیر اعوانک وکتابک اهل ملتک فاذا اصابک منه شیء واسیت به فقراء المؤمنین حتی تکون واحدا منهم کان
ذا بذا والا فلا **شرح** کتابک بضم کاف و سکون تاء دو نقطه در بالا و بای یکنقطه و تاء ثبت مصدر برای نوع است و در بعض نسخ
کتابک است بقریب و بنقطه و تشدید باء و نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است کتابک بضم کاف و تشدید تاء دو نقطه
در بالا است جمع کاتب در اول مصدر عملت و نظایر آنست و در دوم مصدر ولیت است و با برای سببیت است **یعنی** پس نوشت بسوی
من امام رضا علیه السلام که بتحقیق فهمیدم نوع نوشتن ترا و آنچه را که ذکر کردی از ترس بر جان خودت پس اگر باشی که دانی این را که تو چون والی
شوی عمل میکنی در منصب خود بآنچه امر کرده بآن رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از آن میگردانی مددکاران خود و نویسندگان خود را
اهل دین تو پس چون آید بسوی تو چیزی از مال دنیا برابری میکنی بآن فقراء مؤمنان را تا آنکه باشی یکی از ایشان یعنی که ترک کنی برای ایشان
میشود این احسان بدل و کفاره این عمل سلطان والا فلا **پنجم اصل** عن مهران بن محمد بن ابی نصر عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سمعته یقول ما من جبار الا ومعه مؤمن یدفع الله به عن المؤمنین وهو اقلهم حظا فی الآخرة یعنی اقل المؤمنین حظا لصحبة الجبار **شرح**
روایت است از مهران بکسر میم و سکون هاء و راء بی نقطه ابن محمد بن ابی نصر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام علیه السلام
میگفت که نیست هیچ امام ضلالتی مگر در حالی که با او است مؤمنی که دفع میکند الله تعالی بآن مؤمن ضرر را از مؤمنان دیگر و آن مؤمن
کمتر ایشان است باعتبار بهره در آخرت میخواهد این را که کمتر مؤمنان است باعتبار بهره بسبب همراه بودن او با امام ضلالت یعنی آنکه حامل

خراج و مالیات او باشد یا که مجلس نقل حضرت و مصاحبت او باشد **ششم اصل** عن رجل من بنی حنیفة من اهل بست و سجستان قال
رافقت ابا جعفر علیه السلام فی السنة التی حج فیها فی اول خلافة المعتصم فقلت له وانا معه علی المائدة وهناک جماعة من اولیاء السلطان ان
والینا جعلت فداک رجل یتولاکم اهل البیت ویحبکم وعلی فی دیوانه خراج فان رأیت جعلنی الله فداک ان تکتب الیه بالاحسان الی
فقال لا اعرفه فقلت جعلت فداک انه علی ما قلت من محبیکم اهل البیت وکتابک ینفعنی عنده **شرح** بست بضم بای یکنقطه و سکون
سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا شهریست نزدیک قندهار سجستان بکسر سین بی نقطه و کسر جیم و سکون سین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا معرب
سیستان است و صاحب قاموس گفته که بست شهریست در سجستان رافقت براء بی نقطه و فاء و قاف بصیغه ماضی متکلم باب مفاعله است
و در بعض نسخ واو بجای راء است یتولاکم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است و در بعض نسخ از باب تفعل است اهل هر دو جا
منصوب باختصاص است یا در اول منصوب و در دوم مجرور بدلیت است لا اعرفه بلفظ متکلم است بر عاملان زیرا که هر امامی شیعه خود را
می شناسد هر چند که ندیده باشد موافق ظاهر آنچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب فرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه وآله
والائمه علیهم السلام که باب صد و نهم است و در حدیث نهم باب فیه نتف وجوامع من الروایة فی الولایة که باب صد و هشتم است و در حدیث
نزدهم مولد النبی صلی الله علیه وآله محبیکم بضم میم و کسر حاء و کسر باء یکنقطه شده اند و سکون یاء دو نقطه در پایین است و در بعض
نسخ بفتح میم و فتح حاء و فتح باء مشدده و کسر تاء دو نقطه در بالا است و بنا بر اول من تبعیضیه است و بنا بر دوم بیانیه است **یعنی**
روایت است از مردی از قبیله بنی حنیفه از اهل بست و سیستان گفت که همراه شدم امام محمد تقی علیه السلام را در سالی که حج کرد و در آن سال در
اول خلافت معتصم عباسی پس گفتم امام را در حالی که من با او بودم بر سر سفره و آنجا جماعتی از نزدیکان پادشاه بود بدرستی که
حاکم ما قربانت شوم مردیست که امام خود میداند شما را اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله و دوست میدارد شما را و بر من است در دفتر
او خراجی پس اگر مصلحت بینی گرداند مرا الله تعالی فدای تو این را که بنویسی بسوی او که احسان کند بسوی من خوب است پس امام گفت
که نمیشناسم او را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که او بر مذهبیست که گفتم از جمله دوستان شما است اهل بیت و مکتوب تو نفع میکند مرا نزد او
اصل فاخذ القرطاس فکتب بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان موصل کتابی هذا ذکر عنک مذهبا جمیلا وان ما لک من عملک الا ما احسنت
فیه فاحسن الی اخوانک واعلم ان الله عز وجل سائلک عن مثاقیل الذر والخردل **شرح** ما در ما احسنت فیه مصدریه و موصوله میتواند بود
و بنا بر اول مجرور فیه راجع بعملک است و بنا بر دوم راجع بما است الذر بفتح ذال با نقطه و تشدید راء بی نقطه مورچه صغار بوزن یکدانه
جو است الخردل بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح دال بی نقطه تخم اسپندان حکم امام بسؤال از مثاقیل ذره و خردل ظاهر یعنی
است بر عاملان زیرا که این علامت سوء الحساب است که مذکور شده در حدیث اول باب صد و پنجم که باب [illegible] الدین
اگر گوئی که در سوره زلزال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره شامل مؤمنان نیز هست گوئیم که اگر چنین می بود
مشکوک کلمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و بیان احتمال آنکه سوره زلزال برای وصف حال اهل رجعت در زمان ظهور قائم علیه السلام
باشد و اول در حق مؤمنان و دوم در حق کافران باشد مذکور شده در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم باب فضل القرآن
که باب سیزدهم است **یعنی** پس گرفت کاغذ را پس نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد پس بدرستی که رساننده این مکتوب من ذکر کرد از
تو مذهبی نیکو را و جز این نیست که برای تو از عمل تو احسان تو در آن عمل است پس احسان کن بسوی برادران مؤمن خود و بدان اینرا که
الله عز وجل میپرسد ترا در روز قیامت از هم وزنهای دانه مورچه و دانه خردل که از کجا برداشتی و در کجا گذاشتی **اصل** قال فلما وردت سجستان سبق
الخبر الی الحسین بن عبد الله النیسابوری وهو الوالی فاستقبلنی علی فرسخین من المدینة فدفعت الیه الکتاب فقبله ووضعه علی عینیه وقال لی
حاجتک فقلت خراج علی فی دیوانک **شرح** حاجتک منصوب بتقدیر اذکر و مرفوع بتقدیر ما است اند بود خراج خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر حاجتی خراج **یعنی** راوی گفت که چون وارد سیستان شدم پیشتر رسید خبر مکتوب امام بسوی حسین بن عبد الله نیشاپوری و او
بود حاکم آن پس استقبال کرد مرا بر دو فرسخ از شهر پس دادم بسوی او آن مکتوب را پس بوسید آنرا و گذاشت آنرا بر دو چشم خود پس گفت
مرا که بگو حاجت خود را پس گفتم که حاجت من خراجیست که بر من است در دفتر تو **اصل** قال فامر بطرحه عنی وقال لا تؤد خراجا

مادام لی عمل ثم سالنی عن عیالی ما حالهم فاخبرته بحالهم فامرلی ولهم بما یقوتنا و فضلا فما ادیت شیئا علی خراجها مادام حیا ولا قطع عنی صلته
حتی مات شرح یقوتنا بقاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است و فضلا عطف بر مفعول یقوتنا است
و مقصود اینست که از آنچه لازم است در قوت بما بخشید که نفقهٔ ما و زیاده بر ما باشد از آن حاصل میشد که مادام حیا برای بیان اینست که او از عمل
معزول نشد تا آخر عمرش یعنی راوی گفت که پس امر کرد باینکه انداختن آن خراج از من و گفت که موضع خراجی را چند انکه مراد است عطا
بعد از آن پرسید مرا از عیال من پس خبر دادم او را بعدد ایشان پس امر کرد برای من و برای ایشان بانچه که نفقه میدادم ما را و زیاده
بر ما او زیاده بر ما پس ندادم در زمان عمل او خراجی را چند انکه او زنده بود و نه برید از من عطای خود را تا آنکه مرد هفتم
اصل عن علی بن یقطین قال قال لی ابو الحسن علیه السلام ان لله مع السلطان اولیاء یدفع بهم عن اولیائه شرح روایتست از علی بن
یقطین که گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که بدرستی که الله تعالی را است با سلطان جایر دوستانی که دفع میکند بوسیله
ایشان ضرر را از دوستان خود مراد اینست که سلطان جایر بالذات دشمن مومنان است پس اگر با او دافع نباشد یک روز
مهلت نمیدهد بهیچ مومنی را پس منافات ندارد با اینکه در آخر بعضی مومنان را قتل کند باب سی و دوم اصل باب بیع السلاح
منهم شرح السلاح بکسر سین بی نقطه و حاء بی نقطه [illegible] یعنی این باب بیان
فروختن آلت حرب بمخالفان است و درین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی بکر الحضرمی قال دخلنا علی ابی عبد الله علیه
السلام فقال له حکم السراج ما تری فیمن یحمل الی الشام من السروج و اداتها فقال لا باس انتم الیوم بمنزلة اصحاب رسول الله صلی الله علیه
و آله انکم فی هدنة فاذا کانت المباینة حرم علیکم ان تحملوا الیهم السروج و السلاح شرح یحمل بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب است
و مفعول آن محذوف است بقرینهٔ اشیاء و من برای تبعیض است و میتواند بود که من اسم باشد بمعنی بعض و مفعول یحمل باشد [illegible]
است بمعنی آلت حرب [illegible] یعنی روایت است از ابی بکر حضرمی که گفت
که داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را حکم سراج که چه می بینی در آنکه بار کرده میبرد بسوی اهل شام چیزی از [illegible]
و آلت حرب پس امام گفت که نیست پروای شما امروز مانند یاران رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از هجرت او بسوی مدینه [illegible]
[illegible] در ترک طلب حق خود [illegible] مراد اینست که چنانچه اصحاب رسول الله [illegible] پیش از هجرت برای ضرورت [illegible]
[illegible] چون شود منازعت میان [illegible] حرام میشود [illegible] بار کرده [illegible] بسوی مخالفان [illegible] آلت
حرب را دوم اصل عن هند السراج قال قلت لابی جعفر علیه السلام اصلحک الله انی کنت احمل السلاح الی اهل الشام فابیعه منهم فلما عرفنی
الله هذا الامر ضقت بذلک و قلت لا احمل الی اعداء الله فقال لی احمل الیهم [illegible] ان الله یدفع بهم عدونا و عدوکم
یعنی الروم [illegible] فاذا کانت الحرب بیننا فمن حمل الی عدونا سلاحا یستعینون به علینا فهو مشرک شرح روایتست از هند سراج که گفت
که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را [illegible] بدرستی که من بودم که بار کرده میبردم آلت حرب را بسوی اهل شام [illegible]
[illegible] پس وقتی که [illegible] الله تعالی [illegible] امامت شما را [illegible] که نمیبرم بسوی دشمنان الله
تعالی پس امام گفت [illegible] بسوی اهل شام چه بدرستی که الله تعالی دفع میکند بوسیلهٔ ایشان دشمن ما و دشمن شما را [illegible]
روم را [illegible] پس چون شود حرب میان ما و مخالفان ما پس هر که برد بسوی دشمن ما آلت
حربی را که مدد جویند بآن بر ما پس او مشرک است مانند مخالفان ما سیوم اصل [illegible] سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الفئتین
تلتقیان من اهل الباطل ابیعهما السلاح فقال بعهما ما یکنهما الدرع و الخفین و نحو هذا شرح یکنهما بتشدید نون بصیغه
مضارع غایب معلوم باب [illegible] ان الدرع منصوب
و بدل ما است خفین بضم خاء با نقطه [illegible] تثنیهٔ خف است بمعنی چیزی که مانند زره بافته میشود برای محافظت [illegible]
و ساق یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از دو گروه [illegible] که با یکدیگر جنگ میکنند از اهل باطل آیا
میفروشم بایشان [illegible] آلت جنگ را پس امام گفت که بفروش بایشان آنچه را که محافظت کند ایشان را از زره را و خفین را و مانند

ایزا

ایزا چهارم اصل عن السراد عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی ابیع السلاح قال لا تبعه فی فتنة شرح السراد بفتح سین بی نقطه و
تشدید راء بی نقطه و الف و دال بی نقطه زره باف و در اینجا لقب است الفتنة اختلاف از روی ظن و اراده اینجا اهل فتنه است در
وقتی که با اهل حق جنگ کنند یعنی روایت است از سراد از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفتم امام را که بدرستی که من میفروشم آلت
حرب را امام گفت که مفروش آنرا در میان اهل فتنه [illegible] باب سی و سیوم اصل باب الصناعات شرح
الصناعة بکسر صاد [illegible] پیشه کاری مثل کفش دوز و کارگر یعنی این باب بیان پیشه کاریها است و درین باب هفت حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام ان الله عز و جل یحب المحترف الامین و فی روایة اخری
ان الله عز و جل یحب المومن المحترف شرح المحترف بحاء [illegible] اسم فاعل باب افتعال پیشه کار یعنی
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد پیشه کار راست را
و در روایتی دیگر اینست که بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد مومن پیشه کار را دوم اصل عن سدیر الصیرفی قال قلت لابی
جعفر علیه السلام حدیث بلغنی عن الحسن البصری فان کان حقا فانا لله و انا الیه راجعون قال و ما هو قلت بلغنی ان الحسن البصری کان یقول
لو غلا دماغه من حر الشمس ما استظل بحائط صیرفی و لو تفرث کبده عطشا لم یستسق من دار صیرفی ماء شرح [illegible] بکسر دال و [illegible]
[illegible] و وضع آن در موضع [illegible] از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال [illegible] یعنی [illegible] نسبت مکروه [illegible] است در
کلام لفظ [illegible] بر افکنده شدن جگر یعنی روایت است از سدیر صراف که گفت که گفتم
امام محمد باقر علیه السلام را که حکایتی رسیده بمن از حسن بصری پس اگر باشد حق پس انا لله و انا الیه راجعون مراد اینست که مصیبتی عظیم است امام
گفت که چیست آن حکایت گفتم که رسیده بمن اینکه حسن بصری [illegible] دماغ او از گرمی آفتاب سایه نمیجوید بدیوار [illegible]
و اگر [illegible] جگر او از تشنگی طلب نمیکند [illegible] از سرای صرافی را اصل [illegible]
قال کذب الحسن خذ سواء و اعط سواء فاذا حضرت الصلوة فدع ما بیدک و انهض الی الصلوة اما علمت ان اصحاب الکهف کانوا صیارفة شرح
[illegible] ساکت نشست چون آزرده شد از دروغ حسن یا اینکه ایستاده بود نشست یا اینکه تکیه کرده بود راست نشست
سواء [illegible] و الف ممدوده است [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] امام نشست بعد از آن گفت که دروغ گفت حسن بگیر برابر و بده برابر [illegible]
[illegible] پس چون حاضر شود نماز [illegible] آنچه را که در دست تست و برخیز بسوی نماز آیا ندانستی که اصحاب کهف
بودند صرافان [illegible] باب المعایش [illegible] حدیث را روایت کرده و در آخر آن چنین است [illegible]
صیارفة الکلام و لم یعن صیارفة الورق [illegible] کلام امام علیه السلام است [illegible] غایب معلوم باب تفعل
است [illegible]
[illegible]
[illegible] و حاصل جواب اینست که حسن [illegible] و گفته که ان اصحاب الکهف کانوا صیارفة لیکن
[illegible]
[illegible] است و غلط کرده سیوم اصل [illegible] سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام فقال انی اعالج الرقیق فابیعه و الناس یقولون
لا ینبغی فقال الرضا علیه السلام و ما باسه کل شیء مما یباع اذا اتقی الله فیه العبد فلا باس شرح شنیدم [illegible] پرسید امام
رضا علیه السلام را [illegible] گفت که بدرستی که [illegible] مردمان میگویند [illegible] پس گفت
امام رضا علیه السلام که [illegible] هر چیزی از آنچه فروخته میشود چون بترسد از عذاب الله تعالی در آن بنده پس نیست پروای
چهارم اصل عن اسحاق بن عمار قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فخبرته انه ولد لی غلام فقال الا سمیته محمدا قال قلت قد فعلت
قال فلا تضرب محمدا و لا تسبه جعله الله قرة عین لک فی حیاتک و خلف صدق بعدک قلت جعلت فداک فی ای الاعمال اضعه قال اذا عدلته

من تحته النبت فضو حيث شئت **شرح** جرة بصيغه ماضي متكلم باب تفعيل است الا انفع بهمزه وتخفيف لام حرف تنبيه است با همزه استفهام
وحرف نفي است سميته بصيغه ماضي مخاطب معلوم باب تفعيل است عدلته بعين بي نقطه ودال بي نقطه بصيغه ماضي مخاطب معلوم باب تفعيل است
عدلته بعين بي نقطه ودال بي نقطه بصيغه ماضي مخاطب معلوم باب تفعيل است **يعني** روايت از اسحاق بن عمار گفت كه داخل شدم بر امام
جعفر صادق عليه السلام پس خبر دادم او را اينكه شان آنست كه زاده شد براي من پسري پس گفت كه آگاه باشي نام كردي او را محمد را
راوي گفت گفتم كه بتحقيق كردم امام گفت كه پس ميل كن محمد را و دشنام مده او را خدا او را و را الله تعالي و داشتني چشمي براي تو در زندگی
تو و جانشين راستي بعد از تو گفتم كه قربانت شوم در كدام كار بگذارم او را امام گفت كه چون كسب نبندي او را از پنج چيز پس بگذار او را
او را در هر جا كه خواستي **اصل** لا تسلمه صيرفيا فان الصيرفي لا يسلم من الربا ولا تسلمه بياع الاكفان فان صاحب الاكفان يسره
الوباء اذا كان ولا تسلمه بياع طعام فانه لا يسلم من الاحتكار ولا تسلمه جزارا فان الجزار تسلب منه الرحمة ولا تسلمه نخاسا فان رسول الله
صلي الله عليه واله قال شر الناس من باع الناس **شرح** لا تسلمه تاكيد در نهي اول و ترك آن در باقي براي اشعار بتفاوت است الوباء
بفتح واو و فتح باء يكنقطه و همزه و گاهي ميان باء و همزه الف ميباشد مصدر باب علم و حسب بمعني بسيار شدن موتي چنانچه با علت مردن
بسيار شود خواه بطاعون و بيرون آمدن ماده و خواه بغير آن كان از افعال تامه است و ضمير مستتر راجع بصاحب الاكفان است مراد
بطعام گندم و جو است الاحتكار بحاء بي نقطه و را بي نقطه مصدر باب افتعال جمع و حبس كردن گندم و جو براي استقطار زراني الجزار بفتح
جيم و تشديد زاء با نقطه و الف و راء بي نقطه سلاخ شتران و مراد اينجا سلاخ است مطلق النخاس بفتح نون و تشديد خاء با نقطه و الف
و سين بي نقطه برده فروش **يعني** مسپار او را البته بصرافي چه بدرستي كه صراف سالم نميماند از ربا غالبا و مسپار او را بفروشنده
كفنها چه بدرستي كه صاحب كفنها خوشحال ميكند او را وبا و غالبا چون خوش باشد و مسپار او را بفروشنده گندم چه بدرستي كه او سالم
نميماند غالبا از گناه احتكار گندم براي اينكه بقيمت اعلا فروشد و بر وا نداشته باشد از شكم مردمان و دور از رحمت و مسپار او را
بسلاخ زيرا كه سلاخ برطرف كرده ميشود از او نرمي دل و مسپار او را بفروشنده غلام و كنيز چه بدرستي كه رسول الله صلي الله عليه واله
گفت بدترين مردمان كسي است كه فروخت مردمان را منافات نيست ميان اين حديث و حديث سابق زيرا كه اين مبني بر اينست كه عاقبت حال
بسر معلوم نبود و مبني باشد و غالب اينست كه اگر صراف شود از ربا ... نشود و اگر بايع دقيق شود از احتكار ... نشود پس اگر كسي دانند
كه خود مرتكب آنها نميشود كراهت نداشته باشد بلكه نيكو داشته باشد **پنجم اصل** ان رسول الله صلي الله عليه واله
قال اني اعطيت خالتي غلاما ونهيتها ان تجعله قصابا او حجاما او صائغا **شرح** القصاب بفتح قاف و تشديد صاد بي نقطه و الف و باء
يكنقطه سلاخ **يعني** بدرستي كه رسول الله صلي الله عليه واله گفت كه بدرستي كه من دادم خاله خود را غلامي و نهي كردم او را از اينكه
گرداند غلام را قصاب يا حجام يا زرگر **ششم اصل** عن ابي اسمعيل الصيقل الرازي قال دخلت علي ابي عبد الله عليه السلام
ومعي ثوبان فقال لي يا ابا اسمعيل يجيئني من قبلكم اثواب كثيرة وليس يجيئني مثل هذين الثوبين الذين تحملهما انت فقلت جعلت فداك
تغزلهما ام اسمعيل وانسجهما انا فقال لي حائك قلت نعم فقال لا تكن حائكا **شرح** لا تكن حائكا نهي تنزيهي است بنا بر آنچه
گذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث نهم باب الكذب كه باب صد و سي و نهم است **يعني** روايت از ابو اسمعيل جلاد شمشيرگر
كه از اهل ري است گفت كه داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلام و با من دو قسم جامه بود پس امام گفت مرا كه اي ابو اسمعيل مي آيد
نزد من از ناحيه شما كه ري است جامهاي بسيار و نمي آيد نزد من مثل اين دو جامه كه ميبري و مي آوري اينها را تو پس گفتم كه قربانت
شوم مي ريسد ريسمان اينها را مادر اسمعيل و مي بافم اينها را من پس امام گفت مرا كه آيا تو جولاهي گفتم كه آري پس امام گفت
كه مباش جولاه **اصل** قلت فما اكون قال كن صيقلا و كانت معي مائتا درهم فاشتريت بها سيوفا و مرايا عتقا وقدمت بها
الري وبعتها بربح كثير **شرح** المرائي بفتح ميم و تخفيف را بي نقطه و الف و كسر همزه و تخفيف و تشديد ياء دو نقطه در پائين جمع مرآت
بكسر ميم و سكون راء بي نقطه و همزه و الف و تاء تانيث آينها از فولاد عتقا بضم عين بي نقطه و سكون تاء دو نقطه در بالا و قاف
و تنوين منصوب و صفت سيوف و مرائي است و آن جمع عتيق بفتح عين و كسر تاء و الف ... كهنه و مقصود اينست كه اينها از ملك رفته بود

من ايمانها را جلا دادم و قدمت بصيغه ماضي متكلم باب علم است با دو جا براي تعديه است **يعني** گفتم پس چه باشم گفت كه باش جلا دهنده
و با من دويست درهم بود پس خريدم با آنها شمشيري چند و آينه چند كه كهنه بود و آوردم آنها را براي و بعد از جلا دادن فروختم
آنها را بنفع بسيار **هفتم اصل** حدثني شيخ من اصحابنا الكوفيين قال دخل عيسي بن شقفي علي ابي عبد الله عليه السلام وكان
ساحرا ياتيه الناس وياخذ علي ذلك الاجر فقال له جعلت فداك انا رجل كانت صناعتي السحر وكنت اخذ عليه الاجر وكان معاشي
وقد حججت ومن الله علي بلقائك وقد تبت الي الله عز وجل فهل لي في شيء من ذلك مخرج قال فقال له ابو عبد الله عليه السلام حل ولا تعقد
شرح شقفي بفتح شين با نقطه و فتح فاء و قاف است السحر بكسر سين بي نقطه و سكون حاء بي نقطه و را بي نقطه مصدر باب منع كاري
كه غريب و خفي الماخذ باشد و چشم بندي مثل آنست بسوره اعراف سحروا اعين الناس و مراد اينجا حل و عقد است و مراد بحل كردن كاريست
كه باعث گشايش كار ديگري شود مثل شفا از مرض و وسعت رزق و مانند آن و مراد بعقد كردن كاريست كه باعث بسته شدن كار ديگري
شود مثل بيماري و تنگي رزق و مانند آنها حل بفتح حاء بي نقطه و تشديد لام بصيغه امر حاضر معلوم ... باب نصر است لا تعقد بعين بي نقطه و
قاف و دال بي نقطه بصيغه نهي مخاطب باب ضرب است **يعني** حكايت كرد مرا پيري از ياران ما كه كوفي اند گفت كه داخل شد عيسي بن شقفي بر
امام جعفر صادق عليه السلام و بود ساحري كه مي آمدند نزد او مردمان و ميگرفت بر آن مزد پس گفت امام را كه قربانت شوم من مردي بودم پيشه
من سحر و بودم كه ميگرفتم بر آن عمل مزد و بود معاش من و بتحقيق حج كردم و انعام كرد الله تعالي بر من بملاقات تو و بتحقيق توبه كردم بسوي
الله عز و جل پس آيا مرا هست در چيزي از سحر راه بيرون روي با نجات كه آيا چيزي از آن جايز است راوي گفت كه پس گفت او را امام جعفر
صادق عليه السلام كه بگشا و مبند **باب بيست و چهارم اصل باب كسب الحجام شرح** اينجا باب بيان كسب حجامت
كننده است و در اين باب پنج حديث است **اول اصل** عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال سالته عن كسب الحجام فقال لا باس به اذا لم
يشارط **شرح** لم يشارط بشين با نقطه و راء بي نقطه و طاء بي نقطه و الزام چيزي بر كسي در وقت التزام چيزي را براي اكسي **يعني**
روايت از ابو بصير از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را از آنچه حجام كسب ميكند پس گفت كه نيست بيمي در آن چون قرار مزد
نشود پيش از حجامت شايد كه يعني حجام از شرط بهاي يا آنكه حاجت بحجامت در وقت ضرورت بهم رسيده و موقوف كردن آن
بر تعيين مزد باعث آزار بيمار و بيل ميشود و اين منافات ندارد با اينكه آزار اين بعد از فراغ كمتر از اجرة المثل دهند او را حجام
كند و محتمل است كه مضايقه در آن وقت بي قبح باشد نظير آنچه مي آيد در كسب ماشطه در حديث سوم باب آينده كه در قبول مال عطيت
دوم اصل عن حنان بن سدير قال دخلنا علي ابي عبد الله عليه السلام ومعنا فرقد الحجام فقال له جعلت فداك اني اعمل عملا وقد سالت
عنه غير واحد ولا اثنين فزعموا انه عمل مكروه وانا احب ان اسالك فان كان مكروها انتهيت عنه وعملت غيره من الاعمال فاني
منته في ذلك الي قولك **شرح** روايت از حنان بن سدير گفت كه داخل شديم بر امام جعفر صادق عليه السلام و با ما بود فرقد حجام پس
گفت امام را كه قربانت شوم بدرستي كه من ميكنم كاري را و بتحقيق پرسيدم از آن نه يكي و نه دو را پس دعوي كردند كه آن عمليست ممنوع
و من دوست ميدارم كه بپرسم ترا پس اگر باشد ممنوع باز ايستم از آن و كنم غير آن را از كارها چه بدرستي كه من بر ميگردم در آن ممنوع
بودن بسوي سخن تو و مراد اينست كه تصديق فتواي تو ميكنم **اصل** قال وما هو قال حجام قال كل من كسبك يا ابن اخي وتصدق منه وحج
منه وتزوج فان نبي الله صلي الله عليه واله قد احتجم واعطي الاجر ولو كان حراما ما اعطاه **شرح** امام گفت كه چيست آن عمل گفت
كه من حجامت كننده ام گفت كه بخور از كسب خود اي پسر برادرم و تصدق كن و حج گزار از آن و زن بخواه چه بدرستي كه نبي صلي الله
عليه واله بتحقيق قبول حجامت كرده و داد مزد و اگر ميبود حرام نميداد **اصل** قال جعلني الله فداك ان لي تيسا اكريه
فما تقول في كسبه قال كل كسبه فانه لك حلال والناس يكرهونه قال حنان قلت لاي شيء يكرهونه وهو حلال قال لتعيير الناس بعضهم بعضا
شرح التيس بفتح تاء دو نقطه در بالا و سكون ياء دو نقطه در پائين و سين بي نقطه بز نر كه براي ... نقطه و ياء دو نقطه
در پائين و جيم غايب بصيغه مضارع متكلم معلوم باب افعالست الكراء بكاف و سكون لام ... و ادو است كسبه بضم غايب منصوب و مفعول است
يكرهونه از باب علم است التعيير بعين بي نقطه و ياء دو نقطه در پائين و راء بي نقطه مصدر باب تفعيل سرزنش كردن **يعني** فرقد گفت كه

کرد و انا و الله قاتلها سر بهای تو بدرستی مراست بزرگی الکبر الیه میله هم اکراه برای تحجم پس چه میکوی در کسب آن امام کفت که بخود کسب ازا
چه بدرستی که از آن ترا احلالست و مردمان ناخوش دارند آنرا کفت چنان که کفتم که چرا ناخوش دارند آنرا و حال آنکه حلالست
امام کفت که برای سرزنش کردن مردمان بعضی ایشان بعض دیگر را که خوردن این کسب اکرچه حلالست سیوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال احتجم رسول الله صلی الله علیه و آله حجمه مولی لبنی بیاضه و اعطاه و لو کان حراما ما اعطاه فلما فرغ قال له رسول
الله صلی الله علیه و آله این الدم قال شربته یا رسول الله قال ما کان ینبغی لک ان تفعل و قد جعله الله حجابا من النار فلا تعد
شرح بیاضه بفتح با یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و ضاد با نقطه و تاء تانیث پدر قبیله است لا تعد نهی علی و سکون
دال لصیغه نهی معتل العین و ادی باب نصر است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت که قبول حجامت کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله حجامت کرد او را غلامی از بنی بیاضه و مزد داد او را و اکر میبود حرام نمیداد او را پس وقتی که فارغ شد کفت او را
رسول الله صلی الله علیه و آله که کجاست خون کفت که آشامیدم آنرا ای رسول الله کفت که سزاوار نبود ترا آنکه کنی و بتحقیق
کردانید آنرا الله تعالی برای تو حجابی از آتش جهنم پس عود مکن اگر کوئی که شرب دم حرام است پس چون حجاب از آتش جهنم شود
کوئیم که ما کان ینبغی اخبار از آنست که آن حرام واقع است و حرام واقع کاهی حلال میشود بسبب جهل مبتلا و آنرا احلال ...
مینامند و از اینجا مستنبط میشود که اصل در اشیا اباحت است تا خلافش معلوم شود و الظاهر آنکه بود که شرب دم در آن
وقت هنوز حرام نشده باشد و ما کان ینبغی مبنی بر این باشد که حجام تعجیل کرده بنوده زیرا که بیمار را حاجت است بر بیرون
قدر خون و رنگ خون برای استنباط حال خود پس او جهل الفتح بتعجیل داشته و الله اعلم مخفی نماند که این دو جواب مبنی بر آنست
که ظرف در من النار لغو باشد و متعلق بحجاب باشد پس اگر مستقر و صفت حجاب باشد نظیر آنچه گذشت در حدیث هفتم باب عمل
السلطان جواب دیگر بهم که باب سیوم است که مراد از من نار جواب دیگر ظاهر میشود چهارم اصل سالت ابا جعفر علیه السلم عن
الحجام فقال مکروه له ان یشارط و لا باس علیک ان تشارطه و تماکسه و انما یکره له و لا باس علیک شرح المماکسه بمیم بی نقطه
مضایقه در قدر مزد عمل و مانند آن یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از کسب حجام پس امام کفت که مکروه است برای
حجام آنکه الزام قدر مزد کند پیش از شروع در عمل و نیست پروای بر تو از آنکه الزام کنی او را پیش از شروع در عمل بقدری از
مزد که تجاوز از آن نکند و مضایقه کنی با او در تعیین قدر مزد جز این نیست که شرط مکروه است برای او و نیست پروای
بر تو در شرط پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن کسب الحجام فقال لا باس به قلت اجر التیوس قال ان کانت العرب
لتعایر به و لا باس شرح اجر مجرور است بتقدیر اجر[?] من اجر یا مرفوع است بتقدیر کیف اجر و بنا بر اول در سوال سابق کفته
بوده که ما تری فی کسب الحجام و بنا بر دوم در سوال سابق کفته بوده که کیف کسب الحجام التیوس بفتح تا و دو نقطه در بالا و ضم
یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه جمع تیس بفتح تا و سکون یا و بز های نر ران بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و خبرش ل
مقدر است لتعایر بفتح لام فارقه و عین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه صیغه مضارع غایبه معلوم باب تفاعل است
بحذف یکی و یا از باب مفاعله است التعایر سرزنش کردن و دیگر ... المعایره سرزنش کردن کسی دیگر را در وقت ...
سرزنش کردن آن دیگر او را یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کسب حجام پس کفت که نیست پروای با آن کفتم که اجر
بزهای نر که برای تخم است چه حکم دارد امام کفت که بدرستی که آن امری است که بودند عرب که هر آینه سرزنش میکردند بآن و نیست پروای
باب بیست و پنجم اصل باب کسب النائحه شرح این باب بیان کسب زن نوحه گر است و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال ابی یا جعفر اوقف لی من مالی کذا و کذا النوادب تندبنی عشر سنین بمنی ایام منی
شرح اوقف بقاف و صیغه امر باب افعال است لنوادب بکسر لام جاره و فتح نون و کسر دال بی نقطه و با یکنقطه تندبنی بفتح
یا دو نقطه در پایین و سکون نون و ضم دال بی نقطه و سکون با یکنقطه و تخفیف نون نحو[?] صیغه جمع مونث غایبه معلوم باب نصر است
بحذف نون وقایه و اجرای حرکت آن بر نون جمع مونث یا بحذف نون جمع مونث برای التقای ساکنین است بعد از ادغام و در بعضی

نسخ بفتح تاء دو نقطه در بالا و ضم با یکنقطه باجماع مجرور است لکل واحده است الندبه بضم نون و سکون دال اسم مصدر باب نصر است بکا [?] ...
میت و روفت نوحه بر او و شاید که مصلحت در این وصیت اظهار مظلومیهای امام جعفر علی الطایفه و تقویت ایمان مومنان بزرگی حال او باشد
چنانچه مومنان هر سال در عاشورا اندیه امام حسین علیه السلم میکنند برای تحصیل ثواب عظیم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت که کفت مرا پدرم که ای جعفر وقف کن برای من از مال من چنین و چنین برای زنانی که آنرا بوارثان مرده برای زنانی که نوحه کرد وکار
او ما میت میکنند ده سال در منی در ایام التشریق دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال مات الولید بن المغیره فقالت ام سلمه للنبی
صلی الله علیه و آله ان آل المغیره قد اقاموا مناحه فاذهب الیهم فاذن لها فلبست ثیابها و تهیات و کانت من حسنها کانها جان و کانت
اذا قامت فارخت شعرها جلل جسدها و عقدت بطرفیه خلخالها شرح الولید بن المغیره عبارتست از ولید بن مغیره بن عبد الله
بن عمر بن مخزوم قرشی مخزومی برادر خالد بن الولید و او بعد از هجرت در مدینه وفات یافت المناحه بفتح میم و تخفیف نون و الف و حاء
بی نقطه مجلس ماتم فاذهب بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع بتقدیر استفهام است لبست بیاء یکنقطه و سین بی نقطه از باب علم است
تهیات بتشدید یاء دو نقطه در پایین و همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعل است اسم کانت ضمیر مستتر راجع بام سلمه است و خبرش
کانها جان است و ظرف در من حسنها متعلق بخبر مفهوم از کانها جان است الجان بجیم و الف و تشدید نون ابری[?] بمعنی ماده مومن از
جن جنیان و ضرب المثل بحسن پری مونثست ارخت براء بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام و ای باب
افعالست جلل بجیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است عقدت بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه صیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب یا باب
تفعیل است و در بعضی نسخ بصیغه غایب مجهول است و بنا بر اول خلخالها منصوب است و بنا بر دوم مرفوع است یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم کفت که مرد ولید پسر زاده مغیره پس کفت ام سلمه بنبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که اهل بیت مغیره بتحقیق راست
کرده اند مجلس نوحه را آیا پس روم بسوی ایشان پس رخصت داد او را پس پوشید جامهای خود را و آماده شد و بود از کمال حسن او مانند
پری و بود که چون می ایستاد و فرو میکذاشت کیسوی خود را می پوشانید بدن او را و می بست بدو جانب کیسو از راست و چپ خلخال
خود را که در ساق پا داشت اصل فندبت ابن عمها بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت انعی الولید بن الولید ابا
الولید فتی العشیره حامی الحقیقه ماجد یسمو الی طلب الوتیره قد کان غیثا فی السنین و جعفرا غدقا و میره فما عاب رسول الله صلی
الله علیه و آله ذلک و لا قال شیئا شرح ابن عمها مبنی بر آنست که ام سلمه از اولاد مخزوم بوده انعی بنون و عین بی نقطه و الف مقصوره[?]
از باب صیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است النعی بفتح نون و سکون عین خبر مرگ و دادن الولید منصوب و مفعولست ابا الولید کنیت
ولید بن الولید است فتی العشیره لقب ولید بن الولید است العشیره بفتح عین بی نقطه و کسر شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه است بمعنی قبیله حامی بحاء بی نقطه و الف و کسر میم و یاء دو نقطه در پایین که ساقط است بالتقاء ساکنین است مرفوع بتقدیر ای
و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو الحقیقه بفتح حاء و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف آنچه نکاه داری آن لازم باشد
مثل عهد و عرض الماجد بالف و کسر جیم و دال بی نقطه بزرک منش یسمو بسین بی نقطه و تخفیف میم و واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است السمو بلند مرتبه شدن و بیرون رفتن الطلب بقصد صید الوتیره بفتح واو و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه انتقام از دشمن الغیث بفتح غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء سه نقطه باران نافع السنین بکسر سین بی نقطه
و کسر نون سالهای قحط جعفر آنچا بمعنی نهر و سیع است الغدق بفتح غین با نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف آب بسیار المیره بکسر میم و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه طعامی که برای عیال و مانند آن آورده شود عاب بعین بی نقطه و الف و با یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب ضرب است یعنی پس ندبه و نوحه زاری کرد پسر عموی خود را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله باین روش که کفت که خبر میدهم مرک ولید بن
ولید که ابو الولید است جوانمرد قبیله خود است او حمایت کننده و بزرک منش است مرتفع میشود بسوی طلب انتقام از دشمن بتحقیق
بود مانند باران نافع در سالهای قحط و نهری وسیع بسیار آب و طعامی مهیا برای عیال قبیله پس عیب نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله
آنرا و نکفت چیزی سیوم اصل عن حنان بن سدیر قال کانت امراه معنا فی الحی و لها جاریه نائحه فجاءت الی ابی فقالت یا عم انت

لكم ان معيشتي من الله ثم من هذه الجارية النائحة وقد احببت ان تسأل ابا عبد الله عليه السلام عن ذلك فان كان حلالا والا بعتها واكلت من
ثمنها حتى يأتي الله بالفرج **شرح** روایت از حنان ابن سدیر گفت که بود زنی با ما در قبیله ما و او را بود کنیزی نوحه گر پس آمد بسوی پدرم و گفت
که ای عموی من تو میدانی که معیشت من از الله تعالی است بعد از آن از این کنیز نوحه گر است و بتحقیق که دوست داشتم که سؤال کنی امام جعفر صادق
علیه السلام را از آن پس اگر باشد حلال خوب است و اگر نه فروشم او را و خورم از قیمت او تا آنکه آورد الله تعالی گشادگی را از راهی دیگر **اصل**
فقال لها ابي والله اني لاعظم ابا عبد الله عليه السلام ان اسأله عن هذه المسألة قال فلما قدمنا عليه اخبرته انا بذلك فقال ابو عبد الله عليه السلام
اتشارط قلت والله ما ادري تشارط ام لا فقال قل لها لا تشارط وتقبل ما اعطيت **شرح** لاعظم بفتح لام و صیغه مضارع متکلم معلوم
باب تفعیل است ان اسأله تقدیر من ان است لا تشارط بصیغه نهی است و مجزوم است در جواب امر یعنی قل المؤمنین یغفروا و تقبل نیز مجزوم
اعطیت بصیغه مجهول باب افعال است **یعنی** پس گفت او را پدرم که بخدا قسم که بدرستی که من هر اینه بزرگ میشمرم امام جعفر صادق علیه السلام
از اینکه سؤال کنم او را ازین مسئله حنان گفت که وقتی که وارد شدیم بر امام علیه السلام خبر دادم امام را من باین سؤال زن پس گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که آیا شرط قدر مزد میکند پیش از شروع در نوحه گری گفتم که بخدا قسم که نمیدانم که آیا شرط میکند یا نه پس امام گفت که بگو آن
زن را که شرط نکند و قبول کند آنچه را که داده شده باشد باو بنحوی که مضایقه در کم و زیاد نکند **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام وسئل
عن كسب النائحة فقال تستحله بضرب احدى يديها على الاخرى **شرح** واو در وسئل حالیه است تستحله بر قد تفعل بر سبیل استفهام است مراد بزدن
یکی از دو دست بر دیگری زدن است [illegible] یکدست برپشت دست دیگر برای اظهار حسرت و مقصود مبالغه در حلال بودن کسب نائحه است
بجهت اینکه او کاری میکند و الم می بود کار او [illegible] بر دست زدن کسب او حلال می بود چه جای اینکه اقوال و افعال دیگر ازو صادر
میشود که اهل میت می خواهند بانها **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که بتحقیق پرسیده شده از کسب زن نوحه گر که آیا حلال
است یا نه پس امام گفت که آن زن حلال میکند بر خود آن کسب را بزدن یکی از دو دست خود بر دیگری چه جای کارهای دیگر که میکند
باب سی و ششم اصل باب كسب الماشطة والخافضة **شرح** الماشطة بالف و کسر شین بالنقطه و طاء بی نقطه زنی است که زینت کننده عروس است
و اینجا عبارت است از زنی که آراسته میکند عروس را والخافضة بخاء با نقطه و الف و کسر فاء و ضاد بالنقطه زنی که ختنه میکند دختر را **یعنی**
این باب بیان کسب مشاطه و ختنه کننده است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما هاجرت النساء الى
رسول الله صلى الله عليه وآله هاجرت فيهن امرأة يقال لها ام حبيب وكانت خافضة تخفض الجواري فلما رآها رسول الله صلى الله عليه
وآله قال لها يا ام حبيب العمل الذي كان في يدك هو في يدك اليوم قالت نعم يا رسول الله الا ان يكون حراما فتنهاني عنه قال بل حلال
فادني مني حتى اعلمك قال فدنت منه فقال يا ام حبيب اذا انت فعلت فلا تنهكي اي لا تستأصلي واشمي فانه اشرق للوجه واحظى عند الزوج
شرح تخفض بکسر فاء است [illegible] بدال بی نقطه و نون [illegible] مخاطبه از مثل الدام و اوی باب [illegible] لا تنهکی بنون
[illegible] مخاطبه باب منع است لا تستأصلی بهمزه وصاد بی نقطه بصیغه نهی مخاطبه باب استفعال است [illegible] بالنقطه و تشدید میم بصیغه امر مخاطبه باب افعال
است الاشمام [illegible] و مراد اینجا بریدن اندکی از موضع ختان است [illegible] الاشمام است [illegible] برای تقدیر است احظی
بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و ظاء بالنقطه و الف منقلبه از واو افعل [illegible] در [illegible] و افعل التفضیل باب علم بتقدیر احظی
لها است الحظا بکسر حاء و ظاء و الف بهره مند شدن و مراد اینجا التذاذ بجماعت و اشارت است باینکه ختان دختر اگر بسیار بریده شود
لذت او از جماع کم میشود **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که هجرت کردند زنان از اهل اسلام از مکه
بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه مهاجرت کرد در میان ایشان زنی که گفته میشد او را ام حبیب و بود ختنه کننده ختنه میکرد
دختران پس وقتی که دید او را رسول الله صلی الله علیه و آله گفت او را که ای ام حبیب عملی که بود در دست تو آیا آن در دست
تو است امروز گفت که آری ای رسول الله مگر اینکه باشد حرام پس نهی کنی مرا از آن گفت که بلکه حلال است پس نزدیک شو بمن تا تعلیم
کنم ترا امام گفت که پس آن زن نزدیک شد باو پس گفت ای ام حبیب چون تو ختنه کنی پس مبالغه مکن [illegible] ایرا که [illegible]
[illegible] هرچه بدرستی که آن تابان کننده تر است رو و بهره مند کننده تر است آن دختر را از شوهر پیش **اصل** قال وكان لام

حبيب اخت يقال لها ام عطية وكانت مقينة يعني ماشطة فلما انصرفت ام حبيب الى اختها اخبرتها بما قال لها رسول الله صلى الله عليه وآله فاقبلت
ام عطية الى النبي صلى الله عليه وآله فاخبرته بما قالت لها اختها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله ادني مني يا ام عطية اذا انت قينت
الجارية فلا تغسلي وجهها بالخرقة فان الخرقة تشرب ماء الوجه **شرح** المقينة بقاف و یاء دو نقطه و نون بصیغه اسم فاعل باب
تفعیل از زینت و بمعنی آراستن است بتقدیم یاء بالنقطه و سین بی نقطه بصیغه نهی باب ضربت **یعنی** امام گفت که و بود ام حبیب را خواهری که
گفته میشد او را ام عطیه و بود زینت کننده یعنی آراسته کننده عروسان پس وقتی که برگشت ام حبیب بسوی خواهرش خبر داد او را
بآنچه گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله پس روانه شد ام عطیه بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر داد او را بآنچه گفت او را
خواهرش پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله که نزدیک شو بمن ای ام عطیه چون تو زینت کنی دختر را پس مشو روی او را بر کهنه چه
بدرستی که کهنه می آشامد آب رو را یعنی که لطافت رو را برطرف میکند **دوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال دخلت ماشطة
على رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لها هل تركت عملك او اقمت عليه قالت يا رسول الله انا اعمله الا ان تنهاني عنه فانتهي عنه فقال
افعلي فاذا مشطت فلا تجلي الوجه بالخرق فانه يذهب بماء الوجه ولا تصلي الشعر بالشعر **شرح** مشطت بصیغه ماضی مخاطبه باب نصرت لا تجلی
بجیم بصیغه نهی مخاطبه معتل اللام واوی باب تفعیل است خرق بکسر خاء بالنقطه و فتح راء بی نقطه جمع خرقه بکسر خاء و سکون راء است ضمیر
فانه راجع بمصدر مفهوم از لا تجلی است لا تصلی بکسر صاد بی نقطه و تخفیف لام بصیغه نهی مخاطبه معتل الفاء واوی باب ضربت و مراد نهی از
اینست که گیسوی کوتاه را دراز کند بوصل موی کسی دیگر یا آنکه در وقت دیدن مردم زوجه دختر را نزد برای انتخاب بنکاح برای زوجیت **یعنی**
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شد مشاطه بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت او را که آیا ترک کردی پیشه خود را
یا باقی ماندی بر آن گفت که ای رسول الله من میکنم آن را مگر آنکه نهی کنی مرا از آن پس برگردم از آن پس گفت که بکن چون آرایش
کنی عروسی را پس روشن مکن رو را بر کهنه چه بدرستی که آن عمل میبرد آب رو را و وصل مکن موی را بموی وقت خواستگاری پیش از انعقاد
زوجیت **سیوم اصل** عن سعد الاسكاف قال سئل ابو جعفر عليه السلام عن القرامل التي تصنعها النساء في رؤوسهن يصلنه بشعورهن فقال
لا بأس على المرأة بما تزينت به لزوجها قال فقلت بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وآله لعن الواصلة والموصولة فقال ليس هناك
انما لعن رسول الله صلى الله عليه وآله الواصلة التي تزني في شبابها فلما كبرت قادت النساء الى الرجال فتلك الواصلة والموصولة
شرح اسکاف بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و کاف است قرامل بفتح قاف و راء بی نقطه و الف و کسر میم و تخفیف لام جمع قرمل بکسر قاف
و سکون راء و کسر میم است و آن گیسو بند است یعنی طره بافته از ابریشم سیاه یا از پشم سیاه یا از موی سیاه که زن کوتاه گیسو آن را در
دنبال گیسوی خود میکند برای زینت تصنعها بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع باب منع است ضمیر منصوب در تصلنه راجع بمفرد
قرامل است و الرؤسها می بود بتبعیت بر دلالت بر جواز است باینکه عمل قرامل بعد از انعقاد زوجیت جایز است بخلاف وقت خواستگاری
و ملاحظه دختران برای ردو قبول زیرا که عمل قرامل در آن وقت تزویر و تدلیس است و باین ظاهر میشود وجه جمع میان این حدیث و حدیث
سابق خبر مبتدا [illegible] راجع بلعن است التی تا آخر حال تفسیر الواصلة است و معطوف آن است که واصله عبارت است از زنی که وصل کرده بعد
قیادت ایام پیری خود را بزنای ایام جوانی خود تا و فتلک برای تفریع است الواصلة والموصولة اشارت است باینکه در صفت یک موصوف
است که عطف یکی بر دیگری شده مثل جاءنی الرجل العالم والشجاع و موصوله بمعنی موصول فیها است و مراد آنست که الله تعالی وصل میکند در او
زنای ایام جوانی را با قیادت ایام پیری بنظر آنچه گذشت در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب ثواب المریض که باب دوم است که چون
کافری مشغول گناه باشد و بعد از آن بیمار شود و منع مانع آن میسر نشود گناه آن نوشته میشود در صحیفه عمل او در ایام مرض نیز بدانکه
در بعض روایات والمستوصلة بصیغه اسم فاعل باب استفعال است بجای الموصولة و بعینه موافق است که گفتیم زیرا که آن زن باعث وصل الله
تعالی شده و چون ابن حنبل این معنی را نفهمیده منسوب کرده ابن اثیر در نهایه گفته و فیه انه لعن الواصلة والموصولة والمستوصلة التي
تصل شعرها بشعر آخر زور والمستوصلة التي تأمر من يفعل ذلك بها وروى عن عائشة انها قالت ليست الواصلة بالتي تعنون ولا بأس ان
تعرى المرأة عن الشعر فتصل قرنا من قرونها بصوف اسود وانما الواصلة التي تكون بغيا في شبيبتها فاذا اسنت وصلتها بالقيادة قال احمد بن حنبل

لاذكره ما سمعت بالحجب من ذلك شرح روایت است از سعد اسکاف گفت که پرسیده شد امام محمد باقر علیه السلام از گیسو بندهای که می سازند آنها را
زنان در سرهای خود بر حالی که وصل میکنند آنها را بموی خودشان پس امام گفت که نیست پروای بزرگ بالجمله آرایش کند خود را بآن برای
شوهر خود سعد گفت که پس گفتم که رسیده بما اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله لعن کرده زنان پیوند کننده و پیوند کرده شده را پس امام گفت که نیست
آن لعن در اینجا که خیال کردی جز این نیست که لعن کرده رسول الله صلی الله علیه وآله واصله را زیرا که زنا میکند در جوانی خود پس وقتی که پیر شود
میکشد زنان را بسوی مردان برای زنا پس آن زن هم واصله است و هم موصوله چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت امرأة یقال
لها ام طیبة تخفض الجواری فدعاها النبی صلی الله علیه وآله فقال لها یا ام طیبة اذا خفضت فاشمی ولا تجحفی فانه اصفی للون الوجه واحظی عند
البعل شرح طیبة بفتح طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره که شکلش آن نیز جایز است و باء یک نقطه است لا تجحفی بجیم و حاء
بی نقطه و فاء و صیغه نهی مخاطبه باب افعال است الاجحاف استیصال و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب سی و هفتم اصل
باب کسب المغنیة وشرائها شرح این باب بیان کسب زن سرودگر و خریدن او است چون کنیز باشد و در این باب پنج حدیث است
اول اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن کسب المغنیات فقال التی یدخل علیها الرجال حرام والتی تدعی الی الاعراس لیس به باس وهو قول
الله عز وجل ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از کسب زنان سرودگر پس گفت که
کسب زن سرودگری که داخل میشوند بر او مردان برای شنیدن سرود او حرام است و کسب زن سرودگری که خوانده میشود بسوی عروسیها
نیست باکی پروای خواه در مجلس زنان و خواه در مجلس مردان اگر کنیز باشد زیرا که احتجاب کنیز از مردان لازم نیست و آن حرام بودن مفهوم
قول الله تعالی است در سوره لقمن که و از مردمان کسی است که خریداری میکند بیهوده گفتگو را تا گمراه کند و کج نماید از راه الله تعالی این موافق است
با آنچه منقول است که این آیت نازل شده در نضر بن الحارث که کنیزان مغنیه میخرید و او میبرد ایشان را نزد هر کس که اراده اسلام کرده باشد تا
باز دارند او را از استماع قرآن و این ابطال میکند قول جمعی را که ترغیب در استماع سرود میکنند و میگویند که آن متعلق بر است چنانچه ابن
سینا در مقامات العارفین اشارات گفته دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المغنیة التی تزف العرائس لا باس بکسبها
تزف بزای با نقطه و تشدید فاء مضارع غایبه معلوم باب افعال است برای قوله ... الازفاف ... کردن عروس برای بردن بخانه داماد
... باعث ارتیاح و نشاط عروس شده است و اگر براء بی نقطه باشد نیز بهمین معنی است شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که زن سرود کننده که باعث نشاط عروسان میشود نیست پروای بکسب او سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اجر المغنیة
التی تزف العرائس لیس به باس لیست بالتی یدخل علیها الرجال شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مزد زن سرودگری که باعث
نشاط میشود عروس را نیست باکی پروای بیان این آنکه او نیست زنی که داخل میشوند بر او مردان برای استماع سرود او اشارت است
باینکه مزد مغنیه که داخل شوند بر او مراد آن حرام است چنانچه گذشت در حدیث اول این باب چهارم اصل سئل ابو الحسن الرضا علیه السلام
عن شراء المغنیة قال قد تکون للرجل الجاریة تلهیه وما ثمنها الا ثمن کلب وثمن الکلب سحت والسحت فی النار شرح تلهیه بیاء دو نقطه
در پایین و ضمیر غایب بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال اشارت است بآیت ومن الناس من یشتری لهو الحدیث که مذکور شد در حدیث اول
این باب السحت بضم سین بی نقطه و سکون و ضم حاء بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا بغایت حرام خواه باعتبار خرج و خواه باعتبار
دخل که مذکور میشود در حدیث هفتم این باب یعنی پرسیده شد امام رضا علیه السلام از خریدن کنیز سرودگر امام گفت که گاهی می باشد برای
مرد کنیزی که مشغول شنیدن سرود میکند او را و نیست قیمت آن کنیز مگر مانند قیمت سگ و قیمت سگ حرام است و حرام در آتش جهنم است با صاحبش
پنجم اصل عن سعید بن محمد الطاطری عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأله رجل عن بیع الجواری المغنیات فقال شراهن وبیعهن
حرام وتعلیمهن کفر واستماعهن نفاق شرح طاطری بطاء بی نقطه و الف و فتح طاء بی نقطه و راء بی نقطه است یعنی از اکثر رجال و سطاء در ترجمه علی
بن الحسن الطاطری گفته که وسمی الطاطری لانه کان یبیع ثیابا یقال لها الطاطریة شراهن بکسر شین با نقطه و الف مقصوره و ممدوده میتواند بود کفر
عبارت است از اصرار بر کبیره و نفاق عبارت است از کفر پنهان باعتبار اینکه استماع سرود گاهی از خانه همسایه و مانند آن مستتر می باشد یعنی
روایت است از سعید بن محمد الطاطری از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی از فروختن کنیزان سرودگر پس گفت که

که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرام است و تعلیم ایشان سرود را کفر است و گوش دادن بآواز ایشان نفاق است ششم اصل سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول المغنیة ملعونة ملعون من اکل کسبها شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که زن سرودگر دور از رحمت الهی
است ملعون است آنکه خورد کسب او را هفتم اصل عن ابراهیم بن ابی البلاد قال اوصی اسحق بن عمر عند وفاته بجوار له مغنیات ان نبیعهن و
نحمل ثمنهن الی ابی الحسن علیه السلام قال ابراهیم فبعت الجواری بثلاثمائة الف درهم وحملت الثمن الیه فقلت له ان مولی لک یقال له اسحق بن عمر قد اوصی
عند وفاته ببیع جوار له مغنیات وحمل الثمن الیک وقد بعتهن وهذا الثمن ثلاثمائة الف درهم فقال لا حاجة لی فیه ان هذا سحت وتعلیمهن کفر و
الاستماع منهن نفاق وثمنهن سحت شرح روایت است از ابراهیم بن ابی البلاد گفت که وصیت کرد اسحق بن عمر نزد وفات او بکنیزانی از او که
سرودگر بودند اینکه بفروشیم ایشان را و ببریم قیمت آنها را بسوی امام موسی کاظم علیه السلام گفت که ابراهیم پس فروختم آن کنیزان را بسیصد هزار درم
و بردم آن قیمت را بسوی امام پس گفتم او را که بدرستی که بدرستی که مردی از توالی گفته میشود او را اسحق بن عمر وصیت کرد نزد وفات او بفروختن کنیزانی
از او که سرودگر بودند و آوردن قیمت ایشان را بسوی تو و فروختم آن کنیزان را و این قیمت ایشان است سیصد هزار درهم است پس امام گفت که نیست
حاجتی مرا در آن قیمت بدرستی که این بغایت حرام است مراد اینکه این را تصدق می باید کرد مرادف آنچه می آید در حدیث دوم باب بیع العصیر
والخمر که باب سی و هفتم است که ثمن خمر حرام است و اگر بیع خمر واقع شده باشد بنابر اینکه تصدق بثمن آن می باید کرد و وارث بایی شود
در کتاب الحج در شرح حدیث چهارم باب ... الی الکعبة که باب بیست و پنجم است و تعلیم ایشان سرود را کفر است و شنیدن سرود از ایشان
نفاق است بیان این شد در حدیث پنجم این باب و قیمت ایشان بغایت حرام است باب سی و هشتم اصل باب کسب
المعلم شرح این باب بیان کسب معلم اطفال است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن حسان المعلم قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التعلیم فقال لا تأخذ علی التعلیم اجرا قلت الشعر والرسائل وما اشبه ذلک اشارط علیه قال نعم بعد ان یکون
الصبیان عندک سواء فی التعلیم لا تفضل بعضهم علی بعض شرح مراد بتعلیم هر آنچه جا امر زاید است از قرآن است لا تأخذ بصیغه نهی باب نصر
یعنی لا تشترط است بقرینه کلام سایل که اشارط علیه پس منافاة ندارد با حدیث آینده الشعر منصوب باضمار عامل اشارط التقدیر و مرفوع
بابتدا میتواند بود و بر هر تقدیر استفهام مقدر است بعد ان یکون تا آخر برای احتراز است از صورتی که تفاوت اجرت منشوء باعث
تفاوت در تعلیم قرآن نیز شود زیرا که آن مانند شرط در تعلیم قرآن است یعنی روایت است از حسان معلم کودکان گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از تعلیم قرآن پس گفت که شرط مکن بر تعلیم قرآن اجرتی معین را گفتم که شعر و رسایل که مکتوبها و آنچه مانند آن
باشد شرط کنم بر آن اجرتی معین را گفت که آری بعد از آن که باشند کودکان نزد تو برابر در تعلیم قرآن ترجیح ندهی بعضی از ایشان را
بر بعض دیگر در تعلیم قرآن اشارت است باینکه تعلیم قرآن از جمله عبادات و واجبات کفائیه است پس شرط اجرت در آن خوب نیست
دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان هؤلاء یقولون ان کسب المعلم سحت فقال کذبوا اعداء الله انما ارادوا ان لا یعلموا
القرآن ولو ان المعلم اعطاه رجل دیة ولده کان للمعلم مباحا شرح مراد بمعلم آموزاننده قرآن است اعداء مرفوع و منصوب بر عطف
بیان یا خبر که ذکر شد بودت یا مبتدا است و خبرش انما ارادوا است ان لا یعلموا بصیغه نفی مضارع جمع مخاطب معلوم باب تفعیل یا باب علم
است باینکه شیعه امامیه از جمله عرب چون تعلیم قرآن کنند کودکان شیعه امامیه را آگاه میکنند ایشان را بر معنی محکمات قرآن که
دال انهانی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن صریح شده پس بر آن اماعت ائمه هدی و بطلان ائمه ضلالت را دانا کودکان
را منع میکنند و این منافی طبع مخالفان است و در بعض نسخ بصیغه مفرد غایب مجهول است و بنابر اول القرآن منصوب است بنابر دوم مرفوع
است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که این مخالفان شیعه امامیه میگویند که بدرستی که کسب معلم قرآن حرام است هر چند که شرط
نکرده باشد پس امام گفت که دروغ گفتند دشمنان الله تعالی جز این نیست که اراده کرده اند زیرا که شما تعلیم نکنند قرآن را و اگر اینکه معلم قرآن
میداد او را مردی خونبهای پسر خود می بود برای معلم قرآن حلال اشارت است باینکه تعلیم قرآن و فهمانیدن محکمات آن باعث نجات است
از هلاک در جهنم است پس گنجایش دارد دادن خونبها را مثل کسی که مستحق قصاص شده باشد و صلح کند بخونبها تا کشته نشود باب
بیست و نهم اصل باب بیع المصاحف شرح بیان مصاحف می آید در شرح حدیث اول این باب یعنی این باب بیان ... و فروختن

مصحف‌ها و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن عبد الرحمن بن سلیمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان المصاحف
لن تشتری فاذا اشتریت فقل انما اشتری منک الورق وما فیه من الادیم وحلیته وما فیه من عمل یدک بکذا وکذا **شرح** مصاحف بفتح
میم و کسر حاء جمع مصحف است بضم میم و سکون صاد و فتح حاء و کسر و فتح میم نیز جایز است برای خفت و آن در اصل بمعنی کلامیست که در آورده
شده باشد در صحیفه یعنی کتاب و غالب شده استعمال آن در قرآن که کلام الله تعالی است و گاهی مستعمل میشود در صحیفه که محل آنست و
آن مجاز است بحسب اصل لغت و مراد اینجا حقیقة مصاحف است پس لن تشتری بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افتعال است
اشارتست باینکه هیچ جزو از مال در بها و عوض نمیکنند بقیمت و رفع مصحف حقیقی باعتبار علاقه مدلول آن پس ناچار قیمت منصرف میشود بمصحف
مجازی که کاغذ و جلد آن و کیفیت آن و نقش کتابت است و جوهری گفته که والصحیفة الکتاب والجمع صحف وصحائف والمصحف والمصحف قال
الفراء قد استثقلت العرب الضمة فی حروف فکسروا المیم واصلها الضم فمن ضم جاء به علی اصله ومن کسر فلاستثقاله الضمة ماخوذة
من اصحف ای جمعت فیه الصحف الی اخره و در قاموس گفته که
والمصحف مثلثة المیم من اصحف بالضم ای جعلت فیه الصحف و مطرزی در مغرب گفته که والصحیفة قطعة قرطاس مکتوب و جمعها صحف و گفته که
والمصحف الکراسة و حقیقته مجمع الصحف و اینها موافق ظاهر این حدیث است یعنی ... و چار اسم بورق است و مراد اینجا ادیم است الادیم
بفتح همزه و ضم دال بی‌نقطه و تخفیف میم الجلد یا آن اصلاح چیزی کنند مثل نان خورش برای نان و مثل زاج و مازو برای پوست و مراد اینجا
نقش است و مانند آنست که اصلاح کاغذ میکنند مطرزی در مغرب گفته که الادیم بفتحتین اسم لجمع ادیم وهو الجلد المدبوغ المصلح بالدباغ من
الادم وهو ما یؤتدم به والجمع ادم ... قال ابن الانباری معناه الذی یطیب الخبز ویصلحه ویتلذذ به الاکل والادم والادام ... قلم
والاعلام ... از کتب ... والموافقة ... حلیه بکسر حاء بی‌نقطه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و تاء ... و مراد اینجا ... ورق است
حلیه کیفیت ساخته شدن چیزی ... اینجا مجرور است معطوف بر الادیم است ... معطوف ... بر ما فیه ... و عبارت از نقش ... کتابت
است من برای تبعیض است ... یعنی روایت است از عبد الرحمن بن سلیمان از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بدرستی که مصحف‌های حقیقی هرگز خریده نمیشود یعنی که لایق اینها و مدلول آنها باشد
پس چون خریداری نمای مصحف‌های مجازی را پس بگو که خریدم و بگو که جز این نیست که میخرم از تو کاغذ او را و آنچه در اوست از آنچه کاغذ است از ساخته و
کیفیت ساخته شدن کاغذ است و آنچه را که در کاغذ است از عمل دست تو بچنین و چنین حاصل آنست که چیزی از قیمت را در مقابل نقش
الفاظ و معنی آنها قرار ندهد زیرا که اینها از کمال عظمت قیمت ندارد و چون که آنچه را که میخری و آنکه ملتفت مصحف ملکی **دوم**
اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن بیع المصاحف وشرائها فقال لا تشتر کتاب الله ولکن اشتر الحدید والورق و
الدفتین وقل اشتری منک هذا بکذا وکذا **شرح** کتاب الله اینجا عبارت است از آنچه مدلول نقش کتابت است که الفاظ و معنی آنها
است الحدید بفتح حاء بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه آنچه در عمل آن ... مناسبت با مقابل
آن باعتبار ... شده باشد و مراد اینجا نقش کتابت است زیرا که مسطر کاغذ میباشد و هر سطری از آن مناسب سطری دیگر است و هم چنین
صفحه با صفحه و ورق با ورق صاحب قاموس گفته که واری حدیده دار حدی گفته **یعنی** روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از فروختن مصحف و خریدن آن پس امام گفت که مخر کتاب الله تعالی را ولیکن بخر نقش کتابت را و کاغذ را و جلد را
و بگو که میخرم از تو این را که مذکور شد بچنین و چنین **سیوم اصل** عن روح بن عبد الرحیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن شراء
المصاحف وبیعها فقال انما کان یوضع الورق عند المنبر وکان ما بین المنبر والحائط قدر ما تمر الشاة او رجل منحرف قال فکان الرجل
یأتی فیکتب من ذلک ثم انهم اشتروا بعد قلت فما تری فی ذلک فقال لی اشتری احب الی من ان ابیعه قلت فما تری ان اعطی علی کتابته
اجرا قال لا باس ولکن هکذا کانوا یصنعون **شرح** الورق عبارت است از کاغذ نانوشته بقدری که کافی باشد برای مصحف عند المنبر عبارتست
از خلف المنبر یعنی میان منبر و دیوار قبلی قدر منصوب است ... تمر الشاة ... بیان ... الرجل ... برای تعجب است ... بکسر همزه
و تشدید نون است ... بار یک نقطه و سکون میم و دال بی‌نقطه مبنی بر ضم است اشتری بصیغه مضارع متکلم باب افتعالست بتقدیر ان

المشتری است پس منصوب لفظا و مرفوع تقدیرا میتواند بود ان اعطی بفتح همزه و سکون نون و صیغه متکلم معلوم یا مجهول باب افعال بتقدیر
فی ان اعطی است **یعنی** روایت است از روح پسر عبد الرحیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خریدن
مصحف‌ها و فروختن آنها پس امام گفت که جز این نیست که در زمان سابق گذاشته میشد کاغذ برای کتابت مصحف نزد منبر
رسول الله در مسجد مدینه و بود آنچه میان منبر و دیوار قبله مسجد است قدر گذشتن گوسفند یا مردی که پهلو کرده باشد امام گفت
پس بود مردی از مسلمانان که می‌آمد پس مینوشت بعضی آن کاغذ را و هم چنین مردی دیگر تا آنکه مجموع قرآن نوشته میشد
برای مردی که کاغذ را گذاشته بود یا وجود این بدرستی که مسلمانان خریدند مصحف را بعد از آن زمان پس گفتم که پس چه میگویی
در آن خریدن و فروختن پس امام گفت هر آینه که بخرید باشم محبوبتر است بسوی من از اینکه فروشم آنرا گفتم که پس چه میگویی
در اینکه دهم بر کتابت مصحف مزدی امام گفت که نیست پروای ولیکن چنین بود که عمل میکردند اهل اسلام در زمان سابق یعنی
که کاغذ را نزد منبر میگذاشتند بعضی ایشان و جماعت مسلمانان آنرا مینوشتند برای او بی اجرت **چهارم اصل** عن عثمان بن عیسی عن
الوراق قال سألت ابا عبد الله علیه السلام فقلت انا رجل ابیع المصاحف فان نهیتنی لم ابعها فقال الست تشتری ورقا وتکتب فیه
قلت بلی واعالجها فقال لا باس بها **شرح** تکتب بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست و اعالجها اشارتست باینکه جلد میکنم
آنها را **یعنی** روایت است از عثمان بن عیسی از کاغذ فروش گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را پس گفتم که من مردی‌ام که میفروشم
مصحف‌ها را پس اگر نهی کنی مرا نمیفروشم آنها را پس امام گفت که آیا نیستی که میخری کاغذ را و مینویسی در آن گفتم که بلی
و جلد میکنم آنها را پس امام گفت که نیست پروای بآنها **باب چهلم اصل باب القمار والنهبة شرح**
القمار بکسر قاف مصدر باب مفاعله گرو بندی و بازیچه النهبة بضم نون و سکون هاء و باء یک نقطه اسم مصدر باب لغزو منع و علم و
افتعال تاراج کردن **یعنی** این باب بیان قمار و تاراج است و در این باب ده حدیث است **اول اصل** سئلت ابا عبد الله
علیه السلام عن قول الله عز وجل ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل فقال کانت قریش تقامر الرجل باهله وماله فنهاهم الله عن ذلک **شرح**
و البقرة اینجا غالب شده ... و بندیست ... بقیه ... و ... ابرای ... است **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره بقره که مخورید مالهای شما را در میان شما بوسیله باطل پس امام
گفت که بود قبیله قریش که غالب ... گرو بندی میشدند مرد با ... عیالش و مالش پس نهی کرد ایشان را الله تعالی از آن عمل قبیح
خانه که ... از سوره ... باب ... حدیث دوم باب ... گذشت ...
این باب که گرو و قمار در میان مقامران گذاشته میشود **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لما انزل الله عز وجل علی
رسول الله صلی الله علیه وآله انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه قیل یا رسول الله ما المیسر
فقال کل ما تقومر به حتی الکعاب والجوز قیل فما الانصاب قال ما ذبحوا لالهتهم قیل فما الازلام قال قداحهم التی یستقسمون
بها **شرح** ... بمعنی ... اینجا ... مبالغه ... جنانچه ... برای مبالغه ... زیرا ...
و ... مثل ... برای افاده ... شرعی باشد چنانچه ...
... الشیطان برای افاده ... شراب ... در حکم ... شراب ... گذشت در
کتاب ... باب ... التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله والی الائمة علیهم السلام ... و از این
است که حرم الله عز وجل الخمر بعینها وحرم رسول الله صلی الله علیه وآله المسکر من کل شراب ... میم ...
... مستعمل ... الکعاب ...
برای اینکه ... بکسر میم و فتح سین ... مستعمل شده زیرا که اسم آلت ... موضع باشد
برای آلت ... مثل مفتاح ... موضع باشد برای آلت ... مثل مفتاح ... میشود
آلت ... شده باشد مثل ... بفتح میم ... سین میتوان گفت ... بکسر میم و فتح سین نمیتوان

نزد و شلام که هر ده میبوده ان مستحق میشود اگر گوی که جر القیر میسر انجا بیخ جعدر میی شده گویم برای مناسبت سابق و لاحق زیرا که
آنها از قبیل جسم است انصاب جمع نصب است مثل اشراف و شریف و تفسیر ان بجا ذکر الالهتهم ... ثابت سوره انعام فقالوا
هذا لله و هذا لشرکائنا الازلام جمع زلم بفتح و ضم زای و فتح لام تیرهای بی پر و پیکان که طلب قسمت و روزی از او ثان میکرده اند
بسبب آنها و انصاب تیرها بی پر و پیکان بوده که شرکت میکرده داشته اند و بر یکی نوشته شده بود که امرنی و بر دیگری نوشته شده
بود که نهانی و بر دیگری نوشته شده بوده که غفل پس چون کسی اراده سفر و مانند آن میداشته آنجا میرفته و آن تیرها میزده و یکی
را بیرون می آورد پس اگر امرنی بوده میکرده و اگر نهانی بوده نمیکرده و اگر غفل بوده آن عمل را از سر میگرفته حرام بودن این باعتبار
الاستعانت باوثان است پس منافات ندارد با صحت قرعه و استخاره موافق شریعت مقدسه و بعضی میگویند که استقسام بازلام نوعی
از قمار است و آن چنین بوده که ده تیر بی پر و پیکان بوده و بر سه تیر نوشته شده بوده که جا الیف است در چهارم نوشته شده بوده که
یک حصه دارد و بر پنجم اینکه دو حصه دارد تا به هم که هفت حصه دارد و ده کس شتر را بخریده اند و آنرا به بیست و هشت حصه میکرده
اند و آن تیرها را بر هم میزده اند و باسم هر یکی تیری بیرون می آورده اند و قیمت شتر را صاحبان سه تیر جا الیف میداده اند
گوشت شتر را صاحبان هفت تیر قسمت میکرده اند به ترتیبی که مذکور شد پس صاحب تیر دهم که آنرا معلی ... ربع
شتر میبرده و بنا بر این احتمال ذکر ازلام بعد از میسر مشتمل بر نوعی از تکرار است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که وقتی
که فرو فرستاد الله عز و جل بر رسول الله صلی الله علیه و آله در سوره مائده که جز این نیست که خمر و میسر و انصاب و ازلام پلیدی است
از عمل شیطان پس اجتناب کنید از آن گفته شد که ای رسول الله چیست میسر گفت هر چه قمار بازی شده باشد حتی کعبها و
گردکان گفته شد که پس چیست انصاب گفت که آنچه مشرکان ذبح کردند برای معبودان خود گفته شد که پس چیست ازلام گفت که
تیرهای بی پر و پیکان عرب که طلب نصیب از رزق میکنند از ... با آنها **سیوم اصل** عن عبد الحمید بن سعید قال بعث ابو الحسن علیه
السلام غلاما یشتری له بیضا فاخذ الغلام بیضة او بیضتین فقامر بها فلما اتی به اکله فقال له مولی له ان فیه من القمار قال فدعا بطشت
فتقیأ فقاءه **شرح** الطشت بفتح طاء بی نقطه و سکون شین با نقطه و بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا ظرفی از مس که بود و است
و مراد اینجا لگن است و آنکه ... از جمله طشت است **یعنی** روایت است از عبد الحمید بن سعید گفت که فرستاد امام موسی کاظم علیه السلام
پسر برادر خود برای او تخم مرغ را پس گرفت آن پسر تخمی را یا دو تخم را پس قمار بازی کرد با آن پس وقتی که آورد آنرا امام خورد آنرا
پس گفت امام را خدمتکاری که او را بود که به راستی که در آن تخم مرغ چیزی از قمار بود و از وی گفت که پس طلب کرد امام لگنی را
پس خود را برای آن قی کرد آنرا **چهارم اصل** عن محمد بن سنان عن ابی الجارود قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن و لا ینتهب نهبة
ذات شرف حین ینتهبها و هو مؤمن قال ابن سنان قلت لابی الجارود و ما نهبة ذات شرف قال نحو ما صنع حاتم حین قال من انتهب
شیئا فهو له **شرح** واو در و هو برای حالیه است و مراد آنست که روح الایمان از او مفارقت میکند چنانچه گذشت در
کتاب الایمان و الکفر در باب الروح الذی ایّد به المؤمن که باب صد و دهم است و در حدیث یازدهم و دوازدهم باب الکبائر که
باب صد و دوازدهم است و بعضی از این استنباط کرده اند که عرق زانی مثلا نجس است لا یسرق بسین بی نقطه و را بی نقطه و قاف
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است لا ینهب بنون و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و خبر مستتر راجع
به سارق است برای رعایت اینکه این عمل کار دزدان است غالبا است نهبة بفتح نون و سکون ها منصوب مفعول مطلق است و این مفعول
مطلق برای نوع است زیرا که ذات شرف صفت نهبة است و میتواند بود که نهبه بمعنی منهوب باشد مثل الله اکبر ...
... فیلیل ... بنا بر این مفعول به است ... و احتمال دارد الشرف بفتح شین بی نقطه و فتح را
بی نقطه و فا مصدر باب علم شدن ابن اثیر در نهایه گفته ... حدیث عائشة ان النبی ...
کنند ... برای غالب شدن بر تاراج است ...

قرادی

عروس و مانند آن شود زیرا که تاراج آن جایز است برای آنکس و در بعض نسخ بشین با نقطه است بمعنی بلند و قیمت و ابن اثیر در نهایه
موافق این روایت کرده و معنی گفته و صاحب قاموس در سین بی نقطه گفته که و فی الحدیث لا ینتهب الرجل نهبة ذات سرف و هو مؤمن ای
ذات شرف و قدر کبیر و رویها بالشین المعجمة صنع بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الصنع بفتح و ضم صاد و
سکون نون ساختن چیزها و مراد اینجا باعث شدن است **یعنی** روایت است از محمد بن سنان از ابی الجارود گفت که شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که زنا نمیکند زنا کننده وقتی که زنا میکند در حالی که او مؤمن باشد و نمیدزدد
دزد وقتی که می دزدد در حالی که او مؤمن باشد و تاراج نمیکند تاراجی که صاحب رفع و شرف باشد در وقتی که تاراج میکند آن تاراج را
در حالی که او مؤمن باشد و تاراج نمیکند تاراجی گفت ابن سنان که گفتم ابی الجارود را که چیست معنی نهبه ذات شرف گفت مانند آنچه باعث
شد حاتم طائی در وقتی که گفت که هر که گرفت چیزی را از دراهمی که می پاشم پس آن از او است **پنجم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال لا
تصلح المقامرة ولا النهبة **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که جایز نمیشود قمار بازی و نه تاراج کردن
آنچه نثار شود و مراد از ذات شرف است که بیان شد در شرح حدیث سابق **ششم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
ینهی عن الجوز یجیء به الصبیان من القمار ان یؤکل و قال هو سحت **شرح** جمله یجیء حالست از الجوز یا صفت است زیرا که در حکم نکره
است زیرا که الف لام آن برای جنس ذهنی است مثل ولقد امر علی اللئیم یسبنی ان یؤکل بفتح همزه و سکون واو بدل اشتمال الجوز است **یعنی**
روایت است از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که بود امام که نهی میکرد از گردکان در حالی که می آورند آنرا
کودکان از قمار بازی از اینکه خورده شود و امام گفت که آن نجاست حرام است **هفتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن
علیه السلام قال سألته عن النثار من السکر واللوز واشباهه ایحل اکله قال یکره اکل ما انتهب **شرح** النثار بضم نون و تخفیف ثاء سه نقطه
والف و را بی نقطه آنچه پاشیده شود و بکسر نون اسم مصدر باب نصر پاشیدن السکر بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مفتوحه شکر و او در
واللوز برای عطف ... است و مراد بادام ... بقرینه او از مجموع در اشباهه ... انتهب بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است
و مراد نهبه ذات شرف است که بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از نثار از شکر و بادام و مانند های آن آیا حلال میشود خوردن آن امام گفت که مکروه است خوردن
آنچه تاراج کرده شود و در میان اهل تاراج **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الاملاک یکون والعرس فینثر علی القوم فقال
حرام و لکن ما اعطوک منه فخذ **شرح** الاملاک مصدر باب افعال زن آوردن و زن دادن و عقد نکاح و بهر سه اینجا مناسب است العرس
بضم عین بی نقطه و سکون و ضم را بی نقطه و سین بی نقطه طعام عروسی و مراد اینجا نقل عروسی است مثل بادام و پسته و نخود و مانند اینها
ینثر بنون و ثاء سه نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و ضرب است و خبر مستتر راجع بالعرس است و هم چنین است در جمله
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زن آوردن می باشد و نقل عروسی نیز پس پاشیده میشود بر اهل مجلس پس امام گفت که حرام
است و لیکن آنچه داده شد حصه تو از آن نقل پس فراگیر **نهم اصل** عن الوشاء عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول المیسر هو القمار
شرح المیسر در سوره بقره یکجا و در سوره مائده دو جا است القمار بکسر قاف مصدر باب مفاعله گرو بندی در بازیچه **یعنی**
روایت است از وشاء از امام رضا علیه السلام گفت که شنیدم از امام که میگفت که مراد بمیسر قمار است مقصود آنست که میسر ماخوذ از یسر بمعنی ... نیست
بلکه ماخوذ است از یسر بمعنی قمار و مستعمل شده در آلات قمار پس منافات ندارد با تفسیری که گذشت در حدیث دوم این باب **دهم**
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الصبیان یلعبون بالجوز والبیض ویقامرون فقال لا تأکل منه فانه حرام **شرح** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که کودکان بازی میکنند بگردکان و تخم مرغ و قمار میبازند پس امام گفت که مخور از آن چه به راستی که آن حرام است هر چند که با حیله
شده است **باب چهل و یکم اصل باب المکاسب الحرام شرح** المکاسب بفتح میم و کسر سین جمع مکسب بفتح میم و کسر سین بصیغه اسم
مکان باب ضرب راههای کسب روزی یا جمع مکسوب روزی های کسب کرده شده و بر هر تقدیر افراد حرام برای آنست که در اصل مصدر
یعنی این باب بیان راههای طلب روزی است که حرام است و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام

تعالی قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان اخوف ما اخاف علی امتی من بعدی هذه المکاسب الحرام والشهوة الخفیة والربا **شرح**
اخوف افعل التفضیل از فعل مجهول است و مضاف است بما و موصوله اخاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم بتقدیر اخافه است وهذه
مرفوع است محلا و خبر ان است و ذکر اسم اشاره برای افاده آنست که مراد مکاسب حرامی است که مشهور و معروف میشود میان خلایق
که فقط تکسب مکاسب خلاف حرام است والشهوة الخفیة مرفوع است بعطف بر هذه بعطف المفرد و مراد میل دل بسوی مکاسب
حرام است بی آنکه ظاهر شود بر خلایق والربا بکسر راء و سقوط همزه که گاهی منقلب بیا میشود والف ممدوده عطف است بر الشهوة
الخفیة بعطف الشیء [?] واحتراز است از شهوة خفیه که مجمع ربا نباشد زیرا که مراد مهر با ترک مکاسب حرام است برای کسالت یا
ان رالت [?] باینکه شهوت خفیه بر دو قسم است اول میل نفس است که لازم طبع بشر است و صاحب آن چون ترک مکاسب حرام کند مراد
مثبت دوم میل نفس است قوی بسوی مکاسب حرام بروشی که صاحبش از خوف اطلاع مردمان بمند [?] اشت مرتکب مکاسب حرام میشود و مراد
اینجا قسم دوم است و ابن اثیر در نهایه گفته که در حدیث شداد بن اوس عن النبی صلی الله علیه وآله ان اخوف ما اخاف علیکم الربا و
الشهوة الخفیة قیل هو کل شیء من المعاصی یضمره صاحبه و یصر علیه وان لم یعمله وقیل هو ان یری جاریة حسناء فیغض طرفه ثم ینظر بقلبه کما
کان ینظر بعینه قال الازهری والقول الاول غیر انه استحسن ان انصب الشهوة الخفیة واجعل الواو بمعنی مع کانه قال ان اخوف ما اخاف علیکم
الربا مع الشهوة الخفیة للمعاصی فکانه یرائی الناس بترک المعاصی والشهوة فی قلبه مخفاة وقیل الربا مع الشهوة ما کان ظاهرا من العمل
والشهوة الخفیة حب اطلاع الناس علی العمل مخفی نماند که در بعض نسخ الربا براء بی نقطه و باء یک نقطه والف مقصوره است و میتواند بود که بزای
با نقطه و نون والف مقصوره باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که
مخوفترین چیزی که میترسم از ان بر امت من در زمان بعد از من این راهها کسب حرام است و میل پنهانی دل بسوی مکاسب حرام و خود نمائی
در ترک آن خیانت **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اربعة لا یجزن فی اربعة الخیانة والغلول والسرقة والربا لا یجزن فی
حج ولا عمرة ولا جهاد ولا صدقة **شرح** در اکثر نسخ لا یجزن بضم جیم و سکون زای با نقطه و فتح نون جمع بصیغه مضارع معلوم جمع مونث
غایبه معتل العین واوی باب نصر است و ظاهر آنست که بسکون خاء با نقطه و فتح زای با نقطه و نون اصلیه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال
باشد زیرا که اربعه عدد جمع مذکر است و حاصل هر دو یکی است زیرا که جواز بمعنی گذرانیدن است و اخزان بمعنی ذخیره کردن است و خرج حرام چون حصول
درگاه الهی نیست گذرانیده نمیشود و ذخیره کرده نمیشود برای روز قیامت [?] مشروع امین در ودیعه و زنکمال در حصه شریک
دیگر و مضارب در حصه نفع صاحب مال و وصی و قیم در مال یتیم و امثال آنها است الغلول بضم غین با نقطه مصدر باب نصر [?] مشروع در غنیمت
لشکر قبل از قسمت السرقة بفتح سین بی نقطه و فتح و کسر راء بی نقطه و قاف مصدر باب ضرب دزدی و آن بیرون آوردن مال دیگریست از
حرزش به پنهانی بی اذن صاحب مال الربا بکسر راء بی نقطه و باء یک نقطه والف مقصوره زیاده شدن و مراد اینجا معامله ایست که زیاده شدن
سرمایه در بعضی معامله معلوم باشد مثل فروختن یک من گندم به دو من گندم بنسیه و تفصیل این می آید در باب پنجاه و یکم که باب الربا است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چهار چیز که هیچکدام آنها ذخیره برای روز قیامت نمیشود در هیچکدام از چهار
چیز خیانت و غلول و سرقه و ربا ذخیره نمیشود هیچکدام آنها در حج و نه در عمره و نه در جهاد و نه در صدقه خواه مفروضه و خواه نافله
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اکتسب الرجل مالا من غیر حله ثم حج فلبی نودی لا لبیک ولا سعدیک وان کان من
حله فلبی نودی لبیک وسعدیک **شرح** الحل بکسر حاء بی نقطه و تشدید لام حلال که ضد حرام است و حج اینجا بمعنی قصد کعبه است هر چند که
قصد برای عمره باشد تفسیر لبیک گذشت در کتاب الحج در شرح عنوان باب هشتاد و یکم که باب التلبیة است و شیخ رضی در شرح
کافیه در مبحث مفعول مطلق گفته که وسعدیک مثل لبیک ای اسعدک ای اعینک اسعادا بعد اسعاد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون کسب کند مرد مالی را از غیر حلال آن بعد از ان قصد کعبه کند پس لبیک گوید در وقت احرام ندا کرده میشود از جانب
الله تعالی که نه لبیک باد ترا و نه سعدیک و اگر باشد از حلال آن پس لبیک گوید ندا کرده میشود که لبیک باد ترا و سعدیک باد ترا
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کسب الحرام یبین فی الذریة **شرح** یبین بیاء یک نقطه و یاء دو نقطه و باء یک نقطه بصیغه

مضارع

مضارع غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کسب حرام ظاهر میشود در اولاد یعنی که اثر
بد میکند در ایشان و ایشان ضایع روزگار میشوند یا با نجیب [?] که ایشان نیز یاد میگیرند از او کسب حرام میکنند **پنجم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اتی رجل امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله فقال انی کسبت مالا اغمضت فی مطالبه حلالا وحراما وقد اردت التوبة
ولا ادری الحلال منه والحرام وقد اختلط علی فقال امیر المؤمنین علیه السلام تصدق بخمس مالک فان الله عز وجل رضی من الاشیاء بالخمس
وسائر المال لک حلال **شرح** حلالا حالست از ضمیر مطالبه و عاملش اغمضت است و اغماض بر حال حلال بودن ترک تفحص بود از
حلالیت در موضع علیحده تا مخلوط بحرام نشود امر بتصدق خمس دو احتمال دارد اول آنکه مصرف آن مصرف سایر صدقات باشد مثل مستحق
زکوة و این بجز خمس باشد که وجوب آن مذکور است در آیت سوره انفال که بیان شده در کتاب الحج در شرح حدیث دهم آخر ابواب پس ذکر
فان الله عز وجل رضی من الاشیاء بالخمس برای بیان عمده بودن این قدر باشد نظیر آنچه گذشت در حدیث اول باب اول که اوصی بالخمس
والخمس کثیر فان الله جل وعز قد رضی بالخمس دوم آنکه مصرف آن مستحقین خمس است و مانند آن باشد و امر بتصدق خمس از قبیل توکیل
باشد بیان این آنکه اگرچه مستحق خمس غیر مستحق تصدق است لیکن امام را جایز است که وکیل کند کسی را در اینکه مالی را که اختیارش با او
تصدق کند بمستحقین زکوة و آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم آخر ابواب که الخمس من خمسة اشیاء من الغنایم والغوص ومن الکنوز
ومن المعادن والملاحة مؤید احتمال اولست زیرا که تفصیل سابق از مستثنی نیست در این تصدق نیز و ایضا آنچه می آید در حدیث نهم
این باب که ان خلط الحرام حلالا تا آخر مؤید احتمال اولست و بر تقدیر هر دو فان الله عز وجل رضی من الاشیاء بالخمس مؤید آنست
که من در آیت سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شیء تبعیضیه باشد و ظرف خبر ان باشد چنانچه مفصل شد در کتاب الحج در شرح حدیث دهم
آخر ابواب بدانکه در میان مجتهدان اختلاف در مصرف این خمس شده صاحب شرایع در مبحث خمس گفته که الحلال اذا اختلط بالحرام
ولا یتمیز وجب فیه الخمس و شیخ زین الدین در شرح آن گفته هذا اذا جهل قدر الحرام او مالکه فلو عرف قیمته [?] الی المالک سواء زاد عن
الخمس ام لا ولو علم القدر خاصة وجبت الصدقة به علی مستحق الزکوة لحاجة ولو علم من وجه دون آخر کما لو علم انه یزید عن الخمس اخرج
الخمس وتصدق بالغالب علی الظن انه من الحرام [?] وتحقق کون الجمیع صدقة وکونه خمسا ولو علم انه اقل من الخمس اقتصر علی اخراج
ما یتحقق معه براءة الذمة ویحتمل الاکتفاء بالظن وهل هو خمس او صدقة وجهان والذی [?] احوط ولو علم المالک خاصة
صالحه [?] فان ابی قال فی التذکرة دفع الیه خمسه مع الجهل المحض بقدره او ما یغلب علی الظن ان علم زیادته عنه او نقصه لان هذا القدر
جعله الله تعالی مطهرا للمال ولو کان الخلیط مما یجب فیه الخمس لم یکن هذا الخمس کافیا عن خمسه بل یخرج الخمس لاجل الحرام اولا او ما یقوم
مقامه ثم یخمس الباقی بحسبه من خمس او مکسب ولو ظهر مالک الحرام بعد الاخراج ولم یرض به ففی الضمان له وجهان اقربهما ذلک **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی نزد امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله گفت که بدرستی که من کسب کردم مالی را که [?] سهل
انگاری کردم در راههای طلب آن بر حالی که حلال بود و بر حالی که حرام بود و بتحقیق اراده کردم توبه را و نمیدانم قدر حلال را از آن
و قدر حرام را و بتحقیق مشتبه شد بر من خصوص حلال و حرام نیز پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که تصدق کن بخمس مالت که بدرستی که الله عز وجل
راضی شد از چیزها بخمس و باقی مالی برای تو حلال است **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو تشوفت الدنیا لقوم حلالا محضا
لم یریدوها فیها قدر حاجتهم ثم تشوفت لقوم حلال و شبهة فقالوا لا حاجة لنا فی الشبهة وتوسعوا من الحلال ثم تشوفت لقوم حراما و شبهة
فقالوا لا حاجة لنا فی الحرام وتوسعوا فی الشبهة ثم تشوفت لقوم حراما محضا فیطلبونها فلا یجدونها والمؤمن فی الدنیا یاکل بمنزلة المضطر
شرح التشوف بشین با نقطه و فاء مصدر باب تفعل تزین یعنی آراسته شدن [?] عاطفه و دال بی نقطه و جیم بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر است الدروج رفتن و منقرض شدن التوسع بسین بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب تفعل فراخ دست شدن
از مضارع و فیطلبونها و در یاکل [?] باینکه اکثر اهل زمان او علیه السلام از قسم چهارمند و قلیلی مؤمن خالص و از قسم اولند **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آراسته شد دنیا برای جمعی بر حالی که حلال محض بود پس نخواستند آنرا پس نشستند بسوی
آخرت مراد خاصان اصحاب رسول الله و امیر المؤمنین علیهما السلام است بعد از آن آراسته شد دنیا برای جمعی بر حالی که بعضی آن حلال بود و

ولبعضی آن شبهه بود پس گفتند با خود که نیست حاجتی ما را در شبهه و فراخ دست شدند از حلال بعد از آن آراسته شد دنیا برای بعضی
بر حالی که بعضی آن حرام بود و بعضی آن شبهه بود پس گفتند با خود که نیست حاجتی ما را در حرام و فراخ دست شدند در شبهه بعد از آن
آراسته شد دنیا برای جمعی بر حالی که حرام محض بود پس طلب میکنند دنیای حرام را پس نمی یابند آن را و مومن خالص در دنیا میخورد
مانند مضطر در مخمصه که از میته میخورد و باشد مراد آنست که بسیار نمیخورد هرچند که از حلال محض باشد **هفتم اصل** عن داود
الرقی قال قال ابوالحسن علیه السلام یا داود ان الحرام لا ینمی وان نمی لم یبارک فیه وما انفقه لم یوجر علیه وما خلفه کان زاده
الی النار **شرح** حرقی بفتح حاء و سقط و فتح را و سقط منسوب بمیم بفتح حاء و کسر راء و سکون یاء که بعد قبیله ایست لاینمی بنون
و یاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یعنی لاینمی غالبا است بقرینه وان نمی النمی بفتح نون و سکون میم و بضم نون و کسر میم
و تشدید یاء زیاد شد لم یبارک بصیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعله است خبر راجع بصاحب حرام است و مراد آنست که شوم
است برای او و از ارتش در آن بیشتر است از راحت چنانچه گفته در آیت سوره توبه فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله
لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون خلفه از باب تفعیل است **یعنی** روایت است از داود رقی گفت که گفت
امام علی النقی علیه السلام که ای داود بدرستی که حرام زیاد نمیشود غالبا یعنی که اکثر طالبان حرام دست تنگ میباشند موافق آنکه گذشت
در حدیث سابق که فیطلبونها فلا یجدونها و اگر زیاد شود برای کسی داده نمیشود برای او در آن حرام و آنچه خرج کند در راه خدا اجر
نمیشود بر آن و آنچه واپس گذارد آن را برای وارثان میشود توشه او بسوی آتش جهنم **هشتم اصل** کتب محمد بن الحسن الی ابی محمد علیه السلام
رجل اشتری من ... او خادما بمال اخذه من قطع الطریق او من سرقة ایحل له ما یدخل علیه من ثمرة هذه الضیعة او یحل له ان یطاها الفرج
الذی اشتراه من سرقة او قطع الطریق فوقع علیه السلام لا خیر فی شیء اصله حرام ولا یحل استعماله **شرح** ظاهر ذکر مال اینست که سوال از آن است که اشترا از عین
حرام شده باشد و ظاهر ذکر اصله حرام اینست که در جواب تعمیم شده باشد و شامل باشد صورتی را که اشترا بذمت شده باشد
بر عین حرام کرده عوض و آن خود ادا شده **یعنی** نوشت محمد بن الحسن بسوی امام حسن عسکری علیه السلام که مردی خرید باغی را یا کنیزی را بمالی که بهم
رسانیده آن را از راهزنی یا از دزدی آیا حلال میشود برای او آنچه داخل میشود بر او از میوه این باغ یا حلال میشود برای او اینکه جماع
کند آن کنیز را که خریده آن را از دزدی یا راهزنی پس نوشت امام علیه السلام که نیست خیر در چیزی که اصل آن حرام است و حلال نمیشود کار فرمودن
آن **نهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اصاب مالا من عمل بنی امیة وهو یتصدق منه ویصل منه قرابته ویحج لیغفر له ما اکتسب
یقول ان الحسنات یذهبن السیئات فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الخطیئة لا تکفر الخطیئة ولکن الحسنة تحط الخطیئة ثم قال ان کان خلط الحرام
حلالا فاختلطا جمیعا فلا یعرف الحلال من الحرام فلا باس **شرح** تحط بحاء بی نقط و تشدید طاء بی نقط بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
نصر است خلط بخاء با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول یا معلوم باب تفعیل برای مبالغه یا باب ضرب است حلالا منصوب بنزع خافض است
بتقدیر بحلال لا یعرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است ظاهر فلا باس اینست که در اخراج این تصدق خمس باعث حلال شدن باشد
میشود چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که دریافت مالی را بسبب
عمل از جانب خلفای بنی امیه و او تصدق میکند از آن مال و پیوند میکند با آن خویشان خود را و حج میگزارد تا آمرزیده شود برای او
آنچه کسب او حرام را و با خود میگوید مدلول آیت سوره هود را که بدرستی که اعمال صالحه بر طرف میکنند اعمال قبیحه را پس گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که عمل قبیح بر طرف نمیکند عمل قبیح دیگر را و لیکن عمل صالح محو میکند عمل قبیح را از نامه اعمال با اینکه تصدق
از حرام معلوم قبیح است بعد از آن امام گفت که اگر باشد که آمیخته شده باشد حرام بحلال با هم در وقتی که آمیخته بیکدیگر شده باشند
بیکبار پس شناسد حلال را ممتاز از حرام پس باکی نیست برو برای تصدق و صله قرابت و حج بعد از آن **دهم اصل** عن ابی عبد
الله علیه السلام فی قول الله عز وجل وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا قال ان کانت اعمالهم لاشد بیاضا من القباطی
فیقول الله عز وجل لها کونی هباء وذلک انهم کانوا اذا شرع لهم الحرام اخذوه **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث پنجم باب اجتناب المحارم که باب سی و نهم است در سوره فرقان چنین است وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا

الملائکة

الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا وقدمنا میتواند بود
که او در او نری عاطفه نباشد بلکه بمعنی الی ان باشد بقرینه اینکه نری مضارع است و انزل ماضی است و ظاهر احادیث اینست که الذین لا یرجون
لقاءنا مجرمین و و عبادت باشد از جمعی که اجتناب از مال حرام نمیکنند اصلا و ضمیر یقولون و عملوا راجع بمجرمین باشد و حجرا بمعنی پناهی که واقع
عذاب است باشد خواه واقع حقیقی مثل عبادات میتواند بود و خواه واقع خیالی مثل عبادات غیر مقبوله و حجرا منصوب بحذف حرف ندا
باشد و ذکر محجورا برای تاکید است احتراز از حجر خیالی باشد که آن ثمر آلوده و من زائده من عمل بیانیه برای افاده تعمیم باشد نظیر طایر
یطیر بجناحیه الهباء بفتح هاء و همزه منقلب از واو غباران بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و خبر آن مقدر است بقرینه لام در لاشد
القباطی بفتح قاف و تخفیف باء یک نقطه و الف و کسر طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و بفتح طاء و الف جمع قبطی بضم و کسر قاف و سکون
باء و یاء و هر دو جامهای کتان که بغایت سفید و نازک است و علا اهل مصر است که آنها را قبط بکسر قاف و سکون باء یک نقطه میگویند شرع
با نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است الشرع راه دادن بچیزی الحرام مرفوع و نایب فاعل است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره فرقان که و آمدیم بسوی آنچه بجا آوردند هر کار خیری که باشد پس کردانیدیم
آن را بی اعتبار و پراکنده کرده شده امام گفت که بدرستی که شان آنست که بود عبادتهای ایشان هر آینه سفیدتر از جامهای قبطی پس میگوید
الله عز وجل آن عملها را که می باش غبار روان برای اینست که بودند با ترورشی که چون راه داده میشد برای ایشان مال حرام فرو می
گرفتند آن را **باب چهل و دوم اصل باب السحت** **شرح** السحت بضم سین بی نقطه و سکون و ضم حاء بی نقطه و تاء دو نقطه
در بالا مال بغایت حرام **یعنی** این باب بیان مالیست که بغایت حرام است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** سالت ابا
جعفر علیه السلام عن الغلول فقال کل شیء غل عن الامام فهو سحت واکل مال الیتیم وشبهه سحت والسحت انواع کثیرة منها اجور الفواجر وثمن الخمر
والنبیذ المسکر والربا بعد البینة فاما الرشا فی الحکم فان ذلک الکفر بالله العظیم وبرسوله صلی الله علیه وآله **شرح** تقیید نبیذ بمسکر
برای احتراز است از آبی که مشتی خرما در آن می اندازند اند برای تغییر مزه آن چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم باب الفضل
بین الحق والمبطل فیه امر الله امامه که باب بیست و دوم است مراد باکل ربا قرض سود گرفتن و خوردن آنست چنانچه بیان میشود در شرح
حدیث سیوم باب الربا که باب بیست و دوم است البینه بنون و باء یک نقطه و ها مصدر باب تفعل اگاه شدن یعنی فهمیدن چیزی که واضح
است اما عقلا از آن واقع شده بعد البینه از آنست تا شکی معتبر آن علامه معنی الکلاله باز دارد که مذکور است در آیت سوره بقره
الذین یاکلون الربا فقهیده الله و بیان میشود در شرح حدیث سیوم باب الربا الرشا بکسر راء بی نقطه و شین با نقطه و الف و همزه
منقلب از واو در رشوه بفتح و ضم و کسر راء و سکون شین بمعنی پاره **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از دزدیدن غنیمت لشکر
از غنیمت پس امام گفت که هر چه دزدیده شود از امام پس آن مال بغایت حرام است و خوردن مال یتیم و مانند آن مثل مال مجنون
مال بغایت حرام است و مال بغایت حرام اقسام بسیار است از آن جمله اجرت های زنان زانیه است و بهای شراب انگور است و بهای
نبیذ مست کننده است و خوردن قرض سود است بعد از اطلاع بر معنی آیت الذین یاکلون الربا پس اما رشوت در حکم میان دو کس
پس بدرستی که آن است کفر بالله که بزرگ است و برسول او صلی الله علیه وآله مراد اینست که حرام بودن رشوه بغایت الغایه است
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال السحت ثمن المیتة وثمن الکلب وثمن الخمر ومهر البغی والرشوة فی الحکم واجر الکاهن
شرح البغی بفتح باء یک نقطه و کسر غین با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین زن زنا کننده الکاهن بصیغه اسم فاعل باب
نصر و منع کسی که خبر از غیب دهد پیش از استماع وحی الله تعالی بسوی پیغمبر از جنی یا شیطان خواه به دعوی صفای باطن باشد و خواه
به دعوی جن جن باشد و خواه بنوع دیگر باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مال بغایت حرام بهای مردار است
و بهای سگ است بتفصیلی که می آید در حدیث پنجم این باب و بهای شراب و مهر زانیه است و رشوت در حکم میان دو کس است و بها
و اجرت کاهن است **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام السحت انواع کثیرة منها کسب الحجام اذا شارط واجر الزانیة وثمن الخمر فاما
الرشا فی الحکم فهو الکفر بالله العظیم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مال بغایت حرام چند قسم است از جمله آنها کسب حجامت کننده

ست چون بتعیین قدر اجرت کند بیش از عمل واجرت زانیه است و بهای شراب است پس اما رشوت در حکم میان دو کس آنست که با هم
که بزرگی است **چهارم اصل** عن یزید بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن السحت فقال الرشا فی الحکم **شرح**
روایت از یزید بفتح یاء دو نقطه در پا یکین ابن فرقد بفتح فا و سکون را بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت پرسیدم امام را از مال الحرام پس گفت که رشوت در حکم است منافات نیست میان این حدیث واحادیث سابقه
زیرا که مقصود سایل اینجا سوال از اعظم اقسام سحت است واحادیث سابقه برای بیان اقسام سحت مجرد از کثرت است **پنجم**
اصل سئلت ابا عبد الله علیه السلم عن ثمن الکلب الذی لا یصید فقال سحت واما الصیود فلا باس **شرح** الصیود بفتح صاد بی نقطه
وتخفیف یاء دو نقطه در پا یکین صیاد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بهای سگی که شکار نمیکند پس امام گفت که مال
نجاست حرام است واما سگ شکاری پس باکی نیست بردن بهای آن ظاهر این حرام بودن بهای سگ پاسبان گله و مانند آنست که
مگر آنکه پاسبانی نیز نوعی از صید باشد **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من بات ساهرا فی کسب ولم یعط العین حظها من
النوم فکسبه ذلک حرام **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که شب بروز آورد بیدار در کسبی و نداد چشم را حق
ونصیب او از خواب پس آن کسب او حرام است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال الصناع اذا سهروا اللیل کله فهو
سحت **شرح** صناع بضم صاد وتشدید نون جمع صانع است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کارگران چون بیدار
باشند در شب همه آن پس کسب ایشان مال نجاست حرام است **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله
علیه وآله عن کسب الاماء فانها ان لم تجد زنت الا امة قد عرفت بصنعة ید ونهی عن کسب الغلام الصغیر الذی لا یحسن صناعة بیده
فانه ان لم یجد سرق **شرح** ضمیر فانها راجع بمفرد اماء است عرفت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب ضرب است صنعة بفتح صاد و سکون نون
است لا یحسن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است صناعة بکسر صاد است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی
کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از کسب کنیزان چه بدرستی که کنیز اگر نیابد مقرری را زنا میکند غالبا مگر کنیزی که بتحقیق شناخته
شده باشد بهنری که از دست او آید ونهی کرد از کسب پسر کوچک که خوب نمیداند پیشه را بدست خود چه بدرستی که او اگر نیابد
مقرری را دزدی میکند غالبا **باب چهل و سوم اصل باب اکل مال الیتیم شرح** این باب بیان خوردن مال یتیم است در
این باب پنج حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم اوعد الله تبارک وتعالی فی مال الیتیم بعقوبتین احدیهما عقوبة الآخرة
النار واما عقوبة الدنیا فقوله عز وجل ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم الآیة یعنی لیخش ان اخلفه فی ذریته کما صنع بهولاء
الیتامی **شرح** النار مرفوع و بدل عقوبت است واشارت است بآیتی که مذکور میشود در حدیث آینده الآیة منصوب است بتقدیر اقرء و مانند
آن واشارت است بتمام آیت که فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا ان لیخش بفتح همزه وسکون نون است اخلف بخاء با نقطه وضمیر راجع بمفرد الذین
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است الخلافة جانشین شدن **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که تهدید و وعید کرده الله تبارک وتعالی
در مال یتیم بدو عذاب یکی از آنها عذاب آخرت است که آتش جهنم است واما عذاب دنیا پس مضمون قول او عز وجل است در سوره نساء که وباید
که بترسند جمعی که اگر وا میگذاشتند اولادی کوچک ناتوان میترسیدند برایشان [illegible] مجموع آیت اینست و بعد از آن باید که یکی از ایشان
بترسد از اینکه جانشین شوم او را در اطفال او چنانچه کرد با آن یتیمان **دوم اصل** سئلت ابا عبد الله علیه السلم عن اکل مال الیتیم
فقال هو کما قال الله عز وجل ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا ثم قال من غیر ان اسئله
من عال یتیما حتی ینقطع یتمه او یستغنی بنفسه اوجب الله عز وجل له الجنة کما اوجب النار لمن اکل مال الیتیم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از خوردن مال یتیم پس گفت که آن چنانست که گفت الله عز وجل در سوره نساء که بدرستی که جمعی که میخورند مالهای یتیمان را
از روی ظلم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتشی را و زود در آیند بآتشی افروخته و بیان این شده در کتاب الایمان
والکفر در شرح حدیث اول باب بیست و نهم که باب [illegible] است بعد از آن امام گفت بی آنکه سوال کنم او را که هر که نفقه داد یتیمی را تا آنکه
بسر آید یتیمی او یا آنکه فراخ دست شود بخودش واجب کرد الله عز وجل برای او بهشت را چنانچه واجب کرد آتش جهنم را برای آنکه

خورد

خورد مال یتیم را از روی ظلم **سیوم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلم عن الرجل یکون فی یده مال لایتام فیحتاج الیه فیمد یده فیاخذه
وینوی ان یرده فقال لا ینبغی له ان یاکل الا القصد لا یسرف فان کان من نیته ان لا یرده علیهم فهو بالمنزل الذی قال الله عز وجل
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که می باشد در دست او مالی از یتیمان پس محتاج میشود
بسوی آن مال پس دراز میکند دست خود را پس فرا میگیرد آنرا و قصد میکند اینرا که باز گرداند آنرا پس امام گفت که سزاوار نمیشود
او را اینکه بخورد در وقت احتیاج مگر میانه را چنان این که اسراف نمیکند و اگر باشد از قصد او اینکه باز نگرداند بر آن یتیمان پس
او در مرتبه است که گفت الله عز وجل در سوره نساء که بدرستی که جمعی که میخورند مالهای یتیمان را از روی ظلم تفصیل این می آید در شرح
احادیث باب چهل و پنجم که باب [illegible] الیتیم والقرض منه است **چهارم اصل** قیل لابی عبد الله علیه السلم انا ندخل علی اخ
لنا فی بیت ایتام ومعهم خادم لهم فنقعد علی بساطهم ونشرب من مائهم ویخدمنا خادمهم وربما طعمنا فیه الطعام من عند صاحبنا وفیه من طعامهم
فما تری فی ذلک فقال ان کان فی دخولکم علیهم منفعة لهم فلا باس وان کان فیه ضرر فلا وقال بل الانسان علی نفسه بصیرة فانتم لا یخفی
علیکم وقد قال الله عز وجل والله یعلم المفسد من المصلح **شرح** الانسان مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا است و این آیه مذکور
شده در کتاب الصیام در حدیث دوم باب حد المرض الذی یجوز للرجل ان یفطر فیه که باب سی و نهم است **یعنی** گفته شد امام جعفر صادق
علیه السلم را که بدرستی که ما داخل میشویم بر برادر مومنی که ما راست در خانه یتیمانی و با ایشانست کنیزی که از ایشانست پس می نشینیم بر فرش
ایشان و می آشامیم از آب ایشان و خدمت میکند ما را کنیز ایشان و بسا که خوردیم در آن خانه طعام را از جانب یار ما و در آن هست
چیزی از طعام یتیمان پس چه می بینی در آن پس امام گفت که اگر باشد در داخل شدن شما بر آن یتیمان نفعی برای ایشان پس نیست
پروای و اگر باشد در آن داخل شدن ضرری پس داخل مشوید و امام گفت از سوره القیمة که بلکه آدمی بر ذات خود گواه است پس شما
پس شما پنهان نمیشود بر شما حقیقت حال و بتحقیق گفت الله عز وجل در سوره بقره که والله تعالی میداند کسی را که قصد فساد دارد از
ممتاز از کسی که قصد صلاح دارد **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم ان لی ابنة اخ یتیمة فربما اهدی لها الشیء فآکل منه ثم اطعمها
بعد ذلک الشیء من مالی فاقول یا رب هذا بهذا فقال لا باس **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که مراست دختر برادری
که یتیم است پس بسا که هدیه کرده میشود برای او چیزی از خوردنی پس میخورم از آن بعد از آن میخورانم او را بعد از آن چیزی از مال
خود پس میگویم که ای صاحب کل اختیار مرا این عوض آنست پس امام گفت که نیست پروای **باب چهل و چهارم اصل باب ما یحل
لقیم مال الیتیم منه شرح** القیم بفتح قاف و تشدید یاء دو نقطه در پا یکین مکسوره محافظت کننده **یعنی** این باب بیان چیزیست
که حلال میشود برای محافظت کننده مال یتیم از آن مال و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
فی قول الله عز وجل ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف قال من کان یلی شیئا للیتامی وهو محتاج الیه لیس له ما یقیمه فهو یتقاضی اموالهم و
یقوم فی ضیعتهم فلیاکل بقدر ولا یسرف فان کانت ضیعتهم لا تشغله عما یعالج لنفسه فلا یرزان من اموالهم شیئا **شرح** ما یقیمه بقاف و
یاء دو نقطه در پا یکین از باب افعال عبارتست از نفقه سالیانه بنابر فرق میان فقیر و مسکین که گذشت در کتاب الزکوة در حدیث
هفدهم و نوزدهم باب اول پس جواز اکل مسکین ثابت بطریق اولی است یتقاضی بقاف و ضاد با نقطه والف منقلب از یا بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفاعل است یقوم از باب افعال است بقدر بباء حرف جر و فتح دال بی نقطه و راء بی نقطه است لا یسرف مجزوم
است در فرع میتواند بود لا تشغله بشین با نقطه و غین با نقطه از باب منع است لا یرزان براء بی نقطه و زای با نقطه و همزه و نون
تاکید ثقیله است یا خفیفه بصیغه نهی غایب معلوم باب منع است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی عز وجل در سوره
نساء که هر ولی یتیمان که باشد تنگدست پس باید که خورد از مال یتیمان بقدری که میانه است امام گفت که هر که باشد که والی شود چیزی را که از
یتیمانست و او محتاج باشد بسوی آن چنانکه او را چیزی که بر پا دارد او را پس او تقاضا میکند مالهای یتیمان را که نزد جمعی است با
اجاره و زمین و زراعت یا مانند آنهاست و ایستادگی میکند در آب و زمین یتیمان پس باید که خورد باندازه و زیاده روی نکند پس اگر
باشد آب و زمین یتیمان مثلا که باز ندارد او را از کاری که میکند برای خود در کسب معاش پس باید که ناقص نکند از مالهای یتیمان

جز برا دوم اصل سالت اباعبدالله علیه السلم عن قول الله عز وجل وان تخالطوهم فاخوانکم قال یعنی الیتامی اذا کان الرجل یلی الایتام

فی حجره فلیخرج من ماله علی قدر ما یخرج لکل انسان منهم فیخالطهم ویاکلون جمیعا ولا یرزان من اموالهم شیئا انما هی النار شرح پرسیدم امام

جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره بقره که وان تخالطوهم الخ یعنی اگر شراکت کنید با ایشان پس ایشان برادران شما اند امام گفت که میخواهد یتیمان را

چون باشد مرد که وارد رسد مالی را برای یتیمانی که در کنار تربیت او باشند پس باید که خرج کند از مال خود بر قدر آنچه خرج میکند برای هر

کسی از آن یتیمان پس شراکت میکند با ایشان و میخورند همه با یکدیگر و باید که ناقص نکند از مالهای یتیمان چیزی را چرا که این نیست که

مالهای یتیمان آتشی است در شکم آنکه میخورد در تجارت خلاف حساب سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل فلیاکل

بالمعروف قال المعروف هو القوت وانما عنی الوصی او القیم فی اموالهم وما یصلحهم شرح القوت بضم قاف و سکون واو و تاء در دو نقطه

و ربال لیقد رحاجت از خوردنی که زنده بر محتاج الیه در بقای بدن باشد یعنی روایتی از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل

در سوره نساء که پس باید که بخورد بمعروف امام گفت که معروف آنست که بقدر حاجت باشد و جز این نیست که الله تعالی خواسته بغیر مالی

وصی را یا کسی را که استادگی کند در مالهای یتیمان و در آنچه اصلاح کند یتیمان را مثل تعلیم آداب و فرائض و سنن و مانند اینها چهارم

اصل قال ابو عبد الله علیه السلم سالنی عیسی بن موسی عن القیم للایتام فی الابل وما یحل له منها فقلت اذا لاط حوضها وطلب ضالتها

[illegible]

اداه **شرح** ضمان عامل مال یتیم و اختصاص ربح بیتیم مذکور شده در کتاب الزکوة نیز در حدیث اول و ششم باب زکوة مال الیتیم
که باب بیست و سیوم است از ام یکن برای احتراز است از صورتی که مال عامل و مال یتیم داخل یکدیگر شده باشد در تجارت زیرا که در
آن صورت کل ربح از یتیم نیست بلکه بقدر حصه اوست مطلب بضم میم و سکون طا منقوطه و با مکسوره صیغه ماضی غایب معلوم باب علم است
و ضمیر مستتر راجع به ربح است زیرا که اگر راجع بمال الیتیم است باشد مستثنی بر تکرار خواهد بود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مال یتیم گفت که تجارت کننده است بآن ضامن است و برای یتیم است جمیع فایده تجارت او چون نباشد برای تجارت کننده با آن
مالی که مخلوط با مال یتیم شده باشد امام گفت که اگر تلف شود ربح مال یتیم در تجارتی دیگر او را میکند از آن تجارت کننده **سیوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی رجل عنده مال الیتیم فقال ان کان محتاجا لیس له مال فلا یمس ماله وان هو اتجر به فالربح للیتیم وهو ضامن
شرح اتجر بتشدید تا صیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الاتجار تجارت وان هو اتجر برای بیان شق مالداری ان رجل است
لیکن ربح که ... کند بجمیع آنچه تجارت بآن میشود از مال یتیم زیرا که در آن صورت تجارت او بمال یتیم جایز است و میتواند بود که شامل
هر دو شق باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که سؤال کرده شد در مردی که نزد اوست مال یتیم پس گفت که اگر آن مرد
تنگدست بناشد او را مالی اصلا پس باید که دست نزند مال یتیم را اما نمیخیزد (?) که تجارت بآن نکند و اگر آن مرد مالدار باشد و تجارت کند
بمال یتیم پس فایده برای یتیم است و آن مرد ضامن است **چهارم اصل** عن اسباط بن سالم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
قلت اخی امرنی ان اسئلک عن مال یتیم فی حجره یتجر به قال ان کان لاخیک مال یحیط بمال الیتیم ان تلف او اصابه شیء غرم
له والا فلا یتعرض لمال الیتیم **شرح** الحجر بکسر حاء منقوطه و سکون جیم و را بی نقطه کنار و مراد اینجا کفالت است یتجر بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افتعال بتقدیر استفهام است یعنی تجارت از نقصان است غرم صیغه جزای شرط دوم است
و جزای شرط اول محذوف است بتقدیر نعم ان کان **یعنی** روایت است از اسباط بن سالم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
را گفتم که برادرم امر کرد مرا که سؤال کنم ترا از مال یتیمی که در کنار اوست آیا تجارت میکند بآن مال گفت که آری اگر باشد برادر ترا
مالی که احاطه کند بجمیع مال یتیم بیان این آنکه اگر تلف شود یا بر خورد آنرا نقصانی تاوان میکند آنرا برای یتیم و اگر نباشد برادر
ترا مالی که احاطه کند پس باید که متعرض نشود مال یتیم را **پنجم اصل** عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل ولی
مال یتیم أیستقرض منه فقال ان علی بن الحسین صلوات الله علیه قد کان یستقرض من مال ایتام کانوا فی حجره فلا بأس بذلک
شرح الاستقراض قرض شمردن چیزی که تواند بود که قرض نباشد و طلب قرض از کسی و معنی اول اینجا مناسب است زیرا که
معنی دوم موقوفست بر طرفی دیگر که او نیز بالغ باشد پس مقصود سایل اینست که ولی اگر فقیر باشد و اکل بمعروف کند و آنرا (?)
استقراض کند یا منافات ندارد با آیت سوره نسا و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف **یعنی** روایت است از منصور بن حازم از امام
جعفر صادق علیه السلام در مردی که صاحب اختیار رشد مال یتیمی را آیا استقراض میکند از آن مال برای خرج ضروری خود پس امام
گفت که به راستی که علی بن الحسین صلوات الله علیه تحقیق بود که استقراض میکرد بعض مال یتیمانی را که بودند در کنار او پس نیست باک
بآن اگر گویی که آیت سوره نسا که و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف دلالت میکند بر اینکه در صورت
بی نیازی استقراض جایز نباشد و در صورت نیازمندی اکل بمعروف جایز باشد بی حاجت باستقراض پس چرا امام استقراض
کرد گوییم که جواز اکل بمعروف در صورت فقر منافات ندارد با لزوم استقراض چه جای اینکه منافات داشته باشد با افضلیت
استقراض برای نفقه ضروری خود اگر امید حصول مال بعد از آن باشد والله اعلم **ششم اصل** عن منصور بن حازم
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له رجل ولی مال یتیم ایستقرض منه قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یستقرض من مال
یتیم کان فی حجره **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **هفتم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل
یکون عنده بعض اهل بیته المال للایتام فیدفعه الیه فیأخذ منه دراهم یحتاج الیها ولا یعلم الذی کان عنده المال للایتام انه اخذ
من اموالهم شیئا ثم تیسر بعد ذلک ای ذلک خیر له اعطیة الذی کان فی یده ام یدفعه الی الیتیم وقد بلغ وهل یجزیه ان یدفعه الی صاحبه

علی وجه الصلة ولا یعلمه انه اخذ له مالا **شرح** ظاهر اینست که قال قلت الرجل باید بجای سأله الرجل و ما موافق ظاهر شرح میکنیم لا یعلم بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال و مجرد میتواند بود و بنا بر اول الذی مفعول اول است و بنا بر دوم فاعل است انه بفتح همزه است و ذکر بعد
ذلک بعد از ثم برای افاده طول بودن مالست ای بفتح همزه و تشدید یا مرفوع و مبتدا است و برای استفهام است و مضاف است و مشار الیه ذلک
دو شق مذکور قبله از آنست صاحبه عبارت از یتیم است لا یعلمه از باب افعال است **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن حجاج از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم که مردی میباشد نزد بعض اهل خانه او مال از یتیمانی پس میسپارد آن مال را بسوی آن مرد پس آن مرد
فرا میگیرد از آن مال چند درهم که محتاج میشود بسوی آنها در نفقه خود و اعلام نمیکند آنکس را که بود نزد او مال از یتیمان اینکه او فرا
گرفت از مالهای یتیمان چیزی را بعد از آن فراخ دست شد بعد از آن تنگی کدام از آنچه مذکور میشود بهتر است برای او آیا میدهد آنچه
را که برداشته بآنکس که بوده در دست او یا میدهد آنرا بسوی یتیم در حالی که بتحقیق بالغ شده و آیا کافی میشود آن مرد را اینکه دهد
آنرا بسوی صاحبش بر وجه هدیه و اعلام نکند او را اینکه او فرا گرفته مالی را که از او بوده **اصل** فقال یجزیه ای ذلک فعل
اذا اوصله الی صاحبه فان هذا من السرائر اذا کان من نیته ان شاء رده الی الیتیم ان کان قد بلغ علی ای وجه شاء وان لم یعلمه انه
کان قبض له شیئا وان شاء رده الی الذی کان فی یده وقال اذا کان صاحب المال غائبا فلیدفعه الی الذی کان المال فی یده
شرح ای بفتح همزه و تشدید یا مرفوع و فاعل یجزیه است و مضاف است و اینجا اسم موصول است و مشار الیه ذلک دو شق است زیرا که
دو شق سؤال آخر متعلق بشق دوم از دو شق سؤال اول است فعل بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است بتقدیر فعله است و صله موصول
جمله اذا اوصله تا من نیته استیناف بیانی است و مراد بصاحبه یتیم است جمله ان شاء تا آخر مبینه جزای شرط است و مرکب است از شرط
و جزا و دیگر پس ان هذا من السرائر جزای اذا کان من نیته است که مقدم بر آن شده و مجموع آن دو جزای شرط اولست و مقصود احتراز
است از صورتی که برای یتیم هدیه فرستاده شود بقصد احسان محض و بعد از آن بخاطر رسد که مال از یتیم نزد او بوده و آن هدیه را
حساب مال یتیم کند زیرا که آن جایز نیست چون الله تعالی بر سرائر مطلع است و میداند که در آن وقت این نیت نداشته جمله ان شاء تا
شیئا استیناف بیانی استیناف سابق است و ان لم یعلمه وصلیه است یعلمه از باب افعال است جمله وان شاء عطف بر جمله اذا اوصله **یعنی**
پس امام گفت که کافی میشود او را هر کدام آن دو شق که کرده آنرا بیان این آنکه چون رسانید آنرا بسوی صاحبش که یتیم است پس به راستی که
این عمل از رازهاست یا نمیخیزد (?) که مقبولست نزد الله تعالی البته مانند صدقه سر که ریا در آن نیست و چون باشد از قصد او در وقت
ایصال بیان این آنکه اگر خواهد بر میگرداند آن مال را بسوی یتیم اگر باشد که بتحقیق بالغ باشد بهر وجهی که خواسته باشد هر چند
که اعلام نکند یتیم را اینکه او بود که قبض کرده بود چیزی را که از یتیم بود و اگر خواهد بر میگرداند آن مال را بسوی آنکه بود در دست
او بشرط اهلیت این را بیکه این مال یتیم است و امام گفت که چون باشد یتیم که صاحب مالست غایب پس باید که دهد آنرا بسوی آنکه
بود در دست او و مراد آنست که جایز نیست او را تاخیر برای انتظار حضور صاحب مال زیرا که در تاخیر آفات میباشد **هفتم**
اصل عن ابی الربیع عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن رجل ولی مال یتیم فاستقرض منه شیئا فقال ان علی بن الحسین علیهما السلام
کان یستقرض مال الایتام فی حجره **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب **باب چهل و ششم اصل باب**
اداء الامانة **شرح** اداء بفتح همزه و تخفیف دال منقوطه و الف ممدوده اسم مصدر باب تفعیل است الامانة سپرده
شده و امین بودن و مراد اینجا معنی اول است **یعنی** این باب بیان رسانیدن سپرده شده بسوی صاحبش است و در این باب
نه حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلاث لا عذر لاحد فیها اداء الامانة الی البر والفاجر والوفاء
بالعهد الی البر والفاجر وبر الوالدین برین کانا او فاجرین **شرح** مضمون این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم
باب البر بالوالدین که باب شصت و نهم است برا اول و دوم و چهارم بفتح با منقوطه و تشدید را بی نقطه است و در سیوم
بکسر با منقوطه مصدر باب حسب و علم است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سه چیز نیست بهانه برای هیچ کس
در آنها اول رسانیدن سپرده بسوی نیکوکار و بدکار و دوم وفا کردن پیمان بسوی نیکوکار و بدکار و سیوم نیکویی با پدر و ماد

خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار **دوم اصل** عن الحسین الشیبانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له رجل من موالیک یستحل مال
بنی امیة ودماءهم وانه وقع لهم عنده ودیعة فقال ادوا الامانات الی اهلها وان کانوا مجوسا فان ذلک لا یکون حتی یقوم قائمنا
علیه السلام فیحل ویحرم **شرح** ادوا بفتح همزه و تشدید دال بی‌نقطه مضموم صیغه امر مخاطب از باب تفعیل است مشار الیه ذلک استحلال
مال و خون بنی امیه و امثال ایشان است و اشارتست باینکه در زمان پیش حکم اهل اسلام بر ان مخالفان جاریست چنانچه گذشت در
کتاب الجهاد در حدیث چهارم باب چهارم که بابیست معنون بوجه اخراج الاموال است یحل بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست
ویحرم از باب تفعیل است و مراد اینست که قایم علیه السلام بعض حرامهای زمان گذشته را حلال میکند و بعض حلالهای زمان گذشته را حرام
میکند و این منافات ندارد با اینکه دین شریعت در اولین و آخرین یکیست چنانچه گذشت در کتاب الجهاد در حدیث اول باب من یجب
علیه الجهاد ومن لا یجب که باب چهارم است **یعنی** روایتست از حسین شیبانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که
مردی از شیعه تو حلال میشمرد مال بنی امیه را و خونهای ایشان را و بدرستی که ایشان را امانتیست که واقع شده از ایشان نزد او سپرده پس امام
گفت که برسانید سپرده‌ها را بسوی صاحبان آنها هرچند که باشند گبران چه بدرستی که آن استحلال نمی‌باشد تا آنکه ظاهر شود قایم
ما علیه السلام پس حلال کند بعض حرامها را و حرام کند بعض حلالها را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ادوا الامانة ولو الی قاتل ولد الانبیاء **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که برسانید سپرده را بسوی صاحبش هرچند که بسوی کشنده اولاد پیغمبران باشد **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول اتقوا الله وعلیکم باداء الامانة الی من ائتمنکم فلو ان قاتل علی علیه السلام ائتمننی علی امانة لادیتها الیه **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که پرهیز کنید از عذاب الله تعالی و بر شما باد که ادای امانت کنید بسوی کسی که امین شمرد شما را
پس اگر اینکه کشنده علی علیه السلام امین میکرد مرا بر امانتی هر آینه میرسانیدم آن را بسوی او **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
فی وصیة له اعلم ان ضارب علی بالسیف وقاتله لو ائتمننی واستنصحنی واستشارنی ثم قبلت ذلک منه لادیت الیه الامانة **شرح**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام در سفارشی از او که بدان که زننده علی با شمشیر و کشنده او اگر امین میشمرد مرا و طلب نصیحت میکرد از من و
طلب صواب دید میکرد از من بعد از آن قبول میکردم آن ایتمان و استنصاح و استشاره را از او هر آینه میرسانیدم بسوی او امانت را
مثلا **ششم اصل** عن صفوان بن یحیی عن اسحق بن عمار عن حفص بن قرط قال قلت لابی عبد الله علیه السلام امرأة بالمدینة کان
الناس یضعون عندها الجواری فتصلحهن وقلنا ما رأینا مثل ما صب علیها من الرزق فقال انها صدقت الحدیث وادت الامانة وذلک
یجلب الرزق قال صفوان وسمعته من حفص بعد ذلک **شرح** حفص بفتح حاء بی‌نقطه و سکون فاء و صاد بی‌نقطه است و قرط بضم قاف و سکون
راء بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه است ما در اول نافیه است و در دوم موصوله است صب بصاد بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه است صدقت
بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الحدیث منصوب و مفعول است یجلب بجیم و باء یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب
است **یعنی** روایتست از صفوان بن یحیی از اسحق بن عمار از حفص بن قرط که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زنی در مدینه
بود مردمان میگذاشتند نزد او دختران را پس تعلیم میکرد ایشان را و گفتیم در میان خود که ندیدیم مانند آنچه ریخته شده بر آن
زن از روزی مراد اینست که اتفاق کردیم بر این که روزی او فراخ تر از غیر اوست پس امام گفت که بدرستی که آن زن راست گفت
سخن را و رسانید امانت را بسوی صاحبش و آنچه مذکور شد جلب میکند روزی را گفت صفوان که شنیدم آن حدیث را از
حفص بعد از آنکه شنیدم از اسحق که روایت میکرد از حفص **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لیس منا من اخلف بالامانة وقال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الامانة تجلب الرزق والخیانة تجلب الفقر **شرح** اخلف بخاء با نقطه
و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست الاخلاف بی وفایی است و باء در بالامانة برای بدلیت است مثل لیت لی بهم قوما
من غیرهم الامانة امین بودن **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست از ما
که بی وفایی کرد بجای امین بودن و گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که امین بودن بسیار میکند روزی را و خاین بودن بسیار میکند

نکند بستی را **هشتم اصل** سألت ابا الحسن موسی علیه السلام عن رجل استودع رجلا مالا فجحده وحلف علیه ثم ان الرجل بعد ذلک یقدر
علی ان لا یعطیه شیئا ولا یعتد له علیه والرجل الذی استودعه خبیث خارجی فلم ادع شیئا فقال لی قل له رد علیه فانه ائتمنه علیه بامانة
الله **شرح** الاستیداع بدال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه مصدر باب استفعال طلب نگاهداری چیزی از کسی که نزد او سپرده شده و مع
الوب بمعنی عندست و مراد اینست که مقرر است نزد عرب با برای تبعیض است و در او لوب انکار است بیع طایفه از اهل
کرده کاری که یکی برند و بیگانه در میان خود نداد رانند تا مبادا که باعث شکستن شان و حرمت ایشان شود لا یعتد بمهمله و جیم قاف و دال بی‌نقطه
و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب حرب و نصر باب و علم مرفوع است و ضمیر مستتر در اول راجع بالرجل است و ضمیر مستتر در دوم راجع
برجل اولست که صاحب مالست و ضمیر راجع بالرجلست شیئا عبارت از مالست که بعنوان تقاص بوی آورده شود و امانة الله عبارتست
از امین بودن که امر کرده الله تعالی بان در سوره بقره فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته و در سوره نساء ان الله یأمرکم ان
تؤدوا الامانات الی اهلها و تفسیری دیگر برای آیت سوره نساء که منافی این نیست گذشت در کتاب الحجة در بعض احادیث باب ان الامام
علیه السلام یعرف الامام الذی یکون من بعده تا آخر که باب بنجاه و نهم است **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که بامانت
سپرد بمردی مالی را که از آن است قدری و تحقیق و مردی که بر اوست مال مردی معتبر است نزد عرب تا در میشود مرد بر اینکه ندهد مرد اول را
چیزی و مرد اول قادر نمیشود از ادعای برچیزی از مال و مرد اول که بامانت سپرده بمرد دوم بد مذهب خارجی است پس و آنکه انشتم چیزی
از شنیدن را که لسبت نداده باشم بان مرد اول پس امام گفت مرا که بگو مرد دوم را که برگرداند بمرد اول مال او را چه بدرستی
که مرد اول امین شمرد مرد دوم را بر آن مال بسبب امین بودنی که الله تعالی در بیان کرده در قران **اصل** قلت رجل اشتری من امرأة
من آل فلان بعض قطائعهم فکتب علیها کتابا انها قد قبضت المال ولم تقبضه فیعطیها المال ام یمنعها قال لی قل له یمنعها اشد المنع فانها
باعته ما لم تملکه **شرح** القطائع بفتح قاف و طاء بی‌نقطه و الف و همزه مکسوره و عین بی‌نقطه جمع قطیعه بفتح قاف و کسر طاء مواضعی از زمین
که منصور دوانیقی آنها را با مراد خواص خود بخشیده بوده و جمع آنها را مستوفی است اتیا بفتح همزه بدل کتابا است واو در و لم حالیه است
فیعطیها بتقدیر استفهام است ضمیرها در اول مرفوع است و در دوم مجرور است و مرفوع میتواند بود داشت منصوب بنایب مفعول مطلق است
یعنی گفتم که پس مردی خرید از زنی از عباسیان بعضی زمینهای بخشش عباسیان را پس نوشت بر آن زن قباله که آن زن
بتحقیق قبض کرد قیمت آن را و حال آنکه قبض نکرده آن را آیا پس میدهد بآن زن آن مال را یا تجویز دارد از آن ظاهر شکل اقرار
دروغ آن زن امام گفت مرا که بگو آن مرد را تا باز دارد از آن زن سخت ترین باز داشتن چه بدرستی که آن زن فروخت با و
چیزی را که مالک آن نبود و مراد اینست که آن قطایع حق امام است و بخشیدن منصور و امثال او لغو است **نهم**
اصل عن عبد الرحمن بن سیابة قال لما ان هلک ابی سیابة جاء رجل من اخوانه الی فضرب الباب علی فخرجت الیه فعزانی وقال
لی هل ترک ابوک شیئا فقلت له لا فدفع الی کیسا فیه الف درهم وقال لی احسن حفظها وکل فضلها فدخلت الی امی وانا
فرح فاخبرتها فلما کان بالعشی اتیت صدیقا لابی فاشتری لی بضائع سابری وجلست فی حانوت فرزق الله عز وجل فیها خیرا
شرح سیابة بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف باء دو نقطه در پایین و الف و باء یکنقطه غیر منصرف است لما بفتح لام و تشدید میم است
ان بفتح همزه و سکون نون زیاد شده برای افاده شدت اتصال جزا بشرط عزانی بعین بی‌نقطه و تشدید زای بانقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعیل است احسن بصیغه امر باب افعالست کل بضم کاف و سکون لام بصیغه امر معلوم از باب نصرست جز
منتزع در کان راجع بحالست العشی بفتح عین بی‌نقطه و کسر شین بانقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین آخر روز البضائع بفتح
باء یکنقطه و ضاد بانقطه و الف و همزه مکسوره و عین بی‌نقطه جمع بضاعه بکسر باء اموالی که فرستاده میشود از جایی بجایی برای تجارت
و هر کدام از آنها سرمایه شخص دیگر است سابری بسین بی‌نقطه و الف و کسر باء یکنقطه و راء بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مجرور
و مضاف الیه است و آن نوعی است از جامه که سفید و رقیق است و نوعیست از خرما که لطیف است الحانوت بحاء بی‌نقطه و الف و نون
و تاء دو نقطه در بالا دکان ضمیر فیها راجع به بضایع است و راجع بالف درهم است و حاصل هر دو یکیست **یعنی** روایتست از عبد الرحمن

بن سیابه گفت که چون وفات یافت پدرم سیابه آمد مردی از برادران مؤمن او بسوی من پس زد در برابر من پس بیرون رفتم
بسوی او پس عزا داد مرا و گفت مرا که آیا واگذاشت پدر تو چیزی از مال را پس گفتم او را که نه پس داد بسوی من کیسه که در آن بود
هزار درهم و گفت مرا که نیکو بجا آور نگاهداری آنها را و بخور زیاده آنها را پس داخل شدم بسوی مادرم بر حالی که من خوشحال بودم
پس خبر دادم او را پس چون شد چاشت در آخر روز آمدم نزد دوستی پدرم را پس خرید برای من سرمایه سابری را که مرد جامه
متفرقه آنها را میفروختند پس نشستم در دکان پس روزی کرد الله تعالی در آن سرمایه ها نفع بسیار **اصل** وحضر الحج فوقع فی قلبی فجئت
الی امی فقلت لها انه قد وقع فی قلبی ان اخرج الی مکة فقالت فرد دراهم فلان علیه فهاتها وجئت بها الیه فدفعتها الیه فکانی و
هبتها له فقال لعلک استقللتها فازیدک قلت لا ولکن وقع فی قلبی الحج واحببت ان یکون شیئک عندک **شرح** در رسید وقت حج پس افتاد
چیزی در دل من پس آمدم بسوی مادرم پس گفتم او را که بدرستی که شان این است که بتحقیق افتاده در دل من اینکه بیرون روم از کوفه
بسوی مکه پس مادرم گفت مرا که پس برگردان درهم های فلان را بر او پس آماده کردم آنها را پس بردم آنها را بسوی او پس دادم آنها را
بسوی او پس خوشحال شد از خوشی اوای من چنانچه گویا که من بخشیدم آنها را باو پس گفت که شاید که تو کم شمرده باشی آنها را پس
زیاده بدهم ترا گفتم که نه ولیکن افتاده در دل من حج و دوست داشتم اینکه باشد مال تو نزد تو **اصل** ثم خرجت فقضیت نسکی ثم رجعت
الی المدینة فدخلت مع الناس علی ابی عبد الله علیه السلام وکان یاذن اذنا عاما فجلست فی مواخر الناس وکنت حدثا فاخذ الناس
یسألونه ویجیبهم فلما خف الناس عنه اشار الی فدنوت الیه فقال الی الک حاجة فقلت جعلت فداک انا عبد الرحمن بن سیابة فقال
ما فعل ابوک فقلت هلک **شرح** المواخر بفتح میم و واو منقلب از همزه و الف و کسر خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه جمع مشخار بکسر میم و سکون همزه که گاهی منقلب بیاء میشود پس مانند کان الحدث بفتح حاء بی نقطه و فتح دال
بی نقطه و ثاء سه نقطه نوجوان **یعنی** بعد از آن بیرون رفتم از کوفه پس بجا آوردم افعال عمره و حج خود را بعد از آن برگشتم
بسوی مدینه پس داخل شدم با مردمان بر امام جعفر صادق علیه السلام و بود که رخصت دخول میداد در موسم حج رخصتی عام پس نشستم
در میان پس ماندگان مردمان و بودم نوجوان پس شروع کردند مردمان می پرسیدند امام را و او جواب میداد ایشان را پس
وقتی که سبک شدند مردمان از او اشاره کرد بسوی من پس نزدیک شدم بسوی او پس گفت مرا که آیا ترا است حاجتی پس گفتم که فدای تو
شوم من عبد الرحمن بن سیابه ام پس گفت که چه کرد پدرت پس گفتم که وفات یافت **اصل** قال فتوجع وترحم قال ثم قال لی
افترک شیئا قلت لا قال فمن این حججت قال فابتدات فحدثته بقصة الرجل قال فما ترکنی افرغ منها حتی قال لی فما فعلت فی الالف
قال قلت رددتها الی صاحبها قال فقال لی قد احسنت **شرح** راوی گفت که پس امام آزرده شد و طلب رحمت کرد راوی گفت که
پس امام گفت مرا که آیا پس واگذاشت چیزی از مال را گفتم که نه گفت که پس از کجا حج کردی راوی گفت که پس ابتدا کردم پس خبر
دادم او را بقصه آن مرد راوی گفت که پس امام واگذاشت مرا که تمام کنم قصه را تا آنکه گفت مرا که پس چه کردی در آن هزار
درهم راوی گفت که گفتم که برگردانیدم آنها را بر صاحب آنها راوی گفت که پس امام گفت مرا که بتحقیق نیکو کردی **اصل**
وقال الا اوصیک قلت بلی جعلت فداک قال علیک بصدق الحدیث واداء الامانة تشرک الناس فی اموالهم هکذا وجمع بین اصابعه
قال فحفظت ذلک عنه فزکیت ثلثمائة الف درهم **شرح** الا بهمزه استفهام و حرف نفی است تشرک الشیء بالتاء و راء بی نقطه
بصیغه مضارع مخاطب معلوم از باب علم مجزوم است و کسر کاف برای التقاء ساکنین است حفظت بصیغه ماضی متکلم معلوم از باب علم است
زکیت بزاء با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم از باب تفعیل است **یعنی** و امام گفت مرا که آیا سفارش نکنم
ترا گفتم که بلی سفارش کن قربانت شوم گفت که بر تو باد راست گفتن سخن و رسانیدن امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی با
مردمان در مالهای ایشان چنین و جمع کرد میان انگشتان دست خود برای تقریر الفت و اتصال راوی گفت که پس حفظ کردم این
سفارش را از او با نیتی که عمل بآن کردم پس زکوة دادم سیصد هزار درهم را که مال من است **باب چهل و هفتم اصل باب**
الرجل یاخذ من مال ولده والولد یاخذ من مال ابیه شرح این باب بیان مردیست که فرا میگیرد چیزی را از مال

برخود

پسر خود و پسری که فرا گیرد چیزی را از مال پدر خود و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن رجل لابنه مال فیحتاج الیه الاب قال یاکل منه فاما الام فلا تاکل منه الا قرضا علی نفسها **شرح** روایت است از محمد بن مسلم از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که پسر او راست مالی پس محتاج میشود بآن پدر او امام گفت که میخورد از آن مال بی قصد عوض
پس اما مادر پس نمیخورد از مال پسر مگر بر حالی که قرض باشد بر مادر **دوم اصل** عن علی بن جعفر عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته
یاکل الرجل من مال ولده قال لا الا ان یضطر الیه فیاکل منه بالمعروف ولا یصلح للولد ان یاخذ من مال والده شیئا الا باذن والده **شرح**
روایت است از علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد که آیا میخورد از مال پسرش امام گفت که نه مگر اینکه مضطر
شود بسوی آن پس میخورد از آن بقدر میانه و خوب نمیشود برای پسر اینکه فرا گیرد از مال پدرش چیزی را مگر برخصت پدرش **سیوم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله للرجل انت ومالک لابیک ثم قال ابو جعفر علیه السلام ولا نحب
ان یاخذ من مال ابنه الا ما احتاج الیه مما لا بد منه ان الله لا یحب الفساد **شرح** تفریع حکم بر انت ومالک لابیک میاید در کتاب
النکاح در حدیث سیوم باب الرجل یرید ان یزوج ابنته تا آخر که باب صد و هشتم است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را که تو و مال تو از پدر تو است بیان این میشود در حدیث ششم این باب بعد از آن گفت امام
محمد باقر علیه السلام که دوست نمیدارم برای پدر اینکه فرا گیرد از مال پسرش مگر چیزی را که محتاج شود بآن از جمله آنچه نیست چاره پدر را از آن
بدرستی که الله تعالی دوست نمیدارد فساد را چنانچه در آیت سوره بقره است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل
یکون لولده مال فاحب ان یاخذ منه قال فلیاخذ وان کانت امه حیة فما احب ان تاخذ منه شیئا الا قرضا علی نفسها **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میباشد پسرش را مالی و خواهد که فرا گیرد از آن مال امام گفت که پس باید که فرا گیرد
و اگر باشد مادر آن پسر زنده پس نمیخواهم اینرا که مادر فرا گیرد از آن مال چیزی را مگر بر حالی که قرض باشد بر مادر **پنجم اصل**
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یحتاج الی مال ابنه قال یاکل منه ما شاء من غیر سرف وقال فی کتاب علی صلوات
الله علیه ان الولد لا یاخذ من مال والده شیئا الا باذنه والوالد یاخذ من مال ابنه ما شاء **اصل**
وله ان یقع علی جاریة ابنه اذا لم یکن الابن وقع علیها وذکر ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لرجل انت ومالک لابیک **شرح**
السرف بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فاء تجاوز از حد [illegible] کتاب علی عبارتست از جامعه که بخط علی و املاء رسول
الله علیهما السلام است چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است
یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که محتاج میشود بسوی مال پسرش امام
گفت که میخورد از آن مال آنچه را که خواست بی تجاوز از حد و امام گفت که در کتاب علی صلوات الله علیه است که پسر فرا نمیگیرد از مال
پدرش چیزی را مگر برخصت او و پدر فرا میگیرد از مال پسرش آنچه را که خواست و جایز است پدر را اینکه جماع کند کنیز پسرش را اگر
نباشد پسر که جماع کرده باشد آن کنیز را تفصیلش که می آید در کتاب النکاح در حدیث ششم باب الرجل یکون لولده الجاریة یرید ان
یطأها که باب صد و نوزدهم است و امام ذکر کرد اینرا که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت مردی را که تو و مال تو از پدر تو میباشد **ششم**
اصل عن الحسین بن ابی العلاء قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما یحل للرجل من مال ولده قال قوته بغیر سرف اذا اضطر الیه قال فقلت
له فقول رسول الله صلی الله علیه وآله للرجل الذی اتاه فقدم اباه فقال له انت ومالک لابیک **شرح** فقول بتقدیر فکیف قول
است فقدم بصیغه ماضی غایب معلوم از باب تفعیل است التقدیم آوردن کسی دیگر را نزد حاکم برای محاکمه فقال عطف است بر فقدم
و جایز است خطوات در عبارت مثل آیت سوره حج الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة **یعنی** روایت است از حسین بن
ابی العلاء گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه چیز حلال میشود برای مرد از مال پسرش گفت که خوراکی او بی تجاوز از حد باشد
چون مضطر شود بسوی آن راوی گفت که پس گفتم امام را پس چگونه است قول رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را که آورد نزد او پس
نزد رسول الله آورد پدرش را برای محاکمه پس رسول الله گفت او را که تو و مال تو از پدر تو میباشد **اصل** فقال انما جاء بابیه الی النبی

صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله هذا ابي وقد ظلمني ميراثي من امي فاخبره الاب انه قد انفقه عليه وعلى نفسه فقال انت ومالك لابيك ولم يكن
عند الرجل شيء او كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحبس الاب للابن شرح او كان بهمزه استفهام انکاری و فتح واو است و او است برای
عطف بر لم يكن عند الرجل شيء است و اشارت است باینکه چون آن مرد در زمان سابق مضطر بوده بسوی اکل مال پسر خود قبیح نشد و حبس او برای
پرسش در زمان لاحق یعنی پس امام گفت که خبر این است که آورد مردی پسرش را بسوی نبی صلى الله عليه وآله پس گفت که ای رسول الله این
پدر من است و بتحقیق ظلم کرد مرا میراث من از مادرم پس خبر داد رسول الله را پدر که او بتحقیق خرج کرده آن را بر پسر و بر خودش پس رسول الله
گفت که تو و مال تو از پدر تو اید و نبود نزد آن مرد در زمانی که مال آن پسر را خرج کرده بود چیزی آیا با وجود آن این بود که رسول
الله صلى الله عليه وآله حبس کند پدر را برای پسر باب چهل و هشتم اصل باب الرجل يأخذ من مال امرأته والمرأة
تأخذ من مال زوجها شرح این باب بیان مردی است که فرا میگیرد از مال زنش و بیان زنی که فرا میگیرد از مال شوهرش و در
این باب دو حدیث است اول اصل عن سعيد بن يسار قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك امرأة دفعت الى زوجها
مالا من مالها ليعمل به وقالت له حين دفعت اليه انفق منه فان حدث بك حدث فما انفقت منه حلالا طيبا فان حدث بي حدث فما
انفقت منه فهو حلال طيب فقال اعد علي يا سعيد المسألة فلما ذهبت اعيد عليه المسألة عرض فيها صاحبها وكان معي حاضرا فاعاد
عليه مثل ذلك شرح یسار بفتح یا دو نقطه در پایین و تخفیف سین بینقطه است ما بمالها بفتح لام مرکب از ما موصوله و لام جاره
و ضمیر است عبارت از مهر و میتواند بود که بکسر لام مرکب از مضاف و مضاف الیه باشد و احتمال اول موافق است با آنچه مذکور
میشود و احتمال دوم موافق است با رسم الخط نسخ چون من جمله الفاظ نوشته شود سعید چون در اصل از عجم بوده لحن کرده در
نصب حلالا طيبا و هم چنین در ذکر فا در فان بجای واو و برای تنبیه بر این امام عليه السلام امر باعاده مسئله کرده پس مثل
ذلک عبارت است از موافق سوال سعید باعتبار مضمون نه اشتمال بر لحن احدث بفتح حاء و فتح دال حادثه و مراد اینجا [illegible] است
بعین بینقطه و را بینقطه و صاد و با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و در بعض نسخ از باب افتعال است و معنی هر دو یکی است
یعنی روایت است از سعید بن یسار گفت که گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که فدایت شوم زنی داد به شوهر خود مالی را از جمله
مهر خود تا کار کند بآن و گفت شوهر را در وقتی که داد بسوی او که خرج کن از آن پس اگر حادثه شود بتو حادثه پس آنچه خرج کردی
از آن حلال طیب پس اگر حادث شود بمن حادثه پس آنچه خرج کردی از آن پس آن حلال طیب است پس امام گفت که بر
گردان بر من ای سعید این مسئله را پس وقتی که رفتم که بر گردانم بر او آن مسئله را سر راه گرفت در آن مسئله صاحبش و بود با من
حاضر پس گردانید بر امام مضمون آن را اصل فلما فرغ اشار باصبعه الى صاحب المسألة فقال يا هذا ان كنت تعلم انها قد افضت
بذلك اليك فيما بينك وبينها وبين الله فحلال طيب ثلث مرات ثم قال يقول الله عز وجل في كتابه فان طبن لكم عن شيء منه نفسا
فكلوه هنيئا مريئا شرح افضت بفا و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب افعال است الافضاء داخل و ضا
شدن یا در رسیدن بذلک برای تقویه است و مشار الیه ذلک کلام زن است که مذکور شد در وقالت له حين دفعت تا آخر ثلث مرات کلام
امام است و مراد این است که امام حلال طیب را سه بار گفت در سوره نساء چنین است و آتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن و در این
آیت چند احتمال است از آن جمله اینکه نحله بمعنی داده مجوز از دخول باشد و احتراز باشد از مهر نسیه و عن متعلق بطبن باشد
بتضمین معنی تجاوز و شیء عبارت از قدر مشترک میان کل مهر و بعض مهر باشد و من در منه بمعنی خلف باشد مثل آیت سوره بقره
واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى و ضمیر راجع به آتوا باشد که مقید بنحله است و این احتراز است از ابراء ذمه از مهر نسیه و از هبه مهر
مقبوض بعد از دخول و ضمیر منصوب در فکلوه راجع بشیء باشد یعنی پس وقتی که فارغ شد از مسئله امام اشارت کرد با انگشت
خود بسوی صاحب مسئله پس گفت که ای این مرد اگر باشد که دانی این را که آن زن بتحقیق رسانیده این پرداختن را و در آن شیء الیه سوی
تو در میان تو و میان او و میان الله تعالی پس حلال طیب است سه بار پس از آن امام گفت که میگوید الله عز وجل در کتاب خود در سوره
نساء که پس اگر زنان شما خوش شوند برای شما از چیزی از داد مهر بعد از دخول باعتبار نفس پس بخورید آن را بر حالی

لکوارا باشد

لکوارا باشد عاقبت بخیر باشد دوم اصل سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل للمرأة ان تصدق من بيت زوجها بغير اذنه
قال الا دوم شرح تصدق بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است بحذف یکی از دو تا یا تقلیب تا بصاد و مراد آن است
که نهی نکرده باشد الادوم بهمزه و دال بینقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر نان مخلوط بنان خورش و مراد اینجا قدر نان
است خواه مخلوط بنان خورش باشد و خواه نه و میتواند بود که مراد یک خرما باشد زیرا که آن بجای نان و نان خورش است
و این بیان جواز تصدق بادوم در هر روزی که نسبت به سائل باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق عليه السلام
را از آنچه حلال میشود برای زن اینکه تصدق کند بآن از خانه شوهرش بی رخصت او امام گفت که نان است
باب چهل و نهم اصل باب اللقطة والضالة شرح اللقطه بضم لام و سکون و فتح قاف و طاء بینقطه یافته شده که بی روح
شده باشد الضالة بضاد با نقطه و الف و تشدید لام ستور گم شده یعنی این باب بیان یافته شده و بیان ستور گم
شده است و در این باب هفده حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان الناس في الزمن الاول اذا
وجدوا شيئا فاخذوه احتبس فلم يستطع ان يخطو حتى يرمي به فيجيء طالبه من بعده فيأخذه وان الناس قد اجترؤا على ما هو
اكثر من ذلك وسيعود كما كان شرح زمن بفتح زا با نقطه و فتح میم است یعنی زمان است احتبس بحاء بینقطه و با یک نقطه و سین
بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است و مراد با احتباس اینجا بند کردن است و ضمیر مستتر راجع بشیء است و مفعولش محذوف است بتقدیر
احتبس آخذه و ضمیر مستتر در لم یستطع راجع بمفعول مقدر است ان یخطوا بسکون خاء با نقطه و ضم طاء بینقطه و فتح واو است
یرمی منصوب است یعنی مرفوع است و عطف بر احتبس است و اگر منصوب و عطف بر یرمی باشد دلالت بر مبالغه در احتباس خواهد
کرد ان بکسر همزه و تشدید نون است اجترؤا بجیم و تشدید را بینقطه مضموم بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است الاجتراء کشیدن
علی متعلق باجترؤا است بتضمین معنی اقدار اکبر بیا بینقطه افعل التفضیل است مشار الیه ذلک مصدر یخطوا است و اشارت است بامثال
آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث هجدهم باب حج ابراهیم و اسمعیل تا آخر که باب هفتم است که مردمان در زمان سابق اگر رعایت
تعظیم کعبه و حرم نمیکردند زود معاقب میشدند و در این زمان چنان نیست برای شدت امتحان و میتواند بود که اجترؤا بتخفیف را با نقطه
مفتوحه بصیغه ماضی معلوم مهموز اللام باب افتعال باشد و همزه آن منقلب بالف شده باشد و افتاده باشد بالتقاء ساکنین یا منقلب شده
باشد و یا نه باشد و بر این دو تقدیر مشار الیه ذلک مصدر اخذوه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که
بودند مردمان در زمان شرایع انبیای سابق که چون می یافتند چیزی را پس فرا میگرفتند آن را و بدرستی که مردمان بتحقیق در زمان
لاحق کشیده شدند و قدرت داده شدند بر چیزی بزرگتر از آنچه مذکور شد و البته عود خواهد کرد زمان چنانچه بود و مراد این است که در زمان
قائم عليه السلام لقطه احتباس خواهد کرد اخذ خود را دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في اللقطة يعرفها سنة ثم هي كسائر ماله شرح
یعرفها بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است برای تعریف نظر ابلاغ الیوم الاعراف است جزیره ادر عرفه شناخته شدن در کوردن و مراد اینجا
طلب شناسایی چیزی است و میتواند بود که از باب تفعیل باشد و تعریف بمعنی اعتراف باشد مانند آنچه می آید در حدیث ششم این باب و ضمیر مستتر راجع
بفرا گیرنده لقطه است که مذکور شده بوده در کلام امام و اینجا منقول نشده یعنی روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام اینکه او گفت
در یافته شده که بر دارنده آن طلب شناسایی آن میکند یک سال بعد از آن مانند باقی مال اوست بتفصیلی که گذشت در کتاب الحج در حدیث
اول باب لقطة الحرم که باب بیست و دوم است و می آید در حدیث بیست و دوم آخر ابواب سیوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام
رجل وجد في منزله دينارا قال يدخل منزله غيره قلت نعم كثير قال هذا لقطة قلت فرجل وجد في صندوقه دينارا قال يدخل احد يده
في صندوقه غيره او يضع فيه شيئا قلت لا قال فهو له شرح گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که مردی یافت در سرای خود دیناری را
امام گفت که آیا داخل میشود سرای او را غیر او گفتم که آری بسیار امام گفت که این لقطه است باین قسم که یک سال تعریف آن میباید کرد
چنانچه گذشت در حدیث سابق گفتم که پس مردی یافت در صندوق خود دیناری را امام گفت که پس آیا داخل میکند کسی دست خود را
در صندوق او غیر او یا می گذارد در آن صندوق چیزی را گفتم که نه امام گفت که پس آن از اوست چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابي

عبد الله علیه السلم قال سئلته عن اللقطة قال لا ترفعها فان ابتلیت فعرّفها سنة فان جاء طالبها والا فاجعلها فی عرض مالک ... یعنی روایت از بعضی
یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از لقطه گفت که اعراف کرده میشود یک سال خواه کم باشد و خواه بسیار امام
گفت که و آنچه باشد کمتر از درهم پس اعراف کرده نمیشود مراد استثنای اینقدر است از قلیل **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم
قال سألته عن الدار یوجد فیها الورق فقال ان کانت معمورة فیها اهلها فهو لهم وان کانت خربة قد جلا عنها اهلها فالذی وجد المال
احق به **شرح** الورق بفتح واو و کسر را بی نقطه و بکسر واو و سکون را و قاف مسکوک نقره خربه بفتح خا و با نقطه و کسر را بی نقطه
و با یک نقطه است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از سرای که یافته میشود در آن مسکوک
نقره پس امام گفت که اگر باشد آبادان که در آن باشند اهل آن پس آن از آن ایشانست و اگر باشد خراب تحقیق بیرون رفته باشند از آن
اهل آن پس آنکه یافت مال را سزاوارتر است به آن می آید در حدیث چهل و نهم آخر الباب که واجبست خمس آن بر او واجبست +
ششم اصل عن سعید بن عمرو الجعفی قال خرجت الی مکة وانا من اشد الناس حالا فشکوت الی ابی عبد الله علیه السلم فلما خرجت
من عنده وجدت علی بابه کیسا فیه سبعمائة دینار فرجعت الیه من فوری ذلک فاخبرته فقال یا سعید اتق الله و عرّفه فی المشاهد و
کنت رجوت ان یرخص لی فیه فخرجت وانا مغتم **شرح** جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا منسوب بپدر قبیله الیست از یمن که
اسم او نیز جعفی است من در من فوری بمعنی فی است فوری بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه و یای متکلم است الفور چوشیدن
و مراد اینجا از جا در آمدن و شتاب است و مصدر نایب ظرف زمانست ذلک صفت فوری است پس من فوری ذلک بمعنی فی الفور
واشد تعریف در عرفه اعراف است که بیان شد در شرح حدیث دوم این باب مراد بمشاهد مواضع اجتماع حاجیان است مثل منی در یوم
الترویه و عرفات و مشعر و منی در یوم الاضحی و سایر ایام تشریق **یعنی** روایت از سعید بن عمرو جعفی گفت که بیرون رفتم از کوفه
بسوی مکه بر حالی که از جمله سخت ترین مردمان قافله خود بودم باعتبار حال دنیا پس شکایت کردم در مکه بسوی امام جعفر صادق علیه السلم
پس وقتی که بیرون آمدم از نزد او یافتم بر در خانه او کیسه را که در آن هفتصد دینار طلا بود پس برگشتم بسوی امام در همان وقت
شتاب من پس خبر دادم او را پس گفت که ای سعید بپرهیز کن از عذاب الله تعالی و اعراف کن آن کیسه را در مواضع اجتماع حاج و
بودم که امید داشتم این را که رخصت دهد مرا در تصرف در آن کیسه پس بیرون آمدم بر حالی که من غمناک بودم **اصل**
فاتیت منی فتنحیت عن الناس وتقصیت حتی اتیت الماروقة فنزلت فی بیت متنحیا عن الناس ثم قلت من یعرف الکیس قال
فاول صوت صوته اذا رجل علی راسی یقول انا صاحب الکیس قال فقلت فی نفسی انت فلا کنت قلت علامة الکیس فاخبرنی بعلامته فدفعته
الیه **شرح** فتنحیت بنون و حا بی نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعل است التنحی رفتن بسوی ناحیه یعنی
جانبی دور از مردمان تقصیت بقاف و صاد بی نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعل است التقصی رفتن
بسوی منتهای چیزی الماروقة بفتح میم و سکون همزه و ضم را بی نقطه و سکون واو و فا زمینی که نشان کرده است یعنی زمینی که در آن است و
نشان امتیاز دو زمین از یکدیگر ماخوذ است از ارفه بضم همزه و سکون را بمعنی علامت امتیاز دو زمین از یکدیگر و مراد اینجا زمینی
است از جمله منی که چون کسی از آن در گذرد در بیرون منی شود پس آن زمین آخر اجزای منی است و در اینجا چند لغت دیگر است و
اینها تصحیف مینماید البیت بفتح با یک نقطه و فتح را و دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در بالا مصدر باب علم و داخل است شدن
و البکون با مصدر باب قرب باشد نیز بمعنی مدت و بر هر تقدیر مصدر نایب ظرف زمانست متنحیا بنون و حا بی نقطه و یا دو
نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب تفعل است یعرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است فاول منصوب و نایب ظرف
زمانست زیرا که مضافست بصوت که مصدر و نایب ظرف زمانست صوته بتشدید تا بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است و ضمیر
منصوب راجع بصوت و مفعول مطلق است اذا برای مفاجاة است انت بتقدیر استفهام است و مبتدا است و خبرش محذوف است
بتقدیر انت صاحب الکیس فلا کنت برای تفریع است و لا نافیه است کنت بصیغه ماضی مخاطب است و از افعال تامه است و مقصود
خواهش عدم مخاطب است یا از افعال ناقصه است و خبرش محذوف است بتقدیر فلا کنت صاحب الکیس و مقصود خواهش ظهور البطلان

و معنی طلب است و عدم تکرار لفظ با وجود دخول لا برای نفی باعتبار رعایت آنکه جمله دعائیه است پس در معنی مستقبل است فاخبرنی بصیغه ماضی معلوم
باب افعالست **یعنی** پس آمدم از مکه در آخر روز هشتم ذی الحجه بمنی پس دوری جستم از مردمان و طلب منتهای منی کردم تا آنکه آمدم
با خر اجزای منی که مقصلست بوادی محسر پس فرود آمدم در وقتی که داخل شب شده دور از مردمان بعد از آن گفتم که معرف کیسه را
لازم کرده باشد راوی گفت که پس بود اول آواز کردن که آواز کردمش ناگاه مردی بر سر من حاضر بود و میگفت که من صاحب آن کیسه ام راوی
گفت که پس گفتم در دل خود که آیا تویی صاحب کیسه پس نباشی گفتم که علامت نشان کیسه چه خبر داد مرا بنشان آن پس دادم آنرا بسوی او
اصل قال فتنحی ناحیة فعدها فاذا الدنانیر علی حالها ثم عد منها سبعین دینارا فقال خذها حلالا خیر من سبعمائة حراما فاخذتها ثم دخلت
علی ابی عبد الله علیه السلم فاخبرته کیف تنحیت وکیف صنعت فقال اما انک حین شکوت الی امرنا لک بثلثین دینارا یا جاریة هاتیها فاخذتها
وانا من احسن قومی حالا **شرح** اذا برای مفاجاة است خیر مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی خیر صنعت بصاد بی نقطه و نون
و عین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم مجهول باب منع است یا باب تفعیل است الصنع بفتح صاد و سکون نون والتصنیع خوشحال کردن باحسان
اما بفتح همزه و تخفیف میم است هاتی بکسر تا و دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین اسم فعل برای مخاطبه است **یعنی**
راوی گفت که پس آن مرد رفت بجانبی پس شمرد آنها را پس ناگاه آن دینارها بر حال خود بود بعد از آن شمرد از جمله آنها هفتاد دینار را
پس گفت که بگیر آنها را بر حالی که حلال باشد تا بهتر است از هفتصد دینار بر حالی که حرام باشد پس گرفتم آنها را بعد از آن داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلم پس خبر دادم او را که چگونه دور شدم از مردمان و چگونه خوشحالی کرده شدم پس امام گفت که آگاه باش به راستی که تو در وقتی
که شکایت کردی بسوی من دور کردیم برای تو سی دینار را ای کنیز بده آنها را پس گرفتم آنها را بر حالی که من از جمله نیکوترین اهل قافله خود
بودم باعتبار حال دنیا **هفتم اصل** عن داود بن ابی یزید عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رجل انی قد اصبت مالا وانی قد خفت
فیه علی نفسی ولو اصبت صاحبه دفعته الیه وتخلصت منه قال فقال له ابو عبد الله علیه السلم والله ان لو اصبته کنت تدفعه الیه قال ای والله قال
فانا والله ما له صاحب غیری قال فاستحلفه ان یدفعه الی من یامره قال فحلف فقال فاذهب فاقسمه فی اخوانک ولک الامن مما خفت قال فقسمته بین اخوانی
شرح والله در اول بتقدیر استفهام است ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است لو برای تاکید شرط است ای بکسر همزه و سکون یای
است فانا بتقدیر فضیحه امانت یا بتقدیر فانا صاحبه است ما نافیه است من یامره بتقدیر من یامره بدفعه الیه است **یعنی** روایت از داود
بن ابی یزید بفتح یا و نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفت مردی که بدرستی که من بتحقیق یافتم مالی را و بدرستی
که من ترسیدم در آن مال بر جان خود و اگر می یافتم صاحب آنرا میدادم آنرا بسوی او و فارغ میشدم از آن راوی گفت که پس گفت او را
امام جعفر صادق علیه السلم که آیا بخدا قسم که اگر می یافتی صاحبش را می بودی که دهی آنرا بسوی صاحبش گفت آن مرد آری بخدا قسم امام گفت که پس
صاحب آن منم بخدا قسم نیست آنرا صاحبی غیر من پس طلب قسم کرد از آن مرد که بدهد آن مال را بسوی آنکه امام امر میکند آن مرد را بدادن
مال بسوی او راوی گفت که پس آن مرد قسم خورد پس امام گفت که پس برو پس قسمت کن آنرا میان برادران مومن خود تراست ایمن شدن
از آنچه ترسیدی راوی گفت که پس آن مرد قسمت کرد آن مال را میان برادران مومن خود **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم
رجل وجد مالا فعرفه حتی اذا مضت السنة اشتری به خادما فجاء طالب المال فوجد الجاریة التی اشتریت بالدراهم هی ابنته قال لیس له ان یاخذ
الا دراهمه ولیست له الابنة انما له راس ماله وانما کانت ابنته مملوکة قوم **شرح** فعرفه بمعنی ماخوذ است که بیان شد در شرح حدیث دوم این باب
ابنته در اول منصوب و مفعول دوم وجد است بنا بر اینکه هی ضمیر فصل محلا از اعراب نداشته باشد و مرفوع است بنا بر اینکه هی ضمیر فصل مبتدا باشد
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مردی یافت مالی را پس اعراف کرد آنرا تا آنکه چون گذشت سال خرید بآن کنیزی را پس آمد صاحب
آن مال پس یافت آن کنیز را که خریده شده بآن درهمها دختر خود امام گفت که نیست صاحب مال را مگر اینکه فرا گیرد درهمهای خود را و نیست
او را فرا گرفتن آن دختر زیرا که نیست که برای اوست سرمایه او و جز این نیست که بود دختر او مملوک جمعی حاصل اینست که عین آن مال المعاوضه بال
مال واحد میشود مانند سایر مال او و صاحب را استحقاق در عین آن مال باقی نمیماند پس مثل آن مال را فرا میگیرد **نهم اصل**
عن عبد الله بن جعفر قال کتبت الی الرجل اسئله عن رجل اشتری جزورا او بقرة للاضاحی فلما ذبحها وجد فی جوفها صرة فیها دراهم او دنانیر او جوهرة

لم یکون ذلک فوقع علیه السلام عرّفها البایع فان لم تکن تعرفه فالشیء لک رزقک الله ایاه **شرح** الرجل عبارتست از امام علی نقی یا امام حسن عسکری علیهما السلام و فاعل عرّفها بتشدید و تخفیف میتواند بود تا بمعنی امر است چه هر دو مرفوع است یا منصوب بر عطوف بر روی است ان لم تکن الصیغه خطاب است لعرفه بصیغه مخاطب باب عرفت و ضمیر منصوب راجع به بایع است مخفی نماند که اکراین دو فعل بصیغه غایب باشد و ضمیر در آن راجع بشیء است ضمیر مستتر راجع به بایع می‌بود و بعرفها می‌بایست بجای یعرفه **یعنی** روایت از عبدالله بن جعفر گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام می‌پرسیدم او را از مردی که خرید شتری یا گاوی برای قربانی پس چون ذبح کرد آن گاو را اشکم یافت در شکم او میانی دراهم او دانکی در همها یا دنیار یا داند قیمتی مثل یا قوت و لعل که می‌باشد آن پس نوشت امام علیه السلام که تعریف کن آنرا به بایع میتواند بود که مراد این باشد که اگر بایع مالک از متعلقان او است آن و او آن اوست والا از تو است هر چند که او دعوی ملکیت خود کند بحلال و میتواند بود که مراد این باشد که اگر بایع دعوی ملکیت کند از او باشد هر چند که آن دولت بعد بوزیرا که این قسم آن فراموش میشود و خطا در آن واقع میشود پس اگر بشناسی بایع را یا بجز او پس حاجت بتعریف روزی کرده ترا الله تعالی الخبر **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من وجد شیئا فهو له فلیتمتع به حتی یأتیه طالبه فاذا جاء طالبه رده الیه **شرح** ظاهر بعض احادیث این باب است که اشیاء یعنی اشیاء حقیر باشد و آن کمتر از مساوی درهم است **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که یابد چیزی حقیر پس آن از او است پس باید که بهره مند شود از آن تا آنکه آید نزد او صاحب آن پس چون آید صاحب آن بر میگرداند آنرا بسوی او **یازدهم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن اللقطة قال تعرفها سنة فان جاء طالبها والا فاجعلها فی عرض مالک یجری علیه ما یجری علی مالک حتی یجیء لها طالب فان لم یجیء لها طالب فاوص بها فی وصیتک **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از یافته شده که مساوی درهم یا زیاده است امام گفت که هر گاه آنرا پس اگر مشغول شدی با آن و بردا شتی پس تعریف بجا آور اعلام کن آنرا یک سال پس اگر آمد صاحبش خوب و اگر نیامد پس بگردان آنرا در جمله مال تو جاری میشود بر آن آنچه جاری میشود بر مال تو تا آنکه آید برای آن صاحبی پس اگر نیامد برای آن صاحبی پس وصیت کن با آن در وصیتی که میکنی یا یعنی که اعلام کن ورثه را که اگر صاحبش آید بدهند یا یعنی که آنرا در اهل لقطه قائل کن که وصیت با آن نمیکنی **دوازدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی وجدت شاة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله هی لک او لاخیک او للذئب فقال یا رسول الله انی وجدت بعیرا فقال معه حذاؤه و سقاؤه حذاؤه خفه و سقاؤه کرشه فلا تهجه **شرح** الکرش بکسر کاف و سکون را و شین با نقطه و بفتح کاف و کسر راء و شین بالنقطه شکنبه ستور نشخوار کننده که مثل معده آدمی است لا تهجه بجیم بصیغه نهی معتل العین باب افعال یا باب نصرت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من یافتم گوسفندی را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آن از تست یا از برادر مومن تست یا از گرگ است مراد این است که آنرا فراگیر و اعلام کن یک سال پس اگر صاحبش پیدا شد از تست و اگر آید از او است زیرا که فراگیری از آن که میشود پس آن مرد گفت که ای رسول الله بدرستی که من یافتم شتری را پس رسول الله گفت که با آنست کفش آن و خیک آب آن بیان این آنکه کفش آن پوست پای آنست و شکنبه آن خیک آب آنست پس او را جا منگیز آنرا مراد آنست که آن در صحرا ضایع نمیماند و بصاحبش میرسد بخلاف گوسفند **سیزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اصاب مالا او بعیرا فی فلاة من الارض قد کلت و قامت و سیبها صاحبها مما لم یتبعه فاخذها غیره فاقام علیها و انفق نفقته حتی احیاها من الکلال و من الموت فهی له و لا سبیل له علیها و انما هی مثل الشیء المباح **شرح** مراد بمال اینجا ابل است یعنی شتران بقرینه ارجاع ضمیر مونث بآن ابن اثیر در نهایه گفته که المال فی الاصل ما یملک من الذهب و الفضة ثم اطلق علی کل ما یقتنی و یملک من الاعیان و اکثر ما یطلق المال عند العرب علی الابل لانها کانت اکثر اموالهم الفلاة بفتح فاء و تخفیف لام و الف منقلب از واو و بالف بلکه ت بتشدید لام بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضربت الکلال بفتح کاف ماندگی سیبها بسین بی نقطه و یاء دو نقطه در پائین و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التسییب سر دادن حیوان بی دام برای سائبت است و ما مصدریه است لم تتبعه بتاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمال است و ضمیر بارز راجع بصاحب است ضمیر

در اول راجع بمال است و در دوم راجع بصاحب است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که برخورد شتران یا یک شتر را در بیابانی از جمله زمین که بتحقیق مانده شده بود و ایستاده بود و سر داده آنها صاحب آنها بسبب اینکه همراهی نکرده بود او را پس گرفت آنها را غیر صاحب آنها پس درنگ کرد بر سر آنها و خرج کرد خرجی را تا آنکه زنده کرد و رهانید آنها را از ماندگی و از مردن پس آنها از آن او است و نیست راه گفتگوی برای صاحب آنها بر سر آنها و جز این نیست که آنها مانند چیزی است که مباح باشد و اهمال است مثل گیاه صحرا **چهاردهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام ان امیر المومنین صلوات الله علیه و آله قضی فی رجل ترک دابته من جهد قال ان ترکها فی کلاء و ماء و امن فهی له یأخذها حیث اصابها و ان ترکها فی خوف و علی غیر ماء و لا کلاء فهی لمن اصابها **شرح** الجهد بفتح و ضم جیم و سکون هاء و دال بی نقطه آزار و مشقت الکلاء بفتح کاف و فتح لام و همزه گیاه و امن بفتح همزه و سکون میم است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه و آله حکم کرد در مردی که وا گذاشت ستور خود را بسبب آزاری گفت که اگر وا گذاشت آنرا در علف و آب و ایمنی پس آن از او است میگیرد آنرا هر جا که برخورد آنرا و اگر وا گذاشت آنرا در ترسی بر غیر آبی و نه علفی پس آن برای کسی است که برخورده گرفت آنرا **پانزدهم اصل** عن حریز عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا بأس بلقطة العصا و الشظاظ و الوتد و الحبل و العقال و اشباهه قال و قال ابو جعفر علیه السلام لیس لهذا طالب **شرح** الشظاظ بکسر شین با نقطه و دو ظاء با نقطه چوب یک گوشه جوال العقال بکسر عین بی نقطه و تخفیف قاف زانو بند شتر اشباه همه عبارت است از آنچه قیمتش کمتر از یک درهم باشد چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب و مقصود این است که برداشتن آنها ممنوع نیست یا اینکه بعد از برداشتن حاجت بتعریف یک سال نیست **یعنی** روایت از حریز از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست بر وی بیافته شده عصا و چوب یک گوشه جوال و میخ و ریسمان و زانو بند شتر و مانند اینها آنچه مذکور شد راوی گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلام که نیست برای این قسم چیزی جوینده ای طالب **شانزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان امیر المومنین صلوات الله علیه کان یقول فی الدابة اذا سرحها اهلها او عجزوا علی علفها و نفقتها فهی للذی احیاها **شرح** سرحها بسین سه نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است علفها بفتح و سکون لام میتواند بود بنابر دوم مصدر باب ضربت **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امیر المومنین صلوات الله علیه بود که میگفت در ستوری که چون سر داده باشند آنرا اهلش یا عاجز شده باشند از علف آن یا از خرج آن پس آن از کسی است که صاحب کرد آنرا **اصل** قال و قضی امیر المومنین علیه السلام فی رجل ترک دابته بمضیعة فقال ان ترکها فی کلاء و ماء و امن فهی له یأخذها متی شاء و ان ترکها فی غیر کلاء و لا ماء فهی لمن احیاها **شرح** المضیعة بفتح میم و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و بسکون ضاد و کسر یاء و عین بی نقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم زمان باب ضرب یا اسم مکان یا زمان یا اسم مکان و بنابر اول یا در حقیقه بمعنی مع است و بنابر دوم بمعنی فی است و باقی ظاهر است از شرح حدیث چهاردهم این باب **هفدهم اصل** عن صفوان الجمال انه سمع ابا عبدالله علیه السلام یقول من وجد ضالة فلم یعرفها ثم وجدت عنده فانها لربها و مثلها من مال الذی کتمها **شرح** لم یعرفها از باب افعال و باب تفعیل میتواند بود چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب مثلها منصوب بعطف بر ضمیر فانها است یا مفعول معه است **یعنی** روایت از صفوان شتردار اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر که یافت ستوری که گم شده را پس اعلام نکرد آنرا بعد از آن یافته شد نزد او پس بدرستی که آن ستور از صاحبش است و مثل آن نیز از جمله مال آنکه پنهان کرد آنرا و اعلام نکرد شاید که این در صورتی باشد که زمانی طویل گذشته باشد و در مقابل انتفاع آن زمان باشد و نیز شاید که اجره المثل آن زمان زیاده باشد بر مثل مطالبه زیادتی نکنند و میتواند بود که مطلق و از قبیل عقوبت باشد والله اعلم

باب پنجاهم اصل باب الهدیة **شرح** الهدیة بفتح ها و کسر دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پائین مالی که فرستاده شود بسوی کسی به بخشش از روی تعظیم **یعنی** این باب بیان هدیه است و در این باب چهارده حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الهدیة علی ثلثة وجوه هدیة مکافاة و هدیة مصانعة و هدیة لله عز و جل **شرح** المکافاة بضم میم و فتح کاف و فتح همزه که گاهی منقلب بالف میشود مصدر باب مفاعله پاداش دادن و آن مجرور وصف هدیه است یا مرفوع و صفت است المصانعة بمیم و صاد بی نقطه

لن یکون ذلک توقیع علیه السلام عرفها البایع فان لم یکن یعرفه فانه لک رزقک الله ایاه شرح الرجل عبارتست از امام علی النقی یا امام حسن
عسکری علیهما السلام اعاجی بتشدید و تخفیف یا میتواند بود تا بنر فرنوع است جو هر دو فرنوع است یا منصوب بعطف بر روه است لم یکن العوض فانه
ست لوفرد بصیغه مخاطب باب ضرب است و ضمیر منصوب راجع به بایع است مخفی نماند که اگر این دو فعل بصیغه غایب بود چنانچه در بعضی نسخ است ضمیر
مستتر راجع به بایع می بود و بیوتنها می بایست بجای بیرفه یعنی روایتست از عبد الله بن جعفر گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام می پرسیدم
او را از مردی که خرید شتری یا گاوی برای قربانی پس چون ذبح کرد آن گاو را اشتر یافت در شکم او چیزی که آن درهمها یا دینار
ها یا دانه قیمتی مثل یاقوت و مروارید که می باشد آن پس نوشت امام علیه السلام که تعریف کن آنرا به بایع میتواند بود که مراد این باشد که اگر
بایع مالک از متعلقات اوست آن مدرست و آن اوست والا از تو است هر چند که او دعوی ملکیت خود کند بجلاء و میتواند بود که مراد این باشد که اگر
بایع دعوی ملکیت کند از او باشد هر چند که آن درست نه باشد زیرا که احتمال آن فراموش میشود و خطا در آن واقع میشود پس اگر بیابی که
نشناسی بایع را پس مال تو است بی حاجت تعریف روزی که داد ترا الله تعالی آنچیز دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من وجد شیئا فهو له
فلیتمتع به حتی یاتیه طالبه فاذا جاء طالبه رده الیه شرح ظاهر بعضی احادیث این باب آنست که شئ قلیل حقیر یا باشد و آن کمتر از یک
درهم است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که یافت چیزی حقیر پس آن از اوست پس باید که بهره مند شود از آن
تا آنکه آید نزد او صاحب آن پس چون آید صاحب آن به میگرداند آنرا بسوی او یازدهم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته
عن اللقطة قال تعرفها سنة فان جاء طالبها والا فاجعلها فی عرض مالک یجری علیها ما یجری علی مالک حتی یجیء لها طالب
فان لم یجئ لها طالب فاوص بها فی وصیتک شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از یافته شده که
مساوی درهم یا زیاده است امام گفت که بر مردم آنرا یکسال پس اگر جست یافت شده یا آن و هر داشتی پس تعریف بعضی اطراف کن آنرا یکسال پس اگر آمد
صاحبش خوب والا بینداز پس بگردان آنرا در جمله مال تو جاری میشود بر آن آنچه جاری میشود بر مال تو تا آنکه آید برای آن صاحبی پس اگر
نیامد برای آن صاحبی پس وصیت کن بآن در وصیتی که میکنی یا بفهم که اعلام کن ورثه را که اگر صاحبش آید رد نمود یا بفهم که آنرا ده اصل
لقطه فلان کرده وصیت یا تنها میکنی دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول
الله انی وجدت شاة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله هی لک او لاخیک او للذئب فقال یا رسول الله انی وجدت بعیرا فقال
معه حذاؤه و سقاؤه حذاؤه خفه و سقاؤه کرشه فلا تهجه شرح الکرش بکسر کاف و سکون را و با نقطه و بفتح کاف و کسر را و شین
با نقطه شکنبه ستور نشخوار کننده که مثل معده آدمی است لا تهجه بجیم بصیغه نهی معتل العین باب افعال یا باب نصر است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله بدرستی که من یافتم گوسفندی را
پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آن از تست یا از برادر مومن تست یا از گرگ است مراد آنست که اگر تو آنرا فرا گیری و اعراف کنی یکسال
پس اگر صاحبش نیاید از تست و اگر آید از اوست زیرا که فرا نگیری از آن گرگ میشود پس آن مرد گفت که ای رسول الله بدرستی که من
یافتم شتری را پس رسول الله گفت که با آنست کفش آن و چیکل آب آن یعنی آنکه کفش آن پوست پای آنست و شکنبه آن
چیکل آب آنست پس باز جا منگیز آنرا مراد آنست که آن در صحرا ضایع نمی ماند و صاحبش میرسد بخلاف گوسفند سیزدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اصاب مالا او بعیرا فی فلاة من الارض قد کلت و قامت و سیبها صاحبها لما لم یتبعه فاخذها غیره فاقام
علیها و انفق نفقة حتی احیاها من الکلال و من الموت فهی له و لا سبیل له علیها و انما هی مثل الشئ المباح شرح مراد بمال اینجا ابل است
بقرینه اشتر ان بقرینه ارجاع ضمیر موث بآن ابن اثیر در نهایه گفته که المال فی الاصل ما یملک من الذهب و الفضة ثم اطلق علی کل
ما یقتنی و یملک من الاعیان و اکثر ما یطلق المال عند العرب علی الابل لانها کانت اکثر اموالهم الفلاة بفتح فا و تخفیف لام و الف منقلب
از واو و بیابان کلت بتشدید لام بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب است الکلال بفتح کاف مانده گی سیبها بسین بی نقطه و یاء دو نقطه و با یک نقطه
و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است السیب سر دادن جیوان من در جا برای السیب است و ما مصدریه است لم یتبعه بتاء دو
و نقطه و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمال است و ضمیر بارز راجع الی صاحب است

در اول

در اول راجع بمزبلست و در دوم راجع بصاحبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که بر خورد شتری یا بیل شتری را
در بیابانی از جمله زمین که بتحقیق مانده شد نزد الیت و سر داد آنها را بسبب اینکه همراهی نکرد ندا و را الیس ارفت آنها را غیر صاحب
آنها پس رنگ کرد بر سر آنها و خرج کرد خرجی را تا آنکه زنده کرد و رهانید آنها را از مانده گی و از مردن پس آنها از آن غیر است که نیست
راه گفتگوی برای صاحب آنها بر سر آنها و جز این نیست که آنها مانند چیزیست که مباح بالاصالت مثل گیاه صحرا چهاردهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله قضی فی رجل ترک دابته من جهد قال ان ترکها فی کلاء و ماء و امن فهی له
یاخذها حیث اصابها و ان ترکها فی خوف و علی غیر ماء و لا کلاء فهی لمن اصابها شرح الجهد بفتح و ضم جیم و سکون ها و دال بی نقطه آزار
و مشقت الکلا بفتح کاف و فتح لام و همزه گیاه و امن بفتح همزه و سکون میم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که امیر
المؤمنین صلوات الله علیه و آله حکم کرد در مردی که واگذاشت ستور خود را بسبب آزاری گفت که اگر واگذاشته است آنرا در علف
و آب و ایمنی پس آن از اوست میگیرد آنرا هر جا که برخورد آنرا و اگر واگذاشته است آنرا در ترسی بر غیر آبی و نه علفی پس آن برای کسیست
که برخورده و گرفت آنرا پانزدهم اصل عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بلقطة العصا و الشظاظ و الوتد و الحبل و العقال
و اشباهه قال و قال ابو جعفر علیه السلام لیس لهذا طالب شرح الشظاظ بکسر شین با نقطه و دو ظا با نقطه چوب یک گوشه جوال العقال
بکسر عین بی نقطه و تخفیف قاف زانو بند شتر اشباه عبارتست از آنچه قیمتش کمتر از یک درم باشد چنانچه گذشت در حدیث چهارم
این باب و مقصود آنست که برداشتن آنها ممنوع نیست یا اینکه بعد از برداشتن حاجت بتعریف یکسال نیست یعنی
روایتست از حریز از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست بر داری یافته شده عصا و چوب یک گوشه جوال و میخ و ریسمان و
زانو بند شتر و مانند های آنچه مذکور شد راوی گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلام که نیست برای این قسم چیزها جوینده شانزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه کان یقول فی الدابة اذا سرحها اهلها او عجزوا
عن علفها و نفقتها فهی للذی احیاها شرح سرحها بسین بی نقطه و را و حا بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
علفها بفتح و سکون لام میتواند بود و بنا بر دوم مصدر باب ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود که میگفت در ستوری که چون سر داده باشند آنرا اهل آن یا عاجز شده باشند از علف آن یا از خرج
آن پس آن از کسیست که زنده کرده آنرا اصل قال و قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل ترک دابته بمضیعة فقال ان ترکها
فی کلاء و ماء و امن فهی له یاخذها متی شاء و ان ترکها فی غیر کلاء و لا ماء فهی لمن احیاها شرح المضیعة بفتح میم و کسر ضاد با نقطه و
سکون یا دو نقطه در پائین و بسکون ضاد و کسر یا و عین بی نقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم زمان باب ضرب یا مکان یا زمان
یا مکان و بنا بر اول با در بمضیعه بمعنی فی است و بنا بر دوم بمعنی تو است و باقی ظاهر است از شرح حدیث چهاردهم این باب هفدهم
اصل عن صفوان الجمال انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول من وجد ضالة فلم یعرفها ثم وجدت عنده فانها لربها و مثلها من مال الذی
کتمها شرح لم یعرفها از باب افعال و باب تفعیل میتواند بود چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم این باب مثلها منصوب بعطف بر ضمیر مابها
است یا مفعول معه است یعنی روایتست از صفوان شتردار اینکه او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که یافت ستوری
گم شده را پس اعراف نکرد آنرا بعد از آن یافته شد نزد او پس بدرستی که آن ستور از صاحبش است و مثل آن نیز از جمله مال آنکه پنهان
کرد آنرا و اعراف نکرد شاید که این در صورتی باشد که زمانی طویل گذشته باشد و در مقابل انتفاع آن زمان باشد و مراد آن باشد
با اینکه اگر اجرة المثل آن زمان زیاد باشد به مثل عطا به زیادتی نکند و میتواند بود که مطلق و از قبیل عقوبت باشد والله اعلم
باب پنجاهم اصل باب الهدیة شرح الهدیة بفتح ها و کسر دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پائین مالی که فرستاده
شود بسوی کسی ببخشش از روی تعظیم یعنی این باب بیان هدیه است و در این باب چهارده حدیث است اول اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله الهدیة علی ثلاثة وجوه هدیة مکافاة و هدیة مصانعة و هدیة لله عز و جل شرح المکافاة بفتح فا و فتح همزه
که گاهی منقلب بالف میشود مصدر باب مفاعله پاداش دادن و آن مجرور است مضاف الیه است یا مرفوع و صفت است المصانعة بصاد بی نقطه

دانان و عین بی‌نقطه مصدر باب مفاعله ساختگی کردن و رو دادن مالی مثل اشرفی دادن و مثل علم زیاد بر داده کردن **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه بر سه قسم است اول هدیه پاداش مثل کارسازی دوم هدیه ساختگی کردن مثل هدیه اهل علم سیوم هدیتی که برای رضای الله عز و جل است مثل صله رحم **دوم اصل** عن ابراهیم الکرخی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون له الضیعة الکبیرة فاذا کان یوم المهرجان او النوروز اهدوا الیه الشیء لیس هو علیهم یتقربون بذلک الیه فقال الیس هم مصلین قلت بلی قال فلیقبل هدیتهم و لیکافهم **شرح** کرخ بفتح کاف و سکون راء بی‌نقطه و خاء با نقطه محله‌ای است در بغداد الضیعة بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء و نقطه ده با یمن و عین بی‌نقطه زمین زراعت و درخت و مراد اینجا ده است المهرجان بکسر میم و سکون هاء و فتح راء و تخفیف جیم روز شانزدهم مهرماه از جمله دوازده ماه جلالی که باین ترتیب است اول فروردین دوم اردی بهشت سیوم خرداد چهارم تیر پنجم مرداد ششم شهریور هفتم مهر هشتم ابان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفندارمذ و این در اصل مهرگان بوده یعنی جان مهر و تسمیه آن باعتبار آنست که وسط مهر است نوروز وقت انتقال آفتاب بحمل است و آن موافق اول فروردین جلالی است و این دو روز عید عجم بوده اهدوا بفتح همزه و سکون ها و فتح دال بی‌نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم مثل الاسلام از باب افعال الیس بهمزه استفهام است و ضمیر مستتر در لیس اسم آنست و راجع است بالرجل هم بفتح ها و تشدید میم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است و جمله خبر لیس است مصلین بصاد بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است و مفعول آن محذوف است و عبارتست از شیعه امامیه چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی و هشتم باب هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است در تفسیر آیت سوره مدثر ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و این مبنی بر آنست که بغداد و دهات آن در زمان امام جعفر صادق علیه السلام حادث شده و در آن وقت میسر بوده برای آن مرد دیگر که قصد کند و بهم رساند برای ده خود برزگرانی را که از شیعه امامیه باشند با عقائد او فتح خانه که ازهم بضم ها و سکون میم مجزوم باشد مشتمل بر طمع میشود زیرا که بسوای باید بجای الیس هم و ملکا فهم بسکون لام بصیغه امر غایب مجهول از باب مفاعله است و همزه منقلب بیاء شده و بجزم افتاده **یعنی** روایت است از ابراهیم کرخی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می باشد او را ده بزرگی پس چون میشود عید مهرجان یا عید نوروز برزگران آن مرد بیکار و رسم بسوی او چیزی را که نیست آن برایشان تا نزدیکی بجویند بآن بسوی او و امام گفت که آیا نیست آن مرد که در وقت اعوادت شیعه قصد کرده و شیعه امامیه را برزگری آن ده گفتم که بلی امام گفت که پس باید که قبول کند هدیه ایشان را و باید که پاداش کند ایشان را یعنی که ایشان را نزدیکی دهد و تعظیم کند **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله و لو اهدی الی کراع لقبلت و کان ذلک من الدین و لو ان کافرا او منافقا اهدی الی وسقا ما قبلت و کان ذلک من الدین ابی الله عز و جل لی زبد المشرکین و المنافقین و طعامهم **شرح** اهدی در اول بصیغه مجهول و در دوم بصیغه معلوم است الکراع بضم کاف و راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه پاچه گوسفند و گاو و کان عطف بر قبلت است مشار الیه ذلک مصدر قبلت است الدین بکسر دال بی‌نقطه عبادت الله تعالی لو ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر لو کان ان است الوسق بفتح واو و سکون سین بی‌نقطه و قاف بار یک شتر از گندم و مانند آن و آن شصت صاع است چنانچه گذشت در کتاب الزکوة در حدیث اول باب اقل ما یجب فیه الزکوة من الحرث که باب هفتم است الزبد بفتح زاء با نقطه و سکون باء یک نقطه و دال بی‌نقطه مصدر باب ضرب عطیه دادن و مراد اینجا عطیه است **یعنی** چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که اگر هدیه کرده میشد بسوی من پاچه هر آینه قبول میکردم و می بود آن قبول کردن از جمله عبادت الله تعالی و اگر می بود اینکه کافری مرد یا منافقی هدیه کرده باشند بسوی من بار شتر را قبول نمیکردم و می بود آن قبول نکردن از جمله عبادت الله تعالی بیان این آنکه ابا و امتناع کرد الله تعالی برای من عطیه مشرکان و منافقان را و طعام ضیافت ایشان را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت العرب فی الجاهلیة علی فرقتین الحل و الحمس فکانت الحمس قریش و کانت الحل سائر العرب فلم یکن احد من الحل الا و له حرمی من الحمس و من لم یکن له حرمی من الحمس لم یترک ان یطوف بالبیت الا عریانا **شرح** الحل بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید لام جمع احل بفتح همزه و فتح حاء و تشدید لام با حرمت است و ساکن ان بیرون حرم و حاصل هر دو یکیست الحمس بضم حاء بی‌نقطه و سکون میم و سین بی‌نقطه جمع

الحمس بفتح همزه و سکون حاء و فتح میم مصاحبان حرمت و ساکنان حرم و حاصل هر دو یکیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بوده‌اند عرب در زمان جاهلیت که پیش از رسالت رسول الله است بر دو طایفه که حل و حمس است و بودند حمس قریش و بودند حل باقی عرب پس نبود هیچ یک از حل مگر بر حالی که بود وی را ساکنی در حرم از قریش و هر که نبود او را ساکنی در حرم از قریش و الحاصل اینکه نمیشد که طواف کند بکعبه مگر برهنه مراد آنست که اگر حلی یکی از قریش می‌بود لباس او را عاریت میکردند **اصل** و کان رسول الله صلی الله علیه و آله حرمیا لعیاض بن حمار المجاشعی و کان عیاض رجلا عظیم الخطر و کان قاضیا لاهل عکاظ فی الجاهلیة و کان عیاض اذا دخل مکة القی عنه ثیاب الذنوب و الرجاسة و اخذ ثیاب رسول الله صلی الله علیه و آله لطهرها فلبسها فطاف بالبیت ثم یردها علیه اذا فرغ من طوافه **شرح** عیاض بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف و یا و ضاد با نقطه و رای بی نون و الف و ضاد با نقطه است حمار بکسر حاء بی‌نقطه و تخفیف میم و الف و راء بی‌نقطه و تخفیف است موافق آنچه ابن اثیر در جامع الاصول گفته و در تنقیح ابن جوزی مضبوط شده و مجاشع بضم میم و جیم و کسر شین با نقطه و عین بی‌نقطه اسم پدر قبیله ایست از بنی تمیم الخطر بفتح خاء با نقطه و فتح طاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مرتبه عکاظ بضم عین بی‌نقطه و تخفیف کاف و الف و ظاء با نقطه بازاری بوده در صحرا در بیرون حرم و در جانب طائف صاحب قاموس گفته که سوق بصحراء بین نخلة و الطائف کانت تقوم هلال ذی القعدة و تستمر عشرین یوما تجتمع قبائل العرب فیتعاکظون ای یتفاخرون و یتناشدون **یعنی** و بود رسول الله صلی الله علیه و آله حرمی برای عیاض بن حمار مجاشعی و بود عیاض مردی بزرگ مرتبه در میان حل و بود داور برای قبایل عرب که در عکاظ جمع میشدند در زمان جاهلیت با یکدیگر تمیز نیک و بد میکرد میان اشعار و مانند آنها که در مقام مفاخرت مذکور میساختند و معارضه با یکدیگر میکردند و بود عیاض که چون داخل میشد مکه را می انداخت از خود جامه‌های گناه و پلیدی را و میگرفت جامه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله را برای پاکی آنها پس می پوشید آنها را پس طواف میکرد بکعبه بعد از آن بر میگردانید آن جامه‌ها را بر او چون فارغ میشد از طواف خود **اصل** فلما ان ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله اتاه عیاض بهدیة فابی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یقبلها و قال یا عیاض لو اسلمت لقبلت هدیتک ان الله عز و جل ابی لی زبد المشرکین ثم ان عیاضا بعد ذلک اسلم و حسن اسلامه فاهدی الی رسول الله صلی الله علیه و آله هدیة فقبلها منه **شرح** ان بفتح همزه و سکون نون زایده است الظهور غالب شدن و مشهور شدن **یعنی** پس وقتی که ظاهر شد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد نزد او عیاض با هدیه پس ابا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه قبول کند آن را و گفت که ای عیاض اگر مسلمان می بودی هر آینه قبول میکردم هدیه ترا بدرستی که الله عز و جل ابا کرد برای من عطیه مشرکان را بعد از آن بدرستی که عیاض بعد از آن بود مسلمان شد و نیکو شد اسلام او پس آورد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه را پس قبول کرد آن را از او **چهارم اصل** عن ابی جریر القمی عن ابی الحسن علیه السلام قال ارجل یهدی الهدیة الی ذی قرابته یرید الثواب و هو سلطان فقال ما کان لله و للصلة الرحم فهو جائز و له ان یقبضها انما کان للثواب **شرح** ابو جریر قمی محمد بن عبد الله است که مذکور میشود در حدیث آینده چنانچه گذشت در کتاب الحج در شرح حدیث دوم باب ششم که باب الحج الواجب مع من یکون است قم بضم قاف و تخفیف و تشدید میم شهری است معروف و ضمیر هو راجع بالرجل است ما در ما کان عبارت است از قبول هدیه و مقصود آنست که اگر آن قبول برای نفع دنیا است جایز نیست و اگر برای آنست که رد آن باعث عداوت ذی الرحم میشود جایز است و آن قسمی از صله رحم است و ثواب داد و عوض نهو راجع بالرجل است و ضمیر له راجع بذی القرابه است **یعنی** روایت است از ابی جریر قمی از امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام در مردی که میفرستد هدیه را بسوی خویش خود میخواهد ثواب را و حال آنکه آن مرد حاکم ظالم است پس امام گفت که قبول هدیه که باشد برای رضای الله تعالی و برای پیوند خویش پس آن قبول جایز است و خویش را جایز است اینکه قبول کند آن را چون باشد برای ثواب صله رحم بخلاف اینکه برای نفع دنیا باشد **پنجم اصل** عن عبد الله بن المغیرة عن ابی الحسن علیه السلام قال قال له محمد بن عبد الله القمی ان لنا ضیاعا فیها بیوت النیران تهدی الیها المجوس البقر و الغنم و الدراهم فهل لارباب القری ان یاخذوا ذلک و لبیوت نیرانهم قوام یقومون علیها فقال لیاخذ صاحب القری لیس به باس **شرح** واو در و لبیوت حالیه است و دراهم برای بیان آنست که آن هدیه در حقیقت برای خدمتکاران آنست و برای مالک ده نیست دراهم حرام میشد القوام بضم قاف و تشدید واو جمع قائم استادکی

کنند کمان نیاخذ بصیغه امر غایب باب تفعل است وجواز اخذ آنها مبنی بر آنست که آنها سنت الواجب قوی بود بلکه از قبیل حقوق
موروثه بود کما لا قوی است نظر اینکه صدقه بر رسول الله حرام بوده و هدیه مستحق صدقه از جمله صدقه که باو رسیده باشد حرام نبوده
بر رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی روایتست از عبد الله بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام گفت گفتم امام را احمد بن عبید الله
قمی که بعد اسلمی لو مار است وحیهای که از انجاست آتش که هدیه می آورند بسوی آن آتشکده ها کافران گاو و گوسفند و درهم را آیا
آیا جایز است برای مالکان آن دهها اینکه فرا گیرند آنرا و حال آنکه برای آتشکده های این است چون متکفل اند که [illegible] میکنند
بر آنها امام گفت که باید که فرا گیرد مالک آن دهها آنرا بعوض حقوق خود نیست باکی بر او ای ششم اصل عن اسحق بن عمار قال
قلت له الرجل الفقیر یهدی الی الهدیة یتعرض لما عندی فآخذها ولا اعطیه شیئا أتحل لی قال نعم هی لک حلال ولکن لا تدع ان تعطیه
شرح اسحاق بن عمار صراف بوده و از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است و چون مالدار بوده و بعض
فقرا از زکوة و مانند آن می باشد دخل عطا کرده و از منت آن حضورها در رو فنی که جهت نا بافقیر نکند یعنی روایتست از اسحاق
بن عمار گفت که گفتم امام را که مرد نیاز مندی آورد بسوی من هدیه را بجهت اینکه میخواهد آنچه را که نزد من است از مال دنیا پس میگیرم
آنرا و نمیدهم او را چیزی آیا حلال میشود آن هدیه برای من امام گفت که آری آن برای تو حلال است خواه چیزی دهی خواه
ندهی ولیکن وامگذار این را که ببخشی او را چیزی هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یاکل الهدیة
ولا یاکل الصدقة ویقول تهادوا فان الهدیة تسل السخائم وتجلی ضغائن العداوة والاحقاد شرح تهادوا بفتح دال بی نقطه
الصیغه وضم لام الامر یای باب تفاعل است التهادی هدیه فرستادن کسان بسوی یکدیگر تسل بسین بی نقطه و تشدید لام بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصر است السل بفتح سین بیرون کردن چیزی از جای ان السخائم بفتح سین بی نقطه وخاء با نقطه وکسر
همزه جمع سخیمه بفتح سین وکسر خاء کینه ها تجلی بکسر جیم و یاء منقلب از واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب [illegible]
کردن از وطن الضغائن بفتح ضاد با نقطه وغین با نقطه وکسر همزه جمع ضغینه بفتح ضاد وکسر غین کینه های چندین ساله العداوة
بفتح عین مجرور و مضاف الیه است و مراد از ضغائن العداوة کینه چندست که از اثر آنها ظاهر شده و از اهل آنها با یکدیگر مقاتله
و مانند آن از دشمنی کرده اند الاحقاد بفتح همزه وسکون حاء بی نقطه وقاف والف و دال بی نقطه منصوب بعطف بر ضغائن است
و عبارتست از کینهای پنهان که صاحبان آنها انتظار فرصت میکشند و اثر آنها ظاهر نشده یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که میخورد هدیه بسوی خود شی را و نمیخورد صدقه بر خود شی را و میگفت که هدیه فرستید
بسوی یکدیگر چه بدرستی که هدیه بیرون میکند از دلها کینهها را و جلای وطن میفرماید کینهای چندین ساله دشمنی را و کینهای پنهانی را
هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من تکرمة الرجل لاخیه المسلم ان یقبل تحفته و یتحفه بما عنده ولا یتکلف له شیئا
شرح التکرمة بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون کاف وکسر راء مصدر باب تفعیل گرامی شمردن التحفة بضم تاء دو نقطه در بالا وسکون
حاء بی نقطه وفاء هدیه تحفه تاء دو نقطه در بالا و حاء بی نقطه وفاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است ولا یتکلف منصوب است
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله تعظیم مرد برادر مومنش را این است که قبول کند هدیه او را و اینکه هدیه دهد او را
با آنچه حاضر است نزد او و تکلف نکند برای او چیزی را که نداشته باشد یا خود فرو تر داشته باشد نهم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله لو اهدی الی کراع لقبلت شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب دهم اصل عن محمد بن مسلم
قال جلساء الرجل شرکاؤه فی الهدیة شرح روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است
گفت که همنشینان مرد شریکان او اند در هدیه مراد هدیه خوردنی است چنانچه در حدیث آینده است یا مراد مطلق است
اگر چه در خوردنی تاکید بیشتر است یازدهم اصل عن عثمان بن عیسی رفعه قال اذا اهدی الی الرجل هدیة طعام وعنده قوم
فهم شرکاؤه فیها الفاکهة وغیرها شرح هدیة مرفوع و مضاف است الفاکهة مرفوع و مبتدا است و واو در وغیرها عاطفه است وغیرها مرفوع
بعطف بر مبتدا است و خبر مبتدا محذوف است و خبر بتقدیر سواء میتواند بود که واو در وغیرها بمعنی مع باشد وغیرها منصوب باشد و خبر

مبتدا

مبتدا بعض از آن مقدر باشد یعنی روایتست از عثمان بن عیسی بالا برد حدیث را بسوی امامی که روایت از او است امام گفت که چون
هدیه کرده شود بسوی مرد هدیه خوراکی و نزد او جمعی باشند پس ایشان
شریکان او یند در آن هدیه میوه و غیر میوه برابر است دوازدهم اصل قال امیر المومنین علیه السلام لان اهدی لاخی المسلم هدیة تنفعه
احب الی من ان اتصدق بمثلها شرح گفت امیر المومنین علیه السلام که هر آینه اینکه فرستم بسوی برادر دینی خود هدیه را که نفع رساند او را
محبوب تر است بسوی من از اینکه تصدق کنم بر مسکینی بمثل آن هدیه این مبنی بر آنست که هدیه [illegible] تعظیمی است که در تصدق نیست یا مبنی بر آنست که
برادر مومن آزموده است و التصدق بر مسکین بنا بر ظاهر دعوی ایمان و نیاز مندی او است پس [illegible] باشد و بنا بر دوم این منافات
ندارد با اینکه اگر مسکین آزموده شده باشد و برادر مومن باشد تصدق بر او افضل باشد سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله تهادوا بالنبق تحیی المودة والموالاة شرح النبق بفتح نون وکسر وسکون باء یکنقطه وبکسر نون و
سکون باء وقاف بار درخت سدر که مانند عنابی است که [illegible] رسیده نشده باشد و ذکر بالنبق اینجا از قبیل ذکر اقل هدیه است پس
دو با النبق است تحیی بسکون حاء بی نقطه وفتح یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب یا غایبه مثل العین یای و مثل اللام یای باب
علم است لدوم الفعل الی الجزم افتاده چون در جواب امر است و در نسخ الصوابت دو یا دو مکتوب است وان خلاف رسم الخطابت [illegible]
الشعار باصل آنکه باشد المودة مرفوع و فاعلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که هدیه فرستید بسوی یکدیگر بار درخت سدر تا زنده گرداند دوستی و نزدیکی چهاردهم اصل قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله تهادوا تحابوا
فانها تذهب بالضغائن شرح تحابوا بحاء بی نقطه و تشدید باء یکنقطه مجزوم بصیغه مضارع جمع حاضر معلوم مضاعف باب تفاعل است لزوم
بجزم افتاده چون در جواب امر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هدیه فرستید بسوی یکدیگر تا دوست یکدیگر باشید چه
بدرستی که هدیه میبرد کینه ها را باب پنجاه و یکم اصل باب الربا شرح الربا بکسر راء بی نقطه و تخفیف باء یکنقطه والف
منقلب از واو مصدر باب نصر زیاد شدن چیزی بانضمام هم جنس آن با آن و مستعمل میشود در عرف ما در چند معنی اول قرض بسود مثل آیت سوره
بقره الذین یاکلون الربوا تا قول او که یمحق الله الربا و بیان میشود در شرح حدیث سیوم این باب دوم قدر مشترک میان قرض بسود و هدیه
بقصد سود مثل آیت سوره روم وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس و بیان میشود در شرح حدیث سیوم این باب دوم در حدیث
ششم این باب و مثل آیت سوره آل عمران لا تاکلوا الربا اضعافا مضاعفة و بیان میشود در شرح حدیث سیوم این باب سیوم سودی که در قرض
بسود می باشد مثل آیت سوره بقره ذروا ما بقی من الربا و بیان میشود در شرح حدیث هم این باب چهارم اعم از سود قرض بسود و [illegible]
[illegible] در شرح حدیث چهارم این باب که در آن عرف منه شیئا [illegible] الربا [illegible] اینکه ربا در اول بمعنی چهارم باشد و در
دوم بمعنی سیوم باشد اگر چه میتواند بود که در هر دو بمعنی سیوم باشد و گاهی ربا مستعمل میشود در قدر مشترک میان معنی دوم و میان زکوة
چنانچه اشاره بآن میشود در شرح حدیث ششم این باب و بر هر تقدیر ربا [illegible] چنانچه ظاهر میشود در شرح احادیث باب العینه که باب
[illegible] است پس قول صاحب قاموس که الربا بالکسر العینه باطلست یعنی این باب بیان رباست و در این باب دوازده حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال درهم ربا اشد من سبعین زنیة کلها بذات محرم شرح درهم مضاف بموصوف میتواند بود
الزنیة بفتح وکسر زاء با نقطه و سکون نون و یاء دو نقطه در پایین زناوات محرم بفتح میم و سکون حاء و فتح راء المحرمات از زنی که عقد نکاح
او حرام است و آن یکی از چهار قسم زنست اول مادر هر چند که بالا رود دوم دختر هر چند که پایین رود سیوم فرزند مادر بی واسطه یا پدر
بی واسطه هر چند که پایین رود چهارم فرزند بی واسطه مادر یا پدر هر چند که بالا رود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که خوردن یک درهم ربا بدتر است از هفتاد زنا که جمیع آنها با زنی باشد که عقد نکاح او حرام است توضیح شدت حرمت قرض بسود می آید
در شرح حدیث سیوم این باب [illegible] آینده دوم اصل قال امیر المومنین صلی الله علیه وآله
آکل الربا وموکله وکاتبه وشاهده فیه سواء شرح آکل الربا بهمزه و الف بصیغه اسم فاعل [illegible] آنکه قرض بسود دهد و برای نفع
[illegible] آنکه کتابت قباله ربا واشهادت بر آن در وقت قرض گرفتن می باشد [illegible]

عمل باب افعال و ضمیر راجع بربا باعتبار آنست از آنکه قرض است بسود میدهد و این موافق است با آیت سوره بقره که الذین یاکلون الربا چنانچه
بیان میشود در شرح حدیث آینده و ضمیر جبه راجع بربا است و مراد ... ایمه است یعنی گفت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله که خورنده
ربا و خوراننده ربا و نویسنده تمسک ربا و گواه ربا و گناه برابرند سیوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سألته عن الرجل یاکل الربا و هو یری انه له حلال قال لا یضره حتی یصیبه متعمدا فاذا اصابه متعمدا فهو بالمنزل الذی قال الله
عز و جل شرح باء در بالمنزل بمعنی فی است المنزل بفتح میم و سکون نون و کسر زای فرود آمدنگاه و انجا بار انداختن است
زیرا که قال الله اشارتست بدو آیت سوره بقره اول الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک
بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد
فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون دوم یمحق الله الربوا و یربی الصدقات و الله لا یحب کل کفار اثیم و درین دو آیت چند
احتمالست از آنجمله اینکه مراد بالذین یاکلون الربا جمعیت که قرض بسود میگیرند برای نفقه خود و دعوی اضطرار میکنند با وجود
آنکه چیزی از املاک و اثاث البیت و مانند آنها دارند که اگر فروشند نفقه برای ایشان حاصل میشود و آنکه متمسک شوند بانکه بیع کردن ربا
کرند برای اذیه بر نفقه خود و داخلند در مفهوم این فقره بطریق اولی چنانچه داخلند در منطوق فقره و حرم الربا و موید است آنچه
می آید در حدیث پنجم این باب که لا یجب علی من یاکل الربوا و بیان میشود مفسر الا عامه اینها محل بر مختص قرض دهنده بسود که مانند از روی
غفلت چنانچه اشارت بان شد در حدیث اول باب السحت که باب چهل و دوم است که والربا بعد البینة و بیان شد و مراد بالقیام در لا
یقومون انتظام معاش و دنیا است و مراد بالقیام در کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس قیامی است که از شرب خمر کرده و بان بیت
مست شده زیرا که شارب خمر دیوانه از عمل شیطان چنانچه گفته در سوره مائده که انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من
عمل الشیطان من در من المس برای سببیت است المس بمعنی باب علم است رسانیدن و کنایت میشود از جماع کردن و تنه و اراده ان ... الیه
ذلک بابرکتی و عدم انتظام معاش و دنیای اکلان ربا است تشبیه بیع بربا باعتبار مرفوع است و مراد شان اینست که فروختن بعضی املاک
و اثاث البیت مثلا برای نفقه نیز ممنوع و قرار است مثل خوردن ربا باعتبار اینکه متعارف است که هر که مضطر شود بفروختن چیزی برای
نفقه خود و عیال ان اثر ازران میخرند و سبب القیمت واقع افتادن کار میکنند و احل الله البیع و حرم الربا برای ابطال خیال ایشان
است به بیان اینکه فرق هیچ حلال مانند خمری که حرام است ... یمحق الله الربا استیناف بیانی است برای لا یقومون الا کما یقوم
و مراد اینست که ربا بی برکت است و کسی که چیزی فروختنی نداشته باشد می باید که صدقات قبول کند و ... محمد ...
برکت دارد و در ربا برکت ندارد و از کمال بی برکتی ربا اینست که یکدرهم ربا خوردن مانند اینست که اضعاف مضاعفه آن درهم
را از مال خود خورده باشد و تلف کرده باشد چنانچه گفته در سوره آل عمران لا تاکلوا الربا اضعافا مضاعفة و بیان میشود در شرح
حدیث ششم این باب و این منافات ندارد با اینکه از صدقات نیز بهم نرسد الا مثل ربا مانند اکل شبهه در مخمصه نبود لا یحب کل کفار
اثیم اشارتست باینکه خورنده ربا بدترین کافر نعمتان و گنهکاران است و اگر او محبوب نمیبود پس هر آیه کافر نعمت که بغایت
گناهکار باشد محبوب میشود و موافق اینست آنچه گذشت در حدیث اول این باب یعنی روایت از هشام بن سالم از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که میخورد ربا و او گمان دارد که آن برای او حلال است یعنی که جاهل مسئله
است و موعظه الله فانتهی بوی نرسیده امام گفت که ضرر نمیرساند او را تا آنکه دریابد ربا را عمدا پس چون دریابد ربا را
دانسته پس او در جایی است که گفت الله عز و جل در سوره بقره چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم کل ربا اکله الناس
بجهالة ثم تابوا فانه یقبل منهم اذا عرف منهم التوبة شرح کل مبتدا است بجهالة اشارتست بآیت سوره نسا انما التوبة علی الله
للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب و بیان شد در کتاب العقل در حدیث سیوم باب سیزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم
و تشدید الامر علیه است که مراد بجهالت جهل بحقیقت وعید است با وجود علم بحرام بودن ضمیر فانه راجع بمبتدا است و عاید
مبتدا است باعتبار اینکه مراد توبه از آن ربا است یقبل بصیغه مضارع غایب مجهول که باب علم است عرف بصیغه ماضی غایب مجهول باب

قرابت

قرابت و ما قبله لکه فرموده کریمة الله انما یسیر مراد بمعرفت علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر ربائی که خورده شد از راه نادان
از روی نادانی بوعید خلود در جهنم لیوا از آن توبه کردند از آن ربا پس بدرستیکه توبه ایشان از آن ربا مقبول میشود چون شناخته
شود از ایشان آن توبه با حقیقت که خالص باشد و محض طاهر باشد هر چند که در وقت جان بحلق رسیده باشد اصل
و قال لو ان رجلا ورث من ابیه مالا و قد عرف ان فی ذلک المال ربا و لکن قد اختلط فی التجارة بغیره حلال کان حلالا طیبا فلیاکله
و ان عرف منه شیئا انه ربا فلیاخذ راس ماله و لیرد الربا شرح مراد بربا اول جانب زیاده است پس آنکه ربا بمعنی آنکه از نقد ربا و راس المال است
و میتواند بود که مراد بربا در اول و در دوم مرکب از راس المال و سود باشد باعتبار اینکه امتیاز میان سرمایه و سود نشده و پس
بر در هم آن احتمال بود در دار و احتمال ثالث ندارد و پس مراد بحلال مالیست که مرکب از راس المال و ربا نیست بلکه احتمال ثالث دارد
اختلاط بصیغه معلوم است حلال مجرور صفت غیره است چون غیر باضافه کسب تعریف نمیکند یا بدل است یعنی و امام گفت که اگر
اینکه مردی میراث برد از پدر خویش مالی را و بتحقیق دانست که در آن مال ربائی هست و لیکن آمیخته شده در تجارت بغیر خویش که حلال است
شد مجموع آن مال حلال پاکیزه پس باید که خورد آنرا و اگر شناخت از آن مال چیزی معین را که آن مرکب از راس المال و ربا است
لا غیر پس باید که فرا گیرد مقدار سرمایه پدر را و باید که برگرداند سود را بسوی صاحبش اصل و ایما رجل افاد مالا کثیرا قد اکثر
فیه من الربا فجهل ذلک ثم عرفه بعد فاراد ان ینزعه فما مضی فله و یدعه فیما یستانف شرح ای انقیم بهمزه و تشدید بربا و لقیاد ربا بی
مرفوع و مبتدا است ما زایده است رجل مجرور و مضاف الیه ای است افاد بالفا و الف و دال بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افعالست الافادة کسب مال دادن مال و مراد اینجا جنس اولست فاء در فجهل برای حالست و مراد جهل بحرام بودن ربا است بلوغ نقیح
بار و سکون عین بنقطه مبنی بر ضم است و بتقدیر بعد ذلک است و ذکر آن با وجود ثم برای تاکید و بیان تراخی بمرتبه است فاراد
ان ینزعه غلبت کنایت است از اینکه آن مرد جاهل واقع بوده و مسامحه نکرده و وقتی که دانسته بسیار دلگیر شده یعنی
و هر کدام مردی که بهم رسانیده مالی بسیار را که بتحقیق بسیار کرده در آن از ربا پس نشناخت که جاهل بود حرام بودن آن ربا را بعد از آن
شناخت حرام بودن آن ربا را بعد از آن بتوفیق پس اراده کرد که جدا کند ربا را از سایر مال خود پس آنچه گذشت پس از او است
و وا میگذارد ربا را در معامله که از سر میگیرد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتی رجل ابی فقال انی ورثت
مالا و قد علمت ان صاحبه الذی ورثته منه قد کان یربی و قد اعرف ان فیه ربا و استیقن ذلک و لیس یطیب لی حلاله لحال علمی
فیه و قد سالت فقهاء اهل العراق و اهل الحجاز فقالوا لا یحل اکله شرح ورثت بکسر راء بی نقطه بصیغه متکلم معلوم باب حسب است یربی براء
بی نقطه و باء بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الا ربا قرض بسود دادن است مفعول یربی که محذوف است قرض بها است
یطیب بطاء بی نقطه و باء دو نقطه در پایین و باء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که آمد مردی نزد پدرم پس گفت که بدرستیکه من وارث شدم مالی را و بتحقیق دانستم اینرا که صاحبش که وارث شدم آنرا از او
بتحقیق بود که سودمند میکرد قرض را و بتحقیق میشناسم که در آن مال رباست و بیقین میدانم این را و نیست اینکه پاکیزه و گوارا
شود برای من حلال آن مال برای حالت علم من در آن مال و بتحقیق پرسیدم فقهای اهل عراق را که کوفه و بصره و حوالی آنهاست
و فقهای اهل حجاز را که مکه و مدینه و حوالی آنهاست پس گفتند که حلال نمیشود خوردن آن مال اصل فقال ابو جعفر علیه السلم ان کنت تعلم
فیه مالا معروفا ربا و تعرف اهله فخذ راس مالک و رد ما سوی ذلک و ان کان مختلطا فکله هنیئا فان المال مالک و اجتنب ما کان یصنع صاحبه
فان رسول الله صلی الله علیه و آله قد وضع ما مضی من الربا و حرم علیهم ما بقی شرح مالا مفعول اول تعلم است معروفا صفت مالا است و
است و ربا مفعول دوم تعلم است و مراد بربا در اول مرکب از سرمایه و سود است مانند آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق ظاهر فخذ راس
مالک اینست که در صورتی که معلوم باشد که مالی معین رباست اما مساوی یا کمتر از سود نیست که از ابتدا گرفته شده و بنابر آن مختلط
شده بمال حلال واجب نباشد که کل آن مال معین را با بیاشید بلکه میتواند که راس مال آن بعضی را بردارد برای خود مثلا اگر
مورث او بیست هزار درهم بقرض داده باشد بهزار درهم و آن هزار درهم را گرفته باشد و از آنجمله بیست هزار درهم مختلط با اموال دیگر

دیگر شده باشد و دویست درهم از جمله آنها در آنچه علاوه باشد جایز باشد وارث را که چهل درهم آنرا بر یه دهد و صد و شصت درهم را برای
خود بر دارد و مراد به ربا در دوم سود است و این اشارتست بتفسیر آیت سوره بقره یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا **یعنی**
پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر باشد کسی را در آن حال مالی معین را که کسب او از رأس المال و سود است و شناسد صاحب آنرا پس فراگیر
سرمایه خود را از جمله آن مال معین و بر گردان باقی مانده آنرا بسوی صاحبش و اگر باشد آن مال آمیخته بیکدیگر بالکلیه پس بخور آنرا بر حالتی
که گوارا باشد چه بدرستی که آن مال مال تست و اجتناب کن از آنچه میکرد صاحبش چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بتحقیق
فرو گذاشته است از مردمان آنچه را که گذشته است از جمله ربا و حرام کرد بر ایشان آنچه را که باقی مانده مراد آنست که مختلط داخل ما مضی است
و غیر مختلط داخل ما بقی است **اصل** فمن جهله وسع له جهله حتی یعرفه فاذا عرف تحریمه حرم علیه و وجبت علیه فیه العقوبة اذا رکبه کما
یجب علی من یأکل الربا **شرح** فا برای تعقیب ذکری است و وسع بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و جهله مرفوع و فاعلست و حرم
بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن است و وجبت عطف بر حرم است و ترتب جزاء بر شرط باعتبار این عطف است زیرا که حرمت ربا را
دو واقع است پیش از معرفت او و تحریم را که بصیغه ماضی معلوم باب علم است مراد بر کوب آن قرض سود دادن است کما یجب تا آخر اشارتست
بآیت سوره بقره الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس تا آخر و درین تشبیه اشارتست باینکه
الذین یأکلون الربا عبارتست از جمعی که قرض سود میگیرند چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سیوم این باب زیرا که مشبه به است پس اینجا
تشبیه مؤکل است ربا با آکل ربا شده در عقوبت موافق آنچه گذشت در حدیث دوم این باب و ما موصوله است و یجب بصیغه غایب است
و ضمیر مستتر راجع بما است و میتواند بود که مصدریه باشد و تجب بصیغه غایبه باشد و ضمیر مستتر راجع بعقوبت باشد **یعنی** پس هر که ندانسته است تحریم
قرض سود دادن را فراخ کرد کار را برای او جهل او تا آنکه شناسد آنرا پس چون شناخت تحریم قرض سود دادن را حرام شد بر او و
ثابت شد بر او در قرض سود دادن عقوبت آخرت چون مرتکب شود آنرا مانند آنچه واجب میشود بر آنکه میخورد ربا را یعنی آنکه قرض
بسود میگیرد برای خوراک خود **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الربا رباءان ربا یؤکل و ربا لا یؤکل فاما الذی یؤکل
فهدیتک الی الرجل تطلب منه الثواب افضل منها فذلک الربا الذی یؤکل و هو قول الله عز و جل و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس
فلا یربوا عند الله و اما الذی لا یؤکل فهو الذی نهی الله عنه و اوعد علیه النار **شرح** ربا اینجا مستعمل شده در معنی دوم از چند معنی
که مذکور شد در شرح عنوان این باب و تقسیم آن بدو قسم ربا اشارتست بتفسیر آیت سوره آل عمران یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا
الربا اضعافا مضاعفة بنا بر اینکه قید اضعافا مضاعفة برای احتراز از ربا شده از قسم اول ربا که هدیه بقصد طلب است زیرا که خوردن
درهمی مثلا از قسم دوم مانند خوردن اضعاف مضاعفة آن درهم است از مال خود چون بغایت بی برکت و ممحوق است بخلاف درهمی
از قسم اول و میتوان گفت که ربا در این آیت مستعمل شده در مالی که داده شود بکسی برای بازیافت زیاده بر آن چنانچه گذشت
در اصل هفدهم باب سابق است یعنی نمو کردن و مستعمل شده در مالی که بمستحق بخشند برای گرفتن زیاده بر آن از الله تعالی پس دادن ربا
اگر بعنوان ایثار است یعنی بخشش باعث جواز اکل آن ربا میشود برای آنکه قبول هدیه کرده و اگر بغیر عنوان ایثار است باعث
حرام بودن اکل آن ربا میشود برای آنکه قرض بیگیرد و از این تقریر ظاهر میشود که زکوة نیز قسمی از اقسام رباست باعتبار دیگر
و ذکر لیربوا فی اموال الناس برای احتراز از آنست و عدم ادخال آن در اقسام ربا در این حدیث باعتبار آنست که در تحت این
آیت مذکور است بلفظ دیگر و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون و رباان بکسر را و با و الف و همزه و الف و نون
تثنیه ربا با الف مقصوره است و زیاد شدن همزه برای دفع التقاء ساکنین است و قیاس تثنیه آن ربوان بکسر را و فتح با و واو
و الف و نون است و لهذا بجای واو یا دو نقطه ربا بیکی می باشد پس میتواند بود که درین تثنیه مبنی بر این باشد که کلمه ربا
با الف ممدوده می باشد اگر چه نادر است و قلب همزه آن بواو متعارف است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ربا
دو رباست اول رباییست که خورده میشود و دوم رباییست که خورده نمیشود پس اما آنچه خورده میشود پس هدیه تست بسوی
مرد برحالی که طلب میکنی با آن جزای دینار زیاده تر از آن هدیه پس آن رباییست که خورده میشود و آن مضمون قول الله عز و جل آ

درسوره

در سوره روم که و آنچه بخشیده شد از ربا برای اینکه زیاد شود در میان مالهای مردمان و لیکن بر او رود و بنابراین زیاد نمیشود نزد الله تعالی یعنی
که ثواب آخرت ندارد اگر چه عقابی نیز ندارد و اما ربای که خورده نمیشود پس آن رباییست که نهی کرده الله تعالی از آن و وعید کرده بر آن آتش جهنم
را مر او را بر کسی که بخشیده نتعلق بآن گرفته باشد **هفتم اصل** عن سماعة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی رأیت الله تعالی قد ذکر الربا فی غیر
آیة و کرره فقال او تدری لم ذاک قلت لا قال لئلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف **شرح** او تدری بهمزه استفهام و واو عطف است و معطوف
علیه آن محذوف قد ذکر تا آخر است الاصطناع بصاد بی نقطه و طا منقلب از تا افتعال و نون و عین بی نقطه احسان بغیر معروف بقرض گذشته در کتاب الزکوة
در حدیث سیوم باب هفتاد و ششم که باب القرض است **یعنی** روایت است از سماعه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که من دیدم الله تعالی را که
بتحقیق مذکور کرد ربا را در چند آیت و مکرر کرد آنرا پس امام گفت که آیا میدانی که برای چیست آن گفتم که نه امام گفت که برای آنست که رو گردان نشوند مردم
از احسان قرض دادن **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما حرم الله عز و جل الربا لکیلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث سابق **نهم اصل** سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اربی بجهالة ثم اراد ان یترکه قال اما ما مضی فله
و لیترکه فیما یستقبل **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب **اصل** ثم قال ان رجلا اتی ابا جعفر علیه السلام فقال انی قد ورثت مالا
و قد علمت ان صاحبه کان یربی و قد سألت فقهاء اهل العراق و فقهاء اهل الحجاز فذکروا انه لا یحل اکله فقال ابو جعفر علیه السلام ان کنت تعرف
منه شیئا معزولا تعرف اهله و تعرف انه ربا فخذ رأس مالک ودع ما سواه و ان کان المال مختلطا فکله هنیئا مریئا فان المال مالک واجتنب ما کان
یصنع صاحبک فان رسول الله صلی الله علیه و آله قد وضع ما مضی من الربا فمن جهله وسع له جهله حتی یعرفه فاذا عرفه حرم علیه الاکل فان اکل بعد المعرفة وجب علیه ما
وجب علی آکل الربا **شرح** مضمون این موافق حدیث پنجم این باب است **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا یکون الربا الا فیما
یکال او یوزن **شرح** تردید در او یوزن باعتبار منع خلو است زیرا که در بعضی چیزها کیل و وزن هر دو متعارف است **یعنی** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که نمی باشد ربا که منهی عنه است مگر در آنچه پیمانه کرده میشود مثل گندم و جو یا کشیده میشود بترازو مانند آن مثل
دینار و درهم زیرا که اگر چه بعد معدود میشود اما چون سبک باشد مرد و دو میشود **یازدهم اصل** عن ابن بکیر قال بلغ ابا عبد الله صلوات
الله علیه عن رجل انه کان یأکل الربا و یسمیه اللبا فقال لئن امکننی الله منه لاضربن عنقه **شرح** ربا اینجا بمعنی قرض سود است و اکل ربا بمعنی
بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب و میتواند بود که بمعنی سود باشد اللبا بکسر لام و تخفیف بای یک نقطه مفتوحه و همزه که منقلب بالف میشود
اول شیر مادر که فرزند بی خوردن آن قوت میگیرد غالبا **یعنی** روایت است از عبد الله بن بکیر گفت که رسید با امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از مردی اینکه او بود که میخورد ربا را و نام می نهاد آنرا اول شیر مادر پس امام گفت که هر آینه اگر مسلط کند مرا الله تعالی بر او هر آینه میزنم البته
گردن او را **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اخبث المکاسب کسب الربا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پلید تر
در آمدها در آمد رباست **باب صد و دوم اصل باب انه لیس بین الرجل و بین ولده و بین ما یملکه ربا شرح** ما یملکه عبارتست از آنچه
اختیار او بدست او است مثل غلام و کنیز و زن و کافر حربی **یعنی** این باب بیان آنست که نیست میان مرد و فرزندش و آنچه اختیار آن
میدارد ربای و در این باب سه حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لیس بین الرجل و ولده ربا و لیس بین السید
و عبده ربا **شرح** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که نیست میان مرد و فرزندش ربای و نیست میان مالک و غلامش ربای **دوم
اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس بیننا و بین اهل حربنا ربا نأخذ منهم الف درهم بدرهم و نأخذ منهم و لا نعطیهم **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست میان ما و میان کافران حربی ربای میگیریم از ایشان هزار درهم را بدرهمی مثلا و میگیریم از ایشان
مال ایشان را بهر روش که باشد بشرط اینکه متضمن دروغ و خلف وعده و ما مانند آنها نباشد و نمیدهیم ایشان را ربا **سیوم اصل** عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس بین الرجل و ولده و بینه و بین عبده و لا بینه و بین اهله ربا انما الربا فیما بینک و بین ما لا تملک قلت فالمشرکون بینی
و بینهم ربا قال نعم قال قلت فانهم ممالیک فقال انک لست تملکهم انما تملکهم مع غیرک انت و غیرک فیهم سواء فالذی بینک و بینهم لیس من ذلک لان
عبدک لیس مثل عبدک و عبد غیرک **شرح** الف و لام المشرکون برای عهد خارجیست و ایشان آنست که مخالف اثنا عشریه امامیه از جمله مدعیان اسلام
زیرا که مشرک اند در حقیقت اگر چه احکام اسلام جاریست در ایشان تا ظهور قائم علیه السلام پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق

زیرا که هر مسلم را جایز است استرقاق کافران حربی و اخذ مال او چون مسلط شود و آن مخصوص او میشود بخلاف اهل ذمه و بخلاف اهل بغی که مخالفان شیعه امامیه اند زیرا که ایشان مملوکان مهلت داده شده اند فانهم ممالیک اشارت است با آنچه گذشت در کتاب الجهاد در شرح حدیث اول باب دهم که باب بیع عنوان ولید از باب اعطاء الامان است که در زمان قائم علیه السلام بسیاری از ایشان در بازار برده فروشان فروخته خواهند شد **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست میان مرد و فرزندش و نه میان او و میان غلامش و نه میان زنش ربای جز این نیست که ربا میان ما است و میان آنچه اختیار آن نداری گفتم که پس این مشرکان میان من و میان ایشان ربای هست گفت که آری راوی گفت که گفتم که پس بدرستی که ایشان مملوکان اند پس امام گفت که بدرستی که تو نیستی که مالک شوی یکی از ایشان را از مسلط شوی جز این نیست که مالک میشوی ایشان را با غیر تو که سایر شیعه امامیه اند میان این و آنکه تو و غیر تو در ایشان برابر بدل پس آنچه میان تو و میان آن مشرکان است نیست از جمله آنچه میان تو و میان غلام تست زیرا که غلام تو بانفراد نیست مثل غلام تو و غلام غیر تو با هم که شریک باشید در آن

باب پنجاه و سیوم اصل باب التجارة و المواظبة علیها

شرح المواظبة بواو و ظاء با نقطه و باء یک نقطه مصدر باب مفاعله مداومت **یعنی** این باب بیان فضیلت سوداگری و مستمر ماندن بر آنست و در این باب سیزده حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ترک التجارة ینقص العقل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ترک خرید و فروخت کم میکند خرد را

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال التجارة تزید فی العقل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خرید و فروخت زیاد میکند در خرد و کمال آن را

سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من طلب التجارة استغنی عن الناس قلت وان کان معیلا قال وان کان معیلا ان تسعة اعشار الرزق فی التجارة **شرح** المعیل بمیم مضمومه و عین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب افعال بسیار عیال **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که از پی تجارت رفت بی نیاز شد از مردمان گفتم که هر چند که عیال مند باشد امام گفت که هر چند عیال مند باشد بدرستی که نه عشر روزی خدا در سوداگری است

چهارم اصل عن فضیل الاعور قال شهدت معاذ بن کثیر وقال لابی عبد الله علیه السلام انی قد ایسرت فادع التجارة فقال انک ان فعلت قل عقلک او نحوه **شرح** المعاذ بمیم و عین بی نقطه و ذال با نقطه است کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه است او نحوه کلام فضیل است و نحو منصوب است و ضمیر راجع بجمله انک ان فعلت قل عقلک روایت است از فضیل یک چشم گفت که حاضر شدم نزد معاذ بن کثیر و معاذ گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من بتحقیق بسیار مال شدم پس وامیگذارم تجارت را پس امام گفت که بدرستی که تو اگر کنی کم میشود خرد تو یا مانند این گفت

پنجم اصل عن فضیل بن یسار قال قال ابو عبد الله علیه السلام ای شیء تعالج قلت ما اعالج الیوم شیئا فقال کذلک تذهب اموالکم واشتد علیه **شرح** یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است ای الاولی بفتح همزه و تشدید یاء منصوب مفعول است المعالجه بلام و عین بی نقطه و جیم مصدر باب مفاعله خرید و فروخت کردن متاعی و اشتد علیه کلام فضیل است و ضمیر مستتر راجع بترک معالجه است و ضمیر مجرور راجع بامام است **یعنی** روایت است از فضیل بن یسار که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کدام چیز را خرید و فروخت میکنی گفتم که خرید و فروخت نمیکنم در این روز کار چیزی را پس امام گفت که چنان بر طرف میشود مالهای شما شیعه امامیه و سخت آمد بر امام

ششم اصل عن معاذ بیاع الاکسیة قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا معاذ اضعفت عن التجارة او زهدت فیها قلت ما ضعفت عنها ولا زهدت فیها قال فما لک قلت کنا ننتظر امرا وذلک حین قتل الولید وعندی مال کثیر وهو فی یدی ولیس لاحد علی شیء ولا اراه اکله حتی اموت فقال لا تترکها فان ترکها مذهبة للعقل اسع علی عیالک وایاک ان یکونوا هم السعاة علیک **شرح** بیاع بفتح باء یک نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین است الاکسیة بفتح همزه و سکون کاف و کسر سین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو جمع کساء بکسر کاف و تخفیف سین و الف ممدوده ... اضعفت یعنی ... ترجمه کار امام مفترض الطاعة از آل محمد علیهم السلام و ذلک حین قتل الولید جمله معترضه است کلام معاذ از نزد او مجلس روایت گفته و در مجلس امام نگفته ولید بن عبد الملک بن مروان از خلفای بنی امیه در شام کشته شد بتاریخ پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الآخره سال صد و بیست و ششم هجری چنانچه گذشت در کتاب الجهاد در شرح حدیث اول باب دخول عمرو بن عبید و المعتزلة علی ابی عبد الله علیه السلام که باب ... است الکله بهمزه و الف و همزه کاف و فتح لام بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است یا بکسر کاف و فتح لام بصیغه اسم فاعل است مذهبه بفتح میم و سکون ذال با نقطه و فتح هاء و باء یک نقطه اسم مکان

برای کثرت است اسع بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه بصیغه امر متصل اللام یای باب منع است ان بتقدیر و ان است یا بتقدیر من ان است هم ضمیر فصل است و ... از اعراب ندارد یا مبتدا است پس السعاة منصوب خبر مرفوع میتواند بود **یعنی** روایت است از معاذ فروشنده ... گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای معاذ آیا عاجز شدی از تجارت یا بی رغبت شدی گاه در آن گفتم که عاجز نشدم از آن و بی رغبت نشدم در آن امام گفت که پس چیست ترا که ترک تجارت کردی گفتم که بودیم ما شیعه امامیه که انتظار میکشیدیم کاری عمده را و آن گفتگو در وقتی بود که کشته شده بود ولید نزد من است مالی بسیار و آن در دست تصرف منست و نیست برای کسی بر من قرضی و نمی بینم خود را که خورم آن مال را تا آنکه بمیرم پس امام گفت که ترک مکن تجارت را چه بدرستی که ترک تجارت باعث ذهاب عقل است سعی کن در جاری ساختن نفقه بر عیال خود و دور کن از ملکه بکر خود را و از اینکه باشند ایشان سعی کنندگان در اجرای نفقه بر تو مراد این است که چنان مکن که اختیار جمیع مال خود را الفرزندان دهی که تجارت کنند و تو بدست ایشان نگاه کنی

هفتم اصل عن هشام بن احمر قال کان ابو الحسن علیه السلام یقول لمصادف اغد الی عزک یعنی السوق **شرح** روایت است از هشام بن احمر گفت که بود امام رضا علیه السلام که میگفت مصادف را که بامداد برو بسوی باعث عزت تو میخواهد بازار را مراد این است که بازار جای تجارتست و تجارت باعث وسعت رزق و بی نیازی از مردمان است

هشتم اصل عن الفضل بن ابی قرة قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل وانا حاضر فقال ما حبسه عن الحج فقیل ترک التجارة وقل شیئه قال وکان متکئا فاستوی جالسا ثم قال لهم لا تدعوا التجارة فتهونوا اتجروا بارک الله لکم **شرح** شیئه بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه یعنی مال است فتهونوا بصیغه جمع مخاطب باب نصر است اتجروا السکون تاء بصیغه امر باب افتعال است یا بتشدید تاء مفتوحه بصیغه امر باب افتعال است **یعنی** روایت است از فضل بن ابی قرة گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام اهل مجلس را از احوال مردی و من حاضر بودم پس امام گفت که چه چیز مانع شد او را از حج پس در جواب گفته شد که ترک کرد تجارت را و کم شد مال او و راوی گفت که و امام بود تکیه کننده پس راست شد نشسته بعد از آن گفت اهل مجلس را که وامگذارید تجارت را که خار شوید تجارت کنید برکت دهاد الله تعالی برای شما

نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه تعرضوا للتجارة فان فیها لکم غنی عما فی ایدی الناس **شرح** تعرضوا بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه امر باب تفعل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در پی آن شوید تجارت را چه بدرستی که در آنست بی نیازی برای شما از آنچه در دست مردمانست

دهم اصل عن معاذ بن کثیر بیاع الاکسیة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی قد هممت ان ادع السوق وفی یدی شیء قال اذا یسقط رأیک ولا یستعان بک علی شیء **شرح** روایت است از معاذ بن کثیر فروشنده شالها گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من بتحقیق قصد کردم این را که واگذارم بازار را و در دست من مالی است باینمعنی که حاجت بتجارت ندارم امام گفت که در این هنگام ساقط میشود تدبیر تو و مدد جسته نمیشود بتو بر چیزی در امور دنیا و دین خود

یازدهم اصل عن فضیل بن یسار قال قلت لابی عبد الله صلوات الله علیه انی قد کففت عن التجارة وامسکت عنها قال ولم ذلک أعجز بک کذلک تذهب اموالکم لا تکفوا عن التجارة والتمسوا من فضل الله عز وجل **شرح** الکف باز داشتن خود از کاری الامساک دست کشیدن از کاری اعجز مبتدا است و مراد سفاهت است بک خبر مبتدا است **یعنی** روایت است از فضیل بن یسار گفت که گفتم امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که بدرستی که من بتحقیق باز داشتم خود را از تجارت و دست کشیدم از آن امام گفت که چرا است آن آیا سفاهتی بالست چنان بر طرف میشود مالهای شما ترک مکنید خود را از تجارت و طلب کنید از فضل الله عز وجل موافق آیت سوره فروا الصلوة ... الله من فضله و آیت سوره جمعه وابتغوا من فضل الله

دوازدهم اصل عن علی بن عقبة عن محمد بن مسلم وکان ختن برید العجلی قال برید لمحمد سلی لی ابا عبد الله علیه السلام عن شیء ارید ان اصنعه ان للناس فی یدی ودائع واموالا وانا اتقلب فیها وقد اردت ان اتخلی من الدنیا وادفع الی کل ذی حق حقه قال فسأل محمد ابا عبد الله علیه السلام عن ذلک وخبره بالقصة وقال ما تری له فقال یا محمد ایبدأ نفسه بالحرب لا ولکن یأخذ ویعطی علی الله عز وجل **شرح** علی بن عقبه راوی بی واسطه است از امام جعفر صادق علیه السلام و ذکر محمد بن مسلم با عقب را هست که کلام او نیز اینجا منقول است قال برید کلام علی بن عقبه است ان بکسر و فتح همزه و تشدید نون میتواند بود و دایع بکسر همزه عبارتست از مالهای مضاربه و اموال عبارتست از قرضها اتقلب بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است التقلب تصرف بخرید و فروخت و مانند آن ضمیر قال راجع بعلی بن عقبه است خبره بخاء با نقطه و باء

یکنقطه ازباب تفعیل است وغیره وقال راجع بمحمد بن مسلم است لفظه مصغر ومفعول است یعنی روایت است از علی بن عقبه بضم عین بینقطه وسکون قاف
و باء یکنقطه از محمد بن مسلم که بود محمد داماد برید بضم بای یکنقطه مجلی گفت برید محمد را که سوال کن برای امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی که میخواهم
که کنم آنرا بدرستی که مرد مادر است و در دست من اسپرده ای ما باید که من تجارت بکنیم در آنها و تحقیق قصد کرده ام که دست بدارم از شغل و نیاده بهم
بسوی پروردگار صاحب حق حقیقش را راوی گفت که پس سوال کرد محمد امام جعفر صادق علیه السلام را از آن و خبر داد امام را بآن قضیه گفت که چه میخواهی
برای برید پس امام گفت که ای محمد ایا برید ابتدا میکند خودش را بو کشتنی نکند آنرا که اراده کرده و لیکن میکرد و میدید در تجارت و مانند آنها
بر حالی که متوکل باشد بر الله عز وجل سیزدهم اصل عن علی بن عقبة قال کان ابو الخطاب قبل ان یفسد وهو یحمل المسایل لاصحابنا ویجی
بجوابها روی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اشتروا وان کان غالیا فان الرزق ینزل مع الشراء شرح ابو الخطاب بفتح خا با نقطه
و تشدید طاء بینقطه محمد بن مقلاص در اول مستقیم بوده و در آخر غالی شده میگفت که امام جعفر صادق علیه السلام خداست و من پیغمبرم و چون
جواب مسایل از جانب او می آورده چنانچه در این حدیث است یفسد بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال و ضرب حسن میتواند بود و در اوّل
حالیه است و عاملش کان است روی بصیغه ماضی غایب معلوم خبر کان است اشتروا الغیر را بینقطه بصیغه امر باب افتعال است وان وصلیه است
غالیا بغین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین است خبر کان مع الشراء اشارت است باینکه ارزانی در روزگاری که آن پیدا شود ترک خریدن آن نباید
کرد زیرا که فروختن نیز مناسب آن خواهد بود در آن روزگار یعنی روایت است از علی بن عقبه گفت که بود ابو الخطاب پیش از آنکه فاسد شود
بر حالی که او بر میداشت مسایل را برای شیعه امامیه بسوی امام جعفر صادق علیه السلام و می آورد جوابهای آنها را که روایت کرد از امام جعفر صادق
علیه السلام امام گفت که خرید کنید هر چند که باشد متاع گران بها چه بدرستی که روزی فرود می آید با خرید بقصد تجارت باب پنجاه و چهارم

اصل باب اداب التجارة شرح ادب بفتح همزه و فتح دال بینقطه و باء یکنقطه مصدر باب حسن است یعنی این باب بیان
روش خوب تجارت است در این باب سه حدیث است اول اصل عن الاصبغ بن نباتة قال سمعت امیر المومنین صلوات الله علیه یقول
علی المنبر یا معشر التجار الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر والله للربا فی هذه الامة اخفی من دبیب النمل علی الصفا شوبوا ایمانکم
بالصدق التاجر فاجر والفاجر فی النار الا من اخذ الحق واعطی الحق شرح اصبغ بفتح همزه و سکون صاد بینقطه و فتح باء یکنقطه و غین با نقطه
است نباته بضم نون و تخفیف باء یکنقطه و الف و تاء دو نقطه در بالا است الفقه بکسر فاء و سکون قاف مصدر باب علم و حسن و کشش و مراد اتخاذ دانش
مسایل تجارت است و آن منصوب و مفعول فعل محذوف است بتقدیر اطلبوا المتجر بفتح میم و سکون تاء دو نقطه در بالا و فتح جیم مصدر میمی باب نصر
و بضم میم و تشدید تاء مفتوحه مصدر میمی باب افتعال است تجارت و ذکر این فقره سه بار برای تاکید است للربا بفتح لام است هذه الامة اشارت
بامت محمد باعتبار انچه گذشت در حدیث سیوم باب الاستعانة بالدنیا علی الاخرة که باب سیوم است که اینان مبتلا بکسب معاش اند بخلاف
بعض امم سابقه یا اشارت است بتجار اخفی اشارت است بابطال بسیاری از معاملات که جاهلان آنها را حیل شرعیه مینامند الدبیب بفتح دال
بینقطه و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه مصدر مضاعف باب ضرب رفتار آهسته النمل بفتح نون و سکون میم جمع نمله
موران نگفت النمله برای اشارت باینکه ربا مانند قطار موران پی در پی است الصفا بفتح صاد بینقطه و تخفیف فاء و الف منقلب
از واو جمع صفاة سنگهای صاف هموار و ذکر آنها برای آنست که احتمال شنیدن آواز پای موران آنجا بعیدتر است و در جمع برای اشارت
بکمال طول قطار موران و مبالغه در کثرت ربا است شوبوا بضم شین با نقطه و سکون واو و باء یکنقطه صیغه امر باب نصر است یا بفتح
شین و تشدید واو مکسوره بصیغه امر باب تفعیل است و بر هر تقدیر بتقدیر شوبوا اعلم است الشوب بفتح شین و سکون واو والتشویب
ملافه صاحب قاموس گفته که شاب عنه و شوب دافع و فیح عنه ایمانکم بفتح همزه است باء در بالصدق برای آلت است و این
اشارت است بآیت سوره بقره ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس بنابر اینکه ان تبروا بتقدیر بان
تبروا باشد و حاصل این باشد که کسی که راستی را شعار خود کرده باشد محتاج نمیشود بقسم بسیار در معاملات خود زیرا که مردمان اعتماد
بر قول او میکنند و این نهی است از قسم بالله تعالی در معامله که بغایت عظیم بناشد هر چند که قسم راست باشد و این اشرو ... که گفته که
یشبه حکم الحلف واللغو تشوبوه بالصدقة تا یجری من الکذب والربا والزیادة والنقصان [illegible] لیکون کفارة لذلک [illegible] روایت

مخالفان

مخالفان شوب بمعنی خلط است الابرای [illegible] ازین جمع دو فقره سابقه است و ان التاجر فی النار است یعنی روایت است از اصبغ
بن نباته گفت که شنیدم از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله میگفت بر بالای منبر ای گروه تاجران طلب کنید فقه را اول از آن تجارت
را طلب کنید فقه را اول از آن تجارت را طلب کنید فقه را اول از آن تجارت را بخدا قسم که هر آینه ربا در این گروه پنهان تر است از
آواز رفتار موران بر سنگهای سخت هموار مخلوط کنید قسمهای خود را بوسیله راستی هر تاجر فاجر است و هر فاجر در جهنم است مگر آنکه گرفت حق
خود را بی زیادتی و داد حق دیگران را خود را بوسیله راستی هر تاجر فاجر است و هر فاجر در جهنم است مگر آنکه گرفت حق خود را بی زیادتی
و داد حق دیگران را بی کمی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من باع واشتری فلیحفظ خمس
خصال والا فلا یشترین ولا یبیعن الربا والحلف وکتمان العیب والحمد اذا باع والذم اذا اشتری شرح من باع واشتری یعنی من اراد
البیع والاشتراء است فلیحفظ بصیغه امر غایب معلوم باب علم است مراد بحفظ اینجا نگاه داشتن چیزیست در خاطر تا مبادا که غفلت ازان کند
الربا منصوب است و مجرور و مرفوع میتواند بود و بنابر اول بدل خمس است و بنابر دوم بدل خصال است و بنابر سیوم خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر هن الربا کتمان بکسر کاف مصدر باب نصر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که هر که اراده فروختن و خریدن کند پس باید که نگاه دارد پنج خصلت را برای احتراز از آنها و اگر نگاه ندارد پس باید
که نخرد البته و باید که نفروشد البته ربا و قسم و پوشیدن عیب و مدح متاع چون فروشد و مذمت متاع چون خرد سیوم اصل
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال کان امیر المومنین صلی الله علیه و آله بالکوفة عندکم یغتدی کل یوم بکرة من القصر فیطوف فی اسواق الکوفة
سوقا سوقا ومعه الدرة علی عاتقه وکان لها طرفان وکانت تسمی السبیبة فیقف علی اهل کل سوق فینادی یا معشر التجار اتقوا الله فاذا
سمعوا صوته القوا ما بایدیهم وارعوا الیه بقلوبهم وسمعوا باذانهم شرح جابر از اهل کوفه است یغتدی بغین با نقطه و دال بینقطه و یاء منقلب از
واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاغتداء رفتن در اول روز کل منصوب و ظرف زمان است و مراد بکل یوم هر روز از
روزهای اول ورود او بکوفه است مثل هر روز از جمعه اول ورود او البکرة بضم باء یکنقطه و سکون کاف و راء بینقطه اول النهار اول
روز و آن بعد از طلوع آفتاب است بکرة منصوب و بدل بعض کل یوم است و متعلق بیغتدی است القصر بفتح قاف و سکون صاد بینقطه و راء
بینقطه خانه کلان محکم سوقا سوقا دو حال است و از اسواق که بجای یک حال است زیرا که مراد جمیعات است الدرة بکسر دال بینقطه و تشدید
راء بینقطه و تشدید راء بینقطه تازیانه شیبه بفتح سین بینقطه و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه است بمعنی طره
گیسو و اینجا استعاره شده برای بافته از تسمه که باریکست و مناسب این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب ما یفصل به بین دعوی
المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و در بعض نسخ سبیبه است بکسر سین بینقطه و سکون باء یکنقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا و تشدید
یاء دو نقطه در پایین است بمعنی بافته از پوست گاو مدبوغ بالقرظ و در بعض نسخ سیبه بفتح سین بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء
یکنقطه است بمعنی عطا و بر هر تقدیر منصوب و مفعول دوم تسمی است القوا بفتح قاف بصیغه ماضی جمع غایب معتل اللام یایی باب افعال است
ارعوا براء بینقطه و عین بینقطه مفتوحه بصیغه ماضی جمع غایب معلوم معتل اللام یایی باب افعال است الارعاء گوش انداختن بسوی کسی اذان
بهمزه و الف و ذال با نقطه جمع اذن است یعنی روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود امیر المومنین صلی الله علیه و آله
در کوفه نزد شما که بیرون میرفت در هر روزی در اول روز از قصر خود پس میگردید در بازارهای کوفه بازار بازار و با او بود تازیانه بر دوش
او و بود آن تازیانه را دو سر و بود که نامیده میشد سبیبه پس می ایستاد بر سر اهل هر بازاری پس ندا میکرد که ای گروه تاجران بپرهیزید
از عذاب الله تعالی و چون می شنیدند آواز او را می انداختند آنچه را که در دستهای ایشان بود و گوش می انداختند بسوی او
بدلهای ایشان و می شنیدند بگوشهای ایشان اصل فیقول قدموا الاستخارة وتبرکوا بالسهولة واقتربوا من المبتاعین وتزینوا
بالحلم وتناهوا عن الیمین وجانبوا الکذب وتجافوا عن الظلم وانصفوا المظلومین ولا تقربوا الربا واوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا
الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین فیطوف فی جمیع اسواق الکوفة ثم یرجع فیقعد للناس شرح الاستخارة بخاء با نقطه
و راء بینقطه مصدر باب استفعال طلب خیر از الله تعالی بدعا و قرعه و مانند آنها السهولة بضم سین بینقطه مصدر باب حسن نرمی و برداری و آن

سخت گیری در معاملات المتبع بیای یکنقطه وعین بی‌نقطه بصیغهٔ اسم فاعل باب افتعال خریدار الحلم بکسر حاء بی‌نقطه مصدر باب حسن بردباری
تناهوا الفتح ها بصیغهٔ امر باب تفاعل است جانبوا الجیم و کسر نون و بای یکنقطه بصیغهٔ امر باب مفاعله است تجافوا الجیم و فتح فا بصیغهٔ امر معتل اللام
واوی باب تفاعلست الصفوا بنون و صاد بی‌نقطه و فا بصیغهٔ امر باب انفعالست لاتنقروا بصیغهٔ نهی باب علم است در سوره هود واو فوا المکیال
والمیزان بالقسط است لاتبخسوا بصیغهٔ نهی جمع مخاطب معتل اللام یای باب علم یعنی لاتنکروا است مقصود احتراز است از مکر و کیدی که موافق حق
نیست مثل و مکروا و مکر الله خیر الماکرین و مثل کذلک کدنا لیوسف **یعنی** پس سلیقت کرده پیش دارید طلب خیر او برکت جوئید بکوشش
معامله و نزدیکی کنید نسبت بمشتریان و آراسته کنید خود را به بردباری و الکفایه دارید خود را از قسم هر چند که حق باشد و اجتناب کنید از
دروغ و دوری کنید از ستم و انصاف دهید مظلومان را با یعنی که چون که مغبون شود و استقاله نماید اقاله کنید و نزدیک مشوید ربا را با یعنی
که احتراز کنید از آنچه احتمال ربا در آن هست و تمام دهید پیمانه را و ترازو را و ناقص مدهید مردمان را حقوق ایشان و مکر مکنید در زمین در حالتی
که مفسدان باشید پس میگردید و جمیع بازارهای کوفه بعد از آن بر میگردید و در قصر می‌نشست برای داوری میان مردمان **چهارم**
اصل عن عبد الله بن القسم الجعفری عن بعض اهل بیته قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله یاذن لحکیم بن حزام فی تجارة حتی ضمن له
اقالة النادم و انظار المعسر و اخذ الحق وافیا و غیر واف **شرح** حکیم بفتح حاء بی‌نقطه و کسر کاف و سکون یا و در آخر نقطه دار یا بی است حزام
بکسر حاء بی‌نقطه و تخفیف زاء با نقطه و الف است وافیا و غیر واف عبارتست از متوسط میان تمام و ناقص یا یعنی که احتمال تمام و نقصان در آن
باشد و احتمال زیاد نباشد اصلا **یعنی** روایتست از عبد الله بن قاسم که از اولاد جعفر طیار است از کوفی خانواده که از اولاد جعفر
طیار رسید گفت که به راستی که رسول الله صلی الله علیه و آله رخصت نداد حکیم بن حزام را در تجارت که کرد تا آنکه حکیم ضامن شد برای رسول
الله که خبر را اول بهم زدن معامله پشیمان از معامله خواه مغبون باشد و خواه نباشد دوم مهلت دادن قرض دار و دست تنگ را
سیوم بازیافت حق خود میان تمام و غیر تمام **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاءت زینب العطارة الحولاء الی نساء النبی
صلی الله علیه و آله فجاء النبی صلی الله علیه و آله فاذا هی عندهم فقال اذا اتیتنا طابت بیوتنا فقالت بیوتک بریحک اطیب یا رسول
الله فقال اذا بعت فاحسنی و لا تغشی فانه اتقی لله و ابقی للمال **شرح** الحولاء بفتح حاء بی‌نقطه و سکون واو و الف ممدوده مونث
احول از رنج با چشم او برای معالجه است در نسخ عندهم بضمیر جمع مذکر است و آن از سهو کاتبان مینماید و در کتاب الروضه در حدیث زینب
العطارة عندهن است احسنی با سین بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و نون بصیغهٔ امر باب افعالست الاحسان دادن چیز خوب که عیب نداره اصلا
لا تغشی بغین بی‌نقطه و یا ر و نقطه در یا بین و بای یکنقطه بصیغهٔ نهی باب ضرب و باب افعال میتواند العیب بفتح عین و سکون یا و الدعا به مغبونیت
متاع فروشنده کان و دیگر مانند آن کردن و در بعضی نسخ لا تغبنی بغین با نقطه و بای یکنقطه و نون بصیغهٔ نهی مخاطبه باب ضربست و در بعضی نسخ
لا تغشی بغین با نقطه و تشدید شین با نقطه از باب نصر است موافق کتاب الروضه خبر فانه راجع بمجموع احسان و ترک عیب است اتقی بفتح همزه
و سکون تا و فتح قاف و الف مقصوره ازواو و تا و الف اسم تفضیل است یعنی الله بهاء رسنده تر لازم مر الله برای تقریب است پس در
معقول بهم میرسد مثل تشکیک اقرب از زید و نسبت تقوی با الله تعالی شده و در آیت سوره مدثر و ما یذکرون الا ان یشاء الله هو اهل التقوی
و اهل المغفرة و مراد لکن هو داری تقوی از نسبت یا مراد لکن پروا داری خود از خلاف رضای ایشان است نظر قرآت یعنی در آیت سوره
فاطر انما یخشی الله من عباده العلماء برفع الله و نصب العلماء یا مراد پرهیزکاری مومنان است و آیت برای بیان کمال کرم است به بیان اینکه
بعض مومنان تو فیق تقوی کامل به بعض دیگر از ایشان که عاجز باشند مغفرت میکنند مناسب آنچه گذشت در کتاب التوحید و در حدیث
سیوم باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که باب حدیث کرامت اهل الکمال خیر و در حدیث ششم باب المشیة و الارادة که
باب بیت و ششم است گروه از آن اولی بحسب ما تک منک و صاحب قاموس گفته هو اهل التقوی ای اهل ان یتقی عقابه و ینفع او
گفته حیفی بان یتقی عقابه و این ملایم این حدیث و ملایم عطف اهل المغفرة نیست و الله اعلم ابقی بیای یکنقطه و قاف اصل
التفضیل است یعنی پاینده تر لازم در مال برای اقدیر است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد زینب خوشبوی
فروش که چشم لوچ سوی زنان نبی صلی الله علیه و آله پس آمد نبی صلی الله علیه و آله پس ناگاه زینب نزد زنان آن بود پس نبی گفت

که چون آئی

که چون آئی نزد ما خوشبو میشود خانهای ما پس زینب گفت که خانهای تو ببوی تو خوشبوتر است ای رسول الله پس نبی گفت که چون فروشی پس
نیکو را فروش و عیب مکن متاع فروشنده کان دیگر را چه بدرستی که آن نگاه دارنده تر میکند الله تعالی را برای تو و پاینده تر میکند مال را
ششم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قال لک الرجل اشتر لی فلا تعط من عندک و ان کان الذی عندک
خیرا منه **شرح** روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون گوید ترا مردی که خریداری کن برای من فلان
متاع را پس مده او را از نزد خود هر چند که باشد آنچه نزد تست بهتر از آنچه از دیگران برای او خریداری کنی **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله السماحة من الرباح قال ذلک لرجل یوصیه و معه سلعة یبیعها **شرح**
السماحة بفتح سین بی‌نقطه و تخفیف میم و حاء بی‌نقطه مصدر باب حسن جوانمردی و آن فسحت کری است و مراد اینجا ارزان فروختنی است
الرباح بفتح را و بی‌نقطه و تخفیف بای یکنقطه و الف و حاء بی‌نقطه فایده تجارت السلعة بکسر سین بی‌نقطه و سکون لام و عین بی‌نقطه متاع تجارت
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ارزان فروشی از جمله فایده تجارتست
است با اینکه ارزان فروشی زود متاع را میفروشد و از پی تجارتی دیگر میرود و در این باعث نفع عظیم میشود یا با اینکه آن باعث برکت
میشود و رسول الله گفت این را برای مردی که سفارش میکرد او را و با او متاعی بود که میفروخت آنرا **هشتم اصل** مر امیر المومنین
صلی الله علیه و آله علی جاریة قد اشترت لحما من قصاب و هی تقول زدنی فقال امیر المومنین علیه السلام زدها فانه اعظم للبرکة **شرح**
که گذشت امیر المومنین صلی الله علیه و آله بر کنیزی که بتحقیق خریده گوشتی را از قصاب و آن کنیز میگفت که زیاد بده مرا پس گفت امیر
المومنین علیه السلام قصاب را که زیاد بده او را که چه بدرستی که آن بزرگ کننده تر است برکت را **نهم اصل** عن رجل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان ارقّ ان الرجل یلام احسن بیعک یحرم علیه الربح **شرح** یلام بفتح یا و ضم لام و تشدید میم مفتوحه اسم
فعل امر است یعنی بیا احسن بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب افعال مجزوم است بیعک منصوب و مفعولست **یعنی** روایتست از مردی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که چون میگوید مرد حرفی شنیده که را در بیا تا نیکو کنم فروخت ترا
حرام میشود بر او فایده داد در آن فروخت **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل عنده بیع فسعره سعرا معلوما فمن
سکت عنه ممن یشتری منه باعه بذلک السعر و من ماکسه و ابی ان یبتاع منه زاده قال لو کان یزید الرجلین و الثلثة لم یکن بذلک
باس فاما ان یفعله من ابی علیه و کایسه و یمنعه ممن لم یفعل فلا یعجبنی الا ان یبیعه بیعا واحدا **شرح** بیع بفتح با و سکون یای دو نقطه
متاع است سعره بسین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیلست اسعر قرار دادن سعر نرخ السعر
سین و سکون عین نرخ یعنی قیمت میانه برای چیزی الماکسة و المکاس بکسر میم مصدر باب مفاعله مضایقه در قرار دادن قیمت الرجلین
و الثلثة عبارتست از دو کس و سه کس از جمله اهل مکاس و مقصود در نیست که از اهل مکاس بسیار باشند با جمیع اهل مکاس زیاده نکند مثل تعلیل
یعنی اجمع بیع مذکور است الکایسة بسین بی‌نقطه و الکیاس بکسر کاف مصدر باب مفاعله معارضه در اظهار زیرکی و مراد اینجا مکاس است
یمنعه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعالست الا برای استثنای منقطع است بیعا واحدا عبارتست از فروختن بجمیع مشتریان بیک سر
که معلوم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که نزد او متاعی فروختنی است پس نرخ کرد آنرا بسوی که
معلوم مشتریان شد پس هر که گذشت از آن یا یعنی که مضایقه در آن سعر نکرد و از جمله آنکه میخواهد از او می باید که فروشد با و بهمان سعر و هر که
مضایقه کرد و ابا کرد و از دیگری خریداری نماید از او بآن سعر زیاده میکند الا کسی را با یعنی که جایز است آن مرد را که قیمت زیاده از سعر
فروشد بصاحب مضایقه امام گفت که اگر می بود که زیاده فروشد به دو مرد و سه مرد از جمله اهل مکاس نمی بود بآن پرواه اصلا پس اما
اینکه فروشد بسعر نسبت بکسی که ابا کرد بر او و معارضه در زیرکی کرد با او و منع کند فروختن بسعر السبت بکسی که مکاس نکرد پس خوش نمی
آید مرا الا که این خوشی می آید که فروشد آن متاع را بیک نرخ که سعر است مراد هست که می باید که این تفاوت بر علی را قرار ندهد
یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب السلعة احق بالسوم **شرح** السوم بفتح سین بی‌نقطه و سکون واو مصدر باب نصر
قیمت کردن متاع فروختنی را **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که صاحب متاع فروختنی سزاوارتر است بقیمت کردن آن مراد

نفع عظیم

دست کری باید که اول وقیمت کند تا از مشتری راضی شود و خرد و الامکاس میکند **دوازدهم اصل** نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن
السوم ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس **شرح** نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از قیمت کردن متاع فروختنی در زمانیکه میان طلوع فجر
تا طلوع آفتاب است مراد اینست که در آن زمان بیع و شرا مکروه است اگر ضرورتی نباشد **سیزدهم اصل** عن محمد بن مسلم قال ثبت جعفرا با
جعفر علیه السلام اذا کره صبیین اطرح و خذ علی غیر تقلیب وشراء مالم یر **شرح** ثبت بنون و بای یکنقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم مجهول از باب
تفعیل است که بصیغه ماضی معلوم از باب علم و باب تفعیل میتواند بود اطرح بطاء و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر از باب منع است
و مفعولش محذوف است بتقدیر اطرح الثمن خذ بضم خاء با نقطه و سکون ذال با نقطه بصیغه امر مهموز الفاء از باب نصر است و مفعولش محذوف
است بتقدیر خذ السلعة عطف و خذ از قبیل عطف التفسیر است علی متعلق بمجموع دو فعل است التقلیب بقاف و بای یکنقطه مصدر
باب تفعیل برگردانیدن متاع از جانبی بجانبی تا بهتر دیده شود احوال آن جمله اطرح و خذ علی غیر تقلیب منصوب است و منقولست محلا
و بدل تفصیل ببیعین است نظر و جهت التماس اجر نقله و مقصود اینست که یکی از این دو بیع بیعی است که بایع در آن میگوید مشتری را که
بینداز قیمت را و بردار متاع را بی آنکه و از سلعه خوب است یا بد است و شرا بکسر شین با نقطه و راء بی نقطه و الف ممدوده و
مقصوره منصوب بعطف بر محل جمله سابق است الشراء فروختن و خریدن و اول اینجا مناسب تر است لم یر بضم یا و فتح راء بی نقطه بصیغه
مضارع غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام یائی از باب منع است **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم بکسر سین و دو نون که گفت که خبر
داده شدم از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او ناخوش شمرد و بیع را اول بیع بینداز و فرا گیر و دوم بیع آنچه دیده نشده باشد
بایع یا مشتری آنرا اندیده و صفت آنرا که تمام مقام دیدن باشد نیز نشنیده **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال بیع
الشطرنج سحت **شرح** الشطرنج بفتح شین با نقطه و سکون طاء و فتح راء و سکون نون و جیم معرب شطرنج بازی و اول در بیع در شراء الشطرنج سحت
نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب استفعال اعتقاد کننده بر یکدیگر و در قرار دادن قیمت جزئی است السحت بضم سین بی نقطه و سکون و فتح حاء بی نقطه
و تاء دو نقطه در بالا بغایت حرام و کسبی که در آن عارست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بازی و دادن و اعتقاد کننده بآن
حرام است **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال غبن المؤمن حرام **شرح** مراد بمؤمن اینجا کسیست که ایمان و از موده شده باشد
موافق آنچه گذشت در کتاب ... در حدیث ... باب ... که باب ... است **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بازی دادن مؤمن را در بیع و شرا حرام است خواه مسترسل باشد و خواه غیر مسترسل **شانزدهم اصل** عن ابی عبد
الله علیه السلام قال انا عبد اتاه مسلم فی بیع اقاله الله عثرته یوم القیمة **شرح** ای ورایا بفتح همزه و تشدید یا و دو نقطه در پایین مفتوحه
مبتداست و ما زایده است و ما بیان مضاف و مضاف الیه اقاله القاف والف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال صفت عبد است الا قال با نود اقاله
معامله که جاری شده اعاد از مرجع مبتدا است العثرة بفتح عین بی نقطه و سکون ثاء سه نقطه و راء بی نقطه لغزش و اکثر مراد اینجا گناه است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر کدام بنده که نادم بوده از کار در معامله مسلمانی بر آن پشیمان باشد در فروختن نابوده می الکار در
الله تعالی برای او گناه او را در روز قیامت **هفدهم اصل** عن عبد الله بن سعید الدعلفة قال کنت عند ابی شهاب بن عبد ربه فجاء غلام
شهاب بن عبد ربه فجاء غلام شهاب فقال انی اریدان اسأل هاشم الصیدنانی عن حدیث السلعة والبضاعة قال فاتیت هاشما فسألته
عن الحدیث فقال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن البضاعة والسلعة فقال نعم ما من احد یکون عنده سلعة او بضاعة الا قیض الله عز و جل له
من یربحه فیها فان قبل و الا صرفه الی غیره و ذلک انه رد علی الله عز و جل **شرح** و عند بفتح دال بی نقطه و سکون لام و فتح عین بالقاف بی نقطه
با نقطه منسوب بمو صنعت شهاب بکسر شین است غلام اینجا بمعنی از خدمتکاران کوچک که کار او خبر آوردن از زر و روان سوی
او باشد در خانه است و بهر راه و در بیرون در بحر قال راجع بغلام است که میخواهد چنانم الغلعة پس جمله انی ارید کلام شهاب است و مفعولش ار
مردم و در خانه است بر فتن بسوی هاشم برای این سوال هاشم منقولست و در اکثر نسخ بی تنوین است باعتبار تشبیه موصوف بغناء مثل الحجازی ام
در کتاب الروضه در حدیث مقابل حدیث آدم مع الشجرة انا ابن ذی الحوضین عبد المطلب و هاشم المطعم العام السنه جبهة عانی یفتح ممتاد
بنقطه و سکون یاء و نقطه در پایین و فتح دال بی نقطه و نون والف و نون منسوبست بموضعی سلو بکسر سین است البضاعة بکسر باء یکنقطه ... ما به

بنحو مجموع الجمع تجارت بان بشود جز مالی راجع بعبد الله است السلعة بکسر نون و فتح عین و سکون میم امتعه است با پنکه مجموع منقولست از رسول الله صلی
الله علیه وآله قبض بقاف و یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است بر تجه بضم راء بی نقطه و باء یکنقطه و حاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است با پنکه منسوبست بمسامحه و رفق و خوش خلقی چنانچه مشهور است که اول
بازار محمود است **یعنی** روایتست از عبد الله بن سعید و ثقه گفت که بودم در سرای شهاب بن عبد ربه پس بیرون آمد غلام شهاب که گفت از جانب
شهاب که بدرستی که من اراده دارم که سوال کنم هاشم صیدنانی را از حدیث متاع و سرمایه راوی گفت که پس آمدم نزد هاشم پس سوال کردم
از آن حدیث پس گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سرمایه و متاع پس امام گفت که آری میگویم بدرستی که هیچکس که باشد نزد او متاعی
فروختنی یا سرمایه مگر آنکه رسانید الله عز و جل برای او کسی را که فایده رساند او را و در آن پس اگر قبول کرد خوب والا بگردانید او را بسوی
الله تعالی آن فایده را بسوی غیر او و این برای اینست که او رد کرد بر الله عز و جل عطای او را **هجدهم اصل** کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول اربع من کن فیه طاب مکسبه اذا اشتری لم یعب واذا باع لم یحمد ولا یدلس وفیما بین ذلک لا یحلف **شرح**
الیواماه بضم همزه و تخفیف میم از الفقه است لم یعب از باب ضرب و باب افعال میتواند بود لم یحمد از باب علم است لا یدلس از باب تفعیل است لا یحلف بجزم
در فروع میتواند بود بنا بر اول عطف است بر مدخول لم و لا زایده است برای تاکید نفی لا یحلف از باب ضرب ارفوع است **یعنی**
بود ابو امامه که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله است که میگفت چهار خصلت هر که باشد در او پاکیزه میشود تجارت او اول اینکه
چون خرید عیب نکند و دوم اینکه چون فروشد مدح نکند و سیوم اینکه در وقت فروختن تدلیس نکند و چهارم اینکه در میان خرید و فروخت
اینکه در میان خرید و فروخت قسم نخورد **نوزدهم اصل** عن میسر قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان عامة من یاتینی اخوانی فحد لی من معاملتهم
ما لا اجوز الی غیره فقال ان ولیت اخاک فحسن والا فبع بیع البصیر المداق **شرح** میسر بضم میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و فتح سین با کسر
سین بی نقطه مشدده و راء بی نقطه است جد بضم حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه امر از باب نصر است ولیت بیاء و نقطه در پایین
بصیغه ماضی مخاطب معلوم از باب حسب است الولی بفتح واو و سکون لام مصاحبت و الولاء بفتح و کسر واو کار کسی را بگردن گرفتن و دوستی و هم
اینجا مناسب است و بنا بر اول مراد از مودت و موقت ایمان برادری است و بنا بر دوم راجع میشود بآنچه گذشت در حدیث چهاردهم این باب
که غبن المسترسل سحت حسن بصیغه امر از باب تفعیل است المداق بدال بی نقطه و تشدید قاف بصیغه اسم فاعل از باب مفاعله است **یعنی** روایتست
از میسر که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که اکثر جمعی که می آیند نزد من برای خرید برادران ایمانی منند پس تعیین کن برای من از جمله
معامله ایشان حدی را که تجاوز نکنم از آن بسوی غیر آن پس امام گفت که اگر مصاحبت از مودی ایمان برادر تر را پس نیکو کن معامله او را بسهل
و آسان گیری و اگر نیازموده ای پس بفروش فروختن دیده ور خرده گیر **بیستم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام انه کره بیعین اطرح و خذ علی
غیر تقلیب و شراء مالم یر **شرح** این موافق حدیث سیزدهم این باب است **بیست و یکم اصل** عن رجل رفعه فی قول الله عز و جل رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله قال هم التجار الذین لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اذا دخل مواقیت الصلوة ادوا الی الله حقه
فیها **شرح** روایتست از مردی که بالا برد سند حدیث را بسوی امامی که روایت از او است در قول الله عز و جل در سوره نور که مردانند
که غافل نمیکند ایشانرا تجارتی و نه فروختنی از ذکر الله تعالی امام گفت که ایشان تاجرانی اند که غافل نمیکند ایشانرا تجارتی و نه فروختنی
از ذکر الله تعالی چون داخل شد اوقات نماز ادا کردند بسوی الله عز و جل حق او را در آن اوقات باینکه نماز را در افضل اوقات بکردند
بیان این آیت شد در کتاب الحجه در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه که باب هفتم است و در کتاب الجهاد در شرح حدیث اول
باب ما کان یوصی امیر المؤمنین علیه السلام عند القتال که باب پانزدهم است **بیست و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ربح المؤمن علی المؤمن
ربا الا ان یشتری باکثر من مائة درهم فاربح علیه قوت یومک او یشتریه للتجارة فاربحوا علیهم وارفقوا بهم **شرح** الربح بفتح راء و فتح باء مصدر
باب علم فایده گرفتن در تجارت و بکسر راء و سکون باء و بفتح یا و فتح با فایده تجارت مراد بمؤمن اول فروشنده است و مراد بمؤمن دوم خریدار است
که ایمان او از موده شده باشد بمصاحبت چنانچه گذشت در حدیث نوزدهم این باب غیر المشتری راجع بمؤمن دوم است یا ر فقوا بر اء بی نقطه و فاء
و قاف بصیغه امر از باب نصر و علم و حسن است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فایده گرفتن مؤمن بر مؤمن از موده مانند رباست

مگر آنکه خود بالتمام از صد درهم بیش فایده بگیرد و خود آن بگردد خود را یا خود آنرا برای تجارت پس فایده بگیرد بدرهم هرچه اهل تجارت و هموار کنند
بار بار اینجا بیخ که سخت کاری میکنند عیال او را فایده گرفتن **بیست و سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام من اتجر بغیر علم ارتطم
فی الربا ثم ارتطم قال وکان امیر المؤمنین علیه السلام یقول لا یقعدن فی السوق الا من یعقل الشراء والبیع **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام کسی که تجارت کرد بی علم بطلب تجارت فرو رفت در ربا بعد از آن باز فرو رفت ما گفت که بود امیر المؤمنین
علیه السلام که میگفت که باید که نه نشیند البته در بازار برای تجارت مگر کسی که داند مسائل خرید و فروخت را **باب پنجاه و پنجم اصل باب**
فضل الحساب والکتابة **شرح** این باب بیان فضیلت حساب نگاه داشتن و معامله روز بروز است و این باب یک حدیث است **اول اصل**
عن جمیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من الله علی الناس برهم وفاجرهم بالکتاب والحساب ولولا ذلک لتغالطوا **شرح** بر وفتح
با و کسر فاء و تشدید راء بنقطه مجرد در وصل تفضیل است النعت الطاهرین بالنقطه و طاء بنقطه مصدر باب تفاعل یکدیگر را در غلط انداختن
یعنی روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از او میگفت که انعام کرد الله تعالی بر مردمان خوده نیکوکاران ایشان و
خوده بدکاران ایشان بنوشتن و حساب نگاه داشتن و در تجارت و اگر نمی بود آن هر اینه در غلط می انداختند یکدیگر را **باب پنجاه و ششم**
اصل باب السبق الی السوق **شرح** این باب بیان پیشی گرفتن بسوی مکانها از بازار است و در این باب دو حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوق المسلمین کمسجدهم فمن سبق الی مکان فهو احق به الی اللیل وکان لا یأخذ
علی بیوت السوق کراء **شرح** مقول اینجا بیت الله است و در کتاب العشرة در شرح حدیث ششم باب الجلوس که باب بیست و نهم است سوق المسلمین
عبارت است از بازار در مباحی که مشترک است میان جمیع مسلمانان و در تصرف امام است فاء در فمن بیانیه است برای بالتقریع بوجه مناسبت تو بنیه جمیع
آینده که بقیه ذو السبق تا آخر کراء بکسر کاف والف ممدوده است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که بازار مسلمانان مانند مسجد ایشان است بیان این آنکه هر که پیشی گرفت بسوی مکانی پس او سزاوارتر است بآن تا شب و بود
امیر المؤمنین علیه السلام که نمیگرفت بر دکانهای آن بازار کرایه را **دوم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال سوق المسلمین
کمسجدهم یعنی اذا سبق الی السوق کان له مثل المسجد **شرح** یعنی تا آخر کلام بعض اصحاب است سبق بضیغه ماضی غایب معلوم است باب فرات
و ضمیر مستتر راجع بتاجر است که مفهوم است از کلام سابق اسم کان ضمیر مستتر راجع بالسوق است و خبر کان است مثل مضروب و نایب مفعول مطلق است
و میتواند بود که مثل خبر کان باشد و له متعلق بمثل باشد **یعنی** روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بازار جای
مسلمانان مانند مسجد ایشان است مراد اینست که چون پیشی گرفت تاجری بسوی مکانی از بازار باشد برای او مانند مسجد در اینکه او سزاوار
بآن تا شب **باب پنجاه و هفتم اصل باب من ذکر الله عز وجل فی السوق** **شرح** این باب بیان کسی است که یاد کرد الله عز وجل را
در بازار و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن حنان عن ابیه قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا ابا الفضل اما لک مکان تقعد فیه
فتعامل الناس قال قلت بلی قال ما من رجل مؤمن یروح او یغدو الی مجلسه او سوقه فیقول حین یضع رجله فی السوق اللهم انی اسألک من خیرها
وخیر اهلها الا وکل الله به من یحفظه ویحفظ علیه حتی یرجع الی منزله فیقول له قد اجرت من شرها وشر اهلها یومک هذا باذن الله وقد رزقت
خیرها وخیر اهلها یومک هذا **شرح** حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون است ابو الفضل کنیت سدیر صیرفی است که پدر حنان است فتعامل
مرفوع است بعطف بر تقعد یروح براء بی نقطه و واو بی نقطه مضارع غایب معلوم باب نصرت الرواح بفتح راء رفتن در نصف دوم روز
و مراد اینجا رفتن بسوی بازار بعد از فراغ از نماز ظهر و رفتن بسوی بازار بعد از فراغ از نماز عصر در مسجد جامع است یغدو بغین با نقطه و
دال بی نقطه بضیغه مضارع غایب معلوم باب نصرت الغدو بضم غین و جیم و دال و تشدید واو رفتن در نصف اول روز تقدیم رواح بر غدو
ازین است بکمال فضیلت محافظت وقت نماز ظهر و محافظت وقت نماز عصر خصوصا برای اهل بازار اجرت بضم همزه و کسر جیم و سکون راء
بضیغه ماضی مجهول مخاطب مثل الیمن و ادی باب افعال است رزقت بضیغه ماضی مجهول مخاطب باب نصرت **یعنی** روایت است از حنان
از پدرش که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام که ای ابو الفضل آیا نیست ترا جای که نشینی در آن پس معامله کنی با مردمان که گفتم
که بلی هست امام گفت که نیست هیچ مردی مؤمن که بعد از زوال رود یا پیش از وقت زوال رود بسوی نشیمن او یا بازار او پس بگوید وقتی گذارد

باسی خود را در بازار که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو از خوبی این بقعه و خوبی اهل آن مگر آنکه حیل کرد الله تعالی با و فرشته را
که حفظ کند مال او را برای او تا آنکه بر گردد بمنزلش پس آن فرشته میگوید او را که تحقیق پناه داده شدی از شر این بقعه و شر
اهلش درین روز تو باذن الله تعالی و بتحقیق روزی کرده شدی نفع این بقعه و نفع اهلش درین روز تو **اصل** فاذا جلس مجلسه قال
حین یجلس اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه وآله اللهم انی اسألک من فضلک حلالا
طیبا واعوذ بک من ان اظلم او اظلم واعوذ بک من صفقة خاسرة ویمین کاذبة فاذا قال ذلک قال له الملک الموکل به ابشر فما فی سوقک
الیوم احد اوفر منک حظا قد تعجلت الحسنات ومحیت عنک السیئات وسیأتیک ما قسم الله لک موفرا حلالا طیبا مبارکا فیه **شرح** اظلم و اول
بضیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب و در دوم بضیغه مجهول است الصفقة بفتح صاد و سکون فاء و قاف است بدست دادن برای
عقد تجارت و مراد اینجا عقد تجارت است البشر بیاء اتکیقطه و شین بانقطه و راء بی نقطه بضیغه امر باب افعال است تعجلت بعین بی نقطه و جیم بضیغه
ماضی مخاطب معلوم باب تفعل است التعجل شتاب کردن کسی چیزی الحسنات بکسر تا مفعول التعجل است محیت بحاء بی نقطه و یاء دو نقطه در
پایین بضیغه ماضی مجهول غایبه باب نصر و منع معلوم مخاطب باب ضرب میتواند بود و بنابر اول السیئات بضم تاء است و بنابر دوم بکسر تاء است
پس چون نشیند در نشیمن خود گوید در وقتی که می نشیند که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهای او نیست شریکی او را
و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده او است صلی الله علیه وآله خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو از جمله عطای تو حلالی
پاکیزه را و پناه میگیرم بتو از اینکه ظلم کنم یا مظلوم شوم و پناه میگیرم بتو از سودای که زیانکار باشد و از قسمی که دروغ باشد
گوید آنرا گوید او را آن فرشته موکل باو که مژده در باب چه نیست در بازار تو امروز هیچ یک وافرتر باشد باعتبار نصیب از تو بتحقیق شتاب
کردی برای خود نیکیها را و محو کرده شد از تو بدیها و زود باشد که آید نزد تو آنچه قسمت کرد الله تعالی برای تو بر حالی که وافر کرده شده باشد
حلال باشد برکت کرده شده باشد در آن **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخلت سوقک فقل اللهم انی اسألک من خیرها
وخیر اهلها واعوذ بک من شرها وشر اهلها اللهم انی اعوذ بک من ان اظلم او اظلم او ابغی او یبغی علی او اعتدی او یعتدی علی اللهم انی اعوذ
بک من شر ابلیس وجنوده وشر فسقة العرب والعجم وحسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون داخل شدی بازار خود را پس بگو که خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو از نفع این بقعه و نفع اهلش و پناه می
گیرم بتو از ضرر این بقعه و ضرر اهلش خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از اینکه ظلم کنم یا مظلوم شوم یا زیاده روی کنم یا زیاده
روی کرده شود بر من یا تجاوز از حد کنم یا تجاوز از حد کرده شود بر من خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از ضرر ابلیس و از لشکرهای
او و ضرر فاسقان عرب و عجم و بس است مرا الله تعالی نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار تخت سلطنت بی
بزرگست **باب پنجاه و هشتم اصل باب القول عند ما یشتری للتجارة** این باب بیان کلام است نزد آنچه خریده میشود برای تجارت
و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اشتریت شیئا من متاع او غیره فکبر ثم قل اللهم انی اشتریته
التمس فیه من فضلک اللهم فاجعل لی فیه فضلا اللهم انی اشتریته التمس فیه من رزقک فاجعل لی فیه رزقا ثم اعد کل واحدة ثلث مرات
شرح المتاع بفتح میم و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف و عین بی نقطه آنچه انتفاع بآن ضرور است و از مردمان بآن حاجت است
و بمعنی کالا فروخته میشود مثل پوشیدنی و خوردنی و اثاث البیت پس غیر متاع عبارت است از آنچه انتفاع بآن نادر و بعضی مردمان است
مثل زیور از طلا و نقره و سایر جواهر موافق آیت سوره رعد ابتغاء حلیة او متاع **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون خریدی چیزی را برای تجارت از متاع یا غیر متاع پس الله اکبر بگو بعد از آن بگو که خداوندا بدرستی که من خریدم آنرا بر حالی که طلب میکنم
در آن از عطای تو خداوندا پس بگردان برای من در آن عطای خداوندا بدرستی که من خریدم آنرا بر حالی که طلب میکنم در آن از
روزی تو پس بگردان برای من در آن روزی را بعد از آن تکرار کن هر یکی از آن دو کلمه را سه بار یا بن معنی که دو بار دیگر بگو تا مجموع آنها
سه بار شود **دوم اصل** عن هذیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اشتریت جاریة فقل اللهم انی استشیرک واستخیرک **شرح**
هذیل بضم هاء و فتح ذال با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین گشته و مراد اینجا گندم گشته است که از جا از راه نهر بگوفه می آورده اند

می فروختند **یعنی** روایتست از زید از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون خریدی گندم کشتنی را پس بگو که خداوندا طلب راه
نمای میکنم از تو و طلب نفع میکنم از تو **سیوم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت ان تشتری شیئا فقل
یا حی یا قیوم یا دائم یا رؤف یا رحیم اسئلک بعزتک وقدرتک وما احاط به علمک ان تقسم لی من التجارة اعظمها رزقا واوسعها
فضلا وخیرها عاقبة فانه لا خیر فیما لا عاقبة له **شرح** ظاهر تا آخر نیز و مطابق با کلام امام است **یعنی** روایتست از معویه بن عمار از امام
جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون اراده کردی که خریداری کنی چیزی را برای تجارت پس بگو ای زنده ای ایستاده کننده ای دایم
ای مهربان ای کارساز هر کس ای مهربان بمومنان طلب میکنم از تو بی نیکی تو و توانائی تو و آنچه فرو گرفته او را دانش تو اینکه قسمت
کنی برای من از جمله تجارت امروز بزرگتر آنرا باعتبار روزی و فراخ تر آنرا باعتبار عطا و بهتر آنرا باعتبار عاقبت چه بدرستی که
شان این است که نیست خیری در آنچه نیست عاقبت خوب آنرا **اصل** قال و قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اشتریت بضاعة او دابة ان
تشتری است القدر بالقاف و دال سقط و را اسقط البیوع از باب ضرب است **شرح** راوی گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه
السلام که چون اراده کردی که خریداری کنی ستوری را یا بنده را پس بگو خداوندا الغیب کن برای من دراز تر ستوران باعتبار
باعتبار زندگانی و ستوده تر آنها را باعتبار بهره و بهتر آنها را باعتبار عاقبت **چهارم اصل** عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا اشتریت دابة فقل اللهم ان کانت عظیمة البرکة فاضلة المنفعة میمونة الناصیة فیسر لی شراءها وان کانت غیر ذلک فاصرفنی عنها
الی الذی هو خیر لی منها فانک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب تقول ذلک ثلث مرات **شرح** تقدر ولا اقدر
بصیغه مضارع معلوم باب نصر و ضرب و باب تفعیل میتوان اند بود القدر بفتح قاف و سکون و فتح دال والتقدیر قسمت روزی بیان
معلوم میشود **یعنی** روایتست از معویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون اراده کردی که خریداری کنی ستوری را
پس بگو که خداوندا اگر باشد بزرگ برکت زیاده بهره مبارک پیشانی پس آسان کن برای من خریدن آنرا و اگر باشد غیر آن پس
برگردان مرا از آن بسوی آنچه آن بهتر است برای من از آن چه بدرستی که تو میدانی و من نمیدانم و الغیب روزی میدهی و من نمی
روزی میدهم و تو دانای غیبهای میگوئی آنرا سه بار **باب پنجاه و نهم اصل باب من تکره معاملته و مخالطته**
شرح این باب بیان کسی است که مکروه است معامله با او و مشارکت با او و در این باب سه حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام لا تشتر من محارف فان صفقته لا برکة فیها **شرح** المحارف بحاء سقط و راء سقط و فاء بصیغه اسم مفعول باب مفاعله است خالی از برکت
در مال و آن ضد مبارک است الصفقه بفتح صاد سقط و سکون فاء و قاف دست دادن در بیع و شراء و مراد اینجا معامله است **یعنی**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مخر از بی برکت چه بدرستی که معامله او نیست برکتی در آن **دوم اصل** عن ابی الربیع الشامی قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام فقلت ان عندنا قوما من الاکراد وانهم لا یزالون یجیئون بالبیع فنخالطهم ونبایعهم فقال یا ابا الربیع لا تخالطوهم
فان الاکراد حی من احیاء الجن کشف الله عنهم الغطاء فلا تخالطوهم **شرح** صاحب قاموس در کاف و راء سقط و دال سقط
گفته که الکرد بالضم جیل معروف الجمع اکراد و جدهم کرد بن عمرو بن عامر بن ماء السماء و کردی مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث
باب سی و دوم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است البیع بفتح با و سکون یا و نقطه در پائین
و عین سقط مصدر بمعنی اسم مفعول است می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب من کره مناکحته من الاکراد والسودان وغیرهم
که باب سیصد و هشتم است که ولا تنکحوا من الاکراد احدا فانهم جنس من الجن کشف عنهم الغطاء و بیان میشود ان شاء الله العزیز
یعنی روایتست از ابی الربیع شامی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را و گفتم که بدرستی که نزد ما جمعی از کردان هستند
و بدرستی که ایشان پیوسته می آورند فروختنی را پس مشارکت میکنیم با ایشان در سرمایه و خرید و فروخت میکنیم با ایشان پس
امام گفت ای ابی الربیع مشارکت مکنید با ایشان در سرمایه چه بدرستی که کردان طایفه از طوایف جن اند که برداشت الله تعالی
از ایشان پرده را و مراد این است که ایشان مانند جنیان شدند در پنهان شدن و کارهای پنهان کردن مثل دزدی پس اگر شریک ایشان
میشوید سرمایه شما را میبرند و پنهان میکنند پس مشارکت مکنید با ایشان مخفی نماند که این حدیث دلالت بر

کراهت

کراهت خرید و فروخت با ایشان نمیکند **سیوم اصل** عن عیسی بن عبد العزیز قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام لا تعامل ذا عاهة فانهم اظلم شیء
شرح العاهة بعین سقط و الف و تخفیف ها آفت بدنی که لازم باشد مثل کوری و ضمیر انهم راجع بجمعیست که مفهوم میشود از سبق ذکر عاهة
باعتبار اینکه نکره در سیاق نفی افاده عموم میکند مانند من موصوله در آیت سوره هود من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم
اعمالهم فیها **یعنی** روایتست از عیسی بن عبد العزیز گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که معامله مکن با صاحب آفتی چه بدرستی
که ایشان ظالم ترین چیزی اند **چهارم اصل** عن حفص بن البختری قال استقرض قهرمان لابی عبد الله علیه السلام من رجل طعاما لابی
عبد الله علیه السلام فالح فی التقاضی فقال له ابو عبد الله علیه السلام الم انهک ان تستقرض لی ممن لم یکن فکان **شرح** القهرمان
بفتح قاف و سکون ها و فتح راء بی نقطه وکیل خرج است الح بحاء بی نقطه ماضی غایب معلوم باب افعال است التقاضی بکسر ضاد مصدر
باب تفاعل است جزم لم یکن و ضمیر کان راجع بمال است و ضمیر مستتر در کان راجع بمن موصوله است و مراد توانگر است **یعنی** روایتست از
حفص بن بختری بفتح باء یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه گفت که قرض کرد وکیل امام جعفر صادق
علیه السلام را گندم از مردی گندمی را برای امام جعفر صادق علیه السلام پس مبالغه کرد آن مرد در تقاضای گندم پس گفت وکیل را امام جعفر
صادق علیه السلام که آیا نهی نکردم ترا از اینکه قرض کنی برای من از توانگری **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تخالطوا
ولا تعاملوا الا من نشأ فی الخیر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مشارکت مکنید و معامله مکنید مگر با کسیکه
برآمده باشد در مال داری مراد احتراز از محارف و توانگر است **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام احذروا معاملة
اصحاب العاهات فانهم اظلم شیء **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال ایاک ومخالطة السفلة فان السفلة لا تؤل الی خیر **شرح** السفلة بفتح سین سقط و کسر فاء و تخفیف لام و
بکسر سین و سکون فاء اسم جمع سافل جماعتی که پست مرتبه اند یا بیخ که پست مرتبه عقلان و سفیهان شده اند ایشان دو قسم اند اول فاسقان
دوم که هستند آن که پست مرتبه اند هر چند که مال دار شده باشند تول بفتح همزه و واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که دور دار از خود بکنار و اختلاط با پست مرتبه ها چه بدرستی که پست
مرتبه ها بازگشت نمیکنند بسوی خوبی یا بیخ که عاقبت بخیر نمیشوند **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لا تخالطوا و لا
تعاملوا الا من نشأ فی الخیر **شرح** این موافق حدیث پنجم این باب است **نهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لا تعامل ذا
عاهة فانهم اظلم شیء **شرح** این موافق حدیث سیوم این باب است **باب شصتم اصل باب الوفاء والبخس**
شرح الوفا بفتح واو و فاء و الف ممدوده مصدر معتل اللام یائی باب ضرب تمام دادن حق کسی البخس بفتح باء یکنقطه و
سکون خاء با نقطه و سین سقط مصدر باب منع ناقص دادن حق کسی **یعنی** این باب بیان تمام دادن و ناقص دادن است
و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یکون الوفاء حتی یمیل المیزان **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمی باشد تمام دادن حق کسی مگر آنکه میل کند ترازو و مراد این است که چون ترازو راست است
احتمال نقصان دارد و چون سلوم کند آن احتمال برطرف میشود **دوم اصل** عن اسحاق بن عمار قال قال من اخذ المیزان
بیده فنوی ان یاخذ لنفسه وافیا لم یاخذ الا راجحا ومن اعطی فنوی ان یعطی سواء لم یعط الا ناقصا **شرح** روایتست
از اسحاق بن عمار که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت که هر که گرفت ترازو را بدست
خود پس قصد کرد که فرا گیرد برای خود تمام حق خود را فرا نمیگیرد مگر زیاد و افزون و هر که اراده دادن کرد پس قصد کرد اینرا
که دهد برابر را نمیدهد مگر ناقص را غالبا مراد این است که مستحب است سر وقت ترازو داری قصد کم گرفتن و زیاد دادن برای
احتیاط **سیوم اصل** عن عبید بن اسحاق قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی صاحب نخل فخبرنی بحد انتهی الیه فیه من الوفاء
فقال انو الوفاء فان اتی علی یدک وقد نویت الوفاء نقصان کنت من اهل الوفاء وان نویت النقصان ثم وفیت کنت من اهل
النقصان **شرح** جزئی للبیع از باب تفعیل است ضمیر الیه راجع بحد است و ضمیر فیه راجع بنخل است زیرا که تذکیر آن جایز است من

برای تبعیض است سی ظرف صفت حولت واو در وقد حالیه است نقصان مرفوع و فاعل قالت کنت جزای شرط است یعنی روایت
از عبید بن اسحق گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من صاحب درختان خرما ام پس بخرده مرا القاعده که راجع کنم بسوی آن
دران درختان باعتبار فروختن خرما بسر از و از جمله قواعد تمام دادن حق پس امام گفت که قصد کن تمام دادن حق را پس اگر نادانسته
جاری شود بر دست تو در جای که بتحقیق قصد کرده باشی تمام دادن حق را کم دادنی نیست از اهل تمام دادن حق و اگر قصد کمی
نقصان را بعد از آن نادانسته تمام دهی میشوی از اهل نقصان چهارم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
له رجل من نیته الوفاء و هو اذا کان لم یحسن ان یکیل قال فما یقول الذین حوله قلت یقولون لا یوفی قال هذا الذی ینبغی ان یکیل
شرح لم یحسن از باب افعال است ان بفتح همزه و سکون نون است و مصدر معمول لم یحسن است لا یوفی از باب افعال است یعنی
روایت از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مردی در قصد او تمام دادن است و چون پیمانه کند خوب
نمیداند پیمانه کرد ترا امام گفت که پس چه میگویند جمعی که در دور او بند گفتم که میگویند که تمام نمیدهد امام گفت که این مرد سزاوار
نیست او را اینکه پیمانه کند مراد آنست که باید دیگری برای او کیل کند در پیمانه کردن پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
یکون الوفاء حتی یرجح شرح یرجح بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب تفعیل است و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بموزون و مکیل است
و بنابر دوم راجع بکایل است و واو ان است و عنوان این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب سی و یکم اصل
باب الغش شرح الغش بفتح غین با نقطه و تشدید سین بی نقطه مصدر باب نصر آمیخته کردن بد پنهان بخوب ظاهر برای بازی
دادن در معامله و بکسر غین بد پنهان که آمیخته شده بخوب ظاهر یعنی این باب بیان بازی دادن بآمیخته کردن است و این
باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس منا من غشنا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نیست از ما آنکه بازی داد ما را بآمیختن بد بخوب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لرجل یبیع التمر یا فلان اما علمت انه لیس من المسلمین من غشهم شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را که میفروخت خرمای مغشوش را که ای فلان آیا ندانستی اینرا که شان اینست که نیست از
مسلمانان آنکه بازی داد ایشان را بآمیختن بد پنهان بخوب ظاهر سیوم اصل عن موسی بن بکر قال کنا عند ابی الحسن علیه السلام
و اذا دنانیر مصبوبة بین یدیه فنظر الی دینار فاخذه بیده ثم قطعه بنصفین ثم قال لی القه فی البالوعة حتی لا یباع شیء فیه غش
شرح ضمیر قطعه راجع بدینار است و تذکیر آن جایز است چه فیه غش بکسر غین صفت شیء است و ارشاد است باینکه لازم است آن
باعث این میشود که بعض جاهلان آنرا فروشند بعنوان تدلیس یعنی روایت از موسی بن بکر گفت که بودیم نزد امام موسی
کاظم علیه السلام و ناگاه دینارهای طلا ریخته شده بود در پیش او پس نظر کرد بسوی دیناری پس گرفت آنرا بدست خود بعد از آن
برید آنرا دو نصف بعد از آن گفت مرا که بینداز آنرا در چاه آب ریز تا آنکه فروخته نشود چیزی که در آن غش است چهارم
اصل عن عبیس بن هشام عن رجل من اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل علیه رجل یبیع الدقیق فقال ایاک و الغش
فان من غش غش فی ماله فان لم یکن له مال غش فی اهله شرح عبیس بضم عین بی نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین
و سین بی نقطه است و الغش بفتح غین است یعنی روایت از عبیس بن هشام از مردی از یاران او از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که داخل شد بر امام مردی که میفروخت آرد را پس امام گفت که دور دار از یکدیگر خود را و بازی دادن را چه بدرستی
که هر که بازی دهد بازی داده میشود در مالش پس اگر نباشد او را مالی بازی داده میشود در اهل خانه اش روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد نبی صلی الله علیه و آله از اینکه آمیخته کرده شود شیر با آب برای فروختن پنجم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی النبی صلی الله علیه و آله ان یشاب اللبن بالماء للبیع شرح روایت از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد نبی صلی الله علیه و آله از اینکه آمیخته کرده شود شیر با آب برای فروختن ششم اصل
عن هشام بن الحکم قال کنت ابیع السابری فی الظلال فمر بی ابو الحسن موسی علیه السلام فقال لی یا هشام ان البیع فی الظلال غش و الغش

لا یحل شرح السابری بسین بی نقطه و الف و کسر بای یک نقطه و رای بی نقطه و تشدید یا جامه باریک بافته و در نهایه گفته که نوعی است جید یا
ای ثوب قیل رایت علی ابن عباس ثوبا سابریا استشف ما وراءه ای رقیق منه سابری و الاصل فیه الدرع السابریة منسوبة الی سابور و بنابر این
ظاهر قرءه باید است و صاحب قاموس گفته و سابور ملک معروف شاه پور و کوره بفارس مدینتها نوبندجان الظلال بکسر ظاء با نقطه و تخفیف لام جمع ظل بکسر
ظاء و تشدید لام سایه‌ها یعنی سایه کردن سایه‌ها که از جاهای اطراف بهم رسیده باشد چنانچه بعضی تجار میکنند الف لام البیع برای عهد خارجی است
و میتواند بود که برای جنس باشد غش بفتح غین مصدر است یعنی روایت از هشام بن الحکم گفت که بودم میفروختم جامه باریک در سایه‌ها پس گذشت
بمن امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت مرا که ای هشام بدرستی که این فروختن در سایه‌ها بازی دادن است و بازی دادن حلال نمیشود هفتم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مر النبی صلی الله علیه و آله فی سوق المدینة بطعام فقال لصاحبه ما اری طعامک الا طیبا و سأله عن سعره فاوحی
الله عز و جل الیه ان یدس یدیه فی الطعام ففعل فاخرج طعاما ردیا فقال لصاحبه ما اراک الا و قد جمعت خیانة و غشا للمسلمین شرح
مراد بطعام اینجا گندم است ما اری بضم همزه و فتح همزه میتواند بود و بنابر اول بصیغه مضارع متکلم مجهول باب افعال است یعنی ما اظن و بنابر دوم بصیغه معلوم
باب منع است یعنی ما اعلم و بر هر تقدیر طعامک منصوب است ان بفتح همزه و سکون نون است یدس بدال بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است اراک بفتح همزه است و بضم همزه میتواند بود جمعت بصیغه مخاطب معلوم باب منع است و مقصود اینست که جمع کردی
گندم ردیه را در حقیقه بلکه دزدی و بازی دادن است و این مبنی بر نوعی از مجاز است نظیر ما رمیت اذ رمیت غشا بکسر غین است یعنی
روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گذشت نبی صلی الله علیه و آله در بازار مدینه بگندمی که ریخته شده بود برای فروختن پس گفت صاحبش
را که گمان نمیبرم گندم ترا مگر پاکیزه و پرسید صاحبش را از نرخ آن پس وحی کرد الله عز و جل بسوی او اینکه فرو برد دو دست خود را در آن گندم
پس کرد پس بیرون آورد گندم بدی را پس گفت صاحبش را که نمی‌بینم ترا مگر در حالی که بتحقیق فراهم آورده که ردی است و بازی دادن را برای مسلمانان
باب سی و دوم اصل باب الحلف فی الشراء و البیع شرح ایجاع باب بیان قسم در خرید و فروخت است در این باب چهار
حدیث است اول اصل عن ابی جعفر الفزاری قال دعا ابو عبد الله علیه السلام مولی له یقال له مصادف فاعطاه الف دینار فقال له تجهز حتی تخرج
الی مصر فان عیالی قد کثروا قال فتجهز بمتاع و خرج مع التجار الی مصر فلما دنوا من مصر استقبلتهم قافلة خارجة من مصر فسألوهم عن المتاع الذی معهم
ما حاله فی المدینة و کان متاع العامة فاخبروهم انه لیس بمصر منه شیء فتحالفوا و تعاقدوا علی ان لا ینقصوا متاعهم من ربح الدینار دینارا شرح
مصر غیر منصرف و منصرف مستعمل میشود و ضمیر مرفوع در سألوهم راجع بتجار است و ضمیر منصوب راجع بقافله است ضمیر معهم راجع بتجار است و مراد بمدینه
از مصر است ضمیر مستتر در کان راجع بالمتاع است متاع منصوب و خبر کان است العامة بتشدید میم جمیع و همه خاصه است و بنابر دوم مراد جماعت بسیار کار بر
مصر است که اهل ایمان در میان ایشان کم مشتری باشند اشارت است باینکه آن متاع کهنه بود و مثل آن پاس و علی ان لا ینقصوا بیا بی نقطه و با نقطه
میتواند بود ربح بفتح را و سکون و فتح با مصدر باب علم است مضاف بفاعل است دینارا منصوب بمفعولیت یعنی روایت از ابو
جعفر فزاری بفتح فا و زای با نقطه و الف و رای بی نقطه گفت که خواند امام جعفر صادق علیه السلام غلام خود را که او را ابو گفته میشود او را
مصادف پس داد او را هزار دینار طلا و گفت او را مهیا گرد که تا بیرون روی بسوی مصر چه بدرستی که عیال من بتحقیق بسیار شده‌اند راوی
گفت که پس مصادف مهیا کرد و بیرون رفت با تجار بسوی مصر پس وقتی که نزدیک شدند بمصر و بیرون شدند از قافله که بیرون
آمده بودند از مصر پس پرسیدند قافله مصر را از متاعی که با ایشان بود که چیست حال آن در شهر مصر و بود متاعی که همه کس را از آن حاجت
بود پس اهل مصر خبر دادند ایشان را اینکه نیست از آن متاع چیزی پس قسم یاد کردند با یکدیگر و پیمان بستند بر اینکه کم نکنند
منفعت را از فایده کردن و دیناری دینار بر ابدال از و منع اخراجات اصل فلما قبضوا اموالهم انصرفوا الی المدینة فدخل مصادف
علی ابی عبد الله علیه السلام و معه کیسان فی کل واحد الف دینار فقال جعلت فداک هذا رأس المال و هذا الآخر ربح فقال ان هذا الربح کثیر و
لکن ما صنعتم فی المتاع فحدثه کیف صنعوا و کیف تحالفوا فقال سبحان الله تحلفون علی قوم مسلمین الا تبیعوهم الا ربح الدینار دینارا ثم اخذ
احد الکیسین فقال هذا رأس مالی و لا حاجة لنا فی هذا الربح ثم قال یا مصادف مجالدة السیوف اهون من طلب الحلال شرح المجالدة بجیم
و دال بی نقطه مصدر باب مفاعله جنگ کردن و مراد بمجالدة السیوف جنگ با اهل اسلام برابر شمشیر است یعنی پس چون باز یافت

روند ماهیای خود را برگشتند از منزل بسوی مدینه پس داخل شد معاوف بر امام جعفر صادق علیه السلام و با او بود دو کیسه در هر یکی هزار دینار طلا
پس معاوف گفت از تجارت شوم این کیسه سرمایه است و این دیگری فایده است پس امام گفت که این فایده بسیار است ولیکن چه کرده بودید در
متاع که باعث این فایده شد پس معاوف خبر داد امام را که چگونه کردند و چگونه قسم خوردند پس امام از روی تعجب گفت که سبحان الله قسم
میخورید بر جمعی مسلمانان اینکه نفروشید بایشان مگر بفایده که برد دینار و دینار دیگر بعد از ان گرفت یکی از دو کیسه را پس گفت این کیسه
سرمایه منست و نیست حاجتی مارا باین فایده ... در حدیث دوم باب بیع ... است
که ... حرام است و اگر بیع شود و واقع شده باشد ... قیمتی آنرا باید کرد بعد از ان گفت که ای معاوف جلادت در برابر شمشیر
آسان ترست از طلب حلال اشارتست باینکه ... طلب حلال ... میشود و ... نمی
کنند **دوم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه علی دار ابن ابی معیط و کان یقام فیها الابل یا معاشر السماسرة اقلوا الایمان
فانها منفقة للسلعة ممحقة للربح **شرح** ابو معیط بضم میم و فتح عین بی نقطه و سکون یا و طاء نقطه دار ... اسم او
ابان بن سعید بن العاص است و اسم پدرش عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و با ... است و از بنی امیه است و سرای عقبه در کوفه بوده است
یقام بضم قاف و الف بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست الاقامه ... فروخته میشود و السماسرة بفتح سین بی نقطه
و تخفیف میم و الف و کسر سین بی نقطه و را بی نقطه جمع سمسار بکسر سین و سکون میم الدلال اقلوا بقاف و تشدید لام بصیغه امر باب افعالست
المنفقة بفتح میم و سکون نون و فتح فا و قاف بصیغه اسم مکان برای کثرت باعث رواج چیزی السلعة بکسر سین ... الممحقة بصیغه اسم مکان
برای کثرت باعث ... چیزی **یعنی** ... امیر المومنین صلوات الله علیه بسرای عقبه ابن ابی معیط ...
... پس گفت که ... کنید قسم را چه بدرستیکه قسم باعث رواج متاع است و باعث ... فایده است
سیوم اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال ثلثة لا ینظر الله الیهم یوم القیمة احدهم رجل اتخذ الله بضاعة لا یشتری الا بیمین
و لا یبیع الا بیمین **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که سه کس نظر رحمت نمیکند الله تعالی بسوی ایشان در روز قیامت یکی
از ایشان مردیست که قرار گرفت الله تعالی را سرمایه بیان اینکه نمیخرد مگر بقسم و نمیفروشد مگر بقسم **چهارم اصل** عن ابی اسمعیل
رفعه عن امیر المومنین علیه السلام انه کان یقول ایاکم و الحلف فانه ینفق السلعة و یمحق البرکة **شرح** ینفق بنون و فا و قاف بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعالست یمحق از باب منع است **یعنی** روایتست از ابی اسمعیل بالا برد سند حدیث را تا امیر المومنین علیه السلام اینکه
او بود که میگفت که دور دارید ... خود را ... قسم را چه بدرستیکه قسم رواج میدهد متاع را و برطرف میکند برکت را **باب ششصت و**
سیوم اصل باب الاسعار شرح الاسعار بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و عین بی نقطه و الف و را بی نقطه جمع سعر بکسر سین و
سکون عین نرخها **یعنی** این باب بیان نرخهاست و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله علامة
رضا الله فی خلقه عدل سلطانهم و رخص اسعارهم و علامة غضب الله علی خلقه جور سلطانهم و غلاء اسعارهم **شرح** رضا بکسر را و الف
مقصوره است رخص ... و صاد بی نقطه مصدر باب حسن است غلاء بفتح غین با نقطه و الف ممدوده مصدر
معتل اللام واوی باب نصر است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نشان خوشنودی الله در مخلوقات او عدالت حاکم
ایشانست و ارزانی نرخهای ایشانست و نشان غضب الله تعالی بر مخلوقات او ظلم حاکم ایشانست و گرانی نرخهای ایشانست **دوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله وکل بالسعر ملکا فلن یغلو من قلة و لا یرخص من کثرة **شرح** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه الله تعالی موکل کرده است بر نرخ فرشته را پس گران نمیشود از کمی و ارزان نمیشود از بسیاری
مراد اینست که باعث گرانی محض کمی متاع نیست اگرچه غالب اینست که در صورت کمی متاع گرانی می باشد زیرا که گاهی تخلف میکند و براین
قیاس است ارزانی وقت بسیاری متاع **سیوم اصل** عن علی بن الحسین صلوات الله علیه قال ان الله عز و جل وکل ملکا بالسعر یدبره
بامره **شرح** یدبره ... از باب تفعیل است ... از باب افعال است **یعنی** روایتست از امام زین العابدین
صلوات الله علیه گفت که بدرستیکه الله عز و جل موکل کرده فرشته را بر نرخ تدبیر میکند نرخ را

... **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله وکل بالاسعار ملکا یدبرها **شرح** این خلاصه است
از شرح سابق **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان سعرت الاشیاء الی یوسف بن یعقوب علیهما السلام جعل الطعام فی بیوت و امر
بعض وکلائه ببیعه و کان لا یقول بع بکذا و کذا و السعر قائم فلما علم انه یزید فی ذلک الیوم کره ان یجری الغلاء علی لسانه فقال له اذهب فبع و لم
یسم له سعرا فذهب الوکیل غیر بعید ثم رجع الیه فقال له اذهب فبع و کره ان یجری الغلاء علی لسانه **شرح** الاشیاء جمع شئ چیزها و مراد اینجا
اسباب بادشاهیست مثل آیت سوره نمل و اوتیت من کل شئ طعام اینجا عبارتست از گندم یا اعم از گندم و جو است بیع بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضرب ... است ... و در بعضی نسخ ...
... که ... بیع بکذا و کذا ... و مقصود این باشد که بفروش یک دینار ... گندم را ... و
و السعر حالیه است و مراد آنست که نرخ مستقر است و زیاد نشده و عامل حال یقول است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که ... اسباب بادشاهی مصر برای یوسف بن یعقوب علیهما السلام گردانید گندم را در انبارها ... و امر کرد بعض وکیلان خود را باینکه
فروشند ... یک دینار ... بر حالیکه نرخ مستقر بود ... که نرخ زیاد میشود در آن روز
کراهت کرد از اینکه جاری شود گرانی نرخ بر زبان او پس گفت وکیل را که برو پس بفروش و نام نبرد برای او نرخ را پس رفت وکیل اندک راهی
بعد از ان برگشت بسوی یوسف برای تحقیق نرخ پس یوسف گفت او را که برو پس بفروش و باز کراهت کرد از اینکه جاری شود گرانی بر زبان
اصل فذهب الوکیل فجاء اول من اکتال فلما بلغ دون ما کان بالامس بمکیال قال المشتری حسبک انما اردت بکذا و کذا فعلم الوکیل انه قد
غلا بمکیال ثم جاء آخر فقال له کل لی فکال فلما بلغ دون الذی کال الاول بمکیال قال له المشتری حسبک انما اردت بکذا و کذا فعلم الوکیل انه قد
غلا بمکیال حتی صار الی واحد بواحد **شرح** اول من اکتال عبارتست از مشتری اول که بیک دینار طلا اراده خریدن گندم کرده بوده و
او فرشته موکل بنرخ بوده یا مردی صاحب انصاف بوده که کار او مانند کار فرشته بوده الاکتیال مصدر باب افتعال گرفتن چیزی بکیل
مکیال عبارتست از صواع که در سوره یوسف مذکور است و آن پیمانه بوده ... مقدار آن ...
... واحد بواحد عبارتست از یکسان ... دیناری و مراد
اینست که ... نرخ شد **یعنی** پس رفت آن وکیل پس آمد کسیکه اول مشتریان بکیل بود پس وقتی که کیل رسید بکمتر از آنکه بود
دی روز بیک پیمانه گفت آن مشتری که کافیست ترا ... جز این نیست که اراده کردم ... یک دینار ... پس
دانست آن وکیل که نرخ بتحقیق زیاد شد از دی روز بیک پیمانه ... بعد از آن و در روزی دیگر مثلا آمد مشتری دیگر پس
گفت ... برای من بیک دینار پس کیل کرد پس وقتی که رسید بکمتر از آنچه کیل کرده بود برای مشتری اول بیک پیمانه گفت او را آن
مشتری که کافیست ترا جز این نیست که اراده کردم ... پس دانست آن وکیل که نرخ بتحقیق زیاد شد بیک پیمانه
تا آنکه گردید بسوی پیمانه بیک دیناری **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال غلاء السعر یسیئ الخلق و یذهب الامانة و یضجر المرء المسلم
شرح غلاء بفتح غین با نقطه و الف ممدوده است یسیئ بسین بی نقطه و یا ... بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعالست الخلق بضم خا با نقطه و سکون لام ... خوی ... اینجا مناسبست یذهب بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
است یضجر ... و جیم و را بی نقطه ... **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بالا رفتن نرخ ... زیاده
میکند ... و برطرف میکند امین بودن را باینقدر که در کیل و وزن خیانت میکنند فروشندگان بلکه خریداران نیز و دلگیر میکند مرد
مسلمان را مراد اینست که خواهش گرانی نرخ باحتکار و مانند آن خلاف مقتضای مسلمانیست **هفتم اصل** احمد بن محمد عن بعض اصحابه رفعه
فی قول الله عز و جل انی اریکم بخیر قال کان سعرهم رخیصا **شرح** روایتست که احمد بن محمد از بعضی یاران او بالا برد سند حدیث را تا امام
که روایت از اوست در قول الله عز و جل در حکایت قول شعیب با اهل مدین در سوره هود بدرستیکه من می بینم شمارا با خوشحالی امام گفت
که بود نرخ ایشان ارزان **باب ششصت چهارم اصل باب الحکرة شرح** الحکرة بضم حاء بی نقطه و سکون کاف و فتح را بی نقطه
اسم الاحتکار مصدر باب افتعالست بمعنی حبس گندم و جو و مانند آنها ... برای فروختن در وقت گرانی ترشدن و

و مراد بوقت تنگی وقتی است که خوراک فروشندگان وفا بقدر حاجت خریداران نکند احتکار کند بعنوان احتکار بسیار [illegible]
است یعنی این باب بیان حبس خوراک است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحکرة
فی الحنطة والشعیر والتمر والزبیب والسمن شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت احتکار که منهی عنه است مکرر در گندم و جو
و خرما و مویز و روغن گاو دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نفد الطعام علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فاتاه المسلمون فقالوا
یا رسول الله قد نفد الطعام ولم یبق منه شیء الا عند فلان فمره ببیعه قال فحمد الله واثنی علیه ثم قال یا فلان ان المسلمین ذکروا ان الطعام
قد نفد الا شیء عندک فاخرجه وبعه کیف شئت ولا تحبسه شرح نفد بنون و فا و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است [illegible]
حرف جر و مصدر است با صیغه مضارع غایب معلوم [illegible] الا شیء در اکثر نسخ [illegible] است و در
[illegible] منصوب است و اول مبنی بر آنست که نفد [illegible] است و در کلام [illegible] مستثنی [illegible] مثل لا اله الا الله یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آخر شد خوراک در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله پس آمدند نزد او مسلمانان پس گفتند
ای رسول الله بتحقیق آخر شد خوراک و باقی نمانده از آن چیزی مگر نزد فلان پس امر کن او را بفروختن آن امام گفت پس حمد کرد الله تعالی
را و ثنا گفت بر او بعد از آن گفت ای فلان بدرستی که مسلمانان مذکور کردند که خوراک بتحقیق آخر شد مگر چیزی که نزد تست پس بیرون
آور آنرا و بفروش آنرا چگونه که خواستی و حبس مکن آنرا و در این اشارتست بآنکه تسعیر حاکم خوب نیست سیوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد
الله علیه السلام قال الحکرة ان یشتری طعاما لیس فی المصر غیره فیحتکره فان کان فی المصر طعام او بیاع غیره فلا باس بان یلتمس بسلعته الفضل
قال و سالته عن الزیت فقال اذا کان عند غیرک فلا باس بامساکه شرح یشتری بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر
راجع بصاحب حکره است که مفهوم میشود و در او تبلغ از شک راوی است و بیاع بفتح با یکنقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین جمع بایع
است و حاصل هر دو لفظ یکی است زیرا که مراد وجود طعامیست که وفا بقدر حاجت خریداران میکند باعتبار اینکه فروخته میشود چنانچه
اشارت بآن شد در شرح عنوان باب غیره بنابر اول راجع بطعام است و بنابر دوم راجع بصاحب حکره است سلعة بکسر سین [illegible] است
الزیت بفتح زای بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در بالا روغن زیتون که در بعضی بلاد داخل خوراک عام است
مثل سمن در بلاد دیگر و در بعضی نسخ بجای آن الزبیب بفتح زای بانقطه و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه
است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که حکره که منهی عنه است اینست که کسی بخرد خوراکی را که نیست در شهر
غیر آن که وفا کند پس حبس کند آنرا پس اگر باشد در شهر خوراکی که وفا کند یا فروشندگانی که وفا کنند غیر او پس نیست پروای باینکه
طلب کند بمتاع خود نفع زیاد را راوی گفت که و پرسیدم امام را از روغن زیتون که آیا نگاه میتوان داشت برای فروختن در
وقتی دیگر پس امام گفت که چون باشد نزد غیر تو بقدری که وفا کند پس نیست پروای نگاه داشتن آن چهارم اصل عن ابی الفضل
سالم الحناط قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ما عملک قلت حناط و ربما قدمت علی نفاق و ربما قدمت علی کساد فحبست فقال و ما یقول من
قبلک فیه قلت یقولون محتکر فقال یبیعه احد غیرک قلت ما ابیع انا من الف جزء جزءا قال لا باس انما کان ذلک رجل من قریش یقال
له حکیم بن حزام وکان اذا دخل الطعام المدینة اشتراه کله فمر علیه النبی صلی الله علیه و آله فقال یا حکیم بن حزام ایاک ان تحتکر شرح
سالم بسین بی نقطه و الف و کسر لام است و در بعضی نسخ الف برسم الخط افتاده حناط بفتح حا بی نقطه و تشدید نون و الف و طا بی نقطه است
قدمت بصیغه ماضی متکلم باب علم است نفاق بفتح نون و فا و قاف مصدر باب مفاعله است حبست بصیغه ماضی متکلم باب ضرب است من قبلک بکسر قاف و فتح
با یکنقطه و سکون نون و کسر قاف و فتح با یکنقطه و فتح لام است حکیم بن حزام مذکور شد در حدیث چهارم باب پنجاه و چهارم که باب آداب التجارة
است ان تحتکر بتقدیر من ان است یعنی روایت است از ابی الفضل سالم گندم فروش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که چیست کار تو گفتم
که من گندم فروشم و بسا که آمدم شهر کوفه بر روای و بسا که آمدم بر کساد پس نگاه داشتم گندم را برای فروختن بنفع پس امام گفت که پس
چه میگویند جمعی که نزد تواند از فقهای کوفه در آن گفتم که میگویند که سالم محتکر است پس امام گفت که آیا در آن وقت میفروشد گندم را
کسی غیر تو گفتم که میفروشم من از هزار جزء یک جزء را امام گفت که نیست پروای حبس تو گندم را جز این نیست که بود محتکر مردی از قریش که گفته

میشد

میشد او را حکیم بن حزام و دور دار از بلد دیگر [illegible] که احتکار [illegible] مراد اینست که [illegible] فروشندگان [illegible] وفا کنند نباشند
چنانچه بیان شده در شرح عنوان این باب پنجم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل یحتکر الطعام ویتربص
به هل یصلح ذلک قال ان کان الطعام کثیرا یسع الناس فلا باس به وان کان الطعام قلیلا لا یسع الناس فانه یکره ان یحتکر الطعام ویترک
الناس لیس لهم طعام شرح روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که حبس میکند خوراک را و انتظار
میکشد بآن که گران تر شود و یا خوب میشود آن امام گفت که اگر باشد خوراک بسیار که گنجایش دارد مردمان را پس نیست پروای بآن و اگر باشد
خوراک کم که گنجایش ندارد مردمان را پس بدرستی که شان اینست که ممنوع است اینکه او حبس کند خوراک را و واگذارد مردمان را بر حالی که
نباشد ایشان را خوراک که مراد خوراکیست که وفا کند بقدر حاجت ایشان چنانچه بیان شد در شرح عنوان این باب ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الجالب مرزوق والمحتکر ملعون شرح الجالب بجیم و با یکنقطه بصیغه اسم
فاعل باب ضرب [illegible] شده خوراک از موضعی بسوی موضعی برای فروختن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که کشنده خوراک روزی داده شده است و حبس کننده خوراک در وقت تنگی ملعون است هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحکرة فی الخصب اربعون یوما وفی الشدة والبلاء ثلثة ایام فما زاد علی الاربعین یوما فی الخصب فصاحبه ملعون
شرح مراد بحکره اینجا فروختن خوراک زیاد بر نفقه سالیانه است با وجود مشتریان طالبان بی خسران بقصد گران شدن و مقصود
حکرتیست که مذموم است اما بحد لعن نرسیده الخصب بکسر خاء بانقطه و سکون صاد بی نقطه و با یکنقطه بسیاری غلات یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکرتی که [illegible] مذموم است در وقت بسیاری غلات چهل روز است و در سختی و بلا سه روز است پس آنچه زیاد شد
بر چهل روز در بسیاری غلات پس صاحب آن ملعون و مانند کافر است و آنچه زیاد شد بر سه روز در تنگی پس صاحب آن ملعون و مانند کافر است
باب شصت و پنجم اصل باب شرح این بابیست بعنوان و مناسب باب سابق است در این باب سه حدیث است
عن حماد بن عثمان قال اصاب اهل المدینة غلاء وقحط حتی اقبل الموسر یخلط الحنطة بالشعیر ویاکله ویشتری ببعض الطعام وکان عند ابی عبد الله
علیه السلام طعام جید قد اشتراه اول السنة فقال لبعض موالیه اشتر لنا شعیرا فاخلط بهذا الطعام او بعه فانا نکره ان ناکل جیدا ویاکل الناس
ردیا شرح یخلط از باب ضرب یا باب تفعیل است [illegible] بسین بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب
است الیسر بفتح سین و سکون یا [illegible] خوراک بجانه برای نفقه خود و عیال [illegible] الطعام مجرور
و مضاف الیه است او بعه احتمال دارد اول اینکه امر باشد بفروختن مجموع گندم برای اکتفا بخوردن جو و بنابر این عطف است بر اخلط
دوم اینکه امر باشد بفروختن مجموع گندم برای خریدن خوراک روز بروز مانند مردمان دیگر و بنابر این عطف است بر اشتر سیوم اینکه
الف او از زیادتی کاتبان باشد و مراد بفروختن بعضی گندم باشد بقدر جوی که خریده شده یعنی روایت از حماد بن عثمان
گفت که رسید اهل مدینه را گرانی و تنگی خوراک تا آنکه روا آورد مرد مالدار آمیخته میکرد گندم را بجو و میخورد آنرا و نفقه میداد بعضی
خوراک مقرر عیال و بود نزد امام جعفر صادق علیه السلام گندمی خوب که بتحقیق خریده بود آنرا در اول سال پس امام گفت بعضی خدمتکاران
خود را که خریداری کن برای ما جوی را پس آمیخته کن آنرا با این گندم یا بفروش گندم را چه بدرستی که ما کراهت داریم که بخوریم خوب را
و خورند مردمان بد را دوم اصل عن معتب قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام وقد تزید السعر بالمدینة کم عندنا من طعام قال قلت عندنا
ما یکفینا اشهرا کثیرة قال اخرجه وبعه قال قلت له ولیس بالمدینة طعام قال بعه فلما بعته قال اشتر مع الناس یوما بیوم شرح
معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا و با یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل خدمتکار امام علیه السلام بوده و از اهل مدینه است واو
حالیه است تزید بتا و زای بانقطه و یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است السعر بسیار زیاد شده
یعنی روایت است از معتب گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که بتحقیق بسیار زیاد شده بود نرخ خوراک در مدینه که
چند است نزد ما از گندم گفت که گفتم که نزد ما است آنچه کافی میشود ما را در ماههای بسیار امام گفت که بیرون آور آنرا و بفروش گفت
امام را که نیست در مدینه گندمی که بکجا توان خرید امام گفت که بفروش آنرا پس وقتی که فروختم آنرا گفت که خریداری کن با مردمان روز

بروز اصل وقال یا معتب اجعل قوت عیالی نصفا شعیرا ونصفا حنطة فان الله یعلم انی واجد ان اطعمهم الحنطة علی وجهها ولکنی
احب ان یرانی الله قد احسنت تقدیر المعیشة شرح واما گفت که ای معتب بگردان نفقه عیال مرا نصفی جو و نصفی
گندم چه بدرستی که الله تعالی میداند که من وسعت دارم اینرا که اطعام کنم عیال خود را گندم بر روی آن که مرغوب است ولیکن
من دوست میدارم که ببیند مرا الله تعالی که بتحقیق خوب کردم میان کردن معاش را سیوم اصل عن معتب قال کان ابو الحسن
صلوات الله علیه یامرنا اذا ادرکت الثمرة ان نخرجها فنبیعها ونشتری مع المسلمین یوما بیوم شرح ثمره بفتح ثا [illegible] در
اینجا عبارتست از حاصل درختان خرما یعنی روایتست از معتب گفت که بود امام موسی کاظم صلوات الله علیه واله که امر
میکرد ما را هرگاه که میرسید خرما بانکه اخراج کنیم آنرا پس فروشیم آنرا و خریداری کنیم با مسلمانان روز بروز باب بیست
و ششم اصل باب فضل شراء الحنطة والطعام شرح این باب بیان فضیلت خریدن گندم و سایر خوراکیست و در این
باب سه حدیثست اول اصل عن عباد بن حبیب قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول شراء الحنطة ینفی الفقر وشراء الدقیق
ینشئ الفقر وشراء الخبز محق قال قلت له ابقاک الله فمن لم یقدر علی شراء الحنطة قال ذاک لمن یقدر ولا یفعل شرح روایتست از
عباد بفتح عین بینقطه و تشدید با بیکنقطه ابن حبیب گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که خریدن گندم برطرف میکند نیاز
را و خریدن آرد احداث میکند نیازمندیرا و خریدن نان برطرف کردن برکتست راوی گفت گفتم امام را که باقی دارد ترا الله تعالی
پس هرکه توانا نشد بر خریدن گندم حال او چونست امام گفت که آنچه گفتم برای کسیست که توانا میشود بر خریدن گندم یا آرد و نمیکند
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان عندک درهم فاشتر به الحنطة فان المحق فی الدقیق شرح مراد بمحق اینجا نوع
از محق است که حصول مقدمه محق پس منافات ندارد با حدیث سابق یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد
نزد تو درهمی پس بخر بآن گندم را چه بدرستی که مقدمه برطرف کردن برکت در خریدن آردست این برای کسیست که دست پیدا دارد
سیوم اصل عن ابی الصباح الکنانی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ابا الصباح شراء الدقیق ذل وشراء الحنطة عز وشراء الخبز
فقر فنعوذ بالله من الفقر شرح روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بینقطه و تشدید با بیکنقطه کنانی بکسر کاف و دو نون گفت
که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو الصباح خریدن آرد خواریست و خریدن گندم عزتست و خریدن نان تنگدستیست پس
پناه میبریم بالله تعالی از تنگدستی باب بیست و هفتم اصل باب کراهیة الجزاف وفضل المکایلة شرح
این باب بیان مکروه بودن گزاف در روزیانه دادن و فضیلت پیمانه کردن است و در این باب سه حدیثست اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا قوم الی النبی صلی الله علیه واله سرعة نفاد طعامهم فقال تکیلون او تهیلون قالوا نهیل یا رسول الله
یعنی الجزاف قال کیلوا فانه اعظم للبرکة شرح هریکی از تکیلون و تهیلون بیا و دو نقطه در پایین بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب باب
ضرب است الهیل بفتح ها و سکون یا ریختن یعنی الجزاف کلام امام علیه السلام است و مراد آنست که میل بیع دادن روزیانه بی کیل
و وزنست [illegible] برای التقدیرست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کردند جمعی بسوی نبی صلی الله
علیه واله از زود آخر شدن خوراک ایشان بعد از آوردن ایشان بخانها پس نبی گفت که آیا در وقت روزیانه دادن کیل میکنید
یا بیکیل میدهید گفتند که گزاف میکنیم ای رسول الله میخواست قایل ایشان گزاف را پس نبی گفت که کیل کنید چه بدرستی که آن بزرگ کننده تر
است برکت را دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله کیلوا طعامکم فان البرکة فی الطعام المکیل شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه واله که کیل کنید خوراک خود را در وقت روزیانه دادن چه بدرستی که برکت در خوراک کیل کرده شده است
سیوم اصل عن مسمع قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ابا سیار اذا اردت ان تحمل الطعام فکله فان البرکة فی المکیل
شرح روایتست از مسمع بکسر میم و سکون سین بینقطه و فتح میم و عین بینقطه که کنیت او ابو سیار بفتح سین بینقطه و تشدید یا دو
نقطه در پایینست گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابا سیار چون اراده کنی که حمل کنی خوراک را پس اول کیل
کن آنرا باید که پیمانه کنی آنرا چه بدرستی که برکت در چیزیست که کیل کرده شده باب بیست و هشتم اصل باب لزوم ما

ینفع

ینفع من المعاملات شرح این باب بیان لازم بودن چیزیست که فایده میکند از جمله انواع معامله و در این باب
سه حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا رجل الی رسول الله صلی الله علیه واله الحرفة فقال انظر
بیوعا فاشترها ثم بعها فما ربحت فیه فالزمه شرح الحرفه بضم و کسر حای بینقطه و سکون را بینقطه و فا محرومی از دست یافتن
البیوع بضم با بیکنقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع بیع بفتح با و سکون یا انواع فروختنی الزمه امر باب علم است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی بسوی رسول الله صلی الله علیه واله از محرومی پس
رسول الله گفت که ملاحظه کن چند نوع فروختنی را پس بخر آنها را بعد از آن بفروش آنها را پس آنچه فایده دیدی در آن پس پیشه
خود کن آنرا دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا نظر الرجل فی تجارة فلم یر فیها شیئا فلیتحول الی غیرها شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون نظر کرد مرد در تجارتی که باید آنرا اختیار کند پس ندید در آن چیزی از فایده
که لایق باشد پس باید که منتقل شود بسوی تجارت دیگر سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رزقت فی شیء
فالزمه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون روزی داده شدی در چیزی از معامله پس پیشه خود کن آنرا
باب بیست و نهم اصل باب التلقی شرح التلقی بکسر قاف مشدده مصدر باب تفعل رفتن پیش راه متاع برای خریدن آن
یعنی این باب بیان پیش راه متاع رفتن است و در این باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه واله لا یتلق احدکم تجارة خارجا من المصر ولا یبیع حاضر لباد والمسلمون یرزق الله بعضهم من بعض شرح
لا یتلق بصیغه نهی مضارع غایب معلوم باب تفعل یعنی نهیست لا یبیع نیز بصیغه نهی است البادی بیای یکنقطه و دال بینقطه بعد الف اسم
فاعل مثل اللام واوی باب نصر غریب و تفسیر این میآید در حدیث یازدهم باب بیع الثمار و شراء الطعام باب هفتاد و سیوم است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که پیش راه نرود یکی از شما متاع تجارتی را در بیرون
از شهر و نفروشد شهری برای غریب باید که وکیل او نشود و الحاصل نرخ و فروختن بآن و مسلمانان روزی میدهد الله تعالی
بعضی ایشانرا از بعضی دوم اصل عن منهال القصاب عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تلق ولا تشتر ما تلقی ولا تاکل
منه شرح لا تلق بفتح لام و تشدید قاف مفتوحه بصیغه نهی حاضر مثل اللام باب تفعل است بحذف یکتا تلقی بضم لام و تشدید قاف
مکسوره بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعل است ضمیر مستتر راجع بما موصولست یعنی روایتست از منهال بکسر میم و سکون
نون قصاب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که پیش راه مرو و مخر متاعی را که پیش راه آن رفته شده باشد و مخور از آن
سیوم اصل عن منهال القصاب قال قلت له ما حد التلقی قال روحة شرح الروحه بفتح را بینقطه و سکون واو و حای
بینقطه رفتن در نصف آخر یک روز یعنی روایتست از منهال قصاب گفت که گفتم امام را که حد مذمت پیش راه رفتن چیست امام
گفت که قدر رواحیست بیان این می آید در حدیث آینده چهارم اصل علی ابن ابی عمیر عن عبد الرحمن بن الحجاج عن
منهال القصاب قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا تلق فان رسول الله صلی الله علیه واله نهی عن التلقی قلت وما حد التلقی
قال ما دون غدوة او روحة قلت وکم الغدوة والروحة قال اربع فراسخ قال ابن ابی عمیر وما فوق ذلک لیس بتلق شرح
الغدوة بفتح غین بانقطه و سکون دال بینقطه رفتن در نصف اول یک روز و مشار الیه ذلک در کلام ابن ابی عمیر اربع فراسخ و این
مبنی بر آنست که دون بمعنی عند باشد بقرینه اینکه در حدیث سابق او حد بود بی لفظ دون و میتواند بود که مشار الیه ذلک دون
باشد و آن بمعنی کمتر باشد و جمع میان این حدیث و حدیث سابق محمول شود در حدیث سابق بر طرف خارج باشد و در این حدیث بر جزو
اخیر باشد و در این حدیث بر جزو اخیر باشد که داخل است و بنا بر این چهار فرسخ تلقی نخواهد بود و موید این اینکه چهار فرسخ
مسافت تقصیر صلوة است در بیشتر امور چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث دوم باب حد المسیر الذی تقصر فیه الصلوة
که باب هفتاد و هفتم است یعنی روایتست از ابن ابی عمیر از عبد الرحمن بن الحجاج از منهال قصاب گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که پیش راه متاع تجارت مرو چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله نهی کرد از رفتن پیش راه گفتم که حد مذمت پیش راه

پس راه رفتن گفت که آنچه نزد عقد و میان روح باشد گفتم که چند است فرمود ده دوازده فرسخ است گفت ابن ابی عمیر و آنچه زیاد
بر چهار فرسخ باشد نیست پس راه رفتن بلکه از قبیل سفر برای تجارت است **باب [illegible] باب الشرط والخیار**
فی البیع شرح الشرط بفتح شین با نقطه و سکون را بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب الزام چیزی بر کسی و التزام چیزی بر کسی و بنابر
اول متعدی بلام میشود و بنابر دوم متعدی بعلی میشود و مراد اینجا معنی اولست بقرینه مقابله آن باعتبار بکسر خا با نقطه اسم مصدر باب
افتعال است یعنی اینکه اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و آن ضد الزام است و هر یک از الزام و التزام بر دو قسم است اول آنچه ثابت میشود
بی حاجت باثبات متبایعین مثل آنچه مذکور میشود در حدیث ششم این باب دوم آنچه ثابت میشود با اثبات احد متبایعین مثل آنچه مذکور
میشود در حدیث نهم و هفدهم این باب بیع بفتح با و سکون یا مصدر بمعنی اسم مفعولست موافق آنچه می آید در حدیث نهم این باب
یعنی این باب بیان التزام فروشنده یا خریدار و اختیار فروشنده یا خریدار در فروختن شده است در این باب هفده حدیث
است **اول اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من اشترط شرطا مخالفا لکتاب الله فلا یجوز
له و لا یجوز علی الذی اشترط علیه والمسلمون عند شروطهم مما وافق کتاب الله عز و جل **شرح** الاشتراط در اول بصیغه معلوم باب افتعال
است و در دوم بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و الاشتراط گرفتن کسی شرط یعنی التزام را از دیگری و این متعدی بعلی میشود و شرطا
میشود و شرطا مفعول به است بنابر تجرید نظر از علم مخالف کتاب الله مثل اینست که کسی متاعی خرد و بفروشد و شرط کند برای بایع
که قیمت آن خریداری نماید برای بایع و مثل اینکه چند نکه قیمت آن نزد مشتری باشد هر ماه درهمی مثلا زیاد شود زیرا که
این مشتمل بر رباست و مثل آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث اول باب الرجل یهوی امرأة تا آخر که باب شصت و پنجم است والمسلمون
عند شروطهم می آید در کتاب و در حدیث هشتم باب الشرط فی النکاح تا آخر که باب شصت و پنجم است و معنی اینست که اهل اسلام محافظت شروط
که موافق شریعت اسلام است میکنند مانند نگاهبان که جدا نمیشود از آنچه محافظت آن میکند من در جاییه است **یعنی**
روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که هر که گرفت التزامی را که مخالفت کتاب
الله باشد پس روا نیست برای او و روا نیست برای آنکه التزام گرفته برای او و مسلمانان محافظت شرطهای مسلمانان میکنند که موافق
باشد کتاب الله عز و جل را **دوم اصل** عن علی بن رئاب عن ابی عبد الله علیه السلام قال الشرط فی الحیوان ثلاثة ایام للمشتری
اشترط ام لم یشترط فان احدث المشتری فیما اشتری حدثا قبل الثلاثة الایام فذلک رضا منه فلا شرط قیل له و ما الحدث قال
ان لامس او قبل او نظر منها الی ما کان یحرم علیه قبل الشراء **شرح** شرطا اینجا بمعنی التزام است و مراد التزام بایع است برای
مشتری بقرینه للمشتری حیوان بفتح حا و فتح یا است ثلثة ایام عبارتست از سه روز و سه شب که هر کدام بیست و چهار ساعت
است و آن منصوبست بظرفیت و ظرف خبر مبتدا است یا مرفوع است و شرط بمعنی زمان شرط است موافق آنچه می آید در شرح
حدیث آینده اشترط بصیغه معلوم مجهول میتواند بود و بنابر اول ضمیر مستتر راجع بمشتری است و بنابر دوم راجع بشرط است بنابر
تجرید زیرا که اشتراط بمعنی گرفتن شرط است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق **یعنی** روایت است از علی بن رئاب بکسر را
بی نقطه و همزه و الف و بای یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که التزام در جانور در سه شبانه روز است برای مشتری خواه
مشتری التزام گرفته باشد و خواه نگرفته باشد پس اگر احداث کند مشتری در آنچه خرید کاری تازه را پیش از آن سه روز
پس آن علامت رضاست از مشتری پس نیست التزامی از جانب بایع برای مشتری گفته شد امام را که چیست کار تازه
گفت اینکه ملامسه کرد کنیز را یا بوسه کرد یا نظر کرد از جمله کنیز بسوی آنچه حرام بود از او پیش از خریدن **سیوم اصل**
عن ابن سنان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یشتری الدابة او العبد و یشترط الی یوم او یومین فیموت العبد او
الدابة او یحدث فیه حدث علی من ضمان ذلک فقال علی البائع حتی ینقضی الشرط ثلاثة ایام و یصیر المبیع للمشتری **شرح**
یشترط بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع برجل است و مراد باشتراط گرفتن التزام است بر بایع و مراد باشتراط تا یک
روز و دو روز اشتراط اصلی است که متضمن اسقاط التزام در باقی سه روز باشد پس آن اشتراط لغو خواهد بود بنابر آنکه گفتیم

داخل است

در حدیث سابق که اشتراط ام لم یشترط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست حدث بفتح حا و فتح دال است ثلثة مرفوع و بدل الشرط
است پس شرط اینجا بمعنی ظرف زمانست مثل اتیته قدوم الحاج یعنی زمان شرطست **یعنی** روایت است از ابن سنان گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میخرد ستور را یا غلام را و التزام میگیرد بر بایع تا یک روز یا دو روز پس میمیرد غلام یا ستور یا بهم میرسد
در غلام مثلا آفتی بعد از آن یک روز یا دو روز بر کیست تاوان آن پس امام گفت که بر فروشنده است تا وقتی که آخر شود زمان التزام
بایع میان که سه روز است و شود فروخته شده مخصوص خریدار یعنی که بیع لازم شود و حاصل اینست که آن اشتراط لغوست **چهارم اصل**
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله البیعان بالخیار حتی یفترقا و صاحب الحیوان ثلث قلت
الرجل یشتری من الرجل المتاع ثم یدعه عنده و یقول حتی آتیک بثمنه قال ان جاء فیما بینه و بین ثلاثة ایام و الا فلا بیع له **شرح** بیعان بفتح
با و کسر یا و تشدید یا و نقطه در پایین مکسوره عبارتست از فروشنده و خریدار صاحب الحیوان مبتدا است و خبرش ثلث است از خریدار
ثلث بدو نقطه و سه نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل خبر مبتدا است الشیخ کسی را صاحب اختیار کردن در کار چیز **یعنی** روایت
از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که فروشنده و خریدار با اختیارند
در فسخ تا آنکه از یکدیگر جدا شوند و مشتری حیوان اختیار داده شده است در سه روز گفتم که مردی میخرد از مردی متاعی را بعد از آن
میگذارد متاع را نزد فروشنده و میگوید که باشد تا آنکه دهم ترا قیمت آن امام گفت که اگر مشتری آمد در میان خریدن و میان
آخر سه روز خوب و الا پس نیست فروختن برای او و مراد اینست که بعد از آن بایع اختیار فسخ دارد **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله البیعان بالخیار حتی یفترقا و صاحب الحیوان بالخیار ثلاثة ایام **شرح** مضمون این ظاهر است از
شرح حدیث سابق **ششم اصل** عن فضیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما الشرط فی الحیوان فقال ثلاثة ایام للمشتری قلت
فما الشرط فی غیر الحیوان قال البیعان بالخیار ما لم یفترقا فاذا افترقا فلا خیار بعد الرضا منهما **شرح** مراد بشرط اینجا شرطی است که ثابت
باشد بی حاجت باثبات احد متبایعین و مصدر اینجا بمعنی ظرف زمانست مثل اتیته قدوم الحاج پس بمعنی زمان الشرط است و شرط بمعنی
التزام است و میتواند بود که بمعنی الزام باشد ثلثة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است و میتواند بود که استفهام اینجا بمعنی کیف باشد و الشرط
بمعنی زمان الشرط باشد و ثلثة منصوب بظرفیت باشد و ظرف خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر الشرط ثلثة للمشتری خبر دوم مبتدا
است ذکر بعد الرضا منهما اشعار است باینکه گاهی بیع و شرا مستقل میشود در صورتی که عقد بیع از طرفین صادر نشود مثل اینکه بایع
بگوید و مشتری ساکت شود و تفرق برضا نکند و در مثل الفورق بعد از افتراق نیز خیار باشد و میتواند بود که مراد رضا بافتراق
باشد برای احتراز از صورتی که یکی دیگری را بجبر اخراج کند از مجلس بیع **یعنی** روایت است از فضیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفتم امام را که چیست زمان شرط در خرید و فروخت حیوان پس گفت که سه روز است برای مشتری است گفتم پس چیست زمان شرط
در خرید و فروخت غیر حیوان امام گفت که فروشنده و خریدار با اختیارند چند آنکه از یکدیگر جدا نشده اند مراد اینست که زمان شرط
زمان اجتماع ایشانست زیرا که هر کدام ایشان صاحب التزام است باعتباری و صاحب التزام است از زمان شرط زمان
اجتماع ایشانست زیرا که هر کدام ایشان صاحب التزام است باعتباری و صاحب الزام است باعتباری دیگر و دال زمان
پس چون جدا از یکدیگر شدند پس نیست اختیاری بعد از راضی شدن صادر از هر دو **هفتم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال ایما رجل اشتری من رجل بیعا فهما بالخیار حتی یفترقا فاذا افترقا وجب البیع **شرح** ای مرفوع و مبتدا است و مضاف
است ما زائده است بیان مضاف و مضاف الیه بیعا بفتح با و کسر یا و سکون یا و دو نقطه در پایین مصدر بمعنی اسم مفعول است بانت
ظاهر است از شرح حدیث سابق **هشتم اصل** قال و قال ابو عبد الله علیه السلام ان ابی اشتری ارضا یقال لها العریض فابتاعها من
صاحبها بدنانیر فقال له اعطیک ورقا بکل دینار عشرة دراهم فباعه بها فقام ابی فاتبعته فقلت یا ابه لم قمت سریعا قال اردت
ان یجب البیع **شرح** عریض بضم عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه است صاحب قاموس
گفته که عریض کزبیر وادی بالمدینة به اموال لاهلها و فا در فابتاع برای بیان است و مراد بابتیاع اینجا طلب بیع است فاء در فقال و

درب هم برای تعقیب است الورق بفتح واو و کسر و فتح و سکون راء بی نقطه و قاف و بکسر و ضم واو و سکون راء مسکوک نقره فایده مع بنابر
والعطا بودرا ابهم و رعوض آن تمام است که فروختن بونا بزروران فریوده چون دنانیر اشرف از دراهم است پس بر بایع نیکی بوده
دنیکه بدراهم لیزوشود امام دنانیر حاضر نداشته اتبعته بتاء دو نقطه بالا و باء یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب
افعال است ابیعه بفتح همزه و فتح باء یکنقطه و سکون هاء منقلب از تاء دو نقطه بالای منقلب از ضمیر متکلم است پس معنی آن است
سیزدهم یعنی حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که پدرم خرید زمینی را که گفته میشود آنرا عریضی با بزوش که طلب
بیع آن کرد از صاحبش بهر دینار پس گفت صاحبش را که میدهم ترا مسکوک نقره عوض بهر دیناری ده درهم پس صاحبش فروخت
به پدرم بآن دینارها این شرط در همه پس برخاست پدرم پس از پی او رفتم پس گفتم که ای پدرم چرا برخاستی شتابان گفت که خواستم
که لازم شود بیع هشتم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول بایعت رجلا فلما بایعته قمت فمشیت خطا ثم رجعت الی مجلسی لیجب البیع
حین افترقنا شرح خطا بضم خاء بالنقطه و تخفیف طاء بی نقطه و الف ساقط بتنوین جمع خطوه بضم و فتح خاء و سکون طاء است
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که خرید و فروخت کردم با مردی پس وقتی که خرید و فروخت کردم با او برخاستم پس رفتم
چند گام بعد از آن برگشتم بسوی نشیمن خود تا لازم شود بیع در وقتی که جدا شدیم از یکدیگر نهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل اشتری امة بشرط من رجل یوما او یومین فماتت عنده وقد قطع الثمن علی من یکون الضمان فقال لیس علی الذی اشتری ضمان
حتی یمضی شرطه شرح شرطه اینجا بمعنی التزام بایع است یا بمعنی الزام مشتری بایع را بمعنی گرفتن التزام از بایع پس راجع میشود بمعنی
اشتراط که گذشت در حدیث سیوم این باب من الرجل متعلق باشتری است یا بالظرف شرطه است پس در کلام لف و نشر مرتب است قطع
بقاف و طاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول باب منع است و مراد بقطع ثمن اقباض جمیع ثمن است یا مراد تعیین مبلغ
است بی زیاده و کم و ضمیر شرطه راجع به بایع است یا راجع بالذی است که مشتری است و بنابر اول شرط بمعنی التزام است و بنابر دوم
بمعنی الزام است و بهر تقدیر شرط بمعنی زمان شرط است عبارت است از سه روز که مذکور شد در بعضی احادیث این باب یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید کنیز را بشرط از مردی در روزی یا دو روز پس مرد آن کنیز در نزد مشتری بعد از
یک روز یا دو روز و بتحقیق مشتری قطع کرد قیمت را بر که می باشد تاوان پس امام گفت که نیست بر آنکه خرید تاوانی تا آنکه گذرد
سه روز که زمان شرط او است حاصل آنست که آن شرط نو است موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب دهم اصل
عن اسحق بن عمار قال اخبرنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام قال سأله رجل وانا عنده فقال له رجل مسلم احتاج الی بیع داره فمشی الی
اخیه فقال له ابیعک داری هذه وتکون لک احب الی من ان تکون لغیرک علی ان تشترط لی ان انا جئتک بثمنها الی سنة ان ترد علی
فقال لا باس بهذا ان جاء بثمنها الی سنة ردها علیه قلت فانها کانت فیها غلة کثیرة فاخذ الغلة لمن تکون الغلة فقال الغلة للمشتری
الا تری انها لو احترقت لکانت من ماله شرح احتیاج تا آنکه مرحج است در اینکه این بیع بمحض صورت و برای حیله ربا نیست
پس این حدیث مستند اهل ربا نمیشود و تکون تبعید بر و ان تکون است پس منصوب و مرفوع میتواند بود مراد باشتراط اینجا التزام
است ان در ان انا بکسر همزه شرطیه است و در ان ترد بفتح همزه و مصدریه است و مصدر مفعول به تشترط است پس جمله شرط متوسط
شده میان اجزای جمله که قایم مقام جزاست و جزا نیست حقیقة زیرا که اشتراط رد مترتب نمیشود بر آوردن ثمن و از پس کلام
راوی خالی از ضعفی نیست بحسب عربیت یعنی روایت است از اسحاق بن عمار گفت که خبر داد مرا کسی که شنیده از امام جعفر صادق علیه السلام
آنکه گفت که پرسید امام را مردی بحالی که من نزد امام بودم با بزرگی که گفت امام را که مردی مسلمان محتاج شد بسوی فروختن
سرای خود پس رفت بسوی برادر خود پس گفت او را که میفروشم بتو این سرای خود را و اینکه باشد ترا محبوبتر است بسوی من
از اینکه باشد غیر ترا بنابر این میفروشم که التزام کنی برای من اگر من آورم نزد تو قیمت آنرا تا یکسال اینرا که برگردانی بر من پس
امام گفت که نیست پروائی باین بیان این که اگر آورد قیمت آنرا تا یکسال برمیگرداند سرا را بسوی او گفتم که پس بدرستی که آن سرا
بود در آن حاصل بسیار پس مشتری گرفت آن حاصل را برای که می باشد آن حاصل پس امام گفت که آن حاصل از مشتری است آیا نمی بینی

اینکه اگر آن سرا سوخته میشد هر آینه می بود از مال مشتری یا بمعنی که مشتری اختیار فسخ ندارد بخلاف بایع هرگاه که ظاهر احادیث است
که عرف بایع و ارثمن باعث اسقاط اختیار او در بیع بشرط شود والله اعلم یازدهم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت
الرجل یشتری من الرجل المتاع ثم یدعه عنده یقول حتی اتیک بثمنه قال ان جاء بثمنه فیما بینه وبین ثلثة ایام والا فلا بیع
له شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتری متاعا من
رجل و اوجبه غیر انه ترک المتاع عنده ولم یقبضه قال آتیک غدا ان شاء الله فسرق المتاع من مال من یکون قال من مال صاحب
المتاع الذی هو فی بیته حتی یقبض المتاع ویخرجه من بیته فاذا اخرجه من بیته فالمبتاع ضامن لحقه حتی یرد ماله الیه شرح
بضم منصوب در اوجبه راجع بمصدر اشتری است و مراد آنست که بی شرط خریده غیر منصوب است مانند مستثنی منقطع انه بفتح همزه
الیه است ذکر و یخرجه من بیته مشعر بآنست که اگر اقباض بی اخراج باشد از مال بایع باشد پس میتواند که مراد باخراج تمکین
بایع مشتری را از اخراج متاع باشد و در صورتی که مشتری قبض کرده باشد متاع را و برضای خود آنرا بایع سپرده باشد
از مال مشتری باشد والله اعلم مراد بمبتاع اینجا طلب بیع است پیش از وقوع عقد بیع و ذکر این از قبیل ذکر فروع است زیرا که
از این معلوم میشود که اگر بیع و اخراج واقع شده باشد از مال مشتری است بطریق اولی یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که خرید متاعی را از مردی و لازم کرد خرید آنرا سوای اینکه گذاشت المتاع را نزد بایع و قبض نکرد آنرا
گفت که می آیم نزد تو فردا انشاء الله پس دزدیده شد آن متاع از مال که می باشد امام گفت که از مال صاحب متاع که المتاع در خانه
اوست تا وقتی که صاحب متاع اقباض کند متاع را و اخراج کند آنرا از خانه خود پس چون اخراج کند متاع را از خانه خود پس طالب
بیع که متاع را قبض کرده و بیرون برده ضامن است حق صاحب متاع را تا آنکه برگرداند مال صاحب متاع را بسوی او سیزدهم
اصل عن احمد بن محمد عن الوشاء عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال عهدة البیع فی الرقیق ثلاثة ایام
ان کان بها حبل او برص او نحو هذا و عهدته السنة من الجنون فما بعد السنة فلیس بشیء شرح العهده بالضم عین بی نقطه و سکون هاء
و دال بی نقطه ضامن بودن البیع بفتح باء یکنقطه و تشدید یاء دو نقطه در پائین مکسوره فروشنده الرقیق بفتح راء بی نقطه
کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پائین و قاف بنده ثلاثه منصوب بظرفیت است و ظرف خبر مبتداست الحبل بفتح حاء بی نقطه و فتح
باء یکنقطه مصدر باب علم آبستنی است و آنکه ظاهر آنست که در احادیث چهار چیز از وسواس سهو القلم شده باشد اول در ان کان زیرا که
بجای ان و الکاف ان بواو میباید دوم در حبل زیرا که بجای آن جذام میباید سیوم در و عهدته زیرا که بجای آن فعهدته بفای میباید
چهارم من زیرا که بجای آن منه بضمیر راجع به جمیع چیزها میباید و قرینه اول آنست که حبل در سه روز شکل ندارد و در حیوان چنانچه
گذشت و در بعضی احادیث این باب و قرینه جمیع اینها می آید در حدیث سیزدهم و هفدهم باب نود و پنجم که باب من یشتری الرقیق
تا آخر است و در ذیل حدیث هفدهم آن باب مذکور میشود که احمد بن محمد گفته که روایت و سند اعتبار ندارد چون مخالف مذهب
اهل امام و روایت یونس بن عبد الرحمن است پس ما موافق ظاهر و معمول به شرح میکنیم زیرا که سهو القلم از راوی چون واضح باشد
منافات ندارد با صحت این حدیث که استفاده ش میشود از قول مصنف در خطبه کافی که بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام و
السنن القائمة التی علیها العمل وبها یؤدی فرض الله عز وجل وسنة نبیه صلی الله علیه وآله یعنی روایت است از احمد بن محمد
از حسن بن علی وشاء و از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ضامنی فروشنده در بنده در سه روز است و اگر باشد
در کنیز مثلا خوره یا برصی یا مانند اینکه مذکور شد پس ضامن فروشنده در یک سال است از جمله مانند اینکه مذکور شد جنون
است پس آنچه بعد از یکسال عارض شده باشد از جمله این امراض پس نیست چیزی مراد آنست که عهده آن بر بایع نیست زیرا که عاده آن
بعد از فروختن حادث شود چهاردهم اصل عن سعید بن یسار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نخالط اناسا من اهل السواد
وغیرهم فنبیعهم ونربح علیهم للعشرة اثنی عشر وللعشرة ثلثة عشر ونؤخر ذلک فیما بیننا وبینهم السنة ونحوها ویکتب لنا الرجل علی داره
او علی ارضه بذلک المال الذی فیه الفضل الذی اخذ منا شراء وقد باع وقبض الثمن منه فنعده ان هو جاء بالمال الی وقت بیننا

بعنه ان عشرو علیه الشراء فان جاء الوقت ولم یاتنا بالدراهم فهو لنا فاشتری فی الشراء فقال اری انه لک ان لم تفعل وان جاء بالمال للوقت
فرد علیه **شرح** بیار بفتح یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه است السواد بفتح سین بی نقطه و تخفیف واو والف و دال بی نقطه
عراق عرب که کوفه و بصره ابیع بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم است اثنی عشر منصوب و معمول ابیع است
است الحال مجرور و صفت ذلک است الذی صفت الحال است ضمیر فیه راجع بالذی است و ظرف خبر مبتدا است الفضل مبتدا است و جمله صله موصول
است الذی مبتدا است و جمله معطوف است محلا و معمول یکتب است اخذ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر فیه مستتر راجع بالرجل
است و درین تغلیب حال حکایت بر حال محکی شده زیرا که آن مرد اخذ بصیغه متکلم میگوید و برین قیاس است نظایر آن مثل ضمیر ما
و ضمیر و باع قبض شراء بکسر شین بالنقطه والف ممدوده مرفوع و خبر مبتدا است و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول است واو در و قد حالیه است
ضمیر باع راجع بالرجل است و متفرع بر باع داره او ارضه است قبض بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است
الثمن معمول قبض است من در منه برای سببیت است و ظرف متعلق بالقبض است و ضمیر راجع بالشراء است فنقده بفتح نون و کسر عین
بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم مثل الفاء داری باب ضرب عطف بر یکتب است و فا برای بیان
است یا برای تعقیب است و بر هر تقدیر ظاهر حال است که این وعده داخل مکتوب نباشد اگرچه مبنای اصل بیع دار یا ارض ملحوظ
در ان باشد ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و جمله شرطیه و جزا معطوف است محلا و معمول ادوم لقد است ضمیر هو راجع بالرجل
است الشراء اینجا عبارت است از دار یا ارض پس مصدر اینجا نیز بمعنی اسم مفعول است ضمیر فهو راجع بالشراء است فرد بضم راء و بی نقطه و
تشدید دال بی نقطه مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر است **یعنی** روایت است از سعید بن یسار که گفت گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که به راستی که ما معاشرت میکنیم جمع را از اهل روستای کوفه و غیر آن از اهل عراق میفروشیم با ایشان متاع
را و فایده میگیریم بر ایشان کاهی برای ده دوازده را و کاهی برای ده سیزده را و تاخیر میکنیم آن قسمت را در زمانی که میان
ما و میان یک سال و مانند یک سال است و سند میگویند برای ما مردی که مشتری متاع است برای خود یا زمین زراعت خود یا
مالی که داخل آنست فایده که آن متاعی که داد آن مرد گرفت از ما خریده باشد دوست بفلان مبلغ بر حالی که بتحقیق آن مرد فروخت
برای خود یا زمین خود را و متعلق کرده بهای آن را بسبب متاع که خریده با نیروش که وعده میکنیم آن مرد را اگر آورد مال
را که دوازده یا سیزده است تا وقتی که میان ما و میان آن مرد است که یک سال یا مانند آنست این را که بر گردانیم بر او دار را یا
ارض را پس اگر آید آن وقت مقرر و نه بهر ما را آن دراهم ها پس آن دار یا ارض از ما باشد پس چه می بینی در آن دار یا
ارض پس امام گفت که می بینم این را که آن دار یا ارض از تست اگر آمرد نکند آوردن آن مال را در وقت مقرر و اگر آوردن
مال را در وقت مقرر پس بر گردان بر او دار یا ارض او را **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله او ابی الحسن علیهما السلام فی الرجل
یشتری الشیء الذی یفسد من یومه و یترک حتی یاتیه بالثمن قال ان جاء فیما بینه و بین اللیل بالثمن والا فلا بیع له **شرح**
من برای ابتدا است و مدخول آن خارج است از حکم ماقبل آن و این موافق مذهب کوفیین است که میگویند که من ابتدائیه
داخل ظرف زمان میشود مثل اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة بیان شد در کتاب الصلوة در شرح احادیث باب وجوب
الجمعة و علی کم تجب که باب ششم و ششم است در تذییب در اعتراض دوم بر صاحب مختلف **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
یا امام موسی کاظم علیهما السلام در مردی که میخرد چیزی را که فاسد میشود بعد از آن روز مثل بطو و زردالو و میگذارد آن را نزد بایع
تا آنکه آورد نزد او بها را امام گفت که اگر آورد در زمانی که میان رفتن او و میان آن شب است بها را خوب والا پس نیست بیع
برای او مراد از آوردن در وقتی است از جمله روز که در آن وقت دیر نشده رسیده ان شب و فساد باشد **شانزدهم اصل**
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال اشتریت محملا فاعطیت بعض ثمنه و ترکته عند صاحبه ثم احتبست ایاما ثم جئت الی بایع المحمل لآخذه
فقال قد بعته فضحکت ثم قلت لا والله لا ادعک او اقاضیک فقال لی ترضی بابی بکر بن عیاش قلت نعم فاتیته فقصصنا
علیه قصتنا فقال ابو بکر بقول من تحب ان اقضی بینکما القول صاحبک او غیره قال قلت بقول صاحبی قال سمعته یقول من اشتری

لنا

شیئا فجاء بالثمن فیما بینه و بین ثلثة ایام والا فلا بیع له **شرح** احتبست بصیغه معلوم و مجهول متکلم باب افتعال میتواند بود زیرا که احتباس
لازم و متعدی میباشد لا اخذه بکسر جر و بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر میتواند بود او بفتح همزه و سکون واو و نصب فعل مضارع
است و بمعنی الی ان یا الا ان است المقاضاة بقاف و ضاد بانقطه مصدر باب مفاعله است و تحاکم بردن کسی را پیش قاضی عیاش بفتح عین بی نقطه
و تشدید یاء دو نقطه در پایین و الف و شین بانقطه است من بفتح میم و سکون نون برای استفهام است و مضاف الیه است تحب بجای بی نقطه
و تشدید باء یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است اقضی بصیغه غایب مجهول باب ضرب است و بصیغه متکلم است معلوم باب ضرب
میتواند بود صاحبک عبارت است از امام جعفر صادق علیه السلام و عبد الرحمن وکیل او بوده **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن
حجاج که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی علیهما السلام است گفت که خریدم کجاوه را پس دادم بعضی بهای آن را و گذاشتم آن را نزد صاحبش
بعد از آن در بند کاری ماندم چند روز بعد از آن آمدم بسوی فروشنده کجاوه تا فرا گیرم آن را پس گفت که بتحقیق فروختم آن را پس خندیدم
گفتم بعد از آن که نه بخدا قسم که نمیگذارم ترا تا آنکه نزد قاضی برم ترا پس گفت مرا که آیا راضی میشوی بابی بکر بن عیاش که حکم کند میان ما گفتم
که آری پس آمدیم نزد آن قاضی پس خواندیم بر او حکایت خود را پس گفت ابو بکر که بسخن کی دوست میداری که حکم کرده شود میان شما آیا بسخن
صاحب تو امام جعفر صادق علیه السلام یا بسخن غیر او راوی گفت که گفتم که بسخن صاحب من ابو بکر گفت که شنیدم از او میگفت که هر که خرید چیزی را
پس آورد بهای آن را در زمانی که میان خریدن او و میان آخر سه روز است خوب والا پس نیست بیعی برای او و مراد از شیء مبیعی است که جز و مجموع بهای
نداده بود پس قول او باطل شد و حق بجانب بایع است **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین قضی فی رجل اشتری ثوبا
بشرط الی نصف النهار فعرض له ربح فاراد بیعه قال لیشهد انه قد رضیه فاستوجبه ثم لیبعه ان شاء فان اقامه فی السوق ولم یبع فقد وجب
علیه **شرح** شرط اینجا بمعنی التزام است بایع و بمعنی الزام مشتری میتواند بود لیشهد بصیغه امر غایب معلوم باب افعال یا باب علم است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام حکم کرد در مردی که خرید در اول روز جامه را بشرطی تا نصف روز
با بیع که گفت که تا نصف روز اختیار فسخ با من باشد و بایع راضی شد پس عارض شد مشتری را فایده پس اراده کرد فروختن آن را به دیگری
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که باید که گواه گیرد که او راضی شد بانچه خریده پس لازم کرده بر خود خریدن آن را بعد از آن باید که بفروشد
آن را اگر خواهد پس اگر بر پا داشت آن جامه را در بازار برای فروختن و نفروخت پس بتحقیق لازم شد خریدن آن بر او با بیع که
اختیار او در فسخ بر طرف شد پیش از نصف النهار **باب حکم شرط الخیار فی الحیوان و ان الشرط فی الحیوان ثلثة ایام اشترط ام لم یشترط**
برده شرح حیوان بفتح حاء بی نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و واو منقلب از یاء صفت مشبهه مثل العین یای و مثل الاولی یای
باب علم است و شرط به از باب علم است **یعنی** این باب بیان کسی است که می خرد حیوانی را بر حالی که او راست بشرطی که می تواند ... او را
بعد از آن واپس دهد بهر حیوانی را و این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتری شاة فامسکها
ثلثة ایام ثم ردها فقال ان کان فی تلک الثلثة الایام یشرب لبنها رد معها ثلثة امداد و ان لم یکن لها لبن فلیس علیه شیء **شرح**
ثلثة ایام اینجا عبارت است از روز خریدن و دو روز بعد از آن پس رد در روز چهارم است پیش از ساعتی که خریده در آن شده
پس جنس از انقضای سه شبانه روز که مدت خیار حیوان است رد واقع شده اگرچه سه و شب ان در سه روز واقع شده الایام مجرور
و مضاف الیه است نزد کوفیین و بدل است نزد بصریین و بنا بر اول الف لام در مضاف برای عهد خارجی است و ان است بانچه مذکور
شد در سابق و در مضاف الیه برای تبعیض بر است که الف لام در مضاف برای عهد خارجی است و بنا بر دوم چون الف لام در مضاف
برای جنس باشد مضاف الیه خالی از الف لام می باشد مثل یشتری که فسخ لهما ثم رطل که می آید در حدیث سیزدهم باب السلم فی الرقیق
وغیره من الحیوان که باب نود و نهم است مد بضم میم و تشدید دال قدر لیست از گندم و مانند آن که پر کند دو دست متصل بیکدیگر
را کشیده شود برای اینکه گنجایش چیزی داشته باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید گوسفندی را
خواه میش و خواه بز پس نگاه داشت آن را سه روز بعد از آن واپس داد آن را امام گفت که اگر باشد در هر یک از آن سه روز که
مینوده باشد شیر آن را واپس میدهد با آن سه چاریک صاع از شیر او و اگر نباشد آن را شیری پس نیست بر مشتری چیزی ✦

باب شصت و دوم اصل باب اذا اختلف البائع والمشتري شرح باب مضاف است با اذا و اذا ظرف وقت است و معاشست
مجازاً و مجرد است از معنی شرط نظیر والليل اذا یغشی بنابر اینکه اذا ظرف وقت باشد و بدل اللیل باشد زیرا که قسم انشاء است و متعلق
بشرط نمیشود یعنی این باب بیان وقتی است که اختلاف کنند بایع و مشتری در قدر قیمت در این باب دو حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یبیع الشیء فیقول المشتری هو بکذا وکذا باقل مما قال البایع قال القول قول البایع مع
یمینه اذا کان الشیء قائما بعینه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میفروشد چیزی را پس میگوید مشتری که آن
خریده شد بچنین و چنین کمتر از آنچه میگوید بایع امام گفت که در صورتی که گواه نباشد قول قول بایع است با قسم او چون باشد آن چیز
ایستاده بجا نروش که بود و مراد اینست که مشتری تصرفی و تغییری در آن نکرده باشد مخفی نماند که مفهوم این شرط اینست که هرگاه
تصرف کرده باشد قول قول بایع نباشد پس میتواند بود که قول قول مشتری باشد با قسم او والله اعلم دوم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا التاجران صدقا بورک لهما فاذا کذبا وخانا لم یبارک
لهما وهما بالخیار ما لم یفترقا فان اختلفا فالقول قول رب السلعة او یتتارکا شرح فاء در فاذا برای تفریع بر مفهوم شرط است
و حالت کذب احدهما معلوم است بقیاس بر حالت کذب هر دو و فاء در فان نیز برای تفریع بر مفهوم شرط است و مراد باختلاف
اختلاف بعد از تفرق است او ناصب فعل مضارع است بمعنی الا ان یا الی ان یتتارکا بدو تاء و دو نقطه در بالا و راء بی نقطه
بصیغه مضارع تثنیه غایب معلوم باب تفاعل منصوب بحذف نون است از ترک فسخ هر کدام از متبایعین معامله را و در این کلام
اشارت است باینکه اگر اختلاف پیش از تفرق باشد احتیاج بتتارک نیست بلکه ترک احدهما کافیست در قطع نزاع یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون فروشنده و خریدار راست گویند
برکت داده میشود برای ایشان پس چون دروغ گویند و خیانت کنند برکت داده نمیشود برای ایشان و فروشنده و
خریدار باختیار اند در فسخ معامله چندانکه جدا نشده اند از یکدیگر پس اگر بعد از جدا شدن اختلاف کنند در قدر قیمت پس
قول قول بایع است مگر آنکه هر دو فسخ معامله کنند مخفی نماند که در اینجا یمین و قیام بیع بعینه مذکور نیست پس حدیث سابق
مخصص این حدیث است باب شصت و سوم اصل باب الثمار شرح این باب بیان فروختن حاصل
درختان و خریدن آنهاست و در این باب بیست حدیث است اول اصل عن برید قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن
الرطبة تباع قطعتین او ثلث قطعات فقال لا بأس قال واکثرت السؤال عن اشباه هذا فجعل یقول لا بأس به شرح
برید بضم باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه از اهل کوفه است الرطبة بفتح راء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه و باء یک نقطه یونجه قطعتین بفتح قاف و سکون
طاء است یعنی دو چیدن زیرا که یونجه را یکبار نمیچینند و مکرر میچینند قطعات بفتح قاف و فتح طاء است یعنی روایت است از برید گفت
که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از یونجه که فروخته میشود دو چیدن یا سه چیدن پس امام گفت که نیست پروای برید گفت که بسیار کردم
سوال را از مانندهای این پس شروع کرد میگفت در هر کدام که نیست پروای باکی اصل فقلت له اصلحک الله استحیی من کثرة ما سألته
و قوله لا بأس به ان من یلینا یفسدون علینا هذا کله فقال اظنهم سمعوا حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله فی النخل شرح
استحیی بحاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف همزه منصوب و حال است از فاعل قلت یا مفعول به خلاف ظاهر مثلاً
و بنابر اول مصدر بمعنی اسم فاعل است و بر تقدیر استحیی انا لا بأس به داخل معقول قلت نیست و در مجلس امام مذکور نشده
و در وقت روایت مذکور شده و ما مصدریه است و از مجرور و عطف بر مصدر است ان بکسر همزه و تشدید نون است و انجا تتمه قول
قلت است من بفتح میم و سکون نون عبارت است از فقهای مخالفان که در کوفه بوده اند یفسدون بفا و سین بی نقطه و دال
بی نقطه بصیغه جمع مذکر غایب باب تفعیل است التفسید چیزی را فاسد شمردن هذا منصوب است مفعول یفسدون است و اشارت
بانچه سوال از آن واقع شد کله منصوب و تاکید هذا است یعنی پس گفتم که خوشی دارد ترا الله تعالی بر حالی که شرم کنی بودم
از بسیاری سوال من او را و از بسیاری گفتن او که نیست پروای باکی آن بدرستی که جمعی از نزد ما اند در کوفه فاسد میشمرند بر ما این را

که سوال

که سوال از آن واقع شد همیشه را پس امام گفت گمان میبرم این ترا که شنیده باشند حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله را در
درختان خرما و نفهمیده باشند اصل ثم حال بینی و بینه رجل فسکت فامرت محمد بن مسلم ان یسأل ابا جعفر علیه السلام عن قول
رسول الله صلی الله علیه وآله فی النخل فقال ابو جعفر علیه السلام خرج رسول الله صلی الله علیه وآله فسمع ضوضاء فقال ما هذا
فقیل له تبایع الناس بالنخل فقعد النخل العام فقال علیه وآله السلام اما اذا فعلوا فلا تشتروا النخل العام حتی یطلع فیه شیء
ولم یحرمه شرح حال بحاء بی نقطه و الف و تخفیف لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و مراد حیلولت که شخص در میان در
آمدن و ساکت شدن سین بی نقطه و تشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی متکلم معلوم باب نصر است الضوضاء بفتح ضاد با نقطه و
سکون واو و ضاد با نقطه و همزه که گاهی منقلب بالف میشود غوغا یعنی آواز مردمان در جنگ و جدل فقعد بقاف و عین بی نقطه
و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است النخل مرفوع و فاعل است الف و لام در اول العام برای عهد خارجی است و در
دوم برای جنس است و هر دو جا منصوب است اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است ضمیر فعلوا راجع بمشتریان حاصل
نخل است و تفرید بر فعلوا الضوضاء است بنابر اینکه مبدأ نزاع و غوغا این شد یطلع از باب نصر است و از باب منع نیز
می باشد و لم یحرمه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل کلام امام است و اشارت است باینکه مفهوم شرط دلالت میکند بر جواز
بیع و شراء حاصل نخل پیش از طلوع چیزی از حاصل آن و باینکه نهی در این غوغا کتاب بالیان است یعنی بعد از آن
حایل شد میان من و میان امام مردی شیخی پس ساکت شدم پس امر کردم محمد بن مسلم را که سوال کند امام محمد باقر علیه السلام
را از قول رسول الله صلی الله علیه وآله در درختان خرما پس گفت امام محمد باقر علیه السلام در جواب محمد بن مسلم که از خانه بیرون
آمد رسول الله صلی الله علیه وآله پس شنید غوغا بسیار پس گفت که چیست این غوغا پس گفته شد او را که خرید و فروخت کردند
مردمان بوسیله درختان خرما یعنی که حاصل آنها را خریده و فروخته اند پیش از طلوع چیزی از آن پس کم حاصل شد درختان
خرما امسال پس گفت علیه وآله السلام که آگاه باشید چون مشتریان غوغا میکنند پس باید که نخرند حاصل درختان خرما را در سال
تا آنکه طلوع کند در آن سال چیزی از حاصل و معلوم شود کمی و زیادی آن و حرام نکرد رسول الله صلی الله علیه وآله آن خرید و
فروخت را پیش از ظهور آن حاصل دوم اصل عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن شراء النخل والکرم والثمار
ثلث سنین او اربع سنین قال لا بأس به یقول ان لم یخرج فی هذه السنة اخرج فی قابل وان اشتریته فی سنة واحدة فلا تشتره
حتی یبلغ وان اشتریته ثلث سنین قبل ان یبلغ فلا بأس شرح لم یخرج بخاء با نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بنخل است یعنی در فلا تشتره برای ارشاد و تادیب است و برای تحریم نیست بقرینه آنچه گذشت در حدیث
سابق و بقرینه آنچه می آید در فقره آینده یبلغ اینجا بمعنی طلوع و خروج است بقرینه حتی یطلع در حدیث سابق و بقرینه ان لم یخرج
فی هذه السنة اخرج در این حدیث یعنی روایت است از حلبی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از خریدن حاصل درختان
خرما و تاک و میوه ها در سه سال یا چهار سال امام گفت که نیست پروای باکی آن میگوید مشتری که اگر بیرون نیاورد در این سال بیرون
می آورد در آینده و اگر اراده خریدن آن کردی در یک سال پس مخر آن را تا آنکه رسد و اگر خریدی آن را در سه سال پیش از آنکه
رسد پس نیست پروای اصل وسئل عن الرجل یشتری الثمرة المسماة من ارض فتهلک ثمرة تلک الارض کلها فقال
قد اختصموا فی ذلک الی رسول الله صلی الله علیه وآله فکانوا یذکرون ذلک فلما رآهم لا یدعون الخصومة نهاهم عن ذلک
البیع حتی تبلغ الثمرة ولم یحرمه ولکن فعل ذلک من اجل خصومتهم شرح یذکرون بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب
میتواند بود ضمیر کلها راجع بثمره و راجع بالارض میتواند بود و بنابر اول کلها مرفوع است و بنابر دوم مجرور است ضمیر اختصموا و جار
مجرور به راجع بمشتریان است یذکرون بذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است مقتبس از
آیت سوره انبیا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم ذلک البیع فروختن آن با مثال این مشتریان
ضمیر جمع در نهاهم راجع بالیان است ضمیر خصومتهم راجع بمشتریان است یعنی و امام پرسیده شد از مردی که میخرد میوه معین را

از زمینی پس برطرف میشود میوه آن زمین بعلت آن میوه پس امام گفت که بتحقیق نزاع بودند آن خریداران بسوی رسول الله صلی الله
علیه و آله پس بودند که عیب میکردند و باطل میشمردند آن خریدن را پس وقتی که دید آن خریداران که وا نمیگذارند نزاع را نهی کرد فروشنده
را از آن فروختن تا وقتی که برسد میوه و حرام نکرد آن فروختن را و لیکن کرد آن نهی را بسبب نزاع مشتریان ارشاد است یا بلکه نهی از فروختن
باین قسم مشتریان کم حوصله کرده برای ارشاد و تادیب و نهی کرده از فروختن آن مطلقا و القاء نهی تحریم از آن نکرده اصلا **سیوم اصل**
عن الحسن بن علی الوشاء قال سالت الرضا علیه السلم هل یجوز بیع النخل اذا حمل فقال لا یجوز حتی یزهو فقلت و ما الزهو جعلت فداک
قال یحمر و یصفر و یشبه ذلک **شرح** حمل بالحاء المهملة بصیغه معلوم باب ضرب است لا یجوز مجهول [illegible] ارشاد و تادیب است بنابر آنچه گذشت در
حدیث سابق الزهو بفتح زای با نقطه و سکون ها مصدر باب نصر خوشنما و رنگین شدن یحمر بسکون حاء بی نقطه و تخفیف میم مفتوحه و تشدید
راء بی نقطه بتقدیر ان یحمر است پس منصوب و مرفوع میتواند و بر این قیاس است یصفر بسکون صاد بی نقطه و تخفیف فاء مفتوحه و تشدید
راء بی نقطه شبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه مرفوع است **یعنی** روایت از حسن بن علی الوشاء [illegible] گفت که پرسیدم امام رضا علیه
السلم را که آیا روا میشود فروختن حاصل درخت خرما چون آن درخت بار بردارد پس گفت که روا نیست فروختن آن تا آنکه خوشنما
شود پس گفتم که چیست خوشنما شدن قربانت شوم گفت اینکه سرخ شود و زرد شود و مانند آن مراد چیست که از غوره کی برون آید و
شروع در رطب شدن کند بنابر اینکه بار درخت خرما را در اول ظهور طلع مینامند بعد از آن خلال مینامند بعد از آن بلح مینامند بعد از آن
بسر مینامند و هنوز سبز و غوره است و بعد از آن رطب مینامند و در این وقت [illegible] بعد از آن تمر مینامند **چهارم**
اصل عن ربعی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان لی نخلا بالبصرة فابیعه و اسمی الثمن و استثنی الکر من التمر او اکثر او العدد من
النخل فقال لا باس قلت جعلت فداک بیع السنتین قال لا باس قلت جعلت فداک ان ذا عندنا عظیم قال اما انک ان قلت ذاک لقد کان
رسول الله صلی الله علیه و آله احل ذلک فتظالموا فقال علیه السلم لا تباع الثمرة حتی یبدو صلاحها **شرح** [illegible] کر بضم کاف و تشدید
راء بی نقطه گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث ششم باب الماء الذی لا ینجسه شیء که باب دوم است و اینجا میگوییم که کر پیمانه است
بزرگ در عراق عرب که مقدار آن صد و سی و سه صاع [illegible] صاع است و صاع پیمانه است که چهار من جو مانند آن در آن گنجد و زیاده
بر آن نگنجد و [illegible] بیان آن شده در شرح حدیث اول باب هفتاد و یکم بیع مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر کیف بیع اما بفتح
همزه و تخفیف میم است انک بکسر همزه و تشدید نون است ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و بیان مثل این شده در کتاب [illegible]
در شرح حدیث دوم باب [illegible] تا آخر که باب [illegible] است قلت بصیغه مخاطب است **یعنی** روایت از ربعی بکسر راء بی نقطه
و سکون باء یک نقطه و عین بی نقطه و تشدید یاء گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مرا هست حاصل درختان خرما
در بصره پس میفروشم آنرا و تعیین میکنم قیمت آنرا و استثنا میکنم کر از خرما را یا بیشتر را یا حاصل عددی معین از درختان
خرما را امام گفت که نیست پروای گفتم که قربانت شوم چگونه است فروختن حاصل دو سال امام گفت که نیست پروای گفتم که قربانت
شوم بدرستی که این نزد ما در بصره بزرگ است یعنی که نزاع در آن بسیار میشود امام گفت که آگاه باش بدرستی که تو اگر گفتی این را
هر آینه بتحقیق رسول الله صلی الله علیه و آله حلال کرد آنرا پس مردمان بر یکدیگر ظلم کردند در نزاع پس گفت علیه السلم که فروخته
نمیشود حاصل درخت تا آنکه ظاهر شود بی آفت بودن آن و بیان حقیقت این شده در شرح حدیث اول و دوم این باب
پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا کان الحائط فیه ثمار مختلفة فادرک بعضها فلا باس ببیعها جمیعا **شرح**
ادرک بصیغه ماضی معلوم باب افعال است بعضها مرفوع و فاعل است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون باشد باغی که
در آن باشد میوه های گوناگون پس رسیده و بی آفت شد بعضی آنها پس نیست پروای بفروختن آنها همگی **ششم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن بیع الثمرة قبل ان تدرک فقال اذا کان فی تلک الارض بیع له غلة قد ادرکت فبیع ذلک کله
حلال **شرح** بیع اسم جامع بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است و در اول و سیوم مصدر است و در دوم بمعنی اسم مفعول
است [illegible] و ظرف صفت بیع است غلة بفتح غین با نقطه و تشدید لام مرفوع و بدل بیع است ادرکت بصیغه ماضی

جابر

غایبه معلوم باب افعال صفت غلة است مراد بحلال اینجا بی دغدغه نزاع است پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول و دوم
این باب که بیع ثمره پیش از ظهور چیزی از آن حرام نیست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فروختن میوه پیش از آنکه
رسد پس امام گفت که چون باشد در آن زمین فروخته شده برای بایع حاصلی که بتحقیق رسیده باشد مثل میوه یک شاخ درخت پس
فروختن آن حاصل درختها همگی آن بی دغدغه است **هفتم اصل** عن سماعة قال سالته عن بیع الثمرة هل یصلح شراؤها قبل ان
یخرج طلعها فقال لا الا ان یشتری معها شیئا غیرها رطبة او بقلا فیقول اشتری منک هذه الرطبة و هذا النخل و هذا الشجر بکذا و کذا
فان لم تخرج الثمرة کان راس مال المشتری فی الرطبة و البقل **شرح** بیع در بیع الثمرة از زیادتی کاتبان مینماید موافق فقره اینده
یعنی روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از فروختن حاصل
درخت که آیا خوب میشود خریدن آن حاصل پیش از آنکه برون آید شکوفه آن پس امام گفت که [illegible] مگر خود با آن چیزی غیر آن مثل
یونجه یا علف خودرو باشد مثلا پس گوید که میخرم از تو این یونجه را و حاصل این درختان خرما را و حاصل این درخت میوه را چنین
و چنین پس اگر برون نیاید حاصل درخت میشود سرمایه خریدار در یونجه و علف خودرو مخفی نماند که منع [illegible] برای دفع نزاع
است و منافات ندارد با اصل جواز آن چنانچه گذشت در حدیث اول این باب **اصل** قال و سالته عن ورق الشجر هل یصلح شراؤه ثلث
خرطات او اربع خرطات فقال اذا رایت الورق فی شجرة فاشتر منه ما شئت من خرطة **شرح** خرطات بفتح خاء با نقطه و فتح راء
بی نقطه و طاء بی نقطه جمع خرطة بسکون راء است که مصدر باب نصر و ضرب است یعنی یکبار کشیدن برگ درخت برای رفتن برگهای آن
یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از برگ درخت که آیا خوب میشود خریدن آن سه دست کشیدن یا چهار دست کشیدن پس امام
گفت که چون دیدی برگ را در درختی پس بخر از آن برگ آنچه را که خواستی از عدد دست کشیدن مراد این است که اگر آن درخت دیگر برگ
نه بر آورد آن سال سرمایه تو در برگ اول خواهد بود **هشتم اصل** عن ابی حمزة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اشتری
بستانا فیه نخل و شجر منه ما قد اطعم و منه ما لم یطعم قال لا باس به اذا کان فیه ما قد اطعم قال و سالته عن رجل اشتری بستانا فیه نخل لیس فیه
غیر بسر اخضر فقال لا حتی یزهو قلت و ما الزهو قال حتی یتلون **شرح** روایت از ابی حمزه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از مردی که خرید حاصل باغی را که در آن است درخت خرما و درخت میوه بعضی آن چیزی است که بتحقیق اطعام کرده یعنی که حاصل آن
بکمال رسیده و بعضی آن چیزی است که اطعام نکرده امام گفت که نیست پروای بآن خریدن چون باشد در آن بستان درختی که بتحقیق اطعام
کرده باشد راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که خرید حاصل باغی را که در آن است درخت خرما نیست در آن بغیر غوره خرمای که
سبز است پس امام گفت که نمی خرد تا آنکه خوشنما شود گفتم که چیست خوشنما شدن امام گفت که تا وقتی که رنگین شود بیان این شد
در شرح حدیث سیوم این باب **نهم اصل** عن یعقوب بن شعیب قال سالت ابا عبد الله علیه السلم و قلت لا یعطی الرجل له الثمرة
عشرین دینارا [illegible] یعقوب له [illegible] فهو لک بذلک الثمن ان رضیت اخذت و ان کرهت ترکت فقال
ما تستطیع ان تعطیه ما اشترط شیئا قلت جعلت فداک لا یسمی شیئا و الله یعلم من نیته ذلک قال لا یصلح اذا کان من نیته **شرح**
اعطی بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است الرجل منصوب و مفعول اول است الثمرة مرفوع و مبتدا است و این جمله
الرجل است چون الف لام آن برای عهد ذهنی است و در حکم نکره است [illegible] و الف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است و
القیام [illegible] و فاعل است [illegible] عشرین دینارا است و در بعضی نسخ [illegible]
[illegible] ذلک الثمن [illegible] فعل بعد از آن بصیغه متکلم است و مقصود این است که [illegible] دینار القرض [illegible] برای اینکه
میوه [illegible] و سوال [illegible] بصیغه مخاطب
بتقدیر [illegible] ما اشترط بصیغه غایب [illegible] لا یصلح بصیغه [illegible] میتواند بود که [illegible] مقام [illegible]
برای اثبات باشد مثل آیت [illegible] در کتاب [illegible] در شرح حدیث [illegible] دوم باب [illegible] که
باب هفتاد و نهم است **یعنی** روایت از یعقوب بن شعیب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را و گفتم او را که میدهم بعنوان قرضی

مرو برا که او راست میوه بیست دینار طلا بنابر اینکه گویم او را در نقدی که میان من و او معلوم است که چون از رسد میوه تو چیزی از بیست دینار
بیست دینار از تو باشد در مقابل آن پس اگر راغب باشم برگیرم میوه ترا بقدر بیست دینار و اگر راغب نباشم ترک کنم میوه ترا و بیست دینار
خود را و پس گیرم پس امام گفت که آیا نمیتوانی اینکه دهی او را در هر حالی که شرط نکند برای تو چیزی را گفتم که تو بابت شوم او را نام نمیبرد چیزی
از شرط را و الله تعالی میداند از قصد او و آن شرط را امام گفت که خوب نمیشود و چون باشد از جمله قصد او و اشارت است بآنکه این قسم
نوعی از ربا است **دهم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال فی رجل قال لآخر بعنی ثمرة نخلک هذا الذی فیها بقفیزین
من تمر او اقل او اکثر یسمی ما شاء فباعه فقال لا باس به وقال التمر والبسر من نخلة واحدة لا باس به فاما ان یخلط التمر العتیق والبسر فلا
یصلح والزبیب والعنب مثل ذلک **شرح** هذا صفت نخلک است الذی صفت هذا است ضمیر فیها راجع بارض معلوم معهود میان
متکلم و مخاطب است یا در کلامی سابق که اینجا منقول نشده و مذکور بوده قفیز بفتح قاف و کسر فا و سکون یا و زا و نقطه دار پیمانه
با نقطه پیمانه ایست و آن مختلف میباشد باعتبار مواضع صاحب قاموس گفته والقفیز مکیال ثمانیة مکاکیک ومن الارض قدر مائة واربع
واربعین ذراعا والکفة کالمکوک لطوس زطاس یشرب به ومکیال یسع صاعا ونصفا او نصف رطل الی ثمان اواق او نصف الویبة او
ثلث کیلجات والکیلجة منا وسبعة اثمان منا والمنا رطلان والرطل اثنا عشرة اوقیة والاوقیة استار وثلثا استار والاستار اربعة
مثاقیل ونصف والمثقال درهم وثلاثة اسباع درهم والدرهم ستة دوانیق والدانق قیراطان والقیراط طسوجان والطسوج حبتان
والحبة سدس ثمن درهم وهو جزء من ثمانیة واربعین جزءا من درهم مراد بقفیزین یکدانه جو پیمانه است البسر بضم با و
سکون سین بی نقطه و را بی نقطه غوره خرما که بعد از بلح و پیش از رطب است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب لا باس به
یعنی لا باس ببیعه است و مراد اینست که اگر درخت خرما بار داشته باشد و بعضی بار آن خرما شده باشد و بعضی دیگر غوره باشد آنرا
میتوان فروخت با وجود آنکه قدر هر کدام معلوم نیست و همچنین قدر آنچه رطب شده باشد از آن نیز معلوم نیست بخلاف خرمای کهنه
شده و غوره که درخت است زیرا که بیع مجموع مرکب با وجود جهل القدر هر کدام جایز نیست **یعنی** روایت از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که امام گفت در مردی که گفت مردی دیگر را که بفروش بمن حاصل درخت خرمای ترا این درخت خرمای که در فلان زمین
است بدو قفیز از خرما کمتر یا بیشتر نام می برد مشتری آنچه را که خواسته باشد از مقدار خرما پس فروخت بآن مرد پس امام گفت که نیست
پروای بآن و امام گفت که مرکب از خرما و غوره خرما از یکدرخت خرما نیست پروای بفروختن آن بکیل و وزن پس اما اینکه آمیخته
کرده شود خرمای کهنه که چیده شده باشد و غوره خرما که بر درخت است پس خوب نمیشود فروختن آن و مرکب مویز و انگور و مانند
آنست باینمعنی که اگر انگور در آفتاب ریخته شده باشد یا در جای او گذاشته شده باشد بقصد اینکه مویز شود و بعضی آن مویز شده باشد
و بعضی دیگر انگور باشد مجموع آنرا میتوان فروخت بکیل و وزن با وجود آنکه قدر هر کدام مجهول است پس اما اینکه آمیخته کرده شود مویز
کهنه و انگور پس فروختن مجموع آن بکیل و وزن جایز نیست **یازدهم اصل** عن معویة بن میسرة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن
بیع النخل سنتین قال لا باس به قلت فالرطبة یبیعها هذه الجزة وکذا وکذا جزة بعدها قال لا باس به ثم قال قد کان ابی یبیع الحنا کذا
وکذا خرطة **شرح** الجزة بفتح جیم و تشدید زای با نقطه مصدر باب لفر بمعنی چیدن و آن منصوب است که او کذا کنایت است از عدد و الحنا
حنا بکسر حای بی نقطه و تشدید نون و الف و همزه اصلیست بیان خرطه شد در شرح حدیث هفتم این باب **یعنی** روایت از معویه بن
میسره بفتح میم و سکون یای دو نقطه در پائین و فتح سین بی نقطه و را بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از فروختن
حاصل درخت خرما چند سال امام گفت که نیست پروای بآن گفتم که پس یونجه را میفروشیم آنرا این چیدن و چند چیدن بعد از آن چیدن امام
گفت نیست پروای بآن بعد از آن امام گفت که بتحقیق بود پدرم که میفروخت برگ حنا را چند دست کشیدن **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلم من باع نخلا قد لقح فالثمرة للبایع الا ان یشترط المبتاع قضی رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک **شرح** لقح بفتح لام و حای بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است اللقح بفتح لام و فتح قاف آبستن شدن یا بصیغه مجهول باب تفعیل یا باب افعال است التلقیح و اللقح بفتح لام و
سکون قاف آبستن کردن **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که فروخت اصل درخت خرمائی را که بتحقیق آبستن شده بکشش نر خرما حاصل آن

دران از فروشنده است مگر آنکه برای خود شرط کند خریدار حکم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله بآن **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلم فی شراء الثمرة قال اذا ساوت شیئا فلا باس بشرائها **شرح** ساوت بسین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم مفاعلة العین والاوی
و معتل اللام یای باب مفاعلت المساواة ضمیر راجع بثمره و مراد اینجا برابر شدن الحاصل درخت بیشتر از چیدن است کیل یا وزن را باعتبار
تصدیق اهل خبرت که تخمین میکنند **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در خریدن حاصل درخت بیشتر از چیدن امام گفت که چون
برابر شد بکیل یا وزن را در نظر اهل خبرت پس نیست پروای بخریدن آن **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین
علیه السلم من باع نخلا قد ابره فثمرته للبایع الا ان یشترط المبتاع ثم قال علیه السلم قضی به رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** ابر بفتح همزه و
با و کسر بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب و تفعیل میتواند بود الابر بفتح همزه و سکون با و التابیر آبستن کردن درخت
خرما بدان کشش و آبستن کردن زراعت برادران گوینده و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوازدهم این باب **پانزدهم اصل**
عن یونس قال تفسیر قول النبی صلی الله علیه و آله لا یبیعن حاضر لباد ان الفواکه وجمیع اصناف الغلات اذا حملت من القری الی السوق
فلا یجوز ان یبیع اهل السوق لهم من الناس ینبغی ان یبیعه حاملوه من القری والسواد فاما من یحمل من مدینة الی مدینة فانه یجوز و یجری
مجری التجارة یونس بن عبد الرحمن از راویان موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است و هر چه او گفته در کتاب خود ماخوذ از امام
است مضمون لا یبیعن حاضر لباد گذشت در حدیث اول باب التلقی که باب بیست و نهم است **شرح** روایت از یونس گفت که معنی قول
نبی صلی الله علیه و آله که باید که نفروشد شهری البته برای تازه آمده اینست که میوه ها و جمیع اقسام حاصل های زمین مثل جو و گندم و نخود
و برنج چون آورده شود از دهها بسوی بازار شهر پس جایز نیست اینکه فروشند اهل آن بازار برای آورندگان از مردمان سزاوار است
اینکه فروشند آنرا آورندگان از ده پس اما آنکه می آورد از شهری بسوی شهری دیگر پس بدرستی که فروختن اهل سوق برای
او جایز است و این مانند تجارت است باینمعنی که اجرت این عمل مانند نفع خرید و فروخت است بخلاف اجرت فروختن از جانب اهل ده
شانزدهم اصل عن ابراهیم الکرخی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم قلت له انی کنت بعت رجلا نخلا کذا و کذا نخلة بکذا وکذا درهما
والنخل فیه ثمر فانطلق الذی اشتراه منی فباعه من رجل آخر بربح ولم یکن نقدنی ولا قبضه فقال لا باس بذلک الیس قد کان ضمن لک
الثمن قلت نعم قال فالربح له **شرح** نخلا منصوب و تمیز کذا و کذا است که صفت نخلا است بلی باید بجای نعم پس آن از سهو راوی یا از
سهو کاتبان است **یعنی** روایت از ابراهیم کرخی بفتح کاف و سکون را و خای با نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را گفتم او را که براستی که من بودم که فروختم بمردی حاصل درختان خرما برابر اینچنین و چنین درخت بود بچنین و چنین درهم بر حالی که
درخت خرما در آنست خرما پس روانه شد مردی که خرید آنرا از من پس فروخت آنرا بمردی دیگر بنفع بوده و نبود که داده باشد بمن قیمت
آنرا و قبض نکرده بود آن خرما را ادای گفت که پس امام گفت که نیست پروای بآن آیا نیست اینکه آن مرد بود که بتحقیق ضامن شده
بود برای تو قیمت را گفتم که آری ضامن شد امام گفت که پس فایده از او است **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قضی رسول
الله صلی الله علیه و آله ان ثمر النخل للذی ابرها الا ان یشترط المبتاع **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث چهاردهم این باب
هجدهم اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الکرم متی یحل بیعه قال اذا عقد وصار عروقا **شرح**
الکرم بفتح کاف و سکون را بی نقطه تاک انگور و مراد اینجا حاصل آنست عقد بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب ضرب است الورق بضم عین بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو و قاف جمع عرق بکسر عین و سکون را رگها و مراد اینجا
رگهاست بنا بر اینکه غوره انگور در وقتی که در از میشود چند شعبه بهم میرساند و مانند رگهای بدن حیوان و رگهای نی در درخت میشود
و بعضی گفته اند که عروق در لغت بمعنی غوره انگور است **یعنی** روایت از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت
پرسیدم امام را از حاصل تاک که کی حلال میشود فروختن آن امام گفت که چون بسته شود غوره آن و مانند رگها شود خوشه آن
باب هفتاد و چهارم باب شراء الطعام و بیعه **شرح** این باب بیان خریدن خوراک و فروختن آنست و در این باب نه
حدیث است **اول اصل** عن سماعة قال سالته عن شراء الطعام مما یکال او یوزن هل یصلح شراؤه بغیر کیل ولا وزن فقال اما ان

درالشال

تا ق رجلا منه طعام ثم اکتیل او وزن فنشتری منه اجمة فلا باس ان اشتریته ولم تکله او تزنه اذا کان المشتری الاول قد اخذه بکیل او وزن
فقلت عند البیع انی اربحک فیه کذا و کذا وقد رضیت بکیلک او وزنک فلا باس یعنی روایت از سماعه که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از خریدن خوراک از جمله آنچه کیل کرده میشود یا وزن کرده میشود مثل گندم و جو و نخود
و برنج و روغن آیا خوب میشود خریدن آن بی کیل و وزن پس امام گفت که اما اینکه آئی نزد مردی برای خوراکی که کیل کرده شده یا وزن کرده
شده پس خریداری کنی از آن مرد اقاله بده پس نیست پروای اگر تو خریداری کنی آنرا و کیل یا وزن نکنی آنرا بیان این آنکه چون باشد خریدار
اول که بتحقیق گرفته باشد آنرا بکیل یا وزنی پس گوئی نزد فروختن او که براستی که من فایده میدهم ترا در آن خوراک چنین و چنین و بتحقیق
راضی شدم بکیل تو یا وزن تو پس نیست پروای آن اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یبتاع الطعام ثم یبیعه
قبل ان یکال قال لا یصلح له ذلک شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که میخرد گندم را مثلا بعد از آن میفروشد
آنرا پیش از آنکه کیل کرده شود در وقت خریدن و فروختن گفت که خوب نمیشود برای او خرید و فروخت دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یشتری الطعام ثم یبیعه قبل ان یقبضه قال لا باس و یوکل الرجل المشتری منه بقبضه و کیله قال لا باس
شرح و یوکل بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل بتقدیر وان یوکل است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و معطوف است بر الرجل پس
بتقدیر و فی ان یوکل است الرجل مرفوع و فاعل است المشتری بصیغه اسم مفعول باب افتعال منصوب است بتقدیر او مفعول یوکل است منه
نایب فاعل است والمشتری منه عبارت است از بایع اول یقبضه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال بتقدیر لان یقبضه است پس منصوب
و مرفوع میتواند بود و میتواند بود که محل مقدره باشد پس مرفوع باشد و بر هر تقدیر ضمیر راجع است بالطعام و کیله مرفوع و فاعلیت و
عبارت است از بایع اول و ضمیر راجع بالرجل است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میخرد خوراکی بعد از آن
میفروشد آنرا پیش از آنکه قبض کند آنرا امام گفت که نیست پروای و درد اینکه وکیل کند آنرا بایع اول را برای اینکه قبض کند
آن طعام را و کیل آن کند با شیخ که بایع اول تسلیم کند آنرا بمشتری دوم بوکالت مشتری اول امام گفت که نیست پروای چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتری من رجل طعاما عدله بکیل معلوم ثم ان صاحبه قال للمشتری ابتع منی هذا العدل الاخر بغیر کیل فان
فیه مثل ما فی الاخر الذی ابتعت قال لا یصلح الا بکیل و قال ما کان من طعام سمیت فیه کیلا فانه لا یصلح مجازفة هذا ما یکره من بیع الطعام
شرح العدل بکسر عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه یکتای بار ستور لا یصلح مبنی بر اینست که قول بایع اینی از روی گزاف و تخمین است یا
بایع امین نیست پس منافات ندارد با جواز خریدن بی کیل در صورتی که بایع کیل کرده باشد و امین باشد چنانچه گذشت در حدیث ششم این
باب سمیت فیه کیلا اقرار است از صورت صلح و مقصود بیع و شرا است و ذکر کیل بعنوان مثال است زیرا که وزن نیز مثل کیل است
مجازفة بجیم و زای بانقطه و فا مصدر باب مفاعله است یعنی گزاف کاری و آن مفعول و نایب ظرف زمان است مثل اتیته خفوق النجم
هذا راجع بمجازفة است یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید از مردی گندمی را مثلا یکتای بار بکیلی که معلوم است
بود از آن براستی که صاحب طعام گفت بمشتری را که بخر از من این تای بار دیگر را بی کیل چه بدرستی که در آنست مثل آنچه در دیگری است که
خریدی امام گفت که خوب نمیشود مگر بکیلی علیحده و امام گفت که هرچه باشد از خوراکی که نام بردی در آن کیلی را مثلا پس بدرستی که معامله
آن خوب نمیشود در وقت گزاف کاری اینست آنچه ممنوع است از جمله فروختن خوراک پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن رجل علیه کر من طعام فاشتری کرا من رجل آخر فقال للرجل انطلق فاستوف کرک قال لا باس به شرح بیان کر گذشت در
شرح حدیث چهارم باب سابق یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بر او است کری از گندم مثلا پس خرید کری را
از مردی دیگر پس گفت مرد طلبکار را برو و تمام بگیر از او کر خود را امام گفت که نیست پروای باین ششم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام اشتری الطعام فاضع فی اوعیتی او ارجع فیه اوفره فاسئل صاحبی ان یحط عنی شئ کذا و کذا فقال هذا الآخر
فیه ولکن یحط [illegible] قلت فان حط عنی اکثر مما وضعت قال لا باس به قلت فاخرج الکر والکرین فیقول الرجل اعطنیه بکیلک فقال
اذا ائتمنک فلیس به باس شرح یحط بکاف مشدد [illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و لکن یحط بتقدیر ولکن

شکم

الخرقی

الخبر فی سوال ان یحط است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و اخیر بصیغه متکلم معلوم باب افعالست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
که میخرم گندم را مثلا پس نقصان میکنم در اول فروختن آن و فایده میکنم در آخر در فروختن آن پس طلب میکنم از فروشنده که کم کند
گندم از من در هر کری چنین و چنین را از قیمت آن پس امام گفت که این قسم طلب کم کردن نیست چیزی در آن و لیکن جزء در طلب کم کردن
[illegible] دیگر گفتم پس اگر کم کند از من بیشتر از آنچه نقصان کردم چگونه است امام گفت که نیست پروای باین گفتم [illegible]
می آورم برای فروختن که برابر او دو کر را پس میگوید مرد که بده بمن آنرا بکیل تو امام گفت که چون امین داشت ترا پس نیست پروای باین
هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اشتری الطعام فاکتاله و معی من قد شهد الکیل و انما اکتله لنفسی فیقول
بعنیه فابیعه ایاه بذلک الکیل الذی کلته قال لا باس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میخرم گندم را مثلا پس کیل میکنم آنرا
و با منست شخصی که بتحقیق ملاحظه کرد کیل را و جز این نیست که کیل کردم آن گندم را برای خودم پس آن شخص میگوید که بفروش بمن
آن گندم را پس میفروشم آنرا باو بهمان کیلی که کیل کردم آن گندم را با شیخ که بار دیگر کیل نمیکنم آنرا برای آن شخص امام گفت
که نیست پروای هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اشتری رجل تبن بیدر کل کر بشئ معلوم فیقبض التبن و یبیعه قبل
ان یکال الطعام قال لا باس به شرح تبن بکسر تا و دو نقطه در بالا و سکون بای یک نقطه است بیدر بفتح بای یک نقطه و سکون یا و دو نقطه
در پایین و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه است یکال بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است و در بعض نسخ از باب افتعال است الطعام
مرفوع و نایب فاعل است باعث [illegible] این بوده که بر داشتن کاهی که در خرمن طعام است مثلا باعث ضرر صاحب الخرمن
میشود از دور دستور آن و مانند آن یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خرید مردی کاه خرمنی را هر کری از کاه را بقیمتی معلوم
پس قبض میکند کاه را او میفروشد آنرا پیش از آنکه کیل کرده شود گندم آن خرمن مثلا امام گفت که نیست پروای باین نهم اصل
سالته یا ابا عبد الله علیه السلام عن القوم یدخلون السفینة یشترون الطعام فیتساومون بها ثم یشتری رجل منهم فیسالونه فیعطیهم ما
یریدون من الطعام فیکون صاحب الطعام هو الذی یدفعه الیهم و یقبض الثمن قال لا باس ما اراهم الا و قد شرکوه فقلت ان صاحب
الطعام یدعو کیالا فیکیله لنا ولنا اجراء فیعیرونه فیزید و ینقص قال لا باس ما لم یکن شئ کثیر غلط شرح ضمیر بها راجع بسفینه است و بار
یعنی [illegible] یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جماعتی که داخل میشوند کشتی
گندم را برای اینکه خریداری نمایند آن گندم را پس گفتگوی قیمت گندم میکنند و آن کشتی [illegible] جمیع آن کشتی را مردی از
ایشان پس طلب میکنند از او باقی که هر کدام طلب میکنند آنچه را که میخواهد [illegible] آنچه را میخواهد بقدر گندم [illegible] باشد
فروشنده گندم کشتی آنکه تسلیم میکند گندم را بآن جماعت بهر کدام بقدر حصه او و قبض میکند قیمت را از هر کدام علیحده امام گفت که نیست
پروای نمی بینم ایشانرا مگر بر حالی که بتحقیق شریک شده اند آن مرد را که یکجا خریده مراد اینست که آن مرد یا مسالت خود و وکالت سایر جماعت
مجموع گندم کشتی را خریده پس ایشان شریکان شدند پس گفتم که براستی که فروشنده آن گندم میخواند کیالی را پس پیمانه میکند آنرا برای
ما و ما راست نوکران [illegible] قبض گندم میکنند پس سرزنش میکنند آن کیال را که چرا کم میدهی و آن کیال زیاد میکند برای بعضی و کم میکند
برای بعضی دیگر امام گفت که نیست پروای برای ما هرچند آنکه [illegible] زیادتی چیزی بسیار که غلط کیال باشد باب هفتاد و پنجم اصل
اصل باب الرجل یشتری الطعام فیتغیر سعره قبل [ان یقبضه] این باب بیان روایت که میخرد گندم را مثلا پس تغییر می یابد نرخ آن پیش از
آنکه قبض کند آنرا و در این باب یک حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل ابتاع من رجل طعاما بدراهم فاخذ
نصفه و ترک نصفه ثم جاءه بعد ذلک وقد ارتفع الطعام او نقص قال ان کان یوم ابتاعه ساعره ان له کذا و کذا فانما له سعره و ان کان
انما اخذ بعضا و ترک بعضا ولم یسم سعرا فانما له سعر یومه الذی یاخذه فیه ما کان شرح ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر بان است
یا معمول دوم ساعره است بتضمین معنی اشتراط یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خریداری نمود از مردی گندمی را
مثلا بدراهمی چند پس گرفت نصف آن گندم را و واگذاشت نصف آن گندم را بعد از آن مشتری آمد نزد بایع با بعد از آنکه گران شده بود گندم و بتحقیق که ارزان
شده بود گندم یا ارزان شده بود امام گفت که اگر باشند مشتری در روزی که خریداری نمود آنرا گفتگوی نرخ کرده باشد با بایع با [illegible]

ان تقبضه شرح

که برای بایع باشد چنین وچنین از نرخ پس جزای حیث که برای بایع است نرخ او را مشخص کرده و اگر باشد مشتری که جزای حیث که گرفت بعض گندم را و داد
کذا رشت بیعه را و تمام برد نرخی را پس جزای حیث که برای بایع است نرخ روزه او و آنروز که مشتری میکرد اگر زاد ارزان هرکدام نرخ که باشد حاصل
است که اگر ارزان بیع و شرا مجموع گندم واقع شده باشد بتعیین قدر گندم و قدر قیمت پس باقیمانده تمیزی نمی باید داد و عدم بیع و شرای
مجموع گندم شده و دانست بیع و شرا بر لفظی که مصنوعی است واقع شد پس باقیمانده تمیزی باید و هرکدام از بایع و مشتری را لازم است
عمل بوعده اگر دیگری پشیمان نشده باشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتری الطعام کل کر بشیء معلوم فارتفع الطعام
او نقص وقد اکتال بعضه فابی صاحب الطعام ان یسلم له ما بقی وقال انما لک ما قبضت فقال ان کان یوم اشتراه ساعره علی انه له فله ما بقی
وان کان انما اشتراه ولم یشترط ذلک فان له بقدر ما نقد **شرح** علی در علی انه [illegible] است و ضمیر از راجع الطعام است و ضمیر له راجع
به رجل است و بتقدیر علی اشتراطه انه است بقرینه ولم یشترط ذلک **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید ای
نمود انبار گندمی را مثلا هر کری را بقیمتی معین پس گران شد گندم یا ارزان شد و تخفیف مشتری بکیل گرفت بعض آنرا پس ابا
کرد بایع گندم از دادن و اینکه تسلیم کند برای مشتری باقیمانده گندم را در صورت گران شدن و بایع گفت که جز این نیست که تراست آنچه قبض
کردی از گندم پس امام گفت که اگر باشد مشتری در روزی که خریداری نمود گندم را که قرار نرخ داده باشد با بایع با شرط الا اینکه
مجموع گندم برای مشتری باشد پس برای مشتریست باقیمانده گندم و اگر باشد مشتری که جز این نیست که خریداری نمود گندم را
و شرط نکرد آنرا که مجموع گندم از او باشد پس بدرستی که برای مشتریست از گندم بقدر آنچه قیمت آنرا داده و قبض کرده حاصل
این نیز مانند حاصل سابق است **سیوم اصل** کتب محمد بن الحسن الی ابی محمد علیه السلام رجل استاجر اجیرا لیعمل له بناء او غیره وجعل
یعطیه طعاما وقطنا وغیر ذلک ثم تغیر الطعام والقطن من سعره الذی کان اعطاه الی نقصان او زیادة ایحتسب له بسعره یوم اعطاه
او بسعره یوم حاسبه فوقع علیه السلام یحتسب له بسعره یوم شارطه فیه ان شاء الله **شرح** یعمل بتقدیر ان یعمل است پس منصوب و مرفوع
میتواند بود و بر هر تقدیر مصدر منصوب مفعول له است **یعنی** نوشت محمد بن الحسن بسوی امام حسن عسکری علیه السلام که مردی بکرایه
گرفت مزدوری را برای اینکه بسازد برای او خانه را یا غیر آنرا و شروع کرد میداد آن مزدور را گندمی و پنبه و غیر آن در عوض مزد او
بعد از آن گردید گندم و پنبه از نرخش که آن مرد داده بود مزدور را یا آن نرخ بسوی ارزانی یا گرانی آیا آن مرد حساب خود میکند
برای مزدور به نرخ روزی که داد او را یا به نرخ روزی که حساب کرد با مزدور پس نوشت امام علیه السلام که حساب خود میکند برای مزدور
به نرخ روزی که شرط کرد با مزدور اگر خواست خدا مراد اینست که اگر در روز استیجار بوقت اجاره گندم و پنبه قرار داده حال
منظور است اگر در آنهم قرار داد پس اگر در روز دادن گندم و پنبه نرخ آنرا تعیین کرده همان منظور است والا نرخ وقت حساب منظور است
اصل واجاب علیه السلام فی المال یحل علی الرجل فیعطی به طعاما عند محله ولم یقاطعه ثم تغیر السعر فوقع علیه السلام له سعر یوم اعطاه الطعام **شرح**
یحل بکسر حاء مهمله و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است معلوم ای رسید آمدن مدت قرض و مانند آن محله بفتح میم و کسر حاء مهمله و تشدید
لام مصدر میمی باب ضرب است ماوقع برای بیان است **یعنی** و جواب داد امام علیه السلام در مال قرضی که حلول میکند بر مردی پس میدهد
بعوض آن گندمی را نزد حلول آن مال بر حالی که تعیین قیمت آن نکرده با قرض خواه بعد از آن متغیر شد نرخ بازار پس نوشت علیه السلام که
آن مرد راست نرخ روزی که داد او را گندم مراد اینست که دادن گندم در عوض قرض متضمن بیع گندم است به نرخ آنروز **باب فضل الکیل والموازین**
ششم اصل باب فضل الکیل والموازین شرح این باب بیان زیادتی پیمانه و آلات وزن است و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن علی بن عطیة قال سالت ابا عبد الله علیه السلام قلت انا نشتری الطعام من السفن ثم نکیله فیزید فقال لی وربما نقص علیکم
قلت نعم قال فاذا نقص یردون علیکم قلت لا قال لا باس **شرح** روایت است از علی بن عطیه گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام را
گفتم که بدرستی که ما میخریم گندم را از کشتیها که فروشند پس بعد از آن کیل میکنیم آنرا پس کیل خود پس زیاد بر آن میآید پس امام گفت مرا که
آیا و گاهی کم میشود بر شما گفتم که آری امام گفت که پس چون کم باشد کمی را بر میگردانند بر شما گفتم که نه گفت که برو باکی نیست **دوم اصل**
سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن فضول الکیل والموازین فقال اذا لم یکن تعدیا فلا باس **شرح** لم یکن بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بفضول

است الشدوی یعنی بسقط و دال بسقط و یاء و نقطه ده یعنی منقلب از واو مصدر باب تفعل تجاوز از حد و اراده اینجا تجاوز از حد
مسامحه فروشنده است با مشتری که از غلط فروشنده است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زیادتی های پیمانه و آلات وزن
پس امام گفت هرچه نباشد اینها تجاوز از حد که مسامحه فروشنده در آن میرود پس باکی نیست بر او **سیوم اصل** عن العلاء بن رزین
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی امر بالرجل فیعرض علی الطعام ویقول قد اصبت طعاما من حاجتک فاقول له اخرجه اربحک فی الکر
کذا وکذا فاذا اخرجه نظرت الیه فان کان من حاجتی اخذته وان لم یکن من حاجتی ترکته قال هذه المراوضة لا باس بها **شرح**
علاء بفتح عین بسقط و تخفیف لام و الف ممدوده است رزین بفتح راء بسقط و کسر زای بالنقط و سکون یاء دو نقطه در پایین است امر
بتشدید راء بسقط بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است یعرض بیاء بسقط و راء بسقط و ضاد بالنقط بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب
است یعرض یعنی بسقط و راء بسقط غایب معلوم باب ضرب است علی بتشدید یاء مفتوحه است اصبت بصیغه متکلم و مخاطب میتواند بود من
برای تبعیض است و ظرف صفت طعام است الحاجة محتاج الیه و احتیاج و مراد اینجا اول است اخرجه بصیغه امر باب افعال است اربحک بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب افعال است هذه مبتدا است المراوضة صفت هذه است لا باس بها خبر مبتدا است بالمراوضة خبر مبتدا است و لا باس بها
استیناف بیانی است و بنا بر احتمال اول اشارت است با اینکه بعض اقسام مراوضه ممنوع است و بنا بر احتمال دوم اشارت است با اینکه جمیع اقسام مراوضه
خوب است و این دو احتمال منافات با یکدیگر ندارد زیرا که مراوضه گاهی مستعمل میشود در کشیدن تجارت و گاهی مستعمل میشود در احتیاط در
تجارت برای او خبر رو اول مبنی بر اول است و دوم مبنی بر دوم است صاحب قاموس گفته که راوضه دارا ده و المراوضة المکاره فی البیع والاجارة
تواصف الرجل بالسلعة لیست عندک وهی بیع المواصفة و ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث طلحة فتراوضنا حتی اصطرف منی ای تجاذبنا فی
البیع والشراء وهو ما یجری بین المتبایعین من الزیادة والنقصان کان کل واحد منهما یروض صاحبه ومنه حدیث ابن المسیب انه کره المراوضة وبعضهم یقول المواصفة
الرجل بالسلعة لیست عندک ویسمی بیع المواصفة وبعض الفقهاء یجیزه اذا وافقت السلعة الصفة **یعنی** روایت است از علاء بن رزین از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستی که من میگذرم بر مردی پس عرض میکند بر من گندم را مثلا و میگوید که بتحقیق برخوردم گندمی را که از
جمله خاطر خواه تست پس میگویم او را که بیرون آور از انبار تا فایده دهم ترا در کر گندم چنین و چنین پس چون بیرون آورد آنرا نظر میکنم
بسوی آن پس اگر باشد از جمله خاطر خواه من میگیرم آنرا و اگر نباشد از جمله خاطر خواه من وا میگذارم آنرا امام گفت که این کشش در تجارت
نیست بر او باکی **اصل** قلت فاقول له اعزل منه خمسین کرا او اقل او اکثر بکیله فیزید وینقص واکثر ذلک ما یزید لمن هی قال هی
ثم قال ان عتبة بعث لی بسلام فاما یتاع له طعاما فزاد علینا بدینار بن فقسناه بعیالنا بمکیال قد عرفناه فقلت له عرفت صاحبه قال نعم فرددنا علیه
شرح اعزل یعنی بسقط و زای بالنقط بصیغه امر باب ضرب است بکیله بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است ضمیر راجع بخمسین حال جاله است
و در بعض نسخ بحرف جر و صیغه مصدر و ضمیر راجع با رجل است اکثر مرفوع و مبتدا است ما مصدریه است و مصدر خبر مبتدا است الاستفهامیه است
هی راجع بزیاده است عتبة بیاء بسقط و عین بسقط و تاء دو نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب فتح است معتب بضم میم و فتح عین بسقط
و تشدید تاء دو نقطه در بالای مکسوره و باء یکنقطه است او از شاگرد اولیت فاء در فزاد و در الا تعقیب است فاء در فقسنا برای بیان است
فقسناه بقاف و سکون تاء و دو نقطه در بالا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معتل العین واوی باب نصر است عرفت بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب
بتقدیر استفهام است **یعنی** گفتم که پس میگویم آن مرد را که جدا کن از گندم پنجاه کر را یا کمتر را یا بیشتر را بهر حال که کیل کنی آنرا پس گاهی
زیاد میشود در کیل من و گاهی کم میشود و بیشتر آن اینست که زیاد میشود برای کیست آن زیادتی امام گفت که آن از تست بعد از آن امام گفت
که بدرستی که من فرستادم معتب را با سلام را پس خرید برای ما گندمی را پس زیاد آمد بر ما بقدر دو دینار رطلها با ترازوی که گفته دادیم بان گندم
عیال ما را بر پیمانه که بتحقیق شناخته بودیم آنرا که کم و زیاد نیست پس گفتم معتب را با سلام را که آیا شناختی صاحب گندم را گفت آری پس بر
گردانیدیم زیادتی را بر صاحب گندم **اصل** فقلت رحمک الله تفتینی بان الزیادة لی وانت ترداه قد علمت ان ذلک کان له قال نعم انما ذلک
غلط الناس لان الذی ابتعنا به انما کان ذلک بثمانیة دنانیر او تسعة ثم قال ولکنی اعد علیه الکیل **شرح** واو در وانت حالیه است قد علمت بصیغه
مخاطب بتقدیر استفهام است ذلک در اول و دوم بصیغه اسم اشاره است ضمیر له راجع الصاحب است ذلک در سیوم بدال بسقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر

ست الدلک بفتح دال و سکون لام مساوی کردن و مراد از اینجا قیمت کردن جنس است بمبلغی که مساوی آن باشد و مقصود آنست که آنچه خریدیم با
دانه نبود بلکه چیزی بود که قیمت کرده شده بود با نبر و معاوضه کرده شد بطعام و در اکثر نسخ ذلک بذال با نقطه یعنی اسم اشاره است و آن
تصحیف است و از نساخ راویست و ممکن است شدید بنون و یاء متکلم است و در بعض نسخ بسکون نون ای باشت الله بهو و ضمیر سقط و انک هم
و ان سقط بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال یا مخالفت العلاقه بین شرون و الاعداد او میا کردن و حاصل هر دو انجا یکیست ضمیر علیه
راجع بطعام است یا راجع بفرقت که مفهوم است از فقتنا الکیل مغروب و مقولست و این اشارتست باستحباب کیل در دادن روزیانه
چنانچه گذشت در احادیث باب کراهة المجازفة و فضل المکیال بلکه باب کیلت و بهشتم است پس استدلال رکلنی ای دفع توهم جاهلان که آنست
که حساب بکلما بهاشتی روزیانه از وجه دینارست **یعنی** پس گفتم رحمت کناد ترا الله تعالی فتوی میدهد مرا باینکه زیادتی کیل از من است
و حال آنکه تو بر میگردانی زیادتی را بسوی صاحبش با تحقیق دانستی که آن زیادتی بود از صاحبش امام گفت که آری جز این نیست که آنچه
ما بر گردانیدیم از قبیل غلط مردمان فروشنده و حساب کیل بود زیرا که آنچه خریدیم با آن جز این نیست که بود که قیمت کرده شده بود بهشت
دینار یا نه دینار مراد اینست که فروشنده در معامله بهشت یا نه دینار مسامحه بقدر دو دینار نمیکنند پس البته غلط کرده بخلاف معامله صد دینار
مثلا بعد از آن امام گفت که ولیکن من میشمرم بر طعام روزیانه کیل را **چهارم اصل** کنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلم فقال له
معمر الزیات انا نشتری الزیت بزقاقه فیحسب لنا نقصان فیه لمکان الزقاق فقال ان کان یزید و ینقص فلا باس و ان کان یزید و لا
ینقص فلا تقربه **شرح** معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه و راء بی نقطه است زقاقه بکسر زای با نقطه و تخفیف قاف و الف و قاف
و ضمیر راجع بزیت است الزقاق جمع زق بکسر زای و تشدید قاف خیک یحسب بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصرست و فاعل محذوف وزان است
ضمیر فیه راجع بزیت است لمکان بفتح میم مصدر میمی است لا تقربه بصیغه نهی باب علم است **یعنی** بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت
او را معمر روغن زیتون فروش که بدرستی که ما میخریم روغن زیتون را در خیکهای آن پس حساب کرده میشود برای ما نقصان در وزن روغن
زیتون برای بودن خیکها پس امام گفت که اگر باشد آن روغن زیتون که گاهی زیاده بر آید از وزنی که مقرر میشود و گاهی کم بر آید از آن
وزن پس نیست پروای زیرا که معلوم میشود که منظور وزان عدالت است و اگر باشد که زیاد بر نیاید و کم بر آید پس نزدیک مشو
آنرا زیرا که معلوم میشود که وزان خیانت میکند **باب بیست و هفتم اصل باب الرجل یکون عنده الوان من الطعام فیخلط بعضها ببعض**
شرح یخلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست **یعنی** این باب بیان مردیست که می باشد نزد او چند قسم از گندم مثلا پس
آمیخته کند بعضی آنها را به بعض برای فروختن و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن احدهما علیهما السلم انه سئل عن الطعام یخلط
بعضه ببعض و بعضه اجود من بعض قال اذا رئیا جمیعا فلا باس ما لم یغط الجید الردی **شرح** رئیا براء بی نقطه و همزه و یاء دو نقطه در
پایین بصیغه ماضی غایب مجهول تثنیه باب منع است لم یغط بغین با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم مثل الحلام باب نصر و ترب
و تفعیل و افعال میتواند بود و همه یک معنی است و ذکر ما لم یغط برای احتراز است از صورتی که هر دو دیده شوند اما هر که بنظر آید از آنچه تمت
الردی بفتح راء بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه که تبدیل آن بیاء و ادغام جایز است ما سید **یعنی** روایت
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه از و پرسیده شد از گندم مثلا که آمیخته کرده میشود بعضی آن به بعض برای فروختن و حالی
که بعضی آن بهتر است از بعض امام گفت که چون دیده شود هر دو پس نیست پروای تا چند آنکه بپوشانند خوب بد را **دوم اصل** عن
الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرجل یکون عنده لونان من طعام واحد و سعرهما شتی و احدهما خیر من الآخر فیخلطهما جمیعا
ثم یبیعهما بسعر واحد فقال لا یصلح له ان یفعل ذلک یغش به المسلمین حتی یبینه **شرح** شتی بفتح شین با نقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف
منقلب از یاء و نقطه در پایین که منقلب در تاء دو نقطه در بالاست بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرست یعنی افترق یا تشدید تاء و دو
نقطه در بالا و الف جمع شتیت بمعنی متفرق است مثل قتیل و قتلی و استعمال جمع و تثنیه شده مثل کلتا و احدهما خیر من الآخر از
قبیل عطف تفسیر است سعر با تنوین است و میتواند بود که با تنوین باشد و بنا بر اول واحد صفت است از یکی که بهتر است یغش بغین با نقطه
و تشدید شین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست جمله حالیه است و احتراز است از صورتی که هر دو دیده شود چنانچه

گذشت

گذشت در حدیث سابق یبینه بیاء تحتانی و باء دو نقطه در پایین و نون از باب تفعیل و باب افعال میتواند بود **یعنی**
روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که می باشد نزد او دو قسم از یک خوراک مثل
گندم و نرخ آن مختلف شده و یکی از آن دو بهتر است از دیگر پس آمیخته میکند آنها را بعد از آن میفروشد آنها را بنرخ یکی
که بهتر است پس امام گفت که خوب نمیشود برای او اینکه کند بر حالی که بازی دهد بآن عمل مسلمانان را تا آنکه بیان کند آن خلط را
سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یشتری طعاما فیکون احسن له و انفق له ان یبله من غیر ان یلتمس زیادة
فقال ان کان بیعا لا یصلحه الا ذلک و لا ینفقه غیره من غیر ان یلتمس فیه زیادة فلا باس و ان کان انما یغش به المسلمین فلا یصلح
شرح احسن مرفوع و اسم یکون است یا منصوب و خبر یکون است لام در له برای تقویه است و ضمیر راجع بطعام است و بر این
قیاس است انفق بکسر نون و فاء و قاف است ان بفتح همزه و سکون نون خبر یا اسم یکون است یبله بباء یک نقطه و تشدید لام بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصرست و ضمیر مستتر راجع بالرجل است و ضمیر بارز راجع بطعام است بیعا بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین مصدر بمعنی اسم مفعول است لا ینفقه بنون و فاء و قاف از باب افعالست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از مردی که میخرد خوراکی را پس می باشد نیکوتر کننده آن خوراک را و رواج دهنده تر آن خوراک را اینکه تر کند آنرا بی آنکه طلب
کند زیاد شدن وزن را چنانچه سبزی فروشان میکنند پس امام گفت که اگر باشد آن خوراک متاعی که خوب نمیکند آنرا مگر آن تر کردن
و رواج نمیدهد آنرا غیر تر کردن بی آنکه طلب کند در آن متاع زیاد شدن وزن را پس نیست پروای و اگر باشد که جز این نیست
که بازی میدهد بآن تر کردن مسلمانان را پس خوب نمیشود **باب بیست و هشتم اصل باب انه لا یصلح البیع الا بمکیال البلد**
شرح این باب بیان اینست که شان اینست که خوب نمیشود فروختن آنچه کیل میشود مگر بآلت کیل آن موضع که در آن فروخته میشود
و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یصلح للرجل ان یبیع بصاع غیر صاع المصر **شرح** صاع پیمانه
چهار مد است و بیان مد گذشت در شرح اول باب من یشتری الحیوان و له لبن یشربه ثم یرده که باب بیست و یکم است و مراد از مصر اینجا شهری
است مطلقا **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خوب نمیشود برای مرد اینکه فروشد آنچه را که کیل میشود بکیلی که غیر کیل شهری
است مثلا که در آن میفروشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یحل للرجل ان یبیع بصاع سوی صاع المصر فان الرجل یستاجر
الحمال فیکیل له بمد بیته لعله یکون اصغر من مد السوق و لو قال هذا اصغر من مد السوق لم یاخذه و لکنه یحمله ذلک و یجعله امانة و قال لا یصلح
الا مد واحد و الامناء بهذه المنزلة **شرح** یبیع بباء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست صاع مجرور
بنزع خافض است تقدیر بالصاع الرجل عبارتست از مشتری الحمال بفتح حاء بی نقطه و تشدید میم کسی که بر پشت او بار بر داشتن با اجرتست و
ذکر استیجار حمال اشارت باینست که چون حمال وکیل مشتری شود در باز یافت آنچه خریده شده مضایقه نمیکند در کم کیلی مد چون باشد
سیما بار او است ضمیر یکیل راجع است برجل اول که بایع است و ضمیر له راجع برجل دوم است که مشتری است یا راجع بحمال است مد بضم میم و تشدید
دال پیمانه یک صاع است ضمیر بیته راجع برجل اول است جمله لعله حالیه است زیرا که لعل اینجا برای ترجی نیست بلکه برای اظهار از
اندک تفاوت است و ضمیر راجع بمد بیته است اصغر منصوب است ضمیر قال راجع برجل اول است ضمیر لم یاخذه راجع برجل دوم است ضمیر لکنه
راجع بهذا است ضمیر راجع برجل دوم است یحمله بحاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع برجل دوم است و ضمیر
بارز راجع برجل اول است مشار الیه ذلک مصدر یکیل است و مفعول دوم یحمله است و یجعله از قبیل عطف تفسیر است و ضمیر مستتر راجع برجل دوم
است و ضمیر بارز راجع بمد است ضمیر را مانند راجع برجل اول است امناء بفتح همزه و سکون میم و نون و الف و همزه منقلب از واو جمع منا است
بفتح میم و تخفیف نون و الف و آن وزنه ایست معروف که آنرا من بفتح میم و تشدید نون نیز میگویند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که حلال نمیشود برای مردی اینکه فروشد بصاعی سوای صاع شهر چه بدرستی که مرد خریدار گاهی بکرایه میگیرد حمال را که مضایقه ندارد از کیل
کوچک پس فروشنده کیل میکند برای او بمد خانه خود بر حالی که ترسید که باشد کوچکتر از مد بازار و اگر فروشنده میگفت خریدار را که این مد خانه
من کوچکتر است از مد بازار نمیخرید بآن مد لیکن خریدار بر گردن فروشنده می اندازد آن کیل را و میگرداند آنرا در عهده فروشنده چون

ضعیف حال او را میدانند و امام گفت که خوب نمیشود و فروختن مگر یک مد بعد مدی که تفاوت میان آن و مد بازار نباشد و شکیبائی و رزند نیز
مانند هیئت سیوم اصل عن سعد بن سعد عن ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن قوم یصغرون القفزان یبیعون بها قال اولئک الذین یبخسون
الناس اشیائهم شرح قفزان بضم قاف و سکون فا و زای با نقطه جمع قفیز است و آن پیمانه ایست و بیان شده و بیان آن شد در شرح حدیث دویم
باب جمع الطعام و شراء او که باب هفتاد و سیوم است یعنی روایت است از سعد بن سعد از امام رضا علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از جمعی
که کوچک میکنند قفیزها را در حالی که میفروشند بآنها امام گفت که این جمع آنند که میدزدند از مردمان مالهای ایشان مراد اشارت است
بآیت سوره اعراف لا تبخسوا الناس اشیاءهم و بیان شد در شرح حدیث سیوم باب ادب التجارة که باب پنجاه و چهارم است باب هفتاد و
نهم اصل باب السلم فی الطعام شرح السلم بفتح سین بی نقطه و فتح لام مصدر باب علم یا افعال شده و مراد اینجا خریدن خوردنی است بقیمت بشرط آنکه
قیمت حالا داده شود و خوردنی بعد از مدتی معین داده شود زیرا که کسی که خوردنی خود را پیشکی خرید با آنکه اضطراب آن میشود و گاهی
مستعمل میشود در خریدن غیر خوردنی نیز یعنی این باب بیان خریدن خوردنی پیشکی است و در این باب دوازده حدیث است اول
اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم لا بأس بالسلم کیلا معلوما الی اجل معلوم لا تسلم الی دیاس و لا الی حصاد شرح کیلا منصوب بنزع خافض
است بتقدیر بکیل یا مفعول السلم است بمعنی مکیلا و بر هر تقدیر کیل بعنوان مثال است و وزن نیز آن حکم دارد و لا تسلم بصیغه مضارع غائب
مجهول باب علم یا باب افعال است الاسلام صاحب سلم شدن و مطرزی در مغرب و ابن اثیر در نهایه گفته اند که اسلام بمعنی تسلیم قیمت مبایع است
ظرف و الی او دیاس نایب فاعل است الدیاس بکسر دال بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین منقلب از واو و الف و سین بی نقطه مصدر
باب لغو کوفتن خرمن الحصاد بفتح و کسر حا بی نقطه و تخفیف صاد بی نقطه و الف و دال بی نقطه مصدر باب لغو و قرب درو کردن غله یعنی
گفت امیر المؤمنین علیه السلم که نیست پروائی بسلم بکیل معلوم تا آخر مدتی معلوم بیان این آنکه سلم کرده نمیشود و تا کوفتن خرمن و تا درو کردن زیرا که
آن تهاهیش و لیس معلوم مانند دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن السلم فی الطعام بکیل معلوم الی اجل معلوم قال لا بأس به شرح
این ظاهر است از شرح سابق است سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل البیع لرجل یسلم فی الطعام عنده اجل لیس
عنده زرع و لا طعام و لا حیوان الا انه اذا جاء الاجل اشتراه فوفاه قال اذا ضمنه الی اجل مسمی فلا بأس به قلت أرأیت ان عجز
عن بعض البیع ان اخذ بالحصة رأس ماله قال نعم ما احسن ذلک شرح یسلم بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم یا باب افعال است الا
بکسر همزه و تشدید لام برای استثنای منقطع است و فاه ایفا و الف ارایت باب تفعیل است ارایت بهمزه استفهام و بمعنی خاطب اخبرنی
است ما احسن صیغه تعجب است و ذلک منصوب محلا و مفعول به است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم از مردی که آیا خوب میشود برای او اینکه
سلم کند در گندم مثلا نزد مردی که نیست نزد آن مرد دوم زراعتی و نه گندمی و نه گاوی که بآن زراعت کند آن کس و لیکن اینقدر هست که او
چون آید آخر مدت میخرد آن را پس میدهد بآن کس امام گفت که چون ضامن شد آن طعام را تا آخر مدتی که معلوم باشد پس نیست پروائی بآن سلم
گفتم که خبر ده مرا که اگر دهد مرا بایع و عاجز شود از بیع آیا خوب میشود اینکه گیرم بعوض باقیمانده سرمایه خود را که در مقابل باقیمانده
است امام گفت که آری چه خوب است آن این را گفت بآنکه آن بهتر است از تکلیف بایع بتعیین و کیل آن مبیع بمشتری شود و قیمت اعلا
خرید آری نماید باقیمانده را چنانچه مذکور میشود در حدیث پنجم و نهم این باب و بهتر است از آنچه مذکور میشود در حدیث هفتم این باب نیز
چهارم اصل عن سلیمان بن خالد قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یسلم فی الزرع فیأخذ بعض طعامه و یبقی بعض لا یجد وفاء
فیعوض علیه صاحبه رأس ماله قال یأخذه فانه حلال شرح فاء برای سببیت است مثل لسنی فعید غیر لا یجد راجع بالرجل است وفاء بفتح
واو و تخفیف فا و الف ممدوده است بصیغه مصدر باب ضرب منصوب و مفعول به لا یجد است و عبارت است از دادن مدیون ما حق آن را بفوفی
بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است و معنی این موافق آخر حدیث سابق است اصل قلت فانه بیع ما فیقی من الطعام مضعف
قال و ان فعل فانه حلال شرح این فقره در بعض نسخ نیست فانه بکسر همزه و تشدید نون است و ضمیر راجع بالرجل است مضعف بضاد
با نقطه و عین بی نقطه و فا بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است الاضعاف و التضعیف چند برابر و چند برابر کردن است و مراد اینجا
چند برابر کردن سرمایه خود است و آن فعل و صلیه است و تقدیر یأخذه و آن فعل است یعنی گفتم که پس هر گاه که آن مرد که سلم داده بود

آن بیع را که مقبض کرده پس چند برابر میکنند سرمایه خود را امام گفت که دیگر و سرمایه باقیمانده را هر چند که آن زیاده باشد آن بهم اضعاف باید
بود است که آن سرمایه باقیمانده حلال است برای المزد اصل قال و سألته عن رجل یسلم فی غیر زرع و لا نخل قال یسمی شیئا الی اجل مسمی
شرح فاء برای سببیت است فی غیر زرع و لا نخل دو احتمال دارد اول اینکه سلم برای جامه یا حیوان باشد مثلا دوم اینکه سلم برای گندم
و خرما باشد اما فروشنده زراعت و نخلی نداشته باشد موافق آنچه گذشت در صدر حدیث سابق یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی
که سلم میکند برای غیر زراعت و نه درخت خرما امام گفت نام ببرد چیزی را مثل جامه و حیوان و مانند اینها تا آخر مدتی که نام برده شده باشد
پنجم اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اسلفه دراهم فی طعام فلما حل طعامی علیه بعث الی بدراهم فقال اشتر
لنفسک طعاما و استوف حقک قال اری ان یولی ذلک غیرک و تقوم معه حتی تقبض الذی لک و لا تتولی انت شراءه شرح یولی بصیغه مضارع
معلوم غائب و مخاطب باب تفعیل میتواند بود و بنابر اول ضمیر مستتر راجع برجل است مشار الیه ذلک الشراء است و آن منصوب و مفعول دوم است
غیرک منصوب و مفعول اول است یعنی روایت است از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که سلم دادم او را درهم چند
برای گندمی مثلا پس وقتی که حلول کرد اجل گندم من بر او فرستاد بسوی من درهم چند را پس گفت که خریداری کن برای خودت گندمی را و
بازیافت کن حق خود را امام گفت که می بینم این را که آن مرد مباشر کند بآن خریدن غیر تو را البته با آن وکیل تا آنکه متقبض کنی آنچه را که برای
تست و مباشر نشوی تو خریدن آن را ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یسلم الدراهم فی الطعام الی اجل فیحل الطعام
فیقول لیس عندی طعام و لکن انظر ما قیمته فخذ منی ثمنه فقال لا بأس بذلک شرح ما استفهامیه است فرق میان قیمت و ثمن بفتح ثا سه
نقطه و فتح میم است که اول بهای بقدر ارزش است و دوم بهائی است که بآن بیع واقع شده خواه مساوی قدر ارزش باشد و خواه بیشتر
و خواه کمتر فاء در فخذ برای تفریع است و مقصود با انظر ما قیمته اینست که قیمت آن کمتر شده از ثمن آن و من بیع میکنم و ثمن را میدهم پس بگیر
آن را یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که سلم میدهد درهمها را برای گندم مثلا تا آخر مدتی پس حلول میکند اجل آن
طعام پس مدیون میگوید که نیست نزد من گندمی و لیکن نگاه کن که چیست قیمت گندم پس بگیر از من بهای آن را که او دادی پس امام گفت که
نیست پروائی بگرفتن آن ثمن هفتم اصل عن العیص بن القسم عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن رجل اسلف رجلا دراهم بحنطة
حتی اذا حضر الاجل لم یکن عنده طعام و وجد عنده دواب و متاعا و رقیقا یحل له ان یأخذ من عروضه تلک بطعامه قال نعم یسمی کذا
و کذا بکذا و کذا صاعا شرح عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه است متاع اینجا عبارت است از اسباب خانه
مثل ظروف و آلات و فروش الرقیق بفتح را بی نقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف بندگان مملوک و جمع و افراد و در آن
مساوی است العروض بضم عین بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو و ضاد با نقطه جمع عرض بفتح عین و فتح را و ضاد یعنی روایت است از
عیص بن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که سلم داد مردی را درهمی چند بگندمی تا آنکه چون رسید آخر
مدت نبود نزد فروشنده گندمی و یافت نزد فروشنده ستوران او و اسباب خانه او و بندگان او را آیا حلال میشود برای او اینکه گیرد
از آن جنسهای او بعوض گندم خود امام گفت که آری بیان این ذکر نام ببرد و میخرد چنین و چنین را از جنسهای او بچنین و چنین
صاع از گندم هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل باع طعاما بدراهم الی اجل فلما بلغ ذلک الاجل تقاضاه
فقال لیس عندی دراهم خذ منی طعاما قال لا بأس به انما له دراهم یأخذ بها ما شاء شرح الا اجل صفت دراهم است پس این تعریف است
نسیه است و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار کمال مشابهت نسیه بسلم است الاجل منصوب است طعاما ملفوظ نکره گفت و نگفت
طعامک برای اظهار اشارت باختلاف جنس این دو طعام یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که فروخت خوراکی را
بدرهمهای که تا آخر مدتی بازیافت کند پس چون بایع رسید بآن آخر مدت تقاضا کرد مشتری را پس مشتری گفت که نیست نزد من درهمها که
بگیر از من خوراکی را امام گفت که نیست پروائی بآن جز این نیست که برای بایع است درهمهای او میگیرد بعوض آنها هر چه را که خواهد نهم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اسلف دراهم فی طعام فحل الذی له فارسل الیه بدراهم فقال اشتر طعاما و استوف حقک هل تری به
بأسا قال یکون معه غیره یوفیه ذلک شرح ارسل بصیغه مجهول است و الیه نایب فاعل است یا بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع است الی الذی

که معلوم است از سابق جز مقال راجع بر سول است که معلوم است از ارسل یکون جز بیغه او غایب است بغیره عبارت است از وکیل یا یک یسلم
یو فیه بواو و فاره یا ردو نقطه در پایین ابقیه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل بتقدیر اول ابو فیه است پس منصوب یا مرفوع
میتواند بود یا جمله حالیه است پس مرفوع است **یعنی** پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بسلم داد درهمی چند را برای گندمی مثلا
پس بوقت مقرر رسید گندمی که او را است پس فرستاده شد شیخ بسوی او با درهمی چند پس آن شیخ گفت که گندمی را دیار یافت
کن حق خود را آیا می بیند بان پروای را امام گفت که باید که باشد با آن مرد کسی دیگر برای اینکه تسلیم کند با و آن حق را **دهم اصل**
عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل اسلم دراهم فی خمس مخاتیم من حنطة او شعیر الی اجل مسمی وکان الذی علیه الحنطة والشعیر
لا یقدر علی ان یقضیه جمیع الذی له اذا حل فسأل صاحب الحق ان یأخذ نصف الطعام او ثلثه او اقل من ذلک او اکثر و یأخذ رأس مال
ما بقی من الطعام دراهم قال لا بأس **شرح** مشهور آنست که مخاتیم بفتح میم و خاء با نقطه و الف و تاء دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه
در پایین جمع مختوم است و آن بمعنی صاع است و ظاهر حذف تاء در خمس بنابر اکثر نسخ آنست که مخاتیم جمع مختومه بتاء تانیث است و
ظاهر این مقام آنست که مختومه پیمانه ایست بزرگ مثل کر یا بزرگتر و دراهم منصوب بر بدل رأس مال است **یعنی** روایت است از حلبی
گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که بسلم داد درهمی چند را برای پنج کر مثلا از گندم یا جو تا آخر مدتی که نام برده
شده است و بود آنکه بر او است گندم و جو که توانا نمیشود به اینکه دهد او را جمیع آنچه حق او است چون آن وقت مقرر رسید پس طلب میکند
از صاحب حق اینرا که بگیرد نصف آن خوراک یا ثلث آنرا یا کمتر از آنرا یا بیشتر را و بگیرد سرمایه آنچه را که باقی مانده از آن خوراک
که و ربعیا باشد امام گفت که نیست پروای **اصل** و از زعفران یسلم فیه الرجل دراهم فی عشرین مثقالا او اقل من ذلک او اکثر قال لا
بأس ان لم یقدر الذی علیه الزعفران ان یعطیه جمیع ماله ان یأخذ نصف حقه او ثلثه او ثلثیه و یأخذ رأس مال ما بقی من حقه **شرح**
الزعفران مجرور و عطف بر الرجل است بتقدیر و سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الزعفران فی عشرین بدل فیه است ان در اول بکسر
همزه شرطیه است و در دوم بفتح همزه بتقدیر بان است و در سوم بفتح همزه بتقدیر بان است و ظرف متعلق بلا بأس است و این جمله قائم
مقام جزای شرط است و یأخذ منصوب است **یعنی** و امام پرسیده شد از زعفرانی که بسلم میدهد برای آن مرد درهمی چند را برای بیست
مثقال یا کمتر از آن یا بیشتر امام گفت که نیست پروای اگر توانا نشود آنکه بر او است زعفران بر اینکه دهد بان مرد جمیع مالش را با اینکه
بگیرد آن مرد نصف حق خود را یا ثلث آنرا یا دو ثلث آنرا و بگیرد سرمایه آنچه را که باقی مانده از جمله حق او **یازدهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام فی الرجل یشتری الطعام قریة بعینها وان لم یسم له طعام قریة بعینها اعطاه من حیث شاء **شرح** ظاهر آنست که بعد از
بعینها و پیش از و ان لم [illegible] از کاتبان شده باشد و این باید که قال لیعطیه البایع من طعام القریة بعینها و ما موافق ظاهر شرح میکنیم
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میخرد گندم دهی معین را با بیع که بسلم میخرد مقداری معین را از جمله گندم دهی
معین امام گفت که میدهد او را بایع از گندم آن ده معین و اگر نام نبرد برای مشتری گندم ده معین را میدهد او را از هر جا که خواست
دوازدهم اصل کتبت الی ابی الحسن علیه السلام الرجل یسلفنی فی الطعام فیجیء الوقت ولیس عندی طعام اعطیه بقیمته دراهم قال نعم **شرح**
نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام که مردی بسلم میدهد مرا مبلغی برای گندم پس می آید وقت وعده و نیست نزد من گندمی آیا دهم او را بقیمت آن
گندم درهمی چند امام گفت که آری مراد تسلیم قیمت بان مرد برای خریدن گندم و استیفای حق خود است و می باید که بایع وکیل تعیین کند
که غیر مشتری باشد برای خریدن گندم و تسلیم مشتری القرینة آنچه گذشت در حدیث پنجم و نهم این باب **باب هشتاد و اصل باب**
المعارضة فی الطعام شرح المعارضه بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه معاوضه یعنی معامله که بغیر درهم و دینار است **یعنی**
این باب بیان معاوضه در خوراک است و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سئل عن الرجل یبیع الرجل الطعام الاکرار فلا یکون عنده ما یتم له ما باعه فیقول له خذ منی مکان کل قفیز حنطة قفیزین من شعیر حتی تستوفی
ما نقص من الکیل قال لا یصلح لان اصل الشعیر من الحنطة ولکن یرد علیه من الدراهم بحساب ما نقص من الکیل **شرح** یتم از باب افعال است
و ضمیر مستتر عاید بموصول است و اصل الشعیر من الحنطة دلالت بر این میکند که در زمانی جو نبوده و شیخ گندمی کاشته و از آن جو حاصل شده

بعوان

بقدرات الدقیق **یعنی** روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که میفروشد برای گندم را هنگامی که پس
نمی باشد نزد فروشنده آنچه اتمام کند برای فروشنده آنچه را که فروخت آنرا پس میگوید خریدار را که بگیر از من بجای هر قفیزی از گندم دو قفیز از جو تا آنکه بازیابی
کم آنچه را که کم شده از پیمانه گندم امام گفت که این صحیح نیست زیرا که تخم جو از جمله گندم بوده مراد آنست که این شخص بر رباست و لیکن بایع بر میگرداند بر مشتری
بعض درهمهای او را که گرفته بقدر آنچه کم شده از پیمانه گندم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحنطة والشعیر رأسا برأس لا یزاد واحد منهما علی الآخر
شرح الحنطة مرفوع و نایب فاعل فعل محذوف است بتقدیر یباع و نحو یباع یا مانند آنها و الشعیر مرفوع است بعطف بر الحنطة رأسا منصوب است لفظا او مرفوع است
محلا و مبتدا است برأس خبر مبتدا است و این جمله منصوب است محلا و حال نایب فاعل است و علیه مقدر است بتقدیر رأسا منهما برأس و جایز است نصب مثل از جمله
که منصوب است محلا برای اشعار بنصب جمله مثل کلمته فاه الی فی در این مثال [illegible] از نحویان [illegible] کما در شرح توضیح است در مبحث حال
نقل کرده و جمیع اینها تعسف است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که معاوضه کرده میشود گندم و جو بر حالی که سر بسر باشد یعنی اینکه
زیاد کرده نمیشود یکی از آن دو بر دیگری در کیل یا وزن و در وقت معارضه اگر گوئی که اتفاق در کیل لازم و ارد اختلاف در وزن او را بر عکس اتفاق
در پیمودن [illegible] گوئیم که آنچه لازم است اتفاق در کیل است در صورت معامله بکیل و اتفاق در وزن است در صورت معامله بودن **سیوم اصل**
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یباع مختوم من شعیر بمختوم من حنطة ولا یباع الا مثلا بمثل والتمر مثل ذلک قال و سئل عن الرجل یشتری الحنطة
فلا یجد عند صاحبها الا شعیرا أیصلح له ان یأخذ اثنین بواحد قال لا انما اصلهما واحد وکان علی علیه السلام یعد الشعیر بالحنطة **شرح** بیان المختوم گذشت
در شرح حدیث دهم باب [illegible] ضمیر لا یباع در دوم راجع بالشعیر است و بتقدیر لا یباع بالحنطة است مثلا بمثل مانند رأسا برأس است و در حدیث سابق گذشت
که این جمله مستثنی مفرغ است والتمر بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون میم راء بی نقطه است و در بعض نسخ والثمن بفتح ثاء سه نقطه و فتح میم و نون است
و بنابر اول واو عاطفه است و بنابر دوم حالیه است [illegible] با یکی این معارضه و دو فی جایز است که بهای جو و گندم یکی باشد مثل سالی
که جو کم حاصل شده باشد پس اگر در آن وقت کسی جو بسلم دهد اگر گندم بگیرد جایز نیست و الله اعلم یعد بفتح یاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه صیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است العد شمردن و مراد اینجا شمرده عد و یکجانه است در وقت گرفتن جزئی یا در بالحنطة برای بدلیت است و مراد
اینست که هر وقتی که گندم نزد کسی میداشت بعوض آن جو میگرفت بعد دو پیمانه گندم و زیاد نمیگرفت و در بعض نسخ من است بجای با و بنابر آن مراد
آنست که جو را از جنس گندم میشمرد **یعنی** روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت که فروخته نمیشود دو صاع از جو
بعوض یکی از گندم و جو فروخته نمیشود بگندم در هیچ حالی مگر بر حالی که سر بسر باشد و خرما مانند آنست با اینکه فروخته نمیشود دو مختوم خرمای برنیک
مختوم خرمای خوب و فروخته نمیشود مگر مثل بمثل راوی گفت که و امام پرسیده شد از مردی که میخرد گندم را پس نمی یابد نزد فروشنده مگر جو را
آیا خوب میشود برای آن مشتری اینکه بگیرد دو پیمانه جو را بیک پیمانه گندم امام گفت که نه بیان آنکه جز این نیست که اصل گندم و جو یکیست
و بود علی علیه السلام که میشمرد پیمانهای جو را بعوض پیمانهای گندم **چهارم اصل** عن سماعة قال سألته عن الحنطة والشعیر فقال اذا کانا سواء فلا
بأس قال و سألته عن الحنطة والدقیق فقال اذا کانا سواء فلا بأس **شرح** روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از گندم و جو در معاوضه پس امام گفت که چون باشند برابر پس نیست پروای راوی گفت که پرسیدم امام
را از گندم و آرد در معاوضه پس امام گفت که چون باشند برابر پس نیست پروای **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ایجوز قفیز من حنطة
بقفیزین من شعیر فقال لا یجوز الا مثلا بمثل ثم قال ان الشعیر من الحنطة **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جایز است معاوضه قفیزی
از گندم بدو قفیز از جو پس امام گفت که جایز نیست معاوضه گندم بجو بر هیچ حالی مگر بر حالی که سر بسر باشد بعد از آن امام گفت که بدرستی که جو از
گندم حاصل شده **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام فی رجل قال لآخر بعنی ثمرة نخلک هذا الذی فیه بقفیزین من تمر او اقل من
ذلک او اکثر یسمی ما شاء فباعه فقال لا بأس به وقال التمر والبسر من نخلة واحدة لا بأس به فاما ان یخلط التمر العتیق والبسر فلا یصلح والزبیب
والعنب مثل ذلک **شرح** این خبر است از شرح حدیث دهم باب بیع الثمار روشن شده و آن باب هفتاد و سوم است **هفتم اصل** عن سیف التمار
قال قلت لابی بصیر احب ان تسأل ابا عبد الله علیه السلام عن رجل استبدل قوصرتین فیهما بسر مطبوخ بقوصرة فیها تمر مشقق قال فسأله ابو بصیر عن
ذلک فقال هذا مکروه فقال ابو بصیر ولم یکره فقال [illegible] تمر المدینة [illegible] **شرح** الاستبدال گرفتن چیزی

بو من جزری و بکسر القوره بفتح قاف و سکون واو و فتح راء بی نقطه تخفیف و تشدید بود راء بی نقطه بسد خرما مطرزی در مغرب گفته که القوره
بالتخفیف والتشدید وعاء التمر یتخذ من القصب قوله اخالیسیه بذلک ما دام فیه التمر والا فهی زبیل مبنی علی خرفهم البسر البغم با بی نقطه و سکون
سین بی نقطه و راء بی نقطه غوره خرما پیش از آنکه رطب شود و مطلع صفت بسر است المنسق بشین بی نقطه و قاف بقیة اسم مفعول باب تفعیل
موضعی و هر که از ارش بکسر و فتح شین بی نقطه و تشدید قاف نیز میآمده و خرمای [illegible] بیرون آورده شده و بنابر اول مجرور و صفت البسر است و بنا بر
دوم مرفوع و صفت نسب است سبیل البسر معلوم است الوسق بفتح واو و سکون سین بی نقطه و قاف بارکشتر و آن شصت صاع می باشد ظاهر و
موافق حدیث آینده این است که در اینجا از کاتبان سهوی شده باشد و من تمر خیبر باید بجای من تمر المدینه و من تمر المدینه باید بجای من تمر خیبر و ما
موافق ظاهر شرح میکنیم لان التعلیل لاستبدال و تعلیل کراهت استبدال است بر آنکه ابن بابویه در فقیه در باب الربا گفته که روی عن محمد بن
قیس قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یکره وسقا من تمر المدینه بوسقین من تمر خیبر لان تمر المدینه اجودهما و این مانند حدیث آینده است **یعنی**
روایت است از سیف خرما فروش گفت که گفتم ابو بصیر را که دوست میدارم که سوال کنی امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فروخته و سبد را که
در آنجا است غوره خرمای پخته شده یک سبد که در آنست خرمای خیبر راوی گفت پس سوال کرد امام را ابو بصیر از آن پس امام گفت که این نا
خوش شمرده شده است پس گفت ابو بصیر که چرا ناخوش شمرده میشود امام گفت که بود علی بن ابی طالب علیه السلام که ناخوش میشمرد که
بار یک شتر را از خرمای خیبر عوض میداد دو شتر از خرمای مدینه بنابر اینکه خرمای مدینه [illegible] دو خرما است و نبود علی علیه السلام که ناخوش
شمرد حلال ابی دو خرما را **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان علی صلوات الله علیه یکره ان یستبدل وسقا من تمر خیبر بوسقین
من تمر المدینه لان تمر خیبر اجودهما **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **نهم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما
تقول فی البر بالسویق فقال مثلا بمثل لا بأس قلت انه یکون له ریع ای ان یکون له فضل فقال الیس له مؤنة قلت بلی قال هذا بذا وقال اذا
اختلف الشیئان فلا بأس مثلین بمثل یدا بید **شرح** البر بضم باء یک نقطه و تشدید راء بی نقطه گندم السویق بفتح سین بی نقطه و کسر واو و سکون یاء
دو نقطه در پایین و قاف پست و اراد اینجا آرد گندم برشته است [illegible] مثلا بمثل بتقدیر بیعا و حینئذ مثلا بمثل
است و بیان امثال این ترکیب شد در شرح حدیث دوم این باب ضمیر راجع بسویق است الریع بفتح راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و عین بی نقطه مصدر باب ضرب زیاد شدن و برگشتن [illegible] و سکون نون [illegible] و در بعض نسخ بسکون یاء دو نقطه در پایین است
و بر هر تقدیر [illegible] و در بعض نسخ بسکون یاء دو نقطه در پایین است و مقصود زیاد شده باعتبار پیمانه است
چندی باعتبار وزن کم میشود و این مبنی بر آنست که متعارف آن زمان [illegible] بوده وزن و اراد با اختلاف [illegible] در جنس
است مثلا اختلاف تمر و زبیب [illegible] اشارت بآنست که [illegible] چنانچه می آید در حدیث چهاردهم و پانزدهم
این باب **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتم امام را که چه میگوئی در معاوضه گندم بسویق پس امام گفت
که معاوضه آن دو برابر که برابر باشد در پیمانه نیست پروائی با آن گفتم که بدرستی که [illegible] زیاد شدنی [illegible]
سویق را باقیمانده از پیمانه گندم پس امام گفت که آیا نیست سویق را خرجی برای برشته کردن و آسیا کردن گفتم که بلی می باشد امام گفت
این فضل بعوض آن خرج است و امام گفت که چون مختلف شود دو جنس دو چیز پس نیست پروائی [illegible] دو برابر [illegible] و مثل بیک [illegible]
در پیمانه برابر که دست بدست باشد **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الحنطة بالدقیق مثلا بمثل والسویق بالسویق مثلا بمثل
والشعیر بالحنطة مثلا بمثل لا بأس به **شرح** الحنطة مرفوع و مبتدا است و [illegible] الحنطة [illegible] لا بأس به خبر مبتدا است **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که معاوضه گندم بآرد برابر [illegible] برابر [illegible] گندم بجو برابر که برابر باشند و معاوضه
جو بگندم برابر که برابر باشد نیست پروائی با آن **یازدهم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل یدفع الی الطحان
الطعام فیقاطعه علی ان یعطی صاحبه لکل عشرة ارطال اثنی عشر رطلا [illegible] قال لا قلت فالرجل یدفع السمسم الی العصار ویضمن له لکل صاع
ارطالا مسماة قال لا **شرح** یدفع [illegible]
الاستفهام است خبر مستتر در فیقاطعه راجع برجل است و [illegible] راجع بطحان است و [illegible] تقدیر [illegible] راجع بطحان است

مراد قسم صاع است و رطل مدنی [illegible] صاع است و صاع بیان شد در شرح حدیث چهارم باب [illegible] و جمالة باب هفتاد و سیوم
است و فیقاطعه بتقدیر رطلا من الدقیق است سمسم بکسره و سین بی نقطه و سکون میم است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
که پرسیدم امام را از مردی که آیا میدهد به آسیا کننده گندم را پس قرار میدهد با آسیا کننده بر اینکه آسیا کننده بدهد بصاحب گندم را برای
ده رطل از گندم دوازده رطل از آرد امام گفت که نه گفتم که پس مرد آیا میدهد کنجد را بعصار و عصار ضامن میشود برای او برای هر صاعی
از کنجد چند رطل معین را از روغن کنجد امام گفت که نه **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح التمر الیابس بالرطب من اجل ان
التمر یابس والرطب رطب فاذا یبس نقص ولا یصلح الشعیر بالحنطة الا واحدا بواحد وقال الکیل یجری مجری واحدا **شرح** رطب در اول
و دوم بضم راء و فتح طاء است و در سیوم بفتح راء و سکون طاء است یبس بیاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب علم است واحدا بواحد مانند [illegible] است که بیان شد در شرح حدیث دوم این باب یجری بجیم و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال است مجری بالفتح میم و سکون جیم و راء بی نقطه و الف ساقط بتنوین بصیغه اسم مکان باب ضرب منصوب مفعول فیه است واحد
منصوب صفت مجری است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب نمیشود معاوضه خرمای خشک برطب بسبب اینکه خرما
خشک است و رطب تر است پس چون خشک شود کم میشود و خوب نمیشود معاوضه جو بگندم بر هیچ حال مگر بر جائی که یک بیک باشد و امام گفت برای
بیان حکم یک بیک که کیل روان میکند چیزها را در یک راه مراد این است که مناط یک بیک این است که در کیل موافق باشد در صورتی که معامله بکیل باشد
ویکره قفیز لوز بقفیزین وقفیز تمر بقفیزین ولکن صاع حنطة بصاعین من تمر وصاع تمر بصاعین من زبیب واذا اختلف هذا والفاکهة الیابسة
فهو حسن وهو یجری فی الطعام والفاکهة مجری واحدا وقال لا بأس بمعاوضة المتاع ما لم یکن کیل او وزن **اصل** مراد باختلاف [illegible]
دو کیل است [illegible] بیان تمر و زبیب [illegible] است یجری اینجا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
مجری اینجا مصدر میمی باب ضرب است و مفعول مطلق است واحدا اینجا نیز منصوب و صفت مجری است مراد اینجا بمتاع ما سوای دراهم و دنانیر و اشیاء [illegible]
گندم و جو و مانند آنها نیز هست ما مصدریه [illegible] است و مراد بیان صورت معامله است خواه در چیزی باشد که قابلیت کیل و وزن
داشته باشد و خواه در غیر آن باشد و میتواند بود که مراد بیان صورت بیع و شرا باشد در چیزی که قابلیت کیل و وزن نداشته باشد مثل
معاوضه یک اسب بدو اسب **یعنی** و ممنوع است معاوضه قفیز بادام بدو قفیز بادام و قفیز خرما بدو قفیز خرما و لیکن ممنوع نیست معاوضه
صاع گندم بدو صاع از خرما و معاوضه صاع خرما بدو صاع از مویز و چون باعتبار کیل مختلف شود خرما با مویز و میوه خشک مثل زردآلو
و انجیر پس آن معاوضه خوب است و آن خوبی با وجود اختلاف جاری است در گندم و میوه [illegible] تفاوت [illegible] امام گفت که نیست پروائی بمعاوضه
جنس چند آنکه منظور نباشد کیل یا وزنی **سیزدهم اصل** کره ابو عبد الله علیه السلام قفیز لوز بقفیزین من لوز وقفیزا من تمر بقفیزین من تمر **شرح**
این ظاهر است از شرح سابق **چهاردهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اسلف رجلا زیتا علی ان یأخذ منه سمنا قال لا یصلح **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که سلم داد مردی را روغن زیتون بنابر اینکه بگیرد از او روغن کره را امام گفت که خوب نمیشود بیان
این می آید در حدیث شانزدهم این باب **پانزدهم اصل** عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا ینبغی للرجل اسلاف
السمن بالزیت ولا الزیت بالسمن **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **شانزدهم اصل** عن سماعة قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن العنب بالزبیب قال
لا یصلح الا مثلا بمثل قلت والتمر والزبیب قال مثلا بمثل وفی حدیث آخر بهذا الاسناد قال المختلف مثلان بمثل یدا بید لا بأس **شرح** العنب بالزبیب
بتقدیر معاوضة العنب بالزبیب است خبر لا یصلح راجع بمعاوضة العنب بالزبیب است ترکیب مثلا بمثل مانند آنست که بیان شد در شرح حدیث سیوم
این باب فرق است که [illegible] مراد بمثل اینجا چیزی است که قابلیت کیل یا وزن داشته باشد مانند گندم و جو و انگور و مویز
بخلاف [illegible] و مانند آن و مراد بمثل دوم موافق در خوبی و بدی [illegible] است و مقصود این است که معاوضه انگور با انگور و مویز با مویز و خرما با خرما
و رطب برطب جائز است بخلاف معاوضه [illegible] چنانچه گذشت در حدیث دوازدهم این باب التمر مرفوع و مبتدا است و بتقدیر استفهام است
واو در والزبیب بمعنی مع است یا عاطفه است و بنابر اول الزبیب منصوب است و قائم مقام خبر مبتدا است بتقدیر تقول ان مع الزبیب و بنابر دوم مرفوع
است خبر مبتدا مقدر است بعد از آن بتقدیر مقرونان و [illegible] و احتمال در [illegible] مفعول [illegible] آیا [illegible] زبیب است و چگونه معاوضه

بيت نيز جايز نيست معارضه رطب بالتمر نيز جايز نيست بسبب مثلا اينجا بطايت است و معقود است كه قول اين در جواب سوال السابق كه مثلا بمثل
جواب اين سوال نيز ميشود پس تو احتياج باين سوال نبود المختلف مبتدا است بتقدير معارضه المختلف است مثلان بدل المختلف است و بتقدير
معارضه المثلين است و جايز است ابدال نكره غير موصوفه از معرفه نزد كوفيان و ميتواند بود كه مثلان مبتدا باشد و مثل بمثل خبر مبتدا
باشد و اين جمله حال المختلف باشد زيرا كه معمول است در معنى و عايد مقدر باشد بتقدير مثلان منه بمثل تركيب يدا بيد ظاهر است از آنچه
گذشت در شرح حديث دوم اين باب لا بأس خبر مبتدا است و بتقدير لا بأس به است **يعنى** روايت است از سماعه گفت كه پرسيده شد امام جعفر
صادق عليه السلام از معارضه انگور بمويز امام گفت كه خوب نميشود و ليكن خوب ميشود معارضه مثل بمثل يعنى انگور با انگور و مويز با مويز
گفتم كه آيا خرما با خرما نيز چنين است امام گفت كه گفتم مثلا بمثل مراد آنست كه خرما نيز ازين سبب است و در حديث ديگر باين سند گفت امام
جعفر صادق عليه السلام كه معارضه مختلف در جنس جايز است و مثل بمثل برحالى كه دست بدست باشد نيست پرواى بآن مي نمايد
كه وقوع حصف و نه حديث آخر است باينكه اين حديث منافيست با حديث ديگر كه مذكور شد چنانچه بيان شد زيرا كه مراد
با خلاف اينجا اختلاف برطوبت و يبوست در يك جنس نيست و در كلام امام كه يدا بيد است اشاره است باينكه معارضه اجناس مختلفه نسيه
و نسيه جايز نيست مثلا اينكه كسى زيت بسلم دهد براى اينكه سمن بستاند چنانكه گذشت در حديث چهاردهم و پانزدهم اين باب

هفدهم اصل قلت لابى عبد الله عليه السلام ما ترى في التمر والبسر الاحمر مثلا بمثل قال لا بأس قلت فالبختج والعنب مثلا بمثل قال لا بأس
شرح واو در والبسر و در والعنب براى عطف السحاب است و منع باست و منافات ندارد با عدم جواز معارضه تمر برطب كه گذشت
در حديث دوازدهم اين باب بنابر اينكه خشك بسر احمر و تر و مثل يكديگر است و بر اين قياس است نظر آن و ميتواند بود كه واو براى
عطف المفرد باشد و مقصود سوال از معارضه تمر بتمر و معارضه بسر ببسر باشد و بر اين قياس است نظر آن الاحمر بحاء بى نقطه و زاى
با نقطه فاما هى بخ الخ در وقت خوردن آن گرفتگى در زبان بهم ميرسد و در اكثر نسخ براء بى نقطه است و بنابر اين يعنى مطبوخ است كه
مذكور شد در حديث هفتم اين باب زيرا كه بسر چون پخته شود سرخ ميشود البختج بفتح با يك نقطه و سكون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه
در بالا و جيم معرب پخته و مراد اينجا پخته است و آن دوشاب انگور است كه آب آن را ميپزند زياده بر قدرى كه از آن رفته و
اندكى از آن ميزنند تا بان قدر رسد مطرزى در مغرب گفته البختج تعريب پخته اى مطبوخ و عن الخوارزمى زاده هو اسم العصير المطبوخ
وطبخ الى الثلث و عن الدينورى الفتح بالفاء قال و قد يعيد قوم عليه الماء الذى ذهب منه ثم يطبخونه ببعض الطبخ و يودعونه
الاوعيه و يكثرونه فيأخذه اخذا شديدا و يسمونه المهبوى و ابن الاثير در نهايه گفته البختج العصير المطبوخ و اصله بالفارسية پخته
اى عصير مطبوخ **يعنى** گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چه مى بينى در معارضه خرما با غوره خرما كه سرخ باشد برحالى كه مثل
بمثل باشد گفت كه نيست پرواى گفتم كه پس پخته و فشرده انگور برحالى كه مثل بمثل باشد گفت كه نيست پرواى

باب المعاوضة في الحيوان والثياب وغير ذلك اين باب بيان معاوضه در حيوان و جامها و غير آنها است و در اين باب نه حديث است

اول اصل عن ابى جعفر عليه السلام قال البعير بالبعيرين والدابة بالدابتين يدا بيد ليس به بأس **شرح** روايت است از امام
محمد باقر عليه السلام گفت كه معاوضه يك شتر بدو شتر و يك اسب بدو اسب برحالى كه دست بدست باشد نيست بآن پروايى اشارت است
باينكه اگر نسيه باشد جايز نيست **دوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن بيع الغزل بالثياب المبسوطة والغزل اكثر وزنا
من الثياب قال لا بأس **شرح** الغزل بفتح غين با نقطه و سكون زاى با نقطه رشته رشته شده باشد از پنبه يا پشم و مانند آنها
المبسوطه بباء يك نقطه و طاء بى نقطه پهن كرده شده و در بعض نسخ بنون و جيم است يعنى بافته شده و حاصل هر دو يكى است
يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از فروختن رشته بجامهاى پهن كرده شده برحالى كه رشته بيشتر باشد به
اعتبار وزن از آن جامها امام گفت كه نيست پرواى **سيوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن العبد بالعبدين والعبد
بالعبد والدراهم قال لا بأس بالحيوان كله يدا بيد **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از معاوضه يك غلام بدو غلام
و معاوضه يك غلام بيك غلام و چند درهم امام گفت كه نيست پرواى بمعاوضه حيوان همگى آن برحالى كه دست بدست باشد **چهارم**

البختج م

ذلك شرح م

الحلى من نيكوى

اصل عن سعيد بن يسار قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن البعير بالبعيرين يدا بيد و نسيئة فقال نعم لا بأس اذا سميت
الاسنان جذعين او ثنيين ثم امرنى فخططت على النسيئة **شرح** النسيئه بفتح نون و كسر سين بى نقطه و سكون ياء دو نقطه در زير
و همزه و تاء وحدت و بضم نون و سكون سين و همزه و تاء وحدت مصدر باب منع يك جزء و مراد اينجا تاخير اداى قيمت مبيع است
تا اجلى معين كه از آن پيش و پس نشود و نعم بكسر نون و سكون عين و فتح ميم فعل مدح است البأس بفتح باء يك نقطه و سكون همزه
و سين بى نقطه حرام بودن و قدر مشترك ميان حرام بودن و مكروه بودن و هر دو اينجا محتمل است سميت بصيغه معلوم مخاطب
مجهول غايبه ميتواند بود و گذشت در كتاب الزكوة در باب ... و هم در باب اسنان الابل است كه فاذا دخل في السنة الخامسة
سمى جذعا فاذا دخل في السادسة سمى ثنيا و بيان شد كه جذع بفتح جيم و فتح ذال با نقطه و عين بى نقطه است و ثنى بفتح
ثاء سه نقطه و كسر نون و تشديد ياء دو نقطه در پايين است فخططت بخاء با نقطه و دو طاء بى نقطه بصيغه ماضى معلوم متكلم
است لحظ كشيدن بقلم **يعنى** روايت است از سعيد بن يسار بفتح ياء دو نقطه در پايين و تخفيف سين بى نقطه گفت كه
پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از فروختن يك شتر بدو شتر برحالى كه دست بدست باشد و برحالى كه آن دو شتر نسيه باشد امام
گفت كه خوب است نيست پروايى چون تعيين كرده باشى سالهاى آن دو شتر را برحالى كه دو جذع باشند يا دو ثنى باشند مثلا
بعد از آن امام امر كرد مرا پس خط كشيدم بر نسيه يعنى كه نسيه را از دوم جزء اين حديث را نوشته بودم بدانكه ابن بابويه در
فقيه در باب الربا اين حديث را روايت كرده و متصل بآن چنين است كه لان الناس يقولون لا فانما فعل ذلك للتقيه و در اين چند
احتمال است اول آنكه مجموع اين كلام سعيد بن يسار باشد دوم آنكه مجموع اين كلام ابن بابويه باشد سيوم آنكه اول كلام سعيد باشد
و آخرش كلام ابن بابويه باشد و بر هر تقدير الناس عبارت از مخالفانست و لا عبارت از لا بأس نا نوشت و بر هر تقدير فعل بصيغه
معلوم يا مجهول است و ضمير راجع بامام ... گفتن لا بأس نا نوشت و اين اشارتست باينكه در مجلس سوال و جواب بعض مخالفان حاضر بوده
اند و جواب موافق راى ايشان بوده **پنجم اصل** عن ابى جعفر عليه السلام قال لا تبع راحلة عاجلا بعشرة ملاقيح من اولاد جمل في
قابل **شرح** الراحله براء بى نقطه و كسر حاء بى نقطه شترى كه براى رفتن ... الملاقيح بفتح ميم و تخفيف لام و الف و كسر قاف و سكون
ياء دو نقطه در پايين و حاء بى نقطه جمع ملقوحه بچهاى شتر كه هنوز در شكمهاى مادر ... يا بيانيه است جمل
از شتر نرى كه معين است و مقصود منع بيع يكى ... و آبستن كردن مشترى ده ماده بايع را از جمل مخصوص و جيب كه در سال آينده
آبستن كند **يعنى** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه مفروش شتر سوارى را مثلا كه بحال تسليم كنى بده بچه شتر كه در شكم باشد
از جمله اولاد شتر نرى در سال آينده **ششم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال ما كان من طعام مختلف او متاع او شىء من الاشياء
يتفاضل فلا بأس ببيعه مثلين بمثل يدا بيد فاما نظرة فلا يصلح **شرح** طعام اينجا بمعنى خوردنى است مختلف اينجا بمعنى متغاير باعتبار جنس است
مثل جو و گندم متاع بمعنى جامه است يتفاضل بفتح ... و ضاد با نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم باب تفاعل صفت شىء است التفاضل و
تفاوت و مراد اينجا قيمتى بودن است مثل حيوان كه بكيل و وزن و عدد و ذرع نيست و آن ضد مثلى بودن است كه بيان شد در
شرح حديث شانزدهم كه باب سابق النظره بفتح نون و كسر ظاء با نقطه و راء بى نقطه اسم مصدر باب افعال بمعنى مهلت دادن و مراد اينجا
نسيه است **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه هرچه باشد از خوردنى كه مختلف در جنس باشد يا متاعى يا چيزى از
چيزها كه تفاوت در آن ميرود پس نيست پرواى بفروختن آن برحالى كه دو برابر يك برابر باشد برحالى كه دست بدست باشد پس
اما برحالى كه نسيه باشد پس فروختن آن خوب نميشود و مراد آنست كه مكروه است بقرينه حديث سابق كه موافق فقره و ما كان من حيوان
در باب آينده است **هفتم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام كره اللحم بالحيوان **شرح** ان بكسر و
فتح همزه ميتواند بود كره بصيغه معلوم باب علم و باب تفعيل ميتواند بود **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه
براستى كه امير المؤمنين عليه السلام ناخوش شمرد معاوضه گوشت را با جانور زنده **هشتم اصل** عن منصور قال سالته عن الشاة
بالشاتين والبيضة بالبيضتين قال لا بأس ما لم يكن كيلا او وزنا **شرح** منصور بن حازم از راويان امام جعفر صادق عليه السلام و از ثقات

موسی کاظم علیهما السلام است اما موقوف و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و جمله استیناف بیانیست کیل و وزن یعنی مکیل و موزون است یعنی
روایت است از منصور که گفت که پرسیدم امام را از فروختن یک گوسفند بدو گوسفند و فروختن یک تخم مرغ بدو تخم مرغ مراد دست بدست است
بقرینه آنچه می آید در باب آینده در فقره و ما کان من الحیوان تا آخر امام گفت باکی نیست پروای بیان این آنکه این جز الیست که نبود مکیل یا
موزون نهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قال لرجل ادفع الی غنمک و ابلک تکون معی فاذا ولدت ابدلت لک ان
شئت اناثها بذکورها او ذکورها باناثها فقال ان ذلک فعل مکروه الا ان یبدلها بعد ما تولد و یعرفها شرح ولدت بصیغه ماضی غایب معلوم
باب ضرب است و ضمیر راجع بغنم است و ابل است شئت بصیغه مخاطب است و مراد خواستن در این وقت است که پیش از ولادت است و خواند
بود که مراد خواستن بعد از ولادت باشد بقرینه اناثها و لفظ بها آن راجع باولاد غنم و ابل است مطلق و راجع باولاد غنم و ابل می تکست
الا برای استثنای منقطع است یبدلها بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است ما مصدریه است تولد بصیغه مضارع غایبه مجهول باب
تفعل بحذف یکی تا مرفوع است یعرفها بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب مرفوع است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که گفت مردی را که بده گوسفندان و شتران ترا که باشند با من برای انتفاع از شیر آنها مثلا پس چون زایند دهم
ترا اگر خواهی ماده گان بچها را بعوض نران بچها یا بعکس که نران را بردارم برای خود و از مال خود بعوض آن ماده گان بچگان
بتو دهم همان عدد یا دهم ترا نران بچگان بعوض ماده گان بچگان پس امام گفت که بدرستی که این کاریست مکروه مگر آنکه بعوض دهد
بچها را بعد از آنکه زاده شوند و آن مرد شناسد آنها را

باب هفتاد و دوم اصل باب اذا اختلف البایع و المشتری

شرح اصل بضم جیم و تخفیف میم مفتوحه جمع جمله و مراد اینجا اقسام است چون هر کدام مشتمل بر افراد است یعنی این باب بیان
قسمی چند از معاملات است و در این باب یک حدیث است اصل علی بن ابراهیم عن رجاله ذکره قال الذهب بالذهب و الفضة
بالفضة وزنا بوزن سواء لیس لبعضه فضل علی بعض و تباع الفضة بالذهب و الذهب بالفضة کیف شئت یدا بید و لا باس
بذلک و لا تحل النسیئة شرح رجاله بکسر راء بی نقطه و تخفیف جیم و ضمیر راجع بصاحب الزمان علیه السلام عبارتست از سفرا رضی الله عنهم
و مراد بعض رجاله است بقرینه آیت سوره آل عمران و نادته الملائکة بنا بر آنکه منادی جبرئیل بوده باشد ذکره بدال با نقطه و راء
بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بعلی بن ابراهیم است و ضمیر منصوب بارز راجع ببعض رجاله است و عدم
تصریح مصنف رضی الله عنه باسم آن بعض برای تقیه و شدت خوف ظاهر بر آن بعض است ضمیر قال راجع بصاحب الزمان علیه السلام است یا
با راجع ببعض است رجاله و حاصل هر دو یکیست و میتوانست بود که ضمیر رجاله راجع بعلی بن ابراهیم باشد و رجال عبارت از مشایخ باشند
و ضمیر قال راجع بامامی باشد که روایت از او دست یا راجع ببعض است رجاله باشد الذهب مرفوع و نایب فاعل فعل محذوف است بتقدیر
یباع یا یباع ان سوا بفتح سین و الف ممدوده مجرور و صفت وزن است جمله لیس حالیه است و برای تاکید سابق است شئت بصیغه
مخاطب است یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از بعضی سفرای صاحب الزمان علیه السلام نام برد آن بعض را گفت که فروخته میشود
طلا بطلا و نقره بنقره بر حالی که وزن برابر باشد نباشد برای بعضی آن زیادتی در وزن بر بعضی دیگر و فروخته میشود نقره بطلا
و طلا بنقره چگونه که خواستی از تفاوت در وزن بر حالی که دست بدست باشد و نیست پروای بآن و حلال نمیشود نسیه در بیع نقره
بطلا و طلا بنقره اصل و الذهب و الفضة یباعان بما سواهما من وزن او کیل او عدد او غیر ذلک یدا بید او نسیئة جمیعا لا باس
بذلک شرح و طلا و نقره فروخته میشوند بغیر آنها از جمله موزون یا مکیل یا معدود یا غیر آنها مثل جامه و حیوان بر حالی که دست بدست
باشد و بر حالی که نسیه باشد هیچ آن دو صورت نیست پروای بآنچه مذکور شد اصل و ما کیل او وزن مما اصله واحد فلیس لبعضه فضل علی
کیل بکیل و وزن بوزن فاذا اختلف اصل ما یکال فلا باس به اثنان بواحد یدا بید و یکره نسیئة و ما کیل بما یوزن فلا باس به یدا
بید او نسیئة جمیعا لا باس به شرح کیل در اول بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است و در دوم بفتح کاف و سکون یا مصدر بمعنی اسم مفعول
است مرفوع و نایب فاعل فعل محذوف است بتقدیر یباع و برای این قیاس است وزن کیل در سوم و مانند اول است یعنی و هر چه کیل کرده
شود یا وزن کرده شود از جمله آنچه اصل آن یکی است مثل گندم و جو چنانچه بیان گذشت در حدیث اول باب المعاوضة فی الطعام که باب چهاردهم

است نیست بعض از آن زیادتی بر بعضی دیگر بیان این آنکه فروخته میشود کیلی بکیلی و وزنی بوزنی پس اگر مختلف شود اصل آنچه کیل کرده میشود
مثلا مثل گندم و خرما پس نیست پروای بفروختن آن بر حالی که دو کیل بیک کیل باشد بر حالی که دست بدست باشد و مکروه است بر حالی که نسیه باشد
و فروختن هر چه کیل کرده شود در عوض مثل خرما بآنچه وزن کرده شود در عوض مثل زر پس نیست پروا با آن بر حالی که دست بدست باشد و
بر حالی که نسیه باشد یعنی آن دو صورت نیست پروای بآن اصل و ما عد عدا و لم یکل و لم یوزن فلا باس به اثنان بواحد یدا بید و یکره
نسیئة و قال اذا کان اصله واحدا و ان اختلف اصل ما یعد فلا باس به اثنان بواحد یدا بید و نسیئة جمیعا لا باس و ما عد او لم یعد فلا باس به
بما یکال او بما یوزن یدا بید و نسیئة جمیعا لا باس بذلک شرح و قال کلام راویست و ذکر آن در میان مفهوم و صریح برای آنست زیرا که
مقتضای قیاس منطقی آنست که نسیه در مختلف نیز مکروه باشد پس شامل مکیل و موزون نیست بلکه شامل جامه و حیوان
و مانند آنهاست یعنی و هر چه شمرده شود شمردنی و کیل کرده نشود و وزن کرده نشود پس نیست پروای بفروختن آن بر حالی که دو بیک
باشد بر حالی که دست بدست باشد و مکروهست بر حالی که نسیه باشد و امام گفت که کراهت نسیه بشرط آنست که اصل آن معدود یکی باشد و اگر
مختلف شود اصل آنچه شمرده میشود مثل تخم مرغ خانگی و تخم شتر مرغ پس نیست پروای بآن بر حالی که دو بیک باشد بر حالی که دست بدست باشد
و بر حالی که نسیه باشد یعنی آن دو صورت نیست پروای بآن هر چه شمرده شود مثل تخم مرغ یا شمرده نشود مثل جامه و حیوان پس نیست
پروای بفروختن آن بآنچه کیل کرده میشود یا بآنچه وزن کرده میشود بر حالی که دست بدست باشد و بر حالی که نسیه باشد یعنی آن دو صورت
نیست پروای بآن اصل و ما کان اصله واحدا و کان یکال او یوزن فخرج منه شیء لا یکال و لا یوزن فلا باس به یدا بید و یکره نسیئة و ذلک
ان القطن و الکتان اصله یوزن و غزله یوزن و ثیابه لا توزن شرح و هر چه باشد اصل آن یکی و آن اصل کیل کرده میشده باشد یا وزن
کرده میشده باشد پس حاصل شود از آن چیزی که کیل کرده نشود و وزن کرده نشود پس نیست پروا الا بفروختن آن حاصل خواه با اصل
و خواه با جامه دیگر بر حالی که دست بدست باشد و مکروه است بر حالی که نسیه باشد و بیان آنچه مذکور شد آنست که هر یک از پنبه و کتان اصل وزن
کرده میشود و رشته آن نیز وزن کرده میشود و جامهای که حاصل میشود از آن وزن کرده نمیشود اصل فلیس للقطن فضل علی الغزل و اصله واحد فلا
یصلح الا مثلا بمثل و وزنا بوزن فاذا صنع منه الثیاب صلح یدا بید و الثیاب لا باس الثوبان بالثوب و ان کان اصله واحدا یدا بید و یکره نسیئة
شرح فاء در فلیس برای بیان است واو در و اصله حالیه است و ضمیر راجع بغزل است فاء در فلا برای تفریع است فاء در فاذا برای تعقیب است
صنع بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسب یا باب منع است و ضمیر مستتر راجع بصانع قطن و غزل است و الثیاب مرفوع و مبتدا است لا باس خبر
مبتدا است و بتقدیر لا باس بها است الثوبان نایب فاعل فعل محذوف است بتقدیر یباع و جمله استیناف بیانیست و ان وصلیه است یدا بید
برای تقیید صورت وحدت اصل است بسیار الا آنست نسیئة مخصوص بصورت وحدت اصل است و میتوانست بود که اعم باشد یعنی بیان این آنکه نیست
برای پنبه زیادتی بر رشته بر حالی که اصل در یکی باشد پس نمیشاید که رشته از پنبه باشد پس خوب نمیشود بیع پنبه برشته پنبه مگر بر حالی که مثل بمثل
باشد وزن بوزن باشد پس چون ساخته شود از آن رشته جامهها خوب میشود بیع آن جامهها بر حالی که دست بدست باشد و جامهها نیست پروای بیع
آنها بیان این آنکه فروخته میشود دو جامه بیک جامه هر چند که اصل آن یکی باشد بر حالی که دست بدست باشد و مکروهست بر حالی که نسیه باشد اصل
و اذا کان قطن و کتان فلا باس به اثنان بواحد و یکره نسیئة فان کانت الثیاب قطنا و کتانا فلا باس به اثنان بواحد یدا بید او نسیئة کلاهما لا باس
به و لا باس بثیاب القطن و الکتان بالصوف یدا بید او نسیئة شرح و چون باشد پنبه و کتان پس نیست پروای بفروختن آنها بیکدیگر بر حالی که
دو بیک باشد و مکروهست بر حالی که نسیه باشد پس اگر باشد جامهها پنبه و کتان پس نیست پروای بفروختن آنها بیکدیگر بر حالی که دو بیک باشد
بر حالی که دست بدست باشد و بر حالی که نسیه باشد اصل و ما کان من حیوان فلا باس به اثنان بواحد و ان کان اصله واحدا یدا بید و یکره
نسیئة و اذا اختلف اصل الحیوان فلا باس به اثنان بواحد یدا بید و یکره نسیئة شرح یکره بمعنی لا یجوز است بقرینه آنچه می آید در حدیث اول
باب آخر منه که باب صدم است و لا باس بتقدیر لا باس به است اثنان بواحد جمله حالیه است یعنی و هر چه باشد از جمله جانور پس نیست پروای
بفروختن آن بر حالی که دو بیک باشد هر چند که اصل آن یکی باشد بر حالی که دست بدست باشد و ممنوع است بر حالی که نسیه باشد و اگر مختلف شود اصل
جانور پس نیست پروای بفروختن آن بر حالی که دو بیک باشد و ممنوع است بر حالی که نسیه باشد اصل و اذا کان الحیوان بالعرض فتعلق الحیوان و

واز ان الوصف فلا باس به وان اختلف الوصفان والثياب بالحيوان فهو مكروه واذا اختلف جيوبها بالحيوان او زيادة درهم او عرض فلا باس

ولا باس ان تبيع الحيوان وتشتري الدراهم **شرح** عرض بفتح عين بي نقطه وفتح را بي نقطه وضاد بانقطه عبارتست از جامه تختلف بصيغه

مخاطب معلوم باب تفعیل است الثياب بنون وسين بي نقطه وهمزه بصيغه ماضي مخاطب معلوم باب افعالست ان تبيع همزه بتقدير با است

تبيع بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است بحذف یکی از دو تای باب تفعل است **يعني** وجوه باشد بيع جانوري بجامه پس نسیه

کنی جانور را ونسیه کنی جامه را پس جایز است پروای بآن بیع واگر نسیه کنی جامه را ونسیه کنی جانور را پس آن بیع مکروه است و چون

فروشی جانور برا بجانوری یا بجانوری وزیادی درهمی یا زیادی جامه پس جایز است پروای مراد مکروه است دلالت بر نسیه است

وجایز پروای باینکه نسیه کنی جانور را که جزء بیع باشد ونسیه کنی درهم ها را که جزء دیگر مبیع باشد **اصل** والوا ربالوا ربين وجريب

ارض بجريب لا باس به يدا بيد ويكره نسيئة قال ولا ينظر فيما يكال او يوزن الا الى العامة ولا يؤخذ فيه بالخاصة فان كان قوم

يكيلون اللحم ويكيلون الجوز فلا يعتبر بهم لان اصل اللحم ان يوزن واصل الجوز ان يعد **شرح** جريب بفتح جيم وكسر را بي نقطه وسكون

يا دو نقطه در پايين وبا يك نقطه تخم افت الحار قفيز و پيمانه که بقدر چهار قفيز است وبيان قفيز شد در شرح حديث دهم باب بیع

وشرا او که باب هفتاد وسيوم است واضافه جريب بارض براي احتراز از معنی دوم است لا ينظر بنون وظاي نقطه دار بي نقطه

بصيغه مضارع غايب مجهول باب نصرت الا الى العامة مستثنی مفرغ است وظرف مرفوع نايب فاعل است العامه بتشديد ميم جمهور يعني اكثر

مردمان لا يعتبر بصيغه نهي مضارع مجهول ونهي مخاطب ميتواند بود وبرهر تقدير منافات ندارد با آنچه مي آيد در حديث سيوم باب آينده

که کیل جوز معتبر است زیرا که منظور در ان نیز عدد است چنانچه بیان میشود **يعني** وبیع یک سرا بدو سرا وجریب زمینی بدو جریب

جایز است پروای بآن برحالی که دست بدست باشد ومکروه است برحالی که نسیه باشد امام گفت که ملاحظه کرده نمیشود در تمیز آنچه کیل کرده میشود

یا وزن کرده میشود مگر بسوی جمهور وعلاوه نمیشود در ان تمیز بفعل جمعی مخصوص پس اگر باشند جمعی که کیل کنند گوشت را وکیل کنند

گردکان را پس اعتبار کرده نمیشود بایشان زیرا که غالب احوال گوشت اینست که وزن کرده شود وغالب احوال گردکان اینست که شمرده

شود **باب هفتاد وسيوم اصل باب بيع العدد والمجازفة والشيء المبهم** **شرح** این باب بیان فروختن بعدد وفروختن بگزاف در

کارها وفروختن چیز مجهول است ودر این باب سیزده حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما كان من طعام سميت فيه كيلا

فلا يصلح مجازفة هذا مما يكره من بيع الطعام **شرح** این ظاهر شد در شرح حدیث چهارم باب شراء الطعام وبیعه که باب هفتاد وچهارم است

دوم اصل عن يعقوب بن شعيب قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون له على الآخر مائة كر تمر وله نخل فيأتيه فيقول اعطني

نخلك هذا بما عليك فكأنه كرهه قال وسألته عن الرجلين يكون بينهما النخل فيقول احدهما لصاحبه اما ان تأخذ هذا النخل بكذا وكذا كيلا مسمى وتعطيني

نصف هذا الكيل اما زاد او نقص واما ان آخذه انا بذلك قال نعم لا باس به **شرح** اما بكسر همزه وتشديد ميم عاطفه است ان تأخذ

بفتح همزه وسكون نون خبر مبتدای محذوف است بتقدير المصلي اما ان تأخذ نظير آيت سوره کهف اما ان تعذب واما ان تتخذ فيهم حسنا

کیل مجرور وبدل کذا وکذا است وتعطيني منصوبست اما بکسر همزه وتشدید میم در دوم بمعنی سوا است ودر سيوم عاطفه است آخذه بهمزه

والف بصیغه مضارع متکلم است نعم بکسر نون وسکون عین وفتح میم فعل مدح است **يعني** روایت است از یعقوب بن شعیب گفت که پرسیدم

امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می باشد او را بر مردی دیگر صد کر خرما ومر دوم را ست درخت خرما پس مرد اول می آید نزد مرد

دوم پس میگوید بدو که بده بمن این درخت خرمای ترا که در عوض این باغ است بعوض آنچه بر تست پس گویا که امام مکروه شمرد آن را ودگر گفت که

پرسیدم امام را از دو مردی که می باشد مشترک میان ایشان درخت خرما پس میگوید یکی از ایشان بیار خود را که یا اینکه بگیری این درخت

خرما را که در مجموع این باغست بچندین وچندین کیل که مقدار معلوم ودهی بمن نصف این کیل را خواه زیاد شود یا ناقص شود یا اینکه من بگیرم

آن درخت خرما را بآن کیل امام گفت که خوب است نیست پروای بآن **سيوم اصل** عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الجوز لا نستطيع

ان نعده فيكال بمكيال ثم يعد ما فيه ثم يكال ما بقي على حساب ذلك من العدد فقال لا باس به **شرح** نستطيع بصيغه مضارع غایب معلوم باب استفعال

است الاستطاعة وسعت وقدرت وانجا استعاره شده برای گنجایش داشتن زیرا که اگر بمعنی وسعت وقدرت می بود نستطيع بصيغه مجهو

ل است بعد هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است **يعني** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام پرسیده شد از

گردکان که از بسیاری گنجایش ندارد که شمرده شود پس کیل کرده میشود بآلت کیلی بعد از ان شمرده میشود آنچه در ان آلت کیل است بعد از ان

کیل کرده میشود باقیمانده گردکان بر حساب آنچه در آلت کیل است از عدد پس امام گفت که نیست پروای بآن **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله عليه

السلام عن الرجل يشتري بيعا فيه كيل او وزن بغيره ثم يأخذه على نحو ما فيه قال لا باس به **شرح** بيعا بفتح با يك نقطه وسكون يا دو نقطه

در پايين مصدر بمعنی اسم مفعول است يا در بغيره براي مصاحبت است وظرف حال بيعا است چون نكره موصوف است مثل جای اجمال

من بني تميم مارسا وضمير راجع بيعا است ودگر براي يک از گندم است مثلا از جمله انباری که در ان چندین گندم است بعض از غیر آن که از

سایر گندم انبار معلوم شد ضمیر مستتر در یأخذه راجع بجل است وضمیر بارز راجع به بیع است وضمیر فیه راجع به بیع است **يعني** پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلام را از مردی که میخرد فروخته شده را که در ان مقرر شده کیلی یا وزنی بی حالی که آن فروخته آمیخته است بغیر آن بعد از ان قبض میکند

آن فروخته شده را بر مثل کیلی یا وزنی که در ان است امام گفت که نیست پروای بآن **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل

له نعم يبيع البانها بغير كيل قال نعم حتى تنقطع او شيء منها **شرح** النعم بفتح نون وفتح وسكون عين بي نقطه کله شتر وگاو وگوسفند مشترک میان

کله شتر وکله گوسفند بغیر کیل عبارتست از اینکه شیر را اندازه شده میفروشد که در ان سال آنچه حاصل شود از مشتری باشد نعم بفتح

نون وفتح عین وسکون میم است یا بکسر نون وسکون عین وفتح میم است و بنا بر اول حرف تصدیق است وبيع مقدر استفهام است و بنا بر

دوم فعل مدح تنقطع بصیغه مضارع غایبه معلوم باب انفعال است وضمیر مستتر راجع بالبانها است وشیء عطف بر ضمیر مستتر است **يعني** پرسیدم امام جعفر

صادق علیه السلام را از مردی که او را است گله شتری ای میفروشد شیرهای آنها را بی کیل امام گفت که آری تا وقتی که جمیع آنها برطرف شود یا

تا وقتی که چیزی از آنها برطرف شود مراد اینست که تعیین زمان مبیع می باید کرد وبنا بر شق دوم اگر شیر یک شتر برطرف شود وباقی

تا وقتی که چیزی از آنها برطرف شود مراد اینست که تعیین زمان مبیع می باید کرد وبنا بر شق دوم اگر شیر یک شتر برطرف شود وسایر شترها

شیر ان شیر داشته باشند شیر آنها از بایع است **ششم اصل** عن سماعة قال سألته عن اللبن يشترى وهو في الضرع قال لا الا ان

يحلب لك منه اسكرجة فيقول اشتر مني هذا اللبن الذي في الاسكرجة وما في ضروعها بثمن مسمى فان لم يكن في الضروع شيء كان ما في الاسكرجة

شرح يشترى بصيغه مضارع غايب مجهول يا متكلم معلوم بتقدير استفهام است واو حاليه است يحلب بصيغه مضارع غايب مجهول باب

نصر وضرب است الاسكرجة بضم همزه وسكون سين بي نقطه وضم كاف وسكون را بي نقطه وجيم معرب اسكره بضم همزه وسكون سين وان پیاله

بزرگ است اسم کان ضمیر مستتر راجع بخرید شده است ما موصوله وخبر کان است **يعني** روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق وامام

موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از شیر که آیا خریده میشود برحالی که آن در پستان است امام گفت که نه مگر اینکه دوشیده شود

برای تو اسکوره پس بایع گوید که بخر از من این شیر را که در اسکوره است وآنچه را که در پستانهای شتر است مثلا بمبلغ معین پس اگر

نباشد در پستانها چیزی که از شیر میشود خریده تو آنچه در اسکوره است بدانکه دفع منافات میان این وسابق بدو وجه ممکن است

اول حمل سابق بر این زیرا که انضمام اسکوره باعث تعیین کیل شیر میشود ودوم حمل این بر سابق بنا بر اینکه این برای قطع نزاع باشد

وبرای صحت اصل بیع نباشد نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث هفتم باب بیع الثمار وشرائها که باب هفتاد وسیوم است که بیع حاصل نخل انعام

چیزی صحیح است وباید جزو آن خرم چیزی می باید کرد برای قطع نزاع **هفتم اصل** قلت لابي عبد الله عليه السلام اشتري مائة راوية من زيت

فاعرض راوية او اثنتين فاتزنهما ثم آخذ سائره على قدر ذلك قال لا باس **شرح** الراوية براء بي نقطه والف وكسر واو وتخفيف يا دو نقطه

در پایین خیک آب که از دو پوست باشد است ومراد اینجا خیک بزرگیست که بجای پیمانه است پس او را رسیدن دو راویه برای کمال احتیاط

است بقرینه آنچه گذشت در حدیث چهارم باب شراء الطعام که باب هفتاد وچهارم است که واررسید اللکیتای بار کافی نیست از واررسیدن

تای دیگر اعرض بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضربست فا برای بیان است اتزن بفتح همزه وتشدید تا دو نقطه در بالا مفتوحه که او اوش و

منقلب از واو است بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعالست **يعني** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میخرم صد خیک پیمانه را از روغن زیتون

پس وا میرسم یک خیک را یا دو خیک را با نیروش که وزن میکنم آنها را بعد از ان میگیرم باقی روغن زیتون را بنا بر قدر آن پیمانه امام گفت که

سبت بر وای **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی رجل اشتری من رجل اصواف مائة نعجة وما فی بطونها من حمل بکذا و کذا درهما قال لا بأس بذلک ان لم یکن فی بطونها حمل کان رأس ماله فی الصوف **شرح** النعجه بفتح نون و سکون عین بی‌نقطه و جیم میش ماده حمل بفتح حا و فتح میم بره و بسکون میم بچه که در شکم است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه میگوئی در مردی که خرید از مردی پشم های صد میش ماده را و آنچه را که در شکم های آنها است از بره بچنین و چنین درهم امام گفت که نیست پروای بان چون اگر نباشد در شکم های آنها بره میشود سرمایه مشتری در پشم **نهم اصل** سألت ابا الحسن موسی علیه السلام قلت له اصلح الله ان اشتری من القوم الجاریة الآبقة و اعطیهم الثمن و اطلبها انا قال لا یصلح شراؤها الا ان تشتری منهم معها شیئا ثوبا او متاعا فتقول لهم اشتری منکم جاریتکم فلانة و هذا المتاع بکذا و کذا درهما فان ذلک جایز **شرح** مراد بمتاع اینجا غیر درهم است و مقابله آن با ثوب تخصیص کرده از ذکر ثوب بعد **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم او را که آیا خوب میشود برای من اینکه خریداری کنم از جماعت کنیز گریخته را و دهم ایشان را بها و طلب کنم کنیز را من امام گفت که خوب نمیشود خریدن آن کنیز مگر آنکه خریداری کنی از ایشان با آن کنیز چیزی را جامه را یا متاعی دیگر را پس گوئی ایشان را که خریداری میکنم از شما کنیز شما فلانه را و این متاع را بچنین و چنین درهم چه بدرستی که آن جایز است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهی ان یشتری الشبکة الصیاد یقول اضرب بشبکتک فما خرج فهو من مالی بکذا و کذا **شرح** الشبکه بفتح شین بانقطه و فتح با بی‌نقطه دام ماهی و مانند آن یقول منصوب و بدل اشتری است و فعل مستتر راجع بمشتری است با در بشبکتک برای تقویت است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله نهی کرد از اینکه خریده شود دام انداختن صیاد که گوید که بزن دام ترا پس آنچه بیرون آید پس آن از جمله مال من باشد بچنین و چنین از درهم **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کانت اجمة لیس فیها قصب اخرج شیء من السمک فیباع و ما فی الاجمة **شرح** الاجمه بفتح همزه و فتح جیم نیستان که آب در آن می باشد و فیها قصب عبارت از اینست که فی آن بر بریده شده و الجمله حال است از ضمیر اجمه بمعنی اخرج بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد نیستانی که نباشد در آن نی بیرون آورده میشود از آب چیزی از ماهی پس فروخته میشود آن ماهی و آنچه در آن نیستان است بعد از این **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یتقبل بجزیة رؤوس الرجال و بخراج النخل و الآجام و الطیر و هو لا یدری لعله لا یکون من هذا شیء ابدا او یکون قال اذا علم من ذلک شیئا واحدا انه قد ادرک فاشتره و تقبل به **شرح** یتقبل بقاف و با بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التقبل قبول کسی دادن مبلغی را بعامل سلطان بعوض آنچه عامل باو واگذارد از زمین و مانند آن پس مفعول به اینجا محذوف است تقدیر یتقبل کذا و کذا در بها با در بجزیة برای مقابلت است رجال عبارت از مردان اهل ذمه و اشارت است باینکه زنان و نابالغان و مانند ایشان از اهل ذمه سرشمار نمیشوند رجال چنانچه گذشت در کتاب الجهاد در حدیث ششم باب سیرة رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر که باب هشتم است و الآجام عطف است بر خراج یا بر النخل و هم چنین است و الطیر و مراد بر آجام است ابراهیم اصلا... بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است فاشتره بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است جزای شرط است تقبل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که قبول میکند دادن مبلغی را بعامل سلطان عوض سرشمار مردان اهل ذمه و عوض خراج درخت خرما و عوض نیستانها که مال امام است و عوض مرغان از آن که آنها نگاه داشته شوند و آن مرد نمیداند شاید که نشده این باشد که حاصل نشود از این چیزی اصلا یا حاصل شود امام گفت که چون داند از جمله آنچه مذکور شد یک چیز را اینکه آن بتحقیق رسید پس بخرد آنرا که مذکور شد و قبول میکند بر تو دادن مبلغ را عوض آنچه مذکور شد **سیزدهم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یشتری الطعام فیکیل بعضه و یأخذ البقیة بغیر کیل فقال اما ان یأخذ کله بتصدیقه و اما ان یکیله کله **شرح** اما هر دو جا بکسر همزه و تشدید میم عاطفه است ان هر دو جا بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر خبر مبتدای محذوف است نظیر آنچه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب

بجز البقیة

غیر البقیة راجع بیایع است و اضافه مصدر بمفعول است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میخرد طعامی را پس کیل میکند بعض آنرا و میگیرد باقی را بی کیل پس امام گفت که لازم باینست که گیرد مجموع آن را باعتبار اینکه تصدیق کند بایع را در اخبار از کیل مجموع یا اینکه مشتری کیل کند همه را اینجا آن مراد است که در این صورت اخذ البقیة بکیل جایز نیست زیرا که کیل بعض با آن کاشف است از اینکه بایع نزد مشتری امین نبوده **باب هشتاد و چهارم اصل باب بیع المتاع و شراؤه** **شرح** مراد بمتاع اینجا جنس است یعنی غیر نقره و طلا **یعنی** این باب بیان فروختن جنس و خریدن آنست در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اشتری ثوبا و لم یشترط علی صاحبه شیئا فکرهه ثم رده علی صاحبه فأبی ان یقبله الا بوضیعة قال لا یصلح له ان یأخذه بوضیعة فان جهل فأخذه و باعه باکثر من ثمنه رد علی صاحبه الاول ما زاد **شرح** الاشتراط ذکر شرتی التزام برکسی بقبیله بقاف دیارد و نقطه زیر بایین و غیر راجع بمشتری بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاقاله کسی را ناکرده کاری الحاق کنی و در بعض نسخ بیاء بی‌نقطه و غیر راجع بثوب از باب علم است و آن مناسب این مقام نمی نماید زیرا که اگر قبول ثوب بعقدی علیحده باشد این حکم ندارد الوضیعه بفتح واو و کسر ضاد بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه مصدر باب علم نقصان در تجارت **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که خرید جامه را و شرط نکرد بر صاحبش چیزی را یا بمعنی که برای خود اختیار فسخ قرار نداد اصلا پس ناخوش شمرد آن جامه را بعد از آن رد کرد آنرا بر صاحبش که بایع است پس ابا کرد صاحبش از اینکه اقاله کند مشتری را مگر مقید بنقصان از بهای آن امام گفت که خوب نمیشود برای صاحبش اینکه گیرد آنرا بنقصان پس اگر صاحبش جاهل مسئله باشد پس گرفت آنرا بنقصان از بهای آن و فروخت آنرا به بیشتر از بهای آن بر میگرداند بر صاحب اولش که مشتری اول است آنچه را که زیاده شد مراد مرکب از قدر نقصان از بها و قدر زیاده بر بها است یا مراد زیاده بر بها است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل قال لرجل بع لی ثوبی بعشرة دراهم فما فضل فهو لک قال لیس به بأس **شرح** فضل بفا و ضاد بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر یا باب علم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت در مردی که گفت مردی را که بفروش برای من جامه را بده درهم پس هر چه زیاده بر ده درهم شود از بهای آن پس آن زیاده از تو باشد امام گفت که نیست باکی بر وای **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل یحمل المتاع لاهل السوق و قد قوموه علیه قیمة فیقولون بع فما ازددت فلک قال لا بأس بذلک و لکن لا یبیعهم مرابحة **شرح** یحمل و بحا بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و مراد بحمل متاع بردن اسباب متاع بدوش خود است برای فروختن چنانچه دلالت فروشان میکنند لاهل صفت المتاع است زیرا که الف لام برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا حال المتاع است و حالیت قوموه لغة ف ازباب تفعیل است ضمیر جمع راجع باهل السوق است ازددت برای با نقطه و دو دال بی‌نقطه که اول آنها منقلب از تاء افتعال است بصیغه ماضی مخاطب معلوم معتل العین باب افتعال است لا یبیعهم بیاء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه و ضمیر مفرد راجع بمتاع بصیغه نفی مضارع غایب معلوم بمعنی نهی است و در بعض نسخ بیفی جمع است و آن راجع بمشتری است که مفهوم است از بیع و در بعض نسخ بصیغه نهی غایب و ضمیر جمع است مرابحة منصوب و مفعول مطلق برای نوع است المرابحه بیان سرمایه برای طلب جایزه و زیاده بر آن بتفصیلی که می آید در شرح حدیث باب آینده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بر میدارد متاع را که از اهل بازار است بر جای که بتحقیق قیمت کرده اند آن متاع را برابر او قیمتی پس میگویند او را که بفروش مشتریان پس هر چه زیاد بر قیمت کرده باشد پس از تو است امام گفت که نیست پروای بان و لیکن نمیفروشد آن متاع را فروختن مرابحه زیرا که متضمن دروغ میشود **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لا بأس باجر السمسار انما یشتری للناس یوما بعد یوم بشیء مسمی انما هو بمنزلة الاجراء **شرح** ضمیر هو راجع بسمسار است با در باجر برای جرت و بنابر اول اجرا بضم همزه و فتح جیم و راء بی‌نقطه و الف ممدوده جمع اجیر است یعنی مزدوران و بنابر دوم اجراء بکسر همزه و سکون واو با نقطه و الف و همزه منقلب از یاء مصدر باب افعال است یعنی جاری ساختن وظیفه برکسی و موافق اول است آنچه می آید در حدیث پنجم باب المزارعة و الاجارة تا آخر ارباب صدر و جلال و کرم است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست پروای بمزد دلال بیان این آنکه جز این نیست که میخرد متاع را برای مردمان در روزی بعد از روزی بچیزی معین جز این نیست که او مانند فرد و در الف مراد اینست که چون دلال در هر روزی برای مردمان خرید

میکند که ای اطلاع بر قیمت متاع دارد پس وجود او ضرور است برای اینکه مسلمانان مغبون نشوند و بیع و شرا زود منعقد شود **پنجم اصل** ثابت
ابا عبد الله علیه السلام عن السمسار یشتری بالاجر فیدفع الیه الورق ویشترط علیه انک تاتی بما تشتری فما شئت اخذته وما شئت ترکته فیذهب فیشتری
ثم یاتی بالمتاع فیقول خذ ما رضیت ودع ما کرهت قال لا باس **شرح** یدفع بصیغه مجهول است الورق بفتح واو و کسر و سکون را و فتح را بی نقطه
و قاف و کسر و ضم واو و سکون را مسکوک نقره و اینجا عبارت است از درهمی که بآنها خرید میشود یا عبارت است از درهمی که مزد دلال است یشترط
بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است انک بکسر همزه مفعول شرط است یا بفتح همزه نایب فاعل است تشتری در اول بصیغه مضارع مخاطب معلوم
باب افتعال است و در دوم بصیغه غایب است و مراد با شترا ار خریداری است یعنی تشخیص قیمت تا آنکه صیغه بیع و شرا واقع شود شئت بود و جا بصیغه
متکلم است و در اول تعقد بر شئت اخذته است و در دوم تعقد بر شئت ترکته است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دلالی که بمزد
برای مردمان بمزد پس داده میشود بسوی او درم و شرط کرده میشود بر او که بدرستی که تو می آوری آنچه را که خریداری میکنی پس آنچه خواهم
میگیرم از او و آنچه خواهم ترک میکنم از او پس میرود پس خریداری میکند بعد از آن می آورد متاع را پس میگوید بگیر آنچه را که خواستی امام گفت
که نیست پروای **ششم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یشتری الجراب الهروی والقوهی فیشتری الرجل منه عشرة اثواب فیشترط
علیه خیاره کل ثوب بربح خمسة او اقل او اکثر فقال ما احب هذا البیع ارایت ان لم یجد خیارا فیه غیر خمسة اثواب و وجد بقیته سواء قال له اسمعیل
ابنه انهم قد اشترطوا علیه ان یاخذ منهم عشرة فرده علیه مرارا فقال ابو عبد الله علیه السلام انما اشترط علیه ان یاخذ خیارها ارایت ان لم یکن الا خمسة
اثواب و وجد البقیة سواء و قال ما احب هذا و کرهه لموضع الغبن **شرح** جراب بکسر جیم و تخفیف را بی نقطه و الف و با یک نقطه انبان و
مراد اینجا جا پیت که بسته شده در ظرفی از پوست که مانند انبان است و یکتای بار است در است الهروی بفتح ها و فتح را بی نقطه و تخفیف
واو منسوب بهراة بکسر و فتح ها که شهر است در خراسان القوهی بضم قاف و سکون واو منسوب بقوهستان بضم قاف و سکون واو و کسر و فتح ها و
سکون سین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا که معرب کوهستان است جوهری القوهی ضرب من الثیاب بیض و صاحب قاموس گفته قوهستان
بالضم موضع و کورة بین نیسابور و هراة و قصبتها قاین و طبس و بلد بکرمان قرب جیرفت و منه ثوب قوهی لما نسج بها او کل ثوب اشبهه یقال
له قوهی وان لم یکن من قوهستان و او در والقوهی برای عطف السحاب و برای عطف الفواد میتواند بود و موید احتمال اول است خمسة
اثواب زیرا که بنا بر احتمال دوم ممکن است که جمیع برابر باشد خیره ضمیر راجع برجل اول است یا راجع بجراب است یشترط بصیغه معلوم است و ضمیر
مستتر راجع برجل دوم است ضمیر علیه راجع برجل اول است کل منصوب بدل خیاره است احب بصیغه متکلم باب افعال است ارایت بهمزه استفهام و صیغه
مخاطب بمعنی اخبرنی است ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است لم تجد بصیغه مخاطب است وجدت نیز بصیغه مخاطب است ضمیر انهم و ضمیر اشترطوا و ضمیر منهم
راجع برجل اول و جماعت او است اگرچه مذکور نیستند ضمیر علیه و ضمیر مستتر در یاخذ راجع برجل دوم است رد و برای نقطه دو دال بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع باسمعیل است ضمیر علیه راجع بامام است مرارا بکسر میم جمع مره است و قائم مقام مفعول
مطلق است بتقدیر ردا مرارا ضمیر اشترطوا راجع برجل اول و ضمیر علیه راجع برجل دوم است و ابنما از قبیل مجاز من کلامه است یا ضمیر اشترط
راجع برجل دوم و ضمیر علیه راجع برجل اول است علی المجاز و بر هر تقدیر ضمیر یاخذ راجع برجل دوم است الم تکن بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع
بخیاره است خمسة منصوب و مستثنای مفرغ **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میخرد لبسته بار را که مرکب است از جامه هروی
که بهتر است و جامه قوهی و میخرد مردی از مرد اول ده جامه را و شرط میگیرد مرد دوم بر مرد اول بهترهای آن بسته بار را هر جامه را
بنفع پنج درهم یا کمتر یا بیشتر پس امام گفت که دوست نمیدارم این فروختن را خبر ده مرا که اگر نیابی بهترها را غیر پنج جامه و یابی باقی
آن بسته را برابر چه گونه خواهد بود حال مرد دوم گفت امام را اسمعیل پسر او که بدرستی که جماعت مرد اول بتحقیق شرط کردند بر مرد دوم
که بگیرد از ایشان ده جامه را پس اسمعیل بر گردانید سخن خود را بر امام چند بار پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که جز این نیست که مرد اول
شرط کرده بر مرد دوم که بگیرد بهترهای جامه را خبر ده مرا که اگر نباشد بهتر مگر پنج جامه و یابد مرد دوم بقیه مانده را برابر چه گونه خواهد شد
حال مرد دوم و امام گفت که دوست نمیدارم این را و امام ناخوش شمرد آن بیع را برای جای بازی دادن یعنی احتمال فریب خوردن مرد دوم
بازی خورده باشد در آن **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره ان یشتری الثوب بدینار غیر درهم لانه لا یدری کم الدینار

مع الدراهم

البیع الرابحة ثم ع

مع الدراهم **شرح** هر یک از یکره و یشتری و یدری بصیغه مجهول است غیر منصوب است ضمیر لانه ضمیر شان است کم استفهامیه است الدینار مرفوع
است من بعضی نسبت است مثلا است یعنی کیفیت **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مکروه است اینکه خریده شود جامه بیک دینار
طلا مگر قیمت یک درهم زیرا که ایشان ... نمیشود که چند برابر است دینار نسبت بدرهم و مراد اینست که این نسبت مختلف میشود و محل
نزاع میشود **باب هشتاد و پنجم اصل باب البیع المرابحة** بیع چهار قسم است اول قدر مشترک میان مرابحه و مواضعه و آن فروختن چیزیست
بعد از بیان راس المال آن بزیاده بر راس المال بتفصیلی که می آید در حدیث پنجم این باب دوم مساومه و آن فروختن چیزیست بی بیان راس
المال سیوم مواضعه و آن فروختن چیزیست بعد از بیان راس المال بکمتر از راس المال چهارم تولیت و آن فروختن چیزیست بعد از بیان راس
المال بمساوی راس المال پس اضافه بیع مرابحه از قبیل اضافه مقسم بقسیم است مثل جلوس التورک **یعنی** این باب بیان فروختن چیزی است بفایده
معلوم بعد از بیان سرمایه است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن الرجل یشتری المتاع
جمیعا بالثمن ثم یقوم کل ثوب بما یسوی حتی یقع علی راس ماله جمیعا ایبیعه مرابحة قال لا حتی یبین له انما قومه **شرح** یقوم بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل است یسوی بسین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بکل ثوب است و عاید ما محذوف است بتقدیر یسواه ضمیر
منصوب در یبیعه راجع بکل ثوب مرابحة منصوب و مفعول مطلق برای نوع است چنانچه ظاهر است از شرح عنوان این باب انما بفتح همزه و تشدید نون
برای حصر است مثل آیت سوره کهف یوحی الی انما الهکم اله واحد قومه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است **یعنی** روایت است از ابی حمزه از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که میخرد جامه ها را بیکجا بهایی و از آن قیمت میکند پیش خود هر جامه را بانچه می ارزد بآن
تا آنکه قرار گیرد بر سرمایه خود بیکجا آیا میفروشد هر جامه را علیحده فروختن مرابحه امام گفت که نه تا آنکه بیان کند برای مشتری که جز این نیست
که بایع قیمت کرده پیش خود آن جامه را و علیحده نخریده **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قدم لابی متاع من مصر فصنع طعاما و دعا له
التجار فقالوا انا ناخذه منک بده دوازده قال لهم ابی وکم یکون ذلک قالوا فی عشرة آلاف الفین فقال لهم ابی انی ابیعکم هذا المتاع
باثنی عشر الفا فباعهم مساومة **شرح** قدم بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است ضمیر له راجع بمتاع است یا راجع بطعام است کم استفهامیه بمعنی چه
قدر است نظیر آیت سوره طه و ما تلک بیمینک یا موسی زیرا که امام علیه السلام عالم است بجمیع زبانها و قول امام که انی ابیعکم مبنی بر استحباب بیع مساومه
و کراهت بیع مرابحه است مساومة منصوب و مفعول مطلق برای نوع است چنانچه ظاهر است از شرح عنوان این باب **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد برای پدرم متاعی از مصر پس ساخت طعامی پدر او و دعوت کرد برای آن متاع تاجران را پس گفتند پدرم را که بدرستی
که ما میگیریم آن متاع را از تو بفایده ده دوازده گفت ایشان را پدرم که چند میشود آن فایده گفتند که در ده هزار درهم مثلا دو هزار
میشود پس گفت ایشان را پدرم که بدرستی که من میفروشم بشما این متاع را سرمایه آن هرچه باشد بدوازده هزار درهم پس فروخت بایشان
فروختن مساومه **دوم اصل** عن جراح المداینی قال قال ابو عبد الله علیه السلام انی اکره بیع ده یازده و ده دوازده ولکن ابیعک
بکذا و کذا **شرح** ولکن ابیعک بتقدیر ولکن لا اکره ابیعک است بکذا و کذا کنایه است و در حکم مفرد است **یعنی**
روایت است از جراح بفتح جیم و تشدید رای بی نقطه و الف و حای بی نقطه مداینی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من ناخوش
میشمرم بیع ده یازده و ده دوازده را مثلا ولیکن ناخوش نمیشمرم اینکه فروشنده گوید که میفروشم بتو متاع را چنین و چنین است
باینکه تعیین سرمایه متاع مشکل است غالبا زیرا که تشخیص حصه اخراجات متاع از کرایه و مانند آن که موافق بیع باشد مشکل است پس احتمال
دروغ در آن بسیار است **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام انی لاکره بیع عشرة باحدی عشرة و عشرة باثنی عشرة و نحو ذلک من البیع و
لکن ابیعک بکذا و کذا مساومة قال و اتانی متاع من مصر فکرهت ان ابیعه کذلک و عظم علی فبعته مساومة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که بدرستی که من هر آینه کراهت دارم فروختن ده بیازده را و ده بدوازده را و مانند اینها را از جمله فروختن مرابحه بیع مرابحه است و لیکن
کراهت ندارم اینکه فروشنده گوید که میفروشم بتو این متاع را چنین و چنین بی ذکر راس المال امام گفت که و آمد مرا متاعی از مصر پس کراهت کردم این
را که فروشم از این باب و مشکل شد بر من فروختن چنان پس فروختم آن را بی ذکر راس المال **پنجم اصل** عن اسمعیل بن عبد الخالق قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام انا نبعث بالدراهم لها صرف الی الاهواز فیشتری فیها بها المتاع ثم نلبث فاذا باعه وضع علیه صرفه فاذا بعناه کان علینا ان نذکر له صرف الدراهم

غ والمرابحة بجز شاعر عن ذلک فقال لا بل اذا کانت المرابحة فاخره بذلک وان کان مساومة فلا باس **شرح** بحث بجیم با یک نقطه و عین بی نقطه و تا دو نقطه صیغه
مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب منع بتقدیر بحث وکیلست یا وربما را بهم برای مصاحبت است یا حرف جاره جاریست و مراد آنست که در اهم
کوفه خالص است از رد را بهم کسی که را اهوازی باشد و مراد خرید و فروخت اهواز یبر آنجاست مثل اینکه ده درهم کوفه در خرید متاع به دوازده درهم
اهواز حساب شود اهواز بفتح همزه و سکون ها و الف و زای بالنقطه ملکیست میان بصره و فارس صاحب قاموس گفته الهوز بالضم الخلق
والناس یقول مانشو الهوز منسلک و مادور کی ای الهوز هو والاهواز تسع کور بین البصرة وفارس لکل کورة منها اسم ویجمعهن الاهواز ولا تفرد
واحدة منها بهوز و هی رامهرمز و عسکر مکرم و تستر و جندی سابور و سوس و سرق و نهر تیری وایذج و مناذر مشتری صیغه معلوم است و ضمیر مستتر
راجع بوکیل است و فیه بر راجع بمتاع است الا باعه جز مراد در عرضه بیع در آوردن و اینجا عبارتست از نوشتن بر هر جامه که بچند درهم اهواز
خریده شده برای فرستادن آن بسوی موکل تا بفروشد و ضمیر ابعث با نقطه و عین بی نقطه صیغه ماضی غایب معلوم باب منع حامل ظرف است
و ضمیر مستتر راجع بوکیل است الوضع که اشتق و مراد اینجا نوشتن است علیه خبر مبتداست که مقدم شده و حرف مرفوع و مبتداست و این جمله مفعول وضع
کنداشتن و مراد اینجا نوشتن است علیه خبر مبتداست که مقدم شده حرف مرفوع و مبتداست و این جمله مفعول وضع است فاذا با لفاء است … ظرف است
بناء صیغه ماضی باب ضرب جمله شرطیست کان تا المرابحة جمله جزئیست و ضمیر راجع است … بجیم و زای بالنقطه و همزه … منقلب … و ساکن
میشود صیغه مضارع غایب معلوم باب افعال بتقدیر استفهام است و ضمیر مستتر راجع بمصدر … رالیه و ذلک در اول ان تذکرست در
کانت از افعال تامه است والمرابحة مرفوعست و میتواند بود که از افعال ناقصه باشد و ضمیر مستتر راجع بمصدر … باشد و تانیث باعتبار
المرابحة باشد که منصوب خبرست بر عکس و احتمال دور است کان مساومه فاخره بصیغه امر باب افعال است … ذلک در دو حرف
الدراهم است و مقصود بیان خصوصیت مقدار حرف است زیرا که آن مختلف می باشد یا مقصود … و عدم اکتفا بنوشته است که
بر جامه است زیرا که مشتری گاهی از آن غافل میباشد **یعنی** روایتست از اسمعیل بن عبد الخالق که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که ما آنکسی که ما میفرستیم از کوفه وکیل را با دراهم برمیانی که آن دراهم را بفرستد بسوی اهواز پس آن وکیل میخرد برای ما بآن دراهم متاع
را بعد از آن آن وکیل … میکند در اهواز پس در وقتی که در عرضه بیع در می آورد آن متاع را بنوشتن راس المال بحساب دراهم
اهواز میتواند … از آن راس المال … باین که حرف بنز داخل راس المال شده و لیس جمع بالدرفته پس چون فروشیم از کوفه آن متاع
را … لازم بر ما اینکه ذکر کنیم برای مشتری حرف در … داخل راس المال شده یا نوشتن وکیل بر جامها کفایت میکند ما را از
ذکر حرف و درهم برای مشتری امام گفت که کفایت نمیکند بلکه چون باشد مرابحه پس خبر ده مشتری را بحرف و درهمها که کم شده و اگر باشد
مساومه پس باکی نیست بروای خبر ندادن **ششم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل قال لی اشتر هذا الثوب و هذه الدابة و بعنیها واربحک
فیها کذا وکذا قال لا باس بذلک قال لیشترها و لا تواجبه البیع قبل ان تستوجبها او تشتریها **شرح** ضمیر بعنیها راجع بدابه است تنها زیرا که
… و بهذه الدابة بیع اوست و اربحک برای … با یک نقطه و … صیغه مضارع معلوم متکلم باب افعال مرفوعست و …
عطف … زیرا که … غایب معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع برجل است لا تواجبه
بجیم و با یک نقطه بصیغه نهی حاضر معلوم باب مفاعله است و ضمیر بار راجع برجل و مفعول اول است المواجبة الزام البیع … منصوب
و مفعول دوم است تستوجبها بجیم و با یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب استفعال است الاستیجاب استحقاق … او تشتریها
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال منصوبست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که گفت مرا خریداری کن این جامه
را و این ستور را از مالکش و بفروش بمن آن ستور را مثلا و گفت که فایده میدهم ترا در آن ستور چنین و چنین امام گفت که نیست
پروای با آن امام گفت که باید آن مرد خریداری کند از تو آن ستور را چون وعده داده او و الزام مکن آن مرد را بیع ستور پیش از آنکه مستحق شوی
آن ستور را چون وعده کرده و الزام مکن آن مرد را بیع ستور پیش از آنکه مستحق شوی آن ستور را یا خریداری کنی آن ستور را مراد اینست
که … بعد که عقد اشترا … آن ستور را از مالکش مقدم باشد بر عقد بیع تو آن ستور را با آن مرد **هفتم اصل** عن میسر بیاع الزطی
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نشتری المتاع بنظرة فیجیء الرجل فیقول بکم تقوم علیک فاقول بکذا وکذا فابیعه بربح فقال اذا بعته

مرابحة

مرابحة کان له من النظرة مثل مالک قال فاسترجعت و قلت هلکنا فقال لم **شرح** میسر بضم میم و فتح یا دو نقطه در پایین و تشدید سین بی نقطه
مفتوحه و را بی نقطه از اهل مداین بوده و در کوفه غلام و کنیز هندی میفروخته و گمان از اهل حجاز بوده که مدینه و مکه و حوالی
آنهاست و در آنجا غلام و کنیز حبشی میفروخته یا جامه میفروخته الزط بالضم زای بالنقطه و تشدید طا بی نقطه منسوب بزط که معرب
جت بفتح جیم و سکون تا دو نقطه در بالاست یعنی غلام و کنیز هندی و صاحب قاموس گفته که الزط بالضم جیل من الهند معرب جت بالفتح
والقیاس یقتضی فتح معرب الف الواحد زطی متاع اینجا عبارتست از غلام و کنیز یا عبارتست از جامه النظرة بفتح نون و کسر ظای با نقطه و راء بی نقطه
مهلت دادن و مراد اینجا نسیه است تقوم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التقوم القیمت رسیدن چیزی در وقت اراده فروختن آن
خواه بآن قیمت فروخته شود و خواه نشود و آن مطاوع التقویم است پس تقوم موافق مقتضای استفهام است و بجای آن تمام میباید چنانچه
بیان میشود در شرح فقره آینده و ابیعه بصیغه مضارع متکلم باب ضربست مرابحه منصوبست و مفعول مطلق برای نوع است چنانچه ظاهر شد از
شرح عنوان این باب **یعنی** روایتست از میسر فروشنده غلام و کنیز هندی که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما میخریم
این متاع را بنسیه پس می آید مرد مشتری پس میگوید که بچند درهم قیمت شده بر تو پس میگویم که بچنین و چنین پس میفروشم با فایده
ده دوازده مثلا پس امام گفت چون فروختی بآن فروختن مرابحه شد برای او از جمله نسیه مثل آنچه تراست پس گفت که پس انا لله و انا
الیه راجعون گفتم و گفتم که هالک شدیم پس امام گفت که از چه **اصل** فقلت لان ما فی الدنیا ثوب الا ابیعه مرابحة یشتری منی
ولو وضعت من راس المال حتی اقول بکذا وکذا قال فلما رای ما شق علی قال افلا افتح لک بابا یکون لک فیه فرج قل قام علی بکذا وکذا
و ابیعک بزیادة کذا وکذا ولا تقل برابح **شرح** لان بکسر لام و فتح همزه و تشدید نون مفتوحه مرکبست از حرف جر و حرف مشبهه
بفعل ما موصوله و اسم ان است و عبارتست از متاع تجارت میسر و جایز نیست که نافیه باشد زیرا که اسم ان جمله نمی باشد الف لام الدنیا
برای عهد خارجیست و مراد حجازیست ثوب بفتح نون و سکون واو و با یک نقطه است یا بفتح تا دو نقطه پس از واوست چنانچه در اکثر
نسخ است و بر هر تقدیر مرفوعست و خبر ان است و بنا بر اول عبارتست از غلام و کنیز هندی یا عبارتست از … و ثبت
آن بسیاری باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهاردهم باب … علیه السلام که باب
… دوم و بر هر تقدیر ذکر ثوب اینجا برای اینست که خریداران آن مسامحه در بهای آن نمیکنند بخلاف خریداران … که قیمتش
… است بنا بر دوم مقصود اینست که خریداران غلام و کنیز اهتمام در سوال از راس المال آن نمیکنند باعتبار اینکه غلام و کنیز
را خرچی میباشد از زمان خریدن تا زمان فروختن مثل النفقه و کسوه … و تنزل باعتبار تعلیم ادب و مانند آن در غلام و
کنیز بسیارست و جامه چون چنان نیست خریداران آن اهتمام در سوال از راس المال آن میکنند الا بکسر همزه و تشدید لام …
است از ان شرطیه و لا نافیه نون در لام … شده مثل لا تفعلوه و این جمله استیناف بیانی سابق است ابیعه با یک نقطه …
دو نقطه در پایین و عین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل است و ضمیر راجع بما موصوله یا راجع بثوب مجزوم است و
مراد بتبیع اینجا جز برآوردن در عرضه بیع در آوردن است و چون متعارف در اینجا باب افعالست شاید که این از غلط میسر باشد
که از اهل مداین است و اصل زبان او زبان عجمی است و میتواند بود که یا دو نقطه در پایین از زیادتی کاتبان باشد مرابحة اینجا
نیز منصوبست مفعول مطلق برای نوع است یشتری بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است بتقدیر استفهام الانکاری است و بعد از دوم
… با وجود آنکه … یشتری است و در جزای شرط است … وصلیه است و متعلق … مفهوم از استفهام الانکاری است
بضاد با نقطه و عین بی نقطه ماضی متکلم معلوم باب منع است الوضع … چیزی حق برای … است
استفهام الانکاری است اقول منصوبست ما مصدریه یا موصوله است شق بشین با نقطه و تشدید قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر
است و ضمیر مستتر راجع بجواب امام یا راجع بما است الشق بفتح شین و المشقة بفتح میم و فتح شین صعوبت افتح بفا و تا دو نقطه و
با لام و حا بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع مرفوعست فرج بفتح فا و فتح را و جیم … است قام بقاف … بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصرست القیام قرار یافتن چیزی بر بهای در وقت خریدن آن بیع با حرف جر و کسر را … و سکون یا

یکنقطه و حاء بی‌نقطه با تنوین و باتنوین نیتوانند بود و بنا بر اول محکیست و مراد بر کذا الحب و کذا است ظاهر و الله اعلم بر ج اینست که
مناط و ج تفاوت میان بر ج و میان بز باد ده باشد بنا بر اینکه اول ورجای مستقل شود که بایع را نفع سوای انچه زیاده بر راس
المال میگیرد حاصل نشده باشد و دوم مستقل و اعم از ان شود و تفاوت میان التقوم و میان قام داخل و مناط و ج نباشد و گفتن
ده ما قام بجای التقوم از قبیل جواخته لغلطیه باشد بر میسر چون عربی الاغم بیم بنوده علط لفظی کرده و بنداشته که تقوم بمعنی قام است
یعنی پس گفتم که برای اینکه انچه درین زمین است توب است بیان دین انکه اگر در بر عرصه میع مرا انچه در بنیه ورم انرا خریده
میشود از من هر چند که کم کرده باشم چیزی از راس المال مگر انکه گویم که خریده ام بچنین و چنین میس گفت که پس وقتی که امام
وبر صورت آن جواب را بمن گفت که ایا پس گفته ایم برای انکه بیا که باشد برای تو در ان نجاتی از صورت بگو که قرار یافت بر من
بچنین و چنین و میفروشم بتو بزیادتی چنین و چنین و ملکم میفروشم بر ج چنین و چنین بدانکه ابن بابویه در فقیه در باب البیوع
مقرون این حدیث را روایت کرده بعبارتی که قابل این توجیه نیست و از انجمله اینست که قلت لابی عبد الله رمی توبا بسوه مرا انچه بیشتری
منی و لم و صنعت من راس المال حتی اقول التقوم بکذا و کذا **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انا نشتری دستشار العدل
بنیه مائه ثوب بیار و شرار و دستشار فنجبا ارحل فیاخذ من العدل تسعین ثوبا بربح درهم درهم فینبغی لنا ان نبیع ابا نفعنا ما بعنا
قال لا الا الله ان تشتری الثوب وحده **شرح** العدل بکسر عین بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه یکی از دو لنگه بار و مائه مرفوع است توب
بفتح تا و سه نقطه مجرور و منون است خیار بکسر خاء با نقطه مرفوع و صفت مائه است و شرار عطف بر خیار است بمعنی انتخاب و مراد هر کس
از خیار و شرار دستشار بفتح دال بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و کسر تا با دو نقطه در بالا و سکون شین با نقطه و الف و را بی‌نقطه بمعنی [illegible]
است محلا و صفت خیار و شرار است و از ان موجب دستشار الکره [illegible] شین و سکون را است که عجمیست و شمال است بر دو النفا [illegible]
و ان جایز است در لو بیم و عبارت است از انچه بر ده شود بر سر هم بانبز [illegible] بر از یکدیگر فیاخذ فیه تسعین ثوبا کرف جر و ذکر را از
بی‌نقطه و سکون با یکنقطه و حاء بی‌نقطه مجرور و مضاف است و درهم بعد از جا مجرور است و مراد اینست که نود جامه را انتخاب کرده نود درهم ربح
داده در آنها و میتواند بود که ربح مرفوع و مبتدا باشد و درهم اول مجرور باشد و درهم دوم مرفوع و خبر مبتدا باشد و این جمله در حکم مفرد و مجرور
حرف جر باشد مثل السلک ملالة الواحد و مقصود این باشد که خانوده ده است وراد فینبغی بتقدیر استفهام است ما موصوله و مصدریه میتواند
و بنا بر اول عبارت است از نود جامه و بنا بر دوم مراد بیع نود جامه است و بر هر تقدیر مقصود بیع ده جامه بر ج یکدرهم درهم است الا برای
استثنای منقطع است نشتری بصیغه مخاطب است الثوب عبارت است از ده جامه و حده بفتح واو و سکون حاء بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و ضمیر
راجع بثوب است و ان احتراز است از انکه داخل دستشار باشد **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما میخریم یکتای
بار را که در ان صد جامه است نیکها و بدها بر سر هم است پس میاید نزد ما مرد پس میخرد از ان یکتای بار نود جامه را انتخاب کرده بنفع درهم ایا
بس است او را میشود ما را انکه فروشیم ده جامه باقیمانده را بر مانند انچه فروختیم امام گفت که نه مگر انکه خریداری کنی ان ده جامه
را جدا جدا انها باشد که در میان دستشار نباشد **باب هشتاد و هشتم اصل باب السلف فی المتاع** **شرح**
السلف بفتح سین بی‌نقطه و فتح لام و فاء اسم مصدر باب افعال سلم که بیان شده در شرح باب هشتاد و هم که برای بیست است مراد
بمتاع انجا جامه است **یعنی** این باب بیان سلم برای گرفتن جامه در سر وعده است و در این باب سه حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بالسلم فی المتاع اذا وصفت الطول والعرض **شرح** وصفت بصاد بی‌نقطه و فاء بصیغه ماضی
مخاطب معلوم باب ضرب است ذکر طول و عرض بعنوان مثال است و مقصود جمیع اوصافیست که قابل نزاع میان مشتری و بایع است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروای کار سلم برای جامه چون مشخص کنی در ازی و پهنی را **دوم اصل**
عن سماعه قال سالته عن السلم و هو السلف فی الحریر و المتاع الذی [illegible] فی البلد الذی انت فیه قال نعم اذا کان الی اجل معلوم
شرح ذکر و هو السلف برای تعمیم است زیرا که غالب استعمال سلم در خرید ان گندم و جو است چنانچه بیان شد در شرح عنوان باب
السلم فی الطعام که باب هشتاد و نهم است الحریر ابریشم و جامه بافته از ابریشم محض و بنا بر دوم و المتاع از قبیل عطف عام بر

خالی است

خارج است و مراد وسایت متاعهاست عبارتست از مشتری و ذکر انه فیه برای سوال از فرد خفیست زیرا که مشتری اگر در ان شهر ساکن
باشد حاضر ایا میشود و این هیچ نتواند خرید بطریق کس بسر وبیا بشد ام بکسر نون و سکون عین و فتح میم مثل هنات **یعنی** روایت است از
سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از سلم و ان سلف است برای ابریشم و جامه که حاصل
میشود در شهری که تو در انی امام گفت که خوبست چون باشد تا اخر مدتی معین **سیوم اصل** عن معویه بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لا باس بالسلم فی المتاع اذا سمیت الطول والعرض **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **باب هشتاد و هفتم اصل**
باب الرجل یبیع ما لیس عنده شرح این باب بیان مرد است که میفروشد چیزی را که ندارد و در این باب نه حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه
السلام یجیئنی الرجل یطلب منی المتاع بعشرة الاف درهم او اقل او اکثر ولیس عندی الا بالف درهم فاستعیر من جاری واخذ من ذا ومن ذا
فابیعه منه ثم اشتریه منه او امر من یشتریه فارده علی اصحابه قال لا باس به **شرح** الرجل عبارت است از مردی که ده هزار درهم داده و متاع را
بسلم خریده و چون وعده آن رسیده امده مطلب مینماید آن متاع را الا بالف مشتمل بر اقتصار است و تقدیر الا متاع بالف است استعاره
اینجا مستعمل شده در اقتراض و استعاره شبیه است اخذ بهمزه و الف بمعنی اقترض است ابیعه منه بمعنی ادفع الیه بیبیع السابق است **یعنی**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می اید نزد من مردی که طلب میکند از من متاعی را که بسلم خریده به ده هزار درهم یا کمتر یا بیشتر و نیست
نزد من مگر متاعی که بقدر یکهزار درهم است پس تتمه را قرض میکنم از همسایه خود و میگیرم از این و از این پس تسلیم میکنم بان مرد در عوض
انچه خریده از من بعد از ان میخرم انرا که قرض کرده ام از ان مرد بقیمت بالاتر مثلا یا امر میکنم وکیلی را که میخرد انرا برای من پس بر
میگردانم انرا بر صاحبش امام گفت که نیست پروای بان **دوم اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الرجل
یبیع ما لیس عنده الی اجل و ضمن البیع قال لا باس به **شرح** بیع هر دو جا بفتح با یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر بمعنی اسم
مفعول است **یعنی** روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از مردی که فروخت فروخته شده را که
نیست نزد او تا اخر مدتی و ضامن شد آن فروخته شده را امام گفت که نیست پروای بان **سیوم اصل** عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام قال
سالته عن الرجل اشتری متاعا لیس فیه کیل ولا وزن ایبیعه قبل ان یقبضه قال لا باس **شرح** روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مردی که خرید متاعی را که نیست در ان کیل و نه وزنی مثل جامه و کرباس و حیوان ایا میفروشد انرا بدیگری پیش از انکه قبض کند
انرا امام گفت که نیست پروای **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یجیئنی یطلب المتاع فاقاوله علی الربح ثم اشتریه فابیعه منه
فقال الیس ان شاء اخذ وان شاء ترک قلت بلی قال لا باس به قلت فان من عندنا یفسده قال ولم قلت باع ما لیس عنده قال فما یقول فی السلم
قد باع صاحبه ما لیس عنده قلت بلی قال فانما صلح من اجل انهم یسمونه سلما ان ابی کان یقول لا باس ببیع کل متاع کنت تجده فی الوقت الذی
بعته فیه **شرح** اقاوله بقاف بصیغه مضارع متکلم باب مفاعلت است ذکر الیس ان شاء تا اخر برای احتراز است از صورتی که اشتراء متاع
بوکالت اشد باشد زیرا که در ان صورت فروختن با مرد براه انچه صحیح نیست یفسده بفاء و سین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل است ظاهر بلی در دوم انست که راوی جنیانی کرده باشد که قول امام فما یقول بتقدیر استفهام است وما نافیه است و ظاهر اینست که تقدیر استفهام
بنا شد وما استفهامیه باشد و لیکن امام علیه السلام مضایقه نکرده باشد چون حاصل هر دو یکی است و ما بنا بر خیال راوی شرح میکنیم فانما تقدیر
استفهام انکاریست صلح بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است یا باب حسن است و ضمیر مستتر راجع بسلم است کنت بصیغه خطاب است فیه متعلق ببعته است
طریق از مجاز زیرا که اخر زمان زمان وقوع بیع است بسوی مشتری بسبب بیع سابق و انرا بیع مینامند بمجاز چنانچه ظاهر شد در حدیث اول این
باب در شرح فابیعه منه **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی می اید نزد ما و مطلبد متاع را که خریداری نماید پس گفتگو میکنیم با
او بر منافعه بعد از ان میخریم ان متاع را پس میفروشیم انرا بان مرد پس امام گفت که ایا نیست اینکه اگر خواهد انرا میگیرد و اگر خواهد
وا میگذارد گفتم که بلی امام گفت که نیست پروای بان گفتم که [illegible] است از فقهای ما فاسد میشمرد انرا امام گفت که چرا فاسد میشمرد
گفتم که فروخته انچه را که ندارد امام گفت که ایا پس چه قایل السلف میشود ان فقیه در سلم که بتحقیق فروخته صاحبش انچه را که ندارد گفتم که بلی
امام گفت که ایا پس جز این نیست که صحیح شد سلم بسبب اینکه ایشان نام میبرند انرا سلم بدرستی که پدرم میگفت که نیست پروای بفروختن هر متاعی

که از شأن تو باشد که پای آنرا در رو فتنی که فروختنی آنرا در آن وقت بدانکه هر قول آن عقبه که از جمله مخالفات دو حرف و است او ه
شاد و دلیل او دو دم شد و دلالت دلیل او بر تعذر تسلیم دلیل او زیرا که بیع بآن رو بود از اشترا ممتنع برای خود است و امام علیه السلام
تفریع بیف داول شود و تفریع بیف دوم شود زیرا که ظاهر است از قول امام که الیس ان شاء تا آخر **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه
السلام الرجل یجیئنی یطلب المتاع الحریر ولیس عندی منه شیء فیقاولنی واقاوله فی الربح والاجل حتی یجتمع علی شیء ثم اذهب فاشتری له الحریر
وادعوه الیه فقال ارایت ان وجد بیعا هو احب الیه مما عندک ایستطیع ان ینصرف الیه ویدعک او وجدت انت ذلک ایستطیع ان تنصرف
عنه وتدعه قلت نعم قال لا بأس **شرح** مراد باجل اینجا اجل نسیه است یجتمع مرفوع است ذکر ارایت تا آخر برای احتراز است از صورتی که
اشترا بوکالت آن مرد باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق بیعا مصدر بمعنی اسم مفعول است او وجدت عطف است بر وجد مشار الیه
ذلک بیعا است باعتبار نظیر آن زیرا که مراد نفس هو احب الیک مما عنده است ظاهر اینست که از کاتبان اینجا سهوی شده باشد والیه بایست
بجای عنه و ضمیر راجع بشریک باشد و موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی می آید نزد من بر حالی که طلب میکند متاع
حریرا که خریداری نماید و نیست نزد من از آن چیزی پس گفتگو میکند با من و گفتگو میکنم با او در نفع دادن و مدت نسیه تا آنکه اتفاق میکنیم
با او در نفع دادن و مدت نسیه تا آنکه اتفاق میکنیم بر چیزی بعد از آن میروم پس میخرم برای او حریرا و میخوانم او را بسوی آن حریر پس امام
گفت که خبر ده مرا که اگر آن مرد بیابد چیزی را که آن محبوبتر باشد بسوی او از آنچه نزد تست آیا میتواند که برگردد بسوی آن و واگذارد ترا
یا اگر بیابی تو چیزی که محبوبتر باشد بسوی تو از آنچه نزد اوست آیا میتوانی که برگردی بسوی آن متاع و واگذاری او را گفتم که آری
امام گفت که نیست پروایی **ششم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یجیئنی فیقول اشتر هذا الثوب واربحک کذا وکذا فقال الیس
ان شاء ترک وان شاء اخذ قلت بلی قال لا بأس به انما یحلل الکلام ویحرم الکلام **شرح** اشتر بشین با نقطه و کسر را است بصیغه
امر معتل اللام باب افتعال است واربحک بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال مرفوع است و از قبیل عطف خبر بر انشا نیست زیرا که بتقدیر
و اقول اربحک است ذکر الیس تا آخر برای احتراز است از صورتی که اشترا بوکالت آن مرد باشد زیرا که در آن صورت بیع مرابحه جایز نیست
هر یک از یحلل و یحرم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و الکلام مرفوع لفظا و فاعل است و مراد بالکلام اینجا مقدمات که در دل
است و مقصود و نیت است که … احکام مقدر است چنانچه … گفته ان الکلام لفی الفؤاد وانما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا و …
شاید … قول امام است که الیس تا آخر پس … اهل حیلت را باین حدیث وجهی نمی ماند **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که مردی می آید و میگوید که بخر اینجامه را از صاحبش و میگوید که فایده میدهم ترا چنین و چنین پس امام گفت که آیا نیست که اگر
خواهد میخرد آن جامه را از تو و اگر خواهد وامیگذارد گفتم که بلی هست چنین امام گفت که نیست پروایی بآن بیان آنکه جز این نیست که
حلال میکند بعضی بیعها را قصد و حرام میکند بعضی بیعها را قصد مراد اینست که چون قصد آن مرد اشترا نفس است پس بیع مرابحه حلال است
و اگر قصد او اشترا لی می بود بیع مرابحه حرام می بود **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بان تبیع الرجل المتاع لیس
عندک تساومه ثم تشتری له نحو الذی طلب ثم توجبه علی نفسک ثم تبیعه منه بعد **شرح** تبیع بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است
الا باعه جز برای در عرض بیع درآوردن الرجل منصوب و مفعول اول است المتاع منصوب و مفعول دوم است جمله لیس عندک حالیه است
یا صفت المتاع است چون الف لام ان برای عهد ذهنی است و در حکم نکره است تساومه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب مفاعله …
بیانی سابق است یا بدل تبیع است و بنابر اول مرفوع است و بنابر دوم منصوب است و بر این قیاس است معطوفات بران و بر هر تقدیر
ضمیر منصوب راجع بالرجل است مراد باشترا اینجا خریداری کامرد است پیش از ایقاع عقد نحو منصوب و مفعول به است توجبه بجیم و با …
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال و ضمیر راجع بنحو است بعد مبنی بر ضم است و بتقدیر بعد ذلک است **یعنی** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروایی باینکه در عرض بیع درآوری کامرد را بر حالی که نباشد نزد تو … بیان آنکه گفتگوی متاع
و نفعش میکنی با آنمرد بعد از آن خریداری میکنی برای او مثل آنچه را که طلب کرده بعد از آن واجب میکنی آنرا بر خودت بایقاع عقد
برای خود بعد از آن میفروشی آنرا بآن مرد بعد از ایجاب برای خود **هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل باع بیعا

لیس

لیس عنده الی اجل وضمن له البیع قال لا بأس **شرح** بیع هر دو جا مصدر بمعنی اسم مفعول است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که فروخت فروختنی که نیست نزد او تا آخر مدتی و ضامن شد آن فروخته شده را امام گفت که نیست پروایی **نهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل علیه معتب فقال بالباب رجلان فقال ادخلهما فدخلا فقال احدهما انی رجل قصاب وانی ابیع المسوک
قبل ان اذبح الغنم قال لیس به بأس ولکن انسبها غنم ارض کذا وکذا **شرح** معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تاء دو نقطه در
بالا مکسوره و با یک نقطه است المسوک بضم میم و ضم سین بی نقطه جمع مسک بفتح میم و سکون سین پوستها و … اذبح بذال با نقطه
و با یک نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال است الا ذباح در عرض ذبح درآوردن و اینجا عبارت است از خریدن و باین
اعتبار این حدیث در تحت عنوان این باب مذکور شده انسبها بنون و سین بی نقطه و با یک نقطه بصیغه امر از باب نصر یا ضرب است النسب بفتح
نون و فتح سین والنسبة بکسر نون و سکون سین بیان اصل چیزی ضمیر انسبها راجع است بغنم زیرا که اسم جمع است و در غیر آدمی است پس مؤنث
میباشد چنانچه جوهری در بیان قوم گفته غنم مرفوع و مضاف و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی و این جمله بتقدیر قولوا است ارض بی تنوین
و با تنوین میتوان خواند و بنابر اول مضاف است و بنابر دوم موصوف است **یعنی** بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر
او معتب خادم او پس گفت که بر در سرای او دو مرد است پس امام گفت که داخل کن ایشانرا پس داخل شدند پس گفت یکی از آن دو که
بدرستی که من مردی قصابم و بدرستی که من میفروشم پوستها را پیش از آنکه خریداری کنم گوسفند را امام گفت که نیست بآن پروایی و لیکن
بیان اصل کن آن گوسفندان را بگو که اینها گوسفندان زمین چنین و چنین است و مراد اینست که مختلف میشود پوستهای گوسفندان زمینی
در خوبی و بدی پس تعیین آن نیز باید کرد و در وقت بیع مسلم سلم مراد و دیگری آید در حدیث نهم باب جامع فیما یحل الشراء تا آخر که باب
صد و سیوم است **باب بیست و هشتم اصل باب فضل الشیء الجید الذی یباع** **شرح** این باب بیان فضیلت چیز خوب است که فروخته
شود و مراد بیان استحباب خرید و فروخت چیز خوب و کراهت خرید و فروخت چیز بد است و در این باب دو حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ان الجید دعوتان وان الردی دعوتان یقال لصاحب الجید بارک الله فیک وفیمن باعک ویقال لصاحب الردی
لا بارک الله فیک ولا فیمن باعک **شرح** لام در لصاحب هر دو جا برای اختصاص است یا صله یقال است و بنابر اول مخاطب در فیک
و نظایر آن جید و ردی است و بنابر دوم مخاطب صاحب است و اول مناسبتر است با حدیث آینده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که در چیز خوب که فروخته شود دو دعا است و در چیز بد دو دعا است بیان این آنکه گفته میشود برای فروشنده چیز خوب
که برکت کناد الله تعالی در تو و در آنکه فروخت ترا مراد اینست که خریداران خوب دعای خیر میکنند و خریداران بد نفرین میکنند
دوم اصل عن حاتم بن حمید قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ای شیء تعالج قلت ابیع الطعام فقال لی اشتر الجید وبع الجید فان
الجید اذا بعته قیل له بارک الله فیک وفیمن باعک **شرح** ای منصوب و مفعول تعالج است ضمیر منصوب در بعته و ضمیر له و ضمیر فیک و ضمیر باعک
راجع بجید است و خطاب بغیر معلوم متعارف است **یعنی** روایت است از حاتم بن حمید بضم حاء بی نقطه و فتح میم گفت که گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام که چه چیز را خرید و فروخت میکنی گفتم که میفروشم گندم را پس گفت مرا که بخر گندم خوب را و بفروش گندم خوب را چه بدرستی که گندم
خوب چون فروختی خوب را گفته میشود آن گندم خوب را که برکت کناد الله تعالی در تو و در آنکه فروخت ترا **باب بیست و نهم اصل باب**
العینة **شرح** العینة بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون بصیغه مصدر نوعی باب ضرب نوعی از زیان
و مراد اینجا پیچ در تجارت است مثل خریدن متاعی از کسی بنقد بعد از تمهید فروختن آن بوی بنسیه و مثل فروختن متاعی بکسی
بنسیه بعد از تمهید خریدن آن متاع از آن دیگر بنقد و در هر دو مثال آن دیگر را طالب عینه مینامند مطرزی در مغرب گفته که العینة
السلف و یقال باعه بعینة ای بنسیئة من عین المیزان و هو میله عن الخلیل لانها زیادة وقیل لانها بیع العین بالربح … وقیل هی
شراء ما باع باقل مما باع وابن الاثیر در نهایه گفته که در حدیث ابن عباس انه کره العینة هو ان یبیع من رجل سلعة بثمن معلوم الی اجل
مسمی ثم یشتریها منه باقل من الثمن الذی باعها به فان اشتری بحضرة طالب العینة سلعة من آخر بثمن معلوم وقبضها ثم باعها المشتری
من البائع الاول بالنقد باقل من الثمن فهذه ایضا عینة وهی اهون من الاولی وسمیت عینة لحصول النقد لصاحب العینة وان العین هو

بودم

اهل بما عرض من العقد والمشتری انما اشتریها بالعیب الذی حاوره لفضل الیه معجله **یعنی** این باب بیان پیش بینی در تجارتست و این
باب دوازده حدیث است **اول اصل** علی الحسین بن المنذر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یجیئنی الرجل فیطلب العینة فاشتری له
المتاع مرابحة ثم ابیعه ایاه ثم اشتریه منه مکانی قال اذا کان بالخیار ان شاء باع وان شاء لم یبع وکنت انت بالخیار ان شئت اشتریت
وان شئت لم تشتر فلا باس فقال قلت فان اهل المسجد یزعمون ان هذا فاسد ویقولون ان جاء به بعد اشهر صلح فقال انما هذا تقدیم
وتاخیر فلا باس **شرح** منذر بضم میم و سکون نون و کسر دال با نقطه و راء بی نقطه است عینه بر دو قسم است اول عینه بسیط دوم
عینه مرکبه و در این حدیث قسم دوم مذکور است زیرا که فاشتری له اباه برای بیان یک عینه است ثم اشتریه منه مکانی برای بیان عینه دیگر
است که بعد از عینه اولست و تجویز آن مستلزم تجویز عینه اول نیز هست اذا کان بالخیار تا آخر برای احتراز است از صورتی که بیع با مرد
مشروط باشد به اینکه فروختن آن بکند زیرا که در این صورت حیلت ربا میشود و اهل المسجد عبارتست از مدرسان مخالفان در مسجد مدینه
که میگویند که آیا کم والعینة فانها لعینة یزعمون از باب نصر است و ضمیر مستتر در جاء راجع با رجل است با و به برای تعدیه است و ضمیر راجع
بمتاع است صلح از باب منع یا باب حسن است و ضمیر مستتر راجع با مشتری اول است مشار الیه هذا العینه در صورت اختیار طرفین است و
او در وتاخیر برای عطف التفسیر است و مقصود آنست که این عینه مشتمل است بر تقدیم و تاخیر عقدی یعنی پیش از وقوع عقدی دیگر و ایقاع
عقد اول بعد از ایقاع عقد دوم پس جایز خواهد بود زیرا که این پیش بینی در تجارتست و در آن منع نیست و از محض تقدیم چیزی
با مثنی که در عقد اخیر اختیار طرفین بعد نمی ماند باطل است **یعنی** روایتست از حسین بن منذر که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که می آید نزد من مردی پس طلب میکند پیش بینی در تجارت را پس میخرم برای او متاع را بعد از آن میفروشم بآن مرد و فروختن را بعد آن
متاع را بعد از آن میخرم آن متاع را از آن مرد در همان حال پس امام گفت که چون باشد آن مرد با اختیار اگر خواهد فروشد و اگر خواهد
نفروشد و باشی تو نیز با اختیار اگر خواهی خریداری کنی و اگر خواهی نخری پس باکی نیست پس راوی گفت که گفتم که پس بدرستی که اهل
مسجد مدینه دعوی میکنند که این خریدن من متاع را از او باطل است و میگویند که اگر آورد آن مرد آن متاع را بعد از چند ماه صحیح میشود آن
خریدن پس امام گفت که این عینه که با اختیار طرفین باشد همین تقدیم چیزیست پیش از دیگری و ایقاع آنست بعد از آن دیگر پس باکی نیست بروای **دوم**
اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن العینة وقلت ان عامة تجارنا الیوم یعطون العینة فاقص علیک کیف نعمل قال هات قلت یاتینا الرجل منهم
یرید المال فیقول انا لیس عندنا متاع فیقول اربحک ده یازده واقول انا ده دوازده فلا نزال نتراوض حتی نتراوض علی امر **شرح**
ان اینجا عبارتست از نقد مثل دراهم و مقصود آنست که میخواهد که بطریق عینه نقدی بدست آورد **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
را از پیش بینی در تجارت و گفتم که بدرستی که جمهور تجار ما در این روز کار میدهند متاع پیش بینی را پس میخواهم که بر تو نقل کنم که چگونه عمل میکنیم امام
گفت که بیاور آنچه آوردی گفتم که می آید نزد ما کسی که گفتگوی او بر رغبت متاع میکند میخواهد مبلغ نقدی که بدست آورد پس گفتگو بر سر قیمت میکند
با او نیست نزد ما متاعی پس میگوید که هر متاعی که فایده میدهم تو را ده یازده و میگویم من که ده دوازده پس پیوسته مضایقه با یکدیگر میکنیم تا آنکه مضایقه ما
قرار میگیرد بر بهای مثل ده یازده و دیم **اصل** فاذا فرغنا قلت ای متاع احب الیک ان اشتری لک فیقول الحریر لانه لا یجد شیئا اقل وضیعة
منه فاذهب وقد قاولته من غیر مبایعة فقال الیس ان شئت لم تعطه وان شاء لم یاخذ منک قلت بلی قال فاذهب فاشتری له ذلک الحریر واما
کس لنقدر جیدی تم آمد ...بی نقاریه فرجا از ده ت علیه القلیل... المقاوله ... **شرح**
ان اشتری بفتح همزه و سکون نون و میم مضارع متکلم معلوم باب افتعال بدل الاشتمال ... در احب است ... منصوب ... لبت در اصل
است فاذهب در اول بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است و در دوم بصیغه امر است زیرا که جمله فقال تا فاذهب مشتمل است بر دو جمله معترضه که در
میان اجزای کلام سایل در آمده پس فاشتری بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال تتمه کلام سایل است پس کلام سایل اینست که فاذهب و قد
قاولته من غیر مبایعة فاشتری که ذلک تا آخر **یعنی** پس چون فارغ شویم میگویم که کدام متاع ... بسوی تو اینکه خریداری کنم برای تو
پس میگوید که حریر برای اینکه نمی یابد چیزی که کمتر باشد باعتبار نقصان از حریر پس میروم ... که بجهت گفتگو کردم با او بی آنکه صیغه بیع
واقع شود پس امام گفت که ... آیا نیست اینکه اگر خواهی نمیدهی باو حریر را و اگر خواهد نمیگیرد حریر را از تو گفتم که بلی امام

گفت که پس بهو پس میخرم برای او آن حریر را و گفتگو بر ترتیب میکنیم بقدر طاقت خود بعد از آن می آورم آن حریر را بسوی خانه خود پس میفروشم
بآن مرد پس اگر زیاد میگیرم برای اینکه بسیار است آنچه گفتگو کردم و بر آن کردم با او و بر آنچه گفتگو کردم با او و به آنکه با هم نخستیم پس نشد چیزی از
بیع و شراء حریر میان من و آن مرد **اصل** فاذا اشتری متاعا لم یجد احدا اغلی به من الذی اشتریته منه فیبیعه منه فیجیء ذلک فیاخذ الدراهم
فیدفعها الیه وربما جاء بالحیلة علی فقال لا تدفعها الا الی صاحب الحریر **شرح** اغلی بغین با نقطه بصیغه افعل التفضیل است باء به برای تعدیه است
و ضمیر راجع بحریرست الحیلة بکار با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است **یعنی** پس چون حریر از مال حریر را
بیابد هیچ کس را که گران تر خرد آن حریر را از صاحب اولش که خریدیم حریر را از او پس میفروشد آن حریر را بصاحب اولش پس می آید صاحب
اول حریر پس میگیرد دراهم را از من پس میدهد بآن دراهم را باو و بسا که آمد صاحب اول حریر برای اینکه حواله کند آن مرد را بمن پس امام
گفت که مده آن دراهم را مگر بصاحب اول حریر مراد اینست که حواله را قبول مکن **اصل** قلت وربما لم یتفق بینی وبینه البیع واطلب الیه فیقبل
منی فقال الیس ان شاء لم یفعل وان شئت انت لم ترد قلت بلی لو انه هلک فمن مالی قال لا باس بهذا اذا انت لم تعد هذا فلا باس به **شرح**
حصیر بیعه راجع است بصاحب و ضمیر بر راجع است با سر که مذکور شده معنی تیراوض علی امر اطلب بصیغه متکلم معلوم باب نصر است و التعدیه آن بالی بتضمین
معنی احسبت و برای افاده معنی التماس است ضمیر الیه راجع بصاحب اول حریر است و ضمیر بارز راجع بحریر است ضمیر وانه راجع بحریر است هلک او از
الیشاف بیان الا بهام عبده است لم تعد بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه مضارع مخاطب معلوم معتل
اللام واوی باب نصر است بحذف یکی از دو عین و تخفیف الاخیره از باب تفعل است التعدی والعدو الفتح عین و سکون دال التجاوز زور
هر تعدیه بر بهر اضطراب محلا و معمولا است و آن اشارت است بمختار بودن صاحب اول حریر و مقصود آنست که اگر نشایسته جبر در آن التماس باشد جایز
است **یعنی** گفتم که و بسا که اتفاق نیفتاد میان من و میان آن مرد فروختن حریر با آنچه قرار شده و التماس میکنم بسوی صاحب اول حریر پس قبول
میکند حریر را از من بهمان قیمت که فروخته پس امام گفت که آیا نیست اینکه اگر خواهد قبول نمیکند و اگر خواهی تو نمیگیری گفتم که بلی اگر اینکه
آن حریر تلف میشد پس از مال من می بود امام گفت که باکی نیست بروای باین التماس بیان این آنکه چون تو در نگذری از مختار بودن صاحب اولش در جبر
نکنی پس باکی نیست بروای بآن التماس **سیوم اصل** عن منصور بن حازم قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طلب من رجل ثوبا بعینة فقال
لیس عندی هذا ودراهم فخذها فاشتر بها فاخذها واشتری ثوبا کما یرید ثم جاء به لیشتریه منه فقال الیس ان ذهب الثوب فمن مال الذی اعطاه
الدراهم قلت بلی ان شاء اشتری وان شاء لم یشتر قال فقال لا باس به **شرح** ذکر الیس تا آخر برای احتراز است از صورتی که دراهم
را القرض گرفته باشد و ثوب را برای خود خریده باشد زیرا که آن معامله ربا میشود و قال فقال از زیادتی کاتبان باشد و ناخوشی مینماید
زیرا که از جمله ان شا بتقدیر استفهام است چنین می باید که قلت نعم فقال و ما موافق این شرح میکنیم و از تقدیر استفهام است این دو کلام
امام منفصل یکدیگر بما باید و الله اعلم **یعنی** روایتست از منصور بن حازم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلب
کرد از مردی جامه را بعنوان پیش بینی یعنی بایع مثلا گفت که جامه را الحال بنقد و بفروشی من بنسیه بفایده پس مرد دوم گفت که نیست جامه
نزد من که خریداری نمایم با بیعی که میدهم که آن جامه را که تو میخواهی بگیرد و این دراهم است پس بگیر آنها را و بخر بآنها پس مرد اول
گرفت آن دراهم را و خرید جامه را چنانچه میخواهد بعد از آن آورد آن جامه را تا خرد آنرا از مرد دوم پس امام گفت که آیا نیست اینکه اگر
تلف شود آن جامه بعد از خریدن مرد اول پس از مال مرد دوم است که داده او را آن دراهم گفتم که بلی پس امام گفت که آن مرد اول اگر
خواهد میخرد از مرد دوم و اگر خواهد نمیخرد گفتم که آری پس امام گفت که باکی نیست بروای بآن خریدن مرد اول از مرد دوم بنسیه **چهارم اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعین ثم حل دینه فلم یجد ما یقضی ایتعین من صاحبه الذی عینه ویقضیه قال نعم **شرح** یعین بعین بی نقطه و یاء دو
نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است یتعین از حق مال از کسی بعنوان پیش بینی عینه بعین بی نقطه و یاء دو نقطه
در پایین و نون بصیغه ماضی غایب ... تفعیل است التعیین دادن مال کسی را بعنوان پیش بینی **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که مردی بعنوان پیش بینی گرفت مال را بعد از آن حلول کرد وقت وعده دین او پس نیافت آنچه را که ادا کند دین را آیا بعنوان پیش
بینی میگیرد از یار او که بعنوان پیش بینی داده او را و ادا میکند دین سابق را امام گفت که آری **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه

یکون لی علی الرجل الدراهم فیقول بعنی شیئا اقضک فابیعه المتاع ثم اشتریه منه و اقبض مالی قال لا باس شرح اتفقت النسخ بلفظ الفقیه مضمون
متکلم معلوم متصل اللام باب ضرب مجزوم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می باشد مرا بر مردی درهمها پس میگوید در عوض وعده ای بفروش
من چیزی را تا ادا کنم دین سابق ترا پس میفروشم باو متاع را چیزیکه بعد ازان میخرم آن متاع را ازو و بعد قبض میکنم مال سابق خود را امام
گفت باکی نیست پروای مراد صورتیست که اراده واپس فروختن متاع نداشته باشد اگر خواهد فروخته شود و اگر خواهد نفروشد ششم اصل کتب عبد الله
علیه السلام فقال له حفص بن حفص ما تقول فی العینة فی رجل یبایع رجلا فیقول ابایعک بده دوازده و بده یازده فقال ابو عبد الله علیه السلام هذا
فاسد ولکن یقول اربح علیک فی جمیع الدراهم کذا و کذا و یساومه علی هذا فلیس به باس وقال اساومه ولیس عندی متاع قال لا باس شرح
حفص بفتح حاء سیقط و تحقیق نون است رجل اول عبارت است از دهنده مال و رجل دوم عبارت است از گیرنده مال بجز مقبول راجع بر جل اول است
و مراد گفتن این سخن است بعد از خریدن رجل اول آن متاع را از دیگری و پیش از فروختن آن متاع بر جل دوم اما فاسد برای تحریم نیست بلکه برای
بیان کراهت بیع مرابحه است چنانچه بیان شده در شرح حدیث سیوم باب بیع المرابحه که باب هشتاد و پنجم است اربح براء سیقط و با بی نقطه و حاء سیقط
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام را حفص بن حفص که چه میگوی در شخصی در روی
که اراده بیع میکند با مردی با نزد وی که میگوید که اراده بیع میکنم با تو بده دوازده و ده یازده و مثل این پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
این ناخوش است و لیکن میگوید که فایده میگیرم بر تو در جمیع دراهمی که از من رفته بسبب این متاع چنین و چنین درهم و گفتگوی قیمت میکند با
او بنابراین پس نیست باکی پروای و گفت حفص بن حفص که گاهی گفتگوی بها میکنم با او بر حالی که نیست نزد من متاعی امام گفت که نیست پروای

هفتم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل لی علیه مال وهو معسر فاشتری بیعا من رجل الی اجل علی ان
اضمن ذلک عنه للرجل ویقضینی الذی لی قال لا باس شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی
که مراست بر او مالی و او دست تنگ است پس خرید متاعی را از مردی تا بر یاد داد که مراست بر او تا اگر ضامن شوم آنچه بر من شوم و آن دین را
از جانب مرد اول و دهد مرا آنچه مراست پس که آن متاع را در عوض مال من دهد طلب زیادتی امام گفت که نیست پروای هشتم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام عینت رجلا عینة فقلت له اقضنی فقال لیس عندی تعیننی حتی اقضیک قال عینه حتی یقضیک شرح عینت بصیغه ماضی
متکلم معلوم باب تفعیل است التعیین دادن مالی است بعنوان پیش بینی در تجارت عینة بکسر عین و سکون یاء مفعول مطلق برای
نوع است اقضنی بصیغه امر باب ضرب است تعیننی بفتح عین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در زیر مکسوره و تشدید نون اول لام الفعل و دوم
نون وقایه است و جزم متکلم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است و جزم جواب امر است عینه بصیغه امر باب تفعیل
و ضمیر غایب است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بعنوان پیش بینی در تجارت دادم مردی را مالی بعنوان پیش بینی پس گفتم او را ادا کن
وعده که بوده بمن پس گفت که نیست نزد من بده مرا مالی دیگر بعنوان پیش بینی تا دهم ترا امام گفت که بده دیگر تعیین کن او را تا دهد دین
سابق ترا نهم اصل عن محمد بن اسحق بن عمار قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان سلسبیل طلبت منی مائة الف درهم علی ان تربحنی عشرة الاف
درهم قال لا باس و فی روایة اخری لا باس به اعطها مائة الف وبعها الثوب بعشرة الاف واکتب علیها کتابین شرح نزد محمد بن اسحق
بن عمار بعضی اموال امام موسی کاظم علیه السلام بوده و باو معامله میداده و از الفت که از ابن بابویه منقول است که او واقفی شده سلسبیل اسم زنیست
از بنی العباس که از ظلم و تعدی بعضی اموال امام موسی کاظم علیه السلام را غصب کرده بود پس تجویز اقراض او بعنوان ربای صریح و بعنوان
عینه فاسده که اخبار ربا تو بنا شده در حق او مبنی بر تقاص است مانند تجویز دزدی که از مال دیگری که غصب مال کرده باشد و نظایر ان گذشت
در حدیث هشتم باب داد و الامانه که باب چهل و ششم است تربحنی براء سیقط و با بی نقطه و حاء سیقط
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است و اسناد الصیغة مضارع متکلم معلوم باب ضرب عطف است بر اقرضها و عطف مضارع بر ماضی برای دلالت
بر اینست که اقراض واقع شده و بیع هنوز واقع نشده و مقصود سوال از جواز این بیع نیست بلکه مقصود بیان اینکه سلسبیل
قرض ربای صریح میخواهد و من تغییر صورت آن کرده ام بعینه هر چند که فاسده باشد و بفتح واو و کسر شین با نقطه و تشدید یاء مجرور در مضاف الیه است
تقوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و حقیقت آن بیان شده در شرح حدیث هفتم باب بیع نسیه که باب هشتاد و پنجم باب بیع المرابحه است روایة اخری

مشتمل است

مشتمل است بر روایت اولی و چیزی زاید و منافات نیست میان این دو روایت زیرا که در اولی تجویز عینه فاسده است در حق غاصب و در دوم بیان
جواز عینه فاسده است به بیان جواز ربای صریح در حق غاصب چه جای عینه فاسده پس امر در اعطها برای اباحت است وبعها الثوب الی اخره است
بانسبت جمع میان ربای صریح و عینه فاسده نیز جایز است در حق غاصب اگر میسر شود و اکتب تا اخر اشارت است بانکه هر کدام از آنها معامله علیحده است
پس مجموع آن دو معامله مشتمل است بر اقراض صد و نود هزار درهم و بیع جامه هزار درهم بده هزار درهم یا که طلب ولیست و ده هزار درهم
روایت است از محمد بن اسحق بن عمار گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستی که سلسبیل طلب کرد از من قرض صد هزار درهم را
از مال تو بنابر اینکه فایده دهم مرا ده هزار درهم یعنی که قرض ده یازده بعنوان ربا میخواست پس قرض دادم او را نود هزار درهم و
میفروشم باو جامه منفعتی را که خریدم آنرا بهزار درهم بده هزار درهم امام گفت که نیست پروای و در روایتی دیگر است که نیست پروای بان
بیان این آنکه بده سلسبیل را صد هزار درهم و بعد ده هزار درهم و بفروش نیز آن جامه را بعد از اقراض نود هزار درهم علیحده بده هزار
درهم و بنویس بر سلسبیل دو مکتوب یکی مشتمل بر شغل ذمه سلسبیل بیازده هزار درهم و دیگری مشتمل بر شغل ذمه سلسبیل بده هزار درهم

دهم اصل عن محمد بن اسحق بن عمار قال قلت للرضا علیه السلام الرجل یکون له المال قد حل علی صاحبه یبیعه لؤلؤة تسوی مائة درهم بالف
درهم و یؤخر عنه المال الی وقت قال لا باس قد امرنی ابی ففعلت ذلک و زعم انه سال ابا الحسن علیه السلام عنها فقال له مثل ذلک شرح
مناسب اینجا آنکه در حدیث بجا هم آخر الابواب و از آن ظاهر میشود که قد امرنی ابی ففعلت ذلک در صورتی بوده که پدر رضا علیه السلام مدیون
بوده یعنی روایت است از محمد بن اسحق بن عمار گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که مردی می باشد او را مالی که بتحقیق حلول اجل ان شده بر
کسی که مال در ذمه اوست میفروشد آنمرد باو دانه مروارید را که ارزش صد درهم دارد بهزار درهم و تاخیر میکند از آن کس ادای مال سابق
را تا وقتی دیگر امام گفت که نیست پروای بیان این آنکه بتحقیق امر کرد مرا پدرم پس کردم آنرا و محمد بن اسحق بن عمار دعوی کرد که او پرسید
امام موسی کاظم علیه السلام را نیز در آن مسئله پس امام موسی کاظم گفت محمد را مثل آن جواب اشارت است بحدیث آینده یازدهم اصل عن محمد بن
اسحق بن عمار قال قلت لابی الحسن صلوات الله علیه یکون لی علی الرجل دراهم فیقول اخرنی بها وانا اربحک فابیعه جبة تقوم علی بالف درهم
بعشرة الاف درهم او قال بعشرین الفا واوخره بالمال قال لا باس شرح الجبة بضم جیم و تشدید باء بالنقطه نوعی از جامه که آستین کوتاه
میباشد و در اینجا جبه تقوم بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است بحذف یکی تاء یعنی روایت است از محمد بن اسحق بن عمار
گفت که گفتم امام موسی کاظم صلوات الله علیه را که می باشد مرا بر مردی درهمها پس میگوید در سر وعده که تاخیر کن مرا با آنها و میدهم فایده
بده هم ترا پس میفروشم باو جبه را که برمی آید بر من بهزار درهم بده هزار درهم یا گفت به بیست هزار درهم و تاخیر میکنم او را با مال
سابق امام گفت که نیست پروای دوازدهم اصل عن عبد الملک بن عتبة قال سالته عن الرجل ارید ان اعینه المال ویکون لی علیه
مال قبل ذلک فیطلب منی مالا ازیده علی مالی الذی علیه ایستقیم ان ازیده مالا وابیعه لؤلؤة تسوی مائة درهم بالف درهم فاقول ابیعک
هذه اللؤلؤة بالف درهم علی ان اؤخرک بثمنها وبمالی علیک کذا و کذا شهرا قال لا باس شرح روایت است از عبد الملک بن عتبه بضم عین
سیقط و سکون تاء دو نقطه در بالا و باء بالنقطه که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که میخواهم
که بعنوان عینه دهم او را مالی و می باشد مرا بر او مالی پیش از آن پس طلب میکند از من مالی را که زیاد کنم آنرا بر مالی که بر اوست آیا راست
میشود در اینکه زیاد دهم او را مالی و فروشم باو مرواریدی که بها او میشود صد درهم بهزار درهم پس گویم که میفروشم بتو این مروارید
را بهزار درهم بشرط اینکه تاخیر کنم ترا بهای آن و بمالی که مراست بر تو چنین و چنین ماه امام گفت که نیست پروای باب نودوم اصل
باب الشرطین فی بیع شرح این باب بیان وجوب لزوم بدل یکی بیکی در یک بیع است و در این باب یک حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه
السلام قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه من باع سلعة فقال ان ثمنها کذا و کذا یدا بید وثمنها کذا و کذا نظرة فخذها بای ثمن شئت واجعل
صفقتها واحدة فلیس له الا اقلهما وان کانت نظرة قال وقال علیه السلام من ساوم بثمنین احدهما عاجلا والاخر نظرة فلیسم احدهما قبل
الصفقة شرح سلعه بکسر سین و سکون لام است الصفقه بفتح صاد سیقط و سکون فاء و قاف مصدر باب ضرب است و ثبت داد و ستد
بیع و مراد اینجا عقد بیع است ان وصلیه است و مقصود لزوم بیع نیست بلکه مقصود تکفین فسخ است مثلا خریدار بده کان احدهما

بجود و بسیار ثقیل نیست و هم چنین است الاخر بس ناظره معقولست **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که هر که فروخت متاعی را بایزوش که گفت مشتری که بهای آن چنین و چنین است بر حالی که درست حالت باشد و بهای آن چنین و چنین است بر حالی که نسیه باشد پس بگیر آنرا بکدام بها که خواستی و اورا نباید عقد بیع از آن یکی پس نیست آن بایع را مگر کمتر آن دو بها هر چند که آن نقد بیع میشود و نسیه امام گفت که و گفت امیر المومنین علیه السلام که هر که گفتگوی قیمت متاع کرد به دو بها یکی بر حالی که درست حالت باشد و دیگری بر حالی که نسیه باشد پس باید که نام برد یکی از آن دو بهار اپیش از عقد بیع مراد آنست که اگر نام نبرد مقصود نرسد بلکه موقوف میشود به بهای کمتر و نسیه و آن نوع ثالث است که

باب نود و یکم اصل باب الرجل یبیع البیع ثم یوجد فیه عیب شرح این باب بیان آن دلیلست که موجود شد متاع را العبد از آن یافته میشود و آن عیبی و در این باب چند حدیثست **اول اصل** عن الحسن بن عطیه عن عمر بن یزید قال کنت انا و عمر بالمدینة فباع عمر جرابا هرویا کل ثوب بکذا و کذا فاخذوه فاقتسموه فوجدوا ثوبا فیه عیب فردوه فقال لهم عمر اعطیکم ثمنه الذی بعتکم به قال لا ولکن ناخذ منک قیمة الثوب فذکر عمر ذلک لابی عبد الله علیه السلام فقال یلزمه ذلک **شرح** تفسیر جراب هروی گذشت در شرح حدیث ششم باب بیع المتاع و شراه که باب هشتاد و چهارم است ضمیر ثمنه راجع بثوب میشود و فرق میان ثمن و قیمت آنست که ثمن مبلغیست که بآن چیزی فروخته شده و قیمت مبلغیست که چیزی بآن می ارزد و اینجا زیاد بر ثمن است ضمیر قال اول راجع است بیکی از مشتریان که متولی عقد شده باصالت خود و بوکالت دیگران یا راجع است بمشتری که جامه عیبناک در حصه او واقع شده و بر هر تقدیر مقصود شان اینست که جامه دیگر نقد کرده برای ما و تفاوت ان نقص را بپرد در این جامه از تو میخواهیم یلزمه صیغه مضارع غایب معلوم از باب افعالست و مخاطب باب افعال میتواند بود و بنا بر احتمال دوم در جزء قال الکلام اقرار دیگر متعلق در یلزمه است که آن نقصان مخصوص بآن مشتری باشد که جامه در حصه اوست و دیگران شریک در آن نقصان نباشند و میتواند بود که شریک باشند و الله اعلم **یعنی** روایتست از حسن بن عطیه از عمر بن یزید گفت که بودم من و عمر بن یزید در مدینه پس فروخت عمر بن یزید بسته جامه هروی را هر جامه را بچنین و چنین پس مشتریان گرفتند بسته جامه را پس قسمت کردند آنرا پس یافتند یک جامه را که در آن عیبی بود پس رد کردند آنرا پس گفت ایشانرا عمر بن یزید که میدهم شما را بهای آن یک جامه که فروختم شما را آن بها مشتری کرد آن جامه در حصه او واقع شده بود گفت که نه ولیک میگیریم از تو ارزش آن یک جامه را که زیاده از بهای آنست پس مذکور کرد عمر بن یزید این را برای امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که لازم میشود مشتری را آنچه گفتی یعنی که بهای جامه را می باید که رد کند طلب تفاوت قیمت نکند **دوم اصل** عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یشتری الثوب او المتاع فیجد فیه عیبا قال ان کان الشیء قائما بعینه رده علیه واخذ الثمن وان کان الثوب قد قطع او خیط او صبغ یرجع بنقصان العیب **شرح** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که میخرد جامه را یا متاعی دیگر را پس می یابد در آن عیبی را امام گفت که اگر باشد آن چیز بر حالی بحال خود هر میکرداند آنرا بر بایع و میگیرد بها را و اگر باشد جامه مثلا که تحقیق بریده شده باشد یا دوخته شده باشد یا رنگ کرده شده هر میگردد مشتری بسوی بایع برای طلب مقدار نقصان عیب **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما رجل اشتری شیئا و به عیب او عوار لم یتبرا الیه ولم یتبین له فاحدث فیه بعد ما قبضه شیئا ثم علم بذلک العوار او بذلک الداء انه یمضی علیه البیع ویرد علیه بقدر ما ینقص من ذلک الداء والعیب من ثمن ذلک لو لم یکن به **شرح** ای مرفوع و مبتدا است ما زایده است رجل مجرور و مضاف الیه است العوار بفتح و ضم و کسر عین بی نقطه و تخفیف واو و دال الف و را بی نقطه رخنه در جامه و مانند آن لم یتبرا بتای دو نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل حالست از ضمیر مستتر در اشتری الیه نایب فاعل است و ضمیر راجع بصاحب حالست ولم یتبین نیز بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل است و له نایب فاعلست و ضمیر راجع بصاحب حالست مراد بداء عیب است الداء بکسر همزه و تشدید یا نوعی مفتوحه و جزء نیز مجرد است یمضی بصیغه مجهول باب افعال و معلوم باب ضرب میتواند بود و یرد بصیغه مجهول باب نصر است و او و در و العیب برای عطف تفسیر است و ذکر آن بعنوان مثالست **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر کدام مردی که خرید چیزی را و با آن چیز عیبی یا رخنه بود بر حالی که بری ازان ذمت بایع خواسته نشده بود بسوی او و بر حالی که اظهار کرده نشده بود بسوی او و ظاهر نبود برای او پس احداث کرد در آن چیز بعد از آنکه قبض کرد آن چیز را مثل بریدن و دوختن و رنگ کردن بعد از آن دانست آن رخنه را یا آن عیب را به راستی کردن آن است که رودان کرده میشود

بر او و آن بیع و بر او رد میشود بر او بقدر آنچه کم میشود بسبب آن عوار و عیب از جمله بهای آن چیز اگر نمی بود آن عیب با آن چیز

باب نود و دوم اصل باب بیع النسیئة شرح النسیئة بفتح نون و کسر سین و سکون یا و همزه و بضم نون و سکون سین و همزه و تاخیر کردن بهای بیع و آن ملکی مسلم است **یعنی** این باب بیان فروختن بعنوان نسیه است و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام انی ارید الخروج الی بعض الجبل فقال ما للناس بد من ان یضطربوا سنتهم هذه فقلت له جعلت فداک انا اذا بعناهم بنسیئة کان اکثر للربح قال فبعهم بتاخیر سنة قلت بتاخیر سنتین قال نعم قلت بتاخیر ثلاث قال لا **شرح** الجبل بفتح جیم و تخفیف بای یک نقطه مفتوحه عراق عجم مثل اصفهان و قزوین اللام در للربح برای التقویه است **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام یا امام علی النقی علیه السلام را که بدرستی که من اراده دارم رفتن را بسوی بعضی عراق عجم پس امام گفت که نیست مردمان را چاره از آنکه مضطرب شوند در این سال این یعنی ان سبب فتنه که حادث خواهد شد در عراق عجم پس گفتم امام را که قربانت شوم بدرستی که ما چون فروشیم بایشان بنسیه میشود بیشتر کننده فایده را امام گفت که پس بفروش با ایشان با تاخیر یک سال گفتم که آیا بتاخیر دو سال بفروشم گفت که آری گفتم که آیا بتاخیر سه سال بفروشم گفت که نه **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیر المومنین علیه السلام فی رجل امره نفر لیبتاع لهم بعیرا بنقد ویزیدونه فوق ذلک نظرة فابتاع لهم بعیرا ومعه بعضهم فمنعه ان یاخذ منهم فوق ورقه نظرة **شرح** ویزیدونه بزای با نقطه و یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب عطف است بر امره و بتقدیر قول است و از قبیل لطلب حال حکایت حال ماضی است پس بصیغه دعا لو از نزیدنک است و مفعول فیه است که مذکور شده در باب العینه بعضهم عبارتست از مردی از جمله ایشان که همراه آن مرد شده برای آنکه باصالت خود و وکالت باقی ان بود از آن مرد خریداری نماید ضمیر فمنعه راجع است ببعضهم و مقصود اینست که اگر آن بعض تفاوت قرار داده باشد میان خود و آن و در قیمت نسیه فسخ نمیشود **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المومنین علیه السلام در مردی که امر کردند او را جمعی با آنکه خرد برای ایشان شتری را بمبلغ نقد از مال آن مرد و گفتند او را که زیاده میدهیم ترا با بالای آن مبلغ پس خرید برای ایشان شتری را و با او بود بعض ایشان برای آنکه بعد از خریدن آن مرد شتر را بخرد پس حکم کرد امیر المومنین علیه السلام که منع کرد آن مرد را از آنکه گیرد از ایشان زیاده بالاتر از قیمت که آنرا قبول کرده برای خود بنسیه **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل یشتری المتاع الی اجل قال لیس له ان یبیعه مرابحة الا الی الاجل الذی اشتراه الیه وان باعه مرابحة ولم یخبره کان للذی اشتراه من الاجل مثل ذلک **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث هفتم باب بیع المرابحة که باب هشتاد و پنجم است **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یبیع المتاع بنسا فیشتریه من صاحبه الذی یبیعه منه قال نعم لا باس به فقلت له اشتری متاعی فقال لیس هو متاعک ولا بقرک ولا غنمک **شرح** النسا بفتح نون و فتح سین بی نقطه و همزه نسیه نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم مقلوب است اشتری بصیغه مضارع متکلم بتقدیر استفهام الکاری است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میفروشد جامه را بنسیه پس میخرد آن جامه را از صاحبش که فروخته شد آنرا بآن پس نقدا امام گفت که خوب است نیست پروای بآن پس گفتم امام را که آیا میخرم جامه خود را پس امام گفت که نیست آن جامه تو و نه گاو تو و نه گوسفند تو مراد صحت عینه است بشرط بقای اختیار بایع و مشتری در عقد دوم چنانچه بیان شده در احادیث باب العینه

باب نود و سیوم اصل باب شراء الرقیق شرح الرقیق بفتح را بی نقطه و کسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف مملوک و مملوکان و اینجا هر دو محتمل است **یعنی** این باب بیان خریدن غلام و کنیز است و در این باب هجده حدیث **اول اصل** عن ابن رئاب قال سالت ابا الحسن موسی علیه السلام عن رجل بیع وبینه قرابة ترک اولادا صغارا وترک ممالیک غلمانا وجواری ولم یوص فما تری فیمن یشتری منهم الجاریة یتخذها ام ولد وما تری فی بیعهم قال فقال ان کان لهم ولی یقوم بامرهم باع علیهم ونظر لهم وکان ماجورا فیهم **شرح** روایتست از ابن رئاب بکسر را بی نقطه و تخفیف همزه و الف و بای یک نقطه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که میان من و میان او خویشیست مرده گذاشته فرزندان را که کوچک بودند و گذاشته مملوکان

را که علماء ان و کنیزان اند و تعیین وصی نکرد پس چه می بینی در کسی که میخرد از ایشان کنیزی را به حالی که فرا میگیرد آن کنیز را ام ولد خود و چه می
بینی در فروختن ایشان راوی گفت که پس امام گفت که اگر باشد ایشان را کسی که قیام نماید بکار ایشان پس باکی نیست وی کند کار ایشان میفروشد برای ایشان و در
رعایت مصلحت میکند برای ایشان و میشود صاحب ثواب در حق ایشان مراد آنست که اشترا از ایشان و بیع ایشان صحیح است چون ما باشند
اصل قلت فما تری فیمن یشتری منهم الجاریة فیتخذها ام ولد قال لا باس بذلک اذا باع علیهم القیم لهم الناظر فیما یصلحهم فلیس لهم ان یرجعوا
فیما صنع القیم لهم الناظر فیما یصلحهم شرح چون سائل دو سوال کرد و جواب امام علیه السلام دلالت مطابقیه بر جواب سوال دوم داشت در
جواب سوال اول اکتفا بدلالت اشارتیه شده بود و سائل تکرار سوال اول نمود برای احتیاط یعنی گفتم پس چه میگویی در کسی که میخرد از
ایشان کنیز را به حالی که فرا میگیرد آن کنیز را ام ولد خود امام گفت که باکی نیست به آن هرگاه چون فروخته برای ایشان آن ایستاده کننده
برای ایشان نگاه کننده در آنچه اصلاح میکند ایشان را پس نیست ایشان را اینکه برگردند در آنچه کرده آن ایستاده کننده برای
ایشان نگاه کننده در آنچه اصلاح میکند ایشان را دوم اصل عنه احمد بن محمد عن محمد بن اسمعیل قال مات رجل من اصحابنا
ولم یوص فرفع امره الی قاضی الکوفة فصیّر عبد الحمید القیم بماله وکان الرجل خلّف ورثة صغارا ومتاعا وجواری فباع عبد الحمید المتاع
فلما اراد بیع الجواری ضعف قلبه فی بیعهن اذ لم یکن المیت صیّر الیه وصیته وکان قیامه فیها بامر القاضی لانهن فروج شرح روایت
از احمد بن محمد از محمد بن اسمعیل گفت که مرد مردی از یاران ما و تعیین وصی نکرد پس مرفوع شد کار او بسوی قاضی کوفه پس آن قاضی گردانید
عبد الحمید را ایستاده کننده مال آن مرد و بود آن مرد که گذاشته بود وارثان کوچک را و متاعی را و کنیزانی پس فروخت عبد الحمید
متاع را پس وقتی که اراده کرد فروختن کنیزان را سست شد دل او در فروختن ایشان زیرا که نبود میت که گردانیده باشد بسوی عبد الحمید
وصیت خود را و بود ایستادگی کردن عبد الحمید در مخلفات میت بامر قاضی و بسبب اینکه کنیزان فرجها اند یعنی که میزاید میشود با
نسب میشوند و اهتمام بحلال بودن آن بسیار است اصل قال فذکرت ذلک لابی جعفر صلوات الله علیه وقلت له یموت الرجل من
اصحابنا ولا یوصی الی احد ویخلف جواری فیقیم القاضی رجلا منا لبیعهن او قال یقوم بذلک رجل منا فیضعف قلبه لانهن فروج فما تری
فی ذلک قال فقال اذا کان القیم به مثلک ومثل عبد الحمید فلا باس شرح او قال از شک احمد بن محمد است و ضمیر قال راجع است بمحمد بن
اسمعیل یقوم بذلک رجل منا از قبیل نقل بالمعنی است و مقصود اینست که محمد بن اسمعیل گفت فیقیم القاضی رجلا منا لبیعهن یا گفت یقوم
لبیعهن رجل منا یعنی پس مذکور کردم آنرا برای امام محمد باقر صلوات الله علیه و گفتم امام را اگر بمیرد مردی از یاران ما و نمیشود اما وصیه و
وصیت نمیکند بسوی هیچ یک و میگذارد کنیزان را پس برپا میدارد قاضی مردی از ما برای فروختن کنیزان یا محمد بن اسمعیل گفت که ایستادگی
میکند بفروختن ایشان مردی از ما پس سست میشود دل او بسبب اینکه کنیزان فرجها اند پس چه می بینی در آن راوی گفت که پس
امام گفت که چون باشد ایستادگی کننده بان همچو تو و همچو عبد الحمید پس باکی نیست برو سیوم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل
یشتری العبد وهو آبق من اهله فقال لا یصلح الا ان یشتری معه شیئا آخر فیقول اشتری منک هذا الشیء وعبدک بکذا وکذا فان لم
یقدر علی العبد کان ثمنه الذی نقده فی الشیء شرح این ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث سیم باب بیع المدرک والمجازفة
والشیء المبهم که باب بیست و سیوم است چهارم اصل عن رفاعة النخاس قال سألت ابا عبد الله علیه السلام فقلت ساومت رجلا بجاریة
فباعنیها بحکمی فقبضتها منه علی ذلک ثم بعثت الیه بالف درهم وقلت هذه الالف حکمی علیک فابی ان یقبلها منی وقد کنت مسستها قبل
ان ابعث الیه بالف درهم شرح رفاعه بکسر راء بی نقطه و تخفیف فاء و الف و عین بی نقطه است نخاس بفتح نون و تشدید خاء با نقطه
و الف و سین بی نقطه است [illegible] یعنی روایت است از رفاعه برده فروش گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را پس گفتم که گفتگوی قیمت کردم با مردی بکنیزی که او را بود پس فروخت بمن آن کنیز را بحکم من یعنی آنچه من راضی
شوم بر آن پس گرفتم کنیز را از او بر آن شرط بعد از آن فرستادم بسوی او هزار درهم و گفتم که این هزار درهم
حکم من است بر تو پس ابا کرد از اینکه قبول کند آن را از من و بتحقیق بودم که جماع کردم آن کنیز را پیش از آنکه فرستم بسوی
او هزار درهم اصل قال فقال اری ان تقوم الجاریة بقیمة عادلة فان کان ثمنها اکثر مما بعثت الیه کان علیک ان ترد الیه

ما القیمة

ما نقص من القیمة وان کانت ثمنها اقل مما بعثت به الیه فهو له قال فقلت ارأیت ان اصبت بها عیبا بعد ما مسستها قال لیس لک ان تردها
ولک ان تاخذ قیمة ما بین الصحة والعیب یعنی راوی گفت که پس امام گفت که می بینم اینرا که قیمت کنی آن کنیز را
بقیمتی که وسط باشد پس اگر باشد بهای آن کنیز بیشتر از آنچه فرستادی بسوی او واجب میشود بر تو اینکه برگردانی بسوی او آنچه را که
کم شده از قیمت کنیز و اگر باشد قیمت آن کنیز کمتر از آنچه فرستادی به آن بسوی او پس آنچه فرستادی از او است راوی گفت پس گفتم که خبر ده
که اگر یابم بآن کنیز عیبی را بعد از آنکه جماع کردم آن کنیز را چه حکم امام گفت که نیست ترا اینکه رد کنی آن کنیز را و تراست اینکه فرا گیری بهای
آنچه را که میان صحت و عیب است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی المملوک یکون بین شرکاء فیبیع احدهم نصیبه فیقول صاحبه
انا احق به اله ذلک قال نعم اذا کان واحدا فقیل له فی الحیوان شفعة فقال لا شرح شرکاء مستعمل شده بفتح در مشترک میان دو شریک
و زیاده و مراد بحیوان اینجا جانوریست [illegible] الشفعة بضم شین با نقطه و سکون فاء و عین بی نقطه حق شراکت مثل اینکه خانه مشترک
میان دو کس و یکی حصه خود را بغیر شریک بفروشد و شریک آن حصه را بگیرد بسبب حق شراکت و بیان شفعه در حیوان مفصل میشود
در شرح حدیث هشتم باب الشفعه که باب صد و سی و هشتم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در غلام که
می باشد میان شریکان پس میفروشد یکی از ایشان حصه خود را پس میگوید شریک او که من سزاوار ترم بآن آیا آن شریک راست آنچه را
گفت امام گفت که آری بشرط اینکه باشد یک شریک پس گفته شد امام را که آیا در حیوان [illegible] شفعه می باشد پس امام گفت که نه
ششم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی شراء الرومیات قال اشترهن وبعهن شرح مراد بردگان کنیز آنست که اهل اسلام اسیر کرده اند
از روم چون روم برده نصرانیان بوده اند و جزیه نمی داده اند یا مراد کنیزکیست که رومیان ایشان را اسیر کرده اند از طوائف کفر و
میفروشند موافق آنچه می آید در حدیث نهم این باب یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در خریدن کنیزانی که از روم آورده
میشوند گفت که بخر ایشان را و بفروش ایشان را هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن شراء مملوکی اهل الذمة اذا اقروا لهم
بذلک فقال اذا اقروا لهم بذلک فاشتر وانکح شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خریدن مملوکان اهل ذمه چون آن مملوکان
اقرار کنند برای اهل ذمه بمملوکیت پس امام گفت که چون اقرار کنند برای اهل ذمه بمملوکیت پس بخر و جماع کن کنیز از جمله ایشان را هشتم
اصل عن زکریا بن آدم قال سألت الرضا علیه السلام عن قوم من العدو صالحوا ثم خفروا ولعلهم انما خفروا لانهم لم یعدل علیهم ایصلح ان یشتری
من سبیهم فقال ان کان من عدو قد استبان عداوتهم فاشتر منهم وان کان قد نفروا وظلموا فلا تبتع من سبیهم شرح خفروا بخاء با نقطه
و فاء و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است یعدل بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است علیهم نایب فاعل است عداوه بفتح عین اسم
مصدر باب نصر است نفروا بنون و فاء و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی روایت است از زکریا بن آدم گفت پرسیدم امام
رضا علیه السلام را از جماعتی از دشمنان که صلح کردند با اهل اسلام بعد از آن عهد شکستند و شاید که ایشان عهد شکسته باشند بجز برای اینکه
شان اینست که عدالت کرده نشده برایشان آیا خوب میشود اینکه خریده شود از اسیران ایشان پس امام گفت که اگر باشند آن اسیران از دشمنانی
که بتحقیق ظاهر شده باشد دشمنی ایشان پس بخر که الحق عهد شکستن از جانب خودشان باشد پس بخر از اسیران ایشان و اگر باشند که بتحقیق
نفرت داده شده باشند و ظلم کرده شده باشند پس مخر از اسیران ایشان اصل قال وسألته عن سبی الدیلم یسرق بعضهم من بعض
ویغیر المسلمون علیهم بلا امام ایحل شراؤهم قال اذا اقروا بالعبودیة فلا باس بشرائهم شرح الدیلم بفتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و فتح لام و تخفیف میم جمعی معروف که در نزدیک قزوین می بوده اند و جنگ با اهل قزوین داشته اند و بعد از آن مسلمان شده اند
یسرق از باب ضرب است یغیر بیاء با نقطه در پایین و نقطه در پایین منقلب از واو و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاغاره
تاختن بر سر دشمن برای تاراج یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از اسیران دیلم که میدزدند بعضی ایشان از بعضی آن اسیران را
و غارت میکنند مسلمانان بر ایشان بی امامی آیا حلال میشود خریدن آن اسیران امام گفت که چون اقرار کنند به بندگی فروخته شده باشند که
نکو بنده اند [illegible] اصل قال وسألته عن قوم من اهل
الذمة اصابهم جوع فاتاه رجل بولد له فقال هذا لک اطعمه وهو لک عبد فقال لا تبتع حرا فانه لا یصلح لک ولا من اهل الذمة شرح القوم [illegible]

و تشدید واو مفتوحه و تخفیف میم جمع خادم است ای کنیزکان یعنی کسی مراد اجاره‌دار ان در مسکانیت پس ضمیر اتاه راجع با مالک و ست
راوی گفت که پرسیدم امام را از بزرگان مسلمانان که از اهل ذمه‌اند بر خوردار اند بر او که نکاح میکند آورده نزد ان مسلمان مردی فرزند
خود را پس گفت که این از توست خوراک ده او را و او ترا بنده باشد پس امام گفت که مرد آزاد را چه بر راستی که او را خرید نمیشود و برای
تو و محرز از جمله اهل ذمه گسیرا **نهم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام ان الروم یغیرون علی الصقالبة والروم فیسرقون اولادهم
من الجواری والغلمان فیعمدون الی الغلمان فیخصونهم ثم یبعثون بهم الی بغداد الی التجار فما تری فی شراءهم ونحن نعلم انهم قد سرقوا
وانما اغاروا علیهم من غیر حرب کانت بینهم فقال لا باس بشراءهم انما اخرجوهم من الشرک الی دار الاسلام **شرح** الروم یغیرون علی الصقالبة
و سکون واو جمع رومی اولاد روم بن عیصا اند که در زمان سابق ترسایان بوده‌اند و جزیه میداده‌اند الصقالبه
بفتح صاد و سین نقطه و قاف و کسر لام و باء یک نقطه جمع صقلاب است بفتح صاد و سکون قاف و فتح لام و آن شهریست میان قسطنطنیه
و بلغار و اهل آنجا نیز ترسایان بوده‌اند و جزیه میداده‌اند والروم مجرور است بعطف بر الصقالبه یغیرون بغین سه نقطه و دال
سه نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر معلوم باب افعال است فیخصونهم بخا بانقطه و صاد سه نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است **یعنی**
گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که براستی که روم غارت میکنند بر صقلیان و بر روم پس میدزدند فرزندان ایشان را از دختران
و پسران پس قصد میکنند بسوی پسران پس خصیه میکنند ایشان را بعد از آن میفرستند ایشان را بسوی بغداد بسوی برده فروشان پس چه می
بینی در خریدن ایشان بر حالی که ما میدانیم ایشان را که ایشان بتحقیق دزدیده شده‌اند و جز این نیست که غارت کرده‌اند بر ایشان بی جنگی که
باشد میان ایشان پس امام گفت که نیست بدی بخریدن ایشان جز این نیست که بیرون کرده‌اند ایشان را از بلاد شرک بسوی بلاد اسلام
دهم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن رقیق اهل الذمه اشتری منهم شیئا فقال اشتر اذا اقروا لهم بالرق **شرح** پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از بندگان اهل ذمه آیا بخرم از جمله ایشان چیزی پس امام گفت که بخر چون اقرار کنند برای اهل ذمه به بندگی
یازدهم اصل عن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته عن رجل اشتری جاریة بثمن مسمی ثم باعها فربح فیها قبل ان ینقد صاحبها
الذی له فاتاه صاحبها یتقاضاه ولم ینقد ماله فقال صاحب الجاریة للذین باعهم اکفونی غریمی هذا والذی ربحت علیکم فهو لکم قال لا باس
شرح ربح از باب علم است ینقد بنون و قاف و دال سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است صاحبها منصوب و مفعول اول است الذی
مفعول دوم است و عبارتست از بهای کنیز لم ینقد بنون و قاف و دال سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال برای ترغیض است
مثل اباع البیع ماله منصوب و مفعول به است صاحب الجاریه عبارتست از مردی که خریده و فروخته اکفونی بکسر همزه و سکون کاف و فتح فا
بصیغه امر باب ضرب است **یعنی** روایت از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که خرید کنیزی را به بهای
معین بعد از آن فروخت او را پس فایده کرد در او پیش از آنکه دهد بصاحب کنیز آنچه را که از اوست پس آمد نزد او صاحب کنیز بر
حالی که تقاضا میکند او را و حاضر نکرده مال او را پس گفت صاحب کنیز جمع را که فروخت بایشان که از سر من وا کنید این طلبکار مرا
و آنچه فایده کردم بر شما پس آن از شما باشد امام گفت که نیست بدی **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیرالمومنین علیه السلام
فی ولیدة باعها ابن سیدها وابوه غائب فاستولدها الذی اشتراها فولدت منه غلاما ثم جاء سیدها الاول فخاصم سیدها الآخر فقال ولیدتی
باعها ابنی بغیر اذنی فقال الحکم ان یاخذ ولیدته وابنها فناشده الذی اشتراها فقال له خذ ابنه الذی باعک الولیدة حتی ینفذ لک البیع
فلما اخذه قال له ابوه ارسل ابنی قال لا والله لا ارسل الیک ابنک حتی ترسل ابنی فلما رای ذلک سید الولیدة اجاز بیع ابنه **شرح**
ولیده بفتح واو و کسر لام و سکون یا و دال نقطه دار باشین و دال سه نقطه کنیزک را گویند و لربما شد الاخر بکسر خا بانقطه است و بفتح خا میتواند
بود و الحکم بضم حا و سکون کاف داوری که اخذ ابن ولیده یعنی بر است که سید اول مستحق قیمت آن ابن در روز ولادت است چنانچه ظاهر
میشود از حدیث دهم و بیست و هم باب نود و پنجم که باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب … پس تا قیمت را سید دوم نداده باشد
ابن او مجبول است نزد سید اول المناشده بنون و شین با نقطه و دال سه نقطه مصدر باب مفاعله است که بمعنی التماس بالله و مانند آن
و مراد اینجا طلب راه نجات بعنوان قسم دادنست ضمیر منصوب در ناشده راجع با میرالمومنین علیه السلام اخذ ابن سید اول باعتبار آنست

کرد و صاحب … کنیز و فرزند … پسر کنیز است ینفذ بنون و فا و ذال بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است اجاز
بجیم و الف و زای بانقطه است **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیرالمومنین علیه السلام در کنیزی که فروخت او را
پسر مالک او بر حالی که پدرش غایب بود پس ام ولد خود کرد او را آنکس که خرید او را پس زایید از آن مرد پسری را بعد از آن آمد صاحب
اول او پس نزاع کرد با صاحب دوم کنیز با فروش که گفت که این کنیز من است فروخت او را پسر من بی اذن و دستور من پس امیرالمومنین علیه السلام
گفت که حکم اینست که بگیرد کنیز خود را و پسرش را پس قسم داد امیرالمومنین علیه السلام را آنکس که خرید کنیز را برای راه نمودن پس گفت امیرالمومنین
علیه السلام او را که بگیر پسر او را که فروخت بتو کنیز را تا بدرستی امضا کند برای تو بیع را پس وقتی که گرفت پسر صاحب اول را گفت او را
پدرش که بگذار پسر مرا صاحب دوم گفت نه بخدا قسم که نمیفرستم بسوی تو پسر ترا تا آنکه فرستی پسر مرا پس وقتی که دید این را صاحب
اول کنیز امضا کرد بیع پسرش را مراد اینست که اقرار کرد بانکه بیع با اذن او بوده بقرینه اینکه امضا بعد از انکار رد بیع فضولی را
اعتبار نداده بلکه محتاج بتجدید عقد بیع است بر آنکه ظاهر است که امیرالمومنین علیه السلام میدانسته اذن او را در باطن و بظاهر حکم کرده
چون آخر کار را نیز میدانسته بقرینه اینکه تکلیف صاحب اول نکرده و بقرینه حتی ینفذ لک البیع والا بجای آن ملکت یعنی بیعک
یا مانند آن **سیزدهم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام ادخل السوق ارید ان اشتری جاریة فتقول انی حرة فقال اشترها
الا ان تقوم بینة **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که داخل میشوم در بازار برده فروشی میخواهم که بخرم کنیزی را که در تصرف
برده فروش است پس کنیز میگوید مرا که بدرستی که من آزادم پس امام گفت که بخر او را مگر آنکه قایم شود گواه معتبر بر آزادی او
چهاردهم اصل عن زرارة قال کنت جالسا عند ابی عبدالله علیه السلام فدخل علیه رجل ومعه ابن له فقال له ابوعبدالله علیه السلام ما
تجارة ابنک قال التنخس فقال ابوعبدالله علیه السلام لا تشترین شینا ولا عیبا واذا اشتریت راسا فلا ترین ثمنه فی کفة المیزان
فما من راس رای ثمنه فی کفة المیزان فافلح واذا اشتریت راسا فغیر اسمه واطعمه شیئا حلوا اذا ملکته وتصدق عنه باربعة دراهم
شرح التنخس بنون و خا با نقطه و سین بی نقطه مصدر باب تفعل برده فروشی است الشین بفتح شین با نقطه و تشدید یا و دو نقطه
در پا بیین مکسوره و تسکین آن نیز جایز است و نون زشت و زشت کننده و جایز اینکه شین بسکون یا که مصدر باب ضرب است لازم
و متعدی آمده است و مراد اینجا مفعول است و عبارتست از زشت و برابر این فایسات عیب بفتح عین بی نقطه و تشدید یا دو نقطه
در پا بیین مکسوره که تسکین آن جایز است و یا یک نقطه که بمعنی صاحب آفت و صاحب آفت کننده است و مراد اینجا مفعول است مثل
لیک و شل و مانند آنها فلا ترین … نهی مضارع غایب معلوم باب منع موکد بنون ثقیله یا خفیفه است و ضمیر مستتر راجع براس است
یعنی روایت از زراره گفت که بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او مردی و با او بود پسری
از او پس گفت آن مرد را امام جعفر صادق علیه السلام که چیست کسب پسر تو گفت که برده فروشی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام پسر را
که مخر البته زشت روی را و نه صاحب آفت را و چون خریدی تو بر او پس باید که نبیند البته بهای خود در پله ترازو زیرا که چه بسیار
هیچ نفری که دیده باشد بهای خود را در پله ترازو پس سعادتمند شده باشد و چون خریدی نفری را پس تغییر کن نام او را و بخوران
او را چیزی شیرین چون متصرف شوی در آن وقتی و تصدق کن از جانب او بچهار درهم سیم که وزن هر درهمی چهل و هشت
جو میانه است **پانزدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من نظر الی ثمنه و هو یوزن لم یفلح **شرح** این ظاهر است از شرح
سابق **شانزدهم اصل** سالت ابا الحسن موسی علیه السلام عن رجل شارک رجلا فی جاریة له وقال ان ربحنا فیها فلک نصف الربح
وان کانت وضیعة فلیس علیک شیء فقال لا اری بهذا باسا اذا طابت نفس صاحب الجاریة **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
از مردی که شریک خود کرد مردی را در کنیزی که او را بود با اینکه فروخت نصف کنیز را باو بنصف بهای کنیز و گفت او را که اگر فایده
کردیم در آن کنیز پس برای تو باشد نصف فایده و اگر باشد نقصان از راس المال پس نیست بر تو چیزی از نقصان پس امام گفت
که نمی بینم باین … چون راضی شده باشد دل صاحب کنیز باینکه از روی جبر نباشد **هفدهم اصل** عن الحلبی عن ابی عبدالله
علیه السلام قال سالته هل یصلح ان یشترط ان لا یباع ولا یورث ولا یوهب فقال یجوز ذلک غیر المیراث فانها تورث وکل شرط خالف کتاب

الله فهو رد شرح لا تباع بصیغه مضارع غایبه مجهول باب ضرب بتقدیر ان لا تباع است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و مصدر
مجرور و بدل الشرط است یا منصوب و مفعول له الشرط است و اول مبنی بر اینست که شرط بمعنی مشروط باشد و دوم مبنی بر اینست که
شرط مصدر باشد اگرچه اعمال مصدر معرف بالف لام قلیل است و بر این قیاس است لا تورث و لا توهب و لفظ را
سقیط و تشدید دال شقیط بمعنی مردود است و در بعض نسخ مردود است یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از الزام کرده شده در وقت فروختن کنیزان اینکه به دیگری فروخته نشود و بمیراث برده نشود و
بخشیده نشود پس امام گفت که روا میشود آن سوای میراث چه بدرستی که آن کنیز بمیراث برده میشود و هر شرطی که
مخالف شد کتاب الله تعالی را پس آن مردود است هجدهم اصل عن ابی جمیلة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال
لی یا شیخ ای شیء تعالج فقلت الرقیق فقال اوصیک بوصیة فاحفظها الا تشتر من شینا ولا عیبا واستوثق من العهدة
شرح روایت از ابی جمیله گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت مرا که ای جوان کدام چیز را خرید
و فروخت میکنی پس گفتم که بندگان را پس امام گفت که سفارش میکنم ترا سفارشی پس نگاه دار آنرا مخر البته زشت رو را
و نه صاحب آفت را و تمسک بجو در بگیر از کسی که ضامن درک است باب نود و چهارم اصل باب المملوک یباع و له
مال شرح این باب بیان مملوکیست که فروخته میشود در حالی که او را است مالی و در این باب سه حدیث است اول
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یشتری المملوک وله مال لمن ماله فقال ان کان علم البایع ان له مالا فهو للمشتری وان
لم یکن علم فهو للبایع شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرد میخرد مملوک را بر حالی که او را است مالی از کیست مال او پس
امام گفت که اگر باشد که دانسته باشد فروشنده اینرا که او راست مالی پس آن مال از مشتری است و اگر نباشد که دانسته باشد
پس آن مال از فروشنده است دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل باع مملوکا فوجد له مالا فقال
فقال المال للبایع انما باع نفسه الا ان یکون شرط علیه ان ما کان له من مال او متاع فهو له شرح روایت از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که فروخت مملوکی را پس یافت برای مملوک مالی
را او را گفت که پس امام گفت که آن مال از فروشنده است جز این نیست که فروخت خود او را مگر آنکه بوده باشد مشتری که
شرط کرده باشد بر بایع اینرا که هر چه باشد مملوک را از مالی یا متاعی پس آن از مشتری باشد سیوم اصل عن زرارة عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل یشتری المملوک وماله قال لا بأس به قلت فیکون مال المملوک اکثر مما اشتراه به قال لا بأس
شرح روایت از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرد میخرد مملوک را و مال او را امام گفت که نیست پروایی بآن گفتم که
پس میباشد مال مملوک بیشتر از آنچه خریده او را بآن امام گفت که نیست پروایی بآن ظاهر این است که اگر بهای آن مملوک با مال او موافق در جنس باشد
و ربوی باشد نیز پروای جایز باشد بنابر اینکه گرفتن مال مملوک از مملوک در زمان زندگی مملوک میسر نشود و غایله اشکالی دارد والله اعلم
باب نود و پنجم اصل باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب و ما یرد منه و ما لا یرد شرح الرقیق بفتح را و کسر قاف مملوک و مملوکان
و مراد اینجا معنی اول است یعنی این باب بیان کسی است که میخرد بنده را پس ظاهر میشود با آن بنده عیبی و بیان آنچه رقیق رد میشود بسبب آن
و آنچه رد نمیشود بسبب آن و در این باب هفده حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اشتری جاریة مدرکة فلم تحض عنده حتی
مضی لها ستة اشهر ولیس بها حمل فقال ان کان مثلها تحیض ولم یکن ذلک من کبر فهو عیب ترد منه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که خرید کنیزی بالغه را پس حایض نشد نزد او تا آنکه گذشت برای آن کنیز شش ماه و نیست با آن کنیز آبستنی پس امام گفت که اگر باشد مثل آن
کنیز که حایض میشده باشد و نباشد آن حایض نشدن از کلان سالی پس آن حایض نشدن عیب است که بر گردانیده میشود آن کنیز بسبب آن
دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اشتری جاریة حبلی ولم یعلم بحبلها فوطئها قال یردها علی الذی ابتاعها منه و یرد علیه نصف
عشر قیمتها لنکاحه ایاها وقد قال علی علیه السلام لا ترد التی لیست بحبلی اذا وطئها صاحبها وله ارش العیب ویوضع عنه من ثمنها بقدر عیب ان کان فیها شرح
حبلی بضم حا و سکون با مقصوره است حمل بفتح حا و فتح با مصدر باب علم است وطئها بهمزه بصیغه ماضی معلوم باب علم است یعنی

البوم

پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید کنیزی را که آبستن است و ندانسته بود آبستنی او را پس جماع کرد او را امام گفت که بر میگرداند
او را بر آنکه خرید او را از او و بر میگرداند بر او ده نیم قیمت آن کنیز را برای جماع او آن کنیز را و بتحقیق گفت علی علیه السلام که برگردانیده نمیشود کنیزی
که آبستن نیست چون جماع کرده باشد او را آنکه خریده او را و گذاشته میشود از آن خریدار را از بهای آن کنیز بقدر عیبی اگر باشد در آن کنیز سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ترد التی لیست بحبلی اذا وطئها صاحبها وله ارش العیب وترد الحبلی ویرد معها نصف عشر قیمتها وفی روایة
اخری ان کانت بکرا فعشر ثمنها وان لم تکن بکرا فنصف عشر ثمنها شرح ضمیر کانت راجع است بحبلی و در روایت اخری اشعار است باینکه مراد
بقیمت در روایت اول ثمن است و فرق میان قیمت و ثمن اینست که قیمت مبلغی است که چیزی بآن می ارزد و ثمن مبلغی است که چیزی بآن فروخته
شده یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که برگردانیده نمیشود کنیز خریده شده که آبستن نباشد چون جماع کرده باشد
او را خریدار او و برای خریدار است تفاوت عیب و برگردانیده میشود کنیز خریده شده که آبستن باشد و برگردانیده میشود با آن کنیز ده
نیم نیمش و در روایت دیگر اینست که اگر آن کنیز آبستن بکر باشد پس برگردانیده میشود با او ده یک بهای او و اگر بکر نباشد پس برگردانیده
میشود با او ده نیم بهای او و مخفی نیست که منافات نیست میان این دو روایت زیرا که اول مبنی بر غالب است و دوم مشتمل بر فرد نادر
نیز هست و آن صورت اجتماع آبستنی و بکارت است بدخول منی در رحم بی ازالت بکارت و این ملحق است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی رجل اشتری جاریة فوطئها ثم وجد فیها عیبا قال تقوم وهی صحیحة وتقوم وبها الداء ثم یرد البایع
علی المبتاع فضل ما بین الصحة والداء تقوم در اول و دوم بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است و مراد بتقویم بر حال صحت اینست که بهای او را
قیمت بر حال صحت او قرار دهند برای اینکه بعد از آن ملاحظه تفاوت کنند پس اگر کنیز بده دینار فروخته شده باشد و بصد دینار ارزد
و تفاوت کنند پس اگر کنیز بده دینار فروخته شده باشد و بصد دینار ارزد و تفاوت میان صحیح و معیب عشر باشد ده دینار را واپس نمیدهد
بلکه یک دینار را واپس میدهد شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که خرید
کنیزی را پس جماع کرد او را بعد از آن یافت در او عیبی را گفت که قیمت کرده میشود آن کنیز بر حالی که او بی عیب باشد تندرست و قیمت کرده
میشود بر حالی که با او عیب باشد بتحقیق بعد از آن بر میگرداند فروشنده بر خریدار تفاوت آنچه را که میان بی عیبی و عیب است پنجم اصل
عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتری جاریة فوقع علیها قال ان وجد فیها عیبا فلیس له ان یردها ولکن یرد علیه بقیمة
ما نقصها العیب قال قلت هذا قول علی علیه السلام قال نعم شرح یرد و رد دوم بصیغه مجهول است باء بقیمه زایده است برای تقویت مثل کفی بالله
شهیدا و قیمة مجرور و منون است ما برای ابهام است نقصها بنون و قاف و صاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر صفت قیمه است
و ضمیر راجع بقیمه است العیب مرفوع و فاعل است یعنی روایت از منصور بن حازم بحاء بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که خرید کنیزی را پس جماع کرد با او امام گفت که اگر یافت در او عیبی را پس نیست خریدار را اینکه برگرداند کنیز را و لیک بر
گردانیده میشود بر خریدار بقیمتی از قیمتها که کم کرده آن را عیب راوی گفت که گفتم که این قول علی علیه السلام امام گفت که آری ششم اصل
عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه سئل عن الرجل یبتاع الجاریة فیقع علیها ثم یجد بها عیبا بعد ذلک قال لا یردها علی صاحبها
ولکن تقوم ما بین العیب والصحة فیرد علی المبتاع معاذ الله ان یجعل لها اجرا شرح تقوم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و موصول
نایب فاعل است و جار است از ما بین التفاوت فیرد بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بقیمه است که مفهوم است
از تقوم معاذ بفتح میم و عین بی نقطه و الف و ذال با نقطه مصدر میمی باب نصر است و منصوب و مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر اعوذ
الله مجرور و مضاف الیه است بتقدیر من ان است یجعل بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بصاحبها است و مقصود تقبیح
اینست که صاحب کنیز عیبناک آن کنیز را فروشد بقصد اینکه جماع کنند او را و او را پس دهند و اجرت جماع قرار دهد یعنی روایت
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه امام پرسیده شده از مردی که میخرد کنیز را پس جماع میکند با او و بعد از آن
می یابد با آن کنیز عیبی را بعد از جماع امام گفت که بر نمیگرداند کنیز را بر صاحبش ولیک قیمت کرده میشود آنچه تفاوت میان عیب و بی
عیبی است پس برگردانیده میشود قیمت آن بر خریدار میشود و پناه میگیرم پناه گرفتنی بالله از اینکه صاحب کنیز گرداند برای کنیز اجرتی را

هفتم اصل عن ابی جعفر صلوات الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما لا یرد التی لیست بحبلی اذا وطئها و کان یضع له من
ثمنها بقدر عیبها شرح روایتست از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت که بود علی بن الحسین صلوات الله علیهما که بر نمیگردانید کنیز خریده را
که نیست آبستن چون جماع کرده باشد خریدارش و بود که وا میگذاشت برای خریدار از بهای آن کنیز بقدر عیبش هشتم اصل سألته ابا
عبد الله علیه السلام عن الرجل یشتری الجاریة فیقع علیها فیجدها حبلی قال یردها و یرد معها شیئا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که میخرد کنیز را پس جماع میکند با او پس می یابد او را آبستن امام گفت که بر میگرداند او را و بر میگرداند با او چیزی مراد از چیز نصف عشر قیمت است
چنانچه مذکور شده در حدیث دوم و سیوم این باب نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یشتری الجاریة الحبلی فینکحها و هو لا یعلم قال
یردها و یکسوها شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که میخرد کنیز آبستن را پس جماع میکند او را و او نمیدانست امام گفت که بر میگرداند
او را و می پوشاند او را مراد بقدر نصف عشر است چنانچه مذکور شده در شرح حدیث سابق دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل
اشتری جاریة فوطئها ثم وجدت مسروقة قال یاخذ الجاریة صاحبها و یاخذ الرجل ولده بقیمته شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که خرید کنیز را پس جماع کرد او را پس یافته شد آن کنیز دزدیده شده امام گفت که میگیرد کنیز را صاحبش و میگیرد مرد مشتری فرزند خود را
بقیمت آن فرزند یازدهم اصل عن سماعة قال سألته ابا عبد الله علیه السلام عن رجل باع جاریة علی انها بکر فلم یجدها علی ذلک قال لا ترد علیه
و لا یوجب علیه شیء انه یکون یذهب فی حال مرض او امر یصیبها شرح لم یجدها بصیغه متکلم مع الغیر است لا ترد بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعال است و لا
یوجب بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر علیه نایبست و ضمیر راجع بعدم البکارة است شیء نایب فاعل است و مراد عوض ثابت است
مانند ارش یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی
که فروخت کنیزی را بنابر اینکه او بکر است پس نیافتیم او را وقت جماع با او بر بکر بودن امام گفت که بر مگردان بر صاحبش و واجب کرده نمیشود
بنابر عدم البکارت او چیزی از جهت آنکه بدرستی که بکارت میباشد که میرود در وقت مرضی یا کاری که بر میخورد آن کنیز را مثل افتادن از جای
بلند دوازدهم اصل روی عن ابن ابی لیلی انه قدم الیه رجل خصما له فقال ان هذا باعنی هذه الجاریة فلم اجد علی رکبها حین کشفتها شعرا
و زعمت انه لم یکن لها قط قال فقال له ابن ابی لیلی ان الناس لیحتالون لهذا بالحیل حتی یذهبوا به فما الذی کرهت قال ایها القاضی ان
کان عیبا فاقض لی به شرح روی بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است قدم بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الرکب بفتح راء بی نقطه و فتح کاف
و با یکنقطه ظاهر فرج زن است فما الذی کرهت مفعول است از روی یعنی روایت کرده شد از ابن ابی لیلی قاضی کوفه اینکه آن
آمد نزد او مردی با خصم خود را پس گفت که بدرستیکه این مرد فروخت بمن این کنیز را پس نیافتم بر ظاهر فرج او وقتی که برهنه کردم او را
موی و دعوی دارد کنیز که آن نبوده او را هرگز راوی گفت پس گفت او را ابن ابی لیلی که بدرستی که مردمان حیله میکنند برای این بحیلها
تا برطرف کنند آنرا پس چیست آنچه ناخوش شمردی آنرا گفت که ای قاضی اگر باشد عیب پس حکم کن برای من بآن اصل قال حتی اخرج الیک
فانی اجد اذی فی بطنی ثم دخل و خرج من باب آخر فاتی محمد بن مسلم الثقفی فقال له ای شیء تروون عن ابی جعفر علیه السلام فی المرأة لا یکون
علی رکبها شعر ایکون ذلک عیبا فقال له محمد بن مسلم اما هذا نصا فلا اعرفه و لکن حدثنی ابو جعفر عن ابیه عن آبائه عن النبی صلی الله
علیه و آله قال کل ما کان فی اصل الخلقة فزاد او نقص فهو عیب فقال له ابن ابی لیلی حسبک ثم رجع الی القوم فقضی لهم بالعیب شرح
حتی متعلق است بفعل محذوف بتقدیر اصبر اجد بفتح همزه و تشدید میم است اضا حال است از بدا و عامل آن اخبر است که مفهوم است از بدا
مثل هذا البسر اطیب منه رطبا فی اصل الخلقة خبر کان است حسبک خبر مبتدای محذوف است یا مبتدایی که خبرش محذوف است و بر هر تقدیر
بتقدیر حسبک هذا الکلام است و ابن مالک ترجیح اول کرده زیرا که حسبک نکره است چون اضافه لفظیه است یعنی ابن ابی لیلی گفت
که صبر کن بیرون آیم بسوی تو چه بدرستی که من می یابم آزار درد درون خود بعد از آن داخل خانه خود شد و بیرون رفت از دری
دیگر پس آمد نزد محمد بن مسلم ثقفی پس گفت او را که چه چیز روایت میکنید از امام محمد باقر علیه السلام در زنی که نباشد بر ظاهر فرج او موی
آیا می باشد آن عیب پس گفت او را محمد بن مسلم که اما این بخصوصه پس نمیشناسم آنرا و لیکن حکایت کرد مرا امام محمد باقر از پدرش از پدرانش
از نبی صلی الله علیه و آله آنکه او گفت که هر چه باشد در اصل خلقت پس زیاد شود از آن یا کم شود پس آن عیب است

پس گفت او را ابن ابی لیلی که بس است ترا این سخن بعد از آن برگشت بسوی آن جماعت پس حکم کرد برای ایشان باینکه آن دعوی عیب است بدانکه
در قول محمد بن مسلم که اما هذا نصا فلا اعرفه اشارتست باینکه در عمومات تخصیص می باشد پس بی معرفت جزئی بخصوصه حکم بمحض عموم جایز نیست
زیرا که حکم از روی ظن است و آن جایز نیست و این مذهب شیعه امامیه است و در قول ابن ابی لیلی که حسبک اشارتست باینکه حکم از روی
ظن جایز است پس معرفت جزئی بخصوصه در کار نیست و این مذهب مخالفانست و منقطع میشود در صورتی که مشتری بعد از جماع مطلع شده باشد
در کنیز نتواند رد کرد چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب زیرا که معامله ارش عیب بر عکس میشود سیزدهم اصل عن زرارة قال قلت لابی
جعفر علیه السلام الرجل یشتری الجاریة من السوق فیولدها ثم یجیء رجل فیقیم البینة علی انها جاریته لم تبع و لم توهب قال فقال لی یرد الیه جاریته و
یعوضه مما انتفع قال کان معناه قیمة الولد شرح روایتست از زراره که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی میخرد کنیز را از بازار پس
فرزند می آید او را از آن پس می آید مردی پس اقامت میکند گواه مقبول بر اینکه او کنیز او است فروخته نشده و بخشیده نشده مراد آنست که علم بر دزدیده
شدن کنیز یا گریختن او یا غصب ظالمی او را نداشت بعد از آن حاصل شده زراره که گفت که پس امام گفت مرا که میگرداند بسوی صاحب
او آن کنیز را و عوض میدهد او را از آنچه منتفع شده زراره گفت که گویا معنی آن عوض قیمت فرزند است چهاردهم اصل عن یونس فی
رجل اشتری جاریة علی انها عذراء فلم یجدها عذراء قال یرد علیه فضل القیمة اذا علم انه صادق شرح یونس بن عبد الرحمن از راویان امام
موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و کتاب او معتبر است و در کتاب خود سوالاتی که از امام میکرده و جواب میشنیده ذکر کرده و گفته که مسئله
من کذا قال و من کذا قال کذا پس در این حدیث واو عطف حذف شده برای عدم حاجت بذکر معطوف علیه یعنی روایتست از یونس که پرسیدم امام
را از مردی که خرید کنیزی را بنابر اینکه او بکر است پس در وقت جماع نیافت او را بکر امام گفت که بر گردانیده میشود بر مشتری تفاوت قیمت چون دانسته
شود که او راستگوست و این دعوی پانزدهم اصل عن ابن فضال عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال ترد الجاریة من اربع خصال من الجنون
و الجذام و البرص و القرن الحدبة الا انها تکون فی الصدر تدخل الظهر و تخرج الصدر شرح القرن بفتح قاف و سکون راء بی نقطه بر آمدگی در درون
فرج زن که مانع جماعست القرن الحدبة تا آخر کلام را الحدبة بفتح حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و با یکنقطه نوعی از بر آمدگی پشت از جا بر آمدن
تکون تدخل بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال تقدیرا ان تدخل است پس منصوب و مرفوع میتواند بود الظهر مرفوع و فاعل است و میتواند بود
که صیغه مصدر باب تفعل باشد و الظهر مجرور و مضاف الیه باشد و بر این قیاس است و تخرج الصدر و میشود در کتب لغت القعس عکس آنست
یعنی روایتست از ابن فضال از امام رضا علیه السلام امام گفت که بر گردانیده میشود کنیز از چهار صفت از دیوانگی و خوره و لکه سفیدی که براق
و عمیق باشد و بر آمدگی در فرج که مانع جماع باشد مثل قرن و مثل حدبه نزد ملک فرق اینست که حدبه بر آمدگیست که می باشد در سینه اینست
که داخل شود در پشت و بیرون آید سینه شانزدهم اصل عن علی بن اسباط عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سمعته یقول الخیار فی الحیوان ثلثة ایام
للمشتری و فی غیر الحیوان ان یتفرقا و احداث السنة ترد بعد السنة قلت و ما احداث السنة قال الجنون و الجذام و البرص و القرن فمن اشتری فحدث
فیه هذه الاحداث فالحکم ان یرد علی صاحبه الی تمام السنة من یوم اشتری شرح ثلثة منصوب و ظرف زمانست ان بفتح همزه و بتقدیر الی ان
است احداث بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه و الف و ثاء سه نقطه جمع حدث بفتح حاء و فتح دال مبتداست بمعنی عیبها السنة بفتح سین بی
نقطه و تخفیف نون مجرور و مضاف الیه است ترد براء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر خبر مبتداست بعد بفتح با و سکون
عین بی نقطه و تخفیف نون مجرور و مضاف الیه دال المنصوب ظرف زمانست و میتواند بود که بکسر با حرف جر و فتح عین و تشدید دال باشد و شروع سال
یعنی علم بگذشتن سال باشد قرن بفتح قاف و سکون راء بیان شده در شرح حدیث سابق هذه بمعنی تلک بوده است یوم با تنوین یا مضاف بجمله است
یعنی روایتست از علی بن اسباط از امام رضا علیه السلام گفت که شنیدم از امام که میگفت که اختیار در جانور تا سه روز از سه شبانست برای مشتری
و در غیر جانور تا جدا شدن بایع و مشتری از یکدیگر است و عیبهایی که معتبر است در سال رد کرده شده و بی اختیاری میشود بعد از سال گفتم که
چیست عیبهایی که معتبر است در سال گفت که دیوانگی و خوره و لکه سفید براق عمیق و بر آمدگی در میان فرج زن پس هر که خرید بنده را پس
بهم رسید در او بعض این عیبها پس حکم اینست که بر گردانیده شود بر صاحبش تا کمال سال از روزی که خرید هفدهم اصل عن
ابن محمد عن ابی همام قال سمعت الرضا علیه السلام یقول یرد المملوک من احداث السنة من الجنون و الجذام و البرص فقلت کیف یرد من احداث السنة

قال نبّاد اول السنة فاذا اشتريت مملوكاً به شيء من هذه الخصال ما بينك وبين ذي الحجة رددته على صاحبه **شرح** مراد من احداث براى سبب
دو رض الجنون براى سبب وبيان ميتوانند بود وبنا بر اول بدل سالى است وبنا بر دوم بيان احداث السنة است ذى و ذى الحجة اسم اشاره
است الحجه بكسر حاء وتشديد جيم مجرور وصفت ذى است ومشار اليه آن سال آينده است وميتوانند بود كه مراد بذى الحجه اول ماه ذى الحجه باشد يعنى
اينكه اين سوال وجواب در اول ماه ذى الحجه واقع شده باشد وبنا بر اين اراده سال گذشته باشد از شام شب اول ذى الحجه اينجا اراده اضافه
سال بنا بايد كرد **يعنى** روايت است از احمد بن محمد از ابى همام بفتح هاء وتشديد ميم اول گفت كه شنيدم از امام رضا عليه السلام ميگفت كه بر گردانيده
ميشود غلام بسبب عيبهاى سال بسبب جنون وجذام وبرص پس گفتم كه چگونه بر گردانيده ميشود بسبب عيبها تا سال گفت كه اين وقت اول
سال است مثلا پس چون خريدى در اين وقت غلامى را كه با او شود بعض اين صفتها در ميان تو وميان اين سال آينده بر گردانيدى او را
بر صاحبش **اصل** فقال له محمد بن على فالاباق قال ليس الاباق من ذا الا ان يقيم البينة انه كان ابق عنده وروى على عن يونس العهدة
العهدة فى الجنون والجذام والبرص سنة وروى ايضا ان العهدة فى الجنون وحده الى سنة **شرح** محمد بن على ابن جعفر پسر عم امام رضا عليه السلام
است الاباق بكسر همزه وباء يك نقطه مصدر باب ضرب وعلم والحقيق وروى على يونس تا آخر كلام احمد بن محمد است واعتبار الكتاب يونس بن عبد الرحمن
مذكور شده در شرح حديث چهاردهم اين باب وروى ايضا الى آخر اشارت بروايتى كه مذكور شد در حديث سيزدهم باب هفتاد و دوم كه باب الشرط
والخيار فى البيع است مقصود احمد بن محمد اينست كه اين روايت وشاهد اعتبار ندارد چون مخالف روايت ابى همام ويونس بن عبد الرحمن است
وبيان محل اشتباه وشاهد شد در شرح حديث سيزدهم باب هفتاد و دوم وحده بفتح واو وسكون حاء وتخفيف دال مفتوحه است **يعنى**
پس گفت امام را محمد بن على كه پس گريختن چگونه است امام گفت كه نيست گريختن از اين قبيل مگر آنكه مشترى واو دارد گواه مقبول را بر اينكه
آن غلام بود كه گريخته بود نزد صاحبش وروايت كرده شده از يونس بن عبد الرحمن نيز اينكه ضامن بودن بايع در جنون وجذام وبرص در يك
سال است وروايت كرده حسن بن على وشاء بفتح واو وتشديد شين با نقطه والف وهمزه منقلب از يا يعنى نقاش جامه اينكه ضامن شدن بايع
در جنون بتنهاى آن تا يك سال است **باب نود و ششم اصل باب نوادر شرح** اين باب با تنوين است نادر در وقوع وصفت است
يعنى اين بابيست غريب تازه با مانع آن مشتمل است بر حديثهاى غريب ودر اين باب سه حديث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم عن
ابى جعفر عليه السلام قال سئلته عن رجل اشترى من رجل عبدا وكان عنده عبدان فقال للمشترى اذهب بهما فاختر ايهما شئت ورد الآخر وقد
قبض المال فذهب بهما المشترى فابق احدهما من عنده **شرح** روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را از
مردى كه خريد از مردى غلامى را وبود نزد فروشنده دو غلام پس بايع گفت مشترى را كه ببر اين دو غلام را پس اختيار كن هر كدام را كه خواهى
وبر گردان ديگرى را وتحقيق بايع گرفته بود مال بها را پس برد آن دو غلام را مشترى پس گريخت يكى از دو غلام او نزد مشترى چه چيز است از
احكام او **اصل** قال يرد الذى عنده منهما ويقبض نصف الثمن مما اعطى من البيع ويذهب فى طلب الغلام فان وجده اختار ايهما
شاء ورد النصف الذى اخذ وان لم يوجد كان العبد بينهما نصفه للبايع ونصفه للمبتاع **شرح** يرد بكسر دال است بصيغه امر غايب معلوم
باب نصر است وضمير مستتر راجع بمشترى است والذى مفعول يرد است ويقبض ونظايرش مجزوم ومرفوع ميتوانند بود من بدر معنا براى سببيت است
وما موصوله است اعطى بصيغه معلوم است وعايد مفعول محذوف است بتقدير اعطاه من براى تبعيض است مبيع بفتح با وسكون يا يعنى مبيع است
وجد بصيغه مجهول است وضمير مستتر راجع بمركب است العبد عبارت است از گريخته **يعنى** امام گفت كه بايد كه مشترى بر گرداند غلامى را كه
نزد او است از جمله دو غلام وقبض كند نصف بها را بسبب آنچه وا پس داده از جمله فروخته شده مراد از نصف غلام مركب است
شود در طلب غلام گريخته پس اگر يافته شد اختيار ميكند هر كدام را كه خواسته باشد وبر ميگرداند نصف بها را كه گرفت واگر يافته
نشود مى باشد آن غلام گريخته ميان بايع ومشترى نصفش از بايع است ونصفش از مشترى است **دوم اصل** سالت ابا عبد الله
عليه السلام عن رجال اشتركوا فى امة فائتمنوا بعضهم على ان تكون الامة عنده فوطئها قال يدرأ عنه من الحد بقدر ماله فيها من النقد
ويضرب بقدر ما ليس له فيها وتقوم الامة عليه بقيمة ويلزمها **شرح** فائتمنوا بفتح فاء وسكون همزه وفتح تاء دو نقطه در بالا وفتح ميم
وضم نون بعد از اصل فائتمنوا بكسر همزه وسكون ياء دو نقطه در پايين منقلب از همزه وفتح تاء دو نقطه در بالا بصيغه ماضى معلوم باب

انتقال بوده چون همزه بوصل افتاده با ياء گشته همزه دور رسم الخطابى نوشته ميشود ما نند فاء ذنوا لحرب بصيغه مضروب ومفعول است القوم بصيغه مضارع غايب
مجهول باب تفعيل است يلزم بصيغه مضارع غايب مجهول باب افعال است وضمير مستتر راجع به بعضهم است ومفعول اول نايب فاعل است وضمير بارز راجع بالقيمه
است ومفعول دوم است **يعنى** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردانى كه شريك شدند در خريدن كنيزكى پس امين كردند بعضى خود شان را
بر اينكه باشد كنيز نزد او پس جماع كرد آن بعضى كنيز را امام گفت كه دفع كرده ميشود از آن بعض از جمله حد زنا بقدر آنچه او راست در آن كنيز از
جمله قيمت وزده ميشود از حد زنا بقدر آنچه نيست او را در آن كنيز وقيمت كرده ميشود آن كنيز بر آن بعض بقيمتى والزام كرده ميشود آن بعض
بر ادای آن قيمت بقدر حصه شركا **اصل** وان كانت القيمة اقل من الثمن الذى اشتريت به الجارية الزم ثمنها الاول وان كان قيمتها
فى ذلك اليوم الذى قومت فيه اكثر من ثمنها الزم ذلك الثمن وهو صاغر لانه قد استفرشها قلت فان اراد بعض الشركاء شراها دون الرجل
قال ذلك له وليس له ان يشتريها حتى يستبرئها وليس على غيره ان يشتريها الا بالقيمة **شرح** نوفا ميان قيمت وثمن اينست كه قيمت مقدار ارزش
است وثمن بهائيست كه بآن خريده شود پس گاهى قيمت مساوى ثمن است وگاهى كمتر است وگاهى بيشتر است ثمنها منصوب ومفعول دوم است الاول
صفت ثمن است حتى براى انتهاست ودر اين دو احتمال است اول اينكه مراد عدم جواز جماع پيش از استبرا باشد دوم اينكه مراد عدم
جواز اشترا است پيش از استبرا باشد **يعنى** واگر باشد قيمت كنيز كمتر از بهائى كه خريده شده بآن آن كنيز الزام كرده ميشود آن بعض بادای
بهاى اول كه بآن خريده شده واگر باشد قيمت آن كنيز در آن روزى كه قيمت كرده شده در آن روز بيشتر از بهاى كنيز الزام كرده
ميشود بادای آن بها بر حالى كه او خوار است زيرا كه او تحقيق فراش خود شمرد آن كنيز را بجماع گفتم كه پس اگر چه اراده كند بعض
شركا خريدن آن كنيز را غير آن مرد امام گفت كه آن خريدن جايز است او را واو راست او را اينكه خرد آن كنيز را مگر آنكه استبرا كند آن كنيز
را بر بيرون حيض وچنين است بر ديگران بعض اينكه خرد آن كنيز را مگر بقيمت مراد اينست كه اگر ثمن زياده بر قيمت باشد الزام كرده ميشود بادای ثمن
سيوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال فى رجلين مملوكين مفوض اليهما يشتريان ويبيعان باموالهما فكان بينهما كلام فخرج هذا يعدو الى
موالى هذا وهذا الى موالى هذا وهما فى القوة سواء فاشترى هذا من مولى هذا العبد وذهب هذا فاشترى من مولى هذا العبد الآخر وانصرفا
الى مكانهما وتشبث كل واحد منهما بصاحبه وقال له انت عبدى قد اشتريتك من سيدك **شرح** مفوض بفاء وضاد با نقطه بصيغه اسم مفعول
باب تفعيل مجرد وصفت دوم رجلين است اليهما نايب فاعل است ومراد اينست كه هر كدام ايشان وكيل مالك خود است در خريد وفروخت
واموال كه در القرف اولست العبد بجر وجا منصوب ومفعول اشترى است تشبث بشين با نقطه وباء يك نقطه وثاء سه نقطه بصيغه ماضى غايب
معلوم باب تفعل است **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت در دو مرد كه مملوك بودند واگذاشته شده بسوى ايشان
بيان اين كلمه ميخريدند وميفروختند باموالى كه در تصرف ايشان است پس واقع شد ميان ايشان گفتگوى نزاعى پس بيرون رفت
اين غلام ميدويد بسوى مالك اين غلام وبيرون رفت اين غلام بسوى مالك اين غلام وآن دو غلام در قوت واعتبار برابر
اند پس خريد اين غلام از مالك اين غلام غلام را ورفت اين غلام پس خريد از مالك اين غلام غلام ديگر را مراد اينست
كه هر كدام ديگرى را خريد از مالكش وبرگشتند بسوى جاى ايشان وچسپيد هر كدام ايشان به يكديگر وگفت او را كه تو غلام منى
بتحقيق خريدم ترا از مالك تو **اصل** قال يحكم بينهما من حيث افترقا يذرع الطريق فايهما كان اقرب فهو الذى سبق الذى
هو ابعد وان كانا سواء فهو رد على موالهما جاءا سواء وافترقا سواء الا ان يكون احدهما سبق صاحبه فالسابق هو له ان شاء
باع وان شاء امسك وليس له ان يضربه وفى رواية اخرى اذا كانت المسافة سواء اقرع بينهما فايهما وقعت القرعة به كان عبده
شرح يحكم بجاء بى نقطه بصيغه مضارع غايب مجهول باب نصر است بينهما نايب فاعل است من براى ابتدا است حيث بفتح حاء
بى نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين وثاء سه نقطه مبنى بر ضم ومضاف بجمله است افترقا ظاهر دو جا بقاف وراء بى نقطه
وما بصيغه ماضى معلوم باب افتعال است الافتراق الكتاب كناه ومراد از جا ديدن وجدا شدن الغصه از راست يذرع بذال با
نقطه وراء بى نقطه وعين بى نقطه بصيغه مضارع غايب مجهول باب منع استيناف بيانيت الطريق مرفوع ونايب فاعل است ومراد
راه ميان موضع نزاع وموضع اشترا اين غلام وراه ميان موضع نزاع وموضع اشترا غلام ديگر است الا در ما يليهما موضع وشيبا

ست و اقرب منصوب و خبر کان است جمله هو الذی جزای شرط است الذی در دوم مفعول لستبق است و خبر کانا راجع بمملوکین است و الف
سبق و الف ضمیر ... خبر کانا است ضمیر هو در دو راجع بحکم است و در مصدر است و در بعضی نسخ ... بیان ان ضمیر راجع بمملوکین
است و در بعضی فرد و ... است تثنیه برای اینست که در اصل مصدر است ... از قبیل استعمال جمع در تثنیه است مثل فانتا ابتناها ظالمین
جمله استیناف بیانی است لستبق صاحبه یعنی علم من خارج از سبق صاحبه است و این احتراز است از صورتی که یکی از آن دو را ملک
پیش آمده باشد مثل افتادن در چاهی و جنس ظالمی و مانند آنها خبر هو راجع بحکم است و مبتدا است که خبر مبتدا است و ضمیر راجع بسابق
است یعنی به تشدید یا و نقطه و با و حرف جر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یا باب تفعیل است تخفیف را و با و نقطه لام
الفعل مضارع مجزوم است یقرع بقاف و را و نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است بینهما نایب فاعل است
باوربه یعنی علی است و ظرف متعلق لوحد است عبده بضم عین بی نقطه و فتح با یک نقطه مخففه و دال بی نقطه و تاء تانیث بصیغه مبالغه
است مثل همزه و لمزه و مقصود اعتبار است بعدم منافات میان این دو روایت زیرا که درین مقام سه صورت است اول اینکه مسافت متفاوت
باشد و دلیلی از خارج بر سبق یکی نباشد دوم آنکه مسافت برابر باشد و دلیلی از خارج بر سبق احدهما بخصوصه باشد سیوم اینکه مسافت برابر
باشد و دلیلی از خارج بر سبق احدهما علی التعیین باشد و روایت اولی برای بیان حکم صورت اول و دوم است و روایت اخری
برای بیان حکم صورت سیوم است یعنی امام گفت که حکم کرده میشود میان آن دو بوسیله موضعی که در راه دیده شده و خریده شده بیان این
آنکه پیموده میشود در راه پس هر کدام از ایشان که بوده نزدیکتر بموضع خریدن پس اوست آنکسی که سابق شده اگر او دورتر است و اگر باشند
برابر پس حکم میان ایشان برگردانیده میشود بسوی مالکان ایشان بیان این آنکه آمدند برابر و خریدند برابر با یکدیگر و عقد در
یکزمان واقع شده پس هر کدام دیگری را باطل کرده مگر آنکه از خارج معلوم شود که یکی از آن دو بخصوصه سابق شده یا در خود را ... سابق
حکم برای اوست اگر خواهد فروشد مسبوق را و اگر خواهد نگاه دارد و شیخ سابق را الا آنکه قرار رسانند بمسبوق بردن و مانند آن
و در روایتی دیگر آنست که چون باشد راه برابر قرعه زده میشود میان آن دو پس هر کدام آن دو که قرعه آمده ... مسبوق بقرعه برای اوست
جنایت بنده است با یکدیگر معلوم است باب نود و هفتم اصل باب التفرقه بین ذوی الارحام من الممالیک
شرح این باب بیان جدائی انداختن میان صاحبان خویشی از جمله ممالیک است و درین باب پنج حدیث است اول اصل
عن معاویة بن عمار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتی رسول الله صلی الله علیه و آله بسبی من الیمن فلما بلغوا الجحفة نفدت نفقاتهم
فباعوا جاریة من السبی کانت امها معهم فلما قدموا علی النبی صلی الله علیه و آله سمع بکائها فقال ما هذه قالوا یا رسول الله احتجنا الی نفقة
فبعنا ابنتها فبعث بثمنها فاتی بها وقال بیعوهما جمیعا او امسکوهما جمیعا شرح اتی بصیغه غایب مجهول باب ضرب است بالیمن برای
تعدیه است السبی بفتح سین بی نقطه و سکون با یک نقطه و تشدید یا جمع سبی بفتح سین و سکون با اسیران و بفتح سین و کسر با و تشدید یا و بفتح
سین و سکون با اسیر ... اینجا محتمل است جحفه بضم جیم و سکون حاء بی نقطه و فا میقات اهل شام است و نزدیک ... نفدت
بنون و فا و دال بی نقطه بصیغه معلوم باب علم است ... دوم ... بصیغه مجهول است ... ظرف ... فاعل است
یعنی روایت است از معاویة بن عمار گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که آورده شدند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله
اسیرانی از یمن پس وقتی که رسیدند آورندگان بجحفه آخر شد خرجهای ایشان پس فروختند دختری را از جمله اسیران که بود مادرش
با ایشان پس وقتی که وارد شدند بر نبی صلی الله علیه و آله شنید گریه مادر را پس گفت که چیست این ... گفتند یا رسول
الله محتاج شدیم بسوی خرجی پس فروختیم دخترش را پس رسول الله فرستاد بهای او را پس آورده شد و گفت که بفروشید آن دو
را با یکدیگر یا نگاه دارید آن دو را با یکدیگر دوم اصل عن سماعة قال سألته عن اخوین مملوکین هل یفرق بینهما و عن المرأة و ولدها قال لا هو
حرام الا ان یریدوا ذلک شرح روایت است از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم
امام را از دو برادر که غلام باشند آیا تفریق کرده میشود میان آنها و پرسیدم از زن و فرزندش امام گفت که تفریق کرده میشود و آن تفریق
حرام است مگر آنکه خود ایشان خواهند تفریق را سیوم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام انه اشتریت له جاریة من الکوفة

قال فذهبت لتقوم ببعض حاجتها فقالت یا اماه فقال لها ابو عبد الله علیه السلام الک ام قالت نعم فامر بها فردت فقال ما آمنت لو حبستها ان اری فی
ولدی ما اکره شرح روایت است از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او خریده شد برای او کنیزی از کوفه راوی گفت پس کنیز رفت
تا برخیزد برای کاری پس گفت ای مادرم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا ترا است مادری گفت آری پس امام امر کرد بآن کنیز پس بر
گردانیده شد بسوی کوفه نزد مادرش و امام گفت ایمن نمی بودم اگر نگاه میداشتم او را از اینکه ببینم در فرزندان خود چیزی را که نخواهم چهارم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام الجاریة الصغیرة یشتریها الرجل فقال ان کانت قد استغنت عن ابویها فلا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
کنیز کوچک میخرد او را مرد پس امام گفت که اگر باشد بی نیاز شده باشد از پدر و مادر خود باید که راضی شده باشد از دو پدرش و مادرش
بجدایی ... پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یشتری الغلام او الجاریة وله اخ او اخت واب او ام بمصر
من الامصار قال لا تخرجه الی مصر آخر ان کان صغیرا ولا تشتره فان کانت له ام فطابت نفسها ونفسه فاشتره ان شئت شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در مردی که میخرد غلام را یا کنیز را در حالی که غلام را است مثلا برادری یا خواهری یا پدری یا مادری در شهری
از شهرها امام گفت که بیرون مبر او را بسوی شهری دیگر اگر باشد کوچک و هرچند که راضی شود و مخر او را پس اگر باشد غلام بزرگ را مادری
پس راضی شود دل آن مادر و دل او پس بخر او را اگر خواهی باب نود و هشتم اصل باب العبد یسأل مولاه ان یبیعه و یشترط
له ان یعطیه شیئا شرح این باب بیان غلامیست که طلب میکند از مالک خود اینکه فروشد او را بدیگری و شرط میکند آن غلام برای
مالک اینکه بدهد مالک را چیزی سوای قیمتی که بآن فروخته شود و درین باب دو حدیث است اول اصل قال غلام لابی عبد الله علیه السلام انی کنت
قلت لمولای بعنی بسبعمائة درهم وانا اعطیک ثلاثمائة درهم فقال له ابو عبد الله علیه السلام ان کان لک یوم شرطت لک مال فعلیک ان تعطیه
وان لم یکن لک یومئذ شیء فلیس علیک شیء شرح لابی عبد الله صله قال است ... برای ملکیت است ... وصف غلام است و حاصل
... مضاف بجمله است شیء در اول
اسم کان است یعنی گفت غلامی امام جعفر صادق علیه السلام را که براستی که من بودم که گفتم مالک خود را که بفروش مرا بهفتصد
درهم و من میدهم ترا سیصد درهم ... امام جعفر صادق علیه السلام ... بود ترا ... روزی که شرط کردی ... را
که بدهی او را ... دوم اصل قال غلام سندی لابی عبد الله
علیه السلام انی قلت لمولای بعنی بسبعمائة درهم وانا اعطیک ثلاثمائة درهم فقال له ابو عبد الله علیه السلام ان کان یوم شرطت لک مال فعلیک ان تعطیه
وان لم یکن لک یومئذ مال فلیس علیک شیء شرح السندی بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه طایفه که بلاد ایشان متصل بهند است
و رنگ ایشان ... مایل است ... باب نود و نهم اصل باب السلم فی الرقیق
وغیره من الحیوان شرح سلم بفتح سین و فتح لام اینجا بمعنی سلف است ... در شرح حدیث دوم از باب سلف ... باب
هشتاد و ششم است یعنی این باب بیان پیش خریدن در بنده و غیر آن از جمله جانور است و درین باب یازده حدیث است اول
اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن السلم فی الحیوان قال لیس به بأس قلت ارأیت ان اسلم فی اسنان معلومة او شیء
معلوم من الرقیق فاعطاه دون شرطه او فوقه بطیبة انفس منهم فقال لا بأس به شرح الاسنان بفتح همزه و سکون سین بی نقطه جمع
سن بکسر سین و تشدید نون انواع از حیوان یعنی روایت است از ابی بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از پیش خریدن در
جانور امام گفت که نیست بآن بیمی ... گفتم ... عمرهای معلوم ... در بنده
پس بایع داد ... دوم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل اعطی رجلا ورقا فی وصیف الی اجل مسمی فقال له صاحبه لا نجد لک وصیفا
خذ منی قیمة وصیفک الیوم ورقا قال فقال لا یأخذ الا وصیفه او ورقه الذی اعطاه اول مرة لا یزداد علیه شیئا شرح الورق بفتح
واو و کسر ... و سکون را ... الوصیف بفتح واو و کسر صاد ...
و خادم مشترک میان غلام و کنیز یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام در مردی که داد مردی ... سکه

نقره برای غلامی مثلا تا آخر مدتی معین پس گفت مشتری ابا دارد که بایع است که می باید برای تو غلامی را بگیر از من بهای غلام ترا امروز نقره
امام گفت که پس امیر المومنین گفت که مشتری نمیگیرد مگر غلام خود را یا نقره خود را که داد به بایع اول بار زیاد نمیگیرد بر آن چیزی از بهای
امروز زیاد شده باشد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بالسلم فی الحیوان اذا وصفت اسنانها **شرح** وصفت بصیغه
ماضی غایبه مجهول یا مخاطب معلوم باب غرابت اسنانها در نسخ بفتح همزه است و آن راجح است بالحیوان مثال است و مبنی بر آنست که اکثر
سلم در حیوان و در ابل می باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رخصت است پروای به پیشکی خریدن در جانور چون بیان کرده
شود سالهای شتر آنکه پیش خرید می شود مثلا **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بالسلم فی الحیوان اذا سمیت شیئا معلوما
شرح شیئا بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه است و شیء معلوم عبارتست از وصف معین و در بعض نسخ بکسر سین
بی نقطه شده به نون است و حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رخصت است پروای به پیشکی خریدن در
جانور چون نام بر چیزی معین را با شیخ که تعیین جمیع صفات آن کنی **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان اباه کان یکره یری باسا
بالسلم فی الحیوان بشیء معلوم الا اجل معلوم **شرح** شیء معلوم عبارتست از وصف معین یا عبارتست از بهای معین یا عبارتست از هر دو
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه پدرش علیه السلام بود که ببیند بر او ایرا السلم در جانور به وصف معین تا آخر مدتی معین پس میدید
گوسفند یا در چهار سال را بجای گوسفند یا در سه سال پس امام گفت که آیا می بیند اینکه پیشکی میشود شده در انواع صاحب سال معین تا آخر مدتی
معین گفتم که پس امام گفت که رخصت پروای **ششم اصل** عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یسلم فی وصف اسنان معلومة و لون
معلوم ثم یعطی دون شرطه او فوقه فقال اذا کان عن طیبة نفس منک و منه فلا باس **شرح** وصف بفتح واو و سکون صاد بی نقطه و فاء با تنوین
و با تنوین میتواند بود و بنا بر اول وصف بمعنی صفت قائم بغیر است مثل کوادرو بیاض و اسنان بدل وصف است و بنا بر دوم وصف بمعنی مصدر
است و اسنان مضاف الیه است و در بعض نسخ وصف الغنم وارد و فتح ضاد با نقطه و خاء و الف و نون است و اسنان جمع وصیف بفتح واو و کسر صاد
و سکون یاء دو نقطه در پایین است بمعنی فرزند خنثی که بجای غلام و کنیز و بنا بر این اسنان بمعنی صاحبان اسنان است و بدل وصفا است
یعنی روایت است از حلبی گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که پیشکی میفروشد در صنفی که انواع اسنانداری معین و
رنگی معین است بعد از آن میدهد به پایین قرارداد خود را یا بالاتر پس امام گفت که چون باشد از روی رضای دل از تو و از او
پس رخصت پروای **هفتم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الرجل یسلم فی الغنم ثنیان و جذعان و غیر ذلک الی اجل
مسمی قال لا باس ان لم یقدر الذی علیه الغنم علی جمیع ما علیه ان یاخذ صاحب الغنم نصفها او ثلثها او ثلثیها و یاخذ راس مال ما بقی
من الغنم دراهم و یاخذون دون شرطهم و لا یاخذون فوق شرطهم و لا یاخذون فوق شرطهم و الاکسیة ایضا مثل الحنطة و الشعیر
و الزعفران و الغنم **شرح** ثنیان بفتح ثاء سه نقطه و سکون نون و یاء دو نقطه در پایین و الف و نون جمع ثنی بفتح ثاء و کسر نون
و تشدید یاء مجرور با تنوین و بدل الغنم است و عبارتست از گوسفندانی که پا در سال سیوم در آنها باشند جذعان بضم جیم و سکون ذال
با نقطه و عین بی نقطه و الف و نون جمع جذع بفتح جیم و فتح ذال است و عبارتست از گوسفندانی که پا در سال دوم داشته باشند صاحب الغنم
عبارتست از مشتریان بقرینه ارجاع ضمیر جمع بآن در یاخذون و میتواند بود که صاحب الغنم باشد و او در رسم الخط افتاده باشد
چون در لفظ نقا و نمی دارد الاکسیة بفتح همزه و سکون کاف و کسر سین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین جمع کساء بکسر کاف و
تخفیف سین و الف و همزه منقلب از واو یا لا پوششها مثل عبا و مراد اینجا جامه است مطلف ظاهر مثل الحنطة و الشعیر و
الزعفران آنست که این سائل پیش از این سوال که از سلم در غنم است سوال از سلم در حنطه و شعیر و زعفران کرده باشد و امام مثل
این جواب در آنها گفته باشد و در اینجا منقول نشده باشد **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیده شد
امام از مردی که پیشکی میفروشد در گوسفندانی که پا در سه سالها با در دو سالها است و غیر آنچه مذکور شد از قرار تا آخر مدتی معین امام
گفت که رخصت پروای اگر توانا نشود آنکه بر ذمت اوست گوسفندان بر جمیع آنچه بر اوست با بیگیرد اگر نه صاحبان گوسفندان نصف آنها
را یا ثلث آنها را یا دو ثلث آنها را و فرا گیرند سرمایه آنچه را که باقی مانده از گوسفندان درهم و فرا میگیرند پایین قرارداد خود

دو ازینانه بالای شرطها خود نه فراتر از آنست با آنکه در صورت بخریداران از بعضی بهای جایز نیست که در عوض بیع که معقود است فوق با فراز آید
هر چند که بهای طرفین باشد و این منافات ندارد با اینکه در صورتی که راوی جمیع معقود باشد جایز باشد گرفتن فوق شرط برضای هر دو زیرا
زیرا که در صورت اول در عقد حیله ربا برای در بهای میشود بخلاف این صورت و جایز باشند گندم و جو و زعفران و گوسفندان است در اینکه بخرید
فروخته میشود با اوصاف معلومه و اگر مدیون عاجز شود از ادای بیع راس مال از آنچه بعضی را و اپس میدهد و در آنچه منعقد است اخذ فوق شرط جایز
نیست **نهم اصل** عن موسیة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل سلف فی وصفاء اسنان معلومة و غیر معلومة ثم یعطی دون شرطه
او اکان بطیبة نفس منک و منه فلا باس **شرح** الوصفاء بیان آن شده در شرح حدیث ششم ای باب اسنان مجرور و بدل وصفاست معلومة صفت
اسنان است و غیر معلومة باعتبار اینست که گاهی در پیش بیع از جلبان مرد به میشود مثل اینکه سال دوازده سال یا کمتر باشد و در دوازده
سال زیاد و نباشد **یعنی** روایت است از موسی بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که پیش فروخت در غلامان
و کنیزان که صاحبان سنهای معلوم و غیر معلوم باشند بعد از آن میدهد پایین تر از قرارداد خود را امام گفت که چون باشد برضای دل از تو و از او
پس رخصت پروای **اصل** قال و سالته عن الرجل یسلف فی الغنم الثنیان و الجذعان و غیر ذلک الی اجل مسمی قال لا باس ان لم یقدر
الذی علیه علی جمیع ما علیه ان یاخذ صاحب الحق نصف الغنم او ثلثها و یاخذ راس مال ما بقی من الغنم دراهم قال لا باس و لا یاخذ
دون شرطه الا بطیبة نفس صاحبه **شرح** ثنیان و جذعان بیان شده در شرح حدیث سابق قال در دوم کلام امامست و جزای
شرطاست و ضمیر مستتر راجع بصاحب الحق است و مقصود اینست که بر صاحب حق واجب است که قبول سوال مدیون کند چون عاجز است
و از کلام راوی باشد پس تقدیر قلت می باید کرد و ضمان لم یقدر و لا یاخذ دون شرطه برای بیان صورتیست که بایع عاجز باشد
از مواقع شرطها در بیع و بجای آن پایین شرطها داشته باشد پس مشتری گوید که من بجای آن درهم را میگیرم و پایین شرط
را نمیخواهم **یعنی** راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که پیشکی میفروشد در گوسفندانی که پا در سه سالها و پا در دو سالها
و غیر آنست تا آخر مدتی معین امام گفت که رخصت پروای پس اگر توانا نشود آنکه دین بر اوست بر جمیع آنچه بر اوست پس طلب کند اینرا
که فرا گیرد صاحب حق نصف گوسفندان را یا ثلث آنها را و فرا گیرد سرمایه آنچه را که باقی مانده از گوسفندان بر حالی که درهم ها باشد میگوید
صاحب حق که رخصت پروای و صاحب حق فرا نمیگیرد بجای آن درهمها پایین شرطها خود را مگر برضای آن یار خود که بایع است **دهم**
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یشتری الجلود من القصاب فیعطیه کل یوم شیئا معلوما قال لا باس **شرح** گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که مردی پیش میخرد پوستها را از قصاب و میدهد به قصاب او را در هر روز چیزی معین امام گفت که رخصت پروای **یازدهم**
اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن السلم فی الحیوان فقال اسنان معلومة و اسنان معدودة الی اجل معلوم لا باس به **شرح**
اسنان مجرور و با تنوین است و متعلق بر السلم فی اسنان است مجرور راجع بسلم مقدر است **یعنی** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام
از سلم در حیوان پس گفت که سلم در سنهای معلومه و سنهای شمرده شده تا آخر مدتی معین رخصت پروای باشد **دوازدهم اصل**
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن السلف فی اللحم قال لا تقربنه فانه یعطیک مرة السمین و مرة التاوی و مرة المهزول اشتره
معاینة ید ابید **شرح** لا تقربنه بقاف و راء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه نهی باب علم است موکد بنون ثقیله یا خفیفه است التاوی
دو نقطه در بالا و الف و کسر واو و یاء که لک و مراد اینجا لاغر است **یعنی** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت
که پرسیدم امام را از پیش خریدن در گوشت امام گفت که نزدیک مشو البته آنرا چه بدرستی که آن قصاب میدهد ترا یکبار فربه و یکبار
لاغر و یکبار لاغر بگوشت را از بروز بروز بده و دست بدست **اصل** قال و سالته عن السلف فی روایا الماء فقال لا تفعل
فانه یعطیک مرة ناقصة و مرة کاملة و لکن اشتره معاینة و هو اسلم لک و له **شرح** الروایا بفتح راء بی نقطه و تخفیف واو و الف و یاء
دو نقطه در پایین و الف جمع راویه خیکهای آب و مراد السلف در خیکهای آب پیش خرید آبست که مقدار معین از روز بروز آورده شود
بجهت بقرینه ارجاع ضمیر مذکور در اشتره و لام در لک و له برای اختصاص است **یعنی** راوی گفت که پرسیدم امام را از پیش خریدن
در چند خیک آب پس امام گفت که نزدیک مشو آنها را چه بدرستی که میدهد ترا یکبار خیک کم آب و یکبار خیک پر آب و مراد اینست

رکیب رخینک را بر از آب بلکنند و یکبار بر میکنند و لیکن بجز آبراد [illegible] و دانسته وان پا را از [illegible] میکنند ترا و سقا را **سیزدهم اصل**

سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون له الغنم یحلبها لها البان کثیره فی کل یوم ما تقول فیمن یشتری منه الخمس مائة رطل او اکثر من ذلک

المائة رطل بکذا و کذا درهما فیاخذ منه فی کل یوم ارطالا حتی یستوفی ما یشتری منه قال لا باس بهذا و نحوه **شرح** [illegible]

[illegible]

درکوهستان بچرانیده باشند آنها را هرجائی که از شبان باشد شبهای آنها و شیرهای آنها ده پوما را برای هر گوسفندی در هر ماهی
درهمی چند پس امام گفت نیست باکی بآن پس گفتم که بدرستی که اهل مسجد میگویند که جایز نیست زیرا که از جمله گوسفندان چرانیست
که نیست آنرا پشمی و نه شیری در هر ماه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که و آیا پاکیزه میکند آنرا دادن گوسفندان چیزی مگر این میان
این آنکه نقصان میکند بعضی از دادن وادن و فایده میکنند بعضی دیگر اشارتست باینکه مناط فرق میان تجارت که حلالست و دادن
قرض در عقد دوم ربا که حرام است که در تجارت احتمال نقصان و فایده هست و در دادن قرض ربا احتمال نقصان نیست و بنابر
علیه بقای اختیار شرط است چنانچه گذشت در بعضی احادیث باب جنتاد و هم در باب العینه است پس هر معامله که احتمال نقصان در آن
ظاهرتر باشد دورتر خواهد بود از ربا پس پاکیزه تر خواهد بود **سیوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم فی الرجل یکون له الغنم یعطیها
بضریبة شیئا معلوما من الصوف او السمن او الدراهم قال لا باس بالدراهم وکره السمن **شرح** که بصیغه ماضی غایب مجهول باب علم
است السمن هر نوع ذنایب فاعل است و سکوت از الصوف اشعار است باینکه آن واسطه است میان دراهم و سمن و میتواند بود که ذکر
سمن بعنوان مثال باشد و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلم عن رجل دفع
الی رجل غنمه بسمن و دراهم معلومة لکل شاة کذا و کذا فی کل شهر قال لا باس بالدراهم فاما السمن فلا احب ذلک الا ان تکون حوالب فلا
باس بذلک **شرح** الحوالب بفتح حاء بی نقطه و کسر لام و باء یک نقطه جمع حلوبه بفتح حاء و ضم لام گوسفندان و شتران و گاوان شیرده
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که داد بسوی مردی گوسفندان خود را بروغن و چند درهم معین برای هر گوسفندی چنین
و چنین در هر ماهی امام گفت که نیست پروای بدرهم اما روغن پس دوست نمیدارم این را مگر اینکه آنها باشند گوسفندان شیرده
پس نیست پروای بآن مخفی نماند که این مخصص عموم حدیث اول و سیوم این باب است **باب صد و دوم اصل باب بیع اللقیط و**
ولد الزنا غ جامع **شرح** اللقیط بفتح لام و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه کودک برداشته شده از راه **یعنی**
این باب بیان فروختن برداشته شده از راه و فروختن ولد الزنا است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله
علیه السلم قال اللقیط لا یشتری ولا یباع **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کودک برداشته شده از راه خریده نمیشود و
فروخته نمیشود **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم قال المنبوذ حر فان احب ان یوالی غیر الذی رباه والاه فان طلب منه الذی رباه
النفقة وکان موسرا رد علیه وان کان معسرا کان ما انفق علیه صدقة **شرح** المنبوذ بنون و باء یک نقطه و ذال با نقطه بصیغه اسم مفعول
باب نصر و ضرب کودک انداخته شده بر راه الموالاة مصدر باب مفاعله آمیزش کردن رباه براء بی نقطه و باء یک نقطه و الف بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعیل است رد بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بمنبوذ است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که کودک انداخته شده آزاد است پس اگر خواهد که آمیزش کند غیر کسی را که تربیت کرد او را آمیزش کند آن غیر را پس اگر
طلب کند از آن انداخته شده آنکس که تربیت کرد او را خرج را و باشد آن انداخته شده مالدار بر میگرداند خرج را بر آنکس و اگر
باشد انداخته شده دست تنگ میشود آنچه خرج کرد بر او صدقه یعنی که طلب پس دادن آن جایز نیست **سیوم اصل** عن ابی عبد
الله عن ابیه علیهما السلم قال المنبوذ حر فاذا کبر فان شاء توالی الی الذی التقطه والا فلیرد علیه النفقة ولیذهب فلیوال من شاء
کبر بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن است توالی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است **شرح** روایت از امام جعفر صادق از
پدرش علیهما السلم گفت که کودک انداخته شده آزاد است پس چون بزرگ شود پس اگر خواهد آمیزش میکند بسوی آنکسی که از راه
برداشت او را و اگر نخواهد پس باید که برگرداند بر آنکس خرج را و باید که برود پس باید که آمیزش کند بهر که را خواسته باشد مخفی نماند
که این بر تقدیر مالدار شدن لقیط است بقرینه حدیث سابق **چهارم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلم عن اللقیطة فقال لا تباع
ولا تشتری ولکن استخدمها بما انفقت علیها **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از دختری که برداشته شده از راه گفت که
فروخته نمیشود و خریده نمیشود ولیکن خدمت بفرما از او چون بزرگ شود بسبب آنچه خرج کردی بر او **پنجم اصل** سالت اباجعفر علیه
السلم عن اللقیط فقال حر لا یباع ولا یوهب **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از کودک برداشته شده از راه پس گفت که آزاد

است

است فروخته نمیشود و بخشیده نمیشود **ششم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول لا یطیب ولد الزنا ولا یطیب ثمنه ابدا والممزار
لا یطیب الی سبعة آباء قیل له وای شیء الممزار فقال الرجل یکسب مالا من غیر حله فیتزوج به او یتسری به فیولد له فذلک الولد هو
الممزار **شرح** یطیب بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است ابدا بفتح همزه
و فتح باء یک نقطه و دال بی نقطه منصوب و ظرف نفی اول نیز هست بقرینه تتمه حدیث و مراد بعدم طیب ولد الزنا برگزیده نبودن او
و اولاد او و اولاد اولاد او تا انقراض دنیا مومن خالص نمیشوند اگر مومن شوند و مراد بعدم طیب ثمن ولد الزنا برگزیده نیست که آنچه بآن بدست
آوردن شود در تجارت خواه بی واسطه و خواه بواسطه و خواه بوسایط مانند گشت در اینکه حلال خالص نمیشود اگر حلال باشد پس خرج آن
در حج و مانند آن خوب نیست چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و بنابراین منافاتی نیست میان این حدیث و حدیث آینده تا آنکه
این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الطهاره در حدیث اول باب ماء الحمام تا آخر که باید دیدن است که مان فیها غسالة ولد الزنا
و هو لا یطهر الی سبعة آباء بیکی از دو وجه اول آنکه مراد بعدم طهارت در سبعه آباء نجاست ظاهر باشد و مراد اینجا باطنی باشد چنانچه
بیان شد دوم آنکه این تفاوت باعتبار رشدت و ضعف باشد الممزار بکسر میم اول و سکون میم دوم و زای با نقطه و الف و راء بی نقطه
حرام زاده آباء اینجا استعاره شده برای اولاد خواه بی واسطه و خواه بواسطه باعتبار اینکه فرزند کسی مانند پدر اوست از آنرا که بودن
نزد او و پیوند آنکس اسم پدر را بر فرزند خود میگذارد و در وقت ندای او یا ابی میگوید و نکته اینجا کمال حیا نوشته منع ردمان از
زنا باعتبار اینکه حق پدر عظیم است بر پسر که اف و امثال آن گفتن مانند نیست که اف و امثال آن گفته باشد مخفی نماند که اعتراض در امثال
این مقام بعقلا میرسد و آن اینست که سرایت گناه پدر به پسر خوب نیست زیرا که هر گاه پدر بد کرده باشد پسر را چه گناه است و جواب اینست که
الله تعالی میداند که هر روح باختیار خود چه خواهد کرد بعد از تعلق به بدن پس بمناسبت روح بدکردار را ببدن ناپاک متعلق میسازد و روح پاک
روح را ببدن طیب متعلق میسازد پس همان بدکرداری بود پس گناه عمر او بسبب سرایت نیست و بر این قیاس است ولد الزنا **یعنی** شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که پاکیزه نمیشود فرزند زنا و پاکیزه نمیشود بهای او اگر مملوک باشد و فروخته شود هرگز و حرام زاده پاکیزه
نمیشود تا هفت پدر پس گفته شد امام را که کدام چیز است حرام زاده امام گفت که گاهی مرد کسب میکند مالی را از راه غیر حلال بودن آن مال پس
زن میخواهد بآن مال یا کنیز میخرد بآن مال پس زاده میشود برای او پس آن فرزند همان حرام زاده است اگرچه ولد الزنا نیست **هفتم اصل**
عن ابان عمن اخبره عن ابی عبدالله علیه السلم قال سالته عن ولد الزنا اشتریه او ابیعه او استخدمه فقال اشتره واسترقه واستخدمه وبعه فاما اللقیط
فلا تشتره **شرح** اشتریه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افتعال بتقدیر استفهام است اللقیط منصوب و ما در حکم عامله بشرط تفسیر است
یعنی روایت از ابان از آنکه خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از فرزند زنا که آیا میخرم او را یا میفروشم
او را یا خدمت میفرمایم او را پس امام گفت که بخر او را و غلام خود کن او را و خدمت بفرما او را و بفروش او را پس اما برداشته شده از
راه پس مخر او را **هشتم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت تکون لی المملوکة من الزنا احج من ثمنها واتزوج فقال لا
تحج ولا تتزوج منه **شرح** روایت از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که میباشد مرا کنیز بهم رسیده از زنا آیا حج
گزارم از بهای او و زن خواهم پس امام گفت که حج مگزار و زن مخواه از آن بها **باب صد و سیوم اصل باب جامع فیما یحل الشراء والبیع**
منه وما لا یحل **شرح** این باب مشتمل است بر فراهم آورده مسایل بسیار در بیان چیزیست که حلال میشود خریدن و فروختن از آن و چیزی که حلال نمیشود
خریدن و فروختن از آن و در این باب ده حدیث است **اول اصل** سالت اباابراهیم علیه السلم عن عظام الفیل یحل بیعه او شراؤه
الذی یجعل منه الامشاط فقال لا باس قد کان لابی منه مشط او امشاط **شرح** العظام بکسر عین بی نقطه و تخفیف و تشدید ظاء با نقطه بزرگ
و مراد اینجا استخوان بزرگ است یحل از باب ضرب بتقدیر استفهام است الذی منصوب است محلا الفیل کذو ف بتقدیر مضاف و برای تفسیر عظام
الفیل است یجعل بصیغه مجهول باب فتح است الامشاط بفتح همزه و سکون میم و شین با نقطه و الف و طاء بی نقطه جمع مشط بفتح و ضم و کسر میم و سکون
شین و بفتح میم و کسر شین و تخفیف طاء و بضم میم و ضم شین و تخفیف و تشدید طاء شانه او امشاط و کلام امام است یا از شک راوی است بنا بر
اول مبنی بر اختلاف زمانهاست مثل آیت سوره صافات و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم

رااز استخوان بزرگ فیل که آیا حلال میشود فروختن آن یا خریدن آن میخواهم آنرا کرسی خنه میشود ازان امام الف که نیست پروای منجنیق بود برای پادرم ازان یکی نه یا چندین نه **دوم اصل** کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله عن رجل له خشب فباعه ممن یتخذه برابط فقال لا باس به وعن رجل له خشب فباعه ممن یتخذه صلبانا قال لا **شرح** البرابط بفتح بای یک نقطه و تخفیف رای بی نقطه والف و کسر بای یک نقطه وطای بی نقطه جمع بربط بفتح با و سکون را و فتح با و تخفیف طا عودها صلبان بضم صاد بی نقطه و سکون لام و بای یک نقطه والف ونون جمع صلیب بفتح صاد و کسر لام و سکون یای دو نقطه در پایین است یعنی آدمی از حلق بر کشیده شده و مراد اینجا چیزی است بشکل دو چوب که در وسط هر کدام بر وسط دیگری وصل شده بر چهار زاویه قایمه و آن صورت عیسی است که بحلق بر کشیده شده بعد از چهار میخ شدن باعتقاد ترسایان و آنرا می پرستند **یعنی** نوشتم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام می پرسیدم او را از مردی که او راست چوبی پس فروخت آنرا بکسی که میسازد آنرا عودها که مینوازند امام گفت که نیست پروای بآن و پرسیدم از مردی که او راست چوبی پس فروخت آنرا بکسی که میسازد آنرا صلیبهای ترسایان امام گفت که جایز نیست آن فروختن **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس ببیع العذرة **شرح** العذرة بفتح عین بی نقطه و کسر ذال با نقطه و رای بی نقطه پلیدی مردم و ستور که برای زراعت کود میشود یا برای سوختن بکار می آید **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروای فروختن پلیدی **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الفهود وسباع الطیر هل یلتمس التجارة فیها قال نعم **شرح** الفهود بضم فا و دال بی نقطه جمع فهد بفتح فا و سکون ها یوزها که شکار را تمام میکنند السباع بکسر سین بی نقطه و بای یک نقطه والف و عین بی نقطه جمع سبع بفتح سین و ضم و فتح و سکون با درندگان **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از یوزها و درندگان مرغان که آیا طلب کرده میشود نفع خرید و فروخت در آنها گفت که آری **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التوت ابیعه یصنع به الصلیب والصنم قال لا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از چوب توت که آیا فروشم آنرا بحالی که ساخته شود بآن صلیب ترسایان و بت امام گفت که نه **ششم اصل** کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله عن الرجل یواجر سفینته ودابته ممن یحمل فیها او علیها الخمر والخنازیر قال لا باس **شرح** نوشتم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام می پرسیدم او را از مرد که بکرایه میدهد کشتی خود را و ستور خود را بکسی که بار میکند در آن کشتی یا بر آن ستور شراب انگور را یا خوکان را امام گفت که نیست پروای **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله نهی عن القرد ان تشتری او تباع **شرح** القردان بکسر قاف و سکون رای بی نقطه و دال بی نقطه جمع قرد بضم قاف و تخفیف را و قرد بضم قاف و سکون را بوزینگان **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی رسول الله صلی الله علیه وآله نهی کرد از بوزینگان که خریده شوند یا فروخته شوند **هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یواجر بیته یباع فیه الخمر قال حرام اجرته **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بکرایه میدهد خانه خود را بحالی که فروخته میشود در آن از شراب انگور امام گفت که حرام است کرایه آن **نهم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه معتب فقال بالباب رجلان فقال ادخلهما فدخلا فقال احدهما انی رجل سراج ابیع جلود النمر فقال مذبوحة هی قال نعم قال لیس به باس **شرح** النمر بضم نون و سکون میم و رای بی نقطه جمع نمر بفتح نون و کسر و سکون میم پلنگان و در بعض نسخ مذبوحة بذال با نقطه و حای بی نقطه است و در بعض بدال بی نقطه و غین با نقطه است و بر هر تقدیر استفهام مقدر است و بنا بر اول ضمیر هی راجع بنمر یا راجع بجلود است و بنا بر دوم راجع بجلود است این مبنی بر آنست که دباغت باعث تجویز خرید و فروخت پوست دباغ نا کرده از مسلمانان شود بنا بر اینکه ظاهر حال این باشد که مدبوغ مذبوح خواهد بود و مناسب این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره که باب شصتم است **یعنی** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام بحالی که داخل شد بر او معتب پس گفت که در در خانه دو مرد است پس امام گفت که داخل کن ایشان را پس داخل شدند پس گفت یکی از ایشان که براستی که من مردی سراجم میفروشم پوستهای پلنگان را پس امام گفت که آیا ذبح کرده شده است آنها گفت که آری امام گفت که نیست بآن پروای سوال دیگری گذشت در حدیث نهم باب الرجل یبیع ما لیس عنده که باب هشتاد و هفتم است **دهم اصل** عن ابی القسم الصیقل قال کتبت الیه قوائم السیوف التی تسمی السفن اتخذها

من جلود السمک فهل یجوز العمل بها ولسنا ناکل لحومها فکتب علیه السلام لا باس به **شرح** الصیقل بفتح صاد بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح قاف جلادهنده شمشیر است بدانکه ضمیر الیه راجع بامام رضا علیه السلام باشد قوائم منصوب و مرفوع میتواند بود القوائم جمع قایمه دستگیرهای شمشیرها و مانند آنها السفن بفتح سین بی نقطه و تخفیف فا مفتوحه و نون پوست درشت که مانند سوهان است و آن منصوب معمول دوم یسمی است **یعنی** روایت از ابی القسم صیقل گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام که دستگیرهای شمشیر که نامیده میشود بسفن میسازم آنها را از پوستهای ماهی پس آیا جایز است کار کردن بآنها و حال آنکه نیستیم که خوریم گوشتهای آنها را پس نوشت امام علیه السلام که نیست پروای بآن عمل

باب صد و چهارم اصل باب شراء السرقة والخیانة

شرح السرقة بفتح سین بی نقطه و فتح و کسر رای بی نقطه و قاف مصدر باب ضرب دزدی و مراد اینجا دزدیده شده است الخیانة بکسر خای با نقطه و یای دو نقطه در پایین منقلب از واو والف و نون مصدر باب نصر ناراستی در سپرده شده و مراد اینجا متعلق ناراستی است **یعنی** این باب بیان خریدن دزدیده شده و خریدن خیانت کرده شده است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر قال سألت احدهما علیهما السلام عن شراء الخیانة والسرقة فقال لا الا ان یکون قد اختلط معه غیره فاما السرقة بعینها فلا الا ان یکون من متاع السلطان فلا باس بذلک **شرح** ضمیر معه و غیره راجع بشراء است و غیره عبارتست از غیر دزدیده و الا دوم خریده شده بعینه پس ذکر قد اینجا اشارتست باینکه می باید که آن مقدار جزم باشد و محض احتمال کافی نیست مخفی نماند که اگر ضمیر معه و غیره راجع بخیانت و سرقه باشد باعتبار اینکه متاع است مضمون صدر این حدیث راجع میشود بآنچه می آید در حدیث چهارم و چهل دیگر باب النوادر که آخر ابواب است و مضمون آخر این حدیث مخصص آن دو حدیث میشود فاما شراء السرقة پس بعینها بدون اختلاط مقدر است و ترک ذکر خیانت اینجا مبنی بر فرق میان سرقه و خیانت است در صورت استثنا باینکه خریدن خیانت بعینه از مال سلطان نیز جایز نیست موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب اداء الامانة که باب چهل و ششم است و میتواند بود که ذکر سرقه بعنوان مثال باشد و مراد سلطان اینجا ظالمی است که مال اینکس را غصب کرده و تقاص حق خود از مال او برای وی جایز است **یعنی** روایت از ابی بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از خریدن خیانت کرده شده و دزدیده شده پس گفت که جایز نیست مگر آنکه آن خریدن باشد که بتحقیق آمیخته شده باشد بآن غیر آن که قصد اطلاع است پس اما خریدن دزدیده شده بی آمیختگی آن بغیر آن پس جایز نیست مگر آنکه باشد از مال غاصب حق خریدار پس نیست پروای بآن خریدن **دوم اصل** عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرجل منا یشتری من السلطان من ابل الصدقة وغنم الصدقة وهو یعلم انهم یاخذون منهم اکثر من الحق الذی یجب علیهم قال فقال ما الابل والغنم الا مثل الحنطة والشعیر وغیر ذلک لا باس به حتی تعرف الحرام بعینه **شرح** روایت از ابی عبیده از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی از ما شیعه امامیه که میخرد از سرکار پادشاه از شتران زکوة و گوسفندان زکوة و او میداند که عاملان پادشاه میگیرند از مردمان بیشتر از حقی که واجب شده بر ایشان راوی گفت که پس امام گفت که نیست شتران و گوسفندان مگر مانند گندم و جو و غیر آنها نیست پروای بخریدن آنکس تا آنکه شناسد حرام را بخصوصه **اصل** قیل له فما تری فی مصدق یجیئنا فیاخذ صدقات اغنامنا فنقول بعناها فیبیعناها فما تقول فی شرائها منه قال ان کان قد اخذها وعزلها فلا باس قیل له فما تری فی الحنطة والشعیر یجیئنا القاسم فیقسم لنا حظنا ویاخذ حظه فیعزله بکیل فما تری فی شراء ذلک الطعام منه فقال ان کان قبضه بکیل وانتم حضور ذلک فلا باس بشرائه منه بغیر کیل **شرح** المصدق بصیغه اسم فاعل باب تفعیل تحصیلدار زکوة از جانب پادشاه یقسم بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است شراء ذلک الطعام عبارتست از خریدن گندم و جو به وزن و کیل علیحده حضور جمع حاضر است **یعنی** گفته شد امام را که پس چه میبینی در تحصیلدار زکوة که می آید نزد ما پس میگیرد زکوة های گوسفندان ما را پس میگوییم که بفروش بما آنها را پس میفروشد بما آنها را پس چه میگویی در خریدن آنها از او امام گفت که اگر باشد که بتحقیق گرفته باشد آنها را و جدا کرده باشد آنها را پس نیست پروای گفته شد امام را که پس چه میبینی در گندم و جو می آید نزد ما قسمت کننده

پیمانه جدا میکند برای ما حصه ما را و میگیرد حصه خود را پس جدا میکند آنرا بپیمانه پس چه می بینی در خریدن آن خوراک از آن
تحصیلدار پس امام گفت که اگر باشد که قبض کرده باشد آن گندم را یکجا بر حالی که شما حاضران آن کیل باشید پس نیست پروا
بخریدن آن از او بیک کیل علیحده **سیوم اصل** عن اسحق بن عمار قال سألته عن الرجل یشتری من العامل و هو یظلم قال یشتری
منه ما لم یعلم انه ظلم فیه احدا **شرح** روایتست از اسحق بن عمار از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
گفت که پرسیدم امام را از مردی که میخرد از تحصیلدار زکوة و حال آنکه آن تحصیلدار ظلم میکند امام گفت که میخرد از او
آنچه را که نه دانسته باشد که ظلم کرده در آن کسی را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بشراء السرقة و الخیانة
اذا عرفت **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب نیست خریدن دزدیده شده و خیانت کرده شده چون
شناخته شود بعینه **پنجم اصل** عن جمیل بن صالح قال ارادوا بیع تمر عین ابن زیاد فاردت ان اشتریه ثم قلت حتی استأمر
ابا عبد الله علیه السلام فامرت معاذا فسأله فقال قل له یشتریه فانه ان لم یشتره اشتراه غیره **شرح** خواستند تحصیلداران
زکوة از جانب بادشاه عین ابن زیاد بفتح عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر زای با نقطه و یا دو نقطه در پایین
و الف و دال بی نقطه است و گذشت و اکتساب از کوة در حدیث سیوم باب نادر که باب چهل و هفتم است لفظ ابن زیاد سهو و
در کتاب خلاصة الوفاء در فصل دوم از باب ششم در ترجمه وادی مهزور عین ابی زیاد گفته و بعض نسخ کافی اتحاد و افق آنست و ان
اسم باغیست در جانب شرقی مدینه که از امام جعفر علیه السلام بوده **یعنی** روایتست از جمیل بن صالح گفت که عاملان زکوة اراده
کرده اند فروختن حصه زکوة خرمای عین ابن زیاد را پس اراده کردم که بخرم آنرا بعد از آن با خود گفتم که صبر میکنم تا دستور فرمان
جعفر صادق علیه السلام را پس امر کردم معاذ فرا را پس پرسید امام را پس امام گفت که بگو جمیل را که بخرد آنرا چه بدرستی که اگر نخرد آنرا میخرد
آنرا غیر او و مراد آنست که منع از خریدن آن نیست **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشتری سرقة و هو یعلم فقد شرک
فی عارها و اثمها **شرح** شرک بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خرید
دزدیده شده را بر حالی که او میداند پس بتحقیق شریک شد در ننگ آن دزدی و گناه آن در آخرت **هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی الذی توجد عنده السرقة قال هو غارم اذا لم یات علی بائعها شهودا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در کسی که
یافته میشود نزد او دزدیده شده و میگوید که من آنرا از فلان خریده ام امام گفت که آنکس تاوان دهنده است چون نیاورد بر فروشنده
آن گواهان مقبول الشهادة **باب صد و پنجم اصل باب من اشتری طعام قوم و هم له کارهون شرح** این باب بیان کسیست
که خرید خوراک جماعتی را بر حالی که ایشان ناخوش دارند خریدن او را و مراد خریدن کسی است که گندم را مثلا میخرد از صاحبانش
برای اینکه انبار کند و گران شود و فروخته شود و جماعتی که محتاج میشوند بآن ناخوش دارند آنرا برای اینکه باعث گرانی میشود و در این
باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشتری طعام قوم و هم له کارهون قصی لهم من لحمه یوم القیامة
شرح قصی بقاف و تشدید صاد بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که هر که خرید خوراک جمعی را بر حالی که ایشان آنرا کراهت دارند که مبادا که باعث گرانی شود بریده شد برای خاطر کراهت
ایشان که از گوشت او در روز قیامت **باب صد و ششم اصل باب من اشتری شیئا فتغیر عما رآه شرح** این باب بیان
کسیست که خرید چیزی را که دیده و بیع شد بعد پس بدیده الحیز متغیر شد از آنچه دیده آنرا و در این باب دو حدیث است
عن میسر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له رجل اشتری زق زیت فوجد فیه درد یا قال فقال ان کان یعلم ان
ذلک یکون فی الزیت لم یرده و ان لم یکن یعلم ان ذلک یکون فی الزیت رده علی صاحبه الزق بکسر زای با نقطه و تشدید
قاف خیک الدردی بضم دال بی نقطه و سکون راء بی نقطه و کسر دال بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین آنچه در ته نشیند از مایع
چون روغن و غیر آن بخلاف صاف **یعنی** بهر دو جا بصیغه مجهول است روایتست از میسر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم
امام را که مردی خرید خیک روغن زیتون را پس یافت در آن دردی را از او گفت که پس امام گفت که اگر باشد که معلوم باشد

اینکه آن مقدار از دردی می باشد در روغن زیتون غالبا بر میگرداند آنرا بصاحبش **دوم اصل** عن ابی صادق قال دخل امیر المؤمنین
علیه السلام سوق التمارین فاذا امرأة قائمة تبکی و هی تخاصم رجلا تمارا فقال لها ما لک قالت یا امیر المؤمنین اشتریت من هذا تمرا
بدرهم و خرج اسفله ردیا لیس مثل الذی رأیت قال فقال له رد علیها فابی حتی قالها ثلثا فابی فعلاه بالدرة حتی رد علیها و کان
علی صلوات الله علیه یکره ان یجلل التمر **شرح** ردیا بفتح راء بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و بعد همزه است
یا در پایین و دره بکسر دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه برای تعدیه است یجلل بجیم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است **یعنی**
روایتست از ابی صادق گفت که داخل شد امیر المؤمنین علیه السلام بازار خرمافروشان پس ناگاه زنی ایستاده بود که میگریست و
نزاع میکرد مردی خرمافروش را پس گفت آن زن را که چیست ترا گفت که ای امیر المؤمنین خریدم از این قدری از خرما بدرهمی
و بیرون آمد ته آن فاسد نیست مثل آنچه دیدم راوی گفت که پس امیر المؤمنین گفت که برگردان بر آن زن درهم او را پس انکار کرد
او را نمود از او پس دادن تا آنکه گفت الکلمه را سه بار پس انکار و ابا کرد پس بالای آنکرد تا زیانه را تا آنکه برگردانید بر آن
زن درهم را او بود علی صلوات الله علیه که کراهت داشت از اینکه پوشیده کرده شود خرماهای که فروخته میشود به پرده و مانند آن
باب صد و هفتم اصل باب بیع العصیر و الخمر شرح این باب بیان فروختن فشرده انگور و شراب انگور است و در این باب چهار
حدیث است **اول اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن بیع العصیر فیصیر خمرا قبل ان یقبض الثمن قال فقال
لو باع ثمرته ممن یعلم انه یجعله حراما لم یکن بذلک بأس فاما اذا کان عصیرا فلا یباع الا بالنقد **شرح** بیع بفتح با دو نقطه و سکون با دو
دو نقطه در پایین مصدر است فیصیر عطف است بر بیع لعطف السحاب پس منصوب بتقدیر ان المصدریة است یقبض بقاف و با
بی نقطه و صاد با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و مقصود سوال از فروختن عصیر نسیه است بکسی که معلوم است که آنرا
خمر میکند پیش از انقضای اجل بجهة مشتری و راجع است بصاحب انگور که معلوم است از سابق **یعنی** روایتست از احمد بن
محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از فروختن فشرده انگور پس گردیدن آن خمر پیش از آنکه مقبوض شود بهای
آن راوی گفت که پس امام گفت که اگر صاحب انگور فروشد انگور خود را بکسی که میداند که میکند آنرا حرام نمیشود بآن بروای پس اما
چون باشد فشرده انگور پس فروخته میشود مگر نقد و مراد این است شاید که فرق میان فروختن انگور و فروختن فشرده انگور این باشد
که جمیع اجزای انگور خمر نمیشود بخلاف جمیع اجزای عصیر و فرق این باشد که خر شدن انگور احتیاج بعمل علیحده دارد بخلاف فشرده انگور چه
آن خود بخود خمر میشود اگر واگذارند **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل ترک غلاما له فی کرم له یبیعه عنبا او عصیرا فانطلق
الغلام فعصر خمرا ثم باعه قال لا یصلح ثمنه **شرح** الکرم بفتح کاف و سکون راء بی نقطه انگور در تاک و تاک انگور **یعنی** روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که واگذاشت غلامی از خود را در انگوری و تاک که از اوست که فروشد آنرا بر حالی که انگور
باشد یا فشرده باشد پس روانه شد غلام پس فشرد خمر را یعنی که فشرد انگور را و نگاه داشت تا خمر شد بعد از آن فروخت
از امام گفت که خوب نمیشود بهای آن **اصل** ثم قال ان رجلا من ثقیف اهدی الی رسول الله صلی الله علیه و آله راویتین من
خمر فامر بهما رسول الله صلی الله علیه و آله فاهریقتا و قال ان الذی حرم شربها حرم ثمنها **شرح** اهریقتا بفتح همزه و سکون ها و کسر راء
بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قاف بصیغه ماضی تثنیه غایبه مجهول باب افعال است بزیادتی یا با شباع کسره یا بزیادتی ها
الاهراق و الاراقة ریختن آب و مانند آن **یعنی** بعد از آن امام گفت که بدرستی که مردی از قبیله ثقیف بهدیه فرستاد بسوی رسول
الله صلی الله علیه و آله دو خیک از خمر را پس امر کرد بآنها رسول الله صلی الله علیه و آله پس ریخته شد آن دو خیک خمر بزمین و گفت رسول
الله که آنکسی که حرام کرده آشامیدن خمر را حرام کرده بهای آنرا **اصل** ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ان افضل خصال هذه التی
باعها الغلام ان یتصدق بثمنها **شرح** بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بهترین احوال این خمری که فروخت آنرا آن غلام
اینست که تصدق کرده شود بهای آن بر فقرا و مساکین **سیوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ثمن العصیر قبل ان یغلی لمن
یبتاعه لیطبخه او یجعله خمرا قال اذا بعته قبل ان یکون خمرا و هو حلال فلا بأس **شرح** الثمن بفتح ثا سه نقطه و سکون میم مصدر باب

بیاکردن فروشنده متاع خود را وآن متاع را مثمون مینامند چنانچه مثمن بصیغه اسم مفعول باب افعال نیز مینامند پس قول مطرزی که در
مغرب که یقال اثمن الرجل بمتاعه واثمن له متاعه اذا اسمع له ثمنا وجعله له والمثمن هو المبیع واما المثمون فکان ذمع فی غیر موضعه من المنقع
خام اسمه ولم اجده خبرا زحال خود نیست [illegible] بالنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب الغلیان بفتح غین وفتح لام
آمدن دیگ و میتواند بود که بصیغه مجهول باب افعال یا باب تفعیل باشد الاغلاء والتغلیه جوش دادن باشد متعلق بثمن است [illegible] سقط
وباء وکسر نقطه وخاء بالنقطه از باب علم و [illegible] احتراز است از صورتی که جوش دیدن نشده باشد اما [illegible] شده
باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بها کردن فشرده انگور پیش از آنکه بجوش آید برای کسی که میخرد آنرا تا دوشاب
کند آنرا یا کرده اند آنرا خمر امام گفت که چون فروختی آن فشرده را پیش از آنکه شود خمر بر حالی که آن حلال است پس نیست پروای **چهارم**
اصل عن یزید بن خلیفة قال کره ابو عبد الله علیه السلام بیع العصیر بتاخیر **شرح** کره بصیغه ماضی معلوم باب علم و باب تفعیل میتواند بود
یعنی روایت از یزید بن خلیفه گفت که ناخوش شمرد امام جعفر صادق علیه السلام فروختن فشرده انگور را بنسیه **پنجم اصل**
عن معاویة بن سعد عن الرضا علیه السلام قال سألته عن نصرانی اسلم وعنده خمر وخنازیر وعلیه دین هل یبیع خمره وخنازیره فیقضی دینه
قال لا **شرح** فیقضی منصوب است بتقدیر ان بعد از فاء که برای سببیت است و بعد از استفهام است **یعنی** روایت از معاویة بن سعد
از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از ترسایی که مسلمان شد و نزد او هست شراب انگور و خوکها و بر او هست قرضی آیا
میفروشد شراب خود را و خوکهای خود را تا ادا کند قرض خود را امام گفت که نه **ششم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن بیع
عصیر العنب ممن یجعله حراما فقال لا بأس به تبیعه حلالا فیجعله ذاک حراما فابعده الله واسحقه **شرح** ابعده الله بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعال نفرین است اسحقه بسین بی نقطه وحاء بی نقطه وقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و خرد است از سحق بفتح سین
وفتح حاء بمعنی جامه کهنه که ساییده شده باشد و از انتفاع افتاده باشد پس مراد باسحاق اینجا نابود و بی اعتبار کردن است **یعنی**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از فروختن فشرده انگور بکسی که میگرداند آنرا حرام پس امام گفت که نیست پروای با آن بیان آنکه
میفروشد آنرا بر حالی که حلال است پس میگرداند آنرا ایشان حرام پس دور کند او را الله تعالی از رحمت خود و نابود کند او را **هفتم**
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل امر غلامه ان یبیع کرمه عصیرا فباعه خمرا ثم اتاه بثمنه فقال ان احب الاشیاء الی ان یتصدق
بثمنه **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی امر کرد غلام خود را که فروشد انگور تاک او را بر حالی که فشرده باشد پس فروخت
آنرا بر حالی که شراب بود بعد از آن آورد نزد او بهای آنرا پس امام گفت که بدرستی که محبوب ترین چیزها بسوی من است که تصدق کند به بهای
آن **هشتم اصل** کتبت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئله عن رجل له کرم ایبیع العنب والتمر ممن یعلم انه یجعله خمرا او سکرا فقال انما باعه
حلالا فی الابان الذی یحل شربه او اکله فلا بأس ببیعه **شرح** مراد بکرم اینجا باغ انگور است که در آن درخت خرما نیز باشد غالبا در
بلاد خرما نیز باشد غالبا در بلاد خرما السکر بفتح سین بی نقطه وتخفیف کاف مفتوحه و راء بی نقطه مست کننده که از خرما است الابان
بکسر همزه و تشدید باء یک نقطه والف و نون وقت فی الابان تا آخر برای احتراز است از فروختن عصیر [illegible] زیرا که آن ممنوع است چنانچه
گذشت در حدیث اول این باب شربه باعتبار انگور است چون آبدار می باشد یا باعتبار عصیر انگور است **یعنی** نوشتم بسوی
امام جعفر صادق علیه السلام می پرسیدم او را از مردی که او راست باغ انگوری آیا میفروشد انگور را و خرما را بکسی که میداند اینرا
که او میسازد شراب انگور را و شراب خرما را پس امام گفت که جز این نیست که فروخت آنرا بر حالی که حلال است در وقتی که
حلال میشود آشامیدن یا خوردن آن پس نیست پروای بفروختن آن **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل کانت له علی
رجل دراهم فباع خمرا وخنازیر وهو ینظر فقضاه فقال لا بأس به اما للمقتضی فحلال واما للبائع فحرام **شرح** روایت از امام
محمد باقر علیه السلام در مردی که بود او را بر مردی درهمها پس مرد دوم فروخت شراب انگور را و خوکها را بر حالی که مرد اول نگاه
میکند پس مرد دوم داد قرض مرد اول را پس امام گفت که نیست پروای با آن بیان این آنکه اما برای طلب کننده حق خود که مرد اول
است پس حلال است و اما برای فروشنده که مرد دوم است پس حرام است **دهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام لی علی رجل

دفی

ذمی دراهم فیبیع الخمر والخنزیر وانا حاضر ایحل لی اخذها فقال انما لک علیه دراهم فقضاک دراهمک **شرح** گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که مراست بر مردی ذمی درهمها پس میفروشد شراب انگور و خوکها را بر حالی که من حاضرم آیا پس حلال میشود مرا گرفتن
آن درهمها پس امام گفت که تراست بر او درهمها پس ادا کرد بتو درهمهای ترا و آنست که حلال میشود برای تو **یازدهم اصل** عن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یکون لی علیه الدراهم فیبیع بها خمرا وخنزیرا ثم یقضی منها قال لا بأس او قال خذها **شرح** روایت از
زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که باشد مرا بر او درهمها پس میفروشد بقدر آنها شراب انگور و خوک را بعد از آن قرض مرا
میدهد از آنها امام گفت نیست پروای یا گفت که بگیر آنها را **دوازدهم اصل** سأل رجل ابا عبد الله علیه السلام عن العصیر فقال لی کرم وانا اعصره
کل سنة واجعله فی الدنان وابیعه قبل ان یغلی قال لا بأس به وان غلا فلا یحل بیعه ثم قال هو ذا نحن نبیع تمرنا ممن نعلم انه یصنعه خمرا
شرح اعصره بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب الدنان بکسر دال بی نقطه وتخفیف نون و الف و نون جمع دن بفتح دال و تشدید
نون خم تمرنا بفتح تاء دو نقطه وفتح میم عبارت از انگور است بقرینه خمرا زیرا که آن اسم شراب انگور است و در بعضی نسخ بتاء دو نقطه
در بالا و سکون میم است بنا بر اینکه خمر مستعمل میشود مجازا در غیر شراب انگور **یعنی** پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را از فشرده
انگور با نیروشی که گفت که مراست انگوری و من میفشرم آنرا در هر سالی و میکنم آنرا در خمها و میفروشم آنرا پیش از آنکه بجوش آید
امام گفت که نیست پروای بآن و اگر بجوش آید پس حلال نمیشود فروختن آن بعد از آن امام گفت که آن مثل آنست که ما میفروشیم انگور
خود را بکسی که میدانیم اینرا که او میسازد آنرا شراب **سیزدهم اصل** عن یونس فی مجوسی باع خمرا او خنازیر الی اجل مسمی ثم اسلم قبل ان
یحل المال قال له دراهمه وقال ان اسلم رجل وله خمر وخنازیر ثم مات وهی فی ملکه وعلیه دین قال یبیع دیانه او ولی له غیر مسلم خمره
وخنازیره ویقضی دینه ولیس له ان یبیعه وهو حی ولا یمسکه **شرح** اعتماد بر کتاب یونس مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم باب سیم
المشتری الی ثقة تا آخر که باب نود و پنجم است الدیان بضم دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین جمع داین قرضخواهان و این مبنی
بر آنست که آنها از اهل ذمه اند ولا یمسکه منصوب است بعطف بر یبیعه **یعنی** روایت از یونس در گبری که فروخت شراب انگور را
و خوکها را تا آخر مدتی معین بعد از آن مسلمان شد پیش از آنکه حلول اجل مال شود گفت که او راست درهمهای او یا میتواند که در وقت
حلول اجل آن درهمها را بگیرد و امام گفت که اگر مسلمان شود مردی بر حالی که او راست شراب انگور و خوکها بعد از آن میرد بر حالی
که آنها در تصرف او باشد و بر او قرض باشد گفت که میفروشند قرضخواهان او یا خویش نزدیک او که مسلمان نباشد شراب او را و
خوکهای او را و میدهد قرض او را و او نیست او را و ملا آنرا اینکه فروشد آنرا بر حالی که او زنده باشد و نه اینکه نگاه دارد آنرا
چهاردهم اصل عن بعض اصحابنا عن الرضا علیه السلام قال سألته عن نصرانی اسلم وعنده خمر وخنازیر وعلیه دین هل یبیع خمره
وخنازیره ویقضی دینه قال لا **شرح** این موافق حدیث پنجم این باب است **باب صد و هشتم اصل باب العربون**
شرح العربون بضم عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و بفتح عین و فتح راء و ضم باء یک نقطه بیعانه خواه حساب شود از جمله بها و خواه
نشود مطرزی در مغرب گفته العربان والعربون والاربان والاربون الذی تقول له العامة الربون وهو ان یشتری السلعة ویدفع
شیئا دینارا او درهما او اقل او اکثر علی انه ان تم البیع حسب ذلک من الثمن وان لم یتم کان للبایع **یعنی** این باب بیان
بیعانه است و در این باب یک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله لا یجوز العربون
الا ان یکون نقدا من الثمن **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که تجویز نمیکرد
بیعانه مگر اینکه باشد داده حاضر از جمله بهای متاع یا یعنی که از جمله بها حساب شود اگر بیع بر هم نخورد الا اول پس گرفته شود **باب صد و**
نهم اصل باب الرهن شرح الرهن بفتح راء بی نقطه و سکون هاء مصدر باب منع [illegible] **یعنی** این باب بیان گرو دادن است
و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الرهن والکفیل فی بیع النسیئة قال لا بأس
به **شرح** روایت از ابی حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از گرو و ضامن بدن در بیع نسیه گفت که نیست پروای با آن
دوم اصل عن یعقوب بن شعیب قال سألته عن رجل یبیع بالنسیئة ویرتهن قال لا بأس **شرح** روایت از یعقوب بن شعیب که

از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که میفروشد جنسی را و میگیرد کفیل
گرفتن پروای سیوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یسلم فی الحیوان والطعام ویرتهن الرهن قال لا بأس تستوثق من مالک
شرح یسلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است تستوثق بتاء دو نقطه و قاف بصیغه مضارع فی طلب معلوم باب استفعال است
من برای بدل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بیع سلم میکند در جانور و گندم و میگیرد گرو امام گفت که نیست
پروای بیان این آنکه محکم کاری بکنی بگرفتن گرو عوض مال تو چهارم اصل سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل یکون عنده
الرهن فلا یدری لمن هو من الناس فقال لا احب ان یبیعه حتی یجیء صاحبه قلت لا یدری لمن هو من الناس فقال فیه فضل او نقصان
قلت فان کان فیه فضل او نقصان قال ان کان فیه نقصان فهو اهون یبیعه فیوجر فیما نقص من ماله وان کان فیه فضل فهو اشدهما
علیه یبیعه ویمسک فضله حتی یجیء صاحبه شرح تکرار لا یدری لمن هو من الناس برای بیان آنست که امید امدن صاحبش ندارد
وجه ندارد و برنگاه داشتن و میخواهد که بفروشد پس چون کند یوجر بجیم مهمله و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال از
وافعال است الاجر والاجاره مزد دادن بر عمل و مراد اینجا عوض دادن از نقصان است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را
از مردی که می باشد نزد او گرو پس نمیداند که از کیست آن از جمله مردمان پس امام گفت که دوست نمیدارم این را که فروشد آنرا تا
آنکه آید صاحبش گفتم که نمیدانند که از کیست آن از جمله مردمان پس امام گفت که آیا دران زیادتی یا نقصانی هست گفتم که پس اگر باشد
دران زیادتی یا نقصانی چونست امام گفت که آیا دران زیادتی یا نقصانی هست گفتم که پس اگر باشد دران زیادتی یا نقصانی چونست
امام گفت که اگر باشد دران نقصانی پس آن سهل ترست میفروشد آنرا پس مأجور میشود در آنچه کم شد از جمله مالش پس اگر باشد
دران زیادتی پس آن مشکل تر از آن دو صورتست بر او میفروشد آنرا و نگاه میدارد زیادتی آنرا تا آید صاحبش پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل رهن رهنا الی غیر وقت ثم غاب هل له وقت یباع فیه رهنه قال لا حتی یجیء شرح رهن بصیغه ماضی غایب
معلوم باب منع است رهنا مفعول مطلق و مفعول به میتواند بود و بنا بر اول یعنی گرو دادنست و بنا بر دوم یعنی گروست یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گرو داد گرو دادنی که تا اجلی معین نیست بعد از آن غایب شد مراد آنست که نگفت که
اگر تا فلان وقت نیایم بفروش و حق خود را بر دار و بعد از آن غایب شد مراد آنست که نگفت که اگر تا فلان وقت نیایم بفروش و حق
خود را بردار و بعد از آن مفقود الخبر شد آیا امر در او معین هست که فروخته شود دران گرو و امام گفت که نه تا آنکه خودش آید ششم
اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرهن فقال ان کان اکثر من المرتهن فهلاکه من ذی الفضل الی صاحب الرهن وان کان
اقل من ماله فهلاک الرهن ادی الیه صاحبه فضل ماله وان کان الرهن سواء فلیس علیه شیء شرح فهلاکه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعیل یا باب ضرب و منع و علم از متعدیست و عطف بر کان است و ضمیر مستتر راجع بمرتهن است یودی جزای شرطست و ضمیر
مستتر راجع بمرتهن است و در بعضی نسخه ان یردی است بتقدیر وجب ان یودی و این مناسب نیست زیرا که ادی جزای شرطست
الرهن منصوب و مفعول به است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گرو پس امام گفت که اگر باشد بیشتر از مال گرو گیرنده
پس تلف کند گرو گیرنده میدهد زیادتی را بسوی صاحب گرو و اگر باشد کمتر از مال گرو گیرنده پس تلف کند آن گرو را میدهد به
او صاحب گرو زیادتی مال او را و اگر باشد گرو برابر با مال او گرو گیرنده پس نیست بر او و نه دهنده یا او گیرنده چیزی هفتم اصل
سالت ابا جعفر علیه السلام عن قول علی صلوات الله علیه فی الرهن یترادان الفضل فقال کان علی علیه السلام یقول ذلک قلت کیف
یترادان فقال ان کان الرهن افضل مما رهن به ثم عطب رد المرتهن الفضل علی صاحبه وان کان لا یسوی رد الراهن ما نقص
من حق المرتهن قال وکذلک کان قول علی علیه السلام فی الحیوان وغیر ذلک شرح یترادان براء بی نقطه و تشدید دال بصیغه
مضارع غایب معلوم تثنیه باب تفاعل است و ضمیر راجع براهن و مرتهن است الفضل منصوب و مفعول به است رهن بصیغه ماضی
مجهول باب منع است عطب بعین بی نقطه و طاء بی نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است و فاعل محذوف
مرتهن است لا یسوی بسین بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول

علی صلوات

علی صلوات الله علیه در رهن که بر میگردانند راهن و مرتهن بر یکدیگر زیادتی را پس امام گفت که بود علی علیه السلام که میگفت آنرا گفتم که چگونه
بر میگردانند بر یکدیگر پس امام گفت که اگر باشد گرو زیادتر از آنچه گرو داده شد بان بعد از آن تلف کرده شد بر میگرداند گرو گیرنده
زیادتی را به صاحب گرو و اگر باشد که گرو نیرزد بآنچه گرو شد بان بر میگرداند گرو دهنده آنچه را که کم شد از حق گرو گیرنده امام گفت
که چنان بود قول علی علیه السلام در جانور و غیر آن چون گرو داده شود و تلف کرده شود بتقصیر مرتهن هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام انه قال فی الرهن اذا ضاع من عند المرتهن من غیر ان یستهلکه رجع فی حقه علی الراهن فاخذه فان استهلکه تراد الفضل بینهما
شرح تراد براء بی نقطه و تشدید دال بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفاعل است الفضل مرفوع و نایب فاعل است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در گرو که چون ضایع شود در نزد گرو گیرنده بی آنکه او طلب ضایع شدن
آن کرده باشد بتقصیری بر میگردد در حق خود بر گرو دهنده پس میگیرد حق خود را پس اگر طلب ضایع شدن آن کرده باشد
بتقصیری برگردانیده میشود زیادتی میان راهن و مرتهن بتفصیلی که بیان شده در حدیث سابق نهم اصل
سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل یرهن الرهن بمائة درهم وهو یساوی ثلاثمائة درهم فیهلک اعلی الرجل ان یرد علی صاحبه
مائتی درهم قال نعم لانه اخذ رهنا فیه فضل وضیعه قلت فهلک نصف الرهن قال علی حساب ذلک قلت فیترادان الفضل
قال نعم شرح یرهن بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع برجل و نایب فاعل است الرهن منصوب و
مفعول دوم است فیهلک بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب و منع و علم از متعدی یا باب افعال است
و ضمیر راجع برجل است اعلی بهمزه استفهام و حرف جر است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که گرو داده میشود
گروی بصد درهم و آن گرو می ارزد سیصد درهم پس تلف میکند آیا بر آن مرد است اینکه بر گرداند به صاحب گرو دویست
درهم را امام گفت که آری زیرا که او گرفت گرو را که دران زیادتی بود و ضایع کرد آنرا گفتم که پس تلف کرد نصف رهن را امام
گفت که بر حساب آنست یعنی که بالصد درهم را ادا میکند گفتم که پس بر میگردانند راهن و مرتهن بر یکدیگر زیادتی را امام گفت
که آری بیان آن یافته در حدیث هفتم این باب دهم اصل قلت لابی ابراهیم علیه السلام الرجل یرهن الغلام والدار فتصیبه
الآفة علی من یکون قال علی مولاه ثم قال ارایت لو قتل قتیلا علی من یکون قلت هو فی عنق العبد قال الا تری فلم یذهب مال هذا
ثم قال ارایت لو کان ثمنه مائة دینار فزاد وبلغ مائتی دینار لمن کان یکون قلت لمولاه قال کذلک یکون علیه ما یکون له شرح
یرهن بصیغه مضارع غایب مجهول و معلوم باب منع میتواند بود ارایت بهمزه استفهام و صیغه مخاطب ماضی اخبر است فتصیبه
ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بغلام است الا تری بتقدیر الا تری ... است و مراد آنست که از این معلوم میشود
که اگر مرتهن تقصیری نداشته باشد از مال او چیزی کم نمیشود و ظلم بکسر لام و فتح میم است مشار الیه بهذا مرتهن است یعنی گفتم امام موسی
کاظم علیه السلام را که مردی گرو داده میشود غلام و سرا پس میرسد غلام را آفتی بر که می باشد آن نقصان امام گفت که بر مالک غلام
بعد از آن امام گفت که خبر ده مرا که اگر غلام بکشد کشته را بر که می بود تاوان آن گفتم که آن در گردن غلام است امام گفت که آیا نمی
بینی این را پس چرا رود مال این مرد در تلف بتقصیر او بعد از آن امام گفت که خبر ده مرا که اگر میبود بهای غلام صد دینار پس زیاد میشد
و میرسید بدویست دینار برای که می بود که شود آن نفع گفتم که برای مالک غلام امام گفت که چنانچه می باشد بر مالک غلام آنچه می باشد
برای او مراد آنست که نفع و ضرر مثل یکدیگرست و متعلق بمالک غلام است چون مرتهن را تقصیری نباشد یازدهم اصل
عن الحلبی فی الرجل یرهن عند الرجل رهنا فیصیبه شیء او ضاع قال یرجع بماله علیه شرح بماله بفتح و کسر لام میتواند بود باقی ظاهر
است از شرح سابق دوازدهم اصل سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن یرهن العبد او الثوب او الحلی او متاع من متاع البیت
فیقول صاحب المتاع للمرتهن انت فی حل من لبس هذا الثوب فالبس الثوب وانتفع بالمتاع واستخدم الخادم قال هو له حلال
اذا احله وما احب ان یفعل شرح یرهن بصیغه مجهول و معلوم باب منع میتواند بود لبس بضم لام و سکون با یک نقطه مصدر باب
علم است و بعنوان مثال است فالبس بصیغه ماضی غایب مجهول و معلوم باب افعال و بصیغه امر باب علم میتواند بود و بر تقدیر اول

و دوم ضمیر مستتر راجع بمرتهن است و بنابر اول مراد کنیت است که راهن بدست خود بپوشانید مرتهن را و بنابر دوم مراد کنیت است از مرتهن
پوشانید یعنی بپوشانید خود را و بر تقدیر سیوم از تتمه کلام راوی است پس هر یک از استنفع و استخدام بصیغه ماضی غایب معلوم و
بصیغه امری تواند بود بهر دو جا بی نفع اوست **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که گرو داده میشود غلامی یا جامه
یا زیور یا محل استنفاعی از اثاث البیت پس میگوید راهن مرتهن را که تو در حقیقت از پوشیدن اینها مثلا بپوشانید بنده شد جامه
یا بهره بر از محل استنفاع یا خدمت فرمود غلام خدمتکار را امام گفت که آن برای مرتهن حلال است چون راهن حلال کند آنرا
و دوست نمیدارم که مرتهن کند آنرا چون شبیه ربا و ارادن مختل است **اصل** قلت فارتهن دارا لها غلة لمن الغلة قال
لصاحب الدار قلت فارتهن ارضا بیضاء فقال صاحب الارض ازرعها لنفسک فقال لیس هذا مثل هذا یزرعها لنفسه بقوله له
حلال کما احله له الا انه یزرع بماله و یعمرها **شرح** ارتهن بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است
الغلة بفتح غین بانقطه و تشدید لام حاصل زمین مثل کرایه و مثل میوه باغ و ایضا بفتح باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه از پایین
و ضاد بانقطه و الف ممدوده زمین خراب یعنی بی آب و حاصل ازرعها برای بانقطه و رای بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر باب
منع است یعمرها بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است **یعنی** گفتم که راوی پس اگر گرو گرفت سرای را که آنرا است
حاصل برای کیست آن حاصل امام گفت که برای صاحب سرای است که راهن است گفتم که راوی پس اگر گرو گرفت زمین خرابه را پس گفت صاحب
آن زمین که زراعت کن آنرا برای خود است امام گفت که کیست این زمین خراب مثل این زمین حاصل غیر زراعت نمیکند زمین
خراب را برای خود شد پس آن برای مرتهن حلال است چنانچه راهن حلال کرد از برای او و لیک انتفاع حست که مرتهن زراعت
میکند بمال خود و آباد میکند آنرا مخفی نماند که حلال بودن منافات ندارد با مکروه بودن چنانچه ظاهر فقره سابق است **سیزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی کل رهن له غلة ان غلته تحتسب لصاحب الرهن مما علیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلام در هر گروی که از آن است حاصل اینکه حاصل
آن حساب کرده میشود برای راهن از جمله آنچه بر اوست **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام ان امیر المؤمنین صلی الله علیه
و آله قال فی الارض البور یرتهنها الرجل لیس فیها ثمرة فزرعها و انفق علیها ماله انه یحتسب له نفقته و عمله خالصا ثم ینظر
نصیب الارض فیحسبه من ماله الذی ارتهن به الارض حتی یستوفی ماله فاذا استوفی ماله فلیدفع الارض الی صاحبها **شرح**
البور بفتح باء یکنقطه و سکون واو و راء بی نقطه خراب از کسر نصره است و ضمیر راجع بالرجل است یحتسب بصیغه معلوم باب افتعال
است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است ینظر بصیغه معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است یحسب بصیغه معلوم باب نصر است و ضمیر
مستتر راجع بالرجل است ضمیر ماله راجع بالرجل است یستوفی بصیغه معلوم باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله گفت در زمین خرابی که گرو میگیرد آنرا مردی نیست در آن حاصلی
پس زراعت کرد آنرا و خرج کرد بر آن مالش را که بدرستیکه آن مرد حساب میکند برای خود خرج خود را و کار خود را خالص بعد از آن
در میرسد حصه زمین را پس حساب میکند آنرا از مال خود که بگرو گرفت بآن زمین را تا آنکه تمام باز یافت کند مال خود را
پس چون تمام باز یافت کند مال خود را پس چنانچه باید که تسلیم کند زمین را بسوی صاحبش **پانزدهم اصل** سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن رجل رهن جاریته عند قوم ایحل له ان یطأها قال ان الذین ارتهنوها یحولون بینه و بین ذلک قلت أرأیت
ان قدر علیها خالیا قال نعم لا ارى به علیه حراما **شرح** خالیا حال است از فاعل قدر و مراد آنست که مرتهنان تخلیه کرده
میان او و میان کنیز در خلوت داده اند **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که گرو کرد کنیز خود را نزد جمعی آیا حلال
میشود او را اینکه جماع کند کنیز را امام گفت که بدرستیکه جمعی که گرو گرفتند کنیز را مانع میشوند میان او و میان آن جماع گفتم که خبر ده
مرا که اگر قادر شود بر کنیز بر حالی که آن جمع رخصت داده باشند آیا حلال میشود امام گفت که آری نمی بینم این را بر او حرام
شانزدهم اصل عن ابی ولاد الحناط قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یأخذ الدابة و البعیر رهنا بماله اله ان یرکبه

قال

قال فقال ان کان یعلفه فله ان یرکبه و ان کان الذی رهنه عنده یعلفه فلیس له ان یرکبه **شرح** داود در و البعیر بمعنی او است یرکبه
از باب علم است و ضمیر بارز راجع ببعیر است مثلا یعلفه از باب ضرب یا باب افعال است **یعنی** روایت است از ابی ولاد بفتح
واو و تشدید لام و الف و دال بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میگیرد اسب را یا شتر را گرو
بسبب مال خود آیا جایز است او را اینکه سوار شود شتر را مثلا راوی گفت پس امام گفت که اگر باشد آن مرد که علف دهد شتر
را پس جایز است او را اینکه سوار شود آنرا و اگر باشد آنکه گرو کرد آنرا نزد او که علف دهد شتر را پس جایز نیست آن مرد را اینکه
سوار شود شتر را **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل استقرض من رجل مائة دینار و رهنه حلیا بمائة دینار ثم انه اتاه
الرجل فقال له اعرنی الذهب الذی رهنتک عاریة فاعاره فهلک الذی عنده اعلیه شیء لصاحب القرض فی ذلک قال هو علی
صاحب الرهن الذی رهنه و هو الذی اهلکه و لیس لمال هذا التوی **شرح** انه بکسر همزه و ضمیر شأن است اعرنی بفتح همزه و کسر عین بی
نقطه و سکون راء بی نقطه بصیغه امر مثل الیمن باب افعال است العاریة بتشدید یاء و تخفیف یاء دو نقطه در پایین آنچه گرفته
شود برای انتفاع بقصد واپس دادن التوی بفتح تاء دو نقطه در بالا و تخفیف واو و الف مقصوره باب علم تلف شدن
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که قرض گرفت از مردی صد دینار را و گرو داد او را زیوری که بصد دینار
می ارزد و بعد از آن بدرستیکه شان این است که آمد نزد مرد دوم مرد اول پس گفت او را که بده بمن زیور را که گرو دادم بتو بعنوان
عاریه پس داد او را پس تلف شد آن گرو نزد مرد اول آیا بر مرد اول است چیزی برای مرد دوم که مالک قرض است در آن تلف شدن
امام گفت که آن تلف شدن بر مرد اول است که صاحب گرو است که رهن کرد آنرا و او است آنکه تلف کرده آنرا و نیست
برای مال این مرد دوم تلف شدنی **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رهنت عبدا او دابة فماتا فلا شیء علیک و ان
هلکت الدابة او ابق الغلام فانت ضامن **شرح** رهنت بصیغه ماضی مخاطب مجهول باب منع است عبدا مفعول دوم است
ضمیر ماتا راجع است بعبد مثلا هلکت بصیغه ماضی غایب باب تفعیل یا متعدی باب ضرب و علم و منع است ابق بباء یکنقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب ضرب و علم و منع است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون گرو داده شدی بنده یا
ستوری پس مرد بنده یا ستور پس نیست چیزی بر تو و اگر تلف کردی ستور را یا گریخت غلام از بدسلوکی تو پس تو ضامنی
اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل یهلک اخوه و ترک عنده رهونا بعضها علیه اسم صاحبه و بکم هو رهن و بعضها لا یدری
لمن هو و لا بکم هو رهن فما ترى فی هذا الذی لا یعرف صاحبه فقال هو کماله **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی
که مرد برادرش و وا گذاشت نزد او چیزی را که در آن گرو است بعضی آنها بر آن نوشته شده نام صاحبش و اینکه بچند دینار یا درهم
آن گرو است و بعضی آنها دانسته نمیشود که از کیست آن و نه اینکه بچند دینار یا درهم آن گرو است پس چه میبینی در این
که شناخته نمیشود صاحب آن پس امام گفت که آن مانند مال برادر است مراد آنست که چون معلوم نیست که گرو باشد پس اصل
آنست که مال برادر باشد تا وقتی که خلاف آن ثابت شود یا مراد آنست که چون مدیون فوت و این بمعنی حال شود
پس باید که طلب گرو بنماید بعد از انتشار خبر موت پس آن گرو در حکم مال او گردد تا وقتی که خلاف آن ثابت شود **بیستم**
اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل رهن جاریته قوما ایحل له ان یطأها قال فقال ان الذین ارتهنوها
یحولون بینه و بینها قلت أرأیت ان قدر علیها خالیا قال نعم لا ارى به بأسا **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث پانزدهم
این باب **بیست و یکم اصل** عن ابراهیم بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت رجل لی علیه دراهم و کانت داره رهنا
فاردت ان ابیعها قال اعیذک بالله ان تخرجه من ظل رأسه **شرح** روایت است از ابراهیم بن عثمان از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که گفتم که مردی مراست بر او درهمی چند و بود سرای او گرو پس اراده کردم که بفروشم سرای او را امام گفت
که پناه میدهم ترا بخدا از شر اینکه بیرون کنی او را از زیر سایه او **بیست و دوم اصل** عن هشام
بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الرجل یکون له الدین علی الرجل و معه الرهن أیشتری الرهن منه قال نعم **شرح**

روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که از امام پرسیده شد از مردی که نزد او باشد او را قرضی بر مردی
و بمیرد او و انکار کند وارث آن مرد اول میخورد او را از مرد دوم امام گفت که آری **باب صد و دهم اصل باب الاختلاف فی الرهن**

شرح این باب بیان اختلاف دو کس است در گرو و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا اختلفا فی الرهن فقال احدهما رهنته بالف وقال الآخر بمائة درهم فقال یسئل صاحب الالف البینة فان لم یکن
له بینة حلف صاحب المائة وان کان الرهن اقل مما رهن به او اکثر **شرح** ضمیر قال در اول راجع با بن ابی یعفور است و جزای شرط محذوف
است بتقدیر کیف یحکم بینهما و ضمیر اختلفا راجع برا هن و مرتهن است رهنته بعبارت از مرتهن است رهنته بصیغه معلوم مخاطب باب منع است
صاحب مرفوع و نایب فاعل است البینة منصوب مفعول دوم است حلف بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است
و صله است اقل مما رهن او اکثر نشر بعکس ترتیب لف است یعنی اقل فرا است تحلیف صاحب مایه و اکثر فرا است طلب بینه
از صاحب الف بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول باب منع است و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بصاحب الالف است و بنا بر دوم
راجع بالرهن است و بر هر تقدیر عاید ما و موصوله محذوف است بتقدیر مما رهن به و ما موصوله عبارت است از کل واحد از الف و مایه
و کلی تحقیقی است و دیگری ادعای **یعنی** روایت است از ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که چون راهن و مرتهن
اختلاف کردند در رهن با یکدیگر پس گفت مرتهن که گرو کردی آن را بهزار درهم با و دیگری گفت راهن که گرو کردم بصد درهم چگونه
حکم کرده میشود میان ایشان پس امام گفت که طلب کرده میشود از مدعی هزار اینکه اقامت بینه کند پس اگر نباشد او را بینه قسم
داده میشود قایل بصد درهم هر چند که باشد از رهن کم و کمتر از آنچه گرو کرده بآن یا بیشتر **اصل** او اختلفا فقال احدهما هو
رهن و قال الآخر هو عندک ودیعة فقال یسئل صاحب الودیعة البینة فان لم یکن له بینة حلف صاحب الرهن **شرح** او اختلفا عطف است
معطوف علیه اختلاف در فقره سابقه پس این تتمه کلام ابن ابی یعفور است و نقل جواب امام علیه السلام از معطوف علیه متوسط شده در میان
میان معطوف علیه و معطوف احدهما عبارت از کسی است که متنازع فیه در تصرف اوست بعد از اتفاق بر ثبوت اصل
دین **یعنی** یا اختلاف کردند با یکدیگر پس گفت یکی از ایشان که آن گرو است و گفت دیگری که آن نزد تو امانت است پس امام گفت
که طلب کرده میشود از مدعی امانت بینه پس اگر نباشد او را بینه قسم داده میشود آنکه قایل بگرو است بنا بر اینکه بعد از اتفاق بر
ثبوت اصل دین موافق ظاهر است گرو باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی رجل رهن عند صاحبه رهنا لا بینة بینهما
فیه فادعی الذی عنده الرهن انه بالف فقال صاحب الرهن انما هو بمائة قال البینة علی الذی عنده الرهن انه بالف وان لم یکن له بینة
فعلی الراهن الیمین **شرح** مضمون این موافق مضمون حدیث سابق است **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل قال لرجل
لی علیک الف درهم فقال الرجل لا و لکنها ودیعة فقال ابو عبد الله علیه السلام القول قول صاحب المال مع یمینه **شرح** ضمیر لکنها
راجع بمالیت از مرد دوم که نزد مرد اول است و احتمال ودیعه بودن و احتمال گرو بودن در آن هست و تانیث باعتبار خبر است
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که گفت بمرد دیگر که مراست بر تو هزار درهم پس گفت مرد دوم که نه و لیکن
مال که نزد من است امانت است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که قول قول صاحب مال است با قسم او بنا بر اینکه
بعد از اختلاف در ثبوت دین ظاهر موافق اصل است که گرو نباشد بخلاف صورت اتفاق بر ثبوت اصل دین چنانچه گذشت
در شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل** عن عباد بن صهیب قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن متاع فی ید رجلین احدهما
یقول استودعتکه والآخر یقول هو رهن قال فقال القول قول الذی یقول انه رهن عندی الا ان یاتی الذی ادعی انه
اودعه بشهود **شرح** عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه و الف و دال بی نقطه است صهیب بضم صاد بی نقطه و فتح ها و سکون
یا و بای یک نقطه در آخر است ضمیر رجلین عبارت است از دو کس که در دست مردی بوده و در دست دیگری شده استودعتکه
بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب استفعال و کاف ضمیر مخاطب و الف که از اشباع فتحه کاف است و ضمیر
غایب راجع بمتاع است و در بعض نسخ الف اشباع نیست الاستیداع بامانت سپردن چیزی بکسی در اودعه راجع بالآخر است

معلوم اول است با راجع بمتاع است و مفعول دوم است و بر هر تقدیر یک مفعول محذوف است الایداع بامانت سپردن الشهود بضم شین
بی نقطه مصدر باب علم حضور نزد معامله بعنوان اطلاع بر آن و مراد اینجا شاهد مقبول است خواه یکی باشد و قسم منضم بآن شده باشد
و خواه دو کس باشد و بر هر تقدیر آنرا بینه نیز میگویند موافق آنچه گذشت در حدیث اول و دوم این باب **یعنی** روایت است از عباد
بن صهیب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از متاعی که در دست دو مرد است یکی از آن دو میگوید که بامانت سپردم بتو
از او و دیگری میگوید که آن گرو است نزد من مگر آنکه آورد کسی که دعوی کرده است که بامانت سپرده و با و پس بیند امر او آنست که قول قول آنکه قایل
بگرو است با یمین در صورت اتفاق بر اصل دین بقرینه آنچه گذشت در حدیث سابق **باب صد و یازدهم اصل باب ضمان**
العاریة والودیعة **شرح** بیان عاریه شده در شرح حدیث هفدهم باب الرهن که باب صد و نهم است الودیعه بفتح واو و کسر دال بی نقطه
بامانت سپرده شده **یعنی** این باب بیان ضامن بودن مستعیر و امانت دار در عاریه و امانت است و در این باب ده حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال صاحب الودیعة والبضاعة مؤتمنان قال اذا هلکت العاریة عند المستعیر لم یضمنه الا ان یکون
قد اشترط علیه وقال فی حدیث آخر اذا کان مسلما عدلا فلیس علیه ضمان **شرح** البضاعه بکسر بای یک نقطه و ضاد و الف و عین
بی نقطه مال التجارة مؤتمنان بسکون همزه و فتح میم بصیغه اسم مفعول باب افتعال است لم یضمنه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل است و ضمیر مستتر راجع به عاریه و ضمیر بارز راجع بمستعیر است ضمیر مستتر در یکون راجع بعاریت است اشترط بصیغه معلوم باب افتعال است
ضمیر علیه راجع بمستعیر است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دارنده سپرده و مال تجارت امین اند یعنی که ایشان
ضامن نیستند و امام گفت که چون تلف شود عاریه نزد خواهنده ضامن نمیکند خواهنده را مگر آنکه دهنده باشد که
بتحقیق شرط کرده باشد بر خواهنده ضمان را و امام گفت در حدیث دیگر که چون مستعیر باشد مسلمان عادل پس نیست بر او ضمان مراد تخصیص
صورت عدم اشتراط است یا مراد تخصیص صورت اشتراط است یا مراد تخصیص هر دو صورت است والله اعلم **دوم اصل** قال ابو
عبد الله علیه السلام لا یضمن العاریة الا ان یکون قد اشترط فیها ضمان الا الدنانیر فانها مضمونة وان لم یشترط فیها ضمانا **شرح** لا یضمن
بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است یا باب تفعیل است ضمیر یکون راجع بمعیر است اشترط بصیغه معلوم است الا الدنانیر مبنی
بر غالب است پس دراهم نیز مستثنی است بقرینه حدیث آینده **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ضامن نمیشود خواسته مگر
آنکه دهنده باشد که بتحقیق شرط کرده باشد بر خواهنده ضمان را مگر دینارها پس بدرستی که آنها مضمون است هر چند که شرط نکرده باشد
در آنها ضمان را **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام العاریة مضمونة فقال جمیع ما استعرته فتوی فلا یلزمک تواه الا الذهب
والفضة فانهما یلزمان الا ان تشترط علیه انه متی ما توی لم یلزمک تواه وکذلک جمیع ما استعرت فاشترط علیک لزمک والذهب
والفضة لازم لک وان لم یشترط علیک **شرح** التوی بفتح تاء دو نقطه در بالا و تخفیف واو و الف منقلبه از یا مصدر باب
علم تلف شدن اشترط بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است ضمیر علیه راجع بمعیر است اشترط بصیغه ماضی غایب معلوم و مجهول
میتواند بود و لم یشترط بصیغه مضارع غایب معلوم و مجهول میتواند بود **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا خواسته مضمون
است پس گفت که هر آنچه خواستی از آن پس تلف شد پس لازم نمیشود ترا تلف شدن آن مگر طلا و نقره چه بدرستی که آنها لازم
میشوند مگر آنکه شرط کنی بر دهنده آن اینکه آن هر گاه که تلف شود لازم نشود ترا تلف شدن آن و چنان است هر آنچه خواستی اگر آن را
پس شرط کرد دهنده آن بر تو لازم شد ترا و طلا و نقره لازم است ترا هر چند که شرط نکند بر تو **چهارم اصل** عن محمد بن ابی
جعفر علیه السلام قال سألته عن العاریة یستعیرها الانسان فتهلک او تسرق فقال اذا کان امینا فلا غرم علیه قال وسئلته عن الذی
یستبضع المال فیهلک او یسرق اعلی صاحبه ضمان فقال لیس علیه غرم بعد ان یکون الرجل امینا **شرح** الغرم بفتح غین بالقطه و سکون
را و سقوط مصدر باب علم تاوان کشیدن والغرم بضم غین تاوان **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از خواسته که میخواهد آنرا آدمی پس تلف میشود یا دزدیده میشود پس امام گفت که چون باشد امین پس نیست تاوان کشیدنی
بر او و راوی گفت که پرسیدم امام را از شخصی که بضاعت میکرد مال را پس تلف میشود یا دزدیده میشود آیا بر آنکه گرفته تاوان کشیدنی

مت پس امام گفت که نیست براو تاوان کشیدن بعد از آنکه باشد او امین **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن العاریة
فقال لا غرم علی مستعیر عاریة اذا هلکت اذا کان مامونا **شرح** عاریه منصوب برای تمیز است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از خواسته پس گفت که نیست تاوان کشیدن بر کسی که خواهش خواسته را چون تلف شود چون باشد امین **ششم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجل استعار ثوبا ثم عمد الیه فرهنه فجاء اهل المتاع الی متاعهم قال یاخذون متاعهم **شرح** عمد بمعنی سقط
و وال سقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که خواسته کرد جامه را بعد
از ان قصد کرد بسوی آن پس گرو کرد آنرا پس آمدند صاحبان متاع بسوی متاع خود پس امام گفته که میگیرند متاع خود را **هفتم**
اصل عن زرارة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن ودیعة الذهب والفضة قال فقال کل ما کان من ودیعة ولم تکن مضمونة
لا یلزم **شرح** کل مرفوع و مبتدا است و مضاف است بما موصوله است کان از افعال ناقصه است اسمش ضمیر مستتر در اوست من برای تبعیض
است و ظرف خبر کان است واو حالیه است اسم لم تکن ضمیر مستتر راجع بو ودیعه است مضمونه منصوب و خبر لم تکن است و میتوان بود که کان از
افعال تامه باشد و من بیانیه باشد و واو برای عطف بکان باشد و اسم لم تکن ضمیر مستتر راجع بما موصوله باشد و تانیث باعتبار
معنی باشد چون عبارتست از ودیعه و بهر تقدیر لا یلزم خبر مبتدا است **یعنی** روایت است از زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلم را از سپرده شده طلا و نقره راوی گفت که پس امام گفت که هر انچه باشد از جمله سپرده شده در حالی که نباشد در عهده قصد
شده لازم نمیشود و با شیء که از تلف شود تاوان نداره **هشتم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل استودع رجلا
الف درهم فضاعت فقال الرجل کانت عندی ودیعة وقال الاخر انما کانت علیک قرضا قال المال لازم له الا ان یقیم البینة انها
کانت ودیعة **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که بامانت گرفت از مردی هزار درهم را پس تلف شد پس گفت
مرد اول که بود پیش من سپرده و گفت مرد دوم که جز این نیست که بود بر تو قرض امام گفت که مال لازم است مرد اول را با بتحقیق
که تاوان بر اوست مگر آنکه اقامت بینه کند بر اینکه آن بود سپرده **نهم اصل** کتبت الی ابی محمد علیه السلم رجل رفع الی رجل ودیعة
فوضعها فی منزل جاره فضاعت هل یجب علیه اذا خالف امره واخرجها من ملکه فوقع علیه السلم هو ضامن لها ان شاء الله
شرح اذ بکسر همزه و سکون ذال بالنقطه برای تعلیل است ملکه بکسر و فتح و ضم میم و سکون لام و جر غایب است **یعنی**
نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلم که مردی داد بسوی مردی سپرده را پس مرد دوم گذاشت آنرا در خانه همسایه خود پس تلف
شد ایا واجب میشود تاوان بر مرد دوم برای اینکه مخالفت کرد فرموده مرد اول را و بیرون آورده سپرده را از ملک خود پس نوشت
امام علیه السلم که مرد دوم ضامن است آنرا اگر خواهد خدا و اطلاق از پروردگار اشعار است باینکه ورقا هم بحالت دارا بنابت بود
که اخراج از ملک خود شایا برای حرز نبود مثل ویران شدن آن ملک ضامن نمیشود **دهم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سمعته یقول بعث رسول الله صلی الله علیه وآله الی صفوان بن امیة فاستعار منه سبعین درعا باطرافها فقال اغصبا
یا محمد فقال النبی صلی الله علیه وآله بل عاریة مضمونة **شرح** ابن اثیر در جامع الاصول گفته که صفوان بن امیه بن ابو امیه و ابو وهب
صفوان بن امیه بن خلف بن وهب بن حذافة بن جمح الجمحی القرشی هرب یوم الفتح فاستامن له عمیر بن وهب و ابنه وهب بن عمیر رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فامنه واعطاه عمامته او برده اماما له فادرکه وهب بن عمیر فرده الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فلما وقف علیه قال ان هذا وهب بن عمیر یزعم انک امنتنی علی ان اسیر شهرین فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انزل
ابا وهب فقال لا حتی تبین لی فقال رسول الله انزل فلک التسییر اربعة اشهر فنزل وخرج معه الی حنین فشهدها وشهد الطائف
کافرا واعطاه من الغنائم فاکثر فقال صفوان اشهد بالله ما طابت بهذا الانفس نبی فاسلم یومئذ واقام بمکة ثم هاجر الی المدینة
ونزل علی العباس فذکر ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله لا هجرة بعد الفتح وکان صفوان احد الاشراف فی قریش
فی الجاهلیة الادراع بفتح همزه و سکون دال و سین بی نقطه و در اصل اسحطه و الف و عین جمع ادراع بفتح دال و عین زره جامه و مراد بجا
تراع زره است اطراف بدل باکها محفوظ میماند مثل خود وساعد پوش وساق پوش اغصبا بهمزه اسم استفهام و فتح غین

بالنقط

بالنقط و سکون صاد بی نقطه و با یک نقطه بمعنی اخذا مفعول به است عاریه منصوب است و بمعنی اخذا عاریه است **یعنی** روایت است
از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که فرستاد رسول الله صلی الله علیه وآله بسوی صفوان بن
امیه در وقت اراده غزوه حنین پس خواست از او هفتاد زره با تمام اسباب آنها امام گفت که پس صفوان گفت که آیا میگیری آنها
را بر جای غصب کرده شده و باشد ای محمد پس گفت نبی صلی الله علیه وآله که بلکه میگیریم آنها را بر جای که عاریه مضمونه باشد
با شیء که هرچه از آنها تلف شود تاوان کشم **باب صد و دوازدهم اصل باب ضمان المضاربة وماله من الربح وما علیه
من الوضیعة** **شرح** الضمان بفتح ضاد بالنقطه و تخفیف میم مصدر باب علم بگردن خود گرفتن کسی کار را المضاربة بضاد
بالنقطه و را بی نقطه و با یک نقطه مصدر باب مفاعله تجارت کسی بمال دیگری برای ربح مشترک و بعضی نسخ المضارب بصیغه اسم فاعل
است و بنا بر اول اضافه در ضمان المضاربه از قبیل اضافه مصدر بمفعول به است و زیاد کردن لفظ ضمان اینجا بوجود آنکه مناسب
اینکه بگوید که باب المضاربه اشارت است بصیغه عقد مضاربه زیرا که مضارب میگوید که ضمنت المضاربه یا مالک کند او کند علی شرط
کذا و کذا و صاحب مال میگوید که قبلت و ما عطف است بر ضمان و موصوله است ضمیر له و علیه راجع بما من است مفهوم است از ضمان
بتعریف است الوضیعة بفتح واو و کسر ضاد بالنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه کم بود در تجارت **یعنی** این باب
بیان بگردن خود گرفتن کسی است مضاربه را و بیان آنچه برای آنکس است از جمله سود و بیان آنچه بر آنکس است از جمله کم بود
با نیز حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی الرجل یعطی الرجل المال فیقول له ائت ارض کذا
وکذا ولا تجاوزها واشتر منها قال فان جاوزها وهلک المال فهو ضامن وان اشتری متاعا فوضع فیه فهو علیه وان ربح فهو بینهما
شرح ائت بکسر همزه و سکون یا دو نقطه در پایین منقلب از همزه و کسر تا دو نقطه در بالا بصیغه امر مخاطب الامر باب ضرب است
ارض منصوب و مضاف است و ضم لضاد بالنقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع برجل
دوم است ضمیر هو راجع بمصدر و ضع است ربح بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه او گفت در مردی که میدهد مرد دیگر را مال مضاربه پس میگوید او را که برو بزمین چنین و چنین و مگذر از ان و خرید
کن از اهل آن زمین امام گفت که پس اگر مرد دوم گذشت از ان زمین پس تلف شد آن مال پس او ضامن است و اگر خرید
بدان جا و زمتاعی را پس نقصان کرد در ان متاع پس آن نقصان براوست و اگر فایده کرد پس آن فایده میان مرد اول
و مرد دوم است موافق شرطی که کرده باشند **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن الرجل
یعطی المال مضاربة وینهی ان یخرج به فخرج قال یضمن المال والربح بینهما **شرح** یعطی بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است
و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است المال منصوب و مفعول دوم است مضاربه منصوب و مفعول له است ینهی بصیغه مضارع غایب
مجهول باب منع است بتقدیر عن ان است یخرج بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است معلوم باب نصر است با در به برای
مصاحبت است یا برای تعدیه است و بر هر تقدیر فخرج بتقدیر فخرج به است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که داده میشود مال برای مضاربه و نهی کرده میشود از اینکه بیرون رود با آن
پس بیرون رفت با آن امام گفت که ضامن میشود آن مال را و فایده میان صاحب مال و گیرنده مال است **سیوم اصل** قال امیر
المومنین صلی الله علیه وآله من اتجر بمال واشترط نصف الربح فلیس علیه ضمان وقال من ضمن تاجرا فلیس له الا راس ماله ولیس له من
الربح شیء **شرح** اتجر بتا دو نقطه در بالا و جیم و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب
فاعل است مال مفعول دوم است الاتجار کسی را تاجر ساختن و مراد بتاجر اینجا مضارب است اشترط بصیغه معلوم باب افتعال است ضمن
بصیغه غایب معلوم باب تفعیل است **یعنی** گفت امیر المومنین صلی الله علیه وآله که هر که داده شد برای تجارت مضاربه مالی و شرط
کرد نصف فایده را پس نیست برای صاحب مال پس نیست بر او تاوان کشیدن اگر تلف شود و گفت که هر صاحب مالی که ضامن کرد مضارب
کننده را پس نیست برای او مگر سرمایه او و نیست برای او از فایده چیزی مراد آنست که لغو میشود عقد مضاربه اگر بیع
اتفاقی است **چهارم اصل**

قال امیر المومنین صلی الله علیه و آله فی رجل له علی رجل مال فیتقاضاه و لا یکون عنده فیقول هو عندک مضاربة قال لا یصلح حتی یقبضه
یعنی گفت امیر المومنین صلی الله علیه و آله در مردی که او راست بر مردی مالی نقد پس تقاضا میکند مرد اول مرد دوم را و حاضر نمی
باشد آن مال نقد نزد مرد دوم پس مرد اول میگوید آن مال نزد تو مضاربه باشد گفت که صحیح نمیشود آن مضاربه تا وقتی که مرد اول
قبض کند آن مال نقد را مراد این است که عقد مضاربه به تجنیس و با آنچه در ذمت است صحیح نیست پنجم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه
ابی الحسن علیه السلام قال فی المضارب ما انفق فی سفره فهو من جمیع المال و اذا قدم بلده فما انفق فمن نصیبه شرح روایت از علی بن
جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت در سفر کننده بمال دیگری برای ربح مشترک آنچه خرج او در سفر خود پس آن از کل مال
است و چون آمد بشهر خود که منتهای سفر مضاربه است پس آنچه خرج کرد پس از حصه اوست از جمله ربح ششم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون معه المال مضاربة فیقل ربحه فیتخوف ان یوخذ منه فیزید صاحبه علی شرطه الذی
کان بینهما و انما یفعل ذلک مخافة ان یوخذ منه قال لا باس شرح معه خبر یکون است المال اسم یکون است مضاربة منصوب و مفعول
دیگر یکون است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می باشد با او مالی برای مضاربه پس کم میشود فایده آن پس
میترسد که واپس گرفته شود از او پس زیاد میدهد بصاحب مال را بر شرطی که بود میان ایشان و جز این نیست که میکند این را از ترس
اینکه واپس گرفته شود از او امام گفت که نیست پروایی هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یعمل بالمال مضاربة
قال له الربح و لیس علیه من الوضیعة شیء الا ان یخالف عن شیء مما امره صاحب المال شرح مضاربة منصوب و مفعول مطلق برای
نوع است و عامل ش یعمل است الف و لام الربح برای عهد خارجی است و مراد حصه از ربح است که شرط شده برای او و با الف و لام برای جنس
و له الربح بمعنی این است که او در ربح شریک است چنانچه گویا که فایده مخصوص اوست زیرا که حصول فایده برای صاحب مال میسر است بطریق
دیگر و برای او منحصر است در مضاربه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که عمل میکند بمالی بعنوان مضاربه امام
گفت که برای اوست آن فایده و نیست بر او از نقصان چیزی مگر آنکه رو گردان شود از چیزی از جمله آنچه امر کرد او را صاحب مال
هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل دفع الی رجل الف درهم مضاربة فاشتری اباه و هو لا یعلم فقال یقوم فان زاد
درهما واحدا انعتق و استسعی فی مال الرجل شرح ضمیر اشتری و اباه راجع بمرد دوم است یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع باباه است درهما تمیز از نسبت در زاد است انعتق بصیغه غایب مجهول باب انفعال است استسعی
بصیغه ماضی غایب مجهول باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع باباه است مال الرجل عبارت است از قدر سرمایه و حصه مرد اول از ربح
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی داد بسوی مردی یک هزار درهم بر حالی که مال مضاربه باشد پس مرد دوم خرید پدر خود را
بر حالی که او نمیدانست که او پدر اوست پس امام گفت که بها کرده میشود آن پدر پس چون زیاد شده باشد بر راس المال باعتبار
یک درهم مثلا آزاد کرده میشود مجموع پدر و سعی فرموده میشود در مال مرد اول نهم اصل قال امیر المومنین علیه السلام فی المضارب
ما انفق فی سفره فهو من جمیع المال و اذا قدم بلده فما انفق فمن نصیبه شرح این موافق حدیث پنجم این باب است باب صد و سی و دوم
اصلها باب ضمان الصناع شرح الصناع بضم صاد بی نقطه و تشدید نون و الف و عین بی نقطه جمع صانع کارگران یعنی این باب بیان
ضامن بودن کارگران است و در این باب ده حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن القصار
یفسد قال کل اجیر یعطی الاجر علی ان یصلح فیفسد فهو ضامن شرح القصار بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه و الف و راء بی نقطه گازر
یعطی بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر راجع باجیر است و مفعول اول و نایب فاعل است الاجر منصوب و مفعول دوم
است فیفسد مرفوع و عطف بر یعطی است یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از گازری که
تباه کند جامه را امام گفت که هر مزدوری که داده میشود مزد برای اینکه اصلاح کند چیزی را پس تباه کند پس او ضامن است نقصان
قیمت را دوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی الغسال و الصباغ ما سرق منهم من شیء فلم یخرج منه علی امر بین انه
قد سرق و کل قلیل له او کثیر فان فعل فلیس علیه شیء و ان لم یقم البینة و زعم انه قد ذهب الذی ادعی علیه فقد ضمنه ان لم یکن له بینة علی

قوله

قوله شرح الغسال بفتح غین بانقطه و تشدید سین بی نقطه گازر الصباغ بفتح صاد بی نقطه و تشدید باء یکنقطه و الف و غین
بانقطه رنگ رز ما سرق تا آخر کلام امام علیه السلام و ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است چنانچه نایب ظرف
زمان مصدر صریح می باشد مثل راتیه مقدم الحاج مصدر غیر صریح نیز میباشد مثل فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم سرق
بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است التسریق نسبت به دزدی دادن منهم بکسر میم و سکون نون و ضمیر جمع است و من
اسم است بمعنی بعض و مرفوع است محلا و نایب فاعل است و ضمیر جمع راجع بغسال و صباغ است بنابر لفظ و افراد آنها یا بنابر جواز ارجاع
ضمیر جمع بدو ضمیر نظیر فلو لکما من و من شیء برای تبیین است و ظرف متعلق بسرق است فلم یخرج بخاء بانقطه و راء بی نقطه و جیم
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال عطف است بر سرق و ضمیر مستتر راجع بمن و در منهم است ضمیر منه راجع بمصدر سرق یا راجع بشیء است
و حاصل هر دو یکی است علی امر بین بیانیه است و ظرف متعلق بیخرج و در علم یخرج است ای بفتح همزه و سکون میم منون است و عبارت
است از کاری که باعث زوال تهمت شود و محض دعوی راستی نباشد بین بیاء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون مشدده بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعیل علاقه ظرف زمان است و ضمیر مستتر راجع بمن و در منهم است و ما فی انما برای طلب است مثل صلی الله علیه
و آله محمد انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر راجع بثوب که مفهوم است از سابق مفعول به بین است و مراد بتبیین چیزی اینجا
اقامت بینه بر آن چیز است یعنی امانت دلیل معتبر بر آنچه خواه آن بهر حال مثل شکافته شدن دیوار بر وجهی که تردید بر دزدان
نرود و خواه آن بهر حال مثل شکافته شدن دیوار بر وجهی که تردید بر دزدان نرود و خواه آن بهر مقال مثل گواهی گواهان عدول
سرق در دوم بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر انه است واو بمعنی مع است زیرا که عطف بر ضمیر مرفوع
متصل بی تاکید بضمیر منفصل و بی فاصله جایز نیست کلا منصوب و مفعول معه است قلیل مجرور و مضاف الیه است ضمیر له راجع بمن در
منهم است فان فعل بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع یعنی فان بین است و ضمیر مستتر راجع بمن در منهم است پس و ان لم یقم البینه
یعنی و ان لم یفعل است زعم بزای بانقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بمن در منهم است ضمیر
انه ضمیر شان است ذهب بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الذی فاعل ذهب است ادعی بضم همزه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه
گردد و ش منقلب از تاء افتعال است و کسر عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است ان لم یکن له بینه علی قوله
برای این است که در صورت عدم اقامت بینه بر دزدیده شدن کل مال که با هر اقامت بینه میشود بر دزدیده شدن خصوص جامه که
دعوی بر آن گشت پس قوله عبارت است از مصدر زعم بر آنکه میتواند بود که ما موصوله و مبتدا باشد و سرق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل
بتقدیر سرقه باشد و تسریق بمعنی نسبت دادن چیزی بدزدیده شدن باشد و متهم بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه
و فتح ها مرفوع و نه محل سرقه باشد و ظرف در من شیء متعلق بمتهم باشد یا بیان ماء موصوله باشد و ضمیر فلم یخرج راجع بمتهم باشد
و ضمیر منه راجع بمصدر متهم باشد یا راجع بشیء باشد بنابر تعلق ظرف در من شیء بمتهم و بین خبر مبتدا باشد و ضمیر انه راجع بما موصوله باشد
و ضمیر له راجع بمتهم باشد پس مخفی نماند که بنابر اینکه ما مصدریه باشد نیز میتواند بود که متهم بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه
و فتح ها باشد و ظرف در من شیء متعلق بمتهم باشد و باشد ظاهر است عقابیه یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت در گازر و رنگرز در وقتی که تهمت زده به دزدی شد یعنی این است سبب چیزی پس بیرون نیامد از آن تهمت بکاری که
باعث زوال تهمت از او شود اقامت بینه کرد بر اینکه آن جامه که نزد او بود بر سر آن گشت بتحقیق دزدیده شده با هر قلیلی که او راست یا بود
با کثیری پس اگر کرد آن اقامت بینه را پس نیست بر او چیزی از تاوان و اگر نکرد آن اقامت بینه را و دعوی کرد این را که شان
است که بتحقیق رفت و تلف شد خصوص جامه که دعوی کرده شده بر او و باقی متاع بجای خود است پس بتحقیق ضامن شده آنرا اگر
نباشد او را بینه بر دعوی او که خصوص آن جامه تلف شده و باقی مال بجای خود است سیوم اصل و بهذا الاسناد قال قال
ابو عبد الله علیه السلام و کان امیر المومنین علیه السلام یضمن القصار و الصائغ احتیاطا للناس و کان ابی یتطول علیه اذا کان مامونا
شرح یضمن بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الصائغ در بعضی نسخ بیاء یکنقطه و غین بانقطه است یعنی رنگ کننده و در

ودر بعض نسخ بهمزه و غین بالنقطه است یعنی زرگر و اگر بنون و عین بی نقطه باشد یعنی کارگر نیز صحیح است **یعنی** و لیسید حدیث
سابق حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بود امیر المؤمنین علیه السلم که ضامن میساخت گازر را و رنگ کننده را
ورفوگر که دعوی دزد برده شدن میکرد بی اقامت بینه بسبب احتیاط برای اموال مردمان و بود پدرم امام محمد باقر که تفضل
میکرد بر هر یک از گازر و رنگ کننده و جولاهی بود محل اعتماد و مراد آنست که چون امیر المؤمنین علیه السلم حکومت ظاهری نیز
داشت تفضل میکرد از مال خود تا مبادا که مردمان بند کشیده باشند که ضامن نیست و چون پدرم حکومت ظاهری نداشت
مانع از عمل باستحباب نداشت پس عمل باستحباب میکرد و امین را قسم میفرمود تا از نکول کند تاوان گیرد بخلاف امیر المؤمنین
علیه السلم **چهارم اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن قصار دفعت الیه ثوبا فزعم انه سرق من بین متاعه
قال فعلیه ان یقیم البینة انه سرق من بین متاعه ولیس علیه شیء وان سرق متاعه کله فلیس علیه شیء **شرح** روایت از ابی
بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از گازری که دادم بسوی او جامه را پس دعوی کرد که آن دزد برده شد
از میان متاع او امام گفت که بر آن گازر است اینکه اقامت بینه کند بر اینکه آن دزد برده شد از میان متاع او و بعد از
اقامت بینه نیست بر او چیزی از تاوان و اگر ثابت و مشهور شود که دزد برده شد متاع آن گازر بیکبار پس نیست بر آن
گازر چیزی از اقامت بینه و تاوان **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله یضمن
الصباغ والقصار والصائغ احتیاطا علی امتعة الناس وکان لا یضمن من الغرق والحرق والشیء الغالب واذا غرقت السفینة
وما فیها فاصابه الناس مما قذف به البحر علی ساحله فهو لاهله وهم احق به وما غاص علیه الناس وترکه صاحبه فهو لهم **شرح**
غرق بفتح غین بالنقطه و فتح را بی نقطه و قاف مصدر باب علم است حرق بفتح حاء بی نقطه و فتح را بی نقطه و قاف مصدر باب علم
است الشیء الغالب عبارت است از بلائی که دفع آن نتوان کرد مثل تاراج لشکر دشمن و دست اندازی ظالم قذف بقاف و ذال
بالنقطه و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله
که ضامن میکرد رنگرز را و گازر را و زرگر را بسبب احتیاط بر متاعهای مردمان و بود که ضامن نمیکرد بسبب غرق شدن و سوخته شدن
و چیزی که بی علاج باشد و چون غرق شود کشتی و آنچه در آن کشتی است پس دریابند آنرا مردمان پس آنچه انداخته آنرا دریا بر کنار
دریا پس آن از صاحبش است و ایشان سزاوارترند بآن از آنکس که دریافته آنرا و آنچه غوطه خورده برآن مردمان در غور دریا
و ترک کرده آنرا صاحبش بامیدی که اراده عوض بر آن نکرده بخود یا برد پس آن از آن مردمان است **ششم اصل** عن الحلبی عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سألته عن القصار یسلم الیه الثوب واشترط علیه یعطی فی وقت قال اذا اخلف وضاع الثوب بعد الوقت
فهو ضامن **شرح** اشترط بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال یعطی متعدی بدان یعطی است پس منصوب و مرفوع میتواند بود
یعنی روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از گازر که میدهیم بسوی او جامه و شرط میکنیم بر او
اینکه بدهد مرا در وقتی معین امام گفت که چون گازر خلاف وعده کند و ضایع شود جامه بعد از آن وقت پس او ضامن است
هفتم اصل عن اسمعیل بن ابی الصباح عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الثوب ادفعه الی القصار فیحرقه قال اغرمه
فانک انما دفعته الیه لیصلحه ولم تدفع الیه لیفسده **شرح** یحرقه بحاء بی نقطه و را بی نقطه و قاف و در بعض نسخ بخاء با
نقطه است و بنابر اول از باب افعال یا تفعیل است و بنابر دوم از باب نصر یا ضرب یا باب تفعیل است **یعنی**
روایت از اسمعیل بن ابی الصباح بفتح صاد بی نقطه و بای یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از
جامه که میدهیم آنرا بسوی گازر پس میسوزاند آنرا امام گفت که تاوان بگیر از او زیرا که جز این نیست که دادی آنرا باو
برای اینکه اصلاح کند آنرا و نداده ای باو برای اینکه افساد کند آنرا **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المؤمنین
صلی الله علیه وآله اتی بصاحب حمام وضعت عنده الثیاب فضاعت فلم یضمنه وقال انما هو امین **شرح** اتی بصیغه ماضی غایب
مجهول باب ضرب است باء در بصاحب برای تعدیه است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المؤمنین صلی الله

علیه وآله آورده شد نزد او صاحب حمامی که گذاشته بودند نزد او جامها پس تلف شده بود پس ضامن نکرد او را و او گفت که جز این
نیست که او امین است **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفع الیه رجل استأجر رجلا
لیصلح بابه فضرب المسمار فانصدع الباب فضمنه امیر المؤمنین علیه السلم **شرح** رفع براء بی نقطه و فا و عین بی نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب منع است رجلا مفعول دو فعل است بعنوان تنازع **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه
امیر المؤمنین صلوات الله علیه برده شد بسوی او مردی که مزد گرفته بود مردی را برای اینکه اصلاح کند در او را پس کوفت میخ را
پس شکافته شد آن در پس ضامن کرد مرد دوم را امیر المؤمنین علیه السلم **دهم اصل** عن اسمعیل بن مرار عن یونس
قال سألت الرضا علیه السلم عن القصار والصائغ ایضمنون قال لا یصلح الناس الا ان یضمنوا قال وکان یونس یعمل به و
یأخذ **شرح** صائغ در بعض نسخ بیاء بی نقطه است و در بعضی بهمزه است ایضمنون بهمزه استفهام و صیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بامثال قصار و صائغ است یاء راجع بدو کس است انظر فلو یکاد لا یصلح بصیغه معلوم باب افعال است
الناس منصوب است ان یضمنوا بصیغه مجهول باب تفعیل مستثنی مفرغ است **یعنی** روایت از اسمعیل بن مرار بفتح
میم و تشدید راء بی نقطه و الف و راء بی نقطه از یونس بن عبد الرحمن گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم از گازر و رنگ کننده
که آیا ضامن کرده میشوند اگر افساد کنند امام گفت که اصلاح نمیکنند مردمان را مگر اینکه ضامن کرده شوند اسمعیل گفت
که و بود یونس که عمل میکرد باب تضمین و فرا میگرفت بآن **باب صد و چهارم هم اصل باب ضمان الجمال والمکاری و**
اصحاب السفن **شرح** جمال بفتح جیم و تشدید میم است مکاری بضم میم و تخفیف کاف و کسر راء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در
پایین بصیغه اسم فاعل باب مفاعله است سفن بضم سین بی نقطه و ضم فاء جمع سفینه است **یعنی** این باب بیان ضامن شدن شتردار
و کرایه دهنده ستور و صاحبان کشتیها است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سئل عن رجل جمال استکری منه ابلا وبعث معه بزیت الی ارض فزعم ان بعض زقاق الزیت انخرق فاهراق ما فیه فقال انه ان
شاء اخذ الزیت وقال انه انخرق ولکنه لا یصدق الا ببینة عادلة **شرح** استکری بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است و ضمیر
مستتر راجع بسائل است که مفهوم است از سئل بعث ببای یک نقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است
ضمیر مستتر راجع برجل است زقاق بکسر زای با نقطه و تخفیف قاف و الف و قاف جمع زق بکسر زای و تشدید قاف خیکها اهراق
بضم همزه و سکون ها و کسر راء بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است **یعنی** روایت از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی شتردار که سائل کرایه گرفت از او شتر اینرا و فرستاد با او روغن زیتون را بسوی زمینی
پس شتردار دعوی کرد که بعضی خیکهای روغن زیتون پاره شد پس ریخته شد آنچه در آن بود پس امام گفت که بدرستی که صاحب مال
اگر خواهد میگیرد روغن زیتون را و امام گفت که بدرستی که آن خیک پاره شد ولیکن آن مرد تصدیق کرده نمیشود مگر بینه عادله
مراد اینست که تاوان گرفتن میتواند اگر این خیک پاره نشده باشد بلکه مبنی بر ظاهر حالست و آن مال است اگر شتر
دار آنست **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الملاح احمله الطعام ثم اقبضه منه فینقص فقال ان کان مأمونا
فلا تضمنه **شرح** احمله بحاء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل است الطعام منصوب مفعول دوم است اقبضه از باب ضرب
است لا تضمنه بصیغه نهی باب تفعیل است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کشتیبان که بار میدهیم او را گندم بعد از آن
میگیرم گندم را از او پس کم می آید پس امام گفت که اگر باشد امین پس ضامن مکن او را **سیوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلم فی رجل حمل مع رجل فی سفینته طعاما فنقص قال هو ضامن قلت انه ربما زاد قال تعلم انه زاد شیئا قلت لا قال هو لک
شرح حمل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است زاد و راد لازم است و در دوم متعدی است تعلم بصیغه مخاطب و صیغه غایب
میتواند بود و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع برجل دوم است و بنابر اول است موافق آنچه می آید در حدیث آینده **یعنی** روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که بار داد و با مردی در کشتی او گندمی را پس کم آمد امام گفت که مرد دوم ضامن است

گفتم که بعد از رسیدن کردن آن گندم آب که زیاد و بد برآمد امام گفت که آیا میدانی که آن مرد زیاد کرده است چیزی را گفتم که نه امام گفت که آن
از تست **چهارم اصل** عن موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن رجل استاجر سفینة من ملاح فحملها طعاما و اشترط
علیه ان نقص الطعام فعلیه قال جائز قلت انه ربما زاد الطعام قال فقال یدعی الملاح انه زاد فیه شیئا قلت لا قال هو لصاحب
الطعام الزیادة و علیه النقصان اذا کان قد اشترط ذلک **شرح** روایت از موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که
پرسیدم امام را از مردی که بکرایه گرفت کشتی را از کشتیبان پس بار کرد آنرا گندمی و شرط کرد بر کشتیبان که اگر کم آید گندم پس تاوان آن
بر کشتیبان باشد امام گفت که جایز است گفتم که بدرستی که گاه است که زیاد آمد گندم راوی گفت که پس امام گفت که
آیا دعوی میکند کشتیبان اینرا که او زیاد کرده در آن گندم چیزی گفتم که نه امام گفت که شان اینست که برای صاحب گندم است
آن زیاده و بر کشتیبان لازم است نقصان اگر باشد که بتحقیق شرط کرده باشد بر خود تاوان نقصان را **پنجم اصل** عن حفص
بن عثمان قال حمل ابی متاعا الی الشام مع جمال فذکر ان حملا منه ضاع فذکرت ذلک لابی عبد الله علیه السلم قال اتتهمه قلت
لا قال فلا تضمنه **شرح** اتتهمه بهمزه استفهام و فتح تاء و تشدید تاء دوم و نقطه در بالای مفتوحه که اوش منقلب از واو است
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است **یعنی** روایت از حفص بن عثمان گفت که بار کرد پدرم متاعی را بسوی شام
با شتردار پس شتردار گفت که بار شتری از آن تلف شد پس ذکر کردم آنرا برای امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که آیا
متهم بخیانت میکنی آن شتردار را گفتم که نه امام گفت که پس ضامن مکن او را **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
فی الجمال یکسر الذی یحمل او یهریقه قال ان کان مامونا فلیس علیه شیء وان کان غیر مامون فهو ضامن **شرح** جمال بفتح جیم
بنقطه و تشدید میم است یکسر بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یحمل بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است یهریقه بضم
یاء مضارعه و سکون ها و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یاء
زیاد شده بنابر خلاف کثیر یا ها زیاد شده و بنا بر اول اصلش یریق است موافق آنچه گذشت در حدیث اول این باب و بنا بر دوم
اصلش یریقه است و معنی هر دو یکیست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در حالی که میشکند آنچه را که بار کرده میشود
بامین برده آنرا امام گفت که اگر باشد امین پس نیست بر او چیزی و اگر باشد غیر امین پس او ضامن است **هفتم اصل** قال امیر المومنین
صلی الله علیه و آله لا اجیر اشارک هو ضامن الا من سبع او من غرق او حرق او لص مکابر **شرح** مشارک بصیغه اسم فاعل
باب مفاعله یعنی شریک در انتفاع است مثل مضارب که مذکور شد در باب ضمان المضاربه که باب هجده و از دهم است و مثل کسی که
جامه با و داده شده که بهر چه زیاده بر فلان مبلغ فروخت شد از او باشد چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب بیع المتاع که دو شریک
که باب بیست و چهارم است لص بضم و فتح و کسر لام و تشدید صاد بی نقطه دزد و شریک میان و دزد و راه زن و مانند اینها است
المکابر بصیغه اسم فاعل باب مفاعله رو سخت و مراد بلص مکابر راه زن و مانند آنست **یعنی** گفت امیر المومنین صلی الله
علیه و آله که مزدور شریک در فایده او ضامن است مگر بسبب درنده یا بسبب غرق شدن یا سوختن یا غارتگر متواری بود
که ذکر این چهار بعنوان مثال باشد و مراد صورت عدم تقصیر او باشد **باب صد و پانزدهم اصل باب الصروف شرح**
الصروف بضم صاد بی نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و فاء جمع صرف بفتح صاد و سکون راء داد و ستد های نقد در مقابل نقد
دیگر خواه هر دو زر و خواه هر دو درهم باشد و خواه هر دو از دنانیر باشد و خواه مختلف باشد **یعنی** این باب بیان احکام صرف
دراهم و دنانیر است و در این باب سی و شش حدیث است **اول اصل** عن خالد بن الحجاج قال سألته عن رجل کانت لی علیه مائة
درهم عددا قضانیها مائة وزنا قال لا باس ما لم یشترط قال و قال جاء الربا من قبل الشروط انما یفسده الشروط **شرح**
خالد بن الحجاج بفتح حاء بی نقطه و تشدید جیم و الف و جیم از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است ماقبل ... مصدر
باب ... لم یشترط بصیغه غایب مجهول و معلوم و مخاطب معلوم باب افتعال میتواند اشتراط برد و قسم است اول آنکه بلفظ
در لفظ مذکور میشود دوم آنچه در قصد طرفین است بلفظ که مقرر شده میان ایشان و بنای داد و ستد بر آنست هر چند که داد

رجل

میرشود قبل بکسر قاف و فتح باء یک نقطه است ضمیر یفسده راجع بعدد و قضا بمعنی اداست **یعنی** روایت از خالد بن الحجاج
گفت که پرسیدم امام را از مردی که بود مرا بر او صد درهم باعتبار عدد که بعضی آنها باعتبار وزن کم می باشد و الیس داد بمن
آن را صد درهم باعتبار وزن امام گفت که نیست پروای او وقتی که شرط نشده باشد راوی گفت که امام گفت که آمد ربا از
جانب شرطها بیان این آنکه جز این نیست که فاسد میکند آن را پس دادن صد درهم باعتبار وزن را شرطها خواه شرط لفظی
و خواه شرط معنوی **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم یکون للرجل عندی الدراهم الوضح فیلقانی فیقول لی کیف سعر
الوضح الیوم فاقول له کذا و کذا فیقول الیس لی عندک کذا و کذا الف درهم وضحا فاقول بلی فیقول لی حولها الی دنانیر بهذا السعر
و اثبتها لی عندک فما تری فی هذا **شرح** عندی عبارت است از اینکه بامانت سپرده شده و در ذمه نیست و میتواند بود
که مراد اعم از هر دو باشد الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه و حاء بی نقطه درهم تازه سکه تمام عیار و تمام وزن سعر بکسر سین
بی نقطه و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه عبارت است از دینار طلا که قیمت دراهم وضح است الیوم منصوب است کذا و کذا واقع
شده و ظاهر این است که بجای واو در اول باء یک نقطه باید و ما موافق ظاهر شرح میکنیم و دوم عبارت است از عدد مرکب که با عطف
است مثل پنج و بیست و الف منصوب است و وضحا صفت الف است حول بصیغه امر باب تفعیل است الی حرف جر است **یعنی**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که می باشد برای مردی سپرده نزد من درهمهای تازه سکه صحیح پس بر میخورد مرا پس میگوید مرا که
چگونه است قیمت درهم تازه سکه صحیح از دینار طلا امروز پس میگویم او را که اینقدر دراهم با اینقدر دنانیر است پس میگوید که آیا
نیست مرا سپرده نزد تو چنین و چنین هزار درهم تازه سکه صحیح پس میگویم که بلی هست پس میگوید مرا که بگردان آنها را
بسوی دینارهای طلا باین قیمت و نگاه دار آن دنانیر را برای من نزد تو پس چه می بینی در این **اصل** فقال لی اذا
کنت قد استقصیت له السعر یومئذ فلا باس بذلک فقلت انی لم اوازنه و لم اناقده انما کان کلام بینی و بینه فقال الیس الدراهم
من عندک و الدنانیر من عندک قلت بلی قال فلا باس بذلک **شرح** استقصیت بقاف و صاد بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین
بصیغه مخاطب معلوم باب استفعال است **یعنی** پس امام گفت مرا که چون باشی که خوب بیان کرده باشی برای او آن
قیمت را در آن روز بانتهای احتیاط در بیان قیمت نکرده باشی پس نیست پروای بآن پس گفتم که بدرستی که من بوزن معامله
نکردم او را و نقد داد و ستد نکردم او را جز این نیست که بود سخنی میان من و میان او امام گفت که آیا نیست درهمها سپرده
در نزد تو و دینارها حاضر در نزد تو گفتم که بلی است امام گفت که پس نیست پروای بآنکه درهمها را برای خود برداری و دینارها
را بجای آنها بگذاری و نگاه داری برای او **سیوم اصل** سألت ابا الحسن موسی علیه السلم عن رجل یکون عنده دنانیر
لبعض خلطائه فیاخذها مکانها ورقا فی حوائجه و هو یوم قبضت سبعة و سبعة و النصف بدینار و قد یطلب صاحب المال بعض الورق
و لیست بحاضرة فیبتاعها من الصیرفی بهذا السعر و نحوه ثم یتغیر السعر قبل ان یحتسبا حتی صارت الورق اثنی عشر بدینار هل یصلح
ذلک له و انما هی بالسعر الاول حین قبض کانت سبعة و سبعة و النصف بدینار قال اذا دفع الیه الورق بقدر الدنانیر فلا یضره
کیف الصروف و لا باس **شرح** خلطاء بضم خاء با نقطه و فتح لام و طاء بی نقطه و الف ممدوده جمع خلیط بفتح خاء و کسر لام معامل
ضمیر مستتر در یاخذ راجع ببعض خلطا است الورق بفتح واو و کسر راء و بفتح و کسر واو و سکون راء مسکوک نقره و آن نوعست مستعمل میشود
مثلا آیت سوره کهف بورقکم هذه حوائج جمع حاجه بمعنی از القیاس و ضمیر راجع ببعض است خلطایه است ضمیر و هو مبتدا است و راجع بورق است
که مفهوم است از سابق یوم منصوب بظرفیت و مضاف بجمله است قبضت بقاف و باء یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه غایب مجهول باب
ضرب است و ضمیر مستتر راجع بورق است و فاعل محذوف بعض خلطاء است سبعة خبر مبتدا است و بتقدیر حرف سبعة است و سبعة و النصف
عطف بر سبعة است و واو در و النصف برای عطف ... بدینار متعلق بعرف مقدر است و مراد اینست که در آن وقت قیمت
دینار هفت درهم بود و هفت درهم و نیم نیز میبود باعتبار اختلاف فروشنده گاه و خریداران در یک ماه ذکر است اثنی عشر
مبتدا است بدینار خبر مبتدا است و این جمله خبر صارت است و عاید مقدر است بتقدیر اثنی عشر منها و جایز است لفظ مبتدا در جمله

از منسوبست عملا برای اشعار بمقتضب جلیلة مثل کلمه فاء الی فی جنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب المعارضة فی الطعام که باب هشتادم
است و در بعض النسخ اثنا عشر مرفوعست کیف بفتح کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و شاء فوج و فاعل لا یکره است و
مضاف است الکیف بر سر ان و مراد اینجا تغییر وا دو لست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که می باشد پس او
نزد او دینارها از بعض مصاحبان او پس آن صاحب میگیرد از آن مرد بجای دینارها درهمها را برای حاجتهای خود و حرف
در روزی که قبض کرده شد آن درهمها حرف هفت درهم و حرف هفت درهم و نیم بیک دینار بود و گاهی طلب میکند صاحب اموال
بعض درهمها را و قیمت آن درهمها حاضر پس آنگاه میشود درهمها را براکم او از مراف باین قیمت و مانند آن بعد از آن تغییر میشود
قیمت دینارها و درهم بیش از آنکه آن دو کس با یکدیگر حساب کنند تا آنکه گردید درهمها دوازده آنجا بیک دینار آیا خوب
میشود آن حساب برای آنمرد بر حالی که جزاین نیست که درهمها بقیمت اول و روزی که آن صاحب قبض کرده بود هفت درهم
و هفت درهم و نیم بیک دینار باشد مراد اینست که آیا با وجود تغییر قیمت جایز است آن مرد را که قیمت سابق را منظور دارد در
حساب امام گفت که چون آنمرد وجه بسوی آن بعض خلط کرد درهمها را بالقدر دینارها در وقت دادن پس ضرر میکند او را تغییر
مرفها و نیست پروای چهارم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یکون علیه دنانیر قال لا بأس ان
تأخذ قیمتها دراهم شرح تأخذ بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصرست یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از مردی که می باشد بر او دینارها طلا امام گفت که نیست پروای با اینکه فرا گیری قیمت آن دینارها را
درهمها پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن رجل کانت له علی رجل دنانیر فاحال علیه رجلا آخر بالدنانیر ایأخذها
دراهم بسعر الیوم قال نعم ان شاء شرح روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که
پرسیدم امام را از مردی که بود او را بر مردی دینارها پس حواله کرد بر او مردی دیگر را بآن دینارها آیا فرا گیرد سوم بیگر از مرد حواله
آن دینارها را درهمها بقیمت آن وقت که میگیرد امام گفت که آری اگر خواهد ششم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن الرجل یکون له الدین دراهم معلومة الی اجل فجاء الاجل ولیس عند الرجل الذی علیه الدراهم فقال خذ منی دنانیر بصرف
الیوم قال لا بأس به شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که می باشد برای او قرض
که درهمهای معینه است تا آخر مدتی پس آمد آن آخر مدت و نیست نزد مردی که بر اوست آن درهمها پس مرد دوم گفت که فرا گیر از من
دینارها بصرف امروز امام گفت که نیست پروای بآن هفتم اصل سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل یبیع الورق لا ینقد
و اشتری منه فازن له حتی اوفیه فلا یکون بینی و بینه عمل الا الوزن فورقه نفایة و زیوفا و ما لا یجوز فیقول انتقدها و ردها بینها
شرح اتزن بفتح همزه و تشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و کسر زای با نقطه و نون بصیغه مضارع
معلوم متکلم وحده از باب افتعالست اتزن بفتح همزه و کسر زای با نقطه و نون بصیغه مضارع متصل الفاء و اوی معلوم متکلم
وحده از باب افتعالست اتزن بفتح همزه و کسر زای با نقطه و نون بصیغه مضارع متصل الفاء و اوی معلوم متکلم وحده از باب ضرب
است اوفی الفا و راء بی نقطه و عین با نقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال و منع علم مرفوع و منصوب میتواند بود لا یکون بینی
لا یبیعه است انتفا یلخذ و فتح نون و تخفیف یاء و الف و یاء دو نقطه در پایین درهمهای که صرافان آنها را رد میکنند از بیوف بضم زای
با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و سکون واو و فاء جمع زیف بفتح زای و سکون تخفیف و تشدید یاء و سالخورده مکسوره درهم
های که تجار آنها را رد میکنند ما لا یجوز بجیم و زای با نقطه عبارتست از درهمهای که عامه و اهل بازار آنها را رد میکنند انتقد
بنون و قاف و دال بی نقطه بصیغه امر باب افتعالست اکتفا بذکر رد نفایه باعتبار اینست که رد آنها مستلزم رد زیوف و رد
ما لا یجوز است بطریق اولی یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که میفروشد بمن درهمها را به دینارها و بوزن معلوم
درهمها را از او و وزن میکنم دینارها را برای او تا آنکه فارغ میشوم و باقی نمیماند میان من و میان او کاری مگر اینکه دارد او درهم
وها نابسندهای او نشست نابسندهای تجار و آنچه روا نمیشود در بازار پس میگوید که مرا انتقد کن و درهمها را او برگردان

نابسندهای

نابسندهای مرا از نزد او اصل فقال لیس به بأس ولکن لا تؤخر ذلک اکثر من یوم او یومین فانما هو الصرف قلت فان وجدت
فی ورقه فضلا مقدار ما فیها من النفایة فقال هذا احتیاط هذا احب الی شرح فاء در فانما برای تعلیل است و اشارتست باینکه
در حرف تقابض در مجلس بیع لازم است و در بیع معامله تقابض صوری شده و آن اگرچه باعث صحت صرف میشود لیکن تعجیل لحاق
تقابض معنوی بآن لازم است شرا و جانبین روست که مفهوم است از لا تؤخر احتیاطا بالتنوین است یعنی
پس امام گفت که نیست باک حرف پروای تأخیر مکن آن را بیشتر از یک روز یا دو روز چه جزاین نیست که آن
داد و ستد صرفست که نسیه و سلم دران جایز نیست گفتم که پس اگر یابم در درهم او زیادتی و زیاده الغش آنچه در آنجاست از نابسند
های مرا امام گفت که این تعجیل به احتیاط است این تعجیل رد محبوب ترست بسوی من مراد اینست که در این صورت تقاضی
جایز است اما بهتر اینست که داد و ستد و حق کرفته شود هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الدراهم بالدراهم
والرصاص فقال الرصاص باطل شرح در بعض النسخ بهر جا الدراهم بلفظ جمع است و در بعض بهر جا بلفظ مفرد است و حاصل هر دو
یکیست زیرا که مراد بمفرد جنس است الدراهم مبتدا است و بتقدیر معاوضة الدراهم است و خبر مبتدا است محذوف است تقدیر
کیف معاوضة الدراهم است و خبر مبتدا محذوف است تقدیر کیف معاوضة الدراهم باد ربالدراهم متعلق بمعاوضه مقدر است
و او در و الرصاص برای عطف است الرصاص بفتح راء و قسمست یکی سفید و آن قلعست و دیگری سیاه و آن سربست
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه است معاوضه درهم بمجموع درهم و رصاص پس امام گفت که رصاص مهمل
بی اعتبار است مقصود سائل اینست که آیا این معاوضه از جمله انواع صرف است و تقابض در مجلس شرط صحت است یا داخل افراد
صرف نیست و نسیه و سلم در آن جایز است و جواب امام اینست که داخل افراد صرفست بنا آنکه میتواند بود که مراد به رصاص حاجی
خارج از درهم باشد و میتواند بود که مراد غش درهم باشد و بنابر اول اشاره است که رصاص بعنوان مثال است جامع
جیوان و مانند آنها با درهم همین حکم داشته باشد و بنابر دوم مراد اینست که نسیه و تفاوت در وزن نیز جایز نیست زیرا که
رصاص درهم در حکم لغو شده نظر آنچه می آید در حدیث پانزدهم و بیست و هشتم این باب نهم اصل عن عبد الرحمن بن
الحجاج قال سألته عن الصرف فقلت له الرفقة ربما عجلت فخرجت فلم نقدر علی الدمشقیة و البصریة و انما یجوز بسابور الدمشقیة
والبصریة و انما یجوز بسابور الدمشقیة و البصریة شرح عبد الرحمن از اهل کوفه و ساکن بغداد بوده و وکیل امام جعفر صادق
علیه السلام بوده الرفقه بکسر و ضم و فتح راء بی نقطه و سکون فاء و قاف رفیقان موافق عجلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است
یا باب علم است لم نقدر بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب است الدمشقیه بکسر دال بی نقطه و فتح و کسر میم و سکون شین
با نقطه و قاف درهم منسوب به دمشق شام البصریه بکسر باء یک نقطه درهم منسوب به بصره بفتح و کسر با سابور بسین بی نقطه
و الف و ضم باء یک نقطه و سکون واو و راء بی نقطه اسم جواری است متصل بیکدیگر در میان بصره و اصفهان و آن غیر منصرف و
منصرف مستعمل میشود یعنی روایتست از عبد الرحمن بن الحجاج بفتح حاء و تشدید جیم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام از صرف بانیروش که گفتم امام را که رفقه بسا که تعجیل کردند پس بیرون رفتند از بغداد بسوی سابور پس قادر نشدیم بر درهم
دمشقیه و درهم بصریه و جزاین نیست که خرج میشود در سابور درهم دمشقیه و درهم بصریه اصل فقال و ما الرفقة
فقلت القوم یترافقون و یجتمعون للخروج فاذا عجلوا فربما لم نقدر علی الدمشقیة و البصریة فبعثنا بالغلة فصرفوا الالف و خمسین منها بالف
من الدمشقیة و البصریة فقال لا خیر فی هذا افلا تجعلون فیها ذهبا لمکان زیادتها شرح ما الرفقه اشارتست باینکه اگر ایشان
رفقه می بودند تعجیل نمیکردند و برای تو صبر میکردند و این مبنی بر اینست که رفقه بمعنی رفقای موافق است صاحب قاموس گفته
الرفیق المرافق الجمع رفقاء فاذا تفرقوا ذهب اسم الرفقة لا اسم الرفیق الواحد و الجمع الغله بفتح غین با نقطه و تشدید لام درهم
که بازار منکور در بغداد زده شده و در هر کدام آنها یک دانق غش بوده و دانق بفتح و کسر نون سدس درهم است و درهم
بوزن چهل و هشت جو متوسط است پس دانق بوزن هشت دانه جو است ماخوذست از غله که مصدر باب

ازباب تفعیل یکجا خاطر و مطرازی در عوض گفته کرد اما النقد من الدراهم فهی القطیعة التی فی القطعة منها قیراط او طسوج
او حبة عن ابی یوسف فی رسالته ولیشهد بهذا الملة الایفاء بکره ابی یوسف علیه یرد علیها امثالها والغالقة لها والقطیعة الطائفة
مخالف فیه غش وقیل المکسره اصلا استفهام تقریعی است ضمیر فیها راجع بر مشقیه و بصریه است مکان مصدر میمی است خبر زیاده
داخل باغلا است **شرح** پس امام گفت که وجهت رفقه پس گفتم که جماعتی که رفیق یکدیگر میشوند و فراهم می آیند برای بیرون
رفتن پس چون تعجیل کنند پس چون تعجیل کنند پس یا که قادر نشدیم بر دو مشقیه و بصریه چنانچه میخواهیم پس فرستادیم دراهم
بغدادیه را پس معاوضه دست بدست کردند هزار و پنجاه درهم بغدادیه را بهزار درهم دمشقیه و بصریه پس معاوضه دست
بدست کردند هزار و پنجاه درهم بغدادیه را بهزار درهم دمشقیه و بصریه پس امام گفت که نیست خوبیه در این طرف آیا پس نی
کردانید در آن دراهم دمشقیه و بصریه دینار طلا را برای بودن زیادتی در دراهم بغدادیه **اصل** فقلت له اشتری الف درهم
و دینار بالفی درهم فقال لا بأس بذلک ان ابی کان اجرأ علی اهل المدینة منی وکان یقول هذا فیقولون انما هذا الفرار لو جاء
رجل بدینار لم یعط الف درهم ولو جاء بالف درهم لم یعط الف دینار وکان یقول لهم نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال
شرح اشتری بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افتعال بتقدیر استفهام است و دینار در نسخ مجرور است بعطف بر درهم بعطف
السحاب و مراد مرکب از نهصد و نود و نه درهم و یکدینار است و اگر منصوب بود بعطف بر الف مراد مرکب از هزار درهم و یکدینار
میبود و موافق تری بود با این مقام پس شاید که جر آن از تصرف کاتبان باشد اجرا بفتح همزه و سکون جیم و فتح را و همزه
و همزه افعل التفضیل است مراد باهل المدینه فقهای مخالفانست که در مدینه می بوده اند مثل محمد بن منکدر که در حدیث
آینده مذکور میشود هذا مبتدا است الفرار بکسر فا مصدر باب ضرب خبر مبتدا است لم یعط بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افعال
ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است الف منصوب مفعول دوم است **یعنی** پس گفتم امام را که آیا میخرم هزار درهم دمشقی و
دلیری و یکدینار را بدو هزار درهم که دست بدست پس امام گفت نیست پروای بآن بیان این آنکه بدرستی که پدرم بود دلیر
بر اهل مدینه از من و بود که میگفت این را که هزار درهم و یکدینار را میتوان خرید بدو هزار درهم دست بدست و اگر می آورد هزار
درهم را داده نمیشد هزار دینار دست بدست پس بود پدرم که میگفت این را که خوب چیزیست گریز از حرام بسوی حلال تا آنکه
فقهای مدینه از این غافل شده اند که اگر مردی می آورد هزار درهم بغدادیه را داده نمیشد هزار درهم دمشقی و دلیری پس هر کدام
تلافی دیگری کامیکند و غرض احتیاط ترک بیع دراهم بدراهم است در صورتیکه یکی زیاده باشد از دیگری هر چند که دست بدست است
در بانیست برای اینکه سوباب ربا نشود زیرا که در نظر عوام اینکه روایت کند جواز معاوضت بدست بر بیع نسیه و سلم بعوا و بعوی
کرد و طمع اهل حرص در مال دنیا می باشد **دهم اصل** عن عبد الرحمن ابن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان محمد بن المنکدر
یقول لابی یا ابا جعفر رحمک الله والله انا لنعلم انک لو اخذت دینارا والصرف بثمانیة عشر فدرت المدینة علی ان تجد من یعطیک عشرین ما
وجدته وما هذا الا فرار فکان ابی یقول صدقت والله ولکنه فرار من باطل الی حق **شرح** المنکدر بضم میم و سکون نون و فتح کاف و
کسر دال منقوط و را منقوطه است اشاره است بهذا بخریدن هزار درهم خوب و یکدینار بدو هزار درهم بد است که مذکور شد در حدیث
سابق **یعنی** روایت است از عبد الرحمن ابن الحجاج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود محمد بن منکدر که میگفت بپدرم که ای ابا
جعفر رحمت کند ترا الله قسم بخدا قسم که بدرستی که ما هر آینه میدانیم این را که تو اگر میگرفتی دیناری را برابر حالی که صرف دینار هیجده درهم
باشد پس دور میزدی مدینه را برای اینکه یابی کسی را که دهد ترا بیست درهم نمی یافتی او را و نیست این خریدن هزار درهم
خوب و یکدینار بدو هزار درهم بد مگر گریز پس بود پدرم که میگفت که راست گفتی که راستی بخدا قسم ولیکن این گریز است
از باطل که حرام است بسوی حق که حلال است بیان این شد در شرح حدیث سابق **یازدهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یستبدل الکوفیة بالشامیة وزنا بوزن فیقول الصیرفی لا ابدل لک حتی تبدل لی یوسفیة بغلة وزنا بوزن فقال لا بأس
فقلت ان الصیرفی انما طلب فضل الیوسفیة علی الغلة فقال لا بأس به **شرح** دراهم کوفیه غش و آشته مانند دراهم بغدادیه

لا ابال

لا ابدل از باب تفعیل و باب افعال میتواند بود یوسفیه شاید که عبارت از دراهم بصریه باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که طلب میکند از صراف اینرا که دراهم کوفیه را بصراف دهد و دراهم شامیه دمشقیه را از صراف
گیرد وزن بوزن پس میگوید صراف که تبدیل نمیکنم دراهم شامیه دمشقیه را برای تو تا آنکه تبدیل کنی برای من دراهم یوسفیه
را بدراهم بغدادیه وزن بوزن پس امام گفت که نیست پروای پس گفتم که بدرستیکه صراف جز این نیست که طلب کرد زیادتی عیار
دراهم یوسفیه را بر دراهم بغدادیه پس امام گفت که نیست پروای بآن **دوازدهم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الرجل یکون لی عنده دراهم غلة فاقول خذ لها دنانیر من غیر ان اقبض شیئا قال لا بأس قلت یکون لی عنده دنانیر غلة
فاقول خذ لها دراهم واثبتها عندک ولم اقبض منه شیئا قال لا بأس **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که می باشد مرا سپرده نزد او دراهم پس می آیم نزد او پس میگویم که بگیر دنانیر را بها آنها دینارها آنکه قبض کنم چیزی امام گفت
که نیست پروای گفتم که می باشد مرا سپرده نزد او دینارها پس می آیم نزد او پس میگویم که بگیر دراهم آنها را و نگاه دار نزد
تو و قبض نکردم از او چیزی امام گفت که نیست پروای موافق این گذشت در حدیث دوم این باب **سیزدهم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل ابتاع من رجل بدینار فاخذ بنصفه بیعا وبنصفه ورقا قال لا بأس به وسالته
هل یصلح ان یاخذ بنصفه ورقا او بیعا ویترک نصفه حتی یاتی بعد فیاخذ به ورقا او بیعا قال ما احب ان اترک منه شیئا حتی آخذه
جمیعا فلا یفعله **شرح** فاء فاخذ برای بیان است ضمیر بنصفه راجع بدینار است بیعا بفتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و عین بی نقطه عبارت است از متاع مثل جامه **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید از مردی
بدیناری با چیزی که خرید بنصف دینار متاعی را و بنصف دینار دراهم را امام گفت که نیست پروای بآن و پرسیدم امام را که
آیا خوب میشود اینکه بگیرد بنصف دینار دراهم را یا متاعی را و واگذارد نصف دیگر دینار را تا آید بعد از آن پس بگیرد بنصف
باقی مانده دراهم را یا متاعی را امام گفت که دوست نمیدارم اینرا که وا گذارم از خریده بآن دینار چیزیرا تا آنکه فراگیرم از آن
همگی پس باید که نکند او آنرا **چهاردهم اصل** سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل یاتینی بالورق فاشتریها منه بالدنانیر
فاشتغل عن تعییر وزنها وانتقادها وفضل ما بینی وبینه فیها فاعطیه الدنانیر واقول له انه لیس بینی وبینک بیع فانی قد نقضت
الذی بینی وبینک من البیع وورقک عندی قرض ودنانیری عندک قرض حتی تاتینی من الغد وابایعه قال
لیس به بأس **شرح** التعییر بعین بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه مصدر باب تفعیل است رسیدن کمال و نقصان چیزی
در وزن الانتقاد بنون و قاف و دال بی نقطه مصدر باب افتعال برچیدن صحیح از دراهم و دنانیر فضل بفتح فا و سکون ضاد
بالنقطه مجرور و مضاف است قرض در هر دو جا بفتح قاف و سکون را بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر بمعنی اسم مفعول است و بمعنی جدا کرده شده
و مراد اینجا سپرده شده بامانت است **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که می آورد دراهم را پس میخرم
آنها را از او بدینارها پس مشغول کاری شده اعراض میکنم از رسیدن وزن آنها و برچیدن آنها و کم و زیاد آنچه میان من
و میان اوست در آن دراهم و دنانیر پس میدهم او را دنانیر و میگویم او را که نیست میان من و میان تو بیعی چه بدرستی
که من بتحقیق بر هم زدم آنچه را که میان من و میان تو بود که بیع است و درهمهای تو نزد من سپرده است و دینارهای من نزد تو
سپرده است تا آنکه آید نزد من در فردا و خرید و فروخت کنم با او امام گفت نیست بآن پروای **پانزدهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام فی الاسرب یشتری بالفضة قال اذا کان الغالب علیه الاسرب فلا بأس به **شرح** الاسرب بکسر همزه و سکون
سین بی نقطه و ضم را بی نقطه و تخفیف و تشدید با یک نقطه سرب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در سرب که خریده
میشود بنقره نسیه یا بسلم امام گفت که چون باشد غالب بر آن اسم سرب پس نیست پروای بآن مراد اینست که داخل عرف نیست
زیرا که نقره در آن سرب محمول او بی اعتبار است پس نسیه و سلم آن بدراهم جایز است چنانچه می آید در حدیث بیست و هشتم این باب
شانزدهم اصل سالت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل یکون علیه دین فیقتضیه بعضا دنانیر وبعضا دراهم فاذا جاء یحاسبه

یسوفنی یکون ... الذی کان یوم ... الونانیر ... الذی کان یوم

... شرح ... از باب ...

یسوفنی از باب تفعیلت یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که می باشد برادر او را هم بسیار ...

... دینار ...

امام گفت بهای روزی که داد ترا دینار را زیرا که تو حبس کردی نفع آن دینارها را از او ... اصل ...

... الرجل ... بالورق ... فهو الیقین ... الورق ...

... شرح ...

[illegible]

منصوب و معمول دوم است **یعنی** روایتست از ابی بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از فروختن شمشیر زینت
داده شده بنقره درست است امام گفت که نیست پروای بآن راوی گفت که و پرسیدم امام را از فروختن آن بنسیه امام گفت که
اگر داده شود در همان وقت مثل آنچه در نقره است باعتبار وزن پس نیست پروای بآن یا اگر فروخته شد برای اینکه داده شود که تا
مثلا در وقتی دیگر پس نیست پروای بآن **حدیث چهارم اصلی** عن علی بن میمون الصائغ قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عما یکنس من التراب
فابیعه فما اصنع به قال تصدق به فاما لک واما لاهله قال قلت فان فیه ذهبا وفضة وحدیدا فبای شیء ابیعه قال بعه بطعام قلت فان کان
لی قرابة محتاج اعطیه منه قال نعم **شرح** یکنس بنون و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول یا متکلم مع الغیر معلوم باب نصر است
امالک و جا بکسر همزه و تشدید میم است و تردید مبنی بر آنست که بعضی از آن از مال خاصه زرگر میباشد که برای فروختن میآورد و
بعضی از مال دیگران میباشد یا مبنی بر آنست که زرگر شریک است در نفع آن تصدق هرچند که مال او داخل آن نباشد حدید
بفتح حاء بی نقطه عبارتست از فولادی که از ترکیب المشتری و از سوهان و مانند آنها جدا میشود الطعام گندم و خوراک و مراد بتقدیر ذکر آن
اینجا بعنوان مثال است و مقصود اینست که بطلا و نقره فروخته نشود القرابة بفتح قاف و تخفیف راء بی نقطه والف و باء یک نقطه مصدر
باب علم و حسن خویش و نسبی و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است اعطیه بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل اللام باب افعال و ضمیر راجع بتراب
است و چون شرط مانع باشد جزا مضارع باشد جزم جزا جایز است نزد بعضی کوفیین **یعنی** روایتست از علی بن میمون زرگر
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه جاروب کرده میشود از خاک کارخانه زرگری پس میفروشم آنرا پس چکنم بآن امام
گفت که تصدق کن بآن پس یا از تست یا از صاحبانش است راوی گفت که گفتم که بدرستی که در آنست طلا و نقره و آهن پس بکدام
چیز فروشم آنرا امام گفت که بفروش آنرا بطعام مثلا گفتم که پس اگر باشد مرا خویشی که نیازمند باشد دهم او را از آن امام گفت
که آری **حدیث پنجم اصلی** عن محمد قال سئل عن السیف المحلی والسیف الحدید المموه بیعه بالدراهم قال نعم وبالذهب وقال انه
یکره ان تبیعه بنسیه وقال اذا کان الثمن اکثر من الفضة فلا بأس **شرح** السیف المحلی عبارتست از آنچه در غلاف یا قبضه آن نقره
باشد المموه بضم میم اول و فتح میم دوم و تشدید واو مفتوحه و هاء بصیغه اسم مفعول باب تفعیل زر اندود و بطلا و نقره والسیف الحدید
المموه عبارتست از تیغی که بنقره زر اندود شده باشد کراهت بیع آن بنسیه در صورتیست که مثل نقره آن در مجلس داده نشده
باشد چنانچه ظاهر شد در حدیث بیست و سیوم این باب و میتواند بود که مکروه باشد مطلقا و آن صورت حرام باشد والله اعلم
یعنی روایتست از محمد بن مسلم که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام پرسیده شد از شمشیر
زینت داده شده بنقره و تیغ شمشیر که زر اندود باشد بنقره آیا فروشم آنرا بدرهمها امام گفت که آری و فروختن بطلا نیز
جایز است و امام گفت که بدرستی که شان این است که مکروه است اینکه فروشی آنرا بنسیه و امام گفت که چون باشد درهمها که بجای
آنست بیشتر از نقره که در آنست باعتبار وزن پس نیست پروای بفروختن آن بدرهمها و دست بدست **حدیث ششم اصلی**
قلت لابی عبد الله علیه السلام جام فیه فضة وذهب اشتریه بذهب او فضة فقال ان کان یقدر علی تخلیصه فلا وان لم یقدر علی
تخلیصه فلا بأس **شرح** الجام بجیم والف و تخفیف میم ظرف البلوری که مرکب است از مس و طلا یقدر بصیغه مضارع غایب مجهول
باب ضرب **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که جام آبخوری که در آنست نقره و طلا آیا میخرم آنرا بطلا یا نقره پس امام
گفت که اگر باشد که توانائی میشود بر جدا کردن جام از نقره و طلا پس نه یعنی جدا کن و اگر توانائی نباشد بر جدا کردن آن
پس نیست پروای **حدیث هفتم اصلی** عن اسحاق بن عمار قال قلت له تجیئنی الدراهم بینهما الفضل فنشتریه بالفلوس فقال لا ولکن
انظر فضل ما بینهما فزن نحاسا وزن الفضل فاجعله مع الدراهم الجیاد وخذ درهما بوزن **شرح** تجیئنی بفتح نون مضارعه و سکون
جیم و فتح تاء دو نقطه در بالا و کسر نون بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معتل اللام یائی باب افتعال است ماخوذ است از جنی بفتح جیم
و تخفیف نون والف مقصوره بمعنی طلا صاحب قاموس گفته الجنی الذهب والودع والرطب والعسل الدراهم منصوب و مفعول تجتنی
است بینهما بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح نون خبر مقدم است الفضل بفتح فاء و سکون ضاد با نقطه مرفوع و مبتداست

و در این جمله منصوب است محلا و حال الدراهم است و مقصود اینست که متعارف ما صرافان در وقتی که خواهیم که بخریم از مردی درهمهای
را که زیاده در وزن و مغشوش است بدرهمهای که کم وزن و خالص است آنرا طلا میکنیم با تیغی که میخریم درهمهای از زر و الطلا
و میفروشیم درهمهای خود را با نرخ بهمان طلا فنشتریه بصیغه متکلم مع الغیر باب افتعال بتقدیر استفهام است و ضمیر منصوب راجع بالفضل
است و مقصود اینست که آیا جایز است که طلا را واسطه نکنیم و بخریم از جیاد درهمهای از نوع قدر زیرا که هم وزن درهمهای ما است
بدرهمهای ما و علیحده بخریم فضل درهمهای آن مرد را بفلوس که هم وزن آن فضل باشد مثلا بینهما در اکثر نسخ بغیر تثنیه است و در
بعض بصیغه مفرد مؤنث است و بنابر اول راجع است بدراهم کم وزن که خالص است و دراهم زیاده وزن که مغشوش است نحاسا بضم
نون و حاء بی نقطه والف و سین بی نقطه مفعول زن است و آن اعم از فلوس است و ذکر وزنا بوزن بعنوان مثال است بنابر
اینکه وزن مرکب از مس و دراهم خالص میتواند بود که زیاده باشد بر وزن دراهم مغشوش و مقصود اینست که در این صورت
دو بیع و شرا جایز نیست زیرا که بیع فضل بفلوس محض صورت و سفیهانه است بخلاف بیع مجموع بمجموع **یعنی** روایتست از اسحق
بن عمار صراف که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت که گفتم امام را که ما صرافان طلا میکنیم دراهم
را بر حالی که در میان آنها تفاوت باشد با تیغی که طلا را واسطه میکنیم در خرید و فروخت آن درهمها بیلید بگر آیا پس علیحده
بخریم آن تفاوت را بفلوس بعد از خریدن نقره بنقره سر بسر امام گفت که نه ولیکن هرگاه خواهی که طلا را واسطه نکنی نظر کن و
تفاوت آنچه را که میان درهمهای خوب و درهمهای بد است باعتبار وزن پس وزن کن مس را بقدر تفاوت
پس جمع کن آن مس را با درهمهای خوب و بگیر درهم مغشوش را سر بسر **حدیث هشتم اصلی** عن معاویة او غیره عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سألته عن جوهر الاسرب وهو اذا خلص کان فیه فضة ایصلح ان یسلم الرجل فیه الدراهم المسماة فقال
اذا کان الغالب علیه اسم الاسرب فلا بأس بذلک یعنی لا یعرف الا بالاسرب **شرح** مراد بجوهر اینجا جزئیست که حاصل میشود
از معدن و اضافه بالاسرب اضافه بیانیه است خلص بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا معلوم باب نصر است یسلم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است یعنی تا آخر کلام راوی است و مقصود اینست که نقره که در میان سرب است منحل و بی اعتبار است
زیرا که نام آن مجموع در عرف و لغت اسرب است و کسی آنرا فضه نمینامد نه بانفراد و نه بعطف بلفظ اسرب و نظیر این گذشت
در شرح حدیث بیست و دوم این باب **یعنی** روایتست از معاویه بن عمار یا از غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از گوهری که سرب است و آن چون خالص کرده شود میباشد در آن نقره آیا خوب میشود که سلم دهد مرد برای
سرب درهمهای معینه را پس امام گفت که چون باشد نام غالب که اطلاق میشود بر آن لفظ اسرب پس نیست پروای بآن سلم
خریدن سرب میخواهد یعنی اگر معروف نباشد مگر بلفظ اسرب **حدیث نهم اصلی** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألته عن السیوف
المحلاة فیها الفضة تباع بالذهب الی اجل مسمی فقال ان الناس لم یختلفوا فی النسأ انه الربا انما اختلفوا فی الید بالید فقلت
له فنبیعه بدراهم بنقد فقال کان ابی یقول یکون معه عرض احب الی فقلت اذا کانت الدراهم التی تعطی اکثر من الفضة التی
فیه فقال وکیف لهم بالاحتیاط بذلک قلت له فانهم یزعمون انهم یعرفون ذلک فقال ان کانوا یعرفون ذلک فلا بأس والا فانهم یجعلون
معه العرض احب الی **شرح** النسأ بفتح نون و سین بی نقطه والف و همزه و بسکون سین و همزه مصدر باب منع تاخیر دین
تا اجل معین انه بفتح همزه و تشدید نون و ضمیر راجع بنسأ مجرور است محلا و بدل اشتمال النسأ است یکون تقدیر ان یکون است
پس منصوب یا مرفوع میتواند بود و مبتدا است خبرش احب است مرجع ضمیر معه غیر مذکور است و آن سیف محلی است العرض بفتح عین بی نقطه و فتح
راء بی نقطه و ضاد با نقطه متاع و مراد بالمتاع متاعی است بمقابله سیف محلی است یعنی فروختن سیف بمتاع یجعلون بصیغه مضارع غایب
مجهول باب افعال است فانهم در اول بکسر همزه است و در دوم بفتح همزه و مبتدا است و خبرش احب است **یعنی** روایتست از عبد الرحمن
بن الحجاج که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از شمشیرهای زیور کرده شده که
در آنهاست نقره آیا فروخته میشود بطلا تا آخر مدتی معین پس امام گفت که بدرستی که مردمان مخالف اختلاف نکردند در حرف

کرده‌اند در عرف دست بدست در صورتیکه تفاوت در وزن باشد هر چند که یکی نقره باشد و دیگری طلا باشد پس گفتم امام را که
پس میفروشم شمشیر زیور کرده شده بنقره را بدرهم دست بدست پس امام گفت که نبود پدرم که ملکیت که اینکه باشد در مقابل
آن شمشیر بهای محبوب‌تر است بسوی من از اینکه در مقابلش درهمها باشد پس گفتم امام را که چون باشد درهمی که داده میشود
بیشتر از نقره که در آن شمشیر است چون است پس امام گفت که چگونه میسازند آن ترازو را سیده با آن یکی و زیادی گفتم امام را الیس
بدرستی که ایشان دعوی میکنند اگر اینان میشناسند آن کمی و زیادی را امام گفت که اگر باشند که اشناسند آن کمی و زیادی
را پس نیست پروای و اگر اشناسند پس اینکه ایشان گردانند در مقابل آن شمشیر قطع را محبوب‌تر است بسوی من از اینکه
گردانند در مقابلش درهم‌ها را سیام اصل عن ابن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یکون له علی الرجل الدراهم
فیعطیه المکحلة فقال الفضة بالفضة وما کان من کحل فهو دین علیه حتی یرده علیک یوم القیمة شرح فیعطیه یعنی پس بدهد
است المکحلة بضم میم و سکون کاف و ضم حا بنقطه و تخفیف لام سرمه‌دان و مراد اینجا سرمه‌دان نقره است الفضة منصوب است
بتقدیر خذ الفضة و عبارتست از سرمه‌دان النقره بالفضة یعنی بالوزن درهم است و مقصود آنست که تاخیر قبض سرمه‌دان از مجلس
بیع ملکی یا در ماکان شرطیه است مثل ما ننسخ من آیة یا موصوله است و متضمن معنی شرط است فهو دین علیه تا آخر اشارت است بآنکه
اگر کحل جزو مبیع باشد تاخیر قبض آن کحل میتوان کرد و ذکر یوم القیمة برای مبالغه است در جواز تاخیر قبض در زمان طویل و این
نوعی از مجاز است یعنی روایت است از ابن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی می‌باشد مر او را درهمها
پس میفروشد بمن سرمه‌دان نقره را با آن درهمها پس امام گفت که قبض کن نقره سرمه‌دان را بسبب نقره که هم وزن آنست از
جملهٔ درهمها در مجلس بیع و اگر باشد جزوی از سرمه داخل مبیع پس آن سرمه دین میشود و او بود بر آن مرد تا آنکه واپس بدهد آن سرمه را
بتو و اصلا که مقرر شود اگر چه مانند روز قیامت باشد در دوری سی و یکم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله لا یبتاع
رجل فضة بذهب الا یدا بید ولا یبتاع ذهبا بفضة الا یدا بید شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که نمیخرد مردی نقره را
بدینار طلا مگر دست بدست و نمیخرد طلا را بدرهم نقره مگر دست بدست سی و دوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألته عن
الرجل یشتری من الرجل الدراهم بالدنانیر فیزنها وینقدها ویحسب ثمنها کم هو دینارا ثم یقول ارسل غلامک معی حتی اعطیه الدنانیر
فقال ما احب ان یفارقه حتی یاخذ الدنانیر شرح ضمیر مستتر در فیزنها راجع برجل اول است و ضمیر بارز منصوب راجع بدراهم
است ینقدها بنون و قاف و دال بنقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است النقد بفتح نون و سکون قاف عبارتست از دادن درهم
یحسب بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که میخرد از مردی درهمها را بدینارها پس وزن میکند آن مرد اول آن درهمها
را و حواله میکند آن درهمها را و حساب میکند بهای آن درهمها را که آن چند دینار است بعد از آن مرد اول میگوید مرد دوم را
که بفرست غلام خود را با من تا دهم او را آن دینارها پس امام گفت که دوست نمیدارم که مرد دوم جدا شود از او تا آنکه گیرد دینار
هارا اصل فقلت انما هم فی دار واحدة وامکنتهم قریبة بعضها من بعض وهذا یشق علیهم فقال اذا فرغ من وزنها و
انتقادها فلیأمر الغلام الذی یرسله ان یکون هو الذی یبایعه ویدفع الیه الورق ویقبض منه الدنانیر حیث یدفع الیه الورق
شرح ضمیر هو راجع بمرسل غلام است که مفهوم از ارسال غلام است بعضها مبتدا است من بعض خبر است و مراد آنست که هر کدام
تابع دیگریست باعتبار نزدیکی اشاره بسوی هذا عدم مفارقت است فرغ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع و علم است و ضمیر مستتر راجع برجل
دوم است الانتقاد مرادف نقد دادن ضمیر علیهم راجع برجل دوم است یعنی پس گفتم که اجرای نیست که آن رفتن غلام در یک سرا است
و مکانهای ایشان نزدیک بیکدیگر است بیان این آنکه بعضی آنها از بعضی است و این عدم مفارقت دشوار می‌آید بر ایشان پس
امام گفت که چون مرد دوم فارغ شد از وزن درهمها و مرادف نقد دادن درهمها پس باید که امر کند غلامی را که میفرستد او را باینکه باشد
او آنکه خرید و فروخت کند مرد اول را و دهد بسوی مرد اول درهمها را و قبض کند از او دینارها در جایی که دهد بسوی او درهمها را

سی و سیوم اصل

سی و سیوم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن بیع الذهب بالدراهم فیقول
ارسل رسولا فیستوفی لک ثمنه فیقول هات وهلم ویکون رسولک معه شرح فیقول در اول بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر
بتقدیر فقلت فیقول است و ضمیر مستتر راجع بمشتریست فیستوفی بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال منصوبست و ضمیر مستتر راجع
برسول است ضمیر ثمنه راجع بالذهب است فیقول در دوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر بتقدیر فقال فیقول است و خطاب
بابایع است هات بالف و کسر تا و دو نقطه در بالا اسم فعل است یعنی اعطنی و خطاب اینجا بمشتریست و مراد آنست که واپس ده بمن
ذهب را و هلم بفتح ها و ضم لام و تشدید میم مفتوحه اسم فعل است بمعنی تعال و خطاب اینجا با دیگریست سوای رسول است نظیر
یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک و یکون مرفوع است و عطف بر یقول است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی
عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از فروختن طلا بدراهم گفتم که پس مشتری بعد از قبض طلا ف
میگوید که بفرست فرستاده را تا بازیافت کند برای تو بهای طلا را امام گفت که پس میگویی مشتری را که واپس ده طلا را
و میگویی غلام خود را اینکه بیا همراه این باش و می باشد که شخص فرستاده تست همراه آن مشتری تا او وکیل تو باشد در معامله
در وقتی که مبالغه کند قبض دراهم کند و تسلیم طلا کند موافق آنچه گذشت در حدیث سابق باب صد و شانزدهم اصل
باب آخر شرح این باب دیگر است که مناسب باب اول است در این باب یک حدیث است اول اصل
عن یونس قال کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام ان لی علی رجل ثلاثة الاف درهم وکانت تلک الدراهم تنفق بین الناس
تلک الایام ولیست تنفق الیوم فلی علیه تلک الدراهم باعیانها او ما ینفق الیوم بین الناس قال فکتب الی لک ان تاخذ منه
ما ینفق بین الناس کما اعطیته ما ینفق بین الناس شرح تنفق بنون و فا و قاف بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر
است النفاق بفتح نون رایج بودن یعنی روایتست از یونس گفت که نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام اینکه مراست بر مردی
سه هزار درهم بود و آن درهمها که رایج میشد میان مردمان در آن روز که دادم و نیست آن درهمها که رایج شود امروز پس آیا
مراست بر او آن درهمها بعینها که رایج بود یا آنچه رایج میشود امروز میان مردمان راوی گفت که پس امام نوشت بسوی
من که تراست اینکه گیری از او آنچه را که رایج میشود میان مردمان امروز چنانچه دادی او را آنچه رایج میشد میان مردمان
در آن روزها مراد آنست که چنانچه بسکه معامله آن روز دادی میتوانی که بسکه معامله امروز واپس گیری پس تفاوت در وزن
باب صد و هفدهم اصل باب انفاق الدراهم المحمول علیها شرح این باب بیان خرج کردن دراهم مغشوشه
است و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی انفاق الدراهم المحمول علیها فقال اذا کان
الغالب علیها الفضة فلا بأس شرح الغالب مرفوع و اسم کان است و مراد بالغالب علیها نام متعارف اینهاست نظر آنچه گذشت
در حدیث پانزدهم و بیست و هشتم باب صد و پانزدهم الفضة منصوب خبر کان است و مراد لفظ فضه است یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در خرج کردن درهم مغشوشه که بر آن سیاه شده بود از آن پس امام گفت که چون باشد نامی که غالب اطلاق ف
بر آنها میشود لفظ نقره پس نیست پروای بخرج کردن آنها مراد صورتیست که در آن موضع رایج باشد و السنة بقرینه احادیث آینده
دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعمل الدراهم یحمل علیها النحاس او غیره ثم یبیعها فقال اذا کان بین الناس
ذلک فلا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی عیب زده در درهمها را داخل آنها میکند مس را یا غیر آن بعد از آن
میفروشد آنها را پس امام گفت که چون باشد متعارف در خرید و فروخت میان مردمان آن قسم درهم پس نیست پروای
سیوم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه قوم من اهل سجستان فسألوه عن الدراهم المحمول علیها فقال لا بأس
اذا کان جواز المصر شرح سجستان بکسر سین بی نقطه و کسر جیم و سکون سین بنقطه و تا در دو نقطه در بالا معرب سیستان
است جواز بفتح جیم و تخفیف واو و الف و زای بانقطه مرفوع و فاعل کان تامه است یعنی رایج بودن المصر مجرور و مضاف الیه است
یعنی آن شهر یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او جمعی از اهل سیستان پس پرسیدند او را از ساختن و

خرج کردن دراهم مغشوشه پس امام گفت که نیست پروای چون باشد رایج بودن آن شهر که خرج کرده میشود در آن **چهارم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الدراهم المحمول علیها فقال اذا انفقت ما یجوز بین اهل البلد فلا باس وان انفقت ما لا یجوز بین
اهل البلد فلا **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خرج کردن دراهم مغشوشه پس گفت که چون خرج کنی آنچه را که رایج
می باشد میان اهل آن شهر پس نیست پروای و اگر خرج کنی آنچه را که رایج نمی باشد میان اهل آن شهر پس جایز نیست **باب**
صد و هجدهم اصل‌ها باب الرجل یقرض الدراهم و یقرض بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است ذکر الدراهم اینجا بعنوان
مثال است بقرینه حدیث پنجم و هفتم این باب **یعنی** این باب بیان مردیست که قرض میدهد درهم‌ها را مثلا و واپس میگیرد بهتر
در زینت را و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل یستقرض
الدراهم البیض عددا ثم یعطی سودا و قد عرف انها اثقل مما اخذ و یطیب بنفسه ان یجعل له فضلها فقال لا باس به اذا
لم یکن فیه شرط ولو وهبها له کلها صلح **شرح** بیض بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه جمع ابیض
است یعنی سفیدها و اینجا عبارتست از درهم‌های که سکه اسلام دارد و سود بضم سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع اسود است
یعنی سیاه‌ها و اینجا عبارتست از درهم‌های اهل کفر که صورت بت دارد مثل آنچه از فرنگ می‌آورند چنانچه بیان
شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث سیم باب شصتم که باب اللباس الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره است یطیب بصیغه
مضارع معلوم غایب باب ضرب یا باب تفعیل یا غایبه باب ضرب است ان بتقدیر بان است **یعنی** روایت است از
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که قرض میگیرد درهم‌های اسلامی را از روی شمار و بعد از آن
واپس میدهد درهم‌های کفری را بجای آن بشماره برحالی که بتحقیق شناخت اینرا که درهم‌های کفری سنگین‌تر است از آنچه
گرفته و خوشنود میشود دل او در اینکه گرداند برای قرض‌خواه زیادتی درهم‌های کفری را پس امام گفت که نیست پروای
با آن واداد مسند چون نباشد در آن شرطی اینکه عوض درهم‌های اسلامی درهم‌های کفری دهد و اگر می‌بخشید درهم‌های کفری
را برای قرض‌خواه همه آنها بی شرط جایز میبود چه جای اینکه محض زیادتی را بخشد **دوم اصل** سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن رجل اقرض رجلا دراهم فرد علیه اجود منها بطیبة نفسه وقد علم المستقرض والقارض انه انما اقرضه لیعطیه اجود منها
قال لا باس اذا طابت نفس المستقرض **شرح** اقرض بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است اجود بجیم و دال بی نقطه
افعل التفضیل است و عبارتست از آنچه عیارش بهتر است و وزنش موافق است بطیبة بباء حرف جر و بطاء بی نقطه مکسوره و یاء
دو نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه و تاء است مستقرض بصیغه اسم فاعل باب استفعال است القارض بصیغه
اسم فاعل باب ضرب جدا کننده و مراد اینجا واپس گیرنده قرض است پس قارض و مقرض هر دو لغت است برای یکذات ضمیر انه
راجع برجل اول است **یعنی** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که قرض داد مردی را درهم‌ها پس برگرداند بر او
بهتر از آنها را بخوشنودی دلش و بتحقیق دانست قرض‌دار و واپس گیرنده قرض اینرا که مرد اول جز این نیست که قرض داد
مرد دوم را برای اینکه مرد دوم دهد مرد اول را بهتر از درهم‌های او امام گفت که نیست پروای چون خوشنود باشد دل قرض‌خوار
بنا بر اینکه شرط صریح نشده و تفاوت در وزن نیز نباشد **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اقرضت
الدراهم ثم اتاک بخیر منها فلا باس اذا لم یکن بینکما شرط **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون قرض دادی
درهم را یکی بعد از آن داد تو بهتر از آنها پس نیست پروای چون نباشد میان شما شرطی **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یقرض الرجل الدراهم الغلة فیاخذ منها الدراهم الطازجیة طیبة بها نفسه فقال لا باس به وذکر ذلک
عن علی صلوات الله علیه **شرح** تفسیر دراهم غله و دراهم طازجیه گذشت در شرح حدیث نهم و هشتم باب الوقوف از باب صد
و پانزدهم است و مراد بغله اینجا مایده است با ورد بطازجیه اینجا خالص است و در بعض نسخ حیثه بجای جهالت و بنا بر بنماین برای
بیان است دیگر راجع بالدراهم الغلات است و با بعضی برای ابتدا است و دیگر راجع برجل دوم است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق

علیه السلام

علیه السلام را از مردی که قرض میدهد بمردی درهم‌های مالیده و میگیرد عوض آنها درهم تازه سکه را بر حالی که خوشنود است
بر آن آنها دل مرد دوم پس امام گفت که نیست پروای و امام نقل کرد آنرا از علی صلوات الله علیه **پنجم اصل** عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یکون علیه الثنی فیعطی الرباع **شرح** تفسیر ثنی و رباع گذشت در شرح
حدیث ششم باب سی و نهم تا آخر که باب لزوم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رسول
الله صلی الله علیه و آله بود که میبود گاهی بر او قرض گوسفند دو ساله یا در سالگی پس واپس میداد گوسفند سه ساله یا در چهار سالگی
ششم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یستقرض من الرجل الدراهم فیرد علیه المثقال او یستقرض المثقال فیرد علیه
الدراهم فقال اذا لم یشترط فلا باس وذلک هو الفضل ان ابی رحمه الله کان یستقرض الدراهم الفسولة فیدخل علیه الدراهم
الجلال فیقول یا بنی ردها علی الذی استقرضتها منه فاقول یا ابه ان دراهمه کانت فسولة وهذه خیر منها فیقول یا بنی ان هذا هو الفضل
فاعطه ایاها **شرح** الفسولة بضم فاء و تخفیف سین بی نقطه مضمومه و سکون واو جمع فسل بفتح فاء و سکون سین درهم‌های ناسره
باعتبار کمی وزن یا بسبب عیار و مانند آنها و مصدر باب حسن ناسره بودن و بنا بر دوم مصدر بمعنی اسم فاعل است و افراد و تثنیه
و جمع در آن مساویست الجلال بکسر جیم و تخفیف لام جمع جل بفتح و کسر جیم و تشدید لام درهم‌های سره مثل تمام وزن و مثل تمام
عیار و مانند آنها ابه بفتح همزه و فتح باء یک نقطه و سکون هاء منقلب از تاء و نقطه در بالای منقلب از یاء متکلم است پس بمعنی
ابی است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که قرض میگیرد از مردی درهم‌ها را پس برمیگرداند بر او دینار
طلا را یا قرض میکرده دینار طلا را پس برمیگرداند بر او درهم‌ها را پس امام گفت که چون شرط نکرده باشد پس نیست پروای و آنچه
گفتم آنست فضیلت کرم مراد اینست که این در وقتی خوبست که قرض‌خواه را نفع در آن باشد تا بکمال رضا برسد بیان این آنکه
پدرم رحمه الله بود که قرض میگرفت درهم‌های ناسره را پس داخل میشد بر او درهم‌های سره پس میگفت که ای پسرک من برگردان
آنها را بر آنکه قرض گرفتم آنها را از او پس میگفتم که ای پدرم بدرستیکه درهم‌های او بود ناسره و اینها بهتر است از آنها پس میگفت
که ای پسرک من بدرستیکه این قسم واپس دادن آنست فضیلت کرم پس بده او را آن درهم‌های سره **هشتم اصل** سالت ابا
عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون له علیه جلة من بسر فیاخذ منه جلة من رطب وهی اقل منها قال لا باس قلت فیکون لی علیه
جلة من بسر فاخذ منه جلة من تمر وهی اکثر منها قال لا باس اذا کان معروفا بینکما **شرح** الجلة بضم جیم و سکون میم مقداری معین
البسر بضم باء یک نقطه و سکون سین بی نقطه و راء بی نقطه غوره خرما پیش از آنکه سرخ یا زرد شود فاخذ بصیغه متکلم مع الغیر است
واو در وهی حالیه است و ضمیر راجع بجله دوم است ضمیر منها راجع بجله اول است فاخذ بهمزه و الف بصیغه متکلم وحده است المعروف
احسان و متعارف و بهره و اینجا مناسب است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که می‌باشد بر او قدری معین از غوره
خرما پس میگیرم از او قدری معین از رطب را برحالی که قدر معین از رطب کمتر باشد از قدر معین از غوره خرما امام گفت که نیست
پروای گفتم که پس می‌باشد بر او قدری معین از غوره خرما پس میگیرم از او قدری معین از خرما را برحالی که قدر معین از خرما
بیشتر باشد از قدر معین از غوره خرما امام گفت که نیست پروای چون باشد آن واپس دادن بیشتر احسان در میان شما بی آنکه
شرط شده باشد **باب صد و نوزدهم اصل‌ها باب القرض یجر المنفعة شرح**
القرض مجرور است یجر بجیم و تشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر صفت القرض است چون الف لام آن برای
عهد ذهنی است پس در حکم نکره است **یعنی** این باب بیان قرضیست که میکشد منفعت را بسوی قرض دهنده یا نفعی که باعث
نفع او میشود بی آنکه شرط شده باشد و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یستقرض من الرجل قرضا و یعطیه الرهن اما خادما و اما آنیة و اما ثیابا فیحتاج الی شیء من منفعته فیستاذنه فیه فیاذن
له قال اذا طابت نفسه فلا باس قلت ان من عندنا یروون ان کل قرض یجر منفعة فهو فاسد فقال او لیس خیر القرض ما جر منفعة
شرح الخادم اسم فاعل باب نصر و ضرب غلام و کنیز و قدر مشترک میان غلام و کنیز الآنیة بهمزه و الف و کسر نون و یاء دو نقطه

و ربا بیین جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده ختو رها یعنی ظرفهای آب مثل جام بلوری و کوزه و ابریق و تنگ و مراد اینجا
ظرفهای است مطلقا بیرون بفتح راء بی نقطه و بکواو ساکنه است و در بعضی نسخ بیرون بسکون راء و ضم واو و واو اول و سکون واو دوم
است یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که قرض میکرد از مردی قرض را و مرد
اول میدهد بمرد دوم را کروی را یا علاجی یا ظروفی یا جامهای پس مرد دوم محتاج میشود بسوی چیزی از منفعت که او پس طلب
رخصت میکند از مرد اول در آن چیز پس رخصت میدهد او را امام گفت که چون خوشنود شود دل مرد اول بسبب آن بدون آنکه حکم کرد
ببذل آن چیز که نزد ما اند در کوفه فتوی میدهند زیرا که هر قرض که کشد منفعت را پس آن تباه است پس امام گفت که آیا این
نیز نیست نزد ایشان که بهترین قرض آنست که کشید منفعت را بی آنکه شرط شده باشد دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن القرض یجر المنفعة فقال خیر القرض الذی یجر المنفعة شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال خیر القرض ما جر منفعة شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یجیئنی
فاشتری له المتاع من الناس و اضمن عنه ثم یجیئنی بالدراهم فآخذها و احبسها عن صاحبها و آخذ الدراهم الجیاد و اعطی
دونها فقال اذا کان یضمن فربما اشتد علیه فعجل قبل ان یأخذ و یحبس بعد ما یأخذ فلا باس شرح فاشتری بصیغه مضارع
مضارع معلوم متکلم است اضمن بصیغه مضارع معلوم متکلم باب علم است فآخذها بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
نصر است احبسها از باب ضرب است صاحبها ضمیر آن راجع بمتاع است آخذ بهمزه و الف بصیغه متکلم است اعطی بصیغه متکلم معلوم باب
افعال است ضمیر کان راجع بصاحبها است یضمن بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است اشتد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است علیه نایب فاعل است فعجل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب علم است تأخذ
بصیغه مضارع مخاطب است تحبس بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل عطف است بر اشتد تأخذ در دوم نیز بصیغه مضارع مخاطب است
یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که می آید نزد من پس میخرم برای او متاع را از مردمان بنسیه و ضامن میشوم
از جانب او بعد از آن می آورد نزد من آن درهم ها را که موافقت متاع است پس بگیرم آنها را و باز میدارم آنها را از فروشنده
متاع و بگیرم از آن مرد درهم های سره را و میدهم بفروشنده متاع پست تر از آنها را پس امام گفت که چون باشد فروشنده
متاع که ضامن کنند ترا پس شاید که سخت گرفته شد بر او یا بسیخ که محتاج باشد درهم شد پس تعجیل در طلب آن درهم کرد پیش از آنکه
فرا گیری درهم را از آن مرد و یا که خود آری که از طلب درهم بعد از آنکه فرا گیری آن درهم را پس نیست پروایی مر او
هیبت که از مرد داده مال فروشنده متاع هیبت باب صد و بیستم اصل باب الرجل یعطی الدراهم ثم یأخذها ببلد آخر
شرح یعطی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی این باب بیان مردیست که میدهد درهم را در شهری بعوض آن
بگیرد آنها را در شهری دیگر و در این باب سه حدیث است اول اصل عن یعقوب بن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
یسلف الرجل الرجل الورق علی ان ینقدها ایاه بارض اخری و یشترط علیه ذلک قال لا باس شرح یسلف بسین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاسلاف قرض دادن بی سود ماخوذ است از سلف بفتح سین و فتح لام بمعنی
قرضی که سراسری باشد صاحب قاموس در معنی سلف گفته هو القرض الذی لا منفعة فیه للمقرض یعنی روایت است از یعقوب بن
شعیب از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم که قرض سراسری میدهد مردی مرد دیگر را درهم بنابر آنکه تسلیم کند آنها را با او
در زمینی دیگر و شرط میکند مرد اول بر مرد دوم آنرا امام گفت که نیست پروای دوم اصل قال امیر المومنین صلی الله علیه و آله
لا باس بان یاخذ الرجل الدراهم بمکة و یکتب لهم سفاتج ان یعطوها بالکوفة شرح یکتب بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر
مفعول است ضمیر لهم راجع است بقرض دهندگان درهم که مفهوم است از سابق السفاتج بفتح سین بی نقطه و تخفیف فاء و الف و کسر
تاء دو نقطه در بالا و جیم جمع سفتجه بضم سین بی نقطه و سکون فاء و فتح تاء السفتجات عبارت از نامه مکتوبات قرضها که مشتمل باشد بر حواله
قرض دار قرضخواه را به وکیل خود که در شهری دیگر است و آن مال را نیز سفتجه مینامند یعطوها بفتح طاء بی نقطه و سکون واو بصیغه

موافق نسخه

مضارع جمع مذکر غایب مجهول باب افعال است و ضمیر جمع راجع بمرجع ضمیر لهم است و نایب فاعل است و ضمیر مونث راجع بالدراهم
است و مفعول دوم است یعنی گفت امیر المومنین صلی الله علیه و آله که نیست پروای با آنکه قرض گیرد مردی درهم ها را در مکه
مثلا از جمعی و نویسد برای ایشان قبالات حواله غایبانه را با آنکه داده شوند آن درهم در کوفه مثلا سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یبعث بمال الی ارض فقال الذی یرید ان یبعث به اقرضنیه انا اوفیک اذا قدمت الارض
قال لا باس به شرح یبعث بهر دو جا بباء یکنقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است باء در
بمال برای مصاحبت است و مفعول یبعث در اول محذوف است بتقدیر یبعث رجلا بمال یبعث در دوم نیز بتقدیر سفینه است و ضمیر مقدار
راجع بالذی است و باء در به برای مصاحبت است و ضمیر راجع بمال است اقرضنیه بصیغه امر باب افعال است اوفیک بفاء و یاء بی نقطه
در پایین بصیغه مضارع متکلم یا مخاطب معلوم باب افعال است قدمت بقاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میخواهد که فرستد مردی را با مالی بسوی زمینی پس گفت آن مرد که اراده
دارد که فرستد او را با آن مال که قرض ده مرا آن مال و من تمام میدهم بوکیل تو مثلا چون برسم بآن زمین امام گفت که نیست پروای
باب صد و بیست و یکم اصل باب رکوب البحر للتجارة شرح این باب بیان سوار شدن دریا است برای تجارت و در این باب
شش حدیث است اول اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام انهما کرها رکوب البحر للتجارة شرح کرها بصیغه ماضی
تثنیه غایب معلوم یا باب تفعیل است یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه ایشان ناخوش
داشتند سوار شدن دریا برای تجارت را دوم اصل قال علی علیه السلام ما اجمل فی الطلب من رکب البحر للتجارة شرح
اجمل بجیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است رکب از باب علم است یعنی گفت علی علیه السلام که میانه روی نکرد در طلب
روزی آنکه سوار شده دریا را برای تجارت سیوم اصل عن علی بن اسباط قال کنت حملت معی متاعا الی مکة فبار علی فدخلت
به المدینة علی ابی الحسن الرضا علیه السلام و قلت له انی حملت متاعا قد بار علی و قد عزمت علی ان اصیر الی مصر فارکب برا او بحرا
فقال مصر الحتوف یقیض لها اقصر الناس اعمارا و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما اجمل فی الطلب من رکب البحر شرح
نزد یک باین حدیث باعتبار سند و متن گذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب الصلوة الاستخارة که باب نود و سیوم است
و ظاهر اختلاف که میان آنها است اینست که این سوال از علی بن اسباط مکرر واقع شده باشد و الله اعلم حملت بحاء بی نقطه بصیغه
ماضی متکلم معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الحمل بر داشتن و التحمیل بار کردن بار بباء یکنقطه و الف منقلب از واو و راء بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است البور بفتح باء و سکون واو و البوار بفتح باء کساد شدن متاع باء در به برای مصاحبت است مصر
غیر منصرف و منصرف مستعمل میشود فارکب بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم بتقدیر استفهام است مصر مرفوع و مبتدا و مضاف است
الحتوف بضم حاء بی نقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و سکون واو جمع حتف بفتح حاء و سکون تاء مرگ ها و مراد اینجا طاعون است که در مصر
بسیار می باشد و آن مجرور است و میتواند بود که مصر مضاف نباشد و الحتوف مرفوع و خبر اول مبتدا باشد یقیض بقاف و یاء دو نقطه
در پایین و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التقییض آماده کردن اقصر بقاف و صاد بی نقطه و راء بی نقطه افعل
التفضیل و مرفوع و نایب فاعل است و اعمارا تمیز است و قال حالیه است بتقدیر و قد قال و مقصود از ظاهر ذکر آن اینست که هوای مصر خوب است از راه
دریا یعنی روایت است از علی بن اسباط که گفت که بودم که برداشتم با خود متاعی را بسوی مکه پس کساد شد بر من پس داخل شدم
با آن در مدینه بر امام رضا علیه السلام و گفتم او را که برداشتم متاعی را که بتحقیق کساد شد بر من و بتحقیق همت گماشتم بر
آنکه روم بسوی مصر آیا پس سوار شوم راه خشکی را یا راه دریا را پس امام گفت که مصر طاعون انگیخته میشوند برای آن جمعی که
کوتاه تر مردم اند باعتبار عمرها و حال آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میانه روی نکرد در طلب روزی آنکه سوار شد دریا را
اصل ثم قال لی لا علیک ان تاتی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله فتصلی رکعتین فتستخیر الله مائة مرة فما عزم لک عملت به فان
رکبت الظهر فقل الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و ان رکبت البحر فاذا صرت فی السفینة فقل

بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم فاذا هبت علیک الامواج فاتک علی یسارک واوم الی الموج بیمینک وقل قری بقرار الله و
اسکنی بسکینة الله ولا حول ولا قوة الا بالله **شرح** مانند این فقره گذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب صلوة
الاستخاره، و از جمله اختلاف نسخ آنکه در اینجا فاتک علی جانبک الایمن بود و بجای فاتک علی یسارک ثم قال بیمنه بر آمده بر
سایل از زده شده و از ذوالعرب امام علیه السلم و چون امام علیه السلم اراد الت اینرا گفت لا علیک بتقدیر لا فرق علیک
ست آن بفتح همزه و سکون نون بتقدیر آن ست استخاره اینجا عبارتست از گفتن استخیر الله برحمته خیره فی عافیة جزم
ببین بنقطه و زای بالنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب ست لکن نایب فاعل ست قری بکسر و فتح قاف و تشدید را
بنقطه بصیغه امر مخاطبه باب ضرب علم است **یعنی** بعد از آن امام گفت مرا که هرگاه قصدی کنی بر نو در اینکه آتی نزد قبر رسول آ
صلی الله علیه و آله پس گذاری او رکعت پس طلب خیر کنی از الله تعالی صد بار پس آنچه پیش نهاد خاطر کرده شود برای تو عمل میکنی
پان پس اگر سوار شوی کشتی را پس بگو که سپاس الله را است که فرمان بردار کرد برای ما اینرا و نبودیم برای آن تاب
آورندگان و بدرستی که ما بسوی صاحب کل اختیار ما هر آینه باز گشت کنندگانیم و اگر سوار شوی دریا را پس چون در آمد
شوی در کشتی پس بگو که بنام الله است جاری کشتن آن و لنگر کردن آن بدرستی که صاحب کل اختیار من هر آینه آمرزگار مهربانست
پس چون بشورش در آید بر تو موجها پس تکیه کن بر جانب چپ تو و اشارت کن بسوی موجها بدست راست تو و بگو که قرار گیر
بقرار الله تعالی و ساکن شو بسکینه الله تعالی و نیست بجنبش عزم از کاری و نیست قوت عزم بر کاری مگر بوسیله الکری الله
اصل قال علی بن اسباط رکبت البحر فکانت الموجة ترتفع فاقول ما قول فتتقشع کانها لم تکن قال علی بن اسباط و
سألته فقلت جعلت فداک ما السکینة قال ریح من الجنة لها وجه کوجه الانسان طیب ریحها من المسک هی التی انزل
ها الله علی رسول الله صلی الله علیه و آله بحنین فهزم المشرکین **شرح** گفت علی بن اسباط که پس سوار شدم دریا را پس بود
موجه که بلند میشد پس میگفتم آنچه را که امام گفت پس پراکنده میشد گویا که نبوده گفت علی بن اسباط که و پرسیدم امام را پس
گفتم که قربانت شوم چیست سکینه امام گفت که نسیمی است از بهشت که از او رویست مانند روی آدمی خوش بوتر است
از مشک و آنست آنچه انزال کرد آنرا الله تعالی بر رسول الله صلی الله علیه و آله در روز حنین پس گریزانید مشرکان را **چهارم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلم انه قال فی رکوب البحر للتجارة یغرر الرجل بدینه **شرح** سفر رکوب متعلق بقال است یا مقول قال
ست و بنابر اول مقول قال یغرر بدینه با نقطه و در اسنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است تقریر بکری در معرض
هلاکت انداختن آن چیز است الرجل مرفوع و فاعل است بدینه بیا و حرف جر و کسر دال بنقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین
و نون دیگر راجع بالرجل است الدین کیش اسلام و مراد اینجا نماز است که عمده اعمال اسلام است والتقریر مجاز باعتبار آنست که استقرار
در آن میسر نیست در کشتی چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او
گفت در سوار شدن دریا برای تجارت که در معرض هلاکت می اندازد آن مرد که سوار دریا شود برای تجارت نماز خود را
پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یسافر فیرکب البحر فقال ان ابی کان یقول انه یضر بدینک هو والناس
یصیبون ارزاقهم و معیشتهم **شرح** یضر بضاد بالنقطه و تشدید را ار بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب
افعال است هو بضم ها و تخفیف واو مفتوحه ضمیر راجع بکار بردن مالست و مبتدا است خبر رالیه ذکر خبر مبتدا است کار ایست که
ضرر است در بردن مال و میتواند بود که هو بفتح ها و تشدید واو مکسوره بصیغه امر متصل اللام یای باب تفعیل باشد التهویه
در لغت انداختن چیزی در خطر را الیه ذکر مفعول به است مقصد رکوب بحر باشد و بنابر اول کلام امام جعفر صادق علیه السلم است و
میتواند بود که کلام امام محمد باقر علیه السلم باشد و بنابر دوم بر عکس است و بهر تقدیر جمله والناس یصیبون استیناف بیانیست
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که سفر میکند پس سوار میشود دریا را پس امام گفت که بدرستی که پدرم بود
که میگفت که کسی را که این قصد میکرد که بدرستی که رکوب بحر ضرر میرساند بنماز تو کار در بردن مال ایست که می بینی بیان این آنکه مردمان دری

بابند

یابند روزیهای خوردن شرا و معیشت خود را سوای رکوب بحر نیز **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم ان رجلا اتی ابا جعفر
علیه السلم فقال انا نتجر الی هذه الجبال فنأتی منها علی امکنة لا نقدر ان نصلی الا علی الثلج فقال الا تکون مثل فلان یرضی بالدون
ولا یطلب تجارة لا یستطیع ان یصلی الا علی الثلج **شرح** نتجر بتا و دو نقطه در بالا و جیم و را و بنقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر
معلوم باب نصر یا باب افتعال است اشاره بهذه الجبال کوهستان بلاد عجم است که سردسیر است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف
تحضیض است تکون بصیغه مضارع مخاطب باب نصر موضوع است الدون بضم دال و سکون واو در معاش اندک مناسبت این
حدیث با این باب باعتبار آنست که عدم استقرار و تمکن راکب بحر در وقت نماز مشهورتر است از عدم تمکن مصلی بر ثلج بس منع عنه
است بطریق اولی **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه مردی آمد نزد امام محمد باقر علیه السلم پس گفت که بدرستی
که ما تجارت میکنیم بسوی این کوهستان پس می آئیم از جمله آنجا بر مکانهایی که قادر نمیشویم بر اینکه نماز گذاریم مگر بر بالای برف
گزد میرود و استقرار و تمکن در آن میسر نیست پس امام گفت که چرا نمی باشی مثل فلان کس که راضی میشود بمعاش اندک و طلب
نمیکند تجارتی را که وسعت در قدرت نداشته باشد که نماز گزارد در آن تجارت مگر بالای برف **باب صد و بیست و دوم باب**
اصل ان من السعادة ان تکون معیشة الرجل فی بلده **شرح** این باب بیان آنست که از جمله راحت آنست که باشد معیشت مرد در
شهر خود و شنو با تیغ که او را حاجت بسفر برای تجارت نشود و در این باب سه حدیث است **اول اصل** قال علی بن الحسین صلوات
الله علیه ان من سعادة المرء ان یکون متجره فی بلاده و یکون خلطاؤه صالحین و یکون له ولد یستعین بهم **شرح** متجر بفتح
میم و سکون تا و دو نقطه در بالا و فتح جیم یا بضم میم و تشدید تا مفتوحه بصیغه مصدر میمی یا اسم مکان باب نصر یا باب افتعال است
یعنی گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه که بدرستی که از جمله راحت مرد آنست که باشد تجارت او در مواضع خود
باشند که حرکت دور نکند و باشند شریکان و مصاحبان او صالحان و باشند او را فرزندانی که مدد جوید بایشان در دین
و دنیا **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم ثلثة من السعادة الزوجة المواتیة والاولاد الابارون والرجل یرزق معیشته
ببلده یغدو الی اهله و یروح **شرح** المواتیه بضم میم و همزه و الف و کسر تا دو نقطه در بالا و یا و دو نقطه در پایین زن ایان
الابارون بیا و یکنقطه و الف و تشدید را بنقطه فرمان برداران والرجل بتقدیر و حال الرجل است یرزق بصیغه مضارع
غایب مجهول باب نصر است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است معیشته منصوب و مفعول دوم است یغدو بغین با نقطه و
دال بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الغدو بضم غین و ضم دال و تشدید واو حرکت در نصف اول روز یروح
براء بنقطه و واو و حاء بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر بتقدیر یروح الیها است الرواح بفتح را حرکت در
نصف دوم روز **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که سه چیز از جمله راحت است اول زنی که اطاعت و موافق طبع باشد دوم
فرزندان فرمانبردار و سوم حال مردی که روزی داده شده باشد معیشت او در شهر او و در نصف اول روز برود بسوی اهلش
و در نصف دوم روز آید بسوی اهلش مراد آنست که میسر باشد آمدن بخانه خود هر وقت که خواهد **سیوم اصل** عن علی
بن الحسین علیهما السلم قال من سعادة المرء ان یکون متجره فی بلاده و یکون خلطاؤه صالحین و یکون له ولد یستعین بهم **شرح**
این مثل بهتر است از شرح حدیث اول این باب **اصل** ومن شقاء المرء ان تکون عنده امرأة معجب بها وهی تخونه **شرح**
معجب بضم میم و سکون عین بنقطه و فتح جیم و با و یکنقطه اسم مفعول باب افعال صفت امرأة است بها نایب فاعل است و مراد معجب
بها زنی است که خوش صورت است پس دل شوهر مایل باوست بهر اراده زینت که خود بسند است تخونه بتا و با نقطه و نون بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصر است **یعنی** و از جمله آزار مرد آنست که باشد نزد او زنی که مرغوبه باشد و آن زن خیانت
کند او را **باب صد و بیست و سیوم اصل باب الصلح** **شرح** صلح بضم صاد بنقطه و سکون لام و حاء بنقطه آشتی است
یعنی این باب بیان قطع نزاع است و در این باب بیست حدیث است **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم فی رجلین
اشترکا فی مال فربحا فیه وکان من المال دین و علیهما دین فقال احدهما لصاحبه اعطنی رأس المال ولک الربح وعلیک التوی فقال

لا باس اذا اشترط فاذا كان شرطا يخالف كتاب الله عز وجل فهو رد الى كتاب الله عز وجل **شرح** الشرط بفتح شين و سكون را و طا بنقطه در باب ادويه
واو مكسوره و تشديد يا نبا بود و بفتح واو و الف مصدر باب سلم نابود شدن فاء در فاذا كان براى بيان است و كان تامه است و
يخالف صفت شرطا است يا كان ناقصه است و يخالف خبر كان است و بر هر تقدير مقدر است كه اين شرط مخالف كتاب الله نيست
رد بفتح را و سقوط و تشديد دال بنقطه مصدر باب نصرت و اينجا به اسم مفعول است **يعنى** روايت است از حلبى از امام جعفر صادق
عليه السلام در دو مرد كه شريك شدند در مالى پس فايده كردند در ان و بود از جمله اموال قرضى نزد مردمان و بود بر اين ان زنى
از زر و مال پس گفت يكى از ان دو يار شريك را كه بده بمن سرمايه مرا و از تو باشد فايده و بر تو باشد نابود پس امام گفت كه
نيست پروائى چون شرط كنند با يكديگر كه يار شريك قبول كند انرا بيان اين انكه اگر باشد شرطى كه مخالف كتاب الله عز وجل
را پس ان مردود است بسوى كتاب الله عز وجل **دوم اصل** عن احدهما عليهما السلام انه قال في رجلين كان لكل واحد منهما
طعام عند صاحبه ولا يدرى كل واحد منهما كم له عند صاحبه فقال كل واحد منهما لصاحبه لك ما عندك ولى ما عندى فقال
لا باس بذلك اذا تراضيا وطابت انفسهما **شرح** روايت است از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام انكه او گفت
در دو مرد كه بود هر كدام ايشان را گندمى مثلا نزد يار او و نميدانستند هر كدام ايشان كه چند است او را نزد يار شريك پس گفت
هر كدام ايشان يار شريك را كه براى تو باشد انچه نزد تست و براى من باشد انچه نزد من است امام گفت كه نيست پروائى باين
چون راضى شوند از يكديگر و خوش شوده دلهاى ايشان **سيوم اصل** عن ابان عمن حدثه عن ابى عبد الله عليه السلام قال سالته
عن الرجل يكون له على الرجل الدين فيقول له قبل ان يحل الاجل عجل لى النصف من حقى على ان اضع عنك النصف ايحل ذلك
لواحد منهما قال نعم **شرح** روايت است از ابان از كسى كه حكايت كرد او را از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيدم امام را
از مردى كه مى باشد او را بر مرد ديگر دين كه موجل است پس ميگويد مرد اول به مرد دوم را پيش از انكه حاضر شود آخر مدت كه تعجيل
كن براى من نصف را از جمله حق من به شرط اينكه بگذارم از تو نصف را آيا حلال ميشود ان نصف باقيمانده براى يكى
از ان دو كه مرد دوم است امام گفت كه آرى **چهارم اصل** عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلام قال سئل عن الرجل يكون له
دين الى اجل مسمى فياتيه غريمه فيقول انقدنى كذا وكذا واضع عنك بقيته او يقول انقدنى بعضه وامد لك فى الاجل فيما
بقى عليك قال لا ارى به باسا انه لم يزد على راس ماله قال الله عز وجل فلكم رؤوس اموالكم لا تظلمون **شرح** در سوره
بقره چنين است يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقى من الربا ان كنتم مؤمنين فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله
ورسوله وان تبتم فلكم رؤوس اموالكم لا تظلمون بصيغه معلوم باب ضرب است و لا تظلمون بصيغه مجهول است **يعنى** روايت است از حلبى
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه امام پرسيده شد از مردى كه مى باشد او را دينى كه بايد بدهد تا آخر مدت معين پس
مى آيد نزد او صاحب طلب از او پس ميگويد كه نقد بده مرا چنين و چنين و ميگذارم از تو باقى آنرا يا ميگويد كه نقد بده مرا بعضى
اين و تطويل ميكنم براى تو در اجل در انچه باقى مانده امام گفت كه نمى بينم بان پروائى بدرستيكه او زياد نگرفت بر سرمايه خود
گفت الله عز وجل در سوره بقره كه پس براى شماست سرمايه شما بيان اين انكه در اين صورت ظلم نميكنيد و ظلم كرده نميشويد
پنجم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال الصلح جائز بين الناس **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه صلح روا است
ميان مردمان **ششم اصل** قلت لابى الحسن عليه السلام يهودى او نصرانى كانت له عندى اربعة الاف درهم فهلك ايجوز
لى ان اصالح ورثته ولا اعلمهم كم كان فقال لا يجوز حتى تخبرهم **شرح** گفتم امام موسى كاظم عليه السلام را كه يهودى يا ترساى بود داد او را
نزد من چهار هزار درهم پس مرد آيا جايز است اينكه مصالحه كنم با وارثان او و اعلام نكنم ايشان را كه چند بود نزد من پس امام
گفت كه جايز نيست تا آنكه خبردار كنى ايشان را **هفتم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يمن على رجل ضمانا ثم صالح عليه
قال ليس له الا الذى صالح عليه **شرح** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مردى كه ضامن شد بر مردى ضامن شد بود از ان
مصالحه كرد با صاحب طلب بر ان ضامن خود امام گفت كه نيست مر اول را بر مرد دوم مگر انچه مصالحه كرد با صاحب طلب براى **هشتم اصل**

عن ابى

عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا كان لرجل على رجل دين فمطله حتى مات ثم صالح ورثته على شىء فالذى اخذ الورثة لهم وما بقى
فللميت حتى يستوفيه منه فى الآخرة وان هو لم يصالحهم على شىء حتى مات ولم يقض عنه فهو كله للميت ياخذه به **شرح** مطله بطا
بنقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب نصر است و ضمير مستتر راجع بر جل دوم است و ضمير بارز راجع بر جل اول يا راجع بدين است المطل
بفتح ميم و سكون طا تاخير در دادن حقى كسى از وقتش با وجود طلب و وسعت قدرت بر دادن حق ضمير مات در اول راجع بر جل
اول است و در دوم راجع بر جل دوم است لم يقض بقاف و ضاد بالنقطه بصيغه مضارع غايب مجهول معتل اللام باب ضرب
است و ضمير مستتر راجع بدين است ضمير عنه راجع بر جل دوم است ضمير مستتر در ياخذه راجع بميت است كه رجل اول است و ضمير بارز
راجع بر جل دوم است ضمير به راجع بدين است **يعنى** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه چون باشد براى مرد
بر مردى قرضى پس تاخير كرد حق او را تا آنكه مرد بعد از ان مصالحه كرد با وارثان او بر چيزى پس انچه گرفتند وارثان از ان ايشان
است و انچه ماند پس از ميت است تا آنكه بالتمام فرا گيرد آنرا از او در آخرت و اگر او صلح نكند با وارثان بر چيزى تا آنكه
مرد و داده نشود از جانب او بعد از مردن نيز پس آن يكى آن براى ميت است ميگيرد در روز قيامت مرد دوم را
بسبب آن دين بايد كه طلب دين از او ميكند بدانكه در اينجا چند اشكال است اول اينكه مصالحه چرا باعث اسقاط حق مرد
اول نشود در مطل دوم اينكه در صورت عدم مصالحه با ورثه چرا اسقاط حق ورثه نشود و در ترك عمل بوجوب تسليم بايشان سيوم
اينكه اگر كل حق را تسليم ورثه نمايد چرا اسقاط حق مرد اول در مطل نشود چنانچه مستفاد است از اسقاط قدر مصالحه
جواب اينست كه مقصود اينجا بيان حكم اصل دين است و حكم مطل انجا مذكور نيست و چون اصل دين از مرد اول بوده او اولى است
بطلب آن در روز قيامت چون تسليم ورثه نشود اگرچه منتقل شده باشد بورثه والله اعلم **باب صد و صيت و چهارم**
اصل باب فضل الزراعة **شرح** الزراعة بفتح زاى با نقطه مصدر باب منع كاشتن و كار اصل آورده ان **يعنى**
اين باب بيان فضيلت كاشتن است و در اين باب هشت حديث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان
الله عز وجل اختار لانبيائه الحرث والزرع كيلا يكرهوا شيئا من قطر السماء **شرح** الحرث بفتح حاء بى نقطه و سكون را
بى نقطه و ثاء سه نقطه مصدر باب نصر و ضرب كندن و رنج يعنى شكافتن زمين براى زراعت و گاهى مستعمل مى شود در حاصل زراعت
چنانچه بيان مى شود در شرح خامس ما تقبها البهايم من الحرث والزرع كه باب صد و پنجاه و ششم است و مراد اينجا مناسب است القطر
بفتح قاف و سكون طا بى نقطه باران و باريدن و باراندن **يعنى** شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه بدرستى
كه الله عز وجل برگزيد براى پيغمبران خود كشت و رنج و زراعت را بايد كه خود شان را ابراز داشت يا بايد كه در بار رنج
آن استحب كرد تا ناخوش نشمرند مردمان يا پيغمبران چيزى را از باران ابر **دوم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام ان الله عز وجل
جعل ارزاق انبيائه فى الزرع والضرع كيلا يكرهوا شيئا من قطر السماء **شرح** الضرع بفتح ضاد بالنقطه و سكون را بى نقطه و
پستان **يعنى** گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه بدرستيكه الله عز وجل گردانيد روزيهاى پيغمبران خود در زراعت و
شير ده مثل پستان گوسفند و گاو و شتر تا ناخوش نشمرند چيزى را از باران ابر **سيوم اصل** عن سيابة عن ابى عبد الله
عليه السلام قال ساله رجل فقال له جعلت فداك اسمع قوما يقولون ان الزراعة مكروهة فقال له ازرعوا واغرسوا فلا والله
ما عمل الناس عملا احل ولا اطيب منه والله ليزرعن الزرع وليغرسن النخل بعد خروج الدجال **شرح** اغرسوا بصيغه
امر باب ضرب يا باب افعال است نادر فلا براى تاكيد نفى است لا قائم مقام جمله محذوفه است كه براى ابطال قول ان قوم است
در احل فعل بود از ان حيث نظر لا قسم بهذا البلد بر زعن بفتح لام و زاى با نقطه و راء بى نقطه و فتح عين بى نقطه و تشديد
نون تاكيد مفتوحه بصيغه مضارع غايب مجهول باب منع است مراد بزرع اينجا كم است ليغرسن بفتح لام و غين با نقطه و
راء بى نقطه و سين بى نقطه مفتوحه و تشديد نون تاكيد مفتوحه بصيغه مضارع غايب مجهول باب ضرب و باب افعال است الدجال بفتح دال
بى نقطه و تشديد جيم بنهايت دروغگو و تلبيس كننده و مراد اينجا مردى از اهل تلبيس است كه در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله بود و بعد

مانده و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد پیش از ظهور قایم آل محمد علیهم السلام و دعوی الوهیت خواهد کرد با کمال تلبیس و پیروان او بسیار خواهند بود و آن مقدمه ظهور قایم آل محمد علیهم السلام است **یعنی** روایتست از سیابه بفتح سین بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و بای یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسید امام راوی را که آیا بیرون شد کوفه او را که قریب است شوم میشنوم از جمعی بسیار نیکو میگویند که بهر رستی که زراعت مکروه است پس امام گفت او را که زراعت کنید و درخت بنشانید بیان این آنکه کسی آن قوم مجنون کجا هستم که نکرده اند مردمان کاری از اسباب روزی که حلال تر باشد و نه کاری را که پاکیزه تر باشد از زراعت قسم بخدا که هر آینه کاشته خواهد شد البته تخم و هر آینه نشانده خواهد شد البته درخت خرما بعد از ظهور دجال نیز **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما هبط بادم الی الارض احتاج الی الطعام و الشراب فشکا ذلک الی جبرئیل علیه السلام فقال له جبرئیل یا ادم کن حراثا قال فعلمنی دعاء قال قل اللهم اکفنی مؤنة الدنیا و کل هول دون الجنة و البسنی العافیة حتی تهنئنی المعیشة **شرح** هبط بهای بی نقطه و بای یک نقطه و طای بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر و ضرب است باء در با و برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است حراثا بفتح حای بی نقطه و تشدید رای بی نقطه و ثای سه نقطه است علمنی بصیغه امر باب تفعیل است دون بمعنی قبل است البسنی بصیغه امر باب افعال است تهنئنی بنون و همزه و نون وقایه و یای متکلم مفتوحه یا ساکنه ساقط بالتقاء الساکنین که دوم اینها لام است بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب یا مخاطب معلوم باب تفعیل است المعیشه بفتح و کسر و سکون نون و همزه که وارد شده است و المعیشة که در اصل در و بنا بر اول المعیشة مرفوع و فاعل است و بنا بر دوم منصوب و مفعول دوم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فرود آورده شد آدم بسوی زمین نیاز مند شد بسوی خوردنی و آشامیدنی پس شکایت آورد آنرا بسوی جبرئیل علیه السلام پس گفت او را جبرئیل ای آدم باش بسیار کشت کننده و کشت ورزی آدم گفت که پس تعلیم کن مرا دعائی جبرئیل گفت که بگو که خداوندا دفع کن از من سنگینی آزار دنیا را و هر هولی را پیش از دخول بهشت و بپوشان مرا لباس سلامتی از آفات تا آنکه گوارا شود مرا معیشت **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام کان ابی یقول خیر الاعمال الحرث تزرعه فیاکل منه البر و الفاجر اما البر فما اکل من شیء استغفر لک و اما الفاجر فما اکل منه من شیء لعنه و یاکل منه البهائم و الطیر **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که بود پدرم که میگفت که بهترین کارهای که وسیله روزیست کشت ورزیست بیان این آنکه بحاصل میرسد کشت او را پس میخورد از آن نیکوکار و بدکار اما نیکوکار پس آنچه خورد هر چیز که باشد استغفار میکند برای تو بزبان حال و اما بدکار پس آنچه خورد از آن هر چه باشد لعنت میکند او را بزبان حال و میخورند از آن ستوران و مرغان **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل النبی صلی الله علیه و آله ای المال خیر قال زرع زرعه صاحبه و اصلحه و ادی حقه یوم حصاده قال فای المال بعد الزرع خیر قال رجل فی غنم له قد تبع بها مواضع القطر یقیم الصلوة و یؤتی الزکوة قال فای المال بعد الغنم خیر قال البقر تغدو بخیر و تروح بخیر **شرح** خیر مال در سیوم راجع بمال است که مفهوم است از سئل رجل بتقدیر مال رجل است تبع بتا دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است یا در بها برای مصاحبت است مواضع منصوب و مفعول تبع است یقیم جمله حالیه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیده شد نبی صلی الله علیه و آله که کدام مال بهتر است گفت که کاشته که کاشت آنرا صاحب آن و اصلاح کرد آنرا و ادا کرد حق آنرا در روز حصد در و کردن آن سایل گفت که پس کدام مال بعد از کاشته بهتر است گفت که پس کدام مال بعد از مال مردی که در گله گوسفندانیست که او را است تحقیق پیروی کرد با آنها جاهای باران را و برپا میدارد نماز را و میدهد زکوة را سایل گفت که پس کدام مال بعد از گله گوسفند بهتر است گفت که گله گاو است بیان این آنکه در نصف اول روز حرکت میکند با خیر و برکت و در نصف دوم روز حرکت میکند با خیر و برکت مراد اینست که در روزی دو بار شیر میدهد بی آن تعب **اصل** قال فای المال بعد البقر خیر قال الراسیات فی الوحل المطعمات فی المحل نعم الشیء النخل من باعه فانما ثمنه بمنزلة رماد علی راس شاهق اشتدت به الریح فی یوم عاصف الا ان یخلف مکانها **شرح** الوحل بفتح واو و سکون حاء بی نقطه گل آب المحل بفتح میم و سکون حاء بی نقطه سختی حال که قحط سال و بی باران است جمله فانما ثمنه تا آخر خبر مبتدا است ملکه

قایم مقام خبر مبتدا است و از قبیل وضع سبب در مقام مسبب است بتقدیر فلا بری خیر الا ثمنه انما ثمنه تا آخر پس جا بر است خلو آن از عاید و میتواند بود که خبر مبتدا باشد و ضمیر ثمنه راجع بمبتدا باشد شاهق بشین بالنقطه و الف و های و قاف کوه بلند و مانند آن بتقدیر با و وحدت بمعنی بر است که باد در سر کوهی که منفرد باشد در حوالی آن کوهی دیگر مثل آن نباشد بیشتر اثر دارد در بعضی نسخ یا تاست عاصف نوعیست برای مبالغه زیرا که عاصف بمعنی باد تند است پس مراد اینست که از پس تند باد است گویا که پا تند است تخلیف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است **یعنی** سایل گفت که پس کدام مال بعد از گاو بهتر است گفت که درختان خرما با برجا در گل خوراک دهنده در سختی خوب چیزیست درخت خرما هر که فروخت آنرا پس خرید زیرا که جزای نیست که بجای آن مانند خاکستریست بر سر کوهی بلند که مثل آن در حوالی آن نباشد تند وزیده باشد بآن خاکستر باد در روزی که تند باد باشد مگر آنکه جانشین کند مثل آنرا در جای آنکه بفروشد که بجای آن درخت خرما خریداری کند **اصل** قیل یا رسول الله فای المال بعد النخل خیر فلا سکت قال فقام الیه رجل فقال له فاین الابل قال فیه الشقاء و الجفاء و العناء و بعد الدار تغدو مدبرة و تروح مدبرة لا یاتی خیرها الا من جانبها الاشام اما انها لا تعدم الاشقیاء الفجرة **شرح** الشقاء بفتح شین بالنقطه و قاف و الف ممدوده و بدبختی و آن ضد سعادت است الجفاء بفتح جیم و فاء و الف ممدوده بمعنی العناء بفتح عین بی نقطه و نون و الف ممدوده آزار بعد الدار اشارت است بامثال اینکه گاهی شتر گم میشود و بچند مرحله دور میشود و طلب کاران از منزل خود بسیار دور میشوند مدبره بمدو جا بدال بی نقطه و بای یک نقطه و رای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است الاولی بار رو گردان شدن از خیر الاشام بفتح همزه و سکون شین بالنقطه و فتح همزه دوم و تخفیف میم بصیغه صفت مشبه جانب چپ و آن ضد ایمن است که بمعنی جانب راست است و اینان خبر چیزی از جانب چپ آن کنایتست از اینکه اندک نفعی از آن بهم میرسد اما بعد از آن فوایدی از آن حاصل میشود مثل زود مردن شتر خریده بقیمت بسیار و لکد زدن آن و مانند آنها چنانچه آینان خبر چیزی از جانب راست کنایتست از اینکه نفعی که از آن بهم میرسد خالص و با خیر است و میتواند بود که اشام افعل التفضیل باشد بمعنی شوم تر و جارح باشد از مردن شتران که بالکلیه چون در ظاهر باعث نقصان عظیم است و اشارت باشد بکمال بیالوده خرانک هلاکت شتران به بیان اینکه مردن آنها بالکلیه باعث راحت است و بهتر است از زنده ماندن آنها اگر چه در ظاهر نقصان عظیم مینماید و ابن اثیر در نهایه گفته که در صفت الابل و لا یاتی خیرها الا من جانبها الاشام یعنی الشمال و منه قولهم للید الشمال الشؤمی اما بمعنی الاشام بر پرید بجزایها الا انها انها تحلب و ترکب الا جانب الایسر الاولی دوم بفتح همزه و تخفیف لام حرف تنبیه است یا بکسر همزه و تشدید لام برای استثنای منقطع است و بنا بر اول انها بکسر همزه است و بنا بر دوم بفتح همزه لا تعدم لبیس بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب علم یا باب افعال است العدم بضم عین و سکون دال یا بفتح عین و فتح دال نایابنده شدن و الاعدام نایابنده کردن و حاصل هر دو اینجا یکیست و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بابل است و الاشقیاء منصوب و مفعول به است **یعنی** گفته شد که ای رسول پس کدام مال بعد از درخت خرما بهتر است امام گفت که پس رسول الله صلی الله علیه و آله ساکت شد امام گفت که پس برخاست بسوی او مردی پس گفت او را که پس کجاست گله شتر رسول الله گفت که در آنهاست بدبختی و ناهمواری و آزار و دوری از وطن حرکت در نصف اول روز میکند بر حالی که رو گرداننده از خیر و حرکت در نصف دوم روز میکند بر حالی که رو گرداننده است از خیر بیان این آنکه نمی آید نفع آنها مگر از جانب چپ آنها که شوم است آگاه باشید به درستی که شتران نایابنده نمیشوند به بختان فاسقان را یا نیستی که برای آنها نیز صاحبان بهم میرسند بقضا و قدر الهی اما بهر اندک **هفتم اصل** و روی ان ابا عبد الله علیه السلام قال الکیمیاء الاکبر الزراعة **شرح** الکیمیاء بکسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر میم و تخفیف یاء دو نقطه در پایین تدبیری که باعث این شود که جسمی منقلب بجسم دیگر شود که نفعش بیشتر باشد مثل اینکه مس طلا یا نقره شود و مثل اینکه خاک و آب گندم یا جو شود و گاهی مستعمل میشود در هر تدبیری که باعث انقلاب جسمی بطلا و نقره شود و بنا بر دوم کیمیا بودن زراعت بنوعی

از مجاز است و باعتبار هیئت که بند بر آیت که باعث این شده که خاک و طلا و آب وسیله طلا و نقره شود زیرا که خاک گندم و جو میشود و
شلاور نیا فروخته میشود و بطلا و نقره از دواسند و آن محض قولاتست و نزرکش بسیار است چنانچه مجربست یعنی بزرگی گفت که
چون در مجلس باشی و خواهی که دانی که کدام از اهل مجلس عاقل است و کدام غافل است سخن کیمیا که مشهور است در میان آور
هر کدام که باور کرد عاقل است و هر کدام که باور نکرد غافل است و این منافات ندارد با اینکه نه احتمال ممکن باشد چنانچه می
آید در حدیث سیزدهم آخر الباب و روایت کرده شده اینکه امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کیمیای اکبر زراعت است

هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الزارعون کنوز الانام یزرعون طیبا اخرجه الله عز وجل وهم یوم القیمة
احسن الناس مقاما و اقربهم منزلة یدعون المبارکین شرح انام بفتح همزه و تخفیف نون و الف و تخفیف میم مفرد است
جمیع خلق که بر روی زمین است از انس و جن طیبا اخرجه الله اشارتست بآیت سوره البقرة یا ایها الذین امنوا انفقوا
من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که سعی کننده کان در زراعت
گنجهای خلق اند زراعت میکنند پاکیزه را که بیرون آورده آنرا الله عز وجل و ایشان در روز قیامت بهترین مردمانند
باعتبار مکان و نزدیکترین مردمانند بدرگاه الهی باعتبار مرتبه خوانده میشوند مبارکان یعنی نفع رسانندگان بخلایق

باب صد و بیست و پنجم اصل باب آخر شرح این بابی دیگر است که مناسب باب سابق است و در این باب [illegible] حدیث است
اول اصل عن صالح بن عقبة عن رجل ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر ابو عبد الله علیه السلام بناس من الانصار وهم
یحرثون فقال لهم احرثوا فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ینبت الله بالریح کما ینبت بالمطر قال فحرثوا فجادت زروعهم
شرح روایت از صالح بن عقبة از مردی که صالح نام برد او را از امام جعفر صادق علیه السلام آن مرد گفت که گذشت امام جعفر
صادق علیه السلام بر جماعتی از اهل مدینه و ایشان زراعت میکردند پس گفت ایشان را که زراعت کنید چه بدرستی که رسول الله صلی
الله علیه وآله گفت که میرویاند الله تعالی بباد چنانچه میرویاند بباران آن مرد گفت که پس زراعت بسیار کردند پس خوب
شد زراعتهای ایشان باینکه حاصل بسیار داد با وجود کمی باران دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
ان بنی اسرائیل اتوا موسی علیه السلام فسألوه ان یسأل الله عز وجل ان یمطر السماء علیهم اذا ارادوا و یحبسها اذا ارادوا
فسأل الله عز وجل لهم ذلک فقال الله عز وجل ذلک لهم یا موسی فاخبرهم موسی شرح یمطر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است السماء منصوبست بمفعولیت [illegible] از باب ضرب است ذلک در اول منصوبست محلا و در دوم مرفوع
است محلا یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که بنی اسرائیل آمدند نزد موسی علیه السلام پس طلب
کردند از او اینرا که طلب کند از الله عز وجل اینرا که بباراند باران را برای ایشان هر وقت که اراده کنند و باز دارد آنرا هر وقت که
اراده کنند پس موسی طلب کرد از الله عز وجل برای ایشان آنرا پس گفت عز وجل که از آن ایشانست آن ای موسی پس خبر داد
ایشانرا موسی اصل فحرثوا ولم یترکوا شیئا الا زرعوه ثم استنزلوا المطر علی ارادتهم و حبسوه علی ارادتهم فصارت
زروعهم کانها الجبال والآجام ثم حصدوا و داسوا و ذروا فلم یجدوا شیئا فضجوا الی موسی علیه السلام و قالوا انما سألناک
ان تسأل الله ان یمطر السماء علینا اذا اردنا فاجابنا ثم صیرها علینا ضررا شرح حبسوه از باب ضرب است و نسبت مجاز است
و مراد طلب حبس است الجبال بکسر جاء بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه جمع جبل بفتح حاء و سکون باء است و الآجام بالف بی نقطه است
ذروا بفتح ذال با نقطه و تخفیف [illegible] را بی نقطه مفتوحه ماضی جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام واوی باب نصر یا باب
تفعیل است ضجوا بفتح ضاد با نقطه و تشدید جیم مفتوحه است یعنی پس زراعت کردند و وا نگذاشتند چیزی را از زمینهای
خود مگر آنکه زراعت کردند آنرا بعد از آن طلب نزول باران کردند بر طبق خواهش ایشان و منع کردند باران را بر طبق
خواهش ایشان پس گردید زراعتهای ایشان چنانچه گویا که آنها کوهها و
نیستانها بود بعد از آن درو کردند و کوفتند و بباد دادند پس نیافتند چیزی از دانه را پس فریاد و ناله بردند بسوی موسی علیه السلام

دگفتند

و گفتند که جز این نیست که طلب کردیم از تو اینرا که طلب کنی از الله تعالی اینرا که بباراند باران را بر ما چون خواهیم پس اجابت طلب
ما کرد و گردانید آن باران را بر ما ضرر اصل فقال یا رب ان بنی اسرائیل ضجوا مما صنعت بهم فقال ومم ذاک یا موسی قال سألونی
ان اسألک ان تمطر السماء اذا ارادوا و تحبسها اذا ارادوا فاجبتهم ثم صیرتها علیهم ضررا فقال یا موسی انا کنت المقدر لبنی اسرائیل
فلم یرضوا بتقدیری فاجبتهم الی ارادتهم فکان ما رأیت شرح پس موسی گفت که ای صاحب کل اختیار من براستی که بنی اسرائیل
فریادی شدند از آنچه کردی با ایشان پس الله تعالی با وجود احاطه علم او بهر چیز گفت که و چه است آن فریاد ای موسی گفت که طلب
کردند از من اینرا که طلب کنم از تو اینرا که بباراند باران را چون خواهند و منع کنی باران را چون خواهند پس اجابت طلب ایشان
کردی بعد از آن گردانیدی باران را ضرر پس الله تعالی گفت که ای موسی من بودم تقدیر کننده باران و روزی برای بنی اسرائیل
پس راضی نشدند بتقدیر من پس اجابت کردم ایشانرا بسوی خواهش ایشان پس شد آنچه دیدی باب صد و بیست و ششم

اصل باب القول عند الزرع والغرس شرح الغرس بفتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه مصدر بمعنی اسم مفعول است
و عطف است بر ما یقال نه بر الزرع زیرا که اگر عطف بر الزرع باشد بعض احادیث این باب مناسب این عنوان نمیشود یعنی این بابی است در بیان
چیزی که گفته میشود نزد تخم پاشیدن و بیان درخت نشانده شده است و در این باب نه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
اذا اردت ان تزرع زرعا فخذ قبضة من البذر واستقبل القبلة وقل افرأیتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون ثلث
مرات ثم تقول بل الله الزارع ثلث مرات ثم قل اللهم اجعله حبا مبارکا وارزقنا فیه السلامة ثم انثر القبضة التی فی یدک فی القراح
شرح تزرع بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع مشتق است از زرع بمعنی پاشیدن تخم زرعا اینجا عبارتست از زمین زراعت
البذر بفتح باء یک نقطه و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه تخمی که پاشیده میشود تزرعونه مشتق است از زرع بمعنی رویانیدن
و در بعض نسخ ثم تقول بل الله الزارع ثلث مرات نیست [illegible] انثر بنون و ثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب
نصر یا باب ضرب است و در بعض نسخ بجای ثاء شین با نقطه است القراح بفتح قاف و راء و الف و حاء بی نقطه زمین خالی از تخم و
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون خواهی که تخم پاشی زمین را پس بگیر یک مشت از تخم را و برابر روی خود کن قبله را
و بگو از سوره الواقعة که آیا پس دیدید آنرا که کار میکنید آیا شما میرویانید آنرا یا ماییم رویانندگان سه بار بعد از آن میگوئی که
بلکه الله تعالی است رویاننده سه بار بعد از آن بگو که خداوندا بگردان آنرا که می پاشم دانه با برکت و داده شده و روزی کن ما را
در آن دانه سلامت از آفات بعد از آن بپاش مشتی را که در دست تست در زمین دوم اصل عن شعیب العقرقوفی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال اذا بذرت فقل اللهم قد بذرنا وانت الزارع فاجعله حبا متراکما شرح عقرقوف بفتح
عین بی نقطه و فتح قاف و سکون راء بی نقطه و ضم قاف دوم و سکون واو و فا موضعی است از نواحی بغداد بذرت بباء یک نقطه
و ذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است یعنی روایت است از شعیب عقرقوفی از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا که چون تخم پاشی پس بگو که خداوندا بتحقیق تخم پاشیدیم و توئی رویاننده پس بگردان آنرا
دانهای بر سر یکدیگر سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من اراد ان یلقح النخیل اذا کانت لا یجود حملها ولا یتبعل
النخل فلیأخذ حیتانا صغارا یابسة فلیدقها بین الدقین ثم یذر فی کل طلعة منها قلیلا ویصر الباقی فی صرة نظیفة ثم یجعل فی
قلب النخلة ینفع باذن الله شرح یلقح بقاف و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب افعال یا باب نصر
است التلقیح آبستن کردن درختان خرمای بسیار و الالقاح و اللقح بفتح لام و سکون قاف آبستن کردن النخیل بفتح نون
و کسر خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع نخله درختان خرما لا یتبعل بباء یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افتعال یا باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع بنخیل است الاستبعال و التبعل بتول ماده نر النخل منصوب و مفعول به است
و مراد درخت نر از جمله درختان خرما است و در بعض نسخ این لفظ نیست یذر بذال با نقطه و تشدید راء بی نقطه مفتوحه یا
مضمومه یا مکسوره بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر مجزوم است الطلعة بفتح طاء بی نقطه و سکون لام و عین بی نقطه و تاء وحدت

بگوید خرما در اول ظهور آن لیفر لیطلا بنقطه و تشدید را بی نقطه مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مجزوم است القی
بفتح طا بی نقطه و تشدید را بی نقطه و تا و وحدت یک کیسه نطفه در نسخ بنون مفتوحه و کسر طا نطف است یعنی پاکیزه و اگر
بلام و طاء بی نقطه می بود یعنی نازک سید بود یحمل بصیغه معلوم باب علم مجزوم است القلب بضم قاف و سکون لام و بای یکنقطه جمار
حقیقی درخت خرما که بر دور آن خوشها است سیمنع مجزوم است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خواهد که آبستن
کند درختان خرما را چون باشد که خوب نشود بارها و قبول نکند درخت تر را پس باید که بگیرد ماهی های کوچک خشک را پس باید
که کوبد آنها را میان نرم و درشت بعد از آن نثار کند در هر خوشه از آن درختان اندکی را و بگذارد ... پاکیزه بعد از آن
بگذارد در وسط درخت خرما تا نفع کند باذن الله تعالی **چهارم اصل** عن صالح بن عقبة قال قال ابو عبد الله علیه السلام قد ابتعت
حائطك فهويت فيه شيئا بعد قال قلت قد اردت ان آخذ من حيطانك وديا قال افلا اخبرك بما هو خير لك منه واسرع
قلت بلى قال اذا اينعت البسرة وهمت ان ترطب فاغرسها فانها تؤدي اليك مثل الذي غرستها سواء ففعلت ذلك فنبتت مثله سواء
شرح عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و بای یکنقطه است ابتعت بصیغه متکلم است الحائط بحای بی نقطه و الف و کسر همزه و طای
بی نقطه بستان نخل است بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب بتقدیر استفهام است بعد مبنی بر ضم است و تقدیر بعد روای است
ودی بفتح واو و کسر دال بی نقطه و تشدید یا و دو نقطه در پایین اسم جنس است یعنی نهال خرما و آن درخت خرما و کوچکی می باشد
که آن درخت به حاصل رسیده باشد و کمال قوت داشته باشد و واحد آن ودیه است و ضمیر منه راجع بودی است اینعت بیای دو نقطه
در پایین و نون و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعال است ترطب بصیغه مضارع غایبه معلوم باب لفر و حسن و باب
تفعیل میتواند بود و تودی بواو و دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل و باب افعال است
التودیه و الادا از ودی داون درخت خرما مثل منصوب بظرف زمان است و مضاف است الذی عبارت است از زمان غرسها
بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب بتقدیر غرستها فیه است پس عاید موصول محذوف است و ضمیر مونث راجع به بسره یا راجع بحیطان
است بنوعی از مجاز سواء بفتح سین منصوب و حال از ضمیر مستتر در تودی است فنبتت بنون و بای یکنقطه و تا و دو نقطه در
بالا بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصرت و ضمیر مستتر راجع به بسره است مثله منصوب و ظرف زمان است و ضمیر راجع بالذی
غرستها است سواء بفتح سین حال از ضمیر فنبتت است **یعنی** روایت است از صالح بن عقبه که گفت به امام جعفر صادق
علیه السلام که بتحقیق دیدم بستان ترا پس خواستم آن چیزی را از درخت خرما بعد از دیدن من گفتم که بتحقیق اراده کردم
که فرا گیرم از بستانهای تو پیخ خوشه امام گفت که آیا پس خبر کنم ترا بانچه بهتر است برای تو از ودی بستانهای من و شتابنده
تر است از ودی بستانهای من در حاصل دادن گفتم بلی خبر کن امام گفت که چون پخته شود غوره خرما و خواهد که رطب شود
پس بکار آن غوره را چه بدرستی که آن غوره ودی میدهد بسوی تو در حاصل زمانی که کاشتم غوره را در آن زمان برابر پس کردم
آن را که امام فرمود پس آن غوره رو بید و بکمال رسید در مثل آن زمان برابر حاصل است که صالح بن عقبه خیال کرده بود که
قوت درختان خرمای بستانهای امام علیه السلام بسبب این است که آنها تخمی است علیحده که کاشتن و دی آنها باعث شتاب در حاصل
دادن میشود و امام علیه السلام ابطال خیال او کرده و بیان وجه قوت درختان بستانهای خود کرده و صالح را امر بان کرده
پنجم اصل قال علی علیه السلام اذا غرست غرسا او نبتا فاقرا علی کل عود او حبة سبحان الباعث الوارث فانه لا یکاد یخطی ان شاء
الله **شرح** غرست بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است غرسا بفتح غین و سکون را بمعنی مغروس است و آن عبارت است از ودی
مثلا که مذکور شد در حدیث سابق نبتا بفتح نون و سکون با یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بمعنی گیاه است و آن اینجا عبارت است از دانه
خرمای مثلا زیرا که در اول ظهور آن از شکل گیاه است عود او حبة نشر بترتیب لف است یخطی بخای بانقطه و طای بی نقطه و همزه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال است **یعنی** گفت علی علیه السلام که چون نشانیدی نشانده را یا گیاهی را پس بخوان بر هر چوب
که می نشانی یا دانه که می نشانی که تنزیه میکنم از هر نقص و قبیح تنزیه برانگیزاننده اموات و وارث احیا چه بدرستی که آن غرس

بامرت

بانیت نزدیک نمیشود که خطا کنند ان شاء الله تعالی **ششم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال القول اذا غرست او زرعت ومثل كلمة طيبة
کشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها **شرح** در سوره ابراهیم چنین است که الم تر کیف ضرب الله
مثلا کلمة طیبة کشجرة تا آخر که بیان شد و در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب هفده و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة
است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که میگوئی چون نشانیدی درختی را یا زراعت کردی که
صفت عجب کلمه پاکیزه مانند درختی است پاکیزه که بیخ آن مستحکم است و بالای آن در آسمان است میدهد بر میوه خود را در هر وقت
که خواهد باذن صاحب کل اختیار آن **هفتم اصل** عن احمد بن ابی نصر قال سالت ابا الحسن علیه السلام عن قطع السدر فقال
سألني رجل من اصحابك عنه فكتبت اليه قد قطع ابو الحسن علیه السلام سدرا وغرس مكانه عنبا **شرح** روایت است از احمد بن محمد بن ابی
نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از بریدن درخت کنار پس گفت که پرسید مرا مردی از یاران تو از آن پس نوشتم
بسوی او که بتحقیق برید امام موسی کاظم علیه السلام درخت کنار را و نشانید بجای آن تاک انگور را **هشتم اصل**
عن عمار بن موسى عن ابي عبد الله علیه السلام انه قال يكره قطع النخل وسئل عن قطع الشجرة قال لا باس قلت فالسدر قال لا باس
به انما يكره قطع السدر بالبادية لانه بها قليل واما ههنا فلا يكره **شرح** روایت است از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه
السلام اینکه او گفت که مکروه است بریدن درخت خرما و پرسیده شد از بریدن درخت غیر خرما گفت که نیست پروای که گفتم
که پس بریدن درخت کنار چون است گفت که نیست پروای بآن جز این نیست که مکروه است بریدن درخت کنار در صحرا زیرا که
آن در صحرا کم است و اما اینجا که بسیار است پس مکروه نیست **نهم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا تقطعوا الثمار فيبعث
الله عليكم العذاب صبا **شرح** لا تقطعوا از باب تفعیل برای کثرت است فیبعث منصوب است الصب بصاد بی نقطه و تشدید بای
یکنقطه فرو ریخته شده و بفتح صاد مصدر باب نصر ریختن و بنا بر اول حال العذاب است و بنا بر دوم مفعول مطلق نوعی است
بنوعی بفتح صاد مصدر بمعنی اسم فاعل است و حال از الله است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بسیار مبرید
درختان میوه را پس برانگیزد الله تعالی بر شما عذابی را در حالی که فرو ریخته شود مانند باران **باب چیزی که جایز است و چیزی**
که جایز نیست از اجاره زمین هفتم اصل باب ما یجوز من ان یواجر به الارض وما لا یجوز شرح یواجر بهمزه و جیم و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعله است
یعنی این باب بیان چیزی است که جایز است اینکه باجاره داده شود بآن زمین و چیزی که جایز نیست که اجاره داده شود
بآن و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا تواجر والارض بالحنطة ولا بالشعير ولا بالتمر
ولا بالاربعاء ولا بالنطاف ولكن بالذهب والفضة لان الذهب والفضة مضمون وهذا ليس بمضمون **شرح** تفسیر اربعا و نطاف
می آید در حدیث آینده در حدیث دوم باب صدوسی و ششم که باب بیع الماء ومنع فضول الماء من الاودیة والسیول است
و بیان میشود **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که باجاره مدهید زمین را بگندم آن زمان و نه بجو آن زمین
و نه بخرمای آن زمین و نه بآب مجتمع در رودخانه بسبب سدی که ساخته شده باشد در عرض رودخانه برای حبس سیلاب
تا وقت حاجت و نه بآب فضل الوقت نوبت از رودخانه ولیکن باجاره دهید زمین را بدینار و درهم مثلا زیرا که
دینار و درهم در عهده گرفته شده است بانچه که مضبوط است و کم زیاد نمیشود و حال آنکه مستاجر است و اینکه مذکور شد نیست
در عهده گرفته شده بنا بر اینکه ممکن است که در آن زمین گندم یا جو یا خرما بقدر بدل اجاره بهم نرسد و آب رودخانه مملوک
امام مفترض الطاعه نیست بدانکه این منافات ندارد با اینکه خراج زمین مفتوح العنوة حصه از حاصل آنست زیرا که
آن از قبیل اجاره نیست بلکه از قبیل تقبیل است که بیان میشود در باب آینده و اطلاق اجاره بر آن مجاز است **دوم**
اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا تستأجر الارض بالتمر ولا بالحنطة ولا بالشعير ولا بالاربعاء ولا با
النطاف قلت وما الاربعاء قال الشرب والنطاف فضل الماء ولكن تقبلها بالذهب والفضة والنصف والثلث والربع
شرح می آید در حدیث دوم باب صد و سی و ششم که والاربعاء ان یسنی مسناة فیحمل الماء فیسقی به الارض ثم یستغنی عنه تا

آخر و بیان میشود و اینجا میگوییم که اربعاء بفتح همزه و سکون را و باء یکنقطه و فتح و ضم و کسر یاء یکنقطه و عین بی‌نقطه و الف ممدوده کابت
و انطاف بفتح نون و تخفیف طاء بی‌نقطه و الف و فاء است الشرب بفتح و ضم و کسر شین بالنقطه و سکون را و باء یکنقطه بعد
باب علم اشامیدن و مراد اینجا ماده اشامیدن است و آن آب بندر رود خانه است یعنی آبی که محبوس شود در رود خانه بسبب سدی
که در عرض رود خانه ساخته شود برای حبس سیلاب تا آنکه در وقت حاجت زراعت ها و باغها از آن آب دهند نطاف بفتح
فا و سکون ضاد با نقطه عبارتست از فاضلاب رود خانه در وقت نوبت تقبلها بقاف و با یکنقطه و سکون لام بصیغه امر باب
تفعلست و بضم لام بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است بحذف یکتا و حاصل هر دو یکیست زیرا که امر اینجا برای اباحت است ذکر
ذهب و فضه در اینجا متوجه است که استیجار بمثل ذهب و فضه می باشد لا غیر بخلاف تقبیل زیرا که بحصه از حاصل نیز می باشد
چنانچه می آید در باب آینده **یعنی** روایت است از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که باجاره مگیر زمین را بگندم
آنزمین و نه بگندم آنزمین و نه بجو آن زمین و نه باربعا و نه بنطاف گفتم که چیست اربعا امام گفت که آب بندر رود خانه و
نطاف فاضلاب در وقت نوبت از رود خانه است و لیکن قبول کن زمین را بطلا و نقره و نصف حاصل آنزمین و ثلث
حاصل آن زمین و ربع حاصل آن زمین **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تستاجر الارض بالحنطة ثم تزرعها
حنطة **شرح** تزرعها بزای با نقطه و را بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع مجزوم و معطوف بر مدخول
لا و ناهیه است لعطف السحاب **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مگیر زمین را باجاره کری زمین را بگندم
بعد از آن زراعت کنی آنرا بگندم مراد نهی از استیجار بگندم آن زمین است **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی الرجل
تتقبل الارض بالدنانیر او بالدراهم قال لا باس **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که قبول میکند زمین را
بدینارها یا بدرهمها امام گفت که نیست پروای چون متعارف تقبل زمین بحصه از حاصل گشت سایل احتمال این داده که بعنوان
صورت جایز نباشد **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یکون له الارض علیها خراج معلوم ربما زاد و ربما نقص
فیدفعها الی رجل علی ان یکفیه خراجها و یعطیه مائتی درهم فی السنة قال لا باس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
در مردی که می باشد او را زمینی که بر آنست خراجی معین که بسا که زیاده شود و بسا که کم شود یعنی که خراج آن حصه از حاصل است
پس بسبب اختلاف حاصل در سالها زیاد و کم میشود پس میدهد آنزمین را بسوی مردی بنا بر شرط اینکه کفایت کند صاحب
زمین را از خراج آنزمین و دهد صاحب زمین را دویست درهم در سالی امام گفت که نیست پروای **ششم اصل** سالت ابا جعفر
علیه السلم عن اجارة الارض بالطعام فقال ان کان من طعامها فلا خیر فیه **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از اجاره
دادن زمین بگندم پس گفت که اگر بدل اجاره باشد از گندم آن زمین پس نیست خوبی در آن اجاره **هفتم اصل** سالت ابا عبد
الله علیه السلم عن رجل استاجر من رجل ارضا فقال اجرنیها بکذا و کذا ان زرعتها فان لم ازرعها اعطیتک ذلک فلم یزرعها قال له ان
یاخذه ان شاء ترکه و ان شاء لم یترکه **شرح** فاء در فقال برای بیان است و ضمیر مستتر راجع برجل اول است اجر بضم همزه و سکون
جیم مبتدا است کذا و کذا اجر مبتدا است ازرعها بصیغه مضارع متکلم وحده از باب منع مرفوع و استیناف بیانی است و مراد
اینست که چون اهتمام بزراعت دارم استیجار میکنم و تقبل بحصه از حاصل آن نمیکنم فاء در فان برای تفریع است بر استیجار
مشار الیه ذلک کذا و کذا است ضمیر له راجع برجل دوم است جمله ان شاء استیناف بیانیست **یعنی** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از مردی که باجاره گرفت از مردی زمینی را پس گفت مرد اول که کرایه زمین چنین و چنین
است بیان این آنکه زراعت میکنم آنرا و نفع می برم پس اگر زراعت نکنم زمین را از کیسه خود میدهم نیز آن بدل اجاره
پس مرد اول زراعت نکرد آنزمین را امام گفت که مرد دوم را رسد اینکه بگیرد بدل اجاره را بیان این آنکه اگر خواهد و اینکه گذارد
بدل اجاره را اگر خواهد و انگذارد اگر خواهد **هشتم اصل** عن ابی الوشاء قال سالت الرضا علیه السلم عن الرجل یشتری من الرجل
ارضا جربانا معلومة بمائة کر علی ان یعطیه من الارض فقال حرام قال قلت له فما تقول جعلنی الله فداک ان اشتری منه الارض بکیل

معلوم و حنطة من غیرها قال لا باس **شرح** جربان بضم جیم و سکون را و بای یکنقطه جمع جریب بفتح جیم است بمعنی مقدار
ده ان چهار قفیز از جمله زمین و پیمانه که بقدر چهار قفیز است و بیان قفیز شده در شرح حدیث دهم باب بیع الثمار و شراءها که
باب هفتاد و سیوم است کر بضم کاف و شد راء بی‌نقطه پیمانه ایست بزرگ در عراق عرب و بیان شده در شرح حدیث چهارم
باب بیع الثمار و شراءها که باب هفتاد و سیوم است ان بکسر همزه و سکون نون است که مکسور شده بالتقاء الساکنین اشتری
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است من غیرها عبارتست از اینکه مقید بحاصل آنزمین نیست بلکه مطلقست **یعنی**
روایت است از وشاء بفتح واو و تشدید شین با نقطه و الف ممدوده گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که میخرد از
مردی زمینی را که چند جریب معین است بصد کر گندم مثلا بنا بر شرط اینکه دهد از حاصل آنزمین پس امام گفت که حرام است
راوی گفت که گفتم امام را که پس چه میگویی [illegible] بشرط اینکه بخرد از او آنزمین را به پیمانه معین و گندم
از غیر آن زمین امام گفت که نیست پروای **نهم اصل** سالت ابا الحسن موسی علیه السلم عن الرجل یزرع له الحراث الزعفران و
یضمن له علی ان یعطیه فی کل جریب ارض یمسح علیه وزن کذا و کذا درهما فربما نقص و غرم و ربما استفضل و زاد قال لا باس به اذا تراضیا
شرح یزرع بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و مراد بزرع اینجا عمل در رویاندن است مثل آیت سوره واقعه
افرایتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون پس اسناد اینجا بسوی الله مجازیست و حراث بحای بی‌نقطه و را با تشدید و ثاء سه نقطه
بصیغه مبالغه باب نصر است و مراد بحرث اینجا آباد کردن زمین است مثل کشت کردن و بیج زعفران و مانند آن موافق
آیت سوره انبیاء و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث و بیان میشود در شرح حدیث دوم و سیوم باب ضمان ما یفسد البهائم من
الحرث و الزرع که باب صد و پنجاه و ششم است یضمن بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بالحراث است ضمیر له
راجع بالرجل است علی انجیه است ان بفتح همزه و سکون نون است ضمیر مستتر در یعطیه راجع بالحراث است و ضمیر بارز راجع
بالرجل است یمسح بسین بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع صفت جریب است و ضمیر مستتر راجع بجریب
المسح بفتح میم و سکون سین و المساحة بکسر میم و تخفیف سین پیمودن ضمیر علیه راجع بالحراث است و ظرف متعلق بیمسح است
وزن بفتح واو و سکون زای با نقطه منصوب و مفعول دوم یعطیه است و میتواند بود که مفعول الفعل یمسح باشد بعنوان تنازع در
تقدیر مضافست کذا مجرور است محلا و مضاف الیه است و عبارتست از صاع و مانند آن یا عبارتست از الف و مانند آن و کذا
عطف است بر وزن پس منصوبست محلا یا عطف بر کذا و مجرور است محلا و بر هر تقدیر عبارتست از عشرین یا ثلثین یا مانند
آنها بقرینه او او دو لعب در ابهام و بنا بر اول وزن کذا و کذا درهما عبارتست از مرکب از مقداری معین از زعفران و عدد
معین از دراهم و بنا بر دوم عبارتست از مقداری معین زعفران که هم وزن بیست درهم باشد مثلا و مقصود اینست
که البته دیگر فایده می برد نقص بنون و قاف و صاد بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالحراث است
النقص بفتح نون و سکون قاف زیان کردن غرم بغین بالنقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع
بالحراث است استفضل بفاء و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعال است الاستفضال فایده کردن زاد بزای با نقطه
و الف و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و متعدیست **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از مردی که
بجا میاورد برای او کشت کننده [illegible] از زعفران او را آن کشت کننده ضامن میشود برای آن مرد بر اینکه آن کشت کننده [illegible]
را در هر جریب زمینی که پیموده شود بر آن کشت کننده وزن معین را از زعفران و بیست درهم را مثلا پس بسا که آن کشت کننده زیان
کرد و تاوان کشیده و بسا که فایده کرده و زیاد آورد امام گفت که نیست پروای آن چون آن دو کس راضی شوند **دهم اصل**
عن ابی عبد الله بن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن رجل یزرع له الزعفران فیضمن له الحراث علی ان یدفع الیه من کل
اربعین منا زعفران رطبا منا و یصالحه علی الیابس و الیابس اذا جفف ینقص ثلاثة ارباعه و یبقی ربعه و قد جرب قال لا یصلح
قلت و ان کان علیه امین یحفظه به لم یستطع حفظه لانه یعالج باللیل و لا یطاق حفظه قال تقبل الارض اولا ثم اعطه من کل

از البین منا منا **شرح** یزرع بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است و بیان زرع در حدیث سی و دوم شد شرح حدیث سابق منقول بصیغه
مضارع غایب معلوم باب علم است مثالبجیه است منا بفتح میم و تخفیف نون و الف منقلب از واو و زمیت مینی یا مانه است
و آنرا من بفتح میم و تشدید نون نیز مینامند و آن منصوب است تقدیرا از عفران مجرور و مضاف الیه است و منوان است رطبا بفتح
را و سقوط و سکون طا و سقوط هفت منا است و برای تقیید قدر مشترک میان رطب و یابس است برطب امنا در دوم و
منصوب است تقدیرا و معمول یرفع است یا معمول نیز یعنی یرمت بعنوان تنازع و بهر تقدیر الف آن افتاده بالتقای
ساکنین که دوم آن تنوین است و مراد اینجا نیز قدر مشترک میان رطب و یابس است و جمله و العالمه علی الیابس برای تقیید ان یابس
است پس واو اینجا برای عطف تفسیر است و ضمیر مستتر در العالمه راجع برجل است و ضمیر بارز راجع با لحوائب است یا بر عکس است و جمله و الیابس
ادا صفت برای بیان آنست که مراد بمنا در دوم یکی منا نیست بلکه مراد عدد است از منا که موافق این تقدیر در تخفیف باشد و ان ده
منا است حفف بجیم و دو فا بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است حرب بجیم و را و سقوط و بار سکنقوط بصیغه ماضی غایب مجهول
باب تفعیل است لا الیطیع بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و حسن است و ضمیر مستتر راجع بعقد معامله است باعتبار اینکه
معامله جنس بجنس باوجود تفاوت در وزن یا کیل جایز نیست هر چند که یکی از رطب باشد و دیگری یابس باشد و معلوم باشد که چون اول
یابس شود موافق دوم میشود در وزن یا کیل و ضمیر علیه راجع بالحوائب است بحفظ بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم صفت یابس
است با در به برای سببیت است و ضمیر راجع بامینا است و ظرف نایب فاعل است لم یستقط بصیغه مضارع غایب مجهول افتعال البعیں
باب استفعال است حفظ مرفوع و نایب فاعل است و ضمیر لانه راجع بالحوائب است یعالج بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله
است لا یطاق بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است تقبل بقاف و بار سکنقوط بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل
و ضمیر راجع بالحوائب است اولا بفتح همزه و تشدید واو مفتوحه منصوب بر ظرف زمان است علی انجیه است مثا در سیوم منصوب است
تقدیرا و عبارت از رطب است و در چهارم منصوب است تقدیرا و عبارت از یابس است **یعنی** روایت است از عبد الله بن
بکیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که بحاصل رسانیده میشود برای او زعفران پس ضامن میشود
برای او صاحب دل بر نهج اینکه آن برزگر عددی معین را از مناهای زعفران دهد بسوی او از هر چهل من زعفران ترکه صاف شده
دانمده معامله میکند برزگر را با زعفران خشک ده زعفران خشک چون خشک کرده میشود کم میشود سه ربع آن و بقی میماند
یکربع آن و تحقیق آزموده شده امام گفت که خوب نمیشود معامله آن زعفران تر با من زعفران خشک گفتم برای اطلاع
اینکه عذاب میشناسند و اگر باشد برای برزگر که امینی که محفوظ باشد بان شود از دزدی برزگر دست در قدرت بر حفظ او از
دزدی نمی باشد زیرا که برزگر در زمان خشک کرده زعفران کار میکند در شب و میسر نمیشود حفظ او از دزدی امام گفت
که تقبیل میکند برزگر را آن زمین در روز اول که شروع در کشت بندها میکند بر نهج اینکه باشد ترا در هر چهل من زعفران
عددی معین که حصه تو شود تقدیرا از مناهای زعفران خشک باب صد و بیست و هشتم اصل باب قبالة الارضین و المزارعة بالنصف و الثلث و الربع قباله بکسر قاف و تخفیف با سکنقوط و الف تخفیف لام مصدر باب علم و الفرد ضرب است بمعنی قبول کردن
کار کردن زمین را که آباد داشت بیابان شد از صاحبش بشرط اینکه آباد دارد کند تخم و گاو خود و حصه از حاصل آنرا تسلیم صاحبش
کنند و بفتح قاف اسم مصدر است و اول مراد است اینجا و آنرا التقبیل بصیغه مصدر باب تفعل نیز مینامند چنانچه ظاهر میشود
از حدیث سیوم باب آینده و گاهی قبالة بفتح قاف مستعمل میشود در مکتوبی که در آن قباله بکسر قاف یاخرید و فروخت زمین
نوشته شده باشد و مطرزی در مغرب گفته که والقبیل الکفیل و الجمع قبل و قبلا و من تقبل بشی و کتب علیه بذلک کتابا
فالاسم و ذلک الکتاب المکتوب القبالة و قبالة الارض ان یتقبلها الذات لیتقبلها الامام ان یعطیها ایاه مزارعة و مساقاة
و ذلک فی ارض الموات او ارض الصلح کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقبل خیبر من اهلها اذ ارسلوا الرسالة الیوسفیه و
سمیت شرکة التقبیل من تقبیل العمل و ابن اثیر در نهایه گفته که القباله بالفتح الکفالة و هی فی الاصل مصدر قبل اذا کفل و

بتلی

بتلی بالضم اذا صار قبیلا ای کفیلا المزارعة برای بانقط و را بی نقط و عین مصدر باب مفاعله معامله میان برزگر و
صاحب زمین است با دادن بعضی از حاصل و المزارعه عربیه و مزارعة الارضین است بالنصف متعلق بهر یک از قباله و مزارعه است
و ذکر نصف و ثلث و ربع بعنوان مثال است و مراد حصه از حاصل است **یعنی** این باب بیان تقبیل زمینها و مزارعه زمینها
بنصف حاصل و ثلث حاصل و ربع حاصل مثلا است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** اخبرنا ابو عبد الله علیه السلم
ان اباه صلوات الله علیهما حدثه ان رسول الله صلی الله علیه و آله اعطی خیبر بالنصف ارضها و نخلها فلما ادرکت الثمرة بعث عبد الله
بن رواحة فقوم علیهم قیمة فقال لهم اما ان تأخذوه و تعطونی نصف الثمن و اما اعطیکم نصف الثمن و آخذه فقالوا بهذا قامت
السموات والارض **شرح** جز دادن امام جعفر صادق علیه السلم اینکه پدرش صلوات الله علیهما حکایت کرد او را اینکه رسول
الله صلی الله علیه و آله داد خیبر را باهل آن بنصف حاصلش زمین آنرا داد و درختهای خرمای آنرا داد پس وقتی که رسیده میوه
فرستاد عبد الله بن رواحه را پس عبد الله قیمت کرد بر ایشان قیمتی پس گفت ایشانرا که یا آنکه فرا گیرید کل حاصل را و
دهید مرا نصف آن قیمت یا دهم شما را نصف آن قیمت و فرا گیرم کل حاصل را پس ایشان گفتند که باین یا برجا مانده آسمانها
و زمین مراد آنست که این محض عدالت است بی جور نه ارد **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان النبی صلی
الله علیه و آله لما افتتح خیبر ترکها فی ایدیهم علی النصف فلما بلغت الثمرة بعث عبد الله بن رواحة الیهم فخرص علیهم فجاؤا الی
النبی صلی الله علیه و آله فقالوا له انه قد زاد علینا **شرح** الخرص بخاء بانقط و را بی نقط و صاد بی نقط مصدر باب نصر تخمین
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله وقتی که فتح کرد خیبر را او گذاشت
آنرا در دستهای اهل خیبر بنصف حاصل پس وقتی که رسید میوه فرستاد عبد الله بن رواحه را بسوی ایشان پس عبد الله
تخمین کرد مقدار و بهای حاصل را بر ایشان پس آمدند بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفتند او را که بدرستی که عبد الله
بتحقیق زیاد تخمین کرد بر ما **اصل** فارسل الی عبد الله فقال ما یقول هولاء قال قد خرصت علیهم بخرص فان شاؤا اخذوا
بما خرصت و ان شاؤا اخذنا فقال رجل من الیهود بهذا قامت السموات والارض **شرح** پس کس فرستاد بسوی عبد الله
پس گفت که چه میگویند اینها عبد الله گفت که بتحقیق تخمین کردم بر ایشان بجزی از مقدار و بها پس اگر خواستند میگیرند بآنچه
تخمین کردم و اگر خواستند ما میگیریم بهمان تخمین پس گفت مردی از جهودان خیبر که باین بر جا مانده آسمانها و زمین **سیوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تقبل الارض بحنطة مسماة و لکن بالنصف والثلث والربع والخمس لا بأس به و قال
لا بأس بالمزارعة بالثلث والربع والخمس **شرح** لا تقبل بقاف و بار سکنقوط بصیغه نهی یا نفی باب تفعل است بحذف یکتا از یا
بصیغه نهی یا نفی باب علم یا باب نصر یا باب ضرب یا باب تفعیل است التقبل قباله کردن زمین و التقبیل دادن زمین
بقباله و بر تقدیر نفی بصیغه معلوم و صیغه مجهول میتواند بود بالنصف متعلق است بمدخول لا یا متعلق است بمصدر مدخول لا
و بنا بر اول لا بأس به استیناف بیانیست و بنا بر دوم خبر مبتدای محذوف است و آن عامل ظرف است فرق میان تقبیل و
مزارعه آنست که برزگر در تقبیل تخم خود زراعت میکند و در مزارعه تخم صاحب زمین زراعت **یعنی** روایت از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که قباله نکنی زمین را بگندمی که معین باشد باعتبار کیل یا وزن مثل صد من و لیکن قباله کن
زمین را بنصف حاصل آن و ثلث حاصل آن و ربع حاصل آن و خمس حاصل آن مثلا بیان این آنکه هیچ پروای باین
امام گفت که نیست پروای بمزارعه بثلث حاصل و ربع حاصل و خمس حاصل مثلا مراد آنست که مزارعه نیز بحنطه مسماة خوب نیست
و این مبنی است بر فرق میان استیجار زمین و میان قباله و مزارعه پس استیجار بحصه از حاصل خوب نیست و استیجار بنقد
معین خوب است و قباله و مزارعه بر عکس آنست **چهارم اصل** عن عبد الله بن سنان انه قال فی الرجل یزارع فیزرع ارض غیره
فیقول ثلث للبقر و ثلث للبذر و ثلث للارض قال لا یسمی شیئا من الحب و البقر و لکن یقول ازرع فیها کذا و کذا ان شئت نصفا و ان شئت
ثلثا **شرح** عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقط از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است و کتاب او معتبر است و هرچه در آن گفت راوی

از امام است پس خبر انّه قال راجع بامام علیه السلم و راجع بعبد الله میتواند بود و حاصل هر دو یکی است یزرع بصیغه مضارع غایب معلوم
باب منع است و مزارعه بیان شد در شرح عنوان این باب نزرع بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ظاهر این است
و هم چنین است فادر مفعول الاتیس بصیغه مضارع معلوم مخاطب و غایب میتواند بود و هم چنین است تقول و اول موافق تر است
بخطاب و مراد از ثلث مکرر آنکه مخاطب صاحب زمین باشد شیئاً یعنی قدری از حاصل است ممّا برای تبعیت است و ظرف
متعلق بینبغی و رلالتیس است ازرع بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است کذا و کذا منصوب است محلا و کنایت از مفعول مطلق است
ان شئت تتمه مفعول تقول است بلکه برای تخییر کذا و کذا است پس نصفا تقدیر فلک نصفا است و نصف نصفا بعنوان
حکایت و بنیابت مفعول مطلق است زیرا که بجای کذا و کذا است و تقدیر ازرعها نصفا است و هم چنین است ثلثا **یعنی**
روایت است از عبد الله بن سنان اینکه امام گفت در مردی که برزگر میشود با نیروش که میکارد زمینی را خود زمین غیر او را
با نیروش که میگوید ثلث حاصل برای گاو باشد که از من است و ثلث حاصل برای تخم باشد که از است و ثلث حاصل برای
زمین باشد که از تست امام گفت که نام نمی برد قدری از حاصل را برای تخم و برای گاو و لیکن میگوید که زراعت میکنم زمین
ترا چنین و چنین اگر خواهی میگویی که زراعت بر نصف حاصل و اگر خواهی میگوی که زراعت بر ثلث حاصل و جه این سبب
آنچه در حدیث آینده **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یزرع ارض آخر فیشترط للبذر ثلثا و للبقر
ثلثا قال لا ینبغی ان یسمی بذرا و لا بقرا فانما یحرم الکلام **شرح** انما یحرم الکلام بیان باشد در شرح حدیث ششم باب
الرجل یبیع ما لیس عنده که باب هشتاد و هفتم است و مقصود این است که تعیین حصه از حاصل برای تخم باعث میشود که بیرون
تخم بمقداری که مجهول است و آن عقد فاسد است و تعیین حصه از حاصل برای گاو راجع میشود باجاره گاو بمقداری که مجهول است و آن
نیز فاسد است و ایضا اعمال برزگر مثل کاشتن و آب دادن و چیدن و خرمن کردن و کوفتن و بباد دادن او مطلوب میشود و اینها
منشأ عقد مزارعه است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که میکارد زمین دیگری را با نیروش که شرط میکند
برای تخم که از صاحب زمین است ثلث حاصل را و برای گاو که از خود اوست ثلث حاصل را امام گفت که سزاوار نیست اینکه
نام برد خصوص تخم را و نه اینکه نام برد خصوص گاو را ایشان این است که جز این نیست که حرام میکند معامله را این سخن **ششم اصل**
سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الرجل یزرع الارض فیشترط للبذر ثلثا و للبقر ثلثا قال لا ینبغی ان یسمی شیئا فانما یحرم الکلام
شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق **باب صد و بیست و نهم اصل باب مشارکة الذمی و غیره فی المزارعة
والشروط بینهما** فی برای تبعیت است و فی مزارعه بیان شد در شرح عنوان باب سابق والشروط عطف بر المزارعه است **یعنی**
این باب بیان شریک بودن ذمی و غیر ذمی در حاصل زمین است بسبب مزارعه و بسبب شرطها کرد میان آن دو واقع شود در
این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابراهیم الکرخی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم اشارک العلج فیکون من عندی
الارض و البذر و البقر و یکون علی العلج القیام و السقی و العمل فی الزرع حتی یصیر حنطة و شعیرا و یکون القسمة فیاخذ السلطان
حقه و یبقی ما بقی علی ان للعلج منه الثلث ولی الباقی قال لا باس بذلک **شرح** کرخ بفتح کاف و سکون راء و خاء با
نقطه محله از بغداد است العلج بکسر عین بی نقطه و سکون لام و جیم مرد کافر از عجم و مراد اینجا برزگر است غیر مسلم الی خیر راجع
بزرع است یکون از افعال تامه و منصوب است یا خبر منصوب است نقطه و یبقی از باب علم منصوب است تقدیر ان علی الجمیع است و
ظرف متعلق بلا باس است **یعنی** روایت است از ابراهیم کرخی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که شریک میشوم برزگر
که برای او نیروش که باشد از جانب من زمین و تخم و گاو و باشد بر برزگر ایستادگی و دهیدن و کار در کاشته تا آنکه گردد
گندم و جو و بشود و قسمت پس فراگیرد پادشاه خراج خود را و ماند آنچه ماند بر این نهج که باشد برای برزگر از آن
باقیمانده ثلث و باشد برای من دو ثلث که باقیست امام گفت که نیست پروایی بآن **اصل** قلت فلی علیه ان یرد علی
مما اخرجت الارض البذر و یقسم الباقی قال انما شارکته علی ان البذر من عندک و علیه السقی و القیام **شرح** فلی بتقدیر استفهام

ست

شرح دوم

ست بصیغه معلوم و مجهول باب نصر میتواند بود و تقسیم بصیغه مجهول و معلوم باب ضرب میتواند بود **یعنی** گفتم که آیا برای من است
بر او اینکه رد کند بر من از جمله آنچه بیرون کرد زمین تخم را پس قسمت کرده شود باقی امام گفت که جز این نیست که شریک شدی او را
بر این نهج که تخم از جانب تو باشد و بر او باشد چیدن و آبیاری لکن مراد آنست که بر او لازم نیست برگرداند تخم را زیرا که در شرط
داخل نشده **دوم اصل** عن یعقوب بن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الرجل یکون له الارض من ارض الخراج
فیدفعها الی الرجل علی ان یعمرها و یصلحها و یؤدی خراجها و ما کان من فضل فهو بینهما قال لا باس **شرح** روایت است از یعقوب بن
شعیب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که می باشد او را زمینی از جمله زمین خراج یعنی زمینی که پادشاه خراج از آن
میگیرد پس میدهد آن زمین را بسوی مردی بر این نهج که آباد کند آن را و اصلاح کند و بدهد خراج آن را و هر چه باشد از زیادتی پس
آن مشترک باشد میان مرد اول و مرد دوم امام گفت که نیست پروایی **اصل** قال و سالته عن رجل یعطی الرجل ارضه و فیها
رمان و نخل و فاکهة فیقول اسق هذا من الماء و اعمره و لک نصف ما اخرج قال لا باس **شرح** راوی گفت که و پرسیدم امام
را از مردی که میدهد بمردی زمین خود را و در آن زمین است درخت انار یا درخت خرما یا درخت میوه پس میگوید که آب
باری کن این درخت را از آب و معمور و آباد کن آن را و برای تو باشد نصف آنچه بیرون کرد امام گفت که نیست پروایی **اصل**
قال و سالته عن الرجل یعطی الارض فیقول اعمرها و هی لک ثلث سنین او خمس سنین او ما شاء الله قال لا باس **شرح**
راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که میدهد زمین خرابه بدیگری پس میگوید که آباد کن آن را و کل حاصل آن از تو باشد
در سه سال یا پنج سال یا مدتی دیگر که خواسته باشد الله تعالی که بر زبان او جاری شود امام گفت که نیست پروایی **اصل**
قال و سالته عن المزارعة فقال النفقة منک و الارض لصاحبها فما اخرج الله منها من شیء قسم علی الشطر و کذلک اعطی رسول
الله صلی الله علیه و آله خیبر حین اتوه فاعطاهم ایاها علی ان یعمروها و لهم النصف مما اخرجت **شرح** مراد بمزارعه اینجا برزگری
مطلق است که شرطها در آن مذکور نباشد پس منصرف میشود بآنچه مشهور است و در خیبر بعمل آمده در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله
النفقه بفتح نون و فتح فاء و قاف خرج و مراد اینجا تخم و گاو و سایر مصالح الاملاک است من در منها ابتدائیه است و در من شیء
بیانیه است و برای تعمیم است قسم بصیغه ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است الشطر بفتح شین با نقطه و سکون طاء بی نقطه
و راء بی نقطه نصف و ذکر این بعنوان مثال است و ربع و ثلث بجای آن اشتراط است تقدیم را بر طاء اتوه بفتح همزه و فتح
تاء و نقطه و ربا بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم از باب نصر و مثل اللام باب یغلب است و ضمیر جمع راجع باهل خیبر است و ضمیر
راجع برسول الله است **یعنی** راوی گفت که و پرسیدم امام را از برزگری مطلق امام گفت که خرج از جانب تست و زمین از صا
حب اوست پس آنچه بیرون آورد الله تعالی از آن زمین هر چه باشد قسمت کرده میشود بر نصف و چنان داد رسول الله صلی الله
علیه و آله خیبر را در وقتی که اهل خیبر آمدند نزد او برای مزارعه پس داد بایشان آن خیبر را بر این نهج که آباد کنند آن را بزراعت
و مانند آن و برای ایشان باشد نصف از آنچه بیرون کرد و مراد نصف حاصل است **سیوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال تقبل الارض الخربة فتقبلها من اهلها عشرین سنة او اقل من ذلک او اکثر فتعمرها و تؤدی ما خرج علیها فلا
باس به **شرح** این حدیث مناسب عنوان این باب نیست و مناسب عنوان باب سابق است بلکه حدیث سابق نیز از این
قبیل است پس ظاهر این است که تحویل این دو حدیث باین باب از سهو کاتبان کافی باشد قباله بیان شد در شرح عنوان باب سابق
و اینجا نیز بکسر قاف است الخربه بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و باء یک نقطه موضع خراب بفتح خاء مصدر باب علم است و ضد آباد
است تقبلها بقاف و باء یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب علم و نصر و ضرب یا باب تفعل بحذف یکی از دو تاء منصوب است بلام بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است خرج بخاء با نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است یا نفتح و قرار داد
باج بر زمین ماخوذ است از خراج بفتح خاء بمعنی باج زمین و آن حصه از حاصل زمین است که قرار یافته بر آن از جانب صاحب
زمین خواه پادشاه باشد و خواه غیر او باشد **یعنی** روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام گفت قباله است

گرای بزد و زمین تا آباد آن پس قبول کنی آن زمین را از صاحبانش بیست سال یا کمتر از آن یا بیشتر پس آباد آن کنی آن
زمین را به زراعت و مانند آن و به صاحبانش دهی آنچه را که باج کرده شده بر آن زمین پس نیست بر تو باکی بآن **چهارم**
اصل عن سماعة قال سألته عن مزارعة المسلم المشرك فیکون من عند المسلم البذر والبقر ویکون الارض والماء
والخراج والعمل علی العلج قال لا بأس به **شرح** المشرک معروفست ومراد کافرست فیکون بتقدیر فان یکون است پس منصوب
در وقوع میتواند بود و ما برای پیوست **یعنی** روایتست از سماعه بفتح سین و تخفیف میم که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از برزگری مسلمان کافر را با بیرون شدن کار باشد از جانب مسلمان
تخم و گاو و متبد زمین و کار برگیرد امام گفت که نیست پروای بآن **اصل** قال وسألته عن المزارعة قلت الرجل
یبذر فی الارض مائة جریب او اقل او اکثر طعاما او غیره فیأتیه رجل فیقول خذ منی نصف ثمن هذا البذر الذی زرعته
فی الارض ونصف نفقتک علیّ واشرکنی فیه قال لا بأس قلت وان کان الذی یبذر فیه لم یشتره بثمن وانما هو شیء کان
عنده قال فلیقومه قیمة کما یباع یومئذ ثم لیأخذ نصف الثمن ونصف النفقة ویشارکه **شرح** یبذر بباء یکنقطه وذال
بانقطه وراء بینقطه در اول الصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب نصرست و در دوم الصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعلست جریب بفتح جیم بیان شده در شرح حدیث هشتم باب ما یجوز ان یؤاجر به الارض وما لا یجوز که باب صدوپست
و هفتم است متبرفیه بهر دو جا راجع بزراعه است چون در مصدر مذکر و تأنیث مساویست **یعنی** راوی گفت که و پرسیدم
امام را از برزگری شدن گفتم که مردی میکارد در زمین صد جریب را یا کمتر یا بیشتر خواه گندم باشد یا غیر آن باشد پس
آید نزد او مردی پس میگوید که فراگیر از من نصف بهای این تخمی را که کاشتهٔ آنرا در این زمین بر جائی که نصف خرج تو در این
زمین بر من باشد و شریک کن مرا در آن برزگری امام گفت نیست پروائی گفتم که اگر باشد تخمی که کاشته شده در آن برزگری
زآنکه خریده باشد آنرا به بهائی و جز این نیست که آن چیزیست که بوده نزد او از زراعت او مثلا چه باید کرد امام گفت
که پس باید که بها کند آن تخم را بهای که بآنچه فروخته میشود در آن روز بعد از آن باید که فراگیرد نصف آن بها را و نصف
خرج را و شریک شود با مرد در **ابواب صدو بیست و دوم اصل باب قبالة اراضی اهل الذمة وجزیتهم و من یتقبل الارض من السلطان**
فیقبلها قباله بکسر قاف بیان شده در شرح عنوان باب صدو بیست و هفتم الجزیه بکسر جیم و سکون زای بانقطه و یای دو نقطه
در پایین باج سرشمار یتقبل الصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است یقبلها الصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
یعنی این باب بیان قبول کردن زمینهای اهل ذمه و قبول کردن باج سرهای اهل ذمه و بیان کسی است که قبول میکند
زمین را از پادشاه و قبول میفرماید آن زمین را به دیگری و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سألته یا عبد الله
عن رجل کانت له قریة عظیمة وله فیها علوج ذمیون یأخذ منهم السلطان الجزیة فیعطیهم یؤخذ من احدهم خمسون ومن بعضهم
ثلثین واقل واکثر فیصالح عنهم صاحب القریة السلطان ثم یأخذ هو منهم اکثر مما یعطی السلطان قال هذا حرام **شرح** علوج
فیعطیهم برای بیان است یعطیهم بیای سه نقطه وطای بینقطه و نون الصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر
راجع بسلطان است الاعطاء ... خواهانند که شتران آب بخورده نزدیک آب برای اینکه بار دیگر آب بخورند و اینجا
کنایتست از راحت فرمودن بوجه بسیار حرف جار و ضم وفتح و کسر واو و سکون جیم و دال بینقطه است ظرف متعلق
بیعطیهم است الوجه مالداری من بکسر میم و سکون نون حرف جر است و ظرف متعلق بیأخذ است احدهم بفتح همزه و
فتح جیم و تشدید دال بینقطه الصیغه افعل التفضیل است الاجد مالدار ترخمسین منقول باخذ است و هم چنین است ثلثین مراد
با قل و اکثر اقل و اکثر از ثلثین است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بود او را دهی بزرگ
و او راست در آن کرائی که اهل ذمه اند فرا میگیرد از ایشان پادشاه باج سرشمار را یا نیرو شی که راحت میفرماید
ایشان را بمالداری فرا میگیرد از مالدارتر ایشان پنجاه درهم و فرا میگیرد از بعض ایشان سی درهم و کمتر و بیشتر پس صلح

میکنند از جانب ایشان صاحب آن ده با پادشاه و بمبلغ معین بعد از آن فرا میگیرد او از ایشان بیشتر از آنچه میدهد به پادشاه
امام گفت که این حرام است **دوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک ما تقول فی هذه الارض التی یتقبلها من السلطان ثم
یؤاجرها اکرتی علی ان ما اخرج الله منها من شیء کان لی من ذلک النصف والثلث بعد حق السلطان قال لا بأس به کذلک اعامل اکرتی
شرح الاکره بفتح همزه وتخفیف کاف مفتوحه وتخفیف راء بینقطه جمع اکار بفتح همزه وتشدید کاف و آن برزگرانست **یعنی** گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که فدایت شوم چه میگوئی در زمین که بقباله میگیرم آنرا از پادشاه بعد از آن بکرایه میدهم آنرا به برزگران خود
برای نحو که آنچه بیرون آورد الله تعالی از آن زمین از هر چه باشد بوده باشد برای من نصف و ثلث مثلا بعد از خراج پادشاه
امام گفت که نیست پروائی بآن چنان معامله میکنم با برزگران خود **سیوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا
بأس بقبالة الارض من اهلها عشرین سنة واقل من ذلک واکثر فیعمرها ویؤدی ما خرج علیها **شرح** این ظاهرست از شرح
حدیث سیوم باب سابق **اصل** ولا یدخل العلوج فی شیء من القبالة لانه لا یحل **شرح** و داخل نمیکند کسی اهل ذمه را در چیزی از قباله
با آنچه که باج سرشمار ایشانرا مصالحه نمیکند با پادشاه زیرا که آن حلال نمیشود موافق آنچه گذشت در حدیث اول این باب
چهارم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل یتقبل الارض بطیبة نفس اهلها علی شرط یشارطهم علیه وان هو رمّ فیها مرمة
او جدد فیها بناء فان له اجر بیوتها الا الذی کان فی ایدی دهاقینها اولا قال اذا کان قد دخل فی قبالة الارض علی امر معلوم
فلا یعرض لما فی ایدی دهاقینها الا ان یکون قد اشترط علی اصحاب الارض ما فی ایدی الدهاقین **شرح** الطیبه بکسر طاء بینقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه خشنودی و ان هو اخر بتقدیر استفهام است رمّ بفتح راء بینقطه و تشدید میم مفتوحه است
مرمه بفتح میم و فتح راء بینقطه و تشدید میم دوم اصلاح برای کثرت و مصدر میتواند بود و بهر تقدیر از باب نصرست
و بنا بر اول مفعول به است و بمعنی خانه ویران است که محتاج باصلاح بسیار است و بنا بر دوم مفعول مطلق است و بمعنی اصلاح است
بناء بفتح باء یکنقطه و نون و الف ممدوده است خانه الدهاقین جمع دهقان بکسر همزه و تشدید نون است و از اینجای آن کلام می آید
بهتری بود و ما موافق بعض شرح میکنیم الابرای الشتنا کار دیونست الدهاقین بفتح دال بینقطه و کسر قاف جمع دهقان بکسر
دال و سکون هاء روستائیان اول الفتح همزه و تشدید واو مفتوحه است لا یعرض العین بینقطه و راء بینقطه و ضاد بانقطه الصیغه
نفی غایب معلوم باب نصرست الوض بفتح عین و سکون راء متعرض چیزی شدن بمعنی میل بجانب آنچیز کردن صاحب قاموس
گفته که عرض عرضه ولم یتعرض ... **یعنی** روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت پرسیدم
امام را از مردی که قباله میکند زمین را بخوشنودی دل صاحبانش بر شرطی که قرار میدهد با ایشان بر آن آیا و اگر او اصلاح
کند در آن ده خانه را که ویران باشد یا احداث کند در آن ده خانه را آن باشد برای او کرایه خانهای آن ده مگر خانه که
بود در دستهای تصرف روستائیان آن ده در زمان سابق بر قباله امام گفت که چون آن مرد باشد که بتحقیق داخل شده باشد
در قباله آن زمین بر شرطی که معلوم باشد پس باید که متعرض نشود مر آنچه را که در دستهای تصرف روستائیان آن ده است خواه
قدیم و خواه جدید مگر آنکه باشد که بتحقیق الزام کرده باشد بر صاحبان آن زمین آنچه را که در دستهای تصرف روستائیان
است یا بمعنی آنکه گفته باشد که کرایه آنچه در تصرف روستائیان است با من باشد پس اگر اصلاح یا احداث خانه کند کرایه
آن نیز با او خواهد بود **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قریة لاناس من اهل الذمة لا ادری اصلها لهم ام لا غیر
انها فی ایدیهم وعلیهم خراج فاعتدی علیهم السلطان فطلبوا الیّ فاعطونی ارضهم وقریتهم علی ان اکفیهم السلطان بما قل او کثر ففضل لی بعد
ذلک فضل بعد ما قبض السلطان ما قبض قال لا بأس بذلک لک ما کان من فضل **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از دهی
که از جمعی از اهل ذمه است نمیدانم که اصل آن از ایشان بود یا نه سوای رعیت که آن در دستهای تصرف ایشانست و بر ایشان
است باجی پس ظلم کرد بر ایشان پادشاه پس استدعای کردند بسوی من پس دادند بمن زمین خود و ده خود را برابر
این نحو که کفایت کنم از ایشان باج پادشاه را با آنچه کم باشد یا بسیار باشد پس زیاد ماند برای من بعد از آن تصرف در ده بعد از باج

بعد از گرفتن پادشاه آنچه را که گرفت امام گفت که نیست بر والی باکی در آنچه شد از زیادتی **باب صد و سی و یکم اصل الباب**
من یؤاجر ارضا ثم یبیعها قبل انقضاء الاجل او یموت فتورث الارض عنه این باب بیان کسی است که کرایه میدهد زمینی را بعد
از آن میفروشد آن را پیش از آخر شدن زمان اجاره یا میمیرد پس میراث برده میشود آن زمین پیش از آخر شدن زمان اجاره
و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن یونس قال کتبت الی الرضا علیه السلام اسأله عن رجل تقبل من رجل ارضا او غیر
ذلک سنین مسماة ثم ان المقبل اراد بیع ارضه التی قبلها قبل انقضاء السنین المسماة هل للمتقبل ان یمنعه من البیع قبل انقضاء
اجله الذی تقبلها منه الیه وما یلزم المتقبل له قال فکتب له ان یبیع اذا اشترط علی المشتری ان للمتقبل من السنین ماله **شرح**
تقبل بقاف و بای نقطه دار صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است المقبل بکسر باء و تشدید نون است مقبل بقاف و بای منقطه صیغه
اسم فاعل باب تفعیل است قبلها صیغه ماضی باب تفعیل است متقبل صیغه اسم فاعل باب تفعل است ها در اول استفهامیه است
یلزم صیغه مضارع غایب معلوم باب سمع است المتقبل صیغه اسم فاعل باب تفعل است منصوب است در دو جا و حرف جر و ضمیر راجع
بمتقبل است ماله با و موصوله و حرف جر و ضمیر راجع بمتقبل است **یعنی** روایت است از یونس گفت که نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام
می پرسیدم او را از مردی که باجاره گرفت از مردی زمینی را یا غیر آن را چند سالی معین بعد از آن بدرستی که باجاره دهنده اراده
کرد فروختن زمین خود را مثلا که باجاره داده آن را پیش از آخر شدن آن سالهای معین آیا میرسد باجاره گیرنده را اینکه
منع کند او را از فروختن پیش از آخر شدن زمان او که باجاره گرفت آن زمین را از او تا آن زمان و چه چیز لازم
میشود باجاره گیرنده را برای اجاره دهنده راوی گفت که پس امام نوشت که میرسد باجاره دهنده را اینکه فروشد
چون الزام کند بر خریدار اینرا که برای اجاره گیرنده است جمله سالها آنچه از او است **دوم اصل** عن ابراهیم الهمدانی
قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام وسألته عن امراة آجرت ضیعتها عشر سنین علی ان تعطی الاجارة فی کل سنة عند انقضائها
لا تقدم لها شیء من الاجارة ما لم یمض الوقت فماتت قبل ثلث سنین او بعدها هل یجب علی ورثتها انفاذ الاجارة
الی الوقت ام تکون الاجارة منقضة بموت المراة **شرح** ضیعتها بفتح ضاد بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و عین بی نقطه است تعطی صیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال و ضمیر مستتر راجع بامراة است الاجاره منصوب و مفعول دوم است
لا تقدم صیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل منصوب است لم یمض صیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب ضرب است
انفاذ بنون و فا و ذال بانقطه مصدر باب افعال است **یعنی** روایت است از ابراهیم همدانی بفتح میم و سکون ذال بانقطه گفت
که نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام و پرسیدم او را از زنی که باجاره و کرایه داد زمین خود را ده سال را باین شرط که داده شود
کرایه در هر سالی نزد آخر شدن آن سال مقدم نشود برای آن زن چیزی از کرایه چندانکه نگذشته باشد آن وقت آخر
سال آن زن مرد پیش از سه سال یا بعد از سه سال آیا واجب شود بر وارثان او امضای آن اجاره تا وقت معین که آخر
ده سال است یا میباشد آن اجاره بر طرف بسبب مردن آن زن **اصل** فکتب علیه السلام ان کان لها وقت مسمی لم یبلغ فا
ت ملورثتها تلک الاجارة وان لم تبلغ ذلک الوقت وبلغت ثلثه او نصفه او شیئا منه فیعطی ورثتها بقدر ما بلغت من ذلک
الوقت ان شاء الله **شرح** لم تبلغ در دو جا صیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بامراة است و در اول
صفت وقت است و تقدیر لم تبلغه است ضمیر مقدر راجع بوقت است مشار الیه تلک الاجاره کرایه زمان زندگی آن زن
است و ان وصلیه است و مقصود آنست که آن اجاره باطل میشود بسبب مردن آن زن پس ورثه طلب کرایه زمان زندگی آن
زن میکنند با وجود آنکه آن زن را جایز نبود طلب آن کرایه چیزی پیش از وقت بود و تلک الوقت منصوب و مفعول به است
است فا در فیعطی برای بیان است یعطی صیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالاجاره است و ورثتها
منصوب است و مفعول اول است که نایب فاعل نشده و میتواند بود که یعطی صیغه غایب یا غایبه باشد و ورثتها مرفوع و نایب
فاعل باشد و ظرف ما بقدر صفت مفعول دوم محذوف باشد بتقدیر اجاره بقدر **یعنی** پس نوشت امام علیه السلام که اگر باشد آن زن را

دقی

معین که نرسیده باشد بآن وقت پس مرده باشد پس برای وارثان او است آن کرایه که متعلق بزمان زندگی آن زن است
هر چند که آن زن نرسیده باشد بآن وقت معین و رسیده ثلث آن یا نصف یا چیزی دیگر از جمله بیان این آنکه کرایه داده میشود
وارثان آن زن بقدر آنچه آن زن رسیده بآن از جمله آن وقت اگر خواسته باشد الله تعالی **سیوم اصل** کتب رجل
الی ابی الحسن الثالث علیه السلام رجل استاجر ضیعة من رجل فباع المواجر تلک الضیعة التی آجرها بحضرة المستاجر ولم ینکر المستاجر
البیع وکان حاضرا له شاهدا علیه فمات المشتری وله ورثة ایرجع ذلک فی المیراث او یبقی فی ید المستاجر الی ان ینقضی اجارته
فکتب علیه السلام الی ان ینقضی اجارته **شرح** نوشت مردی بسوی امام علی نقی علیه السلام که مردی باجاره گرفت آب و زمینی را
از مردی پس فروخت باجاره دهنده آن آب و زمین را که باجاره داده آنرا او بحضور باجاره گیرنده و منع نکرد باجاره
گیرنده آن فروختن را و بود حاضر بر فروختن را گواه بر آن فروختن پس مرد خریدار و او را است وارثان آیا
بر میگردد آن فروخته شده در میراث یا باقی میماند در دست تصرف باجاره گیرنده تا آنکه آخر شود زمان اجاره
او پس نوشت امام علیه السلام که تا آنکه آخر شود زمان اجاره او **باب صد و سی و دوم اصل باب الرجل یستاجر**
الارض او الدار فیؤاجرها باکثر این باب بیان مردیست که باجاره گرفت زمینی را یا سرا را پس باجاره میدهد آنرا
بزیاده و نرد از آنچه باجاره گرفت و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه
السلام قال سألته عن الرجل یتقبل الارض من الدهاقین فیؤاجرها باکثر مما یتقبلها ویقوم فیها بحظ السلطان فقال لا باس
به ان الارض لیست مثل الاجیر ولا مثل البیت ان فضل الاجیر والبیت حرام **شرح** یتقبل بقاف و بای منقطه صیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعل است من برای ابتدا است و ظرف متعلق بیتقبل است یا برای تبعیض است و ظرف حال
الارض است و بنابر اول مراد به دهاقین روستا نشینان است موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم باب صد و سی ام و بنابر دوم
مراد به دهاقین روستاها است و یقوم صیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الحظ در دو جا بکسر حا و تشدید نون اضافه
بیانی سابق است الف لام الارض برای عهد خارجی است و مراد حاصل خیز است و حاصل فرق آنست که تقبل ارض حاصل
خیز مجهول میباشد مثل ثلث حاصل که گاهی کم و گاهی زیاد می باشد بخلاف استیجار مزدور و خانه **یعنی** روایت است از
ابو الربیع شامی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که باجاره میگیرد زمین حاصل خیز را از روستائیان
پس باجاره میدهد آنرا بزیاده تر از آنچه باجاره میگیرد آنرا او ایستادگی میکند در آن بجهت حصه پادشاه امام گفت که نیست باکی
بآن بیان این آنکه آن زمین نیست مانند مزدور و نه مانند خانه بدرستی که زیادتی مزدور و خانه مثلا حرام است **دوم**
اصل عن اسمعیل بن الفضل الهاشمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل استاجر من السلطان من ارض الخراج
بدراهم مسماة او بطعام مسمی ثم آجرها وشرط لمن یزرعها ان یقاسمه النصف او اقل من ذلک او اکثر وله فی الارض بعد ذلک
فضل ایصلح له ذلک قال نعم اذا حفر نهرا او عمل لهم شیئا یعینهم بذلک فله ذلک **شرح** من در اول ابتدائیه است و ظرف
متعلق باستاجر است و در دوم اسم است بمعنی بعض و مفعول است آجرت الخراج بفتح و ضم خاء بانقطه باج زمین **روایت است از**
اسمعیل بن فضل هاشمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که باجاره گرفت از پادشاه بعض زمینی
باج را بدرهمها که معین مثل هزار درهم یا بگندم و جوی معین مثل هزار من و شرط کرد برای آنکه زراعت کند آن زمین را
اینکه حصه دهد او را نصف حاصل یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و برای او است در آن زمین بعد از آنکه باو رسد میکرد
زیادتی آیا خوب میشود برای او امام گفت که آری بیان این آنکه چون کند نهری را او برای زارعان چیزی را که مدد کند
ایشان را بآن چیز پس حلال است او را آن زیادتی **اصل** قال وسألته عن الرجل استاجر ارضا من ارض الخراج بدراهم
مسماة او بطعام معلوم فیؤاجرها قطعة قطعة او جریبا جریبا بشیء معلوم فیکون له فضل فیما استاجر من السلطان ولا ینفق شیئا او یؤاجر
تلک الارض قطعا علی ان یعطیهم البذر والنفقة فیکون له فی ذلک فضل علی اجارته وله تربة الارض او لیست له فقال اذا استاجرت

در ضمان نفقت عیال شیئا او در صحت عیناً فلا باس بما ذکرت شرح قطوه بکسر قاف و سکون طاء است جریب بفتح جیم پیمانه
شده در شرح حدیث ششم باب ما یجوز ان یواجر به الارض و ما لا یجوز که باب صد و بیست و هفتم است قطعا بکسر قاف و فتح
طاء است القریه بفتح تا و دو نقطه در بالا و کسر را بی نقطه و یای دو نقطه جمع ترات بفتح تا و کسر را خاکه انها و مراد اینجا مواضع
غیر زراعت مثل جاهای دیگه و مثل چراگاهها رمت بر را بی نقطه و دو میم لفظ ماضی مخاطب معلوم باب افعل و مرب است
از مرمه اصلاح یعنی راوی گفت که پرسیدم امام را از مردی که باجاره گرفت قوصی را از جمله زمینی باج بود باسم
معین یا بگندم و جوی معین پس باجاره میدهد آنرا پاره پاره یا جریب جریب بچیزی معین پس میباشد برای او
زیادتی از انچه باجاره گرفت و خرج میکند چیزی را یا باجاره میدهد آن زمین را چند پاره برای اینکه ... از غاصرا
تخم و خرج پس چه باشد او را در اجاره و آیا زیادتی برای اجاره او و برای اوست خاکه انهای آن زمین یا نیست
آن خاکها انها برای او امام گفت که چون باجاره گرفتی زمین را پس خرج کردی در ان زمین چیزی را یا اصلاح کردی در ان پس نیست
پروای برای بانچه گفتی سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یستأجر الارض ثم یواجرها باکثر مما استاجر
به فقال لا باس ان هذا لیس کالحانوت و لا الاجیر ان فضل الحانوت و الاجیر حرام شرح الحانوت بحاء بی نقطه و الف
و ضم نون و سکون واو و تاء دو نقطه در بالا دکان مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان رجلا استاجر دارا بعشرة دراهم فسکن ثلثیها و آجر ثلثها بعشرة دراهم لم یکن به باس
و لا یواجرها باکثر مما استاجرها به الا ان یحدث فیها شیئا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر اینکه مردی
اجاره میگرفت سرایرا بده درهم پس منزل خود میکرد دو ثلث آنرا و باجاره میداد ثلث آنرا بده درهم نمی بود آن
پروای و باجاره نمیداد آن سرا را بزیاده تر از انچه باجاره گرفت آنرا با آنکه احداث کند در آن سرا چیزی را
که نفع کند مستاجر دوم را و تفضل اند و در باها پنجم اصل عن ابراهیم بن میمون ان ابراهیم بن المثنی سال ابا عبد الله
علیه السلام و هو یسمع عن الارض یستأجرها الرجل ثم یواجرها باکثر من ذلک قال لیس به باس ان الارض لیست بمنزلة البیت
و الاجیر ان فضل البیت حرام و فضل الاجیر حرام شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب ششم
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اتقبل الارض بالثلث او الربع فاقبلها بالنصف قال لا باس به قلت فاتقبلها بالف
درهم فاقبلها بالفین قال لا یجوز قلت کیف جاز الاول و لم یجز الثانی قال لان هذا مضمون و ذلک غیر مضمون شرح
... الالف درهم است و ... ذلک ثلث یا ربع حاصل است و مراد بمضمون چیزیست که مشخص است ...
نشود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که باجاره میگیرم زمین را بثلث حاصل یا ربع حاصل پس باجاره میدهم آنرا
بنصف حاصل امام گفت که نیست پروای بآن گفتم پس باجاره میگیرم زمین را بهزار درهم پس باجاره میدهم آنرا بدو هزار
درهم امام گفت که جایز نیست گفتم که چگونه جایز شد اول و جایز نشد دوم امام گفت که برای اینکه هزار درهم مشخص است و
ثلث یا ربع حاصل مشخص نیست هفتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا تقبلت ارضا بذهب
او فضة فلا تقبلها باکثر مما تقبلتها به و ان تقبلتها بالنصف و الثلث فلک ان تقبلها باکثر مما تقبلتها به لان الذهب و
الفضة مضمونان شرح این ظاهر است از شرح سابق هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یستاجر الدار ثم
یواجرها باکثر مما استاجرها قال لا یصلح ذلک الا ان یحدث فیها شیئا شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب
نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام انی لاکره ان استاجر رحی وحدها ثم اواجرها باکثر مما استاجرتها به الا ان یحدث فیها
حدثا او نغرم فیها غرامة شرح اکره بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است نحدث بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و ثاء سه نقطه
بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب افعال است حدثا بفتح حا و فتح دال است نغرم بنون بفتح با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع
متکلم مع الغیر معلوم باب علم است الغرامه بفتح غین با نقطه و را بی نقطه تاوان و مراد اینجا خرج است یعنی گفت امام

جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من هر آینه کراهت دارم از اینکه اجاره کنم آسیا برا تنهای آن بعد از ان باجاره دهم
آنرا بزیاده تر از انچه باجاره گرفتم آنرا با آن مگر آنکه احداث کنیم در ان آسیا چیزی تازه را یا دهیم در ان آسیا تاوانرا
دهم اصل عن سماعة قال سالته عن رجل اشتری المرعی یرعی فیه بخمسین درهما او اقل او اکثر فاراد ان یدخل معه من
یرعی فیه و یاخذ منهم الثمن قال فلیدخل معه من شاء ببعض ما اعطی و ان ادخل معه بتسعة و اربعین و کانت غنمه بدرهم
فلا باس و ان هو رعی فیه قبل ان یدخل بشهر او شهرین او اکثر من ذلک بعد ان یبین لهم فلا باس شرح المرعی
بفتح میم و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه و الف مقلب از یا علف چراگاه یرعی بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است
و ضمیر مستتر راجع برجل است یدخل بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ان بکسر همزه و سکون نون بهر دو جا شرطیه
است و میتواند بود که وصلیه باشد و بنابر اول فاء فلا باس جزائیه است و بنابر دوم تفریعیه است یعنی روایت
از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که خرید علف چرا
گاهی را که چراند گوسفندان خود را در ان به پنجاه درهم یا کمتر یا بیشتر پس اراده کرد که داخل کند با خود جمعی را که
چرانند گوسفندان خود را در ان و فرا گیرد از ایشان آن بهای علف را امام گفت که پس باید که داخل کند با خود هر که
را که خواهد ببعض بهای که داد و اگر داخل کند با خود جمعی را به چهل و نه درهم و باشند گوسفندان او بدرهمی پس نیست پروای
و اگر او چرانید در ان چیزی از انکه داخل کند جماعتی یا دو ماه یا بیشتر از ان بعد از انکه بیان کند برای ایشان که در اعلان
مدت من چرانیدم پس نیست پروای اصل الیس لو ان رجلا ... بخمسین درهما و یرعی معهم و لا باکثر من خمسین و لا یرعی
معهم الا ان یکون قد عمل فی المرعی عملا حفر بئرا او شق نهرا او تعنی فیه برضا اصحاب المرعی فلا باس ببیعه باکثر مما اشتراه به لانه
قد عمل فیه عملا فبذلک یصلح له شرح عمل بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است حفر بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب بمعنی
عمل است شق بشین با نقطه و تشدید قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است تعنی بعین بی نقطه و نون و الف مقلب از یاء
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است یعنی و جایز نیست او را اینکه فروشد آن علف را به پنجاه درهم و چراند با
ایشان و نه اینکه فروشد بزیاده تر از پنجاه درهم و بچراند با ایشان و چه جای اینکه چرانو نیز مگر آنکه آن مرد باشد که بتحقیق
کرده باشد در ان علف کاری کنده باشد چاهی را یا شکافته باشد نهری را یا آزاری کشیده باشد در ان برضای صاحبان
آن علف پس نیست پروای بفروختن آن علف بزیاده تر از انچه خرید آنرا بآن زیرا که او بتحقیق کرد در ان علف کاری را
پس بآن عمل خوب میشود برای او فروختن بزیاده تر اگر گوئی اگر این در معامله داخل خرید و فروخت است پس چرا
بزیاده تر جایز خواهد بود و ایضا این حدیث مناسب عنوان این باب نخواهد بود و اگر داخل استیجار و مواجره است پس
استعمال اشترا و بیع در ان خوب نمینماید گوئیم که داخل استیجار و مواجره است در حقیقت زیرا که علف آن زود
بر و نمو میکند پس محصور نیست لیکن شبیه است باشترا و بیع علف پس استعمال اشترا و بیع از قبیل استعاره است
باب صد و سی و سیوم اصل باب الرجل یتقبل بالعمل ثم یقبله یتقبل بقاف و بای یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعل است التقبل بمقاطعه گرفتن باء در بالعمل زایده است برای التقویه یا برای السببیه است و بنابر دوم مفعول
یتقبل محذوف است بتقدیر یتقبل العامل یقبل بقاف و بای یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع
بالرجل است و ضمیر بارز راجع بعمل یا راجع بعامل است که مقدر است التقبیل بمقاطعه دادن چیزی ... راجع بالرجل است
باکثر متعلق بیقبل است تقبل بقاف و بای یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل بتقدیر تقبل به است این باب
بیان مردیست که بمقاطعه میگیرد کاری را بمبلغی بعد از ان بمقاطعه میدهد آن کار را بغیر خود بزیاده تر از انچه بمقاطعه گرفته
بآن در این باب یک حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلام انه سئل عن الرجل یتقبل بالعمل فلا یعمل فیه و یدفعه الی
آخر فیربح فیه قال لا الا ان یکون قد عمل فیه شیئا شرح یتقبل بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است بالعمل بیان شد

من غیره باکثر مما تقبل

و در شرح عنوان این باب ضمیر منه راجع بمصدر مستقبل است و ضمیر بدو راجع بعمل یا راجع بعامل است و نحن بجر ابرا سقط و بار یکنقطه و جاء
سقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم بتقدیر استفهام است یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
انکه او بهم رسیده شد از روی که بمقاطعه میگیرد کار را پس اثر و کاری نمیکند در ان گرفتن بمقاطعه پس میدهد آن کار را بسوی دیگری آیا
پس فایده میکند در ان گرفتن بمقاطعه امام گفت که نه مگر آنکه باشد که بتحقیق کرده باشد در ان گرفتن بمقاطعه کار را دوم اصل
عن الحکم الخیاط قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اتقبل الثوب بدرهم و اسلمه باکثر من ذلک لا ازید علی ان اشقه قال لا باس
به ثم قال اتقبله من عمل ثم استفضلت فیه شرح حکم بفتح حاء بی نقطه و فتح کاف است خیاط بفتح خاء با نقطه و تشدید یاء دو
نقطه در پایین است اتقبل بقاف و باء یکنقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است الثوب مرفوع و مبتدا است بدرهم
خبر مبتدا است و این جمله برای بیان مفعول اتقبل است یا او جدت الناس اخیر لفظه اسلمه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
تفعیل است و ضمیر راجع بثوب است ما در فیما موصوله است من عمل بیان ما موصوله است استفضلت بفاء و ضاد بانقطه بصیغه ماضی
مخاطب معلوم باب استفعال است و مراد با استفضال است اینجا طلب زیادتی پارچه در کار کردن است زیرا که اکثر کارگران
خیاط زیادتی پارچه را میدزدند یا مراد طلب فایده است و بر هر تقدیر ضمیر فیه راجع بما موصوله است یعنی روایت است از حکم
خیاط که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من بمقاطعه میگیرم پارچه برش را که جامه بکنم را بهم باشد و میدهم جامه
را بجنس بدرهم یا و بیشتر از یک درهم بهرحالی که زیاد نمیکنم بر اینکه برش کنم گریبان جامه را امام گفت که نیست پروای بان بعد از ان
امام گفت که نیست پروای و آنچه بمقاطعه گرفتی آنرا از عمل بعد از ان طلب زیادتی کردی در ان سیوم اصل
عن علی بن میمون الصائغ قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اتقبل العمل فیه الصیاغة و فیه النقش فاشارط النقاش
علی شرط فاذا بلغ الحساب بینی و بینه استوضعته من الشرط قال فبطیب نفس منه قلت نعم قال لا باس شرح ضمیر فیه بر
راجع بعمل است جمله حالیه حال العمل است الصیاغة بکسر صاد بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو و غین با نقطه
مصدر باب نصر زرگری النقش بفتح نون و سکون قاف و شین بانقطه مصدر باب نصر رنگ آمیزی بلغ بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بنقاش است الحساب بکسر حاء بی نقطه و تخفیف سین بی نقطه مضروب و معمول
بلغ است استوضعته بصاد و بالنقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب استفعال است و ضمیر بارز راجع بالنقاش است
و الاستیضاع طلب تخفیف مقصود سایل اینست که من بمقاطعه میگیرم کار دو قسم از کار که خود را یکی زرگری و یکی نقاشی هر
کدام را بمبلغی معین و کار زرگری را بمقاطعه میدهم بدیگری بزیاده از مبلغی که بمقاطعه گرفتم چون خود نیز عمل در ان میکنم
پس برای و در ان فایده هست اما کار نقاش چون من عمل در ان نمیکنم با وی مبلغی که بمقاطعه گرفتم بمقاطعه میدهم آنرا
پس برای حصول فایده در ان استیضاع میکنم مطیب بهاء حرف جر و کسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک
نقطه بتقدیر استفهام است یعنی روایت است از علی بن میمون زرگر که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من
بمقاطعه میگیرم کار را که آن خود در بر حالی که در ان کار زرگری هست که خود داخل میشوم و در ان کار نقش هست که من
داخل ان نمیشوم پس گفتگو میکنم نقاش را بر مزدی معینی پس چون نقاش رسد بحساب میان من و میان او طلب تخفیف
میکنم نقاش را از ان مزد امام گفت که آیا پس تخفیف بخوشی دل از جانب اوست گفتم که آری امام گفت که نیست پروای

باب صد و شصت و چهارم اصل باب بیع الزرع الاخضر و القصیل و اشباهه

شرح القصیل بفتح قاف و کسر صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین بمعنی مفعول باب ضرب روییده جو و گندم که کاشته شده باشد بقصد انیکه بریده شود پیش از خوشه کردن
ضمیر اشباهه راجع بقصیل است یا راجع بکل واحد است یعنی این باب بیان فروختن زراعت سبز و قصیل و مانندهای
آنست و در این باب نه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا باس بان تشتری زرعا اخضر ثم تترکه حتی
تحصده ان شئت او تعلفه من قبل ان یسنبل و هو حشیش و قال لا باس ان یشتری زرعا قد سنبل و بلغ بحنطة

استعمال اشتراء را فشال این نوعی از مجاز است زیرا که در اصل استعاره است در حقیقت چنانچه بیان شده در شرح حدیث
دوم باب صد و سی و دوم کتابه بجای سیقط و صاد بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر و ضرب است الحصاد
بفتح و کسر حا چیدن جو و گندم در وقت رسیدن آن و برای عطف بر تشتری است تعلفه بتاء سیقط و فاء بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب ضرب است یسنبل بیاء سیقط و نون و باء یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعلال است و در حنطه
برای تعدیه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست پروای با اینکه خرید کنی زراعت سبز را بعد از ان وا
گذاری آنرا تا آنکه حصاد کنی آنرا اگر خواهی یا علف ستور کنی آنرا پیش از آنکه خوشه کند و آن گیاه باشد و امام گفت
که نیست پروای نیز با اینکه خرید کنی زراعتی را که بتحقیق خوشه کرده باشد و رسیده باشد گندم را دوم اصل عن حریز عن
بکیر بن اعین قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ایحل شراء الزرع الاخضر قال نعم لا باس به شرح روایت است از حریز از بکیر بن اعین
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا حلال میشود خرید زراعت در حالی که سبز باشد گفت که آری نیست پروای بان سیوم
اصل عنه عن زراره مثله و قال لا باس بان تشتری الزرع او القصیل اخضر ثم تترکه ان شئت حتی یسنبل ثم تحصده
و ان شئت ان تعلف دابتک قصیلا فلا باس به قبل ان یسنبل فاما اذا سنبل فلا تعلفه رأسا فانه فساد شرح روایت
از حریز از زراره مثل حدیث سابق و در این حدیث امام گفت که نیست پروای با اینکه خرید کنی زراعت را و قصیل را در حالی
که سبز باشد بعد از ان وا گذاری آنرا اگر خواهی تا آنکه خوشه کند بعد از ان حصاد کنی آنرا و اگر خواهی که علف دهی ستور
خود را در حالی که قصیل باشد پس نیست پروای بان پیش از آنکه خوشه کند پس اما چون خوشه کرد پس علف ستور مکن آنرا
اصلا چه بدرستی که آن افساد ستور است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی زرع بیع و هو حشیش ثم سنبل قال لا باس
اذا قال ابتاع منک ما یخرج من هذا الزرع فاذا اشتراه و هو حشیش فان شاء اعفاه و ان شاء تربص به شرح
اعفاه بعین بی نقطه و فاء و الف منقلب از واو و ضمیر راجع بحشیش بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاعفاء اهلاک
ما نبت از عفا الشیء یعفو بتخفیف فاء و الف ممدوده یعنی هلاک و بر طرف شد تا اثر جزی تربص براء بی نقطه و باء یکنقطه و صاد
بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم تفعل است ضمیر به راجع بحشیش است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در زراعتی که فروخته
شده در حالی که آن گیاه است بعد از ان خوشه کرد گفت که نیست پروای چون مشتری گفته باشد که میخرم از تو آنچه را که بیرون آید از این
زراعت یا بیع کرد آنچه را که بعد از ان تو کند نیز و داخل بیع کند پس چون خرید آنرا در حالی که آن گیاه است پس اگر خواهد بر طرف میکند
آن گیاه را و اگر خواهد انتظار میکشد تا آن گیاه رسید تا حاصل آرد پنجم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد
الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن المحاقلة و المزابنة قلت و ما هو قال ان یشتری حمل النخل بالتمر و الزرع
بالحنطة شرح محاقله بحاء بی نقطه و قاف مصدر باب مفاعله است مزابنه بزای با نقطه و باء یکنقطه و نون مصدر باب
مفاعله است ظاهر آن است که نشر بترتیب لف باشد و تفسیر اهل لغت موافق عکس است حمل بفتح حاء بی نقطه
و سکون میم است و الزرع بتقدیر و حمل الزرع است یعنی روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از محاقله و مزابنه گفتم و چیست آنچه گفتی امام گفت که اینکه خرید کنی بار درخت خرما
را بخرما و بار زراعت را بگندم مثلا ششم اصل عن سماعة قال سألته عن شراء القصیل یشتریه الرجل فلا یقصله و یبدو له
فی ترکه حتی یخرج سنبله شعیرا او حنطة و قد اشتراه من اصله علی ان ما به من خراج فهو علی العلج فقال ان کان اشترط حین اشتراه
ان شاء قطعه و ان شاء ترکه کما هو حتی یکون سنبلا و الا فلا ینبغی ان یترکه حتی یکون سنبلا شرح یقصله بقاف و صاد
بی نقطه و ضمیر راجع بالقصیل بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است القصل بفتح قاف و سکون صاد بی نقطه بریدن یبدو بیاء یکنقطه و دال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بشیء است مطلق است که ظاهر است در هر فی نفی البدو و لفظ یا و حجم
دال و تشدید واو ظهوری چیزی یخرج بیاء با نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است سنبله مرفوع و

و فاعل است بشود الفیتر از لسبب در تخریج سنبل است یعنی بخریج شود سنبله من ثوب نو است مهمله بفتح همزه و سکون حاء مهمله و نقطه دار
رابع التفصیل یعنی اول اشتراط است شرطیه است ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و مضمون جمله چون در حکم نبود باشد
مدخول حرف جزمی باشد مثل السلک بلاد الله الا الله آیه بنون و الف منقلب از واو در ما الکیقطه و جزاء جواب التفصیل است
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است النوب بفتح نون و سکون واو برخوردن چیزها انبوب علی بکسر میم و سکون لام
و جیم بیان شد در شرح حدیث اول باب صد و بیست و اینجا اشارتست از باب ان و در دوم نیز بکسر همزه و سکون شرطیه
است اشتراط بصیغه ماضی غایب معلوم باب انفعال است ان در سیوم نیز بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و مضمون جمله منسوب است
محلا و مفعول اشترط است و جزا از شرط محذوف است تقدیر فیجوز له ذلک الامر کیست از ان شرطیه و لا نافیه و حاصل جواب
است که الکتفا بقرینه ان نا به خرج الحضو علی العلج یشود نبود کرد بلکه القرع با شترادای باید **یعنی** روایتست از سماعه که
راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از خریدن تفصیل میوه درختان پس چیزی چند
اثر او ظاهر میشود در اجزای ان زمین ... اکنکاشتن آن تا دانکه بیرون آید جو خوشه آن یا گندم خوشه آن و بتحقیق خریدار آن
در اول خریدن آن برای بیع که اگر برخورد آن تفصیل را پس اگر بایع هر فروشنده باشد پس امام گفت که اگر در یابد که الزام
کرده باشد و ردی فتی که خرید تفصیل را با جای پس آن باید که اگر خواهد جیند تفصیل را و اگر خواهد بدو اگذارد آنرا چنانچه هست تا شود
خوشه پس جایز است او را آن و اگذاشتن و اگر الزام نکرده باشد پس سزاوار نیست او را اینکه اگذارد تفصیل را تا از یکی شود خوشه
چه جای اینکه حاصل جو یا گندم دیر **هفتم اصل** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام ... و زاد فیه ان خیان علیه فلیسقه
و لینفقه و له ما خرج منه **شرح** الطسق بفتح و کسر طاء بنقطه و سکون سین بنقطه و قاف باج زمین صاحب قاموس گفته که الطسق
بالفتح و المرء البناء ده فیکرها ... من الخراج علی الجریان ... معرب تسقه
بفتح نون و فتح فاء و قاف و تاء ... جمع التفصیل عبارتست از خرج روزیانه تحصیل از باج و مانند آن از رسوم الفقراء
آن تفصیل و این مبنی بر اینست که بایع التزام طسق ... نکرده و التزام خراج بر فرض وقوع آن اگر کرده باشد بنا بر اعتقاد
است که تفصیل خراج میدارد پس ملوم است **یعنی** روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام مانند حدیث سابق و زیاد کرد
در آن این را که پس اگر آزرد کند نان زراد و ... بر استی که بر اوست باج زمین آن تفصیل و خرج آن تفصیل و بهای اوست جو
یا گندمی که حاصل شد از دانه **هشتم اصل** عن سماعة قال سألته عن الرجل یزرع زرعا ... او مما یقوم فیه النفقة
ثم یرید ان یبیعه ... قال لا یشتری بالورق فان اصلها طعام **شرح** المعاهد بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول
باب مفاعله ... غایب معلوم باب ... حرف ... نون و سکون
قاف ... انتقال انتقام ... بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب ...
و بنا بر اول تقدیر ... **یعنی** روایتست
از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که کاشته کاشته و اخواه
باشد یا ذمی باشد پس خرج کرد در آن کاشته خرجی را بعد از آن ... از جهت فروختن آن برای
بیان اینکه نقل میکند کوچ میشود از جای خود یا برای احتیاجی امام گفت که نخرد آنرا بنقد سیم مثلا باید که بجو یا بگندم
بخرد چه بدرستیکه تخم آن کاشته جو یا گندم است **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال رخص رسول الله صلی الله علیه و آله
فی العرایا بان تشتری بخرصها تمرا قال و العرایا جمع عریة و هی النخلة تکون للرجل فی دار رجل آخر فیجوز له ان یبیعها بخرصها تمرا و لا
یجوز ذلک فی غیره **شرح** عرایا بفتح عین بنقطه و تخفیف را بنقطه و الف و یا دو نقطه در پایین و الف مقصوره است
تشتری بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افتعال الخرص بکسر و ضم خاء بنقطه و سکون را بنقطه و صاد بنقطه مقدار تخمینی چیزی
و بفتح خاء مصدر باب نصر تخمین مقدار چیزی و اسم مصدر نیز بکسر خا است و مراد اینجا معنی اول است تمرا تمیز خرصها است عریه بفتح

یعنی بخرما

یعنی بنقطه و کسر را بنقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین که در وزن فعیله است یعنی فاعله یا مفعوله است و عبارتست از
یک درخت خرما که در خانه است یا در خانه کسی که یکی از مال صاحبش با آن میت ... خرما تمر است و مراد اینست که قیاس بخرج بار خرما
جایز نیست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رخصت داد رسول الله صلی الله علیه و آله در عرایا
باینکه خریده شود آنها بمقدار تخمینی آنها از خرما امام گفت که و عرایا جمع عریه است و آن یک درخت خرما است که می باشد برای
مردی در خانه مردی پس جایز است مر او را اینکه فروشد حاصل آنرا بمقدار تخمین آن از خرما و جایز نیست مثل آن
خرید و فروخت در غیر خرما **باب صد و سی و پنجم اصل باب بیع المراعی شرح** المراعی بفتح میم و تخفیف را بنقطه و الف
و کسر عین بنقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع مرعی بفتح میم و سکون را و الف جراگاهها **یعنی** این باب بیان فروختن
علفهاست که جراگاههاست در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألته عن الرجل المسلم یکون له الضیعة فیها جبل مما یباع یأتیه اخوه المسلم و له غنم قد احتاج الی جبل یحل له ان یبیعه الجبل کما
یبیع من غیره او یمنعه من الجبل ان طلبه بغیر ثمن و کیف حاله فیه و ما یأخذه قال لا یجوز له بیع جبله من اخیه لان الجبل لیس جبله انما
یجوز له البیع من غیر المسلم **شرح** مراد بمسلم شیعه امامی است الضیعة بفتح ضاد بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و
عین بنقطه ده و مانند آن از اسباب زمین جبل بفتح جیم و با ر بکنقطه است جایع یعنی جایع علف است و این اشارتست باینکه
صاحب ده محتاج العلف آن کوه نیست و الا منع برادر مسلم جایز می بود و را پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث آینده
مراد با خوه المسلم شریک او در دین شیعه امامی است خواه برادر نسبی نیز باشد و خواه نباشد موافق آیت سوره حجرات
انما المؤمنون اخوة او یمنعه منصوب معطوف بر یبیعه **یعنی** روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مرد مسلمان که می باشد او را ده و در آن ده هست کوهی از جمله آنچه فروخته میشود علف آن می آید نزد
او برادر او که مسلمان است و آن برادر را است گله گوسفندی بتحقیق محتاج شده بسوی کوهی برای چراگاه آیا حلال میشود صاحب
ده را اینکه فروشد بآن برادر مسلمان علف آن کوه را چنانچه میفروشد بغیر برادر مسلمان یا اینکه منع کند برادر مسلمان را از
آن کوه اگر طلب کند آنرا بی بها و چگونه است حال آن صاحب ده در حق آن کوه و حال آنچه بگیرد آنرا از بهای علف کوه
امام گفت که جایز نیست آن صاحب ده را فروختن علف کوه او بسر برادر او زیرا که آن کوه مال او نیست جز این نیست که جایز
است او را فروختن بغیر مسلمان حاصل اینست که کوه از جمله انفالست که مال امام مفترض الطاعة است چنانچه گذشت در کتاب
الحجه در حدیث چهارم آخر ابواب و امام آنرا حلال کرده برای هر یک از شیعه امامیه که محتاج بآن باشد از صاحب ده محتاج بآن
نباشد پس فروختن او بشیعه امامی و منع او شیعه امامی را جایز نیست و فروختن او بمخالفان و منع او از آن مراجایز است و بهای
آن حلال است **دوم اصل** عن ادریس بن زید عن ابی الحسن علیه السلام قال و سألته فقلت جعلت فداک ان لنا ضیاعا و لها
حدود و فیها مراعی و للرجل منا غنم و ابل و یحتاج الی تلک المراعی لابله و غنمه ایحل له ان یحمی المراعی لحاجته الیها فقال اذا کانت
الارض ارضه فله ان یحمی و یصیر ذلک الی ما یحتاج الیه قال و قلت له الرجل یبیع المراعی فقال اذا کانت الارض ارضه فلا بأس
شرح زید بفتح زای بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بنقطه است و در کتب رجال زیاد است پس میتواند بود که الف
برسم الخط افتاده باشد و سألته بواو مبنی بر اینست که سؤال دیگر بوده و اینجا منقول نشده و در بعض نسخ واو نیست فادر فقلت
برای بیانست مراعی السکون یا رفع بر تقدیم منع حرف بر اعلالست و راه بکسر عین و تنوین نیز جایز است بنا بر تقدیم اعلال بر منع
حرف مثل جواری و جوار در حالت رفع یحمی بجا بنقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب **یعنی**
روایتست از ادریس بن زید از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را با سیر و سؤ گفتم که قربانت شوم بدرستی که ما
شیعه امامیه را است دیههای و آنها را است اطراف و در آن اطراف است چراگاههای و برای مردی از جمله ما شیعه امامیه
است گله گوسفندی و گله شتری و محتاج میشود بآن چراگاههای برای گله شتر خود و گله گوسفند خود آیا حلال میشود برای

او اینکه منع از دیگران کند آن چراگاه را برای احتیاج او بسوی آنها امام گفت که چون باشد آن زمین زمین او باید
که چراگاه ده او باشد پس جایز است او را اینکه منع از دیگران کند و گرداند آنرا بسوی آنچه محتاج میشود بسوی آن راوی
گفت که و گفتم امام را که آن مرد آیا میفروشد آن چراگاهها را پس امام گفت که چون باشد آن زمین زمین او پس نیست
بر او مراد صورتیست که فروخته شد بچراگاه دیگری یا برای مصلحتی یا فروخته شد بخلاف آنچه بقرینه آنچه گذشت در حدیث سابق

سیوم اصل سألت الرضا علیه السلام عن الرجل یکون له الضیعة ویکون لها حدود تبلغ حدودها عشرین میلا واقل واکثر یأتیه
الرجل فیقول له اعطنی من مراعی ضیعتک واعطیک کذا وکذا درهما فقال اذا کانت الضیعة له فلا بأس **ش** مراد برجل
اول مؤمن است و مراد برجل دوم مخالف است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول این باب و میتواند بود که مراد برجل دوم
نیز مؤمن باشد و فروختن بدراهم برای خریدن مثل آن باشد برای گله گوسفند و نسبه خود بنا بر مصلحت المیل بکسر میم
و سکون یای دو نقطه در پایین ثلث فرسخ **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که می باشد او را ده و می باشد
آن ده را اطرافی میرسد اطراف آن به بیست میل و کمتر و بیشتر میآید نزد او مردی پس میگوید او را که بده بمن چراگاه
های ده ترا و میدهم ترا چنین و چنین درهم پس امام گفت که چون باشد آن ده از او پس نیست پروائی **چهارم اصل**
عن اسمعیل بن الفضل قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن بیع الکلاء اذا کان سیحا فیعمد الرجل الی مائه فیسوقه
الی الارض فیسقیه الحشیش وهو الذی حفر النهر وله الماء یزرع به ما شاء فقال اذا کان الماء له فلیزرع به ما شاء
فقال اذا کان الماء له فلیبعه بما احب قال وسألته عن بیع حصائد الحنطة والشعیر وسایر الحصاید فقال حلال فلیبعه ان شاء
ش بیع بفتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین است الکلاء بفتح کاف و فتح لام و همزه و علف خودرو که چیده
نشده است و ضمیر کان راجع بکلاء است السیح بفتح سین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین مکسوره و حای بی نقطه آنچه آب
جاری خورد ماخوذ است از سیح بفتح سین و سکون یا بمعنی آب جاری که بر روی زمین باشد و فیعمد برای بیان است یعمد
بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الف لام الرجل برای عهد ذهنی است و مراد مردی از
شیعه امامیه است ضمیر مائه راجع برجل است الف لام الارض برای عهد خارجی است و مراد ارض کلاء است الحشیش منصوب
و مفعول دوم فیسقیه است و عبارتست از کلاء ضمیر هو راجع برجل است حفر بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است و مراد
بحفر نهر آنست که نهری کنده و آبی از رودخانه جدا کرده در آن نهر برای خود ضمیر به راجع بماء است و ما منصوب و ضمیر فلیبعه راجع
بکلاء است الحصاید بفتح حای بی نقطه و تخفیف صاد بی نقطه و الف و دال بی نقطه زراعتی که چیده شده باشد و هنوز کوفته
نشده باشد حصاید بفتح حا و تخفیف صاد و الف و کسر همزه جمع حصاد است **یعنی** روایت است از اسمعیل بن فضل گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از فروختن علف زمین چون باشد پرورده به آب جاری بیان این آنکه قصد میکند
مرد بسوی آب جاری خود پس میراند آن آب را بسوی زمین علف پس میخوراند آن آب را بآن علف و آن مرد کسی
است که کنده نهر را و از آن مرد است آب نهر چنان این که زراعت میکند بآن آب آنچه را که خواسته باشد امام گفت
که چون باشد آن آب از آن مرد پس باید که زراعت کند بآن آب آنچه را که خواسته باشد و باید که فروشد آن کلاء را
بآنچه دوست داشته باشد مراد آنست که چون آن کلاء را باب جاری خود آب داده میتواند که آنرا فروشد بمردی از شیعه
امامیه نیز در وقتی که خود احتیاج بآن نداشته باشد پس این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب
راوی گفت که و پرسیدم امام را از فروختن چیده شده گندم و جو و باقی چیده شدها امام گفت که حلال است پس باید که
فروشد آن چیده شده را اگر خواسته باشد **پنجم اصل** عن موسی بن ابراهیم عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال سألته
عن بیع الکلاء والمرعی فقال لا بأس به قد حمی رسول الله صلی الله علیه وآله النقیع لخیل المسلمین **ش** نقیع بفتح نون و کسر قاف و
سکون یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه چراگاهی است میان مدینه و مکه **یعنی** روایت است از موسی بن ابراهیم از امام موسی کاظم

صلوات الله علیه و آله گفت که پرسیدم امام را از فروختن علف چراگاه بغیر برادر مسلمان پس امام گفت که نیست پروائی بآن بتحقیق که
آنکه بتحقیق منع از دیگران کرد رسول الله صلی الله علیه وآله نقیع را برای اسبان مسلمانان مراد آنست که چراگاهها از جمله انفال است که
مال امام مفترض الطاعة است و مردی از شیعه امامیه چراگاه ده خود را میتواند فروخت بغیر شیعه امامیه چنانچه بیان شد در شرح حدیث
اول این باب **باب صد و بیست و ششم اصل باب بیع الماء ومنع فضول الماء من الاودیة** و این باب بیان فروختن آب

السیول شرح م

است و بازداشتن زیادتی آبها که از رودها و سیلابها است و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن سعید الاعرج عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یکون له الشرب مع قوم فی قناة فیها شرکاء فیستغنی بعضهم عن شربه ایبیع شربه قال نعم ان شاء باعه
بورق وان شاء باعه بکیل حنطة **ش** الشرب بکسر شین با نقطه و سکون رای بی نقطه و بای یک نقطه نوبت آب یعنی حصه از آب مشترک
یعنی روایت است از سعید اعرج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که می باشد او را نوبت آب با جمعی در کاریزی
که در آن کاریز شریک اند پس مستغنی میشود بعضی از ایشان از نوبت آب خود آیا میفروشد حصه نوبت آب خود را امام گفت که
آری اگر خواسته باشد میفروشد آنرا بنقد سیم و اگر خواسته باشد میفروشد آنرا بکیل گندم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی
رسول الله صلی الله علیه وآله عن النطاف والاربعاء قال والاربعاء ان یسنی مسناة فتحمل الماء فیستقی به الارض ثم یستغنی عنه فیقول
لا تبعه ولکن اعره جارک والنطاف ان یکون له الشرب فیستغنی عنه فیقول لا تبعه اعره اخاک او جارک **ش** تفسیر نطاف
و اربعا گذشت در حدیث دوم باب صد و بیست و هفتم که باب ما یجوز ان یؤاجر به الارض و ما لا یجوز است و اینجا میگوئیم که نطاف
بفتح نون و تخفیف طای بی نقطه و الف و فا مصدر باب نصر و ضرب است بمعنی سیلان آب و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و مراد
فاضل است یعنی آبی از جمله آب رودخانه که زیاد آید از قدر حاجت کسی و سیلان کند بجای دیگر و اربعا بفتح همزه و سکون
رای بی نقطه و فتح و ضم و کسر بای یک نقطه و عین بی نقطه و الف ممدوده آبی است که مانده باشد در رودخانه بسبب سدی که ساخته
شده باشد در عرض رودخانه برای اینکه آب سیلاب را نگه دارد تا وقت حاجت و آنرا جمع ربیع بفتح رای بی نقطه و کسر بای
یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه نیز می نامند ماخوذ است از ربع بفتح را و سکون با که مصدر باب
منع است بمعنی احتباس و آن درنگ کردن در جایی بسبب سببی از اسباب یسنی بسین بی نقطه و نون و یای دو نقطه در پایین بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بشخص است که مذکور است و مراد از التسنیه ساختن سد در عرض رودخانه
برای حبس سیلاب المسناة بضم میم و فتح سین بی نقطه و تشدید نون و الف منقلب از یاء و تاء تانیث سدی که در عرض رودخانه
ساخته شود برای حبس سیلاب فتحمل بحای بی نقطه بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب ضرب است و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع
بمسناة است و بنا بر دوم راجع بشخص است و بر هر تقدیر مراد تحمل با حبس است فیستقی بسین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بشخص است اعره بفتح همزه و کسر عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و ضمیر راجع بما بصیغه امر
مخاطب باب افعال است جارک منصوب و مفعول دوم است الشرب بکسر شین با نقطه و سکون رای بی نقطه و بای یک نقطه نوبت آب
و مراد اینجا نوبت آب رودخانه است بقرینه آنچه گذشت در حدیث سابق او جارک از شک راوی است **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از فروختن نطاف و فروختن اربعاء امام گفت که و اربعاء
آنست که شخص سازد سدی را در عرض رودخانه پس حبس کند آب رودخانه را پس آن شخص آب دهد بآن آب زمین خود را
بعد از آن بی نیاز شود از آن آب رسول الله میگوید که مفروش آنرا و لیکن واگذار آنرا بهمسایه خود و نطاف آنست که باشد
برای شخصی نوبت آب رودخانه پس بی نیاز شود از آن میگوید رسول الله که مفروش آنرا واگذار آنرا به برادر مسلمان خود یا بهمسایه
خود و این مبنی بر آنست که آب رودخانه از جمله انفال است که مال امام مفترض الطاعه است نظیر آنچه بیان شده در شرح حدیث اول
باب سابق **سیوم اصل** عن ابن ابی عمیر عن الحکم بن ایمن عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
قضی رسول الله صلی الله علیه وآله فی سیل وادی مهزور للزرع الی الشراک وللنخل الی الکعب ثم یرسل الماء الی اسفل من ذلک قال ابن ابی عمیر

و مهزور موضع واد **شرح** مهزور بفتح میم و سکون ها و ضم زای با نقطه و سکون واو و را بی نقطه است الی الشراکین الطراد
متعلق است بفعل محذوف بتقدیر ان یسقی برای الشراک تفسیر کعب گذشت در کتاب الطهارت در شرح حدیث پنجم باب
کرباب صفة الوضوء است یرسل بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال منصوب است بعطف بر یسقی بر که مقدر است بصیغه مجهول
موضع واد عبارت است از سنگستانی وسیع در شرقی مدینه که جای بارشی است که باعث ابتدای سیل وادی مهزور میشود
و بجانب مدینه می آید و چون انجا بسیار باشد منتهی بدریا میشود و تسمیه آن بمهزور باعتبار این است که مهزور بصیغه اسم
مفعول باب بضرب یعنی مدفوع است و سنگستان را هیچکس متول نمیکنند برای زراعت یا عمارت یا مانند آنها
در کتاب خلاصه الوفا گفته که وادی مهزور صدره حرة شوران على ما قال ابن زباله و یصب فی اموال بنی قریظه ثم یاتی
المدینه و کان یمر بمسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و قیل الذی کان یمر فیه مذینب و قال ابن شبه ان سیل مهزور یاخذ من
الحرة الشرقیة و حرة صفة ثم یاتی اعلا حلاة بنی قریظه ثم یسلک منه شعیب فیاخذ على بنی امیه بن زید
ذ واد و یقال ... ثم یلتقی هو و سیل بنی قریظه ... ثم یجتمع الواد یان جمیعا مهزور و مذینب فیفترقان فی
الاموال و یدخلان صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله کلها الا مشربة ام ابراهیم ثم یفضی الی الصورین قصر مروان بن الحکم
ثم یاخذ بطن الوادی على قصر بنی یوسف ثم یاخذ فی البقیع حتی یخرج على بنی جدیلة و المسجد ... لبطن مهزور و آخره
کومة ابی الحمراء ثم یفضی ... وادی قناة انتهی **یعنی** روایت است از ابن ابی عمیر از حکم بن ایمن از غیاث بن ابراهیم
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که حکم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در آب رود مهزور برای زراعت
اینکه آب داده شود بآن تا بند نعلین و برای درخت خرما اینکه آب داده شود بآن تا قاب پا بعد از آن روان کرده شود آن
آب بسوی زمینی که پایین تر از آن است گفت ابن ابی عمیر که مهزور اسم موضعی است که در آن رودی است **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی رسول الله صلی الله علیه و آله فی سیل وادی مهزور ان یحبس الاعلى على الاسفل للنخل الی الکعبین
والزرع الی الشراکین **شرح** على برای اضرار است و در بعض نسخ عن بوده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که حکم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در آب رود مهزور اینکه حبس کند صاحب بالاتر بر صاحب پایین تر برای درخت
خرما تا دو قاب پا و برای زراعت تا دو بند نعلین را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی رسول الله صلی الله
علیه و آله فی سیل وادی مهزور للنخل الی الکعبین و لاهل الزرع الی الشراکین **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **ششم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی رسول الله صلی الله علیه و آله فی شرب النخل بالسیل ان الاعلى یشرب قبل الاسفل
یترک من الماء الی الکعبین ثم یسرح الماء الی الاسفل الذی یلیه کذلک حتی تنقضی الحوائط و یفنی الماء **شرح** یسرح بفتح و
کسر شین با نقطه و سکون را و ... مصدر باب علم است ... عبارت است از باغ نزد بکثیر ... بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم است ... بصیغه مضارع غایب مجهول باب ...
وجمع ... راجع ...
با نقطه و ... بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است ...
کذلک حال الماء است ... الی الکعبین است ... و ... حایط
جمع حایط ... بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است منصوب است ...
و فاعل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در آشامیدن درخت
خرما از آب رود اینکه باغ بالای ... پیش از باغ پایین تر ... و ... برحالی که
از آن آب باشد تا دو قاب پا بعد از آن سر داده میشود آن آب بسوی باغ پایین تر ... همچنان تا آنکه
آخر شود باغها و بی ... آن آب هیچکدام را **باب** ... **اصل** ... **شرح** الموات بفتح میم و تخفیف واو

وتاء دو نقطه در بالا زمین مرده یعنی نا آباد که صاحبی از رعیت ندارد **یعنی** این باب بیان زنده کردن زمین مرده است
و در این باب شش حدیث است **اول اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ایما قوم احیوا شیئا من الارض و عمروها فهم
احق بها و هی لهم **شرح** ایما بفتح همزه و تشدید یا ... و نقطه در پایین مرفوع و مبتدا است و مضاف است ما زائده
است قوم مجرور و مضاف الیه است ... از شیعه امامیه است بقرینه آنچه می آید در حدیث پنجم این باب احیوا بفتح
یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم باب افعال است مراد بالارض زمین موات است عمروا از باب نصر
است و هی لهم از قبیل رخصت و تصرف است و از قبیل تملیک نیست بقرینه اینکه خراج بر ایشان است از امام طلب آن
کند چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر کدام جمعی از شیعه امامیه که زنده
کردند چیزی را از زمین موات و آباد کردند آنرا پس ایشان سزاوار ترانند بآن زمین و آن از ایشان است **دوم**
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما رجل اتی خربة بائرة فاستخرجها و کری انهارها و عمرها فان علیه فیها الصدقة فان
کانت ارض لرجل قبله فغاب عنها و ترکها فاخربها ثم جاء بعد یطلبها فان الارض لله و لمن عمرها **شرح** الخربه بفتح خا و با نقطه
و کسر را و ... زمین نا آباد البائره بیا ... و الف و کسر همزه و را ... باطل است
نا آباد و ترک کرده شده است مراد باستخراج زمین طلب بیرون آمدن آن است از خرابی بسوی آبادی کری ...
نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است ارض در کانت ارض در بعض نسخ بی الف و لام است و آن ... ان
... **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که هر کدام مردی که آمد نزد زمین خرابی ... پس خواست بیرون آمدن آنرا از خرابی و کند نهرهای آنرا و آباد کرد آنرا
پس بدرستی که بر اوست در آن زمین زکوة حاصل آن ... پس اگر بوده باشد آن زمین از مردی پیش از او پس
غایب شده باشد از آن زمین و واگذاشته باشد آنرا و خراب کرده باشد آنرا بعد از آن آمده بعد از آن آبادی طلب میکرده
باشد آن زمین را پس بدرستی که آن زمین از الله تعالی است و از کسی که آباد کرده آنرا مراد این است که دعوی صاحب اول مسموع
نیست **سیوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احیا مواتا فهو له **شرح** این ظاهر است از شرح
حدیث اول این باب **چهارم اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالا قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الارض
لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین انا و اهل بیتی الذین اورثنا الارض و نحن المتقون و الارض کلها لنا فمن احیا
ارضا من المسلمین فلیعمرها و لیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی و له ما اکل منها فان ترکها او اخربها فاخذها رجل من المسلمین من
بعده فعمرها و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها فلیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی و له ما اکل حتی یظهر القائم علیه السلام من اهل
بیتی بالسیف فیحویها و یمنعها و یخرجهم منها کما حواها رسول الله صلی الله علیه و آله و منعها الا ما کان فی ایدی شیعتنا فانه یقاطعهم
على ما فی ایدیهم و یترک الارض فی ایدیهم **شرح** این حدیث با تغییر گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب صد و چهارم که باب
ان الارض کلها للامام علیه السلام است الارض بکسر همزه ماخوذ است از سوره اعراف یورثها یعنی بر آنست که الله تعالی زمین
را خلیفه خود آدم علیه السلام داده و اولاد و بعد از آدم زمین را میراث امامان معصوم از جمله اولاد آدم کرده
و میکند یکی بعد از یکی تا روز قیامت چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب صد و چهارم ظاهر آنچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث پنجم مولد ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که باب صد و سیزدهم است این است که مراد بما قبله دولت پادشاهی ظاهر
در آخر الزمان باشد فمن احیا ارضا تا آخر تتمه کلام امیر المومنین علیه السلام و ابتدای کلام امام محمد باقر علیه السلام میتواند بود **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که یافتیم در کتاب علی صلوات الله علیه که بدرستی که زمین از الله تعالی است منتقل میکند
آنرا بهر که میخواهد از بندگان خود و دولت آخر الزمان از پرهیزکاران است من و اهل بیت من آن جمعیم که وارث کردیم
زمین را و ماییم آن پرهیزکاران و زمین همه آن از ما است پس هر که زنده کرد زمینی را از جمله مسلمانان پس باید که آباد کند آنرا و باید

کہ باج دہد آنرا بسوی امام زمان از جملہ اہل بیت من و از او است آنچہ خورد از آن زمین بعد از اخراج باج یعنی پس
و اگر واگذاشت آن زمین را یا بدست خود خراب کرد آن زمین را پس گرفت آنرا مردی از مسلمانان بعد از او پس آباد کرد
آنرا و زندہ کرد آنرا پس او سزاوارتر است بآن زمین از آنکہ واگذاشت آنرا پس باید کرد باج آنرا بسوی امام
از جملہ اہل بیت من و از اوست آنچہ خورد تا آنکہ ظاہر شود قایم آل محمد علیہم السلم از جملہ اہل بیت من با شمشیر پس حاجی کند
زمین را و باز دارد زمین را از مردمان و بیرون کند ایشانرا از زمین چنانچہ حاجی کرد زمین را رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ و باز داشت آنرا مگر زمینی کہ بودہ باشد در دستہای شیعہ امامیہ تا بیان این آنکہ قرار خراج میدہد با ایشان
بر زمینی کہ در دستہای ایشانست و وا میگذارد آن زمین را در دستہای ایشان **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلم
قال قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ من غرس شجرا او حفر وادیا بدیا لم یسبقہ الیہ احد و احیی ارضا میتۃ فہی لہ قضاء من اللہ و رسولہ
صلی اللہ علیہ وآلہ **شرح** وادیا یعنی نہرا من الوادی است البدی بفتح با یک نقطہ و کسر دال بی نقطہ و سکون یا دو نقطہ در
پایین و ہمزہ کہ قلب الف بیا و ادغام جایز است اول جملہ لم یسبقہ استیناف بیانیست و احیی عطف بر قدر مشترک میان
دو جزء است اول غرس شجر در زمین مواتی کہ احتیاج باب دادن ندارد دوم حفر وادی برای زمین مواتی کہ احتیاج باب
دادن دارد میتۃ بفتح میم و سکون یا دو نقطہ در پایین و تا دو نقطہ در بالاست قضاء منصوب و مفعول مطلق است
مثل رجع الف درہم اعتراضا **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلم گفت کہ گفت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ کہ ہر کہ بنا کند
درخت را یا کند رود خانہ را کہ اول است بیان این آنکہ سابق نشد او را کسی کندن آن رود خانہ بہیچ جا و زندہ کرد زمینی
را کہ مردہ است پس آن زمین از اوست حکمی از جانب اللہ تعالی و رسول او صلی اللہ علیہ وآلہ **باب صد و بیست و ہشتم**

اصل باب الشفعۃ **شرح** الشفعۃ بضم شین با نقطہ و سکون فا و عین بی نقطہ حق شراکت یعنی جواز گرفتن یکی از دو شریک حصہ
شریک دیگر را بعد از فروختن شریک دیگر حصہ خود را بثالثی بمبلغی بآن مبلغ جبرا **یعنی** این باب بیان حق شراکت است
و در این باب یازدہ حدیث است **اول اصل** عن احدہما علیہما السلم قال الشفعۃ لکل شریک لم یقاسم **شرح** روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیہ السلم گفت کہ شفعہ برای ہر شریکیست کہ حصہ خود را جدا نکردہ باشد برضای شریکی دیگر **دوم اصل**
سالت ابا عبد اللہ علیہ السلم عن دار فیہا دور وطریقہم واحد فی عرصۃ الدار فباع بعضہم منزلہ من رجل ہل لشرکائہ فی الطریق
ان یاخذوا بالشفعۃ فقال ان کان باع الدار وحول بابہا الی طریق غیر ذلک فلا شفعۃ لہم وان باع الطریق مع الدار فلہم الشفعۃ
شرح پرسیدم از امام جعفر صادق علیہ السلم از سرایی کہ در آنست چندین سرا و راہ صاحبان آن سراہا یکیست در فضای آن سرای
بزرگ است پس فروخت بعضی صاحبان آن سراہا منزل خود را بمردی آیا جایز است شریکان او را در راہ اینکہ گیرند حق شراکت
پس امام گفت کہ اگر باشد کہ فروختہ باشد آن سرا را و گردانیدہ باشد در آنرا بسوی راہی کہ غیر آن راہ مشترک است پس نیست حق
شراکت برای آن شریکان و اگر فروخت آن راہ مشترک را با آن سرا پس برای شریکان در آن راہست حق شراکت **سیوم**
اصل عن ابی جعفر علیہ السلم قال اذا وقعت السہام ارتفعت الشفعۃ **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیہ السلم گفت کہ چون
قرار یافت حصہای شرکا یعنی قسمت کردند بر طرف شد حق شراکت **چہارم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلم قال قضی رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بالشفعۃ بین الشرکاء فی الارضین والمساکن وقال لا ضرر ولا ضرار وقال اذا ارفت الارف وحدت الحدود
فلا شفعۃ **شرح** الضرر بفتح ضاد با نقطہ و فتح اول از دو را بی نقطہ چنانکہ صاحب قاموس گفتہ والضرر الضیق ولغۃ فی الضر بمعنی
رنج حرج است در تکلیف اللہ تعالی بندگان را نظیر آیت سورہ حج و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ضرار بکسر ضاد با نقطہ بصیغہ مصدر
باب مفاعلہ است و در بعضی نسخ اضرار بکسر ہمزہ و سکون ضاد با نقطہ بصیغہ مصدر باب افعال است و اول اظہر است زیرا کہ مراد
تنگ گرفتن بعضی بندگان بر بعضی دیگر است و نفی آن عبارتست از اینکہ اللہ تعالی تجویز آن نکردہ و ابطال فرمودہ در نہایہ گفتہ کہ و فیہ
لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام الضر ضد النفع ضرہ یضرہ ضرا و ضرارا و اضر بہ یضر اضرارا فمعنی قولہ لا ضرر ای لا یضر الرجل اخاہ فینقصہ

شیئا

شیئا من حقہ والضرار فعال من الضر ای لا یجازیہ علی اضرارہ بادخال الضر علیہ والضرر فعل الواحد والضرار فعل الاثنین
والضرر ابتداء الفعل والضرار الجزاء علیہ وقیل الضرر ما تضر بہ صاحبک وتنتفع انت بہ والضرار ان تضرہ من غیر ان تنتفع
وقیل ہما بمعنی وتکرارہما للتاکید ارفت بہمزہ و را بی نقطہ و فا بصیغہ ماضی غایبہ مجہول باب تفعیل است الارف نشان
گذاشتن برای اینکہ دیوار بنا کردہ شود والارف بضم ہمزہ و فتح را بی نقطہ و فا جمع ارفہ بضم ہمزہ و سکون را نشانہا
برای بنای دیوارہا حدت بحا بی نقطہ و تشدید دال بی نقطہ بصیغہ ماضی غایبہ مجہول باب نصر است الحد بفتح حا و تشدید
دال ساختن دیوار و مانند آن و حجاب میان دو چیز و حدود جمع حد بمعنی دوم است ظاہر کردن حدود کنایت از تعیین
نشان کردن بعد از قسمت کہ و نیز باشد در نفی شفعہ واللہ اعلم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلم گفت کہ حکم کرد رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بثبوت شفعہ میان شریکان در زمینہا و منزلہا و رسول اللہ گفت تنگی از جانب اللہ تعالی نیست یعنی بندگان
بر یکدیگر و گفت کہ چون گذاشتہ شد نشانہا میان حصص شرکا و ساختہ شد حجابہا پس نیست شفعہ **پنجم اصل** عن ہارون
بن حمزۃ الغنوی عن ابی عبد اللہ علیہ السلم قال سالتہ عن الشفعۃ فی الدور اشیء واجب للشریک ویعرض علی الجار فہو احق
بہا من غیرہ فقال الشفعۃ فی البیوع اذا کان شریکا فہو احق بہا بالثمن **شرح** غنوی بفتح غین با نقطہ و فتح نون منسوب
یعنی بفتح غین و کسر نون و تشدید یا کہ طایفہ ایست از غطفان و توہمی بعین بی نقطہ و را بی نقطہ و صاد با نقطہ بصیغہ مضارع
غایبہ مجہول باب ضرب تعقید بر استفہام است و ابتدای سوالی دیگر است و ضمیر مستتر راجع بجار است کہ مذکور است در فی الدور
الشفعۃ فی البیوع جواب سوال اول و بعض جواب سوال دوم است و ما بعد آن تتمہ جواب سوال دوم است و بیوع بضم با یک نقطہ
و تخفیف یا دو نقطہ در پایین جمع بیع بفتح با و سکون یا است و جمع مصدر باعتبار انست کہ مراد وقت بیع است و مقصود انست
کہ پیش از بیع دار شفعہ برای شریک نمی باشد پس نمیتواند گفت کہ البتہ بعد از بیع نیز مستتر در اذا کان راجع بجار است و مقصود
اثبات شفعہ برای جار است در صورت اشتراک در بعض مبیع مثل طریق کہ مذکور شدہ در حدیث دوم این باب ضمیر بہا راجع بدار
است الف لام الثمن برای عہد خارجیست و مراد بہای است کہ بآن فروختہ شدہ **یعنی** روایتست از ہارون بن حمزہ غنوی
از امام جعفر صادق علیہ السلم گفت کہ پرسیدم امام را از شفعہ در سراہا کہ آیا چیزیست ثابت برای شریک و آیا پیش از فروختن
عرض کردہ میشود بر ہمسایہ پس ہمسایہ سزاوارتر است بآن سرا از غیر او پس امام در جواب ہر دو سوال گفت کہ شفعہ در اوقات فروختن
می باشد یعنی کہ بعد از فروختن ثابت می باشد و در جواب سوال دوم گفت کہ چون ہمسایہ باشد شریک در بعض مبیع پس او سزاوار
تر است بآن سرا بآنکہ بہا **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلم قال لیس للیہودی والنصرانی شفعۃ وقال لا شفعۃ الا لشریک غیر مقاسم
وقال قال امیر المومنین صلی اللہ علیہ وآلہ وصی الیتیم بمنزلۃ ابیہ یاخذ لہ الشفعۃ ان کان لہ رغبۃ فیہ وقال للغائب شفعۃ **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلم گفت کہ نیست برای یہود و ترسا شفعہ و گفت کہ نیست شفعہ مگر برای شریکی کہ قسمت برضای شریک
دیگر نکردہ باشد و گفت کہ گفت امیر المومنین صلی اللہ علیہ وآلہ کہ وصی یتیم بجای پدر اوست بیان این آنکہ میگیرد برای یتیم شفعہ را
اگر باشد وصی را رغبتی در مبیع و گفت کہ برای شریکی کہ غایب است شفعہ می باشد در وقتی کہ حاضر شود یا شنود **ہفتم اصل**
عن یونس بن عبد الرحمن عن عبد اللہ بن سنان عن ابی عبد اللہ علیہ السلم قال لا تکون الشفعۃ الا لشریکین ما لم یتقاسما فاذا صاروا
ثلثۃ فلیس لواحد منہم شفعۃ **شرح** روایتست از یونس بن عبد الرحمن از عبد اللہ بن سنان از امام جعفر صادق علیہ السلم گفت کہ نمی باشد
شفعہ مگر برای دو شریک چند آنکہ قسمت برضای یکدیگر نکردہ باشند پس چون زیادہ شدند سہ شریک پس نیست برای ہیچیک از ایشان شفعہ
ہشتم اصل یونس عن بعض رجالہ عن ابی عبد اللہ علیہ السلم قال سالتہ عن الشفعۃ لمن ہی وفی ای شیء ہی ولمن تصلح وہل تکون
فی الحیوان شفعۃ وکیف ہی فقال الشفعۃ جائزۃ فی کل شیء من حیوان او ارض او متاع اذا کان الشیء بین شریکین لا غیرہما
فباع احدہما نصیبہ فشریکہ احق بہ من غیرہ وان زاد علی الاثنین فلا شفعۃ لاحد منہم وروی ایضا ان الشفعۃ لا تکون الا فی الارضین
والدور فقط **شرح** یونس مرفوعست بتقدیر روی یونس ضمیر رجالہ راجع بامام جعفر صادق علیہ السلم است و مراد برجال راویانست

یا ربع بیونس است و مراد برجال شیوخ است سایل انجماعه سوال کرده اول لمن هی و فی ای الشیء و آن سوال است از موضع
ثبوت شفعه بعنوان جبر حاکم دوم و لمن الشفع و هل تکون الشفعة للحیوان شفعة و آن سوال است از موضع ثبوت شفعه ام از اینکه
بعنوان جبر حاکم باشد یا بعنوان استحباب باشد سیوم و کیف هی و آن سوال است از طریق جمع میان روایات که در شفعه وارد
شده و بعضی از آنها مشتمل است بر تعمیم و بعضی از آنها مشتمل است بر تخصیص و قول امام که الشفعة جایزة تا و هو منهم جواب سوال دوم
و قول امام که در روی ایضا تا آخر جواب سوال اول است و در شارت است بروایت از رسول الله صلی الله علیه و آله که مذکور شد
در حدیث چهارم این باب و آن ظاهر میشود در جواب سوال سیوم نیز زیرا که ظاهر میشود که روایت تخصیص برای بیان شفعه جبریه
است و روایت تعمیم برای بیان شفعه ام است **یعنی** روایت است از یونس از بعض رجال او از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از شفعه که برای کیست آن و در کدام چیز است آن و برای که خوب میشود آن و آیا میباشد در حیوان
شفعه و چگونه است شفعه پس امام گفت که شفعه خوب است در هر چیزی خواه حیوان باشد یا زمین باشد یا متاع باشد چون باشد
آن چیز مشترک میان دو کس نه غیر ایشان و فروشد یکی از آن دو حصه خود را پس شریک او سزاوارتر است بآن از غیر او و اگر شریک
زیاده شود بر دو پس نیست شفعه برای هیچیک از ایشان و روایت کرده شده نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه شفعه نمی باشد
مگر در زمین و در ره و پس اگر گوئی این منافی مینماید با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب شراء الرقیق که باب نود و سیوم است که در
مملوک شفعه هست و در سایر حیوان نیست گویم ممکن است دفع منافات بحمل آنچه گذشت بر بیان تفاوت در مراتب استحباب شفعه در
حیوان و تا که استحباب شفعه در بعض حیوان دون بعض دیگر **نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام دار بین قوم اقتسموها فاخذ
کل واحد منهم قطعة و بناها و ترکوا بینهم ساحة فیها ممرهم فجاء رجل فاشتری نصیب بعضهم أله ذلک قال نعم و لکن یسد بابه و یفتح بابا
الی الطریق او ینزل من فوق البیت و یسد بابه فان اراد صاحب الطریق بیعه فانهم احق به و الا فهو طریقه یجیء حتی یجلس علی ذلک الباب
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که سرای که مشترک است میان جمعی قسمت کردند آن را پس گرفت هر یک از ایشان پاره را و عمارت
کرد آن را و واگذاشتند در میان آن ایشان فضای را که در آن فضا است ممر ایشان پس آمد مردی پس خرید حصه بعض ایشان را آیا برای
او است آن حصه امام گفت که آری و لیکن بایع مسدود میکند در آن حصه را و میگشاید دری بسوی راهی که در پشت آن حصه است
یا مشتری فرود می آید از بام آن خانه و مسدود میکند در آن خانه را چون در فضا حقی ندارد و پس چون اراده کند بایع اصحاب حق
در آن راه است فروختن آن را پس بدرستی که شریکان سزاوارترند بآن و اگر بایع نفروخت راه را پس آن راه او است می آید تا آنکه
بنشیند بر در آن خانه فروخته **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الشفعة لا تکون الا لشریک لم یقاسم **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث هفتم این باب **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا شفعة
فی سفینة و لا فی نهر و لا فی طریق **شرح** مراد نفی شفعه اجباری نفی شفعه جبریه است که بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب و نفی
شفعه در کشتی برای دفع توهم است که کشتی نوعی از سرای است و این ظاهر البطلان است و نفی آن شفعه در نهر و طریق برای
دفع توهم است که هر یک از نهر و طریق نوعی از زمین است که آن شفعه در آنها میرود و این باطل است زیرا که اینها زمینی است
که مقصود اصلی باشد هیچکدام از نهر و طریق مقصود اصلی نیست زیرا که عمده انتفاع در اول آب نهر است و در دوم [illegible] است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست شفعه جبریه در کشتی و نه در نهر
و نه در راهی **باب صد و یک و نهم اصل باب شراء ارض الخراج من السلطان و اهلها کارهون و من اشتراها من اهلها** **شرح**
الخراج بفتح خاء با نقطه باج زمین که پادشاه میگیرد و مراد بسلطان پادشاه جائر است و مراد بکراهیت اهل زمین باج را از پادشاه
دادن مبلغی پادشاه است برای اینکه آن زمین را با باج کند برای خود مثل سیورغال و او حالیه است و مراد با اهلها هم است
کسانی اند که آن زمین را بی باج کنند برای خود مثل کرده اند **یعنی** این باب بیان خریدن زمین باج است از پادشاه و بر حالی
که اهل آن زمین ناراض اند و بیان کسی که خرید آن زمین را از اهلش و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن اسمعیل بن

الفضل

الفضل الهاشمی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اکتری ارضا من ارض اهل الذمة من الخراج و اهلها کارهون و انما تقبلها من السلطان
لعجز اهلها عنها او غیر عجز فقال اذا عجز اربابها عنها فلک ان تأخذها الا ان یضاروا و ان اعطیتهم شیئا فسخت انفس اهلها لکم بها فخذوها
شرح اکتری بر وزن سقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است و در اول بمعنی لغوی است و در بعضی اکتری است و در دوم حرف
جر است و ظرف متعلق باکتری است الخراج بفتح خاء با نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف و جیم کسی که باج زمینها را میگیرد و مراد پادشاه
است اربابها عبارت است از اهل آن زمین که متصرفانند و سابقا بکرایه گرفته اند آن را ان یضاروا بالضاد بالنقطه و تشدید یا تخفیف
راء بی نقطه مفتوحه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب مجهول مضاعف باب مفاعله یا معتل العین باب افعال و فرق است المضاره و الضرر و
الضر بفتح صاد ازار کردن سخت السحت بسین بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم مضاعف اللام باب نصر و منع است السخا بفتح
سین و الف ممدوده و مقصوره کرم گذشت کردن از چیزی برضا **یعنی** روایت است از اسمعیل بن فضل هاشمی گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از مردی که بکرایه گرفت بعض زمین اهل ذمت را از پادشاه در حالی که متصرفان آن زمین ناراضی اند از
گرفتن او و حرامی نیست که بکرایه گرفت آن زمین را از پادشاه برای ناتوانی متصرفان آن زمین از آن زمین یا بعلت
دیگر که غیر ناتوانی ایشان است پس امام گفت که چون ناتوان شدند متصرفان آن زمین از آن زمین پس تراست اینکه بگیری
آن زمین را الا آنکه ایشان آزار کرده شوند و اگر دهی ایشان را چیزی پس راضی شوند نفسهای ایشان برای شما بدادن آن
زمین پس بگیرید آن زمین را از پادشاه **اصل** قال و سألته عن رجل اشتری ارضا من ارض الخراج فبنی بها او لم یبن
غیر ان اناسا من اهل الذمة نزلوها له ان یأخذ منهم اجور البیوت اذا ادوا جزیة رؤسهم قال یشارطهم فما اخذ بعد الشرط
فهو حلال **شرح** در بعضی نسخ بجای اشتری ارضا چنین است که اشتری منهم ارضا و بنابر آن ضمیر منهم راجع با اهل الذمة است
و میتواند بود که راجع بخلفای بنی عباس باشد نظر آنچه می آید در حدیث آخر این باب بغیر منصوب و داشته را است از بیرون رفتن
متصرفان آن زمین الاجور بضم همزه و ضم جیم و سکون واو و را بی نقطه جمع اجرت بضم همزه و سکون جیم کرایه ادوا بفتح
همزه و دال بی نقطه مفتوحه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب تفعیل است **یعنی** راوی گفت که پرسیدم امام را
از مردی که خرید زمینی را از زمینهای باج پس خانه ساخت در آن زمین یا خانه نساخت با اینکه اکتفا بخانهای سابق کرد و متصرفان
سابق بیرون رفتند انقدر است که جمعی از اهل ذمه فرود آمده اند در آن زمین آیا جایز است او را اینکه بگیرد از ایشان کرایه های
خانها را چون میداده باشند باج سرشان خود را امام گفت که در ابتدا قرار میدهد با ایشان کرایه را پس آنچه گرفت بعد از
قرار دادن کرایه پس آن حلال است **چهارم اصل** عن زرارة قال قال لا بأس بان یشتری ارض اهل الذمة اذا عملوها و احیوها فهی
لهم **شرح** یشتری بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال عملوها و احیوها بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مرفوع
راجع باهل الذمه است التفعیل [illegible] آوردن چیزی **یعنی** روایت است از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
است گفت که امام گفت که نیست پروای باینکه خریده شود زمین اهل ذمه بعد از آنکه چون معمور آورند زمین را و زنده دارند
آن را پس آن از ایشان است **سیوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام و عن الساباطی و عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام
انهم سألوهما عن شراء ارض الدهاقین من ارض الجزیة فقال انه اذا کان ذلک انتزعت منک او تؤدی عنها ما علیها من الخراج
قال عمار ثم اقبل علی فقال اشترها فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک **شرح** الدهاقین بفتح دال بی نقطه و کسر قاف جمع
دهقان بکسر و ضم دال و سکون هاء سالاران برزگران مراد بجزیه اینجا باج زمین است ضمیر فقال و ضمیر اقبل راجع بامام جعفر
صادق علیه السلام است و جواب امام محمد باقر علیه السلام معلوم میشود که موافق است انتزعت بنون و زای با نقطه و عین بی نقطه
بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع بارض است او بمعنی الا ان است پس تؤدی بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب تفعیل منصوب است و میتواند بود که او عاطفه باشد و تؤدی مرفوع تقدیری باشد مشار الیه ذلک در دوم خراج است
و مقصود آنست که چون تو اعتباری داری میتوانی که خراج ادا نکنی پس بگذر و مده **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام

و در روایت از ابا سیار که عمار است و از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم که ایشان پرسیده شد و امام را از خریدن زمین سالار ان
از زمین باج پس امام گفت که براستی که شان است که چون نشود آن خریدن و اگر گفته میشود آن زمین را تو مگر آنکه دیر از ان
زمین آنچه را که بر ان زمین است از باج گفت عمار ساباطی که بعد از ان امام رو آورد بر من پس گفت که بخر آنرا و باج مده که
بدرستی که بهتر است از حق و آنچه بیشتر است از ان باج **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن شراء
ارض اهل الذمة فقال لا بأس بها فتکون اذا کان ذلک بمنزلتهم تؤدی عنها کما یؤدون قال وسأله رجل من اهل النیل عن ارض
اشتراها بفم النیل فاهل الارض یقولون هی ارضهم واهل الاستان یقولون هی من ارضنا فقال لا تشترها الا برضا اهلها **شرح**
لا بأس بفتح تا و دو نقطه در بالا و فتح همزه و تشدید سین بی نقطه مفتوحه بصیغه نهی مخاطب مضارع باب تفعل است و لام الفعل
آن منقلب بحرف علت شده و بجزم افتاده و التأسی خالی شدن ماخوذ است از اسی بفتح همزه و تشدید سین مصدر باب نصر بمعنی
اف و حیف بمعنی راجع به ارض است فتکون بصیغه غائب مضارع تؤدی منصوب و بدل تکون است یا مرفوع تقدیر که او استیناف بیانی
سابق است النیل بکسر نون و سکون یا و دو نقطه در پایین وبهی از توابع کوفه که سر حد است با بغداد که متصل است با آنچه از توابع
کوفه است فم النیل بفتح فا و تخفیف میم عبارت است از ابتدای نیل در جانبی که مقابل جانب کوفه است الف لام الارض برای عهد
خارجیست یعنی زمینی که مذکور شده و اهل الارض عبارت است از جمعی که آن زمین در تصرف ایشان است که باج آن از ایشان گرفته میشود
مثل سیورغال خیر ارضهم راجع باهل الارض است الاستان بضم همزه و سکون سین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا و الف و تخفیف
نون زمینی که باج آن گرفته میشود و مراد باهل الاستان متصرفان در استان است خارج از توابع کوفه است و در جانب زمین بغداد است
و آباد بوده پیش از بنای بغداد زیرا که بنای بغداد اول بعد از زمان امام محمد باقر علیه السلم شد **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از خریدن زمین اهل ذمه که باج دارد پس امام گفت که فاسد نشود با آن زمین پس نشوی چون
نرود آن خریدن بمنزله اهل الذمه و دهی از ان زمین چنانچه اهل ذمت میدهند راوی گفت که پرسید امام را مردی از اهل نیل از
زمینی که خریده بود آنرا در ابتدای نیل و اهل آن زمین میگویند که آن زمین ایشان است و اهل استان میگویند که آن از جمله زمین
ماست امام گفت که مخر آن زمین را مگر بخشنودی اهل آن زمین که متصرف اند **پنجم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابیه قال قلت
لابی عبد الله علیه السلم ان لی ارض خراج وقد ضقت بها ذرعا قال فسکت هنیهة ثم قال ان قائمنا لو قد قام کان نصیبک من الارض
اکثر منها ولو قد قام قائمنا علیه السلم کان الاستان امثل من قطائعهم **شرح** ضقت بکسر ضاد با نقطه و سکون قاف بصیغه ماضی متکلم معلوم
مثل العین باب ضرب است ذرعا بفتح ذال با نقطه و سکون را و بی نقطه و عین بی نقطه تمیز از نسبت در ضقت است انواع دال بر حال هنیهة
بضم ها و فتح نون و سکون یا و دو نقطه در پایین و همزه گاهی بجای آن یا می باشد منصوب بر ظرف زمان و یعنی اندک زمانیست تفسیر
استان گذشت در شرح حدیث سابق و استان در توابع بغداد و در زمان منصور دوانیقی چهار بلوک بوده و باقی بلوکها قطایع بوده صاحب
قاموس در سین بی نقطه تا دو نقطه در بالا و نون گفته که و الاستان بالضم اربع کور ببغداد عالی و اعلی و اوسط و اسفل امثل بفتح همزه و
سکون میم و فتح ثا سه نقطه اسم التفضیل است بمعنی بهتر و نافع تر من قطائعهم راجع بخلفای عباسیه است القطائع بفتح قاف و طای
بی نقطه و الف و کسر همزه و عین بی نقطه جمع قطیعه بفتح قاف و کسر طا از زمینهای که باج آنها گرفته نمیشود و مثل سیورغالها **یعنی** روایت
از عبد الله بن سنان از پدرش گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که براستی که مرا است زمین باجی و بتحقیق تنگدل شدم با آن
و مراد آنست که از کثرت حواله مال و جهات تنگ آمدم چون که استان است راوی گفت که پس امام ساکت شد اندکی زمانی بعد از ان
گفت که براستی که قائم ما اگر بتحقیق می ایستاد و ظاهر شد هر آینه میبود نصیب تو از زمین بی باج بیشتر از ان زمین و اگر بتحقیق می ایستاد
قائم ما میبود زمین باج دار بهتر از زمینهای بی باج که خلفای عباسیه داده اند مراد آنست که ایشان حلال نکنند و حواله جهات بر حال
بی باج بیشتر از اصل باج میکنند و قائم علیه السلم عدالت میکند **باب صد و چهلم اصل باب سخرة العلوج والنزول علیهم**
شرح السخرة بضم سین بی نقطه و سکون خا و را بی نقطه و را بی نقطه اسم مصدر باب تفعیل بیکار فرمودن العلوج بضم عین و لام و جیم

سخره العلوج

جمع علج بکسر عین و سکون لام مرد بزرگ از کافر **یعنی** این بابیست در بیگار فرمودن بزرگران کبر و فرود آمدن بر ایشان و در این باب سه
حدیث است **اول اصل** عن اسمعیل بن الفضل الهاشمی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن السخرة فی القری وما یؤخذ من العلوج
والاکرة فی القری فقال اشترط علیهم فما اشترطت علیهم من الدراهم والسخرة وما سوی ذلک فهو لک ولیس لک ان تأخذ منهم شیئا
حتی تشارطهم وان کان کالمستیقن ان کل من نزل تلک القریة اخذ ذلک منه **شرح** القری بضم قاف و فتح را و سین بی نقطه و الف جمع قریه
بفتح قاف و سکون را و یا دو نقطه در پایین و ها الاکرة بفتح همزه و فتح کاف و را بی نقطه جمع اکار بفتح همزه و تشدید کاف
برزگران اشترط بصیغه امر باب افتعال است اشترطت بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افتعال است و ان وصلیه است مستیقن بصیغه اسم
مفعول باب استفعال است و در بعضی نسخ متیقن بصیغه اسم مفعول باب تفعل است ان بفتح همزه و تشدید نون است اخذ بجای بالنقطه و
ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است **یعنی** روایت از اسمعیل بن فضل هاشمی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از بیگار فرمودن در دهها و آنچه گرفته میشود از برزگران گبر و سایر برزگران در دهها پس امام گفت که از اول سال الزام کن
بر ایشان پس آنچه الزام کردی بر ایشان از انچه التزام کرده اند از درهم و بیگار فرمودن و آنچه غیر آن باشد مثل مرغ و هیزم پس آن
حلال است برای تو و حلال نیست برای تو اینکه بگیری از ایشان چیزی را هرگز مگر آنکه در اول سال الزام کنی ایشان را و ایشان التزام کنند
اگرچه باشد مانند یقینی اینکه هر کس که ساکن شد در ان ده گرفته میشود آن از او **اصل** قال وسألته عن رجل بنی فی حق له الی جنب جار له
بیوتا او دارا فتحول اهل دار جاره الیه ان یرد بعد کل هم کارهون فقال هم احرار ینزلون حیث شاؤوا ویتحولون حیث شاؤوا **شرح**
حق بفتح حا بی نقطه و تشدید قاف با تنوین است خبر له در اول راجع برجل است و ظرف صفت حق است و حق له عبارت است از ده یا زمین
که مال آن مرد است الی جنب صفت دیگر حق است جنب بفتح جیم و سکون نون و با الیه نقطه مضاف است بجار بیوتا یعنی از جای زرد او جنب
حق جار است ضمیر له در دوم و سوم راجع برجل است و ظرف صفت جار است اله بهمزه استفهام و حرف جر و ضمیر راجع بجار است **یعنی**
راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که بنا کرده در موضعی که حق اوست متصل میشود بسوی پهلوی موضعی که از او است چند خانه
را یا سرای را پس منتقل شده برزگران که ساکن سرای همسایه او بوده اند بسوی خانهای او یا سرای او آیا میرسد او را که بهم برد
اینکه برگرداند آن برزگران را بر جای که ایشان اراکت داشته باشند از برگشتن پس امام گفت آن برزگران آزاد اند ساکن
میشوند هر جا که خواسته باشند و منتقل میشوند هر جا که خواسته باشند مراد آنست که برگردانیدن برزگران بهر و جایز نیست **دوم**
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اوصی رسول الله صلی الله علیه وآله علیا علیه السلم عند موته فقال یا علی لا یظلم الفلاحون
بحضرتک ولا یزاد علی ارض وضعت علیها ولا سخرة علی مسلم یعنی الاجیر **شرح** وضعت بضاد و سقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل
است لا یظلم بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب لغت یا نفی است و بنا بر اول مرفوع است و بنا بر دوم میم مکسور است بالتقای
ساکنین و حاصل هر دو یکی است لا یزاد برای بالنقطه والف منقلب از یا و دال بی نقطه بصیغه نفی مضارع غایب مجهول باب ضرب است
و در بعضی نسخ لا یزاد بسوال است بنا بر ان از باب افتعال است و تا آن منقلب بدال شده ظرف در علی ارض نایب فاعل است
وضعت بضاد بالنقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب فتح است و مفعولش محذوف است بتقدیر وضعت الفلاح و ظرف در علیها
متعلق بوضعت است و ضمیر راجع بارض است و این جمله صفت ارض است علی در علی مسلم برای افراد است مسلم بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل است و مراد برزگر است که در عقد مزارعه التزام سخره نکرده یعنی الاجیر کلام امام جعفر صادق علیه السلم است برای
تفسیر مفعول و صفت که محذوف است و ضمیر مستتر راجع برسول الله است الاجیر بفتح همزه و کسر جیم و سکون یا دو نقطه در پایین و
را بی نقطه مزدور و آن منصوب است و این اشارت است باینکه فلاح دو قسم است اول مزدوری که گذاشته شده باشد در زمینی که از ان
کشتکاری حصه مثل اینکه یک جریب زمین را از عوامل کار دیده در هم دو ماهی که برای حصه از حاصل برزگر شده باشد و قسم
اول مضایقه دارد از اینکه زیاده بر ان زمین را بکار دیهان فرود و قسم دوم مضایقه نوارد از زیاده کاشتن زمین اما مضایقه دارد
از سخره و مانند آن اگر مسلم باشد با مسلم که در عقد مزارعه شرط سخره و مانند آن نشده باشد پس ولا یزاد علیها برای بیان

ستم اول است ولا تسخره عليه السلم براى بيان قسم دوم است واين دو جمله براى تفصيل ظلم منخفض در جمله سابق بر ابناست يعنى
شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت كه سفارش كرد رسول الله صلى الله عليه وآله على عليه السلم را نزد وفات خود پس گفت
اى على مظلوم نميشود نه برزگران در حضور تو وزياده كرده نميشود بر زمين كه ابشانى برزگر را بر آن زمين و بخت بيگار كرفتن
بر برزگرى كه التزام بيگار كرفتن كرده است ميخواهد رسول الله صلى الله عليه وآله از برزگرى كه گذاشته شده بر زمين مزد و دا
سيوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال كان امير المؤمنين صلوات الله عليه وآله يكتب الى عماله لا تسخروا المسلمين ومن
سالكم غير الفريضة فقد اعتدى فلا تعطوه وكان يكتب ليه بالعلاجين خيرا بهم الاكارهون شرح العمال بضم عين بنقطه و
تشديد ميم جمع عامل بصيغه اسم فاعل حاكمان براى جمع اخراج ومانند آن لا تسخروا بصيغه نهى باب تفعيل است يا باب مناست و
المسلمين بصيغه اسم مفعول باب تفعيل است ومراد برزگرانيست كه التزام سخره نكرده داند در عقد مزارعه من موموله عبارتست
از كسانى كه نزد عامل مى آيد از جانب پادشاه از جمله لشكريان براى بازيافت مقررى خود فريضه عبارتست از مقررى
پس غير الفريضه عبارتست از فرع لرمعى تحصيلدار ان از رعيت ميطلبند بشرط تكلمن عامل لو بصيغه خطاب غايب معلوم
باب افعال يا باب تفعيل است الاكارون بفتح همزه وتشديد كاف است يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت
كه بود امير المؤمنين صلوات الله عليه كه مينوشت بسوى عاملان خود كه بيگار مگيريد جمعى راكه التزام بيگار كرفتن در عقد مزارعه
نكرده اند و هركه طلب كند از شما زياده بر مقررى خود را از جمله تحصيلداران پس بتحقيق تجاوز كرده از حد خود پس مدهيد او را
آن زيادتى و بود امير المؤمنين عليه السلم كه مينوشت بسوى عمال خود سفارش ميكرد بغلاحان نيكى او بغلاحان يعنى برزگران است
جهارم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال النزول على اهل الخراج ثلاثة ايام شرح ثلاثة منصوب وظرف زمان است
وظرف خبر مبتداست يعنى روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه فرود آمدن تحصيلدار خراج بر جمعى كه اهل خراج ‌‌اند در سه
روز مى باشد مراد اينست كه تا سه روز مهمان ايشانست بعد از آن از خود خرج ميكند بجنم اصل عن ابى عبد الله عليه
السلم قال ينزل على اهل الخراج ثلاثة ايام شرح ينزل بصيغه مضارع غايب مجهول باب ضربست وظرف نايب فاعلست بانوطا هر
است از شرح سابق باب صد وچهل ويكم اصل باب الدلالة فى البيع واجرها واجر السمسار الدلالة بفتح وكسر وضم دال بنقطه مصدر
باب نصر رانمائى كردن السمسار بكسر سين بنقطه وسكون ميم وسين بنقطه والف و را بنقطه دلال يعنى كسيكه كار او سودا بهم
رسانيدن است يعنى اين باب بيان راهنمائى كردن در خريد وفروخت است ومزد آن عمل ومزد كسى كه شغل او سودا بهم رسانيدن
است در اين باب پنج حديث است اول اصل عن ابى الحسن عليه السلم فى الرجل يدل على الدور والضياع ويأخذ عليه الاجر قال
هذه اجرة لا بأس بها شرح روايت از امام موسى كاظم عليه السلم در مردى كه راه نمائى ميكند خريدار را بر سراها و دهها ميگيرد
و بگيرد بر آن عمل مزد را از كسى كه او را راه نمائى كند خواه بايع باشد و خواه مشترى امام گفت كه اين مزديست كه نيست پروائى با آن
دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال سئل ابو عبد الله عليه السلم وانا اسمع فقال له انا نامر الرجل فيشترى لنا الارض
والغلام والدار والخادم ويجعل له جعلا قال لا بأس بذلك شرح يجعل فقال راجعست بسايل كه مفهوم است از سئل الرجل عبارت
از سمسار نه كسى كه محض وكالت داشته باشد لتقرينه ذكر اين حديث در تحت عنوان اين باب الجعل بضم جيم وسكون عين بنقطه
مزد عملى كه مقرر شده باشد يعنى روايت از عبد الله بن سنان گفت كه پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلم ومن مى شنيدم و
پرسش كرد سايل گفت او را كه بدرستى كه ما امر ميكنيم مرد دلال را پس ميخرد براى ما زمين را و غلام را و سرا را و كنيز را و قرار
ميدهيم براى او مزدى امام گفت كه نيست پروائى با آن مزد سيوم اصل عن بعض اصحابنا من اصحاب الرقيق قال اشتريت
لابى عبد الله عليه السلم جارية فناولنى اربعة دنانير فابيت فقال لتاخذن فاخذتها وقال لا تاخذ من البايع شرح الرقيق بفتح
را بنقطه وكسر قاف وسكون يا و و نقطه در پايين غلام و كنيز و جمع رق بكسر را و تشديد قاف غلامان و كنيزان لتاخذن
بفتح لام و نون تاكيد ثقيله يا خفيفه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است يعنى روايت از بعضى ياران ما از جمله دلالان

علام

علام و كنيز گفت كه خريدم براى امام جعفر صادق عليه السلم كنيزى را پس داد مرا چهار دينار طلا پس ابا كردم از گرفتن پس گفت كه هر آينه بگير
البته پس گرفتم آنها را و گفت كه مگير از بايع چيزى جهارم اصل عن عبد الله بن سنان قال سالت ابى سال ابا عبد الله عليه السلم
وانا اسمع فقال ربما امرنا الرجل فيشترى لنا الارض والدار والغلام والجارية ونجعل له جعلا قال لا بأس شرح اين ظاهر است
از شرح حديث دوم اين باب بجنم اصل عن ابى ولاد عن ابى عبد الله عليه السلم وغيره عن ابى جعفر صلوات الله عليهما قالوا
لا بأس باجر السمسار انما هو يشترى للناس يوما بعد يوم بشىء معلوم وانما هو مثل الاجير شرح اين ظاهر است از آنچه گذشت در
حديث جهارم باب بيع المتاع وشرائه كه باب هشتاد و چهارم است باب صد وچهل و دوم اصل باب مشاركة الذمى شرح
اين باب بيان شريك شدن مسلمان با ذميست در اين باب دو حديث است اول اصل قال ابو عبد الله عليه السلم لا
ينبغى للرجل المسلم ان يشارك الذمى ولا يبضعه بضاعة ولا يودعه وديعة ولا يصافيه المودة شرح ولا يبضعه بيا و بنقطه
وضاد بنقطه و عين بنقطه و ضمير راجع بذمى بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال منصوبست بتقدير ولا ان يبضعه البضاعة سرمايه
وادن كسى را چيزى كه در تصرف او مى باشد البضاعة بكسر با و بنقطه سرمايه ولا يودعه نيز از باب افعال و منصوبست ولا يصافيه
مرفوع بتقدير و منصوب بعطف ميتواند بود يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه سزاوار نيست براى مرد مسلمان اينكه
شريك شود ذمى را هيچ جاى كه غرض هيچ و نه اينكه سرمايه دهد ذمى را سرمايه و نه اينكه امانت دهد ذمى را امانتى و خالص گرداند
با ذمى دوستى را دوم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم ان امير المؤمنين صلى الله عليه وآله كره مشاركة اليهودى والنصرانى
والمجوسى الا ان تكون تجارة حاضرة لا يغيب عنها المسلم شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه امير المؤمنين
صلى الله عليه وآله ناخوش شمرد شركت مسلمانرا با يهود و ترسا و گبر مگر آنكه آن شركت تجارتى باشد كه حاضر باشد غايب نشود
از آن تجارت مسلمان مثل اينكه شخص بيكبار متاعى را يكجا فروشد و سرمايه مسلمان وفا بآن نكند پس لا علاج شريك شود
با ذمى در خريدن آن و بهما تجا قسمت كنند با او باب صد وچهل و سيوم اصل باب الاستحطاط بعد الصفقه الاستحطاط بحا و طا بنقطه
مصدر باب استفعال طلب كم كردن قيمت چيزى الصفقه بفتح صاد بنقطه و سكون فا و قاف و تا وحدت مصدر باب ضربست
و ادن در وقت خريد و فروخت و اينجا عبارتست از ايقاع عقد بيع و شرا يعنى اين باب بيان طلب مشترى از بايع كم كردن
مبلغ بعد از ايقاع عقد است در اين باب دو حديث است اول اصل عن ابراهيم الكرخى قال اشتريت لابى عبد الله عليه السلم جارية
فلما ذهبت انقدهم قلت استحطهم قال لا ان رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن الاستحطاط بعد الصفقة شرح انقد بنون و قاف
و دال بنقطه بصيغه مضارع متكلم معلوم باب نصر مرفوعست و جمله حال مقدره فاعل ذهبت است استحطهم بحا بنقطه و تشديد طا
بنقطه و ضمير راجع بفروشندگان كنيز بصيغه مضارع متكلم معلوم باب استفعال بتقدير استفهام است يعنى روايت از ابراهيم كرخى
گفت كه خريدم براى امام جعفر صادق عليه السلم كنيزى را پس وقتى كه روانه شدم كه قيمت دهم فروشندگان كنيز را گفتم كه آيا طلب
كم كردن قيمت كنم از فروشندگان كنيز امام گفت كه نه بدرستى كه رسول الله صلى الله عليه وآله نهى كرد از طلب كم كردن قيمت بعد از
عقد بيع دوم اصل عن زيد الشحام قال اتيت ابا عبد الله عليه السلم بجارية اعرضها فجعل يساومنى واساومه ثم بعتها
اياه فضم على يدى قلت جعلت فداك انما ساومتك لانظر المساومة تنبغى ام لا قلت قد حططت عنك عشرة دنانير فقال هيهات
الا كان هذا قبل الضمة اما بلغك قول النبى صلى الله عليه وآله الوضيعة بعد الضمة حرام شرح با در بجارية براى تعديه است اعرضها
بصيغه متكلم معلوم باب ضرب جمله حال مقدره فاعل اتيت است جعل از افعال مقاربه بمعنى شرع است يساومنى مرفوع و خبر جعل است السوم
مصدر باب مفاعله گفتگو بر سر قيمت فاء و رضم براى بيان است ضم بضاد بنقطه و تشديد ميم بصيغه ماضى غايب معلوم باب
نصر است و ضمير مستتر راجع بامام است الا بفتح همزه و تشديد لام حرف تحضيض است الوضيعه بفتح واو و كسر ضاد بنقطه و سكون
يا و نقطه در پايين و عين بنقطه آنچه كم شده از جمله قيمت چيزى يعنى روايت از زيد پيه فروش گفت كه آوردم نزد امام
جعفر صادق عليه السلم كنيزى را كه عرض نمايم آن كنيز را پس شروع كرد گفتگو ميكرد با من بر سر قيمت و گفتگو ميكردم با او بر سر قيمت بعد از آن

الصفقه شرح

فروختم گندم را با او بر سر آن و دست نهاد بر دست من و خرید گفتم که قربانت شوم چرا این عیب است اگر گفتگو کردم با تو بر سر قیمت برای اینکه دو را سم آن گفتگو را که آیا سزاوار است یا سزاوار نیست و گفتم که بتحقیق کم کردم از تو ده دینار را طلا را پس امام گفت که دو راست این چرا نبود این پیش از دست بر دست نهادن یا نرسیده ترا قول نبی صلی الله علیه و آله که کم شده از جمله قیمت بعد از عقد بیع حرام است مخفی نماند که ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت این حدیث است بر اینکه حرام بودن انحطاط بعد از صفقه برای آنست که وضیعه بعد از صفقه حرام است خواه باعث آن مشتری باشد و خواه بایع باشد و وجه این آنست که آن فسخ صحت عقد بیع است پس حرام بودن آن منافات ندارد با جواز فسخ بیع برضای طرفین با استیناف بیعی دیگر بکمتر از قیمت سابق و با جواز بخشش بایع بعض آن مبلغ را یا کل آن مبلغ را بمشتری بی آنکه بعنوان کم کردن قیمت باشد

باب صد و چهل و چهارم اصل باب حرز الزرع

شرح الحرز بفتح حاء بی نقطه و سکون زای با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب بمعنی تخمین الزرع بفتح زای با نقطه و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه کاشته و کاشتن و مراد اینجا حاصل کاشته شده است پیش از چیدن یعنی این باب بیان تخمین حاصل کاشته شده است پیش از چیدن و در این باب یک حدیث است اصل قلت لابی الحسن ان لنا اکرة فنزارعهم فیجیئون و یقولون انا قد حزرنا هذا الزرع بکذا و کذا فاعطوناه و نحن نضمن لکم ان نعطیکم حصتکم علی هذا الحزر فقال و قد بلغ قلت نعم قال لا بأس بهذا شرح فاعطوناه بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و ضم طاء بی نقطه صیغه امر جمع مذکر متصل اللام باب افعال است و قد بلغ بتقدیر استفهام است و اشارت است بآنکه پیش از رسیدن حاصل این جایز نیست یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدرستی که ما را است برزگرانی پس عقد مزارعه میکنیم با ایشان که حصه معلوم از حاصل بیاید و میگویند ما را که بتحقیق تخمین کردیم این حاصل کاشته شده را پیش از چیدن بچنین و چنین مثل برای این پس واگذارید با ما و ما متعهد میشویم برای شما اینکه دهیم شما را حصه شما بر این تخمین که کردیم پس امام گفت که آیا و بتحقیق رسیده آن حاصل گفتم که آری امام گفت که نیست بردی باکی اصل قلت فانه یجیء بعد ذلک فیقول لنا ان الحزر لم یجئ کما حزرت و قد نقص قال فاذا زاد یرد علیکم قلت لا قال فلکم ان تأخذوه بتمام الحزر کما انه اذا زاد کان له کذلک اذا نقص کان علیه شرح حزر بفتح حاء بی نقطه و سکون زای با نقطه و راء بی نقطه مصدر بمعنی اسم مفعول است حزرت بصیغه متکلم است فاذا زاد بتقدیر استفهام است جمله کما انه تا آخر استیناف بیانی است یعنی گفتم که پس بدرستی که آن برزگر می آید بعد از آن پس میگوید ما را که بدرستی که تخمین کرده شده نیامد موافق آنچه تخمین کردیم و بتحقیق کم شد امام گفت که آیا پس اگر زیاد آید بر میگردانند زیاده را بر شما گفتم که نه امام گفت که پس جایز است شما را اینکه بگیرید او را بجمیع تخمین کرده شده بیان این آنکه چنانچه آن چون زیاد شود می باشد برای او همچنان چون کم شود می باشد بر او اگر گوئی که این واگذاشتن حاصل به برزگر اگر از قبیل بیع است پس صحت آن منافات دارد با نهی از محاقله و مزابنه که گذشت در حدیث پنجم باب صد و سی و چهارم که باب بیع الزرع الاخضر و القصیل و اشباهه است و اگر از قبیل توکیل است پس باید که نقصان بر برزگر نباشد گوئیم که داخل هیچ کدام از بیع و توکیل نیست بلکه از قبیل تقبیل است و آن عقدی دیگر است که نسبت آن به بیع مانند نسبت قباله است با استیجار که بیان شده در باب صد و بیست و هشتم که باب قبالة الارضین و المزارعة بالنصف و الثلث و الربع است

باب صد و چهل و پنجم اصل باب الاجارة الاجیر و ما یجب علیه

شرح این باب بیان مزد مزدور است و بیان آنچه واجب است بر مزد دهنده و در این باب سه حدیث است اول اصل سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل یستأجر الرجل باجر معلوم فیبعثه فی ضیعته فیعطیه رجل آخر دراهم و یقول اشتر بها کذا و کذا و ما ربحت بینی و بینک فقال اذا اذن له الذی استأجره فلیس به بأس شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که مزدور میگیرد مردی را بمزدی معین پس میفرستد او را در ده خود پس میدهد آن مزدور را مردی دیگر درهم ها و میگوید که بخر کن با این چنین و چنین را و آنچه فایده کردی مناصفه میان من و تو باشد پس امام گفت که چون رخصت داد او را آنکه مزد گرفت او را پس نیست با آن بردی دویم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل استأجر اجیرا بنفقة و دراهم مسماة علی ان یبعثه الی ارض فلما ان قدم اقبل رجل من اصحابه یدعوه الی منزله الشهر و الشهرین فیصیب عنده ما یغنیه عن نفقة المستأجر فنظر الاجیر الی ما کان ینفق علیه فی الشهر اذا هو لم یدعه فکافأه به الذی یدعوه فمن مال من تلک المکافاة امن مال الاجیر او من مال المستأجر قال ان کان فی مصلحة المستأجر فهو من ماله و الا فهو علی الاجیر شرح ان بفتح همزه و سکون نون در اول مصدریه است و در دوم زائده است برای تاکید اتصال وقوع جزا بوقوع شرط قدم بفتح قاف و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است ینفق بصیغه معلوم و مجهول باب افعال میتواند بود و ضمیر هو راجع برجل من اصحابه است لم یدعه بفتح یاء مضارع و سکون دال بی نقطه و ضم عین بی نقطه است و ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر هو است و ضمیر بارز راجع باجیر است کافاه بفاء و همزه گاهی منقلب بالف میشود بصیغه ماضی غایب معلوم باب مفاعلت است المکافاة جزا دادن یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که مزدور گرفت مردی را بخرجی و درهمهای معین بنا بر اینکه فرستد او را بسوی زمینی برای کاری پس در همان وقت که آمد بآن زمین رو آورد مردی از آشنایان او و میخواند او را بسوی منزل خود در یکماه و دو ماه پس دریافت نزد آن آشنا آنچه را که بی نیاز میکند او را از خرج مزدور گیرنده پس نظر کرد مزدور بسوی آنچه خرج میکرد بر خود در آن ماه چون او دعوت نمیکرد او را پس جزا داد با آن بعنوان مکافات کسی را که دعوت میکند او را پس از مال کیست آن جزا دادن آیا از مال مزدور است یا از مال مزدور گیرنده است پس امام گفت که اگر آن جزا دادن باشد در مصلحت مزدور گیرنده پس آن از مال مزدور گیرنده است و الا پس آن جزا دادن بر مزدور است اصل و عن رجل استأجر رجلا بنفقة مسماة و لم یفسر شیئا علی ان یبعثه الی ارض اخری فما کان من مؤنة الاجیر من غسل الثیاب و الحمام فعلی من قال علی المستأجر شرح نفقه مسماة عبارتست از خرجی که کیفیت آن معین باشد مثل اینکه متوسط میان افراط و تفریط باشد و تا یکسال باشد و لم یفسر شیئا یعنی بیان نکرد که مصارف خرج تا چه چیز شود که خرج جامه شستن و خرج حمام و مانند آنها که بهر روز واقع نمیشود داخل است پس بر مستأجر است یا خارج است پس بر اجیر است یعنی و پرسیدم از مردی که مزدور گرفت مردی را بخرجی معین و تفسیر نکرد چیزی از مصارف آنرا بنا بر اینکه فرستد او را بسوی زمینی دیگر برای کاری پس آنچه شد از محتاج الیه مزدور از شستن جامها و حمام مثل پس بر کیست امام گفت که بر مزدور گیرنده است سیوم اصل عن عبید بن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یأتینی فیقول اکتب لی بدراهم فیقول له آخذ منک و اکتب لک بین یدیه قال فقال لا بأس شرح روایتست از عبید بن زراره که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی می آید نزد مردی پس میگوید که بنویس برای من فلان کتاب را بدرهم های پس مرد دوم میگوید او را که میگیرم از تو درهم ها را و مینویسم برای تو نزد گرفتن راوی گفت که امام گفت که نیست بردی مراد آنست که اگر مزدور شرط کند که قبل از شروع در عمل مزد خود را تمام گیرد و بعد از آن شروع در عمل کند جایز است اصل قال و سألته عن رجل استأجر مملوکا فقال المملوک ارض مولای بما شئت و لی علیک کذا و کذا دراهم مسماة فهل یلزم المستأجر و هل یحل للمملوک قال لا یلزم المستأجر و لا یحل للمملوک شرح ارض بصیغه امر باب افعال است دراهم مرفوع و بدل کذا و کذا است نظیر آیت سوره کهف ثلاث مائة سنین بنا بر اینکه تمیز مرکب جمع می باشد پس مسماة نیز مرفوع است یعنی راوی گفت که و پرسیدم امام را از مردی که اراده کرد که استیجار کند غلامی را پس گفت آن غلام که راضی کن مالک مرا بآنچه خواستی و برای من باشد بر تو چنین و چنین درهم های معین پس آیا آن درهم ها لازم میشود مستأجر را و آیا آن درهم ها حلال میشود برای غلام امام گفت که آن درهم ها لازم نمیشود مستأجر را و حلال نمیشود برای آن غلام

باب صد و چهل و ششم اصل باب کراهة استعمال الاجیر قبل مقاطعته علی اجرته و تأخیر اعطائه بعد العمل

شرح این باب بیان مکروه بودن کار فرمودن مزدور است پیش از قطع و فصل با او بر مزد و بیان مکروه بودن تاخیر دادن مزد بمزدور بعد از فراغ از عمل و در این باب چهار حدیث است اول اصل کنت مع الرضا علیه السلام فی بعض الحاجة فاردت ان انصرف الی منزلی فقال لی انصرف معی فبت عندی اللیلة فانطلقت معه فدخل الی داره مع المغیب فنظر الی غلمانه یعملون بالطین اواری الدواب او غیر ذلک و اذا معهم اسود لیس منهم فقال ما هذا الرجل معکم قالوا یعاوننا و نعطیه شیئا قال قاطعتموه

علی اجرته فقال لو ان الله یعلم انه بعد صفت بانوطه **شرح** المعیب بفتح میم و کسر عین با نقطه و سکون یا و حا بی نقطه در یا میّن و بار یکنقطه غروب آفتاب او اری بفتح همزه و فتح واو و الف و کسر را بی نقطه و تخفیف و تشدید یا و نقطه در یا میّن جای همزه و الف کسر را و تخفیف و تشدید یاست و آن بنابر اول معرب آخر همزه و الف و ضم خاست و بنابر دوم معرب آخور است و هر دو یک معنی است و بنابر تشدید در اصل اوری بوده بر وزن فاعول واو و یا در یک کلمه جمع شده و سابق آنها ساکن بوده پس منقلب بیا شده و مدغم شده و ما قبل آن مکسور شده و آنرا اخیه بهمزه و الف و کسر خا با نقطه و تخفیف و تشدید یا حا نقطه در یا میّن نیز مینامند و آن نیز معرب آخر و آخور است و کلام اهل لغت درینجا مشوش مینماید و او را و غیر ذلک از شکل او لسب باید تعمیم است با آنکه بعضی او اری را میخ اخیه میکنند و بعض غیر آنرا یا از سهو کاتبان است و بجای آن واو میباید او برای حسب حال است ما طعموه تقدیر استفهام است **یعنی** بودم با امام رضا علیه السلم در بعضی کار ضروری مثل زیارت برادر مومن پس خواستم که از آنجا برگردم بسوی منزل خود پس گفت با آنکه برگرد با من پس شب بروز آر نزد من امشب پس روانه شدم با او پس داخل شد بسوی سرای خود نزد مقارن غروب آفتاب پس نظر کرد بسوی غلامان خود در حالی که میساختند بگل آخرهای ستوران را یا غیر آنچه را که مذکور شد و ناگاه با ایشان بود سیاهی که از جمله ایشان نبود پس امام گفت که چیست این مرد با شما گفتند که مدد میکند ما را و میدهیم او را چیزی امام گفت که آیا قطع و فصل کردید با او مزد او را پس گفتند که نه او راضی میشود از ما بهر چه دهیم او را

اصل فاقبل علیهم یضربهم بالسوط و غضب لذلک غضبا شدیدا فقلت جعلت فداک لم تدخل علی نفسک فقال انی قد نهیتهم عن مثل هذا غیر مرة ان یعمل معهم احد حتی یقاطعوه اجرته **شرح** لم بکسر لام و فتح میم مرکب است از حرف جر و ما استفهامیه که الف آن بحرف جر افتاده و تدخل بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است و مفعول آن محذوف است بتقدیر تدخل الغم یا غیر مکتوب و نایب مفعول مطلق است و مضاف است ان یعمل بفتح همزه و سکون نون بدل مثل هذاست یعنی برای استثناست **یعنی** پس رو آورد بر غلامان میزد ایشان را بتازیانه و غضبناک شد برای آن غضبی سخت پس گفتم که قربانت شوم چرا داخل میکنی بر خود آزار را پس گفت که بدرستی که من بتحقیق نهی کردم ایشان را از مثل این چند بار از اینکه کار کند با ایشان کسی مگر آنکه قطع و فصل کنند با او مزد او را **اصل** واعلم انه ما من احد یعمل لک شیئا بغیر مقاطعة ثم زدته لذلک الشیء ثلاثة اضعاف علی اجرته الا ظن انک قد نقصته اجرته واذا قاطعته ثم اعطیته اجرته حمدک علی الوفاء فان زدته حبة عرف ذلک لک ورای انک قد زدته **شرح** حبة بفتح حا ... است مثل یعنی بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التعمل کردن کاری بی ضرورت مثل کردن کاری که بعقد اجاره لازم شده باشد حبه بفتح حای بی نقطه و تشدید بای یکنقطه جزئیست از جمله و هشت جزو درهم **یعنی** و بدانکه شان اینست که نیست هیچ کسی که بی ضرورت کند برای تو چیزی را بی قطع و فصل بعد از آن زیاده کنی او را برای آن چیز سه برابر زیاده بر مزد او مگر آنکه گمان کند او که تو بتحقیق کم دادی او را مزد او را و چون قطع و فصل کرد با او و بعد از آن دادی او را مزد او را سپاس کند ترا بر تمام دادن حق پس اگر زیاده دادی او را وزن یک حبه شناخت آنرا برای تو و دانست اینکه تو بتحقیق زیاده داری او را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی الجمال والاجیر قال لا یجف عرقه حتی تعطیه اجرته **شرح** لا یجف بجیم و تشدید فا بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب علم است یا بصیغه نهی غایب معلوم است و بنابر اول مرفوعست و بنابر دوم مفتوح و مکسور میتواند بود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در شتردار و مزدور گفت که خشک نمیشود عرق او مگر آنکه دهی او را مزد او **سیوم اصل** لکن رینا لابی عبد الله علیه السلم قوما یعملون له فی بستان له وکان اجلهم الی العصر فلما فرغوا قال لمعتب اعطهم اجورهم قبل ان یجف عرقهم **شرح** بگرایه گرفتیم برای امام جعفر صادق علیه السلم جمعی را که کار کنند در باغی که او راست و بود مدت ایشان تا عصر پس وقتی که فارغ شدند گفت به ملازم خود معتب که بده این جماعت مزدهای ایشان را پیش از آنکه خشک شود عرق ایشان **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یستعملن اجیرا حتی یعلمه ما اجره ومن استاجر اجیرا ثم حبسه عن الجمعة یبوء باثمه وان هو لم یحبسه

الشترکا

استرکانه الاجیر **شرح** همو بیاء یکنقطه و واو و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی برنگشته در ایشان بضارع اینجا باوجود اینکه سابق بر آن بلفظ ماضی است افاده استمرار باشد یعنی اگر اجیر چون یکبار ترک نکند کاهل میشود و در جهات بعد از آن پس اگر او را نیز ترک کنند مستاجر متحمل گناه آنها نیز میشود **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بوده که ایمان می آورده باشد بالله تعالی و روز قیامت پس باید که کار نفرماید البته مزدوری را مگر آنکه اعلام کند او را که چیست مزد او و هر که گرفت مزدوری را بعد از آن باز داشت او را از نماز جمعه واجب متحمل میشود گناه او را و اگر او باز نداشت او را شریک شدند در ثواب

باب سی و چهارم هفتم اصل باب الرجل یکتری الدابة فیجاوز بها الحد او یردها قبل الانتهاء الی الحد شرح

این باب بیان مرویست که بکرایه میگیرد ستور را پس میکشد آنرا از منتهای مسافتی که قرار داده یا بر میگرداند آنرا پیش از رسیدن بسوی منتهی و درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یکتری الدابة الی مکان معلوم فیجاوزه قال یحسب له الاجر بقدر ما جاوز وان عطب الحمار فهو ضامن **شرح** یحسب بحای بی نقطه و سین بی نقطه و با یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست و ضمیر مستتر راجع برجل است ضمیر راجع بمالک است اکه مفهوم است از سابق عطب بعین بی نقطه و طا بی نقطه و بار یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است حمار بکسر حای بی نقطه و را بی نقطه الاغ است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگوئی در مردی که بکرایه گرفت ستوری را تا جای معین پس گذشت از آنجا امام گفت که حساب میکند برای صاحبش کرایه را بقدر آنچه گذشت و اگر تلف شود الاغ مثلا پس آن مرد ضامن است **دوم اصل** عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن الرجل یکتری الدابة فیقول اکتریتها منک الی مکان کذا وکذا فان جاوزته فلک کذا وکذا زیادة ویسمی ذلک قال لا باس به کله **شرح** مکان با تنوین است کذا و کذا و اول صفت مکان است و دوم فاعل ظرف است زیاده منصوب و حال فاعل ظرف است یسمی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است کله مجرور و تاکید ضمیر است **یعنی** روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که بکرایه میگیرد ستور را پس میگوید که بکرایه گرفتم ستور را از تو تا جای چنین و چنین پس اگر گذشتم از آنجا پس ترا است چنین و چنین زیاده بر آن مبلغ و تعیین میکند آن زیاده را و بیان میکند مثلا چه مبلغ است امام گفت که نیست پروای با آن همگی آن **سیوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلم عن رجل تکاری دابة الی مکان معلوم فنفقت الدابة قال ان کان جاز الشرط فهو ضامن وان دخل وادیا لم یوثقها فهو ضامن وان سقطت فی بئر فهو ضامن لانه لم یستوثق منها **شرح** تکاری بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعل است نفقت بنون و فا و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و از باب علم نیز آمده است یوثقها بیاء یکنقطه و واو ... بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل ... استیناف ... الاستیثاق والتوثیق ... لازمه ... بنابر غالب احوال است و مراد اینست که اگر ستور در چاه افتد و معلوم نباشد که بتقصیر او مرده ... پس او ضامن است بنابر اینکه غالب احوال و در این قسم صورت آنست که بتقصیر او باشد لم یستوثق بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است الاستیناف ... **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بکرایه گرفت ستوری را تا جای معین پس تلف شد آن ستور امام گفت که اگر آن مرد گذشته باشد از مسافت شرط شده پس او ضامن است و اگر داخل منزل شده افتاده بیان این آنکه هیئت ستور را پس او ضامن است و اگر ستور افتاد در چاهی پس او ضامن است زیرا که او خاطر جمع نکرده از ستور یا نیفتد که محکم نکرده آنرا **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول کنت جالسا عند قاض من قضاة المدینة فاتاه رجلان فقال احدهما انی اکتریت هذا یوافینی بالسوق یوم کذا وکذا وانه لم یفعل قال فقال لیس له کراء قال فدعوته وقلت یا عبد الله لیس لک ان تذهب بحقه وقلت للآخر لیس لک ان

بالعقد كما الذي عليه اصطلحا فتراد بكلّ شرح تقضاه بضم قاف وتخفيف ضاد بالنقطه است يعني ادا كند او را وضاد با يد ولقطه در پايين تصحيح
مضارع غايب معلوم باب مفاعله است المواخاة رسيدن مطلب با ديگرى برادر اللقديه است السوق منصوب و معمول اول او است وكلام ضرب
ظرف زمان ومضاف است الله اكبر بفتح است لم يعلق با اين صيت كه در ان روز در ميانه راه بوديم مثلا پس بركشتيم ازراه بكسر كاف و الف ممدوده
است ضمير غايب در دعونه راجع باجمه است و در حلقه براى ناقه است وضمير راجع بهذا است آخر عبارت از هذا است اصطلحا بكسر لام
بصيغه امر است تراد بصيغه ماضى وتشديد دال بنقطه بصيغه امر باب تفاعل است التراد بركشتن دو كس هر كدام از بعضى دعوى خود بر ديگرى
چنانچه در مصالحه مى باشد يعنى روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه شنيدم از امام ميگفت كه بودم نشسته نزد قاضى از
قاضيان مدينه پس آمدند نزد او دو مرد پس گفت يكى از ايشان كه بدرستى كه من بكرايه گرفتم اين مرد را كه رساند بشتر خود مرا ببازار
فلان و در روز چنين و چنين كه آنجا بازار ميشود در آن روز و بدرستى كه او مرا در آن روز بآن بازار نرسانيده بود پس بركشتيم امام گفت
كه پس قاضى گفت كه نيست آن مكارى را كرايه امام گفت كه پس خواندم مرد اول را و گفتم
اى بنده خدا جايز نيست ترا اينكه ببرى حق او را و گفتم آن ديگر را كه جايز نيست ترا اينكه براى حق او را و گفتم آن ديگر را كه جايز نيست
ترا اينكه بگيرى تمام حق او را و گفتم آن دو مرد را كه حجت كرايه را كه بر او شرط كرده صلح كنيد باين روش كه هر كدام برگردد بسوى بعضى از دعوى خود
پنجم اصل كنت قاعدا إلى قاض وعنده أبو جعفر عليه السلام جالس فأتاه رجلان فقال أحدهما إني تكاريت إبل هذا الرجل ليحمل لي
متاعا إلى بعض المعادن فاشترطت عليه أن يدخلني المعدن يوم كذا وكذا لأنها سوق أخاف أن يفوتني فإن احتبست عن ذلك حططت
من الكراء لكل يوم احتبسته كذا وكذا وإنه حبسني عن ذلك اليوم كذا وكذا يوما شرح فرق ميان قعود وجلوس اينست كه قعود
نشستن بعد از بهم زدن با ديگرى است غالبا بخلاف جلوس الى مبنى بر تضمين معنى توجه است و مراد اينست كه نشسته بودم تنها دور از روى
قاضى و بسوى روى او معادن بفتح ميم و عين بنقطه و كسر دال بينقطه جمع معدن است و آن بفتح و كسر دال بصيغه اسم مكان باب ضرب
است يعنى محل اجتماع مردمان ضمير لانها راجع بالمعادن است و تانيث باعتبار لفظ است يا باعتبار خبر است زيرا كه سوق در غالب استعمال
مونث است يعنى بودم نشسته متوجه بسوى قاضى و نزد امام محمد باقر عليه السلام نشسته بود پس آمدند نزد قاضى دو مرد پس گفت يكى از
ايشان كه بدرستى كه من بكرايه گرفتم شتران اين مرد را تا بار كند براى من متاعى را بسوى بعضى مجمعها پس شرط كردم بر او اينكه داخل كند
مرا در آن مجمع در روز چنين و چنين زيرا كه آن مجمع بازار است ميترسم از اينكه فوت شود از من پس اگر دير كنم از آن كم كنم از كرايه براى
هر روزى كه دور ماندم چنين و چنين را و بدرستى كه او باز داشت مرا از آن روز چنين و چنين روز اصل فقال القاضي هذا شرط فاسد وفه
كراه فلما قام الرجل أقبل إلي أبو جعفر عليه السلام فقال شرطه هذا جائز ما لم يحط بجميع كراه شرح وفه بتشديد فاء مكسوره بصيغه امر معتل اللام
الف و معتل اللام باب تفعيل است وضمير بارز راجع بهذا الرجل است الرجل عبارتست از قاضى از احدهما يا از هذا الرجل يعنى پس گفت
قاضى كه اين شرطيست باطل تمام بده او را كرايه او را پس وقتى كه برخاست قاضى روآورد بسوى من امام محمد باقر عليه السلام پس گفت اين
شرط او صحيح است مادام كه احاطه نكرده باشد بجميع كرايه او ششم اصل عن أبي ولاد الحناط قال اكتريت بغلا إلى قصر ابن هبيرة
ذاهبا وجائيا بكذا وكذا وخرجت في طلب غريم لي فلما صرت قرب قنطرة الكوفة خبرت أن صاحبي توجه إلى النيل فتوجهت نحو النيل
فلما أتيت النيل خبرت أن صاحبي توجه إلى بغداد فاتبعته وظفرت به وفرغت مما بيني وبينه ورجعنا إلى الكوفة وكان ذهابي ومجيئي
خمسة عشر يوما شرح ولاد بفتح واو و تشديد لام و دال بنقطه است حناط بفتح حاء بينقطه و تشديد نون است قصر ابن هبيره
بفتح قاف و سكون صاد بينقطه و راء بنقطه و ضم ها و فتح باء يكنقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و راء بنقطه موضعيست نزديك
كوفه يزيد بن عمر بن هبيره گذشت در كتاب الحج در حديث سيوم مولد ابى عبد الله جعفر بن محمد عليهم السلام غريم بفتح غين بالنقطه و كسر راء
بينقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين است القنطرة بفتح قاف و سكون نون و فتح طاء بينقطه پل كه بر روى آب مى باشد نيل بكسر نون
و سكون ياء دو نقطه در پايين بيان شد در شرح حديث چهارم باب شراء ارض الخراج تا آخر است خبرت بخاء با نقطه و باء يكنقطه و راء
بينقطه بصيغه ماضى متكلم معلوم باب افعال است اتبعته بتاء بالنقطه و فاء و راء بينقطه بصيغه ماضى متكلم معلوم باب علم است يعنى روايت

از ابو ولاد

از ابو ولاد كه گندم فروش گفت كه بكرايه گرفتم استرى را تا قصر ابن هبيره برحالى كه رونده و آينده باشم به اين چنين و چنين و بيرون
رفتم از كوفه در طلب قرضخوارى كه مرا بود پس وقتى كه رسيدم نزديك پل كوفه خبر داده شدم باينكه يار من قرضخوار است متوجه شده
بسوى نيل پس متوجه شدم بجانب نيل پس وقتى كه آمدم به نيل خبر داده شدم اينكه يار من متوجه شده بسوى بغداد پس از
پى رفتم او را و ظفر يافتم باو و فارغ شدم از حسابى كه ميان من و ميان او بر گشتيم بسوى كوفه و بود زمان رفتن من و آمدن من
پانزده روز اصل فأخبرت صاحب البغل بعذري وأردت أن أتحلل منه مما صنعت وأرضيه فبذلت له خمسة عشر درهما
فأبى أن يقبل فتراضينا بأبي حنيفة فأخبرته بالقصة وأخبره الرجل فقال لي ما صنعت بالبغل فقلت قد دفعته إليه سليما قال نعم
بعد خمسة عشر يوما قال فما تريد من الرجل قال أريد كراء بغلي فقد حبسه علي خمسة عشر يوما شرح پس خبر دادم صاحب استر را
بعذرى كه داشتم و اراده كردم اينكه حلالى خواهم از او از آنچه كردم و راضى كنم او را پس دادم او را پانزده درهم پس
ابا كرد از اينكه قبول كند پس با او راضى شديم بحكم ابو حنيفه پس خبر دادم ابو حنيفه را بآن قصه و خبر داد او را آن مرد نيز پس ابو حنيفه
گفت مرا كه چه كردى با استر پس گفتم كه تحقيق دادم استر را بسوى او بى آفت گفت كه آرى بعد از پانزده روز را ابو حنيفه
گفت آن مرد را كه پس چه ميخواهى از اين مرد گفت كه ميخواهم كرايه استر خود را چه تحقيق حبس
كرده استر را بر من پانزده روز اصل فقال ما أرى لك حقا لأنه اكتراه إلى قصر ابن هبيرة فخالف وركبه إلى النيل وإلى بغداد
فضمن قيمة البغل وسقط الكراء فلما رد البغل سليما وقبضته لم يلزمه الكراء قال فخرجنا من عنده وجعل صاحب البغل يسترجع سقط
الكراء فلما رد البغل سليما وقبضته لم يلزمه الكراء قال فخرجنا من عنده وجعل صاحب البغل يسترجع فرحمته مما أفتى به أبو حنيفة فأعطيته
شيئا وتحللت منه شرح پس ابو حنيفه گفت صاحب استر را كه چه ميبينى براى او حق را زيرا كه او بكرايه گرفت استر را تا قصر ابن
هبيره پس خلاف شرط كرد و سوار شد استر را تا نيل و تا بغداد پس ضامن شد بهاى استر را و برطرف شد كرايه پس وقتى كه
برگردانيد استر را بى آفت و گرفتى استر را لازم نشد او را كرايه ابو ولاد گفت كه پس بيرون آمديم از نزد ابو حنيفه و شروع
كرد صاحب استر ميگفت انا لله وانا اليه راجعون پس رحم كردم صاحب استر را بسبب آنچه فتوى داد بآن ابو حنيفه پس دادم
او را چيزى و حلالى خواستم از او اصل وحججت تلك السنة فأخبرت أبا عبد الله عليه السلام بما أفتى به أبو حنيفة فقال في مثل
هذا القضاء وشبهه تحبس السماء ماءها وتمنع الأرض بركتها قال فقلت لأبي عبد الله عليه السلام فما ترى أنت قال أرى له عليك
مثل كراء بغل ذاهبا من الكوفة إلى النيل ومثل كراء بغل راكبا من النيل إلى بغداد ومثل كراء بغل من بغداد إلى الكوفة
توفيه إياه شرح وشبهه مجرور است بعطف بر مثل و مراد بمثل مساوى او در قوت و ضعف است و مراد بشبه كم قوت تر است زيرا كه
مشبه به قوى تر مى باشد و ميتواند بود كه عطف به هذا القضاء باشد و عبارت باشد از معامله ديگر كه از قبيل قضا نيست و گناه آن مانند
گناه اين قضا است پس بتقدير و مثل شبه باشد و حاصل معنى هر دو يكيست هر يك از ذاهبا و راكبا حال از ضمير بغل است
و جدا كردن دو مثل اول از يكديگر جهت اين است كه نيل بر سر راه ميان كوفه و بغداد نيست پس كرايه رفتن از كوفه بسوى
بغداد بر تقدير وصول به نيل بيشتر است از كرايه رفتن از كوفه بسوى بغداد در راه راست توفيه بواو و فاء و ياء
دو نقطه در پايين بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعيل مرفوع است تقديرا و جمله حاليه مثل است و ضمير بارز راجع بصاحب استر
است و ضمير اياه راجع بمثل است و در اين اشارتست باينكه كرايه تا قصر ابن هبيره در رفتن و آمدن سوال از او نكرد مثل است
و از او اصل اين سه مثل بايد كرد زيرا كه صاحب استر تمكين آن راه كرده و تو نرفتى و از كوفه راه را گردانيد بجانب نيل
يعنى وحج كردم در آن سال پس خبر دادم امام جعفر صادق عليه السلام را بآنچه فتوى داد بآن ابو حنيفه پس امام گفت كه
بسبب مثل اين حكم و مانند اين حكم نگاه ميدارد ابر باران خود را و نمى بارد و باز ميدارد زمين بركت خود را و نمى روياند
ابو ولاد گفت كه پس گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه پس چه مى بينى تو امام گفت كه مى بينم براى او بر تو مثل كرايه استر را
برحالى كه رونده باشى از كوفه تا نيل و مثل كرايه استر را برحالى كه سوار باشى از نيل تا بغداد و مثل كرايه استر را از بغداد تا كوفه

بر حالی که تمام مهر او از آن مبلغ **اصل** قال فقلت جعلت فداک قد علفته بدراهم فلی علیه علفه فقال لا لانک غاصب فقلت
اذا اردت لو عطب البغل و نفق الیس کان یلزمنی قال نعم قیمة البغل یوم خالفته قلت فان اصاب البغل کسر او دبر او غمز فقال
علیک قیمة ما بین الصحة والعیب یوم ترده علیه **شرح** علفته بعین بی‌نقطه و ها و ضمیر راجع بر بغل بصیغه متکلم معلوم باب ضرب است
و بتقدیر استفهام است ضمیر علیه راجع بصاحب استر است علفه بفتح عین و فتح لام و ها و ضمیر راجع به بغل مرفوعست اذا اردت تا
آخر سوال است از اینکه ابو حنیفه در حکم باینکه من ضامن استر شدم آیا خوب گفته یا اشتباه کرده پس گفتم بلی نعم بکسر نون و سکون
عین و فتح میم فعل مدح است و مراد اینست که این جزء منو را خوب گفته مراد بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق میبود
بجای آن بلی یا لیت قیمة مرفوع و فاعل فعل محذوفست بتقدیر یلزمک قیمته یوم بهر دو جا منصوب و مضاف بجمله است
نفق بفتح کاف و سکون سین بی‌نقطه و را بی‌نقطه شکسته و مراد اینجا لاغری است که باعث کم شدن قیمت میشود الدبر بفتح دال
بی‌نقطه و فتح با یک نقطه و را بی‌نقطه مصدر باب علم زخم شدن پشت ستور الغمز بفتح غین با نقطه و سکون میم و زای با نقطه
مصدر باب ضرب اندک لنگیدن ستور **یعنی** ابو ولاد گفت که پس گفتم که قربانت شوم تحقیق خوراک دادم استر را ابو ربهم
های آیا پس مراست بر آنمرد خوراک استر پس امام گفت که نه زیرا که تو غاصبی پس گفتم که چه مرا که اگر مانده میشد آن استر و یا
مرده آیا این بود اینکه باشد آن استر که لازم شود مرا امام گفت که خواست این جزء کلام ابو حنیفه لازم میشد ترا بهای آن
استر باعتبار روزی که مخالفت کردی اگر گفتم که پس اگر برخورد آن استر را لاغری یا زخمی یا اندک لنگیدن پس امام
گفت که برتست بهای تفاوت که میان بد افتی و آفت داشتن است در روزی که بر میگردانی استر را بر او **اصل** قلت فمن
یعرف ذلک قال انت و هو اما ان یحلف هو علی القیمة فیلزمک فان رد الیمین علیک فحلفت علی القیمة لزمه ذلک او یاتی صاحب
البغل بشهود یشهدون ان قیمة البغل حین اکری کذا و کذا فیلزمک **شرح** من بفتح میم و سکون نون استفهامیه است یعرف
بفتح یا و سکون عین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است العرف بر گردانیدن و مراد اینجا قطع و فصل است و در
نقض بشرع عین بی‌نقطه است بجای صاد مشار الیه ذلک اختلاف بر سر قیمت است انت و هو اشارتست باینکه احتیاج بحاکم نزد
قاضی نیست بلکه واجب است بر تو عمل بانچه میگویم و واجب است بر تو عمل بانچه میگوید و روایت کند از مرد برای او اما بکسر همزه و تشدید
الف و فتح همزه و سکون نون است یا بفتح همزه و تخفیف میم والف و کسر همزه و سکون نون است یا بفتح همزه و تخفیف میم و الف
و فتح همزه و سکون نون است یا بفتح همزه و تخفیف میم والف و کسر همزه و سکون نون است و بر تقدیر استیناف بیانیه سابق است
و بنا بر اول فان زد قایم مقام و عادل اما است مثل اما ان تکلم بخیر و الا فاسکت یحلف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب
منصوب یا مجزوم است فیلزمک بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم منصوب یا مجزوم است او بفتح همزه و سکون واو ناصب فعل مضارع
و بمعنی الا ان است مثل لالزمنک او تعطینی حقی و شهود جمع شاهد مستعمل در اثنین است مثل فقد صغت قلوبکما بدانکه این از جمله مواضعیست که اعتبار
نمود در ابتداست مدعیست در صورتیکه شهود نداشته باشد پس انکار کننده است دوم اینکه دلالت دارد اینجا بر شناسا است بقیمت استر خود
روزی که داده **یعنی** گفتم که پس قطع و فصل میکند این گفتگو را که اختلاف بر سر قیمت شود امام گفت که تو و او یعنی اینجا که
یا اینست که قسم خورد او بقیمت استر در روزی که داده پس لازم شود ترا آن قسم بنفع عمل بمقتضای آن قسم مگر آنکه او رد
صاحب آن استر کوراهای آن کرایه و بعد که قیمت آن استر در وقتی که بکرایه داد چنین و چنین بود پس لازم شود ترا عمل
بمقتضای آن ای حاجت قسم **اصل** قلت انی کنت اعطیته دراهم و رضی و حللنی فقال انما رضی بها و حللک حین قضی
علیه ابو حنیفه بالجور و الظلم و لکن ارجع الیه فاخبره بما افتیتک به فان جعلک فی حل بعد معرفة فلا شیء علیک بعد ذلک
شرح الجور بفتح جیم و سکون واو و را بی‌نقطه مصدر باب نصر ضد عدالت در حکم و اینجا عبارتست از حکم ابو حنیفه که باری
تک حق الظلم بضم و فتح طا با نقطه و سکون لام اسم مصدر و مصدر باب ضرب کذاشتن چیزی در غیر جای آن و اینجا
عبارتست از آنچه ابو حنیفه در استدلال کرده زیرا که ضامن بودن استر را حق است که نفقه در پهلوی مقدمه دیگر که باطل

ست چنانچه بیان شد و در شرح قال قلت جعلت فداک تا آخر و این نظیر آیت سوره حج است که و ان الله لیس بظلام للعبید زیرا که
ظلم اگر چه مرفوعست اما مفهوم از شرک بغایت ستم است **یعنی** گفتم بدرستی که من بودم که دادم او را چند درهم و راضی شد و حلال کرد
اگر چه مرفوعست اما مفهوم از شرک بغایت سخت است بآنها و حلال کرد مرا پس امام گفت جز این نیست که راضی شد بآنها و حلال کرد
ترا وقتی که حکم کرد بر او ابو حنیفه بجور و ظلم ولیکن بر گرد بسوی او پس خبر ده او را بآنچه فتوی دادم ترا بآن پس اگر گردانید
ترا در حلال بودن بعد از شناخت او پس نیست چیزی بر تو بعد از آن حلال کردن **اصل** قال ابو ولاد فلما انصرفت
من وجهی ذلک لقیت المکاری فاخبرته بما افتانی به ابو عبد الله علیه السلام و قلت له قل ما شئت حتی اعطیکه فقال قد حببت
الی جعفر بن محمد علیه السلام و وقع فی قلبی له التفضیل و انت فی حل و ان احببت ان ارد علیک الذی اخذت منک فعلت **شرح**
گفت ابو ولاد که پس وقتی که برگشتم از آن سفر خود بر خوردم کرایه دهنده استر را و گفتم پس خبر دادم او را بآنچه فتوی داد
مرا بآن امام جعفر صادق علیه السلام و گفتم او را که بگو آنچه خواسته باشی تا بدهم ترا آن مبلغ پس گفت که تحقیق محبوب کرده ای بسوی من جعفر بن
محمد را علیه السلام و فرود آمد در دل من برای جعفر بن محمد علیه السلام اعتقاد افضل بودن او از جمیع مردمان و تو در حلال بودنی و اگر خواسته باشی
که رد کنم بر تو آنچه را که گرفتم از تو میکنیم **هفتم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سالته عن رجل استاجر دابة فاعطاها
غیره فنفقت ما علیه قال ان کان شرط ان لا یرکبها غیره فهو ضامن لها و ان لم یسم فلیس علیه شیء **شرح** روایتست از علی بن جعفر برادر
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که بکرایه گرفت ستوری را پس داد آن ستور را بغیر خود که سوار شود پس تلف شد
آن ستور بی تقصیری بدیکر چیست بر آن مستاجر امام گفت که اگر باشد که شرط کرده باشد اینکه سوار نشود آن ستور را غیر آن مستاجر پس او
ضامن است آن ستور را و اگر تعیین نکرده باشد پس نیست بر او چیزی **باب صد و چهل و هشتم اصل باب الرجل یتکاری البیت و
السفینة** **شرح** این باب بیان مردیست که بکرایه میگیرد خانه را و کشتی را و در این باب دو حدیث است **اول اصل** سالت ابا الحسن
علیه السلام عن الرجل یکتری السفینة سنة او اقل او اکثر قال الکراء لازم الی الوقت الذی اکتراه الیه و الخیار فی اخذ الکراء الی ربها
ان شاء اخذ و ان شاء ترک **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که بکرایه میگیرد کشتی را در یک سال یا کمتر یا بیشتر امام
گفت که آن کرایه لازم است تا وقتی که بکرایه گرفت تا آن وقت مراد اینست که بر مستاجر لازم است اینکه اگر هر روز حصه کرایه آن
روز را تسلیم کند تا آخر سال و اختیار در گرفتن کرایه بهر روز بسوی صاحب کشتی است اگر خواهد هر روز میگیرد و اگر خواهد تاخیر میکند
تا آخر هفته یا آخر ماه یا آخر سال مثلا **دوم اصل** سالت ابا الحسن موسی علیه السلام عن الرجل یتکاری من الرجل البیت و
السفینة سنة و اکثر او اقل قال الکراء لازم الی الوقت الذی اکتراه الیه و الخیار فی اخذ الکراء الی ربها ان شاء اخذ و
ان شاء ترک **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **باب صد و چهل و نهم اصل باب الضرار شرح**
ضرار بکسر ضاد با نقطه و را بی‌نقطه مصدر باب مفاعله است **یعنی** این باب بیان ضرر رسانیدن مردمان ببعض بعضی است
در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الجار کالنفس غیر مضار و لا آثم **شرح** این کلام
در کتاب الجهاد در حدیث پنجم باب اعطاء الامان بیان شده است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی
که همسایه مانند خود شخص است نه ضرر رساننده میشود از آنکس و نه کننده کار بد است نزد آنکس مراد اینست که آدمی باید که آنکس چیزی
در دل نگیرد از همسایه تا میتواند و اگر باعث این شود که بعد از مدتی ضرر باو رساند یا در دفع ضرر دیگران از او تقصیر کند **دوم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان سمرة بن جندب کان له عذق فی حائط لرجل من الانصار و کان منزل الانصاری و
بباب البستان فکان یمر به الی نخلته و لا یستاذن فکلمه الانصاری ان یستاذن اذا جاء فابی سمرة فلما تابی جاء الانصاری
الی رسول الله صلی الله علیه و آله فشکا الیه و خبره الخبر **شرح** سمرة بفتح سین بی‌نقطه و ضم میم و را بی‌نقطه است جندب بضم
جیم و سکون نون و فتح دال بی‌نقطه و با یک نقطه است ابن اثیر از مخالفان در جامع الاصول گفته که سمرة بن جندب هو ابو سعید
و یقال ابو عبد الله و یقال ابو سلیمان و یقال ابو محمد و یقال ابو عبد الرحمن سمرة بن جندب بن هلال بن جریح بن مرة بن حزن بن عمرو

بن جابر الفزاری حلیف للانصار نزل الکوفة وولی البصرة وعداده فی البصریین کان زیاد یستخلفه علی الکوفة ستة اشهر وعلی
البصرة ستة اشهر فلما مات زیاد کان بالبصرة فاقره معاویة علیها عاما ثم عزله وکان شدیدا علی الحروریة وکان من الحفاظ
المکثرین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم روی عنه ابنه سلیمان وعمران بن الحصین والحسن البصری والشعبی وغیرهم مات بالبصرة
آخر سنة تسع وخمسین وقیل سنة ثمان وقیل سنة ستین جریح بفتح الحاء المهملة وکسر راء وبالجیم وحرب بفتح الحاء المهملة وسکون الراء
وبالنون العذاق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و قاف یک درخت خرما با بار شماخ تا بی بهره و دبار بی نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعل است برای مبالغه یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود است که سمره بن جندب بود او را درخت خرمایی باردار در باغ
که از مردی از انصار بوده بود و منزل آن مرد انصاری در در آن باغ پس بود سمره که میگذشت بمنزل انصاری بسوی درخت خرمای خود و طلب
رخصت نمیکرد پس سخن گفت با او آن انصاری برای اینکه طلب رخصت کند چون ایشد پس ابا کرد سمره از طلب رخصت پس وقتی که بسیار ابا
کرد سمره از طلب رخصت پس وقتی که بسیار ابا کرد آمد آن انصاری بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس شکایت کرد بسوی او و خبر داد
او را آن خبر **اصل** فارسل الیه رسول الله صلی الله علیه و آله وخبره بقول الانصاری ما شکی وقال اذا اردت الدخول فاستاذن فابی
فلما ابی ساومه حتی بلغ به من الثمن ما شاء الله فابی ان یبیع فقال لک بها عذق یمد لک فی الجنة فابی ان یقبل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
للانصاری اذهب فاقلعها وارم بها الیه فانه لا ضرر ولا ضرار **شرح** باء در به برای تعدیه است ضمیر راجع بسمره است ما شاء الله عبارت است از بلغ
بسیار و باء در بها برای مقابله است یمد بضم یاء و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است ضمیر مستتر راجع بعذق است و مراد اینست
که دایم عذق ممتد شود و هرگز بی بار نشود و لا ضرر و لا ضرار بیان شد در شرح حدیث چهارم باب الشفعه که باب صد و شصت و ششم است **یعنی** پس فرستاد
بسوی سمره رسول الله صلی الله علیه و آله و خبر داد سمره را بسخن انصاری در شکایت او و گفت که چون خواهی که داخل شوی پس طلب رخصت کن پس
سمره ابا کرد پس وقتی که ابا کرد گفتگوی فروختن کرد با سمره تا آنکه رسانید او را از بهای آن درخت بآنچه خدا خواست که برسد از بهای آن
شد پس سمره ابا کرد از اینکه فروشد پس رسول الله گفت که ترا است عوض آن درخت خرمای باردار که کشیده شود برای تو در بهشت دائم
باشد پس سمره ابا کرد از اینکه قبول کند پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آن انصاری را که برو پس بکن آن درخت خرما را و بینداز آن را
بسوی سمره چه بدرستیکه شان این است که نیست ضرری در تکالیف الله تعالی مردمان را و نیست ضرر رسانیدن مردمان یکدیگر را بتجویز الله تعالی
سیوم اصل عن رجل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سالته عن قوم کانت لهم عیون فی ارض قریبة بعضها من بعض فاراد الرجل
ان یجعل عینه اسفل من موضعها الذی کانت علیه وبعض العیون اذا فعل ذلک اضر بالبقیة من العیون وبعض لا یضر من شدة الارض
شرح مراد بعیون اینجا کاریزها است موافق آنچه می آید در حدیث هشتم باب آینده و یا مراد امام از کاریزها چشمها است قریبة
مرفوع و صفت عیون است بجا مرفوع و بدل خبر مستتر در قریبة است که راجع بعیون است میتواند بود که فاعل قریبة باشد و تانیث قریبة
باعتبار مضاف الیه در بعضها باشد الف و لام الرجل برای عهد ذهنی است یا بمعنی انداختن کاریز از موضع خود عبارت است از
بیشه برداشتن از سر اسر زمینی که مجرای آب کاریز است فعل بصیغه ماضی مجهول باب منع است بتقدیر فعل فیه است اضر بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع ببعض است لا یضر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال من برای سببیت است **یعنی**
روایت است از مردی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفت که پرسیدم امام را از جمعی که بود ایشان را کاریزها در زمینی که نزدیک
بعض آنها ببعض است پس اراده کرد مردی اینرا که گرداند مجرای آب کاریز خود را پست تر از جای آن که بود بر آن جا و بعضی آن کاریزها
چون کرده شود در آن عمل ضرر میرساند ببقیه از جمله کاریزها و بعضی ضرر نمیرساند بسبب سختی زمین **اصل** قال فقال ما کان فی مکان شدید
فلا یضر وما کان فی ارض رخوة بطحاء فانه یضر وان عرض رجل علی جاره ان یضع عینه کما وضعها وهو علی مقدار واحد قال ان تراضیا
فلا یضر وقال یکون بین العینین الف ذراع **شرح** ما در ما کان در اول موصوله و مبتدا است فلا یضر عطف بر کان است الف بر اسم
جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب نصر است بدانکه در ترکیب و ما کان فی ارض تا آخر دو احتمال است اینکه واو در اینجا
مثل واو در کل رجل و ضیعته باشد پس خبر مبتدا مقدر باشد پیش از واو پس ما موصوله منصوب باشد مثلا و معنی کلام این باشد

که ما کان فی مکان شدید فلا یضر مقرون مع ما کان فی ارض رخوة بطحاء و نظیر آنچه در کل رجل و ضیعته بنا بر نصب ضیعه گفته اند
یا خبر مبتدا مقدر باشد بعد از بطحاء پس ما موصوله مرفوع باشد محلا و مثل رجل و ضیعته بنا بر رفع ضیعه گفته اند و بنا بر این
فاء در فانه یضر برای تعلیل است و ضمیر راجع بما کان در اول است اول اینکه واو اینجا مثل واو در زید و عمرو منطلق باشد و در آن
دو احتمال است یکی اینکه منطلق خبر زید باشد و خبر عمرو مقدر باشد و دیگری عکس این و بنا بر این فاء در فانه یضر جزائیه است
و جمله خبر ما کان اول است یا خبر ما کان دوم است اگر گوئی که نفی ضرر در مکان شدید و اثبات ضرر در مکان شدید
مشتمل بر تناقض است و این جایز نیست گوئیم که اشتمال بر تناقض بر تقدیری است که نفی و اثبات یک اعتبار باشد و اینجا بدو
اعتبار است نظیر آیت سوره انفال و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی پس مقصود اینست که پست کردن زمین کاریز در زمین سخت ضرر
نمیرساند در ظاهر اما ضرر میرساند در باطن و اثر آن ظاهر میشود بعد از مرور ایام رخوه بفتح و کسر و ضم راء بی نقطه و سکون خاء با نقطه
است البطحاء بفتح باء یک نقطه و سکون طاء بی نقطه و حاء بی نقطه و الف ممدوده زمین ریگ و مراد اینجا نهایت سستی است وان
بکسر همزه و سکون نون وصلیه است عرض بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است رجل مرفوع
و فاعل است و عبارت است از مردی که کاریز خود را پست کرده و شاید که بجای آن الرجل باشد و الف و لام از قلم کاتبان افتاده باشد
ضمیر مستتر در یضع راجع بجار است و در وضعها راجع برجل است الوضع پست کردن واو در و هو حالیه است و ضمیر راجع است بقدر مشترک
میان وضع رجل و وضع جار مقدار با تنوین است واحد صفت مقدار است ذراع بکسر ذال با نقطه مقدار میان آرنج و سر دست است
یا مقدار میان آرنج و سر انگشت میانین است **یعنی** راوی گفت که پس امام گفت آنچه باشد در مکان سخت پس ضرر نمیرساند در
ظاهر مقرونست در عدم جواز با آنچه باشد در زمین سست نهایت سستی چه بدرستیکه آن پست کردن ضرر میرساند و جایز نیست هر چند
که عرض کند مردی که پست کرده کاریز خود را بر همسایه خود اینرا که پست کند او نیز کاریز خود را چنانچه او پست کرده کاریز خود را از جانب
که پست کردن دو کاریز بر یک مقدار باشد بنا بر اینکه آن بر همسایه خالی از اشکالی و خرجی نمی باشد امام گفت که اگر راضی شوند
صاحبان آن دو کاریز پس ضرر نمیرساند یعنی که جایز است و آن اقرار ما است بعدم ضرر امام گفت که می باشد میان دو کاریز پس
ضرر نمیرساند یعنی که جایز است و آن اقرار مانند عدم ضرر امام گفت که می باشد میان دو کاریز هزار ذراع مراد اینست که اگر یکی کاریز
داشته باشد و دیگری خواهد که کاریز دیگر احداث کند و بقدر هزار ذراع از کاریز اول دور باشد صاحب کاریز اول مانع او
نمیتواند شد مطلقا و اگر کمتر از آن باشد مانع میتواند شد و الجمله تفصیلی که می آید در حدیث آینده و مناسب این می آید در حدیث
آینده و مناسب این می آید در حدیث ششم باب آینده **چهارم اصل** عن هارون بن حمزة الغنوی عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل شهد بعیرا مریضا وهو یباع فاشتراه رجل بعشرة دراهم فجاء واشرک فیه رجلا بدرهمین بالراس والجلد فقضی ان البعیر
برء فبلغ ثمنه دنانیر قال فقال لصاحب الدرهمین خمس ما بلغ فان قال ارید الراس والجلد فلیس له ذلک هذا الضرار وقد اعطی
حقه اذا اعطی الخمس **شرح** غنوی بفتح غین با نقطه و فتح نون است رجلا در نسخ با تنوین است و ظاهر اینست که با الف لام باید
و ما موافق ظاهر شرح میکنیم قضی بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است و فاعلش الله تعالی است ان بفتح همزه و تشدید نون است
برء بباء یک نقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع و نصر و علم و حسن میتواند بود هذا مبتدا است الضرار مرفوع
و خبر مبتدا است حقه منصوبست الخمس نیز منصوبست **یعنی** روایت است از هارون بن حمزه غنوی از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که دید مشتری شتر بیمار را در حالی که آن فروخته میشد پس خرید آنرا مردی بده درهم و آمد پس شریک کرد در آن مردی را بدو
درهم برای سر و پوست شتر پس تقدیر کرده شد از جانب الله تعالی اینکه آن شتر صحیح شد و رسید قیمت آن بدینارهای
طلا راوی گفت که پس امام گفت که برای صاحب دو درهم است پنج یک قیمتی که رسید بآن پس اگر صاحب دو درهم گوید که میخواهم
سر و پوست را پس جایز نیست او را آن گفتگو این ضرر رسانیدن است که منهی عنه است و بتحقیق داده شده حق او چون داده شود
پنج یک آن دینارها **پنجم اصل** عن محمد بن الحسین قال کتبت الی ابی محمد علیه السلام رجل کانت له رحی علی نهر قریة فاراد رجل ان

ان یحفر قناة اخری الی قریة له کم یکون بینهما فی البعد حتی لا تضر احدیهما بالاخری فی الارض اذا کانت صلبة او رخوة فوقع علیه السلام علی حسب ان لا تضر احدیهما
بالاخری ان شاء الله **شرح** لا یضر هر دو جا از باب افعال و از باب نصر میتواند بود **یعنی** روایت است از محمد بن الحسین گفت که نوشتم بسوی امام
حسن عسکری علیه السلام که مردی بود او را کاریزی در دهی پس اراده کرد مردی که کند کاریزی دیگر را بسوی دهی که او راست چند فاصله باشد
میان آن دو کاریز در دوری تا ضرر نرساند به آن دیگر در زمین چون باشد سخت یا سست پس توقیع کرد امام علیه السلام که بر قدر عدم ضرر رسانیدن
یکی از دو کاریز به آن دیگر است مراد آنست که هر یک از زمینهای سخت و زمینهای سست متفاوت می باشد در سختی و سستی پس در عدم ضرر
رسانیدن رجوع باهل خبرت آن سر زمین میشود **اصل** قال وکتبت الیه رجل کانت له رحی علی نهر قریة والقریة لرجل فاراد صاحب القریة
ان یسوق الی قریته الماء فی غیر هذا النهر ویعطل هذه الرحی أله ذلک ام لا فوقع علیه السلام یتقی الله ویعمل فی ذلک بالمعروف ولا یضر اخاه المومن
شرح لا یضر نفی و صیغه نفی باب افعال و باب نصر میتواند بود و حاصل هر یکی است **یعنی** راوی گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام که
مردی بود او را آسیایی بر نهر دهی و آن ده از مردی است پس اراده کرد صاحب آن ده که روان کند بسوی ده خود آن آب را در غیر
آن نهر و معطل کند این آسیا را آیا میرسد صاحب ده را آن عمل یا نه پس توقیع کرد امام علیه السلام که صاحب ده پرهیز میکند از عذاب الله تعالی
و عمل میکند در آن باحسان و باید که ضرر نرساند برادر مومن خود را ... است باینکه اگر صاحب آسیا مخالف باشد احتیاط بر صاحب ده
است مکرر صورت نقصه **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی رسول الله صلی الله علیه وآله بین اهل المدینة فی مشارب
النخل انه لا یمنع نفع الشیء وقضی بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء وقال لا ضرر ولا ضرار **شرح** المشارب بفتح میم و شین بانقطه و الف و کسر راء بی نقطه جمع مشرب
بکسر میم و سکون شین و فتح راء بی نقطه اسم آلت مکان نهرها خواه از آب رودخانه باشد و خواه از آب کاریز و خواه از آب چشمه
و خواه از آبی که از چاه کشند و خواه از آب باران اند هر دو جا بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر شان است یمنع بیاء ... جا بنون
و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول مجرد است نقع بفتح نون و سکون قاف و عین بی نقطه مصدر باب منع مرفوع و نایب فاعل است
النقع سیراب شدن تشنه الشیء بفتح شین بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه مجرور و مضاف الیه است و اینجا عبارت است از
هر که تشنه باشد خواه آدمی و خواه غیر آدمی و مراد آنست که صاحب نهر مانع حق شرب تشنگان نمیتواند شد فضل بهر دو جا بفتح فاء و سکون
ضاد بانقطه مرفوع و نایب فاعل است و مضاف است الکلاء بفتح کاف و فتح لام و همزه گیاهی که چرا کرده است **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که حکم کرد رسول الله صلی الله علیه وآله در میان اهل مدینه و نهرهای که باغهای درختان خرما آب داده میشود باینکه
منع آن نیست که منع کرده نمیشود سیراب شدن چیزی از تشنگان از آن نهرها و حکم کرد میان صحرانشینان باینکه منع کرده نمیشود
زیادتی آبی خواه در نهر و خواه در غیر آن برای اینکه منع کرده شود بسبب منع آب زیادتی چراگاهی و رسول الله گفت که نیست ضرر در
تکلیف الله تعالی و نیست ضرر رسانیدن بندگان بیکدیگر بتجویز الله تعالی مراد آنست که گاهی طایفه از صحرانشینان بر سر آبی فرود می آیند
برای چرانیدن حیوانات خود در حوالی آن آب و مانع میشوند دیگران را از انتفاع بآن آب تا مبادا که آن دیگران در حوالی آن آب
حیوانات خود را بچرانند و این جایز نیست در صورتی که آب و چراگاه زیاده باشد بر قدر حاجت آن طایفه **هفتم اصل** عن عقبة بن خالد
عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اتی جبلا فشق فیه قناة فذهبت قناة الآخر بماء قناة الاول قال فقال یتقاسمان بحقائب البئر
لیلة لیلة فینظر ایهما اضرت بصاحبتها فان رؤیت الاخیرة اضرت بالاولی فلتعور **شرح** عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و باء یک نقطه
است ذهبت بذال بانقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است التذهیب سست و ادن از آب بجهتی الآخر بهمزه و الف
و کسر خاء بانقطه است و عبارتست از رجلی که مذکور شد با در بابرای تعدیه است و مقصود آنست که صاحب کاریز سابق دعوی میکند
بر صاحب کاریز لاحق که کاریز تو باعث نقصان آب کاریز من شده و اراده ندارد یتقاسمان بقاف و سین بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب تفاعل است التقاسم رسیدن دو کس بر گرفتن حق خود در محل نزاع و مانند آن خواه ضد او گرفتن چیزی باشد و
خواه حق او محروم شدن از چیزی باشد حقائب بفتح حاء بی نقطه و قاف و الف و کسر همزه و باء یک نقطه جمع حقیبه بفتح حاء و کسر قاف است
و آن فعیله بمعنی فاعل است ماخوذ است از حقب بفتح حاء و سکون قاف که مصدر باب نصر است بمعنی حبس یا حقائب بمعنی حبس کنندهای

است البئر بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب انقطاع بالکلیه و مراد بحقائب البئر حبس کنندهای
که باعث بریده شدن آب شود بالکلیه لیلة بهر دو جا منصوب و منون ظرف حقائب است و تقدیر لیلة الاخیرة و لیلة الاولی
است و آنچه مقدر است منصوب و مفعول حقائب است فینظر بنون و ظاء بانقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است
ایهما مرفوع و مبتدا است و مضمون این جمله نایب فاعل است لفظ علم از بد قایم و امثال این را تعلیق می نامند فلتعور بسکون لام امر غایب
و عین بی نقطه و واو و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است **یعنی** روایت است از عقبة بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که آمد نزد کوهی پس شکافت در آن کاریزی را پس دعوی کرده شد که کاریز مرد دوم کم کرده آب کاریز مرد اول را بجهت آنکه پیش
از او شکافته بود کاریز برای خود در آن کوه راوی گفت که پس امام گفت که آن دو مرد هر کدام بحق خود میرسند بوسیله حبس کنندهای
که باعث انقطاع آب شود بالکلیه در شبی کاریز لاحق را و در شبی کاریز سابق را پس نظر کرده میشود که کدام آن دو کاریز ضرر رسانید بکاریز
پهلوی خود پس اگر دیده شد کاریز لاحق که ضرر رسانید بکاریز سابق پس باید که کور کرده شود اگر گوییم هر کدام از دو کاریز را یک حقیبه کافیست
پس ذکر اینجا حرام است گوییم سه احتمال دارد اول اینکه مکان آبی هر کاریزی چشمهای آب میدارد پس مراد جمع چشمهاست هر کدام را حقیبه
دوم اینکه مراد آنست که هر کدام از دو کاریز را چندین بار حبس کنند برای اینکه احوال آن دو کاریز در چهار فصل سال معلوم شود اگر پیشتر
معلوم نشود سیوم اینکه جمع مستعمل باشد بمعنی اثنین مثل قلوبکما اگر گوییم چه حاجت است باستعلام اینکه کاریز سابق ضرر میرساند بکاریز
لاحق یا نه گوییم آن برای آنست که ضرر رسانیدن کاریز سابق بکاریز لاحق دلیل آنست که حق نیست کاریز سابق رساننده از چه در ابی
وقت اثر آن ظاهر نشده باشد پس مراد امام باضرار در اینجا اضرت اضرار بحیثیت و در فان رؤیت الاخیرة اضرت اعم است از اضرار
حیثی و غیر حیثی **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان سمرة بن جندب کان له عذق وکان طریقه الیه فی جوف منزل رجل من الانصار
فکان یجیء ویدخل الی عذقه بغیر اذن من الانصاری فقال الانصاری یا سمرة لا تزال تفجؤنا علی حال لا نحب ان تفجأنا علیها فاذا دخلت
فاستاذن فقال لا استاذن فی طریق وهو طریقی الی عذقی قال فشکی الانصاری الی رسول الله صلی الله علیه وآله فارسل الیه رسول
الله صلی الله علیه وآله فاتاه فقال ان فلانا قد شکاک وزعم انک تمر علیه وعلی اهله بغیر اذنه فاستاذن علیه اذا اردت ان
تدخل فقال یا رسول الله استاذن فی طریقی الی عذقی فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله خل عنه ولک مکانه عذق فی مکان کذا وکذا
فقال لا قال فلک اثنان قال لا ارید فلم یزل یزیده حتی بلغ عشرة اعذاق فقال لا فلک اثنان قال لا ارید فلم یزل یزیده
حتی بلغ عشرة اعذاق فقال لا قال فلک عشرة فی مکان کذا وکذا فابی فقال خل عنه ولک مکانه عذق فی الجنة قال لا ارید فقال له
رسول الله صلی الله علیه وآله انک رجل مضار ولا ضرر ولا ضرار علی مومن قال ثم امر بها رسول الله صلی الله علیه وآله فقلعت ثم رمی
بها الیه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله انطلق فاغرسها حیث شئت **شرح** تفاوت میان مضمون این و حدیث دوم این باب
سهل است **باب صد و پنجاهم اصل باب جامع فی حریم الحقوق شرح** الحریم بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
مصدر باب ضرب و علم و منع الحقوق بضم حاء بی نقطه و دو قاف جمع حق بفتح حاء و تشدید قاف چیزی که اختصاص دارد بکسی و مصدر اینجا
مضاف بفاعل است **یعنی** این بابیست فراهم آورنده مسایل در بیان اینکه چیزی که اختصاص دارد بکسی دفع میکند دیگران را
از خود و در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی النبی صلی الله علیه وآله فی رجل باع نخلا واستثنی
علیه نخلة فقضی له رسول الله صلی الله علیه وآله بالمدخل الیها والمخرج منها ومدی جرائدها **شرح** مدخل بفتح میم و سکون دال بی نقطه
و فتح خاء بانقطه اسم مکان باب نصر است و بر این قیاس مخرج و ذکر مخرج علیحده اشارتست باینکه لازم نیست بر بایع اینکه بر همان خطی
که آمده بیرون رود بلکه از پهلوی آن بیرون میتواند رفت زیرا که ضبط همان خط بسیار مشکل است المدی بفتح میم و تخفیف دال بی نقطه
والف منقلب از یاء منتهای هر چیزی و مراد اینجا مکان افتادن جرائد است هر چند که آن جرائد در پای درخت نیفتاده باشد بلکه مکان دور
افتاده باشد موافق آنچه می آید در حدیث چهارم این باب الجرائد بفتح جیم و راء بی نقطه و الف و کسر همزه و دال بی نقطه شاخهای کهنه درخت
خرما که بریده شده باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد نبی صلی الله علیه وآله در مردی که فروخت نخلستانی را

داشته اگر مشتری یک درخت خرما را بانیز روش که حکم کرد برای بایع رسول الله صلی الله علیه و آله براه دخول بسوی آن درخت خرما و راه
خروج از آن مکان افتادن شاخهای بریده آن درخت **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ما بین بئر المعطن الی بئر المعطن اربعون ذراعا و ما بین بئر الناضح ستون ذراعا و ما بین العین الی العین خمسمائة ذراع و الطریق اذا
تشاح علیه اهله فحده سبعة اذرع **شرح** المعطن بفتح میم و سکون عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه موضعی که چون شتران آب خورند آنجا
خوابند برای استراحت تفسیر ذراع گذشت در شرح حدیث سیوم باب سابق الناضح بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل یعنی
شتری که آب از چاه کشد برای سیراب شدن نخلستان مراد بعین اینجا منبع کاریز است موافق آنچه می آید در حدیث هشتم این باب
باشد مثل منبع آب چشمه نیز تشاح بشین با نقطه و تشدید حاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفاعل است **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنچه میان چاه آب خور شتران تا چاه آبخور شتران است چهل
ذراع است و آنچه میان چاه شتر آبکش است شصت ذراع است و آنچه میان منبع کاریز تا منبع کاریز است پانصد ذراع است و تفصیل
اینها می آید در شرح حدیث نهم این باب و راه شارع چون مضایقه کنند بر سر تنگی و فراخی آن اهل آن پس مقدار لایق آن هفت
ذراع است **سیوم اصل** عن منصور بن حازم انه سئل ابا عبد الله علیه السلام عن خطیرة بین دارین فزعم ان علیا صلوات الله علیه قضی لصاحب
الدار الذی له من قبله القماط **شرح** الخطیرة بفتح حاء بی نقطه و کسر طاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه دیواری که از نی
یا از چوب است زعم بزای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب لغز اینجا بمعنی ادعی است الطبع همزه است قبل بکسر قاف و فتح
باء یک نقطه و ضمیر راجع بالذی است القماط بکسر قاف و تخفیف میم و الف و طاء بی نقطه جمع قمط بکسر قاف و سکون میم بندهای که بآنها بسته
میشود دیوار نی و چوب **یعنی** روایت است از منصور بن حازم اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از دیواری از نی یا چوب
که در میان دو سرا است و میان صاحبان آن دو سرا بر سر دیوار نزاع است پس امام دعوی کرد که علی صلوات الله علیه حکم کرد که آن دیوار
از صاحب سرای است که از جانب او است گره بندها **چهارم اصل** عن عقبة بن خالد ان النبی صلی الله علیه و آله قضی فی هوایر
النخل ان یکون النخلة و النخلتان للرجل فی حائط الآخر فیختلفون فی حقوق ذلک فقضی فیها ان لکل نخلة من اولئک من الارض مبلغ جریدة
من جرایدها حین بعدها **شرح** عقبة بن خالد راوی امام جعفر صادق علیه السلام و مصنف کتابیست که مشتمل بر روایات از او علیه
السلام الهوایر بفتح هاء و تخفیف واو و الف و کسر همزه و راء بی نقطه جمع هایره بصیغه اسم فاعل مونث مثل العین و داوی باب الطو
بمعنی گلها صاحب قاموس بابن معنی گفته کناره الشیء حمله علیه و مراد اینجا بالفظ های اختلاف و نزاع است هوایر النخل
اینجا عبارتست از درختانی از جمله درختان خرما که باعث اختلاف شد چون یکی یا دو مثلا از جمله آنها در نخلستان دیگری است مثل آنچه
میان سمره بن جندب و الانصاری واقع شد و گذشت در حدیث دوم و هشتم باب سابق ان یکون تا ذلک کلام راویست برای تفسیر
هوایر النخل بنوعی از مجاز زیرا که ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و تفسیر مصدر بمصدر جایز نیست بی مجاز و از النخلة و النخلتان
بعنوان مثال است زیرا که بیشتر میتواند بود فیختلفوا منصوبست بعطف بر یکون و ضمیر راجع بصاحبان نخله و نخلتین و صاحبان حایط است
ضمیر فیها راجع بهوایر النخل است هر سه جا بمعنیه یعنی از رایعه اولیک هوایر النخل است مبلغ بفتح میم و فتح لام اسم مکان باب اسم
یعنی جای رسیدن و منصوبست و مضافست بفتح جیم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و تاء و حدت
یک شاخ درخت خرما که بریده شده باشد جرایدها بفتح جیم و راء بی نقطه و الف و کسر همزه و دال بی نقطه و ضمیر راجع بنخله است حین منصوب
بظرف مبلغ است و مضاف است بعدها بضم باء یک نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه و ضمیر راجع بجریده است **یعنی** روایت است از
عقبة بن خالد اینکه نبی صلی الله علیه و آله حکم کرد در درختانی که باعث اختلاف است از جمله درختان خرما آنها آنست که باشد یک درخت
خرما و دو درخت خرما مثلا برای مردی در باغ دیگری پس اختلاف کنند در حقوق آن پس حکم کرد در آن درختان اینکه برای هر درختی
از جمله آنها از زمین آن باغ جای رسیدن یک شاخ بریده از جمله شاخهای آن درخت در وقت دور افتادن آن یک شاخ مراد
اینست که اگر در وقت بریدن شاخهای کهنه درخت خرما یکی از آن شاخها بسبب باد تند دور مانند آن در پای آن درخت نیفتد بلکه

در مکان

در مکان دور افتد صاحب آن نخله میتواند رفت بآن مکان برای برداشتن آن یک شاخ باد جود آنکه قیمت آن سهل است
چه جای اینکه بیشتر از یک شاخ در آن مکان دور افتد **پنجم اصل** عن محمد بن یحیی عن حماد بن عثمان قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول حریم البئر العادیة اربعون ذراعا حولها و فی روایة اخری خمسون ذراعا الا ان تکون الی عطن او الی الطریق
فیکون اقل من ذلک الی خمسة و عشرین ذراعا **شرح** البئر اینجا عبارتست از بئر معطن بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوم
این باب عادیة بعین بی نقطه و الف و دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین در اصل بمعنی منسوب بقوم عاد است و مستعمل
میشود در بمعنی کهنه چنانچه گویا از قوم عاد مانده و فی روایة اخری کلام محمد بن یحیی است در کتاب خود نسی داد و خبر است و روایت
او از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است مقصود شیخ اینست که اعتماد بر روایت سابقه است که موافق روایات دیگر است
عطن بفتح عین بی نقطه و طاء بی نقطه و نون بمعنی مال و بکری است صاحب قاموس گفته که در حب الوطن محرکه کبیر الابل واسع
از حیل رحب الذراع و در بعض نسخ بجای نون و الف ممدوده یا مقصوره است بمعنی واده شده بدیگری و حاصل هر دو یکی است
فیکون منصوب و مرفوع میتواند بود **یعنی** روایت است از محمد بن یحیی از حماد بن عثمان گفت شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام اینست که حریم آن چاه پنجاه ذراع است مگر آنکه آن چاه باشد منتهی بسوی ملک دیگری که مقدم است بر آن یا منتهی
شود بسوی راه شارع که مقدم است بر آن پس باشد حریم آن چاه کمتر از پنجاه ذراع تا بیست و پنج ذراع **ششم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال یکون بین البئر الی البئر اذا کانت ارضا صلبة خمسمائة ذراع و ان کانت ارضا رخوة فالف ذراع **شرح** بئر بین
اینجا عبارتست از دو کاریز ارض صلبة عبارتست از آنچه واسط حقیقت میان نهایت صلب مثل کوه و نهایت سستی ارض نخوه
عبارتست از زمین نهایت سست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که می باشد در میان دو کاریز اگر آن
زمین باشد زمین سخت پانصد ذراع و اگر باشد زمین نهایت سست پس می باشد در میان آنها هزار ذراع **هفتم اصل**
علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه قال حریم النهر حافتاه و ما یلیها **شرح** مراد بنهر اینجا نهر کاریز است حافتاه بحاء بی نقطه و الف
و تشدید فاء و تاء تانیث و الف تثنیه و ضمیر مذکر راجع بنهر است حافه و مراد است یلیها بفتح یاء و فتحها عه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه
در پایین و ضمیر راجع بنهر است که مفهوم است از نهر زیرا که هر نهری کاریز چشمه اردو کاب از آنجا بر سد و آن چشمه حریمی دارد که سوای
حریم کنار نهر است زیرا که کنار نهر بقدری است که خاک نهر را در آن توان ریخت و حریم سر چشمه بقدریست که اگر عین دیگر در آن
احداث شود ضرر بعین اول رساند و آن گاهی تا پانصد ذراع می باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب که ما بین العین الی
العین خمسمائة ذراع **یعنی** روایت است از علی بن ابراهیم از پدرش تا آخر و حدیث را بسرای امامی که روایت از او است
امام گفت که حریم نهر کاریز دو قسم است اول آن دو کنار نهر خاک ریز آن است دوم آنچه در پهلوی چشمه نهر است و آن بقدر عدم ضرر
بعین است یعنی دیگر که حادث شود **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما بین بئر
المعطن الی بئر المعطن اربعون ذراعا و ما بین بئر الناضح ستون ذراعا و ما بین العین الی العین یعنی القناة خمسمائة ذراع
و الطریق یتشاح علیه اهله فحده سبعة اذرع **شرح** این ظاهر است از شرح بعضی احادیث سابقه در این باب **نهم اصل**
عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قضی به لصاحب الدار الذی من قبله وجه القماط **شرح** الخص بضم خاء با نقطه و تشدید
صاد بی نقطه خطیره با نی ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب **باب صد و پنجاه و یکم اصل باب من زرع فی غیر ارضه او
غرس** **شرح** این باب بیان کسی است که زراعت کرده در غیر زمین خود یا درخت نشانده در آن و در این باب سه حدیث است
اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اتی ارض رجل فزرعها بغیر اذنه حتی اذا بلغ الزرع جاء صاحب الارض فقال زرعت
بغیر اذنی فزرعک لی و علی ما انفقت اله ذلک ام لا فقال للزارع زرعه و لصاحب الارض کراء ارضه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که آمد بنزد زمین مردی پس زراعت کرد آن را بی رخصت او تا آنکه چون رسید آن زراعت آمد صاحب زمین پس گفت
که زراعت کردی بی رخصت من پس زراعت تو از من است و تر است آنچه خرج کردی از تخم و غیر آن آیا میرسد صاحب زمین را آن یا نه

یا نه پس امام گفت که برای زراعت کننده است زراعت او و برای صاحب زمین است کرایه زمین او دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
فی رجل اکتری دارا وفیها بستان فزرع فی البستان وغرس نخلا واشجارا وفواکه وغیر ذلک ولم یستأمر فی ذلک صاحب البستان فقال علی الکری
وارزع یقوم ویعطی به حیث شاء شرح البستان بضم باء یک نقطه و سکون سین بی نقطه معرب بوستان باغچه سرا و مانند آن که محل
ریاحین می باشد غرس اشجار عبارتست از نشانیدن نهالهای درختان خرما و غرس فواکه عبارتست از نشانیدن تخم زرد آلو و
مانند آن و غرس غیر ذلک عبارتست از نشانیدن بادام صاحب در اول منصوبست و در دوم مرفوعست یقوم بقاف یعنی مضارع
غایب معلوم باب تفعیل است بنیه مضروب و قایم مقام مفعول مطلق است عدل بفتح عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه عطف الیه است ضمیر مستتر
در لیعطیه راجع بصاحب الدار است و ضمیر بارز راجع بقیمه است و تذکیر یا باعتبار مضاف الیه است زیرا که اضافه بیانیه است و عدل بمعنی متوسط میان
افراط و تفریط است یا باعتبار اینکه قیمه قایم مقام مصدر است و در مصدر تذکیر و تانیث مساویست الغارس منصوب و مفعول اول است
و موخر شده برای اینکه مفعول دوم اینجا ضمیر متصل است القلو بقاف و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در مردی که بکرایه گرفت سرای را و در آنست باغچه پس زراعت کرد در آن باغچه و نشانید درختان خرما
را و درختان دیگر را و میوه ها را و غیر آن را و صلاح ندید در آن صاحب باغچه را پس امام گفت که بر آن مرد است کرایه سرای نشانیده شده
و کاشته شده را بجای میانه پس میدهد آنرا تا آنکه نشانیده و اگر باشد که صلاح دیده باشد پس بر او ست کرایه زمین باغچه که قرار یافته
میان ایشان و برای مستاجر است نشانیده و کاشته شده میکند آنرا و می برد آنرا بهر جا که خواسته باشد شاید که وجه این باشد که کندن
درختان باعث ضرر صاحب سراست مثل ناهمواری زمین و مانند آن و در صورت دوم صاحب سرا اقرار آن ضرر کرده داده بخلاف صورت
اول والله اعلم سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل اشتری النخل یقطعه للجذوع فیغیب الرجل ویدع النخل کهیئته لم
تقطع فیقدم الرجل وقد حمل النخل فقال له الحمل یصنع به ما شاء الا ان یکون صاحب النخل کان یسقیه ویقوم علیه شرح الجذوع بضم جیم
و ضم ذال بانقطه و عین بی نقطه جمع جذع بکسر جیم و سکون ذال ساقهای درختان خرما یغیب بغین بانقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یدع بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح همزه و تاء تانیث است یا به تشدید
یاء دو نقطه در پایین مکسوره است و او مخفف دوم است مثل کیس و کیس و بهر تقدیر تنوین دارد و آن جمع هی بفتح ها و سکون و
تشدید یا و همزه است بمعنی خوش شمائل و عبارتست از درختان که با آورست لم تقطع بقاف و طا بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه
مجهول باب انفعال و یا باب تفعیل صفت یا تتمه است الاقطاع [illegible] ضبط در آوردن و التقطع [illegible] قطع بخبری داون و حاصل
هر دو یکی است مراد اینست که قصد بریدن آنها شده یقدم بقاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است و او حالیه است
حمل بحاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یقوم از باب نصر است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میخرد
درختهای خرما را برای اینکه قطع کند آنرا برای ساقها که در کار دارد پس غایب میشود آن مرد و وا میگذارد آن درختها را مانند درختهای بار آوری
که قصد قطع آنها شده باشد پس از سفر می آید آن مرد و حال که بار آورده آن درختها پس امام گفت که برای آن مرد است آنچه مردست
آن بار میکند با آن هر چه خواسته باشد مگر آنکه باشد فروشنده مالک درختها که در زمان سفر او آب میداده باشد آن درختها را و
ایستادگی می نموده بر آن درختها باب صد و پنجاه و چهارم اصل باب نادر شرح این بابیست غریب یعنی اکثر مشتمل است
بر مضمون غیر مشهور و این باب دو حدیث است اول اصل عن یونس عن العبد الصالح علیه السلام قال قال ان الارض لله تعالی جعلها وقفا
علی عباده فمن عطل ارضا ثلث سنین متوالیة لغیر ما علة اخذت من یده ودفعت الی غیره ومن ترک مطالبة حق له عشر سنین فلا
حق له شرح ما زایده است علة مجرور و مضاف الیه یا ما اسم است بمعنی شی و مضاف الیه است [illegible] آید در حدیث سیم و نهم از
ابواب [illegible] بنا بر این علة مجرور و صفت و در بعض نسخ ما نیست یعنی روایت است از یونس از امام موسی کاظم علیه السلام
گفت که امام گفت که بدرستیکه زمین از الله تعالی است گردانیده آنرا وقف بر بندگان خود که از آن منتفع شوند پس هر که معطل کند زمینی
را در سه سال پی در پی بغیر علتی بیرون کرده میشود از دست تصرف او و داده میشود بسوی غیر او و هر که واگذاشت تقاضای حقی را که

از اولست

از اولست نزد دیگری در ده سال بعد از آن پس نیست حقی او را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اخذت منه ارض ثم مکث
ثلث سنین لا یطلبها لم یحل له بعد ثلث سنین ان یطلبها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که گرفته شد از او زمینی
بعد از آن درنگ کرد سه سال بحالیکه طلب نمیکند آنرا حلال نیست او را بعد از سه سال اینکه طلب کند آنرا باب صد و پنجاه و
سیوم اصل باب [illegible] شرح اداء بدال بی نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یعنی این باب بیان کسیست که بوام دهد
مانند آن و اداء عوض را بی حجتی و در این باب سه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اربعة لا یستجاب لهم دعوة احدهم رجل کان
له مال فاداه بغیر بینة یقول الله عز وجل الم آمرک بالشهادة شرح مضمون این گذشت در باب اول یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که
چهار کس مستجاب نمیشود برای ایشان دعای یکی از ایشان مردیست که بوده او را مالی پس بقرض داده مانند آن و ادا کرده آنرا بی حجتی بیان این اینکه
میگوید الله عز وجل که آیا امر نکردم ترا بگواه گرفتن اشارتست بآیت سوره بقره یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل تا آخر
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اربعة لا یستجاب لهم فذکر الرابع رجل کان له مال فاداه بغیر بینة فیقول الله عز وجل الم آمرک
بالشهادة شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ذهب حقه علی غیر بینة لم یؤجر
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که رفت حق او نزد دیگریست بر اینکه حجتی نگرفته ما وجود آن شد باب صد و پنجاه
و چهارم اصل باب نادر شرح این بابیست غریب و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن مسعدة بن صدقة
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس لک ان تتهم من ائتمنته ولا تأتمن الخائن وقد جربته شرح تتهم بتشدید تاء دو نقطه در بالا
که اولش منقلب از واو است بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است لا تأتمن منصوب بعطف بر تتهم و مجزوم بتقدیر لای نهی
میتواند بود یعنی روایت است از مسعدة بن صدقة از امام جعفر صادق علیه السلام که امام گفت که جایز نیست ترا اینکه تهمت زده
کنی کسی را که امین شمرده ای او را و نه اینکه امین شمری صاحب خیانت را بحالیکه تحقیق آزموده ای او را دوم اصل سمعت ابا
الحسن علیه السلام یقول اذا کان الجور اغلب من الحق لم یحل لاحد ان یظن باحد خیرا حتی یعرف ذلک منه شرح شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلام میگفت که چون باشد ناراستی در میان مردمان بیشتر از راستی حلال نمیشود برای کسی اینکه اعتقاد کند بکسی خوبی را
تا اینکه اعتقاد کند بر او و معامله بکند تا آنکه شناسد آن خوبی را از او سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث له انه قال
من ائتمن غیر مؤتمن فلا حجة له علی الله شرح المؤتمن بصیغه اسم مفعول بهمز الفاء باب افتعال است مراد از امین شمرده شده
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی که او راست اینکه او گفت که هر که امین شمرد غیر لایق امین شمردن را پس نیست حجتی
او را بر الله تعالی یعنی اگر مال او تلف شود عوض آن واجب نیست بر الله تعالی در دنیا و نه در آخرت چهارم اصل سمعت
ابا الحسن علیه السلام یقول کان ابو جعفر صلوات الله علیه یقول لم یخنک الامین ولکن ائتمنت الخائن شرح لم یخنک بضم خاء بانقطه
و سکون نون بصیغه مضارع معتل العین غایب معلوم باب نصر است و این خطابست بهر کسی که شکایت نزد امام علیه السلام میکرده و میگفته
که فلان خیانت کرده با من و مال مرا تلف کرد با وجود آنکه در نظر امین مینمود چون خیانتی از او معلوم نشده بود و حاصل جواب
امام اینست که چون غالب اهل این زمان خاینند پس مجهول الحال در حکم خاینست تا وقتیکه خلاف آن معلوم شود موافق آنچه
گذشت در حدیث دوم این باب یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بود امام محمد باقر صلوات الله علیه که میگفت کسی
که مالش تلف شده بود نزد کسی که امین مینمود که خیانت نکرد ترا امین ولیکن امین شمردی خیانت کننده را پنجم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال من عرف من عبد من عبید الله کذبا اذا حدث وخلفا اذا وعد وخیانة اذا ائتمن ثم ائتمنه علی امانة کان حقا
علی الله ان یبتلیه فیها ثم لا یخلف علیه ولا یأجره شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که شناخت از جانب بنده
از جمله بندگان الله تعالی دروغی را چون سخن گفت و خلاف وعده کرد و خیانتی را چون امین شمرده شد بعد از آن امین شمرد
او را بر امانتی لازم است بر الله تعالی اینکه مبتلا کند او را در آن امانت بعد از آن عوض نکند بر او در دنیا و اجر ندهد
او را در آخرت باب صد و پنجاه و پنجم اصل باب [illegible] حفظ المال وکراهة الاضاعة شرح این بابی دیگر است از [illegible]

باب سابق در بیان آنکه جداری مال و ناخوشی ضایع کردن مال در این باب پنج حدیث است **اول اصل** من حریز قال کانت لاسمعیل بن ابی
عبد الله علیه السلام دنانیر واراد رجل من قریش ان یخرج الی الیمن فقال اسمعیل یا ابه ان فلانا یرید الخروج الی الیمن وعندی کذا وکذا دینار
افتری ان ادفعها الیه یبتاع لی بها بضاعة من الیمن فقال ابو عبد الله علیه السلام یا بنی اما بلغک انه یشرب الخمر فقال اسمعیل هکذا یقول الناس
فقال یا بنی لا تفعل فعصی اسمعیل اباه ودفع الیه دنانیره فاستهلکها ولم یأته بشیء منها **شرح** ابه بفتح همزه و فتح باء یک نقطه و سکون هاء است
دنانیر مجرور و منون است و افتری بهمزه استفهام است یا دینار امنصوب و فتری بتقدیر استفهام است و در بعض نسخ بهمزه استفهام است یا دینار
منصوب است و فتری بتقدیر استفهام است و در بعض نسخ بهمزه استفهام است و احتمال اول مبنی بر آنست که کذا و کذا کنایت از مثل الف و مایه باشد
و احتمال دوم و سیوم مبنی بر آنست که کذا و کذا کنایت از مثل الف و عشرون باشد بنوع تمیز منقوط و صاد منقوط و الف است و در بعض نسخ
بیعین منقوطه و شدید قاف است و حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایت است از حریز گفت که بود اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را دینار
های طلا پس اراده کرد مردی از قریش اینکه بیرون رود از مدینه بسوی یمن برای تجارت پس گفت اسمعیل که ای پدرم بدرستی که فلان اراده
دارد بیرون رفتن را بسوی یمن و نزد من است چنین و چنین دینار آیا پس مصلحت میدانی اینکه بدهم آنها را بسوی او و خریداری کند برای من
با آنها متاعی را از یمن پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای پسرکم آیا نرسید بتو اینکه او می آشامد خمر را پس گفت اسمعیل که چنین میگویند
مردمان پس امام گفت که ای پسرکم مکن پس نافرمانی کرد اسمعیل پدرش را و داد بسوی آن مرد دینارهای خود را پس تلف کرد آنها را و نیاورد
برای او چیزی از آنها **اصل** فخرج اسمعیل وقضی ان ابا عبد الله صلوات الله علیه حج وحج اسمعیل تلک السنة فجعل یطوف بالبیت ویقول اللهم اجرنی
واخلف علی فلحقه ابو عبد الله علیه السلام فهمزه بیده من خلفه فقال له مه یا بنی فلا والله ما لک علی الله هذا ولا لک ان یأجرک ولا یخلف
علیک وقد بلغک انه یشرب الخمر فائتمنته **شرح** فخرج بخاء منقوطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم از باب علم است تقضی بصیغه ماضی
غایب مجهول از باب ضربست جعل بمعنی شرع است و ضمیر مستتر راجع باسمعیل اللهم اجرنی بسکون همزه و ضم و کسر جیم و راء بی نقطه بصیغه امر از باب
نصر و ضربست و در اصل اللهم اوجرنی یا ایجرنی بوده و واو و یاء منقلب از همزه بوده و چون همزه وصل افتاده و واو با همزه شده چنانچه
بود ما خلف بخاء منقوطه دعا بصیغه امر از باب افعال یا باب نصرست الاخلاف و الخلف بفتح خاء و سکون لام در مثل تلف شده بر جا نشستن
و اخلاف و جانشین تلف شده بودن همزه برای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضربست مه بفتح میم و سکون هاء اسم فعل است
بمعنی اسکت یخلف بصیغه معلوم باب افعال یا باب نصر منصوبست **یعنی** پس دل تنگ شد اسمعیل و نقد بر آورده شد اینکه امام جعفر
صادق صلوات الله علیه حج کرد و اسمعیل در آن سال پس اسمعیل شروع کرد در طواف میکرد بکعبه و میگفت که خداوندا مزد ده مرا و در
عوض کن بر من مال پس رسید باو امام جعفر صادق علیه السلام پس سیخک زد او را بدست خود از پشت او و گفت او را که مگو ای پسرکم چه حال
این آنکه بخدا قسم نیست ترا بر الله تعالی این سخن و نیست ترا اینکه الله تعالی مزد دهد ترا و نه اینکه در عوض کند بر تو بر حالی که
تحقیق رسید بتو اینکه آن مرد شرب خمر میکند پس امین شمردی او را **اصل** فقال اسمعیل یا ابه انی لم اره یشرب الخمر انما سمعت
الناس یقولون فقال یا بنی ان الله عز وجل یقول فی کتابه یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین یقول یصدق الله ویصدق للمؤمنین
فاذا شهد عندک المؤمنون فصدقهم ولا تأتمن شارب الخمر فان الله عز وجل یقول فی کتابه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم فای
سفیه اسفه من شارب الخمر ان شارب الخمر لا یزوج اذا خطب ولا یشفع اذا شفع ولا یؤتمن علی امانة فمن ائتمنه علی امانة
فاستهلکها لم یکن للذی ائتمنه علی الله ان یأجره ولا یخلف علیه **شرح** در سوره توبه چنین است ومنهم الذین یؤذون النبی و
یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ورحمة للذین آمنوا منکم والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم
صاحب مجمع البیان گفته که قرأ عاصم فی روایة الاعشی والبرجمی عن ابی بکر اذن خیر لکم بالرفع والتنوین فیهما وهو قراءة الحسن وقتادة
وعیسی بن عمر وغیرهم الباقون اذن خیر بالاضافة وقرأ نافع اذن ساکنة الذال فی کل القرآن وقرأ حمزة وحده ورحمة للذین
آمنوا بالجر والباقون ورحمة بالرفع و بنابر اضافه اذن خیر و جر رحمة میگوییم که در این آیت چند احتمال است از آنجمله اینکه ضمیر هم
راجع باصحاب است خواه منافق و خواه غیر منافق و ذکر او در یقولون اشعار است باینکه این قول سوای ایذا است پس ایذا مثل طعن

اذن

کردن آواز است در حضور نبی صلی الله علیه و آله و ضمیر هو راجع بنبی صلی الله علیه و آله است و این قول از جمعی صادر شده که از رده
بوده اند از اینکه هرچه امیر المؤمنین علیه السلام میگفت نبی صلی الله علیه و آله آنرا قبول کرد و پس خیر لکم عبارتست از امیر المؤمنین
علیه السلام که تمام خیر و رحمت است برای اهل اسلام زیرا که شیعه او و دشمنان مشهور شدند و او امام و هادی مخلصانست بعد از رسول
الله صلی الله علیه و آله و ضمیر یؤمن راجعست بنبی صلی الله علیه و آله و این جمله استیناف بیانی سابق است لام در للمؤمنین باعتبار تضمین
معنی باذن است که بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است جوهری گفته واذن له اذنا استمع و مؤمنین عبارتست از اوصیای معصومین که
کوب در کلام این آیت اصلا موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در سه حدیث باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله تا آخر
که باب سی و نهم است و در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام که باب صد و بیست و دوم است و بنابر آنجای للذین آمنوا گفت
و للمؤمنین پس الذین آمنوا عبارتست از شیعه امامیه و من در منکم برای تبعیض است و بنابراین احتمال مقصود امام علیه السلام اینست
که مؤمن شهادت داد نزد تو و از جمله مؤمنانم پس واجب بود بر تو قبول آن بیان لا تؤتوا السفهاء اموالکم گذشت در کتاب العقل در حدیث
پنجم باب بیست و یکم که باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر است یزوج بزای با نقطه و جیم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است خطب
بخاء با نقطه و طاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است شفع بشین با نقطه و فاء و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است شفع بصیغه معلوم باب منع است **یعنی** پس گفت اسمعیل که ای پدرم بدرستی که من خود ندیدم او را که آشامد خمر را جز این
نیست که شنیدم از مردمان میگفتند پس امام گفت که ای پسرکم بدرستی که الله عز وجل میگوید در وصف نبی صلی الله علیه و آله در کتاب
خود در سوره توبه که میگرود بالله و میگرود و سخن شنوی میکند برای مؤمنان میگوید که راست گو میشمرد الله را و راست گو میشمرد و سخن
شنوی میکند برای مؤمنان پس چون گواهی دادند نزد تو مؤمنان پس راست گو شمر ایشان را و امین مشمر شارب خمر را چه
بدرستی که الله عز وجل میگوید در کتاب خود و رسوا نسازید که و مدهید بسبک عقلان اموالهای خود را پس کدام سبک عقل سبک
عقل تر است از شارب خمر بدرستی که شارب خمر جفت کرده نمیشود بر امانتی پس هر که امین شمرد شارب خمر را بر امانتی پس
شارب خمر تلف کرد آنرا اشد برای آنکس که امین شمرد او را بر الله تعالی اینکه اجر کند او را و نه اینکه در عوض کند برای او
دوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اذا حدثتکم بشیء فاسألونی عن کتاب الله ثم قال فی حدیثه ان الله نهی عن القیل والقال
وفساد المال وکثرة السؤال فقالوا یا ابن رسول الله واین هذا من کتاب الله قال ان الله عز وجل یقول فی کتابه لا خیر فی کثیر من نجواهم
الآیة وقال ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وقال لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم **شرح** مضمون این بیان شد
در کتاب العقل در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون
حکایت کنم شما را چیزی پس سوال کنید مرا از قرآن بعد از آن امام گفت در حکایتی که میکرد که بدرستی که الله تعالی نهی کرده از قیل و قال
و فاسد کردن مال و بسیاری سوال پس اهل مجلس گفتند که ای پسر رسول الله کجاست این از قرآن امام گفت که بدرستی که الله عز وجل
میگوید در قرآن در سوره نساء که در بسیاری از رازهای ایشان منفعتی نیست تا تمام آیت را و گفت در سوره نساء که
مدهید بسبک عقلان اموالهای خود را که گردانیده الله برای شما باعث انتظام احوال و گفت در سوره مایده که سوال مکنید از
چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود برای شما آزرده کند شما را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله
من ائتمن شارب الخمر علی امانة بعد علمه فلیس له علی الله ضمان ولا اجر له ولا خلف **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت نبی صلی الله علیه و آله هر که امین شمرد شارب خمر را بر امانتی بعد از علم او باینکه شارب خمر است پس نیست او را بر
الله تعالی ضامن شدن آن در دنیا و نیست مزد او برای در آخرت و نه عوض در دنیا یا در آخرت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما ابالی ائتمنت خائنا او مضیعا **شرح** ائتمنت بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افتعال است بتقدیر استفهام است و
مقصود اینست که امین شمردن خائن مثل امین شمردن مضیع است و تفاوتی ندارد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که پروا ندارم که آیا امین شمردی خیانت کننده را یا امین شمردی ضایع کننده را **پنجم اصل** عن الوشاء عن ابی الحسن علیه السلام

قال سمعته يقول ان الله عزوجل يبغض القيل والقال واضاعة المال وكثرة السوال **يعنی** روايت است از وشا بفتح واو و تشديد شين بى نقطه والف ممدوده از امام رضا عليه السلم گفت که شنيدم از امام ميگفت که براستی که الله عزوجل ناخوش ميدارد قيل وقال را و ضايع کردن مال را و بسياری سوال را بيان اينها شد در حديث دوم اين باب **باب صد و پنجاه و ششم املا باب** **ما تفسد البهايم من الحرث والزرع شرح** البهايم من الحرث والزرع البهايم بفتح با يک نقطه وکسر ها جمع بهيمه ستوران الحرث بفتح حاء بی نقطه و سكون را و ثاء سه نقطه کسب و مراد اينجا حاصل نان و مانند ان از رختها است الزرع بفتح زای با نقطه و سكون را بی نقطه و عين بی نقطه روييده شده از جمله کاشته شده مثل گندم و جو **يعنی** اين باب بيان ضامن شدن خرابی است که فاسد کنند آنرا ستوران ليلا از جمله حاصل درخت و از جمله زراعت در اين باب سه حديث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلم عن البقر والغنم والابل تكون في الرعي فتفسد شيئا عليها ضمان فقال ان افسدت نهارا فليس عليها ضمان من اجل ان اصحابه يحفظونه وان افسدت ليلا فانه عليها ضمان **شرح** الرعى بكسر را بی نقطه و سكون عين بی نقطه و يا دو نقطه در پايين چراگاه و بفتح را مصدر باب منع چريدن و چرانيدن است علي عليها است يعنی بر مالکان حاصل زيان است و ميتواند بود که نهاية باشد و ضمير اول است آنچه می آيد در حديث دوم اين باب که فليس عليها و ضامن بودن بهايم يعنی بر مالکان مجاز است چنانچه مفصل ميشود در شرح حديث آينده و ضمير اصحابه راجع به شیء است و در بعضی نسخ حرث است **يعنی** پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از گاوان و گوسفندان و شتران که می باشند در چراگاه پس فاسد ميکنند چيزی را از حرث و زرع که نزديک چراگاه است آيا بر آنها است ضامن بودنی پس امام گفت که اگر فاسد کنند در روز پس نيست بر آنها ضامن بودنی برای اينکه صاحبان آن خبر نگاهبانی ميکنند آنرا مراد اينست که اگر فساد از تقصير صاحبان آن چيز است و اگر فاسد کنند در شب پس بدرستی که بر ايشان اينست که بر آنها است ضامن بودن **دوم اصل** عن ابی بصير قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن قول الله عزوجل وداود وسليمان اذ يحكمان في الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم فقال لا يكون النفش الا بالليل ان على صاحب الحرث ان يحفظ الحرث بالنهار وليس على صاحب الماشية حفظها بالنهار انما رعاها بالنهار وارزاقها فما افسدت فليس عليها **شرح** توضيح اين آيه می آيد در شرح حديث آينده رعاها بكسر را بی نقطه و تخفيف عين بی نقطه والف مقصوره و ضمير راجع بماشيه است مرفوع بتقدير يری و مبتدا است و آن جمع راعيه بکسر را و سكون عين و يا دو نقطه در پايين است و آن اسم مصدر باب منع است که بمعنی چريدن يا بمعنی چرانيدن است و در بعضی نسخ رعيها بفتح را بی نقطه و سكون عين بی نقطه و يا دو نقطه در پايين است بالنهار خبر مبتدا است و ارزاقها مرفوع و عطف بر رعاها است بتقدير و ارزاقها بالنهار **يعنی** روايت است از ابو بصير گفت که پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از قول الله عزوجل در سوره انبيا که داود و سليمان را در وقتی که حکم ميکردند در حاصل تا که وقتی که چريدند در شب در آن گوسفندان جماعت موضع ايشان پس امام گفت که نمی باشد چريدن شبانه که نفش نامند مگر در شب بدرستی که بر صاحب حاصل درخت است لازم نگاهداری کند حاصل درخت را در روز و نيست بر صاحب گله نگاهداری در روز چرا اين نيست که چراهای آنها در روز است و روزيهای آنها در روز است پس آنچه فاسد کنند پس نيست بر آنها ضامن بودن **اصل** وعلى اصحاب الماشية حفظ الماشية بالليل عن حرث الناس فما افسدت بالليل فقد ضمنوا وهو النفش وان داود عليه السلم حكم للذی اصاب زرعه رقاب الغنم وحكم سليمان الرسل والثلة وهو اللبن والصوف في ذلک العام **شرح** ان بکسر همزه و تشديد نون است حکم و اصاب بجاء بی نقطه بصيغه ماضی غايب معلوم باب نصر است للذی بکسر لام مرکب از حرف جر و اسم موصول خبر مبتدا است که مقدم شده و الحيد اصاب بصاد بی نقطه والف و با يک نقطه بصيغه ماضی غايب معلوم باب افعال است و ضمير مستتر راجع بالنفش است الاصابه استيصال يعنی بظرف کردن چيزی بالکلية عنه مفعول به مفعول اصاب است و ضمير راجع بالذی است رقاب مرفوع و مبتدا است و اين جمله مرفوع است محلا و برای بيان حکم داود عليه السلم با منصوب است محلا و مفعول حکم است تخفيص معنی قال الحکم و دوم اسم جار بی نقطه و سكون کاف مرفوع و مبتدا است و حکم سليمان بمعنی محکوم به سليمان دال جزا است الرسل بكسر را بی نقطه و سكون سين بی نقطه شير کلمه

کوسفند

کوسفند در يک سال بچه باشد و آن مرفوع و خبر مبتدا است الثله بفتح ثا سه نقطه و تشديد لام و پشم کله گوسفند در يک سال يعنی هم جون ... خبر و هو راجع بمجموع الرسل و الثله است يا باعتبار اينکه حکم است يا باعتبار اينکه واو در والثله برای عطف انتخاب است و بر هر تقدير اللبن والصوف نشر بترتيب لف است بدانکه توضيح اين جواب بيان چند دقيقه است اول اينکه حکم الله تعالی در نفش ميشوخ نشده بلکه از زمان آدم تا انتهای زمان تکليف يعنی آدم يکروش است دوم اينکه حکم الله تعالی در نفش در زرع غير حکم الله تعالی در نفش و درحرث است زيرا که در زرع حکم برقاب غنم کرده و در حرث حکم بمنافع غنم در آن سال کرده و در زرع غير حکم الله تعالی در نفش و درحرث است زيرا که در نفش زرع حاصل بالغ ميگايد و در نفش حرث اصل باقی ميماند اما منافع آن سال برطرف ميشود و باعتبار مناسبت ... سيوم اينکه نفش غنم مثلا باعث زيان و تصرف ... و عنوان اين باب اشاره باين دقيقه کرده که گفته من الحرث والزرع سيوم اينکه نفش غنم مثلا باعث زيان صاحب غنم است در حقيقت و باعث ضمان غنم است بنوعی از مجاز زيرا که مراد اينست که صاحب غنم ضامن است که از جمله غنم عوض فاسد را و عوض از مال ديگر خود نخواهد و نميتواند بود که ساقط باشد چهارم اينکه هر يک از فاسد و نفقه در نفش زرع و در نفش حرث مختلف ميشود در قيمت پس مراد الحکم برقاب در نفش زرع حکم است بقدری از رقاب که مساوی فاسد از زرع باشد در قيمت پس گاه باشد که حکم شود بنصف رقبه مثلا از جمله رقاب پس اگر مجموع رقاب وفا نکنند بقدر فاسد ميتوان بود که باقيمانده آن بر صاحب غنم باشد که از مال ديگر خود بخواهد و ميتواند بود که ساقط باشد و بر اين قياس است حکم بمنافع غنم در نفش حرث پنجم اينکه حکم انبيا سابق برداود و حکم داود تا زمان وقوع اين قضيه در نفش زرع بوده بنا بر اينکه قضيه نفش حرث واقع نشده بود و محاکمه در آن نشده بوده پس علمای بنی اسرائيل و اولاد داود غير سليمان را گمان رسيد که حکم نفش حرث مثل حکم نفش زرع است و بآن حکم کرده اند چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حديث سيوم باب شعم که باب ان الائمة عهد من الله عزوجل معهود واحدا الی واحد عليهم السلام است اگر کوئی که حکم نظنی در محاکمات شرعيه جايز نيست پس چرا داود عليه السلم تمکين کرد علمای بنی اسرائيل را و ساير اولاد خود را در اين حکم گويم عدم جواز حکم بظن مخصوص صورتی است که با امکان قطع و فصل قضيه شود در صورتی که مقصود محض آزمودن باشد جايز است نظير آنچه گذشت در کتاب الحجه در حديث اول فضل المقام بالمدينه تا آخر که باب دولت ... ششم اينکه ذکر رسل و ثله را در حديث بعنوان مثال است و مقصود منافع غنم در آن سال است باينکه منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجه در حديث سيوم باب شعم که يدل بمخفيت علیک يا صاحب الغنم باولاد غنمک زيرا که آن نيز بعنوان مثال است و مقصود منافع غنم در آن سال است موافق آنچه می آيد در حديث آينده که الله ... هفتم اينکه داود در حکم نفش غنم در حرث را اميد ... و اظهار نکرده پيش از حکم سليمان برای امتحان سليمان و ساير اولاد خود و آخر اظهار کرده پس اختلاف در نوع ميان حکم داود و حکم سليمان نبوده و اصلا خفيه نخفه گذشت در کتاب الحجه در حديث اول باب نود و هشتم که باب في الائمة عليهم السلم انهم اذا ظهر امرهم حکموا بحکم داود و وداود ولا يسئلون البينة عليهم السلم است که با بعضيده از علم بيع با اعطی داود و زان اعطی سليمان و بيان آن شد **يعنی** و بر صاحبان گله است نگاهداری گله در شب از حاصل تاک مردمان پس آنچه فاسد کنند از او گله پس بتحقيق صاحبان گله ضامن شدند و آنرا و آن نفش است و گله در نفش است و بدرستی که داود عليه السلم حکم کرد که برای کسی است که نفش برطرف کرد زراعت او را تمامی گله گوسفند و آنچه سليمان عليه السلم حکم بآن کرد در حاصل تاک رسل و ثله بود مثلا و آن شير و پشم در آن سال است **سيوم اصل** عن ابی بصير عن ابی عبد الله عليه السلم قال قلت له قول الله عزوجل وداود وسليمان اذ يحکمان في الحرث قلت حين حکما في الحرث كانت قضية واحدة فقال انه كان اوحى الله عزوجل الى النبيين قبل داود الى ان بعث الله داود اي غنم نفشت في الحرث فلصاحب الحرث رقاب الغنم ولا يكون النفش الا بالليل فان على صاحب الزرع ان يحفظه بالنهار وعلى صاحب الغنم بالليل فحکم داود عليه السلم بما حکمت به الانبياء عليهم السلم من قبله **شرح** در سوره انبيا چنين است و داود و سليمان اذ يحکمان في الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين ففهمناها سليمان وكلا اتينا حکما وعلما بيان اين بعنوان احتمال اينست که و داود و سليمان عطف است

بر لوط داود و لوط از بنه و حکما و علما تبعید برده او دو سلیمان انبیا حکام علما و حرث یعنی کشت و اینجا عبارتست از حاصل باغ چنانچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب شانزدهم و لام در لحکمهم برای تعلیل است و ضمیر راجع بال داود علیه السلام است یعنی داود و داود جای
او از دو لاد او و رث بدین معنی گواهان است و مراد آنست که برای حکم آل داود و بینه بر مدعی حق نبوده زیرا که ما گواهان بودیم یعنی که
اعلام میکردیم ایشان را بانکه این مدعی راست میگوید یا دروغ میگوید چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب نود و هشتم که باب
فی الائمة علیهم السلام انهم اذا ظهر امرهم حکموا بحکم داود و آل داود و لا یسألون البینة علیهم السلام است ضمیر منصوب در ففهمناها راجع بقضیه
حرث است و ذکر سلیمان باعتبار آنست که ما الهم داود احتیاج بذکر ندارد و کلا اعطار است از جمیع انبیا حکم یعنی حکمت است و علم یعنی دانش
جمیع قضایای محتاج الیها است حین تقدیر استفهام است ضمیر مستتر در کان راجع بالحرث است و در بعض نسخ کانت است باعتبار اینکه
حرث قضیه است قضیه منصوب و خبر کان است ضمیر انغیرش ان است مراد به تبیین صاحبان غنم قریه است و ان بمعنی ازوار
چهار کس اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است الا بفتح همزه به تشدید یا و مرفوع و مبتدا است
ست بدانکه از انچه مذکور شده در شرح حدیث سابق و آنچه اینجا مذکور میشود که مال الطلاع صاحب الزرع تا آخر ظاهر میشود از کاتبان
اینجا غلط واقع شده و بجای فی الحرث صاحب الحرث چنین می باید که فی الزرع ملک صاحب الزرع و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی**
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که قول الله عز و جل در سوره انبیا که و داود و سلیمان را در
وقتی که حکم میکردند در حاصل باغ که گفتیم که آیا در وقتی که حکم کردند در حاصل باغ بود آن حاصل باغ یک قضیه که بود و داود حکم کرده
یا دو قضیه بود هر کدام و هر یکی حکم کردند پس امام گفت برای بیان اینکه یک قضیه بود و اختلاف در حکم ایشان و در ان قضیه نبوده
که بدرستیکه این حکمی است که حکم کرده بود الله عز و جل بسوی پیغمبران پیش از داود تا آنکه فرستاد او را که هر گله گوسفندی که
در شب چریدو زراعت پس برای صاحب زراعت است تمامی آن گوسفندان و نمی بایست نفس مکرر در شب دلیل بر این حکم اینست
که بدرستیکه بر صاحب زراعت است اینکه نگهداری کند در روز و بر صاحب گله گوسفندست نگهداری گله گوسفند در شب پس حکم کرد
داود علیه السلام در نفش زرع پیش از وقوع این قضیه که نفش حرث بوده بانچه حکم کردند بان پیغمبران علیهم السلام پیش از او **اصل** و اوحی
الله عز و جل الی سلیمان علیه السلام ای غنم نفشت فی زرع فلصاحب الزرع ما خرج من بطونها و کذلک جرت السنة بعد سلیمان علیه السلام
و هو قول الله عز و جل و کلا آتینا حکما و علما فحکم کل واحد منهما بحکم الله عز و جل **شرح** از انچه گفتیم ظاهر میشود که در اینجا سه غلط از کاتبان
کاتب واقع شده اول زرع که بجای آن حرث می باید دوم الزرع که بجای ان الحرث می باید سیوم آتینا که در قرآن مشهور بی ضمیر منصوب
است و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی** و وحی کرد الله عز و جل بسوی سلیمان علیه السلام که هر گله گوسفندی که در شب چرید در حاصل باغی پس است
برای صاحب آن حاصل باغ بکر آنچه بیرون آمده در ان سال از درونهای آن گله گوسفند که شیر و پشم و مانند اینهاست و چنان
جاری است عمل بعد از سلیمان علیه السلام یعنی که در شریعت عیسی و این شریعت موافق آن حکم شده و مدار عمل بر آنست و آن عدم منافی حکم
داود و سلیمان مدلول قول الله تعالی که و هر یک از انبیا و اوایم حکمی و علمی پس حکم کردند هر کدام از داود و سلیمان بحکم الله عز و جل در نفش
غنم در حرث اگر گویی که سلیمان صاحب شریعت علیحده نبود و تابع شریعت موسی بود پس چرا این وحی باو آمد گوییم ایجی دو احتمال است اول
اینکه بودن این حکم ناسخ حکمی از احکام شرایع سابقه نبود لیکن صاحب شریعتی وحی شود و پیش از ان وحی نشده باشد برای آنکه آن قضیه
واقع نشده بود و پس حاجت بوحی حکم ان نبوده دوم اینکه وحی بسوی سلیمان منافات ندارد با وحی بسوی صاحبان شریعت از جا ینچنین
است چنانچه وحی بسوی داود و نیز مذکور است **باب صد و پنجاه و هفتم اصل باب باب آخر شرح**
این باب دیگر است از مناسب باب سابق است و در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله فی رجل کان له غلام فاستاجره منه صائغ او غیره قال ان کان ضیع شیئا او ابق منه فموالیه ضامنون **شرح**
صائغ بصاد بی نقطه و الف و کسر همزه و غین با نقطه زرگر است و در بعض نسخ بنون و صین بی نقطه است ظاهرا و کردن لفظ کان است و ضمیر
راجع برجل است ضیع بضاد و بالنقطه و یا و دو نقطه در پایین و عین بی نقطه یعنی ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع

بغلام است الف بهمزه و با بکسر با یکنقطه و قاف ماضی غایب معلوم باب نصر و علم و منع است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله در مردی که بود او را غلامی پس باجاره گرفت آن غلام را از آن مرد زرگری یا جز زرگر
گفت که اگر آن غلام بشد که ضایع کرده باشد چیزی را یا گریخته باشد از آن زرگر پس صاحبان غلام ضامنانند یعنی که تاوان چیزی را که غلام
زرگر ضایع کند میکشند و اگر غلام گریزد تاوان غلام از مستاجر طلب میکنند و تکلیف او بطلب غلام میکنند **دوم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من استعار عبدا مملوکا لقوم فعیب فهو ضامن و من استعار حرا صبیا فعیب فهو
ضامن **شرح** فعیب بهمزه و صاد بی نقطه و یا بدو نقطه در پایین و با یک نقطه یعنی ماضی غایب معلوم یا مجهول باب تفعیل است و ضمیر
مستتر بنابر اول راجع من است و بنابر دوم راجع بعبد و راجع بحر است التغیب دعوی غایب شدن چیزی **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر که بعاریت گرفت بنده را که مملوک جمعیت پس دعوی غایب
شدن کرد پس او ضامن است و هر که بعاریت گرفت از او پسر آزاد کوچک است پس دعوی غایب شدن کرد پس او ضامن است

باب صد و پنجاه و هشتم اصل باب المملوک یتجر فیقع علیه الدین شرح یتجر بتا و دو نقطه در بالا و جیم و را بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال یا باب افتعال است **یعنی** این باب بیان غلامیست که خرید و فروخت میکند پس فرود می آید
بر او قرضی و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن عثمان بن عیسی عن ظریف الاکفانی قال کان اذن لغلام له فی الشراء والبیع
فافلس و لزمه دین فاخذ بذلک الدین الذی علیه و لیس یساوی ثمنه ما علیه من الدین فسال ابا عبد الله علیه السلام فقال ان بعته
لزمک الدین و ان اعتقته لم یلزمک الدین فاعتقه فلم یلزمه شیء **شرح** روایتست از عثمان بن عیسی از ظریف بفتح ظا بی نقطه و کسر راء
بی نقطه کفن فروش عثمان گفت که بود ظریف که رخصت داده بود غلامی را که از او بود در خرید و فروخت پس مفلس شد غلام و
لازم شد غلام را قرض پس گرفته شد با آن قرض که بر او بود در حالی که نبود مکر مساوی نشود بهای او با آنچه را که بر او بود از قرض
پس ظریف پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را پس امام گفت که اگر فروختی آن غلام را بقرض خواهان شد لازم شد ترا آن قرض و
اگر آزاد کردی او را لازم نشد ترا آن قرض پس ظریف آزاد کرد غلام را پس لازم نشد ظریف را چیزی از قرض غلام **دوم**
اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن رجل مات و ترک علیه دینا و ترک عبدا له مال فی التجارة و ولدا و فی ید العبد مال و متاع
و علیه دین استدانه العبد فی حیوة سیده فی تجارته و ان الورثة و غرماء المیت اختصموا فیما فی ید العبد من المال و المتاع و فی رقبة العبد
شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که مرد و وا گذاشت بر خود قرضی را و وا گذاشت غلامی را که آن غلام را است
مالی در تجارت و وا گذاشت فرزندی را و در دست آن غلام نقد و جنس است و بر آن غلام است قرضی که قرض گرفته آنرا آن غلام
در زندگی مالک خود در تجارت خود و بدرستیکه ارکان و وارثان و قرض خواهان میت خواه از خود شی و خواه از غلامش نزاع کردند
در آنچه در دست تصرف غلام است از نقد و جنس و نزاع کردند در تن آن **اصل** فقال اری ان لیس للورثة سبیل علی رقبة العبد
و لا علی ما فی یده من المتاع و المال الا ان یضمنوا دین الغرماء جمیعا فیکون العبد و ما فی یده من المال للورثة فان ابوا کان العبد
و ما فی یده من المال للغرماء فان ابوا کان للغرماء یقوم العبد و ما فی یده من المال ثم یقسم ذلک بینهم بالحصص فان عجز قیمة العبد و ما فی
یده عن اموال الغرماء رجعوا علی الورثة فیما بقی لهم ان کان المیت ترک شیئا قال و ان فضل من قیمة العبد و ما کان فی یده عن دین
الغرماء رده علی الورثة **شرح** پس امام گفت که می بینم که نیست برای وارثان راه تسلط بر تن آن غلام و نه بر آنچه در دست تصرف است از
جنس و نقد مگر آنکه وارثان ضامن شوند قرض آن قرض خواهان را اهلی خواه قرض میت و خواه قرض غلام پس باشد آن غلام و آنچه
در دست تصرف اوست از مال برای وارثان پس اگر وارثان ابا کنند از ضامن شدن می باشد غلام و آنچه در دست تصرف اوست
برای قرض خواهان بیان این آنکه قیمت کرده میشود آن غلام و آنچه در دست اوست از مال برای وارثان پس اگر وارثان ابا کنند
از ضامن شدن می باشد غلام و آنچه در دست تصرف اوست برای بعد از آن قسمت کرده میشود آن میان قرض خواهان بقدر حصه هر کدام
پس اگر کم کند قیمت آن غلام و آنچه در دست تصرف اوست از مال قرض خواهان بر میگردند بر وارثان در آنچه باقیمانده برای آن

وار ثمن الکرمان باشد آن میت والنه اشتد باشد چیزی را سوای غلام وانچه روایت اوست امام گفت که اگر زیاده آید لبعض قیمت آن غلام
وانچه بود در دست او از قرض خواهان برگردانیده میشود آن بعض بر ان وارثان **سیوم اصل** عن الباقر عن ابی جعفر علیه السلم
قال قلت رجل بیان لمملوکه فی التجارة فیصیر علیه دین قال الکان اذن له ان لیستدین فالدین علی مولاه وان لم یکن اذن له ان لیستدین
فلا شیء علی المولی ولیستسعی العبد فی الدین **شرح** روایت از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم ابو بصیر گفت که گفتم که مردی رخصت
میدهد غلام خود را در تجارت پس میکرد بر غلام قرض که عوض آن داد روایت مدار در امام گفت که اگر آن مرد باشد که رخصت داده
باشد غلام را که قرض کیرد پس آن قرض بر مالک لازم است واگر نباشد که رخصت داده باشد غلام را که قرض کیرد پس نیست چیزی بر
مالک غلام وسعی فرموده میشود آن غلام در ان قرض **باب صد و پنجاه و نهم اصل باب نوادر شرح**
این باب احادیث متفرقه است و درین باب لفظ حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اختصم الی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه رجلان اشتری احدهما من الاخر بعیرا واستثنی البایع الراس والجلد ثم بدا للمشتری ان یبیعه فقال للمشتری
هو شریکک فی البعیر علی قدر الراس والجلد **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که محاکمه بردند بسوی امیر المؤمنین صلوات
الله علیه دو مرد که خرید یکی از ایشان از دیگری شتری را ابل کشتن و استثنا کرد فروشنده سر را و پوست را بعد از ان ظاهر شد
خریدار را اینکه فروشد آنرا پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت خریدار را که او شریک است در شتر بر قدر سر و پوست بیان این مسئله
در حدیث چهارم باب الغرار که باب صد و چهل و نهم است **دوم اصل** شهدت ابا عبد الله علیه السلم وهو یحاسب وکیلا له
والوکیل یکثر ان یقول والله ما خنت والله ما خنت فقال له ابو عبد الله علیه السلم یا هذا خیانتک وتضییعک علی مالی سواء الا ان
الخیانة شرهما علیک ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لو ان احدکم هرب من رزقه لتبعه حتی یدرکه کما انه ان هرب من اجله
تبعه حتی یدرکه من خان خیانة حسبت علیه من رزقه وکتب علیه وزرها **شرح** شهدت از باب علم است بکسر از باب افعال است علا ما
متعلق است بسواء والاستثناء منقطع است ان بالفتح همزه وتشدید نون است هرب از باب نصر است تبع از باب علم است حسبت
بحاء بی نقطه وسین بی نقطه وبا یک نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است و در بعضی نسخ بتقدیم باء بر سین بصیغه معلوم باب نصر است
یعنی دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را در حالی که حساب میکرد خرج وکیلی را که او را بود و آن وکیل بسیار میگفت که بخدا قسم
که خیانت نکردم بخدا قسم که خیانت نکردم پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که ای این مرد خیانت تو وضایع کردن تو بر مال من
برابر است با یکدیگر که خیانت وتضییع تفاوت ندارد باعتبار نقصان من بیک اینقدر هست که خیانت بدتر است از آن دو در نسبت با تو
در روز قیامت بعد از آن امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اگر اینکه یکی از شما بگریزد از روزی خود هرآینه آن
روزی پی روی میکرد او را تا آنکه دریابد او را مانند آنکه اگر بگریزد از اجل خود آن اجل پیروی میکند او را تا آنکه دریابد او را
هر که خیانت کند نوعی از خیانت حساب کرده میشود براو از روزی او و نوشته میشود بر او گناه آن **سیوم اصل** عن ابن فضال عن
ابن ابی عمارة الطیار قال قال لابی عبد الله علیه السلم انه قد ذهب مالی وتفرق ما فی یدی وعیالی کثیر فقال له ابو عبد الله علیه السلم اذا قدمت
الکوفة فافتح باب حانوتک وابسط بساطک وضع میزانک وتعرض الرزق ربک قال فلما ان قدم فتح باب حانوته وبسط بساطه ووضع
میزانه قال فتعجب من حوله بان لیس فی بیته قلیل ولا کثیر من المتاع ولا عنده شیء **شرح** فضال بفتح فاء وتشدید ضاد بی نقطه است عماره
بضم عین بی نقطه وتشدید میم است طیار بفتح طاء بی نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین است ضمیر قال در اول راجع با بن فضال است ضمیر
در دوم راجع با بی عماره است البسط بصیغه امر باب نصر است با طاء بکسر باء یک نقطه است میزان عبارت است از ترازوی که با آن دینار
و درهم کشیده شود تا مبادا که کم وزن باشد تعرض بصیغه امر باب تفعل است ضمیر قال در چهارم راجع با بن فضال است ان بالفتح همزه
وسکون نون مخففه از مثقله است وضمیر شان محذوف اسم است مقدر است **یعنی** روایت از ابن فضال از ابی عماره طیار که گفت که ابو عماره
گفت امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که بدرستی که شان این است که بتحقیق رفت مال من و پراکنده شد آنچه در دست من بود و عیال من
بسیار است پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که چون رسیدی بکوفه پس بگشای در دکان خود را و بگستران فرش خود را و بگذار ترازوی

مفضل

منقال خود را و منتظر باش روزی صاحب حل و اختیار خود را او گفت ترازوی مثقال خود را ابن فضال گفت که پس تعجب کردند جمعی که حوالی
او بود ند باینکه شان این است که نیست در خانه او کم و نه بسیار از جنس متاع و نه نزد او در دکان چیزی از متاع **اصل** قال فجاء رجل
فقال اشتری لی ثوبا قال فاشتری له واخذ ثمنه فصار الثمن الیه ثم جاء آخر فقال اشتر لی ثوبا قال فطلب فی السوق ثم اشتری له ثوبا
فاخذ ثمنه فصار فی یده وکذلک یصنع التجار یاخذ بعضهم من بعض ثم جاء رجل آخر فقال له یا ابا عماره ان عندی عدلا من کتان فهل تشتریه
واوخر ثمنه سنة فقال نعم احمله وجیء به قال فحمله فاشتریته منه بتأخیر سنة **شرح** اشتر بکسر راء بصیغه امر باب افتعال است ومقصود از وکیل
است بلکه مقصود این است که برای خود بخر جنسی تا من از تو بخرم بنقد طلب بجیم و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر راجع به اوست
که از دکانهای نقد دوکانها اقرضا نماید هر کدام را که او پسند کند برای خود بخرید بنسیه و بیاورد فروشد بنقد و کذلک یصنع التجار برای بیان این است
که این عادت در میان تاجران مشهور است که بعضی ایشان که محل اعتماد باشد بنسیه میگیرد از بعضی دیگر و بنقد میفروشند العدل بکسر عین
و سکون دال بی نقطه یک تای بار و او حرکت منصوب است بتقدیر ان بعد از واو که مسبوق باستفهام است احمله بجیم بی نقطه بصیغه امر باب
نصر است جیئی بکسر جیم و سکون همزه بصیغه امر معتل العین باب ضرب است باء در به برای تعدیه است فحمله از قبیل انتقال است و مقصود از حمله
وجاء به است **یعنی** ابن فضال گفت که پس آمد نزد ابو عماره مردی پس گفت که بخر برای من جامه را ابن فضال گفت که پس ابو عماره
خرید برای او و گرفت بهای آنرا پس گردید آن بها بسوی ابو عماره بعد از ان آمد نزد ابو عماره دیگری پس گفت که بخر برای من جامه
را ابن فضال گفت پس آورد از دکانهای برای او در بازار بعد از ان خرید برای او جامه را که او پسند کرده بود پس گرفت بهای
آنرا پس گردید آن بها نیز در دست ابو عماره و چنان میکنند تاجران بیان این آنکه میگیرد بنسیه بعضی ایشان از بعضی بعد از ان
آمد نزد ابو عماره مردی دیگر پس گفت ای ابو عماره بدرستی که نزد من است یک تای بار از جامه کتان پس آیا میخری آنرا یا
آنکه تاخیر کنم ترا به بهای آن یک سال پس ابو عماره گفت که آری بردار آنرا و بیار آنرا ابن فضال گفت که پس برداشت آنرا و آورد
پس ابو عماره خرید آنرا از آن مرد بتاخیر یک سال **اصل** قال فقام الرجل فذهب ثم اتاه آت من اهل السوق فقال له یا ابا عماره
ما هذا العدل قال هذا عدل اشتریته قال فتبیعنی نصفه واعجل لک ثمنه قال نعم فاشتراه منه واعطاه نصف المتاع واخذ نصف الثمن قال فصار
فی یده الباقی الی سنة قال فجعل یشتری بثمنه الثوب والثوبین ویعرض ویشتری ویبیع حتی اثری وعرض وجهه واصاب معروفا **شرح**
اعجل بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل است منصوب است بتقدیر ان بعد از واو که مسبوق بامر است ثم بکسر نون وسکون عین وفتح
میم فعل مدح است ضمیر ثمنه راجع با بو عماره است یا راجع بنصف المتاع است بنا بر اینکه بهای آن دو جامه را خرج خود و عیال کرده باشد
یعرض بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است العرض بفتح عین وسکون راء المرد ان متشر مال برای فروختن اثری بثاء سه نقطه و راء
بی نقطه والف منقلب از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است عرض بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است عرض بصیغه ماضی غایب معلوم
باب علم است العرض بفتح عین و فتح راء فراخ شدن وجهه مرفوع و فاعل است و عبارت است از راه معاش ابو عماره که تجارت است یعنی
مرد خاب است بر اینست **یعنی** ابن فضال گفت که پس برخاست آن مرد پس رفت بعد از ان آمد نزد ابو عماره آینده از اهل بازار پس گفت
او را که ای ابو عماره چیست این تای بار گفت که این تای بار است که خریدم آنرا گفت که پس بفروش بمن نصف آنرا با اینکه بتعجیل کنم برای
تو بهای آنرا ابو عماره گفت که خوب است پس خرید آنرا از او و ابو عماره داد با او نصف متاع را و گرفت نصف بها را ابن فضال گفت که پس گردید
در دست ابو عماره نصف باقی تا یک سال ابن فضال گفت که پس ابو عماره شروع کرد میخرید بنقدی که نزد او بود یک جامه و دو جامه را و عرض میکرد
بر مشتریان و میخرید و میفروخت تا آنکه صاحب ثروت شد و وسیع شد راه معاش او و دریافت چیز عظیم را از جانب الله تعالی
چهارم اصل عن حفص الاحول قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم ای شیء معاشک قال قلت غلامان لی وجملان قال فقال استتر بهما من اخوانک
فانهم ان لم یضروک لم ینفعوک **شرح** روایت از حفص احول گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که کدام چیز است راه معاش تو را او
گفت که گفتم که دو غلام که مراست و دو شتر نر راوی گفت که پس امام گفت که بپوشان خود را از برادران مومن توجه براستی که آن برادران
اگر ضرر نرسانند ترا نفع نمیرسانند ترا مراد این است که احتمال ضرر عظیم در اطلاع ایشان هست و نفع ندارد غالبا **پنجم اصل**

سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان الناس من رزقه فی التجارة ومنهم من رزقه فی السیف ومنهم من رزقه فی لسانه شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که از جمله مردمان کسی است که روزی او در خرید و فروخت است و از جمله ایشان کسی است که روزی او در شمشیر است
مثل سپاهیان و از جمله ایشان کسی است که روزی او در زبان اوست مثل اهل تعلیم و مدرسان ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام
قال من ضاق علیه المعاش او قال الرزق فلیشتر صغارا ولیبع کبارا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که
تنگ شد بر او معاش یا گفت رزق پس باید که خرد کوچکها را و فروشد بزرگها را و مراد این است که از خانه و فروش خانه و سایر آنچه دارد
آنچه را که بزرگ باشد نسبت بحال او فروشد و موافق حال خود خرد تا خرج زیادتی نکند و بفاضل آن تجارت کند هفتم اصل وروی عنه
انه قال علیه السلام من الحیلة الحیلة فلیتعلم الکرسف شرح الحیلة بحای بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل العین
یائی و معتل اللام یائی باب افعالست الاعیاء مانده کردن الحیله بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین طلب معاش المعالجه مصدر
باب مفاعله مباشرت چیزی کردن بخرید و فروخت ان الکرسف بضم کاف و سکون راء بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فاء پنبه خواه جامه پنبه و خواه
رشته پنبه و خواه غیر آنها یعنی و روایت کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت علیه السلام که هر که مانده کرد او را طلب معاش
پس باید که خرید و فروخت کند پنبه را یا یعنی که ترک تجارت کتان و حریر و صوف کند اشارتست باینکه برکت در پنبه بیشتر است
هشتم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال کلما افتتح به الرجل رزقه فهو تجارة شرح روایت از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که هر چه
گشوده کرد بآن مرد روزی خود را پس آن تجارت است اشارتست باینکه احادیثی که در فضل تجارت و وسعت رزق در تجارت وارد شده
باعتبار غالب است پس اگر کسب غیر تاجر باعث وسعت رزق او شده باشد مانند تجارت است در فضل و احتیاج نبود که کسب نهم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه یقول اذا نادی المنادی فلیس لک ان تزید وانما یحرم الزیادة
النداء ویحلها السکوت شرح اذا نادی المنادی اشارتست بعادت دلالان عرب که چون خواهند که متاعی را فروشند بر کسی
که مشتری باشد آن متاع را ببهای رسانیده باشد فریاد میکنند که فلان این متاع را باین بها میخرد که زیاده میکند پس اگر کسی زیاده کند
باز فریاد میکنند که فلان این متاع را باین بها میخرد که زیاده میکند پس اگر کسی زیاده کند باز فریاد میکنند تا وقتی که کسی زیاده نکند
پس صاحب متاع اگر راضی میشود بهمان بهای که رسیده میفروشد و اگر صاحب متاع راضی نشود دلال دیگر فریاد نمیکند پس ندای دلال
علامت بقای سوم میان بایع و یکی از مشتریان است و سکوت دلال علامت برطرف شدن سوم میان ایشان است و چون دخول
در سوم مؤمن جایز نیست پس زیاده کردن در وقت ندا جایز نیست و در وقت سکوت و عدم رضای بایع بسوم سابق جایز است انما
یحرم الزیاده مضارع غایب معلوم باب تفعیل کلام امام جعفر صادق علیه السلام و تتمه کلام امیرالمؤمنین علیه السلام میتواند بود یحلها
مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که
میگفت که چون ندا کند نداکننده که فلان متاع بفلان بها رسیده که زیاده بر آن میکند پس جایز نیست ترا اینکه زیاده کنی بهای آنرا
و داخل شوی در سوم مؤمن و آنرا بر هم زنی و جز این نیست که حرام میکند زیاده کردن بها را ندا و حلال میکند زیاده کردن بها را ساکت
شدن و عدم رضای صاحب متاع بفروختن آن ببهای که رسیده دهم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول من ذرع حنطة فی
ارض فلم یزک زرعه او خرج زرعه کثیر الشعیر فبظلم عمله فی ملک رقبة الارض او بظلم لمزارعه واکرته لان الله عزوجل یقول فبظلم من
الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی لحوم الابل والبقر والغنم شرح لم یزک بسکون زای با نقطه و ضم کاف مضارع غایب
معلوم معتل اللام باب نصر است از زکوة نمو و با برکت شدن زرعه عبارتست از حاصل گندم او کثیر الشعیر اشارتست باینکه کاه از گندم جو
حاصل میشود چنانچه گذشت در حدیث اول باب المعارضة فی الطعام که باب هشتاد و هشتم است ملک بضم یا کسر و فتح میم و سکون لام مصدر باب ضرب
است و مضاف است بمفعول مزارعه عبارتست از صاحبان زمین و صورت ذکر او صاحب زمین نباشد الاکره بفتح همزه و فتح کاف جمع
اکار بفتح همزه و تشدید کاف برزگران لان الله عزوجل تا آخر اشارتست بتفسیر تحریم در حرمنا و احلال در احلت باینکه مراد تحریم نهی

بلکه مراد نایاب کردن بسبب کمی باران و نرخ کردن روزیست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که کاشت گندم را
در زمینی پس برکت نشد گندم او یا بیرون آمد گندم او بسیار جو پس بسبب ظلمیست که کرده است در صاحب شدن اهل زمین یا بسبب ظلمیست
برای صاحبان زمین او برزگران او مثلا زیرا که الله عزوجل میگوید در سوره نساء پس بسبب ظلمی از جهودان نایاب کردیم
بر ایشان پاکیزه ها که نرخ کرده شده بود برای ایشان میخواهد گوشتهای شتران و گاوان و گوسفندان را مثلا اینکه در تفسیر علی
بن ابراهیم در تفسیر سوره نساء مذکور است و مثل این حدیث آیه جیش است که در سوره انعام است و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما
الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون
اسرائیل علی نفسه قال تا آخر اصل وقال ان اسرائیل کان اذا اکل من لحم الابل هیج علیه وجع الخاصرة فحرم علی نفسه لحم الابل و
ذلک قبل ان تنزل التوریة فلما نزلت التوریة لم یحرمه ولم یاکله شرح این برای تفسیر آیت سوره آل عمران است
کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوریة قل فاتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین هیج بهاء
دو نقطه و یاء و جیم بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است التهییج برانگیزانیدن وجع مرفوع و نایب فاعل است الخاصره بخاء با نقطه و الف
و کسر صاد بی نقطه و دال بی نقطه تهیگاه لم یحرمه بضم یاء بتخفیف نیست بلکه بمعنی نایاب کردن است و مراد تحریم چیزی بر نفس خود اجتناب
از خوردن آن چیز است لم یحرمه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بتوریه است و مراد تحریم کتاب توریه نهی نیست
در آن کتاب لم یاکله بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به بنی اسرائیل است و مراد اینست که چون پدر ایشان اجتناب
میکرد ایشان نیز اجتناب میکردند تا مبادا که باعث درد تهیگاه شود و مقصود اینست که دعوی جهود اینکه نخوردن ما گوشت شتر را
بسبب نهی توریت است باطل است زیرا که نخوردن ایشان پیش از نزول توریت نیز بوده و در توریه نهی از آن نیست یعنی و امام گفت که
بدرستی که یعقوب بود که چون میخورد از گوشت شتران برانگیخته میشد بر او درد تهیگاه پس تنگ گرفت بر خود خوردن گوشت شتر را و آنرا
پیش از آن بود که نازل کرده شود توریه پس وقتی که نازل کرده شد توریه حرام نکرد توریه گوشت شتر را و اولاد یعقوب نخوردند چنانچه
پیش از توریه نیز نمیخوردند آنرا یازدهم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام فتی صادقته جاریته فدفعت الیه اربعة آلاف درهم ثم قالت
اذا فسد بینی و بینک ردها علی اربعة آلاف فعمل بها الفتی وربح ثم ان الفتی تزوج واراد ان یتوب کیف یصنع قال یرد
علیها الاربعة آلاف درهم والربح له شرح صادقته بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب مفاعله است
یعنی بسین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بمصدر صادقته است یعنی گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که جوانی را دوست گرفت او را دختری کنیز پس داد بسوی او چهار هزار درهم را بعد از آن گفت او را که چون دوستی
در میان من و میان تو برطرف شود رد کن بر من این چهار هزار درهم را پس بکار کرد با آنها آن جوان و فایده کرد بعد از آن بدرستی
که آن جوان آن زن خواست و اراده کرد که توبه کند پس چگونه میکند امام گفت که بر میگرداند بر آن دختر آن چهار هزار درهم را و فایده
از اوست دوازدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یوکل ما تحمل النملة بفیها وقوائمها شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه خورده شود آنچه برمیدارد مورچه بدهن خود
و بپاهای خود اول چه در حرام بی برکت و دوم در مورچه برده است سیزدهم اصل عن الوشاء عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول حیلة الرجل
فی باب مکسبه شرح الحیلة بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین تدبیر کار مکسبه بفتح میم و سکون کاف و کسر و فتح سین بی نقطه
راجع بر جل و مکسب اسم مکان باب ضرب است بالفتح سین و تاء و بای مثل کسب اسم مکان برای کثرت است بر هر تقدیر مقصود از یاد کردن نقل
باب کسب که از ده توبه رسیده کسب روزی تدبیریست که بیشتر از شروع در راهی از راههای کسب معاش مثل انواع تجارات و انواع صنعت در
مانند اینها است تا مبادا که یقین داشته باشد که حرام یا مکروه یا کم روزی باشد یعنی روایت است از وشاء از امام رضا علیه السلام گفت که
شنیدم از امام میگفت که چاره تدبیر مرد برای کسب روزی در راه کسب روزی اوست چهاردهم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن
رجل صادقته امراة فاعطته مالا فمکث فی یده ما شاء الله ثم انه تزوج منها قال یرد الیها ما اخذ منها والفضل له شرح انه بکسر همزه و

و اشد به نون و ضمیر راجع برجل است بعد بفتح با و سکون عین بی‌نقطه برفع است بتقدیر بعد ذلک و در بعضی نسخ ذلک است
حرج بکار بی‌نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الحرج بفتح حا و فتح را او بکسر شدن یا بجا بالقطع و را و جیم از باب نصرت و
بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع برجل است ضمیر منصوب راجع بمصدر صاد فقه است مضل بفتح فا و سکون صاد بالقطع بمعنی زیاده است و مضمون این
ظاهر است از شرح حدیث یازدهم این باب **پانزدهم اصل** کتب محمد الی ابی محمد علیه السلام رجل یکون له علی رجل مایه درهم فیلزمه
فیقول له انصرف الیک الی عشرة ایام و اقضی حاجتک فان لم انصرف فلک علی الف درهم حالة من غیر شرط و اشهد بذلک علیه ثم دعاهم
الی الشهادة فوقع علیه السلام لا ینبغی لهم ان یشهدوا الا بالحق و لا ینبغی لصاحب الدین ان یاخذ الا الحق ان شاء الله **شرح** یلزمه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال و باب علم میتواند بود الالزام کبر ایندن و اللزوم جدا نشدن و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع رجل
اول است و ضمیر بارز راجع برجل دوم است **یعنی** نوشت محمد بسوی امام حسن عسکری علیه السلام که مردی میباشد او را بر مردی صد درهم
پس مرد اول میگرداند مرد دوم را پس مرد دوم میگوید او را که برمیگردم بسوی تو تا ده روز و حاجت سازی تو میکنم و اگر برنگردم پس ترا باشد
بر من هزار درهم بر حالی که معجل باشد بی شرط و مرد اول جمعی را گواه گرفت بان اقرار بر مرد دوم بعد از ان مرد اول خواند آن گواهان
را بسوی گواهی و ادای نزد قاضی پس نوشت امام علیه السلام که سزاوار نیست برای آن گواهان اینکه گواهی دهند مگر بحق و سزاوار نیست
قرض دهنده را اینکه بگیرد از مرد دوم مگر حق را اگر خواهد الله تعالی مراد اینست که گواهان گواهی بر صد درهم میدهند و مرد اول صد درهم را میگیرد
اگر میسر شود زیرا که نهصد درم حق نیست **شانزدهم اصل** مرازم عن ابی عبد الله علیه السلام فی سوق النحاس فقلت جعلت فداک ان النحاس
ای شیء اصله فقال فضة الا ان الارض افسدته فمن قدر علی ان یخرج الفضة منه استنفع بها **شرح** گذشتیم با امام جعفر صادق علیه السلام
در بازار مس پس گفتم که قربانت شوم اینجا بر اینکه اخراج کند فساد را از ان نقره بهره‌مند میشود بان نقره اشارت باینکه
قلب مس بنقره ممکن است بوسیله اگر چه آن وسیله معلوم مردمان کیمیا نیست زیرا که ارشاد میگوید که مس طلا میشود و قلعی نقره
میشود **هفدهم اصل** عن ثعلبة بن میمون عن عبد الملک بن عتبة قال قلت لا ازال اعطی الرجل المال فیقول قد هلک او ذهب فما عندک
حیلة تحتالها لی فقال اعط الرجل الف درهم و اقرضه ایاه و اعطه عشرین درهما یعمل بالمال کله و تقول هذا راس مالی و هذا راس مالک
فما اصبت منهما جمیعا فهو بینی و بینک فسالت ابا عبد الله علیه السلام عن ذلک فقال لا باس به **شرح** هلاک صورتیست که در دریا و امثال آن
برده باشد و ذهاب در صورتیست که اهل معامله برده باشند و پس نداده باشند فما بتقدیر استفهام است و ما نافیه است الاحتیال
گزیدن حیلت تحتال مجزوم است و جواب امر است و تقول بصیغه مخاطب مرفوع است و خبر اینجا بمعنی امر است و معطوف است بر اعط **یعنی**
روایت است از ثعلبة بن میمون از عبد الملک بن ثعلبة گفت که گفتم عبد الملک را که همواره میدهم مرد را مالی برای مضاربه پس میگوید که تحقیق
تلف شد یا رفت آیا پس هست نزد تو تدبیری که بکار گیری آن را برای من پس عبد الملک گفت که بده مرد را هزار درهم مثلا و قرض بده
او را آن هزار درهم و بده او را بیست درهم مثلا برای مضاربه که کار کند با آن مال همگی آن و میگوئی که این بیست درهم مال سرمایه
منست و این هزار درهم سرمایه تست پس هر چه فایده کنی از آنها همگی پس میان من و میان تو مناصفه باشد پس پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از آنچه عبد الملک گفت پس امام گفت که نیست پروائی بان **هیجدهم اصل** عن بعض اصحابنا قال شکونا الی ابی
عبد الله علیه السلام ذهاب ثیابنا عند القصارین فقال اکتبوا علیها برکة لنا ففعلنا فما ذهب لنا بعد ذلک ثوب **شرح**
ذهاب بفتح ذال معجمه باب منع است برکة بفتح با یک نقطه و فتح را بی‌نقطه مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذه برکة **یعنی**
روایت است از بعضی یاران ما گفت که شکایت بردیم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از رفتن جامهای ما نزد گازران یعنی که گازران
تلف میکنند آنها را و پس نمیدهند و میگویند که تلف شده پس امام گفت که بنویسید بر ان جامها که برکة لنا یعنی که این مبارک است
برای ما پس کردیم آن را پس نرفت برای ما بعد از ان هیچ جامه **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اصابتکم مجاعة فاعتنوا
بالزبیب **شرح** المجاعة بفتح میم و جیم زمان گرسنگی بسیار فاعتنوا بسکون عین بی‌نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و ضم نون بصیغه امر حاضر باب
افتعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون برخورد شما را زمان گرسنگی بسیار اهتمام کنید بمویز مراد اینست

کلوا

که اندک آن کار را بسیار گران میکنند در الوقت **بیستم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا تحمل من متاع [illegible]
والنار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که [illegible]
اینست مراد کراهت مغلظ باشد **بیست و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان للنبی صلی الله علیه و آله خلیط فی الجاهلیة فلما بعث
صلی الله علیه و آله لقیه خلیطه فقال للنبی صلی الله علیه و آله جزاک الله من خلیط خیرا فقد کنت تواتی و لا تماری فقال له النبی صلی الله علیه و آله و انت
فجزاک الله من خلیط خیرا فانک لم تکن ترد ربحا و لا تمسک ضرسا **شرح** الخلیط بفتح خا بالقطع و کسر لام و سکون یا دو نقطه در پایین
شریک تجارت و مانند آن و من بر دو جا بیانیه است و برای بیان جزیت تواتی بضم تا و دو نقطه در بالا و نقطه در بالا و یا دو نقطه در پایین
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب مفاعلت المواتاة موافقت کردن در معامله تماری بضم تا و دو نقطه در بالا و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب مفاعلت المماراة جدال کردن ترد بضم تا و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصرت تمسک
بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال الامساک نگاه داشتن چیزی و مراد اینجا نگاه داشتن متاع است ضرسا بفتح ضاد بالقطع
و سکون را بی‌نقطه و سین بی‌نقطه مفعول له است الضرس مصدر باب ضرب سخت گرفتن و مراد اینجا سخت گیری در سودا است **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود پیغمبر را صلی الله علیه و آله شریکی در زمانه که پیش از بعثت او بود پس وقتی که مبعوث شد
علیه السلام برخورد او را شریکش پس گفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله که جزا دهد ترا الله تعالی که شریکی بهتر جزای چه تحقیق بودی که آیانی و
ملایمت میکردی و جدال و درشتی نمیکردی پس گفت او را پیغمبر صلی الله علیه و آله که و تو نیز پس جزا دهد ترا الله تعالی که شریکی بهتر جزای
چه بدرستی که تو نبودی که برگردانی فایده را و نه اینکه فشردی و نه اینکه نگاه داشتی مراد اینست که صداری و نفروختی متاع تجارت را بسبب
سخت گیری در سودا است که چون متاع او کم فایده بکرد میفروخت و سخت گیری نمیکردی در سودا و این بالشر برکت است **بیست و دوم**
اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن رجل من المسلمین اودعه رجل من اللصوص دراهم او متاعا و اللص
مسلم هل یرد علیه قال لا یرده فان امکنه ان یرده علی صاحبه فعل و الا کان فی یده بمنزلة اللقطة یصیبها **شرح** روایت است از مردی از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی از مسلمانان که سپرد با و مردی از دزدان و راه زنان درهم چند یا متاعی را و آن مال
دزدی و آن دزد مسلمانست آیا باز میگرداند بر آن دزد آن مال را چون طلب کند امام گفت که بر نمیگرداند بر او پس اگر ممکن باشد او را
اینکه برگرداند بصاحبش میکند و اگر ممکن نباشد پس باشد در دست او مانند لقطه که می‌یابد آن را بیان لقطه شده در باب اللقطه و الضالة
کتاب جهاد نهم است **اصل** یغیر بها و لا فان اصاب صاحبها رد علیه و الا تصدق بها فان جاء صاحبها بعد ذلک خیره بین الاجر و الغرم
فان اختار الاجر فله الاجر و ان اختار الغرم غرم له و کان الاجر له **شرح** یغیر بها بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال و باب تفعیل میتواند
بود و جنابی که گذشت در شرح حدیث دوم باب اللقطه و تانیث باعتبار لقطه است الغرم بضم غین بالنقطه و سکون را و بی‌نقطه تاوان
غرم بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است **یعنی** پس طلب کند صاحبی آن میکند یک سال پس اگر یافت صاحب آن را بر میگرداند آن را
بر او و اگر نیافت تصدق میکند بان پس اگر آید صاحب آن بعد از ان مخیر میکند صاحبش را میان ثواب و تاوان پس اگر اختیار کند
ثواب را پس برای اوست ثواب و اگر اختیار کند تاوان را تاوان میکشد برای او و می‌باشد ثواب برای تصدق کننده
بیست و سیوم اصل عن یونس بن عبد الرحمن قال سالت عبدا صالحا علیه السلام فقلت جعلت فداک کنا مرافقین لقوم بمکة
فارتحلنا عنهم و حملنا بعض متاعهم بغیر علم و قد ذهب القوم و لا نعرفهم و لا نعرف اوطانهم و قد بقی المتاع عندنا فما نصنع به قال فقال تحملونه
حتی تحلقوهم بالکوفة فقال یونس قلت لست اعرفهم و لا ندری کیف نسال عنهم قال فقال بعه و اعط ثمنه اصحابک قال فقلت
جعلت فداک اهل الولایة قال فقال نعم **شرح** روایت است از یونس بن عبد الرحمن گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را در مدینه
پاسبرو گفتم که قربانت شوم بودیم همراهان جمعی را در مکه پس کوچ کردیم از ایشان و برداشتیم بعضی متاع ایشان را ناخواسته و
بتحقیق رفتند آن جمع و نمی‌شناسیم ایشان را و نمی‌شناسیم وطنهای ایشان را و بتحقیق ماند آن متاع نزد ما پس چکنیم با آن راوی
گفت که پس امام گفت که بر میدارید آن متاع را تا آنکه رسید بان جمع در کوفه پس گفت یونس که گفتم امام را که نبودم که شناسم ایشان را مراد

دانسته ایم که چگونه سوال کنیم از ارث این مرد که وی یونس گفت که پس امام گفت که بفروش آنرا و بده بهای آنرا بار آنت الیونس گفت که پس گفتم

که قرابت شوم آیا شیعه امامیه است یونس گفت که پس امام گفت که آری مراد امام ... بالکوفه ... شیعه امامیه در کوفه قایم

آن جماعت و چون یونس ... از روی تعجب سوال کرده بیست و چهارم اصل عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألنی ذریح

المحاربی عن المملوک یأخذ اللقطة قال وما للمملوک واللقطة لا یملک من نفسه شیئا فلا یعرض لها المملوک فانه ینبغی له ان یعرفها سنة شرح

یأخذ بتقدیر استفهام و با تقدیر استفهام میتواند بود و بنا بر دوم صفت المملوک است زیرا که الف لام آن از برای جنس ماهیت پس در

حکم نکره است یعنی روایت است از ابو خدیجه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را ذریح محاربی از غلام که آیا برمیدارد دریافته را امام

گفت که و چه کار است غلام را با یافته بجان این آنکه اختیار ندارد از خود چیزی را پس باید که متوجه نشود یافته را غلام چه بدرستی

که بر او ... غلام را اینکه طلب شناسایی آن کند یک سال اصل فان جاء طالبها دفعها الیه والا کانت فی ماله فان مات

کانت میراثا لولده ولمن ورثه فان لم یجئ لها طالب کانت فی اموالهم هی لهم وان جاء طالبها دفعوها الیه شرح پس اگر آید صاحبش

میدهد آنرا بسوی او و اگر نیاید ... باشد در مال غلام ... در حکم مال غلام است و مالک غلام تصرف در آن نمیکند پس اگر غلام مرده شد

در حکم میراث برای فرزندان او و برای کسی که وارث غلام شده در آن یافته اگرچه در مال و بکرد وارث غلام نباشد پس اگر نیاید

برای آن طلب کاری می باشد در حکم مالهای وارثان و آن برای ایشانست یعنی که مالکان ایشان تصرف در آن میکنند و اگر آید طلب کار آن

میدهند آنرا بسوی او بیست و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن اللشوف وهو ان تضرب

الناقة وولدها طفل الا ان یتصدق بولدها او یذبح ونهی ان ینزی حمار علی عتیقة شرح اللشوف بضم کاف و ضم شین بانقطه و فا مصدر

باب ضرب آبستن شدن شتر بعد از زاییدن بیفاصله یا باندک فاصله و آن شتر را کشوف بفتح کاف میخوانند تضرب بصاد بانقطه در

ینقطع و با ینقطع بصیغه مضارع غایبه مجهول مجرد است الفرب آبستن کردن نر ماده را ینزی بنون و زای بانقطه و الف منقلب از واو

بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است الانزاء جهانیدن نر بر ماده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول

الله صلی الله علیه وآله از کشوف و آن اینست که آبستن کرده شود ناقه بر حالی که بچه آن کوچک باشد مگر آنکه تصدق کرده شود بچه آن یا ذبح

کرده شود یعنی که نحر کرده شود و نهی کرد از اینکه جهانیده شود خری بر مادیانی که پدر و مادر یکی عربی باشند بیست و ششم اصل

عن عبد الرحمن بن الحجاج قال کان رجل من اصحابنا بالمدینة فضاق ضیقا شدیدا واشتدت حاله فقال له ابو عبد الله علیه السلام اذهب فخذ

حانوتا فی السوق وابسط بساطا ولیکن عندک جرة من ماء والزم باب حانوتک قال ففعل الرجل فمکث ما شاء الله شرح الجرة بفتح جیم

و تشدید راء سبوی یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت که بود مردی از یاران ما در مدینه پس تنگ دست شد تنگ دستی

بسیار و سخت شد حال او پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که برو و پس بگیر دکانی را در بازار و بگستران فرشی را و باید که باشد

نزد تو سبوی از آب و لازم باش در دکان خود را راوی گفت که پس کرد آن مرد پس درنگ کرد چندان که خواست الله تعالی اصل

قال ثم قدمت رفقة من مصر فالقوا متاعهم کل رجل منهم عند معرفة وعند صدیقه حتی ملؤا الحوانیت وبقی رجل منهم لم یصب حانوتا یلقی فیه متاعه فقال له

اهل السوق ههنا رجل لیس به بأس ولیس فی حانوته متاع فلو القیت متاعک فی حانوته شرح کل مرفوع و بدل جزء از الحوانیت المعرفة بکسر

میم و سکون عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و ما بعده اسم آلت باب ضرب و شناسا کننده او برای تمنی است یعنی راوی گفت که

بعد از آن آمدند قافله از مصر پس انداختند متاع خود را هر مردی از ایشان نزد دوست شناسا کننده او و نزد دوست او تا آنکه

پر کردند دکانها را و ماند مردی که نیافت دکانی را که اندازد در آن متاع خود را پس گفتند او را از اهل بازار که اینجا مردیست که نیست

با او و عیبی و نیست در دکان او متاعی پس کاشکی اندازی متاع خود را در دکان او اصل فذهب الیه فقال له الق متاعی فی

حانوتک فقال له نعم فالقی متاعه فی حانوته وجعل یبیع متاعه الاول فالاول حتی اذا حضر خروج الرفقة بقی عند الرجل شیء

یسیر من متاعه فکره المقام علیه فقال لصاحبنا اخلف هذا المتاع عندک تبیعه وتبعث الی بثمنه قال فقال نعم شرح الق و اول

بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال بتقدیر استفهام است الاول منصوب و بدل متاعه است مقام بضم میم مصدر میمی باب افعال است

اخلف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل بتقدیر استفهام است و تبعث بصیغه مخاطب حال مقدر است یعنی پس رفت بسوی صاحب دکان

پس گفت او را که آیا اندازم متاع خود را در دکان تو پس گفت او را که آری پس انداخت متاع خود را در دکان او و شروع کرد در فروختن

متاع خود اول و اول را یعنی که اینها بیرون رفت تا آنکه چون رسید وقت بیرون رفتن آن قافله ماند نزد آن مرد چیزی اندکی از متاع او پس

ناخوش شد ماندن بر سر آن متاع را پس گفت یار ما را که آیا واپس گذارم این متاع را نزد تو بر حالی که فروشی آنرا و فرستی بسوی من بهای

آنرا راوی گفت که پس یار ما گفت که آری اصل فخرجت الرفقة وخرج الرجل معهم وخلف المتاع عنده فباعه صاحبنا وبعث بثمنه الیه قال

فلما ان تهیأ خروج رفقة مصر من مصر بعث الیه ببضاعة فباعها ورد الیه ثمنها فلما رأی ذلک الرجل اقام بمصر وجعل یبعث الیه بالمتاع ویجهز

علیه قال فاصاب وکثر ماله واثری شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال جزا بشرط ذلک منصوب محلا

و مفعول است الرجل مرفوع و فاعل است یجهز بجیم و زای بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بصاحب دکانست و

التجهیز براق گیری برای سفر و مانند آن و تعدیه آن بعلی اینجا باب تفعیل است باعتبار تضمین معنی رد است والایجای علیه له مکلفست زیرا که ضمیر

علیه راجع بمرد مصری است یعنی پس بیرون رفتند آن قافله و بیرون رفت آن مرد مصری با ایشان و واپس گذاشت آن متاع را نزد او پس

فروخت یار ما و فرستاد بهای آنرا بسوی او راوی گفت که پس وقتی که آماده شد بیرون آمدن قافله مصر از مصر فرستاد بسوی یار ما سرمایه

را پس فروخت آنرا و برگردانید بسوی او بهای آن را پس وقتی که دید آنرا آن مرد درنگ کرد در مصر و شروع کرد میفرستاد بسوی یار ما متاع را

و راه براق گیری میکرد و بر میگردانید بر او راوی گفت که پس یار ما یافت راه معاش خود را و بسیار شد مال او و صاحب ثروت شد بیست و هفتم

اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اتخذت رحی فیها مجلسی ویجلس الی فیها اصحابی فقال ذلک رفق الله شرح اتخذت بتشدید

تاء و نقطه در بالا که اول آن منقلب از همزه است و خا و ذال با نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افتعال است من زایده ذلک

جمع بیان تحصیل معاش و علم زبانی المحالست الرفق بکسر راء بی نقطه و سکون فا مصدر باب نصر و علم و حسن لطف یعنی گفتم امام جعفر صادق

علیه السلام را که بدرستی که من ساختیم آسیایی را که در آنست مجلس من و می نشینند بسوی من در آن آسیا یاران من پس امام گفت که آن

لطف الله تعالی است بیست و هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الجلوس الرجل فی دبر صلوة الغداة الی طلوع الشمس انفذ فی طلب الرزق

من رکوب البحر فقلت یکون للرجل الحاجة یخاف فوتها فقال یدلج فیها ولیذکر الله عز وجل فانه فی تعقیب ما دام علی وضوء شرح

الجلوس بفتح لام مرطه قسم است انفذ بنون و فا و ذال با نقطه افعل التفضیل است یدلج با تشدید دال بی نقطه مفتوحه که در اصل منقلب

از تاء افتعال است و کسر لام و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الادلاج بتشدید دال مکسوره سیر در آخر شب بدانکه

این حدیث از جمله دلیل است بر اینکه زمان میان طلوع فجر و طلوع شمس جزو شب است در حقیقت موافق آنچه بیان شده در کتاب

الصیام در شرح حدیث دوم باب الدعاء فی العشر الاواخر من شهر رمضان که باب هشتادم است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق

علیه السلام میگفت که هر آینه نشستن مرد در عقب فریضه صبح تا طلوع آفتاب موثرتر است در طلب روزی از سواری در یا پس گفتم که گاهی

می باشد برای مرد حاجتی که میترسد که فوت شود پس امام گفت که برود پیش از طلوع آفتاب سیر و در آن حاجت و باید که ذکر کند الله تعالی عز و جل

را که بدرستی که آن ذاکر در اوست در تعقیب نماز صبح است چندانکه بر وضوست بیست و نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال

یأتی علی الناس زمان عضوض یعض کل امرئ علی ما فی یدیه وینسی الفضل وقد قال الله عز وجل ولا تنسوا الفضل بینکم ینبری فی ذلک

الزمان قوم یعاملون المضطرین هم شرار الخلق شرح العضوض بفتح عین بی نقطه و دو ضاد با نقطه زمان بخیل یعض بفتح عین بی نقطه و

تشدید ضاد بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است العض بفتح دندان گرفتن و اینجا عبارتست از سخت گیری کل باعتبار غالب است

ما فی یدیه عبارتست از مالی که در تصرف دارد ینسی از باب علم است ینبری بیاء یکنقطه در اول بی نقطه دیاء دو نقطه در پایین بصیغه

مضارع غایب معلوم انفعال است الانبراء تراشیده شدن تیر و مانند آن و استعاره شده اینجا برای صورت یافتن کم کماینبغی جای

ست المعامله سودا العقد بتحصیل نفع مثل خرید و فروخت و مثل اجاره و استیجاره و مثل قرض دادن بر با مضطرین عبارتست از جمعی که از

درمانده گان قرض میطلبند معامله با مضطرین عبارتست از ترک مروت یعنی ترک قرض دادن بحسنه بمضطرین چنانچه گذشت در حدیث هفتم

و هشتم باب بیست و یکم که باب الربا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که می آید بر سر مردمان زمانی که سخت گیری
میکنند هر مردی بر سر آنچه در تصرف اوست و فراموش میکنند بخشش را و حال آنکه بتحقیق گفت الله عز و جل در سوره بقره که و فراموش
مکنید بخشش را میان خود تا آخر آیه شیوع دارد در آن زمان جمعی که سودا میکنند با جمعی که بیچاره اند در طلب قرض آن قوم بدتران
مخلوقات اند سی ام اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من طلب قلیل الرزق کان ذلک داعیه الی اجتلاب کثیر من الرزق شرح
طلب قلیل الرزق عبارت است از ترک ربح اندک خاصه در سودا و ترک سختگیری موافق آنچه گذشت در حدیث بیست و یکم این باب
که الاترو بیجا و الا فسل غرب مشار الیه ذلک مصدر طلب است داعیه … الاجتلاب بجیم و باء بنقطه کشیدن
و مقصود اینست که آن عمل باعث برکت است پس اللام للسبب آن عمل دواعی صاحبش را منصرف میسازد بسوی سوداهای که نفع
آنها بسیار باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که ربح اندک طلبد در سودا باشد آن عمل خواننده او
بسوی کشیدن بسیاری از فایده در سوداها سی و یکم اصل عن حسین الجمال قال شهدت اسحاق بن عمار یوما و قد شد کیسه و هو یرید
ان یقوم فجاءه انسان یطلب دراهم بدینار فحل الکیس فاعطاه دراهم بدینار قال فقلت له سبحان الله ما کان فضل هذا الدینار فقال
اسحاق ما فعلت هذا رغبة فی فضل الدینار و لکن سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من استقل قلیل الرزق حرم الکثیر شرح روایت
از حسین شتر دار گفت که دیدم اسحق بن عمار را در روزی و بتحقیق بسته بود کیسه همیان خود را و او میخواست که برخیزد از دکان پس
آمد نزد او شخصی میطلبید درهم چند را بدیناری کار از طلا پس گشود همیان را پس داد او را درهم چند بدیناری راوی گفت که گفتم
او را از روی تعجب که سبحان الله چه مقدار بود نفع این دینار پس گفت اسحق که نکردم اینرا برای حرص در زیادتی مال دینار لیکن
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که کم شمرد اندک روزی را محروم شد از بسیار روزی سی و دوم
اصل احمد بن محمد عن محمد بن عیسی عن ابی محمد الغفاری عن عبد الله بن ابراهیم عن جعفر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله من اعتبه القدر فلیلزم التجارة … محمد بن عیسی ابن الغفاری … ولد ابی ذر رضی الله عنه شرح غفار بکسر غین
با نقطه و تخفیف فاء و الف و راء بی نقطه اسم پدر قبیله است که ابو ذر از آن است اعتبه بسکون عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا
بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل العین … و معتل اللام یایی باب افعال است الاعیاء مانده کردن القدر بضم قاف و سکون دال
بی نقطه در او بی نقطه توانائی و مراد اینجا نفع بزرگ در تجارت است و مضاف محذوف است بتقدیر طلب القدره فلیرب بسکون لام
و ضم یاء دو نقطه در پایین و سکون راء بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه مکسوره بصیغه امر غایب معلوم معتل اللام واوی باب افعال است
الارباء بابرکت کردن چیزی مثل آیت سوره بقره و یربی الصدقات و بیان آن شده در شرح حدیث سیوم باب الربا که باب بیست و
یکم است و میتواند بود که بفتح را و تشدید با از باب تفعیل باشد و حاصل هر دو یکی است الله بر صاحب نمو شمردن چیزی صغار
عبارت است از نفع کوچک در تجارت و مقصود اینست که نفع کوچک را واگذارد تا اندک جمع شود و قدرت شود زعم تا آخر کلام
احمد بن محمد است و در کتب رجال است که محمد بن عیسی روایت میکند از عبد الله بن ابراهیم غفاری یعنی روایت کرد احمد بن محمد
از محمد بن عیسی از ابو محمد غفاری از عبد الله بن ابراهیم از آنکه حکایت کرد او را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله که هر که مانده کرد او را طلب نفع بزرگ در تجارت یعنی که عاجز شد از تحصیل آن بواسطه نفع کوچک پس باید که بابرکت
کند نفع کوچک در تجارت را گمان کرد محمد بن عیسی اینرا که ابو محمد غفاری از اولاد ابو ذر رضی الله عنه است سی و سیوم اصل
عن ام الحسن قالت مر بی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فقال ای شیء تصنعین یا ام الحسن قلت اغزل فقال اما انه احل الکسب
شرح ای منصوب و مضاف است تصنعین بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب منع است اغزل بالغین
با نقطه و زای بانقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب مرفوع است اما بفتح همزه و تخفیف میم است انه بکسر همزه و ضمیر راجع بمصدر
اغزل است احل در اول مرفوع است و در دوم مجرور است او از ثمن روایت کننده است من بکسر میم است یعنی روایت است از ام
الحسن گفت که گذشت بمن امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله پس گفت که کدام کار میکنی ای ام الحسن گفتم که پنبه رشته میکنم پس گفت که آگاه

بلشی

باش که بهترین کسبها رشته کردن زنان حلال ترین کسب معاش این است یا گفت که از جمله حلال ترین کسب معاش این است سی و چهارم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام اذا رایت الرجل یخرج من ماله فی طاعة الله عز و جل فاعلم انه اصابه من حلال و اذا اخرجه فی معصیة الله جل
و عز فاعلم انه اصابه من حرام شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون دیدی مردی را که خرج میکند از مال خود در فرمان برداری
الله عز و جل پس بدان اینرا که او دریافته آنرا از حلال و چون خرج کرد آن را در نافرمانی الله عز و جل پس بدان اینرا که او دریافته
آنرا از حرام سی و پنجم اصل احمد بن محمد بن عیسی عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت الرجل یخرج ثم یقدم علینا و قد افاد
المال الکثیر فلا ندری اکتسبه حلالا او حراما فقال اذا کان ذلک فانظر فی ای وجه یخرج نفقاته فان کان ینفق فیما لا ینبغی مما
یأثم علیه فهو حرام شرح یخرج در اول بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و دوم از باب افعال است یقدم بالقاف و دال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است القدوم آمدن از سفر تعدیه آن بعلی باعتبار تضمین معنی اقبال است افاد بفاء و
الف و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الافاده کسب مال ینفق بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است من
در مما بیانیه است یأثم بهمزه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است یعنی روایت کرد احمد بن محمد بن عیسی
از آنکه حکایت کرد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را مردی بیرون میرود بسفر بعد از آن می آید بر ما و بر
حالی که بتحقیق بهم رسانیده مال بسیار را پس نمیدانیم که کسب کرده آنرا از حلال یا از حرام پس امام گفت که چون شود آن پس نظر
کن که در کدام راه خرج میکند خرجهای خود را پس اگر باشد که خرج میکند در آنچه سزاوار نیست از آنست که گناه کار میشود بر سر آن
پس حرام است سی و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر النبی صلی الله علیه و آله علی رجل و معه ثوب یبیعه و کان الرجل طویلا
و الثوب قصیرا فقال له اجلس فانه انفق لسلعتک شرح ضمیر فانه راجع بمصدر اجلس است انفق بنون و فاء و قاف افعل التفضیل است
بمعنی رایجتر … السلعة بکسر سین بی نقطه و سکون لام و عین بی نقطه متاع تجارت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گذر کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردی و با آن مرد بود جامه که میفروخت آنرا و بود آن مرد دراز و آن جامه کوتاه پس گفت او را
آنحضرت که بنشین چه بدرستی که نشستن رایج کننده تر است متاع تجارت ترا سی و هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال جئت بکتاب
الی ابی اعطانیه انسان فاخرجته من کمی فقال لی یا بنی لا تحملن فی کمک شیئا فان الکم مضیاع شرح المضیاع بکسر میم و سکون ضاد بانقطه
و یاء دو نقطه در پایین و الف و عین بی نقطه اسم آلت یا بصیغه مبالغه از تلف شدن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که آوردم مکتوبی را بسوی پدرم داده بود بمن آن مکتوب را شخصی پس بیرون آوردم آنرا از آستین خود پس گفت مرا
که ای پسرکم بر مدار در آستین خود چیزی را چه بدرستی که آستین آلت تلف شدن چیزیست که در آن گذارند سی و هشتم اصل
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یاتی علی الناس زمان یشکون فیه ربهم قلت و کیف یشکون فیه
ربهم قال یقول الرجل و الله ما ربحت شیئا منذ کذا و کذا و لا آکل و لا اشرب الا من راس مالی و یحک و هل اصل مالک و ذروته
الا من ربک شرح یشکون بسکون شین بانقطه و تخفیف کاف مضمومه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معتل اللام باب نصر است
قلت کلام جابر است ضمیر قال راجع بابو جعفر علیه السلام است ربحت براء بی نقطه و باء یک نقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم
باب علم است آکل بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است ویحک بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح
حاء بی نقطه و ضم کاف خطاب است و وای مضاف است بتقدیر حرف ندا او کلمه عجب است و در بعض نسخ ویلک است و ویل بمعنی وای
است مخاطبه را این کلام … تا آخر است الذروه بضم و فتح و کسر ذال با نقطه و سکون راء بی نقطه فزوده
ضمیر غایب راجع با اصل است یعنی روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که
می آید بر سر مردمان زمانی که شکایت میکنند در آن زمان از صاحب کل اختیار خود شان گفتم که در چه گونه شکایت میکنند در آن
زمان از صاحب کل اختیار خود شان امام گفت که میگوید مرد که بخدا قسم که فایده نکردم چیزی را از ابتدای چنین و چنین مدت
و نمیخورم و نمی آشامم مگر از سرمایه خود وای عجب تو آیا نیست اول مالی که بهم رسانیدی و فروده آن تا این وقت مگر از جانب

سحب کل اخبار و توسب ونعم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مومن فقیر شدید الحاجة
من اهل الصفة وکان ملازما لرسول الله صلی الله علیه و آله عند مواقیت الصلوة کلها لا یفقده فی شیء منها وکان رسول الله صلی الله
علیه و آله یرق له و ینظر الی حاجته و غربته فیقول یا سعد لو قد جاءنی شیء لاغنیتک شرح اهل الصفه بضم صاد بی نقطه و تشدید
فا عبارتست از جمیع غریبان محتاج که منزل ساخته بودند در موضعی از مسجد مدینه که از آنکه سقف بوده و منقضی داشته بوده اند
یفقده بفا و قاف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست و ضمیر مستتر راجع برسول است یرق برای بی نقطه و تشدید قاف
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست غربته بفتح عین بی نقطه و سکون واو و نون و ضمیر راجع بسعد است الوان اسم مصدر باب افعال
و تفعیل مددکاری و اینجا عبارتست از صلاح زیرا که بود کاری الله تعالی و توفیق او است یعنی شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام مسکینی که بود در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله مومن بینوا تر مند سخت تنگدست از جمله اهل صفه و بود با رسول
الله صلی الله علیه و آله نزد اوقات نماز همگی آنها غایب نمیشد او را در چیزی از آن اوقات و بود رسول الله صلی الله علیه
و آله که نازک دلی میکرد برای او و نظر میکرد بسوی تنگدستی او و صلاح او پس میگفت که ای سعد اگر بتحقیق می آمد مرا چیزی
از مال هر آینه بی نیاز میکردم ترا اصل قال فابطا ذلک علی رسول الله صلی الله علیه و آله فاشتد غمه رسول الله صلی الله علیه
و آله لسعد فعلم الله سبحانه ما دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله من غمه لسعد فاهبط علیه جبرئیل علیه السلام و معه درهمان
فقال له یا محمد ان الله قد علم ما قد دخلک من الغم لسعد افتحب ان تغنیه فقال نعم فقال له فهاک هذین الدرهمین فاعطهما
ایاه و مره ان یتجر بهما شرح ما دخله ذلک مصدر جائی است معلم است انجا از قبیل آیت معلم ملاء مقولهم من رنوکی
ازمیازست زیرا که علم الله تعالی قدیم است تغنیه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است ها که با الف مقصوره و ممدوده که همزه
آن مفتوح باشد و فتح کاف خطاب اسم فعل است بمعنی خذ یتجر بتخفیف تا از باب نصر است یا به تشدید تا از باب افتعال است
یعنی امام گفت که پس دیر شد آمدن چیزی بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس سخت شد غم رسول الله صلی الله علیه و آله برای
سعد پس دانست الله سبحانه آنچه را که داخل شد بر رسول الله صلی الله علیه و آله از غم او برای سعد پس فرو فرستاد بر او جبرئیل را
علیه السلام و با او بود دو درهم پس جبرئیل گفت او را که ای محمد بدرستی که الله بتحقیق دانست آنچه را که بتحقیق داخل شد ترا از غم
از برای سعد آیا پس دوست میداری که بی نیاز کنی او را پس گفت که آری پس جبرئیل گفت او را که پس بگیر این دو درهم را
پس بده آنها را باو و امر کن او را که تجارت کن با آنها اصل قال فاخذهما رسول الله صلی الله علیه و آله ثم خرج الی صلوة الظهر
و سعد قائم علی باب حجرات رسول الله صلی الله علیه و آله ینتظره فلما راه رسول الله صلی الله علیه و آله قال یا سعد اتحسن التجارة فقال
له سعد و الله ما اصبحت املک مالا اتجر به فاعطاه النبی صلی الله علیه و آله الدرهمین و قال له اتجر بهما و تصرف لرزق الله فاخذهما
سعد و مضی مع النبی صلی الله علیه و آله حتی صلی معه الظهر و العصر فقال له النبی صلی الله علیه و آله قم فاطلب الرزق فقد کنت بحالک
مغتما یا سعد شرح تحسن بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است الاحسان خوب و استن کاری بمعنی مهارت در آن کار
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب ضرب ضمیر و صحبت تصرف بصیغه امر باب تفعل است الورانی ان بفتح عین و سکون میم باشد بمعنی
فراغت و اگر بضم عین و الیم جمای جمع عمر بفتح عین و سکون میم باشد بمعنی چهار رکعت از جمله هشت رکعت نافله ظهرست موافق
آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب بنای مسجد النبی صلی الله علیه و آله که باب سیزدهم است یعنی امام گفت که پس
دو درهم را رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن از خانه بیرون آمد بسوی نماز ظهر و سعد ایستاده بود بر در حجرهای رسول الله صلی
الله علیه و آله انتظار میکشید او را پس چون دید او را رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که ای سعد آیا خوب میدانی تجارت را پس
گفت او را سعد بخدا قسم که بامداد نکردم که صاحب شوم مالی را که تجارت کنم بآن پس داد باو نبی صلی الله علیه و آله آن دو درهم را
و گفت او را که تجارت کن بآنها و آمد و رفت کن برای الله تعالی پس گرفت آنها را سعد و رفت با نبی صلی الله علیه و آله تا آنکه
گزارد با او ظهر و عصر را پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله که برخیز پس طلب کن روزی را چه بتحقیق بودم بسبب حال تو غمناک ای

اصل قال فاقبل سعد لا یشتری بدرهم شیئا الا باعه بدرهمین و لا یشتری شیئا بدرهمین الا باعه باربعة و اقبلت الدنیا علی
سعد فکثر متاعه و ماله و عظمت تجارته فاتخذ علی باب المسجد موضعا و جلس فیه و جمع تجارته الیه وکان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اقام
بلال للصلوة یخرج و سعد مشغول بالدنیا لم یتطهر و لم یتهیا کما کان یفعل قبل ان یتشاغل بالدنیا شرح اقبل بقاف و باء یک نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال از افعال مقاربه است مثل طفق پس جمله لا یشتری خبر اقبل است عظمت از باب حسن است و بزرگی کار
عبارتست از سود ای عمده مثل خریدن متاعی بعد از درهم یک صفقه تجارت بکسر تا در اول بمعنی مصدر و بمعنی مفعول میتواند بود و در
دوم بمعنی مفعول است و در بعضی نسخ بجای دوم تجایره بلفظ جمع است مطرزی در مقرب گفته که قوله رجل القدم بتجاره من الحجاز مکسور
جمعها ای ما یتاجر فیه من الامتعه و نحوها علی تسمیه المفعول باسم المصدر اقام بقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است برپا
کردن الاقامه و بر عرضه برخاستن و در آوردن و مراد اینجا ندا است که مذکور است در آیت سوره جمعه اذا نودی للصلوة
و آن اذان است واو در و سعد حالیه است لم یتهیا بیا دو نقطه در پایین و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و
التهیو آماده شدن برای کاری مثل اینکه تاجر ترک کند بیع و شرا را و راند تا که پیشی از وقت ندا تا مبادا که در وقت ندا مشغول
شود و بسبب اشعار آن و مثل اینکه آب وضو حاضر کند پیش از وقت ندا التشاغل اتیان بمشغول شدن یعنی
امام گفت که پس شروع کرد سعد نمیخرید بدرهمی چیزی را مگر آنکه فروخت آنرا بدو درهم و نمیخرید چیزی را بدو درهم مگر آنکه
فروخت آنرا بچهار درهم و روآورد دنیا بر سعد پس بسیار شد متاع او و نقد او و بزرگ شد سودای او پس فراگرفت بر در مسجد مکانی
را و نشست در آن و فراهم آورد جنس و نقد خود را بسوی آن مکان و بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون ندا میکرد
بلال موذن برای نماز بیرون می آمد در حالی که سعد مشغول بود بدنیا پیش از این آنکه وضو ساخته بود آماده برای نماز نشده بود
چنانچه میکرد پیش از آنکه گرفتار شود بدنیا اصل فکان النبی صلی الله علیه و آله یقول یا سعد شغلتک الدنیا عن الصلوة
فکان یقول ما اصنع اضیع مالی هذا رجل قد بعته فارید ان استوفی منه و هذا رجل قد اشتریت منه فارید ان اوفیه قال فدخل
رسول الله صلی الله علیه و آله من امر سعد غم اشد من غمه بفقره فهبط علیه جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد ان الله قد علم غمک بسعد فای
ما احب الیک حاله الاولی او حاله هذه ما استفهامیه است اضیع بضاد و بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
منع است اوفیه بفاء و با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل بتقدیر استفهام انکاری
است اوفیه بفا و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال یا باب تفعیل است ای بفتح همزه و تشدید یاء
مرفوع و مبتدا است و مضاف است ما اسمیه است نکره بمعنی شیء و مضاف الیه است و فصل آن در کتاب الطهارت در باب فرج
و خبر مبتدا است شرح پس بود نبی صلی الله علیه و آله که میگفت که ای سعد باز داشت ترا دنیا از نماز پس بود سعد که میگفت
که چکنم آیا ضایع کنم مال خود را این مردیست که فروختم باو پس اراده میکنم که باز یافت بها کنم از او و این مردیست که
بتحقیق خریدم از او پس اراده میکنم که تمام بها را ادا کنم باو امام گفت که پس داخل شد رسول الله را صلی الله علیه و آله از
کار سعد غمی سخت تر از غم او به نیازمندی سعد پس فرود آمد بر او جبرئیل علیه السلام پس گفت که ای محمد بدرستی که الله تعالی بتحقیق
دانست غم ترا بسعد پس کدام محبوب تر است بسوی تو حال اول که سابق بود یا حال او که حاضر است اصل فقال له النبی صلی الله علیه
و آله یا جبرئیل حاله الاولی قد اذهبت دنیاه باخرته فقال له جبرئیل علیه السلام ان حب الدنیا و الاموال فتنة و مشغلة عن
الآخرة قل لسعد یرد علیک الدرهمین الذین اعطیتهما شرح اذهبت از باب افعال است با در با خرته نمی باید
والاموال معطوف بعطف رجب و مجرد رمعطوف بر الدنیا میتوانند بود الفتنه بکسر فا و سکون تا از القاء در بلا و لون از از
و از مود مشغله بفتح میم و سکون شین با نقطه و فتح غین با نقطه بصیغه اسم مکان برای کثرت است یرد در اول بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است و بفتح و کسر و ضم دال تشدیده مجزوم است بتقدیر امر یعنی پس گفت جبرئیل را نبی صلی الله علیه و آله
که حال او که سابق بود محبوب تر است بیان آنکه بتحقیق برطرف کرد دنیای او آخرت او را پس گفت نبی را جبرئیل علیه السلام

به درستی که دوستی دنیا و مال‌ها از اراذل است و محل بسیاری غفلت از آخرت است بگو سعد اگر برگردانند بر تو آن دو درهمی را که داد
آنها را البته بسوی او چه به درستی که کار او رو میکرد بسوی حالی که بود بر آن در سابق امام گفت که پس بیرون آمد نبی صلی الله علیه و آله
پس گذر کرد سعد پس گفت او را که ای سعد آیا اراده نمیکنی اینرا که برگردانی بر من آن دو درهمی که دادم بتو آنها را **اصل**
فقال السعد بلی و مائتین فقال له لست ارید منک یا سعد الا الدرهمین فاعطاه سعد درهمین فادبرت الدنیا عن سعد حتی ذهب
جمیع ما کان جمع عنده و عاد الی حالته التی کان علیها **شرح** پس گفت سعد که بلی میدهم آنها را و دویست درهم را نیز میدهم پس
گفت او را که نبودم که خواهم از تو ای سعد مگر آن دو درهم را بخشید ساوی پس داد او را سعد دو درهم امام گفت که پس برگشت
دنیا از سعد تا آنکه رفت همه آنچه بود که جمع شده بود نزد او و برگشت سعد بسوی حال او که بر آن در زمان سابق **چهلم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل شیء یکون فیه حلال و حرام فهو حلال لک ابدا حتی تعرف الحرام منه بعینه فتدعه **شرح** شیء ای چیزی
از آنچه در بازار مسلمانان و مانند آنست و معلوم است بعلم عادی که در میان آن که هم حرام می باشد چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده
فتدع مرفوع است و خبر بمعنی امر است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر چیزی که می باشد در آن حلالی و حرامی پس آن
حلال است برای تو همیشه تا آنکه بشناسی حرام را از آن بعینه پس ترک میکنی آنرا مخفی نماند که مخصص این حدیث حدیث
آینده مستفاد میشود از آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب شراء السرقة و الخیانة که باب صد و چهارم است **چهل و یکم اصل**
عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول کل شیء هو لک حلال حتی تعلم انه حرام بعینه فتدعه من قبل نفسک و ذلک مثل
الثوب یکون قد اشتریته و هو سرقة او المملوک عندک لعله حر قد باع نفسه او خدع فبیع او قهر او امرأة تحتک و هی اختک او رضیعتک
و الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک او تقوم به البینة **شرح** فتدعه مرفوع است من قبل نفسک بکسر قاف و فتح با و نقطه
برای بیان اینست که اگر حکم شرع بنا بر ظاهر حال حکم کند بحلال بودن آن برای تو باعث حلال بودن آن برای تو نمیشود و ذلک
مثل الثوب تا آخر برای احتراز است از قبول هدیه و نفقه ظالمان که بیان شد در حدیث دوم باب الهدیة که باب پنجاهم است
المملوک مجرور است قد باع نفسه عبارتست از اینکه خود را فروخته باشد از گرانی بهای احوال یا بنیکه دیگری او را ... نمیدی
نموده خدع بخا بالنقطه و دال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب یا بنیکه دیگری او را ... نموده
منع است قهر بصیغه مجهول باب منع است امرأة مجرور است تحتک منصوب بظرفیت و ظرف مرفوع است محلا و خبر مبتدای محذوف است
بتقدیر هی تحتک و جمله صفت امرأة است **یعنی** روایت است از مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که هر چیزی آن برای تو حلال است تا آنکه دانی اینرا که آن حرام است
بخصوصه پس وا میگذاری آنرا از جانب خودت و آن مثل جامه ایست که می باشد که بتحقیق خریده باشی آنرا و آن مال دزدی
باشد یا غلامی که نزد تست و شاید که او آزاد باشد بتحقیق فروخته باشد خود را یا بازی داده شده باشد پس فروخته شده
باشد یا مجبور شده باشد یا زنی که فراش تست و او خواهر تست یا همشیره و چیزهای که کسب میکنی همه آنها بر این
قیاس است یا بمعنی که حلال است ترا تا آنکه ظاهر شود برای تو غیر آن حلال بودن یا الیته بغیر آن حجتی مثل گواهان عدل
چهل و دوم اصل عن موسی بن عمر بن بزیع قال قلت للرضا علیه السلام جعلت فداک ان الناس رووا ان رسول الله صلی الله علیه و آله
کان اذا اخذ فی طریق رجع فی غیره فکذا کان یفعل قال فقال نعم و انا افعله کثیرا فافعله ثم قال لی اما انه ارزق لک **شرح**
روایت است از موسی بن عمر بن بزیع بفتح با و کسر زای بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه گفت که گفتم
امام رضا علیه السلام را که قربانت شوم به درستی که مردمان روایت کرده‌اند اینرا که رسول الله صلی الله علیه و آله بود که چون میرفت در
راهی بر میگشت در غیر آن راه اگر راه متعدد می بود آیا پس چنین بود که میکرد راوی گفت که پس امام گفت که آری و من میکنم
آنرا بسیار پس بکن آنرا بعد از آن امام گفت مرا به درستی که آن روزی دهنده است ترا یعنی که باعث وسعت رزق میشود
چهل و سیوم اصل عن حفص بن عمر البجلی قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام حالی و انتشار امری علی قال فقال لی اذا قدمت الکوفة

فبع وسادة من بیتک بعشرة دراهم و ادع اخوانک و اعدد لهم طعاما و سلهم ان یدعوا الله لک قال ففعلت و ما امکننی ذلک الا قلیلا حتی اتانی غریم
لی فدق الباب علی و صالحنی من مالی الکثیر کنت احسبه نحوا من عشرة آلاف درهم قال ثم اقبلت الاشیاء علی **شرح** الوسادة بفتح واو
و تخفیف سین بی‌نقطه و الف و دال بی‌نقطه بالش اعدد بعین بی‌نقطه بصیغه امر باب افعال است بوجوب تقدیر ان مصدریه است پس فعل
نصب جایز است و مصدر مفعول دوم سل است قفعلت بفا و عین بی‌نقطه بصیغه متکلم معلوم باب منع است و مراد اینست که طعام
دادم و طلب دعا کردم یا آنکه بیع وساده بود در هم کنم یا نافیه است امکننی بنون اصلیه و نون وقایه بصیغه متکلم معلوم باب
منع را الیه ذلک مطلوب است که آن وسعت رزق است الغریم بفتح غین بالنقطه و کسر را بی‌نقطه قرضدار کثیر مجرور است احسبه بفتح سین از باب
نصر است یا بفتح سین از باب علم است و بنا بر اول ماخوذ است از حساب بمعنی شمردن و بنا بر دوم ماخوذ است از حسبان بمعنی پنداشتن و بکسر سین
نیز جایز است **یعنی** روایت است از حفص بن عمر بجلی بفتح با و یک نقطه و فتح جیم گفت که شکوه کردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از حال من
و پراکندگی کار من بر من راوی گفت که پس امام گفت مرا که چون رسیدی بکوفه پس بفروش بالشی را از خانه خود بده درهم و بخوان برادران
مومن خود را و آماده مکن برای ایشان طعامی را و طلب کن از ایشان اینرا که دعا کنند الله تعالی را برای تو راوی گفت که پس دعوت کردم
و طلب دعا کردم و ممکن نشد برای من آن مطلوب آنکه فروختم بالشی را و پختم طعامی را چنانچه امام امر کرد مرا و طلب کردم از برادران
مومن اینرا که دعا کنند الله تعالی را برای من راوی گفت که بخدا قسم که ذرنگ نکردم بکرامتی تا آنکه آمد مرا قرضداری که مرا بود پس
کوفت در سرا را بر من و مصالحه کرد با من از مالی از من که بسیار بود بودم در حساب میکردم آنرا نزدیک ده هزار درهم راوی گفت
که بعد از آن رو آورد دنیا بر من **چهل و چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لیس یولی من اکل مال المومن حراما **شرح** گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که نیست دوست و ارادتمند تا آنکه خورد مال مومنی را بر جائی که حرام باشد بر او **چهل و پنجم اصل** عن علی بن محمد القاسانی
قال کتبت الیه یعنی ابا الحسن الثالث علیه السلام و انا بالمدینة سنة احدی و ثلثین و مائتین جعلت فداک رجل امر رجلا یشتری له متاعا
او غیر ذلک فاشتراه فسرق منه او قطع علیه الطریق من مال من ذهب المتاع من مال الآمر او من مال المامور فکتب علیه السلام من مال الآمر **شرح**
قاسان بقاف و الف و سین بی‌نقطه و الف و نون از نواحی اصفهان است صاحب قاموس در قاف و سین بی‌نقطه گفته که قاسان بلد
وراء النهر و ناحیة باصفهان غیر قاشان المذکور مع قم و در شین بالنقطه گفته که قاشان بلد یذکر مع قم یشتری بتقدیر ان یشتری کالآیت
مرفوع تقدیر کلام منصوب بلفظ میتوانند بود **یعنی** روایت است از علی بن محمد قاسانی گفت که نوشتم بسوی امام میخواهد امام علی النقی علیه السلام
را بر حالی که من در مدینه بودم در سال دویست و سی و یک هجری که قربانت شوم مردی امر کرد مردی را باینکه خرد برای او متاعی را یا غیر آن را پس
خرید آنرا پس دزدیده شد از او یا بریده شد از او یا بریده شد بر او یعنی که راه زنان بردند از مال که رفت آن متاع مثلا آیا از
مال امر کننده یا از مال امر کرده شده پس نوشت امام علیه السلام که از مال امر کننده **چهل و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من
الناس من جعل رزقه فی السیف و منهم من جعل رزقه فی التجارة و منهم من جعل رزقه فی لسانه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث پنجم این
باب **چهل و هفتم اصل** عن رجل من الحجر بین قال کان بالمدینة عندنا رجل یکنی ابا القمقام و کان محارفا فاتی ابا الحسن علیه السلام فشکا الیه
حرفته و اخبره انه لا یتوجه فی حاجة فیقضی له فقال له ابو الحسن علیه السلام قل فی آخر دعائک من صلوة الفجر سبحان الله العظیم استغفر الله و اسأله من
فضله عشر مرات قال ابو القمقام فلزمت ذلک فوالله ما لبثت الا قلیلا حتی ورد علی قوم من البادیة فاخبرونی ان رجلا من قومی مات و لم
یعرف له وارث غیری فانطلقت فقبضت میراثه و انا مستغن **شرح** قریب باین گذشت در کتاب الدعاء در حدیث دوازدهم باب پنجاه و دوم
که باب الدعاء للرزق است ابو القمقام بفتح قاف و سکون میم و قاف است المحارف بحاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و فا بصیغه اسم مفعول باب
مفاعله یا برکت در روزی الحرفة بضم و کسر حاء بی‌نقطه و سکون را او حا محرومی فیقضی بقاف و ضاد بالنقطه و الف بصیغه مضارع غایبه مجهول باب
ضرب عطف است بر منفی معطوف النفی من ابتدائیه است و متعلق شده بمعنی خلف مثل و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و در کتاب الدعاء
چنین بود که قل فی دبر الفجر الی ان تطلع الشمس سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسأله من فضله **یعنی** روایت است از موسی کاظم علیه السلام
پس شکایت کرد بسوی امام از محرومی خود و خبر داد امام را اینکه او نیست که روان شود در حاجتی پس برآورده شود برای او پس گفت او را امام

موسی کاظم علیه السلام انکه در آخر دعای تو بعد از نماز نافلهٔ صبح که تنزیه میکنم در هر نقص و قبیح تنزیه الله که بزرگ است طلب آمرزش میکنم از آنم
و طلب میکنم از او و از بخشش او ده بار گفت ابو الفقام که پس مداومت کردم آنرا پس یک چند اقتم که زنی نکوم [illegible] انکه وارد شده
بر من جمعی از موالی چه جرد او نند مرا امردی که از قبیلهٔ من مرد شناخته نمیشود برای او و ارثی غیر من پس او وارث شدم پس گرفت میراث او را
و من بدنیا نزدم **چهل و هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لا تمانعوا قرض الخمیر والخبز واقتباس النار فانه یجلب الرزق علی اهل البیت
مع ما فیه من مکارم الاخلاق **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که مضایقه مکنید قرض گرفتن همسایه و مانند آن خمیر و نان را و نه
گرفتن آتش را چه بدرستی که آن بی مضایقه بودن میکشاند روزی را بر اهل خانهٔ شما با وجود آنچه در آن بی مضایقه بودن است از نیکوهای
خوی ها **چهل و نهم اصل** عن الحرث بن حصیرة الازدی قال وجد رجل رکازا علی عهد امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله فابتاعه ابی منه
بثلثمائة درهم ومائة شاة متبع فلامته امی وقالت اخذت بهذه ثلثمائة اولادها مائة والغنم مائة واولادها ما بطونها مائة **شرح**
حارث بحاء بی نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و ثاء سه نقطه است حصیره بفتح حاء بی نقطه و کسر صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه است ازدی بفتح همزه و سکون زای با نقطه و دال بی نقطه است الرکاز بکسر راء بی نقطه و تخفیف کاف و الف و زای
با نقطه گنجی که صاحبش ظاهر نیست در نسخ ثلثمائة درهم ومائة شاة است ولی بهتر قسمت آنست که بجای این مجموع باه شاة
باشد لیک ما موافق نسخ تاویل میکنیم والله اعلم المتبع بتاء دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ اسم فاعل از باب افعال
مادری که فرزندش از شیر باز گرفته شده باشد و همراهش باشد ترک علامت تانیث باعتبار آنست که مخصوص مونث است مثل
حائض **یعنی** روایت است از حارث بن حصیره ازدی گفت که یافت مردی گنجی را در زمان حکومت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله پس
خرید آنرا پدرم از او بسیصد درهم و صد گوسفند که فرزندان همراه آن باشد پس سرزنش کرد او را مادرم و گفت که گرفتی اینرا
بسیصد گوسفند در حقیقت سوای درهم ها فرزندان اینها صد است و خود اینها صد است و آنچه در شکم اینها است صد است **اصل**
قال فندم ابی فانطلق لیستقیله فابی علیه الرجل فقال خذ منی عشر شیاه خذ منی عشرین شاة فاعیاه فاخذ ابی الرکاز واخرج منه
قیمة الف شاة فاتاه الآخر فقال خذ غنمک وائتنی ما شئت فابی فعالجه فاعیاه فقال لاضرن بک **شرح** ندم بنون و دال بی نقطه بصیغهٔ
ماضی غایب معلوم باب علم است الاستقالة طلب برهم زدن معامله شیاه بکسر شین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف
و هاء جمع شاة است شاة بشین با نقطه و الف و تاء تانیث مفرد است و در اول مجرور است و در دوم اعیاه بعین بی نقطه و یاء دو نقطه
در پایین و الف منقلب از یا بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعال است و در اول ضمیر مستتر راجع برجل و ضمیر بارز راجع باب است
و در دوم عکس است الآخر بفتح خاء با نقطه عبارت از رجل است ثنیت بصیغهٔ متکلم است و بتقدیر ثنت رده است عالجه
بلام و جیم بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب مفاعله است و ضمیر مستتر راجع بابی است و ضمیر بارز راجع بآخر است المعالجة مغلوب کردن کسی را الحجة
یعنی راوی گفت که پس پشیمان شد پدرم پس رفت نزد او تا طلب برهم زدن معامله کند از آن مرد پس ابا کرد بر پدرم آن مرد پس
گفت که بگیر از من ده گوسفند بگیر از من بیست گوسفند برای برهم زدن معامله پس آن مرد عاجز کرد پدرم را با این معنی که معامله را برهم
نزد پس گرفت پدرم آن گنج را و بیرون آورد از آن قیمت هزار گوسفند پس آمد نزد پدرم آن مرد دیگر پس گفت که بگیر گوسفندان خود را
یا درهم ها و بده بمن آنچه را که خواسته باشی آنرا بر من پس پدرم معلوم عجب کرد او را پس عاجز کرد او را پس آن مرد گفت که هر اینه ضرر
میرسانم البته بتو مراد ازین همیت که با امیر المؤمنین علیه السلام میگویم که این مرد گنج را صاحب کرده و خمس آنرا نداده **اصل**
فاستعدی امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی ابی فلما قص ابی علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه امره قال لصاحب الرکاز ادّ خمس
ما اخذت فان الخمس علیک فانک انت الذی وجدت الرکاز ولیس علی الآخر شیء لانه انما اخذ ثمن غنمه **شرح** الاستعداء بعین بی نقطه
و دال بی نقطه و الف منقلب از واو بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب استفعال است الاستعداء طلب عداوت از حاکم بر کسی **یعنی**
پس آن مرد طلب ضرر کرد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر پدرم پس وقتی که عرض کرد پدرم بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه
کار خود را امیر المؤمنین گفت با بندهٔ گنج را ادا بکن خمس آنچه را گرفتی از این مرد چه بدرستی که خمس گنج لازم است چه بدرستی که تو توئی آنکه

یافت

عتبة علیهما

یافت گنج را و نیست بر آن دیگر چیزی زیرا که او جز این نیست که گرفت بهای گوسفندان خود را **پنجاهم اصل** عن مسعدة بن
صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأل رجل له مال علی رجل من قبیل عتبة عتیبة ایاه فلما حل علیه المال لم یکن عنده ما یعطیه
فاراد ان یقلب علیه ویربح اشبه لولو او غیر ذلک بسوی مائة درهم بالف درهم یؤخره قال لا بأس بذلک قد فعل ذلک ابی
رضی الله عنه وامرنی ان افعل ذلک فی شیء کان علیه **شرح** غالب این گذشت در حدیث دهم باب العینة از باب بیست و نهم از کتاب
یعنی روایت است از مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد که مردی او را است مالی بر مردی
از جانب عینه که او آنرا با نزد او دوم پس وقتی که با خر مدت رسید برا آن مرد دوم آن مال نشود نزد آن مرد دوم آنچه بود مرد اول اینکه مرد
اول اراده کرد که از سر گرد عینه را بر مرد دوم و فایده حاصل کند آیا مرد اول میفروشد بمرد دوم مروارید یا غیر آن را آنچه میارزد
بصد درهم بهزار درهم و تاخیر میکند مرد دوم را امام گفت که نیست پروائی باین تحقیق کرد آنرا پدرم رضی الله عنه و امر کرد مرا که کنم
آنرا بوکالت او در چیزی که قرض بود بر او وند اشت تنخواه آنرا **پنجاه و یکم اصل** عن علی بن سلیمان عن احمد بن الفضل ابی عمرو
الحذاء قال ساءت حالی فکتبت الی ابی جعفر علیه السلام فکتب الی ادم قراءة انا ارسلنا نوحا الی قومه قال فقرأتها حولا فلم ار شیئا
فکتبت الیه اخبره بسوء حالی وانی قد قرأت انا ارسلنا نوحا الی قومه حولا کما امرتنی ولم ار شیئا فکتب الی قد وفی لک الحول فانتقل
منها الی قراءة انا انزلناه **شرح** ظاهر تتمهٔ این حدیث که فی ولم یر شیئا آنست که مراد راوی در قرائتها حولا این باشد که خواندن
آن سوره را در هر نماز خواه فریضه و خواه نافله تا یک سال و ادم الفتح همزه عطف است بر سوره بفاء و الف منقلب از یا بصیغهٔ ماضی غایب
معلوم باب ضرب است الوفی بضم واو و کسر فاء و تشدید یاء تمام بودن الحول مرفوع و فاعل است و در این کلام اشارتست باینکه
او الت علی متحقق میشود بیقای بر آن عمل تا یک سال بعلاوه هر چند که بعد از یک سال منقطع شود موافق آنچه گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث اول و ششم باب استواء العمل والمداومة علیه از باب چهل و یکم است **یعنی** روایت است از علی بن سلیمان
از احمد بن فضل که ابو عمرو حذاء است گفت که بد شد حال من از تنگدستی پس نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام پس نوشت بسوی
من که مستمر کن قرائت سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه را راوی گفت که پس خواندم آن سوره را یک سال پس ندیدم چیزی
از دولت و فراغ پس نوشتم بسوی امام خبر میدادم او را به بدی حالم و باینکه من بتحقیق خواندم سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه
را یک سال چنان امر کردی مرا و ندیدم چیزی را راوی گفت که پس امام نوشت بسوی من که بتحقیق تمام شد برای تو سال پس منتقل
شو از قرائت آن سوره بسوی قرائت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر **اصل** قال ففعلت فما کان الا یسیرا حتی بعث الی ابن
ابی داود فقضی عنی دینی واجری علی وعلی عیالی ووجهنی الی البصرة فی وکالته بباب کلتا واجری علی خمسمائة درهم **شرح** ضمیر مستتر
در کان راجع است بعهد زفعلت ابن ابی داود را حوال بوده و آن از توابع بصره بوده و حاکم بصره از امرای معتصم محمد بن هرون که از
خلفای عباسیه است بوده اجری بجیم و راء بی نقطه و الف منقلب از یا بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعال است الاجراء روان کردن وجه
معاش برای کسی و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی الانعام است فی برای سببیت است و کالته بفتح و کسر واو و ضمیر راجع بابن ابی داود است و ایا
رت دلالت بآنچه متعارف است که هر کدام از اعمال جزیره و کیل و در دارخانه امیر الامرا میدارد کلتا ان الفتح کاف و سکون لام و تاء دو
نقطه بالا در اسم یکی از غلامان معتصم است که از ترکان بوده و حاکم بصره بوده از جانب معتصم و کلتا در لغت ترک بمعنی بزرگ است
یعنی راوی گفت که پس کردم آنچه را که امام گفت پس نشد آن عمل مگر اندکی تا آنکه فرستاد بسوی من ابن ابی داود و ادا کرد از من
قرض مرا و نفقه جاری ساخت بر من و عیال من و روانه کرد مرا بسوی بصره برای وکالت او در دارخانه کلتا و جاری ساخت
بر من پانصد درهم برای وکالت مراد اینست که این مبلغ را زیاده کرد بر آنچه پیشتر کرده بود **اصل** وکتبت من البصرة علی یدی علی بن مهزیار
الی ابی الحسن صلوات الله علیه انی کنت سألت اباک عن کذا وشکوت کذا وانی قد نلت الذی احببت فاحببت ان تخبرنی یا مولای کیف اصنع
فی قراءة انا انزلناه اقتصر علیها وحدها ام اقرأ معها غیرها ام لها حد اعمل به **شرح** انی بهر دو جا بکسر و فتح همزه میتواند بود
ام در اول متصله است و در دوم منقطعه است بمعنی بل و همزه استفهام اقرأ معها غیرها بمعنی اینست که در بعض نمازها قرائت آن کنم و در بعض دیگر

بجای آن قرائت سوره دیگر کنم پس حد اعلی به سوال از آنست که آیا چنانچه قرائت سوره انا انزلناه نوحالی قرء حدی دارد آیا قرائت
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر نیز حدی دارد یا نه یعنی و نوشتم از بصره با رسال علی بن مهزیار اهوازی بسوی امام علی نقی
صلوات الله علیه که بدرستی که من نوشتم بسیدم بود از جنین و شکایت کردم جنین را او بدرستی که من تحقیق کردم تحقیقی در باب تمام
آنچه را که دوست داشتم این را جز و هیمرای امام من که چگونه کنم و قرائت انا انزلناه فی لیلة القدر آیا اقتصار کنم بر آن سوره
به تنهائی آن در نمازهای نوافل خود و غیر آنجا یا قرائت کنم با آن سوره غیر آن سوره را مثل سوره جمعه سوره منافقین در ظهر جمعه بلکه
آیا سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را انتهائی هست که عمل کنم با آن **اصل** توقیع علیه السلم و قرائت التوقیع لا تترکن من القرآن قصیره و طویله
و یجزی بک من قرائة انا انزلناه یومک و لیلتک مائة مرة **شرح** و قرائت التوقیع کلام علی بن سلیمان است قصیره و طویله عبارت است از
مقرر در نمازها از جملة آن بتفصیلی که گذشت در کتاب الصلوة در احادیث باب قرائة القرآن که باب بیست و یکم است و این کلام
راجع است به اینکه اقتصار خوب نیست و جزیک تا آخر برای بیان آنست که قرائت سوره انا انزلناه حد دارد و یکی از افراد حد آن
هست که در یک شبانه روز صد بار خواندن در نماز و خواه در غیر آن اگرچه بعد از آن دیگر خوانده نشود **یعنی** پس نوشت امام علیه
السلم و خواندم آن نوشته را که و امگذار را از جملة قرآن مقرر را خواه قصیر آن و خواه طویل آن و کافی میشود ترا از قرائت
سوره انا انزلناه در یک روز تو و یک شب تو صد بار هر چند که در غیر نماز باشد **پنجاه و دوم اصل** عن اسمعیل بن سهل قال
کتبت الی ابی جعفر علیه السلم انی قد لزمنی دین فادح فکتب اکثر من الاستغفار و رطب لسانک بقرائة انا انزلناه **شرح**
ادح بکسر و فتح همزه میتوانند بود الفادح بفاء و دال بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع ناتوان کننده اکثر بثاء سه نقطه و راء بی‌نقطه
بصیغه امر باب افعال است رطب براء بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه و بای یکنقطه بصیغه امر باب تفعیل است **یعنی** نوشتم بسوی امام محمد تقی
علیه السلم که بدرستی که من لازم شد مرا قرضی عاجز کننده پس نوشت که بسیار کن استغفار را و تر و تازه کن زبان خود را بخواندن
سوره انا انزلناه **پنجاه و سیوم اصل** ارج عن ابی عبد الله علیه السلم انه دخل علیه بعض اصحابه فرای علیه قمیصا فیه قب قد رقعه فجعل
ینظر الیه فقال له ابو عبد الله علیه السلم مالک تنظر فقال له جعلت فداک قب یلقی فی قمیصک فقال له اضرب یدک الی هذا الکتاب
فاقرأ ما فیه و کان بین یدیه کتاب او قریب منه فنظر الرجل فیه فاذا فیه الایمان لمن لا حیاء له و لا مال لمن لا تقدیر له و لا جدید
لمن لا خلق له **شرح** القب بفتح قاف و تشدید بای یکنقطه بینه که در جیب پیراهن باشد قب در دوم مرفوع و مبتدا است و بتقدیر استفهام
است بفتح قاف و الف منقلب از یاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است و برای انکار او لیست قریب به این نسخه مرفوع است و
ظاهر آنست که منصوب باید زیرا که عطف است بر بین یدیه پس رفع آن از سهو کاتبان کافی است یا از لحن راوی است یا مجاز است و
کتاب است نظیر جرد و جرم بفتح خرب و نظیر تنوین در سلاسلا و اغلالا الخلق بفتح خاء با نقطه و فتح لام و قاف است **یعنی** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم اینکه شان آنست که داخل شد بر امام بعض یاران او پس دید بر امام پیراهنی که در جیب آن پنبه بود که بتحقیق دوخته
بود آنرا پس از خود شروع کرد آن مرد که نگاه میکرد بسوی آن پنبه پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم چیست ترا که نگاه میکنی پس گفت او را که
قربانت شوم آیا پنبه انداخته میشود در پیراهن تو پس امام گفت او را که بزن دست خود را بسوی این کتاب پس بخوان آنچه را که در آنست
و بود در پیش امام کتابی یا در نزدیک او بود خواه در پیش و خواه در پهلو پس نگاه کرد آن مرد در آن پس ناگاه در آن بود که نیست ایمان
برای کسی که نیست او را شرم و نیست مال برای کسی که اندازه نگاه دارد او را و نیست جامه برای کسی که نیست جامه کهنه او را **پنجاه**
اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا غضب الله علی امة ثم لم ینزل بها العذاب غلت
اسعارها و قصرت اعمارها و لم یربح تجارها و لم تزک ثمارها و لم تغزر انهارها و حبس عنها امطارها و سلط علیها شرارها **شرح**
لم ینزل بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و به باء مثال میتواند بود و بنا بر اول العذاب مرفوعست و بنا بر دوم منصوبست علت
بغین با نقطه و تخفیف لام بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب نصرست لم تزک بسکون زای با نقطه و فتح کاف بصیغه مضارع غایبه
معلوم معتل اللام باب نصرست لم تغزر بغین با نقطه و زای با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن است یعنی بجای

بنقط

بنقطه و بای یکنقطه و سین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصرست **یعنی** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که چون غضب کند الله تعالی بر گروهی و نازل نشود بایشان عذاب گران میشود نرخهای ایشان و کوتاه میشود عمرهای
ایشان و بی فایده میشوند سوداگران ایشان و نمو نمیکنند میوهای ایشان و پرآب نمیشود نهرهای ایشان و بازداشته میشود از
ایشان بارانهای ایشان و مسلط میشوند بر ایشان بدتران ایشان **پنجاه و چهارم اصل** قدم اعرابی بابل له علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و آله فقال له یا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له یا رسول الله بع لی ابلی هذه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لست
ببیاع فی الاسواق قال فاشر علی فقال له بع هذا الجمل بکذا و بع هذه الناقة بکذا حتی وصف له کل بعیر منها **شرح** آورده حمراشتر کلمه
را که از او بود در زمان حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت او را که ای رسول الله بفروش برای من این کله شتر مرا پس گفت
رسول صلی الله علیه و آله که نیستم فروشنده چیزها در بازارها اعرابی گفت که پس صلاح دید کن بر من پس گفت او را که بفروش این
شتر نر را چنین و بفروش آن شتر ماده را چنین تا آنکه بیان کرد برای اعرابی هر شتری را از آن کله **اصل** فخرج الاعرابی الی السوق
فباعها ثم جاء الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال و الذی بعثک بالحق ما زادت درهما و لا نقصت درهما مما قلت لی فاستهدنی یا رسول
الله قال لا قال بلی یا رسول الله فلم یزل یلح حتی قال له اهدنا ناقة و لا تجعلها ولهاء **شرح** استهدنی بدال بی‌نقطه مکسوره بصیغه امر معتل اللام
باب استفعال است الاستهداء طلب هدیه از کسی و مراد اینجا یقین به هدیه کسی است که اراده هدیه کرده الولهاء بصیغه امر معتل اللام باب
افعال است الولهاء بفتح واو و سکون لام و الف ممدوده ماده که دور شده باشد از فرزندش که غمگین باشد بسبب جدا گردیدنش از فرزندش **یعنی**
پس بیرون رفت اعرابی بسوی بازار پس فروخت کله شتر را بعد از آن آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت که قسم بآنکه
برانگیخت ترا بحق که آن کله زیاد نشد یکدرهم و کم نشد یکدرهم از آنچه گفتی مرا پس بگو که چه چیز را هدیه کنم برای تو ای رسول الله پس گفت
که احتیاج بسیار نمیکرد تا آنکه گفت او را که هدیه کن برای ما شتر ماده را و مگردان آنرا شتری که غمگین از جدائی فرزندش **پنجاه و ششم**
اصل قلت لابی الحسن صلوات الله علیه ربما اشتریت الشیء بحضرة ابی فاری منه ما اغتم به فقال تنکبه و لا تشتر بحضرته فاذا کان
لک علی رجل حق فقل له فلیکتب و کتب فلان بخط و اشهد الله علی نفسه و کفی بالله شهیدا فانه یقضی فی حیوته او بعد وفاته **شرح**
ضمیر منه راجع بالشیء است تنکبه بنون و بای یکنقطه و ضمیر راجع بالشیء بصیغه امر باب تفعل است التنکب یکسو کردن است نکته این باشد
که اشترای این امر به در حضور او اظهار استقلال در حضور پدر است و آن بی ادبیست یقضی بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود و بنا بر
دوم ضمیر فانه راجع برجل است و مراد به ادای او بعد از وفات و صیت با علم از وصیت است **یعنی** گفتم امام موسی کاظم صلوات
الله علیه را که بسا خریدم چیزی را در حضور پدرم پس میبینم از آن چیزی که غمناک میشوم به آن پس امام گفت که دوری کن از درست
و مخر در حضور او پس چون باشد ترا بر مردی حقی پس بگو او را پس باید که بنویسد در ذیل مثل که بنویسد این را فلان بن فلان
بخط خود و گواه گرفت الله تعالی بر خودش و کافیست الله که گواه باشد چه بدرستی که آن حق واپس داده میشود در زندگی او یا بعد
از وفات او از میراث او و مراد آنست که در ضرورت احتیاج بگواه گرفتن بدر نیست **پنجاه و هفتم اصل** عن الحسن بن الجهم الحال قال کنت
عند اسحق بن عمار الصیرفی فجاء رجل یطلب غلة بدینار و کان قد اغلق باب الحانوت و ختم الکیس فاعطاه غلة بدینار فقلت له ویحک
یا اسحق ربما حملت لک من السفینة الف الف درهم قال فقال لی تری کان لی هذا لکنی سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من استقل قلیل الرزق
حرم کثیره ثم التفت الی فقال یا اسحق لا تستقل قلیل الرزق فتحرم کثیره **شرح** نزدیک باین گذشت در حدیث سی و یکم این باب سلام
بفتح بای یکنقطه و تشدید یاء سین بی‌نقطه است غله بفتح غین با نقطه و تشدید لام نوعی از درهم است و بیان شد در شرح حدیث نهم باب
بالقروف که باب صد و پانزدهم است ویحک منادای مضاف است بحذف حرف ندا و مبنی با محکیست حملت بصیغه ماضی متکلم معلوم
باب ضرب است سفینه اینجا عبارت است از کشتی که در شط فرات کار میکرد و از جانب بصره و غیر آن می‌آمده و چون محاذی کوفه میرسیده
خالی میشده و باران را اشترداران بکوفه میآورده اند تری بضم تاء و دو نقطه و راء بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و الف منقلب از یاء بصیغه مضارع
مخاطب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب افعال است و مراد آنست که گمان بری برای مبادرت و ملامت نمودن این خوب نیست که آن با لف تخفیف

نون مفتوح است و این جمله استیناف و بیانی مانحن فیه است مشار الیه هذا مصدر باب ثلاثی است خرم الیقین ماضی غایب مجهول از باب ضرب علم است کثیره
مفتوح است منتوم الیقین مضارع مخاطب مجهول باب ضرب و علم مفتوح است **یعنی** روایت است از حسن بن بسام شتر دار گفت که بودم
نزد اسحق بن عمار صراف در کوفه پس مردی طلب میکرد دو درهم علم را بوینیاری که از طلاء و بود اسحق که بتحقیق بسته بود در دکان را و بیرون کرده
بود همیان را پس اسحق داد او را درهم غله بوینیاری پس گفتم او را که عجب حالی داری ای اسحق ایا که بار کردم برای تو از خانه هزار
هزار درهم را از جنس و نقد حسن گفت که پس اسحق گفت که کمان میبری برای بیان این انکه بود برای من این بار کردن هزار هزار
درهم یک منزلت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که کم شمرد از جمله روزی را محروم شد از بسیار آن بعد از آن امام التفات
کرد بسوی من پس گفت که ای اسحق کم مشمر کم روزی را پس محروم شوی از بسیارش **پنجاه و هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ان من الرزق ما ییبس الجلد علی العظم **شرح** ییبس بیاء یک نقطه و بار دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه الیقین مضارع غایب
معلوم باب افعال است او مجاز است در شت کردن و در بعضی نسخ بیاره و نقطه در پایین و بار یکنقطه سین بی‌نقطه الیقین مضارع غایب
باب تفعیل است التیبیس خشک کردن و حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که از جمله
روزی چیزی است که درشت میکند پوست را بر استخوان مراد آنست که کثرت رزق بر ان را میکاهد او چون باعث شغل بسیار و
فکر بسیار و اندوه بسیار **پنجاه و نهم اصل** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکرت له مصر فقال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله اطلبوا بها الرزق ولا تطیلوا بها المکث ثم قال ابو عبد الله علیه السلم مصر الحتوف یقیض لها قصیرة الاعمار **شرح** مصر الحتوف
مصر الحتوف تا آخر بیان اشد در شرح حدیث سیوم باب رکوب البحر للتجارة که باب صدویست و یکم است **یعنی** روایت است از مردی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مذکور کردم برای امام مصر را پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طلب کنید
در مصر روزی را و دراز مکنید در اینجا درنگ را مراد آنست که بقصد تجارت بروید باینجا و زود برگردید بعد از آن گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که مصر که جاهای گریخته میشوند برای آن جماعت که کوتاه عمرند مراد آنست که طاعون و وبا در اینجا بسیار است و باوجود
آن جمع از مردمان در اینجا درنگ میکنند **شصتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتت الموالی امیر المومنین صلوات الله
علیه فقالوا نشکو الیک هولاء العرب ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یعطینا معهم العطایا بالسویه و زوج سلمان و بلالا
و صهیبا و ابوا علینا هولاء و قالوا لا نفعل **شرح** الموالی بفتح میم و کسر لام و تخفیف یاء جمع مولی یعنی پوستکان یعنی از جماعت غیر عرب
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آمدند پوستکان نزد امیر المومنین صلوات الله علیه پس گفتند که از شکایت
میکنیم بسوی تو از این طایفه عرب بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بود که میداد ما را با ایشان عطاها برابر و زن داد از عرب
سلمان را و بلال را و صهیب را که در اصل غلامان بودند و ابا کردند بر ما این طایفه عرب و گفتند که نمیکنیم یعنی که زن ایشان میدهیم
از عرب **اصل** فذهب الیهم امیر المومنین علیه السلم فکلمهم فیهم فصاح الاعاریب ابینا ذلک یا ابا الحسن ابینا ذلک فخرج و هو مغضب
یجر رداءه و هو یقول یا معشر الموالی ان هولاء قد صیروکم بمنزلة الیهود و النصاری یتزوجون الیکم ولا یزوجونکم ولا یعطونکم
مثل ما یاخذون فاتجروا بارک الله لکم فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الرزق عشرة اجزاء تسعة اجزاء منها فی التجارة و
واحدة فی غیرها **شرح** فنون الرزق عشرة اجزاء گذشت در حدیث سیوم باب فضل التجارة و المواظبة علیها که باب پنجاه و سیوم است
یعنی پس رفت بسوی آن طایفه عرب امیر المومنین علیه السلم پس سخن گفت با ایشان در حق موالی پس فریاد زدند آن طایفه
عرب که ابا کردیم آنرا که موالی میخواهند ای ابو الحسن ابا کردیم آنرا پس بیرون آمد امیر المومنین بر حالی که او غضبناک بود و میکشید ردای
خود را با نیمه گرداد خود را بدست گرفته بود و گوشه آن بر زمین کشیده میشود و او میگفت که ای گروه پوستکان بدرستی که این
طایفه عرب بتحقیق گردانیدند شما را مانند جهودان و ترسایان زن میخواهند بسوی شما و زن نمیدهند بشما را و نمیدهند بشما
مثل آنچه میگیرند پس تجارت کنید برکت دهد خدا برای شما چه بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت که روزی
ده جزو است نه جزو در تجارت است و یکی در غیر آنست مراد آنست که این طایفه عرب رغبت در دینار دارند پس اگر شما و صنعت رزق

بلغ سماعه

بصر بساید خود و ترس اسبد عا میکنند ازشما از ان ان زن خواهید و مراد حاصل میشود **اصل** کمل کتاب المعیشة و یتلوه انشاء الله
کتاب النکاح الکامل تالیف ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی تغمده الله برحمته **شرح** این از الحاقات کاتبان است **یعنی**
کامل شد کتاب المعیشة و از پی آن میشود انشاء الله تعالی کتاب النکاح از جمله کافی تصنیف ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی فرو گیرد
او را الله تعالی برحمت خود فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنه و عن والدیه و اخوانه و اولاده و سایر اهل
بیته و جمیع المومنین و المومنات من شرح هذا الکتاب من جملة شروحه للکافی المسمی
بالصافی فی یوم الاثنین الرابع عشر من شهر ذی القعده سنه
خمس و سبعین و الف هجریه حامدا مصلیا مسلما
کتبه محمد بن علی بن احمد الحسینی اللهم اغفره و
لوالدیه و جمیع المومنین و المومنات
تمام ان درود و هزاران سلام
زمان محمد و آلش تمام
تمت تمام شد
م

۱۴۸ ورق